



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱-۱۵

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

بیت

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴۶	مخزن العرفان در تفسیر قرآن
۱۴۶	مشخصات کتاب
۱۴۶	جلد اول
۱۴۶	اشاره
۱۴۶	مقدمه کتاب و تذکرات سودمند
۱۴۶	اشاره
۱۴۸	پاره‌ای از فضائل قرآن مجید
۱۴۹	(در فهم قرآن بایستی از نور ولایت اقتباس نمود)
۱۵۰	جمع بین منع از تفسیر برای و امر بتدبر در قرآن
۱۵۲	(فضیلت خواندن قرآن و تدبیر در آن)
۱۵۴	(بیان تنطاولی در ذیل سوره حمد)
۱۵۶	(خصوصیات و فضائل سوره حمد)
۱۵۶	(نامهای سوره حمد)
۱۵۷	سوره حمد
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	(اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم)
۱۵۷	ترجمه:
۱۵۷	(توضیح)
۱۵۸	[سوره الفاتحه (۱): آیه ۱]
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	ترجمه:
۱۵۹	(توضیح)

- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ (بیان الله واله)
- ۱۶۵ [سوره الفاتحه (۱): آیات ۲ تا ۴]
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ ترجمه:
- ۱۶۵ (توضیح آیات)
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ (بیان کلام عرفاء راجع بحمد)
- ۱۶۷ (بیان اوصاف سه‌گانه حق تعالی)
- ۱۶۹ (سرّ تکرار رحمن و رحیم)
- ۱۷۰ (نکات دیگری که در اینجا گفته شده)
- ۱۷۱ [سوره الفاتحه (۱): آیات ۵ تا ۷]
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ ترجمه:
- ۱۷۱ (توضیح آیات)
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ (ترتیب لفظی مطابق ترتیب معنوی است)
- ۱۷۲ (سرّ مقّدم بودن «ایاک» بر نعبد و نستعین)
- ۱۷۴ (کلام بیضاوی در تفسیر «اهدنا»)
- ۱۷۵ (امر و دعا در معنی یکی است)
- ۱۷۷ (نعمت دو قسم است نعمت ظاهر و نعمت باطن)
- ۱۷۸ (در فضیلت سوره حمد)
- ۱۷۸ تفسیر سوره بقره
- ۱۷۸ اشاره

- ۱۷۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۳]
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ ترجمه
- ۱۷۹ (توضیح آیات و تشّت آراء در حروف تهجی)
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۰ (مقالات علمای تفسیر در معنی حروف تهجی)
- ۱۸۱ (بیان صدر المتألّهین در تفسیر سوره بقره)
- ۱۸۵ (اعتراض و پاسخ)
- ۱۸۶ (پاسخ حرف اول)
- ۱۸۶ (پاسخ حرف دوم)
- ۱۸۷ (تقوی بمعنی لغوی و شرعی)
- ۱۸۷ (مراتب و درجات تقوی)
- ۱۸۹ (گفتار صدر المتألّهین در معانی تقوی)
- ۱۹۰ (فضائل و خصوصیات تقوی)
- ۱۹۳ (در شرع چهار معنی در ایمان گفته شده)
- ۱۹۵ (روح و حقیقت ایمان در چه کس پدید می‌گردد)
- ۱۹۵ (عقل نظری چیست و حکمت عملی کدامست)
- ۱۹۷ (معنی ایمان و درجات آن)
- ۱۹۷ (مقصود از ایمان بغیب چیست)
- ۱۹۸ (نماز و فضیلت و خصوصیت آن)
- ۲۰۰ (گفتار غزالی در معانی معنوی و روح نماز)
- ۲۰۱ (انفاق چیست و معنی رزق کدام است)
- ۲۰۳ [سوره البقره (۲): آیات ۴ تا ۵]
- ۲۰۳ اشاره

- ۲۰۳ ترجمه:
- ۲۰۳ (توضیح آیات)
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۴ (در چگونگی نزول آیات قرآن بر رسول اکرم)
- ۲۰۷ [سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷]
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ ترجمه:
- ۲۰۸ (توضیح آیات)
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۱۰ (سؤال و پاسخ)
- ۲۱۱ (پاسخ)
- ۲۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۱۰]
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۲ ترجمه:
- ۲۱۲ (توضیح آیات)
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۳ معنی خدعه چیست و منافقین چگونه خدعه میکردند
- ۲۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱ تا ۱۳]
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۴ ترجمه:
- ۲۱۵ [(توضیح آیات)]
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ (چرا منافقین نفاق میکردند)
- ۲۱۵ (چه کسی را سفیه گویند)

- ۲۱۶ (چه کسی را عاقل گویند)
- ۲۱۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴ تا ۱۶]
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۷ ترجمه:
- ۲۱۷ توضیح آیات
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ (مقصود از شیاطین کیانند)
- ۲۱۸ (بیان صدر المتألهین در تفسیر آیه)
- ۲۲۰ (مقصود از تجارت چیست)
- ۲۲۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۷ تا ۱۸]
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ ترجمه:
- ۲۲۱ (بیان آیات)
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ (مقصود از مثال چیست)
- ۲۲۲ (مقصود از کری و گنگی و کوری چیست)
- ۲۲۳ (منافقین چگونه بازگشت نمیکنند)
- ۲۲۳ (یک نکته قابل توجه)
- ۲۲۴ (منافقین را بچه صفاتی توان شناخت)
- ۲۲۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۹ تا ۲۰]
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ ترجمه:
- ۲۲۵ (توضیح آیات)
- ۲۲۵ (در بیان حال منافقین)

- ۲۲۶ (گفتار علماء در علت حدوث برق) -
- ۲۲۶ (بیان علل چهارگانه) -
- ۲۲۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲] -
- ۲۲۸ اشاره -
- ۲۲۸ ترجمه: -
- ۲۲۸ (توضیح آیات) -
- ۲۲۸ اشاره -
- ۲۲۹ (معنی عبودیت و عبادت چیست) -
- ۲۳۰ (اعتراض، امر بکسی که تمزّد مینماید لغو است) -
- ۲۳۱ (معنی لعل چیست و چگونه نسبت امیدواری بخدا توان داد) -
- ۲۳۳ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴] -
- ۲۳۳ اشاره -
- ۲۳۳ ترجمه: -
- ۲۳۴ (توضیح آیات) -
- ۲۳۴ اعجاز قرآن) -
- ۲۳۴ (عبدیت مطلق مخصوص برسول اکرم است) -
- ۲۳۵ (قرآن از چه جهت معجزه است) -
- ۲۳۶ (معجزه قرآن منحصر بالفاظ و پیش گویی نیست) -
- ۲۳۸ (قرآن از گذشته و آینده خیر میدهد) -
- ۲۳۸ (سبک و سیاق قرآن بیک و تیره است اختلافی در آن دیده نمیشود) -
- ۲۳۹ (اعتراض و پاسخ) -
- ۲۴۱ (اوصاف آتش جهنم) -
- ۲۴۳ آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعد موجود میگردند -
- ۲۴۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵] -

- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ ترجمه:
- ۲۴۵ (توضیح آیات)
- ۲۴۵ بشارت یعنی چه و مؤمنین کیانند
- ۲۴۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶]
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۸ ترجمه:
- ۲۴۹ توضیح آیات
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ (حیاء نسبت بخداوند چه معنی دارد)
- ۲۵۰ (در شأن نزول آیه گفتاری است)
- ۲۵۱ (چگونه توان نسبت گمراه نمودن بخداوند داد)
- ۲۵۲ (گمراه کردن حق تعالی یعنی چه)
- ۲۵۴ (بیان مختصری راجع بجبر و تفویض)
- ۲۶۰ (هدایت یعنی چه)
- ۲۶۱ (اقسام هدایت)
- ۲۶۱ (معنی فسق و درجات آن)
- ۲۶۲ (فسق و مراتب آن)
- ۲۶۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷]
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۲ ترجمه:
- ۲۶۳ (توضیح
- ۲۶۳ عهد بستن خداوند با بشر یعنی چه)
- ۲۶۶ [سوره البقره (۲): آیه ۲۸]

- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۶ ترجمه:
- ۲۶۶ توضیح:
- ۲۶۷ توضیح آیات
- ۲۶۷ (خلقت بشر و تحولات وی در مراتب وجود)
- ۲۶۸ (بیان موت و حیات)
- ۲۶۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۹]
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۸ ترجمه:
- ۲۶۹ (توضیح)
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ (تسویه آسمانهای هفت‌گانه)
- ۲۷۱ (معنی آسمان و تعداد آن)
- ۲۷۲ [سوره البقره (۲): آیه ۳۰]
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ ترجمه:
- ۲۷۲ توضیح آیات
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ (دلالت آیه بر افضلیت انسان از ملائکه)
- ۲۷۳ [سوره البقره (۲): آیات ۳۱ تا ۳۲]
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ ترجمه:
- ۲۷۳ توضیح آیات
- ۲۷۳ اشاره

- ۲۷۳ (آیا اسمایی که بآدم آموختند چه بود)
- ۲۷۴ (شرافت علم و فضیلت علماء)
- ۲۷۷ (گفتار دانشمندان که علم نافع چیست)
- ۲۷۹ (علوم ملائکه موهبتی است کسبی نیست)
- ۲۷۹ (مقصود از علیم و حکیم چیست)
- ۲۸۰ [سوره البقره (۲): آیه ۳۳]
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۰ ترجمه:
- ۲۸۰ (توضیح)
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۱ (مقصود از اسمایی که خداوند تعلیم آدم نمود چیست)
- ۲۸۱ (آیا ملائکه افضلند یا انسان)
- ۲۸۳ [سوره البقره (۲): آیه ۳۴]
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۳ ترجمه:
- ۲۸۳ (توضیح)
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ (مقصود از سجده و تسبیح موجودات چیست)
- ۲۸۶ در طبیعت هر موجودی تسبیح مخصوصی نهفته
- ۲۸۷ (مراتب سه‌گانه توحید و درجات موحدین)
- ۲۸۸ [سوره البقره (۲): آیه ۳۵]
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ ترجمه:
- ۲۸۸ (توضیح)

- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ (آیا بهشت آدم چه بهشتی بود)
- ۲۸۹ (آیا خلقت حواء بجه نحو شده)
- ۲۹۰ «گفتار صدر المتألهین در تفسیر آیه»
- ۲۹۲ [سوره البقره (۲): آیه ۳۶]
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۲ ترجمه:
- ۲۹۲ (توضیح)
- ۲۹۴ [سوره البقره (۲): آیه ۳۷]
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۴ ترجمه:
- ۲۹۴ (توضیح)
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۵ (معنی و حقیقت توبه چیست)
- ۲۹۷ [سوره البقره (۲): آیات ۳۸ تا ۴۰]
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ ترجمه:
- ۲۹۷ (توضیح آیات)
- ۳۰۰ [سوره البقره (۲): آیات ۴۱ تا ۴۲]
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۰ ترجمه:
- ۳۰۰ (توضیح آیات)
- ۳۰۲ [سوره البقره (۲): آیات ۴۳ تا ۴۴]
- ۳۰۲ اشاره

۳۰۲ ترجمه:

۳۰۲ (توضیح آیات)

۳۰۸ [سوره البقره (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶]

۳۰۸ اشاره

۳۰۸ ترجمه:

۳۰۸ (توضیح)

۳۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۴۹]

۳۱۲ اشاره

۳۱۲ ترجمه:

۳۱۲ (توضیح)

۳۱۲ اشاره

۳۱۳ خواب فرعون

۳۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۵۰ تا ۵۲]

۳۱۴ اشاره

۳۱۴ ترجمه:

۳۱۴ (توضیح آیات)

۳۱۴ اشاره

۳۱۶ (داستان موسی «ع» با فرعون)

۳۱۷ (داستان سامری و گوساله)

۳۱۸ (خدعه و نیرنگ سامری)

۳۱۸ (یک نکته قابل توجه)

۳۱۹ [سوره البقره (۲): آیات ۵۳ تا ۵۴]

۳۱۹ اشاره

۳۱۹ ترجمه:

- ۳۱۹ (توضیح آیات)
- ۳۲۰ [سوره البقره (۲): آیات ۵۵ تا ۵۶]
- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۱ ترجمه:
- ۳۲۱ (توضیح آیات)
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۱ (دلالت آیه بر عدم امکان رؤیت)
- ۳۲۳ (داستان موسی «ع» و صاعقه آسمانی)
- ۳۲۳ [سوره البقره (۲): آیات ۵۷ تا ۵۸]
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ ترجمه:
- ۳۲۴ (توضیح)
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۵ (پاره از عرفا آیه را تأویل نموده‌اند)
- ۳۲۶ [سوره البقره (۲): آیات ۵۹ تا ۶۰]
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۶ ترجمه:
- ۳۲۶ (توضیح)
- ۳۲۷ اشاره
- ۳۲۸ (بحث عقلی)
- ۳۳۰ [سوره البقره (۲): آیات ۶۱ تا ۶۲]
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۰ ترجمه:
- ۳۳۱ (توضیح)

- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۱ (اعتراض و پاسخ)
- ۳۳۳ [سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۴ ترجمه:
- ۳۳۴ (توضیح آیات)
- ۳۳۴ اشاره
- ۳۳۵ (اعتراض و پاسخ)
- ۳۳۷ (اعتراض منطقی و بحث عقلی)
- ۳۳۷ (پاسخ اعتراض)
- ۳۳۸ [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۱]
- ۳۳۸ اشاره
- ۳۳۹ ترجمه:
- ۳۳۹ (توضیح آیات)
- ۳۴۰ [سوره البقره (۲): آیات ۷۲ تا ۷۴]
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۱ ترجمه:
- ۳۴۱ (توضیح آیات)
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۲ (ممکن است در اینجا سؤالاتی پیش آید)
- ۳۴۲ (پاسخ سؤال اول)
- ۳۴۳ (پاسخ سؤال دوم)
- ۳۴۳ (پاسخ سؤال سوم)
- ۳۴۴ [سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۷۷]

۳۴۴ اشاره

۳۴۴ ترجمه:

۳۴۴ (توضیح آیات)

۳۴۶ [سوره البقره (۲): آیات ۷۸ تا ۷۹]

۳۴۶ اشاره

۳۴۶ ترجمه:

۳۴۶ (توضیح آیات)

۳۴۷ [سوره البقره (۲): آیات ۸۰ تا ۸۳]

۳۴۷ اشاره

۳۴۷ ترجمه:

۳۴۸ (توضیح آیات)

۳۵۰ [سوره البقره (۲): آیات ۸۴ تا ۸۵]

۳۵۱ اشاره

۳۵۱ ترجمه:

۳۵۱ (توضیح آیات)

۳۵۱ اشاره

۳۵۲ جامعه بشری تحت سه حالت واقع می‌گردد

۳۵۲ اصول هشت‌گانه‌ای که در اینکه آیات تذکر می‌دهد

۳۵۴ [سوره البقره (۲): آیات ۸۶ تا ۸۸]

۳۵۴ اشاره

۳۵۴ ترجمه:

۳۵۴ (توضیح آیات)

۳۵۶ [سوره البقره (۲): آیات ۸۹ تا ۹۰]

۳۵۶ اشاره

- ۳۵۶ ترجمه:
- ۳۵۶ (توضیح آیات)
- ۳۵۷ [سوره البقره (۲): آیات ۹۱ تا ۹۳]
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۸ ترجمه:
- ۳۵۸ (توضیح آیات)
- ۳۵۹ [سوره البقره (۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۱]
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۵۹ ترجمه:
- ۳۶۰ توضیح آیات
- ۳۶۲ جلد دوم
- ۳۶۲ [ادامه تفسیر سوره بقره]
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۲ (ترجمه)
- ۳۶۳ توضیح آیات
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۴ معنای سحر در لغت و در عرف
- ۳۶۴ بیان اقسام سحر
- ۳۶۶ اعتراض
- ۳۶۷ پاسخ
- ۳۶۸ اجمالی در اقسام سحر
- ۳۷۰ اعتراض

- ۳۷۰ پاسخ
- ۳۷۱ اعتراض
- ۳۷۲ پاسخ گوئیم
- ۳۷۲ اعتراض
- ۳۷۲ پاسخ گوئیم
- ۳۷۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۴ ترجمه:
- ۳۷۴ توضیح آیات
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۷۸ اعتراض اول
- ۳۷۸ پاسخ
- ۳۷۸ اعتراض دوم
- ۳۷۸ پاسخ گوئیم
- ۳۸۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۳]
- ۳۸۱ اشاره
- ۳۸۲ ترجمه
- ۳۸۲ توضیح آیات
- ۳۸۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷]
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۷ ترجمه:
- ۳۸۷ توضیح آیات
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۸ اعتراض

- ۳۸۸ پاسخ
- ۳۹۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱].....
- ۳۹۱ اشاره
- ۳۹۱ ترجمه:
- ۳۹۲ توضیح آیات
- ۳۹۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۴].....
- ۳۹۵ اشاره
- ۳۹۶ ترجمه:
- ۳۹۶ توضیح آیات
- ۴۰۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹].....
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۳ ترجمه:
- ۴۰۳ توضیح آیات
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۹ ممکن است اعتراض شود
- ۴۰۹ پاسخ
- ۴۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴].....
- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۲ ترجمه:
- ۴۱۳ توضیح آیات
- ۴۱۳ اشاره
- ۴۱۶ اعتراض
- ۴۱۶ پاسخ
- ۴۱۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۰].....

- ۴۱۶ اشاره
- ۴۱۷ ترجمه:
- ۴۱۷ توضیح آیات
- ۴۲۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۸]
- ۴۲۱ اشاره
- ۴۲۲ ترجمه
- ۴۲۲ توضیح آیات
- ۴۲۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۷]
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۳۰ ترجمه:
- ۴۳۰ توضیح آیات
- ۴۳۰ اشاره
- ۴۳۳ توضیح حدیث
- ۴۳۸ مادیین راجع بروح و روان بشر چه میگویند
- ۴۳۹ پاسخ
- ۴۴۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]
- ۴۴۴ اشاره
- ۴۴۴ ترجمه
- ۴۴۵ توضیح آیات
- ۴۴۸ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۹ ترجمه:
- ۴۴۹ توضیح آیات
- ۴۴۹ اشاره

- ۴۵۴ محبت چیست و چگونه توان آن را بمقام الوهیت نسبت داد
- ۴۵۷ اعتراضات و پاسخ آن
- ۴۵۷ پاسخ اعتراضات
- ۴۵۸ پاسخ اعتراض اول
- ۴۵۸ پاسخ اعتراض دوم
- ۴۵۸ پاسخ اعتراض سوم
- ۴۵۹ پاسخ اعتراض چهارم
- ۴۵۹ پاسخ اعتراض پنجم
- ۴۶۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۵]
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۰ ترجمه:
- ۴۶۱ توضیح آیات
- ۴۶۷ [سوره البقره (۲): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹]
- ۴۶۷ اشاره
- ۴۶۷ ترجمه:
- ۴۶۷ توضیح آیات
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۷۳ پاسخ
- ۴۷۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]
- ۴۷۴ اشاره
- ۴۷۴ ترجمه:
- ۴۷۵ توضیح آیات
- ۴۸۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]
- ۴۸۱ اشاره

- ۴۸۱ ترجمه:
- ۴۸۲ توضیح آیات
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۵ راجع بدعاء و طلب کردن حوائج ممکن است سؤالاتی پیش آید
- ۴۸۵ پاسخ سؤال اول
- ۴۸۵ پاسخ سؤال دوم
- ۴۸۷ پاسخ سؤال سوم
- ۴۸۷ پاسخ سؤال چهارم
- ۴۹۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۶]
- ۴۹۳ اشاره
- ۴۹۳ ترجمه:
- ۴۹۴ توضیح آیات
- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۵ اعتراض نصاری بدین اسلام
- ۴۹۵ پاسخ
- ۵۰۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳]
- ۵۰۱ اشاره
- ۵۰۱ ترجمه:
- ۵۰۲ توضیح آیات
- ۵۰۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۳]
- ۵۰۷ اشاره
- ۵۰۷ ترجمه:
- ۵۰۸ توضیح آیات
- ۵۱۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۸]

- ۵۱۸ اشاره
- ۵۱۸ ترجمه:
- ۵۱۹ توضیح آیات
- ۵۲۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]
- ۵۲۷ اشاره
- ۵۲۷ ترجمه:
- ۵۲۸ توضیح آیات
- ۵۳۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۳۱]
- ۵۳۷ اشاره
- ۵۳۸ ترجمه:
- ۵۳۹ توضیح آیات
- ۵۳۹ اشاره
- ۵۴۱ سؤال
- ۵۴۱ پاسخ
- ۵۴۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۲ تا ۲۳۵]
- ۵۴۸ اشاره
- ۵۴۸ ترجمه:
- ۵۴۸ توضیح آیات
- ۵۵۳ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۶ تا ۲۴۵]
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۳ ترجمه:
- ۵۵۴ توضیح آیات
- ۵۶۴ [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۴]
- ۵۶۴ اشاره

- ۵۶۵ ترجمه:
- ۵۶۶ توضیح آیات
- ۵۷۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]
- ۵۷۶ اشاره
- ۵۷۶ ترجمه:
- ۵۷۶ توضیح آیات
- ۵۸۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۸ تا ۲۶۳]
- ۵۸۶ اشاره
- ۵۸۶ ترجمه:
- ۵۸۷ توضیح آیات
- ۵۸۷ اشاره
- ۵۹۱ اعتراض
- ۵۹۱ پاسخ
- ۵۹۲ اعتراض
- ۵۹۲ پاسخ
- ۵۹۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۴ تا ۲۶۹]
- ۵۹۵ اشاره
- ۵۹۶ ترجمه:
- ۵۹۶ توضیح آیات
- ۶۰۰ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۶]
- ۶۰۰ اشاره
- ۶۰۰ ترجمه:
- ۶۰۱ توضیح آیات
- ۶۰۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۷ تا ۲۸۳]

- ۶۰۶ اشاره
- ۶۰۷ ترجمه:
- ۶۰۸ توضیح آیات
- ۶۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]
- ۶۱۲ اشاره
- ۶۱۲ (ترجمه)
- ۶۱۳ توضیح آیات
- ۶۱۳ اشاره
- ۶۱۴ اخبار و احادیث در فضیلت آمن الرسول
- ۶۱۷ جلد سوم
- ۶۱۷ اشاره
- ۶۱۷ سورة آل عمران
- ۶۱۷ اشاره
- ۶۱۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۷]
- ۶۱۷ اشاره
- ۶۱۸ [ترجمه آیات]
- ۶۱۹ (توضیح آیات)
- ۶۳۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۱۴]
- ۶۳۹ اشاره
- ۶۴۰ [ترجمه]
- ۶۴۰ (توضیح آیات)
- ۶۴۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۲۲]
- ۶۴۷ اشاره
- ۶۴۷ [ترجمه]

- ۶۴۸ (توضیح آیات)
- ۶۵۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۳۰]
- ۶۵۵ اشاره
- ۶۵۶ [ترجمه]
- ۶۵۶ (توضیح آیات)
- ۶۶۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]
- ۶۶۳ اشاره
- ۶۶۳ [ترجمه]
- ۶۶۴ (توضیح آیات)
- ۶۷۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]
- ۶۷۲ اشاره
- ۶۷۲ [ترجمه]
- ۶۷۳ (توضیح آیات)
- ۶۷۳ اشاره
- ۶۷۶ [در توجیه «کن فیکون»]
- ۶۷۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۶۳]
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۷۹ [ترجمه]
- ۶۸۰ (توضیح آیات)
- ۶۸۰ اشاره
- ۶۸۲ [و قوله «رافَعَكَ إِلَيَّ» فيه قولان]
- ۶۸۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۳]
- ۶۸۸ اشاره
- ۶۸۸ [ترجمه]

- ۶۸۹ (توضیح آیات)
- ۶۹۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۷۴ تا ۷۹]
- ۶۹۷ اشاره
- ۶۹۷ [ترجمه]
- ۶۹۸ (توضیح آیات)
- ۷۰۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۸۰ تا ۸۹]
- ۷۰۴ اشاره
- ۷۰۴ [ترجمه]
- ۷۰۵ (توضیح آیات)
- ۷۱۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]
- ۷۱۰ اشاره
- ۷۱۰ [ترجمه]
- ۷۱۰ (توضیح آیات)
- ۷۱۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]
- ۷۱۴ اشاره
- ۷۱۵ [ترجمه]
- ۷۱۵ (توضیح آیات)
- ۷۲۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]
- ۷۲۶ اشاره
- ۷۲۶ [ترجمه]
- ۷۲۷ (توضیح آیات)
- ۷۳۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰]
- ۷۳۵ اشاره
- ۷۳۵ [ترجمه]

- ۷۳۶ (توضیح آیات)
- ۷۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]
- ۷۴۱ اشاره
- ۷۴۱ [ترجمه]
- ۷۴۲ (توضیح آیات)
- ۷۵۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۹]
- ۷۵۱ اشاره
- ۷۵۱ [ترجمه]
- ۷۵۲ (توضیح آیات)
- ۷۵۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸]
- ۷۵۹ اشاره
- ۷۶۰ [ترجمه]
- ۷۶۱ (توضیح آیات)
- ۷۷۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴]
- ۷۷۱ اشاره
- ۷۷۱ [ترجمه]
- ۷۷۲ (توضیح آیات)
- ۷۷۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۵ تا ۱۶۱]
- ۷۷۷ اشاره
- ۷۷۷ [ترجمه]
- ۷۷۸ (توضیح آیات)
- ۷۸۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۸]
- ۷۸۴ اشاره
- ۷۸۴ [ترجمه]

- ۷۸۵ (توضیح آیات)
- ۷۸۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۸]
- ۷۸۹ اشاره
- ۷۸۹ [ترجمه]
- ۷۹۰ (توضیح آیات)
- ۷۹۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۹ تا ۱۸۴]
- ۷۹۷ اشاره
- ۷۹۷ [ترجمه]
- ۷۹۸ (توضیح آیات)
- ۸۰۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۲]
- ۸۰۲ اشاره
- ۸۰۲ [ترجمه]
- ۸۰۳ (توضیح آیات)
- ۸۰۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰]
- ۸۰۹ اشاره
- ۸۱۰ [ترجمه]
- ۸۱۰ (توضیح آیات)
- ۸۱۶ جلد چهارم
- ۸۱۶ اشاره
- ۸۱۶ سورة النساء
- ۸۱۶ اشاره
- ۸۱۶ [سوره النساء (۴): آیات ۱ تا ۴]
- ۸۱۶ اشاره
- ۸۱۷ [ترجمه]

۸۱۸ (توضیح آیات)
۸۲۲ [سوره النساء (۴): آیات ۵ تا ۱۰]
۸۲۲ اشاره
۸۲۲ [ترجمه]
۸۲۳ (توضیح آیات)
۸۲۶ [سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۲]
۸۲۶ اشاره
۸۲۶ [ترجمه]
۸۲۷ (توضیح آیات)
۸۳۰ [سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۹]
۸۳۰ اشاره
۸۳۱ [ترجمه]
۸۳۱ (توضیح آیات)
۸۳۵ [سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۴]
۸۳۵ اشاره
۸۳۵ [ترجمه]
۸۳۶ (توضیح آیات)
۸۳۹ [سوره النساء (۴): آیات ۲۵ تا ۳۰]
۸۳۹ اشاره
۸۳۹ [ترجمه]
۸۴۰ (توضیح آیات)
۸۴۲ [سوره النساء (۴): آیات ۳۱ تا ۳۵]
۸۴۲ اشاره
۸۴۳ [ترجمه]

- ۸۴۳ (توضیح آیات)
- ۸۴۷ [سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۳]
- ۸۴۷ اشاره
- ۸۴۸ [ترجمه]
- ۸۴۸ (توضیح آیات)
- ۸۵۲ [سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۰]
- ۸۵۲ اشاره
- ۸۵۲ [ترجمه]
- ۸۵۳ (توضیح آیات)
- ۸۵۶ [سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۸]
- ۸۵۶ اشاره
- ۸۵۶ [ترجمه]
- ۸۵۷ (توضیح آیات)
- ۸۶۲ [سوره النساء (۴): آیات ۵۹ تا ۶۵]
- ۸۶۲ اشاره
- ۸۶۲ [ترجمه]
- ۸۶۳ (توضیح آیات)
- ۸۶۷ [سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۷۵]
- ۸۶۷ اشاره
- ۸۶۷ [ترجمه]
- ۸۶۸ (توضیح آیات)
- ۸۷۱ [سوره النساء (۴): آیات ۷۶ تا ۸۱]
- ۸۷۱ اشاره
- ۸۷۱ [ترجمه]

۸۷۲ (توضیح آیات)
۸۷۵ [سوره النساء (۴): آیات ۸۲ تا ۸۹]
۸۷۵ اشاره
۸۷۵ [ترجمه]
۸۷۶ (توضیح آیات)
۸۸۰ [سوره النساء (۴): آیات ۹۰ تا ۹۳]
۸۸۰ اشاره
۸۸۰ [ترجمه]
۸۸۱ توضیح آیات
۸۸۳ [سوره النساء (۴): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]
۸۸۳ اشاره
۸۸۳ [ترجمه]
۸۸۴ توضیح آیات
۸۸۷ [سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۶]
۸۸۷ اشاره
۸۸۸ [ترجمه]
۸۸۸ (توضیح آیات)
۸۹۴ [سوره النساء (۴): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۵]
۸۹۴ اشاره
۸۹۴ [ترجمه]
۸۹۵ توضیح آیات
۸۹۸ [سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶]
۸۹۸ اشاره
۸۹۸ [ترجمه]

۸۹۹	توضیح آیات
۹۰۴	[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۴]
۹۰۴	اشاره
۹۰۴	[ترجمه]
۹۰۵	توضیح آیات
۹۱۱	[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]
۹۱۱	اشاره
۹۱۱	[ترجمه]
۹۱۲	توضیح آیات
۹۱۶	[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۱]
۹۱۶	اشاره
۹۱۷	[ترجمه]
۹۱۷	توضیح آیات
۹۲۱	[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹]
۹۲۲	اشاره
۹۲۲	[ترجمه]
۹۲۳	توضیح آیات
۹۲۸	[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۶]
۹۲۸	اشاره
۹۲۸	[ترجمه]
۹۲۹	توضیح آیات
۹۳۳	[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۳]
۹۳۳	اشاره
۹۳۴	[ترجمه]

- توضیح آیات ۹۳۴
- [سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶] ۹۴۰
- اشاره ۹۴۰
- [ترجمه] ۹۴۰
- توضیح آیات ۹۴۰
- سورة المائدة ۹۴۲
- اشاره ۹۴۲
- [سوره المائدة (۵): آیات ۱ تا ۲] ۹۴۳
- اشاره ۹۴۳
- [ترجمه] ۹۴۳
- توضیح آیات ۹۴۴
- [سوره المائدة (۵): آیات ۳ تا ۵] ۹۴۶
- اشاره ۹۴۶
- [ترجمه] ۹۴۶
- توضیح آیات ۹۴۷
- [سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۱۱] ۹۵۱
- اشاره ۹۵۱
- [ترجمه] ۹۵۲
- توضیح آیات ۹۵۲
- [سوره المائدة (۵): آیات ۱۲ تا ۱۶] ۹۵۷
- اشاره ۹۵۷
- [ترجمه] ۹۵۷
- توضیح آیات ۹۵۸
- [سوره المائدة (۵): آیات ۱۷ تا ۲۶] ۹۶۱

- ۹۶۱ اشاره
- ۹۶۲ [ترجمه]
- ۹۶۳ توضیح آیات
- ۹۶۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۴]
- ۹۶۶ اشاره
- ۹۶۷ [ترجمه]
- ۹۶۷ توضیح آیات
- ۹۶۸ اشاره
- ۹۶۹ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۹۷۰ [سوره المائدة (۵): آیات ۳۵ تا ۴۱]
- ۹۷۰ اشاره
- ۹۷۱ [ترجمه]
- ۹۷۱ (توضیح آیات)
- ۹۷۴ [سوره المائدة (۵): آیات ۴۲ تا ۴۷]
- ۹۷۴ اشاره
- ۹۷۴ [ترجمه]
- ۹۷۵ (توضیح آیات)
- ۹۷۸ [سوره المائدة (۵): آیات ۴۸ تا ۵۳]
- ۹۷۸ اشاره
- ۹۷۸ [ترجمه]
- ۹۷۹ (توضیح آیات)
- ۹۷۹ اشاره
- ۹۸۰ [سخنان مفسرین در شأن نزول آیه]
- ۹۸۱ [سوره المائدة (۵): آیات ۵۴ تا ۶۳]

- ۹۸۱ اشاره
- ۹۸۲ [ترجمه]
- ۹۸۳ (توضیح آیات)
- ۹۸۳ اشاره
- ۹۸۳ [سخنان مفسرین در اینکه اوصاف راجع بچه کسانی است]
- ۹۸۸ [سوره المائدة (۵): آیات ۶۴ تا ۷۱]
- ۹۸۸ اشاره
- ۹۸۹ [ترجمه]
- ۹۹۰ (توضیح آیات)
- ۹۹۴ [سوره المائدة (۵): آیات ۷۲ تا ۷۷]
- ۹۹۴ اشاره
- ۹۹۴ [ترجمه]
- ۹۹۵ (توضیح آیات)
- ۹۹۷ [سوره المائدة (۵): آیات ۷۸ تا ۸۸]
- ۹۹۷ اشاره
- ۹۹۷ [ترجمه]
- ۹۹۸ (توضیح آیات)
- ۱۰۰۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۸۹ تا ۹۵]
- ۱۰۰۲ اشاره
- ۱۰۰۲ [ترجمه]
- ۱۰۰۳ (توضیح آیات)
- ۱۰۱۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۹۶ تا ۱۰۵]
- ۱۰۱۲ اشاره
- ۱۰۱۲ [ترجمه]

- ۱۰۱۳ (توضیح آیات)
- ۱۰۱۷ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰]
- ۱۰۱۷ اشاره
- ۱۰۱۸ [ترجمه]
- ۱۰۱۸ (توضیح آیات)
- ۱۰۲۳ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۰]
- ۱۰۲۳ اشاره
- ۱۰۲۳ [ترجمه]
- ۱۰۲۴ (توضیح آیات)
- ۱۰۲۸ جلد پنجم
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۲۹ سورة الانعام
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۲۹ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۲۹ [ترجمه]
- ۱۰۳۰ (توضیح آیات)
- ۱۰۳۲ [سوره الأنعام (۶): آیات ۷ تا ۱۶]
- ۱۰۳۲ اشاره
- ۱۰۳۲ [ترجمه]
- ۱۰۳۳ (توضیح آیات)
- ۱۰۳۵ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۷ تا ۲۶]
- ۱۰۳۵ اشاره
- ۱۰۳۶ [ترجمه]

- ۱۰۳۶ (توضیح آیات)
- ۱۰۳۹ [سوره الأنعام (۶): آیات ۲۷ تا ۳۴]
- ۱۰۳۹ اشاره
- ۱۰۴۰ [ترجمه]
- ۱۰۴۰ (توضیح آیات)
- ۱۰۴۳ [سوره الأنعام (۶): آیات ۳۵ تا ۴۵]
- ۱۰۴۳ اشاره
- ۱۰۴۳ [ترجمه آیات]
- ۱۰۴۴ (توضیح آیات)
- ۱۰۴۸ [سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۲]
- ۱۰۴۸ اشاره
- ۱۰۴۸ [ترجمه]
- ۱۰۴۹ (توضیح آیات)
- ۱۰۵۲ [سوره الأنعام (۶): آیات ۵۳ تا ۵۹]
- ۱۰۵۲ اشاره
- ۱۰۵۲ [ترجمه]
- ۱۰۵۳ (توضیح آیات)
- ۱۰۵۵ [سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۶۹]
- ۱۰۵۵ اشاره
- ۱۰۵۵ [ترجمه]
- ۱۰۵۶ (توضیح آیات)
- ۱۰۵۸ [سوره الأنعام (۶): آیات ۷۰ تا ۷۴]
- ۱۰۵۸ اشاره
- ۱۰۵۸ [ترجمه]

- ۱۰۵۹ (توضیح آیات)
- ۱۰۶۱ [سوره الأنعام (۶): آیات ۷۵ تا ۸۳]
- ۱۰۶۱ اشاره
- ۱۰۶۲ [ترجمه]
- ۱۰۶۲ (توضیح آیات)
- ۱۰۶۶ [سوره الأنعام (۶): آیات ۸۴ تا ۹۱]
- ۱۰۶۶ اشاره
- ۱۰۶۶ [ترجمه]
- ۱۰۶۷ (توضیح آیات)
- ۱۰۶۹ [سوره الأنعام (۶): آیات ۹۲ تا ۹۶]
- ۱۰۶۹ اشاره
- ۱۰۷۰ [ترجمه]
- ۱۰۷۰ (توضیح آیات)
- ۱۰۷۴ [سوره الأنعام (۶): آیات ۹۷ تا ۱۰۵]
- ۱۰۷۴ اشاره
- ۱۰۷۵ [ترجمه]
- ۱۰۷۵ (توضیح آیات)
- ۱۰۸۰ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵]
- ۱۰۸۰ اشاره
- ۱۰۸۰ [ترجمه]
- ۱۰۸۱ (توضیح آیات)
- ۱۰۸۵ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۴]
- ۱۰۸۵ اشاره
- ۱۰۸۵ [ترجمه]

- ۱۰۸۶ (توضیح آیات)
- ۱۰۸۹ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۵ تا ۱۳۲]
- ۱۰۸۹ اشاره
- ۱۰۸۹ [ترجمه]
- ۱۰۹۰ (توضیح آیات)
- ۱۰۹۳ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۳ تا ۱۴۰]
- ۱۰۹۳ اشاره
- ۱۰۹۴ [ترجمه]
- ۱۰۹۴ (توضیح آیات)
- ۱۰۹۷ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۵]
- ۱۰۹۷ اشاره
- ۱۰۹۷ [ترجمه]
- ۱۰۹۸ (توضیح آیات)
- ۱۱۰۰ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۶ تا ۱۵۱]
- ۱۱۰۰ اشاره
- ۱۱۰۰ [ترجمه]
- ۱۱۰۱ (توضیح آیات)
- ۱۱۰۴ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۷]
- ۱۱۰۴ اشاره
- ۱۱۰۴ [ترجمه]
- ۱۱۰۵ (توضیح آیات)
- ۱۱۰۵ اشاره
- ۱۱۰۵ [سخنان مفسرین در توجیه: آلا بالتی هی احسن]
- ۱۱۰۷ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۵]

- ۱۱۰۷ اشاره
- ۱۱۰۸ (توضیح آیات)
- ۱۱۰۸ اشاره
- ۱۱۰۸ [در توجیه (أو یأتی ربُّک) از مفسرین سه قول نقل شده]
- ۱۱۱۰ سورة الاعراف
- ۱۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۹]
- ۱۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱۱ [ترجمه]
- ۱۱۱۲ (توضیح آیات)
- ۱۱۱۲ اشاره
- ۱۱۱۲ سخنان مفسرین در توجیه (المص)
- ۱۱۱۵ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰ تا ۱۸]
- ۱۱۱۵ اشاره
- ۱۱۱۵ [ترجمه]
- ۱۱۱۶ (توضیح آیات)
- ۱۱۱۹ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹ تا ۲۷]
- ۱۱۱۹ اشاره
- ۱۱۱۹ [ترجمه]
- ۱۱۲۰ (توضیح آیات)
- ۱۱۲۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۲۸ تا ۳۶]
- ۱۱۲۳ اشاره
- ۱۱۲۳ [ترجمه]
- ۱۱۲۴ (توضیح آیات)

- ۱۱۲۴ اشاره
- ۱۱۲۶ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۱۲۸ [سوره الأعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۴۳]
- ۱۱۲۸ اشاره
- ۱۱۲۸ [ترجمه]
- ۱۱۲۹ (توضیح آیات)
- ۱۱۳۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۴۴ تا ۵۱]
- ۱۱۳۱ اشاره
- ۱۱۳۲ [ترجمه]
- ۱۱۳۲ (توضیح آیات)
- ۱۱۳۲ اشاره
- ۱۱۳۵ [اعتراض]
- ۱۱۳۵ [پاسخ]
- ۱۱۳۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]
- ۱۱۳۷ اشاره
- ۱۱۳۷ [ترجمه]
- ۱۱۳۸ (توضیح آیات)
- ۱۱۴۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۹ تا ۶۹]
- ۱۱۴۱ اشاره
- ۱۱۴۱ [ترجمه]
- ۱۱۴۲ (توضیح آیات)
- ۱۱۴۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۷۰ تا ۷۹]
- ۱۱۴۴ اشاره
- ۱۱۴۴ [ترجمه]

- ۱۱۴۵ (توضیح آیات)
- ۱۱۴۸ [سوره الأعراف (۷): آیات ۸۰ تا ۸۷]
- ۱۱۴۸ اشاره
- ۱۱۴۸ [ترجمه]
- ۱۱۴۹ (توضیح آیات)
- ۱۱۵۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۸۸ تا ۹۵]
- ۱۱۵۱ اشاره
- ۱۱۵۱ [ترجمه]
- ۱۱۵۲ (توضیح آیات)
- ۱۱۵۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۹۶ تا ۱۰۸]
- ۱۱۵۴ اشاره
- ۱۱۵۴ [ترجمه]
- ۱۱۵۵ (توضیح آیات)
- ۱۱۵۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۹ تا ۱۲۶]
- ۱۱۵۷ اشاره
- ۱۱۵۸ [ترجمه]
- ۱۱۵۸ (توضیح آیات)
- ۱۱۶۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۶]
- ۱۱۶۱ اشاره
- ۱۱۶۱ [ترجمه]
- ۱۱۶۲ (توضیح آیات)
- ۱۱۶۵ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۳]
- ۱۱۶۵ اشاره
- ۱۱۶۵ [ترجمه]

- ۱۱۶۶ (توضیح آیات)
- ۱۱۶۶ اشاره
- ۱۱۶۸ [داستان میقات رفتن موسی ع]
- ۱۱۷۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۴ تا ۱۴۹]
- ۱۱۷۳ اشاره
- ۱۱۷۴ [ترجمه]
- ۱۱۷۴ (توضیح آیات)
- ۱۱۷۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۵]
- ۱۱۷۷ اشاره
- ۱۱۷۷ [ترجمه]
- ۱۱۷۸ (توضیح آیات)
- ۱۱۷۹ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۰]
- ۱۱۷۹ اشاره
- ۱۱۸۰ [ترجمه]
- ۱۱۸۰ (توضیح آیات)
- ۱۱۸۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۸]
- ۱۱۸۳ اشاره
- ۱۱۸۳ [ترجمه]
- ۱۱۸۴ (توضیح آیات)
- ۱۱۸۴ اشاره
- ۱۱۸۴ [تاویل عرفانی]
- ۱۱۸۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۶]
- ۱۱۸۷ اشاره
- ۱۱۸۷ [ترجمه]

- ۱۱۸۸ (توضیح آیات)
- ۱۱۸۸ اشاره
- ۱۱۹۲ [داستان بلعام بن باعورا]
- ۱۱۹۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۷ تا ۱۸۷]
- ۱۱۹۳ اشاره
- ۱۱۹۴ [ترجمه]
- ۱۱۹۴ (توضیح آیات)
- ۱۱۹۶ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۸ تا ۱۹۵]
- ۱۱۹۶ اشاره
- ۱۱۹۷ [ترجمه]
- ۱۱۹۷ (توضیح آیات)
- ۱۲۰۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۶]
- ۱۲۰۰ اشاره
- ۱۲۰۱ [ترجمه]
- ۱۲۰۱ (توضیح آیات)
- ۱۲۰۴ سورة الانفال
- ۱۲۰۴ اشاره
- ۱۲۰۴ [سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۲۰۴ اشاره
- ۱۲۰۵ [ترجمه]
- ۱۲۰۵ (توضیح آیات)
- ۱۲۰۵ اشاره
- ۱۲۰۶ [سخنان مفسرین در توجیه انفال]
- ۱۲۱۰ [سوره الأنفال (۸): آیات ۹ تا ۱۷]

- ۱۲۱۰ اشاره
- ۱۲۱۰ [ترجمه]
- ۱۲۱۱ (توضیح آیات)
- ۱۲۱۳ [سوره الأنفال (۸): آیات ۱۸ تا ۲۷]
- ۱۲۱۳ اشاره
- ۱۲۱۴ [ترجمه]
- ۱۲۱۴ (توضیح آیات)
- ۱۲۱۴ اشاره
- ۱۲۱۶ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۲۱۸ [سوره الأنفال (۸): آیات ۲۸ تا ۳۶]
- ۱۲۱۸ اشاره
- ۱۲۱۹ [ترجمه]
- ۱۲۱۹ (توضیح آیات)
- ۱۲۲۳ [سوره الأنفال (۸): آیات ۳۷ تا ۴۴]
- ۱۲۲۳ اشاره
- ۱۲۲۳ [ترجمه]
- ۱۲۲۴ (توضیح آیات)
- ۱۲۲۷ [سوره الأنفال (۸): آیات ۴۵ تا ۵۴]
- ۱۲۲۷ اشاره
- ۱۲۲۸ [ترجمه]
- ۱۲۲۹ (توضیح آیات)
- ۱۲۳۱ [سوره الأنفال (۸): آیات ۵۵ تا ۶۶]
- ۱۲۳۱ اشاره
- ۱۲۳۲ [ترجمه]

- ۱۲۳۳ (توضیح آیات)
- ۱۲۳۵ [سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵]
- ۱۲۳۵ اشاره
- ۱۲۳۶ [ترجمه]
- ۱۲۳۶ (توضیح آیات)
- ۱۲۳۹ جلد ششم
- ۱۲۳۹ اشاره
- ۱۲۳۹ سورة التوبة
- ۱۲۳۹ اشاره
- ۱۲۳۹ [سوره التوبة (۹): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۲۳۹ اشاره
- ۱۲۴۰ [ترجمه آیات]
- ۱۲۴۰ (توضیح آیات)
- ۱۲۴۴ [سوره التوبة (۹): آیات ۹ تا ۱۹]
- ۱۲۴۴ اشاره
- ۱۲۴۵ [ترجمه آیات]
- ۱۲۴۶ (توضیح آیات)
- ۱۲۴۶ اشاره
- ۱۲۴۹ [در شأن نزول آیه از مفسرین چند وجه نقل شده]
- ۱۲۴۹ [سوره التوبة (۹): آیات ۲۰ تا ۲۸]
- ۱۲۴۹ اشاره
- ۱۲۵۰ [ترجمه آیات]
- ۱۲۵۰ (توضیح آیات)
- ۱۲۵۰ اشاره

- ۱۲۵۳ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۲۵۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۲۹ تا ۳۵]
- ۱۲۵۳ اشاره
- ۱۲۵۴ [ترجمه]
- ۱۲۵۴ (توضیح آیات)
- ۱۲۵۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]
- ۱۲۵۸ اشاره
- ۱۲۵۹ [ترجمه]
- ۱۲۵۹ (توضیح آیات)
- ۱۲۶۲ [سوره التوبه (۹): آیات ۴۱ تا ۴۸]
- ۱۲۶۲ اشاره
- ۱۲۶۲ [ترجمه]
- ۱۲۶۳ (توضیح آیات)
- ۱۲۶۳ اشاره
- ۱۲۶۳ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۲۶۵ [سوره التوبه (۹): آیات ۴۹ تا ۵۵]
- ۱۲۶۵ اشاره
- ۱۲۶۵ [ترجمه]
- ۱۲۶۶ (توضیح آیات)
- ۱۲۶۶ اشاره
- ۱۲۶۸ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۲۶۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۵۶ تا ۶۳]
- ۱۲۶۸ اشاره
- ۱۲۶۸ [ترجمه]

- ۱۲۶۹ (توضیح آیات)
- ۱۲۷۱ [سوره التوبه (۹): آیات ۶۴ تا ۷۰]
- ۱۲۷۲ اشاره
- ۱۲۷۲ [ترجمه]
- ۱۲۷۳ (توضیح آیات)
- ۱۲۷۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۷۱ تا ۷۸]
- ۱۲۷۴ اشاره
- ۱۲۷۵ [ترجمه]
- ۱۲۷۵ (توضیح آیات)
- ۱۲۷۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۷۹ تا ۸۵]
- ۱۲۷۸ اشاره
- ۱۲۷۸ [ترجمه]
- ۱۲۷۹ (توضیح آیات)
- ۱۲۸۱ [سوره التوبه (۹): آیات ۸۶ تا ۹۴]
- ۱۲۸۱ اشاره
- ۱۲۸۲ [ترجمه]
- ۱۲۸۲ (توضیح آیات)
- ۱۲۸۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۹۵ تا ۱۰۱]
- ۱۲۸۴ اشاره
- ۱۲۸۵ [ترجمه]
- ۱۲۸۵ (توضیح آیات)
- ۱۲۸۷ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۹]
- ۱۲۸۷ اشاره
- ۱۲۸۷ [ترجمه]

- ۱۲۸۸ (توضیح آیات)
- ۱۲۹۱ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۶]
- ۱۲۹۱ اشاره
- ۱۲۹۱ [ترجمه]
- ۱۲۹۲ (توضیح آیات)
- ۱۲۹۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱]
- ۱۲۹۴ اشاره
- ۱۲۹۴ [ترجمه]
- ۱۲۹۵ (توضیح آیات)
- ۱۲۹۵ اشاره
- ۱۲۹۵ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۲۹۷ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۹]
- ۱۲۹۷ اشاره
- ۱۲۹۸ [ترجمه]
- ۱۲۹۸ (توضیح آیات)
- ۱۳۰۰ سورة یونس [ع]
- ۱۳۰۰ اشاره
- ۱۳۰۰ [سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۳۰۰ اشاره
- ۱۳۰۱ (توضیح آیات)
- ۱۳۰۴ [سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۴]
- ۱۳۰۴ اشاره
- ۱۳۰۵ [ترجمه]
- ۱۳۰۵ (توضیح آیات)

- ۱۳۰۸ [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۲۱].
- ۱۳۰۸ اشاره
- ۱۳۰۸ [ترجمه]
- ۱۳۰۹ (توضیح آیات)
- ۱۳۱۲ [سوره یونس (۱۰): آیات ۲۲ تا ۲۷].
- ۱۳۱۲ اشاره
- ۱۳۱۲ [ترجمه]
- ۱۳۱۳ (توضیح آیات)
- ۱۳۱۵ [سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۴۰].
- ۱۳۱۵ اشاره
- ۱۳۱۶ [ترجمه آیات]
- ۱۳۱۷ (توضیح آیات)
- ۱۳۲۰ [سوره یونس (۱۰): آیات ۴۱ تا ۵۳].
- ۱۳۲۰ اشاره
- ۱۳۲۱ [ترجمه]
- ۱۳۲۲ (توضیح آیات)
- ۱۳۲۴ [سوره یونس (۱۰): آیات ۵۴ تا ۶۱].
- ۱۳۲۴ اشاره
- ۱۳۲۵ [ترجمه]
- ۱۳۲۵ (توضیح آیات)
- ۱۳۲۵ اشاره
- ۱۳۲۷ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۳۲۸ [سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۷۳].
- ۱۳۲۸ اشاره

- ۱۳۲۹ [ترجمه]
- ۱۳۳۰ (توضیح آیات)
- ۱۳۳۰ اشاره
- ۱۳۳۲ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۳۳۴ [سوره یونس (۱۰): آیات ۷۴ تا ۸۶]
- ۱۳۳۴ اشاره
- ۱۳۳۵ [ترجمه]
- ۱۳۳۶ (توضیح آیات)
- ۱۳۳۸ [سوره یونس (۱۰): آیات ۸۷ تا ۹۴]
- ۱۳۳۸ اشاره
- ۱۳۳۸ [ترجمه]
- ۱۳۳۹ (توضیح آیات)
- ۱۳۴۲ [سوره یونس (۱۰): آیات ۹۵ تا ۱۰۳]
- ۱۳۴۲ اشاره
- ۱۳۴۲ [ترجمه]
- ۱۳۴۳ (توضیح آیات)
- ۱۳۴۷ [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]
- ۱۳۴۷ اشاره
- ۱۳۴۷ [ترجمه]
- ۱۳۴۷ (توضیح آیات)
- ۱۳۴۸ سورة هود ع
- ۱۳۴۹ اشاره
- ۱۳۴۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۳۴۹ اشاره

- ۱۳۴۹ [ترجمه]
- ۱۳۵۰ (توضیح آیات)
- ۱۳۵۰ [سخنان مفسرین در توجیه الر]
- ۱۳۵۲ [سوره هود (۱۱): آیات ۶ تا ۱۴]
- ۱۳۵۲ اشاره
- ۱۳۵۲ [ترجمه]
- ۱۳۵۳ (توضیح آیات)
- ۱۳۵۳ اشاره
- ۱۳۵۴ [سخنان مفسرین در توجیه «امه معدوده» مأخوذ از مجمع البیان]
- ۱۳۵۷ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۲۲]
- ۱۳۵۷ اشاره
- ۱۳۵۷ [ترجمه]
- ۱۳۵۸ (توضیح آیات)
- ۱۳۵۸ اشاره
- ۱۳۶۰ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۳۶۱ [سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۳۱]
- ۱۳۶۱ اشاره
- ۱۳۶۱ [ترجمه]
- ۱۳۶۲ (توضیح آیات)
- ۱۳۶۵ [سوره هود (۱۱): آیات ۳۲ تا ۴۳]
- ۱۳۶۵ اشاره
- ۱۳۶۶ [ترجمه]
- ۱۳۶۷ (توضیح آیات)
- ۱۳۷۲ [سوره هود (۱۱): آیات ۴۴ تا ۴۹]

- ۱۳۷۲ اشاره
- ۱۳۷۳ [ترجمه]
- ۱۳۷۳ (توضیح آیات)
- ۱۳۷۵ [سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰]
- ۱۳۷۵ اشاره
- ۱۳۷۶ [ترجمه]
- ۱۳۷۶ (توضیح آیات)
- ۱۳۷۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸]
- ۱۳۷۹ اشاره
- ۱۳۸۰ [ترجمه]
- ۱۳۸۰ (توضیح آیات)
- ۱۳۸۳ [سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۰]
- ۱۳۸۳ اشاره
- ۱۳۸۳ [ترجمه]
- ۱۳۸۴ (توضیح آیات)
- ۱۳۸۷ [سوره هود (۱۱): آیات ۸۱ تا ۹۰]
- ۱۳۸۷ اشاره
- ۱۳۸۷ [ترجمه]
- ۱۳۸۸ (توضیح آیات)
- ۱۳۹۱ [سوره هود (۱۱): آیات ۹۱ تا ۱۰۵]
- ۱۳۹۱ اشاره
- ۱۳۹۱ [ترجمه]
- ۱۳۹۲ (توضیح آیات)
- ۱۳۹۶ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳]

- ۱۳۹۷ اشاره
- ۱۳۹۷ [ترجمه]
- ۱۳۹۷ (توضیح آیات)
- ۱۳۹۷ اشاره
- ۱۳۹۸ [سخنان مفسرین در توجیه آیه]
- ۱۴۰۲ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۳]
- ۱۴۰۲ اشاره
- ۱۴۰۲ [ترجمه]
- ۱۴۰۳ (توضیح آیات)
- ۱۴۰۵ سوره یوسف ع
- ۱۴۰۵ اشاره
- ۱۴۰۵ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۹]
- ۱۴۰۵ اشاره
- ۱۴۰۶ [ترجمه]
- ۱۴۰۶ (توضیح آیات)
- ۱۴۱۱ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰ تا ۲۰]
- ۱۴۱۱ اشاره
- ۱۴۱۲ [ترجمه]
- ۱۴۱۲ (توضیح آیات)
- ۱۴۱۷ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۱ تا ۲۹]
- ۱۴۱۷ اشاره
- ۱۴۱۷ [ترجمه]
- ۱۴۱۸ (توضیح آیات)
- ۱۴۲۲ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

- ۱۴۲۲ اشاره
- ۱۴۲۲ [ترجمه]
- ۱۴۲۳ (توضیح آیات)
- ۱۴۲۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۲]
- ۱۴۲۶ اشاره
- ۱۴۲۷ [ترجمه]
- ۱۴۲۷ (توضیح آیات)
- ۱۴۳۲ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۳]
- ۱۴۳۲ اشاره
- ۱۴۳۲ [ترجمه]
- ۱۴۳۳ (توضیح آیات)
- ۱۴۳۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۴ تا ۶۴]
- ۱۴۳۶ اشاره
- ۱۴۳۶ [ترجمه]
- ۱۴۳۷ (توضیح آیات)
- ۱۴۴۰ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۵ تا ۷۶]
- ۱۴۴۰ اشاره
- ۱۴۴۱ [ترجمه]
- ۱۴۴۲ (توضیح آیات)
- ۱۴۴۵ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۸۶]
- ۱۴۴۵ اشاره
- ۱۴۴۶ [ترجمه]
- ۱۴۴۶ (توضیح آیات)
- ۱۴۴۶ اشاره

- ۱۴۴۷ [سخنان مفسرین در چگونگی نسبت دزدی که بیوسف دادند]
- ۱۴۴۹ [اعتراض]
- ۱۴۵۰ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۷ تا ۹۸]
- ۱۴۵۰ اشاره
- ۱۴۵۱ [ترجمه]
- ۱۴۵۲ (توضیح آیات)
- ۱۴۵۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۳]
- ۱۴۵۶ اشاره
- ۱۴۵۶ [ترجمه]
- ۱۴۵۷ (توضیح آیات)
- ۱۴۶۰ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۱]
- ۱۴۶۰ اشاره
- ۱۴۶۰ [ترجمه]
- ۱۴۶۱ (توضیح آیات)
- ۱۴۶۳ جلد هفتم
- ۱۴۶۳ اشاره
- ۱۴۶۴ سورة الرعد
- ۱۴۶۴ اشاره
- ۱۴۶۴ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۴۶۴ اشاره
- ۱۴۶۴ [ترجمه]
- ۱۴۶۵ (توضیح آیات)
- ۱۴۶۸ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۶ تا ۱۳]
- ۱۴۶۸ اشاره

- ۱۴۶۸ [ترجمه]
- ۱۴۶۹ (توضیح آیات)
- ۱۴۷۳ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۴ تا ۱۸]
- ۱۴۷۳ اشاره
- ۱۴۷۳ [ترجمه]
- ۱۴۷۴ (توضیح آیات)
- ۱۴۷۸ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۹]
- ۱۴۷۸ اشاره
- ۱۴۷۸ [ترجمه]
- ۱۴۷۹ (توضیح آیات)
- ۱۴۸۲ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۰ تا ۳۵]
- ۱۴۸۲ اشاره
- ۱۴۸۳ [ترجمه]
- ۱۴۸۳ (توضیح آیات)
- ۱۴۸۶ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۳]
- ۱۴۸۶ اشاره
- ۱۴۸۷ [ترجمه]
- ۱۴۸۷ (توضیح آیات)
- ۱۴۹۲ سورة ابراهيم (ع)
- ۱۴۹۲ اشاره
- ۱۴۹۲ [سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۴۹۲ اشاره
- ۱۴۹۲ [ترجمه]
- ۱۴۹۳ (توضیح آیات)

۱۴۹۶ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۹ تا ۱۷]

۱۴۹۶ اشاره

۱۴۹۶ [ترجمه]

۱۴۹۷ (توضیح آیات)

۱۵۰۰ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۸ تا ۲۳]

۱۵۰۰ اشاره

۱۵۰۰ [ترجمه]

۱۵۰۱ (توضیح آیات)

۱۵۰۳ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۴ تا ۳۴]

۱۵۰۳ اشاره

۱۵۰۴ [ترجمه]

۱۵۰۴ (توضیح آیات)

۱۵۰۸ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۳]

۱۵۰۸ اشاره

۱۵۰۸ [ترجمه]

۱۵۰۹ (توضیح آیات)

۱۵۱۱ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۴ تا ۵۲]

۱۵۱۲ اشاره

۱۵۱۲ [ترجمه]

۱۵۱۲ (توضیح آیات)

۱۵۱۲ اشاره

۱۵۱۵ (اعتراض)

۱۵۱۷ سورة الحجر

۱۵۱۷ اشاره

- ۱۵۱۷ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۵۱۸ اشاره
- ۱۵۱۸ [ترجمه آیات]
- ۱۵۱۹ (توضیح آیات)
- ۱۵۲۲ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۷]
- ۱۵۲۲ اشاره
- ۱۵۲۲ [ترجمه]
- ۱۵۲۳ (توضیح آیات)
- ۱۵۲۶ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۸ تا ۴۴]
- ۱۵۲۶ اشاره
- ۱۵۲۶ [ترجمه]
- ۱۵۲۷ (توضیح آیات)
- ۱۵۳۰ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۶۴]
- ۱۵۳۰ اشاره
- ۱۵۳۰ [ترجمه]
- ۱۵۳۱ (توضیح آیات)
- ۱۵۳۳ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۵ تا ۷۷]
- ۱۵۳۴ اشاره
- ۱۵۳۴ [ترجمه]
- ۱۵۳۴ (توضیح آیات)
- ۱۵۳۷ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۷۸ تا ۹۹]
- ۱۵۳۷ اشاره
- ۱۵۳۷ [ترجمه]
- ۱۵۳۸ (توضیح آیات)

- ۱۵۳۸ اشاره
- ۱۵۴۱ (حکمت اول)
- ۱۵۴۱ (حکمت دوم)
- ۱۵۴۲ (حکمت سوم)
- ۱۵۴۲ (حکمت چهارم)
- ۱۵۴۲ (حکمت نهم)
- ۱۵۴۲ (حکمت دهم)
- ۱۵۴۴ سورة النحل
- ۱۵۴۴ اشاره
- ۱۵۴۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۹]
- ۱۵۴۵ اشاره
- ۱۵۴۵ [ترجمه]
- ۱۵۴۶ (توضیح آیات)
- ۱۵۴۶ اشاره
- ۱۵۴۶ (سخنان مفسرین راجع بتوجیه آیه)
- ۱۵۴۸ (اعتراض)
- ۱۵۴۹ (پاسخ)
- ۱۵۴۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰ تا ۱۹]
- ۱۵۴۹ اشاره
- ۱۵۴۹ [ترجمه]
- ۱۵۵۰ (توضیح آیات)
- ۱۵۵۲ [سوره النحل (۱۶): آیات ۲۰ تا ۲۹]
- ۱۵۵۲ اشاره
- ۱۵۵۳ [ترجمه]

- ۱۵۵۳ (توضیح آیات)
- ۱۵۵۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۶]
- ۱۵۵۶ اشاره
- ۱۵۵۶ [ترجمه]
- ۱۵۵۷ (توضیح آیات)
- ۱۵۵۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۳۷ تا ۵۰]
- ۱۵۵۹ اشاره
- ۱۵۵۹ [ترجمه]
- ۱۵۶۰ (توضیح آیات)
- ۱۵۶۳ [سوره النحل (۱۶): آیات ۵۱ تا ۶۳]
- ۱۵۶۳ اشاره
- ۱۵۶۴ ترجمه آیات
- ۱۵۶۵ (توضیح آیات)
- ۱۵۶۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۴ تا ۷۲]
- ۱۵۶۸ اشاره
- ۱۵۶۸ [ترجمه]
- ۱۵۶۹ (توضیح آیات)
- ۱۵۶۹ اشاره
- ۱۵۷۰ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۵۷۳ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۳ تا ۸۰]
- ۱۵۷۳ اشاره
- ۱۵۷۴ [ترجمه]
- ۱۵۷۴ (توضیح آیات)
- ۱۵۷۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۸۱ تا ۹۱]

- ۱۵۷۶ اشاره
- ۱۵۷۷ ترجمه آیات
- ۱۵۷۸ (توضیح آیات)
- ۱۵۸۱ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۲ تا ۱۰۱]
- ۱۵۸۱ اشاره
- ۱۵۸۱ ترجمه
- ۱۵۸۲ (توضیح آیات)
- ۱۵۸۲ اشاره
- ۱۵۸۴ (سخنان مفسرین در توجیه حیات طیّب)
- ۱۵۸۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]
- ۱۵۸۶ اشاره
- ۱۵۸۶ ترجمه
- ۱۵۸۷ (توضیح آیات)
- ۱۵۸۷ اشاره
- ۱۵۸۷ (سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان)
- ۱۵۸۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۹]
- ۱۵۸۹ اشاره
- ۱۵۹۰ [ترجمه]
- ۱۵۹۰ (توضیح آیات)
- ۱۵۹۳ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]
- ۱۵۹۳ اشاره
- ۱۵۹۳ [ترجمه]
- ۱۵۹۴ (توضیح آیات)
- ۱۵۹۶ سوره بنی اسرائیل

- ۱۵۹۶ اشاره
- ۱۵۹۶ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۵۹۶ اشاره
- ۱۵۹۷ (ترجمه آیات)
- ۱۵۹۸ (توضیح آیات)
- ۱۶۰۴ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۱۷]
- ۱۶۰۴ اشاره
- ۱۶۰۴ [ترجمه]
- ۱۶۰۵ (توضیح آیات)
- ۱۶۰۵ اشاره
- ۱۶۰۷ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۶۰۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۸ تا ۲۸]
- ۱۶۰۹ اشاره
- ۱۶۰۹ [ترجمه]
- ۱۶۱۰ (توضیح آیات)
- ۱۶۱۴ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۹ تا ۳۸]
- ۱۶۱۴ اشاره
- ۱۶۱۵ [ترجمه]
- ۱۶۱۵ (توضیح آیات)
- ۱۶۱۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۹ تا ۴۸]
- ۱۶۱۹ اشاره
- ۱۶۱۹ [ترجمه]
- ۱۶۲۰ (توضیح آیات)
- ۱۶۲۰ اشاره

- ۱۶۲۱ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۶۲۲ (سخنان مفسرین در وجه چگونگی حمد و تسبیح موجودات)
- ۱۶۲۴ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۹ تا ۵۸]
- ۱۶۲۴ اشاره
- ۱۶۲۵ [ترجمه]
- ۱۶۲۵ (توضیح آیات)
- ۱۶۲۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۹ تا ۶۷]
- ۱۶۲۹ اشاره
- ۱۶۲۹ [ترجمه]
- ۱۶۳۰ (توضیح آیات)
- ۱۶۳۰ اشاره
- ۱۶۳۱ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۶۳۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۸ تا ۷۷]
- ۱۶۳۳ اشاره
- ۱۶۳۳ [ترجمه]
- ۱۶۳۴ (توضیح آیات)
- ۱۶۳۴ اشاره
- ۱۶۳۷ (سخنان مفسرین در توجیه آیه و در آن چند قول است)
- ۱۶۳۸ (سخنان مفسرین در شأن نزول آیه)
- ۱۶۳۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۹]
- ۱۶۳۹ اشاره
- ۱۶۳۹ [ترجمه]
- ۱۶۴۰ (توضیح آیات)
- ۱۶۴۰ اشاره

- ۱۶۴۳ (سخنان مفسرین در اطلاقات روح و اسامی آن)
- ۱۶۴۶ قسمتی از آیات سورة الاسراء
- ۱۶۴۶ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]
- ۱۶۴۶ اشاره
- ۱۶۴۶ (ترجمه آیات)
- ۱۶۴۷ (توضیح آیات)
- ۱۶۵۲ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱]
- ۱۶۵۲ اشاره
- ۱۶۵۲ [ترجمه]
- ۱۶۵۳ (توضیح آیات)
- ۱۶۵۳ اشاره
- ۱۶۵۳ (سخنان مفسرین در اینکه مقصود از تسع در آیه چه معجزه‌ئی است)
- ۱۶۵۶ جلد هشتم
- ۱۶۵۶ مقدمه
- ۱۶۶۰ سورة الكهف
- ۱۶۶۰ اشاره
- ۱۶۶۰ [سوره الكهف (۱۸): آیات ۱ تا ۱۲]
- ۱۶۶۰ اشاره
- ۱۶۶۱ (ترجمه)
- ۱۶۶۱ توضیح آیات
- ۱۶۶۵ [سوره الكهف (۱۸): آیات ۱۳ تا ۲۰]
- ۱۶۶۵ اشاره
- ۱۶۶۵ ترجمه
- ۱۶۶۶ توضیح آیات

- ۱۶۶۸ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۷]
- ۱۶۶۸ اشاره
- ۱۶۶۹ (ترجمه)
- ۱۶۶۹ توضیح آیات
- ۱۶۷۲ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۸ تا ۳۶]
- ۱۶۷۲ اشاره
- ۱۶۷۲ (ترجمه)
- ۱۶۷۳ توضیح آیات
- ۱۶۷۶ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۷ تا ۴۶]
- ۱۶۷۶ اشاره
- ۱۶۷۶ (ترجمه)
- ۱۶۷۷ توضیح آیات
- ۱۶۷۹ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۷ تا ۵۴]
- ۱۶۷۹ اشاره
- ۱۶۸۰ (ترجمه)
- ۱۶۸۰ «توضیح آیات»
- ۱۶۸۴ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۵ تا ۶۴]
- ۱۶۸۴ اشاره
- ۱۶۸۵ (ترجمه)
- ۱۶۸۵ توضیح آیات
- ۱۶۸۸ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۸]
- ۱۶۸۸ اشاره
- ۱۶۸۹ (ترجمه)
- ۱۶۸۹ توضیح آیات

- ۱۶۹۲ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۷۹ تا ۹۱]
- ۱۶۹۲ اشاره
- ۱۶۹۲ (ترجمه)
- ۱۶۹۳ توضیح آیات
- ۱۶۹۳ اشاره
- ۱۶۹۴ داستان ذو القرنین
- ۱۶۹۷ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۲ تا ۱۰۱]
- ۱۶۹۷ اشاره
- ۱۶۹۷ (ترجمه)
- ۱۶۹۸ توضیح آیات
- ۱۷۰۰ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]
- ۱۷۰۰ اشاره
- ۱۷۰۰ (ترجمه)
- ۱۷۰۱ توضیح آیات
- ۱۷۰۵ سورة مریم
- ۱۷۰۵ اشاره
- ۱۷۰۵ [سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۷۰۶ اشاره
- ۱۷۰۶ (ترجمه)
- ۱۷۰۷ توضیح آیات
- ۱۷۱۰ [سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۳۳]
- ۱۷۱۰ اشاره
- ۱۷۱۰ ترجمه آیات
- ۱۷۱۱ توضیح آیات

- ۱۷۱۵ [سوره مریم (۱۹): آیات ۳۴ تا ۴۷]
- ۱۷۱۵ اشاره
- ۱۷۱۶ (ترجمه)
- ۱۷۱۶ توضیح آیات
- ۱۷۲۰ [سوره مریم (۱۹): آیات ۴۸ تا ۵۸]
- ۱۷۲۰ اشاره
- ۱۷۲۱ (ترجمه)
- ۱۷۲۱ توضیح آیات
- ۱۷۲۱ اشاره
- ۱۷۲۴ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۷۲۵ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۹ تا ۷۲]
- ۱۷۲۵ اشاره
- ۱۷۲۵ (ترجمه)
- ۱۷۲۶ توضیح آیات
- ۱۷۲۹ [سوره مریم (۱۹): آیات ۷۳ تا ۸۲]
- ۱۷۳۰ اشاره
- ۱۷۳۰ (ترجمه)
- ۱۷۳۰ توضیح آیات
- ۱۷۳۲ [سوره مریم (۱۹): آیات ۸۳ تا ۹۸]
- ۱۷۳۲ اشاره
- ۱۷۳۳ (ترجمه)
- ۱۷۳۳ توضیح آیات
- ۱۷۳۷ سورة طه
- ۱۷۳۷ اشاره

- ۱۷۳۷ [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۱۷۳۷ اشاره
- ۱۷۳۷ (ترجمه)
- ۱۷۳۸ توضیح آیات
- ۱۷۳۸ اشاره
- ۱۷۳۸ (سخنان مفسرین در معنی (طه))
- ۱۷۴۲ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۷ تا ۴۱]
- ۱۷۴۲ اشاره
- ۱۷۴۳ (ترجمه)
- ۱۷۴۴ توضیح آیات
- ۱۷۴۴ اشاره
- ۱۷۴۵ (سؤال)
- ۱۷۴۶ (سخنان مفسرین در چگونگی وحی بمادر موسی (ع))
- ۱۷۴۷ [سوره طه (۲۰): آیات ۴۲ تا ۶۰]
- ۱۷۴۷ اشاره
- ۱۷۴۷ (ترجمه)
- ۱۷۴۸ توضیح آیات
- ۱۷۴۸ اشاره
- ۱۷۴۹ (سؤال)
- ۱۷۴۹ (پاسخ)
- ۱۷۵۰ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۷۵۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۶۱ تا ۷۳]
- ۱۷۵۳ اشاره
- ۱۷۵۳ (ترجمه)

- توضیح آیات ۱۷۵۴
- [سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۸۶] ۱۷۵۶
- اشاره ۱۷۵۶
- (ترجمه) ۱۷۵۷
- توضیح آیات ۱۷۵۸
- [سوره طه (۲۰): آیات ۸۷ تا ۹۹] ۱۷۶۱
- اشاره ۱۷۶۱
- (ترجمه) ۱۷۶۱
- توضیح آیات ۱۷۶۲
- [سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۰ تا ۱۱۴] ۱۷۶۵
- اشاره ۱۷۶۵
- (ترجمه) ۱۷۶۵
- توضیح آیات ۱۷۶۶
- [سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۷] ۱۷۷۰
- اشاره ۱۷۷۰
- (ترجمه) ۱۷۷۰
- توضیح آیات ۱۷۷۱
- [سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۵] ۱۷۷۴
- اشاره ۱۷۷۴
- ترجمه آیات ۱۷۷۴
- توضیح آیات ۱۷۷۵
- اشاره ۱۷۷۵
- (سخنان مفسرین در توجیه آیه) ۱۷۷۷
- سورة الانبياء ۱۷۷۸

- ۱۷۷۸ اشاره
- ۱۷۷۸ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۷۷۸ اشاره
- ۱۷۷۸ ترجمه آیات
- ۱۷۷۹ توضیح آیات
- ۱۷۷۹ اشاره
- ۱۷۸۰ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۱۷۸۳ (سخنان مفسرین در اینکه مقصود از اهل ذکر کیانند)
- ۱۷۸۴ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۱۷۸۴ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۶ تا ۳۰]
- ۱۷۸۵ اشاره
- ۱۷۸۵ (ترجمه)
- ۱۷۸۶ توضیح آیات
- ۱۷۹۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۱ تا ۴۵]
- ۱۷۹۱ اشاره
- ۱۷۹۱ ترجمه آیات
- ۱۷۹۲ توضیح آیات
- ۱۷۹۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۶ تا ۶۱]
- ۱۷۹۵ اشاره
- ۱۷۹۶ ترجمه آیات
- ۱۷۹۶ توضیح آیات
- ۱۷۹۶ اشاره
- ۱۷۹۷ (اعتراض)
- ۱۸۰۰ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۶۲ تا ۷۷]

- ۱۸۰۰ اشاره
- ۱۸۰۰ (ترجمه)
- ۱۸۰۱ توضیح آیات
- ۱۸۰۱ اشاره
- ۱۸۰۱ (اعتراض)
- ۱۸۰۴ سخنان مفسرین در توجیه آیه و پاسخ از اشکال
- ۱۸۰۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۸ تا ۹۰]
- ۱۸۰۶ اشاره
- ۱۸۰۶ ترجمه آیات
- ۱۸۰۷ توضیح آیات
- ۱۸۰۷ اشاره
- ۱۸۰۷ (سخنان مفسرین در بیان حکمی که داود و سلیمان نمودند)
- ۱۸۱۴ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۱ تا ۱۰۳]
- ۱۸۱۴ اشاره
- ۱۸۱۴ (ترجمه)
- ۱۸۱۵ توضیح آیات
- ۱۸۱۵ اشاره
- ۱۸۱۶ (سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان)
- ۱۸۱۸ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]
- ۱۸۱۸ اشاره
- ۱۸۱۹ (ترجمه)
- ۱۸۱۹ توضیح آیات
- ۱۸۱۹ اشاره
- ۱۸۲۱ سخنان مفسرین در توجیه آیه

- سوره الحج ۱۸۲۳
- اشاره ۱۸۲۳
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۸] ۱۸۲۳
- اشاره ۱۸۲۳
- ترجمه آیات ۱۸۲۴
- توضیح آیات ۱۸۲۵
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۹ تا ۱۸] ۱۸۲۹
- اشاره ۱۸۲۹
- (ترجمه) ۱۸۳۰
- توضیح آیات ۱۸۳۱
- اشاره ۱۸۳۱
- (سؤال) ۱۸۳۳
- (پاسخ) ۱۸۳۳
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۱۹ تا ۳۰] ۱۸۳۵
- اشاره ۱۸۳۵
- ترجمه آیات ۱۸۳۶
- توضیح آیات ۱۸۳۷
- اشاره ۱۸۳۷
- سخنان مفسرین راجع بشأن نزول آیه ۱۸۳۷
- (نکته جالب توجه) ۱۸۳۹
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۳۱ تا ۴۰] ۱۸۴۱
- اشاره ۱۸۴۱
- ترجمه آیات ۱۸۴۱
- توضیح آیات ۱۸۴۲

۱۸۴۵	[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۱ تا ۵۱]
۱۸۴۵	اشاره
۱۸۴۶	(ترجمه)
۱۸۴۶	توضیح آیات
۱۸۴۷	اشاره
۱۸۴۷	(سخنان مفسرین در توجیه آیه)
۱۸۴۹	[سوره الحج (۲۲): آیات ۵۲ تا ۶۲]
۱۸۴۹	اشاره
۱۸۵۰	(ترجمه)
۱۸۵۰	توضیح آیات
۱۸۵۰	اشاره
۱۸۵۱	سخنان مفسرین در فرق بین رسول و نبی
۱۸۵۱	سخنان مفسرین در توجیه آیه
۱۸۵۵	[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۳ تا ۷۲]
۱۸۵۵	اشاره
۱۸۵۶	(ترجمه)
۱۸۵۶	توضیح آیات
۱۸۵۹	[سوره الحج (۲۲): آیات ۷۳ تا ۷۸]
۱۸۵۹	اشاره
۱۸۶۰	(ترجمه)
۱۸۶۰	توضیح آیات
۱۸۶۳	جلد نهم
۱۸۶۳	مقدمه
۱۸۶۳	هدایت

۱۸۶۵ استعاذه
۱۸۶۸ سورة المؤمنون
۱۸۶۸ اشاره
۱۸۶۸ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۲۰]
۱۸۶۸ اشاره
۱۸۶۹ (ترجمه)
۱۸۶۹ (توضیح آیات)
۱۸۷۵ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۱ تا ۳۴]
۱۸۷۵ اشاره
۱۸۷۶ (ترجمه)
۱۸۷۷ (توضیح آیات)
۱۸۷۹ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۳۵ تا ۵۰]
۱۸۷۹ اشاره
۱۸۷۹ (ترجمه)
۱۸۸۰ (توضیح آیات)
۱۸۸۲ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۱ تا ۷۰]
۱۸۸۲ اشاره
۱۸۸۳ [ترجمه]
۱۸۸۳ (توضیح آیات)
۱۸۸۳ اشاره
۱۸۸۴ سخنان مفسرین در توجیه آیه
۱۸۸۸ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۱ تا ۹۰]
۱۸۸۸ اشاره
۱۸۸۸ (ترجمه)

۱۸۸۹ (توضیح آیات)

۱۸۸۹ اشاره

۱۸۸۹ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱۸۹۳ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۱ تا ۱۰۴]

۱۸۹۳ اشاره

۱۸۹۳ (ترجمه آیات)

۱۸۹۴ (توضیح آیات)

۱۸۹۴ اشاره

۱۸۹۵ (سؤال)

۱۸۹۵ (پاسخ)

۱۸۹۸ (سؤال)

۱۸۹۹ (پاسخ)

۱۹۰۱ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۸]

۱۹۰۱ اشاره

۱۹۰۱ (ترجمه آیات)

۱۹۰۲ (توضیح آیات)

۱۹۰۵ سورة النور

۱۹۰۵ اشاره

۱۹۰۵ [سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰]

۱۹۰۵ اشاره

۱۹۰۶ [ترجمه]

۱۹۰۶ (توضیح آیات)

۱۹۰۶ اشاره

۱۹۰۷ (سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از تفسیر مجمع البیان)

- ۱۹۱۰ [سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۲]
 ۱۹۱۰ اشاره
 ۱۹۱۱ (ترجمه)
 ۱۹۱۲ (توضیح آیات)
 ۱۹۱۵ [سوره النور (۲۴): آیات ۲۳ تا ۳۱]
 ۱۹۱۵ اشاره
 ۱۹۱۶ (ترجمه)
 ۱۹۱۷ (توضیح آیات)
 ۱۹۱۷ اشاره
 ۱۹۲۰ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
 ۱۹۲۲ [سوره النور (۲۴): آیات ۳۲ تا ۳۸]
 ۱۹۲۲ اشاره
 ۱۹۲۳ [ترجمه]
 ۱۹۲۴ (توضیح آیات)
 ۱۹۲۴ اشاره
 ۱۹۲۴ (سؤال)
 ۱۹۲۴ (پاسخ)
 ۱۹۲۵ (سؤال)
 ۱۹۲۵ (پاسخ)
 ۱۹۲۶ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
 ۱۹۲۸ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
 ۱۹۲۸ (سخنان مفسرین و دانشمندان در توجیه آیه)
 ۱۹۳۲ [سوره النور (۲۴): آیات ۳۹ تا ۴۶]
 ۱۹۳۲ اشاره

- ۱۹۳۳ [ترجمه]
- ۱۹۳۳ (توضیح آیات)
- ۱۹۳۷ [سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷]
- ۱۹۳۷ اشاره
- ۱۹۳۸ ترجمه
- ۱۹۳۹ (توضیح آیات)
- ۱۹۳۹ اشاره
- ۱۹۴۲ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۹۴۲ [سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۴]
- ۱۹۴۳ اشاره
- ۱۹۴۳ [ترجمه]
- ۱۹۴۴ (توضیح آیات)
- ۱۹۴۹ سورة الفرقان
- ۱۹۴۹ اشاره
- ۱۹۴۹ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۱۹۴۹ اشاره
- ۱۹۴۹ (ترجمه)
- ۱۹۵۰ (توضیح آیات)
- ۱۹۵۴ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۱ تا ۲۴]
- ۱۹۵۴ اشاره
- ۱۹۵۴ (ترجمه)
- ۱۹۵۵ (توضیح آیات)
- ۱۹۵۹ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۵ تا ۴۱]
- ۱۹۵۹ اشاره

- ۱۹۵۹ (ترجمه)
- ۱۹۶۰ (توضیح آیات)
- ۱۹۶۰ اشاره
- ۱۹۶۰ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۹۶۵ (سخنان مفسرین در توجیه اصحاب رس)
- ۱۹۶۶ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۲ تا ۵۹]
- ۱۹۶۶ اشاره
- ۱۹۶۶ (ترجمه)
- ۱۹۶۷ (توضیح آیات)
- ۱۹۶۷ اشاره
- ۱۹۶۸ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۹۷۳ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۰ تا ۷۷]
- ۱۹۷۳ اشاره
- ۱۹۷۳ (ترجمه)
- ۱۹۷۴ (توضیح آیات)
- ۱۹۷۴ اشاره
- ۱۹۷۸ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۱۹۸۱ سورة الشعراء
- ۱۹۸۱ اشاره
- ۱۹۸۱ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۲۲]
- ۱۹۸۱ اشاره
- ۱۹۸۱ (ترجمه)
- ۱۹۸۲ (توضیح آیات)
- ۱۹۸۶ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۳ تا ۵۱]

- ۱۹۸۶ اشاره
- ۱۹۸۶ (ترجمه)
- ۱۹۸۸ (توضیح آیات)
- ۱۹۹۲ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۲ تا ۱۰۴]
- ۱۹۹۲ اشاره
- ۱۹۹۳ (ترجمه)
- ۱۹۹۴ (توضیح آیات)
- ۲۰۰۱ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۴۰]
- ۲۰۰۱ اشاره
- ۲۰۰۲ (ترجمه)
- ۲۰۰۳ (توضیح آیات)
- ۲۰۰۳ اشاره
- ۲۰۰۵ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۲۰۰۷ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۷۵]
- ۲۰۰۷ اشاره
- ۲۰۰۷ (ترجمه)
- ۲۰۰۹ (توضیح آیات)
- ۲۰۱۱ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۲۲۷]
- ۲۰۱۱ اشاره
- ۲۰۱۲ (ترجمه)
- ۲۰۱۴ (توضیح آیات)
- ۲۰۲۲ سورة النمل
- ۲۰۲۲ اشاره
- ۲۰۲۲ [سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]

- ۲۰۲۲ اشاره
- ۲۰۲۲ (ترجمه)
- ۲۰۲۳ (توضیح آیات)
- ۲۰۲۳ اشاره
- ۲۰۲۴ (سؤال اول)
- ۲۰۲۴ (پاسخ)
- ۲۰۲۴ (سؤال دوم)
- ۲۰۲۴ (پاسخ)
- ۲۰۲۵ (اعتراض)
- ۲۰۲۶ (پاسخ)
- ۲۰۲۹ [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۲۶]
- ۲۰۲۹ اشاره
- ۲۰۲۹ (ترجمه)
- ۲۰۳۰ (توضیح آیات)
- ۲۰۳۰ اشاره
- ۲۰۳۳ (سؤال)
- ۲۰۳۳ (پاسخ)
- ۲۰۳۶ (سؤال)
- ۲۰۳۷ (پاسخ)
- ۲۰۳۹ [سوره النمل (۲۷): آیات ۲۷ تا ۴۴]
- ۲۰۳۹ اشاره
- ۲۰۴۰ ترجمه
- ۲۰۴۱ (توضیح آیات)
- ۲۰۴۱ اشاره

- ۲۰۴۴ (سخنان مفسرین در گوینده آن)
- ۲۰۴۷ [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۵۸]
- ۲۰۴۷ اشاره
- ۲۰۴۷ (ترجمه)
- ۲۰۴۸ (توضیح آیات)
- ۲۰۵۰ [سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۷۰]
- ۲۰۵۰ اشاره
- ۲۰۵۱ (ترجمه)
- ۲۰۵۲ (توضیح آیات)
- ۲۰۵۵ [سوره النمل (۲۷): آیات ۷۱ تا ۸۲]
- ۲۰۵۵ اشاره
- ۲۰۵۵ (ترجمه)
- ۲۰۵۶ (توضیح آیات)
- ۲۰۵۶ اشاره
- ۲۰۵۷ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۲۰۵۹ [سوره النمل (۲۷): آیات ۸۳ تا ۹۳]
- ۲۰۵۹ اشاره
- ۲۰۵۹ (ترجمه)
- ۲۰۶۰ (توضیح آیات)
- ۲۰۶۰ اشاره
- ۲۰۶۲ (سخنان مفسرین که مقصود از حسنه چیست)
- ۲۰۶۳ سورة القصص
- ۲۰۶۳ اشاره
- ۲۰۶۳ [سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۱۴]

- ۲۰۶۳ اشاره
- ۲۰۶۴ (ترجمه)
- ۲۰۶۵ (توضیح آیات)
- ۲۰۷۰ [سوره القصص (۲۸): آیات ۱۵ تا ۲۲]
- ۲۰۷۰ اشاره
- ۲۰۷۰ [ترجمه]
- ۲۰۷۱ (توضیح آیات)
- ۲۰۷۴ [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۳ تا ۳۲]
- ۲۰۷۴ اشاره
- ۲۰۷۴ (ترجمه)
- ۲۰۷۵ (توضیح آیات)
- ۲۰۷۹ [سوره القصص (۲۸): آیات ۳۳ تا ۴۲]
- ۲۰۷۹ اشاره
- ۲۰۸۰ [ترجمه]
- ۲۰۸۰ (توضیح آیات)
- ۲۰۸۳ [سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۵۱]
- ۲۰۸۳ اشاره
- ۲۰۸۳ [ترجمه]
- ۲۰۸۴ (توضیح آیات)
- ۲۰۸۷ [سوره القصص (۲۸): آیات ۵۲ تا ۶۱]
- ۲۰۸۷ اشاره
- ۲۰۸۷ [ترجمه]
- ۲۰۸۸ (توضیح آیات)
- ۲۰۸۸ اشاره

- ۲۰۹۱ (اعتراض)
- ۲۰۹۱ (پاسخ)
- ۲۰۹۳ [سوره القصص (۲۸): آیات ۶۲ تا ۷۵]
- ۲۰۹۳ اشاره
- ۲۰۹۳ (ترجمه)
- ۲۰۹۴ (توضیح آیات)
- ۲۰۹۴ اشاره
- ۲۰۹۶ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۲۰۹۸ [سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۸۸]
- ۲۰۹۸ اشاره
- ۲۰۹۸ [ترجمه]
- ۲۰۹۹ [توضیح آیات]
- ۲۰۹۹ اشاره
- ۲۱۰۱ (سخنان مفسرین در نوع دانش قارون)
- ۲۱۰۴ جلد دهم
- ۲۱۰۴ در آداب قرائت قرآن
- ۲۱۰۷ سورة العنكبوت
- ۲۱۰۷ اشاره
- ۲۱۰۸ [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۷]
- ۲۱۰۸ اشاره
- ۲۱۰۸ ترجمه
- ۲۱۰۸ توضیح آیات
- ۲۱۰۸ اشاره
- ۲۱۰۸ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

- ۲۱۱۱ اعتراض
- ۲۱۱۲ پاسخ
- ۲۱۱۳ اعتراض
- ۲۱۱۳ پاسخ
- ۲۱۱۴ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۸ تا ۱۸]
- ۲۱۱۴ اشاره
- ۲۱۱۵ ترجمه
- ۲۱۱۶ توضیح آیات
- ۲۱۱۹ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۹ تا ۳۰]
- ۲۱۲۰ اشاره
- ۲۱۲۰ (ترجمه)
- ۲۱۲۱ توضیح آیات
- ۲۱۲۱ اشاره
- ۲۱۲۲ (اعتراض)
- ۲۱۲۳ (پاسخ)
- ۲۱۲۴ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۳۱ تا ۴۰]
- ۲۱۲۵ اشاره
- ۲۱۲۵ ترجمه
- ۲۱۲۶ توضیح آیات
- ۲۱۲۶ اشاره
- ۲۱۲۹ معجزات نه گانه حضرت موسی (ع)
- ۲۱۳۰ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۵۲]
- ۲۱۳۰ اشاره
- ۲۱۳۰ (ترجمه)

- توضیح آیات ۲۱۳۱
- اشاره ۲۱۳۱
- سخنان مفسرین در توجیه آیه ۲۱۳۳
- [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۳ تا ۶۹] ۲۱۳۷
- اشاره ۲۱۳۷
- (ترجمه) ۲۱۳۸
- توضیح آیات ۲۱۳۹
- اشاره ۲۱۳۹
- اول صبر و دوم توکل ۲۱۴۱
- سخنان مفسرین در توجیه هدایت ۲۱۴۴
- اعتراض ۲۱۴۵
- پاسخ ۲۱۴۵
- اشاره ۲۱۴۵
- سخنان مفسرین در توجیه (الم) ۲۱۴۶
- سوره الروم ۲۱۴۹
- اشاره ۲۱۴۹
- [سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۱۱] ۲۱۴۹
- اشاره ۲۱۴۹
- (ترجمه) ۲۱۵۰
- توضیح آیات ۲۱۵۰
- [سوره الروم (۳۰): آیات ۱۲ تا ۲۵] ۲۱۵۰
- اشاره ۲۱۵۰
- (ترجمه) ۲۱۵۱
- توضیح آیات ۲۱۵۲

- ۲۱۵۲ اشاره
- ۲۱۵۲ (سخنان مفسرین در معنی «یلبس»)
- ۲۱۵۳ سخنان مفسرین در نحوه سرور اهل بهشت
- ۲۱۵۸ [سوره الروم (۳۰): آیات ۲۶ تا ۳۲]
- ۲۱۵۹ اشاره
- ۲۱۵۹ (ترجمه)
- ۲۱۵۹ توضیح آیات
- ۲۱۶۳ [سوره الروم (۳۰): آیات ۳۳ تا ۴۰]
- ۲۱۶۳ اشاره
- ۲۱۶۳ (ترجمه)
- ۲۱۶۴ توضیح آیات
- ۲۱۶۶ [سوره الروم (۳۰): آیات ۴۱ تا ۴۹]
- ۲۱۶۶ اشاره
- ۲۱۶۶ (ترجمه)
- ۲۱۶۷ توضیح آیات
- ۲۱۷۰ [سوره الروم (۳۰): آیات ۵۰ تا ۶۰]
- ۲۱۷۰ اشاره
- ۲۱۷۰ (ترجمه)
- ۲۱۷۱ توضیح آیات
- ۲۱۷۴ سوره لقمان
- ۲۱۷۴ اشاره
- ۲۱۷۴ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۱۷۴ اشاره
- ۲۱۷۵ (ترجمه)

- ۲۱۷۵ توضیح آیات
- ۲۱۷۵ اشاره
- ۲۱۷۵ سخنان مفسرین در توجیه (الم)
- ۲۱۷۸ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۱۷۹ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۹]
- ۲۱۷۹ اشاره
- ۲۱۸۰ (ترجمه)
- ۲۱۸۰ توضیح آیات
- ۲۱۸۰ اشاره
- ۲۱۸۱ سخنان مفسرین در اینکه لقمان چه مقامی داشت
- ۲۱۸۶ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۲۸]
- ۲۱۸۶ اشاره
- ۲۱۸۶ (ترجمه)
- ۲۱۸۷ توضیح آیات
- ۲۱۸۷ اشاره
- ۲۱۸۷ سخنان مفسرین در توجیه نعمتهای باطنه
- ۲۱۸۸ (اقسام سه گانه علم) مأخوذ از جواهر التفسیر
- ۲۱۹۰ کلمات تکوینی و فیض الهی غیر متناهی است
- ۲۱۹۱ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۹ تا ۳۴]
- ۲۱۹۱ اشاره
- ۲۱۹۱ ترجمه قسمتی از آیات سوره لقمان
- ۲۱۹۲ توضیح آیات
- ۲۱۹۴ سورة السجدة
- ۲۱۹۴ اشاره

- ۲۱۹۴ [سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۲]
- ۲۱۹۴ اشاره
- ۲۱۹۵ [ترجمه]
- ۲۱۹۶ توضیح آیات
- ۲۱۹۶ اشاره
- ۲۱۹۶ سخنان مفسرین در توجیه (الم)
- ۲۱۹۷ (مقدمه اول)
- ۲۱۹۷ (مقدمه دوم)
- ۲۱۹۷ (مقدمه سوم)
- ۲۱۹۸ (مقدمه چهارم)
- ۲۱۹۸ (مقدمه پنجم)
- ۲۱۹۸ (مقدمه ششم)
- ۲۱۹۹ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۲۲۰۳ [سوره السجده (۳۲): آیات ۱۳ تا ۲۱]
- ۲۲۰۳ اشاره
- ۲۲۰۴ ترجمه قسمتی از آیات سوره سجده
- ۲۲۰۴ توضیح آیات
- ۲۲۰۴ اشاره
- ۲۲۰۵ (سؤال)
- ۲۲۰۵ (پاسخ)
- ۲۲۰۵ (اعتراض)
- ۲۲۰۶ (پاسخ)
- ۲۲۰۸ [سوره السجده (۳۲): آیات ۲۲ تا ۳۰]
- ۲۲۰۸ اشاره

- ۲۲۰۸ ترجمه قسمتی از آیات سوره سجده
- ۲۲۰۹ توضیح آیات
- ۲۲۰۹ اشاره
- ۲۲۱۰ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۲۱۲ سورة الاحزاب
- ۲۲۱۲ اشاره
- ۲۲۱۲ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۲۱۲ اشاره
- ۲۲۱۳ ترجمه قسمتی از آیات سوره الاحزاب
- ۲۲۱۳ توضیح آیات
- ۲۲۱۳ اشاره
- ۲۲۱۴ (پاسخ)
- ۲۲۱۴ (پاسخ)
- ۲۲۱۶ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۷ تا ۱۶]
- ۲۲۱۶ اشاره
- ۲۲۱۶ [ترجمه]
- ۲۲۱۷ توضیح آیات
- ۲۲۲۳ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱۷ تا ۲۵]
- ۲۲۲۳ اشاره
- ۲۲۲۳ ترجمه قسمتی از آیات سوره الاحزاب
- ۲۲۲۴ توضیح آیات
- ۲۲۲۶ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۶ تا ۳۴]
- ۲۲۲۶ اشاره
- ۲۲۲۷ (ترجمه)

- ۲۲۲۷ توضیح آیات
- ۲۲۳۲ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۵ تا ۴۰]
- ۲۲۳۲ اشاره
- ۲۲۳۲ (ترجمه)
- ۲۲۳۳ توضیح آیات
- ۲۲۳۶ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۵۰]
- ۲۲۳۶ اشاره
- ۲۲۳۷ [ترجمه]
- ۲۲۳۸ توضیح آیات
- ۲۲۴۱ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۱ تا ۵۵]
- ۲۲۴۱ اشاره
- ۲۲۴۱ [ترجمه]
- ۲۲۴۲ توضیح آیات
- ۲۲۴۴ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۶ تا ۶۵]
- ۲۲۴۴ اشاره
- ۲۲۴۴ [ترجمه]
- ۲۲۴۵ توضیح آیات
- ۲۲۴۵ اشاره
- ۲۲۴۶ (پاسخ)
- ۲۲۴۷ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۶ تا ۷۳]
- ۲۲۴۷ اشاره
- ۲۲۴۸ (ترجمه)
- ۲۲۴۸ توضیح آیات
- ۲۲۴۸ اشاره

- ۲۲۴۹ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۲۵۱ سورة سبأ
- ۲۲۵۱ اشاره
- ۲۲۵۱ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۲۵۱ اشاره
- ۲۲۵۱ ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ
- ۲۲۵۲ توضیح آیات
- ۲۲۵۴ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۷ تا ۱۴]
- ۲۲۵۴ اشاره
- ۲۲۵۴ ترجمه قسمتی از سوره سبأ
- ۲۲۵۵ (توضیح آیات)
- ۲۲۵۵ اشاره
- ۲۲۵۷ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۲۶۰ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۲۱]
- ۲۲۶۱ اشاره
- ۲۲۶۱ ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ
- ۲۲۶۱ (توضیح آیات)
- ۲۲۶۱ اشاره
- ۲۲۶۲ سخنان مفسرین در توجیه سیل عرم
- ۲۲۶۴ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۲ تا ۳۰]
- ۲۲۶۴ اشاره
- ۲۲۶۴ (ترجمه)
- ۲۲۶۵ توضیح آیات
- ۲۲۶۵ اشاره

- ۲۲۶۶ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۲۶۸ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۱ تا ۳۷]
- ۲۲۶۸ اشاره
- ۲۲۶۸ ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ
- ۲۲۶۹ (توضیح آیات)
- ۲۲۷۱ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۸ تا ۴۵]
- ۲۲۷۱ اشاره
- ۲۲۷۱ ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ
- ۲۲۷۱ (توضیح آیات)
- ۲۲۷۳ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۴۶ تا ۵۴]
- ۲۲۷۳ اشاره
- ۲۲۷۴ ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ
- ۲۲۷۴ (توضیح)
- ۲۲۷۴ اشاره
- ۲۲۷۵ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۲۷۷ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۲۷۷ (سوره الفاطر) یا (الملائکة)
- ۲۲۷۷ اشاره
- ۲۲۷۷ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۲۷۸ اشاره
- ۲۲۷۸ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۲۷۸ توضیح آیات و اقسام بالهای ملائکه
- ۲۲۸۳ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۷ تا ۱۰]
- ۲۲۸۳ اشاره

- ۲۲۸۴ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۲۸۴ (توضیح آیات)
- ۲۲۸۷ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۴]
- ۲۲۸۷ اشاره
- ۲۲۸۸ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۲۸۸ (توضیح آیات)
- ۲۲۹۰ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۲۳]
- ۲۲۹۱ اشاره
- ۲۲۹۱ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۲۹۱ (توضیح آیات)
- ۲۲۹۳ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۴ تا ۳۰]
- ۲۲۹۳ اشاره
- ۲۲۹۳ (ترجمه)
- ۲۲۹۴ (توضیح آیات)
- ۲۲۹۶ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۱ تا ۳۶]
- ۲۲۹۶ اشاره
- ۲۲۹۶ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۲۹۷ (توضیح آیات)
- ۲۲۹۸ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۷ تا ۴۱]
- ۲۲۹۸ اشاره
- ۲۲۹۹ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۲۹۹ (توضیح آیات)
- ۲۳۰۱ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۴۲ تا ۴۵]
- ۲۳۰۲ اشاره

- ۲۳۰۲ ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر
- ۲۳۰۲ (توضیح آیات)
- ۲۳۰۴ جلد یازدهم
- ۲۳۰۴ اشاره
- ۲۳۰۴ [مقدمه]
- ۲۳۰۵ سوره یس صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۳۰۵ اشاره
- ۲۳۰۵ [سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۲۵]
- ۲۳۰۵ اشاره
- ۲۳۰۵ ترجمه
- ۲۳۰۷ توضیح آیات
- ۲۳۰۷ اشاره
- ۲۳۰۷ سخنان مفسرین در معنی (یس)
- ۲۳۰۹ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۳۱۱ تمام اعمال در روز رستاخیز ارائه خواهد گردید
- ۲۳۱۵ [سوره یس (۳۶): آیات ۲۶ تا ۳۶]
- ۲۳۱۵ اشاره
- ۲۳۱۶ ترجمه
- ۲۳۱۷ توضیح آیات
- ۲۳۱۷ اشاره
- ۲۳۱۸ «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۲۳۱۹ [سوره یس (۳۶): آیات ۴۷ تا ۵۰]
- ۲۳۱۹ اشاره
- ۲۳۱۹ ترجمه

- ۲۳۱۹ [توضیح آیات]
- ۲۳۱۹ اشاره
- ۲۳۲۰ از اینکه آیه دو مطلب توان استخراج نمود
- ۲۳۲۱ اسامی منازل ماه برای علمای هیئت قدیم
- ۲۳۲۴ [سوره یس (۳۶): آیات ۴۷ تا ۶۷]
- ۲۳۲۴ اشاره
- ۲۳۲۴ ترجمه
- ۲۳۲۵ توضیح آیات
- ۲۳۲۶ اشاره
- ۲۳۲۶ (سخنان مفسرین در توجیه آیه) مأخوذ از تفسیر مجمع البیان
- ۲۳۳۲ «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۲۳۳۳ [سوره یس (۳۶): آیات ۶۸ تا ۸۳]
- ۲۳۳۳ اشاره
- ۲۳۳۳ ترجمه
- ۲۳۳۴ توضیح آیات
- ۲۳۳۴ اشاره
- ۲۳۳۵ رد کلام کفار که نسبت شاعری بپیمبر اکرم «ص» میدادند
- ۲۳۳۷ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
- ۲۳۳۹ سورة الصافات
- ۲۳۳۹ اشاره
- ۲۳۳۹ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۲۳۳۹ اشاره
- ۲۳۴۰ ترجمه
- ۲۳۴۱ توضیح آیات

- ۲۳۴۱ اشاره
- ۲۳۴۱ سخنان مفسرین در توجیه آیات
- ۲۳۴۶ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۲۷ تا ۶۰]
- ۲۳۴۶ اشاره
- ۲۳۴۷ ترجمه
- ۲۳۴۸ توضیح آیات
- ۲۳۵۳ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۶۱ تا ۱۰۰]
- ۲۳۵۳ اشاره
- ۲۳۵۴ ترجمه
- ۲۳۵۵ توضیح آیات
- ۲۳۵۹ ادعاء اشاعره که انسان مختار نیست و پاسخ
- ۲۳۶۰ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۳۸]
- ۲۳۶۰ اشاره
- ۲۳۶۱ ترجمه
- ۲۳۶۲ توضیح آیات
- ۲۳۶۲ اشاره
- ۲۳۶۴ سؤال
- ۲۳۶۴ پاسخ
- ۲۳۶۸ حکایت الیاس نبی (ع) و پادشاه ظالم
- ۲۳۶۹ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۹ تا ۱۸۲]
- ۲۳۶۹ اشاره
- ۲۳۶۹ ترجمه
- ۲۳۷۱ توضیح آیات
- ۲۳۷۶ سوره مبارکه «ص»

- ۲۳۷۶ اشاره
- ۲۳۷۶ [سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۲۰]
- ۲۳۷۶ اشاره
- ۲۳۷۶ ترجمه
- ۲۳۷۷ توضیح آیات
- ۲۳۷۷ اشاره
- ۲۳۷۷ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۳۸۱ سخنان مفسرین در کیفیت تسبیح کوه‌ها با داود علیه السلام
- ۲۳۸۲ [سوره ص (۳۸): آیات ۲۱ تا ۳۴]
- ۲۳۸۲ اشاره
- ۲۳۸۳ ترجمه
- ۲۳۸۴ توضیح آیات
- ۲۳۸۸ [سوره ص (۳۸): آیات ۳۵ تا ۶۱]
- ۲۳۸۸ اشاره
- ۲۳۸۹ ترجمه
- ۲۳۹۰ توضیح آیات
- ۲۳۹۰ اشاره
- ۲۳۹۰ سؤال
- ۲۳۹۱ (پاسخ)
- ۲۳۹۳ سؤال
- ۲۳۹۳ پاسخ
- ۲۳۹۶ [سوره ص (۳۸): آیات ۶۲ تا ۸۸]
- ۲۳۹۶ اشاره
- ۲۳۹۶ ترجمه

۲۳۹۷	توضیح آیات
۲۴۰۰	سوره الزمر
۲۴۰۰	اشاره
۲۴۰۱	[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۱۰]
۲۴۰۱	اشاره
۲۴۰۱	ترجمه
۲۴۰۲	توضیح آیات
۲۴۰۲	اشاره
۲۴۰۷	بیان آیه (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)
۲۴۰۹	[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]
۲۴۰۹	اشاره
۲۴۱۰	ترجمه
۲۴۱۱	توضیح آیات
۲۴۱۶	[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۵ تا ۴۲]
۲۴۱۶	اشاره
۲۴۱۶	ترجمه
۲۴۱۷	توضیح آیات
۲۴۱۷	اشاره
۲۴۲۰	«سخنان مفسرین در توجیه آیه»
۲۴۲۴	[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۳ تا ۵۹]
۲۴۲۴	اشاره
۲۴۲۵	ترجمه
۲۴۲۶	توضیح آیات
۲۴۲۶	اشاره

- ۲۴۳۰ در آیه امر بتوبه و انا به مینماید
- ۲۴۳۲ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۰ تا ۷۵]
- ۲۴۳۲ اشاره
- ۲۴۳۲ ترجمه
- ۲۴۳۳ توضیح آیات
- ۲۴۳۹ سورة المؤمن
- ۲۴۳۹ اشاره
- ۲۴۳۹ [سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۴۳۹ اشاره
- ۲۴۴۰ ترجمه
- ۲۴۴۱ توضیح آیات
- ۲۴۴۱ اشاره
- ۲۴۴۱ سخنان مفسرین در توجیه «حم»
- ۲۴۴۶ سخنان مفسرین در توجیه روح
- ۲۴۴۷ [سوره غافر (۴۰): آیات ۱۷ تا ۲۸]
- ۲۴۴۷ اشاره
- ۲۴۴۸ ترجمه
- ۲۴۴۹ توضیح آیات
- ۲۴۵۱ [سوره غافر (۴۰): آیات ۲۹ تا ۴۴]
- ۲۴۵۱ اشاره
- ۲۴۵۲ ترجمه
- ۲۴۵۳ توضیح آیات
- ۲۴۵۳ اشاره
- ۲۴۵۳ سخنان مفسرین در توجیه يوم تناد

- ۲۴۵۷ [سوره غافر (۴۰): آیات ۴۵ تا ۵۹]
- ۲۴۵۷ اشاره
- ۲۴۵۷ ترجمه
- ۲۴۵۸ توضیح آیات
- ۲۴۶۲ [سوره غافر (۴۰): آیات ۶۰ تا ۷۰]
- ۲۴۶۲ اشاره
- ۲۴۶۳ ترجمه
- ۲۴۶۴ توضیح آیات
- ۲۴۶۴ اشاره
- ۲۴۶۵ سؤال
- ۲۴۶۵ پاسخ
- ۲۴۶۶ سؤال
- ۲۴۶۷ پاسخ
- ۲۴۶۹ [سوره غافر (۴۰): آیات ۷۱ تا ۸۵]
- ۲۴۶۹ اشاره
- ۲۴۷۰ ترجمه
- ۲۴۷۱ توضیح آیات
- ۲۴۷۴ سوره فصلت
- ۲۴۷۴ اشاره
- ۲۴۷۴ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۱۸]
- ۲۴۷۵ اشاره
- ۲۴۷۵ ترجمه
- ۲۴۷۶ توضیح آیات
- ۲۴۸۱ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۹ تا ۳۲]

- ۲۴۸۱ اشاره
- ۲۴۸۲ ترجمه
- ۲۴۸۳ توضیح آیات
- ۲۴۸۳ اشاره
- ۲۴۸۳ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۴۸۷ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۳ تا ۴۴]
- ۲۴۸۷ اشاره
- ۲۴۸۷ ترجمه
- ۲۴۸۸ توضیح آیات
- ۲۴۹۲ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۵ تا ۵۴]
- ۲۴۹۲ اشاره
- ۲۴۹۳ ترجمه
- ۲۴۹۳ توضیح آیات
- ۲۴۹۳ اشاره
- ۲۴۹۴ اعتراض
- ۲۴۹۴ پاسخ
- ۲۴۹۷ بسین (سنریهم) خبر میدهد بعجایب خلقت که پدید خواهد گردید
- ۲۴۹۸ سورة الشوری
- ۲۴۹۸ اشاره
- ۲۴۹۸ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۲۴۹۸ اشاره
- ۲۴۹۸ ترجمه
- ۲۵۰۰ توضیح آیات
- ۲۵۰۰ اشاره

- ۲۵۰۰ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۵۰۴ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۵ تا ۲۵]
- ۲۵۰۴ اشاره
- ۲۵۰۴ ترجمه
- ۲۵۰۵ توضیح آیات
- ۲۵۰۶ اشاره
- ۲۵۰۶ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۵۰۹ بیان آیه قل (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).
- ۲۵۰۹ (سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از تفسیر مجمع البیان)
- ۲۵۱۰ بیان فخر رازی راجع بذوی القربی
- ۲۵۱۲ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۶ تا ۴۳]
- ۲۵۱۲ اشاره
- ۲۵۱۲ ترجمه
- ۲۵۱۳ توضیح آیات
- ۲۵۱۷ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۴ تا ۵۳]
- ۲۵۱۷ اشاره
- ۲۵۱۸ ترجمه
- ۲۵۱۸ توضیح آیات
- ۲۵۲۲ جلد دوازدهم
- ۲۵۲۲ سوره الرحمن
- ۲۵۲۲ اشاره
- ۲۵۲۲ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۳۶]
- ۲۵۲۲ اشاره
- ۲۵۲۳ ترجمه

- توضیح آیات ۲۵۲۴
- اشاره ۲۵۲۴
- سخنان مفسرین در تأویل آیه ۲۵۳۲
- سخنان مفسرین در توجیه آیه ۲۵۳۵
- سخنان مفسرین راجع بآیه ۲۵۳۶
- [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۷۸] ۲۵۳۹
- اشاره ۲۵۳۹
- (ترجمه) ۲۵۴۰
- توضیح آیات ۲۵۴۱
- اشاره ۲۵۴۱
- سخنان مفسرین در توجیه آیه ۲۵۴۲
- سخنان مفسرین در توجیه آیه ۲۵۴۵
- سخنان مفسرین در توجیه آن دو بهشت ۲۵۴۹
- سوره واقعه ۲۵۵۲
- اشاره ۲۵۵۲
- [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۴۰] ۲۵۵۲
- اشاره ۲۵۵۳
- ترجمه ۲۵۵۳
- (توضیح آیات) ۲۵۵۴
- اشاره ۲۵۵۴
- سخنان مفسرین در شرح آیه ۲۵۵۵
- سؤال ۲۵۵۹
- پاسخ ۲۵۵۹
- در اینکه (السابقون) کیانند بین مفسرین گفتاری است ۲۵۵۹

- ۲۵۶۱ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۵۶۲ سؤال
- ۲۵۶۳ پاسخ
- ۲۵۷۰ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۷۰]
- ۲۵۷۰ اشاره
- ۲۵۷۱ (ترجمه)
- ۲۵۷۲ (توضیح آیات)
- ۲۵۷۸ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۱ تا ۹۶]
- ۲۵۷۸ اشاره
- ۲۵۷۸ ترجمه
- ۲۵۷۹ توضیح آیات
- ۲۵۷۹ اشاره
- ۲۵۸۴ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۵۸۴ سوره حدید
- ۲۵۸۴ اشاره
- ۲۵۸۴ [سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۱۲]
- ۲۵۸۴ اشاره
- ۲۵۸۵ ترجمه:
- ۲۵۸۶ (توضیح آیات)
- ۲۵۸۶ اشاره
- ۲۵۸۸ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۵۹۶ [سوره الحدید (۵۷): آیات ۱۳ تا ۲۱]
- ۲۵۹۶ اشاره
- ۲۵۹۶ (ترجمه)

- ۲۵۹۷ (توضیح آیات)
- ۲۵۹۷ اشاره
- ۲۶۰۴ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۶۰۵ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۲ تا ۲۹]
- ۲۶۰۵ اشاره
- ۲۶۰۶ (ترجمه)
- ۲۶۰۷ (توضیح آیات)
- ۲۶۰۷ اشاره
- ۲۶۱۱ سؤال، برای چه ارسال پیامبران لازم است
- ۲۶۱۷ سورة المجادلة
- ۲۶۱۷ اشاره
- ۲۶۱۷ [سوره المجادلة (۵۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۶۱۷ اشاره
- ۲۶۱۷ (ترجمه)
- ۲۶۱۸ (توضیح آیات)
- ۲۶۱۸ اشاره
- ۲۶۲۱ نکته قابل توجه
- ۲۶۲۵ [سوره المجادلة (۵۸): آیات ۹ تا ۱۷]
- ۲۶۲۵ اشاره
- ۲۶۲۵ (ترجمه)
- ۲۶۲۶ (توضیح آیات)
- ۲۶۲۶ اشاره
- ۲۶۲۸ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۶۳۲ [سوره المجادلة (۵۸): آیات ۱۸ تا ۲۲]

- ۲۶۳۲ اشاره
- ۲۶۳۲ (ترجمه)
- ۲۶۳۳ (توضیح آیات)
- ۲۶۳۵ سورة الحشر مدنیة
- ۲۶۳۵ اشاره
- ۲۶۳۵ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۲۶۳۵ اشاره
- ۲۶۳۵ (ترجمه)
- ۲۶۳۶ (توضیح آیات)
- ۲۶۳۷ اشاره
- ۲۶۴۴ سخنان مفسرین در بیان شح نفس
- ۲۶۴۵ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]
- ۲۶۴۵ اشاره
- ۲۶۴۵ (ترجمه)
- ۲۶۴۷ (توضیح آیات)
- ۲۶۴۷ اشاره
- ۲۶۴۹ در اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید
- ۲۶۴۹ پاسخ سؤال اول
- ۲۶۵۰ پاسخ سؤال دوم
- ۲۶۵۱ پاسخ سؤال سوم
- ۲۶۵۳ تقوی چیست و متصفین بوی کیانند
- ۲۶۵۳ سخنان مفسرین راجع بآیه
- ۲۶۵۴ خود شناسی کلید خدا شناسی است
- ۲۶۵۵ دو نکته قابل توجه

- سوره الممتحنه ۲۶۵۷
- اشاره ۲۶۵۷
- [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱ تا ۹] ۲۶۵۷
- اشاره ۲۶۵۸
- (ترجمه) ۲۶۵۸
- (توضیح آیات) ۲۶۵۹
- اشاره ۲۶۵۹
- سخنان مفسرین در توجیه آیه ۲۶۶۴
- [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۳] ۲۶۶۵
- اشاره ۲۶۶۵
- (ترجمه) ۲۶۶۵
- (توضیح آیات) ۲۶۶۶
- اشاره ۲۶۶۶
- آیه اشاره بچهار حکم مینماید ۲۶۶۶
- سخنان مفسرین در چگونگی بیعت نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با زنها ۲۶۶۹
- سوره الصف ۲۶۷۰
- اشاره ۲۶۷۰
- [سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۱۴] ۲۶۷۰
- اشاره ۲۶۷۰
- (ترجمه) ۲۶۷۱
- (توضیح آیات) ۲۶۷۲
- اشاره ۲۶۷۲
- سخنان مفسرین در شأن نزول آیه بروایت طبرسی ۲۶۷۲
- سوره جمعه ۲۶۷۸

- ۲۶۷۸ اشاره
- ۲۶۷۸ [سوره الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۶۷۹ اشاره
- ۲۶۷۹ (ترجمه)
- ۲۶۸۰ (توضیح آیات)
- ۲۶۸۰ اشاره
- ۲۶۸۲ سخنان مفسرین در بیان امین و وجه اتصاف پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بامی
- ۲۶۸۸ (پاسخ)
- ۲۶۹۲ در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم
- ۲۶۹۳ بیان تعیین ذکر و نتایج آن
- ۲۶۹۴ سورة المنافقین
- ۲۶۹۵ اشاره
- ۲۶۹۵ [سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۶۹۵ اشاره
- ۲۶۹۵ (ترجمه)
- ۲۶۹۶ (توضیح آیات)
- ۲۶۹۶ اشاره
- ۲۶۹۷ (نفاق یعنی چه و منافقین کیانند)
- ۲۷۰۳ سورة التغابن
- ۲۷۰۳ اشاره
- ۲۷۰۳ [سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۸]
- ۲۷۰۳ اشاره
- ۲۷۰۴ (ترجمه)
- ۲۷۰۵ (توضیح آیات)

- سوره الطلاق ۲۷۱۷
- اشاره ۲۷۱۷
- [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۵] ۲۷۱۷
- اشاره ۲۷۱۷
- (ترجمه) ۲۷۱۷
- (توضیح آیات) ۲۷۱۸
- اشاره ۲۷۱۸
- (و زنهایی که بایستی عدّه نگاه دارند دو قسمند) ۲۷۲۳
- [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۲] ۲۷۲۴
- اشاره ۲۷۲۴
- (ترجمه) ۲۷۲۴
- (توضیح آیات) ۲۷۲۵
- اشاره ۲۷۲۵
- (اعتراض) ۲۷۲۸
- (پاسخ) ۲۷۲۹
- سوره التحريم ۲۷۲۹
- اشاره ۲۷۲۹
- [سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۸] ۲۷۳۰
- اشاره ۲۷۳۰
- (ترجمه) ۲۷۳۰
- (توضیح آیات) ۲۷۳۱
- اشاره ۲۷۳۱
- سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان ۲۷۳۳
- سخنان مفسرین راجع بحجاره ۲۷۳۷

- ۲۷۳۸ (سؤال)
- ۲۷۳۸ (پاسخ)
- ۲۷۳۹ (توبه نصح چیست)
- ۲۷۴۱ (توبه بچه چیز محقق می‌گردد)
- ۲۷۴۲ [سوره التحريم (۶۶): آیات ۹ تا ۱۲]
- ۲۷۴۲ اشاره
- ۲۷۴۲ (ترجمه)
- ۲۷۴۳ (توضیح آیات)
- ۲۷۴۳ اشاره
- ۲۷۴۵ (و مریم را در اینکه آیه بچند صفت حمیده ستوده)
- ۲۷۴۶ جلد سیزدهم
- ۲۷۴۶ اشاره
- ۲۷۴۶ سورة الزخرف
- ۲۷۴۶ اشاره
- ۲۷۴۶ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۲۷۴۶ اشاره
- ۲۷۴۷ (ترجمه)
- ۲۷۴۸ توضیح آیات
- ۲۷۵۳ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۲ تا ۳۹]
- ۲۷۵۳ اشاره
- ۲۷۵۳ (ترجمه)
- ۲۷۵۴ توضیح آیات:
- ۲۷۵۵ اشاره
- ۲۷۵۷ مقام ولایت چیست و واصلین بآن کیانند

۲۷۶۰ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۰ تا ۶۲]

۲۷۶۰ اشاره

۲۷۶۱ ترجمه

۲۷۶۲ توضیح آیات

۲۷۶۲ اشاره

۲۷۶۳ سخنان مفسرین در توجیه آیه

۲۷۶۷ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۳ تا ۸۰]

۲۷۶۷ اشاره

۲۷۶۷ ترجمه

۲۷۶۸ توضیح آیات

۲۷۶۸ اشاره

۲۷۷۲ اعتراض

۲۷۷۲ پاسخ

۲۷۷۳ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۸۱ تا ۸۹]

۲۷۷۳ اشاره

۲۷۷۴ ترجمه

۲۷۷۴ توضیح آیات

۲۷۷۴ اشاره

۲۷۷۵ طبرسی در توضیح آیه گفتاری از مفسرین نقل مینماید

۲۷۷۷ سوره الدخان

۲۷۷۸ اشاره

۲۷۷۸ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۲۹]

۲۷۷۸ اشاره

۲۷۷۸ (ترجمه)

- توضیح آیات ۲۷۷۹
- اشاره ۲۷۷۹
- (سخنان مفسرین در تأویل آیه) ۲۷۷۹
- (سؤال) ۲۷۸۰
- پاسخ ۲۷۸۰
- سخنان مفسرین در توجیه آیه ۲۷۸۱
- [سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۰ تا ۵۹] ۲۷۸۶
- اشاره ۲۷۸۶
- ترجمه ۲۷۸۶
- توضیح آیات ۲۷۸۷
- سوره الجاثیة ۲۷۹۳
- اشاره ۲۷۹۳
- [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱ تا ۱۷] ۲۷۹۳
- اشاره ۲۷۹۳
- ترجمه ۲۷۹۳
- توضیح آیات ۲۷۹۵
- اشاره ۲۷۹۵
- سخنان مفسرین در توجیه (حم) ۲۷۹۵
- [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱۸ تا ۲۶] ۲۸۰۱
- اشاره ۲۸۰۱
- ترجمه ۲۸۰۱
- توضیح آیات ۲۸۰۲
- اشاره ۲۸۰۲
- سخنان مفسرین در توجیه دهر ۲۸۰۵

- ۲۸۰۶ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]
 ۲۸۰۶ اشاره
 ۲۸۰۷ ترجمه
 ۲۸۰۸ توضیح آیات
 ۲۸۱۱ سورة الاحقاف
 ۲۸۱۱ اشاره
 ۲۸۱۱ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۱۴]
 ۲۸۱۱ اشاره
 ۲۸۱۱ ترجمه
 ۲۸۱۲ توضیح آیات
 ۲۸۱۲ اشاره
 ۲۸۱۳ (و در توجیه اینکه کلمه (حم) از مفسرین گفتاری نقل شده)
 ۲۸۱۸ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۳]
 ۲۸۱۸ اشاره
 ۲۸۱۸ ترجمه
 ۲۸۱۹ توضیح آیات
 ۲۸۲۴ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۴ تا ۳۵]
 ۲۸۲۴ اشاره
 ۲۸۲۴ ترجمه
 ۲۸۲۵ توضیح آیات
 ۲۸۲۵ اشاره
 ۲۸۳۱ سخنان مفسرین در تعداد اولو العزم
 ۲۸۳۲ سورة محمّد صلی اللّٰه علیه و اله و سلّم
 ۲۸۳۲ اشاره

- ۲۸۳۲ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۱۴]
 ۲۸۳۲ اشاره
 ۲۸۳۲ ترجمه
 ۲۸۳۳ توضیح آیات
 ۲۸۳۳ اشاره
 ۲۸۳۵ (و در حکم آیه بین مفسرین گفتاری است)
 ۲۸۳۸ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱۵ تا ۲۸]
 ۲۸۳۸ اشاره
 ۲۸۳۸ ترجمه
 ۲۸۳۹ توضیح آیات
 ۲۸۴۷ سورة الفتح
 ۲۸۴۷ اشاره
 ۲۸۴۷ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۱۴]
 ۲۸۴۷ اشاره
 ۲۸۴۸ ترجمه
 ۲۸۴۹ توضیح آیات
 ۲۸۴۹ اشاره
 ۲۸۴۹ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
 ۲۸۵۱ سخنان مفسرین در توجیه آیه و پاسخ سؤال
 ۲۸۵۸ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۵ تا ۲۳]
 ۲۸۵۸ اشاره
 ۲۸۵۸ ترجمه
 ۲۸۵۹ توضیح آیات
 ۲۸۶۵ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۴ تا ۲۹]

- ۲۸۶۵ اشاره
- ۲۸۶۵ ترجمه
- ۲۸۶۶ توضیح آیات
- ۲۸۶۶ اشاره
- ۲۸۶۶ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه (مأخوذ از مجمع البیان)
- ۲۸۷۲ سورة الحجرات
- ۲۸۷۲ اشاره
- ۲۸۷۲ [سورة الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۲۸۷۲ اشاره
- ۲۸۷۳ ترجمه
- ۲۸۷۴ توضیح آیات
- ۲۸۷۴ اشاره
- ۲۸۷۴ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۸۷۷ در شأن نزول آیه
- ۲۸۷۹ [سورة الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۸]
- ۲۸۷۹ اشاره
- ۲۸۷۹ ترجمه
- ۲۸۸۰ توضیح آیات
- ۲۸۸۰ اشاره
- ۲۸۸۱ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
- ۲۸۸۲ ظن و گمان چهار قسم است
- ۲۸۸۴ و اخبار و احادیث در حرمت غیبت بسیار رسیده
- ۲۸۸۹ سورة ق
- ۲۸۸۹ اشاره

- ۲۸۹۰ [سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۱۸]
 ۲۸۹۰ اشاره
 ۲۸۹۰ ترجمه
 ۲۸۹۱ توضیح آیات
 ۲۸۹۱ اشاره
 ۲۸۹۱ سخنان مفسرین در توجیه کلمه (ق)
 ۲۸۹۳ (برای توضیح آیه مقدمه دو مطلب را تذکر میدهم)
 ۲۸۹۶ توضیح آیه مبارکه
 ۲۸۹۹ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۹ تا ۳۷]
 ۲۸۹۹ اشاره
 ۲۸۹۹ ترجمه
 ۲۹۰۰ توضیح آیات
 ۲۹۰۰ اشاره
 ۲۹۰۳ نکته قابل توجه
 ۲۹۰۵ در اینکه آیات اهل بهشت را بچهار صفت معرفی مینماید:
 ۲۹۰۷ [سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۵]
 ۲۹۰۷ اشاره
 ۲۹۰۷ ترجمه
 ۲۹۰۸ توضیح آیات
 ۲۹۰۸ اشاره
 ۲۹۰۸ (در اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید)
 ۲۹۰۹ پاسخ سؤال اول
 ۲۹۰۹ پاسخ سؤال دوم
 ۲۹۰۹ پاسخ سؤال سوم

- ۲۹۱۲ سورة الذاریات
- ۲۹۱۲ اشاره
- ۲۹۱۲ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۲۳]
- ۲۹۱۲ اشاره
- ۲۹۱۲ ترجمه
- ۲۹۱۳ توضیح آیات
- ۲۹۱۳ اشاره
- ۲۹۱۳ سخنان مفسرین در توجیه چهار آیه اول سوره
- ۲۹۱۵ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۲۹۲۰ ترجمه
- ۲۹۲۱ توضیح آیات
- ۲۹۲۱ اشاره
- ۲۹۲۳ پاسخ سؤال اول
- ۲۹۲۶ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۶ تا ۶۰]
- ۲۹۲۶ اشاره
- ۲۹۲۷ ترجمه
- ۲۹۲۷ توضیح آیات
- ۲۹۲۷ اشاره
- ۲۹۳۲ اعتراض
- ۲۹۳۲ پاسخ
- ۲۹۳۳ سورة الطور
- ۲۹۳۳ اشاره
- ۲۹۳۳ [سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۲۸]
- ۲۹۳۳ اشاره

- ۲۹۳۳ ترجمه
- ۲۹۳۵ توضیح آیات
- ۲۹۴۱ [سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹]
- ۲۹۴۱ اشاره
- ۲۹۴۱ ترجمه
- ۲۹۴۲ توضیح آیات
- ۲۹۴۶ سورة التجم
- ۲۹۴۶ اشاره
- ۲۹۴۶ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۲۵]
- ۲۹۴۶ اشاره
- ۲۹۴۷ ترجمه
- ۲۹۴۸ توضیح آیات
- ۲۹۴۸ اشاره
- ۲۹۵۰ سؤال
- ۲۹۵۰ پاسخ
- ۲۹۵۲ سؤال
- ۲۹۵۳ پاسخ
- ۲۹۵۷ سؤال
- ۲۹۵۷ پاسخ
- ۲۹۶۲ [سوره النجم (۵۳): آیات ۲۶ تا ۳۸]
- ۲۹۶۲ اشاره
- ۲۹۶۲ ترجمه
- ۲۹۶۳ توضیح آیات
- ۲۹۶۹ [سوره النجم (۵۳): آیات ۳۹ تا ۶۲]

- ۲۹۷۰ اشاره
- ۲۹۷۰ ترجمه
- ۲۹۷۱ توضیح آیات
- ۲۹۷۱ اشاره
- ۲۹۷۲ پاسخ سؤالات
- ۲۹۷۲ پاسخ سؤال دوم
- ۲۹۷۳ پاسخ سؤال سوم
- ۲۹۷۷ سورة القمر
- ۲۹۷۷ اشاره
- ۲۹۷۷ [سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۲۹۷۷ اشاره
- ۲۹۷۸ ترجمه
- ۲۹۷۸ توضیح آیات
- ۲۹۸۵ [سوره القمر (۵۴): آیات ۲۲ تا ۳۹]
- ۲۹۸۵ اشاره
- ۲۹۸۶ ترجمه
- ۲۹۸۷ توضیح آیات
- ۲۹۹۰ [سوره القمر (۵۴): آیات ۴۰ تا ۵۵]
- ۲۹۹۰ اشاره
- ۲۹۹۰ ترجمه
- ۲۹۹۱ توضیح آیات
- ۲۹۹۶ جلد چهاردهم
- ۲۹۹۶ مقدمه
- ۲۹۹۶ (نکته قابل توجه)

- ۲۹۹۷سوره ملک
- ۲۹۹۷اشاره
- ۲۹۹۷ [سوره الملك (۶۷): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۹۹۷اشاره
- ۲۹۹۷ترجمه آیات
- ۲۹۹۸ [توضیح آیات]
- ۲۹۹۸اشاره
- ۳۰۰۴توصیه ببرادران و خواهران ملی و دینی
- ۳۰۰۴ [سوره الملك (۶۷): آیات ۱۲ تا ۲۲]
- ۳۰۱۰ [سوره الملك (۶۷): آیات ۲۳ تا ۳۰]
- ۳۰۱۰اشاره
- ۳۰۱۰ (ترجمه)
- ۳۰۱۱توضیح آیات
- ۳۰۱۱اشاره
- ۳۰۱۴ پاسخ گوئیم
- ۳۰۱۴سورة القلم
- ۳۰۱۴اشاره
- ۳۰۱۴ [سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۲۲]
- ۳۰۱۴اشاره
- ۳۰۱۴ (ترجمه)
- ۳۰۱۵توضیح آیات
- ۳۰۱۵اشاره
- ۳۰۱۶سخنان مفسرین راجع بنون
- ۳۰۱۶سخنان مفسرین در باره قلم

- ۳۰۱۷ سخنان مفسرین در تأویل آیه
- ۳۰۱۸ (سخنان مفسرین راجع بسوگندهای قرآن)
- ۳۰۲۱ سخنان مفسرین راجع برؤیت
- ۳۰۲۱ اوصاف نه گانه نکوهیده کفار
- ۳۰۲۳ [سوره القلم (۶۸): آیات ۲۳ تا ۴۱]
- ۳۰۲۳ اشاره
- ۳۰۲۴ (ترجمه)
- ۳۰۲۴ توضیح آیات
- ۳۰۲۶ [سوره القلم (۶۸): آیات ۴۲ تا ۵۲]
- ۳۰۲۶ اشاره
- ۳۰۲۶ (ترجمه)
- ۳۰۲۷ توضیح آیات
- ۳۰۲۷ اشاره
- ۳۰۳۰ سخنان مفسرین در باره قرائت لیزلقونک
- ۳۰۳۰ سخنان مفسرین راجع بمعنی لیزلقونک
- ۳۰۳۱ سخنان مفسرین در اثر چشم بد
- ۳۰۳۲ سورة الحاقه
- ۳۰۳۲ اشاره
- ۳۰۳۲ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۱۸]
- ۳۰۳۲ اشاره
- ۳۰۳۲ (ترجمه)
- ۳۰۳۳ توضیح آیات
- ۳۰۳۳ اشاره
- ۳۰۳۳ سخنان مفسرین در اعراب الحاقه

- ۳۰۳۹ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۹ تا ۳۳]
- ۳۰۳۹ اشاره
- ۳۰۳۹ (ترجمه)
- ۳۰۴۰ توضیح آیات
- ۳۰۴۰ اشاره
- ۳۰۴۱ (سخنان مفسرین در جمله هلك عنى سلطانيه)
- ۳۰۴۱ (سخنان مفسرین در معنى ذراع)
- ۳۰۴۲ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۴ تا ۵۲]
- ۳۰۴۲ اشاره
- ۳۰۴۲ ترجمه
- ۳۰۴۳ توضیح آیات
- ۳۰۴۳ اشاره
- ۳۰۴۴ سخنان مفسرین راجع بآیه
- ۳۰۴۵ سخنان مفسرین راجع به وتین
- ۳۰۴۶ سورة المعارج
- ۳۰۴۶ اشاره
- ۳۰۴۶ [سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۳۰۴۶ اشاره
- ۳۰۴۷ (ترجمه)
- ۳۰۴۷ توضیح آیات
- ۳۰۴۷ اشاره
- ۳۰۴۸ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
- ۳۰۴۹ سخنان مفسرین در معنى ذی المعارج
- ۳۰۴۹ سخنان مفسرین راجع به پنجاه هزار سال

- ۳۰۵۲ سخنان مفسرین در معنی کلمه (للشوی)
- ۳۰۵۴ [سوره المعارج (۷۰): آیات ۲۲ تا ۴۴]
- ۳۰۵۴ اشاره
- ۳۰۵۴ (ترجمه)
- ۳۰۵۵ توضیح آیات
- ۳۰۵۵ اشاره
- ۳۰۵۶ (اوصاف هشت‌گانه بهشتیان)
- ۳۰۶۱ سورة النوح
- ۳۰۶۱ اشاره
- ۳۰۶۱ [سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۳۰۶۱ اشاره
- ۳۰۶۱ ترجمه
- ۳۰۶۲ توضیح آیات
- ۳۰۶۲ اشاره
- ۳۰۶۳ طرز دعوت نوح
- ۳۰۶۷ (اطوار هفت‌گانه قلب)
- ۳۰۶۸ [سوره نوح (۷۱): آیات ۱۵ تا ۲۸]
- ۳۰۶۸ اشاره
- ۳۰۶۸ (ترجمه)
- ۳۰۶۹ توضیح آیات
- ۳۰۷۳ سورة الجن
- ۳۰۷۳ اشاره
- ۳۰۷۳ [سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۳۰۷۳ اشاره

- ۳۰۷۴ (ترجمه)
- ۳۰۷۴ توضیح آیات
- ۳۰۷۴ اشاره
- ۳۰۷۴ سخنان دانشمندان راجع بحقیقت جن
- ۳۰۷۶ سخنان مفسرین راجع به اینکه آیا رسول اکرم (ص) هنگام استماع قرآن جن را میدید یا نه
- ۳۰۷۷ جنیان ستایش قرآن میکنند و ایمان می‌آورند
- ۳۰۷۹ [سوره الجن (۷۲): آیات ۱۵ تا ۲۸]
- ۳۰۷۹ اشاره
- ۳۰۷۹ (ترجمه)
- ۳۰۸۰ توضیح آیات
- ۳۰۸۰ اشاره
- ۳۰۸۰ استقامت نمودن در مقام توحید روزی را وسیع میگرداند
- ۳۰۸۴ سخنان دانشمندان راجع بعلم پیمبران
- ۳۰۸۶ سورة المزمل
- ۳۰۸۶ اشاره
- ۳۰۸۶ [سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۳۰۸۶ اشاره
- ۳۰۸۶ ترجمه
- ۳۰۸۷ توضیح آیات
- ۳۰۸۷ اشاره
- ۳۰۸۷ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
- ۳۰۸۸ سخنان مفسرین در باره نماز شب که از اول واجب بوده یا مستحب
- ۳۰۸۸ سخنان مفسرین در معنی قول ثقیل
- ۳۰۸۹ سخنان مفسرین در معنی ناشسته

- ۳۰۹۳ (اعتراض)
- ۳۰۹۳ (پاسخ)
- ۳۰۹۴ [سوره المزمّل (۷۳): آیات ۱۵ تا ۲۰]
- ۳۰۹۴ اشاره
- ۳۰۹۴ (ترجمه)
- ۳۰۹۵ توضیح آیات
- ۳۰۹۵ اشاره
- ۳۰۹۶ سخنان مفسرین که مقصود از قرائت قرآن چیست
- ۳۰۹۸ سورة المدثر
- ۳۰۹۸ اشاره
- ۳۰۹۸ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۳۱]
- ۳۰۹۸ اشاره
- ۳۰۹۸ (ترجمه)
- ۳۰۹۹ توضیح آیات
- ۳۰۹۹ اشاره
- ۳۱۰۰ سخنان مفسرین در معنی آیه
- ۳۱۰۶ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۲ تا ۵۶]
- ۳۱۰۶ اشاره
- ۳۱۰۶ (ترجمه)
- ۳۱۰۷ توضیح آیات
- ۳۱۰۷ اشاره
- ۳۱۱۰ سخنان مفسرین در معنی قسوره
- ۳۱۱۲ سورة القيامة
- ۳۱۱۲ اشاره

- ۳۱۱۲ [سوره القيامة (۷۵): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۳۱۱۲ اشاره
- ۳۱۱۳ (ترجمه)
- ۳۱۱۳ توضیح آیات
- ۳۱۱۴ اشاره
- ۳۱۱۷ سخنان مفسرین در توجیه، بما قَدَمَ وَ أٰخَرَ
- ۳۱۱۹ [سوره القيامة (۷۵): آیات ۲۰ تا ۴۰]
- ۳۱۱۹ اشاره
- ۳۱۱۹ (ترجمه)
- ۳۱۲۰ توضیح آیات
- ۳۱۲۰ اشاره
- ۳۱۲۱ سخنان مفسرین در نفی رؤیت
- ۳۱۲۲ سخنان مفسرین راجع باثبات رؤیت
- ۳۱۲۲ و برای جمع بین گفتار اشاعره و معتزله مختصری از گفتار حکماء را ترجمه مینمایم
- ۳۱۲۷ سورة الدهر
- ۳۱۲۷ اشاره
- ۳۱۲۷ [سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۳۱۲۷ اشاره
- ۳۱۲۷ (ترجمه)
- ۳۱۲۸ توضیح آیات
- ۳۱۲۸ اشاره
- ۳۱۳۵ سخنان مفسرین در توجیه قدرها تقدیرا
- ۳۱۳۵ [سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱۷ تا ۳۱]
- ۳۱۳۵ اشاره

- ۳۱۳۶ (ترجمه)
- ۳۱۳۶ توضیح آیات
- ۳۱۳۶ اشاره
- ۳۱۳۷ سخنان مفسرین در توجیه زنجیلا
- ۳۱۳۹ بیان (ماء طهورا) و باقی نهرهای بهشتی
- ۳۱۳۹ برای توضیح آیات پاره‌ای از سخنان مفسرین را ترجمه مینمایم
- ۳۱۴۳ سورة المرسلات
- ۳۱۴۳ اشاره
- ۳۱۴۳ [سوره المرست (۷۷): آیات ۱ تا ۲۸]
- ۳۱۴۴ اشاره
- ۳۱۴۴ (ترجمه)
- ۳۱۴۵ توضیح آیات
- ۳۱۴۵ اشاره
- ۳۱۴۵ سخنان مفسرین راجع باین جملات پنجگانه
- ۳۱۴۹ برای اثبات قیامت موجودات بزرگ را مورد قسم قرار داد
- ۳۱۵۱ [سوره المرست (۷۷): آیات ۲۹ تا ۵۰]
- ۳۱۵۲ اشاره
- ۳۱۵۲ (ترجمه)
- ۳۱۵۳ توضیح آیات
- ۳۱۵۸ سورة النبأ
- ۳۱۵۸ اشاره
- ۳۱۵۸ [سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۲۰]
- ۳۱۵۸ اشاره
- ۳۱۵۸ (ترجمه)

- توضیح آیات ۳۱۵۹
- اشاره ۳۱۵۹
- سخنان مفسرین در توجیه نبأ عظیم ۳۱۵۹
- حدیثی از حضرت رسول (ص) که نبأ عظیم علی (ع) است ۳۱۶۰
- توجیه دیگر ۳۱۶۰
- سخنان مفسرین در معنی ازواج ۳۱۶۳
- اعتراض ۳۱۶۵
- پاسخ ۳۱۶۵
- سخنان مفسرین راجع بابواب ۳۱۶۶
- [سوره النبا (۷۸): آیات ۲۱ تا ۴۰] ۳۱۶۷
- اشاره ۳۱۶۷
- (ترجمه) ۳۱۶۷
- توضیح آیات ۳۱۶۸
- اشاره ۳۱۶۸
- سخنان مفسرین در اینکه مقصود از مرصاد چیست ۳۱۶۸
- سخنان مفسرین در توجیه احقاب ۳۱۶۹
- اعتراض ۳۱۷۲
- پاسخ ۳۱۷۲
- سوره النازعات ۳۱۷۷
- اشاره ۳۱۷۷
- [سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶] ۳۱۷۷
- اشاره ۳۱۷۷
- (ترجمه) ۳۱۷۷
- توضیح آیات ۳۱۷۸

- ۳۱۷۸ اشاره
- ۳۱۷۹ سخنان مفسرین در توجیه اینکه پنج آیه
- ۳۱۸۲ سخنان مفسرین در توجیه واجفه
- ۳۱۸۵ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]
- ۳۱۸۵ اشاره
- ۳۱۸۶ (ترجمه)
- ۳۱۸۷ توضیح آیات
- ۳۱۹۳ جلد پانزدهم
- ۳۱۹۳ سورة عبس
- ۳۱۹۳ اشاره
- ۳۱۹۳ [سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]
- ۳۱۹۳ اشاره
- ۳۱۹۴ [ترجمه]
- ۳۱۹۵ (توضیح آیات)
- ۳۱۹۵ اشاره
- ۳۱۹۶ اعتراض برسول اکرم (ص) در باره عبد الله بن مکتوم
- ۳۲۰۱ سورة التکویر
- ۳۲۰۱ اشاره
- ۳۲۰۱ [سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]
- ۳۲۰۱ اشاره
- ۳۲۰۲ (ترجمه)
- ۳۲۰۳ (توضیح آیات)
- ۳۲۰۳ اشاره
- ۳۲۰۴ سخنان مفسرین در تفسیر سجرت

- ۳۲۰۴ (سخنان مفسرین در توجیه زوجت)
- ۳۲۰۹ گفتار حکماء در بیان عقل نظری و عقل عملی انبیاء عقل نظری و عقل عملی
- ۳۲۱۰ سوره انفطار
- ۳۲۱۰ اشاره
- ۳۲۱۰ [سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۳۲۱۰ اشاره
- ۳۲۱۱ (ترجمه)
- ۳۲۱۱ (توضیح آیات)
- ۳۲۱۲ اشاره
- ۳۲۱۲ سخنان مفسرین در توجیه ما قدمت و آخرت
- ۳۲۱۶ سورة المطففین
- ۳۲۱۷ اشاره
- ۳۲۱۷ [سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]
- ۳۲۱۷ اشاره
- ۳۲۱۷ (ترجمه)
- ۳۲۱۹ (توضیح آیات)
- ۳۲۱۹ اشاره
- ۳۲۲۱ (سخنان مفسرین راجع بسجین)
- ۳۲۲۳ سخنان مفسرین در توجیه لمحجوبون
- ۳۲۲۵ (سخنان مفسرین در توجیه تسنیم)
- ۳۲۲۷ سورة الانشقاق
- ۳۲۲۷ اشاره
- ۳۲۲۷ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]
- ۳۲۲۷ اشاره

- ۳۲۲۸ (ترجمه سوره انشقاق)
- ۳۲۲۹ (توضیح آیات)
- ۳۲۲۹ اشاره
- ۳۲۳۲ سخنان مفسرین در توجیه غیر ممنون
- ۳۲۳۳ سورة البروج
- ۳۲۳۳ اشاره
- ۳۲۳۳ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]
- ۳۲۳۳ اشاره
- ۳۲۳۳ (ترجمه سورة البروج)
- ۳۲۳۴ (توضیح آیات)
- ۳۲۴۰ سورة الطارق
- ۳۲۴۰ اشاره
- ۳۲۴۰ [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]
- ۳۲۴۰ اشاره
- ۳۲۴۰ (ترجمه)
- ۳۲۴۱ (توضیح آیات)
- ۳۲۴۱ اشاره
- ۳۲۴۳ (سخنان مفسرین راجع بحفظه)
- ۳۲۴۵ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۳۲۴۵ سورة الاعلی
- ۳۲۴۵ اشاره
- ۳۲۴۵ [سوره الاعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۳۲۴۵ اشاره
- ۳۲۴۶ (ترجمه)

- ۳۲۴۷ (توضیح آیات)
- ۳۲۴۷ اشاره
- ۳۲۵۳ (در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و ممکن است سؤالی پیش آید)
- ۳۲۵۴ سورة الغاشیة
- ۳۲۵۴ اشاره
- ۳۲۵۴ [سوره الغاشیة (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۳۲۵۵ اشاره
- ۳۲۵۵ (ترجمه)
- ۳۲۵۶ (توضیح آیات)
- ۳۲۵۶ اشاره
- ۳۲۵۶ سخنان مفسرین در توجیه غاشیه
- ۳۲۵۷ «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۳۲۵۸ (سخنان مفسرین در توجیه ضریع)
- ۳۲۶۰ سورة الفجر
- ۳۲۶۰ اشاره
- ۳۲۶۱ [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]
- ۳۲۶۱ اشاره
- ۳۲۶۱ (ترجمه)
- ۳۲۶۲ (توضیح آیات)
- ۳۲۶۲ اشاره
- ۳۲۶۳ (سخنان مفسرین در توجیه فجر)
- ۳۲۶۸ (آیا صاحبان نفس مطمئنه که لایق چنین خطابی میباشند کیانند)
- ۳۲۶۸ سورة البلد
- ۳۲۶۸ اشاره

- ۳۲۶۹ [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]
- ۳۲۶۹ اشاره
- ۳۲۶۹ (ترجمه)
- ۳۲۷۰ (توضیح آیات)
- ۳۲۷۰ اشاره
- ۳۲۷۲ (سخنان مفسرین در توجیه نجدین)
- ۳۲۷۲ (سخنان مفسرین در توجیه عقبه)
- ۳۲۷۴ سورة الشمس
- ۳۲۷۴ اشاره
- ۳۲۷۵ [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۳۲۷۵ اشاره
- ۳۲۷۵ [ترجمه]
- ۳۲۷۶ (توضیح آیات)
- ۳۲۷۸ سورة الليل
- ۳۲۷۸ اشاره
- ۳۲۷۸ [سوره الليل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۳۲۷۹ اشاره
- ۳۲۷۹ (ترجمه)
- ۳۲۸۰ (توضیح آیات)
- ۳۲۸۰ اشاره
- ۳۲۸۲ سخنان مفسرین راجع بآیه
- ۳۲۸۵ سورة الضحی
- ۳۲۸۵ اشاره
- ۳۲۸۵ [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

- ۳۲۸۵ اشاره
- ۳۲۸۵ (ترجمه)
- ۳۲۸۶ (توضیح آیات)
- ۳۲۸۶ اشاره
- ۳۲۸۶ (سخنان مفسرین در شأن نزول آیات)
- ۳۲۸۷ «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۳۲۸۹ سورة الم نشرح
- ۳۲۸۹ اشاره
- ۳۲۹۰ [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]
- ۳۲۹۰ اشاره
- ۳۲۹۰ (ترجمه)
- ۳۲۹۰ (توضیح آیات)
- ۳۲۹۰ اشاره
- ۳۲۹۱ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)
- ۳۲۹۳ سورة التین
- ۳۲۹۳ اشاره
- ۳۲۹۳ [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]
- ۳۲۹۳ اشاره
- ۳۲۹۳ (ترجمه)
- ۳۲۹۴ (توضیح آیات)
- ۳۲۹۴ اشاره
- ۳۲۹۴ «سخنان مفسرین در توجیه آیه»
- ۳۲۹۷ سورة العلق
- ۳۲۹۷ اشاره

- ۳۲۹۷ [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۳۲۹۸ اشاره
- ۳۲۹۸ (ترجمه)
- ۳۲۹۹ (توضیح آیات)
- ۳۳۰۲ سورة القدر
- ۳۳۰۲ اشاره
- ۳۳۰۲ [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]
- ۳۳۰۲ اشاره
- ۳۳۰۳ (ترجمه)
- ۳۳۰۳ (توضیح آیات)
- ۳۳۰۳ اشاره
- ۳۳۰۳ (سخنان مفسرین راجع بچگونگی فرود آمدن قرآن)
- ۳۳۰۴ (و بین مفسرین راجع بلبله قدر از چند جهت مورد بحث واقع گردیده)
- ۳۳۰۶ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه و در وجه تعیین الف شهر
- ۳۳۰۷ (توجیه لطیف)
- ۳۳۰۸ سورة البینة
- ۳۳۰۸ اشاره
- ۳۳۰۹ [سوره البینة (۹۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۳۳۰۹ اشاره
- ۳۳۰۹ (ترجمه)
- ۳۳۱۰ (توضیح آیات)
- ۳۳۱۵ سورة الزلزال
- ۳۳۱۵ اشاره
- ۳۳۱۵ [سوره الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

- ۳۳۱۵ اشاره
- ۳۳۱۵ [ترجمه]
- ۳۳۱۶ (توضیح آیات)
- ۳۳۱۶ اشاره
- ۳۳۱۶ توجیه لطیف
- ۳۳۲۰ سورة العاديات
- ۳۳۲۰ اشاره
- ۳۳۲۰ [سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۳۳۲۰ اشاره
- ۳۳۲۱ (ترجمه)
- ۳۳۲۱ (توضیح آیات)
- ۳۳۲۱ اشاره
- ۳۳۲۱ سخنان مفسرین در اینکه مقصود از عادیات چیست
- ۳۳۲۱ در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است
- ۳۳۲۵ سورة القارعة
- ۳۳۲۵ اشاره
- ۳۳۲۶ [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۳۳۲۶ اشاره
- ۳۳۲۶ [ترجمه]
- ۳۳۲۶ (توضیح آیات)
- ۳۳۲۶ اشاره
- ۳۳۲۷ سخنان مفسرین در باره وجه تسمیه قیامت بقارعه
- ۳۳۳۰ سورة التكاثر
- ۳۳۳۱ اشاره

- ۳۳۳۱ [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۳۳۳۱ اشاره
- ۳۳۳۱ (ترجمه)
- ۳۳۳۱ (توضیح آیات)
- ۳۳۳۱ اشاره
- ۳۳۳۵ و مولی رومی اینکه حدیث را بنظم آورده چنین گوید
- ۳۳۳۷ سخنان مفسرین در توجیه «نعیم»
- ۳۳۳۸ سورة و العصر
- ۳۳۳۸ اشاره
- ۳۳۳۹ [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]
- ۳۳۳۹ اشاره
- ۳۳۳۹ (ترجمه)
- ۳۳۳۹ (توضیح آیات)
- ۳۳۳۹ اشاره
- ۳۳۴۰ عصر بمعنی زمان است
- ۳۳۴۰ (زمان چیست)
- ۳۳۴۱ (مقصود از (العصر) نماز عصر است)
- ۳۳۴۱ (مقصود از (العصر) نزدیک بغروب آفتاب است که آن را عصر نامند)
- ۳۳۴۲ (مقصود از عصر عصر نبوت است)
- ۳۳۴۳ (خسران یعنی چه)
- ۳۳۴۳ (حقیقت ایمان چیست و مؤمنین کیانند)
- ۳۳۴۴ (مقصود از عمل صالح چیست)
- ۳۳۴۵ چگونه بایستی مؤمنین یکدیگر را توصیه بحق و بصبر نمایند
- ۳۳۴۵ سورة الهمزة

- ۳۳۴۵ اشاره
- ۳۳۴۶ [سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]
- ۳۳۴۶ اشاره
- ۳۳۴۶ (ترجمه)
- ۳۳۴۶ (توضیح آیات)
- ۳۳۵۰ سورة الفیل
- ۳۳۵۰ اشاره
- ۳۳۵۰ [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]
- ۳۳۵۰ اشاره
- ۳۳۵۰ (ترجمه)
- ۳۳۵۰ (توضیح آیات)
- ۳۳۵۰ اشاره
- ۳۳۵۳ سؤال
- ۳۳۵۳ (پاسخ)
- ۳۳۵۵ سورة القریش
- ۳۳۵۵ اشاره
- ۳۳۵۵ [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]
- ۳۳۵۵ اشاره
- ۳۳۵۵ (ترجمه)
- ۳۳۵۶ (توضیح آیات)
- ۳۳۵۶ اشاره
- ۳۳۵۷ ممکن است در اینکه جا سؤالی و اعتراض پیش آید
- ۳۳۵۸ سورة الماعون
- ۳۳۵۸ اشاره

- ۳۳۵۸ [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]
- ۳۳۵۸ اشاره
- ۳۳۵۹ ترجمه
- ۳۳۵۹ (توضیح آیات)
- ۳۳۵۹ اشاره
- ۳۳۵۹ سخنان مفسرین در اینکه مقصود از (الذی) کیست
- ۳۳۶۱ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۳۳۶۴ سورة الكوثر
- ۳۳۶۴ اشاره
- ۳۳۶۴ [سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]
- ۳۳۶۴ اشاره
- ۳۳۶۴ (ترجمه)
- ۳۳۶۴ (توضیح آیات)
- ۳۳۶۴ اشاره
- ۳۳۶۵ (سخنان مفسرین در توجیه الكوثر)
- ۳۳۶۸ سورة الكافرون
- ۳۳۶۸ اشاره
- ۳۳۶۹ [سوره الكافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]
- ۳۳۶۹ اشاره
- ۳۳۶۹ [ترجمه]
- ۳۳۶۹ (توضیح آیات)
- ۳۳۶۹ اشاره
- ۳۳۷۰ کفر بمعنی لغوی بر معانی بسیاری صادق آید
- ۳۳۷۳ (اعتراض)

- ۳۳۷۳ پاسخ
- ۳۳۷۳ سورة النصر
- ۳۳۷۳ اشاره
- ۳۳۷۴ [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]
- ۳۳۷۴ اشاره
- ۳۳۷۴ (ترجمه)
- ۳۳۷۴ (توضیح آیات)
- ۳۳۷۴ اشاره
- ۳۳۷۷ نکته قابل توجه
- ۳۳۷۸ (در شأن نزول سوره)
- ۳۳۷۹ سورة اللهب
- ۳۳۷۹ اشاره
- ۳۳۸۰ [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۳۳۸۰ اشاره
- ۳۳۸۰ (ترجمه)
- ۳۳۸۰ (توضیح آیات)
- ۳۳۸۲ سورة الاخلاص
- ۳۳۸۲ اشاره
- ۳۳۸۳ [سوره الإخص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]
- ۳۳۸۳ اشاره
- ۳۳۸۳ [ترجمه]
- ۳۳۸۳ (توضیح آیات)
- ۳۳۹۱ سورة الفلق
- ۳۳۹۱ اشاره

- ۳۳۹۲ [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]
- ۳۳۹۲ اشاره
- ۳۳۹۲ (ترجمه)
- ۳۳۹۲ (توضیح آیات)
- ۳۳۹۲ اشاره
- ۳۳۹۴ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه
- ۳۳۹۵ سخنان مفسرین در توجیه غاسق
- ۳۳۹۷ سورة الناس
- ۳۳۹۷ اشاره
- ۳۳۹۸ [سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]
- ۳۳۹۸ اشاره
- ۳۳۹۸ (ترجمه)
- ۳۳۹۸ (توضیح آیات)
- ۳۴۰۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲.

عنوان و نام پدیدآور: مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر: اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: دوره ۱-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۴-۲؛ ج. ۱-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۵-۹؛ ج. ۲-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۶-۶؛ ج. ۳-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۷-۳؛ ج. ۴-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۸-۰؛ ج. ۵-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۹-۷؛ ج. ۶-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۰-۳؛ ج. ۷-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۱-۰؛ ج. ۸-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۲-۷؛ ج. ۹-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۳-۴؛ ج. ۱۰-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۴-۱؛ ج. ۱۱-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۵-۸؛ ج. ۱۲-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۶-۵؛ ج. ۱۳-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۷-۲؛ ج. ۱۴-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۸-۹؛ ج. ۱۵-۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۹-۶.

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن" توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات: ج. ۱. الفاتحه، جزء اول بقره. - ج. ۲. سوره بقره. - ج. ۳. از اول سوره آل عمران تا آخر. - ج. ۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر. - ج. ۵. الانعام - الاعراف - الانفال. - ج. ۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف. - ج. ۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار. - ج. ۸. از سوره کهف الی سوره حج. - ج. ۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص. - ج. ۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر. - ج. ۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری. - ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه. - ج. ۱۳. سوره الرحمن. - ج. ۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات. - ج. ۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر: تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیوبندی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۴۱۸۱۲

جلد اول

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَوْلُهُ تَعَالَى (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

مقدمه کتاب و تذکرات سودمند

اشاره

اللهم اشرح لی صدري و یسر لی امری مدت زمانی بود که گاه و بیگاه در فکر بودم که تفسیر مختصری بنویسم و از کلمات آل عصمت (ع) اقتباس نموده و از بیانات مفسرین خوشه چینی نمایم که شاید به اینکه واسطه از مفسرین و از متدبرین در قرآن محسوب کردم لکن متأسفانه موانعی جلو راه خود میدیدم که طی اینکه طریق پر خطر را متعذر بلکه متعسر مینداشتم. از طرفی ضعف نفس و فرومایگی سد راه میشد از طرفی تهدید و منع شارع از تفسیر برآی جلوگیری بود و جرأت وارد شدن در اینکه وادی هولناک را نمیکردم لکن از طرف دیگر حس طلب نمیگذاشت راحت باشم. مدتی بین خوف و رجا بودم، گاهی حس طلب امر مینمود، گاهی

صفحه : ۳

خوف و جبن غالب میگشت و یأس کلی دامن گیرم میشد

(ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تو است عرض خود میبری و زحمت ما میداری)

لکن پس از آنکه مأیوس شدم که بتوانم تفسیر کاملی بنویسم نظر به اینکه (المیسور لا یسقط بالمعسور) بنا گذاردم اقتباس نمایم از مشکات انوار ولایت و اقتصار نمایم بترجمه تحت اللفظی آیات و توضیح دهم بعض آیات محکمات را و پیرامون متشابهات نگردم و از دانشمندان و علماء علم تفسیر تقاضا مینمایم اگر باشتباه و خلافی برخورد نمودند با ذکاوت و دانش خود اصلاح نمایند و خورده گیری نکنند و حمل بر معنی صحیح نمایند و بنظر مهربانی در آن نگرند و نیز بزبان نیازمندی از مبدء بی نیاز خواهانم و مسئلت مینمایم که اگر لغزش و اشتباهی در آن پدید گشته بکرم و بخشش خداوندیش عفو نماید و مورد عتاب و سخط واقع نسازد زیرا که با اینکه فکر کوتاه و بیان قاصر هرگز مدعی نیستم که بتوانم تفسیر کاملی بنویسم همین قدر خواستم از اینکه دریای گران فیض الهی قطره‌ای بدائقه جانم رسد و از اینکه خرمن احسان خوشه‌ای نصیبم گردد و از اینکه گلستان گل عذار ربوبی گل بچینم و روح کثیف خود را معطر نمایم و باید دانست که قرآن مجید کلام بزرگی است که از معدن الوهیت نازل گردیده و البته مطالب مندرجه در آن از حیظه ذهن کوچک بشر خارج است و مخصوص بآن کسی است که مخاطب بآن گردیده و پس از آن محوّل بخلفاء و جانشینان آن بزرگوار است و مثل گفتگوها و مکاتبات بشر با یکدیگر نیست و با آنکه (تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین است) بیشتر مطالبی که راجع باحکام و قوانین اسلامی است بطور اشاره

صفحه : ۴

بلکه برمز بیان فرموده آری مکالمات بزرگان نسبت باشخاص کوچک باید همین طور باشد که در الفاظ مختصری معانی بسیار مفیدی مندرج گردانند.

بین چطور اگر سلطان نامه بیکی از نمایندگان خود بنویسد بیشتر مطالب را سر پیچیده و بطور رمز بیان مینماید که کلمات در معنی بزرگ است لکن در صورت مختصر بنظر میآید.

و نیز اگر تمام خصوصیات و جزئیات از شرائط و مقدمات عبادات و معاملات و حدود و غیر اینها را بتفصیل در آن درج مینمود از حد فصاحت و بلاغت و اعجاز خارج میگشت و یکی از کتابهای مفصل معمولی بشمار میرفت بلکه بایستی قرآن چندین جلد شود اینکه است که در یک کلمه مختصر مطالب بسیاری مندرج نموده که هم معجزه باشد و هم کتاب قانونی و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین کتاب مبین تفسیر بقرآن شده هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در قرآن ضبط و ثبت گردیده و در کافی از صادق آل محمّد [ص] روایت میکند (خداوند قرآن را تبیان هر چیزی قرار داده و قسم بخدا که فرو نگذاشته چیزی که مردم محتاج بآن

باشند مگر آنکه در قرآن نازل شده و پیغمبر [ص] بیان فرموده در حدیث دیگر است (چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف نمایند مگر آنکه دستور العمل و حکمش در قرآن داده شده، در کتاب کافی در پاره‌ای از احادیث دارد که (پیغمبر اکرم [ص] نهی فرمود از قیل و قال و گفتگوهای زیاد و افساد مال، کسی گفت یا رسول الله [ص] در کجای قرآن است فرمود: لا خیر فی کثیر من نجواهم إِلَّا مِنْ أَمْرٍ بِصَدَقَةٍ

صفحه : ۵

أو معروف أو إصلاح بین الناس» ۱) سوره نساء آیه ۱۱۴ و نیز فرموده و لا- تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» ۲) سوره نساء آیه ۴

پاره‌ای از فضائل قرآن مجید

مرام و هدف پیمبران اصولاً بر آشنا نمودن توده مردم است بوظائف عبودیت و طریق سیر بسوی مبدء و آشنا شدن بعالم ربوبیت و عالم گردیدن بوظائف اجتماعی و فردی و قرآن مجید پیش رو و برنامه کاملی است که بشر را بسوی سعادت رهبری مینماید، و طریق کسب فضیلت و رستگاری را بوی میآموزد قرآن دوی هر دردی و درمان هر مرضی است قال الله تبارک و تعالی وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» ۳) سوره بنی اسرائیل آیه ۸۵ و قرآن داروی امراض ظاهری و باطنی بشر است و دستور العمل زندگانی وی را از آغاز تا انجام حیات او بنیکوترین طریق بیان مینماید.

در اثر عمل نمودن بتعلیمات قرآن رشته محکمی بین انسان و آفریننده او پدید میگردد، قرآن آن عروۀ الوثقی الهی است که هر کس چنگ بر آن زند از هر خطری محفوظ ماند

(۱) خیر و خوبی نیست در زیادتی نجوی مگر برای کسی که امر کند بصدقه یا عمل نیکی یا اصلاح نمودن بین مردم

(۲) عطا و بخشش نمائید مالهای خود را بین بیخردان و مردمان سفیه آن چنان مالهایی را که قرار داده خداوند برای قوام وجود شما و بقاء حیات شما

(۳) و نازل گردانیدیم از قرآن چیزی که آن شفاء و رحمت است از برای مؤمنین لکن برای ظالمین و ستمکاران زیاد نمیکند مگر خسران و زیانکاری

صفحه : ۶

قرآن جبل الله متین است وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا» ۱) سوره آل عمران آیه ۹۸، و آن ریسمان محکمی است که از حق تعالی بسوی خلق کشیده شده قرآن بزبان رسول اکرم (ص) «ثقل اکبر است» در حدیث مشهور

۲) «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا»

سؤال میشود یا رسول الله (ص) ثقلین چیست فرمود کتاب خدا ثقل اکبر است طرفی بسوی خدا و طرفی بدست شما اگر تمسک نمائید بآن هرگز گمراه نشوید و ثقل اصغر عترت و اهل بیت منند و اینکه دو از هم جدا نمیشوند تا وقتی که نزد حوض کوثر بر من وارد گردند.

قرآن صراط مستقیم است بسوی حق تعالی وَ أَن هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» ۳) قرآن جدا کننده بین حق و باطل است تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» ۴) سوره فرقان آیه ۲، قرآن نور هدایت است وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» ۵) سوره اعراف

آیه ۱۵۶ بتعلیمات قرآن صمیمیت و قومیت بین افراد بشر تحقق می‌پذیرد، بتعلیمات قرآن امور آشفته زندگانی بشر جمع می‌گردد، و هر کس وظیفه اجتماعات و تکالیف زندگانی خود را می‌شناسد

(۱) چنگ بزیند بریسمان خداوند و متفرق نشوید «تمام شما مؤمنین».

(۲) من میگذارم بین شما دو چیز سنگینی که آن کتاب خداوند و ذریه و عترت من است اگر شما باین دو تمسک نمائید هرگز گمراه نخواهید گردید.

(۳) اشاره بقرآن است که پیغمبر اکرم (ص) فرمود اینست طریق مستقیم من.

(۴) بزرگوار است کسی که نازل گردانیده فرقان را بر بنده خود یعنی حضرت محمد (ص) تا اینکه تهدید نماید و بترساند تمام مردم را.

(۵) متابعت نمائید آن چنان نوری که فرو فرستاده شد با او یعنی قرآن مجید که از آن تعبیر بنور شده.

صفحه : ۷

قرآن جامع تمام قوانین اجتماعی و افرادی بشر است، وظائف عبادات طریق تهذیب اخلاق، قانون معاملات و معاشرت، قانون حقوق، قانون اقتصادی، قانون جنایی و جزائی، قانون قضایی، هر یک را بجای خود و روی قانون عدل بنیکوترین وجهی تأسیس فرموده خلاصه قرآن حاکم عادل است که وظائف زندگانی بشر را از آغاز تا انجام (از وقتی که نطفه در رحم مادر قرار گرفته تا وقتی که وی را در قبر نهند) بنیکوتر وجهی و شیرین‌ترین بیانی و صحیح‌ترین طریقی دستور فرموده، تمام قوانین و دستوراتی که از اینکه کتاب مقدس آسمانی فهمیده میشود روی میزان عقل و منطق است بلکه اگر تمام عقلاء عالم و قانون‌گذاران روزگار اجتماع نمایند هرگز نتوانند مثل کوچک‌تر قانونی از قوانین قرآن تأسیس نمایند هر کس اینکه کتاب آسمانی را پیش روی خود دارد و برنامه زندگانی خویش را روی میزان و قوانین و دستورات آن اجراء نماید هیچ وقت قدم وی از صراط انسانیّت نلغزد و حقیقت عبودیت و روح صمیمیت و علاقه ملئت در وی ایجاد گردد و فضیلت و سعادت نشأتین نصیب او می‌گردد قرآن رهبر هدایت و خورشید حقیقت است که از مطلع نور ازلی پرتو انداخته و روز امیدواری و رجاء بانسان مینماید.

نگهداری میزان اعتدال در پرورش روح و جسم بسته بعمل نمودن بدستورات و تعلیمات قرآن است، پیدا نمودن راه تکامل و عمل نمودن بمیزان اعتدال همان عمل نمودن بمقررات قرآن است

(در فهم قرآن بایستی از نور ولایت اقتباس نمود)

چنانچه اشاره شد اسرار و رموز قرآن منحصر بکسی است که مخاطب

صفحه : ۸

بوی است، و پس از آن محول بکسانی است که تالی قرآن و مظهر و نماینده او و خلفاء و جانشینان اویند، و آنها کسانی میباشند که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل گردیده **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** «۱» سوره احزاب آیه ۳۳ و راسخین در علمند و ما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم «۲» سوره آل عمران آیه ۵، و در حدیثی از صادق آل محمد (ص) است (که مائیم راسخون در علم و ما میدانیم تأویل قرآن را) شیخ طبرسی در تفسیر خود از رسول اکرم (ص) در حدیثی صحیح چنین روایت میکند (که برای احدی جایز نیست تفسیر نماید قرآن را مگر بحديث صحیح و نص صریح) و از اینکه قبیل اخبار بسیار

است که تفسیر برای را منع نموده‌اند، و در بیان تفسیر و تأویل فرموده تفسیر (کشف المراد عن اللفظ المشکل، و التأویل ردّ أحد المحتملین الی ما یطابق الظاهر) «۳» لکن از طرف دیگر در قرآن مجید تعریف و تمجید مینماید کسانی را که استنباط از قرآن مینمایند لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ «۴» و از رسول اکرم (ص) است (که آیات قرآن تاب معانی بسیار دارد حمل نمائید بر بهترین معانی آن) و در جای دیگر قرآن را «تبیان هر چیزی قرار داده» و امثال اینکه آیات و اخبار بسیار است که امر بتدبر و تفکر در آیات قرآن

- (۱) اینکه است و جز اینکه نیست که خداوند اراده دارد که ببرد از شما اهل بیت رجس و خباثت معنوی را و طاهر و پاکیزه گرداند شما را از هر خباثتی.
- (۲) و نمیداند تأویل قرآن را مگر خدا و کسانی که علم در آنها رسوخ نموده.
- (۳) ظاهر شدن مقصود از لفظ مشکل، ردّ یکی از دو احتمال بر آنچه مطابق ظاهر است.
- (۴) هر آینه میدانند کسانی که استنباط مینمایند از قرآن.

صفحه : ۹

فرموده تا آنکه فهم معانی مندرجه در آن میسر گردد، و اگر تفسیر نمودن قرآن جایز نبود تدبر در آن لغو و بی ثمر مینمود. و نیز هرگز روا نبود که مذمت و سرزنش نمایند کسانی را که تدبر و تفکر در قرآن مینمایند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا «۱» سوره محمّد (ص) آیه ۲۶ بدیهی است که تفکر و تدبر در قرآن همان فهم معانی مندرجه در آن است که بتفکر در قرآن بعضی از اسرار و رموز آن کشف میگردد و فهم معنی لفظ غیر از تفسیر برای است که موضوع نهی واقع شده و معانی تحت اللفظیه قرآن را هر عرب بدوی میفهمد تدبر و تفکر نمیخواهد پس هم امر فرموده بتدبر و تفکر در قرآن و بیان مراد آن و هم نهی فرموده از تفسیر برای، و بقانون علمی نمیشود امر و نهی راجع بیک موضوع شخصی باشد، بایستی موضوع امر غیر از موضوع نهی باشد.

جمع بین منع از تفسیر برای و امر بتدبر در قرآن

ممکن است امر بتفکر و تدبر راجع باشد بمحکّمات قرآن و نهی از تفسیر برای راجع بمتشابهات و شاهد جمع قوله تعالی مِنْهُ آیاتٌ مُحکّماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا «۲» سوره آل عمران آیه ۵

(۱) آیا اینها تدبر نمیکند در قرآن آیا بر قلبهای آنها قفل زده شده.

(۲) بعضی از آیات قرآن محکّماتند آنها ام الكتابند (یعنی اصل کتابند) و دیگر متشابهات و کسانی که قلب آنها را زنگ و کثافت گرفته پیرو متشابهاتند برای آنکه راه فتنه و فساد را بجویند در صورتی که نمیدانند تأویل و تفسیر آن را [.....]

صفحه : ۱۰

تابعین اسلام با اختلاف مذهب و مسلکی که بین آنها است هر کسی در رأی و عقیده خود (خواه صحیح و خواه فاسد) تمسک مینمایند بمتشابهات قرآن و مطابق عقیده و مسلک خود آیات را تفسیر و تأویل مینمایند.

آیات متشابهات مثل اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۱» سوره نور آیه ۳۵ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «۲» هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ «۳» و

امثال اینها از آیاتی که محتمل معانی بسیار است.

مثلا اشعری در سلب اختیار عبد تمسک مینماید بآیه *وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ* (۴) سوره نساء آیه ۸۰، که حسنه و سیئه هر چه باشد آن فعل حق تعالی و عمل وی است و لو ظاهرا عبد مباشر آن باشد.

معتزلی در اثبات اختیار تام برای عبد چنانچه مذهب و طریقه اوست متوسل میگردد بآیات دیگر مثل آیه *وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ* (۵) سوره توبه آیه ۱۰۶، و آیات دیگری که بطور کلی عمل را نسبت بعبد میدهد در بعضی از احادیث دارد (که دورترین اشیاء بعقول رجال تفسیر قرآن

مگر خدا و کسانی که علم و دانش در آنها رسوخ نموده گویند ایمان آوردیم که تماما از نزد پروردگار ما است.

(۱) خدا نور آسمان و زمین است.

(۲) خدا بر عرش مستولی است.

(۳) خدا با شما است هر کجا که باشید.

(۴) و اگر حسنه و نیکی بآنها رسد گویند اینکه از نزد خدا رسیده و هر گاه برسد بآنها سیئه و عمل بدی گویند اینکه از طرف تو است بگو ای پیغمبر (ص) تمامی آنها از نزد پروردگار است.

(۵) بگو ای پیغمبر (ص) آنچه خواهید بکنید بزودی می بیند عمل شما را خدا و رسول خدا و مؤمنین هم می بینند چنانچه تفسیر شده مقصود از مؤمنینی که اعمال مردم را می بینند ائمه طاهرین میباشند.

صفحه : ۱۱

است زیرا که در قرآن بعضی آیاتی است که اول آن در چیزی و وسط آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است در حدیث جابر از صادق آل محمّد (ص) است، که قرآن را باطنی است و باطن آن را ظاهری است و دورترین اشیاء بعقل بشر تفسیر قرآنست خلاصه متشابهات قرآن آیاتی است که تاب معانی بسیار دارد اینست که بدون نص صریح و حدیث صحیح که از طرف رسول اکرم و ائمه طاهرین (ص) که در شأن آنها صادق آید قوله تعالی *أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ* «۱» سوره انعام آیه ۹۰، و شاهد آن باشد نمیتوان بعقیده و سلیقه تفسیر و تأویل نمود لکن محکّمات قرآن و آن آیاتی که معنی آن واضح و جلی است یا فی الجملة خفایی دارد ظاهرا از مورد نهی خارج میباشد و مشمول آیاتی است که امر بتفکر و تدبّر در آنها شده چطور ممکن است گفته شود آیات قرآن که دستور العمل روزانه ما است و ما موظّفیم که برنامه زندگانی خود را از روی تعلیمات و دستورات آن قرار دهیم و اوامر و نواهی آن را اجرا نمائیم ابدا جایز نباشد در آن نظر کنیم و تأویل و تفسیر و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ آن را بشناسیم.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از پیغمبر اکرم (ص) چنین روایت میکند (ای مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات قرآن را و نظر کنید در محکّمات قرآن و پیرامون متشابهات نگردید) آری البته در فهم ناسخ و منسوخ و تمیز بین محکم و متشابه و نیز در متشابهات و آنچه از آیات معنی آن ظاهر و جلی نیست بایستی تمسک نمائیم

(۱) آنها کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت نموده و تو بهدایت آنها پیروی نما.

صفحه : ۱۲

بابواب علم پیغمبر (ص) و از مشکات نور ائمه طاهرین استضاءه و استفاده نمائیم و بفهم ناقص خود متکی نباشیم که در خلاف افتیم

(فضیلت خواندن قرآن و تدبیر در آن)

در تفسیر خلاصه المنهج چنین روایت میکند (زهری گفت شنیدم از امام زین العابدین (ع) که قرآن خزینهای علم خداوند است و هر گاه درب آن خزینه گشوده شد بایستی در آن نظر کنی و از دریای منفعت آن در معرفتی بدست آری.

عبد الله عباس از رسول اکرم (ص) چنین روایت کرده (شریف ترین و بزرگوارترین امت من خوانندگان قرآنند و بعد از آن اشخاصی که شبها مشغول عبادتند و نیز از رسول اکرم (ص) است (که هر گاه کارهای دنیا بر شما مشکل شود و طریق معاش و معاد بر شما پوشیده گردد دست بزنید بر جمال قرآن تا حاجت دنیا و آخرت شما روا گردد و هر کس قرآن را پشت سر اندازد و تلاوت نکند و بر خلاف طریقه قرآن عمل کند وی را بدوزخ کشند و هر که بقرآن تکلم کند همیشه راست گفتار و درست کردار باشد و هر که بطریق آن حکم کند با عدل و داد گردد و از راه راست برنگشته، و هر کس قرآن را وسیله دنیا و آخرت خود سازد بمراد دنیا و عقبای خود برسد و در زمره صلحاء و اتقیاء باشد و نیز در منهج از عبد الله مسعود و او از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده (قرآن خواندن احسان خداوند است که بآن تمامی افراد بشر را دعوت فرموده پس از خواندن نعمت او بهره مند شوید و هر چند توانید فائده آن را بگیرید زیرا قرآن ریسمان محکم است هر کس دست

صفحه : ۱۳

در آن زند هرگز از رحمت واسعه حق تعالی محروم نگردد، قرآن نوری است روشن که گمراهان را بسر منزل مقصود رساند و دوائی است سودمند که دردمندان- و مستمندان از دار الشفاء معرفت آن شفاء می یابند و عارف می شوند و نجاتی است که هر که تابع آن شود بمرتبه بلند و درجه ارجمند میرسد پس تلاوت قرآن نمائید تا آنکه خداوند سبحان بهر حرفی ده حسنه بنویسد و نمیگویم (الم) را ده حسنه است بلکه میگویم الف را ده حسنه است و لام را ده حسنه و میم را ده حسنه و از علی بن موسی الرضا (ع) است که حضرت رسول (ص) فرمود خانهای خود را از تلاوت قرآن نصیبی بدهید زیرا هر کس در خانه ای تلاوت قرآن نماید کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد و خیر و برکت در آن خانه بسیار شود و هر خانه که در آن قرآن خوانده نشود کار بر اهل آن خانه تنگ گردد و خیر و برکت در آن کم شود.

کلینی از صادق آل محمد (ص) چنین روایت میکند که وقتی که اولین و آخرین جمع شدند می بینند شخصی را در بهترین صورت که صورتی بهتر از آن هرگز ندیده بودند وقتی مؤمنین بوی نظر میکنند می بینند قرآنست میگویند اینکه از ما است از مؤمنین میگذرد میرسد بشهداء گویند اینکه قرآن است از آنجا نیز میگذرد میرسد به پیمبران انبیاء گویند اینکه قرآن است از آنجا نیز میگذرد تا میرسد بیمین عرش خداوند جبار میفرماید قسم بعزت و جلال خودم که امروز گرامی میدارم کسی که تو را گرامی داشته و خوار و توهین میکنم کسی که تو را توهین نموده.

و از اینکه قبیل اخبار که قرآن در قیامت مجسم میگردد و شفاعت مینماید و خداوند اهل قرآن را گرامی میدارد و کسانی که توهین بقرآن نموده اند معذب میگردند بسیار است و برای اختصار بناچار از تفصیل آن خودداری مینمائیم

صفحه : ۱۴

و بعضی از مفسرین راجع بتجسم قرآن بیانی دارد که خلاصه ترجمه آن اینکه است، همین طور که برای هر چیزی چهار نحو وجود

است: وجود لفظی، وجود کتبی، وجود ذهنی و وجود خارجی، قرآن را نیز چند نحوه وجود متصور است، وجود کتبی قرآن همان است که ظاهر و هویدا است، وجود لفظی آن قرائت و خواندن ما و معصومین و خواندن ملائکه است، وجود ذهنی و علمی قرآن نیز چند قسم است، وجودی در لوح نفس، وجودی که از عالم امر بامر حق تعالی تنزل نموده در قلب رسول (ص) چنانچه در قرآن مجید است نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱) سوره شعرا آیه ۱۹۳، یا آن معانی غیبیه که هنگام قرائت بقلب قاری القاء میگردد قوله تعالی: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (۲) سوره عنکبوت آیه ۴۸ و وجود عینی اجمالی که آن اصل قرآن و حقیقت آن است که از مصدر جلال احدی صادر گشته کتاباً أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ (۳) سوره هود آیه ۱ (پایان) پس گمان مکن اخبار و احادیثی که از طرف معصومین (ع) رسیده که قرآن در قبر بصورت نیکو انیس مؤمن میگردد و در آخرت مجسم میشود و تکلم میکند و شفاعت مینماید اینها ضرب المثل باشد و تأویل کنی و حمل بر غیر ظاهرش نمایی

- (۱) روح الامین تفسیر شده بجبرئیل، نزول نمود روح الامین با قرآن بر قلب تو ای رسول اکرم تا آنکه بوده باشی از تهدید کنندگان و بترسانی مردم را از عذاب خدا.
- (۲) بلکه قرآن آیتی است ظاهر و هویدا در سینه کسانی که بآنها علم عطا شده.
- (۳) قرآن کتابی است که آیات آن محکم است پس بتفصیل بیان شده.

صفحه : ۱۵

(قرآن در هر مرتبه‌ای از مراتب موجودات طوری تظاهر مینماید) در محل خود مبرهن گردیده که عوالم وجود در طول یکدیگرند و هر مرتبه پستی نمود و ظهوری از مراتب فوق خود میباشد و در پرتوی نشو و نما میکند دنیای ما که فعلا در آن نشو و نما میکنیم پست‌ترین و نازل‌ترین مراتب عوالم موجودات است و عالم مجاز و عالم قشر است و موجودات اینکه عالم یک نمودی و یک تظاهری از عالم بالا بیش نیستند. فوق اینکه عالم عالمی که در قوس صعود ما است عالم برزخ است که واسطه بین عالم دنیا و عالم قیامت است عالم برزخ عالم صورت و عالم معنی است و فوق آن نسبت ببشر عالم قیامت است که عالم جمع و عالم حقیقت و عالم حیات است و آن سر حد و منتهای سیر بشر است یکی از اسماء قیامت (الحاقه) است یعنی حاق حقیقت و عین واقع و روزی است که باطن و اسرار هر چیزی ظاهر میگردد یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۱) و نیز عالم حیات است وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ سوره عنکبوت آیه «۲۶۴» پس از اینجا معلوم میشود که استبعادی ندارد قرآن در قبر و در عالم برزخ که عالم صورت و معنی است بصورت معنوی خود و بوجه نیکو انیس قاری گردد و نیز در قیامت که عالم حقیقت و حاق واقع است وجود عینی و حقیقی

- (۱) قیامت روزی است که باطنها ظاهر میگردد.
- (۲) بدرستی که عالم آخرت هر آینه عالم حیات است اگر شما میدانستید که آخرت چه عالمی است.

صفحه : ۱۶

قرآن که از عالم حقیقت تنزل نموده و در اینکه عالم بصورت حروف و کلمه در آمده ظاهر گردد و تکلم نماید و شفاعت کند و توهین نماید کسانی را که بوی توهین نموده‌اند و چون قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است آنچه در اینکه عالم از عوارض بشمار میرود در قیامت بحقیقت جوهری خود هویدا میگردد مثل اینکه در اینکه عالم اعمال و افعال بشر از قبیل عوارض و عملی بیش بنظر نمی‌آید لکن در عالم برزخ بصورت مناسب ظاهر میگردد و در قیامت بعین جوهری هویدا میگردد و آثار جوهری از آنها پدید

میشود و شاهد بر اینکه مطلب آیات و اخبار چندی است که از مجموع آنها چنین استفاده میشود که اعمال بشر در قبر صورت میگیرد اگر عمل نیک است بصورت نیکو تظاهر می‌نماید و اگر بد است بصورت زشت و موذی پدید می‌آید - گردد و تا قیامت صاحبش را اذیت میکند و ادله عقلی نیز تأیید مینماید آنچه را انبیاء و پیشوایان بشر خبر بوقوع آن داده‌اند.

لکن نه اینکه است عملی که در اینکه عالم از عوارض بشمار می‌رود در عالم برزخ و قیامت تغییر حقیقت دهد و جوهر گردد زیرا که قلب ماهیت «۱» می‌شود و قلب ماهیت محال است بلکه چنانچه گفتیم موجودات در هر عالمی بمناسبت همان عالم تظاهر می‌نمایند.

بین چگونه قرآن در همین عالم نیز نسبت بدرجه کمال هر کس طوری نمایش میکند بعضی از قرآن نصیبی ندارند غیر از خطوط و حروف و کلمات آن بعضی از معانی تحت اللفظی آن نیز بهره‌ای می‌برند بعضی بالاتر از معانی و اسرار آن حظی دارند تا برسد بمعانی باطنی که فرمود از برای قرآن باطنی است و باطن آن را نیز باطنی است، تفسیر دارد، تأویل دارد، محکم دارد، متشابه دارد، لکن

(۱) ماهیت یعنی حقیقت هر شیئی.

صفحه : ۱۷

تأویل و تفسیر متشابهات که معانی چندی در بر دارد مخصوص باورنده قرآن و نمایندگان وی است.

(بیان تنطوی در ذیل سوره حمد)

خلاصه ترجمه کلام آن حکیم چنین است که تشبیه مینماید نظریه مردم را راجع بسوره حمد بزارعی که خودش با طفلش و با خرسواری داخل کردند در مزرعه‌ای و در آنجا سه نفر دیگر نیز حاضر باشند یکی مهندس دیگری عالم طبیعی و سومی حکیم الهی بین هر یک از آنها بچه نظر آن مزرعه را مینگرند، البته نظریه هر یک غیر از نظریه دیگری است، آیا گمان میبری اینکه پنج نفر با آن خر یک طور نظر بآن مزرعه دارند هرگز اینطور نیست.

آن خر در آن مزرعه نمی‌بیند مگر یک دشتی پر از علف و هم‌او اینکه است که شکم خود را از علفزار پر کند و در آنجا چرا نماید.

آن طفل نظریه او بالاتر از خر است، نظر میکند بهجت و صفاء و منظره عالی آن دشت و تفریح مینماید و از جمال طبیعت لذت میبرد و محظوظ میگردد.

و نظریه زارع فوق نظریه طفل است زیرا وی نظر میکند بآن مزرعه و اندیشه او اینکه است که حاصل آن در موقع در و چقدر است و حساب زارعین و مخارج آن را در نظر میگیرد و دخل و ضرر آن را میسنجد.

و نظریه مهندس بالاتر از زارع است زیرا که بقاعده هندسه طول و عرض مزرعه را میفهمد و مقدار حاصل حبوبات و منافع آن را باندک تأملی بدست می‌آورد.

لکن نظریه حکیم طبیعی از آنها بالاتر است زیرا حکیم طبیعی عدد

صفحه : ۱۸

عناصری که حبوبات از آن تکون یافته‌اند میداند و نیز بر کیفیت امتزاج و چگونگی ترکیب عناصر چه در اینکه مزرعه و چه در غیر

آن اطلاع دارد و در باره آن رأی میدهد.

و نظریه حکیم الهی از تمام آنها بالاتر و احاطه علمی او بیشتر است زیرا که نظر وی مقصور بر همان مزرعه بخصوص نیست گویا تمام مزارع بلکه تمامی موجودات را در نظر میگیرد و در آن تأمل و فکر میکند که تمام موجودات مادی با اختلاف شکل و رنگ و بو و طعم و انواع رنگها و طعمهای مختلف که بشمار نمی‌آید و آثار و خواصی که بر هر یک از آنها مترتب می‌گردد تماما از عناصر پدید گشته و عدد عناصر از هشتاد بالاتر نیست (لکن در فیزیک عدد عناصر را تا ۹۳ شماره کرده و گویند ممکن است در آینده عناصر دیگری کشف گردد) و بازگشت تمام عناصر بیک عنصر است که حقیقت آن معلوم نیست لکن بعضی آن را اثر گویند و آن را ترکیب شده از ضوء و کهرباء و حرارت دانند و گویند آن جوهر فردی که هر چیزی از آن تکون یافته و آخرین آراء علمای عصر است ترکیب شده از ذرات کهربایی است که بعضی از آن ذرات ثابت و بعضی متحرک است و اینکه دو قسم ذرات را هسته ایست در وسط ثابت و ذرات در اطراف آن دوران دارند مثل اینکه تمام سیارات دور شمس دور میزنند^(۱) و نیز آن حکیم الهی میدانند و می‌فهمد که مرجع و بازگشت تمام قوانین طبیعت حکمتی است فوق آنچه تصور نمود، و ناظم و مدبر و اله عالم

(۱) فرضیه الکرونی: امروزه در فیزیک مدعی هستند که کلیه اجسام از ساده و مرکب از ذرات بسیار ریز بنام مولکول تشکیل شده و مولکول با آن همه ریزی و کوچکی دارای یک یا چند اتم است و اتم نیز از مقداری الکتریسته مثبت بنام پروتون و مقداری، بقیه در صفحه ۲۲ [.....]

صفحه : ۱۹

ذاتی است که از روی علم و قدرت و حکمت عالم را منظم و مرتب گردانیده و گر نه اینکه نظام عالی و اینکه کون مجلل از کجا پدید گشته و آن «إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» پس از اینجا توان دانست تفاوت مردم را در فهم سوره حمد، زیرا که فاتحه کلام خداست و مزرعه و آنچه در آن است فعل خداست، آیا نمی‌بینی چطور نظریات خلق در مزرعه مختصری متفاوت است همین طور مقایسه نما فهم مردم و آراء آنها را در سوره فاتحه کسی که کلمات قرآن را حفظ مینماید برای تأمین معاش مثل آن خری است که چون در آن مزرعه میرسد هم او فقط پر کردن شکم است از علفزار، و آنکه فقط از نغمه و صورت قاری در عروسیها و عزاخانه‌ها لذت برد مثل آن طفل است که فقط از منظره زیبای آن علفزار محظوظ گردد: و نماز گذار که کلمات حمد را مرتب بخواند و توجه باو کند و بداند که خدا را ستایش مینماید مثل آن زارع است که غرض وی تنظیم و ترتیب دادن مزرعه و منافع آنست.

آیا اینکه نیست که مفسر قرآن که تدبر مینماید در معانی آن مرتبه او فوق مرتبه عابد و نماز گذار است زیرا که او شبیه بههندس در اینکه مثال است، همین طوری که مهندس نظر وی مقصور بر اینکه مزرعه بخصوص نیست بلکه کلیه مزرعه‌ها را در نظر میگیرد مفسر قرآن نیز سوره حمد و تمام آیات قرآن را در نظر میگیرد.

آیا گمان نمی‌بری کسی که کلیه عوالم علوی و سفلی را میشناسد و نظام و جمال عالم را درک مینماید، مرتبه او بالاتر از مرتبه تفسیر کننده ظاهر قرآن است، و آن مثل آن مرد طبیعی یا زارعی است که عالم بعناصر و کیفیت ترکیب و امتزاج آن باشد

صفحه : ۲۰

آیا بالاتر از همه آنها آن کسی نیست که مردم را عالم گرداند بشناسایی باقی علوم تا آنکه آنها ترقی نمایند و مملکت آنها منظم و مرتب گردد و متمدن گردند و دارای سعادت شوند و بتوانند بلاد خود را حفظ نمایند و بعلم و صنعت از غیر بی‌نیاز گردند، و آن

مثل همان حکیم الهی است که در مثال گفتیم، آن کسی می‌باشد که از طریق علم و حکمت معانی مندرجه در قرآن را بفهمد و باین وسیله وصول بسوی حق تعالی پیدا نماید و از اینجا می‌فهمی معنی کلام رسول اکرم (ص) که فرموده بصاحب قرآن گفته شود اقرء و ارق و رتل، كما كنت ترتل فی الدنیا یعنی قرآن را قرائت کن و ترقی نما و بترتیب پیش برو همان طوری که در دنیا بترتیب و درجه بدرجه پیش رفته‌ای، پایان ترجمه کلام تنطوای

(خصوصیات و فضائل سوره حمد)

عیاشی از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکند امّ الكتاب: یعنی سوره حمد افضل و بالاترین سوره هائست که خداوند در کتاب خود نازل فرموده و سوره حمد شفای هر دردی و مرضی است مگر مرگ در کتاب کافی از امام محمد باقر (ع) است (کسی که از سوره حمد شفاء نیافت هیچ چیز باعث شفای او نمی‌شود) از صادق آل محمد (ص) روایت صحیح دارد (اگر هفتاد مرتبه سوره حمد را بمیت بخوانند و ببرکت سوره حمد زنده گردد تعجب ندارد) در روایت دیگر است (مرض و المی نیست مگر آنکه هفتاد مرتبه سوره حمد بر آن خوانده شود ساکت می‌گردد) و نیز از صادق آل محمد (ص) است (کسی که وی را علت و مرضی عارض گردد در یقه پیراهن او هفت مرتبه سوره حمد بخوانند اگر شفاء

صفحه : ۲۱

نیافت هفتاد مرتبه بخوانند من ضامنم که شفا یابد) و غیر اینها از احادیث و اخبار در فضیلت سوره حمد بسیار است که برای اختصار بناچار از بیان آن خود داری نمودیم

(نامهای سوره حمد)

برای اینکه سوره مبارکه نامهایی نهاده‌اند و هر یک از آنها باعتبار معانی و اسراری است که در آن مندرج است فاتحه الكتابش گفته‌اند باعتبار آنکه در بعض اخبار دارد اول سوره‌ای بود که در مکه بحضرت رسول (ص) نازل گردید بعضی از مفسرین گفته‌اند چون اینکه سوره در دنیا سبب فتح و فیروزی و کلید گشایش امور است و در آخرت کلید درهای بهشت است اینست که آن را سوره فاتحه نامیده‌اند ۲- سوره حمدش نامند برای آنکه اولش (الحمد لله) است، در پاره‌ای از تفاسیر دارد که بعضی از عرفاء و دانشمندان گفته‌اند اول چیزی که خداوند خلق نمود عقل مجرد بود و نخستین چیزی که بوجود آمد عاقل روشن دل بود که (اول ما خلق الله نوری)

عقل چون بوجود آمد بسجده افتاد و عاقل چون از نیستی بهستی رسید در بارگاه عزت قیام نمود که الذی یراک حین تقوم و تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» ۱) سوره شعراء آیه ۱۱۸ فراش قدرت طعام حکمت و غذای معرفت ترتیب داده در جلو آنها نهاده و ابتداء آن مائده (به الحمد لله رب العالمین) شد پس باین جهت ملقب بسوره حمد گردید

(۱) آن خدایی که می‌بیند تو را وقتی که بر می‌خیزی از مجلس یا از فراش یا برای نماز خواندن و می‌بیند گردیدن تو را در سجده کنندگان، ابن عباس روایت کرده (یعنی می‌بیند تو را در صلب پدران تا آدم (ع) که همه از اهل توحید بوده‌اند)

صفحه : ۲۲

۳- ام الكتاب و ام القرآن خوانند زیرا که آن اصل قرآن و جامع و حاوی تمام معانی و اسرار قرآن است و گفته‌اند سوره فاتحه اصل هر کتابی است که از عرش نازل گردیده زیرا که مشتمل بر تمامی معارف و الهیات و معاد و نبوت و امامت و قضاء و قدر است (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) راجع به الهیات است (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) راجع بمعاد (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) راجع بنفی جبر و قدر است که تمام امور بدست قدرت حق تعالی انجام میگیرد (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) هم دلالت بر نبوت و امامت دارد که طریقه و روش آنها طریق مستقیم است و هم اثبات قضاء و قدر الهی میکند و نیز ذلت عبودیت مندرج در اینکه سوره است.

۴- وی را سبع المثانی نامیده‌اند برای آنکه هفت آیه است و در هر نمازی دو مرتبه خوانده میشود یا برای آنکه نصف اینک مبارک سوره در اینکه است که بنده ستایش حق مینماید، و نصف دیگر راجع بعبط و بخشش حق تعالی است نسبت بعبد. اهل تفسیر چند وجه دیگر نیز در اینجا گفته‌اند: ۱- افتتاح کلام- الله، افتتاح قرائت قرآن، افتتاح قرائت در نماز ۲- اول سوره ایست که نازل گردیده، یا اول کلمه ایست که در لوح محفوظ ثبت گردیده ۳- افتتاح ابواب خزائن اسرار کتاب و معانی و رموز آن ۴- نخستین سوره‌ایست که در مدینه بر رسول اکرم (ص) نازل گردید.

الکتریسته منفی بنام الکترون ساخته شده و وضع قرار گرفتن آنها در اتم باین نحو است که تمام پروتونها و در حدود نصف الکترونها در مرکز اتم تشکیل قسمت سنگینی با اسم هسته مرکزی را میدهند و بقیه الکترونها اطراف هسته در یک یا چند مدار بدور هسته میچرخند و با سرعت بسیار زیادی مشغول حرکت میباشند دل هر ذره را که بشکافی || آفتابیش در میان بینی «سعدی»

صفحه : ۲۳

سوره حمد

اشاره

مدینه و هفت آیه است

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

ترجمه:

پناه میبرم بخداوند تعالی و تقدس از شر شیطانی که رانده شده در گاه الهی است

(توضیح)

معمولا کسی که خواهد حضور بزرگی شرفیاب گردد نخستین وظیفه او اینکه است که بدن و لباس خود را تمیز کند، و از کثافات و قذارات شست و شو نماید سپس اذن گیرد و داخل گردد.

پس کسی که خواهد مهیا گردد برای مناجات با قاضی الحاجات و در مقام شتایش و اظهار بندگی در حضور سلطان السلاطین بر آید وظیفه وی اینکه است که ظاهر و باطن خود را از قذارات و کثافات، صوری و معنوی، جسمی و روحی، پاک گرداند و گر نه

هرگز لایق حضور در پیشگاه آن ذات پاک قدوس لا یزال نباشد دلی که آلوده بکنافات صوری و معنوی است چگونه لایق پیشگاه قرب است و چطور وی را قدرت است که از راه خلوص با حبیب خود راز و نیاز نماید و چون بالاترین قدارات آن قدارات معنوی است که در اثر وسوسه و دسیسه‌های شیطانی در قلب پدید می‌گردد، و در دل بشر نفوذ مینماید و قلب و جان را آلوده می‌گرداند اینکه است که اول بایستی بحق تعالی پناه برد از شر شیطان لعین و از او استعانت و امان طلبید و قلب و دل را از آلودگی‌هایی که در اثر خواطر شیطانی که در قلب نفوذ نموده پاک نماید سپس شروع کند در حمد و ثناء آن ذات فرد سرمدی

صفحه : ۲۴

در سوره نحل دستور فرموده فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «۱» سوره نحل آیه ۱۰۰ و باید دانست وقتی ممکن است دل انسان قدری از وسوسه شیطانی راحت گردد که متوجه معنی اینکه کلمه باشد و از روی حقیقت با حضور قلب و خلوص نیت پناه بخدا برد از شر شیطان و دیو نفس و از او کمک طلبد و از وی استعانت جوید و دل با زبان یکی گردد و گر نه بمجرد لقلقه لسان بگفتن اینکه کلمه ثمری ندارد بلکه میتوان گفت وقتی بزبان کلماتی می گوید و دل در جای دیگری است گوینده در پناه شیطان است نه در پناه حق تعالی، زیرا قلبی که متوجه بحق نباشد در بند شیطان واقع است.

و چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند استعاذه تمام نمیشود مگر سه چیز: علم، حال، عمل، علم شناسایی نفس بشر است به اینکه عاجز است از جلب نمودن منافع و دفع کردن مضار و آنچه بر ضرر وی است چه در دنیا و چه در عقبی، و شناسایی حق تعالی بقدرت کامله، و توانایی او بر هر چیزی، وقتی در نفس انسان چنین علمی پدید گردید که خود و خدای خود را شناخت یک حالت شکستگی و تواضعی در قلب وی پدید می‌گردد که آن را حالت خضوع و خشوع گویند وقتی حالت خضوع و خشوع در انسان پدید گردید از چنین حالتی دو صفت و دو حالت نمایان می‌گردد یکی در قلب و دیگری در زبان زیرا وقتی حالت انکسار و شکستگی در خود یافت قهرا التجاء مینماید بمبدء خود و بزبان که ترجمان قلب است میگوید «اعوذ بالله» پس عمده در استعاذه علم انسان است بخودش و پیروردگارش و کسی که نشناسد عزت ربوبیت و

(۱) هنگام قرائت نمودن قرآن پناه ببرید بخدا از شر شیطان رانده شده در گاه احدی.

صفحه : ۲۵

ذلت عبودیت را، هرگز نتواند واقعا بخدا پناه برد.

خلاصه بایستی انسان در تمام حالات پناه بخدا برد و ملتجی بکرم وی گردد مخصوصا طالب علم حقیقی و عمل صحیح که بکمال نمیرسد، مگر باستعانت و کمک او زیرا که در سر راه وی راه زنان بسیار و دشمنان بی شمارند، نفس شریر در طرفی، قوای نفسانی و طبیعی در طرف دیگر، شیاطین جنی و انسی از طرف دیگر، چگونه انسان ضعیف که باعتباری از تمام موجودات ضعیف تر و محتاج تر بنظر می‌نماید میتواند خود را از دست آنها نجات دهد مگر کسی را که خداوند وی را در پناه خود حفظ نماید اینست که برسول خود که عقل کل بود دستور میفرماید که وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ «۱» سوره مؤنون آیه ۹۹ بین چگونه بسیاری از محصلین علوم و راه روان بسوی حقیقت که یا از پا در آمده‌اند و بمقصود نرسیده‌اند یا در بیراه افتاده‌اند و سیر قهقرایی نموده موهوماتی را حقیقت دانسته و خود را سرنگون نموده‌اند (پناه میرم بخدای سبحان از شر نفس و شیاطین جنی و انسی)

[سوره الفاتحة (۱): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

ترجمه:

استعانت میجویم بنام خداوندی که جامع تمام صفات کمال و منزه و مبرا از جمیع نقایص امکانی است و رحمت واسعه خداوندیش تمامی موجودات را احاطه نموده و جمیع موجودات در دنیا مشمول رحمت رحمانی اویند، و رحمت رحیمی خود را در آخرت مخصوص بمؤمنین و اهل تقوی گردانیده

(۱) بگو ای رسول اکرم ای پروردگار من پناه میبرم بتو از وسوسه‌های شیطان و دیوان سرکش.

صفحه : ۲۶

(توضیح)

اشاره

خداوند ابتداء نمود کلام خود را با اسم «الله» زیرا بقاء و ثباتی برای چیزی تصور ندارد مگر بوجهه الکریم چنانچه از رسول اکرم (ص) است در حدیث صحیح

۱ «کل امر ذی بال لم یبدء فیه باسم الله فهو أبتر»

روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، که (تمام اسرار خداوند در کتب آسمانی است، و آنچه در کتب آسمانی است مندرج در قرآن است، و آنچه در قرآن است مندرج گردیده در سوره فاتحه، و آنچه در سوره فاتحه مندرج گردیده در بسم الله است، و آنچه در بسم الله است مندرج در باء بسم الله است، و من آن نقطه باء بسم الله میباشم ابن عباس رئیس مفسرین چنین روایت میکند که مولی امیر المؤمنین علیه السلام از اول شب تا آخر شب راجع بباء بسم الله حدیث میفرمود که من اندکی از آن را میفهمیدم و فرمود قسم بخدا اگر بخواهم باء بسم الله را تفسیر نمایم

۲ «لا وقرت سبعین بعیرا»

از باء بسم الله توضیح کلام آن بزرگوار که فرمود (من نقطه باء بسم الله میباشم یعنی من جامع قرآنم و کلام الله ناطقم) اول نقطه وجود که از سماء قدرت ازلی بارض ممکنات نزول نمود حقیقت محمدی (ص) و نور احمدی بود چنانچه فرمود

«اول ما خلق الله نوری»

و در جای دیگر

«اول ما خلق الله القلم»

و در جای دیگر

«اول ما خلق الله العقل»

«عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال نشیر»

(۱) هر امر بزرگی که ابتداء او با اسم الله نشود قطع میگردد و بشمر نمیرسد.

(۲) اینکه قدر معانی بیان میکردم برای باء بسم الله که اگر می نوشتند بقدری میشد که بایستی بار هفتاد شتر نمایند

صفحه : ۲۷

خلاصه در هر مرتبه‌ای از مراتب خلقت اول پیدایش و ظهور آن یک امر وحدانی بسیط بوده، در عالم عقول و اول ما خلق الله همان حقیقت محمدی (ص)، در مرتبه نفوس نفس علوی (ع)، در مرتبه طبیعت جوهر بسیط هیولی و ماده، تا برسد بمرتبه الفاظ، که از نقطه بسیط آغاز میگردد، و از نقطه خط، از خط بیست و نه حروف (هجاء)، از ترکیب حروف هجاء کلمه، از کلمه کلام، و سخن گو بتوسط کلام ما فی الضمیر خود را ارائه میدهد و شاید اشاره باین باشد که منم قرآن ناطق، و حقیقت کلام الله که از نفس رحمانی و فیض سبحانی در عالم خلقت تظاهر نموده‌ام و منم نقطه جامعه کلام الله و تمام معانی کتب الهی در کمون وجود من مندرج است.

در روایتی فرموده (نازل نشد آیه‌ای از آسمان در دریا، و نه در خشکی و نه در شب، و نه در روز، و نه در کوه، و نه در بیابان، و نه در سفر، و نه در حضر مگر آنکه من میدانم در چه وقت نازل گردیده و راجع بچه امری فرود آمده، و من میدانم ظاهر آن را، و باطن آن را، تفسیر آن را و تأویل آن را) و امثال اینکه روایات بسیار است که دلالت دارد بر اینکه تمام علوم قرآن مندرج در قلب آن بزرگوار است پس جا دارد که بفرماید (تمام قرآن مندرج در باء بسم الله است و من آن نقطه باء میباشم) تعبیر بنقطه شاید از جهت وحدت و حقیقت ذات مقدس اوست، و اینکه آن حضرت بعد از رسول اکرم (ص) اول ما خلق الله است، پیغمبر اکرم (ص) فرمود (من و علی در ابتداء خلقت یک نور بودیم و تسیح و تهلیل حق تعالی را میکردیم تا آنکه آن نور دو قسمت گردید نیمی در صلب عبد الله قرار گرفت، نیمی در صلب ابو طالب) در تفسیر علی بن ابراهیم از صادق آل محمد (ص) است که (باء) بهاء الله

صفحه : ۲۸

(جمال)، «سین» سناء الله (رفعت و بزرگی)، «میم» ملک الله (سلطنت و بزرگی) است.

(بیان الله واله)

بین علمای تفسیر گفتار بسیاری است که آیا اسم مخصوصی که دلالت کند بر ذات واجب الوجود در لغت وضع شده یا نه! جماعتی گویند بازاء ذات مقدس او نمیتوان نامی نهاد، ذاتی که ادراک آن ممکن نیست چگونه توان او را با اسمی نامید و چه فائده بر آن مترتب میگردد زیرا نخستین بایستی مسمی را در نظر گرفت سپس بمناسبتی اسمی بر وی نهاد در پاسخ گفته شده آری شکی نیست که ادراک تام و تمام منوط باحاطه تامه است و هرگز ممکن نیست محاط احاطه کند بمحیط خود و حق جل و علا محیط بر همه چیز است چگونه ممکن است محیط در فهم محاط بگنجد هرگز ممکن نیست، اینکه است که کسی نتواند او را بکنه و حقیقت ادراک نماید مگر خودش.

لکن عدم ادراک ذات منافی با وضع اسم نیست، اگر بهیچ وجه راهی برای شناسایی آن ذات مقدس نبود البته صحیح نبود اسمی

برای وی قرار داد ولی وقتی آثار بدیع و صنایع عجیب او در اطوار عالم نمایان است چگونه نمیتوان بازاء نمایشات و آثار و صفات و افعال او اسمی و نامی وضع نمود خصوصا واضح خود اوست که مدرک بذات خود است اینکه است که گویند «اسماء الله توفیقی است» که آنچه را خودش وضع نموده بایستی ماها او را بهمان اسم بخوانیم و شاید نامی که خودش وضع نموده نام مخصوصی است که دیگری را

صفحه : ۲۹

شامل نگردد، و بنا بر آنکه صحیح باشد اسم مخصوص برای آن ذات یگانه وضع نمودن اسم اعظم است زیرا که شرف علم و ذکر بمناسبت معلوم و مذکور است و اگر اتفاقا از مقربان کسی پیدا شود که اطلاع پیدا نماید بر اسم اعظم و معنی آن بر وی تجلی کند و مکشوف گردد دور نیست که چنین کسی عالم گردد باسرار کاینات و عوالم جسمانیات و روحانیات منقاد و مطیع امر وی گردند و همین است سر کرامات و خوارق عاداتی که از انبیاء و اولیاء بروز مینموده و نیز در اینکه اسم اعظم چیست بین علماء و دانشمندان گفتاری است کسی گوید «ذو الجلال و الاکرام است» دیگری گفته «الحی القيوم است» و هر یک شاهدی از حدیث نبوی آورده‌اند، دیگری گفته تمام اسماء الهی اسم اعظم است زیرا که اسم اعظم نسبی است کسی که دل خود را از غیر صاف گرداند، و از محرمات اجتناب نماید و از جاده مستقیم شریعت منحرف نگردد هر اسمی که گوید نسبت بوی همان اسم اعظم است علمای کلام گویند «الله» علم و اسم است برای ذات واجب الوجود و باقی اسماء الله اوصاف و نعوت آن ذات یگانه‌اند و شاهد بر آن اینکه است که در زمان جاهلیت اعراب خدا را «الله» میگفتند و خداوند برسولش خبر میدهد کلام آنها را و لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴿۱﴾ سوره عنکبوت آیه ۶۱، و اسم ذات شریف‌ترین اسماء الله است زیرا که تمام صفات مندرج در ذات است و نیز اینکه کلمه دوازده هزار و پانصد و شصت جای قرآن گفته شده همین دلیل بر شرافت اینکه اسم مبارک است

(۱) و اگر سؤال کنی از کفار چه کسی خلقت نموده آسمانها و زمین را و مسخر نموده خورشید و ماه را هر آینه البته گویند خدا

صفحه : ۳۰

از جناب پیغمبر اسلام (ص) چنین نقل میکنند که اسم اعظم در اینکه دو آیه مندرج است و إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱﴾ سوره بقره آیه ۱۵۸، و در اول سوره آل عمران الله لا اله الا هو الحي القيوم ﴿۲﴾ آنچه بنظر قاصر میرسد اینکه است که اسم اعظم مشترک بین اینکه دو آیه یکی اله است و دیگری هو پس بنا بر اینکه حدیث اسم اعظم «الله» است که مأخوذ است از (اله) یا (هو) که اشاره بآن موجودی است که غایب از حواس است و در روایتی بحضرت سجاده (ع) نسبت میدهند که از خدا خواستم اسم اعظم را بمن تعلیم کند در خواب بمن نمودند که بگو

«اللهم انى استلک باسمک یا الله یا الله یا الله یا الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم»

در روایت دیگر دارد که حضرت رسول (ص) فرموده بهترین نامهای خداوند در سه سوره است در سوره بقره الله لا اله الا هو الحي القيوم و در اول آل عمران الله لا اله الا هو الحي القيوم و در (طه) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ بدلاله اینکه حدیث بهترین نامهای خداوند «الحی القيوم» میشود زیرا در هر سه آیه ذکر شده و بنا بر آنچه تفسیر شده «الحی» زنده‌ای است که مردن ندارد و فعال و دراک است «قیوم» قائم بذات خود و آنچه موجود است قائم بوی است و علمای تفسیر در معنی «آله» چند وجه گفته‌اند که یکی از

معانی

(۱) اله و خدای شما یکی است و نیست الهی مگر او رحم کننده و مهربان است

(۲) خدایی است که نیست الهی مگر او که زنده و پاینده است

صفحه : ۳۱

آن تحیر میشود و بین علمای کلام گفتاری است که آیا الله مشتق است یا جامد عبرانی است یا سریانی لکن مشهور و معروف اینکه است که الله اسم معبود بحقی است که جامع تمام صفات کمال و جلال و دارای کل بهاء و کمال بوده باشد و گویند اله ابتداء اسم جنس بوده برای هر معبودی و بعد بکثرت استعمال اختصاص پیدا نموده بمعبود حق جل و علا یعنی واجب الوجود در کتاب کافی است که هشام بن حکم از صادق آل محمد (ص) سؤال نمود از اسماء الله و اشتقاق آنها و اینکه الله مشتق از چیست در پاسخ فرمود «ای هشام الله مشتق است از اله و اله اقتضاء میکند مألوه را (یعنی الهیت بدون معبودیت تحقق نپذیرد) و اسم غیر مسمی است کسی که عبادت کند اسم را بدون مسمی کافر است و چیزی را عبادت نکرده و کسی که عبادت کند اسم و معنی را آن هم کافر است و دو چیز را عبادت نموده و کسی که فقط معنی را عبادت کند او موحد است و «هو» اشاره بآن وجود مطلق متشخص بذات و متعین بوجود است و آن هویتی است که غائب از حواس و خالی از اوصاف و متعین بذات خود است بدون وصفی و صفتی که غیر ذات اعتبار شود و اینکه اسم مخصوص بمقربین است که در مقام مناجات معبود خود را باین اسم بخوانند زیرا که در نظر شهود اینکه برگزیدگان موجود حقیقی نیست مگر او و بس و آنچه غیر او است در نظر آن مقربان اعدام و لا-شیء مینماید زیرا که ممکنند و ممکن در حد ذات و حقیقت خود شیئی وجودی ندارد پس آنها حق را بدون قیدی و وصفی و صفتی که امتیاز دهد او را از غیر ستایش مینمایند زیرا کثرتی بنظر آنها نمیآید که محتاج بممیز باشد اینکه است که او را با لفظ «هو» میخوانند لکن کسانی که باین حد از شهود و عرفان نرسیده‌اند نتوانند خدا را مجرد

صفحه : ۳۲

از تمام اوصاف و صفات و اسماء ستایش نمایند و رو باو آورند آنها بایستی خدا را باسم «الله» خوانند زیرا کسانی که خدا را موجودی دانند و خلق را موجوداتی البته در مقام مناجات بایستی حق را باوصافی بخوانند که ممیز او و مخصوص بوی باشد که امتیاز دهد او را از غیر و آن لفظ «الله» است که علم و اسم است برای معبودی که جامع تمامی کمالات و مستجمع جمیع اوصاف نیکو است و گفته‌اند در لفظ «الله» و در لفظ «هو» اسرار و نکات و آثاری مندرج است که کسی که با خلوص نیت مداومت نماید بر آن دو اسم ممکن است پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه بر قلب او تابد و اشیاء را از نظر بصیرت وی دور گرداند و بجز هویت حق تعالی در نظر شهود او چیزی نماند و از امیر المؤمنین علی (ع) است که «خضر نبی را در خواب دیدم و باو گفتم بمن بیاموز چیزی که بدشمنان ظفر یابم فرمود یا علی بگو

«یا هو یا من لا هو الا هو»

چون بسمع همایون حضرت رسالت رسانیدم فرمود یا علی اینکه اسم اعظم بوده که بتو آموخته و در روز بدر همیشه اینکه کلام را مکرر میکردم تا آنکه ظفر یافتم و گفته‌اند از جمله اذکار بسیار معتبر اینکه است «یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو یا اول یا ابد یا دهر یا دیهار یا دیهور یا لا اله الا هو» خلاصه «الله» یا مأخوذ از «اله» بفتح همزه و کسر لام است که بمعنی تحیر و دهشت است که عقلاء متحیرند در حقیقت ذات خداوندیش و یا مأخوذ از «اله» بفتح همزه و لام است بمعنی معبود بحق و دیگری گفته «الله» از «اله» بمعنی سکون است زیرا که بذکر حق تعالی قلوب مطمئن میگردد «الا بذکر الله تطمئن القلوب» و چنانچه گفته‌اند از خصوصیات

بیان معلوم شد که «رحمن و رحیم» دو اسم از اسماء خداوند ذو الجلال میباشند و هر دو بمعنی فضل و احسان و کرم غیر متناهی اوست لکن رحمت رحمانی او فرا گرفته تمام موجودات را و هر موجودی بقدر

– سایه را شاید مقصود از ظل و کشیدن آن همان وجود اشیاء باشد که همه ظل رحمت و واسع خداوندی اویند و رحمت او محیط بر همه چیز و او قیوم کل و همه قائم بوی‌اند.

(۱) خدایا از تو سؤال میکنم باسم آن چنان که پهن نموده‌ای بآن اسم خیرات را

صفحه : ۳۵

استعداد و فراخور خود از آن رحمت نصیبی دارد بلکه میتوان گفت وجود موجودات بعینه همان رحمت رحمانی اوست و رحمت رحیمی او مخصوص باشخاص با ایمان و با تقوی میباشد و دیگران را از اینکه رحمت خاص نصیبی نیست پس اشخاص صالح نیکوکار هم از رحمت رحمانی حق تعالی برخوردارند و هم از رحمت رحیمی او فائزند اینکه است که آنها در نعیم جاودانی متنعم‌اند و در ظل حمایت حق تعالی همیشه محفوظند در مجمع البیان از پیغمبر اکرم (ص) است «که برای خدای عز و جل یکصد رحمت است و از صد نود و نه آن مخصوص بندگان خالص خداست که در قیامت شامل آنها میگردد و از صد یکی را در دنیا بین تمام خلق خود قسمت نموده در تفسیر روح البیان از پیغمبر اکرم (ص) چنین روایت میکند (که در شب معراج تمام درجات و مراتب بهشت را بمن نمودند دیدم در آن چهار نهر جاری بود: آب، شیر، خمر، عسل، (شاید اشاره بآن چهار نهری است که در قرآن بیان فرموده مثل الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ سوره محمد آیه ۱۶ و أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى آیه ۱۷ از جبرئیل پرسیدم اینکه نهرها از کجا می‌آید و بکجا میرود پاسخ داد که همه آنها بحوض کوثر میریزد ولی منشأ جریان آنها را نمیدانم، پس از آنکه از خدا طلب نمودم بمن بنماید محل جریان آنها را، ملکی نازل شد و بمن سلام نمود و گفت یا محمد (ص) چشم خود را بر هم گذار چشم خود را بر هم گذاردم پس از آن چشم خود را باز نمودم دیدم درختی و قبه‌ای از در بیضاء و آن قبه دری داشت از یاقوت احمر و قفلی بآن در بود که اگر

صفحه : ۳۶

جن و انس جمع میشدند و روی آن می‌نشستند مثل طائری بودند که بالای کوهی نشسته باشد دیدم آن نهرهای چهار گانه از زیر آن قبه جاری است وقتی خواستم از آنجا بر گردم ملک بمن گفت چرا داخل قبه نمیشوی گفتم چطور داخل شوم در صورتی که قفل بر آن نهاده ملک گفت کلید آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است آن گاه دیدم نهرها از چهار طرف قبه جریان دارد و بر چهار طرف قبه نوشته شده «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دیدم نهر آب جاری است از میم، بسم الله، و نهر شیر از هاء الله، و نهر خمر از میم رحمن، و نهر عسل از میم رحیم پس دانستم که منشأ جریان آنها بسم الله است پس از آن مصدر جلال خداوندی خطاب شد یا محمد (ص) هر کس از امت تو مرا باین اسم یاد کند با قلبی که از ریاء خالی باشد وی را از اینکه آنها سیراب میگردانم صاحب بحر الحقائق گفته آب اشاره بدل زنده بعلم است «و من الماء کل شیء حی» و لبن اشاره بباقی ماندن فطرت اصلیه‌ای است که به بت پرستی و هوای نفسانی و بدعت و کج روی تغییر نکرده باشد (یعنی بهمان صفاء و لطافت فطرت اولیه باقی باشد) و خمر جوشش محبت الهی است: و عسل مصفی کنایه از حلاوت و شیرینی قرب خداوندی است در کتاب تهذیب از امام جعفر صادق (ع) و در کتاب عیون از امام رضا علیه السّلام چنین اخبار مینماید که «بسم الله، نزدیک‌تر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن».

صفحه : ۳۷

[سوره الفاتحة (۱): آیات ۲ تا ۴]

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

ترجمه:

هر ثناء و ستایش و شکر گذاری که از ازل تا ابد از هر گوینده‌ای و ستایش کننده‌ای سرزند خدایی را سزد و مخصوص کسی می‌باشد که تمامی اوصاف جلال و جمال و تربیت کننده و سازنده تمام عالمیان است از انواع و اقسام ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات و غیر اینها که بدست قدرت همه را می‌پروراند و نشو و نما می‌دهد و هر موجودی را بفراخور حالش روزی می‌دهد و اسباب آسایش وی را با حسن وجه فراهم مینماید
آن خدایی که رحمت و اسعه رحمانی او تمام موجودات را فرا گرفته رحمت خاص رحیمی خود را اختصاص بمؤمنین داده و سلطان و حاکم روز جزا و پاداش یعنی روز قیامت است

(توضیح آیات)

اشاره

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) بقاعده عربیت الف و لام الحمد یا الف و لام عهد است یا الف و لام استغراق اگر عهد باشد اشاره بآن حمدی است که لایق قدس او و مخصوص بوی است و آن حمد و ثنائی است که ذات احدی خود را بآن توصیف نموده و آن حمد پیمبران و اولیای الهی است که مخصوص بوی است و اگر استغراق باشد اعتراف باین است که تمام مراتب و درجات کمال و بزرگواری و ثناء و ستایش از هر ستایش کننده‌ای که سرزند مخصوص بآن فرد ازلی و آن موجود سرمدی است «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تمام موجودات بحسب حال و قال تسیح و ستایش مینمایند ذات بی زوال حق را و چنانچه گفته‌اند فرق است بین حمد و مدح که حمد ستایش و ثناء بر فعل جمیل و نیکویی است که از روی اراده و اختیار صادر گشته، و مدح اعم

صفحه : ۳۸

است و چون تمام موجودات فعل اختیاری حق تعالی است و هر موجودی نسبت بخود در منتهای حسن و کمال و محکم کاری است الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ سوره سجده آیه ۷، لهذا فرموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ» که حمد را اختصاص بخود داده و نیز بعضی گفته‌اند حمد و شکر یک معنی دارد و بعضی گویند دو معنی دارد حمد در موقع ستایش و ثناء بر اوصاف نیکوی بشری استعمال میشود مثل اینکه عرب در مقام ستایش میگوید «حمدته علی شجاته» «۱» و نمیگوید «شکرته علی ذلك» لکن شکر اعم است هم در مقام ستایش بر صفات نیکو استعمال میشود و هم در مقام نعمت پس هر شکری حمد هست لکن هر حمدی شکر نیست

(بیان کلام عرفاء راجع بحمد)

چنین گویند حمد اظهار کمال محمود است، و همان طوری که تسیح اظهار تنزیه و تقدیس و تخلیه حق است از نقایص اوصاف ممکنات، حمد اظهار و اعتراف باوصاف جمال و جلال و کمال وی است و تخلیه ذات مقدس الهی است بتمام اسماء الحسنی و نعوت ذو الجلال آری شاید همین باشد سر اینکه در تسیحات اربع و غیره چنین مأمور گشته‌ایم که در مقام ستایش حق تعالی و اظهار عبودیت و بندگی خود نخستین تخلیه نمائیم ذات مقدس را «بسبحان الله» از آنچه لایق مقام قدس او نیست سپس تخلیه نمائیم او را «بالحمد لله» بآنچه لایق مقام عظمت و جلال خداوندی اوست زیرا که تخلیه قبل از تخلیه است بلکه در واقع تخلیه همان تخلیه است

(۱) حمد میکنم او را برای اینکه او شجاع است.

صفحه : ۳۹

وقتی در مقام تسیح و تقدیس گفتیم خداوند جاهل و عاجز نیست او را ستایش نموده‌ایم بعلم و قدرت، جاهل نیست یعنی عالم است عاجز نیست یعنی قادر است، اینکه است که بعضی از دانشمندان گفته‌اند بازگشت صفات کمالیه حق تعالی همان سلب نقایص امکانی است مثلاً- وقتی می‌بینیم عجز و جهل از صفات نقص بشری بشمار میرود و خداوند منزّه و میرا از نقایص امکانی است او را متصف میگردانیم بنقیض آن و گوئیم عالم و قادر است لکن چون علم و قدرت و باقی صفات جمال احدی از حیثه فهم بشر خارج است لذا در اثبات علم و قدرت و غیره سلب نقیض میکنیم و کأنه گوئیم خداوند عاجز و جاهل نیست و باید دانست که حمد و ثنا و ستایش حق تعالی باوصاف جلال و جمال مخصوص بزبان نیست، بایستی انسان بتمام اعضاء و جوارح علی‌الدوام مشغول حمد و ستایش و شکر گذاری آن فرد ازلی باشد و آنی از توجه بآن معبود بی‌همتا غافل نگردد وظیفه زبان تلفظ باین کلمات است مثل «الحمد لله» «سبحان الله» «شکرا لله» و امثال اینها از آنچه بما دستور داده شده که در مقام بندگی و شکر گذاری اظهار نمائیم وظیفه دل پس از تحصیل معرفت کامل حضور و توجه بکسی است که حمد و ستایش او را مینماید، وظیفه اعضاء بدن اینکه است که هر عضوی را بآن عملی که برای آن خلق شده و ادا نماید و نه اینکه از عمل فقط نفع شخصی خود را در نظر گیرد و در طلب آن بکوشد بلکه طوری عمل کند که دیگران نیز از عمل او منتفع گردند اینکه است وظیفه انسانیت پس اگر خواهی واقعا از آن اشخاصی باشی که در باره آنها فرموده «و قلیل من عبادی الشکور» و از حامدین و شاکرین محسوب گردی

صفحه : ۴۰

بایستی دل و زبان و تمامی اعضاء تو شکر گذار باشد و از آنچه بتو کرامت شده و موفقیت پیدا نموده‌ای از مال و دانش و قوی و منصب و مقام در راه حق تعالی انفاق نمایی و دیگران را از آن بهره‌مند گردانی بقول شیخ سعدی:

شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است

قیصری گفته حمد قول من و فعل من و حال من است، زبان من ترجمان حمدی است که بزبان پیمبران خود را ستوده، و باعضاء و جوارح خود او را حمد مینمایم، به اینکه در خدمت و عبادت و آنچه امر فرموده آن را و ادا مینمایم برای اجراء اوامر و توجه بوجهه الکریم.

زیرا همان طوری که لازم است انسان بزبان حمد و شکر نماید پروردگار خود را بایستی بتمام اعضاء شکر گذار و بتمام قوا و جوارح خدمت گذار باشد و اینکه طور سپاس گذاری وقتی انسان را میسر گردد که هر عضوی را وادار نماید بآن عملی که موظف باوست بطور مشروع (عباده للحق و انقیادا لامره) نه برای حظوظ نفسانی اما شکر حالی متصف شدن روح و قلب است بصفتای جمیله و کمالات علمیة و عملیة و متخلق گردیدن باخلاق الهیة زیرا بفرموده پیمبران مردم مأمور و موظفند که باخلاق الهیة خود را بیاریند بطوری که اخلاق نیکو ملکه آنها گردد، پایان.

(بیان اوصاف سه گانه حق تعالی)

در اینکه مبارک سوره خداوند بعد از اسم جلاله سه صفت از اوصاف جمال و کبریایی خود را تذکر میدهد نخستین آنکه دارای رحمت عام و خاص است که تمام موجودات را در رحمت و اسعه خداوندیش نشو و نما میدهد و همه را برحمت غیر متناهی خود روزی میدهد

صفحه : ۴۱

دوم- رب و مربی تمامی عوالم و نشأت وجود است که بذات پاک خداوندیش از عالم مجردات گرفته تا عالم ماده و هیولای عناصر و آنچه بین آنها است از عالم مجردات، عالم ملائکه، عالم بشر، عالم جن و پری، عالم حیوان بڑی و بحری، عالم جمادات، عالم نباتات، با مراتب و طبقات و درجات آنها و با اختلاف بین افراد هر عالمی در شرافت و خست هر یک را بدرجه و مناسبت استعدادش مینوازد و پرورش میدهد و همگی تحت تربیت او جل و علا واقعد و مسخر اقتدار او و در ظل عنایت او مفتخرند خلاصه آنکه عوالم غیر متناهی که بجز حق تعالی کسی عالم بآنها نیست همگی تحت تربیت او سبحانه نشو و ارتقاء مینمایند و هر یک را بفراخور حال خود روزی میدهد و آنچه لازمه وجود و بقاء و زندگانی اجتماعی و فردی وی است با حسن وجه عنایت میفرماید بزرگوار پروردگاری است که انسان را بانواع و اقسام گوناگون نعمتها و رحمتهای غیر متناهی خود پرورش داده و نقاش قدرت جسم و جسد وی را در بهترین صورت نقش نموده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ^(۱) و باطن وی را مرتبط نموده بعالم اعلاء و قلب او را عرش و محل استواء رحمت و سریر محبت و معرفت خود گردانیده

قلب المؤمن عرش الرحمن

و تمامی موجودات مادی را بطفیل وجود وی خلقت فرموده و دل او را گنجینه اسرار ازلی و مخزن انوار جبروتی قرار داده و بتاج کرامت او را برگزیده سرافراز فرموده لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ^(۲) و از هر عالمی از عوالم کبیر در عالم صغیر انسانی نمونه‌ای گذارده

«أ تَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْكَبِيرِ»^(۳)

تا آنکه حکمت و عظمت خود را بجهانیان

(۱) هر آینه بتحقیق خلق نمودیم انسان را در بهترین صورت، سوره تین آیه ۴ [.....]

(۲) هر آینه بتحقیق گرامی داشتیم اولاد بنی آدم را، سوره بنی اسرائیل آیه ۷۲

(۳) کلام مولی حضرت امیر (ع) است آیا چنین گمان میکنی ای انسان که-

بنماید و انسان را رهین منت خود گردانیده در تفسیر روح البیان گفته خداوند انسان را تربیت فرموده و نفس وی را گرامی داشته بتحولیات و فیضان انوار در قوای آن و باطن او را تربیت نموده برحمت خود و عبادت کنندگان را تربیت نموده باحکام شریعت و اسرار محبین را بانوار حقیقت و قلوب مشتاقین را بآداب طریقت پاک و منزّه است کسی که باستخوان گوش انسان را شنوا گردانید و به پیه چشم وی را بینا گردانید و بگوشت زبان او را گویا گردانید و در لغت رب بچند معنی آمده: سید، مالک، مربی و تربیت کننده، صاحب، اصلاح کننده، وجود دهنده و غیر اینها و در اینکه آیا «رب» از اوصاف ذاتی حق تعالی بشمار میرود یا از اوصاف فعل اوست بین مفسرین گفتاری است گویند اگر «رب» را باین معنی بگیریم که قائم بذات خود و مقوم تمام موجودات است مندرج در صفات ذات میشود و اگر بمعنی دیگری مثل سید، مالک و امثال آن بگیریم از صفات فعل محسوب می‌گردد، پایان. (سوم از اوصاف جلال)

مالک و حاکم روز جزا است در آن روز کسی یافت نمیشود که مدعی مالکیت باشد مگر ذات احدیت در «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» قراءت یازده قسم قرائت نموده‌اند و اگر بخواهیم وارد گردیم و هر یک را با دلیل و وجه آن بیان نمائیم کلام طولانی میشود در صورتی که بناء ما بر اختصار است

- تو جرم و جسد کوچکی هستی در صورتی که عالم بزرگ در تو منظوری و پیچیده شده است.

صفحه : ۴۳

دو قسم از آن یازده قسم که مشهور و معروف است یکی «مالک» با الف و کسر لام و دیگر «ملک» بدون الف، و کسر لام و کاف اگر «مالک یوم الدین» قرائت شود معنی چنین میشود که آن خداوندی که رحمن و رحیم است مالک و صاحب روز قیامت است که کسی در آن روز ادعای مالکیت نمیکند.

و اگر «ملک یوم الدین» خوانده شود یعنی رحمن و رحیمی که سلطان و حاکم روز قیامت است که در آن روز حکم و سلطنت مخصوص بوی است و در اینکه بچه جهت اختصاص داده مالکیت و سلطنت خود را بروز قیامت در صورتی که در همه عوالم و همه جا اوست مالک همه چیز، چیزی نیست نه در دنیا و نه در آخرت که از حیثه اقتدار و مالکیت و سلطنت او خارج باشد در پاسخ گفته‌اند چون در دنیا اشخاصی بوده و هستند که ادعای مالکیت و سلطنت نموده‌اند مثل فرعون و نمرود و امثال اینها بلکه هر کسی نسبت بمال خود مدعی مالکیت است و نیز سلاطین روی زمین خود را سلطان و حاکم میدانند میخواهد بفرماید در آن روز کسی یافت نمیشود که ادعای مالکیت کند آری قیامت روزی است که پرده از روی کار برداشته میشود و حقیقت امر بر همه افراد بشر ظاهر میگردد آن وقت همه میفهمند که ممکن فاقد همه چیز است حتی مالک نفس خود نیست چه رسد بچیز دیگر پس اختصاص مالکیت در آن روز شاید از جهت ظهور آنست که مالکیت حق تعالی در آن روز بر همه ظاهر و هویدا میگردد نه اینکه در آن روز حق تعالی مالک همه چیز گردد به اینکه مالکیت را از مالکین سلب نماید و اختصاص بخودش دهد چنانچه بعضی توهم کرده‌اند بلکه از باب اینکه باشد

صفحه : ۴۴

که در آن روز چون حقیقت ظاهر میگردد همه میفهمند که مالک و سلطانی در هیچ وقت غیر از خدا نبوده و نخواهد بود شاید اشاره بهمین روز دارد قول حق تعالی که بعد از فناء موجودات بفرماید «لِیَمْنِ الْمُلْکِ الْیَوْمِ» امروز سلطنت و مالکیت برای کیست خود در پاسخ بگوید «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَّارِ» برای خدای یکتای بیهمتایی است که قاهر و غالب بر همه چیز است که در آن روز کسی

یافت نشود که مدعی مالکیت باشد مگر ذات احدیت و در لحظه‌ای حساب خلایق را میکشد و بهر یک در خور اعمال وی پاداش میدهد

«ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشر»

(سوره تکرار رحمن و رحیم)

در اینجا دو نکته قابل توجه بنظر میرسد که بایستی تذکر دهم:

نخستین خداوند در اینکه سوره مبارکه رحمن و رحیم را دو مرتبه ذکر فرموده دفعه‌ای بعد از بسم الله و دفعه‌ای بعد از عالمین و البته در آن اسراری نهفته است و آنچه بنظر قاصر میرسد شاید یکی از اسرار و نکات آن اینکه باشد که ما را متذکر گرداند و تعلیم فرماید که اینکه دو اسم مبارک را مکرر بزبان برانیم و بقلب متذکر باشیم و بنفس خود تلقین نمائیم و باین وسیله مشمول رحمت خاص و عام خداوندی گردیم دانشمندانی که از راه تجربه و عمل خواص و آثار بعضی اشیاء را دانسته و فهمیده‌اند چنین معتقدند که تلقین بنفس آثار بسیاری بر آن مترتب میگردد حتی آنکه مریض اگر صبح و شام مکرر بخود بگوید که امروز سالم خیلی بهتر است و مرضم رفع شده بهمین تلقین بخود ممکن است مرض وی رفع گردد یا تسکین یابد

صفحه : ۴۵

و شاید سرش اینکه باشد وقتی کلام از راه زبان وارد گوش گردید و از آنجا در حس مشترک آمد و در قوه خیال ضبط گردید و اینکه عمل مکرر گردید آن وقت الفاظ و معانی آن در ذهن نفوذ مینماید بلکه بکثرت استعمال در نفس رسوخ مینماید و دیگر بآسانی نتوان از ذهن بیرون برد بین چگونه طفل نوزاد که هیچ قادر بر تکلم نیست وقتی مکرر کلماتی و لغاتی بوی تلقین گردید و در ذهن وی نفوذ نمود کم کم خلاقیت پیدا مینماید بر اداء آن کلمات و قدرت پیدا مینماید و زبان وی بحرکت می‌آید و همان کلمات و غیر آن را میگوید اگر کلماتی بوی تلقین نشده بود از کجا چنین قدرت و توانایی در وی پدید میگردید اینکه است که پیشوایان ما بما دستور داده‌اند که همیشه ذکر حق را بزبان بگوئیم با آگاهی دل تا آنکه معانی دان گردیم یعنی معانی الفاظ در قلب ما نفوذ نماید و حقیقت آشکار گردد تمام عقاید فاسده که بین مردم شیوع دارد روی همین اصل است که اول حرفی بیش نبوده که از کسی شنیده شده و بعد بتکرار و تلقین دیگران در ذهن نفوذ پیدا نموده بطوری که ملکه نفسانی گردیده و اینکه می‌بینی شب و روز مکرر در مکرر در نماز و غیر آن اسماء و اوصاف خدا را می‌گوییم و معانی آن در قلب ما نفوذ مینماید و ذره‌ای بر دانش و معرفت ما افزوده نمیگردد برای اینکه است که فقط بهمان لقلقه لسان قانع گشته‌ایم و هیچ توجه بمعنی آن نداریم فکر نمیکنیم که برای چه بما دستور داده‌اند که ذکر حق را مکرر نمائیم و الفاظی در ستایش و حمد و ثنای او سبحانه بگوئیم و در گفتن اینکه کلمات چه اسرار و نکاتی نهفته و نمیدانیم که حکمت آن تأثیر نفس ما است به اینکه معانی اینکه کلمات در روح و روان ما مرکوز گردد و باین وسیله دارای علم و معرفت گردیم

صفحه : ۴۶

و صفات حمیده انسانی در نفس ما رسوخ نماید و اینکه الفاظ و اذکار وقتی در قلب نفوذ مینماید که دل با زبان همراه باشد و گر نه مثل نقشی ماند که بر آب زده شود هیچ قرار و ثباتی ندارد ذکری که با دل توأم نگردد از زبان وارد گوش میشود لکن از گوش دیگر بیرون میرود و دل از آن متأثر نمی‌گردد.

(نکات دیگری که در اینجا گفته شده)

در تفسیر روح البیان شش احتمال می‌دهد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم ۱- رحمتی که در بسم الله مندرج گردیده رحمت ذاتی است و در فاتحه عرضی است ۲- تکرار لفظ رحمن برای اینکه است که دانسته شود بسم الله جزء سوره فاتحه نیست «۱» ۳- ارشاد بندگان است که مکرر اینکه دو صفت را بزبان برانند زیرا که علامت دوستی حق تعالی بسیار یاد نمودن او و ذکر اوست ۴- در مقام بیان اینکه است که «رَبِّ الْعَالَمِينَ» آن کسی است که صفت رحمانی او احاطه دارد بتمام موجودات و بهمان رحمت عام اوست که همه را روزی می‌دهد و می‌پروراند و رحیم است که در آخرت می‌آمزد اینکه است سر اینکه پس از آن فرموده «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» ۵- اشاره باین باشد که بحمد و ستایش پروردگار است که رحمت الهی شامل حال بشر میگردد و اول کسی که از بشر حمد حق را نمود حضرت آدم (ع) بود که پس از عطسه گفته «الحمد لله» سپس خداوند در پاسخ حمد وی فرمود «رحمك الله يا آدم»

(۱) اینکه معنی بمذاق اهل سنت است لکن بمذاق شیعه بسم الله جزء سوره است

صفحه : ۴۷

۶- تکرار برای اینکه است که بدانیم خداوند فاعل مختار است و بصفت رحمانیش روزی می‌دهد و مخلوقات خود را می‌پروراند پایان.

(نکته دوم راجع بسوره حمد)

در اینکه سوره مبارکه نخست صفت رحمت را تذکر داده سپس صفت ربوبیت پس از آن مالکیت او عز و جل را در روز جزا، و در آن نیز البته اسراری و نکاتی مندرج گردیده شاید اشاره باشد که بصفت رحمت خداوندیش و بفیض منبسط الهیش ممکنات را از کتم عدم و نیستی بعرضه وجود و هستی آورده، و پس از خلقت بصفت ربوبیش موجودات را پرورش می‌دهد و هر یک را بکمال لایق بخود میرساند و ثانیاً در سرای دیگر به بنی آدم حیات جدید افاضه مینماید و بر اعمال نیک آنها پاداش نیکو و بر اعمال بد آنها مجازات می‌فرماید و اینکه منتهای فضل و کرم و احسانست نسبت ببشر که پس از آنکه وی را بخلعت وجود بر افراشته و بتاج کرامت «و لقد کرمنا بنی آدم» مفتخر نموده و بانواع و اقسام نعمتها وی را رهین منت خود گردانیده هر فردی از بشر را در ادوار خلقت میگرداند تا بمنتهای کمال لایق بخود برساند و باین بیان ترتیب لفظی مطابق میگردد با ترتیب معنوی زیرا مقام الوهیت و فیاضیت که ناشی از رحمت و اسعه خداوندی اوست مقدم بر مقام ربوبیت است، که تربیت بعد از خلقت تحقق می‌پذیرد و ایصال رحمت بنحو پاداش یا مجازات بنحو ایلام و انتقام بعد از کمال وجود مترتب میگردد پس ابتداء و پیدایش وجود بالوهیت و رحمت اوست و بقاء و ثبات و دوام موجودات بر ربوبیت و تربیت اوست و معاد و بازگشت موجودات نیز بسوی وی است «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»

صفحه : ۴۸

بعضی از مفسرین گفته‌اند در اینکه سوره حمد پنج اسم از اسماء الله نام برده شده: الله، رب، رحمن، رحیم، مالک.

و بنده بتعلیم الهی در مقام ستایش حق تعالی گویا عرض میکند:

خدایا مرا از نیستی بوجود آوردی پس تو اله و خالق من میباشی و مرا تربیت نمودی و از نقص بکمال آوردی پس تو ربّ و مربّی و

پروردگار من میباشی گناه نمودم و مخالفت کردم تو برحمانیت خود مستور نمودی پس تو رحمانی، توبه نمودم بخشیدی پس تو رحیمی لا بد باید دار جزائی باشد که بکیفر اعمال خود برسم پس تو مالک و پادشاه دار جزائی.

صفحه : ۴۹

آیه

[سوره الفاتحه (۱): آیات ۵ تا ۷]

اشاره

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

ترجمه:

بنده بتعلیم و دستور و بزبان حق سبحانه خدا را مخاطب مینماید و عرض میکند تو را عبادت و بندگی مینمائیم ماها نه غیر تو را و فقط از تو طلب یاری و کمک میجوئیم نه از غیر تو یعنی پروردگارا پرستش و عبودیت و بندگی ما مخصوص بتو است و کسی را در عبودیت و انقیاد و تذلل با تو شریک نمیکنیم و فقط از تو یاری و کمک میخواهیم و اتکاء و امیدواری ما بتو است نه بغیر تو هدایت و راهنمایی فرما و ثابت دار ما را براه راست

راه کسانی که مورد انعام و اکرام تو واقع گردیده‌اند و ایشان را برگزیده‌ای و گرامی داشته‌ای نه راه کسانی که مورد سخط و غضب تو واقع گشته‌اند و نه راه کسانی که از طریق حق و راه مستقیم منحرف گردیده و گمراه شده‌اند

(توضیح آیات)

اشاره

پس از حمد و ثناء الهی و اظهار الوهیت و ربوبیت و رحمت غیر متناهی او سبحانه و اعتراف به اینکه او عز و جل هم مبدء وجود است و هم غایت وجود زیرا که بازگشت همه بسوی اوست که مالک و حاکم روز جزا است گویا در اینکه اظهارات بنده نخستین خدای نادیده را ستایش مینماید، پس از آنکه انس پیدا نمود بطور حضور و مواجه شفاها خطاب مینماید إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

(ترتیب لفظی مطابق ترتیب معنوی است)

و البته در اینکه ترتیب نیز اسراری نهفته و رموزی مندرج گردیده و برای اینکه

صفحه : ۵۰

ترتیب لفظی مطابق گردد با ترتیب معنوی گوئیم شاید اینکه ترتیب اشاره باشد بدرجات معرفت و طریق سیر و سلوک بشر در جاده

تکامل که انسان نخستین بایستی بطریق استدلال و براهین عقلی و نقلی اثبات نماید مبدء را و بدل و زبان اعتراف کند بوجود خداوندی که متصف بتمام صفات کمال و منزّه و مبرا از تمام نقیصه‌های امکانی است سپس بمجاهده و کوشش بسیار از طریق ریاضات و عبادات و تهذیب اخلاق بروش شرعی و سیر روحانی خود را از علم یقین، بعین یقین، که سر حد بین عبودیت و ربوبیت است که «العبودیة جوهره کنهها الرّبوبیة» برساند، و معارف وی بحد شهود و عیان رسد بطوری که گویا خدا را بچشم دل که بمراتب بسیار از چشم سر روشن تر و بینایی آن واضح تر مینماید مشاهده میکند و با او تکلم مینماید و در مقام بندگی بر آمده و اظهار عبودیت و انقیاد خود میکند و ملتجی بکرم او میگردد بیضاوی در تفسیر خود در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم بعد از ذکر حمد و اوصاف عظمت و جلالی که مخصوص بذات احدیت است و از روی علم و معرفت بآن صفات تمیز داده میشود از غیرش، بنده خدا را مخاطب میسازد که ای کسی که متصف باین صفات میباشی تخصیص میدهم تو را بعبادت و بندگی و فقط از تو یاری و استعانت میجویم و اینکه بیان ترقی عبد است از طریق برهان بعیان و انتقال از غیب بشهادت و عیان پس گویا کسی که در غیاب خدا را ستایش مینموده اینک بحضور رسیده و حضورا عرض حاجات خود را مینماید پس اول بیان حال عارف است از ذکر و فکر و تأمل در اسماء و اوصاف جلال و جمال آن فرد بیهمتا و تفکر و تدبر در لطائف صنع و آثار خلقت و و اقتداء او تا آنکه سرانجام منتهی گردد بجایی که خوض مینماید در لجه وصول او یعنی واصل میگردد برحمت حق تعالی و از اهل مشاهده و عیان

صفحه : ۵۱

میگردد و گویا او را عیانا می بیند و شفاهها با او سخن می گوید و عادت عرب اینکه است که برای آنکه شنونده را بنشاط آورند در کلام تفنن مینمایند یعنی اسلوب کلام را عوض میکنند و از اسلوبی باسلوب دیگر عدول مینمایند مثل اینکه گاهی بطور خطاب و حضور سخن میگویند و گاهی اشاره بغایب میکنند، پایان.

(سزّ مقدّم بودن «ایاک» بر نعبد و نستعین)

با اینکه «ایاک» مفعول است و در کلام عرب بقاعده نحو بایستی اول فعل سپس فاعل آن پس از آن مفعول گفته شود پس روی اینکه قاعده بایستی گفته شود «نعبد ایاک» و «نستعین ایاک» لکن عادت عرب اینکه است که همیشه ایاک و امثال آن را بر فعل مقدم می اندازند و علماء نحو و صرف گویند هر جا مفعول و آنچه باید عقب افتد جلو افتد مفید حصر است و اینجا چون مفعول جلو از فعل گفته شده افاده حصر میکند و فعل را منحصر مینماید بهمان مفعول نه غیر آن پس اینکه می گوئیم «ایاک نعبد» یعنی فقط عبودیت و تذلل و کوچکی ما در مقابل عظمت خداوندی تو است نه غیر تو زیرا که عبد تو و ذلیل تو و فرمان بردار توایم و اِیَاکَ نَسْتَعِینُ و فقط از تو طلب یاری می کنیم و از تو کمک می خواهیم نه از غیر تو و شاید «اِیَاکَ نَعْبُدُ» اشاره باشد بتوحید در مقام عبادت و اِیَاکَ نَسْتَعِینُ اشاره بتوحید در مقام افعال و انحصار نمودن عبودیت باو تعالی، و در اینکه دعوی کسی صادق است که در مقام توحید بجایی رسد که در مراتب چهار گانه توحید کامل گشته و در مقام بندگی و عبودیت ثابت قدم گردیده باشد

صفحه : ۵۲

توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید در مقام عبادت و همین طوری که ذات را ذات یگانه و صفات را عین ذات میدانیم بایستی در مقام عبادت نیز غرض ما فقط بندگی و تذلل و انقیاد و عبودیت باشد، یا شکر گذاری، و یا دوستی و محبت باو سبحانه

محرک عمل گردد و بهیچ وجه حظ نفسانی حتی ثواب اخروی یا خوف از عذاب در نظر نداشته باشیم آن وقت میتوانیم در عبادت خالص گردیم و نیز بایستی نخستین نظر و هدف و وجهه قلب ما و روی دل ما بطرف معبود باشد سپس بسوی عبادت، و موفقیت خود را از او و بحول و قوه او بدانیم نه از خود بلکه خود را مثل مرده در دست غسال ببینیم که از خود هیچ حرکتی ندارد و نیز در *إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ* وقتی صادق و راست گو می‌باشیم که بمرتب موخّیدن در مقام افعال رسیده باشیم و «لا مؤثّر فی الوجود الاّ الله» را نصب-العین خود قرار دهیم و «بعین الیقین» بدانیم که مؤثری در عالم بجز ذات احدی وجود ندارد حتی سوزانیدن آتش و بریدن شمشیر را نیز باراده او و اثر فعل او بدانیم اشتباه نشود نمی‌گوییم انسان مسلوب الاختیار است و اراده و اختیاری از خود ندارد بلکه غرضم اینکه است که موحد در مقام افعال و در مقام عبادت کسی می‌باشد که در بندگی و عبادت چنان غرق ملاحظه جمال و جلال احدی می‌گردد که دیگر هیچ التفاتی بخود و عمل خود ندارد و خود و دیگران را در محاط علم و قدرت و حیطة عظمت ان فرد ازلی و آن موجود سرمدی بیند کسی که چنین نظری پیدا نمود که خدا را محیط بر همه چیز و خود را در محاط علم و قدرت او مشاهده نمود آن وقت در کلمه *إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ* صادق

صفحه : ۵۳

و راست گفتار خواهد بود زیرا چنین کسی نظر بخود و عمل خود نمیکند مگر از جهت انتساب با او اگر نظر بخود مینماید آینه مانند در خود وجهه حق را مشاهده مینماید و اگر نظر بعمل خود مینماید از او و فعل او و اثر او وسیله قرب او میداند کسی که در اینکه مراتب چهارگانه توحید کامل نگردیده چون زبانش مطابق با قلبش نیست از حرکت زبان و گفتن اینکه کلمات نتیجه کامل نصیب وی نمی‌گردد و ممکن نیست عمل او و نیتش خالص گردد کسی که بهمه چیز و همه کس امیدوار است و هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده و بر هر چه و هر کس امید نفع میرد مطیع و منقاد وی گشته و در مقابل او سر اطاعت فرود می‌آورد و تواضع و فروتنی می‌نماید چنین کسی را هرگز نتوان موحد نامید بلکه در شماره مؤمنین نیز نتوان وی را محسوب گردانید حدیث از پیغمبر اکرم است (ص) «که ای ابا ذر ایمان کسی کامل نمی‌گردد تا آنکه بداند اگر تمام مردم بخواهند ضرری بوی زنند یا نفعی بوی رسانند و خدا نخواهد نتواند اینست که خداوند خطاب پیغمبر (ص) فرمود «قل لن یصیبنا الاّ ما کتب الله لنا» بگو ای پیغمبر (ص) هرگز نرسد بما مگر آنچه را خداوند برای ما تقدیر فرموده بقول آن شاعر

ایاک نعبد بر زبان

دل در خیال اینکه و آن

کفر است اگر گویی یکی شرک است اگر گویی دو تا

اگر گویی خداوند میدانست که ما دارای چنین مقام و مرتبه‌ای در توحید نیستیم پس چرا بما امر فرموده که در شبانه روز چندین دفعه اینطور اظهار نمائیم و بر خلاف آنچه در باطن ما است بزبان بگوئیم

صفحه : ۵۴

در پاسخ گوئیم چنانچه قبلا اشاره نمودیم البته در اینکه اظهارات آثاری است و شاید یکی از اسرار آن اینکه باشد که اینکه کلمات را مکرر بزبان برانیم و تلقین بنفس نمائیم و اگر در حین تلفظ توجه داشته باشیم ممکن است کم کم معانی آنها در قلب ما تأثیر

نماید و متصف بآن گردیم و موحد شویم اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «صراط» در اصل «سراط» بسین بوده برای اینکه منطبق و مناسب گردد با طاء سین را صاد نمودند و در آن پنج طور قرائت شده یکی بسین و یکی بصاد و سه وجه دیگر نیز قرائت شده که مورد استعمال قراء نیست خلاصه «صراط» را بسین «سراط» یا بصاد «صراط» هر کدام قرائت شود صحیح است در کتاب معانی الاخبار از تفسیر امام حسن عسکری (ع) و او از صادق آل محمّد (ص) چنین نقل مینماید که در تفسیر اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ فرموده (خداوندا ما را ارشاد فرما و ملزم گردان بطریقی که برساند ما را بسوی محبت تو و بدرجات عالیّه بهشت تو و باز دار ما را از اینکه متابعت نفس خود نمائیم و هلاک گردیم).

و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (ع) نقل میکند که فرمود (صراط مستقیم امیر المؤمنین است) آری راه حق و طریقی که منتهی بقرب جوار رب العالمین میگردد همان طریق و راهی است که پیشوایان بشر و ائمه طاهرین ما را بآن رهسپار فرموده‌اند اگر ماها قدم پشت قدم آن بزرگواران نهیم و بروش آنها رفتار نمائیم سعادت مندترین خلق و کامیاب ترین مردم خواهیم بود.

(کلام بیضاوی در تفسیر «اهدنا»)

برای وضوح مطلب کلام بیضاوی را ترجمه مینمایم چنین گوید قوله تعالی «اهدنا» بیان طلب استعانت و یاری است که بنده از خدا مینماید گویا

صفحه : ۵۵

خداوند میفرماید ای بنده من چگونه تو را یاری نمایم عرض میکند ای خدای من هدایت نما ما را براه مستقیم.

و هدایت راه نمایی بخیر است و انواع و اقسام بیشمار دارد لکن بعضی مترتب بر بعض دیگر است.

اول چیزی که سبب هدایت انسان میشود اینکه است که از طرف مبدء فیاض، قوا و مشاعری بوی افاضه میگردد مثل قوای حسیه و عقلیه که بشر بتواند بآنها مقاصد خود را انجام دهد- (۲) علامات و آثار و دلائل و اموری است که بآن بین حق و باطل تمیز داده شود.

(۳) ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است که طریق و روش سعادت و کامیابی را بشهر می آموزد.

(۴) از طریق هدایت اینکه است که پرده از قلب انسان برداشته شود و بالهام و رؤیای صادقه اشیاء همان طوری که هست برای وی

مکشوف گردد و آنها را مشاهده نماید و اینکه قسم از مشاهده مخصوص بانبیاء و اولیاء مییابد.

و شاید بقسم اول اشاره دارد قوله تعالی رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى «۱» و به دوم قوله تعالی وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ سوره بلد

آیه ۱۰ فَاسْتَجِبُوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى «۲» سوره فصلت آیه ۱۶ و بسوم نظر دارد

(۱) خدا آن کس است که خلقت نمود هر چیزی را پس از آن هدایت نمود او را یعنی پس از خلقت راه هدایت را از طریق قوی و

مشاعر بوی نمایاند، سوره طه آیه ۵۲

(۲) (النجدین) مثل دو راه است حق و باطل در اعتقاد، صدق و کذب در گفتار، جمیل و قبیح در افعال، یعنی قوه تمیز بشهر دادیم

که تمیز دهد بین حق و باطل و حسن و قبح را بشناسد پس خود بسوی اختیار دوست دارد کج روی را و ترجیح میدهد کوری را بر هدایت.

صفحه : ۵۶

قوله تعالى: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا «۱» و بچهارم قوله تعالى أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ «۲» پایان

(امر و دعاء در معنی یکی است)

و باید دانست که امر و دعاء در معنی یکی است تفاوت بین آنها بر تبهکاران است که دعاء طلب نمودن دانی است از عالی بطور ذلت و کوچکی، امر طلب نمودن عالی است از دانی بطور علو و استیلاء و بزرگی در پاسخ اعتراض که آیا دین اسلام طریق مستقیم نیست و کسی که بر دین اسلام است چه معنی دارد که مکرر از خدا بطلبد که وی را هدایت نماید بطریق مستقیم بلکه تحصیل حاصل است علماء تفسیر در اینجا چند معنی گفته‌اند:

۱- هدایت کن ما را یعنی ثابت بدار ما را بر دین حق زیرا که خداوند خلق را هدایت نمود بدین حق و ملت اسلام مگر آنکه ممکن است لغزشی پیدا شود و شک و ریب برای کسی پدید گردد اینکه است که ما مأموریم از خداوند طلب استقامت نمائیم بر دین حق با زیادتى ایمان چنانچه فرموده وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى سوره محمد آیه ۱۹۲- ثابت گردان ما را بر دین حق در آینده چنانچه در گذشته عمر بر دین حق ثابت بودیم و مطابق همین معنی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند آری ممکن همین طوری که در حدوث محتاج بعلت محدثه است در بقاء نیز محتاج بعلت مبقیه است پس باین لحاظ بایستی علی الدوام از خداوند

(۱) قرار دادیم آنها را پیشوا که بامر ما خلق را هدایت نمایند

(۲) آنها کسانی میباشند که خداوند آنها را هدایت نموده و بهدایت آنها هدایت بیاب

صفحه : ۵۷

طلب نمائیم که ما را بر دین حق و صراط مستقیم ثابت دارد و از کج روی و لغزش نگاه دارد و در هیچ حالی ما را بخود وانگذارد که اگر آنی نظر لطف از ما باز دارد طعمه شیطان و اسیر قوای سبعیه و شهویه خواهیم گردید اینکه است که بامر حق تعالی بایستی همیشه ثبات و استقامت از خدا بطلبیم و عرض کنیم رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا سوره آل عمران آیه ۶۳- مقصود دعاء کردن و عرض حاجت نمودن است و دعاء یکی از عبادات بسیار نیکو بشمار میرود زیرا که عرض حاجت نمودن بطور تذلل و فروتنی سبب قرب بحق تعالی میشود و نیز در اینکه آیا مقصود از صراط مستقیم چیست که مأمور گشته‌ایم از خدا طلب کنیم که بآن هدایت یابیم، بین مفسرین گفتاری است ۱- مقصود از صراط مستقیم قرآن است نظر بروایتی که از رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) رسیده.

۲- طریق مستقیم دین خداست که نیز بازگشت باول مینماید، از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکنند که آن جناب سه خط کشید یکی طرف راست خود و دیگر طرف چپ خود و خط دیگر مقابل روی خود و فرمود اینکه راه خداست و اینکه آیه را خواند أَن هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ «۱» سوره انعام آیه ۱۵۴-۳ در بسیاری از احادیث از ائمه طاهرین رسیده که طریق مستقیم، پیغمبر (ص) و اوصیاء آن بزرگوار است.

خلاصه، معنی اینکه است که از خداوند مسئلت مینمائیم که ما را هدایت و رهبری فرماید بطریق مستقیمی که سرانجام آن منتهی گردد

(۱) اینکه است راه راست من متابعت نمائید آن را و پیرامون راههای متفرق نگرددید که متفرق میگردید و گمراه میشوید.

صفحه : ۵۸

بمقام قرب رب العالمین و رحمت غیر متناهی او و آن همان راه و طریقی است که انبیاء و اولیای الهی در آن رهسپار گردیده‌اند و از اعوجاج و کج روی که در اثر خدعه نفس اماره و القاء شیطانی در ما پدید می‌گردد ما را نگاه دارد و در طریق حق و حقیقت ثابت قدم گرداند.

و شاهد بر اینکه مقصود از طریق مستقیم همان طریق انبیاء و اولیاء الهی است اینکه است که پس از آن فرمود، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه و روش کسانی که آنها را گرامی داشته‌ای و ایشان مشمول انعام و اکرام تو گردیده‌اند.

در تفسیر اهل بیت است که صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه کسانی میباشند که خداوند آنها ستوده و در کلام مجید تعریف از آنها نموده فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا سوره نساء آیه ۷۱ شکی نیست که بالاترین نعمتهای الهی نعمت هدایت و ایصال برحمت واسعه رحمانی او و افاضه نور معرفت است در قلب، و اینکه موهبت الهی در اثر ایمان و پیروی اولیاء حق تعالی و متابعت دین اسلام پدید می‌گردد.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ در بسیاری از اخبار است که (مقصود از کسانی که بغضب خداوند گرفتار شده‌اند یهودیها یعنی موسویانند و مقصود از گمراهان نصاری یعنی عیسویانند و شاهد سرش اینکه باشد که اهل دیانات که بگمان خود سلوک الی الله مینمایند و غرض آنها قرب بحق و نزدیکی برحمت وی است یکی از سه قسم خارج نیستند یا در قوس صعود حرکت مینمایند و منتهای سیر

صفحه : ۵۹

آنها جوار رب العالمین است یا حرکت قهقرایی مینمایند و هر چه بر شدت حرکت خود بیفزایند بعد آنها زیادتیر می‌گردد یا بیراهه حرکت مینمایند و طریق اول طریق اسلام است که فرمود وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ سوره یس آیه ۱۰، و طریق دوم طریق یهودیانست که بغضب حق تعالی که منبعث از بعد وی است نزدیک می‌گردند و طریق سوم طریق عیسویانست که از حق گمراهند.

بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند «صراط مستقیم» عبارت از تحصیل نمودن حد وسط در اخلاق و ملکات نفسانی چهار گانه است که از ارکان علم اخلاق بشمار میرود: عفت، شجاعت، حکمت، عدالت، عفت حد وسط بین شره و خود نفس است و آن میانه روی نمودن در اعمال قوای بهیمیه است که نه واقع گردد در فسق و فجور و زیاده روی در اعمال قوای شهویه تا آنکه قوای حیوانی قوی گردد و مثل اسب شرور صاحب خود را بزمین زند و دیگر جلوگیری آن مشکل گردد و نه آنکه چنان مسامحه نماید در مقتضیات قوای شهویه که قوا و مشاعر وی ضعیف گردد و بخود نفس گرفتار شود و از کار بیفتد و بار او را بمنزل نرساند.

شجاعت: حد وسط بین جبن و تهوّر است، و آن تعدیل و تعادل میان مقتضیات قوای غضبیه است که جبان و کم دل نباشد که باندک چیزی تحت تأثیر واقع گردد و خود را ببازد و در موقعی که بفرموده عقل یا شرع بایستی اقدام نماید بر امری خود داری نماید و ترس و جبن وی را بگیرد، چنین آدم ضعیف النفسی بهیچ امر مهمی نتواند اقدام نماید و اگر داخل کاری گردد باتمام نخواهد رسانید. و نه آنکه متهوّر و بی‌باک باشد و خود را بدون ارشاد عقلی یا حکم شرعی در مهلکه بیاندازد هیچ یک فضیلت نیست حد وسط که عبارت از شجاعت است یکی از فضائل نفسانی بشمار آید.

صفحه : ۶۰

حکمت: علم بحقیقت اشیاء است که هر چیزی را در مرتبه خود بشناسد و آن حد وسط بین جهل و بلاغت یعنی نفهمی و بیخردی، و بین مکر و خدعه و شیطنت است حکیم و خردمند کسی را گویند که عقل و فکر خود را بکار اندازد و در آنچه باید در امور عقلایی فکر کند و تدبیر نماید و مسامحه کاری نکند و در آنچه برتر و بالاتر از فکر بشر است خودداری نماید و فکر خود را بزحمت نیندازد و موقعیت خود را در تمام امور بشناسد و پا از گلیم خود درازتر نکشد و نیز حکمت باز میدارد انسان را از خدعه و تدلیس و آنچه بر خلاف وظیفه انسانی است زیرا که حکمت عقل را بزرگ و نفس را قوی و قوای روحانی را جلا میدهد و آدمی را بی‌نیاز میگرداند از آنکه پیرامون تدلیسات نفسانی و خدعه‌های شیطانی گردد بلکه در تمام امور پیش روی عقل و طریق او عقلایی است.

عدالت: مساوات و میانه روی بین تمام اخلاق و ملکات نفسانی است و تمامی اخلاق نیکو و ملکات ارجمند ناشی از اینکه چهار ملکه است و عدالت بمعنی حقیقی قدر جامع بین همین چهار ملکه ایست که در بالا بیان نمودیم و کسی که دارای عدالت گردید مشی او و حرکت او بر طریق مستقیم است و همین است صراط مستقیمی که هر کس روش خود را بر آن قرار دهد فائز گردیده و از جمله کسانی می‌گردد که خداوند در باره او انعام و اکرام فرموده و آنها هدایت شدگانند قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. سوره انعام آیه «۱۸۲» شاید مقصود از ظلم هر روش ناروایی باشد که انسان را از حق و حقیقت دور گرداند یهودیها در باره مسیح از حد اعتدال خارج گردیدند بطرف تفریط

(۱) کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را بظلم نپوشانیدند آنها در محل امن و امانند و هدایت یافته شدگانند

صفحه : ۶۱

افتادند و گفتند مسیح پسر زانیه است، و نصاری در باره او غلو نمودند و گفتند اله و پسر اله است و صراط مستقیم همان عقیده مسلمانان است که او را بنده خدا و رسول او و پیمبر میدانند و نیز بعض مسلمین در باره حضرت امیر علیه السلام غلو نمودند و او را خدا گفتند و بعضی در باره آن جناب تفریط نمودند و او را چهارم مرتبه و چهارمین خلیفه پیغمبر (ص) دانستند و بعضی دیگر مثل نواصب که دشمن آن مولا گردیدند و آن برگزیده ایزد متعال را لعن و نفرین نمودند و بر صراط مستقیم کسی ثابت مانده که او را امام و خلیفه بلا فصل پیغمبر اکرم (ص) میدانند و بامامت او شهادت میدهد

(نعمت دو قسم است نعمت ظاهر و نعمت باطن)

نعمت ظاهر ارسال پیمبران، انزال کتب سماوی، موفقیت انسان برای پذیرفتن اوامر و نواهی حق تعالی، استقامت و پایداری وی در جاده مستقیم منحرف نگردیدن او از طریقی که سر انجام آن قرب برب العالمین است ملتزم گردیدن بوظائف عبودیت و بندگی، متخلق گردیدن باخلاق روحانین ثابت گردیدن در راستی و درستی بطوری که در هیچ موقعی قدم وی از صراط انسانیت نلغزد نعمت باطن آن نوری است که در ابتداء خلقت از منبع فیض ازلی ترشح نموده بر ارواح بشر و هر فردی از بشر بقدر استعداد و قابلیت ذاتی خود از آن نور استفاده نموده، چنانچه از پیغمبر اکرم (ص) است که «خداوند خلقت نمود خلق را در ظلمت پس از آن از نور خود بر ارواح ترشحی اضافه نمود هر کس قبول آن نور نمود هدایت یافت و هر کس خطا رفت گمراه گردید و بهمان ترشح نور است که راه هدایت گشوده شد پس مؤمنین

صفحه : ۶۲

بهمان ترشحات نور حق نظر دارند و منتظر تظاهرات نور حق میباشند مثل اینکه در موقع باران اول ترشحاتی از ابر میشود پس از آن باران ریزان میگردد (تفسیر روح البیان)

(در فضیلت سوره حمد)

بعضی از دانشمندان در شرافت و فضیلت سوره مبارکه حمد گفته‌اند اینکه سوره مشتمل بر جمیع معارف و امور هفت گانه ایمان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقرار و اعتراف بتوحید ذات و صفات الهی است «الْحَمْدُ لِلَّهِ» اقرار و اعتراف باین است که حمد و ستایش مخصوص بذات احدیت است «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اقرار و اعتراف بتوحید افعال است که خداوند بذات مقدس خود مربی و پرورش دهنده تمامی عوالم موجودات است، عالم امر، عالم خلق، عالم ملک، عالم جن، عالم حیوان، عالم انسان از شریفترین آنها مثل انبیاء و اولیاء گرفته تا برسد بتابعین و مخالفین که تماما تحت تربیت حق تعالی واقعد «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اشاره برحمت رحمانی اوست که تمام موجودات را فرا گرفته و رحمت رحیمی او که مخصوص نیکان و اهل تقوی و ایمان است.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اشاره بحقیقت معاد و بازگشت موجودات است بسوی او.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اعتراف عبد است بعبودیت و تذلل و التجاء و نیازمندی بسوی خداوند و اینکه حالتی است برای انسان بین ابتداء خلقت او که از حق است و انتهای امر وی که بازگشت و رجوع اوست بسوی حق.

صفحه : ۶۳

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ طلب هدایت و رستگاریست که بنماید بما راه روشن و بفهماند روش و طریق اولیاء خود را و از راه لطف و کرم حقانی خود ما را در طریق مستقیم ثابت قدم گرداند و از کج روی ما را محفوظ دارد و بما افاضه نماید علم و معرفت و بما نشان دهد آیات حقانی خود را و آنچه ما را بفضیلت انسانی میرساند.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اشاره بقرآن مجید است که شریفترین کتابهای آسمانی است که بانبیاء قبل نازل گردیده زیرا که نفس رسول اکرم (ص) که جوهر و حقیقت نبوت است، بوجهی کلمه الهیه است که از آن تعبیر بکلمه (کن) میشود، و بوجه دیگر حقیقت محمدیه کتاب مبین است که در آن آیات حکمت و معرفت مندرج گردیده، و بوجه دیگر وجود رسول الله بعینه صراط است (صراط الله العزیز الحمید) و وصول بمعرفت حق سبحانه و تعالی ممکن نیست مگر از طریق معرفت بحقیقت او و براه نمایی او و بارشاد خلفای او.

پایان

صفحه : ۶۴

تفسیر سوره بقره

اشاره

(سوره مبارکه بقره دوست و هشتاد و شش آیه) (مدتیّه)

[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

ترجمه

ذلك اشاره بقرآن است که اینک کتابی است که شك و ریبی پیرامون آن نمیگردد و هدایت کننده و راه نماینده متقیان است. متقین کسانی میباشند که ایمان می آورند بآن چیزی که از حواس آنها پنهانست و نماز را پیای میدارند و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق میکنند

(توضیح آیات و تشریح آراء در حروف تهجی)

اشاره

بین دانشمندان و علمای تفسیر گفتاری است که آیا حروف تهجی مثل «الم» و امثال آن که در اوائل سوره‌های قرآن است از متشابهات و اسرار و رموزی است که مطلع بر آن نیست مگر کسی که مخاطب باوست و پس از آن محول بخلفاء و جانشینان آن بزرگوار است.

یا آنکه مراد معلوم و محتاج بتفسیر است دلیل قول اول بعض اخباری است که از ائمه طاهرین رسیده، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که هر چیزی را لئی است و لب قرآن که خالص و برگزیده وی است همان حروف تهجی است که در اول بعضی از سوره‌های قرآن است.

از حضرت صادق علیه السلام است که (الم) حرفی است از حروف اعظم الهی که در قرآن قطعه قطعه گردیده و هر گاه پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام خدا را بآن اسم اعظم بخوانند دعاء آنها بههدف اجابت میرسد.

صفحه : ۶۵

طرفداران قول اول از اینجا استفاده نموده‌اند که حروف مقطعات اوائل سور قرآن اسرار و رموزی میباشند بین حق تعالی و رسول خود و کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر راسخین در علم یعنی ائمه (ع) طرفداران قول دوم گویند مراد معلوم است نظر به اینکه صحیح نیست گفته شود در قرآن چیزی یافت شود که فهم آن از ذهن افراد بشر خارج باشد زیرا قرآن کلامی است در منتهی درجه فصاحت و بلاغت، قرآن رهبر هدایت و طریق ارشاد بسوی سعادت و سبب تکمیل نفوس است که وی را از نقص بکمال آرد و از ظلمتکده جهالت بنور علم و دانش رهبری نماید پس چگونه میتوان گفت الفاظ مبهمی در آن یافت میشود که از فهم بشر خارج است، اگر فهم قرآن ممکن نبود بطور کلی نمی‌فرمود:

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (۱) سوره نساء آیه ۱۷۴.

و نیز اگر بعضی از قرآن غیر معلوم بود چگونه اشاره باین مجموعه کتاب آسمانی کرده میفرمود: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» (۲) سوره بنی اسرائیل آیه ۹ آری ممکن است گاهی از روی حکمت و مصلحتی بعضی الفاظ سر پیچیده بیان شود که فهم آن بدون دقت و ضمیمه نمودن مطالب دیگر باسانی میسر نگردد

(مقالات علمای تفسیر در معنی حروف تهجی)

در تفسیر مجمع البیان ده قول گفته که خلاصه آن را بطور فهرست

- (۱) و فرو فرستادیم برای شما نوری که ظاهر و آشکار است تفسیر بقرآن شده
(۲) بدرستی که اینکه قرآن هدایت و راه نمایی مینماید بچیزی که ثابت تر و پاینده تر است.

صفحه : ۶۶

ترجمه مینمایم:

۱- حروف اول هر سوره‌ای مفتاح و اسم همان سوره است (زید بن اسلم و حسن) ۲- اشاره باسماء الله است پس قوله تعالی (الم) الف در مرتبه اول اشاره است «بانا» لام در مرتبه دوم اشاره است به «الله» میم در مرتبه سوم اشاره است بعلم و مقایسه کن بآن (المر) و (المص) را «انا الله اعلم» (۱) و (المر) «انا الله اعلم و اری» (۲) و (المص) «انا الله اعلم و افضل» (۳) و کاف در (کهیعص) اشاره بکفایت کننده و «هاء» بهدایت کننده و «یا» بحکیم و «عین» بعلم و «صاد» بصادق (ابن عباس) و نیز ابن عباس گفته (الم) الف دلالت دارد بر اسم الله، لام بر اسم جبرئیل، میم بر اسم محمد (ص).

۳- از علی بن موسی الرضا (ع) است که از صادق آل محمد (ص) از معنی «الم» سؤال شد پاسخ فرمود: الف را صفات شش گانه‌ئی است که مطابق میگردد با شش صفت از صفات حق تعالی ۱- الف ابتداء حروف است، حق تعالی نیز مبدء تمام خلق است ۲- الف منفرد از باقی حروف است، خداوند نیز منفرد بوجود است ۳- الف متصل بحروف نیست، حروف متصل باویند، همین طور خلق متصل بحق‌اند، و او سبحانه متصل بچیزی نیست، تمام خلق محتاج باو و او محتاج بکسی نیست ۴- الف منقطع و جدا و مباین از حروف است خداوند نیز منقطع

- (۱) منم خدای عالم تر از هر کسی.
(۲) منم خدایی که داناتر و بیناترم. [.....]
(۳) منم خدایی که عالم تر و افضل از هر کس میباشم.

صفحه : ۶۷

و جدا و مباین از خلق است.

- ۵- الف سبب ترکیب و تألیف حروف است حق تعالی نیز سبب تألیف و ترکیب موجودات است.
۶- الف مستوی و مستقیم است خداوند نیز عادل و درست کار است (تفسیر ثعلبی) ۳- حروف تهجی اوائل سور قرآنی اسماء اللهی

میباشند متفرق و متشتت اگر مردم میتوانستند آنها را خوب تألیف و ترکیب نمایند میدانستند اسم اعظم الهی را تو می‌گویی (الر، و حم، و ن) اینها را وقتی با هم جمع نمودی میشود (الرحمن) و چنین است باقی حروف لکن ما نمیتوانیم و نمیدانیم آنها را چگونه با هم جمع کنیم. (سعید بن جبیر) ۴- اینکه حروف اسمهای قرآن است. (قتاده) ۵- قسمهایی است که خداوند بآنها قسم یاد نموده و اینکه خداوند بحروف معجمه قسم خورده برای شرف و فضیلت آنها است زیرا که تمام کتب آسمانی و جمیع اسماء الله و صفات حسنی الهی و اصول و مبانی کلمات بهمین حروف با اختلاف ترکیب نازل گردیده و گویا خداوند قسم میخورد باین حروف که قرآن کلام اوست. (ابن عباس و عکرمه و اخفش) ۶- هر حرفی از آن مفتاح اسمی از اسماء الله است و نیست در آن حرفی مگر آنکه راجع بثناء و آلاء حق تعالی است.

۷- نیست در آن حرفی مگر آنکه بحساب جمل برای مدت بقاء قومی است. (ابی العلاء) ۸- مدت بقاء اینکه امت است علی بن فضال مجاشعی نحوی گفته من حساب نمودم اینکه حروف را که مقاتل گفته بود عدد آن سه هزار و شصت

صفحه : ۶۸

و پنج (۳۰۶۵) گردید و پس از حذف مکررات باقی میماند سیصد و نود و سه (۳۹۳) و الله أعلم بما فیها.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان گفته من حساب کردم دیدم همین طور است که علی بن فضال گفته.

و در اخبار رسیده وقتی یهودیان شنیدند «الم» گفتند مدت سلطنت پیغمبر (ص) کم است زیرا که «الم» بحساب ابجد هفتاد و یک (۷۱) است وقتی شنیدند (الم) و (المص) و (کهیص) فهمیدند مدت بقاء آن زیاد است.

۹- کفار وقتی آیات قرآن را میشنیدند مخصوصا دست بر هم میزدند و جنجال میکردند که کلمات قرآن را نشنوند چنانچه در قرآن فرموده لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ (۱) سوره فصلت آیه ۲۵، اینکه بود که خداوند اینکه حروف را نازل فرمود که کلام غریبی بشنوند و ساکت گردند و گوش بدهند.

۱۰- شاید بخواهد بفهماند اینکه کلامی که شما عاجزید از آنکه مثلش را بیاورید از جنس اینکه حروف است.

اینکه ده احتمال بود که علمای تفسیر راجع بحروف اوائل سوره‌ها ذکر نموده‌اند لکن معتبرترین آنها احتمال سوم است که از سعید بن جبیر نقل شده بود که اینها اسماء الله میباشد متفرق و متشتت، هر گاه خوب تألیف و ترکیب گردد اسم اعظم الهی میشود. و شاهد بر اینکه توجیه همان روایتی است که از صادق آل محمد (ص) نقل شده که «الم» حرفی است از حروف اسم اعظم الهی که در قرآن متفرق

(۱) کفار گفتند وقتی پیغمبر (ص) قرآن میخواند خود را بکار لغو مشغول کنید که قرآن را نشنود.

صفحه : ۶۹

نازل گردیده و هر گاه پیغمبر (ص) یا امام (ع) خدا را بآن اسم بخوانند اجابت میشوند.

اهل معرفت گویند (الف) در الم بمعنی انا است، لام بمعنی لی و میم بمعنی منی یعنی همه منم و همه از من است و همه مال من است.

(بیان صدر المتألهین در تفسیر سوره بقره)

مفسرین را در معنی حروف تهجی که در اوائل سور قرآنی است گفتاری مییابد که در تفاسیر ثبت گردیده لکن بهیچ یک از آنها نفس مطمئن و آرام نمیگیرد لکن خوب است اینکه بعضی گفته‌اند که در هر یک از کتابهای آسمانی سرّی است و سرّ قرآن حروف تهجی است و گویا اینکه کلام اقتباس شده از کلام امیر المؤمنین (ع) که فرموده «از برای هر کتابی سرّی است و لب و جوهر قرآن حروف تهجی است».

و بعضی از اهل قرآن گویند در (الم) الف اظهار وحدت است ذاتا و صفه و متفرد بودن بوجود حقیقی ازلا و ابدا (کان الله و لم یکن معه شیء) «۱» و بوجود اشیاء و خلقت موجودات تغییری در وحدت و انفراد او نمود. و «لام» اشاره دارد بدو معنی اثبات و نفی، اثبات اشاره دارد به لام تملیک به له ما فی السّماوات و الأرض «۲» و نفی اشاره دارد که نیست در وجود موجود حقیقی مگر او. یا آنکه اثبات اشاره دارد باسم «القیوم» یعنی او موجودیست (قائم بنفسه مقوم لغیره) و غیر هر چه هست محو است

- (۱) همیشه خدا بود و چیزی با او نبود. و بعضی از عرفاء گفته‌اند: الآن کما کان که هست و چیزی با او نیست.
(۲) برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.

صفحه : ۷۰

در قیومیت و دیمومیت او و دلیل بر اینکه سرّ مکتوم آنست که در سوره آل عمران بعد از «الم» فرموده الله لا اله الا هو الحی القیوم «۱».

و قریب باین معنی است کلام فیلسوف اسلامی شیخ ابو علی سینا که گفته اینکه حروف اسماء الله اند بعضی دلالت بر ذات دارند و بعضی بر ذات باضافه بمخلوقاتش و بعضی بر مخلوقات و بعضی بر وجه دیگر و برای بزرگی و عظمت اینکه اسمها است که خداوند در اول سوره‌ها بآنها یاد نموده و صدر المتألهین همین قول را ترجیح داده و در توضیح آن بیان مفصلی دارد که خلاصه و جوهر کشی مقالات او اینکه میشود که مراتب حروف را تطبیق مینماید بمراتب خلقت.

و برای درآمد مطلب چنین اظهار مینماید که همین طوری که ممکن نیست جسم یک دفعه موجود گردد، و تمام زمانها در یک آن واقع گردد، همین طور ممکن نیست کثرات و جزئیات موجودات قبل از اثبات و هویات متأصله موجود گردند.

و همین طوری که واحد مبدع اعداد و کثرات است بترتیب بسیط همین طور باری جل جلاله مبدع تمام موجودات است بترتیب بسیط و موجودات را بیک نظام و ترتیب معینی مقرر فرموده به اینکه هویات و اثبات متأصله را ابداع نموده قبل از وجود جزئیات و شخصیات آنها و هر قدر موجود شریفتر و کاملتر باشد وحدت در آن ظاهرتر و بحق تعالی نزدیکتر است و بر عکس هر قدر خسیس‌تر و دنی‌تر باشد جهات کثرت در وی هویداتر و از حق دورتر است اینکه است که اول چیزی که از مبدء متعال صادر گردیده و در شرافت و عظمت نزدیکترین موجودات است نسبت باو سبحانه عقل کل و ملائکه

- (۱) آن خدایی که نیست الهی مگر او و او زنده و پاینده و قائم بذات و مقوم غیر است

صفحه : ۷۱

مقربین میباشند که عالم آنها ورای عالم طبیعت است زیرا که آنها موجوداتی میباشند بدون ماده و مدت و مکان و مجردند از آنچه مادیات نیازمند باویند و تغییر و تبدیلی در آنها تصور ندارد و کل عالم مجردات مثل یک شخص متصل بهم میباشند اتصال روحانی

دارند نه اتصال جسمانی و آنها عشاق الهی و ابتهاج و سرور آنها بحق است و بطوری فانی فی الله گردیده‌اند که از خود هیچ خبر ندارند بلکه تحت اشعه نور الهی مضمحل گردیده‌اند و پس از آن در مرتبه ثانی خلقت نفس کلی و عالم نفوس است از نفس فلک اعظم گرفته تا برسد بنفوسی که متعلق باجسام است و پس از آن در مرتبه سوم اجرام (اسطقسیه) و عناصر و مواد موجودات است و در مرتبه چهارم عالم طبیعت با قوای مندرجه در آن که همیشه در حرکت و سیلان و دائم در کون و فساد است، و عالم طبیعت ظلال و اشباحی میباشند از عالم عقول و نفوس کلیه تا آنجا که گفته‌اند همین طوری که موجودات بعضی مجرد و بسیطند بعضی مادی و مرکب از اجزاء، بعضی اضافه دارند بغیر، بعضی بدون اضافه اعتبار میگردد، حروف نیز بهمین منوال باعتباری مفرد و بسیطند، باعتباری مرکب، باعتباری اضافه دارند بغیر.

پس از آن در بیان کیفیت دلالت حروف بر مراتب موجودات اینطور بیان نموده که بنا بر ترتیب قدیم یعنی ترتیب «ابجد» الف دلالت دارد بر اول موجودات و آنچه تالی وی است بترتیب تا آخر دلالت دارد بر مراتب موجودات و حروفی که دلالت دارد بر ذوات و معانی مقدم است بر آنچه دلالت دارد از جهت اضافه بغیر، و حروفی که در آن اضافه اعتبار میگردد دو قسم است: بعضی یک حرف است مثل «ک» که از حروف عشرات است، و از ضرب «ی» در «ب» که هر دو از حروف آحاد است، میشود بیست (۲۰) و بعضی دیگر در تلفظ دو حرف گفته میشود مثل «لام» که آن نیز از حروف

صفحه : ۷۲

عشرات است، و از حاصل ضرب «ج» در «ی» میشود سی (۳۰).

چون بیانش مفصل و پیچیده است کلام را مختصر مینمائیم و گوئیم پس از بیان اینکه مقدمه چنین گفته: «الف» ابجد دلالت دارد بر ذات باری و «باء» آن بر عقل، و «جیم» آن بر نفس، و «دال» آن بر طبیعت و اینکه وقتی است که بدون اضافه بغیر اعتبار نمائیم لکن باعتبار اضافه بمادون یعنی باعتبار مبدئیت، «هائ هوز» دلالت دارد بر باری، «واو» بر عقل، «زاء» بر نفس، و «حاء حطی» دلالت دارد بر طبیعت و باقی ماند «طاء» که دال بر هیولی و عالم ماده است.

و چون عالم «هیولی» و ماده آخرین مراتب موجودات است و ما دونی ندارد که اضافه بآن گردد اینکه است که رتبه آحاد تا اینجا بانتها میرسد و شروع میشود بمرتبه ابداع و ایجاد پس در مقام دلالت بایستی بعض آحاد را با بعض دیگر اضافه نمود و چون اضافه مبدء بعقل و عقل بنفس عدد مفرد ندارد ضرب مینمائیم «هائ هوز» را که مناسب مقام الوهیت است در مقام ایجاد در «ب» ابجد که در مرتبه دوم عقل است حاصل ضرب ده میشود بعدد «ی حطی».

خلاصه حروف آحاد را یا با آحاد یا با عشرات جمع میکنند یا آنکه در یکدیگر ضرب مینمایند تا مناسب گردد با مرتبه‌ای از مراتب ایجاد و روی اینکه قاعده که بیان نمودیم هر گاه تطبیق نمائیم حروف تهجی که در اوائل سور قرآنی است دلالت مینماید بر پاره‌ای از اسماء الله تعالی.

تا آنجا که گفته «الم» «۱» قسم بمبدء است با اضافه بعالم امر و عالم

(۱) زیرا که در مقام ایجاد و ابداع چنانچه گفته شد که از (هائ) هوز شروع شود نسبت حق تعالی بعالم عقل که اول ما خلق الله است نسبت (هائ) میشود (بواو) و ان عدد لام است که سی (۳۰). و نیز نسبت حق تعالی بعالم نفس نسبت (هائ) میشود به (ح) حطی و ان عدد میم است که چهل (۴۰) است.

صفحه : ۷۳

خلق، و «المرا» (۱) قسم بمبدء است با اضافه بعالم امر و خلق و اینکه او اول و آخر و مبدء فاعلی و غایی است، «المص» قسم بمبدء است که خالق عالم امر و عالم خلق است و معطی و فیاض کل موجودات است.

«ص» (۲) قسم بعنایت کلیه یا قسم بمرتبه ابداع است که مشتمل کل موجودات است.

«کهیص» (۳) کاف قسم بمبدء است بالنسبه بعالم تکوین «ی» نسبت بعالم ابداع «ع» نسبت بعالم امر و عالم کون و وجود «یس» (۴) قسم بعالم فیض یعنی فیض منبسط و عالم عقول و آخر فیض و آن عالم مادیات است.

«حم» (۵) قسم بعالم طبیعت است و آنچه واقع گردیده از موجودات مادی و طبیعی و عوالم جسمانیات و قوای مندرجه در آن.

«حم عسق» (۶) قسم بمخلوقات است که واسطه‌اند بین عالم امر و

(۱) (راء) دویست است وقتی (یاء) را در خودش ضرب نمودیم یکصد میشود و صد را مکرر نمودیم دویست میشود مطابق عدد (راء) و باین لحاظ (المرا) دلالت دارد بر کثرت موجودات و بر تمام عوالم از عالم امر و خلق و اینکه حق سبحانه فیاض کل موجودات است و اوست مبدء فاعلی و غایی موجودات

(۲) الف و لام و میم را با هم جمع میکنیم میشود مطابق عدد صاد.

(۳) کاف عدد مفردش بیست است و وقتی اضافه شود (باء) با (یاء) آن نیز حاصل ضربش بیست میشود، و (هاء) عدد مفردش پنج است و وقتی اضافه شود به (الف) آن نیز حاصل ضربش پنج میشود. (ع) عدد مفردش هفتاد است و آن حاصل ضرب (یاء) است در (ز).

(۴) یاء اول حروف اعشار است و ضرب (واو) در (یاء) شصت میشود مطابق حرف (سین).

(۵) (ح) اشاره بعالم طبیعت است و آن نسبت (یاء هوز) است به (ح) حطی که عدد میم است.

(۶) (ع) عدد لام و میم است.

صفحه : ۷۴

عالم خلق و آنچه بین عوالم موجودات است و اشاره بابداع کلی است که مشتمل بر تمامی عوالم است.

«طس» قسم بعالم هیولی است که واقع در عالم خلقت است.

«ن» قسم بعالم تکوین و عالم امر است یعنی جمیع عوالم از مجردات و مادیات و آنچه در آنها است.

و غیر از آنچه گفته شد معنی دیگری برای حروف نمیتوان تصور نمود البته مگر آن اسراری که اهل اشاره از راه مشافهه مطلع گردند و خداوند عالم است باسرار کتابش. پایان کلام شیخ بو علی سینا خلاصه چنانچه گفته شد از ابجد تا «یاء حطی» حروف آحاد است و مناسب موجودات بسیط و عالم مجردات میباشد و حروف عشرات مناسب عالم مادیات است و از ترکیب آنها و انضمام بعضی با بعض دیگر کثرت پدید میگردد مناسب عالم کثرات.

حروف آحاد را اضافه مینمائیم بعشرات باعتبار آنکه بواسطه مجردات و موجودات علوی فیض بمادون میرسد و بعضی را با هم جمع مینمائیم و بعضی را در هم ضرب میکنیم تا آنکه حاصل آن مناسب میگردد با یکی از اوائل سور قرآنی و الله اعلم بحقایق کلامه.

و بعضی از مفسرین گفته در «الم» سه معنی مندرج است که مناسب مقام الوهیت است:

۱- الف یکی است هم در ذات و صفات و هم در وضع و حساب حق تعالی نیز هم منفرد بوجود حقیقی است از لا- و ابدا و هم منفرد بصفات ذاتی است «کان الله و لم یکن معه شیئی» ۲- الف مستقیم است و از کثرت حروف تغییر در آن پدید نمیگردد وجود حق نیز ثابت و پاینده است و کثرت موجودات تغییری در وحدت او نمیدهد

صفحه : ۷۵

۳- الف مصدر تمامی حروف است و باستقامت آن حروف معوجه استقامت می‌یابند وجود حق تعالی نیز مبدء تمامی موجودات است و از حقانیت او موجودات محقق و ثابت میگردند.

و باتصال لام و میم اثبات مینماید که هر موجودی غیر از حق سبحانه متصف بدو آیت مییابد و وحدت و فردانیت منحصر بآن ذات بی‌زوال خداوندی است، و لام اشاره دارد بدو معنی یکی اثبات حقانیت و مالکیت او به له ما فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «۱» و دیگر نفی وجود غیر یعنی نیست موجودی بالحقیقه مگر او.

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ مفسرین گویند «هدی» در قرآن بچند معنی آمده:

۱- بیان، چنانچه در همین آیه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ قرآن بیان است برای مردمان با تقوی و پرهیزکار، و «هدی» باین معنی در قرآن بسیار آمده مثل هُدًى لِّلنَّاسِ و امثال آن.

۲- بمعنی اسلام، إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ و ای پیغمبر هر آینه بر راه مستقیمی یعنی اسلام راه مستقیم است.

۳- بمعنی ایمان، أَنْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ سوره سبا آیه ۳۱، آیا ما بسته گردانیدیم راه ایمان را.

۴- بمعنی دعوت، وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ سوره شوری آیه ۵۲، تو ای پیغمبر مردم را میخوانی بسوی راه راست.

۵- بمعنی لطف و نزدیک نمودن انسان را بعبادت و دور گردانیدن او را از معصیت، مثل وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى سوره محمد آیه ۱۸ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى کسانی که هدایت یافتند خداوند از راه لطف

(۱) برای اوست آنچه در آسمان و آنچه در زمین است.

صفحه : ۷۶

بر هدایت آنها می‌افزاید و راه اطاعت و بندگی را بآنها می‌آموزد.

۶- بمعنی تورات، وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدًى هر آینه به موسی عطا نمودیم تورات را.

۷- بمعنی لطفی که مخصوص بمؤمنین باشد و کافرین را از آن نصیبی نیست و آن هر کجا از قرآن است که گفته وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ لطف و مرحمت خداوندی او برای هر کسی است که بخواهد از مؤمنین.

۸- بمعنی ثواب و پاداشت نیکو، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ سوره یونس آیه ۹، کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند خداوند بسبب ایمان آنها پاداشت نیکو بآنها کرامت مینماید.

۹- بمعنی ارشاد ببهشت، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بمعنی سیرت نیکو و طریقه پسندیده فَبِهْدَاهُمْ اقْتَدِهْ سیرت و طریقه آنها تأسی نما.

(اعتراض و پاسخ)

برای چه هدایت و راه نمایی قرآن را مخصوص بمتقین قرار داده با آنکه تعلیمات قرآن اختصاص بمتقین ندارد، قرآن هدایت کننده و راه نمای تمام افراد بشر است.

و نیز متقین افرادی میباشند که راه هدایت را یافته و در آن سلوک مینمایند و هرگز ممکن نیست کسی که هدایت نیافته متصف

بتقوی گردد پس هدایت قرآن نسبت براه یافتگان، تحصیل حاصل است.

(پاسخ حرف اول)

شاید مقصود اینکه باشد که و لو آنکه قرآن طریق هدایت تمام افراد

صفحه : ۷۷

بشر است لکن فقط اشخاص با تقوی و ایمان از قرآن بهره میبرند و اشاره دارد بآن قوله تعالی *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا* «۱» سوره نازعات آیه ۴۵.

مثال قرآن در عالم معنی و حقیقت مثال خورشید است در عالم حس و ظاهر همان طوری که آدم نابینا از اشعه نور خورشید بهره‌ای نمیرد کسی که چشم دلش کور گردیده و نابینا شده چگونه ممکن است از نور معنوی قرآن بهره‌مند گردد! هرگز ممکن نیست، کسانی از نور قرآن استفاده مینمایند که پرده ظلمانی طبیعت را از جلو چشم دل خود عقب نمایند و بکحل اطاعت و انقیاد آن را جلاء دهند تا آنکه قرآن رهبر و پیش رو آنها گردد.

آری بنور دل توان نور قرآن را مشاهده نمود و به بعضی از اسرار آن واقف گردید و از تعلیمات حقانی آن بهره‌مند شد.

(پاسخ حرف دوم)

از مثال بالا- جواب اعتراض دوم داده میشود که شاید مقصود از متقین کسانی باشند که بنور قلب از نور قرآن استفاده مینمایند و وقتی نور دل با نور قرآن توأم گردید آن وقت انسان هدایت یافته و بمقصود میرسد پس متقین از دو راه هدایت یافته‌اند بنور دل و بنور قرآن چنانچه در باره آنها فرمود *يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ* سوره ابراهیم آیه ۲۷. پس صحیح است گفته شود متقین کسانی میباشند که بقرآن هدایت گردیده‌اند و از نور قرآن استفاده نموده‌اند نه آنکه هدایت شدگان به قرآن هدایت شوند که تحصیل حاصل شود.

(۱) اینکه است و جز اینکه نیست که تو میترسانی کسی را که میترسد یعنی کسی که کلام تو در او تأثیر مینماید. [.....]

صفحه : ۷۸

بعبارت دیگر گوئیم همان طوری که تقوی در اول پیدایش و حصول آن علت محدثه میخواید زیرا که ممکن است و هر ممکنی محتاج بعلت است در بقاء نیز محتاج بعلت مبقیه میباشند و قرآن رهبر هدایت است که رسیدن بمقصود همان عمل نمودن بتعلیمات قرآن است زیرا که انسان هر قدر زکی و پاک و امن باشد اگر قرآن را پیش رو خود قرار ندهد قدم او از صراط انسانیت بلغزد و بمقصود اصلی نائل نگردد پس میتوان گفت تعلیمات قرآن علت مبقیه تقوی است نه علت محدثه.

یا آنکه مقصود از متقین کسانی باشند که از راه عقل و باطن و براهین عقلی طریقی بسوی حق یافته‌اند و قلب و سریره آنها از قذارات اخلاقی و صفات حیوانی و خوی سبعی مصفی گردیده و چشم دل آنها همیشه بسوی حق نگران است البته چنین اشخاص از دستورات و تعلیمات قرآن کاملاً بهره‌مند میگردند و بطریق مستقیم بسوی مبدء خود میشتابند و در راه نوردی خود لغزش پیدا

نمینمایند.

کسی که از طریق برهان و وجدان خدای خود را نشناخت و قلب وی آلوده بقذارات اخلاقی و صفات بهیمی و سبعی گردید چگونه ممکن است از کلمات قرآن هدایت گردد. پس از اینجا معلوم میشود که قرآن و لو آنکه شأیت هدایت تمام افراد بشر را دارد و برای هدایت تمام خلق نازل گردیده لکن «متقین» باین معنی که گفته شد انتفاع کامل از قرآن نصیب آنها میگردد.

(تقوی بمعنی لغوی و شرعی)

تقوی بمعنی لغوی مأخوذ از وقایه و حفظ نمودن است از آنچه ضرر رساند قال الله تعالى قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً سورة تحریم آیه ۶ یعنی

صفحه : ۷۹

نگاه دارید و حفظ نمائید نفس خود و اهل و کسان خود را از آتش، پس تقوی باین معنی حفظ نفس است از آنچه از آن بترسد. لکن موارد استعمال آن بسیار است که در غیر معنی لغوی با قرینه استعمال میشود، گاهی خوف را تقوی نامند برای آنکه خوف سبب تقوی میشود و گاهی بعکس تقوی را خوف نامند زیرا که تقوی از خوف پدید میگردد. و در عرف شرع متقی کسی را گویند که باز دارد نفس خود را از آنچه در آخرت بوی ضرر رساند. در کتاب مجمع البحرین است که شیخ ابو علی در آیه ۹۷ در سوره آل عمران برای اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ سه معنی و سه وجه بیان نموده:

۱- بهترین معنی اینکه است که متقی کسی را گویند که اطاعت کند و معصیت نکند، شکر نماید و کفران نعمت ننماید، همیشه متذکر و بیاد خدا باشد، در هیچ موقعی او را فراموش ننماید و غافل از او نگردد و بهمین معنی از ابی عبد الله علیه السلام یعنی حضرت صادق روایت شده.

۲- متقی کسی را گویند که خود را از جمیع معاصی باز دارد و پیرامون هیچ خلاقی نگردد. (ابی علی جبائی) ۳- متقی کسی است که در راه حق تعالی با تمام قوی مجاهده نماید و از ملامت ملامت کنندگان نهراسد و در موقع خوف و امن از طریق اعتدال تجاوز ننماید. (مجاهد)

(مراتب و درجات تقوی)

تقوی مراتب و درجاتی دارد نخستین مرتبه تقوی احتراز نمودن و خودداری از معاصی است چنانچه از رسول اکرم (ص) است «که نمیرسد کسی

صفحه : ۸۰

بمرتبه تقوی مگر وقتی که خودداری نماید از آن چیزی که در آن محذوری و منعی نرسیده که مبادا واقع گردد در آنچه منع شده. و در آن حدیث مشهور پیغمبر اکرم (ص) اعمال مردم را بسه وجه تقسیم مینماید «حلال بین» که حلیت آن ظاهر و معلوم است «و

حرام بین» که حرمت آن محقق گردیده «و شبهات بین ذلک» و آنچه بین اینکه دو قسم است و آن حلالی است که مشتبه بحرام شده باشد کسی که از شبهات احتراز نماید هرگز در حرام واقع نخواهد گردید.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که «متقی کسی را گویند که اگر فرضاً تمام اعمال و افعال او را در طبقی نهند و اطراف دنیا بگردانند چیز شرم آوری در آن دیده نشود.

از کعب الاخبار پرسش شد که معنی تقوی چیست. در پاسخ گفت آیا در راهی که پر از خاشاک باشد رفته‌اید گفتند آری گفت چگونه رفته‌اید گفتند دامن خود را جمع مینمائیم تا خاری دامن گیر ما نشود گفت تقوی از همین قبیل است یعنی در راه دین همین طور بایستی از معاصی خودداری نمائید دوم از مراتب تقوی اطاعت نمودن و مخالفت نمودن در تمام «ما جاء به النبی است» از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکنند که فرمود تمامی مراتب تقوی مندرج در قول حق تعالی است إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ سوره نحل آیه ۹۲.

مرتبه سوم تخلیه سر و دل است از کل ما سوی الله باین معنی که متقی کسی است که دل خود را باز دارد از آنچه غیر اوست و از خلق ببرد و بحق بیوندد و از هر چه غیر اوست منقطع گردد و مقصور گرداند نظر خود را بر ملاحظه جمال و جلال و عظمت خداوندی او.

و تقوای حقیقی همین است بلکه میتوان گفت حقیقت تقوی همین

صفحه : ۸۱

است و باقی مراتب لوازم و آثار تقوی میباشند زیرا کسی که تمام توجهش بحق باشد البته پیرامون معاصی نمیگردد و اوامر او را بجان و دل میپذیرد و شاید همین معنی مراد باشد از آنکه در کلام مجید فرموده اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ.

بین چگونه در اینکه مبارک آیه ایمان بغیب را که اس اساس دیانت است و نیز صلاۀ و زکات که اصول اعمال است بلکه ایمان و یقین باختر را که یکی از اصول دیانت محسوب میگردد از صفات متقین بلکه از صفات و از متفرعات تقوی بشمار آورده البته صفت غیر از موصوف است اگر تقوی همان اجتناب از معاصی یا عمل بطاعات بود بایستی اینکه اوصافی که برای متقین شماره فرمود عین تقوی باشد نه اوصاف متقین و میتوان گفت تقوی همان ایمانی است که محقق و استوار گردیده و از کمال ایمان و استحکام آن ملکه تقوی پدید میگردد.

از اینجا معلوم میشود که اصل تقوی فضیلتی است نفسانی و در باطن انسان مرکوز است و اجتناب و خودداری نمودن از معاصی و عمل طاعات کاشف از او یا از لوازم آن است.

اگر گفته شود ممکن است اینکه صفات معروف تقوی و اوصاف متقین باشد یعنی حقیقت تقوی همین اموری است که در آیه تذکر داده شده نه اینکه حقیقت تقوی چیز دیگری باشد و اینها از صفات و آثار آن بشمار آید پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که تقوی همان ایمان بغیب و عمل بواجبات و یقین بقیامت است.

پاسخ گوئیم اولاً سیاق آیه چنین مینماید که اینها اوصاف متقین باشد باعتبار آنکه آنها دارای تقوی میباشند نه از جهت ذاتشان بلکه از جهت تمرکز معنی تقوی در قلبشان، و ثانیاً بر فرضی که اینکه اوصاف را

صفحه : ۸۲

معرف تقوی و صفات متقین بگیریم نه صفات تقوی گوئیم معرف غیر از معرف است نوعاً اگر بخواهند چیزی را معرفی نمایند و آن را بشناسانند باوصاف و خصوصیات مخصوصه بآن وی را توصیف میکنند و معرفی مینمایند.

خلاصه موارد استعمال تقوی در آیات و اخبار بسیار است و شاید تعدد معانی آن باعتبار اختلاف موارد استعمال و مراتب آن است گاهی در معنی حقیقی آن استعمال میشود و گاهی در غیر آن و در مثل «من اتقی الله» و امثال آن شاید مقصود مرتبه سوم تقوی باشد یعنی کسی که حفظ نماید دل و قلب خود را از توجه بغیر حق تعالی بطوری که امور طبیعی یا نفسانی وی را باز ندارد و مشغول بخود نماید و در بعض موارد در اجتناب از معاصی و عمل بطاعات و عبادات استعمال گردیده و گاهی در خشیه و ترس و گاهی در ایمان و غیر اینها و البته در هر موردی بایستی با قرینه‌ای که کاشف از مراد باشد همراه باشد و گر نه دلالت بر معنی مقصود ننماید.

(گفتار صدر المتألهین در معانی تقوی)

آن دانشمند بزرگ در تفسیر خود مقاله‌ای راجع بتقوی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم، چنین مینویسد باید دانست که در قرآن تقوی بمعانی بسیار آمده:

- ۱- ایمان: مثل قوله تعالی وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا «۱» سوره فتح آیه ۲۶، یعنی کلمه توحید.
- و نیز قوله تعالی أُولَئِكَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ قُلُوبُهُمْ لِلتَّقْوَى «۲» سوره حجرات آیه ۳.

- (۱) ملزم گردانید آنها را بکلمه توحید و آنها و اهل آنها محق بودند بکلمه توحید.
- (۲) آنها کسانی میباشند که قلب و دل آنها بتوحید امتحان گردیده.

صفحه : ۸۳

- ۲- خشیه و ترس از خدا: در اول سوره نساء است یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم «۱».
 - ۳- توبه: مثل قوله تعالی وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا «۲» سوره اعراف آیه ۹۴، ایمان آورند و توبه نمایند.
 - ۴- طاعت و عبادت: قوله تعالی أَنْ أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ «۳» سوره نحل آیه ۳، و قوله أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ.
 - ۵- ترک معصیت: مثل قوله تعالی وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ «۴» سوره بقره آیه ۸۵.
 - ۶- اخلاص: در سوره حج فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ «۵» یعنی از خالص بودن قلب.
- و نیز باید دانست که تقوی گنجی است از گنجهای پنهان اگر موفق گردی و بآن ظفر یابی خواهی بیابی از جواهر نفیس و در گرانهای آن چیزی که نظیر آن یافت نگردد و نصیب تو خواهد شد مال کثیر و رزق کریم و فائز گردی بفیوضات ربانی و گویا تمامی فضائل نفسانی و خیرات دنیا و آخرت جمع آمده در صفت تقوی و چه بسیار در قرآن مجید تقوی را ستوده و متصفین به آنرا توصیف و تعریف و تمجید نموده.

- (۱) ای مردم بترسید از پروردگار خود و توبه نمائید و پیرامون معصیت نگردید.
- (۲) اگر اهل آبادیها و قریه‌ها ایمان آورده بودند و توبه کرده بودند.
- (۳) اینکه تهدید نمایند آنها را که تصدیق نمایند به اینکه نیست الهی مگر تو پس اطاعت نمایند آیا غیر خدا را اطاعت و بندگی مینمایند.
- (۴) و داخل خانه شوید از درب خانه و معصیت حق ننمائید.

(۵) پس اینها از خلوص قلب است.

صفحه : ۸۴

(فضائل و خصوصیات تقوی)

- ۱- مدح و ستایش و اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ «۱» سوره آل عمران آیه ۱۸۳.
- ۲- حفظ از اعداء و دشمن و اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً «۲» سوره آل عمران آیه ۱۱۶.
- ۳- تأیید و یاری حق نسبت بمتقین اِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «۳» سوره نحل آیه ۱۲۳.
- ۴- نجات از شدائد و محتتهای روزگار وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ «۴» سوره طلاق آیه ۲.
- ۵- اصلاح عمل و غفران گناه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ «۵» سوره احزاب آیه ۷۰.
- ۶- تحصیل محبت خدا فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «۶»

- (۱) اگر صبر کنید و تقوی را پیشه خود نمائید صبر و تقوی ناشی از متانت و عزم و بردباری است و در اثر استقامت و متانت و عزم کوه‌های مشکلات و موانع که در جلو ما است کنده میشود و ما را بمقصود و بهداف آرزوی خود خواهد رسانید.
- (۲) اگر صبر کنید و با تقوی باشید کید و مکر دشمنان بشما ضرر نرساند.
- (۳) خداوند با کسانی است که با تقوی و نیکو کار میباشند و احسان بغیر میکنند.
- (۴) برای اشخاص با تقوی در سختیهای روزگار خداوند راه خروجی باز مینماید و روزی میدهد بآنها از راهی که گمان ندارند.
- (۵) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوی پیشه خود کنید و بگوئید گفتار درست و محکم تا آنکه خداوند اصلاح کند کار شما را و بیامزد گناه شما را.
- (۶) بدرستی که خدا دوست میدارد پرهیز کاران را.

صفحه : ۸۵

- ۷- قبولی اعمال اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۱» سوره مائده آیه ۳۰.
- ۸- متقین را گرامی و عزیز نموده اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ «۲» سوره حجرات آیه ۱۳.
- ۹- بشارت در دنیا و آخرت را تخصیص بمتقین داده الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ «۳» سوره یونس آیه ۶۵.
- ۱۰- نجات از آتش جهنم ثُمَّ نُتَجَّى الَّذِينَ اتَّقَوْا «۴» و قوله تعالى وَ سَيَجْزِيهَا الْأَنْقَى سوره لیل آیه ۱۷.
- ۱۱- خلود دائمی در بهشت بقوله سبحانه أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ «۵» سوره آل عمران آیه ۱۲۷. پس سعادت و فضیلت و تمام خیرات در اثر تقوی پدید میگردد.

ابن عباس از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکند «کسی که دوست دارد کریم‌ترین و شریف‌ترین مردم باشد باید با تقوی باشد و کسی که

- (۱) همین است و غیر از اینکه نیست که خداوند قبول می‌کند اعمال مردمان با تقوی را. [.....]
- (۲) همین است و جز اینکه نیست که گرامیترین شما نزد حق تعالی کسی است که تقوی او بیشتر باشد.
- (۳) کسانی که ایمان آوردند و با تقوی و پرهیزکار میباشند برای آنها بشارت و مژده نیک است هم در حیات دنیا و هم در عالم آخرت.
- (۴) پس نجات می‌یابند کسانی که پرهیزکار باشند و نزدیک است دوری بجویند از عذاب اشخاص با تقوی شاید مقصود از بشارت در دنیا همان اشراقات نورانی و اشعه نور معرفت باشد که گاهی در قلب مؤمن با تقوی اشراق می‌گردد و قلب را نورانی می‌گرداند.
- (۵) بهشت و نعمتهای بهشتی آماده شده است برای پرهیزکاران.

صفحه : ۸۶

خواهد قوی‌ترین مردم باشد باید بر خدا توکل نماید، و کسی که دوست دارد غنی‌ترین مردم باشد باید وثوق و اطمینان وی بخداوند زیادتر باشد از آنچه در دست اوست. (پایان) سهل بن عبد الله گفته تقوی اینکه است که پرهیزی از غفلت (یعنی از یاد حق تعالی غافل نگردی) و نفس خود را بازدارد از پیروی شهوات و حلق خود را از لذات مطعومات و جوارح خود را از سیئات و آنچه خلاف حکم الله است، آن وقت امید است که برسی بدرجات و نجات یابی از درکات.

در کتاب بحار از عده الداعی از صادق آل محمد (ص) چنین نقل میکند

«ایما مؤمن اقبل قبل ما یحب الله اقبل الله الیه قبل کل ما یحب و من اعتصم بالله بتقواه عصمه الله و من اقبل الله علیه و عصمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض و ان نزلت نازلۃ علی الارض فشملمهم بلیۃ کانت فی حرز الله بالتقوی من کل بلیۃ الیس الله تعالی یقول اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی مَقَامٍ اَمِیْنٍ»

«۱».

از اینجا میتوان فهمید که سر چشمه تقوی و آنچه سبب تقوی میشود و تقوی از آن پدید می‌آید بلکه سر چشمه هر فضیلت و احسانی همان معرفت بحق تعالی و توجه کامل باوست و آنچه در معنی تقوی گفته‌اند که تقوی از وقایه است و وقایه بمعنی نگاه داشتن آن چیزی است که ضرر رساند چنانچه

(۱) هر مؤمنی که اقبال نماید و رو کند بآنچه خداوند دوست دارد خداوند میگرداند آنچه را که دوست دارد بطرف او و کسی که چنگ بزند بخداوند بسبب تقوی خداوند وی را حفظ مینماید و کسی را که خداوند بوی رو نمود و در حفظ و حمایت حق تعالی قرار گرفت باک ندارد اگر آسمان بزمین بیفتد یا حادثه‌ای در عالم واقع گردد و بلیه‌ای شامل تمام مردم شود در حفظ و حمایت حق است از هر بلائی و آفتی بسبب تقوی آیا نمیبینی که فرموده اینکه است و جز اینکه نیست که متقین در مقام امن و امانند.

صفحه : ۸۷

در قرآن مجید فرموده فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا «۱» وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ «۲» و غیر اینها که بمعنی نگاه داشتن است متفرع بر معرفت بحق و شناسایی وی است.

پس تقوی اگر چه باعتبار معنی لغوی از وقایه است و وقایه بمعنی خودداری نمودن از ضرر است لکن آنچه منشأ حصول ملکه تقوی میشود همان توجه کامل است بحق و اعراض از آنچه بازدارد او را و مشغول نماید از ذکر او و اجتناب از معاصی و پذیرفتن

اوامر از متفرعات وی است.

کسی که هدف و نقطه نظر او حق باشد چگونه ممکن است از اطاعت و بندگی او سر بیچند و مخالفت نماید و بعکس کسی که هدف و مرام وی لذائذ نفسانی و حظوظات طبیعی شد هرگز ممکن نیست بتواند خود را کاملاً از معاصی باز دارد.

در بحار از مصباح الشریعه از صادق آل محمد (ص) چنین روایت مینماید که تقوی سه وجه است:

۱- تقوای بالله فی الله و آن ترک حلال است چه جای شبهه، و اینکه تقوای خاص الخاص است.

۲- تقوای من الله و آن ترک شبهات چه جای حرام، و آن تقوای خواص است.

۳- تقوایی است که از ترس آتش و عقاب باشد آن تقوای عوام است و تقوی مثل آبی است که در دریا و نهر جریان دارد و اینکه طبقات و مراتب مثل درختانی است که در اطراف آن نهر روئیده شده است و هر یک از آن

(۱) پس خداوند حفظ مینماید و نگاه میدارد آنها را از بدیها و ضرر آنچه را که مکر نمودند.

(۲) و نگاه میدارد و حفظ مینماید خداوند آنها را از عذاب جهنم.

صفحه : ۸۸

اشجار از آن نهر بهره‌مند میگردند بقدر استعداد و جوهره وجودش و لطافت طبعش و همان طوری که آب نهر منشأ روئیدن اشجار است تقوی منشأ اجتناب از معاصی و عمل بطاعات است.

و اینکه حدیث تأیید مینماید اینکه گفتیم اصل تقوی و آنچه منشأ حصول آن است یک ملکه نفسانی است که در دل انسان جای‌گزین گردد که در اینکه روایت تشبیه نموده بآبی که در هر جریان دارد و اعمال و افعال بشر را تشبیه فرموده بدرختانی که در اطراف آن روئیده شده البته معلوم است هر قدر آب نهر فراوان‌تر و صاف‌تر باشد از کدورات آنچه در اطراف آن روئیده میشود شاداب‌تر و میوه آن شیرین‌تر میگردد.

همین طور است نهر تقوی که محل آن نفس بشر است هر قدر نفس بشر صاف‌تر باشد از کدورات اوهام شیطانی و قوت و شدت آن غالب گردد بر خواهشهای طبیعی آثار از تقوی در خارج بهتر و بیشتر ظهور و بروز مینماید.

و نیز شاهد بر اینکه مطلب روایتی است که از صادق آل محمد (ص) رسیده که میفرماید «ای علی بن عبد العزیز گریه آنها تو را فریب ندهد زیرا که تقوی در قلب است».

خلاصه از اینکه مبارک آیه که ایمان بغیب و صلاه و زکاه را از صفات متقین قرار داده معلوم میشود که آخرین مرتبه کمال بشر حصول مرتبه تقوی است و تقوی بهمان معنی که گفتیم دارای مزایای بسیار و منشأ تمام فضائل و سبب صعود بدرجه ارجمند معرفت و شناسایی حق تعالی است.

و سرش اینکه است که نفس انسان لطیف و مثل آینه مصفا بهر چه رو کند صفات آن در آینه قلبش منعکس میگردد و هر گاه توجه کامل بحق و عالم اله و موجودات عالم علوی ملکوتی پیدا نماید البته در آینه قلب وی بعض آثار روحانین منعکس میگردد و اگر مراقب حال خود گردد که بر

صفحه : ۸۹

طریق مستقیم حرکت نماید و پیرامون مشتبهات نفسانی نگردد آن وقت متمکن میگردد در جوار قرب رب العالمین با ملائکه مقربین و متخلّق میگردد باخلاق الله چنانچه شیخ حرّ عاملی در کتاب جواهر السنیه گفته در حدیث قدسی است

(۲) ای گروه مؤمنین اسلحه خود را بردارید پس بیرون روید فوج فوج یا با هم بیرون روید و بعضی از شما کسانی هستند که با شما بیرون نمیروند و حرکت نمی‌مایند و وقتی مصیبتی بشما رسد (شهادت و غارت) آن کس گوید محققا خداوند بمن تفضل نموده زیرا که با شما حاضر نبودم.

صفحه : ۹۱

اینکه کلمه را میگفتند از ایمان خارج میگشتند لکن خداوند برای اقرارشان آنها را مؤمن نامید.
 دلیل دوم: قوله تعالی: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ (۱) سوره یونس آیه ۶۴ و ۶۵ یعنی تصدیق کردند و قوله تعالی وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ (۲) یعنی تصدیق تو را نمیکنم و قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا (۳) ای کسانی که اقرار نموده‌اید تصدیق نمائید پس ایمان مخفی همان تصدیق است و تصدیق مشروط بشروطی است که تصدیق تمام نمیشود مگر باو.
 و قوله تعالی لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۴) سوره بقره آیه ۱۷۲.

(۱) کسانی که ایمان آوردند و تقوی دارند از برای آنها است بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت.

(۲) و گفتند هرگز بتو ایمان نمی‌آوریم.

(۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایمان آورید. در اینکه مبارک آیه هر یک از مفسرین طوری تفسیر نموده‌اند و بهترین آنها همان است که بعضی گفته‌اند مقصود از ایمان اول درجه ادنای ایمان است و ایمان دوم مرتبه اعلی و فوق ایمان است که خطاب بمؤمنین شده که جدیت کنند و خود را بکمال ایمان برسانند.

(۴) نیکی اینکه نیست که در موقع نماز بگردانید روهای خود را بطرف مشرق و مغرب، و لکن نیکو کسی است که ایمان آورد بخدا، و بروز قیامت، و بملائکه [.....]

صفحه : ۹۲

پس کسی که باین شروط پایداری نماید او مؤمن و تصدیق کننده است.

دلیل سوم: در وقتی که حکم قبله محول بکعبه شد اصحاب گفتند یا رسول الله آیا نمازهای ما که بروی بیت المقدس خوانده بودیم باطل است اینکه آیه نازل شد وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ (۱) نماز را ایمان نماید سوره بقره آیه ۱۸۳.

و ایمان بمعنی تأیید آن روح ایمان است که خداوند در قلب مؤمنین القاء فرموده و در باره آنها گفته لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بَرُوحٍ مِنْهُ (۲) سوره مجادله آیه ۲۲.

و دلیل آن روایتی است که فرموده

«لا يزني الزاني وهو مؤمن ولا يسرق

و بکتابهای آسمانی، و پیمبران، و در راه حق تعالی مال خود را با محبت بآن انفاق نماید، بخویشان و ایتام فقراء، و بفقیران، و کسانی که در غربت معطل و بی پول باشند و لو آنکه در وطن خود ثروتمند باشند، و بسئوال کنندگان، و بگلام و کنیزانی که قرار

داد مینمایند با مولای خود که پولی بدهند و آزاد شوند و نیز نیکو کسی است که نماز را بپای دارد، و زکاه مال خود را بدهد، و کسانی که هر گاه عهدی بستند بآن وفاء میکنند، و کسانی که در سختیها و در جنگها و در آنچه بآنها ضرر میرسد صبر مینمایند، اینها کسانی میباشند که تصدیق نموده‌اند و راست گفتار و راست کردارند و اینهاست که متصف بصفه تقوی میباشند.

(۱) و هیچوقت خداوند ضایع نمی‌کند ایمان شما را یعنی نماز شما را.

(۲) نمیایی تو طائفه‌ای را که ایمان آورده باشند بخدا و بروز قیامت که دوستی و محبت نمایند بکسانی که دشمن خدا و دشمن رسول خدا باشند اگر چه پدران و اولادان و برادران و قوم و عشیره آنها باشند که در قلب آنها ایمان نوشته شده و خداوند ایشان را مؤید و مظفر گردانیده بروح و حقیقت ایمان. ۱»

صفحه : ۹۳

الله السارق و هو مؤمن»

که در حال مخالفت روح ایمان مفارقت میکند تا برگردد بموافقت سؤال میشود چه چیز در آن وقت مفارقت میکند فرمود آن چیزی که در قلب وی نهاده شده پس از آن فرمود (نیست قلبی مگر آنکه برای آن دو گوش است بر یکی ملک مرشد است و بر دیگری شیطان مفتن ملک امر بخیر مینماید و شیطان وی را باز میدارد (پایان)

(روح و حقیقت ایمان در چه کس پدید میگردد)

کسی که دارای عقل نظری و عقل عملی گردید روح ایمان و حقیقت اسلام را می‌یابد و در قلب خود تمرکز میدهد زیرا که چنین کسی بعقل نظری معارف و اصول عقائد خود را روی میزان عقل و منطق صحیح استوار میگرداند و از ذلت تقلید و تعصب آباء و اجداد خود را باوج تحقیق و بمرتب «علم الیقین میرساند و بجنبه عقل عملی در مقام عمل برمی‌آید آن وقت نخستین وظیفه او اینکه است که با نفس سرکش خود مجاهده نماید تا آنکه نفس سرکش را رام گرداند و لجام او را بدست عقل دهد و وی را مطیع عقل و شرع گرداند پس از آن در مقام عمل روی میزان شرع رفتار کند و مقررات شرع را محترم دارد و بدون آنکه از خود چیزی بآن ضمیمه کند یا بسلیقه و صلاح و ید خود چیزی از آن کم کند «طابق الثعل بالثعل» عمل نماید.

(عقل نظری چیست و حکمت عملی کدامست)

باید دانست که کمال انسان و کمال ایمان و حقیقت تقوی چنانچه حکماء و دانشمندان گفته‌اند اتصال و ارتباط یافتن بعالم ربوبی و انقطاع از

(۱) آدم زنا کار زنا نمیکند در حالی که ایمان دارد و نیز سارق و دزد دزدی نمیکند در حالی که ایمان دارد.

صفحه : ۹۴

خلق و رو نمودن بسوی حق و حقیقت و ترک التفات بغیر اوست و تحصیل آن ممکن نیست مگر بتقویت قوه عاقله اولاً، بتحصیل معارف از روی میزان عقل و منطق خداوند در کلام مجید خود مکرر انسان را بتفکر و تدبیر دعوت فرموده تا آنکه ایمانش از روی

عقل و دانش باشد و از ایمان تقلیدی حذر نماید.

انسان هر قدر در کاینات بیشتر فرو رود و در اسرار موجودات بیشتر دقت نماید و با چشم جهان بین خود کمون موجودات را بنگرد بطائف صنعت مربی عالم بیشتر پی میبرد و احساس میکند که عالم غیر متناهی با روشی منظم بسوی مقصدی که آفریننده او در نظر دارد میشتابد و انجام وظیفه می‌دهد و آنی سستی نمی‌نماید.

و تقویت قوه عامله ثانیاً بتعدیل قوای عملیه روی میزان اعتدال و موازین دین اسلام که یگانه چیزی که بشر را از پرتگاه ذلت باوج رفعت رهبری مینماید و وی را از لغزش و خطاء نگاه میدارد و او را بههدف مقصود و بمنتهی درجه کمال انسانیت میرساند همانا تعلیمات قرآنی است کسی که قرآن را جلو خود و برنامه اعمال روزانه خود را روی دستورات قرآن قرار دهد هیچوقت قدم وی از صراط انسانیت نلغزد.

خلاصه کسی که طالب کمال است نخستین وظیفه او اینکه است که خود را از صفات سبعی و بهیمی تخلیه نماید سپس نفس و سریره خود را باخلاق روحانین بیاراید و وی را تخلیه و تزیین گرداند باعمال نیک و سنجیه نیکو تا آنکه قلب و سریره وی محل جلوه گاه حضرت احدیت گردد در حدیث مشهور از رسول اکرم (ص) است

«۱» «قلب المؤمن عرش الرحمن».

(۱) دل و قلب مؤمن تکیه گاه خدا و محل رحمت اوست.

صفحه : ۹۵

و نیز در حدیث قدسی است

«۱» «لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن».

و شاید مقصود از حکمتی که در کلام مجید فرموده «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۲) سوره بقره آیه ۲۷۲ همانا حکمت نظری و حکمت عملی باشد بهمان معانی که بیان شد زیرا که خیر کثیر نصیب کسی میگردد که اینکه دو جنبه را بکمال رساند. و از اینجا معلوم میشود سرّ اینکه خداوند متقین را ستوده و تعریف فرموده به اینکه آنها ایمان بغیب دارند و بآخرت هم یقین دارند و اینکه نحو ایمان و یقین تمام نمیگردد مگر «بحکمت نظری» و اعمال قوه عاقله در کسب براهین عقلیه، و نیز متقین را معرفی نموده که نماز را بیای میدارند و زکاء مال خود را بمستحقین آن میدهند و اینکه دو عمل نیز بوجه نیکو تحقق نمیپذیرد مگر «بحکمت عملی».

خلاصه اگر قدری در اینکه آیات تدبّر و تفکر نمایی خواهی فهمید که آنچه سعادت بشری و کمال انسانی را تأمین مینماید از آنچه راجع بروح و جسد و قلب و بدن و دنیا و آخرت وی است در اینکه چند آیه کوچک بنیکوتر بیابی و مختصرتر کلامی بیان نموده بلکه محور اساس تمدن و امور اجتماعی بشر روی دو پایه علم و عمل استوار میگردد که در اینکه آیات از علم «و حکمت نظری» تعبیر بایمان بغیب نموده و از عمل «و حکمت عملی» تعبیر بنماز و زکاء فرموده.

(۱) آسمان من و زمین من و وسعت مرا ندارند لکن قلب مؤمن بقدری وسیع است که من در آن جای دارم.

(۲) کسی را که بوی حکمت داده شد محققاً بوی داده شده خیر بسیار.

صفحه : ۹۶

(معنی ایمان و درجات آن)

باید دانست که حقیقت ایمان بمعنی لغوی و شرعی همان عقد قلبی و تصدیق جزمی است و اقرار بزبان و عمل بارکان کاشف و ترجمان همان تصدیق قلبی است زیرا که خداوند هر کجا در قرآن وصف ایمان نموده آن را بدل مربوط گردانیده «کتب فی قلوبهم الایمان» لکن در شرع مطهر کسی که بزبان اقرار بشهادتین ننماید بدون عذر حکم اسلام و ایمان بر وی جاری نیست بلکه حکم بکفر آن میشود زیرا بدون اقرار بزبان و عمل که کاشف از ایمان باشد ایمان ثابت نمیگردد بلکه لجاجت و انکار کاشف از کفر صاحب آن میکند.

و اگر چه ایمان یک حقیقت وحدانی است لکن مراتب و درجات بسیار دارد چنانچه در احادیث و اخبار رسیده که معصومین (ع) درجات ایمان را تشبیه بنردبان هفت پله نموده‌اند و موقعیت هر یک از اینکه درجات را محدود نموده‌اند که صاحب درجه اول را نمیرسد پای در درجه دوم نهد و نیز دوم در سوم و سوم در چهارم تا آخر که هلاک خواهد شد زیرا که خارج از حد وی است مگر وقتی که بمجاهده و کوشش بسیار خود را از اهل درجه بالا گرداند.

از اینجا توان پی برد که اصل دین و حقیقت ایمان و فضیلت تقوی روی اصل درجات معرفت و مراتب یقین استوار میگردد و مؤمنین در مرتبه علم و یقین بسیار تفاوت دارند و تهذیب اخلاق و اعمال نیکو برای تحصیل درجه عالی معرفت و یقین است. هر عمل نیکی که راه انسان را بسوی معرفت باز میکند و یقین وی بیفزاید در نظر شارع ارجمندتر و محبوب‌تر است و میتوان اینکه قاعده را مقیاس قرار داد که چون صاحب شریعت عالم بحقایق و اسرار است هر عملی که

صفحه : ۹۷

راه معرفت را بهتر باز میکند و آدمی را بحقیقت نزدیک‌تر میگرداند واجب کرده و اذن بترک آن نداده و نیز آنچه مانع از پیش رفت بشر است حرام نموده و منع فرموده.

(مقصود از ایمان بغیب چیست)

غیب چیزی را گویند که نشود بحواس ظاهره مثل دیدن شنیدن یا بباقی حواس آن را ادراک نمود وجود خداوند غائب از حواس و مشاعر ظاهری ما است قیامت و امور اخروی غائب از انظار ما است و در اینکه زمان تاریک که ما در آن زندگانی مینمائیم وجود انبیاء و ائمه (ع) حتی امام زمان ما که بایستی پیش رو ما و راهنمایی ما باشد و باید در اینکه راه ظلمانی و پر خطری که پیش داریم از نور ولایت او اقتباس نمائیم تا اینکه بمنزل در امن و امان برسیم از نظر ما غائب است و بظاهر دست ما از دامن کرم او کوتاه است اگر چه آن بزرگوار در هیچ حالی غافل از حال شیعیان خود نخواهد بود و همیشه مراقب حال آنها میباشد.

پس از اینجا معلوم میشود که چه مقام ارجمندی دارد کسی که در اینکه زمان که بدترین ازمنه بشمار میرود دارای ایمان کامل باشد و جا دارد که پیغمبر اکرم (ص) چنانچه نقل میکنند بفرماید

«۱» «وا شوقاه الی اخوانی فی آخر الزمان».

بین چگونه پیغمبر اکرم (ص) با آن جلالت شأن اظهار شوق بملاقات مؤمنین در اینکه زمان فرموده و آنها را برادران خود معرفی نموده.

و نیز در فضیلت مؤمنین در آخر الزمان در حدیث دارد که آنها ایمان آورده‌اند
 ۲ «بسواد علی بیاض».

(۱) چه بسیار شایق و مایلیم بدیدار برادران خود که در آخر الزمان بوجود می‌آیند
 (۲) بآنچه نوشته شده بر کاغذ از احادیث و اخبار و آیات.

صفحه : ۹۸

اگر مؤمن واقعی که ایمانش از روی تحقیق و فهمیدگی باشد نه از روی تقلید و تعصب آباء و اجداد، یافت شود و از روی حقیقت بدستورات اسلام و تعلیمات قرآن عمل نماید واقعا کبریت احمر است و میتوان گفت از مؤمنین صدر اسلام که زمان غربت اسلام بوده بسیار شریفتر و ارجمندتر است زیرا که آن وقت آنها از وجود شخص رسول الله (ص) که شعاعی بود از نور احدیت استفاده مینمودند و کلمات جان بخش خدایی را از زبان معجز نمای او استماع میکردند و آن جذایت کلام رسول (ص) که خود یکی از کرامات و اعجاز بشمار میرفت آنها را مجذوب مینمود.

و نیز بقدر امروزه شیاطین انسی با آن همه نیرنگهایی که دارند شاید در اطراف عالم موجود و پراکنده نبودند که بانواع و اقسام حیلها و تدلیسها و با لقاء شبهات مردم را فریب دهند و دین و دنیای آنها را خراب کنند «نعوذ بالله» از رفتن آخر الزمان که زمان شرور و امتحان و ابتلاء است.

(نماز و فضیلت و خصوصیت آن)

توضیح: صلاه در لغت بمعنی دعاء و تبریک و تمجید است قال الله تعالی یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ (۱) و در عرف شرع اسم است برای اذکار و هیأت مخصوصه که آن را نماز گوئیم و نماز را صلاه گویند برای آنکه متضمن دعاء و اذکار مخصوصه است و الف و لام «الصلاه» الف و لام عهد است و اشاره بنمازهای پنج گانه است.
 و نماز از عباداتی است که هیچ شریعت و دینی از آن خالی نبوده

(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعاء و طلب رحمت کنید بر پیغمبر (ص).

صفحه : ۹۹

منتهی وضعیات و بعضی خصوصیات آن باعتبار موقعیت ازمنه و حالات مردم تفاوت داشته اینکه است که فرمود إِنَّ الصَّلَاةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابًا مَّوْقُوتًا (۱) سوره نساء آیه ۱۴.
 و در کلمه یقیمون چند معنی گفته شده:

۱- تعدیل ارکان نماز، کسی که در ارکان نماز خلل و قصوری واقع نگرداند او نماز را بیای داشته.

۲- مداومت و مواظبت نمودن در اوقات نماز و جدیت بر اداء آن در اوقات مخصوصه هر یک، در عرف گویند فلانی مقاومت نمود بر امری، یعنی جدیت و پافشاری نمود بر حصول آن.

آری بهترین راه کامیابی و مظفریت ثبات و استقامت است ما هیچ ثمری از اعمال و افعال خود نمیتوانیم ببریم مگر در سایه ثبات و

پایداری، خداوند بر رسول اکرم خود خطاب فرموده فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ «۲» سوره هود آیه ۱۱۴.

قوای انسان هر قدر ضعیف و ناقص باشد اگر در عمل کوشش و جدیت کرد و با عزم ثابت و اراده قوی در حصول آن پافشاری نمود البته مظفریت نصیب او می‌گردد و ترقی و تعالی مییابد، هیچ موجودی بکمال نمی‌رسد و هیچ عملی منتج نمی‌گردد مگر در اثر استقامت، کدام یک از اختراعات و صنایع را می‌توانید نشان دهید که در اثر استقامت و پایداری پدید نگردیده نکته کلام اینجا است که فرموده يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ که در نماز اقامت و استقامت دارند.

و اینکه متقین را در مقام عمل معرفی فرموده به اینکه نماز را پبای

(۱) بدرستی که نماز همیشه بود بر مؤمنین کتابی ثبت و نوشته شده.

(۲) استقامت و پایدار باش در آنچه بتو امر شده.

صفحه : ۱۰۰

میدارند و از آنچه بآنها عنایت نموده‌ایم انفاق مینمایند معلوم میشود اینکه دو عمل افضل اعمال و از نیکوترین عبادات بشمار میرود. اگر خوب دقت کنی خواهی فهمید که در اینکه عمل کوچک «نماز» چه خصوصیات و اسرار و فوائد بزرگی مندرج است نماز معجونی است ساخته شده و دارویی است ترکیب شده برای شفای تمام دردهای بی‌درمان بشر بلکه چرخ سعادت بشر روی دو پایه و دو اصل حرکت میکند یکی بندگی و عبودیت که متفرع بر ایمان و معرفت است و علامت بارز آن نماز است مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ سوره ذاریات آیه ۵۵ که تفسیر نموده‌اند «یعبدون» را بی‌عرفون که خلقت جن و انس برای عبادتی است که از روی معرفت باشد.

و دیگر انفاق مال و کمک نمودن بآنچه در دسترس وی نهاده شده که اساس تمدن بشری و نظام اجتماعیات روی اساس دیانات و اتفاق و کمک بیکدیگر استوار می‌گردد.

نماز ساخته شده از وظائف روحانی و بدنی است نماز صحیح قلب پزمرده بشر را طراوت می‌بخشد، نماز روح انسانی را جلاء می‌دهد و دل آدمی را پاک می‌نماید و وی را از فحشاء و منکر باز میدارد نماز وسیله ارتباط با خدا و مدد خواستن از اوست تنها نماز است که روح انسان را بسوی حق تعالی اوج میدهد و از روی اخلاص در پیشگاه قرب احدی بزانو می‌افتد و برکوع و سجود و تسبیح و تهلیل آفریننده خود را حمد و ستایش میکند و بخصوع و تذلل بندگی خود را اظهار مینماید و بنماز وظائف عبودیت انجام می‌گردد و بسوی حق راه باز مینماید و فرموده رسول اکرم (ص) «نماز معراج مؤمن و عمود دین است».

و مؤمن با تقوی کسی است که هنگام نماز قلب خود را متوجه و رو بحق

صفحه : ۱۰۱

گرداند و از او یاری بخواهد و بکرم او استعانت جوید و روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز خداوند آورند و در مقابل عظمت و کبریایی او خود و همه کس را حقیر و کوچک بیند بلکه خود را هیچ بیند و چنان در دریای عظمت و رحمت حق تعالی غرق گردد که جز انوار فیض غیر متناهی او چیزی در نظر وی جلوه نکند.

و باید دانست که نماز تنها رکوع و سجود و قرائت و تکبیر لسانی نیست روح نماز و حقیقت عبودیت اینکه است که هنگام حضور در پیشگاه عظمت حق تعالی اول دل و سریره انسان متوجه گردد و در مقام ستایش و حمد و ثنای پروردگار حاضر گردد و از او غافل نشود و از سر اخلاص او را ستایش نماید، در کتاب کریم فرموده أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ سوره طه آیه ۱۴، و در جای دیگر لا

تَقَرُّبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى سوره نساء آیه ۴۶.

بین چگونه در آیه اول نماز را معطل نموده بذکر و یاد خود و امر میفرماید که نماز را بیای دارید برای یاد من و در آیه دوم نهی فرموده از نماز کردن در حال سکر و بیخردی برای اینکه بداند که چه میگوید از اینکه دو آیه میتوان استفاده نمود که بدون توجه نماز مطلوب نیست.

در جای دیگر لیس البرّ أن تولّوا وُجوهکم قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِکَتِهِ وَ کِتَابِهِ وَ رَسَلِهِ تَا آنجا که وَ أُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ سوره بقره آیه ۱۷۲ و ترجمه آن در صفحات قبل بیان شد تکرار نشود سپس وظائف عبودیت و بندگی خود را بآنطوری که در شرع اسلام مقرر شده اظهار نماید بطوری که عمل کاشف و نماینده ایمان و تقوی باشد زیرا چنانچه گفته شد عمل کاشف از ایمان است هر قدر ایمان در قلب محکم تر و خلوص زیادتر باشد عمل صحیح تر و تمام تر واقع میگردد.

صفحه : ۱۰۲

(گفتار غزالی در معانی معنوی و روح نماز)

غزالی در احیاء العلوم راجع بمعانی باطنیه نماز کلامی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم. چنین گوید معانی باطنیه نماز مندرج در شش چیز است حضور قلب، تفهّم، تعظیم، هیبه، رجاء، حياء. مقصود از حضور قلب اینکه است که قلب را خالی گرداند از غیر چیزی که بآن تکلم مینماید یعنی دلش و فکرش مشغول بنماز باشد و حواسش متوجه بکلمات و هر گاه دید فکرش جای دیگر سیر میکند توجه بنماز کند. تفهّم: وراء حضور قلب است و آن اینکه است که نماز گذار در حال قرائت بمعانی و اسرار قرائت و اذکار توجه داشته باشد و بداند که چه میگوید و مؤمنین در فهم معانی قرآن و دانستن بعض رموز و اسرار آن بسیار تفاوت دارند فهم معانی قرآن و دانستن اسرار آن بسته بصفاء قلب و درجه ایمان است و کسی که در نماز بعد از تحصیل آداب و شرائط آن مراعات نماید جهات باطنی نماز را ممکن است بالهام غیبی بعضی از اسرار و جهات باطنی قرائت و تسیّحات برای وی مکشوف گردد. تعظیم: معنایی است غیر از حضور قلب و فهم کلمات نماز، آقا وقتی با غلام خود تکلم مینماید غلام با اینکه متوجه بکلمات آقا و ملتفت معانی کلمات هست بزرگی آقا را نیز در نظر دارد.

هیبت: نیز امری است وراء حضور و فهم و تعظیم زیرا هیبت خوفی است ناشی از عظمت، مثلا خوف از عقرب را هیبت نمیگویند، و نیز کسی که بر خورد نماید بامر بزرگی بدون خوف آن را (هائب) نمیگویند یعنی هیبت وی را فرا گرفته چنانچه خوف از سلطان از مهابت و بزرگی اوست

صفحه : ۱۰۳

و لو آنکه ضرری از او متوجه نباشد.

رجاء: رجاء و امیدواری غیر از حضور و فهم و تعظیم و هیبت است چه بسا شخص از هیبت و بزرگی سلطان خائف و ترسان است و رجاء و امیدواری بفضل و احسان وی ندارد و بایستی بنده هم خائف باشد از حق تعالی که در اثر گناهان مستحق عقاب و سخط خداوندی اوست و هم امیدوار باشد بفضل و کرم بی انتهای او.

«اینکه است که در حدیث دارد، بایستی خوف و رجاء در عبد مثل دو کفه تراز و بقدرهم باشد که هیچ کدام بر دیگری زیادتی

نکند» حیا: غیر از باقی معانی است و آن از ادراک قصور و عدم اتیان بوظائف عبودیت پدید می‌گردد.

و عمدۀ چیزی که سبب حصول اینکۀ معانی می‌گردد اهتمام نمودن بمقام عبودیت است زیرا که حواس و مشاعر انسان تابع دل اوست هم‌انسان و میل او و هدف و مراد او رو بهر چه باشد خواهی خواهی دل بسوی او می‌رود و حواس متوجه بوی می‌گردد. پس اگر میل داری در نماز یا غیر نماز چشم دلت بسوی حق نگران باشد و از راه خلوص تسبیح و تهلیل و ستایش او نمایی نخستین وظیفه تو اینکۀ است که ایمان و معرفت و محبت حق را در دل خود تمرکز دهی و کاری کنی که هم خود را مصروف بر آخرت نمایی و آن وقتی محقق گردد که بچشم حقیقت بین خود نظر کنی بحقارت و پستی دنیا و شرافت و فضیلت آخرت و یقین نمایی و بدانی که آخرت بهتر از دنیا است و همت خود را مصروف گردانی بر سعادت اخروی و بدانی که نماز وسیله سعادت و رستگاری است، آن وقت البته دلت متوجه بنماز می‌گردد و در فهم معانی آن دقت می‌نمایی و عظمت حق را در نظر می‌گیری و او را بزرگی و بزرگواری می‌شناسی و هیبت

صفحه : ۱۰۴

و عظمت او تو را فرا می‌گیرد و بکرم او امیدوار می‌گرددی و از قبل تقصیرات خود شرمندۀ می‌باشی. «کلام غزالی مفصل است مختصر نمودم» و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

(انفاق چیست و معنی رزق کدام است)

دیگر از اوصاف مؤمنین با تقوی اینکۀ است که از آنچه بآنها روزی داده‌ایم و عطا و بخشش نموده‌ایم دیگران را بر خوردار مینمایند روزی چیزی را گویند که انسان در حیات و زندگانی خود از آن منتفع گردد اینکۀ است که در عرف گویند خداوند بفلانی مال و اولاد و علم روزی کرده و مقصود از انفاق هر چیزی است که بوی عطا شده.

در مجمع البیان راجع بیان آیه چند وجه گفته:

۱- مقصود از انفاق زکاة مفروضه است. (ابن عباس) ۲- نفقه دادن مرد است باهل و عیال خود زیرا که آیه پیش در حکم زکاة نازل شده. (ابن مسعود) ۳- توسعه در نفقه است. (ضحاک) ۴- از آنچه بآنها تعلیم نموده‌ایم و آنها را دانا گردانیده‌ایم بدیگران می‌آموزند. (روایت از حضرت صادق (ع) است) ۵- بهتر آن است که حمل نمائیم آیه را بر عموم انفاق زیرا که حقیقت رزق شامل می‌گردد آنچه را که انسان بدون موانع خارجی بتواند از آن منتفع گردد و اینکۀ آیه دلالت دارد که حرام رزق نیست زیرا که خداوند در مقام مدح و تعریف انفاق کنندگان است و کسی که از مال حرام انفاق مینماید چگونه مستحق اجر و ثواب می‌باشد. (پایان) و در نظر قاصر بهترین اقوال اینکۀ است که مقصود از رزق کلیه نعمتهایی

صفحه : ۱۰۵

است که خداوند ببشر انعام و بخشش نموده و بالاترین همه نعمتهای الهی افاضه نور علم و حکمت است که از اشراق فیض ازلی صادر گشته و قلب تاریک بشر را جلاء داده.

و مقصود از انفاق اینکۀ است که از آنچه خداوند باو عنایت نموده دیگران را منتفع نماید و همان طوری که بدن رزق دارد و روزی او مواد طبیعی است که بایستی دم بدم بوی برسد و اگر چند روزی غذا باو نرسد می‌میرد، روح و دل آدمی نیز محتاج بغذای روحانی است که از مبداء فیاض بقلب افاضه می‌گردد و همان طوری که بهترین رزقها نسبت بانسان همان افاضه علوم و حکمت است

بهترین انفاقات او نیز انفاق علم و دانش و آموختن آن بدیگران است.

و در کلمه «مَمَّاء» همان طوری که دانشمندان گفته‌اند نکته‌ای بنظر می‌آید باصطلاح علماء نحو «من» در کلام عرب برای تبعیض است یعنی بعضی، پس معنی آیه مبارکه اینکه میشود که یکی از اوصاف مردمان با تقوی اینکه است که از آن چیزهایی که بآنها بخشش نموده‌ایم بعضی از آن را انفاق مینمایند نه تمام آن را.

در انفاق مالی سرّش معلوم است که انفاق تمام مال که بحدّ اسراف و تبذیر برسد مطلوب نیست بلکه حد وسط مطلوب است چنانچه در تمام صفات و ملکات فضیلت در حد وسط است در قرآن مجید خطاب برسول اکرم است و لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿۱﴾ سوره بنی اسرائیل آیه ۳۱.

(۱) قرار مده دست خود را مثل غل در گردنت کنایه از اینکه هیچ ندهی و بسیار پهن مکن که ما یحتاج خود را بدهی پس بنشیننی در خانه برهنه و ملامت زده با حسرت بر درک نماز جماعت.

صفحه : ۱۰۶

و نیز در مقام تعریف فرموده وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿۱﴾ سوره فرقان آیه ۶۷، زیرا که بحسب ظاهر مال از انفاق کردن کم میشود اگر چه در معنی و حقیقت زیاد میگردد و نمو میکند.

روایت از حضرت امیر است که «از زکاة دادن در صورت و ظاهر مال کم میگردد لکن در حقیقت و معنی زیاد میشود.

اما علم اگر چه بانفاق و تعلیم و تعلّم نه در ظاهر و نه در معنی کم نمیشود بلکه زیاد میشود لکن ممکن است سرّ دیگری در کار باشد و آن اینکه است که ممکن نیست عالمی بتواند تمام علوم و آنچه در ضمیر خود اندوخته تعلیم دیگری نماید بلکه اصلاً عالم نمیتواند علم خود را تحمیل دیگری نماید منتهی بقدر فهم طرفت و ظرفیت او ارائه میدهد بعضی آنچه را که در ذهن او مخفی است و او نیز بقدر استعداد و ظرفیة خود تعلیم میگیرد زیرا که توسعه کلام بقدر توسعه معانی نیست و توسعه گفتار بقدر توسعه قوه فکریه نیست و سرّش واضح و معلوم است گفتار از زبان و جوارح پدید می‌گردد و آن از عالم ماده و چشم و جسمانیات است و معانی از قلب و از قوای فکریه ظهور مینماید و آن از عالم ما فوق الطبیعة است و توسعه عالم معانی را هرگز نتوان مقایسه نمود با ضیق عالم طبیعت و ماده.

عالم و لو آنکه در اول مرتبه علم و دانش باشد قوه تکلم و بیان وی نسبت بمعانی مندرجه در ذهن وی محدود است قوه فکریه انسان و علوم و دانش او از عالم روحانین گرفته شده و از آن عالم غیر متناهی که منبع فیضان فیض غیر متناهی حق تعالی است سر چشمه گرفته تکلم نمودن و ارائه ما فی الضمیر

(۱) مؤمنین کسانی میباشند که وقتی انفاق میکنند زیاد روی نمیکند و تنک - گیری هم نمیکند و حد وسط را مراعات مینمایند.

[.....]

صفحه : ۱۰۷

بتوسط بدن میشود و بدن چون از عالم اجسام است و عالم اجسام نسبت بروح و نفس کوچک است، اینکه است که آنچه در ذهن است از علوم کلیه و معانی حقیقیه در تحت الفاظ نمیگنجد پس هر عالمی خواهی نخواهی بعضی علوم خود را تواند بدیگران بیاموزد نه تمام آن را.

خلاصه بنا بر اینکه رزق را تعمیم دهیم انفاق در آیه که یکی از صفات متقین بشمار آورده منحصر بانفاق مال بلکه منحصر بانفاق مال و علم نمیشود بلکه شامل میگردد آنچه را که خداوند عطاء و بخشش نموده از قوی و مشاعر و عنوان و حیثیات و غیر اینها که بایستی شخص متقی مردم را از تمام آنها منتفع گرداند از علمش بدیگران بقدر امکان بتوسط قلم و سخنرانی بیاموزاند بلکه بافعال و کردار و گفتار نیکویی خود مردم را تعلیم کند و هدایت نماید، و طریق سعادت را بآنها نشان دهد و بجاه و حیثیات خود بیچارگان را از مهلکه نجات دهد و بدست خود دست ناتوانی را بگیرد و پبای خود قدم برای کمک و رفع حاجت برادران ایمانی و ملی خود بردارد.

صفحه : ۱۰۸

[سوره البقره (۲): آیات ۴ تا ۵]

اشاره

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه:

متقین اشخاصی میباشند که ایمان میآورند بآنچه فرود آمده بسوی تو و آنچه فرود آمده برای پیمبران پیش از تو و نیز متقین باختر یقین دارند و چنین اشخاص با تقوی که متصف باین صفات میباشند اینها در راه هدایتند از جانب پروردگارشان و آنها رستگارند.

(توضیح آیات)

اشاره

در تفسیر قمی گفته مقصود از آنچه پیغمبر اکرم نازل گردیده قرآن است و بآنچه پیغمبران سلف نازل گردیده باقی کتب آسمانی مثل تورات و انجیل و غیر آنها است.

لکن ظاهر از «ماء» موصوله تعمیم بر می آید که شامل قرآن و غیر آن میشود یعنی اشخاص با تقوی کسانی میباشند که ایمان دارند به آنچه از جانب حق تعالی پیغمبران نازل گردیده، قرآن باشد و غیر آن.

شاید تخصیص مؤمنین به اینکه آنها ایمان دارند بنزول قرآن و باقی کتب آسمانی علاوه بر ایمان بخدا و رسول و کتب آنها و از اوصاف متقین بشمار آورده برای اینکه است که آنها ایمان دارند که قرآن کلام خداست و از سماء قدرت خداوندی بارض قلب مبارک رسول اکرم فرود آمده و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۱) سوره نجم آیه ۴.

و کلام و گفتگوی در کیفیت انزال و چگونگی نزول وحی و فرود.

(۱) یعنی پیغمبر اکرم (ص) از روی هوای نفسانی چیزی نگفته بلکه آنچه فرموده وحی است و از جانب حق تعالی فرود آمده.

صفحه : ۱۰۹

آمدن آیات قرآنی بسیار است متأسفانه اینجا جای بحث تمام گفتار آنها نیست اجمالاً گوئیم.

(در چگونگی نزول آیات قرآن بر رسول اکرم)

بعضی از مفسرین و متکلمین چنین اظهار مینمایند که جبرئیل در آسمان کلام خدا را می شنید و بر پیغمبر (ص) نازل مینمود و برای رفع اعتراض که جبرئیل چگونه کلام خدا را میشنید در صورتی که کلام حق تعالی از جنس حروف و کلمات نیست گفته اند خداوند کلمات و حروف را در زبان جبرئیل امین خلق نمود.

و قول دیگر اینکه است که گویند خداوند قرآن را قبلاً در لوح محفوظ خلق نموده بود و جبرئیل در آنجا قرائت کرده و بر پیغمبر (ص) نازل نمود.

بعضی حکماء گویند چون ملائکه طبقات و مراتبی دارند بعضی جسمانی و بعضی روحانی بعضی ملائکه علوی و بعضی سفلی که از ملائکه علوی تعبیر بعقول و نفوس مجرده مینمایند و از ملائکه سفلی تعبیر بطبایع و قوای منطبعه میکنند.

و گویند از جمله ملائکه علوی روح القدس است که حامل وحی است باذن الله و او را عقل فعال نامند و گویند کلام خداوند از قبیل اصوات و حروف و عوارض نیست بلکه بازگشت کلام او بقدرت و قادریت او است و در هر عالمی از عوالم آثار قدرت او طوری ظهور و بروز مینماید.

و جماعت دیگر از حکماء گویند وحی تلاقی روحانی است، یعنی روح رسول مرتبط و متصل میگردد بمبادی عالیه کلیه و عقول کلیه و بان ملکی که حامل وحی است و از آنجا معانی فرود میآید بقلب رسول، اینکه است که

صفحه : ۱۱۰

نزول روحانی را تشبیه نموده اند بنزول حسی و اینکه گویند قرآن نازل شده مجاز است نه اینکه حقیقه کلمات و حروف بهمین طوری که دیده میشود نازل گردیده باشد.

لکن اینکه عقیده و اینکه رویه راجع بآیات قرآن بکلی فاسد و ناتمام است بدو جهت و دو دلیل.

یکی آنکه باتفاق مسلمین و ضرورت اسلامی و بطور تواتر ثابت و مبرهن گردیده که حروف و کلمات و آیات قرآن از طرف حق تعالی بطریق وحی نازل گردیده و کلام خداوند است و مسلمانها منکر آن را کافر میدانند.

و دیگر گوئیم یکی از جهات اعجاز قرآن همان فصاحت و بلاغتی است که از خلال الفاظ و آیات قرآن پدیدار است و فصاحت و بلاغت کلمات قرآنی بطوری است که بیان آن از قوه بشری خارج، و قرآن عبارت از همین کلمات و آیات است نه فقط معانی مندرجه در آن و چون نظم و ترتیب کلمات و حروف قرآن طوری است که ممکن نیست بشر بتواند مثل آن را بیاورد اینکه است که در مقام تحدی و اعجاز قرآن فرموده «اگر جن و انس پشت پشت هم دهند و بیکدیگر کمک نمایند نتوانند مثل آن را بیاورند و اینکه کلام در رد کسانی است که میگفتند اینکه آیات را خود پیغمبر (ص) ساختگی کرده و نسبت بخدا میدهد.

پاسخ کلام آنها فرمود من بشری هستم مثل شما اگر گوئید قرآن گفتار من است شما نیز میتوانید مثل آن را بگوئید و البته اگر توانسته بودند با آن عداوت و ضدیتی که داشتند چندین قرآن مثل اینکه قرآن می آوردند و اگر آورده بودند منتشر مینمودند و در حفظ آن میکوشیدند و البته خبرش بما رسیده بود.

پس از آنکه ثابت شد که قرآن کلام خداوند است که از مصدر

صفحه : ۱۱۱

الوهیت تنزل نموده و در قالب الفاظ فرود آمده معلوم میشود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوش جسمانی استماع قرآن مینموده و بچشم جسمانی رؤیت ملک حامل وحی میکرده زیرا که تحقق کلام بگویند و شنونده استوار میگردد اگر گوینده و شنونده‌ای نباشد کلامی تحقق نپذیرد.

آری حقیقت قرآن و معانی باطنی آن همان است که بطریق وحی بتوسط ملک حامل وحی یا بدون واسطه بقلب مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله الغاء گردیده اینکه است که در سوره قدر فرموده «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (۱) و در سوره شعراء آیه ۱۹۳ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (۲) از آیه اول چنین بر می آید که نزول قرآن بنا بر اینکه مقصود از ضمیر انزلناه قرآن باشد بدون توسط ملک بقلب مبارک پیغمبر اکرم (ص) فرود آمده و از آیه دوم اینکه آنچه از جانب حق تعالی وحی میرسیده بتوسط روح الامین یعنی جبرئیل (ع) بوده.

لکن کلمات و آیات قرآن هر یک در موقعی مناسب بر قوای ظاهریه پیغمبر (ص) نازل میگردد و رسول اکرم بهمین چشم سر ملک حامل را مشاهده میفرموده و بهمین گوش سر استماع کلام الله مینموده لکن طریق استماع و رؤیت آن غیر از استماع و رؤیت اشیاء دیگر بوده و البته کیفیت نزول آن خارج از فهم ماست.

حکمای الهیین گفته‌اند استماع کلام الله و رؤیت ملک اگر چه بهمین گوش و چشم سر پیغمبر است لکن طریق استماع و رؤیت آن غیر از استماع و رؤیت اشیاء دیگر است در محسوسات اول شیء مادی از طریق چشم دیده میشود و از راه گوش کلام شنیده میشود پس از آن بحس مشترک

(۱) اول سوره قدر بدرستی که ما نازل گردانیدیم قرآن را در شب قدر.

(۲) روح الامین فرود آمد بقلب تو تا آنکه بوده باشی تو از بیم دهندگان.

صفحه : ۱۱۲

که یکی از قوای مدر که باطنی انسان است ادراک میگردد پس از آن در قوه خیال که خزینه حس مشترک است ضبط میشود. پس از آن در قوه متخیله یا متصرفه که آن نیز قوه سومی است از قوای باطنه صورت بندی میگردد و در آنجا از آنچه بقوای ظاهریه ادراک نموده قضایایی تشکیل میدهد و از روی آن تشکیلات عمل میکند پس از آن تمامی قضایای تشکیل شده را بحضور عقل که سلطان بدن آدمی است و شرافت انسان بهمان است ارائه میدهند و معقول و مجرد میشود و عقل سالم که مشوب باوهم نباشد تمیز میدهد بین صحیح و فاسد آن و قضایا را طوری ترتیب میدهد که نتیجه صحیح توان از آن استخراج نمود.

لکن در مجردات طریق ادراک عکس اینکه است اول شیء که مجرد از ماده است بعقل ادراک میشود و از آنجا تنزل مینماید بقوه خیال و در قوه متخیله صورت مناسب بخود میگیرد و از آنجا تنزل مینماید بحس مشترک که مدرک محسوسات است و ادراک میشود پس از آن در چشم همان موجود مجرد از ماده بصورت مادی جزئی مناسب آن حقیقت دیده میشود و بگوش استماع صوت و کلام میشود.

پس همان دیدن و شنیدن بچشم و گوش است لکن طریق ادراک آن تفاوت میکند، اینکه است که رسول اکرم (ص) جبرئیل را بصورت (دحیه کلبی) که عربی جوان و خوش صورتی بوده در موقع وحی مشاهده مینمود و با اینکه حال غیر از رسول اکرم (ص)

کسی او را نمیدید و کلام وی را کسی دیگر نمیشنید.

و گویند همین است معنی نزول وحی و فرود آمدن کتب سماوی بر پیغمبران (ع) که پیغمبر (ص) بآن قوه ملکوتی و آن تجرد روحانی خود ارتباط مییابد بعالم مجردات آن وقت هر یک از قوی و مشاعر بسهم خود

صفحه: ۱۱۳

ادراکی مناسب بخود میکنند.

وقتی عقل نبی و رسول که از سنخ مجردات و ذوات نوریه بشمار میآید ادراک مجردات نوریه نمود و بکلی اعراض از مادیات و توجه بعالم حقیقت کرد آن وقت قوه خیال و متخیله آن حقیقت مجرّده را در بهترین صورت تشکیل میدهند و از آنجا می‌آید در «حس مشترک» که شأن وی ادراک جزئیات طبیعی مادی است آن وقت بصورت شخصی خارجی آن شیء مجرد را جلوه میدهد و رسول بچشم می‌بیند ملکی در بهترین صورت کلمات خدایی را بوی می‌آموزد.

و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ قیامت را آخرت نامیده‌اند بمناسبت آنکه اول نشأ جسمانی بشر عالم دنیا است و عالم قیامت نسبت بانسان آخر بحساب می‌آید، و نیز ابتداء وجود جسمانی وی در نازل‌ترین مراتب خلقت تکون یافته که از ماده و هیولی عناصر تعبیه شده اینک است که دنیا مأخوذ از دنوّ و پستی است و آخرت آخر مرتبه و آخر درجه کمال بشری است و آخر درجه صعود روحانی وی بشمار میرود که پس آنکه انسان قطع منازل و مراحل نمود از مرتبه روحانیات فرود آمد و در کسوت و لباس ماده در آمد و در عالم طبیعت توطن کرد و با مواد عنصری آمیزش نمود و پس از آن از آنجا نیز سفر کرد و منازل طی نمود، از مرتبه جمادی نباتی، از نباتی بحیوانی، از حیوانی بانسانی، و اگر موفق گردید و موقعیت خود را شناخت در درجات کمال سیر مینماید، از رتبه انسانی صعود مینماید بمرتبه ملکوتی و از مرتبه ملکوتی بجبروتی تا برسد بآخر مرتبه کمال و مرتبه‌ای که بشر را ممکن است فوز بآن. اینک است که قیامت را آخرت نامند زیرا آخر است نسبت بدنیا

صفحه: ۱۱۴

و نسبت بدرجات صعود بشری که در آن وقت هر فردی بمنتهی درجه لایق بخود رسیده شقی بمنتهای شقاوت، سعید بمنتهی درجه سعادت فائز میگردد.

و اینک یقین بآخرت را یکی از اوصاف و علائم تقوی قرار داده در صورتی که یقین بآخرت یکی از مصادیق ایمان بغیب بشمار میرود ظاهرا خصوصیت آن از جهت اهمیت آن است زیرا یقین اخص از علم و ایمان و اعتقاد است هر یقینی علم هست لکن هر علمی را یقین نمیگویند اعتقاد تقلیدی را اگر چه عرفا علم و اعتقاد گویند لکن چون علم اجمالی بدون تحقیق است بلکه غالبا تصویری بیش نیست آن را «علم الیقین» نمیگویند بلکه میتوان گفت ایمانی که از روی بصیرت و دانستگی نباشد هرگز تصدیق که مناط اعتقاد و ایمانست بدرستی تحقق نپذیرد زیرا چنانچه در عرف میگویند تصدیق بلا تصور محال است کسی که در معارف مخصوصا در معاد و خصوصیات آن خصوص در قسمت جسمانی آن هیچ تصویری نداشته باشد چگونه ممکن است تصدیق جزمی بآن پیدا نماید.

چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تذکر دادیم کسی میتواند اعتقاد جزمی و ایمان حقیقی بمعاد داشته باشد که مراتب سیر انسان را باندازه‌ای بداند و بدرجات تکامل آن فی الجمله پی ببرد تا آنکه «بعلم الیقین» بداند که بشر برای بقاء خلق شده نه برای فنا. و نیز از روی حقیقت و بصیرت بفهمد که شالوده انسان و حقیقت بشری ترکیب شده از روح و جسم است نه جسم بتنهایی، انسان است و نه روح بدون جسد را توان انسان نامید، جسد بی‌روح جماد است و جزء جمادات از قبیل سنک و کلوخ محسوب میگردد و

روح بدون جسد را نیز نمیتوان حقیقتاً انسان نامید زیرا که روح بلا جسد داخل در مجردات و از زمره آنها بشمار میرود شخصیت و هویت انسان وقتی بکمال رسد که در قسمت روحانی

صفحه : ۱۱۵

و جسمانی در هر دو جهت کامل گردد.

کسانی که معاد را روحانی فقط دانند مثل بعضی از حکماء، یا جسمانی فقط مثل بعضی از متشرعین و متکلمین، اینها در اشتباهند و کلام هیچ کدام از آنها صحیح نیست قول حق که مطابق باشد با منطق و با براهین عقلی و نقلی همان است که دانشمندان و فضلاء حکماء و متکلمین گفته‌اند که انسان در روز رستاخیز با روح و بدن وارد محشر میگردد و بمردن روح و بدن وی معدوم نمیگردد تا آنکه شبهه امتناع اعاده معدوم و شبهه آکل و مأکول و غیر آن پیش آید و تفصیل آن در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تا اندازه‌ای درج شده هر کس خواهد بآن جا رجوع نماید.

پس از اینکه بیانات معلوم شد سرّ اینکه یقین بآخرت را از خصوصیات و متفرعات تقوی بشمار آورده برای آنست که تقوی از تأکد ایمان و از مرتبه «علم الیقین» بلکه از «حق الیقین» پدید میگردد اینکه است که یکی از خصوصیات تقوی را یقین بآخرت محسوب گردانیده.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس از آنکه حق جل و علا پنج صفت از صفات برجسته اهل تقوی را بیان فرمود و متقین را باین صفات معرفی نمود در مقام اینکه بر آمده که تذکر دهد که چنین اشخاص هدایت یافته‌اند و سیر و روش اینها در طریق مستقیم است و رستگاری و سعادت مندی نصیب آنان گردیده.

برای هدایت که بمعنی ره نمایی باشد دو معنی شده یکی ارائه طریق و نشان دادن راه و دیگری ایصال بمطلوب و رسانیدن بآن یعنی گاهی انسان راه بمطلوب خود را گم کرده و از کسی که عارف براه است جستجو مینماید و آنکه دانای راه است راهرا نشان میدهد که راه مثلاً از اینکه طرف است

صفحه : ۱۱۶

برو تا بمطلوب خود برسی.

و گاهی عارف براه، راه گم کرده را میرد تا آنکه وی را بمطلوب رساند و شاید هدایتی که از طریق پروردگار برای متقین است همان ایصال بمطلوب باشد و شاید مقصود اینکه باشد متقین که دارای اینکه اوصاف پنج گانه میباشند آنها فائز گردیده‌اند و باین صفات و ملکات مستعد گردیده‌اند که خداوند آنها را بمنتهای کمال برساند و واصل گرداند آنها را برحمت غیر متناهی خود و ایشان را سعادت مند و رستگار گرداند.

صفحه : ۱۱۷

[سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ

عذاب عظیم (۷)

ترجمه:

بدرستی کسانی که کافر شدند و نور ایمان را بظلمت کفر پوشانیدند مساوی است برای آنها چه بترسانی آنها را از عذاب و چه نترسانی آنها را ایمان نمی‌آورند، خداوند مهر زده است بر قلب آنها و بر گوش و چشم آنها پرده نهاده و برای آنها عذاب بزرگ است. از اول سوره بقره تا مفلحون در اوصاف مؤمنین و متقین نازل گردیده و اینکه دو آیه در مذمت کفار است.

(توضیح آیات)

اشاره

بقاعده عربیت الذین مبتداء و موصول، کَفَرُوا سِوَاءَ عَلَیْهِمْ صَلَهِ او، أُنذَرْتَهُمْ تا آخر آیه بجای خبر.

کفر در لغت بمعنی پوشانیدن و مخفی نمودن است و در عرف شرع انکار الوهیت و نبوت و رسالت پیمبران و انکار معاد و آنچه از ضروریات دین بشمار میرود، کسی که انکار نماید ضروریات دین را اگر چه یکی از آنها باشد باتفاق تمام مسلمانها چنین کسی از دایره اسلام خارج و در زمره کفار محسوب میگردد.

لکن ظاهر اینکه است که کافر باین خصوصیت که انذار و تهدید رسول وجود و عدمش نسبت باو مساوی بود یک قسمتی از کفارند و شاید مقصود کفار مکه باشند که کفر آنها از روی جهود و لجاجت بود نه تمام کفار زیرا که بسیاری از کفار بهمان انذار و تهدید رسول اکرم ایمان آوردند.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از صادق آل محمد (ص) چنین روایت مینماید «کفر در کتاب خدا به پنج معنی آمده:»

صفحه : ۱۱۸

۱- کفر جحود (انکار) و آن بدو معنی آمده یکی انکاری که از روی علم باشد دیگر انکاری که از روی جهل و نادانی سرزند قسم دوم آن است که خداوند حکایت مینماید از آنها که گفتند ما هی إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَ نَحْیَا وَ مَا یُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهِمْ بِذَلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ» ۱) سوره جاثیه آیه ۲۳، و در آن آیه بالا- فرموده إِنْ الذِّینَ کَفَرُوا سِوَاءَ عَلَیْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» ۲) پس اینکه جماعت انکار حق نمودند از روی جهل و نادانی.

قسم اول کسانی میباشند که از روی علم و دانش کافر گشتند و خداوند در باره آنها فرموده وَ کَانُوا مِنْ قَبْلِ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الذِّینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا سوره بقره ۸۳ اینها جماعتی هستند که کافر شدند و انکار نمودند با آنکه میدانستند.

و حضرت صادق علیه السلام فرموده اینکه آیه در باره یهود و نصاری نازل گردیده چنانچه فرمود الذِّینَ آتَيْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» ۳) سوره بقره آیه ۱۴۱ زیرا که خداوند نازل فرموده اوصاف پیغمبر (ص) و اوصاف اصحاب پیغمبر (ص) را بهمان نهج و صفت و روبه‌ای که داشتند چنانچه معرفی مینماید اصحاب رسول الله را وَ الذِّینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکْعًا سَجْدًا یَبْتَغُونَ فَضْلًا

(۱) نیست برای ما مگر همین زندگانی دنیا که می‌میریم و زنده می‌شویم و هلاک نمی‌کند ما را مگر دهر و در اینکه گفتار آنها علم و دانش ندارند و نیست آنها را مگر گمان و وهم.

(۲) بدرستی کسانی که کافر شدند چه بترسانی و تهدید نمایی آنها را و چه بترسانی لا یؤمنون ایمان نمی‌آورند.

(۳) کسانی را که بآنها کتاب عطاء نمودیم می‌شناسند پیغمبر را همان طوری که پسران خود را می‌شناسند.

صفحه : ۱۱۹

مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ (۱) سوره فتح آیه ۲۹.

و اینها صفات رسول خدا و اصحاب اوست در تورا و انجیل و چون خداوند او را برسالت مبعوث گردانید اهل کتاب او را بآن علامات شناختند چنانچه حق جل و علی فرموده فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ (۲) و قبل از بعثت پیغمبر (ص) یهود بعرب میگفتند ای جماعت عرب نزدیک است پیغمبری در میان شما پیدا شود که ولادتش در مکه و بمدینه هجرت نماید و اوخری پیغمبران و بهترین آنها است باین علامت که در دو چشمش قرمزی نمایان است و در کنفش خاتم نبوت عبا بخود می‌پیچد و بیاره‌ای از نان و خرما قناعت مینماید و بر خر برهنه سوار میشود و در جهاد و قتال شمشیر خود را بدوش میگذارد و از کسی باک ندارد و چون خداوند رسول خود را مبعوث گردانید حسد بردند و کافر گشتند.

سوم از اقسام کفر کفر برائت است و آن قول حق تعالی است

(۱) اصحاب پیغمبر کسانی می‌باشند که سخت و شدیدند بر کفار و بین خود مسلمین با عطوفت و مرحمتند می‌بینی آنها را که رکوع میکنند و سجده مینمایند برای آنکه بجویند فضل خدا و خوشنودی او را اثر سجده در صورت و سیما آنها ظاهر است که اینکه مثال آنها است در تورات و در انجیل.

(۲) در کتب اخبار و تواریخ می‌نویسند یهودیها قبل از ولادت پیغمبر (ص) هر گاه با کفار چنگ میکردند متوسل میشدند به پیغمبر آخر الزمان که اوصافش را در تورات دیده بودند و از خدا ببرکت او درخواست فتح و فیروزی مینمودند وقتی پیغمبر (ص) بدینا آمد با آنکه او را بآن اوصاف می‌شناختند همان طوری که هر کس اولاد خود را می‌شناسد کافر شدند و انکار نمودند. و در آیه دیگر وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَتَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا از روی ظلم و سرکشی انکار نمودند با آنکه یقین داشتند.

صفحه : ۱۲۰

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ (۱) سوره عنكبوت آیه ۲۴، یعنی بعضی از بعض دیگر در قیامت بی‌زاری می‌جویند.

چهارم از اقسام کفر مخالفت و ترک اوامر است دلیل آن قول حق تعالی است وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ (۲) سوره آل عمران آیه ۹۱ اطلاق کفر شده بر کسی که مستطیع باشد و حج را ترک نماید و کفر در اینجا بمعنی ترک اوامر حق تعالی است.

پنجم کفر نعمت و دلیل آن قول حق تعالی است هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ (۳) سوره نمل آیه ۴۰ یعنی کسی که شکر نعمت حق را نمود کافر است بمعنی «کفران نعمت» و باین پنج معنی در کتاب خدا اطلاق کفر شده. پایان ظاهرا تمام اینکه معانی پنج گانه که در حدیث راجع بکفر گفته شد بازگشت آن بهمان معنی لغوی میشود زیرا کفر بمعنی اول و دوم پوشانیدن حق و اظهار نمودن آن است خواه از روی جهل و نادانی باشد یا از روی عناد و دشمنی و حسادت و نیز بمعنی دوم که ترک اوامر است و سوم که کفران نعمت باشد اول آن پرده پوشی از قول حق دوم عدم اظهار نعمتهای

غیر متناهی او است.

(۱) چون روز قیامت شود اهل جهنم از یکدیگر تبری و بیزاری میجویند.

(۲) و از برای خداوند حق است بر مردمی که مستطیع میباشند حج خانه خدا و کسی که کافر شد یعنی ترک حج نمود.

(۳) حکایت کلام سلیمان نبی (ع) است که در مقام شکر گذاری گفته اینها از فضل و کرم پروردگار من است برای اینکه بیازمایی و امتحان نمایی مرا که آیا شکر میکنم یا کفر آن نعمت میکنم و کسی که شکر کند غیر از اینکه نیست که بازگشت شکرش بخود او است و کسی که کفران نعمت نمود خداوند بی نیاز و کریم است.

صفحه : ۱۲۱

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ختم در لغت مشترک بین چند معنی است، طبع، آخر، مهر زدن، علامت، و غیر اینها طبع و ختم نیز بدو معنی استعمال شده یکی تأثیر نمودن چیزی در چیز دیگر مثل نقش در انگشتر، و دیگر اثری که از نقش پدید می‌گردد و گاهی مجازا استعمال میشود در رد و منع.

و در اینجا شاید مقصود همان معنی اول باشد زیرا که فرموده فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ «۱» سوره منافقون آیه ۳ که اعمال بد آنها در قلوب آنها تأثیر نموده و مانع گردیده از فهم و ادراک معارف و علوم حقه.

در کتاب مجمع البیان در معنی ختم چند وجه گفته:

۱- علامت، وقتی کافر کفرش بمرتبه‌ای رسید که خداوند از حال او بداند که دیگر ایمان نمی‌آورد نقطه سیاهی در قلب وی پدید می‌آورد تا آنکه ملائکه مشاهده نمایند و بدانند که اینکه آدم دیگر ایمان نمی‌آورد و او را لعن نمایند همین طور در قلب مؤمن علامتی میگذارد که ملائکه بفهمند وی مؤمن است و او را ستایش نمایند و برای وی طلب مغفرت کنند. (پایان)

(سؤال و پاسخ)

توهم نشود که چگونه ممکن است خداوند مهر زند بقلب کافر زیرا وقتی خداوند مهر زند بقلب کافر و دل وی را بسته گرداند از نفوذ نور معرفت دیگر محلی برای اشراق نور معرفت و قبول ایمان در آن باقی نمی‌ماند آن وقت تقصیر کافر چیست زیرا محل ایمان قلب است و قلبی که مطبوع بر کفر گردید هرگز ممکن نیست نور ایمان در آن طلوع نماید و البته کافر

(۱) قلوب کفار مطبوع بر کفر شده پس آنها کلام حق را نمیفهمند.

صفحه : ۱۲۲

میگردد زیرا دیگر قدرت بر ایمان ندارد.

و از آن طرف برای کافر عذاب بزرگ مهیا نموده و عذاب نمودن بر کفر کسی که قدرت بر ایمان ندارد ظلم است بلکه از بالاترین ظلمها بشمار میرود و با عدالت حق تعالی منافی است چگونه ممکن است خداوند عادل رثوف مهربان بنده ضعیف خود را که از روی تفضّل خلقت نموده مطبوع بر کفر نماید و راه قلب وی را ببندد و وی را از اشراق نور ایمان محروم گرداند پس از آن او را عذاب نماید بر کفرش.

(باسخ)

آری ظلم نسبت بمقام قدس الهی از محالات اولیّه بشمار میرود خداوند از روی فضل و کرم موجودات را خلقت فرموده و از طریق لطف و کرم اسباب هدایت بنی آدم را مهیا نموده و نفس بشر را در ابتداء خلقت طوری خلقت فرموده که نسبت آن بقبول سعادت و شقاوت مساوی است ممکن است قلب وی محل جلوه گاه رحمت حق تعالی گردد چنانچه در حدیث است «قلب المؤمن عرش الرحمن» و محل رفت و آمد ملائکه رحمت شود و ممکن است محل مراده شیاطین و ظهور آثار بهائم و سباع گردد و چون یکی از الطاف خداوندی نسبت بافراذ بشر اینکه است که بشر را در افعال و اعمال خود مختار گردانیده تا آنکه در تمام صفات مظهر و نماینده او باشد چنانچه علمش مظهر علم حق قدرت و اراده و مشیت و باقی اوصافش نیز بقدر کمالش نمایندگی مینمایند اوصاف حق را زیرا که تمام صفات کمالیه در هر موجودی یافت گردد ناشی از کمالات نامتناهی اوست و مختار بودن در عمل یکی از کمالات بلکه از بالاترین کمالات بشمار میرود و انسان چون مظهر اتم و نمونه اوصاف الهی است بایستی در اینکه صفت کمال نیز نمایندگی داشته باشد اینکه است که وی را در عمل مختار گردانیده و راه هدایت و شقاوت را بروی وی باز

صفحه: ۱۲۳

نموده که با اختیار خود هر یک را بخواهد اختیار نماید چنانچه فرموده وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ سوره بلد آیه ۱۰ و در جای دیگر إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا (۱) سوره دهر آیه ۳.

خلاصه وقتی انسان بسوء اختیار خود راه سعادت را بروی خود بسته گردانید بطوری که ملکات ذمیمه در قلب وی راسخ گردید قلب وی تاریک میگردد و دیگر قابل اشراق نور ایمان نیست آن وقت خداوند مهر میزند بقلب او زیرا که هیچ امری در عالم بدون اراده حق تعالی انجام نمیگیرد لکن اراده حق در اینجا وقتی تحقق پذیرد که انسان با اختیار خود قلب را از قابلیت هدایت گردیدن بیاندازد و مجبور بر کفر گرداند پس لازمه اعمال زشت آنها اینکه است که قلبشان مطبوع بر کفر گردد لهذا نسبت بخود میدهد که وقتی قابلیت اشراق نور معرفت و ایمان ندارند خداوند مهر میزند بر دل آنها کنایه به اینکه راه دل بسته میگردد و راهی برای نفوذ اشراق نور معرفت باقی نماند تا آنکه آنها بفهمند و ایمان آورند.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند چون اینکه آیه از متشابهات قرآن است بایستی حمل نمود بمعنایی که منافی با مقام قدس الهی نباشد و چنین گوید که ختم در اینجا بمعنی گواهی است مثل اینکه عرب گوید «تختم علی قول فلان» یعنی تو گواهی میدهی، پس بنا بر اینکه معنی آیه اینکه میشود که خداوند گواهی داد بر دل‌های ایشان که نظر نمیکنند یا آنکه خداوند علامتی در دل کافران نهد که ملائکه آنها را بشناسند.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند تغییر سیاق آیه که خداوند مهر

(۱) بدرستی که ما هدایت نمودیم و نشان دادیم بانسان راه رستگاری و فضیلت را و او یا شاکر است و بهمان راه هدایت پیش میرود و رستگار میگردد یا کفران مینماید و براه کج میرود و خود را از فضیلت انسانی باز میدارد.

صفحه: ۱۲۴

زدن و بستن قلب کافر را نسبت بخودش میدهد «ختم الله» و پرده پوشی چشم دل کافر را نسبت بخود کافر میدهد «و علی ابصارهم

غشاوه» اشاره باین است که بفهماند وقتی کافر باعمال زشت خویش چشم دل خود را پوشانید و پرده نهاد بر قلب خود بطوری که دیگر آثار جلال و جمال الهی را در عالم خلقت نتواند دید و دلی که بایستی محل اشراق نور علم و معرفت ربوبی باشد محل شیاطین قرار داد آن وقت بکیفر عمل آنها خداوند نیز مهر میزند بقلب آنها و راه هدایت را مسدود مینماید. و همان طوری که ایمان مراتب و درجاتی دارد کفر نیز مراتب و درجاتی دارد و وقتی کفر بمنتهی درجه رسید و کافر را از استعداد و قابلیت هدایت شدن انداخت آن وقت کار او تمام میگردد و قلب وی را می‌بندند و بسته میگرداند.

صفحه : ۱۲۵

[سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

ترجمه:

بعضی از مردم کسانی میباشند که میگویند ایمان آوردیم بخدا و ایمان آوردیم بروز قیامت در صورتی که آنها ایمان نیاورده‌اند بخيال خود خدا و رسول خدا و مؤمنین را فریب میدهند لکن فریب نمیدهند مگر نفس خود را و نمی‌فهمند در قلب آنها مرض است و خداوند مرض آنها را زیاد میکند و برای آنها است عذاب دردناک برای آنکه بمؤمنین دروغ میگفتند باظهار ایمان و در باطن پیغمبر را تکذیب مینمودند.

(توضیح آیات)

اشاره

از «و من الناس» تا سیزده آیه بیان حال منافقین و کسانی است که از روی تدلیس و خدعه وقتی بمؤمنین برخورد مینمودند اظهار ایمان میکردند و کلمه شهادتین میگفتند و چنین وانمود میکردند که ما با شما میباشیم و وقتی با کفار بودند اظهار کفر خود مینمودند اینکه است که خداوند خبر میدهد برسول خود که مؤمنین را از حال آنها آگاه گرداند که خود را از شر آنها حفظ نمایند و فریب جماعت منافقین را نخورند و بدانند اینها حقیقه مؤمن نیستند و من برای تبعیض است و ناس اسم جنس و لام برای تعریف جنس است یعنی بعضی از جماعت مردم چنین میباشند و گویند انسان را برای اینکه انسان گویند که در روز الست با خدا عهد بست و در دنیا فراموش نمود و انسان مأخوذ از نسیان است یا انسان از انس است که همیشه طالب اینکه است که بمثل خود انس بگیرد

صفحه : ۱۲۶

معنی خدعه چیست و منافقین چگونه خدعه می‌گردند

اصل خدع اخفاء نمودن و وا نمودن خلاف باطن و تظاهراتی است که اصل و مبنی صحیحی ندارد و رویه منافقین بر همین منوال بوده که تظاهر ایمان مینمودند در صورتی که در باطن منکر بودند بلکه در صدد ایذاء مؤمنین و مسلمین برمی آمدند و بگمان خود مؤمنین را فریب میدهند و نپندارند که خود را فریب میدهند و ضرر نفاق عاید خود آنها می‌گردد نه بمؤمنین چنانچه فرموده و لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ (۱) سوره فاطر آیه ۴۱ و محرک منافقین بر نفاق جهاتی احتمال داده شده:

۱- حفظ جان و مال و عرض خود زیرا که مسلمانها جهاد را بدستور رسول اکرم تا وقتی ادامه میدادند که کفار شهادتین بزبان جاری نمایند.

۲- نزد مسلمانها محترم باشند و مؤمنین بنظر اجلال بآنها نظر نمایند.

۳- اظهار اسلام مینمودند برای جاسوسی، که تفتیش نمایند و از اسرار مسلمانها اطلاع پیدا نمایند و بکفار خبر دهند.

۴- اظهار ایمان می‌کردند بطمع غنیمت و غیر اینها از اغراض فاسدی که در نظر داشتند و چون رسول اکرم (ص) مأمور بظاهر بود لذا در بسیاری اوقات افشاء سر آنها را نینمود.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا هَمِينَ طوری که بدن را صحت و مرض است قلب را نیز مرض و صحت است وقتی مزاج بدن از حد اعتدال خارج گردید به اینکه یکی از اخلاط چهارگانه خون، صفراء، سوداء، بلغم، غلبه نمود بر باقی اخلاط انسان

(۱) و احاطه نمیکند مکر و اندیشه نمودن بدی مکر باهلش یعنی بمکر کننده [.....]

صفحه : ۱۲۷

مريض میگردد آن وقت اگر قابل اصلاح باشد بمداوا از حد انحراف برمیگردد بحد اعتدال و مرض بصحت تبدیل میگردد، لکن ممکن است بطوری از اعتدال خارج گردد که علاج پذیر نباشد.

چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند با هم خوش

چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

(سعدی) همین طور قلب را نیز صحت و مرض است علامت صحت بدن ظهور آثار صحیح و حرکات معتدل و افعال پسندیده است صحت قلب عبارت از پیدایش اخلاق نیکو و اعتدال ملکات و صفات حمیده و اعمال پسندیده است.

هر گاه بدن صحیح و سالم باشد افعال طبیعی بطور شایستگی از آن ظهور و بروز مینماید، چشم درست می‌بیند، گوش واضح میشنود دست و پا هر یک عمل خصوصی خود را انجام میدهند و بر خلاف وظیفه خود عمل نمی‌نمایند.

قلب نیز وقتی سالم است که وظائف خصوصی خود را انجام دهد و وظیفه خصوصی قلب کسب معارف و علوم حقیقی است.

خداوند در مقام تعریف قلبی که خالی از قذارات نفسانی است برآمده و فرموده **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** (۱) سوره شعراء آیه ۷۸ قلب سالم محل اشراق نور علم و ایمان و جلوه گاه حضرت احدیت است همانطوری که مزاج سالم مایل بغذاء نافع بحال خود است قلب سالم نیز مایل بغذای روحانی است که آن کسب علوم و معارف میباشد.

خلاصه قلب وقتی صحیح و سالم است که در صفات و ملکات نفسانی حد وسط را احراز نموده باشد کسی که دارای ملکه عدالت

که جامع بین

(۱) مگر کسی که خداوند بوی عقل سالم عنایت فرموده.

صفحه : ۱۲۸

حکمت، شجاعت، عفت، است گردید، معلوم میشود که قلب وی سالم است و علامت صحت قلب اینکه است که محل اشراق نور معرفت گردد.

و مرض قلبی بجهاتی شدیدتر و علاج آن صعب‌تر و سخت‌تر از مرض بدنی است و بمراتب بسیار تداوی وی مهمتر و لازم‌تر است زیرا که قلب از شریف‌ترین اجزاء انسانی بشمار میرود بلکه اصل و حقیقت انسان قلب وی است بشری که قلبش مریض شد دیگر اسم انسانیت وی را شاید بایستی وی را در ردیف حیوانات محسوب گردانید.

هر وقت دیدی قلب تو مایل بکسب علوم و معارف و تحصیل تقوی نیست بلکه مایل بچیزهای باطل و بی معنی است بدان که تو مبتلا بمرض قلبی میاشی، از حضرت امیر (ع) است که

«۱» «طبع العلیل یمیل الی الأباطیل»

آن وقت بزودی خود را معالجه نما که اگر در معالجه کوتاهی نمایی مرض مزمن میگردد و معالجه مشکل میگردد.

و غلبه قوای سبعی و بهیمی است که قلب را مریض و کدر میکند و چون هر مرضی را بایستی بزدش معالجه نمود کوشش کن تا قوای حیوانی را رام گردانی و عنان آن را بدست عقل دهی و تحت حکومت عقل و ادارش نمایی تا آن را از مرض برهاند و بصحت آورد و اگر در مقام معالجه و علاج مرض قلبی بر نیامدی البته مرض شدیدتر میگردد تا آنکه داخل گرداند تو را در آن کسانی که در باره آنها فرمود فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً، و لهم عذاب أليم» سوره بقره آیه ۹.

(۱) اثر قلب مریض اینکه است که طبع مایل میگردد بچیزهای باطل.

صفحه : ۱۲۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱ تا ۱۳]

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳)

ترجمه:

وقتی بمنافقین گفته شد در زمین فساد نکنید گفتند جز اینکه نیست که ما مصلح و اصلاح کننده گانیم.

ای مؤمنین آگاه باشید که منافقین مفسد و تبه کارانند و لکن شعور ندارند و نمیدانند چگونه فساد مینمایند.

و وقتی بآنها گفته شد ایمان آورید همان طوری که مردم ایمان آوردند در پاسخ گفتند آیا ما ایمان آوریم همان طوری که مردمان

سفیه و بیخرد ایمان آورده‌اند ای مؤمنین آگاه باشید که آنهایی که مؤمنین را سفیه میدانند خود آنها سفیه و بی‌خرداند و لکن نمی‌فهمند.

[توضیح آیات]

اشاره

قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَلِحُونَ

(چرا منافقین نفاق میکردند)

در تفسیر مجمع البیان گفته برای منشأ نفاق منافقین دو احتمال داده اند یکی آنکه آنچه را مؤمنین فساد میدانستند بگمان آنها صلاح بوده زیرا چنین گمان میکردند که اگر نفاق و دو رویی کنند از جفای مؤمنین و کفار هر دو در امانند. و دیگر آنکه آنچه در باطن آنها مخفی بود انکار میکردند و عمل خود را طور دیگر وانمود میکردند به اینکه میگفتند ما خلاف نمیکنیم و مایل بکفار نیستیم و کتاب را تحریف نمیکنیم و خداوند کلام آنها را رد

صفحه : ۱۳۰

میکند که ای مؤمنین بدانید که اینکه هایی که فساد را صلاح میدانند اینها مفسدند و لکن شعور ندارند یعنی نمیدانند آنچه میکنند فساد است نه صلاح پایان و اینکه کسانی که خداوند خبر میدهد که در زمین فساد میکنند ظاهراً علمای کفار و منافقین بودند لکن علم آنها جهل مرکب و فهم آنها سفاهت و عقل آنها نکراء و شیطنت بود.

آری کبر و نخوت و خودخواهی و خودپسندی چشم عقل را کور می‌کند و آن‌گریزه انسانی را فاسد مینماید و مشاعر را تباه میگرداند چنانچه برای العین مشاهده مینمائیم کسانی که در شهوات نفسانی غوطه ور گردیده‌اند عمل زشت خود را خوب میدانند و خود را از دانشمندان عالی‌مقدار و از اهل کمال و دانش می‌پندارند و بمردمان با ایمان و با تقوی نسبت سفاهت و بی‌خردی میدهند و بنظر حقارت بآنها مینگرند و علماء را جهال و پست و بیمقدار و خود را از اهل فضل و دانش میدانند.

هر کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند

قَالُوا أَوْ تَوَمَّنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ

(چه کسی را سفیه گویند)

سفهاء جمع سفیه است مثل علماء که جمع علیم است و حکماء که جمع حکیم است. سفیه کسی را گویند که عقلش ناقص و رأیش فاسد باشد، و خداوند خبر میدهد که کسانی که مؤمنین را سفیه میدانند و نسبت بی‌خردی و نفهمی بآنها میدهند بدانید که خود آنها سفیه میباشند که از روی نفهمی چنین نسبتی بآنها میدهند.

صفحه : ۱۳۱

سفیه کسی است که عقل خود را تباه نموده

(چه کسی را عاقل گویند)

عاقل کسی را گویند که بتواند بقوه درّاکه خود تمیز دهد بین حق و باطل، کسی که حق و اولیای حق را نشناسد و اعمال فکر و تدبّر ننماید تا آنکه سعادت خود را تأمین نماید و در جهالت و بیخردی بماند و یوسف عزیز نفس ناطقه خود را مطیع نفس بهیمی خود گرداند و آن را بچاه مذلت خود پرستی ذلیل گرداند البته چنین کسی را نتوان عاقل و دانشمند نامید بلکه وی با حیوانات یکی است بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا او بدتر و پست تر از حیوانات بشمار میرود زیرا که حیوانات فاقد عقل و شعورند.

اینکه عقل موهبتی که خداوند بانسان کرامت فرموده و استعدادی که در وجود وی نهاده انسان ظَلُمًا جَهُولًا^(۱) از راه جهل و نفهمی ظلم بنفس خود نموده و آن را ضایع گردانیده و عقل خود را در اسارت نفس بهیمی درآورده و راه سیر بسوی عالم ملکوت را بروی خود بسته گردانیده و خود را در لجن زار طبیعت بدست غولان و سبعان قوای حیوانی بزنجیر آرزو و آمال بسته گردانیده.

آیا بایستی چنین اشخاص را سفیه و بیخرد معرفی نمود یا بزرگوارانی که اعمال فکر نموده و قوه عاقله خود را بکار انداختند و در تمام عمر نفس شریف خود را بزحمت انداخته تا آنکه راهی بسوی مبدء خود پیدا نمایند و از راه براهین عقلی و نقلی در مقام برآمده‌اند که راهرا از چاه تمیز دهند

(۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا سوره احزاب آیه ۷۲، یعنی عرضه نمودیم امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا نمودند از قبول و تحمل آن و ترسیدند از آن و اینکه بار گران را انسان قبول نمود و بدرستی که انسان بسیار ستمکار و نادان است.

صفحه : ۱۳۲

و بیای طلب طریق حق را بپیمایند و خود را باعلا- درجه قرب رسانند و سعادت حقیقی و فضیلت دائمی برای خود تأمین نمایند بدیهی است که چنین اشخاص در منتهی عقل و خردمندی و زکاوتند اینکه است که چون منافقین سفیه میباشند مؤمنین را سفیه میدانند زیرا که حقیقه ایمان و نور معرفت را نیافته‌اند و از لذائذ و حظوظ معنویات که مؤمنین با تقوی از آن بهره‌مند شده‌اند اینکه تیره‌بختان محرومند البته چنین مردمانی از روی نفهمی منکر حقایق میگردند. و تا اندازه‌ای حق دارند زیرا که چشم ندارند حقایق را بنگرند گوش ندارند کلمات حقّانی را استماع نمایند قلب و دل ندارند که ادراک واقعیات نمایند صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهَمُّ لَا يَرِجَعُونَ.

صفحه : ۱۳۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴ تا ۱۶]

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

ترجمه:

وقتی منافقین ملاقات مینمودند مؤمنین را می گفتند ایمان آورده‌ایم و وقتی با شیاطین خود خلوت می نمودند می گفتند ما با شما ایم و ما باظهار ایمان مؤمنین را سخریه و استهزاء میکنیم و بکیفر عمل آنها خداوند استهزاء میکند بآنها و طغیان و سرکشی آنها را زیاد مینماید. و منافقین کسانی میباشند که هدایت را فروختند بضرالت و گمراهی و اینکه معامله برای آنها خسران و زیان دارد و ربح و منفعتی عاید آنها نمیگردد و چون طریق هدایت خود را از دست دادند آنها هدایت نمی یابند.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا گویند شأن نزول آیه اینست که عبد الله ابی و متابعانش علی علیه السلام و جماعتی از مؤمنین را ملاقات نمودند و اظهار دوستی و مودت نسبت بآنها نمودند حضرت امیر (ع) فرمود دست از نفاق و دورویی بردارید گفتند چگونه نسبت نفاق بما میدهید در صورتی که ما مثل شما ایمان آورده‌ایم اینکه بود که خداوند خبر میدهد بمؤمنین که اینها دروغ میگویند و ایمان نیاورده‌اند.

وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ

(مقصود از شیاطین کیانند)

ظاهرا مقصود از شیاطین در اینجا بزرگان و متمولین و رؤسای منافقین

صفحه : ۱۳۴

میباشند «اذا خلوا» وقتی با آنها خلوت نمودند ما فی الضمیر خود را اظهار مینمایند که ما نیز مثل شما شیطانی هستیم بصورت انسان. و شاید اینکه خداوند رؤساء منافقین را شیطان نامیده برای اینست که اینها مثل شیطان شالوده مکر و خدعه و تدلیس میباشند و در واقع شیطان مجسمی میباشند که مردم را اغواء مینمایند و بکج روی و امیدارند بلکه مظهر و نماینده ابلیس لعینند. اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ همین طوری که صحیح نیست نسبت کار هجو و بیهوده کاری بخداوند دادن همین طور نمیشود نسبت استهزاء نمودن و سخریه کردن باو سبحانه داده شود زیرا که ذات کبریایی او بالاتر از آن است که متلون گردد به اموری که از نقایص بشری و از نقطه ضعف امکانی پدید میگردد.

پس باین لحاظ بایستی آیه را توجیه نمود و حمل بر معنایی کرد که در خور ذات اقدس الهی باشد اینکه است که گفته‌اند شاید معنی استهزاء نمودن ذات احدی اینکه باشد که با آنها معامله استهزاء کند مثل اینکه مدتی کفار را مهلت میدهد و اسباب آسایش و

تنعمات حیات و زندگانی دنیوی ایشان را باحسن وجه مهیا مینماید تا وقتی که خوب مطمئن شدند بحیات دنیوی و دنیا آنها را مغرور نمود دفعتاً تمام نعمتها را از آنها میگیرد *حَسِبَرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ* «۱» سوره حج آیه ۱۱ پس مهلت دادن بآنها همان استهزاء بآنان است.

و ممکن است گفته شود مقصود از استهزاء خداوند همان عکس العمل آنها است که بازگشت بخود آنها مینماید مثل اینکه فرموده

(۱) زیان و ضرر نمود هم در دنیا و هم در آخرت و اینکه ضرری است ظاهر و آشکار

صفحه : ۱۳۵

جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا و اشاره بهمین دارد قول حق تعالی که *وَلَا يَجْحِقُ الْمَكَرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ* «۱» سوره فاطر آیه ۴۱.

در حدیث است کسانی که بمؤمنین استهزاء مینمایند در قیامت درب بهشت را برای آنها باز می کنند وقتی خواهند وارد کردند در را می بندند اینکه است معنی قول حق جل شأنه *الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ* سوره مطففین آیه ۳۴، و بهمین معنی اشاره دارد در جای دیگر *سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* سوره توبه آیه ۸۰.

و در تفسیر قمی است که استهزاء حق تعالی عذاب اوست بمجازات استهزاء آنها.

وَيَمْدُدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و امیگذارد آنها را و جلو آنان را رها میکند «مجازاتا لاعمالهم» که آنچه خواهند بر طغیان و سرکشی خود بیفزایند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى ضَلَالَتٌ بَمَعْنَى حَيْرَتٍ است و هدایت راه یافتن، منافقین اختیار نمودند حیرت و ضلالت را بر هدایت و سعادت، کفر اختیار کردند و ایمان را رها نمودند.

(بیان صدر المتألهین در تفسیر آیه)

گفتار آن عالم ربانی را بطور اختصار در اینجا ترجمه مینمایم: چنین گوید در تفسیر خود، اما «شیاطینهم» منافقین با رؤساء خود مساوی بودند در تمرد حق و مخالفت و گناه و نیز در استبداد برای و انکار حق و اظهار باطل بصورت حق با هم شریک بودند.

(۱) و احاطه نمیکند مکر و کار بد و زشت مگر باهلهش یعنی بازگشت عمل بد بکننده اوست.

صفحه : ۱۳۶

و بدان که هر منافقی حقیقه و واقعا و باطنا شیطان است اگر چه ظاهر وی بصورت انسان نماید زیرا انسانیت بصورت نیست، مناط انسانیت قلب و حالات قلبی بشر است و در قیامت حشر منافقین با شیاطین است زیرا صفت شیطانی در باطن آنان نفوذ نموده مثل، مکر، خدعه، اعتقاد فاسد، اغواء خلق، حب استیلاء تمرد، تجبر، و غیر اینها که از اوصاف شیطانی بشمار میرود.

چه خوش گفته مولوی معنوی «ای آنکه خلاصه چهار ارکانی

دیوی و ددی و ملکی انسانی در تو است هر آنچه غالب آبی آنی»

بیان اینکه مطلب آنست که در انسان دو قوه موجود است یکی قوه علمیه و دیگری قوه عملیه قوه علمیه منقسم میگردد بقوه، عقلیه،

و قوه، وهمیه، و قوه عملیه منقسم می‌گردد بشهوئیه، و غضبیّه، و سعادت بشر منوط بتکمیل قوه علمیه و قوه عملیه است و قوه عاقله وقتی بکمال میرسد که بتکرار نظر و تدبیر در حقیقت موجودات و مطالعه نمودن امور الهیه قوه نظریه وی قوی گردد و طریق استدلال نمودن بوجه صحیح برای او آسان گردد.

و نیز باین است که قوای ادراکیه و قوای محرکه در تحت قوای عقلیه و سیاست آن مسخر گردند و در حکم عقل در آیند و مقهور وی شوند بطوری که نتوانند از حکم عقل تخلف نمایند.

قوای تحریکیه را سه رئیس است: ۱- قوه واهمه، که رئیس ادراکات جزئیه است، ۲- قوه شهوت، ۳- قوه غضب، قوه شهوت و غضب رئیس قوای محرکه‌اند و هر یک از آنها را شعب بسیاری است که بمنزله جنود و خدمه و فرمان برانند.

و اینکه چهار قوه‌ای که در انسان است: یعنی عقل، و هم، شهوت، غضب هر یک از آنها در ابتداء خلقت وی بالقوه‌اند یعنی هیچکدام بفعلیت و تحقق خارجی نرسیده‌اند و فعلیت و تحقق هر یک از آنها منوط باعمال و افعال مناسب

صفحه : ۱۳۷

آنان است و علامت قوت آنها همان ظهور آثار و اعمال مناسب آن است و وقتی یکی از آن قوای چهارگانه قوی گردید گویا انسان از آنها و داخل آنها گردیده اینکه است سز اینکه در احادیث بسیار دارد که در قیامت هر کس بصورت عملش و ملکاتش محشور می‌گردد.

کسی که در دنیا ادراک نمودن معارف بر وی غالب گردید و مایل گردید بطاعت و عبادت، و خود را تخلیه نمود از وسوسه‌های شیطانی و عادات و قیودات طبیعی و از خلق کناره‌گیری نمود چنین کسی بازگشت وی بعالم ملکوت عالم میشود و محشور می‌گردد با ملائکه مقربین چنانچه فرمود یوم نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا^(۱) سوره مریم آیه ۷۹.

کسی که غالب گردید بر وی قوای وهمیه باطله و مایل گردید با بداء شبهات و قیاسات فاسده و بمکر و خدعه و ریاء و سمعه و استهزاء و سخریه نمودن بندگان خدا و شهرت در بلاد و استبداد برای و متابعت هوای نفس و مخالفت اهل حق و اغواء مردم چنین کسی معاد و بازگشت وی بعالم شیاطین است بلکه خودش شیطانی است بصورت انسان و محشور می‌گردد با شیطان ملعون چنانچه در کلام حق تعالی است فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ^(۲) سوره مریم آیه ۶۹.

و کسی که غالب گردید بر وی «حب الشهوات از زن و اولاد و طلا و نقره» و غیر اینها از آنچه از مقتضیات قوای شهویه اوست معاد و بازگشت وی بسوی حشرات است چنانچه در کتاب کریم فرموده

(۱) روزی که محشور می‌گردند متقین بسوی پروردگار خود در حالی که سواره میباشند، و شاید اشاره باشد بمقام بلند اشخاص با تقوی.

(۲) قسم پروردگار تو ای پیغمبر اکرم که هر آینه محشور میکنم آنها را با شیاطین.

صفحه : ۱۳۸

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ تَا آنجا که تُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ^(۱) سوره انعام آیه ۳۸. و کسی که غالب گردید بر وی صفات سبعیه از ظلم، تعدی، عداوت حب، انتقام، و غیر اینها چنین کسی با سباع و درندگان محشور می‌گردد و إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ سوره تکویر آیه ۵.

پس از اینجا توان فهمید که در قیامت حشر مردم بیکی از اینکه انواع چهار گانه است. و محقق گردیده که منافقین حقیقتاً نه مجازاً

بقریه مشابیه شیطانند زیرا مدار نفاق آنها بر مکر و حيله و تدلیس و ترویج باطل بصورت حق است و باطن آنها بکثرت اعمال شیطانیه منقلب گردیده و بحقیقت شیطانی ظهور نموده تا آنجا که گوید **اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهٖم** چون نسبت تلبیس و استهزاء بحق دادن محال است در توجیه آیه پنج معنی گفته شده ۱- نسبت استهزاء بحق تعالی دادن از باب مشاکله جزاء با عمل است چنانچه فرموده **وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا** (۲) در جای دیگر **فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ** (۳) سوره بقره آیه ۱۹۰.

۲- ضرر استهزاء بخودشان عاید میشود نه بمؤمنین پس گویا خداوند استهزاء میکند بآنها.

۳- مقصود از استهزاء حق تعالی همان حقارت و خاری نزد اوست که مترتب بر استهزاء آنها میشود و مجازا لازم استهزاء را استهزاء نامیده‌اند

(۱) یعنی نیست جنبنده‌ای که در زمین چرا کند و نه در هوا طیران نماید مگر آنکه در قیامت محشور میشود.

(۲) جزاء و کیفر هر گناه و عمل بدی مثل آنست.

(۳) کسی که ظلم و تعدی نماید بشما، شما نیز تعدی کنید باو بمثل آنچه بشما تعدی شده.

صفحه : ۱۳۹

۴- خداوند در دنیا آنها را متنعم میگرداند بانواع نعمتها و در آخرت خلاف آن را مینماید چنانچه آنها خلاف باطن خود را در دنیا ارائه میدادند.

۵- خداوند معامله میکند با آنها معامله کسی که استهزاء میکند اما در دنیا مطلع میگرداند پیغمبر را بر اسرار آنها، با جدیت آنها بر کتمان نفاقشان و نیز مدتی آنها را مهلت میدهد تا آنکه آنها در سرکشی و طغیان فرو روند.

اما در آخرت، ابن عباس گفته «وقتی مؤمنین داخل بهشت و کافرین داخل جهنم میگردند منافقین وقتی دیدند درب بهشت باز شده میروند بسوی بهشت وقتی میرسند درب بهشت برویشان بسته میگردد اینکه است معنی قول حق تعالی **فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ** (۱) و اینکه استهزاء حق است، سوره مطففین آیه ۳۴. (پایان) **فَمَا رَیَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ**

(مقصود از تجارت چیست)

در محل خود مبرهن گردیده که طبایع جسمیه از اول خلقت تا مال امرش همیشه در تحوّل و تجدد و انتقال از حالی بحالی است و روح انسانی را نیز تحولاتی است و انسان مسافر بسوی عالم آخرت است و بایستی در اینکه مسافرت منافی و سودی بدست آورد و سرمایه‌ای که خداوند در فطرت اصلیه وی نهاده که آن قوه و استعداد کمالات بی‌اندازه است بفعلیت آورد و در اینکه مسافرت سود عاید کسی میگردد که سرمایه را تلف نموده و به استعداد جبلی که مبداء فیاض در فطرت و حقیقت وی نهاده خود را باعلی

(۱) پس امروز (یعنی روز قیامت) کسانی که ایمان آورده بودند بکفار می خندند و آنها را استهزاء مینمایند.

صفحه : ۱۴۰

درجه انسانی رسانیده اما کسی که سیر معکوس نموده و عوض آنکه بر سرمایه بیفزاید و آنچه در استعداد او بود بفعلیت آورد سرمایه خود را تلف نماید چنین آدمی البته زیان برده و خود را سرنگون ساخته و براه حق و حقیقت رهسپار نگردیده.

صفحه : ۱۴۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صِيمٌ بِكُمْ عَمِيَ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

ترجمه:

مثل منافقین مثال کسی است که در شب تاریک آتش برافروزد تا اطراف خود را ببیند چون که آتش افروخته شد و اطراف وی را روشن گردانید خداوند نور آن آتش را ببرد و آنها را واگذارد در ظلمات و تاریکی که چیزی نبینند. آنها کردند از استماع کلمات حقانی گنگند از گفتن کلمه حق کورند از دیدن آیات الهی و نشانه‌های قدرت ربانی پس آنها از کفر بایمان باز نمیگردند.

(بیان آیات)

اشاره

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي

(مقصود از مثال چیست)

مثال تشبیه نمودن معقول است بمحسوس که امر معقول را باندازه‌ای در پرده محسوس نشان دهند و به اینکه طریق چیزی دستگیر مخاطب و شنونده گردد و شاید اینکه حق تعالی تشبیه مینماید حال منافقین را بچنین کسی که آتش می‌افروزد که راه را از چاه تمیز دهد ناگهان آتش خاموش میگردد و وی در ظلمت میماند بیان باطن و حقیقت منافقین است که منافقین در ظلمت جهل و بیخردی گرفتارند بخیال خود بعمل نفاق و خدعه که مثال آتش است کار خویش را اندازه‌ای رونق میدهند و برای رسیدن بمقاصد شوم خود آتش فتنه و فاسد می‌افروزند و بهمان تظاهر بایمان روشنی اندکی در اطراف آنها احداث میگردد لکن ظلمت کفر باطنی آنها بحدی حدت دارد که روشنی ظاهری را تباه میگرداند و منافق را در ظلمت جهل و بی‌خردی

صفحه : ۱۴۲

سرگردان مینماید.

و شاید مقصود اینکه باشد که اثر تظاهر ایمان منافقین فقط در اینکه حیات موقت دنیوی است که روشنی مختصری دارد که جان و

مال آنها را حفظ مینماید چون مرگ رسید اثر ایمان آنها گرفته میشود و در قیامت در تاریکی کفر میمانند.

صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهَمْ لَا يَرِجْعُونَ

(مقصود از کری و گنگی و کوری چیست)

کری و گنگی و کوری «عدم و ملکه» است و در موردی استعمال میشود که محل-استعداد دیدن و شنیدن و تکلم نمودن را داشته باشد مثلاً سنگ یا جماد دیگر را نمیگویند کور و کر و گنگ است فقط اینکه اوصاف در باره انسان و حیوان صادق آید، انسان و حیوانست که هر گاه قوه شنوایی و بینایی از وی گرفته شود گویند کر و کور است.

و همان طوری که دست قدرت الهی در ابتداء خلقت انسان قوه بینایی و شنوایی و باقی قوای طبیعی در وی نهاده که بایستی بمرتبه ظهور و بروز برسد همین طور در باطن وی استعداد قوای روحانی گذاشته که بایستی از قوه بفعل آید و آن کبوتر قدسی روح و روان آدمی بدو بال علم و عمل در جو عالم روحانی در پرواز آید و عوالم خلقت را بچشم حقیقت بین خود بنگرد و زمزمه تسبیح و تهلیل قدسیان را بگوش دل خود بشنود و بزبان دل با آنها در راز و نیاز آید.

و ظاهراً مقصود از کری و کوری و گنگی در اینجا فقدان ادراکات معنوی است همین طوری که انسان بچشم سر الوان و اشکال را مینگرد و تمیز میدهد بین آنها و بگوش سر اصوات و کلمات را میشنود و معانی آن را ادراک مینماید و بزبان اظهار میکند آنچه را که در دل خود پنهان نموده

صفحه : ۱۴۳

همین طور در باطن خود نیز چشم و گوش و قوه بیان دارد چشم دل اگر باز شود موقعیت آن را دارد که آثار حق و نشانه‌های قدرت او را مشاهده نماید و اگر گوش دل باز شود آن وقت خواهد شنید که چگونه تمامی موجودات تسبیح و تمجید مینمایند آن فرد ازلی و آن موجود سرمدی را *إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ* «۱» سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶ و با آنها همراز میگردد.

ما سمیعیم بصیریم هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

(مثنوی) و اگر زبان دل باز شود آنچه بچشم و گوش جان شنیده بتوسط زبان سر ارائه میدهد و اظهار مینماید.

اینکه است که در اینجا خداوند در مقام بیان حال منافقین و کفار برآمده و برسول خود خبر میدهد که اینها بکلی قوای باطنه انسانی خود را از دست داده‌اند و آن استعدادی که خداوند در اصل خلقت آنها نهاده که بایستی در مرتبه ظهور و بروز رسانند بسوء اختیار خود مضمحل و نابود نموده‌اند و خود را بکلی از آن موهبت الهی محروم گردانیده‌اند و دیگر چشم و گوش و زبان دل آنها کار نمیکند بلکه مفقود الاثر گردیده و در قیامت نیز همین طور وارد محشر میگردند و *مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا* «۲» سوره بنی اسرائیل آیه ۷۴.

(۱) نیست چیزی مگر اینکه تسبیح مینماید بحمد پروردگار لکن شماها نمی فهمید تسبیح آنها را.

(۲) کسی که در اینکه عالم دنیا کور باطن باشد پس چنین کسی در آخرت نیز کور است، ممکن است کوری آخرت همان کوری دل باشد که بمراتب بسیار بدتر از کوری چشم سر است، و شاید مقصود، هم کوری دل و هم کوری چشم سر باشد که کسانی که

در دنیا چشم دلشان کور است در قیامت چشم دل و چشم سر آنها هر دو کور است، اینست که فرموده «و اضل سیلا».

صفحه : ۱۴۴

فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

(منافقین چگونه بازگشت نمیکنند)

وقتی قوای باطنه انسان از قوه بفعل نیامد و استعدادی که فیاض متعال در غریزه وی نهاده بود بسوء اختیار خود بالمره معدوم گردانید دیگر برگشتن برای او تصور ندارد اینکه است که در قرآن خبر میدهد که اینها پس از مردن میگویند: رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ «۱» سوره مؤمنون آیه ۱۰۱، و از آنها پذیرفته نمیشود و در اینکه عالم نیز وقتی استعداد و جهات قابل مضمحل گردید و معدوم گشت برگشتن امکان ندارد بین چگونه وقتی قوای جوانی که قوای طبیعی است از دست رفت دیگر بر نمیگردد، قوای روحانی و باطنی همچین است.

و شاید خداوند میخواهد برسول اکرم خود بفرماید که بیهوده خود را بزحمت نیانداز اینها گوش باطن ندارند که کلمات خدایی تو را بشنوند زبان حقیقت گو ندارند که تصدیق بکلمه طیبه توحید نمایند چشم دل ندارند که آیات و نشانهای قدرت خدایی را ببینند.

(یک نکته قابل توجه)

در اینکه ترتیب: صم، بکم، عمی، که اول کری دوّم گنگی سوّم کوری را ذکر فرموده البته اسراری نهفته و شاید اشاره باین باشد که چون انسان بایستی در دو قوس نزول و صعود سیر خود را بانتهاء رساند پس از آنکه در قوس نزول قدم باین عالم نهاد اول وسیله ترقیات و صعود وی بمرکز خود از راه گوش میشود که نخستین بایستی کلماتی از راه گوش ظاهر که شبکه و روزنه

(۱) پروردگار من برگردان مرا بدنیا شاید عمل صالحی کنم و تدارک ما فات نمایم که آنچه را باید کرده باشم و نکرده‌ام تلافی کنم. [.....]

صفحه : ۱۴۵

گوش دل است بوی تلقین نمود و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی نیز بهمین لحاظ است و از گوش سر بگوش قلب رسد و قلب تصدیق بنماید پس از آن زبان دل گویا گردد و زبان سر که ترجمان دل است اظهار نماید آنچه را در باطن خود مخفی دارد و کلماتی بزبان براند و تصدیق اولیای حق را بنماید.

پس از آنکه بدل و زبان تصدیق نمود و بمقررات و دستورات الهی که برای تکمیل نفس آدمی است عمل نمود آن وقت موفقیت پیدا مینماید که بچشم دل که بمراتب بسیار روشن تر و نافذتر از چشم سر است از روزنه چشم سر نظر کند بموجودات و آینه مانند کمالات الهی را از علم و قدرت و حکمت و باقی اسماء حسنی در آنها مشاهده نماید و از همین طریق ترقیات خود را در قوس صعود بجایی میرساند که برمیگردد بمرکز وجود خود و اینکه اشخاص کسانی میباشند که آیات خدایی را در مرئی موجودات مشاهده مینمایند و اشاره بهمین دارد قول حق تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «۱» سوره فصلت

آیه ۵۴.

لکن کسانی که اصلاً حاضر نیستند استماع کلمات حقانی نمایند و خود نیز چنین قوت و قدرتی ندارند که بدون فرا گرفتن از پیمبران و ارشاد علماء طریق حق را پیدا نمایند و بهمان راه مستقیم سلوک نمایند و تمام عمر خود را در لهو و لعب و امور طبیعی میگذرانند، البته چنین اشخاصی آن استعداد باطنی که در کمون وجود آنها مرکوز است میمیرد و هرگز از قوه بفعل نمی‌آید. آن وقت است که دیگر تعلیم و تعلم و ارشاد و تبلیغ اثر نمیکند و خنثی

(۱) بزودی نشان میدهیم آیات و نشانهای قدرت خود را در افقها و مراکز عالم و نیز در نفسهای آنها تا آنکه برای آنها ظاهر و هویدا گردد که اوست حق و حقیقت.

صفحه : ۱۴۶

میگردد بلکه ممکن است بعکس نتیجه دهد و چنین آدمی سیر معکوس نماید عوض آنکه صعود نماید علی الدوام در طریق سقوط پیش میرود و در باره چنین اشخاصی صادق آید قوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۱)

(منافقین را بجه صفاتی توان شناخت)

اخبار و آثاری که در باره صفات منافقین آمده بسیار است از جمله آنها صادق آل محمد (ص) از پدران و آنها از حضرت رسول (ص) روایت میکنند که گفت یا علی «مؤمن را سه علامت است: نماز، روزه، زکاة» و منافق را نیز سه علامت است «چون حدیث کند دروغ گوید، چون وعده دهد خلاف کند، چون امینش داند خیانت کند. و نیز عبد الله عمر از حضرت رسول (ص) روایت کند که چهار خصلت از علامت نفاق است دروغ در حدیث، عذر در عهد، فجور در خصومت خیانت در امانت.

بعض علماء گویند نفاق در دو چیز است یکی در قول و دیگری در عمل نفاق در کلام اینکه است که بزبان بگوید آنچه را که در دل ندارد چنانچه در آن آیه است وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ تَوْضِيح آیه گذشت. و نفاق در عمل اینکه است که عملش ریاء باشد نه برای قرب بحق تعالی و از روی اخلاص عمل نکند و چنین کسی اگر عملی کند از روی کسالت و سستی انجام میدهد و اشاره بهمین اشخاص دارد کلام خداوند وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ

(۱) بحقیقت ما خلق کردیم انسان را در بهترین صورت پس از آن برگردانیدیم او را در پست ترین پستیها.

صفحه : ۱۴۷

در حدیث دارد که مردی از اصحاب رسول الله حنظله نام وقتی در کوچه میرفت و میگفت من منافقم و بخود بد میگفت ابو بکر باو رسید و گفت چرا خود را منافق میدانی گفت من وقتی نزد پیغمبر میباشم دلم لرزان و اشکم ریزان است لکن وقتی از خدمت او میروم بخانه چنین حالتی ندارم بلکه خندان میشوم میترسم اینکه نفاق باشد در اینکه گفتگو بودند عمر رسید گفت من نیز همین طورم با هم آمدند نزد رسول اکرم (ص) و از او سؤال نمودند که آیا اینکه حالی که ما داریم علامت نفاق است حضرتش در پاسخ

فرمود اینکه نفاق نیست بخدا قسم اگر شما باین حال میماندید که پیش منید فرشتگان با شما مسافحه میکردند و دست در دست شما مینهادند.

صفحه : ۱۴۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

أَوْ كَذَّبَ مِنْ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَيْذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹)
يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

ترجمه:

منافقین مثل کسی مانند که گرفتار شده باشد در میان باران درشت قطره و شدید که سرعت از آسمان ریزان باشد و در آن باران بزرگ تاریکی ابر و غرش رعد و جهنگی برق بحدی رسد که از شدت رعد و برق و خوف از مرگ انگشتان خود را در گوششان گذارند خداوند بکافرین احاطه دارد.

و شدت برق بدرجه‌ای است که نزدیک است چشمهای آنها را ببرد و وقتی برق میجهد در روشنی برق قدمی راه میروند و وقتی تاریک میشود می‌ایستند و اگر خدا بخواهد چشم و گوش آنها را میبرد و آنها را کر و کور میگرداند محققا خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است.

(توضیح آیات

در بیان حال منافقین)

اینکه دو آیه نیز مثل آیه جلو بیان حال منافقین و تشبیه معقول بمحسوس است و در بعضی روایات دارد که منافقین وقتی می‌آمدند نزد رسول اکرم (ص) انگشتان خود را در گوششان میگذاردند از ترس آنکه مبادا حکم خدا بر کشتن آنها رسیده باشد اینکه بود که خداوند تشبیه نمود آنها را بچنین کسی که از ترس صاعقه انگشت خود را بر گوشش نهد و چون بدیده بصیرت دلیل واضح قرآن را میدیدند نزدیک بود که نور قرآن چشم قلب آنها را

صفحه : ۱۴۹

فرا گیرد و ایمان بر کفر آنها غالب گردد اینکه بود که کلمات قرآن را تشبیه ببرق مینماید که از شدت درخشندگی و نورانیت نزدیک است چشم و گوش دل آنها را برآید و وقتی منافقین فتح و فیروزی در مسلمانها میدیدند مایل باسلام میشدند و وقتی سختی بآنها میرسید متحیر میگشتند حق تعالی تشبیه نموده حال آنها را بحال اهل باران که وقتی برق میجهد چند قدمی پیش میروند

وقتی تاریک می‌ایستند و خداوند قادر و تواناست که چشم و گوش منافقین را بگیرد.

در تفسیر مجمع البیان راجع بتفسیر آیه و بیان تشبیهی که شده چند قول گفته:

۱- بارانی که از آسمان نازل میگردد تشبیه بقرآن است (و ما فیه من الظلمات) تشبیه است بامتحانات و ابتلاآت که در قرآن ذکر

شده و «رعد» اشاره بزجر است «برق» اشاره بیانات قرآن است «و صواعق» اشاره بمکافات دنیوی و عذاب اخروی است. (ابن عباس)

۲- شدت و راحتی دنیا را تشبیه نموده بارانی که در آن هم ضرر نصیب انسان میشود و هم نفع عاید آن میگردد و منافق ضرر دنیا

را از خود دفع مینماید لکن دنبال نفع آخرت نمیباشد.

۳- تشبیه نمود اسلام را بباران زیرا همان طوری که آب حیات بخش بدن است همین طور اسلام حیات بخش روح است و تشبیه

نموده ظلمتی که در باران دیده میشود بظلمت کفری که در نفاق آنها است و «رعد» در آن بجهاد در اسلام و کشته شدن در جنگ

و تشبیه نمود «خوف» را بوعده عذاب آخرت و شک آنها در دین و تشبیه نموده اظهار اسلام آنها را برقی که از ابر بجهد که در اثر

اسلام جان و مال و عرض آنها محفوظ ماند و تشبیه نمود عقوبات اخروی را «بصاعقه» که از ابر بجهد و تأیید مینماید اینکه قول را

روایتی که تشبیه

صفحه : ۱۵۰

نموده ایمان منافق را بآن ابری که وصف شد.

۴- ابن مسعود و جماعتی از اصحاب روایت نموده‌اند که دو مرد از منافقین از مدینه فرار کردند در بین راه آنها را رعد و برق و

باران شدید گرفت که نزدیک بهلاکت رسیدند و میگفتند کاش صبح شود و ما زود خدمت رسول الله (ص) رسیم چون صبح شد

خدمت رسول الله رسیدند و ایمان آوردند اینکه بود که نظر بزرگی شأن عمل آنها خداوند برای منافقین اهل مدینه مثال آورده

(گفتار علماء در علت حدوث برق)

بعضی از مفسرین چنین گویند که رعد صدای فرشتگانی است که ابرها را بشدت و سرعت میرانند و در اطراف عالم میگردانند و از

حضرت امیر علیه السلام است که «برق روشنی تازیانه‌ای است از آهن که فرشتگان بابر میزنند و بروایت دیگر تازیانه ایست از نور.

دیگری گفته مطابق حکمت طبیعی رعد صدای اصطکاک و فشرده‌گی ابرها است بر یکدیگر و برق آتشی است که از ابرها میجهد.

کسی که امور طبیعی را فقط مستند باسباب مادی و طبیعی میداند و از اسباب و علل عالیه چشم پوشیده همین است که گفته‌اند

بخارات زمین متصاعد میگردد بهوا و تشکیل ابر میدهد و در اثر اصطکاک ابرها بیکدیگر تولید صدا و صاعقه میگردد (چون بعضی

از ابرها دارای بار الکتریسته مثبت و بعضی منفی است در اثر برخورد بهم تولید رعد و برق مینماید) در اثر سردی هوا بخارات

منجمد و بسته میگردد گاهی بصورت برق و تگرگ و گاهی بشکل قطرات باران میشود و بزمین برمیگردد و اینها اگر چه روی

قاعده طبیعی صحیح است لکن چنانچه حکماء گویند برای هر موجود مادی طبیعی چهار علت است.

(بیان علل چهارگانه)

۱- علت فاعلی ۲- علت غایی ۳- علت صوری ۴- علت مادی، مثلاً

صفحه : ۱۵۱

نظر کن بتخت ساخته شده یا لباس دوخته شده و باقی موجودات مادی و ببین چگونه هر یک از آنها بدون یکی از آن چهار علت تحقق پذیر نمیشد علت فاعلی تخت، نجار است که بعمل خود صورت تخت را پدید می‌آورد، علت غایی تخت که محرک عمل نجار گردیده نشستن روی آن تخت است، علت مادی تخت چوب یا آهن یا هر چه از آن تخت میسازند، علت صوری تخت همان صورت تختی است که پس از تحقق آن سه علت تحقق میپذیرد و آن صورت تختی است که بآن لحاظ آن چوب یا آهن را تخت گویند، همین طور است تمام موجودات مادی طبیعی که پس از تحقق اینکه چهار علت پدید می‌گردد و بدون یکی از آنها وجود آن محال است.

از اینجا توان فهمید کسانی که در رعد و برق قائل بامور غیر طبیعی شده‌اند که آن را مستند بعقل عالی میدانند و می‌گویند صدای ملک یا تسبیح ملک یا غیر اینها است غرض آنها علت فاعلی اولیه است یا علت غایی است و چشم از علل مادی و صوری پوشیده‌اند.

و کسانی که حوادث را مستند بامور طبیعی میدانند هدف آنها همان محسوسات است و آنچه بحواس می‌آید و چشم باطن آنها کور است و علل فاعلی و غایی موجودات را نمی‌شناسند.

صدر المتألهین در تفسیر سوره بقره بیانی دارد که خلاصه آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید بدانکه موجودات مراتبی دارند بعضی فوق بعض دیگر و باین لحاظ علماء نیز درجاتی و مراتبی دارند مثل اینکه حکیم الهی و حکیم طبیعی هدف هر دو نظر و بررسی بحقیقت موجودات است لکن تفاوت بین آنها بسیار است.

هدف و نظر حکیم الهی علل عالیه از مجردات و ملائکه مفرّبین است تا برسد بخیر محض و وجود بخت و از آنجا سر رشته بگیرد تا برسد بآخرین

صفحه : ۱۵۲

مراتب موجودات پس از آن در علت غایی و غایت موجودات بحث مینماید که از کجا آمده و سر انجام بکجا خواهد رفت. لکن هدف و مرام حکیم طبیعی فقط در خصوصیات مواد و آثار و اموری است که بر مادّیات مترتب میگردد یعنی در علل و موجبات طبیعی بحث مینماید و آثار و خواص آن را بدست می‌آورد مادامی که طبیعت برقرار باشد.

خلاصه حکیم الهی بر اثبات هر چیزی برهان «لمی» می‌آورد و از علل و سبب و اصل اولی موجودات گفتگو میکند لکن نظر و هدف او مقصود بر وجود و هستی آنها نیست او از مبدء وجود می‌گیرد تا برسد بغایت.

و علل و سبب موجودات دو قسم است قسمی از عالم اعلی و قسمی از عالم ادنی، عللی که راجع بعالم اعلی است فاعل و غایت موجودات است و قسمی که از عالم ادنی است ماده و صورت موجودات است.

عارف الهی نظر وی دقیق‌تر و عمل او عالی و شریف‌تر از تمام آنها است زیرا که در تمام امور نظر او بحق و هدف نهانی وی علّة العلیل است و در براهین «اسماء الله» را حد وسط قرار میدهد و برای غیر آنها چنین شأن و مقامی نمیشد و اکثر مردم یا نظر آنها فقط بعالم طبیعت و محسوسات است یا در عالم باطن و اینکه دو دسته هر یک از آنها امور عالم را یک چشمه مینگرند.

و پس از آنکه در حصول رعد و برق چند قول گفته که پاره‌ای از آن را یاد آوری نمودیم چنین گوید تمام اینکه اقوال صحیح است زیرا که هر یک باعتبار مرتبه‌ای از مراتب عالم اظهار عقیده نموده‌اند (پایان) خلاصه هر کس که پیدایش رعد و برق را مستند بامور غیبی و ملائکه موکلین میدانند نظر وی بعقل معنوی و امور باطنی است که علت و منشأ امور طبیعی میباشند و کسی که امور عالم را مستند میدانند بامور طبیعی اگر چه آن نیز در مرتبه ظاهر درست گفته البته امور طبیعی مسبوق بماده و مدت

صفحه : ۱۵۳

و باقی علل طبیعی است لکن چون قصور فهم او اجازه نمیدهد که نظر خود را بالا-برد و علت العلل را بنگرد اینک است که در همین جا توقّف نموده و همه چیز را مستند بطبیعت بیشعور مینماید و چشم از علت حقیقی آن پوشیده.

لکن انسان کامل کسی است که وجهه قلبش و هدف مرادش یکی باشد و همه را مستند بیک حقیقت داند و بداند که علل طبیعی معدّ و شرائطی بیش نیستند و همه مسخر امر حق عز و جل و مطیع اوامر تکوینی میباشند و اشاره بهمین دارد آنجا که گفته اَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ اَفَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ «۱» سوره واقعه آیه ۵۸ اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ اَفَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْزَارِعُونَ «۲» سوره واقعه آیه ۶۳.

- (۱) آیا چنین گمان میکنید نطفه منی که از شما ریخته میشود شما خلق میکنید آن را یا ما خالق آن میباشیم.
(۲) آیا گمان میکنید دانه را که در زمین فرو میکنید شما آن را در زمین میرویانید یا مائیم روینده آن.

صفحه : ۱۵۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

ترجمه:

خطاب از حضرت عزت بتمامی افراد بشر است که امر فرموده بعبادت و بندگی پروردگار، که عبادت و بندگی نمائید آن کسی که خلق کرد شما را و خلق نموده کسانی را که پیش از شما بودند شاید از راه عبادت و بندگی پرهیز کار گردید.
بندگی و عبادت نمائید آن کسی را که زمین را برای شما گسترانید و آسمان را سقف شما قرار داد و آب را از طرف بالا برای شما ریزان نمود و به آب میوه‌جات و انواع و اقسام مأكولات از زمین بیرون آورد که روزی شما باشد پس قرار ندهید برای خداوند ضدّ و ندد و حال آنکه شما میدانید.

(توضیح آیات)

اشاره

پس از آنکه خداوند جلیل بیان نمود حال متقین را و باندازه‌ای عظمت و شأن و اوصاف آنها را تذکر داد و نیز توضیح داد که کافرین کیانند و چطور بر قلب و چشم و گوش ایشان پرده نهاده و بیان فرمود خباثت نفس منافقین را و اینکه قلب و دل آنها مریض

است خطاب به تمام افراد بشر مینماید از مؤمن و کافر «مکر اطفال و مجانین که خارج از حکمند» که وظیفه شما اینکه است که عبادت و بندگی نمائید پروردگار خود را و مخالفت ننمائید.

روایت از ابن عباس و حسن است که هر کجا در قرآن «یا ایها الناس» دارد در مکه نازل شده و هر جا «یا ایها الذین آمنوا» دارد در مدینه نازل گردیده و شاید سرش اینکه باشد که هنگام نزول آیه اهل مکه هنوز ایمان

صفحه : ۱۵۵

نیاورده بودند لکن بسیاری از اهل مدینه وقت نزول آیات مؤمن بودند.

و بعضی از علمای تفسیر چنین گویند حکمت الهی اقتضاء نموده که در کلام خود هر جا مراد جمهور مردمند «یا ایها الناس» گوید و هر جا مقصود خصوص مؤمنین است «یا ایها الذین آمنوا» گوید و هر جا مراد اهل ولایت و مؤمن کامل است «یا عبادی» گوید.

و غرض تنبیه و نشان دادن مراتب بشر است که اکثر افراد در مرتبه حیوانی مانده‌اند اگر چه هنوز استعداد ترقی دارند و بعضی قدمی بالاتر نهاده و بمرتبه نفس ناطقه رسیده‌اند و دارای ایمان گردیده‌اند و آنها علماء و دانشمندانند و بعضی قدمی فراتر گذارده و بمرتبه «عقل بالفعل» رسیده‌اند و آنها عباد الله و ربانین میباشند.

و گویند عرب وقتی خواهد یک مطلب مهمی بگوید برای اینکه مخاطب را حاضر گرداند برای شنیدن «یا ایها الناس و یا ایها الانسان» می گوید اعْبُدُوا رَبَّكُمْ

(معنی عبودیت و عبادت چیست)

عبودیت در لغت بمعنی اظهار تذلل و انقیاد و فرمانبری کوچک است نسبت بزرگ و عبادت منتهی درجه تذلل است نسبت بکسی که در منتهی درجه فضیلت و احسان و بزرگواری باشد اینکه است که بیشتر امر فرموده که: أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ.

کسی که اندک فهم و شعوری دارد فکر خود را بکار می‌اندازد تا آنکه خود و خدای خود را بشناسد پس از شناسایی خود که از شریفترین موجودات بشمار میرود خدای خود را نیز میشناسد

«۱» من عرف نفسه فقد عرف ربه»

(۱) در حدیث مشهور است کسی که نفس و حقیقت خود را شناخت بهمان شناسایی خود، خدای خود و مربی خود را میشناسد.

صفحه : ۱۵۶

چنانچه گفته‌اند خود شناسی کلید خداشناسی است وقتی خود را ببندگی و خدای خود را به الوهیت شناخت میفهمد که بایستی اظهار ذلت و تواضع و بندگی خود را مخصوص گرداند بکسی که جان و هستی او در کف اختیار اوست و علی الدوام از او فیض میگیرد و اگر لحظه‌ای فیض وجود از «مبدء فیاض» بوی نرسد فوراً از هستی بی نصیب میگردد.

رَبُّكُمْ آن مربی و پروردگاری که شما را از نیستی بهستی آورده و آنچه لازمه بقاء و کمال و ترقی و سعادت شماست بنیکوتر وجهی در دسترس شما نهاده زمین را فرش و مهد قرار داده که در آن آسایش نمائید و آسمان را سقف و بالای سر شما قرار داده که باران رحمت بر شما ریزش کند و از اقسام و انواع خوراکی‌ها و میوه‌جات بهره ببرید و روزی خود را بدست آرید.

چه قدر عجیب است که انسان ناسپاس با اینکه همه نعمتهای گوناگون که بشمار نمی‌آید و إِنَّ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا «۱» سوره

ابراهیم آیه ۳۷، که خداوند برای وی مهیا نموده سپاس ولی نعمت خود را نمینماید و او را بوحدهت و یگانگی ستایش نمیکند و برای او ضدّ و ندّ میترشد و چنین گمان میکند که غیر حق تعالی در بقاء و دوام وجود وی مدخلیت دارند مثل اینکه گوید اگر فلانی نبود مثلاً مرده بودم یا فلان دواء نبود هرگز مرضم رفع نشده بود و امثال اینها بیچاره نمیداند تمام امور و آنچه هست از حق و مسخر امر وی اند و بدون اراده خالق متعال محال است چیزی در عالم انجام گیرد.

باعتباری میتوان تمام موجودات را «عباد الله» نامید لکن بعضی با اختیار

(۱) و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید هرگز نتوانید آنها را شماره نمائید و بحساب آورید.

صفحه : ۱۵۷

عبادت میکنند مثل افراد بشر و جن و ملائکه و بعضی بدون اختیار بلکه مسخر امر تکوینی حق و مجبور در فرمان بری میباشند مثل تمام افراد حیوانات، انواع و اقسام نباتات، انواع و اقسام جمادات، که همگی آنها مسخر و مطیع امر تکوینی میباشند و هیچ یک از آنها از عبادت مرجوعه بخود سستی نمینمایند **اللّٰذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ** آن خدایی که شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و شما را تربیت نموده و آنچه لازمه هستی و بقاء و تعیش شما بوده بنیکوترین وجهی در دسترس شما نهاده.

و آن خدایی که خلقت فرمود کسانی که پیش از شما بودند از آباء و اجداد شما یا مقصود کلیه موجوداتی است که مقدمه وجود انسانند از کرات و سیارات و موجودات ارضی و سماوی و انواع و اقسام موجودات بری و بحری که آنها پیش رو و پیش قراول و شما جوهر و نتیجه و غایت همه موجودات میباشید در حدیث قدسی خطاب بر رسول اکرم (ص) است

«لولاک لما خلقت الافلاک»

اگر تو نبودی آسمان و زمین را خلق نمیکردم.

خلاصه گوش زد بشر مینماید که خالق و مربی تمامی موجودات حاضر و گذشته و آینده یکی است و مثل و ضد و انبازی برای وی تصور ندارد.

(اعتراض، امر بکسی که تمرد مینماید لغو است)

چون ظاهراً «اعبدوا ربکم» خطاب بتمام افراد بشر است و همگی مشمول امر حق و مأمور بعبادتند در اینجا اشکالی بنظر می آید که در صورتی که خداوند عالم است که بیشتری مردم او امر حق را نمیپذیرند و اطاعت نمینمایند پس چگونه آنها را امر بعبادت نموده در صورتی که امر نمودن بکسی که یقیناً تمرد مینماید و عصیان می ورزد لغو است بلکه عقلایی نیست.

صفحه : ۱۵۸

و نیز اگر بمردمان عاصی امر نمی نمود گناه آنها و تیره بختیشان بمراتب بسیار کمتر بود زیرا چنانچه در محل خود مبرهن گردیده آنها بمخالفت و تمرد نمودن او امر حق تعالی مستحقّ عذاب میشوند پس خداوند رؤوف مهربان که از راه لطف پیمبرانی فرستاده و کتابهای آسمانی نازل نموده میداند که عاصیان بسیار زیادترند از مطیعان و در اثر نافرمانی عذاب بر آنها مترتب میگردد پس اینکه چه لطف و کرمی است در باره آنها که سبب عذاب آنان گردد.

پاسخ اعتراض اول که امر نمودن بکسی که نمیپذیرد لغو است و کار لغو شایسته حکیم نیست صحیح است و عاصی و غیر عاصی

نزد حق تعالی همیشه حاضر و معلومند لکن خطاب و لو آنکه عمومیت دارد ولی مقصود اصلی اشخاصی میباشند که حالت قبول و اطاعت در آنها هست و اوامر حق را می پذیرند لیکن چون تشخیص خارجی در بین نیست و تمام افراد بشر مساوی و یکسان بنظر می آید بایستی اوامر بطور اطلاق و شمول باشد تا اینکه حجت نسبت بتمام افراد تمام گردد و کسی نتواند اعتراض نماید که اگر خداوند بمن امر نموده بود و مرا مکلف گردانیده بود اطاعت میکردم و سعادت مند میگرددیم و باین لحاظ چنین گمان کند که لطف حق تعالی در باره او تمام نیست.

پاسخ اعتراض دوم آری عاصی و گنه کار علاوه بر اینکه آن فوائد کذایی که در اثر اعمال و افعال بخصوص بایستی نصیب وی گردد آن را از دست داده و خود را بدرک حیوانیت پرتاب نموده، مخالفت نمودن و عصیان ورزیدن مزید بر تیره بختی وی گردیده لکن چون در تمام افراد بشر قوه و استعدادی نهفته که مقتضی کمال و موقعیت استکمال دارد ولی از قوه بفعل رسیدن آن منوط بمحرک خارجی است و لطف خداوند در باره انسانی که استعداد کمال بوی داده اینکه است که آنچه مدخلیت دارد که او را از قوه

صفحه : ۱۵۹

بفعل آورد و وی را بکمال انسانی برساند در دسترس او بگذارد و گر نه استعداد در او لغو و بی ثمر میگردد و نقض غرض لازم آید و آن مقصود نهانی که استکمال باشد بوجود نمی آید.

و عقب ماندن انسان و بکمال نرسیدن او گاهی مستند بعدم وسائل و اموری است که خارج از اختیار وی است و گاهی مستند بسوء اختیار او است که با آنکه تمام وسائل استکمال و ترقیات در دسترس وی بوده خود را محروم نموده و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی در باره کافر نیز لطف است و از متممات فیض است که اگر نمیبود لطف حق در باره بشر تمام نبود. اگر خداوند دستوراتی بتمام افراد بشر نمیداد و راه سعادت و خوشبختی را بآنها نشان نمیداد هرگز آن قوه و استعدادی که در کمون آنها نهاده بفعلیت نمیرسید آن وقت عقب ماندن آنها مستند باو میشد اینکه است که لطف و کرم خداوندی مقتضی ارشاد بطریقی است که انسان را بسعادت و فضیلت رهبری نماید.

و کسی که کفران نعمت ارشاد نمود و باختیار و دانسته طریق هدایت را از دست داد و در بیراهه سلوک نمود عقب ماندن وی منوط بسوء اختیار خود اوست، آنچه راجع بمرئی عالم است در تربیت بشر و اسباب سعادت او تام و تمام است.

خلاصه چون در تمام افراد بشر استعداد کمال گذارده و کمال یافتن منوط بارسال رسل و انزال کتب آسمانی است پس برای اینکه فیض وجود از قبل او تمام شود تمام افراد بشر را مشمول امر و نهی نموده اینکه است که دانشمندان گفته اند وجود رسول و تعیین امام لطف است و کرم خداوندی مقتضی چنین لطفی است که مردم را از ضلالت و گمراهی بشاه راه هدایت رهبری نماید.

صفحه : ۱۶۰

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

(معنی لعل چیست و چگونه نسبت امیدواری بخدا توان داد)

کلام در معنی تقوی و مراتب تقوی گذشت چیزی که بایستی گفته شود اینکه است که فرمود لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ علمای لغت گفته اند لعل بمعنی طمع و امیدواری است لکن باین معنی نسبت بحق تعالی نمیتوان داد و در قرآن هر جا لعل آمده یا امیدواری است که

راجع بگوینده باشد مثل قوم فرعون که گفتند لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ (۱) و گاهی امیدواری راجع بشنونده است مثل لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۲).

و آن رجائی است راجع بموسی (ع) و هارون (ع) که شما با فرعون کلمات نرم و لین بگوئید و امیدوار باشید شاید پذیرد. و نیز لعل در قرآن بمعنی «کی» آمده در قصه یوسف لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی تا اینکه بر گردم و بمعنی «کان» نیز آمده در سوره شعراء وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ یعنی گویا شما همیشه جاویدانید و غیر اینها که «لعل» بمعنی بسیار آمده، و در اینجا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی شما عبادت کنید شاید متقی و پرهیز کار گردید یعنی در اثر عبادت ممکن است متصف گردید بصفه حمیده تقوی که آن ملکه نفسانی و حالتی است که در اثر عبودیت و بندگی متحقق میگردد و حقیقت عبودیت از کمال ایمان پدید میگردد و از آن عزم و ثبات و استقامت در بنده گی تحقق می پذیرد.

(۱) شاید ما متابعت و پیروی نمائیم ساحران را.

(۲) شاید فرعون متذکر گردد و بترسد،

صفحه : ۱۶۱

و چنانچه در توضیح آیه اول گفتیم اینکه ایمان و نماز و زکاة را از خواص و آثار متقین قرار داده چنین فهمیده میشود که تقوی فقط اجتناب از معاصی و عمل بطاعات نیست اینها از اعمال و افعال جسمانی بشمار میروند تقوی ملکه نفسانی است که از کمال ایمان و کمال عمل صالح پدید میگردد بلکه رتبه آن از ایمان بغیب نیز بالاتر است زیرا که ایمان بغیب را با آنکه عمل قلبی است از متفرعات و خواص متقین قرار داده.

و از لفظ «لعل» میتوان استفاده نمود که هر عبادتی از هر کسی سرزند حتما تقوی آور نیست اگر عبادت دائمی باشد و با تمام آداب و شرائط و با خلوص نیت که اساس عبادت است توأم گردید شاید تقوی آور شود چنانچه میبینیم بسیاری از مردم عبادت میکنند لکن از تقوی تهی میباشند و آیه إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ شاهد بر اینکه مطلب است که عبادتی که از روی تقوی سرزند لایق پیشگاه قرب احدی است.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ نَد: بمعنی لغوی اخص از مثل است زیرا هر دو چیزی که در جوهر و حقیقت مشابه یکدیگر باشند هر یک از آن دوراند یکدیگر گویند و دو چیزی که شبیه بهم باشند و لو فقط در عوارض مثل رنگ یا شکل یا غیر آن هر یک از آن دو را مثل هم گویند پس هر ندی مثل هست لکن هر مثلی ند نیست.

و معنی ظاهر آیه اینکه است که بنوع بشر امر فرموده که خدای یگانه را بپرستید و برای خدا اشباه و امثال از صنمها و بتها و غیر اینها که نمیبینند و نمی شنوند و نه شعور دارند قرار ندهید و تخیلات را رها کنید و چندین هزار خدایان دروغی بر خود تراشید در صورتی که میدانید کاری از دست

صفحه : ۱۶۲

آنها ساخته نمیشود و قدرت ندارند که بشما افاضه نمایند نعمتی از نعمتهایی که پروردگار عالم بشما عنایت نموده از خلقت عالم که زمین را گسترانیده و مهد و محل آرامگاه ما قرار داده و آسمان را سقف و بالای سر شما نهاده و باران رحمت بر شما ریزش مینماید برای فراوانی و وسعت روزی شما.

بزرگتر گناهی که در صفحه گیتی و صحیفه اعمال بشر دیده میشود ناشناسی خدای جهان است و کلیه مفسد روحیه و اجتماعیه از

همین جا سر چشمه میگیرد کسی که مبدء کون را نشاخت در اثر ضعف و نادانی و احتیاجات بیشمار توسل مینماید باو هام و خیالات و بوهم خود چندین هزار خدا برای خود میتراشد و چنین گمان میکند که خدایان دروغی کاری از دستشان برمی آید و قلب خود را تیره و تار میگرداند و بر بیچارگی و افسردگی خود می افزاید.

بزرگترین تفضّلی که در باره انسان شده همانا شناسایی مبدء هستی است کسانی که روح حقیقت و آن نور نهانی عالم را دیدند و باو دل بستند و مواجه باو گشتند هرگز بسنگ و چوب و کلوخ طبیعت دل نمیبندند همیشه با دلی مملوّ از محبت و نشاط لبخند میزنند و چنان آشفته جمال اویند که اقبال و ادبار عالم طبیعت چندان اثری در آنها ندارد زیرا که خورشید جهان تاب معرفت چنان آنها را شیفته خود گردانیده که دیگر نظری بخود ندارند چه جای غیر.

ای انسان «ظلوما جهولا» موقعیت و مقام خود را بشناس و قدمی پیش رو و بجان و دل با مبدء هستی مواجه شو و بین چه عالم جان فزایی میبینی

«اگر بینی و دست از ترنج شناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را»

آن وقت خواهی فهمید که تمامی ممکنات نسبت باو مثل سرابی بیش نیستند که *يَحْسَبُهُ الظَّالِمُ مَاءً* چه جای اینکه ضدّ یا ندّ یا مثل او باشند.

صفحه : ۱۶۳

آری هر چشمی تاب دیدن آفتاب جهان تاب و اشعه نور وجود حقیقی را ندارد.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

دل از غیر بکن و دست نیازمندی بدر خانه بیناز دراز کن و اظهار ذلّت و عبودیت و شکستگی بنما:

دست حاجت چه بری نزد خداوندی بر که رحیم است و کریم است و غفور است و ودود

که شاید از راه فضل و کرم از طریق تقوی برای تو راهی باز نماید و تو را مجذوب گرداند آن وقت در مقام امن و امان بیاسایی «انّ المتّقین فی مقام امین».

صفحه : ۱۶۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]

اشاره

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

ترجمه:

اگر شما در شک و ریب میباشید از آنچه نازل گردانیدیم ما بر بنده خود «محمّد (ص)» و گمان میبرید خودش اینکه کلمات را ساخته پس شما نیز یک سوره مثل آن بیاورید و گواہانی از خود بطلبید غیر از خدا اگر راست گویانید. و اگر چنین سوره‌ای نیاوردید و هرگز نتوانید آورد پس بترسید از آتش آن چنانی که هیزم و آتش گیرانه آن مردمانند «یعنی کفار» و سنگها که آماده و مهیا شده آتش میباشند برای کفار.

(توضیح آیات)

(اعجاز قرآن)

پس از آنکه خداوند سبحان حال منافقین و کفار را بیان نمود و از راه خلقت آسمان و زمین و انزال باران و روئیدن زمین اثبات صانع و خالق و مربی عالم را فرمود در مقام اثبات حقایق قرآن و صدق رسول بر آمده و نیز برای اینکه بدلیل روشن که تا قیامت هر کس بقدر فهم و ذکاوت خود بتواند اعجاز قرآن را بفهمد و برای همه مردم حجت باشد و نیز رسالت و نبوت رسول اکرم (ص) ثابت گردد در مقام تحدی و اثبات حقایق قرآن بر آمده و «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا بِهِ آيَاتٍ فَاعْتَبِرُوا» که ای گروه مخالفین اگر گمان میکنید اینکه قرآنی که از عالم قدس فرو فرستادیم بر بنده خاص خود و بصورت الفاظ و حروف در آوردیم از جانب

صفحه : ۱۶۵

حق تعالی نیست و کلام بشر است شما نیز بظاهر بشریت بشری هستید مثل او «انا بشر مثلكم» یک سوره مثل قرآن بیاورید و گواہانی از خود و کسانی که مثل شما میباشند از منکرین قرآن بخواهید و مقایسه نمائید با یک سوره قرآن و لو سوره کوچک مثل سوره «کوثر» و امثال آن اگر مثل هم است در تمام خصوصیات و مزایا آن وقت جا دارد که انکار نمائید که قرآن کلام حق باشد «عبدنا»

(عبدت مطلق مخصوص بر رسول اکرم است)

هر جا در قرآن در باره پیمبران عبد گفته با اضافه باسم اوست مثل «عبدنا داود» «عبدنا ایوب» و اختصاص عبدیت و عبودیت مطلق بر رسول اکرم (ص) اشاره بعلو مرتبه و مقام وی است در مرتبه عبودیت که گویا تمام جهات بشریت از جسمانیت و روحانیت وی فانی گردیده در جهت عبودیت و بندگی و عبد صرف گردیده که از خود هیچ ندارد و مصداق کامل

۱ «العبد و ما فی یده کان لمولاه»

گردیده.

در اینکه آیه اشاره و تلویح ملیحی دارد که نشان میدهد قرآن کلام حق تعالی و در مقام اعجاز فرود آمده نه کلام رسول زیرا که نسبت عبدیت بیغمبر (ص) میدهد و عبد از خود هیچ ندارد خود و آنچه در دست اوست مال مولای اوست پس آنچه گفته و نسبت بحق داده کلام حق است ما ینطق عن الهوی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحیٌ یُّوحی «۲» سوره دهر آیه ۳، و شاید برای

(۱) بنده و آنچه در دست وی است مال مولا و صاحب اوست.

(۲) پیغمبر (ص) از روی هوای نفسانی سخن نمیگوید نیست آن مگر وحی که باو وحی گردیده شده.

صفحه : ۱۶۶

اینکه باشد که توهم نشود چون پیغمبر (ص) شخص فوق العاده‌ای بوده کلام او نیز فوق کلام باقی افراد بشر است لهذا اعراب نتوانستند مثل کلام او بگویند و در جای دیگر قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۱) سوره اسراء آیه ۸۸.

و در جای دیگر أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲) سوره هود آیه ۱۳.

و اینکه تا امروز که، یکهزار و سیصد و هفتاد و شش سال از هجرت رسول اکرم (ص) میگذرد و با شدت عداوتی که در هر عصری با دین اسلام داشته و دارند کسی نتوانسته مثل سوره کوچکی از قرآن انشاء نماید خود یکی از معجزات قرآن بشمار میرود زیرا که در کلام عرب «لن» برای نفی ابد است و اینکه پیش گویی قرآن که هرگز در هیچ وقت و زمانی کسی یافت نمیشود که بتواند مثل قرآن یا سوره‌ای از آن بیاورد اخبار بغیب است و اخبار بغیب دلیل دیگری است برای اثبات حقایق قرآن.

(قرآن از چه جهت معجزه است)

خارق العاده بودن قرآن نه فقط در فصاحت گفتار و طلاق بیان است بلکه اعجاز قرآن را طرق بیشماری است که کوچک‌تر آن که هر کس

(۱) ای پیغمبر بگو اگر هر آینه جن و انس جمع گردند بر اینکه مثل اینکه قرآن را بیاورند نتوانند مثل آن را بیاورند و لو آنکه پشت پشت هم بگذارند.

(۲) آیا میگویند نسبت قرآن بخدا دادن دروغ و افتراست بگو باینها شما ده سوره بهم بیفید مثل قرآن و هر کس را خواهید کمک بگیرد غیر از خدا اگر راست می‌گویید که قرآن از جانب خدا نیست

صفحه : ۱۶۷

میتواند خود را بآن قانع گرداند و حجت برای وی تمام شود اینکه است که بشهادت تمام فصحاء و ادباء عالم و کسانی که اهل لسانند بیان و اسلوب و نظم حروف و ترکیب کلمات قرآن در درجه علیا و مرتبه قصوی از فصاحت و بلاغت واقع گردیده و چنانچه گفته‌اند علم فصاحت و بلاغت و ادبیات در آن زمان بمنتهی درجه کمال رسیده بود و قرآن بزبان عرب نازل گشته با اینکه حال نتوانستند مثل کوچکترین آیه‌ای از قرآن بیاورند و با آن شدت عداوت و دشمنی که با رسول الله (ص) داشتند بین چگونه راضی بجنگ و خونریزی و اسارت اهل و عیال شدند و معارضه بقرآن نکردند شکی نیست اگر قرآن کلام بشر بود و خود پیغمبر (ص) انشاء نموده بود چون آنها نیز اهل لسان بودند چندین قرآن مثل اینکه قرآن می‌آوردند و ثابت مینمودند که اینکه قرآن کلام خود او است و از طرف حق تعالی نازل نگردیده و اگر آورده بودند البته در محافظت آن میکوشیدند و شایع مینمودند و تا حال باقی مانده بود بلکه دشمنان اسلام در هر وقتی بما ارائه میدادند و برخ ما میکشیدند و در همه جا اعلام مینمودند چه شد که خبری از آن معلوم نیست.

شکی نیست که پیغمبر اکرم (ص) بحسب ظاهر امی و بی‌سواد بود معلّم و آموزگاری ندیده بود مال و مکتبی نیز برای او نبود در شکم مادر پدر از دست وی گرفته شده در کودکی بی‌مادر گشته و در کفالت جدش عبدالمطلب بحدّ رشد رسیده بود با اینحال عادهً محال است همچو کسی از حال پیمبران گذشته و نیز از وقایع آینده که کسی جز خدا نمیداند اطلاع کافی پیدا نماید، آری علوم و دانش او از دیگری اخذ نشده ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحیٌ یُّوحِی سوره نجم آیه ۳، بلکه او قلب عالم وجود و نهاد آفرینش است که خداوند طریق علم و دانش را بوی آموخته و میتوان

صفحه : ۱۶۸

گفت حقیقت قرآن و محلّ نزول آن همان سینه محمّد (ص) و خلق نازنین اوست و سینه پاک او همان «لوح محفوظ» است که بقلم قدرت علوم اولین و آخرین در آن ثبت و ضبط گردیده و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالیٰ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱) سوره واقعه آیه ۷۶، و اینکه قرآنی که در دست ما است تظاهرات آن است که از مصدر پاک خداوندی فرود آمده و بصورت حروف و کلمات درآمده برای آنکه افراد بشر از راه گوش پیاره‌ای از حقایق برسند و راهی بسوی فضیلت و سعادت پیدا نمایند.

(معجزه قرآن منحصر بالفاظ و پیش‌گویی نیست)

کسی که اندک تفکر و تدبّر نماید در آیات قرآنی و پیاره‌ای از اسرار و معانی و معارف و رموز و دقایق علوم و نکات قرآن اندک اطلاعی پیدا نماید حقایقی می‌یابد که عقل او مات و متحیر میماند و بی‌اختیار در برابر دستورات و تعلیمات قرآن زانو میزند و خاضع می‌گردد و سر اطاعت بزیر انداخته تسلیم اوامر آن می‌گردد.

اگر فقط بفصاحت و بلاغت و اسلوب کلام اظهار معجزه و کرامت مینمود شاید کرامت قرآن بر تمام مردم ثابت نمی‌گردید فقط اعراب که اهل زبانند معجزه قرآن را می‌فهمیدند و قرآن هم معجزه پیغمبر (ص) و هم دستور العمل و کتاب قانونی است و آن یگانه کتابی است که جامع بین تمام مزایا و خصوصیات و قوانین است و بایست تا قیامت بماند و تمام افراد از جن و انس موظفند بتعلیمات قرآن عمل نمایند.

(۱) بدرستی که آن قرآن گرامی است که در کتاب مستور است (کتاب مکنون تفسیر بلوح محفوظ شده) مس‌نموده آن کتاب را مگر کسانی که پاک گردیده شده‌اند (از قذارات صوری و معنوی).

صفحه : ۱۶۹

قرآن برای فصحاء و اهل لسان از راه فصاحت و صراحت در بیان معجزه است و حکماء و فلاسفه از راه حکمت حقایقی از قرآن برای آنها مکشوف می‌گردد، علماء از راه علم و دانش پیاره‌ای از علوم قرآن می‌رسند، عرفاء از طریق عرفان طریق تحصیل معرفت را از قرآن می‌یابند، ادباء از طریق ادبیات که موضوع علمشان تاریخ، شعر و باقی جهات ادبی است علوم خود را از قرآن تکمیل مینمایند، اشخاص سیاس طریق سیاست مدن را از قرآن فرا میگیرند، مقننین قوانین اجتماعی از روی تعلیمات قرآن قانون گذاری مینمایند، حکام از طریق قرآن قضاوت میکنند و فصل خصومات و نزاع بین اشخاص مینمایند.

هر کس در هر رشته و فضیلت و علمی که وارد است اگر آن فضیلتی که دریافته و کمال دانسته مقایسه نماید بقرآن فوق آن و

بالا تر آن را در قرآن می‌یابد و بطریق قرآن ناتمامی کار خود را تمام مینماید و اظهار میکند که چنین فضیلتی از قوه بشری خارج است.

قرآن مجید و فرقان حمید، جامع علوم و معارف دستور تعلیم و تأدیب، طریق تصفیه و تهذیب، اخبار و وقایع امم گذشته، مثال و حکم، مساوات و اخوت، شرایع الهیه، قوانین سیاسیه، دقایق اسرار توحید، راه فوز بسعادت و نجات، حقیقت معرفت و ایمان، وظائف اجتماعات، تعلیم بدعاء و مناجات، طریق عبادات و طاعات، طریق استدلال و مناظره، طریق نظم اجتماعات و تمدن مدن و سازش با محیط، اشارات و کنایات، امثال و استعارات، دقایق علوم از اوضاع سماوی و خلقت آسمانها و زمین و موجودات علوی و سفلی، از اصناف ملائکه، جن، انسان، حیوانات، نباتات، جمادات و غیر اینها تماما بطور معجزه نمایی در قرآن مجید جمع است و شاید بهمین لحاظ آن را

صفحه : ۱۷۰

قرآنش نامیده‌اند و اگر بخواهیم برای یک یک از اینک فضائلی که گفته شد شاهی از آیات قرآن بیاوریم کلام طولانی میشود پس بناچار از بیان آن خود داری مینمائیم هر کس مراجعه بقرآن نماید بقدر فهم و ذکاوت خود و آنچه را که فضیلت میداند، مزایای قرآن را مییابد.

پس بلحاظ جامعیت تمامی علوم و حکمت و معارف آن را «قرآنش» گویند و بلحاظ آنکه جدا کننده بین حق و باطل است آن را «فرقان» نامند و بلحاظ آنکه مبین حلال و حرام است «تبیانش» گویند و هر دانشمندی که اندک تدبّر در قرآن نماید میفهمد که هر قدر سطح علوم و دانش بشر وسیع تر گردد نکات و اسرار قرآن بیشتر نمایان میگردد، آری دین و شریعتی که بایستی تا قیامت باقی باشد و تمامی خلائق موظفند بآن عمل نمایند و یگانه چیزی که امروزه بدست ماست که هم کتاب قانونی و هم معجزه پیغمبر است قرآن میباشد، البته چنین کتابی باید جامع تمام علوم و فوق دانش هر دانشمندی باشد بطوری که هر قدر دانش بشر رو بترقی رود، بالاتر از آن را در اینکه کتاب مقدّس یافته و راه عذری برای احدی باقی نماند.

خلاصه علوم تمام علمای دنیا و دانش تمام دانشمندان روزگار و سیاست تمام سیاستمداران دنیا و قوانین و مقررات سیاسی و آنچه باعث ترقی و سیادت بشر است سر رشته تمامی آنها از قرآن مجید و قانون محمدی (ص) گرفته شده.

چنانچه میبینیم تمام فرق و شعب اسلامی در حقانیت مذهب و طریقه خود متمسک بقرآن میگرددند و از آن شاهد می‌آورند و مذهب و طریقه اکثر آنها اگر چه باطل است لکن غرض جامعیت قرآن است که هر کسی تواند بقرآن پناه برد منتهی الامر برای شوم خود آیات متشابهات را که

صفحه : ۱۷۱

فهم آن از حیظه ذهن کوچک بشر خارج است و راجع براسخین در علم است تفسیر و تأویل میکنند و تطبیق مینمایند با مذهب و طریقه باطل خودشان.

چنین کتاب جامعی در جزیره العرب بین مردمان وحشی بت پرست متکبر حسود خونخوار که نه حس انسانیّت داشتند نه قانون تمدن و قومیت میشناختند با اینکه همه رموز و اسرار و دقایق علمی و نکات عرفانی که عقلاء عالم و دانشمندان عالی مقدار در مقابل آن زانو میزنند و اعتراف مینمایند که انشاء اینکه کلمات از عهده بشر خارج است اینکه خود از بالاترین اعجاز بشمار میرود و نظر بهمین اعجاز قرآن است که حتی کسانی که از روی تعصب معترف پیغمبری «خاتم الانبیاء» نیستند او را حکیم و شخص فوق العاده و یکی از اشخاص بزرگ عالم معرفی مینمایند.

(قرآن از گذشته و آینده خبر میدهد)

اخبار از گذشته مثل قصص انبیاء و وقایع تابعین و مخالفین و آنچه در اثر مخالفت آنها مترتب گردیده و عذاب و آفاتی که بازاء عصیان ورزیدن بر آنها وارد شده تا آنکه هم اظهار معجزه باشد نسبت بشخص او که «امی» و درس نخوانده بود و هم اندرز و تهدید باشد برای دیگران که از عذاب و نزول بلاء بترسند و عصیان نورزند.

و تاریخ پیغمبران و غیر پیمبران اخبار بغیب است تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها أنت ولا قومک من قبل هذا» (۱) سوره هود آیه ۴۹، و بعد از قصه یوسف ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لمدیهم إذ أجمعوا أمرهم و هم یمکرون» (۲) سوره یوسف آیه ۱۰۲

(۱) اینکه حکایات اخبار بغیب است که بطریق وحی بر تو نازل نمودیم و قبلا نه تو و نه قوم تو اطلاعی از آن نداشتند. [.....]

(۲) اینکه حکایت از خبرهای غیب است که وحی بتو شده و وقتی برادران یوسف

صفحه : ۱۷۲

و اخبار از آینده میدهد مثل اینکه خبر داد که رومیها غالب میگرددند بعد از آنکه مغلوب و شکست خورده بودند غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد علیهم سیغلبون فی بضع سنین» (۱) سوره روم آیه ۲، و نیز خداوند خبر داد برسول اکرم خود وقتی که حضرتش از مکه هجرت نموده بود بمدینه که تو بزودی برمیگردی بمکه و داخل مسجد الحرام میگردی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» (۲) سوره قصص آیه ۸۵، و نیز اشاره بدوام قرآن دارد قوله تعالی: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (۳) سوره حجر آیه ۹، و آیات بسیاری که بشارت است برای مؤمنین و تهدید و سرزنش است برای کافرین هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا مثل قوله تعالی: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (۴) سوره نور آیه ۵۵، قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ» (۵) سوره انعام آیه ۶۵ و نیز در آخرت مثل تمام آیاتی که راجع بهشت و جهنم و وعد و وعید که در قرآن مجید تذکر میدهد که تمام اینها اخبار غیبی است.

اجتماع نمودند در باره یوسف (ع) که چگونه در باره او مکر کنند تو نزد آنها نبودی.

(۱) رومیها مغلوب شدند در اینکه نزدیکیها و آنها بعد از مغلوب شدنشان بزودی غالب میگرددند.

(۲) ای پیغمبر آن کسی که بر تو قرآن فرستاد هر آینه تو را برمیگرداند بجایگاه اولت یعنی مکه.

(۳) ما فرو فرستادیم قرآن را و ما آن را حفظ مینمائیم.

(۴) خداوند وعده داده بکسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند که هر آینه آنها را خلیفه و سلطان روی زمین گرداند.

(۵) ای پیغمبر بگو بمعاندین که خداوند قدرت دارد که بر انگیزاند عذابی از بالای سر شما.

صفحه : ۱۷۳

(سبک و سیاق قرآن بیک و تیره است اختلافی در آن دیده نمیشود)

دیگر از اعجاز قرآن که امر بتدبر در آن مینماید اینکه است که اختلافی در آن یافت نمیگردد أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۱) سوره نساء آیه ۸۱.

بدیهی است که نشاء مادی و موجودات جسمانی علی الدوام در تغیر و تحوّل و انسان تحت حالات مختلف واقع بلکه هیچ موجودی از موجوداتی که واقع در عالم کون و فسادند یافت نمیگردد که حال و عمل و سجنه وی همیشه یکسان باشد، اهل صنایع اول اختراع ناقصی مینمایند بعد برخورد بمفاسد آن میکنند، اهل لسان کلماتی میگویند بعد میفهمند اشتباه گفته‌اند، اهل قلم مطالبی مینویسند بعد از مراجعه اشتباهات آن را اصلاح میکنند، فقهاء در بسیاری از مطالب فقهی رأی میدهند بعد ملتفت اشتباه خود میگردند فتوا را عوض میکنند و بر خلاف اول رأی میدهند چنانچه گاهی در یک رساله فتوای مختلف دیده میشود، مصنفین و مؤلفین جرائد در نوشته‌جاتشان اختلاف بسیار دیده میشود، و نیز قانون‌گذاران و رؤساء مملکت چه قدر اختلاف در رأی و تدبیر آنها پدید میگردد.

بلکه هر یک از ما در هر کار و شغلی که میباشیم در عمل خود بیک میزان و یک تیره نیمیمانیم اگر اول عمل را با آخر آن مقایسه کنیم میفهمیم چه قدر اختلاف در رأی و سلیقه بعمل آمده. لکن قرآن مجید با آنکه در مدت بیست و سه سال متدرجا و قطعه قطعه

(۱) آیا چرا تدبر نمیکنید در قرآن و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می‌یافتید در آن اختلاف بسیار.

صفحه : ۱۷۴

و آیه نازل گردیده و هر آیه‌ای در مورد خاص و راجع بموضوع معینی فرود آمده، در مکه، در مدینه، در سفر، در حضر و با آنکه سر رشته تمام شئونات زندگانی بشر از آنچه راجع بامور طبیعی و روحانی و امور اجتماعی و فردی هر یک از افراد است بتمام معنی بدست داده بطوری که هر کس اینکه کتاب مقدّس را پیش روی خود و برنامه زندگانی فردی و اجتماعی خود را روی دستورات و تعلیمات آن قرار دهد هیچوقت قدم وی از صراط انسانیّت و فضیلت نلغزد با اینحال چنانچه می‌بینی نه در معارف و نه در قوانین مدنی و اجتماعی و نه در احکام و طریق عبادات و نه در طریق معاشرت و معاملات اندک اختلافی در آن بنظر نمیآید و تمام آیات و جملات آنهم در لفظ و اسلوب و نظم کلام مرتّب و روی میزان فصاحت و بلاغت استوار گردیده و هم در معنی تناقضی در آن دیده نمیشود و احدی از دانشمندان و اهل معانی نتوانند در آن خدشه نمایند.

و اگر دیدی بعضی از دشمنان قرآن راجع بعض آیات یا بعضی از مطالب آن خورده گیری نموده‌اند اگر قدری در آن تأمل کنی میفهمی که ایراد آنها از روی نفهمی و عدم تدبر در قرآن است قرآن بعضی از آن مفسّر بعض دیگر آن است علم قرآن را از قرآن باید آموخت فهم ناقص بشر و جهل علم نمای انسان کجا تواند بنکات و حقایق قرآن پی ببرد مگر آنکه متوسّل بخود قرآن گردد و آیات قرآنی را با هم جمع کند و در آن تدبر نماید شاید از برکت و نورانیّت قرآن اندکی از علوم قرآن نصیب وی گردد.

صفحه : ۱۷۵

(اعتراض و پاسخ)

چگونه توان فصاحت و نظم و ترکیب جملات کلام را یک امر خارق العاده‌ای بحساب آورد در صورتی که وضع خود کلمات و

حروف امر عادی و صناعت بشر است وقتی وضع حروف و کلمات از بشر شد البته ترکیب دادن حروف و جمله بندی آن نیز از صناعت بشری بشمار میرود زیرا که ترکیب و نظم کلمات از عوارض محسوب میگردد و متفرع بر اصل وضع است وقتی موضوع کلام صناعت بشر شد عوارض نیز صناعت بشر است.

و پاسخ چنین اشکال را چنانچه بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند از خود قرآن توان داد بقوله سبحانه أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا سوره نساء آیه ۸۱، که همان عدم اختلاف در نظم و اسلوب و هیئت ترکیبی با ظهور معانی و غیر اینها از آنچه راجع بمحسنات کلام است چنانچه گفته شد از حیطة قدرت بشری خارج است و اینکه بشر کلمات مفردی وضع نموده که در تخاطب و ارائه ما فی الضمیر بتواند با هم جمع کند و ترکیب نماید بطوری که بتواند مقصود و مطلب خود را بطرف بفهماند منافات ندارد با اینکه در هیئت ترکیبیه کلام طوری منظم و مرتب و روی اسلوب صحیح واقع گردد بحدی که بمرتبه اعجاز برسد و از تحت قدرت بشر خارج گردد.

شکی نیست که هر جا حسن و جمالی دیده شود یا آثار بدیعی پدید گردد روی اصل صورت ترکیبیه آن است مواد بتنهایی اثری ندارد هر جا حسن و جمالی دیده شود منشأ آن تناسب اجزاء و خصوصیات است که از هیئت ترکیبیه آن بعمل آمده و نیز تمام معجونها و داروها بلکه تمام صنایع و اختراعات دست بشری از هیئت ترکیبیه آن بعمل می‌آید نه ماده، ماده

صفحه : ۱۷۶

در همه جا یکسان است عمده آثار بوضعیت ترکیب آن است و حروف و کلمات همان مواد کلامند و مقصود از صناعت کلامیه نظم و ترتیب و ترکیب حروف است بطور بدیع که معانی مقصوده بخوبی از آن فهمیده شود و اگر کلمات خوب با هم ترکیب شود و گوینده نیز عالم بتمام شئون و عارف باشد آنچه بشر را از نقص بکمال میرساند و نیز بتواند معانی را بطوری در الفاظ بگنجاند که برای همه کس فهم آن آسان باشد و نیز اختلافی بین مندرجات آن بنظر نیاید البته چنین کتابی و کلامی با اینکه همه مزایا و خصوصیات از حیطة قدرت بشری خارج است.

زیرا که قوه بشری محدود بحدود معینی است که ممکن نیست باعتبار قوای بشریت بتواند در امری بتمام جهات آن احاطه نماید مثل اینکه ممکن است عارف گردد بلغت یا بلغاتی لکن در مقام تکلم نمودن نتواند کلمات را با هم ترکیب صحیح نماید بطوری که معنی درستی از آن مفهوم گردد و گاهی میشود انسان وضع حروف و لغات را خوب میدانند و نیز بخوبی میتواند حروف را با هم ترکیب کند لکن چندان معلوماتی ندارد که بتوسط کلام آن را ارائه دهد و گاهی با اینکه لغات را میدانند و نیز میتواند طوری حروف را با هم تألیف کند که مفهوم معنی گردد و اندک معلوماتی نیز دارد که بتوسط کلام ارائه دهد لکن تبحر در بیان و صراحت در گفتار ندارد که مطالب و مقصود خود را بطور شایستگی بشنونده بفهماند.

و نیز بسیار میشود که انسان مطالبی را طرح مینماید و بگمان خود حقیقت را یافته بعد میفهمد خطا کرده بر میگردد اینکه است که یکی از اعجاز قرآن همان عدم اختلاف در وضع و اسلوب و چگونگی کلام و مبانی و اصول و معارف و احکام و قوانین و تعلیمات قرآنی است که تمام آن بطوری مربوط بیکدیگر است که بخوبی نشان میدهد که چنین کتابی از عالم

صفحه : ۱۷۷

غیر الطبیعه فرود آمده که طریق و رهنمای بشر باشد و وی را از کج روی باز دارد و بجاده سعادت و فضیلت رهبری نماید. آیا ممکن است انسان طبیعی از روی فهم ناقص خود بتواند احاطه نماید بتمام مزایا و خصوصیات بشری و آنچه را که در «نشو و ارتقاء» و تدرج او بمدارج کمال و صعود وی مدخلیت دارد و بتوسط کلام معجز نمایی که نظم و اسلوب آن فوق ادراک بشر است

بوی بفهماند و بتمام مردم اعلان رسالت نماید و گوید «أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۱)»
سوره انعام آیه ۱۵۴، و قوانین وضع نماید که اگر تمام قانون‌گذاران و سیاستمداران عالم جمع شوند نتوانند مثل کوچکتر قانونی از قوانین وی وضع نمایند هرگز ممکن نیست.

و نه اینکه است که بگوئیم مجموعه قرآن بر روی هم رفته معجزه است بلکه هر آیه آیه‌ای از آن معجزه جداگانه‌ای است اینکه است که در همین آیه در مقام تحدی یک سوره‌ای از سور قرآن را در مقام معارضه در می‌آورد که «اگر شک دارید در اینکه قرآن کلام خدا باشد یک سوره مثل سوره‌های قرآن بیاورید».

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ تَوْضِيحُ آنکه شماهایی که منکر حقانیت قرآنید وقتی عاجز شدید از اینکه مثل سوره‌ای از قرآن بیاورید دیگر راه عذری برای شما باقی نمی‌ماند و از طرف خداوند حجت بر شما تمام گردیده زیرا که فهمیدید قرآن کلام بشر نیست و از عالم فوق الطبیعه در اینکه عالم نزول نموده پس بایستی

(۱) اینکه است طریق و روش مستقیم من پس شما بایستی پیروی کنید و در همین راه مستقیم سلوک نمائید و متابعت نمائید طرق دیگر را که اگر بغير طریق من سلوک نمائید از راه حق و حقیقت باز میمانید و متفرق میگردید.

صفحه : ۱۷۸

مخالفت نورزید و بترسید و احتراز نمائید از آتشی که هیزمش خود شما و سنگ میباشد و مهیا و آماده شده برای کسانی که کافر بقرآنند.

(اوصاف آتش جهنم)

وقود در لغت هیزمی است که مهیا شده باشد برای آتش افروختن در مجمع البیان طبرسی گوید «التي وقودها» یعنی هیزم آن آتش مردم و سنگ است و حجاره جمع حجر و بمعنی سنگ است، و بعضی گفته‌اند حجاره سنگ کبریت است زیرا که آتش آن خیلی شدید است.

و ابن مسعود و ابن عباس گفته‌اند مقصود از حجاره سنگهایی است که بصورت بت در آورده‌اند مثل قوله تعالی: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ» (۱) سوره انبیاء آیه ۹۸ و دیگری گفته مقارن نمودن سنگ دلیل بر عظمت و بزرگی آتش جهنم است که آتش آن از سنگ تعبیه شده و دیگری گفته معنی آیه اینکه است که جسدهای اهل جهنم باقی میماند در آتش مثل سنگ و تأیید مینماید آن را قوله تعالی: كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۲) سوره نساء آیه ۵۹.

صدر المتألهین در اینجا کلامی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گفته امتیاز آتش جهنم از سایر آتشفشانها بچند چیز است:
۱- آن آتش اخروی است نه دنیوی و باین حواس درک نمیشود مگر وقتی که از اینکه نشأ تحوّل نماید به نشئه قیامت آن وقت میتوان آن آتش را «بعین الیقین» مشاهده

(۱) بدرستی که شما و آنچه را غیر از خدا عبادت میکنید مایه بر افروختن دوزخید

(۲) هر وقت پوست بدن آنها گداخته شد بدل می‌نمائیم به پوست دیگر تا بچشند عذاب را.

صفحه : ۱۷۹

نمود چنانچه الآن علما مشاهده میکنند آن آتش را «بعلم الیقین» و شاهد بر اینکه مطلب قول حق تعالی است کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۱) سوره تکوین آیه ۹.

۲- آن آتشی است که در کمون اشیاء واقع است و از باطن بظاهر سرایت مینماید و باقی آتشها اول بظاهر مستولی میگردد و از ظاهر بیاطن نفوذ مینماید.

۳- آن آتشی است که از سیئات و متابعت شهوات تولید میگردد نه از چوب و ذغال و غیر آن و توبه بمنزله آبی است که روی آتش ریخته شود و آن را خاموش گرداند و شاید اشاره بهمین دارد قول حق عز و جل کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۲) سوره بنی اسرائیل آیه ۹۹، یعنی آتشی که غالب است بر باطن آنها و سرایت مینماید بظاهر آنها.

و شاید مقصود اینکه باشد که هر وقت آتش از ظاهر آنها فرو نشست و از حیث بدن قدری راحت شدند خداوند مستولی میگردد بر آنها فکر در حال و عاقبت خودشان و پشیمانی از کرده‌های خود که چگونه خود را از سعادت محروم نمودیم اگر عمل نیک نموده بودیم چه قدر خوشبخت و نیک عاقبت بودیم و بفیض کامل و بدرجات عالیه میرسیدیم و عذاب معنوی که در اثر نافرمانی مترتب میگردد بسیار شدیدتر از عذاب جسمانی است.

۴- آن آتشی است که در قلب نفوذ مینماید چنانچه خداوند فرموده نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۳) سوره همزه آیه ۶

(۱) آن چنین است، اگر آنها بعلم الیقین بدانند هر آینه می‌بینند جهنم را پس از آن هر آینه می‌بینند بعین الیقین.

(۲) هر وقت آتش سست میگردد خداوند بر شدت آن می‌افزاید.

(۳) آتش خدا که بر افروخته میشود آن آتشی است که نفوذ می‌نماید و قلب و دل آدمی را خبر دار میکند. [.....]

صفحه : ۱۸۰

لکن آتش دنیا بقلب سرایت نمی‌کند همین جسم را میسوزاند.

و آتش اخروی دو نوع است: نار جحیم، و نار الله، نار الله حرارت و سوزندگی آن بسیار شدیدتر از نار جحیم است که سرایت میکند در قلوب منافقین و کافرین و محجوبین از حق تعالی زیرا که استعداد داشتند خود را بدرجات عالیه رسانند و خود را محروم نمودند و محرومی آنها آتشی است که نفوذ در قلب آنها مینماید و آتش جحیم آن آتشی است که از متابعت هواهای نفسانی شراره مینماید و پوست بدن را میسوزاند و اشاره بهمین دارد آنجا که میفرماید کُلَّمَا نَضَّ بَحْتٌ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (۱) سوره نساء آیه ۵۹.

۵- آتش دنیا تقریباً یک نوع است چندان اختلافی بین اقسام آن نیست لکن آتش جهنم هفت طبقه دارد بعدد مشاعر پنجگانه انسان باضافه وهم و خیال و ابواب بهشت هشت است آن نیز بعدد مشاعر نه گانه باضافه بقلب که متأسفانه درب عقل بسوی بیشتری مردم بسته شده.

و نیز آن عارف ربانی چنین گوید که اهل اشاره و اصحاب بشارت در توجیه آیه وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ چنین گفته‌اند مقصود از ناس افرادی میباشند که فراموش نموده‌اند عهد و میثاقی که خداوند در روز «الست» با آنها بسته بود و لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۲) سوره طه آیه ۱۱۴، و مقصود از حجاره طلا- و نقره و باقی معدنیات و نباتات و حیوانات و آنچه را که انسان بوی دلبستگی دارد و آن چیزی است که مراد وی باو حاصل و مطابق شهوات وی است.

- (۱) هر وقت گداخته میشود پوستهای بدن کفار تبدیل گردانیم بیوست دیگر تا آنکه عذاب را بچشند.
- (۲) و هر آینه ما با آدم در پیش عهد بسته بودیم پس فراموش کرد عهد ما را و عزم و ثباتی در آن نیافتیم.

صفحه : ۱۸۱

و احتمال دارد که مراد «بناس» انانیت و متیت انسان باشد یعنی خودیت او مادامی که خود را فانی در حق نبیند و خود را یک شیء مستقل پندارد و مقصود از «حجاره» جسد او باشد که از اجزاء سخت تشکیل گردیده مثل استخوان و ناخن و غیره و در اینجا دو نحو عذاب دارد عذاب روحانی که مترتب بر روح اوست که در اثر جهل و قساوت نفس پدید میگردد چنانچه در جای دیگر است *ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ* (۱) سوره بقره آیه ۲۲، و دیگر عذاب جسمانی که در اثر مخالفت مترتب بر جسد میگردد. (پایان) *أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ*

آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعد موجود میگردند

در اینجا بین دانشمندان گفتار بسیاری است بعضی از مفسرین و علمای کلام چنین معتقدند که در قیامت و در روز موعود موجود میگردد و فعلا بهشت و جهنمی وجود ندارد، و بعضی دیگر گویند بهشت و جهنم فعلا موجود و از نظر ما غائب‌اند و هر یک برای اثبات حرف خود از آیات و اخبار شاهد می‌آورند.

میتوان از همین آیه استفاده نمود که بهشت و جهنم موجودند چنانچه در همین جا فرموده «*أُعِدَّتْ*» بصیغه ماضی یعنی آماده شده، و در جای دیگر *وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ* (۲).

و نیز از آیات دیگر بسیاری که راجع بهشت و جهنم است چنین

(۱) پس سخت گردید قلبهای آنها بعد از آن پس قلب آنها مثل سنگ گردید.

(۲) و بدرستی که جهنم هر آینه محیط است بکافرین یعنی فرا گرفته کافرین را.

صفحه : ۱۸۲

بر می‌آید که بهشت و جهنم موجودند نه اینکه بعد از اینکه موجود میگردند و سؤال از اینکه بر فرض موجودیت آیا در کجای عالم موجودند مورد ندارد زیرا عوالم و مخلوقات الهی غیر متناهی است چه بسیار موجودات و عوالمی که در جو غیر متناهی وجود دارند که ما از آنها بی‌خبریم حال ما در اینکه عالم شبیه بان کرمی است که در وسط سیب زندگانی می‌نماید و گمان میکند عالم وجود همان فضای سببی است که مسکن دارد و هیچوقت در مخیله وی خطور نمیکند که شاید عوالم دیگری هم وجود دارد که در ذهن کوچک من نیاید.

لکن اینکه اندازه شاید محرز باشد که وقتی عوالم وجود را از حیث رتبه و مرتبه در طول یکدیگر گرفتیم بهشت در مرتبه عالی و در فوق عالم واقع است و جهنم در تحت، خداوند در قرآن فرموده *لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.

برای ایضاح اینکه بهشت و جهنم موجودند دو اصل مسلم را بایست در نظر گرفت و در آن دقت نمود نخستین اینکه است که از همین آیه *وَقُودُهَا النَّاسُ* و آیات دیگری مثل آیه بعد *كُلَّمَا رُزِقُوا* و آیه قبل *أُعِدَّتْ* و آیه یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ* وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (۱) سوره بقره آیه ۲۲، و غیر اینها معلوم میشود که آتش جهنم خود انسان است یعنی انسان ماده آتش

جهنم است و سنگ بنا بر توجیهاتی که شد یا بتهایی باشد که از سنگ می‌تراشند یا بدن انسان و شاید مقصود قلب کافر باشد که از سنگ سخت‌تر است و بنا بر اینکه معنی اینکه فرمود «انسان و سنگ» عطف سنگ بر انسان» عطف تفسیری

(۱) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید باز دارید خود و اهل خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است.

صفحه : ۱۸۳

میشود انسانی که مثل سنگ است.

اصل دوم در جای خود مبرهن گردیده که عوالم در طول یکدیگرند هر موجود دانی محل و رتبه‌ای دارد در ما فوق خود که نسبت وی بما فوق نسبت بدن است بجان یا نسبت ماده است بصورت و قوام دانی بعالی است که در پرتو وجود وی نشو و نما میکند و عالی نسبت بدانی مثل روح و روان است نسبت بجسم که قوام جسم بجان و روح است.

پس از اثبات اینکه دو اصل مسلم گوئیم چون عالم قیامت در طول عالم دنیا و ما فوق او و فعلیت آن است بلکه عالم دنیا یک ظهور و نمودی از عالم آخرت نیست آنچه در اینجا است اصل و حقیقت آن در عالم آخرت است بلکه آخرت تمام آن است با زیادت، چنانچه از رسول الله (ص) چنین روایت میکنند که در وصف دوزخ فرمود «اینکه آتشی که شما در دنیا می‌بینید جزئی است از هفتاد جزء آتش دوزخ و در حدیث دیگر است که جزئی از آتش دوزخ را هفتاد مرتبه شستند تا آنکه بدنیا آوردند.

پس ماده جهنم که خود انسان است در اینکه عالم دنیا موجود است زیرا که «وقود» در آیه وَقُودُهَا النَّاسُ هیزمی را گویند که مهیا و آماده شده برای آتش باشد و هیزم قبل از آتش گرفتن ماده آتش است و ماده هر شیئی قسمتی و جزئی از آن شیء است زیرا که هر چیزی بماده و صورت استوار میگردد پس باین اعتبار بهشت و جهنم در همین عالم نیز موجودند ماده جهنم کفار و فساقند و ماده بهشت اتقیاء و صلحاء میباشند.

و باعتبار اینکه بروز و ظهور جهنم و بهشت در عالم آخرت است و گفتیم که عالم آخرت نسبت بدنیا مثل نسبت جان است بدن یا مثل صورت است نسبت بماده که آنچه در آخرت است نمونه و ظهوری در اینکه عالم دنیا دارد و آنچه

صفحه : ۱۸۴

در اینجا است اصل و حقیقت و تمام آن در آنجاست معلوم میشود که فعلیت و وجود بهشت و جهنم در عالم آخرت است و کافر در اینکه نشأ دنیا بالقوه در جهنم است نه بالفعل لکن جهنم محیط بر آنها است و همین طور است حال بهشتیان.

پس از اینکه بیانات معلوم میشود که بهشت و جهنم بحسب ماده و صورت تحقق دارند زیرا که عالم آخرت فوق اینکه عالم و قوام اینکه عالم بوی است و اینکه عالم ظهوری و نمونه‌ای از اوست و شاهد بر آن قوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ سوره توبه آیه ۴۹، که محیط غیر از محاط است و جهنمی که بکفار احاطه نموده همان جهنم اخروی است که کفار در اینکه عالم در محاط وی میباشند و صورت فعلی اخروی آنها است پس بایستی جهنم اخروی که احاطه بکافرین دارد باعتباری فعلا موجود باشد و گر نه احاطه صادق نیاید.

پس یک جا میگوید «مردم هیزم جهنم‌اند» یعنی ماده جهنم‌اند و یک جا میگوید «جهنم احاطه نموده بکافرین» یعنی جهنم فوق آنها و آنها تحت آن و در پرتو آن قرار گرفته‌اند و نیز در آیه بعد حکایتا از قول بهشتیان میفرماید هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ که اینک همان است که قبلا- برای ما تهیه شده بود و از مجموع آنها چنین معلوم میشود که بهشت و جهنم موجودند منتهی تا وقتی در اینکه عالم هستیم راهش بروی ما بسته است و کاملا- نمیتوانیم آن را مشاهده نمائیم تا وقتی که بمرگ که بمنزله کبریت است برای جهنمیان

آن آتش جهنمی که بسوء اعمال خود که در نفسشان تهیه شده شعله‌ور گردد. بین چگونه روح حقیقت و سر معنویت و رموز خلقت در خلال کلمات معجز نمای قرآنی نمودار است. در صفحات پیش گفتیم هر آیه‌ای از قرآن معجزه جداگانه ایست

صفحه : ۱۸۵

برای اثبات اینکه قرآن مجید کلام الهی است و از عالم «ما فوق الطبیعه» فرود آمده اینک گوئیم هر جمله جمله‌ای از قرآن بلکه هر کلمه از آن معجزه جداگانه ایست که خود حاکم صادقی است بر حقایق خود.

صفحه : ۱۸۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵]

اشاره

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

ترجمه:

خطاب پیغمبر اکرم (ص) است که بشارت بده بکسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند از برای آنها است بهشتهایی که در آن انواع نعمتهای لذیذ است و از زیر درختان یا غرفهای آن آبهای لذیذ مصفی جریان دارد و هر وقت از میوه آن روزی داده شدند گفتند اینکه همان میوه‌ای است که پیش در دنیا روزی داده شده بودیم، و بمؤمنین میدهند آنچه را خداوند روزی آنها کرده مشابه همین میوه‌های دنیا و برای آنها جفتهایی است که پاکیزه‌اند از قذارات در حالی که اهل بهشت در بهشت جاویدانند.

(توضیح آیات)

بشارت یعنی چه و مؤمنین کیانند

وَبَشِّرِ: بشارت آن خبری است که در انسان تأثیر نماید و اثر آن در صورت نمایان گردد اگر بشارت فرح انگیز است شگفتگی در بشره نمایان گردد و اگر بامر غم‌انگیز است گرفتگی در بشره نمایان گردد (۱).
و بشارت در لغت عرب بر خبر خیر و شر هر دو گفته میشود قوله تعالی

(۱) وقتی انسان خوشحال میشود خون در بدنش پراکنده میشود اینکه است که فرح پیدا میکند مثل اینکه گیاه پژمرده وقتی آب بآن میرسد اجزاء آن از هم باز میشود و شگفتگی در آن پدید میگردد بعکس وقتی خبر غم انگیزی بوی میرسد خون در بدن او جمع میگردد و منقبض میشود.

صفحه : ۱۸۷

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ ﴿۱﴾ سوره نحل آیه ۶۰.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانًا مَّأخُودًا مِنْ أَمْنٍ وَ أَمَانٍ اسْتِ كَسَى كَه قَلْبِش مَطْمَئِنَّ بَايْمَانِ گَرْدِيدِ وَ رِيْبِ وَ شَكِي دَر قَلْبِش بَاقِي نَمَانِدِ وَ اَعْتِقَادِ خِلَافِ وَ رُوِيَه نَآيَسَنْدِي وَ خَلَلِي دَر اِيْمَانِ وَ عَقَايِدِش يَافْتِ نَگَرْدِيدِ چنين كَسِي رَا مَوْمِنِ گُوِيَنْدِ وَ اَقْرَارِ بَزْبَانِ وَ عَمَلِ بَارَكَانِ كَاشِفِ اَز اِيْمَانِ قَلْبِي اسْتِ يَا دَاخِلِ دَر مَرْتَبِه كَامَلِ اِيْمَانِ اسْتِ زِيْرَا كَه مَحَلِ اِيْمَانِ قَلْبِ اِنْسَانِ اسْتِ وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ عَطْفِ اسْتِ بَرِ آمَنُوا وَ بَقَاعِدِه عَرَبِيَّتِ بَيْنِ مَعْطُوفِ وَ مَعْطُوفِ عَلَيْهِ مَغَايِرْتِ اسْتِ يَعْنِي نَمِيْشُودِ هَرِ دُو يَكِي بَاشَنْدِ.

پس از اینجا میتوان فهمید که عمل صالح جزء ایمان نیست و اینکه در حدیث دارد که «ایمان اعتقاد بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان است» و باعتبار همین حدیث بعضی گفته‌اند عمل صالح جزء ایمان است ممکن است بگوئیم اقرار زبانی کاشف از ایمان است یعنی بدون اقرار بزبان آثار ایمان بر مؤمن بار نمیشود پس اقرار بزبان محقق ایمان ظاهری است نه محقق اصل ایمان و عمل بارکان جزء کمال ایمان است و ایمان کامل آن است که با عمل صالح توأم گردد.

و باین بیان جمع میشود بین ظاهر آیات که مکرر در قرآن مجید عطف داده عمل صالح را بایمان و بین حدیث که بظاهر عمل صالح را جزء ایمان قرار داده پس جمع بین قاعده و حدیث باین میشود که گفته شود اصل

(۱) وقتی بیکی از مشرکین بشارت داده میشود که دختر پیدا کرده روی او سیاه میشود و خشمگین میگردد.

صفحه : ۱۸۸

ایمان همان اعتقاد جزمی است و اقرار زبانی کاشف از او و محقق آثار خارجی وی است و عمل صالح ناشی و منبعث از کمال ایمان است و اگر جایی دیده شود معطوف و معطوف علیه بیک معنی آمده مثل اینکه گفته شود «زید اعطانی یمینه و شماله» زید بدست راست و چپ خود بمن عطا نمود که معطوف و معطوف علیه را بیک معنی آورده خلاف ظاهر و مجاز است بایستی با قرینه ذکر شود.

آری ایمان کامل منفک از عمل صالح نمیشود یعنی عملی که شایسته درگاه احدی و لایق پیشگاه حضور صمدانی باشد آن عملی است که با خلوص نیت و بدستور نمایندگان الهی از انبیاء و سفراء او انجام گیرد بدون اینکه دلخواه و رأی خود عامل و صلاح دید او در عمل مداخلت داشته باشد.

و چنانچه بعضی گفته‌اند ایمان مثل پی و ستون ماند و عمل صالح مثل بناء و سقفی که بر آن نهند که عمارت بدون آن تمام نمیشود و هر چه ایمان قویتر عمل نیک بیشتر از آن ظهور و بروز مینماید و کسی که هیچ عمل صالح ندارد معلوم میشود یا اصلاً ایمان و عقیده بمقدسات اسلامی ندارد یا اگر ایمان ضعیفی دارد در معرض فناء و زوال است.

بعبارت دیگر کمال انسان در دو قوه است یکی قوه عقل و دیگری قوه تحریک و عمل اول را حکماء از آن تعبیر «بعقل نظری» میکنند و دوم را تعبیر «بعقل عملی» مینمایند عقل نظری اعمال قوه نظریه است در کسب معارف از روی براهین عقلیه و عقل عملی عبارت از اخلاق نیکو و اعمال شایسته‌ای است که از روی ایمان صحیح صادر گردد وقتی اینکه دو توأم گردید انسان لایق رحمت الهی و انعامات غیر متناهی میگردد اعمال قوه نظریه بدون تحریک قوه عملیه مثمر ثمر نمیکرد و نتیجه مطلوبی

صفحه : ۱۸۹

بدست نیاید و قوه تحریک و اعمال قوه عملیه بدون اعمال قوه نظریه آن نیز مثل نقشی ماند که به آب زده شود قرار و ثباتی ندارد و اثری بر آن مترتب نمیگردد اینکه است که دانشمندان گفته‌اند «علم بلا عمل کالشجره بلا ثمر» که تشبیه نموده‌اند علم بدون عمل را بدرختی که میوه ندهد و عمل بدون علم مثل بنائی مانند بلا ستون که اصلاً تحقق پذیر نیست.

اینکه است که در اینکه آیه کأنه فرموده ای پیغمبر اکرم بشارت ده به کسانی که اینکه دو قوه خدا داده خود را بکار انداختند و زحمت کشیدند و آن را از خمودی بعمل و از قوه بفعل آوردند و از طریق ایمان و عمل، شایسته رحمت الهی گردیدند چنین نعمتهایی برای آنها آماده گردیده و بالاترین نعمتها اینکه است که اهل بهشت همیشه در بهشت جاویدانند و حیاتی است برای آنها که مرگ و فنا در آن راه ندارد اینکه است که بعد از نعمتهای بهشت که بمؤمنین وعده داده فرموده:

وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بدیهی است که لذت غیر دائم کامل نیست بلکه لذتی که مشوب بخوف نیستی و زوال باشد نمیتوان حقیقتاً لذت نامید آن شاعر عرب گفته:

أشد الغم عندی فی سرور تیقن عنه صاحبه انتقالاً

و همین طوری که بالا-ترین لذتهای بهشتیان نعمت خلود و همیشگی آنها است در بهشت بالا-ترین عذاب جهنمیان نیز خلود و همیشگی آنهاست در جهنم که آنها را نیز تهدید بخلود در جهنم نموده.

كَلِمًا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ در تفسیر مجمع البیان در اینجا چند احتمال داده:

۱- میوه‌های بهشت هر وقت یکی از آنها کنده میشود فوراً مثل آن

صفحه : ۱۹۰

روئیده میشود پس امر بر بهشتیان مشتبه میگردد و گمان میکنند اینکه همان اولی است. (ابی عبیده و یحیی بن کثیر) ۲- اینکه همان است که از پیش در دنیا روزی داده شده بودیم.

(ابن عباس و ابن مسعود) ۴- مثل همان است که قبلاً- بما روزی داده بودند با آنکه میدانند که آن غیر آنها است لکن شبیه بآنها است در مزه و رنگ و بو و خوبی و پاکیزگی (حسن و واصل) شیخ ابو جعفر گفته: بهترین اقوال کلام ابن عباس است، طبرسی در توجیه آیه چنین گوید در تقدیر مثل آن است که در دنیا بوده نه عین آن زیرا آنکه در دنیا بوده معدوم گشته چگونه میشود همان باشد و اینکه مثل ن است که کسی توصیف کند طعامی را کس دیگر بگوید اینکه طعام همان طعامی است که در منزل ما مهیا میباشد. (پایان) و شاید مقصود از «هذا الذی رزقنا من قبل» اینکه باشد که اینکه همان است که قبلاً و آن وقتی که ما در دنیا بودیم برای ما مهیا و آماده شده بود و اینکه دلیل دیگری است که بهشت و جهنم هر یک در وعا خود موجودند.

و بیان دیگر چنانچه قبلاً اشاره شد چون عوالم در طول یکدیگرند یعنی هر مرتبه دانی نمود و نمونه‌هایی است از مرتبه فوق او و هر مرتبه فوقی جامع و حاوی مرتبه تحت خود میباشد پس ممکن است گفته شود آنچه در اینکه عالم وجود دارد بعینه در عالم قیامت موجود است یعنی عالم دنیا منظوری در عالم قیامت است و عالم قیامت محیط است بر عالم دنیا این جهنم لَمَحِطَةٌ بِالْكَافِرِينَ لکن آنچه در آنجاست در اینجا نمودی از آن بیش نیست زیرا که عالم قیامت عالم جمع است چنانچه در قرآن است یَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ سوره تغابن آیه ۹، یعنی قیامت روزی

صفحه : ۱۹۱

است که جمع میکنند شما را برای روز جمع.

و آخرین مرتبه سیر انسانی و منتهی کمال بشری است و آن وقتی است که هر فردی بمنتهی درجه کمال خود یا در سعادت یا در شقاوت میرسد و هر عملی که در اینکه عالم دنیا نموده و آنچه کسب کرده نزد وی حاضر میگردد اینکه است که میگوید ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا در جای دیگر وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا که از اینکه آیات معلوم میشود که آنچه انسان کرده و در نفس خود اندوخته و آنچه دیده و شنیده و چشیده تماماً در روز رستاخیز نزد وی حاضر میگردد.

و نیز از ظاهر همین آیه که اشاره مینماید که اینکه بعینه همان است که قبلاً- روزی ما بود چنین برمیآید که آنچه در اینجاست بحقیقت جوهری خود در آنجا پدیدار است و در جای خود ثابت و مبرهن گردیده که تا ممکن است کلام را بایستی حمل بر ظاهر نمائیم و جایز نیست بدون ضرورت حمل بر غیر ظاهر آن کنیم.

اگر گفته شود مسلماً آنچه در دنیا روزی بشر بوده از مأكولات و مشروبات و غیره در وقتی که صور اسرافیل دمیده میشود معدوم میگردد پس بنا بر «امتناع اعاده معدوم» محال است عود نماید.

پاسخ گوئیم بدن عنصری انسان نیز از همین عالم بشمار میرود و بمردن اجزاء آن مضمحل و فانی میگردد با اینکه از مسلمیات دین اسلام بلکه اتفاقی بین تمام ملل عالم است که در قیامت عود مینماید و انسان با همین بدن عنصری مادی وارد محشر میگردد و منکران را از زمره مسلمین خارج می دانیم پس آنچه راجع ببدن و کیفیت عود آن گفتید در اینجا نیز گفته میشود و اگر خواهیم وارد اینکه رشته گردیم رشته سخن طولانی میشود و خارج از وضع اینکه کتاب است جای آن و محل بحث آن کتب کلامیه است و برای شخص

صفحه : ۱۹۲

متدبر خردمند همان که گفتیم عوالم در طول یکدیگرند و هر مرتبه عالی محیط بر مراتب زیرین است و شمول بر آن دارد و رتبه عالم قیامت فوق عالم دنیاست تا اندازه‌ای مطلب معلوم می گردد که چگونه موجودات اینکه عالم در عالم قیامت پدیدارند با اینکه زمان وجودشان منقضی گردیده زیرا که ظهور عالم قیامت بعد از انقضای عالم دنیا است «در خانه اگر کس است یک حرف بس است».

وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا می یابند از میوه‌های بهشتی چیزهایی که متشابه و شبیه بیکدیگرند در رنگ لکن در طعم مختلفند. (ابن عباس) وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ بعضی از مفسرین گویند مقصود «حور العین» است و بسیاری از مفسرین گویند مراد زندهای دنیا میباشند که پاک و پاکیزه شده‌اند از قذارات صوری طبیعی و از قذارات معنوی اخلاقی و قول دوم بهتر و مناسبتر است زیرا که متبادر از ازواج آن است که زوجین از یک جنس باشند و حور العین از جنس انسان نیستند.

صفحه : ۱۹۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

ترجمه:

بدرستی که خداوند شرم نمیکند از آنکه برای شما مثل آورد از مثالها مثل پشه یا آنچه فوق پشه و بزرگتر از آن باشد و اما کسانی که ایمان آورده‌اند بکتاب خدا میدانند که اینکه مثلها حق است و از طرف پروردگار آنها است، اما کسانی که کافر شدند از روی عناد و انکار یا از طریق استهزاء و سخریّه میگویند خداوند چه اراده کرده است باین مثلها که باین مثلها گمراه مینماید جماعت بسیاری را و هدایت و رهنمایی نماید بسیاری از مردم را و گمراه نمیگردند باین مثلها مگر کسانی که فاسقاند و روزگار خود را بفسق تباه نموده‌اند و قلب آنها را زنگ گرفته دیگر از کلمات حقّانی متنبّه نمیگردند.

توضیح آیات

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي

(حیاء نسبت بخداوند چه معنی دارد)

حیاء بمعنی لغوی از مقوله انفعال است و از صفات نفسانی بشمار میرود و حیاء در موقع انقباض و شکستگی نفس پدید میگردد و در جایی تحقق پذیرد که عمل قبیحی که شرم آور باشد از انسان سرزند و حیاء باین معنی در باره حقّ سبحانه روا نیست زیرا که او منزّه و مبرّا از صفات ممکنات است پس میتوان گفت اینکه میگویند خدا حیاء نمیکند (سالبه بانتفاء موضوع است) یعنی چون خداوند منزّه و مبرّا از صفات ممکنات است اصلاً

صفحه : ۱۹۴

موضوع حیاء که عبارت از انقباض و شکستگی نفس باشد نسبت باو معنی ندارد پس شاید مقصود در اینجا از «لا یستحیی» که حیاء نمیکند اینکه باشد که اصلاً موضوع حیاء که همان انقباض نفس باشد در او نیست و چنین صفتی در او یافت نمیشود. و حیاء یکی از محسنات و اوصاف نیک انسانی بشمار میرود و حدّ وسط بین (وقاحت و بی‌شرمی و بین خجلت در غیر مورد است). و اینکه در بعض اخبار از ائمه طاهرین (ع) رسیده

«۱» «أَنَّ رَبَّكَ حَيٌّ كَرِيمٌ»

«روایت را بسلامان فارسی نسبت میدهند» یا در جای دیگر فرموده إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي «۲» توجیهاتی در باره آن کرده‌اند:

۱- مقصود آن چیزی باشد که مترتب بر حیاء میشود مثل امتناع و خودداری کردن در عمل خداوند حیاء میکند یعنی امتناع نمیکند از عمل.

۲- در عمل رادعی و مانعی ندارد.

۳- عمل را ترک نمیکند چنانچه حیاء در انسان باعث ترک عمل میشود.

۴- نمیترسد زیرا که حیاء بمعنی خشی و ترس نیز آمده.

أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ غَرَضٌ مِنْ مَثَلِ إِضْحَاقِ مَقْصُودٍ وَ ظَاهِرُ كَرْدَنِ أَمْرِ مَعْقُولٍ اسْتِصْحَابُ مَحْسُوسٍ تَأْنِكُهُ عَقْلُ بَكْمَكٍ وَ هَمُّ رَاهِيٍّ بِمَقْصُودٍ يَبْأَدُ زَيْرًا كَمَا عَقْلُ إِنْسَانٍ مَادَامِيٍّ كَمَا تَعَلَّقَ بَبَدَنِ دَارِدٍ چنان قوتی ندارد که روح معنی و حقایق را بدون مزاحمت و

۱- چون آن دو آیه جلو مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً و آیه بعد از آن أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ (۱) نازل گردید منافقین گفتند خداوند اجل از اینکه است که اینکۀ مثالها را بزند برای ردّ قول آنها فرمود خدا شرم نمیکند از مثل زدن و لو پیشه یا فوق آن باشد.

۲- منافقین بقصور فهم خود گمان میکردند خداوند نباید چنین مثلهایی بیاورد زیرا که تشبیه بامور جزئیۀ منوط بآلات و مشاعر جزئی است و شاید شنیده بودند از بعض (متفلسفین) بی شعور که خود را منسوب به (فلاسفۀ) میدانند و بهره‌ای از فلسفۀ ندارند که علم خداوند بکلیات تعلق میگیرد نه بجزئیات اینکۀ بود که انکار نمودند و گفتند خداوند اینکۀ مثلهای جزئی

(۱) تفسیر اینکۀ دو آیه قبلا شده تکرار نمیکنیم.

صفحه : ۱۹۷

را باشیاء حقیر نیآورد و خداوند برای ردّ عقیده فاسد آنها بیان مینماید که علم بحقیقت مثلهایی که در کلام الهی آمده و کیفیت وحی و الهام ممکن نیست مگر برای کسی که ایمان آورده است بخدا و آیات او و بشناسد قرآنی که نازل گردانیده بر رسول خود و بداند که جاهل مغرور در ضلالت و گمراهی است.

۳- وقتی که آیه یا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا (۱) سوره حج آیه ۷۲ را شنیدند که بتها را تشبیه نموده بذباب و عبادت آنها را بخانه عنکبوت آن وقت یهودیها گفتند چه قدر و منزلی است برای ذباب و عنکبوت که خداوند بآنها مثل آورد و برای ردّ آنها اینکۀ آیه نازل گردید.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا

(چگونه توان نسبت گمراه نمودن بخداوند داد)

ضلالت بمعنی لغوی عدول و تجاوز نمودن از طریق راست و درست است و مقابل او هدایت یعنی راه یافتن و سیر نمودن در راه راست میباشد، در کتاب کریم فرموده فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا (۲) سوره یونس آیه ۱۰۸. کسی که از راه مستقیم تجاوز نمود چه عمدا و چه سهوا و چه از روی نفهمی و ندانستگی او از راه راست منحرف گردیده و در وادی ضلالت و

(۱) خطاب بافراذ بشر است که ای مردم مثلی برای شما زده شده پس بشنوید آن را کسانی که میخوانند شما را از غیر حق هرگز توانایی ندارند مگسی بیافرینند (یعنی بتهایی که شما را دعوت میکنند بعبادت آنها عاجزند).

(۲) کسی که هدایت یافت پس چنین کسی بازگشت هدایت او بخود اوست (یعنی هدایت یافته و سعادت مند گردیده) و کسی که گمراه گردد او نیز گمراهیش عاید خودش میگردد.

صفحه : ۱۹۸

گمراهی پرتاب شده و یافتن طریق مستقیم بسیار مشکل و استقامت و پایداری در آن صعبت و مشکل تر است اینکۀ است که دستور رسیده که ماها شبانه روز مکرر از خداوند مسئلت نمائیم که ما را براه راست هدایت نماید و در طریق بندگی ثابت قدم گرداند

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

روایت از رسول اکرم (ص) است «شبیبتی» سوره هود وقتی سؤال از سبب آن میشود میفرماید آیه فَاسْتَقِيمَ کَمَا أَمَرْتُ^(۱) مرا پیر نمود. علمای نحو گویند همزه باب افعال برای تعدیه فعل لازم است مثل اینکه وقتی گفته شود «خرج» یعنی بیرون رفت «اخرج» بیرونش کردند «اضلال» گمراه شدن «اضلال» گمراه کردن است و باین معنی که گمراه کردن باشد نسبت بحق تعالی مورد ندارد زیرا گمراه نمودن قبیح است و منافی با مقام کبریایی اوست و نیز چنانچه مشاهده مینمائیم خداوند بتمام معنی اسباب هدایت خلق را فراهم نموده چطور ممکن است تصوّر شود با آن رحمت و شفقتی که نسبت بمخلوقات خود دارد مخصوصاً انسانی که بدست قدرت خود خلق نموده و تاج کرامت بر سر وی نهاده و وی را بر بسیاری از مخلوقات برتری و فضیلت داده پس از تمام موهبت، وی را گمراه گرداند و با اینکه حال امر نماید بوی که ایمان آورد و از طریق راست منحرف نگردد.

(۱) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) است که استقامت و پایداری نما همانطوری که مأمور گشته‌ای. [.....]

صفحه : ۱۹۹

گاهی «اضلال» گویند و مقصود سبب اضلال است و گاهی «اضلال» گویند و مقصود گم کردن است اینکه عرب میگوید «اضللت البعیر» یعنی شتر خود را گم کردم. و گاهی حکم بچیزی میشود که سبب گمراهی میگردد کفار چون گمان کردند مثالهایی که در قرآن زده شده سبب گمراهی است اینکه بود که گفتند «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» اینکه مثالها سبب گمراهی بسیاری و هدایت بسیاری میشود. و گاهی اضلال گویند و غرض عملی است که سبب شود انسان گمراه گردد مثل اینکه باطل را زینت نماید و بصورت حق و درستی نمایش دهد تا آنکه انسان را باشتباه اندازد چنانچه فرمود لَهُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ^(۱) سوره نساء آیه ۱۱۳، یعنی اسباب گمراهی را فراهم مینماید و شیطان گفته وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ^(۲) و لَأَمْتِنَنَّاهُمْ^(۳) سوره نساء آیه ۱۱۸. و گاهی اضلال گویند و غرض ابطال عمل است مثل قوله تعالی الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ^(۳) و گاهی غرض هلاکت است مثل قوله تعالی:

(۱) طائفه از کفار همت بر اینکه گماشتند که تو را گمراه نمایند و گمراه نمیکند مگر خود را.

(۲) و البته آنها را گمراه میکنم و البته آنها را بارز و میاندام.

(۳) کسانی که کافر شدند و بستند طریق سیر بسوی خدا را اعمال آنها باطل است.

صفحه : ۲۰۰

وَ قَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ^(۱) سوره سجده آیه ۹ و غیر اینها موارد استعمال بسیار دارد که مفسرین بعضی از آن را در کتب تفسیر خود مندرج نموده‌اند.

(گمراه کردن حق تعالی یعنی چه)

بین دانشمندان و مفسرین قرآن در اینکه مقصود از گمراه کردن خداوند آنجا که گفته يُضِلُّ لِّلَّهِ الْكَافِرِينَ وَ يُضِلُّ لِّلَّهِ الظَّالِمِينَ

را بجای «سبب» گذارده‌اند، اینکه یک وجه بود برای توجیه آیه.

توجیه دیگری که در اینجا داده شده اینکه است که چون خداوند از روی حکمت قوه و استعدادی بانسان داده و در افعال شخصی او را مختار گردانیده و جلوی او را رها نموده و اسباب هدایت و گمراهی را در دسترس او گذارده که باختیار خود هر یک از طریق سعادت و شقاوت را که بخواهد اختیار نماید وقتی بسوء اختیار خود در بیراهه قدم زد و از طریق سعادت و فضیلت منحرف گردید و کج روی و اوصاف رذیله عادت و ملکه وی گردید البته گمراه می‌گردد.

و نیز اگر در طریق مستقیم سلوک نمود و عادات و صفات نیک انسانی عادت و ملکه وی گردید البته هدایت یافته و بکسب فضائل و محسنات اخلاقی متصف گردیده.

و باین بیان گمراهی و ضلالت یا هدایت و سعادت را میتوان نسبت بخداوند داد از باب اینکه آنچه سبب گمراهی یا هدایت وی گشته بخلقت الهی است و چون سبب همان اختیاری است که در کف وی نهاده صحیح است گفته شود او گمراه نموده یا سعادت مند گردانیده.

(بیان مختصری راجع بجزر و تقویض)

در اینکه آیا انسان در افعال خود مختار است یعنی اختیار تام در کف او نهاده‌اند و در افعال و اعمال خود مستقل است بطوری که تمام معنی عمل وی مستند بخود اوست یا بالکلئیه مسلوب الاختیار است و همان طوری که اختیار در ایجاد و وجود خود ندارد همین طور اختیاری در حرکات و سکونات و ارادات خود نیز ندارد، یا امری است و رای اینکه دو قسم که نه بکلی مسلوب الاختیار است و نه مختار صرف است، بلکه چنانچه در آن روایت مشهور معصوم فرموده

صفحه: ۲۰۳

«امر بین الامرین» چیزی است بین اینکه دو قول.

و قسم اول و دوم را دانشمندان باطل میدانند زیرا که هر دو خلاف تحقیق و از درجه اعتبار ساقط است.

زیرا که بازگشت قول اول باین است که غیر خدا را مؤثر دانند چنانچه جماعتی از مسلمانها که آنها را مفوضه نامند چنین گویند که خداوند بنی آدم را خلقت نموده و علم و قدرت و اراده بوی عنایت فرموده و اسباب کار وی را مهیا گردانیده و اختیار تام در کف اختیار وی نهاده که هر چه بکند از خوب یا بد باختیار خود میکند بدون آنکه اراده حق تعالی در عمل وی مدخلیت داشته باشد.

و لازمه اینکه طور مختار بودن انسان اینکه میشود که خداوند در اینکه مورد خود را مسلوب الاختیار و مسلوب المالکیت نموده و اینکه عقیده علاوه بر اینکه مخالف آیات قرآنی است که مکرر در مکرر مالکیت و خالقیت خود را نسبت بتمام مخلوقات و ممکنات اعلام میفرماید لَهْ مُلْكُهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سوره حدید آیه ۵ لَهْ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ سوره تغابن آیه ۱ و غیر اینها از آیات بسیاری که خالقیت و مالکیت را نسبت بخود میدهد و از باب عموم قدرت و اشاره بشمول خالقیت وی است که حتی ضلالت و هدایت را نیز نسبت بخود میدهد که يُضَلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ سوره نحل آیه ۹۳، دانسته شود که بدون اراده و قدرت او چیزی در عالم موجود نخواهد شد.

و نیز مخالف دلیل عقلی است زیرا که در جای خود مبرهن گردیده که شیئی تا بحد وجوب و لزوم نرسد موجود نخواهد شد و آن وقتی است که علت تامه شیء موجود گردد و چون در ناموس خلقت چنین مقرر شده که

صفحه : ۲۰۴

آنچه در عالم «مکونات» یعنی عالم مادیات و طبیعیات واقع میگردد منوط باسبابی باشد که مجموعاً علت تامه گردد برای وقوع و پیدایش آن زیرا که اوضاع عالم مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوستگی دارد و از جمله آنها همین هدایت یافتن و گمراه شدن است که البته منوط باسبابی است که بعضی باختر و بعضی خارج از اختیار است و سلسله علل و معلولات منتهی میگردد بواجب الوجود ألا إلی الله تصیر الأمور.

و اینکه قاعده در محل خود محرز گردیده که شیء تا اینکه تمام علل و وسائل وجودش تحقق نپذیرد موجود نمیگردد و تمام وسائل و اسباب وقوع شیء را علت تام گویند.

و اجزاء علت تام برای پیدایش افعال اختیاری انسان بعضی خارج از اختیار وی است مثل استعداد ذاتی و اسبابهای خارجی از قبیل الهام ملکی یا وساوس شیطانی، یا اوضاع آسمانی، یا موقعیت عالم، یا امور دیگری که هر یک باعتباری مدخلیت دارند، از قبیل زمان، مکان، اخلاق محیط وضعیت خانوادگی، غذای حرام یا حلال، تربیت صحیح یا فاسد، عادات رسومات، همنشین فاسد یا صالح، و تمام اینها و غیر اینها از اوضاع عالم «علت تامه» اند برای پیدایش هر چیزی که در عالم واقع گردد و وقتی تمام عوامل طبیعی و نفسانی تحقق یافت آن وقت در عالم موجودی یافت می گردد و اعمال بشر را هر گاه باعتبار نسبت وجودش بمبدء و خالق عالم در نظر گیریم و تمام علل را با هم ملاحظه نمائیم حتی اختیار و اراده وی که جزء اخیر «علت تامه» میشود مجموعاً از تحت اختیار وی خارج است و مستند بمرئی عالم و واجب الوقوع است یعنی هر چیزی که علت تامه‌اش موجود شده وجودش واجب میگردد و ممکن نیست موجود نگردد پس باین

صفحه : ۲۰۵

اعتبار افعال اختیاری خارج از اختیار بشر است که مجموعه عوامل طبیعی و غیر طبیعی خارج از تحت اختیار وی است و منسوب بمبدء و خالق و مربی عالم است لکن نسبت بآن جزء اخیر علت تامه که بدون آن عمل تحقق نپذیرد منسوب بفعال اختیاری انسان میشود یعنی اختیاری نمودن طریق سعادت یا شقاوت جزء اخیر علت تامه است بلکه همان اراده انسان و تصمیم گرفتن او بر عمل علت تامه است و باقی علل ناقصه.

بعبارت دیگر تمام اوضاع عالم هر یک بوجهی در افعال و اعمال انسان مدخلیت دارند و محرک وی واقع میگردد که بدون اوضاع عالم عملی واقع نمیگردد لکن مدخلیت آنها همان قدر است که محرک و مشوق انسان میشوند و طریق خوب یا بد را در نظر وی جلوه میدهند و احداث میل در او مینمایند اینکه است که حصول و پیدایش میل از تحت اختیار بشر خارج است لکن هر کس بوجدان خود میفهمد که و لو اینکه تمام اسباب عمل خوب یا بد مهیا باشد و شخص کمال میل بآن عمل داشته و هیچ مانع خارجی جلوگیری آن نبود، باز اگر باختر خود اراده نکند عملی را آن عمل تحقق پذیر نیست اینکه است مقصود از جزء اخیر علت تامه که گفتیم در واقع تمام علت است و بهمین لحاظ انسان را مختار میدانیم.

از اینجا است که ممکن است عمل اختیاری انسان را حقیقتاً نه مجازاً نسبت بحق تعالی داد زیرا که تحقق و پیدایش هر چیزی در عالم منوط باسباب خارجی است و تمام آنها تحت اقتدار و اراده حق تعالی انجام میگردد و نیز میتوان نسبت بعبد داد آن هم حقیقتاً نه مجازاً زیرا که اراده و اختیار او جزء اخیر علت تامه است که بوجدان برای ما محرز است که عمل ما باراده خودمان انجام می گیرد و در اراده نمودن اجباری در کار نیست و آزاد هستیم.

صفحه : ۲۰۶

و مسلک و رویه اشاعره نیز باطل است که بکلی انسان را مضطرّ میدانند در اعمال و افعال خود و در مثل گویند همین طوری که آستین بحرکت دست حرکت میکند اجزاء بدن ما نیز باراده حق تعالی حرکت میکنند نه با اختیار ما و اینها قائل بهیچ واسطه نیستند حتی سوزانیدن آتش و خنک کردن آب را هم کار خدا میدانند و گویند عادت بر اینکه جاری شده که مثلاً جامه که نزدیک آتش برده شد خدا آن را بسوزاند بدون آنکه آتش مدخلیت داشته باشد در سوزانیدن، و عاقل خردمند میدانند اینکه دو رویه هر دو باطل است اینها هر یک امور عالم را یک چشمه مینگرند و بطرف افراط و تفریط رفته‌اند و قول حق و حقیقت مطلب همان است که امامیه و شیعه اثنی عشریه میگویند که در عین اینکه اعمال بشر را مستند بحق میدانند عمل خود انسان میدانند خلاصه گاهی اعمال انسان را نسبت میدهیم بقضاء و قدر الهی و نسبت بنظام کلیه عالم باعتبار آنکه عمل انسان نیز مثل باقی موجودات از تحت عوامل طبیعی خارج نیست و نظام عالم مقتضی افعال و شامل اعمال اختیاری بشر نیز میشود و تا علل تامه و عوامل بسیاری موجود نگردد چیزی در عالم تحقق پذیر نیست و چنانچه حکماء گفته‌اند ممکن تا بحدّ وجوب و لزوم نرسد موجود نخواهد شد و آن وقتی است که علل تامه یعنی تمام اسباب حصول آن موجود و تمام موانع آن برطرف گردد و باین اعتبار از تحت اختیار انسان خارج است و منسوب بمبدء و مربی عالم است و نسبت بعلت تامه و وجود واجب الوجود واجب التحقق است یعنی هر گاه نظر بتمام علل و اسباب وجود عمل نمودیم گوئیم از تحت اراده بشر خارج است و نسبت به تمام وسائل حصول عمل مسلوب الاختیار است لکن چون یکی از اسباب حصول عمل اختیاری انسان همان تصمیم بر عمل و اراده نمودن آن است که

صفحه : ۲۰۷

جزء اخیر علت تامه بشمار میرود و اسباب و وسائل عمل هر قدر مرتب گردد بدون تحقق جزء اخیر آن ممکن نیست موجود گردد پس باین لحاظ عمل مستند بخود عامل میگردد.

و باین بیان معلوم میشود معنی «امر بین الامرین» که نه حرف اشاعره که بکلی انسان را مسلوب الاختیار میدانند درست و صحیح است و نه کلام مفوضه که تمام عمل را نسبت بانسان میدهند و گمان میکنند خداوند اعمال اختیاری انسان را محول بخودش نموده و خود را در اینکه ضمیمه مسلوب الاختیار گردانیده «و لا مؤثر فی الوجود الا الله» را بکلی از نظر انداخته.

زیرا که مسلک دوم منافی با عموم قدرت و خالقیت وی است بلکه منافی با وحدت اوست زیرا که لازم آید خلق را با حق تعالی در عمل شریک گردانند و همین طوری که برای خداوند در مرتبه ذات شریکی نیست در مرتبه عمل نیز شریک ندارد.

و مسلک اول منافی با عدل است زیرا که مجبور نمودن بر عمل و مجازات بر آن با عدل خداوندی منافات دارد بلکه بنا بر اینکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بلکه کلیه تبلیغ مبلغین و تدریس مدرسین و وعظ و عاظ و تمامی انذارات و تعلیمات لغو و بی ثمر می‌گردد.

بعبارت دیگر اختیار عباد در طول اختیار حق تعالی و ناشی از اختیار تام وی پدید گشته زیرا که انسان مظهر تام و نماینده تمام صفات الهی است و از جمله صفات حقانی اینکه است که او سبحانه در فعل و عمل خود مختار است، آنچه کند با اختیار و به اراده میکند و انسان را نیز از جهت مظهریت در اعمال خود مختار گردانیده که آنچه باراده و دلخواه خود کند اجباری در کار نباشد تا اینکه در عمل نیک مستحق ثواب و پاداش نیکو گردد و در

صفحه : ۲۰۸

عمل بد مستحق مجازات و بکیفر اعمال خود گرفتار باشد و مختار بودن یکی از خصایص و کمالات انسانی بشمار میرود. پس از اینکه بیان معلوم شد که همانطوری که نسبت عمل را بخود میدهیم بخدا هم میتوان داد یعنی هر عملی که از انسان سر میزند

در عین آنکه منسوب بوی است و باراده و اختیار او واقع گردیده منسوب بحق تعالی و باراده و اختیار وی تحقق پذیرفته، ممکن نیست بدون اراده او امری در عالم واقع گردد.

اینکه افعال و اعمال ما با اختیار خود ما انجام میگیرد امر وجدانی است زیرا فرقی است ظاهر بین کسی که او را از بالای بام پرت کنند یا خود با اختیار بتوسط نردبان یا غیر آن بزیر بیاید.

و از آن طرف بحکم آنکه هیچ معلولی در عالم بدون علت و سبب موجود نخواهد شد لا بد پدید شدن میل و رغبت در ما نیز منوط با سبایی است که از تحت اختیار ما خارج است و مستند بمسبب الاسباب است.

پس او فاعل مطلق و موجد کل موجودات است لکن یکی از اسباب برای وجود عمل همان اراده و تصمیم خود ماست که بوجدان میبایم که بدست خود ماست و اجباری در کار نیست.

پس از اینجا معلوم میشود که اراده ما در طول اراده اوست و اختیار ما در طول اختیار اوست همان طوری که ماها مستقل در وجود نیستیم یعنی وجود ما وجود تبعی و ظلی است که در اصل وجود و در دوام وجود در تمام آنان زمان وجود محتاج بواجب الوجود و مرتبط بوجود و اراده آن فرد ازلی میباشیم که علی الدوام از او فیض بما برسد در اعمال و افعال و حرکات و سکناات خود نیز مرتبط بوی میباشیم نه مستقل در وجودیم و نه مستقل در عمل یعنی وجود ما ناشی از او و اختیارات ما ناشی از مختار بودن اوست.

صفحه : ۲۰۹

تصرف ما در مملکت بدن خودمان مثل اینکه است که سلطان کسی را بنمایندگی خودش در بعضی از شهرستانهای متصرفی خود بفرستد و اختیار تام در کف اقتدار وی نهد و نیز دستوراتی بوی بدهد و مقرر فرماید که اگر بر خلاف قانون عمل کند او را مجازات نماید پس از آنکه نماینده سلطان وارد مملکت سلطان گردید باعتبار آن اختیارات موقتی که سلطان بوی داده حکم او در آن مملکت نافذ میگردد آن وقت راجع بامور مملکتی و سیاسی آنچه کند و لو تصرفات عدوانی باشد میتوان نسبت بسططان داد زیرا که اختیارات وی ناشی از اختیارات سلطان است و بقاء اختیار او نیز بسته ببقاء اراده سلطان میباشد و سلطان خود را مسلوب الاختیار نموده هر وقت بخواهد میتواند او را معزول نماید اینکه است که در عرف گویند حکم دولت چنین و چنان است و میتوان منسوب بهمان شخص نماینده سلطان داد زیرا که فعلا اراده و حکم بدست وی است خصوصا نسبت بتصرفات جابرانه او که بسوء اختیار خود میکند نه بدستور سلطان لکن آنها نیز چون بازگشتش بآن اختیار تامی است که سلطان بوی داده میتواند نسبت بسططان داد و اگر چه سلطان بمصالح چندی وی را متصرف گردانیده لکن چون تصرف عدوانی نموده و بر خلاف حکم سلطان عمل کرده مجازات میشود.

و بیان واضح تر گوئیم افعال و اعمال انسان را میتوان حقیقه نسبت بخداوند داد چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ خطاب برسول اکرم (ص) است قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بنا بر تفسیری که کرده‌اند بگو آنچه بشما برسد از خوبی و بدی و تمام اعمال شما از جانب خداوند است زیرا که آثار هر چیزی ناشی از وجود وی است و وجود مستند بحق و ناشی از فیض رحمت اوست.

و میتوان بطور حقیقت نه بنحو مجاز مستند بعامل و ناشی از اراده و

صفحه : ۲۱۰

اختیار وی دانست زیرا که خداوند اراده نموده که انسان در افعال خود مختار باشد و در عمل آزاد و اینکه یکی از الطاف الهی است در باره بشر پس اختیار انسان ناشی از اختیار حق تعالی و اراده وی ناشی از اراده او و وجود او ظل وجود اوست.

پس از اینکه بیانات میتوان جمع نمود بین آیاتی که چنین بنظر میآید که بعضی منافی با بعض دیگر است، در جایی افعال و اعمال

انسان را از بد و خوب نسبت بخود انسان می‌دهد و بازای اعمال نیک پاداش نیکو و بکیفر و مجازات اعمال بد وعده عذاب می‌دهد مثل قوله تعالی مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا» (۱) سوره انعام آیه ۶۰، و در جای دیگر ما أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (۲) سوره شوری آیه ۳۰، و غیر اینها از آیات بسیاری که صریحا اعمال خوب و بد را مستند بخود انسان مینماید و جزاء و مجازات مترتب نمیگردد مگر بفعل اختیاری پس بدالات اینکه آیات بشر در اعمال و افعال خود مختار و از اوست.

و در جای دیگر تمامی امور و حوادثی که در عالم ظهور و بروز مینماید که از جمله آنها اعمال انسان میشود نسبت می‌دهد بقضاء و قدر مثل آنجا که فرموده ما أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلُ أَنْ نَبْرَأَهَا» (۳) سوره حدید آیه ۲۲.

(۱) کسی که عمل نیکی نمود پس برای اوست ده برابر و کسی که مرتکب گردد گناهی و عمل بدی را مجازات نمیشود مگر مثل عمل بد او.

(۲) آنچه برسد بشما از گناه خودتان مرتکب شده‌اید و آن چیز است که بدستهای خود عمل کرده‌اید.

(۳) نمیرسد سیئه و گناهی یا سختی و تعبی در زمین و نه در نفسهای شما مگر آنکه در کتاب یعنی لوح محفوظ ثبت است پیش از آنکه برای شما ظاهر گردد.

صفحه : ۲۱۱

و در جایی عمل نیک را نسبت بذات حق تعالی می‌دهد و سیئه و عمل زشت را نسبت می‌دهد بخود بشر مثل قوله تعالی ما أَصَابَكُمْ مِّنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ» (۱) سوره نساء آیه ۷۸ و در جای دیگر باز تمامی امور را منتسب بخود مینماید آنجا که میگوید وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۲) سوره نساء آیه ۷۷.

نظر باین آیات بعضی بطرف افراط رفته‌اند و انسان را مختار مطلق میدانند و اراده حق تعالی را در ضمیمه اراده انسان نافذ میدانند و بعضی بطرف تفریط رفته‌اند و انسان را بکلی مسلوب الاختیار میدانند لکن قول حق همان است که معصوم (ع) فرمود نه آن است و نه آن بلکه چیزی است بین اینکه دو، و در اینکه آن چیزی که بین اینکه دو است کدام است از دانشمندان گفتاری نقل شده که اگر بخواهیم وارد اینکه بحث شویم سخن طولانی می‌گردد پس متأسفانه از بیان آن خودداری مینمائیم.

و بهترین احتمالات همان است که گفتیم بشر در عمل مختار است و باراده و اختیار عمل خود را انجام می‌دهد لکن اختیار و اراده وی در طول اختیار و اراده حق تعالی واقع است نه در عرض آن.

باین معنی که خداوند از روی حکمت و شفقت اراده نموده که بشر در اعمال و افعال شخص خود مختار باشد و آزادانه بدلخواه خود عمل کند و وعد و وعیدی که از طرف شرع رسیده اگر چه اوامر مولوی است لکن

(۱) آنچه بتو برسد از عمل نیک پس آن از جانب خداست و آنچه برسد بتو از گناه و عمل زشت ناشی از نفس تو است.

(۲) هر گاه برسد بآنها عمل نیکی یا هر امر نیکی گویند اینکه از نزد خداوند است و هر گاه بآنها برسد عمل بدی یا امر سختی گویند اینکه از طرف تو است ای رسول اکرم بگو بآنها که تمامی امور از نزد خدا و از طرف اوست.

صفحه : ۲۱۲

غرض رهنمایی است بآنچه صلاح دید بشر است اجباری در کار نیست عمل اجباری ثواب و عقابی بر آن مترتب نمیگردد.

و چون خداوند اراده نمود که انسان در عمل مختار باشد و آزاد باین لحاظ آنچه اراده کند از عمل نیک یا بد همان بعینه مراد و مطلوب حق تعالی و ناشی از آن اختیاری است که در کف اقتدار او نهاده اگر خداوند بخواهد در موقع مخالفت جلو بنده خود را بگیرد و بر خلاف اراده وی اراده نماید البته آن عمل واقع نمیگردد لکن اینکه اراده ثانوی منافی با اراده اولی اوست که وی را مختار گردانیده و نقض غرض میشود زیرا غرض اینکه بود که در عمل مختار و آزاد باشد.

پس هم میتوان بطور حقیقت عمل شخصی هر کسی را نسبت بخدا داد که باراده و خواست او انجام گرفته نظر به اینکه چون اراده نموده که در عمل مختار باشد پس باین لحاظ تمام ارادات شخصی وی مندرج در آن اراده و حدانی اوست یعنی او خواسته در موردی که انسان اراده نماید بر عملی، باراده و اختیار خود آن عمل را انجام دهد پس چگونه میتوان اراده و اختیار شخصی هر کسی را بتمام معنی مستند بخودش نمود در صورتی که اراده او ناشی از اراده حق تعالی و در طول او واقع گردیده و چگونه میتوان وی را مسلوب الاختیار نمود در صورتی که حکمت الهی در ناموس خلقت چنین اقتضاء نموده که در عمل وی را مختار گرداند اینکه است مقصود از اینکه گفته شد اختیار و اراده انسان در طول اختیار و اراده حق تعالی است.

اگر گفته شود اینکه مطلب درست و صحیح است که انسان باراده و دل خواه خود عمل میکند لکن اراده او نیز منوط باسباب و عللی است که بدون آن اسباب و عوامل طبیعی یا نفسانی چیزی حادث نمیگردد پس در اراده کردن مجبور میگردد.

صفحه: ۲۱۳

پاسخ: آری همانطوری که گفته شد در نظام عالم اینکه طور حکمت اقتضاء نموده که هر حادثی که در عالم واقع میگردد منوط بعقل و وسائل بسیاری باشد که بدون ترتیب آنها موجودی تحقق نپذیرد لکن مدخلیت امور خارجی بر عمل انسان بیش از اینکه نیست که همین میل و شوق بر عمل در وی احداث نماید اگر چه احداث میل و شوق نیز اسباب دیگری دارد تا اینکه سلسله موجودات منتهی گردد بواجب الوجود لکن میل و شوق در انسان علت تامه بر وجود فعل و عمل اختیاری وی نمی شود مگر وقتی که باختیار اراده نماید انجام دهد عملی را که در تحت اختیار وی است آن وقت بانضمام اراده وی علت تامه تحقق میپذیرد و معلول موجود میگردد و در اراده کردن آنچه شایق و مایل بوی است هیچ اجباری در کار نیست چنانچه هر کس بوجدان و تجربه میداند که مکرر اتفاق افتاده با اینکه شایق و مایل بوده عملی انجام دهد و با آنکه مانع خارجی نیز در کار نبوده اقدام بر عمل ننموده.

اگر گویی در چنین موردی نیز در ترک نمودن عمل مرجح خارجی پیدا مینماید و وجود مرجح از تحت اختیار وی خارج است و وقتی انسان مایل گردید بعملی و موانعی در جلو خود ندید که وی را از عمل باز دارد ممکن نیست بدون جهت بدل خواه خود عمل نکند زیرا همان طوری که انسان در عمل اختیاری بدون مرجحات داخلی یا خارجی اقدام بر عمل نمینماید بر ترک عمل اختیاری نیز بدون مرجح که جلوگیری از عمل باشد از عمل منصرف نمیگردد.

گوئیم طلب مرجح بر عمل خواه بر فعل باشد و خواه بر ترک همان دلیل بر مختار بودن است اگر انسان در عمل مختار نباشد چگونه در کردن و نکردن دنبال مرجح میرود فاعل موجب اختیاری در دست وی نیست که

صفحه: ۲۱۴

دنبال مرجح برود.

و از ائمه طاهرين راجع بجبر و تفویض روایات بسیار نقل مینمایند در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام چنین روایت میکند که در حضورش کلام از جبر و تفویض بمیان آدم حضرتش فرمود آیا میخواهید شما را تعلیم نمایم بچیزی که اختلاف و نزاع از بین شما برداشته شود و اگر کسی با شما در اینکه مطلب مجادله کند وی را مجاب نمائید و بر او غالب گردید حاضرین گفتند آری

فرمود کسی خدای عز و جل را اطاعت و بندگی نمی‌کند بطور اکراه و جبر و نیز کسی معصیت نمی‌کند بغلبه، و امور بندگان خود را مهمل نگذارده و نیز مملکت خود را وانگذارده بلکه او مالک آنچه راست که آنها را مالک گردانیده و قادر است بر آنچه آنها را قادر گردانیده الی آخر و اینکه دو جمله اخیر که مالک آنچه راست که آنها را مالک گردانیده و قادر است بر آنچه آنها را قادر گردانیده تصریح مینماید به اینکه گفتیم اختیار و اراده انسان از تحت اختیار و اراده حق تعالی خارج نیست.

و آن روایت مشهور که از اهل بیت رسیده

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

که نه آن طوری است که اشاعره می‌گویند که بکلی انسان را مسلوب الاختیار میدانند بلکه برای هیچ مؤثری اثر قائل نیستند و نه آن طوری است که مفسرین می‌گویند که خداوند انسان را خلق فرموده و اختیار تام در کف قدرت وی نهاده و دیگر راجع بعمل بندگان هیچ اراده‌ای ندارد یعنی خود را مسلوب الاختیار گردانیده.

اینکه است که معصوم می‌فرماید اینکه دو قول هیچکدام درست نیست امری است بین اینکه دو قول و در اینکه آن معنایی که بین آن دو قول است چیست هر یک از دانشمندان چیزی گفته‌اند لکن بهتر از همه همان است که گفتیم اراده و اختیار بشر در طول اراده و اختیار ازلی حق تعالی واقع است یعنی

صفحه : ۲۱۵

چون اراده نموده انسان در عمل مختار باشد پس آنچه کند بعینه همان مراد حق است و لو آنکه بعضی اعمال او رضایت ندارد چنانچه فرمود «و لا یرضی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ» (۱) سوره زمر آیه ۹ اگر گویی اراده انسان در طول اراده حق تعالی و ناشی از آن است چگونه رضایت بکفر ندارد که آن نیز یکی از امور بشر بشمار میرود.

گوئیم رضایت بکفر دارد از باب اینکه خواسته بشر در عمل مختار باشد زیرا که مختار بودن و آزاد بودن یکی از فضائل و محسناتی است که خداوند از راه فضل و کرم بانسان کرامت فرموده و از باب اینکه کفر کافر را بدرک اسفل میرساند و بحال وی مضرّ است رضایت ندارد بکفر وی پس بجهتی اراده دارد بآنچه انسان اراده میکند و بجهت اعمال زشت بشر پسند حق و رضایت بخش او نیست. «و الله عالم بحقایق الامور» و یهدی به کثیراً دشمنان قرآن گفتند خداوند چه اراده کرده باین مثالها که جماعت بسیاری را گمراه مینماید و جماعت بسیاری را هدایت نماید.

(هدایت یعنی چه)

هدایت یعنی راهنمایی که از روی صدق و صفا باشد و مقابل آن ضلالت و گمراه شدن است البته کسی که در طریق مستقیم قدم نگذاشت در بیراهه می‌افتد و مشی در طریق مستقیم همان معنی هدایت است قرآن مجید مواردی را تذکر می‌دهد که هدایت و ضلالت هر دو را نسبت بخدا می‌دهد و اینکه بچه معنی توان نسبت ضلالت را بخداوند داد تا اندازه‌ای در اطراف آن بحث نمودیم،

(۱) خداوند بکفر بندگان خود راضی نیست.

صفحه : ۲۱۶

(اقسام هدایت)

مفسرین در معنی هدایت اقسامی شماره نموده‌اند، در تفسیر مجمع البیان گوید هدایت در قرآن پنج معنی آمده:

۱- هدایت یعنی ارشاد و راه‌نمایی چنانچه در عرف گویند راه را نشان داد و باین معنی شامل جمیع مکلفین میشود که خداوند بارشاد انبیاء بتمام افراد بشر راه‌نمایی فرموده و بدون راه‌نما تکلیف نمودن معنایی ندارد، و دلیل بر آن آیات قرآنی است **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ** و غیر اینها از آیات بسیاری که دلالت بر عموم ارشاد دارد.

۲- زیادتی الطاف خداوندی که بآن موفقیت حاصل میگردد و بهمین معنی نظر دارد کلام حق تعالی **وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى** «۱» یعنی شرح صدر بآنها دادیم سوره محمد (ص) آیه ۱۹.

۳- ایصال بمطلوب و رسانیدن بمقصود چنانچه فرموده **يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** «۲» سوره یونس آیه ۹.

۴- حکم بهدایت مثل قوله تعالی **وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ** «۳» سوره اعراف آیه ۱۷۷.

و اینکه سه قسم از هدایت مخصوص بمؤمنین است باقی را از آن نصیبی نیست زیرا که ثابت بودن بر ایمان و موفقیت بر طاعت و ایمان و هدایت یافتن اختصاص بمؤمنین دارد.

(۱) کسانی که هدایت یافتند بر هدایت آنان افزوده میگردد.

(۲) خداوند میرساند مؤمنین را برای ایمانی که دارند بهبهشت پر نعمتی که از زیر غرفها یا اشجار آن آبها جاری است. [...]

(۳) کسی را که خداوند هدایت نمود او هدایت یافته.

صفحه: ۲۱۷

۵- جعل و ایجاد هدایت در انسان مثل اینکه در شیئی حرکت ایجاد نماید زیرا که خداوند در طبیعت بشر علمی نهاده که آن را علوم ضروری و بدیهی نامند باصطلاح آن را ادلیات گویند همین علوم طریق هدایت اوست و اینکه قسم از هدایت نیز مثل قسم اول عموم دارد و نسبت بتمام افراد بشر یکسان است.

و آن هدایتی که خداوند مکلفین را مأمور گردانیده که بخدا ایمان بیاورند و اوامر پیمبران را بپذیرند و مطیع و فرمان بر باشند اینکه قسم از هدایت یافتن بعمل مکلفین انجام میگردد و راجع بفاعل اختیاری آنان است و چون عمل اختیاری است ثواب و پاداش نیک نصیب آنها میگردد و لایق مدح و تمجید میباشد اگر چه هدایت یافتن باین معنی نیز بارشاد خداوند است لکن نظر باطاعت نمودن آنهاست که فرمود **كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا** (پایان کلام طبرسی) **وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ**

(معنی فسق و درجات آن)

فسق در لغت بمعنی تجاوز نمودن از حکم شرع است و در عرف فاسق کسی را گویند که با آنکه خود را از تابعین اسلام میدانند بسیاری از احکامی که موظف بعمل کردن آنست مخالفت نماید و عرفا کافر را فاسق نمیگویند و اینکه در مواردی است قرآن کافر را نیز فاسق معرفی نموده و مؤمن را مقابل فاسق قرار داده مثل آیه **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا تَمَّا لَا يَسْتَوُونَ** و در جای دیگر **وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و غیر اینها ظاهراً مقصود از کفر در چنین مواردی معنی لغوی کفر است یعنی پوشانیدن

نعمتهای الهی است نه معنی عرفی آن،

صفحه : ۲۱۸

(فسق و مراتب آن)

همان طوری که کفر و ایمان درجاتی دارد فسق نیز درجاتی دارد و مفسرین برای آن مراتبی گفته‌اند.

۱- خطا کاری است که از روی نفهمی و ندانستگی و عدم تمیز بین حق و باطل گناہانی از وی صادر گردد و بیشتری از مردم چنین‌اند که چون عالم بقوانین شرع مطهر نیستند خطای آنها بسیار است اگر آنها را متنبه نمایند و تعلیمات قرآنی را بایشان بیاموزند بزودی برمیگردند و توبه میکنند زیرا که حالت اطاعت در آنها هست.

۲- گناہانی که از روی غلبه شهوات صادر میگردد با علم و تمیز بقبح عمل و با اطلاع آنها که چنین اعمالی با مقررات شرع منافی است البته اینکه قسم از فسق مشکل‌تر از قسم اول است لکن امید بازگشت و توبه نمودن در باره وی میرود.

۳- کسی که معتقد بقبح عمل نباشد و کار زشت و هوس رانی را خوب پندارد اینکه چنین فسقی امید بازگشت در آن نیست مگر بندرت اتفاق افتد که چنین کسی متنبه گردد و بازگشت نماید.

۴- علاوه بر اینکه معاصی و مخالفت قوانین شرع را قبیح نمیداند کار زشت را نیک میداند و شاید باعمال رکیک خود افتخار نیز بکند و بخود ببالد و مردمان با ایمان و تقوی را سفیه و نفهم داند و گمان کند که اعمال و حرکات وی موافق دستورات و مقررات اسلام است چنین کسی امید بازگشتی برای او نیست.

و برای هر مرتبه از اینکه مراتب چهارگانه که گفته شد نامی نهاده‌اند (اول) را ضال و گمراه گویند (دوم) را گمراه و فاسق نامند (سوم) را

صفحه : ۲۱۹

گمراه و فاسق و ظالم گویند (چهارم) را گمراه و فاسق و ظالم و شرور معرفی نمایند.

آن سه دسته اول با فسقی که دارند باز آنها را با ایمان دانند لکن نسبت بدسته چهارم بعضی معتقدند که ایمان از آنها سلب گردیده لکن مادامی که تصدیق قلبی و اعتراف لسانی باقی باشد چگونه توان حکم بکفر آنها نمود مگر وقتی که با اینحال منکر ضروریات دین اسلام باشند.

صفحه : ۲۲۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷]

اشاره

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

ترجمه:

فاسقین کسانی میباشند که عهد خدا را میشکنند بعد از آنکه پیمان بستند و عهد و میثاق را محکم نمودند، و آنچه را خداوند امر فرموده بپیوندند قطع مینمایند، و در زمین فساد میکنند، اینها زیان کارند و سرمایه خود را از دست داده و تلف نموده‌اند.

(توضیح)

عهد بستن خداوند با بشر یعنی چه

در قرآن مجید در بسیاری از موارد تذکر میدهد که خداوند با بشر عهد نموده و پیمان بسته یک جا راجع پیغمبران عهد تبلیغ مینماید و إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ «۱» سوره احزاب آیه ۷، و أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا «۲» سوره نساء آیه ۱۵۲، و با علماء عهد بسته که بیان قوانین الهی نمایند و آنچه خداوند نازل نموده و دستور داده در کتب آسمانی کتمان نمایند و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيئْتَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ «۳» سوره آل عمران آیه ۱۸۴.

و از تمام بنی آدم عهد گرفته که وقتی پیغمبران آمدند آنها را اطاعت و فرمانبری نمایند یا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي «۴» سوره اعراف آیه ۳۳، و نیز با بنی آدم پیمان بسته که اعتراف

(۱) زمانی که گرفتیم ما از پیغمبران پیمانی از آنها.

(۲) و گرفتیم از آنها میثاق محکم،

(۳) و وقتی که خداوند میثاق گرفت از آن کسانی که بآنها کتاب عنایت شده که بیان نمایند برای مردم و پنهان نمایند آن را.

(۴) ای بنی آدم وقتی که آمد شما را پیغمبرانی از شما که بخوانند برای شما آیات مرا

صفحه : ۲۲۱

نمایند بوحدت و یگانگی پروردگار عالم و اطاعت شیطان نمایند و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى «۱» سوره اعراف آیه ۱۷، أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ «۲» سوره یس آیه ۶۰.

و خود نیز با آنها عهد بسته که وقتی وفاء نمودند بعهد پروردگار او نیز وفاء بعهد خود نماید که آنها را یاری کند و در دنیا و آخرت حیات پاکیزه بآنها افاضه نماید إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ «۳» سوره محمد آیه ۸ و نیز آنها را در مقام امین در جایگاه صدق نزد ملک مقتدر قرار دهد إِنْ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ سوره دخان آیه ۵۱، إِنْ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ سوره قمر آیه ۵۵، محققا مردمان با تقوی در بهشتها و نهرا در جایگاه صدق نزد پادشاه مقتدر میباشند أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ. بین مفسرین راجع به اینکه اینک عهد و میثاق در چه موقعی تحقق پذیرفته گفتاری است، آیا در موقع عهد افراد بشر موجود بودند یا معدوم!

عهد بستن با معدوم معنی ندارد! آیا بشر قبل از وجود مادی دنیوی در عالم دیگر نحو وجودی داشته یا نه، اگر وجود داشته آن چه نحو وجودی است آیا عقل و ادراک داشته یا نه! اگر آن وقت شعور و ادراک داشته بایستی در اینکه عالم نیز متذکر باشد چطور بکلی عهد پروردگار خود را فراموش نموده!

- (۱) وقتی که پروردگارت گرفت از اولاد آدم از پشت آنها ذریه آنها را و آنها را گواه گرفت بر خودشان آیا نیستی من پروردگار شما گفتند بلی.
- (۲) آیا عهد نبستم با شما ای پسران آدم که عبادت نکنید شیطان را زیرا که شیطان برای شما دشمنی است آشکار.
- (۳) اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری میکند، یاری خدا تفسیر شده یاری دین خدا.

صفحه : ۲۲۲

- و فاسقی که خداوند معرفی مینماید او را که عهد خدا را شکسته بعد از پیمان بستن او چه وقت با خدا عهد بسته بود و چه عهدی را شکسته گفتگو بسیار است و در اینکه موضوع توجیهاتی شده و هر کس از روی دانش خود طوری تأویل نموده لکن هیچیک از مقالاتی که در اینکه موضوع گفته شده مدرک معتبری که بشود بآن مطمئن گردید در دست نیست.
- ۱- علماء معقول گویند مقصود از عهد و میثاق همان قوه و استعدادی است که خداوند در فطرت بشر نهاده و بهمان قوه و استعداد است که بادلّه و براهین اثبات مینماید الوهیت و وحدت و باقی صفات جلال و جمال الهی را و نیز تصدیق مینماید انبیاء و حجج را و خود را موظف میداند که اطاعت نماید و مخالفت ننماید و فرمایشات آنها را تصویب نماید.
- و شکستن عهد و پیمان عبارت از سنجیه عقل و خلاف فطرت مرکوزی هر فردی است و گفته‌اند همین است مقصود از کلام الهی وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ بَهْمِینَ معنی است أَوْفُوا بِعَهْدِی أَوْفِ بِعَهْدِکُمْ.
- ۲- در خصوص جماعتی است که عهد بستند و قسم خوردند و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أیمانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ «۱» سوره فاطر آیه ۴۰، و عهد خود را شکستند.
- ۳- بنا بر روایت مشهور که خداوند ارواح بشر را دو هزار سال پیش از ابدان آنها خلقت فرموده میتوان گفت در همان وقت عهد و پیمان با آنها بسته که اطاعت کنند و مخالفت ننمایند.
- ۴- خطاب حق تعالی أَ لَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ و نیز هر کجا عهد و میثاقی

- (۱) و بخدا قسم خوردند بسخت‌ترین قسمها هر آینه اگر آمد آنها را پیمبری که بترساند آنها را از عذاب البته میباشند بر هدایت‌ترین امم.

صفحه : ۲۲۳

- است مخاطب حقیقت انسانی است که در عالم الهی و صنع ربوبی موجود است زیرا که بازای هر نوعی از موجودات رب النوعی است که آن را «مثل افلانی» گویند و تمام افراد آن نوع تحت تربیت ربّ النوع خود نشو و ارتقاء مینمایند.
- ۵- بهتر توجیهی که در اینجا ممکن است بشود اینکه است که بگوئیم مخاطب بخطاب «أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ» و نیز مقام پیمان و عهد بستن با بنی آدم مقام اولی بشر است در مرتبه ابداع یعنی در مرتبه روحانیت که حقیقت انسانیت وی است موقعیت آن را دارد که خداوند او را در مقام مکالمه قرار دهد که پس از آنکه از او اقرار بر ربوبیت و وحدانیت خود گرفت با وی عهد و پیمان بندد که خلاف نکند و بوظیفه خود عمل کند لکن عالم ظلمت و امور طبیعی و تعلق بطبیعت وی را از مقام اولی خود پرتاب نموده و فراموش کرد عهد پروردگار خود را.
- و باید دانست که انسان با وحدت شخصیه‌ای که دارد جامع تمامی مراتب و چکیده جمیع موجودات است در هر عالمی رویی دارد و وی را در هر مرتبه مقام و منزلتی است، باعتبار عقلش در عالم عقول محلی دارد، باعتبار روح الهیش در مرتبه روحانیت مقامی

دارد، باعتبار نفس مجزّدش در عالم مجزّدات منزلی دارد باعتبار طبیعت و جسمانیّتش در عالم طبع و نفس حیوانی واقع گردیده و اول مرتبه پیدایش او مقام وی است در علم حضوری حق تعالی و انکشاف وجود اوست نزد او سبحانه که شاید تعبیر از اینکه مرتبه بلوح محفوظ شده باشد پس از آن در مرتبه ایجاد و خلقت اول ظهور و پیدایش اوست در عقل کل که اول چیزی است که از مبدء ازلی صادر گردیده و نیز در مراتب نزول در نفس و طبیعت مراتبی دارد تا برسد بمرتبه ماده و هیولی که آخرین مرتبه

صفحه : ۲۲۴

تنزلات وی است در عالم خلقت و در هر یک از مراتب وی را موقعیت و مقامی است و بر هر مرتبه‌ای از مراتب وجود وی خصوصیات و آثاری مترتب میگردد و هر فردی از بشر اگر زنجیر شهوات و آمال طبیعی را از پای عقل خود بیرون نیورد هرگز صعود بمرتبه روحانین وی را میسر نخواهد شد و در هر مرتبه‌ای از مراتب خلقت اگر عکوف در آن نمود و در آنجا توقف کرد و دلبستگی بآن پیدا نمود و منزل خود قرار داد از اهل آن عالم محسوب میشود و از عوالم دیگر منصرف می‌گردد و غفلت مینماید از معاهده‌ای که با پروردگار در مقام روحانیت خود بسته اینکه است که در مقام مؤاخذه واقع میگردد که چرا عهد خدا را شکستی.

بعبارت واضح‌تر گوئیم فردی از بشر با وحدت شخصیه‌ای که دارد وی را رویی است بحق واله و مبدء عالم و رویی است بنفس و طبیعت خود و بآن وجه حقانی است که موقعیت مکالمه با مبدء خود دارد و آن همان مقام روحانیت وی است که باعتبار تعلق وی بماده اسیر سر پنجه طبیعت گردیده و امور طبیعی چشم و گوش دل او را بسته گردانیده و بر دل وی قفل زده و نمیگذارد بگوش دل نداء حقانی «الست بر بکم» را بشنود و بزبان دل گویا گردد و جواب دهد «بلی» و بآن وجه حقانی وی است که تصدیق مینماید بالوهیت و وحدت و بهمین اعتبار در روز «الست» عهد و میثاق از او گرفته شده.

و شاید اشاره بهمین معنی دارد آنجا که فرموده و لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴿۱﴾ سوره لقمان آیه ۲۴، که بسجیه عقلیه و بآن رویی که بخدای خود دارند اعتراف مینمایند و بآن رویی که بطبیعت دارند انکار میکنند.

(۱) اگر سؤال کنی از آنها چه کسی آسمانها و زمین را خلقت نمود البته میگویند خدا

صفحه : ۲۲۵

در پاسخ اعتراض که اگر انسان از روی فهم و دانستگی اقرار و اعتراف بمقام الوهیت و رسالت داشت و قبول عهد نموده بود اولاً در چه وقت اقدام بر اینکه عمل نموده و ثانیاً بایستی حالا هم متذکر باشد چطور شد که بکلی عقد پروردگار خود را فراموش نمود. گوئیم اینکه گویی در چه وقت بود سؤال از وقت موضوع ندارد زیرا در عالم روحانین و مجزّدات تقدّم و تأخر زمانی و مکانی تصوّر ندارد تمام زمانها در آن مرتبه مثل آن واحد و تمام مکانها مثل نقطه واحده بنظر می‌آید کسی که رجوع بوجدان خود کند در همین عالم طبیعی نیز نداء اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ را بگوش دل میشنود.

و اینکه گویی چگونه فراموش نموده قبول نداریم بکلی عهد پروردگار فراموش شده باشد چطور فراموش کرده با آنکه آن کسی که بظاهر منکر ربوبیت است اگر از وی پرسش نمایی چه کسی آسمان و زمین را خلقت نموده بدون تأمل گوید خدا و آن نیست مگر اثر همان عهدی که در روز «الست» با پروردگار خود بسته منتهی الامر اشتغال بامور مادی پرده روی دانش وی کشیده و از حکم عقل و وجدان خود غفلت مینماید چنانچه در قیامت غفلت را عذر خود قرار میدهد آنجا که میگوید كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ و بسیاری از مفسرین امثال اینکه موارد را حمل بر استعاره و معنی مجازی نموده‌اند لکن تا ممکن باشد بایستی لفظ را حمل بر معنی حقیقی نمود و بهتر از همه اینست که بگوئیم اگر چه برای هر یک از اینکه احتمالاتی که گفته شد وجه صحیحی میتوان فرض نمود

وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ لَهَا مَوْلَاهَا لَكِنَ چُونِ آيِه وَ امثال آن از تشابهات قرآن است بهتر آنست که بگوئیم فهم معنی حقیقی آن از ذهن کوچک ما بیرون است و راجع بآنکسی است که مخاطب باو گشته و پس از او راجع براسخین در علم است که خلفای آن بزرگوار باشند.

صفحه : ۲۲۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸]

اشاره

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

ترجمه:

از روی تعجب یا توییخ و سرزنش میفرماید چگونه کافر شدید بخدا و انکار حق نمودید و حال آنکه شما مرده بودید پس زنده نمود شما را پس از آن باز شما را میمیراند پس از آن در قیامت شما را زنده میگرداند و بشما حیات جدید میدهد پس از آن بسوی پروردگار باز گشت مینماید.

توضیح:

وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا سیاق آیه نزدیک است بآن آیه قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ «۱» سوره مؤمن آیه ۱۱، در اینجا بین دانشمندان گفتاری است:

۱- بعضی از مفسرین گفته‌اند از اینکه دو آیه چنین برمیآید که انسان در قبر زنده میگردد که مقصود از موت اول مردن بعد از حیات دنیوی است و مردن دوم بعد از زنده شدن در قبر است و حیات اول حیات دنیوی و حیات دوم حیات اخروی است. لکن سیاق آیه اول منافی با اینکه حمل است زیرا خطاب باشخاص زنده است که شما قبل از حیات دنیوی مرده بودید و پس از آن خداوند بشما حیات عنایت نمود، و تأویل آیه به اینکه خطاب بزنده گان است باعتبار آباء و اجداد آنها خلاف ظاهر کلام است و تا ممکن است بایستی کلام را حمل نمود بر معنی حقیقی آن.

۲- در تفسیر مجمع البیان موت اول را حمل نموده بر حالات قبل

(۱) گفتند پروردگار ما دو مرتبه ما را میراندی و دو مرتبه ما را زنده گردانیدی و اعتراف مینمائیم بگناهان خودمان پس آیا برای بیرون آمدن ما راهی هست

صفحه : ۲۲۷

از حیات دنیا و موت دوم را بر موت بعد از زندگی دنیا و حیات اول را بر حیات دنیوی و حیات دوم را بر زنده شدن در قبر برای سؤال ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ را بر حشر و نشر در قیامت.

لکن ظاهراً اینکه تأویل نیز تمام نیست زیرا که زنده شدن در قبر را یک حیات مستقل در تعداد حیات دنیوی و حیات جاودانی اخروی نمیتوان بشمار آورد زیرا که مناط زنده شدن در قبر چنانچه میتوان از اخبار استفاده نمود فقط برای موضوعیت سؤال است زیرا که سؤال از آدم زنده میشود نه مرده.

۳- اکثر مفسرین حیات اول را حیات دنیوی و حیات دوم را حیات اخروی دانسته‌اند و موت اول را عدم حیات قبل از حیات دنیوی و موت دوم را بعد از زندگانی دنیا میدانند و سیاق آیه همین قول مشهور را تأیید مینماید.

توضیح آیات

(خلقت بشر و تحولات وی در مراتب وجود)

اینکه مبارک آیه که ظاهراً در بیان نعم الهی است نسبت بانسان شاید اشاره دارد باطوار و تحولات خلقت بشر که قبل از اینکه قدم بعالم دنیا گذارده مراحل پیموده وقتی باعتبار جنبه مادیت بحالت عنصری ظهوری داشت و تحت استیلاء قوای روحانی سماوی قرار گرفته بود چون از اینکه مرتبه در مدارج کمال پله‌ای بالا رفت و بمرتبه نباتی رسید در شیره نباتات قدری نفوذ وی توسعه پیدا مینماید و بصورت نباتی تفوق و استیلاء و برتری بر مواد عنصری پیدا می‌کند پس از تحولات گوناگون بصورت جنین در شکم مادر نمودار می‌گردد و در هیچیک از اینک مراتب دارای حیات انسانی نمیشد تا آنکه پس از طی مراتب و تحولات بسیار قابل افاضه روح حیوانی میشود و از مبدء فیاض جنبشی بوی داده میشود و دارای حیات میگردد.

صفحه : ۲۲۸

تا وقتی که دایره سیر رحم بانتهای رسد و سیر و ارتقاء اینک نحوه وجود وی کمال یابد و مستعد ورود بعالم دنیا گردد آن وقت با روح انسانی که بوی افاضه شده قدم بعالم خارج میگذارد و بآن روح انسانی است که تاج کرامت و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ﴿۱﴾ بر سر او افراشته و بر بسیاری از موجودات ما دون خود استیلاء و برتری پیدا مینماید تا آنکه دوره حیات دنیوی وی پایان رسد آن وقت تحوّل دیگری میکند و بدن عنصری را رها مینماید برای دوره دیگری از حیات جاودانی و بدن او جسمی میگردد مرده و بی‌روح. پس پیش از آنکه روح حیوانی بوی افاضه گردد در رحم مادر جسدی بود بدون روح مثل بدن مرده و پس از حیات دنیوی نیز جسدی میگردد بی‌روح.

پس صحیح است گفته شود اینک دو نحوه موت است موتی قبل از ولوج روح و موتی بعد از پایان حیات دنیوی و در اینک دو حالت آثار حیاتی از وی نمودار نیست و عرب هر چیز خمود و بی‌اثر را موت گوید، اینک است که در اینک مبارک آیه جنین در رحم یا مطلق تحولات قبل از حیات دنیا را موت نامیده که شما مرده و بی‌اثر بودید و دست قدرت یزدانی شما را حرکت و جنبش داد از حالی بحالی و از عالمی بعالمی تا آنکه بحالت کنونی که دارای عقل و شعور و مشاعر و باقی فیوضات از جسم و روح و نفس باشد نمودار گردیدید، و پس از اینک نیز تحولات دیگری بشما خواهد داد، و بعد از گرفتن اینک حیات عاریتی دنیوی زندگانی همیشه گی و حیات سرمدی بشما افاضه مینماید، و در قوس صعود بازگشت شما بسوی پروردگار است، اگر با ایمان و با تقوی باشید بازگشت شما بسوی رحمت اوست و اگر کافر و شقی و تیره بخت باشید و روزگار خود را بشهوت رانی و هوا پرستی تباه نموده باشید بازگشت شما بسوی غضب و سخط وی است.

(۱) و بتحقیق گرامی داشتیم اولاد آدم را.

صفحه : ۲۲۹

پس در اینکه مبارک آیه در مقام سرزنش بر می آید که شما چگونه کافر میشوید بآنکسی که اینکه همه نعمت بشما عنایت نموده و عوض آنکه خالق و مربی خود را سپاس‌گزاری نمائید کفران نعمتهای غیر متناهی او را مینمائید و کتمان حق میکنید زیرا که بالاترین نعمتها نعمت حیات است.

(بیان موت و حیات)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی گوید حیات در کتاب الله بمعانی بسیار آمده:

- ۱- ابتداء خلقت انسان، و اشاره دارد بآن قول حق تعالی فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي «۱» سوره حجر آیه ۲۹، و آن روحی است که خداوند بانسان افاضه نمود و بملائکه امر شد فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ که سجده کنند آدم را.
- ۲- روح نباتی، و آن قوله تعالی: يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا «۲» زمین مرده زمینی است که نباتات از آن روئیده نشود پس زنده میشود به روئیدن گیاه.
- ۳- حیات عبارت از دخول در بهشت است، چنانچه در کتاب کریم میفرماید اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «۳» سوره انفال آیه ۲۴، یعنی خلود در بهشت و دلیل آن قوله تعالی: وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ «۴» سوره عنكبوت آیه ۶۴. (پایان)

(۱) پس وقتی که جسد آدم را تسویه نمودم از روح خودم در وی نفخه دمیدم

(۲) زنده میشود زمین بعد از مردن آن [.....]

(۳) اجابت نمائید خدا و رسول خدا را وقتی که خواند شما را برای اینکه داخل گرداند شما را در بهشت

(۴) بدرستی که خانه آخرت هر آینه دارای حیات است

صفحه : ۲۳۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۹]

اشاره

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «۲۹»

ترجمه:

خداوند آن کسی است که خلق نمود برای نفع شما تمامی آنچه در زمین است پس اقبال نمود بسوی آسمان پس مرتب گردانید هفت آسمان و او بهر چیزی داناست.

(توضیح)

اشاره

خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مفسرین گویند اینکه آیه از بزرگترین شواهد و بالاترین براهین است بر فضیلت و شرافت انسان زیرا پس از آنکه در مقام امتنان، نشأت و تحولات بشر را ارائه میدهد و بوی تذکر میدهد که تو را پس از نیستی بهستی آوردیم و پس از نشو و ارتقاء و استکمالات، اینکه حیات عاریتی را از تو میگیریم و تو را مهیا میگردانیم برای دوره دیگری از حیات جاودانی، در مقام بیان بر می آید که آنچه لازمه حیات و بقاء نوع بشر است که عبارت باشد از زمین و آنچه در زمین است از انواع و اقسام معدنیات و دریاها و کوهها و تمام انواع و اقسام جمادات و نباتات و حیوانات و گیاهها و آنچه غیر اینها است بنیکو ترین وجهی و بدیع ترین ترتیب و نظامی مقرر فرموده.

و در حکمت زمین و عجایب صنعتی که دست قدرت ازلی در کمون هر چیزی از اجزاء زمین گذارده دو فائده بنظر می آید یکی اینکه است که حیات انسان و بقاء نوع بشر منوط بآن است و دیگر آثار قدرت و علم و حکمت در آن نمودار است. کسی که عقل و فکر خود را بکار اندازد و بنظر عبرت موجودات را

صفحه : ۲۳۱

بنگرد و اینکه کاخ مجلل را که هزاران فکر بدیع بکوچکترین اسرار آن پی نبرد تحت نظر و دقت قرار دهد و در آن تدبر نماید آن وقت خواهد فهمید که چه رموز و اسراری در آن نهفته که بشر کنونی با جدیتی که دارد یکی از چندین هزار میلیون و میلیارد از اسرار نهفته آن را پی نبرده و نخواهد برد بلا- تأمل اعتراف مینماید که اینکه کار کرد استاد حکیمی است که از روی دانش و توانایی و حکمت و درستکاری اینکه موجودات مادی را از نیستی به هستی آورده و با ضدیت و تنافری که بین اجزاء عالم دیده میشود آنها را با هم مربوط نموده و دست یگانگی و الفت بگردن هم انداخته و برای پرورش انسان و بقاء نوع بشر انجام وظیفه میدهند و اوامر تکوینی مربی و ناظم عالم همه را بحرکت آورده و مسخر نموده و برای انسان کمر خدمت بسته‌اند:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

و چون بالاترین آثار قدرت و حکمت یزدانی خلقت موت و حیات است الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۱) سوره ملک آیه ۲، که خلقت حیات خصوصاً حیات بشری با عقل و تدبیر او باعتراف تمام عقلاء و دانشمندان از عجیب‌ترین اسرار خلقت بشکار می‌رود اینکه است که در اینکه آیه در مقام امتنان بر بنی آدم بر آمده و موت و حیات انسانی را تذکر میدهد پس از آن لوازمات حیات و آنچه متفرع بر وی است از خلقت زمین و ترتیب آسمانها و نعمتهای گوناگونی که در آن تعبیه شده است گوشزد بشر مینماید که شاید بشر ناسپاس در مقام شکر گذاری و اطاعت ولی نعمت خود بر آید و اعتراف بعبودیت خود و الوهیت معبود خود نماید.

(۱) آن کسی که خلق نمود موت و حیات را تا اینکه بیازماید شما که کدام یک شما خوب‌ترند از حیث عمل و کردار.

صفحه : ۲۳۲

و چنانچه فقهاء و مجتهدین گفته‌اند از آن آیه مبارکه خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً میتوان استفاده نمود که برای انسان جایز و مباح است که از تمام موجودات زمینی و محصولات آن استفاده نماید مگر آنچه را که از آن استثناء شده و از تحت عموم اباحه خارج گردیده و البته اینکه مطلب راجع بمسئله فقهی است و بقاعده حذر و اباحه تمام میشود و از بحث ما خارج است.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

(تسویه آسمانهای هفت گانه)

استوی در لغت بمعنی اعتدال و استقامت است گاهی گویند «استوی» و مقصود تسویه بین اجزاء چیزی است مثل اینکه در عرف گویند فلان چیز تصفیه شد یا فلان عمل را تسویه نمودیم یعنی آنچه راجع بآن بود فراهم نمودیم و اجزاء آن را مرتب گردانیدیم و گاهی مقصود اعتدال بین چیزی و چیز دیگر است و مساوی گردانیدن با هم مثل اینکه گویند اینکه لباس مساوی با آن لباس است. در تفسیر مجمع البیان در اینجا احتمالاتی داده شده:

۱- «استوی إِلَى السَّمَاءِ» یعنی قصد کرد بسوی تصفیه آسمانها مثل اینکه گویند سلطان پس از تدبیر مملکت شام شروع کرد بتدبیر مملکت حجاز.

۲- استوی بمعنی استیلاء و غلبه و قاهر است، در جای دیگر است و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتِيَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا یعنی متمکن و غالب گردید عقلش بر هوای نفسانی او و بنا بر اینکه معنی استوی الی السماء یعنی متفرد گردید بمملکت آسمانها و مثل زمین قرار نداد ملک غیر.

صفحه : ۲۳۳

۴- استوی یعنی امر حق تعالی صعود نمود بسوی آسمانها و تقدیرات الهی از آسمان بزمین تنزل نمود.

۴- استوی اقبال نمودن هر چیزی است مثل اینکه گویند فلانی اقبال نمود و رو کرد بر فلان چیز و بنا بر اینکه معنی استوی إِلَى السَّمَاءِ یعنی اقبال و رو نمود بآسمانها و تسویه و تعادل قرار داد بین آنها.

(پایان کلام طبرسی) و بعضی از مفسرین در تفسیر «استوی الی السماء» چنین توجیه نموده‌اند که تمام موجودات نسبت باو سبحانه مساوی است چیزی نزدیک باو از چیز دیگری نیست زیرا که او تعالی مثل اجسام نیست که مکانی بوی احاطه نموده باشد و موجودی از حیث مکان نزدیک تر باشد باو از موجود دیگر پس چون ذات مقدس احدی مجرد از ماده و لوازم ماده است نسبت او بتمام موجودات مساوی است و او قیوم کل و محیط بر هر چیزی است و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱) و بنا بر بعضی از اینکه تفاسیری که گفته شد چنین میشود که خلقت زمین قبل از خلقت آسمانها بوده زیرا که «ثم» برای تراخی است یعنی بعد از خلقت زمین قصد آسمان نمود با اینکه در جای دیگر دارد وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا یعنی زمین را بعد از خلقت آسمانها گسترانید و اینکه صریح است که گسترانیدن زمین بعد از خلقت آسمانها بوده پس ظاهر اینکه دو آیه با هم تنافی دارد.

یکی از توجیهاتی که در اینکه آیه شده اینکه است که اگر چه «ثم» برای تراخی و عقب در آمدن در زمان است که فاصله هم در بین باشد لکن

(۱) و ما نزدیک تریم با او از رک گردن او یعنی رگ حیات او، و اینکه کنایه از شدت قرب و نزدیکی و احاطه حق است بموجودات.

صفحه : ۲۳۴

گاهی برای تفاوت در شرافت و فضیلت نیز آمده پس «ثم» در اینجا اشاره بفضیلت و شرافت و برتری آسمانها است بر زمین نه برای تراخی و عقب افتادن خلقت و پیدایش آسمانها باشد بر خلقت زمین. لکن ممکن است در توجیه آیات بطوری که با هم وفق دهد گفته شود که مقصود از (استوی الی السماء) اینکه نیست که پس از خلقت زمین شروع شده باشد بخلقت آسمانها و شاید اینکه باشد که ابتدا خداوند یک آسمان خلقت فرموده بدلیل اینکه میفرماید استوی الی السماء و سماء را بلفظ مفرد آورده و پس از آن یک آسمان را هفت آسمان نموده بدلیل آنکه فرموده فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ و سماوات را بلفظ جمع آورده و زمین نیز در اول خلقت مندمج بوده پس آن را گسترانیده بدلیل آنکه فرموده وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا و شاید مقصود از «استوی الی السماء» اینکه باشد که ابتدا آسمانها و زمین را نامرتب خلقت نمود پس از خلقت زمین که آن نیز در اول نامرتب خلق شده بود اول شروع نمود بتسویه و تنظیم آسمانها و پس از آنکه هفت آسمان را مرتب و منظم گردانید و پس از آن زمین را که آن نیز نامرتب بود بگسترانید و پهن گردانید و شاهد بر اینکه مطلب آیاتی است که دلالت دارد که آسمانها و زمین بتدریج خلق شده و مرتب گردیده در چند جای قرآن دارد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ و غیر اینکه از آیات و آثاری که دلالت دارد که امر عالم مادیات و طبیعیات بتدریج مرتب گردیده و از نقص بکمال رفته چنانچه در ناموس خلقت چنین مقرر شده که در مادیات هیچ موجودی یافت نمیشود که از ابتدای خلقت تام و تمام تکون یافته باشد هر موجودی از نقص بکمال می‌رود و اینکه قاعده تکامل در امور عالم طبیعی حکم فرما است.

صفحه : ۲۳۵

فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

(معنی آسمان و تعداد آن)

عرب هر بلندی بالای زمین را سماء گوید و آسمان را سماء گویند باعتبار آنکه بالای زمین است و تعیین آن بهفت عدد شاید برای اینکه است که در آن کرات هفتگانه می‌باشد شمس، قمر، مریخ، عطارد، زهره، زحل مشتری، چنانچه گفته‌اند عدد مفهوم ندارد یعنی اینکه در بعضی آیات معین مینماید آسمانها را بهفت آسمان دلیل نمیشود که غیر از آن نیست شاید کرات دیگری وجود داشته باشد لکن چون حین نزول آیات همین هفت عدد از طریق علم هیئت که در آن زمان اهمیتی داشته و مرکوز در ذهن مردمان آن وقت بوده و نزد آنها مسلم و ثابت گردیده بود که عدد افلاک همین قدر است و زیادت نیست لهذا همین هفت عدد را تذکر میدهد و از زائد آن خود داری مینماید که ذهن‌ها مشوش نگردد.

و بنا بر اینکه گفته شد که شاید مقصود از هفت آسمان همان مدار سیارات هفت گانه باشد اختصاص بان از باب اهمیت و عظمت آنها است که چون اینکه ستارگان از بین باقی ستارگان امتیاز دارند اینکه است که فقط آنها را تذکر داده و از ما زاد آن صرف نظر نموده «و الله عالم بحقایق الامور».

[سوره البقره (۲): آیه ۳۰]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

ترجمه:

متذکر شو ای پیغمبر وقتی که پروردگار تو بملائکه گفت براستی و درستی که من در زمین خلیفه و نماینده‌ای قرار میدهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند در آن و خونریزی نماید و حال آنکه ماها تسبیح می کنیم بحمد تو و تقدیس و ستایش مینمائیم تو را خداوند فرمود بدرستی که من میدانم آنچه را که شما نمیدانید،

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

و إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

عباس گوید اول در زمین جن مسکن داشته و پس از انقراض جن قسمتی از ملائکه مأوی و مسکن داشته‌اند وقتی اراده حق جل و علا تعلق میگیرد بایجاد بشر و انسان را خلیفه و جانشین ملائکه ارض گرداند و مطابق بعضی اخبار آنها را نسناس میگفتند آن وقت خطاب میکند بملائکه زمینی که میخواهم در زمین خلیفه و نماینده‌ای قرار دهم و مقصود از خلیفه حضرت آدم ابو البشر (ع) است یا آدم و ذریه او بخلاف آراء، و چون ملائکه میدانستند در ذریه آدم کسانی پدید میگردند که در زمین فساد میکنند و بناحق خونریزی می نمایند اینکه بود که اعتراض نمودند که میخواهی در عوض ما کسانی را قرار دهی که فساد کنند و ما تسبیح و تقدیس و حمد و ستایش تو را مینمائیم و فساد نمی کنیم و گفته‌اند مقصود از «ارض» زمین مکه است که اول پیچیده خلق شده و پس از آن گسترده و پهن گردید.

(دلالت آیه بر افضلیت انسان از ملائکه)

اینکه مبارک آیه دلالت واضح دارد بر شرافت و فضیلت انسان بر قسمتی از ملائکه اگر نگوئیم بر تمام ملائکه زیرا شرافت بسته بکمال و تمامیت وجود است و انسان از بین موجودات بجامعیت و تمامیت اختصاص پیدا نموده آنچه در موجودات پراکنده بنظر می آید در نسخه جامعه انسانی جمع است و بشر خصوصاً کامل آن دارای تمام مراتب و مزایای وجود است اینکه است که منصب

خليفة اللهی پیدا نموده و آدم و ذریه او از انبیاء و اولیاء مطابق اخبار واسطه‌اند در افاضه فیوضات که از مبداء فیاض اول فیض وجود بآنها نازل میگردد و بتوسط آنها باقی موجودات سرایت مینماید و آنها سمت نیابتی دارند از طرف حق تعالی در سیاست و هدایت خلق.

صفحه : ۲۳۸

[سوره البقره (۲): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

ترجمه:

خداوند تعلیم نمود بآدم و دانا گردانید او را بتمام اسمها پس از آن اسمایی را که بآدم تعلیم نموده بود وانمود کرد بملائکه پس از آن بملائکه گفت مرا خبردار نمائید باین اسمها اگر راست می‌گویید که خود را بهتر از آدم میدانید ملائکه گفتند منزه و مبرایی تو ما عالم و دانا بچیزی نیستیم مگر آنچه را تو بما تعلیم نمایی بدرستی که تویی دانا و درست کار.

توضیح آیات

اشاره

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

(آیا اسمایی که بآدم آموختند چه بود)

توضیح: مفسرین گفته‌اند اسم بمعنی علامت و دلیلی است که راه نمای معنی باشد و دلالت نماید بر ذات و صفات مسمی عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ خداوند الهام نمود بآدم و فهمانید باو معرفت ذات اشیاء و خواص و آثار موجودات و اسمهای آنها را و او را دانا گردانید باصول علوم و قوانین صناعات و کیفیت ساختن آلات آنها را.

و گویند مقصود از تعلیم دادن آدم کل اسماء را اینکه است که او را از اجزاء مختلفه و قوای متباینه خلقت نموده تا آنکه مستعد گردد برای ادراک انواع مدرکات از معقولات و محسوسات و متخیلات و موهومات و بوی الهام نماید معرفت ذات اشیاء و خواص موجودات را و بوی بیاموزد قوانین صنایع و کیفیت ساختن آلات عمل و آنچه در اختراعات و صنایع مقدمه کار اوست و نیز تمیز دهد بین اولیاء و سعداء و اشقیاء را بشناسد تا اینکه

صفحه : ۲۳۹

ترقیات او بجایی رسد که موجودات را بطور مظهریت و نماینده گی اسماء الله مشاهده نماید و بفهمد که حق تعالی جامع جمیع کمالات و مبدء تمامی موجودات است و در قوس صعود بجایی رسد که جامع کتاب کبیر آفاقی و انفسی گردد چنانچه از کلمات حضرت امیر المؤمنین است

«أترزع أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر».

(پایان کلام شیخ بهاء الدین علی البیضاوی) خلاصه پس از آنکه ملائکه سؤال میکنند چرا آدم را در زمین خلیفه قرار دادی در صورتی که افراد بشر در زمین فساد میکنند و خون یکدیگر را میریزند حق جل جلاله در مقام جواب بر می آید و حکمت و فضیلت آدم را بر ملائکه ارائه میدهد و بآدم (ع) میآموزد علومی که ملائکه استعداد آموختن آن را نداشتند تا آنکه ملائکه تصدیق نمایند بر فضیلت او و بدانند برتری آدم از ملائکه از چه راهی است.

و مراد از اسمایی که خداوند بآدم آموخت ممکن است نامهای ملائکه باشد باعتبار انواع و اشخاص آنها یعنی خداوند عالم گردانید آدم را بانواع و اصناف ملائکه و عارف گردانید وی را بخصوصیات هر نوعی از انواع آنها و باین معنی اسم در اینجا بمعنی علامت میشود که هر نوعی از ملائکه را آدم بآن علامتی که عارف شده بود میشناخت.

و ممکن است مقصود همان معنی وضعی اسم باشد که در عرف نحوین گویند «اسم لفظی است که دلالت دارد بر معنی فی نفسه و غیر مقترن باشد باحد از منة ثلاثه» لکن ظاهرا مقصود از تعلیم اسماء تعلیم همین الفاظ عرفی نیست که بوضع لفظی تعیین شده باشد اگر چه علم بوضع لفظی نیز بوجهی دلالت بر معنی دارد لکن علم بالفاظ و لغات چندان فضیلتی ندارد بلکه فضیلت در علم و حکمت و شناسایی حقیقت اشیاء است.

صفحه : ۲۴۰

پس بهتر همان توجیهی است که دانشمندان کرده‌اند که خداوند آدم را از اجزاء مختلفه و قوای متعدده خلق نموده تا آنکه مستعد و مهیا گردد برای شناسایی حقیقت اشیاء و کلیات و جزئیات آنها و خواص و آثار آنها را بداند و مهیا گردد برای شناسایی اصول و کلیات موجودات و دانا گردد بتبیه نمودن آلات صنایع و عارف گردد بانواع و اقسام صنایع و علوم طبیعی تا آنکه با وحدت و فردیتی که دارد جامع تمام عوالم ملک و ملکوت و عالم ملائکه و عالم صورت و طبیعت گردد و فاقد هیچ مرتبه‌ای از کمالات صوری و معنوی نباشد و باین لحاظ میتوان گفت که انسان شرافت و برتری دارد بر ملائکه و بر تمام موجودات.

ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ پس از آنکه خداوند تمام اسمهای موجودات یا حقایق آنها را بآدم آموخت و عرضه نمود بر ملائکه از مصدر جلال احدی بملائکه خطاب سرزنش آمیز میرسد اگر شما راست می گویند و بهتر از آدم میباشید خبر دهید مرا بحقایق اسماء و معانی و خصوصیات موجودات.

(شرافت علم و فضیلت علماء)

از اینکه آیات معلوم میشود که شرافت و فضیلت بعلم و دانش است و آیات و اخبار در فضیلت دانش و علو مقام دانشمندان بیشمار است و نیز ببرهان و وجدان ثابت گردیده که بدانش انسان امتیاز از تمام موجودات پیدا نموده صدر المتألهین در اینجا کلام مفصلی دارد که خلاصه آن را ترجمه می نمایم در فضیلت علم چنین گوید خداوند باول شخص عالم امکان و حبیب خود محمد

(ص) امر فرمود که از پروردگار خود طلب نماید که بر علم و دانش او بیفزاید قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و نیز در مقام امتنان و فضیلت شخص

صفحه : ۲۴۱

او بر آمده که وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا «۱» سوره نساء آیه ۱۱۴.

و در فضیلت علم همین بس که پیغمبر اولو العزم موسی بن عمران (ع) در طلب دانش از خضر (ع) متابعت مینماید هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلِيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا «۲» سوره کهف آیه ۶۵، سلیمان با آن سلطنت کذایی خود افتخار نمود بلکه بعلم افتخار مینماید آنجا که میگوید يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ «۳».

وقتی سلیمان نبی (ع) بعلم و دانش افتخار نماید جا دارد که انسان کامل الایمان نیز بمعرفت و شناسایی پروردگار و صفات و آثار خدای عالمیان افتخار نماید.

و ههد با ضعف وجودش بدانش خود افتخار میکند أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ «۴» و اگر نبود شرف و فضیلت بعلم و دانش چگونه حیوان ضعیف در حضور سلیمان موقعیت پیدا مینمود که اظهار احاطه علمی نماید و سلیمان علیه السلام تصدیق نماید کلام او را. و تمام کتب آسمانی اعلام مینماید بفضیلت علم و دانش، در تورات است که خداوند بموسی (ع) خطاب نمود «حکمت را بزرگ دان و من قرار ندادم حکمت را در قلبی مگر آنکه میآموزم او را، پس تعلّم حکمت کن و خود نیز عمل بحکمت نما پس از آن بدیگران تعلیم کن».

-
- (۱) و خداوند تعلیم نمود تو را بچیزی که نمیدانستی و همیشه فضل خدا برای تو بزرگ است.
 (۲) آیا متابعت نمایم تو را برای اینکه بیاموزی مرا از آنچه عالم گردیده‌ای و ترقی نموده‌ای.
 (۳) ای مردم دانا گردیدم من زبان طیور و مرغها را.
 (۴) ههد بسلیمان میگوید من دانا گردیدم بچیزی که تو عالم بآن نیستی.

صفحه : ۲۴۲

خداوند در زبور بدادود (ع) امر نمود که «بگو بزرگان و رهبانان بنی اسرائیل که معاشرت و مراوده نمایند با علماء و دانشمندان و اگر عالمی نیافتند معاشرت نمایند با مردمان عاقل خردمند زیرا که تقوی و علم و عقل مراتب سه گانه ایست که قرار ندادم یکی از آنها را در احدی که اراده داشته باشم هلاکت او را، و بعضی از دانشمندان گفته‌اند اینکه تقوی را مقدم انداخته برای اینکه است که بدون تقوی علم حقیقی تحقق نپذیرد».

و در انجیل در سوره هفتم فرموده «علم طلب کنید و تعلیم علم نمائید زیرا اگر علم شما را بسعادت نرساند بشقاوت نیز نمیرساند و اگر شما را بلند نکند پائین نمی آورد و اگر شما را بی نیاز نکند محتاج نمیگرداند و اگر بشما نفع ندهد ضرر نیز نمیرساند و نگوئید میترسیم بدانیم و عمل نکنیم بگوئید امیدواریم که بدانیم و عمل کنیم علم شفاعت مینماید عالم را و بر خداوند حق و ثابت است که عالم را محروم نگرداند و روز قیامت خداوند خطاب میکند که ای جماعت علماء چه چیز است گمان شما بیوردگار خود گویند پروردگارا گمان ما اینکه بود که بما رحم کنی و ما را بیاموزی جواب میرسد همین طور اراده دارم زیرا که من حکمت خود را در شما ودیعه گذارده‌ام برای خیر شما نه برای شر شما پس داخل شوید برحمت من در بهشت من».

بعضی علماء گفته‌اند خداوند بهفت نفر هفت چیز کرامت فرموده بآدم (ع) علم اسماء آموخت وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «۱» سوره

بقره آیه ۲۹، بخضر (ع) علم فراست آموخت و عَلَّمَنَا مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا» (۲)

(۱) و تعلیم نمود بآدم تمام اسمها را.

(۲) و تعلیم نمودیم باو از جانب خودمان علم.

صفحه : ۲۴۳

سوره کهف آیه ۲۴، بیوسف (ع) علم تعبیر ربّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ «۱» سوره یوسف آیه ۱۰، و داود صنعت زره ساختن و عَلَّمَنَا صَيْنَةَ لِبُوسٍ لَكُمْ «۲» سوره انبیاء آیه ۸۰، و بسلیمان (ع) منطق طیر آموخت و قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ «۳» سوره نمل آیه ۱، و بیسی (ع) تورات و انجیل و يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ «۴» سوره آل عمران آیه ۴۳.

و بسید ما محمد صلی الله علیه و آله علم شریعت و توحید آموخت و عَلَّمَكِ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ «۵» سوره نساء آیه ۱۱۳، الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ «۶» سوره رحمن آیه ۱.

علم اسماء بود که آدم را مسجود ملائکه گردانید، بعلم بود که خضر (ع) تلمیذی مثل موسی (ع) و یوشع پیدا نمود، بعلم بود که یوسف (ع) صاحب اهل و سلطنت گردید، بعلم بود که داود (ع) بریاست و درجه رسید، بعلم بود که سلیمان (ع) واجد بلقیس گردید و جن و طیور و باد مسخر امر او بودند، بعلم بود که عیسی (ع) رفع تهمت از مادر خود مریم (ع) نمود، بعلم بود که محمد صلی الله علیه و آله واجد درجه شفاعت گردید.

پایان خلاصه شرافت و فضیلت علم بقدری است که زبان عاجز از گفتن و

(۱) پروردگار من عنایت نمودی بمن از ملک و سلطنت و دانا گردانیدی مرا تعبیر خوابها.

(۲) و تعلیم نمودیم باو صنعت زره‌سازی را.

(۳) ای مردم دانا گردیدم من زبان طیور را.

(۴) و دانا گردید او بکتاب و حکمت و تورات و انجیل. [.....]

(۵) خداوند آموخت بتو آنچه را که نبودی بدانی.

(۶) پروردگار رحمن تعلیم نمود قرآن را.

صفحه : ۲۴۴

قلم قاصر از نوشتن است واحدی از عقلای عالم منکر فضیلت علم و شرافت علماء و برتری دانشمندان از نادانان نشده و در جلی هر فردی است که بدانشمندان احترام میگذارند.

شکی نیست که ترقی و تکامل بشر منوط بدانند است آدم نادان با حیوان یکی است، علم نوری است که از مصدر جلال احدی صادر گشته و از آن اشراقی بر قلب مؤمن کامل پرتو افکنده و اطراف قلب وی را روشن نموده و از شبکه حواس از باطن بظاهر تظاهر مینماید.

و دلیل بر فضیلت علم و دانش و علو مقام دانشمندان زیادتر از آن است که در اینکه مختصر گنجیده شود بلکه تعداد آن از شماره و اندازه بیرون است، در فضیلت علم همین بس که بطور تعجب در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا

يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يُتَدَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ (۱) و در سوره مجادله آیه ۱۲ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (۲).

و نیز اخبار و احادیثی که دلالت دارد بر فضیلت علم و دانش از تعداد و شماره بیرون است از پیغمبر اکرم (ص) چنین روایت میکنند که فرمود

«العلماء ورثة الانبياء»

و نیز فرمود «میخواهید شما را خبر دهم بسخی ترین مردم با جود و بخشش گفتند آری یا رسول الله (ص) فرمود من سخی ترین هر شخصی از اولاد آدم میباشم و بعد از من سخی ترین مردم کسی است که بذل علم نماید و علم خود را منتشر گرداند بین مردم و مردی که

(۱) آیا مساوی میباشند کسانی که عالم و دانایند با کسانی که از علم و دانش تهی هستند جز اینکه نیست که متذکرند صاحبان عقل.

(۲) خداوند بلند نمود مرتبه کسانی را که ایمان آوردند و مرتبه کسانی را که بآنها علم آموخت درجات بسیار.

(۳) علماء وارث پیمبرانند.

صفحه : ۲۴۵

مجاهده نماید در راه خدا تا آنکه کشته شود.

و در جای دیگر چنین میفرماید

«مداد العلماء افضل من دماء الشهداء»

و غیر اینها از اخبار بسیاری که بناچار برای اختصار از بیان آن خود داری مینمائیم.

(گفتار دانشمندان که علم نافع چیست)

چیزی که نزد مردم قدری مشتبه شده اینکه است که آیا آن علمی که اینکه قدر توصیف و تمجید در باره آن شده چه علمی است. متکلمین و حکماء یعنی کسانی که نقطه نظر و هدف آنها شناسایی حقیقت اشیاء است از الهیات و طبیعیات و غیر اینها علم نافع را همان علم توحید میدانند زیرا که اسـ فـضائل و منشأ هر کمال و فضیلت معرفت کردگار است و شناسایی مبدء کاینات بدون برهان و دلیل میسر نمیشود و طریق برهان منحصر بعلم حکمت و کلام است و باین دلیل هر جا تعریف علم و دانش شده مقصود همان علم حکمت و کلام است.

علمای اخلاق علم نافع را شناسایی صفات نیکو و امتیاز دادن بین اوصاف و اخلاق نیک انسانی و بین صفات سبعی و بهیمی میدانند زیرا که منشأ هر فضیلت و کمالی تهذیب اخلاق است.

فقهاء و مجتهدین علم نافع را علم فقه و احکام و علم بقوانین فروع می دانند و گویند آن علمی که انسان را نجات میدهد آن است که مقدمه باشد بر عمل نمودن بمقررات شرع مطهر و آن همان علم فقه است.

مفسرین قرآن علم نافع را علم حدیث و تفسیر دانند زیرا که بعلم حدیث و تفسیر حلال و حرام شناخته میشود و واجب از غیر واجب تمیز پیدا

(۱) مرگب علماء بهتر است از خون شهداء.

صفحه : ۲۴۶

میکند و طریق بندگی و عبودیت بآن محقق میگردد.

صوفیه علم حقیقی را علم باطن و طریق تصفیه دل و قلب میدانند و گویند آن علمی که انسان را رهبری نماید بجاده سعادت و طریق تجرد و تهذیب اخلاق و پاک نمودن دل را از کثافات اخلاقی و راه سیر الی الله تعالی و طریق ذکر و فرا گرفتن آنچه را که در اینکه راه لازم میدانند عارف گرداند، چنین علمی قابل تعریف و تمجید است.

و مخترعین صنایع جدید و طرفداران آنها مدعی اینند که علم نافع منحصر بهمین اختراعات محیر العقول دست بشری است، مثل اختراع برق، رادیو، تلگراف بی سیم و هزاران اختراعات جدید و چنین گمان میکنند که علم نافع آن علمی است که اثر عملی دارد و آن دانستن خواص و آثار اشیاء است که صنایع و اختراعات منوط بدانند آنست اما دانستن مفاهیم کلیه از قبیل حکمت الهی یا دانستن اصول فقه و غیر اینها چون علم بخواص و آثار موجودات نیست نتیجه‌ای ندارد و آثار عملی بر آن مترتب نمیگردد خلاصه علم و دانش را همان علوم طبیعی و دانایی را شناختن آثار طبیعیات نامند و غیر آن را موهوم و بی ثمر دانند.

لکن ندانسته‌اند که پیشوایان بشر و عقلای عالم اعتنایی بعالم طبیعت نداشته و ندارند مگر باقل چیزی که تهیه و توسعه سفر آخرت باشد پس هدف و نقطه بزرگان دین و غرض آنها از دانش همان رهبری بعالم باقی است عالم فانی در نظر آن برگزیده گان ارزشی ندارد و کوشش آنها در تقویت روحانی است نه جسمانی.

خلاصه آنچه معلوم و مسلم است اینست که در کلمات بزرگان دین هر جا تعریف و تمجید از علم و دانش شده مقصود آن علمی است که روحانیت بشر را تکمیل نماید و او را از ظلمت طبیعت برهاند و بجاده فضیلت و تکامل

صفحه : ۲۴۷

رهبری نماید.

اگر چه منکر شرافت علم و دانش حتی مثل دانستن بعض علوم مخترعه و پاره‌ای از صنایع مثل خیاطی، نجاری، بنایی، نقاشی و غیر اینها نمیتوان شد مخصوصا اختراعات محیر العقول دست بشری که خدمت بزرگی بجامعه بشری و تمدن اجتماعات نموده و انصافا علمای فنون و علمای طبیعی در آسایش بشر رنج فراوان برده‌اند لکن در عوض می‌بینیم میلیاردها از نفوس بشر در اثر همین اختراعات تلف شده و از بین رفته و کسان آنها بمعصیت ایشان گرفتار شده‌اند.

پس از اینجا معلوم میشود که علم نافع که لایق هر گونه تعریف و تمجید است آنست که نفس ناطقه بشر را تکمیل نماید و وی را بحیات همیشگی و زندگانی جاودانی برساند که اول آنها علم توحید و آخر آنها علم شریعت و طریقت است بلکه اول و آخر آن علم توحید است و بس یعنی علم اخلاق و علم احکام مقدمه علم توحید است هر قدر پایه توحید و معرفت محکم‌تر باشد پایه علم محکم‌تر است و بعکس هر قدر پایه علم محکم‌تر باشد پایه توحید محکم‌تر است لکن علم توحید و شناسایی حق تعالی در ابتداء منوط ببرهان و در انتهاء میرسد بوجدان، و برهان بدلیل عقلی پدید میگردد، و وجدان پس از تهذیب اخلاق و تصفیه قلب و ایمان کامل و تقوی حاصل میگردد.

کسی که خواهد معارف وی بمرتب و وجدان برسد بایستی پس از تحصیل ایمان و تهذیب اخلاق بدستورات پیشوایان بشر رفتار نماید و قدم پشت قدم آنها گذارد تا آنکه از برکت آنها بسر حدّ مقام انسانی رسد، برای ما مسلمانان چه روش بهتر از روش پیشوایان ما و چه طریقه‌ای بهتر از تعلیمات کتاب آسمانی ما (قرآن) است که راه نجات و سعادت را بخوبی بما میآموزد

صفحه : ۲۴۸

و ما را بسر حدّ عبودیت و بکمال معرفت میرساند اگر ماها بطریقی که بما نشان داده‌اند سلوک نمائیم خوشبخت‌ترین مردم خواهیم بود.

خلاصه عالم حقیقی و دانشمند واقعی کسی را گویند که در قلب وی نوری پدید گردد که وی را بجاده سعادت و حیات همیشگی رهبری نماید و در وی قوت و شوکتی ایجاد نماید که بر قوای طبیعی و سبعی و شهوی بشری غالب گردد و عقل آدمی را از اسارت نفس بهیمی نجات دهد و او را بر سریر مسند انسانیت بنشانند و امور مملکت بدن را مسخر عقلش نماید و بنور و اضائه دانش راه سعادت خود را پیدا نماید و در مهد امن و امان بیاساید.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا وَقَتِي مَلَائِكَةٌ عَاجِزٌ مَّانِدُنْدُ مِنْ شِنَاسَائِي اسْمَاءِ اِظْهَارِ عَجْزِ نَمُودُنْدُ وَ اعْتِرَافِ بِقُصُورِ خُودِ كَرْدُنْدُ وَ كَفْتُنْدُ مَا رَا دَانِشِي نِيَسْتِ مَگَرِ اَنچِه رَا تُو بَمَا بِيَا مَوْزِي.

(علوم ملائکه موهبتی است کسبی نیست)

آنچه از آیات و احادیث بر می‌آید اینست که علوم ملائکه فطری موهبتی است که با ذات آنها بوجود آمده، ملائکه طبقاتی و مراتبی دارند که هر طبقه واجد مرتبه‌ای از کمال میباشند که قابل کم و زیادتی نیست و شاید اشاره بدرجات و مراتب ملائکه دارد آنچه در احادیث است که بعضی از ملائکه علوی همیشه در سجودند و بعضی همیشه در رکوع و بعضی در قیام و مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ

و نظر بموقعیت و مقام آنها است که هر یک در حدّ معینی قرار گرفته‌اند و همانطوری که عمل آنها بر و تیره واحده است علوم آنها نیز همین قسم است یعنی همان است که در ابتدای خلقت در فطرت آنها نهاده شده و در وجود

صفحه : ۲۴۹

آنها جهات استعدادی نیست مگر آنکه افاضه جدیدی از طرف مبدء بشود زیرا چنانچه گفته‌اند ملائکه حالت منتظره ندارند هر کمالی که در خور وجود آنهاست در ابتداء خلقت در اصل وجود آنها نهاده شده لکن انسان چون جامع مراتب و نشأت وجود است بعضی کمالات را بالفعل و بعض کمالات را بالقوه داراست و آنچه را در استعداد وی نهاده‌اند بایستی سعی و کوشش از قوه بفعل آورد اینکه است که عمل انسان و سعی و کوشش وی در اکتساب کمالاتش مدخلیت عظیم دارد لکن ملائکه هر قدر هم عبادت کنند ذره‌ای بر کمالات ذاتی و علوم فطری آنها افزوده نمیگردد.

أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

(مقصود از علیم و حکیم چیست)

حکیم بدو معنی آمده گاهی حکیم گویند و مقصود کسی است که عالم باشد بخصوصیات و آثار موجودات و هر چیزی را بجای خود بشناسد و خوب را از بد و خیر را از شر تمیز دهد و باین معنی مرادف میگردد با علیم و از صفات ذات پروردگار میشود زیرا که علیم صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر زیادتی علم باری و احاطه آن بر معلومات و جامعیت آن و علم بآنچه صلاح مخلوقات

است و تمیز دادن بین خوب و بد و علم بصلاح و فساد از شئون اسم علیم است.

و گاهی کسی را حکیم نامند که در عمل درستکار و با تدبیر باشد و هر چیزی را در جای خود نهد و هر گاه حکم کند و در آنچه قضاوت نماید بجا و بموقع باشد بطوری که در مورد اعتراض احدی از عقلاء واقع نگردد و باین لحاظ «الحکیم» از صفات فعل میشود نه از صفات ذات و حمل بر معنی دوم در اینجا مناسبتر است بدو جهت یکی آنکه ملائکه وقتی مقام و

صفحه : ۲۵۰

مرتبه علمی آدم را شناختند اعتراف مینمایند که تو عالمی بهمه چیز که حقیقت هر چیزی نزد تو واضح و هویدا، و ظاهر و باطن هر چیزی نزد تو مکشوف است و نیز تو حکیمی و در عملی که آدم را خلیفه روی زمین قرار دهی درست کاری و اعتراض بر تو نیست.

و دیگر آنکه اگر «الحکیم» را بمعنی علم بحقیقت موجودات گرفتیم مرادف میگردد با «العلیم» که همان معنی دانستن مصالح و مفاسد امور میشود نه بمعنی ترتیب دادن اشیاء و وضع هر چیزی در موقع خود اینکه است که اگر «الحکیم» را بمعنی فعل و تدبیر در امور گرفته شود در کلام فصیح و بلیغ مناسب تر بنظر می آید.

صفحه : ۲۵۱

[سوره البقره (۲): آیه ۳۳]

اشاره

قال يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

ترجمه:

خطاب از مصدر جلال خداوندی صادر میگردد که ای آدم بملائکه خبر بده اسمهای آنها را پس چون آدم بملائکه اطلاع داد باسمهای خودشان، خداوند بملائکه گفت، آیا بشما نگفتم که من میدانم آنچه را که پنهان و غیب است در آسمانها، و آنچه در زمین غیب است، و میدانم آنچه را ظاهر میکنید، و آنچه را پنهان میدارید.

(توضیح)

اشاره

«أَنْبِئْهُمْ» معنی لغوی نبأ نبأ و انباء در لغت اخبار دادن بامر بزرگی است که فائده عظیم در بر داشته باشد و علم یا ظن قوی از آن حاصل گردد و هر خبری را در زبان عرب نبأ نگویند بلکه خبری را نبأ گویند که متضمن اینکه سه خصوصیت باشد:

۱- بامر مهمی خبر بدهند، ۲- بخبر دادن فائده بزرگی در نظر گیرند، ۳- شنونده از خبر علم یا مظنه قوی بر وی حاصل گردد اینکه

است که در قرآن مجید نبأ عظیم فرموده مثل **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ** سوره عم آیه ۱. پس باین اعتبار بایستی مقصود از اسماء امر بزرگی باشد نه فقط اسم اشیاء یا نامهای ملائکه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند.

(مقصود از اسمایی که خداوند تعلیم آدم نمود چیست)

همین طوری که بسیاری از مفسرین گفته‌اند شاید مقصود از اسمایی که خداوند تعلیم آدم نمود و پس از آن بآدم امر نمود که بملائکه خبر دهد اسماء

صفحه : ۲۵۲

آنها را حقیقت اشیاء و خصوصیات و فوائد موجودات باشد نه فقط الفاظ و لغات.

و شناسایی هر چیزی بحقیقت وقتی تحقق پذیرد که آن چیز بتمام انحاء وجود شناخته شود و برای هر چیزی چهار نحو وجود تصور میشود:

وجود لفظی، وجود کتبی، وجود ذهنی، وجود خارجی، وجود لفظی همان اسمی است که در ابتداء تولد نام شخص قرار میدهند و بآن شناخته میشود و وجود کتبی آن باعتبار وجود لفظی آن است، و وجود ذهنی آن نحو وجود و صورت شخصیه آن است که در ذهن تصور میگردد، و وجود عینی همان شخصیت و نحوه وجود خارجی اشیاء است و علم حقیقی نسبت بهر چیزی شناختن همان وجود عینی خارجی آن است بتمام جهات و عناوین آن از عوارض و جواهر و قوا و مشاعر ظاهری و باطنی و جهات استعدادی و عینی و آنچه در آن مکشوف و ظاهر گشته و آنچه در حقیقت او مخفی و پنهان است نه فقط عوارضی که بمشاعر ظاهری ادراک میگردد اینها شناختن حقیقی بشمار نمیآید اینکه است که در قرآن گفته **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** «۱» سوره روم آیه ۶.

و باعتبار دیگر هر چیزی وجودی دارد در لوح محفوظ و در عالم ملائکه و عقول قدسیه و نحو وجودی دارد در عالم نفوس کلیه و جزئیه بشری و وجودی دارد در عالم طبیع و عالم حس.

خلاصه شاید مقصود از اسمایی که خداوند بآدم آموخت و دستور داد باو که بملائکه بیاموزد آن اسماء را، عالم گردانیدن آدم (ع) باشد بتمام مراتب موجودات از اسم و مسمی و وجودات عینی و وجودات علوی و وجودات سلفی است و نیز مطلع گردانیدن وی باشد بجمیع انحاء موجودات از نحوه وجود مادی گرفته تا برسد بوجود عقلی و از عقلی گرفته تا برسد بمرتبه

(۱) اینکه جماعت میدانند ظاهری از حیات دنیا را و آنها از آخرت غافلند.

صفحه : ۲۵۳

هیولی زیرا در جای خود مبرهن گردیده که موجودات از جانب اعلاء بادی و از ادنی باعلاء مثل حلقه‌های زنجیر با هم بستگی دارند و حکماء از ادنی به اعلی را قوس صعود گویند و از اعلی بادی را قوس نزول نامند زیرا که حق تعالی در مقام اثبات فضیلت آدم و موقعیت وی و فضیلت و برتری او از ملائکه بر آمده و چنانچه گفته شد برتری و فضیلت فقط بعلم است نه بچیز دیگر.

(آیا ملائکه افضلند یا انسان)

بین دانشمندان در اینجا گفتگو بسیار است بعضی ملائکه را افضل از انسان میدانند و بعضی انسان را افضل از ملائکه میدانند. باعتباراتی میتوان گفت انسان کامل افضل و بالاتر از ملائکه بشمار میرود یکی اینکه است که ملک محدود بحد معینی است که از حد خود تجاوز ندارد جبرئیل ملک مقرب در شب معراج میگوید

لو دنوت انمله لاحترقت اجنحتی

لکن فرد کامل انسان یعنی حضرت محمد (ص) از سدره المنتهی میگذرد و میرسد «بقاب قوسین او ادنی».

و دیگر اینکه است که خداوند آدم را مسجود تمام ملائکه قرار داد آنجا که گوید فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ با اینکه همه تأکید نمیتوان گفت ملائکه افضل از آدم میباشند زیرا که اگر ملائکه از آدم افضل بودند چگونه مأمور میشدند در مقابل آدم اظهار خضوع و افتاده‌گی نمایند و سجده کنند آدم را.

و دیگر اینکه است که خداوند اسماء را تعلیم آدم نمود و وی را معلم ملائکه قرار داد و البته علم آموز بهتر و افضل از دانش آموز بشمار میرود و نیز قبل از اینکه آدم اسماء را تعلیم ملائکه نماید ملائکه دانشی با اسماء نداشتند و آدم (ع) بتعلیم الهی عالم بآنها بود و باین لحاظ آدم فضیلت داشت بر ملائکه

صفحه : ۲۵۴

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱﴾.

و در بعضی احادیث معصوم (ع) انسان کامل را افضل از ملک بشمار می آورد بلحاظ آنکه در ملک قوه شهوت و غضب نیست که مجاهده با نفس نماید و از مقتضیات آنها خود داری کند و انسانی که مخالفت هواهای نفسانی نماید و پیروی از عقل و شرع کند بهتر از ملک است.

پس باین اعتبارات میتوان گفت مؤمن کامل بهتر و افضل از ملک است لکن بجهت دیگر چنانچه بسیاری از دانشمندان معتقدند ملک افضل و شریف‌تر از انسان است زیرا شرف و فضیلت هر شیئی بحقیقت جوهری وی است و حقیقت و ذات ملک صرف روحانیت و نورانیت است و منسوب بظلمت هیولایی و ماده نیست و انسان وقتی مراتبی را طی نمود و کامل گردید و از ظلمت ماده و عالم طبیعت رهایی یافت ممکن است باول درجه ملک برسد مثل انبیاء که روحانیت آنها غالب بر جهات جسمانی ایشان است و نیز رسالت انبیاء بتوسط ملائکه بود پس ملک افضل است از انسان.

و از آیات قرآنی نیز شواهدی آورده‌اند بر افضلیت ملک مثل قوله تعالی نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ﴿۲﴾ سوره شعراء آیه ۱۹۳، و در جای دیگر از قول شیطان حکایت مینماید مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ ﴿۳﴾ سوره اعراف آیه ۱۹، اگر ملک از بشر افضل نبود چگونه آدم و حواء فریب شیطان میخوردند بامید آنکه بخوردن شجره منیهه ملک شوند.

(۱) آیا مساوی میباشند کسانی که علم و دانش دارند با کسانی که دانشی ندارند یعنی هرگز مساوی نیستند در فضیلت.

(۲) نازل گردید روح الامین با قرآن بر قلب تو.

(۳) خداوند نهی نکرد شما دو نفر را از اینکه درخت مگر برای اینکه نبوده باشید دو ملک.

صفحه : ۲۵۵

و نیز ملائکه همیشه مشغول عبادت و مطیع امر پروردگارانند و مقام «عنایت» نزد او دارند چنانچه در باره آنها فرمود إِنَّ اللَّذِينَ عِنْدَ

رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» (۱) سوره اعراف آیه ۲۵، و انسان را ظلوما جهولا معرفی نموده.

خلاصه گفتگو بین دانشمندان در اینجا بسیار است که بناچار برای اختصار از بیان آن خود داری مینمایم و بهتر اینکه است که گفته شود ملک و انسان دو نوع متمایز و دو سنخ مختلف میباشند بجهاتی میتوان گفت ملک بحقیقت جوهری که مشوب بظلمت هیولایی نیست و همیشه مشغول فرمانبری و اطاعت و غرق در مشاهده جلال و جمال احدی است اشرف و افضل از انسان بشمار میرود خصوصا ملائکه مقربین مثل جبرائیل و میکائیل و ملائکه حمله عرش و امثال اینها اشرف از افراد کامل انسانند. و بلحاظ خصوصیات و جامعیتی که در انسان مأخوذ است و آن قوا و استعداد غیر متناهی که برای ترقی و تعالی در بشر نهاده‌اند که ملک فاقد آن است و محدود بحد معینی است باین اعتبارات انسان افضل از ملک است خصوصا از ملائکه مدبرین که در واقع آنها خدمتگزار بشرند و مسخر امر پروردگارند و برای حفظ و حراست انسان و تأمین آسایش و معاش وی استخدام گشته‌اند «و الله عالم بحقایق الامور».

نه فلک راست میسرنند ملک را حاصل آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست
(سعدی)

(۱) کسانی که نزد حق تعالی هستند آنها تکبر نمیکنند از عبادت او سبحانه.

صفحه : ۲۵۶

[سوره البقره (۲): آیه ۳۴]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

ترجمه:

وقتی بملائکه گفتیم سجده کنید آدم را پس تمام ملائکه سجده کردند او را مگر ابلیس که ابا و انکار نمود از سجده کردن و تکبر کرد و گردید از کافرین.

(توضیح)

اشاره

اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده در لغت عبارت است از اعلی درجه اظهار تذلل و کوچکی نمودن در مقابل بزرگ و اظهار نمودن عبودیت و بندگی در برابر او و عبادت اینکه است که بنده در مقام بندگی خود را وا دارد در مقام اطاعت و اینکه اوامر مولا را اجرا نماید بدون آنکه از خود اظهار رأی و سلیقه نماید و بایستی عمل بندگی صلاحیت مولویت مولا را داشته باشد و بدستور خود مولا باشد

اینکه است که عبادت وقتی انسان را بمقام عبودیت میرساند که به او امر الهی بتوسط سفراء او ابلاغ شده باشد و نیز بنده بعنوان انجام وظیفه عمل نماید نه برای مزد و ثواب.

و واضح ترین چیزی که ذلت عبودیت و عزت ربوبیه را نشان میدهد سجده است و سجده یا باختیار است یا بدون اختیار سجده اختیاری مخصوص بانسان و جن و ملک است و خطاب بانسان نموده فَاَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا^(۱) که انسان مأمور شده باختیار در مقابل عظمت پادشاه جَبَّار قَهَّار شریف- ترین اعضاء خود را بر خاک که پست ترین موجودات بشمار میرود بگذارد و اظهار بندگی و عبودیت نماید و پیاداش آن اجر جمیل برای آن مهیا گشته.

و سجده بدون اختیار مثل سجده نمودن تمام موجودات از جمادات

(۱) پس سجده کنید از برای خداوند و عبادت و بندگی نمائید او را.

صفحه : ۲۵۷

و نباتات و حیوانات است وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ^(۱) سوره رحمن آیه ۳، که سجده آنها از روی فطرت و غریزه است. و اینکه ملائکه مأمور شدند که از برای آدم سجده کنند با اینکه سجده مخصوص بخداست در توجیه آن بعضی گفته‌اند ملائکه مأمور شدند که آدم را قبله خود قرار دهند نه آنکه بآدم (ع) سجده کنند یا آنکه مقصود اینکه است که ملائکه منقاد و مطیع آدم (ع) گردند و اظهار نمایند بزرگی و عظمت آدم (ع) پس سجده ملائکه سجده عظمت و تعظیم و اجلال بود و ملائکه مأمور شدند برای خدمتگزاری اولاد آدم (ع) کمر خدمت بندند، اینکه بود که تمام ملائکه زیر اینکه بار رفتند مگر ابلیس لعین که مقام روحانی آدم (ع) را نمیدانست، فقط صورت جسمانی را میدید و از معنی غافل بود، اینکه بود که خود را شریف تر از آدم میدانست لذا متیّت کرد و از سجده نمودن در برابر آدم و اظهار کوچکی در مقابل او خود داری نمود و بمخالفت امر خدای سبحان از مقام شامخی که داشت پرتاب گردید و پس از آنکه مهلت داده شد قسم خورد فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^(۲) که آدم (ع) و اولاد او را گمراه نماید. شیطان پس از چندین سال عبادت و بندگی بیک محکم امتحان و مخالفت، مردود و لعین گردید وای بر ما اولاد آدم که روزی چندین گناه و خطاء میکنیم و باز امید عفو و بخشش از کرم خداوندی داریم، ولی او از راه فضل و کرم و بزرگواری خود بما وعده داده که هر وقت رو باو آریم و درب رحمت و کرم او را بکوییم ما را بپذیرد و گناهان ما را ببخشد و ما را عفو فرماید.

(۱) ستارگان و درختان سجده کننده گانند.

(۲) قسم بعزت و عظمت تو که اغوا و گمراه مینمایم تمام اولاد آدم را. [.....]

صفحه : ۲۵۸

(مقصود از سجده و تسبیح موجودات چیست)

در کتاب کریم آیات بسیاری است که دلالت دارد بر اینکه تمام موجودات از اشجار و دواب و ملائکه و موجودات ارضی و سمائی تماما سجده میکنند برای خداوند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا^(۱) سوره رعد آیه ۱۶، وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ و امثال اینها از آیات بسیار است.

و نیز در آیات دیگر گوشزد بشر مینماید که تمام موجودات تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند مقام ربوبیت را و *إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ* (۲) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، و غیر اینها، بسیاری از مفسرین گویند مقصود از سجده نمودن تمام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات اینکه است که همگی مسخر امر پروردگار و همه ذلیل و منقاد اوامر تکوینی او میباشند و هر یک را بکاری مأمور نموده و همه آنها سر تسلیم و اطاعت بزیر انداخته و از اوامر مرجوعه بآنها سستی مینمایند. و مقصود از تسبیح و ستایش نمودن موجودات دلالت وجود و حالات آنهاست بر وجود و وحدت و باقی صفات آن فرد ازلی، و در پاسخ سؤال که دلالت وجود آنها بر وجود مرئی و مدبر عالم بسیار واضح و هویدا است چگونه فرموده و *لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ* که شما نمی-فهمید تسبیح آنها، گویند و لو آنکه بسیاری از مردم اعتراف دارند بوجود

- (۱) و برای خداوند سجده میکنند کسانی که در آسمانها و زمین هستند بطور رغبت یا بطور کراهت.
 (۲) چیزی نیست مگر اینکه حمد و ستایش مینماید پروردگار را لکن شما تسبیح و تقدیس آنها را نمی‌فهمید.

صفحه : ۲۵۹

صانع مدبر حکیم لکن در موجودات نظر عمیق ندارند و در انواع دلالت آنها تدبر و تفکر نمیکنند اینست که فرموده نمیفهمند یعنی فکر نمیکنند، و بعضی از دانشمندان ماهر در علوم و حکمت گفته‌اند از همین آیات می-توان استفاده نمود که تمام موجودات، زنده و گویا میباشند حتی جمادات زیرا که هر موجودی بقدر اشراق نور وجودی که از مبدء بوی اضافه میگردد صاحب حیات و علم میشود حتی جمادات و نباتات که آنها نیز مقدار کمی از علم و حیات بهره‌ای دارند لکن همین طوری که وجود آنها ضعیف است حیات و علم آنها نیز ضعیف است بطوری که برای مردمان عادی نمایشی ندارد و بزبان حال گویند:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

و باید دانست که دلالت موجودات بر وجود مدبر آنها بدو طریق تحقق پذیرد گاهی از راه برهان عقلی و گاهی از راه و جدان سری، و برهان یا لمّی است یا ائی، برهان لمّی در اثبات وجود صانع محل ندارد زیرا که برهان لمّی علت و سبب پی بمعلول و مسبب بردن است و برای واجب الوجود علت و سببی نمیتوان فرض نمود پس در اینجا منحصر میگردد برهان ائی که از معلول پی بعلت بردن است و تمامی موجودات دلیل ائی میباشند برای اثبات واجب الوجود جل شأنه زیرا وجود معلول دلیل بر وجود علت وی است و اینکه نحو شناسایی مقدر هر عاقلی است لذا باین اعتبار نمیشود بطور کلی و جمعی خطاب بمؤمنین باشد که شما تسبیح آنها را نمیفهمید زیرا که ایمان بدون تصدیق تحقق ندارد و تصدیق بدون آنکه منتهی بامر ضروری و بدیهی گردد ممکن نیست. پس مؤمنین مخصوصاً مؤمنین صدر اسلام که ایمانشان تقلیدی و اخذ از آباء و اجداد نبوده البته از روی فکر و تحقیق و فهمیدگی ایمان آورده بودند

صفحه : ۲۶۰

پس بطور کلی نمیتوان گفت شما نمیفهمید دلالت وجود آنها را بر مدبر و خالق آنها و شاید مقصود اینکه باشد شما مؤمنین که از روی برهان و دلیل عقلی ایمان آورده‌اید بطریق و جدان و بمشاهده سرّیه نمیفهمید تسبیح موجودات را اما مؤمن کامل حال ارتباط روح و سرّ وی بحقیقت موجودات گویا مشاهده میکند که تمام موجودات کلمات حقند و بچشم دل می‌بیند که هر موجودی باعتبار وجودش خود تسبیح و تهلیل اوصاف حقانی است، یعنی چگونگی دلالت موجودات را بر اوصاف صمدانی مشاهده مینماید.

و نیز برای صاحب قلب سلیم چگونگی سجده نمودن موجودات مکشوف و معلوم است و بچشم دل می‌بیند چگونه موجودات در بندگی و اطاعت کمر خدمت بسته و در اطاعت مرجوعه بآنها آنی سستی نمی‌نمایند.

در طبیعت هر موجودی تسبیح مخصوصی نهفته

و بنظر قاصر در اینجا وجه دیگری می‌رسد که ممکن است گفته شود در غریزه هر نوعی از موجودات تسبیح مخصوص و ذکر خاصی نهفته که مخصوص بوی است و همان طوری که هر موجودی از موجودات راجع بتأمین معاش و ادامه زندگانش غریزه‌ای دارد که بدون فکر و رویه ما یحتاج خود را فراهم مینماید همین طور بطبیعت و بغریزه‌ای که ناظم و مربی عالم در نهاد وی گذارده هر یک بنحو خاصی شکر میکند و ستایش مینماید آن معبود یکتا را، و غریزه در انواع موجودات مثل فطرت است در انسان و همان طوری که فطرت انسان بر توحید است غریزه انواع حیوانات و نباتات و جمادات هر یک بنحو مخصوص بر تعظیم و ستایش آن فرد ازلی است.

و نمی‌فهمند مگر خواص اولیاء الله از انبیاء و اولیاء و کسی که وی را روحی باشد مثل روح سلیمان نبی علیه السلام که از مورچه حکایت میکند

صفحه : ۲۶۱

یا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ الْبَتَّةَ سَلِيمَانَ بَغُوشٍ سَرَّ كَمَا أَنَّ حَيَوَانِي دَارِدُ اسْتِمَاعِ كَلَامِ مَوْرِجَةٍ رَا نَمُودَ بَلَكَةَ بَعْلَمَ لَدُنِي وَ بَغُوشٍ بَاطِنِي اسْتِمَاعِ نَمُودِ كَلَامِي كَمَا أَنَّ زَبَانَ سَرِّ مَوْرِجَةٍ كَوِيَا بُوْد.

و آیات قرآنی و اخبار و احادیث و ادعیه اینکه مطلب را تأیید مینماید در ادعیه صبح از ائمه ما رسیده:

«سبحان من تسبح له الانعام باصواتها يقولون سبحوا قدوسا، سبحان من تسبح له البحار بامواجها، تسبح لك الدواب في مراعيها و الوحوش في مظانها و السباع في فلواتها و الطير في و كورها، تسبح لك البحار بامواجها و الحيتان في مياهها و المياح على مجاريها و الهوام في اماكنها»

تا آخر، و از اینکه قبیل ادعیه بسیار است.

پس از اینکه بیان خواهی فهمید که دلالت موجودات بر وجود حقانی و صفات ازلی یا از طریق برهان «آئی» است که همین قدر از وجود ممکنات و حدوث آنها پی‌بریم بوجوب واجب الوجودی که منزله از حدوث و امکان است و یا از طریق وجدان است و وجدان دو قسم است گاهی مؤمن عارف همین قدر اجمالا کیفیت ارتباط موجودات را بحق معاینه مینماید و بمشاهده کشفیه برای وی مکشوف میگردد چگونگی قوام و ارتباط موجودات را بحق تعالی و نیز معیت و قیومیت وی را مشاهده مینماید.

و اینکه نحو شناسایی وقتی برای انسان میسر میگردد که غواص وار

(۱) منزله است کسی که تسبیح و ستایش مینمایند او را چهار پایان بصداهای خود و میگویند «سبوحا قدوسا» پاک و منزله است خدایی که تقدیس مینمایند او را دریاها بموجهای خود و ستایش میکنند او را تمام جنبنده‌های زمین در محل چراگاه خود و ستایش مینمایند حیوانات وحشی در مکان خود و حیوانات درنده در مغارها و پرندگان در آشیانها و ماهیان در آبها و آنها در محل جریان خود و حیوانات و حشرات زمینی در مکانهای خود.

صفحه : ۲۶۲

در بحر عظمت حق تعالی فرو رود بطوری که از خودیت خود در مرتبه شهود اثری باقی نماند و باصطلاح عرفاء «فناء فی الله» پیدا نماید و اینکه نحو از و جدان با مراتبی که دارد مرتبه دانی و اول مقام مقربین بشمار میرود لکن مرتبه عالی آن که نماینده‌ای در روی زمین جز انبیاء و خلفای آنها ندارد اینکه است که علاوه بر کشف و شهود و «فناء فی الله» در کمون موجودات فرو رود و حقیقت و نحوه وجود هر موجودی و آثاری که بر آن مترتب است در نظر شهود او مکشوف گردد و تمام حالات و غرائزی که در ظاهر و باطن هر شیئی نهفته است برای وی هویدا و واضح گردد.

پس کسی میتواند کیفیت سجده موجودات و چگونگی تسبیح نمودن هر نوعی از انواع ممکنات را بداند که به اینکه مرتبه اخیر از دانش رسیده باشد.

آری چنین فهم و دانشی در خور مقام هر کسی نیست تنها عده اندکی از بشر که لایق مظهریت صفات حقانی گردیده‌اند و نماینده علم و حکمت و قدرت و باقی صفات احدی گشته‌اند اینکه موهبت عظمی نصیب آنان گردیده و اینها سرفرازان الهی و مصداق انسان کامل و جا دارد که در باره آنها گفته شود «لولاک لما خلقت الافلاک».

(مراتب سه‌گانه توحید و درجات موحدین)

مرتبه اول توحید عوام است یعنی عموم مؤمنین که از مرتبه الفاظ و مفاهیم قدمی بالاتر نگذاشته‌اند مرتبه دوم توحید خواص است که بطریق دلیل و برهان در مقام اثبات صانع بر آمده‌اند و ذات و صفات حقانی را از روی دلیل و برهان ثابت مینمایند. مرتبه سوم توحید خاص الخاص است و در اینجا دو مرتبه است و هر مرتبه‌ای مراتبی در بر دارد مرتبه اول اینکه است که از راه دلیل و برهان قدم بالا نهاده و بمرتبه و جدان و کشف رسیده و کیفیت ارتباط وجود خود و

صفحه : ۲۶۳

باقی موجودات را بحق تعالی میفهمد و البته اینکه مقام بلندی است که بایستی کوشید تا باین مقام رسید لکن رسیدن باین مرتبه برای کسی که دارای ایمان و تقوی باشد کم و بیشی میسر میگردد.

مرتبه دوم از مرتبه سوم را توحید اخصّی نامند و در اینکه مرتبه حقایق و سرّ وجود مکشوف میگردد و هر موجودی را بحقیقت وجود و اسراروی که در آن مخفی است معاینه مینماید و اهل چنین توحیدی نماینده حق تعالی و مظهر اتم اوصاف احدی میباشند و فیض وجود و اشراق نور ازل اول بآنها میرسد و بتوسط آنان باقی موجودات سرایت مینماید اینکه است که اطاعت اینها اطاعت حق و محبت و دوستی اینکه بزرگواران دوستی خدا.

فَسَيَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ بين علمای تفسیر حرف است که آیا ابلیس از جنس ملائکه خلقت شده بود یا از جنس جن جماعت بسیاری از مفسرین گویند که از جنس ملائکه بود و جماعت دیگری گویند از جنس جن.

دلیل کسانی که گویند ملک بود همین استثناء است یعنی تمام ملائکه سجده کردند بآدم مگر ابلیس که بین ملائکه او مخالفت نمود و سجده نکرد زیرا که خداوند بملائکه امر نمود بسجده کردن بر آدم و بغیر ملائکه امر نفرموده بود و اگر شیطان از جنس جن بود اصلاً مأمور بسجده نبود تا اینکه بمخالفت مردود گردد.

و دلیل کسانی که گویند از جنس جن است نه ملک یکی قوله تعالی کان من الجن و کان دلالت دارد که ابلیس همیشه از جن بوده نه اینکه بمخالفت و سجده نکردن از جن شده باشد.

و دیگر اگر ابلیس ملک بود هرگز خلاف و خطاء نمیکرد زیرا که آنچه باعث خطاء میشود قوای شهویه و غضبیه است که ملائکه از آن میزای

صفحه : ۲۶۴

میباشند پس از اینجا معلوم میشود که ابلیس از جنس جن بود و استثناء در اینجا استثناء منقطع است مثل اینکه گویند همگی آمدند در منزل مگر حمار و استثنای منقطع یکی از اقسام استثناء بشمار میرود، و اینکه گویند خداوند فقط ملائکه را مأمور نمود بسجده، و اگر جن بود و ملک نبود هرگز مأمور بسجده نبود گوئیم بخود اینکه آیات معلوم میشود که شیطان نیز مأمور بسجده کردن بود زیرا چنانچه از اخبار بر می آید شیطان بقدری عبادت نمود که بظاهر خود را از جنس ملک بشمار آورد، و ممکن است در مقام امتحان مأمور بسجده شده باشد «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد» و اینکه گویند ملک بود و بمخالفت تغییر حقیقت داد و داخل در جن شد درست بنظر نمی آید زیرا که قلب حقیقت و ماهیت محال است پس از اینجا معلوم میشود که در اصل ابلیس جن بوده و بتدلیس خود را داخل ملائکه گردانید.

صفحه : ۲۶۵

[سوره البقره (۲): آیه ۳۵]

اشاره

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

ترجمه:

و گفتیم ای آدم تو و زوجهات در بهشت ساکن گردید و از نعمتهای واسع و پاکیزه بهشتی بخورید آنچه میخواهید و نزدیک اینکه شجره نشوید اگر نزدیک اینکه درخت شدید از کسانی میگردید که ظلم بنفس خود نموده اید.

(توضیح)

اشاره

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ نون «قلنا» نون جمع نیست بلکه دلالت دارد بر عظمت و بزرگواری گوینده، «اسکن» در لغت بمعنی قرار و آرامش گرفتن بعد از حرکت است یا سکنی و قرار گرفتن در محل و منزلی است.
أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ

(آیا بهشت آدم چه بهشتی بود)

در اینکه آیا بهشت دنیا بود یا بهشت خلد بین مفسرین گفتاری است:

در تفسیر علی بن ابراهیم از صادق آل محمد (ص) سؤال میشود که آیا بهشت آدم از دنیا بود یا از آخرت حضرتش در پاسخ فرمود بهشت دنیا زیرا که در آن ماه و خورشید طلوع و غروب مینمود و اگر از بهشت آخرت بود هیچوقت از آن بیرون نمیرفتند. بعضی گفته‌اند آن بهشتی بود در آسمان غیر از بهشت خلد زیرا که بهشت خلد دائمی است کسی که داخل آن گردید هیچ وقت خارج نخواهد گردید و زحمت تکلیف در آن نیست.

و بعضی از مفسرین گویند آن همان بهشت خلدی است که بمتقین

صفحه : ۲۶۶

و عده داده شده نظر به اینکه الف و لامی که در اول آن واقع شده الف و لام عهد است و اشاره دارد بهمان بهشت خلد و برای رفع اعتراض که چگونه شیطان پس از مردود شدن داخل بهشت خلد گردید گویند شیطان داخل بهشت نشد از خارج با تدلیس آنها را فریب داد و اینکه گویند کسی که داخل بهشت خلد گردید خارج شدن ندارد آن مقامی است که در قیامت بجزای اعمال باشخاص با تقوی عنایت مینمایند نه در ابتداء امر.

پاسخ، ممکن است الف و لام «الجنّة» در آیه الف و لام جنس باشد نه عهد زیرا چنانچه از آیات و روایات معلوم میشود بهشت اقسامی و درجاتی دارد و هر یک را نامی است و شاید به آدم (ع) امر شد که داخل بهشتی گردد که در خور وی است یعنی در خور بدایت وجود او باشد نه آن بهشت موعود که پس از طی مقامات منزل و محل آخری بشر است و اینکه آن را بهشت خلد گویند شاید بمناسبت اینکه باشد که هر که داخل آن گردید در آن جاویدانست بیرون آمدن ندارد چنانچه مکرر در کلام مجید در باره بهشتیان فرموده هُم فِيهَا خَالِدُونَ.

و بعضی گفته‌اند ممکن است بهشت آدم همان بهشت دنیا باشد زیرا که آدم در زمین خلق شده بود باین اعتبار بایستی بهشت او نیز در زمین باشد و آن باغی بود در فلسطین یا بین فارس و کرمان و برای امتحان آدم تعیین شده بود و مقصود از هبوط در آیه بعد اهِبْطُوا انْتَقَالَ آدَمُ است بعد از خطیئه بزمین هند و هبوط باین معنی در قرآن استعمال شده است مثل قوله تعالی اهِبْطُوا بِمِصْرًا. و همان روایت علی بن ابراهیم قول اول را تأیید مینماید زیرا که ممکن نیست دخول در بهشت آخرت مگر بعد از طی منازل و مراحل که در طول هم واقعند یعنی حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که انسان تا اینکه

صفحه : ۲۶۷

حیات دنیا و پس از آن عالم برزخ را نپیماید نمیتواند وارد بهشت خلد گردد، مثل اینکه تا از عالم صلب پدر و رحم مادر نگذرد پا بر اینکه عالم نخواهد گذشت و ظاهر اینکه است که بهشت منزل اولی آدم (ع) بود که بایستی پس از آن عوالمی را طی کند تا بآن بهشت موعود برسد زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که طفره در وجود محال است شیء متحرک هر قدر حرکت سریع نماید باید مسافت را طی کند تا بسر منزل مقصود برسد و خلقت انسان دفعی نیست بلکه تدریجی است و محتاج بماده و مدت است.

(آیا خلقت حواء بچه نحو شده)

ابن عباس و ابن مسعود و بعضی دیگر از مفسرین چنین گویند وقتی ابلیس رجیم رانده شد از مقام کریم بلعنت ابدی گرفتار گردید و از بهشت بیرونش کردند آدم تنها ماند و از تنهایی متوحش گردید خداوند حوا را خلق نمود تا آنکه آدم با حوا مأنوس گردد و

در بعضی روایات است که آدم را خواب ربود و از پهلوی چپ وی حوا گرفته شد وقتی آدم از خواب بیدار شد دید زنی باجمال پهلوی او نشسته از وی سؤال نمود تو کیستی گفت زنی هستم گفت برای چه خلق شده‌ای گفت برای اینکه با من آرامش یابی و انس بگیری پس ملائکه گفتند اسم اینکه زن چیست گفت حوا و وی را حوا نامیده‌اند که از زنده که آدم باشد بوجود آمده. در کتاب فقیه از زراره چنین روایت میکنند که از حضرت صادق از خلقت حوا سؤال شد و اینکه گویند وقتی خداوند آدم را خلق نمود از دنده چپ وی حوا را بیرون آورد حضرت در پاسخ فرمود

سبحان الله و تعالی عن ذلک علوا کبیرا

آیا خداوند قدرت نداشت که برای آدم زوجه‌ای خلق کند از غیر دنده او، و اینکه کلام شیعی است که گفته شود

صفحه : ۲۶۸

بعضی از آدم زوجه وی واقع گردد تا آنجا که گوید حوا از فاضل طینت آدم خلق گردیده.

«گفتار صدر المتألهین در تفسیر آیه»

آن دانشمند بزرگ در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه می‌کنیم، بدان که از برای انسان کامل در بدایت حالاتش و ابتدای وجودش مقاماتی و درجاتی است چنانچه در انتهای امرش نیز مقامی و موقعیتی پیدا مینماید و اول مقام او وجود وی است در علم حضوری حق تعالی که خلیفه و نماینده او باشد در زمین و در آن مقام عهد و میثاق از او گرفته شد، مقام دوم مقام مسجودیت وی است که ملائکه مأمور شدند سجده کنند برای آدم در بهشت ارواح و عالم قدس که موقع ظهور تمامی صور اسماء الهیه است، مقام سوم محل تعلق روح ببدن است در عالم علوی سمائی و آن بعد از عالم اسماء میباشد که بواسطه روح حیوانی که واسطه بین عقل و اینکه بدن کثیف است تحقق پذیرفته و انسان بهمین روح لطیف حیوانی در عالم اشباح داخل میگردد در مرتبه حیوانی و بهشت ابدان و اشاره، بهمین مرتبه دارد قوله تعالی یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة.

مقام چهارم - مرتبه هبوط وی است بسوی عالم ارض و تعلق وی باین بدن ظلمانی که ترکیب شده از اضداد و منشأ عداوت و فساد و باعث محجوبیت اوست از عالم معاد.

تا اینجا تنزلات انسان از فطرت اصلیه بانتهاء میرسد پس از آن در مرتبه عود بمبدء و بازگشت بفطرت در قوس صعود بر عکس سیر نزولی ورد امانات باهلش نیز مقاماتی دارد چنانچه تفصیل آن در مقامات و حالات آخرت بیان شد. (پایان)

صفحه : ۲۶۹

و لا تقربا هذه الشجرة روایت از حضرت امام محمد باقر (ع) است «لا تقربا» یعنی از اینکه درخت نخورید و خلافی نیست در اینکه مخالفت امر حق تعالی تحقق پیدا نمود و از آن درخت خوردند نه اینکه فقط نهی از نزدیک شدن بآن درخت باشد چنانچه ظاهر آیه است.

و اینکه آیه نهی از خوردن از آن شجره نهی تحریمی بوده یا نهی تنزیهی بعضی چنین معتقدند که برای آدم و حوا خوردن از آن درخت حرام بوده و نهی در اینجا را نهی تحریمی گرفته‌اند و آنها مخالفت کردند و معصیت نمودند و اینکه آیه و امثال آن را شاهد بر عقیده فاسد خودشان آورده‌اند که گناه کردن انبیا را جایز میدانند و منکر عصمت انبیا میباشند.

لکن قول حق و صحیح که مطابق با براهین عقلی و نقلی است و مطابق با مذهب حقه جعفریه است اینکه است که نهی در اینجا نهی

تحریمی نیست بلکه نهی تنزیهی است یعنی برای آدم و حوا حرام نبود تناول از آن درخت بلکه بهتر و اولی بحال آنها اینکه بود که از آن درخت نخورند زیرا که خوردن از آن درخت سبب هبوط آنها گردید و شاید بهمین سبب آنها را نهی نمودند مثل اینکه گویند در راه منشین صدمه میخوری و باین معنی نهی ارشادی میشود نه نهی تحریمی.

و در علم کلام مبرهن و مدلل گردیده که بایستی انبیاء و خلفا از هر گناه و خطیئه معصوم باشند چه صغیره و چه کبیره چه بطور عمد باشد و چه بطور سهو حتی در حال کودکی و عدم بلوغ جایز نمیدانند خطایی از آنها سرزند و عمده دلیل آنها اینکه است که اگر مؤسس قانون الهی جایز الخطاء باشد و لو از روی سهو و فراموش دیگر اطمینان بقول و گفتار او باقی نمیماند و چگونه میتوان مطمئن گردید بقول کسی که جایز الخطاء باشد.

صفحه : ۲۷۰

و نیز اگر خطا کار باشند در مقام سخط و غضب الهی واقع میگردند و چگونه میتوان قبول نمود که ولی حق تعالی در مورد غضب او واقع گردد و مستحق عذاب شود اینکه است که دانشمندان و اکثر علمای شیعه اینجا و امثال آن را حمل بر ترک اولی نموده‌اند نه گناه اصطلاحی که مرتکب آن مستحق عذاب باشد و اینکه قول صحیحی است که مطابق با دلیل عقلی و نقلی است و آیاتی که ظاهراً نسبت گناه پیمبران داده شده در اخبار حمل بر ترک اولی نموده‌اند و همین است قول حق و صحیح.

آری میتوان گفت که ترک اولی نسبت بآن بزرگواران بدتر از خطای مردمان عادی بشمار میرود زیرا گناه هر کسی در خور مقام و مرتبه و فهم وی است و وظیفه مقربان و کسانی که دائم الحضورند نزد سلاطین غیر از وظیفه آن کارگری است که در نقاط دور دست زراعت یا پیله وری مینماید اگر آنها خلاف مقررات سلطان عمل کنند اندکی مجازات بآنها میکنند لکن نزدیکان که معرفت بمقام سلطنت دارند باندک خلافی مجازات می‌بینند و باسانی عذر آنها پذیرفته نمیشود.

اینکه است که در خصوص انبیاء چنانچه از روایات میتوان استفاده نمود وقتی مختصر خلافتی در خود می‌یافتند چنان خود باخته میشدند که مدتی برو افتاده و بلرزه می‌آمدند و از خود بی‌خود می‌گشتند تا وقتی که از طریق وحی بر آنها معلوم میشد که خداوند توبه آنها را قبول نموده

حسنات الأبرار سیئات المقربین

بلکه میتوان گفت بالاترین سیئات توجه بنفس و امور طبیعی است که باعتبار لوازم بشریت شاید گاهی آنها را از توجه بحق تعالی باز میداشته نه گناه اصطلاحی زیرا که عظمت نفس آن بزرگواران و علو روحانی آنها بالاتر از آن است که مخالفت نص صریح نمایند در تفسیر مجمع البیان گفته اختلاف است در اینکه آیا نهی «لا تقربا»

صفحه : ۲۷۱

نهی تحریمی است که برای آدم و حوا حرام نموده بودند تناول از آن درخت را یا نهی تنزیهی است که اولی و بهتر اینکه بود که نزدیک آن درخت نروند و از آن نخورند، شیخ طبرسی گوید نزدیک بطریقه ما همان قول دوم است زیرا که جایز نیست انبیاء مرتکب عمل قبیح گردند نه صغیره و نه کبیره.

و جماعتی از اهل سنت که آنها را معتزله گویند چنین معتقدند که گناه آدم صغیره بوده نه کبیره و اینکه آدم عمدا مرتکب اینکه عمل شده یا سهوا و از روی فراموشی از نهی بود بین آنها گفتگو بسیار است.

و اینکه ما می‌گوییم صحیح نیست نسبت گناه کبیره پیمبران دادن برای اینکه است که عامل آن مستحق عذاب و مذمت است. و نیز نزد ما تمام معاصی کبیره است و عامل آن مستحق عقاب است و اینکه بعضی را صغیره و بعضی را کبیره نامند بنسبت است

بعضی از گناهان نسبت به بعضی دیگر کوچک حساب میشود و چون استحقاق عقاب و مذمت و مجازات نسبت بانبیاء نمیتوان داد اینکه است که نسبت گناه نیز بآنها دادن صحیح نیست، و نیز اگر بشود آن بزرگواران خطاء کار باشند خلق از آنها نفرت پیدا مینمایند باین معنی که مردم مایل بکسی میباشند و گفتار وی را می پذیرند که مطمئن باشند که از لغزش و خطا مصون است و چون پیمبران برای هدایت خلق فرستاده شده‌اند بایستی طوری باشند که خلق راغب و مایل بآنها گردند و کلام آنها را قبول کنند پس از اینجا میتوان فهمید که خطیئه آدم ترک اولی بود نه گناه کبیره که عامل آن مستحق عقاب باشد.

و اینکه آیا آن درخت منهی چه درختی بوده بعضی انجیر گفته‌اند بعضی انگور بعضی گندم «و از حضرت امیر (ع) است که آن شجره کافور بود» بعضی درخت علم بخیر و شر تشخیص داده‌اند و بعضی بشجره خلد معرفی نموده‌اند خلاصه هر کسی باعتباری بدرختی تشخیص داده.

صفحه : ۲۷۲

و باید دانست بیرون کردن آدم و حوا را از بهشت از باب انتقام و مجازات نبود بلکه حکمت ربانی چنین تقاضا نموده بود که آدم و حوا هبوط بزمین نمایند و آدم (ع) خلیفه و نماینده حق گردد در روی زمین و افراد بشر در زمین نشو و ارتقاء نمایند و از قوه بفعل و از نقص بکمال آیند و بعمل نیک و بد مستحق ثواب و عقاب گردند که اگر آدم از آن درخت نخورده بود باز بالاخره بایستی از بهشت بیرون رود بدلیل آنکه فرمود *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* که اصلاً آدم برای تعمیر زمین و نمایندگی اوصاف الهی در روی زمین خلق شده بود و اگر از آن درخت نخورده بود شاید مکث وی در بهشت و مدت اقامت وی بیشتر بود.

صفحه : ۲۷۳

[سوره البقره (۲): آیه ۳۶]

اشاره

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

ترجمه:

پس شیطان قدم آدم و حوا را بلغزاند و از آن مرتبه بلندی که داشتند آنها را خارج نمود و گفتیم ای آدم و حواء و ابلیس فرود آئید از بهشت بزمین در حالی که بعضی از شما با بعضی دیگر دشمنید و زمین محل استقامت و استقرار شما است تا هنگام اجل شما.

(توضیح)

«اهبطوا» هبوط در لغت بمعنی تنزل و سقوط نمودن از مرتبه عالی یا مکان عالی است بدانی و گاهی هبوط گویند و مقصود انتقال از مکانی بمکانی است چنانچه در کتاب کریم فرموده *اهبطوا مِصْرًا* منتقل بمصر گردید.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ نسبت گمراهی دادن بشیطان برای اینکه است که شیطان بوسوسه سبب لغزش آنها گردید.

و در اینکه شیطان بچه وسیله خود را در بهشت که جای مقربین است وارد نمود با آنکه شیطان بمخالفت امر حق تعالی از مقام

قدسی که داشت مردود و رانده شده بود چند قول است:

۱- آدم نزدیک درب بهشت بود و شیطان از بیرون او را فریب داد و آن قبل از هبوط وی بود بزمین.

۲- شیطان در دهن مار وارد شد و مار بتوسط طاوس خود را در بهشت وارد نمود و بعضی گفته‌اند آدم و حوا فقط صدای شیطان را شنیدند خود او را ندیدند.

بعضی از مفسرین در وجه هبوط آدم (ع) و بیان قوله تعالی *بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ* مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم:

صفحه : ۲۷۴

انسان در قوس نزول سه منزل و سه مرحله دارد و نیز کاملین از بشر را در قوس صعود سه مرحله است و دو نحو هبوط و دو نحو صعود برای آنها متصور است و آخر منزل تنزل و سقوط او عالم تضاد و عالم ماده است و از ماده تفرقه و کثرت پدید می‌گردد و کثرتی که ناشی از ماده است سبب ضدیت و فساد و خود خواهی و تنافر و تحاسد و خونریزی و تنازع بقاء احداث مینماید و تمام مفاسدی که در روی زمین پدید می‌گردد ناشی از ضیق وجود ماده و لوازم ماده است و محدودیت و ضیق وجود سبب نقص خیرات و عدم توسعه و رفاهیت بر اهل آن است اینکه است که بحکم تنازع بقاء تنازع و تحاسد در زمین بسیار است و اینکه فرموده *بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ* اشاره به مان تضادی است که از خواص و آثار اینکه عالم بشمار میرود که محل هبوط آدم و ذریه وی است اینکه بود که بشر قوه غضب و شهوت داده شد که بقوه غضب دفع مضرات از خود بنماید و بقوه شهوت جلب منافع کند.

و نیز در حکمت الهی و نظام خلقت لازم بود خلیفه و نماینده‌ای در زمین قرار دهد زیرا که انسان مدنی بالطبع است و محتاج بقانونی است که بین آنها حکم فرما باشد که وظیفه هر کسی را روی قانون عدل مقرر نماید و بعضی بر بعض دیگر تعدادی نمایند و قانون بایستی خدایی باشد تا اینکه مردم بپذیرند پس البته بایستی همیشه نماینده و خلیفه الهی «یا پیمبر یا خلیفه و امامی» در روی زمین باشد و کسی که مدعی اینکه منصب الهی شد بایستی برای اثبات آن معجزات و کراماتی در معرض نمایش در آورد و گر نه از روی پذیرفته نمیشود و وقتی رسالت مدعی نبوت ثابت شد البته مردم کلام او را می‌پذیرند و خصومت و نزاع از بین مردم مرتفع می‌گردد.

و بعضی گفته‌اند مقصود از *بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ* آدم (ع) و ذریه او و ابلیس و ذریه وی است زیرا عداوت و فسادی که در روی زمین پدید

صفحه : ۲۷۵

می‌گردد ناشی از عداوت و وسوسه شیطان است و دشمنی آدم (ع) نسبت به شیطان محض حکمت و ایمان و خلاصی از شر اوست لکن عداوت شیطان نسبت به آدم (ع) حيله و کفر است. (پایان) و *لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ* زمین را آرامگاه شما قرار دادیم که از آن بهره و انتفاع ببرید تا هنگام مرگ و در بیان کلمه «مستقر» چند قول است ابن مسعود گفته مقصود استقرار در زمین و ودیعه در قبر است ابن عباس گفته مقصود استقرار در زمین و ودیعه در صلب پدران است، حسن گفته استقرار در آخرت و ودیعه در دنیا مقصود است زیرا محل استقامت و قرار جایی است که انتقال در آن نباشد و آخرت است که جای قرار گاه و ثبات انسانی است نه دنیا که انسان در تغییر و تبدیل دائمی است.

إلی حین شاید مقصود حین مرگ باشد اگر گفتیم خطاب در *اهبطوا* بافراد بشر است و ممکن است مقصود حین قیام قیامت باشد اگر گفتیم خطاب بعموم است زیرا محل استقامت نوع بشر تا قیامت زمین است معنی دوم بسبب آیه نزدیکتر است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آدم بعد از خطیئه سقوط نمود بزمین صفا و زمین صفا را صفا گویند برای آنکه صفوة الله

یعنی آدم صفی (ع) در آنجا هبوط نموده و حواء بزمین مروه سقوط نمود و بهمین مناسبت آن را مروه گویند زیرا که مرثه یعنی زن در آن نزول نموده.

و پس از آنکه آدم (ع) بزمین سقوط نمود چهل روز بسجده افتاد و گریه کرد تا وقتی که جبرئیل (ع) بر او نازل شد و گفت ای آدم (ع) آیا خداوند تو را بدست قدرت خود خلق نمود و از روح خود در تو ندمید و تو را

صفحه : ۲۷۶

مسجود ملائکه خود قرار نداد آدم (ع) گفت آری چنین است جبرئیل گفت مگر تو را نهی نفرمود که از شجره نخوری چرا مخالفت امر حق تعالی را نمودی و عصیان کردی آدم (ع) گفت ای جبرئیل شیطان قسم خورد بخدا که من نیک خواه شمایم و هرگز گمان نمی‌کردم کسی بدروغ بخدا قسم بخورد.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۷]

اشاره

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

ترجمه:

پس آدم از پروردگارش کلماتی گرفت پس خداوند توبه او را پذیرفت زیرا که اوست پذیرنده توبه و مهربانست.

(توضیح)

اشاره

علی بن ابراهیم از صادق آل محمد (ص) چنین روایت میکنند که پس از آنکه آدم (ع) در زمین صفا از مفارقت بهشت که در جوار حق تعالی بود در حال سجده چهل روز گریست جبرئیل بر وی نازل گردید و گفت ای آدم چرا اینقدر گریه میکنی آدم گفت ای جبرئیل چگونه گریه نکنم در صورتی که خداوند مرا از جوار خود خارج نمود و بزمین سقوط نمودم جبرئیل گفت ای آدم توبه کن آدم (ع) گفت چگونه توبه نمایم آن گاه خداوند در محل کعبه قبه‌ای از نور برای او پدید آورد و نور آن اطراف مکه و کوه‌های مکه را فرا گرفت پس آنجا حرم شد و جبرئیل (ع) مأمور گردید که در آنجا علامتی بگذارد و گفت ای آدم برخیز و غسل کن و محرم شو و روزی که آدم (ع) از بهشت سقوط نمود اول ماه ذی القعدة الحرام بود و روزی که محرم شد و داخل در عرفات گردید هشتم ماه ذی الحجة الحرام بود و مأمور شد بتلبیه و چون ظهور روز عرفه شد مأمور شد غسل کند و پس از نماز عصر خداوند کلماتی بوی القاء کرد و آن کلمات اینکه بود

سبحانک

صفحه : ۲۷۷

اللهم و بحمدك لا اله الا انت عملت سوء و ظلمت نفسي و اعترفت بذنبي فاغفر لي انك انت التواب الرحيم.

و آدم (ع) با حال گریه و مناجات در عرفات ماند بعد از غروب روانه گردید بسوی مشعر الحرام و چون صبح شد خدا را بکلماتی خواند و خداوند توبه او را قبول نمود پس از آن روانه مکه گردید تا رسید بجمره اول آن گاه شیطان در راه او واقع گردید و گفت ای آدم چه اراده داری جبرئیل گفت ای آدم شیطان را بسنگ رد کن آدم هفت سنگ بشیطان زد و با هر سنگی تکبیر گفت و شیطان در جمره دوم مجدداً خود را به آدم رسانید آدم (ع) بامر جبرئیل هفت سنگ بر او زد و با هر سنگی تکبیر گفت آن وقت جبرئیل گفت ای آدم (ع) دیگر شیطان را نخواهی دید پس از آن آدم (ع) داخل کعبه شد و هفت مرتبه طواف نمود آن وقت جبرئیل گفت ای آدم خداوند توبه او را قبول نمود و زوجه تو حوا را بتو می‌رساند. (پایان) و در اخبار اهل بیت است آدم وقتی در بهشت بود دید اسمهایی بر ساق عرش نوشته شده سؤال نمود صاحب اینکه نامهای مجلل کیانند جبرئیل گفت اینها جلیل‌ترین و بزرگترین خلق خداوند و ذریه تواند و آنها محمد صلی الله علیه و آله، علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن و حسین (ع) میباشند موقع توبه آدم (ع) جبرئیل آن اسمها را به آدم یاد آوری نمود آدم (ع) متوسل گردید بآنها و خدا را بآنها قسم داد خداوند ببرکت آنها توبه آدم را قبول نمود.

(معنی و حقیقت توبه چیست)

در عرف شرع توبه رجوع و بازگشت از مخالفت و نافرمانی است به اطاعت و بندگی و در اینکه حقیقت توبه چیست بین علماء گفتگو بسیار است بعضی گویند توبه فقط همان پشیمانی از عمل قبیح و مخالفت حکم شرع

صفحه : ۲۷۸

مطهر است، دیگری گفته معنی توبه پشیمانی و عزم بر ترک است، قول دیگر اینکه است که توبه سه رکن دارد پشیمانی از خلاف و عزم بر عدم تکرار و تدارک ما فات.

لکن ظاهراً آن شرط سوم در اصل تحقق توبه مدخلیت ندارد آری ممکن است گفته شود اصل توبه همان پشیمانی است و عزم بر عدم معاودت از لوازم آن است و تدارک ما فات از متممات و کمال توبه است یعنی بدون تدارک ما فات توبه نیز تحقق پذیرد لکن توبه کامل نیست و آنچه مخالفت در آن واقع شده اگر از چیزهایی است که قابل تدارک است تبرئه نمیشود مگر وقتی که تدارک آن نماید مثل اینکه عمل واجبی را ترک نموده یا حق غیری در گردن وی است بایستی حتی الامکان خود را بری الذمه نماید.

و معنی توبه رجوع و بازگشت بسوی حق و امر حق است پس از آنکه بعضیان از اوامر الهی اعراض نموده بود و یکی از اسماء الله «تواب» است و آن لفظی است مشترک بین حق و خلق وقتی نسبت بخلق داده شود رجوع و بازگشت وی است بمبدء خود بعد از اعراض از او زیرا معنی عصیان همان سرپیچی از اوامر مولی و فرار از اوست وقتی توبه نمود بازگشت نموده بسوی او، و تواب نسبت بحق تعالی که فرموده فتاب علیه بازگشت خداوند است از سخط و غضب برحمت و مغفرت.

و توبه حقیقی نسبت بانسان وقتی تحقق پذیرد که قلب و سریره وی از تعلقات نفسانی و شهوات طبیعی و ارسته گردد و تصفیه شود و تمام قوی و مشاعر رجوع بمبدء خود نماید زیرا چنانچه از معصوم رسیده

«حب الدنيا رأس كل خطيئة»

و تمام معاصی از همین محبت دنیا و تعلقات طبیعی سر چشمه میگردد و انسان را پایبند شهوات نفسانی مینماید و وی را از حق و

حقیقت دور میگرداند با اینکه او سبحانه

اقرب من کلّ قریب

است.

صفحه : ۲۷۹

لکن وقتی حجب ظلمانی و تعلقات نفسانی برداشته شد و انسان بتمام همت از دار غرور انابه نمود بدار خلود و روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز آورد و از ذلت گناه و بعدی که در اثر نافرمانی طاری وی گشته استغفار نمود و وجه قلب خود را بسوی او گردانید خداوند نیز بنا بوعده‌ای که داده هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ (۱) سوره توبه آیه ۱۰۵ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲) سوره بقره آیه ۲۲۲، و در احادیث قدسی است

۳ «من كان لله كان الله له»

۴ «من تقرب الى بشير تقربت اليه ذراعا»

و امثال اینها او را میپذیرد و قبول میفرماید بلکه در باره توبه کنندگان فرموده فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (۵) سوره فرقان آیه ۷۰، علاوه بر اینکه آنها را میپذیرد و گرامی و دوست میدارد بجای اعمال زشت آنها اعمال نیک میگذارد بین بچه درجه و پایه‌ای میرسد لطف خداوندی نسبت بنده عاصی فراری وقتی بازگشت نمود بمولای خود که هم دوستی خود را نسبت باو اعلان نموده و هم وی را گرامی داشته و از لغزشها و مخالفت‌های او چشم پوشیده بلکه سیئات او را تبدیل بحسنات مینماید «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست».

خداوند متعال برای ما دو راه و دو طریق بسوی خود باز نموده که بسیار بر امیدواری ما میافزاید یکی راه توبه است که هر قدر هم عصیان ورزیم امید عفو و بخشش از کرم خداوندی داریم، و دیگری راه دعاء است

(۱) اوست که قبول میکند توبه بندگان خود را.

(۲) بدرستی خداوند دوست میدارد توبه کننده گان را و دوست میدارد تطهیر کننده گان را.

(۳) کسی که بوده باشد برای خدا، خدا نیز برای او است.

(۴) کسی که یک وجب بمن نزدیک گردد من یک ذراع بوی نزدیک میگردم.

(۵) آنها کسانی میباشند که خداوند تبدیل مینماید گناهان آنها را باعمال نیک

صفحه : ۲۸۰

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَإِذَا سَأَلْتُمْ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (۱).

و اینکه دو راه باز شده که در هیچ حالی از رحمت و کرم الهی مأیوس نباشیم و بدانیم هر وقت رو باو آریم اگر چه غرق در گناه باشیم بکرم خداوندیش ما را میپذیرد و قبول میکند اینکه است که مقارن نمود «تواب» را «برحیم» که یکی از صفات ذاتیه است و اشاره دارد برحمت خاصی که مخصوص توبه کننده گان است.

(۱) وقتی بنده من از من سؤال نمود من نزدیک باویم و اجابت مینمایم دعوت دعا کننده را وقتی که بخواند مرا.

صفحه : ۲۸۱

[سوره البقره (۲): آیات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْأَقْسَامُ أَنْ تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَآمِنُوا بِعَهْدِكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ فَارْتَبُوا (۴۰)

ترجمه:

گفتیم بآنها سقوط نمائید از آن محلی که دارید تمام شما پس هر گاه از من برای شما دین و هدایتی آمد پس کسی که پیروی کند دین مرا ترس و خوفی برای او نیست و نیز حزن و اندوهی ندارد، و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آنها اهل دوزخند و در آنجا جاویدانند. پس از آن خطاب بنی اسرائیل است که ای پسران اسرائیل یاد کنید نعمتهایی که بشما عنایت نمودم «مقصود آباء و اجداد آنهایند» و وفا کنید بعهد و میثاقی که با شما یا «با پدران و اجداد شما» بستم تا آنکه من نیز وفا کنم بعهد شما و از من بترسید از شکستن عهد و میثاق.

(توضیح آیات)

در پاسخ اعتراض که چرا «قُلْنَا اهْبِطُوا» تکرار شده دو جهت و دو معنی گفته شده یکی تأکید که دومی تأکید همان اول است و دیگر آنکه مقصود از هبوط اول فرود آمدن آنهاست از بهشت باسما دنیا و از هبوط دوم فرود آمدن آنهاست از آسمان دنیا بزمین.

«منها جمیعا» از بهشت یا از آسمان «جمیعا» تأکید است «فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ» «اما» یکی از حروف شرط است مؤکد بنون تأکید ثقیله و شرط مثل مبتدا که خبر میخوهد آن نیز جزا میخوهد و جزاء

صفحه : ۲۸۲

«اما (يَأْتِيَنَّكُمْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ)» میباشد یعنی کسی را که طریق هدایت باو رسید و پیروی نمود پیمبران را چنین کسی در محل امن و امان قرار گرفته و خوف و اندوهی برای وی نیست، و بعکس کسی که تصدیق پیمبران نمود و تکذیب کرد آیات آفاقی و انفسی و آیات قرآنی را چنین کسی جایگاه وی آتش است.

آری تا از طرف مبدء حجت و بینه برای کسی تمام نشود عذاب و مجازات نمودن وی معقول نیست اینکه است که در هر وقت و زمانی بایستی سفراء الهی یا نمایندگان آنها در زمین باشند که مردم را بسوی حق و حقیقت رهبری نمایند چنانچه در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۶ فرموده وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا.

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اسرئیل لقب یعقوب پیغمبر (ص) است و در لغت عبری بمعنی صفوة الله است اذ كُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ. پس از اثبات توحید و نبوت و معاد خداوند جلیل در مقام بر آمده که یهود را متذکر گرداند به نعمتهایی که پدران و آباء و اجداد آنها عطا فرموده و آنها را از اسارت و بنده گی فرعونیان نجات داده و نیز انبیاء و پیمبران بسیاری در میان آنها مبعوث فرموده و آنها را بر عالمیان فضیلت داده و غیر اینها و اینکه نعمتهایی که پدران و اجداد آنها کرامت نموده در باره آنها حساب مینماید شاید سرش اینکه باشد که تا وقت نزول اینکه آیات هنوز اثر آن نعمتها باقی مانده بود و آنها بشرافت پدران خود بین مردم افتخار مینمودند بعضی از مفسرین گفته که پس از آنکه خداوند بیان توحید و نبوت و معاد فرموده در مقام تعداد نعمتهایی که بعامه بشر عنایت نموده بر آمده که مردم متذکر گردند و از طریق نعمت منعم خود را بشناسند و اینکه بنی

صفحه : ۲۸۳

اسرائیل را مخاطب ساخته برای اینکه بوده که بین آنها علمایی بودند عالم بتورات و انجیل و باقی کتب آسمانی نیز واقف بودند. أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ شاید مقصود همان عهد و میثاقی است که از فطرت اولیه بشر گرفته شده که ایمان بخدا و تصدیق به پیغمبران باشد عموماً و تصدیق بختام انبیاء محمّد (ص) خصوصاً زیرا که ایمان بخدا و تصدیق پیمبران اثر ظاهرش اینکه است که نوع بشر را متدرجا بکمال میرساند و بتعلیمات قرآنی موقعیت پیدا مینماید که حائز مقام قرب گردد و اینکه کمال و تمامیتی است که فوق آن در باره بشر تصور ندارد و اشاره بهمین دارد قوله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز دین اسلام برای شما کامل گردید و نعمت برای شما تمام شد.

و اینکه بخصوصه بنی اسرائیل را مخاطب ساخته شاید سرش اینکه باشد که گوشزد آنها نماید وقتی برای شما نعمت تمام میشود که شما بعهد فطری اولی خود وفا کنید و تابع دین اسلام گردید و شما بنی اسرائیل و باقی افراد بشر وقتی بعهدی که در روز «الست» بستید وفا کنید أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ خداوند نیز بعهد خود وفا میکند که پاداش عمل نیک شما اینکه است که خداوند شما را بمنتهی کمال انسانیت برساند و از آن نعمتهای بهشتی که در دارالقرار برای شما مهیا نموده شما را برخوردار نماید.

کسانی که بحسن و قبح عقلی قائلند گویند وقتی عبد بعهد خود وفا نمود و اقرار کرد بالو هیت و تصدیق پیمبران نمود و تابع دین اسلام گردید البته برای خداوند لازم و واجب است که بوعده خود وفا کند و آنچه را که پاداش عمل نیک آنها قرار داده بآنها برساند.

لکن جماعتی که آنها را اشاعره نامند چون حسن و قبح عقلی را

صفحه : ۲۸۴

منکرند گویند اینجا از باب مجاز بالمشاکله است یعنی پاداش آنها مطابق عمل آنها است نه اینکه وقتی آنها بعهد وفا کردند بر خداوند نیز واجب باشد وفا کند بعهدی که با آنها بسته.

صدر المتألهین در تفسیر خود بیانی دارد که خلاصه آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید مقصود از عهدی که خداوند با بشر بسته همان نور ربانی است که در کلام خود تعبیر بامانت مینماید آنجا که فرموده «ما امانت خود را عرضه نمودیم بر آسمانها و بر زمین و آنها از تحمل آن ابا نمودند و انسان آن امانت را قبول نمود و متحمل گردید و او بسیار ستمکار و ظالم و بسیار نادانست، و آن نوری که بامانت بانسان داده شده در ابتداء خلقت بشری در حجابهای طبیعت پوشیده شده بود لکن بتوسط پیمبران مثل ابراهیم (ع) و موسی و عیسی (ع) در هر دوره ای اندازه ای آن نور باطنی بشر هویدا گردید لکن تمامی آن نور بتوسط نبی اکرم سید ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ظاهر و هویدا گردید و کسی باین عهد وفا میکند که بشناسد آن نوری که خداوند بقلب رسول اکرم

(ص) خود افاضه نموده بلکه حقیقت همان نور رسول است که فرموده قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ؛

و آن نور همان لوح ضمیر اوست و آن نوری است الهی و سَرّی است از اسرار ربانی اما کتاب کلام الهی است که فرود آمده از طرف حق تعالی تا آنکه آیات او شناخته شود و نیز بوی شناخته شود آیات آفاقیه و انفسیه و انواع موجودات علوی از اقسام ملائکه و احکام قضائیه و قدریه و بوی شناخته شود عموم قدرت و احاطه علمیه او بتمام موجودات و حکمت او در خلقت آسمان و زمین و انبساط نور وجود او بر صفحات ماهیات و هیاکل ممکنات و معرفت قیامت و معاد و بازگشت موجودات بسوی واحد قهار و کسی که به

صفحه : ۲۸۵

بجمیع معارف قرآنی ایمان آورد ایمان یقینی شهودی و نیز راجع «بجزء عملی» نفس خود را اصلاح نمود همچو کسی بسعادت رسیده و نجات یافته و کسی که در معارف بمرتب شهود و «عین الیقین» رسید «فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً» و چنین کسی نزدیک گشته بمقربین که مشاهده میکنند خیر مطلق و جمال مطلق و حسن مطلق را و نور او داخل میگردد در طریق نور آنها اینکه بود وفا بعهدی که انسان با خداوند بسته بود.

لکن عهدی که خداوند با انسان بسته اینکه است که پس از آنکه انسان بعهد خود وفا نمود او سبحانه افاضه نماید بر وی انوار رحمت خود را در هر مقام و مرتبه از مراتب عبودیت و وی را موفق گرداند که از تمام درجات و مقامات حسیه و خیالیه و عقلیه بگذرد تا آنکه برسد بمرتب اقصی و بر او افاضه کند از نور جمال ازلی خود و واقع گرداند وی را در سلک محبوبین بعد از آنکه در سلک محبین مقامی داشته و قرار دهد او را از اصلین بعد از آنکه در زمره سامعین بوده آن وقت علمش و ایمانش عین میگردد یعنی بمرتب «عین الیقین» میرسد (پایان) وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ (الرهبه و الرهب) در لغت بمعنی خوف و ترس از چیزی است با احتراز و اضطرابی که از قبل آن پدید میگردد وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ یعنی بترسید و حذر کنید از شکستن عهدی که با من بستید که ایمان آرید و اطاعت نمائید پیمبران و سفراء الهی را.

خوف و خشیه حالت انفعالی نفسانی است که منشأ حدوث و پیدایش آن علم یا ظن بوقوع ضرر است بلکه گاهی احتمال ضرر نیز منشأ خوف می گردد و پیدایش آن در نفس اختیاری نیست اگر چه در بعضی اوقات مقدمات آن باختیار است.

صفحه : ۲۸۶

و خوف و خشیه اگر چه در معنی یکی است لکن خشیه اخص از خوف است زیرا که خشیه خوفی است که با هیبت قرین باشد خوف از شخص بزرگ برای عظمت و بزرگی او آن را هیبت و خشیه گویند اینکه است که فرموده إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ علماء و دانشمندانند که از هیبت و عظمت خداوندی میترسند لکن جَهَّال چون خدا را بعظمت و بزرگی نمیشناسند هیچ ترسی ندارند و اگر از بعضی از معاصی اجتناب نمایند از خوف جهنم و عذاب اخروی است.

آری هیبت و عظمت مقام الوهیت در کسی یافت میگردد که قلب و سریره وی از خار و خاشاک طبیعت پاک گردیده و محل اشراق و جلوگاه نور عظمت جمال و جلال کبریایی گشته و شدت و ضعف آن منوط بدرجه معرفت است، آیا نشنیده‌ای که گویند مولی امیر المؤمنین (ع) شبی چندین دفعه از هیبت الوهیت غش میکرد البتّه از ترس جهنم نبود زیرا که آن جناب معصوم بود و گناهی نداشت که از خوف و سخط الهی اینطور لرزان و هراسان باشد و بحالت غش افتد همان هیبت و جلال خداوندی بود که هنگام مناجات و فناء فی التوحید او را از خود بیخود میگردانید.

[سوره البقره (۲): آیات ۴۱ تا ۴۲]

اشاره

وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَتْحُونَ (۴۱) وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲)

ترجمه:

وای بنی اسرائیل ایمان آورید بآنچه فرو فرستادم. قرآن: در صورتی که قرآن تصدیق کننده است آن چیزی را که با شما است «تورات و انجیل» و اول کسی نباشید کافر شده بقرآن و آیات تورات و انجیل را ببهاء اندک بفروشید و از غضب و سخط من احتراز نمائید. و حق را نپوشانید بباطل و کتمان حق نکنید با اینکه حقانیت قرآن و دین حق برای شما محرز و معلوم است.

(توضیح آیات)

وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ خداوند بیهود امر میفرماید که بایستی ایمان آرید و تصدیق قرآن نمائید زیرا که ایمان بقرآن و تصدیق به اینکه قرآن از جانب خداوند نازل گردیده بعینه همان تصدیق بتورات است و اشاره باین است اگر شما بتورات ایمان دارید همان تورات بشارت داده بقدم محمد (ص) و نزول قرآن پس لازمه تصدیق بتورات تصدیق بقرآن است. و شاید اشاره باین باشد که شما چگونه تصدیق نمیکنید بحقانیت قرآن در صورتی که قرآن تصدیق مینماید آنچه را که نزد شماست از تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی لکن حمل بر معنی اول بهتر است زیرا ظاهراً غرض اینکه است که بکتاب خودشان حجت بر آنها تمام شود.

وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ شما که اهل کتابید و از علماء و کسانی بشمار می آئید که ایمان

دارند بخدا و پیمبران را تصدیق نموده‌اند نباید از اول کسانی باشید که کافر بقرآن و منکر حقانیت آن گردیده‌اند که باقی نیز تابع شما گردند و قرآن را تکذیب نمایند.

وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا در بعضی از روایات رسیده که علمای یهود آیاتی که در شأن پیغمبر اکرم (ص) و بعضی خصوصیات آن بزرگوار در تورات ثبت بود بتمولین یهودیها میفروختند و آیات تورات را تحریف میکردند و عوض مینمودند و پول میگرفتند خداوند در اینجا آنها را از اینکه عمل شنیع منع میفرماید و سرزنش میکند که شما چگونه روا دارید آیات خدایی را ببهاء اندک بفروشید و بهایی که در عوض تحریف آیات تورات میگرفتند اگر چه مبلغ زیادی بوده لکن نسبت بعمل آنها اندک بشمار می آید زیرا که تحریف آیات الهی در شناعة و انحراف از حق عمل بزرگی محسوب میگردد که طلا و نقره هر قدر هم که زیاد باشد در مقابل آن هیچ مینماید و اگر مقصود از ثمن قلیل تحصیل ریاست باشد چنانچه بعضی گفته‌اند آن نیز در مقابل چنین عملی کوچک

مینماید.

وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید و مرتکب چنین عمل رکیکی نشوید، و در اینکه در آیه جلوتر امر بخوف مینماید که وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ بایستی از من بترسید و در اینجا امر بتقوی مینماید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ البته اسرار و نکاتی در آن مندرج است و شاید یکی از نکاتش اینکه باشد که مخالفت عهد و میثاق در موردی است که بایستی انسان بترسد و حذر نماید و عهدی که با خدا بسته نشکند و اینکه خطاب شامل عموم مکلفین می‌شود از عالم و جاهل، اما در مورد فروختن آیات الهی امر آن عظیم‌تر و عقوبت آن شدیدتر

صفحه : ۲۸۹

است اینکه است که نظر بعظمت مطلب امر بتقوی مینماید که بایستی علمای یهود جدیت نمایند و خود داری کنند و آیات خدایی را ببهائ اندک نفروشدند که مستوجب عذاب سخت گردند.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ تأکید همان آیه بالا- است که بعلمای یهود خطاب میکند که البته بتحریر آیات تورات حق را باطل نپوشانید و آیاتی که در باره پیغمبر اسلام (ص) رسیده مخفی ننمائید بلکه ظاهر کنید زیرا که شما عالمید و حق و باطل را از هم تمیز میدهید.

چه قدر آیات و اخبار در مذمت علماء سوء و دانشمندانی رسیده که بعلم و دانش خود عمل نمیکنند و هر کجا مذمت و سرزنش از چنین دانشمندانی شده مقصود کسانی میباشند که غرض آنها از تحصیل علم تنعم دنیوی و حظوظ نفسانی و طلب جاه و مال و ریاست باشد نه رضای خداوند و تحصیل معرفت او.

در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین (ع) چنین روایت میکنند که فرموده «علماء دو قسمند عالمی که بعلمش عمل میکنند آن ناجی و اهل نجات است و عالمی که عمل بعلمش نمیکنند او هالک است و خود را بهلاکت ابدی رسانیده و اهل جهنم متأذی میشوند از بوی کند عالمی که تارک علم خود باشد متأسف‌ترین اهل جهنم مردی است که مردم را موعظه کند و آنها را دعوت بحق نماید و آنها بپذیرند و اهل بهشت گردند و خودش به متابعت هوای نفس و طول امل و آرزو و آمال از اهل جهنم گردد زیرا که در اثر متابعت نفسانی راه حق بسته میگردد و بطول امل و آرزوهای دور و دراز آخرت را فراموش مینماید».

و نیز روایت در کافی از ابی جعفر (ع) است «کسی که طلب علم می‌کند برای اینکه بعلماء مباحات نماید یا بسفهاء بزرگی کند یا برای

صفحه : ۲۹۰

اینکه مردم بوی رو آورند خداوند مقعد و نشیمنگاه او را پر از آتش میکند».

و نیز از صادق آل محمّد (ص) است «خداوند عفو میکند هفتاد گناه عامی را قبل از آنکه یک گناه از عالم عفو نماید» و غیر اینها از اخبار بسیاری که دلالت دارد که شخص عالم یا در معرض سعادت دائمی است یا در معرض هلاکت ابدی است.

و در آیه بالا اگر چه بظاهر خطاب متوجه بنی اسرائیل و جماعت یهودیها است لکن در واقع اعتراض وارد میشود بر آن علمایی که آنچه از آیات و آثار بر خلاف غرض و مقصد آنها است تأویل میکنند و تحریف مینمایند تا آنکه با غرض آنها وفق دهد.

و بایستی دانست اصلاً عالم و دانشمند کسی را گویند که افعالش ارائه دهد گفتارش را و گفتارش کاشف و نماینده باطن و سرّ وی باشد زیرا که علم حقیقی پرتوی است از نور حقیقت و جلوه‌گاه آن قلبی است که از آلودگی اغراض طبیعی پاک گشته و آینه مانند حقایق در آن منعکس گردد و زبان ترجمان، و افعال و اعمال نمایشات آن است، عالمی که بر خلاف علمش عمل میکند عالم نما است و حقیقتاً از دانش تهی است کردار و رفتارش گواهی میدهد بر کذب مدعایش.

علم و دانش رهبر نجات و رهبر و سعادت و پیشرو سالکین الی الله می‌باشد علم نوری است که از مبداء فیاض طلوع مینماید و پرتوی از آن در قلب هر کس افتد وی را از ظلمت‌کنده جهل و بی‌خردی بشاه راه هدایت میکشاند هرگز نمیشود کسی دارای علم حقیقی باشد و بطریق سعادت پیش نرود پس اصلاً نباید چنین اشخاصی که بلباس علماء درآمده و خود را داخل در زمره دانشمندان بحساب می‌آورند و از علم و دانش واقعی تهی می‌باشند در تعداد علماء و دانشمندان بشمار آورد.

صفحه : ۲۹۱

بلکه میتوان گفت چنین اشخاصی بمراتب بسیار از عوام و جهال پست‌تر و بی‌مقدارترند زیرا سادگی عوام و عدم آلودگی آنها بنیرنگهای شیطانی ممکن است وقتی آنها را بسوی سعادت بکشاند و درب رحمت بسوی آنها باز شود لکن کسی که صورت علم را وسیله مقاصد خود قرار داده و قلب خود را محل نقوش صور الفاظ گردانیده و باصطلاحاتی قانع گشته و از معنی علم و حقیقت دانش تهی گردیده چنین کسی حربه بدست شیطان داده و او را بر نفس ناطقه خود مسلط گردانیده و اینکه بعضی گویند علم حجاب است شاید مقصودشان همین باشد نه علم حقیقی که طریق نجات و راه کسب سعادت و فیروزی را بانسان بنماید و او را از بی‌خردی و جهالت بشاه راه هدایت کشاند و طریق عمل نیکو را بوی بیاموزد تا آنکه در اثر ایمان و تقوی از اهل نجات شود و از حیات خود بهره‌مند گردد.

صفحه : ۲۹۲

[سوره البقره (۲): آیات ۴۳ تا ۴۴]

اشاره

وَ أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

ترجمه:

پس از امر بنی اسرائیل که بایستی ایمان آورند بیغمبر اکرم (ص) و پیروی نمایند احکام قرآن را و بدستورات و تعلیمات آن عمل نمایند تأکید مینماید که بایست پبای دارید نماز را و عطاء کنید زکاة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی بنماز جماعت مسلمانها حاضر گردید و با آنها نماز بخوانید

آیا شما امر می‌کنید مردم را بنیکو کاری و عمل نیک و خود را فراموش میکنید در صورتی که تورات را تلاوت میکنید آیا چرا تعقل نمی‌کنید «تا اینکه بدانید که واعظ غیر متعظ می‌باشید».

(توضیح آیات)

وَ أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ بعد از ایمان بخدا و رسول و معاد، نماز و زکاة دو رکن از ایمان می‌باشند که بدون اینکه دو رکن و اینکه دو پایه ایمان استقرار و استحکام پذیر نیست.

در قرآن مجید و در احادیث چه قدر در امر نماز و زکاة تأکید شده و نیز در حفظ اوقات نمازهای پنجگانه تأکید مینماید حافظوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ که بایستی جدا اوقات نمازها مراعات شود و آن وقتهایی که در شرع مطهر برای نماز معین فرموده مخصوصا نماز وسطی و در اینکه آیا نماز وسطی که در حفظ آن تأکید زیادتری شده کدام یک از نمازهای پنجگانه است بین مفسرین از شیعه و سنی گفتاری است که اینجا جای تفصیل آن نیست و در هر یک قول دارد لکن بیشترین علمای شیعه حمل بر نماز ظهر نموده‌اند و مشهور بین علمای اهل تسنن تفسیر بنماز

صفحه : ۲۹۳

عصر شده و بعضی بنماز مغرب و بعضی بعشاء و بعضی بصبح تخصیص داده‌اند. خلاصه غرض اهتمام در امر نماز و مراعات اوقات آن است زیرا که نماز و لو آنکه عمل کوچکی بنظر می‌آید لکن در معنی و حقیقت عمل بزرگی است که جامع و حاوی تمامی وظائف عبودیت است. در حدیثی از رسول اکرم (ص) است «بِالصَّلَاةِ يَبْلُغُ الْعَبْدُ إِلَىٰ دَرَجَةِ الْعِلْيَاءِ»

در اوائل سوره اندازه‌ای راجع بفضیلت نماز و اهمیت آن ذکر شد لکن چون امر نماز بسیار بزرگ و قابل اهمیت است موقعیت دارد که باز اندازه‌ای در بعضی خصوصیات و علل تشریح آن مختصر بیانی بشود. در قرآن مجید فرموده أَمِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ يَبَىٰ دَارِيْدَ نَمَاز رَا بَرَا يَاد مَن اَز اَيْنَكِه مَبَارَكِ آيِه مِيْتَوَان اِسْتَفَادِه نَمُود كِه عِلْت و سَبَب تَشْرِيْع نَمَاز تَذَكْر حَق تَعَالَىٰ و يَاد اَوْسْت.

در حدیثی از حضرت امام رضا (ع) در ضمن مسائلی که محمد بن مسلم از آن جناب سؤال میکند از علت تشریح نماز است که بچه سبب بمسلمانها دستور نماز داده شده در پاسخ سؤال فرمود علت نماز «اقرار بربوبیت حق جل و علا و اینکه او را ضدی و ندی نیست و قیام و پایداری در مقابل درگاه خالق جبار جل جلاله» ایستادگی و استقامت در مقام بندگی او بطور ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف بگناه و طلب عفو از گناهان گذشته و اینکه هر شبانه روز پنج مرتبه پیشانی را بزمین گذارد و اظهار ذلت و انکسار خود و بزرگی و جلال خداوندی او را نماید و نیز برای اینکه است که همیشه متذکر باشد و در مقابل عظمت او خاضع و ذلیل گردد و با اینکه از دنیا متزجر است از خداوند طلب نماید خیر دنیا و آخرت خود را و نیز برای اینکه شبانه روز مداومت نماید بر ذکر خدا و فراموش نماید سید و مولای خود را که در اثر فراموشی طغیان ورزد و سرکشی نماید و اینکه

صفحه : ۲۹۴

همیشه خدا را در نظر داشته باشد و باین وسیله خود را باز دارد از معاصی و از انواع و اقسام فساد و آیات و اخبار در علل تشریح نماز بسیار است بناچار از بیان آن خودداری مینمائیم و تفصیل آن موکول بکتاب اخبار است و در کتاب «اربعین هاشمیه» اندازه‌ای در اطراف آن بیان نموده‌ایم مراجعه بآن جا شود.

یکی از دانشمندان در فضیلت نماز چنین مینویسد نماز وسیله ارتباط با خدا و یاری خواستن از اوست مقصود از نماز تنها رکوع و سجود و قرائت قسمتی از آیات قرآن و تکبیر و تهلیل بدون ایمان و حضور قلب نیست بلکه مقصود از نماز اینک است که روح انسان را برای تقدس اوج دهد تا خدا را از سر اخلاص ستایش کند خداوند فرماید لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ

البأس أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون» (۱) بنا بر اینکه مؤمن پاک اعتقاد کسی است که هنگام نماز قلب خود را بسوی خدا متوجه سازد و او را شاهد پرهیزکاری خود قرار دهد و برای

(۱) بز و نیکی اینکه نیست که بگردانید رویهای خود را طرف مشرق و مغرب و لکن نیکی کسی راست که ایمان آرد بخدا و بروز قیامت و بملائکه و بکتاب و بیمبران و انفاق نماید مال خود را با دوستی بآن بنزدیکان و ایتم و فقیران و کسانی که در غربت محتاج میگردند و کسانی که پبای میدارند نماز را و عطا میکنند زکاء را و کسانی که وفا میکنند بعهد خود هر گاه عهد بستند و کسانی که صبر میکنند در سختیها و ضررها و در حال ترس اینکه جماعت کسانی میباشند که تصدیق کرده‌اند و ایمان آورده‌اند و اینها متقین.

صفحه : ۲۹۵

اداء فرائض خویش از او کمک جوید و برای کشف اسرار کاینات از او الهام و توفیق بخواهد.

مؤمن پاک اعتقاد در اثنای نماز و در تمام ساعات زندگانی خویشتن را در مقابل عظمت ذات خدایی حقیر و کوچک می‌بیند وقتی در طیاره می‌نشینیم و هزار یا چند هزار متر از زمین اوج می‌گیریم کوه‌ها و رودها و شهرها را میبینیم که مانند آثاری حقیر و ناچیز بر زمین نمودار است و در دیده ما همچون خطوطی که بر نقشه جغرافیا رسم کرده باشند جلوه میکند گویی سطح زمین پست و بلندی ندارد ارتفاع کوه بنظر نمیآید بناها بلند نیست رودخانه و چاه فرو رفتگی ندارد همه چیزها با هم برابر است و بر سطح زمین چیزی جز رنگهای مختلف که مقارن و در هم آمیخته است و هر چه بیشتر اوج میگیریم آمیختگی آن بیشتر میشود.

زمین ما در جهانی که هزاران افلاک و ستارگان در آن وجود دارد نمودار نیست و یک ستاره کوچکی بیش نیست و در عرصه نامتناهی وجود مانند شکوفه‌ای حقیر و ناچیز است بنا بر اینکه ما که یکی از ساکنین اینک کره حقیریم در پیشگاه خالق و مدبر هستی که عظمتش از حد فهم بیرون است چه اندازه کوچک و زبونیم چه خوب است هنگامی که به پیشگاه او توجه داریم و برای تقویت و هدایت خود از او کمک می‌خواهیم اینکه نکته را بخاطر بیاوریم که همه مردم در پیشگاه، و مال و مقام آنها در اینکه زبونی اثر ندارد بلکه ایمان پاک و فروتنی در پیشگاه خداوند و نیکی و پرهیزکاری اینکه زبونی را چاره میکند.

آری عقل بشر حکم میکند که بنده بایستی در مقام برآید و اظهار نماید عظمت مولا و عبودیت خود را و ستایش کند معبود خود را بآنطوری که در خور جلال و بزرگی اوست، و البته چگونگی وظائف عبودیت را

صفحه : ۲۹۶

بایستی از طرف خودش مقرر گردد و دستور فرماید لذا بایستی لطفاً سفرایی بفرستد تا آنکه بما بیاموزند که چگونه بایستی بوظائف عبودیت قیام کنیم و نیز بما بفهماند که بچه طریقی بایستی ستایش نمائیم و اظهار کنیم عظمت و بزرگواری آن ذات مقدس را. و پس از تبلیغ رسول ممکن است بعضی اسرار و خصوصیات عبادات واقف گردیم و بعضی آثار آن را در خود بباییم و کسی که بهیچ وجه اثر عبادت را در خود نیافت معلوم میشود که عبادت او بطوری که مطلوب شارع است انجام نگرفته چگونه توان نمازی که باز ندارد انسان را از فحشاء و المنکر در تعداد عبادت بشمار آورد در صورتی که فرموده *إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ* بازداشتن از فحشاء و المنکر از اثر و خاصیت صلاه صحیح بشمار می‌آید.

و نیز نماز مصداق و علامت بارزی است برای ابراز عبودیت و بندگی و تواضع و تذلل در مقام خالق جبار و وسیله اقبال و توجه بسوی کردگار و عرض حاجات و استمداد بسوی معبود بی‌همتا.

و نیز بنماز صحیح عبودیت محقق میگردد و عبودیت وسیله معرفت بمعبود میشود کسی که تمام شرائط نماز را از اجزاء و شرائط مخصوصا حضور و توجه کامل بمعبود را مراعات نماید نوری در قلب وی پدید میگردد که معبود و اله خود را میشناسد و آن را «نور بصیرت» گویند.

و نیز نماز کامل منتج قرب جوار احدی است یعنی نماز سبب قرب و منزلت و نزدیکی بمعبود است زیرا چنانچه ثابت و محقق گردیده انسان بهر چه رو آورد و توجه کامل باو داشته باشد بوی نزدیک میگردد و بعضی از اوصاف آن شیء در آینه قلبش هویدا می گردد و از اسرار و خصوصیات آن اطلاع پیدا مینماید چگونه ممکن است کسی روی دل خود را بمعبود

صفحه : ۲۹۷

و دارد و از قرب وی بی نصیب گردد هرگز ممکن نیست.

شیخ تنطاوی در تفسیر خود ذیل قوله تعالی: حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى در جلد اول در صفحه ۱۸۴ بیان خوبی دارد که در اینجا مختصر ترجمه‌ای از آن مینمایم.

چنین گوید برای نفس انسانی باعتبار تصرف وی در بدن قوای بسیار و افعال بیشمار است و مردم دو فرقه و دو دسته‌اند یکی اینکه قوی و مشاعر را در غفلت صرف مینماید و متابعت هوای نفسانی میکند و قوای خود را رها مینماید مثل اینکه زبان می گوید آنچه در قلب خطور میکند و نیز چشم و گوش و باقی اعضاء آزادند مانع و جلوگیری از عقل و شرع در کار نیست و از دیدنیها و شنیدنیها در دام هواها و اغراض شخصی می‌افتند و از حقیقت غافل می‌مانند و دیگری قوای خود را حفظ مینماید و زیاده روی در اعمال آن نمی‌کند و تمام اعمال و افعال خود را محدود می‌نماید بحد معینی و باندازه مخصوصی که از آن تجاوز ننماید، میبندد بمقداری، می گوید به اندازه‌ای، میشوند بحدی، تعقل و تدبر مینماید بحدی و میزان خاصی، و خود را موظف میداند که در اعمال و افعال از حکم عقل و شرع خارج نگردد چنین اشخاصی حفظ نموده‌اند «البطاریه» یعنی آن قوه و نیرویی که آن را «کهرباء» منفی و مثبت میگویند و آن قوه مغناطیسیه حیوانیه که در وی ذخیره شده تفریط نمیگردد، وقتی آن قوه مغناطیسیه محفوظ ماند انسان را مساعدت مینماید و وی را ترقی و تعالی میدهد اگر چه مشعر بآن نیست لکن کسی که قوای خود را بیهوده مصرف نمود و مشاعر را متفرق گردانید خود را ضعیف و قوی و شخصیت خویش را از دست داده و دیگر شخصیت و موقعیتی برای وی باقی مینماید لکن چنانچه تجربه شده حفظ قوای، نفس انسان را بزرگ مینماید و بر موقعیت و شخصیت او میافزاید

صفحه : ۲۹۸

و وی را در انظار بزرگ و محترم مینماید بلکه جذب قلوب میکند و مردم وی را دوست میدارند.

و نیز شیخ تنطاوی گوید من مطلع گردیدم که بناء معلمین و علم آموزان بر اینکه است که بآموزگاران دستور میدادند که برای حفظ اراده مدت کمی فکر خود را محصور نمایند «یعنی فکر خود و خیال خود را نگاه دارند در یک امری و نگذارند متفرق گردد».

و نیز کلماتی بآنها می‌آموختند مناسب غرض و مطلوب آنها که در چند دقیقه‌ای آن کلمات را مکرر نمایند، و نیز بآنها امر مینمودند که در چند دقیقه‌ای هوا را در ریه خود نگاه دارند و نگذارند خارج گردد.

و نیز بآنها توصیه مینمودند که «حدیث نفس» نکنید «یعنی حتی الامکان نگذارید خیالات و موهومات حواس شما را متفرق گرداند» و نیز باز دارید خود را از اینکه در مجالس فخر و مباهات کنید یا اظهار دوستی نسبت بکسی نمائید، و نیز بایستی جدا اجتناب نمائید از مشروبات الکلی و آنچه قوه شهویه شما را زیاد میکند و از هر کلمه‌ای و هر میل و رغبتی که در آن لذتی باشد و بآن آن قوه

مغناطیسیه که در باطن شما بودیعه گذارده شده مصرف میشود خودداری نمائید و قوای خود را در پیروی شهوات صرف ننمائید. و نیز بآنها توصیه مینمودند که کتمان «سرّ» نمائید و سرّ خود و دیگران را فاش نکنید و سکوت و سکون را شعار خود نمائید و میگفتند نتیجه اینها زیادتى قوه اراده است، و قوه اراده نزد آنها بهتر از همه چیز است «یعنی عزم و اراده منشأ تمام خیرات است» و اینها که گفته شد مقاله‌های علمای جمعیه نفسیه امریکایی است که تدوین و تأسیس نموده‌اند. و نیز از جمله تعلیمات آنها اینکه است که به آموزگاران امر میکنند

صفحه : ۲۹۹

که هر روزی بقدر نیم ساعت در حجره‌ای ایاب و ذهاب نمایند و شخص خیالی را در نظر گیرند و گویا با او تکلم مینمایند بکلمات نیکویی که مناسب غرض ایشانست و سعی کنند که حواسشان متفرق نگردد و غرض آنها از اینکه تعلیمات قوت عزم و اراده است که مقدمه و پیشرو تمام اقسام کمالات است و نیز گوید من الان در مقام تنقید یا تعریف کلام آنها نیستم غرضم اینکه است که نظیر همین دستورات در دین ما تأسیس گشته آیا خداوند نمیگوید إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا. و مردم چنین گمان می‌برند که اینکه مسئولیت مخصوص بآخرت است و حق اینکه است که مسئولیت اعضاء هم در دنیا است و هم در آخرت.

تا آنجا که می‌گوید خداوند در قرآن مجید پیغمبر خود را امر می‌نماید که تقویت نماید عزم و اراده خود را فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ.

و میبینی در نماز واجب نموده حفظ قوه فکریه را و اینکه نماز گذار فکر خود را محصور نماید در غرض واحد، آیا همین عمل وحدانی برای تقویت قوه اراده جامع تعلیمات آنها با زیادتر نیست! آیا سعادت و فضیلت برای کسی نیست که قوه عزم و اراده وی قوی گردد، آیا تعجب نمیکنی در کلام الهی وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ بَيْنَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْقَوْلِ مَا ظَهَرَ مِنْهُ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. باشد نه نماز اکثر مردمان امروزه.

آیا تمرین امریکائیهها به آموزگاران که برای علو همت و قوت عزم و اراده بکار برند اینکه نیست که تنها در اطاقی ایاب و ذهاب نمایند و کلماتی مناسب غرض خود بگویند با توجه نفس، آن تقلید از نماز ما نیست خواه دانسته یا ندانسته. تا آنجا که گفته «ایضاح» اینکه خداوند میفرماید إِنَّ الصَّلَاةَ

صفحه : ۳۰۰

تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ برای تعلیم و تمرین ما است که فکر خود را محصور نمائیم و ملتجی بکرم او و پناه آورنده برحمت او باشیم و در اثر آن قوه عزم و اراده در ما قوت گیرد و قوه «مغناطیسیه» ما قوی گردد و بکمال رسد آیا لب تعلیمات امریکائیهها که بشاگردان خود دستور میدهند که هر روزی بین پنج دقیقه تا پانزده دقیقه نقطه‌ای را هدف و مواجه نظر خود قرار دهند بطوری که از اینکه طرف و آن طرف نگاه نکنند، همان معنی نماز ما نیست و چنین معتقدند که کسی که اینکه عمل را تمرین نمود و مداومت بر آن کرد عزم و اراده وی قوی میگردد و قدرت پیدا می‌کند در اینکه خودداری نماید از پیروی نمودن شهوات و آمال نفسانی آن وقت یک عضو عاملی میگردد در اجتماعات.

آیا صلاة با حضور قلب از اول تکبیر تا آخر سلام کافی نیست که باز دارد انسان را از فحشاء و منکر، بین چگونه نماز ما جامع تمامی دستور آنها در حفظ قوه مغناطیسیه میشود با زیادتر زیرا فقط دستور آنها اینکه است که روزی چند دقیقه فکر خود را نگاه دارند به اینکه نقطه‌ای را هدف خود قرار دهند و نظر بآن اندازند و فکر خود را متفرق ننمایند دستور نماز ما اینکه است که علاوه

بر اینکه نظر خود را نگاه داریم و نقطه‌ای یعنی «کعبه» را هدف خود قرار دهیم بایستی قلب خود را نیز متوجه معبود خود نمائیم و ملتجی باو باشیم و کلماتی چند مناسب مقام الوهیت او و مرتبه عبودیت خود بگوئیم با اعتقاد دینی تا اینکه باین عمل در حفظ و حراست حق تعالی واقع گردیم و قوه مغناطیسیه ما قوی گردد. (پایان) آری نتیجه نماز کامل همین است که دل آدمی را جلا دهد و قوای روحانی وی را قوی گرداند و بر یقین و استقامت وی بیفزاید و عزم و اراده او را قوت دهد و او را در طریق مستقیم ثابت گرداند بطوری که استیلاء یابد

صفحه : ۳۰۱

بقوای طبیعی، و شهوات نفسانی وی تابع عقلش گردند، زبان نگوید مگر باذن عقل چشم و گوش و باقی اعضاء همگی مطیع عقل گردند.

و اینکه میبینیم متدینین ما شب و روز پنج مرتبه نماز میخوانند بلکه بنماز جماعت نیز حاضر میگردند و در روحیه آنها اثر بارزی ندارد بلکه در بعضی اشخاص بعکس، عوض آنکه ترقی و تعالی نمایند و بر قوای طبیعی غالب گردند سیر معکوس مینمایند و تنزل می کنند و روز بروز بر قوای طبیعی آنها افزوده میگردد برای اینکه است که نماز را با توجهی که شارع مقدس دستور فرموده و مطلوب وی است انجام نمیدهند نماز اکثر مردم جسم بی روح و جسد بی سر است.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اگر چه بظاهر خطاب و اعتراض بعلمای بنی اسرائیل است که دانشمندان آنها در پنهانی توصیه مینمودند بمردم که متابعت دین اسلام نمایند و نیز بآنها امر مینمودند که صدقه بدهند و بیکدیگر نیکی و احسان نمایند لکن خود آنها نه متابعت مینمودند نه بذل مال میکردند، متابعت نمیکردند که مبادا ریاست آنها خلل پیدا نماید و انفاق نمیکردند از ترس اینکه فقیر گردند.

لکن در واقع اعتراض بهر کسی است که مردم را توصیه نماید بعمل نیک و خود را فراموش کند زیرا عقلایی نیست کسی امر کند مردم را به احسان بغیر و نیکو کاری و عمل نیک و احسان بخود نکند که نفس خود را باز دارد از آنچه بوی ضرر میزند اینکه است که در آخر آیه فرموده أَفَلَا تَعْقِلُونَ چگونه شما تعقل نمیکنید که اول باید خود را وادار نمائید

صفحه : ۳۰۲

بعمل نیک تا آنکه دیگران از شما سر مشق گیرند و کلام شما در عمق قلبها فرو رود و چنانچه تجربه شده کلامی که فقط از دهان بیرون آید از گوش تجاوز نمیکند لکن کلامی که از دل بروز کند بدل نشیند پس واعظ غیر متعظ که عملش مصدق گفتارش نباشد چنین کسی عملش تکذیب میکند کلامش را.

و چون غرض از وعظ و موعظه تأثیر نفوس است و باز داشتن از عمل بد و کسی که عملش مخالف گفتارش شد علاوه بر اینکه کلامش تأثیر ندارد ممکن است نتیجه بعکس دهد زیرا وقتی مردم مطلع شدند که عالم عملش مخالف قولش میباشد و آنچه را که نهی می کند خودش در پنهانی مرتکب میگردد در معاصی جرأت پیدا میکنند و چنین پندارند که اینکه اعمال مباح است که اگر خلاف بود چنین شخص دانشمندی چگونه اقدام بر چنین گناهی مینمود اینک است که گناه عالم بمراتب بسیار قبیح تر و شنیع تر از گناه جاهل نادان بشمار میآید و شاید نظر بهمین دارد کلام حضرت امیر علیه السلام که شاید فرموده باشد

«قسم ظهري رجلان عالم متهتك و جاهل متمسك»

خلاصه میفرماید دو نفر پشت مرا شکستند عالم بی عمل و عابد بی علم.

و گفته‌اند: همزه، در أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ برای تعجب است که چگونه شما بدیگران امر بنیکی میکنید و نسبت بخود فراموش

مینمائید.

و باید دانست که مقصود اینکه نیست که در اینکه موقع که امر بخود نمینمائید بایستی امر بغیر نیز نکنید امر بمعروف و نهی از منکر وظیفه هر مسلمانی است که باید حتی الامکان انجام دهد و اینکه خود یکی از مقررات و دستورات شرع مطهر است، اینجا فقط در مقام سرزنش است که شما امر بنیکی میکنید و خود را از نیکو کاری باز میدارید.

صفحه: ۳۰۳

و «بَرّ» در لغت اسم جامعی است برای اعمال خیر و بعضی گفته‌اند «بَرّ» سه معنی دارد: ۱- بَرّ و نیکویی پیدر و مادر و نسبت به اقارب و خویشان ۲- «بَرّ» در عبادات، ۳- «بَرّ» و نیکی در معاملات.

صفحه: ۳۰۴

[سوره البقره (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶]

اشاره

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)

ترجمه:

در مهمات زندگی خود طلب یاری و استعانت بجوئید بصبر و بردباری و نماز هر آینه بزرگ و ناگوار است مگر برای کسانی که خاشع و خاضعند و آن اشخاص کسانی میباشند که بدرستی میدانند که ملاقات کننده‌اند پروردگار خود را و بحقیقت آنها بسوی پروردگار خود بازگشت مینمایند.

(توضیح)

بین دانشمندان و علمای تفسیر گفتگوست که آیا وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ خطاب مخصوص بنی اسرائیل است یعنی یهودیها یا خطاب بمسلمانهاست یا مقصود عموم افراد بشر است زیرا تمام مردم همان طوری که مکلف باصول دیانتند مکلف بفروع نیز میباشند.

نظر به اینکه عطف به آیات جلو میباشد اگر چه در ظاهر مخاطب بنی اسرائیل میباشند لکن امر شامل تمام افراد مکلفین میشود که همه مأمورند بصبر و صلاّ و اینکه بخصوصه امر بصبر و صلاّ شده شاید اشاره باین است که هیچ فضیلت و کمالی عاید بشر نمیگردد مگر از پرتو صبر، و صلاّ نیز یکی از مصادیق صبر بشمار میرود، کلید گنجینه کلیه سعادات صبر است، راهی که روح ما را بمنشأ وجود خود نزدیک مینماید صبر است، کمال انسانی و صعود وی از مرحله حیوانیت باوج ملکوتیت از پرتو صبر است علم و معرفت و عمل نیکو و کلیه کمالات روحانی و جسمانی و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی کسی را میسر نمیگردد مگر وقتی که چنگ بزند بدامان صبر.

صبر از خصائص انسانی بشمار میرود حیوان و ملک فاقد اینکه فضیلت

صفحه : ۳۰۵

میباشند در ملک منافی بنظر نمی آید که محتاج بصبر باشد حیوان نیز چون فاقد عقل است نمیتوان وی را متصف بصفه صبر نمود زیرا بردباری وقتی که از روی حکم عقل و شرع پذیرفته شد از فضیلت نفسانی محسوب می گردد و آدمی را بزرگ مینماید و ترقی میدهد و از نقص بکمال می آورد و گر نه مجرد خود داری نمودن از بعض ناملازمات بیعضی ملاحظات کمالی تحقق نپذیرد. و نیز وقتی صبر بمرتبه‌ای رسید که یکی از ملکات و اوصاف محموده محسوب گردید قابل اهمیت است و منتج فوائد بیشمار است لکن اگر ملکه نفسانی نشد و دوام پیدا نمود، اگر چه بهر اندازه‌ای که باشد باز بی فائده نیست لکن آن فوائد کذایی که گفته شد بر آن مترتب نمیگردد، مگر وقتی که از ملکات حمیده بشمار آید و از قوت نفس پدید گردد آن وقت بسیار قابل اهمیت است. چه بسیار از آیات و احادیث و اخباری که تعریف و تمجید از صبر نموده و بیان اینکه خداوند برای صابرین پاداش بی اندازه مقرر نموده زیرا که صبر در موضوع خود از اعمال شاقه بنظر می آید و از روی قوت نفس پدید می‌گردد و حسن جزا مطابق حسن عمل است عمل هر چند شاقتر و مشکل تر باشد البته پاداش آن بیشتر است

(افضل الاعمال أحمزها)

اینکه است که در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده *إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ* (۱) و رحمت و هدایت را شامل حال صابرین گردانیده *أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ* سوره بقره آیه ۱۵۳. صبر از قوت و اطمینان نفس و سکونت و آرامش دل پدید می‌گردد آدم

(۱) محققا خداوند بصابرین اجر بی اندازه عنایت مینماید.

صفحه : ۳۰۶

کم صبر غالباً ضعیف النفس فاقد استقامت و متانت است بلکه ناقص العقل است و در مرتبه انسانیت کامل نیست کسی که بزودی تحت تأثیرات گوناگون و حوادث واقع گردد چنین کسی از درجه اعتبار ساقط است و در هیچ عمل و کاری که وارد می‌گردد نمیتواند بخوبی آن را انجام دهد و بثمر رساند زیرا در هر عمل و فعلی اول شرط اساسی آن داشتن متانت و استقامت و پایداری بر آن است کسی که کم صبر و کم حوصله شد چگونه میتواند در اعمال بزرگ با اقویای بشر شرکت کند و کار مهمی را انجام دهد و آن را بثمر رساند.

و شاید سزّ اینکه انبیاء عظام را «اولو العزم» نامیده‌اند همین باشد که آن بزرگواران دارای عزم ثابت و در درجه اعلاّی متانت و استقامت بوده‌اند و چنان در اعلاء کلمه توحید استقامت و پایداری بخرج داده‌اند که مثل کوه پا بر جا بادهای حوادث و مخالف آنها را ذره‌ای تکان نمیداده و سر سوزنی بر عزم و اراده و استقامت آنها زیان نمیرسانیده.

خلاصه حقیقت و معنی صبر سکون و آرامش نفس است که از روی قوت نفس و آرامش دل پدید گردد و صابر کسی را گویند که بزودی تحت تأثیر حوادث واقع نگردد و بادهای مخالف او را تکان ندهد و وی را مضطرب نگرداند اینکه است که دانشمندان گفته‌اند جوهر و ذات انسان عقل است و جوهر عقل تمیز است و جوهر تمیز صبر است زیرا عقل است که با انسان امر بصبر مینماید و نیز کسی متصف می‌گردد بصبر که عقلش بر طبعش غالب گشته و قوای نفسانی وی تحت تسخیر قوای عقلیه وی در آمده باشد و در موقع هیجان قوای طبیعی از حکم عقل و شرع تجاوز ننماید و همچنین در موقع عمل استقامت و پایداری نماید و قوای حسی

خود را بزرگوار و با بزرگواران و با آنکه هر عضوی از اعضاء وی انجام وظیفه دهند.

و اگر خواهی از صابرين محسوب گردی در هر عمل و شغلی که وارد

صفحه : ۳۰۷

میشوی استقامت نما و آن را بخوبی و درستی و صحیح انجام بده عمل وقتی ارزش واقعی دارد و قابل اهمیت میگردد که در سایه استقامت و کوشش بسیار انجام گیرد و در مورد آن رنج فراوان برده شود چنانچه تجربه شده که آن صنایع و اختراعاتی که در مورد آن ثبات و استقامت بعمل نیامده بزودی مضمحل و نابود گشته و اثری از وی پدیدار نیست و آنچه در عالم باقی مانده چه از گفتار و چه از اعمال و چه از صنایع و اختراعات دست بشری و آنچه مورد استفاده بشر واقع گردیده در اثر ثبات و استقامت و پایداری در عمل پدید گشته.

بعبارت دیگر در اثر همان صبر و بردباری و سکونت نفس بعمل آمده اینکه است که در حدیث آمده «صبر نسبت بایمان مثل نسبت سر است بدن، همان طوری که حیات بدن بلکه وجود و تحقق آن بسته بسر است ایمان نیز بدون صبر تحقق پذیر نیست کسی که صبر ندارد ایمان پا بر جا ندارد.

چگونه ممکن است ایمان ثابت ماند در کسی که صبر نمیکند در مشقت عبادت و بر ترک هواهای نفسانی که از بالاترین اقسام صبر بشمار میرود خودداری ندارد و باندک ناملایمی که برخورد مینماید خود را میبازد و مضطرب می گردد، چنین اشخاص ضعیف النفس وقتی که تحت تأثیر ناملايمات واقع گردند ممکن اس قوه غضب بر آنها مستولی گردد آن وقت شیاطین بکمک قوه واهمه بر آنها ظفر یابند و در نفسشان موهوماتی القاء نمایند و هنگام غلبه و استیلاء قوای غضبیه اصلا آنها را از دین خارج گردانند چنانچه دیده شده بعضی باندک ناملایمی که برخورد می نمایند عنان صبر آنها گسیخته میگردد و زبان باعتراض میکشایند که چرا چنین و چنان شد و آنها کسانی میباشند که در وصفشان فرموده *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ*

صفحه : ۳۰۸

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ سوره حج آیه ۱۲.

پس برای اتصاف بصفت حمیده صبر دو چیز لازم است یکی معرفت و علم به اینکه آنچه در عالم واقع میگردد از روی حکمت و صلاح نوعی عالم و صلاح شخصی هر فردی است بلکه نظام عالم منوط بآن است، و دیگر تمرین و اینکه انسان بمجاهده با نفس خود را وادار نماید بصبر و بردباری تا اینکه صبر کردن عادت و ملکه او گردد، و اینکه صلوات را بصبر عطف داده شاید برای اینکه است که نماز یکی از علامات ظاهر و مصادیق بارز صبر است، و بیان خاص بعد از عام است، و چنانچه از بیانات گذشته معلوم شد نماز صحیح بآنطوری که مطلوب شارع است و نماز گذار را از فحشاء و منکر باز میدارد بدون اعمال صبر ممکن نیست انجام گیرد. *وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ* بیان عظمت و اهمیت نماز است که نماز در نظر غیر مؤمن یک امر بزرگ ناگواری می آید لکن کسانی که خاشع و خاضع گردیده اند از مؤمنین، ایمان و یقین چنان بر قلب آنها مستولی گردیده که در مقابل عظمت حق تعالی بزانو در می آیند و بندگی خود را اظهار مینمایند و از روی رغبت و شکستگی نفس بآسانی اقدام بنماز میکنند.

الَّذِينَ يَطُّونَ مفسرین گویند ظن در اینجا بمعنی علم و یقین است زیرا که ظن و شک در اصول دینات کافی نیست و در کلام عرب بسیار دیده شده که ظن را بجای یقین استعمال کرده اند و اشاره دارد به اینکه علم آنها بملاقات پروردگارشان و یقین آنان بازگشت بسوی او آنها را خاشع گردانیده.

صفحه : ۳۰۹

مُلاقُوا رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ملاقات در لغت مقابله و نزدیک شدن چیزی بچیز دیگر است بطوری که بیکدیگر ملصق گردند و در کلیه ادراک و رؤیت بچشم و بصیرت نیز استعمال شده، و نظر به اینکه ملاقات بمعنی الصادق در اینجا صحیح نیست زیرا که الصادق حقیقت در دو جسمی است که با هم تماس نمایند اینکه است که بعضی از علمای تفسیر چنین معتقدند که بایستی ثواب یا رحمت در تقدیر گرفت و گوئیم مُلاقُوا رَبَّهُمْ یعنی ملاقات میکنند ثواب اعمال خود را از جانب پروردگارشان إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بازگشت میکنند بسوی محشر و قیامت، دیگری گفته ملاقات میکنند رحمت حق را و بازگشت آنان نیز برحمت اوست.

لکن اینکه توجیهاات وقتی لازم میشود که نشود کلام را حمل بر ظاهر نمود چه مانعی دارد که گفته شود مقصود از مُلاقُوا رَبَّهُمْ ادراک باطنی و ارتباط معنوی باشد و لقاء بمعنی ادراک بچشم سر و بچشم بصیرت و رؤیت قلبی هم در لغت و هم در عرف بسیار استعمال شده، در موارد بسیاری از قرآن مجید لفظ لقاء و مشتقاتش آمده و مقصود تماس جسم بجسم نیست بلکه غرض ادراک است مثل قوله تعالی وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ سوره آل عمران آیه ۱۳۷، و چون تماس نمودن جسم بجسم سبب ادراک میشود لهذا صحیح است مسبب را که ادراک کردن باشد بجای سبب بیاورند پس بنا بر اینکه بی مناسبت نیست که گفته شود مقصود از ملاقات پروردگار ادراک باطنی است از روی بصیرت قلبی و معرفت وجدانی برای اشخاص با ایمان و تقوی پدید میگردد اینکه است که ملاقات پروردگار را یکی از اوصاف خاشعین بشمار آورده، زیرا که خاشعین کسانی میباشند که قلب و دل آنان از عظمت و جلال الهی لرزان و مضطرب است و اینکه صفت

صفحه : ۳۱۰

برای کسی میسر میگردد که معرفت وی بمقام الوهیت بجایی رسد که بچشم دل مشاهده نماید اوصاف الوهیت و مقام ربوبیت را. خلاصه بهتر و نزدیکتر بسیاق آیه اینکه است که گفته شود خداوند در مقام تعریف و تمجید صابرين و نمازگذاران برآمده که آنها کسانی می باشند که ایمان آنها بحد یقین بلکه «بعلم یقین، یا حق یقین» رسیده و مشاهده مینمایند جهت ربوبیت و مخلوقیت خود را بمقام ربوبیت و خالقیت حق تعالی و بوجدان خود میبایند آن ارتباط معنوی که بین آنها و پروردگارشان ثابت است اینکه است که فرموده مُلاقُوا رَبَّهُمْ که اینها ملاقات کننده پروردگارشان میباشند.

و نیز چنین اشخاصی طریق خود و چگونگی بازگشت خود را بسوی پروردگارشان مشاهده مینمایند و بنا بر اینکه معنی که گفته شد ملاقات پروردگار اختصاص بقیامت ندارد عارفین بمقام ربوبیت در همین عالم و با آنکه در جلاب بشریت و در حجاب طبیعت پیچیده شده‌اند اینکه نحو ملاقات معنوی آنان را میسر است چنانچه از صیغه اسم فاعل «ملاقوا» اینمعنی ظاهر میگردد.

و شاید مقصود اینکه باشد که «خاشعین کسانی میباشند که عمل آنها و عبادتشان برای مزد و ثواب نیست بلکه حب لقاء رحمت حق تعالی و استیلاء عظمت او سبحانه بر قلبشان آنها را وادار نموده بصر در مرارت و مشقت عبادت و آنچه را موظف بر آنند از اعمال نیکو و بامید لقاء او خود داری مینمایند از آنچه ایشان را دور میگرداند از رحمت او و پشت پا میزنند بر مشتتهای نفسانی خود زیرا که میدانند متابعت نفس و شیطان سدی و حائل است بین آنها و محبوبشان.

و نیز یقین آنان بلقاء پروردگار سبب آرامش خاطر شریفشان گردیده

صفحه : ۳۱۱

که در ناملایمات روزگار خودداری نمایند و مثل کوه پا بر جا بادهای مخالف ایشان را ذره‌ای تکان ندهد و نفس مطمئنه آنها حائر

مقامی گشته که اگر آنان را ذره ذره کنند سر سوزنی از یقین و اطمینان نشان کاهیده نگردد و هیبت و عظمت آن فرد ازلی چنان سراسر قلب آنها را فرا گرفته که ذلیل و منقاد دستورات و اوامر وی گشته‌اند و صبر و صلاه را دو علامت بارز و دو نشانه ظاهری بشمار آورده از آنچه در کمون نفس بشر مخفی گردیده و کاشف و نماینده ایمان و یقین وی است.

صفحه : ۳۱۲

[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۴۹]

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸) وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَشُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)

ترجمه:

ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا وقتی که نجات دادیم و رهانیدیم شما را «آباء و اجداد شما را» از فرعون و فرعونیان که شما در شکنجه و عذاب بودید بسخت‌ترین عذاب که میکشند پسران شما را و زنده می‌گذارند دخترها و زنهای شما را و اینکه عمل آفت و بلا بزرگی بود از طرف پروردگار شما.

(توضیح)

اشاره

پس از آنکه خداوند امر می‌فرماید بنی اسرائیل که یاد آرید نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ در مقام تفضیل نعمت بر می‌آید، و اول نعمتی که بآنها عنایت نموده نجات آنها بود از فرعونیان اینکه است که فرموده وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ در کشف گفته آل بمعنی اهل بیت است و اختصاص دارد ببزرگان و سلاطین نمی‌گویند آل پالان دوز و بعضی دیگر گفته‌اند آل اعم است ابو عبیده گوید از عرب فصیحی شنیدم میگفت آل مکه آل الله، بوی گفتم مقصود تو چیست گفت آیا مسلمانها آل الله نیستند، روید گفته آل هر چیزی شخص اوست و آل مرد اهل او و قرابت اوست، و بعضی دیگر گویند آل مأخوذ از اول است و هر کس که نسبت بکسی دارد از جهت قرابت جسمانی یا معنوی آن آل وی است و دیگری گفته هر کس که از جهت طبیعی یا معنوی نزدیک بشخص باشد آل وی محسوب میگردد پس همین طور که آل رسول الله (ص) ذریه طاهرین اویند بوجهی علمای راسخین نیز آل او

صفحه : ۳۱۳

بشمار می‌آیند خواه در زمان حیات او باشند یا بعد از او، و وقتی نسبت طبیعی و معنوی با هم جمع گردد مثل ائمه طاهرین (ع) «نور

علی نور» نسبت متصاعد می‌گردد اینکه است که ائمه (ع) مشمول آل و ذریه او می‌باشند.

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ كسان فرعون بچه پسرهای بنی اسرائیل را میکشند و دخترها و زنهای آنها را نگاه میداشتند برای آنکه خدمتگزار آنها باشند و نیز با آنها اطفاء شهوت نمایند.

و بعضی گفته‌اند مقصود از «سوء عذاب» اعمال شاقه‌ای بود که بر دخترها و زنها تحمیل مینمودند زیرا که بعضی را بخدمتکاری و بعضی را بعمل زراعت و بعضی را به بنایی و خشت سازی و گل کشی و بعضی را بخدمت بتها و میداشتند.

خواب فرعون

گویند اینکه فرعون پسرهای بنی اسرائیل را میکشت اینکه بود که در خواب دید آتشی از طرف بیت المقدس شعله کشید و همه خانهای مصر را بسوزانید و بنی اسرائیل را ضرری نرسانید هراسان از خواب بیدار شد و کهنه و معبرین را جمع نمود که خواب وی را تعبیر نمایند گفتند از بنی اسرائیل پسری متولد می‌گردد که هلاکت تو بدست اوست اینکه بود که فرعون زنهای قابله را بر زنهای حامله گماشت که هر زنی پسر آورد آن پسر را بکشند و هر زنی دختر آورد وی را نگاه دارند.

وَفِي ذَلِكَ مَلَأْنَا مِنْ رَبِّكَ عَظِيمًا و برای بنی اسرائیل کشتن پسران و باسارت در آوردن دختران بلاء و فتنه بزرگی بود گویند فرعون، پس از آن خواب بنی اسرائیل را جدا نهد

صفحه : ۳۱۴

مینمود که با زنهای خود نزدیکی کنند حتی عمران که از بنی اسرائیل بود نمیگذاشت بخانه خود رود و شبها وی را در منزل خودش میخوابانید، شبی عمران دید زنش نزد او حاضر شده گفت در سرای فرعون درها بسته پاسبانان بر در گماشته تو چگونه داخل شدی، در پاسخ گفت من بخودی خود اینجا نیامدم عمران فهمید اینکه امری است خدایی با او خلوت نمود زن عمران بموسی (ع) حامل شد و حمل خود را مخفی میداشت تا وقتی که جناب موسی علیه السلام متولد گردید از ترس مفتشین فرعون او را در تنور انداخت آتش شعله‌ور گردید، پاسبانان چون آمدند آنچه تفتیش کردند بچه‌ای نیافتند رفتند مادر موسی آمد دید از تنور آتش شعله کشیده بسیار متوحش گردید نزدیک تنور آمد دید بچه او دارد با آتش بازی میکند و هیچ آسیبی بوی نرسیده آری فرعون لعین و نیز فرعون منشهها و متفرعنین بشر گمان میکنند که بدسیسه کاریها و ظلم و جنایتها میتوانند جلو تقدیرات الهی و سرنوشت شوم خود را بگیرند و نور حق را بظلمت کفر خود بپوشانند غافل از اینکه (کان حکمه مقضیا) يَا أَيُّهَا اللَّهُ إِنَّمَا أَنْتُمْ نُورٌ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ آنچه را قلم قدرت بر آن جاری شده تغییر پذیر نخواهد بود، وقتی در قضاء و تقدیرات الهی مقرر گردیده که هلاکت آن ملعون و خرابی مملکت وی بدست پسری از بنی اسرائیل باشد هرگز نمیتوانست بتدبیر و حيله چاره نماید و نگذارد چنین پسری در عالم پدید گردد، و در واقع باین جنایتها و ظلمها تیشه بر ریشه خود نهاد و خود را نابود گردانید و تقدیر در باره او اجرا گردید.

البته در قصص و حکایاتی که در قرآن مجید تذکر میدهد اسرار و نکاتی مندرج است و مردم را متنبه میگرداند که بسر گذشت پیشینان، آینده خود را در نظر گیرند و قدری در حال گذشتگان و وقایع و سرگذشت

صفحه : ۳۱۵

آنان دقت نمایند و بدانند که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «۱» سوره زلزل آیه ۷ و ۸. و باید دانست اگر چه دنیا دار عمل و آخرت دار جزاء است لکن «گندم از گندم بروید جو ز جو» در اینکه عالم نیز بعکس العمل

هر کس آثار و نتایج اعمال و افعال خود را خواهد دید و آن آثاری که او را مکافات گویند غیر از مجازاتی است که در روز رستاخیز بکیفر اعمال زشت گنه کاران را مجازات مینمایند و غیر از آن مقامات و درجاتی است که بمطیعین عنایت میگردد زیرا چنانچه مشاهده مینمائیم هر چیزی در عالم خواص و آثاری بر وی مترتب میگردد چطور ممکن است عمل انسان که اساس امور طبیعی منوط بآن است فاقد الاثر باشد منتهی گاهی اثرش بزودی ظاهر و هویدا میگردد و گاهی مدتی در پرده میماند لکن بالاخره بروز و ظهور می نماید.

(۱) کسی که بقدر ذره‌ المثقالی عمل خیر نماید خوبی آن را می بیند، و کسی که بقدر ذره‌ المثقالی عمل شر کند شر آن را می بیند.

صفحه : ۳۱۶

[سوره البقره (۲): آیات ۵۰ تا ۵۲]

اشاره

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

ترجمه:

و یاد آرید ای بنی اسرائیلیان وقتی را که دریا را برای شما «آباء و اجداد شما» شکافتیم پس شما را نجات دادیم و کسان فرعون را غرق نمودیم و هلاک گردانیدیم و شما چگونگی هلاکت آنان را مشاهده مینمودید، و یاد آورید وقتی را که با شما وعده نمودیم چهل شب پس شما «آباء و اجداد شما» بعد از غیبت موسی گوساله را بخدایی گرفتید و در اینکه عمل شما ظالم و خطا کار بودید، پس از آن ما شما را عفو نمودیم و بخشیدیم شاید شما شکر گذارید.

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ اینکه دوم نعمتی است که خداوند بنی اسرائیلیان عنایت نموده و بیهودیان یاد آوری مینماید و «فرق» در لغت بمعنی جدایی و افتراق بین دو چیز است که بین آن دو فرجه و فاصله باشد و «بحر اسم است برای آب بسیار که از حیث طول و عرض و عمق وسیع باشد.

در اینجا خداوند در مقام برآمده که چگونگی نجات بنی اسرائیل و هلاکت فرعونیان را بیان فرماید و در اظهار آن البته اسراری نهفته که بآنان یاد آوری نماید آنچه را که بنی اسرائیلیان انعام و اکرام نموده که دشمن آنان را هلاک فرموده و آنها را سلطان روی زمین گردانیده، و نیز حقانیت و پیمبری حضرت محمد (ص) و جناب موسی (ع) را بر جهانیان

صفحه : ۳۱۷

ثابت و هویدا گردانند، و نیز قدرت و عظمت حق سبحانه بر تمام اهل عالم نمایان گردد، زیرا نجات بنی اسرائیل بدست حضرت موسی (ع)، هلاکت فرعونیان، شکافتن دریا، خشک شدن رود نیل، و دوازده طریق شدن و عبور نمودن بنی اسرائیلیان از آن، چیز کوچکی نبوده که فراموش شدنی باشد البته چنین واقعه غریبی تا دامنه قیامت بین مردم شیوع دارد، و آن کرامت و معجزه‌ای است که هم عظمت و قدرت خدایی را ارائه می‌دهد و هم حقانیت و نبوت حضرت موسی را ثابت می‌گرداند، و پیمبری حضرت خاتم را نیز ارائه می‌دهد زیرا که اهل کتاب میدانستند که رسول اکرم (ص) امی و درس نخوانده، و آموزگاری ندیده بود، و آنچه از حکایات انبیاء می‌فرمود مطابق کتب آنها و تورات است از اینکه رو علم قطعی پیدا نمایند که آنچه را که بزبان معجز نمای خود اظهار مینماید از جانب حق تعالی و بطریق وحی بر او نازل گردیده.

شاید سر اینکه «معجزات حضرت موسی (ع) زیاده‌تر از باقی پیمبران بشمار می‌آید» اینکه باشد که ظاهراً بنی اسرائیلیان مردمان مادی لجوج و کم خرد بودند که با اینکه همه معجزات و کراماتی که از حضرت موسی علیه السلام مشاهده مینمودند دست از لجاجت و خرافاتی که در ذهن آنان رسوخ نموده برنمیداشتند، و بقدری آنها مادی و خرافی بودند که اصلاً غیر از ماده و مادیات بوجود مجردی معتقد نبودند، و چنین گمان میکردند که هر کس میتواند خدایی برای خود جعل نماید و از حضرت موسی (ع) خواهش مینمودند که برای هر یک از آنها خدایی بتراشد اجعل لنا إلهاً كما لهم آلِهَةٌ سورة اعراف آیه ۱۳۴، و پس از آنکه کلام خدا را شنیدند از روی نفهمی و لجاجت گفتند ما میخواهیم خدا را ببینیم و مورد غضب واقع گردیدند اینکه بود سر اینکه خداوند معجزات و کرامات

صفحه : ۳۱۸

بسیاری بدست آن حضرت جاری گردانید که شاید آنها قدری بخود آینده و بفهمند که عالم دیگری و رأی اینکه عالم و قوت و قدرتی فوق عالم طبیعت وجود دارد و در اینکه معجزات قدرت ما فوق الطبیعه را مشاهده نمایند، و تسلیم اوامر حق تعالی گردند و چون عالم رو بکمال میرود و بایستی تعلیمات پیمبران در هر زمانی در خور استعداد و فهم مردمان همان زمان باشد و در زمان پیمبران سلف بیشتر مردم در معنویات عقب بودند و فقط هدف آنان در امور مادی و طبیعات بوده باین مناسبت پیمبران در امور مادی و طبیعی اظهار معجزه مینمودند و راجع بمعنویات کمتر تصرف میکردند، و چون امور طبیعی در معرض فناء و زوال است اینکه بود که از کرامات آنها چیزی باقی نمانده، چنانچه می بینیم از معجزات پیمبران اولو العزم مثل جناب موسی (ع) و عیسی (ع) و سایر پیغمبران که در امور مادی تصرف مینمودند نه در امور معنوی امروزه چیزی از آن در دسترس پیروان آنان نیست، لکن عمده معجزه پیغمبر ما (ص) قرآن است که بتمام معنی هم از جهت لفظ و هم از جهت معنی، هم از حیث صورت و هم از حیث سیرت، و هم از حیث قوانین و تشریح احکام الهی، و هم از حیث علوم و معارف در منتهی درجه کمال است.

خلاصه قرآن چون بتمام معنی معجزه است بلکه عمده اعجاز آن راجع بمعنویات و علوم الهی است و معنویات مقتضی بقاء و ثبات میباشد اینکه است که تا قیامت باقی و ثابت و برقرار است، و معجزات حضرت موسی (ع) اگر چه بسیار بزرگ مینمود لکن چون نفوذ در طبیعات و امور مادی داشت نه در معنویات استعداد بقاء و ثبات نداشت و از بین رفت.

و نیز نظر به کم خردی و نفهمی مردمان زمان پیشین البته آن قوانین تام و تمامی که بشود تا قیامت باقی ماند و مناسب هر زمانی و دوره‌ای باشد

صفحه : ۳۱۹

موقعیت نداشته لکن ظهور پیغمبر خاتم (ص) چون در دوره‌ای واقع گردید که نوع بشر بارشاد پیمبران پیشین اندازه‌ای رو بکمال رفته بودند اینکه بود که آن قانون کامل الهی که ما فوقی در کمال تصور ندارد بتوسط آن رسول اکرم (ص) بین مردم اجراء گردید اینکه است که تا قیامت باقی و ثابت است، اگر از تعلیمات قرآنی یا از قوانین اسلامی سر سوزنی کم و زیاد گردد ناقص می‌گردد. البته چنین است امور مادی و طبیعی هر قدر محکم و هر چند بزرگ بنظر آید در معرض فناء و زوال است، بین چگونه مملکت پادشاهان مقتدر دنیا و مال ثروتمندان روزگار و عزت و مقام صوری ابناء جهانیان بزودی مضمحل و نابود گشته لکن آثار علمی و قلمی که از دانشمندی در نقطه‌ای از عالم بروز و ظهور نموده، چون بستگی و ارتباط دارد بعالم حقیقت و معنی همیشه محفوظ مانده و حوادث روزگار کمتر میتواند در آن نفوذ نماید و تحت فشار و تصرف عالم طبیعت در آید.

اگر دارای قلب سلیم باشی از اینجا میتوانی اندازه‌ای پیبری بسر کلام حق تعالی که فرموده فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَأَنْفِصَامَ لَهَا (۱) سوره بقره آیه ۲۵۷.

آری کسی که از باطل رو گردانید و بحق و حقیقت مربوط گردید بحلقه محکمی چنگ زده که گسستگی ندارد، و بحقیقتی پیوسته که انفصال و جدا شدنی ندارد، و خود را بجایی پیوند نموده که پاره شدنی ندارد، همین طور کسی که محبت اولیاء الهی را در قلب خود پیوراند و با آنها پیوندد همیشه در مهد امن و امان از هر گزند محفوز ماند زیرا که ارتباط با آنها

(۱) کسی که کافر شد بیاطل و ایمان آورد بخدا محققا چنگ زده بحلقه محکمی که هرگز گسسته نمی‌گردد.

صفحه : ۳۲۰

ارتباط بحق و محبت آنها بعینه محبت بحق تعالی است در زیارت جامعه میخوانی

فَمَنْ أَحْبَبَكَ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ

و چنانچه در صفحات پیش تذکر دادیم همین است سر شفاعت زیرا که شفاعت از شفع و جفت شدن است، جفت شدن معنوی نه جسمی و آن پیوند قلبی است که از طریق محبت و ارتباط روحانی پدید می‌گردد، محبت یک جاذبه روحانی است که محب و محبوب را با هم مرتبط میگرداند، و شاید همین باشد آن حدیث که از رسول اکرم (ص) روایت میکنند که در قیامت هر کسی محشور می‌گردد با هر چه دوست میدارد و لو سنگی باشد.

(داستان موسی «ع» با فرعون)

مطابق روایت ابن عباس اینکه است که «خداوند وحی نمود بجناب موسی (ع) که در شب با بنی اسرائیل از مصر بیرون رو وقتی بفرعون خبر رسید که موسی (ع) که با بنی اسرائیل از مصر بیرون رفته با هزار هزار حصان «قشون» غیر از زنها در پی آنان رفت و موسی (ع) ششصد و بیست هزار نفر از بنی اسرائیلیان همراه داشت، اینکه بود که خداوند حکایت میکند که فرعون گفت إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» (۱) سوره شعراء آیه ۵۴.

وقتی که حضرت موسی (ع) با بنی اسرائیل رسیدند بساحل دریای نیل دیدند که فرعون در پی آنها و دریا جلو روی ایشان است بسیار متوحش شدند، و گفتند بموسی (ع) ما همیشه در عذاب و شکنجه بودیم چه قبل از آمدن تو و چه بعد از آمدن تو، دشمن عقب ما و دریا جلو ما است، جناب

ثابتند و کدام یک متزلزل.

(خدعه و نیرنگ سامری)

یکی از دانشمندان در اینجا چنین گوید که نباید حکایت سامری و گوساله باین سادگی باشد چگونه میتوان قبول نمود که عاقل خدا را جسمی داند بصورت گوساله و لو آنکه صدایی هم داشته باشد بدیهی است

صفحه : ۳۲۳

صنم و بتی که از طلا- ساخته شده باشد که نه حس و حرکت دارد و نه عقل و تدبیر، نمیشود اله و خدای عالم باشد، مگر آنکه بگوئیم سامری نیرنگی بکار برده و بآنها چنین وا نمود کرده که سرّ کرامتی که از موسی علیه السلام ظهور مینماید اینکه است که اطلاع پیدا کرده بر بعضی از طلسمهایی مطابق قوای فلکی و اوضاع آسمانی و من نیز اطلاع از آنها دارم و برای شما طلسمی میسازم بصورت گوساله با صدای عجیب، و آنها را بطمع انداخت که اگر بگوساله سجده کنید شما نیز مثل موسی (ع) میتوانید معجزه‌ای بیاورید و خارق العاده‌ای اظهار نمائید.

و شاید بنی اسرائیلیان چنین گمان میکردند که ممکن است خداوند حلول در جسم نماید یا اینکه اله عالم جسم باشد اینکه بود که سامری آنها را فریب داد و آنان را بغلط انداخت و چنان وانمود کرد که خدای موسی و هارون در گوساله حلول نموده و شما اگر بگوساله سجده کنید بخدای موسی (ع) سجده نموده‌اید.

(یک نکته قابل توجه)

یکی از مفسرین مقاله‌ای دارد که از گفتارش چنین بر می‌آید که در اینکه آیه نکته و سری مندرج است و شاید میخواهد بما بفهماند که ایمان پیمبران اگر فقط از روی معجزه و کرامات صوری باشد مثل بسیاری از معجزات حضرت موسی (ع) از قبیل قلب عصا بازدها و خشک شدن رود نیل و باقی اعجازی که از آن جناب ظاهر گردید، و نیز مثل شق القمر و تسبیح سنگ ریزه بدست سید ما محمد (ص) و امثال اینها ممکن است گاهی مشتبه گردد بسحر و شعبده، و ایمانی که از قبل اینها پدید گشته در معرض تزلزل و شک واقع گردد، زیرا که اینکه قبل معجزات راجع بعالم حس و محسوسات است و در عالم حس غلط و اشتباه بسیار است، کسی که ایمانش از روی اژدها

صفحه : ۳۲۴

شدن عصا شد ممکن است بصدای گوساله سامری کافر گردد.

ایمان وقتی در قلب نفوذ نمود و از راه علم و امور معنوی تحقق پیدا کرد و از راه سر و حقیقت اطلاع کافی بر حقانیت مدعی نبوت پیدا شد البته باقی میماند و از طریق تهذیب اخلاق و اعمال نیکو نمو میکند و محکم میگردد و ثابت می‌ماند. (پایان) آری چنانچه گفتیم شاید همین باشد سر اینکه رسول اکرم (ص) در اثبات نبوت اکتفاء نفرمود بمعجزات حسّی اگر چه معجزات حسّی نیز از وجود مبارکش بسیار هویدا گردید و عمده معجزه باقیه خود را امور معنوی و حقایق منطوی در قرآن قرار داد که اهل معنی از طریق عقل و باطن بر پاره‌ای از حقایق قرآن اطلاع پیدا کنند و ایمان تحقیقی حاصل نمایند و چنانچه ظاهر و هویداست چون قرآن از قلب

بقاعده عربی معطوف و معطوف علیه بایستی غیر از هم باشد.

لکن ظاهر از سیاق آیه همان معنی اول مراد است که فرقان صفت تورات باشد و در وجه تغایر بین معطوف و معطوف علیه همان تغایر صفت

صفحه : ۳۲۷

و موصوف کافی است.

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ لعل بمعنی امیدواری است و نسبت امیدواری بخداوند دادن صحیح نیست و چنانچه در صفحات پیش تذکر داده شد هر جا در قرآن مجید لفظ لعل آمده اشاره باین است که چون انسان در افعال و اعمال خود مختار است پس از پیدایش اسباب عمل امیدواری وقوع فعل آن هست و در اینجا مقصود اینکه است که بنی اسرائیلیان پس از اینکه همه نعمتهای گوناگون که بایشان عنایت شده شاید شکر گذار باشند، و پس از نزول تورات و فرقان، طریق هدایت پیش گیرند و هدایت گردند.

یا قوم إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ ظلم بمعنی لغوی و بمعنی اصطلاحی قرار دادن چیزی است در غیر موقع خود و اینجا اشاره باین است که شما بخود ظلم نمودید به اینکه گوساله را بجای اله و معبود خود پذیرفتید و عبادت نمودید، و البته اینکه عمل از بالاترین اقسام ظلم بشمار میرود، اینکه است که در جای دیگر فرموده إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و شرک بخدا را ظلم عظیم معرفی نموده و نظر ببزرگی گناه و اینکه مجازات بایستی مطابق خطا باشد و گناهی بالا تر از شرک بخدا نیست و نیز برای انسان چیزی از نفس خود بالاتر نیست اینکه بود که بمجازات پرستش گوساله کشتن نفس را قرار داد زیرا نفسی که اقدام بر اینکه عمل شنیع نمود کیفر و مجازات وی کشتن و اعدام وی است و نفسی که عبادت گوساله نمود لایق بندگی حق تعالی نیست باید کشته شود اینکه است که در اینجا توبه را متفرع نمود بکشتن نفس که توبه کنید و نفس خود را بکشید.

صفحه : ۳۲۸

فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَمَا قَاتَلُوا أَنْفُسَهُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ توبه یا قتل بهتر است برای شما زیرا که توبه و کشتن نفس پاک میگرداند روح و حقیقت و سر شما را از دنائت و خبثت شرک و شما را بنعیم ابدی و بهجت سرمدی فائز میگرداند و خیر و خوبی و سعادت مندی وقتی عاید بشر میگردد که قلب و سریره وی از شرک جلی و خفی پاک گردد و بجهت معنوی و حقایق اخروی فائز گردد و اینکه ششمین نعمتی است که بنی اسرائیلیان ارائه میدهد که شاید آنها بشکرانه اینکه همه نعمتهای الهی سر اطاعت بزیر آرند و تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمایند.

آری کسی که گوساله نفس خود را پرستید کیفر و مجازات ان نفس کشی است سرکش جسور بایستی اعدام گردد تا سلطان روح بر سریر مسند سلطنت بنشیند و مملکت وجود انسانی را تحت حکومت خود در آورد و ابراز فعالیت نماید و هر یک از قوی و مشاعر را بکاری که در خور آنان است وادار نماید.

صفحه : ۳۲۹

[سوره البقره (۲): آیات ۵۵ تا ۵۶]

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَنزِيَ اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

ترجمه:

وقتی گفتید شما (آباء و اجداد شما) ای موسی هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم پس شما را صاعقه و عذاب فرا گرفت و شما مشاهده میکردید و پس از هلاک باز شما را زنده گردانیدیم شاید شما شکر گذار باشید.

(توضیح آیات)

اشاره

صاعقه در لغت بمعنی احداث هیبت و شدتی است که در اجسام پدید میگردد، و بعضی از مفسرین گویند مقصود از صاعقه در اینجا صوت شدیدی بود که از جو عالم ظاهر گشته و در آن آتش نمایان گردیده که از آن هیبت و شدتی که پدید گردید آن هفتاد نفر بنی اسرائیلیان مردند و زنده شدن بنی اسرائیلیان بعد از مردنشان هفتمین نعمت و تفضلی است که بآنها ارائه میدهد لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بنی اسرائیل بعد از اینکه همه معجزات و کراماتی که از موسی بن عمران مشاهده نمودند حتی بخواهش آنها صدای خدا و کیفیت تکلم نمودن حق را با موسی (ع) شنیدند از روی جهل یا طمع یا لجاجت گفتند هرگز ما ایمان نمی‌آوریم و نفس ما مطمئن نمیگردد مگر وقتی که خدا را آشکارا ببینیم.

و چون کفر و نفاق در باطن آنان تمرکز داشت اینکه بود که ایمان را مشروط بدیدن بچشم نمودند و چنین گمان کردند که خدا جسمی است که بعیان و رؤیت بچشم سر توان او را مشاهده نمود اینکه بود که بکیفر اعمال

صفحه : ۳۳۰

و اعتقاد خلافی که در نفس آنها رسوخ نموده مورد غضب و سخط الهی گردیدند و آتش غضب بر آنان مستولی گردید و همه آنها را سوزانید و مردند پس از آن بدعاء حضرت موسی خداوند آنها را زنده گردانید.

(دلالت آیه بر عدم امکان رؤیت)

اگر چه دلیل عقلی ما را کافی است در اینکه محال است خدا را بچشم سر توان دید زیرا که خدا جسم و جسمانی نیست که بچشم دیده شود و اینکه آیه همان تأیید حکم عقل است چیز زائدی نیست، لکن ابو القاسم بلخی باین آیه استدلال نموده که دیدن حق تعالی محال است و اینکه سؤال آنها دو خطا و دو خلاف در برداشته، یکی انکار پیمبرشان و دیگر طلب رؤیت حق تعالی که بگمان آنها توان او را بچشم دید، و چنین عقیده خلاف بزرگی است که کیفر آن جز سوختن و گداخته شدن بآتش غضب الهی چیز دیگری نیست و نظر بزرگی چنین امری دارد قوله تعالی فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً. هیچ عاقلی انکار ندارد که محال است خدا را بچشم سر توان دید لکن رؤیت حق تعالی بچشم دل یعنی بحقایق ایمان برای انبیاء و

اولیاء در مظاهر عالم و بقدر دلالت موجودات و نمایندگی آنها هیچ محظوری ندارد اگر چه محتاج بتصفیه دل و صفای باطن است. در حدیث مشهور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ سؤال ذعلب نام که «آیا پروردگار خود را دیده‌ای» فرمود چگونه عبادت میکنم خدایی را که ندیده باشم و پس از آنکه سؤال از کیفیت رؤیت میکند در پاسخ میفرماید بچشم دیده نمیشود لکن بقلب و بحقیقت ایمان ادراک میشود و نیز در روایت دیگری صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید چنین روایت

صفحه : ۳۳۱

میکند «که ابی بصیر از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سؤال میکند آیا مؤمنین خدا را در قیامت میبینند» در پاسخ فرمود آری و البته قبل از قیامت نیز او را دیده‌اند ابی بصیر میگوید در چه وقت فرمود آن وقتی که گفت أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى پس از آن حضرت ساعتی سکوت نمود و پس از آن فرمود بلکه مؤمنین در دنیا قبل از قیامت نیز او را می‌بینند، آیا تو در اینکه وقت او را نمیبینی ابی بصیر گوید فدای تو شوم اینکه مطلب را بمردم بگویم فرمود نه زیرا وقتی بگویی آدم جاهل نادان رؤیت بآن معنی که تو می‌گویی نمیفهمد و منکر می‌گردد زیرا که دیدن بقلب مثل دیدن بچشم نیست.

اینکه دو حدیث و امثال آن تأیید می‌کند همان حکم عقل را که دیدن خدا را بچشم سر محال است لکن بحقیقت ایمان و بچشم دل که مدرکات آن بسیار جلی‌تر و واضح‌تر مینماید توان خدا را بوجه دیدن بکنه و حقیقت و او را بحقیقت نتوان ادراک نمود زیرا که او محیط است و هرگز محیط محاط نخواهد شد، و ادراک حقیقت بدون احاطه بکنه میسر نیست. خلاصه فقط بقدر دلالت موجودات خدا را توان بچشم دل دید لکن هر دلی تاب دیدار او را ندارد چه خوش گفته آن مرد کرمانشاهی:

نهان نبود رخس ما کور هستیم ز ناشایستگی زو دور هستیم

و گر نه یار پیدا تر ز پیدا است رخس زائنه گیتی هویدا است

مجو با دیده او را مشکل است اینکه عبث کوشش مکن کار دل است اینکه

اگر چه ذات پاکش لا مکانست چه نیکو بنگری در دل نهانست

غیور است او نه هر دل خانه اوست دل صاحب دلان کاشانه اوست

دلی اندر دل صاحب دلان است که آن دل جای آن آرام جان است

تو گر خواهی بیابی فیض دیدار بجز اینکه دل دل دیگر بدست آر

نداری گر چنین دل تا که وقت است بز ن بر دامن صاحب دلی دست

که تا از دم نفست وا رهند ترا تا منزل جانان رساند

اگر جوینده راه خدایی نباشد جز محمد صلی الله علیه و آله رهنمایی

(داستان موسی «ع» و صاعقه آسمانی)

مفسرین چنین روایت میکنند که پس از آنکه از حضرت عزت حکم صادر گردید که بایستی کسانی که بگوساله سجده نموده‌اند کشته شوند تا آنکه توبه آنان قبول گردد پس از کشته شدن و قبول توبه آنها جناب موسی علیه السلام از بین قوم هفتاد نفر آنها را انتخاب نمود برای میقات پروردگار و ایشان از حضرتش درخواست نمودند که میخواهیم صدای خدا را بشنویم پس از قبول وقتی بکوه نزدیک شدند عمودی از ابر پدید گردید و کوه را پوشانید و حضرت موسی علیه السلام نزدیک بکوه رسید و در پیشانی او نوری پدید گردید و آن نور بقدری تلالؤ و درخشندگی داشت که کسی را قدرت نظر نمودن بآن نبود و با خدا تکلم نمود و بنی اسرائیل کلام خدا را شنیدند که بموسی (ع) امر و نهی مینمود.

و پس از آنکه کلام خدا تمام شد آن ابری که موسی را فرا گرفته بود عقب رفت، و بنی اسرائیل گفتند ما ایمان نمیآوریم مگر وقتی که خدا را معاینه ببینیم پس صاعقه آنها را گرفت و تمام آنها مردند و پس از آنکه حضرت موسی (ع) غش کرد و بهوش آمد دستهای خود را بسوی آسمان بلند نمود و بطور تضرع و زاری چنین استغاثه نمود که از بین بنی اسرائیل هفتاد نفر انتخاب نمودم که شهود من باشند برای قبول توبه آنها چگونه برگردم و یکی از آنها با من نباشد و همین طور دعا و تضرع و لابه نمود تا وقتی که خداوند آنها را زنده گردانید و چون آن حضرت از حق تعالی طلب قبولی توبه آنها را نمود خطاب رسید که توبه آنها قبول نمیشود مگر وقتی که کشته شوند.

در اینجا دو قول است بعضی گفته‌اند پس از قتل و قبول توبه حضرت موسی (ع) از باقیمانده آنان برای استماع کلام خداوند هفتاد نفر را بکوه برد، و بعضی گفته‌اند بردن آنها را بکوه قبل از قبولی توبه آنان بود، و نیز بعضی گفته‌اند آن هفتاد نفر کسانی بودند که بگوساله سجده نکرده بودند بهر حال وقتی بنی اسرائیلیان چنین خواهشی نمودند دریای غضب الهی بتلاطم آمد و آتش غضب شعله‌ور گردید و آنها را هلاک نمود زیرا که آنها خدا را جسمی فرض نمودند و چنین گمان کردند که میتوان خدا را بچشم سر دید و ندانستند که خداوند خالق اجسام است و جسم و جسمانی نیست، و نیز چون پا از گلیم خود برتر نهادند و از روی کبر و نخوت خود را قابل رؤیت دانستند باین دو جهت یکی جهل و بی‌خردی و ندانستگی که خدا جسم و جسمانی نیست که او را بچشم دید و دیگر آن کبر و غلو و طلب چیزی که در خور قابلیت آنها نبود باین دو جهت موقعیت پیدا نمودند برای عذاب و مشمول غضب واقع گردیدند.

اشاره

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷) وَ إِذِ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

ترجمه:

و ابر را سایه بان شما قرار دادیم و برای شما نازل کردیم ترنجبین و مرغ بریان کرده، بخورید از طیبات و خوراکیهای پاکیزه از آنچه روزی شما قرار دادیم و بنا فرمانی بما ظلم نمودند بلکه بنفس خود ظلم کردند و خود را مستحق عذاب و سخط حق تعالی نمودند، و وقتی بنی-اسرائیلیان گفتیم داخل شوید در اینکه ده (بیت المقدس) پس بخورید از اطعمه و میوه جات آن از هر کجا که بخواهید برای شما گواراست و بآن درب مخصوص که میرسید سجده کنید و کلمه توبه بزبان خود جاری نمائید می بخشیم ما گناهان شما را و بزودی بنیکوکاران پاداش نیک بسیار عنایت می نمائیم.

(توضیح)

اشاره

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ اینکه مبارک آیه ارائه میدهد هشتمین نعمت و تفضلی که خداوند در باره بنی اسرائیلیان عنایت فرموده. در روایات چنین دارد که وقتی موسی علیه السلام بنی اسرائیل فرمود بروید در بیت المقدس و در آنجا عده‌ای یاغی شده‌اند با آنها بجنگید بنی اسرائیلیان کلام حضرت را نپذیرفتند خداوند بر آنها غضب نمود و در مدت چهل سال آنان را در تیه که بیابانی بود هموار و مسافت آن پنج فرسخ در پنج فرسخ بود

صفحه : ۳۳۵

سر گردان کرد که هر قدر مسافت طی مینمودند که از آنجا بیرون روند باز خود را در جای اول میدیدند و از تابش آفتاب و گرسنگی و تشنگی بی تاب گردیدند از موسی (ع) خواهش نمودند که آنان را از اینکه سختی برهاند موسی (ع) دعا کرد خداوند ابر سفید تنکی بر سر آنها سایبان قرار داد که باد خنک از خلال آن میوزید پس از آنکه از گرما خلاص شدند تقاضای خوراک و آب نمودند بدعای حضرت موسی (ع) ترنجبین و مرغ بریان کرده بر آنان میبارید و هر یک بقدر سهم خود بر میداشتند و نیز چشمه آبی روان گردید که بیاشامند.

وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب مثل برف ترنجبین بر سر آنها میریخت و السَّلْوَى گویند مرغهایی بودند بر شاخهای گل بادی بر آنها میوزید فوراً پره‌های آنها میریخت بریان شده نزد آنان حاضر میگشت.

وَ إِذِ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ اینکه هشتمین نعمتی است که بنی اسرائیلیان ارائه میدهد و اینکه آیه مربوط بهمان آیات قبل است.

و اینکه آیا مقصود از «قریه» چه قریه‌ای است بین مفسرین گفتاری است بسیاری از آنها گفته‌اند مقصود بیت المقدس است و دلیل آن قوله تعالی یا قوم ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ «۱» سوره مائده آیه ۲۴، و گفته‌اند شکی نیست که مقصود از اینکه دو آیه یکی است، و ابن عباس و جماعت دیگری از مفسرین گویند آبادی بوده نزدیک بیت المقدس و بعضی دیگر گفته‌اند

مقصود از قریه خود مصر است.

(۱) داخل گردید در زمین پاک و پاکیزه‌ای که خداوند برای شما ثبت گردانیده

صفحه : ۳۳۶

فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّقُولُوا حِطَّةً از طعامهای فراوان بخورید آنچه بخواهید و داخل آن در شوید در حال سجده، بین مفسرین گفتگو بسیار است که آیا مقصود از «حِطَّةً» در آیه چیست، و نیز آیا آن دربی که بنی اسرائیل مأمور شدند بامر حتمی که وقتی بآن رسند سجده کنند چه دربی بوده جماعتی از مفسرین چنین اظهار میدارند که آن دربی بود در بیت المقدس که آن را «باب حطه» مینامیدند و دیگران گویند آن اول دربی بوده از آن قریه که بنی اسرائیل مأمور شدند از آن درب داخل گردند.

و نیز بین مفسرین گفتاری است که آیا مقصود از سجده همان سجده معهود است که وضع جبهه بزمین باشد یا مقصود انحاء و حال رکوع است زیرا چنانچه گفته‌اند آن درب کوچکی بوده که لا بد بایستی بحال انحاء داخل گردید، و شاید مقصود از سجده حال تواضع و خضوع باشد که بنا بر اینکه معنی «سجدا» چنین میشود داخل آن درب گردید در حالی که متواضع و منقاد امر حق تعالی باشید و اینکه معنی اقرب باعتبار بلکه متعین است زیرا معنی اول که مقصود سجده معهود باشد با اینکه میفرماید در حال سجده وارد شوید سازش ندارد، و نیز معنی دوم که مقصود چنین باشد که بطور انحاء وارد شوید محتاج بامر نیست زیرا که داخل شدن بدون انحاء ممکن نبوده پس همان معنی سوم معین میشود.

وَقُولُوا حِطَّةً در اینجا نیز دو قول است یا مقصود از «حِطَّةً» کلمه توبه است باین معنی «اللَّهُمَّ حِطَّ عَنَا خَطَايَانَا» بار خدایا گناهان از ما فرو نه، یا مقصود اینکه است که بایستی تلفظ نمایند بلفظ حطه این عباس گفته مقصود گفتن لا اله الا الله است.

صفحه : ۳۳۷

(باره از عرفا آیه را تأویل نموده‌اند)

چنین گوید ادخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ الخ خطاب است که ای روندگان بسوی حقیقت در مقامات و منازل خلوص داخل گردید و ای سیر کنندگان در مراتب و تطورات نفس بقدم صدق و یقین داخل گردید در عالم علم و عمل و بخورید و تغذیه نمائید از نیکوترین غذاهای علمی و روزیهای معنوی، و داخل شوید از باب انسانیت که آن حقیقت انسان و انسان معنوی است، و ممکن نیست داخل گردید در عالم قدس الهی مگر بولوج و دخول از دربی که در باطن آن درب رحمت است و ظاهر آن عذاب، اشاره باین مبارک آیه است يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَّرَاءَكُمْ فَاَلْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱) سوره حدید آیه ۱۳.

داخل گردید در حالی که خاضع و ساجد باشید، و نیز در حالی که مایل و طالب لقاء حق تعالی و فانی در جلال احدیت گردید و بگوئید یا الهی بردار

(۱) روزی که مردهای منافق و زنهای منافقه میگویند بکسانی که ایمان آورده‌اند نظر کنید بما تا اقتباس نمائیم از نور شما گفته میشود بآنها بر- گردید بیشتتان و بجوئید نوری پس زده میشود بین مؤمنین و منافقین دیواری که در آن دربی است که باطن آن رحمت است و ظاهر آن از پیش آن عذاب منافقین صدا میزند که ای مؤمنین آیا ما در دنیا با شما نبودیم مؤمنین گویند آری و لکن فریب داد شما را نفس‌های شما و انتظار بردید و شک کردید و آرزوها شما را مغرور نمود تا وقتی که امر خدا رسید در حالی که شما بخدا مغرور بودید.

صفحه : ۳۳۸

از ما و زر ما را و محو گردان از ما وساوس شیطانی، و باز دار ما را از خدعه نفوس حیوانی و بیمارز ما را از گناه نفوس ما و جرائم قوای ما که جرمانی و ظلمانی است و نورانی گردان ما را بنور قدس خودت (پایان).
و تأیید می‌نماید اینکه معنی را روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده که گفته‌اند مائیم «باب حطه» شما و آن حدیث مشهور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود
«انا مدینه العلم و علی بابها»
نیز مؤید همین معنی است.

صفحه : ۳۳۹

[سوره البقره (۲): آیات ۵۹ تا ۶۰]

اشاره

قَبَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹) وَإِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ نَبِئًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰)

ترجمه:

پس از آن کسانی که ظلم نمودند بتبدیل نمودن آنچه را دستور داده شده بود بآنها بگفتاری و بکلامی غیر از آن پس نازل نمودیم بر کسانی که ظلم کردند عذابی از آسمان بسبب آنکه فاسق بودند و از فرمان ما بیرون میرفتند،
وقتی موسی طلب آب نمود برای قوم خود پس ما گفتیم بموسی بزن عصای خود را بآن سنگ مخصوص پس سنگ شکافته شد و دوازده چشمه آب از آن جریان نمود (بعدد نباء بنی اسرائیل که دوازده قبیله و طایفه بودند) و هر یک از آن طایفه چشمه آب خود را میساختند، ای بنی اسرائیل بخورید و بیاشامید از آنچه خداوند روزی شما نموده و در زمین پراکنده نشوید در حالی که فساد کنید.

(توضیح)

اشاره

«رجز» بکسر راء، بچند معنی آمده و در اینجا مقصود از «رجز» غیر از رجسی است که بمعنی پلیدی و خباثت است و ظاهراً بمعنی عذاب است خلاصه معنی آیه چنانچه مفسرین گفته‌اند اینکه است که وقتی بنی-اسرائیلیان مخالفت نمودند آنچه را خداوند امر فرموده بود از توبه و استغفار یا همان کلمه «حطه» که بمعنی توبه است و از روی جهل و بیخردی اینکه کلمه را باستهزاء گرفتند و کلامی غیر از کلمه «حطه» که مأمور بودند بتلفظ

صفحه : ۳۴۰

بآن گفتند و باین عمل فاسق گردیدند آن وقت مستحق عذاب و سخط الهی گشتند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ در اینکه آیا غیر از آن کلمه‌ای که مأمور بودند بگویند چه کلمه‌ای گفتند بین مفسرین گفتاری است، بعضی گویند عوض «حطه» از روی طمع «حنطه حمراء» یعنی گندم قرمز گفتند، و بعض دیگر گویند از روی سخریه و استهزاء عوض «حطه» حنطه گفتند و عوض آنکه از آن درب کوچک که مأمور بودند بطور انحناء و رکوع وارد گردند از روی کبر و نخوت از درب بلند تری داخل گردیدند و باین دو خلاف عذاب بر آنان نازل گردید، و گویند آن عذاب طاعون بوده که در یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنها هلاک گردیدند و بروایت دیگر هفتاد هزار نفر آنها بمرض طاعون مردند.

وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ اینکه نهمین نعمتی است که خدای جلیل بینی اسرائیلیان زمان حضرت موسی علیه السلام عنایت فرموده و آن چنانست که پس از آنکه در تیه از خوردن «من و سلوی» تشنه شدند جناب موسی علیه السلام از خداوند برای آنان آب طلب نمود خطاب از حضرت عزت رسید که ای موسی عصای خود را بزین بآن سنگ.

اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ظاهراً الف و لام «الحجر» الف و لام عهد است یعنی عصای خود را بزین بآن سنگ مخصوص و گویند عصای موسی علیه السلام عصائی بود که آدم علیه السلام از بهشت آورده بود و بارث بشعیب (ع) رسید و شعیب بموسی داد و طول آن عصا ده زراع بود مطابق قامت موسی علیه السلام و سر آن عصا دو شعبه داشت و

صفحه : ۳۴۱

در تاریکی نور از آن تَلَأْتُ می نمود و همان عصائی بود که بخواش موسی (ع) اژدها میکشت، و آن سنگی که از آن آب جریان مینمود سنگی بود کروی بشکل سر آدمی که خداوند از بهشت برای موسی (ع) فرستاده بود، بقول دیگر از زمین کوه طور برداشته بود.

بعضی از مفسرین گویند آن سنگی بود که آدم (ع) از بهشت آورده و بارث بشعیب (ع) رسید و شعیب آن سنگ را با عصا بموسی (ع) داد، و در تفسیر اهل بیت است که وقتی از حضرت موسی (ع) آب طلب نمودند حضرتش دست بدعا برداشت و گفت «الهی بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم سیدنا الانبیاء و بحق علی علیه السلام سید الاوصیاء و بحق فاطمه سیده النساء و بحق الحسن سید اولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادات الازکیاء» که بما آب ده پس از آن خطاب رسید که عصای خود را بزین بفلان سنگ.

فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا بدعای جناب موسی (ع) دوازده چشمه آب از آن سنگ جاری گردید هر چشمه ان اختصاص بیک طایفه و یک قبیله‌ای از بنی اسرائیلیان داشت.

(بحث عقلی)

در اینجا یک سؤال منطقی پیش می‌آید که بعضی از مفسرین متعرض شده و کلامی دارند که خلاصه آن را ترجمه مینمایم. سؤال: چگونه ممکن است از یک سنگ کوچک دوازده چشمه آب جاری گردد. پاسخ: قدرت خداوندی غیر متناهی است آنچه مطابق حکمت و مصلحت اراده نماید فوراً انجام میگیرد و معجزاتی که بدست انبیاء جاری میگشت تماماً امور غیر عادی و از اسباب ما فوق الطبیعه ظهور و بروز مینمود

صفحه : ۳۴۲

و از آیات خداوندی بود که شاهد صدق مدعای سفرای الهی باشد و البته معجزه و کرامت بایستی احداث امر خارق العاده باشد زیر که هرگز امور عادی را نمیتوان در تعداد معجزه و کرامت بشمار آورد پس عجب نیست اگر بعض اوقات یک امر غیر عادی برای اثبات نبوت پیغمبری و ظهور کمال قدرت الهی در عالم ظاهر گردد و مثل اینکه امر عجیب بلکه عجیب‌تر آن معجزه‌ای بود که از سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از جنگها با کفار ظاهر گردید و آن وقتی بود که آب بر قشون و لشگریان حضرتش تنگ شد و بدعای آن بزرگوار از انگشتان مبارکش بقدری آب جاری گردید که تمامی قشون و اصحاب آشامیدند و البته آب از انگشت جاری شدن عجیب‌تر مینماید تا جریان آب از سنگ زیرا جریان آب از سنگ یک امر عادی بشمار میرود منتهی در زیادتى آن و اینکه بدون سابقه بدعای جناب موسی علیه السلام تحقق پذیرفت غریب مینمود.

چیزی که هست اینکه است که بایستی ثابت نمائیم که چنین امری و لوازم امور غیر عادی بشمار رود ممکن باشد و از محالات عقلیه نباشد زیرا که محال دو قسم است: محال عقلی و محال عادی، محال عقلی اینکه است که اصلاً شیئی و ذاتی نتوان برای آن فرض نمود تا اینکه وجود آن ممکن باشد، لکن محال عادی اینکه است که فی حد ذاته و در تصور عقلی ممکن الحصول باشد یعنی امتناع عقلی نداشته باشد لکن باعتبار ترتیب طبیعی و نظام خلقت غی... معهود باشد.

پس در اینجا گوئیم جریان آب بسیار از یک سنگ کوچک امتناع عقلی ندارد اگر چه عاداتاً وقوع خارجی نداشته اینکه است که محال بنظر می‌آید.

صفحه : ۳۴۳

(گفتار صدر المتألهین در حل اشکال)

آن دانشمند چنین گوید که برای امکان و وقوع اینکه موضوع چهار وجه میتوان تصور نمود: ۱- آن آبهای عظیم با کثرت و زیادتى که در باطن آن سنگ کوچک بطور تکاثر موجود بوده. ۲- آبها بطور تداخل و فشردگی درهم در اجزاء سنگ مخفی ماند و بدعای حضرت موسی تکاثر یافته و جاری گردیده. ۳- آن آبها کم کم موجود گردیده و بتدریج جریان پیدا نموده. ۴- وجود آن آبها خارج از اسباب طبیعی بلکه از توجهات نفسانیه و از تصورات وهمیه پدید گردیده.

و آن دو شق اول باطل و غیر ممکن است زیرا که جسم کوچک مثل آن سنگ ممکن نیست که چیز بزرگ مثل آب بسیار در وی بگنجد اما اینکه گویند آبهای بسیار بطور تداخل در اجزاء سنگ مخفی بوده و بدعای حضرت تکاثر نموده که مناط شق دوم بوده آن نیز باطل است زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که تداخل یعنی دخول جسمی در جسم دیگر محال است خصوصاً با زیادتى آنچه داخل است.

اما آن دو شق دیگر که ممکن و جائز الوقوع است یکی کم کم و بتدریج آب بسیار از سنگ کوچک جریان نماید زیرا که ماده

عناصر قابل صور غیر متناهی است لکن بتدریج نه یک دفعه به اینکه اجزاء سنگ و ماده هوا منقلب گردد به آب.

و شق دیگر اینکه است که بگوئیم تکون آب خارج از اسباب طبیعی بلکه از اسباب نفسانی و تصورات و همی تحقق پذیرفته زیرا که در محل خود مدلل نموده‌ایم که نفوس قویه تأثیر مینماید در ماده کاینات به اینکه بقوت عزم و اراده تغییر دهد صور موجودات را بهر طوری که بخواهد و آن از اسباب طبیعی و استعداد مادی خارج است، بلکه نفس قدسی نبوی بآن

صفحه : ۳۴۴

قوت و شوکتی که دارد ابراز مینماید اموری از ممکن غیب بعالم شهادت و صور جدیدی احداث مینماید و تأثیر نفوس در مواد امری است ظاهر و واقع بین چگونه نفس ما گاهی تأثیر مینماید در بدن ما زیرا که بدن ما گاهی تحت تأثیر حوادث خارجی واقع می‌گردد و متأثر میشود و گاهی از نفس خودمان متأثر میشود مثل غضب شدید که آن هیئت و کیفیت نفسانی است که از آن حرارت در بدن احداث میگردد و صورت بدن را سیاه می‌کند، و نیز خوف شدید که احداث برودت مینماید، و مثل غلبه شهوت که احداث منی میکند و غیر اینها از امور نفسانی که تأثیر آنها در بدن ظاهر و هویداست و اینکه تأثیرات نفوس جزئی مردمان عادی است.

پس چه گمان میبری بنفس کلی که تمام مادیات نسبت باو بمنزله بدن جزئی است نسبت بنفس جزئی ما.

(اعتراض بر بطلان شق اول)

اگر گفته شود چگونه محال گرفتی گنجیدن جسم بزرگ در جسم کوچک که مناط شق اول از احتمالات چهارگانه بالا بود در صورتی که روایت صحیح دارد که ممکن است بزرگ در کوچک بگنجد.

صدوق (ره) در کتاب توحید بسند صحیح معتبر از حضرت رضا علیه السلام چنین روایت میکند که مردی آمد خدمتش و گفت آیا خداوند قدرت دارد آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است در تخم مرغی بگنجاند فرمود آری بلکه در کوچکتر از آن نیز قدرت دارد تمام آنها را در چشم تو قرار داده در صورتی که بینایی چشم تو کوچکتر از بیضه است وقتی چشم خود را باز میکنی آسمان و زمین و آنچه بین آنها است در چشم تو نمایان میگردد و اگر بخواهد تو را کور میگردد، و نیز بهمین مضمون روایت دیگری است که کلینی در کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند.

صفحه : ۳۴۵

(پاسخ اعتراض)

گوئیم منافاتی نیست بین کلام ما و مضامین روایات زیرا که وجود اجسام در مشاعر و مرئی طور دیگری است خارج از طور جسم ثقیل در جسم ثقیل دیگر مثل او و آنچه را حکم بطلان آن کردیم وقتی است که جسم سنگینی واقع گردد در جسم سنگینی، مثل آن در یک نشئه مثل همان آب بسیار در سنگ کوچک اما صور اجسام در مشاعر مطلب دیگری است و ظاهراً جواب آن حضرت بسائل جواب اقناعی و بحسب فهم سائل بوده.

و شاهد بر عدم امکان تداخل کبیر در صغیر با صغری که دارد روایت دیگری است که از مولا امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکنند که وقتی از حضرتش سؤال شد که آیا خداوند قدرت دارد تمام عالم را در تخم مرغی بگنجاند فرمود نمیتوان خدا را متصف بعجز گردانید، خداوند قدرت دارد یا تخم را بزرگ گرداند بقدری که گنجایش عالم را داشته باشد یا عالم را کوچک نماید که بشود در تخم مرغی قرار گیرد.

پس باین روایت میتوان استشهاد نمود که در اینکه نشأ دنیا ممکن نیست جسم بزرگ در جسم کوچک داخل گردد. (پایان) آری

گنجیدن جسم بزرگ در جسم کوچک با کبر جسم بزرگ و صغر جسم کوچک ابتداء محال بنظر می‌آید لکن ممکن است جسم بزرگ را در هم بفشارند نه بطور تداخل بلکه بطوری که اجزاء جسم در هم کوبیده گردد و ملحق بهم گردد و جسم کوچک را تکاشف دهند یعنی اجزاء آن را از هم باز کنند تا مناسب هم گردند و همین است معنی معجزه انبیاء و کرامات اولیاء که یکی از خصوصیات نفس قدسی نبی اینکه است که باذن خداوند تصرف نماید در ماده کاینات و چیزی را بچیز دیگر تبدیل نماید و تغییر شکل دهد.

صفحه : ۳۴۶

پس در اینجا ممکن است گفته شود شاید بدعای حضرت موسی علیه السلام اجزاء آن سنگ کوچک از هم باز شده و ماده هوای مجاور و مواد دیگر منقلب بآب گردیده و آب بسیار از آن سنگ کوچک جریان نموده و تصرف باین نحو هیچ استبعادی ندارد و دلیل بر محالیت آن نداریم بلکه واقع و محرز است. (و الله عالم بحقائق الامور)

صفحه : ۳۴۷

[سوره البقره (۲): آیات ۶۱ تا ۶۲]

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعَ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكِينَةُ وَبَأُوْءٍ بَغَضِبِ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِمَا أَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

ترجمه:

وقتی شما بنی اسرائیلیان «آباء و اجداد شما» گفتید ای موسی علیه السلام هرگز ما صبر نمیکنیم بر یک نوع از طعام پس از پروردگار خود بطلب که از زمین برویاند آنچه از زمین روئیده میشود از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز، از مقام رب العزه خطاب رسید که آیا تبدیل می کنید «ترنجبین و مرغ بریان کرده را» بر آنچه پست تر از آن است، از تیه فرود آئید در شهری یا در شهر مصر که در آنجا برای شما موجود است آنچه را که طلب نمودید و لازم و ثابت گردید بر علیه آنها ذلت و فقر و بغضب حق تعالی گرفتار شدند زیرا که آنها بآیات الهی کافر گردیدند و پیمبران را بناحق می کشتند «مثل یحیی علیه السلام و زکریا علیه السلام» و اینکه گرفتار گردیدند برای اینکه بود که نافرمانی نمودند و عصیان ورزیدند، محققا کسانی که ایمان آوردند «از روی نفاق» و کسانی که یهودی یا نصرانی یا

صفحه : ۳۴۸

ستاره پرست میباشند از اینان هر که ایمان آورد باخلاص بخدا و ایمان آورد بروز معاد و آخرت و عمل صالح نیکو بجا آورد برای آنها است اجر و پاداش آنها نزد پروردگار آنها است و خوف و حزنی برای آنها نیست.

(توضیح)**اشاره**

لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ طَعَامِ چیزی است که انسان بآن تغذیه مینماید و در بدن عوض ما يتحلل میگردد و امرار حیات بتغذیه و عوض ما يتحلل است.

فَادْعُ لَنَا اصل دعاء نداء و طلب است، هر گاه عالی از دانی طلب کند آن را امر گویند و هر گاه دانی چیزی از عالی بطلبد آن را دعا گویند.

مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ انبات رویانیدن نباتات از زمین است که بامر تکوینی حقانی انجام میگیرد و لکن چون مقام الوهیت منزه و مبراء است از مباشرت اعمال دنی اینکه است که از اخبار بسیار چنین بر می آید که برای هر نوعی از موجودات مادی نوعی از ملائکه را مسخر نموده و مستخدم تربیت آنها قرار داده.

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ثابت و لازم گردید بر علیه آنها ذلت و فقر و درویشی که حتی متمولین آنها بصورت فقراء خود را ارائه میدهند و چنانچه میبینیم هنوز در بین آنها دولت و سلطنت مستقلی پدید نگریده و همیشه و در هر کجای عالم که باشند تابع حکومتات و مقررات دول اجانب میباشند و مطیع امر غیرند و هر حکمی که در باره آنها اجرا گردد خواهی نخواهی گردن نهند و زیر بار روند و در نظرها خار و بی مقدار باشند و اینکه خود یکی از پیش گویها و معجزات قرآن بشمار میرود.

صفحه : ۳۴۹

وَبَاءٌ وَبِعْصَبٍ مِنَ اللَّهِ و سر انجام کار آنان بسخط و غضب الهی کشید و اینکه خاری و ذلت که بر آنها ثابت و مستدام گردید که هنوز اثر آن ذلت و مسکنت در ذریه و تابعین بنی اسرائیلیان و یهودیها ادامه دارد و بعدها تا قیامت بهمین منوال خواهد بود در اثر اعمال زشت رکیک آنها پدید گردیده.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ در اینجا تذکر میدهد که آنچه باعث ذلت و خواری آنها گردید دو عمل شنیع بود که در شناعت و رکاکت فوق آن تصور نداشت یکی انکار آیات و معجزات حضرت موسی علیه السلام و آیات تورات و دیگر کشتن پیمبران و اولیاء حق تعالی بناحق.

و چون بنی اسرائیل پس از اینکه همه معجزات و کراماتی که از حضرت موسی علیه السلام مشاهده نمودند بدل و زبان منکر آیات الهی شدند و در مقام قتل پیمبران مرسل بر آمدند مثل «یحیی علیه السلام و زکریا» و خطاکاری و جنایت را بمنتهی درجه رسانیدند اینکه بود که بر آنها حتم و لازم گردید در دنیا خواری و ذلت و در آخرت عذاب و سخط و مشمول غضب الهی گردیدند.

(اعتراض و پاسخ)

اگر گفته شود جنایت و خیانتی که از آباء و اجداد بروز و ظهور مینماید چه ربطی بذریه و اولادان آنها دارد آنهایی که بآیات الهی کافر گشتند و پیمبران را بناحق کشتند بنی اسرائیلیان بودند که در زمان حضرت موسی علیه السلام جنایتکار گردیده و خیانت مینمودند اینجا خطاب و اعتراض بینی اسرائیلیان زمان رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است اثر جنایت و خطاکاری پدران را تحمیل بر اولادان نمودن خلاف عدل خداوندی است.

صفحه : ۳۵۰

در پاسخ گوئیم اولاً اینجا در مقام تذکر و یاد آوری داستان آباء و واجداد آنها است و آن نعمتهایی که خداوند بنی اسرائیلیان کرامت نموده و آنان در عوض شکر گذاری و فرمان برداری اینطور لجاجت ورزیدند و خود را در معرض سخط و غضب پروردگار در آوردند که آنها پند گیرند و ملتفت باشند که اگر آنها نیز اطاعت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نمایند مشمول غضب الهی گردند.

و در ثانی چون علمای یهود داستان حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را کاملاً میدانستند و درس نخواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز میدانستند بیان چنین مطالبی بعد از مدت زمانی نسبت بجناب او اخبار بغیب است که بدانند کلمات قرآنی تماماً وحی منزل است.

و نیز چه فرق است بین علمای یهودی که در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میزیستند و علمای عصر حضرت موسی علیه السلام همان طوری که آنها منکر آیات الهی و معجزات حضرت موسی علیه السلام شدند و در صدد قتل و ایذاء پیمبران بر آمدند اخلاق و افعال بد آنها در اولادان آنان نیز تأثیر داشت که آنها منکر آیات الهی بودند چه در عصر حضرت عیسی علیه السلام و چه در عصر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که هم منکر بودند و هم در مقام ایذاء پیمبران بر می آمدند و از هیچ نوع ایذاء و تعدی خود داری نمی نمودند مگر یهودیها نبودند که میخواستند حضرت مسیح علیه السلام را بدار بزنند که خداوند او را با آسمان برد که از شر آنان محفوظ ماند چه قدر ظلم و جفا که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از یهودیها متحمل گردید.

خلاصه اگر خوب بنگری خواهی دید که داستان بنی اسرائیل زمان حضرت موسی علیه السلام و یهودیهای دوره باقی پیمبران بعد از او بیک منوال بوده و می باشد همان لجاجت و بیخردی، همان بد جنسی و خود خواهی

صفحه : ۳۵۱

و خون سردی، همان ضدیت و دشمنی با اولیای حق تعالی که داشتند تماماً بارث نصیب اولادهای ایشان گشته اینکه است که آن نفوذ و استیلاء را ندارند و گر نه میدیدی که چه خون ریزیها و جنایاتی که در عالم میکردند.

و شاید همین باشد سرّ اینکه داستان بنی اسرائیلیان عصر حضرت موسی علیه السلام را تحمیل نموده بر یهودیهای عصر نزول قرآن و آنان را مورد خطاب قرار داده کنایه به اینکه شما نیز مثل آباء و واجداد خود اینکه طوری میباید که عهد خدا را می شکنید و کفران نعمت حق تعالی را مینمائید و در مقام ایذاء پیمبرانید شاید آنها متنبه گردند و سر فرود آرند.

و نیز شاید یهودیها راضی بودند باعمال و افعال آباء خود و در احادیث رسیده (که هر کس راضی باشد بعمل کسی با وی در گناه و ثواب شریک است) و در آن اخبار معصوم (ع) بهمین آیاتی که راجع بنی اسرائیل است استشهاد فرموده و همین را سرّ خطاب بآنها قرار داده که چون راضی بودند کأنه خود آنها عامل آن اعمال زشت رکیک بودند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ فِيهِ آيَاتٌ تَكَرَّرَ فِيهَا وَتَكَرَّرَ فِيهَا سَبَبٌ فِي كَلَامٍ فَصِيحٌ دَرَسْتُ نَمِيَّأَيْدِ الْبَتَّةِ نَكْتَهْ أَيْ دَارِدٌ وَ شَائِدِ إِشَارَهْ بَدُوْ مَرْتَبَهْ اَزْ اِيْمَانِ بَاشِدْ وَ گَر نه مثل اینکه است که بگویند کسانی که ایمان آورده اند و کسانی که ایمان دارند.

و در توجیه آیه بین مفسرین گفتاری است:

۱- مقصود از مؤمنین صدر اول جماعتی از نصاری بوده اند که قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مثل سلمان

فارسی و ابو ذر غفاری و بحیرای راهب و بعض دیگر که ایمان بآن حضرت داشتند.

صفحه : ۳۵۲

۲- مقصود از مؤمنین اول امام سابقه و مؤمنینی بودند که در عصر حضرت موسی و عیسی علیهما السلام میزیستند.

۳- مقصود از مؤمنین اول مؤمنین صدر اسلامند.

۴- مقصود از مؤمنین منافقینند که ابتدا از روی نفاق ایمان آورده‌اند قول معتبرتر اینست که مقصود از ایمان دوم تأکید ایمان اول است، اول ایمان ظاهری، دوم ایمان تحقیقی و واقعی است پس مقصود اینکه است کسانی که اول بزبان ایمان آورده‌اند نه بقلب مثل منافقین صدر اسلام از یهودیها و نصاری و ستاره پرستان وقتی واقعا و از روی بصیرت و اخلاص ایمان آرند بخدا و بروز معاد و اعمال نیکو و شایسته بجا آرند، نه از آینده خوف و ترس دارند و نه بر گذشته محزونند.

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ...

لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بعضی از مفسرین گویند نفی خوف و حزن در آیه مخصوص باختر است نه در دنیا زیرا چنانچه مشاهده میکنیم غالباً مؤمنین در دنیا زیاده‌تر از کفار در شکنجه و عذابند پس نمیتوان گفت کسانی که ایمان دارند هم در دنیا و هم در آخرت هیچ نحو خوف و ترسی و نه حزنی برای آنها نیست و فارغ البال زندگانی مینمایند.

لکن چنانچه ظاهر آیه ارائه میدهد مؤمنین اگر از روی بصیرت و عقد قلبی ایمان بخدا و روز قیامت آرند همان اتکاء بحق و وثوق برحمت او و رجاء و امیدواری بکرم او آنها را باز میدارد از اینکه خوف و ترسی از آینده و حزن و اندوهی از گذشته بر خود راه دهند.

و نیز گوئیم توجه بحق تعالی باز میدارد انسان را از هر چه غیر اوست و خوف و حزن راجع بالتفات نفسانی و محبت دنیوی است و ایمان واقعی همان ارتباط قلبی و میل و محبت وجدانی بمقام الوهیت است کسی که دارای

صفحه : ۳۵۳

چنین موهبت عظمی گردید و محبت و معرفت بحق سبحانه تمام شرشر وجود او را گرفت چگونه التفات مینماید بامور نفسانی دنیوی که از فقدانش بترسد و محزون گردد البته چنین ایمان نوری است که ظلمت اوصاف نفسانی و صفات طبیعی را بالمره زایل میگرداند و انسانی که دارای چنین نوری گردید همیشه حتی در حیات دنیوی که شالوده بلاء و مصیبات و گرفتاریست در مهد امن و امان می‌آساید و شاید اشاره بهمین دارد قول حق تعالی إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ.

صفحه : ۳۵۴

[سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَالطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

ترجمه:

ای بنی اسرائیل یاد آرید وقتی که از شما پیمان گرفتیم (از آباء و اجداد شما) و کوه طور را بالای سر شما فرا داشتیم و دستور دادیم که احکام تورات را با جدیت پیروی کنید شاید شما با تقوی و پرهیزکار گردید، پس از آن همه تهدید و عهد و پیمان، از حق روی گردانیدید اگر نبود فضل و رحمت خداوند البته در شماره زیان کاران محسوب میگردیدید محققا دانسته و فهمیده‌اید کسانی که حرمت شنبه را نگاه نداشتند آنان را مسخ نمودیم و گفتیم بوزینه شوید و بوده باشید از زیان کاران، و اینکه عقوبت مسخ را قرار دادیم کیفر عمل آنها و عبرت برای دیگران و برای اولادان آنها و اینکه موعظه و اندرز باشد برای پرهیزکاران.

(توضیح آیات)**اشاره**

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ اینکه دهمین انعام و تفضلی است که خداوند در باره بنی اسرائیل در عصر حضرت موسی (ع) نموده و در اینجا اخلاف آنها را که یهودی‌انند متذکر میگرداند که شاید آنها بشکرانه چنین نعمتها پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ایمان آرند، و شاید مقصود از میثاق آن عهد و پیمانی باشد که خداوند بتوسط

صفحه : ۳۵۵

حضرت موسی (ع) از بنی اسرائیل گرفت که متابعت نمایند و بتعلیمات تورات عمل کنند و اینکه عهد و میثاق بعد از آن بود که بکیفر اعمال آنها بامر حضرت عزت جبرئیل کوه را بالای سر آنها افراشت. و شاید مقصود آن عهدی است که با تمام افراد بشر بسته شده و مرکوزی عقل آنهاست که خدا را پرستش نمایند و شریک و انباز برای او قرار ندهند و پیمبران را تصدیق کنند و بدستور کتابهای آسمانی رفتار نمایند، و بقرینه آیات دیگر که ظاهر در عموم است حمل بر معنی دوم اولی است. و میثاق بر وزن مفعال است و مأخوذ از وثیقه و برای محکم کاری مثل عهد بستن یا سوگند و قسم خوردن می‌آورند. (طور) یعنی کوه، و در اینکه آیا کوهی که بر سر آنها افراشته گردیده چه کوهی بوده دو قول است مشهور بین مفسرین اینکه است که همان کوهی بود که حضرت موسی (ع) در آن مناجات مینمود بقرینه الف و لام «الطور» که آن الف و لام عهد است یعنی همان کوه معهود، و بعضی گفته‌اند کوهی بود از کوه‌های فلسطین. مفسرین گویند پس از آنکه خداوند بر بنی اسرائیل تورات را فرود آورد چون احکام تورات مشکل بود بنی اسرائیل زیر بار نرفتند و مخالفت ورزیدند در مورد غضب و تهدید الهی واقع گردیدند بامر حق تعالی جبرئیل کوهی بمقدار یک فرسنگ در محل لشکرگاه آنها از زمین بلند نمود و بالای سر آنها بمقدار قامت مردی بر افراشت و در هوا معلق نمود، عبد الله عباس گفته آن کوهی بود از کوه‌های فلسطین و مثل ابری بالای سر آنها بایستاد و جلو روی آنها آتشی پدید گردید و پشت سر آنها دریای شوری بود که نه از جلو میتوانستند بروند و نه از عقب و آنها برو افتاده و طرف صورت بر زمین نهاده با یک چشم نظر بکوه داشتند که مبادا بر سر

آنان فرود آید.

صفحه : ۳۵۶

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ روایت از عیاشی است که از حضرت صادق (ع) سؤال میکند «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» آیا مقصود قوت بدنی و طبیعی است یا قوت قلبی و روحانی است، پاسخ فرمود هر دو، هم قوت بدنی و هم قلبی و اخبار دیگری نیز بهمین مضامین رسیده. و بعضی گفته‌اند مقصود از «بقوه» تصمیم بر عمل و ثبات و استقامت در اطاعت و فرمان برداری است یعنی جدیت کنید در تعلیم گرفتن آنچه در تورات است و استقامت نمائید و پایداری کنید در عمل نمودن بدستورات آن و حلال و حرام آن را مراعات نمائید.

(اعتراض و پاسخ)

چگونه ممکن است کوه با ثقلت و سنگینی که دارد در وسط هوا بدون ستون یا چیزی که متکی بر آن باشد افراشته شود و مدتی دوام نماید و اینکه امری است غیر ممکن زیرا مکان طبیعی جسم ثقیل زمین است و اگر بقسر قاسری از مکان طبیعی خارج گردد فوراً بر میگردد بمکان خود.

در پاسخ گوئیم اسباب معلّق بودن جسم ثقیل در وسط هوا منحصر باسباب طبیعی نیست، همین طوری که اسباب طبیعی مثل حرارت یا دود که ابر را در جو هوا افراشته میدارد یا قوه جاذبه اطراف که زمین را در وسط نگاه داشته، قوت نفسانی نبی یا ولی وقتی باراده قوی و عزم ثابت بدستور الهی اراده نماید اراده او چنان نفوذی دارد که ممکن است عالم را زیر و رو کند، و همین طوری که هر انسان و حیوانی باراده نفسانی بدن ثقیل خود را حرکت میدهد و جا بجا میشود و باندازه‌ای متصرف در اعضا

صفحه : ۳۵۷

خودش میباشد روح نبی بمنزله جان عالم مادیات است و عالم در تحت تصرف اوست و از خصوصیات روح ولایت و مقام نبوت اینکه است که باذن خداوند متصرف در عالم ماده است و ماده موجودات در تصرف اویند پس در اینجا بقوت نفسانی الهی موسی (ع) و اراده او بود که کوه با آن عظمت را از زمین کنده و بالای سر آنها بر افراشته که هم اظهار معجزه شود و هم تهدید باشد و بزرگی و قدرت و استیلاء خداوندی را نیز مشاهده نمایند و بدانند که ممکن است در اثر نافرمانی مورد غضب خداوندی واقع گردند.

چنانچه در آن واقعه مشهور که مولا- حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درب خیبر را با عظمتی که داشت بدو انگشت مبارک از زمین کند و جسر قرار داد که قشون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد قلعه خیبر گردند، فرمود (درب خیبر را بقوت جسمانی نکنم بلکه بقوت روحانی کنم).

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لَعَلَّ کلمه ترجّی و امیدواری است و هر جا کلمه لعلّ در کلام گفته شود یا راجع بگوینده است یا آن کسی که مخاطب بخطاب است یا کلام در موقعی واقع گردیده که موقع امیدواری است، و چون امیدواری در موقعی آید که گوینده جاهل به عاقبت کار باشد و نمیشود نسبت جهل و نادانی بذات مقدس الهی داد پس در اینجا بایستی لعل یا راجع گردد ببنی اسرائیل که پس از عمل نمودن بتعلیمات تورات آنها امیدوار بودند که متقی و پرهیزکار گردند یا مقام مقام امیدواری است که کسی که باحکام الهی عمل نمود در موقعی قرار گرفته که امید تقوی و رستگاری در باره او می‌رود.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ اینکه آیه از بزرگترین آیاتی است برای امیدواری کنه کاران که

صفحه : ۳۵۸

بنی اسرائیل پس از اتمام حجت و ظهور معجزات و کرامات بسیاری که بچشم خود از جناب موسی علیه السلام مشاهده نمودند و با اینهمه تهدیدات و معاینه نمودن آفات و بلیات آسمانی باز دست از لجاجت و ضدیت برنداشتند و مخالفت را بجایی رسانیدند که گوساله را بخدایی پرستش کردند و انکار نبوت نمودند و نقض عهد و پیمان کردند، با اینکه حال باز فضل و کرم خداوندی شامل حال آنان گردید و آنها را از آفات نجات بخشید، اینکه است که گفته‌اند رحمت حق تعالی سبقت دارد بر غضب او، و اهل معرفت گویند رحمت از صفات ذاتی است و غضب امر عرضی است که نسبت بحق دادن باعتبار لغزشها و خطاهایی است که منشأ آن نفس بهیمی بشر است اینکه است که در آن آیه سیئه و خطا را که منشأ غضب است نسبت بنفس بشر میدهد و حسنات را نسبت بخداوند، آری خیر محض از او ناید مگر خیر محض شرور و آفات امر عدمی بیش نیستند و منشأ آن جهات امکانی است نه وجود واحد بحت ازلی.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ «سبت» شنبه و یکی از روزهای هفته بشمار می‌آید، و در معنی سبت بین مفسرین گفتاری است:

۱- سبت بمعنی مقداری از روغن است. (زجاج) ۲- شنبه را سبت نامیده‌اند بمناسبت اینکه در اینکه روز عالم خلقت شده. (ابو عیبه) ۳- جماعتی گویند شنبه را یوم سبت گویند برای اینکه یهود در اینکه روز عملی انجام نمیدهند، دیگری گفته شنبه را یوم سبت گویند برای اینکه یهود در اینکه روز راحت میباشند زیرا که اصل سبت بمعنی سکون و راحتی است و از اینجاست که در قرآن فرموده وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

صفحه : ۳۵۹

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ خُطَابَ بَطَائِفِ يَهُودِ اسْتِ که شما میدانید که جماعتی از قوم بنی اسرائیل در شهر ایله از دستوری که راجع بروز شنبه داشتند تعدی نمودند، مفسرین از روایات چنین استفاده نموده‌اند که بنی- اسرائیل مأمور بودند که در روز شنبه صید ماهی نکنند و مدتی اینکه حکم بین آنها جریان داشت ماهیان بغریزه خدا داد خود دریافتند در روزهای شنبه همه ماهیان در محلی جمع میشدند و آزادانه سر از آب بیرون میکردند، چون روز باآخر میرسید متفرق میگردیدند تا شنبه دیگر، برای یهودیان اینکه مطلب شاق و ناگوار آمد در مقام بر آمدند حیل‌ای نمایند اینکه بود که در اطراف آن دریا حوضها کنند و در روز جمعه آب در آن حوضها می- انداختند روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد آخر روز راه آن حوضها را می‌بستند و در روز یکشنبه ماهیان را شکار می‌نمودند و می‌گفتند ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا را نمیکنیم مدتی بدین منوال گذشت کم کم جرأت نمودند و در شهر ایله هفتاد هزار مرد بودند که در روز شنبه مشغول شدند بصید ماهی و هر قدر صلحاء و دانشمندان آنها را منع نمودند فائده نبخشید بالاخره داود پیغمبر علیه السلام در باره آنها نفرین نمود بصورت بوزینه در آمدند و سه روز بیشتر زنده نماندند و همگی آنها مردند.

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ امر کونوا امر تکوینی است نه امر تشریحی و باراده حق تعالی و خواست او انجام میگیرد و محتاج بلفظ و کلامی نیست و لفظ «کونوا» در اینجا مثل لفظ «کن» است که در سوره یس آیه ۸۲ فرموده إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

صفحه : ۳۶۰

(اعتراض منطقی و بحث عقلی)

در صورتی که بطلان تناسخ از محالات اولیه بشمار می‌رود و بادل محکم قوی ثابت گردیده که موجودی که دارای قوه و استعداد کمال است، وقتی از قوه بفعل آمد و از نقص بکمال رسید ممکن نیست ثانیاً عود نماید بحالت اولیه خود یعنی سیر قهقرایی کند و از فعلیت بقوه آید و از کمال بنقص رسد چنانچه تناسخیه چنین معتقدند که انسان پس از مردن عود میکند بجنین در رحم و بصورت طفلی از انسان یا حیوان با اختلاف مذهبی که بین آنها است بر میگردد بدنیا برای اینکه استکمال یابد، کلام آنها بکلی بی اساس است و حرفی است بدون برهان و دلیل بلکه برهان و دلیل اساس رأی سخیف آنها را خراب میکند.

انسانی که مراتبی را طی نموده و کمالاتی کسب کرده و مهیا گردیده برای دوره دیگری از مراتب خلقت و بایستی سیر استکمالی و ارتقایی نماید تا آنکه هر فردی بمنتهای درجه کمال لایق بخود برسد چگونه ممکن است سیر معکوس نماید و آن فعلیات و کمالاتی که دارا گردیده از دست بدهد و بر گردد بحالت کودکی، کدام عقلی قبول میکند که ممکن است انسانی که مراتب کودکی و جوانی و کهولت و پیری را پیموده و از هر مرتبه‌ای فعلیاتی و کمالاتی در خود اندوخته تمام اینها از وی گرفته شود و یک طفلی گردد بی علم و دانش و عاجز و محتاج تا اینکه مجدداً کسب کمال نماید هرگز ممکن نیست.

پس در اینجا افرادی از بشر که بامر تکوینی «کونوا» از صورت انسانی مسخ گردیده‌اند و بصورت بوزینه در آمده‌اند، یکی از دو قسم خارج نیستند اگر گفتیم نفس آنها باقی مانده و صورت تبدیل یافته اینک همان تناسخی است که بادل محکم قوی بطلانش محرز گردیده، و اگر گفتیم

صفحه : ۳۶۱

شخص انسانی بکلی روح و بدن وی معدوم شده و بوزینه‌ای ایجاد گردیده مخالف ظاهر آیه است زیرا که از آیه چنین بر می‌آید که بامر تکوینی خود آن اشخاصی که مخالفت ورزیدند و احترام شنبه را نگاه نداشتند آنها را اینکه طور مجازات نمودند که عبرت دیگران گردند و باعدام آنها و ایجاد بوزینه چطور آنها مجازات میشوند مجازات وقتی صادق آید که حقیقت انسان با ادراکات نفسانی باقی مانده و بصورت بوزینه در آمده باشند و جلو مردم خجلت کشند و معذب گردند و بازگشت آن بهمان تناسخ میشود که بطلانش واضح است.

(باسخ اعتراض)

تناسخی که بطلانش ظاهر است اینکه است که روح و نفس انسانی که زندگانی را بدرود گفته و مرده بر گردد بدن جنین در رحم و اینکه مطلب علامه بر آن دلیلی که در بالا بر بطلانش گفته شد گوئیم اگر آن بدن دارای روح و جان باشد لازم آید دو روح بیک بدن تعلق گیرد و اینکه از محالات عقلیه بشمار می‌رود و اگر دارای روح و جان نباشد وقتی مستعد گردید برای فیضان روح البته از مبدء فیاض بمناسبت بدنی که مستعد و آماده شده روح و نفس بوی افاضه میگردد زیرا که بخل در مبدء فیاض تصور ندارد چگونه توان قدرت غیر متناهی و فیض عام الهی را محدود نمود بعدد معدودی از ارواح که اینها متردد باشند در ابدان.

لکن مسخ غیر از تناسخ است، مفسده تناسخ همان است که گفته شد که لازمه تناسخ دو چیز است یکی از فعل بقوه آمدن و از کمال بنقص رسیدن، و دیگری منع فیض از فیاض مطلق و محدود نمودن قدرت غیر متناهی کردگار عالم.

لکن در مسخ گوئیم انسانی که بامر تکوینی الهی از صورت انسانی

صفحه : ۳۶۲

بصورت حیوانی در آمده آن روح و روان و حقیقت انسانی او بجای خود باقی است لکن آن ملکات رذیله و آن اوصاف حیوانیه‌ای که در نفس وی پدید گردیده وقتی خیلی قوت گرفت ممکن است در ظاهر و در صورت نمایان گردد، اگر چه محل ظهور و بروز ملکات نفسانی «یوم تَبْلَى السَّرَائِرُ» یعنی روز قیامت است چنانچه در اخبار بسیار رسیده که در قیامت هر کسی بصورت ملکات نفسانی خود وارد محشر میگردد، لکن ممکن است در اینکه عالم نیز گاهی برای عبرت دیگران یا باظهار معجزه پیمبران یا حکمت دیگری ظهور نماید.

خلاصه تناسخ که روحی جدا شود از بدن شخصی و تعلق گیرد بجنین در رحم مطلب دیگری است، و مسخ که بدن زنده از صورت اصلی انسانی بصورت حیوانی در آید مطلب دیگر، اولی محال و غیر ممکن و دومی ممکن و واقع زیرا که در مسخ ماده بدن و طبیعت بحال خود باقی است صورت عرضی تغییر یافته لکن در تناسخ بکلی روح از بدن جدا گردیده و بدن دیگری تعلق گیرد.

پس آن فردی از بشر که بصورت بوزینه در آمده آن همان شخص است که بوده صورت عرضی و هیكل بدن وی تغییر نموده نه اینکه حقیقت روح یا حقیقت بدن وی تغییر یافته باشد پس وی انسان بوزینه نماست یعنی باعتبار ملکه و صفت بوزینه‌ای که در وی رسوخ یافته صورت بوزینه بخود گرفته و شاید کسانی که مسخ شدند و بصورت بوزینه درآمدند می- فهمیدند صورت آنها عوض شده و دیگران نیز آنها را میشناختند چنانچه در قیامت همین طور است که با اینکه هر کسی بصورت اعمال خود ظاهر میگردد هم خودش خود را میشناسد و هم دیگران میفهمند که اینکه فلانی است که بصورت اعمالش جلوه گری نموده.

صفحه : ۳۶۳

و اعتراض به اینکه انسان عبارت از همین هیكل و صورت مخصوص است و در جایی که اینکه هیكل و اینکه صورت تبدیل یابد و بشکل دیگر در آید اینکه شخص معدوم گشته و شیء دیگر بوجود آمده پس اینکه از قبیل ایجاد و اعدام بشمار میرود و نمیتوان گفت حقیقت همان حقیقت انسانی است، صورت عرضی عوض شده.

پاسخ گوئیم چگونه توان انسان را عبارت از همین هیكل محسوس دانست در صورتی که علی الدوام صورت در تغییر و تبدیل و عوض ما یتحلل است و هر کسی بوجدان خود میداند که با اینهمه تبدیلات و تغییراتی که در تمام عمر از فریبی و لاغری از پیری و جوانی از رنگ و شکل یافته حقیقت و هویت وی همان است که بوده پس بتغییر شکل هویت انسانی عوض نخواهد شد.

صفحه : ۳۶۴

[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۱]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالَ

إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سَئِمَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَمَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

ترجمه:

وقتی موسی بقوم خود گفت بامر خدا گاوی بکشید گفتند ما را مسخره می‌نمایی «کشتن گاو با یافتن قاتل چه مناسبت دارد» موسی گفت پناه میبرم بخدا از اینکه سخن هجو گویم که اینکه کار مردم نادانست قوم گفتند از خدا بخواه که خصوصیت و چگونگی گاو را معین نماید، موسی گفت خدا میفرماید آن گاوی است نه پیر از کار افتاده و نه جوان کار نکرده بلکه میانه اینکه دو حال باشد حال که معین شد آنچه مأمورید انجام دهید، باز گفتند از خدا بخواه که رنگ گاو را نیز معین نماید موسی گفت خدا میفرماید گاو زرد زرّینی باشد که رنگ آن بینندگان را بفرح آورد، باز گفتند از خدا بخواه چگونگی آن گاو را کاملاً برای ما روشن نماید که هنوز امر برای ما مشتبه است چون رفع اشتباه شود البته اطاعت

صفحه : ۳۶۵

نمائیم و بخواست خداوند هر آینه هدایت می‌یابیم،

موسی گفت خدا میفرماید آن گاو آن قدر رام نباشد که زمین بکند و شخم زند و نه آنکه آب کشی نماید و کشت و زراعت را آب دهد و هم بی‌عیب و یک رنگ باشد، قوم گفتند اکنون حقیقت را روشن نمودی و گاوی بهمان اوصاف کشتند، لکن نزدیک بود در اینکه کار نیز نافرمانی کنند.

(توضیح آیات)

اینکه آیات حکایت بقره بنی اسرائیل است و بهمین مناسبت اینکه سوره را سوره بقره نامیده‌اند، گاو ماده را بقره و ناقه گویند و گاو نر را ثور نامند.

حکایت گاو چنانچه مفسرین گفته‌اند اینکه است که در بنی اسرائیل کشته‌ای یافتند عامیل نام و ندانستند قاتل وی کیست، و در سبب کشتن او بین مفسرین گفتاری است:

۱- مردی بود در بنی اسرائیل بسیار متمول و ثروتمند و وارث وی منحصر بود بیک پسر عمو آن پسر عمو میخواست او بمیرد و مال او را ببرد او را کشت تا مال او را بردارد. (عطا و سدی) ۲- عامیل زن صاحب جمالی داشت و پسر عموی او عاشق و مایل او بود و میخواست با او ازدواج کند عامیل را کشت تا بمراد خود برسد.

۳- عامیل دختر باجمالی داشت پسر عموی او آن دختر را خواستگاری نمود عامیل قبول نمود اینکه بود که او را کشت که دختر را بگیرد. (کلبی) ۴- بنی اسرائیل مسجدی داشتند دوازده در داشت بعد از اسباط بنی اسرائیل کشته عامیل را نزد دری از آن درها یافتند و از آن درب بدرج دیگر کشیدند اینکه بود که بین بنی اسرائیل نزاع واقع شد آمدند نزد حضرت موسی که قاتل او را پیدا کند. (عکرمه)

صفحه : ۳۶۶

۵- عامیل را پسر عموی او وی را کشت و شبانه کشته او را در خانه مردی انداخت صبح آمد و مطالبه خون بهاء او را نمود بین بنی اسرائیل نزاع واقع گردید آمدند نزد حضرت موسی علیه السلام و گفتند از خدا بخواه که قاتل را بر ما معلوم کند اینکه بود که چنین دستور رسید. (ابن سیرین) قَالُوا أَتَّخِذُنا هُزُواً در کلمه «هزوا» مثل «کفوا» در سوره توحید سه نحو قرائت شده «هزوا و کفوا» بتخفیف همزه و تشدید و او در هر دو و «هزوا و کفوا» بتشدید همزه در هر دو که همزه را مشدد گردانند و او را تخفیف دهند و «هزوا و کفوا» بتشدید و او بدون همزه و اینکه ضمه دهند زاء در هزوا و کاف در کفوا را.

ادْعُ لَنَا رَبَّكَ دعا نمودن در باره کسی صادق آید که مرتبه وی نازل تر و پست تر از مدعو و خوانده شده باشد و در غیر چنین موردی نیز مجازا استعمال شده.

يُبَيِّنُ لَنَا ما هِيَ چون بنی اسرائیل کشتن گاو را با زنده شدن کشته بی مناسبت نمیدانستند چنین گمان میکردند که اینکه اثر بایست در گاو بخصوص باشد و ندانستند که زنده شدن کشته اثر دعاء حضرت موسی (ع) است اینکه بود که در مقام خصوصیات گاو برآمدند و گفتند برای ما بیان نما که آن چه گاوی است.

إِنَّها بَقْرَةٌ لا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَواں گاوی است نه بزرگ و نه کوچک نه پیر و نه جوان آنچه مأمورید

صفحه : ۳۶۷

عمل کنید گویند «فارض» گاوی است که از بسیاری سن و پری نازا گردد و «بکر» گاو جوانی است که بحد زائیدن نرسیده باشد باز اسرار نمودند.

ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبَيِّنُ لَنَا ما لَوْئِها از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن کند که بایستی آن گاو چه رنگ باشد.

قال إِنَّه يَقُولُ إِنَّها بَقْرَةٌ صَفراءُ فاقِعٌ لَوئِها تَسِيرُ الناظِرِينَ آن گاوی است زرین و صفای رنگ آن طوری است که نظر کنندگان را مسرور میگرداند، باز لجاجت ورزیدند و گفتند إِنَّ البَقْرَ تَشابَه عَلَينا گفتند گاوها شبیه بیکدیگرند و هنوز مطلب برای ما خوب واضح نیست فرمود آن گاوی است که نه زمین شخم زند و بشکافد و نه آب کشی میکنند مُسَلَّمَةٌ لا شَئَه فِها گاوی است یک رنگ و بی عیب گفتند الآن جئت بِالْحَقِّ اکنون حقیقت معلوم شد و اشتباه برطرف گردید.

ابو الفتوح رازی در تفسیر خود اینکه جمله اخیر را دلیل میگیرد برای عقیده خود که اصلاً از اول مأمور بچنین گاوی بودند لکن مشهور بین مفسرین مطابق با اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینست که اگر از همان امر اول إِنَّ الله يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً گاوی را ذبح نموده بودند کافی بود و بمطلب خود میرسیدند چون اصرار نمودند و ایراد کردند از روی لجاجتی که گویا در طبیعت آنها نهفته بود کار را برای خود مشکل نمودند.

صفحه : ۳۶۸

[سوره البقره (۲): آیات ۷۲ تا ۷۴]

اشاره

وَ إِذِ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيها وَ الله مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقلنا اضربوه ببعضها كَذَلِكَ يُحَي اللّهُ المَوتى وَ يُرِىكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ

تَعْقُلُونَ (۷۳) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُهَا فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

ترجمه:

بیاد آرید وقتی که نفسی را کشتید و در موضوع آن یکدیگر را متهم نموده و نزاع پیا نمودید و خداوند آنچه را پنهان داشتید آشکار نمود، پس گفتیم پاره‌ای از اعضاء آن گاو را بر بدن کشته زنده تا ببینند اینکه طور خداوند مردگان را زنده میگرداند و قدرت کامله خود را برای شما آشکار مینماید که شاید شما تعقل و تفکر نمائید «و آثار قدرت را مشاهده نمائید» پس با اینکه معجزه باز چنان سخت دل شدید که دلهايتان چون سنگ بلکه سخت تر از سنگ گردید زیرا که از پاره‌ای از سنگها نهرها بجوشد و از پاره دیگر سنگها بشکافد و آبی بیرون آید و پاره‌ای از ترس خداوند فرود آیند «ای سنگدلان بترسید» که خدا از کردار شما غافل نیست.

(توضیح آیات)

اشاره

كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى هَمِينَ طوری که خداوند عامیل را زنده گردانید تا اینکه بشما بنماید آیات و نشانه‌های قدرت خود را همین طور در قیامت زنده میگرداند مرده‌ها را.

صفحه : ۳۶۹

وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و اینکه همه کرامت و آثار قدرت را مشاهده کنید شاید تعقل و تدبر نمائید در زنده شدن عاملی البته اسراری نهفته یکی از آنها شاید اینکه باشد که بدانند و مشاهده نمایند که انسان بعد از زندگانی دنیا در عالم برزخ وجود دارد و بمردن فانی نمیگردد و دیگر آنکه قدرت و توانایی حق را معاینه نمایند که چگونه در قیامت مرده‌ها را زنده میگرداند چنانچه در آخر آیه فرموده كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ هَمِينَ طوری که خداوند عامیل را در حضور شما زنده گردانید همین طور در قیامت مرده‌ها را زنده میگرداند و اینها نشانها و آیات حقانی است که شاید شما قدری بخود آئید و تعقل و تدبر نمائید در آثار قدرت ازلی.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً تشبیه مینماید قساوت قلب بنی اسرائیل را بصلابت و سختی سنگ بلکه بدتر زیرا که سنگ با سختی و صلابتی که دارد آبها و نهرها از آن جاری میگردد در صورتی که آب با سنگ باعتباری ضد یکدیگر و منافی با همد آید و روان است سنگ سخت و سفت است با اینکه حال از خلال سنگ سیاه خارا آب جریان مینماید و نیز بعضی از سنگها از خوف خدا از محل خود که مستقر و ثابت میباشند فرود می آیند.

مقصود از جمله اخیر و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ اینکه است که سنگ با صلابت و سختی و سنگینی که دارد بامر حق تعالی گاهی هبوط مینماید و امر تکوینی حق را اجابت میکند و اینکه سخت دلان چنان قساوت آنها را گرفته که با اینکه همه معجزات و کراماتی که از حضرت موسی علیه السلام مشاهده نمودند مثل قطعه قطعه شدن دریا، غرق شدن فرعون و فرعونیان، نجات یافتن بنی

اسرائیلیان، سایه انداختن ابر بر سر آنان،

صفحه : ۳۷۰

نزول «من و سلوی» ترجیبین و مرغ بریان شده برای خوراک آنها، منفجر گردیدن چشمه آب از سنگ، برای آشامیدن آنان، افراشتن کوه طور بالای سر آنها، زنده شدن عامل و چندین اعجاز دیگر که بیچشم خود مشاهده نمودند و آنچه معجزه و خارق العاده از رسول الله موسی بن عمران مشاهده مینمودند عوض آنکه حالت اطاعت و انکسار و شکستگی از خود نشان بدهند بر کبر و نخوت و قساوت آنها افزوده میگردد و قلب و دل آنها بطوری سیاه گردیده بود که گویا معجزات حضرت موسی (ع) یک امر عادی در نظر آنها بشمار میرفت با اینکه کمتر پیمبری از پیمبران بقدر حضرت موسی (ع) اظهار کرامت و امور خارق العاده نمود هر چه بنی اسرائیلیها بر لجاجت و تمرد می افزودند بر اظهار کرامت پیغمبر آنها افزوده میگشت برای اینکه حجت از طرف حق تعالی تمام گردد.

(ممکن است در اینجا سؤالاتی پیش آید)

- ۱- بیان چنین حکایاتی در کلام الله که بایستی تمام مطالبش حکمت آمیز باشد چه مورد دارد.
- ۲- چه مناسبت است بین کشتن گاو و زنده شدن کشته اگر خصوصیت در گاو است و لو گاو با اینکه اوصافی که در آیه بیان دارد باید هر گاوی که باین خصوصیات باشد اگر بکشته زنده گردد و اگر بدعای حضرت موسی (ع) کشته زنده شد زدن گاو کشته بر او لغو میشود، همین بخواهش حضرت بایستی کشته زنده شود و قاتل خود را نشان دهد.
- ۳- اینکه خصوصیات و اوصافی که در آیه ذکر شد چه مدخلیت دارد در آن اثر که کشته را زنده گرداند.

صفحه : ۳۷۱

(پاسخ سؤال اول)

گوئیم اولاً- در هر یک از آیات قرآنی رموز و اسراری نهفته که عقل کوچک ما نمیتواند بآنها احاطه نماید اسرار کلام الله مخصوص بآنکسی است که مخاطب بوی گردیده و پس از آن محول بخلفاء و کسانست که تالی تلو او از جانشینان و اولاد آن بزرگوارند.

و در ثانی در اینکه حکایت اسراری بنظر قاصر میرسد شاید یکی اینکه باشد که چون اینکه آیات در مقام تعداد نعمتهایی است که خداوند بنی اسرائیل عنایت نموده و یکی از آنها همین است که خداوند بخواهش آنها و بدعای حضرت موسی علیه السلام کشته را زنده گردانید که هم اعجاز باشد و بر یقین آنها افزوده شود و هم علم شهودی و عیانی پیدا نمایند به اینکه انسان بمردن فانی نمیگردد بلکه در عالم برزخ وجود دارد و نیز همه بدانند که خداوند قدرت دارد در قیامت روح بشر را بر گرداند بجسد آنها چنانچه فرمود **كَذٰلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتٰی**.

سر دیگری که ممکن است در کار باشد اینکه است که بین یهودیان در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانشمندانی بودند و میدانستند که حضرتش امی و درس نخوانده است و با اینکه حال تمام وقایع پیمبران گذشته را بطور شایستگی بیان مینماید

بفهمند که علوم آن بزرگوار از دیگری اخذ نشده بلکه از قلب آفرینش و نهاد ایجاد اخذ نموده و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

سرّ دیگر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجهود یهودیان و انکار آنان متزلزل نگردند و در دل آنها خطور ننماید که چطور شد یهودیان دانشمند که بفرموده رسول اکرم اوصاف پیغمبر را در کتاب تورات باسم و رسم خوانده و دیده‌اند

صفحه : ۳۷۲

منکر رسالت میباشند مطلب چیست، بخواهد بآنها بفهماند که یهودیان بلججت و خود خواهی و استبداد برآی که در آباء و اجداد آنها بوده بارث برده‌اند اینکه است که دل آنان را در قساوت تشبیه بسنگ بلکه سخت تر از سنگ مینماید چه قدر معجزه و کرامت از حضرت موسی (ع) دیدند و بر قساوت آنها افزوده گردید و چنین کسانی بعید نیست دانسته و فهمیده از روی تعصب و عناد ایمان نیاورند.

و نیز بآنها بفهماند که بنی اسرائیل چه مردمان نفهم بی ادبی بودند که پیغمبر مرسل خود نسبت سخریه و استهزاء میدهند که حضرتش از جفای آنها بخدا پناه ببرد «اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین». و نیز از روی نفهمی گمان میکردند که زنده شدن مقتول اثر گاو کشته است که باو بخورد اینکه بود که در سؤالات می‌افزودند و کار بر خود مشکل مینمودند.

(پاسخ سؤال دوم)

مفسرین گویند البته کشته بدعای حضرت موسی علیه السلام زنده گردید لکن چون بنی اسرائیلیان چهل روز عبادت گوساله نمودند و گاو نزد آنها منزلتی داشت خواست بآنها بفهماند که مسئول آنان اجابت نمیشود مگر وقتی که گاو را اعدام نمایند و اخباری نیز بهمین مضمون رسیده و کلام آنها را تأیید مینماید، آری انسان تا وقتی که گاو نفس بهیمی خود را نکشد روح ربانی او زنده نخواهد شد و ابراز فعالیت نخواهد نمود.

(پاسخ سؤال سوم)

اولا چنانچه از اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر می‌آید و بسیاری از مفسرین نیز گفته‌اند بهمان امر اول إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً هَر

صفحه : ۳۷۳

گاو را میکشند کافی بود و همان اثر را میبخشید که بکشته بزنند و زنده شود و قاتل خود را نشان دهد هر قدر در سؤال افزودند کار مشکل تر شد.

و ثانيا شاید حکمت در آن گاو بخصوص همان بوده که در احادیث دارد که جوان صالحی بود در بنی اسرائیل که فرمان بردار و مهربان و مطیع بود نسبت پیدر چنانچه در بعض اخبار است یا نسبت بمادر که در اخبار دیگر است و بازاء همان اطاعت و مهربانی پیدر یا مادر خداوند خواست علاوه از ثواب اخروی در دنیا نیز نفعی عاید وی گردد و در آن وقت گاو باین خصوصیات منحصر

بود بگاو آن جوان اینکه بود که حاضر شدند پوست آن گاو را پر از طلا نمایند و بوی بدهند و گاو را از او بخرند.

صفحه : ۳۷۴

[سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۷۷]

اشاره

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَضُدٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

ترجمه:

ای مؤمنین آیا طمع دارید که یهودیان بدین شما بگردند در صورتی که گروهی از آنها کلام خدا را شنیده و بدلخواه خود تحریف می- نمایند، با آنکه در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته‌اند، هر گاه بمؤمنین بر خورد نمودند گفتند ما نیز ایمان آوردیم و چون با یکدیگر خلوت کنند گویند چرا راهی که خدا برای ما گشوده (از علوم) بروی مسلمانان باز کنید تا بکمک همان علوم بر شما محاجه و خصومت کنند چرا فکر نمیکنید تعقل ندارید، آیا کفار نمیدانند که خداوند بر آنچه پنهان کنند یا آشکار نمایند آگاهست.

(توضیح آیات)

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ هَمْز «أَفَتَطْمَعُونَ» استفهام انکاری است که آیا شما مؤمنین چنین طمع دارید و منتظرید که یهودیانی که بعضی از اوصاف آباء و اجداد آنها را شماره نمودیم و آنان بارث برده‌اند با شما ایمان آرند در صورتی که جماعتی از بنی اسرائیل پس از آنکه آیات خدا را میشنیدند و تعقل میکردند آنان شناخته و فهمیده آیات خدا را تحریف میکردند و تغییر میدادند.

صفحه : ۳۷۵

يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ در اینکه آیا کلام خدا را از که میشنیدند بین مفسرین گفتاریست:

۱- از موسی علیه السلام میشنیدند. (مجاهد و عکرمه و سدی) ۲- از خدا میشنیدند و مقصود آن هفتاد نفری میباشند که موسی آنها را با خود بکوه طور برد تا کلام خدا را بشنوند. (ابن عباس) و مقاتل گفته کسانی که کلام خدا را شنیدند گفتند خداوند ما را در عمل مخیر نموده اگر خواهیم بکنیم و اگر خواهیم نکنیم و مقصود از تحریف همین است.

و اینکه آیه تأیید مینماید همان حرفی که گفته شد که اینکه همه آیاتی که در مذمت بنی اسرائیلیان و در قساوت و لجاجت آنها بیان فرموده یکی از اسرارش شاید همین باشد که مؤمنین مترلزل نگردند که چرا علماء یهود و دانشمندان آنها با علم آنها برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نمیآوردند و گمان نکنند که حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها ثابت نیست بدانند که فهمیده و دانسته خباثت نفس آنها اجازه نمیدهد سر اطاعت فرود آورند و تسلیم اوامر پیغمبر گردند و شما مؤمنین

صفحه : ۳۷۸

[سوره البقره (۲): آیات ۷۸ تا ۷۹]

اشاره

وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

ترجمه:

بعضی از عوام یهودیها که خواندن و نوشتن را ندانند تورات را جزء آرزو و آمال باطل خود میدانند و پا بست خیالات و پندار بیهوده خویشند، پس وای بر آن کسانی که از پیش خود چیزی نوشته و بخدا نسبت میدهند تا ببهای اندک (یعنی بزر و سیم بی مقدار دنیا) بفروشند وای بر آنها از آن نوشته‌ها و آنچه از آن بدست آرند.

(توضیح آیات)

وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ «منهم» من برای تبعیض است یعنی بعضی از یهودیان امی میباشند که تورات را نمیدانند و نتوانند بخوانند و بنویسند و بین دانشمندان گفتگو است که چرا کسانی که خواندن و نوشتن را نتوانند آنان را امی گویند، بعضی گفته‌اند امی منسوب است بامه که خلقت باشد یعنی آنها بر همین خلقت اول که چیزی نمیدانستند مانده‌اند و چیزی نیاموخته‌اند، بعض دیگر گویند منسوب بعامه است یعنی داخل در عامه خلقت نه داخل در خواص که دانشمندان باشند، کسی دیگر گفته (امی) منسوب بام یعنی مادر است و آنها را امی گویند از جهت آنکه بر همان حال ولادت مانده‌اند. بعضی یهود نمیدانند کتاب را مگر آنچه را از بر و از دهنها میشنوند و یاد گرفته‌اند و گفته‌اند «امانی» بمعنی تمنی و امیدواری است که عوام

صفحه : ۳۷۹

یهودیه تمنای باطل میکنند مثل اینکه میگفتند نحن أبناء الله و أجبأؤه سوره مائده آیه ۲۱، ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم، و نیز میگفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا سوره بقره آیه ۱۰۵، و امثال اینها که از روی جهل و نادانی بر خود منصب و مقامی امیدوار بودند و این هم إِلَّا يَظُنُّونَ علماء نحو گویند هر جا بعد از ان، آلا باشد بمعنی نفی است یعنی اینها در آن آرزو و آمالی که در دل خود میروراند یقین بواقعیت و حقیقت آن ندارند بوهم و گمان موهوماتی را حقیقت می‌پندارند و پایبند آن گشته‌اند. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که «ویل وادی است در جهنم که بقدری گود است که وقتی که کافر را در آنجا افکنند چهل سال پائین میرود و بقعر آن نرسد و بین مفسرین نیز در معنی ویل گفتاری است:

۱- وادی است در جهنم که کوه‌های دنیا در وی افکنند فرو برد (سعید مسیب) ۲- وادی است در دوزخ پر از خون و ریم. (ابن زید)
 ۳- کنایه از سختی عذاب است. (عبد الله عباس) ۴- ویل کلمه ایست که هر مصیبت زده‌ای در حال مصیبت میگوید مثل اینکه میگوید ویله، ویل له، ویح له، ویب له، و امثال اینها که لغاتی است در اینکه معنی. (ابن کیسان) مثل اینکه ما در حال مصیبت یا غیر مصیبت در سختی‌های روزگار می‌گوییم وای وای که شاید مأخوذ از همان ویل باشد

صفحه : ۳۸۰

خلاصه ویل برای کسانی است که بدست خود کتاب مینویسند.

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه بود که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برسالت آمد یهودیان دیدند اینکه شخص دارای همان اوصافی است که در تورات نوشته شده که پیغمبر آخر الزمان «مردی است نیکو صورت، سیاه چشم، جعد مو، و رق تورات را گرفتند و بجای آن نوشتند پیغمبر آخر الزمان مردی باشد کوتاه بالا، ازرق چشم، سرخ مو، وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه هجرت فرمود و بمدینه آمد یهودیها بآن علاماتی که در تورات دیده بودند او را شناختند آمدند نزد رؤساء خود و گفتند اینکه همان پیغمبری است که در تورات معرفی شده آنها گفتند اینکه طور نیست و آن و رق توراتی که خود نوشته بودند نزد آنها آوردند و آنها را فریب دادند.

لِيَشْرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا علمای یهود بخواهش رؤسای یهودیها کتاب تورات را تحریف مینمودند و آنچه در صفات و علامات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا ثبت شده بود عوض می کردند و از رؤساء پول میگرفتند و آنچه می گرفتند و لو آنکه مال بسیار بوده لکن در مقابل اینکه عمل شنیع متاع و ثروت دنیا هر قدر هم که زیاد بنظر آید در واقع اندک بشمار میرود و به هیچ وجه با هم مقابلی نمی کند اینکه است که ثمنی که می گرفتند متصف نموده بقلت.

وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ و بازاء عمل آنها ویل که شاید مقصود همان چاه جهنم باشد که دو آن حدیث گفته شد برای خود کسب نموده و آماده کرده‌اند.

صفحه : ۳۸۱

[سوره البقره (۲): آیات ۸۰ تا ۸۳]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۸۳)

ترجمه:

گفتند خداوند هرگز ما را عذاب نکند مگر چند روز معدودی (هفت روز یا چهل روز) بگو بانان آیا بر اینکه ادعاء خود از خدا عهد و پیمانی گرفته‌اید که آن عهد تخلف پذیر نباشد یا از روی عقیده جاهلانه خود و از روی ندانستگی و نفهمی چیزی نسبت

بخدا میدهد،

آری هر کس اعمال زشتی کسب کرد و کردار بدی باو احاطه نمود چنین کسی اهل دوزخ است و در آتش همیشه معذب و جاویدانست،

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته نمودند آنان اهل بهشت و پیوسته در بهشت جاوید و متنعم خواهند بود، و یاد آرید وقتی که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که غیر خدا را نپرستند و در باره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران نیکی کنند و بزبان خوش با مردم تکلم نمایند پس شما (طایفه یهود) عهد خدا را شکسته و روی گردانیدید مگر اندکی از شما و شما کسانی هستید که از حکم خدا برگشتید.

صفحه : ۳۸۲

(توضیح آیات)

قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً يَهُودِيَانِ بُوْهُم نَاقِصٌ خُودٍ چَينِ گَمان مِکَردنَد کَہ بَرای آدَم گَنه کَار چَند رُوزی بَيشتر عَذاب نِست، و در اینکَہ مَقصُود از آن (ایام مَعْدُودَہ) چَند رُوز است بَين مَفسَرن گَفتاری است:

۱- چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مدینه آمد یهودیان گفتند مدت عمر دنیا هفت هزار سال است و خدای تعالی ما را بهر هزار سالی یک روز عذاب خواهد نمود و مدت اقامت ما در عذاب هفت روز بیشتر نخواهد بود.

(عبد الله عباس و مجاهد) ۲- چون مدت گوساله پرستیدن بنی اسرائیلیان چهل روز بوده آنها میگفتند خداوند ما را چهل روز عذاب خواهد نمود. (قتاده و عطا) قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا خُطَابَ بَرَسُولِ خُودِ کَردَہ مِیفرماید ای مُحَمَّد صَلی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بَگُو باینها آیا شما عهد و میثاق از خدا گرفته‌اید که بیشتر از چند روزی عذاب بما نرسد فلن یخلف الله عهدہ و هرگز خداوند بر خلاف عهد و میثاق خود عمل نکند، همزه أَتَّخَذْتُمْ همزه استفهام است و در اصل اینکه طور بوده (أ اتخذتم) همزه وصل را انداختند أَتَّخَذْتُمْ شُد، بلی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحَاطَ بِهَ خَطِیئَتِہُ خُداوند در مَقام رَد کلام اینها برآمده که اینکه طور نیست که گمان کرده‌اند که عذاب آنان چند روز معدودی باشد، آری عذاب در خور گناهست مَن کَسَبَ سَیِّئَةً کسی که فعل و عملش خطا و عصیان شد

صفحه : ۳۸۳

وَ أَحَاطَ بِهَ خَطِیئَتِہُ و حالت مخالفت نمودن مولا بر وی غالب گردید بطوری که تمام شرایش وجود او را فرا گرفت و خطا کردن و عصیان ورزیدن عادت و ملکه او گردید فَأَوْلئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ چَينِ کَسانی با آتِش مَصاب و مَهراند زِیرا کَہ آن مَلَکات رَدِیَہ و اوصاف رذیله که در اثر مداومت بر معاصی در نفس و سریره خود اندوخته‌اند ملازم با آتش است.

طبرسی در تفسیر خود چنین گوید که در معنی «سَیئَةً» گفتاری است:

۱- مقصود از سیئه در اینجا شرک است. (ابن عباس و مجاهد و قتاده) ۲- سیئه گناه کبیره‌ای است که خداوند وعده عذاب بر آن داده.

(السدی) ۳- کبیره‌ای است که مجازات آن آتش است. (حسن) و گفتار اول موافق مذهب و طریقه ماست زیرا که فقط شرک است که باعث خود در آتش جهنم میشود و در معنی «احاطت به خطیئته» دو احتمال داده شده:

۱- خطا و گناه هر جانبی بوی احاطه نموده کقوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْکَافِرِینَ ۲- احاطت بمعنی هلاکت است مثل قوله تعالی إلیا أن یحاط بکم و قوله وَ ظَنُّوا أَنَّهُم أُحِيطَ بِهِمْ و تمام اینها بمعنی هلاکت است و مقصود اینکه است که چنین اشخاص راه

نجات بروی آنها بسته گردیده این عباس گفته اهل ایمان مشمول اینکه آیه نیستند زیرا که معنی احاطه سیئه اینکه است که گناه از تمام جهات بآنها احاطه نموده و اهل ایمان را وعده خلود در بهشت و ثواب دائمی داده بقوله سبحانه وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ثواب دائمی با عقاب دائمی جمع نخواهد شد. (پایان کلام طبرسی)

صفحه : ۳۸۴

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ و یاد آر وقتی که گرفتیم عهد و پیمان از بنی اسرائیل که غیر خدا را پرستش نمایند و عبادت و بندگی آنها مخصوص بحق باشد، و بعضی مفسرین گفته «لا تعبدون الا الله» نهی است در صورت خبر و دلالت دارد بر شدت اهتمام بر اینکه عبادت نکنند مگر خدا را.

لا- تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ دو طور قرائت شده: ۱- «لا- يعبدون» بیا غیبت یعنی عبادت نمیکنند قول (ابن کثیر و حمزه و کسایی) ۲- «لا تعبدون» بقاء خطاب عقیده باقی قراء است یعنی از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که شما بنی اسرائیلیان عبادت نکنید مگر خدا را و هر یک از اینها دلیلی برای اثبات مدعای خود آورده‌اند.

وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و اینکه احسان بوالدین را عطف داده به «لا- تعبدوا» و آن را در ردیف عبودیت و بندگی خود آورده برای اهمیت آن است که همین طوری که وظیفه انسان اینکه است که عبادت و بندگی نماید مبدء خود را که از نیستی وی را بهشتی آورده و تمام لوازم زندگانی او را بنیکوترین و جهی ترتیب داده، همین طور پدر و مادر چون واسطه در تربیت و نشو و ارتقاء او میباشند البته بحکم عقل انسان وظیفه شناس میداند که بایستی بازاء احسان پدر و مادر و پیدایش زحمات آنان از هیچگونه محبت و احسانی در باره آنها خود داری ننماید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ و ظاهراً اینکه آیات ارشاد عقلی است که با اوامر مولوی توأم گردیده.

وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا مراتب احسان را مرتب فرموده و قرابت را مورد احسان قرار داده و از مرتبه اعلاى قرابت گرفته زیرا که پدر و مادر شجره وجود انسانند و یکی

صفحه : ۳۸۵

از معدّات و شرایط پیدایش وجود ویند و از علل مادّی بشمار می‌آیند و پس از آن هر که نزدیک‌تر است بانسان بایستی وی را مورد احسان قرار داد و پس از قرابت، یتیمان بی‌پدر را چون سرپرستار ندارند اهمیت آنها به اینکه مورد احسان واقع گردند بیشتر از غیر است، و پس از آن فقیران آشفته حال بی بضاعت را مورد احسان قرار داده و پس از آن بطور کلی امر فرموده که نسبت بتمام افراد بشر با لهجه نیکو و کلام نیک تکلم نمائید و ظاهراً مقصود از «ناس» جنس بشر است خواه مؤمن و متقی باشد یا کافر و گنه‌کار، خواه نزدیک و هم وطن و هم مشرب باشد یا دور.

بعضی از مفسرین گویند جمله «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» به آیات جهاد نسخ گردیده و اینکه حکم مخصوص بمؤمنین است که با لهجه نیکو با یک دیگر تکلم نمایند، لکن ظاهراً آیه بر عموم خود باقی است زیرا که دستور جهاد مطلب دیگری است و اینجا در مقام معاشرت و معاملات است و با هم منافی نیست، در کتاب کافی از ابی جعفر علیه السّلام چنین روایت میکنند که در تفسیر آیه فرموده «سخن گوئید با مردم بهتر از آنچه میل دارید با شما سخن گویند» خلاصه اینها وظیفه انسان است راجع بامور اجتماعی و تمدن بشری و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ عطف بدستورات جلو است که بنی اسرائیل مأمور بودند نماز را پای دارند و زکاة مال خود را بدهند، نماز و روزه و زکاة و کلیات تکالیف و اصول احکام در تمام ادیان بوده و هست منتهی هر وقتی و دوره‌ای باقتضای زمان و مردمان وقت خصوصیات آن تغییر نموده.

دوره اول از خلقت بین افراد مردم و حیوان چندان تفاوتی بنظر نمی‌آمده چنانچه از قرآن توان استفاده نمود که وقتی قایل پسر حضرت آدم (ع) هابیل برادر خود را کشت متحیر ماند که جسد وی را چه کند

صفحه : ۳۸۶

بارشاد کلاغی او را دفن نمود، و نیز تاریخ قرنهای سابق نشان می‌دهد که در اوائل خلقت بشر، مردم چه قدر بیخرد و کم جرزه و نفهم بودند و صفات انسانیت در آنها کمتر یافت میشد و نیز نیروی حیاتی در آنان بندرت ظهور و بروز داشت تا آنکه بتوسط پیمبران و سفراء الهی کم کم افراد بشر رو بترقی آمدند، در زمان نوح پیغمبر (ع) پس از طوفان، عالم انسانیت اندازه‌ای رو بکمال آمد پس از آن بتوسط حضرت موسی (ع) چنانچه آیات قرآنی نشان می‌دهد که بنی اسرائیلیان چه مردمان سفیه مادی لجوج متکبر بودند و فقط عالم را عالم ماده و موجودات را منحصر بمحسوسات میدانستند و شاید مبدء عالم را نیز قوه و متعلق بمادیات می‌پنداشتند زیرا قصور عقل آنها بود که آنان را در ظلمت طبیعت نگاه داشته و نمی‌گذاشت قدمی از حکم طبیعت و امور مادی فراتر گذارند و در معقولات سیر نمایند و اگر خوب بنگری می‌بینی متمدین امروزه و کسانی که خود و امثال خود را از روشنفکران و دانشمندان می‌پندارند درجه فهم و دانش آنان از درجه حس و محسوسات بالا نمی‌رود هر چه هست ماده و عوارض ماده میدانند.

خلاصه چون عالم خلقت رو بتکامل است در هر زمان و دوره‌ای موقعیت داشته که قانون بخصوصی از طرف اله عالم تأسیس گردد و مردم را بجاده حق و حقیقت رهبری نماید، و البته قوانین الهی بمقتضی زمان و مناسب مردمان هر زمانی تفاوت مینماید اینکه است که قوانین و مقررات شرایع و ادیان مختصر تفاوتی در جزئیات آنها دیده میشود، مثل اینکه در شریعت جناب موسی (ع) چون بنی اسرائیلیان مردمان دل سخت متعصب بی‌خردی بودند تکالیف شاقه برای آنها تأسیس گردید هر قدر بر لجاجت و ضدیت می‌افزودند تکلیف را بر خود مشکلتر مینمودند و نیز چون مردمان مادی و طبیعی بودند درب معنویات بروی آنها بسته بود سنن و آداب و وظائف دینی آنها

صفحه : ۳۸۷

نیز از طریق امور طبیعی تأسیس شده بود، زمان حضرت عیسی (ع) رهبانین و زهاد بین مردم یافت گردید اینکه بود که جناب عیسی (ع) مردم را بزهد و گوشه‌گیری و ترک دنیا دعوت مینمود، و اینکه دو طریقه اگر چه هر یک بجای خود درست و مطابق حکمت بوده، لکن نسبت بقا...S... عدل طریقه موسی (ع) در طرف افراط و طریقه عیسی (ع) در طرف تفریط واقع شده بود لکن طریق اسلام در حد اعتدال و نقطه وسط بین افراط و تفریط واقع گردیده که اگر قوانین و مقررات آن سر سوزنی کم گردد در طرف تفریط می‌افتد و اگر سر سوزنی زیاد گردد بطرف افراط واقع میگردد، اینکه است که قانون اسلام نسخ بردار نیست، و موقعیت برای استکمال باقی نگذاشته و نیز چنین قانون مضبوط جامعی که تمامی حرکات و افعال و اعمال مردم را مستوعب گردد که هیچ عمل و فعلی از انسان سر نمیزند مگر آنکه راجع بان دستوری دارد، در هیچ دین و شریعتی باین جامعیت و کاملیت دیده نشده اینکه است که بایستی اینکه پیغمبر آخرین پیمبران و شریعت او آخرین شرایع باشد و دین او تا قیامت باقی بماند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ. شما بنی اسرائیلیان بعد از پیمان عهد خود شکستید و از حکم حق تعالی اعراض نمودید مگر عده محدودی از شما که بعهد و پیمان خود وفا نمودند.

صفحه : ۳۸۸

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هِيَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

ترجمه:

و یاد آرید وقتی که از شما عهد گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود نرانید و پس از آنکه بر آن عهد اقرار نمودید و خود شما بر اقرار خودتان گواهید، پس از آن عهد و پیمان شما بر همان «خوی بد اسلاف خودید» که خون یکدیگر میریزید و مردمان ضعیف را از شهر و دیار خود میرانید و بر ستم بر ضعیفان همدست و پشتیبان یکدیگرید و چون اسیرانی میگیرید برای رها کردن آنان فدیة میگیرید در صورتی که رها کردن و خارج نمودن آنها برای شما حرام شده آیا شما برخی از احکام تورات ایمان دارید و بعضی دیگر کافر میشوید پس جزاء چنین کردار زشتی چیست مگر خواری و ذلت در اینکه جهان و در روز قیامت باز گشت شما بسخت‌ترین عذاب است و خداوند از کردار شما غافل نیست.

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ ای بنی اسرائیلیان بیاد آرید وقتی را که از شما «آباء و اجداد شما»

صفحه : ۳۸۹

عهد و میثاق گرفتیم که خون خود نریزید یعنی خون یکدیگر که از یک طایفه و یک ملت و یک جنس میباشید بمنزله ریختن خون خود شما است و لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و خود را از خانه‌ها و شهرهای خود بیرون نکنید، کسی خود را نمی‌کشد و خون خود را نمیریزد و نیز کسی خود را از خانه و دیار خود بیرون نمیکند، مفسرین گویند چون اهل یک کیش و یک ملت مجموعاً بمنزله یک نفر میباشند لهذا کشتن بعضی از آنها بمنزله کشتن همه آنها است چنانچه فرموده «المؤمنون کنفس واحده» معنی دیگری نیز کرده‌اند که چون در شرع قصاص ثابت است کشتن غیر بمنزله کشتن خود شخص بشمار میرود چنانچه فرمود وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ قَاتِلِ بِقِصَاصِ كِشْتِنِ غَيْرِ گویا خود را کشته.

و جماعتی از مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در شأن بنی قریظه و بنی نضیر فرود آمده که خداوند دستور فرموده که آنان یکدیگر را نکشند و کسی را از شهر و دیار خود بیرون نکنند و قوی در مال ضعیف تصرف عدوانی ننماید و اگر از ایشان اسیری گرفتند بدون فدیة گرفتن آنها را رها نمایند.

ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ پس از آن اقرار گردید و پیمان بستید و شما شاهد و گواهید بر اینکه عهد و پیمان، و بین مفسرین گفتگو

است که آیا اینکه اقرار و گواهی دادن راجع بیهودیان عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است یا مثل آیات پیش راجع بنی اسرائیلیان است بعضی چنین معتقدند که راجع بنی اسرائیل است و بعضی گویند «و انتم» حال است و راجع بیهودیان میباشد یعنی و حال آنکه شما یهودیان در کتابهای خود مشاهده میکنید که آنها چگونه خلاف عهد و پیمان نمودند.

صفحه : ۳۹۰

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِقَاعِدِ عَرَبِيَّةٍ بَايَسْتِي «یا هؤلاء» باشد لکن عادت عرب اینکه است که هر جا مطلب واضح باشد منادا را بدون «یا» می‌آورند مثل قوله تعالی يُوسُفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا كَمَا بَايَسْتِي «یا یوسف» باشد «یا» را انداخته‌اند، و بر خلاف دستور ما که نهی نمودیم از اینکه یکدیگر را بکشید «تقتلون انفسکم» خود کشی میکنید شاید اینکه کشتن غیر را بمنزله کشتن نفس خودشان قرار داد برای اینکه باشد که لازمه کشتن برخی از آنها برخ دیگر را کشتن خودشانست، نظر به اینکه وقتی جماعتی و طایفه‌ای بعضی بعض دیگر را بکشند البته ضعیف میگردند و در اثر ضعف دشمن بر آنان مسلط میگردد و دمار از روزگار آنها بر می‌آورد.

تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ پشت انسان یا حیوان را ظهر گویند، شما بنی اسرائیلیان در عصیان ورزیدن و مخالفت امر تورات نمودن پشتیبان یکدیگرید، وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ و شما بنی اسرائیلیان با اینکه اهل کیش و ملت خود که بمنزله خود شما بشمار میروند میکشید و باکی از کشتن آنها ندارید وقتی اسیری در دست آنها مبینید فدیة میگیرید در صورتی که کشتن و بیرون کردن آنان و فدیة گرفتن و اسیر را در دست دشمن گذاشتن تمام اینها برای شما حرام است.

أَفْتَوْمُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ آيَاتِ تورات از روی دلخواه خود عمل میکنید و آنچه را که بنفع خودتان گمان میکنید بآن ایمان دارید و آنچه بر خلاف میل و دلخواه خودتان است کفران میورزید، در شأن نزول آیه گویند در

صفحه : ۳۹۱

مدینه دو طایفه بودند از یهود یکی را قریظه و دیگری را نظیر میگفتند و دو قبیله دیگری نیز قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند که یکی را اوس و دیگری را خزرج میگفتند، بنی قریظه با اوس یکی و همدست شدند و طائفه نظیر با خزرج اتفاق کردند و با هم جنگ نمودند، و آنهایی که غالب شدند طایفه دیگر را از منزل و دیار خودشان بیرون کردند و اسیرانی از آنها میگرفتند و بدست دشمن میگذاشتند و اینها بر خلاف حکم تورات بود.

جامعه بشری تحت سه حالت واقع میگردد

اول- حالت رفاهیت و سعادت و فضیلت، دوم- حالت اضطراب و سختی سوم- حالت فناء و اضمحلال و نیستی و ناموس خلقت روی اینکه سه پایه دور میزند فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

و در اینکه آیات معجز نما اشاره مینماید که اینکه حالات سه گانه بعضی مترتب بر بعض دیگرند و برای سعادت بشری مبنا و اصول و قواعدی بیان میکند که اگر افراد جامعه مراعات آن اصول نمایند سعادت و فضیلت خود را تأمین نموده‌اند.

اصول هشت گانه‌ای که در اینکه آیات تذکر میدهد

۱- عبادت الله، ۲- احسان بوالدین، ۳- صلح رحم، ۴- اکرام یتیم، ۵- نیکی بفقیر و مراعات حال مسکین، ۶- حسن معاشرت و سخن گفتن با مردم بلهجه نیکو، ۷- پبای داشتن نماز، ۸- عطا کردن زکاة، که هر یک از اینها یکی از اصول اجتماعات و تمدن بشری بشمار میرود مخصوصاً نماز و زکاة که دو رکن از ارکان عبادت و بمنزله دو چرخ زندگانی است که محور جامعه بشری بدوران میچرخد.

حالت دومی که جامعه و یک ملتی بخود میگیرد حالت اضطراب

صفحه : ۳۹۲

و وحشت است و آن وقتی است که جامعه و اهل ملت و جماعت اینکه اصول هشت گانه را مراعات نمایند مثل اینکه ترک عبادت کنند و از ذکر حق تعالی اعراض نمایند و مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً سوره طه آیه ۱۲۳، کسی که از ذکر حق تعالی اعراض نمود زندگانی وی سخت و مشکل میشود، و نیز کسی که قطع رحم کند و با مردم بکج خلقی و با لهجه درشت تکلم نماید، و مراعات حال فقیر و بینوا ننماید و نماز و زکاة که دو رکن از ایمان بشمار میرود و سبب ارتباط و ائتلاف بین افراد یک ملت و جامعه بشری است ترک نماید البته افراد چنین ملتی در سختی و اضطراب می افتند زیرا وقتی انسان بترک عبادت و بندگی اعراض از حق نمود و قلب و سریره وی از نور ایمان خالی گردید نفس شریر بر وی غالب میگردد آن وقت تحت تأثیر قوای شهویّه و غضبیّه واقع میگردد و حالت سبعیّت و بهیمیّت بر وی غالب میگردد و حیوانی میشود خورنده و درنده و از مرتبه انسانیت ساقط میگردد اینکه است که حالت اضطراب بوی دست میدهد و بهیچ چیز آرامش نمی یابد و قناعت و بردباری از وی سلب میگردد و در نتیجه احسان پبدر و مادر و خویشان و نزدیکان نمیکند و نیز بفقراء و بینوایان ترحم نمیکند و چون حالت غضب بر وی استیلاء دارد حسن معاشرت و صراحت در گفتار و ملایمت در کردار از وی گرفته میشود و عوض اینکه با مردم با لهجه نیکو تکلم نماید درشتی و فحاشی مینماید.

حالت سومی که جامعه بخود میگیرد حالت زوال و نیستی است، شکی نیست که هر ملت و جامعه‌ای که چنین اخلاق و صفاتی بین آنها دائر گردد و دوام یابد بزودی رو بفنا و نیستی رهسپار خواهد گردید.

ای کسی که اینکه آیات قرآنی را تلاوت می‌نمایی و از نظر خود میگذرانی قدری در آنها دقت نما و فکر خود را بکار بینداز و نظم و اسلوب کلام را

صفحه : ۳۹۳

مشاهده نما بین چگونه تمامی حالات جامعه بشری را و آنچه سبب ترقی و تعالی آنها میشود و بعکس آنچه سبب زبون و نیستی آنان میگردد در چند آیه مختصر بنیکوتر اسلوبی و طرز بدیعی بیان فرموده:

از قوله تعالی (آیه ۸۳) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ تا آخر آیه ارائه میدهد و دستور میفرماید آنچه را که ترقی و تعالی بشر منوط بآن است و در آیه ۸۴ نهی میفرماید آنچه سبب اضطراب و دشمنی بین افراد ملت و جماعت تولید مینماید و آن خون ریزی و تعدی هر یک بر دیگری است، و آیه ۸۵ اشاره ملیح دارد بآنچه سبب فنا و نیستی ملت و جماعت میگردد زیرا که کشتن اهل کیش و ملت بعضی مر بعض دیگر را و تبعید آنها از خانه و دیارشان بمنزله کشتن نفس آنها و خود آنهاست زیرا که جان و روح جامعه بستگی دارد بافراد آن جامعه وقتی بین افراد خون ریزی و فساد و پراکندگی پیدا شد البته جامعه ضعیف میگردد و در اثر ضعف دشمن بر آنان مسلط میگردد و جان و مال آنها را بتاراج میبرد اینکه است که کشتن غیر را کشتن خود آنها و اخراج غیر را اخراج خود آنها بشمار آورده.

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «فما» در مقام استفهام است که آیا جزاء او کیفر چنین اعمالی غیر از ذلت و اضمحلال در دنیا و عذاب آخرت چه میشود باشد.

إِلَّا خِزْيٌ خِزْيٌ در لغت بچند معنی آمده:

۱- مذلت و خواری، ۲- هلاکت و اعدام گردیدن، ۳- عذاب ۴- یخزی یعنی یستحیی از او شرم دارند و در اینکه خواری و ذلت بنی اسرائیلیان در دنیا بچه نحو بوده بین مفسرین گفتاری است بعضی گفته‌اند آن حکم قصاص بود که قاتل را بکشند و از روی انتقام بکشند قول دیگر

صفحه : ۳۹۴

حکم جزیه بود که آنها بطور اجبار در حالت ذلت و انکسار بدست خود جزیه را تقدیم مینمودند دیگری گفته خزی در دنیا اشاره دارد به اینکه پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حکم فرمود بنی نضیر را از شهر و دیار خودشان تبعید نمایند و مردان بنی قریظه را بکشند و زنان آنان را اسیر کنند و همین کافی نبود در کیفر اعمال زشت آنها اینکه بود که میفرماید:

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ اشدُّ الْعَذَابِ اشدُّ التفضیل است و اشاره باین است که عذاب قیامت شدیدتر و سخت‌تر است برای آنها از عذاب دنیا که کشته شدن و اسارت باشد.

صفحه : ۳۹۵

[سوره البقره (۲): آیات ۸۶ تا ۸۸]

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

ترجمه:

اینان همان کسانی میباشند که متاع و حیات دنیا را خریدند و ملک آخرت را فروختند پس در آخرت هیچ عذاب آنها تخفیف نیابد و هیچکس آنها را یاری نکند،

و ما بموسی کتاب عطا نمودیم و از پی او پیمبرانی فرستادیم و عیسی بن مریم را معجزات و حجتها دادیم و او را بتوسط روح القدس توانایی و قوت بخشیدیم، آیا هر پیمبری که از طرف کردگار عالم او امری بر خلاف میل و نفس شما آرد از روی تکبر و حسد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را بقتل میرسانید،

(جماعت کفار) پیمبران گفتند دل‌های ما در حجاب غفلت است از سخنان شما چیزی در نمی‌یابد چنین نیست (و چون دانسته و فهمیده انکار نمودند) خداوند آنها را از رحمت خود دور گردانید و اندکی از آنان ایمان آرند.

(توضیح آیات)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ اشاره بقوم یهود است که آنها چون آخرت را بدینا فروختند از آخرت بهره‌ای ندارند و چیزی که جلوگیری عذاب آنها باشد و عذاب آنان را

صفحه : ۳۹۶

تخفیف دهد درک کار نیست و چون مخالفت و دشمنی کردند با پیمبران و اولیاء الهی دوستی که بتواند شفیع آنان گردد و آنها را یاری نماید و کمک آنها باشد ندارند.

وَ آتِنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ و عیسی پسر مریم را معجزات و کراماتی عنایت نمودیم چنانچه در سوره آل عمران و سوره مائده بعضی از آن معجزات را بیان میفرماید از قبیل: زنده کردن مرده، شفا دادن کور مادر زاد، خبر دادن بآنچه خورده و ذخیره نموده بودند، ساختن کبوتری از گل و نفخه دمیدن بآن و طیران نمودن آن و غیر اینها، و معجزات پیمبران را بینه نامیده زیرا چنانچه بینه فصل خصومات میکند و شاهد بر دعوی مدعی است همین طور معجزات انبیاء شاهد و دلیل بر مدعی پیغمبری و رسالت آن بزرگواران است.

وَ آتِدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ «القدس» دو طور قرائت شده این کثیر که یکی از قراء است بسکون دال «القدس» خوانده و باقی قراء بضم دال قرائت نموده‌اند، و اینکه مقصود از روح القدس چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- مراد از «روح» روح عیسی علیه السلام است و مقصود از «قدس» حق تعالی است یعنی روحی که از مقام قدوس «الملک القدوس» بعیسی (ع) افزوده شده. (ابن کثیر) ۲- مقصود از روح القدس روح خود جناب عیسی (ع) است و قدس صفت اوست و بمعنی طهارت و پاکیزگی است که روح آن حضرت از قذارات منی و غیر آن پاک و طاهر بوده، ۳- مقصود از روح القدس جبرئیل امین است و روح نامی از نامهای

صفحه : ۳۹۷

وی است. (سدی و ضحاک و مجاهد) قول دیگر معنی قدس برکت است یعنی فرشته با برکت و استدلال نموده بقول حق تعالی قُل نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَ غَیْرِ اینها که هر کس طوری آیه را توجیه نموده.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ مَفْسِرِينَ گویند که شأن نزول آیه چنین است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله حکایت معجزات حضرت عیسی (ع) را بیهودیان گفت آنان گفتند چرا تو که مدعی رسالت و پیغمبری میباشی چنین معجزاتی نمیآوری خداوند در جواب ایراد آنها اینک آیه را نازل نمود که هر گاه پیغمبری از جانب خدا معجزه و کرامتی آورد مخالف میل شما از روی کبر و نخوت بعضی از شما تکذیب میکنند و نسبت دروغ و سحر و شعبده باو میدهید و پاره‌ای از شما در صدد قتل و ایداء او بر می آید.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ «تمام قراء «غلاف» بسکون لام قرائت کرده‌اند مگر ابن محیص که وی بضم لام «غلف» خوانده، و غلف جمع اغلف و بمعنی غلاف و پیچیدگی است.

یهودیان برسول الله (ص) گفتند قلبهای ما را پرده گرفته و مستور گردانیده حرفهای تو در ما اثر نمیکند و مقصود آنها اینک بود که دست از تبلیغ و موعظه بردار کلام تو در ما اثر ندارد و اینک نظیر آن است که خداوند از آنها حکایت میکند وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ سوره حم سجده آیه ۵.

صفحه : ۳۹۸

[سوره البقره (۲): آیات ۸۹ تا ۹۰]

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ أَنْفُسِكُمْ أَنْتُمْ فَرِحَافًا كَذِبًا وَ فَرِحَافًا تَفْتُلُونَ (۸۷) وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

ترجمه:

و چون کتاب آسمانی «قرآن» از نزد خدا برای هدایت آنها آمده با وجودی که کتاب «تورات» ایشان را تصدیق میکرد و خود آنان پیش از بعثت رسول اکرم (ص) انتظار فتح و غلبه بواسطه ظهور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بر کافران داشتند «و بنام آن پیغمبر از خداوند طلب فتح و فیروزی مینمودند» وقتی آمد و با علامات شناختند «که همان پیغمبر موعود است» باز کافر شدند «و از نعمت وجود او سپاس گزاری ننمودند» پس لعنت خدا بر کافرین باد، بد معامله با خود کردند که نفس خود را تبدیل کردند بکفر و بنعمت قرآن که از طرف خداوند نازل گردیده کافر شدند و از راه حسد راه ستمگری پیش گرفتند که چرا خدا فضل خود را مخصوص بیعض افراد نموده و باین حسد خود را مورد غضب حق تعالی در آوردند و برای کافران عذاب خوار کننده‌ای مهیا است.

(توضیح آیات)

بروایت ابن عباس یهودیها پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کمک و یاری میجستند و بر طائفه اوس و خزرج بوجود مبارکش برتری و افتخار مینمودند وقتی دیدند در طائفه عرب مبعوث شد و از بنی اسرائیل نیست کافر

صفحه : ۳۹۹

شدند و آنچه از علامات و نشانهایی که در باره آن جناب گفته بودند انکار کردند معاذ بن جبل و بشر بن براء بن معرور بآنها گفتند ای طائفه یهود بترسید از خدا و ایمان آرید مگر شما نبودید که بر ما برتری میجستید بوجود محمد (ص) در حالی که ما مشرک بودیم و شما اهل کتاب ما ایمان آوردیم و شما انکار نمودید گفتند اینکه آن شخصی نیست که ما معرفی مینمودیم و برای شما اوصاف و علایم او را میگفتیم پس خداوند اینکه آیه را نازل گردانید.

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ قَتَى قرآن بر رسول اکرم (ص) فرود آمد در حالی که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی است انکار نمودند، و در اینکه مقصود از تصدیق نمودن قرآن کتب آسمانی را چیست دو قول است یکی آنکه قرآن تصدیق میکند آن اخباری که در تورات و انجیل رسیده و ضبط گردیده و دیگر آنکه قرآن تصدیق میکند که تورات و انجیل حق است و از طرف خداوند نازل گردیده.

وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ- در معنی «یستفتحون» گفتاری است:

۱- در جنگها از او کمک و یاری میطلبیدند و میگفتند «اللهم افتح علينا و انصرنا بحق النبی الامی، اللهم انصرنا بحق النبی المبعوث

الینا» (۱).

۲- یهودیان قبل از بعثت میگفتند «قد اظل زمان النبی یخرج بتصدیق ما قلنا» (۲).

۳- یهودیان قبل از بعثت پیغمبر (ص) از علما و دانشمندان خود از

(۱) خداوندا برای ما گشایش ده و یاری کن ما را بحق پیغمبر امّی خدایا یاری کن ما را بحق پیغمبری که مبعوث گردانی او را بسوی ما.

(۲) نزدیک است که بیاید پیغمبری و تصدیق نماید آنچه را که ما می‌گوییم.

صفحه : ۴۰۰

اوصاف پیغمبر اکرم (ص) سؤال مینمودند و از خصوصیات او میپرسیدند و آنها مطابق تورات اوصاف آن جناب را بیان مینمودند و وقتی پیغمبر (ص) مبعوث گردید از روی حسد انکار نمودند.

بَشِّرْ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ «نعم و بئس» دو فعل از افعال مدح و ذم میباشند و «بئسما» در اصل بئس بوده و میم بآن اضافه گردیده بئسما شده مثل اینکه عرب هر گاه در مقام مدح شخص بر آید گوید «نعم الرجل» بسیار خوب مردی است و هر گاه در مقام مذمت و نکوهش کسی بر آید گوید «بئس الرجل» بسیار بد مردی است، و «نعم و بئس» را در جایی آرند که غرض گوینده اینکه باشد که آن کسی را که مخصوص بمدح یا ذم میگردند متصف بتمام مراتب و خصوصیات مدح یا ذم است یعنی آنچه را بآن شخص لایق مدح میگردد یا آنچه را که بآن لایق مذمت میود مستوجب گردیده، پس خداوند در مقام اینکه است که بیان فرماید یهودیانی که نور ایمان را بظلمت کفر پوشانیدند و دانسته و فهمیده از روی عناد انکار رسالت خاتم را نمودند بد معامله‌ای با خود کردند زیرا که باین عمل خود را در معرض همه گونه مذمت و سر-زنش در آوردند.

فَبِأَوْ بَغْضَبٍ عَلٰی غَضَبٍ و بازگشت نمودند بغضب پروردگار یعنی خود را در معرض سخط او در آوردند، و در اینکه مقصود از «علی غضب» چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- مقصود از غضب اول آن وقتی بود که تورات را تغییر دادند قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و غضب دوم وقتی که کافر شدند آنها بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم (عطا و غیر او) ۲- غضب اول وقتی بود که بگوساله سجده نمودند و غضب دوم وقتی

صفحه : ۴۰۱

بود که انکار رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمودند. (سدی) ۳- غضب اول وقتی بود که منکر حضرت عیسی (ع) شدند و غضب دوم وقتی که منکر حضرت محمد (ص) گشتند. (حسن و عکرمه و قتاده) ۴- «علی غضب» مبالغه و تأکید همان «غضب اول است که دلالت دارد بر شدت غضب. (ابی مسلم و آصم)

صفحه : ۴۰۲

[سوره البقره (۲): آیات ۹۱ تا ۹۳]

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

ترجمه:

و چون بطائفه یهودیان گفته شد ایمان آرید بآنچه از نزد خدا «قرآن» نازل گشته گفتند ما فقط بتورات «چون برای ما نازل شده» ایمان آریم و بغیر تورات کافر شدند در صورتی که قرآن حق است و کتاب آنها را تصدیق میکند، بگو ای پیغمبر اگر شما در ادعای ایمان داشتن بتورات راستگو بودید «پیش از اینکه» بکدام حکم تورات پیمبران را میکشید و با آن همه آیات روشن و معجزات که موسی برای شما آورد باز گوساله پرستی اختیار نمودید و شما مردمان ظالم و ستمکارید، و بیاد آرید وقتی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما افراشتیم که آنچه فرستادیم با ایمان محکم بپذیرید و سخن حق بشنوید گفتند شنیدیم و عصیان ورزیدیم و دل‌های آنها فریفته گوساله شد برای آنکه بخدا کافر بودند بگو ای پیغمبر ایمان شما شما را بکار بد و کردار زشت میدارد اگر ایمان داشته باشید.

صفحه : ۴۰۳

(توضیح آیات)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

و اگر شما راست می‌گوئید و باحکام تورات ایمان دارید چرا پدران و پیشینیان شما انبیاء و رسولان خدا را میکشیدند در صورتی که بحکم تورات مأمور بودند بدوستی آنها و اینکه اوامر آنها را بپذیرند و و از نواهی آن خود داری نمایند.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ وَ نِيزِ خَدَاوْنِدِ اعْتِرَاضِ مِیْنَمَیْدِ بَأْنَهَا وَ بَرَسُوْلِ اَكْرَمِ خُوْدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمِ خَطَابِ مِیْفِرْمَیْدِ كِهْ بَكُوْ بَأَنَانِ اَكْرَمِ شَمَا رَاسْتِ مِیْ كُوْبِیْدِ وَ بَاحْكَامِ تُوْرَاتِ اِیْمَانِ دَارِیْدِ چْرَا پَدْرَانِ وَ پِشِیْنِیَانِ شَمَا اَنْبِیَاءِ وَ رَسُوْلَانِ خُدَا رَا مِیْ كِشْتَنْدِ دَرِ صُوْرْتِیْ كِهْ بَحْكَمِ تُوْرَاتِ مَأْمُوْرِ بُوْدَنْدِ بَدُوْسْتِیْ اَنْهَا وَ اِیْنَكِهْ اُوامِرِ اَنْهَا رَا بِیْذِیْرَنْدِ وَ وَ اَزِ نُوَاهِیْ اَنْ خُوْدِ دَارِیْ نَمَیْنِدِ.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ وَ نِيزِ دَرِ مَقَامِ اعْتِرَاضِ بَرِ اَمْدِهْ وَ وَ اَنْمُوْدِ مِیْ كَنْدِ كِهْ یَهُودِیَانِیْ كِهْ مَدْعِیْ مِیْبَاشَنْدِ كِهْ اِیْمَانِ بَتُوْرَاتِ دَارَنْدِ دَرُوْغِ مِیْ كُوْبِیْنِدِ چَكُوْنِهْ اِیْمَانِ بَتُوْرَاتِ

صفحه : ۴۰۴

دارند در صورتی که جناب موسی (ع) با آن همه معجزات و کراماتی که بآنان اظهار مینمود مثل ید بیضاء جریان آب از سنگ، خشک شدن دریای نیل ازدها شدن عصا و چندین معجزه و خارق‌عاداتی که از وجود مبارکش ظاهر گردید پس از اینکه همه

کرامات که بچشم خود میدیدند باز گوساله پرست شدند و بجای محبت و دوستی اله عالم محبت بگوساله جای گزین گردید. آری گوساله پرستی منحصر بقوم موسی (ع) نیست نوع بشر در تمام عمر عبادت و پرستش گوساله نفس خود میکنند اَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ - سوره فرقان آیه ۴۵، کیفر نفس پرستی خود کشی و اعدام است.

صفحه : ۴۰۵

[سوره البقره (۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۱]

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِمَّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَ لَنْ يَتَمَنَّوهُ أَیْدًا بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَ لَتَجِدَنَّاهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرْحَزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰) وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

ترجمه:

بگو ای پیغمبر اگر خداوند سرای آخرت را با آن همه نعمت بشما اختصاص داده دون سایر خلق بایستی همیشه آرزومند مرگ باشید اگر راست می گوئید، و هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود زیرا که بکردار خود (و بآن اعمال زشتی که کرده‌اند عذاب سخت در آخرت برای آنان مهیاست) و خداوند بعمل ستمکاران آگاه است، و حال آنکه می‌یابی یهودیان را بحیات دنیا حریص‌ترین خلق حتی از مشرکین

صفحه : ۴۰۶

نیز حریص‌ترند اینکه است که هر نفری از آنان آرزوی هزار سال عمر می کنند و اگر بآرزویش برسد عمر هزار سال وی را از عذاب نرهاند و خداوند بکردار ناپسند آنها آگاهست، ای پیغمبر بگو بطایفه یهود (که بجبرئیل اظهار دشمنی میکنند) هر کس با جبرئیل دشمن است با خدا دشمن شده زیرا که او بفرمان خداوند قرآن را بقلب پاک تو رسانید تا تصدیق سایر کتب آسمانی نماید و برای اهل ایمان هدایت و بشارت باشد، و ما برای اثبات پیغمبری تو آیات روشن و دلایل واضح فرود آوردیم و بجز کافران و عنادورزان کسی انکار آن نخواهد نمود، چرا هر عهد و پیمانی که بستند گروهی می‌شکنند (نه تنها اینان عهدی که بسته‌اند شکستند) بلکه اکثر آنها اصلا ایمان نخواهند آورد،

و چون پیمبری از جانب خدا بر آنان فرستاده شد که بدرستی گواهی میداد کتاب آسمانی که با آنان بود، گروهی از آنها کتاب خدا را پشت سر انداختند (و بحکم آن کتاب که امر مینمود بقرآن بگروند رفتار نکردند) گویا از آن کتاب هیچ نمیدانند

اخروی و سعادت جاودانی بلکه اینکه جماعت با اینکه بگمان خودشان معتقد بعالم قیامت و حیات بعد از موت میباشند حریص ترند بر حیات دنیوی از کفار و مشرکین که بعقیده فاسد آنان انسان پس از موت فانی میگردد.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ مفسرین گویند بروایت عبد الله عباس شأن نزول آیه اینکه است که یکی از دانشمندان یهود آمد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سؤالاتی نمود و جواب صحیح شنید پس از آنکه حجت بر او تمام شد و دیگر عذری برای وی باقی نماند و نمیخواست اسلام آورد گفت کدام فرشته بر تو فرود میآید

صفحه : ۴۰۹

فرمود همان فرشته‌ای که بر تمام پیمبران فرود میآمده و نام او جبرئیل است گفت او دشمن ماست اگر بجای او میکائیل بود ایمان میآوردیم حضرت از وی سؤال نمود چرا جبرئیل دشمن شماست در پاسخ گفت او ملک عذاب و سخط و اعدام نمودن است، اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد و خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو کسی که دشمن جبرئیل است، جبرئیل ملک وحی است و آن کسی است که باذن خدا فرود آورده قرآن را بقلب مبارک تو.

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَرْتِيبًا كَلَامِ اَیْنِکَ بُوَد کَ بفرماید «علی قلبی» بیاء متکلم نه اینکه بفرماید «علی قلبک» بکاف خطاب و از تکلم بخطاب آمدن در آن اسراری است که مفسرین متعرض شده‌اند شاید اشاره باشد که قلب تو وعاء و ظرف قرآن و وحی است و تو فقط مأمور به تبلیغی نه اینکه نزول جبرئیل بامر تو و باراده تو انجام گیرد و تو مالک وحی باشی اینکه است که «باذن الله» را بر آن اضافه نمود که معلوم شود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خود را عبد خدا و بنده میدانند و خویش را مالک چیزی نمیدانند.

و در لغت جبریل قراء هفت طور قرائت نموده‌اند:

- ۱- جبرئیل، بفتح جیم وراء و همزه و اشباع.
- ۲- جبریل، بفتح جیم بدون همزه. (ابن کثیر) ۳- جبریل، بکسر جیم بدون همزه. (بصریان و مدنیان) ۴- جبرائیل، ۵- جبرایل، ۶- جبرال، ۷- جبرئیل.

صفحه : ۴۱۰

مُصَيِّدًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ قرآن گواهی میدهد بر صدق و درستی تمامی کتب آسمانی از آنچه نزد اوست از تورات و انجیل و زبور و صحف و آنچه خداوند بر پیمبران فرستاده و «هدی» در اینجا بمعنی بیان است و با اینکه هدایت نمودن قرآن برای تمام افراد جن و انس است تخصیص دادن بمؤمنین شاید برای اینکه باشد که فقط مؤمنین میباشند که از قرآن منتفع شده‌اند و بشارت و مژده و سعادت مندی مخصوص بآنهاست.

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الف «او کلاما» برای استفهام است، «واو» برای عطف است، «کلاما» ظرف است، «نبد» طرح کردن و انداختن است، و «من» برای تبعیض است و بقرینه آیات پیش باز اعتراض بیهودیان است که چرا بعضی از آنان هر گاه عهدهای با خدا بندند عهد خود را میشکنند و بآن پشت پا میزنند و نه همین عهد و پیمان را میشکنند و پشت پا بر آن میزنند بلکه اصلاً آنها ایمان ندارند و شاید اشاره باین باشد که اگر ایمان بخدا و پیمبران داشتند هیچ وقت خلاف عهد و میثاق نمیکردند.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَيِّدًا لِّمَا مَعَهُمْ مَّقْصُودٌ از رسول شاید پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باشد و شاید تمام پیمبران بعد از موسی علیه السلام باشد زیرا که بقرینه آیات پیش اعتراض بیهودیان است که آنان انکار نمودند تمام پیمبران مرسلی

آخرت بهره‌ای نخواهد داشت و اگر میدانستند میفهمیدند که بیهای نفوس خود زشت‌ترین متاعی خریداری نموده‌اند، و اگر اینها ایمان آرند و پرهیزکار گردند بهره‌ای از نزد خداوند بآنان رسد و آن بهتر است اگر بدانند.

توضیح آیات

اشاره

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بَين علمای تفسیر در اینکه مبارک آیه از جهاتی گفته‌گو است:

۱- در اینکه آیا مرجع ضمیر «اتبعوا» یهودیان عصر سلیمان یا یهودیان عصر پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا تماما یعنی اشاره به تمام یهودیانست که باضافه بآن صفات ناشایسته‌ای که بعضی از آن را در آیات قرآنی تذکر میدهد پیروی مینمایند سحره و جادوگران را ۲- آیا مقصود از شیاطین کیانند افراد بشری میباشند که پیرو شیاطین گشته در اعمال سحر که شیاطین اخبار سحر بر آنها القاء مینمودند یا افراد جنند و بیشتر از مفسرین گویند مقصود افراد جنند که از شیاطین سحر می‌آموزند و شیاطین از ملائکه کلماتی میدزدیدند و دروغهایی بآن ضمیمه میکردند و بکهنه تلقین مینمودند و در زمان سلیمان نبی (ع) و بعد از او نیز نسبت بسلیمان (ع) میدادند، و بعضی گویند شیاطین علوم سحر را تدوین میکردند و در کتب مینوشتند که مردم تعلیم گیرند و انتشار سحر در عصر حضرت سلیمان (ع) شد تا اینکه مردم گمان کردند که جن غیب میداند و خداوند در قرآن کلام آنها را رد نمود و نیز نسبت سحر را بسلیمان (ع) میدادند و بین مردم منتشر مینمودند که سلیمان (ع) پیغمبر نبود بلکه ساحر بود که بسحر خود جن و انس و باد و حیوانات را مسخر نموده.

و کسانی که گویند مقصود از شیاطین انسی میباشند نظر آنها بروایتی است که در تفسیر قمی و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کنند که چون سلیمان (ع) زندگی را بدرود گفت ابلیس لعین علوم سحر را تدوین نمود و در طوماری

صفحه : ۴

بست و پشت او نوشت اینکه ذخائر و گنجینه‌های علوم است که آصف بن برخیا در مملکت سلیمان (ع) تدوین نموده هر کس بخواهد فلان و فلان بایستی چنین و چنان کند و آن را زیر تخت حضرت سلیمان علیه السلام دفن نمود و بعد از او منتشر نمود اینکه بود که کفار گفتند سلیمان (ع) پیغمبر نبود بلکه ساحر بود و خداوند برای رد قبول آنها اینکه آیه وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ را فرود آورد.

و بعضی گویند خود حضرت سلیمان (ع) بسیاری از علومی که خداوند بوی عنایت نموده نوشته بود و از جمله آنها علم سحر بود و در زیر تخت خود پنهان نمود که از بین نرود بعد از فوت او بدست منافقین افتاد اینکه بود که نسبت ساحری و جادوگری بحضرتش دادند لکن سلیمان نبی و معصوم بود و ساحر نبود بلکه عالم بود بعلم سحر.

وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا ساحت قدس سلیمان نبی علیه السلام مبری و منزه و بالاتر از اینکه است که بعمل سحر و جادوگری کافر گردد لکن شیاطین که بمردم سحر می‌موختند کافر شدند و شاید مقصود از کفر در اینجا همان معنی لغوی آن باشد که پوشانیدن حق و وانمودن خلاف آن است و عمل سحر همان است که خلاف واقع را نشان میدهد، و غیر اینها از موارد بسیاری که در اینکه آیه مورد بحث مفسرین واقع گردیده و برای اقتصار از تفصیل آن خودداری نمودیم و از عجائب اسرار و رموز قرآنی است که یک آیه مشتمل بر نکات علوم و دقایقی باشد که متفکرین بشر باندک رموز آن پی نبرند.

معنای سحر در لغت و در عرف

سحر در لغت عبارت از آن چیزی است که سببش مخفی و نامعلوم باشد و سحر بفتح غذا را گویند برای آنکه در شکم مخفی میگردد و عملش نیز ظاهر نمیشود.

و در عرف شرع چنین عملی را که سببش مخفی و از روی خدعه و تدلیس صورت گیرد و در خیال انسان ارائه دهد آنچه را که بر خلاف واقع است مذمت نموده چنانچه در بیان مذهب سحر فرموده يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى سوره طه آیه

۶۹

صفحه : ۵

بیان اقسام سحر

۶۹ سحر اقسام بسیاری و شعب بیشماری دارد که مفسرین پاره‌ای از آن را در ذیل اینکه آیه شرح داده‌اند که در اینجا اجمالا بعضی اقسام آن را یادآوری مینمائیم.

شکی نیست که عمل سحر در عالم بانواع و اقسام بسیاری واقع است و انکار وقوع آن را نتوان نمود منتهی بعضی اقسام آن راجع بهمین علوم طبیعی است که سببش برای غیر اهلهش محرز نیست مثل اینکه دیده شود کسی داخل میگردد در آتش و بدنش نمیسوزد برای اینکه اجزایی بدنش مالیده که از حرارت آتش آسیبی نمی‌بیند یا آنکه خطی مینویسد که غیر از خودش و طرفش کسی نتواند بخواند.

قسم دوم از اقسام سحر از طریق کثرت عمل و معتاد گردیدن بر آن صورت میگیرد مثل معتاد شدن بر خوردن سمیات یا کشیدن بارهای گران و سنگین یا اعمال عجیب دیگری که از روی تمرین و عادت تحقق پذیرد و برای غیر اهلهش متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید و اینکه قسم از سحر ظاهرا منعی از طرف شرع بر آن نرسیده بلکه شاید از اقسام سحر بشمار نیاید زیرا سببش معلوم است.

قسم سوم از اقسام سحر شعبه است که از حرکات سریع بعمل می‌آید و از جهت سرعت عمل چنین بنظر می‌رسد که خارج از اسباب طبیعی است لکن کسی که مطیع گردد بر اسباب طبیعی آن میفهمد که سبب آن دو چیز است یکی سرعت عمل که سبب آن حرکت سریع شعبه‌باز است و دیگر خطاء در حس مخصوصا در حس بصر که خطاء در آن بسیار واقع میگردد شعبه‌باز بحاضرین چیزی نشان میدهد و فوراً بشکل دیگری در می‌آورد تا حس بصر مشغول باولی است شکل دوم خلاف آن را نشان میدهد و نیز در ضمن عمل کلمات تندی می‌گوید که حواس حاضرین را متوجه بخود گرداند و عمل خود را انجام دهد خلاصه اینکه نوع از سحر تصرف در خیال است که در ذهن حاضرین و در خیال آنها خلاف واقع را ارائه میدهد و از سرعت عمل و برهم ریختگی مرئیات و مبصرات و مسموعات انجام میگیرد و به هیچ وجه واقعیت ندارد و از پست‌ترین اقسام سحر بشمار می‌آید که بجز خدعه و تدلیس و نشان دادن خلاف واقع چیز دیگری نیست و تحصیل آن

صفحه : ۶

نیز فضیلت و کمالی برای انسان نمی‌آورد و آن از اقسام سحر مذموم بشمار می‌آید.

قسم چهارم از اقسام سحر آنست که از قوت نفس و قوت عزم و اراده انجام میگیرد و آن را علم (لیمیا) گویند و آن دانا گردیدن

بکیفیه ارتباط نفوس جزئیه بشریه است بنفوس عالیه و ارواح قویه و اتصال یافتن بقوای مندرجه در آن و عمل آن تسخیر بعض ارواح جزئیه است مثل ارواحی که موکل بحوادث اوضاع عالم مادی و طبیعی میباشند و تسخیر جن و ارواح بشریه از شعب آن است و نیز از شعب آن خواب مغناطیسی و حاضر نمودن ارواح و پیش‌گویی و اطلاع یافتن بر مغیبات و غیر اینها است و بحس و عیان پاره از عملیات اینکه قبیل از سحر دیده شده که بطور کلی نمیتوان وقوع آن را انکار نمود چنانچه میگویند مرتاضین در هند چه اعمال غریب و عجیبی از خود نشان میدهند خلاصه بطور کلی نمیتوان انکار نمود که چنین عملیاتی که ظاهراً خارج از اسباب عادی و طبیعی بنظر می‌آید در عالم پدید نگشته و بطور کلی نمیتوان ادعای هر مدعی را نیز قبول نمود.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند منشأ اینطور عملیات دو چیز است یکی قوت اراده و عزم راسخ و دیگری ایمان بتاثیر وقتی برای انسان یقین بر امری حاصل گردید و اراده نمود بر انجام آن با یقین قطعی بر ظفر یافتن بر آن و مشغول گردید بعملیاتی از ریاضات و دعوات و انقطاع از مألوفات و توجه کامل بآنچه مراد وی است ممکن است خارق العاده‌ای از وی بروز و ظهور نماید.

و خارق العاده هر گاه از طریق قوت اراده و یقین قطعی و عزم راسخ بر عمل پدید گردد گاهی بتوسط عملیات خارجی انجام میگیرد مثل آن اعمالی که برای دوستی بین دو نفر یا دشمنی بین آنها متوسل میگردند بعضی اشیاء مثل دعوات و بخورات و طلسمات یا غیر آن از آنچه مدخلیت دارد در حصول آن یا وقت حاضر نمودن روح مثل آینه یا آب یا غیر اینها بکار میبرند و یا بدون وسایل خارجی تحقق می‌پذیرد و آن وقتی است که اذعان و یقین بر حصول مراد و نیز عزم و اراده بر عمل چنان در انسان قوی گردد که بقوت وهم و تصمیم بر عمل قدرت پیدا نماید بر حصول آن چیزی که همت بر آن گماشته

صفحه : ۷

آری وقوع چنین امری و بالاتر، از انسان غریب نیست زیرا که خلقت انسان طوری است که بهر چه رو آرد و مواجه با او گردد صورت و حقیقت او در مرآت ذاتش پدید می‌گردد و نیز بر هر امر ممکن همت گمارد و آنچه در انجام دادن آن لازم است و لو آنکه بسیار بعید بنظر آید و مشکل بنماید انجام دهد با یقین قطعی و اعتماد بنفس، بر تحصیل آن توانا می‌گردد زیرا که نفس بشر بنا بر تحقیق از عالم مجردات است و عالم فوق الطبیعه خلقت گردیده و عالم مجردات فوق عالم طبیعیات و محیط بر آن است اینکه است که بر ریاضات و ترک مألوفات و مشتتهیات نفسانی و طبیعی رو می‌آورد بعالم خود (عالم مجردات) و از آنجا استمداد می‌طلبد و بعضی حوادث اطلاع می‌یابد.

و نیز بر فرضی که نفس انسان را از عالم مجردات نگرفتیم و قوه ساریه در جسم دانستیم که از اخلاط و عناصر ترکیب یافته اختلاف قوت و ضعف نفس در بشر قابل انکار نیست چه مانعی دارد که گفته شود که بعضی از نفوس و لو اینکه از عالم جسمانی تکون یافته‌اند لکن یا در اصل خلقت یا بعمل و قوت تصمیم و ارادت و تحمل ریاضات و ترک مألوفات چنان قوت و شوکتی پیدا نمایند که بتوانند امور خارق العاده‌ای انجام دهند یعنی اقدام نمایند بر عملی که از قوه عموم مردم خارج باشد و اینکه مطلب قابل انکار نیست فضیلت انسان بر حیوان بلکه بر ملک نیز بهمین است که انسان هر قدر ترقی نماید و رو بکمال رود حد یقف ندارد و قابل زیادتی است لکن حیوان و ملک اینطور نیستند کمالات آنها محدود بحد معین است که ممکن نیست از آن تجاوز نماید ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ سورة الصافات آیه ۱۶۴ اشاره بهمین است.

و نیز تصرفات قوه واهمه در مملکت بدن انسان واضح است و قابل انکار نیست مثل اینکه هر گاه در زمین مسطح حرکت میکند اگر در خط یک و جیبی راه برود هیچ لرزه و سقوطی ندارد و زمین نمیخورد لکن اگر سر دیوار بلندی راه برود و لو یک متر عرض آن باشد بتوهم سقوط زمین میخورد و پرت میشود.

و نیز ممکن است انسان بتوهم اینکه مریض است مریض گردد و بتوهم صحت صحت یابد چنانچه یکی از طرق معالجه همین است

و تلقین بنفس نیز از همین بابست

صفحه : ۸

مثل اینکه اگر مبتلا بمرض است بخود بگوید حال خوب است و گمان سلامتی بخود ببرد.

و نیز کسی که تدبر کند در افعال و اعمال خود بخوبی میفهمد که عامل در اعضاء و حرکات طبیعی وی همان تصورات نفسانی است که قوه محرکه عضلات را حرکت می‌آورد زیرا بتصور فعل جمیل انسان مایل می‌گردد بعمل و وقتی میل قوت گرفت تصمیم و اراده پدید می‌گردد و عمل در خارج انجام می‌گیرد.

خلاصه وقتی که تصرفات قوه خیال و واهمه را در بدن دانستیم چه مانعی دارد که گفته شود همین طوری که تصورات نفسانی و قوه واهمه در بدن خود نفوذ دارد وقتی بوسائل و معداتی از ریاضیات و ترک مشتهیات نفسانی و تقلیل در غذا و انزواء و غیر اینها با اعمال دیگری قوت گرفت ممکن است نفوذ در بدن غیر نیز بنماید و تصرف در خیال او نماید و غیر واقع را در نظر او امر واقعی نشان دهد یا قوت و شوکتی پیدا نماید که بوسائلی استیلاء یابد بر بعضی نفوس جزئیة از بشر یا جن و آنها را تحت تسخیر خود در آورد و بآنها امر و نهی نماید و آنان نیز بپذیرند برای اینکه تحت حکومت وی واقع گردیده‌اند.

و عمده وسائل آنها در قدرت یافتن بر اینکه قبیل اعمال چنانچه گفته شد دو چیز است یکی ایمان و یقین بتأثیر نمودن اعمالی که بآن متوسل می‌گردند بر مراد خود و لو آنکه در واقع چنین اعمال منتج چنان آثاری نباشد که آنچه مؤثر است اعتقاد و یقین بتأثیر است نه واقعیت آن چنانچه میتوان گفت کلیه اعمال همین طور است هر عملی که با ایمان و یقین توأم گردید نتیجه‌بخش است و بدون آن اثری بر آن مترتب نخواهد شد اینکه است که شارع مقدس شرط قبولی اعمال را ایمان و یقین راسخ قرار داده که عمل شرعی بدون ایمان قبول نمیشود.

و شرط دیگر بر قدرت و توانایی یافتن آنها بر مراد خود قوت اراده و تصمیم بر عمل است که عمل هر قدر مشکل بنظر آید تردیدی و کسالتی در عزم و اراده بر عمل پدید نگرردد و با عزم ثابت در انجام دادن آن بکوشد.

اعتراض

چگونه میتوان بعمل ساحر اعتماد نمود و آن را یک امر واقعی پذیرفت در صورتی که

صفحه : ۹

بدلالت عقل و شهادت کتب الهی کلیه انواع و اقسام سحر باطل است و در همین مبارک آیه نسبت سحر را بشیاطین داده و شیاطین را باین عمل کافر معرفی نموده و در جای دیگر ساحر را مذمت نموده بقوله تعالی سَيَحْزُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ» (۱) سوره اعراف آیه ۱۱۳. و نیز ساحر از دروغگویان بشمار می‌آید زیرا که همان مفسده دروغ که (اغراء بجهل) و نشان دادن خلاف واقع باشد در عمل آنها نمودار است و بر دروغ و عمل دروغ اعتماد نتوان نمود.

و نیز اگر عمل ساحر دارای واقعیت و حقیقت باشد فرقی بین سحر و معجزه باقی نمی‌ماند آن وقت بمعجزه نبوت پیمبران ثابت نمی‌گردد و راه عذر برای انکار پیمبری آنها باقی خواهد ماند که گفته شود امر برای ما مشتبه گردید و گمان کردیم معجزه و خارق العاده‌ای که از پیمبران ظهور و بروز مینمود از قبیل سحر ساحران و تدلیس جادوگران است.

فرق بین سحر و معجزه از چند راه است:

۱- عمل ساحر اگر واقعی پیدا کند پس از ریاضات شاقه و عملیات بسیار مشکل که تحمل آن نوعا برای عموم مردم مشکل بلکه بنظر محال مینماید انجام می‌گیرد و معجزه پیمبران ناشی از عنایت ربانی است که خلقت آنها سرشته شده از عالم نور و از مقام علین است و در اظهار معجزه فقط از عالم الهی استمداد میطلبند، و اگر چه پیمبران نیز قبل از تحمل نبوت و پس از آن چنانچه نقل میکنند ریاضاتی داشتند لکن ریاضت آن بزرگواران در عبادت و بندگی خداوند بوده نه برای جهات نفسانی و انتفاعات مادی دنیوی بلکه کوشش آنها در فناء فی الله و از خود گذشتگی است اینکه بود که مظهر و نماینده صفات الهی گشتند و کرامات خود را مستند بحق مینمودند نه بخود.

۲- عمل ساحر با نوع عمل انبیاء تفاوت بسیار دارد غالبا عمل ساحر تصرف در قوه

(۱) سحر کردند چشمهای مردم را و آنها را ترسانیدند

صفحه : ۱۰

خیال و قوه واهمه است که از طریق حواس ظاهره یا غیر آن آنچه همت بر آن گماشته در قوه خیال حاضرین مجسم میگرددند نه اینکه واقعا بتواند تصرف در مواد موجودات کند و حقیقتا تغییر شکل دهد یا معدوم را موجود یا موجود را معدوم گرداند فقط هستی بخش خدا است و بس و تمکن پیمبران در مواد و تغییر شکل دادن اشیاء بقدرت ربانی و خواست الهی انجام میگردد منتهی الامر خداوند برای اثبات رسالت امور خارق العاده‌ای بدست آنها جاری میگرددند و اگر فرضا بندرت از ساحرین کسی پیدا شود که بتواند اندک تصرفی در مواد کند اگر در بدن خود اوست آن از طریق قوت نفسانی و غلبه قوه ارادی وی است که از طریق ریاضات و ترک مشتتهای طبیعی ممکن است نفس غالب بر طبیعت گردد و در بدن خود تصرف کند مثل اینکه روی آب راه رود و در هوا بدون وسائل خارجی بپرد و اگر تصرف در بدن غیر از انسان یا حیوان باشد شاید آن نیز از راه تصرف در قوه خیال او باشد که بقوت اراده‌ای که در اثر ریاضات وی را پدید گشته اولا تصرف در خیال آن شخص مینماید و در قوه واهمه وی آنچه مراد او است القاء میگرددند آن وقت از راه وهم تسلط می‌یابد در بدن وی و او را تحت تسخیر خود در می‌آورد و امر خارق العاده‌ای اظهار مینماید.

۳- سحر غالبا با اسباب خارجی انجام میگردد و منوط بعملیاتی است که نزد اهلش معلوم است لکن معجزه محتاج بوسائل خارجی نیست بمحض اراده نبی که مظهر و نماینده اراده و قدرت الهی است انجام میگردد.

۴- سحر چون از قوه نفسانی ساحر پدید گشته محدود بوقت بخصوص و مقید بعمل مخصوص است لکن معجزه پیمبران چون از قوت الهی و فیض ربانی پدید گشته محدود بحد خاص و مقید بوقت بخصوصی نیست اینکه است که پیمبران در مواد عالم تصرف مینمایند و باراده حق تعالی کار خدایی میکنند.

۵- ممکن نیست سحر با معجزه مقابلی نماید و در برابر آن عرض اندام نماید که بزودی معجزه سحر را معدوم و مضمحل میگرددند زیرا که سحر بمنزله ظلمت است و از تصرفات نفسانی بعمل آمده و معجزه نور است و از مقام شامخ عقل پدید گردیده وقتی

صفحه : ۱۱

نور آمد ظلمت را نابود میگرداند و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» ۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳. اینکه بود در موقعی که سحره فرعون سحر خود را در معرض نمایش در آوردند، جناب موسی (ع) بامر خدای تعالی عصای خود را انداخت و عصا بصورت اژدها بر آمد و فرو برد آنچه را سحره بدروغ نمایش داده بودند چنانچه اشاره بآن دارد قوله تعالی فَالْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» ۲) سوره شعراء آیه ۴۴.

۶- اگر ساحر عملی کند که مشتبه گردد بمعجزه پیغمبران و بآن عمل مدعی پیغمبری گردد از راه لطف برای خداوند لازم است او را رسوا گرداند تا آنکه دروغش ظاهر گردد و گر نه حجت بر مردم تمام نشده.

اجمالی در اقسام سحر

بعضی از دانشمندان چنین گویند قول کلی در تقسیم سحر و ضبط آن بسیار مشکل است لکن آنچه معروف و متداول نزد اهل آنهاست از اینکه قرار است:

۱- «شیمیا» است و آن علمی است که بحث میکند در کیفیت ممزوج شدن قوای ارادی با قوای مخصوصه مادی برای تصرف نمودن در امور طبیعی و ناشی از اینکه علم است تصرف در خیال که آن را سحر عیون نامند و اینکه فن صحیح‌ترین از اقسام سحر بشمار میرود.

۲- «لیمیا» و آن عملی است که بحث میکند از کیفیت تأثیر ارادی و چگونگی اتصال آن با روح قویه عالیه مثل ارواحی که موکلند بکواکب و حوادث به اینکه مسخر نمایند آنها را یا اتصال بآنها پیدا کنند و استمداد از جن و تسخیر آنها و چنین علمی را فن تسخیرات نامند.

«همیا» و آن علمی است که بحث میکند از کیفیت ترکیب قوای عالم

(۱) بگو آمد حق و ناچیز شد باطل محققا باطل ناچیز است

(۲) پس از آنکه موسی (ع) عصای خود را انداخت در آن هنگام عصا بلعید آنچه را بدروغ نمایش دادند

صفحه : ۱۲

علوی با عناصر سفلیه و عجائبی که از آن پدید می‌گردد و آن علم طلسمات است زیرا که موجودات علوی و اوضاع سماوی ارتباطاتی دارند با حوادث مادی همانطوری که از عناصر مادی و از ترکیب و امتزاج آنها امور طبیعی حاصل می‌گردد همین طور هر گاه ترکیب کنند اشکال سماوی را بطوری که مناسب گردد با حادثی از حوادث مثل موت فلان و بقای فلان با صورت مادی که مناسب آن باشد منتج می‌گردد یعنی مقصود حاصل می‌گردد اینکه است معنی طلسم.

۴- «دیمیا» و آن علمی است که بحث می‌کند از چگونگی استخدام نمودن قوای مادیه بطوری که در حس پدید گردد آثار خارق العاده‌ای و اینکه قسم از سحر را شعبده گویند و اینکه چهار فن از سحر با فن پنجم که تبدیل نمودن فلزی بفلز دیگر باشد آن را علم «کیمیاء» نامند.

و از جمله علومی که ملحق باین علوم پنجگانه نموده‌اند علم اعداد و اوقاف است که بحث میکند از ارتباطات اعداد و حروف برای حصول مطلوب که حروف را بوضع مخصوص در جدولهای مثلث یا مربع یا غیر آن رسم میکنند و از روی حساب مطالبی در می‌آورند و از جمله ملحقات بعلم سحر که در اینکه دوره متداول شده خواب مغناطیسی و احضار ارواح است و آن چنانچه گفته شد

از تأثیر اراده و تصرف در خیال پدید می‌گردد که در آن کتابهایی تألیف و منتشر گردیده و غرض از آنچه ذکر شد ایضاً اقسام سحر و کهنات بود.

(تفسیر المیزان) ما أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ در چگونگی «ما» در ما انزل از مفسرین گفتاری نقل میکنند:

۱- ماء موصوله و بمعنی الذی است یعنی آن چنان چیزی که نازل گردیده شد و عطف «بما يتلوا» است یعنی یهودیها متابعت کردند هاروت و ماروت را و از آنها سحر آموختند.

۲- عطف است بر سحر در قوله تعالی يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ، وَ مَا أُنزِلَ یعنی شیاطین بمردم سحر می‌آموختند.

صفحه : ۱۳

۳- ابن عباس و جماعتی از مفسرین چنین گفته‌اند که «ماء» ماء نفی است یعنی سلیمان کافر نشد و خداوند نازل نکرد سحر بر آن دو ملک.

و در «ملکین» یعنی قراء ملکین بکسر لام قرائت کرده‌اند که بمعنی دو پادشاه باشد و اکثر بفتح لام خوانده‌اند که بمعنی دو فرشته است، و گویند «بابل» زمینی است در عراق و آن را بابل گفته‌اند بمناسبت آنکه نمود موقعی که میخواست باسما بالا رود تخت او زمین خورد از هیبت آن زبانهای مردم مبلبل شد یعنی بلکنت افتاد اینکه بود که بکثرت استعمال بابل نامیده شد. و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ خِلَافِي نِسْتِ که «ماء» در اینجا بمعنی نفی است یعنی اینکه دو فرشته بکسی از علم سحر چیزی نیاموختند مگر گفتند سحر آموذن ما بشما برای آزمایش و امتحان است و بعمل سحر کافر نشوید.

جماعتی از مفسرین بروایت ابن عباس چنین گویند که در عهد ادریس پیغمبر (ع) وقتی فرشتگان اعمال بنی آدم را دیدند و گناهان و خطا کاریهای آنان را مشاهده نمودند گفتند خداوند اینان را در زمین نشاندی تا اینقدر معصیت نمایند از حضرت عزت خطاب رسید اگر شما بجای آنها بودید و شهوت و غضبی که در آنها بود در شما بود شما نیز نافرمانی مینمودید گفتند بار خدایا تو منزهی ما هرگز مخالفت امر تو را نخواهیم نمود خداوند بملائکه فرمود دو ملک از بین خود انتخاب نمائید تا بزمین فرستم ببینید چه میکنند آنها هاروت و ماروت را انتخاب نمودند خداوند شهوت و غضب بنی آدم را در آنها نهاد و آنان را از چند عمل نهی نمود شرک، کفر، شرب خمر، زنا قتل بناحق، آنها فرود آمدند و روزها بین مردم حکومت میکردند و شبها با اسم اعظمی که میدانستند باسما میرفتند یک ماه نگذشته بود که زن بسیار با جمالی زهره نام از پاریس آمده بود و برای کاری نزد آنها آمد چون آن زن را دیدند شیفته جمال و زیبایی وی گردیدند آنچه از او خواهش وصال نمودند قبول ننمود روز دیگر باز آمد پس از آنکه باز از او درخواست نمودند گفت قبول نمیکنم مگر وقتی که یکی از چند

صفحه : ۱۴

کار انجام دهید یا به بت سجده کنید یا کسی را بکشید یا شرب خمر نمائید با خود اندیشه نمودند که سجده به بت روا نیست و قتل نفس نیز گناه عظیم است آسانتر از همه شرب خمر است حاضر شدند جرعه‌ای از شرب بنوشند وقتی شراب خوردند و مست شدند به بت نیز سجده نمودند آن گاه کسی آنجا آمد برای آنکه از حال آنان مطلع نگردد وی را کشتند و با آن زن خلوت کردند پس از آنچه نهی داشتند مرتکب گردیدند شب خواستند باسما روند نتوانستند و اسم اعظم را فراموش نمودند فهمیدند اینکه اثر معصیت آنها است آمدند نزد ادریس نبی (ع) و گفتند ای بنده صالح ما وقتی در آسمان بودیم میدیدیم فقط عبادت تو بود که نزد پروردگار منزلتی داشت از خدا درخواست نما که توبه ما را بپذیرد ادریس گفت خدایا حال اینها بر تو پوشیده نیست خطاب رسید بایستی حتما مجازات شوند عذاب دنیا را میخواهند یا عذاب آخرت را عذاب دنیا را اختیار نمودند بین مفسرین در کیفیت عذاب

آنها گفتاری است:

۱- آنان را بموی سر آویخته‌اند تا روز قیامت (عبد الله مسعود) ۲- از کمر بسته شده تا بند پا و در قیدند. (قتاده) ۳- بپا آویخته شده‌اند و بشلاق آتشین آنها را میزنند (عثمان بن سعید) ۴- بعضی دیگر گفته‌اند سرنگون آویخته شده‌اند و از تشنگی زبان آنها بیرون افتاده در صورتی که بین آنها و آب چهار انگشت بیشتر فاصله ندارد.

اخبار در اینکه باب مختلف وارد شده و بعضی از دانشمندان نظر به اینکه اخبار با عصمت ملائکه منافی است اینکه اخبار را رد کرده‌اند.

و از بعضی عرفاء است که گویند در اینجا رموز و اسراری نهفته است مقصود از ملکین (عقل نظری و عقل عملی است) و مقصود از زهره نفس ناطقه است که در اصل وجود طاهر و بین الهام عقلانی (عقل نظری و عقل عملی) و بین وسوسه طبیعی و شیطانی واقع گردیده گاهی عقل غالب میگردد و نفس ناطقه را ببالا میکشاند و گاهی طبیعت غالب میگردد و عقل را در قید طبیعت محبوس میگرداند پس مقصود از آن دو ملک عقل بدو مرتبه «نظری و عملی» است که از سماء علو و رفعت دچار عالم طبیعت شده و راهش

صفحه : ۱۵

بسوی عالم اعلا بسته گردیده و مقصود از زهره نفس ناطقه است که بسوسه شیطانی و امیال طبیعی عقل را پابند میگرداند.
وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَمَرَدَمُ مِنْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَا يَأْتُواكَ مِنْ بَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ يُضِلُّونَ أَكْثَرُ مِنْ هَادِيهِمْ وَلَهُمْ فِيهَا عَذَابٌ عَظِيمٌ

اعتراض

از یک طرف خداوند دو ملک بزمین میفرستد که علم سحر ب مردم بیاموزند و از آن طرف نهی میفرماید از سحر و نسبت سحر بشیاطین میدهد که شیاطین بتعلیم دادن سحر کافر شدند و آموختن سحر را فتنه و آزمایش معرفی نموده و اگر بتوسط آن دو ملک سحر بزمین نمی آمد مردم سحر نمی آموختند تا آنکه گاهی سحر بمعجزه انبیاء مشتبه گردد و تمیز بین آنان مشکل گردد. و نیز گویند ملائکه معصومند و تعلیم و تعلم سحر را فقهاء حرام میدانند پس چگونه با هم جمع توان نمود.

پاسخ

آری فقهاء تعلیم و تعلم سحر را حرام میدانند و نیز عصمت ملائکه را مسلم میدانند و برای رفع اشکال در اینکه آیه گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- بعضی آیه را تاویل نموده‌اند به اینکه گویند «ما» در «ما انزل» ماء نافیه است نه ماء موصوله که خلاصه خداوند بتعلیم دادن سحر را از آن دو ملک هاروت و ماروت نفی مینماید و بنا بر اینکه تفسیر معنی آیه چنین میشود که «سلیمان کافر نشد و خداوند نازل نمود سحر را بتوسط آن دو ملک بلکه بتعلیم دادن سحر را اکیدا نهی نمود چنانچه فرموده و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ يَعْنِي هُرْكَزِ آن دو ملک علم سحر بکسی تعلیم نمی نمودند بلکه مردم را آگاه مینمودند که سحر فتنه و امتحان است و بعمل سحر کافر نشوید مثل اینکه گفته شود، امر نکردم کسی را بفلان عمل مگر اینکه بوی گفتم اگر چنین کنی چنان خواهد شد بلکه شیاطین ب مردم سحر میآموختند.

صفحه : ۱۶

۲- آزمودن و آموختن علم سحر دو قسم تصور دارد اگر آموختن برای اعمال سحر باشد حرام است لکن اگر برای اینکه باشد که بداند سحر چیست و فرق بگذارد بین سحر و معجزه و نیز طریق باطل نمودن سحر را بداند مانعی ندارد و چون آن معنی اول خلاف ظاهر است و تا ممکن است بایستی کلام را حمل بر ظاهر نمود و ظاهر آیه همین معنی دوم را می‌رساند پس بهتر اینکه است که آیه را حمل بر معنی دوم نمائیم بلکه توان گفت آموختن آن برای همین مقصود شاید داخل باشد در کلیه علمی که تعریف و تمجید در باره آن شده زیرا کسی تا دانا نباشد بعلم سحر نمیتواند تمیز دهد بین معجزه و سحر و بداند سحر کدام است و معجزه پیمبران که از عالم ما فوق الطبیعه نزول نموده کدام است اینکه است که اولین گروهی که بموسی (ع) ایمان آوردند سحره فرعون بودند زیرا علم تحقیقی پیدا نمودند که کار موسی (ع) از منشأ دیگری نزول نموده و کار خدایی است با اینکه ایمان آوردن آنان در واقع اظهار بطلان عمل خود آنها بود که دروغ خود را فاش کردند و خود را رسوا نمودند لکن چون حقیقت بر آنها مکشوف گردید نتوانستند خودداری نمایند و اظهار نمایند.

و نیز چنانچه معلوم است ناموس خلقت بین دو نقطه مثبت و منفی استوار گردیده خیر و شر در اینکه عالم مثل دو نقطه پرگار بدور هم می‌چرخند هر کجا خیر و فضیلتی یافت میشود در مقابل آن شر و فسادی عرض اندام مینماید در مقابل شیرینی تلخی، و در مقابل آسانی دشواری، در مقابل راحتی سختی، در مقابل نفع ضرر، در مقابل خوشی ناخوشی، در مقابل صحت مرض، در مقابل جوانی و نیرومندی پیری و افتادگی، و چنانچه دانشمندان گفته‌اند «تعرف الاشياء باضدادها» هر چیزی بضدش شناخته میشود اگر تلخی تریاک نباشد هرگز شیرینی شکر نمایان نمیگردد اینست که گویند در مقابل هر موسیقی فرعونی است اگر سحر ساحرین نبود کجا حقانیت اعجاز پیمبران معلوم میشد.

آری حکمت الهی چنین تقاضا نموده که تضاد در عالم بسیار باشد بلکه شالوده موجودات عالم طبیعی روی میزان تضاد قرار گرفته اگر روز در عالم نبود چگونه شب پدید می‌گردید اگر اسباب شهوترانی و تعیشت طبیعی در عالم فراهم نبود چگونه

صفحه : ۱۷

بر ترک هواهای نفسانی و اطاعت امر مولی کسی نیرومند میگردید و موفقیت پیدا مینمود برای کسب کمالات نفسانی، و از کمالات صوری و معنوی بهره‌مند میگردید.

و چون از راه لطف و کرم بر خدا لازم است که طریق خیر و شر را بانسان بیاموزد و نیز راه سعادت و شقاوت را برای او باز گرداند که دانسته و فهمیده و با اختیار خود بهر طریقی که بخواهد رهسپار گردد اینکه است چنانچه از آیه برمی‌آید آن دو ملک پس از تعلیم دادن علم سحر بمردم میگفتند ما آزمایش و امتحانیم یعنی آوردن علم سحر برای آزمایش و امتحان شما است که سحر و معجزه را بشناسید و از هم تمیز دهید و پیرو پیمبران گردید و از نیرنگ‌بازی شیاطین جنی و انسی فریب نخورید.

ما يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ پس از آنکه فرمود شیاطین بمردم سحر آزمودند در مقام تأثیر سحر بر آمده که از جمله آثار سحر اینکه است که جدایی می‌اندازد بین مرد و زن او.

اعتراض

چگونه ممکن است غیر از خدا کسی یا چیزی در عالم مؤثر باشد مگر اینکه ثنویه را تصویب کنیم که قائل بدو مبدء می‌باشند یکی

را فاعل خیرات و او را یزدان نامند و دیگری را فاعل شرور و آن را اهرمن گویند.

پس اگر شیاطین دارای چنین آثاری باشند توهم می‌شود که شیطان که وی را «اهرمن» نامند فاعل شرور باشد پس باین اعتبار برای عالم دو مبدء تصور می‌گردد

پاسخ گوئیم

برای رفع چنین توهم فرموده و ما هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ گمان نشود غیر از خدا کسی تواند ضرری یا نفعی بکسی برساند آنچه در عالم واقع می‌گردد بخواست او و باذن او انجام می‌گیرد.

اعتراض

شکی نیست که فساد بین زن و شوهر که در اینکه مبارک آیه عنوان نمود و از آثار

صفحه : ۱۸

سحر بشمار آورده یکی از اقسام شر و مفسده بشمار می‌آید، چگونه مبدء عالم و واجب الوجود که خیر محض است اذن در عمل شر میدهد و اذن دادن البته همان خواستن اوست و خواستن و اراده کردن همان فعل اوست اگر رضایت بعمل سحر نداشت و اذن در انجام آن نمیداد هیچوقت چنین فسادى در عالم واقع نمیگردید پس بازگشت شرور بمبدء خیرات میگردد «با اینکه از خیر محض جز نکویی ناید»

پاسخ گوئیم

چنانچه دانشمندان گفته‌اند شر یا امر عدمی محض است یعنی هر جا شری و فسادى پدید گردد بازگشت آن بعدم و نیستی است یا اگر امر وجودی گرفتیم و گفتیم در مقابل خیرات که امر وجودی است عرض اندام دارد و اگر امر عدمی محض بود ممکن نبود در مقابل وجود پایدار بماند گوئیم شریّت بالعرض وجود دارد یعنی شرّ از نقص وجود پدید میگردد، موجود ناقص از جهت نقص وجودش منشأ شرور و فساد میگردد پس از اینکه بیان معلوم میشود که شر و فساد هر چه در عالم واقع گردد مبدء وجودی نمیخواهد زیرا که شر یا امر عدمی است و امر عدمی را همان عدم علت وجود وی کافی است برای نیستی آن و اگر امر وجودی گرفتیم منشأ و بازگشت آن بنقص وجود که آن نیز امر عدمی است برمیگردد و در همین مثال که جدایی بین زن و شوهر باشد و آن را از آثار سحر بشمار آورده همان عدم الفت و اتفاق بین آنان است وقتی الفت و اتفاق برداشته شد لا محاله جدایی و نفاق بین آنها پدید میگردد.

بعبارت واضحتر گوئیم تحقق و وجود هر چیزی در عالم منوط بدو چیز است:

یکی وجود مقتضی، و دیگری عدم مانع، و تمام مقتضیات وجودی از طرف مبدء کائنات تحقق پذیرد منتهی الامر از روی حکمت بشیطان و همچنین بتمام مفسدین عالم تمکن داده که مانع خیر گردند و البته وقتی مانع خیر گشتند شر که همان نبودن خیر است تحقق می‌پذیرد «و یکی از معانی اذن که فرموده **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** همان تمکن دادن شیاطین است برای مانعیت از امر خیر چنانچه در آن

آیه حکایه از قول شیطان فرموده لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و معلومست که اغوا نمودن و گمراه کردن همان مانعیت از

صفحه : ۱۹

هدایت است که آن امر عدمی است.

خلاصه شر و فساد چون امر عدمی و ناشی از مانعیت خیرات است مبدء وجودی نمیخواهد تا اینکه بگویی غیر از حق تعالی که مبدء خیرات و خیر محض است چیزی نمیشود مبدء شرور گردد پس شرور مبدء دیگری میخواهد همان مانع شدن از نفوذ خیر کافی است در تحقق شریعت و فساد.

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ مَحَقًا سَاحِرِينَ دانسته و فهمیده‌اند کسی که چنین عملی کند و عمر گرانبهای خود را مصرف نماید در تعلیم گرفتن علم سحر برای اینکه فساد کند و به نشان دادن غیر واقع مردم را فریب دهد بعقل خود میداند که رویه و عمل آنها باطل است و باطل در عالم آخرت ارزشی ندارد اینکه است که چنین اشخاص از نعمت‌های اخروی بهره‌مند نمیگردند.

وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و اگر مفسده سحر و فساد آن را میدانستند می‌فهمیدند که بد معامله‌ای با خود نموده‌اند که حقیقت انسانیت خود را بهاء اندک و حظ چند روزه بی‌مقدار دنیا فروختند و با اینکه ساحرین میدانستند مفسده سحر را و اینکه در اینکه عمل بهره اخروی ندارند گویا نمیدانند که چگونه سرمایه عمر خود را بمتاع اندک دنیا فروختند و ملتفت قبح عمل خود نیستند یعنی با اینکه میدانند رکاکت و قبح عمل خود را تعقل و تدبیر ندارند که چه عمل بدی انجام میدهند و باز گشت آن باین است که علم بعلم ندارند یا میدانند و التفات بآن ندارند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر مردم تبدیل مینمودند متابعت کردن شیاطین را و عوض سحر ایمان و تقوی را شعار خود میکردند آنچه از قبل ایمان و تقوی از جانب حق تعالی عائد آنها میگشت

صفحه : ۲۰

بهرتر بود برای آنها اگر میدانستند مضرات سحر چیست و فواید و محسنات ایمان و تقوی چه مقدار است.

و از اینکه تقوی را مقارن نموده با ایمان معلوم میشود سحر نمودن کفر است در مقام عمل نه در مقام اعتقاد چنانچه در آیه و لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا ظَاهِرًا مَقْصُودَ كُفْرٍ فِي مَقَامِ عَمَلٍ زَيْرًا كَمَا مَعْنَى كُفْرٍ بِوَشَائِدِنِ اسْتِ و ساحر واقع را میپوشاند و خلاف واقع را نشان میدهد پس باین معنی کافر است.

صفحه : ۲۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ

اللَّهِ مِنْ وَلِيٍِّّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید «برسول الله» نگوئید «راعنا» ما را رعایت کن بلکه بگوئید ناظر احوال ما باش و سخن خدا را بشنوید و بدانید که برای کافرین عذاب دردناک مهیاست، نه کافرین از اهل کتاب و نه مشرکین دوست نمیدارند که خیری از جانب خدا بر شما مسلمانها نازل گردد و لکن خداوند مخصوص میگرداند بفضل و رحمت خود هر کرا بخواهد و خداوند صاحب فضل عظیم است، هر چه از آیات قرآن نسخ کنیم یا حکم آن را متروک گردانیم بهتر از آن یا مانند آن را میآوریم آیا تو نمیدانی که محققا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست، آیا نمیدانی که سلطنت و پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص باوست و بجز خدا شما را یار و یآوری نخواهد بود

توضیح آیات

اشاره

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا چنانچه مفسرین شماره نموده‌اند در هشتاد و پنج جای قرآن مجید خطاب بمؤمنین فرموده بلفظ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و چنین خطاب مشعر بشرافت و بزرگواری اینکه امت است زیرا که هیچیک از امم پیمبران سابق باین لفظ مخاطب نگردیدند بلکه در جاهایی از قرآن بلفظ قوم آنها را معرفی نموده مثل «قوم نوح» «قوم هود» و در جای دیگر بلفظ اصحاب آنان را ستوده مثل «اصحاب مدین» «اصحاب الرس» و بعضی از مفسرین گفته‌اند خطاب یا ایها المؤمنون مخصوص بمؤمنین عصر

صفحه : ۲۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است از مهاجرین و انصار نظر به اینکه خطابات شفاهیه در هر کجا از قرآن که باشد مخصوص بحاضرین زمان خطاب است و اینکه غائبین و تابعین با حاضرین در احکام مساوی میباشد منافی نیست با اینکه خطابات شفاهیه مخصوص بزمان خطاب باشد.

لکن میتوان گفت اگر چه در مخاطبات عرفی خطاب بمعدوم نمودن معقول نیست لکن در اینجا چون خطاب از طرف حق تعالی است و گذشته و آینده و حاضر و غائب در احاطه علم حضوری او سبحانه یکسان و مساوی است، پس باین لحاظ ممکن است گفته شود وقتی خطاب عزت از مصدر احدیت صادر میگردد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مقصود تمام مؤمنین از صدر اسلام تا روز قیامتند و همه مشمول اینکه خطابند صدر المتألهین در اسفار چنین گوید که خطابات قرآن مثل یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مخصوص باحباء و متألهین و دوستان و نزدیکان است نه غافلین و کسانی که از رحمت او دورند زیرا چنین افرادی از درک رموز و اسرار قرآن نصیبی ندارند مگر الفاظ و کلماتی که بشنوند و اگر لایق بودند خداوند آنها را شنوا میگردانید برای فهم رموز قرآنی و لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» ۱) سوره انفال آیه ۲۳ پایان و این عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل مینماید که «خداوند نازل فرمود آیه‌ای که در آن «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشد مگر آنکه علی علیه السلام امیر و رئیس آنها میباشد» و از عبد الله عباس است که هر کجا از قرآن «یا أَيُّهَا النَّاسُ» است در مکه نازل شده و هر کجا «یا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمنوا» است در مدینه نازل گشته.

لا تَقُولُوا رَاعِنَا مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که مسلمانان آمدند نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند «راعنا» ما را مراعات کن و بما مهلت ده تا آنکه کلام تو را بفهمیم و اینکه لفظ

(۱) و اگر خدا میدانست که در آنان خیری هست هر آینه آنها را شنوا میگردانید و اگر آنها را شنوا گردانیده بود هر آینه پشت میکردند یعنی «از غیر حق» اعراض مینمودند

صفحه : ۲۳

راعنا بلغت یهودیان دشنام بوده چنانچه در جای دیگر فرموده و رَاعِنَا لَيَّا بِاللَّيْسَةِ نَبْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ (۱) سوره نساء آیه ۴۸، یهودیان وقتی اینکه لفظ را شنیدند غنیمت شمردند گفتند ما محمّد را دشنام میدادیم اکنون بهانه بدست آوردیم که او را آشکارا دشنام دهیم میآمدند و میگفتند راعنا یا محمّد و میخندیدند و استهزاء میکردند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن غافل بود سعد معاذ باین لغت آشنا بود و مقصود آنان را فهمید گفت بآن خدایی که محمّد را بحق فرستاده اگر دفعه دیگر اینکه کلمه را بگوئید جواب شما را با شمشیر خواهم داد یهودیان گفتند چرا صحابه و مسلمانان چنین می گویند سعد معاذ گفت آنها خیر و خوبی میطلبند و شما دشنام میدهید.

اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد که چون یهودیها باین کلمه «راعنا» توریه میکنند و دشنام میدهند شما مؤمنین کلمه راعنا نگوئید بلکه بگوئید «انظرنا» نظر کن بما، و بعضی از مفسرین گفته اند «انظرنا» یعنی «انتظرته» توقف فرما تا ما کلام تو را بشنویم و در آن تأمل نمائیم.

و در وجه نهی از گفتن کلمه «راعنا» و امر بگفتن «انظرنا» احتمالات دیگری نیز داده شده مثل اینکه گویند اینکه کلمه را اعراب غالباً در مقام سخریه و لغوگویی میگفتند لهذا خداوند مؤمنین را نهی فرمود از اینکه در مقابل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین کلمه‌ای گویند، یا مقصود یهودیها از کلمه «راعنا» اینکه بوده که تو راعی و چوپان گله ما باش، یا آنکه راعنا کلمه‌ای بود که عالی نسبت بدانی میگفت اینکه بود که مؤمنین را نهی نمودند که در مقام مخاطبه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین کلامی بگویند چنانچه در جای دیگر فرموده لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً سوره نور آیه ۶۳.

«وَ اسْمَعُوا» استماع نمائید و اطاعت کنید و استماع شما مثل استماع یهود نباشد که گفتند «سمعنا و عصینا» شنیدیم و مخالفت نمودیم.

(۱) یهودیان چنین میگویند به پیغمبر اکرم (ص) که مهلت ده بما و زبان خود را باین راعنا میجانبانند برای اینکه در دین طعنه زنند.

صفحه : ۲۴

ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ وَد در لغت بمعنی دوستی و محبتی که با آرزوی رسیدن بمحبوب آمیخته باشد و در شأن نزول آیه چنین گویند که بعضی از یهودیها اظهار دوستی و خیرخواهی و رفاقت بمؤمنین می نمودند و برای اینکه مؤمنین فریب کفار را نخوردند خداوند برسول خود خبر میدهد که کفاری که از اهل کتاب می باشند با شما دوستی ندارند.

أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ كَفَّارٍ وَ مُشْرِكِينَ از روی حسد و رقابت هرگز دوست نمی دارند که خیر و خوبی از طرف پروردگار شما بتوسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای شما مؤمنین فرود آید.

ظاهراً مقصود از کفار اهل کتاب یهودیانند و مقصود از مشرکین بت پرستان و شاید ضدیت یهودیها نسبت بمسلمانها برای اینکه

و حکم دیگر بجای آن تأسیس می‌شد می‌گفتند فلان حکم نسخ گردیده.

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند یهودیها به پیغمبر اسلام طعنه زدند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رأی ثابت متین ندارد حکمی می‌آورد بعد پشیمان میشود دستور دیگری میدهد و حکم را عوض می‌نماید اینکه بود که اینکه آیه بر رد آنان فرود آمد، که اینکه کار مثل تبدیل شریعت و دینی بشریعت و دین دیگر بدست خداست نه بدست محمد صلی الله علیه و آله و سلم یک وقت مصلحت در دوام حکم و دوام شریعت است مثل دوام شریعت اسلام که بایستی تا قیامت باقی ماند و گاهی مصلحت تقاضا میکند که حکمی از احکام شریعت نسخ گردد برای آنکه مصلحت در دوام آن نیست تا یک مدتی اقتضاء بقاء دارد و پس از آن بحکم دیگری تبدیل گردد و نظیر اینکه آیه دیگری است که:

وَ إِذَا يَدُلُّنَا آيَةٌ مَّكَانٍ آيَةٍ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ ﴿١﴾ سوره نحل آیه ۱۰۳ بعضی از علمای تفسیر آیه را تعمیم داده و طوری تفسیر نموده که شامل شود تکوینات و تشریحات را و اینکه مقصود از نسخ آیه تبدیل اثر آیه است نه برداشتن اصل آیه و در اینجا مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.

چنین اظهار مینماید که آیه بمعنی علامت است و مقصود از زائل شدن و تبدیل دادن آن بآیه دیگر نه اینکه است که حقیقتاً آیه معدوم گردد و باطل شود بلکه حکمی که از آیه معلوم میشد و آیه دلالت بر آن داشت و از آبار آیه بشمار میرفت برداشته می‌شود زیرا که حکم بر متعلق نموده بر آیه باعتبار وصف علامت بودن آن اینکه است که مقارن نموده بقوله تعالی أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قدرت دارد علامتی را بردارد و بجای آن علامت دیگر گذارد که مثل آن یا بهتر از آن باشد، پس آیه که از طرف حق تعالی فرود آمده باقی است و حکم آنکه تکلیفی از تکالیف یا اثر دیگری داشته باشد دائمی نیست بلکه مدت دارد که وقتی مدت منقضی گردید حکم برداشته میشود یا آن اثر زائل میگردد و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که نسیان را مقارن بنسخ نموده ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا یعنی همین طوری که اثر آیه «حکم»

(۱) وقتی تبدیل نمائیم آیه‌ای بجای آیه دیگر و خداوند دانانتر است به آنچه فرود آورد

صفحه : ۲۷

برداشته میشود اثر عملی آن نیز برداشته میشود و علامتی بهتر از آن یا مثل آن بجای آن گذاشته میشود و آیات قرآنی باعتبار علامت و نشانه بودن مختلف میگردد باختلاف اشیاء و از حیث جهات و موارد و موضوعات نیز در هر موردی حکمی و اثری دارد چنانچه آیات قرآن آیات الله‌اند باعتبار عجز بشر از اینکه بتواند مثل آن را بیاورد و آیات احکام آیه الله‌اند باعتبار حصول تقوی و قرب بحق تعالی و نیز در آیات تکوینی موجودات آفاقه و انفسیه آیه الله‌اند باعتبار اینکه آنها نشانهای وجود و مظاهر علم و قدرت و صفات جمال و جلال باری میباشند و نمایش میدهند وجود حقانی را و انبیاء و اولیای الهی آیه الله‌اند باعتبار تبلیغ و رهنمایی و ارشاد خلق بسوی حق و حقیقت.

پس باین اعتبار آیه اعم است از آیات قرآنی و غیر آن و برای آیات قرآنی جهات بسیاری توان تصور نمود و هر گاه نسبت ببعضی اثرش زایل گردد نسبت بباقی جهات اثرش باقی ماند مثل اینکه اگر آیه‌ای از آیات اثرش از حیث احکام شرعی برداشته شود اثر دیگرش مثل فصاحت و بلاغت و اعجاز و غیر آن باقی میماند.

و اینکه گفتیم آیه و علامت بودن شیء اعم است و بحیثیات و جهات مختلف می‌گردد استظهار نموده‌ایم از عمومی که استفاده میگردد از قوله تعالی أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اینکه دو آیه چنان مینماید که بر رد اعتراض یهودیان فرود آمده باشد که ممکن است بدو جهت اعتراض شود:

اعتراض اول

آنچه از سماء قدرت و علم ازلی فرود آید بایستی دارای مصلحت تام و تمام باشد و اگر نسخ شود آن مصلحت فوت می‌گردد و نمیشود مصلحت فوق آن قائم مقام آن گردد زیرا اگر چنین باشد معلوم میشود آیه اولی مشتمل بر مصلحت تام و تمام نبوده بلکه نقصی در آن پدید گشته که مقتضی نسخ گردیده با اینکه مقام الوهیت برتر از آن است که چنین نسبتی بآن داده شود زیرا که قانون گذاری او مثل قانون گذاری بشر نیست که تحت تأثیر طبیعت واقع گردد و هر روزی رأی تازه‌ای پدید آرد و مطلع گردد

صفحه : ۲۸

بر چیزی که نمیدانسته و اختلاف رأی ناشی از نقطه ضعف بشر و جهل وی پدید می‌گردد که احاطه بجهات مصلحت ندارند و نیز بشر چنین قدرت و توانایی که حکمی انشاء کند که تخلف پذیر نباشد.

پاسخ

آنجا که فرموده **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بخوبی جواب اینکه اعتراض داده میشود یعنی خداوند عاجز نیست از اینکه بجای آیه اول آیه دیگری گزیند که از حیث حکمت و مصلحت مثل آن یا بهتر از آن باشد زیرا که جهات مصلحت محدود بحد معینی نیست و نیز قدرت او غیر متناهی است.

اعتراض دوم

اگر چه بگوئیم قدرت او سبحانه عموم دارد لکن وقتی چیزی متعلق قدرت گردید و آن شیء موجود شد دیگر از تحت اختیار او بیرون می‌رود مثل اعمال اختیاری بشر که تا مادامی تحت اختیار وی است که صورت عمل خارجی بخود نگرفته وقتی فعل از او صادر گردید دیگر از تحت اختیار وی خارج گردیده پس وقتی حکمی را صادر گردانید یا آیتی نازل نمود دیگر چطور بر میگرداند و نسخ مینماید.

پاسخ گوئیم

خداوند از اینکه اعتراض پیش بینی کرده باین آیه **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ** یعنی ملک آسمان و زمین بدست خداست و در هیچ حالی از تحت اختیار او خارج نمی‌گردد و هر طوری بخواهد در آن تصرف مینماید و کسی مالک چیزی نمیشود نه ابتدائاً و نه پس از آنکه خداوند وی را مالک گرداند زیرا که مالک گردانیدن او مثل آن نیست که ماها کسی را مالک گردانیم و ملک از تصرف خودمان خارج گردد چگونه ممکن مالک می‌گردد در حالی که فقیر است در صورتی که غنی بنظر می‌آید پس هر حکمی یا آیتی که در عالم آرد از تحت اختیار او خارج نمی‌گردد پایان

صفحه : ۲۹

آری همین بود منشأ توهم یهودیها که گفتند «ید الله مغلوله» که عالم را مثال کارخانه یا ساعتی تصور نمودند که پس از آنکه اجزاء آن مرتب گردید و بکار افتاد بخودی خود مدتی کار میکند، و در رد آنها فرموده *عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَاتِنِ* دست آنها بسته باد بلکه دو دست خدا باز است که هم قبض می کند و هم بسط مینماید می دهد و می گیرد (العبد و ما فی یده کان لمولاه)

وجود ممکن اعم از اینکه عین باشد یا حکم آیه باشد یا علامت یا غیر آن وجود استقلالی نیست بلکه چنانچه محققین از حکماء گفته‌اند وجود ربطی و ظلی است هم پیدایش او و هم بقاء آن بسته باراده خالق او است زیرا ممکن در هیچ حالی از حالات هستی و نیستی از حقیقت امکانی بیرون نمی رود پس همان طور که در پیدایش محتاج بعلت و سبب است که وی را از نیستی بهستی آورد همین طور در بقاء وجود محتاج بعلت مبقیه است که بایستی علی الدوام از طرف مبدء فیض وجود باو برسد و گر نه فوراً معدوم می گردد.

گر فیض تو لحظه‌ای بعالم نرسد معلوم شود بود و نبود همه کس خلاصه نظر ببعضی روایات میتوان چنین اظهار نمود که نسخ اختصاص باحکام شرعیه ندارد بلکه در امور تکوینی نیز ممکن است نسخ واقع گردد یعنی در آیات آفاقیه و انفسیه هر گاه مصلحت اقتضا نماید اثر و علامتی را محو میگرداند و بجای آن علامت بهتر میگذارد *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* (۱) سوره رعد آیه ۳۹، و شاهد بر اینکه نسخ آیه اعم از احکام و غیر احکام است روایات بسیاری است که از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده در تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام روایت میکند که حضرتش بعد از بیان عده‌ای از آیات ناسخ و منسوخ فرموده خداوند نسخ نمود آیه *مَا خَلَقَتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ* (۲) سوره ذاریات آیه ۲۶، به آیه *وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ*

(۱) محو میکند خدا آنچه بخواهد و ثابت میگرداند و نزد اوست ام الكتاب شاید مقصود از ام الكتاب لوح محفوظ باشد که تغییر و تبدیلی در او نیست

(۲) خلق نکردم جن و انس را مگر برای عبادت «لیعبدون تفسیر شده به ليعرفون» [.....]

صفحه : ۳۰

یعنی برای رحمت خلق کرد آنها را، سوره هود آیه ۱۲۰.

و از اینکه حدیث میتوان استفاده نمود که نسخ در آیه اعم است یعنی منحصر باحکام نیست زیرا که ظاهر آیه اول غایت و فایده خلقت جن و انس را منحصر میگرداند بعبودیت و بندگی و آیه دوم فایده خلقت را منحصر میگرداند برحمت خود، پس انحصار اول بانحصار دوم نسخ گردید.

و از اینکه قبیل آیات در کلام الله بسیار دیده میشود، در تفسیر عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده نسخ شامل بداء نیز میشود *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* لکن چنانچه گفته شد مشهور و معروف بین دانشمندان اینکه است که در امور تکوینی هر جا خلاف مطلب ظاهر شد آن را بداء نامند و راجع بامور تشریعی هر حکمی که مدت آن سر آمد و دستور دیگری رسید آن را نسخ گویند.

خلاصه فرق است بین نسخ و بداء که نسخ راجع بدستورات شرعی است و بنسخ چنین اظهار میشود که اینکه حکم منسوخ تا اینکه وقت موقعیت اجراء داشته نه بیشتر پس بایستی نسخ گردد زیرا که احکام تابع مصالح عمومی است و حکم دیگر مثل آن یا بهتر از

آن جایگزین گردد.

لکن بایستی دانسته شود که تغییر و تبدیل قوانین و مقررات شرع بدست خود شارع است کس دیگر را نمیرسد حتی امام که خلیفه و جانشین پیمبر است در احکام و قوانین برای و سلیقه خود تصرف نماید و قانونی را تبدیل بقانون دیگر یا حکمی را عوض نماید، قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که تا قیامت موقعیت دارد که بین جامعه بشری ابراز فعالیت نماید.
 أَوْ نَسَبَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا مشهور بین قراء «او نسیها» بضم نون است، مگر ابو عمرو بن کثیر که او بفتح نون تلاوت نموده، بنا بقرائت اول نسیها از نسیان و فراموشی است یعنی آیه را از یاد ببریم و نسیان در لغت بمعنی ترک نمودن نیز آمده.

صفحه : ۳۱

و اینکه آیا مقصود از فراموش شدن آیه اینکه است که پیمبر آیه را در موقع نسخ فراموش میکند که اینکه فراموشی بحکمت الهی انجام میگردد یا مؤمنین و کسانی که آیه را شنیده بودند فراموش میکنند گفتاری از مفسرین نقل شده:
 ۱- نسیان بمعنی ترک است مثل قوله تعالی نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ سوره ۹ آیه ۶۹ خدا را ترک کردند خداوند رحمت خود را نسبت بآنها ترک نمود.

۲- بمعنی نسیان و باین معنی نسیان راجع میگردد بامت که وقتی حکم نسخ میشود و مأمور میگرداند بترک عمل بطول ایام حکم فراموش میشود و چون نسیان مخصوصا راجع بوحی و آیات قرآنی منافی با مقام عصمت است اینکه است که نسبت دادن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روا نیست.

از سهل بن حنیف چنین روایت میکنند که روزی مردی در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و گفت یا رسول الله چند آیه از قرآن میدانستم و در نماز میخواندم صبح هر چه خواستم آن آیات را بخوانم فراموش کرده بودم حتی یک حرف از آن در نظرم نیامد دیگری برخاست و گفت من هم همین طور آیات را فراموش نمودم، سومی برخاست او نیز همین طور اظهار نمود که آیاتی در نظر داشتم فراموش نمودم حضرت فرمود اینکه آیات نسخ شده و چون آیه‌ای منسوخ گردد خداوند آن را از ذهنها ببرد.

و اگر نسیها را بمعنی ترک گرفتیم معنی آیه چنین میشود که هر آیه‌ای که منسوخ گردید ترک میگردد یا امر میکنیم بترک کردن آن.

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا اگر مقصود از آیه آیات احکام باشد معنی آیه چنین میشود که هر آیه‌ای که نسخ نمودیم و از نظر محو گردانیدیم آیه بهتر و جامع تر از آن را میآوریم که خوب تر و آسانتر و بهتر باشد از آیه اول یا در خوبی و جامعیت مثل آن باشد و اگر از نسخ عمومیت استفاده نمودیم معنی آیه چنین میشود، که آنچه در عالم از امور تکوینی یا تشریحی پدید آوردیم و بعد آن را اعدام نمودیم و محو گردانیدیم بهتر از آن را ایجاد مینمائیم که اصلح و نافعتر باشد

صفحه : ۳۲

آری چون عالم رو بکمال میرود و اجزاء عالم مضبوط و هر جزئی از آن بجای خود قرار گرفته روی اینکه قاعده هر جزئی از عالم اعدام گردد یا حکمی از احکام یا قانونی از قوانین مدنی یا شرعی محو گردد بایستی مثل آن یا بهتر از آن بجای آن گذاشته شود که تبدیل باحسن و نیکوتر گشته و بحال مردم نافعتر باشد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الف استفهام برای تفریح است آیا نمیدانی یعنی میدانی که خداوند بر همه چیز قدرت و توانایی دارد بعضی از مفسرین عموم قدرت را اختصاص داده بمعدومات نه بموجودات نظر به اینکه آنچه موجود گردیده از مقدریت

خارج گردیده «لکن چنانچه گفته شد اینکه حرف منافات دارد با عموم قدرت الهی و اینکه شخص مقایسه نموده قدرت تامه ازلی واجب الوجود را بقدرت خلق که وقتی عملی یا کلامی از او صادر گردید از حیثه اقتدار وی خارج می‌گردد و ندانسته که مخلوقات و ممکنات نه قبل از وجود و نه بعد از آن در هیچ حالی از اقتدار خدای سبحان خارج نیستند، ماها وقتی عملی انجام دادیم یا حرفی زدیم دیگر قدرت نداریم آن را برگردانیم یا محو سازیم لکن عموم قدرت ازلی الهی می‌رساند که ممکنات همانطوری که قبل از ایجاد در قبضه قدرت اویند بعد از ایجاد نیز همین طوراند که در هیچ حالی از تحت استیلا او خارج نیستند، وجود ممکن وجود استقلالی نیست که پس از ایجاد بخودی خود باقی بماند و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «الف» برای تفریع است یعنی میدانی که محققا خداوند مالک آسمانها و زمین اوست و آنچه هست مالک او و تحت اختیار وی است و در هیچ حالی از تصرف او بیرون نمی‌رود و مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ «ماء» نافی و «من» زائده است، و «ولی» بمعنی دوست صادق «لکم» اشاره بمؤمنین است یعنی جز خدا برای شما یار و یاور و کمک کننده‌ای نیست، و ظاهرا اینکه

صفحه : ۳۳

جمله نیز متفرع بر آن دو جمله قبل است که چون قدرت ازلی الهی احاطه دارد بهمه چیز و همه تحت اراده و اختیار وی واقعند و همه ملک او و در تصرف اویند پس فقط اوست دوست شما و امور شما بدست اوست و متصرف در همه چیز است زیرا که او قادر و توانا است کیست بتواند شما را کمک و یاری کند در صورتی که خودش عاجز و فقیر است کسی که خود عاجز و فقیر است چگونه توقع کمک از آن توان داشت، پس مؤمن واقعی کسی است که همیشه دلش بسوی حق نگران باشد و از او یاری طلبد و در تمامی امور دنیوی و اخروی از او کمک بخواهد.

و بعضی از مفسرین آیات ناسخ و منسوخ را در بیست موضع از قرآن تعداد و شماره نموده و پس از تعداد آیات چنین گوید که در بسیاری از آنها گفتگو است که آیا از قبیل ناسخ و منسوخ بشمار می‌رود یا نه و قدر مسلم را شانزده آیه بحساب آورده، لکن ظاهرا آن شانزده آیه نیز مسلم نیست که از قبیل ناسخ و منسوخ بشمار آید و موضع بحث آن کتب فقهیه است.

صفحه : ۳۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۳]

اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸) وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰) وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

صفحه : ۳۶

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ شَيْدَا اشارة باین باشد که سؤال ناروا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودن و درخواست نمودن چیز محال و آنچه لایق سؤال نیست کفر است و کسی که تبدیل نماید کفر را به ایمان که بجای ایمان کفر گزیند.

فَقَدْ ضَلَّ سِوَاءَ السَّبِيلِ چنان کسی راه راست مستقیم را گم کرده و مثل کسی ماند که وسط جاده سرگردان ماند.

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که بعد از جنگ احد و شکست خوردن مسلمانها دو نفر از یهودیان بنام فیحاس بن عاد و زید بن قیس بدو نفر از مسلمانها بنام عمار یاسر و حذیفه یمانی برخورد نمودند و گفتند اگر پیغمبر شما حق بود نباید چنین شکستی بخورد شما از او برگردید و بدین ما در آئید.

عمار یاسر گفت شما راجع بنقض عهد و میثاق چه عقیده دارید گفتند شکستن عهد گناه بزرگی است گفتند ما با خدای تعالی عهد کرده‌ایم که هرگز بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر نگردیم، فیحاس گفت اینکه مرد کلام درست و صحیح میگوید عمار گفت «رضیت بالله رباً و بالإسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم نبیاً و بعلى علیه السلام اماماً و بالقرآن کتاباً و بالكعبة قبله و بالمؤمنین اخواناً» چون اینکه خبر برسول اکرم رسید فرمود خیر و سعادت و رستگاری یافتید.

حَسِداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ از راه حسدی که مأخوذ در طبیعت آنهاست جدیت میکنند که شما را از ایمان بکفر برگردانند با اینکه حقیقت و حقانیت دین اسلام بر آنها مکشوف گردیده.

صفحه : ۳۷

فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ خداوند امر میفرماید که شما مسلمانها بر جفای کفار صبر کنید و از خطاهای آنها در گذرید تا وقتی که دستوری از جانب حق تعالی برسد که بایستی با کفار چگونه معامله نمود مفسرین گویند اینکه آیه بآیه فَاقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ نسخ گردیده.

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ محققا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست یعنی غالب و قاهر و تواناست بر اجراء حکم خود و اینکه مسلط گرداند شما را بر کفار و مشرکین و اهل کتاب.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقِيمُوا عطف است بآیه فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا گویا پس از آنکه بمسلمانها امر میفرماید که بر جفای کفار صبر و بردباری نمائید تا وقتی که از جانب حق تعالی دستور برسد آنها را وادار مینماید بعبادت و نماز و زکاة.

وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ آنچه از اعمال خیر و افعال نیکو پیش فرستادید برای پس از مرگ خود نزد خدا محفوظ است و هدر نرفته، و شاید اینکه تخصیص داده بعمل خیر که آن عمل خیری که پیش میفرستید نزد خدا محفوظ است برای تشویق مؤمنین باشد و گر نه بدلالت آیات دیگر آنچه انسان در اینکه دنیا میکنند از نیک و بد تماماً در دیوان کرام الکاتبین ضبط و ثبت گردیده و بنتیجه خواهد رسید اینکه است که در روز قیامت گوید یا وَيَلْتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (۱) سوره كهف آیه ۴۷ بعضی او مفسرین چنین گویند یافتن عمل و وجدان آن در قیامت چنانچه ظاهر

(۱) ای وای بر ما چیست اینکه کتاب که کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن شماره شده و یافتند آنچه کرده‌اند حاضر نزد خود

صفحه : ۳۸

آیه است معنی ندارد زیرا که عمل باقی نمیماند پس باید جزاء و ثواب عمل مراد باشد یعنی انسان هر عمل خیر یا شریکه در اینکه عالم از وی سرزند در روز رستاخیز به نتیجه آن از ثواب یا عذاب خواهد رسید.

لکن تمام دانشمندان متفقاً گویند بایستی کلام را بظاهر آن گذاشت تا وقتی که بشود حمل بظاهر نمود و در اینجا چه مانعی دارد که گفته شود خود اعمال در قیامت بروز و ظهور مینماید زیرا که یکی از نامهای قیامت یوم الجمع است یَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ سوره تغابن آیه ۹، و شاید اینکه قیامت را عالم جمع نامیده برای اینکه است که آنچه در تمام عوالم ما دون تحقق پذیرفته منظوی در عالم قیامت است زیرا اینکه قاعده مسلم است که هر ما دونی منظوی در ما فوق خود میباشد و عالم قیامت از حیث رتبه و مقام فوق عالم دنیا و عالم برزخ میباشد و روی اینکه قاعده آنچه در اینکه عالم یافت میشود در آن عالم آخرت پدیدار است و اخبار بسیاری نیز شاهد بر آن است.

در روایتی از انس بن مالک است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت حضرت فاطمه (س) چند فرد شعر مرثیه خوانی نمود پس از آن بقرستان رفت و گفت «السلام علیکم یا اهل القبور» اموال شما را قسمت کردند و خانه‌های شما را مسکن گردانیدند و زنه‌های شما شوهر کردند اینها اخباری است که نزد ماست نزد شما چه خبر است هاتقی صدا داد از دنیا گرفتیم آنچه خوردیم و یافتیم آنچه از پیش فرستادیم و آنچه گذاشتیم زیان بردیم.

و روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «که تو از مالت منتفع نمیگردی مگر آنچه را که خوردی و مصرف کردی و پوشیدی و کهنه گردانیدی یا بدادی و گذشتی».

و در حدیث دیگر شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منزل عایشه گوسفندی ذبح نمود و بفقرا میداد چون شب شد حضرتش از عایشه سؤال نمود از آن گوسفند چه مانده گفت هیچ نمانده مگر گردنش فرمود بگو همه مانده مگر گردنش و آن اشاره بکلام الهی است ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (۱).

(۱) آنچه نزد شما است فانی و ناپایدار است و آنچه نزد خداست ثابت و باقی است

صفحه : ۳۹

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا اهل کتاب گفتند هرگز داخل بهشت نمیشود مگر کسی که یهودی باشد یا نصرانی مفسرین اینکه آیه را دو نحو تفسیر نموده‌اند یکی آنکه خداوند به پیغمبر خود خبر میدهد که یهود و نصاری با همه مخالفت و ضدیتی که با هم دارند که در آن آیه بعد اشاره دارد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ که هر یک از آن دو طائفه دیگری را باطل میدانند و چون دین اسلام را دشمن قویتر از هر دو میدیدند لذا از روی معاندت و ضدیت گویا با هم همدست شده و برای اینکه اساس دین اسلام را بر چینند و مسلمانان را بکفر تشویق نمایند و لو دین دیگری باشد اینکه بود که بزبان نه باعتقاد منحصر میگردانیدند رفتن بهشت را بدین یهودیت یا نصرانیت طریق دیگری که در توجیه آیه گفته شده اینکه است که قاعده عرب است که در مقام اخبار بسیار میشود که دو چیز مختلف را بقرینه خارجی با هم جمع میکنند اعتماداً بر اینکه شنونده هر یک را بجای خود فهم کند و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که یهودیان گفتند هرگز کسی داخل بهشت نمیشود مگر آنکه یهودی باشد و نصرانیان گفتند هرگز کسی داخل بهشت نمیشود مگر آنکه نصرانی باشد لکن بقرینه آیه پیش که فرموده وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا حمل بر معنی اول بهتر است که اهل کتاب میل داشتند بهر تریبی که هست مسلمانها را از دین حق برگردانند و لو آنکه بدین نصرانیت یا یهودیت در آیند و بقرینه قوله

تعالی تِلْكَ أَمَاتِيهِمْ که آرزوی آنان چنین است معنی دوم اولی است زیرا که هرگز یهودیان چنین آرزویی نداشتند که نصرانیان به بهشت بروند و نیز نصرانیان هرگز آرزو نداشتند که یهودیان بهشت روند.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ آری کسی که تسلیم نمود وجه خود را یعنی نفس خود را برای خدا و خالص گردانید خود را و تسلیم اوامر او گردید در حالی که نیکوکار باشد پاداش عمل نیک

صفحه : ۴۰

چنین کسی نزد پروردگار وی است.

مفسرین گویند تخصیص بوجه در مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ یا برای اینکه است که وجه یعنی صورت اشرف اعضاء بدن است و مواجهه و توجه بهر چیزی بصورت میشود یا وجه کنایه از ذات شیء است یعنی کسی که بذات خود تسلیم حق گردید و بتمام قوی و مشاعر رو باو آورد.

اسلام اگر چه همان معنای تسلیم و منقاد گردیدن است لکن مراتب و درجاتی دارد مرتبه اول اسلامی است که مقابل ایمان آرند و بگفتن شهادتین تحقق پذیرد و اشاره بهمین اسلام دارد در آن آیه در جواب کسانی که گفتند ایمان آوردیم خطاب عزت میرسد که بآنها بگو اسلام آورده‌اید نه ایمان.

مرتبه دوم اسلام آن تسلیمی است که پس از ایمان که عبارت از تصدیق بزبان و تصدیق بقلب و عمل بارکان باشد تحقق پذیرد. و شاید همین باشد مقصود از قوله تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً (۱) سوره بقره آیه ۲۰۴، و آن عبارت از تسلیم است بکل ما جاء به النبی بلکه اذعان و تسلیم و ترک اعتراض بآنچه قلم تقدیر بر آن اجراء گردید.

مرتبه سوم که از بالاترین مراتب تسلیم بشمار میرود آن مرتبه خلوص است و آن مقام کسی است که پس از مجاهده با جنود وهم غضب و شهوت بر قوای طبیعی ظفر یافته و خود را در محل امن و امان که جایگاه متقین است مظفرانه ساکن گردانیده:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۲) سوره دخان آیه ۵۱ آری کسی که سراسر وجود خود را تسلیم اوامر حق نمود و بتمام قوی و مشاعر متوجه بمقام قدس احدی گردید و قلب و سریره خود را از غیر او خالی گردانید در باره چنین کسی صادق آید مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ که بحقیقت پشت بخلق گردانیده و روی نیازمندی بدر خانه بی نیاز مطلق آورده و بتمام قوی متوجه باو شده چنین کسی حائز منتهی درجه تسلیم گردیده.

(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در آئید در سَلَم و سلامتی.

(۲) محققا تقوی پیشه کاران در محل امن و امان قرار گرفته‌اند.

صفحه : ۴۱

وَهُوَ مُحْسِنٌ حال است از ضمیر «اسلم» یعنی با اینکه بتمام قوی و مشاعر متوجه بحق گردیده اعمال و افعالش نیز بر وجه نیکو بعمل آمده و منقاد و مطیع قانون شرع گردیده چنانچه در حدیثی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ابا ذر فرمود «عبادت کن خدا را بطوری که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اینطور عبادت کردن کاشف از حقیقت ایمان و اسلام است، و در حدیث قدسی است «که عبد در نتیجه عمل نمودن بنوافل بجایی رسد که حق چشم او میشود که باو می بیند و گوش او میشود که باو میشنود تا آخر حدیث».

فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ «عند» در لغت بمعنی قرب و نزدیکی است پس چنین کسی که بتمام قوی و مشاعر تسلیم حق گردید مقام عندیت

پیدا می‌کند و آن مقام بلندی است که تنها عده‌ای از نفوس زکیه بشر و ملائکه مقربین دانسته در آن مقام راه یابند در شأن نفوس زکیه شهداء است بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ سوره بقره آیه ۱۴۹ و در شأن ملائکه مقربین است إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ سوره اعراف آیه ۲۰۵ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ البته چنین است کسی که مقام عنایت پیدا نموده و در مقام امن و امان منزل گزید چگونه بر گذشته محزون است و بر آینده خوفناک زیرا چنانچه گفته شد کسی که بتمام قوی و مشاعر تسلیم اوامر تکوینی و تشریحی حق گردید و مثل مرده بدست غسل تمامی امور خود را تسلیم بوی نمود بطوری که از خود اراده و خواستی اظهار نمیدارد مگر آنچه را که او خواسته و در باره او اجرا گردانیده چنین کسی دیگر در باره او خوف و حزنی تصور ندارد نه در دنیا و نه در آخرت.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَفَتَهُ شَأْنُ نَزُولِ آيَةِ إِنَّكَ أَيْهَا النَّصَارَى نَجْرَانِ آمَدْنَد نَزْد

صفحه : ۴۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علمای یهودیان نیز آمدند و راجع بدیانت با هم جدال و بحث نمودند مردی از بین یهودیان بنام رافع بن حرمه برخاست و گفت شما عیسویان (ما انتم علی شیء) هیچید و نبوت حضرت عیسی (ع) و کتاب او را انکار نمود، و یکی از عیسویان برخاست و گفت شما یهودیان هیچید و نبوت حضرت موسی (ع) و کتاب او را انکار نمود و هُم يَتْلُونَ الْكِتَابَ بقاعده علم نحو «و هم» حال است یعنی اینکه دو فرقه یهود و نصاری بهم چنین گفتند و حال آنکه هر دو کتاب خود «تورات» و «انجیل» را میخوانند و در تورات اوصاف حضرت عیسی (ع) و نبوت او و کتاب انجیل ثبت است و نیز عیسویان کتاب انجیل را می خوانند و اوصاف حضرت موسی (ع) و نبوت و کتاب او در انجیل ثبت است.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ إِنَّكَ جَمَلَةٌ مِثْلَ قَوْلِهِمْ اینکه جمله را مفسرین دو طور تفسیر نموده‌اند قولی اینکه است که مقصود آباء و اجداد یهودیان و نصرانیانند که آنها نیز دین یکدیگر را باطل میدانستند، مقاتل گوید مقصود مشرکین عربند که نسبت بحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین میگفتند، فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ خداوند در مقام تهدید میفرماید هر کسی برآی و عقیده و بر وفق مراد خود حرفی میزند و دعاوی بیجا میکند و خود را مصاب و دیگری را تخطئه مینماید و البته حاکمی بایست بین آنان حکم کند که چه کسی در دعوی صادق و چه کسی بر باطل است و أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ خداست و موقع دادگاه حقیقی قیامت است که در آن وقت بحکم الهی حق و باطل بدرستی و خوبی از هم جدا میگردند و هر کسی بحق خود خواهد رسید.

صفحه : ۴۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷]

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَہٗ بَلْ لَمْ يَكُن لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ (۱۱۶) بِيَدِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

(۱۱۷)

ترجمه:

کیست ستمکارتر از کسی که منع کند مردم را از مساجد خدا که در آن یاد خدا و اسم آن برده شود و کوشش کند در خرابی مساجد نیست برای آنها که داخل مساجد شوند مگر بر خود ترسان باشند چنین اشخاصی در دنیا برای آنها خواری و ذلت است و در آخرت عذاب بزرگ،

مشرق و مغرب مال خدا و ملک اوست، بهر طرف که رو کنید در آنجا روی خداست و او محیط بر همه جا و بر هر چیزی عالم است،

و گروهی گفتند خدا دارای فرزند است او پاک و منزه و مبرا است بلکه آنچه در آسمان و زمین است ملک اوست و همه فرمانبردار و مطیع اویند،

خداوند پدید آورنده آسمانها و زمین است و چون اراده نمود چیزی خلق کند بمحض اینکه بگوید باش فوراً موجود میگردد.

توضیح آیات**اشاره**

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ فِي شَأْنِ آيَةٍ بَيْنَ مَفْسَرِينَ كَقَتَرِيٍّ أَيْ:

۱- قتاده و سدی، گفته‌اند راجع بوقتی است که بخت النصر با قشون زیادی آمدند به بیت المقدس و یحیی بن زکریا را کشتند و بیت المقدس را خراب کردند.

۲- بعضی دیگر گفته‌اند او ططواس بن اسیسا بود که با بنی اسرائیل جنگ کرد و بیت المقدس را خراب نمود و آن را مزبله ساخت و جای کثافات قرار داد و همانطور

صفحه : ۴۴

خراب ماند تا در زمان خلافت عمر وقتی مسلمانان قوت گرفتند آن را عمارت کردند.

۳- قول دیگر اینکه است که از ظاهر سیاق آیه اینطور معلوم میشود که مقصود از مانعین مساجد کفار مکه بودند که قبل از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مانع شدند و نگذاشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد الحرام شود و از ابا عبد الله علیه السلام روایت میکنند آنها کفار قریش بودند که نمیگذاشتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه و مسجد الحرام شود.

۴- در بعضی روایات دیگر دارد که مسلمانها در مکه مسجدی داشتند و کفار مکه آن را خراب کردند.

مساجد جمع مسجد است و مسجد محل سجده گاه است و البته بیت المقدس یا مسجد الحرام هر کدام باشد محل سجده بسیار دارد. وَ سَيَعْبَى فِي خَرَابِهَا مِمَّنْ اعْتَرَضَ شَوْدَ كَفَّارِ قَرِيْشٍ يَأْتِي كَفَّارِ كُوشِشٍ فِي خَرَابِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ نَكَرْتُمْ وَ مِنْ آيَةٍ فِي خَرَابِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ نَيْسْتُمْ.

بعضی از مفسرین از اینکه اعتراض پیش بینی نموده چنین گویند عمارت هر چیزی نسبت بآن فایده و نتیجه‌ای است که بایستی مترتب بر آن گردد و خرابی آن نیز بلحاظ عدم ترتب همان فایده است پس بلحاظ مانع گردیدن آنها از دخول مؤمنین در مسجد- الحرام و نماز خواندن در آنجا صحیح است گفته شود کفار سعی در خرابی مسجد الحرام نمودند أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا

إِلَّا خَائِفِينَ «اولئك» اشاره بهمان کسانی است که مانع گردیدند از دخول مسلمانها در بیت المقدس یا مسجد الحرام هر کدام باشد پس بر چنین کسانی روا نیست که داخل آن مسجد گردند و اگر بخواهند داخل گردند بایستی مسلمانها مانع گردند اینکه است که فرموده آنان داخل نمیگردند مگر اینکه ترسناکند.

صفحه : ۴۵

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَالْآخِرَةُ عَذَابٌ عَظِيمٌ برای کسانی که مانع از دخول مساجد شدند و خواستند طریق بندگی و عبادت را به بندند نتیجه عمل آنها خواری و ذلت در دنیا و مرایشان راست در آخرت بکیفر اعمالشان عذاب و شکنجه بزرگ.

وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ لَامٌ، وَاللَّهُ لَامٌ تَخْصِصُ اسْتِ، مَشْرِقٌ مَحَلٌّ بِرِ آمَدَنٍ خورشید و مغرب محل غروب آن، و شاید اینکه مالکیت خود را اختصاص داده بمشرق و مغرب که اضافه بطلوع و غروب شمس دارد برای عظمت خورشید است که در عالم مادیات خورشید بسیار مهم و قابل اهمیت است و در آنجا که اظهار بزرگی خود نموده و ربوبیت خود را اضافه مینماید بمشرق و مغرب رَبُّ الْمَشْرِقِينَ وَ رَبُّ الْمَغْرِبِينَ نیز شرافت شمس را میرساند و تشبیه مشرقین و مغربین که پروردگار دو مشرق و دو مغرب است شاید باعتبار اینکه است که مشرق و مغرب زمستان غیر از مشرق و مغرب تابستان است و در جای دیگر رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ شاید باعتبار اینکه باشد که هر روز مشرق و مغربی دارد همین طوری که عقل در عالم مجردات مظهر اتم اوصاف ربوبی است خورشید نیز در عالم مادیات و طبیعیات مظهر و نماینده آثار الهی است و آنچه بهجت و جمال و کمالی در عالم طبیعیات بنظر می آید بنمایندگی نور خورشید تحقق پذیرفته و بنور و ضیاء آن نباتات و گیاهان از زمین روئیده می گردد و حیوانات نشو و نما می نمایند و جواهرات معدنی از قبیل الماس و یاقوت و زمرد تماما از نفوذ نور خورشید پدید می گردند.

بلکه چنانچه کشفیات جدیده امروزه نشان می دهد تمام الوان و رنگهای مختلف از سرخی و زردی و سبزی و غیر آن که در موجودات دیده می شود تماما همان اشراق نور خورشید است که باختلاف محل و خصوصیت اجسام نمایش می نماید و گر نه مواد و اجسام در مرتبه ذات هیچ رنگی ندارند.

صفحه : ۴۶

اعتراض

اینکه مطلب مخالف و جدان است زیرا بنا بر اینکه تمام الوان از نور شمس پدید گردند بایستی در شب که خورشید از زمین غائب است رنگی ظاهر نباشد با اینکه در روشنی برق و چراغ و ماه بلکه در روشنی ستارگان نیز الوان دیده میشود.

پاسخ

آری در شب و در روشنی برق و ماه و غیره الوان پدید می گردند لکن باید دانست کسانی که از روی تجربیات بسیار و مطالعات بیشمار چنین اظهار می نمایند که تمام الوان از نور شمس پدید می گردد معتقدند که نور کواکب و ستارگان و کرات مثل ماه تماما از اشراق نور خورشید است که بر آنها تابیده و آنها را روشن نموده و نیز نور برق و هر چه از آن حرارت و نور تولید گردد با اشراق نور شمس تحقق پذیرفته پس جمال طبیعت نمایشی است از جمال خورشید اگر چه خورشید نیز چنانچه گویند از جای «کهکشانشان»

نور می‌گیرد و تماما نمایش است از اشعه جمال احدی و نور جلال سرمدی (سبحان الله مالک الملک) یُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَيَحَرُّ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى «۱» سوره فاطر آیه ۱۴ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ «فاء» در «فانما» برای تفریع است یعنی چون مشرق و مغرب کنایه از عالم مادیات و طبیعیات است ملک خدا و مظهر صفت ربوبیت اوست پس بهر طرف رو آورید و توجه نمائید در آنجا روی خداست، «وجه» در کلام عرب بمعنای مختلف استعمال شده اگر چه معنی ظاهر آن که شاید معنی حقیقی آن باشد ذات هر شیء و نفس او را وجه او گویند، و صورت جسمانی شیء را نیز وجه او گویند و روی انسان را

(۱) در می‌آورد شب را در روز و روز را در شب و مسخر گردانیده خورشید و ماه را که در مدار خود سیر نمایند تا مدت معینی، که بولج شب روز ناپدید میگردد و نیز بولج روز شب زایل میگردد و اینکه آیه اشاره دارد بکمال قدرت و استیلای حق تعالی و اینکه تمام موجودات مسخر امر اویند.

صفحه : ۴۷

نیز وجه او گویند، و البته مقصود از وجه خدا صورت جسمانی نیست زیرا که خداوند منزه و مبرا از اوصاف ممکنات است، و نیز نمیتوان وجه را بمعنی ذات و حقیقت گرفت زیرا که «اینما» دلالت بر مکان دارد و خداوند بالا-تر از آن است که مکان باو احاطه داشته باشد بلکه او محیط بر زمان و زمانیات و مکان و مکانیات میباشد، و شاید مقصود از وجه خدا که هر کجا رو آرید در آنجا روی خداست و بقرینه مشرق و مغرب که محل طلوع و غروب نور است، اشعه نور حقیقی و انبساط رحمت رحمانی واحد ازلی باشد که فیض وجود او و اشراق نور رحمت وی تمام موجودات را فرا گرفته، و همان طوری که نور شمس موقع طلوع تمام مادیات را فرا میگیرد و همه بنور او پدید و روشن میگرددند و در نور آن نشو و ارتقاء مینمایند همین طور نور حق تعالی و فیض منبسط او تمام موجودات از علویات و سفلیات و مجردات و مادیات را فرا گرفته و همه باو موجودند و بقیومیت او باقی و لا ینقطع از او فیض میگیرند و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مقصود از نور معنی حقیقی آن است «ظاهر بذاته مظهر لغیره» هر چیزی که بخودی خود ظاهر و مظهر و نماینده غیر باشد آن را نور گویند و خداوند نور حقیقی است که بذات و حقیقت خود موجود و ظاهر و هویداست و پیدایش موجودات بنور وجود اوست.

خلاصه اینکه آیه چنین می‌نماید که در مقام اعتراض و نکوهش مشرکین است که اگر مساجد را خراب می‌کنند که در آنجا ذکر خدا نشود مؤمن پاک اعتقاد هر وقت متوجه بحق گردد بهر چه رو آرد در آنجا رحمت حق و فیض وجود او را مشاهده مینماید زیرا که فیض وجود او مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته.

إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ رحمت وجود او تمامی موجودات را فرا گرفته و علم او محیط است بجمیع کاینات و ظاهر و باطن هر چیزی نزد او مکشوف و هویداست و از اغراض و نیات مردم مطلع و آگاهست.

پس اگر همه موجودات را مشمول فیض حق بدانی و در همه حال روی نیازمندی

صفحه : ۴۸

بدر خانه بی‌نیاز مطلق آری بدان که بهر چه رو کنی باو رو کرده‌ای و بهر چه سجده کنی او را سجده نموده‌ای.
 كَمَا قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَهُودِيهَا كَفَتْنَا عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَ نَصَارَى كَفَتْنَا مَسِيحُ ابْنُ الْمَسِيحِ ابْنُ اللَّهِ بَلْ كَفَتْنَا عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ خُودِ رَا پسر خدا و از دوستان او بشمار آوردند، مشرکین عرب گفتند ملائکه دختران خدايند.

خدایی که مالک و پدیدآورنده آسمانها و زمین است و آنچه بصفه موجودیت آمده زیر فرمان او و مسخر امر ویند منزّه است از اینکه فرزند آورد.

ظاهرا یهود و نصاری که عزیز و مسیح را پسر خدا گفتند مقصود آنها مثل اولاد آوردن انسان و حیوان نیست که جسمی از جسمی بیرون آید زیرا که آنها خدا را جسم نمیدانند مثل باقی اجسام، و شاید چنین توهم مینمودند که روح عیسی (ع) و عزیز از حقیقت حق تولید شده و بجسم و جسد عیسی (ع) و عزیز تعلق گرفته و بصورت بشری نمایان گردیده که بروحانیت خدا و بجسمیت شخص بشری نمایش یافته‌اند چنانچه ظاهرا جهال صوفیه نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام همین طور معتقدند و علی علیه السلام را خدا و از حق تعالی جدا نمیدانند.

و خداوند در مقام رد آنها خود را تنزیه می‌نماید که تولید مثل بهر معنی که فرض شود بر خداوند روا نیست زیرا که ولد شبیه والد است و اگر روح عزیز و عیسی (ع) از حق تعالی بطور تولید مثل که ظاهر ولد چنین است صادر شده باشد بایستی روحانیت عیسی (ع) و عزیز در تمام جهات مثل حق تعالی باشد حتی در وجوب وجود و قدم ذاتی و ادله توحید باطل می‌کند کلام آنها را. و در اینکه دو آیه معجز نما بدو طریق اشاره دارد که عقیده نحیف آنان باطل و غیر موجه است، یکی در آنجا که بعد از نقل کلام آنهايي که گفتند که اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا در مقام اعراض ورد آنها فرموده که بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اشاره به اینکه

صفحه : ۴۹

اینطور نیست که گمان کرده‌اند بلکه آنچه در آسمانها و زمین است یعنی تمام موجودات ملک خدا و همه مسخر امر ویند پس نسبت بتمام موجودات جنبه مالکیت و استیلاء و تسلط دارد نه جنبه والدیت که تولید مثل نماید که کُلُّ لَّهُ قَانُونٌ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پدید آورنده آسمانها و زمین است، و نیز مالکیت او مثل مالکیت بشر نیست که نسبت بآنچه در تصرف وی است یک نحو تصرف موقتی باشد و مالک حقیقی آن نباشد مالک حقیقی آن کسی است که موجودات را از نیستی بهستی و از هستی به نیستی آورد و نیز دوام وجود هر موجودی بستگی و ارتباط باراده و خواست او دارد.

عمر بن اعین از امام محمّد باقر علیه السلام سؤال می‌کند از قول حق تعالی بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پاسخ فرموده خدای عز و جل ابداع نموده «یعنی پدید گردانیده تمام اشیاء را بعلم خود بدون مثالی که قبلا در نظر داشته باشد پس آسمان و زمین را خلقت فرمود در صورتی که پیش از آن آسمان و زمینی نبوده آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی را که فرموده وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ و در کیفیت ابداع و چگونگی خلقت موجودات چنین بیان میکند وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

اینکه حدیث تأیید مینماید قول حکما را که گویند سبب ایجاد مخلوقات همان علم بصلاح است زیرا امام میفرماید تمام اشیاء را بعلم خود بدون مثال خلق نموده و در کیفیت ابداع و چگونگی خلقت موجودات چنین بیان مینماید.

وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «قاضی» در قرآن بچند معنی آمده:

۱- خلق نمودن مثل فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ.

۲- بمعنی امر تشریحی مثل وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلْمًا تَعْبُدُوا إِلَهًا إِلَّا هُوَ ۚ بِمَعْنَىٰ حُكْمٍ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و غیر اینها که مفسرین متعرض شده‌اند، و شاید اینجا مراد اراده و حکم باشد که وقتی اراده ازلی بامری تعلق گرفت بمحض همان علم ازلی بصلاح و تعلق اراده بوی آن شیء تحقق میپذیرد و از نیستی بهستی می‌آید و موجود میشود.

صفحه : ۵۰

و در اینجا اشاره لطیف دارد که پدیدار شدن موجودات را تشبیه بحکم حاکم نموده که همانطوری که حکم از حاکم بمجرد

اشاره‌ای صادر می‌گردد بدون اینکه چیزی از وی صادر شود و زایش کند همین طور وقتی اراده حق تعالی بایجاد شیء مراد تعلق می‌گیرد بمحض اشاره که تعبیر از آن بلفظ «کن» مینماید آن شیء مراد موجود می‌گردد بدون اینکه تولید مثل شود که در مقام خلقت چیزی از او منفصل گردد یا زایش نماید زیرا که تولید مثل بهر معنایی که فرض شود بایستی ولد از والد منفصل گردد و از آن چیزی زایش نماید که در حقیقت قبلاً یا بالفعل یا بالقوه در والد موجود بوده و بعداً از او جدا و منفصل گردد، و پس از زایش زائیده شده چیزی میشود مثل زاینده او و منزله است پروردگار عالم که چیزی مثل او یا شبه او در عالم یافت گردد که اگر چنین بودی بایستی هر یک از موجودات پس از خلقت خدا و واجب الوجود باشند.

لکن باید دانست که در اینجا مطلب بسی دقیق‌تر و بالاتر است زیرا که در اوامر تکوینی و در ابداع و پدید آوردن موجودات محتاج بلفظ و کلامی نیست و لفظ «کن فیکون» در آیه اشاره بسرعت اجابت ممکنات است برای پذیرفتن اوامر تکوینی که بمحض اراده و خواست الهی اجابت مینماید اوامر تکوینی را و در سوره یس آیه ۸۲ فرموده: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**

صفحه : ۵۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِيعَتَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)

ترجمه:

کسانی که ز علم و دانش تهی دستند گفتند چرا خداوند با ما سخن نمی‌گوید یا معجزه و علامتی برای ما نمی‌فرستد همین طور پیشینیان از روی نادانی چنین سخنان می‌گفتند دل‌های آنان در نفهمی شبیه بیکدیگر است ما ادله و آیات رسالت را بیان کردیم برای کسانی که اهل یقینند،

ای پیغمبر ما تو را بحق فرستادیم که مردم را مژده دهی بهشت و تهدید نمایی و بترسانی آنها را از عذاب جهنم و تو مسئول کافران که اهل جهنم میباشند نیستی،

هرگز یهود و نصاری از تو خشنود و راضی نمی‌شوند تا اینکه تابع ملت آنها گردی بگو باینها محققا راهی که خدا بنماید همان راه هدایت است و ای پیغمبر اگر تو تابع هوای نفسانی آنها کردی «پس از آنکه طریق هدایت را از راه علم و یقین دریافتی» دیگر خداوند یار و یاور تو نخواهد بود،

کسانی که بآنها کتاب عنایت نمودیم و آن را آن طوری که باید تلاوت نمایند تلاوت کردند آنها اشخاصی میباشند که ایمان می‌آورند بآن کتاب آسمانی و کسی که کافر شد بکتاب خدا آنها زیان کارانند

صفحه : ۵۲

توضیح آیات

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ- در اینکه کسانی که از روی نادانی چنین گفتند چه مردمانی بودند گفتاری است ابن عباس گفته یهودیانند، مجاهد گفته عیسویانند، قتاده گفته مشرکین عربند.

لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ مفسرین گویند کفار به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض مینمودند که چرا خداوند شفاها بما نمیگوید که تو رسول اویی یا اینکه با تو تکلم نماید و ما کلام او را بشنویم همان طوری که با موسی علیه السلام تکلم نمود و آن هفتاد نفر کلام خدا را شنیدند، و چرا علامت و نشانه‌ای برای ما نمیفرستد که شاهد صدق تو باشد.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ مثل اینکه بنی اسرائیلیان بموسی علیه السلام گفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً (۱) و نصاری بعیسی بن مریم علیه السلام گفتند هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (۲) تشابهت قلوبهم دلها و قلبهای معاندین و اهل کفر و فسق شبیه بیکدیگر است و همین طوری که کلام آنها در گفتار مثل یکدیگر اعتراض مینمایند و سخن میگویند قلبهای آنان نیز در قساوت بهم ماند و اینها کسانی میباشند که خداوند در باره آنها فرموده «بچشم و گوش و دل آنان مهر نهادیم» که نه چشم دارند که آثار حقانی را در عالم امکانی مشاهده نمایند و نه گوش دارند که آیات و کلمات معجزنمای الهی را بشنوند و نه دل و قلب دارند که تعقل و تفکر نمایند و حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهند» و کلام کفار و اعتراض و ایرادشان ارائه میدهد ما فی الضمیر آنان را زیرا که

(۱) نشان ده خدا را بما آشکارا

(۲) آیا پروردگار تو قدرت دارد که از آسمان غذایی برای ما فرود آورد.

صفحه : ۵۳

زبان ترجمان دل است چون دل آنها در شقاوت و تمرد و ضدیت با اهل حق شبیه بهم است اینکه است که در گفتار نیز سخنان آنان بهم ماند.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ما بطور شایستگی روشن و واضح نمودیم نشانها و علامات و معجزاتی برای اثبات صدق دعوی رسولان خود لکن آن براهین برای کسانی نافع و اثربخش است که دل و سریره آنها از کثافات اخلاقی و خودخواهی و تعصب آباء و اجدادی و حقد و حسد سبعی پاک باشد و پاک طینت و خوش سنجیه و دارای حالت تسلیم باشند البته چنین اشخاصی بخوبی میتوانند حق و باطل را از هم تمیز دهند و بچشم دل مشاهده نمایند آیات و نشانهای حقانی را و چنین اشخاصی اهل یقینند که از ظن و شک و تخمین وارسته گردیده و بمرتبہ یقین رسیده‌اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو پیمبر و فرستاده مایی و ما تو را از روی حقیقت و درستی فرستادیم که هم بشارت دهی اهل ایمان و تقوی را بنعمتها و لذائذی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده و هم آنها را از کیفر اعمال بدشان و مجازات کردار زشتشان بترسانی و تهدید نمایی.

وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ «و لا تسئل» را دو نحو قرائت کرده‌اند جماعتی بجزم خوانده‌اند «و لا تسئل» یعنی تو مپرس، ابن عباس گفته شأن نزول آیه چنین است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با خود اندیشه نمود کاش میدانستم خداوند با کفار چه خواهد کرد اینکه آیه نازل شد که تو جوایب حال آنها مباش و جماعت دیگر برفع خوانده‌اند «و لا تسئل» یعنی پرسیده نمیشوی یعنی تو که رسول و فرستاده بحق و درستی میباشی مسئول اهل جهنم نیستی زیرا که تو فقط موظف میباشی که تبلیغ

رسالت نمایی و مردم را ببهشت و نعمتهای بهشتی و مقامات اخروی مژده دهی، و از عذاب و سخط الهی و کیفر اعمال

صفحه : ۵۴

بدشان بترسانی لکن وقتی آنان از روی کبر و نخوت دعوت تو را نپذیرفتند و لجاجت ورزیدند تو بوظیفه رسالت خود عمل نموده‌ای دیگر بر تو حرجی نیست و مسئولیتی نداری.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتُهُمْ در روایت ابن عباس چنین است که یهودیان مدینه و عیسویان نجران منتظر بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قبله با آنها موافقت نماید چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بامر حق تعالی قبله را از بیت المقدس بروی کعبه گردانید مایوس شدند و از آن اظهار محبتی که نسبت بحضرتش و مؤمنین می کردند صرف نظر نمودند اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد.

بعضی دیگر از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند، جماعتی از یهودیها خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و میگفتند با ما مدارا کن تا بتو ایمان آریم و چون حضرتش خیلی مایل باسلام آوردن آنها بود با آنها به نیکی و مدارا رفتار مینمود اینکه آیه نازل شد که یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمیشوند مگر وقتی که تو تابع آنها گردی.

قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ مفسرین گویند مقصود از هدایت اول طریق اسلام است که آن دین خداست و دین اسلام طریق مستقیم است که اگر آدمی بآن طریق سیر نماید بمقصود اصلی خلقت نائل میگردد، و مقصود از هدایت دوم راه یافتن و رسیدن بجایگاه قرب الهی است.

آری غرض از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی راه یافتن بسوی قرب الهی است و نزدیکترین راه بسوی اله و قرب او طریق اسلام است اینکه است که دین اسلام و ملت حنیف ابراهیم علیه السلام بطریق مستقیم نامیده شده زیرا که نزدیکترین راه بمقصود راه مستقیم است، و دین یهود و نصاری طریق هدایت نیست بلکه دین ساختگی است که آنان از روی تعصب و برأی فاسد خودشان دسیسه‌ها در دین حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نموده‌اند و بهوهای نفسانی خودشان عمل مینمایند و چنین دین و آئینی هرگز آدمی را بسعادت نمیرساند بایستی هدایت از طرف حق تعالی باشد و رهنما پیمبری که تأسیس شده باشد برای هدایت.

صفحه : ۵۵

وَلَنْ اتَّبِعَتْ أُمَّوَاءُهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اگر چه در ظاهر لفظ و خطاب اشاره بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو اگر تابع هوای آنان گردی لکن شاید مقصود مسلمانها باشند زیرا که هرگز پیغمبر اسلام تابع یهود و نصرانی نمی گردید. مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيٍّ کسی را که خداوند بوی علم آموخته و حقانیت دین اسلام بر وی محرز و ثابت گردیده اگر از روی هوای نفسانی تابع یهودیها یا عیسویها گردید دیگر پناهگاهی ندارد زیرا که یگانه ملجأ و پناهگاه بشر کرم و رحمت الهی است و کسی که تابع نفس شد و از حق رو گردانید در دام شیطان گرفتار و از رحمت خاص رحیمی بی نصیب می گردد. در اینکه معنی و حقیقت هدایت چیست بین دانشمندان گفتاری است و بمذاق هر صنفی معنی جداگانه‌ای دارد.

بمذاق علمای شریعت چهار وجه و چهار معنی برای هدایت گفته شده:

۱- هدایتی که برای عموم افراد بشر است و آن امور چهارگانه‌ای است که انسان بآن موقعیت پیدا مینماید برای تحمل تکلیف عقل، فطانت، رفع موانع، نصب ادله.

۲- ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای هدایت بشر تعیین شده.

۳- هدایت مخصوصی که از طرف حق تعالی نسبت بکسانی است که طریق هدایت را پیش گرفته‌اند و بهدایت پیشوایان راه یافته‌اند

و بهمین معنی اشاره دارد قوله تعالی وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى.

۴- راه یافتن بسوی بهشت.

و هدایت بمذاق کسانی که خود را اهل باطن و علمای طریقت میدانند سه قسم بشمار می‌آید:

۱- هدایت عام، ۲- هدایت خاص، ۳- هدایت خاص الخاص.

صفحه : ۵۶

هدایت عام سلوک در طریق ایمان و اسلام است، هدایت خاص رسیدن بمرتبۀ یقین است، هدایت یافتن خاص الخاص رسیدن و فائز گردیدن بمرتبۀ کشف و شهود و عیان است و گویند هدایت یافتن هر کسی بقدر تحصیل تقوی وی پدید میگردد و در تقوی نیز سه مرتبۀ گفته‌اند، تقوای عام از شرک و کفر، تقوای خاص از گناه و خطا تقوای خاص الخاص خودداری نمودن از نظر بغیر خدای رحمان و کمال آن در فناء در توحید است.

شکی نیست که هدایت یافتن بطریق دوم متفرع بر امور چهارگانه اول است تا آنچه مقدمه تکلیف است انجام نپذیرد و انسان سیر و روش خود را بر طریق راهنمایی رسول باطن (عقل) و رسول ظاهر (شرع) مستدام ندارد بمرتبۀ دوم از هدایت نائل نخواهد شد، و هدایت یافتن بر طریق سوم یعنی رسیدن بمرتبۀ کشف و شهود که آن را (عین الیقین) نامند نتیجه و ثمره هدایت یافتن بمرتبۀ اول و دوم است، و کمال انسانی و سعادت و فضیلت بشری بلکه کمال ایمان وی منوط برسیدن بهمین مرتبۀ ایمان است که از کمال تقوی پدید می‌گردد.

بعضی از علمای تفسیر چنین اظهار مینمایند که کلام بلیغ آن است که مطالب بسیار مهمی در جملات کوچکی گنجیده شود بین چگونگی در اینکه آیه مختصر چه اسرار و رموزی نهفته از قوله تعالی قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى استفاده توان نمود که طریق و ملت یهود و نصاری خالی از هدایت و بر غیر طریق مستقیم است و سیر در طریقۀ آنان انسان را بمقصود نخواهد رسانید زیرا که دین آنها غیر از مقتضیات هواهای نفسانی آنان چیز دیگری نیست.

و از قوله تعالی وَلَئِنْ أَتَبَعْتَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ چنین بر می‌آید کسی که از دین اسلام اعراض نمود و بچراغ هدایت آن راهی بسوی حق نیافت و بقرب رحمت او فایز نگردد از پناهگاه او خارج گردیده و در دام شیطان گرفتار آمده و دیگر خداوند یار و یاور او نخواهد بود و در پرتگاه ضلالت تا ابد خواهد ماند.

و از قوله تعالی بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ تا آخر استفاده توان نمود که حقیقت

صفحه : ۵۷

علم و دانش نزد رسول اکرم (ص) است علم و دانش آنان علم‌نماست بلکه جهل مرکب است.

آری معجزه و کرامت منحصر بشق القمر و اژدها شدن عصا نیست هر چرا که نوع بشر عاجز باشند از آوردن آن اگر از نبی صادر گردد در مقام تحدی و اثبات پیمبری آن را معجزه گویند و اگر از ولی صادر گردد آن را کرامت نامند و آیات قرآنی بالاترین معجزه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا همانطوری که دین و ملت او بایستی تا قیامت باقی ماند البته معجزه او نیز بایستی دائمی باشد و قرآن بالاترین معجزات تمام پیمبران است زیرا که باقی معجزات اگر چه راجع بامور طبیعی بسیار مهم و امر خارق العاده‌ای بشمار میرفت لکن هیچ جهت معنویت در آن پدید نبود و معجزه سید و پیغمبر ما از جهت معنویات حائز مرتبۀ ایست که عقلاء و فیلسوفان عالم بنکته‌ای از نکات آن و بکوچکترین سری از اسرار آن پی نبرند و نیز راجع بالفاظ که از عالم طبیعت بشمار می‌آید الفاظ و کلماتی موزون نموده که سبک کلمات و جملات و آیات قرآنی طوری سلیس و با اسلوب مرتب گردیده که

ترجمه:

ای بنی اسرائیل یاد آرید نعمتی که بشما عطا نمودم و شما را برگزیدم و برتری دادم بر تمام مردم، و بترسید و خود را نگاه دارید از عذاب روزی که جزای عمل هر کسی عاید خودش میشود و کسی را بجای دیگری مجازات نخواهند نمود و در آن روز فدایی از کسی قبول نمیشود و نیز شفاعت در آن روز نفع نمی‌بخشد و در آن روز برای احدی یار و یآوری نیست، (و ای پیغمبر) یاد آر وقتی که ابراهیم را پروردگار او امتحان نمود بکلماتی و از عهده تمامی آن بر آمد و خداوند باو گفت من تو را پیشوایی خلق برگزیدم و انتخاب نمودم ابراهیم گفت اینکه پیشوایی برای اولاد من نیز خواهد بود خداوند فرمود هرگز عهد من بستمکاران نمیرسد.

توضیح آیات

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ تا آخر، در اینکه دو آیه خطاباتیه که راجع بنی اسرائیلیان بود بانتهای میرساند و نظیر همین آیه بود که شروع بخطابات شد و بهمین آیه نیز مطلب را خاتمه میدهد که ابتداء کلام و انتهای آن یکی باشد. و ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که در کلام فصیح تکرار درست بنظر نمی‌آید چگونه در اینجا دو آیه مکرر شده که نه در لفظ با هم تفاوت دارد و نه در معنی.

مفسرین از اینکه اعتراض پیش‌بینی کرده‌اند و چنین پاسخ می‌دهند که آیه اول برای اینکه است که یهودیان عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متذکر گردند نعمتهایی را که خداوند پدران آنها عنایت نموده و بشکرانه آن ایمان آرند و کفران نورزند.

صفحه : ۶۰

و آیه دوم در مقام تهدید است که از قیامت و عذاب و روز رستاخیز بترسند و بدانند که در آن روز فریادرسی ندارند و شفاعت کسی در باره آنها نافع نیست و نیز تکرار در باره آنها لطف است که شاید متنبه گردند، و شاید تکرار باعتبار تعدد مخاطبین بخطاب باشد زیرا که اینکه دو آیه در یک وقت فرود نیامده هر وقتی برای تذکر و یادآوری طائفه‌ای از یهودیان نازل گردیده.

وَ اِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ رَاجِعًا بَيْنَ مَبَارَكِ آیه بین مفسرین هم باعتبار الفاظ و هم باعتبار معانی گفتار بسیاری است که در کتب تفاسیر متعرض گردیده‌اند و در اینجا از کلمات آنان خوشه چینی نموده و بعضی گفتار آنها اجمالاً اشاره مینمایم.

علمای شیعه اثنی عشریه اینکه آیه را از بزرگترین ادله و شواهدی گرفته‌اند بر اینکه بایستی امام دارای مقام عصمت باشد و از هر خطاء و گناهی مبراء و مصون و از هر خلق ناپسند و نکوهیده پاک و منزّه و از هر عمل زشتی بر کنار باشد، و روی همین اصل امامیه ثابت نموده‌اند که خلافت و امامت بایستی بنص و تعیین خود رسول الله صلی الله علیه و آله یا امام سابق انجام گیرد زیرا که عصمت امر معنوی و مقام بلندی است که کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر «علام الغیوب».

پس اگر خواهیم باین آیه بالا اثبات کنیم که امام و خلیفه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی بتعین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد نه بدست مردم بایستی راجع به الفاظ و معانی اینکه آیه گفتار مفسرین را در نظر گیریم و در آن بحث نمائیم و مطلبی را گوشزد مطالعه کنندگان نمائیم.

مطلب اول: گوئیم «ابتلاء» بمعنی آزمایش و امتحان است و چون امتحان و آزمایش در باره کسی صادق آید که اطلاع بر حقیقت امور ندارد و خداوند عالم بجمیع معلومات غیر متناهی است اینکه است که مفسرین گویند مقصود از ابتلاء آن اوامر و تکالیفی

تعالی إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ تَا قَوْلَهُ تَعَالَى لَهْم مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا ده فضیلت و ده خصلت نیکو را شماره مینماید. و در اول سوره مؤمنون از قوله تعالی قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِيَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ تَا قَوْلَهُ تَعَالَى أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ده صفت دیگر را بشمار می‌آورد و در سوره توبه آیه ۱۱۳ از قوله تعالی التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ تَا قَوْلَهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ده فضیلت دیگر را تعداد می‌نماید و باین سی فضیلت ابراهیم آزمایش گردید (عبد الله عباس) ۲- بمناسک و احکام حج حضرتش را امتحان و آزمایش نمودند. (قتاده و ربیع) ۴- دیگری گفته در ابتدا حضرت ابراهیم (ع) را آزمایش نمودند بستاره و ماه و خورشید برای اینکه اثبات نماید که تمامی اینها ممکن و مخلوقند و نیز او را به آتش نمودی امتحان نمودند ۴- قول دیگر حضرتش موظف گردیده به تنظیف در سر و بدن مثل مضمضه،

صفحه : ۶۳

استنشاق، مسواک، تنظیف موی سر و سیبل، استنجا بسنگ پس از آن به آب ختنه کردن، ناخن گرفتن، موی بغل و موی زهار پاک نمودن که مجموع اینها ده قسم از نظافت میشود.

۵- مقصود از کلمات احکام اسلام از ذکر «لا اله الا الله» و نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد و غیر اینها است.

۶- بعضی گفته‌اند او را آزمایش نمود بنفس، فرزند، مال، دل، مال به مهمان داد، فرزند بقربان داد تن بنیران داد. دل بخدای رحمان داد! و چون از همه مجرد شد حق تعالی او را خلیل خود گرفت.

اگر چه آنچه مفسرین در اینجا گفته‌اند میتوان با هم جمع نمود لکن بهترین اقوال همان قول اخیر است، آری مرتبه خلت و ولایت مقام کوچکی نیست و بسرادق عزت دست هر بی‌سر و پایبی نمیرسد تا از خود فانی نشوی بمرتبه قرب رحمانی نخواهی رسید تا آنچه داری از دست ندهی باو نپیوندی، تا جان و مال و اولاد در راهش فدا ندهی هر گز بجوار قربش نزدیک نگردی، زیرا که قرب هر کسی بقدر بعد از غیر اوست.

قدری تدبر و تفکر نما در کلام سبحان آنجا که خطاب عزت بموسی علیه السلام میرسد فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى سوره طه آیه ۱۲. که خلع نعلین تفسیر شده بمحبت زن و فرزند، کسی که خواهد قدم گذارد در بساط قرب احدی بایستی از هر چه غیر اوست مجرد گردد حتی باید خود را نیز فراموش نماید زیرا مقام وحدت مقامی است که هر کسی را در آن راهی نیست تنها عده‌ای از نفوس زکیه پس از آزمایش بسیار بجدابیت حق تعالی ممکن است راهی بسوی او بیابند و از آب زلال معرفت و محبت الهی جرعه‌ای بکام تشنه آنها برسد و در آن مقام بیاسایند و در ملاء اعلا مقامی احراز نمایند.

اگر چه در آیه بیان نمروده که مقصود از کلمات چیست لکن هر دانشمندی میفهمد که بایستی مقصود از کلماتی که ابراهیم بآن آزمایش شد وظائف سنگینی باشد که خداوند جناب ابراهیم را بآن آزمایش نمود پس از آنکه حضرتش از بوته امتحان بخوبی در آمد بخلعت امامت و پیشوایی او را مفتخر گردانیدند.

صفحه : ۶۴

مطلب پنجم: قوله تعالی إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا مقصود از امامت چیست پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام از عهده امتحان بخوبی در آمد از مصدر جلال خداوندی خطاب عزت میرسد ای ابراهیم حال لایق مقام امامت و پیشوایی تمام افراد بشر گردیده‌ای و ما بتو مقام امامت و سیادت بخشیدیم که تو پیشوا و فرمان‌فرمای مردم و همه مطیع تو باشند.

جماعتی از مفسرین امامت در اینکه آیه را بمعنی نبوت تفسیر نموده‌اند زیرا که مقام نبوت نیز همان پیشوایی بر مردم است، لکن بعضی از مفسرین بر اینکه قول اعتراض نموده که حمل بر معنی نبوت درست در نمی‌آید زیرا کلمه «جاعلک» روی میزان عربیت

اسم فاعل است و در علم نحو مقرر گردیده که اسم فاعل عمل نمیکند مگر وقتی که بمعنی حال یا استقبال باشد و در اینجا عمل کرده یعنی مفعول دارد و آن کاف «جاعلک» که مفعول آن است که خدا میفرماید قرار دهنده‌ام تو را پیشوای مردم و اینکه بخشش و موهبتی بود که بعد از مقام نبوت نصیب ابراهیم گردید زیرا اگر نبی نبود چگونه باو وحی میرسید، و نیز چنانچه در محل خود ثابت گردیده امام گردیدن ابراهیم بعد از بشارت پدید شدن اسمعیل و اسحق بود که ملائکه باو بشارت دادند که دارای اولاد میگرددی بنام اسمعیل و اسحق پس چگونه ممکن است که در آن وقت حضرتش دارای مقام پیمبری نبوده باشد پس در آن حال خطاب هم نبی بود و هم رسول پس معلوم میشود مقام امامتی که با ابراهیم بخشوده شد فوق مقام نبوت و رسالت بوده.

و جماعتی امامت را بمعنی خلافت گرفته‌اند اینکه نیز درست بنظر نمی‌آید زیرا نبوت تحمل انباء و اخبار از حق است و رسالت تحمل تبلیغ، و خلافت نیابت و منصبی است از طرف رسول، مگر اینکه مقصود از خلافت پیشوایی تمام افراد بشر باشد که امام باین معنی بایستی دارای ولایت کلیه الهیه باشد و گر نه هرگز لایق چنین منصبی نخواهد بود زیرا که نبوت و رسالت مراتبی دارد آخر مرتبه آن پیشوایی کلی و سیادت بر تمام افراد بشر است و از آیه چنین بر می‌آید که اینکه نحو سیادت و پیشوایی پس از آزمایش ابراهیم عنایت شد بالاتر از اول مرتبه نبوت و رسالت بشمار میرود و آن مقام ارجمندی

صفحه : ۶۵

است که ابراهیم علیه السلام مفتخر بآن گردید اینکه بود که اینکه مقام را برای ذریه خود نیز طلب نمود.
در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام است که

«ان الله عز و جل اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان يتخذہ نبيا و ان الله اتخذہ نبيا قبل ان يتخذہ رسولا و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خلیلا و ان الله اتخذہ خلیلا قبل ان يتخذہ اماما فلما جمع له الاشياء قال اننی جاعلک للناس اماماً فمن عظمها فی عین ابراهیم قال و من ذرّیتی قال لا ینال عہدی الظالمین قال لا یكون السفیه امام التقی».

اینکه حدیث شریف در مقام بیان اینکه است که ابراهیم مراتبی را پیمود تا بسر حد کمال عبودیت و بندگی نائل گردیده و پس از آنکه خداوند او را ببندگی قبول نمود وی را بمقام نبوت نائل گردانید و پس از مقام نبوت حضرتش را بمقام رسالت مفتخر گردانید و پس از اتمام تمامی کمالات بجایی رسید که لایق مقام امامت و پیشوایی تمام افراد بشر گردید.

از اینجا معلوم میشود که مقام امامت فوق تمام مقامات بشری بشمار میرود حتی از اول مقام رسالت و نبوت نیز برتر و بالاتر است اینکه بود که ابراهیم (ع) پس از آنکه بچنین مقام و رتبه‌ای نائل گردید درخواست مینماید که برای اولاد و ذریه خویش نیز چنین مقامی باشد آنجا که گفت و من ذرّیتی خطاب عزت رسید لا ینال عہدی الظالمین.

خلاصه از اینکه مبارک آیه بضمیمه اینکه حدیث شریف مطالبی توان استخراج نمود ۱- اینکه انسان در قوس صعود و ترقیات معنوی بایستی بتدریج و قدم قدم بالا رود چنانچه حضرت ابراهیم (ع) تا وقتی از تمام مقامات فضیلت و کمال نگذشت موقعیت پیدا نمود که بمرتبه امامت که آخرین سیر کمال بشری و پیشوایی تمام خلایق است نائل گردد.

۲- اگر چه البته هر پیمبری و هر خلیفه و نایب پیمبری حائز مقام پیشوایی میباشد لکن چون تفاضل و تفاوت بین پیمبران از حیث مقام و مرتبه و از حیث عمومیت رسالت بسیار بنظر می‌آید و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ

صفحه : ۶۶

علی بعض سورہ بقره آیه ۲۵۴، اینکه است که حائز گردیدن مقام امامت که آن ولایت کلیه الهی است پس از طی مقامات و گذشتن از درجات بسیار نصیب اهلش میگردد و چنانچه از اینکه حدیث شریف و شواهد دیگری بر می‌آید اینکه موهبت عظمی و

اینکه عطیه گرانها پس از مقام رسالت و پس از امتحانات بسیار با ابراهیم بخشوده شد.

۳- شاید بتوان از آیه و روایات چنین استفاده نمود که امامت آن درجه‌اعلای ولایت کلیه الهیه باشد که باطن و حقیقت نبوت و رسالت است و آن ارتباط یافتن بملکوت عالم و متصرف گردیدن در مواد کائنات و استیلاء یافتن بحقایق موجودات است و اشاره بهمین مقام دارد آنجا که در شأن ابراهیم (ع) فرموده و كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ سوره انعام آیه ۷۱ و ملکوت بروح و باطن عالم تفسیر شده.

و البته جناب ابراهیم علیه السلام قبل از اینکه موهبت عظمی باعتبار مقام رسالت و نبوتی که داشت حائز مقام ولایت بوده لکن مرتبه‌اعلای آن که از آخرین مرتبه انسان کامل بشمار میرود پس از امتحانات بسیار نصیب وی گردید و خداوند ملکوت آسمان و زمین را باو ارائه و نشان داد تا اینکه حائز مرتبه یقین گردد و روح ولایت کلیه الهیه در حقیقت وجود شریفش نمودار شود.

و انسان وقتی حائز مرتبه یقین می‌گردد که چشم ملکوتی وی باز گردد و عالم ملکوت و روح و سر و حقیقت هر چیزی برای وی مکشوف گردد و آن را مشاهده نماید و بچشم دل که بمراتب بسیار روشن‌تر و نافذتر است از چشم سر اسرار کاینات را معاینه نماید و علاوه بر شهود و جدایی متصرف گردد در مواد موجودات و باذن رب العالمین تا آنجایی که حکمت اقتضاء داشته تصرف نماید در مواد عالم زیرا که بمقام امامت باین معنی که لایق پیشوایی تمامی موجودات و افراد بشر باشد نمیرسد مگر کسی که صاحب نفس قدسی الهی و مظهر و نماینده تمام اوصاف احدی گشته چنانچه در باره علی علیه السلام گفته شده

«عین الله الواسعة و اذن الله الناظره و يد الله الباسطه»

البتة علی علیه السلام چشم و گوش و دست خدا نگشته لکن از زیادتی قرب و نزدیکی بجایی

صفحه : ۶۷

رسیده که نماینده اوصاف الهی گردیده.

و باعتبار دیگر ممکن است گفته شود که اگر چه رسالت و امامت هر دو در معنی پیشوایی شرکت دارند لکن فرقی که هست اینکه است که مقام رسالت فقط تبلیغ و رسانیدن احکام الهی است بخلق که وظیفه رسول از حیث رسالت همین ارائه طریق است که راه خیر و شر و آنچه سعادت و فضیلت بشری بآن تأمین می‌گردد بمردم بنماید لکن امامتی که فوق مرتبه رسالت بشمار میرود فقط مجرد تبلیغ و ارائه طریق نیست بلکه امام صاحب ولایتی است که علاوه بر تبلیغ و نشان دادن طریق هدایت، ایصال بمطلوب نیز مینماید یعنی تابعین خود را بمقصود میرساند زیرا که امام متصرف در ممکنات است و در آنجایی که حکمت اقتضا نماید مطابق مشیت الهی همه طور تصرفی مینماید و در باره چنین اشخاص است که فرموده يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا.

مطلب ششم: قوله تعالی قال وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ آیا مقصود از عهد چیست و ظالمین کیانند و چرا عهد خداوند بظالمین نمیرسد در اینجا نیز بین مفسرین گفتاری است.

بعضی گویند آن عهد نبوت است بنا بر اینکه مقصود از امامت نبوت باشد و از امام صادق علیه السلام و باقر علیه السلام روایت چنین است که آن عهد امامت است و از ظاهر آیه همین طور معلوم میشود زیرا پس از آنکه جناب ابراهیم (ع) بخلفت امامت و پیشوایی تمام افراد بشر بلکه به پیشوایی تمام خلق مفتخر گردید چنین منصبی را برای ذریه و اولاد خود از خداوند تقاضا نمود.

و جماعت دیگر از مفسرین چنین اظهار میدارند که آن همان عهد و میثاقی است که قبلا خداوند با مؤمنین بسته نه با ظالمین. و شاید مقصود از عهد علقه محبت و ارتباط بحق باشد که اینکه فضیلت نصیب کسی میگردد که ظلم بنفس خود ننموده زیرا اشخاصی که از راه هوی پرستی و مخالفت مولا-ظالم بنفس خود میباشند گویا آن فطرت اولیه خود را از دست داده و آن عهد ولایت و آن علقه محبت و رشته ارتباط خود را قطع نموده‌اند چنانچه در سوره بقره در آیه الكرسی

صفحه : ۶۸

تذکر میدهد که وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَأَنْفِصَامَ لَهَا که فقط چنگ زدگان برشته ولایت الهی مؤمنین میباشند که محبت و معرفت الهی را در قلب و جان خود میپروراندند نه کافرین و ظالمین بنفس خود و اینکه معنی هم باعتبار لفظ و هم باعتبار معنی نزدیکتر بمقصود است زیرا که بعهد و میثاق بستگی بین عهدبستگان پدید می گردد پس میتوان گفت شاید مقصود از آن عهدی که بظالمین از جهت ستمکاری آنان نمیرسد همان علقه محبت و رشته ارتباط آنها باشد که خود را از اینکه موهبت عظمی محروم و بی نصیب گردانیده‌اند.

و ظاهراً مقصود از ظالم کسی است بر خلاف حکم عقل و شرع عمل نماید و فرد ظاهر آن شرک بخدا است إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ مرتبه نازل تر آن هر عمل و کاری است که خارج از وظیفه انسانیت و بر خلاف موقعیت آن باشد.

پس از اینکه مبارک آیه بخوبی معلوم میشود که امام و کسی که پیشوایی خلق انتخاب گردیده بایستی معصوم و از هر آلایشی پاک و مبرا باشد و یک روح قدسی الهی در او موجود باشد که او را از هر لغزش و خطایی محفوظ دارد و به هیچ وجه نقطه ضعفی و منقصتی در شراشر وجودش یافت نشود، آری چگونه ممکن است قلبی که بقذارات کفر و بت پرستی و هزاران کثافات نفسانی آلوده گردیده لایق چنین منصب و مقامی گردد دل پاک و نفس دراک میخواهد که از منبع فیض ازلی بواسطه یا بلاواسطه فیض بگیرد کسی ممکن است پیشوای کل افراد بشر گردد که از هر فرد فردی افضل و از کل بشر ارجمندتر باشد و گر نه ترجیح بلامرجح لازم آید و تمام دانشمندان و عقلای عالم اظهار میدارند که ترجیح بلامرجح یکی از محالات عقلیه بشمار میرود و چون عصمت بهمان معنایی که گفته شد یک امر باطنی و یک صفت نفسانی است و کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر «علام الغیوب» اینکه است که بایستی تعیین امام باذن خداوند و بنص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر بعد از آنکه امامت را حمل بر معنی نبوت نموده اینجا کلامی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.

صفحه : ۶۹

چنین گوید رافضی‌ها یعنی شیعیان بسه طریق از آیه استدلال می کنند که ابی بکر و عمر لایق امامت نیستند.

اول- ابی بکر و عمر کافر بودند و البته در حال کفر از ظالمین محسوب میگشتند زیرا که بشهادت بسیاری از اهل ادبیت در مشتق ذات معتبر نیست و بحکم آیه عهد امامت نه در وقت کفر و نه در وقت دیگر بظالم نمیرسد پس آنها صلاحیت امامت نداشتند.

دوم- عاصی در ظاهر و باطن از ظالمین بشمار میرود و باسلام آوردن و شهادتین بزبان راندن نمیدانیم حال باطن آنها را که آیا اسلام آنان ظاهری بوده یا از خوف و یا بطمع ایمان آورده بودند و یا در باطن نیز از کفر پاک گردید، و از ظلم و گناه عاری گردیده بودند اینکه است که نمیتوانیم آنها را پیشوایی خلق قبول نمائیم پس کسی لایق چنین منصبی است که معصوم باشد و چون اینها معصوم نبودند موقعیت برای امامت و پیشوایی خلق نداشتند.

سوم- آنها مشرک بودند و هر مشرکی ظالم است و عهد امامت بظالم نمیرسد اما اینکه مشرک بودند باتفاق و اما اینکه مشرک ظالم است بدلالت قوله تعالی لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و پاسخ از اینکه آنها در حال کفر از ظالمین محسوب بودند لکن پس از قبول اسلام دیگر از کفار و ظالمین بحساب نمی آیند، چنین گویند که ظالم بر کسی صادق آید که از وی ظلمی پدید شده باشد خواه در زمان گذشته یا حال هر کدام باشد وی را ظالم گویند مثل اینکه روی قانون فقه آدم خواب اگر در بیداری دارای ایمان باشد در حال خواب نیز وی را مؤمن گویند و لو تصدیق که مناط ایمان است در آن حال از وی حاصل نیست، و نیز برای اینکه انسان گاهی حرف میزند و گاهی راه میرود همیشه او را سخن گو و حرکت کننده مینامند در صورتی که همیشه حرف نمیزند و همیشه راه

نمی‌رود.

پس از آن در پاسخ گفته کافر را پس از اسلام آوردن و نیز عاصی را پس از توبه کردن دیگر کافر و عاصی نمی‌گویند، مثل اینکه اگر کسی قسم خورد که بکافر سلام نکند

صفحه : ۷۰

پس از آنکه اسلام آورد اگر بوی سلام کرد چنین کسی مخالفت قسم ننموده.

«کلام فخر رازی بپایان رسید» و ممکن است بدو بیان اینکه پاسخ را رد کنیم اولاً هر دانشمندی می‌فهمد کسی که یک مدت زیادی از عمر گرانبهای خود را در کفر و شرک و مخالفت امر مولای گذرانیده در عرف عقلا-وی را از ظالمین محسوب میدانند و صحیح است گفته شود چنین کسی ظلم بخود نموده که عمر گرانبهای خود را در کفر و شرک تلف نموده.

و ثانیاً برای شخص با اطلاعی که قدری در کلام الله تدبر نماید واضح و هویدا می‌گردد که اینکه آیه در مقام اینکه است که آن امامتی که پس از مرتبه نبوت بجناب ابراهیم علیه السلام بخشوده شد یعنی آن ریاست عامه و آن ولایت کلیه که نظیر آن را شیعیان در اوصیاء و خلفای پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم شرط میدانند در خور مقام هر کسی نیست روح طاهر قدسی و سریره پاکی می‌خواهد که قابل چنین مقامی گردد و علامت و نشانه چنین روح پاکی اینکه است که معصوم باشد و در تمام عمر کوچکتر خلافتی از او سر نزنند از اینکه جا است که در باره عترت پیغمبر اسلام و کسانی که لایق پیشوایی و امامت بر تمام افراد بشر بودند فرموده، **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** سوره احزاب آیه ۳۳.

آری کسی لایق چنین منصبی است که بتطهیر خدایی طاهر و بفضائل نفسانی متصف باشد و آن امر باطنی است کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر «علام الغیوب» اینکه است که شیعیان در پیغمبر و امام عصمت را معتبر میدانند و چون عصمت امر باطنی و فضیلت نفسانی است اینکه است که گویند بایستی امامت و خلافت بنص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام سابق تحقیق پذیرد و معنی ندارد که اینکه منصب خدایی بدست مردم اجراء گردد بدو جهت:

یکی آنکه مردم اطلاعی از ما فی الضمیر کسی ندارند و دیگر هر عاقل و دانشمندی از طریق عقل دانسته و فهمیده که عموم مردم مگر اندکی از آنان، تحت تأثیر نفس واقعند ممکن است حکم آنها و قضاوتشان هوسانه و از روی میول نفسانی انجام گیرد نه از روی عقل و تدبیر صحیح پس چگونه ممکن است عقل تجویز نماید که میشود چنین امر مهمی بدست مردم اجرا گردد.

صفحه : ۷۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَ ابْعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(۱۲۹)

ترجمه:

بیاد آر هنگامی که ما خانه کعبه را مقام امن و جایگاه عبادت قرار دادیم و مقام ابراهیم را محل پرستش و جای نماز مقرر گردانیدیم و از ابراهیم و اسمعیل پیمان گرفتیم حرم خدا را از بت و از هر پلیدی پاک و پاکیزه گردانند برای کسانی که بطواف و اعتکاف حرم می‌آیند و در آنجا رکوع و سجود مینمایند،

و چون ابراهیم گفت پروردگار من اینکه شهر را محل امن و آسایش قرار بده و روزی را برای اهلش از کسانی که ایمان بخدا و روز قیامت آورده‌اند فراوان گردان «خداوند خواهش ابراهیم را اجابت نمود» فرمود کسی که کفران نعمت نمود و سپاس‌گزاری ننمود اگر چه در دنیا اندکی وی را بهره‌مند گردانم لکن در آخرت ناچارش میکنم بر عذاب و آتش جهنم

و وقتی که ابراهیم و اسمعیل دیوارهای کعبه را برافراشتند گفتند پروردگار ما اینکه خدمت را از ما قبول کن تو شنوایی و دعای خلق اجابت می‌کنی و بر اسرار موجودت مطلعی.

ابراهیم و اسمعیل عرض نمودند پروردگارا ما را تسلیم خود گردان و از ذریه و

صفحه : ۷۲

و اولادهای ما قرار بده کسانی که تسلیم امر تو باشند و راه بندگی و پرستش خود را بما بیاموز و از لغزشهای ما در گذر که تویی بخشنده و مهربان،

پروردگارا فرزندان ما را شایسته آن گردان که از بین آنان رسولی بر انگیزی که بر مردم آیات تو را تلاوت نماید و بآنها علم کتاب و حکمت بیاموزد و دل و روان آنان را تزکیه نماید و تویی غالب و عالم و درستکار.

توضیح آیات**اشاره**

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا خَلَافِي نِيست در اینکه بیت در اینکه آیه خانه کعبه است و «مثابه» محل رجوع و بازگشت بمقام است و «امنا» یعنی محل امن و امان.

و خداوند کعبه را ملجأ و پناهگاه و جای امن و امان قرار داد تا هر کسی در آنجا است ایمن باشد حتی کسی که جنایتی یا خون‌ریزی در بیرون حرم نموده هر گاه بحرم کعبه پناه ببرد تا در آنجا است کسی حق ندارد متعرض او گردد و جبراً وی را بیرون آورد و از وی قصاص کند مگر اینکه راه را بر وی ببندند تا مجبوراً خودش بیرون آید آن وقت او را مجازات نمایند.

وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَمِّئِي و اتخذوا، را قراء دو نحو قرائت کرده‌اند شبیه و نافع و ابن عامر بفتح خوانده‌اند و باقی قراء بکسر، اگر بفتح خوانده شود اخبار است یعنی گرفتند از مقام ابراهیم محل نماز گاهی و اگر بکسر خوانده شود امر است که بگیرد از مقام ابراهیم نماز گاهی.

در شأن نزول آیه حدیث دارد که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از صحابه از مقام ابراهیم گذر نمود آن شخص گفت آیا اینجا مقام پدر تو ابراهیم نیست فرمود آری گفت چرا در اینجا نماز نمیخوانی گفت خداوند بمن امر نفرموده که

در اینجا نماز بخوانم، راوی خبر گوید آن روز شب نرسیده بود که اینکه آیه نازل گردید و اَتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی.

صفحه : ۷۳

و در اینکه مقام ابراهیم در کجای مسجد الحرام است بین مفسرین گفتاری است نحعی گفته تمام حرم مقام ابراهیم است، یمانی گفته تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی گفته‌اند مقام ابراهیم آنجاست که معروف بمقام ابراهیم است و دو رکعت نماز طواف را در آنجا میخوانند و بعضی دیگر گویند در مسجد سنگی است که پای ابراهیم در آن فرو رفته و آنجا مقام ابراهیم است.

وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِيَ در تفسیر ابو الفتوح چنین مینویسد أَنْ طَهَّرَا بَيْتِيَ یعنی خانه مرا پاک کنید و مفسرین گویند معنی آیه اینکه است که خانه مرا بر طهارت بنا کنید و عید عمر و عطا و مقاتل گفته‌اند مقصود اینکه است که خانه مرا از بتان پاک کنید یمانی گفته معنی آیه چنین است که آنجا را خوشبو کنید لِلطَّائِفِينَ برای کسانی که از آفاق و اطراف آنجا آیند و طواف کنند وَالْعَاكِفِينَ بر آنان که در آنجا اقامت نموده و مسکن خود قرار داده‌اند وَالرُّكَّعَ السُّجُودِ رُكْع جمع راکع است و سجود جمع ساجد است عطا که یکی از مفسرین است گفته چون طواف کنند از طواف کنندگان باشند و چون بنشینند از عاکفان گردند و چون نماز کنند از «من الرکع السجود» محسوب گردند عطا از عبد الله عباس و او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث کند که فرمود خدای عز و جل در هر شبانه روزی صد و بیست رحمت بخانه کعبه فرستد شصت طواف کنندگان و چهل نماز کنندگان و بیست نظر کنندگان را باشد.

در حدیث است که

«النظر الى الكعبة عبادة»

و سعید بن مسیب گوید هر کس در خانه کعبه نگرد از روی ایمان و احتساب و تصدیق از گناه بیرون آید مثل وقتی که از مادر متولد شده باشد، از عبد الله عباس پرسیدند که طواف نمودن بگرد خانه کعبه بهتر است یا نماز خواندن در آنجا گفت برای غربا طواف و برای مجاوران حرم نماز و عطاء بن کثیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرمود «اقامت نمودن در مکه سعادت است و خارج شدن از آنجا شقاوت است» و نیز عبد الله عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرمود «هر کس در ماه رمضان در مکه آید و هر قدر که تواند

صفحه : ۷۴

در آنجا مقام کند حق تعالی چندان ثوابش دهد مثل کسی که صد هزار ماه رمضان روزه داشته و بهر روزی که روزه دارد چنان بود که یک بنده آزاد کرده باشد و بهر شبی همچنین و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل حرم را اهل الله خواند.

و ابو الفتوح چنین گوید که در اخبار ما چنین آمده که مجاورت در مکه مکروه است و بمدینه مستحب.

گویند حسین بن عکاک مردی بود بسیار ثروتمند در مکه مجاور شد و پشت پا زد بر مال و املاک و اسباب خود و سالها در آنجا بماند وقتی همشهریان او بمکه رفتند و باو گفتند تو هیچوقت آرزو نمی کنی بوطن باز گردی و بر سر املاک خود آبی گفت چه امید باز گشتن بدنیا گشته‌ای را که رمقی از وی مانده آن گاه اینکه شعر بخواند

«حسب المحب من الحبيب بعلمه ان المحب ببابه مطروح»

گفت عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در سرای وی کشته افتاده است.

اما فضیلت نماز در مسجد الحرام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که نماز در مسجد من برابر هزار نماز است که در مسجدهای دیگر خوانده شود و نماز در مسجد الحرام برابر صد نماز در مسجد من باشد. «پایان کلام ابو الفتوح» و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا پس از بناء کعبه جناب ابراهیم دعا میکند که خداوندا اینکه شهر مکه را محل امن و امان گردان و مفسرین گویند ابراهیم چون باعلام حق تعالی میدانست که شهر مکه محل عبادت و جای مناسک حج و عمره و جایگاه مؤمنین است اینطور از حق تعالی درخواست نمود که مردم بطور امن و امان در آنجا حاضر گردند و با دل امن مشغول عبادت شوند.

و نیز چون در آنجا بامر حق سبحانه فرزند خود اسمعیل را با مادرش هاجر رها نموده بود و آن وقت بیابانی بود بی آب و علف و مونس در آنجا یافت نمیشد اینکه بود که حضرتش از خداوند درخواست مینماید که اینکه شهر را امن گردان و عرب بیابان را

صفحه : ۷۵

بلد گوید اگر چه در آن بنائی یافت نگردد.

وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ پس از درخواست امنیت مکه از خداوند تقاضا میکند که ثمرات و فواکه و میوه‌جات در اینکه شهر حاصل آید زیرا ظاهرا در آن وقت مکه بیابانی بوده لم یزرع و برای آنکه مردم در آنجا آسایش نمایند و مشغول عبادت و مناسک حج شوند البته بایستی هم امن باشد و هم حاصلخیز و مفسرین گویند آنکه حضرت دعای خود را اختصاص داد بکسانی که ایمان دارند از امنیت و فراوانی نعمت در صورتی که وقتی امنیت و نعمت حاصل گردیده مؤمن و کافر هر دو از آن بهره میبرند برای اینکه است که چون در آیه پیش وقتی در باره اولاد و ذریه خود مقام امامت میطلبد و جواب میرسد لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و نسبت بظالمین ذریه او دعای او رد میشود اینجا ادب نگاه میداد و درخواست خود را اختصاص میدهد بمؤمنین و کسانی که ایمان بخدا و روز جزا دارند.

وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتُّعَهُ قَلِيلًا شاید اشاره باین باشد که مقصود اصلی از تمام نعمتهای دنیوی بلکه مقصود از آفرینش عالم همان اشخاص موحد و مؤمن با تقوی میباشد و چون ناموس خلقت و حکمت نظام عالم روی اینکه پایه استوار گردید که بایستی مؤمن و کافر سعید و شقی صالح و غیر صالح همه و همه از جویبار رحمت حق تعالی سیراب گردند اینکه است که کافر نیز بطفیل مؤمن از اینکه خوان نعمت اندک تمتعی میرد پس از آن بطور اضطرار و ناچاری داخل آتش می گردد و اینکه تمتع بردن از دنیا را نسبت بکافر قلیل و اندک بحساب آورده شاید نظر باصل نعمت دنیا باشد نسبت بآخرت چنانچه فرمود قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ يَا نَظْرُ بَشَدَتِ عَذَابِ آخِرْتِ باشد که در اثر کفران نعمت کفار را مجازات میکنند.

صفحه : ۷۶

ثُمَّ أَصْطَرَّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ پس از آنکه کافر اندک بهره‌ای از امتعه دنیا برد بطور اضطرار او را داخل جهنم می کنند و شاید مقصود اینکه باشد که کافر در روز قیامت خودش از روی ناچاری و برای آن آتش کفری که در باطن خود اندوخته چاره‌ای ندارد مگر اینکه خود را در آتش اندازد زیرا که هر چیزی طالب هم جنس خود است و مثل آهن ربا که آهن را میباید آتش جهنم هم جنس خود را میباید و جذب میکند پس کافر چاره‌ای جز داخل شدن در آتش برای وی نیست زیرا که خودش آتش گیرانه جهنم است. و گمان مکن که وقتی آتش در نفس کافر تعبیه شده دیگر آتش جهنم المی برای وی ندارد اینطور نیست بلکه آن حقیقت انسانی در هیچ حالی عوض نمیشود حقیقت انسان آتش نگشته تا اینکه از آتش المی نبیند و اینکه بطور اضطرار داخل جهنم می گردد از باب اینکه است که خود را اهل آنجا می بیند و آتش او را میباید و هم ببدن و هم بروح او الم شدید میسراند لکن چون از اهل جهنم است نمیتواند خارج گردد.

در تفسیر روح البیان در تفسیر آیه بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید بدان که بلد در آیه کنایه از صورت جسمانیه است و کعبه قلب است و طواف کعبه طواف قلب بحضرت ربوبیه است و بیت مثال ظاهر فی عالم ملک است یعنی عالم ظاهر محسوس و در باطن آن عالم ملکوت است که بچشم سر دیده نمیشود و در عالم غیب است چنانچه هیکل انسانی در عالم ملک مثال ظاهری است در عالم شهادت و باطن و ملکوت وی قلب اوست که در عالم ملکوت و مخفی از انظار است و عارفی که بتواند طواف حقیقی قلبی کند در باره او توان گفت طواف کعبه حقیقی نموده و حدیث دارد که «برای خداوند بندگانی است که کعبه بآنها طواف میکند نه آنها بکعبه».

و گویند عارفی وقتی اراده نمود بمکه رود پسری داشت پیدر گفت کجا میخواهی بروی گفت بخانه خدا پسر گمان کرد هر کس در آنجا برود خدا را میبیند گفت مرا با خود ببر پدر گفت تو هنوز لایق آنجا نیستی پسر گریه کرد و التماس نمود تا اینکه پدرش حاضر شد او را ببرد وقتی بمیقاتگاه رسیدند پسر افتاد و غش کرد پس از آن مرد

صفحه : ۷۷

پدر در مرگ پسر بسیار متوحش گردید صدایی شنید که تو بطلب خانه آمدی خانه یافتی آن پسر بطلب صاحب خانه آمد و او را دریافت و او نه در بهشت است و نه در زمین بلکه او در مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ است پس کسی که هدف و وجهه قلب خود را بسوی کعبه حقیقی یعنی بسوی خدا نماید حق تعالی قبله او میشود مثل اینکه آدم قبله ملائکه واقع گردید زیرا که آدم چون تاج کرامت بسر او گذاشته شد و مظهر جلال و جمال احدی گردید قبله تمامی موجودات و پیشرو آنها گردید چنانچه شیخ عطار در منطق الطیر گفته:

«حق تعالی گفت آدم غیر نیست کور چشمی و ترا اینکه سیر نیست»

«شد نفخت فیه من روح آشکار سرّ جانان گشت بر خاک آشکار»
و در جای دیگر گوید:

«از دم حق آمدی آدم تویی

اصل کز منا بنی آدم تویی»

«پایان» و إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ ای رسول اکرم یاد کن وقتی که برداشتند و بلند نمودند ابراهیم و اسمعیل ستونهای خانه کعبه را در اینکه خود ابراهیم بناء کعبه نمود یا پس از آنکه کعبه بطوفان نوح ویران گشته ابراهیم علیه السلام دو مرتبه بنا نهاده بین مفسرین گفتاری است که در کتب تفاسیر متعرض شده‌اند:

۱- بنای کعبه را خود ابراهیم علیه السلام نمود و آنجا پشته‌ای بود از ریگ سرخ بشکل قبه.

۲- خانه کعبه را اول آدم علیه السلام بنا کرد و بطوفان نوح خراب گردید.

«مجاهد و عمرو بن دینار» و حضرت ابراهیم و اسمعیل دو مرتبه تعمیر نمودند. «عبد الله عباس و عطا» ۳- از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که فرمود با پدرم امام زین العابدین علیه الصلاة والسلام مشغول طواف بودیم ناگاه مردی دست بر پشت او نهاد

صفحه : ۷۸

و گفت یا بن رسول الله سؤالی دارم پدرم جواب نداد تا وقتی که از طواف فارغ گردید و در مقام ابراهیم نماز خواند پس از آن سائل را طلب نمود آن مرد برخاست و گفت میخواهم بدانم ابتدا طواف از کجا شد و علت و سببش چه بود پدرم در پاسخ فرمود تو از کجایی گفت از شام فرمود از کدام شهری گفت از بیت المقدس فرمود تورات و انجیل خوانده‌ای گفت آری فرمود ای برادر ابتدای طواف اینکه بود که پس از آنکه خداوند فرمود *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* و ملائکه گفتند *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا* و خطاب رسید *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* ملائکه ترسیدند مبادا بر خدا اعتراض نموده باشند و مورد سخط و غضب الهی گردند اینکه بود که بنای تضرع و زاری گذاشتند و گرد عرش الهی طواف میکردند خداوند بنظر رحمت بر آنها نگریست آن گاه در زیر عرش خانه‌ای زبرجد از سبز قرار داد که گرد آن خانه طواف کنند و همان بیت المعمور است که در قرآن مجید نام برده شده و هر روز هفتاد هزار ملائکه در آنجا طواف میکنند تا روز قیامت آن گاه خداوند بملائکه امر فرمود که در برابر اینکه خانه در زمین خانه‌ای بنا کنند بهمین طول و عرض و ارتفاعی که هست تا طواف گاه آدمیان باشد آن مرد گفت در تورات و انجیل همین طور ثبت است یا بن رسول الله.

و بروایت ابن عباس چون آدم از بهشت بزمین هبوط نمود خطاب رسید ای آدم در زمین خانه‌ای بنا کن که محل عبادت و ذکر و طواف گاه مردم باشد همین طوری که دیدی ملائکه در اطراف عرش محل عبادت گاهی داشتند اینکه بود که آدم بکمک جبرائیل خانه کعبه را عمارت نمود.

و نیز بروایت ابن عباس آدم علیه السلام پس از بناء کعبه چهل مرتبه از هند پبای پیاده برای زیارت کعبه بمکه مسافرت نمود و خانه کعبه برپا بود تا وقتی که بطوفان نوح خداوند کعبه را برد با آسمان چهارم و هر روزی هفتاد هزار ملائکه در آنجا طواف میکردند و محل و مکان کعبه خالی بود تا زمان ابراهیم علیه السلام که حضرتش مأمور گردید مجددا کعبه را بنا کند و احادیث و گفتار مفسرین در بنای حجر الاسود و در اینکه چه سنگی بوده

صفحه : ۷۹

و از کجا تهیه شده مختلف رسیده و در بیانش چندان فائده‌ای بنظر نمی‌آید اینکه بود که از شرح و تفصیل آن خودداری نمودیم. و علی بن ابراهیم از صادق آل محمد (ع) چنین روایت میکند که کعبه محلی بود بی آب و علف و پس از آنکه اسمعیل (ع) از هاجر متولد گردید ساره زوجه ابراهیم (ع) حسد برد و بسیار غمگین گردید و باین لحاظ بحضرت ابراهیم علیه السلام آزار میرسانید زیرا که زن را تشبیه نموده‌اند بصلع معوج اگر آن را بحال خود گذرانند از آن انتفاع برده میشود و اگر آن را راست کنند میشکند و از انتفاع می‌افتد چون حضرتش بخدا شکایت نمود مأمور گردید که هاجر و اسمعیل را بیرون برود عرض کرد خداوند آنها را کجا ببرم خطاب رسید ببر آنها را در حرم من و جای امن من و آن اول بقعه‌ای است از زمین که آن را خلق نمودم آن گاه جبرئیل (ع) براق آورد و ابراهیم (ع) و هاجر و اسمعیل سوار شدند بهمراهی جبرئیل از طرف شام که محل سکونت او بود بیرون رفتند بهر جای خوش آب و صفایی که میرسیدند ابراهیم میخواست هاجر و اسمعیل را فرود آورد جبرئیل ممانعت مینمود تا رسید بمکه بیابانی دید لم یزرع جبرئیل گفت مأموری که اسمعیل و مادرش را در اینجا فرود آری چون آنها را فرود آورد و خواست برگردد بسوی ساره هاجر گفت ما را چگونه در اینکه بیابان تنها بی آب و غذا میگذاری ابراهیم گفت چنین مأمور شده‌ام و آن کسی که امر نموده شما را در اینجا بگذارم کفایت امر شما را خواهد نمود و برگشت زیرا با ساره عهد کرده بود پیاده نشود فقال رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ تا قوله تعالی *لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ* (۱) سوره ابراهیم آیه ۴۰.

چون روز بلند شد اسمعیل تشنه شد هاجر در اطراف بیابان گردش کرد که آبی پیدا کند و آب نیافت و صدا میزد آیا در اینکه

بیابان انیسی یافت میشود جوابی نمی‌آورد پس از آن دید اسمعیل پیدا نیست در طلب اسمعیل بکوه صفا بالا رفت و از دور سرابی

(۱) پس ابراهیم گفت پروردگارا ساکن گردانیدم بعضی از فرزندانم را در بیابان بی‌گیاه (تا آنجا که میگوید) شاید آنها شکر گزار باشند.

صفحه : ۸۰

دید گمان کرد آب است در طلب آب پائین آمد و در وادی صفاء در طلب اسمعیل گردش میکرد تا رسید بمره و از کوه مره بالا رفت آن گاه در وادی صفاء سرابی دید بگمان آب پائین آمد و چون اسمعیل را پیدا نمود برگشت بطرف صفاء دید اسمعیل در آنجا هفت مرتبه سعی صفاء و مره نموده وقتی نظر کرد دید آب از زیر دو قدم اسمعیل علیه السلام جریان دارد هاجر اطراف آب را بر مل پوشانید و بهمین مناسبت آن آب را زمزم گویند و آن آب جریان پیدا نمود تا بعرفات و مکه رسید و طیور و وحوش اطراف آن آب جمع شدند آن گاه کاروان مسافری از آن طرف عبور نمودند در اثر اجتماع وحوش و طیور فهمیدند در آنجا آب پیدا شده در طلب آب برآمدند دیدند زنی با طفلی در زیر درختی منزل دارند پس از سؤال از چگونگی حال آنها و جواب، به هاجر گفتند آیا اذن میدهی ما در نزدیکی شما منزل کنیم هاجر گفت باید خلیل الرحمن اذن بدهد وقتی ابراهیم علیه السلام آمد و استیذان حاصل نمودند در نزدیکی آنها خیمه‌ها برافراشتند و اسمعیل علیه السلام و هاجر با آنها انس گرفتند و هر یک از آنها یکی دو تا گوسفند تقدیم اسمعیل نمودند چون ابراهیم (ع) روز دیگر آمد و آن حال را مشاهده نمود بسیار مسرور گردید و هاجر و اسمعیل با آنها زندگی کردند تا وقتی که اسمعیل (ع) بحدّ رشد رسید آن گاه ابراهیم علیه السلام مأمور گردید که خانه کعبه را بنا کند سؤال نمود که در کدام موضع باید بنا کنم خطاب رسید در همان موضعی که قبه آدم بوده و بطوفان نوح زمین خراب شد و خداوند آن قبه را بالا برد و در آن وقت دنیا غرق شد لکن شهر مکه باقی ماند و باین مناسبت مکه را «بیت العتیق» نامند.

پس چون ابراهیم (ع) مأمور گردید که خانه کعبه را بنا کند و نمیدانست در کجا قرار دهد توسط جبرئیل حدّ کعبه معین گردید و ستونهای کعبه و حجر الاسود را از بهشت آورد و حجر الاسود اول سفید بود بسفیدی برف و بکثرت لمس کفار سیاه گردید. پس ابراهیم مشغول بنا گردید و اسمعیل سنگ از کوه می‌آورد تا اینکه ستونهای آن را بمقدار نه ذرع برافراشتند و حجر الاسود را در موضعی نصب نمودند و دری بسوی مشرق و دری بسوی مغرب در آن باز نمودند و دری که بطرف مغرب باز شده مستجار

صفحه : ۸۱

نامند و هاجر در همانجا منزل گرفت و پس از اتمام، ابراهیم و اسمعیل (ع) در هشتم ذی الحجه در همان آب زمزم غسل کردند و مشغول اعمال حج گردیدند و ابراهیم پس از اتمام بنای خانه کعبه گفت رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ تا آخر آیه که شرحش داده شد.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ابو الفتوح رازی گوید اینجا یکی از جاهایی است که کلامی در آن حذف شده بایست اینطور باشد «يقولان ربنا» که ابراهیم و اسمعیل چنین میگفتند «یا ربنا تقبل منا» ای پروردگار ما از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی میشنوی گفتار ما را و میدانی افعال و اعمال ما را زیرا که تو سمیع و بصیری.

و نیز گوید آیا سمیع و بصیر دو صفت دیگری میباشد از اوصاف جمال الهی یا بازگشت آن بعلم است یعنی عالم است بشنیدنیها و عالم است بدیدنیها لکن قول صحیح اینکه است که گفته شود مرجع اینکه دو صفت «حی» است که حی بمعنی فعال و دراک است و بینا و شنواست و علیم صیغه مبالغه و برای زیادتی علم اعمال شده. (پایان) آری بهتر همانست که گفته شود سمیع و بصیر دو

صفت زائدی از اوصاف ربوبی بشمار نمی‌آیند زیرا اگر چه تمامی اوصاف الهی از علم و قدرت و باقی صفات جمال و جلال یکی و عین ذات الهی میباشند و تعدد باعتبار اضافه بممکنات پدید گشته و گر نه تمام صفات جلال سبحانی ناشی از وجوب وجود و تمامی صفات جمال و کمال لم یزلی ناشی از صفت قیومیت اوست و کثرت باعتبار مفاهیم و اضافات است، لکن ظاهراً در سمیع و بصیر فقط در لفظ تعدد و کثرت دارد و غیر از علم بشمار می‌آید نه در مفهوم و گر نه همان علم است که گاهی اضافه مینمائیم بمبصرات و گوئیم او تعالی بصیر است و گاهی اضافه مینمائیم بمسوعات و گوئیم او سمیع است.

خلاصه در باقی صفات اگر چه بازگشت همه بذات احدی و صفت قیومیت اوست لکن نظر باضافه موارد و نسبت صفات بممکنات در صفات الهی کثرت مفهومی پدید می‌گردد چنانچه گوئیم صفات حق سبحانه عین ذات و عین حقیقت و عین وحدت است

صفحه : ۸۲

لکن باعتبار مفاهیم و اضافه آنها بموجودات در عقل و فهم ما و نیز در لفظ و گفتار ما متعدد و منکثر بشمار می‌آید نه در خارج و نفس الامر لکن در اسم «سمیع و بصیر» ظاهراً فقط در لفظ و گفتار ماست که آن را دو اسم از اسماء الحسنی می‌شماریم، لکن نه در واقع و نفس الامر تعدد و تکثری در کار است و نه در مفهوم و معنی تکثرپذیر است زیرا که در واقع همان علم است که باضافه بدیدنیها بصیر خوانده میشود و باضافه بشنیدنیها سمیع نامیده میشود یعنی از علم که دانستن است یک مفهوم انتزاع می‌گردد نه مفاهیم متعدد مثل قدرت و اراده که از آنها مفاهیم متعدد بنظر می‌آید.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ اِبْرَاهِيمَ و اسمعيل عليهما السلام از خداوند درخواست مینمایند که پروردگارا ما را منقاد و تسلیم فرمان خود گردان.

ممکن است اعتراض شود

که چگونه جناب ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام که یکی از پیمبران اولو العزم بشمار میرود و نیز اسمعیل ذبیح الله (ع) درخواست نمایند که خداوند آنها را مسلمان گرداند و لو اسلام را در اینجا بمعنی انقیاد و اطاعت گیریم نه بمعنی اسلام اصطلاحی که اقرار بشهادتین باشد با اینکه اسلام آوردن باین معنی اول مراتب عبودیت است و البته ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام بالاتر از آن را دارا بودند پس طلب کردن نبود مگر تحصیل حاصل و تحصیل حاصل محال است.

و نیز اسلام آوردن بهر معنایی که باشد از افعال اختیاری بشمار میرود و درخواست نمودن از حق معنی ندارد مگر آنکه مقدمات آن از علم و قدرت و آنچه مدخلیت دارد بر حصول تکلیف و از تحت اختیار خارج است از خداوند طلب شود و چون حاصل بوده آن نیز تحصیل حاصل میشود.

صفحه : ۸۳

پاسخ

اسلام مثل ایمان مراتب و درجاتی دارد مرتبه اول آن همان اقرار بزبان است و شاید اشاره بهمین معنی داشته باشد قوله تعالی قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»۱» سوره حجرات آیه ۱۴، و مرتبه آخر آن تسلیم صرف گردیدن نزد اوامر مولی و

تسلیم نمودن جان و مال و تمام هستی خود را در راه رضای او و معاینه نمودن نیستی و فناء خود را در مقابل اقتدار او بلکه انسان بمرتبه معنی حقیقی اسلام که مأخوذ از سلم و تسلیم است نمیرسد مگر وقتی که در برابر عظمت الهی مثل مرده‌ای گردد بدست غسل و خود و دیگران را منشأ هیچ اثری نداند و بین اینکه دو مرتبه مراتب بسیار است که بایستی طالب راه سعادت بتدریج و بکوشش بسیار خود را از نازلترین مرتبه اسلام بالاترین مرتبه ایمان و اسلام برساند.

از اینجا پاسخ حرف دوم نیز داده میشود زیرا که اینکه مرتبه از اسلام اگر چه باعتبار مقدماتش از امور اختیاری بشمار میرود لکن پیدایش چنین مرتبه و تحقق و تمکن یافتن بآن در خور مقام هر کس نیست و از تحت اختیار نوع بشر خارج است زیرا که آن منوط بمرتبه ولایت است و چنین مقام و مرتبه کسی را میسر میگردد که درجات کمال را پیموده و با علی درجه انسانیت فائز گردیده باشد و آن امری است الهی و ملکه‌ای است نفسانی و منوط باعمال شاقه‌ای است که تحمل آن برای نوع بشر متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید و چون حصول ملکه نفسانی و تحقق بآن از اختیار انسان خارج است لهذا ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست مینماید که چنین ملکه‌ای بوی کرامت نماید.

وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ مناسک جمع منسک و بمعنی عبادت است. ابراهیم (ع) از خداوند درخواست مینماید که بیاموز بما طریق بندگی خود را و موفق گردان ما را باعملی که مراد توست.

(۱) اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو بآنان ایمان نیآورده‌اید بلکه اسلام آورده‌اید.

صفحه : ۸۴

و نسک در لغت بمعنی غسل و شستن است و نماز را در قوله تعالی إِنَّ صِبْغَاتِنَا مِنَ النَّبَاتِ وَ النَّسِیْکِ نسک نامیده برای اینکه روح را جلاء میدهد و از قذارات معنوی پاک میگرداند وَ تَبَّ عَلَيْنَا و نیز درخواست مینماید که بیمار ما را (سؤال) چگونه حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست مینماید که توبه او و ذریه‌اش پذیرفته شود در صورتی که ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام هر دو پیمبر و معصوم بودند و هیچوقت گناه و خطایی از آنها سر نزده و توبه طلب بخشش از گناه است، (پاسخ) شاید مقصود از خطایی که پیمبران در مقام طلب بخشش آن بودند مثل اینکه در احادیث رسیده که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روزی هفتاد مرتبه استغفار مینمود برای همان آتاتی بوده که باقتضای امور طبیعی و تبلیغ رسالت غافل از حق تعالی و التفات بعالم طبیعت داشتند زیرا که غفلت از عالم ربوبی و اشتغال بامور مادی نسبت بآن بزرگواران از گناهان بزرگ بشمار میرود.

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ ابراهیم علیه السلام پس از بناء کعبه و اجتماع در آنجا ثانیاً از پروردگار درخواست مینماید که پیغمبر و رسولی که از خود اهل مکه باشد بین آنان مبعوث گرداند. و چنین رسولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است که از اهل مکه و بین آنها پیغمبری مبعوث گردیده، اینست که در حدیثی فرموده «من دعای پدرم ابراهیم (ع) و بشارت عیسی (ع) میباشم» و دلیل بر اینکه مقصود از رسول پیغمبر خاتم (ص) است همانست که در آیه فرموده فیهم در مکه و منهم از اهل مکه، و چنین پیغمبری نیست مگر رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و آن رسولی که آیات آفاقی و انفسی را بمردم می‌آموزد. وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و نیز بآنها علم کتاب و احکام قرآن و قوانین الهی را می‌آموزد «و الحکمه» در اینکه مقصود از حکمتی که در چند جای قرآن تذکر مدهد مثل آنجا که میگوید وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا سوره بقره آیه ۲۸۲ و نیز در باره

صفحه : ۸۵

بعضی از پیمبران و مقام و شأن آنها بر آمده که بآنها علم و حکمت عنایت نمودیم چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- معرفت و شناسایی دین. (مالک بن انس) ۲- سنت نبوی. (قتاده) ۳- علم باحکامی که نمیتوان فهمید مگر بارشاد رسول. (زید)

۴- حکمت در اینجا همان اوصاف کتاب است که آن هم آیاتست و هم حکمت ۵- حکمت نوری است در قلب که قلب را روشن و بینا میگرداند و همانطوری که چشم بنور اشیاء را می‌بیند قلب بنور حکمت اشیاء را مشاهده مینماید.

۶- حکماء در مقام معرفی حکمت گویند: حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت.

و تمام مقالاتی که گفته شد در معنای اخیر که از حکماء است میتوان جمع نمود و هر یک را در جای خود و نسبت بمقام خویش معرفت حکمت قرار داد زیرا که شناسایی دین و سنت نبوی و اوصاف کتاب (قرآن) هر یک یک قسمی از علم بحقیقت اشیاء است و نیز شناسایی حقیقت اشیاء و آنچه دانشمندان از معارف و احکام و قوانین کتاب و سنت فهمیده و رسیده‌اند نوری است که در قلب آنها طلوع نموده و قلبشان را بینا و روشن گردانیده، پس بهتر همان مقاله حکماء است که در معرفی حکمت گفته‌اند «حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت».

و یُرْکَبُهُمْ و نیز جناب ابراهیم علیه السلام از خدای متعال درخواست مینماید که پیمبری از اهل مکه برای آنها بفرست که روح و روان آنها را از صفات و اخلاق نکوهیده تزکیه نماید و باوصاف و فضائل انسانی بیاراید.

برای واقف شدن باسرار کائنات و شناختن مراحل تکامل که بتعلیمات قرآنی و دستورات نبوی انسان را میسر میگردد مراعات نمودن درجه اعتدال نخستین شرط استکمال و ترقیات انسانی بشمار میرود، کسی که بخواهد از نردبان ترقی و تعالی پله‌ای بالا رود اول شرط اساسی وی اینکه است که جدا در مقام مجاهده بر آید و با نفس شریر

صفحه : ۸۶

خود بجنگند و در میدان نبرد چنان قوت و شوکتی بخرج دهد که مظفرانه روح و روان خود را که آیت ربانی است از اسارت نفس بهیمی بیرون آورد و در مملکت بدن وی را در مقر سلطنت خود بنشانند، چنانچه وظیفه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همین بود که می‌فرماید:

«انی بعثت لأتمم مکارم الاخلاق».

خلاصه در اینکه مبارک آیه در مقام خصوصیات و فضائل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برآمده که درخواست ابراهیم اینکه بوده که چنین رسولی بفرست که دارای مزایای چهارگانه باشد: ۱- تلاوت کردن آیات تکوینی و تشریحی. ۲- آزمودن کتاب و قوانین الهی.

۳- آزمودن حکمت و بیان نمودن بعضی از اسرار کائنات. ۴- آزمودن طریق تزکیه نفوس و نشان دادن درجه اعتدال که از عمل و مجاهده با نفس شریر انسان را میسر می‌گردد و دو اصل از اصول کمال بشریت است که بدون تکمیل آن ترقی و تعالی بدرجه کمال برای احدی میسر نمی‌شود: یکی تکمیل قوه نظری و دیگر تکمیل قوه عملی که اول را عقل نظری و دوم را عقل عملی گویند.

تکمیل عقل نظری باعمال و بکار واداشتن قوه فکریه و تدبر نمودن در اسرار موجودات و تدبر در نظام عالم و خصوصیات و آثاری که بر هر یک مترتب می‌گردد بقدر طاقت بشریت انجام می‌گیرد و تکمیل اینکه دو جنبه عقلیه را باضافه بعلم تدبیر منزل را حکمت نامند، و از اول تعبیر بحکمت الهی و عقل نظری می‌نمایند و البته سرانجام چنین حکمتی باثبات صانع و بقای روح می‌گردد که بدون جولان دادن روح و بکار انداختن قوه فکریه ایمان تحقیقی بمبدء و معاد برای احدی تحقق نخواهد یافت. و از دوم و سوم تعبیر بحکمت طبیعی و عقل عملی می‌نمایند و تکمیل عقل عملی در تهذیب اخلاق و اعتدال یافتن بین قوای و بکار داشتن هر قوه و

مشاعر انسانی را بکاری که در خور آن و وظیفه‌دار آن است انجام می‌گیرد بطوری که از آن فضائل و ملکات چهارگانه نفسانی پدید گردد که عبارت از: شجاعت، عفت، حکمت و عدالت می‌باشد. و جای بیان اینکه

صفحه : ۸۷

ملکات چهارگانه و توضیح آن و آنچه از آثار و خصوصیات بر آن مترتب می‌گردد کتب اخلاق است که دانشمندان و علمای علم اخلاق ضبط نموده‌اند.

خلاصه کسی که در آیات آفاقی و انفسی تدبر و تفکر نماید و اینکه قوه خدا داد خود را بکار اندازد و باین وسیله فکر خود را توسعه بدهد و وسیع گرداند البته بقدر استعداد خود بر پاره‌ای از اسرار کائنات مطلع می‌گردد و باین وسیله عقل نظری خود را قوی می‌گرداند و جلاء می‌دهد.

و نیز در اثر مشاهده با نفس و تزکیه نمودن روح و روان و رام گردانیدن قوای سبعی و بهیمی عقل عملی قوی می‌گردد و در اثر آن نوری در باطن پدید می‌شود و آنچه درش بروی حس بسته بود بقدر صفای ضمیر باز می‌گردد و بعضی از نادیدنیها دیده می‌شود آن وقت است که می‌یابد چیزی را «که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده».

و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی تماما برای تقویت و تکمیل اینکه دو قوه است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم طریق تکمیل نمودن اینکه دو قوه را بنیکوترین وجهی و بشیرین تر بیانی بمردم نشان داده و راه رسیدن به آنرا در دسترس آنان گذارده و بوعده ثواب و تهدید از عقاب بشر را از کارهای ناشایسته باز داشته و طریق سعادت و رهبری بجاده فضیلت را با کمال وضوح بانسان آرموده.

صفحه : ۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]

اشاره

وَمَنْ يَرْعَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِزُبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

ترجمه:

کیست که از ملت و آئین ابراهیم روی بگرداند و اعراض نماید مگر مردمان سفیه و بی‌خرد در صورتی که ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و برتری دادیم و او در آخرت از صالحین و شایستگان است،

آن گاه ابراهیم گرامی گردید که پروردگار او فرمود ای ابراهیم تسلیم امر پروردگار شو گفت تسلیم گشتم و منقاد امر پروردگار عالمیان گردیدم.

ابراهیم و یعقوب فرزندان خود توصیه نمودند که ای فرزندان ما خداوند برای شما دین و آئین پاک انتخاب نموده و شما از آن

دین و آئین پیروی کنید بطوری که نمیرید مگر اینکه مطیع و مسلم باشید، آیا شما مسلمانها حاضر بودید وقتی که یعقوب را موت در رسید در آن هنگام پسران خود گفت شما بعد از من چه چیز را عبادت مینمائید گفتند ما عبادت میکنیم خدای تو را و خدای آباء تو را ابراهیم و اسمعیل و اسحق که آن خدای یگانه است و ما آن خدای یگانه را منقاد و مطیعیم، آن گروهی که گذشتند هر چه کردند و کسب نمودند نفع یا ضرر آن برای خود آنهاست و نیز شما آنچه بکنید نفع و ضرر آن عاید خودتان میگردد و شما مسئول کار آنان نخواهید بود.

صفحه : ۸۹

توضیح آیات

اشاره

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِذَا مَا مِنْ سَفِيهِ نَفْسَهُ بِقَانُونَ عِلْمِ عَرَبِيَّةٍ وَ لَغْتِ «رَغْبَةٌ» دُو مَعْنَى مُتَنَاقِضِ دَارِدُ هَرِ گَاهِ عَقَبِ دَرِ آيِدِ آن رَا «عَنْ» مِثْلُ اَيْنِجَا كِهَ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ بِمَعْنَى اِعْرَاضِ وَ نَفَرْتِ آيِدِ وَ هَرِ گَاهِ عَقَبِ دَرِ آيِدِ آن رَا «فِي» بِمَعْنَى شَوْقِ وَ مِيلِ آيِدِ. «سَفِيهِ نَفْسَهُ» بَعْضِي كَوِينِدِ «نَفْسَهُ» مَفْعُولِ «سَفِيهِ» اِسْتِ وَ بَعْضِي كَوِينِدِ «نَفْسَهُ» تَمِيْزِ اِسْتِ خِلَاصَهْ اَدَمِ اِحْمَقِ وَ نَادَانِ رَا سَفِيهِ كَوِينِدِ وَ مَقْصُودِ اَيْنِكِهْ اِسْتِ كِهْ اَدَمِ سَفِيهِ وَ نَادَانِ اِعْرَاضِ مِي نَمَائِدِ اَزِ مِلْتِ وَ كَيْشِ اِبْرَاهِيمِ لَكِنْ اِنْسَانِ عَاقِلِ دَانِشْمَنْدِ چُونِ مِي فِهْمَدِ وَ تَمِيْزِ مِي دِهْدِ بَيْنِ حَقِّ وَ بَاطِلِ رَا وَ نِيْزِ چُونِ فِكْرِ وَ رُويِهْ دَارِدِ مِي دَانْدِ كِهْ نِجَاتِ يَافْتَنِ وَ تَحْصِيْلِ نُمُودَنِ سَعَادَتِ وَ فَضِيْلَتِ دَرِ پِيرويِ دِيْنِ حَقِّ وَ مَشِيِ دَرِ صِرَاطِ اِنْسَانِيَّتِ اِسْتِ اَيْنِكِهْ اِسْتِ كِهْ دَرِ مَقَامِ كُوشِشِ بَرِ مِي آيِدِ وَ دَرِ اَثْرِ كُوشِشِ اَلْبَتِهْ تَمِيْزِ مِي دِهْدِ بَيْنِ حَقِّ وَ بَاطِلِ وَ مِي فِهْمَدِ كِهْ دِيْنِ حَقِّ هِمَانِ دِيْنِ اِسْلَامِ اِسْتِ كِهْ مَطَابِقِ اِسْتِ بَا مِلْتِ اِبْرَاهِيمِ، اَيْنِكِهْ اِسْتِ كِهْ مِي فِرْمَائِدِ اِعْرَاضِ نَمِي كَنْدِ اَزِ مِلْتِ اِبْرَاهِيمِ مِگَرِ سَفِيهِ وَ بِي خَرْدِ. وَ دَرِ حَدِيثِي كِهْ ظَاهِرَا اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِسْتِ كِهْ پَسِ اَزِ اَنَكِهْ اَزِ حَضْرَتِشِ سْؤَالِ اَزِ عَقْلِ مِي شُودِ مِي فِرْمَائِدِ

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»

كِهْ بَعْقَلِ خِدَايِ رَحْمَنِ عِبَادَتِ مِي شُودِ وَ بَعْقَلِ اِسْتِ كِهْ اِنْسَانِ تَحْصِيْلِ سَعَادَتِ وَ فَضِيْلَتِ مِي نَمَائِدِ وَ دَرِ اَثْرِ اَنِ بَهِيْشْتِ عِدَنِ فَاثِرِ مِي گَرْدَدِ وَ دَرِ اَيْنِجَا نَكْتِهْ دِيْگَرِي نِيْزِ بَنْظَرِ مِي رَسْدِ وَ شَائِدِ مَقْصُودِ اَزِ «مَنْ سَفِيهِ نَفْسَهُ» اَيْنِكِهْ بَاشْدِ كِهْ اَدَمِي كِهْ نَسْبَتِ بِنَفْسِ خُودِ سَفِيهِ وَ بِي خَرْدِ بَاشْدِ يَعْنِي خُودِ رَا نَشْنِاسْدِ چُنِيْنِ كَسِي اَلْبَتِهْ خِدَايِ خُودِ رَا وَ دِيْنِ حَقِّ رَا نِيْزِ نَخَوَاهْدِ شِنَاخْتِ

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

«اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه»

كَسِي كِهْ خُودِ رَا بَعْبُودِيَّتِ شِنَاخْتِ مَعْبُودِ خُودِ رَا بِالْوَهِيْتِ خَوَاهْدِ شِنَاخْتِ وَ كَسِي كِهْ خُودِ رَا بِنِيْازْمَنْدِي وَ اِحْتِيْاجِ شِنَاخْتِ مَبْدِءِ خُودِ رَا بِي نِيْازِي وَ اِسْتِغْنَاءِ مِي شْنِاسْدِ.

خلاصه کسی که پی برد بحقیقت امکانی و فهمید که ممکن است در حد ذات خود

صفحه : ۹۰

هیچ است آنچه از وجود و کمالات وجودی است همه یک اشراقی است از فیض رحمت غیر متناهی ازلی و آن ارتباط معلولیت و مخلوقیت خود را نسبت بان علت حقیقی و آن موجود سرمدی معاینه نمود و معارف وی بحد (عین الیقین) و کمال رسید و آنچه باقی مردم بگوش میشنوند بچشم دل مشاهده نمود چنین کسی از سفاقت و بی‌خردی بزکات و از جهل بعلم، و از نفهمی بخردمندی نائل گردیده، و در نتیجه از دین حق اعراض نمی‌نماید و سر اطاعت و فرمانبرداری بزیر انداخته و تسلیم اوامر حق تعالی می‌گردد.

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و ما ابراهیم را در دنیا شرافت و فضیلت دادیم بر عالمیان و در آخرت او را از بندگان شایسته قرار دادیم. گویند اینکه فضیلت و کرامتی که با ابراهیم علیه السلام بخشوده شد اثر دعای خود ابراهیم است آنجا که از پروردگار خود درخواست می‌نماید رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمِ قَالَ اَسَلَمْتُ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ ظاهرا در اینکه آیه در مقام علت و سبب شرافت ابراهیم است و اینکه ابراهیم را برگزیدیم و او را بخلعت نبوت و اولو العزمی مفتخر نمودیم و نیز وی را مقام خلت بخشیدیم و ملت او را تا قیامت باقی گذاردیم برای اینکه است که وقتی باو گفتیم اسلام آورد و تسلیم شو گفت تسلیم پروردگار عالمیان گردیدم.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که اگر ابراهیم اسلام نداشت و آن وقت مأمور گردید که قبول اسلام نماید اولاً بایستی قبلاً کافر باشد و ظالم بنفس خود و همان طوری که در آیات پیش گفته شد عهد ولایت بظالم نمیرسد و ثانیاً اگر اسلام بلکه مرتبه ولایت را نداشت چگونه قابل وحی گردید که از مصدر الوهیت بوی خطاب رسد «اسلم» اسلام آور و اگر گوئید اسلام داشت امر نمودن وی را باسلام لغو و تحصیل حاصل بود معقول نیست کسی که اسلام دارد باو بگویند اسلام آور.

پاسخ: چنانچه در جای دیگر گفته شد اسلام مثل ایمان مراتب بسیار و درجات

صفحه : ۹۱

بیشمار دارد، مرتبه اول آن همان اقرار بزبان و گفتن شهادتین است و لو آنکه اعتقاد قلبی در کار نباشد و چنین اسلامی اگر چه نفع اخروی بر آن مترتب نمی‌گردد لکن در دنیا تا وقتی خلافتش ظاهر نشده احکام اسلام بر آن بار می‌گردد، و مرتبه آخر آن منقاد صرف شدن نزد اوامر و نواهی مولا و تسلیم گردیدن در مقام تقدیرات و تفویض نمودن جمیع امور بر آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گردیده بطوری که تمام ارادات و خواهشهای نفسانی شخص مضمحل و ناچیز گردد نزد تقدیرات ازلی.

و در بحار از احادیث معراج است که از ارشاد دیلمی حدیث مفصلی راجع بحقیقت ایمان و اسلام نقل مینماید و در اینجا بطور اختصار ترجمه مینمایم «خطاب از مصدر الوهیت میرسد یا احمد آیا میدانی کدام زندگانی آسان تر و کدام حیاتی باقی تر است عرض می‌کند یا الهی نمی‌دانم می‌فرماید اما زندگانی گوارا برای کسی است که از یاد من غافل نگردد و نعمت مرا فراموش ننماید و بحق من جاهل و نادان نباشد و در شب و روز طلب رضای من نماید، و اما حیات جاودانی کسی راست که با نفس خود چنان عمل نماید که دنیا در نظر او ناچیز و حقیر و کوچک نماید و آخرت بزرگ و برگزیند هوا و خواهش مرا بر هواهای نفسانی خود و در طلب رضای من باشد و حق نعمت مرا بزرگ شمارد و نعمت‌های مرا متذکر باشد و در آنات شب و روز مراقب من باشد که گناه و معصیتی از وی صادر نگردد و قلب و سریره خود را پاکیزه نماید از آنچه ناپسند من است و بغضب در آورد شیطان را و وساوس او را (یعنی مخالفت شیطان و وسوسه او را نماید) و نگذارد شیطان بر قلب او سلطنت پیدا نماید پس کسی که چنین کند قلب او را ساکن می‌گردانم در دوستی خودم تا اینکه وی را بجایی می‌رسانم که در تمام اوقات هم وی و اشتغال وی اینکه است که حدیث می‌کند و خبر می‌دهد از من باهل محبت من و چشم و گوش او را باز می‌نمایم تا اینکه بچشم و گوش قلبش مشاهده کند جلال و عظمت مرا آن وقت دنیا بر او تنگ می‌گردد و دشمن می‌دارد لذات دنیا را و فرار می‌کند از دنیا مثل اینکه چنان گله خود

را از مهلکه فرار می‌دهد و کسی که اینکه طور شد از مردم فرار می‌کند آن وقت از دار فنا منتقل می‌گردد بدار بقاء و دار شیطان بدار

صفحه : ۹۲

رحمن ای احمد چنین کسی را مزین میگردانم بهیئت و عظمت و همین است عیش گوارا و حیات باقی و اینکه مقام کسانی است که بمقام رضا رسیده‌اند پس کسی که عملش برضای من باشد سه خصلت باو میآموزم شکری که جهل و نادانی در آن نیست و ذکری که نسیان در وی پدید نمیگردد و محبتی که محبت غیر را بر محبت من برنگزیند پس وقتی دوست داشت مرا من نیز وی را دوست میدارم و چشم قلب او را باز میگردانم بسوی جلال خودم و از او مخفی نمیگردانم خواص مخلوقات خود را و با او مناجات میکنم در تاریکی شب و روشنایی روز تا اینکه ببرد از خلق و همنشینی و صحبت با آنان و نیز کلام خود و ملائکه را باو میشنوام و عارف میگردانم وی را بسری که از خلق مستور گردانیده‌ام و در بر او میکنم لباس حیاء را بطوری که تمام مردم از او حیاء کنند رکت مینماید در زمین در حالی که آمرزیده شده است و قلب او را باز و بینا میگردانم و مخفی نمیگردانم بر او چیزی از بهشت و جهنم و مطلع میگردانم وی را بر آنچه بمردم میگذرد از هول و شدت قیامت و آنچه حساب گیری میشود از ثروتمندان و فقراء و جهال و دانشمندان و چگونگی خوابیدن در قبر و فرود آمدن منکر و نکیر و سؤال قبر و پس از آن میزان اعمال وی را نصب مینمائیم و نشر میدهیم دیوان اعمال او را و کتاب او را بدست راستش میدهیم پس از آن بین من و او ترجمه کننده‌ای نیست (یعنی واسطه باقی نماند) و اینکه هایی که گفته شد از صفات دوستان حق بشمار میرود ای احمد قرار بده هم خود را یکی و زبان خود را یکی و بدن خود را زنده بطوری که در هیچ حالی از من غافل نگردی کسی که از من غافل گردید باک ندارم بهر وادی که هلاک گردد.

و امثال اینکه روایات بسیار است که برای اختصار بناچار از بیان خودداری مینمایم.

خلاصه مقام تسلیم که جناب ابراهیم علیه السلام مأمور بآن گردید مرتبه چهارم از مراتب اسلام است و عرفاء آن را اسلام اعظم می‌نامند و آن مرتبه بسیار بلندی است و از آخرین مقام مقربین و اولیای الهی بشمار میرود.

صفحه : ۹۳

وَ وَصَّی بِهَا اِبْرَاهِیْمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ یَا بَنِیَّ در بعضی از تفاسیر دارد که جناب ابراهیم علیه السلام هنگام وفاتش پسرهای خود را جمع نمود و آنها هشت نفر بودند: اسمعیل علیه السلام مادرش هاجر، اسحق مادرش ساره، مدین، مدائن، یقشان، زمران، یشبق، و شوح. مادر تمام اینها قطورا دختر یقطن کنعانیه بوده که پس از مرگ ساره وی را بزنی گرفت و بزرگترین فرزندان او اسمعیل علیه السلام بود و پس از آن اسحق (ع).

و حضرت ابراهیم (ع) پس از آنکه پسرهای خود را جمع نمود گفت خداوند برای شما دین شایسته‌ای انتخاب نموده و دین خود را حفظ نمائید.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ نهی مینماید آنان را از مخالفت نمودن دین حنیف ابراهیم و آنها را توصیه میفرماید که بایستی بر دین و ملت حق استوار باشید تا چون مرگ شما میرسد بر حال اسلام و تسلیم مرده باشید، و شاید مقصود از اسلامی که اولادان خود را دعوت بر آن میکنند همان آخر مرتبه تسلیم باشد که از مصدر جلال خداوندی آنجا که خطاب اسلم رسید ابراهیم (ع) مأمور گردیده بود که سر تسلیم بر آن نهد و زیر فرمان آن در آید.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ نِيزِ چُون هَنگَام وَفَاتِ يَعْقُوبَ (ع) رسید وقتی اولادان او نزد وی آمدند از

ایشان سؤال مینماید که بعد از من چه کسی را عبادت میکنید!

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و کرا میپرستید در پاسخ گفتند خدای تو را و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل

صفحه : ۹۴

و اسحق که آن خدای یگانه است و ما منقاد و تسلیم او میباشیم.

اعتراض

چرا پسران یعقوب در پاسخ قول پدر که گفت بعد از من کرا میپرستید نگفتند خدای خود و مبدء کائنات و معبود یگانه را میپرستیم مگر الهیت حق سبحانه اختصاص بابراهیم و اسمعیل و اسحق داشت که اله را اضافه بآنها مینمایند!

پاسخ

بعضی مفسرین از اینکه اعتراض پیش‌بینی نموده و گفته در اینکه اضافه دو احتمال می‌رود: یکی آن خدایی که شما را پیغمبری فرستاده، و دیگر آن معبودی که شما می‌پرستید و عبادت مینمائید نه بتها و اصنامی که مردمان گمراه عبادت مینمایند. و احتمال دیگر اینست که شاید سر اضافه نمودن اله را به پیمبران اینکه باشد که چون معرف آن بزرگواران را بمقام الوهیت فوق معرفت خود میدانستند اینکه بود که گفتند خدا را بآنوجهی که شما شناخته و معبود خود میدانید بهمان وجه ما نیز او را پرستش و عبادت مینمائیم زیرا که معبود هر کس همان است که شناخته و هدف و وجهه قلب وی بسوی او نگران است (من کان الهه هواه) کسی که هدف و وجهه قلبش رسیدن بآرزو و آمال نفسانی خود باشد اله و معبود وی همان است یعنی هر چه کند و لو بصورت عبادت نماید غرض اصلی او رسیدن بآن چیزی است که دل و سریره او بستگی بآن دارد. و در شأن نزول آیه چنین گویند که یهودیان مدعی بودند که وقتی نزدیک شد یعقوب علیه السلام زندگانی دنیا را بدرود گوید باولادان خود توصیه نمود که بر دین یهود باقی باشید خداوند برای رد قول آنها اینکه آیه را فرستاد.

صفحه : ۹۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۰]

اشاره

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸) قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ

أَعْمَالِكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدِهِ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)

ترجمه:

یهود و نصاری بمسلمانها گفتند بدین و آئین ما آئید تا هدایت گردید و راه راست را بیابید، ای رسول اکرم در جواب آنان بگو ما دین اسلام که ملت و آئین ستوده ابراهیم است پیروی مینمائیم و نمیباشیم از کسانی که مشرک گردیده‌اند، بگوئید ما ایمان آوردیم بخدا و آنچه نازل نموده بسوی ما و آنچه پیمبران گذشته مثل ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او فرستاده شد و آنچه بموسی و عیسی عطاء شده و نیز ایمان آورده‌ایم آنچه عطا گردیده بتمام پیمبران از طرف پروردگار آنها و بین احدی از آنان تفرقه و جدایی نمایاندازیم و تسلیم امر حق گردیده و فرمان برداریم، پس اگر یهود و نصاری ایمان آوردند مثل آنچه را که شما مؤمنین ایمان آورده‌اید بآن محققا هدایت یافته‌اند و اگر از طریق حق اعتراض نمایند و آئین شما را نپذیرند پس محققا آنها بر باطلند (مطمئن باشید) بزودی خداوند شما را از شر

صفحه : ۹۶

آنها نگاه میدارد زیرا که خداوند شنوا و بهمه چیز آگاهست،

رنگ آمیزی خداست (که بمسلمانها رنگ ایمان بخشیده) و چه قدر نیکوست آن رنگی که از جانب خداست و ما بآن رنگ ایمان، خدا را عبادت میکنیم،

ای پیغمبر بگو باهل کتاب آیا شما در باره خدا با ما بحث و جدال میکنید در صورتی که او پروردگار ما و پروردگار شما است و برای ماست اعمال ما و برای شماست اعمال شما چیزی که هست ما خدای یکتا را پرستش میکنیم و عبادتمان خالص برای اوست، آیا شما چنین گمان میکنید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او بر آئین یهود و نصاری بوده‌اند بگو ای پیغمبر بآنها آیا خدا بهتر میداند یا شما و کیست ستمکارتر از کسی که شهادت خدا را کتمان نماید و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

توضیح آیات

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا يَهُودِيَانِ بِمُسْلِمَانِ كَفْتَنِدِ بَدِينِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ آئِيدِ تَا هِدَايَتِ گَرْدِيدِ وَ سَعَادَتِ وَ فَضِيلَتِ يَابِيدِ وَ نِيْزِ عِيْسُوْيَانِ بَأَنَانِ كَفْتَنِدِ بَدِينِ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ آئِيدِ تَا هِدَايَتِ وَ رَسْتِگَارِ شُوْيِدِ.

قُلْ بَلِ لَمَّةٌ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گُوْيَا دَرِ مَقَامِ اِعْتِرَاضِ بَأَنهَا خَطَابِ اَزِ مَصْدَرِ جَلَالِ اِحْدَى صَادِرِ مِيْگَرْدِدِ كِهْ اِيْ رَسُوْلِ اِكْرَمِ بَأَنَانِ بَگُوْ شَمَا يَهُودِيَانِ وَ نَصْرَانِيَانِ اَزِ دِيْنِ حَقِّ اِنْحِرَافِ نَمُوْدِهْ اَيْدِ وَ تَحْتِ تَأْثِيْرِ نَفْسِ خُوْدَتَانِ وَاَقْعِ گَرْدِيدِهْ اَيْدِ وَ بَهْوَا وَ هُوْسِ خُوْدِ دَرِ دِيْنِ چِيْزِهَائِي ضَمِيْمِهْ مِيْكْنِيْدِ وَ دِيْنِ خَالِصِ مَسْتَقِيْمِ كِهْ دَرِ حُدُ وِ سَطِّ قَرَارِ گَرْفْتِهْ وَ مَائِلِ بَاْفِرَاطِ وَ تَفْرِیْطِ نِيْسْتِ اَنِ مِلْتِ اِبْرَاهِيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْتِ وَ اِبْرَاهِيْمِ مُشْرِكِ نَبُوْدِ.

وَ اِيْنِكِهْ فَرْمُوْدِهْ اِبْرَاهِيْمِ اَزِ مُشْرِكِيْنِ نَبُوْدِ شَائِدِ كَنَائِهْ بَايْنِ اَشْدِ كِهْ شَمَا يَهُودِيَانِ وَ نَصْرَانِيَانِ مُشْرِكِ مِيْبَاشِيْدِ بَدَلِيْلِ اَنَكِهْ قُرْآنِ اَزِ كَفْتَاْرِ اَنَانِ خَبَرِ مِيْدهْدِ قَالَتْ

صفحه : ۹۷

الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (۱) سوره توبه آیه ۳۰ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ خَطَابَ بِمُسْلِمَانَهَا است که شما در جواب یهودیان و نصرانیان بگوئید ما بخدا ایمان آورده‌ایم و آنچه بتوسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن و قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برای ما فرود آمده گرویده‌ایم و نیز آنچه را پیمبران سابق مثل ابراهیم، اسمعیل اسحق، یعقوب، اسباط، موسی، عیسی و تمام پیمبران علیهم السلام از طرف خدای جلیل نازل گردیده همه را تصدیق می‌نمائیم و اعتراف می‌کنیم که تمامی آنها حق و صدق است، و ما تسلیم تمام پیمبران می‌باشیم و همه را برسالت و پیمبری قبول داریم و بین آنان جدایی نمی‌اندازیم.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَقَتِي شَمَا اهل کتاب فضیلت‌مند و رستگار می‌گردید که مثل ما مؤمنین بتمام پیمبران بگروید و همه را تصدیق نمائید زیرا که تمام پیمبران متفق الکلمه می‌باشند در کلمه توحید و قول «لا اله الا الله» قُلْ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ سوره آل عمران آیه ۵۷، خطاب پیغمبر اکرم است که بآنان بگو بیائید با ما متفق گردید در کلمه توحید و پرستش خدای یکتا.

چون تعلیمات قرآنی و نوامیس الهی تماما حکمت آمیز است در اینجا وقتی یهود و نصاری گفتند فقط دین و آئین ماست که هر کس بآن طریق مشی نماید و بآن روش عمل کند بطریق حق و حقیقت رهبری یابد در مقام پاسخ کلام خام آنها بمسلمانها چنین دستور میدهد که شما بگوئید روی میزان عقل و منطق دینی که فضیلت و سعادت بشر را تأمین کند و طریق رستگاری را بوی بیاموزد و او را بسوی حق رهبری نماید دینی است که جامع تمام ادیان و منطوقی بر تصدیق تمام پیمبران و کتابهای آسمانی باشد و آن دینی است که بالمره از هوا و هوس و خودخواهی و تعصب آباء و اجداد مبراء

صفحه : ۹۸

گشته و تسلیم اوامر حق گردیده.

و شما که بعضی از پیمبران می‌گروید و از بعضی اعراض مینمائید برای اینست که تحت تأثیر نفس و طبیعت واقع گردیده‌اید و آن تعصب اجدادی و خودیت و کبر و منیت و تفرعن است که بر شما استیلا- نموده و شما را گمراه کرده و نمیگذارد تسلیم پیمبران گردید و بدین حق و حقیقت اسلام و ملت حنیف ابراهیم علیه السلام در آئید.

و گرویدن و تصدیق نمودن بتمام پیمبران از تعصب و شقاق و میل نفسانی بر کنار است پس روی میزان عقل دین اسلام که جامع تمام ادیان و ملت حنیف ابراهیم تأسیس شده دینی است که انسان را بسعادت میرساند و وی را بجاده حق و حقیقت رهبری مینماید وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اگر یهودیان و نصرانیان از روی کبر و عناد و منیت از دین اسلام که جامع بین ادیان است اعراض نمایند، ضدیت و دشمنی آنان ضرری برای مسلمانها ندارد، و نباید مسلمانها از اعراض آنها نگران باشند، زیرا که برای آنها خدا کافی است که امور دین و دنیای آنان را بنیکوتر و جهی اصلاح نماید، و او شنوا است بگفتار آنها و عالم است بکردار ایشان.

آری کسی که بر طریق حق و حقیقت استوار گردید اگر تمام خلق از وی گریزان باشند او در قلعه محکم توحید و در محل امن و امان قرار گرفته إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ و از کسی ضرر و زیان بوی متوجه نخواهد شد.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ صبغ در لغت بمعنی رنگ است، در تفسیر علی بن ابراهیم است که مقصود از رنگ خدایی اسلام است، و بعضی از مفسرین صبغۀ را بمعنی فطرت گرفته‌اند فطرت توحید و دین اسلام رنگ خدایی است و چه قدر رنگ اسلام و فطرت توحید نیکو رنگی است که هر کس خود را بآن رنگین و مزین نماید لایق می‌گردد که در مجلل‌ترین و

عالیترین کاخ انسانیت قرار گیرد.

صفحه : ۹۹

اسلام کیمیایی ماند که مس وجود انسانی را تبدیل بطلا مینماید و اینکه از اسلام تعبیر برنگ خدایی نموده شاید برای اینکه است که همین طوری که رنگ سبب ظهور اشیاء میشود و هر چیزی برنگ شناخته میشود همین طور بایستی رنگ اسلام و آثار اسلامی بر هر مسلمانی ظاهر باشد.

در کتاب معانی از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند که فرمود خداوند مؤمنین را در روز میثاق بعهد ولایت رنگ نموده. بعضی از مفسرین گفته‌اند بسیاری از دانشمندان صبغۀ الله را تفسیر بدین نموده‌اند و در کلام الله دین بنامهای مختلف تعبیر شده و بخود نسبت داده، در جایی فطرتش نامیده فطرت الله الّتی فطرَ النَّاسَ در جای دیگر صبغتش خوانده صِبْغَةُ اللهِ در موضعی کلمه‌اش گفته وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا، در جایی دینش نامیده يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجًا در جایی صراطش نامیده (صراط الله هِدَانِي) در جای دیگر نورش گفته يُرِيدُونَ لِئَلَّا يَصِفُوا نُورَ اللهِ در موضع دیگر سبیلش نامیده ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ قُلْ أُوْحُوا لَنَا فِي اللهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ بقانون عربیت، همزه أ تحاجوننا استفهام انکاری است خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو بآنها چگونه راجع بوجود اله عالم یا صفات او با ما محاجه و نزاع میکنید در صورتی که او حلت عظمته خدا و پروردگار ما و شماست.

و در اینکه چه دسته‌ای از کفار در امر اله با حضرتش بحث و مجادله مینمودند بین مفسرین گفتاری است.

۱- مقصود مشرکین و طبعیین میباشند که راجع به اله عالم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحث مینمودند و حضرتش مأمور گردید که بآنان بگوید راجع پروردگار عالم که خدای ما و شما هر دو است چگونه با هم نزاع کنیم. (راصم) ۲- طرف نزاع و بحث یهودیان بودند که میگفتند ما بحق اولی‌تریم زیرا که

صفحه : ۱۰۰

ما صاحب کتابیم و تمامی علوم اولین نزد ماست و ما پسرهای خدا و دوستان وی می‌باشیم اینکه بود که دستور رسید که رسول الله بآنها بگوید پروردگار ما و شما یکی است.

(ابو علی) ۳- نزاع و بحث با یهودیان و نصرانیان بوده که آنها عزیز و مسیح را پسران خدا میدانستند دستور رسید که حضرتش آنان را از اینکه عقیده سخیف منع نماید و آنها را ارشاد نماید که خدای یگانه را عبادت کنند. (ابو القاسم بلخی) وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ اینکه آیه در مقام اینکه است که عمل هر کس عاید خود او میشود وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى کسی را بگناه کسی نمی‌گیرند و کسی را بجای دیگری مؤاخذه نمی‌نمایند.

وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ظاهراً مقصود از خلوص در اینجا که پیمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بخود و مؤمنین تخصیص میدهد در مقابل مشرکین نه فقط خلوص در عمل است بلکه خلوص در مقام توحید مراد است. و شاید اشاره باین باشد که بین ادیان هیچ دین و رویه‌ای در خلوص نیت و پرستش یگانه معبودی که به هیچوجه نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در مقام خلقت و آفرینش و نه در مقام عبادت و پرستش شریک و مثل و انبازی برای آن ذات یکتا نیاورند چنین رویه و روش که خالص از هر شایبه و شرکی باشد منحصر بدین اسلام است، لکن اهل ادیان و مذاهب دیگر اگر چه همگی بصورت و گمان خود خدای یگانه را پرستش می‌نمایند لکن عقاید و توحید آنان مشوب بخودپرستی و مقصود آنها حظوظ نفسانی است.

یهودیان و نصرانیان در خدای واحد یکتا تولید مثل معتقدند یا حلول و اتحاد گویند چنانچه یهودیان عزیز را و مسیحیان مسیح را

پسران خدا می‌دانند با اینکه مقام توحید بالاتر و برتر از آنست که نسبت ولد و اولاد بآن داده شود، و نیز یهودیان

صفحه: ۱۰۱

برای خود مقام و منزلتی نزد حق تعالی قائلند که قرآن خبر میدهد گفتار آنان را که میگفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَجْبَاؤُهُ مَا پسرهای خدا و دوستان او میباشیم.

فقط دین اسلام و قرآن محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که بصدای بلند فریاد میزند و بجهانیان اعلام مینماید که كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن مقامی که اول شخص عالم امکان و اول ما خلق الله بشمار میرفت در مقابل عظمت الهی خود را ناچیز معرفی مینمود و منتهای مقام خود را در بندگی و عبودیت و فرمان بری و مأموریت برای تبلیغ رسالت نشان میداد.

در بسیاری از آیات قرآنی خلوص عمل را از خصوصیات عبودیت و مقام بندگی بشمار می‌آورد مثل اینکه در سوره الصافات فرموده **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** در شأن یوسف علیه السلام **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ** در جای دیگر **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** و غیر اینها از آیات بسیاری که دلالت واضح دارد که خلوص عمل ناشی از تحقق معنی عبودیت و شناسایی مقام بندگی است.

ممکن نیست کسی دارای خلوص عمل گردد مگر وقتی که در مرتبه توحید خالص شود و معرفت وی بمقام الوهیت کامل گردد زیرا که تمامی اعمال و افعال آدمی بدور نقطه هدف و آرزوی دل و نقطه نظر وی دور میزند دل بهر کجا توجه نمود و روح و روان انسانی بهر کجا مایل گردید تمام قوی و مشاعر بسوی همان مقصد رهسپار میگردند.

پس چگونه ممکن است دلی که مشوب بهزار گونه آرزو و آمال درونی گشته و هر آنی مایل بطرفی گردیده و هوس تازه‌ای در خود پرورانیده چنین کسی یک‌دله و یک‌جهت گردیده و قبله مقصود وی یکی گردد و اعمال و افعال وی خالص شود هرگز ممکن نیست.

اگر خواهی بدانی در عمل خالص گردیده‌ای یا نه بین چه حالتی و چه آرزویی بر قلب تو مستولی گردیده اگر دیدی جهتی از جهات نفسانی بر تو غالب گردیده و از حب جاه و مال یا ریاست و مقام و حب انتقام یا جهات طبیعی مثل خوردن و خوابیدن و تنبلی و شهوت‌رانی و امثال اینها بدان که بازگشت تمامی اعمال و افعال تو برای

صفحه: ۱۰۲

انجام همان صفتی است که در نفس تو تمرکز یافته و لو آنکه بصورت عبادت نماید نیتی که شرط عبادت میدانند فقط گفتن قربه الی الله نیست بلکه نیت همان چیزی است که داعی بر عمل و محرک و مشوق نفس آدمی است که او را بر عمل وا میدارد.

پس از اینجا توان پی برد که خلوص وقتی تحقق خارجی پیدا میکند که دل و قلب آدمی از غیر حق تعالی خالی گردیده و وجهه روح و روان او بسوی حق نگران گشته و تمام هم‌او یکی شده که در باره چنین کسی توان گفت اعمال و افعال او اعم از ارادی و غیر ارادی حتی اعمال طبیعی وی از خوردن و خوابیدن تماما از عبادات محسوب میگردد و چنین کسی علی‌الدوام در طریق صعود الی الله قدم میزند و در هر آنی مقام بالاتری را احراز مینماید تا اینکه حائز مقام قدس گردد.

و شاید همین باشد مقصود از آن حدیث مشهور که فرموده «انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرء ما نوى» (۱).

از اینکه حدیث شریف دو مطلب توان استخراج نمود یکی عمل وقتی صورت خارجی بخود میگیرد و از اعمال نیک یا بد محسوب می‌گردد که با نیت توأم باشد و نفی عمل بلحاظ نفی نیت که «لا عمل الا بنیة» که در احادیث دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که آن نیز همین معنی را می‌رساند، زیرا که اعمال خارجی ظهور و نمایش همانست که در باطن انسان

مرکوز و تهیه گردیده و نیک و بد شدن عمل باعتبار نیک و بد بودن ما فی الضمیر و سحیه عامل اوست. دیگر چیزی که میتوان از اینکه حدیث شریف استخراج نمود اینکه است که حضرتش میخوهد بشر بفهماند که فائده و نتیجه عمل همان است که محرک عمل و باعث برانگیختن قوی و حرکت عضلات گردیده یعنی بر عمل مترتب نمیگردد مگر آنچه را که مقصود عامل از عمل بوده چنانچه در ذیل همین حدیث فرموده (فمن كان هجرته

(۱) همین است و غیر از اینکه نیست که اعمال بنیات تحقق پذیرد و برای هر کسی است از عمل آنچه را که در نیت داشته.

صفحه: ۱۰۳

الی الله و رسوله فهجرته الی الله و من كان هجرته الی الدنيا یصیبها او امرأه یزوجها فهجرته الی من هاجر الیه) «۱». أم تقولون إن إبراهیم وإسماعیل بعضی از قراء مثل ابن عامر و حمزه و کسایی و خلف به «تا» قرائت نموده‌اند و باقی به «یاء» اگر ییاء قرائت شود اشاره بغایت است (آیا می‌گویند) و اگر بتاء قرائت گردد اشاره بحاضر است و هر طور قرائت شود مقصود یهودیان و نصرانیانند که آنها می‌گفتند ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب یهودی بودند یا نصرانی در مقام اعتراض خطاب بآنهاست که آیا شما بحال و اعمال و روش آنها داناترید یا خدا. و من أظلم ممن كتم شهادة عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون و کیست ستمکارتر از کسانی که نزد پروردگاری که عالم بر هر چیزی است و از ظاهر و باطن همه کس آگاهست کتمان شهادت میکند. یهودیان و نصرانیان در تورات و انجیل خوانده و دانسته بودند که ابراهیم و فرزندان او یهودی نبودند و آن را مخفی می‌داشتند و بر خدا و پیمبران دروغ می‌بستند در صورتی که خداوند از اعمال و افعال آنان غافل نیست.

(۱) کسی که هجرت وی بسوی خدا و رسول اوست پس بسوی خدا و رسول او مهاجرت نموده و کسی که هجرت و عمل او برای دنیا باشد یا غرض او زنی است که با وی ازدواج نماید چنین کسی هجرت کرده بسوی همان چیزی که در نظر داشته یعنی هر کسی نصیب وی از عملش همان است که در نیت داشته. گویند اینکه کلام رسول الله (ص) در موقعی بود که بحضور مبارکش گفته شد بعضی از مهاجرین غرض آنان از هجرت و جهاد بدست آوردن غنائم و اساری است نه جهاد فی سبیل الله حضرتش در پاسخ فرموده نتیجه عمل همان میشود که باعث بر عمل شده.

صفحه: ۱۰۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۸]

اشاره

تلك أمة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبت و لا تسألون عما كانوا يعملون (۱۴۱) سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق و المغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم (۱۴۲) و كذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و إن كانت لكبيرة إلا على الذين هدى الله و ما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس لرؤف رحيم (۱۴۳) قد نرى تقلب وجهك في السماء

فَلَوْلَيْتُكَ قَبْلَهُ تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷) وَلِكُلِّ وُجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)

صفحه : ۱۰۵

ترجمه

، آن گروه گذشته آنچه کردند برای خود کردند و شما نیز هر چه کنید بخود میکنید و شما مسئول کار آنان نخواهید بود، مردمان سفیه بی‌خرد خواهند گفت چه بود سبب اینکه مسلمانها از قبله‌ای که بر آن بودند (بیت المقدس) روی بکعبه آوردند! ای پیغمبر بگو مشرق و مغرب ملک خداست و هر کرا خواهد براه راست هدایت مینماید
اینکه چنین ما شما مسلمانان را بدین و آئین اسلام هدایت نمودیم و بطریق وسطی بیاراستیم (اخلاق خوب و سیرت نیکو) تا گواه مردم باشید (و سایر مردم درستی را از شما بیاموزند) و پیغمبر را گواه شما قرار دادیم (که شما برویه او رفتار نمائید) و ای پیغمبر ما قبله‌ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای آنکه بیازمائیم چه کس تابع پیغمبر و چه کس اعراض میکند و برمیگردد بعقب سر خود و اینکه تغییر قبله بس بزرگ و ناگوار مینماید مگر برای کسانی که خداوند آنها را هدایت نموده و خداوند ضایع نمیگرداند اجر پایداری شما را در راه ایمان زیرا که او بخلق مشفق و مهربان است،
ما مینگریم توجه تو را باآسمان بانتظار وحی و البته میگردانیم روی تو را بقبله‌ای که خوشنود باشی پس رو کن بطرف مسجد الحرام و شما مسلمانان نیز هر کجا باشید (در نماز) روی خود را بآنطرف کنید و اهل کتاب میدانند که اینکه تغییر قبله بحق و درستی از جانب خداست و خداوند از کردار آنان غافل نیست،
و هر آینه هر قدر برای اهل کتاب معجزه و کرامت اظهار نمایی آنها قبله تو را متابعت نینمایند و تو نیز البته متابعت نمی‌نمایی قبله آنان را و نیز بعضی از ملل تابع بعض دیگر نشوند و اگر تو (پیروانت) تابع میل و دلخواه آنان گردی پس از آنکه علم و دانش را از خدا آموختی البته از گروه ستمکاران خواهی بود،
کسانی که بآنها کتاب عطا نمودیم (یهود و نصاری) محمّد و حقانیت او را خوب میشناسند آن طوری که پسرهای خود را میشناسند و جماعتی از آنها کتمان حق میکنند و حقیقت را اظهار نینمایند،
حق و حقیقت همان است که از طرف پروردگار بر تو آمد پس البته نباید تو از شک کنندگان باشی،
هر کسی را راهی است بسوی حق پس بشتابید بسوی خیرات (و اعمال نیکو) هر کجا باشید میآید و بازگشت میکنید بسوی خدا تمام شما زیرا که خداوند بر هر چیزی تواناست.

صفحه : ۱۰۶

توضیح آیات

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ در تفسیر علی بن ابراهیم چنین دارد که اینکه آیه عقب آیه بعد فرود آمده اول آیه قد نرى تقلب وجهك في السماء نازل گردید و پس از آن سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ و گفته شأن نزول آیه اینکه است: یهودیها به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرزنش می کردند که قبله ما بیت المقدس نماز می کند و تابع قبله ماست اینکه بود که حضرتش دلنگ شد و بسیار غمگین گردید و در دل شب از منزل بیرون رفت و در آفاق آسمان نظر مینمود و منتظر وحی بود که از خدا چه دستور می رسد چون ظهر شد در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر کرده بود که جبرئیل نازل گردید و شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و بجانب کعبه گردانید و پس از آنکه حضرتش دو رکعت نماز به بیت المقدس و دو رکعت بسوی کعبه خواند اینکه آیه نازل گردید سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا و تحویل قبله بسوی کعبه بعد از آن بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال در مکه و بعد از مهاجرت بمدینه هفت ماه در مدینه بطرف بیت المقدس نماز میخواند.

لکن بسیاری از مفسرین چنین اظهار می دارند که اینکه آیات منظم و مرتب است نه تقدم و تأخری در آن پدید گشته و نه آنکه بعض آیات آن نسخ شده باشد و قبل از آنکه دستور قبله داده شود برای توطئه نفس، رسول خود را قبلاً مطلع می گرداند که بدانند بعد از تحویل قبله آنان چه خواهند گفت و بگفته آنها دلنگ نگردد اینکه بود که بوی خبر می دهد که وقتی دستور قبله می رسد برای مشرکین و یهودیها و نصرانیها و مردمان سفیه و بی خرد اینکار گران آید و گویند چه بر آن داشته که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از قبله ای که آباء و اجداد او بر آن بودند صرف نظر کرده و از آن روی گردانیده.

صفحه: ۱۰۷

ما وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا «ما وَلَّاهُمْ» ما استفهامیه در مقام انکار است یعنی چه چیز پیغمبر را بر آن داشته که از قبله ای که بر آن نماز میخواند برگشت و بجانب مسجد الحرام روی نمود قل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ گویا حضرتش در مقام سؤال بر آمده که در جواب کفار و اعتراض آنان چه بگویم خطاب از رب العزت می رسد که بگو تمام مکانها و تمام جهات از مشرق و مغرب ملک خداست و عبادت ما برای فرمان برداری اوست تعیین قبله بدستور و فرمان وی انجام می گیرد و گر نه طرفی بر طرفی مزیت ندارد و وظیفه ما اطاعت نمودن امر مولاست و ما را نمی رسد اعتراض بر او نمائیم یا حکمی و قانونی پیش خود تأسیس گردانیم، در شأن مؤمنین فرموده يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿۱﴾ سوره ابراهیم آیه ۳۲ در تفسیر روح البیان می نویسد یهودیها بهوای نفس خودشان و بصلاح دید خود طرف مغرب را قبله قرار دادند بگمان اینکه جناب موسی علیه السلام در طرف مغرب بوحی مفتخر گردید چنانچه در کلام الله خطاب بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمود و ما كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ ﴿۲﴾ سوره قصص آیه ۴۴، و نیز نصاری بدلخواه خود جهت مشرق را قبله خود قرار دادند نظر به اینکه مریم (ع) وقتی از شهر خود بیرون رفت مایل بطرف مشرق گردید قال الله تعالی وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿۳﴾ سوره مریم آیه ۶، لکن مؤمنین اطاعه الله و بدستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که او نیز بحکم الهی بدون اینکه رأی و صلاح دید خودش مدخلیت داشته باشد تعیین قبله نمود. پایان

(۱) ثابت میگرداند خداوند آنان را که ایمان آوردند بگفتاری که ثابت است در دنیا و آخرت و گمراه میگرداند ستمکاران را و میکند آنچه میخواهد.

(۲) و نبودی تو بطرف مغرب آن وقتی که گذارش دادیم بسوی موسی و امر نمودیم. [.....]

(۳) ای پیغمبر یاد کن در کتاب مریم را وقتی که کناره گیری نمود از کسان خود در طرف شرقی از بیت المقدس.

صفحه : ۱۰۸

آری طریق بندگی و عبودیت چنین است عبادت بایستی از میل و رأی و صلاح دید شخصی بکلی عاری باشد کسی بمقام عبودیت نمیرسد مگر وقتی که ارادات شخصی خود را تابع اوامر مولا گرداند و اظهار رأی اندیشی و مصلحت‌بینی از خود نداشته و مثل مرده بدست غسل تحت فرمان او قرار گیرد.

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ نَزْدِيكَ تَرِيحٌ بِمَقْصُودِ هِمَانِ رَاهِ مُسْتَقِيمٍ اسْتِ وَ مَقْصُودِ اسْتِ طَرِيحٌ مُسْتَقِيمٍ كِه هِر كَس بَانَ هِدَايَتِ گَرْدِيدِ رَسْتِگَارِ مِيگَرْدَدِ وَ بِمَقْصُودِ نَائِلِ مِيشُودِ طَرِيحٌ اسْلَامِ اسْتِ وَ مَوْفُوقِ گَرْدِيدِنِ بِطَرِيحِ اسْلَامِ وَ عَمَلِ نَمُودِنِ بَوْظَائِفِ اسْلَامِي بِهِدَايَتِ نَمُودِنِ حَقِّ تَعَالِي وَ خَوَاسْتِ اَوْ اَنْجَامِ مِيگَرْدَدِ.

در سوره انعام آیه ۱۴۴ فرموده و أَن هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَمَا تَبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ (۱) و در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول اینکه آیه با انگشت مبارک در زمین یک خط مستقیم کشید و چندین خطوط کج و معوج در اطراف آن رسم نمود و فرمود اینکه است راه و طریقه من بسوی حق و حقیقت و کَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا وَسَطٌ دَر لُغْتِ بِمَعْنَى عَدْلِ وَ حُدِّ وَسَطٌ بَيْنَ كُوتَاهِي وَ بَلَنْدِي اسْتِ وَ دَر خَيْرِ نِيْزِ اسْتِعْمَالِ شُدِه وَ دَر مَعْنَى يَكِي اسْتِ زِيْرَا كِه هِر اَمْرِ خَيْرِي عِبَارَتِ اسْتِ حُدِّ وَسَطٌ بَيْنِ افْرَاطِ وَ تَفْرِيطِ اسْتِ.

و در اینکه کاف تشبیه «کذلک» بچه تعلق دارد بین مفسرین گفتاری است بیشتر از مفسرین گویند بکلام پیش تعلق دارد یعنی همانطوری که خداوند شما را هدایت نمود بطریق مستقیم شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم همین طور قرار داد شما را «امه وسطا» که طریقِ اسْلَامِ طَرِيحِي اسْتِ عَدْلِ وَ كَامَلَا دَر حُدِّ وَسَطٌ بَيْنِ افْرَاطِ وَ تَفْرِيطِ وَاَقْعِ گَرْدِيدِه

(۱) اینکه است راه و طریقِ مستقیمِ من (که شما را بآن دعوت مینمایم) متابعت و پیروی نمائید و پیرو راههای دیگر نگردید که متفرق میگردید و از راه راست منحرف میشوید.

صفحه : ۱۰۹

از ابو مسلم محمّد بحراست که گفته وجه تشبیه اینست همانطوری که قرار دادیم قبله شما را وسط که کعبه وسط عالم است همین طور شما را امت میانه قرار دادیم.

لکن ظاهراً همان معنای اول بحقیقت نزدیک تر است که مقصود از امت وسط اینکه باشد که شما ملت اسلامی در حد وسط قرار گرفته‌اید که مایل بطرف افراط و تفریط نمیباشید نه بطرف مادیت صرف رفته مثل مشرکین که نقطه نظر و هدف آنان امور مادی و طبیعی است و مقصود و منظور آنها حظوظ جسمانی است و ابداً نظر بعالم ما فوق الطبیعه ندارند بلکه عالم را منحصر بمادیات و موجودات را منحصر بطبیعیات می‌پندارند و از عالم ما فوق الطبیعه خبری ندارند.

و نه بطرف روحانیت صرف رفته‌اید مثل رهبانین از نصاری که جهات جسمانیت و طبیعت که یکی از مظاهر قدرت و حکمت ربوبی بشمار می‌رود و یکی از نشآت و مراحل کمال انسانی و مقدمه فوز بکمالات روحانی وی محسوب میگردد و بدون آن برای بشر کمالی میسر نخواهد شد ضایع نموده و از ثمر انداخته و ندانسته‌اند که فوز بسعادت ابدی و تکمیل قوای روحانی بایستی ابتدا بتوسط قوای طبیعی انجام گیرد، وقتی قوای جسمانی فاسد گردید و فعالیت خود را از دست داد دیگر نفس قدسی بشر وسیله‌ای برای ترقیات خود نه روحانی و نه جسمانی در دست ندارد، زیرا که ترقی و استکمال بشر منوط بکمال دو جنبه عقل نظری و عقل عملی وی است و استکمال هر دو جنبه عقل در اول امر منوط بسلامتی قوای جسمانی است چنانچه دانشمندان گفته‌اند «رأی العلیل علیل» اینکه است که بایستی بدرجه‌ای بدن را نیز سالم و پاکیزه نگاه داشت و حق ضایع گردانیدن آن را نداریم.

خلاصه رهبانین و مرتاضین روح را بفساد بدن میگردانند و طبعین و مادیین نیز از طریق دیگر روح را فاسد می گردانند زیرا که اقتضای نموده‌اند بر تعمیر بدن و ندانسته‌اند که بدن و طبیعت مقدمه‌اند برای کسب سعادت روحانی و بایستی بدن که مرکب روح است ترقی و تعالی و عروج بمرتب کمال انسانی و سعادت جاودانی

صفحه : ۱۱۰

تأمین نمود و اگر غیر از اینکه شد بدن و قوای طبیعی که مقدمه نیل سعادتند ضایع نموده و نتیجه و فائده‌ای که برای آن وجود یافته‌اند نرسانیده (و هذا ظلم عظیم) لکن دین اسلام و ملت حنیف ابراهیم در حد وسط قرار گرفته و تعلیمات و قوانین و مقررات آن طوری ترتیب و تنظیم گردیده که هم فضائل جسمانی در بر دارد و هم اخلاق و ملکات نفسانی را تصفیه و تعدیل مینماید و هم روح ملکوتی را که نتیجه و غایت وجود بشری است بحد کمال میرساند و بخط مستقیم و بهترین طریق و نزدیکترین راه وی را بمقصود اصلی نائل میگرداند.

و چون دین اسلام میزان عدل است بین طرفین نه افراطی در قوانین و مقررات آن یافت میگردد و نه تفریطی در دستورات آن دیده میشود اینکه است که امت اسلامی بین امم بامت وسط معرفی گردیده.

لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً شما را امت وسط قرار داد تا آنکه گواهان باشید برای خلق و رسول گواه شما باشد.

در اینجا بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند چون ملت اسلامی در حد وسط واقع گردیده نه مایل بطرف افراط و نه مایل بطرف تفریط میباشد اینکه است که بگواهان بر خلق نامیده شده یعنی اعمال و افعال آنان میزان است برای سنجیدن اعمال باقی خلق و رسول مثال کاملی است برای امت یعنی میزانی است که حال امت بر آن سنجیده می شود و امت میزاندند برای سنجیدن اعمال تمام خلق.

ابن عباس و جماعت دیگر از مفسرین گویند مقصود از شهداء اینکه است که امت اسلامی در قیامت گواه پیمبران میباشد در تبلیغ رسالت آنها بدلیل روایت جابر که میگوید شنیدم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود فردای قیامت من و امتم بر پشته بلندی باشیم و تمام اهل محشر پائین تر از ما میباشند و هیچ امتی نیست مگر اینکه آرزو میکند که کاش از امت اینکه پیمبر بودم و هیچ پیغمبری نباشد که امت او وی را تکذیب

صفحه : ۱۱۱

نکنند مگر آنکه ما برای او گواهی دهیم و آنها گویند شما که در عصر ما نبودید چگونه گواهی میدهید گوئیم ما از پیغمبر خود شنیده‌ایم و باور نمودیم.

۳- اینکه امت هم در دنیا گواهند و هم در آخرت.

۴- مقصود از شهداء عَلَى النَّاسِ ائمه طاهرين عليهم السلام می باشند بدلیل آنکه در شهادت و لو آنکه شهادت در امور جزئی باشد عدالت شرط است و بیشتر مردم عدالت ندارند چگونه ممکن است از آنها شهادت بخواهند پس معلوم می شود که مقصود از شهداء قیامت کسانی می باشند که شهادت آنها مقبول است و آنها معصومین می باشند و اینکه بصیغه جمع آورده اشاره بعظمت شأن ایشانست و همین معنی را در کتاب مناقب از حضرت باقر (ع) و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کنند و بنظر قاصر نگارنده شاید مقصود اینکه باشد که امت اسلامی را در حد وسط قرار دادیم تا آنکه آن قانون محمدی صلی الله علیه و آله و اعمال و افعال شما مؤمنین و پیروان آن قانون عدل که مطابق با عقل و منطق است شهادت دهد بر حقانیت دین شما و حجت بر خلق

تمام گردد چنانچه اعمال و افعال و روش خود رسول الله برای شما حجت و شاهد صادقی است بر صدق گفتار او و اینکه معنی با لفظ «علیکم» در آیه که در مورد الزام گویند مناسب‌تر می‌نماید و نیز نظر بتعلیلی که از لام «لتکونوا» معلوم می‌شود که شما را امت وسط قرار دادم بعلمت اینکه گواهان باشید مناسب‌تر مینماید و نیز چون شهداء در آیه مطلق است و مقید بقیامت نیست که گواهی مؤمنین مخصوص بقیامت باشد و گواهی دادن نیز باعتبار فهم عرفی اعم است از گفتار و کردار چنانچه گویند اعمال فلانی شاهد بر مدعای اوست پس اختصاص بقیامت دادن وجهی ندارد مگر اینکه گفته شود روایت جابر تخصیص می‌دهد آیه را بقیامت. خلاصه قطع نظر از روایت از آیه چنین فهمیده می‌شود که شما را امت وسط قرار دادیم تا اینکه اعمال و کردار شما گواهی دهد بر صدق ایمان و عقاید و رویه شما و حجت بر خلق تمام گردد چنانچه اعمال و افعال خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گواهیست بر حقانیت مدعای او.

صفحه : ۱۱۲

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ فِي مَا جَاءَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا يُعْلِنَ فِي الْمَقَامِ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِنَّ الْأُمَّةَ الْمُؤْمِنَةَ الَّتِي كَانَتْ يُرْسِلُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ لَمَعْلَمَةً لِيُبَيِّنَ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ فِي مَا جَاءَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا يُعْلِنَ فِي الْمَقَامِ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِنَّ الْأُمَّةَ الْمُؤْمِنَةَ الَّتِي كَانَتْ يُرْسِلُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ لَمَعْلَمَةً لِيُبَيِّنَ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

مختلف بسیار رسیده.

در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید و گفته شود لنعلم تا اینکه بدانیم در جایی گفته میشود که گوینده جاهل و بی‌خبر باشد از حقیقت امر و در مقام امتحان بر آید اما خدایی که «عالم السر و الخفیات» است و صفحه نفس الامر نزد او مکشوف و ظاهر است چگونه در مقام آزمایش بر می‌آید تا آنکه پس از آزمایش بر وی ظاهر گردد آنچه را که مخفی و پنهان بوده. مفسرین از اینکه سؤال پیش‌بینی کرده و در پاسخ توضیحاتی نموده‌اند:

۱- مقصود دانستن رسول و اتباع اوست نه دانستن خدا چنانچه شأن بزرگان همین است که عمل تابعین را بخود نسبت میدهند مثل اینکه امیر یا رئیس یا سلطان میگویند ما فلانی را کشتیم یا گویند ما فلانی را زندان نمودیم در صورتی که هیچ یک از آنان خودش بشخصه چنین کاری نکرده و عمل غیر را بخود نسبت میدهد.

۲- فرق است بین علم حق تعالی قبل از ایجاد مخلوقات و بعد از ایجاد که اول را علم فعلی گویند و دوم را علم عینی، پس مقصود از دانستن دانستن اوست بعلم عینی بعد از آنکه بعلم فعلی میدانست، و اینجا محل بحث و بیان کیفیت علم حق تعالی و چگونگی آن قبل از ایجاد و بعد از ایجاد نیست.

لکن اینکه توجیه دوم درست بنظر نمی‌آید زیرا که بنا بر تحقیق در علم حق تعالی تغییر و تبدیل راه ندارد علم او پیش از ایجاد ممکنات و پس از خلقت آنها یکی است

صفحه : ۱۱۳

یعنی علم او حضوری است و همیشه صفحه نفس الامر نزد او مکشوف و هویدا است پس فرق گذاشتن بین علم ازلی او قبل از ایجاد و پس از آن بی‌موضوع و بی‌اساس است.

۳- خداوند صورت تکلیف را صورت امتحان و آزمایش قرار داده که تکلیف در معنی امتحان است برای خود مکلف که تکلیف کردن مثل آزمایش نمودن است تا اینکه برای خود مکلف معلوم شود مطیع است یا عاصی.

۴- اصلاً مقصود از علم که فرموده «تا اینکه ما بدانیم» همان امتحان و آزمایش است و چون آزمایش غالباً سبب علم میشود در اینجا مسبب را یعنی علم را بجای سبب یعنی آزمایش قرار داده و اینکه نحو استعمال در کلام عرب بسیار دیده میشود.

۵- مقصود از «لنعلم» که بصیغه مضارع گفته شده اگر چه ظاهر کلام اینکه است که تغییر قبله دادیم که بدانیم لکن در معنی اینکه است که چون میدانستیم که کیست موافق و کیست مخالف چنین کردیم.

بهترین توجیها توجیه چهارم است که مقصود از علم آزمایش است «لنعلم» یعنی تا اینکه بیازمائیم.

مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَهُ بَرَكْتُ لَهُ فِي شَأْنِهِ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَهُ يَكُ مِنَ الْفٰسِقِینَ (سوره بقره، آیه ۱۸۰) در مقام رفع توهم است که کسی نگوید اگر صلاح در اینکه بود که قبله مسلمین کعبه باشد چرا از اول تأسیس دین، کعبه را قبله قرار ندادند و مسلمانها مدتی بطرف بیت المقدس نماز میخواندند.

در پاسخ فرموده مشرق و مغرب ملک خداست جهتی دون جهتی مدخلیت ندارد مقصود از تغییر قبله آزمایش است (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) اینست که گفته قبله را تغییر دادیم لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ تَأْتِيهِ الْهُدَىٰ وَالْكَافِرُ يَكْفُرُ (سوره بقره، آیه ۱۳۷) از منافق.

صفحه: ۱۱۴

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَذَكِي الْذِكْرِ الْعَلِيمُ (سوره بقره، آیه ۲۵۳) و این کانت لکبیره إلا علی الذین هدی الله اینکه آیه در مقام نکوهش کسانی است که بظاهر مؤمن و در باطن منافقاند که پس از آزمایش و تغییر قبله معلوم میشود و شناخته میشوند کسانی را که خداوند آنان را بطریق حق و حقیقت هدایت نموده که در قبله تابع میگردند و کسانی که آن نخوت و تفرعی که جلی آنهاست و آن عصبیتی که از آباء و اجدادشان بارث برده‌اند مانع از اینکه میشود که تغییر قبله دهند.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرْؤُفٌ رَحِيمٌ (سوره بقره، آیه ۱۷۷) در شأن نزول آیه چنین گویند که پس از آنکه خداوند قبله را گردانید بعضی از اصحاب که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز خوانده بودند و زندگانی را بدرود گفته مثل اسعد بن زراره و براء بن مغرور و امثال اینان کسان آنها آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند آیا آن نمازهایی که ما و آنها بروی بیت المقدس کرده بودیم چه میشود اینکه آیه آمد و ما کان الله لیضیع ایمانکم خداوند نمازهایی که ببیت المقدس کرده‌اید باطل نخواهد نمود و بعضی گویند یهودیان چنین سؤالی نمودند و اینکه خداوند در اینکه آیه از نماز تعبیر بایمان نموده لیضیع ایمانکم یعنی خداوند ضایع نمیکند نماز شما را برای اهمیت نماز است.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (سوره بقره، آیه ۱۵۰) قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولیئنک قبله ترضاهایا اینکه آیه معلوم میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مایل نبود رو ببیت المقدس نماز بخواند و منتظر وحی بود که خداوند وی را گرامی دارد بقبله‌ای که مخصوص بخود و امت خود باشد زیرا چنانچه مفسرین گفته‌اند یهودیها بمسلمانها طعنه میزدند که شما بقبله ما نماز میخوانید و تابع دین ما میباشید و شاید بهمین علت منتظر بودند که پیغمبر اکرم (ص) بدین آنها در آید و روش خود را تابع آنان گرداند.

و در شأن نزول آیه در روایات دارد «که یهودیها بمسلمانها سرزنش مینمودند و افتخار میکردند که شما بقبله ما (بیت المقدس) نماز میخوانید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را

صفحه: ۱۱۵

محزون مینمودند اینکه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تاریکی شب از حجره مبارک بیرون آمده و منتظر وحی بود تا اینکه آیه نازل گردید» و گمان نشود در تغییر دادن قبله غرض شخصی در کار بوده اینکه طور نیست انبیاء در تأسیس

تحت تصرف خود در آورد

صفحه : ۱۱۷

و در آن عمل نماید مگر بکمک وهم و خیال اینست که وقتی خواست مستحضر گردد برای انجام دادن امر کلی مجرد صورت محسوسی را که در قوه خیالیه خود ذخیره دارد تحت نظر قرار می‌دهد و باین وسیله بآن امر کلی ظفر می‌یابد مثل اینکه مهندس در نقشه‌کشی و تعیین مقادیر لا بد بایستی یک شکل معینی و یک نقشه خاصی تحت نظر قرار دهد و آن امر کلی را منطبق گرداند بر آن امر جزئی خیالی تا آنکه باعانت وهم و خیال و با منطق تشبیه و تمثیل پیش برود و عمل خود را انجام دهد.

و بنده ذلیل هنگام حضور نزد سلطان مقتدر لا بد بایستی بطرف وی استقبال کند و مواجهه بصورت نماید آن گاه تمام هم خود را مصروف گرداند بر ثنا و ستایش او و آنچه لایق بزرگی او و رتبه پستی و بندگی خویش است اظهار نماید.

و چون عادت بر اینکه است لذا امر شریعت بر همین نهج قرار گرفته که در مقام عبادت رو بطرف قبله نمائیم و نقطه کعبه را نصب العین خود گردانیم تا اینکه حواس ما مقصور بر یک جهت گردد و حواس و مشاعر ما بر یک جهت روی آرد و باین وسیله بر قوت عزم و اراده ما افزوده گردد و بقلب و دل و بتمام همت متوجه گردیم و مواجهه نمائیم بآن فرد ازلی و موجود سرمدی و در مقام اظهار بندگی و ستایش و حمد و ثناء و شکرگزاری بآنطوری که از طرف خودش موظف گردیده‌ایم بر آئیم و بندگی خود را در معرض ظهور آریم.

آری چون نوع بشر مفید بعالم طبیعت و دچار حس و تخیلات میباشند اینکه است که در امور عقلانی و جهات معنوی لا بد بایستی استعانت بحس و خیال نمایند، لکن اشخاصی در عالم یافت میگردند که از عالم حس و خیال قدم بالا گذارده و از بند مادیت آزاد گردیده و از تخیلات رهایی پیدا نموده و با صورت‌های خیالی عشق نیورزند و روی دل بکعبه مقصود آورده و بهر طرفی رو آرند در آنجا روی خدا و آثار ذو الجلال بینند فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ و مشاهده مینمایند که مشرق و مغرب ملک خدا و نماینده آثار الهی میباشند و چنین اشخاص در جایگاه صدق تمکن و استقرار

صفحه : ۱۱۸

یافته‌اند و بمقام و منزلت آنها اشاره دارد قوله تعالی إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ و اینها کسانی میباشند که همیشه مواجه بمبدء کون و در دل مشغول راز و نیاز و شکرگزاری و عبادت و بزبان حال و قال ستایش مینمایند مقام عظمت و بزرگواری آن فرد بیهمتا را.

صفحه : ۱۱۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۷]

اشاره

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِي وَ لِأَنْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰) كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيكُمْ وَ

يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱) فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)
 وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمَاتَ اللَّهُ حَيَاءً وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ (۱۵۴) وَ لَنَبَلِّغَنَّكُمْ بِشَىْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

ترجمه:

و از هر کجا بیرون روی پس بگردان روی خود را (در نماز) بطرف کعبه و اینکه حکم محققا حق و از طرف پروردگار تو است و خداوند از اعمال شما غافل نیست،
 و از هر مکانی که بیرون رفتی پس بگردان روی خود را بطرف مسجد-الحرام و شما مسلمانها نیز در هر مکانی که باشید در نماز رو بمسجد الحرام آرید تا مردم با شما مجادله نکنند مگر گروه ستمکاران و از خصومت آنها نهراسید و بترسید از نافرمانی من تا نعمت و رحمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما باین طریق هدایت

صفحه : ۱۲۰

گردید،

چنانچه رسول خود را فرستادیم بین شما و او را از (جنس) شما قرار دادیم تا برای شما تلاوت نماید آیات ما را و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل پاک و پاکیزه گرداند و بشما حکمت و علم شریعت بیاموزد و بشما تعلیم کند آنچه را که نمیدانید،
 ای مؤمنین یاد کنید مرا تا من نیز شما را یاد کنم و شکرگزاری مرا نمائید و کفران نعمتهای مرا ننمائید،
 ای اهل ایمان در پیشرفت کار خود کمک و استعانت بجوئید بصبر و بردباری و متوسل گردید بنماز و یاد خدا که محققا خدا با صابرانست،
 آن کسی که در راه خدا کشته شد گمان نکنید مرده است بلکه او زنده ابدی است و لکن شما (کیفیت) زندگانی او را نمیفهمید و ادراک نمی نمائید،
 و هر آینه شما مؤمنین را آزمایش میکنم بسختیها چون ترس و گرسنگی و کمی مال و آفات نفسانی و نقص در زراعت (و ای پیغمبر) بشارت و مژده ده صابرین را،
 آنهایی که چون حادثه ناگواری برای آنان پیش آید صبوری پیش گرفته و گویند مالک و صاحب ما خداست و زیر فرمان اوئیم و بسوی او بازگشت مینمائیم،
 چنین اشخاصی برای آنهاست صلوات و رحمت از طرف پروردگار آنها و آنان راه یافتگانند.

توضیح آیات

اشاره

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ چُونِ اَيْنِکِه آيِه با آيِه بعد در صورت مثل هم است موهم تکرار شده اَيْنِکِه

است که مفسرین در مقام رفع توهم بر آمده و گویند اگر چه در صورت مثل هم بنظر می‌آید لکن در معنی و مقصود با هم تفاوت دارند.

از ابو علی که یکی از مفسرین است چنین نقل میکنند که گفته آیه اول خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که هر کجا بیرون شوی باطراف و نواحی مدینه و بانجاهایی که همیشه رفته بودی و بطرف بیت المقدس نماز میخواندی اکنون چون آنجاها روی بروی کعبه نماز بخوان.

و مقصود از آیه دوم اینکه است که هر گاه سفرهای دو رکنی که میان تو و کعبه

صفحه : ۱۲۱

مسافت زیاد باشد نباید بعد مسافت تو را باز دارد و روی از کعبه بگردانی و در همه جا در نماز روی خود را بکعبه آر. لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ تا کسی بر شما ایرادی نیاورد، از اینکه آیه چنین بر می‌آید که قبلا بحضرتش ایراد نموده بودند چنانچه حسن بصری گوید کفار قریش وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیت - المقدس نماز میخواند طعنه میزدند که از قبله ابراهیم پدرش اعراض نموده وقتی بامر خدا برگشت و بروی کعبه نماز میخواند میگفتند پشیمان شد و برگشت. و از ابو علی است که گفته مقصود اینکه است که ای پیغمبر هیچ وقت در نماز از کعبه روی مگردان تا مورد طعن دشمنان گردی و بگویند بدلخواه خود بهر طرفی نماز میخواند نه بامر خدا.

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ در اینکه آیا اینکه استثناء راجع بکجا و معنی آن چیست و ظالمین کیانند بین مفسرین گفتاری است که ابو الفتوح رازی در تفسیر خود بعضی از آنها اشاره نموده.

(۱) مقصود از مردمی که در اول آیه بناس تعبیر مینماید در قوله تعالی لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ یهودیانند که گفتند اگر براه‌نمایی ما نبود هیچوقت او قبله نمیشناخت و مقصود از «منهم» در قوله تعالی إِيَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مشرکین عربند و بنا بر اینکه، معنی آیه چنین میشود که پس از اینکه تو مقاومت نمودی و در همه جا بروی کعبه نماز خواندی دیگر سرزنش یهودیان قطع میگردد که میگفتند قبله ما بیت المقدس نماز میخواند و قبله را از ما فرا گرفته مگر مشرکین که و لو آنکه تو قبله خود را بگردانی بروی کعبه باز آنها بر شبیه خود باقی میباشند که میگویند اول از قبله ابراهیم پدرش رو گردانید سپس پشیمان شده برگشت و عن قریب بدین ما خواهد آمد. (مجاهد و عطا و قتاده و سدی) ۲- روی بر کعبه کن تا کسی را بر تو اعتراض نباشد مگر از روی عناد و ضدیت

صفحه : ۱۲۲

۳- استثنای منقطع است و استثنای منقطع اینکه است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد پس بنا بر اینکه «الا» در إِيَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا بمعنی لکن میشود و معنی آیه چنین است روی بکعبه کن تا اینکه احدی نتواند بر تو اعتراض و بحثی نماید مگر ظالمین و معاندین و اینکه مطلب مثل اینکه ماند که کسی بگوید تو را بر من حقی نیست مگر بخواهی زور بگویی و ظلم کنی.

۴- در نماز روی بکعبه آر تا بر یهودیان حجت تمام شود زیرا که یهودیان در تورات دیده بودند که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از بیت المقدس روی بمکه نماز میخواند وقتی دیدند مدتی بطرف بیت المقدس نماز میخواند با هم گفتند دیدید که او آن پیمبر موعود نبود تا اینکه آیه تحویل قبله آمد و خداوند قبله را گردانید و با اینکه برای آنان یقین و برسالت حضرتش حاصل گردید باز از روی تعصب و ضدیت رؤسای آنها انکار رسالت نمودند اینکه است که خداوند آنان را ظالم نامید. (پایان) فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَاَلَيْسَ لِي بِعَمَلِي عَلَيْكُمْ «فلا تخشوه» عطف بر آیه پیش است و خطاب بمؤمنین مینماید که از یهودیان ترسید که

در نظر آرد البته از ذاکرین محسوب میگردد، لکن ذکر خالی از معنی غیر از لغله لسانی چیز دیگری نخواهد بود مگر اینکه بگوئیم خداوند تفضلاً ثوابی بر آن مرتبت میگرداند لکن آن ذکر نیست که خداوند نیز پیاداشت آن ذاکر را یاد کند چنانچه فرموده فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ که بنده وقتی در مورد رحمت و الطاف رحمانی واقع میگردد و خداوند بنظر لطف و رحمت او را مینگرد که او بتمام قوی و مشاعر رو باو آرد و از غیر بگسلد و باو پیوندد چنین کسی در محیط رحمت حق تعالی واقع گردیده و ذکر او کاشف از ذکر حق و یاد کردن او عظمت حق را دلالت دارد بر یاد حق تعالی وی را و البته چنین ذکر قلبی است نه ذکر لسانی زیرا چنین اثری بر ذکر زبانی بدون تذکر قلبی مترتب نخواهد شد.

و ذکر زبانی از حمد و ستایش و قرائت کتاب الهی را اگر چه ذکر نامیده‌اند مثل اینکه در شأن قرآن است وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ شاید اینها را ذکر میگویند باعتبار اینکه زبان ترجمان دل است اول دل گویا میگردد پس از آن زبان بتوسط الفاظ همان معنی را در لفافه حروف پیچیده اظهار مینماید.

و ممکن است گفته شود برای ذکر مراتبی است مرتبه نازل او همان اذکار زبانی است و مرتبه عالی آن تذکر قلبی است. خلاصه آن ذکر که ذاکر را در مورد توجه و نظر رحمانی و رحیمی حق تعالی واقع میگرداند همان توجه بحق و بیاد او بودن است.

صفحه : ۱۲۵

در فضیلت ذکر آیات بسیار و اخبار بی‌شمار وارد گردیده مثل همین آیه فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۱) سوره احزاب آیه ۳۴، وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ (۲) سوره اعراف آیه ۲۰۴ و نیز راجع بذکر و فضیلت ذاکرین اخبار و احادیث بقدری از معصومین رسیده که بشمار نمیآید. از کتاب عدة الداعی است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب بیرون رفت سپس رو بآنها کرده و فرمود «ارتعوا فی ریاض الجنه»

اصحاب گفتند یا رسول الله ریاض الجنه چیست فرمود

«مجالس الذکر اغدوا و روحوا و اذکروا و من کان یحب ان یعلم منزلته عند الله فلینظر کیف منزله الله عنده فان الله تعالی ینزل العبد حیث انزل العبد الله من نفسه و اعلموا ان خیر اعمالکم عنده ملیکمکم و ازکاهها و ارفعها فی درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله تعالی اخبر عن نفسه فقال انا جلیس من ذکرنی و قال تعالی فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ بنعمتی، اذکرونی بالطاعة و العبادة اذکرکم بالنعم و الاحسان و الراحه و الرضوان»،

توضیح حدیث

«ارتعوا فی ریاض الجنه»

تفریح کنید در باغهای بهشت پس از آنکه سؤال میشود: ریاض بهشت چیست، میفرماید مجلسهای ذکر رفت و آمد کنید و مشغول ذکر باشید کسی که دوست دارد بداند منزلت و موقعیت خود را نزد حق تعالی، ببیند چگونه است منزلت حق تعالی نزد او زیرا که خداوند قرار میدهد مقام و منزلت بنده را آن طوری

(۱) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید و در صبح و شام تسبیح و تمجید نمائید او را.

(۲) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) که: پروردگار خود را یاد کن در دل و باطن خود در صبح و شام در حال پنهانی و تضرع بدون صدای بلند «یعنی در دل و آهسته خدا را بخوان»

صفحه : ۱۲۶

که بنده قرار می‌دهد خدا را در نفس خود.

ظاهراً مقصود اینکه است که مقام و منزلت هر کسی نزد پروردگار بقدر معرفت وی است بمقام الوهیت بقدری که خدا را می‌شناسی و عظمت و بزرگواری او بر قلب تو مستولی گردیده بهمان قدر شرافت و منزلت نزد او پیدا نموده‌ای اگر خدا را بصفت قدرت شناختی و در مقابل نفوذ قدرت او خود را ناچیز دانستی یا او را بمقام الوهیت شناختی و خود را ببندگی و ذلت یافتی یا اینکه او را بمقام بی‌نیازی و غنا و وجود مطلق دانستی و خود را بفقر و نیازمندی تمیز دادی بدانکه بهره‌ای از اوصاف جمال الوهیت را دارا گشته‌ای یعنی معرفت تو باین اوصاف بقدری است که مظهر و نماینده صفات الهی گردیده‌ای و نور صفات جلال خداوندی در دل تو پرده افکنده و اشراق نموده و در اثر روشنی نور الوهیت خدا را شناخته‌ای زیرا چنانچه در جای خود مبرهن گردیده ممکن نیست انسان چیزی بداند یا معرفت بآن پیدا کند مگر بقدری که در خود او از آن چیز موجود باشد دانشمندان گفته‌اند اگر بقدر دریا روی یا بکرات و اطراف آسمانها بگردی غیر از خود چیزی نیابی.

پس اینکه میفرماید کسی که میخواهد بداند منزلت و مقام وی نزد خداوند چقدر است ببیند منزلت خدا نزد او چقدر است یعنی مقام او بقدری است که دارای صفات الهی گردیده و بهمان قدر خدا را شناخته آن وقت بخدا خدا را میشناسد و در واقع خدا را بقدر خودش شناخته پس مقام او نزد اله بقدر معرفت وی است بنفس خود که آینه مانند در مقابل نور عظمت خداوندی کسب نور نموده و عارف بخود و خدای خود گردیده

من عرف نفسه فقد عرف ربه، اعرفکم بنفسه اعرفکم بره.

اهل معرفت گویند هر کس خود را بصفت عبودیت شناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت شناسد و هر کس خدا را بعظمت و بزرگواری و سلطنت شناسد خود را بفقر و ذلت و مسکنت شناسد.

از یکی از عرفا پرسیدند خدا را بچه چیز شناختی گفت باین شناختم که هر وقت قصد معصیتی مینمایم عظمت و جلال خداوندی را بیاد میآورم و از معصیت خودداری میکنم.

آری اگر ذره‌ای از نور معرفت در قلبی بتابد اثر آن در ظاهر پدید میگردد و پدید

صفحه : ۱۲۷

شدن آثار نتیجه ذوق و حال است نه حاصل علم و تصور.

اگر خواهی بدانی که نسبت بمعرفت حائز چه مقامی گشته‌ای ببین در خور چه صفتی از اوصاف جمال احدی پدید گردیده یعنی نماینده آن گردیده‌ای و نور آن در دل تو پرتو افکنده بقدر بروز و ظهور آن صفت ربوبی پی ببر بمنزلت و مقام خودت در عالم اله.

اگر در قلب خود محبت حق یافتی بدان محبوب حق تعالی واقع گردیده‌ای محبت تو نتیجه محبت ربوبی است نسبت بتو یُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ و اگر در خود شوق لقاء حق یافتی بدانکه اثر شوق الهی است که بر دل تو تجلی نموده در حدیث است

«الا طال شوق الأبرار الی لقایی و انی الی لقائهم لاشد شوقاً»

و نیز اگر در خود صفت رضا دیدی بدانکه رضای تو ناشی از رضای حق است نسبت بتو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اگر خود را

مایل بذکر و یاد حق دیدی بدان منظور لطف او واقع گردیده‌ای فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ زیرا که جذابیت حق است که بنده را بسوی خود میکشاند اگر مورد الطاف الهی نبودی چنین توفیقی نصیب تو نمیگردید.

در کتاب معانی راوی حسین بزاز است میگوید ابا عبد الله علیه السلام بمن فرمود میخواهی خبر دهم تو را بمحکم‌ترین چیزی که خداوند بر خلق فرض نموده گفتم آری گفت بانصاف عمل نمودن با خلق، و مواسات نمودن تو با برادرت (با برادران دینی) و ذکر خدا در هر مکانی اما من نمیگویم،

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر»

و گرچه اینها ذکر است لکن مقصود از ذکر خدا در هر جایی وقتی است که همت گماری بر طاعت یا ترک معصیت» و باین مضمون احادیث و اخبار از معصومین بسیار رسیده و جای آن کتب ادعیه است.

وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ اینکه شکر و سپاس‌گزاری را ردیف ذکر گردانیده شاید برای اینکه است که بدون تذکر و بیاد آوردن نعمتهای الهی شکر تحقق نپذیرد کسی که غافل از حق تعالی

صفحه : ۱۲۸

و نعمتهای غیر متناهی اوست چگونه ممکن است سپاس‌گزار و شاکر باشد.

و باید دانست که شکر هر نعمتی اینکه است که آن نعمت را در همان مصرفی که برای آن عطا شده صرف نماید. بقول شیخ سعدی:

شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوانی است مثل اینکه بچشم آیات خلقت و آثار رحمت الهی را بنگرد بگوش آیات قرآنی و کلمات حقانی را استماع نماید و تمام اعضا و جوارح خود را در اطاعت و آنچه وظیفه هر عضوی است در همان چیز صرف نماید فکر و عقل خود را در اسرار موجودات و رموز خلقت بکار اندازد دل و قلب خود را که گنجینه اسرار الهی و عرش رحمانی است از خار و خس اوهام شیطانی تصفیه نماید و جلا دهد تا محل نفوذ رحمت یزدانی و لایق الهام ملکی گردد و کفران نعمت همان است که نعمتهای خدا داد را در غیر مورد رضای او صرف گرداند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ بَعْضِي از مفسرین چنین گفته که از اینکه آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه هُمُ الْمُهْتَدُونَ که پنج آیه میشود اگر چه مضامین آنها مطلق است لکن ظاهراً مقصود اصلی تحریص و تشویق مؤمنین صدر اسلام است بر جهاد و جنگ با اعداء و نیز اینکه پنج آیه ملتمس و مرتبط بیکدیگر و مقدمه حکم جهاد است و شاید یک دفعه نازل گردیده.

و در جزء اول تفسیر سوره بقره در ذیل آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ اندازه‌ای راجع بصبر و صلاه بحث نمودیم و توضیح دادیم و گفتیم که صبر از بزرگترین ملکات حمیده و پیشرو قافله راه روان بسوی کعبه مقصود است و صلاه هم یکی از مصادیق صبر بشمار میرود.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ظاهراً معیتی که اختصاص بصابرین داده شده غیر از معیت حق است با تمام موجودات در قوله تعالی هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ زیرا مقصود از معیت در آنجا معیت قیومیت

صفحه : ۱۲۹

است که هر موجودی قائم بحق تعالی و موجود بوجود و اراده حقانی اوست، و شاید مقصود از معیت در اینجا اینکه است که کسانی که در راه خدا جهاد میکنند یا کسانی که در مقام تقویت جزء عملی روحانی بر آمده یا در انجام دادن وظائف دینی کوشش می‌کنند و خود را بزحمت می‌اندازند در چنین مواردی صبر و بردباری مینمایند خداوند آنها را کمک و یاری میکند و

پیداداشت صبر، نفس و عقل و دل آنها را قوی میگرداند و همیشه با ایشان همراه است.

در تفسیر تنطوی راجع به اینجا مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید بدان انسان در اینکه عالم دوست دارد که همیشه ترقی و استکمال نماید و راحت و شرافت و سعادت خود را در اینکه میدانند که همیشه زنده، جوان، غنی، صحیح و نیرومند باشد و هیچوقت پیر، فقیر، مریض نشود و نیز همیشه با جمال و خوش صورت باشد و هیچوقت فرسوده و اجزاء وی در هم ریخته نگردد، و اینکه آرزو در جبهه هر فردی گذارده شده اظهار بکند یا نکند و حال آنکه مبینیم ما در معرض فقر و موت و مرض و نقص مال و فقدان اولاد میباشیم و تمام اینها را بلا و آفت میدانیم، لکن وقتی برای ما بلا و مصیبتی پیش آمد شد و مدتی گذشت کم کم فراموش میکنیم و خداوند ما را بشارت داده و **بَشِّرِ الصَّابِرِينَ** بشارت برای کسانی است که در امور تدبیر و تفکر مینمایند و میدانند که خدا میدهد و می‌گیرد و باین لحاظ صبر و بردباری میکنند.

و در تحمل بلا و مصیبات اسراری نهفته که پاره‌ای از حکماء اسلام و دانشمندان فهمیده‌اند و اظهار میدارند که انسان در اثر سختیها و ناملايمات روزگار روح و روانش ترقی و تعالی مینماید اگر چه خودش مشعر بترقیات روحانی خود نباشد و حکماء گفته‌اند کسی که در معرض سختی‌ها و بلیات واقع نگردد مثل طلايی ماند که از زیر خاک بیرون نیامده و در کوره زرگری در معرض محک واقع نگردیده و از غش ماده پاک نشده تا قابل زینت یا درهم و دینار گشته و با قیمت گردد بلکه بایستی همیشه در خاک مدفون و از انظار پنهان باشد.

اما کسی که در معرض سختیها و ناملايمات واقع گردید و شدائد وی را تربیت

صفحه : ۱۳۰

نمود در اثر بردباری قوه اراده و عزم وی قوی میگردد و گویا از حوادث ذره‌ای پوشیده که او را نگاه میدارد و مقابل سختیهای روزگار مقاومت مینماید و نیز در اثر صبر دارای سپری میگردد که وی را از غم و حزن نگاه میدارد و او را مستعد میگرداند برای ترقی بآن درجه‌ای که مستعد آن است و بشر هر قدر بیشتر در معرض سختی و ناملايمات واقع گردد روح وی بزرگتر و قوی‌تر می‌گردد.

و نیز مشقتهای دنیا را تشبیه نموده‌اند بدو بال که روح بشر بآن دو بال در عالم سعادت پرواز مینماید و اگر چه در نظر مردم وسعت و راحتی سعادت و فضیلت است لکن کتاب آسمانی میگوید اینطور نیست بلکه بصابرين بشارت ده که سعادت و فضیلت نصیب آنان است، و نیز مردم گویند مردن مصیبت است حکما گویند چنین نیست بلکه مرگ فقط خلاصی از بند طبیعت و ذلت ماده است و قرآن میگوید **بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**. پایان و **لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ** و **لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** نگوئید و گمان نبرید اشخاصی که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند اینطور نیست بلکه آنها زنده‌اند لکن شما کیفیت زندگانی آنها را نمیفهمید و در سوره آل عمران آیه ۶۹ چنین فرموده و **لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** بدلالات اینکه آیات و بضمیمه احادیث بسیار و بحکم عقل و بشهادت تمام انبیاء و حکماء انسان بمرگ فانی نمی‌گردد.

شکی نیست که مقصود از اینکه حیات و زندگی حیات پاکیزه حقیقی دائمی است و زندگی همیشه‌گی است که فنا و زوال در آن راه ندارد و کسانی که چنین گمان کرده‌اند که مقصود از حیات کشته شدگان راه حق تعالی ذکر خیر آنان است که در افواه باقی و در اذهان مرکوز است در اشتباهند زیرا چنانچه معلوم است اینکه آیات در مقام بیان شرافت شهداء است که اگر حیات موقتی فانی چند روزه دنیای خود را از دست داده‌اند پیداداشت فداکاری و از خود گذشتگی دارای حیات جاودانی گردیده و مقام عندیت نزد پروردگارشان پیدا نموده‌اند و بارزاق روحانی همیشه متنعم و مسرور میباشند

صفحه : ۱۳۱

و اینکه در اذهان ذکر خیر آنها بماند یا مردم آنها را بشرافت و فضیلت یاد کنند شرافت و فضیلتی برای آنان تأمین نمیگرداند، آیات قرآنی و کلام الهی بالاتر از آنست که یک امر موهومی را مدرک قرار دهد و چنین فضیلتی راجع بآن اظهار نماید و نیز اگر مقصود چنین باشد اینکه فرموده زنده‌اند و شما نمی‌فهمید و نزد پروردگار روزی دارند و از عطای پروردگار خوشحال و متنعم‌اند تمام اینها لغو میگردد.

پس از اینکه بیان معلوم میشود که اینک آیات دلالت واضح دارد که مقصود از حیات بعد از مرگ حیات حقیقی و زندگی همیشه‌گی است و آن حیات برزخی است و عالم برزخی عالمی است متوسط بین عالم دنیا و عالم قیامت که بدلات عقل و نقل ثابت گردیده که انسان پس از مرگ روح وی با بدن مثالی که در صورت مثل همین بدن دنیوی است و آن اصل محفوظ و جوهر حیات است منتقل میگردد در عالم برزخ اگر از سعدا و نیکوکاران است متنعم و اگر از اشقیاء و تیره‌بختان است معذب خواهد بود تا وقتی که قیامت بر پا گردد و برای چشیدن عذاب جسمانی یا ادراک تنعمات جسمانی روح عود مینماید ببدن عنصری جسمانی و تخصیص در آیه بشهداء برای شرافت و فضیلت آنهاست که ایشان پس از شهادت در عالم قدس و در دار کرامت الهی با کمال شرافت مبتهج و متنعم میباشند.

و بین قائلین بحیات پس از مرگ گفتاری است و اختلاف اقوال مبنی بر اینکه است که حقیقت انسانی چیست و چه جزء اوست که پس از مردن باقی ماند.

بعضی از مفسرین در مقام بیان بر آمده که مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:

۱- حکماء و بسیاری از دانشمندان متکلمین و کسانی که روح بشر و حقیقت انسانی را مجرد از ماده میدانند باین معنی که گویند روح بشر مثل جسم نیست و از زمان و مکان و مقدار لوازم جسمی میرا و برکنار است و حلول در ماده ندارد و آن همان است که از آن تعبیر «بمن» میکنیم بنا بر اینکه مطلب خیلی واضح است که پس از فناء بدن روح باقی است و فناء در آن راه ندارد زیرا بدن فانی میگردد بعلت اینکه ترکیب شده از اضداد است، و بقاعده مسلم بین حکماء هر مرکبی بالاخره مندک خواهد گردید اما

صفحه : ۱۳۲

روح چون ترکیب شده از اجزاء نیست و مجرد و بسیط است اینکه است که پس از فناء بدن باقی میماند.

و بین قائلین به اینکه روح جسم لطیف است و در ماده بدن سریان دارد راجع بحیات برزخی بعضی گویند اجزایی مماثل همین اجزاء ظاهر بدن پدید می‌گردد و روح تعلق بآن میگیرد و بعضی گویند اجزایی مخالف با اجزاء ظاهر بدن است که روح بآن تعلق میگیرد و هر طور باشد در اینکه زندگانی پس از مرگ بچه نحو است و برای چیست راجع بآن نیز گفتاری است:

۱- پس از مرگ انسان را زنده میگردانند برای ادراک ثواب اگر نیکوکار و خوش عمل باشد یا برای کیفر و مجازات اگر شقی و کافر باشد، و اعتراض به اینکه ما بدنهای مردگان را میبینیم در قبر پوسیده شده و اجزاء آن از هم پاشیده چگونه آنها زنده می‌گردند.

در پاسخ گویند بنیه شرط حیات نیست ممکن است خداوند افاضه حیات کند بهمان اجزاء و ذرات بدون اینکه محتاج بترکیب و تألیف باشد و دلیل بر آن آیات و اخبار بسیاری است که میت در قبر زنده میگردد و از وی سؤال میشود مثل قوله تعالی رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ» ۱) سوره مؤمن آیه ۱۱. و قال الله تعالی أَعْرِفُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا» ۲) سوره نوح آیه ۲۵ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» ۳) سوره مؤمن آیه ۴۸. و وقتی عذاب قبر ثابت گردید ثواب بطریق اولی ثابت میشود بدلیل حدیث قدسی

«سبقت رحمتی علی غضبی».

۲- روح بشر اجزاء لطیفی است غیر از اجزایی که هیكل ظاهری بدن از آن تشکیل شده و آن اجزاء همیشه زنده‌اند و دارای علم و شعورند که ادراک خود را مینمایند و مثل آتشی که در هیزم مخفی است اینکه روح در بدن مخفی و از انظار ناپدید است و اینکه

(۱) گویند پروردگار ما ما را دو مرتبه میرانیدی و ما را دو مرتبه زنده گردانیدی.

(۲) قوم فرعون (غرق گردیده شدند و داخل آتش گردیدند).

(۳) آتش عرضه میشود برای قوم فرعون در صبح گاه و شبانگاه.

صفحه : ۱۳۳

بدن عنصری بنور آن اجزاء لطیف پدید و روشن و زنده و مدرک و متحرک بحرکت اوست و آن اجزاء لطیف تغییر و تبدیل پذیر نمیشد و آن اجزاء را روح و روان مینمایم و وقتی بدن فاسد گشت آن روح باقی و عروج باسما و عالم قدس مینماید اگر از سعادت باشد یا برگشت میکند بسوی جهنم و عذاب اگر از اشقیاء و تیره‌بختان باشد.

و نزدیک‌ترین بحقیقت همان قول اول است که نفس بشر مجرد از ماده و اجزاء ماده است و دلیل بر تجرد نفس که حکما و متکلمین در کتب کلام و حکمت متعرض گردیده‌اند بسیار است و اینجا جای بحث آن نیست همین قدر گوئیم.

هر کس بوجدان خود میفهمد آن چیزی که اشاره میکند باو و می‌گوید من آن نه اجزاء ظاهری بدن اوست و نه اجزاء باطنی او و ترکیب شده از مجموع آن نیز نمیشد بلکه چیزی است که بدن و اجزاء بدن را اداره می‌کند و حیات بدن و اجزاء بستگی بآن دارد، دلیل دیگر روح انسان چنان قوه‌ای دارد که معلومات بسیاری در ذهن خود جمع‌آوری مینماید و از آنها یک صورت وحدانی «معقول» بیرون می‌آورد و اگر نفس و روح انسانی مجرد نبود و مادی بود هرگز ممکن نبود بتواند یک امر مجرد معقول ادراک نماید و نیز آنچه انسان بچشم می‌بیند یا بگوش می‌شنود یا بقوای دیگر ادراک می‌نماید بیک صورت وحدانی در قوه حافظه او باقی میماند و پس از فناء آنها صور آنچه ادراک نموده در ذهن او باقی ماند و نمیشود اینکه صور قائم باشد باجزایی که همیشه در تغییر و تبدیل است شیء باقی بایستی قائم باشد بمحلی که ثابت و پابرجا باشد پس معلوم میشود انسان روحی دارد مجرد از ماده و برتر از مادیات بشمار می‌آید.

و در پاسخ اعتراض که اگر نفس بشر مجرد از ماده و بسیط باشد لازم آید در جهت تجرد مثل خدا باشد، گوئیم اشتراک در سلوب مانعی ندارد مثل اینکه گوئیم انسان حجر و شجر نیست خدا نیز حجر و شجر نیست و نیز گوئیم انسان مادی نیست خداوند نیز ماده ندارد و مجرد است.

صفحه : ۱۳۴

مادین راجع بروح و روان بشر چه میگویند

مادین روح بشر را مادی و از خواص ماده میدانند و مجردی قائل نیستند و منکر وجود خدا میباشند روی همین اصل که گویند ما غیر از ماده و لوازم ماده اثر روحی که منطبق بر ماده نباشد نمیفهمیم تا آنکه حکم کنیم بوجود مجردی که مادی نباشد.

و از آنان چنین نقل شده که راجع بروح و روان آدمی گویند آنچه را ما نفس و روح خوانیم و آن را واحد و ثابت میدانیم چون

درست بنگریم بعد از فحس و تجربه معلوم میشود که آن عبارت از مجموعه ادراکات ما است که از طریق خارج اموری وارد اعصاب ما می‌گردد و از آنجا در نهایت سرعت و پی در پی بجزء دماغی میرسد و در آنجا با هم متحد گردیده و بحرکت اجزاء بدن آن معلومات و آنچه از راه خارج وارد گردیده حرکت مینماید، و همان طوری که اجزاء بدن همیشه در تغییر است و علی‌الدوام عوض ما تحلیل بخود می‌گیرد همین طور مجموعه مدرکات که از آن تعبیر بنفس میکنند و در واقع متکثر و در صورت متحد با هم گردیده‌اند آن نیز عوض میشود لکن بیک شکل و بیک وضع خاص اینکه است که انسان گمان می‌کند که آنچه در ذهن باقی مانده همان صورت اولی است که بقاء نفس باقی است و نفس را مدرک آن صور ذهنی میدانند لکن نفس عبارت از همان صوری است که بتوسط اعصاب از خارج وارد جزء دماغی شده و صورت وحدت بخود گرفته.

خلاصه راجع بروح و روان آدمی گویند آنچه را ما نفس و من میخوانیم و آن را واحد و ثابت میدانیم چون درست بنگریم نتیجه هیچ تأثر ساده مستمری که درک کرده باشیم نیست هر دفعه که آن را بذهن در میآوریم حس و تأثر تازه‌ای است، و در واقع نفس مجموعه ایست از ادراکات که با کمال سرعت دنبال یکدیگر میروند، من، یا نفس، یا روح هر چه اسم گذاریم پی در پی در آمدن تصورات است هم چنان چه اشیاء خارجی نیز پی در پی در آمدن تأثرات و حوادث است در نفس هم مانند رشته مسلسلی است از حوادث که یکدیگر را پی می‌کنند و همان طوری که از حرکت شعله جواله حلقه آتشین نمودار

صفحه : ۱۳۵

میگردد همانطور هم از تعاقب حوادث و تأثرات تصور ماده و از تعاقب احوال نفسانی تصور نفس در ذهن پدید می‌گردد و منشأ آن قوه خیال است.

و بدو جهت امر برای فائزین بجوهریت نفس مشتبه گردیده و گمان میکنند نفس جوهری است مستقل بذات خود، یکی پی در پی در آمدن معلومات و صور ادراکیه و سرعت ورود آنها در مرکز دماغ، و دیگر باقی ماندن علوم در ذهن با اینکه بدن در تغییر و تبدیل دائمی است.

و گویند اشتباه آنها از جهت خطاء در حس است و ذهن بشر مثل حوضی ماند که از طرفی آب داخل آن گردد و از طرف دیگر بهمان مقدار آب خارج شود که در حس چنین بنظر می‌آید که آب حاضر همان آب اولی است، و نیز اگر شکلی در آن حوض نمایان گردد البته با تبدیل آب آن شکل تبدیل یابد و عوض می‌گردد لکن در حس بصر یکی مینماید و چنین گمان میشود که اینکه همان شکل اولی است.

پس نتیجه مقالات فاسده آنان چنین میشود که روح و نفس مجردی در کار نیست بلکه غیر از ماده و مادیات چیزی قائل نیستند حتی وجود خدا را منکرند و گویند هر چه هست مادی و از تأثرات خارجی پدید گردیده و ادراکات ما از تأثیر و تأثر بین جزء عصبی و مواد خارجی انجام می‌گیرد و چنین گمان میشود که نفس انسان واحد و بسیط است در صورتی که نفس نیست مگر تصویرات مترامی که از خارج در آن پدید میگردد پس روح و نفس بشر نه واحد حقیقی است و نه بسیط و گویند اگر نفس از کلیه تصورات و صور ذهنی برهنه و عاری گردد معدوم میشود.

پاسخ

شکی نیست که ما علم وجدانی بوجود و بمعلومات و مشهودات خود داریم و وقتی رجوع بخود نمائیم خود را بهویت و شخصیت می‌شناسیم بدون اینکه چیزی بخود ضمیمه نمائیم و در هیچ حالی نه در خواب و نه در بیداری از خود غافل نیستیم و همان خودی و

هویت خود را نفس یا روح و روان می‌نامیم.

صفحه : ۱۳۶

و بنا بر اینکه احتمال که همین تصاویر جمع شده در مرکز دماغی را نفس و روح بشر نامیم بدون حقیقت دیگری که مدرک اینکه تصاویر باشد، در صورتی که اینها یک تصاویر ضعیفی هستند از آن محسوسات خارجی که خود آن محسوسات شعور بخود ندارند پس چگونه میشود اینکه معلوماتی که فرع آنها و تصاویر آنهاست علم بخود داشته و مدرک خود باشند.

و اگر گویند هیچ علم و وجدانی نیست و ما به هیچ وجه التفات بوجود هستی خود نداریم اینکه خلاف و جدان ما است زیرا علم بنفس از بدیهیات اولیه بشمار میرود و کسی که منکر بدیهیات گردد قابل مکالمه نیست و اگر بگویند علم بخود و بمعلومات خود داریم گوئیم اینکه علم و ادراک از کجا آمده و محل آن چیست خود اینکه تصاویر جمع شده و موضوع اینکه تصاویر یعنی اجسام و عوارضات آن نه شعور دارند و نه ادراک چطور شد وقتی صور آنها در ذهن آمد مشعر بخود گردیدند و صاحب ادراک و شعور شدند پس بدیهی است که آن چیزی که مدرک اینکه تصاویر است حقیقت دیگری است که از قبیل اجسام و صور اجسام نمیباشد. و اینکه گویند ما غیر از ماده و لوازم ماده اثر روحی که منطبق بر ماده نباشد نمیفهمیم و عدم فهم و عدم جدان خود را دلیل بر عدم وجود نفس میگیرند.

گوئیم درست است که چون موضوع بحث آنان ماده و لوازم ماده است و از بس در مادیات فرو رفته‌اند از جهات روحانی بی‌خبر گردیده‌اند لکن «عدم و جدان دلالت بر عدم وجود ندارد» وقتی از طریق ماده و مادیات نتوانستند اثبات امر مجرد نمایند چگونه انکار مینمایند هیچ عاقلی نمیگوید غیر از آنچه ما میدانیم و از راه مشاعر ظاهر ادراک مینمائیم چیز دیگری در عالم وجود ندارد. آری کسی که مدار امرش فقط تأثرات حسی است در اینکه مرحله زندگانش انفعالی و تخیلی است چنان در تحت تأثیر ماده قرار می‌گیرد که حتی شخصیت و فطرت اولیه خود را از دست میدهد بلکه وجدانیت خود را نیز فراموش می‌کند چنانچه زندگانی حیوانات و نیز کودکان چنین است لکن کسی که بمرحله انسانی رسیده تعقل

صفحه : ۱۳۷

و تفکر میکند و اراده و اختیار دارد آن وقت من بودن خود را بخوبی و درستی میفهمد و میدانند که او را روحی و جانی است غیر از بدن و اجزاء و اعضاء بدن و غیر از مجموعه جسد و احساسات تصاویری که از خارج داخل ذهن او میگردد و خود را واحد و بسیط مینماید.

گویا مادیین چنین گمان میکنند که حکمایی که قائل بجوهریت و تجرد روحند فقط دلیل آنها همین تصاویرات و تخیلاتی است که از راه خارج وارد اعصاب شده و بمرکز دماغ میرسد و دلیل عقلی برای اثبات تجرد نفس ندارند لکن ندانسته‌اند که علاوه بر آن ادله و براهین عقلی که در کتب حکمت و کلام برای اثبات جوهریت و تجرد نفس بشر اقامه نموده‌اند، گویند کسی که رجوع بوجدان خود کند بکشف حضوری و شهودی وجود و وحدت و بساطت نفس خود را و جدان مینماید و وحدت اجتماعی که مادیین گویند که نفس بشر مجموعه‌ایست از تصاویر خارجی که آن تصاویر با هم جمع شده و وحدت پیدا نموده آنها در اشتباهند زیرا وحدتی که از اجتماع صور خارجی در ذهن پدید می‌گردد وحدت اعتباریست نه وحدت حقیقی وحدت اعتباری حقیقتاً کثرت است نه وحدت و باعتبار اجتماع صور در محلی آن را واحد می‌شماریم.

بیان واضح‌تر گوئیم علم دو قسم است یکی را علم حضوری گویند و دیگری را علم حصولی، علم حضوری همان نحوه وجود و هویت عینی معلوم است نزد عالم مثل علم انسان بخودش و بقوی و مشاعر و آنچه در ذهن وی پدید میگردد از صور محسوسات و

معقولات و وجدانیات، و اینکه نحو علم یقینی و خلاف پذیر نیست.

و علم حصولی آن علمی است که واقعیت معلوم نزد عالم محرز نیست صور و اشباهی از خارج بتوسط آلات و قوی در ذهن منطبق میگردد از قبیل زمین، آسمان، انسان، حیوان، و غیر اینها از آنچه صور آنها در ذهن منتقش گردیده، و اگر اشتباهی باشد از قبل آلات و مشاعر ظاهری است.

و در اینکه در پاره‌ای از محسوسات ذهن خطا میکند غیر واقع را نشان میدهد حرفی نیست مثل اینکه متحرک را ساکن و اشیاء متفرق را متصل واحد می‌پندارد دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌بیند کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک می‌پندارد لکن

صفحه : ۱۳۸

اینکه اشتباهات از قبل آلات و مشاعر ظاهری پدید گردیده که در ناموس خلقت از روی حکمت و نظام اینکه طور مقرر گردیده و ترتیب داده شده که بشر بتواند از موجودات استفاده نموده تأمین معاش نماید و اگر اشیاء را همان طوری که هستند حس می‌نمود هرگز برای وی ممکن نبود از آنها بتواند استفاده نماید بلکه اعمال او مثل نقش در آب مینمود زیرا که در واقع اشیاء همیشه در حرکت و در تغییرند و نفس بشر آن را ثابت و ساکن می‌بیند و همان صور حاصل شده در ذهن را آن طوری که از خارج منعکس در ذهن گردیده مشاهده مینماید و خطایی در ادراک آن نیست بلکه خطا از قبل آلات حسی است که اشیاء را بر خلاف آنچه هست منعکس میگرداند، مثل اینکه اگر عینک سرخی در چشم بگذاریم همه چیز را سرخ می‌بینید و همان صورت سرخی در ذهن پدید می‌گردد و ذهن همان طوری که در آن پدید گشته مشاهده مینماید و خطایی در آن نیست.

پس از اینکه بیانات بخوبی معلوم میشود که عقیده مادیین که روح و روان آدمی را عبارت از مجموعه تصویرات خارجی میدانند و وحدت و بساطت آن را انکار مینمایند و چنین گمان می‌کنند چون بمرگ آن مجموعه تصویرات خارجی تخیل می‌پذیرد انسان معدوم می‌گردد آنها در اشتباهند بلکه چنان در گرداب طبیعت فرو رفته‌اند که حتی حس شناسایی خود نیز از کف آنها رفته و نه وجودی بر خود قائلند و نه وحدتی در کتاب شاهکار خلقت مینویسد، مادیون می‌گویند روح نیست؟ از آنها سؤال کنید بچه دلیل! جواب خواهند داد: بدلیل اینکه روح را نمی‌بینیم وجودش را درک نمی‌کنیم و حس نمی‌نمائیم:

از اینکه بزرگواران سؤال کنید، آیا وجود، الکترون را، که در اتم می‌باشد قبول دارید خواهند گفت البته که قبول داریم. پرسید آیا الکترون را دیده‌اید و وجودش را حس و درک نموده‌اید در جواب خواهند گفت، الکترون، قابل رؤیت نیست وجودش را نمیتوان درک نمود و حس کرد

صفحه : ۱۳۹

زیرا الکترون، مادیت ندارد ولی وجودش محرز و مسلم است از آنان سؤال کنید الکترون، چیست!.

در جواب اظهار خواهند داشت: الکترون، یک چیز نورانی است که مادیت ندارد ولی بسرعت نور بدور هسته مرکزی اتم در چرخش و گردش می‌باشد.

در اینجا است که میتوان به اینکه بزرگواران ماده پرست بخندید و بگوئید ای بزرگواران لجوج و یا عاری از عقل و خرد شما در داخل یک اتم کوچک که بچشم‌تان نمی‌آید موجود بودن یک چیز نورانی را که ندیده‌اید و بقول خودتان مادیت ندارد و بسرعت نور در حرکت می‌باشد قبول می‌کنید ولی نمیتوانید قبول کنید بدن شما با اینکه عظمت که از میلیاردها میلیارد اتم و هر اتم نسبت بجنس آن از چند الکترون تشکیل یافته دارای نیرویی باشد و یا بعبارت ساده‌تر و باصطلاح متداول و معروف دارای روحی باشد.

تمام مواد دارای نیروهای مخفی غیر قابل تخمین با وسائل سنجش ما می‌باشد فقط از راه ریاضی و عدد بوجود آنها پی می‌بریم و مقدار آنها را حساب می‌کنیم، جناب آقا که مادی هستید بموجود بودن نیرویی که نمی‌بینید و قدرت حس کردن آن را ندارید در مورد کوچکترین جزء ماده ساده با جسم کوچک اتم معترف می‌باشید اما برای اجسامی که از چند ماده ترکیب شده‌اند و موجود زنده کوچکی را ایجاد کرده‌اند وجود چنین نیرویی را انکار می‌کنید، تردیدی نیست چون برای موجود کوچک زنده قائل بوجود نیرو و یا روحی نیستید شخص خود را نیز بدون روح و فاقد نیرویی که حیات بخش است میدانید.

اینکه افکار شما از لجاجت سرچشمه می‌گیرد و خود دلیل بر اینست که شخص شما که منکر چنین امر ساده و روشنی میشوید دارای روح عناد و لجاجی می‌باشید.

پایان سؤال - آیا حقیقت روح چیست و در کجای بدن است و پس از مرگ چگونه است پاسخ - روح چون مجرد و بسیط است نه بچشم دیده میشود و نه از طریق برهان توان

صفحه : ۱۴۰

آن را معرفی نمود، بچشم دیده نمیشود برای آنکه مجرد از ماده و برتر از مادیاتست برهان نتوان آن را شناخت برای آنکه بسیط است نه اجزاء عقلی دارد و نه اجزاء حسی و چون اجزاء عقلی ندارند نتوان آن را تحت حد و برهان قرار داد و جنس و فصل و اجزاء حدی برای آن فرض نمود و نیز چون جسم و جسمانی نیست جا و مکان ندارد.

اینکه است که وقتی از روح سؤال میشود از مصدر جلال خداوندی خطاب میرسد که قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا از تو سؤال میکنند از روح بگو روح از عالم امر پروردگار من است، و چون دانش شما فقط راجع بعالم خلق است (عالم ماده و طبیعت) و دانش شما بقدری نیست که بتوانید پی ببرید بعالم امر پروردگار (عالم مجردات) اینک است که از حقیقت روح بی‌خبرید.

پس ما اگر بخواهیم روح را بشناسیم بایستی خواص و آثار آن را تحت نظر و بازرسی قرار دهیم و بقدر بروز آثار هر موجود زنده‌ای آن نیروی خدایی را فهم نمائیم.

نیرویی که آثار زندگی و حیات را در موجودات مختلف بوجود می‌آورد دارای یک منشأ و یک چیز است که از آن تعبیر بروح می‌کنیم روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و هر موجودی بقدر استعداد و تشکیلات مواد و اعتدال مزاج و مواد جسمانی وی از آن نیروی خدایی بهره‌مند می‌گردد و آن یک موجود فعال و دراکتی است که در هر موجود زنده‌ای ابراز فعالیت میکند و مثال روح در عالم خلقت مثال خورشید است در عالم طبیعت همانطوری که خورشید در عالم مادیات بر هر تر و خشکی میتابد و هر چیز مادی بقدر گنجایش خود از نور خورشید بهره‌مند می‌گردد روح اعظم الهی نیز در عالم وجود افاضه حیات میکند و هر چیز قابلی بقدر استعدادش از آن فیض حیات می‌گیرد و وقتی که دیگر لایق فیض حیات نیست می‌میرد پس مردن مادیات از جهت فقدان جهت قابلی آنها است نه برای فناء روح زیرا که روح فناپذیر نمی‌باشد.

بعبارت دیگر روح آن نیروی حیاتی است که در هر موجودی بقدر استعداد وجودش نفوذ مینماید و مواد را بحس و حرکت آورده و هر موجود زنده‌ای بقدر نفوذ روح منشأ آثار گردیده و شرافت او بقدر فعالیت روحانی وی است، و هر کس از آن نیروی خدایی

صفحه : ۱۴۱

که فرمود وَ نَفَخْت فِيهِ مِنْ رُوحِي بیشتر بهره‌مند گردید شریف‌تر و ادراکات وی بیشتر و فعالیت او زیاده‌تر است.

ارواح جزئی بشر وقتی دارای حیات پاکیزه و روح پاک جاودانی می‌گردند که از اینکه اکسیر خدایی بیشتر بهره‌مند گردند و روح

ناقص ضعیف خود را بی‌یونندند بروح اعظم الهی که آن اول، «ما خلق الله» بشمار می‌رود و اول چیزی است که از مصدر قدرت غیر متناهی الهی صادر گردیده که گاهی تعبیر از آن بفیض منبسط، گاهی بقلم، گاهی بعقل، گاهی بحقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم میشود «عبارتات شتی و حسنک واحد».

پس از آنکه ثابت شد که روح و روان بشر ماده و مادی نیست دیگر باقی ماندن او بعد از فناء بدن اشکالی ندارد تا وقتی که روح تعلق بدن دارد بدن زنده و امرار حیات مینماید و مردن عبارت از قطع علاقه روح از بدن لکن بنا بر تحقیق روح پس از جدایی از بدن هیئات و ملکاتی که بتوسط بدن کسب نموده و متصف بآن گردیده بعبارت دیگر فعلیت بدن که در اخبار و آثار از آن تعبیر بقالب مثالی شده همیشه با روح همراهست و همین طور باقی است تا وقتی که در قیامت کبری که آخرین سیر بشر بشمار می‌رود تحول دیگری پیدا نماید و اصل بفرع و جَمْعُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرُ و روح ببدن عود نماید آن وقت است که دائره سیر انسانی تمام می‌گردد و روح تازه‌ای بحسب آنچه در ادوار سیرش بدست آورده برای وی پدید می‌گردد اگر از سعادت و نیکوکاران و اصحاب یمین است فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ در نعمت و مسرت و بهشت که دار نعمت الهی است جاویدان است و اگر از مقربین است فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ برای وی است روح و ریحان و بهشت پر نعمت و در ظل رحمت الهی ساکن می‌گردد. و اگر از تیره‌بختان و گمراهان و اصحاب شمال است فَنَزُلُ مِنَ حَمِيمٍ در جهنم بعد که دار غضب الهی است فرود آمده همیشه معذب و از رحمت الهی بی‌نصیب خواهد بود ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.

صفحه : ۱۴۲

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ناملایماتی که بانسان برخورد مینماید یا راجع بمال است یا جان یا اولاد و ترس بر فقدان یکی از اینها.

و شاید سرّ اینکه اول از امور امتحانی خوف را معرفی فرموده همان خوف بر فقدان یکی از اینکه امور سه گانه است که قبل از وقوع بر فقدان آنها انسان همیشه می‌ترسد که مبدا آسیمی بآنها برخورد نماید.

در مرتبه دوم جوع و گرسنگی است که در اثر فقر پدید می‌گردد و روزه یکی از مصادیق آن بشمار می‌رود.

مرتبه سوم نقص مال است که البته فقدان مال بسیار ناگوار است مخصوصاً غنی و ثروتمندی که فقیر گردد.

و در مرتبه چهارم آفات نفسانی است که از زخم خوردن در میدان نبرد و جهاد فی سبیل الله یا ابتلا بامراض داخلی یا خارجی پدید می‌گردد.

و در مرتبه پنجم فقدان ثمرات و شاید مقصود از ثمرات میوه دل انسان اولاد باشد که مرگ اولاد از بالاترین مصیبات و ناملایمات محسوب می‌گردد، و از باب اینکه ترتیب لفظی مناسب ترتیب معنوی گردد شاید نقص ثمرات را در آخر بیان فرموده.

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خطاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بشارت ده به اشخاصی که در مصیبات و سختیها صبر و بردباری پیشه خود میکنند و از جزع و فرع خودداری مینمایند.

پس از آنکه مصیبات و ناملایمات را شماره مینماید و مژده و بشارت میدهد به صابریں در مقام بر می‌آید که معرفی نماید صابرینی را که لایق بشارت میباشند کیانند زیرا هر کسی لایق اینکه همه کرامت و فضیلت نیست اینکه است که بشارت را مخصوص میگرداند بکسانی که صبر آنها از روی مبانی و اصل معتبر است که بشارت بده بآنها به صلوات و رحمت و لطف مخصوصی از طرف پروردگارشان و آنان اشخاصی میباشند که وقتی برخورد

صفحه : ۱۴۳

بمصیبت و ناملا‌یمتی نمودند فوراً روی دل آنها بسوی پروردگارشان متوجه می‌گردد و می‌گویند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** زیرا که «بعلم الیقین یا عین الیقین» دانسته و فهمیده‌اند که هر چه هست ملک خدا و تحت تصرف و اختیار اوست و آنچه در اینکه عالم عنایت نموده از جان و مال و اولاد و تمام حیثیات نسبت ببشر عاریتی است.

و نیز میدانند که آنچه بانسان عنایت نموده از روی حکمت و صلاح‌اندیشی بوده و وقتی هم از وی می‌گیرد از روی بخل نیست بلکه از روی خیریت وی است نعمت را از او می‌گیرد که بهتر از آن را بوی عطا کند و نیز بطور علم وجدانی می‌یابند که سرانجام و بازگشت آنها و هر چه هست بسوی حق است.

خلاصه کسی که در ناملا‌یمت از روی اینکه مبانی که بدانند و متذکر باشد که جان و مال و آنچه در تصرف اوست ملک خدا و تحت اقتدار اوست و تسلیم اوامر تکوینی او گردد و از روی مبانی صحیح صابر و شاکر باشد البته برای چنین کسی جا دارد که بفرماید:

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ چنین اشخاصی مشمول رحمت حق تعالی می‌باشند و اینها رستگارانند.

بعضی از مفسرین گویند صلوات از جانب حق تعالی مغفرت و آمرزش است و دیگری گفته صلوات ثنا و ستایش است.

و اینکه صلوات را بصیغه جمع آورده اشاره بکثرت رحمت الهی است و شاید مقصود اینکه باشد که برای صابرین رحمت‌های پی در پی است که منقطع نمی‌گردد حدیث از رسول اکرم (ص) است که هر کس هنگام مصیبت اینکه کلمه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را بگوید خداوند مصیبت او را جبران مینماید به نیکوتر از آن و عاقبت وی بخیر انجامد و خلف صالح باو عنایت نماید. و در حدیث دیگر است کسی که وی را مصیبتی رسد هر وقت یادش آمد اینکه جمله «انا لله» را بگوید خداوند باو عطا میکند اجر همان روزی را که باو مصیبت رسیده و لو آنکه مدت زیادی از آن مصیبت گذشته باشد،

صفحه : ۱۴۴

وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ اینک جماعت صابرین که هنگام بلاء و مصیبات صبر و شکیبایی مینمایند نظر به اینکه دانسته و فهمیده‌اند که خود و آنچه در دست آنها است ملک خدا و تحت تصرف اوست و نیز بازگشت خود را بسوی او میدانند و نیز بزبان اظهار مینمایند بکلمه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** چنین اشخاصی بدرجه قرب رسیده‌اند و بسوی حق و حقیقت رهسپار گردیده و هدایت یافته‌اند.

صفحه : ۱۴۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]

اشاره

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرَوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)
إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

ترجمه

محققا سعی صفا و مروه از شعائر دین خداست پس کسی که حج کند خانه را یا اعمال عمره نماید باکی نیست که در اینکه دو موضع طواف کند و هر کس براه خیر و نیکی شتابد خدا پاداشت وی را خواهد داد که او پاداش دهنده و عالم بهمه چیز است، محققا آن کسانی که میپوشانند و مخفی میگردانند آن آیات واضح را که برای هدایت خلق فرو فرستادیم پس از آنکه در کتاب بیان نمودیم خداوند آنها را لعن میکند و از رحمت خود دور میگرداند و نیز تمام لعنت کنندگان آنها را لعن می کنند، مگر آنهایی که توبه کردند و باصلاح مفاصد امور خود پرداختند و آنچه را مخفی نموده و پنهان داشتند اظهار نمودند توبه آنها را میپذیریم زیرا که من پذیرنده توبه میباشم و بخلق مهربانم، محققا کسانی که کافر شدند و بحال کفر مردند بر آنان است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، آنها در جهنم جاویداند نه تخفیف عذاب از آنها میشود و نه بآنها بنظر رحمت می نگرند.

صفحه : ۱۴۶

توضیح آیات

إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ سعی در صفا و مروه یکی از اعمال حج بشمار میرود و آن دو موضع در مکه و دو کوه است که مسافت بین آن دو کوه تحدید شده به هفتصد و شصت ذراع و در لغت صفا اسم سنگ سفت و نرم است و مروه اسم سنگ سفت است، و شعائر، جمع شعیر و بمعنی علامت است فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ حَجَّ بِمَعْنَى قَصْدٍ، اعتمار بمعنی تعمیر است، و در عرف شرع حج و سعی در صفا و مروه یکی از شرایع و احکام دین بشمار میرود.

در تفسیر ابو الفتوح رازی راجع به اینجا کلام مفصلی دارد که اجمالی از آن را درج مینمایم:

در معنی آیه چنین میگوید إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ یعنی طواف بصفا و مروه از شعائر دین خدا است که در اینجا مضاف (یعنی طواف) حذف شده و مضاف الیه که صفا و مروه باشد بجای آن گذارده شده مثل وَ سَأَلَ الْقَرِيَةَ که در معنی و اسئل اهل القریه میباشد.

و حسن بصری گفته مقصود از شعائر الله دین خدا است یعنی طواف و سعی بین آن دو کوه از دین خدا است.

و اصم که یکی از مفسرین است گفته شعائر بمعنی اعلام است یعنی اینکه دو کوه از جمله مواضع عبادت خدا است.

و نیز چنین گوید بین مفسرین در شأن نزول آیه گفتاری است:

۱- در جاهلیت دو بت بود یکی بنام اساف و دیگری بنام نابله، اساف مردی بوده در کوه صفا و نابله زنی بوده در کوه مروه و اهل کتاب میگفتند اینها در خانه کعبه زنا کردند اینکه بود که خداوند آنها را بصورت سنگ گردانید و آن سنگ را در صفا و مروه نهادند برای اینکه عبرت دیگران شوند و بمرور ایام مردم چنین پنداشتند که برای

صفحه : ۱۴۷

عبادت نهاده شده‌اند و آنها را طواف میکردند و دست بر آنها میمالیدند و تقرب میجستند چون اسلام آمد و خانه کعبه را از بتان پاک نمود آن دو بت را بشکستند و مسلمانان بین صفا و مروه سعی نمیکردند زیرا که آن را نوعی از شرک و سنت جاهلیت مینداشتند اینکه بود که خدای متعال آیه فرستاد إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ.

«عبد الله عباس» ۲- در جاهلیت اهل مکه در بین صفا و مروه صدای جنیان میشنیدند و مردم آنجا را طواف نمیکردند وقتی دیدند

که مشعر باستحباب است و کسانی که قائل بوجوب سعی بین صفا و مروه شده‌اند گویند اینکه جمله منفصل و جدا از جمله پیش است و اینکه خود نیز عمل سنتی است مثل باقی سنن و مستحبات.

فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ شکر نسبت بمقام کبریایی الهی بطور حقیقت درست نمی‌آید زیرا که شکر ثنا و ستایش و اظهار امتنان است و مقام الوهیت بالاتر از اینست که چنین اظهاری نسبت بنده ذلیل خود بکند مگر اینکه بگوئیم ذات احدیت در مقام لطف و بنده‌نوازی برای تشویق مکلفین چنین اظهار مینماید تا اینکه دانسته شود که تحمل نمودن مشقت در عبادت و بندگی انسان را بجایی میرساند که مورد عنایت الهی و ستایش او میگردد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ تهدید مینماید کسانی را که آیات واضح و ظاهر الهی را که بتوسط پیمبران از عالم قدس فرود آمده برای هدایت خلق پنهان میدارند و اظهار نمی‌نمایند.

بعضی از مفسرین آیه را تخصیص داده بجماعتی از یهودیان که در باره آنها فرود آمده. کلبی از عبد الله عباس نقل میکند که سه نفر از علمای یهود بنام کعب اشرف، کعب اسد، عبد الله صوریاء، احکام تورات را از روی طمع پنهان میکردند چنانچه عبد الله عباس گفته که سعد معاذ و معاذ جبل بجماعتی از علمای یهود گفتند آیا شما چیزی از اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم در تورات دیده‌اید گفتند نه خداوند اینکه آیه را فرستاد بنا بر اینکه معنی، عموم آیه تخصیص پیدا میکند بجماعتی.

و جماعتی از مفسرین چنین اظهار مینمایند که آیه بعموم خود باقی است و قول دوم صحیح‌تر بنظر می‌آید زیرا که بر فرض اینکه آیه در مورد خاصی فرود آمده باشد

صفحه : ۱۵۰

مورد مخصص نمیشود بسیاری از آیات قرآنی چنین است که با اینکه در مورد مخصوصی فرود آمده عمومیت از آن استفاده میگردد پس باعتبار عموم آیه لغت خدا و خلق برای هر کسی است که پس از آنکه مطلع گردید به آیات الهی و دستوراتی که از کتب آسمانی برای هدایت خلق رسیده از معارف و قوانین و احکام آن را کتمان نماید و اظهار نکند که چنین کسی داخل در عموم آیه میگردد.

و نیز تأیید مینماید قول دوم را احادیث و اخبار بسیاری که در مذمت کتمان علم رسیده جماعتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که فرموده «کسی که عالم باشد بعلمی و آن را اظهار ننماید خداوند در قیامت لجام آتشین بدهن وی می‌اندازد.

حدیث دیگر راوی عبد الله عباس است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرمود «علمای اینکه امت دو مردند یکی آنکه خداوند باو علمی کرامت میکند و او بر مردم بذل مینماید و بخل نمیورزد و برای انفاق آن طمعی ندارد و علم خود را ببهای اندک نمیفروشد برای چنین کسی ماهیان دریا و مرغان هوا استغفار و طلب آموزش کنند و نزد کرام الکاتبین ثبت گردد و نزد خدا رود بطوری که سید و شریف باشد.

و دیگر آن مردی که خدای سبحان بوی علمی و دانشی کرامت نماید و او بخل ورزد و دانش خود را ببهای اندک بفروشد فردای قیامت چنین کسی را بیاورند در حالی که لگامی از آتش بر سر انداخته و فرشتگان بین مردم ندا کنند که اینکه فلان و پسر فلان است که خداوند بوی علمی داده و او بر بندگان بخل کرده و او بطمع علم خود را ببهای اندک فروخته و همین طور او را معذب میدارند تا وقتی که خلق از حساب فارغ گردند پس از اینکه حدیث بضمیمه احادیث دیگر توان استفاده نمود که آیه بعموم خود باقی است و کسی که کتمان نماید علمی که مردم محتاج باویند در امور دین بلکه در امور دنیا نیز مورد لعن خدا و ملائکه بلکه

تمام عقلای عالم واقع می‌گردد و خداوند وی را از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند.

صفحه : ۱۵۱

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ مگر کسانی که بعد از کتمان نمودن دانش خود پشیمان گشته و توبه کنند و سریره خود را از اینکه صفت بخل تصفیه نموده و آن مفاسدی که در اثر مخفی داشتن علم خود مترتب گردیده جبران نمایند و در عوض دانش خود را بنادانان بیاموزند که دیگران نیز بهره‌مند گردند و برای خلق آیات واضح را بیان نمایند خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ بقاعده عربیت او اول در «و ماتوا» او عطف است و او دوم در «و هم» بمعنی حال یعنی کسانی که کافر شدند و بهمین حال کفر مردند بر آنان است لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم در حالی که از رحمت خدا دورند، شاید مقصود از ناس که لعنت میکنند عقلاء بشر باشد که تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند که چنین کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند آنها از رحمت حق دورند زیرا که عموم مردم ملتفت اینکه مطالب نیستند تا اینکه لعنت کنند، خلاصه کسانی که کافر شدند مورد لعن تمام عقلای عالم واقع می‌گردند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ چنین کسانی همیشه در جهنم جاویداند که مقرّ و جایگاه آنان جهنم است نتوانند از آن بیرون آیند و امهال و مهلتی برای آنها نیست.

بعضی از علمای تفسیر چنین اظهار میدارند قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا مقصود کفاری میباشند که مصرند بکفر و عناد و دوری میجویند از قبول حق اما کسانی که متدین بدین حق نگشته‌اند نه از روی عناد بلکه از باب اینکه برای آنها حق ظاهر نشده و تمیز بین حق و باطل نیز برای آنان دشوار است چنین اشخاصی

صفحه : ۱۵۲

داخل در مستضعفین میباشند که حکم آنها با خداست و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که در بسیاری از آیات کفر را مقید نموده بتکذیب چنانچه در آیات هبوط آدم (ع) که نخستین وقتی است که برای خلق دین تشریح گردیده چنین دارد قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ سوره بقره آیه ۳۶ و ۳۷، و مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا» در اینجا کسانی میباشند که از روی عناد و ضدیت انکار دین حق نموده‌اند و مخفی میدارند آنچه را که خداوند برای هدایت خلق نازل گردانیده نه هر کس که انکار وی از روی عناد نباشد بلکه از روی جهل و نادانی و عدم تمیز بین حق و باطل امر بر وی مخفی گردیده. (پایان)

صفحه : ۱۵۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]

اشاره

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ

السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُ فَنُتَبِّرُ مِمَّنْ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

ترجمه:

خدای شما خدای یکتاست نیست الهی مگر او که بخشاینده و مهربانست محققاً در خلقت آسمانها و زمین و پی در پی در آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا برای انتفاع خلق حرکت می‌کنند و آبی که خداوند از بالای فرو فرستاده که بآن زنده میگردد زمین پس از مردن آن و پراکنده نموده در زمین هر جنبنده‌ای را و در وزیدن باد و حرکت ابرها که بین آسمان و زمین مسخرند و تمام اینها هر آینه آیات و علاماتی است برای عاقلان، و بعضی از مردم کسانی میباشند که (بت یا غیر بتان را) مانند خدا میدانند و آنها را دوست میدارند مثل دوست داشتن خدا لکن اشخاصی که ایمان آورده‌اند محبت و دوستی آنها نسبت بخدا خیلی شدید است و اگر ببینند ستمکاران که بنفس خود ظلم کرده‌اند وقتی که مشاهده نمودند عذاب را (میدانند) که قدرت و قوت

صفحه : ۱۵۴

مخصوص بخداست و اینکه خداوند سخت عذاب میکند (گناهکاران را) زمانی که بیزاری جویند رؤسا و پیشوایان باطل از تابعین خود و ببینند شدت عذاب را و اینکه هیچ وسیله‌ای برای آنها باقی نمانده و روابط آنها قطع گردیده، آن گاه متابعت و رؤساء باطل گویند ما اگر دو مرتبه بدنیا بر می‌گشتیم از اینها بیزاری می‌جستیم هم چنان چه اینها از ما بیزاری می‌جویند همین طور می‌نمایانیم بآنها اعمال آنها را که حسرت و پشیمانی است برای آنها و هیچوقت نجات از آتش برای آنها نباشد.

توضیح آیات

اشاره

اینکه چند آیه مربوط بیکدیگر و بیک نظم و سیاق واقع گردیده.

نخستین در مقام وحدت و صفات الوهیت بر آمده سپس در مقام تذکر افعال و آثاری که دلالت واضح دارند و ارائه میدهند خلایقیت و مالکیت او را و اینکه اوست مدبر و تربیت کننده تمام موجودات که همان نظم و نظام عالم وجود اقوی شاهد و بالاتر دلیلی است بر وجود و وحدت و باقی صفات جلال و جمال خالق عالم.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ «اله» مأخوذ از اله و بمعنی معبود است چنانچه اندازه‌ای بیان آن در بسم الله گذشت «اله واحد» آن کسی که معبود شما و مستحق پرستش و ستایش است و شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و آنچه لوازم هستی و کمال وجود شما است از توانایی و دانایی و تمامی نعمتهای ظاهری و باطنی بشما افاضه نموده و در کف اقتدار شما نهاده آن خدای یگانه و یکتایی است که نه در مرتبه الوهیت و نه در مرتبه صفات و نه در مرتبه ایجاد و افاضه خیرات شریک و انبازی

برای وی نیست.

واحد و احد دو صفت از اوصاف ذو الجلال الهی است احد است یعنی بسیط است و به هیچ وجه نه اجزاء خارجی و نه اجزاء ذهنی نمیتوان برای او فرض نمود و هر موجود ممکن ملک باشد یا فلک حیوان باشد یا انسان جن باشد یا غیر آن هر چه باشد باصطلاح حکماء (زوج ترکیبی است) اگر ترکیب شده از اجزاء خارجی نباشد مرکب از دو

صفحه : ۱۵۵

چیز است ماهیتی دارد و وجودی پس در وحدت حقیقی و بساطت ذات حق تعالی منفرد بوجود است، و واحد است، در الوهیت خالقیت و ربوبیت و باقی صفات کمال.

گاهی شیء را واحد گویند باعتبار نفی شریک و چیزی که مثل آن است مثل اینکه گویند خورشید یکی است و دومی پیدا نموده با اینکه ممکن است مثل آن در عالم پیدا شود پس وحدت از صفات ذاتیه خورشید نیست بلکه نسبت بآن امر عدمی است یعنی باعتبار اینکه خورشید دیگری پدید نشده آن را واحد و یکتا گوئیم و گاهی وحدت از اوصاف کمالیه شیء بشمار میرود مثل اینکه گویند فلانی یگانه است در شاعری یا گویند فلانی یگانه است در نجاری یا بنائی یا غیر اینها که اینطور وحدت از صفات کمالیه آن شیء بشمار میرود نه از صفات ذاتیه او.

اما وحدت ذاتی که از ذات و حقیقت شیء منتزع گردد و از ذاتیات وی محسوب گردد یعنی ذات او بذاته منشأ صفت وحدت باشد بدون ضمیمه دیگری که با ذات اعتبار شود مثل صفتی یا کمالی چنین وحدتی منحصر بذات اله عالم است که آن ذات یکتا همین طوری که در وجوب وجود و حقیقت یکی و یکتا است در صفات مثل وحدت و علم و باقی صفات یکتا و یگانه است و تمام صفات کمالیه از ذات بی‌زوال او منتزع میگردند و هیچ ممکنی در وحدت حقه حقیقیه و در باقی صفات ذاتی با او شرکت ندارند. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بقاعده عربیت «لا» نفی جنس است یعنی اله و معبودی نیست که لایق پرستش و بندگی باشد مگر آن خدای یکتای بیهمتا و اینکه خدایان دروغی که هدف شما و منظور نظر شمایند همه مخلوق او و تحت اقتدار وی واقعند و کاری از دست آنان بر نمیآید نه می‌بینند و نه میشنوند و نه ادراک دارند.

وحدت باین معنی بلحاظ نفی شرک از صفات سلبیه بشمار میرود نه از صفات ثبوتیه که گوئیم در الوهیت و خالقیت شریک ندارد لکن وحدتی که از جمله اول إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ استفاده میشود از صفات ثبوتیه محسوب میگردد زیرا که ذات

صفحه : ۱۵۶

احدیت در اول ثابت میکند وحدت و الوهیت خود را بدون آنکه نفی الوهیت غیر نماید و در ثانی اثبات الوهیت خود را مینماید باعتبار عدم اله دیگر پس در اول ثابت میکند وحدت حقه حقیقیه را و در ثانی نفی الوهیت غیر مینماید.

و اینکه جمله «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» را کلمه اخلاص گویند باعتبار اینکه خلاص از ظلمت کفر بنور ایمان باین کلمه طیبیه تحقق پذیرد و اینکه کلمه (عروۃ الوثقی) است و یؤمن بالله ففقد استمسک بالعروۃ الوثقی لا انفصام لها و اینکه کلمه کلید بهشت است

بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «مفتاح الجنة کلمه لا اله الا الله»

است اینکه کلمه قلعه محکم است

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی»

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ دو صفت دیگری از اوصاف ربوبیت و خصوصیات ذات الهی است که در اینکه مبارک آیه ارائه میدهد، رحمان

است که فیض وجود او و اشعه نور حقیقت او بهمه جا رسیده و همه از خوان نعمت وی برخوردار گردیده و از رحمت واسعه او فیض میبرند، زیرا که در مبدء فیاض بخل نیست و هر شیء ممکن را بآنچه در خور قابلیت و استعداد وی است میرساند و وی را بزیور وجود میآراید و روزی میدهد و وسائل آسایش وی را بنیکوتر و جهی آماده مینماید «رحیم» است که رحمت رحیمی و فیض سبحانی خود را مخصوص گردانیده بعدهای از راه یافتگان و هدایت شدگان و نزدیکان برحمت خود که در سرای دیگر ایشان را مینوازد و بحیات جاودانی و نعیم همیشه گی منتعم میگرداند.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَأْخِرَ آيَةَ ذَاتِ حَقِّ جَلِّ وَعَلَا- در اینکه مبارک آیه هفت نمونه از آثار قدرت خود را تعداد و شماره مینماید و باینها استدلال می کند بر وحدت و کمال قدرت و احاطت و قیومیت خود.

نخستین دلیل، خلقت آسمان و زمین است که آسمان را بالای سر ما برافراشته و سقف قرار داده، و ماه و خورشید و تمامی ستارگان و کرات و سیارات هر یک را بجای خود با عمل مخصوصی که نظام عالم منوط بآن است مرتب و منظم گردانیده و ما را از نور

صفحه : ۱۵۷

و حرارت خورشید و ستارگان منتفع و برخوردار گردانیده و كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ همه مسخر امر او و تحت فرمان او انجام وظیفه میدهند و هیچ یک از آنان از اوامر مرجوعه بخود آنی سستی نمیورزد و تماما تحت یک نظام معین و روش مخصوصی عمل خود را باتمام میرسانند و زمین را مهد ما و محل آرامگاه ما قرار داده چنانچه در مقام امتنان بر بنی آدم فرموده جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا (و جعل لكم الارض مهادا) و اَخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ دومین دلیل بر وحدت اله عالم اختلاف شب و روز و آمد و شد و پی در پی در آمدن آن است، خلاصه گردش کرات و حرکات دائمی آنان دلیل ظاهر و بارزی است بر وجود محرک و گرداننده آنها زیرا که هیچ متحرکی بدون محرک نمیشود، ممکن نیست شیئی بشود خودش خود را حرکت دهد خصوصا اشیایی که هر یک ضد دیگری است که اگر ذره‌ای و سر سوزنی در طریق سیر خود برخورد بهم نمایند هر یک دیگری را نابود و مضمحل میگرداند چگونه ممکن است بدون مدبر و ناظم قادر توانایی که تمامی موجودات علوی و سفلی تحت اقتدار وی مسخر باشند و هر یک برای امر معینی و خدمت مخصوصی تعیین گردیده عالم وجود مطابق نظام و ترتیب تخلف ناپذیری قرار گیرد هرگز ممکن نیست.

اگر نبود احاطه علم و قدرت غیر متناهی مبدء عالم و استیلا و اقتدار لم یزلی او که تمامی موجودات را تحت یک نظام در آورده ممکن نبود آنی عالم وجود بپا باشد و ابراز فعالیت نماید، اگر بفرض محال آنی نظر لطف و رحمت خود را از عالم برگیرد اجزاء عالم پراکنده و مندک بلکه بفوریت معدوم می گردند.

وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ سومین دلیل بر وحدت اله و معبود یکتا حرکت کشتی است در دریا برای اینکه مردم از آن منتفع گردند و طریق کسب و تجارت بتوسط کشتی و حرکت آن در آب تحقق پذیرد و اینکه حرکت کشتی یکی از ادله بر وجود و وحدت اله عالم بشمار آورده شاید برای اینکه باشد که با اینکه چوب سنگین و سفت است و آب لین و روان

صفحه : ۱۵۸

چوب را طوری خلقت فرموده که بر روی آب بایستد و فرو نرود تا آنکه مردم بتوانند از آن منتفع گردند یا مقصود اینکه باشد که خداوند علم کشتی سازی را بانسان آموخت برای آنکه بتواند بتوسط کشتی دریانوردی نماید و قدری از اسرار موجودات واقف گردد و باین وسیله هم انتفاع جسمانی بطریق کسب و عمل ببرد و هم در موجودات تدبر نماید و انتفاع روحانی نصیب وی گردد و نیز باین وسیله قوت جسمانی و روحانی هر دو عاید او گردد.

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا چهارمین دلیل بر وحدت اله باریدن باران است که از آسمان فرو میریزد و

زمین مرده را زنده می‌کند و حیوانات و نباتات در زمین نشو و ارتقا مینمایند.

و اینکه اوضاع که بخارات از زمین متصاعد شود و در کره زمهریر منجمد گردد و یا بصورت باران قطره قطره و یا بصورت برف یا تگرگ بزمین بریزد و لو بنظر ظاهر و نزد بیخردان از اوضاع طبیعی بشمار میرود لکن کسانی که در کمون موجودات نظر کنند و بچشم عقل حقیقت موجودات را مینگرند میفهمند که و لو هر چیزی را سببی و علتی است لکن اینها تماما معادات و وسائلی بیش نیستند که از روی حکمت و نظام ترتیب داده شده و علت حقیقی و مسبب الاسباب که همه چیز منتهی باوست و همه تحت اختیار وی است آن یک موجود حقیقی و یک حقیقت وحدانی است که همه را از کتم عدم بعرضه وجود آورده و عالم را بزبور وجود آراسته و بیک نیروی واحد رشته‌های موجودات را مثل حلقه‌های زنجیر با هم پیوند گردانید و هر یک از اشیاء بنوبه خود و بآن نیروی خدایی که نصیب آنان گشته تحت اقتدار آن فرد توانا ابراز فعالیت مینماید و از آن خدمت مرجوعه بخود آنی سستی نمیورزد.

وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ پَنَجْمِينِ دَلِيلِ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهْ عَالَمِ پیدایش جانوران است در زمین و انواع و اقسام اشیایی که از زمین روئیده میشود که بعضی خوراک انسان و بعضی لباس وی و بعضی مرکوب

صفحه : ۱۵۹

وی و بعضی مایه ثروت وی، بزرگ است خدایی که انواع و اقسام جانوران و میکروبهایی در زمین نشو و نما داده و هر پاره‌ای از آنان را مسلط گردانید بر پاره دیگر که اگر نبود قاعده (تنازع بقاء) ممکن نبود بشر بتواند در روی زمین امرار حیات بنماید. وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ شَشْمِينِ دَلِيلِ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهْ عَالَمِ گردش بادها است گاهی بطرف جنوب گاهی بطرف شمال گاهی بطرف مشرق گاهی بطرف مغرب گاهی نسیم است گاهی لواقع که اشجار بارآور گردند و درختان سبز شوند و گاهی اوراق اشجار را بخشکاند و بریزاند گاهی باران آرد ابرها را پراکنده گرداند گاهی عذاب است گاهی رحمت.

در تفسیر ابو الفتوح چنین مینویسد در خبر است که روزی موسی کلیم الله علیه السلام در مناجات با خدای کریم عرض کرد خدایا چیزی از اسرار خلقت بمن بنما خطاب رسید از اینکه کوه پائین رو دهی است و چهار در در آنجا رو بروی هم می‌بینی آن درها را بزن و از آنها سؤال کن آنها چه کسند و صنعت و عمل آنان چیست، موسی علیه السلام از کوه فرود آمد یکی از آن درها را زد و سؤال نمود شما چه کسانید و عمل شما چیست و حاجت شما از خدا کدام است گفتند ما دهقانیم و کار ما کشت و برزگری است و حاجت ما از خدا باران است اگر امسال باران آید ما ثروتمند گردیم که بسیار تخم کشته‌ایم از آنجا رفت و در دیگر را بکوفت و سؤال نمود شما کیستید و کار شما چیست گفتند کار ما درو کردن است و سفال بسیار جمع کرده‌ایم اگر باران کم آید و آفتاب زیاد بتابد ما متمول میگردیم. بدر دیگر رفت گفتند ما حاصل زیاد خرد کرده‌ایم و خرمن نموده‌ایم اگر امسال باد بسیار آید ما متمول میگردیم. بدر چهارمین رفت و گفت شما کیانید و عمل شما چیست گفتند ما درخت غرس میکنیم و درختهای ما بسیار میوه دارد اگر امسال باد کم شود نفع زیاد میبریم.

موسی علیه السلام تعجب نمود و در مقام مناجات عرض می‌کند خدایا یکی از تو باران میخواهد یکی آفتاب یکی باد یکی هوای ساکن حاجات آنها مختلف و تو بر احوال آنان مطلعی که هر یک را مطابق حکمت و مصلحت خشنود گردانی و بوی روزی رسانی.

صفحه : ۱۶۰

وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ هَفْتَمِينِ دَلِيلِ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهْ عَالَمِ حرکت نمودن ابر است بین زمین و آسمان که مسخر امر اله

عالم و مبدء کون میباشند و همیشه بین زمین و آسمان حرکت میکنند و بهر جایی که حکمت اقتضاء نموده می‌بارند و آنی از حرکت نمی‌ایستند.

لَا آیاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ اینکه هایی که گفته شد هر آینه آیات و علاماتی است برای اشخاصی که تعقل دارند و فکر میکنند و در نظام عالم تدبر مینمایند و باین طریق پی میبرند که تمامی اوضاع کائنات مرتبط و مربوط بیکدیگر و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته و بیک نظام معین حیرت بخشی انجام وظیفه میدهند و از وحدت عالم و نظام مخصوصی که بین اجزاء آن است پی میبرند که خالق و مدبر و مربی آنان یکی است که اجزاء موجودات را به ترتیب مخصوصی و رویه خاصی بدور هم میچرخاند و همه مسخر امر تکوینی اویند.

خداوند بشر عقل داده که تمیز دهد بین خیر و شر و صلاح و فساد خود و آنچه برای تأمین زندگانی دنیوی و سعادت اخروی اوست بشناسد و تمیز دهد بین آنچه بر نفع وی یا ضررش تمام میشود و کسانی که سعادت خود را تحصیل نمی‌نمایند یا اینکه است که عقل پا بر جایی ندارند و اینکه می‌بینی در کار دنیای خود بسیار دقیق و حساسند دلیل نمی‌شود که آنها عاقل میباشند بلکه همین کوشش آنها در امر فانی کم‌خردی آنها را نشان میدهد عقل مأخوذ از عقال و پای‌بند شتر است عقل جلو قوای شهوانی طبیعی را میگیرد و پای هواهای نفسانی را می‌بندد و از شرارت و زیاده‌روی آن جلوگیری مینماید پس کسی که جلو نفس و طبیعت خود را رها نموده و پای‌بند بچیزی نیست معلوم میشود در عقل ناقص است.

یا اینکه گوئیم بقدر کافی دارای عقل و تمیز هستند لکن عوض آنکه عقل پای‌بند شهوات شود و جلو شرارت نفس را بگیرد قوای طبیعی پای‌بند عقل گردیده و عقل مطیع هوی گشته و بخواهش وی راهنمایی بفساد میکند و طبیعت نمیگذارد که عقل ابراز

صفحه : ۱۶۱

فعالیت کند و در راه سعادت بشر پافشاری نماید تا اینکه انسان از طریق تفکر و تدبر ترقی و تعالی نموده و خود را بمرتبه درجه کمال و فضیلت رساند.

چه بسیار در کلام الله مجید امر بتفکر و تدبر نموده مخصوصاً راجع بشناسایی مبدء که یگانه پیشرو ما در طریق معرفت عقل است که بایستی بقوه فکر و تدبر بدلالت موجودات راهی بسوی حق تعالی پیدا نمود شخص متدبر در نظام خلقت در هر ذره‌ای از ذرات عالم صفات الوهیت و آثار قدرت را مشاهده مینماید.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار «سعدی» عیب کار اینجا است که بیشترین مردم یا اصلاً راجع بنظام عالم و اسرار موجودات تدبر ندارند یا اگر بعضی از افراد عقل خود را بکار می‌اندازند و در کمون موجودات فرو میروند فقط غرض آنان اینکه است که از اینکه راه منافع دنیوی بدست آرند و از طریق تجربه و تجزیه مواد موجودات مادی اکتشافات علمی و صنعتی نمایند و اینکه را سعادت و فضیلت می‌شمارند و بکلی از سعادت روحانی بی‌خبرند بلکه منکر آنند و نمیدانند که سعادت حقیقی و فضیلت انسانی در کسب کمالات روحانی است که حیات همیشه‌گی و خوشی دائمی منوط بآن است حیات چهار روزه فانی دنیوی که مشوب بهزاران غم و اندوه و مصیبات لا-ینقطع است چه لا-یق اینکه زحمات فوق العاده است که بشر شب و روز خود را بزحمت بگذرانند بامید اینکه مالی بدست آرد یا مقام و منزلتی بین خلق تحصیل نماید.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً پس از آنکه آیات توحید را تذکر میدهد ذات احدیت در مقام سرزنش بر میآید که بعضی از افراد بشر برای خدا مثل و ضد می‌گیرند در لغت گاهی «ند» میگویند و مقصود، مثل است، و گاهی «ند» میگویند و مقصود، ضد است، پس «ند» بمعنی مثل و ضد هر دو استعمال شده.

و ظاهراً مقصود از انداد در اینجا بتنهائیند که مشرکین بتها را بجای خدا میپرستیدند و شاید مقصود رؤسا و بزرگان هر طائفه و

اصل محبت یک جاذبه عمومی است که تمام ذرات موجودات را بهم پیوسته و هر یک را متصل و مرتبط یکدیگر مینماید و مجذوب هم میگرداند و اساس خلقت روی همین پایه استوار گردیده و اگر نبود اینکه قوه جاذبه اساس موجودات بهم میخورد و شیرازه عالم وجود از هم گسیخته میگشت.

و محبت بهر شیئی همان میل بطرف وی است و باین معنی محبت انواع و اقسامی پیدا میکند، ۱- محبت طبیعی، ۲- محبت نفسانی، ۳- محبت روحانی، محبت طبیعی ناشی از همان قوه جاذبه‌ای است که قادر حکیم در هر ذره‌ای از ذرات موجودات نهاده که بآن قوه بعضی اجزاء بعضی دیگر را بخود جذب مینماید و در نتیجه صورتی

(۱) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) است که بگو بآنها اگر شما راست می‌گویید و خدا را دوست دارید تابع من گردید تا آنکه خدا شما را دوست دارد.

صفحه : ۱۶۴

تشکیل میدهد و اگر نبود آن قوه دافعه که در هر موضوعی زائد بر قدر معلوم و اندازه معین را دفع نماید بآن قوه جاذبه تمامی ذرات با هم یکی گشته و یک صورت وحدانی تشکیل میدادند اینکه است که مدبر و ناظم عالم در هر ذره‌ای دو قوه نهاده که به یکی اجزاء را بخود جذب نماید و بدیگری زیاده بر قدر احتیاج را دفع نماید و نیز قوه دیگری است که آن را ماسکه گویند که اجزاء جمع شده را تا مدت محدودی نگاه میدارد.

محبت نفسانی آن میل و رغبت بچیزی است که ملایم با نفس باشد هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت طبیعی باشد محبوب و مطلوب وی است و بعکس آنچه منافی میل طبیعی است از آن الم و نفرت پدید می‌گردد اینکه است که محبت و شوق لازمه حیات است و چون در جمادات ادراک ملایم و منافی یافت نمی‌گردد و محبت باین معنی نیز در باره آنها صدق نمی‌کند چنانچه حیات نیز که مبدء ادراک و شعور است در آنها مفقود است و محبت نفسانی اقسامی دارد که تمامی آنها ناشی از محبت هر کسی است بخودش محبت روحانی اختصاص بانسان کامل دارد و حیوانات بالمره فاقد اینکه نوع از محبت میباشند و اکثر مردم اگر چه باعتبار فطرت انسانی خود قابل چنین محبتی میباشند لکن امور طبیعی و حظوظات شهوانی آنها را چنان مشغول نموده که آن حس انسانیت را از آنان گرفته و احساس چنین محبتی نمی‌کنند آری کسی که از مرتبه حیوانیت قدمی بالاتر نگذاشته چگونه ممکن است نور محبت که ناشی از معرفت است در قلب وی پدید گردد.

اگر آن چشم قلبی که آن را بصیرت باطنی گویند باز شود خواهی دید چه اندازه ادراک آن قوی و مدرک آن چقدر لذت‌بخش است و لذتی که از ادراک امر روحانی حاصل می‌گردد هیچ طرف مقایسه نیست با لذت محسوسات مادی اینکه است سر اینکه صاحبان عقل و قلب سلیم بقدری اشتیاق بعالم اله و امور روحانی دارند که تمامی لذات مادی را بدور انداخته و چشم و گوش ظاهر خود را بسته تا اینکه چشم و گوش باطنی آنها باز شود و از آن مناظر روحانی محظوظ گردند و تو در عدم ادراک اینکه نوع از محبت معذوری زیرا که محبت فرع معرفت است تا چیزی را نبینی و شناسی و ادراک حسن

صفحه : ۱۶۵

و بهاء آن را نمایی هرگز آن را دوست نخواهی داشت.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ مَفْسَرِينَ يَتَّبِعُونَ يَرُونَ النَّارَ مِنْ حَتَمٍ يَبْتَغُونَ فِيهَا مَخْرَجًا يَخْرُجُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ النَّارِ أَنْ يَمَسُّوا فِيهَا مِنْ شَيْءٍ وَأَمْحَأْنَا آلِهَتَهُمْ الَّتِي كَانُوا يُشْرِكُونَ بِآبَائِهِمْ وَبِأَوْلَادِهِمْ وَبِأَزْوَاجِهِمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

«تری» قرائت کرده‌اند و بنا بر اینکه خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که موقعی که تو ظالمین را چنین بینی و باقی قراء بیا «یری» خوانده‌اند یعنی وقتی ستمکاران عذاب را معاینه نمایند.

أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً اگر تو بینی ظالمین و کافرین را وقتی که بینند عذاب را یا وقتی که ستمکاران و کفار مشاهده کنند عذاب را و بطور و جدان ببندند عذاب را آن وقت قدرت و قوت و عظمت و اقتدار الهی را بدرستی می‌یابند و می‌فهمند که در مقابل قوت و قدرت خداوندی قوتها و قدرتها هیچ است و معبودان دروغی آنان ناچیزند و کاری از دست آنان ساخته نمی‌گردد.

وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ اگر ستمکاران ببینند روز قیامت را که چگونه از پانصد سال راه جهنم با استقبال آنان آید و مثل مرغی که دانه از زمین برچیند آنها را فرو برد آن وقت خواهند دید که قوت و قدرت خدا بر است که مالک و سلطان عالم ملک و ملکوت و سلطان جمیع عالمیان است و همین طوری که صاحب رحمت غیر متناهی است عذاب و سخط او بر کفار و ظالمین شدید و سخت است.

بین دانشمندان و علمای تفسیر راجع بعذاب اخروی مخصوصاً خلود در جهنم و عذاب دائمی گفتاری است و بعضی از مفسرین در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را با کم و بیشی ترجمه مینمایم:

چنین گوید راجع بمسئله عذاب دائمی و مخلد بودن در جهنم بین اهل نظر از حیث دلیل عقلی و ظاهر ادله لفظیه گفتاری است.

صفحه : ۱۶۶

و آنچه ممکن است در اینجا گفته شود اینکه است که گوئیم از جهت ادله لفظیه از کتاب و سنت آیات قرآنی صریح است در اینکه کفار مخلد در جهنم‌اند، و اخبار نیز تأیید مینماید آن را لکن از حیث دلیل عقلی چون عقل فقط کلیات مطالب را ادراک مینماید اینکه است که دستش از جزئیات «ما جاء به النبی» در امر معاد تهی است و چاره‌ای ندارد غیر از آنچه از طرف شرع رسیده تعبداً قبول نماید.

و آنچه توان از طریق دلیل عقلی ثابت نمود اینکه است که گفته شود عذاب و نعمت دو قسم است عقلی و حسی نعمت و عذاب عقلی مترتب میگردد بر نفس بشر از جهت تجرد و جوهریتش و هر گاه اخلاق نیکو و ملکات فاضله حمیده تحصیل نمود پس از مرگ محظوظ میگردد از آنچه ملایم نفس شریف اوست از تصویر صورتهای نیکو و مناظر زیبا و غیر اینها.

و آنچه مترتب میگردد بر اخلاق نکوهیده و رذیله ناشی از همان صفات زشت و اعمال ناپسند حیوانی است که در قبر بصورت حیوانات موزی در آمده وی را میخورند و می‌گزند و اثر طبیعت پست اوست که وی را در بند و غل و زنجیر نموده و نیز اثر همان سیاهی قلب اوست که وی را در محبس تاریکی با همنشینان او از شیاطین انسی و جنی محبوس گردانیده.

خلاصه تعلقات طبیعی و امور شهوانی است که هر یک بصورت مناسب خود در آمده و وی را در بند مینماید و اخلاق و ملکات نکوهیده‌ای که در نفس بشر از کثرت عمل پدید میگردد دو قسم است:

یا اینکه است که آن ملکات و عادات چنان در نفس رسوخ مینماید که جزء ملکات بلکه میتوان گفت جزء طبیعت وی گشته بطوری که دیگر خلاصی از آن متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید.

مثل بخل که یکی از صفات نکوهیده انسانی بشمار میرود و ممکن است طوری در طبیعت انسانیه وی رسوخ نماید و محقق شخصیت او گردد که گویا از طبیعت ثانویه وی محسوب گردیده و اینکه حقیقت در چنین فردی مثل ناطفیت ماند که جزء حیوان

شده

صفحه : ۱۶۷

و او را انسان گردانیده آدم بخیل نیز یک نوع جدیدی میشود تحت نوع کلی انسان پس کسی که اینکه نوع ملکات و اخلاق نکوهیده زشت در روح و جان انسانی وی رسوخ نمود در اثر آن ملکات و اخلاق و آثاری که ناشی از صفات زشت وی است همیشه معذب و ناراحت خواهد بود و عذاب او دائمی است و دیگر موقعیت برای درک فیوضات ندارد زیرا که بمرض روحانی گرفتار است و انسانی که مبتلا بفساد اخلاق گردیده مثل کسی ماند که مبتلی بمرض مالیخولیا باشد و اینکه مرض قابل علاج و بهبودی نباشد بین چگونه همیشه در اثر فساد قوه واهمه و متخیله او صورتها موحش و ترسناک در نظر وی پدید می‌گردد و او را معذب و ناراحت می‌گرداند و اینکه عذاب ناشی از طبیعت خود اوست که فاسد گردیده نه اینکه از خارج کسی وی را عذاب نماید و با اینکه اینک موهومات و صوری که در او احداث میشود از طبیعت خودش ظهور نموده از آن متأذی و فراری است زیرا که منافی با حقیقت انسانی اوست لکن چون رسوخ در نفس نموده از او زائل نمیگردد و همیشه معذب خواهد بود.

لکن هر گاه صفات ناشایسته اینطور در نفس رسوخ پیدا ننماید یعنی طوری نباشد که از ملکات نفسانی بشمار آید که آن حقیقت اولیه انسانی را فاسد گرداند در اینکه صورت ممکن است عذاب نیز موقت باشد و پس از مدتی آن صورت اخلاقیه زائل و بر طرف گردد و حقیقت انسانی بصرافت اولیه خود عود نماید و باین بیان مرتفع میگردد اعتراضاتی که بعضی وارد نموده‌اند:

اعتراضات و پاسخ آن

- ۱- خداوند صاحب رحمت غیر متناهی است و تمام موجودات مشمول رحمت غیر متناهی او میباشند پس چگونه ممکن است موجودی که از روی رحمت خلق نموده و خودش از روی حکمت مقتضیات معاصی را در وی نهاده او را عذاب کند که چرا چنین کردی آن هم عذاب دائمی.
- ۲- عذاب عبارت از ادراک چیزی است که منافی با طبع باشد و وقتی عذاب دائمی شد قهرا ملایم با طبع میگردد پس عذاب دائمی معنی ندارد.

صفحه : ۱۶۸

- ۳- وقتی گناه موقت شد و دائمی نشد بایستی عذاب نیز در خور او موقت و غیر دائمی باشد و گر نه با عدل الهی منافات دارد و عاصی در اندک وقتی در عمر کوتاه خود نافرمانی نموده چگونه سزاوار است همیشه معذب باشد.
- ۴- چون اشقیاء جزء نظام عالم بشمار میروند و بوجود آنان عالم طبیعت تعمیر میگردد و باین لحاظ خدمتگزار اهل سعادت میباشند که اگر آنها نبودند سعادت به سعادت فائز نمیگردیدند پس چگونه مستوجب عذاب آنهم دائمی میباشند.
- ۵- عذاب یا انتقام است که برای تشفی قلب مظلوم از ظالم انتقام کشیده میشود یا برای تنبیه دیگران و عذاب عاصی که در اثر مخالفت او امر حق تعالی پدید گشته چگونه از قبیل تشفی بشمار میآید زیرا از نافرمانی بنده نقصی و وضعی در دامن کبریایی او تعالی وارد نمی‌آید تا اینکه بعذاب جبران شود و نیز اگر برای تنبیه دیگران باشد مورد ندارد زیرا که قیامت دار جزاست نه دار عمل موقعیت عمل گذشته که دیگران مجازات عاصی را ببینند و دست از عمل بد بردارند پس عذاب خصوصا دائمی آن بی ثمر و بی‌مورد است.

پاسخ اعتراضات

گوئیم بهمان بیانی که شد اجمالا پاسخ تمام اعتراضات داده میشود که عذاب دائمی اثر شقاوت دائمی است که ناشی از نفس آدم شقی و بد عمل است نه برای تشریف است و نه برای انتقام.

پاسخ اعتراض اول

اینکه گویند مجازات نمودن بنده ضعیف خصوصا عذاب دائمی منافی با رحمت الهی است. در پاسخ گوئیم رحمت و شفقتی که نسبت بمقام قدس خداوندی داده میشود غیر از عاطفه و رقت قلبی است که بانسان نسبت میدهند زیرا که رحمت و شفقت انسانی از امور طبیعی پدید گشته و ساحت قدس الهی منزّه و مبرا از چنین رحمتی است بلکه رحمت

صفحه : ۱۶۹

حق تعالی همان افاضه فیض است بمحلی که مستعد و قابل آن است که هر محل قابلی بلسان استعداد از منبع فیوضات رحمانی طلب فیض میکند و عموم رحمت الهی بقدر استعداد هر قابلی فیض میدهد.

رحمت دو قسم است رحمت عام رحمت خاص رحمت عام همان عموم رحمتی است که بر هر قابل و مستعدی افاضه میشود و بخل در مبدء فیاض تصور ندارد، و رحمت خاص مخصوص کسانی است که در صراط انسانیت هدایت یافته و از نزدیکان و مقربان درگاه احدیت گردیده‌اند.

پس از اینجا معلوم میشود که عذاب عاصی منافی با رحمت غیر متناهی الهی نیست بلکه داخل در رحمت عام اوست که هر قابلی را بآنچه در خور قابلیت وی است برساند و معنی عدالت نیز همین است زیرا که عادل کسی را گویند که هر چیزی را در محل خود قرار دهد.

پاسخ اعتراض دوم

آری عذاب از جهت اینکه ناشی از نفس و طبیعت آدم شقی و خطاکار است نه بتحمیل دیگری از اینکه جهت ملایم با طبع خبیث وی است لکن چون منافی با نفس روحانی او میباشد اینکه است که از آن متأذی و فراری و گریزان است، مثل اینکه گفتیم کسی که مبتلا بمرض مالیخولیا گردید البته اینکه مرض و آنچه در نظر وی از صور موهومات تشکیل میگردد و او را بوحشت میاندازد از طبع مریض خود ناشی گردیده لکن اینکه طور نیست که گفته شد چون ناشی از مزاج وی است دیگر ناملایم با طبع وی نیست چنانچه اگر فرضا چندین سال نیز اینکه مرض طول بکشد چنین آدم مریضی همیشه در زحمت و مرارت است هیچوقت راحت نمیگردد مگر وقتی که از اینکه مرض شفا یابد.

پاسخ اعتراض سوم

اگر چه گناه موقت و محدود بمدت معدودی است لکن آثار آن که فساد روح و روان انسانیت باشد غیر موقت و دائمی است زیرا که گناه و لو در یک لحظه باشد مثل شرک بخدا و امثال آن چنان روح لطیف ملکوتی انسان را فاسد و سیاه میگرداند که در

صفحه : ۱۷۰

نتیجه، ابد الدهر، در ظلمت نفس گرفتار و در قید طبیعت در بند و از آثار اخلاق فاسد خود معذب خواهد بود و دیگر قابل شمول رحمت غیر متناهی الهی نمیباشد و هرگز توبه او قبول نخواهد شد اینکه است که فرموده وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

پاسخ اعتراض چهارم

خدمت بخلق کردن وقتی منتج آثار روحانی و فوائد اخروی میگردد که انسان در صراط توحید قدم زند و اعمال وی از راه عبودیت و بندگی تحقق پذیرد، اما کسی که از عمل خواهان همان فوائد طبیعی دنیوی باشد نظر بهمان رحمت عام الهی که هر لایقی را بایستی بآنچه در خور قابلیت وی است برساند اینکه است که خیر و خوبی و نتیجه عملش همان است که در نیت او بوده در کتاب کریم بهمین مطلب اشاره دارد آنجا که فرموده مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا سوره اسرا آیه ۲۰.

از اینکه مبارک آیه میتوان استفاده نمود که رحمت الهی و فیض منبسط رحمانی در محل قابل فرود می آید و چنین رحمت شامل عذاب و رحمت هر دو میشود زیرا که آدم شقی و کافر خود را در محلی قرار داده که رحمت عام حق تعالی که بایستی در باره وی نعمت باشد عذاب و سخط مینماید نظر به اینکه افعال الهی تماما از روی حکمت و عدل انجام میگردد در نظام عالم نه لغو و عبثی یافت میگردد و نه در مبداء فیاض در محل قابل بخل و منعی پدید میگردد.

پاسخ اعتراض پنجم

از بیانات گذشته پاسخ اعتراض پنجم نیز داده میشود که عذاب دائمی اخروی نه برای انتقام است نه برای تشفی آری عذاب اخروی برای اینکه است که چون آدم شقی در اثر مخالفت مولا خود را در موقعی قرار داده که موقعیت پیدا نموده بر اینکه به کیفر اعمال مجازات شود پس مجازات برای تشفی و تنبیه دیگران نیست بلکه نتیجه

صفحه : ۱۷۱

اعمال خود اوست که روی میزان عدل پروردگار هر کسی بایستی بنتیجه اعمال خویش برسد. و بلاها و مصیباتی که در دنیا بر انسان وارد میگردد آن نیز بمقتضای حکمت و از روی نظام کلیه عالم و مناسب مقتضیات امور شخصیه هر کسی انجام میگردد.

«پایان» خلاصه تهدیدات شارع راجع بمجازات و کیفر اعمال و اخلاق نکوهیده روی میزان و قانون عدل استوار گردیده عصیان ورزیدن و مخالفت نمودن از اوامر مولا- مقتضای عذاب دائمی است و چون عاصی خود را در معرض سخط و غضب الهی واقع گردانیده و در نتیجه از رحمت الهی دور شده باین لحاظ موقعیت پیدا نموده برای عذاب.

لکن بمقتضای «سبقت رحمتی علی غضبی» و نیز چنانچه دانشمندان گفته‌اند رحمت الهی ذاتی است که تمامی موجودات را برحمت واسعه خود ایجاد نموده و غضب امر عرضی است که در اثر عصیان ورزیدن و دور شدن از رحمت بر عاصی مترتب

میگردد لهذا تا آنجایی که هنوز قلب و روح ملکوتی انسان بکلی فاسد نگردیده و از قابلیت نیافتاده ممکن است رحمت الهی وی را فرا گیرد و مشمول مغفرت و عفو او گردد.

صفحه : ۱۷۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ بِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)

ترجمه:

ای مردم بخورید آنچه در زمین است که برای شما پاک و حلال است و پیروی کنید وسوس شیطان را محققا شیطان برای شما دشمنی است آشکار.

شیطان بشما امر مینماید بکارهای زشت فزاید آور و اینکه از روی جهل و بی خردی بخدا نسبت دهید چیزی را که نمیدانید، و وقتی بکفار گفته شود پیروی نمائید آنچه را که از طرف خداوند فرود آمده آنان گفتند ما پیرو دین پدران خود میباشیم آیا باید پیروی نمایند دین پدران خود را در صورتی که آنها تعقل ندارند و راه هدایت را نیافته‌اند، و مثال کسانی که کافر شدند در شنیدن کلام انبیاء و عدم ادراک آن مثال

صفحه : ۱۷۳

حیوانی مانند که با وی سخن گویند و او چیزی از آن ادراک نماید مگر صوتی و صدایی آنها گنگند و کنند و کورند و چیزی نمیفهمند و تعقل ندارند،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخورید از غذاهای پاکیزه‌ای که نصیب شما کرده‌ایم و شکر خدا نمائید اگر بنده خدا میباشید و پرستش را مخصوص باو گردانیده‌اید،

محققا خداوند بر شما حرام گردانیده مردار و خون و گوشت خنزیر و هر چرا که بغیر اسم خدا کشته باشند پس کسی که مضطر گردید بخوردن اینها (بقدر سد رمق) بدون تجاوز از حد که از روی طغیان و مخالفت امر حق باشد گناهی بر او نیست بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است،

کسانی که میپوشانند (یهود و نصاری) آیاتی که خداوند نازل نموده در کتابهای آسمانی و بهای اندک میفروشند (آیاتی که در

شأن محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده داخل نمیکنند در شکمهای خود مگر آتش را و در قیامت خداوند با آنها تکلم نمیکنند و آنها را از پلیدی پاک نمی گرداند و برای آنان است عذاب دردناک، آنان گروهی میباشند که گمراهی را گرفتند بجای هدایت و عذاب را بجای آموزش چقدر توانند بر آتش جهنم صبر نمایند و طاقت آورند.

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا حلال بمعنی لغوی مقابل حرام و حلیت در مقابل حرمت استعمال میگردد و چیزی را حلال و طاهر گویند که مانعی در استعمال آن نباشد و طیب را در مقابل خبیث در جایی آرند که ملایم با طبع باشد. مثلاً- وقتی سخن ملایم با قوه سامعه گردید آن را گفتار طیب گویند و عطریات و ریاحین را طیب نامند برای اینکه ملایم با قوه سامعه است و نیز در ملموسات آنچه ملایم با قوه لامسه است آن را طیب گویند و همچنین در بوئیدنیها و دیدنیها آنچه ملایم با قوه شامه و باصره است آن را طیب نامند. مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که پاره‌ای از قبیله‌های عرب مثل قبیله

صفحه : ۱۷۴

ثقیف و عامر و صعصعه و بنی مدلج و بعضی از آنان حیوانات و چهارپایان را بر خود حرام کردند اینکه آیه بر رد آنها نازل گردید که آنچه در زمین است طیب و ملایم با طبیعت بشر است و ظاهراً امر کلوا ارشادی است نه مولوی اشاره به اینکه مانعی در اکل و استعمال آن نیست و اینکه آیه یکی از ادله اصل در اباحه بشمار میرود و بعضی گفته‌اند امر کلوا امر مولوی است که کسی را نمیرسد که برأی و صلاح خود چیزی که منعی در باره آن نرسیده بر خود حرام کند که آن بدعت و حرام است. وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ خطوات جمع خطوه و بین دو قدم راه رونده را خطوه گویند و خطوات شیطان کنایه از اینکه است که مشی شما و روش و طریق سیر شما پیروی از شیطان نباشد که شیطان از راه دشمنی دیرینه‌ای که با بنی آدم دارد شما را در پرتگاه ضلالت و گمراهی پرتاب میگرداند.

اکثر فقهاء و مفسرین باین آیه استدلال میکنند بر اباحه عامه یعنی برای بشر جایز و مباح است هر نوع تصرفی که بخواهد در زمین بنماید مگر تصرفات عدوانی و آنچه از طرف شارع منع و زجری در باره آن رسیده که چنین تصرفاتی ناشی از تصرفات شیطانی بشمار میرود.

عرفا گویند آنچه در دل انسان خطور مینماید یکی از چهار قسم خارج نیست:

حقانی، ملکی، نفسانی، شیطانی، خاطر حقانی علمی است که از بطن غیب بلاواسطه در دل اهل دل و مقربان حضرت احدیت القاء می گردد چنانچه نص کلام مجید است قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ سوره سبا آیه ۴۷. خاطر ملکی آن است که راغب و مایل گرداند انسان را بر عمل خیرات و طاعات و وی را تهدید نماید از معاصی و ملامت کند و سرزنش نماید از تقاعد و تکاسل از آنچه وسیله ترقی و تعالی وی است و شاید از الهام ملکی، بنفس لواحه تعبیر شود. خاطر نفسانی ناشی از خود نفس و منبعث از خواهشهای نفسانی و حظوظ طبیعی

صفحه : ۱۷۵

است که آنچه را در وی فائده دنیوی تصور گردد و نفس باعتبار حظوظ نفسانی مایل باو میگردد در اطراف آن تصورات صحیح یا

فاسد مینماید.

خاطر شیطانی آن خطوراتی است که در نفس القا می‌گردد و داعی میشود بر معاصی و آنچه از طرف عقل و شرع نهی در باره آن رسیده. و شیطان کارش وسوسه کردن و امر کردن بمعصیت است و شاید تعبیر از اینکه نوع خواطر (بنفس اماره) شده.

و در جایی که انسان مستعد و مهیای معاصی است کار او خیلی آسان است صریحا طریق نفس پرستی و عصیان‌ورزی را باو مینماید لکن در جایی که دید انسان باعتبار ایمان باین زودی مشغول بمعصیت نمیگردد آن مکار خیانتکار آدمی را ممکن است از راه عبادت فریب دهد و او را در عبادات و مقدمات بطرف افراط که شرعا مذموم و ناروا میباشد میکشاند مثل اینکه در نیت عبادت یا در طهارت یا در تنظیف لباس بحدی وسوسه مینماید تا اصل عبادتی که مطلوب و مقصود بوده از دست برود در بعضی از روایات دارد

«ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان».

و فرق بین خاطر حقانی و ملکی اینکه است که وقتی از طرف حق تعالی خاطری بقلب فرود آمد هیچ خاطری تاب معارضه با آن نکند و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا^۱ سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳.

ممکن است گاهی خاطر ملکی و خاطر نفسانی با هم جمع شود، از یکی از عرفا پرسیدند برهان حق چیست گفت «واردات ترد علی القلوب تعجز النفوس عن تکذیبها» و خاطر شیطانی تا وقتی که ذاکر مشغول ذکر است رفع میشود لکن ممکن است باز عود نماید. و گویند هیچ یک از خواطر چهارگانه: حقانی، ملکی، نفسانی، شیطانی، بکلی از دل بیرون نمیرود مگر وقت فناء فی التوحید که آن لمحای بیش نیست و تمیز بین خاطرات که از چه قبیل است بدرستی دست ندهد مگر کسی را که نخست آینه دل خود را از زنگ هوی و هوس بصیقله زهد و تقوی صیقلی دهد تا آنکه از کدورات طبیعی

(۱) بگو آمد حق و باطل ناچیز گردید و محققا باطل ناچیز است

صفحه : ۱۷۶

و اخلاقی پاک و مصفی گردد و حقایق امور در آن منعکس گردد و آنچه در قلبش خطور میکند بشناسد.

و کسی که در زهد و تقوی باین درجه نرسیده که بنور قلب خود تمیز بین خواطر برای او آسان گردد بایستی در تمیز بین خواطر و اینکه بشناسد خاطر حقانی کدام است و خاطر ملکی یا نفسانی یا شیطانی چیست رجوع کند بمیزان عقل یا شرع و آنچه بذهنش خطور مینماید اگر مطابق عقل و شرع است از قبیل فرائض و نوافل از واجبات و مستحبات یا آنچه بحکم عقل سلیم از محسنات بشمار آید قبول کند و بداند آن از طرف ملک بقلب وی القاء گردیده و اگر از قبیل محرمات و مکروهات محسوب میگردد یا عقل سلیم آن را مستهجن می‌شمارد بداند که آن از خواطر شیطانی است و از شر شیطان بخدا پناه برد و مشغول ذکر گردد.

و اگر از قبیل مباحات است و بنظر عقل و شرع رد و منعی در باره آن نرسیده بداند آن چیزی که در ذهن وی خطور نموده از خواطر نفسانی است و طریق تصفیه نفس اینکه است که آنچه از حظوظ نفسانی بشمار میرود و از لوازمات نیست آن را رد کند و آنچه بمخالفت نفس نزدیکتر است یا آنکه از لوازمات حیات و زندگانی اوست قبول کند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ سَجِيه و عمل شیطان از روی عداوت و بغض قدیمی خود جز اینکه نیست که شما را امر میکند بآنچه بر ضرر شما تمام میشود از عمل شر که در نتیجه گناه کار و عاصی گردید و مثل خود ملعونش از مرتبه و مقامی که در خور شما میباشد پرتاب گردید، و بین مفسرین در معنی فحشاء گفتاری است، سدی، که یکی از مفسرین بشمار میرود گفته زنا است قول دیگر هر معصیتی که در نظر شرع بزرگ نماید و حدی برای آن تعیین شده آن را «فحشاء» گویند،

و نیز شیطان بشما امر میکند که بخدا نسبت دهید چیزی را که نمیدانید مثل اینکه بگوئید خدا حیوانات و چهارپایان را برای ما حرام گردانیده یا غیر اینها آنچه را که ندانسته و نفهمیده بخدا نسبت دهید که نسبت دروغ بخدا دادن از وسوسه شیطانی و از فحشاء و منکر بشمار میرود و عمل شیطان است.

صفحه : ۱۷۷

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰتِبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا بَلِ نَتَّبِعُ مَا اَلْفَيْنَا عَلَيْهِ اَبَآءَنَا در اینکه آیا کسانی که بآنها چنین گفته شد که تابع قرآن گردید و آنها در پاسخ گفتند ما تابع پدران خود میباشیم چه کسانی بودند و عمل پدران آنان چه بوده که گفته‌اند تابع آنها میباشیم در عمل بین مفسرین گفتاری است:

۱- آنها مشرکین عرب بودند که وقتی مؤمنین یا شخص رسول الله بآنان میگفتند پیرو کتابهای آسمانی گردید انکار مینمودند و میگفتند ما تابع پدران خود میباشیم در بت پرستی. (عبد الله عباس و ضحاک) ۲- وقتی بآنان گفته شد تابع احکام الهی گردید در آنچه حلال نموده یا حرام گویند ما تابع پدران خود میباشیم.

۳- وقتی که بیهودیه گفتند تابع قرآن گردید ابا نموده و گفتند ما تابع پدران خودیم.

أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الف، اولو استفهام است و او آن عطف است یعنی آیا اینها متابعت و پیروی مینمایند پدران خود را در صورتی که پدران آنان بی‌خرد و نفهم بودند و قوه فکریه خود را بکار نمیانداختند که از طریق عقل و فکر و تعقل و تفکر دین حق بدست آرند و راه حقیقت را بجویند و رستگار گردند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً کسانی که کافر شدند مثال آنان مثال اغنام و گوسفندانی است که راعی و چپان آنها را میراند و صدایی بلند آنان را زجر می‌کند که بیراهه نروند و آنها نمیشنوند مگر صدایی و صوتی.

مثال تشبیه نمودن امر معقول است بامر محسوس که معقول را باندازه‌ای در پرده محسوس نشان دهند و باین طریق چیزی دستگیر شنونده و مخاطب گردد و شاید مقصود

صفحه : ۱۷۸

اینکه باشد که ای پیغمبر اکرم خواندن تو کفار را برای هدایت و گرویدن بدین مثال راعی و چپانی ماند که برای اینکه گوسفندان متفرق نگردند و طعمه گرگ گردند صدای بلند آنها را میراند لکن گوسفندان مقصود راعی را نمیفهمند که غرض او نجات آنها است فقط صوتی و صدایی میشوند.

اینکه مثال بسیار نزدیک بواقع و تشبیه بسیار خوبی است همین طوری که بهائم و چهارپایان در موقع چراگاه فقط صدایی از چپان میشوند و معنی کلام وی را نمیفهمند همین طور کسی که چشم و گوش دل وی بسته شد از کلمات حقانی فقط حروف و الفاظی میشوند و ابدای معانی باطنی آن را ادراک نمیکند.

صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا- يَعْقِلُونَ مقصود از کری و گنگی و کوری که در اینکه آیه و آیات دیگر نسبت بکفار و منافقین میدهد البته فقدان قوای ظاهری نیست بلکه مقصود فقدان قوای باطنی است و همین طوری که انسان بچشم سرالوان و اشکال را می‌بیند و بگوش سر اصوات و صداهایی میشوند اگر چشم و گوش دل وی باز شود البته معانی مندرجه در کلام انبیاء و بزرگان دین را بخوبی میفهمد و ادراک مینماید.

مردم در استماع کلام الله تقسیم سه قسم میگردند:

قسمتی از مردم مثل کفار و مغرضین اصلاً حاضر نیستند کلمات حقانی را بشنوند چه جای اینکه استماع نمایند هر جا ببینند سخن

حقی در میان آمد بیراهه میروند در مثال اینانند که هر گاه کلام حقی بگوششان بخورد غیر از صدایی و ندایی چیزی نمیفهمند قسمت دوم حاضر میشوند برای شنیدن لکن بقدری نفهم و بیخردند که جز یک الفاظ و حروفی که بگوش بشنوند چیزی نمیفهمند و در کلمات حقانی هیچ تدبیر و تفکر ندارند و بیک الفاظی قانع گردیده و بیشتر مردم چنین اند که و لو آنکه بزبان بگویند ما ایمان داریم و اقرار بشهادتین نیز بنمایند لکن ایمان آنان تقلیدی و تابع آباء و اجداد خود میباشند و بقرینه آیه پیش ما أَلْفِينَا عَلَيْهِ آباءنا و نیز قوله تعالی فَهَمْ لَا يَعْلَمُونَ ممکن است گفته شود آیه صُمْ بُكُمْ عُمِي فَهَمْ لَا يَعْلَمُونَ در باره

صفحه : ۱۷۹

چنین اشخاصی نیز صادق آید.

البته معلوم است مقصود از کری، گنگی، کوری فقدان آلات ظاهری نیست کفار چشم و گوش و زبان جسمانی آنان صحیح بوده بلکه قوای روحانی آنان در اثر عدم تدبیر و تفکر بکار نیافتاده و فلج گردیده اینکه است که بسیاری از دانشمندان گفته‌اند ایمان تقلیدی که بکلی خالی از برهان و دلیل عقلی باشد بی اساس و بی نتیجه است فقط اثر آن اینکه است که بگفتن شهادتین از مسلمانها محسوب میگردند و جان و مالشان در حمایت اسلام محفوظ میماند لکن اثر اخروی ندارد.

آری ایمان بدون تحقق در واقع اسم بلا مسمی و لفظ بدون معنی میباشد چگونه ممکن است انسان عاقل خردمند حاضر گردد که نفهمیده و تحقیق ننموده تحت تأثیر دیگران واقع گردد و چشم و گوش بسته خود را تسلیم عقاید دیگری نماید مگر اینکه گفته شود حس انسانیت از اینان گرفته شده و آن چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویای آنان در اثر نفس پرستی مفقود گردیده.

قسم سوم از مستمعین کلام الله اشخاصی میباشند که استماع کلمات حقانی مینمایند و عقل و فکر خود را نیز بکار انداخته در باره آن فکر میکنند و تدبیر مینمایند و بمیزان عقل حق و باطل را میسنجند و هر چه بشنوند تحت بازرسی قرار داده و در آیات تکوینی و تدوینی تعمق مینمایند و عقل خود را از اسارت نفس رهایی داده و در راه شناسایی حق تعالی و ادراک حقیقت بقدر استعداد و موقعیت با نفس شریر خود مجاهده مینمایند تا اینکه مظفرانه بهدایت راهنمایان طریق سیر بسوی حقیقت را پیدا نمایند و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

آری وعده حق است هر کسی در راه او مجاهده نمود خداوند درب رحمت خود را بسوی وی باز میکند و وی را بسوی خود رهبری مینماید «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست».

خلاصه فقط اشخاصی چشم و گوش دل آنها بینا و شنوا گردیده و از کوری و کری و گنگی دل نجات یافته‌اند که در راه سعادت خود را بزحمت انداخته و ایمان تحقیقی

صفحه : ۱۸۰

که مطابق با عقل سلیم باشد بدست آورده و در استحکام آن پافشاری مینمایند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ اینکه اینجا خطاب را مخصوص بمؤمنین گردانیده که طیبات را بخصوص روزی آنها قرار داده با اینکه خطاب «یا ایها الناس» مؤمنین را نیز شامل بود دو نکته بنظر میرسد یکی برای مزید امتنان نسبت باهل توحید که گوشزد آنها نماید که غرض اصلی از ایجاد طیبات روزی شما بوده و عموم مردم بطفیلی شما اهل ایمان روزی میخورند و در زمین نشو و ارتقا مینمایند و آیه یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا که فقط خوردن طیبات را برای آنان حلال گردانیده نه اینکه برای روزی آنها ایجاد کرده باشد شاهد بر اینکه است زیرا که شکی نیست که غرض از خلقت عالم انسان کامل است که افراد کامل انبیاء بالاخص وجود پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد چنانچه فرموده

«لولاک لما خلقت الافلاک»

که نخستین مقصود از خلقت پیدایش نور پاک انوار انبیاء و اولیاء و در ثانی تابعین و کسانی که از نور وجود آن بزرگواران استضاءه مینمایند زیرا که گروندگان بمقام توحید از فاضل طینت آنها ایجاد گردیده‌اند.

نکته دیگر مؤمنین را ارشاد مینماید که بخورید از طبیعتی که روزی شما قرار دادیم و اشکروا لله و سپاس گزار باشید و اینکه در آیه پیش چنین امری بعموم مردم نمیکند شاید سرش اینکه باشد که عموم مردم مگر اندکی از آنان در اثر هواهای نفسانی و متابعت شیاطین شکر واقعی از آنها ناشی نمیشود اینکه است که در جای دیگر فرموده و قلیل من عبادی الشکور بلکه در آن آیه یا ائها الناس کلوا مما فی الأرض حلالاً طیباً و لا تتبعوا خطوات الشیطان آنان را نهی میفرماید از متابعت شیطان که در اثر پیروی شهوات و اعمال و اخلاق نکوهیده طبیعت را تبدیل بخبائث مینماید زیرا همین مأكولات طیب پاکیزه است که جزء طبیعت خبیث آنان گردیده و در پیروی شهوات صرف مینمایند.

نکته کلام اینجاست که یک جا نهی است و یک جا امر، نسبت بعموم مردم که بیشترین آنها کفار و فساق و منافق میباشند اعتراض و نهی است که مأكولات پاکیزه

صفحه : ۱۸۱

که برای امرار حیات شما و بجای ماندن قوای طبیعی شماست بخورید و متابعت سفرای الهی نمائید و پیروی شیطان و شهوات خود ننمائید، و نسبت بمؤمنین امر است و چون مؤمنین تابع رسولند نه تابع شیطان اینکه است که فقط ارشاد مینماید ایشان را که بشکرانه نعمتهای غیر متناهی الهی سپاس گزار باشید «و در جزو اول اینکه تفسیر اندازه‌ای راجع بشکر بحث نمودیم که خلاصه حقیقت شکر اینکه است که هر نعمتی که خداوند بانسان عطا نموده بایستی در همان مصرفی که مقصود از بخشش آن بوده صرف گرداند «شکرا لله» بتنهایی کافی نیست.

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ای مؤمنین بخورید از مأكولات پاکیزه که روزی شما قرار دادیم و سپاس گزار ولی نعمت خود باشید اگر میدانید فقط معبود شما آن است و جز او غیر را عبادت نمیکنید زیرا بمقتضای ایمان چشم و دل شما بسوی او نگران است و ابقاء حیات و روزی خود را بدست قدرت او میدانید و چشم امید بسوی کرم وی دارید و از غیر بریده و بکرم او پیوند نموده‌اید.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ پس از آنکه بآیه پیش یا ائها الذین آمنوا کلوا من طیبات امر فرموده باکل طبیعت و بآیه دیگر امر فرموده باکل آنچه در زمین است و تمام مأكولات را برای انسان مباح گردانیده و باین آیه اخیر استثناء میکند و بیان میفرماید آنچه را که داخل طبیعت نیست و از تحت حلیت خارج و از خبائث بشمار میرود.

و مقصود از میده هر جانوری است که بایستی بقانون شرع اسلام ذبح نمایند وقتی او را نکشند تا بمیرد یا بغیر دستور شارع ذبح نمایند آن میده میگردد و اکل آن حرام و نجس است، و نیز خون و گوشت هر حیوانی که بغیر اسم خدا کشته شود تماماً از عموم طبیعت خارج و تحت خبائث واقع‌اند و مؤمنین مأذون در اکل و استعمال آنها نیستند.

صفحه : ۱۸۲

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس کسی که مضطر گردید در اکل میده یا باقی منهیات بدون اینکه از راه فساد و طغیان بدست آورده یا اینکه از روی ظلم و تعدی پیدا نموده فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ مأذون است که بقدر سد رمق و حفظ جان از اینکه منهیات تناول نماید.

و در بعضی از احادیث «باغ» بظالم تفسیر شده و «عاد» بغاصب، و در روایت دیگر «باغی» کسی را گویند که مخالفت امام نماید و

«عادی» آدم دزد است.

و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت میکنند که «باغی کسی است که مخالفت امام نماید و عادی آدم معصیت کار است» و در کافی روایت از صادق آل محمد است که باغی کسی است که شکار کند و صید نماید و عادی سارق و دزد است که در حال اضطرار نیز برای آنها اکل میته حلال نیست آن طوری که برای باقی مسلمانها حلال است و نماز او در سفر قصر نمیشود. و ممکن است تمام اینها را از مصادیق باغی و عادی در آیه بشمار آورد و از اینکه اخبار چنین استفاده میشود که مردمانی که از روی طغیان و عدوان چیزی بدست آرند حتی در حال اضطرار نیز برای آنان حلال نیست اکل آنچه از روی طغیان بدست آورده لکن برای غیر اینها بقدر سد رمق حلال است.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که کسی که مضطر گردید بر اکل میته یا باقی منهیات بدون آنکه قصد تعدی و عدوان داشته بلکه برای حفظ جان اگر بقدر سد رمق از میته یا خون یا گوشت خنزیر تناول نماید گناهی نکرده. **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، شاید ذکر «غفور و رحیم» در اینجا باین مناسبت باشد که اکل میته و آنچه در آیه منع شده در هیچ حالی روا نیست لکن برای رفع اضطرار و اینکه تکلیف بما لا یطاق در شرع اسلام نیست در آن موقع بخشوده شده و مسئولیتی برای شخص نیست.

صفحه : ۱۸۳

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا اعتراض و تهدید باهل کتاب است که آنان بسیاری از آیات و احکام کتابهای آسمانی را کتمان مینمایند.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد که عبد الله عباس گفته اینکه آیه در کعب اشرف و کعب اسد وحی و یاسر دو پسران اخطب نازل گردیده زیرا که قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینان بعوام میگفتند نزدیک است که خداوند رسولی بفرستد در مکه که او از شرب خمر و زنا و ریا نهی نماید و نام او محمد صلی الله علیه و آله و سلم است وقتی رسول آمد عوام گفتند اینکه همان است که بما خبر داده بودید آنها بطمع مال و ریاست گفتند اینکه آن پیمبر نیست هنوز او نیامده و اوصاف رسول الله را بر خلاف واقع بعوام وانمود کردند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که آنان کتمان مینمایند آیاتی که در باره پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و بهای آن اندک مال ببقدر دنیا را میگیرند. «پایان» **أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** اینکه مالی که اینان در عوض کتمان آیات میگیرند آتشی ماند که در شکم آنان فرود می‌آید و بکیفر عملشان بسه عقوبت سخت مبتلا میگردند:

۱- اگر چه اکل چنین مال در دنیا گوارا مینماید لکن در قیامت بشکل آتش گشته و در شکم آنها واقع میگردد.

۲- در روز قیامت خدا با آنان تکلم نمیکند و در اینکه جمله **وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ** سه معنی گفته شده:

اول- بقدری آنها پست و بی‌رتبه‌اند که لایق مکالمه با حق نمیشوند.

دوم- سخنی که خیر آنها در آن باشد از خداوند نمی‌شنوند.

سوم- کنایه باین باشد که بدون سؤال و جواب داخل جهنم میگردند، لکن متبادر بذهن همان معنی اول است.

صفحه : ۱۸۴

۳- بکیفر اعمالشان دیگر لایق بخشش نمیشوند (و برای آنان است عذاب دردناک).

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ اشاره بهمان اهل کتاب است که اینان کسانی میباشند

که هدایت و رستگاری را تبدیل نمودند بضالالت و گمراهی و مغفرت و آمرزش را بعذاب «فما اصبرهم» ما برای تعجب است که بسیار جای تعجب است چگونه انسان عاقل چنین میکند که دانسته و فهمیده خود را بعذاب مبتلا مینماید و چگونه تواند تحمل عذاب نماید و بعضی از مفسرین گفته‌اند «ما» در اینجا ماء استفهامی است یعنی آیا چگونه بر عذاب توانند صبر نمود.

صفحه : ۱۸۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹]

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶) لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸) وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

ترجمه:

اینکه است که بدرستی خدا فرود آورد کتاب را بحق و درستی و محققا کسانی که اختلاف نمودند در اینکه کتاب هر آینه در خلافتی دور از حق خواهند بود،

نیکی اینکه نیست که بگردانید روهای خود را بطرف مشرق و طرف مغرب لکن نیکو کسی است که ایمان آورده باشد بخدا و بروز قیامت و بملائکه و بکتابهای آسمانی و بتمام پیمبران و انفاق نماید مال خود را با محبتی که بآن دارد و بدهد بخویشاوندان و نزدیکان و یتیمان و فقیران و سؤال کنندگان و رهگذران که محتاج شوند و آزاد کردن بندگان (و نیز نیکوکار کسی است) که نماز را بپای داشته و زکاة مال خود را داده و وفا کننده بعهد و هر گاه عهدی بست بعهد خود وفا نماید و هنگام

صفحه : ۱۸۶

ترسها و ضررها و سختیها صبر کند کسانی که باین اوصاف آراسته‌اند آنها راستگویانند و آنها پرهیزگارانند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم قصاص برای شما چنین ثبت گردیده که مرد آزاد مقابل مرد آزاد قصاص شود عبد مقابل عبد زن مقابل زن توان قصاص نمود، پس کسی که ببخشد از برادر دینی خود چیزی از قصاص (که ولی مقتول از قصاص بگذرد و دیه بگیرد) پس قاتل باید برضا و رغبت و مهربانی دیه بدهد و اینکه حکم دیه عوض قصاص رحمت و سبکباری است از طرف پروردگار شما پس کسی که از اینکه حکم قصاص تعدی نماید برای اوست عذاب دردناک، ای صاحبان عقل در قصاص حیات است و شاید شما اهل تقوی گردید تا اینکه از کشتن یکدیگر پرهیزید.

توضیح آیات

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ «ذَلِكَ» از اسماء اشاره و راجع بآیه پیش است که آن عذاب طاقت فرسا و محرومی آنان از استماع سخن حق تعالی و مکالمه با آنها و باقی ماندن آنان در خبائث نفسانی برای اینکه است که خداوند تورات و انجیل را فرود آورد بحق و درستی و آنها در آن اختلاف نمودند.

و بعضی از مفسرین چنین گفته مقصود از آیه اینکه است که چون پاره‌ای از مردم کتابهای آسمانی را پنهان باز نمودند و آیات حقانی را کتمان کردند خداوند آنها را مجازات نموده بعد از دوری از رحمت خود و محرومی از مکالمه با آنان.

وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در معنی جمله «لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» از مفسرین گفتاری نقل شده:

۱- کفار در جدایی و تفرقه انداختن بین کلمات حقانی از هم بسیار دورند که هر کسی برای و اندیشه خود چیزی گفته بر خلاف حرف دیگر.

۲- آنان در هواهای نفسانی و نیز در گفتارشان بسیار اختلاف دارند.

۳- مقصود از کتاب قرآن است که هر یک از کفار راجع بقرآن چیزی گفته

صفحه : ۱۸۷

بعضی گویند قرآن شعر است، بعضی گویند سحر است، پاره‌ای گویند کهانت است جماعتی گویند کلام اجمعی است، بعضی گویند اساطیر و گفته‌های پیشینیان است لیس البرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مفسرین گویند چون بعد از تحویل قبله از بیت المقدس بروی کعبه بین یهودیها و مسلمانها نزاع و جدال واقع گردید اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید که نیکی و نیکو کاری و مرضی بودن نزد خدای سبحان برو کردن بطرف مشرق، و مغرب نیست چنانچه یهودیها رو بطرف مغرب میکنند و نصرانیها رو بطرف مشرق، بلکه نیکوکار تمام معنی کسی راست که بتمام جهات روحانی و جسمانی و اخلاقی نیکو باشد بطوری که از تمام شراشر وجود وی نیکی ظاهر شود و از باطن او بظاهرش نمودار گردد و بتمام قوی و مشاعر در راه حق و حقیقت ابراز فعالیت نماید. وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ «البر» در عرف شرع هر عملی است که نزد شارع مرضی و پسندیده باشد و نیز اسمی است جامع بین تمامی طاعات و محسنات و اعمال خیری که بآن تقرب حاصل آید و بر آن ثواب مترتب گردد.

و مؤمن کسی را گویند که از روی دانستگی و فهمیدگی ایمان آرد بوجود خدا و وحدت و یگانگی او و بتمام صفات جلالیه و جمالیه آن فرد ازلی و نیز تصدیق نماید بعالم آخرت و بداند که پس از اینکه عالم عالمی است پشت اینکه پرده اسرار است و تصدیق نماید بوجود ملائکه و تمام کتب آسمانی و انبیاء مرسلین و «کل ما جاء به النبی».

وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ و نیز نیکوکار کسی میباشد که مال خود را با آن محبتی که بمال خود دارد انفاق نماید و اینکه معنی بنا بر اینکه است که ضمیر «حبه» بمال برگردد یعنی با دوستی مال

صفحه : ۱۸۸

و ممکن است ضمیر حبه راجع گردد «بالله» یعنی در راه دوستی حق تعالی مال خود را انفاق میکنند، و معنی اول باعتبار قانون نحوی و لفظی معتبر است لکن معنی دوم بحقیقت و معنویت نزدیکتر مینماید.

و از اینکه ترتیبی که در انفاق بیان شده میتوان استفاده نمود که بعضی از اینکه مراتب اولویت دارند بر بعضی دیگر، نخستین ذوی القربی یعنی خویشاوندان فقیر، پس از آن ایتام اطفال بی‌پدر که سرپرستار ندارند، پس از آن فقراء، پس از آن ابن سبیل که در

غربت محتاج و درمانده گردد، پس از آن سؤال کنندگان، پس از آن آزاد کردن غلامان و کنیزان. وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ نِيز نیکوکار کسی است که نماز را پبای میدارد و زکاة مال خود را میدهد پس از ایمان باصول دیانات صلاة و زکاة دو اصل از اصول فروع و دو چرخ دائره عبودیت است که بدون اینکه دو اصل عبودیت بلکه ایمان تحقق نپذیرد. وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ نِيز نیکوکار کسی است که هر گاه عهدی بست بعهد خود وفا کند.

مفسرین گویند عهد اسمی است جامع بین نذر و عهد و قسم، و نیز شامل میگردد آن عهد و میثاقی که یهودیها با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بستند بلکه نظر به اینکه آیه در مقام مدح و تعریف مردمان با ایمان و با تقوی است میتوان گفت مقصود از عهد اعم از واجب و مستحب است حتی آن قراردادهایی که بعضی از مؤمنین با هم می‌بندند شامل میگردد زیرا وفاء بآن از محسنات ایمانی و اخلاقی بشمار میرود، و همین طوری که خداوند تعریف میکند وفاکنندگان بعهد را مذمت مینماید کسانی را که عهدی می‌بندند و عهد خود را میشکنند و بر خلاف آن عمل مینمایند الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ سوره بقره آیه ۲۵، در جزء اول راجع بموضوع نقض عهد اندازه‌ای بحث نمودیم مراجعه نمائید.

صفحه : ۱۸۹

وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْيَأْسِ خداوند متصفین بصبر و کسانی را که در ناملایمات و سختیهای روزگار بردباری مینمایند ستایش مینماید، و در جزء اول اینکه تفسیر اندازه‌ای راجع بفضیلت و خصوصیات صبر بحث نمودیم تکرار نشود. در اینکه مبارک آیه سه نوع از انواع صبر را شماره مینماید و تماما داخل در محسنات اخلاقی و از فضائل بشری بشمار میرود. فی البأس تفسیر شده بفقر و سختی امور زندگانی و الضراء هر چیزی است که بانسان ضرر رساند از مرض یا فوت مال یا مرگ اولاد و غیر اینها و گفته‌اند تمامی ناملایمات و مصیبات روزگار که تحمل آن دشوار باشد از فروع «ضراء» بشمار میرود وَ حِينَ الْبَأْسِ تفسیر بجهد و خوف از اعداء شده در جبهه جنگ.

در اینکه آیات معجزنا که از معدن وحی صادر گردیده ارائه میدهد اوصاف و محسنات یک فرد کامل از بشر را که تمام معنی از جنبه روحانی، جسمانی، اخلاقی، بمنتهی درجه کمال رسیده و حائز مقام قرب گردیده.

زیرا کمال مرتبه روحانی بشر باین است که چشم بصیرتش بنور ایمان مکتحل گردد و بطریق «علم الیقین» بلکه «عین الیقین» بفهمد و بوجدان قلبی بیابد و گواهی دهد که هیچ موجودی مستحق معبودی و لایق مسجودی نیست مگر ذات احدی که یگانه و منزله از شریک و نظیر و مثل و ضد و نَد است نه در مقابل حکمش حکمی و نه در مقابل قدرتش اقتداری و نه در مقابل سلطنتش ضدی، و نه در مقابل اراده‌اش ندی.

از تغیر و تبدل مصون و هیچ نقصان و انتقالی در قدس جلال و جمالش راه ندارد متصف بجمیع اوصاف جمال و کمال منزله از جمیع نقایص ممکنات و ساحت قدسش از تردد اوهام و افکار خالی.

بزرگ است خدایی که نهایت عقول در اول مرتبه معرفتش متحیر و افکار صاحب نظران در اشعه نور عظمت او کلیل گردیده، مکان و مکانیات و زمان و زمانیات در سعه قیومیت و احاطت احدیت او بی‌اثر و بی‌رونق گشته‌اند و هر چه در عقل و وهم و حواس

صفحه : ۱۹۰

گنجد ذات حق از آن منزله و مبرا است زیرا همه ممکن و حادث میباشند و موجود حادث و ممکن جز ادراک حادث و ممکنی مثل خود نتواند کرد، غایت ادراک در اینکه مقام عجز است، اینکه است که گفته‌اند «العجز عن درک الادراک ادراک».

و برای ایمان و مقام موحدین مراتب و درجاتی است که اینجا جای تفصیل آن نیست لکن اجمالا گوئیم چنانچه اهل دل گفته‌اند

توحید چهار مرتبه دارد.

توحید ایمانی، توحید علمی، توحید حالی، توحید الهی، اول مرتبه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بقلب است» و مرتبه آخر که آن را توحید اخص گویند اینکه است که موحد در مرتبه یقین بجایی رسد که آنچه هست در مقابل عظمت الهی ناچیز بیند و مضمون آیه **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** سوره قصص آیه ۸۸، معاینه نماید و بین اینکه دو مرتبه مراتب بسیار است و کتب بشمارای راجع بعلم توحید و سائرین الی الله تألیف گردیده، لکن تحصیل علم توحید و معرفت بحق تعالی بخواندن کتب و شنیدن ادله بنتهایی کافی نیست بایستی پس از مجاهده که فرموده **وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** از مرتبه نفس و خودخواهی سفر نمود و اینکه سفر بپیمودن مسافت نیست بلکه پپای طلب و از خودگذشتگی بایستی قطع طریق نمود و زاد و توشه اینکه راه تقوی و ایمان است «چنانچه فرموده **تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ** (۱)» و از کمال ایمان بخدا ناشی میگردد ایمان بآخرت و ایمان بملائکه کسی که قدرت و عظمت الهی را غیر متناهی دانست البته مخلوقات که آثار قدرت و عظمت و کبریایی او میباشند بی انتها میدانند پس ایمان بملائکه ناشی از کمال ایمان بخدا بشمار میرود.

و چنانچه آیات قرآنی نشان میدهد ملائکه انواع و اقسامی دارند **أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ** بیان کیفیت خلقت آنهاست و **وَالصَّافَّاتِ صَفًّا** بیان مراتب بعضی از آنهاست **فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا** فالمدبرات **أمرأ** بیان عمل آنان **فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا** صفت ایشان **فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا** مقامشان **فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا** اشاره بمرتبه عبودیت و فرمانبری آنهاست و اینکه هر مرتبه‌ای از آنها موظف بر امر مخصوصی میباشند و **مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ** در شأن آنان است.

(۱) سوره بقره آیه ۱۹۳

صفحه : ۱۹۱

و نیز از کمال ایمان بخدا ایمان بارسال رسل و انزال کتب آسمانی است کسی که خدا را بعلم و حکمت و رأفت شناخت ایمان دارد که عبث و بیهوده کاری از ساحت قدس او میرا است انسان را عبث خلق نمود نتیجه خلقت عاید خود خلق میگردد ذات بی‌زوال او بالاتر از آنست که از وجود خلق بهره‌ای عاید وی گردد.

(من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم) مثنوی

و ارسال پیمبران از روی لطف است که طریق هدایت را بخلق بیاموزند و گر نه نقض غرض لازم می‌آمد زیرا که بدون راه‌نمایان کسی را ممکن نیست طریق حق را پیدا نماید و در آن سلوک بنماید و غرض از خلقت انسان و کمال او در مرتبه معرفت بحق و رسیدن بمقام عبودیت است **مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** شاهد آنست و دیگر از تمامیت بر که در آیه نام برده شد کمال جنبه طبیعی و عملی است در پیروی فرمان عقل و شرع که از مراعات آن «عقل عملی» بکمال میرسد و علامت بارز و ظاهر آن دو چیز است: یکی بذل مال بطوری که مطابق دستور شارع اسلام انجام گیرد نه از روی سلیقه و دلخواه و علامت آن مراعات نمودن مراتب مستحقین است که احسان بهر کسی که در خور مرتبه وی بایست مراعات گردد، و دیگر عبادت بدنی و جوارحی است که تمام قوی و اعضاء و جوارح در مقام عبودیت آن معبود یکتا بر آید و فرد جامع آن نماز است که نماز یک معجونی است ساخته شده از آنچه عبودیت بآن تحقق می‌پذیرد و در نماز هر یک از اجزاء بدن بشایستگی اظهار عبودیت و ذلت خود و عظمت و بزرگی آفریننده خود مینماید و اینکه طور عبودیت نیز ناشی میشود از کمال ایمان.

سوم از خصوصیات بزرگ در اینکه مبارک آیه گوشزد بشر مینماید اموری است که راجع بحسنات اخلاقی است که نسبت بآن نیز دو قسم مهم آن را تذکر میدهد اول وفا نمودن بعهد بتمام اقسام آن که عمل نمودن بآنچه انسان خود را ملتزم بآن گردانیده از محسنات اخلاقی بشمار میرود چه داخل در عبادات باشد یعنی بفرموده شرع آنچه انسان خود را ملتزم بآن گردانیده واجب است مراعات مثل وفا بنذر و عهد و قسم و چه

صفحه : ۱۹۲

راجع بمعاملات و معاشرت با خلق که از حسن اخلاق حمیده انسانی اینک است که بقول خود هر گاه بکسی قولی داد یا وعده داد بآن عمل نماید و خلاف قول و وعده ننماید دوم صبر در ناملایمات و آنچه منافی با طبیعت و موقعیت نفسانی است از سختیها و اموری که در ایام حیات بانسان برخورد مینماید که آن نیز از کمال ایمان و عزم ثابت و قوت اراده است تحقق می پذیرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ کسانی که متصف باین اوصافند اینها اهل صدق و صفا و اینها اهل تقوی و پرهیزکاری که از روی واقع و حقیقت بدون شائبه شرک و ریا اذعان نموده و بحلقه محکم توحید چنگ زده و دارای ایمان و تقوی گردیده‌اند.

آری کسی که دارای صفت صدق گردید ظاهرش آینه باطن و باطنش مطابق واقع گفتارش مطابق نیاتش افعالش مطابق احوالش آنچه گوید آن کند آنچه اظهار نماید واقع باشد دل و زبانش توأم ظاهر و باطنش یکسان، و صدق حقیقتی است وحدانی که جامع تمامی محسنات اخلاقی و منشأ جمیع نیکیهای انسانی است.

پس از اینجا معلوم میشود سر کلام معجزنمای الهی که تمامی خیرات و محسنات را متفرع بر صدق و تقوی نموده که چنین اشخاصی که متصف باین صفات نامبرده میباشند اینها در ایمان و ایقان در گفتار و کردار در عمل و رفتار راستگویانند و دارای ملکه حمیده تقوی گردیده‌اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ الْخَطَّابُ بِمُؤْمِنِينَ است که قانون الهی در باره شما چنین جاری گردیده که در مورد قتل و قصاص مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص شود و کشته شود عبد در مقابل عبد زن در مقابل زن.

اگر چه از ظاهر قوله تعالی كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ حُكْمٌ لِرُؤْمِيٍّ و وجوبی استنباط میگردد که در مورد قتل معین است قصاص بمثل شود لکن بقرینه فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ در مورد عفو و بخشش سلت که هر گاه ولی دم قاتل را عفو کند

صفحه : ۱۹۳

حکم وجوبی برداشته میشود و بجای آن دیه بگردن قاتل ثابت میگردد.

فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ بقاعده عربیت فاتباع مبتدا و خبرش محذوف است یعنی بایستی قاتل در موقع دیه دادن بطور معروف تابع گردد و دیه بدهد برای گذشت و احسانی که اولیای مقتول در باره وی مراعات نموده‌اند.

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ و اینکه حکم که در جایی که ولی مقتول بگذرد و در عوض قصاص دیه بگیرد اینک تخفیف است از طرف پروردگار شما که از روی رحمت و رأفت حکم قصاص را سبک گردانیده.

از تفسیر عیاشی چنین نقل میکنند که او از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرموده قوله تعالی الْحُرُّ بِالْحُرِّ هر گاه مرد آزاد عبدی را کشت نباید او را بکشند بلکه بایست او را بکتک سخت مجازات نمایند و از وی دیه بگیرند و هر گاه مردی زنی را کشت اولیاء او مخیرند در اینکه دیه بگیرند یا نصف دیه او را بدهند و قصاص نمایند و اخبار دیگری نیز در اینکه خصوص رسیده که فقهاء در کتب فقهیه متعرض گردیده‌اند.

فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ در اینکه جمله دو احتمال داده شده یکی پس از عفو و دیه اگر ولی دم یعنی اولیای مقتول قصاص کنند بر آنان است عذاب الیم.

و دیگر هر گاه قاتل بعد از تخفیف و عفو از طرف اولیاء مقتول باز فساد کند و آدم‌کشی نماید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ که در دنیا قصاص میشود یا در آخرت مجازات سخت می‌بیند یا هم در دنیا بکیفر اعمال مجازات میشود و هم در آخرت مبتلا بعذاب و شکنجه میگردد، قول دوم بسبب آیه نزدیکتر است.

اگر روح حقیقت بین در کسی پیدا شود بخوبی تواند از همین قانون قصاص پی

صفحه : ۱۹۴

ببرد بچگونگی شریعت اسلامی و بفهمد که تمام قوانین و مقررات آن روی میزان اعتدال واقع گردیده نه بطرف افراط رفته و نه بطرف تفریط.

چنانچه گویند طائفه یهود بطرف افراط رفته فقط قصاص میکنند دیه گرفتن را درست میدانند نصاری بطرف تفریط رفته قصاص نمیکنند بلکه یا عفو میکنند یا دیه میگیرند و قبل از بعثت حضرت رسول بین اعراب قانون معینی در کار نبوده گاهی قصاص میکردند گاهی دیه میگرفتند و هر گاه از اشراف و بزرگان طائفه آنان کسی کشته میشد مراعات تعادل بین آنها نمیکردند بلکه در عوض یک مرد دو مرد و در عوض یک زن یک مرد و در عوض عبد مرد آزاد را قصاص مینمودند بلکه در عوض یک فرد از اغنیاء چند نفر از فقراء را اعدام مینمودند و اینطور وحشی‌گری بین آنان دائر بود تا وقتی که خورشید اسلام طلوع نمود و قانون قصاص تأسیس گردید.

آری قانون اسلامی است که بحارث افراط و برودت تفریط از حق و درستی منحرف نگردیده و قانون عدلی در جامعه بشری استوار نموده.

بین چگونگی از یک طرف در قصاص مساوات را مرعی داشته غنی و فقیر در عرض هم مرد بمرد زن بزنی عبد بعبد و از طرف دیگر قاتل را بکیفر عمل خود تحت اختیار اولیاء دم قرار داده اگر خواهند قصاص کنند و اگر خواهند ببخشند، و نیز نظر بمراعات اجتماعی عفو و بخشش را رجحان داده بر قصاص، و با اینکه جانی بسبب گناه کبیره فاسق و مطرود گردیده و باین عمل خود را در معرض غضب حق تعالی و مستحق عذاب گردانیده باز وی را در تعداد اخوت و برادری ولی دم بشمار آورده آنجا که فرموده فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ که اینطور بیان دلالت واضح دارد که بمقتضای عاطفه بشری و مراعات دینی بایستی ولی خون عفو نماید در بعضی از تفاسیر راجع بموضوع قصاص بیان خوبی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید ملل متمدنه اعتراض نموده‌اند به اینکه قوانین مدنیه تجویز قصاص نمیکنند و در اجتماعات امروزه قصاص کردن و فردی را از بین بردن نزد انسان متمدن مستهجن و غیر معقول است و طبیعت بشری از آن نفرت دارد و وجدان انسانی مانع از آنست

صفحه : ۱۹۵

و نیز گویند بکشته شدن اول فردی از بشر از بین رفت و مفقود گردید و بقصاص و کشته شدن جانی جبران نمیشود بلکه فقدانی است بر فقدانی.

و نیز گویند قصاص کردن و آدم‌کشی ناشی از حب انتقام است و چنین صفتی که از صفات نکوهیده بشمار میرود بایستی بسبب تربیت عامه از بین خلق برطرف گردانید نه اینکه تجویز نمود تا اینکه اینک صفت در انسان قوی گردد و بر آن افزوده شود.

پس باید قاتل و جانی را تربیت نمود بعقوبات سخت مثل زندان در مدت بسیار با اعمال شاقه و نیز گویند بایست آدم خونی را

معالجه نمود زیرا که معلوم میشود مرض عصبانیت در وی شدید است، و عقل وی ناقص است که چنین عملی از وی بروز نموده خلاصه چنین گویند قوانین اجتماعیات امروزه و قوانین مدنی که ملل راقیه وضع نموده‌اند از قصاص که قتل نفس بنفس باشد انکار دارد بدلیل اینکه اجتماعیات از وجود افراد تشکیل میگردد و بایست کاری کرد که افراد زیاد گردند نه اینکه بقصاص کردن کم شوند.

پاسخ

قرآن از تمام اینکه اعتراضات بیک آیه جواب میدهد مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا سوره مائده آیه ۳۵.

کسی که یک فرد از بشر را اعدام نماید در غیر مورد قصاص یا در زمین فساد کند مثل اینکه ماند که تمام مردم را اعدام نموده و بعکس کسی که یک نفر را احیا نماید گویا تمامی افراد بشر را حیات بخشیده.

و شاید سرش اینکه باشد که چون قوانین جاریه بین بشر اگر چه وضعی اعتباری است یعنی باعتبار مصالح جامعه بشری تأسیس شده لکن یک فرد با تمام افراد در صدق انسانیت مساوی میباشند پس کسی که یک فرد را اعدام نماید گویا تمام مردم را اعدام نموده زیرا که آن انسانیت مشترکه بین افراد راجع بیک فرد نیز صادق آید و چگونه ملل متمدنه در موقع جنایت و قصاص و رفع فساد جایز نمیدانند کشتن

صفحه : ۱۹۶

و اعدام نمودن جانی را لکن برای استقلال ملتشان و قومیتشان و ریاستشان چه میلیون و میلیاردی بشر بی گناه را اعدام مینمایند و هیچ باک ندارند علاوه در نظر اسلام انسانی محترم و خون او با قیمت است که بر دین توحید باشد و وزن جامعه بشر با وزن یک نفر موحد مساوی (بلکه بالاتر است). (پایان) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ در اینکه مبارک آیه یک عالم معنی مندرج است از حیث فصاحت و بلاغت بمرتبه‌ای است که بشهادت اهل لسان و علمای عربیت اینکه کلام فوق کلام بشری بشمار میرود، و نیز از جهت معنی بیک جمله مختصر سز حکم قصاص را بنیکوتر و جهی و شیرین تر بیانی اظهار نموده که بهمین آیه میتوان از تمام اعتراضاتی که در اینکه قانون خدایی تأسیس شده جواب داده شود.

قصاص اگر چه بظاهر اعدام حیات است لکن بچند جهت در واقع سبب و مؤید حیات میشود: اول وقتی که افراد دانستند که قانون بر اینکه مقرر شده که هر کس کسی را کشت بکیفر عملش وی را می کشند برای حفظ جان خود که طبیعی هر کسی است هیچ وقت پیرامون چنین عملی نمیگردد، و در ثانی کسی که بدون جهت برادر دینی و ملی خود را بکشد معلوم میشود آن یک آدم خون خوار مفسد جنایت کاری است و چنین کسی در جامعه بشری مثل یک عضو فاسدی ماند که اگر آن را قطع نکنند فساد آن بباقی اعضاء سرایت نموده و تمام اعضاء بدن را فاسد مینماید.

و دیگر اگر عفو و دیه فقط بدون قصاص تعیین شده بود ممکن بود در پاره‌ای از مردم فساد واقع گردد به اینکه نظر بحب انتقام بین اولیای دم و قاتل و کسان وی نزاع واقع گردد و کسان کشته شده در مقام انتقام بر آیند و عوض یک خون خونهایی ریخته شود و نفوسی از بین برود و کینه و عداوت دامنه وسیعی پیدا نماید و مدت‌هایی باقی ماند اینکه است که فهم بعضی از اسرار قصاص را نسبت میدهد بصاحبان عقل و متفرع میگرداند تقوی را بر قصاص نظر به اینکه بقصاص باقی افراد از جنایت کاری و آدم کشی خودداری مینمایند و برای حفظ جان خود چنین جنایتی مینمایند.

صفحه : ۱۹۷

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامِ مَسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

ترجمه:

برای شما ثبت شده که وقتی یکی از شما را مرگ برسد اگر مالی باقی گذارده وصیت کند برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایستگی در عرف و اینکه کار سزاوار مقام پرهیزکاران است، پس کسی که تبدیل نماید وصیت را پس از شنیدن گناه بر کسی است که بر خلاف وصیت عمل نماید بدرستی که خداوند شنوا و داناست،

و کسی که بترسد که از وصیت بوارث جفا و ستمی وارد شود و در مقام اصلاح آن بر آید گناهی بر آن نیست زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نوشته شده و فرض گردیده برای شما روزه چنانچه برای کسانی که پیش از

صفحه : ۱۹۸

شما بودند (از امم سابقه) شاید شما پرهیزکار گردید،

روزهای معینی است برای روزه (ماه رمضان) پس کسی که از شما مریض باشد یا مسافر پس بهمان عدد از غیر رمضان روزه دارد و کسانی که طاقت روزه ندارند عوض هر روزی فدا دهند بقدری که یک نفر گرسنه سیر شود و کسی که بر نیکی بیفزاید (و بیش از یک گرسنه سیر کند) اینکه کار برای او بهتر است و روزه گرفتن بهتر است برای شما اگر فوائد روزه گرفتن را بدانید،

ماه رمضان آن ماهی است که قرآن در آن ماه فرود آمده برای هدایت بشر و راهنمایی خلق و برای امتیاز بین حق و باطل پس از شما کسی که مشاهده نماید ماه را بایست روزه بگیرد، پس کسی که مریض یا مسافر باشد بهمان عدد از غیر ماه رمضان روزه دارد خداوند برای شما خواسته آسانی را و نخواستہ سختی و ناگواری را و باید تکمیل کنید عدد را (ماه رمضان را) و خدا را بعظمت و بزرگی یاد کنید بر اینکه شما را بدین اسلام هدایت نموده که شاید شما سپاس گزار باشید.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوَصِّیٍّ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا گویند در قرائت موص بین قراء اختلاف است ابن کثیر و نافع و ابو عمر «من موص» قرائت کرده‌اند و از موصی یوصی ایصاء مأخوذ باشد و باقی قراء «من موص» بتشدید صاد قرائت نموده‌اند بنا بر اینکه از وصی یوصی توصیه مأخوذ باشد لکن معنی یکی است.

«جنفا» جنف بمعنی میل و انحراف است یعنی کسی که بترسد که موصی و وصیت کننده در وصیت کردن انحراف از حق نموده. فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا- إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ در جایی که موصی از طریق حق و درستی در وصیت نمودن انحراف نموده پس در اصلاح نمودن آن گناهی نیست زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

در تفسیر قمی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که «هر گاه مردی وصیت نمود برای وصی جایز نیست وصیت را تغییر دهد مگر وقتی که بغیر طریق حق و بغیر آنچه خداوند دستور فرموده وصیت کرده باشد و در وصیت مراعات جهت اعتدال ننموده و ظلم و تعدی بورته نموده که در چنین موقعی وصی را رسد که وصیت را روی میزان حق و درستی آورد مثل مردی که وی را ورثه‌ای باشد و تمام مال خود را برای بعضی از ورثه قرار دهد و بعضی دیگر را از مال خود محروم گرداند در چنین موقعی وصی را رسد که روی میزان حق مال را تقسیم نماید و همین است مقصود از قوله تعالی جَنَفًا أَوْ إِثْمًا زیرا که جنف، میل ببعضی ورثه است و «اثم» اینکه است که امر کند بعمارت خانهای ویران و گرفتن مسکر پس در چنین موقعی وصی را رسد که بوصیت عمل نکند یا تغییر در آن دهد.

خلاصه از آیه بضمیمه روایات چنین بر می آید که اگر وصیت روی میزان عدل

صفحه : ۲۰۱

بدون تعدی و انحراف از حق و بقدر ثلث یا کمتر واقع گردید برای وصی لازم است که بوصیت عمل نماید لکن در جایی که انحراف در وصیت واقع گردیده یا وصیت بامر نامشروعی شده باشد وصی را رسد که بطریق شرع و قانون اسلام اصلاح نماید. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ مِمَّا قَدْ تَارَكَا وَاسْتَوْتَرْتُمْ بِهِ قَلِيلًا مِمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَزَاءٌ شَيْءٌ عِندَ اللَّهِ إِذْ كَفَرُوا فَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَحَسِبْنا أَن يَكْفُرُوا أَكْثَرَ فَكَفَرُوا فَأَوْسَرْنَا كَيْفَ يَكْفُرُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَتَى الْإِسْلَامَ فَكَيْفَ يُحَدِّثُونَ الَّذِينَ آمَنُوا كَفَرُوا إِذْ أَخْرَجْتَهُم مِّنْ دِينِهِمْ أَنِ يَكْفُرُوا فَكَفَرُوا خَلَّ فِيهِم مَّا قَدْ تَابُوا وَأَمَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا فَهُمْ لَنْ يَكْفُرُوا وَكَانُوا يَكْفُرُونَ رُوحِ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ وَبِالْحَقِّ نَزَّلْنَاهُ لَعَلَّكُمْ تُحْتَفِظُونَ

از اینکه آیه چنین استفاده میشود که تکلیف روزه اختصاص بمؤمنین دارد و شامل تمامی افراد بشر نمیشود، و اصلاً در اینکه آیا کفار مکلف بفروع میباشند همان طوری که مکلف باصول میباشند یا نه بین دانشمندان گفتاری است بیشتر از مفسرین و فقها قائلند که کفار همین طوری که مکلف باصولند مکلف بفروع نیز میباشند و اینکه آیه که خطاب بمؤمنین نموده و حکم روزه را اختصاص بآنها داده نفی تکلیف از کافرین نمیکند زیرا که مفهوم ندارد که بآن نفی تکلیف از غیر مؤمنین کند همین قدر از حکم آنها راجع بروزه ساکت است و بیرهان در محل خود ثابت گردیده که کفار هم مکلف باصول اسلامند و هم مکلف بفروع اسلام.

و اتفاقی بین تمام ملل اسلامی است که رسول خاتم برای جن و انس رسول و پیمبر بوده نه فقط برای یک دسته‌ای که گرویده‌اند بدلیل اینکه یک جا خطاب بعموم مردم نموده میفرماید یا أَيُّهَا النَّاسُ يَكُ جَا خَطَابِ بَجْنِ و انس مینماید یا مَعْشَرَ الْجِنِّ و الْإِنْسِ يَكُ جَا خَطَابِ رَا مَخْصُوصِ بْمُؤْمِنِينَ مِينْمَايِد (یا ایها المؤمنون) و اینجا که تخصیص بمؤمنین مینماید مثل اینکه است که بفرماید یا ایها المصدقون شما که گرویده‌اید و پیرو اسلام گردیده‌اید داخل گردید در ضیافتخانه ما (چنانچه از رسول اکرم است «ادعواکم الی ضیافه الله».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بقانون عربیت صیام مصدر از باب ثلاثی مجرد است مثل قیام و در لغت بمعنی امساک

صفحه : ۲۰۲

است و در عرف شرع در امساک مخصوصی استعمال شده یعنی امساک در وقت معین باندازه معین از چیزهای معین.

كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ از پیمبران و امم آنها، در تفسیر مجمع البیان مینویسد در اینجا چند قول است:

۱- روزه‌ای که بر ما واجب گردانیده تشبیه نموده بروزه‌ای که بر امم پیش از ما واجب بوده و تشبیه از جهت وقت و عدد نیست بلکه از جهت اصل تشریح و وجوب روزه است. «ابی مسلم و جبائی» ۲- بر ما روزه ماه رمضان واجب شد چنانچه بر نصاری واجب بود و آنها ماه رمضان در هر وقت واقع بود در زمستان و تابستان روزه می‌داشتند بعد روزه را تخصیص دادند بایام ربیع و در عدد زیاد کردند. «شعبی و حسن» لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وجوب روزه برای اینکه است که شاید شما متقی و پرهیزکار گردید. جبائی و بعضی دیگر از مفسرین گفته‌اند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی تا آنکه قلب شما رقیق و لطیف گردد و بتوانید از معاصی خودداری نمائید.

و بروایت هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام سؤال میکنند از حکمت روزه پاسخ فرموده «روزه واجب شد برای اینکه غنی و فقیر یکسان باشند و اغنیاء الم گرسنگی را بچشند و بفقیر ترحم نمایند. «پایان» گویا خطاب بمؤمنین است که برای شما نوشته شده امساک نمودن و خودداری کردن از پیروی شهوات نفسانی که در مدت معدودی جلو شهوات خود را بگیرید شاید باین وسیله دارای تقوی گردید و با ملائکه علوین آشنا شوید زیرا اگر پرده طبیعت جلو نفس ناطقه بشر را نگیرد شأنت آن را دارد که از مرتبه طبیعت بالا رود و بمقام روحانین واصل گردد.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند روزه سه درجه و سه مرتبه دارد: روزه عوام

صفحه: ۲۰۳

روزه خاص، روزه خاص الخاص، روزه عوام فقط امساک نمودن است در طول نهار با قصد معین و خودداری نمودن از آنچه در شرع مطهر منع نموده و آن را مبطل روزه قرار داده، روزه خواص امساک نمودن از همان امور معین است باضافه از هر چه عمل آن منافی با تقوی است از دیدنیها و شنیدنیها و غیر آن، و روزه خاص الخاص امساک مما سوی الله است یعنی خودداری نمودن از همم دنی و افکار دنیوی و قلب خود را بازداشتن از هر چه غیر خداست بالکلیه از امور دنیا مگر اینکه تهیه و مقدمه برای انجام دادن امر دین و توشه آخرت باشد.

روزه زبان نگاه‌داری آن است از دروغ، فحش، تهمت، غیبت و امثال اینها، روزه چشم خودداری نمودن از نظر ناروا کردن بغیر محارم و بآنچه ممنوع است نظر نمودن بآن، روزه گوش خودداری نمودن از استماع آنچه نهی شده از غنا و غیبت و امثال آن، و روزه نفس عبارت از ترک آرزو و آمال دنیوی و ترک شهوات نفسانی است، روزه قلب تخلیه آن است از محبت دنیا و زینت آن روزه روح تخلیه آن است از آرزوی نعمتهای اخروی، روزه سر قطع نظر نمودن بغیر خدا یعنی باز داشتن روح و روان از آنچه غیر اوست.

أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ چون خداوند امت اسلامی را بامت وسط معرفی نموده آنجا که فرموده لتكونوا أُمَّةً وَسَطًا اینکه است که در مقررات و قوانین حد وسط را مراعات نموده که نه مایل بطرف افراط باشد و نه مایل بطرف تفریط نه چنان در شهوات نفسانی فرو روند مثل حیوانات که بجز خوردن و پیروی شهوات چیز دیگری نمیدانند و در نتیجه روح و روان خود را کدر و تاریک گردانند، و نه مثل مرتاضین که بقدری بر خود تنگ گیرند که بدن را ضعیف و ناتوان گردانند هیچیک از اینکه دو طریق درست بنظر نمی‌آید زیرا که روح و بدن در هم تأثیر کامل دارند اگر بدن ضعیف و ناتوان گردد و مریض شود بروح لطمه کلی وارد می‌آید، و نیز اگر روح فعالیت خود را انجام ندهد و خود را از اسارت شهوات آزاد ننماید آن وقت روح که حقیقت انسانی و سلطان بدن است ضعیف

میگردد

صفحه : ۲۰۴

و بر انجام دادن وظیفه خود دیگر قدرت ندارد.

حد وسط همان تعلیمات قرآنی است که در روزه‌های معینی مثل ماه رمضان روزه را فرض و واجب نموده که حد اقل امساک نمودن است از بعض چیزهای طبیعی در ایام معدودی مثل خوردن و آشامیدن و جماع نمودن و خودداری نمودن از پاره‌ای از چیزهای دیگر از آنچه در شرع منور در روزه ماه رمضان دستور فرموده و اینکه اندازه را حد و جوب قرار داده لکن زیاد بر اینکه را در روزه‌های دیگر خصوصاً در ماه رجب و شعبان و ایام ذی الحجه روزه آن را مستحب گردانیده بلکه بهتر اینکه است که انسان در تمام اوقات در خوردن و آشامیدن و باقی حظوظات طبیعی باندازه‌ای جلو نفس خود را بگیرد تا آنکه صفای قلب پیدا کند و قدری از شهوات نفسانی وی کاهیده گردد.

«اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

تهی از علم و معرفتی که پری از طعام تا بینی»

«سعدی» فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ چون در شریعت اسلام حفظ سلامتی بدن خیلی اهمیت دارد و بایستی چنین باشد زیرا که بدن مرکوب روح است و باید بار او را بمنزلی که برای وی مهیا شده برساند اگر انسان مریض و ناتوان باشد چگونه تواند در عبادت کوشش نماید و در تحصیل علم و معرفت برآید و بسعادت نائل گردد اینکه است که دستور رسیده کسی که مریض باشد بطوری که روزه اندک‌زیانی بوی رساند، یا در سفر باشد که در سفر مشقت روزه زیادتر است در اینکه دو موقع بایستی افطار نماید و در روزهای دیگر تلافی کند که هم از ضرر و مشقت محفوظ ماند و هم از فوائد روزه محروم نگردد. وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهِ فِدْيَةٌ طَعَامِ مَسْكِينٍ بسیاری از مفسرین گویند ها در «یطیقونه» راجع بصوم است و چنین تفسیر کرده‌اند کسی که طاقت روزه را دارد مخیر است بین روزه داشتن یا فدیة دادن بمدی از طعام در

صفحه : ۲۰۵

ابتدای اسلام برای سهولت دستور اینطور بود، بعد از آن اینکه حکم نسخ گردید و روزه معین شد بقوله تعالی فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ و در تفسیر یطیقونه سه قول است:

۱- برای کسانی که طاقت روزه دارند مخیرند بین روزه گرفتن و فدیة دادن و روزه گرفتن بهتر است. «ابن عباس و شعبی» ۲- مقصود از آنهایی که طاقت ندارند زندهای حامله و شیرده و اشخاص پیر است پس از آن حکم نسبت بحامله و مرضعه نسخ گردید. «حسن و عطا» ۳- یطیقونه، کسی که طوری گردد که طاقت روزه نداشته باشد و بنا بر اینکه معنی آیه نسخ نشده.

و بعضی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده که در معنی آیه که فرموده «کسانی که طاقت روزه دارند لکن برای پیری یا عطش یا شبه آن نتوانند روزه بگیرند عوض هر روزی بایستی یک مدی از طعام بدهند.

و نیز علی بن ابراهیم از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرموده وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهِ فِدْيَةٌ یعنی کسی که در ماه رمضان مریض شد و افطار کرد پس از آن وی را بهبودی حاصل گردید و ماه رمضان دیگر رسید و قضا نکرد بایستی قضای روزه را بگیرد و برای هر روزی مدی از طعام تصدق نماید. «طبرسی» فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ بَا اینکه فدیة دادن و انفاق نمودن عمل خوبی است لکن روزه گرفتن بهتر است برای شما اگر فائده روزه داشتن و امساک کردن را

میدانستید اینکه حکم در موقعی بوده که مؤمنین مخیر بودند بین روزه گرفتن و فدیة دادن اما پس از آنکه حکم تخیر نسخ گردید و روزه گرفتن برای اشخاص توانا تعیین گردید دیگر روا نیست روزه را تبدیل نمود بانفاق و ظاهراً حکم تخیر مورد پیدا نمی‌کند زیرا برای آدم مکلف سالمی که مسافر نباشد معین است روزه گرفتن و برای مریض و مسافر معین است افطار و فدیة دادن اگر قضا نکنند مگر راجع بزن پیر و مرد پیر که ممکن است آیه را تخصیص دهیم در

صفحه : ۲۰۶

مورد آنها که اگر روزه برای آنها مشقت آور باشد بتوانند عوض روزه هر روزی مدی از طعام انفاق نمایند و اگر با مشقت و ضعف پیری روزه بگیرند برای آنان بهتر است.

و ممکن است گفته شود اینکه جمله اخیر آیه در مقام تأسیس حکم نیست بلکه در مقام فضیلت روزه است که با اینکه انفاق و بذل مال عمل بسیار نیکی است روزه و امساک نمودن از مشتهیات نفسانی رجحان دارد بر بذل مال.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ اُولَ بَطُورِ اجْمَالِ گوشزد مؤمنین مینماید که حکم روزه برای شما تأسیس شده چنانچه بر پیمبران سابق برین و تابعین آنها نیز قانون روزه مقرر بوده. پس از اینکه در آیه اخیر تفصیل میدهد چگونگی روزه را که بایستی در چه اوقاتی روزه گرفت و وظائف روزه‌دار چیست.

اینکه است که مدت روزه داشتن را ماه رمضان مقرر میدارد و اشاره بفضیلت اینکه ماه دارد قوله تعالی الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ نزول فرود آمدن چیزی را گویند که از مرتبه عالی تنزل نموده بمرتبه دانی و فرق است بین نزول و انزال که نزول فرود آمدن شیء است دفعه و انزال فرود آمدن شیء است بتدریج و راجع بفرود آمدن قرآن بهر دو قسم در کلام الله اشاره دارد مثل همین آیه و امثال آن دلالت دارد که قرآن دفعه بر رسول الله فرود آمده و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا که اینکه آیه دلالت دارد که قرآن بتدریج نازل گردیده و بظاهر اینکه دو آیه با هم تنافی دارد و برای رفع تنافی بعضی گفته‌اند نظر بعض روایات قرآن اول در آسمان دنیا نازل گردید و بعد بتدریج در مدت بیست و سه سال آیه آیه فرود آمده و بعضی گفته‌اند مقصود از نزول قرآن آن اول آیه‌ای بود که در ماه رمضان نازل گردید نه تمام قرآن و ممکن است گفته شود قرآن در شب قدر یک دفعه بقلب مبارک فرود آمده بدون واسطه و بعد بتدریج هر وقتی در موقع خود بتوسط جبرئیل حضرتش مأمور گردیده که آیه آیه بر مردم تبلیغ نماید زیرا که عالم معنی و باطن عالم جمع است و عالم حس و ظاهر عالم تفرقه و جدایی است پس گوئیم قرآن باعتبار حقیقت که از عالم ذکر حکیم است

صفحه : ۲۰۷

یک دفعه بر قلب مبارک پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد در عالم ظاهر چون عالم تفرقه است باین اعتبار آیه آیه بتدریج بر بدن مبارک فرود آمده پس باین اعتبار آیات با هم جمع میشود ماه مبارک رمضان ماهی است که قرآن که کتاب آسمانی و کلام سبحانی است از معدن فیض رحمانی فرود آمده و طریق هدایت و سعادت بشر را بنیکوتر بیانی و ملیح‌ترین و شیرین‌ترین گفتاری ارائه میدهد چنین کتاب جامعی در اینکه ماه فرود آمده و آن را قرآنش نامیده‌اند نظر به اینکه جامع و منظوم تمامی دستورات و قوانین جامعه بشری است و فرقانش گویند نظر به اینکه جدا کننده بین حق و باطل است.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ پس از شما کسی که ماه رمضان را مشاهده نموده یعنی بطور قطع و یقین دانست که داخل ماه رمضان گردیده موظف است که حتما روزه بگیرد و اینکه حکم عمومی قطعی است که تمام افراد بالغ عاقل سالم حاضر در موقع مشاهده ماه بایستی روزه بگیرند مگر اشخاصی که در اینکه آیه و آیات دیگر استثناء گردیده‌اند و از حکم عموم خارج شده‌اند، و

مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ و کسانی که در اینکه آیه از حکم روزه خارج گردیده‌اند عده‌ای از افراد مکلفین میباشند ۱- مریض است، ۲- مسافر، ۳- شیخ و شیخه و غیر اینها که از عموم خارج گردیده‌اند و فقهاء در کتب فقهیه حدّ مرض را معین نموده‌اند که آن مرضی که افطار واجب می‌گردد آن مرضی است که بروزه داشتن بر شدت آن افزوده شود یا طولانی گردد یا اصلاً در مورد مرض واقع شود که روزه باعث تولید مرض شود که در چنین مواردی بایستی بحکم قرآن افطار نمود و حد سفر و مسافر که چه مسافری و در چه سفری بایست افطار نمود آن را نیز در کتب فقهیه فقهاء عنوان نموده‌اند و همچنین باقی افرادی که از روزه معافند آن را نیز محدود نموده‌اند اینجا جای بیان آن نیست.

صفحه : ۲۰۸

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ در عسر و يسر گویند ابو جعفر یزید بن قعقاع در همه جای قرآن سین را حرکت داده عسر و يسر خوانده و باقی قراء سین را ساکن نموده‌اند.

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ بَعْضَى لَتَكْمَلُوا بتشدید میم قرائت کرده‌اند و باقی بتخفیف میم و بین علمای تفسیر گفتگو است که آیا واو (و) لتکملوا که واو عطف است عطف بکجاست و لام آن که لام تعلیل است متعلق بکجاست و غرض چیست (فراء) گفته که لام متعلق بمحذوف است و در معنی چنین است که اینکه حکم را مشروع نمودند برای آنکه عدد را تمام کنید مثل اینکه خداوند در حکایت حضرت موسی فرموده وَكَذَلِكَ نُرِي إِبراهيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَليكونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ یعنی بابراهم ملکوت آسمان و زمین را نشان دادیم برای اینکه از جمله یقین کنندگان باشد، و زجاج گفته «و لتکملوا» عطف بآیه جلو است و معنی آیه چنین است که خداوند برای شما آسانی اراده نموده و سختی و زحمت اراده ننموده و اراده يسر و نفی عسر برای اینکه است که کار برای شما آسان گردد و عدد ماه را تمام بدانید پس بنا بر معنی اول فعل متعلق بمحذوف است و بنا بر قول ثانی فعل متعلق بخود جمله است و نیز در اینکه مقصود از عدد چیست دو قول است:

۱- مقصود عدد ماه رمضان است.

۲- مقصود عدد ایامی است که در مرض یا مسافرت افطار شده که بایستی عدد را نگاه داشت تا قضاء کنید.

وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ در اینجا نیز دو قول گفته‌اند قولی اینکه است که برای اینکه خداوند شما را هدایت نموده بدین اسلام و موفق گردانیده شما را بروزه گرفتن که صفای قلب شما در آن است بایستی خدا را بعظمت و جلال و بزرگی ستایش نمایید.

قول دیگر مقصود از «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ» تکبیر نماز عید است که در روز عید بگویند

صفحه : ۲۰۹

«اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ لا اله الا الله و الله اكبر و لله الحمد على ما هدانا و له الشكر على ما اولانا».

بزرگوار خدای رحمن و رحیمی که مکرر در کتاب کریم بتوسط پیمبر رحمت خود اعلان مینماید که من نسبت ببندگان خود رءوف و مهربانم اگر حکمی میکنم برای سعادت آنان است اگر منعی میکنم برای رفع ضرر ایشان است در جایی گوید ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «۱» سوره مائده آیه ۹ و مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ «۲» سوره نساء آیه ۳۱.

آری عالم خلقت و تمامی موجودات که گل سرسبد آن وجود انسانی است جز ظهور رحمت حق تعالی چیز دیگری نیست عالم وجود همان تظاهرات فیض منبسط سبحانی و نمایش رحمت واسعه صمدانی است فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا آثار شیء بعینه ظهور وی است و وجود موجودات بعینه فیض حق تعالی و ظهور رحمت اوست. خلاصه- در فضیلت ماه رمضان از طرف پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین بقدری اخبار و احادیث رسیده که زبان عاجز از گفتار و قلم قاصر از بیان است چنانچه گفته‌اند اینکه ماه ماه قرآن و ماه ایمان است و ماهی است که قبول میشود در آن صدقات و نازل میگردد در آن برکات و گفته‌اند ماه رمضان در ماهها مثل قلب است در بدن و مثل انبیاء مانند در بین مردم. بروایت سلمان فارسی چون روز آخر شعبان شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی انشاء فرمود پس خطاب بمردم نمود که ایها الناس بر شما

(۱) خدا اراده نکرده که شما را بمشقت و زحمت اندازد لکن مراد او اینکه است که شما را طاهر گرداند (و اراده نموده ظلم و تعدی نماید ببندگان خود)
 (۲) خدا میخواهد برای شما بیان کند (آنچه را که خیر و سعادت شما در آن است) و راه نمایی کند شما را بسنن و طریق کسانی که پیش از شما بودند و توبه شما را بپذیرد.

صفحه : ۲۱۰

وارد شد بزرگ ماهی ماه مبارک رمضان ماهی است که در آن شبی است که بهتر از هزار ماهست ای مردم چه ماه بزرگی بر شما سایه افکنده بزرگ ماهی است که خداوند روزهاش را واجب و نماز شبش را مستحب گردانیده تا آنجا که میفرماید ماهی است که اولش رحمت و وسطش مغفرت و آخرش آزادی از آتش جهنم است تا آخر حدیث که مفصل است.

صفحه : ۲۱۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]

اشاره

وَ إِذَا سَأَلْتَهُ عِبَادِي عَنِّي فَبِأَنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِبِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُمْ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷) وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَيْجِ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

ترجمه:

و هر گاه سؤال کنند از تو بنده گان من از من بدانند که من نزدیکم و اجابت میکنم دعوت هر کسی که مرا بخواند پس باید دعوت مرا اجابت نمایند و هر آینه باید ایمان آورند بمن شاید براه سعادت ارشاد یابند،

برای شما مسلمانان حلال گردید که در شبهای روزه نزدیکی کنید با زنهای خود آنها بمنزله لباسند برای شما و شما نیز بمنزله لباسید برای آنها و چون خدا میدانست که نفسهای شما خیانتکار است (و اگر غیر از اینکه باشد در گناه می‌افتید) پس از شما پذیرفت و در گذشت و حکم نمود که مباشرت نمائید با زنهای خود و پیروی کنید آنچه را که خداوند برای شما

صفحه : ۲۱۲

نوشته و حکم نموده (و در شب ماه رمضان) بخورید و بیاشامید تا وقتی که برای شما ظاهر و هویدا گردد خط سفیدی (فجر صادق) از خط سیاهی شب پس از آن روزه را پایان رسانید تا شب و نیز باید مباشرت با زنهای خود نکنید در حالی که در مسجد معتکف باشید و اینکه احکامی که گفته شد حدود خدا است البته خلاف نوزید و بمخالفت نزدیک نگردید اینچنین خداوند ظاهر میگرداند آیات احکام خود را که شاید شما پرهیزکار گردید مال یکدیگر را باطل نخورید و کار را بمحاکمه قاضیان (جور) نیافکنید تا اینکه بعضی از شما مالهای مردم را بناحق نخورید در صورتی که شما میدانید (که اینکه عمل گناه است و روا نیست)، ای پیغمبر از تو سؤال میکنند که سبب بدر و هلال شدن ماه چیست بگو که در آن نشانی وقتهاست برای عبادت و حج و معاملات مردم و نیکی اینکه نیست از پشت خانه داخل گردید بلکه نیکی اینکه است که تقوی و پرهیزکار باشید و هر کاری را از راه آن و درب آن وارد گردید و از خدا بترسید و تقوی پیشه خود نمائید شاید رستگار گردید.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ بِرَوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ شَأْنُ نَزُولِ آيَةِ چنين است که يهوديان گفتند يا محمد از اینجا تا آسمان پانصد سال راه است و هر آسمانی تا آسمان دیگر پانصد سال راه است پس خدا چگونه دعای ما را می‌شنود اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که من نزدیکم و بعد مکانی ندارم.

و نیز بروایت حسن بصری سبب نزول آیه چنين بود که مردی آمد و گفت یا رسول الله آیا پروردگار ما نزدیک است که با او مناجات کنیم و او را آهسته بخوانیم یا دور است که با آواز بلندش بخوانیم ای... U... آیه فرود آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی بندگان من از تو سؤال کنند از من بگو بایشان که من نزدیکم و اجابت میکنم دعوت هر دعوت کننده‌ای را.

صفحه : ۲۱۳

و چنانچه معلوم و میرهن است نخستین از شرائط ایمان اینکه است که از طریق برهان قطعی دانسته شود که خداوند مجرد از ماده و مادیات و منزله از جسم و جسمانیات است تا اینکه قرب و بعد مکانی در باره او صدق کند زیرا که مکان داشتن از لوازم مادیات است موجود مجرد قرب و بعد مکانی ندارد پس نزدیک بودن او نه از حیث مکان است بلکه از جهت احاطه علمی و قیومیت اوست چنانچه فرمود هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ که اینکه معیت قیومیت است که قوام تمام موجودات بقیومیت اوست که فرموده (هو اقرب الیکم من جبل الوریث) که من نزدیکترم بشما از رگ گردن شما در تفسیر تنطوی راجع بچگونگی حق تعالی نسبت بهر کس بیانی دارد خلاصه آن را ترجمه میکنم:

چنین گوید نظر کن بهیکل و جسم خودت بین چگونه دستت بقوه لامسه مواد صلبه را لمس میکند و زبان تو بقوه ذائقه اجزاء لطیفی که در ماده است میچشد و دماغ تو بقوه شامه اجزاء لطیفی که از مادیات پراکنده شده و آن اجزایی است لطیف‌تر از اجزایی که بذائقه درک میشود استشمام مینماید و گوش تو بقوه سامعه امواج هوا که از فشردگی اجسام پدید می‌گردد میشوند و چشم تو بقوه باصره نظر میکند بنور که لطیف‌تر از ماده بلکه اصل ماده و تکون ماده از نور است و نظر کن بعقل خود که بالاترین مشاعر تو است که ما فوق ماده را ادراک مینماید و ما فوق ماده آن عالم الهی روحانی است و ارواح ما متصل بعالم روحانی است اتصال عقلی نه حسی، معنوی نه جسمانی، و چنانچه هر حاسه‌ای متصل میگردد بآنچه حس نموده باتصالیه که مناسب اوست مثل لمس، شم، بصر، همین طور نفوس متصل میگردد بعالم روحی اعلی و آن «إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى» اینکه است معنی قوله تعالی «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» پس مقصود قرب معنوی است نه حسی و خداوند منزله و مقدس است از ماده متعالی است از نور و همین است سر قوله تعالی «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و قوله علیه السلام «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

پس عقول ما نسبت بعالم روحی الهی بمنزله چشم است از نور و بمنزله گوش است نسبت بمسموعات و بمنزله حاسه شم است نسبت بمسموعات و لکن

صفحه: ۲۱۴

چون اکثر مردم در طبیعیات فرو رفته‌اند و ماده بر آنها احاطه نموده اینست که در بسیاری اوقات معلوماتی از جانب خدا بر آنها افاضه میگردد لکن معلومات آنها مخلوط میگردد باوهم، و عقل و منطق میزان قرار داده شده که حق از باطل جدا شود و صحیح نیست اجابت مگر وقتی که قلب توجه کامل نماید بحق و نیز مشروط باین است که بین سائل و مطلوبش مناسبت باشد و اگر بین طالب و مطلوبش مناسبتی باشد و توجه کند بقلبش توجه تام پس از آن بطریق عقل در مقام عمل بر آید البته مطلوبش را مییابد چنانچه حق تعالی فرموده «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» «پایان» و از بعضی عرفا است که قرب و بعد چهار مرتبه دارد لکن عقل بیشتر از سه مرتبه آن را نتواند فهم کند قرب زمانی، قرب مکانی، قرب عقلی، قرب مکانی مثل اینکه گوئیم قمر بما نزدیکتر است از مشتری زیرا که قمر در آسمان اول است و مشتری در آسمان ششم قرب زمانی مثل اینکه گوئیم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بما نزدیکتر است از عیسی قرب عقلی مثل اینکه گوئیم علمای امت نزدیکترند بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از بنی امیه و لو آنکه بنی امیه از جهت زمان و مکان نزدیکتر بودند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه قسم از بعد و قرب اوصاف ملکوت بود اما قرب آفریدگار تعالی شأنه بهر موجودی و سر و هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ جز عارف صاحب بصیرت نداند و اینکه مرتبه چهارم قرب است و اینکه است که از حسین حلاج نقل میکنند که در وقت صلاة میگفت «اللهم انت المتجلی من کل و المتخلی عن کل جهة» و چون جلالت اینکه قرب بر عارف سایه افکند از مضیق زمان و منجیق مکان بیرون رفتن از خواص اینطور است و تا شخص از زمان و مکان بیرون نشود طیران او بازل منصور نگردد و اینجا بدایت عالم لا زمان را ازل گویند یا مَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (۱) سوره الرحمن آیه ۳۳.

(۱) ای جماعت جن و بشر اگر توانا هستید که عروج کنید باطراف آسمانها و زمین عروج کنید لکن نتوانید مگر وقتی که سلطنت و استیلائی پیدا نمائید. شاید مقصود از نفوذ عروج روحانی باشد. [...]

صفحه : ۲۱۵

و همچنین در ادراک طی زمان و سرّ قیامت و حشر اجساد و ادراک حقایق و کمال نشاء ثانیه و کمال ایمان بطور نبوت و اعتراف بعجز ادراک غوامض معارف و فهم سایر رموز و اشارات انبیاء از خواص اینکه طور است و همچنین ظهور سلطان عشق و عزت و عزلت و خلوات و مرارات در وصال و فراق از خواص اینکه طور است.

«عقل در کوی عشق ره نبرد تو از اینکه کور چشم چشم مدار»
و اینکه مرتبه از خواص آدمیان است ملائکه را از آن نصیبی نیست چه خطاب یحبهم و یحبونه بانسان است.

«اینکه راه طریقت نه پبای عقلست
خاک قدم عشق و رای عقلست»

«سرّی که فرشته زان بیخبر است ای احمق بی عقل چه جای عقلست»
راه عقل و علم تالِب دریای عشق بیش نیست بعد از آن حیرت و بی‌نشانی است

«کس می ندهد ز تو نشانی اینکه است نشان بی‌نشانی»
عجائب اینطور را نهایت نیست و احوال آن جز بسلوک معلوم نگردد و سلوک را غالباً بحکم اجراء ازل شرط جذبّه است نه آنکه علی القطع هر که طلب کند بیابد یا هر که سلوک کند بمقصود رسد.

«غواصان را اگر چه سیمی نبود در هر قدمی در یتیمی نبود»

«در عمر بنا در آن چنانی افتد
وان دولت هر سیه کلیمی نبود»
«پایان» أُجِيبَ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانَ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِيْ وَلْيُؤْمِنُوا بِيْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند از اینکه آیه هفت نکته توان استخراج نمود:

۱- اساس اینکه آیه و جملات آن بصیغه فعل متکلم بنا شده مثل «عن عبادی، اجیب، فلیستجیبوا لی، و لیؤمنوا بی» و اینکه طور کلام دلالت دارد بر کمال عنایت.

۲- اینکه فرموده عبادی و نفرموده «الناس» و آنچه شبیه بآن است که آنهم دلالت بر مزید عنایت دارد.

۳- حذف واسطه در جواب زیرا که روی قاعده بایستی کلام چنین باشد «که

صفحه : ۲۱۶

وقتی از تو از من سؤال میکنند بگو من نزدیکم و نیاوردن کلمه «قال» نیز مزید عنایت را میرساند.

۴- کلام را مؤکد نموده «بان» که محققاً من اجابت میکنم.

۵- عبادی صفت عبد است که دلالت واضح دارد بر ثبوت قرب و دوام آن.

۶- فلیستجیوا لی فعل مضارع و برای دوام فعل و تجدد آرند و چنین می‌رساند که هر وقت خدا را بخوانید اجابت مینماید.
 ۷- مقید نموده اجابت را بزمان خواندن و دعا کردن بقوله إذا دَعَانِ یعنی هر وقت بنده من مرا بخواند اجابت میکنم او را اینکه جمله دلالت واضح دارد که دعا کردن و اجابت نمودن حق تعالی مشروط بشرطی و مقید بزمانی و مکانی و شخص معینی نیست هر کس که از طریق بندگی و عبودیت خدا را بخواند دعای وی مقرون باجابت است.
 پس اینکه هفت نکته در آیه اهمیت در دعا و عموم اجابت را می‌رساند. «پایان»

راجع بدعاء و طلب کردن حوائج ممکن است سؤالاتی پیش آید

۱- دلیل بر مشروعیت دعا چیست. ۲- چه حکمت و فائده بر دعا مرتب میگردد. ۳- آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گشته واقع خواهد شد و قضای الهی تغییرپذیر نیست پس دعا کردن و طلب نمودن لغو و بی‌فائده است ۴- وعده خدایی تخلف ندارد که فرموده ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ پس علت چیست که در بسیاری اوقات در دعاء اثر اجابت پدید نمیگردد. ۵- آنچه واقع شده و میشود خواه موافق میل انسان باشد یا نباشد از روی حکمت و نظام عالم و مصلحت خصوصی انجام میگیرد بلکه آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گردیده و در لوح محفوظ ثبت شده واقع است و تخلف پذیر نمیشود پس معقول نیست که ما مأمور گردیم که بر خلاف آنچه حکمت بر آن جاری شده که بالاخره بر ضرر خودمان تمام میشود از روی نفهمیدگی و ندانستگی از خدا بطلبیم.

صفحه : ۲۱۷

پاسخ سؤال اول

دلیل بر مشروعیت دعا از آیات قرآنی و احادیث بسیار است بطوری که از متواترات بشمار میرود مثل همین آیه که در مقام توضیح آن میباشیم و قوله تعالی ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ سوره مؤمن آیه ۶۱. قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ سوره اعراف آیه ۵۳ قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ سوره فرقان آیه ۷۷ و غیر اینها از آیات دیگر که امر مینماید بدعا.

و اخبار در اینکه خصوص از طرف سنی و شیعه بسیار رسیده در کتاب کافی زراره از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند که «آنجایی که خدای عز و جل میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ مقصود از عبادت در اینجا دعاء است.

و نیز در کافی است که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام سؤال میکند چه عبادتی بهتر است فرمود «نیست چیزی نزد حق تعالی بهتر از اینکه از او سؤال شود از آنچه نزد اوست و مبعوض‌ترین مردم نزد حق تعالی کسی است که تکبر کند و از خدا چیزی سؤال نکند» و غیر اینها از اخبار و احادیث در فضیلت دعا و طلب حوائج از قاضی الحاجات بسیار است که برای اختصار بناچار از تفصیل آن خودداری نمودیم.

پاسخ سؤال دوم

نتیجه دعاء و آثاری که بر دعا مترتب میگردد بسیار است و از آیات قرآنی توان بعضی از خواص و آثار آن را بدست آورد مثل اینکه اجابت را مقرون بدعاء نموده ادعونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ وقتی اجابت می‌شوید که مرا بخوانید، و دیگر قرب بحق تعالی و نزدیکی بمقام قدس احدی را بر دعا متفرع گردانیده إِذَا سَأَلْتَهُ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ. لکن در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد آنجا که فرموده من اجابت میکنم دعوت خواننده را وقتی که مرا بخواند یعنی وقتی که خواننده از روی حقیقت و شناسایی مرا بخواند

صفحه : ۲۱۸

دیلمی در ارشاد القلوب از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که استجاب دعا مشروط بچهار شرط است: اول- احضار نیت یعنی هنگام دعا توجه بحق تعالی نماید. دوم- اخلاص و پاکی سریره. سوم- معرفت مسئول که آن کسی را که میخوانید بشناسید. چهارم- انصاف در مسئلت یعنی در طلب از حد خود زیاده‌روی ننماید. و از اینکه حدیث و کلمه اذا دعان چنین بر می‌آید که هر کس معرفتش بمقام الوهیت کامل تر و توجهش بحق تعالی بیشتر اجابت دعایش سریعتر است.

آری عِدِمُ الْمَعْرِفَةِ دَاعِي حَقِّ نَيْسْت تَا اَيْنَكِه دَعْوَتْس مَتَضَمَّن اِجَابَت بَاشَد وَ نِيْز هِنْكَام دَعَا مَتَوَجَّه بَخْدَا نَيْسْت بَلَكِه بَهْمَان صَوْر خِيَالِي خُود تَوَجَّه دَارَد وَ گَمَان مِيْكَنَد خْدَا رَا مِيْخْوَانَد وَ اَيْنَكِه فَرْمُودِه اِدْعُوْنِي يَعْني مَرَا بَخْوَانِيْد تَا اِجَابَت كَنَم وَ كَسِي كِه اُو رَا نَشْنَاَسَد چَكُوْنِه مَمْكَن اَسْت اُو رَا بَخْوَانَد هَر كَز مَمْكَن نَيْسْت، مَگَر اَيْنَكِه دَاخِل دَر مَضْطَرِيْن كَرْدَد كِه خْدَاوْنَد وَعْدِه اِجَابَت بَأَنْهَا دَاَدَه اَمَّن يُجِيبُه الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ كِه مَمْكَن اَسْت اِضْطِرَار سَبَب اِجَابَت كَرْدَد وَ شَائِد مَقْصُود اَز قَوْلِه عَلِيَه السَّلَام دَر رَوَايَت دِيْلَمِي (انصاف در مسئلت) اَيْنَكِه بَاشَد كِه بَايَسْت دَاعِي دَر اَنچِه طَلَب مِيْكَنَد مَنَاسَب حَالَش بَاشَد وَ بِيْن اُو وَ مَطْلُوبَش اِرْتِبَاطِي مَوْجُود بَاشَد وَ چِيْز بِي مَنَاسَبِي كِه بَا نِظَام وَجُود شَخْصِي وِي يَا نِظَام كَلِيَه عَالَم مَنَافِي بَاشَد طَلَب نَمَايَد كِه اَلْتِه بَا اِجَابَت مَقْرُون نَخْوَاهَد شَد مَثَل اَيْنَكِه بَدُون تَحْصِيْل دَعَا كَنَد اَز عِلْمَاي نَمْرِه اَوَّل كَرْدَد، يَا بَدُون تَجْرِبِه وَ عَمَل بَخْوَاهَد مَخْتَرَع شُود يَا بَدُون بَذَر پَاشِيْدَن وَ اَعْمَال كِشَاوْرزِي بَخْوَاهَد حَاصِلِي بَدَسْت اَرْد وَ اِمْتَال اَيْنْهَا اَز اَنچِه مَخَالَف نِظَام عَالَم بَشْمَار آيَد.

و پاسخ اعتراض که وقتی اسباب موجود شد دیگر حاجت بدعاء نیست بدون دعا و طلب نیز مسببات متفرع بر اسباب میگردد. گوئیم اینکه هایی که گمان میکنی اسبابند در واقع معدات و شرائطی بیش نیستند که حکمت الهی اقتضاء نموده که پس از فراهم شدن اینکه وسائل اثر بر آن مترتب گردد، سبب حقیقی برای ایجاد هر چیزی اراده و مشیت حق تعالی است چنانچه مکرر دیده شده بذر پاشیده میشود و آنچه بایستی در اعمال کشاورزی اعمال بشود بخوبی انجام

صفحه : ۲۱۹

داده میشود لکن آن طوری که انتظار میرود حاصل بدست نمی‌آید، و نیز میبینیم البته هر کس طالب معلوماتی گردید و دنبال تحصیل آن رفت مقصودش رسیدن بمرتبۀ عالی آن است و شاید بین هزاران طلبه یکی بمقصود نائل گردد. پس برای کسی که اندازه‌ای در اوضاع عالم تدبیر نماید بخوبی معلوم و واضح می‌گردد که جزء اخیر علت تامه که در واقع سبب حقیقی پیدایش موجودات است همان مشیت ازلی است و نتیجه دعا اگر بآنطوری که بایست با شرائطش واقع گردد برای حصول همان تعلق اراده الهی است که در بعضی امور حصول مطلوب مشروط بطلب است و فائده دعا منحصر ببرآمدن حاجت نیست. دعاء یکی از عبادات بلکه از بالاترین طاعات بشمار میرود اصلاً نماز که اینقدر در لسان شارع اهمیت دارد همان دعاء است با شرائط و آداب و هیأت مخصوصی که باعتبار اینکه خصوصیات وضع ثانوی پیدا نموده، و اگر در دعا هیچ فائده‌ای متصور نبود

مگر آنکه داعی داخل در سائلین محسوب میگردید در اهمیت دعا کافی بود چه جای آنکه چنانچه از آیات و اخبار برمی آید بنده در اثر دعا مورد نظر رحمت الهی و الطاف ربوبی واقع میگردد خطاب برسول اکرم (ص) است قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ^۱ و شاید یکی از اسرار مبتلی شدن انبیاء و اولیاء بمصیبات همین باشد که از خدا سؤال نمایند و از سائلین محسوب گردند و باین واسطه مزید بر قرب آنان گردد.

پاسخ سؤال سوم

که گویند آنچه قلم تقدیر بر آن جاری شده واقع خواهد گردید و قضای الهی تغییرپذیر نیست، گوئیم آری آن قضایی که تغییرپذیر نیست قضای حتمی است نه معلقی زیرا نظر بآیات و اخبار بسیار قضای الهی دو قسم است یکی قضای حتمی که البته واقع خواهد شد، و دیگر قضای معلقی که مشروط باموری است که بدون آن تحقق نپذیرد مثل اینکه چنین تقدیر شده که فلانی اگر صدقه بدهد یا صله رحم کند فلان مرض و بلاء از وی رفع میگردد و اگر نکند مبتلی گردد مثل اینکه در نظام عالم چنین مقرر شده کسی که مریض شد اگر معالجه کرد شفا می یابد و نیز کسی که دنبال کسب و کار رفت

(۱) خطاب پیغمبر اکرم است (بگو ب مردم اگر دعای شما نبود پروردگار من بشما اعتنایی نداشت)

صفحه : ۲۲۰

ربح میرد و کسی که تنبلی کرد زیان میبرد و ناموس خلقت بر اینکه منوال قرار گرفته که مسیبات را معلق بر اسباب نموده یعنی برای هر چیزی سببی است که بایستی در حصول مطلوب مراعات آن گردد خلاصه دعاء یکی از اسبابی بشمار آید که برآمدن حاجت در جایی که مشیت حتمی الهی بر خلاف آن حکمفرما نباشد مترتب بر آن میگردد.

و اخبار و احادیث بسیاری نیز در اینکه خصوص رسیده در کتاب کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که بمیسر فرمود «ای میسر دعاء کن و نگو کار گذشته و آنچه باید بشود تقدیر شده و میشود، نزد خدای تعالی منزلتی است که کسی بآن نمیرسد مگر بسؤال و کسی که دهن خود را ببندد و طلب نکند چیزی بوی عطا نمیشود ای میسر نیست دری که زده شود مگر اینکه باز میشود.»

و نیز ممکن نیست حکیم مطلق امر نماید بچیزی که فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد پس از همان امر بدعاء و وعده اجابت توان استفاده نمود که بعضی از امور معلق بدعا و طلب است.

پاسخ سؤال چهارم

آری چنین است وعده الهی تخلف پذیر نیست هر کس او را بخواند وی را می پذیرد و مینوازد یعنی وقتی انسان روی دل بطرف حق آورد و دست نیازمندی بدامن کرم او زند بکلی وی را مایوس نخواهد نمود، لکن اولاً اجابت غیر از بر آمدن حاجت است، زیرا نظر بدلالات آیات و اخبار و قوله تعالی أَسْتَجِبْ مقصود از استجابت اینکه است که وقتی بنده روی دل بسوی بی نیاز مطلق گردانید و بزبان نیازمندی از وی طلب نمود او نیز بلطف و کرم خداوندیش او را میپذیرد و جواب میدهد، لکن عطای مسئول وی تفضل دیگری است که منوط بمصلحت و حکمت است.

و ثانیاً دعاء آداب و شرائطی دارد از انتخاب نمودن وقت و مکان و غذای حلال و غیر اینها که بسیار است و در کتب ادعیه ضبط نموده‌اند که کمتر کسی موفق می‌گردد بمراعات آن خلاصه شاید مقصود از امر بدعا و ترغیب و تحریص و تشویق بر آن توجه بحق

صفحه : ۲۲۱

تعالی و اقبال بسوی کرم و رحمت او باشد تا آنکه باین وسیله داعی حق بمقام قرب یزیدی نائل گردد و از زلال آب معرفت و محبت او قطره‌ای بجگر خشک وی برسد و منزلت و مقامی نزد کردگار عالم پیدا نماید، زیرا دعاء عبارت از توجه بمعبود است و طلب حاجت متفرع بر اوست و اجابت از خواص و آثار آن بشمار می‌رود، و کسی که خدا را نشناسد چگونه ممکن است هنگام دعاء توجه باو داشته باشد تا آنکه او را بخواند و از او طلب کند و ملتجی بکرم او گردد.

و از جمله آثار دعا اینکه است که وقتی عارف با قلب تصفیه شده پاک از آلائش طبیعت که خالی باشد از کثافات نفسانی و اخلاقی و با عزم راسخ با تمام قوی و مشاعر رو کند بحق خداوند نیز رو میکند باو و قلب او را باز میگرداند و بوی قوت و شوکت و عظمتی افاضه مینماید که بر ما دون خود غالب می‌گردد آن وقت بآن قوت و شوکتی که خداوند بوی کرامت نموده در ما دون خود باذن حق تعالی تأثیر مینماید و بعضی از حوادث منقاد و مطیع و تحت اختیار وی باذن رب العالمین قرار می‌گیرند آن وقت ممکن است مستجاب الدعوه گردد و مأمول او در عین دعای او انجام گیرد.

لکن اینکه مقام و منزلت کسی را سزد که اولاً در تمام اوقات هدف و نقطه نظر وی خدا باشد و از خلق منقطع گردیده و بتمام قوی و مشاعر بکرم او پیوسته باشد.

روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که

«ادعوا الله دعاء الغریق»

بخوانید خدا را در حالی که بکلی از غیر او مأیوس باشید و ثانیاً «لا مؤثر فی الوجود را نصب العین خود نمائید».

و از اینجا پاسخ سؤال پنجم نیز داده میشود که فائده دعاء منحصر ببرآمدن حاجات نیست برآمدن حاجات یکی از آثار و نتایج دعاء بشمار می‌رود که هر جا حکمت و مصلحت باشد مسئول عنایت می‌گردد.

و البته مقصود اصلی از دعاء جذب منافع و رفع مضار است منتهی چون داعی از جهات مصلحت و ضرر مطلع نیست ممکن است طلب کند چیزی که بضرر وی تمام شود بگمان اینکه خیر اوست و چون خداوند مطلع و عالم بر عاقبت امور است در اثر دعای

صفحه : ۲۲۲

او آن خیری که حقیقتاً مقصود اصلی وی بوده بوی عطا مینماید.

أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثِ إِلَى نِسَائِكُمْ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که در ماه رمضان از اول شب تا بعد از نماز عشاء مؤمنین مرخص بودند در اکل و شرب و جماع و بعد از آن مأمور بودند که تا شب بعد از مفطرات امساک نمایند و از آنچه روزه را فاسد میگرداند خودداری کنند.

شبی از شبهای ماه رمضان یکی از صحابه که گویند او عمر بوده نماز خفتن با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرد و بخانه رفت شهوتش غالب شد و با اینکه نهی داشت با حلال خود نزدیکی نمود، پس از آن پشیمان شد صبح آمد خدمت پیغمبر اکرم و گفت یا رسول الله من بشکایت اینکه نفس خطاکار نزد تو آمده‌ام و قضیه شب گذشته را بسمع مبارکش رسانید، جماعت دیگر نیز برخواستند و گفتند یا رسول الله بر ما نیز چنین اتفاق افتاده لکن شرم حضور مانع از اظهار گردید آیا در اینکه عمل رخصتی هست حضرتش در پاسخ فرمود رخصت بدست من نیست، پس از آن خداوند اینکه آیه را فرستاد و بمؤمنین رخصت داد و حلال کرد که

در شب ماه رمضان تا صبح مأذونند با زنهای خود نزدیکی نمایند.

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ زن‌ها لباسند برای شما و شما نیز لباسید برای آنها، معنی لباس ظاهر است که لباس آن چیزی است که انسان بدن خود را بآن میپوشاند و خود را از سرما و گرما حفظ میگرداند و شاید کنایه باشد که زن و شوهر هر یک دیگری را حفظ میکند که در خلاف و حرام واقع نگردند یا برای اینکه است که مثل لباس ملصق بهم میگردند.

از اینکه مبارک آیه و آیات دیگر توان استفاده نمود که زن و مرد در تمام شئون زندگی مساوی میباشند مگر آنچه را که اختصاص بمراد پیدا نموده یا آنچه را بزن اختصاص داده‌اند زیرا که لباس مساوی با قامت و قامت مساوی با لباس است. و نکته قابل توجه اینجا است که نسبت زن و شوهر را تشبیه نموده‌اند بلباس که

صفحه : ۲۲۳

لباس بستگی بانسان دارد و همان طوری که بشر نمیتواند بدون لباس که وی را از سرما و گرما محفوظ دارد امرار حیات نماید و در عین حال لباس عورت او را میپوشاند و سبب تزئین و مزید بر جمال و فضیلت وی است و از آن لذت میرد همین طور زن و شوهر هر یک دیگری را محفوظ میدارند که در خلاف افتند و هر یک نسبت بدیگری لباسی میباشند که «یواری به سوأته» که قبایح اعمال وی را میپوشاند و بستگی آنها با هم و آن ارتباط زوجیت و تولید مثل که در زناشویی پدید می‌گردد یک نوع وحدت و یگانگی بین آنان تولید مینماید که در مشکلات امور زندگی معاون یکدیگر و در خوشی و غم با هم شرکت مینمایند و نیز بطور مشروع از لذائد طبیعی و شهوی برخوردار میگردند و باین وسیله حیات مقرون بعیش و خوشی و امیدواری می‌یابند.

و نیز ازدواج قوه محرکه انسانی را بهیجان آورده و فعالیت روحی و جسمی در او پدید می‌گردد و آن قوای شهویه‌ای که ناظم و مدبر عالم در طبیعت بشری قرار داده که بآن جذب ملایم شود و بکار می‌اندازد و نفس از خمودی و بی‌قیدی و لابلالی‌گری نجات یافته شایق و مایل بکار و عمل می‌گردد و از روی میل و شوق فعالیت مینماید و تأمین امور معاش و تعمیر عمارت دنیا که یکی از مظاهر قدرت الهی است و بدست انسان بایستی تعمیر شود غالباً در اثر ازدواج صورت می‌گیرد.

اینکه است که شارع مقدس اسلام در امر ازدواج خیلی اهمیت داده و آن را مورد نظر قرار داده و پایه و اساس آن را بر قواعد و اصول عقلی استوار گردانیده و مردم را ترغیب و تشویق نموده بازدواج چنانچه فرموده «تناکحوا و تناسلوا»

و نیز فرموده

«انی اباهی بکم الامم یوم القیامه و لو بالسقط»

و در مقام تهدید فرموده

«شرار موتاکم العزاب»

بدبخت‌ترین شما کسانی میباشند که زن نگیرند تا وقتی که بمیرند و از رهبانیت منع فرموده.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ ظاهراً اینجا در مقام علت و سبب رخصت است که چون خدا میدانست که نفسهای شما خیانتکار است اینکه است که بر شما تخفیف داد و اذن فرمود که با زنهای خود

صفحه : ۲۲۴

میتواند در شب ماه رمضان مباشرت نماید.

جماعتی از مفسرین گفته‌اند آیه دلالت دارد که قبلاً در شب ماه رمضان مباشرت با زن حرام بوده و اینکه آیه برای حلیت و رخصت

فروید آمده و حرمت نسخ گردیده بدلیل قوله تعالی *أَحِلَّ لَكُمْ، كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ، فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ* که تمام اینها دلالت واضح دارد که در ابتداء اسلام در شب روزه رخصت در جماع نبوده و بعد تجویز شده و حرمت نسخ گردیده.

وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ طلوع فجر دو قسم است یکی را کاذب و دیگری را صادق گویند فجر کاذب آن روشنایی است که از دم افق کشیده میشود بمثال دنباله گرگ و بعد تمام میشود پس از آن فجر صادق طلوع میکند و آن روشنایی است که دم افق پهن می‌گردد و پراکنده میشود در آن وقت بحکم شرع نماز صبح واجب میگردد و روزه‌دار از آن وقت بایستی امساک نماید از آنچه بحکم شرع مفطر روزه است و فجر اول را کاذب گفته‌اند برای آنکه خود را شبیه بصبح صادق نشان میدهد گویند چون اینکه آیه در علامت صبح نازل گردید عد بن حاتم هنگام صبح ریسمان سفید و سیاهی نزد خود گذاشت و در آن نگاه میکرد که وقتی ریسمان سفید از سیاه تمیز داده شد بفهمد صبح شده و دیگر امساک نماید وقتی اینکه خبر بسمع همایون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید بخندید و فرمود مقصود از ریسمان سفید از سیاه سفیدی صبح است از سیاهی شب.

ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس روزه را تمام بدارید تا شب «من والی» بقاعده عربیت برای ابتداء و انتهای عمل آرند که ابتداء روزه از فجر صادق است و انتهای آن تا شب.

و در اینکه مقصود از شب غیبت و فرو رفتن خورشید است یا تمام شدن شفق مشرقی بین مفسرین گفتاری است، مشهور بین علمای امامیه اینکه است که دخول شب بفرو رفتن

صفحه : ۲۲۵

خورشید است در طرف مغرب و علامت آن ذهاب حمره مشرقی است زیرا مادامی که قرمزی از طرف مشرق بلند شود و از سمت الرأس نگذرد معلوم نمیشود که خورشید از تمام افق غالب گردیده و ظاهراً مشهور بین علمای اهل تسنن و سنیها مقصود از شب همان فرو رفتن خورشید است خواه خورشید از تمام افق غایب گردیده باشد یا نه و بعقیده بعضی از علمای ما دخول شب محقق میشود به بلند شدن شفق مشرقیه و لو اینکه از سمت الرأس نگذشته باشد همین قدر که قرمزی از دم افق مشرق جدا شود معلوم میشود که خورشید از تمام افق مغرب غائب گردیده و اقوال دیگری در اینکه زمینه از علمای شیعه و سنی نقل شده که اینجا جای بحث آن نیست.

وَ لَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ عکوف و اعتکاف بمعنی لغوی ملتزم شدن و ملازمت داشتن بر عملی است مثل اینکه وقتی گفته شود «عکفت بالمکان» یعنی اقامت نمودم در مکان و در عرف شرع عبارت از لبث و اقامت نمودن در مکان مخصوصی است برای عبادت و آن محل بایستی مسجد باشد و در اینکه هر مسجدی مشروع است یا مسجد بخصوص بین فقهاء محل بحث است.

مشهور بین فقهاء امامیه اعتکاف تمام نمیشود مگر سه شرط:

- ۱- بایستی در یکی از چهار مسجد باشد یا مسجد الحرام، یا مسجد رسول الله در مدینه، یا مسجد کوفه، یا مسجد بصره.
- ۲- باید سه روز روزه بدارد که اعتکاف بدون روزه صحیح نیست.
- ۳- در نیت داشته باشد که تا سه روز در مسجد بماند و بایستی در اینکه سه روز خودداری کند و اجتناب نماید از آنچه وظیفه شخص محرم است که از آن خودداری نماید از مباشرت با زن و استعمال بوی خوش و غیر اینها.

و اینکه مخصوصاً بایستی معتکف خودداری نماید از آنچه محرم خودداری مینمود شاید برای اینکه باشد که گمان نشود همین طوری که روزه‌دار رخصت جماع

صفحه : ۲۲۶

دارد در شب ماه رمضان برای معتکف نیز مانعی ندارد، و احکام اعتکاف بسیار است و جای بحث آن کتب فقهیه است.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا إِنَّكَ دَسْتُورَاتٌ وَ احْكَامٌ وَ قَوَانِینِی است که از جانب خداوند تعیین شده.

«فَلَا تَقْرَبُوهَا» گرد آن نگرید و پیرامون آن نشوید یعنی از حدود الهی تعدی نکنید و بر خلاف دستورات و تعلیمات قرآنی عمل ننمائید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ اِیْنِچین خداوند بیان میکند و واضح مینماید آیات قرآنی را و بیان احکام و ادله حرام و حلال را واضح مینماید، و شما اگر بآن حدود و قوانین الهی عمل نمائید و مخالفت نورزید شاید متقی و پرهیزکار گردید.

لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ چنانچه در تفسیر جزء اول سوره بقره گفته شد، لعل، چون بمعنی امید امیدواری نسبت بمقام قدس الهی روا نیست اینکه است که در هر جا از کلام الله باشد بایستی بعبد برگردد پس بنا بر اینکه معنی جمله چنین میشود که کسانی که بحدود و احکام و قوانین الهی از واجبات و مستحبات عمل می کنند و از محرّمات و منهیات اجتناب مینمایند چنین موقعیت پیدا نموده اند که امیدوار باشند که متصف گردند بصفت تقوی.

سؤال- کسی که بدستورات الهی و قوانین اسلامی عمل نماید چنین کسی دارای تقوی گردیده دیگر، لعل که بمعنی امیدواری است در باره او معنایی و موقعیتی ندارد پاسخ- آری، لعل، را در جایی آرند که مطلوب ممکن الحصول باشد و نسبت بچیزی که حاصل شده دیگر آوردن لعل موقعیت ندارد لکن چنانچه مکرر گفته شده تقوی یک ملکه نفسانی و یک فضیلت روحانی است که در جان و روان انسانی پدید می گردد و آن صفت است نه عمل لکن تحقق و حصول آن منوط باعمال و اخلاقیات

صفحه : ۲۲۷

و عقاید انسانی است و تمام دستورات الهی و نوامیس شرعی برای تزکیه نفس و صفای روح آدمی است که در نتیجه صفت و ملکه تقوی در وی پدید گردد اینکه است که میفرماید خداوند آیات خود را برای شما بیان نموده که شما در اثر پیروی نمودن آن شاید موقعیت آن را پیدا نمائید که متصف گردید بصفت تقوی.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ مفسرین گویند مقصود از خوردن مال «و لا تأكلوا» صرف کردن و تصرف نمودن است یعنی مالهای خود را در باطل صرف نمائید و اینکه صرف مال را تعبیر باکل نموده شاید برای اینکه است که انسان مال را در ما یحتاج خود از خوراک و پوشاک و مسکن و مقدمات آن صرف مینماید و مقدم بر تمام آنها خوراک است اینکه است که صرف مال را بخوراک تعبیر مینماید.

و مال مأخوذ از میل است و باطل مقابل حق و معنی آیه چنین میشود، مالی که در تصرف شما است و بآن رفع حوائج خود میکنید و تأمین حیات و امرار زندگانی بآن مینمائید بیهوده تلف نکنید بموقع و بجا خرج کنید.

و تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ «ادلاء» بمعنی لغوی انداختن دلو را گویند که در چاه انداخته شود برای اینکه آب بیرون آرند و در اینجا اشاره لطیف دارد و کنایه از اینکه است که مالی که دست آویز شما است و توانید بآن رفع احتیاجات زندگانی خود نمائید رها نکنید بسوی حکام ظلم که رشوه گیرند و حکم بناحق کنند تا اینکه جماعتی از آنان مالهای مردم را بناحق بگیرند و بخورند.

و چون مال را بناحق گرفتن یعنی در جایی که حق گرفتن و استحقاق آن نباشد گرفتن آن گناه است و خوردن آن نیز گناه است اینکه است که تعبیر باثم نموده که چنین عملی گناه و کننده آن مستوجب عذاب میشود.

صفحه : ۲۲۸

وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ در صورتی که شما عمل حکام جور را میدانید که آنها حکم بیاطل میکنند چگونه مال خود را بیهوده تلف مینمائید. در کتاب کافی روایت از ابی بصیر است که میگوید سؤال نمودم از امام جعفر صادق (ع) از معنی قوله تعالی وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ در پاسخ فرمود یا ابا بصیر «خدای عز و جل محققا میدانست که در امت حکامی میباشند که حکم آنها ظلم و جور است و مقصود حکام عدل نیست بلکه مقصود حکام ظلمه و اهل جورند پس خداوند ابا دارد که در قضاوت رجوع کنید بحکام و قاضیان ظلمه ابا محمّد اگر تو را حقی باشد بر مردی و تو را بخواند بسوی حکام ظلم که بین شما قضاوت کنند هر آینه رجوع نموده‌اید بسوی طاغوت که محاکمه کند بین شما و آن قول خدای تعالی است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ طَاغُوتٍ تَفْسِيرُ شَدِيدٌ بِبَاطِلٍ.

خلاصه چنانچه از آیات بضمیمه روایات بر می آید هر حاکم و قاضی که دانسته یا ندانسته بغیر ما انزل الله حکم نماید و بدون آنکه شرائط قضاوت در او باشد اگر در مسند قضاوت بنشیند و حکم صادر نماید مال مردم را بیاطل تلف نموده و کسانی که در دادگستری رجوع بآنها نمایند رجوع بطاغوت یعنی بیاطل نموده‌اند و حکم آنها در باره کسی نافذ نیست.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ عِنْدَ الْهَيْلَةِ خطاب به پیغمبر اکرم است که از تو سؤال میکنند از ماهها، اهله جمع هلال و مأخوذ از اهلال است و اهلال بمعنی صوت است و بمناسبت آنکه وقت نمودار شدن هلال در شب اول ماه خصوصا شب اول ماه رمضان و شب عید فطر مردم صدا بلند میکنند هلالش نامیده‌اند.

و غرض سؤال از ماهها بطور جمع فائده و علت هلال و بدر شدن آن است نه سؤال

صفحه : ۲۲۹

از علت تشکیلات و چگونگی آن زیرا چون بایستی جواب مطابق سؤال باشد اگر سؤال از علت و سبب تشکیلات ماه بود که چراگاهی باریک و گاهی پهن و گاهی ناپایدار می گردد بایستی علت و سببش را بیان نمایند نه اینکه بفرماید بآن وقتها تحدید می گردد.

مفسرین گویند شأن نزول آیه چنین است که معاد جبل و ثعلبه بن انصاری آمدند نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند یا رسول الله چه جهت دارد که ماه گاهی باریک میشود و پس از آن کم کم پهن می گردد تا آنکه بدر میشود باز دو مرتبه باریک میگردد اینکه آیه فرو آمد قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ مَوَاقِيتُ جمع میقات و میقات بمعنی وقت است یعنی وقتی چنین سؤال کردند تو در پاسخ سؤال آنان بگو اینکه تغییرات برای تحدید اوقات است که ماه و سال معلوم شود و وقت عبادت از روزه ماه رمضان و حج و باقی حدود و احکامی که موقت و محدود بوقت معین میباشد شناخته شوند.

وَ لَيْسَ الْبُرْءُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبُرْءَ مِنَ اتَّقَى وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مفسرین گویند شأن نزول آیه چنانچه از روایات استفاده میشود اینکه است که قبل از اسلام که آن را زمان جاهلیت می نامیدند عادت اعراب اینکه بود که در حال احرام از درب خانه وارد نمیشدند بلکه پشت خانه را سوراخ میکردند و وارد میشدند باین مناسبت اینکه آیه فرود آمد که اینکه کار نیکی نیست که از پشت خانه داخل گردید بلکه نیکی را کسی داراست که متصف بصف حمید، تقوی باشد و از درب خانه وارد گردد و باین عمل شاید رستگار گردید.

اگر چه گویند ظاهرا آیه چنین است که امر میفرماید در حال احرام از پشت خانه داخل نشوید که اینکه کار خوبی نیست و امر بآن از اوامر ارشادی است نه مولوی لکن ارشاد دارد و شاید کنایه باشد به اینکه در امتثال احکام الهی و قوانین شرعی بآن وجهی و

طریقی که دستور رسیده عمل نمائید و بعقل و رأی خود احکام را تغییر ندهید و هر

صفحه : ۲۳۰

عملی را از راهش داخل گردید.

از کتاب محاسن برقی از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که وقتی از حضرتش سؤال میشود از قوله تعالی وَ أَتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا فرمود یعنی هر امری را بوجه خودش و آن طوری که رسیده بیاورید.

و در کافی از صادق آل محمد چنین روایت دارد که اوصیاء ابواب الله‌اند که بطریق آنها توان راهی بحق پیدا نمود و اگر آنها
نبودند خدا شناخته نمیشد و خداوند بآنها حجت را بر خلق تمام نموده.

و در حدیث مشهور نبوی است که فرموده

«انا مدینه العلم و علی بابها».

که من شهر علمم علیم در است درست اینکه سخن گفت پیغمبر است

«مشوی»

صفحه : ۲۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۶]

اشاره

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُواهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اُخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ
اُخْرِجُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوا فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُواكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
(۱۹۱) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ
(۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵) وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ
فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ
أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ
عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶)

ترجمه:

ای مؤمنین جهاد کنید در راه خدا با کسانی که با شما جنگ میکنند لکن ستمکار نباشید که خدا ستمکاران را دوست نمیدارد
و هر جا کافران را یافتید

صفحه : ۲۳۲

بکشید آنها را و آنها را از شهر بیرون کنید همین طور که شما را از شهر و دیار خودتان بیرون کردند و فساد و فتنه‌گری که آنها می‌کنند بدتر از قتل است و نزد مسجد الحرام مقاتله و جنگ نکنید تا وقتی که آنها شروع نمودند بجنگ و خونریزی پس اگر آنها با شما بنای جنگ گذاردند شما بکشید آنها را چنین است جزای کافرین.

و اگر آنها دست از ستم بردارند (متعرض آنها نشوید) زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، و شما جهاد کنید تا وقتی که جلو فساد گرفته شود و دین خالص گردد برای خدا پس اگر آنها دست از فساد برداشتند تعدی نکنید مگر بر ستمکاران،

ماههای حرام مقابل ماههای حرام است کسی که حرمت آن را نگاه نداشت و با شما مقاتله نمودند شما قصاص کنید پس کسی که تعدی کرد و بشما ستم وارد نمود شما نیز مثل ستمی که وارد نموده‌اند تقاص کنید (نه زیاده‌تر و بعدل عمل کنید) و متقی و پرهیزکار باشید و بدانید که خدا با اشخاص با تقوی است،

در راه خدا انفاق نمائید و خود را بدست خود در مهلکه نیندازید و نیکوکار باشید زیرا که خداوند دوست میدارد نیکو کاران را، تمامی اعمال حج و عمره را برای خدا بیایان رسانید و اگر ترس منعی پیش آید پس آنچه را میسر گردد قربانی کنید و سر نتراشید تا وقتی که قربانی بجای خود برسد (یعنی واقع گردد) پس کسی که از شما مریض باشد یا آزاری از سر داشته (سر بتراشد) پس از آن فدیة بدهد از روزه گرفتن یا صدقه دادن یا قربانی کردن پس از آنکه از ترس یا مرض مطمئن گردید هر کس از عمره تمتع بحج آید بقدری که وی را مسیر است (از شتر یا گاو و یا گوسفند) قربانی کند و اگر استطاعت ندارد باید سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز پس از آن وقتی که از حج برگشت که ده روز تمام شود و اینکه عمل روزه برای کسی است که از اهل مکه نباشد و از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که خداوند سخت انتقام می‌کشد.

توضیح آیات

اشاره

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ مفسرین گویند اینکه اول آیه‌ای بود که دستور جهاد داده شد و بروایت ابن عباس

صفحه : ۲۳۳

در صلح حدیبیه نازل گردید که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بیرون آمد برای اینکه عمره بجا آورد و با حضرتش هزار و چهار صد مرد بودند چون بحدیبیه رسیدند کفار مکه آمدند و مانع شدند و نگذاشتند حضرت داخل مکه گردد و چون مأمور بجنگ نبود با آنها صلح کرد و قربانی که با خود آورده بود همانجا کشت و صلح‌نامه‌ای بخط حضرت امیر علیه السلام نوشتند و چنین قرارداد نمودند که سال بعد قریش مکه را تخلیه نمایند و سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بماند اعمال حج کند و برگردد چون سال بعد رسید حضرت رسول با اصحاب عازم مکه گردید و با خود اندیشه نمود که مبادا قریش بعهد خود وفا نکنند و مانع او گردند و در آن وقت بایست با آنها جنگ نمود در صورتی که مایل نبود که در ماه حرام و در زمین مکه جنگ واقع گردد آن وقت اینکه آیه نازل گردید و رخصت داده شد که اگر آنها با شما جنگ کردند با آنها جنگ کنید اگر چه در حرم باشد و لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ شما اول شروع بجنگ نکنید.

از ربیع بن انس و عبد الرحمن بن زید بن اسلم چنین نقل میکنند که اینکه آیه در حکم جهاد فرود آمد و حضرت رسول با هر کس که با او جنگ می کرد جنگ مینمود و با هر کس که با او جنگ نمی کرد کاری نداشت تا وقتی که اینکه آیه نازل گردید فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و با اینکه آیه اول نسخ گردید و از مجاهد و ابن عباس نقل می کنند که آیه اول نسخ نشده بلکه «لا تعذبوا» مخصوص بزنها و اطفال است که با آنها تعدی نکنید.

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَآخِرُ جُوهْمُ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ «ثقف ثقافه» یعنی یافت گردد و ادراک شور خطاب بمؤمنین است که بکشید کفار را هر کجا یافتید آنها را و از مکه بیرونشان کنید همانطوری که شما را از مکه بیرون کردند.

صفحه : ۲۳۴

وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ و فتنه یعنی شرک بخدا و مخالفت رسول شدیدتر است از قتل در ماه حرام گویند سبب نزول آیه اینکه بوده که مردی از اصحاب در شهر حرام یکی از کفار را کشت مؤمنین باو اعتراض نمودند که چرا در ماه حرام چنین کردی اینکه آیه نازل شد «مجمع البیان» وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ وَ جِهَادٌ نَكِنْدُ و خونریزی ننمائید در مسجد الحرام مگر وقتی که آنها خواستند با شما بجنگند که برای دفاع و حفظ جان خود با آنها بجنگید.

فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پس اگر خواستند با شما بجنگند با آنها بجنگید و آنها را بکشید چنین است جزای کافرین.

فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس اگر کفار امتناع نمودند و باز داشتند خود را از قتال و خونریزی و ایمان آوردند و توبه نمودند خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ یعنی با کفار و مشرکین جهاد کنید تا اینکه فساد برطرف گردد و دین حق خالص شود.

گویا در اینکه آیه علت و سبب حکم جهاد و خونریزی کفار را بیان می فرماید که حکم جهاد دو حکمت دارد یکی رفع فتنه و فساد که در آیه پیش فتنه را شدیدتر از خونریزی بشمار می آورد «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» که فتنه تفسیر شده بشرک بخدا و مخالفت رسول و دیگر خالص شدن دین و مخصوص گردیدن آن بخدا یعنی برای اینکه کفار و مشرکین اعدام گردند و باین وسیله اعلان کلمه حق گردد و دین اسلام شایع شود با آنان بجنگید و تمام مردم را بدین حق در آرید.

صفحه : ۲۳۵

از همین مبارک آیه میتوان سرّ تأسیس جنگ و خونریزی را بدست آورد و جواب اعتراض بعضی کوتاه نظران را داد.

اعتراض نصاری بدین اسلام

دین اسلام را دین اجباری و خونریزی نامیده‌اند و گویند بایستی قبول دین از روی میل و اختیار باشد نه باکراه که مردم از ترس شمشیر و قتل و غارت ایمان آرند و گویند اینکه طور تبلیغ که با شمشیر توأم باشد از خصوصیات دین اسلام است پیمبران دیگر چنین نمیکردند.

نمودن بر آنچه بر نفس ترسیده شود و نیز دلالت دارد بر جواز ترک امر بمعروف و ترک نهی از منکر در موقع خوف از ضرر و نیز دلالت دارد

صفحه : ۲۴۱

بر جواز صلح با کفار و در موقع جنگ چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال حدیبیه با کفار قریش صلح نمود و حضرت امیر علیه السلام با معاویه در جنگ صفین و نیز امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود. «پایان» و أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ نیکوکاری میانه‌روی و اقتصاد در کارها است.

بعضی از علمای تفسیر در اینجا کلام خوبی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید اینکه پنج آیه از قوله تعالی وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ تماماً راجع بحدود و احکام و در مقام بیان لوازم یک حکم است وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر در مقام تأسیس حکم جهاد است «لا تعتدوا» تا آخر تحدید حکم جهاد است از حیث نظام که تعدی نمودن مخالف نظام (یعنی بر خلاف قانون اجتماعی و تمدن است) «و اقتلوهم» تا آخر تحدید حکم جهاد است و تأکید در آن وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تا آخر تحدید حکم است از جهت مکان که نهی نموده از جهاد در مسجد الحرام وَ قَاتِلُوهُمْ حَيْثُ لَا تَكُونُ فِتْنَةً تا آخر تأسیس حکم جهاد است و راجع بوقت و مدت که جهاد کنید تا وقتی که رفع فتنه و فساد گردد الشَّهْرُ الْحَرَامُ تا آخر تأسیس حکم جهاد است راجع بدفاع و معامله مثل بمثل «و انفقوا» تا آخر حکم انفاق مالی است برای مجهز نمودن مقدمات جهاد پس باین بیان میتوان گفت مجموع آیات پنجگانه راجع باطراف و حدود و تأسیس حکم جهاد فرود آمده بدون اینکه گفته شود بعضی ناسخ و زایل کننده بعض دیگر است چنانچه بعضی گفته‌اند بلکه غرض از تمامی آنها تأسیس حکم جهاد است با مشرکین مکه که در صدد اعدام مؤمنین و ایذاء آنان بودند. «تفسیر المیزان» وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ مفسرین گویند اینکه آیه در حجه الوداع که آخرین حج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود فرود آمده وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ اشاره باین است که عمره یکی از اجزاء

صفحه : ۲۴۲

و متممات حج بشمار میرود که بدون آن حج تمام نمی‌گردد.

و حج همان عمل معروف و مشهور بین مسلمانها است که تشریح آن از زمان ابراهیم علیه السلام شد و بعد از آن نیز در میان اعراب رواج داشت تا زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که همان عمل را با خصوصیات امضاء نمود و تا قیامت باقی گذاشت. در تفسیر ابو الفتوح رازی چنین گوید حج سه قسم است: حج تمتع، حج قران حج افراد، حج تمتع حج کسی است که از اهل و اهالی مسجد الحرام نباشد و حج افراد و حج قران کسی راست که از اهل مکه باشد و مسافت منزل وی تا مسجد الحرام بیشتر از دوازده میل از چهار جانب نباشد.

و حج یا واجب است یا مستحب ارکان حج واجب دو قسم است یا رکن است یا غیر رکن و ارکان حج تمتع ده عدد است: ۱- نیت، ۲- احرام از میقات، ۳- طواف عمره، ۴- سعی بین صفا و مروه برای عمره، ۵- نیت حج، ۶- احرام برای حج، ۷- وقوف بعرفات، ۸- وقوف بمشعر، ۹- طواف حج، ۱۰- سعی بین صفا و مروه برای حج و آنچه رکن نیست هشت عمل است:

۱- لبیک چهارگانه با تمکن، ۲- دو رکعت نماز طواف عمره، ۳- تقصیر پس از سعی عمره، ۴- لبیک موقع احرام حج یا آنچه قائم مقام آن است، ۵- قربانی یا آنچه قائم مقام آن است از روزه وقتی نتواند قربانی کند، ۶- دو رکعت نماز طواف حج، ۷- طواف نساء، ۸- دو رکعت نماز طواف نساء و فرق بین حج قران و حج افراد اینکه است که در حج قران قربانی را با خود آرند و در حج

از اینجا است که دانشمندان ترک حج را یکی از گناهان کبیره بشمار آورده‌اند نظر به اینکه گناه کبیره آن گناهی است که در قرآن وعده عذاب بر آن داده شده.

بنا بر آنچه مشهور و معروف است حج در شریعت اسلام سه قسم است: حج تمتع حج قران، حج افراد و فرق است بین حج تمتع و حج قران و افراد به اینکه در حج تمتع عمره مقدم بر حج است و در آن دو قسم مؤخر دیگر در حج تمتع قربانی نمودن واجب است بدلیل قوله تعالی «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» و در آن دو قسم مستحب و دیگر در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست لکن در حج قران و افراد واجب است و در حج تمتع نیز واجب است و فرق است بین حج قران و افراد که در حج قران قربانی را با خود

صفحه : ۲۴۵

آرند و در حج افراد نیاورند.

و بدلیل همین آیات و بضمیمه روایات بسیار حج تمتع در زمان رسول الله واجب بوده لکن عمر بن خطاب در زمان خلافت خود از حج تمتع نهی نموده و روایات بسیار از طرف سنی و شیعه رسیده که وقتی عمر بر مسند خلافت نشست خطبه‌ای انشاء نمود و پس از آن گفت در عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دو متعه جاری بوده و من از آن دو متعه نهی مینمایم یکی متعه نساء و دیگر متعه حج و هر کسی که اقدام نماید بر یکی از اینک دو متعه وی را مجازات مینمایم لکن در مذهب جعفری همان حج تمتع که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تأسیس فرموده جاری و برقرار است و اینکه یکی از خطاهایی است که در عصر خلافت عمر واقع گردیده زیرا که امام را نمیرسد که تغییر در قوانین و مقررات دین کند بلکه وظیفه امام اینک است که همان قوانین اسلام را بین مردم اجرا گرداند.

صفحه : ۲۴۶

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳]

اشاره

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَتَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۲۰۰) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

ترجمه:

موقع حج در ماههای معین است پس برای کسی که در اینک ماهها حج واجب شد بایست با زن خود نزدیکی نکند و پیرامون کارهای ناروا (مثل دروغ بد گویی فحش ناسزا) و دعوی و نزاع نگردد و آنچه کار نیک کنید خداوند عالم باوست و ای مسلمانان

کردن ناخن گرفتن، موی سر کردن، و آنچه مانند اینها است. «عبد الله عمر» و در بعض اخبار است «الفسوق» یعنی دروغ گفتن و بسیاری از مفسرین گفته‌اند مقصود از «و لا جدال» مجادله و مخاصمه یعنی نزاع کردن و با هم دشمنی کردن، قرطبی گفته عرب وقتی حج میکردند با هم نزاع مینمودند و هر یک میگفتند حج من بهتر است و آیه در نهی آن وارد شده.

فخر رازی در تفسیر کبیر چنین گفته سر اینکه در اینکه آیه بر اینکه سه عمل اقتصار نموده «رفث، فسوق، جدال» نه زیادتر اینکه است که در علوم عقلیه ثابت است که انسان دارای چهار قوه است: شهوانیه، بهیمی، غضبانیه، سبیه، وهمیه شیطانیه، عقلیه ملکیه، و مقصود از جمیع عبادات مقهور گردانیدن قوای سه گانه است یعنی شهویه، غضبیه، وهمیه.

صفحه : ۲۴۹

پس قوله تعالی فَلَا رَفَثَ اشاره بمقهور نمودن قوای شهویه است تحت قوای عقل و لَا فُسُوقَ اشاره بمقهور نمودن قوای غضبیه است که از سرکشی آن تمرد و نافرمانی پدید میگردد و لَا جِدَالَ اشاره دارد بمقهور گردانیدن قوه وهمیه تحت فرمان عقل که بلند پروازی نکند و در آنچه شأن وی نیست در ذات خدا و صفات و افعال و احکام او بحث و جدال نکند.

و همین قوای سه گانه است که انسان را وادار مینماید که با مردم نزاع و ضدیت نماید و تمام ظلم و تعدیات بشر از همین سه قوه سر چشمه میگیرد اینکه است که در آیه فرموده فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ یعنی کسی که مقصودش معرفت خدا و محبت او باشد و بخواهد اطلاع پیدا نماید بر نور جلال احدی و در سلک خواص از بندگان حق تعالی واقع گردد بایستی جلو اینکه قوای سه گانه حیوانی خود را ببندد که هیجان نکنند و اینکه معانی که گفته شد بالاترین اسراری است در حج که میتوان از اینکه آیات استفاده نمود پس سزاوار نیست که عاقل از آن غافل گردد. «پایان» و اینکه در اینکه آیات لفظ حج تکرار شده برای تعدد موارد و متعلقات آنست جایی اشاره دارد باصل تشریح حج و امر باتیان آن جای دیگر اشاره دارد باعمال و خصوصیات آن جایی دیگر اشاره بزمانی است که بایستی در آن وقت حج واقع گردد مثل همین آیه الْحَجِّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ که حج بایستی در اوقاتی که تعیین برای حج شده واقع گردد و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی از یمن بقصد حج آمدند مکه و هیچ زاد و توشه‌ای همراه خود برنداشتند بگمان اینکه ما مهمان خدائیم و خداوند روزی ما را میدهد در راه بیچاره شدند و مجبور بگدایی گردیدند اینکه آیه نازل شد که برای مسافرت دنیای خود توشه بردارید و بهترین توشه‌ها برای سفر آخرت تقوی است تَزَوَّدُوا اشاره بتوشه سفر دنیا است که از متاع دنیا توشه بردارید برای

صفحه : ۲۵۰

سفر دنیا «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» اشاره بتوشه سفر آخرت است که فقط توشه سفر آخرت تقوی است. وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ در جلد اول تفسیر سوره بقره راجع بمراتب و معانی تقوی اندازه‌ای بحث نمودیم و چنانچه معلوم است در کتاب کریم مکرر در مکرر ذکر تقوی و تأکید در باره آن و اهمیت آن شده.

و بنا بر اینکه برای تقوی چنانچه دانشمندان گفته‌اند مراتب و درجاتی باشد و لفظ تقوی مشترک بین آن معانی باشد پس در هر موقعی که تقوی گفته شود موقعیت آن مورد قرینه بر مراد میشود، زیرا که بقاعده عربیت هر جا لفظ مشترک آرند بایستی باقرینه‌ای که دلالت بر مراد کند توأم باشد و چون در اینجا در موقع حج و عبادات واقع گردیده شاید اشاره باشد بدرجه عالی و آخرین مراتب تقوی که مقصود توجه کامل بحق باشد «فاتقون» یعنی در اعمال و افعال هدف و مراد شما فقط من و بندگی من که خدای شما میباشم باشد که بهیچ وجه حظ نفسانی در نظر نباشد.

و در اینکه آیه معجزنا که از بدیع‌ترین و ملیح‌ترین آیات قرآنی بشمار میرود اول امر میفرماید که برای مسافرت دنیا و تأمین معاش

و حفظ بدن بقدر رفع احتیاج امور دنیوی توشه بردارید زیرا که زندگانی دنیا مقدمه و پیش‌رو سفر آخرت است لکن در عین حال بایستی با تقوی توأم باشد کسی که دنیا را برای دنیا بخواهد آخرت خود را بباد داده و مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ لکن کسی که دنیا را برای آخرت بخواهد و از دنیا قناعت کند بقدری که مسافر توشه برای مسافرت خود بر میدارد چنین کسی تمام اعمال و افعال وی زاد و توشه آخرتش میشود.

پس تقوی که زاد و توشه آخرت است با کسب و کار و تأمین امور طبیعی بقدر لزوم منافی نیست بلکه با هم توأم میگردد. و اشاره بهمین مطلب دارد کلام مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام در نهج-البلاغه ۱: «و اعلموا عباد الله ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الآخرة فشاركوا اهل

صفحه : ۲۵۱

الدنيا في دنياهم و لم يشاركهم اهل الدنيا في آخرتهم سكنوا الدنيا بافضل ما سكنت و اكلوها بافضل ما اكلت فحظوا من الدنيا بما حظى به المترفون و اخذوا منها ما اخذت الجبابرة المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر الربح اصابوا لذة الزهد في دنياهم و تيقنوا انهم جيران الله غدا في آخرتهم لا ترد لهم دعوة و لا ينقص لهم نصيب من لذة»
 ليسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی از عرب وقتی بحج میرفتند هیچ نحو از تجارتي روا نمیداشتند و اگر کسی تجارت مینمود وی را سرزنش مینمودند اینکه آیه فرود آمد و آنها را مرخص نمود در تجارت کردن.

فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ خداوند بمؤمنین امر میفرماید که وقتی از عرفات باز آئید یاد کنید خدا را هنگام ورود بمشعر الحرام، در اینکه عرفات را عرفه نامیده‌اند بین مفسرین گفتاری است از ضحاک است اینجا مکانی بوده که پس از آنکه آدم بزمین هند فرود آمد و حوا بجده یکدیگر را جستجو مینمودند بزمین عرفات بهم رسیدند اینکه است که آنجا را عرفات

(۱) علی علیه السلام در اینکه خطبه در مقام معرفی و فضیلت مردمان با تقوی و پرهیزکار برآمده که پیشه‌وران و پرهیزکاران رفتند و منتفع گردیدند از منافع دنیا و آخرت هر دو زیرا که آنچه اهل دنیا از آن محظوظ میگردند از نعمتهای طبیعی دنیوی پرهیزکاران نیز با آنها شرکت مینمایند ساکن گردیدند در منزلهایی که بهتر از آنان است و خوردند بهترین غذای آنان را پس بهره‌مند گردیدند از دنیا مثل آنچه را که متمولین از آن محظوظ گردیدند و برگشتند از دنیا بسوی آخرت با توشه‌ای که آنها را بمقصد رساند و از تجارت دنیا نفع بسیار بردند و با اینکه از دنیا منتفع گردیدند و در دنیا میباشند بی‌رغبت و بی‌اعتناء بدنیااند و اهل تقوی یقین دارند که فردای قیامت در جوار و همسایگی خدای خودشان ساکن میگردند و نیز متقین حائز مقامی میباشند که دعای ایشان رد نمیشود و نیز فاقد لذتی از لذات طبیعی یا روحانی نمیباشند.

صفحه : ۲۵۲

نامیدند، سدی گفته وقتی اسماعیل از هاجر متولد شد ساره حسد برد و بهاجر گفت برخیز و از نزد من بیرون رو هاجر در زمین عرفات قرار گرفت وقتی ابراهیم خواست آنها را ببیند ساره گفت با من عهد کن از اسب خود فرود نیایی وقتی ابراهیم بان جا رسید اسماعیل نبود برگشت دفعه دیگر آمد و در زمین عرفات یکدیگر را ملاقات نمودند باین مناسبت آنجا را عرفات نامیده‌اند و اقوال دیگری نیز برای سبب اسم عرفات گفته شده.

و مشعر مأخوذ از شعار است و شعار بمعنی علامت است و گویند مشعر الحرام را مشعر گویند برای اینکه یکی از علامت حج بشمار

می‌رود یعنی ارکان حج است که بدون توقف در آن حج تمام نمی‌شود و بمؤمنین امر می‌فرماید که در آنجا یاد خدا کنید و متذکر نعمتهای خدا باشید و اذکروه کما هداکم که بالاترین نعمت‌ها هدایت است که شما بایستی متذکر باشید و *إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ*.

آری تا کسی متذکر نعمتی نباشد هرگز نتواند شکر ولی نعمت خود را نماید اول مؤمنین بایستی متذکر باشند که دین و اسلام آنها را از پرتگاه ضلالت و بی‌خردی بشاهراه هدایت رهسپار گردانیده و پس از آنکه متذکر شدند مایل می‌گردند که بآن راهی که مأمور شده‌اند بروند تا سعادت خود را دریابند و نیز بوظیفه خود عمل نمایند و طریقه بندگی را باتمام رسانند.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ خدای جلیل در قرآن مجید مکرر امر فرموده بمداومت نمودن بذكر خود اذکروا الله ذکراً کثیراً سوره احزاب آیه ۴۱ و *الذاکرین الله کثیراً* سوره احزاب آیه ۳۵. و امثال آن که امر می‌فرماید بذكر و چنانچه قبلاً تذکر دادیم و لو اینکه ذکر زبانی را هم ذکر گفته میشود لکن ذکر حقیقی تعلق بقلب دارد زیرا که حقیقت ذکر یاد کردن و بنظر آوردن مذکور است اگر دل متوجه بحق نباشد فقط بقلقه لسان یکی از اسماء الله را بگوید چندان فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد

صفحه : ۲۵۳

بلکه حقیقتاً معنی ذکر بر آن صادق نمی‌آید.

در بعضی از تفاسیر چنین می‌گوید که بسیاری از مفسرین گفته‌اند عادت عرب اینکه بوده که بعد از اعمال حج می‌آمدند نزدیک کعبه و پدران خود افتخار می‌کردند که پدر ما چنین و چنان بوده اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که بعد از اداء مناسک حج یاد خدا کنید و ستایش کردگار خود نمائید مثل اینکه اوصاف پدران خود را می‌گویید.

أو أَشَدَّ ذِكْرًا نه فقط ستایش حق را بمقدار ستایش پدران خود کنید بلکه بایستی ستایش شما نسبت بخدا که آفریننده شما است و جان شما در قبضه اقتدار اوست بمراتب بسیار زیادتر و بالاتر باشد از ستایش نمودن پدران و شاید اشاره باین باشد که پدران شما فقط سبب اعدادی و مادی وجود شما می‌باشند و علت حقیقی و سبب واقعی وجود شما آن کسی است که شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده است پس بایستی همیشه بیاد او باشید و او را بستائید.

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا بعضی از مردم کسانی می‌باشند که از خدا فقط منافع دنیا می‌طلبند گویند عادت عرب اینکه بوده که دور کعبه برهنه طواف می‌کردند و راجع بدنای خود دعا می‌کردند (که خدایا ما را از آب باران سیراب گردان و ما را بر دشمنان غالب گردان و ما را بسلامت بوطن خود برسان و امثال اینها که تماماً راجع بدنیا و امور طبیعی بوده).

و ما له فی الآخرة من خلاق آری کسی که تمام همش دنیا شد و هدف و وجهه قلبش مایل بلذات طبیعی و محظوظات مادی گردید چگونه ممکن است از خدا غیر از آنچه مایل باوست طلب نماید و اگر گاهی اوقات بزبان قال راجع بامور اخروی طلبی نماید باز وقتی خوب باطن آن را مینگری باز گشت آن بامور طبیعی می‌گردد وقتی از دنیا مأیوس می‌گردد آخرت از خدا می‌طلبد و البته نظر بوعده‌ای که داده ادعونی استجب لکم آنچه

صفحه : ۲۵۴

انسان بزبان قال و استعداد از خداوند طلب نماید باو خواهد داد و کسی که منافع مادی و حظوظ طبیعی در نظر داشته باشد و بگوید *رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا* از دنیا که محط نظر و هدف اوست بوی عطا مینماید لکن چون همش دنیا است وی را از آخرت نصیبی نیست. و منهم من يقول ربنا آتينا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة در مقام ستایش فرموده مؤمنین کسانی می‌باشند که بزبان نیازمندی از

خدا طلب میکنند نیکی دنیا و نیکی آخرت را و از خدا می‌طلبند که آنها را از عذاب آتش پناه دهد.

و از اینکه مبارک آیه چند مطلب توان استخراج نمود:

۱- ستایش مؤمنین و علامت یقینشان اینکه است که در مقام مناجات و طلب اینکه طور دعا میکنند و دیگر اینکه بما بیاموزد که شما در مقام طلب یک جهت نباشید که یا فقط منافع دنیا آرزو کنید یا سعادت آخرت بلکه بایستی منافع دنیا طلب کنید مقدماتاً برای فائز شدن بنعیم آخرت و از اینکه نسبت بهر دو حسنه فرموده اشاره باین است که دنیا را برای دنیا نخواهید زیرا که طلب منافع دنیا وقتی در تعداد حسنات بشمار میرود که دنیا را برای تحصیل کردن آخرت بخواهید.

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ اولئك اسم اشاره است یعنی چنین اشخاصی که از خداوند طلب میکنند حسنه دنیا و حسنه آخرت را اینها کسانی میباشند که از عمل خود نصیبی عاید آنها می‌گردد و نتیجه اعمال خود را خواهند برد.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد بین مفسرین اختلاف است که مقصود از اینکه دو حسنه دنیا و آخرت چیست روایت از حضرت امیر علیه السلام است که «حسنة دنیا زن صالحه است و حسنة آخرت حور العين وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ مقصود از عذاب نار زن بد است» حسن بصری، چنین گفته حسنه دنیا علم و عبادت است و حسنه آخرت بهشت است، سدی و مقاتل، گفته‌اند حسنه دنیا روزی فراخ و حلال است و حسنه آخرت آمرزش و ثواب. «عطیه» گفته حسنه دنیا علم و عمل است و حسنه آخرت مسامحه در حساب

صفحه : ۲۵۵

و بهشت است.

و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن بهترین تفسیر برای حسنه دنیا و حسنه آخرت همان است که اول گفته شد که بایست از خدا بخواهیم که لوازم حیات دنیوی ما را باحسن وجه در دسترس ما گذارد برای اینکه در تحصیل سعادت اخروی بکوشیم نظر به اینکه

«من لا معاش له لا معاد له»

کسی که طریق معاش و زندگانی دنیوی وی بقدر رفع احتیاج وی منظم و مرتب نباشد کجا فراغت خاطر پیدا می‌نماید که امور معاد خود را تکمیل نماید پس اندازه‌ای نعمت‌های دنیا برای درک سعادت اخروی ضروری است.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ ايام معدودات روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و اینکه سه روز را ایام تشریق نامند و گویند دلیل بر اینکه تخصیص سه روز داده شده قوله تعالی است فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ تا آخر زیرا یومین دلالت دارد بر اینکه مقصود از ایام سه روز است نظر به اینکه جمع بالف و تا را برای قلت آورند و اقل جمع سه عدد است پس ایام تشریق سه روز است و مفسرین گویند مقصود از ذکر خدا که امر فرموده در ایام تشریق یاد خدا کنند تکبیر است که در رمی حجرات در منی هر سنگی با تکبیر زده شود.

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى بعضی از مفسرین گفته‌اند «لا» در فلا اثم لای نفی جنس است یعنی کسی که تعجیل کند در دو روز اول هیچ نحو گناهی نکرده در تفسیر مجمع البیان است که فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ رخصت است در اینکه روز دوازدهم جایز است از منی بیرون رفت و بهتر اینکه است که بماند تا روز سیزدهم ذی الحجه که سوم روز تشریق میشود و اگر کسی در روز دوم تشریق حرکت کرد بایستی بعد از ظهر حرکت کند تا قبل از غروب لکن اگر غروب شد دیگر جایز نیست حرکت کند تا روز سوم تشریق و در معنی قوله تعالی فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ دو قول است یکی گناهی بر او نیست زیرا بعمل

حج

گفتار خود و اینکه آدم از بدترین دشمنان اسلام است،

و وقتی (از نزد تو دور گردد) کوشش می‌کند که در زمین فساد کند و حاصل زراعت را تباه نماید و نسل بشر را قطع کند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد،

و وقتی بوی گفته شود بترس از خدا و فساد مکن غرور و خودپسندی او را بگناه و امیدارد پس جهنم کفایت می‌کند او را و جهنم بد آرامگاهی است،

و بعضی از مردم کسی است که نفس خود را در راه رضای حق تعالی می‌فروشد و خدا ببندگان خود مهربان است،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همه شما باتفاق داخل شوید در اسلام و تسلیم اوامر حق گردید و متابعت نمائید گامهای شیطان را (و بدانید) که محققا شیطان دشمن ظاهریست برای شما،

پس اگر بعد از آنکه حجت خدا بر شما تمام گردید و پس از ادله روشن که برای هدایت شما آمد گمراه گردیدید (و براه خطا رفتید) پس بدانید که خداوند غالب و درستکار است

آیا اشخاصی که از دین حق لغزش پیدا نمودند چنین انتظار دارند که خداوند با ملائکه بیایند در سایبانها از ابر سفید رقیق (یا منتظر عذاب خدا میباشند بتوسط ملک عذاب) و امر پروردگار جاری گشته و بازگشت تمام امور بسوی خدا است،

ای رسول اکرم پیرس از بنی اسرائیلیان چقدر از آیات روشن و ادله واضح که برای آنها فرستادیم و کسی که تبدیل گرداند نعمت خدا را پس از آمدن آن پس محققا خداوند سخت انتقام میکشد و مجازات مینماید،

حیات عاریتی دنیا نزد کافرین جلوه نمود که اهل ایمان را مسخره می‌کنند لکن مقام اشخاص با تقوی در قیامت فوق مقام کافرین است و خدا روزی می‌دهد هر کرا بخواهد بدون اندازه،

مردم یک گروهند خداوند پیمبران را فرستاد که مژده دهند نیکوکاران را و تهدید نمایند زشتکاران را و با پیمبران فرود آورد کتاب‌های آسمانی را تا اینکه بحق و درستی بین مردم حکم کنند در آنچه در آن اختلاف نمایند سپس همان گروه که برای آنان کتاب آسمانی آمد از راه طغیان و تعدی بحقوق یکدیگر در کتاب حق شبهه و خلاف افکندند پس خدا اهل ایمان را از آن ظلمت شبهات و اختلاف آنها براه حق هدایت

صفحه : ۲۵۹

نمود و خداوند هدایت مینماید هر کرا بخواهد و رهسپار میگرداند وی را براه راست.

توضیح آیات

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعِجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَعْضَىٰ از مردم طوری نطّاق و حرّاف و صراحت در گفتار دارند که تو که پیمبری از گفتار و انطلاق لهجه وی بشگفت می‌آیی فی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مقید نموده به حیات دنیا چون عالم دنیا عالم ظاهر و عالم آخرت عالم باطن و روزی است که حقیقت اشیاء ظاهر و باطنها هویدا میگردد اینکه است که دنیا را معرفی نموده‌اند بعالم غرور که باطنها در آن مخفی و حقیقت پوشیده و پنهانست و بظاهر انسان را فریب میدهد و بر خلاف آنچه هست ارائه میدهد.

وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ بقاعده عربیت الد افعال التفضیل از لد لدودا مأخوذ گردیده، و خصام جمع خصم مثل صعب و صعاب و كعب و كعاب و نیز گفته‌اند الخصام مصدر است، و «الد الخصام» یعنی سخت‌ترین و بدترین دشمنان است و چون تو بشری و بمقتضای بشریت ظاهر او را می‌نگری و وجهه دنیوی وی را مشاهده می‌کنی اینکه است که ممکن است حسن کلمات و ظاهر گفتار او ترا بفریبد و گمان کنی او دوست شما و تابع اسلام است لکن خداوند که از ظاهر و باطن همه چیز

آگاهست و باطنها نزد او مکشوف و هویدا است مشاهده میکند که او بدترین و شدیدترین دشمنهای اسلام است. در اینکه آیا آیه در باره شخص معینی فرود آمده یا عام است از مفسرین دو قول نقل شده بعضی از مفسرین گفته‌اند شأن نزول آیه چنین است که شخصی بنام حنس بن شریق آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بظاهر ایمان آورد و نسبت برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اظهار محبت و دوستی نمود و قسم بخدا خورد که در ادعای دوستی راستگو میباشم و آن آدم منافقی بود که زبانش با دلش یکی نبود و بآن خبث باطنی که داشت چون از حضور مبارکش بیرون رفت گذرش بمرعه جماعتی از مسلمین افتاد حاصل مزرعه را سوزانید

صفحه : ۲۶۰

و آدم کشی کرد و جنایت نمود.

دیگری گفته آیه عام است راجع بشخص معینی یا اشخاص بخصوصی نیست بلکه آیه در مقام اینکه است که پیمبر اکرم را گوشزد نماید که بزبان چرب و نرم مردم فریفته نگردد و بظاهر آنها ننگرد بلکه باطن و سریره آنان را بنگرد و اینکه آیه نظیر آنجا است که خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده و لَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ سوره قلم آیه «۱۱۱».

و اینکه دو قول با هم منافی نیست بسیاری از آیات قرآن چنین است که در مورد بخصوصی فرود آمده لکن مقصود عموم دارد چنانچه گویند مورد مخصص نیست.

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا تولى بمعنى لغوی سلطنت و ولایت است و نیز بمعنی پشت کردن و اعتراض نمودن استعمال شده و بنا بر اینکه مقصود از «من الناس» در اول آیه شخص معینی باشد و نیز «تولی» را بمعنی پشت کردن و اعتراض نمودن گرفتیم معنی آیه چنین میشود که به پیغمبر خود خبر میدهد آن کسی که از حسن گفتار و صراحت لوجه او تو را بتعجب آورده و اظهار دوستی و محبت با تو میکند وقتی که از نزد تو بیرون میرود چنین و چنان میکند.

وَ يُهْلِكُ الْخَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهَ لَا يُجِبُ الْفَسَادَ وَ فساد او اینکه است که زراعت و کشت و کار مردم را فاسد می گرداند و نیز بخونریزی و قتل و غارت نسل بشر را تباه می گرداند در صورتی که خداوند دوست نمیدارد فساد را.

بعضی از مفسرین لا یجب الفساد را حمل بر فساد در دین نموده نظر به اینکه عالم تنازع در بقاء و عالم کون و فساد است و بتقدیر ایزد متعال واقع است پس نمیتوان گفت خداوند دوست نمیدارد فساد را اگر فساد روی زمین را که در اثر تضاد بین موجودات

(۱) خطاب برسول اکرم (ص) است که فرمان مبر آن کسی که بسیار قسم میخورد که سست و بیمقدار است و عیبجو و سخن چین است.

صفحه : ۲۶۱

مادی و از لوازم تنازع در بقاء رخ میدهد دوست نمیداشت چنین تقدیر نمینمود.

لکن اینکه کلام درست بنظر نمی آید زیرا که بقرینه قوله تعالی وَ يُهْلِكُ الْخَرْثَ وَ النَّسْلَ مقصود از فساد همان تصرفات عدوانی است که در مال و جان مردم بسوء اختیار بشر واقع می گردد.

اگر چه عالم دنیا را عالم تنازع در بقا و عالم کون و فساد نامیده‌اند لکن فسادی که مقتضی طبیعت عالم است و از روی حکمت و نظام عالم تأسیس شده آن فساد نیست بلکه عین رحمت و مقدمه پیدایش موجودات و از مبدء حکیم از روی قانون حکمت در عالم

جریان دارد بلکه توان گفت فساد در عالم طبیعت تصور ندارد زیرا عالم رو بکمال می‌رود و هر موجود دانی و پستی بمقتضای طبیعت و آن غریزه‌ای که قادر متعال در کمون وی نهاده میکوشد و بصدد کمال برمی‌آید و مرتبه ناقص خود را رها میکند تا آنکه مرتبه بالاتری را اشغال نماید و بکمال مخصوص بخود برسد.

خلاصه هر کس موجودات را بنظر تدبر بنگرد می‌فهمد که تغییرات و تبدلاتی که در آنها دیده میشود چیز خودسرانه و بیهوده‌ای نیست بلکه تماماً لبس بعد از لبس است نه لبس بعد از خلع یعنی چنین نیست که گمان بشود چیزی بکلی مفقود و معدوم شده چیز دیگری پدید گردیده اینکه طور نیست بلکه هر چیزی که پا بدائره وجود گذاشت علی‌الدوام در استکمال است تا دایره سیرش تمام شود و بغایت فائده‌ای که مربی و ناظم عالم برای آن وی را از نیستی بهستی آورده برسد.

پس فساد در عالم تصور ندارد و هر چیزی بجای خود ثابت و برقرار است (که هر چیزی بجای خویش نیکو است) و چون چنین است جان دارد گفته شود وقتی خداوند خودش خالق کون و فساد است نمیشود گفت فساد را دوست نمیدارد و باین لحاظ گفته شود مقصود از فساد در آیه فساد در دین است آری اگر فساد در عالم پدید گردد از سوء اختیار بشر پدید گردیده و خداوند چنین فساد را دوست ندارد.

لکن ممکن است گفته شود فساد اعم است از فساد در دین و فساد در دنیا که منشأ هر یک از آنها سوء اختیار بشر میشود که بآن اختیار موقتی که برای حکمت

صفحه : ۲۶۲

چندی بوی داده شده عوض اینکه از اینکه موهبت عظمی سعادت خود و دیگران را تأمین کند و عالم را منظم و مرتب گرداند فساد میکند و خود را بدرک حیوانیت میکشاند و دین و دنیای خود و دیگران را تباه میگرداند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ وَ قَتِي بَعْجِيْنِ آدَمِيْ اَمْرٌ بَتَقْوَى شُود كِه از خدا بترس و در زمین فساد نكن عزت نفس و پیشوایی را از طریق گناه و فساد می‌گیرد، از اینکه آیه چنین بر می‌آید که مقصود از «تولی» در آیه پیش ولایت و پیشوایی است بدلیل اینکه وقتی بچنین کسی گویند فساد نكن و جان و مال مردم را تباه نگردان برای عزت و غلبه مرتکب گناه می‌گردد و عزت را از راه گناه و فساد بدست می‌آورد و خداوند مذمت میکند کسی را که از راه تعدی و ستم پیشوایی بدست آرد، بلکه چنین عزتی عزت نیست عزت حقیقی اولاً لایق ذات احدیت است و بس پس از آن آن است که از طرف حق تعالی افاضه گردد بکسی که لایق آن است وَ تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِ كِه الْخَيْرُ سوره آل عمران آیه ۲۵. عزت و ذلت بخواست او انجام می‌گیرد.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ رُوبِه و روش قرآن غالباً اینکه است که هر جا مذمت و تنقید نماید جماعتی را در عقب مدح و ستایش میکند جماعت دیگر را و بعکس هر جا تعریف و تمجید باشد در عقب تنقید و مذمت است.

و نیز غالباً هر جا تهدید و عذاب نامبرده شده در عقب تشویق برحمت و مغفرت می‌نماید و شاید سرش اینکه باشد که چون یکی از فضائل بسیار نیک انسانی است که همیشه بین خوف و رجاء باشد و برای اعتدال حاش که نه جری و مغرور گردد بآیات رحمت و نه مأیوس گردد از رحمت الهی که فرموده لا- يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ سوره يوسف. بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد در اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که (باید خوف و رجاء مثل دو طرف میزان بقدر هم باشند که از هیچ

صفحه : ۲۶۳

طرف زیادتی نکند).

خوف و رجاء دو اصل ایمانی و اخلاقی است و بدون تحقق اینکه دو اصل ایمان کامل نمی‌گردد و از طریق شیعه و سنی روایات بسیاری رسیده که اینکه آیه در شأن مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرود آمده وقتی حضرتش برای حفظ جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فراش آن حضرت خوابید و نفس شریف خود را در معرض اعدام قرار داد که جان رسول اکرم سالم ماند اینکه آیه نازل گردید و بضمیمه روایات معنی آیه چنین میشود که علی آن کسی است که در راه رضای الهی نفس و جان خود را فدا داد پس آیه اول و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعِجِبُكَ تا آخر راجع بدشمنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده و آیه دوم در باره دوستان صمیمی او که بالاترین آنها وجود مبارک علی علیه السلام است نزول نموده.

و جان‌نثاری و فداکاری او در راه حق و حقیقت بقدری است که دشمن و دوست در باره آن کتابهایی نوشته و همگی معترفند و تصدیق مینمایند که یگانه کسی که در راه محبت او از هیچگونه فداکاری کوتاهی نمی‌نمود علی علیه السلام بود و اخبار بسیاری که از طریق موافق و مخالف رسیده شاهد بر آن است بعضی از علمای بزرگ سنی مینویسند دین اسلام از شمشیر علی علیه السلام و مال خدیجه رواج گرفت.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً خطاب از حضرت عزت بتمامی مؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بایستی تمام شما داخل گردید در اسلام و تسلیم اوامر حق و تعلیمات قرآن و قوانین اسلام گردید و بظاهر و باطن تابع و زیر فرمان الهی و اوامر حق تعالی در آئید «و کافه» بقاعده عربیت برای تأکید آرند و در اینجا مؤکد میکند ضمیر جمع در «ادخلوا» را یعنی ای کسانی که پذیرفته‌اید دین اسلام را بایستی تسلیم اوامر و دستورات و مقررات اسلام گردید بدون اینکه پیش خود رأی اندیشی کنید و چیزی در آن زیاد یا از آن کم نمائید بعضی از مفسرین گویند اینکه آیه خطاب بمؤمنین اهل کتاب است که آنها بنا بر عادت که داشتند بعد از اسلام آوردن بعضی از آنها احکام تورات را مراعات می‌نمودند مثل اینکه باحکام شنبه عمل میکردند و گوشت و شیر شتر را استعمال نمی‌کردند و

صفحه : ۲۶۴

میگفتند یا رسول الله تورات کتاب خدا است بگذار ما در نماز شب بعضی از آیات آن را بخوانیم حضرت میفرمود احکامی که نسخ شده نباید پیرامون آن بگردید.

سلم و اسلام و تسلیم بیک معنی گفته میشود و اینکه اسلامی که بمؤمنین امر مینماید که داخل آن گردید آن اسلامی است که بعد از مرتبه ایمان تحقق میپذیرد و چنانچه در صفحات پیش تذکر داده‌ایم همین طوری که ایمان مراتب و درجاتی دارد اسلام نیز مراتبی دارد و اشاره دارد بمرتبه اول اسلام قوله تعالی قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و بعضی عرفاء اینکه قسم از اسلام را اسلام اصغر نامیده‌اند و بمرتبه فوق اینکه اسلام نظر دارد قوله خدای سبحان يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً که اینکه اسلامی که بمؤمنین امر مینماید که بایستی تمامی شما داخل آن گردید بعد از تحقق مرتبه اول ایمان است زیرا که خطاب بمؤمنین میباشد که مرتبه اول اسلام و اول ایمان را دارا بودند.

و بسیاری از مفسرین گویند اینکه اسلام عبارت از تسلیم و منقاد بودن و ترک اعتراض بر اوامر شرعی و تکوینی است و مسلمان واقعی کسی است که بدل و زبان اذعان نماید که تمام دستورات اسلامی از روی حکمت و درستی آن چنان که بایستی واقع گردد انجام گرفته و اشاره بهمین دارد قول امیر المؤمنین علی علیه السلام در روایت

مرفوعه برقی «ان الاسلام هو التسليم والتسليم هو اليقين»

و در کلام الله مجید است إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱). اشاره بهمین مرتبه است.

پس مسلمان واقعی کسی است که عقل و رأی و هوای خود را تابع و مطیع دستورات قرآنی و نوامیس الهی گرداند و بدستورات

شرع مقدس اعتراض و رأی اندیشی ننماید و مطیع و فرمانبر باشد آن وقت ممکن است دارای مرتبه عبودیت گردد و از مطیعین محسوب گردد و در نتیجه شرح صدر پیدا نماید و از کسانی گردد که در باره وی فرموده:

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ ﴿٢﴾ سورة الزمر آیه ۲۳

(۱) دینی که سبب نجات و رستگاری است فقط اسلام است.

(۲) کسی که سینه او باز شده برای اسلام وی دارای نوری است از جانب پروردگار خود.

صفحه : ۲۶۵

در جای دیگر فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا و در روایت کابلی است که از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند
 «۱» لو أنّ قوما عبدوا الله تعالى وحده لا شريك له و اقاموا الصلاة و أتوا الزكاة و حجوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنع الله او صنع رسول الله ألبا صنع بخلاف الذي صنع او وجد ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين الى ان قال فعليكم بالتسليم».

و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ هر حقی در مقابل آن باطلی و هر طریق درست و مستقیمی در برابر آن نادرستی و کجی است، طریق اسلام طریق حق و راه مستقیم است راه مستقیم اقرب طریق بمقصود است و در مقابل آن راههای کج و معوج بسیار است و طریق شیطان راه کجروی و طریق معوج است که سر انجام آن دوری از رحمت الهی و رسیدن بپرتگاه درک حیوانی و نائل شدن باسفل السافلین طبیعت است و شیطان نسبت بانسان دشمنی است ظاهر و هویدا که از راه دشمنی کوشش میکند که انسان را از راه حق و حقیقت و از دایره اسلام که طریق سلّم و سلامت است در بیراهه کشاند.

اینکه است که خدای رحمان از راه مرحمت و تفضل پیمبران و سفراء خود را فرستاده که طریق سلّم و سلامت را بانسان بیاموزند که بمتابعت شیاطین جنی و انسی از پرتگاه ضلالت بشاهراه هدایت رهسپار گردند و اشاره بهمین دارد قوله تعالی:
 فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر شما مؤمنین از پس از معجزات و کراماتی که کاشف بر صدق انبیاء و سفرای

(۱) اگر مردمانی عبادت کنند خدای یگانه‌ای که شریک و مثلی برای او نیست و نماز را بپای دارند و عطا نمایند زکاء مال خود را و شهر رمضان را روزه دارند پس از آن نسبت بچیزی از دستورات حق تعالی یا فرمایشات رسول الله اعتراض نمایند و بگویند اگر چنین و چنان نکرده بود بهتر بود و اگر چه بزبان نگویند و در دل خود اعتراض نمایند بهمین اعتراض داخل در مشرکین میگردند تا آنجا که فرموده بر شما است که تسلیم دستورات الهی و تعلیمات قرآنی گردید.

صفحه : ۲۶۶

الهی است و پس از آنکه راه عذری برای شما باقی نمانده و مطلب برای شما واضح گردید لغزش پیدا نمودید و از دایره اسلام که طریق سلّم و سلامت و سعادت انسانی در آن است بیرون رفتید بدانید که خداوند غالب و امر او نافذ و حکم او بر آنچه مقتضی حکمت است در باره شما نافذ است.

هَيْلَ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ظَلَلٌ وَ ظَلَّةٌ آن چیز است که سایه میاندازد، غمام بمعنی ابر سفید است «و الملائكة» عطف بر الله است یعنی آیا چنین انتظار دارند که خدا بیاید با ملائکه در سایانهایی از ابر سفید.

و چون اینکه آیه از متشابهات قرآن است و در جزء اول اینکه تفسیر گفتیم که در توضیح آیات اقتصار میکنم بر محکامات قرآن و پیرامون متشابهات نمیگردم اینکه است که در اینجا بعضی توجیهاتی که مفسرین در آیه کرده‌اند تذکر میدهم و از خود رأی اندیشی نمیکنم در تفسیر کبیر راجع بتوضیح آیه و بیاناتی که مفسرین در آن کرده‌اند کلام مفصلی دارد که اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گوید قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يُمِرُّونَ بِهِمْ وَلَا يَشْفَعُونَ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

۱- طریق صلحای گذشتگانست که گفته‌اند پس از آنکه بپراهن و ادله قطعیه ثابت گردیده که رفت و آمد یعنی حرکت کردن و ایاب و ذهاب نمودن نسبت بخدا محال و غیر ممکن است پس علم قطعی پدید می‌گردد که مقصود از آیه رفت و آمد نیست بلکه مقصود دیگری در کار است و اگر ما بخواهیم معین کنیم که مقصود چیست شاید براه خطا رفته باشیم پس باین لحاظ بهتر است که سکوت کنیم و گوئیم علم آن نزد خدا و رسول است، و همین است مقصود از روایتی که بطریق ابن عباس از معصوم رسیده که قرآن منظوری بر چهار وجه است:

اول- آن وجهی که دانش آن ممکن است لکن مردم دنبال تحصیل آن نمیروند دوم- آن وجهی است که دانشمندان می‌فهمند و تفسیر می‌کنند.

صفحه : ۲۶۷

سوم- آن وجهی است که فقط از قبل عربیت شناخته میشود (یعنی از ظاهر و از قبل الفاظ فهمیده میشود).
چهارم- وجهی است که نمیداند آن را مگر خدا.

لکن جمهور متکلمین در اینکه آیه توجیهاتی نموده‌اند اول مقصود از قوله تعالی أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فَرَدًّا أَمْ دُجْرًا و اینکه آمدن آیات را آمدن خودش نامیده برای عظمت شأن آیات است مثل اینکه وقتی لشکر بیایند گویند سلطان آمده و شاهد بر اینکه مطلب آیه بالا است فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ مَا أَجَابَكُمْ لَكُمْ الْبَيِّنَاتُ رَاجِعٌ بِيَهُودِيهَا و خطابه که از آن آیه اول يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً و آیه بعد فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ رَاجِعٌ بِيَهُودِيهَا و خطاب بآنان است و بنا بر اینکه قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ حَكَايَاتُ يَهُودِيهَا است و معنی آیه چنین میشود که یهودیها دین تو را قبول نمیکنند مگر اینکه خدا و ملائکه بیایند در سایه‌بانهایی از ابر سفید، آیا نمیبینی آنها با موسی چه کردند مثل اینکه گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً.

وقتی گفتیم آیه اعتراض بیهودیها است مانعی ندارد که آیه را بظاهر خود باقی گذاریم زیرا که مذهب یهودیها تشبیه است و آمد و رفت را بر خدا جایز میدانند چنانچه می‌گفتند خدا در کوه طور برای موسی در سایه‌ای از ابر تجلی نموده و چون از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواهشی نمودند اینکه آیه حکایت گفتار سخیف آنان است که بعقیده نادرست خود منتظرند خداوند بر آنها فرود آید پس بنا بر اینکه معنی آیه بظاهر خود باقی است.

و در پاسخ اشکال که اگر معنی آیه اینطور باشد چه وجهی دارد قوله تعالی وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ گوید چون حق تعالی حکایت نمود دشمنی آنان را و اینکه قبول اسلام نمیکنند مگر باین شرط فاسد در مقام تهدید فرموده (بازگشت امور بسوی خدا است) پس از آنکه توجیهاتی از متکلمین نقل میکند گفته نزد من اینکه

صفحه : ۲۶۸

وجه در آیه بهترین وجوه است. «پایان» ظاهرا همان طوری که فخر رازی اظهار عقیده نموده از جهتی تفسیر خوبی است که در آیه

نموده‌اند لکن اینکه گفته از اول آن آیه ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَمَا فَتَّهَ تا آخر اینکه آیه وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ تماما در باره یهودیها فرود آمده ظاهرا درست بنظر نمی‌آید زیرا که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُطِّبَ بِمُؤْمِنِينَ است و بنا بر اینکه توجیه یهودیها قبل از قبول ایمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین ایرادی مینمودند و نیز آیه اول یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُطِّبَ بِحَاضِرِينَ است هل يَنْظُرُونَ اشاره بغایب است پس از اینجا معلوم میشود که اینکه آیات در یک مورد فرود نیامده موارد آن مختلف است.

لکن میتوان گفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَمَا فَتَّهَ خطاب بمؤمنین است شما که ایمان آورده‌اید خود را بکمال اسلام برسانید و کاملا منقاد و مطیع اوامر حق تعالی گردید و اینکه آیه «هل ينظرون» تا آخر شرح حال یهودیها باشد که آنان چنین انتظار دارند که خداوند با ملائکه از آسمان فرود آیند، آری کسانی که بگوساله بگمان اینکه خدا در آن حلول نموده سجده کنند ممکن است بگمان فاسد خود چنین انتظاری هم داشته باشند که خدا بر آنها با ملائکه فرود آیند.

و بسیاری از مفسرین گفته‌اند مقصود از قوله تعالی أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ یعنی انتظار دارند که بیاید امر پروردگار مثل اینکه فرموده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ سوره نحل آیه ۳۳. و از حضرت امام رضا علیه السلام چنین روایت میکنند

هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام

و نیز قوله تعالی وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا خدایانند متصف بآمد و رفت نمی‌گردد و معنی چنین است که آمد امر پروردگار تو وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا.

و در آیه توجیهاات دیگری نیز شده لکن بهتر همان قول سابقین است که گفته‌اند چون آیه از متشابهاتست خوب است که معنی آیه را محول کنیم بخدا و راسخین در علم.

صفحه : ۲۶۹

وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی بازگشت تمام امور بسوی خدا است شاید اشاره باین باشد که بر عکس گمان فاسد یهودیها که منتظرند خدا بتوسط ابر بر آنها فرود آید تمام امور بازگشت بخدا مینماید أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ که پیدایش هر چیزی از اوست و بازگشت هر چیزی نیز بسوی اوست که مبدء موجودات و غایت و نهایت همه چیز هم اوست.

سَلِّبْنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که از بنی اسرائیل پرس چه اندازه از آیات روشن و معجزات واضح که برای آنها فرستادیم، اشاره بمعجزات و کراماتی است که برای اثبات پیمبری جناب موسی علیه السلام خداوند بدست حضرتش جاری نمود و بنی-اسرائیلیان دست از لجاجت و مخالفت برداشتند و بانکار خود باقی بودند، از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که آیه بالا هَلْ يَنْظُرُونَ تا آخر چنانچه گفته شد اعتراض بیهودیها است و آنها چنین انتظاری داشتند و شاید از رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواهشی مینمودند که ما ایمان نمی‌آوریم مگر وقتی که خدا با ملائکه فرود آیند و از قوم یهود و سوء سابقه و نفهمی و بی‌خردی آنان چنین کلام مزخرفی دور نیست.

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ تهدید مینماید کسانی را که تبدیل مینمایند نعمت خدا را پس از آمدن نعمت که بر آنان است عذاب سخت.

شاید تهدید در اینکه آیه نیز راجع بیهودیانست که آنها نعمت خدا یعنی تورات که از طرف حق فرود آمده و کتاب آسمانی آنان بوده و در آن اوصاف پیغمبر خاتم ذکر شده تحریف و تبدیل نمودند که کسی که کفران چنین نعمتی بنماید بایستی بداند که خداوند سخت انتقام است و البته آنها بکیفر عمل زشت خود مجازات سخت میبینند.

صفحه : ۲۷۰

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا زَيْنٌ وَ زِينَتٌ بمعنی لغوی اسم است برای هر چیزی که دارای حسن بسیار باشد و کفر بمعنی پوشیدن و پنهان نمودن است.

و در شأن نزول آیه از مفسرین گفتاری حکایت شده:

۱- اینکه آیه در باره ابو جهل و غیر او از رؤسای قریش فرود آمده که آنان ثروتمند و ریاست و مقامی دارا بودند و چون دنیای خود را آراسته میدیدند و بمال و ریاست خود مغرور بودند و فقرای مسلمانها را مسخره مینمودند و می گفتند اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق بود بایستی اشراف و بزرگان تابع او گردند. «ابن عباس» ۲- اینکه آیه در باره عبد الله ابی و اصحاب و یاران وی فرود آمده که ضعفاء و فقراء مؤمنین را مسخره مینمودند. «مقاتل» ۳- اینکه آیه در باره رؤسای یهود فرود آمده که جماعتی از بنی قریظه و نظیر و قینقاع از متمولین یهودیها که آنان فقراء مهاجرین را مسخره مینمودند. «عطاء» لکن آیه عموم دارد اگر هم در مورد خواصی فرود آمده باشد عموم آیه شامل میشود هر کسی را که در مقام مسخره مسلمانی بر آید و اعتراض بر هر کسی است که مؤمنین را برنجاند و وی را توهین نماید.

آری زینت مال و منال دنیا است که خودآرایی می کند و عالم حقیقت را می- پوشاند و چشم دل را کور می گرداند و نمیگذارد آن تَأَلُّوْا و درخشندگی نور ایمان مؤمنین هویدا گردد و اشاره بهمین دارد قوله تعالی زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ (۱) سوره آل عمران آیه ۱۲.

و دنیا را متاع غرور معرفی نموده آنجا که فرموده (و اعلم انها مَتَاعُ الْغُرُورِ مال و زر و زیور دنیا آدمی را گول میزند و وی را میفریبد و مغرور می گرداند.

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اشاره باین است که مؤمن با تقوی اگر چه در دنیا که همه چیز را عوضی نشان

(۱) زینت داده شده برای مردم محبت شهوات از زنها و پسران و مالهای بسیار.

صفحه : ۲۷۱

میدهد بنظر کوتاه نظران و بی خردان که چشم حقیقت بین آنان نابینا گردیده مقام و رتبه‌ای ندارند و بنظر توهین آن برگزیدگان را مینگرند لکن در آخرت که حقیقت و واقعیت هر چیزی را نشان میدهد موقعیت و منزلت آنها فوق کفار است و در اینکه مقصود از فوقیت متقین در روز قیامت چیست گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- درجات و مقامات مردمان با تقوی در قیامت بلندتر از کفار است.

۲- حظ مؤمنین با تقوی در قیامت زیادتر است از حظوظ کفار از امتعه و ریاست دنیا.

۳- حال متقین در آخرت بهتر از حال کفار است زیرا که متقین در اعلی علین میباشند و کفار در سجین و آن مثل قوله تعالی است أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا.

«مجمع البیان» فوقیت مقابل تحتیت مراتبی دارد: ۱- فوقیت مکانی، ۲- فوقیت رتبی، ۳- فوقیت معنوی، ۴- فوقیت حقیقی.

فوقیت مکانی مثل اینکه گوئیم خورشید بالای سر ما است، فوقیت رتبی مثل اینکه گوئیم مقام و مرتبه بعضی راجع بشئونات زندگانی یا نسبت بدرجه و قرب بسطان یا غیر آن فوق رتبه دیگران بشمار میآید.

فوقیت معنوی اینکه است که بعضی راجع بکمالات روحانی از دانش و عقل و تدبیر در کارها فوق دیگران باشند فوقیت حقیقی راجع بکمال عقل و تجرد روح و ارتباط یافتن بعالم قدس است که مقام و مرتبه هر کسی بقدر ارتباط وی است بعالم اله و بقول قدسیه که هر کس نزدیکتر بآن عالم است فوق دیگران بشمار می آید شاید اشاره باین مرتبه اخیر دارد قوله تعالی وَالَّذِينَ اتَّقَوْا

فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدلیل اینکه تقوی را اضافه نموده ایمان و تقوی فوق ایمان و مقام متقین فوق مقام مؤمنین فاقد تقوی می‌باشد خلاصه از اطلاق کلمه «فوقهم» در آیه که تخصیص بمرتبه‌ای دون مرتبه دیگر نداده چنین بر می‌آید که مؤمن با تقوی در قیامت موقعیتی پیدا مینماید و حائز مقام و مرتبه‌ای می‌گردد که مزیت و فضیلت بر باقی خلق پیدا می‌کند و بتمام جهات

صفحه : ۲۷۲

و مراتب مرتبه و مقام وی فوق دیگران است.

و چون اینکه عالم دنیا عالم ظاهر و عالم آخرت عالم «تبلی السرائر» است که باطنها ظاهر میگردد اینکه است که کفار در اینکه عالم که عالم قشر و مجاز نامیده شده در پرده سیاه طبیعت فرو رفته‌اند و چشم حقیقت بین آنان کور گردیده اینکه است که حقیقت مؤمنین و مقام متقین را نمی‌نگرند و گر نه در همین عالم نیز مقام کسانی که متصف بایمان و تقوی میباشند تمام معنی بالاتر از دیگران است.

پس از اینجا معلوم میشود که مؤمن با تقوی در اینکه عالم نیز حائز مقام و مرتبه‌ای می‌باشد که دیگران فاقد آنند و اختصاص بقیامت ندارد لکن تحصیل چنین مقامی را بایستی در همین عالم نمود کسی که در اینکه عالم از طریق دانش و عمل نیکو مقام فوقیت بر خود تهیه نمود در آخرت نیز مقام بلندی نخواهد پیدا نمود و اینکه در آیه اختصاص بقیامت داده شاید نظر باین باشد که در آنجا هر چیزی بحقیقت تظاهر مینماید و پرده و حجابی در کار نیست اینکه است که مقام چنین اشخاصی بر همه کس پدیدار میگردد.

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خداوند روزی میدهد هر کس را بخواهد بغير حساب و بدون آنکه فیض و رحمت او محدود باشد بحدی و اندازه‌ای معین زیرا که فیض و رحمت او غیر منتهای است و هر که را بخواهد بلند میکند و عزت میدهد و هر که را خواهد ذلت میدهد و خوار میگردد.

لکن باید دانست که خواست و اراده او جزافی نیست آنچه کند از روی حکمت و عدل میکند و آنچه اراده کند بموقع خود انجام میگیرد.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ امت بمعنی لغوی بمعنی دین و ملت است لکن در اینکه تمام مردم و افراد بشر دارای یک دین بودند یعنی چه آیا همه بر دین کفر بودند چنانچه در روایت ابن عباس است یا همه خداپرست بودند چنانچه گویند نظریه قتاده و مجاهد و عکرمه و ضحاک از مفسرین چنین است.

صفحه : ۲۷۳

و اگر همه کافر بودند آیا در چه وقت کافر بودند، بعضی گفته‌اند بعد از آدم تا زمان نوح علیهما السلام تمام مردم کافر بودند، بعضی دیگر گویند بعد از نوح تا زمان ابراهیم علیه السلام همه کافر بودند.

و پاسخ اعتراض که چگونه ممکن است در زمان متمدنی مردم همه کافر باشند و یک نفر موحد و خداپرست در بین مردم یافت نگردد گویند در میان آنها موحدین یافت میشدند لکن تقیة اظهار نمینمودند.

لکن اینکه جواب درست بنظر نمی‌آید زیرا اولاً بدلالات الف و لام الناس که برای جنس یا استغراق می‌آورند چنین میشود که تمام افراد بشر کافر بودند تا وقتی پیمبران آمدند برای هدایت آنان و اگر در میان آنها خداپرستی بود الف و لام استغراق که شامل گردد تمام افراد را معنی نداشت.

و در ثانی بنا بر اینکه معنایی که شد باید همه کافر باشند تا وقتی پیمبران مبعوث گردند و بقاعده لطف که متکلمین برای اثبات نبوت و امامت می‌آورند درست نمی‌آید زیرا که گویند در هر زمانی بایستی پیغمبر یا امامی بین مردم حکم‌فرما باشد زیرا که

اعتدال واقع و روی میزان عقل و منطق استوار گردیده که با هر دوره و زمانی وفق میدهد و گردش روزگار آن را کهنه نمی‌گرداند و برای تکمیل نوع بشر بدون تقیید بافراذ معین یا اشخاص بخصوص مجهز و قوانین آن موقعیت آن را دارد که تا قیامت ابراز فعالیت نماید.

صفحه : ۲۷۶

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۸]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِ السَّيِّئَاتِ وَالضَّرَائِ وَالضَّرَائِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵) كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُكْفَرْ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

ترجمه:

آیا چنین گمان میکنید که داخل بهشت میشوید و نیامده باشد شما را مصیباتی که وارد شده بر کسانی که پیش از شما بودند که بر آنان سختیها و ضررها رسید و مضطرب و پریشان خاطر بودند تا وقتی که رسول و کسانی که باو گرویده بودند پناه بحق آورده گفتند خدایا چه وقت ما را یاری میکنی (ای رسول اکرم) آگاه

صفحه : ۲۷۷

باش که یاری خدا نزدیک است،

ای پیغمبر از تو سؤال میکنند چطور انفاق کنیم بگو آنچه از خوبی انفاق مینمائید در باره پدر و مادر و ارحام و نزدیکان خودتان و بچه‌های یتیم و فقیران و راهگذران باشد و آنچه کار خیر و خوب بکنید خداوند بر آن آگاهست،

نوشته شده و ثبت گردیده برای شما جهاد کردن با کفار در صورتی که شما کراهت دارید از جنگ کردن و چه بسیار امری برای شما ناگوار است در صورتی که خیر و خوبی شما در آن است و چه بسیار چیزی را دوست دارید که شر است برای شما و خدا دانا و عالم بهمه چیز است و شما نمیدانید،

سؤال مینمایند از تو راجع بجنگ نمودن در شهرهای حرام بگو جنگ نمودن در ماههای حرام گناه بزرگ است و بستن راه خداست و کفر و هتک حرمت مسجد الحرام است و بیرون کردن اهل حرم را از مسجد گناهش بزرگتر است نزد خدا و فتنه‌انگیزی بزرگتر و بدتر از جنگ و جدال است و کافرین همیشه با شما جنگ میکنند تا اینکه اگر قدرت داشته باشند شما را از دین حق برگردانند و کسی که از دین حق برگردد و کافر بمیرد چنین کسی اعمال او در دنیا و آخرت ضایع و باطل می‌گردد و از اهل آتش

است و همیشه در آتش جاویدانست، محققا کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که از وطن خود هجرت نموده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند اینها امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

توضیح آیات

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمْ يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ فِي شَأْنِ نَزْلِ آيَةِ مِنْ مَفْسَرِينَ كَفْتَارِي نَقْلٌ شَدِيدٌ: ۱- اینکه آیه در روزی فرود آمده که اصحاب رسول الله براهنمایی سلمان فارسی دور مدینه را خندق می‌کنند که دشمن وارد نشود و آن وقت چون دشمن آنها را محاصره نموده بود متوحش و مضطرب بودند اینکه بود که خداوند آنها را امر بصبر نمود و اینکه از خدا فتح و فیروزی بطلبند. «قتاده و سدی» ۲- اینکه آیه در جنگ احد فرود آمد آن وقتی که لشکر اسلام شکست خوردند کفار بمسلمین طعنه زدند که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیمبر بر حق بود چرا شکست خورد و مسلمانها

صفحه : ۲۷۸

کشته شدند. «بعضی از مفسرین» ۳- اینکه آیه در باره مهاجرین از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده که آنان در یاری اسلام دست از مال و دیار خود برداشتند و متحمل همه طور سختی و مرارت گردیدند. «عطاء» خلاصه آیه خطاب بمؤمنین است که شما چنین گمان کردید که لایق بهشت میشوید پیش از آنکه امتحان شوید شما بایستی امتحان شوید همان طوری که ملت‌های پیش از شما از کسانی که تابع پیمبران سابق بودند امتحان شدند. «شیخ طبرسی» مَسْتَهُمُ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلُّوا مِلْتَهُای پیش از شما چنان در مضیقه و سختی و شدت میافتادند و متزلزل میگردند که سختی آنها بجایی میرسید که حتی پیمبران آنها می‌گفتند.

مَتَى نَصْرُ اللَّهِ كَمَا بَخَدَا پناه می‌بردند و منتظر یاری خدا بودند که آنها را از سختی و شدت برهاند و فتح و فیروزی بآنان کرامت فرماید.

چنانچه مفسرین گفته‌اند در اینجا دو قول است یکی خود مؤمنین پس از آنکه از خدا طلب یاری می‌کردند پیش خود بمقتضای ایمانی که داشتند متذکر میشدند که وعده الهی حق است و بما وعده فتح و فیروزی داده و بزودی بر دشمن غالب می‌گردیم. و دیگر مؤمنین هر امتی از پیغمبر خود سؤال مینمودند که چه وقت وعده گشایش ما میرسد و چه وقت خداوند ما را یاری میکند آن پیمبر میگفت آگاه باشید که بزودی خداوند شما را یاری میکند و از دشمن نجات می‌یابد.

از اینکه مبارک آیه مطالبی توان استخراج نمود یکی اشاره باین است که نعمتهای اخروی محفوف ببلیات دنیوی است و صبر در ناملایمات و پایداری و استقامت

صفحه : ۲۷۹

در دینداری و بلیات و مصیبات و نارساهایی که انسان در مدت حیاتش بر وی وارد می‌گردد اگر با متانت و استقامت همراه گردید روحانیت وی را بزرگ میکند آن وقت لایق بهشت که دار کرامت حق و محل سعادت و نیکوکاران است می‌گردد خصوصا اگر صبر و خودداری در راه دین باشد و بهمین امتحان می‌گردد اینکه است که در قرآن مجید فرموده أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سوره عنكبوت آیه ۱ و ۲. آیا مردم چنین گمان میکنند که مجرد اینکه گفتند ایمان آوردیم از آنها قبول میشود و آنها امتحان نمیشوند اینطور نیست بایستی در معرض امتحان در آیند و ما محققا امتحان کردیم آنها را

را بنماید و به پاداشت زحمات آنها از هیچگونه فداکاری در باره پدر و مادر کوتاهی ننماید.

و اینکه قرآن مجید مرتبه اول از انفاق را تخصیص بآنها داده همان ارشاد بحکم عقل است هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ و غالباً وقتی اولاد بحد رشد و جوانی میرسند که پدر و مادر پیر و ضعیف گردیده‌اند و جوانی و مال و آنچه داشته‌اند در پرستاری اولاد فدا داده‌اند بامید اینکه در پیری آنان را کمک نماید و در واقع اولاد مدیون پدر و مادر است اگر بپا داشت زحمات آنان نیکی و احسان در باره آنها نکند و حق آنها را از گردن خود رفع نماید ظلم در باره آنان نموده و بکیفر آن در دادگاه عدل الهی مستحق مجازات سخت می‌گردد.

و آیات و اخبار در حقوق والدین بسیار وارد شده بقدری احسان پدرو مادر اهمیت دارد که خداوند در کلام مجیدش احسان بآنها را ردیف عبادت و بندگی خود بشمار آورده آنجا که فرموده وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا سوره بقره آیه ۸۳ و اینکه آیه اشاره باین دارد که بعد از اداء حقوق الله و وظائف عبودیت مراعات حقوق پدر و مادر اهم و بالاترین وظیفه دینی و ایمانی است.

و از بعضی روایات نقل شده که «بهشت زیر قدم مادر است» و شاید کنایه باشد اگر آرزوی بهشت داری بایستی خاک زیر قدم مادر را سرمه چشم خود گردانی یعنی مطیع و خدمتگزار وی باشی و بهر قیمتی که تمام میشود رضایت وی را بدست آری. بین چقدر اطاعت پدر و مادر اهمیت دارد که بدون رضایت آنان عبادات مستحبه صحیح نیست بلکه نسبت بواجبات اگر چه رضایت آنها شرط نیست لکن کسی که پدر و مادر از وی راضی نباشد عبادات او بدرجه قبول نمیرسد، و عاق والدین را در تعداد گناهان کبیره بشمار آورده‌اند و در اخبار دارد «که بوی بهشت تا پانصد سال راه میرسد و کسی که عاق گردید هرگز بوی بهشت بمشام وی نخواهد رسید».

خلاصه آیات و اخبار در حقوق والدین بقدری است که از تعداد و شماره بیرون

صفحه : ۲۸۲

است و راجع بان کتابهای مستقل نوشته شده اینجا جای بحث تمام آنها نیست همین قدر می‌خواهم گوشزد مطالعه کنندگان محترم نمایم که کسی که مراعات حقوق والدین ننماید و زجر و جفا نسبت بانان روا دارد نه از زندگانی دنیا بطور شایستگی بهره‌مند می‌گردد و نه از فیوضات اخروی برخوردار میشود مخصوصاً حقوق مادر بسیار است نظر بان زحمات و مشقتهاهی که در پرستاری اولاد متحمل میگردد و اینکه خلاف انصاف و عاطفه بشری و حقوق اجتماعی است که در پیری و شکستگی اولاد جوان نیرومند مراعات حقوق والدین را ننماید و آنها را بخود واگذارد.

و پس از آن هر کس نزدیکتر است بایستی وی را مقدم بر سایرین قرار داد و پس از آن اطفال یتیم که سر پرستار ندارند البته مراعات آنها هم بنظر اجتماعی و هم بنظر فردی لازم و بسیار دارای اهمیت است.

و پس از آن مساکین و فقراء و کسانی که قوت سال خود و عیالات و عائله آنها معوق و قدرت بر تأمین معاش آنها نداشته‌اند و پس از آن ابن السبیل کسانی می‌باشند که در غربت بیچاره میگردند بایستی مورد احسان قرار داده شوند.

و اینکه ترتیبی که در اینجا راجع بانفاق گفته شده و در آیه پیش راجع باحسان تعیین شده روی میزان عقل و منطوق و ارشاد عقلی استوار گردیده نه اینکه است که اینک ترتیب لازم باشد یا طوری باشد که با هم جمع نشود اینک است که فقهاء راجع باین ترتیب حکم بلزوم و وجوب نموده‌اند بلکه اینک ترتیب را نیکو و مستحب دانسته‌اند و وجوب نفقه پدر و مادر هر گاه فقیر باشند بادلّه دیگری ثابت گردیده و شاید اشاره بهمین استحسان عقلی و امر ارشادی دارد نه مولوی قوله تعالی.

وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ مَا، در ما تَفْعَلُوا ماء موصوله و از آن عموم استفاده میشود یعنی آنچه عمل خوب و نیکو کنید

وَعَسَى أَنْ تُجِئُوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ شَمَا مؤمنین و تمام افراد بشر چون دانا بعاقبت امور نیستید و صلاح و فساد اعمال خود را نمیدانید نه در موضوع جهاد و نه در باقی امور زندگانی و دانا نیستید چه عملی بخیر شما است و چه عملی بضرر شما تمام میشود اینکه است که از روی جهل و نادانی چیزهایی را مکره میباشید و از آن فرار میکنید در صورتی که خیر شما در آن است و

صفحه : ۲۸۵

بعکس چیزهایی دوست میدارید بگمان اینکه خیر شما در آن است در صورتی که همان شر است و بضرر شما تمام می‌گردد. وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ چون علم الهی بتمام جهات خیر و شر احاطه دارد و بتمام مصالح و مفاسد امور بشر آشنا است اینکه است که آنچه بشما دستور دهد موافق مصلحت و صلاح دید شما است و شما عارف بمصالح خویش نمیباشید. آری حال بشر در اینکه عالم بچه‌ای ماند که از روی بیخردی و نفهمی چیزی میطلبد که مضر بحال وی است مثل غذایی که بحال او زیان دارد و از چیزی فرار میکند که نفع وی در آن است مثل اینکه مدرسه رفتن و تحصیل نمودن برای او ناگوار است و اولیای او در آنچه میدانند صلاح او در آن است وادارش می‌نمایند بآن و آنچه را میدانند مضر بحال اوست از آن باز می‌دارند. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ در تفسیر ابو الفتوح رازی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو ماه پیش از جنگ بدر در ماه جمادی الاخر که هفده ماه از هجرت گذشته بود پسر عمه خود عبد الله جحش را با هشت نفر از مهاجرین سعد ابو وقاص، و ابو عکاشه بن المحض الاسدی و عتبه بن عزوان السلمی، و ابو حذیفه بن عتبه بن ربیع، و سهل بن بیضا، و عامر بن ربیع، و واقد بن عبد الله، و خالد بن کبیر، و نامه‌ای نوشتند برای امیر ایشان عبد الله جحش و باو فرمود نامه را باز مکن تا پس از آنکه دو منزل از مدینه بیرون روی و اگر همراهان تو کسی نخواهد بیاید باجبار او را مبر چون دو منزل بیرون رفتند سر نامه باز کرد نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد برو با یارانت تا بطن نخله فرود آیی و راه کاروان قریش را نگاه دار و خبری بما بده پس از آنکه عبد الله نامه را خواند به همراهان خود گفت فرموده‌اند شما را باکراه نبرم هر که را آرزوی شهادت است خود بیاید و هر که نخواهد برگردد آنها گفتند ما مطیع خدا و رسول میباشیم و رفتند

صفحه : ۲۸۶

تا بجایی رسیدند که آنجا را بحر بالا فرع می‌گفتند سعد ابو وقاص شتری گم کرد و بعتبه بن عزوان دستور داد که در طلب شتر رود و عبد الله جحش با اصحابش رفتند تا میان طائف و مکه رسیدند آنجا فرود آمدند و منزل کردند دیدند کاروانی از طائف می‌آید که مویز و ادیم داشت و در میان کاروان عمرو بن خضرمی با چند نفر بودند چون آنها اصحاب رسول الله را دیدند ترسیدند عبد الله جحش گفت اینها ترسیدند یکی را بنشانید و سرش را بتراشید که اینها گمان کنند برای عمره حج آمده‌اید مطمئن گردند، و آن روز آخر جمادی الثانی بود و بعضی میگفتند اول ماه رجب است آنها با هم گفتند اگر امشب توقف کنیم فردا اول ماه رجب است و ماه رجب ماه حرام است و نمیتوان جنگ نمود واقد بن عبد الله تیری رها کرد و عمر بن خضرمی را کشت و او اول کسی بود که از مشرکین کشته شد و عثمان را باسیری بگرفتند و او نیز اول اسیری بود که در اسلام گرفته شد وقتی اینکه خبر شیوع پیدا نمود قریش طعنه زدند و گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ماه حرام خونریزی میکند و جنگ را حلال کرده و در اینکه ماههای حرام مردم از قتل و غارت و خونریزی مطمئن بودند اینکه را نیز حلال نمود چون اینکه خبر بر رسول الله رسید حضرت عبد الله جحش را طلبید و فرمود من نگفتم در ماه حرام جنگ کنید و خون کسی را بریزید و اسیر بگیرید آنها گفتند ما آخر جمادی الاخر بود جنگ کردیم و خضرمی را کشتیم «پایان» قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَيْدٌ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ صَدٌّ، بمعنی لغوی منع کردن و منصرف ساختن از سبیل الله و طریق عبادت است و شاید در اینجا مقصود مناسک حج باشد.

«وَكُفِّرْ بِهِ» ضمیر به راجع بسبیل الله است.

بعضی از مفسرین گفته در اینکه آیه کفر در مقام عمل است نه کفر در مقام اعتقاد.
وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عَطْفٌ اسْتِثْنَاءٌ لِأَنَّ الْخَلَصَةَ آيَةٌ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ الْجَنَاحَ كَفْرٌ وَخُونَرِيزِي نَمُوْدُنْ

صفحه : ۲۸۷

در ماههای حرام گناه کبیره و کفر در مقام عمل است و باعث باز داشتن از بندگی و مناسک میشود.
و بعضی گویند اینکه آیه بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ سوره توبه آیه ۶. نسخ شده لکن ممکن است جمع کنیم بین آیات چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند به اینکه هر کس حرمت ماههای حرام را نگاه داشت و با شما در مقام جنگ جویی بر نیامد شما نیز متعرض وی نشوید لکن کسی که با شما بنای جنگ گذاشت شما نیز از خود دفاع نمائید.
وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ چون کفار مکه در مقام عیب‌جویی گفتند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ماه حرام که موقع امنیت مردم بود خون‌ریزی نمودند آیه در رد آنها بر آمده که اگر چه در ماه حرام جنگ و خونریزی روا نیست و از گناهان کبیره بشمار میرود لکن عمل کفار قریش که نسبت بر رسول الله نمودند و حضرتش را از مکه که وطن اصلی او بود بیرون کردند نزد خدا بزرگتر است از آن عملی که اصحاب رسول الله کرده‌اند که بگمان اینکه آخر جمادی الاول است تیر زدند و عمرو بن خضرمی را کشتند و نیز فساد کفار بزرگتر از قتل است شاید مقصود از فتنه که بالاتر از قتل بشمار آورده کفر و شرک بخدا است.

وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا و کفار همیشه در مقام جنگ با شمایند تا وقتی که شما را از دین برگردانند و اینکه آیه با آیات دیگر که در خصوص جنگ با کفار رسیده ممکن است جمع نمود، به اینکه آیاتی که در موضوع جهاد رسیده مختلف است بعضی دلالت دارد که در ماههای حرام جهاد کردن ممنوع است مثل همین آیه يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَبعضی آیات دلالت دارد که برای مؤمنین جایز نیست ابتداء شروع بجنگ نمایند مگر وقتی که کفار در مقام ایذاء آنها برآیند و بعضی آیات مثل فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

صفحه : ۲۸۸

وَجَدْتُمُوهُمْ که اختصاص بوقتی دون وقتی ندارد هر وقت دست یافتید آنها را از پا در آرید و بعضی از مفسرین گمان کرده‌اند که اینکه آیات بعضی ناسخ بعضی دیگرند لکن ظاهراً اینکه نظریه درست بنظر نمی‌آید بلکه بدلاله همین آیه و لَا يَزَالُونَ تا آخر چنین بر می‌آید که چون کفار همیشه با شما بنای جنگ دارند و در صدد ایذاء شما میباشند شما نیز هر جا آنها را یافتید پیش از آنکه بشما اذیت کنند پیشدستی کنید و آنها را از پا در آرید.

خلاصه چون آیات قرآنی بعضی مفسر بعضی دیگرند ممکن است گفته شود که اصلاً تشریح جهاد در اسلام همان دفاع بوده که چون کفار همیشه در صدد قتل مسلمانها بودند امر شد که آنها نیز همیشه و هر جا که بر آنها تسلط یافتند آنها را بکشند اگر پیغمبر اسلام امر بجهاد نکرده بود کفار نمی‌گذاشتند اسلام رونق گیرد همان ابتدا نه پیغمبر می‌گذاشتند و نه امت.

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ خَدَّوْنَ كُفْرِهِمْ كَمَا حَبِطَتْ أَجْرُ الْكُفْرِ وَكَفَرْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
همت می‌گمارند که شما را از دین خارج گردانند و از شما اگر کسی از دین خارج گردد و بهمان حال کفر بمیرد اعمال آن حبط می‌گردد، حبط بمعنی لغوی حیوانی را گویند که بزیر خوردن شکم او باد کند.

و در اینکه مقصود از حبط اعمال چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- حبط بطلان عمل و زائل شدن تأثیر آن است و اینکه فرموده کسی که مرتد شد و از دین برگشت اعمال وی حبط می‌گردد یعنی کفر اثر اعمال را طوری باطل می‌کند که دیگر نه در حیات دنیوی برای فاعل نتیجه‌بخش میشود و نه در آخرت فائده‌ای بحال وی دارد زیرا عمل صالح نه فقط حیات‌بخش طیب در آخرت است بلکه در دنیا نیز عمل نیک انسان را همیشه سرشار میدارد و قلب و دل او را باز میگرداند و بنور معرفت و محبت حق روشن میکند چنانچه فرموده **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**

صفحه : ۲۸۹

و کسی که مرتد گردید یا در اصل کافر باشد قلبش تعلق بامر ثابت یعنی وجود حق تعالی ندارد که هنگام نعمت مبتهج بوی باشد و هنگام بلاء و مصیبت خود را بوی تسلی دهد و دلخوش باشد و هنگام حاجت و بیچارگی باو پناه ببرد و عرض حاجت نماید قال الله تعالی **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا** سوره انعام آیه ۱۲۲. از اینکه آیه معلوم میشود که مؤمن را نیز در اینکه عالم برای او حیات نورانی است و کافر را چنین حیاتی نیست و نیز چنین دلالت دارد در آنجا که فرموده **فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** سوره طه آیه ۱۲۷. کسی که تابع دین حق شود و براه هدایت رهسپار گردد نه هیچوقت گمراه میگردد و نه وی را ترسی و خوفی است و کسی که از یاد حق اعراض نماید چنین کسی در ظلمت طبیعت فرو رفته و زندگانی او تنگ میشود و خداوند جمع نموده بین اقسام سعادت و شقاوت را بقوله **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ** سوره محمّد آیه ۱۱ پس از اینکه بیان معلوم شد که مقصود از اعمالی که بارتداد حبط میگردد آن اعمالی است که غرض انسان از آن سعادت حیات است نه فقط عبادات و اعمالی که برای قرب بحق میکنند زیرا که حبط اعمال نسبت بکفار نیز داده شده مثل آنجا که فرموده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ** «تفسیر المیزان» ۲- ارتداد مؤمن درست نیست یعنی هرگز مؤمن واقعی مرتد نمیشود زیرا که اجماعی است که بر ایمان استحقاق ثواب ابدی و کفر استحقاق عقاب ابدی است و جمع بین یک نفر که هم مستحق عقاب باشد و هم مستحق ثواب در یک وقت ممکن نیست پس احباط که حقیقتاً شخص مؤمن باشد و بعد برگردد از ایمان درست نیست مگر اینکه از اول در اظهار ایمان یا از روی تقیه باشد یا بطمع یا غیر آن خلاصه ارتداد کشف از اینکه میکند که از اول

صفحه : ۲۹۰

ایمان حقیقی در بین نبوده بلکه فقط تظاهر بایمان مینموده چگونه ممکن است کسی از روی حقیقت ایمان آورد و عمل نیکو بجا آرد و از ایمان برگردد و آن وقت اعمالش باطل گردد در صورتی که در کلام مجید فرموده **أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ** و معنای حبط عمل در ارتداد اینکه است که خداوند منافق را رسوا میگرداند و عمل ظاهری او را باطل می‌گرداند زیرا معنی حبط اینست که حیوان اینقدر بخورد که شکمش باد کند و بمیرد و وجودش باطل و بی‌اثر گردد و چون عمل منافق وقتی فاش شد که از روی حقیقت نبوده باطل و بی‌اثر می‌گردد و دیگر نه فائده دنیوی بحال وی دارد و نه اخروی لهذا اعمال چنین کسی را حبط گفته‌اند. «ابو الفتوح رازی» ۳- بعضی از مفسرین گویند کسانی که مرتد می‌گردند اعمالی که در حین ایمان کرده‌اند باقی میماند تا هنگام مرگ اگر بر نگشتند و توبه نکردند اعمالشان باطل میشود بدلیل قوله تعالی **وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَآيَهُ** در مقام بیان حال کفار است که در وقت مردن اگر با ایمان باشند اعمال گذشته آنها نتیجه‌بخش میگردد و گر نه باطل و عاقل میگردد.

۴- جماعت دیگری گفته‌اند از همان وقتی که مرتد گردید اعمال وی باطل می‌گردد اگر چه بعد از ارتداد برگردد بایمان و اینکه مقید فرموده بموت برای اینکه است که آخر عمر حال وی معلوم میشود نسبت بکفر و ایمان.

۵- قول دیگر شرط بطلان عمل را در اینکه آیه چنین فرموده که اگر کسی مرتد گردد و با حال ارتداد بمیرد در اینصورت اعمالش باطل می‌گردد لکن اگر بعد از مرتد شدن برگشت بایمان اعمال نیک او بحال خود باقی است که مناط حال مردن است. لکن چنین بنظر می‌آید که بهترین اقوال همان قول ابو الفتوح است که از ارتداد کشف میشود که مرتد از ابتدا ایمان صحیح نداشته و گر نه چگونه ممکن است کسی از روی حقیقت و دانستگی ایمان آرد و بعد برگردد مخصوصا اگر اعمال صالحی

صفحه : ۲۹۱

و نیز در اینکه زمینه کرده باشد که عمل صالح ایمان را محکم میگرداند و بر یقین میافزاید و ضمیر منکم اگر چه دلالت دارد که مرتد از مؤمنین میباشد و از ایمان برگشته لکن یا ایمانش صوری و تقلیدی بوده یا از روی نفاق ایمان آورده بوده و اعمال وقتی سعادت دنیا و آخرت بآن تأمین میگردد که از روی ایمان واقعی انجام گیرد و قول حق تعالی (که عمل کسی را باطل نمیکند) منصرف بجایی است که عمل از روی ایمان صحیح واقعی انجام گرفته باشد نه از روی خوف و طمع یا بی‌خردی و نفهمی.

بعضی از مفسرین عنوان نموده و مورد بحث قرار داده که آیا گناه و خطاکاری غیر از کفر نیز چنین است که اثر اعمال نیک را میبرد و حبط و باطل میگرداند و بعکس اعمال نیک اثر اعمال بد را میبرد یا هر کدام بجای خود باقی است اگر بد است بحسب آن مجازات میشود و اگر خوب است بحسب آن ثواب داده میشود مگر اینکه بعضی از حسنات و اعمال نیکو اثر بعضی گناهان را میبرد مثل تقوی قوله تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ سوره انفال آیه ۲۹ و مثل اجتناب از کبائر *إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ سوره نساء آیه ۳۵*. یا اینکه کسر و انکسار و موازنه بین آنها واقع میگردد بدلالات آیات و اخبار قول اخیر معتبرتر است لکن نه بطور تحابط باشد که مثلا اعمال بد بکلی اثر اعمال خوب را ببرد و لو آنکه غالب باشد یا بعکس اعمال خوب بکلی اثر اعمال بد را زائل گرداند بلکه در قیامت در میزان حساب موازنه میشود.

آری عمل نیکی که بکلی اثر اعمال بد را باطل و زایل میگرداند بالاترین آنها اسلام و دیگر توبه است که بکلی اثر گناه را زایل میگرداند و دیگر نماز است چنانچه فرموده *وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ* سوره هود آیه ۱۱۵. لکن از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که هر عمل حسنه‌ای که بمرتبه قبول برسد اثر اعمال بد را میبرد زیرا که الف و لام در «الحسنات» یا الف و لام جنس است یا استغراق هر کدام باشد مفید عموم است پس بنا بر اینکه چنین میشود که راجع بسیئات فقط کفر و شرک بخدا و ارتداد است که اعمال

صفحه : ۲۹۲

حسنه نیکو را فاسد میگرداند لکن راجع باعمال نیک که از حسنات محسوب گردد تمام سیئات و خطیئات را زائل میگرداند مگر شرک بخدا و ارتداد که هیچ عمل نیکی جلوگیری از آن نمیکند حتی توبه که فرمود *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ* زیرا که شرک و ارتداد روح عبادت و موضوع عبودیت را زائل میگرداند بلکه روح انسانی که لطیفه ربانی است میمیراند کسی که کافر بخدا گردید روح انسانیت او مرده.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱) سوره طه آیه ۱۲۳.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَأَلْنَا عَنْهُمْ قُلُوبَهُمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا مِزَانَ الْقِسْطِ وَ جَعَلْنَا فِيهَا آذَانَ السَّمِيعِ لَعَلَّهُمْ يَظُنُّونَ خود برداشتند و با رسول الله از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و جان خود را در معرض اعدام قرار

دادند.

أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ چنین اشخاصی که مال و جان خود را در راه خدا فدا دادند اینها کسانی میباشند که امیدوار برحمت خدایند و خداوند آمرزنده و مهربان است آری کسی حقیقتاً امیدوار برحمت و کرم حق است که خود را در معرض رحمت در آورد لکن کسانی که فقط بزبان گویند ما امیدوار برحمت حق میباشیم یا اینکه میگویند خدا کریم است اینکه طور گفتار ناشی از غرور و بیخردی است کسی که حقیقتاً امیدوار برحمت الهی باشد بایستی علامت امیدواری وی ظاهر باشد یعنی دل و قلبش همیشه بسوی او نگران باشد و طوق بندگی بگردن آویخته در فرمانبری سستی و تنبلی ننماید

(۱) کسی که اعراض کند از یاد من زندگانی وی سخت میگردد و محشور میگردانیم او را روز قیامت در حالی که نایبنا است.

صفحه : ۲۹۳

جماعتی از مفسرین در شأن نزول آیه گویند که عبد الله بن جحش که در آیه پیش و صفش گفته شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را بجنگ فرستاده بود پس از آنکه برگشت آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفت آیا بر اینکه عمل ما اجری هست یا نه اینکه آیه نازل گردید زیرا که عبد الله عمه زاده پیغمبر و از مهاجرین و مجاهدین فی سبیل الله بود.

صفحه : ۲۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]

اشاره

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا تُعْجَبْكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ وَاقْتُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

ترجمه:

از تو سؤال میکنند از حکم شراب و قمار بگو در اینکه دو عمل گناه بزرگ است و منافع و سودی است برای مردم و گناه آنها بزرگتر و زیادتیر از نفع آنها است و از تو سؤال میکنند که چه چیز انفاق کنند بگو آنچه زائد بر امور زندگانی شماست اینطور خداوند بیان می کند آیات خود را شاید شما بخود آئید و فکر خود را بکار اندازید، برای اصلاح کار دنیا و آخرت، و سؤال میکنند از تو از چگونگی

صفحه : ۲۹۵

رفتار با یتیمان بگو کوشیدن در صلاح کار آنها خوب است و اینکه با آنها آمیزش نمائید که آنها برادران دینی شما هستند و خدا میداند مفسد کیست و مصلح کدامست (و خدا کار یتیمان را آسان نموده) و اگر میخواست شما را در امر یتیمان بزحمت میانداخت زیرا که خداوند غالب و درستکار است

ای مسلمانان با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان آرند و یک کنیز با ایمان بهتر است از یک زن آزاد مشرک و لو آنکه حسن وی شما را بشگفت آورد و نیز زن با ایمان نباید با مرد مشرک ازدواج کند تا وقتی که ایمان آرد و هر آینه یک بنده با ایمان بهتر است از یک مردی که آزاد و کافر باشد و لو اینکه حسن و کمال ظاهر آن شما را بشگفت آورد زیرا که مشرکین شما را دعوت بآتش میکنند و خداوند شما را (از راه عمل نیک) دعوت بهبهشت و مغفرت و آمرزش مینماید بخواست خود و روشن و هویدا مینماید آیات خود را برای مردم شاید آنها متذکر گردند،

و ای پیغمبر از تو سؤال میکنند از حکم حیض بگو آن آزاری است برای زنان در ایام حیض نزدیکی با آنها نمائید تا وقتی که پاک گردند چون طهارت یافتند نزدیکی با آنها نمائید بآن طوری که خداوند بشما دستور داده بدرستی که خدا دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد طهارت یافته گان را،

زنان شما کشت زار شمایند و داخل گردید در کشتزار خود از هر راهی که بخواهید و برای نفع خود اعمال نیکی پیش فرستید (و دستورات و اوامر خدا را) نگاهدارید و بدانید محققا شما خدا را ملاقات خواهید نمود و ای رسول اکرم مژده و بشارت بده بکسانی که ایمان آورده‌اند.

توضیح آیات

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ خمر بمعنی لغوی ستر و پرده است مقنعه را خمار گویند چون سر و گردن را میپوشاند و بمعنی عرفی و شرعی و آن هر مایعی است که سکر و مستی آور باشد و بمناسبت اینکه عقل را میپوشاند هر مسکری را خمرش گویند و المیسر در لغه بمعنی سهوله است و قمار را میسر گفته‌اند برای اینکه سهولت مال بدست می‌آید.

صفحه : ۲۹۶

و مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که جماعتی از صحابه شرفیاب حضور مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدند و گفتند «افتنا فی الخمر و المیسر فانهما مذهباً للعقل مسلبة للمال» وقتی اصحاب از حضرت حکم خمر و میسر را خواستند که خمر عقل را زایل میگرداند و قمار مال را تلف میکند اینکه آیه نازل گردید.

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ بعضی از مفسرین اثم کثیر قرائت کرده‌اند و گویند اثم و ذنب در معنی نزدیک بهم و شبیه یکدیگرند و در اینکه از اینکه آیه حرمت بر می‌آید یا نه از بعضی مفسرین نقل میکنند که گفته از اینکه آیه حرمت بر نمی‌آید زیرا که حرمت در جایی است که منفعت در آن نباشد و در اینکه آیه فرموده وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ پس همین قدر از آیه بر می‌آید که در خمر ضرر است و ضررش زیادتز از نفع آن است لکن اینکه حرف خلاف است زیرا که اثم بمعنی گناه استعمال شده مثل قوله تعالی وَ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا سوره نساء آیه ۴۷. اگر حرام نبود چگونه مرتکب آن گناهکار بود.

و در جای دیگر هر حرامی را اثم نامیده قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ که هر حرامی اثم و گناهست خصوصاً بضمیمه قوله تعالی إِثْمٌ كَبِيرٌ و بدالات آیات دیگر که یک جا فرموده إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ تَا آنجا که فرموده فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ صریح در حرمت است زیرا که نهی دلالت بر حرمت دارد و در جای

دیگر لا- تَقَرَّبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى سوره نساء آیه ۴۲. اگر چه نهی در آیه اخیر راجع بنماز است لکن مناط حرمت زایل شدن عقل و باقی مضراتی است که از مشروبات الکلی و مسکرات پدید می‌گردد مخصوص بنماز نیست.

بعضی از مفسرین توضیح داده مضراتی که از شرب مسکرات عاید انسان میشود که مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گوید اما شرب خمر مضرات طبیه‌ای که از آن پدید می‌گردد در معده و رودها و کبد و ریه و سلسله اعصاب و شراین و قلب و حواس

صفحه : ۲۹۷

مثل قوه بینایی و ذائقه و غیر اینها بقدری زیاد است که اطباء و پزشکها جدیدا و قدیما کتابهای بسیاری در آن تألیف نموده‌اند و نیز آنچه احصائیه نشان میدهد چه بسیار کسانی که از اینکه سم مهلک مبتلا بچه امراض غریب و عجیب گردیده‌اند اما ضرر مسکرات راجع باخلاق و امور نفسانی از سوء خلق و فحاشی و جنایات و قتل و افشاء سرّ و هتک حرمت دین و ابطال تمام قوانین و نوامیس مدنیت و انسانیت که اساس سعادت حیات بشری بر آن است بسیار است آدم مست نه عفت می‌شناسد نه عرض نه مراعات نفوس مینماید نه مال، نمیداند چه می‌گوید و نمیفهمد چه میکند و کم جنایتی در عالم واقع می‌گردد که باعث آن همان مستی و سکر نباشد. اما ضرر مسکرات راجع بامور روحانی مثل زائل شدن عقل و اختلال در فکر و تغییر اوضاع دماغیه در حال مستی بلکه در حال هشیاری نیز قابل انکار نیست در صورتی که شریعت اسلامی وضع شریعت را روی میزان عقل سلیم قرار داده و نهی شدید فرموده از آنچه باعث بطلان عمل عقل میشود باشد منع مثل خوردن مشروبات و عمل قمار و زیاده‌تر چیزی که بسلامتی عقل ضرر میرساند شرب مسکرات است و بالاترین عملی که حکومت عقل را باطل میگرداند و تعادل اوضاع دماغیه را بهم میزند همان مشروبات است چنانچه بالاتر چیزی که بقول انسان ضرر میرساند و از اعتبار میاندازد کلام زور و دروغ است. «تفسیر المیزان» و در اینکه آیا شرب مسکرات قبل از منع شارع اسلام در عصر پیمبران سابق حلال بوده یا نه در مذهب جعفری معلوم نیست کسی قائل بحلیت آن باشد و ادعای اجماع توان نمود که در هیچ عصری حلال نبوده و هیچ پیمبری شرب مسکرات را تجویز ننموده چگونه ممکن است چنین باشد در صورتی که اصلا ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای تحصیل سعادت دنیوی و اخروی و تأمین امور تمدن و اجتماعیات بشری است و اینکه بتأسیس قوانین الهیه حیات روحانی و جسمانی در انسان تولید گردد و سعادت در اینکه دنیا و آخرت نصیب وی گردد در صورتی که شرب مسکرات بقوای جسمانی و روحانی و اوضاع دماغی بشر صدمه فوق العاده میزند واحدی منکر مضرات مسکرات نشده پس

صفحه : ۲۹۸

چگونه توان تصور نمود که پیغمبری که برای هدایت خلق مبعوث گردیده تجویز نماید چنین عمل رکیک را و اگر قبول کنیم که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نهی صریح شرب خمر مینمودند از عادت جاهلیت بوده که قوانین پیمبران پیش متروک شده بود و مردم بعضی که بدیانت حضرت مسیح یا حضرت موسی نبودند بت پرست بودند و آنهایی که بدیانت مسیح یا موسی بودند باحکام و دستورات آنها عمل نمیکردند و اینکه بعضی از عیسویان یا موسویان نسبت شرب خمر به پیمبران میدهند مسلما خلاف و غیر واقع و دروغ است ممکن نیست پیمبری که برای هدایت خلق مبعوث شده کاری کند که عقلش زائل گردد تا اینکه در حین زوال عقل نسبت ناروا بخداوند بدهد یا چنین عمل نکوهیده‌ای را که بجان و روح و عرض و ناموس انسان ضرر میرساند تجویز نماید هرگز ممکن نیست.

و اجماعی است که (کل مسکر حرام) هر چیزی که سکر آور باشد حرام است حتی اگر اندکی نیز از مسکرات خورده شود آن را نیز حرام دانسته‌اند و چیز بخصوصی مدخلیت در حرمت ندارد از آنچه گرفته شود خواه انگور باشد خواه مویز و خرما و جو هر چه

باشد وقتی مستی آورد خوردن آن حرام است زیرا که روایت در اینکه خصوص بسیار رسیده که هر چه بسیارش مستی آورد اندکش نیز حرام است، بروایت ابو الفتوح رازی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر مشروبی که مستی آورد خواه از انگور و خرما باشد خواه از مویز و جو و گندم و ارزن و عسل گرفته شده باشد اگر مستی آور باشد خوردن آن حرام است. و نیز اخبار در نهی از شرف خمر و عذاب و عقاب و مفساسدی که بر آن مترتب میگردد بقدری زیاد است که در شمار نمی آید و در کافی ابی بصیر از معصوم چنین روایت میکنند که فرموده «خداوند قرار داد از برای گناهان خانه‌ای و از برای خانه دری و برای در قفلی و برای قفل آن قفل کلیدی و کلید تمام معاصی خمر است و نیز در کافی از ابی عبد الله علیه السلام است که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ان الخمر رأس کل اثم» خمر سر تمام گناهان است و نیز از کافی روایت میکنند که جابر از ابی عبد الله نقل می کند

صفحه : ۲۹۹

که فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ده طائفه را لعن نمود: ۱- آن کس که مایع مسکرات را غرس میکند، ۲- آن کس که حراست آن را میکند و آن را بعمل می آورد، ۳- آن کس که انگور یا غیر آن را برای گرفتن شراب می فشارد، ۴- آن کس که می آشامد، ۵- آن کس که ساقی میشود، ۶- آن کس که حمل و وضع میکند ۷- آن کسی که بارش را بدوش میکشد، ۸- آن کسی که میفروشد ۹- آن کسی که میخرد، ۱۰- آن کس که میخورد. و نیز از کافی از صادق آل محمد علیه السلام چنین روایت میکنند که قال رسول الله ملعون ملعون کسی که بنشیند بر سفره‌ای که در آن شرب خمر میشود.

و از کتاب خصال از ابی امامه روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چهار نفرند که خداوند در روز قیامت بآنها نظر نمی کند: عاق، منان، منکر قدر، مدمن خمر، و نیز روایت دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند قسم خورده که بنده‌ای نیست که در دنیا شرب خمر نموده باشد مگر اینکه در قیامت می آشامد بوی از آب حمیم خواه معذب باشد یا آمرزیده پس از آن فرموده شارب الخمر روز قیامت می آید در حالی که روی او سیاهست «مزرقة عیناه، باثلا شذقه، سائلا لعابه، و الغا لسانه من قفاه» (۱).

بعضی از مفسرین گفته‌اند که تأیید میکند اینکه روایات را قوله تعالی «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ خُدُوه فَاعْتَلَوْهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ثُمَّ صُوبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» و در مذمت قمار نیز اخبار بسیار رسیده و بدلالیت اینکه مقارن با خمر نموده معلوم میشود هم در حرمت و هم در عقوبت و هم در ضرر جانی و مالی قمار دست کمی از

(۱) یعنی شارب مسکرات روز قیامت می آید در حالی که روی او سیاهست چشمهای وی از زرق گردیده و بگودی فرو رفته آب از دهنش ریزانست لبهایش آویزان گردیده و از پشت سرش بیرون افتاده.

صفحه : ۳۰۰

شرب خمر ندارد و چنانچه از اخبار بر می آید قمار اسم بر هر چیزی است که در آن برد و باخت باشد. وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ شَائِدٌ مَّقْصُودٌ مِنْ مَنَافِعِ خَمْرٍ تَصَوَّرَ مِشْوَدٌ قُوْتٌ بَدَنِيٌّ وَ لَذْتُ طَبِيعِي مَوْقَتِي بَاشَدٌ وَ دَرِ قَمَارِ مَنَافِعِ مَالِي خِيَالِي تَصَوَّرَ مِي گَرَدَدُ كِه قَمَارِ بَاز بَطْمَعِ نَفْعِ مَشْغُولِ قَمَارِ مِي شَوْد.

وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا اگر چه اندک منافی در شرب خمر و قمار بنظر می‌آید لکن گناه آن که در اثر مخالفت نهی صریح و ضررهای جانی و مالی عاید شخص می‌گردد بمراتب بزرگتر از آن منافع جزئی خیالی است.

جانا اگر مایل بشراب و مستی میباشی قطره‌ای از شراب عشق حقیقی بذائقه جانت برسان و از «شرابا زنجیلا» روح را گرم کن و از «شرابا کافورا» قلب خود را خنک گردان و از «ماء سلسبیل» قوی و مشاعر خود را رونق ده و از آن نهر آب «غیر آسن» که هرگز در آن فساد و تغییری پدید نمی‌گردد جگر سوخته خود را سیراب گردان و حیات جدیدی بر خود تأمین گردان و از آن نهر شیرینی که قوت بخش جان و روح است خود را محظوظ گردان و بجان و روح خود قوت بده و از «شرابا طهورا» ذره‌ای بچش تا آنکه مست گردی و پس از مستی بوجد آیی و وقتی مست عشق گشتی از وجد بوجود آیی و از وجود بوجدان و از وجدان بشهود رسی آن وقت خواهی دید چه عالم وسیع جان‌فزایی بنظرت جلوه مینماید.

«اگر بینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را»

وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ در شأن نزول آیه گفته‌اند وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم راجع بصدقه تأکید فرمود گفتند یا رسول الله بیان فرما چه دهیم و چند دهیم و یکی دهیم اینکه بود که اینکه آیه

صفحه : ۳۰۱

فرود آمد که وقتی از تو از انفاق سؤال نمودند قُلِ الْعَفْوُ عفو بمعنی لغوی زیاد و کثرت است.

بعضی از قراء «العفو» را بضمه قرائت کرده‌اند که خبر مبتدای محذوف باشد که بگو آنچه انفاق میکنید و بعضی بفتح خوانده‌اند «قل انفقوا العفو».

و در اینکه مقصود از عفو، در آیه چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- جماعتی از مفسرین گفته‌اند «عفو» آن مالی است که از قوت سال شخص و عیالات وی زیاد آید.

۲- عفو، آن زیادتی مال است که شخص وقتی انفاق نمود درویش و فقیر نشود.

(حسن بصری) ۳- عفو آن مال بسیاری است که از انفاق نقصانی در آن پدید نگردد.

«عبد الله عباس» ۴- صدقه است از راه توانگری. «مجاهد» ۵- عفو، انفاق نمودن بقدر متعارف و متوسط است که در طرف افراط و تفریط نیفتد. «عمر بن دینار و عطاء» ۶- عفو: انفاق کردن بقدر طاقت است. «ضحاک» ۷- مقصود از عفو، اینکه است که هر چه شد از کم و زیاد انفاق شود.

«عبد الله عباس» ۸- عفو، هر مالی است که حلال تر و پاکیزه تر باشد برای انفاق.

«تفسیر ابو الفتح رازی» كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنْطُورُ خَدَاوَنَدُ بَرَايَ شَمَا ظَاهِرٌ مِیْگَرَدَانَدُ آنچه را که نفع دنیوی و اخروی شما در آن است که هم دنیای شما در اثر حفظ مال تأمین گردد و هم آخرت شما در اثر انفاق زیادتی مال اصلاح شود شاید شما فکر خود را بکار بیان‌دازید و همیشه راجع بمنافع دنیا و آخرت خود اندیشه نمائید و صلاح و فساد خود را بشناسید.

صفحه : ۳۰۲

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةٍ دُو قَوْلِ اسْت:

عبد الله عباس بروایت عطیه و ضحاک و سدی چنین گفته که قاعده عرب در زمان جاهلیت اینکه بوده که نظر به اینکه کار یتیم

خیلی اهمیت داشته مال او را از مال خود جدا میکردند و به هیچ وجه مداخله در آن نمی نمودند حتی کسی حیوان سواری او را سوار نمی شد و بخدمه او خدمتی رجوع نمی نمود اینکه بود که پس از آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در باره یتیمان سؤال شد اینکه آیه آمد.

قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ بَلَّغُوا أَصْلَاحَ كَارِ أَنْهَآ ز رُؤى مصلحت بهتر است.

۲- جماعت دیگری گفته اند چون خداوند در باره مال ایتام سفارش فرموده و آیاتی فرستاده مثل وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و قوله تعالی الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا مردم ترسیدند و یتیمان را از خود دور گردانیدند و غذای آنها را از غذای خود جدا نمودند حتی اگر طعام ایتام چیزی زیاد می آمد هیچ تصرف نمی نمودند تا آنکه خراب میشد و اینکه مطلب بر مردم مشکل شد اینکه بود که از حضرت رسول سؤال نمودند و خداوند آیه فرستاد که اصلاح کردن کار یتیم و حفظ مال او بدون اینکه طمع در مال او کنید یا اجرتی بخواهید برای آنها و نیز برای خودتان بهتر است و اگر صلاح کار یتیم در آن باشد که با آنها آمیزش کنید آنها را از خود دور نگردانید وَ إِن تَخَالَطُواهُمْ فَأَخْوَانُكُمْ که آنها برادران شما هستند یعنی همان عملی که با برادران خود میکنید در باره یتیمان نیز مرعی دارید و آنها را از خود مرانید و دور نکنید.

ابو عبیده چنین گوید که اینکه آیه دلیل بر اینکه است که هر گاه چند نفر با هم مسافرت نمودند رواست که با هم یک جا خرج کنند و هم خرج باشند و کم و زیادی که بین آنها در خوراک پیدا میگردد هر گاه برضایت باشد باکی نیست.

صفحه : ۳۰۳

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ خدا میداند چه کس غرض او نسبت بمال یتیم فساد است و چه کس غرض او در مخالطه با یتیمان صلاح حال آنان است.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ و اگر خدا میخواست راجع بکار یتیم شما را بزحمت می انداخت.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خداوند غالب و قاهر است بر آنچه حکم کند حکیم است که آنچه حکم کند مطابق حکمت و صلاحدید است. «تفسیر ابو الفتح رازی» و در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت میکند که چون فرود آمد آیه إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا هر کس بچه یتیمی نزد او بود از خود او را جدا نمود و چون از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمودند در اخراج آنها اینکه آیه رسید که قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَ إِن تَخَالَطُواهُمْ فَأَخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ.

وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که حضرت رسول شخصی که نامش ایمن بود و او را مرثد بن ابی مرثد غنوی می گفتند و مرد قوی و شجاع بود فرستاد بمکه که جمعی از مسلمانان که در آنجا بودند بیاورد و در مکه با زنی از مشرکین سابقه رفاقت داشت و نامش عناق بود وقتی آن زن شنید که ایمن بمکه آمده نزد او آمد و گفت بیا ساعتی با هم بنشینیم ایمن گفت اسلام بین من و تو را جدایی انداخته و برای من دیگر چنین کاری روا نیست آن زن گفت با من ازدواج نما گفت بایست از حضرت رسول دستور بخواهم و چون آن زن میدانست که چنین دستوری باو نمیدهد عده ای را بسر او ریخت که او را بزدند از دست آنها خود را نجات داد و پس از آنکه کار خود را انجام داد برگشت بمدینه و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود اینکه آیه

صفحه : ۳۰۴

نازل گردید که ازدواج نکنید با زنهای مشرکه تا وقتی که ایمان آرند بعضی گفته اند اینکه آیه وَ لَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ

صفحه : ۳۰۶

اینکه است که ظلمت کفر و آن تیرگی و خباثتی که در قلب مشرک تعبیه شده قرین خود را می‌کشاند بسوی آتش و ممکن است مؤمن را خصوصا کسانی که تازه از شرک بایمان گرویده‌اند برگرداند بحالت شرک زیرا هنوز ایمان در قلب آنان نفوذ ننموده و چون ایمان واقعی پرتو نور ازلی است که بر قلب مؤمن پرتو افکننده و هر کس با مؤمن آمیزش نماید او بآن نور حقیقت وی را رهبری مینماید بهشت اینکه است که در اینکه مبارک آیه نهی صریح میفرماید که از ازدواج با مشرکین خودداری نمائید

ذره ذره کاندرین ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهرباء است

ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند

«مثنوی» وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ لٰكِنْ مَّا مَنَّ مَوْلٰىكَ عَلَيْهِ يَخْتَفِىْ اُولٰٓئِكَ لَعَلَّكَ تَتَذَكَّرُۙ وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ لٰكِنْ مَّا مَنَّ مَوْلٰىكَ عَلَيْهِ يَخْتَفِىْ اُولٰٓئِكَ لَعَلَّكَ تَتَذَكَّرُۙ وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ لٰكِنْ مَّا مَنَّ مَوْلٰىكَ عَلَيْهِ يَخْتَفِىْ اُولٰٓئِكَ لَعَلَّكَ تَتَذَكَّرُۙ

میخواند بسوی بهشت و آمرزش باذن حق تعالی و فرمان او یعنی بخواست و اراده او. و بیّن آیاتهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و خداوند طریق هدایت و راه رسیدن بسعدت را بشما میآموزد و بیان میفرماید که غرض از تعلیمات قرآنی آن چیزی است که بنفع شما تمام شود و شما را از آتش که در نتیجه نافرمانی و اعمال بد شما پدید میگردد نجات دهد شاید شما متذکر گردید و در اثر پیروی دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم صلاح و فساد خود را بشناسید و خود را از پرتگاه جهالت باوج عزت و دانش برسانید.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ بَقَاعِهِ نَحْوِ وَ عَرَبِيَّتِ مَحِيضٌ وَ حَيْضٌ هَر دُو مَصْدَرٍ وَ اَز بَابِ حَاضٍ يَحِيضُ مَيَّاشِدُ وَ مَحَلِّ اجْتِمَاعِ مَاءِ رَا حَوْضٍ كَوَيْنِدُ وَ كَقْتِه مَيَّاشِدُ حَاضَتِ الْمَرْأَةُ تَحِيضٌ حَيْضًا وَ مَحِيضًا وَ دَر عَرَفِ شَرَعِ حَيْضٌ خَوْنِيٌّ اَسْتِ كِه مَعْرُوفٌ وَ مَخْصُوصٌ بَزَن دَر مَوْقِعِ مَعِيْنٍ بَا صِفَاتِ مَعِيْنٍ

صفحه : ۳۰۷

که بی‌نیاز از وصف و تعریف است.

بعضی از مفسرین از سعید جبیر نقل میکنند که او از عبد الله عباس چنین حکایت میکند که گفت ندیدم ملتی را که بهتر باشند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که از حضرتش سؤال نکردند زیادتر از سیزده مطلب و تمام آن در قرآن است:

۱- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ، ۲- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، ۳- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، ۴- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، ۵- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، ۶- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ، ۷- يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ تُرْسَاهَا، ۸- وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي، ۹- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، ۱۰- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، ۱۱- يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ، ۱۲- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ.

اینکه در اول سیزده سؤال گفته و بعد بیشتر از دوازده سؤال شماره ننموده شاید باعتبار اینکه است که خمر و میسر دو سؤال در حساب آیند که باین اعتبار سؤالات سیزده عدد میشود.

توضیح آیه: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از تو سؤال میکنند از حیض، مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند چون عادت عرب در زمان جاهلیت اینکه بوده که در موقع حیض از زن بکلی کناره‌گیری میکردند و او را در خانه تنها میگذاشتند و به هیچ وجه با وی معاشرت نمیکردند همانطوری که عادت مجوس بر همین منوال بوده شخصی بنام ابو الدحداح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود و گفت: یا رسول الله ما بایستی در موقع حیض با زن چه عملی کنیم آن وقت اینکه آیه فرود آمد: قُلْ هُوَ أَذَىٌّ دَر مَعْنَى «اذی» از مفسرین سه قول نقل شده:

قتاده و سدی گفته‌اند یعنی حیض نجاست و قذارت است، مجاهد گفته: «اذی» بمعنی خون حیض است.

قاضی گفته «اذی» اشاره بایذاء و مشتقی است راجع بزین در ایام حیض و قول سوم اقرب بحقیقت و معتبرتر است و شاید اشاره باین باشد که جماع در حال حیض برای زن

صفحه : ۳۰۸

ضرر کلی دارد چنانچه اطباء گفته‌اند در حال حیض منافذ رحم باز است و طبیعت مشغول بتطهیر رحم و مهیا کردن آن است برای حمل و ممکن است رگهای نازکی که باز شده برای خارج کردن خون زائد بجماع خدش‌های بآن وارد آید و رحم را فاسد گرداند اینکه است که قرآن امر میفرماید که خودداری نمائید از جماع در حال حیض:

فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ امر بدوری نمودن از زن در حال حیض اگر چه مطلق است لکن بقرینه آیه بعد فَاَتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ معلوم میشود فقط امر راجع بجماع است نه مطلق استلذاذ.

لکن بین مفسرین در معنی فَاعْتَرِلُوا گفتاری است:

۱- اجتناب کنید از جماع با آنها و اینکه قول محمد بن حسن و ابن عباس و عایشه و قتاده و مجاهد است و موافق طریقه جعفری است که حرام نیست نزدیک شدن با زن در موقع حیض مگر موضع خروج خون فقط.

۲- تا حدود پیراهن مانعی ندارد لکن ما دون آن ممنوع است.

ابی حنفیه و شافعی و شریح و سید بن مسیب «مجمع البیان» و لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ حتی برای انتهای حکم است که منع تا وقتی ادامه دارد که پاک نشده و پس از آن حکم برداشته میشود، و يَطْهُرْنَ دو طور قرائت شده در تفسیر ابو الفتوح رازی گوید کوفیان تماما «یطهرن» بدون تشدید قرائت کرده‌اند مگر عاصم که با تشدید قرائت نموده و باقی قراء بدون تشدید قرائت کرده‌اند پس بنا بر اینکه که بدون تشدید باشد معنی آیه چنین میشود نزدیکی نکنید تا وقتی که از حیض پاک شوند و لو آنکه غسل نکرده باشند. و اگر «یطهرن» با تشدید قرائت شود چنین میشود در حال حیض با زنها نزدیکی نکنید تا وقتی که پاک شوند و غسل کنند.

صفحه : ۳۰۹

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ پس وقتی که زن از حیض طاهر گردید و غسل نمود نهی برداشته میشود و دیگر منع و ردعی در کار نیست و با آنها آمیزش کنید بآنطوری که خداوند بشما امر فرموده و اسلام مثل باقی احکام راجع بحیض حد وسط را انتخاب نموده نه مثل مجوس و یهودیها که در ایام حیض بکلی زن را خارج مینمودند و تمام بدن او را نجس میدانستند و به هیچ وجه معاشرت با او را روا نمیدانستند و نه مثل نصاری که هیچ منعی بین آنان نبوده و در حال حیض مراعات هیچ حکمی نمیکردند. و چنانچه بعضی از مفسرین شماره نموده‌اند راجع بحیض بیست حکم در شریعت اسلامی مقرر فرموده بعضی واجب بعضی حرام بعضی مکروه و چون بنای ما بر اختصار است از بیان و تعداد آن خودداری مینمائیم و جای بسط و بیان آن کتب فقهیه است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ پس از آنکه حکم حیض و بیان قذارت حیض را بیان فرموده که حیض نجاست ظاهری است و در ایام حیض مقاربت و نزدیکی با زن روا نیست زیرا که علاوه بر قذارت و نجاست و تنفر طبع از مقاربت ضرر طبیعی و بدنی بزین پدید میگردد و اسلام هم مراعات امور طبیعی را نموده و هم مراعات امور روحانی را فرموده و آیه اشاره باین دارد که چنانچه قذارات و نجاسات بدنی را بایستی بآب شستشو نمود تا رفع گردد نجاسات باطنی که در اثر معصیت و نافرمانی پدید میگردد بایستی بآب توبه و ندامت و رجوع بسوی حق تعالی خانه دل و قلب را شستشو داد تا اینکه پس از پاک شدن محل نفوذ و اشراق نور معرفت گردد «توابین و متطهرین» هر دو صیغه مبالغه است یعنی خداوند دوست میدارد کسانی را که بسیار توبه می‌کنند

و ظاهر و باطن خود را از نجاسات صوری و معنوی پاکیزه میگردانند و بسیار در مقام تطهیر ظاهر و باطن خود بر می آیند. در حدیث دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی هفتاد مرتبه استغفار می نمود

صفحه : ۳۱۰

با اینکه حضرتش معصوم بوده در هیچ موقعی گناه و خلافی از وجود مبارکش سر نزده بود وقتی از آن حضرت از علت توبه سؤال میشد میفرموده توبه من برای آن غفلتهایی است که در اندک اوقاتی در موقع تبلیغ رسالت روی میدهد. وقتی آن وجود مبارک با تنزه و عصمت و فناء فی الله که در باره وجود شریفش خدای جلیل در کتاب مجیدش فرموده ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ چنین باشد ماها که سر تا پا گناه میباشیم و چنان در گرداب طبیعت و نفس پرستی فرو رفته‌ایم که خود و خدای خود را فراموش کرده‌ایم بایستی آنی از توبه و ندامت از اعمال نکوهیده خود غافل نباشیم و قلب و دل و سریره خود را بآب توبه از قذارات معنوی پاک و طاهر گردانیم تا اینکه جان و روان ما محل جلوه گاه نور احدیت گردد و محبوب خدا گردیم. نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ زَنَانٌ مَّوْضِعَ كَشْتٍ وَ زَرَاْعَتٍ شَمَائِنٌ.

فرق است بین حرت و زرع که زمین زراعتی و آن محلی که در آن بذر پاشیده میشود و تخم گیری میشود آن را حرت گویند و آن حاصلی که از زمین روئیده میشود آن را زرع نامند پس رحم زن بمنزله زمین زراعتی است که تخم انسان در آن ریخته میشود. و اینکه اینک آیه عقب آیه محیض ذکر شده شاید کنایه باشد که همان طوری که زمین زراعتی بایستی از قذارات پاک و پاکیزه باشد تا آنکه حاصل آن خوب و پاکیزه گردد همین طور بایستی رحم زن نیز از قذارات خون حیض تصفیه گردیده مهیا گردد برای پذیرفتن نطفه و فرزند سالم خوب بعمل آرد.

فَمَا تَوْأَلُوا حَرْثُكُمْ أُنَّىٰ شَيْئًا شَمَائِنٌ شیخ طبرسی در اینجا کلامی دارد که اجمالی از آن را ترجمه مینمایم: چنین گوید بین مفسرین در معنی اینکه جمله اخیر گفتاری است:

صفحه : ۳۱۱

۱- زنان شما موضع کشت و زراعت شمايند اُنَّىٰ شَيْئًا از هر جا بخواهید وارد گردید. «فتاده و ربیع» ۲- «کیف شئتم» وارد گردید هر طوری که بخواهید. «مجاهد» ۳- «متی شئتم» یعنی وارد گردید هر زمانی که بخواهید. «ضحاک» و اینکه معنی اخیر نزد اهل لغت صحیح نیست زیرا که انی در لغت بمعنی اینکه و اینکه مکان است چنانچه گفته میشود «أُنَّىٰ لَكَ هَذَا» کجا از برای تو است چنین امری تا آنجا که گفته مالک باین آیه استدلال کرده بر جواز وطی هر کسی باذن خود در دبر او، و از بسیاری از مفسرین مثل نافع، ابن عمر، زید بن اسلم، و محمد بن منکدر چنین روایت میکنند، و بسیاری از اصحاب ما نیز چنین گفته‌اند لکن تمام فقهاء مخالف کرده‌اند و گفته‌اند مقصود از حرت نیست مگر نسل پس بایستی بهمان موضع نسل اقتصار نمود و قائلین به اباحه اعتراض نموده‌اند که آیه را حمل بر موضع نسل نمودن درست نیست زیرا که وقتی زنان ما بمنزله محل زراعتی ما باشند بایستی برای ما مباح باشد هر طوری که بخواهیم وارد گردیم. «پایان» لکن چنانچه فقهاء گفته‌اند متبادر از ظاهر آیه که زن را بمنزله حرت قرار داده دلالت دارد بر اقتصار بهمان موضع نسل نه غیر آن و عمومیت از آن استفاده نمیگردد.

وعده‌ای از اخبار در کافی و تهذیب و غیره تأیید مینماید همان ظاهر آیه را در تفسیر قمی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت می‌کنند که اُنَّىٰ شَيْئًا یعنی هر زمانی که بخواهید در فرج زیرا که زرع موضع بذر است و تشبیه زن ببذر کنایه بموضع نطفه است و از مجموع اخبار میتوان استفاده نمود که قوله تعالیٰ اُنَّىٰ شَيْئًا یعنی راجع بهمان موضع مخصوص از هر راهی که بخواهی و هر وقت که بخواهی و هر کجا که بخواهی و بهر کیفیتی که بخواهی مختاری که اینکه توسعه در مقام استمتاع است.

و چنانچه بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند اینکه بسیاری از علمای امامیه حکم بجواز داده‌اند با کراهت بادل دیگری است نه باین آیه زیرا که ظاهراً آیه انصراف

صفحه : ۳۱۲

از اینکه معنی دارد و دلالت بر اینکه طور توسعه ندارد.

و اینکه تشبیه یکی از اشارات لطیفه و بدیعه قرآن است که مرد را تشبیه بزراع و زن را بمزرعه و نطفه را بتخم و اولاد را بمحصول نموده.

وَقَدِّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ خُطَابَ بِمُؤْمِنِينَ است که برای خود عمل صالح ذخیره نمائید و شاید مقصود اولاد صالح باشد که یکی از باقیات صالحات اولاد صالح است بقرینه اینکه پس از آنکه احکام حیض و حدود آن را بیان فرمود در مقام تحریص و ترغیب بر آمده باشد که ازدواج کنید تا اینکه نسل بشر زیاد گردد و باین وسیله گوینده کلمه توحید در نوع بشر در عالم منتشر شود و در عالم بشریت عبودیت دایر گردد که فرمود وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ سوره ذاریات آیه ۶۵ که غرض از خلقت جن و انس عبادتی است که از روی معرفت باشد.

و ظاهر از آیه بقرینه آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ مَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا و امثال آن از آیات بسیار مقصود عمل صالح است که از جمله آنها ازدواج نمودن بقصد پدید شدن و بوجود آمدن اولاد صالح است که برای جامعه نافع باشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و نظیر اینکه آیه در قرآن بسیار است مثل قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَنْتَظُرَ نَفْسًا مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ سوره حشر آیه ۱۸ که امر بتقوی میفرماید که از خدا بترسید و از حدود و قوانینی که در شریعت اسلامی برای شما مقرر گردیده تجاوز ننمائید و بدانید که البته بازگشت و سرانجام کار شما بسوی پروردگار شما است و حساب شما با وی است، و ای رسول اکرم بشارت و مژده بده بمؤمنین که هنگام لقاء پروردگار پاداش اعمال نیک صالح خود خواهید رسید.

صفحه : ۳۱۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۳۱]

اشاره

وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵) لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷) وَ الْمَطْلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمَّا سَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

(۲۲۹) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تَلَكَ حُدُودُ اللَّهِ يَبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰) وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

صفحه : ۳۱۴

ترجمه:

قرار ندهید خدا را در معرض قسمهای خود تا باین واسطه از حقوق مردم تبرؤ نمائید و از مخالفت حق خودداری نمائید و بین مردم اصلاح کنید و خداوند شنوا و دانا است،

خداوند از سوگندهای لغو شما مؤاخذه نمیکند لکن انتقام میکشد از آنچه در دل خود اندوخته‌اید و خدا آمرزنده و بردبار است، کسانی که با زنهای خود ایلاء کنند (یعنی قسم خورند بر ترک معاشرت با آنها) چهار ماه انتظار بکشند پس اگر برگشتند خداوند آمرزنده و مهربان است،

و اگر تصمیم بر طلاق نمودند خدا بگفتار آنها شنوا و دانا است،

زنهایی که طلاق داده شده‌اند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه طهر بر آنها بگذرد و حلال نیست برای آنها اینکه پنهان نمایند آنچه را که خداوند خلق نموده در رحمهای ایشان اگر میباشند که ایمان داشته باشند بخدا و بروز آخرت و در زمان عدّه شوهرهای آنها حق دادند رجوع نمایند بآنها اگر مقصود آنان اصلاح و سازگاری باشد و زنان را بر شوهران حقوقی است در عرف مثل حقوقی که شوهران بر زنها دارند لکن مردان را بر زنان مزیتی است،

طلاق که شوهر تواند رجوع کند دو مرتبه است پس شوهر یا زن خود را نگه دارد بطور معروف و نیکی با وی را رها کند باحسان و خوبی و حلال نیست برای شما شوهران که چیزی از مهر زنهای خود بجبر بگیریید مگر اینکه بترسید که آنها بحدودی که برای آنها تعیین شده عمل نکنند پس اگر بترسید از عمل نکردن آنها بحدود الهی باکی نیست برای زن و شوهر که زن چیزی بشوهر بدهد (و طلاق بگیرد) اینکه است حدودی که خداوند تعیین نموده پس تجاوز نکنید و سرکشی ننمائید و کسانی که بحدود الهی عمل نکنند آنها از ظالمین و ستمکارانند،

و اگر بعد از دو طلاق باز (مرتبه سوم) طلاق واقع شد دیگر حلال نیست آن زن بر شوهر مگر اینکه شوهر دیگری اختیار

صفحه : ۳۱۵

کند پس اگر آن شوهر دوم او را طلاق داد دیگر گناهی نیست برای زن و شوهر اینکه رجوع بهم نمایند اگر بناء دارند که بیای دارند حدود الهی را اینکه حدودی است که خدا ظاهر نموده برای مردمی که عالم باشند (بقوانین شرع)،

و هر گاه زنها را طلاق دادید تا وقتی که عدّه آنها سر آمد پس نگاه دارید آنها را بطور خوبی و متعارف یا آنکه آنها را رها کنید بطور شایستگی و نگاه ندارید آنها را بطوری که بآنها آزار نمائید و از حق آنها تعدی کنید و کسی که چنین کند بنفس خود ظلم کرده و آیات خدا را بهزو و سخریه نگیریید و متذکر نعمتهای خدا باشید و یاد کنید آنچه برای شما فرستاده از کتاب و حکمت تا آنکه برای شما موعظه و اندرز باشد و پرهیزگار باشید و بدانید که محققا خداوند بهمه چیز عالم و دانا است.

توضیح آیات

اشاره

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ عَرَضَهُ بضم بمعنی لغوی چیزی را گویند که صلاحیت پیدا نموده برای عملی مثل اینکه گویند فلان چیز در معرض فلان عمل واقع گردیده و مثل چیزی که در معرض نمایش در آورند چنانچه جنس را برای فروش عرضه نمایند و در اینکه مبارک آیه نهی فرموده از اینکه خدا را در معرض قسم واقع گردانند و یمین و حلف بمعنی قسم است و در شأن نزول آیه مفسرین گویند عبد الله رواحه قسم خورده بود که با دامادش بشیر بن نعمان تکلم نکند و مراوده با وی ننماید و آنچه خواستند بین آنها را اصلاح نمایند قبول نمی‌کرد و میگفت من قسم خورده‌ام اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و در معنی آیه از مفسرین سه قول گفته شده:

۱- قرار ندهید قسم بخدا را علت و مانع از برّ و تقوی و بعد از اینکه گوئید قسم خورده‌ام از کار خیر بازمانید. «حسن و طاووس و قتاده» ۲- عرضه بمعنی حجت و دلیل است یعنی قرار ندهید قسم بخدا را دلیل بر منع از تقوی و عمل نیکو که اگر قسم خورده باشید بر ترک عملی و بعد معلوم شود که آن عمل خیر و خوبی است قسم مانع آن نمیشود و برای اینکه قسم خورده‌اید ترک

صفحه : ۳۱۶

را نکنید. «ابن عباس و مجاهد و ربیع» ۳- نهی است که نباید خدا را در معرض قسم قرار دهید که برای هر کار جزئی و کلی یا نیک و بدی بخدا قسم بخورید و بنا بر اینکه قول معنی «ان تبروا» اینکه میشود که میخواهید بطریق قسم خوردن بخدا شما را راستگو و با تقوی دانند.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرمود «وقتی برای کاری قسم خوردید و بعد دیدید خلاف سوگند بهتر است آن کار را بکنید و پس از آن کفاره قسم را بدهید زیرا که کفاره قسم بگردن شما است.

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خداوند شنوا است میشود قسم خوردن شما را و عالم است بافعال و اعمال و نیات شما. لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ در اخبار بسیار دارد که لغو در قسم که مؤاخذه‌ای بر آن نیست اینکه است که گفته شود «لا والله و بلی والله» یعنی نه والله یا بگوید آری والله که از روی اعتقاد و تصمیم نباشد.

لغو در لغت هر چیزی را گویند که اثر خارجی بر آن مترتب نگردد و بی‌ثمر باشد بعضی از مفسرین از عبد الله عباس از والبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که «قسم لغو در جایی است که کسی در حال غضب قسم خورده و بر ترک چنین قسمی یعنی قسمی که اثری بر آن مترتب نگردد نه گناهست و نه کفاره‌ای و دلیلش قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده قسمی نیست در حال غضب و از عبد الله عباس است که اینکه طور قسم که جدی نباشد معصیت است و بایستی توبه نمود و کفاره‌ای بر آن نیست و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که چنین فرموده «هر کس قسم خورد بر قطع رحمی یا بر معصیتی یا بر ترک عملی برّ و نیکی بر آن است که مخالفت قسم کند

صفحه : ۳۱۷

وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ خداوند برای قسمهای لغو شما که از روی حقیقت و تصمیم و دانستگی نباشد شما را مؤاخذه نمیکند لکن در آن قسمهایی که از روی عمد و نیت باشد و مخالفت نمائید مؤاخذه مینماید.

«ما» در بما کَسَبِتِ موصوله است و ممکن است راجع بهمان قسم باشد که قسمی که از روی عمد و دانستگی باشد بر ترک آن مؤاخذه میشود اما اگر روی کسب قلبی و تمیز و دانستگی نباشد لغو است و اثری بر آن مترتب نمیشود و ممکن است گفته شود چون ما موصوله عموم دارد حکم مؤاخذه را تعمیم دهیم و گوئیم آنچه از دل و قلب و از روی عمد و دانستگی سر زد چه عمل نیک باشد از گفتار و کردار و اعمال و چه عمل بد باشد خواه قسم باشد یا غیر آن مؤثر واقع میگردد لکن آن عملی که از روی ادراک که محل ادراک قلب انسانی است و تمیز عقلی که محل آن دماغ است سر نزنند اثری از ثواب و عقاب بر آن مترتب نمیشود مثل حال نسیان یا خطاء یا غفلت یا جهل بحکم یا جهل بموضوع حکم هر کدام باشد ثواب و عقابی در آن مورد نمیباشد لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ إِيْلَاءَ مَاخُودٍ مِنْهُ أَلِيهِ بِمَعْنَى قَسَمٍ لَكِنْ فِي عَرَفِ شَرْعٍ وَضَعِ ثَانَوِيٍّ پيدا نموده و اختصاص داده شده به اینکه شوهر از روی غضب قسم بخورد که با زن حلال خود نزدیکی نکند و غرضش ایلاء و اذیت او باشد.

«التربص» در لغت بمعنی انتظار کشیدن است که اگر شوهر چنین قسمی بخورد در صورتی که قسم بیکی اسماء مختصه بحق تعالی باشد زن بایستی چهار ماه صبر کند اگر شوهر برنگشت و بزنی رجوع نمود بایستی زن رجوع کند بحاکم شرع که حاکم شرع شوهر را وادار نماید یا رجوع کند بزنی و برگردد یا طلاق دهد.

در کافی از امام باقر و صادق (ع) چنین روایت میکنند که «هر گاه مرد قسم خورد که نزدیکی با زن خود نکند تا چهار ماه زن بایستی صبر کند و بر مرد گناهی نیست که تا چهار ماه با حلال خود مقاربت نماید لکن پس از چهار ماه اگر مرد

صفحه : ۳۱۸

رجوع بزنی نمود زن رجوع کند بحاکم شرع و او بمراد امر میکند که یا زن را طلاق دهد یا از قسم برگردد و رجوع بزنی نماید و اگر رجوع نکرد پس وقتی که حائض شد و طاهر گردید بایستی وی را طلاق دهد و مادامی که زن در عده میباشد شوهر میتواند باو رجوع کند اینکه است آن ایلایی که حکمش در کتاب خدا و سنت رسول الله آمده.

و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ طلاق در لغت بمعنی تخلیه و رها شدن از قید است و طلاق زن عبارت از رها شدن از قید زوجیت است، «تربص» بمعنی انتظار کشیدن بِأَنْفُسِهِنَّ خودداری نمودن زن است از شوهر کردن ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ تأسیس حکم عده است برای جلوگیری از اختلاط نطفه و مخلوط شدن میاه و مقصود حفظ نسل است لکن چون قانون دائر مدار حکمت غالبی است در جایی که مطمئن از اینکه مفسده باشد نیز حکم عده نگاهداشتن برای زن جاری است که بایستی عده نگاه دارد.

قُرُوءٍ جمع قرء از لغات اضداد است که بمعنی حیض و طهر هر دو آمده و در اینکه مقصود از «قروء» در آیه حیض یا طهر است دو قول از مفسرین نقل شده، جماعتی گفته‌اند طهر است یعنی بایستی زن بعد از طلاق سه پاکی نگاه دارد در بین دو مرتبه حیض و اینکه قول زید بن ثابت و عبد الله عمر و عایشه و مذهب ما است و بعضی گفته‌اند مقصود از قروء حیض است. (تفسیر ابو الفتوح رازی) و نیز گفته شده دلیل بر اینکه مقصود از «قروء» طهر است نه حیض قوله تعالی است: فَطَلَّقُوهُنَّ لِئَدَّتِهِنَّ یعنی طهری که در آن مقاربت نشده باشد، و روایت نبوی است که وقتی که این عمر زن خود را طلاق داد زنی در حال حیض بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برو و زن خود را برگردان بخانه وقتی پاک شد او را طلاق ده یا وی را نگاه دار و اینکه آیه را تلاوت فرمود: إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِئَدَّتِهِنَّ یعنی در طهری که مقاربت نشده باشد، و نیز بقرینه جمع که قروء گفته دلالت بر طهر دارد نه حیض بمناسبت اینکه طهر موقعی است که خون حیض در رحم جمع می‌شود و آن را قروء نامند و نظر بجریان آن در موقع حیض آن را نیز قروء گویند.

صفحه : ۳۱۹

خود راجع بعده کلامی دارد چنین گفته: اما کلام در عده و حکم او: بدان که عده بر دو قسم است عده مطلقه (زنی که او را طلاق داده باشند) و عده زنی که شوهرش مرده باشد و حکم زنی که مطلقه باشد دو قسم است قسمی عده ندارد و قسمی عده دارد آنکه عده ندارد سه قسم است: اول زنی که با او مقاربت نشده باشد، دوم زنی که باعتبار سن بموقع حیض نرسیده باشد، سوم زن یائسه که از کبر سن موقع حیض او گذشته باشد. اما زنهایی که بایستی عده نگاه دارند دو قسمند یکی آنکه حیض نبیند و لکن آنهایی که هم سن او هستند حیض می‌بینند

صفحه : ۳۲۱

که اینها سه ماه بایستی عده نگاه دارند و دیگر زنی که مرتباً حیض ببیند و او را عادت مستمر باشد که بایستی تا سه پاکی بعد از حیض عده نگاه دارد یک پاکی بعد از حیضی که طلاق گرفته و دو پاکی بعد از آن و پس از آنکه حیض سوم را دید از عده بیرون آید و آن زنی که عادت مستمر ندارد گاهی حیض می‌بیند و گاهی نمی‌بیند بایستی مراعات هر دو جهت را بنماید هم ماه و هم سه پاکی تا آنجا که گفته اما عده زنی که شوهرش مرده باشد اگر زن آزاد باشد خواه نکاح دائمی باشد یا متعه خواه جماع واقع شده یا نشده هر کدام باشد عده او چهار ماه و ده روز است و در زن مملوکه عده او نصف زن آزاد است. (پایان) وَ بَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَ إِنَّكَ حَكِيمٌ دُونَ ذَلِكَ وَ بَعُولَةُ جَمْعُ بَعْلٍ وَ بَعْلٌ فِي مَوَارِدِ اسْتِعْمَالِ مِشْوَدِ كِةِ اسْتِيْلَآئِي بِشَدِّ وَ چُونِ شُوهرِ نَسْبِ بَزْنِ خُودِ رَاجِعِ بِحَقُوقِ زَوْجِيَّتِ اسْتِيْلَآئِي دَارِدِ اِيْنِكِه اسْتِ كِه فرموده بَعُولَتُهُنَّ يَعْنِي شُوهرهَائِي زَنهَائِي مَطْلُقه سزوارترند به اِيْنِكِه زَنهَائِي كِه طَلاق داده‌اند و هنوز در عده رجعيه ميباشند بر گرداندن بسوي خود لکن در صورتی که مقصود آنها اصلاح باشد نه اضرار نه اِيْنِكِه بخوانند ضرر بآنها بزنند چنانچه در آيه بعد است وَ لَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا بِهِ اِيْنِكِه مكرر طلاق دهند و رجوع کنند و غرض آنها اذيت و آزار باشد نه اصلاح.

وَ لَّهِنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ زَنَانِ رَا بَرِ مَرْدَانِ حَقِي اسْتِ مِثْلِ اِيْنِكِه مَرْدَانِ رَا بَرِ زَنَانِ حَقِي اسْتِ.

چون تعليمات قرآنی بلکه تمام دستورات و مقررات اسلامي روي ميزان اصول اجتماعي و مطابق قانون عقل و منطق استوار گردیده و يکي از اصول فطرت و قوانين مدني و اجتماعي حقوق زناشويي و قوانين ازدواج است که بایستی روي قاعده و ميزان صحيح انجام داده شود و قرآن بتمامتر وجهي و صحيح ترين قانوني که اهل فن میدانند که در عالم چنین قانون مضبوطی سابقه نداشته قانونی وضع نموده بين چگونه پس

صفحه : ۳۲۲

از آنکه زن و شوهر را راجع بحقوق زناشويي مساوي قرار داده بلکه در تمام شئون اجتماعي و فردي مثل معاملات، معاشرت، حقوق، تجارات، و غير اينها چنانچه از اِيْنِكِه آيه وَ لَّهِنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ اسْتِفَادِه تُوَانِ نَمُودِ وَ شَايِدِ نَظَرِ بِمَسَاوَاتِ زَنِ وَ مَرْدِ دَارِدِ اَنجَا كِه فرموده هُنَّ لِبَاسٍ لِّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٍ لَّهُنَّ زِيْرَا كِه لِبَاسِ مَسَاوِي بَا قَامَتِ وَ قَامَتِ مَسَاوِي بَا لِبَاسِ اسْتِ وَ اِگر چه مورد اِيْنِكِه آيه حَكْمِ جَمَاعِ در شب ماه رمضان اسْتِ چنانچه آيه وَ لَّهِنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ نِيْزِ در مورد حقوق زناشويي فرود آمده لکن چنانچه از معصوم رسیده قرآن ظاهري دارد و باطني و باطن آن را نيز باطني اسْتِ كِه تا هفت بطن تحديد مي نمايد و نيز اشارات و كنايات بسياري دارد که ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و ايضا مورد مخصص نميشود غالبا احكامي که از قرآن اسْتِفَادِه ميشود در موارد خاصي فرود آمده لهذا ممكن اسْتِ از عموم آيه بين زن و مرد در تمام شئون زندگاني مساوات اسْتِفَادِه نمود مگر در مواردی که استثناء شده.

وَ لِلرِّجَالِ عَلِيهِنَّ دَرَجَةٌ پَسِ از آنکه زن و مرد را در حقوق زناشويي مساوي قرار داده و بميزاني که در شرع و عرف تعيين شده

بایستی هر یک مراعات حقوق یکدیگر را نمایند مرد برتری دارد بر زن و شاید مقصود از درجه و استیلاء مرد بر زن راجع بحقوق زوجیت همان حق استمتاع باشد که شوهر مالک هر گونه استمتاع و حظی است که از زن توان برد که اینگونه استمتاع در مقابل نفقه و تأمین امور زندگانی زن است که بگردن شوهر قرار داده و زن بایستی در مقابل آن تمکین کند.

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ و خداوند بر همه چیز غالب و در آنچه حکم کند درستکار است.

از میمونه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت می‌کنند که گفت شنیدم از حضرت رسول که بهترین مردهای امت من کسی است که نسبت بزنی خود بهتر باشد و بهترین

صفحه : ۳۲۳

زنان امت من زنی است که نسبت بشوهر بهتر باشد و هر زنی که حامله گردد در هر شبانه روز اجر هزار شهید باو دهند که در راه خدا کشته شده باشد و هر یک از آنها را برتری دهند بر حور العین مثل برتری من از کمتر کسی از امت من و بهترین زنان امت من زنی است که در آنچه معصیت نباشد رضایت شوهر را بدست آورد و بهترین مردان امت من مردی است که با اهلیش با لطف و مدارا زندگی نماید مثل مادر نسبت باولاد و چنین مردی در هر شبانه روزی اجر شهید که در راه خدا کشته شده دارد عمر خطاب گفت یا رسول الله چگونه است که زنی که رضایت شوهر بدست آورد اجر هزار شهید دارد و مرد اجر صد شهید فرمود ندانی که اجر زنان را از اجر مردان نزد خدا بیش است و ثوابش تمامتر و خداوند در بهشت درجات مرد را بلند گرداند هر گاه زن از او راضی باشد نیمی بعد از شرک بخدا هیچ گناهی نزد خدا زیادتر نیست از ستم شوهر نسبت بزنی از خدا بترسید در باره دو ضعیف زن و یتیم که خداوند راجع باینها از شما سؤال میکند هر کس باینها احسان کند برحمت و رضوان رسد و هر کس باینها بدی کند در معرض سخط حق تعالی واقع می‌گردد تا آخر حدیث.

و نیز از معاذ روایت میکنند که گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود اینکه بصورت آنها نزنند و بگفتار زشت آنها را نخوانند و آنچه خود می‌خورند بآنها دهند و آنچه پوشند آنها را پوشانند و از آنها دوری نمایند.

و از عبد الله عباس روایت میکنند که گفت ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم زنی از صحابه آمد بالای سر رسول الله ایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله من از نزد زنها پیغام آورده‌ام و هیچ زنی نیست که اینکه پیغام مرا بشنود و راضی نباشد ای رسول خدای تعالی خدای مردان و زنان است و آدم پدر مردان و زنان است و حوا مادر مردان و زنان است مردان چون در جهاد کشته شوند زنده‌اند و روزی خورند و ما از اینکه فضیلت محرومیم و ما بایستی در خانه‌ها محبوس باشیم و خدمت مردها را بکنیم آیا برای ما اجری هست فرمود آری سلام مرا بایشان برسان و بگو اطاعت شوهران کردن برابر جهاد و شهادت است لکن کم زنی است که چنین کند. (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۲۴

زن و مرد اگر چه در انسانیت شریکند لکن شالوده خلقت زن و مرد از لحاظ قوای دماغی جسمی احساسات طبیعی و مزاجی تفاوت دارد چنانچه تجربه شده مرد اگر چه قوه فکرش زیادتر است لکن زن حساس تر است.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند زن و مرد اگر چه از حیث قوی و احساسات با هم تفاوت کامل دارند ولی هیچکدام قوی‌تر از دیگری نیستند و بواسطه اختلاف طبیعت زن و مرد وظیفه آنها در جامعه مختلف می‌گردد و مدبر و ناظم عالم هر یک را برای کاری ساخته و سازمان وجود وی برای همان کار است اینکه است که نه کار مرد از زن بطور شایستگی ساخته میشود نه کار زن از مرد و چنانچه تاریخ نشان می‌دهد قبل از اسلام بحکم غلبه قوی بر ضعیف و قانون تنازع بقاء زنها تحت فشار و ستمکاری مردها قرار گرفته بودند

و چون اخلاق نیک و وظائف انسانیّت بین اهالی آن زمان وجود نداشت زن را تحت تأثیر خود در آورده و از هیچگونه جفاکاری در باره اینکه موجود جمیل ظریف که مظهر جمال خلقت است خودداری نمی نمودند.

اگر چه مرد در بسیاری از صفات و فعالیت بر زن امتیاز دارد لکن زن را نیز خصوصیتی است که از آن جهت بر مرد برتری دارد، قلب حساس پر عاطفه، بردبار فداکار، نوع دوست، نوع پرور، رقیق القلب، مربی عالم زن را طوری خلقت فرموده که مشقت آبستنی، زائیدن، شیر دادن، تربیت اولاد نوزاد، تا مدت مدیدی بلکه در تمام ایام جوانی عهده دار باشد.

و بعضی از علماء تفسیر راجع بهویت زن و حقوق آن در جامعه و مقدار ارزش آن در ملل متمدنه و غیر متمدنه قبل از اسلام و بعد از اسلام بیان مفصّلی دارد از تفصیل آن خودداری میکنم لکن مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

پس از بیان چگونگی نظریه ملل عالم نسبت بزن قبل از اسلام چنین گوید:

اما اسلام یعنی دین حنیفی که قرآن در آن نازل شده شالوده کار زن را نسبت بجامعه عوض نموده و بر خلاف آنچه عقیده اهل عالم بوده هویت زن و حقوق او را در جامعه نشان داده.

صفحه : ۳۲۵

راجع بهویت زن در آیات قرآنی تذکر داده که زن و مرد هر دو انسانند و ماده و عنصر وجود مرد و زن یکی است و فضل و برتری برای احدی نیست مگر بتقوی یا اَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ سوره حجرات آیه ۱۳. و نیز هر فردی از بشر از زن و مرد گرفته شده که زن و مرد ماده وجود انسانند و فضل و برتری را در تقوی قرار داده خواه مرد باشد خواه زن هر کس تقوای او بیشتر باشد فضیلتش بیشتر است.

و نیز فرموده اَنَّى لَا أَضْمِعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ سوره آل عمران آیه ۱۹۳. در اینکه آیه تصریح نموده که هیچ عملی نزد خدا ضایع نیست بخلاف کسانی که میگفتند عمل بد زنها راجع بخود آنها است و عمل خوب آنها برای مردها است و بعضکم من بعض نتیجه قول حق تعالی است که إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ یعنی زن و مرد هر دو از یک نوع و یک سنخند.

و آیه دیگر کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ معلوم میشود هر بشری خواه زن باشد یا مرد گرو اعمال خودش میباشد.

و پس از آنکه معلوم شد که فضیلت و کرامت در تقوی است نه در مرد بودن یا زن بودن و هر گاه اخلاق حمیده مثل درجات ایمان علم نافع، عقل، خلق نیکو، صبر، حلم، سخاوت، شجاعت و باقی اوصاف حمیده در زن باشد که در برابر وی مرد باین اوصاف نباشد چنین زنی فضیلت و برتری دارد بر آن مردی که در درجه او در تقوی و اخلاق نیکو باشد. و نیز آیات دیگر مثل قوله تعالی مِّنْ عَمَلٍ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ سوره نحل آیه ۹۶ و غیر اینها که دلالت دارد که زن و مرد بلحاظ کسب فضائل مساوی میباشند، و نیز خداوند مذمت نموده کسانی را که بدختر توهین مینمایند آنجا که فرموده وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ.

و نیز راجع بامور اجتماعی و شئون حیاتی اسلام مساوات قرار داده بین زن و مرد و زن را در اراده و عمل مستقل قرار داده و نیز در نتیجه عمل وی را با مرد مساوی گردانیده

صفحه : ۳۲۶

آنجا که فرموده لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و در دو جهت زن و مرد با هم فرق دارند یکی آنکه زن را تشبیه به زراعت نموده در تکون و پیدایش وجود بشر و دیگر چون بنیه زن لطیف و هویت وی ضعیف تر از مرد است و اینکه دو جهت تأثیر دارد در

حالات او اینکه است که وظائف اجتماعی‌ای که محول باوست فرق پیدا میکند با مرد، زن راجع بشئون زندگانی وظیفه‌ای دارد و مرد وظیفه دیگری دارد که هر یک بایستی انجام وظیفه دهند.

خلاصه زن و مرد در غالب احکام عبادات و حقوق اجتماعی مساوی میباشند و همان طوری که مرد مستقل در امور اجتماعی است زن نیز استقلال دارد و در غالب امور اجتماعی حق مداخله دارد مثل کسب، عمل، ارث، تجارت، زراعت، تعلیم، تعلم، اخذ حقوق دفاع از دشمن و غیر اینها از مواردی که خلاف اقتضای طبعش نباشد و عمده چیزی که طبیعت زن مقتضی آن نیست قضاوت و ولایت و جهاد است. (تفسیر المیزان) لکن با اینکه زن و مرد در بسیاری از شئون و امور اجتماعی مثل استقلال فکر، حریت، تصرف ارادی در امور اجتماعی و فردی و تصرف و اختیار او در امور شخصی خود چنانچه فرمود *فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ* و غیر اینها مساوی میباشد با اینحال از بعضی جهات دیگر زن با مرد فرق دارد چنانچه اگر مقایسه شود متوسطین از مردها در خصوصیات کمالیه مثل دماغ و قلب و شراین و اعصاب و قوای بدنی و جثه قوی‌ترند از زن لکن زن نیز بجهاتی مثل عاطفه، رقت قلب، میل بجمال و زینت بر مرد امتیاز دارد و دیگر از امتیازات مرد بر زن اینکه است که حیات مرد حیات تعقلی است و حیات زن حیات احساساتی است.

آری حق زن نیست که در قضاوت شرعی که از روی کتاب الهی و سنت نبوی اخذ شده مداخله نماید نه قضاوتی که در دادگستریها که از روی قوانین خارجه گرفته شده و قضات آن از قوانین شرع بی‌خبرند که چنین قضاوتی نه بر زن رواست نه بر مرد بلکه رجوع بچنین حکوماتی رجوع بطاغوت است که در کلام الله از آن نهی شده آنجا که فرموده *أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ*

صفحه : ۳۲۷

مِن قِبَلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (۱) سوره نساء آیه ۶۳. و چنانچه تفسیر شده طاغوت رجوع بیاطل است و آن قاضی که بحکم خدا و روی میزان شریعت حکم نماید همان طاغوت است که حکم بیاطل نموده و نیز خداوند بخودش قسم خورده که ایمان نیاورده‌اند مگر کسانی که در فصل خصومات پیغمبر خود را حکم قرار دهند و تسلیم قضاوت او شوند آنجا که فرموده *فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا* سوره نساء آیه ۹۸ و شاید سرّ اینکه زن روا نیست قاضی گردد و قضاوت نماید اینکه باشد که زن زودتر از مرد تحت تأثیر واقع میگردد و نیز بآن رقت قلبی که دارد شاید نتواند راجع بجنایات و حدود و قصاص قضاوت بحق نماید و آنجا که بایستی قصاص شود از قطع ید سارق و اعدام جانی رقت قلبش مانع گردد از اینکه حکم قصاص را جاری گرداند.

و سبب دیگر لزوم حجاب و تستر اوست که چنین امور اجتماعی با حجاب منافات دارد اینکه است که شارع اسلام برای زن کاری معین فرموده مثل حمل، وضع حمل، ارضاع، پرستاری اطفال، ترتیب منزل و امثال اینها و مشقت کار و کسب را بعهد مرد که قوی‌تر و فعال‌تر است قرار داده.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ طَلَاقٌ که توان رجوع نمود دو طلاق است و در طلاق سوم دیگر رجوعی نیست هشام از عایشه روایت میکند که گفت زنی آمد و بمن گفت شوهرم مرا چند دفعه طلاق داده و وقتی نزدیک بتمام شدن عدّه میشود رجوع میکند و غرضش اذیت بمن

(۱) خطاب برسول اکرم (ص) است که آیا ندیدی کسانی که گمان میکنند ایمان آورده‌اند بآنچه بتو و پیمبران قبل از تو فرود آمده و اراده میکنند که در فصل خصومات و محاکمه بین آنان رجوع بسوی طاغوت نمایند (یعنی باطل) در صورتی که محققاً مأمورند

که نسبت بآنها مخالفت ورزند.

صفحه : ۳۲۸

است و در زمان جاهلیت مردهایی که زنهای خود را دوست نمیداشتند و نمیخواستند شوهر دیگری کنند با آنها چنین میکردند پس از آنکه عایشه مطلب را بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه مینماید اینکه آیه فرود می آید الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ یعنی طلاق که در آن رجوع است دو مرتبه است نه زیادت که در طلاق سوم چنانچه در آیه بعد فرموده فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ دِيْكَرَ رَجْعِيْ نِيسْت مگر اینکه پس از اتمام عده شوهر دیگر کند و طلاق بگیرد و دو مرتبه با شوهر اول ازدواج نماید.

فَامَسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيْحٌ بِإِحْسَانٍ و اینکه حکم سوم است راجع بطلاق از حیث رجوع که پس از دو طلاق بایستی یا بطور شایستگی و متعارف نگاهش دارید یا وی را از قید زوجیت رهائش گردانید با نیکی و احسان.

و شاید آیه اشاره باین باشد که اگر رجوع نمودی از روی عاطفه زناشویی و از روی انس و مودت باشد و اگر او را رها نمودید آن نیز بطور احسان و شایستگی انسانیت باشد که علاوه بر اینکه وقتی حقوق واجبه او را ادا نمودید مزید احسانی نیز در باره وی بنمائید زیرا که وظیفه انسانیت چنین است که پس از آنکه مدتی با مودت و دوستی با هم گذرانیده‌اید سزاوار نیست که از روی سخط و غضب و انتقام جویی بخواهید بهمسر خود اذیت و آزار نمائید و بجبر و اکراه او را از خود برانید.

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا و اینکه چهارمین حکمی است از احکام طلاق که در اینکه آیه تذکر میدهد که حلال نیست برای شما مردان که آنچه بزنها داده‌اید از مهر و تحفه و لباس و طلا- آلات و غیر آن از آنها بگیرید و طلاق دهید چنانچه فرموده وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا.

صفحه : ۳۲۹

إِلَّا أَنْ يَخَافَ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که اینکه آیه در باره جمیله دختر ابی فرود آمده و شوهرش ثابت بن قیس بود و بسیار جمیله را دوست میداشت و جمیله شوهر خود را دوست نمیداشت دو مرتبه آمد نزد پدر خود و از شوهرش شکایت نمود پدرش میگفت برو با شوهر خود بساز آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از شوهر شکایت نمود حضرت کسی را فرستاد و او را حاضر نمود و از او سؤال نمود که جهت شکایت جمیله چیست گفت یا رسول الله نمیدانم شکایت او از چیست من در تمام روی زمین کسی را بیشتر از او دوست نمیدارم جمیله گفت راست می گوید من چیزی در باره او نمیگویم که فردا آیه‌ای آید و من خجل کردم او مرا دوست دارد لکن من او را دوست نمیدارم و اگر مرا رها نکند ترسم کاری کنم که هلاک کردم حضرت بآن مرد فرمودند چه می گویی گفت یا رسول الله باغی بوی داده‌ام و آن خرماستانی است بمن پس دهد تا او را طلاق دهم جمیله گفت و بیشتر هم میدهم و اینکه اول طلاق خلعی بود که در اسلام واقع گردید و طلاق خلع طلاقی است که از طرف زن سر میزند که بایستی شوهر را راضی کند و طلاق بگیرد.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ و اینکه پنجمین حکمی است از احکام طلاق که وقتی مرد سه مرتبه زن خود را طلاق داد در مرتبه سوم دیگر حق رجوع ندارد مگر وقتی که شوهر دیگری اختیار کند و پس از آنکه شوهر دیگر با وی مقاربت و نزدیکی نمود او را طلاق دهد پس از انقضای عده ثانیاً با شوهر اول ازدواج نماید.

إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ لکن در صورتی ازدواج دوم رواست که زن و شوهر در نظر داشته باشند که هر یک بوظائف زناشویی بطوری که در شریعت اسلامی مقرر شده عمل نمایند.

و شاید اینکه قید نظر بهمان عادات زمان جاهلیت دارد که برای اینکه بزنها

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۲ تا ۲۳۵]

اشاره

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲) وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَبِأَنِ ارْتَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳) وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَكُمْ مِنْكُمْ وَإِنْ يُدْرِكُوا أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَيَذَكِّرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

ترجمه:

پس از آنکه زنها را طلاق دادید و عده آنها پایان رسید مانع از

صفحه : ۳۳۳

شوهر کردن آنها نشوید هر گاه بطور مشروع و رضایت بین طرفین ازدواج واقع گردد و اینکه موعظه و اندرزی است برای کسی از شما که ایمان داشته باشد بخدا و بروز آخرت و اینکه دستوراتی که داده شد برای ترکیه و پاک کردن شما است و خدا دانا و عالم است بآنچه صلاح شما است و شما نمیدانید،

و مادرها بایستی دو سال کامل اولاد خود را شیر بدهند هر گاه بخواهند شیر کامل بدهند و بعهده صاحب فرزند (یعنی پدر است) خوراک و پوشاک زن شیر ده بطور معروف تکلیف هر کسی بقدر قوه و طاقت اوست نباید مادر بزحمت و مشقت افتد برای اولاد خود و نه پدر متضرر گردد (زیادتر از قدر متعارف، و وقتی طفل بی پدر باشد) باید وارث متحمل مخارج شیر طفل بشوند و هر گاه زن و شوهر بطور رضایت بخواهند از هم جدا شوند باکی نیست و هر گاه بخواهند اولاد خود را شیر بدهند گناهی بر شما نیست اگر اجرت شیر را بقسم متعارف بدهید و خودداری کنید از مخالفت امر خدا، و بدانید که خداوند بآنچه میکنید بینا است،

و از شما مؤمنین کسی که بمیرد زنهاى او بایستی چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند

پس از آنکه اینک مدت پایان رسید باکی نیست بر شما از اینکه آنها را خواستگاری کنید علانیه یا در دل خود مخفی دارید خدا می داند که بزودی بآنها اظهار میکنید و نباید با آنها قرارداد سری کنید و کلامی در میان آرید و گفتگو با آنها نکنید مگر بقسم متعارف و تصمیم بر عقد و نکاح نکنید مگر وقتی که عده آنها پایان رسد و بدانید خدا میداند آنچه در باطن شما است پس از خدا بترسید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است.

توضیح آیات

شیر ندهد.

وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ يُولَدُ لَهُ يَعْنِي نَبَايِدَ پَدَر نِيْزِ ضَرَرٍ وَ صَدْمَه زَنَدِ بَاوَلَادِ خُودِ وَ اُو رَا از مَادِرِ بَغِيْرِدِ.

صفحه : ۳۳۶

از بعض مفسرين است که معنی آیه چنین است پدر و مادر هیچکدام نباید بطفل اذیت کنند که یا مادر طفل را رها کند و شیر ندهد یا پدر طفل را از مادر بگیرد زیرا که مادر نسبت به بچه خود مهربان‌تر از دایه است.

و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت میکنند که معنی آیه چنین است لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ که مادر برای اینکه حمل پیدا نکند و ضرر بطفل شیرخوار وارد آید مانع گردد و نگذارد شوهر با وی نزدیکی کند پس بسبب طفل ضرر زند پیدر طفل که مانع ارضاع با وی گردد و بعضی گفته‌اند معنی آیه اینکه است که پدر نباید به بچه خود ضرر زند به اینکه با وجود اینکه مادر حاضر است که اجرت المثل بگیرد و بچه خود را شیر دهد پدر ممانعت کند و بچه را بدایه بدهد.

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ در معنی اینکه آیه بین مفسرين گفتار بسیاری است که آیا مقصود از وارث کیست که وقتی پدر نباشد وی بایستی متکفل طفل بشود لکن آنچه ظاهر و متبادر میشود از آیه اینکه است که اگر پدر طفل در حیات باشد مخارج طفل از شیر و باقی امور تربیت او بگردن پدر است و اگر پدر مرده باشد بگردن وارث او تعلق میگیرد که هر یک از آنان سهم خود بایستی مخارج طفل را بدهند و احکام و خصوصیات آن راجع بعلم فقه است.

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ بِسِ اِغْرٍ پَدَرٍ وَ مَادِرِ خُوسَاتِنْدِ از رُوی رِضَايَتِ وَ پَسِ از مَشُورَتِ بَا يَكْدِيْغِرِ رَاِجِعِ بَه صَلَاحِدِيْدِ طِفْلِ كِه بَجِه رَا از شِيْر بَاز كِنْدِ بَدُوْنِ اِيْنَكِه صَدْمَه وَ آزَارِي بَطْفَلِ وَارِدِ آيِدِ.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِي اِيْنَكِه صُورَتِ كِه از رُوی صَلَاحِدِيْدِ طِفْلِ بَاشَدِ بَرِ اَنُهَا حَرَجِي نِيْستِ از اِيْنَكِه آيِه مَعْلُومِ مِيْشُودِ اَنُجَا كِه فَرْمُودِه لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ يُولَدُهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ يُولَدُ نَهِي مَوْلُویِ اِستِ كِه پَدَرٍ وَ مَادِرِ نَبَايْستِ كَارِي كِنْدِ كِه بَه بَجِه ضَرَرٍ وَ صَدْمَه وَارِدِ آيِدِ اَمَا اِغْرٍ از

صفحه : ۳۳۷

روی صلاحدید طفل او را مثلا کمتر از دو سال شیر دهند یا زیادتر گناهی نکرده‌اند.

وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوْا اَوْلَادَكُمْ خُطَابِ پِيْدِرَانِ اِستِ كِه هَر گَاه بَخُواهيْدِ دَايِه بَرَايِ طِفْلِ بَغِيْرِيْدِ بَرَايِ اِيْنَكِه مَادِرِ از بَابِ شِيْر نِدَاشْتِنِ يَا حَامِلَه شَدِنِ يَا پَسِ از طَلَاقِ گِرْفْتِنِ بَخُواهدِ شوهر كِنْدِ يَا مَوانِعِ دِيْغِرِيْ در كَارِ دَاشْتِه بَاشَدِ.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ كِه در چِنِيْنِ مَوقِعِي مَعْنِي وَ حَرَجِي نِيْستِ خِلاصَه رَاِجِعِ بَاسْتَرْضَاعِ از اِيْنَكِه آيَاتِ دَسْتُورَاتِ وَ اِحْكَامِي بَرِ مِيْ آيِدِ: ۱- اُولِي وَ بَهْتَرِ اِيْنَكِه اِستِ كِه بَجِه رَا دُو سَالِ تَمَامِ شِيْرِ دَادِ.

۲- كِفَالَتِ وَ اجْرَتِ شِيْرِ بَجِه بَا پَدَرِ اِستِ نَه بَا مَادِرِ، ۳- پَدَرٍ وَ مَادِرِ رَاِجِعِ بَشِيْرِ نَبَايِدِ ضَرَرٍ وَ صَدْمَه بَه بَجِه بَزَنْدِ وَ اِيْنَكِه حَكْمِ شَايِدِ اِشارَه بَآنِ مَوقِعِي اِستِ كِه بِيْنِ زَنِ وَ شوهرِ مَشَاجِرِه وَ نَزَاعِ وَاقِعِ گِرْدَدِ بَدَلِيْلِ اِيْنَكِه بَعْدِ از آيَاتِ طَلَاقِ اِستِ وَ در اِيْنَكِه مِيَانِ بَطْفَلِ بِيْگَنَاهِ صَدْمَه وَارِدِ آوَرِنْدِ مِثْلِ اِيْنَكِه مَادِرِ از رُوی غِيْظِ بَجِه رَا بِيْنْدَازْدِ پِيْشِ پَدَرِ وَ پَدَرِ نِيْزِ مَتَكْفَلِ تَرْبِيْتِ او نَشُودِ چنانچه در بَسِيَارِ مَوقِعِ چِنِيْنِ اِتْفَاقِ اِفْتَادِهِ اَنِ وَاقْتِ يَا طِفْلِ رَا سَرِ رَاهِ گَنْدَارَدِهِ وَ يَا از بِيْ شِيْرِي بَمِيْرِدِ يَا ضَعِيْفِ وَ رَنجُورِ وَ عَليْلِ المَزاجِ مِيْگِرْدَدِ اِيْنَكِه اِستِ كِه در اِيْنَكِه آيَاتِ خُداوَنْدِ نَهِي بَلِيغِ فَرْمُودِه كِه نَبَايِدِ پَدَرٍ وَ مَادِرِ بَطْفَلِ ضَرَرِ زَنْدِ، ۴- اِغْرٍ پَدَرِ نَبَاشَدِ بَرَايِ مَخَارِجِ اسْتَرْضَاعِ طِفْلِ بَايْستِي وَارِثِ اَنِ مَتَحْمَلِ مَخَارِجِ طِفْلِ گِرْدِنْدِ.

۵- اِغْرٍ پَدَرِ خُواسْتِ طِفْلِ رَا از مَادِرِ بَغِيْرِدِ وَ دَايِه بَرَايِ او تَهِيَه نَمَايِدِ گَنَاهِي وَ حَرَجِي بَرِ او نِيْستِ در صُورَتِي كِه اَنُچِه در عَرَفِ وَ

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. اینکه آیه اخیر نیز تأیید مینماید اینکه گفتیم راجع بوعده‌های سری مادامی که زن در عده است نهی مولوی دارد زیرا که آموزش که در آیه تذکر میدهد که خداوند آمرزنده و بردبار است آن در جایی صدق می‌کند که گناهی واقع شده باشد و بتوبه بخشیده شود.

صفحه : ۳۴۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۶ تا ۲۴۵]

اشاره

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُهَا مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷) حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹) وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

ترجمه:

باکی نیست بر شما هر گاه زنان خود را طلاق دادید و با آنها تماس

صفحه : ۳۴۳

و نزدیکی ننموده‌اید و نیز مهری برای آنها ثابت ننموده‌اید لکن آنها را بهره‌مند گردانید غنی بقدر استطاعت خود و فقیر نیز بقدر استطاعت خود بهره شایسته‌ای که سزاوار است برای نیکوکاران،

و هر گاه طلاق دهید پیش از آنکه با آنها نزدیکی کرده باشید و برای آنها مهری فرض شده باشد باید نصف مهر را بآنها بدهید مگر آنکه خود آن زن یا کسی که اختیار نکاح (مثل پدر یا جد) بدست اوست ببخشد و بگذرد و نزدیکتر بتقوی اینکه است که ببخشد و بگذرند و فراموش نکنید طریق نیکی بین خودتان را زیرا که خداوند آنچه می‌کنید بینا است،

باید مواظبت نمائید بر تمام نمازها بالخصوص نماز وسطی و ایستادگی کنید در مقام اطاعت و بندگی خدا و در مقام اطاعت ثابت باشید

پس اگر ترسی در کار باشد بهر طوری که میسر است پیاده یا سواره نماز بجا آرید و وقتی امن شدید پس خدا را یاد کنید آن طوری که بشما آزموده‌ایم چیزی که نمیدانستید،

و کسانی که از شما مردند و زنهایی از آنها مانده وصیت کنند که یک سال زنها را در خانه نگهداری کنند و آنها را از خانه بیرون نکنند و هر گاه خود آنها بیرون رفتند بر شما گناهی نیست در آنچه می‌کنند بطور متعارف و خدا غالب و درستکار است حق است برای مردهای با تقوی که هر گاه زنهایی خود را طلاق دهند آنها را بهره‌مند کنند، اینطور خداوند آیات و قوانین برای شما واضح میگرداند شاید شما تعقل نمائید،

آیا ندیدی تو کسانی را که از ترس مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفتند و آنها هزاران نفر بودند پس خدا بآنها گفت بمیرید مردند پس زنده نمود آنها را زیرا که خداوند صاحب فضل و رحمت است بر مردم لکن بیشترین افراد بشر شکر نمیکنند و کفران نعمت می‌نمایند،

ای مؤمنین جهاد کنید در راه خدا و بدانید خداوند شنوا و دانا است، کیست که بخدا قرض بدهد قرض نیکو پس برای او زیاد کند بچندین برابر و خدا میگیرد (آنچه را انفاق نمائید) و خدا گشایش میدهد و باز گشت شما بسوی او است.

صفحه : ۳۴۴

توضیح آیات

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ خُطَابَ بمردها است که برای شما گناهی نیست که زنان خود را طلاق دهید پیش از آنکه با آنها نزدیکی کرده باشید.

مس کنایه از جماع است و اینکه آیه راجع بحکم طلاق است از جهت تعیین مهر و عدم تعیین. أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرَهُ که در جایی که زن را طلاق دادید و مهری برای وی تعیین نمودید و قبل از مقاربت و نزدیکی او را طلاق دادید بایستی وی را بهره‌مند گردانید اینکه است که فرموده وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرَهُ که در چنین موردی هر کس بقدر وسع و استطاعت بطور متعارف عرفی بهره‌ای برای زن تعیین نماید. حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ بعضی از مفسرین گفته‌اند بقرینه اینکه حق را تخصیص بنیکوکاران میدهد استحباب استفاده میشود و معلوم میشود اینکه حکم قطعی و بتی نیست بلکه لازمه نیکوکاری و احسان اینکه است که و لو اینکه با زن لمسی و مقاربتی واقع نشده و نیز مهری تعیین نکرده همین قدر که نکاحی واقع گردیده در مورد طلاق هر کسی بقدر استطاعت خود بایستی احسانی در باره زن بکند.

و نیز چنانچه تفسیر شده نفی جناح اشاره بعدم التزام مهر است پس باین دو قرینه که در اول آیه نفی حرج نموده در مورد اینکه قسم از طلاق که مهری تعیین نشده و نیز مقاربتی واقع نگردیده و در آخر آیه حق را اختصاص بنیکوکاران داده معلوم میشود در اینکه قسم از طلاق الزامی بر مرد نیست که حتما احسانی در باره زن نماید آری لازمه نیکوکاری اینکه است که در اینکه مورد هر کسی بقدر استطاعت احسانی در باره زن بکند

صفحه : ۳۴۵

که رفع دلخوری او بشود و نیز توهینی که در اینکه زمینه بوی شده جبران گردد. وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً بَيَان قسم دیگری است از طلاق که هر گاه مرد زن خود را طلاق دهد قبل از آنکه با وی مقاربت و نزدیکی نموده در صورتی که مهری برای وی تعیین شده.

فَنِصْفٌ مَّا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ که هر گاه مردی زن خود را طلاق دهد پس از آنکه مهری برای وی مقرر نموده لکن هنوز مقاربت و جماعی نشده بایستی نصف مهر را بدهد و ظاهراً اینکه حکم مولوی است که نصف مهر واجب میشود بگردن مرد بدلیل اینکه چنانچه از آیه بر میآید اینکه دین ثابت است مگر در صورتی که زن یا اولیای او مثل پدر یا جد در صورتی که زن صغیره باشد نصف مهر را ببخشند.

وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و گذشتن از مهر نزدیکتر بتقوی است و مناسب با گذشتن و فضیلت انسانی است که اشخاص با تقوی چندان اعتنایی بمال ندارند و بیشتر نظر آنان بفضائل روحانی است اینکه است که فرمود گذشتن از نصف نزدیکتر است بتقوی و از شئون فضائل انسانی بشمار میرود.

و شاید در اینکه در اینجا فضیلت در گذشت نصف مهر است وجه عقلایی آن اینکه باشد که در جایی که مرد از زن استماعی نبرده و حظوظ نفسانی عاید وی نگردیده مالی که از وی گرفته میشود البته از روی طیب نفس و رضایت خاطر نیست و در واقع دادن بلا-عوض است اینکه است که با اینکه بحسب قرارداد و نیز برای آن توهینی که قهراً در اینکه عمل بزن وارد میگردد بایستی جبران شود و نصف مهر داده شود لکن طریق فضل و احسان اینکه است که زن بگذرد و شوهر را تبرئه نماید.

خلاصه طلاق قبل از جماع راجع بادای مهر دو قسم تصور دارد و بعد از جماع نیز دو قسم فرض میشود و مجموعش چهار صورت پیدا میکند:

صفحه : ۳۴۶

۱- مرد زن خود را طلاق می‌دهد بدون اینکه مهری برای وی قرارداد کرده باشد و بدون اینکه جماعی واقع شده باشد در اینصورت بطور وجوب و لزوم چیزی بگردن او نیست لکن مستحب و نیکو است که هر کسی بقدر استطاعت و بطور متعارف احسانی در باره زنش بکند و دلیل آن همان آیه لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ تا آخر آیه ۲- طلاق واقع گردد قبل از جماع لکن قبلاً مهری تعیین شده باشد در اینصورت بطور لزوم و وجوب بایستی شوهر نصف مهر را پردازد و دلیل آن آیه وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُهَا مَّا فَرَضْتُمْ مگر اینکه خودش یا اولیای وی ببخشند.

۳- اینکه طلاق واقع گردد بعد از تعیین مهر و مقاربت و جماع نیز شده باشد که در اینصورت بطور لزوم و وجوب بایستی شوهر تمام مهر را پردازد مگر در طلاق خلعی که زن مهر یا چیز دیگری بشوهر میدهد و وی را راضی می‌کند و طلاق می‌گیرد.

۴- طلاق واقع گردد بعد از جماع بدون اینکه قبلاً مهری مقرر شده باشد حکم اینکه قسم را چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند از مفهوم همان آیه اول لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ تا آخر توان استخراج نمود زیرا که منطوق آیه عدم جناح را مقتید نموده بدو چیز یکی جماع واقع نشدن و دیگر عدم تعیین مهر وقتی اینطور شد در طلاق دادن حرجی و کلفتی برای شوهر نیست و بطور لزوم و وجوب چیزی بر او نیست مگر اینکه احسانی در باره زن نماید، لکن مفهوم آیه دو شق پیدا می‌کند یکی آنجایی که طلاق بدهد بعد از جماع بدون تعیین مهر و دیگر طلاق بدهد بعد از تعیین مهر بدون اینکه جماعی واقع شده باشد که از مفهوم آیه بر می‌آید که در اینکه دو صورت برای مرد حرج و کلفتی هست که بایستی مهر بدهد قسم دوم همان بود که بایستی نصف مهر را بدهد مگر اینکه بخشوده شود لکن قسم اول که طلاق دهد بعد از وقوع جماع بدون اینکه مهری قرارداد شده باشد و لو اینکه مقدار مهر در آیه تصریح نشده لکن از مفهوم آیه توان استفاده نمود که برای مرد حرج هست و بایستی مهر بدهد و بادلّه دیگری میشود استظهار نمود

صفحه : ۳۴۷

که در اینکه صورت بایستی مرد مهر المثل بدهد.

خلاصه بعد از آنکه بعقد نکاحی ازدواج تحقّق پذیرفت و جماع نیز واقع گردید در مورد طلاق و لو اینکه ذکری از مهر نشده باشد بمفهوم همان آیه لا جُنَاحَ تَوَانِ ثَابِتِ نَمُودِ كِه شُوهر بایستی مهر المثل بزن بدهد.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ حَافِظُوا حَفْظَ دَر لَعْتَ بَمَعْنَى ضَبْطِ مَقَابِلِ فَرَامُوشِی وَ وَسْطَى بَمَعْنَى وَسْطِ اسْتِ وَ چِزِی رَا وَسْطِ گَویند کِه بِنِ دو چِزِی یَا بِنِ چِزِهائیِ وَاقِعِ گَرَدَدِ بَطُورِی کِه طَرَفِینِ آنِ مَسَاوِی بَاشَنَدِ وَ قَوْمُوا مَدَاوَمَتِ نَمُودِنِ بَرِ چِزِی رَا قَنُوتِ وَ قَوَامِ گَویند.

پس از آنکه راجع بازدواج و مهر و طلاق و احکام زناشویی که راجع بقانون مدنی و جامعه بشری و از امور طبیعی و دنیوی بشمار می‌رود دستوراتی فرموده و قوانینی تأسیس نموده که جامعه بشری تنظیم گردد شروع مینماید آنچه روح انسانی بآن تکمیل میگردد و آن مقام عبودیت و بندگی است که بالاترین آنها نماز است و اینکه تأکید فرموده بنماز شاید سرّش اینکه باشد که مبدا امور دنیوی و طبیعی که مهم آنها همان امر ازدواج است شما را از یاد خدا غافل گرداند اینکه است که امر میفرماید بر حفظ تمامی نمازهای پنجگانه و بالخصوص نمازی که در وسط نمازهای پنجگانه واقع است وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ امر بمداومت و استقامت و ایستادگی و پایداری بر تمام نمازها است که جدّاً بایستی مراعات نمازها را بنماید.

در اینکه مبارک آیه راجع بنماز که از اهم عبادات بشمار می‌رود دستوراتی داده شده:

۱- ضبَط و مَحَافِظَتِ نَمَائِدِ بَرِ تَمَامِ نَمَازِهَا رَا کِه بَا جَمِیعِ آدَابِ وَ شَرَائِطِ از مَقَدِمَاتِ وَ آنچِه دَر صَحْتِ نَمَازِ مَقْرَرِ نَمُودِه وَ آنچِه رَاجِعِ بَامُورِ بَاطِنِی نَمَازِ وَ شَرَطِ قَبُولِی از حَضُورِ قَلْبِ کِه دَر وَاقِعِ رُوحِ وَ حَقِیقَتِ نَمَازِ اسْتِ وَ تَقْوِی کِه بَدُونِ آنِ هِیچِ عَمَلِی بَمَرْتَبِهِ قَبُولِ نَمِیرَسَدِ چنانچِه فرموده: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** - واقع گردد.

صفحه : ۳۴۸

۲- تَأْکِیدِ زَائِدِیِ فَرْمُودِهِ رَاجِعِ بِنَمَازِ وَسْطَى کِه مَدَاوَمَتِ کَنیدِ بَرِ نَمَازِهَا وَ مَدَاوَمَتِ نَمَائِدِ بَرِ نَمَازِ وَسْطَى کِه اینطُورِ تَأْکِیدِ اَهِمِیَّتِ نَمَازِ رَا نِشَانِ مِیْدهد.

۳- اَمْرِ مِیْنَمَائِدِ بَقِیَامِ وَ اسْتِقامَتِ کِه رَاجِعِ بِنَمَازِ عَلاوَهِ بَرِ اینکِه بایستی نمازها را حفظ و ضبط کنید با تمام آداب و شرائط انجام گیرد بایستی با متانت و استقامت در مقام عبادت و بندگی خالق متعال ایستادگی نمائید و از روی فرمانبری عمل نمائید و بطریق بندگی گردن نهید.

و در اینکه مقصود از نماز وسطی که تأکید زیادتری در باره آن شده کدامیک از نمازهای پنجگانه است بین مفسرین گفتاری است و در هر یک از نمازها قولی دارد و اختلاف اقوال ناشی از اختلاف روایات است.

و شاید اینکه تعیین نشده که مقصود از نماز وسطی کدامیک از نمازها است و روایات نیز در باره آن مختلف رسیده حکمت آن اینکه باشد که بایستی نمازها را مواظبت نمود چنانچه شب قدر نیز تعیین نشده که چه شبی است برای اینکه در تمام شبها عبادت شود و ساعت استجاب دعا در شب و روز جمعه معین نشده برای اینکه در تمام ساعات جمعه دعا بشود و نیز اسم اعظم الهی از بین اسماء الله معین نیست که کدامیک از اسماء است برای اینکه خدا را بتمام اسماء خوانده شود و ساعت مرگ معین نشده برای اینکه همیشه منتظر مرگ باشند.

و ممکن است گفته شود چون نماز وسطی بر تمام نمازها صادق آید و هر یک بلحاظی میشود موصوف بوسطی گردد پس باین لحاظ عطف صلاة وسطی بر صلوات از باب تأکید باشد که معنی آیه چنین شود محافظت کنید و پبای دارید نمازهای پنجگانه را و محافظت نمائید هر یک از آنها را که وسط نمازهایند نه اینکه خصوصیت زائدی در یک کدام از آنها باشد و اینکه احتمال اگر چه باعتبار ظاهر لفظ بعید بنظر می‌آید لکن باعتبار معنی و اینکه وسطی بر هر یک از نمازها صادق می‌آید و تخصیص بیکی از آنها

تخصیص بلامخصص و ترجیح بلا مرجح است ظاهراً چندان اشکالی ندارد زیرا که ذکر خاص بعد از عام در کلام عرب بسیار دیده شده که برای تأکید آرند.

صفحه : ۳۴۹

خلاصه بنا بر اینکه مقصود از نماز وسطی یکی از نمازهای پنجگانه باشد نه تمام آن از مفسرین گفتاری نقل شده که در کتب تفاسیر ضبط نموده‌اند.

۱- نماز صبح است نظر به اینکه از موقع طلوع فجر صادق تا بر آمدن آفتاب که موقع نماز صبح است وسط بین شب و روز بشمار می‌رود نه کاملاً از شب محسوب می‌گردد نه از روز لهذا نماز صبح متصف گردیده بنماز وسطی و طرفداران اینکه قول از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اینکه خصوص روایتی نقل میکنند و نیز بعضی از صحابه همان قول بنماز صبح را ترجیح داده‌اند و فخر رازی در تفسیر کبیر ده دلیل اقامه نموده برای اثبات اینکه مقصود از نماز وسطی نماز صبح است.

و عمده چیزی که میتوان بآن ترجیح داد که مقصود از نماز وسطی نماز صبح است اینکه است که نظر بآن حدیث معروف «افضل الاعمال احمزها» که بهترین اعمال مشکلتین آنها است و نماز صبح و لو اینکه از حیث عدد رکعات کمتر از باقی نمازها بشمار می‌رود لکن مشقت آن نسبتاً زیادتر است زیرا در تابستان چون شبها کوتاه است از خواب برخاستن برای نماز صبح قدری مشقت دارد و در زمستان صبح که هوا سردتر است از رختخواب گرم برخاستن و با آب سرد که غالباً آب گرم در آن وقت مهیا نیست وضو گرفتن مشکلتراست پس باین لحاظ ممکن است گفته شود مقصود از نماز وسطی که تأکید زیادتری در باره آن شده نماز صبح است که مبدا اشخاص تن‌پرور نماز صبح را ترک نمایند و نیز از ثلث آخر شب تا بر آمدن آفتاب بهترین موقعی است برای عبادت و مناجات با قاضی الحاجات و حمد و ستایش نمودن آن فرد بی‌همتا زیرا در اینکه وقت نسبتاً موهومات کمتر و تراکم خیالات نفسانی که سد بزرگی و پرده غلیظی است بین انسان و معبود خود قدری ضعیف می‌گردد و شاید روح ملکوتی در اینکه ساعت اندازه‌ای از اسارت نفس بهیمی خلاص گردد پس باین جهات میتوان ترجیح داد که مقصود از نماز وسطی نماز صبح است.

۲- نماز وسطی نماز ظهر است زیرا که هم وسط روز واقع است و هم بین نماز صبح و عصر که اول روز و آخر روز است قرار گرفته و طرفداران اینکه قول جماعت بسیاری

صفحه : ۳۵۰

از صحابه‌اند و گویند ابو حنیفه نیز همین قول را اختیار نموده و حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده باشد نماز وسطی نماز ظهر است و نیز از حضرت باقر و صادق (ع) نقل میکنند که مقصود از نماز وسطی نماز ظهر است و فخر رازی برای اثبات اینکه قول نه دلیل اقامه نموده.

۳- مقصود از نماز وسطی نماز عصر است که وسط بین نماز ظهر و نماز مغرب است و گویند سیوطی در درّ المثور پنجاه و چند عدد روایت در اینکه خصوص ذکر نموده و نظر بکثرت روایات طرفداران اینکه قول بسیارند.

در تفسیر قمی چنین گفته پدر من از نصر بن سويد و او از ابن سنان و او از ابا عبد الله علیه السلام روایت میکند که حضرتش آیه را اینطور قرائت نموده «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر» قوله تعالی قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ یعنی مواظبت کنید خود را در نماز که چیزی شما را از نماز باز ندارد و مشغول ننماید.

۴- نماز وسطی نماز مغرب است نظر به اینکه نماز مغرب از جهت زمان وسط بین بیاض روز و سواد شب است و از حیث رکعات نیز وسط بین نمازهای چهار رکعتی و دو رکعتی صبح است و نیز در سفر قصر نمیشود و مرجحات دیگری نیز گفته‌اند.

۵- جماعتی چنین معتقدند که مقصود از نماز وسطی نماز عشاء است که وسط بین نماز مغرب و نماز صبح است و از خصوصیتی که برای نماز عشاء است اینکه است که اگر کسی بعد از نماز مغرب خوابش برد تا وقتی که نماز عشاء قضا شد بایستی فردای آن شب را روزه بدارد، و مفسرین برای هر یک از اینکته گفتارها ادله بسیاری آورده‌اند و چون بنای ما بر اختصار است بناچار از تفصیل آن خودداری مینمائیم.

لکن چنین بنظر اینکه قاصر میرسد که امر بمحافظت نماز وسطی بعد از امر بمحافظت تمام نمازها شاید رمزی باشد در کلام الله و چنانچه گفتیم غرض تأکید در تمام نمازهای پنجگانه باشد زیرا نه از آیه خصوصیتی نسبت بیکی برمی‌آید و نه از سنت روایت معتبری که نتوان مطمئن بآن شد ثابت گردید و ادله متعارضند وقتی ادله با هم تعارض نمودند ساقط میگرداند یعنی از اعتبار می‌افتند و چون وسطی بر

صفحه : ۳۵۱

تمام نمازها صادق می‌آید پس بهتر اینکه است که حمل بر تأکید نمائیم که اول بطور جمع امر بمحافظت نمازها نموده و بعد نسبت بهر یک یک تأکید مینماید در محافظت و ذکر خاص بعد از عام در کلام عرب و عجم بلکه در تمام لغات معمول است (و الله العالم باسرار کلامه).

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا پس از تأکید در امر نماز و محافظت بر آن در مقام بیان اینکه است که نماز در هیچ حالی ساقط نمیگردد و اینکه نیز اشاره باهمیت نماز است که در حال خوف خواه در میدان نبرد و جنگ باشد یا وقتی که دشمن در عقب در آید یا خوف از دزد و غیر اینها هر چه خوف آور باشد و نتوان بطور امنیت با آداب و شرائط اقدام بنماز نمود ایستاده یا در حال راه رفتن یا سواره در موقع تاخت و تاز مثلا در هر حال بایستی اقدام بنماز نمود و در هیچ موقعی ترک نماز روا نیست.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود چنین اظهار مینماید که اینطور نماز خواندن در حال سواره و راه رفتن رخصت است برای خائف و گفته نماز خوف سه قسم است قال الله تعالی وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكُمْ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِئُوا فَلْيُصِئُوا مَعَكُمْ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ» (۱) سوره نساء آیه ۱۰۱. و یک نوع از صلاة خوف است که در اینکه آیه تذکر داده.

قسم دوم از نماز خوف اینکه است که در سفر اگر از دزد یا درنده بترسد بایستی رو بقبله بایستد و افتتاح نماز نماید و بهمان راه و طریقی که میرفته برود وقتی از قرائت فارغ

(۱) خداوند به پیمبر خود چنین دستور میدهد (در موقع جنگ) وقتی تو در میان سپاه اسلام باشی و بر آنان نماز بیای باید با تو سپاهی مسلح (برای حفاظت قشون اسلام) بپا بایستند و با تو نماز بخوانند و چون سجده نماز بجای آرند اینکه سپاه قشون برای محافظت بروند و آنهایی که نماز نخوانده‌اند در نماز آیند با لباس جنگ.

صفحه : ۳۵۲

شد و خواست سجده کند اگر قدرت دارد باز روی خود بقبله نماید و اگر قدرت ندارد همانطوری که میرود توجه نماید و اگر سواره باشد بایماء و اشاره بسر رکوع و سجود نماید قسم سوم در میدان جنگ و نبرد با دشمن اگر توانست پیاده شود و نماز بخواند برای هر رکعتی یک تکبیر بگوید و حضرت امیر علیه السلام در جنگ صفین پنج نماز بهمین طور بجای آورد که برای هر رکعتی یک تکبیر گفت. «پایان» و از تفسیر عیاشی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرموده:

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا وَتَمَّ بِتَرَسَدٍ مِنْ دَرْنَدَةٍ أَوْ دَرْدٍ تَكْبِيرِ بَكْوَيْدٍ وَ إِيْمَاءٍ كَنْدٍ يَعْْنِي رُكُوعٍ وَ سَجُودٍ رَا بِأَشَارِهِ اءَاءٍ كَنْدٍ .
 و از فقیه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که «هر گاه جای خوفناکی باشید و از دزد یا سبع
 بترسید بر همان مرکوب نماز فریضه بجای آرید» و راجع بنماز خوف و اقسام آن روایات بسیار رسیده و محل بحث آن کتب اخبار
 است.

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ پس از آنکه از دشمن مطمئن گشتید خدا را یاد کنید آن طوری که خداوند بتوسط
 رسول اکرم خود صلی الله علیه و آله و سلم بشما آزموده.

شاید اشاره باین باشد که در عبادت و ذکر خداوند بسلیقه و صلاحدید خود یا دیگران نباید عمل کنید بلکه بایستی اعمال شما
 مطابق تعلیم رسول و تعلیمات قرآنی باشد اگر غیر از اینکه شد بدعت و نارواست و از عبادات محسوب نمی‌گردد و عبودیت آور
 نمیباشد زیرا مقام عبودیت وقتی تحقق می‌پذیرد که عمل بامر مولا و دستورات وی انجام گیرد مطیع هر کس شدی بنده او گشته‌ای
 اگر بدلخواه خود عمل کنی بنده هوای نفس خودی اگر مطیع شیطان شدی بنده آنی اگر مطیع رحمان شدی عمل تو در پیشگاه
 قدس احدی ارزش پیدا میکند و بمقام بندگی و عبودیت مفتخر می‌گردد.

صفحه : ۳۵۳

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ جَمَاعَتِي از قراء وَصِيَّةً بَضْمَهُ قِرَاءَتِ نَمُودَه‌اَنْد و باقی بفتحه.
 یعنی کسی که نزدیک بمرگش رسیده و زنهایی دارد بایستی وصیت کند که یک سال ورثه از آنان نگاهداری کنند و آنها را
 متمتع گردانند و خوراک و پوشاک و تمام لوازم زندگانی ایشان را متحمل گردند.
 غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ بایستی ورثه آنان را بیرون نکنند لکن اگر آنها باختر
 خود بیرون رفتند برای شما مردها گناهی و حرجی نیست در آنچه زنها نسبت بخود میکنند از آنچه معمول و متعارف است که بعد
 از منقضی شدن عده بخوانند شوهر کنند.

و در اینکه مقصود از فلا جناح در آیه چیست از مفسرین گفتاری نقل شده:

۱- بعضی گفته‌اند در صورتی که باختر خود بیرون رفتند بر شما گناهی نیست در اینکه نفقه را قطع نمایند.

۲- واجب است برای زنی که شوهرش مرده یک سال در خانه شوهر بماند و اگر زودتر خودش بیرون رفت حق اقامه‌اش باطل
 می‌گردد. (حسن و سدی) ۳- گناهی نیست برای شما در اینکه منع نکنید آنها را از بیرون رفتن زیرا یک سال در خانه شوهر ماندن
 برای زن واجب نیست بلکه مستحب است. (جبائی) ۴- گناهی نیست هر گاه بعد از عده شوهر کنند (من معروف) یعنی طلب نکاح
 کنند.

لکن از ظاهر آیه همان قول اول متبادر بذهن می‌گردد که اگر زن در خانه شوهر ماند برای ورثه واجب باشد نگاهداری او و اگر
 خودش باختر خود بیرون رفت و شوهر کرد یا نخواست در خانه شوهر بماند برای ورثه چیزی نیست.
 وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خداوند غالب و درستکار است که آنچه حکم کند مطابق حکمت و منطق و

صفحه : ۳۵۴

صلاحدید جامعه بشری است.

و اتفاقی بین علمای فقه است که اینکه آیه نسخ شده و از ابا عبد الله علیه السلام است اول اسلام چنین بود که وقتی مردی می‌مرد
 ورثه وی تا یک سال زنه‌ای او را نگاه میداشتند و از اصل مال مخرج آنان را میدادند پس از یک سال آنها را از خانه بیرون

میکردند بدون ارث پس از آن بآیه میراث که ثمن یا ربع نصیب زن مقرر شد اینکه آیه نسخ گردید و زن از نصیب خود باید خرج کند و در روایت دیگر فرموده اینکه آیه نسخ شده بآیه *يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا* یا نسخ شده بآیه میراث (مجمع البیان) از ظاهر گفتار مفسرین چنین بر می‌آید که حکم اینکه آیه بکلی بآیه عده متوفی عنها زوجها و بآیه میراث نسخ شده لکن ممکن است گفته شود اگر اجماعی بر خلاف نباشد اینکه آیه را با آن آیاتی که راجع بارث و عده رسیده با هم جمع نمود به اینکه طور که آنها را حمل بر وجوب نمود و اینکه آیه را حمل بر استحباب یعنی اینکه وصیت کردن نیکو است چنانچه بعضی گفته‌اند. و نیز اخراج نمودن وارث زن را از خانه شوهر بعد از وفات او حمل بر استحباب نمود بدلیل آنکه حکم را معلق گردانیده بر میل و اراده زن که اگر خواست و ماند و از خانه شوهر بیرون رفت روا نیست که تا یک سال ورثه او را از خانه بیرون کنند بلکه سزاوار است که بطور معروف از وی پذیرایی نمایند و اگر بیرون رفت دیگر بر آنها حرجی نیست و بایستی نصیب او را از مال شوهر بدهند.

وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ممکن است آیه راجع به تمام اقسام طلاق باشد چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند، لکن ظاهراً بقرینه متاع در آیه مقصود از مطلقات آن قسم از طلاق است که قبلاً نه جماع واقع شده باشد و نه مهری برای زن تعیین گشته که آیه تأکید همان آیه باشد که فرموده لا- جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً تا آخر، که بایستی مرد بقدر استطاعت و بقسم متعارف مقداری از مال خود

صفحه : ۳۵۵

زن را بهره‌مند گرداند و اندک مالی که از آن بهره برده میشود آن را متاع گویند و بقرینه قوله تعالی حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ اگر چه بعضی از مفسرین گفته‌اند دلالت بر استحباب دارد که متقین باقتضای تقوی در اینکه زمینه حقی بر خود قائلند لکن بقرینه کلمه حقا که دلالت بر الزام دارد و در آخر هر دو آیه ذکر شده ظهور در وجوب دارد و ممکن است اختصاص دادن بمتقین برای اینکه باشد که تقوی مانع می‌شود که آدم متقی ترک امر واجب بنماید اگر چه در آن آیه پیش که فرموده حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ چنانچه استظهار نمودیم با نفی جناح که در اینکه قسم از طلاق عنوان فرموده اشعار باستحباب داشت زیرا که معنی آیه چنین میشود که اینجا موقعیت دارد برای احسان بدون اینکه الزامی و حرجی در کار باشد لکن وقتی اینکه آیه را با آیه *فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ* بنا بر اینکه آیه تأکید همان آیه باشد با هم جمع کنیم نظر بتأکیدی که از آن فهمیده میشود مشعر بوجوب است نه استحباب یعنی در اینکه قسم از طلاق که نه مهری معین شده باشد و نه جماعی واقع شده واجب است مرد بقدر استطاعت چیزی به زن بدهد.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ اینکه چنین خداوند بیان میکند آیات خود را شاید شما تعقل کنید و تفکر نمائید ظاهراً مقصود از آیات در اینجا آیات قرآنی است که تأسیس احکام می‌نماید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ اگر شما عقل و فکر خود را بکار بیاندازید و در آیات و تعلیمات قرآنی و نوامیس الهی تفکر و تدبیر نمائید می‌فهمید که قوانین و دستورات دین اسلام بالاترین معجزه و کرامتی است برای حقانیت آن زیرا که تمام دستورات دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مطابق عقل و منطق است.

آری بالاترین نعمتی که خداوند بانسان کرامت نموده همان قوه عقل و فکر است که اختصاص بانسان دارد و همان قوه تمیزی است که راجع بعلم و معارف حق و باطل را از هم تمیز میدهد و راجع بعملیات ضار و نافع خیر و شر را میشناسد و باعتباری آن را (عقل نظری و عقل عملی) گویند.

تعقل و تفکر رهبر نجات و کلید سعادت است کسی بمقام و رتبه‌ای نخواهد رسید

صفحه : ۳۵۶

مگر از پرتو تفکر و تدبر ایمان تقلیدی کسی را بسعادت و فضیلت نمیرساند کسی از پرتگاه بیخردی و جهالت بشاهراه هدایت رهسپار می‌گردد که اینکه قوه خداداد خود را بکار اندازد.

و چه بسیار در کتاب کریم و قرآن مجید الفاظ مختلف تأکید فرموده که تفکر کنید و در خلقت آسمان و زمین و باقی مخلوقات تدبر نمائید آنجا که گفته.

أَفَلَمْ يَسْتَبْشِرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ سوره حج آیه ۴۲ و در حدیث وقتی از معصوم سؤال از عقل میشود در پاسخ میفرماید «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»

یعنی از روی عقل و تدبر در آیات الهی نظر کنید پس از شناسایی در مقام عمل برائید و کسب فضیلت کنید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ غَاشِيَةً رَأَيْتَ بِجَنَّتِهِمْ أَنْ يَرْكَبُوا الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْذَرُونَ الْمَوْتِ أَفَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ سوره بقره آیه ۲۰۹

آن را بصیرت نامند رؤیت گویند و اعتقاد جزمی را نیز گاهی بر آن اطلاق رؤیت کنند ألم تر همزه استفهام انکاری است أُلُوفٌ جمع الف است خطاب به پیغمبر است آیا ندیدی یعنی میدانی کسانی که چندین هزار نفر بودند و از ترس مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفتند و خداوند بامر تکوینی حکم موت آنها را صادر نمود و تمام آنها مردند پس از آن زنده گردانید آنها را.

پس از آیات احکام از آداب حج و روزه و نماز و بیان حرمت خمر و بیان احکام ازدواج و طلاق و عده و مهر و ارضاع و غیر اینها در مقام تهدید بر آمده و برای اظهار قدرت و استیلاء خود حکایت اشخاصی را مینماید که اینها از ترس مردن فرار کردند و گمان کردند توانند از حکم خدا یعنی مرگ فرار کنند که کسی گمان نکند بتواند از احکام الهی سر بیچد و مخالفت نماید و اینکه می‌بینیم بسیاری از مردم شب و روز در نافرمانی و مخالفت بسر می‌برند و آسیبی بآنها نمیرسد البته اینکه مهلت مصالح چندی در بر دارد که مربی عالم و حکیم علی الاطلاق عالم بر اوست.

صفحه : ۳۵۷

در اینکه آیا اینکه الوف از مردم که از مرگ فرار کردند و بامر خدا مردند چه کسانی بودند و شهر آنها کجا بود و بچه گناهی گرفتار مرگ شدند و پس از آن بچه سبب زنده شدند و حکمت در زنده شدن آنها چه بود راجع باین مقالات بین مفسرین گفتار بسیاری است که هر یک طوری بیان کرده‌اند و در اخبار و احادیث از معصومین نیز باختلاف روایت شده در تفسیر قمی است که وقتی در شام مرض طاعون بسیار شد پس جماعت بسیاری از ترس مردن از شام بیرون رفتند در بیابانی و تمامی آنها در یک شب مردند و مرده‌های آنها ماند تا وقتی که استخوانهایشان پدید گردید و راهگذران بیای خود استخوانها را از توی راه عقب میزدند پس از آن خداوند آنها را زنده نمود و مدتهای مدیدی زندگانی کردند تا وقتی که بمرگ طبیعی مردند.

و از کتاب احتجاج از صادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در معنی آیه چنین روایت میکنند که فرمود خداوند زنده گردانید طائفه بسیاری را که از طاعون فرار نمودند پس خداوند امر کرد بمردن آنها و آنها مردند و مدت زمانی بدن آنها ماند تا وقتی که استخوان آنها پوشیده گردید و بندهای بدن آنها از هم جدا شد و خاک گشتند پس خداوند آنها را زنده گردانید در وقتی که خواست بدعای پیمبری که نام او حزقیل بود که او دعاء کرد و اجزاء بدن آنان جمع گردید و ارواح آنها برگشت با بدان آنها بهمان هیئتی که اول بودند و هیچ یک از آنها باقی نماند مگر اینکه زنده گردید و مدتهای مدیدی زندگانی نمودند.

و روایات دیگری بهمین مضامین در کافی و غیر آن رسیده و اگر بخواهیم گفتار مفسرین را راجع باین آیه تذکر دهیم سخن طولانی می‌گردد و چندان فائده‌ای در گفتار آنها بنظر نمی‌آید.

فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ خَلَّصَهُمْ مِنَ الْيَمِّ وَكَرِهُوا الْمَوْتَ فَكَرِهَ اللَّهُ لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ سوره بقره آیه ۲۰۹

نهفته چنانچه تمامی قصص و حکایات قرآنی چنین است.

اول آیه تهدید و انذار است و بیان اینکه انسان در هر کجای عالم باشد از

صفحه : ۳۵۸

حیطه اقتدار او خارج نیست و تقدیرات الهی در باره وی نافذ است و چون بعد از آیات احکام و نوامیس الهی است شاید اشاره دارد به اینکه همانطوری که نمیتوان از تحت اقتدار او خارج گردید هر کجا روی ملک او و تمام اجزاء موجودات زیر فرمان اویند همانطور نمیتوان از تحت فرمان او خارج گردید که هر کس از فرمان او سرپیچید بزودی در قهر و غلبه او واقع میگردد و آخر آیه وعده و رجاء و امیدواری است اول وعید است آخر وعده اول را میترساند از عذاب دنیوی بمرگ بیموقع و هلاکت، آخر امیدوار میگرداند بحیات و زندگانی قانون قرآن اینطور است که هر جا وعده بثواب دهد در عقب وعید و تهدید بعذاب میدهد و بعکس هر جا تهدید بعذاب نماید در پس آن امیدوار میگرداند بثواب و رحمت.

و اینطور بیان اشاره باین است که انسان بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد در حدیثی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که از پدر بزرگوار خود چنین نقل مینماید که فرموده «هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او دو نور موجود است نور خوف و نور رجاء اگر با هم موازنه کنند (یعنی اگر با هم بسنجند) ذره‌ای با هم تفاوت ندارند.

آری خوف و رجاء دو اصل بزرگ و دو شرط مهم از اصول اخلاقی و ایمانی بشمار میرود و تساوی آنها عبارت از اعتدال و حد وسط ما بین یأس از کرم خداوندی و غرور نفسانی برحمت ایزدی پدید میگردد، تساوی بین خوف و رجاء و اعتدال آن یک شرط اساسی از اصول دیانت و اول قدم راه سعادت و پیش قراول قافله راه روان بسوی خدا میباشد.

و ممکن نیست کسی بتواند قدم در راه سعادت و فضیلت گذارد مگر از پرتو خوف و رجاء زیرا ابتداء قوای سبعی و بهیمی در انسان غالب و مستولی است اگر نبود تازیانه خوف از عذاب و نوید رحمت و امیدواری بثواب ممکن نبود اینکه نفس سرکش طاغی یاغی رام گردد و بار اطاعت بر گردن نهد و مادامی که انسان گرفتار هوی و هوس و مبتلا بهزار گونه آرزو و آمال است چگونه تواند توجه نماید بعالم اله و از انوار فیض او استمداد طلبد اینکه است که خداوند در بسیاری از آیات قرآنی وعده و تهدید بعذاب و نوید بمغفرت و ثواب را مقابل هم انداخته که نه مأیوس باشیم

صفحه : ۳۵۹

از کرم خداوندی و نه بغرور نفس و امید رحمت دست از عمل برداریم.

و سر دیگری که از اینکه آیه بنظر میرسد اینکه است که از اینکه حکایت بما بفهماند زنده شدن در قیامت واقع است همان طوری که اینکه جماعت بسیار پس از مردن و پراکنده شدن اجزاء بدن زنده شدند اینطور خداوند اجزاء خاک شده مردگان را در قیامت زنده میگرداند.

و لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ و اینکه بیشترین افراد بشر شکر گزار نیستند چنانچه در جای دیگر وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّکُورِ برای اینکه است که شکر یکی از خصوصیات و امتیازات انسان کامل بشمار میرود و مقصود از چنین شکری که اختصاص بانسان کامل دارد نه فقط شکر زبانی است مثل گفتن «شکرا لله» یا «حمدا لله» بلکه مقصود آن شکری است که یکی از اوصاف حمیده و ردیف صفات فاضله انسانی و آن حصول حالت و ملکه امتنان و سپاس‌گزاری است که پس از حصول ملکات و اوصاف چندی در نفس تمرکز مینماید که از جمله آنها شناختن نعمت و منعم است وقتی خدا را ببزرگی شناختیم البته هر نعمتی را بزرگ میدانیم و قدرشناسی میکنیم و دیگر حقیقت شکرگزاری باین است که هر نعمتی را بمصرفی که برای آن افاضه نموده بموقع خودش اجرا

نمائیم و در غیر موقع آن صرف نمائیم.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و جهاد کنید در راه خدا و بدانید که خداوند شنوا و دانا است.

بین مفسرین در اینجا دو قول است یکی آنکه خطاب بهمان کسانی است که مردند و بعد زنده شدند که اصلاً سبب اینکه بعد از گرفتار شدند همین بوده که از جهاد فی سبیل الله فرار نمودند اینکه بود که عذاب برای آنها نازل گردید و پس از آنکه زنده گشتند باز مأمور بجهاد شدند.

و دیگر آنکه خطاب بامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که امر مینماید آنها را

صفحه : ۳۶۰

بجهاد فی سبیل الله و اگر معنی اول باشد باید کلامی در تقدیر گرفت و بایستی بگوید گفته شد بآنها جهاد کنید. و اگر کلام بوجه خود بدون حذف و اضماری واقع شود بهتر است پس باین اعتبار معنی دوم بهتر است لکن باعتبار اینکه عذاب بدون تقصیر وارد نمیشود و نیز بدون جهت مردگان زنده نمیشوند و البته یک دفعه مردن آنها بسببی بوده و نیز زنده شدن آنها از روی حکمتی بوده معنی دوم بهتر بنظر میآید که سبب گرفتاری آنان مخالفت امر بجهاد بوده باشد.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه کیست آن کس که بخدا قرض دهد قرض نیکو اینطور خطاب و کلام را برای تشویق آرند و در اینکه آیه امر نفرموده و کسی را ملزم ننموده که حتماً بایستی انفاق کنی مثل اینکه امر الزامی فرموده بجهاد و باقی واجبات بلکه بطور استفهام که کیست که بخدا قرض دهد اهمیت انفاق را میرساند و نکته کلام اینجا است که خود را مدیون بشمار آورده اشاره به اینکه همین طوری که مدیون ملزم است که دین را ادا کند گأنه خداوند نیز خود را ملزم نمودم که عوض دهد با منافع بسیار.

قرض در لغت بمعنی قطع است و قیچی را مقرض گویند برای اینکه ناخن و پارچه و چیزهای دیگر را قطع میکند.

و وام را قرض گویند باعتبار اینکه قطعه‌ای از مال بریده میشود و اینکه آیه شامل تمام انفاقات میشود یا اختصاص بمستحبات دارد ظاهر از سیاق آیه چنین بر میآید که مقصود آن انفاقاتی است که زائد بر قدر واجب باشد و ممکن است مقصود از قرض بخدا قرض الحسنه ببندگان خدا باشد.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که کیست قرض دهد محتاجین از بندگان خدا را.

در حدیث آمده روز قیامت خداوند خطاب عتاب‌آمیز می‌کند بعضی مردم که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی آشامیدنی خواستم ندادی جامه خواستم ندادی گوید بار خدایا تو منزهی کی و چه وقت از من طعام و شراب و جامه خواستی

صفحه : ۳۶۱

من ندادم جواب میرسد فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست و فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی امروز فضل خود را از تو باز گیرم همان طوری که تو از وی باز گرفتی.

و اینکه آیه دلالت دارد که دادن بفقیر حقیقتاً دادن بخدا است چنانچه فرموده أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و همین طوری که انفاق کردن در راه خدا فضیلت دارد قرض دادن ثوابش زیادتر است، حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بر در بهشت نوشته شده که صدقه را ده برابر حسنه است و قرض را هیجده برابر.

از سفیان ثوری است که گفته چون آیه مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا فرمود آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بار خدایا اینکه آیه آمد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ كَفَّتْ خَدَايَا بِنَفْسِهَا آیه آمد إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ

بَغِيرِ حِسَابٍ (تفسیر ابو الفتوح) فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً کسی که بخدا قرض داد خداوند بچندین برابر مال وی را زیاد میکند و اینکه زیادتی راجع بفوائد و انتفاعات دنیوی است که در اثر انفاق مترتب بر مال میگردد و البته ثواب اخروی که تفضلاً خداوند بمحسنین عنایت میکند زیادتر است.

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُ مفسرین گویند وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُ یعنی خدای تعالی روزی را تنگ میگرداند و فراخ مینماید بدلیل اینکه قبض بمعنی امساک آمده در قوله تعالی وَيَقْبِضُونَ أَيَدِيَهُمْ که اعتراض بکسانی است که نفقه را تنگ می‌گیرند و بسط بمعنی وسعت در رزق آمده بدلیل اینکه فرموده وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ وَ گویند قبض و بسط کنایه از بخل و سخاوت است.

صفحه : ۳۶۲

و شاید اینکه سه جمله راجع باول آیه باشد که پس از آنکه مردم را تشویق و تحریص مینمایند بر انفاق مال و خود را مدیون میشمارد برای مزید احسان بخواهد بفرماید آنچه میدهد خدا میگیرد بدلیل قوله تعالی وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و خدا زیاد میکند و وسعت میدهد مال شما را فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بازگشت و سرانجام کار شما بسوی اوست و آنچه کنید از خوب و بد نزد او خواهید یافت.

آری اساس قومیت و مدنیت و ملیت روی دو اصل و دو پایه استوار گردیده یکی بذل جان و دیگری بذل مال، ملل راقیه عالم مدیون جوانهای رشید جنگجو میباشند که در اثر فداکاری روح مدنیت و ملیت را قوت و شوکت داده‌اند و اهل ملت خود را از اسارت بیگانگان رهایی داده و در سریر عزت و سیادت و شرافت زندگانی خود را ادامه میدهند.

شکی نیست که قوت و شوکت هر ملل و جامعه‌ای بثروت آن جامعه و بذل مال و مواسات و انفاق بین اهل آن جامعه صورت میگیرد چنانچه معروف و مشهور بین تمامی ملل اسلامی است بلکه باعتراف تمام دانشمندان عالم دین اسلام بدو چیز قوت گرفت: یکی شمشیر علی علیه السلام و دیگری مال خدیجه.

اینکه است که در اینکه آیات خداوند پس از آنکه امر میفرماید بجهاد با کفار توصیه میفرماید بانفاق و اینقدر انفاق مالی را اهمیت میدهد که گویا خود را مدیون بحساب می‌آورد، و شاید اشاره باین باشد که کسی که مال خود را در راه قوت و شوکت جامعه اسلامی مصرف نماید گویا وام بخدا داده زیرا که یاری دین خدا یاری اوست چنانچه فرموده إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ که چنین تفسیر شده که مقصود از یاری کردن خدا یاری کردن دین خدا است.

صفحه : ۳۶۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانًا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَأَيُّهُ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْمَةٌ كَثِيرَةٌ يَأِذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۵۰)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲) تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَنَّاكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

صفحه : ۳۶۴

ترجمه:

آیا ندیدی آن گروه بنی اسرائیل را بعد از موسی (ع) وقتی تقاضا کردند از پیمبری که بسوی آنها فرستاده شده بود که رئیس برای ما تعیین نما که در راه خدا جهاد کنیم آن پیمبر گفت وقتی جهاد برای شما واجب گردد مبادا نافرمانی کنید گفتند چگونه حاضر نمی گردیم در راه خدا جهاد کنیم در صورتی که ما را از شهر و دیار و پسرهای خود بیرون کردند پس چون برای آنها جهاد واجب گردید از حکم جهاد اعراض نمودند مگر عده کمی از آنها و خدا دانا است بستمکاران و پیمبر آنها گفت خداوند طالوت را پادشاهی انتخاب نموده گفتند چگونه طالوت بر ما سلطان باشد در صورتی که ما بسلطنت شایسته تریم زیرا که او را ثروت و مالی نیست آن پیمبر در جواب آنها گفت خدا او را برگزید و برتری داد بر شما و او را بعلم و دانش و قوت جسمانی بر شما افزونی بخشید و خداوند سلطنت عطا می کند بهر کس بخواهد، و پیمبر آنها بآنها گفت نشانه شاهی او اینکه است که تابوتی که در آن سکینه است و از آل موسی و از آل هارون باقی مانده ملائکه آن را از جانب پروردگار حمل نموده اند و اینکه تابوت هر آینه نشانه و علامتی است برای شما اگر شما ایمان دارید

صفحه : ۳۶۵

پس وقتی طالوت لشکر کشید سپاه خود گفت خدا شما را آزمایش مینماید بنهر آبی کسی که از آن آب آشامید از من نیست و کسی که از آن نیشامید از من است مگر آنکه یک کفی از آن بگیرد پس تمام لشکر از آن آب آشامیدند مگر عده کمی از آنها اینکه بود که وقتی طالوت و سپاه وی مواجه با دشمن شدند لشکر ترسیدند و گفتند ما طاقت جنگ کردن با جالوت و سپاه او را نداریم و آن عده کم (که از آن آب نیشامیده بودند) و بملاقات رحمت خدا امیدوار بودند گفتند چه بسیار عده قلیلی که بخواست خدا غالب گشته بر جماعت بسیار و خداوند با صابری است،

و وقتی سپاه طالوت مقابل شدند با سپاه جالوت (در مقام مناجات) گفتند پروردگارا ما را صبر ده و قدمهای ما را ثابت گردان و ما را یاری کن و غالب گردان بر قوم کافرین.

پس بیاری خدا قشون جالوت را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند بداد سلطنت و حکمت عنایت نمود و دانا گردانید او را از آنچه میخواست و اگر نبود که بعضی دفع کنند فساد بعضی دیگر را هر آینه زمین فاسد می گشت و لکن خداوند

صاحب فضل و رحمت است بر تمام اهل عالم،

اینها که گفته شد آیات خدایی است (که ای رسول اکرم) بر تو قرائت نمودیم زیرا که تو از جمله رسولان مرسلی، و بعضی از رسولان را برتری و فضیلت دادیم بر بعضی دیگر بعضی از پیمبران کسی است که خدا با او تکلم نمود و درجات بعضی از آنها را بلند نمود و بعیسی بن مریم معجزات ظاهر عطا نمودیم و او را مؤید نمودیم بروح القدس (جبرئیل) و اگر خدا میخواست بعد از آمدن پیمبران و ظهور معجزات ظاهر دیگر مردم نزاع و جدال نمیکردند لکن بعضی ایمان آوردند (و تصدیق پیمبران نمودند) و بعضی کافر شدند و اگر خدا میخواست نزاع و جدال بین مردم نبود لکن خدا بآنچه اراده‌اش (از روی حکمت و مصلحت‌اندیشی) تعلق گرفت عمل میکند،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه روزی شما کرده‌ایم در راه خدا انفاق نمائید پیش از اینکه بیاید شما را روزی که در آن روز نه بیع و خرید و فروشی و نه دوستی و نه شفيعی (که شما را یاری و کمک نماید) و کسانی که کافر شدند آنها ستمکارانند.

صفحه : ۳۶۶

توضیح آیات

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُ لَمَلَآءُ اللَّهِ «ملاء» جماعت بسیاری را گویند که از بزرگان و اشراف باشند خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا ندیدی یعنی تو از راه وحی میدانی و بچشم دل می‌بینی که جماعت بسیاری از اشراف بنی اسرائیل از پیغمبر خود خواهش نمودند که برای ما پادشاهی تعیین نما که با ما در راه خدا جهاد نماید و در اینکه پیمبر آنها که بود بین مفسرین گفتاری است:

۱- یوشع بن نون از ذریه ابراهیم (ع) بوده. (قتاده) ۲- نامش شمعون بوده که نسبت وی بیعقوب میرسد. (سدی) ۳- بعضی دیگر گفته‌اند اشموئیل بوده که بزبان عبرانی اسماعیل باشد (تفسیر ابو الفتوح رازی) جماعتی از مفسرین گفته‌اند چون جناب موسی (ع) زندگانی را بدرود گفت و یوشع بن نون را خلیفه گردانید و او در بین مردم احکام تورات را اجرا مینمود تا هنگام موت کالب را خلیفه خود گردانید، پس از آن خداوند حزقیل را بیمبری فرستاد و در زمان وی بنی اسرائیل طغیان نمودند و عهد خود را فراموش کردند و بت پرستی را آغاز نمودند خداوند الیاس را بیمبری فرستاد و پس از الیاس الیسع بیمبری آمد و تمامی آن پیمبران بهمان شریعت جناب موسی (ع) قیام کردند تا آنکه بر آنان دشمنی پدید گردید که وی را بلشنا می‌گفتند و او از طائفه جالوت بود و جالوتیان از ساحل بحر روم تا بمصر و فلسطین را تصرف نمودند و بر بنی اسرائیل استیلاء و تصرف یافتند بعضی از آنان را می‌کشتند بعضی را اسیر میگرفتند تا چهار صد و چهل نفر از شاهزادگان آنها را بردگی و اسیری گرفتند و جزیه بر آنها نهادند و تورات را از آنان گرفتند و بنی اسرائیل را سخت تحت فشار آنها بودند و بیمبری بین آنها نبود و از

صفحه : ۳۶۷

خدا میخواستند که پیغمبری بین آنان مبعوث گرداند که دفع شر دشمن از آنها بکند و نزدیک بود که بکلی نسل نبوت از بین آنها مفقود گردد فقط زنی از آنها آبستن بود امیدوار بودند که آن طفل پیمبر باشد تا آنکه آن زن پسری زائید و نام وی را اشموئیل نهادند، وقتی از مادر متولد شد تکبیر گفت چون بزرگ شد در بیت المقدس او را پیبری سپردند که از علمای بنی اسرائیل بود و باو علم تورات می‌آموخت چون بالغ شد شبی آن پسر در پهلوی پیر خفته بود جبرائیل بصدای همان پیر وی را صدا زد کودک از خواب جست و گفت ای پیر تو مرا صدا زدی گفت بخواب خیز است، ثانیاً باز او را صدا زد پیر باو گفت جواب مده و بخواب دفعه سوم

جبرئیل پیدا شد و باو گفت تو پیمبری برخیز و پیام خود را بمردم برسان وقتی او رسالت خود را بمردم ابلاغ نمود گفتند از خدا بخواه برای ما پادشاهی فرستد که در راه خدا جهاد کند، و در آن وقت جنگ کردن فقط راجع بسلاطین بود و تعیین قوانین و احکام با پیمبران.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند خداوند اشموئیل را پیمبری فرستاد و او چهل سال پیغمبری کرد و جامعه بنی اسرائیلیان را اصلاح نمود پس از آن جالوت و امالقه پدید گشتند آن وقت بنی اسرائیلیان گفتند پادشاهی برای ما تعیین نما که ما با او در راه خدا جنگ کنیم. (پایان) قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَا تُقَاتِلُوْا هَلْ بِمَعْنٰی اسْتِفْهَامٍ و عسی از افعال مقاربه است، و بعضی از قراء عسیتیم بکسر سین قرائت نموده‌اند و باقی بفتحه و اگر بکسر سین قرائت شود بمعنی عصیان و مخالفت میشود یعنی اشموئیل گفت شاید وقتی برای شما جنگ نوشته شود و لازم گردد شما مخالفت کنید و بجنگ حاضر نشوید گفتند:

قَالُوْا وَا مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِیْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَا قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَا اَبْنَاؤُنَا مَا اسْتِفْهَامِيَهٗ اسْتِ يَعْنِيْ چگونگی ما حاضر نمیشویم بجهاد کردن در صورتی که ما را از دیار و خانه‌ها و فرزندان و اهل خود بیرون کردند.

صفحه : ۳۶۸

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ پس از آنکه خداوند سلطانی برای آنها گماشت و مأمور بجهاد شدند از قول خود برگشتند و از جنگ اعراض نمودند و حاضر نشدند بجنگ نمودن مگر اندکی از آنان و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوْتَ مَلِكًا پس از آنکه از پیغمبر خود خواست نمودند سلطانی برای آنها بگمارد که با دشمنان آنان بجنگد آن پیمبر گفت خداوند طالوت را برای شما سلطان قرار داده گفتند چگونه طالوت بر ما سلطان باشد در صورتی که ما سزاوارتریم بممالک داری و طالوت مردی است فقیر و بی بضاعت.

قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكُمْ وَا زَادَهُمْ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَا الْجِسْمِ پیمبر در پاسخ گفت خدا طالوت را بر شما تفوق و برتری داده بدو چیز یکی بعلم و دیگری بجسم.

بعضی از مفسرین چنین گفته بنی اسرائیلیان گفتند طالوت نه از خاندان نبوت مثل موسی و عیسی است و نه از خاندان سلطنتی است مثل داود و سلیمان و علاوه فقیر و درویش است و چنین کسی چگونه لایق سلطنت میباشد.

پیمبر در پاسخ گفت شرافت بمال و نسب نیست سلطنت شخصیت و لیاقت میخواهد و آن بمال و مکننت نیست بلکه بعلم سیاست و مملکت داری و قوت و شجاعت بدنی است و او را طالوت می گفتند بمناسبت اینکه قامت وی خیلی بلند بوده و از اولادان ابن یامین بشمار میرفت.

وَاللّٰهُ يُؤْتِيْ مُلْكَهُ مَنْ يَّشَاءُ وَا اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ تمام عوالم وجود ملک خدا است قبض و بسط بدست اوست تُعْزَمُ مَنْ تَشَاءُ وَا تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ وقتی صدر و ذیل آیه را با هم جمع کنیم چنین استفاده میشود که با اینکه عالم ملک خدا است و از راه کرم و احسان بهر کس هر چه بخواهد عطا می کند و هر

صفحه : ۳۶۹

تصرفی که بخواهد در آن میکند و کسی را نرسد بر او اعتراض نماید که چرا چنین و چنان کردی با اینحال آنچه کند از روی حکمت و نظام و مصلحت کون می کند ساحت قدس مربی و ناظم عالم از عبث و بیهوده کاری منزّه و میرا است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوْتُ فِيْهِ سَيَكِيْنَةٌ در اینکه در آن تابوتی که نشانه سلطنت طالوت بود چه بوده بین مفسرین گفتاری است و اختلاف آنان ناشی از اختلاف اخبار است:

تهاجم موهومات و خیالات فاسده شیطانی گرفتار و مغلوب هواهای نفسانی و هموم و غموم بر وی مسلط گشته هر گوشه خاطرش مبتلا بغمی خانه دلش از ظلمات و هم و طبع تیره و تار گردیده و چون عالم طبیعت همیشه در کون و فساد و تغیر و تبدل است اینکه است کسی که چنگ نزنند بحلقه محکم توحید و از مبدء عالم استمداد نجوید آن سکونت قلبی که عبارت از اطمینان نفس بمقام توحید است وی را میسر نگردد و در نتیجه خانه دلش را جای و مأوای شیاطین گردانیده و مثل عالم طبیعت که داخل در وی است همیشه در اضطراب و نزول است و سکونت برای وی میسر نیست چگونه ممکن است کسی که خود را مقید بچنین عالمی نموده سکونت برای وی میسر گردد همین طوری که عالم طبیعت در تغیر و تبدل دائمی است قلب انسان هواپرست نیز بدنبال وی در حرکت است لکن قلب موحد مثل کوه پابرجا ثابت و استوار و از تزلزل روزگار متزلزل نمی‌گردد زیرا که اتکاء و بستگی وی بجایی است و خود را قائم بکسی گردانیده که ساحت قدس او برتر از عالم طبیعت و منزله و مبراز آفات امکانی و عدم در حقیقت او تعالی راه ندارد و البته چنین کسی در محل امن و امان قرار گرفته *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ وَبَقِيَّةٍ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ* نزدیکترین و خصوصی‌ترین بشخص را آل او گویند و بعضی گویند آل شخص خود آنست زیرا که نزدیکترین بشخص و خصوصی‌ترین او خودش نسبت بخودش می‌باشد و پس از آن اولاد و ذریه وی نزدیکترین و خصوصی‌ترینند نسبت بوی.

و شاید نظر بهمین دو جهت دارد اینکه آل رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را منحصر گردانیده‌اند بعلی و فاطمه و حسن و حسین و ذریه طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که باتفاق شیعه و سنی علی علیه السلام خصوصی‌ترین مردم بود برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از حیث حسب و نسب و مقام و فاطمه سلام الله علیها نزدیکترین مردم بود به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که

صفحه : ۳۷۲

حضرتش یگانه فرزندی بود که از او باقی مانده بود و نیز ذریه او نزدیکترین مردمند برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه توان گفت چون در اینکه زنها غیر از حجت وقت کسی از ذریه فاطمه معلوم نیست جز سادات آنها نیز از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب میشوند و بنا بر اینکه توسعه صلواتی که برسول صلی الله علیه و آله و سلم و آل او فرستاده میشود شامل سادات هم میشود.

(و هذا فوز عظیم) و شاید مقصود از «بقیه» در آیه که موسی (ع) و هارون باقی گذاشته بودند تورات و بعضی الواحی بوده که نزد خواص آنها بودیعه باقی مانده و در آن صندوق نهاده بودند و چون آن صندوق نظر بمحتویاتش محترم بوده لهذا ملائکه حافظ و مستخدم آن گماشته بودند.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ پس از آنکه بنی اسرائیلیان سلطنت طالوت را قبول نمودند و تسلیم وی گردیدند جماعت بسیاری از آنان با او حرکت کردند برای جهاد با جالوت طالوت بانان اظهار نمود که خداوند شما را میآزماید به اینکه در بین راه بنهر آبی بر خورد می‌نمائید.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي از من نیست هر کس از آن آب آشامید یعنی از اهل قشون من نیست و از مجاهدین فی سبیل الله محسوب نمی‌گردد و کسی که از آن آب نیاشامید آن از من است یعنی از مجاهدین فی سبیل الله بشمار می‌رود.

إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ جمله استثناء گردیده از جمله *وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ* یعنی کسی که از آن نهر نیاشامید مگر بقدر مشتی بکف دست خود چنین کسی از من نیست.

صفحه : ۳۷۳

فَشْرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا پس تمام آن قشون انبوه از آن آب خوردند مگر اندکی از آنان که با شدت عطش از آشامیدن آب خودداری نمودند.

و در احادیث و اخبار از طریق شیعه و سنی رسیده که آن عده‌ای که از آن آب نخوردند سیصد و سیزده مرد بودند و در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که روز بدر فرمود امروز عدد اصحاب ما عدد اصحاب طالوت است و عدد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز سیصد و سیزده نفر بودند و از آن جماعت بسیار که گویند هفتاد هزار یا هشتاد نفر مرد جنگی بودند همه آب خوردند مگر اندکی و آنها کسانی بودند که یا اصلا از آن آب نخوردند یا بمشقی قناعت نمودند.

آری همیشه امتحان بین افراد بشر جریان داشته و دارد (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) و منافق و دروغگو رسوا گردد بین چگونگی در ابتدای امر تدلیس شیطان ظاهر گردید در آنجا که مأمور گردید بآدم سجده کند تا اینکه حقیقت شیطانت وی آشکار گردد و ساحت قدس ملائکه بتلیس ابلیسیت آن لعین آلوده نگردد و معلوم شود که او شیطانی است بصورت خود را شبیه بملائکه گردانیده.

پس از آن در افراد بشر خود آدم و حوا امتحان گردیدند بنهی از خوردن شجره پس از آن دو پسران آدم هابیل و قابیل در بوته امتحان در آمدند بلکه پیمبران نیز بنوبه خود هر یک در مورد امتحان واقع می گردیدند و نیز در زمان هر پیمبری از پیمبران بمحض اظهار ایمان از کسی پذیرفته نمی گردید مگر وقتی که از بوته امتحان خالص بیرون می آمدند و اشاره بهمین دارد آنجا که فرموده اُحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۱) سوره عنکبوت آیه اول.

(۱) آیا مردم چنین گمان میکنند که بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم از آنان پذیرفته میشود و آنها را در مورد آزمایش نمی آورند و بحقیقت آزمودیم کسانی که پیش از آنها بودند تا اینکه معلوم شود و تمیز داده شود که راستگو کیست و دروغگو کدامست.

صفحه : ۳۷۴

پس آن کس که در جاده شریعت و حقیقت قدم میگذارد بایستی چشم و گوش خود را باز کند و مواظب و مراقب حال خود باشد که در موقع امتحان مردود نگردد و جوهر وجود وی از بوته امتحان خالص بیرون آید و گر نه رسوا میگردد و دروغ او فاش میشود. فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ پس از آنکه طالوت با آن عده قشون از آن نهر آب گذشتند.

قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ظاهرا آنهايي که چنین گفتند آن عده لشگریانی بودند که از آن آب نهر آشامیده بودند که اثر نفس پرستی در آنان بروز نموده گفتند ما طاقت مقاومت با جالوت و قشون وی نداریم اینکه بگفتند و از طالوت برگشتند. قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ كَسَانِي که گمان میکردند خدا را ملاقات می کنند، مفسرین گویند ظن در بسیاری از آیات قرآن بمعنی علم آمده و ملاقات خدا یعنی نزدیک شدن ثواب و رحمت خدا پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود آن جماعتی که یقین داشتند برحمت خدا و اینکه بپاداش عمل خود خواهند رسید گفتند.

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ چه بسیار عده کمی که بخواست خداوند غالب شدند بر جماعت بسیار. وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خداوند با اشخاص صابر و بردبار است اگر چه بدلالت آیه مبارکه:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ذَاتِ احْتِدَادٍ بَأَن مَعْنَائِي كَمَا مَنَافِي بَأَمَامِ قَدَسٍ نَبَاشِدُ بَأَمَامِ فَرْدِي أَمِنْ مُمْنِينَ مَهْرَاهُتِ بَلَكَمَا بَأَمَامِ مَوْجُودِي مَعِيَّتِ قَوْمِيَّتِ دَارِدُ وَبَهْرُ كَسِي نَزْدِيكَتَرِ أَمِنْ رَكِّ گَرْدَنِ وِي اسْتِ يَا أَوْ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ لَكِنْ

صفحه : ۳۷۵

خصوصیت زائدی که بصابرین نسبت میدهد شاید از باب زیاده نسبتی است که اشخاص بردبار و فداکار خصوصاً کسانی که جان گرانبهای خود را در راه رضای حق تعالی فدا میدهند پدید گشته زیرا که مجاهدین و فدویان راه خدا در اثر بردباری و مقاومت و عزم ثابت و قوت اراده و روح جدیدی در آنان بروز و ظهور مینماید و همیشه زنده و جاویدند بحیات روحانی و علی الدوام افزه میگردد بآنها نور رحمتی که رهبر و پیشرو آنها میگردد تا اینکه بجوار حق تعالی نزدیک گردند پس همانطوری که آنها با خدا میباشند باعتبار مقاومت و ایستادگی و پایداری در مقام بندگی خداوند نیز نسبت بآنها مزید عنایت دارد و همیشه مشمول رحمت و نظر لطف او هستند و چنین نور و روح جدیدی بدون صبر و متانت و استقامت در طریق حق و بندگی و تحصیل تقوی کسی را میسر نخواهد شد.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ وقتی قشون طالوت که شاید همان سیصد و سیزده نفر بودند برخورد نمودند به قشون جالوت و دیدند که عدد آنها بسیار است و گویند آنان هفتاد و شش هزار نفر بودند و جالوت مردی بود کهن و شجاع در برابر آنان خود را ضعیف و ناتوان پنداشتند اینکه بود که بخدا پناه بردند و از او یاری و کمک طلبیدند، و چون میدانستند ظفر و پیروزی دنبال صبر پدید میگردد و بدون صبر و ثبات و استقامت فتح و غلبه نصیب کسی نمیگردد (در اثر صبر نوبت ظفر آید) اینکه بود که فقط از خداوند طلب صبر و استقامت و ثبات گردند و گفتند خدایا بریزان بر ما صبر و ما را در طریق بندگی ثابت قدم گردان و مظفریت و پیروزی بما کرامت فرما.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ مفسرین گویند از جمله کسانی که با طالوت از نهر گذشتند شخصی بود ایشا نام و او پدر داود و ایشا سیزده پسر داشت و داود کوچکتر از همه آنها بشمار میرفت

صفحه : ۳۷۶

هم بسن و هم بجته و داود گوسفندچرانی میکرد و نظر بهمان کوچکی و خردی او پدرش وی را در میدان جنگ نیآورده بود طالوت بامر خدا داود را طلبید و داود با فلاخنی سنگی زد و جالوت را کشت و قشون او از ترس فرار نمودند.

وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و خداوند بدادود هم سلطنت عطا نمود و هم حکمت و نبوت و دانا گردانید او را بآنچه مشیت و اراده او بآن قرار گرفته.

وَلَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ و اگر نبود که دفع و رفع کنند بعضی فساد بعضی را هر آینه زمین فاسد میگشت و نظیر اینکه آیه در جای دیگر راجع بجهداد با اعداء و بیان حکمت آن فرموده:

وَلَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعُ وَصَلَوَاتُ و مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا سوره حج آیه ۴۱.

و بعضی از مفسرین اینکه آیه و امثال آن را حمل نموده‌اند بر قاعده (تنازع بقاء و انتخاب طبیعی) که تنازع بقاء اینکه است که روی قاعده طبیعی هر موجودی مجبورا میکوشد در حفظ بقاء خود و در اینکه زمینه آنچه منافی با بقاء وی است با وی تنازع و معارضت مینماید و در اینکه منازعه قوی غالب و ضعیف تحت تأثیر وی واقع میگردد و نیز بقاعده انتخاب طبیعی طبیعت از بین افراد یک نوع یا بین انواع هر نوعی یا فردی که کاملتر و مجهزتر باشد باقی میگذارد و باقی انواع یا افراد را منقرض میگرداند و اگر نبود اینکه تنازع بقاء و انتخاب طبیعی عالم رو بفنا میرفت.

اینکه خلاصه قاعده طبیعی است که علمای طبیعی از روی تجربه بدست آورده‌اند و اینکه قاعده و لو باندازه‌ای درست بنظر می‌آید لکن بطور کلی نمیتوان اینکه قاعده را تصدیق نمود زیرا اگر چنین باشد بایستی از روی (تنازع بقاء) هر موجودی برای حفظ وجود و بقاء خود موجودات ضعیف را اعدام نماید و بغلبه اقویاء نسل ضعیفاء منقرض گردد با اینکه اینطور نیست بلکه بتجربه و علوم طبیعی معلوم و محقق

صفحه : ۳۷۷

گردیده که چه بسیار انواع و افراد موجودات قوی فانی و منقرض گردیده و افراد و انواع ضعیفی که باقی مانده بلکه گوئیم البته عالم طبیعت روی یک قاعده مضبوطی قرار گرفته و علیت و معلولیت بین اجزاء عالم جریان دارد لکن تمام اجزاء آن تحت یک علیت حقیقی و یک عامل واقعی مسخر میباشند که از روی حکمت و نظام عالم هر نوع ضعیفی را تحت تأثیر نوع قوی‌تر از خود قرار داده که در مورد غلبه نوع ضعیف نوع قوی از فساد و زیادتى آن جلوگیری نماید و آن زیادتى و غلبه آن را که بفساد میانجامد باصلاح آرد اینکه است که می‌بینیم میکربهای خوردی که بچشم نمی‌آیند خوراک میکروبهای قوی‌تر از آن قرار داده و نیز آنها را خوراک حشرات زمین گردانیده بهمین ترتیب هر ما فوقی را مسلط نموده بر آنچه تحت او واقع گردیده مثلاً ماهی را مسلط نموده بر کرمهای آبی که بآنها تغذیه نمایند و بعضی از همان ماهیان خوراک کبوتران میشوند بهمین ترتیب عالم طبیعی سیران مینماید و اگر نبود (تنازع بقاء) بعضی انواع زیادتى مینمود و عالم را فاسد می‌گردانید.

چون در کلیه عالم طبیعی چنین است عالم تمدن انسانی نیز همین طور است که تحت عامل واقعی و مربی حقیقی بایستی فساد آن را تبدیل بصلاح نماید و افراد مفسد آن که بمنزله عضو زائد در بدن اجتماع است زایل گردانند تا اینکه بدن تمدن سالم ماند اینکه است که هر جامعه‌ای که روی قاعده مضبوطی استوار گردیده و هر یک از افراد آن بوظائف اجتماعی خود عمل می‌کنند بقاعده (انتخاب طبیعی) برای بقاء شایسته‌ترند و بعکس هر جامعه‌ای که افراد آن در طرف افراط و تفریط رفته‌اند بزودی مضمحل و منقرض میگردند و شاید آیه اشاره بهمین مطلب دارد که (اگر نبود دفاع بعضی از بعضی دیگر زمین فاسد میگشت) یعنی فساد بعضی از افراد سرایت مینمود باقی و تمامی اهل زمین فاسد می‌گشتند و اینکه از فساد افراد بشر بفساد زمین تعبیر نموده نکته‌ای بنظر میرسد که مقصود از فساد زمین عدم انتفاع از آن باشد که وقتی تمدن و جامعه بشری فاسد گشت گویا زمین فاسد گشته زیرا که دیگر انتفاعی که

صفحه : ۳۷۸

بایست از زمین برده شود که زمین را مهد و محل آرامگاه بشر قرار داده چنانچه فرموده *الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ* سوره زخرف آیه ۹ چنین آرامشی از اهل زمین سلب و تمام اهل آن متزلزل میگردند. *تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ مَفْسُورٌ* گویند تلك اشاره دارد بهمان اخباری که در آیات پیش بیان فرموده که بامر تکوینی حق تعالی یک دفعه صد هزار نفر مردند و پس از آن بخواست خداوند زنده شدند و نیز آیه بعد که حکایت طالوت و جالوت بمیان آورده و اینکه با شجاعت و کثرت قشون جالوت مغلوب گردید و داود که بظاهر بنا بر اینکه مفسرین گویند آن وقت طفلی بوده وی را پیاره سنگی کشت اینها آیات قدرت خدایی است.

نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ که اینکه آیات و امور خارق العاده‌ای بود که بطور حقیقت و درستی و از طریق وحی بر تو تلاوت نمودیم تا اینکه ثابت شود که تو محققاً از جمله پیمبرانی که اخبار پیشینیان بتوسط جبرئیل یا بغیر واسطه بر تو از طرف مبدء عالم القاء می‌گردد و تو بمردم خبر می‌دهی.

چنانچه حکماء گفته‌اند شخص پیمبر بایستی عقل نظری و عقل عملی او در منتهی درجه حدت و شدت باشد که بعقل نظری عارف گردد و احاطه نماید بعالم ملک و ملکوت و از گذشته و آینده مطلع گردد و خبر دهد چنانچه در باره ابراهیم خلیل (ع) فرموده نوری ابراهیم مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و بعقل عملی متصرف گردد در مواد ممکنات و بخواست خداوند هر طور تصرفی که منافی حکمت نباشد بتواند انجام دهد یعنی بایستی نبی دارای قوت و شوکتی باشد که ماده موجودات تحت تصرف وی آیند و بهر شکلی و طرزى که بخواهد بتواند ماده را تغییر دهد یعنی عالم ملک تحت استیلاء و تصرف او در آیند و مظهر و نماینده صفات الهی گردد.

صفحه : ۳۷۹

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ لِيُنذِرَ لِقَوْمٍ كَانُوا يَكْفُرُونَ اشاره است بجماعت پیمبرانی که در قرآن و غیر قرآن ذکری از آنها شده که اینکه پیمبران و سفرای الهی و لو آنکه تماما در اصل فضیلت مشترکند که همه ایشان دارای فضیلت نبوت و ولایت کلیه الهیه میباشند لکن بعضی بر بعضی برتری دارند همه آن بزرگواران در یک رتبه و مقام نمیباشند.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ مِنْهُمْ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا كَانُوا يُفْعَلُونَ که ظاهرا مقصود موسی کلیم الله باشد حضرتش را اختصاص داده بمنصب کلیم الهی اگر چه اینکه فضیلت منحصر بآن جناب نبود چنانچه در حدیث است که خدای متعال در شب معراج با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تکلم نمود لکن منصب کلیم - الهی مخصوص بآن حضرت میباشد و اینکه آیا سخن گفتن خدا با موسی بچه نحو و کیفیتی بود در کتب حکمت و کلام حکما و متکلمین متعرض شده‌اند اینجا جای بحث آن نیست لکن همین قدر بایست دانست که سخن گفتن حق تعالی مثل سخن گفتن ماها با یکدیگر نیست که برای ارائه ما فی الضمیر خود محتاج بآلات مثل لب و دهان و زبان و صوت و صدا باشیم بلکه شاید چنین باشد که ایجاد صوت و صدا می نمود در کوه یا درخت و امثال آن با اینکه در آن موقع تمام اجزاء عالم حتی اجزاء بدن خود موسی (ع) بامر تکوینی گویا می گشتند بندایِ اِنِّیْ اَنَا اللَّهُ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه‌ای فرموده «آن کسی که با موسی تکلم نمود و باو آیات بزرگ خود را نشان داد بدون آلات و نطق با او سخن گفت».

آری تمامی موجودات باعتباری کلمات حقند که نمایش میدهند اوصاف ربوبی و وجود سرمدی را لکن البته اختصاص موسی (ع) بمنصب کلیم الهی خصوصیت زائدی دارد که بآن لحاظ حضرتش مخصوص گردیده باین موهبت عظمی. وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و درجه و منزلت بعضی از پیمبران را بلند گردانیده مثل اینکه حضرت ابراهیم

صفحه : ۳۸۰

عَلَيْهِ السَّلَامُ را بخلعت خلت سر افراز گردانید و او را خلیل خود نامید وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا و بداود (ع) سلطنت و نبوت بخشید و جن و انس و باد و طیور را برای سلیمان (ع) مسخر گردانید.

و مثل سید و نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حضرتش را از تمام انبیاء و سفرای خود برتری داده بجهاتی مثل منصب حبیب الهی و رسالت و پیمبری او بر تمام جن و انس و ما اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ و دوام شریعتش تا قیامت و نسخ تمام شرایع و ادیان بدین شریفش و نامیدنش (برحمه للعالمین و خاتم النبیین) و بلندی مقامش به قاب قوسین أو أدنی و معجزه باقیه‌اش قرآن مجید که تا قیامت ابراز فعالیت می کند بطوری که هیچ کرامت و معجزه‌ای در برابر قرآن و اینکه کلام الهی که هم معجزه و هم کتاب قانونی است نتواند عرض اندام نماید و کرامات پیمبران سلف منحصر بزمان خودشان بوده امروز تابعین آنها چیزی در دست ندارند که بتوانند برخ ما بکشند و اثبات دین خود را نمایند و فضایل و خصوصیات حضرتش بقدری است که زبان عاجز از گفتار و

قلم قاصر از بیان است اگر نبود همان خاتمیت و دوام شریعتش تا قیامت کافی بود برای اثبات برتری او بر تمام پیمبران و علو مقام و منزلتش نزد کردگار عالمیان.

و چنانچه گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» البته اختصاص هر پیمبری از پیمبران بمنصبی و خصوصیتی بمناسب مقام و منزلت آنان است و برتری بعضی بر بعضی راجع بکمالات روحانی آنها و مقامشان در مرتبه توحید و معرفت و محبت نسبت بذات احدیت است که از آن تعبیر بولایت کلیه الهیه می‌کنند.

و از بعضی عرفاء است که آخر درجه ایمان اول درجه ولایت و آخر درجه ولایت اول درجه نبوت و آخر درجه نبوت اول درجه رسالت و آخر درجه رسالت اول درجه اولو العزمی و آخر درجه اولو العزمی مرتبه خاتمیت است و بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر مراتب بسیار است.

و چون بعد بین ممکن و واجب غیر متناهی است هر قدر مرتبه بشر بالا رود چون ممکن الوجود است باز امکان صعود بالاتری دارد و درجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه

صفحه : ۳۸۱

بالاترین درجات بشمار می‌رود لکن چون ممکن بمرتبه واجب نخواهد رسید اینکه است که هر قدر مقامش بالا رود باز قابل صعود بمرتبه بالاتری است و شاید همین باشد سر اینکه ما مأموریم در نماز و غیر نماز بروح مبارکش سلام و درود بفرستیم و از خدا بخواهیم که درجه او را بلند گرداند اگر چه توجیه شده که فایده صلوات عاید خودمان میشود زیرا که بآن اندازه‌ای که برای ممکن ممکن باشد صعود نماید نسبت بحضرتش محقق گردیده زیرا که درجه و مقام آن بزرگوار بمقام (قاب قوسین) رسیده لکن چون رحمت الهی غیر متناهی و نیز علو مقام بشر محدود نیست بحدی که تجاوز از آن ممکن نباشد اینکه است که هر قدر مقام انسان بالا رود باز موفقیت برای بالاتری دارد که مشمول رحمت غیر متناهی الهی گردد پس کلام را بظاهرش گذاریم اولی بنظر می‌آید.

وَ آتینا عِیسَى ابْنَ مَرْیَمَ الْبِیِّنَاتِ وَ آتَدْنَاهُ بَرُوحَ الْقُدُسِ وَ عِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ رَا صَاحِبَ مَعْجَزَاتٍ ظَاهرٍ گَرْدَانِدِیمْ مِثْلَ زَنده کَرْدنِ مَرْدِه و شفا دادن کور مادرزاد و نزول مائده سماوی و غیر اینها و او را برگزیدیم و مؤید گرداندیم بروح القدس آن روح قدسی که پاک و پاکیزه بوده از قذارات بشری و بتوسط جبرئیل نفخه دمیده شد در مریم و نظر بعلو مقام اوست که روح مبارکش را نسبت بخودش میدهد و عیسی بن مریم (ع) در جای دیگر بروح الله معرفی مینماید و چون خداوند اجل از آنست که دارای روح باشد چه جای اینکه روح بشر گردد البته اینکه نسبت باعتبار شدت قرب و منزلت وی است نزد خالق متعال.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که تخصیص دادن حضرت عیسی (ع) را ببینات با اینکه اظهار معجزات و کرامات از تمام پیمبران ظاهر گردیده اگر نگوئیم معجزات حضرت موسی (ع) زیاده‌تر بوده حتما کمتر از کرامات آن حضرت نبوده پس اینکه تخصیص برای چیست مفسرین در پاسخ گویند چون یهودیها نسبت زنا میدادند بمریم صدیقه (س) لذا برای رفع تهمت آن معصومه از بین پیمبران عیسی (ع) را مخصوص گردانید به اینکه هم صاحب معجزات ظاهر و هم دارای روح قدسی الهی است از طرف حق تعالی بوی افاضه گردیده بود.

صفحه : ۳۸۲

و شاید مقصود اختصاص او بهمان روح قدسی باشد که در فقره اخیر آیه فرموده وَ آتَدْنَاهُ بَرُوحَ الْقُدُسِ که حضرتش از بین انبیاء اختصاص پیدا نموده بآن روح قدسی که در پیدایش او در مریم دمیده شده و معجزات و کراماتی که از حضرتش ظهور و بروز مینمود از قبل همان روح قدسی بود نه فقط مقصود اظهار کرامات باشد.

اشاره

اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَآيُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

ترجمه:

خدای یگانه‌ای که نیست الهی مگر او زنده و پاینده و قائم بذات است او را خواب و پینه کی فرا نمی‌گیرد ملک او در تصرف اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است کی است که در خواسته شفاعت کند نزد او مگر کسی را که اذن در شفاعت بدهد می‌داند آنچه را جلو خلق و آنچه را عقب آنها واقع می‌گردد و کسی را احاطه بعلم او نیست مگر آنچه بخواهد کرسی سلطنت و اقتدار و بزرگواری او فرا گرفته آسمانها و زمین را نگهبانی آسمانها و زمین برای او مشکل نیست اوست بزرگوار و بلند مرتبه، اجباری در دین نیست خداوند ظاهر و هویدا نموده طریق رشد و هدایت را از سرکشی و طغیان پس کسی که از باطل برگشت و بحق و حقیقت گروید و ایمان آورد بخدا چنین کسی محققا چنگ زده بحلقه محکمی که گسستگی ندارد و خداوند شنوا و دانا است،

خدا دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند بیرون می‌آورد آنها را از ظلمت کفر بنور ایمان و کسانی که کافر شدند آنها دوست‌داران باطل

صفحه : ۳۸۵

و در طریق باطل‌اند از نور آنها را بظلمت رهبری نماید و چنین کسانی یاران آتش‌اند و در آن جاویدانند.

توضیح آیات

اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ کمترین آیه‌ای از آیات قرآنی است که بقدر آیه‌ی الکرسی فضیلت در قرائت آن رسیده باشد حدیثی از ابی‌ابن کعب رسیده که گفته رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از من پرسش نمود کدام آیه از آیات قرآن بزرگتر و عظیم‌تر بنظر می‌آید گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند تا سه مرتبه سؤال نمود همین جواب گفتم پس از آن گفتم آیه‌ی الکرسی رسول‌الله دست بر سینه من نهاد و فرمود (گوارنده باد تو را علم یا ابا منذر) پس از آن فرمود بآن خدایی که جان من بامر اوست اینکه آیه را زبانی است که نزد ساق‌عرش خدا را تقدیس و ستایش مینماید و هر کس عقب هر نماز فریضه آیه‌ی الکرسی بخواند خداوند خودش قبض روح وی را نماید و مثل کسی باشد که با پیمبران جهاد کرده و شهید شده.

و نیز بروایت ابن‌مسعود حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده سید آیه‌های قرآن آیه‌ی الکرسی و قل هو الله احد است که نزد خدا بزرگتر از هر چیزی است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام است که کدام عاقل وقت خواب آیه‌ی الکرسی و آمن الرسول نخواند که آن کتز عرش است.

و از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که او از پدران او و آنها از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرمود وقتی آیه الکرسی از کنز عرش فرود آمد هر بتی که در مشرق و مغرب بود برو افتاد.

و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که اینکه آیه در خانه‌ای خوانده نمیشود مگر آنکه شیطان تا سه روز نتواند گرد آن خانه بگردد و تا سی روز هیچ جادویی در آنجا تأثیر نکند و فرمود ای علی اینکه آیه را بیاموز و بفرزندان نیز بیاموزان.

صفحه : ۳۸۶

و در حدیث دیگر هر کس اینکه آیه را پشت نمازهای فریضه‌اش بخواند هیچ چیز وی را مانع از بهشت نمی‌گردد مگر مرگ و کسی بر اینکه آیه مداومت نمی‌نماید مگر صدیقی یا عابدی و کسی که وقت خواب آیه الکرسی بخواند خداوند خودش و خانه‌اش و خانه چند همسایه که در اطراف وی است ایمن میگرداند و غیر اینها از اخبار و احادیث در فضیلت آیه الکرسی بسیار است.

از بعضی دانشمندان است که آیه الکرسی سیادت و شرافت دارد بر هر یک یک از آیات قرآنی و از جامع‌ترین و شامل‌ترین معارف و خصوصیات علم توحید بشمار میرود و روح قرآن و جوهر و لب آیات و روح معانی در آن مندرج است و زبده معارف از معرفت ذات الهی است و صفات و افعال او در آن منظوم است و هیچ آیه از آیات الهی اینطور جامع بنظر نمی‌آید.

زیرا «الله» اشاره دارد بذاتی که متصف است بواجب الوجودی و غنای ذاتی لا إلهَ إِلاَّ هُوَ اشاره دارد بتوحید ذات و نفی شریک و انباز و مثل و ضد و ند النحی القیوم اشاره دارد بصفات جمال و جلالت و عظمت خداوندی او مثل علم و قدرت و حکمت و اراده و مشیت که تمامی صفات ذو الجلال منظوم در معنی حیات است زیرا که «حی» موجود فعال و دراک را گویند و ذات احدیت بذات خود دراک و فعال است که ادراک هر مدرکی منظوم و ناشی از ادراک اوست چنانچه هر کجا علم و قدرت و کمالی در عالم مشاهده گردد ترشحی است از منبع فیض ازلی و قطره‌ای است از دریای رحمت غیر متناهی.

«قیوم» است که قائم بذات خود و قوام هستی تمامی موجودات و هر کمال و بهایی که در ممکنات دیده میشود بازگشت آن بقیومیت اوست زیرا که ممکن در مرتبه ذات فاقد هر کمال و فضیلتی است و لیسیت ذاتی دارد که از خود هیچ ندارد و قوله تعالی أن به یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ اشاره بهمان فقر ذاتی و لیسیت وجودی است.

صفحه : ۳۸۷

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ اشاره دارد بصفات قدسیه تنزیهیه سلبیه زیرا که در آن تنزیه و تقدیس ذات احدیت است از نواقص ممکنات که بازگشت آن بقدم ذاتی و وجود واجب می‌گردد.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ اشاره دارد بمقام افعال ذو الجلال که تمامی عوالم وجود از محسوسات و مادیات گرفته تا مجردات از عالم نفوس و عقول و ملائکه مقربین تماما ملک او و در قبضه اقتدار و تحت سلطنت و استیلاء وی و مسخر ویند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ اشاره باحاطه علم تفصیلی اوست که هر فردی از موجودات گذشته و آینده و آنچه در عالم واقع شده و میشود تماما منظوم در علم ازلی و ازلا و ابداء مکشوف و حاضر نزد قیوم متعال میباشد.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اشاره دارد بسعه علم تفصیلی و سعه احاطه و عظمت و اقتدار خداوندی آن حی متعال و اسرار دیگری که در آن منظوم است و لَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا اشاره دارد بکمال قدرت و عدم دثور و خستگی در عمل که ناشی از جهات جسمانی و لوازم طبیعی است.

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ اشاره دارد بعلو عظمت خداوندی او.

پس کسی که در اینکه مبارک آیه تأمل نماید بخوبی می‌یابد که چگونه تمام اوصاف جمال و جلال و عظمت کبریایی مبدء عالم در آن منظوری است. «پایان» چنانچه مفسرین شماره نموده‌اند آیه الکرسی پنجاه کلمه و یکصد و پنجاه حرف است **اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** الله مبتداء لا نفی جنس الا استثناء هو ضمیر غائب مذکر مرجع و باز گشت آن بالله است **الْحَيُّ الْقَيُّومُ** دو اسم از اسماء الحسنی و دو صفت از اوصاف جمال است.

در اینکه مبارک آیه پنج اسم از اسماء اعظم الهی را تذکر میدهد:

۱- الله با اختلاف اقوال که آیا مشتق است یا جامد اسم است یا صفت

صفحه : ۳۸۸

و بنا بر اینکه مشتق باشد مبدء اشتقاق آن چیست، و نیز آیا از چه لغتی مأخوذ گردیده عربی یا سریانی و مقالات بسیاری که در اینکه زمینه شده اتفاقی بین دانشمندان است که «الله» علم و اسم و مخصوص بآن ذاتی است که جامع تمام اوصاف جلال و جمال و فضایل و کمالات باشد و راجع بلفظ و معنی الله در بسم الله مختصر بیانی شد تکرار نشود.

لا- إله إلا هو پس از اسم ذات در مقام اوصاف بر می‌آید که آن ذات یگانه‌ای است که در مرتبه معبودیت و مألوهیت شریک و انبازی برای وی نیست و بلای نفی جنس، بکلی معبودیت غیر را منفی مینماید و معبودیت و عبودیت را منحصر میگرداند بآن هویت مطلقه الهیه و «هو» اشاره دارد بهمان ذات و هویت... که کامل مطلق و در مرتبه کمال بالاتر از آن است که بتصور آید و ما فوق هر کمال و بهایی است که ممکن بتواند وی را ستایش نماید چگونه بشر تواند احاطه نماید بذاتی که محیط بر او و مستولی بر تمام موجودات و شراشر ممکنات است تا اینکه بتواند توصیف نماید آن ذات یگانه را بآنطوری که لایق عظمت و بزرگواری اوست مگر آن طوری که خودش خود را معرفی نموده.

«الحی» صفت مشبه و دلالت بر دوام و ثبات دارد و اینکه صفت سوم از اوصاف جمال ایزدی بشمار میرود که در اینکه آیه تذکر میدهد.

و حیات در انسان و حیوان آن قوه‌ای را گویند که مبدء حس و حرکت و مبدء افعالی است که منوط باحساسات حسی و مبدء علم و اراده و شعور است و موجود فعال دراک را موجود زنده میگویند.

پس حیات در هر موجودی یک نحو صفتی است که از آثار آن علم و ادراک و حس و اراده در انسان و حیوان پدید می‌گردد و در نباتات آثار حیات آن همان قوه نامیه اوست که وقتی مفقود گردید گیاه می‌خشکد و از انتفاء می‌افتد و نیز انسان و حیوان بفقدان حیات آثار خارجی آنان از حس و ادراک و عمل منتفی می‌گردد.

و حیات باشترک لفظی و معنوی مشترک بین حیات حقیقی ذاتی و حیات عرضی

صفحه : ۳۸۹

اعتباری است حیاتی که نسبت بحق میدهند حیات حقیقی ذاتی است که عین ذات است مصداقاً نه مفهوماً زیرا باعتبار مفهوم ذهنی حیات نیز مثل باقی صفات جلال الوهیت غیر از ذات و یکی از صفات بشمار میرود و علم و قدرت و اراده و مشیت لازمه حیاتی است که با ذات الوهیت یکی و عین حقیقت اوست و حیات هر موجودی غیر از آن عرضی و اعتباری است بدلیل آنکه هر موجود زنده‌ای غیر از ذات الوهیت در حالی که متصف بحیات است ممکن است بمیرد و فاقد حیات گردد.

خلاصه در ممکن هر صفت و فضیلتی که یافت شود و منسوب بوی گردد عرض و خارج از ذات وی است و بعکس در واجب هر صفت و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت و هویت مطلقه اوست.

و حیات با اینکه مشترک معنوی است بین مصادیق آن مثل وجود مراتب و درجات بسیار دارد و نازلترین آنها حیات نباتی است چنانچه فرموده آن‌الله یُحِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و مقصود از حیات زمین آثار خارجی مثل روئیدن گیاه و نشو و ارتقاء نباتات است مرتبه بالاتر حیات حیوانی و حیات دنیوی انسانی است که باضافه بر حیات نباتی دارای حس و حرکت و نمو و ادراک و اراده و احساسات است و بالاتر از آنها حیات برزخی انسانی است که واسطه بین مادیت و مجرد می‌باشند که از جهت جهات حیوانی از حس و ادراک با حیوانات یکی است و از جهت ادراک و تمیز عقلی و کسب علوم و معارف از حیوانات امتیاز یافته و منفرد بنوع گردیده اینکه است که آثار حیات از علم و قدرت و ادراک معقولات در اینکه نشاء دنیوی از وی بروز و ظهور می‌نماید و بالاتر از آن حیات حقیقی اخروی است که حیات اخروی فوق حیات نباتی حیوانی و انسان دنیوی بشمار می‌رود زیرا که آن حیات است که مرگ ندارد احسانی است که فقدان ندارد بقایی است که فناء ندارد در چند جای از کلام مجید حیات دنیا را نسبت بحیات اخروی حیات عاریتی معرفی نموده و آن را متاع اندک و منشأ لهو و لعب بشمار آورده آنجا که فرموده وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ سوره حدید آیه ۲. و در جای دیگر وَ مَا هَذِهِ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ

صفحه : ۳۹۰

الْآخِرَةَ لِهِيَ الْحَیْوَانُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ سوره عنكبوت آیه ۳۴.

لکن همین حیات حقیقی اخروی که خداوند آن را ستوده و کلیه عالم آخرت را عالم حیات نامیده و سعادت و فضیلت را مخصوص بحیات پاکیزه اخروی گردانیده چون صفت ممکن است و ممکن در حد ذات خود فاقد وجود و حیات و هر نوع کمالی است که بشود تصور نمود و در وجود و حیات و باقی کمالات وی قائم بوجود حق و باقی بقاء اوست از خود هیچ ندارد اینکه است که حیات پاکیزه اخروی نیز بقیاس بحیات حقیقی واجبی حیات عرضی است نه ذاتی.

پس نتیجه اینکه شد که فقط و فقط حیات حقیقی مثل باقی صفات ذو الجلال از علم و قدرت و اراده و مشیت که از حیات ناشی می‌گردد نسبت بممکن عرضی و نسبت بواجب ذاتی است حی مطلق کسی است که علمش محیط بر تمام کائنات و حیات هر جنبنده‌ای ناشی از حیات او و موت و عدم در ساحت قدس او راه ندارد، و شاید همین باشد سر اینکه «الحی» را مقارن نموده «بالقیوم» هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ آن زنده و پاینده‌ای که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است هر جا حیاتی و کمالی یافت شود جز نمایندگی و مظهریت آن فرد ازلی چیز دیگری نیست عالم ظهور وجود او و مرآت اوصاف و کمالات آن کامل مطلق است.

باعباراتی میتوان گفت الْحَیُّ الْقَیُّومُ اسم اعظم الهی است چنانچه بسیاری از مفسرین چنین اظهار مینمایند بدلیل اینکه همانطوری که گفته شد حیات منشأ علم و قدرت و باقی صفات کمالیه است و حی موجود زنده‌ای را گویند که آثار حیاتی از حس و حرکت ارادی در حیوان و باضافه علم و قدرت و ادراک معقولات در انسان بروز و ظهور نماید.

پس چون «الحی» صفتی است که تمامی اسماء الحسنی الهی در آن مندرج و منظوی است و در معنی عبارت از همان بروز و ظهور اسماء الله است اینکه است که بزرگترین و شریف‌ترین اسماء الهی بشمار میرود.

«القیوم» صیغه مبالغه و بمعنی قیومیت و قوام بنفس که عبارت از وجود واجبی

صفحه : ۳۹۱

است که آن ذات مقدس قائم بنفس و تمامی موجودات قائم باو و موجود بوجود اویند و هیچ موجودی از حیطة وجود و قیومیت آن فرد متعال خارج نیست و تمام اوصاف جلال و کمال ناشی از اینکه دو اسم مبارک است و باعتبار دیگر تمام صفات حقیقه ناشی از

صفحه : ۳۹۳

اینکه آیه نظیر آیه دیگری است که فرموده الله الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ سورة الم سجده آیه ۴. و در بحث شفاعت گفته شد که همانطوری که شفاعت بامور تشریحیه منطبق میگردد همانطور با امور تکوینیه نیز منطبق میگردد. (تفسیر المیزان) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ در اینکه مرجع ضمیر مغایب در ایدیهم و خلفهم بکجا عود مینماید بین مفسرین گفتاری است.

۱- ایدیهم یعنی آنچه پیشروی آنها است از امور دنیا و آنچه پشت سر آنها است از امور آخرت. (مجاهد و سدی) ۲- ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه هنوز واقع نشده از امور دنیا وَ مَا خَلْفَهُمْ آنچه بر آنها از امور دنیا گذشته یعنی گذشته و آینده آنها را میداند. (ابن جریر) و غیر اینها از مقالاتی که در اینکه زمینه گفته شده.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود اطلاق آیه شامل میگردد آنچه را برای بشر واقع شده و میشود و اشاره دارد به اینکه تمامی امور نزد خلاق متعال مکشوف و ظاهر است و احاطه دارد بر تمام مراتب و خصوصیات انسان آنچه راجع بدنیای اوست از گذشته و آینده و آنچه راجع بامور اخروی وی است از سعادت و شقاوت و آنچه بر آن مترتب گردد.

و ظاهرا اینکه آیات متفرع بر یکدیگر است که اول الوهیت و معبودیت را منحصر میگرداند بذات اقدس خود و بعد در مقام بر میآید که گوشزد بشر نماید که معبود بحق آن کسی است که حی است یعنی دراک و فعال است و افعال او جزافی نیست و (قیوم) است که قائم بخود و تمامی موجودات قائم باو میباشند پس از آن در مقام صفات تنزیهی بجمله لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ اشاره میکند که معبود بحق آن کسی است که بهیچ وجه تغییر و تبدیلی در ساحت کبریایی وی راه ندارد و بجمله يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ اشاره مینماید باحاطه علمیه خود که از بالاترین صفات ذوالجلال

صفحه : ۳۹۴

بشمار میرود که چیزی و موجودی نیست که از احاطه وجود و قیومیت آن فرد متعال خارج باشد و آنچه نزد خلق مخفی مانده نزد او مکشوف و هویدا است.

و لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ اشاره باین است که همین طوری که وجود بشر بلکه تمامی ممکنات محدود و تحت اقتدار اویند علم و احاطه او نیز محدود است علم غیر متناهی مخصوص بحضرت احدیت است و بهر کسی بقدر استعدادش و باندازه‌ای که مشیتش اقتضاء نماید از منبع علم ازلی الهی ترشح مینماید که هر علم و دانش و کمالی که در عالم دیده میشود قطره‌ای از دریای فیض غیر متناهی حق تعالی ترشح نموده و قلوب مرده بشر را بنور دانش زنده میگرداند.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - وَسِعَ بِمَعْنَى پهنی و فراخی است کرسی محل استیلاء و قرارگاهست و اینکه آن کرسی که در خور ذات احدیت باشد و توان نسبت باو داد چیست بین مفسرین گفتاری است.

۱- مقصود از کرسی علم خدا است زیرا که دفتر را کراسیه گویند (و شاید بشود تعبیر از آن بلوح محفوظ نمود). (عبد الله عباس و سعید جبیر و مجاهد) ۲- مقصود از کرسی عظمت و سلطنت است و عرب ملک قدیم را کرسی خوانند و کرسی اصل هر چیزی است.

۳- کرسی اهل و منسوبان است وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - یعنی آسمان و زمین فرا گرفته بندگان مرا.

لکن چنین بنظر می‌رسد که بهترین گفتارها همان است که گفته شود مقصود از کرسی مقرر سلطنت و کنایه از احاطه رحمت و استیلا و وجود آن فرد ازلی باشد.

حدیثی از ابو ذر غفاری است که گوید از رسول خدا پرسیدم کدام آیه از تمام آیات بزرگتر و عظمت آن زیادتر است فرمود آیه الکرسی آن گاه فرمود نیست هفت آسمان در جنب کرسی مگر چون حلقه‌ای در بیابان.

صفحه : ۳۹۵

و در روایات آمده که «در میان عرش و کرسی هفتاد حجاب است از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت اگر آن حجابها نبودی حمله کرسی از نور حمله عرش میساختند».

از حسن بصری است که مقصود از کرسی عرش است. بعضی مفسرین گفته‌اند کرسی نام فرشته‌ای است و اضافه بضمیر الله اضافه تشریفیه است که دلالت دارد بر بلندی مقام آن فرشته.

و باید دانست که قرآن مجید ظاهری دارد و باطنی صورتی دارد و معنایی روحی دارد و قالبی اینکه است که قرآن را «ام الكتاب» نامند و هر یک از آن وجوه که گفته شد صحیح است در مورد خود و بایستی حمل بر معنی حقیقی آن نمود و چون عموم خلق یا اصالة یا بالتبع مخاطب بخطابات قرآنی میباشند و فهم مردم در ادراک بسیار متفاوت و مختلف است پس بایستی آیات قرآن طوری باشد که هر کس بقدر فهم و استعداد خود از اینکه کلام ربانی بهره‌مند گردد.

از اینجا معلوم میشود که آن کسی که عرش و کرسی و امثال آن را حمل بر معنی جسمی نموده باعتباری درست است و آنکه حمل بر معنویات نموده و گفته مقصود از عرش و کرسی مقرر سلطنت و استیلائی حق است آن نیز باعتباری درست گفته لکن نباید اقتضای بر یک جهت نمود بلکه بایستی حمل بر معنای جامع نمود بطوری که شامل صورت و معنی هر دو بشود و گفته شود شاید مقصود از کرسی تمام ما خلق الله از آسمانها و زمین و کرات و سیارات و آنچه در آنها و آنچه خارج از آنها از موجودات علوی و سفلی و روحانیون و تمام انواع و اقسام ملائکه و مجردات و بالجمله تمام مخلوقات و ممکنات باشد و اینکه تمام موجودات را کرسی خود نامید اشاره باستیلاء و احاطه و قیومیت اوست که تمام موجودات مقرر سلطنت و تحت حیطه اقتدار و بزرگواری و عظمت خداوندی وی است.

صدر المتألهین در اینجا بیان مفصلی دارد مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گفته خداوند خلق نکرده چیزی در عالم صورت مگر آنکه نظیر آن در عالم معنی موجود است و خلق نکرده چیزی در عالم معنی یعنی عالم آخرت مگر آنکه حقیقت

صفحه : ۳۹۶

آن در عالم حق است و آن عالم غیب الغیب است زیرا که عوالم متطابق و هر مرتبه دانی مثال عالم بالاتر از آن است، و مرتبه عالی حقیقت مرتبه دانی است و همین طور مراتب در طول یکدیگرند تا برسد بحقیقت الحقایق پس آنچه در اینکه عالم است مثال و قالب آن چیزی است که در عالم آخرت موجود است و آنچه در عالم آخرت است مثال و اشباح حقایق و اعیان ثابته است که آنها مظاهر و نماینده اسماء الله میباشند و در عالم چیزی خلق نشده مگر اینکه مثال و انمودجی دارد در عالم انسانی و ما در حقیقت عرش و کرسی اقتضای میکنیم بمثال در عالم انسانی.

پس بدان مثال عرش در ظاهر عالم انسانی قلب اوست و در باطن آن جان انسانی وی است و در باطن باطن وی نفس ناطقه اوست که آن محل استواء جوهر قدسی و خلیفه الله و سلطان بدن است در اینکه عالم صغیر انسانی، و مثال کرسی در ظاهر سینه اوست و در باطن روح طبیعی است که محل نفوذ نفس حیوانی است که فرا گرفته قوی طبیعی هفتگانه از غاذیه و نامیه و مولده و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و عرض قابلیت جسد که فرا گرفته محل قابلیت اجزاء بدن را.

و بسیار عجیب و جای تعجب است که عرشی که محل استواء رحمن قرار داده بقوله تعالی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى در حدیث

قدسی فرموده «لا یسعی ارضی و لا سمائی و انما یسعی قلب عبدی المؤمن» و در جای دیگر «قلب المؤمن عرش الرحمن». و بعضی گفته‌اند عرش نسبت بقلب انسانی مثل حلقه‌ای ماند در بیابان. (پایان) و لَا یُؤَدُّه حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ بزرگ است خدایی که حفظ آسمانها با اینکه رفعت و زمین با اینکه وسعت و ثقالت نسبت بقدرت و عظمت خداوندی او اندک و بیمقدار است و او بالاتر و بزرگتر از هر چیزی است که بتوان تصور نمود و بزرگوار است که عظمت و بزرگواری او طوری است که آسمانها با اینکه عظمت و اینکه کرات با اینکه کثرت نامحدود و اینکه سیارات با شدت حرکتی که دارند در مقابل عظمت و قوت و شدت وجود مطلق غیر متناهی قادر متعال

صفحه : ۳۹۷

هیچ مینمایند اینکه است که حفظ و نگاهداری آنها برای وی زحمت آور نیست. آری عالم اجسام و طبیعات از سماویات و ارضیات و موجودات جوی با آن کثرت و سعه وجودی که دارند و کلیه عالم طبیعت و جسمانیات نسبت بعالم نفوس اندک بشمار می‌آیند، و عالم نفوس نسبت بعالم عقول و مجردات و قدوسین کوچک و بی مقدار محسوب میگرداند و عالم مجردات نسبت بعالم ربوبی و مظاهر اسماء و صفات سبحانی ظهور و بروز ندارد و تماما یک ترشحی از دریای فیض الهی بیش نیستند وجود تمامی موجودات ناشی از فیض رحمت و بقای آنان نیز بسته باراده و فیض لم یزلی اوست. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ در دین اجباری نیست و خداوند بتوسط سفراء خود ظاهر و هویدا گردانیده طریق هدایت و سعادت بشر را که هر کس طالب هدایت است ارشاد شود بطریق حق و حقیقت و راه هدایت برای وی روشن گردد و از کجروی ایمن گردد و نیز از طغیان و سرکشی افراد بشر جلوگیری شود. بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که اینکه آیه در موقعی فرود آمده که مرد انصاری غلامی داشت صبیح نام و میخواست باکراه وی را مسلمان نماید اینکه آیه فرود آمد که قبول دین بایستی از روی اراده و اختیار باشد نه باکراه. و در شأن نزول آیه گفتار دیگری نیز هست.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که قبول دین که عبارت از ایمان بوحدانیت حق تعالی و برسالت و معاد و باقی معارف باشد اجباری نیست هر کسی بایستی از روی اختیار و دانستگی و فهمیدگی قبول نماید چیزی که هست کرم و لطف خداوند مقتضی آن است که راه هدایت و سعادت بشر را از طریق عقل و تبلیغ پیمبران بآنان بنمایاند که بتبلیغ پیمبران با اعانت عقل از طغیان قوای نفسانیه جلوگیری شود و طریق رسیدن بسرحد سعادت بشری واضح نماید و پس از آنکه راه هدایت واضح گردید هر کس بخواهد با اختیار طریق هدایت را پیش گیرد تا اینکه بمقصود نائل گردد.

صفحه : ۳۹۸

از اینجا معلوم میشود که اعتراض بعضی از عیسویان که دین اسلام بضرر شمشیر رواج گرفت اصلا اینکه حرف بی موضوع و بی اساس است زیرا که دین عبارت از اعتقاد و تصدیق قلبی است و در اعتقادات اجبار معنی ندارد و چگونه ممکن است کسی را مجبور نمایند که تو بایستی چنین اعتقادی داشته باشی راجع باعمال ظاهری ممکن است کسی را اجبار نمایند بر عملی که مایل بآن نباشد لکن در ایمان و قبول دین که عمل قلبی است و دین عبارت از تصدیق و اعتقاد است چون کسی را تسلط بر قلب نیست اجباری نیز در کار نیست.

و باین بیان معلوم میشود لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ اخبار است نه انشاء یعنی خبر میدهد که دین اجباری اصلا دین نیست. و نیز اینکه بعضی از مفسرین چنین اظهار مینمایند که اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شده اینکه هم بنظر درست نمیآید زیرا که موضوع

تشریح جهاد مطلب دیگری است و اینکه اگر ایهی در دین نیست مطلب دیگر و چنانچه در صفحات پیش گفته شد شاید یکی از تأسیس جهاد دفاع از دشمن و حفظ جان و ناموس مسلمانان بوده و حکمت دیگرش چون پیمبر اسلام مبعوث شده برای تمام افراد بشر بود پس بایستی جهاد کند تا اینکه صیت اسلام بتامی نقاط عالم برسد و همه بفهمند چنین شخصی با آن اوصافی که در کتابهای آسمانی خود دیده‌اند مبعوث پیمبری شده و اشخاص لایق ایمان آرند و بر تمام مردم اتمام حجت شود و اگر حضرتش معارضه با کفار نمیکرد اسم مبارکش در اطراف عالم کمتر شیوع پیدا مینمود آن وقت اشخاص لایق از فیض ایمان محروم میگرددند.

فَمِنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ طَاغُوتٍ فِي لُغَتِ بَعْضِ طُغْيَانٍ وَ مَبَالِغُهُ فِي زِيَادَةِ رُؤْيٍ فِي شَرَارَتِهِ اسْتِ وَ جَمْعُ وَ مَفْرَدُ آن يَكْسَانُ اسْتِ وَ فِي اِيْنِ كَقْصُوْدِ اَز طَاغُوْتِ فِي اِيْه چِيْسْت كِه كَفْرُ اَن رَا مَقَابِلِ اِيْمَانِ بَخْدَا اَوْرَدِه بِيْن مَفْسِرِيْن كُفْتَارِيْ اسْتِ:

۱- مقصود طاغوت شیطان است. (عبد الله عباس)

صفحه : ۳۹۹

۲- مقصود صنم یعنی بت است. (مقاتل و کلبی) ۳- مقصود کاهن و ساحر است. ۴- چیزی از غیر خدا که وی را عبادت و پرستش نمایند طاغوت است. ۵- طاغوت هر کسی نفس وی است چنانچه فرموده.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ سُوْرَه يُوْسُفِ اِيْه ۵۳ وَ چُوْن طَاغُوْت مَأْخُوْذُ اَز طُغْيَانِ اسْتِ وَ تَمَامِ فِسَادِهَا وَ طُغْيَانِهَا نَاشِيْ اَز نَفْسِ خُوْدِ اِنْسَانِ بَرُوْز مِيْ نَمَائِدِ بَايْنِ مَنَاسِبْتِ حَمَلِ بَرِ مَعْنِيْ اٰخِيْرِ مَنَاسِبْتِ تَرِ بِنظَرِ مِيْ اِيْدِ لَكِنْ مَمْكُنِ اسْتِ كُفْتِه شُوْدِ هَر چِيْزِ بَاطِلِيْ رَا طَاغُوْتِ كُوِيْنِدِ وَ لَازِمِه اِيْمَانِ بَخْدَا كِه رُو كَرْدنِ بَحَقِّ وَ حَقِيْقَتِ اسْتِ پِشْتِ كَرْدنِ بَهْرِ بَاطِلِيْ اسْتِ پَسِ لَازِمِه اِيْمَانِ بَخْدَا پِشْتِ كَرْدنِ وَ اِعْرَاضِ كَرْدنِ اَز غِيْرِ وِيْ اسْتِ.

وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ اِيْمَانِ عِبَارَتِ اَز تَصْدِيْقِ قَلْبِيْ بِمَعَارِفِ وَ اَصُوْلِ دِيَانَاتِ اسْتِ وَ رَاجِعِ بِه اِيْنِ كِه اِيْآ اِقْرَارِ لِسَانِيْ وَ عَمَلِ جَوَارِحِيْ فِي اَصْلِ اِيْمَانِ مَأْخُوْذِ اسْتِ يَا نِه فِي صَفْحَاتِ پِشْتِ مَخْتَصِرِ بِيَانِيْ نَمُوْدِيْمِ وَ كُفْتِيْمِ ظَاهِرَا حَقِيْقَتِ اِيْمَانِ هَمَانِ تَصْدِيْقِ قَلْبِيْ اسْتِ وَ اِقْرَارِ بِلِسَانِ وَ عَمَلِ بِجَوَارِحِ كَاشِفِ اَز اَن اسْتِ زِيْرَا كِه زَبَانِ تَرْجَمَانِ دَلِ وَ عَمَلِ تَظَاهِرِيْ اسْتِ اَز اَنچِه فِي بَاطِنِ اِنْسَانِ مَخْفِيْ اسْتِ اِيْنِ كِه اسْتِ كِه اِيْمَانِ بَاطِنِيْ تَا وَ قَتِيْ كِه بَزْبَانِ اِقْرَارِ بِشَهَادَتِيْنِ نَشْدِه اِحْكَامِ اِيْمَانِ بَرِ اَن جَارِيْ وَ مَتْرَبِ نَمِيْ كَرْدَدِ.

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَأَنْفِصَامِ لَهَا عُرْوَةٌ طَنَابِ دَلُو رَا كُوِيْنِدِ وَ اِشَارِه بَايْنِ اسْتِ كَسِيْ كِه كَافِرِ كَرْدَدِ بِطَاغُوْتِ وَ اِيْمَانِ اَرْدِ بَخْدَا مِثْلِ كَسِيْ مَانِدِ كِه چَنگِ زِدِه بَرِيْسْمَانِ مَحْكَمِيْ كِه كَسْتِ كِيْ نَدَارْدِ وَ هَر كَزِ پَارِه شِدْنِ نَدَارْدِ اَلْبَتِه بَايْدِ چِنِيْنِ بَاشْدِ كَسِيْ كِه اَز طُغْيَانِ نَفْسِ سَر كَشِ جَسُوْرِ خُوْدِ جَلُو كِيْرِيْ نَمُوْدِ وَ قَلْبِ وَ دَلِ خُوْدِ رَا اَز غِيْرِ خْدَا كَسْتِه كَرْدَانِيْدِ وَ بَرِيْسْمَانِ اِيْمَانِ وَ عَمَلِ صَالِحِ كَامَلَا پِيُوْنِدِ خُوْدِ رَا بِمَقَامِ الْوَهِيْتِ مَحْكَمِ كَرْدَانِيْدِ وَ عَلْقِه مَحَبْتِ خُوْدِ رَا بَخْدَا بَسْتِه نَمُوْدِ، چِنِيْنِ كَسِيْ فِي مَقَامِ اَمْنِ وَ اِمَانِ قَرَارِ كَرْتِه

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ

صفحه : ۴۰۰

وَ اَللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ مِشُوْنِدِ بَدُوْنِ اَلْتِ كُوْشِ اِقْرَارِ وَ اِعْتِرَافِ مُؤْمِنِيْنِ رَا وَ عَالَمِ اسْتِ بَآنچِه فِي قَلْبِ وَ سَرِيْرِه خُوْدِ اِنْدُوخْتِه اِنْدِ اَز عَقَايِدِ بَاصُوْلِ اِيْمَانِيْ وَ تَصْدِيْقِ قَلْبِيْ وَ اَز ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ هَر كَسِ اَكَا هَسْتِ.

اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا «وَلِيْ» فِي كَلَامِ عَرَبِ بِمَعْنِيْ بَسِيَارِ اَمْدِه وَ نِيْزِ مُوْرِدِ اسْتِعْمَالِ اَن زِيَادِ اسْتِ:

دوست، یاری کننده، مولی، صاحب اختیار، والی تدبیر کننده، سید، آقا، اولی بتصرف و غیر اینها که علمای لغت متعرض شده‌اند و در هر جا که لفظ ولی آرند بایستی باقرینه‌ای که تعیین مراد کند همراه باشد و گر نه کلام مجمل میشود و در اینجا بقرینه مقام

مقصود اینکه است که خداوند دوست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند.

يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ خداوند مؤمنین را بیرون می‌آورد از ظلمت جهل و کفر و ضلالت بسوی نور هدایت و ایمان، و اینکه تشبیه نموده جهل و بی‌خردی و ضلالت را بظلمت، و ایمان و هدایت را بنور شاید نظر باین باشد که چون نور بمعنی حقیقی نه مجازی چنانچه بعضی از مفسرین چنین گمان کرده‌اند چیزی را گویند که ظاهر بخود و ظاهر کننده غیر خود است و حقیقت و روح و ایمان همانست که بذات خود ظاهر و نمایان و ظاهر کننده نفس قدسیه بشر است زیرا که روح و روان انسانی در ابتدا در پرده‌های ظلمانی طبیعت مخفی و مستور است اگر هدایت حق بوی نرسد در ظلمت طبیعت و بیخردی ماند و هیچ ابراز فعالیت نمیکند و بنور ایمان است که از ظلمت طبیعت و جهالت بیرون آمده و مجرد ذاتی و نور باطنی خود را مکشوف میگرداند و تظاهر مینماید.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که اشخاصی که ایمان آورده‌اند البته از ظلمت کفر رهایی یافته و بنور ایمان پیوند گردیده‌اند چنانچه ایمان را بنور معرفی نموده پس دیگر ظلمتی باقی نمانده تا اینکه خداوند مؤمنین را از ظلمت بیرون آورد بنور

صفحه : ۴۰۱

ایمان زیرا که ظاهر آیه که «آمنوا» را بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد بیان فرموده و «یخرجهم» را بصیغه مضارع که دلالت بر آینده دارد آورده.

پس از آیه چنین استفاده میشود کسانی که قبلا ایمان آورده بودند بعدا آنها را از ظلمت بنور میآوریم و اینکه نیست مگر تحصیل حاصل.

پاسخ: گوئیم اولاً صیغه مضارع مخصوص بآینده نیست گاهی در زمان حال استعمال می‌شود و مقصود بیان حال مؤمنین است که بایمان از ظلمت کفر خلاص شده و در حال بنور ایمان روشن گشته‌اند.

و ثانياً ایمان مراتبی دارد اول مرتبه آن اقرار بشهادتین است بضمیمه تصدیق اجمالی و مرتبه آخر آن تحقیق یافتن بمقام عبودیت و مقام تسلیم و انقیاد تام است و هر مرتبه‌ای از آن نسبت بمرتبه بالاتر از آن ظلمت است که بایستی بنور ایمان از آن ظلمت بیرون آید و کسی کاملاً از نور ایمان برخوردار گردیده که روح ایمان و نور اسلام در قلبش نفوذ نموده و بکلی از ظلمت شرک و هواپرستی عاری گردیده و شرشر وجودش بنور ایمان روشن گردیده و اینکه نوری است که خداوند وعده فرموده عنایت نماید باشخاصی که زیر بار اسلام رفته و بوظایف ایمان عمل میکنند به اینکه آنها را بکمال ایمان برساند چنانچه در جای دیگر در باره آنها فرموده زَادَتْهُمْ إِيمَانًا فَهُوَ عَلَى نُورٍ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ کسانی که کافر شدند دوستان آنها طاغوتند و چنانچه گفته شد هر چیز باطنی را طاغوت گویند و چون شیاطین شالوده و مظهر باطنند شاید آیه اشاره باین باشد که کسی که کافر شد دوست او شیطان است نه رحمان.

يُخْرِجُوهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ای میکشانند در اینکه آیا مقصود از آن نوری که در کفار بوده و طاغوت آنها را از نور بظلمت میکشانند چیست، بین مفسرین گفتاری است بهترین آنها اینکه است که گفته شود مقصود از آن نور که بظلمت

صفحه : ۴۰۲

کفر پوشیده میگردد همان نور توحیدی است که خداوند در فطرت بشر نهاده و شیاطین از طریق قوای طبیعی و وهمی بر انسان تسلط یافته وی را اغوا میگرداند و بظلمت کفر و نفس پرستی آن نور توحیدی که در فطرت او تعبیه شده پوشیده میگرداند اُولَئِكَ

أصحاب النار هم فيها خالِدون. کسانی که در اثر متابعت کردن طاغوت کافر شدند و فطرت اولیه خود را باطل و زایل گردانیدند و آن روح و حقیقت انسانیت خود را زایل نمودند و آن فطرت توحیدی که در آن تعبیه شده بود از کف دادند آنها یاران آتش‌اند و جایگاه همیشگی آنها بمناسبت ظلمت نفسشان که فاقد نور توحید گردیده و سنخیت با آتش گشته جهنم است.

در بعض اخبار است که جهنم بقدری تاریک است که اهل آن از تاریکی بفرمان می‌آیند کسی که در تاریکی و ظلمت نفس چنان گرفتار گردیده که نه خود را می‌بیند و نه خدای خود را می‌شناسد و شیطان و نفس سرکش بکلی نور علم و ایمان و توحید را از وی ربوده البته بایستی جایگاه همیشگی وی جهنم که شالوده ظلمت و دوری از اشراق شمس وجود احدیت است با شیاطین همراه باشد

صفحه : ۴۰۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۸ تا ۲۶۳]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَرَّاجَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸) أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لِحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِن لِيُطَمِّئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَاخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰) مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبْتِ مِائَةِ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى و الله غنى حلیم (۲۶۳)

صفحه : ۴۰۴

ترجمه:

آیا ندیدی آن کسی که بآن سلطنتی عطا شده بود در مقام محاجه در گفتگو با ابراهیم برآمد وقتی که ابراهیم گفت پروردگار من کسی است که زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم ابراهیم گفت خدا خورشید را از مشرق طلوع میدهد (اگر تو راست می‌گویی) خورشید را از مغرب در آور آن کافر از جواب عاجز و مبهوت ماند و خدا هدایت نمیکند قوم ستمکاران را یا بمانند کسی که بدهکده‌ای عبور نمود که خراب و ویران شده بود با خود گفت چگونه خدا زنده میکند اینها را بعد از مردنشان پس بخواست خدا آن شخص مرد و پس از صد سال وی را زنده گردانیدیم و باو گفت چند مدت خواب رفتی گفت یک روز یا بعضی از روز گفت بلکه صد سال مردی نگاه کن بطعام و مشروب خود ببین چگونه فاسد نگشته و نظر کن بخر خود (که اجزاء آن

پوسیده و از هم متفرق گشته بود) و هر آینه تو را آیه و نشانه قرار میدهم برای مردم (تا معتقد بمعاد گردند) و نظر کن باستخوان خر خود و بین چگونگی در هم پیوند میکنیم پس از آن بر آن گوشت میپوشانیم پس از آنکه برای (عزیز حقیقت معاد) ثابت و واضح گردید گفت دانستم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

وقتی ابراهیم گفت پروردگار من بمن بنما چگونه مرده‌ها را زنده میگردانی خدای تعالی باو گفت آیا ایمان بمعاد نداری ابراهیم گفت آری ایمان دارم لکن غرضم اینکه است که قلبم مطمئن گردد خطاب از مصدر عزت رسید چهار کبوتر بگیر و گوشت آنها را مخلوط بهم گردان و هر جزئی از آن را بر سر کوهی بنه پس هر یک از آن کبوترها را باسم بخوان تا بسوی تو بشتاب پرواز نمایند و بدان که خداوند بر هر چیز غالب و درستکار است

مثل کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند مثل دانه‌ای ماند که یک دانه هفت خوشه بروید و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خدا بر هر کس بخواد باز زیاد میکند و خداوند بهمه چیز احاطه دارد و دانا بآن است
کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند پس از آن منتی بر آن بخشش خود بفقیران نمیگذارند و نیز اذیتی بآنها نمیکند اجر آنها نزد پروردگار آنهاست و هیچ ترسی و خوفی برای آنان نیست و محزون نمیباشند،
گفتار نیک و طلب مغفرت نمودن برای

صفحه : ۴۰۵

فقیر بهتر از بخششی است که همراه آن اذیت و منتی باشد (و باید دانست) که خداوند بی‌نیاز و بردبار است.

توضیح آیات

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ هَمْز «الم» همزه استفهام انکاری است و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا ندیدی یعنی بعلم الیقین یا بعین الیقین دیدی و دانستی «الذی حاج» محاجه از باب مفاعله آمده و در جایی آرند که خصومت و گفتگو بین دو نفر باشد و هر یک بخواهند در دعوی دیگری را مغلوب و مجاب نمایند و مفسرین گویند آنکه با ابراهیم علیه السلام در باره اله محاجه نمود نمود پسر کنعان بود که بدو واسطه نسبت وی بنوح نبی علیه السلام میرسید و او اول کسی بود که تاج سلطنت بر سر نهاد و دعوی خدایی نمود.

آن آتاه الله الملک مجاهد گفته دو نفر موحد و دو نفر کافر سلطنت روی زمین نصیب آنان گردید دو نفر موحد یکی سلیمان نبی (ع) بود که تمامی روی زمین مسخر امر او گشتند و دیگر ذو القرنین و آن دو نفر کافر یکی نمود و دیگری بخت النصر، و آیا وقت مجادله ابراهیم با نمود چه وقت انجام گرفت قبل از اینکه ابراهیم بتها را بشکند یا بعد از آن.

بعضی از مفسرین گفته‌اند بعد از آنکه ابراهیم بتها را شکست و آتش نمودی برافروخته گردید نمود با ابراهیم در مقام گفتگو و مجادله برآمد که آن خدایی که ما را بعبادت او میخوانی کیست ابراهیم (ع) گفت رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ پروردگار من آن کسی است که زنده میکند و میمیراند.

سؤال نمود که رب و پروردگار تو کیست از روی فطرت بوده که خداوند فطرت هر کسی را بر توحید قرار داده اینکه است که هر فردی از بشر باعتبار فطرت

صفحه : ۴۰۶

اولیه خود بحکم عقلش روی دلش بسوی حق نگران است لکن چشم دل انسانی در پشت پرده‌های ظلمانی طبیعت از قبل ضعف وجود، قصور و کوتاهی عقل، احتیاجات گوناگون، میول و مقتضیات طبیعی جهالت نفسانی وساطت اسباب و معادات خارجی که مدبر حکیم در میان نهاده برای رفع احتیاجاتش هر یک حجابی است بین انسان و مبدء که از بی‌خردی و نفهمی همیشه دنبال وسائط میدود و چشم از مسبب الاسباب پوشیده اسباب را مستقل در مؤثریت می‌پندارد.

اینکه است که پاره‌ای از افراد بشر مطیع هوای نفس شده‌اند و خود و عمل خود را مؤثر در امور میدانند و اعتماد بنفس را مدرک پندارند و بنده و فرمان‌بردار هوای نفس خودند.

و بعضی غیر خود از سلاطین و رؤساء و ارکان مملکت را مؤثر در نفع و ضرر خود میدانند و عبادت عبده اصنام از همین قبیل بوده که بگمان ناقص خود بتها که جمادی نبودند برای آنان منزلت و مقامی نزد حق تعالی تصور مینمودند اینکه بود که بآنها سجده میکردند و از آنان یاری میطلبیدند چنانچه قرآن مجید از آنها خبر میدهد که میگفتند مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ که بفطرت خود میدانستند که جمادند و خالق آسمان و زمین نیستند لکن چون خود را ضعیف و محتاج بوسائل میدانستند و گمان میکردند بتها مقام و منزلتی نزد حق تعالی دارند اینکه بود که آنها را عبادت میکردند و آنان را واسطه در فیض قرار میدادند.

همین ضعف وجود و بی‌خردی و احتیاجات گوناگون بشری سبب شده که شیاطین بکمک نفس بهیمی و سبعی بر انسان مسلط گشته و وی را در بیراهه میکشاند و بامید نفع و ضرر احتیاج یکی را بزر و زیور دنیا مفتون نموده و وی را فریب داده و بعض چیزها را در نظر میآراید و جلوه میدهد زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَطَّرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ سوره آل عمران آیه ۱۲ و بعضی که شأن آنها بالاتر است ارباب انواع قائلند و آنها را واسطه در فیض میدانند و از تمام اینها پست‌تر و بیمقدارتر اشخاصی میباشند که بسنگ و در و قبرهای

صفحه : ۴۰۷

پوسیده و پاره اموری که هیچ مأخذ ندارد متوسل میگردند و از آن چیزهای بی‌معنی حاجت میطلبند و از روی بی‌خردی و نفهمی گمان میکنند که اینها را منزلت و مقامی است و کسانی که بغیر خدا رو کنند و از غیر خدا حاجت طلبند آنان و لو آنکه بصورت مسلمانانند لکن در معنی مشرک در مقام عبادتند چه فرق است بین اینها و کسانی که به بت سجده میکنند آنها نیز بتها را واسطه میدانستند لکن مستقلاً آنها را عبادت می‌نمودند.

بهر چه غیر از خدا نظر استقلال داشته باشی و آن را مؤثر دانی و چنین گمان کنی مستقلاً از دستش کاری برمی‌آید آن معبود تو است و او را عبادت و بندگی کرده‌ای.

بین چگونه پیشوایان بشر از انبیاء و اولیاء با آن جلالت شأنشان مردم را بسوی خدای یگانه سوق میدادند و صریحاً اعلام مینمودند أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ میگفتند ما هم مخلوق ضعیفی هستیم مثل شما که محتاج و نیازمند بمبدء یکتا می‌باشیم همین قدر مأمور بتبلیغ گردیده‌ایم که شما را بسوی خدای یگانه ارشاد نمائیم اگر ماها بروش پیشوایان خود عمل میکردیم و قدم پشت قدم آنان نهاده جلو میرفتیم خوشبخت‌ترین مردم و سعادتمندترین آنان بشمار میرفتیم.

قال إبراهيم فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ در مقام مجادله ابراهیم بنمود گفت اگر گمان تو چنین است که زنده میکنی و میمیرانی خدای من خورشید را از مشرق بیرون آورد تو امر نما خورشید از مغرب بدر آید.

فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ در مقابل اینکه کلام نمرود و متابعین وی مبهوت و مجاب گشتند و نتوانستند جواب

بگویند زیرا که فطرت آنان گواهی می‌داد که اوست اله و پروردگار عالم و به هیچ وجه وجود ناقص و نارسای آنها مدخلیت در سماویات ندارد اینکه بود که در اینجا

صفحه : ۴۰۸

زبانش قطع شد و نتوانست بگوید من خورشید را از مشرق بیرون می‌آورم لکن در تدبیر زمین چون خود را مالک و متصرف میدانست بگمان پلیدش مردن و زنده شدن مردم بدست وی است هر کرا خواهد میکشد و هر که را خواهد زنده میگذارد.
 أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا آیه جلو راجع بتوحید بود و اینکه آیه و آیه بعد عطف داده شده باین آیه و راجع بمعاد و کیفیت زنده شدن مردگان در روز قیامت و دفع انکار منکرین معاد است که بطور تعجب فرموده آیا دیدی چنین کسی که بر آن ده گذر نمود.

کاف «کالذی» زنده و واو «و هی» حال، است خاویئه، در لغت بمعنی خالی آمده، عروش جمع و عرش بمعنی سقف و بمعنی تخت نیز آمده قال الله تعالی وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و در اینکه آیا آن گذرنده که بود بین مفسرین گفتاری است ۱- جماعتی گفته‌اند عزیز شرحا بوده ۲- ارمیا ابن حلیقا و او از سبط هارون پسر عمران بوده ۳- خضر نبی بوده ۴- مردی بوده کافر که در امر معاد شک داشته.

و نیز راجع به اینکه آن در کجا و چه زمینی بوده نیز چند قول است، ضحاک گفته آن از زمین بیت المقدس بود، ابن زید گفته آن زمینی بود که مردگانش آنهایی بودند که از وبا گریختند و یک دفعه مردند که بیانش در آیات پیش ذکر شد.
 قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا آن گذرنده از روی تعجب نه انکار گفت چگونه خداوند اینکه بدنهای پوسیده را زنده میکند بعد از مردنشان.

در تفسیر روح البیان چنین استفاده نموده که بنی اسرائیل وقتی طغیان نمودند و در زمین فساد کردند خداوند بکیفر اعمالشان بخت النصر را بر آنها مسلط نمود و بخت النصر با شش هزار علامت وارد شام گردید و شام را تصرف نمود و بنی اسرائیل را سه قسمت نمود قسمتی از آنان را کشت و قسمتی را اسیر نمود و قسم باقی مانده را

صفحه : ۴۰۹

تبعید گردانید و بین آنها صد هزار پسر بود که بین سلاطینی که با هم همدست بودند تقسیم نمود و از آن جمله عزیز بود که پس از آنکه از دست آنها نجات یافت سوار خری شد و بسوی بیت المقدس روانه گردید و از منظره و ویرانی بیت المقدس متوحش گردید و از روی تعجب گفت أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا چگونه خداوند اینکه را زنده میکند بعد از مردن آن، و نیز در توجیه آیه چنین اظهار می‌نماید که تعجب عزیز راجع بتعمیر بیت المقدس بوده نه مردگان زیرا که ضمایر در هذو و موتها عاید بخرابی بیت المقدس می‌شود نه مردگان و بنا بر اینوجه معنی آیه چنین میشود که چگونه خداوند تعمیر میکند بیت المقدس را بعد از خرابی آن. (پایان) ظاهرا اینکه توجیه بنظر درست نمی‌آید بچند دلیل:

۱- تعمیر دهی بلکه شهری تعجب آور نیست که پیمبری مثل عزیز تعجب کند در چگونگی تعمیر آن.
 ۲- موت و حیات بر جمادات صادق نمی‌آید و اینکه در کلام الله است يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا موت و حیات زمین راجع به نباتات است که از زمین میروید نه خاک و عمارات آن.

۳- بقرینه باقی حکایت که در آیه بیان شده که عزیز صد سال مرد و بعد از صد سال زنده شد و خر پوسیده او نیز زنده شد شاهد ظاهری است که تعجب او راجع بزنده شدن مردگان بوده نه تعمیر دهی پس معنی آیه چنین می‌شود که عزیز گفت چگونه اهل

اینکه زمین زنده می‌شوند بعد از مردنشان و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ و مقصود اهل قریه می‌باشد و نظیر اینکه آیه در کلام الله و نیز در کلمات فصحا بسیار دیده شده فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مَائَةٌ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ پس از آنکه عزیز تعجب کرد که چگونه مردگان در قیامت زنده می‌گردند بامر خداوند او مرد و بعد از یکصد سال وی را زنده گردانید به همان طوری که قبل از مردنش زندگانی می‌نمود.

صفحه : ۴۱۰

قالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ پس از آنکه عزیز را زنده گردانیدیم بتوسط ملکی یا ندایی از وی سؤال شد چه قدر خواب رفتی گفت یا یک روز یا بعضی از روز.

فَمَا نَظَرَ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَنَّكَ آيَةً لِلنَّاسِ بوی خطاب شد نگاه کن و ببین چگونه طعام و مشروب تو فاسد نگشته و بهمان حال اولیه خود باقی است و نیز نظر کن و ببین چگونه خر تو استخوان و پوست و گوشت آن پوسیده گردیده و از هم پاشیده و برای نشانه قدرت خود ترا زنده گردانیدیم تا مردم بدانند که قدرت بر هر چیزی داریم.

در اینکه مبارک آیه دو علامت و نشانه برای کمال قدرت خود نشان می‌دهد یکی راجع بهمین عالم که روی قاعده طبیعی طعام و خوردنی و نیز آشامیدنی در مدت کمی فاسد و خراب می‌گردد و ماندن طعام تا یکصد سال از محالات عادی بشمار میرود میخواهد بشیر بفهماند که قدرت و استیلائی او فوق عالم طبیعت است و اصلا در مقابل قدرت غیر متناهی آن قادر متعال محالی متصور نمی‌گردد بلکه اراده او نافذ و قدرت او مستولی بر هر ممکنی است و نظام طبیعی نیز بامر تکوینی الهی روی پایه حکمت آراسته گردیده و دیگر راجع بامر معاد و عالم قیامت که زنده شدن مردگان در روز رستاخیز امری است ممکن و قادر حکیم توانا است بر عود دادن ارواح بجسدهایشان.

وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِئُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا پس از آنکه بعد از صد سال روح مفارقت کرده عزیز بر میگردد بیدنش و زنده میگردد خطاب عزت میرسد اگر خواهی قدرت الهی را بنگری نظر کن باستخوان پوسیده خرت و ببین چگونه قادر توانا اینکه استخوانها را با هم تضمیم میگرداند و بروی آن گوشت می‌رویاند و خرت را زنده می‌گرداند و اعصاب و رگها و تمام اعضای آن را با یکدیگر تنظیم می‌گرداند و بر روی آن گوشت می‌رویاند و خرت را زنده می‌گرداند.

صفحه : ۴۱۱

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّهُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وقتی عزیز برای العین مشاهده میکند و بعین الیقین می‌بیند کیفیت زنده شدن خر خود را پس از پوسیدگی استخوانها و مندک گشته‌گی اعضای آن شهادت می‌دهد بنفوذ قدرت الهی و تصدیق می‌کند که محالی در قبال قدرت غیر متناهی او تصور ندارد.

وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ وقتی ابراهیم (ع) گفت پروردگار من بمن نشان ده بطوری که بچشم ببینم چگونگی زنده شدن مرده‌ها را از مصدر جلال احدیت خطاب میرسد آیا بمعاد ایمان نداری.

چون امر معاد بسیار مهم و عقول بشر از درک حقیقت آن و کیفیت وقوع و چگونگی آن عاجز است حتی پیمبر مثل ابراهیم خلیل با آن عظمت شأنش و علو مقامش از خدای خود تقاضای رؤیت میکند که از «علم الیقین» «بعین الیقین» برسد و بچشم سر کیفیت وقوع آن را مشاهده نماید و ایمانش بدرجه اطمینان رسد اینکه بود که وقتی گفت رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى و جواب شنید که آیا ایمان نداری گوید:

قالَ بَلَى وَ لَكِن لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي بِاسْخِ غَوِيدِ آری ایمان دارم لکن می‌خواهم قلبم مطمئن گردد.

اعتراض

چگونه ابراهیم طلب رؤیت می‌کند با اینکه پیمبران خصوصاً کسانی که اولوا العزم نامیده شده‌اند البته در معارف بدرجه شهود و عیان رسیده‌اند و بایستی بچشم دل عالم دنیا و آخرت را مشاهده نمایند و پس از مشاهده سؤال کردن از چگونگی آن مورد ندارد.

پاسخ

آری اینکه غیر از نبی اطلاع از ذوق و درجه عرفان نبی ندارد لکن

صفحه : ۴۱۲

معلوم است که عوالم وجود در نظر آن برگزیدگان مکشوف است و اخباری که راجع بعالم قبر و برزخ و قیامت و غیر اینها میدهند و از روی کشف و شهود و بضمیمه وحی است و تا چنین دانشی در آنان نباشد لایق وحی نمیباشند نه اینکه است که فقط از راه گوش و چشم استماع وحی نمایند یا رؤیت ملک کنند.

چیزی که هست فرق دیدن بدل و دیدن بچشم چشم دل راجع بامور عقلانی و کلیات معنوی و موجودات مجردة نفوذ دارد لکن راجع بمحسوسات و موجودات جزئی مادی بایستی بتوسط آلات جسمانی ادراک شود، زیرا که خداوند برای ادراک هر نوعی از موجودات حاسه‌ای بانسان کرامت فرموده چشم دل مخصوص بامور معنوی و ادراک مجردات و عوالم ما فوق الطبیعه نفوذ دارد و چشم سر مخصوص باجسام طبیعی و موجودات مادیه است و اگر چه بچشم دل نیز توان مادیات را ادراک نمود لکن بطور کلی وجود سعی که ادراک وجود جزئیات در ضمن کلیات برای اهلش مکشوف و پدیدار میگردد نه بطور جزئی و خصوصیات فردی. پس شاید طلب رؤیت ابراهیم زنده شدن مردگان را اینکه بوده که پس از آنکه بطریق کشف و عیان و وحی اطلاع از عوالم بعد از موت داشت چون راجع بامور مادی و جسمانی بود و خصوصیات و کیفیات مادی را بایستی بچشم سر مشاهده نمود اینکه بود که از پروردگار طلب رؤیت بچشم سر نمود.

بعبارت واضح‌تر گوئیم اگر چه ابراهیم (ع) بمقتضای عقل و قوه ملکوتی و بصیرت باطنی خود بچگونگی زنده شدن مردگان عالم بود لکن بمقتضای قوای جسمانی و آرامش نفس حیوانی که لازمه حیات جسمانی است میل داشت آنچه را بچشم دل مشاهده مینماید در مرتبه حس بچشم سر نیز مشاهده نماید تا آنکه نفس شریفش راجع بمعاد جسمانی از هر دو جهت آرامش یابد اینکه بود که در پاسخ او و لم تؤمن گفت آری ایمان دارم و لکن میخوام قلبم باعتبار قوای جسمانی نیز آرام گیرد (و الله العالم باسرار کلامه).

صفحه : ۴۱۳

قال فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ پس از آنکه تقاضای ابراهیم علیه السلام بسمت قبول رسید خطاب شد چهار کبوتر بگیر، صر در «صرهن» در لغت بمعنی میل دادن است یعنی آنها را با خود مانوس و مایل بخود گردان، لکن مشهور بین مفسرین بقرینه جمله بعد اینطور میشود که چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه گردان.

ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعِيًّا پس از آنکه آنها را قطعه قطعه گردانیدی هر جزئی از آن را بر سر کوهی

بنه و هر یک از آنان را باسم صدا کن که صاحب آن اسم اجابت میکند تو را و بشتاب نزد تو آید.

وَ اعْلَمَ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ تا اینکه بدانی خداوند غالب و درستکار است، در تفسیر قمی علی بن ابراهیم از پدرش و او از ابن ابی عمیر و او از ابی ایوب و او از ابی بصیر و او از امام صادق (ع) چنین روایت میکند که «ابراهیم علیه السلام دید مرداری در ساحل دریا افتاده و سباع و درندگان بری و بحری او را میخورند تعجب نمود و گفت رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ تا آخر آیه، اینکه بود که ابراهیم (طاوس، خروس کبوتر و کلاغ) اینکه چهار مرغ را گرفت و پس از کشتن آنها را در هم کوبید و اجزاء آن را با هم مخلوط گردانید و هر جزئی از آن گوشتهای کوبیده را بر سر کوهی نهاد و منقار یک یک آنها را گرفت و باسم آن کبوتر را صدا زد و گفت باذن خدا و امر او زنده شوید آن وقت اجزاء گوشت از هم پراکنده گردید و بدن هر یک از آنان تشکیل داده طیران نمودند بسوی ابراهیم آن وقت ابراهیم گفت أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (پایان) چنانچه معلوم است اینکه آیه و آیه جلو از بالاترین شواهد و بهترین دلیلی است برای اثبات معاد جسمانی که در روز رستاخیز روح بشر عود مینماید بدن جسمانی دنیوی.

صفحه : ۴۱۴

اعتراض

از ظاهر اینکه حدیث چنین بر می آید که ابراهیم وقتی دید آن مرده را حیوانات بری و بحری میخورند و هر قطعه بدن وی جزء حیوانی میگردد همان شبهه آکل و مأکول که مشهور بین منکرین معاد است بنظرش می آید که در قیامت اجزایی که جزء بدن دیگری گردیده عود آن چگونه است آکل زنده میشود یا مأکول نمیشود هر دو زنده شوند زیرا که در اینکه فرض بدن مأکول جزء بدن آکل شده دیگر از مأکول چیزی باقی نیست که بگوئید در قیامت اجزای آن با هم جمع میشوند و روح عود مینماید بدن پس بایستی فقط آکل زنده شود نه مأکول و نمیشود هر دو زنده شوند و اینکه آیه که چهار مرغ را بگیر و اجزاء آن را با هم مخلوط گردان تا آخر آیه جواب شبهه آکل و مأکول را نمیدهد زیرا که اجزاء آن طیور بعینه موجود بوده و جزء یکدیگر نشده بود منتهی از هم متفرق گردیده و پس از آنکه ثانیاً با هم ضمیمه گردیده بحالت اولیه خود برمیگردد.

پاسخ

از همین آیه شبهه آکل و مأکول نیز رد میشود زیرا چنانچه حکماء گویند شیئ شئی بصورت است یعنی صورت نوعی نه شخصی نه «بماده» پس وقتی آن چهار کبوتر بکوبیدن در هم از صورت حیوانی و کبوتری بیرون رفتند بطوری که اجزای هر یک از آنان بدیگری مخلوط گردید دیگر آنها را کبوتر نامند آن وقت بمخلوط شدن آنان در هم وجود کبوتری مفقود گردید و پس از اجتماع مواد باذن قادر متعال حیات جدیدی پیدا مینمایند همین طور است آنجایی که انسان را حیوانی یا انسان دیگر بخورد انسان جزء حیوان یا انسان دیگری نگردیده بلکه صورت انسانی از وی گرفته شده و نزد حافظ الصور محفوظ است و نیز حیات انسانی او قائم بنفس انسانی وی است نه قائم باجزاء بدنش تا آنکه گوئید وقتی حیوانی یا انسانی انسانی را بخورد جزء او میگردد و راجع بزنده شدن در قیامت شبهه آکل و مأکول پیش آرید آری روح حیوانی که ناشی از بخاراتی است که از قلب متصاعد بدماغ میشود قائم بدن است که آنها هم بمردن

صفحه : ۴۱۵

فانی می‌گردد و جزء دیگری نمی‌شود بلکه ممکن است گفته شود بدن انسان و نیز قوای فعاله آن از تغذیه و تنمیه و باقی افعال نفسانی بدن قائم بنفس انسانی است که بمردن از بدن مفارقت مینماید و آن باقی مانده را که بدنش می‌نامند در واقع اسکلتی و شکلی از بدن حقیقی بیش نیست بدن حقیقی ظل روح انسانی و پرتو اوست و هر کجا روح انسانی جای گرفت بدن فعلی و حقیقی او با وی است چنانچه بعقل و نقل ثابت شده که در عالم برزخ نفس با صورت مثالی که صورت فعلی وی است همراهست مگر نمییی در بسیاری از اخبار رسیده که در قیامت هر کسی بصورت عملش وارد محشر می‌گردد اگر نبود اینکه بدن حقیقی انسانی ناشی از نفس و پرتو روح وی است چگونه در قیامت که هر چیزی بحقیقت ظهور و بروز مینماید بدن بصورت اخلاق تظاهر مینمود.

خلاصه بمردن چیزی از حقیقت انسانی شخص کاهیده نمی‌گردد فقط ماده اولیه بدن او بصورت دیگری در آمده و بخراب گردیدن و مندک شدن عالم دنیا تمام صور موجودات مادی جسمانی اعدام می‌گردد و بدالات قوله تعالی *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ* یعنی روزی که تبدیل می‌گردد زمین بغير زمین توان استشهاد نمود که وقتی که عالم دنیا خراب گردیده ماده موجودات که حکماء قدیم آن را (هیولی) میگفتند و حکمای اخیر نیرو یا اثر یا هر چه اسم نهند بصورت اخروی در آید ارواح بشر بحکم قادر متعال ثانیا بهمان ماده اولیه تعلق گیرند آن وقت صورت برزخی بامر تکوینی تعلق گیرد بماده و انسان تحوّل دیگری پیدا نماید و با روح و جسم وارد عالم آخرت گردد زیرا که ماده اولیه که آن را ماده‌المواد گویند قابل افاضه هر نوع صورتی است و حیات جدیدی که در خور عالم قیامت باشد بوی افاضه می‌شود تا اینکه علاوه بر عذاب و ثواب روحانی طعم عذاب و ثواب جسمانی را نیز بچشد زیرا که ادراکات جسمانی منوط بآلات جسمانی است و جسم ترکیب شده از ماده و صورت است صورت بلا ماده را جسم نگویند و ماده بلا صورت را جسم ننماند و اگر بخواهیم راجع بمعاد روحانی و جسمانی بحث نمائیم سخن طولانی می‌گردد و اجمالی از آن را در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تذکر داده‌ایم هر کس میل دارد رجوع بآن جا نماید.

صفحه : ۴۱۶

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ از آیات قرآنی و احادیث نبوی و غیر آن چنین استفاده میشود که یکی از ارکان دین اسلام انفاق فی سبیل الله و اعانت و دستگیری بفقراء و مستمندان است بلکه توان گفت بعد از اصول معارف، اسلام روی دو پایه می‌چرخد یکی صلاه، دیگری زکاه اگر یکی از اینکه دو پایه خلل یابد چرخ تمدن اسلامی فعالیت خود را از دست میدهد نمییی چگونه در کلام مجید مکرّر در مکرر امر بصلاه و زکاه مینماید و اینکه در بسیاری از آیات زکاه را مقارن بصلاه گردانیده شاید سرش همین باشد که اگر اینکه دو اصل روی میزان صحیح انجام گرفت پیکر اسلام تعادل و استقرار می‌یابد زیرا که بصلاه مقام عبودیت که جوهر و لب معرفت است محقق می‌گردد و بزکوه و انفاق مال تمدن جامعه بشری که مقدمه کسب سعادت و فضیلت است منظم میشود آن وقت اسلام روی پایه صحیح استوار می‌گردد.

هر جامعه‌ای که افق افراد آن از جهت معاش و زندگانی نزدیک بهم باشند و روی قانون منظمی که هر مرتبه‌ای نسبت بمرتبه بالاتر بیک درجه و اندک تفاوتی بین آنان باشد آن جامعه متعادل و افراد آن با هم متوافق و هر یک بوظیفه خود عمل مینمایند لکن اگر جامعه تعادل خود را از دست داده و بین افراد از حیث ثروت و مال تفاوت فاحش پدید گردیده نفاق و دشمنی بین آنان شیوع مینماید و در نتیجه هیچیک از افراد بوظیفه خود عمل نمیکند و چون قانون مضبوطی بین آنها حکم فرما نیست آن جامعه بزودی منحل می‌گردد.

و نیز چون دنیا مقدمه آخرت است و چنانچه گفته‌اند

(من لا معاش له لا معاد له)

پروردگار آنها محفوظ است زیاد شدن مال اثر وضعی و دنیوی انفاق است اثر اخروی آن بجای خود است.
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در معرض امر ناگوار واقع شدن خوف آور است و فقدان امر مطلوب حزن آور

صفحه : ۴۱۹

و شاید اشاره باین باشد که چون پاداش هر عملی بایستی در خور همان عمل باشد کسی که مال خود را با محبت مفرطی که بمال دارد در راه خشنودی حق تعالی انفاق نماید و باین وسیله خوف فقر را از فقیر باندازه‌ای بردارد خداوند خوف از فقر در دنیا و خوف از عذاب اخروی را از وی باز خواهد داشت و او را ایمن میگرداند، و نیز چون فقیر را بمنت نهادن و ایداء زجر ننموده و وی را محزون نگردانیده خداوند وی را از حزن و اندوه آخرت ایمن میگرداند.

و شاید مقصود اینکه باشد که چنین کسی پاداش عملش نزد خدا محفوظ است نباید از انفاق کردن بترسد بر فقر خود و نیز متأسف و محزون نباشد بر اینکه مال از دستش رفته بلکه بداند که مالش نزد خدا باقی و بچندین برابر تضاعف مینماید و افزون میشود قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى كَلَامٍ نِيكو و طلب مغفرت نمودن بهتر و نیکوتر است از صدقه و انفاقی که همراه آن اذیت بفقیر باشد.

غنی در مقابل سائل فقیر یا اینکه است که احسان و بخششی در باره او میکند لکن دنبال او زخم زبانی باو میزند یا اینکه اصلا بوی اعتنائی نمیکند و میگردد یا احسانی باو میکند و زخم زبانی و اذیتی بوی هم نمیکند، اینکه آیه اشعار دارد که آنجایی که در باره فقیر احسان میکنید بایستی خودداری کنید که مبادا بفقیر اذیتی از کلام درشت یا بنحو دیگر آزارش کنید و دل او را بشکنید و آنجایی که در باره او انفاق نمیکنید اقلاً بکلام نیک و احسان لسانی دل وی را خوش کنید، و شاید مقصود از مغفرت اینکه باشد که هر گاه سائل در اثر عدم احسان درشتی نمود و سخن ناشایسته‌ای گفت پرده پوشی کنی و تو بسخن نیکو وی را رد کنی اگر چنین کنی بهتر از اینکه است که چیزی بفقیر بدهی و او را دل شکسته گردانی زیرا که آن مالی که بوی داده‌ای بزودی تمام میشود لکن جراحت دل او که در اثر زخم زبان بوی زده‌ای بزودی التیام نمیابد.

صفحه : ۴۲۰

وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ خدا بی‌نیاز و غنی بالذات است اگر بخواهد فقیر را ثروت مند میگرداند و اینکه بعضی را فقیر و بعضی را غنی میگرداند البته در آن اسراری است یکی ناموس خلقت و نظام کون باین است که همه مردم در غنا و ثروت یک طور نباشند، و دیگر لطف و کرم خداوندی مقتضی اینکه است که هر کسی را بفیض برساند غنی از راه بخشش فیض بگیرد فقیر از راه صبر و بردباری بر فقر که بلای عظیمی است نتیجه کامل عاید او گردد

صفحه : ۴۲۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۴ تا ۲۶۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيِّفٍ نَّوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيِّلاً لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ

أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أَكْثَرَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَيْ يُوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِأَخِيذِهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹)

ترجمه:

ای اشخاص با ایمان صدقات خود را بمنت نهادن بمستحق و ایذاء بوی باطل نکنید مثل آن کسی که مال خود را از روی ریا و نشان دادن ب مردم انفاق مینماید و ایمان بخدا و روز آخرت ندارد مثال چنین کسی مانند اینک است که دانه

صفحه : ۴۲۲

بریزد روی سنگ سختی که خاک روی آن را گرفته و باران درشت قطره بر وی ریزش کند که غبار آن نیز بشوید که نتوانند حاصلی از آن تحصیل کنند و خداوند هدایت و رهنمایی نمیکند جماعت کفار را،

و مثال کسانی که مالهای خود را انفاق میکنند برای خوشنودی خدا با کمال اطمینان نفس (بلطف خدا) مثل دانه ایست که در زمین هموار بریزند و باران بسیار بر آن ریزش کند پس حاصل آن دو برابر گردد (که منتظر بود) و اگر باران درشت قطره بر آن نریزد و باران ملایم بر آن ریزد (و بشمر رسد) و خدا بآنچه میکند بیناست،

آیا دوست میدارد یکی از شماها که او را باغی باشد از خرما و انگور که زیر درختان آن آب جاری باشد و در آن از هر میوه‌ای موجود باشد و برسد پیروی و اولادهای کوچکی داشته باشد ناگاه بادی آتشبار بوزد و تمام حاصل وی را بسوزاند (اینکه مثال کسانی است که عمل آنها برای ریا و خودنمایی است) اینکه چنین خداوند برای شما بیان میکند آیات خود را شاید تفکر و تدبر نمائید،

ای مؤمنین در راه خدا انفاق کنید از پاکیزه‌ترین چیزی که بدست آورده‌اید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم و چیزهایی که خودتان از آن چشم میپوشید و اعتنایی ندارید انفاق نمائید و بدانید که خداوند بذات خود بی‌نیاز و صاحب صفات ستوده است،

شیطان بشما وعده فقر میدهد و بشما امر بفحشاء و منکر مینماید و خداوند بشما وعده مغفرت و آمرزش و احسان میدهد و خدا صاحب رحمت غیر متناهی و بهر چیز عالم و دانا است

خدا فیض حکمت و دانش عطا میکند بهر کس بخواهد و کسی که باو حکمت عنایت گردید باو خیر بسیاری عطا نموده و متذکر نیستند و نمیفهمند مگر صاحبان عقل.

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى خُطَابِ بِمُؤْمِنِينَ نَمُودَةٌ كَمَا بَخَشِشَهَايْ خُودِ رَا بِمَنْتِ نَهَادِنِ بِرِ فُقِيرِ بِي نَوَا وَ اِيْذَاءِ بَانَ بَاطِلِ نَكْنِيْدِ ظَاهِرَا مَقْصُودِ اَزِ بَطْلَانِ دَرِ مَوْرِدِ مَنْتِ وَ اِيْذَاءِ اَنْتِفَاءِ اَثْرِ اَنْ

صفحه : ۴۲۳

است که انفاق و احسان بفقیر وقتی نتیجه دارد که با منت و اذیت همراه نباشد کَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ آن کسی که بمنت و ایذاء بفقیر صدقات خود را باطل نماید مثل کسی ماند که از روی ریاء و نشان دادن بمردم انفاق میکند
زیرا که بخدا و روز قیامت ایمان ندارد و فقط هدف و وجهه نظر وی مردمند پس همانطوری که عمل ریایی باطل است نه اثر
دنیوی بر آن مترتب میگردد و نه اخروی همین طور است منت نهادن بر فقیر و ایذاء آن در مقابل چیزی که باو احسان میشود.
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيْدًا لَا يَحْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا عمل آدم ریاکار بسنگ نرمی ماند که
مقداری خاک روی آن را گرفته باشد و بقطره‌های درشت باران خاک‌ها شسته شود و سنگی و تیرگی آن نمایان گردد.
اینکه تشبیه ظاهرا اشاره بآن دارد که همانطوری که دانه پاشیدن روی سنگ سختی که قدری خاک روی آن را گرفته و لو آنکه
ابتداء قبل از ریزش باران درشت گمان میشود حاصلخیز است که هر گاه باران بر آن بریزد نباتات از آن پدید میگردد وقتی باران
ریزش نمود سنگی آن ظاهر میگردد و بذری که در آن پاشیده شده نیز فاسد گردیده چنین است حال آدم ریاکار وقتی باران غضب
پروردگار ریزش نماید و پرده از روی کار برداشته گردد در روز تَبْلَى السَّرَائِرُ آن تیرگی و سنگی و سختی باطن آن نمایان میگردد
و بر خلاف آنکه انتظار میرفت معلوم می‌گردد که بذر عمر تلف گردیده و نتیجه‌ای از اعمال خود نخواهد گرفت آن وقت مصداق
اینکه آیه میگردد وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که
فرمود «روز قیامت مردی را بیاورند بوی گویند مال بتو دادیم چه کردی گوید صدقه دادم انفاق نمودم گویند برای آن کردی که
مردم گویند فلانی سخی و کریم است کس دیگر را آرند گویند ما تو را

صفحه : ۴۲۴

قوت و شجاعت دادیم چه کردی گوید جهاد کردیم گویند برای آن کردی که مردم گویند فلانی شجاع و دلیر است، کس دیگر را
آرند گویند بتو علم بخشودیم چه کردی گوید علم آموختم و بدیگران علم آزمودم گویند چنین کردی تا مردم بگویند فلانی عالم
و دانشمند است و هر سه را بدوزخ برند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فِي مَقَابِلِ عَمَلِ رِیَاكِرَانِ که حاصل و نتیجه‌ای از اعمال خود نمیگیرند تشبیه مینماید
عمل کسانی را که از روی اطمینان نفس برای خشنودی خدا انفاق مال مینمایند که مثل کسی ماند که دانه بیفشاند در زمین هموار
و باران درشت بر آن ریزش نماید که حاصل آن دو برابر گردد و وقتی زمین هموار و حاصلخیز گردید بیاران کم نیز بشمر میرسد و
جمله اخیر آیه شاید اشاره باین باشد که عمل وقتی از ریاء خالی گردید و لو آنکه عمل اندک بنظر آید نمو میکند و کمش بسیار و
اندکش بیشمار میگردد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ خداوند بتمام اعمال و افعال و نیات شما بیناست آری عمل وقتی بنتیجه میرسد که ظاهرش بزور آداب و
نوامیس شرعیه آراسته و باطنش از خار و خاشاک و کثافات IS...IS... وارسه گردیده و بروح ایمان و تقوی و خلوص نیت
پرورش یافته چنین عملی در پیشگاه عظمت الهی پذیرفته و لایق قدر و منزلت شایانی است آن وقت است که یک دانه به هفتصد
بلکه باضعاف مضاعف برابر میشود.

پس عمده چیزی که بایستی در عبادات مراعات نمود تصحیح نیت است که بسیار کار مشکلی است حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم است «لکل امرئ ما نوى» نتیجه عمل همان است که در نیت عامل بوده و نیت اینکه نیست که در دل بگذرانی یا
بزبان بگویی اینکه عمل را برای رضای خدا و قربه الی الله می‌کنم ممکن است دروغ بگویی اگر خواهی بدانی که مقصود اصلی تو

در اعمال و افعال تو چیست بدقت در باطن خود نظر

صفحه : ۴۲۵

کن و بین چه جهتی از جهات دنیا یا آخرت یا محبت حق بر دل تو غالب گشته اگر میل بحفظات دنیوی بر تو غالب گردیده مثل حب مال یا جاه یا غیر آن بدان که تمامی اعمال و افعال تو بدور آن میچرخند و لو بصورت عبادت باشد و گمان کنی برای خدا میکنی زیرا تمام اعضا و مشاعر انسانی تابع دل او است که هیچ حرکت اختیاری از وی صادر نمیشود مگر بامر قلب اینکه است که نیت از عمل جدا نمیشود.

و اگر جهات اخروی از شوق بیهشت یا خوف از جهنم بر دل غالب گشت آن اعمالی که در اینکه زمینه می‌شود از خودخواهی و حب نفس خارج نیست اگر چه بعضی علماء گفته‌اند در اینجا داعی بداعی است یعنی مقصود چنین کسی از عمل فرمان برداری مولی است که در آخرت تفضلاً عوض دهد لکن توان گفت که در اینصورت نیز عمل خالص نیست تا اینکه در پیشگاه الهی دارای ارزش باشد در واقع چنین عمل نفس پرستی است نه خداپرستی حتی چنانچه بعض عرفاء گفته‌اند اگر در عبادت قصد تقرب بحق باشد یا مقصود بردن حظ از عبادت باشد آن نیز مخل بخلوص است زیرا در اینصورت نیز نظر بخود دارد و خواهان مقام و منزلتی است بلکه خالص اینکه است که بکلی از خود-خواهی عاری گشته و آن وقتی است که محبت الهی مستولی بر قلب گردیده و همان محبت اقتضای وصل و تقرب کند و اعضا و جوارح بامر نفس مشغول خدمتگزاری و تحصیل رضای محبوب بر آیند نه اینکه مقصود از عبادت اینکه باشد که نزد خدا قرب و منزلتی پیدا نمایی یا فائده دنیوی یا اخروی از عبادت نصیب تو گردد که بازگشت تمامی اینها بنفوس پرستی میگردد نه خداپرستی.

أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ باز برای وضوح تشبیه مینماید عمل آدم ریاکار را بکسی که باغستانی داشته که در آن انواع و اقسام اشجار و نخلها غرس نموده و از زیر درختان آن آبها جریان داشته و میوه‌جات آن نیز بسیار باشد.

صفحه : ۴۲۶

وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ وَ پیری صاحب اینکه نخلستان را گرفته و اولادهای کوچکی دارد که بایستی از اینکه نخلستان تأمین معاش خود و کودکان نماید ناگاه باد و برقی بجهد و نخلستان را بسوزاند كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ خداوند برای شما اینطور بیان میکند آیات خود را شاید شما قدری بخود آئید و فکر خود را بکار اندازید. بین خداوند چگونه تشبیه مینماید عمل ریاکار و اذیت کننده بفقیر را بچنین کسی که عمری زحمت کشیده و برای تأمین آتیه خود و اطفال کودک خود باغی و نخلستانی تهیه نموده و دل خوش داشته که در پیری و افسردگی نتیجه بگیرد بیک رعد و برقی که بجهد عمل وی ضایع و دست او خالی میگردد، چنین است حال کسی که بریاء یا منت نهادن و اذیت کردن بفقیر عمل خود را باطل میکند که ریاء آتشی ماند که تمام محصولات اعمال نیک آدمی را میسوزاند و نابود میگرداند.

بعضی از مفسرین چنین اظهار مینماید که در مورد ریاء و منت نهادن بر فقیر ثواب عمل حبط میگردد لکن بهتر اینکه است که گوئیم از اول عمل صحیح واقع نگردیده تا اینکه مستحق ثواب گردد و بعدا بریاء یا ایذای بفقیر حبط گردد فقط صورت عبادت بوده زیرا ریاء در روح عبادت که همان نیت که محرک عمل است واقع میگردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ در اینکه مبارک آیه بمؤمنین امر فرموده که بایستی از پاکیزه‌ترین اموالی که بدست آورده‌اید که آن مال حلال و پاکی است که از راه کسب حلال مثل تجارت یا زراعت یا صناعت یا اعمال دیگری انفاق نمائید زیرا

که خدا پاک است و عمل پاک را می‌پذیرد.

صفحه : ۴۲۷

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةِ الْكُوفَةِ لَمَّا كُنْتُمْ فِي الْعَرَبِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْحَرَمِ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ فِي الْبِلَادِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ لِلْكَافِرِينَ بَرَكَةٌ أَنْ يَقُولُوا إِنْ كُنَّا مُسْلِمِينَ فَلا تَحْسَبُوا أَنَّكُمْ مُسْلِمُونَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَلْمُتَكَبِّرِينَ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خرماها را در بند می‌کردند و میان دو استوانه می‌آویختند تا فقرا از آنها بخورند مردم از بین خرماها خرما می‌بندیدند اینکار بد تعبیه می‌کردند اینکار آیه فرود آمد و از اینکه عمل نهدی فرمود که بایستی در انفاق اشیاء پاکیزه را انتخاب نمود نه اشیاء پست و بازمانده‌ای که اگر بشما بدهند باکراه و غمض عین می‌گیرید.

إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ مَفْسَرِينَ كَوْنِهِمْ جَمَلَةٌ «إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا» چند قسم قرائت شده: زهری بفتح تا و ضم میم قرائت نموده حسن بصری بفتح تا و کسر میم خوانده و بعض دیگر بضم تا و فتح میم خوانده و گویند قرائت صحیح نزد عامه بضم تا و کسر میم از اغماض و چشم بر هم گذاشتن مأخوذ گردیده و آیه اشاره باین است که چیزی بفقیر نده که اگر فرضاً کسی بتو چنین چیزی میداد تو نمیگرفتی مگر از روی اکراه و چشم پوشیدن از پستی و بیمقداری آن مثل اینکه بیشتر مردم در مقام انفاق از خوردنی و پوشیدنی یا غیر آن هر چه دیگر بکارشان نمیخورد احسان بفقیر میکنند در صورتی که در آیه بالا مؤمنین را مأمور گردانیده که از پاکیزه‌ترین محصولات کسب خودشان انفاق کنند در جای دیگر لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ الشَّيْطَانُ بوسوسه شما را از فقر میترساند که انفاق مال و احسان بفقرا فقر و پریشانی آرد و نیز شما را امر مینماید بکار زشت فضیحت آور مثل بخل ورزیدن و جمع آوری مال از هر راهی که ممکن باشد و لو بغش در معاملات و دزدی و اعمال ظالمانه و بشما تلقین مینماید که مال خود را ذخیره کن و اگر بذل و بخشش نمایی مالت تمام میشود و محتاج میگردی غافل از اینکه انفاق بموقع مانند تجارتی ماند که خسران و زیانی در آن پدید نمیگردد. چنانچه تجربه شده اشخاص سخی هیچوقت معطل

صفحه : ۴۲۸

و بیچاره نمیگردند چه بسیار دیده شده که اولادان و اعقاب آنان ثروتمند و با عزت گردیده‌اند، اینکه نتیجه دنیوی سخاوت است چه جای آثار اخروی در حدیث دارد که سخاوت درختی است در بهشت که شاخهای فراوان دارد هر آدم سخی دست بیکی از شاخها گرفت وارد بهشت میگردد حتی در حدیث نیز دارد حاتم برای کفرش جهنم میرود لکن برای سخاوتش آتش وی را نمیسوزاند.

لکن باید دانست که سخاوت غیر از تبتیر و اسراف و ولخرجی است سخاوت انفاق مال است بمستحقین و در موردی که عقل و شرع آن را نیکو و بجا دانند.

وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ شیطان نظر بفقیر ذاتی خود و بآن دشمنی دیرینه‌ای که با اولاد آدم دارد بشما وعده فقر میدهد و خداوند از راه لطف و کرم وعده مغفرت و احسان میدهد و سعادت و فضیلت را در بذل و احسان منطوی گردانیده آنجا که فرموده وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یکی از مفسرین چنین گویند در اینجا دو وعده عنوان شده یکی از شیطان و دیگری از خدای رحمان وعده شیطان غرور آرد وعده رحمان سرور وعده شیطان از راه وسواس و بخل آمده وعده رحمان از راه وحی و تنزیل آمده وعده شیطان مثل سراب ماند وعده رحمان ثواب و مغفرت آرد، وعده شیطان دروغ و کذب و خلاف واقع نشان میدهد وعده رحمان صدق و عین واقع را مینمایاند.

پس بوعده شیطان مغرور مشو که او تو را دشمنست و تو نیز او را دشمن گیر لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ او تو را از راه دشمنی بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و خدای رحمان تو را مینوازد و کار تو را آسان میسازد و وعده خوبت میدهد و

مرتبه بلندت می‌نهد و خدای جل جلاله توانگر است تو را وعده فضل و رحمت و مغفرت می‌دهد عطای او بسیار است وعده او خلف ندارد کثیر الفضل و قدیم - الاحسان است پس بایستی خود را حفظ نمایی و بوسوسه شیطانی راه فضل و کرم غیر متناهی الهی را بر خود نبندی. (تفسیر ابو الفتوح)

صفحه : ۴۲۹

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۚ لَا يَبْلُغُونَ الْحِكْمَةَ إِلَّا بِرَحْمَةِ رَبِّهِمْ ۚ وَ لَا يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

اخبار و کتب مفسرین حکمت بمعنی مختلف آمده و راجع بآن اندازه‌ای در توضیح آیه رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ بحث نمودیم.

و از بعض عرفاست که حکمت علم لدنی است دیگری گفته آن نور الهی است که بآن تمیز داده میشود بین الهام و وسواس، دیگری گفته حکمت تجرید سر و خالی کردن دل است از غیر خدا، و بهترین گفتار همان رأی اول است یعنی علم لدنی زیرا حکمت همان نوری است که «يقذفه الله في قلب من يشاء من عباده» و راجع باعراب «يؤتى» نیز گفتاری از قراء گفته شده: يعقوب بكسر تا قرائت کرده وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ وَ اعْمَشَ بَانَ ضَمِيرِ غَائِبِ اِضَافَةً نَمُوْدَةً وَ مَنْ يُؤْتِي اللّٰهُ الْحِكْمَةَ وَ باقى قراء بجزم تا قرائت نموده‌اند «و من يؤتى الحكمة»

صفحه : ۴۳۰

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۶]

اشاره

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا ۗ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰) إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ - وَ إِنْ تُخْفُواهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱) لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا - ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا - تُظَلِّمُونَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْصَاءً وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقْوَمُونَ إِلَّا - كَمَا يَقْوَمُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بَأْتَتْهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

ترجمه:

آنچه انفاق کنید یا نذر کنید خدا عالم باو است و برای ستمکاران (که حق فقرا را ندهند) یار و یاورى نیست، اگر صدقات را ظاهر و علانیه دهید خوب است و اگر در خفاء بفقیر بدهید آن بهتر است (و پاداش آن) میپوشاند

صفحه : ۴۳۱

گناهان شما را بآنچه میکنید خداوند آگاهست

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بعهده تو نیست هدایت کردن مردم خدا هدایت میکند هر کس را که بخواهد و آنچه شما مؤمنین انفاق کنید فایده آن عاید خود شما میشود و بایست انفاق نکنید مگر برای خوشنودی خدا و آنچه خیر و خوبی کنید پاداش تمام از جانب خدا بشما میرسد و بشما هرگز ستم نخواهد رسید،

صدقات مخصوص فقیرانی است که در راه خدا درمانده شده‌اند و توانایی بر حرکت و کسب و عمل ندارند و از فرط عفاف فقر خود را مخفی میدارند که آن کسی که دانا بحال آنان نیست گمان میکند که غنی و مال دارند و بایست آنها را بسیما و علامات بشناسید که هرگز از مردم چیزی سؤال نکنند و آنچه شما مؤمنین از خیرات انفاق میکنید خداوند عالم باوست

آن کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق میکنند در شب و روز در خفا و ظاهر اجر آنها و پاداش عمل آنها نزد پروردگار آنها است هرگز از آینده خوفناک و از گذشته محزون نمیباشند،

کسانی که ربا میخورند برنمیخیزند مگر بمانند کسی که بوسوسه شیطان مخط و دیوانه شده زیرا که گمان میکنند معامله خرید و فروش مثل ربا است و خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام نموده پس کسی که بموعظه پروردگار دست از عمل ربا بردارد خدا از عمل گذشته او میگذرد و امر او بسوی خدا است و کسانی که از اینکه عمل دست بردارند آنها اهل آتشند و در آن جاویدانند، خداوند سود ربا را نابود گرداند و صدقات را افزونی دهد و خدا دوست نمیدارد مردم کافر گنه کار را.

توضیح آیات

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فِي شَيْءٍ يَصِلَ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَخْتَارُ مَا يُؤْتِيهِ اللَّهُ فَيُضِلِّهُ فَمَا لَمْ يُضِلِّهِ اللَّهُ فَمَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيْهِ حَكْمٌ وَهُوَ الْقَادِرُ عَلَیْ شَيْءٍ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَسُولًا
وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فِي شَيْءٍ يَصِلَ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَخْتَارُ مَا يُؤْتِيهِ اللَّهُ فَيُضِلِّهُ فَمَا لَمْ يُضِلِّهِ اللَّهُ فَمَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيْهِ حَكْمٌ وَهُوَ الْقَادِرُ عَلَیْ شَيْءٍ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَسُولًا

حکایه از مریم که گفت:

إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا

صفحه : ۴۳۲

و صیغه نذر چنین است که بگوید «نذرت لله ان کان کذا» یعنی اگر فلان حاجت من انجام گرفت «فله علی کذا» عمل نیک مثل انفاق یا نماز مستحب یا روزه یا غیر آن که در موقع بر آمدن حاجت و فاء بنذر واجب و ترک آن کفاره دارد و در نذر غیر مشروط که فقط بگوید «فله علی کذا» آیا و فاء بنذر واجب میشود یا نه بین فقهاء اختلاف است بیشترین آنها گویند نذر منعقد میشود و نیز و فاء نمودن بآن لازم می گردد و جای بحث آن کتب فقهیه است.

و وفای بنذر در جایی لازم میشود که در متعلق آن رجحان باشد و گر نه اگر بر امر مکروهی یا حرامی نذر کند مثل اینکه نذر کند اگر حاجت من بر آمد فلان عمل حرامی را مرتکب گردم اصلاً منعقد نمیگردد و نیز بایستی نذر بر انجام دادن عملی نماید که در نظر شارع حرام یا مکروه نباشد مثل اینکه نذر کند اگر موفق گردد بر فعل حرامی فلان عمل نیک بکند آن نیز صحیح نیست و نذر منعقد نمیگردد.

و نذر در معنی لغوی از انداز آمده و آن اخباری است که در آن تخویف و تهدید باشد مقابل تبشیر که آن اخباری است که در آن سرور و مسرت باشد.

فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ آنچه شما مؤمنین انفاق کنید یا آنچه نذر کنید خدا میداند و کسانی که بخود و دیگران ظلم

وی را بکمال انسانیت نائل میگردانیم و نظیر اینکه آیه در آیات قرآنی بسیار است.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و لکن خدا هدایت میکند هر کس را بخواهد مکرر گفته شده درست است که هدایت یافتن معلق بمشیت الهی است چنانچه در بسیاری از آیات تذکر داده لکن باید دانست که جزاف و بیهوده کاری از ساحت قدس خداوند بیرون است مشیت در محل قابل نفوذ میکند وقتی انسان باختیاری که قادر مختار در کف اقتدار وی نهاده خود را در معرض رحمت خداوندی در آورد فیاض علی الاطلاق منع فیض نمیکند و وی را بسوی سعادت و کسب فضیلت رهبری مینماید، غرض اینکه است که گمان نشود بدون سبب و مرجح یکی را هدایت و دیگری را خذلان نماید و در مقابل عمل خود بنده ضعیف ذلیل خود را عذاب نماید که چرا چنین و چنان کردی اینطور نیست زیرا چنین عملی منافی با عدل است چه جای رحمت که انسان بلکه کلیه موجودات را از روی رحمت رحمانی خلقت فرموده

صفحه : ۴۳۵

بلکه همه ظهوری و پرتوی از رحمت واسعه او بیش نیستند.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ آنچه کنید از خیرات و مبرات و کارهای شایسته خوب و نیکو عاید خود شما میشود و نتیجه خوبی آن بشما خواهد رسید شاید اشاره باین است که خدا محتاج بعمل خیر شما نیست زیرا که او غنی بالذات است و شما محتاج و نیازمندید و بایستی کاری کنید که در معرض رحمت الهی واقع گردید.

وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّئُكُمْ إِلَيْكُمْ و أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ خداوند در اینکه آیه در مقام تعریف و تمجید مؤمنین بر آمده که مؤمنین انفاق نمیکند مگر برای خشنودی خدا و شاید اشاره باین باشد که وقتی عمل خیر و منتج نتیجه میگردد و برای شخص فایده دارد که با نیت خالص توأم باشد که بجز وجه الله و رضای او چیزی در نظر نداشته باشد وقتی عمل اینطور شد عمل خیر است و بازگشت آن بخود عامل می گردد.

و بعضی از مفسرین گفته و مَا تُنْفِقُونَ نَهَى است بصورت خیر، یعنی مؤمن آن است که انفاق نمیکند مگر بای خشنودی و رضای خدا.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ پس از آنکه مردم را تحریص و تشویق نموده بانفاق فی سبیل الله و وعده رحمت و مغفرت و پاداش بزرگ بانفاق کنندگان داده شده در مقام محل و مورد انفاق بر آمده که بایستی چه کسانی را مورد بخشش و انفاق خود قرار دهید و آنان فقرایی میباشند که محصور و عاجز و بینوا گردیده‌اند که دیگر کاری از آنها ساخته نمیشود.

مفسرین گویند اینکه آیه در مورد اصحاب صغه فرود آمده و آنها چهار صد نفر از مهاجرین بودند که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بمدینه مهاجرت نموده بودند و آنان در مسجد منزل داشتند روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها گذر نمود چون فقر آنها را دید

صفحه : ۴۳۶

فرمود از امت من هر کس اینکه طور فقیر و راضی و قانع باشد در بهشت از رفیقان من است.

لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا آن فقیری که از پیری یا مرض یا غیر آن کاری از وی بر نیاید و چنان عقیف باشد و فقر خود را مخفی دارد که گمان شود آن غنی و ثروتمند است لکن از صورت و سیمای آن فقر نمایان باشد و آنها چنین اشخاصی میباشند که با شدت فقر دست گدایی و ذلت نزد کسی دراز نمیکند چنین کسانی را بایستی مورد احسان قرار داد.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و آنچه از خیر و خوبی بذل و بخشش نمائید خداوند بآن آگاه است و مَا تُنْفِقُوا مَاءً مَوْصُولَهُ و مفید عموم است شاید مقصود از انفاق در اینجا خیر رساندن بغیر باشد چه بتوسط مال باشد و چه بتوسط زبان که کلام نیکی در مقام خیرخواهی مسلمانان انجام دهد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است مجاهد از عبد الله عباس چنین روایت کرده که اینکه آیه در شأن علی بن ابی طالب فرود آمده زیرا وقتی آیه پیش نازل گردید حضرتش چهار درهم داشت یکی شب داد و یکی روز یکی را آشکارا داد و یکی پنهان و شاید سَر اینکه چهار درهم مال اندک را خداوند مالها نماید اینکه است که وقتی عمل از روی تقوی و ایمان و صدق و صفا صادر گردید اندکش بسیار و قلیلش کثیر محسوب میگردد و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی معترفند که بسیار از آیات قرآنی در شأن مولی علی علیه السلام فرود آمده.

صفحه : ۴۳۷

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ کسانی که اینطور انفاق نمایند پاداش عمل نیک آنان نزد پروردگار آنها است، مفسرین نفی خوف و حزن را بقیامت تفسیر نموده‌اند که انفاق کنندگان در قیامت خوف و حزنی برای آنان نیست، لکن نظر باطلاق آیه که مقید بقیامت نیست شاید مقصود اینکه باشد که وقتی مؤمنین تصدیق نمودند و باور کردند که پاداش عمل آنها نزد پروردگارشان محفوظ است دیگر در انفاق کردن خوف و ترسی از فقر ندارند و نیز محزون نمیباشند که بانفاق مالشان تلف گردیده زیرا کسی که مال خود را میدهد بامید اینکه باضعاف مضاعف عوض بگیرد چگونه خائف و محزون میگردد بر اتلاف مال.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا بِسُرٍءٍ كَثِيرٍ لَّا يُغْنِي عَنْهُمْ كَثْرَتُهُمْ وَلَئِن لَّمْ يَنتَهِوا لَأَكْثَرُوا لَئِيمًا در مقابل آن در خباثت گرفتن مال است بلا عوض و بقدری که انفاق و گذشت آن در راه حق تعالی فضیلت و سعادت آور است گرفتن نزول مال چون بلا عوض است خباثت آور و باعث دوری از رحمت حق تعالی میشود.

ربا در لغت بمعنی زیادتی است و در عرف شرع آنچه بر رأس المال اضافه میشود بلا عوض آن را ربا گویند.

و حرمت ربا اتفاقی بین جمیع مسلمین است و روایت از امام صادق علیه السلام است که یک درهم از ربا گناه آن بزرگتر است از زنا با محارم و در آیات دیگر اکیدا نهی فرموده از اکل ربا و بقدری در نظر اسلام گناه ربا خوردن بزرگ نشان میدهد که بعد از شرک بخدا و ضدیت با دین اسلام حتی زنا و شرب خمر و قماربازی هیچ گناهی بقدر ربا گرفتن بزرگ نیست پس مسلما ربا خوردن از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بشمار میرود و در بعضی از روایات است که گناه آن مقابل هفتاد زنا بی است که با مادر خود کرده باشد و نیز اتفاقی است که آنچه بربا گرفته میشود بایستی بصاحبش رد نمود و اگر

صفحه : ۴۳۸

صاحبش مقصود شده باشد از جانب او باید صدقه داد و در اینکه موضوع چیزی که ربا در آن واقع میگردد چیست ظاهرا اتفاقی بین فقهای ما اینکه است که ربا در هر چیز است که بوزن یا کیل معامله شود. یعنی ربای معاملی نه ربای قرضی.

و از کتاب تهذیب بروایت بیاع سائری است که راوی گوید سؤال نمودم از ابی عبد الله «ع» ربا چیست فرمود دراهم بدراهم مثلین بمثل حنطه بحنطه و از کتاب فقیه بروایت زراره از ابی عبد الله «ع» است که ربا نیست مگر در چند چیزی که وزن کنند یا کیل نمایند، و فقها گویند ربا بین زن و شوهر و پدر و فرزند نیست که زن از شوهر و فرزند از پدر بگیرد و ربا گرفتن از کافر را نیز جایز میدانند.

و چنانچه بعضی از مفسرین گویند بین فقهاء سنی در موضوع ربا اختلاف است ابو حنیفه و تابعین وی و اهل عراق و مذهب شافعی و اهل حجاز اینکه است که ربا فقط در اثمان مثل طلا و نقره است و در مأكولات و مشروبات و چیزهای دیگر ربا نیست و بمذهب مالک عکس آنست که ربا را در مأكولات میدانند و جای تفصیل آن کتب فقهیه است لا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ آدم رباخور را تشبیه مینمایند بکسی که تعادل وجود خود را از دست داده و مثل کسی ماند که مرض صداع و خبط دماغ پیدا نموده و بمداخله شیاطین در مغز وی دیوانه شده باشد و نتواند مستقیماً راه برود.

شاید کنایه باین باشد که انسان وقتی دارای استقامت میگردد و مستقیماً تواند حرکت بسوی مقصود نماید و بآخرین کمال انسانی نائل گردد که در تمام امور درجه اعتدال و حد وسط را مراعات نماید، و مراعات درجه اعتدال در امور اجتماعی نخستین شرط قانون تمدن است کسی که مال مردم را بربا و بلاعوض میگیرد چنین کسی از حد اعتدال خارج گردیده و استقامت در طریق انسانیت از وی سلب شده وقتی تعادل قوای انسانیت از وی گرفته شد و در طریق انسانیت نتوانست حرکت کند مثل آدم دیوانه ماند که قوه ممیزه وی مختل گردیده اینکه است که قبح عمل خود را که گرفتن مال بلاعوض تصرف عدوانی است دیگر ادراک نمی کند و ربا خوردن را کار نیکو

صفحه : ۴۳۹

میدانند و نمیفهمند گرفتن مال بلاعوض منجر باختلال تمدن جامعه بشری میگردد و وقتی جامعه مختل گردید وضعیت تمام افراد جامعه دگرگون میگردد وقتی افراد جامعه‌ای در مهد امن و امان توانند زیست بنمایند که وضعیت جامعه روی پایه صحیحی استوار گردیده باشد، آدم رباخور چنین گمان میکند بگرفتن مال غیر ثروتمند میگردد و لو آنکه آن دیگر فقیر و بینوا گردد نمیدانند بالاخره ضرر فقرا نیز باین سرایت خواهد نمود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا و چون آدم رباخور از قانون تمدن منحرف گردیده و مثل آدم دیوانه حس انسانیت از وی گرفته شده اینکه است که گمان میکند ربا مثل خرید و فروش است.

و أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا چگونه ممکن است آدم عاقل که بمداخله شیطان اختلال دماغی پیدا ننموده گمان کند ربا مثل بیع است در صورتی که خداوند خرید و فروش را حلال نموده و ربا را حرام گردانیده.

و بسیاری از مفسرین راجع باول آیه لا- یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ نظر باخباری که در بیان آیه رسیده اینطور معنی کرده‌اند که آدم رباخور روز قیامت از قبر بر میخیزد مثل آدم دیوانه که شیطان بوی مس نموده و بحال دیوانگی وارد محشر میگردد لکن همان معنی که گفته شد بسیاق آیه مناسب تر بنظر میآید زیرا که ظاهراً در اینجا آیه در مقام کیفر و مجازات اخروی نیست بلکه در مقام اینکه است که رباخواری منافی با حکم عقل و بر خلاف حس انسانیت است و شاید احادیث نظر باین دارد که نتیجه عدم استقامت در صراط انسانیت چنین است که در قیامت دیوانه وارد محشر گردد.

صفحه : ۴۴۰

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ کسی که بموعظه پروردگارش متعظ گردید و از اینکه عمل رباخوری یا هر عمل بدی خودداری نمود و از عمل گذشته توبه و بازگشت نمود خداوند او را عفو میکند و امر او راجع بحق تعالی است که در باره وی چه عملی کند و چه حکمی فرماید اکثر مفسرین اینکه جمله فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ را اختصاص بربا داده‌اند که آن کسی که پس از حکم قرآن از اینکه عمل شنیع رباخوری دست بردارد و توبه کند عمل گذشته او ضرری بحال وی نمیزند و حکمش راجع پروردگار است لکن بعضی از مفسرین اینکه جمله را حمل بر معنی کلی نموده‌اند که فقط اینکه حکم مخصوص

تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِحَانًا مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أُوتِيَ أمانتهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمها فَإِنَّهٗ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾

صفحه : ۴۴۳

ترجمه:

محققا کسانی که ایمان آوردند و نیکوکارند و نماز را پبای میدارند و زکاء مال خود را میدهند پاداش عمل نیک آنها نزد پروردگار ایشان است و نه خوفی است بر آنها و نه آنکه آنها محزونند
ای اهل ایمان ایمان آرید و خودداری نمائید از نافرمانی خدا و دست از ربا بردارید اگر واقعا مؤمن میباشید،
پس اگر ربا را ترک نکردید اعلام کرده‌اید بجنگ با خدا و با رسول خدا و اگر از رباخوارگی توبه کنید برای شما است اصل مال خودتان نه ستم بکسی روا دارید و نه ستم بشما وارد گردد،
و اگر از کسی طلب دارید که توانا بر رد آن نیست وی را مهلت دهید تا توانگر گردد و اگر باو ببخشید بهتر و نیکوتر است از برای شما اگر بفائده آن دانا باشید،
بترسید از روزی که در آن روز بازگشت بخدا مینمائید و در آن روز هر کس کاملا پیاداش عمل خود خواهد رسید و بکسی ستم وارد نمیگردد

ای کسانی که ایمان آوردید وقتی معامله‌ای بین شما واقع گردید با مدت معینی پس باید نوشته شود و باید نویسنده درستکاری معامله شما را بنویسد و کاتب نباید از نوشتن اباة نماید همانطوری که خداوند نوشتن را بوی تعلیم داده باید بنویسد پس باید کاتب بنویسد و مدیون امضاء نماید و باید از خدا که پروردگار اوست بترسد و از آنچه قرارداد شده چیزی کم نکنید پس هر گاه مدیون سفیه باشد یا ضعیف و قادر بر نوشتن نباشد باید ولی او بدرستی بنویسد و دو مرد از مردهای خودتان را شاهد گیرید و اگر دو مرد نباشد دو زن از آن کسانی که طرفین معامله راضی میباشند و اگر یکی از آن دو زن شاهد (قضیه معامله را) فراموش کرد آن زن دیگر بیاد او آورد و وقتی شاهد‌ها را طلب کردند برای اداء شهادت نباید امتناع کنند از شهادت دادن و مسامحه نکنید از نوشتن معامله با آن مدتی که معین شده چه

صفحه : ۴۴۴

معامله کوچک باشد چه بزرگ اینکه کار درست تر است نزد خدا و محکم تر است برای شهادت و نزدیکتر باین است که شک و اشتباهی (در معامله واقع نگردد) مگر وقتی که معامله نقدی حاضر باشد که دست بدست گردد پس در چنین موردی باکی نیست بر شما اینکه بنویسد آن را، و گواه گیرید هر گاه معامله نمودید و نباید بنویسنده و شاهد ضرری وارد گردد و چنین عملی برای شما فسق (و نافرمانی از حکم حق است) از نافرمانی حق خودداری نمائید و خداوند مصالح و مفاسد امور را بشما تعلیم میکند و او بهر چیزی عالم و داناست

و اگر شما در سفر باشید و نویسنده‌ای (برای سند معامله خود نیافتید) پس رهن بگیرید و اگر بعضی از شما مطمئن باشید بر بعضی دیگر آن رهن را نزد وی امانت گذارید و بایست از پروردگار خود بترسید و کتمان شهادت نکنید و کسی که کتمان شهادت نمود بدل گناه کار است و خدا بآنچه میکند دانا و عالم است.

رد کنید اصل مال برای شما است که بگیری نه ظلم و تعدی کنید در گرفتن نزول مال و نه قبول ظلم کنید در نگرفتن اصل مال. چون قانون عادلانه‌ای که بایستی بین مردم در معاملات اجرا گردد اینکه است که بایستی تقابل و تعادل بین حقوق مراعات گردد و هر عملی ما بازاء و اجرتی داشته باشد و هر مالی در مقابل مالی یا عملی حساب گردد و بطریق عادلانه و بالسویه مراعات گردد و گر نه از قانون عدل تجاوز نموده اینکه است که در موضوع ربا میفرماید نه ظلم و تعدی کنید در گرفتن مال بلاعوض که در ربا گرفتن چنین است و نه حاضر شوید که مال شما هدر رود.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ (کان) کان تامه است نه ناقصه که محتاج باسم و خبر باشد در جایی که برای مدیون مشکل باشد ادای دین بایستی بوی مهلت دهید تا وقتی که باسانی بتواند اداء دین نماید. وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ در جایی که برای مدیون مشکل باشد اداء دین اگر بگذرید و وی را تبرئه نمائید برای شما بهتر است اگر میدانستید که در اینکه عمل چه سعادت نصیب شما خواهد شد.

صفحه : ۴۴۷

ظاهراً آن جمله اول که مهلت دادن مدیون باشد از سیاق آیه و جوب استفاده میشود و از جمله «ان تصدقوا» استحباب فهمیده میشود. وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ در اینکه آیه تأکید و تهدید مینماید کسانی را که مرتکب عمل ربا میشوند بلکه هر عمل نکوهیده‌ای که بلسان شرع و عقل در باره آن نهی رسیده که بایستی خودداری نمایند از مخالفت مولی و در نظر گیرند روزی را که بازگشت میکنند بسوی خدا و در آنجا هر کس بکیفر اعمال خود خواهد رسید و هر کس را مطابق عملش عوض میدهند و در آن وقت میزان عدل الهی بر پا خواهد گردید (ان کان خیراً فخیراً و ان کان شراً فشرراً). یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ «تدایینتم» از باب تفاعل و بر وزن تقابل و تضارب آمده و آن عملی است که بین دو نفر انجام گیرد.

پس از آنکه حق جل و علا- فضیلت انفاق فی الله و مفسده رباخوری را بیان فرموده و بیع را حلال و ربا را حرام نمود در مقام برآمده که قانونی بین بشر تأسیس فرماید که در معاملات و معاشرت ضرر بر کس وارد نیاید باتلاف سرمایه و نیز بگرفتن مال ربوی خسران مال نشود اینکه است که دستور میدهد که وقتی معامله سمی کنید و در بین مدت قرار دادید بایستی آن را بنویسید از عبد الله عباس است که گفته چون خدای عز و جل معامله ربوی را حرام نمود در عوض بیع سلمی را تجویز فرمود که بر هیچ کدام از بایع و مشتری ضرر وارد نیاید اینکه است که امر فرموده که بایستی بنویسید برای اینکه بفراموشی اختلاف و نزاع بین شما واقع نگردد.

وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ لَمْ «لیکتب» امر غایب است یعنی باید نویسنده عادل باشد که در نوشتن از طریق عدل و درستی تجاوز ننماید.

صفحه : ۴۴۸

وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همانطوری که خداوند از روی فضل و احسان علم نویسندگی عنایت نموده سزاوار نیست برای نویسندگانه از نوشتن بخل و رزد گویند چون در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نویسندگان کم بودند اینکه است که تأکید مینماید در نوشتن که نویسندگان بشکرانه اینکه تفضل بایستی از نوشتن معامله خودداری ننمایند و در اینکه آیا نوشتن بر نویسندگانه واجب است یا نه و نیز قبول شهادت بحق برای شاهد واجب است یا نه از مفسرین گفتاری نقل شده لکن از سیاق آیه چنانچه مشهور بین فقهاء ماست استحباب بر میآید و نیز بدلالیت آن آیه که فرموده «وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ» چنین فهمیده میشود

که نه نوشتن برای نویسنده واجب است و نه قبول شهادت برای شاهد و نیز اجرت گرفتن برای نوشتن مانعی ندارد. فَلْيَكْتُبْ وَ لِيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ بایستی نویسنده بنویسد و مدیون املاء نماید و از خدا بترسید و از قلب و غش در معامله خودداری نمائید و چیزی در آن کم و زیاد ننمائید.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيحًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلَأَهُ هُوَ فَلْيَمْلِلْ وَ لِيُتَّهَ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ در جایی که مدیون نادان یا طفل یا بیسواد یا گنگ باشد و قدرت بر املا نمودن ندارد بایستی ولی هر کدام یک از اینها املا نماید یعنی بگوید تا کاتب بنویسد و دو شاهد مرد بگیرند بر معامله.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد مذهب ابو حنیفه و سفیان و مالک و شافعی و بیشتر فقهاء و مذهب شریح و ابن سیرین اینکه است که گواهی بنده در دین قبول است و نزد ما هم چنین است که در قبول شهادت حریت شرط نیست آنچه شرط است ایمان و عدالت است و دلیل ما قول حق تعالی است وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ (پایان)

صفحه : ۴۴۹

فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ وَ اگر دو مرد نباشند که شهادت بر حق دهند یک مرد و دو زن از اشخاص عادل در صورتی که شهادت آنها نافذ باشد تعیین نمایند.

عدالت دو قسم است بعرف علمای اخلاق عدالت عبارت از آن معنایی است که جامع بین، حکمت، شجاعت، عفت باشد که از مجموع فضائل سه گانه ملکه عدالت پدید می‌گردد و البته متصفین باین قسم از عدالت بسیار کم یابند.

و بعرف متشرعه عدالت خودداری نمودن از منہیات شرعیّه و گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغائر و از آنچه خلاف مروت یعنی آنچه در عرف مستهجن و رکیک بنظر می‌آید و عدم اخلال بواجبات است و بسیاری از علماء علامت عدالت را حسن ظاهر میدانند بطوری که ظاهر کاشف از باطن باشد و تفصیل آن راجع بکتاب فقهیه است.

أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى «ان» بمعنی شرط «تضل» بمعنی فراموشی یعنی اگر در موقع اداء شهادت یکی از آن دو زن موضوع شهادت را فراموش کرد دیگری وی را متنبه گرداند و شاید غلبه فراموشی در زن یکی از اسراری باشد که در شهادت دو زن را مقابل یک مرد قرار داده‌اند.

وَ لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا در بیان اینکه جمله از مفسرین گفتاری نقل شده (۱) مقصود تحمل شهادت است که هر گاه کسی را بطلبند که بر کسی گواه شود که در موقع شهادت شاهد بر قضیه باشد نباید انکار کند (۲) در صورتی گواه شدن و قبول شهادت کردن واجب است که کس دیگری نباشد که تحمل شهادت نماید یعنی قبول شهادت واجب کفایی است نه واجب عینی (۳) تحمل شهادت و گواه شدن نه واجب عینی است نه واجب کفایی بلکه شخص مخیر است خواهد قبول میکند و خواهد قبول نمیکند. بعضی از مفسرین چنین اظهار داشته‌اند که اینکه جمله در مقام اداء شهادت است که

صفحه : ۴۵۰

آن کس که گواه شد و قبول شهادت نمود اگر مانعی در کار نباشد و نیز اگر قضیه را فراموش نکرده باشد در موقع اداء شهادت بر او شهادت دادن واجب است.

ظاهراً همین قول اخیر مطابق واقع و حقیقت است زیرا بقرینه آن جمله بعد لا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ با اینکه جمله وَ لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا و نیز بضمیمه قوله تعالی در آخر آیه وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ قَتَى آيَاتٍ را با هم جمع نمودیم دلالت واضح دارد و از مجموع آنها چنین استفاده توان نمود که ابتداء بر کسی واجب نیست تحمل شهادت نماید نه واجب کفایی

و نه عینی لکن وقتی قبول شهادت نمود و موقع اداء شهادت رسید و از وی طلب شهادت شد نباید کتمان شهادت نماید بلکه بر او واجب است شهادت بحق دهد.

وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ بایستی از نوشتن ملول نشوید اعم از اینکه دین اندک باشد یا بسیار. ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلْمَا تَرْتَابُوا ذَا اسْمِ اشاره و کاف خطاب بجماعت است یعنی ای جماعت حاضرین در موقع معامله یا دین اگر چنین کنید که نوشته‌ای در میان گذارید بقسط و عدالت بدرستی نزدیکتر و برای شهادت دادن محکم‌تر است و برای اینکه شک و اشتباهی پیرامون شما نشود بهتر.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ اینکه دستورات وقتی است که معامله سلف یا نسیه یا قرض یا غیر آن باشد که خدای رحمان از راه لطف و شفقت و جلوگیری از نزاع و فساد اینطور دستور فرموده لکن اگر معامله نقدی باشد که دینی و طلبی در کار نباشد در اینجا محتاج به اینکه گونه چیزها نمیباشد و إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ رهن جمع رهن است و بمعنی گرو و هر گاه در سفر باشید و گواهی نیاید که

صفحه : ۴۵۱

شاهد بر معامله باشد و نیز نویسنده‌ای نیاید که معامله را بنویسد در چنین جایی بایستی از مدیون چیزی بعنوان رهن بگیری. فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي الْاؤْتُمِنَ الْخَ مَا در جایی که مطمئن باشید بر مدیون که خیانت نمیکنند در اینکه صورت امانتی که برهن گرفته‌اید بوی رد کنید.

اینکه اوامر در اینجا ظاهراً تمامش یا اکثرش اوامر ارشادی است نه مولوی و جلوگیری از نزاع و فساد است. دانشمندان و مفسرین گفته‌اند در اینکه مبارک سوره بقره پانصد حکم بیان شده که بیست و پنج حکم آن در همین آیه راجع بمعامله شماره شده ۱- إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآكْتُبُوهُ چون مالی بکسی دادید بنویسید ۲- نویسنده عادل باشد تا ظلم و تعدی واقع نشود ۳- نباید نویسنده امتناع از نوشتن نماید ۴- بایستی مدیون املا کند و اقرار نماید و نویسنده بنویسد ۵- آن کسی که پول میگیرد یا معامله سلّم میکند بایستی او را موعظه نمود که از خدا بترس و غش و تقلبی در معامله راه مده ۶- در جایی که معامله راجع بسفیه و طفل و ضعیف و دیوانه باشد که نتواند بدرستی املاء کند بایستی ولی او نیابت نماید از طرف وی ۷- علاوه از املاء مدیون و نوشتن بایستی شهودی بر صدق قضیه در بین باشد که خلافی و اشتباهی واقع نشود ۸- آنجایی که دو مرد حاضر نباشند یک مرد و دو زن را بایستی گواه گرفت ۹- هر مرد و زنی شایستگی گواهی ندارند باید شهود عادل باشد ۱۰- در مقام علت حکم که چرا دو زن مقابل یک مرد است برای اینکه اگر یک زن فراموش کرد دیگری وی را متذکر گرداند ۱۱- آن کس که تحمل شهادت نمود و صاحب حق وی را طلبید برای اداء شهادت نباید از اقامه شهادت ابا کند ۱۲- هر گاه دین اندک باشد برای کمی آن از نوشتن و گواه گرفتن نباید خودداری نمایند ۱۳- اگر برای اندک نیز گواه بگیرند و بنویسند نزد خدا بعدالت نزدیکتر خواهد بود ۱۴- اینطور استحکام در باب معامله و حقوق نزد خداوند محکم‌تر و درست‌تر است ۱۵- اینطور عمل برای رفع شک بهتر است

صفحه : ۴۵۲

۱۶- اظهار نموده که اینکه قانون از نوشتن و گواه طلبیدن و تحمل شهادت و اداء شهادت و عدالت شاهد اینکه امور در جایی است که معامله نسیه یا معامله سلّم یا قرض و دین باشد لکن معامله نقدی محتاج به اینکه گونه امور نمیباشد ۱۷- در تجارت نقدی اگر چه نوشتن نمیخواهد لکن گواه میخواهد و بایستی شاهد بحق گواهی دهد ۱۸- باز نمود که کسی که بر خلاف واقع شهادت دهد فاسق است ۱۹- موعظه میفرماید آنها را که از خدا بترسید ۲۰- تذکر میدهد که بدانید اینکه قوانین از جانب خداوند است زیرا که

اوست عالم بآنچه صلاح یا فساد در آن است ۲۱- اگر در سفر باشید و نوشتن میسر نشود وثیقه و رهنی باید بگیرید ۲۲- اظهار مینماید که وثیقه و رهن گرفتن در جائیست که اطمینانی بر مدیون نباشد که اگر اطمینان در بین باشد وثیقه و گرو لازم نیست ۲۳- بایستی از خدا بترسید و بآنکس که بوی اطمینان شده خلاف ننماید و خود را خائن نگرداند ۲۴- موعظه بشاهد است که نباید شاهد کتمان شهادت کند ۲۵- اگر کتمان شهادت کنی دلت که امیر و سلطان بدنت مییابد خائن و آثم و فاجر گردد و وقتی دلت فاسد گشت اعضاء که تحت اختیار ویند چه فضیلت دارند. (تفسیر ابو الفتوح) بعضی دیگر از مفسرین از آیه بیست حکم استخراج نموده‌اند نظر به اینکه بعضی از اینکه استظهاراتی که ابو الفتوح نموده حکم زائدی نیست بلکه یک حکم است بدو عنوان در آیه تقریر شده و اگر خواهی مطلب معلوم گردد بآیه مراجعه نما و در آن دقت کن.

صفحه : ۴۵۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ

اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

(ترجمه)

ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر ظاهر کنید آنچه را در باطن خود دارید یا آنها را پنهان کنید همه را خدا در حساب شما خواهد آورد پس می‌بخشد هر کسرا بخواهد و عذاب میکند هر کس را که بخواهد و خدا بر هر چیز تواناست رسول ایمان آورد بر آنچه از جانب پروردگارش بر او فرود آمد و تمام مؤمنین نیز ایمان آوردند بخدا و ملائکه او و کتب آسمانی و تمام پیمبران که جدایی نینداختند بین احدی از پیمبران خدا و گفتند شنیدیم و اطاعت نمودیم پروردگارا ما از تو آمرزش میطلبیم و بسوی تو است بازگشت همه

خداوند تکلیف نکرده کسی را مگر بقدر طاقت او نیکیهای هر کس بنفع او است و بدیهایش نیز بضروری تمام میشود (مؤمنین) پروردگارا از ما مؤاخذه مکن در آنچه فراموش کردیم یا بخطا عمل نمودیم پروردگارا ما را تکلیف نکن باعمال شاقی که به پیشینیان نمودی

صفحه : ۴۵۴

پروردگارا بار نکن بر ما آنچه را که در طاقت ما نیست و ببخش ما را (و از خطاهای ما) در گذر و رحم کن ما را تو مولی و صاحب اختیار ما میباشی و یاری کن ما را و غالب گردان ما را بر گروه کافرین.

توضیح آیات

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آسمان و زمین و آنچه در زمین است تماماً ملک خدا و در تحت استیلاء و تصرف او است و موجودی از موجودات یافت نمیشود که خارج از ملک او و از تحت حکومت وی بیرون باشد.

وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ إِبْدَاءً فِي لُغَتِ بَعْضِ الْأَهْلِ بِمَعْنَى إِظْهَارِ اسْتِخْفَاءِ مَقَابِلِ إِظْهَارِ پنهان کردن چیزی را گویند و اشاره باین است که چون تمام موجودات ملک خدا و تحت تصرف او واقعند و علم او محیط بر تمام اشیاء است لا یَعْرُبُهُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ و همانطوری که ظاهر یعنی عالم ملک از طبایع و مادیات و محسوسات ملک او و تحت تصرف او و حاضر و مکشوف نزد او تعالی و تقدس میباشند همین طور عالم ملکوت عالم ملائکه و روحانیین و عالم جبروت، عالم عقول و مجردات مکشوف و مبرز و ظاهر نزد او میباشند اینکه است که آنچه نزد خلق ظاهر و نمایان باشد یا آنچه از نظرها مخفی و پنهان است نزد او ظاهر و تعداد اعمال و حساب او نیز ضبط است.

و در اینکه مقصود از «تخفوه» چیست از مفسرین گفتاری نقل شده: ۱- بمناسبت اینکه بعد از آیه معامله و دین و شهادت واقع گردیده اینکه آیه راجع بکتمان شهادت است که اگر شهادت را مخفی دارید خداوند میدانند و بحساب می‌آورد و لا- تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۲- مقصود دوستی با کفار است چنانچه در سوره آل عمران قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ مُقَاتِلِمْ وَأَقْدَمِ

صفحه : ۴۵۵

۳- آیه عام است و حکم آن منسوخ است و گویند پس از ورود اینکه آیه جماعتی از اصحاب آمدند نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت نمودند که در قرآن آیه‌ای نیامده که برای ما سخت تر باشد از اینکه آیه زیرا که حدیث نفس از تحت اختیار ما خارج است چیزهایی در دل ما میگذرد بدون اختیار ما و قدرت بر دفع خواطر نداریم آن وقت اینکه آیه فرود آمد لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا زیرا خطوراتی در دل آدمی علی الدوام میگذرد از تحت اختیار خارج است و بر امر غیر اختیاری تکلیف نیست.

۴- مقصود از «تخفوه» که خداوند آن را بحساب می‌آورد اعتقادات و ارادات و کراهات و ظنونی است که امر بوی تعلق میگیرد ۵- مقصود از «ما فی انفسکم» آن چیزهایی است که در نفس مستقر گردد از ملکات و اخلاق حمیده و نکوهیده و فضایل و رذائل مثل ایمان و کفر و حب و بغض و امثال اینها زیرا که منشأ تمام افعال خارجی همان صفات نفسانی است لکن مادامی اینها را بحساب می‌آوردند که آثار خارجی بر آن مترتب گردد چنانچه فرموده لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ سوره بقره آیه ۲۵۵.

۶- مقصود از «تخفوه» نیت اعمال است که حسن و قبح عمل بسته بنیت عمل است خداوند بیتی و قصد شما آگاهست و کار خوب و بد شما را بحسب نیت بحساب می‌آورد.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود آنچه بقلب و دل انسان خطور میکند یکی از دو قسم خارج نیست یا همان خواطری است که بدون اختیار بعمل قوه متخیله در قلب پدید می‌گردد و میگذرد و باقی نمیماند و چون ورود و خروج آن از تحت اختیار خارج است البته سؤال و عقابی راجع بآن نمیشود و نیز بحساب نمی‌آید.

و دیگر آن خواطری است که باختیار در قلب وارد میشود و منشأ اثر خارجی می‌گردد و آن را حدیث نفس گویند و بقوه متصرفه

خود شخص در ذهنش می‌آورد و در اینکه قسم دوم چون از افعال اختیاری بشمار می‌آید هر گاه آثار خارجی بر آن مترتب گردانید شکی نیست که محسوب خواهد شد (ان خیرا فخیرا و ان شرافشرا) لکن اگر اثر خارجی بر آن مترتب نگردید و لو آنکه چون عمل دل است و باختیار پدید گردیده بحساب

صفحه : ۴۵۶

می‌آید لکن تا وقتی که در مقام عمل خارجی نیامده شاید عقابی بر آن مترتب نگردد.

خلاصه ظاهرا مقصود از آیه اینکه است آنچه را شما از اعمال خود ظاهر کنید یا آنچه را در دل خود پنهان دارید از نیات خوب یا بد و آنچه بگمان و ظن نسبت بکسی دهید *إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ* حساب تمام آنها نزد خداوند محفوظ است پس بنا بر اینکه معنی محسوب شدن نیات و آنچه در باطن تمرکز یافته از صفات و اخلاق و عقاید اعم از اینکه است که مجازات داشته باشد یا نداشته باشد بلکه آیه در مقام اینکه است که تمامی اعمال و افعال ظاهری و باطنی شما ثبت است و حساب آن نزد خدا است.

فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از اینکه جمله اخیر آیه چنین بر می‌آید که همین طوری که ظاهر کردن عمل نکوهیده موقعیت دارد برای عذاب همین طور آنچه در قلب مخفی و محرک گناهی بشود آن نیز استحقاق عذاب می‌آورد چنانچه فرموده و *لَكِن يُوَاحِدُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ* و قوله سبحانه *إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنهُ مَسْئُولا* لکن چون عذاب را معلق نموده بر مشیت که هر کرا بخوهد می‌آمرزد و هر کرا خواهد عذاب میکند راه امید برای گنه کاران باز میشود که عذاب برای مؤمن حتمی نیست بلکه نظر

بحديث «سبقت رحمتی علی غضبی»

جهت عفو و بخشش رجحان پیدا میکند.

بعضی از مفسرین در کیفیت نظم و ترتیب آیه گویند پس از آنکه خداوند در اینکه سوره مبارکه جمع نموده بین مبانی شرع از علم دیانات از توحید نبوت معاد و از علم فروع صلاة، زکاة، قصاص، حج، صوم، جهاد، احکام حیض، طلاق، عده، مهر خلع، ایلاء، رضا، بیع، ربا، دین، پس از اینکه احکام در مقام تهدید برآمده که گوشزد بشر نماید که آسمان و زمین و آنچه در آنها است ملک خدا و تحت تصرف و استیلائی او است و نیز علم او احاطه دارد و ظاهر و باطن نزد او مکشوف و پدیدار است و هر کرا خواهد بعمل نکوهیده وی عذاب میکند و هر کرا خواهد میبخشد و کسی را بر وی بحثی نیست پس بایستی خودداری کنید و مخالفت نوامیس شرع را ننمائید.

صفحه : ۴۵۷

اخبار و احادیث در فضیلت آمن الرسول

أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین دارد که فرمود در آخر سوره بقره آیاتی است که هم قرآن است و هم دعا و هم رضای خدا در آن است و نیز از حضرتش عبد الله عباس روایت میکند که فرمود «شب معراج وقتی مرا با آسمان بردند چون بسدره المنتهی رسیدم مرا سه تحفه دادند نماز پنجگانه و آخر سوره بقره و آمرزش امت من کسانی که بخدا شرک نیاوردند» و اخبار در فضیلت قرائت کردن «آمن الرسول» بسیار است.

الف و لام «الرسول» عهد است و اشاره بپیمبر اسلام است که خداوند خبر میدهد که رسول ما ایمان دارد بر آنچه از نزد

پروردگارش بر وی فرود آمده و هیچ نوع شک و ریبی پیرامون یقین آن نمی‌گردد و از القائنات نفسانی و وسوسه شیطانی مصون است.

اینکه مبارک آیه که ضمیمه گشته بسوره بقره گویا مجملی و مختصری از تمام سوره میباشد زیرا اول سوره راجع باصول و فروع دیاناتست از توحید- معاد- صلاه- زکاه و باقی فروع که بِمَا أُتِرِلَ إِلَيْهِ شامل همه آنها میگردد و اول مرتبه ایمان تصدیق و ایمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ایمان شهودی و عیانی دارد بآنچه بدون واسطه بقلب مبارکش فرود میآید و آنچه برأی العین مشاهده مینماید از آیات آفاقی و انفسی و نیز آنچه بتوسط ملک حامل وحی بر او نازل میگردد.

وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ پس از آن خداوند تصدیق مینماید ایمان مؤمنین را و اینکه منفرد گردانیده ایمان پیغمبر را و پس از آن ایمان مؤمنین را عطف بآن داده در آن اسراری است و شاید یک سرش اینکه باشد که ایمان پیغمبر اسلام در درجه اول شهود و یقین است و ایمان مؤمنین بآن درجه از شهود نمیرسد و دیگر برای شرافت و مقام او است.

و پس از آنکه در سوره راجع بعبادات و معاملات حقوق و سیاسات بیان وافی نموده و برای هر یک قوانین و احکام و اصول و مبانی در میان آورده از راه لطف و مرحمت در مقام برآمده که گوشزد بشر نماید که وضع اینکه قوانین برای نفع شما است

صفحه : ۴۵۸

اگر خوب کنید عاید خود شما میگردد و اگر بد کنید آن نیز بخود کرده‌اید و خداوند شما را تکلیف ننموده بچیزی که از عهده شما خارج باشد.

وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ پس از آن در وصف مؤمنین برآمده و بایمان و مقام ایشان اشاره مینماید که اهل ایمان و گرویدگان تماما بدون اینکه اختلافی بین آنان باشد تماما متحد الکلمه اعتراف مینمایند بمقام الوهیت و اعتراف مینمایند باصناف ملائکه و طبقات و مراتب آنها و دیگر از اوصاف مؤمنین اینکه است که ایمان دارند بتمام کتب آسمانی و جمیع پیمبران.

و اعتراف و ایمان داشتن بتمام پیمبران و کتب آسمانی اختصاص بامت اسلامی دارد لکن باقی فرق و اهل ادیان (یؤمن ببعض و یکفر ببعض) میباشند یهودیها تا جناب موسی علیه السّلام را قبول دارند و باقی پیمبران و کتب آسمانی را انکار میکنند عیسویها تا حضرت عیسی علیه السّلام را تصدیق میکنند و پیمبر خاتم و قرآن مجید را منکرند لکن دین اسلام است که جامع بین اصول و فروع و تمامی قوانین و مقدسات ادیان بحق را محترم میدارد و قوانین آنها را میپذیرد و مخصوصا مذهب اثنی عشری که حتی خلفای بحق را یعنی ائمه دوازده گانه را میپذیرد و محبت آن بزرگواران را فرض و واجب میداند لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ اشاره بحال و مقام اهل توحید و ایمان است که باعتبار ایمان و یقین گویا چنین میگویند که ما جدایی و تفرقه نمیاندازیم بین یک نفر از گروه انبیاء مرسل و تمام آنها را بپیمبری میپذیریم.

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا در اینجا نیز خبر میدهد از سیرت مؤمنین که اهل ایمان کسانی میباشند که گفتند قول حق را شنیدیم و تصدیق نمودیم و مطیع و فرمان بریم.

صفحه : ۴۵۹

غُفْرَانِكُمْ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ غفران بمعنی پرده‌پوشی و کتمان است و شاید مقصود اینکه باشد که مؤمنین بزبان حال و قال چنین گویند که خدا یا امر تو را شنیدیم و اطاعت کردیم و تو بر لغزشها و خطاهای ما پرده‌پوشی نما زیرا که بازگشت ما و اعمال ما بسوی تو است.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَسِعَ مَقَابِلَ ضِيقٍ وَ تَنَگِي است خداوند تکلیف ننموده کسی را مگر بقدر طاقت و قدرت او راجع بایمان

و معارف هر کسی بقدر سعه عقل و فهمش بایستی در مقام شناسایی مبدء و معاد برآید تا آنکه ایمان تحقیقی وی را میسر گردد و زیاده‌تر از گنجایش فهم و ادراکش نباید خوض در معارف نماید و راجع بعملیات نیز اول از شروط تکلیف قدرت بر عمل است که بدون قدرت و توانایی موضوع تکلیف تحقق نپذیرد اصلاً معقول نیست بکسی که عاجز از اداء تکلیف باشد اوامر مولوی تعلق گیرد.

از اینکه آیات چنین معلوم میشود که عمده چیزی که در مقام عبودیت و بندگی بسیار قابل اهمیت است ایمان و تسلیم است که پس از آنکه مؤمنین از روی حقیقت گفتند ما کلام حق را شنیدیم و اطاعت کردیم خداوند رءوف مهربان از راه لطف و کرم گویا میگوید ما نیز تکلیف سخت و دشوار برای شما مقرر نکردیم بلکه بقدر وسع و طاقت بلکه کمتر از طاقت آن نیز برای نفع خودت تکالیفی بر تو تعیین نمودیم.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ شاید اشاره باین باشد که تکالیف آسانی که برای تو مقرر نمودیم و آنچه امر فرمودیم برای نفع تو است و آنچه را نهی نمودیم برای جلوگیری از ضرر و منقصت تو است پس آنچه عمل خوب کنی خوبی او عاید خودت میگردد و نیز آنچه بد کنی بضرر خودت تمام میشود ذات اقدس الهی غنی بالذات است.

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریائیش نشیند گرد

صفحه : ۴۶۰

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا زَبَانَ حَالِ مُؤْمِنِينَ است که در مقام نیازمندی گویند پروردگارا در جایی که ما حکمی را فراموش کردیم یا خطاء گناهی مرتکب شدیم ما را مورد مؤاخذة قرار مده.

اینکه آیه اشعار دارد که همانطوری که عمل عمدی مورد مؤاخذة واقع میگردد عمل غیر عمدی که از روی فراموشی یا خطاء واقع گردد آن نیز موقعیت دارد برای مؤاخذة و گر نه طلب عفو و تقاضای عدم مؤاخذة بی‌محل بود و اگر چه نسیان و خطاء امر غیر اختیاری است لکن مقدمات آن در بعضی از موارد اختیاری است اگر کسی مواظب عملی باشد کمتر اتفاق میافتد فراموشش گردد و اگر مراقب حال خود باشد کمتر بخطا میافتد پس غالباً فراموشی و خطاکاری ناشی از مسامحه و لاقیدی پدید میگردد و آن فعل اختیاری است اینکه است که وظیفه مؤمن کامل اینک است که بزبان نیازمندی از بینای مطلق عفو و بخشش بطلبد.

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا (اصر) در لغت بمعنی ثقل و سنگینی آمده و بعضی گویند بمعنی حبس است و هر دو معنی قریب بیکدیگرند.

و نیز مؤمنین در مقام طلب و دعا گویند پروردگارا بر ما تحمیل مگردان تکالیف سنگین و مشکل چنانچه تحمیل نمودی بر اممی که پیش از ما بودند.

شاید اشاره بتکالیفی است که بر بنی اسرائیلیان ثابت بود چنانچه در اخبار رسیده که خداوند در هر شبانه روزی پنجاه رکعت نماز بر امت حضرت موسی علیه السلام مقرر نمود زکاء آنها ربع مال بود و چون جامه آنها نجس میشد بآب پاک نمیشد بایستی نجاست را ببرند و مأمور بودند که تمام نماز را در مسجد بخوانند و وقتی آب نبود تیمم بخاک برای آنان مشروع نبود و هر گاه گناهی میکردند علامت آن در صورت آنها نمایان میشد و در خانه‌ای که گناه می‌کردند بر در آن خانه نوشته میشد که فلانی چنین گناهی کرده و اینکه قول جماعتی از مفسرین است و دلیل آنها قول حق تعالی وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ بعضی دیگر در معنی آیه چنین اظهار مینمایند که

صفحه : ۴۶۱

لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا یعنی ما را بگناهی مبتلا نکن که در آن توبه و کفاره نباشد رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و در اینجا از مفسرین گفتاری نقل شده ۱- راجع بتکلیف ما لا یطاق است که پروردگارا بر ما تحمیل مگردان آنچه را طاقت نداریم لکن اینکه قول معتبر نیست زیرا که تکلیف بما لا- یطاق اصولاً- معقول نیست چگونه ممکن است چنین تکلیفی از حکیم صادر گردد تا اینکه دعا کنیم چنین تکلیفی برای ما مقرر نگردان ۲- مقصود وسوسه و حدیث نفس است ۳- مقصود غلبه شهوت است ۴- عشق و محبت است که خارج از اختیار در نفس پدید می‌گردد.

و شاید مقصود مطلق تقدیرات و مصیباتی است که تحمل آن ناگوار و مشقت‌آور است مثل امراض گوناگون و اتلاف مال و اولاد و مطلق چیزی که خارج از طاقت باشد که در واقع خداوند بما می‌آموزد که اینطور از خدا طلب کنید که تقدیرات را بر شما سهل و آسان گرداند وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ خداوند از راه لطف و کرم بما می‌آموزد که در مقام توبه و خطاهای خودمان روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز مطلق آریم و از او چنین درخواست نمائیم که از لغزش و خطاهای ما در گذر و قلم عفو و رحمت بر گناهان ما بکش و ما را یاری کن که استیلاء و تسلط یابیم بر جماعت کفار- اینک جزو دوم سوره بقره تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن پایان رسید بقلم کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول و کوچکترین ذریه‌ای از ذراری بتول در روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الثانیه سنه ۱۳۷۸ هجری مطابق دوشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۳۷ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم

جلد سوم

اشاره

از اول سوره آل عمران تا آخر بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کوچکترین ذره از ذراری بتول علیها سلام و امه من اماء الله تعالی

صفحه : ۲

سوره آل عمران

اشاره

مدنیة کلها و هی ما تا آیه

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلِ هُدًى

لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
(۷)

صفحه : ۳

سوره آل عمران سوره آل عمران مدنی است و عدد آیات آن دویست و کلماتش چهار صد و چهل و هشت است و چهارده هزار و پانصد و بیست حرف است.

و از ابن عباس روایت شده که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند خدا فرشتگان بر او صلوات فرستند تا وقتی که آفتاب فرو میرود.

و نیز زرین جیش از ابی بن کعب روایت کرده که رسول گفت هر که سوره آل عمران را بخواند بهر آیتی از آن او را امانی بدهند بر پل دوزخ.

و عبد الله مسعود روایت کرده که هر که سوره آل عمران را بخواند او توانگر است راوی خبر گوید از رسول [ص] که او گفت البقره و آل عمران را بیاموزید آنها دو ستاره تابانند و فردای قیامت بصورت دو فرشته بیایند و خواننده‌شان را شفاعت کنند و بهشت ببرند.

و در روایت دیگر هر کس سوره البقره و آل عمران را در شب جمعه بخواند فردای قیامت او را دو پر بدهند که بر صراط مثل طیور بپرد.

[ترجمه آیات]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

جهان را خدائی نیست جز آنکسی که زنده و پاینده است [۲]

بتدریج بسوی تو کتاب یعنی (قرآن) را بحق و درستی فرستاد که دلیل راستی کتب آسمانی است که پیش از آن بوده و پیش از آن تورات و انجیل را نازل کرد

که راه نماینده باشد برای مردم و فرو فرستاد فرقان را (جدا کننده حق و باطل) [۳] همانا برای کسانی که با آیات خدا کافر شدند عذاب سخت آماده شده و خدا غالب و صاحب انتقام است [۴]

و چیزی بر خدا نه در زمین و نه در آسمان پنهان نیست

صفحه : ۴

[۵]

خدا آنکسی است که «يُصَوِّرُكُمْ» شما را در رحمها صورت بندی میکند و مینگارد هر طوری که بخواهد و آفریننده جز او نیست او غالب و درستکار است [۶]

خدا آنکسی است که بر تو قرآن را فرستاد که بعضی از آنست آیات محکم و استوار که ثابت و محکم (و بی اشتباه و بی احتمال)

که آنها هم کتاب است یعنی اصل کتاب است و آیات دیگر که محتمل و مشتبه است (یعنی ذو احتمالین است) و آنهائیکه در دلهاشان میل از حق است باطل آنان پیرو تشابهات قرآن میگردند آیاتی را میجویند که متشابه است برای جستن فتنه و عدول از ظاهر آن و معنی تشابهات را جز خدا کسی نمیداند و آنهائیکه در دانش متمکن گردیده و در آنها علم رسوخ کرده میگویند ما ایمان آوردیم بقرآن تمام (آیات) از نزد پروردگار ما است و ما گرویدیم و باین دانش پی نبردند مگر صاحبان عقل.

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

الم الله لا إله إلا هو الحی القيوم «الم» از تشابهات قرآن بشمار میروود و تشابهات آیاتی است که در باره آن فرموده «و ما یعلم تأویلہ إلا الله» و سکوت در آن اولی است لکن بعضی از مفسرین از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفته الف اشاره به الله و لام اشاره بجبرئیل و میم اشاره بمحمد صلی الله علیه و آله است و گفته که اینکه تفسیر دلالت کند که مبدء قرآن از خدا است که الف مبدء مخارج حروف است و مبدء لام که اوسط مخارج است بر جبرئیل دلالت دارد و مخرج میم که منتهای مخارج است دلالت دارد بر مصطفی که منتهای قرآن است.

و نیز گفته‌اند الف اشاره باحدیت است و لام اشاره بلطف و میم بملک و معنی چنین میشود «الاحد اللطیف الملک» و غیر اینها از مفسرین توجیحات دیگری کرده‌اند لکن چون آیه از تشابهات است سکوت در آن اولی است راجع باین آیه در (آیه الکرسی) بیان مختصری شده که الله اسم است برای ذات مقدس یا صفت است و اینکه آیا از چه لغتی گرفته شده و مبدء اشتقاق آن چیست لکن با اختلاف آراء اتفاقی بین دانشمندان است که (الله) یا بوضع ثانوی علم است و دلالت دارد بر ذات واجب الوجود که جامع تمام کمالات و سرچشمه تمام فیوضات و منزله و مبراء از تمام نواقص ممکنات است.

از بعضی از مفسرین نقل کرده که در معنی الله و اشتقاق آن گفته (هو الذی یحق له العبادۀ و الذی یؤل الاشیاء الیه) الله آن خداوندی است که عبادت کردن و گردن نهادن ویرا سزا است - و باز گشت هر چیز و هر کار با علم او و با حکم او است.

لا إله إلا هو پس از اسم ذات در مقام معرفی و اوصاف مسمی برمیآید که و لو اینکه

صفحه : ۶

آن ذات بی زوال باعتبار آثار و مبدئیت ظاهر و ظاهرتر از ظاهر است زیرا که آن هویت که از لفظ «هو» استفاده میشود اشاره بهویت بسیطه است که بخود ظاهر و ظاهر کننده ممکنات است زیرا که موجود ممکن باعتبار ذاتش فاقد وجود و در موجودیت محتاج بآنکسی است که حقیقت وجود و هستی ذاتی او است و کسیکه موجودات را باین لحاظ نگریست اول علت او را نگریسته است اینست که نزد عاقل دانشمند هر چه بیند باو خدا را بیند. سید عارفین مولای متقیان و آن موحد حقیقی علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر آنچه نقل میکنند فرموده:

«ندیدم چیزی را مگر اینکه پیش از او و بعد از او و با او خدا را دیدم - باختلاف روایات» «إِلَّا هُوَ» یعنی اله و معبودی نیست مگر او اشاره به اینکه که آن هویت که مسمی به «الله» است ذات یگانه‌ایست که در مرتبه معبودیت و مألوهیت کفوی و شریکی و انبازی در مقابل او نیست (و به لاء نفی جنس) بکلی معبودیت غیر را نفی مینماید و معبودیت و عبودیت را منحصر مینماید بهمان ذات و هویتی که کامل مطلق و ما فوق هر کمال و بهائی است که ممکن نیست بشر بتواند تصور کند یا بشود بکنه بذهن بشر خطور نماید زیرا که او سبحانه محیط است و علم بهر چیزی بدون احاطه بآن ممکن نیست و هرگز محیط محاط نخواهد گردید اینکه است که

شناسائی خداوند تعالی بکنه و حقیقت برای ممکن محال است مگر بقدر دلالت آثار آنهم باز از قبل خود او است بقول شاعر:

آن خداوندی که هستی ذات اوست جمله اشیاء مصحف آیات اوست

اینکه است که گفته‌اند خدا را بخدا بشناسید یعنی تا او خود را بدل بنده نشناساند و شواهد قوی در دل وی ثبت نکنند. بنده بمعرفت او راه نبرد اینکه است که از رسول نقل میکنند که گفته

«و الله لو لا الله ما اهتدینا، و لا تصدقنا و لا صلینا»

و مؤید اینکه حدیث قوله تعالی است حکایت از اهل بهشت «و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله»

[کشف الاسرار]

صفحه : ۷

لا- إله إلا هو اشاره بتوحید ذات مجرد از ماسوی است خلاصه اینکه کلمه «لا إله إلا هو» اشاره دارد بتوحید ذات مجردا از ما سوی حتی در مرتبه توحید حقیقی صفات و اسماء او را نیز راهی نیست.

از علی علیه السلام روایت شده که در قسمتی از خطبه شریفش فرموده

«اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی

الصفات عنه، لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و شهادة كل موصوف انه غير الصفة

الخ» (۱) آری شاید اشاره بهمین مطلب دارد که در آیه اینجا و در آیه الكرسي و در موارد دیگر مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ذات متعال اول

خود را بلفظ «هو» که دلالت بر هویت مطلقه دارد، معرفی نموده و سپس بصفات حقیقه خود را ستایش مینماید که آن هویت

مطلقه را بآن صفات حقیقه و اسماء سرمدیه بخوانیم و دست حاجت بدرگاه آن بی نیاز مطلق برآوریم، که اگر قدیم تعالی خود را

از قبل صفات بما نشناسانیده بود ما راهی بسوی شناسائی او نداشتیم و طریق التجاء با او را نمیدانستیم، و متحیر میمانیم که او را بچه

لفظی و کلمه‌ئی که در خور وصف جلال آن ذات متعال است ستایش نمائیم و او را بخوانیم و بچه صفاتی او را ستایش نمائیم و

چون ما چنین جرأتی نداریم که پیش خود و بعقل ناقص خود نامی برای شناسائی مبدئمان وضع کنیم اینکه است که گفته‌اند اسماء

الله توقیفی است پس ماها بایستی در ستایش مبدئمان اختصار نمائیم بر آن اسمائی که

(۱) اول دین (یعنی اصل و حقیقت دین) شناسائی خدا است، و کمال شناسائی او باور کردن و گرویدن باوست و تصدیق تام توحید

و یگانه دانستن او است و کمال توحید خالص نمودن عمل است برای او و کمال اخلاص خالی نمودن او است از صفات (یعنی باید

او بدون صفات که معرف ذات باشد شناخته شود) بدلیل اینکه هر صفتی غیر از موصوف است، مثل اینکه میگوئیم خدا آنکسی

است که متصف بچنین صفاتی است، و هر موصوفی غیر از صفت است، و دوئیت بهر معنائی فرض شود منافی با وحدانیت او است.

صفحه : ۸

از طرف خودش بتوسط رسولش بما اذن داده.

الحیُّ الْقَیُّومُ دو صفتی است از اوصاف ذاتیه آن هویت مطلقه الهیه و اشاره دارد بصفات جمال و جلالت و عظمت کبریائی

خداوندی مثل: علم، قدرت، حکمت، اراده مشیت، ذو الجلال و تمام صفات منطوی در «حی» است زیرا که «حی» موجود زنده،

فعال و دراک را گویند و ذات احدیت بذات خود دراک و فعال است و ادراک هر مدرکی منطوی و ناشی از ادراک او است زیرا

که او مدرک ذات خود و مدرک آثار خود است و هیچ موجودی ذاتا و صفتا از تحت اختیار او خارج نیست، اینکه است که ادراک هر مدرکی و فعل هر فاعلی ناشی از قدرت آنفرد متعال است «قیوم» است که قائم بذات خود است و قوام هستی تمام ممکنات و موجودات از مجردات و مادیات و موجودات علوی و سفلی باو است و همه را بزبور وجود خود آراسته و هر کمال و بهائی که در هر موجودی دیده میشود بازگشت آن بقیومیت او است، و رحمت رحمانی او است که بر ممکنات پرتو افکنده و همه را از نیستی بهستی آورده زیرا که ممکن در مرتبه ذاتش فاقد هر کمال و فضیلتی است که از خود هیچ ندارد. گفته‌اند ممکن فی ذاته «لیس» است، و واجب متعال «ایس» است زیرا که لیسیت ذاتی ممکن است، قوله تعالی أن به «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» آیه اشاره بهمان فقر ذاتی و لیسیت وجودی ممکن است.

خلاصه در ممکن هر صفتی و فضیلتی یافت شود و منسوب بوی گردد عرض و خارج از ذات وی است، و بعکس در واجب هر صفتی و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت آن فرد متعال و عین هویت مطلقه او خواهد بود. باعتباراتی میتوان گفت «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» اسم اعظم الهی است چنانچه بسیاری از مفسرین چنین اظهار نموده‌اند بدلیل اینکه همان طوری که گفته شد حیات

صفحه : ۹

منشأ علم، قدرت و باقی اوصاف کمال است، و «قیوم» اشاره بآن حقیقتی است که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است، هر جا کمالی و بهائی یافت شود جز نمایندگی و مظهر آن فرد ازلی چیز دیگری نخواهد بود اینکه است که چون «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» صفتی است که جمیع اسماء الحسنی منطوی در آنست از بزرگترین اسماء الله بشمار میرود، و در آیه الکرسی در جلد دوم اینکه تفسیر راجع باین اسم شریف تا اندازه‌ئی تذکر داده شد رجوع بآن جا شود.

ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفته مهمترین و بزرگترین اسماء الله در سه سوره قرآن است در سوره بقره، آل عمران، طه. عمر بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم که هیچ اسمی نیست که در اینکه سه سوره مثل هم باشد مگر «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» در سوره بقره «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» در آل عمران «الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» در سوره طه «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ فَرَقَ بَيْنَ أَنْزَالٍ وَتَنْزِيلٍ. تنزیل فرود آمدن تدریجی است. انزال فرود آمدن دفعی است مثل قوله تعالی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» در سوره القدر. قوله تعالی حکایه از کفار که گفتند «لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» گفتند چرا قرآن مثل تورات یک دفعه فرود نیامده. و نیز تنزیل را برای مبالغه و کثرت آرند یعنی قرآن مدتی در موقع حاجت آیه فرود آمده تا اینکه فرا گرفتن آن آسان تر و پابنده تر باشد. در جای دیگر «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» در جای دیگر «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» در اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که اینکه کتاب (قرآن) که بر تو فرود آمده حق است، حق را مقابل باطل آرند هر چیز محقق و ثابتی را حق نامند خدای متعال را از اینکه جهت حق گویند که عین حقیقت و حقیقه حقانیت است و حق است مقابل باطل «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» باطل را در او راهی نیست و قرآن

صفحه : ۱۰

چون از طرف حق فرود آمده حق است یعنی آن امر ثابت پا بر جا است و باطل را بسرادق عظمت آن راهی نیست «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ قرآن تصدیق کننده آنچه‌ی است که پیش از او است و یا موافق باقی کتب آسمانی است.

بعضی از مفسرین گفته مقصود از «بَيْنَ يَدَيْهِ» کتاب تورات و انجیل است چنانچه خدای متعال در سوره مائده ابتداء از فرستادن

تورات و بعد از آن از فرستادن انجیل سخن بمیان آورده. [پایان] آیه خبر میدهد و ارشاد بر اینکه است که قرآن بحق و از طرف حق تعالی فرود آمده و تصدیق کننده آنچیزی است که بین دو دست او است، شاید مقصود از «یدیه» دو دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و مراد از دو دست او همان کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل باشد یعنی قرآن تصدیق میکند آنچه در آنها است و تصدیق رسول بحقیقت آنها منافات ندارد با آن آیاتیکه صریحا خبر میدهد به اینکه که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند آنجا که فرموده «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» تا فرموده «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (۱) مائده آیه ۱۳.

و همچنین در باره نصاری و در تحریف انجیل فرموده «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (۲) مائده آیه ۱۴، زیرا مقصود کلمه تورات و انجیل است که فعلا بدست یهود و نصاری است نه تمامی آیات آن.

(۱) حقیقه خدا از بنی اسرائیل میثاق گرفت- و ما قرار دادیم قلبهای آنها را سخت که کلمات را از جای خود تحریف کردند و بهره‌ئی که باید از آن ببرند فراموش کردند [.....]

(۲) و بعضی از آنهایی که گفتند ما نصرانی میباشیم از آنها میثاق گرفته بودیم پس آن بهره‌ئی که باید از ذکر ببرند فراموش کردند.

صفحه : ۱۱

وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلِ تَوْرَاتٍ وَ انجیل را عطف داده به «نَزَّلَ عَلَيْكَ» در اول آیه یعنی همین طوری که قرآن را بر تو فرود آوردیم، پیش از تو تورات و انجیل را نازل گردانیدیم هِدَى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ اشاره به اینکه که تمام کتب آسمانی: قرآن، تورات، انجیل هر یک بجای خود برای هدایت بشر و راهنمائی و ارشاد است.

از کتاب صحاح لغت نقل میکنند که در لغت فرقان گفته «فرقان» چیزی را گویند که بین حق و باطل جدائی اندازد و فاروق باشد. وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ از علی بن ابراهیم از صالح بن السدی از جعفر بن بشیر از سعد اسکاف روایت شده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده سوره‌های بزرگ قرآن بجای تورات بمن عطاء شده، و سوره‌های مئین بجای انجیل (گفته‌اند «سوره‌های مئین» هر یک صد آیه است).

طبرسی (ره) در مجمع البیان گفته سوره‌های سبع طوال: البقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال است که با توبه یک سوره بشمار میرود- تا آنجا که گفته: المئین آنها سوره‌هایی هستند که صد آیه میباشند و اول آنها سوره بنی اسرائیل و آخر آنها سوره المؤمنون است.

در اصول کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و او از ابن سنان روایت کرده که گفت: از ابا عبد الله سؤال کردم از قرآن و فرقان که آیا اینکه هر دو یکی میباشند یا دواند، گفت قرآن تمام کتاب است و فرقان محکمت است که واجب است بآن عمل شود.

و نیز از صحیفه سجادیه است که در دعای ختم قرآن گفته «قرآنا و فرقانا» که بآن جدا کرده‌ئی بین حلال خود و حرام خود را.

خلاصه چنانچه مفسرین گفته‌اند قرآن بمعنی جمع است یعنی تمام آیات

صفحه : ۱۲

قرآن و فرقان مصدر است مثل سبحان و غفران، و مقصود اسم فاعل است که برای تأکید و مبالغه بصیغه مصدر آمده یعنی جدا کننده بین حق و باطل.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ خداوند در بسیاری از آیات خبر میدهد که بکیفر کفر کافرین و

شرک آنها عذاب شدید مهیّا گردانیده- و در اینکه آیه باضافه خود را به «عزیز» که بغالب و قاهر ترجمه شده، و دیگر به «ذو انتقام» تهدید نموده مشعر بر اینکه عذاب از روی انتقام است.

[سؤال] انتقام در جایی گفته میشود که تشفی آورد یا در جایی که ظالم دست از ظلم یا اعمال بدی که کرده بردارد، و نیز تهدید دیگران باشد و خدای رءوف مهربان منزّه از آنست که بنده ضعیف خود را از روی تشفی عذاب کند زیرا که ساحت قدس او بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان کدورتی در او پدید آید و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نیز دیگر در قیامت که موقع پاداش اعمال است، جای عمل نیست که غرض باز داشتن عاصی و کافر یا دیگران از کفر یا عمل بد باشد، پس نتیجه عذاب آنهم از روی انتقام چیست.

[پاسخ] عذاب شدیدی که بکافر وعده داده اولاً منحصر بقیامت نیست اینکه عذابی است که بکیفر کفر در دنیا نیز اثر واقعی آن بر کافر و عاصی میرسد اگر چه نمیفهمند و ثانیاً نه برای تشفی است و نه برای انتقام است- بلکه چون در اثر گناه و بکیفر کفر که کافر و عاصی بر خلاف وظیفه عبودیت و اطاعت امر مولی عمل نموده و خدای تعالی برای جلوگیری از اعمال بد نهی فرموده و عاصی را تهدید بعذاب کرده و وعده خدا حق است و البته آنچه وعده داده خواهد رسید- و چون عذابی که در قیامت بکافر و عاصی میرسد بنظر سطحی و استعمالات عرفی شبیه باننتقام است

صفحه : ۱۳

شاید باین اعتبار استعاره و مجازا آنرا انتقام نامیده و گر نه ذات احدی بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان و اطاعت و معصیت یک فرد ضعیف رنج در دستگاه کبریائی پدید آورد و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نکته دیگری که بنظر میرسد اینکه است که آیه عذاب شدید را نسبت بکافر مقید باختر ننموده بلکه ممکن است گفته شود چون منشأ کفر و عمل خلاف از درون و باطن کافر و عاصی بروز مینماید و حقیقت انسان قلب و باطن او است معلوم میشود که چنین کسی خود را از رحمت حق تعالی انداخته وقتی نور رحمت باو نرسید، مورد غضب میگردد و آدمی را چه عقوبتی از آن بالاتر و چه عذابی است از آن سخت تر که مورد لطف و رحمت پروردگارش واقع نگردد و آثار اینکه عذاب هم در همین عالم پدیدار است زیرا دلی که لطیفه الهی است و قلبیکه آنرا «عرش الرحمن» نامیده در اثر کفر و نفس پرستی با خرف یکسان گردیده و اصلاً از نور معرفت در آن چیزی نمودار نیست. و تمتعات دنیوی که بآن دل خوش کرده اگر خوب بنگری خواهی دید که با اینکه هر قدر انسان در طلب آن پافشاری کند و خود را بزحمت اندازد نفس او را ارضاء نمیکند، زیرا که روح جاودانی وی در طلب چیز دیگری است اشتباها گمان کرده که خواهش روح در فراهم آوردن مال و جاه یا چیز دیگری است، اگر انسان قدری بخود آید و گوش فرا دارد ناله روح را میشوند که در زنجیر قوای حیوانی دست و پای او را بسته و نمیگذارد قدمی بالا رود، پس میتوان گفت چه عذابی است پس از عذاب جسمانی که بکیفر گناه بگنجهکار خواهد رسید از عذاب روحانی و دوری از رحمت الهی که مبدء و مرجع است بالاتر با اینکه غایت و فائده وجود انسانی ادراک قرب برحمت او است و در بیان آن گفته (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى) سوره نجم آیه ۳۱.

یعنی تا بد کاران را باعمال ناشایسته پاداش دهد و نیکوکاران را پاداش نیکو دهد

صفحه : ۱۴

آیا اینکه عذاب شدید که حقیقتش در آخرت بروز و ظهور مینماید و نکبتش در دنیا است چیز دیگری است، ولی متأسفانه خبر نداریم و عذاب دنیوی را در فقدان مال و جاه و عناوین دیگر می‌پنداریم و هر وقت فاقد یکی از اینها شدیم شاید گمان کنیم

بغضب خدا گرفتار شده‌ایم.

خلاصه عذاب که بکافری و وعده داده شده و خود را «ذو انتقام» نامیده اینکه نیست که بنظر سطحی گمان میشود که خدای رءوف بعذاب بنده گنهکار تشفی مینماید خدا منزله از اینکه است که تحت تأثیر واقع گردد عذاب گنهکار مجازات است نه تشفی.

در مجمع البیان از کلبی و محمد بن اسحاق و ربیع بن انس نقل کرده که اینان گفته‌اند اوائل سوره آل عمران تا حدود هشتاد و چند آیه در باره وفد نجران یعنی رسولانی که از طرف نصاری نجران بمدینه آمده بودند نازل شده و آنان شصت نفر سواره بودند که چهارده نفر آنها از اشراف نجران محسوب میشدند و سه نفر از اینکه چهارده نفر کسانی بودند که مرجع اصلی کارهایشان قرار گرفته: یکی عاقب که نامش عبدالمسیح و سمت امیری قوم را داشت و صاحب مشورت آنان محسوب بوده بطوری که از رأیش تخطی نمیکردند.

دیگری سید که اسمش أبهم و معتمد اصلی و پناهگاه و فریاد رس آنان شمرده میشد و همچنین صاحب رحل یعنی رخت و اسباب و وسائل سفری آنان بوده.

سومی ابو حارثه بن علقمه که اسقف و پیشوای بزرگ دینی آنها بشمار میرفت و در بین نصاری بقدری مقام داشت که ملوک و پادشاهان روم بخاطر علم و دانشش ثروت هنگفتی باو داده، کلیساهای متعددی بنام او ساخته بودند او تمام کتب دینی آنها را حفظ داشت.

اینکه عده شصت نفری با لباسهای فاخر مخصوصی وارد مدینه شدند و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله وارد گردیدند و آن وقتی بود که پیغمبر [ص] نماز عصرش را با مسلمانان انجام داده بود. اینکه رسولان بقدری ظاهر شوکت آمیزی داشتند

صفحه : ۱۵

جامه‌های دیا و حله‌های قیمتی پوشیده بودند که بعضی از اصحاب که در آن موقع آنها را دیده بود گفت ما رسولانی بزبانی آنان ندیده بودیم هنگامیکه وارد مسجد شدند وقت نماز مذهبییشان رسید بعبادت خود ناقوس زدند و بنماز ایستادند. اصحاب رسول خواستند ممانعت کنند نگذارند نماز بخوانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بآنها کاری نداشته باشید، مشغول نماز شدند و مشرق را قبله خود قرار دادند و نمازشان را خواندند، پس از نماز سید و عاقب متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله شده آغاز سخن کردند، حضرت بآن دو نفر فرمود اسلام اختیار کنید و در پیشگاه الهی تسلیم شوید آن دو اظهار داشتند که ما پیش از تو اسلام اختیار کرده و مسلمان شده‌ایم (کنایه از اینکه دین ما که دین نصرانی است، همانا اینکه دین واقعی است) حضرت فرمود شما چگونه مسلمانید و کارهایتان خود شاهد عدم تسلیم بحضرت ربوبی است- زیرا اولاً برای خدا فرزند قائل شده و عیسی را پسر خدا میدانید- دیگر اینکه عبادت صلیب را نموده و گوشت خنزیر میخورید با اینکه تمام اینها مخالف با ادعای شما است.

سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که به اینکه جا رسید همگی آنان در مقام اعتراض برآمدند گفتند اگر عیسی پسر خدا نیست پدرش که بوده، حضرت فرمود آیا شما قبول دارید که هر پسری باید بپدر خود شباهت داشته باشد، گفتند آری فرمود آیا اینکه طور نیست که خدای حی است و نمی‌میرد و عیسی علیه السلام میمیرد گفتند بلی پس پیغمبر [ص] فرمود آیا نمیدانید که قوام هر چیزی بخدای ما است و حفظ روزی موجودات با او است گفتند بلی همین طور است- فرمود آیا عیسی از اینکه اوصاف چیزی داشته عرضه داشتند نه- فرمود آیا میدانید هیچ چیز از موجودات آسمان و زمین بر خدا مخفی و پوشیده نیست و خداوند بر همه آنها عالم و دانا است گفتند میدانیم- فرمود آیا عیسی میدانست چیزی مگر آنچه خدا باو یاد داده گفتند نه- گفت آیا میدانید که خدای ما همان است که عیسی را در شکم مادرش صورتگری کرده آن طور که خواست و آن خدائست که نه میخورد

ثابت و استوار است که بهیچ وجه نمیتوان در آن تصرف

صفحه : ۱۸

نمود و چنین آیاتی را به «أمّ الکتاب» نامیده اشاره به اینکه که چنین آیاتی اصل کتاب است و آنرا به «مُحکّمات» توصیف فرموده نظر به اینکه که متقن و محکم و ثابت است و اینکه آنرا «أمّ الکتاب» نامیده شاید اشاره بآن آیاتی است که مشتمل بر قوانین و احکام امور مسلمین است و آنچه راجع باصول دیانت و فروع است از حلال و حرام. و خلاصه آن آیاتیکه دستور العمل روزانه بشر مطابق حکم الهی در اصلاح امور معاش و معاد در آن است بدون ضمیمه آیات دیگر از تفسیر و تأویل یا بضمیمه حکم عقل یا روایات یا غیر اینها از خود آیات بمجرد نظر و تدبیر و غیر آن ظاهر باشد.

در مجمع البیان در توضیح آیه چنین گفته پس از بیان انزال قرآن کیفیت و چگونگی نزول آنرا بیان کرده قوله تعالی «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» یعنی قرآن «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی اصل کتاب «و آخر متشابهات» در محکم و متشابه عقاید و گفته‌هایی است.

۱- محکم آنچه‌ی است که از ظاهر آن بدون قرینه‌ای که بآن متصل باشد و بدون چیزی که دلالت بر مراد کند و مقصود معلوم شود بجهت وضوح معنی مثل قوله تعالی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا، وَلَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» و امثال آن از آن چیزهایی که در فهمیدن مراد از آنها بدلیلی احتیاج نباشد.

و متشابه- چیزی است که از ظاهر آن مقصود معلوم نشود مگر اینکه با دلیلی مقترن باشد که دلالت بر مراد از آن کند زیرا ظاهر آن مشتبه است مثل قوله تعالی «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» و اینکه اضلال غیر از اضلال در قول او است که فرموده «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» زیرا که گمراه کردن سامری قبیح است و گمراه کردن خدا نیکو است و همین است معنی قول مجاهد که گفته «محکم چیزی است که معانی او مشتبه نشود، و متشابه چیزی است که معانی آن مشتبه گردد و جز اینکه نیست که اشتباه در امور دین واقع میگردد مثل توحید

صفحه : ۱۹

و نفی التشبیه و جور آیا نمی‌بینی قوله تعالی «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» که در لغت احتمال دارد مثل استواء و نشستن بر تخت است- یا اینکه بمعنی قهر و استیلاء است، و معنی اول (یعنی بمعنی لغوی) بر خدای تعالی جایز نیست.

۲- محکم آیات ناسخه است و متشابه آیات منسوخه [ابن عباس] ۳- محکم آیاتی است که در آن احتمال تأویل نباشد مگر یک وجه و متشابه آنست که دو وجه یا زیادتر احتمال تأویل بدهد.

[محمّد بن جعفر بن الزبیری و ابی علی جبائی] ۴- محکم آنست که الفاظش مکرر نگردد و متشابه آنست که الفاظش مکرر گردد مثل حکایت موسی و غیر آن. [ابن زید] ۵- محکم آنست که تعیین تأویلش معلوم باشد و متشابه آنست که تعیین تأویلش معلوم نباشد مثل قیام ساعت. [جابر بن عبد الله] و اینکه «أمّ الکتاب» را مفرد گفته نه جمع و نگفته «أمّهات الکتاب» دو وجه در آن گفته شده: ۱- بطور جواب است مثل اینکه گفته شده چه چیز است ام الکتاب در پاسخ گفته شده «هنّ ام الکتاب» مثل اینکه گفته میشود کیست نظیر زید، گفته شود مائیم مثل زید. ۲- آیات بتمامها اصل کتاب است و چنین نیست که هر آیه محکم ام الکتاب و اصل آن باشد زیرا که «ام الکتاب» جاری مجرای اصل واحد است در بیان و حکمت- و مثل او است قوله تعالی «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» و نگفت آیتین زیرا که شأن آندو یکی است در اینکه عیسی را آورد بدون مردی که بین آنها باشد- پس نبود آیه برای مریم مگر بعیسی و برای عیسی آیه نبود مگر بمریم- و اگر میخواست هر یک از آنها را آیه بشمار آورد میگفت آیتین. [پایان] در بعضی از

رسول صلی الله علیه و آله گفت بیشتر از اینکه هم هست «المص» گفتند «ص» نود، پس صد و شصت و یک سال خواهد بود، گفتند مانند اینکه دیگر هست «الم» گفتند اینکه بسیار بر او بیفزود دویست و هفتاد و یکی میشود

صفحه : ۲۲

و اینکه بر ما مشتبه شده ندانیم بیشتر گیریم یا کمتر و ما بتو ایمان نخواهیم آورد اینکه بود که رب العالمین در باره ایشان اینکه آیه را فرستاد:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» یعنی بر یهود مشتبه شد وقتی حروف را بر حساب حمل تشبیه کردند.

اگر کسی بگوید در متشابهات چه حکمتی است - چرا تمام آیات محکمت نیست! جواب آنست که تشریف و تخصیص علماء است تا بمقیاس فهم معانی دقیق را از آیات استخراج کنند و بهمین معنی از عامه خلق امتیاز می‌یابند و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند برای اینکه در استنباط خاطر و فکر خویش را میرنجانند و اگر همه محکمت بود حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبود و آن ثواب حاصل نیامدی، معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی عاجز گردند نقص خویش بینند و عجز خویش بشناسند و آنکه در راه بندگی راست روند زیرا که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن است. [کشف الاسرار] وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و آنان کسانی میباشند که علم در قلبشان نفوذ کرده و رسوخ نموده و متصف گردیده‌اند بآن علمی که در شأن آنها است «العلم نور یقذفه الله علی قلب من یشاء من عباده» و آن موهبت خدائی که بآن «یعز من یشاء و یذل من یشاء بیده الخیر» و آن بزرگواران کسانی میباشند که در بندگی بمقام رضا و تسلیم رسیده‌اند و در آیات الهی و نوامیس شرعی از پیش خود رأی اندیشی نمی‌کنند و میگویند آنچه از نزد پروردگار ما آمده ایمان آوردیم و تسلیم امر پروردگارمان میباشیم اینها کسانیکه بمقام عبودیت رسیده‌اند.

بین مفسرین اختلاف است در اینکه آیا راسخون باو عطف بر الله است باین معنی که تأویل متشابه را کسی نمیداند مگر خدا (وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) که اینها میدانند و میگویند «آمنا به کل من عند ربنا».

صفحه : ۲۳

در مجمع البیان گفته اینکه قول ابن عباس و ربیع و محمد بن جعفر بن زبیر و اختیار ابی مسلم است - و از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که گفت رسول الله افضل امت از همه راسخین در علم است که همانا میدانند آنچه را که خدا از تأویل و تنزیل بر او نازل گردانیده و نازل نمی‌کرد خدا بر او چیزی که دانا نکند او را بتأویلش و خود آنحضرت و اوصیاء بعد از او تمام آنرا میدانستند. و مؤید اینکه قول اینکه است که صحابه و تابعین اجماع کردند بر تفسیر جمیع قرآن و دیده نشده که در چیزی از آن توقف کرده باشند و آنرا تفسیر نکرده باشند بعذر اینکه اینک متشابه است و نباید تفسیر کرد و نمیداند آنرا مگر خدا و ابن عباس در همین آیه مورد بحث میگفت من از راسخین در علم هستم.

و قول دیگر اینکه و او در (وَالرَّاسِخُونَ) و او استیناف است و بنا بر اینکه قول تأویل متشابه را نمیداند مگر خدا، و باید بس از قوله تعالی (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) وقف کرد و ابتداء کرد به (وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ) و الراسخون مبتداء میشود و خبر او (يَقُولُونَ) است.

[و اینکه قول عایشه و عروه بن زبیر و حسن و مالک و اختیار کسائی و فراء و جبائی است] و اینها چنین گفته‌اند که راسخین تأویل متشابه را نمیدانند لکن بآن ایمان می‌آورند و بنا بر اینکه تأویل آیه راجع است بمدت اجل اینکه امت و وقت قیام ساعت و قیامت و

فناء دنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی علیه السلام و خروج دجال و امثال اینها از آن چیزهائی که در علم خدا مخزون است.

و بنا بر اینکه تأویل یعنی متأول مثل قوله تعالی (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ) یعنی (موعود) می‌آید، و قوله تعالی (كُلٌّ مِنَ عِنْدِ رَبِّنَا) یعنی محکم و متشابه تماماً از نزد پروردگار ما است (وَمَا يَدَّبُّكُمْ) یعنی در آیات خدا تفکر نمی‌کنند و متشابه آنرا بمحکم برنمیگردانند (إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ) یعنی مگر ذو و العقول.

قاضی ماوردی گفته خداوند تمام قرآن را توصیف بمحکم کرده بقوله تعالی

صفحه : ۲۴

(الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ) و نیز تمام آنرا توصیف نموده به اینکه که متشابه است بقوله تعالی (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا) پس معنی احکام اتقان یعنی احکام آن متقن است و با متقن بودنش ممنوع است زیرا که احکام و معانی آن خالی از خلل و اعتراض است پس تمام قرآن از اینکه جهت محکم است.

و قوله (متشابهها) یعنی یشبه بعضه بعضا فی الحسن و الصدق و الثواب و البعد عن الخلل و المتناقض و هو کله من هذا الوجه متشابه. [پایان] از تفسیر عیاشی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید اگر مطابق واقع باشد مزدی ندارد و اگر خطاء باشد از رحمت الهی دور گردد که از آسمان بما دورتر خواهد بود. باز در همان تفسیر از یعقوب بن یزید از یاسر از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود اظهار رأی در کتاب خداوند کفر است.

و از تفسیر صافی نقل شده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکنند که فرمود کسیکه قرآن را برای خود تفسیر کند جایگاهش آتش دوزخ است.

صاحب تفسیر المیزان در توجیه حدیث گفته اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند مقصود از رأی اعتقادی است که از روی اجتهاد برای انسانی حاصل شود گاهی هم بسخنی که از روی هوی و هوس و یا باصطلاح بمیزان استحسان گفته شود رأی میگویند، بهر حال چون در فرمایش آنحضرت کلمه رأی را بخود تفسیر کنند اضافه کرده و تعلق داده است معلوم میشود که نهی از مطلق اجتهاد در تفسیر قرآن نفرموده تا بالملازمه بر سخن اخباریها که میگویند در مورد تفسیر آیات باید تنها و تنها بروایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در آن زمینه رسیده قناعت کرد و کوشش عقل و غیر آنرا کنار گذارد، ما چگونه کلام اخباریها را در اینکه جهت قبول کنیم با اینکه در بسیاری از آیات قرآن به اینکه که عربی مبین و روشن است معرفی کرده و بتدبر و تفکر در آن امر فرموده و همچنین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم

صفحه : ۲۵

در روایات زیادی بمسلمان دستور داده‌اند که بقرآن رجوع کنید و صحت و سقم روایات را با عرضه کردن بقرآن شریف تشخیص بدهید.

پر واضح است که اضافه و تعلقی که در رأی بخود اعمال شده میرساند که موضوع نهی شده اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائلی که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفا کند آری اینکه روش نزد افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی را شنیدند از هر کس و هر گوینده‌ئی باشد فوراً قواعد معمولی که برای پی بردن بمعنی و مراد آن سخن دارند بکار برده و بزودی نتیجه میگیرند و میگویند از اینکه سخن چنین مطلبی اراده کرده است.

تا آنجا که گفته (توضیح) چنانچه در بحثهای سابق گذشت آیات قرآن شریف در عین اینکه کلماتش جدا و منفصل از یکدیگرند یک کلام متصل بوده پاره‌ئی از آیات آن نسبت به پاره دیگر توضیحاتی را اعطاء میکند، چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده بعضی از آیات مقصود بعض دیگر را شرح داده و بمراد آن گواهی میدهد، بنا بر اینکه روشی که بین افراد انسانی در تشخیص مراد متکلم متداول میباشد در اینجا نمیتوان جاری شود به اینکه که یک آیه را گرفته بخواهیم با اعمال قواعد مقررہ‌ئی که در علوم مربوطه گفته شده مقصود را بدست آوریم، بلکه تنها راه صحیح در فهم کلام الهی اینک است که در هر موضوعی تمام آیات مناسب آنرا ملاحظه نموده با کوشش مخصوصی که در تدبیر تمام آنها بکار برده میشود مقصود آنرا استفاده نمود، چنانچه همین موضوع از آیه شریفه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» نساء آیه ۸۲ برمیآید. نتیجه بدست آمد که تفسیر برای یعنی همان نحو تفسیری که مورد نهی قرار گرفته آن است که مفسر بخواهد با اعمال قواعد مقررہ و متداوله کلام الهی را با همان روش که گفتار دیگران را بررسی میکرد مورد بررسی قرار دهد

صفحه : ۲۶

تا آنجا که گفته خلاصه کلام آنکه موضوعی که مورد نهی قرار گرفته استقلال مفسر در تفسیر قرآن و اعتماد داشتن بر نفس خود بدون رجوع بغير است و لازمه اینکه نهی اینک است که مفسر باید استمداد از غير جسته و بآن رجوع نماید- و واضح است که آن غير باید یا کتاب الهی یا سنت باشد، اینک گوئیم اما سنت نیست زیرا که چنانچه تذکر دادیم. خود سنت مسلمانان را مأمور بر رجوع بقرآن کرده و دستور صادر شده که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنند تا بآن وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت یا مخالفت با قرآن تشخیص دهند، بنا بر اینکه معلوم میشود که آن غير حتما خود قرآن شریف میباشد یعنی مفسر باید با نفس قرآن آنرا تفسیر کند و بوسیله خود قرآن آن مقصود اصلیش را بدست آورد اینک بود تفسیر برای و نکته نهی از آن. [پایان] پس از آن از تفسیر عیاشی نقل میکند که امام صادق [ع] فرمود قرآن محکمی دارد و متشابهی، بمحکم آن ایمان بیاور و عمل کن، ولی بمتشابهش ایمان آور و عمل منما، و اینکه گفته خدا است که فرموده کسانی که دل‌هایشان از حق برگشته تنها آیات متشابهه را دنبال میکنند تا باعث گمراهی مردم باشند و بخیال خود بتأویل قرآن نائل شوند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آنرا نمیداند، ولی راسخون فی العلم میگویند ما ایمان آوردیم که تمامی آن از نزد خدا است، و راسخین در علم آل محمد صلی الله علیه و آله میباشد.

و از کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که در حدیثی فرموده منسوخات از متشابهاتند.

و در کتاب عیون از امام رضا [ع] نقل شده که فرموده کسیکه متشابه قرآن را بمحکمش رد نماید بصراط مستقیم راه برده، سپس فرمود در اخبار ما هم متشابهی چون متشابه قرآن وجود دارد، پس متشابهات را بمحکمت رجوع دهید و بدون رجوع از آنها پیروی نمائید که گمراه خواهید شد.

و از کافی از هشام بن حکم نقل میکنند که گفته موسی بن جعفر [ع] برایم

صفحه : ۲۷

حدیث فرمود تا آنجا که فرمود ای هشام خداوند از یکدسته مردم صالح چنین حکایت میکند: که گفتند پروردگارا دل‌های ما را پس از آنکه هدایت کردی منحرف مساز و از نزد خود رحمتی بر ما موهبت کن که تو تنها بخشنده‌ئی، اینان کسانی میباشند که میدانند که دل‌ها پس از هدایت ممکن است منحرف شده به نایبائی برگردد. آری تا کسی از خداوند عقلی پیدا نکند از او نمیترسد و تا از او دانشی نیابد دلش بمعرفت ثابتی که حقیقتش را در قلب خود بیند استوار نخواهد شد.

هیچکس چنین رتبه‌ئی ندارد جز آنکه کردارش گواه صدق گفتارش شود و پنهان او موافق آشکارش باشد زیرا که خداوند عزیز دلیل باطن پوشیده هر چیز را تنها ظاهر آن قرار داده است.

اینکه بود بیان صاحب تفسیر المیزان و خودش پیشی گرفته و بر خود دو اشکال وارد کرده و سپس جواب داده. اشکال اول- شکی نیست که قرآن فرستاده شده تا مردم آنرا درک نموده و استفاده کنند چنانچه جمله شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ» زمر ۴۱ «هذا بیان للناس» آل عمران ۱۲۸ و مانند آن همین مطلب را روشن میکند، و از طرفی باز شکی نیست که مبین و مفسر آن نفس نفیس رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد چنانچه خداوند متعال در آیه شریفه فرموده «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» نحل آیه ۴۴.

آری کتاب الهی را پیغمبر صلی الله علیه و آله برای صحابه بیان فرمود و تابعین یعنی کسانی که پس از صحابه روی کار آمدند همان نکات را یاد گرفتند بنابر اینکه آنچه را در غالب احادیث و روایات از حضرت رسول [ص] نقل کرده‌اند معلوم است که آن از فرمایشات نبوی است و بنص قرآن از آن تجاوز نتوان کرد و قسمتهائی که بدون اسناد به پیغمبر [ص] در باره اش گفتگو کرده‌اند گر چه مانند احادیث حجیتش محرز نیست لکن چون میدانیم که مطالبی است که یا از کلمات نبوی استفاده شده یا از روی ذوقی که تعلیمات مکتب اسلام بآنها نشان داده.

چگونه ممکن است مطلبی بر آنان پوشیده مانده باشد با اینکه اهل لسان

صفحه : ۲۸

بودند و در ادبیات عربی کاملاً کنجکاو کرده و در اخذ حقایق قرآن از مصدر رسالت بی اندازه کوشش مینمودند اگر کسی صفحات تاریخ را از نظر بگذراند و داستان مساعی مردان دین را در آن قسمت مطالعه کند بصدق گفتار ما خواهد رسید باری از اینجا روشن میشود که عدول از طریقه و روش آنان و دست برداشتن از سنت حسنه‌اشان یعنی تفسیر کردن آیه‌ئی از آیات قرآنی را بغیر اقوال و آراء ایشان بدعت است و سکوت از قسمتهائی که آنان ساکت بودند امری لازم است.

آری آنچه آنان نقل کرده‌اند برای شخصی که اراده فهم کتاب الهی را داشته باشد کافی است زیرا چنانچه سیوطی گفته شماره احادیثی که در تفسیر قرآن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین بما رسیده به هفده هزار میرسد چگونه ممکن است اینکه عده زیاد از روایات ما را از غیر خود مستغنی و بی نیاز نسازد.

[پاسخ] در سابق گذشت که آیات شریفه‌ئی که مردم را بطور عموم از کافر و مؤمن و از کسانی که در عهد نزول کتاب الهی بوده‌اند و با اشخاصیکه بعدا بوجود آمده‌اند دعوت به تعقل و تدبّر در قرآن نموده مخصوصاً آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» بطور آشکارا دلالت دارد که معارف قرآنی را میتوان با بحث و کنجکاوای در آیات شریفه‌اش بدست آورد و بآن وسیله اختلافی که در نظر ابتدائی بین بعض آیات با بعض دیگر دیده میشود مرتفع ساخت زیرا آیه شریفه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» تا آخر در مقام تحدی است و میخواهد با عدم وجود اختلاف در آن حقانیت کتاب الهی را ثابت کند، در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موكول بفهم صحابه و تابعین نماید.

بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا به بیانات نبوی [ص] حواله داد زیرا که کلام رسول الله [ص] در چنین زمینه‌ئی یا کلامی است که

صفحه : ۲۹

موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است و یا مخالفت دارد، پر واضح است که در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود

طرف پس از تدبیر و بحث همان معنا را درک میکند و در صورت مخالفت سازگاری با مقام تحدی نداشته و نمیتواند حجتی را بر خصم اقامه کند.

آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوت [ص] نیست چنانچه خود قرآن شریف هم اینکه قبیل مطالب را به توضیحات نبی اکرم (ص) ارجاع و حواله داده است و آیه شریفه «ما آتاکم الرسولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» سوره حشر آیه ۷۰، و آنچه در معنای آن هست بهمین قسمت مربوطند و همچنین قسمتهائی که راجع به قصص و داستانها و یا مربوط به تفصیل معاد میباشد در آنها هم بیانات پیغمبر (ص) حتمی و لازم است.

خلاصه از سخنان بالا- روشن میشود که شأن رسول الله (ص) در چنین مقامی تنها و تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راه نمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید- زیرا که آموزش و تعلیم بزرگترین کاری را که انجام میدهد آسان کردن راه تربیت و نزدیک کردن بآن میباشد نه اینکه استاد راهی ایجاد کند و یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند. اشکال دوم که خود آنشخص محترم بخود اعتراض نموده و فرموده:

بصحت پیوسته که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ئی که ایراد کرده چنین فرموده که من دو چیز نفیس میان شما بامانت میگذارم که یکی بزرگتر از دیگری است، بزرگتر کتاب پروردگار و کوچکتر عترت و اهل بیت من است شما اگر توصیه مرا در باره آن دو مراعات نموده و بدامن هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد، اینکه فرمایش را سنی و شیعه بطریق متواتر از عده زیادی از صحابه پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند دانشمندان حدیث شماره آنها را به

صفحه : ۳۰

سی و پنج نفر صحابه رسانیده‌اند. و در بعضی نقلهای آن دارد که رسول (ص) فرمود آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

باری اینکه حدیث دلالت روشن بر حجیت قول اهل بیت دارد که تنها آنچه از آنان راجع به تفسیر قرآن رسیده واجب الاتباع است یعنی باید اکتفاء بهمان مقدار کرد و گر نه تفرقه و جدائی بین قرآن و اهل بیت پیش آمده و مرتکب نهی الهی شده‌ایم. پاسخ اینکه اعتراض را مفسر محترم چنین میگوید: میگوئیم آنچه در باره معنی اتباع و پیروی پیغمبر [ص] در جلوتر متذکر شدیم در اینجا عینا در اتباع اهل بیت میگوئیم که روشن است که حدیث شریف نمیخواهد حجیت ظاهر آیات شریفه قرآن را باطل نماید و تنها حجیت را مخصوص ظاهر بیانات اهل بیت کند- چگونه اینکه معنی تصور دارد با اینکه خود رسول اکرم (ص) فرمود قرآن و اهل بیت از هم جدا نمیشوند و حجیت را برای هر دوی آنها ثابت فرموده و معنای حجیت هر دوی آنها اینکه است که قرآن در دلالت کردن بر معانی و کشف معارف الهیه لازم الاتباع است و عترت در راهنمایی مردم بطریق صحیح آن و هدایت نمودن آنان باغراض و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد تا آخر کلامش.

آری فرمایشات مفسر دانشمند تماما صحیح لکن در اینکه بطور کلی سنت یعنی اخبار و احادیث را در تفسیر آیات معتبر ندانسته بدلیل اینکه خود معصومین (ع) مسلمانان را دستور داده‌اند که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنید تا باین وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت و مخالفت قرآن تشخیص دهید چنانچه در پاسخ اشکال دوم گفته شد.

اینکه مطلب بطور کلی آنطور که مفسر بیان کرده که از ظاهر آن چنین بنظر میآید که اخبار و احادیث بخودی خود بدون عرضه کردن بقرآن معتبر نمیشود درست نمیآید.

صفحه : ۳۱

چگونه میتوان احادیث صحیح و معتبر را بدون تطبیق با آیات قرآن معتبر ندانست در صورتی که باجماع امامیه ائمه طاهرین علیهم السلام مفسر و مبین قرآنند مخصوصا بنابر اینکه مقصود از راسخین فی العلم ائمه اطهار باشند وقتی بنص قرآن علم بمتشابهات نزد آنها باشد چگونه توان گفت اخبار معتبری که از قبل آنها در تفسیر صادر گردیده باید بآن اعتنا نمود اگر چنین باشد چه فرق است بین کلام معصوم با غیرش با اینکه یکی از مدارک چهارگانه که در اصول فقه برای استنباط احکام مقرر گردیده سنت است که بین تمام فقهای شیعه و سنی مطرح شده اگر سنت یک مدرک مستقل نبود چگونه در اصول فقه استدلال باخبار را معتبر میدانستند و بر طبق آن عمل مینمودند در صورتی که اهلش میدانند وقتی در فروع حکمی از قرآن که مخالف با نص صحیح معتبری که بدون معارض باشد معارضه نمود بعد از آنکه قرآن قطعی السند است و دلالتش ظنی است و حدیث صحیح ظنی السند و دلالتش قطعی است در موقع تعارض بحدیث عمل میکنند نه بقرآن بلکه عمومات قرآن را بحدیث تخصیص میدهند.

و آنجا که خود معصومین علیهم السلام اجازه داده‌اند که احادیث را بقرآن عرضه کنید در مورد تعارض بین چند حدیث است نه بطور کلی چنانچه از ظاهر کلام مفسر معلوم میگردد.

آری تفسیر برای در جائیکه آیه از محکمت و واضح نباشد و محتاج بتفسیر و تأویل باشد در چنین موردی بایستی رجوع بخود قرآن یا نص صحیح نمود تفسیر برای جایز نیست.

آنچه بنظر میرسد اینکه اعتراضاتی که بر بیانات مفسر محترم وارد آمده بسیار بجا و بموقع است و جوابهایی که داده شده و لو اینکه بسیار متین و بنظر ابتدائی درست مینماید لکن از چند جهت مورد اعتراض است:

۱- در بیان ایشان تناقض دیده میشود زیرا که در پاسخ اینکه اعتراض که رسول اکرم (ص) در آخر عمر فرموده من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ بین

صفحه : ۳۲

شما میگذارم کلام الله و عترت من و اینکه دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا آخر گفته قرآن در دلالت کردن بر معنی لازم الاتباع است و عترت در راهنمایی مردم بآن مراد و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد.

آیا آنهاییکه در تعیین متشابهات قرآن بفرمایشات و احادیث صحیح که از عترت رسیده تمسک میکنند مگر غیر از اینکه است که میخواهند آنها را بوجه صحیح در معرفت آیات هدایت نمایند که پس از راهنمایی آنها معرفت بمراد حق تعالی پیدا نمایند.

و نیز آنجا که گفته آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی و قصص و بعضی از خصوصیات معاد چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوی صلی الله علیه و آله نیست و گفته شأن رسول الله [ص] در چنین مقامی تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راهنمایی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد را برای چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید، از اینکه بیانات برمیآید که ایشان اعتراف مینماید که در فهم متشابهات قرآن بایستی از قبل معصومین بمراد الهی هدایت شد و بدون راهنمایی آنها ممکن است شخص گمراه گردد و اینکه بیان با اصل مطلب که در سابق گفتیم آیات شریفه بطور عموم از کافر و مؤمن و آنهاییکه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند یا آنکه بعد بوجود آمده‌اند را بتعقل و تدبر در قرآن دعوت نموده و بآیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» تا آخر تمسک کرده و گفته که مقصود آیات شریفه را میتوان با بحث و کنجکاوی بدست آورد- در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موکول بفهم صحابه و تابعین نماید بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا بیانات نبوی صلی الله علیه و آله حواله داد زیرا که کلام رسول الله (ص) یا موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است یا مخالفت دارد در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنی را می‌فهمد و در صورت مخالفت

با مقام تحدی سازگار نیست و نمیتوان حجتی را بر خصم اقامه نمود

صفحه : ۳۳

آیا در اینکه گفتار تعارض بنظر نیاید، یکجا بطور کلی استشهاد مینماید بآیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ الْخ» در آخر تمسک کرده و گفته در فهم قرآن همان تدبر و کنجکاوی کافی است نه تفسیر مفسرین لازم است نه قول رسول صلی الله علیه و آله و نه روایات معصومین لازم است، و یک جا لزوم بیانات رسول را اختصاص میدهد بفروع و قصص و خصوصیات معاد اگر بیان رسول [ص] در فهم آیات معتبر نباشد در هیچ جا معتبر نیست و آن اشکالی که قول رسول یا موافق با آیات است یا مخالف در فروع نیز بعینه جاری و محتمل است پس در فروع هم نباید باحادیث و سنت رجوع نمود هر چه شخص خودش از جمع بین آیات فهمیده معتبر است و نیز گفته آنچه را که قرآن دلالت بر آن دارد و خدای متعال آنرا در کلام خود اراده نموده برای مردم توضیح داده و بیان میکند نه آنکه آنحضرت [ص] معانی و مطالبی را گفته باشد که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم نباشد ابتدا چنین نیست اگر آدمی آیه شریفه «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و آیه «هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» و مانند آنرا از سایر آیات نظری کند خواهد فهمید که قرآن کتابی است که دارای آیات تفصیل داده شده میباشد و قرآن در بیان مقاصد خود بتنهائی کافی است تا آنجا که در بیاناتش فرموده تمام فرمایشاتی که راجع بعرضه کردن روایات بقرآن و تشخیص صحیح و فاسد فرموده‌اند تماما گواه بر اینکه است که میتوان جمیع مطالبیکه از پیغمبر نقل شده از کتاب الهی و قرآن استفاده کرد.

آری اگر کلمات قرآنی متوقف بر بیانات نبوی باشد دور بوده و بطلان آن از واضحات میباشد.

اگر اینکه بیان اخیر از صاحب تفسیر باشد نه از مترجم که اشتباها ترجمه شده باشد خیلی بعید است زیرا که چنانچه در جای خود مدلل شده و در معنی دور گفته‌اند هر گاه دو شیئی هر یک متوقف بر دیگری باشد که آندیکر هم از همان جهت توقف بر آن داشته باشد اینکه دور باطل است که بطلانش ضروری

صفحه : ۳۴

است خلاصه بطلان دور از جهت توقف داشتن شیئی است بر نفس خود.

بنابر اینکه گفته شود بیانات قرآنی موقوف است بر بیانات نبوی آیا بعینه بیانات نبوی هم موقوف است بر بیانات قرآنی تا اینکه لازم آید توقف شیئی بر نفس خود، عبارت دیگر دور باطل توقف داشتن درک معنی شیئی یا درک وجود شیئی است بر درک معنی یا وجود خود آن شیئی، و بطلان دور برای اینکه است که لازم می‌آید یک شیئی از یک جهت هم مقدم بر خود و هم مؤخر از خود باشد.

حاصل برای رفع لزوم دور باید چنین گفته شود که اگر بیانات نبوی نبود اصلا بیانی برای آیات قرآن تصور نداشت با اینکه چنین نیست قرآن خودش فی حد ذاته بیانست چنانچه آیه بالا «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ» و نیز قوله تعالی (هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) دلالت واضح دارد بر اینکه قرآن خود بیانست و ظاهرا احدی منکر اینکه معنی نشده و گفته باشد فقط فهمیدن معانی قرآن موقوف بفهم صحابه و تابعین بلکه فقط بیانات نبوی حواله داده شده باشد تا اینکه با آیاتیکه دلالت صریح دارد که قرآن خود بیان است منافات داشته باشد بلکه دور محال لازم آید.

آری قرآن خودش در حد ذات خود بیان است لکن در نزد شخص دانشمند ظاهر است که قرآن برای عموم افراد بشر و هدایت خلق نازل گردیده و لکن چون برای عموم مردم فهم بیانات قرآن میسر نیست اگر نبود بیان رسول و خلفاء معصومین که رسول اکرم [ص] آنها را در آن حدیث مشهور «تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» ردیف قرآن قرار داده چگونه عموم مردم میتوانند از

بیانات قرآن بدرستی استفاده نمایند بلکه غیر از رسول و ائمه معصومین کسی را نرسد که دعوی کند که من عالم بتمام قرآنم حتی بقول بعضی از دانشمندان بین تمام مسلمین بعد از رسول [ص] فقط عارف بتمام قرآن از ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و باقی خصوصیات فقط علی علیه السلام بود هر یک از صحابه

صفحه : ۳۵

بعضی از آنرا میدانستند.

خلاصه مطلب اینکه است که قرآن فی حد ذاته خود اگر چه بیان کاملی است محتاج بتعلیم و آموزش رسول و راسخین فی العلم است و همین طوری که مفسر محترم در ضمن بیانش فرموده شأن رسول الله [ص] در چنین مقام تنها جنبه تعلیم و آموزش است فقط یک راهنمایی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید نه اینکه استاد راهی ایجاد کند یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند تا آخر.

آری مردم در فهم بیانات قرآن محتاج برسول و ائمه طاهرین علیهم صلوات الله میباشند نه اینکه بدون بیانات نبوی قرآن دارای بیان نباشد اگر آیات قرآنی در خودش بیان نبود رسول او را چگونه بیان میکرد همان بیان قرآن است که بتوسط رسول و اولوا الامر باید بمردم برسد زیرا که عموم مردم بلکه خواص نیز از فهم تمام خصوصیات قرآن قاصرند.

دوم از اعتراضاتیکه بر مفسر محترم وارد میآید چنین است که در فرمایشاتش گفته موضوع نهی شده تفسیر برآی اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائل آنچه که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفاء کند، اگر اینکه روشی که بین افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی شنیدند از هر کسی و هر چه باشد در آن فورا قواعد معموله بین خودشان را ریخته و نتیجه میگیرند که گوینده از اینکه سخن چنین مطلبی را اراده نموده.

پاسخ- اینجا مطلب خلط شده، اولاً کوئیم آیا قرآن کتاب آسمانی مسلمانها نیست آیا نباید تمام مسلمین از قرآن استفاده کنند اگر قواعد عربی که نزد ما معلوم است و بین دانشمندان در فهم زبان عربی بکار برده میشود کنار بگذاریم و از قواعد دیگری که نزد ما مجهول است بخواهیم از آیات و احادیث و غیر

صفحه : ۳۶

آن استفاده کنیم در صورتی که عمل کردن بقواعد عرفی نسبت به عرفی معتبر است چنانچه در وصف قرآن فرموده «هذا لسان عربی مبین» بایستی آیات را با عرف عرب منطبق گردانید، و اگر غیر از اینکه باشد لازم آید که هیچ مسلمانانی بهیچ وجه نتواند و لو از ترجمه تحت اللفظی قرآن استفاده نماید.

آری راجع بآیات متشابهات چنین است نه بمحکمات اگر چه در متشابهات نیز همان الفاظ و قواعد معموله در زبان عربی بکار برده میشود منتهی الامر چون در متشابهات محتمل چند معنی است در تعیین مراد مفسر بایستی یا بمحکمات قرآن یا بسنت تمسک نماید.

و ثانیاً اینکه اشکال برای کسی درست میآید که بخواهد خودش ببنهائی و مستقلاً متشابهات قرآن را تفسیر و تأویل کند لکن کسیکه در دلالت آیات و راه یابی بمقاصد آن که محل بحث است تمسک نماید بآیات محکمات یا بسنت از حدیث نبوی یا روایت صحیح که از معصومین علیهم السلام نیز از روی همان قواعد عرفی که در دست هر قوم و ملتی است با آنها سخن میگویند نه بعرف دیگر که بمفهوم آن نرسد.

خلاصه در اینجا خاطر نشان میکنم که غرض اینکه نیست که بخواهم اشکال و اعتراض بر مفسر فاضل وارد گردانم.

خود را کوچک‌تر از اینکه میدانم که از دانشمندان عالی انتقاد کنم و به گفتارشان خورده‌گیری نمایم روی سخن بدیگران است آنهاییکه چندان بصیرتی در فهم آیات قرآن ندارند از اینکه فرمایشات ممکن است خود را بپزند و از حد خود تجاوز نمایند و در تفسیر و تعویل کلام الله بفریب نفس گرفتار گردند و گمان کنند بمحض فراگرفتن اندازه‌ئی از قواعد عربی میتوانند بدون تمسک باخبار آل عصمت علیهم السلام آیات متشابهات را برای و سلیقه خود تفسیر و تأویل کنند و مبتلا بتفسیر برای منهی عنه گردند. آری اینکه دعاوی که کسی جز معصوم بتواند در فهم تمام آیات از محکمت.

صفحه : ۳۷

و متشابهات با اینکه در متشابهات فرموده «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» و ظاهر آیه چنین مینماید که حق تعالی علم بمتشابهات را اختصاص بخودش داده که حتی رسولش نیز پی بآن نمیرد و اگر تعمیم دهیم و گوئیم شامل معصومین علیهم السلام هم میگردد در چنین صورتی چگونه ممکن است غیر از معصوم و آنهاییکه راسخین در علمند و مؤید من عند الله میباشند بدون تمسک باحدیث و روایات و گفتار مفسرین آنهاییکه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله شاهد قضیه بودند معانی واقعی آیات را درک کند و چگونه تواند پی ببرد بجمع خصوصیات از جمع کردن بین آیات و بحث و کنجکاوای بتمام خصوصیات آن از حفظ تمام آیات اولاً و معنای تحت اللفظی آن ثانیاً و شناختن و تمیز دادن بین ناسخ و منسوخ آن ثالثاً و نیز پی بردن بعام و خاص و مطلق و مقید و نیز در متشابهات اول عالم گردیدن بآنچه در آیه محتمل است و تخصیص دادن بآن معنائی که مراد الهی بوده آنها بطور ظهور و یقین نه ظن و استحسان و غیر اینها بطوریکه تفسیر برای لازم نیاید چنانچه مفسر محترم مدعی آنست دست پیدا کند بسیار بعید است. لکن با اینکه حال ما منکر امکان آن نیستیم لطف و رحمت الهی نسبت بمؤمن صالح بسیار است آری مؤمن خلص را سزد که در اثر منقاد گردیدن بحکم خدا و رسول و اهل عصمت از اولاد طاهرین او سلام الله علیهم نور علم از مشکوه ولایت در قلبش تابش نموده و پس از اخذ علم از آن بزرگواران بر بعضی از اسرار قرآن بدون ظن و گمان علم در قلب او هجوم آورد و بعض حقایق بر وی مکشوف گردد و از بعض غرائب قرآن استفاده نماید و از عجائب آن استنباط کند زیرا که کرم الهی عام است وقف بر بعضی دون بعضی نگردیده منتهی قلب سلیم و دل پاک بی آلایش میخواید که لایق تجلیات نور علم و دانش گردد و کسیکه چنین باشد توان وی را از راسخین فی العلم بشمار آورد زیرا اخبار و آیات دلالت دارد که قرآن برای صاحبان فهم میدانی است وسیع و مجالی است بلند قال الله تعالی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْهَالُهَا» و نیز فرموده

صفحه : ۳۸

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» و در جای دیگر «لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ» چنانچه ظاهراً اینکه آیات دلالت واضح دارد که برای اهلش یعنی علماء خبیر آنهاییکه دارای بصیرت و بینای علوم قرآن میباشند لازم است در آیات تدبیر کنند و از آن استنباط علوم و معارف نمایند.

و شاید اینکه منع از تفسیر برای شده یکی از دو جهت باشد: یکی اینکه مفسر بمیل و هوای نفسانی خود آنچه مطابق غرض و میل او است متشابهات را تفسیر و تأویل کند چنانچه فرموده «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ الخ».

و دیگر مفسر بظاهر عربیت و باستحسان عقل بدون کنجکاوای در خصوصیات آنچه در تفسیر معتبر است از حذف و اضممار و تقدیم و تقدیر و الفاظ مبهم و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها از ناسخ و منسوخ در تفسیر مسارعت کند مسلم چنین کسی از غلط و اشتباه محفوظ نمیماند و تفسیر برای لازم میآید.

در تفسیر صافی بروایت عیاشی باسناده از جابر که گفت از ابا جعفر علیه السلام چیزی از تفسیر قرآن سؤال کردم بمن جواب داد باز

از همان در مرتبه ثانی سؤال کردم حضرتش جواب دیگری داد غیر از جواب اول که در روز قبل داده بود، گفتم فدایت شوم در همین مطلب بمن روز قبل جوابی غیر از اینکه دادی، گفت ای جابر همانا از برای قرآن بطنی و باطنی است و باطن را باطنی است و ظاهری است و ظاهر را ظاهری است ای جابر در عقول رجال چیزی دورتر نیست از تفسیر قرآن همانا آیه‌ئی است که اول آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است و آن کلامی است متصل که در وجوهی صرف گردیده.

و از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرموده نیست آیه‌ئی از قرآن مگر اینکه برای آن چهار معنی است: ظاهر، باطن، حد، مطلع. ظاهر تلاوت آیات، باطن فهم معانی، حد احکام حلال و حرام، مطلع آنچه مراد خدا است از آن بر بنده.

صفحه : ۳۹

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده

کتاب الله علی اربعة اشياء:

العبارت و الاشارات و اللطائف و الحقایق»

عبارت برای عوام، اشارت برای خواص لطائف برای اولیاء، حقائق برای انبیاء.

خلاصه غرض ما از اینکه گفتاری که راجع بتفسیر متشابهات ایراد نمودیم یادآوری دو چیز است: یکی همینکه گفته شد ممکن است کسانی که چندان بصیرتی در فهم آیات ندارند چون در طبیعت بشر حب علو و برتری و تفوق گذاشته شده ممکن است از اینکه گفتار مفسر محترم بعضی را غرور نفس بگیرد و گمان کند بمحض اینکه بقواعد عربی آشنا گردیده و فهم آیات محکمتا تا اندازه‌ئی برای وی میسر گردیده حق دارد که در متشابهات از روی قواعد عربی و جمع آوردن چند آیه اظهار نظر کند و دست از دامن ائمه دین بردارد و بگمان اینکه در اثر بحث و کنجکاو می شود هر کسی بدون تمسک بمعصومین علیهم السلام بتمام اسرار و معانی آیات مطلع گردد و در نتیجه مبتلا گردد بتفسیر برای که منهی عنه است.

و دیگر در ولایت و اعتقاد به اینکه که بعد از رسول [ص] در فهم قرآن و بیان تفسیر و تأویل آن امام لازم است سست گردد چنانچه در احادیث معتبر رسیده که آنهائیکه در امر خلافت مخالفت رسول صلی الله علیه و آله را نمودند گفتند «حسبنا کتاب الله» یعنی ما در امر دینمان کتاب خدا قرآن کافی است و محتاج بامام منصوص نمیباشیم.

با اینکه نزد علمای امامیه یکی از ادله‌ئی که در مبحث اثبات امامت اقامه نموده‌اند اینکه است که چون قرآن مبین و مفسر لازم دارد و بجز امام معصوم و منصوص علیه کسی را میسر نیست که بتمام آیات قرآن از محکمتا و متشابهات مطلع گردد پس بحکم عقل قطعی پس از رسول امام منصوص لازم است.

مرحوم فیض کاشانی رحمه الله در بعضی از مقدمات تفسیر صافی پس از بیان احادیثی که راجع بتفسیر متشابهات و منع آن رسیده توجیه کرده بیان

صفحه : ۴۰

جالبی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گوید من میگویم تحقیق قول در متشابهات و تأویل آن مقتضی است که کلام مبسوطی عقلانی بیاوریم و از علم بابی بگشاییم که برای اهلش هزار باب علم گشاده گردد.

پس میگویم «و بالله التوفیق اینکه برای هر معنی از معانی حقیقی و روحی است و آنرا صورت و قالبی است و برای یک حقیقت گاهی صور و قالب متعدد میگردد و همانا الفاظ برای حقایق و ارواح وضع گردیده و برای وجود آنها است که در قالب الفاظ

ریخته شده و حقیقه الفاط استعمال میگردد در حقایق و ارواح برای اتحادیکه بین الفاظ و حقایق موجود است. مثل اینکه لفظ قلم وضع گردیده برای آلت نقش بستن صور در الواح بدون اینکه در قلم اعتبار شود از چوب باشد یا آهن یا غیر آن بلکه در آن نه جسمیت معتبر است و نه اینکه نقش محسوس باشد یا معقول و نه اینکه لوح که در آن نقش میگردد کاغذ باشد یا چوب بلکه مجرد اینکه آلت باشد برای اینکه در آن نقش شود و همین است فقط حقیقت لوح و روح آن، پس اگر در وجود چیزی باشد که بواسطه او علوم نوشته شود در لوح قلبها پس سزاوار است که آن خلق قلم باشد اینکه است که خدای تعالی فرمود «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» بلکه قلم حقیقی او است زیرا که آن فقط روح قلم و حقیقت قلم است بدون اینکه با او چیزی باشد که خارج از قلم است و چنین است میزان که وضع شده برای معیار شناختن مقادیر و وزن اشیاء و آن یک معنی واحد است که حقیقت و روح میزان است و برای او قالبهای مختلف و صور متفرق است، بعضی جسمانی و بعضی روحانی چنانچه در آن جرمها و سنگینها وضع میشود مثل ذی الکفین و قبان و آنچه از قبیل اینها است، و میزان گفته میشود بر آنچه بآن مواظبت و ارتفاعات وزن میگردد مثل اسطرلاب و آنچه بآن خطوط و دوائر وزن میگردد مثل فرجار، و آنچه بآن وزن میگردد اعمده مثل شاقول، و آنچه

صفحه : ۴۱

بآن وزن میگردد خطوط مثل مسطر، و آنچه بآن وزن میگردد شعر مثل عروض و آنچه بآن وزن میگردد فلسفه مثل منطق، و آنچه بآن وزن میگردد بعض مدرکات مثل حس و خیال، و آنچه بآن وزن میگردد علوم و اعمال که آن میزان روز قیامت است، و آنچه کل بآن وزن میگردد و آن عقل کامل است الی غیر ذلک از موازین.

و بالجمله میزان هر چیزی از جنس وی تعیین میگردد و لفظ میزان در هر یک از آنها باعتبار حدّ و حقیقت موجود وی است که در آنست و بهمین نحو قیاس میشود هر لفظی و معنایی.

و تو وقتی راه یافتی بسوی ارواح میگردی روحانی و برای تو درهای ملکوت گشوده میگردد و اهل میگردی برای رفاقت با ملاء اعلی و آنها خوب رفقائی میباشند، پس چیزی نیست در عالم حس و عالم شهادت مگر اینکه برای وی در عالم ملکوت مثال و صورت امر روحانی است و آن روح مجرد او و صرف حقیقت وی است، و عقول جمهور مردم در حقیقت نسبت بعقول انبیاء و اولیاء امثله میباشند پس نیست برای انبیاء و اولیاء اینکه با آنها تکلم کنند مگر به ضرب الامثال زیرا که آنها مأمورند که با مردم بقدر عقولشان تکلم نمایند و قدر عقول آنان در خواب و نائم یا نسبت باین نشأه غالباً برای آنها چیزی مکشوف نمی گردد مگر بمثل اینکه است کسیکه تعلم حکمت کند بغیر اهلش در خواب می بیند در و جواهر بگردن خوگ معلق گردانیده و مثل کسیکه در شهر رمضان پیش از فجر اذان گوید در خواب بیند بدهنها و فروج مردم مهر زده و امثال آن بر اینکه قیاس است و سرّ آن علاقه مخفی است که بین نشئات موجود است

«الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا»

یعنی مردم خوابند وقتی مردند آنوقت عارف میگردند بحقایق آنچه را که بمثال شنیده‌اند و می شناسند ارواح و حقیقت آنها را و بعقلشان می فهمند که آن مثالها قشر حقایق بودند «قال الله سبحانه انزل من السماء ماء فسالوا اودیه بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا» پس علم را

صفحه : ۴۲

بآب مثل زده و قلبها را باودیه و ضلال را بزبد و در آخر آیه تنبیه فرموده بقوله تعالی «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» پس هر چه را که فهم تو طاقت فهم آنرا ندارد قرآن مثل میآورد و القاء میگرداند بتو بوجهیکه در خواب بروحت در لوح محفوظ مطالعه کنی تا اینکه

بر تو مثل پیدا کند بمثالیکه مناسب آنست اینکه است که محتاج بتعبیر است پس تأویل (آیات) جاری مجرای تعبیر خواب است و مفسر دور قشر دور میزند، و چون بایست با مردم بقدر عقولشان و مقامشان تکلم شود.

پس کسیکه بخواهد بکل مردم خطاب کند وی را واجب و لازم است که از کل نصیبی در او باشد زیرا که قشریه از ظاهر بینان درک نمیکنند مگر معانی قشریه را چنانچه قشر انسان و آنچه در ظاهر و بشره بدن او است بآن نمیرسد مگر قشر معانی که در جلد و غلاف از سواد و صور الفاظ ضبط شده اما روح معانی و سرّ و حقیقت آنرا درک نمیکنند مگر صاحبان عقل و آنانند راسخین فی العلم و بهمین جهت بود که نبی صلی الله علیه و آله برای بعض اصحابش در دعاء گفته

«اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل»

و برای هر یک از راسخین حظ و بهره‌ئی است کم یا زیاد و ذوقی است ناقص یا کامل و درجاتی است برای آنها در ترقی اطوار درجات و غور در آن و اسرار و انوار آنها اما رسیدن بمنتها و وصول باقصی درجات برای احدی طمعی در آن نیست اگر چه دریاها برای شرح آنها مرکب گردد و درختها قلم شود قوله تعالی «لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا».

و از آنچه گفته شد سبب اختلاف آیات و اخباریکه در اصول دین وارد شده ظاهر گردید و سبب اختلاف و اخباریکه در اصول دین وارد گردید اینکه است که مخاطب بخطاب طائفه‌های متشتت و عقول مختلف است اینکه است که لازم میآید که بقدر فهم و مقام هر یک از مخاطبین سخن گفته شود پس کل صحیح است و از حیث حقیقت در آن نه اختلافی است و نه مجازی اصلا و مناسب اینجا مثال مشهور

صفحه : ۴۳

کوران و فیل است و علی هذا کسیکه از متشابهات چیزی نفهمد از جهت اینکه اگر حمل بظاهر کند با اصول صحیحه دینیه و عقاید حقه یقینیه نزد او تناقض مینماید پس برای چنین کسی لازم است که اختصار کند بر صورت لفظ و از خود چیزی ظاهر نکند و علم آنرا حواله کند بخدا و راسخین فی العلم پس آن منتظر نسیم رحمت خدا و در معرض نفحات الهی گردد که در آینده بر وی مفتوح گردد امری از جانب او «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» همانا خدای سبحان جماعتی را که متشابهات را بدون علم تأویل میکنند مذمت نموده بقوله «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ». [پایان]

صفحه : ۴۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۱۴]

اشاره

رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتْغَابُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ (۱۲)

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ التَّائِمَاتِ فَأُولَئِكَ اتَّبَعْنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَآخَرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳) زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالتَّبْنِينِ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

صفحه : ۴۵

[ترجمه]

ای پروردگار ما دل‌های ما را منحرف نگردان (که از حق میل بیاطل کنیم) پس از آنکه ما را هدایت کردی و از جانب خود رحمتی بر ما ببخش بدرستی که تو بخشنده‌ئی [۸]

ای پروردگار ما همانا که تو جمع کننده مردمانی در روزی که شکی در وقوع آن نیست زیرا که حقیقه خدا از وعده خود تخلف نخواهد نمود [۹]

محققا آنانکه کافر شدند هرگز از عذاب خدا دفع نکند و باز ندارد از آنها هیچ چیز نه مال آنها و نه فرزندان آنها و آن گروه ایشانند آتش گیرانه جهنم [۱۰]

همچون عادت تابعین فرعون و آنهایی که پیش از آنها بودند که بآیات ما تکذیب کردند پس خدا آنها را بگناهانشان گرفت و خدا سخت عقوبت کننده است [۱۱]

ای محمد (صلی الله علیه و آله) بگو بآنهاییکه کافر شدند زود باشد که در دنیا مغلوب گردید و بسوی جهنم محشور شوید و آتش بد قرارگاهی است برای شما [۱۲]

همانا برای شما آیت و نشانه‌ایست در دو گروه که با هم تلاقی کردند (یعنی مقابل هم شدند) دسته‌ئی در راه خدا جنگ کردند و دسته دیگر کافر بودند در حالیکه آنها مؤمنین را با چشم خود دو برابر آنچه بودند میدیدند و خدا کمک و یاری میکند هر کس را که بخواهد همانا در اینکه عبرتی است برای صاحبان بینائی قلب [۱۳]

برای مردم زینت داده و آراسته شده دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای زیاد که گرد آورده‌اند از طلا و نقره و اسبان نشان کرده شده و چهار پایان و کشت‌زار (یعنی زمینهای زراعتی تمام اینها سرمایه زندگانی دنیا است و بازگشت نیکو نزد خدا است [۱۴].

صفحه : ۴۶

(توضیح آیات)

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَدُنْكَ رَحْمَةً ۖ گویا آیه حکایت میکند قول و سخن راسخین فی العلم را آنهاییکه بزیور علم آراسته گردیده‌اند و در متشابهات قرآن رأی اندیشی نمیکند و آنرا برای و سلیقه خود بدون مدرک صحیحی تفسیر و تأویل نمی‌مایند و با اظهار بندگی و کوچکی و نادانی در مقام مناجات گویند ای پروردگار ما دل‌های ما را از طریق حق میپجان و منحرف نگردان به اینکه که متشابهات را بر آنچه پسند تو نیست تأویل و تفسیر کنیم، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث میکنند که فرموده

«قلب ابن آدم بین اصبع الرحمن ان شاء اقامه علی الحق و ان شاء اذاعه عنه»

یعنی قلب اولاد آدم بین دو انگشت پروردگار رحمانست اگر بخواهد آنرا پایدار میدارد و اگر بخواهد او را وا میگذارد. «بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» پس از آنکه ما را بحق هدایت نمودی و از راه لطف بما تفضل کردی و ما را موفق گردانیدی که در آیات تو نظر کنیم و باین وسیله راهی بسوی رحمت و فضل تو و آیات تشریحی که از حاق حقیقت و منبع احسان تو تراوش نموده بیابیم و قلب و دل خود را بکلمات روح افزای جان بخش تو روشن گردانیم.

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ «وَهَّاب» بر کسی صادق آید که بلا عوض و بدون غرض عطاء کند و ظاهرا از تمه مناجات راسخین در علم است که در نیایش و اظهار شکر گذاری گویند ای پروردگار ما رحمت را بما افاضه نما زیرا که تو عطاء میکنی بدون عوض. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ ای پروردگار ما تو جمع کننده مردمی در روزی (روز قیامت) که در آن شکی نیست، ظاهرا از جمله سجایا و خصوصیات راسخین که از آنها حکایت میکند اینکه

صفحه : ۴۷

است که بمعاد و روز رستاخیز اعتراف مینمایند و گویا ایمان پاک و حقیقت یقین خود را ارائه میدهند و گویند بار خدایا تو مردم را جمع میکنی در آنروزی که در آن شکی نیست و آنروز قیامت است که خلق اولین و آخرین را با هم جمع میکنی فرموده حق تعالی در سوره هود آیه ۱۰۵ «يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ» و در سوره نساء آیه ۸۹ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ» در وقوع آن شکی نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ همانا خداوند وعده داده و وعده او تخلف پذیر نیست.

«میعاد» بر وزن «مفعال» مأخوذ از وعد است مثل «میقات» که مأخوذ از «وقت» است.

گویا حق تعالی راسخین را باین خصوصیات از گفتار خودشان معرفی مینماید که آنها باین فضائل و خصوصیات شناخته شوند تا اینکه بدانیم که آنها جماعتی میباشند که آنچه از پروردگارشان بتوسط رسولش رسیده تسلیم دارند و در متشابهات برآی و سلیقه خود آیات ربانی را تفسیر و تأویل نمیکند و گویند تمامش از نزد پروردگار ما نازل گردیده اینکه است که چنین کسانی را «اولوا الالباب» نامیده، و دیگر از خصوصیات و معرفی آنها چنین است که با آن قلب پاک و حقیقت ایمانیکه دارند از خدای خود در مقام نیایش طلب میکنند که قلب ما را حفظ کن که مبادا پس از آنکه هدایتمان کردی لغزش پیدا کنیم. و دیگر از خصوصیات آنها اینکه است که بمعاد و بازگشت و اجتماع مردم در روز رستاخیز در صعيد واحد اعتراف مینمایند زیرا که راسخین از روی دانشی که بنظام آفرینش پیدا کرده‌اند میدانند که دعوت دین و ارسال رسل و انزال کتب و اصلا غرض از خلقت انسانی و کوشش او در سیر کمال مقدمه برای عالم حشر است.

و چنانچه آیه اینکه جماعت راسخین را اولوا الالباب نامیده برای اینست که باعتراف تمام انبیاء و عقلاء عالم پس از اینکه نشأه و اینکه عالم دنی البته عالمی فوق

صفحه : ۴۸

آنست زیرا اگر کسی بنظر تدبر در موجودات نظر کرد و اشیائی را که پس از نیستی و عدم بوجود آمده‌اند نگرست خواهد دید که علی الدوام در سیر استکمالی قدم میزنند تا بمنتهای کمال لائق بخود برسند چنانچه می‌بینیم یکدانه و حبه گندم یا جو یا چیز دیگر وقتی در زمین کاشته شد در سیر استکمالی قدم میزند آب و هوا و حرارت را بخود میگیرد و بدست تربیت ازلی کوشش میکند که خود را بکمال لایق بخودش برساند قوله تعالی در وصف آنروز فرموده «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ

وی گرفته میشود و انسان همیشه نیازمند باو است و برای ممکن بی‌نیازی تصور ندارد و او فقیر الی الله است، زیرا که ممکن بخود «لیس» و بحق «ایس» است چگونه شخص عاقل چنین گمان میکند که مال و اولاد وی را از حق بی‌نیاز میگرداند در حالیکه در هر آنی آنچه را که بآن مینازد ممکن است از وی گرفته شود.

وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ آتشگیره را وقود نامند چنین مردمانی آتشگیره آتشند- قوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۲ «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».

شاید آیه اشاره باین باشد که همین طوری که کافرین در دنیا منشأ فساد و گمراهی مردمند در قیامت که هر چیزی بحقیقت جوهری خود بروز و ظهور پیدا میکند چنین مردمان فاسدی که منشأ فسادند در آنجا «وقود» و هیزم جهنمند که شر آنها ظاهر میگردد.

و در قیامت بعیان می‌بینند که مالشان مار بوده و اولادشان مثل غل و زنجیر آنها را در بند کرده قوله تعالی در سوره معارج آیه ۱۱ فرموده «يَوْمَ يَوْدُ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنِينِهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصَّيِلَتْهُ الَّتِي تُؤْوِيهِ» اینکه آیات انسان را یاد آور میشود که البته روزی خواهد آمد که انسان حاضر است که اگر میشد و بر فرض تمام دنیا را دارا بود فداء دهد و از عذاب برهد کسیکه ایمان در قلبش تمرکز نموده امروز که روز چاره و دسترسی است علاج روز بیچارگی و درماندگی خود را بقدر امکان میکند که آنوقت ناامید و حسرت زده و مأیوس نگردد.

صفحه : ۵۱

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آیه چنین مردمان کافری را که بمال و اولادشان می‌نازند و گمان میکند مال و اولاد آنان را از دین حق بی‌نیاز میگرداند.

تشبیه میکند بآل فرعون و آنهائیکه پیش از آن از کافرین بودند مثل قوم عاد و ثمود و باقی کفار که با آن قوت و نیرو و مال چون آنها آیات خدا را تکذیب کردند.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» مال و منال و قوت آنها جلوگیری از عذاب نکرد و خدای تعالی آنها را بعذاب شدید گرفت- اینکه آیه نظیر قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳۹ «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ» میباشد.

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ خداوند در موقع عقوبت سخت انتقام است چنانچه در موقع فضل کثیر الاحسان است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَيُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ای رسول صلی الله علیه و آله باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب خواهید گردید و حشر شما بسوی جهنم است که آن بد جایگاهی است- در اینجا مغلوب و در آخرت معذب خواهید بود «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» در اینکه مقصود از آیه کیانند که آیه بمغلوب گردیدن آنها خبر میدهد از مقاتل نقل شده که مقصود مشرکین مکه‌اند و گفته معنی آیه اینکه است که ای محمد (صلی الله علیه و آله) بمشرکین مکه بگو بزودی شما در جنگ کشته و مغلوب میگردید و بجهنم روید (چون روز بدر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله بکفار مکه گفت «إِنَّ اللَّهَ غَالِبُكُمْ وَحَاشَ رَبُّكُمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ»

خداوند خبر داده که بشما غلبه خواهد کرد و حشر شما بسوی جهنم است.

بقول دیگر مقصود یهودیانند- کلبی گفته از ابو صالح از عبد الله بن عباس که چون رسول صلی الله علیه و آله روز بدر بر یهودیان غالب گردید گفتند بخدا اینکه پیغمبر

صفحه : ۵۲

امی است که تورات بما وعده داده و ما صفت و نعت او را در تورات خوانده‌ایم و رایه او منصور است و مردود نیست و خواستند

باو ایمان آوردند گفتند صبر کنیم تا دفعه دیگر بنگریم اگر دست او باشد ایمان آریم چون روز احد اصحاب را نکبتی رسید شک آوردند و گفتند اینکه مرد آن نیست که ما گمان کردیم و ایمان نیاوردند. و بین آنان و رسول عهدی بود تا مدتی پیش از انقضاء مدت آنعهد را شکستند- کعب اشرف با شصت سوار بمکه آمد بنزد ابو سفیان و با او عهد بستند که یهودیان را جمع کنند و بروند بمدینه و با رسول جنگ کنند، حضرت رسول در بازار بنی قنیفقاغ گفت

یا معشر اليهود احذروا من الله مثل ما انزل بقریش یوم البدر»

از خدا بترسید که بر شما نکبتی فرود آید مثل آنچه روز بدر بقومش وارد آمد تا آخر. [ابو الفتوح] و اقوال دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر کردیم.

خلاصه از اینکه آیات چنین برمیآید که حق تعالی بمردم خاطر نشان میکند که مال و اولاد کافرین که باو دل بسته‌اند و خود را از حق تعالی بی‌نیاز میدانند هرگز آنها را از خدا بی‌نیاز نخواهد گردانید و آنها آتشگیرانه جهنمند.

و اینکه کفار شباهت دارند بآل فرعون و بآن کافرین که پیش از آنها بودند مثل آل ثمود و قوم لوط و دیگران که آیات حق را انکار کردند که ما آنها را بعذاب سخت گرفتیم.

پس از تهدید کافرین بعذاب آیه متعرض حال مشرکین و کفار شده و برسولش خیر میدهد و امر میکند که باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب گردیده و جمیعا وارد جهنم میگردید و جهنم بد جایگاهی است برای شما.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ» بقولی خطاب بیهود است و بقولی بقریش و بقولی خطاب بمؤمنین است که آنها را یادآور میشود که برای شما آیتی و نشانه‌ئی

صفحه : ۵۳

نمایانندیم و مفسرین گفته‌اند «فی فئتين» استیناف است بر تقدیر «منهم» و آیه بیان حال آن دو گروه کرده- یعنی آن دو گروهی که در جنگ مقابل هم گردیدند «منهم» یعنی بعضی از آنها یک گروه از آنها لشکر اسلام بودند که در راه خدا جنگ میکردند و گویند آنها سیصد و سیزده نفر بودند- از آنها هفتاد و هفت نفر مهاجر و دو بیست و سی شش نفر از انصار «وَأُخْرَى كَافِرَةٌ» و گروه دیگر از کفار و آنان لشکر ابو جهل بودند و شماره آنها نهصد و پنجاه نفر بود «يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ» مؤمنین لشکر کفار را بچشم خود دو برابر میدیدند با اینکه لشکر کفار سه برابر لشکر اسلام بودند.

در منهج گفته اینکه دو برابر میدیدند برای اینکه بود که خدای تعالی بمؤمنین وعده داده بود که مؤمنین را بر کافرین که دو برابر آنهایند غالب گرداند قال الله تعالی «مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» و چون مؤمنین کافرین را دو برابر خود دیدند بوعده الهی مستظهر و بنصرت و غلبه خود متیقن گردیدند و ثابت قدم شدند و بر آنها غالب گردیدند. و بقولی ضمیر «یرون» راجع بکفار است یعنی مؤمنین کافرین را دو برابر خود میدیدند در صورتی که آنها سه برابر مؤمنین بودند، و اینکه پس از آن بود که حق تعالی مؤمنین را در نظر کفار کم نشان داد آنجا که گفت «وَيَقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ» خدای تعالی عدد مؤمنین را در نظر کفار کم نمایاند تا اینکه کفار جرأت کنند و داخل جنگ گردند و چون داخل جنگ شدند مؤمنین را دو برابر خود دیدند و از شدت خوف مغلوب و منکوب گردیدند و اینکه از علامات واضحه و معجزات بینه حضرت خاتمیت صلوات الله علیه و آله بود و گفته و مؤید اینکه قول قرائت اول «تَرَوْنَهُمْ» بخطاب است که نافع قرائت کرده و عبد الله بن مسعود روایت کرده که در ابتداء امر که لشکر کفار در نظر ما درآمدند ما گمان کردیم آنان ششصد و بیست و شش نفرند دو برابر ما و پس از آن هر بار که در آنها نگاه میکردیم کمتر از مرتبه اول مینمود تا اینکه گمان کردیم آنها کمتر از ما میباشند یکی میگفت هفتاد نفرند دیگری میگفت

صفحه : ۵۴

صد نفرند- وقتی جنگ تمام شد ما از اسیران پرسیدیم شما چند نفر بودید گفتند هزار مرد. [پایان] وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَّشَاءُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ شاید آیه اشاره باشد به اینکه که هر کس را خدا بخواهد او را در یاری و کمک کردن بدین حق موفق میکند و او را مظفر و منصور میگرداند و همانا در اینکه واقعه جنگ بدر با قلت مؤمنین و کثرت کافرین با مجهز بودن آنان در مهمان جنگی و نیز نشان دادن عده کثیر را بقلیل و قلیل را بکثیر و غالب گردانیدن قلیل را بر کثیر، و صاحبان عقل بایستی در اینکه گونه امور تامل کنند و عبرت گیرند و بدانند دست خدا روی دستهاست و اینکه را نیز باید بدانند واقعه جنگ بدر یکی از بزرگترین معجزات رسول و نبی خاتم صلی الله علیه و آله بشمار میرود که در اوائل اسلام بمسلمانها نشان داد.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ آیه یادآوری میکند که برای مردم تزئین و آراسته گردیده دوستی شهوات نفسانی از زنان و پسران و باقی امور طبیعی از «الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ» قنطار بمعنی مال بسیار است بعضی گفته‌اند هزار مثقال طلا است و بقول دیگر هشتاد هزار مثقال نقره در عدد قنطار اختلاف است همین قدر معلوم است که مال بسیار است.

«وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» مسومه مأخوذ از سمو بمعنی علامت است و بقولی اسم اسب چرانده است و بقولی آنها اسبهای هستند که آنها را برای جنگ مهیا گردانیده‌اند و بقول دیگر مسومه اسبهای نیکو را گویند.

و افراد بشر منعمک و فرو رفته در شهواتند و پیروی نمودن خواهشهای نفسشان را دوست دارند قوله تعالی «أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ». و در اینکه فاعل اینکه تزئین کیست بقولی حق تعالی است که فاعل همه چیزهاست و برای امتحان که چه کسی مجاهده با نفس میکند و بر خلاف میول قوای

صفحه : ۵۵

شهوانی که مخالف مقام بندگی است عمل مینماید قوله تعالی در سوره کهف آیه ۷ «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمُ آيَاتِهِمْ أَحْسَنَ عَمَلًا» و چه کسی موافقت نفس نموده و خارج از حکم الهی گردیده.

و اینکه بعضی تزئین را نسبت بشیطان داده‌اند نظر به اینکه است که آیه در مقام ذم است و شیطان کار و عملش اغوا کردن است و خودش شالوده فساد است اینکه است که موجبات شهوات نفسانی را در نظر انسان آراسته میگرداند. و از جبائی نقل میکنند که گفته رحمان مزین چیزهای نیکو است و شیطان مزین چیزهای قبیح است.

و از بعضی از مفسرین است که اینکه آیه و آیه بعد بمنزله بیان و شرحی است که نسبت بآیه «إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا- أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» گفته شده زیرا اینکه آیه چنین مینماید که کافرین معتقد بودند که مال و اولاد آنها را از خدا بی‌نیاز ساخته دیگر ندانسته‌اند که فاعل مطلق خدا است و تزئین دهنده شهوات برای زندگانی دنیا است و غرض اصلی از زندگانی دنیا سعادت اخروی است. [پایان] آری آنچه منشأ حب و دوستی انسان میشود بمال و اولاد و باقی عناوین برای ارضاء قوای شهوت و غضب و حب حیات است و معلوم است حیات بستگی دارد باعمال شهوات و تزئین آن در نظر انسان برای بقاء و حیات او است و البته تزئین و آراسته گی در نظر انسان از حکمت تامه الهی ناشی گردیده که انسان برای بقاء و تعمیر عالم دنیا اینکه عناوین در نظرش جلوه کند و آنرا برای خود و دیگران تأمین گرداند، اگر حب نفس و بقاء و شهوات نبود چگونه آدمی محتاج بمال و باقی عناوین مثل اولاد و حب جاه و برتری از دیگران و غیر اینها میشد و اگر جز اینکه بود چگونه امور دنیا تعمیر میگردید و چگونه اولاد نوزاد بمشقتهای گوناگون پدر و مادر بحد رشد میرسید.

خلاصه اینکه گفته شده حب شهوات را شیطان در نظر انسان زینت داده

صفحه : ۵۶

و او را مایل بمحبت دنیا گردانیده درست بنظر نمی‌آید، چگونه توان گفت شیطان فاعل و ایجاد کننده ترین است، فقط عمل شیطان تحریک است نه ایجاد و آن ملعون بالقاء در نفس محرک انسان است در کارهای قبیح نه ترین دهنده فاعل مطلق خدا است و بس ترین دنیا در نظر آدمی آنهم از روی حکمت است زیرا که حقیقت انسان و استکمال او موقوف بر اینکه است که پا در اینکه عالم طبیعت گذارد که حیات دنیا یکی از مراحل سیر انسانی بسوی کمال بشمار میرود و همان طوری که معلوم است حیات دنیوی یعنی پای گذاردن در اینکه عالم طبیعت و استکمال بآن موقوف و محتاج است بقوای طبیعی مثل شهوت و غضب و آنچه مقدمه آنست و ترین آنها برای اینکه است که مایل بآن گردد و ما یحتاج خود را بدست آورد تا اینکه مدتی حیاتش ادامه پیدا نماید و اینکه منزل دانی را پایان رساند و از اینجا بما فوق آن سفر نماید.

اینکه است که در آیه بآنچه لازمه حیات دنیا است از دوستی مردها نسبت بزنها از روی غریزه جنسی و ارضاء قوه شهوانی تناسلی و حکمت آن بقاء نوع انسانی است و محبت پدر و مادر نسبت باولاد برای اینکه متکفل رشد او بشوند و چنین است محبت مال که آنهم بکوشش و عمل و زحمت بدست آوردن و نگاه داشتن برای تمدن جامعه و رفع احتیاج بشر است و نیز برای آمیزش کردن افراد بشر و بهم کمک نمودن و احتیاج پیدا نمودن هر یک بدیگری و بهم کمک دادن برای بدست آوردن مال و نیز پیدا نمودن منابع و معدنهاییکه در زمین تعبیه شده و بدست آوردن آنها خود یکی از اسرار خلقت و از بدایع صنع پروردگار عالم بشمار میرود که در انسان حس کنجکاو گذاشته که ببعضی از نعمتهای الهی متمتع گردد، و نیز از خیل المسمومه محبت بسواری و نگاهداری نوع حیوانات علف خوار خود حکمتی دارد که اگر احتیاج انسان بچنین حیواناتی از انعام نبود چون اینکه حیوانات نوعا محتاج بکفالت انسانند وقتی انسان برای حب نفس و انتفاع و احتیاج بآنها مواظب حال آنها نمیشد شاید نسل انواع چهار پایان

صفحه : ۵۷

باقی نماند، و نیز حکمت حب انسان بزراعت و حرث خیلی واضح است که اصلا بقاء بلکه وجود انسان بسته بخوراک و پوشاک است و تمام اینها برای انتفاع انسان است.

خلاصه ترین اینکه امور در نظر انسان از حکمت تامه سرمدیه الهیه تراوش نموده و همین طوری که حق تعالی ایجاد کننده انسان است با شهوات او اموریکه سبب حیات و بقای او است در نظرش زینت داده و اینکه خود لطف و رحمتی است از طرف فیاض متعال.

و اینکه آیه نظیر قولی تعالی که در سوره کهف آیه ۷ فرموده (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَتَّبِعُوا مِمَّا حَسَنًا عَمَلًا) یعنی همانا ما قرار دادیم آنچه در زمین است زینت زمین برای اینکه آنها را (یعنی اولاد آدم را) بیازمائیم که کدام یک عملشان نیکوتر است، اینکه است که در آخر آیه فرموده:

ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ پروردگار رحمن بشر یادآوری میکند و گویا فرموده‌ای بشر بدان اینکه نعمتهائی که بتو عنایت نمودیم آنها را در نظر تو جلوه دادیم اینها یک متاع اندکی است که برای برای انتفاع حیات دنیوی بتو عطا نمودیم که در حیات دنیا از آنها بهره‌مند گردی و خود را بزینت علم و عمل بیارائی تا اینکه بازگشت تو بسرای باقی و ملاقات رحمت پروردگار ببنیکوتر وجهی باشد نه اینکه مشغول زخارف دنیوی شوی و دل باین عاریت سرا ببندی و مقصود اصلی پروردگار را و آن حکمتی که برای آن آفریده شده‌ئی که استکمال تو است و آن سرمایه عمرت را که بتوانی بآن حیات جاودانی تهیه کنی و نعمت همیشگی یابی در اثر پیروی شهوات برایگان از دست بدهی و موقع بازگشت با دست خالی و حسرت زده با بار گناه بسرای

باقی رهسپار گردی و آنچه را که از متاع دنیا و حظوظات نفسانی که دل بوی بسته بودی از کفت رفته و با دست تهی ناله بر آری و التماس کنی که یک روز دیگر مرا بدنیا برگردانید تا اینکه تدارک ما فات نمایم از تو پذیرفته نخواهد گردید.

صفحه : ۵۸

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

قُلْ أَتُنبئکم بِخَیْرٍ مِّنْ ذَٰلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّجَرِ (۱۷) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْإِسْلَامِ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي فَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)

صفحه : ۵۹

[ترجمه]

ای محمّد بگو آیا می‌خواهید شما را آگاه گردانم بهتر از اینها (که محبوب شما است) بر آنکسانیکه متقی و پرهیزکاری پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان بهشتی است که از زیر آن نهرها جریان دارد و برای آنها است زنده‌ای پاکیزه و خوشنودی خداوند (از همه آنها بهتر خواهد بود) و خدا ببندگان خود بینا است [۱۵]

همان کسانیکه می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناه ما را بیامرز و عذاب آتش را از ما باز دار [۱۶]
(آنان صبر کنندگان و راست گویان و فرمان برداران و انفاق کنندگان و طلب آمرزش کنندگان در سحرهایند [۱۷])
خدا گواهی می‌دهد که الهی نیست مگر او و فرشتگان و صاحبان علم نیز بر یکتائی او ثابت و گواهند که الهی نیست مگر او که توانا و درستکار است [۱۸]

همانا دین ثابت و پسندیده نزد خدا دین اسلام است و آنهاییکه کتاب بآنها عطا گردیده شده اختلاف نکردند مگر پس از آنکه بحقانیت قرآن عالم شدند از روی طغیان و دشمنی بین آنها و کسیکه بآیات خدا کافر شود همانا خدا بسرعت حساب کننده است [۱۹]

پس اگر (اینکه کافرین) با تو (در دین) محاجه کردند بگو خود و پیروانم را تسلیم امر خدا کرده‌ام و ای رسول بآنهاییکه کتاب داده شده و آنهاییکه امی می‌باشند بگو آیا اسلام آورید اگر اسلام آورند حقیقه هدایت می‌یابند و اگر سرپیچی کنند و اعراض نمایند همانا وظیفه تو تبلیغ است و خدا ببندگان خود بینا است [۲۰]

همانا کسانی که بآیات خدا کفر میورزند و پیمبران را بناحق میکشند و کسانی را از مردم میکشند که بعدالت امر میکنند آنها را مژده ده بعداب دردناک [۲۱]

آنهايند که اعمالشان در دنيا و آخرت تباہ گردیده و برای آنها یار و یآوری نخواهد بود [۲۲].

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

قُلْ أُو۟سُّ۟مُکُمْ بِخَی۟رٍ مِّنۡ ذٰلِکُمۡ لِلَّذِیۡنَ اتَّقَوْا عِنۡدَ رَبِّہِمۡ جَنٰتٌ تَجۡرِیۡ مِنۡ تَحۡتِہَا الۡاُنۡہَارُ پس از آنکه ذات متعال در آیات بالا مؤمنین را خاطر نشان میکند که مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی هرگز کافرین را از عذاب خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنانچه آل فرعون و آن کفاریکه پیش از آنها بودند مثل قوم عاد و ثمود که در اثر کفر و تکذیب آیات الهی خداوند آنان را بسبب گناهانشان بعداب سخت گرفت- شاید آیه بعد برای تنبیه مؤمنین اشاره باین باشد که عذاب آل فرعون و دیگران منحصر بعداب اخروی نبوده بلکه در همین عالم نیز آنان مبتلا- بغرق و عذاب گوناگون گردیدند همین طور کفار زمان رسول صلی اللہ علیہ و آلہ در همین عالم اثر کفرشان را فهمیدند و عذاب دنیا در هر جا که مصلحت در وقوعش ایجاب نماید نمونه‌ایست از عذاب آخرت و کفار آتش گیره جهنمند.

و یک نمونه کوچک آن قضیه جنگ بدر است که در اینکه آیات یادآوری نموده که کفار با مجهز بودن مهمات جنگی و کثرت مردان جنگجو و قلت مسلمین و کمی وسائل از زاد و توشه و باقی اموریکه در جنگ لازم است که بدون آنها عادتاً ظفر یافتن بر دشمن غیر میسر است با اینکه حال خداوند در مظفر گردانیدن رسولش بآنان نشان میدهد که بدانند در جائیکه اراده حق تعالی بر امری تعلق نگرفته مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی کسی را از حق بی‌نیاز نمیگرداند و مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی را که برای بشر زینت داده شد برای رفع احتیاج زندگانی دنیوی است و انسان خردمند نباید دل بآن ببندد و تمام همش را مصروف بر آن گرداند- نیکی و سعادت و کمال و پیروزی که حسن عاقبت منوط بآن است نزد خدا است که نتیجه حیات سعادت‌مندان و مؤمن با تقوی است.

صفحه : ۶۱

قُلْ أُو۟سُّ۟مُکُمۡ الخ ظاہرا اینکه آیه برای بیان جمله (وَاللّٰهُ عِنۡدَہٗ حُسۡنُ الْمَآبِ) ذکر شده که بانسان خاطر نشان کند که حق تعالی مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی را در نظر او زینت داده که در حیات دنیا و رفع احتیاجات آسوده خاطر شوند و پس از آن در اصلاح نفس و روح و روان جدیت کنند و بحیات حقیقی سرمدی فائز گردند زیرا که حیات دنیا مقدمه حیات آخرت است تا آدمی از دغدغه طبیعت آرام نگردد اصلاح روح و روان و صفای قلب بر وی میسر نمیگردد اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذٰلِکَ مَتَاعُ الْحَیٰۃِ الدُّنْیَا» و در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که باینها بگو آیا میخواهید شما را خبردار کنم بزینتی که بهتر از اینکه زینت دنیا است که برای مؤمن با تقوی نزد پروردگارش مهیا گردیده.

و در بیان زینتی که بهتر از زینت دنیا باشد بهشتهائی را معرفی نموده که از زیر درختها یا غرفه‌های آنها چشمه‌های آب علی الدوام چنانچه در آیات دیگر اشاره کرده جریان دارد و آن مؤمنین با تقوی خواهند بود و نیز یادآوری کرده که در آن بهشتها زندهای پاکیزه وجود دارند- ذکر ازواج مطهره با اینکه در بهشت که از رحمت الهی بروز و ظهور نموده همه طور نعمتی مهیا است، شاید برای اهمیت متاع دنیا باشد زیرا که نظر بغریزه جنسی انسان راجع بازدواج و جفت نیکی لذت بخش خیلی اهمیت میدهد.

وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيْرِ بِالْعِبَادِ چُون آیه در وصف مؤمنین با تقوی است و معلوم است که منتهای آرزوی مؤمن متقی رضایت و خشنودی حق تعالی است که نیکی حسن عاقبت منوط بهمان است که خدا از بنده راضی باشد و خداوند تعالی در سوره بینه آیه ۸ فرموده «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند- معلوم است رضایت حق تعالی از بنده وقتی است که بنده کاملاً با ایمان و تقوی و مطیع امر خدا و رسولان او باشد و رضایت بنده از خدا وقتی است که

صفحه : ۶۲

وی را پاداش نیکو دهد و دل و سریره او را پر از معرفت و محبت خودش یعنی خالقش گرداند که منتهای طلب و آرزوی مؤمن با تقوی همین است زیرا که بالاترین کرامتی که حق تعالی نسبت ببندگان خاص خود دارد اینکه است که بالقاء محبت و معرفت بخودش (یعنی پروردگار) او را گرمی دارد و از مقربین در گاهش بشمار آورد زیرا که بدون شناسائی بعضی از اوصاف الهی و عظمت سرمدی قلب مؤمن آرام نمیگیرد و انس برای او میسر نمیشود و چنانچه جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» مشعر بر آن است، علامت رضایت حق تعالی از بنده وقتی هویدا میگردد که بنده هم از خدا بدل و زبان راضی باشد و اظهار رضایت نماید و لو اینکه بانواع و اقسام بلاها و مصیبات دنیوی مبتلا گردد و اینکه از بالاترین فضائلی است که برای انسان کامل ممکن است میسر گردد «وَاللَّهُ بِصِيْرِ بِالْعِبَادِ» خداوند بحال بندگانش و تمام حالات او از رضاء داشتن بر آنچه بر او تقدیر شده یا سخت آوردن بر آنچه خلاف میل او است بینا و آگاه است، و شاید اشاره باین باشد که خدا بینا و آگاهست بر آنچه بندگان صالح او از نعمتهای دنیوی و خیر او است باو عطا نماید یا از او باز دارد، و نیز میتوان اینکه معنی را از آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» سوره حجر آیه ۲۸ استفاده نمود.

در اینکه آیه خدای متعال بندگانی را که صاحب نفس مطمئنه اند گرمی داشته و آنها را بجوار رحمت خود میطلبد و بوی خطاب شفقت آمیز مینماید که ای کسیکه صاحب نفس مطمئنه گردیده‌ئی و سالهای سال در آرزوی قرب او گذرانیده‌ئی بر گرد بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی و او هم از تو راضی است و کسیکه بگوش دل چنین سخنی را یا در حال مرگ یا نزد احضار در قیامت یا ایام حیاتش بنا بر اختلاف آراء از مولای خود بشنود چه حالی خواهد داشت آیا نزد او اینکه چنین کرامت بالاتر از درجات بهشتی و نعمتهای غیر متناهی دنیا و آخرت نیست.

صفحه : ۶۳

آری وقتی میتوانیم بخشنودی خدا و رضایت او پی ببریم که خود را امتحان کنیم که آیا اولاً بنده مطیع هستیم یا نه و ثانیاً آیا در تمام حالات از نعمت و بلا و سختی و رفاه حال ما یکسان است یا در حال نعمت چنانچه بیشتر مؤمنین چنینند راضی و خوشنود و شاکرند و در حال بلا و سختی و مصیبات نمیتوانند رضایت خود را نگاه دارند، اگر خیلی کوشش کنند بزبان نمیآوردند لکن در دل ناراحت میباشند واقعا اینکه آزمایش بزرگی است که البته شخص صالح و شاکر و راضی از غیرش آزمایش میگردد.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ چنانچه ظاهر است آیه راجع بمتقین و پرهیزکاران است و بچند صفت حسنه نیکوکاران را ستایش کرده و قول آنها را حکایت میکند و باین آیه و آیه بعد آنان را میستاید و معرفی مینماید:

۱- در مقام مناجات گویند پروردگار ما، ما ایمان آوردیم ظاهراً غرض آنها نه خود ستائی و نه منت گذاردن است زیرا که شأن شخص با تقوی بالاتر از اینکه است که بخواهد در مقابل مولای خود که خود را بنده و فقیر الی الله میدانند اظهار خودنمائی نماید بلکه در مقابل عظمت و جلال خداوندی پروردگار عالم مانند عبد ذلیل و مرده بدست غسل خودیت خود را فراموش مینماید و همه چیزها را ناچیز بنظر میآورد و نیز چگونه ممکن است در مقام اظهار ایمان باشد و حال آنکه میدانند موفق شدن او بایمان چنانچه

فرموده «بَلِّغِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» خود فضیلت دیگری است که پروردگارش نصیبت کرده و او منت بر وی دارد، هرگز بنده صالح پرهیزگار چنین فکری در قلبش خطور نمیکند که بخواهد اظهار خودیت کند چه جای آنکه منت گذارد بلکه همیشه بزبان و قلب شکرگزار و سپاس گذار ولی نعمت خود میباید و از او طلب زیادتای ایمان و موفق گردیدن بر عمل صالح مینماید و اینکه اظهار که گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم برای اینکه است که نعمت ایمان که بآنها روزی کرده اظهار نمایند چنانچه در سوره

صفحه : ۶۴

الضحی آیه ۱۱ برسولش امر فرموده «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و در اثر شکر گذاری نعمتش زیاد گردد. و نیز پرهیزگاران میگویند پروردگارا ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه دار در واقع اینکه آیات که صفات متقین را بشمار آورده شاید برای ارشاد دیگران است که مؤمن متقی پرهیزکار بایستی همیشه روی دلش بسوی پروردگارش باشد و چنان خوف و خشیت مقام عظمت الهی بر قلبش مستولی گردیده که با اینکه متقی و پرهیزکار است و همیشه خائف و لرزان است میخواهد در پناه حق تعالی از عذاب جهنم محفوظ باشد.

الصابرین- وَالصَّادِقِينَ- وَالْقَانِتِينَ- وَالْمُنْفِقِينَ- بِالْأَسْحَارِ در اینکه آیه پنج صفت و پنج فضیلت مخصوص پرهیزکاران و در باره آنان نام برده که باین پنج فضیلت در اینکه آیه و مناجاتی که در آیه پیش یادآوری کرده متقین شناخته گردند:

۱- الصابرین، صابر بطور اطلاق شامل کسی میگردد که در هر امر مکروهی که بوی اصابت نمود از مصیبات و نامالایمات دارای چنان نفس قوی باشد که خود را نبازد و اختیار از دستش بیرون نرود و جزع و فزع ننماید و مثل کوه راسخ در مقابل طوفان بلاء خود را محکم نگاه دارد، اینکه مرتبه اول صبر است و اینکه صفت جمیله اختصاص بمتقین ندارد بلکه یکی از علامت شجاعت بشمار میرود.

مرتبه دوم که اختصاص بمؤمن متقی دارد اینکه است که راجع بعبادات و طاعات و بندگی و عبودیت پایدار باشد و در عبادات و خیرات سستی و تنبلی بخود راه ندهد و اوامر مولا را بجان و دل بپذیرد و بر طبقش عمل بنماید. مرتبه سوم صبر بر ترک معصیت است و چنانچه گفته‌اند صبر بر ترک معصیت از تمام اقسام صبر بالاتر و فضیلت آن بیشتر است زیرا که جلوگیری از شهوات نفسانیه مخصوصا وقتی که قوای شهوانی بحرکت آمد و بفرض مانعی جلوگیری نشد در اینکه حال چیزیکه تواند جلو آنرا بگیرد فقط ایمان و تقوی است چون بر خلاف شهوات

صفحه : ۶۵

عمل کردن در موقع غلبه آن کار آسانی نیست، یک ایمان راسخ و نفس زکیه میخواهد که در اینکه موقع مؤمن بتواند خود را نگاه دارد اینکه است که صبر را در اینکه آیه یکی از اوصاف متقین بشمار آورده زیرا که بجز در پرتو ایمان و تقوی ممکن نیست کسی در تعداد و در زمره صابرین محسوب شود.

۲- «وَالصَّادِقِينَ» را بصابرین عطف داده یعنی دوم از خصوصیات پرهیزکاران اینست که آنها راستگویانند.

صدق بمعنای عرفی بر کسی صادق آید که در گفتار و کردار و عمل صادق باشد قولش هم مطابق واقع و هم مطابق عقیده وی انجام گیرد در سخنانش دلش با زبانش همراه باشد بر خلاف عقیده‌اش سخن نگوید اگر با کسی اظهار دوستی و رفاقت نمود مخصوصا با دوستان خدا ثابت قدم باشد، اگر با کسی وعده کرد بر خلاف وعده خود عمل ننماید و خلاف وعده نکند.

۳- «وَالْقَانِتِينَ» قنوت خضوع و اظهار کوچکی بنده است که در مقابل عظمت خداوندی مینماید یا بمعنی فرمان برداری امر خدا

است در نهان و آشکارا و در اینکه آیه قنوت را سوم از خصوصیات متقین بشمار آورده زیرا مؤمن متقی کسی است که معرفت و محبت حق تعالی در جان و قلبش ریشه دوانیده و شاخه‌ئی از آن اطراف دل و جانش را فرا گرفته اینکه است که در همه حال خاضع و در فرمان برداری راسخ است.

۴- «وَالْمُنْفِقِينَ» را عطف بقانین داده یعنی چهارم از اوصاف متقین انفاق کردن است که از راه حلال برای خشنودی و رضای حق تعالی بمستحقین انفاق میکند اگر چه در عرف انفاق در بخشش مال شایع است- لکن در معنی و حقیقت هر امر خیری را که خداوند بانسان کرامت نموده از مال و علم و شهرت و ریاست اگر بمردم مخصوصا بمؤمنین در مورد احتیاجشان بخشش کند شاید داخل منفقین فی سبیل الله گردد، در حدیثی آمده که هیچ روزی آفتاب نتاییده مگر اینکه در پهلوئی آن دو فرشته باشد و گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر

صفحه : ۶۶

بازدارنده‌ئی را مالش را در ورطه تلف انداز. [منهج الصادقین] ۵- «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» را عطف بمنفقین داده یعنی از جمله فضائل پرهیزکاران اینکه است که در سحرها که وقت مناجات با قاضی الحاجات است و موقع استجاب دعا است آنان از پروردگارشان طلب آموزش مینمایند.

از تفسیر اهل بیت نقل میکنند که آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده اما الصابرين نظیر آن قوله تعالی (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ) و اما الصادقین فنظیره قوله تعالی (وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ) و اما القانتین فنظیره (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا) و اما المنفقین فنظیره (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) و اما المستغفرین فنظیره (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده کسیکه در وقت سحر هفتاد مرتبه استغفر الله گوید از اهل اینکه آیه محسوب میگردد. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ شهادت مأخوذ از شهود است و شهود مشاهده و بیان دیدن چیزی را گویند که در موقع شهادت بآن اقرار میکنند.

شاید شهادت دادن حق تعالی بر نفس خود که الهی و معبودی جز او نیست اشاره بتوحید ذات است که خداوند خودش شهادت میدهد و خبر میدهد خالق و آفریننده و مدبر عالم یکی است و مشرکین که با اله الهانی قائل میگردند که در تدبیر عالم یا در آفرینش شریک خدا باشند آنان در اشتباهند خودش بذاته گواه و دال بر ذات خود و وحدت و اوصاف جلال و جمال خود میباشد در دعا میخوانیم

(يا من دلّ على ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته)

وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ یعنی ملائکه بزرگی و عظمت او شهادت میدهند و صاحبان دانش از پرتو

صفحه : ۶۷

دانش و علم و موهبتی که بآنها داده شده شهادت میدهند، بقسط یعنی بعدالت به اینکه که الهی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا یعنی خود حضرت حق تعالی و تمام انواع و اقسام ملائکه و تمام علماء حقیقی شهادت میدهند بر وحدانیت اله عالم و بر عدالت و در قیامت در مرتبه عبودیت استوارند و کجی در آنها نیست.

العَزِيزُ الْحَكِيمُ دو صفت از اوصاف کبریائی خود را تذکر میدهد اشاره به اینکه که آن الهی که متصف بالوهیت و وحدت است هم «عزیز» و غالب و مستولی بر تمام مخلوقات است و آنچه غیر او است در تحت قیومیت و احاطه علمیه وی است و هم «الحکیم» است

که کلیه امور آفرینش را از روی حکمت و صلاح و درستی انجام میدهد در انجام امور عالم محتاج بشریک و معاون و کمک کار نیست، باراده ازلی خود می‌آفریند و بصفات ذاتیه خود موجودات را پرورش میدهد و هر کس را درخور خودش روزی میدهد و بکمال لایق با استعدادش میرساند.

بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که اینکه آیه را ساعتی که در خواب می‌رود بخواند تا آخر و پس از آن بگوید «و انا علی ذلک من الشاهدین رب العالمین»

خدای تعالی هفتاد هزار ملک بر وی گمارد تا روز قیامت بر او استغفار کنند.

و در روایت دیگر آیه را تا آخر بخواند و بعد بگوید

«و انا اشهد بما شهد الله و استودع الله هذه الشهادة فهی لی عند الله و دیعته»

روز قیامت اینکه خواننده را بیاورند و رب العالمین گوید

«ان لعبدی هذا عهدا و انا احق من وافی بالعهد ادخلوا عبدی الجنة»

گوید اینکه بنده را با من عهدی است و کیست از من سزاوارتر بوفای عهد بنده من او را بهشت فرود آرید.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ گفته‌اند جمله مستأنفه است که برای تأکید جمله اول آورده یعنی همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است نه ملت یهود و نصاری.

صفحه : ۶۸

اشاره به اینکه که دین پسندیده نزد حق تعالی همین دین اسلام است که آن دین پسندیده نزد حق تعالی دین انقیاد و تسلیم و عبودیت است «اسلام» مأخوذ از سلم و انقیاد و استقامت در مقام بندگی است.

در سوره آل عمران آیه ۸۵ فرموده من به «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» کسیکه تابع دینی گردد غیر از اسلام هرگز از وی پذیرفته نخواهد گردید یعنی اجر و پاداشی برای عمل وی نیست.

از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خود فرمود

«لانسب - اليوم الاسلام نسبة لم ينسبه احد قبلي»

یعنی اسلام را نسبت میدهم بنسبتی که پیش از من احدی چنین نسبتی بآن نداده و آن اینکه است.

«الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الاقرار و الاقرار هو العمل و العمل هو الاداء»

بعد از آن آنحضرت گفته مؤمن دینش را از ربش میگیرد نه از رأیش و همانا ایمان مؤمن از عملش شناخته میشود و کفر کافر بانکارش معلوم میگردد

«ايها الناس دينكم حق»

و سیئه که در اینکه دین واقع گردد بهتر از حسنه‌ئی است که در غیر آن واقع شود.

مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای در توجیه آیه «شَهِدَ اللَّهُ» چنین گفته معنی شهادت خدا بر یکتائی خویش اینکه است که هر کس معنی الهیت را فهم کند بیقین داند که الهیت و وحدت و یگانگی ذاتی او است چه آنکه حقیقت او کل وجود و هستی صرف است و اینکه معنی را ثانی و دو تائی محال، زیرا ثانی نیستی است پس در حقیقت معنی الهیت خود بزرگترین شاهد و دلیل یکتائی او است، مشرکین چون بمعنی الهیت پی نبردند که کل وجود و وجود کل است او را در حدود ماهیات ممکنه تصور کرده و بر او شریک فرض نمودند و البته هر ممکن را مثل و مانند ممکنی است، اما واجب متعال که برتر از حدود ممکنات است حقیقتش یگانه

صفحه : ۶۹

و وجود مطلق و هستی صرف شبیه و نظیر او معدوم و ثانی او ممتنع است.

[پایان] [بین دانشمندان در توجیه «أُولُوا الْعِلْمِ» اختلاف است] ۱- بقولی آنها پیمبرانند که بر اینکه گواهی میدهند. ۲- ابن کيسان گفته صحابه رسولند از مهاجر و انصار. ۳- مقاتل گفته اخبار اهل کتابند آنهايکه ايمان آوردند چون عبد الله سلام و غير او. ۴- سدی و کلبی گفته‌اند علماء مؤمنانند ۵- در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اولوا العلم علی امیر المؤمنین است بیان قوله تعالی «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اگر علمای اهل اسلام یا علمای اهل کتاب یا مهاجر و انصار و صحابه باشند و آیه محتمل و شامل ایشان باشد علی علیه السلام اولتر و از صحابه بالاتر و رئیس و رأس ایشان است و اگر از اهل بیت گوئی او اول و پیشوای ایشان است و اگر از علمای ایمان گوئی او مقدم ایشان است و اگر اخبار اهل کتاب گوئی او بکتاب ایشان از ایشان عالم تر است زیرا که بروایتی خودش فرموده

«و الله لو ثبت لي الوسادة حكمت بين اهل التوریه بتوراتهم و بين اهل الانجيل بانجيلهم و بين اهل الزبور بزبورهم و بين اهل القرآن بقرآنهم حتى يزهو كل الكتاب من هذه الكتب و يقول يا رب ان عليا قد قضا بقضائك حديث طويل» و اینکه آیه در عطف آن بر فرشتگان مانند آن آیه است که خدای تعالی فرموده «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» و اینکه خدای تعالی علما را بر فرشتگان عطف داده نظر بزرگی قدر و منزلت ایشان است و آن عالمی است که خدای تعالی را باسما حسنی و صفات علیا بشناسد و علمای اعلام اسلامند و چراغهای زمینند و امان اهل او جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده ساعتی که عالم تکیه کند بر فراش خود و در علمش نظر کند بهتر است از عبادت هفتاد سال که عامی عبادت کند.

صفحه : ۷۰

انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده علم بیاموزید زیرا که تعلمش حسنه و درسش تسیح و بحث آن جهاد و تعلیمش بکسی که نمیداند صدقه است و تذکرش بکسی که نمیداند قربت است

لانه معالم الحلال و الحرام

تا آخر حدیث که مفصل است. [ابو الفتوح رازی] و مَا اِخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ [سخنان مفسرین که اهل کتاب کیانند] ۱- بعضی گفتند مقصود از کتاب تورات است و اهل آن یهودیانند که در آن اختلاف کردند. [ربیع] ۲- محمد بن جعفر گفته مقصود انجیل است و اهل آن نصاری هستند.

جبائی گفته جنس است یعنی آنهایی را که قبلا با آنان کتاب داده شده از تورات و انجیل.

ربیع گفته وقتی نزدیک موت موسی علیه السلام رسید هفتاد خبر از دانشمندان بنی اسرائیل را طلبید و تورات را با آنها سپرد و یوشع بن نون را بر ایشان خلیفه گردانید چون دو سه قرن بگذشت فرزندان آنها با هم نزاع کردند و خونها ریختند و اینکه پس از آن بود که علم تورات و بیان احکام آن بر آنها آمده بود.

بَغِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ آيَةً اخبار باين است که اهل کتاب یهودیان باشند یا نصاری یا هر دو را شامل میگردد زیرا که من موصوله «مَنْ يَكْفُرْ» عموم دارد و ظاهرا تمام آیات الهی از تورات و انجیل و قرآن را نیز شامل میگردد و آنان پس از آنکه عالم گردیدند بحقانیت کتابشان که از طرف پروردگارشان برای هدایت آنها فرود آمده طغیان کردند و فساد آنان نبود مگر از راه ظلم و فساد و طلب شهرت و ریاست که نسبت بهم و آیات الهی ظلم و تعدی و طغیان نمودند.

و کسانی که آیات خدا کافر گردند و آیات را بغیر وجهش تأویل و تفسیر نمایند یا اصلا انکار کنند که از جانب خدا است یا طور

دیگر نسبت بآیات خدا

صفحه : ۷۱

فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ جحد کنند.

چنین مردمانی بزودی در مورد حساب واقع میگردند.

آیه تهدید است که بدانید اهل کتاب آنهایی که پس از آنکه حق بر آنها ثابت شد و عالم شدند بحقانیت قرآن و انکار کردند بزودی خداوند بحساب آنها سرعت مینماید، شاید اشاره باین باشد که بآنها مهلت نمیدهد که در قیامت بحسابشان رسیدگی نمایند بلکه پیش از آن بعدابهای کذایی قیامت بکیفر اعمالشان میرسند.

فَإِنْ خِأْجُوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي پس از آنکه حق تعالی در آیات بالا بیان ایمان و اسلام را بمیان آورد خطاب برسولش مینماید و باو دستور میدهد که وقتی اهل کتاب که چنانچه مفسرین گفته‌اند شاید مقصود نصاری نجران بودند که با حضرتش در امر عیسی علیه السلام نزاع و مجادله میکردند، و شاید مقصود یهودیان یا تمام علمای اهل کتاب باشند و باطلاقش شامل میگردد هر کس که در توحید و دین با تو محاجه و نزاع کند بگو من وجه خود را یعنی نفس و قلب و آن روح و روان و سریره خود را تفویض بحق تعالی نمودم و همه اعضاء و جوارح خود را تسلیم امر پروردگارم گردانیدم و بهیچ وجه کسی را در بندگی و فرمان برداری با او شریک نینمایم و نیز مؤمنین آنهائیکه تابع منند «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» عطف بر یاء متکلم است یعنی من و آنهائیکه ایمان آوردند چنینند که بتمام وجه خود را تسلیم حق تعالی گردانیده و مطیع امر مولد شده‌اند و بکلی از شک و ریب پاک گردیده‌اند و ایمان حقیقی و خلوص در قلبشان جای گزین گردیده اشاره به اینکه که ایمان حقیقی همین است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا آیه باز خطاب برسولش نموده که باهل کتاب بگو و نیز از آنهائیکه امی و درس نخوانده‌اند سؤال کن آیا شما اسلام آوردید.

صفحه : ۷۲

شاید مقصود از سؤال که آیا شما اسلام آورده‌اید چنین باشد که باید بدانید اسلام حقیقی و ایمان فقط بگفتن شهادتین نیست مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی کسی میباشد که بوجه خود یعنی بحقیقت و سریره رو بحق آرد و مطیع امر پروردگارش گردد.

آیه مشعر بر اینکه است که همزه «أَسَلَمْتُمْ» استفهام انکاری است یعنی اعمال و افعالشان نشان میدهد که شما اسلام نیاوردید فقط لقلقه زبان است و برای نفع دنیوی از حفظ جان و مال بدست آوردن منافع مالی یا غیر اینها اظهار اسلام کرده‌اید.

فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ خطاب باهل کتاب از یهودیان و نصاری از علماء آنها و عوام آنها کرده که اگر شما ایمان آورید حقیقه هدایت یافته‌اید و رستگار شده‌اید و بفتح خودتان تمام میشود که سعادت و کمال و رستگاری در اثر اسلام و ایمان نصیب شما خواهد گردید و اگر از حق و اسلام اعراض نمائید آنهم بضرر خودتان تمام خواهد شد و اینکه جحودان و کفار که از اسلام و قرآن اعراض میکنند باید بدانند که اعراض آنان ضرری و منقصتی بر تو که رسول ما میباشد نمیرسد فقط وظیفه تو تبلیغ است و اینکه باید رسالات ما را بآنها برسانی وظیفه دیگری نداری و خدا بینا و بر عمل بندگانش آگاهست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ الْخ بقولی مقصود از آیات قرآنست و بقول دیگر حجت‌های روشن و برهان صادق جلی بر وحدانیت و فردانیت حق تعالی که از قبل آفاقی و انفسی آیات تکوینی آفاقی و تشریحی قرآنی هویدا است آنهائیکه با اینکه ظهور آیات کافر شدند و انکار الوهیت و وحدت اله عالم را کردند و باضافه پیمبران را بناحق کشتند و نیز بقتل رسانیدند

آنها را که از روی حقیقت مردم را امر بعدل و درستکاری مینمودند چنین مردمانی را مژده ده بعداب دردناک.

صفحه : ۷۳

در صورتی که هر یک از اینکه چند عمل که کفار مرتکب میگردیدند عذاب سخت را ایجاب میکند چه خواهد بود در شدت عذاب کسیکه هم آیات خدا کافر گردد و انکار کند و هم پیمبری از پیمبران را بکشد یا مصلحی را که امر بعدل میکند زجر نماید مسلماً عذابش مضاعف میگردد.

بعضی از مفسرین گفته ابو عبیده جراح گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه مردمان در قیامت عذاب چه کسی سخت تر است رسول [ص] جواب داد «من قتل نبیا» کسیکه پیمبری بکشد یا کسیکه کسی را بکشد که امر بمعروف یا نهی از منکر میکند و همین آیه را خواند پس از آن گفت ای ابا عبیده بنی اسرائیل چه و سه پیمبر را بیکساعت از اول روز کشتند پس صد و دوازده مرد از نیک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند که بآنها امر بمعروف و نهی از منکر نمایند آن صد و دوازده مرد را در آخر روز کشتند، مفسرین گفته اند اینکه ملوک بنی اسرائیل بودند از آن یهودیان که پس از موسی [ع] برخواستند و اینکه آیه در باره آنان نازل گردید. [کشف الاسرار] أولئك الذين حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة و ما لهم من ناصرين چنین مردمانی که اینکه طور عمل مینمایند اگر اعمال زشت خوبی هم کرده باشند حبط میگردد و سبب هلاکت آنها میشود هم در دنیا که بشومی اعمال زشت خود پابند و هلاک میگرددند و هم در آخرت که بعداب سخت گرفتار خواهند گردید و از عذاب نجات دهنده نمی یابند، با اینکه دنیا جای مهلت است و جای مجازات آخرت است لکن شومی اعمال ظالمین طوری است که در دنیا نیز آثار مهلکی از آن پدیدار میگردد مثل اینکه سلاطین جور بر آنها مسلط میگردند یا در دنیا بدنامی ظالم و مفسد شناخته میگردند یا غیر اینها از آفات دنیا که البته بظالم و ستمکار وارد خواهد گردید.

صفحه : ۷۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكُ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

لا- يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوا يَلْعَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

[ترجمه]

ای محمد صلی الله علیه و آله آیا ندیدی آنهایی را که از کتاب بهره‌ئی داشتند چون خوانده شوند بسوی کتاب خدا که بین آنها حکم کند پس جماعتی از آنها روی میگردانند در حالیکه اعراض کننده‌اند [۲۳]

باین سبب مطیع امر خدا نمیشوند که گفتند هرگز آتش بما اصابت نمیکند مگر روزهایی شمرده شده (یعنی اندک) و آنها را در دینشان مغرور گردانید آنچه را که دروغ می‌بستند [۲۴]

پس چگونه خواهد بود حال آنها وقتی که جمع آوریم آنانرا برای روزی که در آن شکی نیست و بر هر نفس جزای تمام داده میشود آنچه را که عمل کرده در حالیکه بآنها ستم نمیشود [۲۵]

بگو ای خدائی که مالک و صاحب مملکتی تو بهر کس خواهی ملک و سلطنت می‌بخشی و از هر کس خواهی ملک را میگیری و هر کس را خواهی عزیز و غالب میگردانی و هر کس را خواهی ذلیل میگردانی تمام خوبیها بدست تو است و تو بر هر چیز توانائی [۲۶]

شب را در روز پنهان سازی و روز را در شب ناپدید میگردانی و زنده را از مرده بیرون آری و مرده را از زنده بیرون آری و بهر کس خواهی بغیر حساب روزی میدهی [۲۷]

نباید مؤمنین کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گیرند و کسیکه چنین کند از طرف خدا بر وی فضیلتی نیست مگر اینکه از شر کافرین بترسد (و تقیه کند) و خدا شما را از عذاب خود میترساند و بازگشت امور بدست خدا است [۲۸]

ای محمد (صلی الله علیه و آله) بگو اگر آنچه را که در قلب خود دارید پنهان کنید یا ظاهر گردانید خدا میداند و میداند آنچه را که در آسمانها است و آنچه در زمین است و خدا بر هر چیزی توانا است [۲۹]

روز که هر کسی آنچه عمل خوب کرده نزد خود حاضر می‌بیند و آنچه عمل بد کرده دوست دارد که بین او و عمل بدش بسیار دور باشد و خدا از خودش شما را میترساند و او رءوف و مهربان است بهمه بندگانش [۳۰]

(توضیح آیات)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ آيَةَ خُطَابِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيَا نَدِيدِي يَعْنِي دِيدِي أَنَّهُمْ رَأَى كِتَابَ اللَّهِ بِأَنَّهَا دَادَةٌ (ظاهراً مقصود از کتاب تورات باشد و نصیباً شاید بعضی از تورات مراد باشد زیرا که گفته‌اند یهودیها کتاب تورات را تحریف کردند و بعضی از آن در دست آنها مانده) که بآنان گفته میشد بیائید بسوی کتاب خدا (تورات) که بین شما حکم کند.

ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ آنها پشت میکنند در حالیکه از حکم خدا اعراض کرده‌اند، از بعضی از تفاسیر نقل شده که شأن نزول آیه اینکه بود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله جماعتی از یهود را باسلام دعوت مینمود نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد [ص] در حضور علمای دین خود با تو مناظره میکنم حضرت رسول [ص] فرمود آن صحیفه تورات که مشتمل بر وصف من است بیاورید و در اینکه محکمه آنرا حکم سازم آنها از اینکه قول اباء کردند و آیات تورات را حاضر نکردند اینکه بود که

خدای تعالی فرموده اینها را میخوانند بکتاب تورات که بین آنها حکم نماید.

بعضی دیگر گفته‌اند روزی حضرت رسالت [ص] در مدارس اهل کتاب رفت نعیم بن عمرو و حارث بن زید گفتند ای محمد [ص] تو بر چه مذهب و بر چه دینی میباشی گفت من بر دین ابراهیم گفتند ابراهیم یهودی بود فرمود کتاب تورات را بیاورید تا میان ما و شما حکم کند حق تعالی خبر داده که ایشان را بتورات میخوانند و جماعتی از آنها که رؤسای آنانند از حق اعراض کنندگانند. [منهج الصادقین] در مجمع در توجیه آیه گفته (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) سه قول احتمال داده شده:

صفحه : ۷۷

۱- یعنی «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» در نبوت محمد (ص) [ابی مسلم و جماعتی] ۲- «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» در امر ابراهیم و اینکه دین او اسلام است.
 ۳- «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» در امر رجم و حکم آن، و از ابن عباس روایت شده که گفته مردی و زنی از اهل خیبر زنا کردند و آنها بین جماعت یهود صاحب شرافت بودند و در کتاب آنها حکم رجم داشتند و اهلسان برای شرافتشان از رجم کراهت داشتند و امید داشتند که نزد رسول (ص) در امر آنها رخصت باشد و مطلب را نزد رسول الله (ص) آوردند حضرت حکم برجم نمود، نعمان بن اوفی و نجر بن عمر گفتند یا محمد (ص) حکم رجم بر آنها صادر کردی و در کتاب آنها رجم نیست رسول الله (ص) گفت تورات بین من و شما است گفتند بر ما انصاف کن حضرت فرمود چه کسی از شما عالم تر است بتورات گفتند مردی است اعور که در فدک منزل دارد بنام ابن صوری پس فرستادند او را آوردند و او آمد مدینه و جبرئیل وصف او را بر رسول الله بیان کرده بود وقتی آمد رسول (ص) فرمود تویی ابن صوری گفت آری حضرت گفت تو عالم ترین یهودیان میباشی گفت اینکه طور گمان میکنند، رسول (ص) توراتیکه در آن رجم بود طلبید وقتی ابن صوری بآیه رجم رسید دستش را روی آن گذاشت و باقی آنرا خواند ابن سلام گفت یا رسول الله اینکه مرد از آیه تجاوز کرد و برخاست و دست ابن صوری را از آیه بلند کرد و بر رسول الله و بر یهودیان قرائت کرد که محصن و محصنه هر گاه زنا کردند و ببینه ثابت کردید حکم آنها رجم است و هر گاه زن آبستن باشد پس از وضع حمل باید او را رجم کنند پس رسول الله حکم رجم را بر یهودیان ثابت گردانید و از اینکه حکم یهودیان بر رسول صلی الله علیه و آله غضب کردند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. [پایان] ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ بنا بر این قول وقتی رسول [ص] از تورات خودشان حکم رجم را بر زناکار ثابت گردانید جماعتی از آنها از داعی حق و متابعت تورات اعراض کردند و جحود

صفحه : ۷۸

نمودند و بخود مغرور شدند و گفتند:

قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ بَقُولِي كَفْتُنْدِ فَقَطِ خِدا بِقَدْرِ هِمَانِ رُوزِهَائِ مَعْدُودَه وَ آن چهل روز بوده که بنی اسرائیل عبادت گوساله کردند ما را عذاب میکند، و بقولی گفتند فقط روزهای اندکی خداوند ما را عذاب میکند.

وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و یهودیها بطوری بخود و دینشان مغرور گردیدند که قرآن از آنان حکایت کرده که میگفتند «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» ما پسران خدا و دوستان او میباشیم اینکه بود که نفسشان آنها را مغرور گردانید و زیر بار حکم رسول نمیرفتند آری همین غرور است که هر کسی بهمان دین و رویه و عملی که در دست دارد مینازد و شیطان و نفس آنرا در نظرش میآراید و نمیگذارد آدمی در فکر اصلاح نفس و صحت و فساد رویه‌اش برآید و همین خود پسندی و غرور و کبر است که آدمی را بچاه خود سری نگاه میدارد و نمیگذارد قدمی بجاده تکامل پیش برود چنانچه همین کبر و خود پسندی بود که شیطان را از مقام رفیعش پرتاب نمود و وی را از پست‌ترین موجودات گردانید و بخاک مذلت انداخت انسان مغرور تابع شیطان گردیده بطوریکه

بعضی با اینکه میدانند رویه و عملشان صحیح نیست بسا تعصب دینی یا قومی یا جهات دیگر چنان آنها را فریب داده که دانسته و فهمیده بر خلاف حق حکم و عمل میکنند و چنانچه معلوم است اینکه عیب که از تمام عیوب بدتر و اگر بر خلاف حق باشد عذابش از هر گناهی صعب‌تر است در میان علماء که خود را علمای شریعت میدانند آنهائیکه غرضشان از تحصیل علم شهرت و پیشوائی عوام و جهات مادی است بیشتر شیوع دارد که هر گاه مطلب حقی که مخالف عقاید عموم باشد بر آنها ثابت گردید برای اینکه عوام از آنها نرنجند و لطمه بعوام فریبی آنها وارد نیاید هیچ اظهار نمیکند و راضی میشوند که عوام بیچاره در جهل بمانند که مبدا باظهار کلمه حق

صفحه : ۷۹

لطمه‌ئی بانتفاع آنها وارد گردد (پناه میبریم بخدا از شر نفس اماره و شیطان) **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه آیه چنانچه گفته‌اند و شأن نزولش نیز مشعر بر آنست در ردّ گفتار یهودیان و استهزاء منافقین نازل گردیده که بدانند عزت و ذلت بدست حق تعالی است هر کس را خواهد عزیز میگرداند و هر که را خواست ذلیل میکند و اینکه را بایستی مؤمنین بدانند عزت و ذلت حقیقی در درجات و درکات آخرت است، عزیز واقعی کسی است که در قیامت در درجات ابرار و محل قرب ایزد متعال واقع گردد و ذلیل کسی است که از رحمت حق تعالی دور و در درکات جحیم واقع گردد.

مفسرین از جعفر بن محمد از آبائش از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که گفته وقتی خدا اراده کرد که فاتحه کتاب و آیه الکرسی و **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ** تا قوله بغیر حساب را نازل گرداند آنرا بعرش معلق گردانید و بین آنها و خدا حجابی نبود گفتند یا رب همانا ما را هبوط میدهی بدار گناه و بسوی کسیکه تو را بغضب میآورد و ما معلقیم بمحل قدس، خدای تعالی گفت هیچ بنده‌ئی نباشد که هر روز در عقب فریضه اینکه آیه را بخواند مگر اینکه او را در حظیره قدس جای دهم بر آنچه باشد و هر روزی هفتاد مرتبه بچشم مرحتم او را نگاه کنم و هر روز هفتاد حاجتش را روا کنم و کنیه آن مغفرت و آمرزش است و او را از هر دشمنی در پناه گیرم و او را بر دشمن نصرت دهم و او را از بهشت هیچ مانعی نباشد مگر مرگ یعنی وقتی مرد داخل بهشت میگردد.

از معاذ جبل روایت شده که گفت روزی از روزهای آدینه خواستم برای نماز آدینه بمسجد رسول [ص] روم مرد یهودی را بر من دینی بود و او در راه من نشسته بود تا از من مطالبه کند یکی دو بار بیرون آمدم و هر بار برای احتراز از او بازگشتم تا نماز آدینه از من فوت شد چون رسول [ص] مرا دید گفت ای معاذ چرا برای نماز آدینه نیامدی گفتم یا رسول الله [ص] سبب چنین بود

صفحه : ۸۰

فرمود ای معاذ خواهی تو را چیزی بیاموزم که اگر چندان که زمین کنجد تو را وام باشد خدای عز و جل از تو قضاء کند گفتم آری یا رسول الله (ص) گفت بگو **«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ»**، الی قوله: **«بَغَيْرِ حِسَابٍ»** آنگاه بگو **«یا رحمن الدنيا والاخرة و رحیمهما تعطی من تشاء منهما و تمنع من تشاء منهما فاقض عنی دینی»** معاذ گفته من اینکه آیه را یاد گرفتم و میخواندم.

[توجیه مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- قتاده گفته سبب نزول آیه اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خدا خواست که ملک فارس را بامت او دهد خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- عبد الله عباس و انس مالک گفتند چون رسول فتح مکه کرد بامت وعده ملک فارس و روم داد منافقین و یهودیان گفتند محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مکه و مدینه را بس نیست که تمنای ملک فارس و روم میکند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد عبد الله بن عمر و عمرو بن عوف از پدرش از جدش روایت کرده که عام احزاب رسول [ص] با اشاره سلمان فرمان داد که دور مدینه را خندق کنند و هر چهل ذرع آنرا بده مرد از صحابه داد سلمان گاهی نزدیک مهاجر میرفت و گاه نزد انصار و گاه بر اوس و گاه بر خزرج و ایشان را نشاط میداد و تحریص میکرد مهاجر گفتند سلمان از ما است، انصار گفتند سلمان از ما است و همچنین اوس و خزرج تا بین آنها نزاع واقع گردید و میخواستند با هم جنگ کنند خبر بر رسول [ص] رسید حضرت رسول نزد آنها آمد و فرمود شما بر چه نزاع میکنید گفتند اختلاف ما در سلمان است هر یک میگوئیم سلمان از ما است حضرت فرمود اینکه چه دعوی است که در سلمان میکنید سلمان از ما اهل بیت است.

عمرو بن عوف گفته من و سلمان و حذیفه بن یمان و نعمان بن مقرن مزنی با شش انصاری در فاصله چهل گز کار میکردیم و مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهنها در آن کار نمیکرد ما بسلمان گفتیم رسول [ص] را خبر بده تا چه فرماید رها کنیم یا از خط بگذریم و ما روا نداریم که از خطی که رسول [ص]

صفحه : ۸۱

کشیده تعدی کنیم سلمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از حکایت سنگ خبر داد حضرت برخاست و نزدیک خندق آمد و آن سنگ را نگرست آنگاه کلنک را از دست سلمان گرفت و داخل خندق گردید و یک کلنگ بر سنگ زد سنگ شکافته گردید و دو ثلث آن شکسته شد و نوری از آن پدید گردید که همه مدینه روشن گردید پنداشتی چراغی است در خانه، رسول تکبیر گفت تکبیر فتح و مسلمانها تکبیر گفتند آنگاه ضربتی دیگر زد و دو ثلث دیگر سنگ شکافت حضرت تکبیر گفت و مسلمانها تکبیر گفتند و بزدن سوم تمام سنگ شکافت و نوری هویدا گردید، رسول [ص] تکبیر سلمان گفت یا رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) امروز ما عجائبی دیدیم که تا حال ندیده بودیم حضرت فرمود چون ضربت اول زد و نوری هویدا گردید قصرهای خسرو و مدائن کسری را بمن نمودند گویا آنها را خانه‌های سگ پنداشتی و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند آنگاه که ضربت دوم را زد آن نور که دیدی پیدا شد آنجا قصرهای قیصر از زمین روم هویدا شد پنداشتی خانه‌های سگان است و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، آنگاه ضربت سوم را زد نور پیدا شد در آنجا قصرهای صنعا را نمودند گویا خانه‌های سگان است جبرئیل مرا خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، مسلمانان باین بشارت شادمان شدند و گفتند الحمد لله که خدای تعالی پس از خطر بما وعده ظفر داد.

منافقین گفتند چقدر کار شما عجیب است از ترس خندق میکنید و از شهر نتوانید بیرون روید و اینکه چنین آرزوهای باطل میکنید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه «قُلْ اللَّهُمَّ» تا آخر را فرستاد که بدانند مالک الملک خدا است بهر که خواهد و هر چه خواهد میدهد تا اینکه تعجب نکنند که اینکه عده قلیل امت چگونه آرزوی ملک روم و فارس و یمن را میکنند. [پایان]

صفحه : ۸۲

تَوَاجِعَ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ تَوَاجِعَ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ و لوج بمعنی دخول چیزی در چیز دیگری است و چنانچه مفسرین گفته‌اند و لوج شب در روز و ولوج روز در شب عبارت از همان اختلاف محسوسی است که در مدت سال بین شب و روز پدیدار است گاهی مثل زمستان بتدریج قطعه از روز داخل شب میگردد و شب دراز میشود و روزها کوتاه و بعکس مثل تابستان قطعه‌ئی از شب بتدریج داخل روز میگردد و روزها بلند و شبها کوتاه میگردد و اینها تمام در امکنه شمالی است لکن در امکنه جنوبی قضیه بعکس است یعنی هنگامی که در بلاد شمالی روزها بلند است در بلاد جنوبی روزها کوتاه و شبها بلند است و نیز موقعیکه در بلادهای

جنوبی روزها کوتاه است در بلادهای شمالی روزها بلند است پس خداوند علی الدوام شبها را در روز داخل می‌گرداند و روزها را در شبها، و اینکه گفته‌اند در خط استواء و همچنین در قطب جنوب و شمال روز و شب مساوی است اینکه هم درست نیست زیرا مساوی بودن شب و روز در دو نقطه شمال و جنوب در حس اینکه طور می‌نماید لکن در واقع در آنجا نیز کمی تفاوت می‌کند و تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی حیوانرا از نطفه مرده بیرون آورد و نطفه را از حیوان زنده.

۲- مرغ از تخم مرده پدید آید و تخم از مرغ زنده بیرون آید. ۳- درخت و خوشه از دانه برآید و دانه از خوشه ۴- حسن بصری گفته مؤمن از کافر پدید آید و کافر از مؤمن و گفته مؤمن زنده دل است و کافر مرده دل قوله تعالی (أَوْ مَنْ كَانَتْ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا) (۱).

(۱) آیا کسیکه مرده (جهل و گمراهی باشد) و ما او را زنده گردانیدیم و بوی روشنی علم دادیم که بین مردم راه می‌رود مثل کسی ماند که در ظلمات جهل و گمراهی بسر برد.

صفحه : ۸۳

۵- بقول دیگر معنی آیه اینکه است که پاک از پلید بیرون آید و پلید از پاک، حکمت از دل کافر بیرون آید و در آن قرار نمی‌گیرد و سفسطه در زبان عارف قرار نمی‌گیرد.

و توجیهاات دیگری نیز در آیه از مفسرین نقل شده لکن معلوم و واضح است که مقصود از اینکه آیه و آیه بالا بیان عموم قدرت و استیلاء و مالکیت و حکمت و نفوذ علم و حکمت خداوندی و ذات متعال است که آنکسی که مالک عالم ملک و عالم ملکوت است هر طور تصرفی که اراده ازلی و فیض سرمدی او بخواهد در ملک خود انجام می‌دهد و مانع و رادعی برای جلوگیری نفوذ و حکم او و تدبیر او در مملکتش وجود ندارد «لا مانع لفیضه و لا راد لقضائه».

وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آنکسیکه متصرف در امور عالم و خالق و مدبر نظام مخلوقات است شب را بروز می‌آورد و روز را بشب و هر یک را در دیگر ولوج داده و داخل می‌گرداند و بیک تدبیر و نظام حیرت بخشی امور عالم را منظم می‌گرداند و اضرار را با هم مرتبط گردانیده تاریکی را در روشنایی و روشنایی را در تاریکی داخل می‌گرداند و نیز مرده را از زنده و زنده را از مرده بیرون می‌آورد تا اینکه باین ترتیب امور عالم را بنیکوتر و جهی و صحیح‌تر اسلوبی برقرار گرداند و هر یک از موجودات را در خور خودش بطور لایق بمرتبه و احتیاجاتش روزی او را در دسترس وی می‌گذارد.

و هر گاه مشیتش اقتضاء نماید و هر کس را بخواهد البته از روی حکمت و نظام خلقت و آفرینش نه جزافی زیرا که حق تعالی از کار عبث منزّه و مبراء است و نیز نسبت او بتمام موجودات یکسانست او را بغیر حساب روزی می‌دهد، روزی انسان چنانچه معلوم است منحصر بخوراک و پوشاک بلکه بجاه و مال و عناوین جسمانی نیست بالاترین روزی آدمی فضائل روحانی است از علم و حکمت و معرفت بمقام کبریائی و هدایت یافتن بطریق مستقیم که سرانجام آن قرب بجوار

صفحه : ۸۴

رب العالمین است و غرض اصلی و علت غائی از وجود بشر و تشکیلاتی که برای پیدایش و حیات او بدست قادر متعال انجام گرفته اینکه است که وی را از عالم ما فوق الطبیعه در عالم طبیعت فرود آرند و در طریق سیر نور وی استکمال یافته بکمال لایق روحانی برسد و در جوار رحمت ایزد متعال متمکن و ارجمند گردد چنین کسی است که مبدء متعال وعده داده که او را روزی می‌دهد بغیر

حساب چنانچه راجع بشهداء راه حق تعالی فرموده «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شدند اینها مرده گانند بلکه اینها زنده و نزد پروردگارشان روزی دارند، معلوم است روزی آنها کرامات و افاضاتی است که پی در پی از مبدئشان بآنها میرسد و بفیوضات جسمانی و روحانی هر دو محظوظ میگردند.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ آیه مؤمنین را نهی مینماید که نباید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود بگیرند، اشاره به اینکه که سزاوار نیست مؤمن پاک سیرت که قلب او مملو از نور محبت الهی گردیده با کافر سیاه دل که دشمن خدا و رسول و مؤمنین میباشد طرح دوستی اندازد بلکه برای مؤمن سزاوار است که با مؤمن که هم زی او است دوستی و رفاقت نماید: و شاید یکی از حکمت‌های نهی از دوستی و رفاقت با کفار آن آثار قهری و طبیعی است که از قبل مراوده و مجالست با مردمان پلید در اشخاص صالح و پاکدل پدید می‌گردد و هرگز کافر دوست حقیقی مؤمن نخواهد شد اگر هم اظهار دوستی کند از روی نفاق است نه حقیقت.

از عبد الله عباس روایت شده که جمعی از انصار با گروهی از کفار چون عمرو بن حجاج و سلام بن ابی حقیق که یهودی بودند طرح دوستی افکندند و با آنها عقد موالات و برادری در بین آوردند و هر قدر عبد الله جبیر ایشان را منع میکرد فائده نمی‌بخشید حق تعالی اینکه آیه را فرستاد و مؤمنین را از دوستی با آنها نهی فرمود.

صفحه : ۸۵

و بقولی شاید مقصود نهی از اینکه باشد که آنها را اعانت نکنید یعنی کافرین را یاری نکنید.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ الْخَ در مجمع البیان در توجیه آیه چنین گفته چون خدای سبحانه بیان کرد که خودش مالک دنیا و آخرت است و قادر بر اعزاز و اذلال است و مؤمنین از موالات کسیکه نه نزد آنها عزتی است و نه ذلتی است از دشمنهای او (بی‌نیازند) تا اینکه (مؤمنین) رغبت بنمایند در آنچه نزد او است و نزد دوستان او از مؤمنین است غیر از دشمنهای او از کافرین پس گفت «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» سزاوار نیست که مؤمنین کفار را دوستان خود بگیرند برای تقویت آنها و بآنها پناه گیرند و بآنها اظهار محبت و دوستی نمایند چنانچه در مواردی از قرآن فرموده قوله تعالی «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ الْخ» و قوله «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِي وَعَدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ» و قوله «مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی واجب است دوستی انداختن با مؤمنین و اینکه نهی است از دوستی انداختن مؤمنین با کفار و معاونت و کمک کردن بآنها، و بقولی نهی از ملاحظه نمودن کفار است. [ابن عباس] و اولیاء جمع والی و آن کسی را گویند که ولایت کند امر کسی را که رضایت داشته باشد بفعل آنکسی که متقوم و یاور او باشد و آن معنی بدو وجه جریان پیدا میکند یکی معین (بیاری کردن) و دیگر معان قوله تعالی «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی خدا مؤمنین را اعانت میکند به اینکه که آنها را ظفر و نصرت میدهد و گفته شده «المؤمن ولی الله» یعنی مؤمن از خدا اعانت میجوید به اینکه که او را یاری نماید.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» یعنی کسیکه چنین کرد که کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گرفت «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» یعنی چنین کسی از اولیاء خدا نیست و خدا از وی بری است، و بقولی در چیزی از ولایت و دوستی خدا داخل

صفحه : ۸۶

نیست، و بقولی از دین خدا چیزی در وی نیست پس از آن استثناء کرده «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ» یعنی مگر اینکه کفار غالب باشند و مؤمنین مغلوب و در اینکه صورت مؤمن بترسد از اینکه موافقت خود را ظاهر نگرداند و با آنان بنیکی معاشرت ننماید پس در چنین موقعی جایز است که بظاهر و زبان با آنها اظهار دوستی کند و تقیۀ با آنها مدارا نماید برای اینکه از خود دفع ضرر نماید بدون

اینکه معتقد بر جواز باشد.

و اینکه آیه دلالت دارد که تقیه در دین موقع خوف بر نفس جایز است و اصحاب ما (یعنی جماعت امامیه) گفته‌اند در تمام احوال هر گاه ضرورت ایجاب نمود جایز است اظهار دوستی آنها بزبان و تقیه با آنها مدارا نمودن برای باز داشتن خود را از ضرر آنها بلکه در بعض اوقات برای اصلاح و لطف آنها واجب می‌گردد.

تا آنجا که گفته «وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» یعنی از خدا بترسید و حذر کنید از عذاب او از اینکه کافرین را بر باقی معاصی دوستان خود بگیرید. و ذکر نفس در آیه برای محقق گردیدن اضافه است مثل اینکه گفته میشود از شیر حذر کنید از صولت و قوت و پاره کردن او نه از عین او و جسم او.

«وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» یعنی مرجع و بازگشت همه امور بسوی خدا است و بقولی بازگشت امور بسوی حکمت او است. [پایان] قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ الْخَطَابُ بِرَسُولِ [ص] کرده که بمؤمنین بگو اگر آنچه در سینه‌های شما است پنهان گردانید یا ظاهر نمائید خدا عالم بآنست.

ظاهراً اینکه مطلب راجع بآیه بالا است و اشاره به اینکه که بایستی مؤمنین بدانند و آگاه باشند که آنچه در سینه‌های خود از دوستی و موذتیکه با کفار داشتند و در دل مخفی دارند یا در موقع لزوم ظاهر گردانند خداوند عالم بآنست زیرا که چیزی در آسمان و زمین از علم او مخفی نیست، و نیز باید بدانند که او بر هر

صفحه : ۸۷

چیز قادر و توانا است و آیه تهدید و وعید است که مؤمنین گمان نکنند که حق تعالی از نیات و اعمال سرّی آنان مطلع نیست. از مقاتل روایت میکنند که چنین گفته اینک آیه در باره حاطب بن ابی بلیععه نازل گردید با جماعتی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم که با کفار مکه اظهار دوستی میکردند وقتی حضرت رسول میخواست مکه رود حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد که بمکه ببرد و خبر رفتن رسول را بدوستانش برساند خدای تعالی رسولش را خبردار کرد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زبیر را در عقب آئزن فرستاد نامه را گرفتند و بمکه آوردند و در سوره ممتحنه آیه ۱ شرح آن داده شده رجوع بآن جا شود و در شأن نزول آیه وجه دیگر نیز گفته شده.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا آیه راجع بروز قیامت است و بمناسبت آیه بالا مؤمنین را خبر میدهد و تهدید مینماید که بدانید روز قیامت روزی است که آنچه از خوب و بد کرده‌اید نزد شما حاضر است گمان نمائید آنچه مخفیانه بر خلاف وظیفه‌ئی که دارید که باید با کفار طرح دوستی نیندازید و اسراری که بین مسلمین برای نصرت اسلام مخفی داشته‌اند فاش نمائید و بر خلاف آن عمل کنید چنین عملی نفع شما تمام میشود چنین نیست بلکه در قیامت اعمالتان حاضر و بنتیجه خواهید رسید.

خلاصه چنانچه از آیات و احادیث برمیآید چون عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است آنچه در اینکه عالم واقع گردد جوهر و حقیقت و اصل آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد بلکه میتوان گفت آنچه در اینکه عالم واقع میگردد نمونه‌ایست که لب آن و جوهر و حقیقت و اصل آن و تمام آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد.

و چون عالم قیامت عالم ثبات و قرار است کهنه‌گی و فنا و تغییر و حدوث در آن راه ندارد اینست که تمام اعمال و افعال و حرکاتیکه انسان در اینکه عالم کرده با نتایج و خصوصیات و آثاری که بر هر یک بایستی مترتب گردد نزد وی حاضر میگردد

صفحه : ۸۸

و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی «وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (۱) اینکه است که در آنوقت چنانچه قرآن خبر میدهد انسان از

روی تعجب گوید «یا وَیَلِّتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَیْغِرَةً وَلَا كَبِیْرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (۲) بلکه میتوان گفت صحیفه اعمال همان نفس آدمی است زیرا هر عمل و فعلی که از وی صادر میگردد اثری در نفس میگذارد تا آنکه کم کم بکثرت عمل ملکه نفسانی حاصل گردد چنانچه مشاهده مینمائیم وقتی عمل بحد عادت رسید خلق و ملکه نفسانی از وی تولید میگردد و ممکن است بکثرت عمل خلق دیگر و ملکه ثانوی از آن ناشی گردد و اگر کثرت اعمال و افعال بحدی ملکه نفسانی نرسید تعلیم و تمرین و تربیت بی محل و لغو و بی اثر بود و عقلاء بر آن اقدام نمینمودند علاوه بر اینکه هر کسی بوجدان خود میفهمد کارهایی که بر آن مداومت نموده و عادت نفسانی وی گردیده حالتی از آن که تعبیر بملکه میشود در نفسش پدیدار شده که زوال آن متعسر بلکه در بعض موارد محال بنظر میآید.

خلاصه قیامت که یکی از اسامی آن «یَوْمُ تُبَلَى السَّرَائِرُ» است آن روزی است که باطنها ظاهر میگردد و تمامی اعمال و افعال و عقائدی که هر فردی از بشر در ذهن خود پنهان گردانیده تماما ظاهر و هویدا گشته و نتیجه میرسد و راجع باین مطلب اندازه‌ئی در کتاب معاد و آخرین سیر بشر ضبط شده رجوع بآن جا شود.

(۱) انسان در قیامت تمام اعمال خود را حاضر می‌بیند که گویا همانوقت مشغول عمل است.

(۲) ای وای بر ما چه بوده است اینکه نامه که کوچک و بزرگی فرو نگذارد مگر اینکه تمام آنرا شمرده و ضبط نموده.

صفحه : ۸۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]

اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴) إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷) هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَأَمْلَأُ الْكِبْرَ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)

قال رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمزًا وَ أَذْكَرَ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبَّحَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (۴۱)

صفحه : ۹۰

[ترجمه]

ای محمد صلی الله علیه و آله بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا متابعت کنید که خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بپامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است [۳۱]

بگو فرمان خدا و رسول را پیروی کنید پس اگر از اطاعت آنها رو گردانیدید (و کافر شدید) همانا خدا کافرین را دوست نمیدارد [۳۲]

بحقیقت خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان فضیلت داد [۳۳]

فرزندانی میباشند بعضی از آنها از بعض دیگر و خدا شنوا و دانا است [۳۴]

یاد کن وقتی که زن عمران گفت پروردگار من برای تو نذر کردم فرزندی که در شکم من است (برای خدمت تو) آزاد کنم پس از من قبول کن همانا تو شنوا و دانائی [۳۵]

پس وقتی که وضع حمل کرد گفت پروردگار من «وَضَعْتُهَا أَنْثَى» دختر زائیدم و مرد مثل زن نیست و من او را مریم نامیدم و من او و ذریه او را در پناه تو آوردم از شرّ شیطان رانده شده [۳۶]

پس پروردگار دعای او را بنیکوئی پذیرفت و پرورش داد مریم را بتربیت نیکو و زکریا کفالت مریم را بعهدہ گرفت و هر وقت زکریا بر مریم در محراب وارد میشد طعامی نزد او میدید گفت ای مریم اینکه طعام از کجا است مریم گفت اینکه از نزد خدا آمده همانا خداوند بهر کس بخواهد روزی میدهد بغیر حساب و اندازه [۳۷]

در اینجا بود که زکریا خدای خود را خواند گفت پروردگار من از جانب خود بمن فرزند پاکیزه‌ئی ببخش بحقیقت تو دعا را میشنوی [۳۸]

و ملائکه او را ندا دادند در حالیکه او در محراب برای نماز ایستاده بود که خدا تو را مژده میدهد بیحیی

صفحه : ۹۱

که تصدیق کننده است بکلمه از خدا و او بزرگ و پارسا و پیمبری است از نیکوکاران [۳۹]

زکریا گفت پروردگار من کجا میشود برای من پسری باشد در حالیکه مرا پیری رسیده و زن من عقیم و نازا است ملائکه گفتند بدینگونه خدا میکند آنچه را بخواهد [۴۰]

زکریا گفت پروردگار من برای من نشانه‌ئی قرار بده گفت نشانه اینکه است که تو تا سه روز نتوانی بر مردم سخن گوئی مگر باشاره و بسیار پروردگارت را در صبح و شام تسبیح نما [۴۱]

صفحه : ۹۲

(توضیح آیات)

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهرا چون كفار مخصوصا يهودیها مدعی بودند که ما دوستان خدا و ابناء الله) پسران او میباشیم و خود را از مخصوصان محبین خدا بشمار میآوردند شاید نظر به اینکه که هر چیزی علائمی دارد که بآن شناخته میشود آیه اعتراض بآنها نموده که شمائی که ادعاء میکنید ما محبین و دوستان خدا میباشیم و نسبت نزدیکی باو داریم اگر شما در اینکه ادعاء صادقید بایستی مطیع امر خدا باشید.

چنانچه در جای خود ثابت شده محبت یک جاذبه عمومی است که محب را بمحوب جذب مینماید و بهمین جاذبه عمومی است

که تمام ذرات موجودات بهم مرتبط گردیده و اساس عالم روی همین پایه قرار گرفته اگر اینکه جاذبه نبود شیرازه موجودات از هم گسیخته میگردید و محبت بهر شیئی میل و رغبت باو است و هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت باشد محبوب و مطلوب است و بر عکس هر چیزی که در ادراک آن الم و نفرت پدید گردد منافی و مبغوض است پس اصل محبت ادراک چیزی است که ملایم با طبع مدرک باشد.

و محبت دو قسم است روحانی و جسمانی: روحانی اینکه است که آنچه محبوب دوست داشت محب هم همان را خواهان و در طلب آن روان است و از جمله علامت حصول آن در قلب که جایگاه حب و معدن صدق و ولایت و لاء است و حب بآن شناخته میشود و از آثارش بشمار میآید اینکه است که هر کس او را بهتر راهنمایی بسوی محبوبش نماید و از اوصاف و محسنات او بگوید و دل و جان را که از آتش فراق محبوبش گداخته شده بکلمات شیرین جان بخشش خنک گرداند در پی او میرود و مطیع وی میگردد.

و چون دین اسلام دین توحید و طریق سیر الی الله میباشد اگر چه دین

صفحه : ۹۳

و شریعت تمام پیمران همین بوده بلکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بلکه غایت و فائده آفرینش عالم همین است که حق تعالی بوحدت و بساطت از قبل آثار جلال و جمال خداوندی شناخته شود لکن چنانچه برای صاحبان بصیرت واضح است کامل ترین ادیان در هدایت کردن خلق بسوی وحدت حق تعالی دین اسلام است و البته کسیکه چشم قلبش قدری باز شده باشد و واقعا طالب کمال حقیقی که از پرتو دین مبین اسلام و سلوک در آن بدست میآید میتواند راهی بسوی آن کمال حقیقی پیدا نموده البته کسیکه طالب چیزی باشد در طلب آن کوشش میکند تا برسد و اگر در طلب صادق باشد خدای جلیل راه رسیدن بآنرا برایش باز میگرداند اینکه است که پیمبرش امر فرموده «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» سوره یوسف آیه ۱۰۸.

ای پیغمبر بمردم بگو طریق من و پیروانم همین است که از روی بصیرت مردم را بسوی خداوند هدایت مینمایم و خدا را منزّه و میرا دائم از شریک و من از مشرکین نمیشم.

بعضی از دانشمندان محبت بنده را نسبت بحق تعالی و محبت خدا را نسبت بنده بمعنی حقیقی آن منکرند نظر به اینکه که محبت اقتضاء وصل میکند و واصل شدن مخلوق بخدا محال است اینکه است که در معنی قوله تعالی «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» که صریح در اینکه است که یکی از صفات و خصوصیات مؤمنین اینکه است که دوستی آنها نسبت بحق تعالی خیلی شدید است گویند مقصود از محبت خدا بنده رضای او و کشف حجب از قلبشان است که در فرمان برداری در طرف تفریط واقع نگردند، و محبت بنده بخدا طلب افاضه کردن ثواب و قبول طاعات آنها است و گفته‌اند تعبیر از آن بمحبت استعاره است.

لکن چون محبت همان تعلق قلب است بطرف محبوب و چنانچه در جای خود مدلل گردیده اخلاص در دین وقتی بطور کامل محقق میگردد که قلب انسانی

صفحه : ۹۴

بغیر خداوند حتی بمقامات اخروی مثل درجات بهشتی یا خلاصی از جهنم چه جای امور نفسانی تعلق نداشته باشد بلکه تنها قلب و جان متعلق بخدا باشد پس معلوم است که اخلاص در دین تنها با حب الهی صورت میگیرد اگر مقصود از مخلصین طلب دوستی خدا و رسیدن بجوار قرب او نباشد و فرض اینکه دلش از حظوظات و آنچه غیر از حق است خالی گشته و بمرتب خلوص رسیده در

اینکه صورت غایت عملش چیست برای چه قلبش از دنیا و آخرت بالتمام خالی گردیده و یک دله رو بمبدء خود آورد چیزی نمیماند مگر حب الهی که آن جذابه رحمت او است که بنده را بسوی رحمت خود کشانیده و در اینکه مورد چیز دیگری نخواهد بود، اگر آن چشم قلبی تو که آنرا بصیرت باطنی گویند باز گردد خواهی دید چه اندازه ادراک آن قوی است و مدرک آن چه قدر لذیذ و مطلوب است و لذتی که از ادراک امر روحانی پدید می‌گردد هیچ طرف مقایسه با محسوسات مادی نیست و بقدریکه روح بر محسوسات برتری دارد ادراک او نیز بر ادراکات جسمانی برتری دارد، محبت فرع معرفت است عدیم المعرفة از اینکه لذت حقیقی محروم است.

آری چنین حبی در دل بنده از طرف حب الهی که فرموده «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» که آن از همان جذابه حب الهی است سر چشمه گرفته که بنده خالص خود را بسوی خود نزدیک می‌گرداند و او را بسوی رحمت خود میکشاند و البته همه مؤمنین میدانند که وصول و اصل گردیدن بذات حق تعالی محال و غیر واقع است، مؤمن نیز طالب امر محال نیست بلکه مقصودش نزدیک شدن بجوار قرب احدی و ادراک معرفت حقیقی و شناسائی آثار بزرگواری او است که دل و جانش را فرا گرفته و آرزوی او تحصیل محبت پروردگار خودش و واقع گردیدن در سلک اولیاء و دوستان او است و حب الهی باین معنی محقق و واقع است و هیچ مؤمن حقیقی دل و جانش از محبت الهی خالی نخواهد بود و نیز بدون آن خلوص عمل بحقیقت میسر نخواهد گردید اگر بنده‌ئی خدا را

صفحه : ۹۵

برای نعمتهائی که باو داده و میدهد دوست دارد چنین کسی عملش خالص نخواهد گردید زیرا که خدا را دوست داشته که از نعمتهای او محظوظ می‌گردد.

آری اگر بنده خود را از جهت اینکه اثری است از فیض وجود مبدء و آفریننده‌اش دوست دارد و از همین جهت که اثر ضعیفی است از آثار رحمت او خود را بشناسد چنانچه معصوم فرموده

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

چنین بنده دوست داشتن خودش دوست داشتن خدا است و شناختن خودش شناختن خدا است.

در بیان آیه در تفسیر صافی چنین گفته در کافی و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده‌اند آیا دین جز حب چیز دیگری است پس از آن اینکه آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» را تلاوت فرموده بعد از آن محقق کاشانی گفته من می‌گویم محبت از عبد میل نفس است بجیزی از کمالی که در آن نفس درک میکند بطوریکه تحمیل کند و نزدیک کند او را بآن کمال، و حب از خدا رضای او است بر عبد و گشودن حجاب از قلب او، و بنده وقتی که عالم گردید که کمال حقیقی نیست مگر مخصوص بخدا و آنچه از کمال می‌بینید از خودش یا از غیر خودش او از خدا و باو و بسوی او است دوستی او نمیباشد مگر برای او و در او و اینکه طور شناسائی اقتضاء دارد که مراد عبد از طاعت و رغبت او در چیزی باشد که وی را باو نزدیک گرداند، پس علامت محبت عبد بخدا اراده طاعت و عبادت و کوشش بلیغ است در متابعت کسیکه وسیله باشد بسوی معرفت بخدا و محبت او از آنکسانیکه عارفا بخدا و محب و محبوب او میباشند.

پس کسیکه صفات او چنین باشد بسبب طاعت او بوجه مخصوص باین صفات میرسد و مخصوص باین صفات رسول الله صلی الله علیه و آله و کسانیکه نزدیک باویند، پس کسیکه خدا را دوست میدارد لابد است در عبادتش و سیرتش و اخلاق و احوالش تابع رسول باشد تا اینکه خدا او را دوست دارد- همانا بمتابعت رسول قرب

صفحه : ۹۶

بحق تعالی حاصل می‌گردد و بتقرّب باو بنده محبوب خدا میشود چنانچه فرموده

«و انّ العبد لیتقرب الیّ بالنوافل حتی احبّه»

و نیز چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم حیب خدا است پس هر که ادعاء کند محبت خدا را لازمه او محبت رسول است زیرا که محبوب محبوب محبوب است و محبت جز بمتابعت او و سلوک راه او قولاً- و عملاً- و حالا و سیره چیز دیگری نیست و دعوی محبت خدا متمشی نمی‌گردد مگر باینها زیرا رسول صلی الله علیه و آله و سلم قطب محبت و مظهر آنست پس کسی را که از متابعت او نصیبی نیست از محبتش نیز نصیبی ندارد.

و کسیکه تابع او گردید آنطوریکه حق متابعت او است باطنش و سرّش و قلبش و نفسش مناسبت پیدا میکند باطن رسول و سرّ او و قلب او و نفس او زیرا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مظهر محبت خدا است و باین مناسبت لازم می‌آید که برای اینکه تابع بقدر از متابعت رسول [ص] قسطی از محبت خدا پدید گردد و نور محبت از باطن رسول بیاطن او سریان نماید و او بواسطه رسول می‌گردد محبوب خدا و محب او، و کسیکه تابع رسول صلی الله علیه و آله و سلم نگردیده و باطنش مخالف باطن رسول گردیده باطنش از وصف محبوبیت دور می‌گردد و بسرعت محبت از قلب او زائل می‌گردد زیرا اگر خدا او را دوست ندارد او محبوب خدا نیست و در حکم رسول است کسی را که خدا و رسولش امر نمودند بمتابعت و محبت او و آنها ائمه و اوصیاء علیهم السلامند، در کافی از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرموده کسیکه دوست دارد که بداند خدا او را دوست دارد باید عمل کند بطاعت خدا و ما را اطاعت کند (یعنی تابع امر ما گردد) آیا نشنیده‌ئی قول خدای عز و جل که بنبی خود صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» و قسم بخدای عز و جل که بنده عبادت نمی‌کند خدا را ابداً مگر اینکه خدای تعالی داخل می‌گرداند در طاعتش متابعت ما را و قسم بخدا عبدی تابع ما نمی‌گردد مگر اینکه خدا او را دوست میدارد و لا والله احدی ادعاء نمی‌کند متابعت ما را ابداً مگر اینکه دشمن ما است و لا والله احدی دشمن ما

صفحه : ۹۷

نیست مگر معصیت خدا را کرده و کسیکه عاصی باشد یعنی مخالفت امر خدا را کرده خدای تعالی او را در قیامت خار می‌گرداند و او را برو در جهنم می‌اندازد.

[پایان] اگر خواهی اولیاء خدا را بحقیقت بشناسی و تابع آنها گردی بایستی اول نفس خود را از خودخواهی و خود پرستی صیقلی کنی تا اینکه حجب ظلمانی که بین تو و عالم نورانی است مرتفع گردد و برای تو صفای روحانی پدید آید آنوقت بتجلی روح، خدا را بشناسی و بشناختن حق تعالی بنفوس قدسیه مقربان در گاهش پیبری و هر کدام از آنها را در مرتبه لایق بخود بشناسی و قدم پشت قدم آن بزرگواران گذاری و پیش رو و مطیع آنها گردی زیرا اگر خدا را بحکمت و رأفت بشناسی آنها را بنور و صفای قلب خواهی شناخت زیرا که آنها جلوه رحمت و اسعه حق تعالی میباشند. اگر خدا را شناسی چگونه توانی رسولش را بشناسی و او را دوست داری و مطیع او گردی. [پایان] آری نور است مدرک نور چشمیکه نور بینائیش فاسد شده هرگز نتواند ادراک نور کند تا اینکه بنور اشکال و الوان را درک نماید انبیاء و اولیاء مراتب فیض منبسط حق تعالی میباشند تا فیاض را شناسی توانی مراتب فیضش را بشناسی نور آفتاب را بآفتاب توان شناخت و همچنین بخود نور توان بین مراتب نور تشخیص داد.

در حدیثی از معصوم روایت شده که فرمود اتصال مؤمن بخدا زیادتر است از اتصال شعاع خورشید بخورشید و اکثر خلق راهی بسوی معرفت و محبت بمقام کبریائی احدی نیست مگر بتوسط نفوس قدسیه محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین و چنک زدن بدامن فضل آنها و منقاد گردیدن بحکم آنها و متابعت کردن اوامر و نواهی الهی جلّ شأنه.

خلاصه محبتی که از روی معرفت بمقام ولایت و امامت باشد آن بعینه معرفت و محبت حق تعالی است و اگر کسی بقدر خردلی

دارای محبتی که از روی

صفحه : ۹۸

معرفت باشد داشته باشد داخل جهنم نخواهد گردید نه محبت سطحی عامیانه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب اشرف و یاران او از یهودیان فرود آمده چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بدین اسلام دعوت کرد و نیز سید و عاقب از نصاری گفتند «نحن أبناء الله و أحبّاءه» نحن ابناء الله سخن نصاری است، و أحبّاءه سخن یهودیان است یعنی ما خود دوستان و نزدیکان باوئیم و باو نزدیک‌تر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی وقتی بآنها گفتند اگر شما دوستان خدائید چرا بر شما غضب و لعنت است گفتند اینکه مثل آنست که پدر بر پسرش غضب گیرد لکن از روی نبرد و دوستی او را رها ننماید.

اینکه بود که ربّ العالمین خطاب بر سولش نموده که بگو اگر راست میگوئید و خدا را دوست میدارید مرا دوست دارید که از جهت رسالت و نبوت نسبت باو دارم و پیرو من گردید و در آنچه از طرف پروردگارم میآورم بپذیرید و اطاعت نمائید تا خدا شما را دوست دارد.

و در آیات علامت دیگری نیز برای دوستی بنده بخدا آرزوی مرگ را نشانه دوستی بخدا بحساب میآورد در سوره جمعه فرمود «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر گمان میکنید خدا را دوست میدارید بغیر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست گویانید که آرزوی مرگ برای رسیدن بقرب رحمت او را علامت دوستی خدا نشان میدهد زیرا که محب همیشه طالب نزدیکی بمحوب خودش میباشد و چون لوازمات جسم و شهوات نفسانی گاهی جلوگیر او میگردد و بمردن از قید بدن و شهوات که مانع خلوص و وارسته‌گی او است خلاص میگردد اینکه است که طالب مرگ میشود که یکدل و یک جهت رو باو کند و بلقاء رحمت و انس باو دل و جانش حیات تازه‌ئی بخشد و از تمام قیود بشری برهد و در جوار قرب ایزدی و در مقام امین در مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیاساید.

صفحه : ۹۹

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ پس از آنکه بیهودیان و نصاری که ادعاه دوستی با خدا میکردند خاطر نشان میکند که هر چیزی را علامتی است و علامت دوستی خدا اطاعت امر او است که از قبل رسول بمردم ابلاغ میگردد.

در اینکه آیه یادآوری میکند که خداوند پیمبران مثل آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برسالت و نبوت برگزید و بر تمام عالمیان فضیلت و برتری داد.

شاید اشاره باین باشد که خداوند در هر زمانی بمقتضاء وقت رسولی فرستاده و مردم را موظف گردانیده که مطیع امر او گردند و آنها را بر تمام اهل زمانشان فضیلت و برتری داده و هر یک از آنها نسبت باهل زمان خودشان فضیلت و برتری داشتند و لو آنکه بین پیمبران از جهت فضیلت تفاوت بوده چنانچه فرموده «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» بعضی از رسولان را بر بعض دیگر فضیلت دادیم در مجمع در توجیه آیه چنین گفته «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى» یعنی خدا اختیار کرد و برگزید «آدم و نوح» را برای نبوت خودش «وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» یعنی بر دو عالم زمان هر یک از آنها را یا اینکه انبیاء را از آنها قرار داد و بقولی دین آنها را اختیار کرد مثل قوله تعالی «وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ» (یعنی از اهل قریه سؤال کن) و بقولی آنها را بر غیرشان اختیار کرده نبوت و غیر آن از امور جلیله که خداوند آنان را گرامی داشت برای مصالح خلق و بقولی آدم را اختیار کرد به اینکه که او را بغیر واسطه آفرید و او را در بهشت منزل داده و ملائکه را مأمور گردانید باو سجده کنند و او را برای ملائکه و بشر رسول قرار داد و باو نبوت و

طول عمر و اجابت دعا عطاء کرد و قوم او را غرق کرد و بسفینه او را نجات داد و ابراهیم را بخَلَّة و سرد شدن آتش اختصاص داد و نمود را هلاک گردانید.

قوله و آل ابراهیم و آل عمران بقولی مقصود خود ابراهیم و خود عمران است مثل قوله «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ» یعنی موسی و هارون،

صفحه : ۱۰۰

و بقولی آل ابراهیم از اولادان او موسی و اسحق و اسباط بودند و در آنها داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی بودند و در آنها نیز نبی ما صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّم بود زیرا که او از اولاد اسماعیل است، و بقولی آل ابراهیم آنها مؤمنینند و آنهائیکه متمسکند بدین اسلام میباشند. [عباس و حسن] و اما آل عمران بقولی آنها نیز آل ابراهیمند چنانچه گفته «ذریه بعضها من بعض» پس آنها موسی و هارون دو پسر عمران و او عمران بن یصهر بن فاهت ابن یعقوب بود و بقولی آل عمران مریم و عیسی و او عمران بن اشهم بن امون از ولد سلیمان بن داود که او پدر مریم بود زیرا که آل رجل از اهل بیته است که منتسب باو است. [حسن و وهب] و در قرائت اهل بیت آل محمدند و گفته‌اند که آل ابراهیم آل محمدند صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّم از آنهائیکه اهل او میباشند و آنها کسانی میباشند که خدای تعالی آنها را طاهر گردانیده و معصومینند که منزّه‌اند از قبایح زیرا که خدای تعالی اختیار نمیکند و برنمیگزینند مگر کسی را که چنین باشد و ظاهر او در طهارت مثل باطن او باشد پس علی هذا اصطافی مختص بکسی است از آل ابراهیم و آل عمران که معصوم باشد خواه نبی باشد یا امام.

و گفته‌اند اصطفاء دو قسم اسم یکی «اصطفیته لفسه» خدا قرار داد او را خالصا لوجهه یعنی خالص برای خودش و مختص بخود، دوم او را برگزید برای غیر خود یعنی او را بر غیرش فضیلت داد و او را بتفضل اختصاص داد و بنا بر اینکه وجه اگر گفته شود چگونه آنها را قبل از عمل اختصاص بتفضل داده.

پاسخ- وقتی معلوم باشد که صلاح مکلفین تمام نمیشود مگر بآنها پس لا بد است که اول مبادرت نماید در وصف آنها و خبر دهد بآنچه در آنها است از حسن شمایل و اعمال آنها و تشویق کند بسوی آنها از زکاوه و جلال آنها تا اینکه برای مردم داعی حاصل گردد به اینکه که از آنها قبول کنند و حکم آنها را انقیاد نمایند، و اینکه آیه دلالت دارد بر افضلیت انبیاء بر ملائکه علیهم السلام- و صلاة و سلام تمام عالمیان از ملائکه و غیر آنها بر روان پاک آنها

صفحه : ۱۰۱

باد که خدا آنها را اختیار نمود و بر تمام عالمیان فضیلت داد. وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیْمٌ» در آیه دو قول است یکی سمیع است میشوند آنچه ذریه میگویند عالم است بآنچه در ذهنشان مخفی میدارند فلذلک از اینکه جهت آنها را تفضل بر غیر داده زیرا که استقامت آنها در اقوالشان و افعالشان نزد حق تعالی معلوم است.

و بقولی سمیع است یعنی شنوا است بآنچه زن عمران در دل نذر کرده بود و علیم است بآنچه در دل مخفی داشت. [پایان] اذ قَالَتْ اَمْرَاتِ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیْمُ آیات از «قَالَتْ اَمْرَاتِ عِمْرَانَ» تا آخر آیه ۲۷ ترجمه شده واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه شرح اینکه آیات چنانچه مفسرین گفته‌اند چنین است خداوند رسولش را یادآور میکند که یاد کن وقتی را که زن عمران در مقام مناجات گفت پروردگارا نذر کردم که فرزندی که در رحم دارم در راه خدمت تو آزاد گردانم- شاید مقصودش اینکه بوده که او را مخصوص بخدمت گذاری بیت المقدس گردانم نذر مرا بپذیر زیرا که تو شنوا و عالمی و باسرار همه کائنات

آگاهی - چون مادر مریم وضع حمل نمود دید نوزاد دختر است از روی حسرت گفت پروردگارا دختر زائیدم و خدا بآنچه زائیده‌ام داناتر است و گویا میخواستہ بگوید من امید داشتم پسر باشد لکن خدا میداند چه حکمت‌هایی در وجود اینکه دختر پنهانست و پسر مثل دختر نیست.

مفسرین گفته‌اند که اینکه معنی در جمله «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» نهفته است و قوله «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰى» جمله مستأنفه است و کلام خدا است خدا میداند که زن هارون دختر زائید و اگر پسر زائیده بود آن حکمت‌هایی که در اینکه دختر هست در پسر نبود زیرا اگر چه ممکن بود پسر مثل عیسی با معجزات باشد

صفحه: ۱۰۲

لکن بر وجود اینکه دختر آیات دیگری است: اولاً باید از وجود اینکه دختر عیسی بی پدر متولد گردد که آیت باشد برای عالمین - و ثانیاً در گهواره سخن گوید و حکمت‌های دیگری که در او است.

سپس زن عمران گفت من اینکه دختر را مریم نام نهادم - گفته‌اند مریم در عرف آنها کنیزک را میگفتند، و او و ذریه‌اش را از شرّ شیطان رجیم در پناه تو آوردم، پس خداوند او را بنیکوئی پذیرفت و او را بتربیتی نیکو پرورش داد و او را خادمه بیت المقدس قرار دادند.

کلبی گفته چون مریم از مادر متولد شد مادر او را در خرقه‌ئی پیچید و به بیت المقدس فرستاد و رئیس احبار زکریا بود گفت من بر تکفل او اولی‌ترم زیرا که خواهر او زن من است پس از آن قرعه زدند بنام زکریا آمد کفالتش را بعهدہ زکریا گذاردند و هر وقت زکریا داخل بیت المقدس میشد و مریم را در محراب عبادت مشاهده میکرد میدید مائده‌ئی نزد او حاضر است. چون زکریا متکفل مریم بود تعجب میکرد که اینکه مائده و غذا از کجا بر مریم می‌آید اینکه بود که سؤال کرد و گفت «یا مَرِيْمُ اَتٰى لَكَ هٰذَا» اینکه غذا از کجا بر تو آمد «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُهٗ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» محراب مکانی را نامند که مخصوص عبادت باشد - راغب در مفردات گفته اینکه محراب مسجد را محراب گفته‌اند برای اینکه است که در آنجا محاربه و جنگ شیطان و هوای نفس با عقل صورت می‌گیرد - و بعضی گفته‌اند جهتش اینست که چون آدمی باید در چنین جائی خود را از شغلهای دنیوی و تفرقه حواس دور سازد لذا بآن محراب می‌گویند و بعضی دیگر گفته‌اند اصل در معنی آن «محراب البیت» یعنی صدر مجلس بوده بعد بمناسبت آن صدر مسجد را محراب نامیدند و بمشابهت آن صدر خانه را هم محراب گفته‌اند. [پایان] و بعضی از مفسرین گفته‌اند کلمه «رزقا» که نکره آمده مشعر بر اینکه است که آن رزق غیر معهود بوده چنانچه گفته‌اند زکریا نزد مریم میوه زمستانی را

صفحه: ۱۰۳

در تابستان و میوه تابستانی را در زمستان میدید. [پایان] مفسرین گفته‌اند محمد بن المنکدر از جابر انصاری روایت کرده که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله چند روز باو غذا نرسید در حجره زنان گردید غذا نبود بحجره فاطمه آمد و گفت یا بته آیا طعامی نزد تو هست گفت جانم فدای تو هیچ نیست بمسجد رفت همسایه فاطمه سلام اللّٰه علیها دو قرص نان و پاره‌ئی گوشت برای فاطمه فرستاد در صورتی که شوهر و طفلان فاطمه گرسنه بودند دست بطعام نگذاشت و گفت قسم بخدا که باین غذا پیغمبر خدا را سیر میکنم و یکی از فرزندان را نزد پدر فرستاد و او را طلبید چون رسول آمد گفت تن و جانم قربان تو یک غذا اندکی همسایه آورده و آن غذا در جعبه‌ئی بود درش گذاشته بود جعبه را نزد رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم آورد چون سر جعبه را برداشتند جعبه پر از نان و گوشت بود فاطمه تعجب کرد رسول گفت ای دختر «اَتٰى لَكَ»

اینکه غذا از کجا آمد فاطمه گفت

«هو من عند الله یرزق من یشاء بغير حساب»

رسول گفت خدا را شکر میکنم که مرا از دنیا بیرون نبرد تا دیدم آنچه را که زکریا از مریم دید.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ گفته‌اند چون زکریا چنین کرامتی از مریم دید رغبت کرد که خدا اولاد صالحی باو کرامت کند و پیر شده بود و زنش عقیم و نازا بود لکن چون میدانست که خدای تعالی قدرت دارد که در چنین حالی نیز اولادی بوی کرامت نماید اینکه بود که در مقام مناجات گفت «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» زکریا از خدای تعالی اولاد طیب می‌طلبد یعنی نسلی که از قدارات طبیعی و شهوات نفسانی پاک و صالح باشد «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» زکریا در مناجات اظهار مینماید که من چنین اولاد طیبی از تو می‌طلبم و میدانم که تو دعا را میشنوی یعنی تو شنوائی و هر کس تو را بخواند دعای او را میشنوی.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ دَعَا زَكَرِيَّا بِهِدْفِ اجَابَتِ رَسِيدِ وَ خَدَاي جَلِيلِ پَسِ از پِيري زَكَرِيَّا وَ عَقِيمِ

صفحه : ۱۰۴

بودن زنش بوی پسری بنام یحیی عنایت فرمود که ظاهراً از خدا اولادی طلبد بود که در کرامات و محاسن اخلاقی نظیر مریم صدیقه باشد و در حالی که زکریا در محراب عبادت مشغول بود ملائکه باو نداء میکنند:

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حُصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ از آیه چنین معلوم میشود که خداوند پیش از آنکه نطفه یحیی بسته شود او را بیحیی نام گذارد چنانچه در سوره مریم آیه ۷۰ فرمود یا «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» آیه بیحیی مژده میدهد ای زکریا ما بتو پسری میدهم که نام او یحیی است و همنامی در سابق نداشته.

و در آیه چند فضیلت دیگر نسبت بیحیی تذکر میدهد یکی از صفات یحیی تصدیق کننده بکلمه است یعنی یحیی که تصدیق کننده بعیسی بود که او کلمه الله نامیده شده زیرا خدای تعالی عیسی را کلمه نامید آنجا که در باره او فرموده و «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» و گفته‌اند خدای تعالی عیسی را «کلمه» خوانده برای اینکه بکلمه «کن» آفریده شده، یحیی اول کسی بود که بعیسی بن مریم ایمان آورد و شش ماه بزرگتر از عیسی علیه السلام بود و با هم پسر خاله بودند و یحیی را پیش از آنکه عیسی [ع] را با آسمان ببرند کشتند. دوم از فضائل یحیی که در آیه نام برده شده اینست که او را سید نامیده زیرا که او در علم و حلم و تقوی مهتر و بزرگ و رئیس و سید قوم بود- و بقولی در دین سید بود.

سعید جبیر گفته سید یعنی مطیع خدا- قتاده گفته سید یعنی عالم و ورع سخنان دیگری نیز در معنی سید گفته شده و بهترین رأی اینست که گفته‌اند سید و بزرگ کسی را سزد که نزد حق تعالی گرامی باشد.

سوم از فضائل نام برده شده در آیه اینست که گفته «حُصُورًا» گفته‌اند حضور مأخوذ از حصر است و حصر بمعنی حبس است و از او است

صفحه : ۱۰۵

حصر و حصر بمعنی احتباس و حبس کردن از جماعتی از مفسرین نقل شده که گفته‌اند «حضور» کسی را گویند که خود را از زنان بازدارد و مقاربت نکند و بنا بر اینکه قول حضور «فَعُول» بمعنی فاعل است یعنی خود را از شهوات باز دارد.

روایتی از ابو هریره نقل میکنند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته هر کس از بنی آدم را گناهی بوده جز یحیی که او

«کان سیدا و حضورا و نبیا من الصالحین»

قال رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ظَاهِرًا وَوَقْتِي بِشَارٍتٍ چنين پسری بزکریا میرسد از روی تعجب میگوید ای پروردگار من چگونه ممکن است مرا پسر باشد در صورتی که روی قانون و حکمتی که در سراسر عالم حکمفرما است چون خودم پیر شده‌ام و زخم عقیم و نازا است چگونه ممکن است چنين پسری آورم «قالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا پَسَ از آنکه مژده چنين پسری بنام یحیی با چنين اوصاف برجسته بزکریا داده شد گفت خدایا آیه و نشانه‌ئی بمن بده که بحامله شدن زوجه‌ام باین پسر مطلع گردم شاید مقصودش اینکه بود که در موقع بسته شدن نطفه یحیی بیشتر در حمد و ثنای الهی و شکر گذاری قیام نماید از حق تعالی جواب میرسد نشانه حمل او اینکه است که سه روز با مردم تکلم نمیکنی مگر برمز و اشاره.

وَ اذْکُرْ رَبَّكَ کَثِیرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْاِبْکَارِ و پروردگار خود را در صبح و شام بسیار یاد کن اشاره به اینکه که برای اینکه آیه بزرگ که در پیری با زن عقیم نازا خدای جلیل دعای تو را پذیرفت و بتو اولاد صالح عنایت نمود جای دارد که تو بشکرانه چنين نعمتی در «عشی» که گفته‌اند عشی از زوال آفتاب است تا شب و از وقت نماز شام است تا پاره‌ئی از شب «و الا بکار» دخول در اول نهار است یعنی در شب و روز پروردگار خود را یاد کن و مشغول ذکر و دعاء باش و شکر گذاری ولی نعمت خود باش.

صفحه : ۱۰۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]

اشاره

وَ اذِ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعٰلَمِیْنَ (۴۲) يَا مَرْیَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِیْنَ (۴۳) ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِیاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ اِلَیْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ یُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ اَیُّهُمْ یَكْفُلُ مَرْیَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ یَخْتَصِمُوْنَ (۴۴) اِذِ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیْحُ عِیْسٰی ابْنُ مَرْیَمَ وَ جِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ مِنْ الْمُقَرَّبِیْنَ (۴۵) وَ یُكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ كَهَلًا وَ مِنْ الصّٰلِحِیْنَ (۴۶)

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۴۷) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيلَ (۴۸) وَ رَسُوْلًا اِلَىٰ بَنِي إِسْرٰٓئِيلَ اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اَنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخْ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا يٰٓاِذَنْ اللّٰهُ وَ اُبْرِئِ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحْيِ الْمَوْتِىَ يٰٓاِذَنْ اللّٰهُ وَ اُنْبِئْكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدْخُرُوْنَ فِى بُيُوْتِكُمْ اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لآيَةً لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۴۹) وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِاٰحِلِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِى حُرِّمَ عَلَیْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوْنَ (۵۰) اِنَّ اللّٰهَ رَبِّىْ وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرٰطٌ مُّسْتَقِيْمٌ (۵۱)

صفحه : ۱۰۷

[ترجمه]

یاد کن وقتی را که ملائکه گفتند ای مریم همانا خداوند تو را برگزید و طاهر گردانید و بر زنان جهانیان فضیلت داد [۴۲]

ای مریم فرمان بردار خدا باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما [۴۳]

(ای محمد) اینکه از خبرهای غیب است که بتو وحی میکنیم و تو نزد آنها حاضر نبودی وقتی قلمهای قرعه میانداختند که کدام یک

اول عالم تا آخر فضیلت و برتری داده لکن وقتی با احادیث معتبری که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام

صفحه : ۱۰۹

رسیده بآن ضمیمه کنیم اطلاقش مقید می‌گردد بغير فاطمه علیها سلام.

بعضی از مفسرین گفته چگونه توان گفت مریم از فاطمه (ع) افضل است در صورتی که به اتفاق شیعه و سنی رسول صلی الله علیه و آله فرموده

«فاطمه بضعه منی و هی نور عینی و ثمره فوادی و روحی التی بین جنبی و هی حوراء انسیه،

تا آخر حدیث پس بنا بر اینکه حدیث که فاطمه پاره تن پیغمبر [ص] باشد او برابر نباشد با مریم که پاره تن عمران است.

و میتوان اطلاق آیه را باین احادیث و آن حدیثی که از رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده

«ابنتی فاطمه سیده نساء العالمین»

مقید گردانید بزمان خود مریم [ع] نه زنان عالمیان که حتی از فاطمه [ع] پاره تن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برتر باشد.

و نیز از رسول [ص] حدیث کرده‌اند که در عالم چهار زن را اختصاص بفضیلت داده: مریم صدیقه، آسیه زن فرعون، خدیجه بنت

خوبلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از مفسرین گفته اینک در مقابل اینکه سؤال که تقدم مریم بر زنان در

جميع جهات بوده یا در بعض آن □ می‌گوئیم: آنچه از آیه «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ الْخ» «۱» و آیه «وَالَّتِي

أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» انبیاء آیه ۱۲. و آیه «وَمَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا

فَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ» «۲» تحریم آیه ۱۲ ظاهر میشود که تقدم او

(۱) ای رسول یاد کن وقتی که ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را مژده میدهد بکلمه از خودش

(۲) و آن زنی یعنی مریم که او رحم خود را نیکو گردانید پس ما در آن نفخه دمیدیم از روح خودمان و مریم بکلمات پروردگار و

کتب او تصدیق کرد و او از بندگان مطیع خدا بود.

صفحه : ۱۱۰

بجهت مقام عجیبی است که راجع بولادت عیسی (ع) نصیص شده.

اما موضوعات دیگری که در ضمن آیات قضیه ذکر شده مانند تطهیر مریم تصدیق نمودنش بکلمات الهی و کتب آسمانی و

همچنین محدثه بودنش و غیر اینها که اموری است که اختصاص بمریم نداشته برای غیر او هم پیدا شده- اینکه بعضی گویند مریم

خودش بر زنان عالم تقدم پیدا کرده اطلاق آیه آنرا دفع مینماید [تفسیر المیزان] یا مَرْيَمَ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ

الرَّاكِعِينَ قنوت بمعنی ملازم داشتن اطاعت با خضوع است و معنی رکوع و سجود هم ظاهر است و شاید مقصود از قوله تعالی «مَعَ

الرَّاكِعِينَ» یعنی با آنها مشغول عبادت باش.

و از تکرار نداء که اول در مقام فضیلت مریم است که ملائکه گویند «یا مریم» و بوی خبر میدهند که خداوند تو را برگزیده و

طاهر گردانیده و بر زنان جهانیان فضیلت داده، و خطاب دوم «یا مَرْيَمَ أَقْنِي» شاید میخواهد او را متوجه گرداند که تو بشکرانه چنین

فضیلتی که بتو کرامت کرده بایستی در مقام اطاعت قیام نمائی و خود را در مقام عبودیت بجائی رسانی که محبوبه حق تعالی

گردی و محل ودیعه الهی و قبول روح پاک پیمبر اولو العزم یعنی حضرت عیسی شوی.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ چون داستان مریم و مادر او که ظاهراً از خدا اجازه می‌خواهد که بچه‌ئی که در رحم دارد برای خدمت گذاری بیت المقدس آزاد کند و نیز داستان مریم وقتی متولد گردید و مادرش او را بیت المقدس فرستاد و بین رهبانین گفتگو در گرفت که کدام یک کفالت مریم را عهده‌دار شوند و چنانچه آیه خبر می‌دهد در اینکه موضوع بین آنها نزاع و مخاصمه در گرفت و بالاخره بنا برقرعه شد، و گفته‌اند قرعه در آنوقت چنین بود که قلمها را در آب می‌انداختند هر کدام روی

صفحه : ۱۱۱

آب می‌آمد آن برده بود، زکریا هم رئیس بیت المقدس بوده و هم شوهر خواهر مریم و قلم هم بنام او روی آب آمد اینکه بود که زکریا کفالت مریم را بعهده گرفت و اینکه داستان نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که کتب آنها را ندیده بود نامعلوم بود یا اینکه چون انجیل تحریف شده تفصیل آن در کتب عهدین در دست نبوده و معلوم است اطلاع یافتن بر هر قضیه و داستانی بایستی یا بتوسط تاریخ و یا درس از معلم یا باخبار یا بطریق وحی دانسته شود و چون داستان مریم و نیز مقام او را و حامله شدنش بعیسی [ع] از قبل اینها یا از جهت تحریف شدن انجیل و یا از جهت امی بودن رسول صلی الله علیه و آله و سلم میسر نبود اینکه است که آنرا از اقسام وحی بشمار آورد.

إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ «وجیها» منصوب و حال است یعنی مکینا شریفا ذا قدر و جاه، و تقرب اینکه است که او را با آسمان بردند.

در اینکه آیات چند مرتبه بلفظ یا مریم خطاب نموده و ظاهراً اول «یا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» مژده باو است که ای مریم ما تو را بین زنها برگزیدیم و از قدارات جسمانی و روحانی طاهر گردانیدیم، و «یا مَرْيَمُ» دوم امر باو کرده که در عبادت و عبودیت قیام نما، و «یا مَرْيَمُ» سوم او را بشارت می‌دهد پیسری که نام او مسیح است و در دنیا و آخرت مورد لطف الهی و از جمله مقربین است وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ و ظاهراً برای دل خوشی و امیدواری مریم و شاید برای اینکه مریم بداند اگر جوانی خود را بعبادت و زهد و تقوی گذرانیده خدای کریم او را بهترین نعمتها که اولاد صالح است بهره‌مند نموده بلکه بدون شوهر بهترین اولادی که روشنی چشم او و میوه دل او است بوی کرامت فرموده بوسیله اینکه جملات باو خبر می‌دهد و دو فضیلت در اینکه آیه از عیسی علیه السلام تذکر می‌دهد: یکی در گهواره

صفحه : ۱۱۲

در حال کودکی باذن خدا با مردم سخن می‌گوید که مادرش را از تهمت میرا گرداند و دیگر او را از صالحین و نیکوکاران بشمار می‌آورد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَ قَتِي مَلَائِكَةُ مَرْيَمَ رَا بَعِيسِي [ع] مژده دادند که خداوند بتو پیسری باین اوصاف کرامت مینماید ظاهراً از روی تعجب می‌گوید چگونه ممکن است پسر آورم در صورتی که بشری مرا مس نموده البته مریم با آن جلالت شأنش میدانسته که خداوند بر همه چیز قدرت دارد و در مقابل عموم قدرت الهی محالی نیست و برای رفع اشکال که چگونه مریم تعجب میکند بعضی از مفسرین دو جواب داده‌اند: یکی از جهت خرق عادت که در هیچ زمان و دوره‌ئی چنین امری واقع نگردیده و اینکه جای تعجب است اگر چه در قبال قدرت عام خداوندی هیچ جای تعجب نیست. دوم سؤال مریم [ع] از جهت شک در عموم قدرت نبوده بلکه از جهت استفهام بود که خواست بفهمد اینکه مطلب چگونه واقع می‌گردد و از سر او مطلع گردد. قالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ در ضمن جوابی که بمریم در مقابل سؤالش داده دو مطلب

بسیار مهم را بوی تذکر می‌دهد: یکی بوی خواطر نشان می‌کند که قدرت او عام است که آنچه را بخواهد می‌کند و مانع و رادعی در مقابل خواست ایزدی تصور ندارد و نیز در عموم قدرت او محالی بنظر نمی‌آید.

دوم- در بیان کیفیت آفرینش ممکنات و بیان سرعت اجابت آنها مریم را یادآوری مینماید که وقتی اراده حق تعالی بآفرینش شیئی تعلق گرفت بوی گوید باش فوراً آن ممکن موجود می‌گردد زیرا که در موقع آفرینش لفظ معنی ندارد،

در توجیه «کن فیکون»

از مفسرین چند وجه نقل کرده‌اند لکن ظاهراً «کن» اشاره به سرعت باجابت

صفحه: ۱۱۳

ممکنات است که وقتی حق تعالی اراده کرد بوجود ممکنی از ممکنات بمحض اراده آن شیئی مراد موجود می‌گردد زیرا که در موقع آفرینش لفظ معنی ندارد و لفظ «فیکون» سرعت اجابت و قبول ممکن را میرساند و ممکن است گفته شود مقصود از لفظ کن همان امر تکوینی است فیکون اجابت تکوینی است.

قالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ بعض مفسرین گفته اینجا «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» گفت و در قصه زکریا «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» فرق اینکه است که بزکریا بر طبق عادت که بین خلق در آفرینش روان است فرزند داد پس لفظ فعل لایق‌تر باشد زیرا که عام است و مریم را فرزند داد نه بر عادت توالد و تناسل بلکه بر ابداع محض و خلقت مخصوص اینکه است که لفظ خلق در آن لایق‌تر باشد زیرا از لفظ فعل خاص‌تر است.

«إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا» معنی قضا بر گذار کردن کاری و تمام کردن آن است از روی گفتار یا از روی کردار اما از روی گفتار مانند آنست که رب العالمین فرموده «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» و از روی کردار مثل اینکه فرموده «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» و هم از روی فعل است «قَضَىٰ فَلَانَ دِينَ» «وَقَضَىٰ نَحْبَهُ» و اینجا هر دو وجه احتمال دارد.

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ گفته‌اند اینکه خطاب تکوینی بمخاطب در حال تکون صورت می‌گیرد نه بمخاطب قبل از تکون و نه بمخاطب بعد از تکون و گر نه اینکه خطاب صورت نپذیرد و درست نیاید، و درست آنست که اینکه خطاب بآن چیز است که در علم حق تعالی موجود است اگر چه معدوم الذات است و هر چه معلوم حق بود در حکم موجود باشد پس خطاب آن درست آید. [کشف الاسرار] وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ آیه عطف است بر «نُوحِيهِ إِلَيْكَ» از جمله فضائلی که خدای تعالی از عیسی علیه السلام بمریم بشارت می‌دهد اینکه است که باو کتاب خط نوشتن بدست و حکمت

صفحه: ۱۱۴

که شاید در اینجا مقصود از حکمت همان علم بتوراه و انجیل آن کتابیکه برای عیسی [ع] نازل گردیده. و بقولی علم بحلال و حرام. و بقولی تمام کتب و صحیفه‌هایی است که بر پیمبران نازل گردیده، گفته‌اند آخر پیمبران بنی اسرائیل عیسی علیه السلام بود «وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» عطف بر حکمه است و از عطف توراه و انجیل بر حکمت معلوم میشود که مقصود از حکمت اعم از علم تورات و انجیل است و از قبیل عطف خاص بر عام است.

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ آیه مقول قول عیسی [ع] است که وقتی بنی اسرائیلیان گفت من فرستاده و رسول خدایم و از جانب پروردگارتان با معجزه آمده‌ام قوم گفتند آن معجزه چیست گفت:

موکول میکند باذن خدا که من باذن خدا چنین کاری میکنم اگر چه تمام معجزات پیغمبران موقوف باذن خدا و باراده او سبحانه انجام میگردد لکن در خلقت و زنده شدن مردگان و میراندن مخصوص بخداست اگر چه همان ابتداء برای اثبات نبوتشان باشد لکن آیات مشعر بر اینستکه برای اهمیت خلق، حیات، ممات در موارد خاص اذن ثانوی میخوهد همانطوری که در زنده شدن مرغ گفته شد.

وَ أَتْبَعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ آیه مقول قول عیسی است که از جمله معجزات من چنین است که شما را خبر میدهم بآنچه میخورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره میکنید.

از کلبی نقل میکنند که چون حضرت عیسی علیه السلام گفت من کور و ابرص را شفا میدهم و مرده زنده میکنم قوم گفتند اینها سحر است ما از اینکه جنس معجزه نمیخواهیم بگو ما در خانه خود چه خورده‌ایم و چه ذخیره کرده‌ایم گفت چنین می‌کنم که شما طلب میکنید آنگاه یک یک را میگفت که تو فلان غذا را خوردی و چه مقدار در خانه ذخیره کردی چهل مرد با هم اتفاق کردند و هر یک غذاهای مختلف در خانه آوردند مقداری معین خوردند و مقداری معین بنهادند آنها آمدند

صفحه : ۱۱۷

و گفتند ما را خبر بده چه قدر خوردیم و چه قدر نهادیم جبرئیل او را خبر میداد و یک یک را بآنها میگفت. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ حضرت عیسی [ع] پس از آنکه معجزاتیکه ظاهرا در اول مبعوث گردیدن او بود انجام میدهد بمردم خبر میدهد که من از جانب خدای تعالی بر شما فرستاده شده‌ام و معجزاتی در کف من نهاده شده که دلیل گفتار من باشد و اینها آیت و نشانه‌ایست که صدق گفتار مرا تأیید مینماید اگر شما از گرویدگان و مؤمنین بوده باشید.

وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ گفته‌اند «وَ مُصَدِّقًا» عطف بر «رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» است و آن کلام عیسی علیه السلام است که میخوهد بفرماید خداوند مرا رسول بر بنی اسرائیل قرار داده در حالیکه تصدیق کننده و باور دارنده‌ام آنچه را که در توراتیکه بین شما موجود است و بر شما حلال میکنم بعضی آنچه را که بر شما حرام شده بود.

و اینکه کلام که بعضی چیزهایی که بر شما حرام شده حلال میگردد مقصود بعضی از چیزهایی است که در توره خدای تعالی بر آنها حرام کرده قوله تعالی «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَهُمْ» سوره نساء آیه ۱۶.

چنانچه گفته‌اند گوشت شتر، پیه بعض طیور و ماهی در تورات بر بنی اسرائیل حرام شده بود چون انجیل بعضی از احکام تورات را نسخ نموده اینجا عیسی [ع] بنی اسرائیل خبر میدهد که من بحکم خدا بعضی از آنچه بر شما در تورات حرام شده بود حلال میکنم. و بقولی بنی اسرائیل بعضی از چیزهایی که بر آنها حلال بود حرام کرده بودند، عیسی علیه السلام میگوید بعضی چیزهایی که در تورات بر شما حلال بود و خودتان بر خود حرام کرده‌اید برای شما حلال میکنم.

صفحه : ۱۱۸

وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ من از جانب پروردگارتان آیت و حجتی آورده‌ام پس شما باید پرهیزید از اینکه مخالفت حکم خدا را نمایند همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شما است.

شاید تصریح به «رَبِّي وَ رَبُّكُمْ» بدینجهت است که خواسته خاطر نشان کند که مبدا در اثر معجزات و آیاتی که برای اثبات رسالت خدای تعالی بمن کرامت نموده فکر فاسدی در شما تولید نماید و نسبت خدائی بمن بدهید و شما بایستی بدانید که من بنده و رسول خدایم.

و شاید حضرت عیسی [ع] بامر خدا پیش بینی کرده که مردم از قبل معجزات مخصوصا زنده کردن مرده چنین توهم نکنند که

عیسی جز نبوت نسبت دیگر بخدا داشته باشد.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینکه است که بآنها امر فرموده که از گفتار خلاف بپرهیزید و بدانید خدائی که پروردگار شما است پروردگار من هم همانست من بنده خدا میباشم او را عبادت کنید و راه مستقیم که سرانجام آن قرب جوار رب العالمین است اینست که در عبادت و طاعت غیری را شریک خدا نیاورید و بتمام جهات موخّذ گردید تا بقرب جوار احدی فائز گردید.

صفحه : ۱۱۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۶۳]

اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَطِّهْرُكَ مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) ذَلِكُمْ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸) إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

صفحه : ۱۲۰

[ترجمه]

چون عیسی از آنها احساس کفر کرد گفت کیست که مرا بسوی خدا کمک کند حواریون گفتند ما یم یاوران (دین خدا) بخدا ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه که ما تسلیم شدگانیم [۵۲]

(گفتند) ای پروردگار ما ما ایمان آوردیم بآنچه نازل کرده‌ئی و پیرو رسول گردیدیم پس نام ما را در صحیفه گواهی دهندگان بنویس [۵۳]

(یهودیان) با خدا مکر کردند و خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است [۵۴]

یاد کن وقتی را که خدا گفت ای عیسی من قبض میکنم روح تو را و تو را بسوی خودم بالا-میبرم و تو را طاهر میگردانم از آنکسانی که کافر شدند و پیروان تو را تا روز قیامت برتری دهم بر آنهائیکه کافر شدند پس از آن بازگشت شما بسوی من است پس بین شما حکم میکنم در آنچه در آن اختلاف میکنید [۵۵]

و آنهائیکه کافر شدند آنها را در دنیا و آخرت عذاب میکنم عذاب سخت و برای آنها یاری کننده‌ئی نخواهد بود [۵۶]

و آن کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند اجر آنها بتمام داده میشود و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد [۵۷]

اینکه حکایات که بر تو میخوانیم از آیات و ذکر خدای حکیم است [۵۸]

همانا مثل عیسی نزد خدا (در بی پدر متولد شدن) مثل آدم است که او را از خاک آفرید پس باو گفت بوده باش فوراً موجود گردید [۵۹]

سخن حق همان است که از پروردگار تو است پس تو از جمله شک کننده گان نبوده باش [۶۰]

کسیکه در امر عیسی پس از آنکه علم باو بر تو آمده نزاع و جدال نمود بگو بیائید (برای نفرین) حاضر کنیم پسرهای ما و پسرهای

شما و زنان ما و زنهای شما و نفسهای ما و نفسهای شما و با هم نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم [۶۱]

همانا اینکه داستانی است حق و ثابت و نیست الهی مگر خدا و بحقیقت او است غالب و درستکار [۶۲]

پس از آن اگر اعراض کردند خدا بفساد کنندگان عالم است [۶۳]

صفحه : ۱۲۱

(توضیح آیات)

اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ چون عیسی [ع] از جماعت یهودیان احساس کفر کرد و دریافت و بدانست که در مقام قتل او میباشند و دانستن او از طرف وحی بود یا بقرائن حال و گفتار آنان هر چه احساس نموده البته باذن حق تعالی عمل نموده زیرا که رسولان موظفند که در امر رسالت بسیار پافشاری بنمایند و فرار کردن عیسی [ع] از قوم از ترس کشته شدن نبود آنهم البته بایستی بفرمان خدای تعالی انجام گیرد.

خلاصه وقتی عیسی بن مریم احساس کفر از قوم نمود و شاید فهمید کمر قتل او را بسته اند از آنها فرار کرد تا بجماعت حواریین رسید و گفته اند آنها جماعت گازران بودند که جامه را می شستند و سپید میکردند وقتی بآنها رسید و از آنها یاری خواست که بر یهودیان ظفر یابد و گفت «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» انصار جمع نصیر است چنانچه اشهاد جمع شهید است، و «الی» بمعنی مع است قوله تعالی «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ» یعنی مع اموالکم، کیست مرا با خدا یاری کند، و بقولی الی بمعنی فی است - کیست مرا در راه خدا یاری کند.

در منهج از عطا نقل میکنند که گفته مریم عیسی را از کودکی بصباغی سپرد که بزرگ صباغان بود تا صنعت صباغی بیاموزد روزی استاد بعیسی گفت مرا بفلان ده مهمی واقع شده چند روزی آنجا میروم اینکه جامه‌ها را بهمان رنگی که نشان کرده‌ام رنگ کن چون استاد رفت عیسی همه جامه را در خم نیل ریخت و گفت «اللهم اخرجها علی ما اريد» چون استاد آمد گفت جامه را کجا بردی گفت همه در همین خم است استاد گفت وای بر تو اینکه چه عملی بود کردی هر یک را رنگی دیگر بایستی کرد چنانچه بتو آزمودم و فریاد بر کشید و فغان در گرفت مردم جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا اینکه همه شیون میکنی بیا بکنار خم جامه‌ها را بهر رنگ که میخواهی من بیرون میآورم استاد بکنار خم آمد و گفت فلان

صفحه: ۱۲۲

جامه باید سرخ باشد و فلان دیگر زرد و فلان لعلی و فلان کبود و فلان سبز عیسی هر کدام را که از خم بیرون می‌آورد آن بهمان رنگ بود که استاد خواسته بود صباغان و اهل بازار که اینکه را مشاهده کردند دانستند که از قدرت خدائی است و هیچ بشری بر مثل آن قادر نیست پس عیسی آنها را دعوت کرد و آنان دکان و خانه‌های خود را گذاشتند و ملازمت عیسی را اختیار کردند و همیشه با او بودند و آیات و عجائب او را مشاهده مینمودند و بصیرت آنان زیاد میگردید.

و بعضی گفته‌اند آنها گازران بودند و جامه‌ها را سفید میکردند اینکه بود که آنها را حواریون گفتند، بقول دیگر آنان ملوک بودند که دایم لباس سفید میپوشیدند عیسی از آنها طلب کرد که او را بر یهود یاری کنند ایشان اطاعت کردند و مطیع و منقاد او گردیدند.

ابن عون گفته پادشاهی صلحای روزگار خود را جمع کرد و ضیافت نمود و عیسی در میان ایشان بود چون سفره بگسترند پادشاه نگاه کرد در طعامی که نزد عیسی نهاده بودند که بعات سائر مردمان از آن میخورد و اصلاً از آن کم نمیشد بوی گفتند تو کیستی گفت عیسی بن مریم رسول خدای تعالی، عیسی علیه السلام پادشاه را دعوت کرد ایمان آورد و خواص ملوک که با او بودند تصدیق وی را کردند و همه ملت را گذاشتند و پیرو او گردیدند و کمر ملازمت او بر میان بستند.

در انوا گفته «حواری الرجل خالصة» مأخوذ از حور بفتح واو که بمعنی بیاض خالص است و منه الحواریة للخضریات لخلوص الوانهن و لطافتهن، و اصحاب عیسی از جهت خلوص نیت و پاکی سریره مسمی باسم حواریین گردیدند و در روایتی رسیده که حواریین دوازده نفر بودند که آنها در سهل و جبل و بر و بحر ملازم عیسی [ع] بودند چون گرسنه میشدند میگفتند یا روح الله ما گرسنه‌ایم عیسی دست بزمین میزد بعدد هر مردی دو نان بیرون می‌آمد و چون تشنه میشدند دست بر زمین میزد آب بیرون می‌آمد، روزی گفتند در روی زمین هیچکس بهتر از ما نیست اگر گرسنه شویم بما طعام میدهی و اگر تشنه شویم بما

صفحه: ۱۲۳

آب میدهی و در صحبت و خدمت تو مستفید میشویم و عجائب و غرائب از تو مشاهده میکنیم عیسی گفت بهتر از شما کسی است که از کسب دست خود خورد آنها گزری اختیار کردند و جامه‌های مردم را میشستند و باجرت آن قناعت میکردند خلاصه حواریون در جواب عیسی گفتند ما انصار دین خدائیم یعنی یاوران دین خدائیم. [پایان] قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد باننا مسلمون پس از آنکه عیسی از یهودیان احساس کفر کرد و فهمید در مقام قتل او برآمده‌اند از حواریین طلب یاری کرد و گفت کیست مرا در راه خدا یاری کند جماعت حواریین گفتند ما یاران خدا میباشیم یعنی یاوران دین خدائیم بخدا ایمان آوردیم و تو را گواه میگیریم به اینکه که ما تسلیم امر خدا گردیده‌ایم.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ حواریین در مقام مناجات با قاضی الحاجات گفتند پروردگار ما ما بر آنچه نازل کرده‌ای ایمان آورده‌ایم و تابع رسول تو یعنی عیسی [ع] گردیدیم.

فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ نام ما را در جمله شاهدین و گواهان بنویس- از مفسرین در اینجا دو قول نقل شده: ۱- عطا گفته «مع النبیین» نام ما را با پیمبران بنویس زیرا که هر پیمبری گواه امت میباشد.

۲- عبد الله عباس گفته «مع محمد صلی الله علیه و آله و سلم» و امت او و بیان آن «وَاجْتَنَّا بِكَ عَلَى هَوْلَاءِ شَهِيداً» و قوله «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

وَمَكْرُؤًا وَاكْرَهُوا وَكَرَّ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ تدبیر لطیف را مکر گویند و بقولی مکر سعی در فساد است و عرب گفته مکر اللیل وقتی که شب تاریک گردید.

یهودیان مکر کردند و مکر آنها تدبیر در امر عیسی بود که چگونه او را

صفحه : ۱۲۴

بکشند و گفته‌اند بنی اسرائیل او را از شهر بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و بنای تبلیغ گذاشت اینکه بود که همه قصد کشتن او را کردند «وَمَكَّرَ اللَّهُ» از فرا نقل کرده‌اند که گفته مکر از بنده خدعه و حيله و فساد است و از خدای تعالی استدراج بندگان و معنی استدراج ناگاه گرفتن است قال الله تعالی «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ».

عبد الله عباس گفته معنی مکر اینکه است که هر گاه بنده گناهی نو کند خدا باو نعمتی نو کند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىَّ وَمُنْطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ در مجمع البيان گفته چون آنچه را که قوم عیسی از مکر و خدعه و اراده قتل او را کردند بیان کرد در عقب آن اظهار نموده آنچه را که بر او از لطف تدبیر و حسن تقدیر عطا کرده و فرموده «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ» و در معنی آن چند قول نقل شده:

۱- قبض کننده توام به اینکه که تو را از زمین بسوی آسمان بلند میکنم بدون وفاتیکه بمیری. [از حسین و کعب و ابن جریح و ابن زید و کلبی و غیر اینها] و بنا بر اینکه قول در معنی «مُتَوَفِّيكَ» دو تأویل است: یکی تو را بسوی خود بلند میکنم که از تو بدست آنها چیزی نرسد و اینکه مثل قول آنها است «توفات کذا و استوفاته» یعنی او را بالتمام گرفتم، و دیگر «انی مستلمک من قولهم انی استلمته» یعنی «توفات منه کذا» یعنی تو را از دست آنها خلاص کردم ۲- من تو را میرانیدم میرانیدن خواب و تو را بسوی خودم در خواب بلند کردم، عن الربیع که گفته: خدای تعالی عیسی را در حال خواب از زمین بلند نمود بدلیل قوله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» یعنی یمیتکم، زیرا که خواب برادر مرگ است و قال الله «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» ۳- «انی متوفیک و فاء نوم» یعنی تو را در خواب بسوی خودم بلند میکنم

صفحه : ۱۲۵

از ابن عباس و وهب که گفته‌اند خدای تعالی او را سه ساعت میرانید مردن خواب و دلیل بر آن قوله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» یعنی یمیتکم، زیرا که نوم برادر مرگ است، قال الله تعالی «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» یعنی خدا نفسها را میمیراند آن نفسهایی که در خواب نمرده و اما نحویون میگویند کلام بر تقدیم و تأخیر است یعنی همانا من بلند کننده توام و میراننده توام زیرا که او موجب ترتیب نیست بدلالات قوله تعالی «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ» و النذر قبل العذاب است، و نیز بدلالات قوله تعالی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» [و اینکه قول از صحاک نقل شده] و دلیل بر او از نبی [ص] روایت شده که گفته عیسی بن مریم لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیمة» یعنی عیسی بن مریم نمرده قبل از روز قیامت بسوی شما بر میگردد. و بحدith صحیح از او است که گفته شما چگونه میباید وقتی که پسر مریم بر گردد بسوی شما در حالیکه امام شما و از شما است. [مسلم و بخاری در حدith صحیح نقل کرده‌اند] پس بنا بر اینکه حدith فرمود ای عیسی من قبض کننده توام بموت پس از نزول تو از آسمان یعنی تو را با آسمان بالا میبرم بعد تو را از آسمان فرود میآورم و میمیرانم.

[و قوله «رَافِعُكَ إِلَىَّ» فیه قولان]

۱- تو را بلند میکنم بسوی آسمان خودم و اینکه رافعک گفته که تو را بلند میکنم بسوی سمائی برای عظمت امر آسمان است یعنی تو را بلند کننده‌ام بسوی موضعی که بر تو چیزی نبوده باشد مگر امر من.

۲- بلند کننده توام بسوی کرامت خود چنانچه حکایه از ابراهیم است که گفته «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ» یعنی میروم بجائی که پروردگار من مرا امر نموده و ابراهیم رفتن خود را بشام همان رفتن بسوی پروردگارش نامیده و قوله «وَمُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» در آن دو قول است یکی مطهرک

صفحه: ۱۲۶

طاهر میکنم تو را بخارج تو را از بین آنها و نجات یافتن تو از ستم آنان زیرا که آنها ارجاس رجس و نجس‌اند و مقام تو بین آنها مثل ملاقات نجاست است وقتی که محتاج گردی بهم نشینی آنها.

۲- «تطهره منعه» یعنی تو را منع میکنم از کفر آنها و تو را مانع میگردم از آن عملی یعنی آن همی که دارند و خواهند تو را بکشند زیرا آن رجس و نجس است و خدا از آن تو را طاهر میگرداند. [جبائی] وَ جَاعِلٌ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی و قرار دهنده کسانی میباشیم که بتو ایمان آورده‌اند فوق کسانی که نبوت تو را انکار کردند و تو را در عز و غلبه و ظفر و نصرت تکذیب نمودند و بقولی در برهان و حجت تو را تکذیب کردند و مقصود نصاری میباشند این زید گفته آیا نمی بینی یهود هر جا که باشند دلیل تر از نصاری بشمار میروند از اینکه جهت مملکت مستقل ندارند اگر چه در مملکت نصاری باشند مثل بلاد روم و غیر آنها پس نصارا عزیزترند از یهود و فوق آنهایند تا روز قیامت. و جبائی گفته در آیه دلالتی است که بر یهود مملکتی نیست تا روز قیامت.

و بقولی یعنی اینها تابع امت محمدند و آنها را تبع گفته اگر چه برای آنها شریعتی علی حده است و در آنها در صورت و معنویت تبعیت یافت میشود اما صورت مثل اینکه گفته میشود فلانی تابع فلانی است وقتی پس از او آمده و اما در معنی مثل اینکه گفته میشود نبی ما صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق کننده بود بعیسی و کتاب او و بر کسیکه غیر او را تصدیق میکند گفته میشود که او تابع گردیده شریعت نبی ما را و سایر انبیاء را و آنان در ابواب توحید متحدند پس علی هذا او هم تابع گردیده وقتی که معتقد باشد باعتقاد او و قائل باشد بقول او- و اینکه قول اوجه است زیرا که در آن ترغیب است باسلام و دلالت دارد بر اینکه امت محمد [ص] طاهرینند تا روز قیامت و برای اینکه کسیکه (عیسی را) اله بخواند اینها حقیقه تابع عیسی نگردیده.

صفحه: ۱۲۷

«ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ» یعنی مصیر شما و بازگشت شما بسوی من است «فَمَا حُكْمُ بَيْنِكُمْ» یعنی بین شما قضاوت میکنم «فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» بین شما در امر عیسی حکم میکنم. [پایان] فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَدُّ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ظاهرا آیه متفرع بر آیه بالا- است که افراد بشر را خاطر نشان کرده و بآنها خطاب مینماید که بدانید بازگشت همه‌تان بسوی خدا است و او است حاکم عادل که در آنچه در آن اختلاف میکنید بین شما حکم نماید.

آنهایکه پس از اتمام حجت کافر شدند مثل جماعت یهود و باقی کفار که پیمبران و رسولان خدا را زجر کردند و تکذیب نمودند آنها را عذاب سخت مینمائیم هم در دنیا و هم در آخرت و بقرینه آیه جلوتر که مشعر بر اینکه بود که عیسویان همیشه استیلاء و توفیق بر یهودیان دارند شاید در اینجا خواهد بفرماید عذاب یهودیان تا آخر دنیا باقی است و اینکه جماعت مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند که عذابشان منحصر بقیامت نیست در دنیا هم همیشه پست و بی‌مقدارند نه مملکت و استیلائی و نه دولتی بلکه تحت دول دنیا میباشند که هر حکمی خواهند در باره آنها انجام دهند و یار و یآوری ندارند که از آنها دفاع کند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ در مقابل عذاب شدیدی که کفار را تهدید کرده مؤمنین را وعده میدهد که آنهایکه بایمانشان اعمال صالحه ضمیمه کرده‌اند اجر و پاداش ایشان را بالتمام میدهد و چنانچه معلوم است و در اکثر آیات قرآن

دیده میشود هر جا ایمان ذکر شده با عمل صالح مثل اینجا یا تقوی را با او آورده، از اینجا معلوم میشود که ایمان بدون عمل صالح یا تقوی که اینک دو مرتبط بیکدیگرند کامل نمیگردد زیرا که ظاهراً تقوی جامع تمام اعمال صالح است و ایمان بدون تقوی در صحرائ قیامت چندان ارزشی ندارد.

صفحه : ۱۲۸

وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ - حق تعالی کافرین را از ستمکاران بحساب آورده زیرا که ستمی بالاتر از کفر نیست کافر هم بخود ستم نموده و خود را مستحق عذاب گردانیده و از مقام و مرتبه‌ئی که درخور انسانیت بوده و بایستی در اثر ایمان و اعمال صالح بهره‌مند گردد خود را محروم گردانیده و مستحق عذاب شدید شده و هم بمقدسات دین خدا ستم نموده و کفران نعمت ایمان و عمل صالح که در اثر آن میتوانست مقام بلندی بر خود احراز نماید و محبت خدا را که بالاترین سعادت است جذب کند در عوض سخط او را که بدترین عذاب جهنم است بر خود لازم گردانیده.

ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالدُّرِّ الْحَكِيمِ ذٰلِكَ اِشَارَةٌ بِدَايَةِ عِيسَى وَكَيْفِيَّةِ اِرْتِفَاعِ اَوْ بَسْوَى مَقَامِ قُدْسِ اَوْ وَخَطَابِ شَفَقَتِ اَمِيْرِ پُرورد گارش که من تو را از دست یهودیان میگیرم و بسوی خودم نزدیک میکنم نموده.

و خطاب بر رسولش میکند که ما اینک آیات را بر تو حکایت میکنیم «وَالذُّكْرِ الْحَكِيمِ» شاید مقصود از ذکر قرآن باشد و حکیم صفت او که از علم لدنی ازلی حق تعالی تراوش کرده، و بقولی اشاره بلوح محفوظ است.

خلاصه مقصود اینک است که اینک آیاتیکه بتوسط ملک وحی بر تو خوانده میشود از جانب خدای حکیم است تا اینک دانسته شود که آنچه بر خلق میخوانی از دهنها یا از کتابها نگرفته‌ئی بلکه حق و از طرف حکیم خبیر بر تو فرود آمده تا اینک آیت صدق گفتار تو باشد.

اِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُۢ بَعْدَ اٰنِ ذٰلِكَ اَمْرًا مِّنْ اَمْرٍ اٰخَرَ - اینک در آیات بالا داستان عیسی علیه السلام را و کیفیت تبلیغ او و انکار یهودیان و ضدیت آنها و سرانجام کار عیسی را بپایان رسانید اشاره بکیفیت آفرینش و چگونگی آن برآمده و خلقت او را که بی پدر بوجود آمده تشبیه بآدم که بدون پدر و مادر از خاک بامر «کن» کلمه وجودی آفریده شده.

صفحه : ۱۲۹

مفسرین گفته‌اند بعد از حکایت عیسی نصارای نجران زبان باعتراض گشوده گفتند ای محمد چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او مینهی اینک از تو بسندیده نیست سید عالم فرمود آیا نام عبد الله بر عیسی دشنام است او بنده‌ایست فرستاده خدا «كَلِمَةُ الْقِيَامَةِ اِلَى الْعَذْرَاءِ الْبَتُولِ»

آتش غضب عاقب و سید که رؤساء وفد نجران بودند بر افروخت گفتند آیا دیده‌ئی ولدی بی پدر مخلوق گردد اینک بود که حق تعالی اینک آیه فرستاد «اِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ» تا آخر.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - آیه اگر چه خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ای محمد بدان که حق را شریک و انبار نیست و پروردگار تو در وحدت و حقانیت بی شریک و بی مثل و بی نظیر است و از خلق بی نیاز و همه ممکنات نیازمند باویند و ایجاد و اختراع منحصر بآن ذات و حقیقت فردانیت است علت موجد و علت مبقیه فقط ذات حقانیت او است مبادا از مغالطه کاریها و جزاف گوئیهای مشرکین شک و ربیبی بر تو پدید گردد.

البته خدای تعالی بعلم ازلی میدانست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن عقل کل آن مخلوق اول که شالوده معرفت و توحید است هیچ وقت شک و ربیبی پیرامون او نمیگردد و مثل جبل راسخ در وحدت شناسی چنان ثابت و مستقر است که بادهای اوهام و

تشکیک مشرکین او را تکان نخواهد داد، شاید چنین خطابها برای تأکید و اهمیت مطلب است و شاید اشاره باین باشد که اصلاً تو گوش بحرفها و مزخرفات کافرین و مشرکین نده که اینها بطمع افتند که در عقیده با آنها همراهی کنی و شاید چنانچه بعضی گفته اگر چه خطاب بشخص رسول است لکن مقصود امتند که از گفتار عیسویان در قلبشان خللی عارض نگردد.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ أَهِيَ الْمُتَفَرِّعُ
بر آیات بالا- است و مرجع ضمیر «فیه» عیسی علیه السلام است و خطاب برسول صلی الله علیه و آله و سلم است که اگر اینکه جماعت نصاری در امر عیسی با تو پس از

صفحه : ۱۳۰

آنکه تو دانا گردیدی بحکایت عیسی و دانستی که مثل عیسی در بندگی و مخلوقیت و بی پدر دنیا آمدن مثال آدم است که بدون پدر و مادر پس از آنکه بقدرت ایزدی از خاک سرشته شده بود بامر «کن» تکوینی بوجود آمده ارشاد بر اینکه است آنکسی که قدرت داشت آدم را بی پدر و مادر بیافریند البته قدرت داشت آدم را بدون پدر بوجود آورد ظاهراً آیه راجع بنصاری است که پس از آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از طریق برهان اثبات مینماید که عیسی بنده و رسول خدا است و آنها انکار میکنند خطاب میرسد ای محمد صلی الله علیه و آله باینهائیکه با تو راجع بعیسی محاجه میکنند بگو پس از آنکه من از طریق وحی عالم گردیدم و راجع بعیسی حق گفتم اگر کلام مرا نمی پذیرید و رسالت مرا انکار دارید راه دیگری نداریم مگر اینکه در حق هم دعای بد نمائیم یعنی نفرین کنیم پس بگو بیائید ما پسرهای خود را می آوریم شما هم پسرهای خود را بیاورید، ما زنهای خود را می آوریم شما هم زنهای خود را بیاورید، ما نفسهای خود را حاضر میکنیم شما نیز نفسهای خود را حاضر گردانید، پس از اینکه در مقابل هم جمع شدیم در باره هم نفرین کنیم لعن و عذاب خدا دروغگو را بگیرد.

ثُمَّ نَبْتِهْلِ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ «نَبْتِهْلِ» را هم بدعای با تضرع ترجمه کرده اند و هم بلعنت کردن.

گفته اند در اینجا مخاطب نمایندگان مسیحیانی بودند که در سال دهم هجرت از نجران بحضور پیغمبر آمدند و نام پیشوای آنها عبد المسيح بود اینکه جماعت در مسجد رسول آمدند و چون آنها دست از الوهیت مسیح برداشتند بوحی الهی رسول صلی الله علیه و آله از آنها خواست که در باره یکدیگر نفرین کنند و چون آن وعده بفرادای آنروز قرار شد اسقف مسیحیان شب بآنها گفت اگر با خانواده خود بیاید بدانید که او بکار خود مطمئن میباشد حاضر نشوید و اگر با اصحاب آمد حاضر گردید با وی مباحله کنید.

صفحه : ۱۳۱

در کشف الاسرار گفته روز مباحله بیست و یکم از ماه ذی الحجه بود و تمام مسلمین از سنی و شیعه بدون اختلاف نقل کرده اند که در روز مباحله رسول [ص] برای نفرین رو بصحرا نهاد و دست حسن علیه السلام را گرفت و حسین علیه السلام در بغل خود قرار داد و فاطمه علیها سلام از پشت پدر و علی علیه السلام از عقب با هم روان شدند و رسول صلی الله علیه و آله بآنها دستور داد که چون من دعا کنم شما آمین گوئید.

دانشمندان و مهتران نصاری وقتی آنها را اینکه طور دیدند ترسیدند و گفته اند ای جماعت نصاری «انا نری وجوها لو سألوا الله عز و جل ان یزیل جبلا- من مکانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلكوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامه» «۱» وقتی ترسایان اینکه سخنان از بزرگان خویش شنیدند همه ترسیدند و از مباحله گذشتند و طلب صلح کردند و حزیه قبول کردند به اینکه که هر سال دو هزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با آنها صلح بست آنگاه رسول خدا گفت

«و الذی نفسی بیده لو تلاعنوا لمسخوا قرده و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستأصل نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر و لما حال الحول علی النصارى کلهم حتی هلکوا»
 (۲)».

رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آتش آمد بر هوا ایستاد اگر ایشان مباحله کرده بودند در همه روی زمین از آنها یکی باقی نمیماند، و اصحاب مباحله پنج نفر بودند:

(۱) بزرگ آنها که گفته‌اند بنام عاقب بود گفت ای جماعت من رویهائی می‌بینم که اگر از خدا طلب کنند کوه از جای خودش زائل می‌گردد پس شما برای نفرین حاضر نشوید که هلاک خواهید گردید و احدی تا روز قیامت از نصاری در روی زمین باقی نمیماند.

(۲) قسم بآنکسیکه نفس من بدست او است اگر آنها برای نفرین حاضر شده بودند مسخ می‌گردیدند بخوک و میمون و بر آنها بیابان آتش میشد و نجران و اهلش مستأصل می‌گردیدند حتی کبوتر بر درخت و چنین بود حال نصاری تا اینکه تمامشان هلاک می‌گردیدند.

صفحه : ۱۳۲

مصطفی صلی الله علیه و آله و زهرا [ع] و مرتضی و حسن و حسین علیهم السلام آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را در پناه خود گرفت و کلیم بر ایشان پوشانید و گفت

«اللهم ان هؤلاء اهلی»

جبرئیل آمد و گفت

«یا محمد [ص] و انا من اهلکم»

چه باشد یا محمد اگر مرا پذیری و در شماره اهل بیت خویش آری، رسول (ص) گفت

«یا جبرئیل و انت منا»

ای جبرئیل تو هم از مائی، جبرئیل باز گشت و در آسمانها مینازید و فخر میکرد و میگفت

«من مثلی و انا فی السماء طاوس الملائکة و فی الارض اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله»

یعنی کیست مثل من که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمد [ص] خاتم پیمبرانم. [پایان] در مجمع گفته باجماع مفسرین مراد «بابائنا» حسن و حسین [ع] دو پسر پیغمبرند و اینکه پسر دختر ابن است فی الحقیقه.

و ابن ابی علان که یکی از ائمه معتزله است گفته آیه دلالت دارد که حسن و حسین در آن وقت بالغ بودند زیرا که مباحله جایز نیست مگر با اشخاص بالغ و اصحاب ما گفته‌اند صغر سن و نقصانش قبل از رسیدن بحد احتلام و بلوغ راجع بتعلق احکام شرعیه است و منافی با کمال عقل نیست و چون آنها در آن وقت در کمال نیکی بودند محال نیست که در آن وقت در کمال عقل بوده باشند باضافه نزد ما ممکن است بگوئیم بخرق عادت خدای تعالی آنها را نخصیص داده باشد بچیزی که دیگران با آن شرکت نداشته باشند پس اگر صحیح که گفته شود در اینکه سن کمال عقل غیر معتاد است گوئیم بر ائمه جائز است نه بر غیر آنها و اینکه دلالت دارد بر اختصاص آنها و بلندی مرتبه آن بزرگواران و مؤید آن احادیثی است که از نبی صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که گفته

«هذان امامان قاما او قعدا»

. «و نسائا» اتفاقی است که مراد فاطمه [ع] بوده زیرا که غیر از او زن دیگری در مباحله حاضر نبوده و اینکه دلالت دارد بر تفضیل زهرا [ع] بر تمام زنها و مؤید آن آنست که خبر آمده که نبی [ص] فرموده
«فاطمه بضعة منی،

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت میکند و گفته خداوند غضب میکند بغضب فاطمه [ع]

صفحه : ۱۳۳

و راضی میشود برضایت فاطمه [ع] و بروایت صحیح از حدیث نقل شده که گفته شنیدم که رسول [ص] میگفت ملکی بر من آمد و مرا بشارت داد که فاطمه سیده زنان اهل بهشت و زنان امت منند، و از شعبی از سروق از عایشه که گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه در خفا چیزی گفت فاطمه خندید از او سؤال کردم گفت بمن فرمود آیا رضایت نداری که سیده نساء هذه الامه و نساء المؤمنین باشی اینکه بود که خندیدم «و نساکنم» یعنی هر کس را بخواهی از زنهاى خودتان را.

«و انفسنا» یعنی علی خاصه که انفسنا مخصوص بعلى علیه السلام است و جایز نیست گفته شود که مقصود خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که جایز نیست شخص خودش خود را بخواند و صحیح است که غیر خود را بخواند و وقتی گفت انفسنا لا بد باید اشاره بغیر رسول باشد و چون احدی نگفته در مباحله غیر علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام کسی حاضر بوده و اینکه دلالت دارد بر منتهای فضل و علو درجه علی [ع] در اینکه در فضل بجائی برسد که احدی بآن درجه نرسیده باشد زیرا که در اینجا او را قرار داده نفس رسول [ص] و احدی در اینکه مقام نزدیک باو نیست و از آنچه از روایات مؤکد مینماید اینکه را آن حدیث صحیح است از نبی صلی الله علیه و آله که سؤال کرده شد از بعض اصحاب او گوینده گفت علی است حضرت گفت از تو سؤال کردم از مردم و از نفس خودم سؤال نمودم و نیز قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم لزیده الاسلامی ای یزید علی را دشمن مدار زیرا که او از من است و من از اویم همانا مردم از درختهای متفرق آفریده شده‌اند و من و علی از یک درخت خلق شده‌ایم.
«و انفسکم» یعنی هر کس را که میخواهید از مردهای خودتان.

«ثم نبتهل» یعنی در دعا تضرع کن از ابن عباس و بقولی نلتعن فنقول لعن الکاذبین فنجعل لعنة الله علی الکاذبین».

در اینکه آیه دلالت است بر اینکه نصاری دانستند که حق با رسول است اینکه بود که از مباحله امتناع کردند و بر ضرر خود اقرار نمودند و قبول جزیه

صفحه : ۱۳۴

نمودند و اگر نمیدانستند حقیقت رسول را از مباحله امتناع نمیکردند و خفت جزیه دادن را بر خود روا نمیداشتند.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصِيُّص الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [پایان] همانا بحقیقت و درستی اینکه داستان عیسی و کید یهودیان و عروج عیسی علیه السلام باسما تمام حق و صدق است و الهی و معبودی نیست مگر او و هر آینه او است خدای غالب و درستکار.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ پس از اینکه همه آثار صدق اگر اینکه کافرین معاندین از قبول اسلام امتناع ورزیدند و از حق اعراض نمودند محققا خدای تعالی بآنهائیکه در مقام تباهکاری و فساد کوشش میکنند عالم و دانا است و آنها بیاداش عملشان خواهند رسید.

صفحه : ۱۳۵

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۳]

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضْمَلُونَ وَمَا يُضْمَلُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ شَاهِدُونَ (۷۰) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) وَلَا تَتُومِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳)

صفحه : ۱۳۶

[ترجمه]

بگو ای اهل کتاب بیاید بسوی آن کلمه‌ئی که بین ما و شما یکسان است یعنی کلمه حق و اینکه پرستش نکنیم مگر خدا را و چیری را با او شریک نیاوریم و بعضی بعض دیگر را بغیر خدا بر بوییت نگیریم پس اگر (کفار) از حق رو گردانیدند پس شما بگوئید گواه باشید که ما تسلیم شدگان خداوندیم [۶۴]

ای اهل کتاب برای چه راجع ب ابراهیم با هم نزاع و مجادله میکنید در حالی که تورات و انجیل نازل نشد مگر بعد از زمان ابراهیم آیا تعقل نمیکنید [۶۵]

شما آنهایی که در آنچه بآن علم ندارید محاجه میکنید (یعنی حجت میطلبید) پس چرا گفتگو میکنید در چیزی که بآن علم ندارید و خدا میداند و شما نمیدانید [۶۶]

ابراهیم یهودی نبود و نصرانی نبود لکن از دینهای باطل پاک و باسلام مایل بود و ابراهیم از مشرکین نبود [۶۷]

همانا سزاوارترین مردم ب ابراهیم کسانی میباشند که پیروی او را نمودند و بوی ایمان آوردند و خدا یاور مؤمنین است [۶۸]

طائفه‌ئی از (یهود) اهل کتاب همت بر اینکه گماشتند که شما را گمراه گردانند و گمراه نمیکنند مگر خودشان را و نمیدانند [۶۹]

ای اهل کتاب برای چه بآیات خدا کافر میشوید در حالیکه (بر صحت آن) گواھید [۷۰]

ای اهل کتاب برای چه حق را بباطل میپوشانید و حق را پنهان میگردانید در صورتی که شما (حقانیت آنرا) میدانید [۷۱]

جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز ایمان آرید بر آنچه فرستاده شده بر کسانی که ایمان آورده‌اند و در آخر روز کافر گردید شاید مؤمنین از ایمانشان برگردند [۷۲]

و ایمان نیاورید مگر بکسی که تابع دین شما گردید ای رسول بگو همانا هدایت دین خدا است که بکسی عطا شده مثل آنچه بشما داده شده آیا شما حجت میآورید نزد پروردگارتان بگو فضل و فزونی بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خدا فزونی

دهنده و دانا است [۷۳].

صفحه : ۱۳۷

(توضیح آیات)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند شأن نزول آیه تا قوله تعالی «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» اینکه بود که نصاری نجران در مدینه آمدند و یهودیان مدینه با آنها مصاحبه کردند و بینشان در باره ابراهیم علیه السلام نزاع واقع گردید نصاری گفتند ابراهیم از ما بود و ما با او اولیتیم و یهودیان نیز چنین گفتند بحکومت نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند رسول گفت «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً» ابراهیم نصرانی و یهودی نبود و شما با او اولتر نمیباشید بلکه مسلمان بود و من با او اولترم یهودیان گفتند ای محمّد [ص] همانا تو را می‌باید که در باره تو ما آن گوئیم که نصاری در باره عیسی گفتند و عیسویان گفتند تو را می‌باید که ما تو را آن گوئیم که یهودیان عزیز را گفتند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و هر دو فرقه را رد نمود و برسولش خطاب نمود که باینها بگو «تعالوا» یعنی بیائید «الی کلمه سواء» بسخنی مستوی «سواء» مصدر است و در آن مفرد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است یعنی بیائید بسوی سخنی که در میان ما و شما راست و درست است. و گفته‌اند در مصحف ابن مسعود است «الی کلمه عدل» یعنی عادلّه و بقولی «الی کلمه سواء» یعنی نصفه کلمه انصاف مثل اینکه گفته میشود «دعا فلان الی سواء و السویه یعنی انصاف.

أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ در مجمع البیان گفته «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» اینکه عبادت و پرستش نکنید مگر خدا را زیرا که عبادت محقق و سزاوار نیست مگر او را «و لا تشرک به» در عبادت چیزی را با او شریک نیاورید «و لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» در معنی آیه اختلاف است بقولی معنی اینکه جمله اینکه است که نگیرید «بعضاً»

صفحه : ۱۳۸

یعنی عیسی را رب نگیرید زیرا که عیسی [ع] بعضی از مردم بشمار می‌آید.

و بقولی احبار (مرتاضین) را ارباب نگیرید به اینکه که آنان را اطاعت کنید اطاعت ارباب مثل اینکه گفته شود «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» و از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرموده «ما عبدوهم من دون الله و لكن حرموا لهم حلالا و احلوا لهم حراما»

یعنی احبار را عبادت نمودند فقط احبار حرام را بر آنها حلال گردانیدند و حلال را حرام و آنها گرفتند و پذیرفتند و اینکه بود اخذ و گرفتن ارباب را بغیر خدا، و نیز روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما آنها را عبادت نکرده‌ایم حضرت فرمود آیا نبود که برای شما حلال کردند و حرام نمودند پس قول آنها را گرفتید گفت آری، نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینکه همانست «فان تولوا» (پس شما ای مسلمانان) در مقابل اعراض آنها از حق و تجدید نمودن اقرار و مخالفت نمودن با آنها بگوئید «اشهدوا بانا مسلمون» یعنی در حال اخلاص مقرون بتوحید چنین کلمه را بزبان جاری نمائید. [پایان] و بعضی در کلمه «سواء» گفته‌اند مقصود آن کلمه توحیدی است که تمام پیمبران متفق بر آن بودند و هیچ یک از رسولان در آن اختلاف نکرده‌اند و تمام کتب الهی شاهد بر آنست و آن اینست «ان لا نعبد الا الله» و برای او شریک قرار ندهیم و نگوئیم مسیح یا عزیز را ابن الله و عبادت رهبانین را نکنیم.

ممکن است آیه را اینکه طور توجیه کنیم به اینکه که گفته شود چون بدالت آیات بالا- روی سخن بیهود و نصاری است و شاید

مقصود از «کلمه» عبارت از آن اصلی باشد که تمام اهل ادیان و کلیه افراد دیانات و آنهایی که در اصل وجود حق تعالی و اله عالم متفق الکلمه میباشند و همه معتقد و معترفند که عالم را مبدء و الهی است بلکه فطرت همه موجودات شاهد بر آنست و اینکه کلمه اصل و معنی دین است بلکه همه بزبان اظهار مینمایند که خدا یکی است حتی نصاری در تثلیث و اقانیم ثلاثه مدعی وحدتند سه شیئی مباین و ممتاز از هم نمیگویند چنانچه از گفتارشان

صفحه : ۱۳۹

برمیآید که سه را یکی و یکی را سه مینامند.

خلاصه شاید مقصود از آن «کلمه» که فرموده «سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» کلمه توحید وجود حق تعالی باشد که اصل دیانات و پایه هر دینی و ملتی است بلکه در اصل وحدت نیز اختلافی نیست اختلاف بین مؤمنین و باقی ادیان در مراتب وحدت است که آن وحدت حقیقی که جامع باشد بین وحدت ذات و صفات و افعال و معبودیت منحصر بدین مقدس اسلام است، نصاری و نیز یهود خدا را در ذات یکی میدانند لکن در صفات او را منزه و مبرا از صفات مخلوقین ستایش نمیکنند چنانچه تولید مثل و اولاد داشتن را بآن ذات متعال نسبت میدهند آن ذاتی که منزه از صفات ممکنات است و نیز در عمل غیر خدا را متصرف در عالم میدانند و نیز در مقام عبودیت غیر را در عبادت شریک خدا میگردانند.

و آیه ارشاد بحکم عقل باشد که بحکم عقل سلیم ما باید عبادت و پرستش ننمائیم مگر خدا را و چیزی را شریک او نگردانیم نه در صفات حقیقیه و نه در تدبیر عالم و آن حقیقت واحد احد را منزه و مبرا گردانیم از نواقص امکانی و برای او شریک و مثل نگوئیم و نیز پرستش و عبودیت را منحصر با او گردانیم و نباید بعضی از خودمان را که مخلوق و ممکن و محتاج الی الله میباشیم بعضی دیگر را ارباب و معبود خود بگیریم عبودیت و پرستش و بندگی مخصوص بمقام کبریائی است.

واقعا اگر دلیلی نداشتیم برای اثبات حقانیت دین اسلام مگر ارشاد بکلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و هدایت یافتن ما بوحدت حقه حقیقیه توحید ما را کافی بود الان در عالم چه دینی و چه رویه‌ئی و چه روشی غیر از دین اسلام ممکن است ما را بسر حدّ معرفت بمقام الوهیت که اصل هر کمال و فضیلتی است و منشأ هر نیکی و احسانی است و منتهای هر درجه و مقامی است برساند مگر پرتو دین اسلام و چنگ زدن بریسمان محکم ایمان که اگر بوظائف عبودیت عمل نمائیم و در عبادت و خلوص کامل گردیم ممکن است داخل در بندگان خاص گردیم و در

صفحه : ۱۴۰

«مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» متمکن گردیم «اللهم ارزقنا».

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ چنانچه ظاهر است در اینکه آیات راجع بارشاد نصاری بسیار مبالغه نموده اول راجع بداستان مریم و مادرش آیاتی آورده و سخن گفته سپس راجع بعیسی و رو برو شدن با یهودیها و معجزاتیکه برای اثبات رسالت از او ناشی گردیده و یاری جستن او از حواریین- و حضرتش در اینکه من بنده خدا و رسول اویم بسیار پا فشاری کرده و نیز در انجام دادن وظیفه بندگی رسالت خود را با حسن وجه انجام داده پس از انجام امر رسالت و تصمیم گرفتن یهودیها برای قتل او خدای تعالی خیر میدهد که برای حفظ او از کید یهودیان گفتیم «یا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَى النَّخْلِ» تو را بسوی خود بالا میبریم و تو را از کید و ظلم آنها حفظ میکنیم و باقی حکایت او، و استدلال رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عیسی علیه السلام مثل آدم ابو البشر بنده و رسول خدا است و چون نصاری در امر عیسی [ع] لجاج کردند حضرتش حاضر گردید برای نفرین که باطل از حق جدا گردد در اینکه عمل نیز جماعت نصاری حاضر نگردیدند تا اینکه آیه اخیر نازل گردید و بآنها پیش نهاد کرد که بیائید در آن

شما تبری میجوید.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ظاهرآ آیه بیهودیان و نصرانیان خبر می‌دهد که کسی را سزد که خود را بابراهیم نسبت دهد و خود را از کیش او و داخل در ملت او گرداند و در پی او باشد که موحد باشد.

بروایتی از نبی صلی الله علیه و آله نقل میکنند که فرموده

«لکل نبی و لاء من المؤمنین و ان ولی منہم ابی و خلیل ربی»

پس از آن اینکه آیه را قرائت کرد «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الخ».

از بعض مفسرین است که اولی مأخوذ از ولی است و عرب قرب را ولی گویند مثل اینکه گفته شود «هو ولی منه» یعنی او نزدیک باو است و معنی آیه

صفحه : ۱۴۳

اینکه است که نزدیک تر بابراهیم آناند که در پی او بودند- و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او را سزد که گویند ما بر دین ابراهیم هستیم.

در کشف الاسرار است قوله تعالی «یا أهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم الخ» از روی حقیقت اینکه آیه اشارتست بلطف خدا با بنده گان و پسندیدن طاعت ایشان و جزای آن دادن باضعاف کردار ایشان چون خلیل الله که در راه توحید منزل داشت و در حقیقت تفرید هر چیز جز الله بگذاشت و همه در باخت، مال بمهمان داد و فرزند بقربان داد، و خود را بنیران. رب العالمین آن از وی پسندید و از وی حکایت کرده و گفت «فما نهم عیدو لی إلا رب العالمین» ابراهیم آنست که هر چه دون ماست همه را بدشمن گرفت و دوستی ما بر همه اختیار کرد بزبان حال گوید:

امروزه که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

لا- جرم رب العزة نقاب ضنت بر روی خلت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت در میان وی و خلق نگذاشت، همه در وی دعوی کردند که وی ما راست، رب العزة گفت نی که او خدا راست «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» جهودان و ترسایان و مشرکان هر کسی در وی دعوی کردند، رب العزة او را از همه بریء کرد و بخود قریب کرد و «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً» نظیر اینکه قصه سلمان است بروز خندق هر کس در او دعوی کرد مهاجران گفتند از ما است، انصار گفتند از ما است. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت نه آن و نه اینکه بلکه از ما است «السلمان منا اهل البيت» سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را ببندگی بفروختند چنانچه در قصه وی بیاید که بدایت کار که طالب حق بور و در جست و جوی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دین وی بود در دیار حجاز زنی از جهنیه او را بخرید و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

صفحه : ۱۴۴

گردان گردان ببندگیت افتادم آن دولت شد که تا گفتمی آزادام

لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی صلی الله علیه و آله خرج کرد مصطفی [ص] با وی اینکه کرامت کرد که از همه باز پرید و با پناه عصمت خویش گرفت «من رفع خطوه الینا وجد نعمه لدینا و من وقع علیه غبار مرکبنا ظهرت علیه آثار نعمنا. و

فی الخبر من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا، و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولهُ ، بعزت عزیز که اگر یک قدم در راه خدمت حق برداری هزاران نواله نعمت از مائده لطفش برداری «منک یسیر خدمه و منه کثیر نعمه، منک قلیل طاعه و منه جلیل رحمه، منک قدم واحد و منه کرم وافر» . خلیل قدمی چند برداشت در راه حق چنانچه گفت «انی ذاهب الی ربی»

رب العزه آن قدم از او پسندید و جهانیان را بر اتباع آن خواند «فاتبعوا مله ابراهیم خلیلا» ابراهیم روی بما نهاد و هر که ما را میخواست تا بر پی او روان باشد، فرمان آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا مهتر عالم یا سید ولد آدم ابراهیم را فرزند توئی - و قره العین مملکت توئی تو سزاوارتری که اتباع وی کنی که قدر امیران، امیران دانند، و اینکه امت تو بهترین امم ایشانند، اینکه است که رب العالمین گفت «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» آنکه تابع و متبوع همه فراهم گرفت و تاج ولایت و محبت بر فرق ایمان ایشان نهاد و گفت «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خدا یار و دوست مؤمنانست و بایشان نزدیک و لطیف و مهربانست و مهربانی او نه امروز بلکه از ازل تا جاویدان.

[پایان] مفسرین از کلبی و ابن عباس و صحابه روایت کرده‌اند که چون جعفر بن ابی طالب و اصحابش از مکه بحبشه هجرت کردند و رسول صلی الله علیه و آله بمدینه مهاجرت کردند و پس از آنکه واقعه بدر و شکست قریش واقع گردید، مشرکین قریش و جمعی از بزرگان آنها کشته شده بودند بعضی از آنها در دار الندوه جمع گردیدند

صفحه : ۱۴۵

و در اینکه باب اندیشه کردند رأی آنان بر اینکه قرار گرفت که بمعاونت نجاشی که پادشاه یمن بود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش انتقام کشند - اینکه بود که مالی عظیم با تحف و هدایا بعمر بن عاص و عماره بن ابی معیط و عبد الله ابی ربیعۀ داده نزد نجاشی فرستادند و باو پیغام دادند که جعفر بن ابی طالب و اصحابش از ما گریخته و بجانب تو آمده و اینها جماعتی میباشند که در دین مخالف تواند و بر مذهب و طریقه تو طعنه میزنند و گفتند ما آمده‌ایم تا تو را از حال و حکایت آنها آگاه نمائیم که دشمن تو و بدخواه تواند و از نزدیک مردی آمده‌اند دروغ گو - جادوگر بدروغ میگوید من رسول خدایم و فرستاده او بخلق و در اینکه دعوی کسی تابع وی نگردیده مگر از اینکه سفهاء و نازیرکان و یا پس افتادگان چند کس که با وی برخواسته‌اند و او را یاری میکنند و ما که قریشیم و سران و سروران عرییم آنها را پیچانیدیم و با شعبی از زمین خود راندیم و کسی در آنها نباید مگر گرسنه گان و برهنه گان و گوشه افتادگان و اکنون که کار بر ایشان دشوار و جای بر ایشان ناخوش گردید - ابن عم خویش را نزد تو فرستاد تا دین تو بر تو بزبان آرد و ملک بر تو تباه کند و رعیت را بر تو بشورانند و نظام کار تو را بر هم زنند، اکنون ما آمده‌ایم تا ایشان را بدست ما دهی تا شر آنها را از تو باز داریم، و نشانه درستی اینکه حال اینکه است که ایشان وقتی که نزد تو آیند سجده نکنند و خدمت و تحیت ننمایند.

نجاشی کسی فرستاد و جعفر و اصحابش را بخواند چون بدر سرای نجاشی رسیدند جعفر از بیرون آواز داد «یستأذن علیک حزب الله» نجاشی گفت «فلیدخلوا بامان الله و ذمته» پس در آمدند و سجده نکردند و تحیتی که عادت ایشان بود نکردند، نجاشی گفت چرا سجده نکردید چنانچه دیگران میکنند گفتند «نسجد لله الذی خلقک و ملک» سجده بآن کسی میکنیم که تو را آفریده و

صاحب ملک گردانیده و آن تحیت که تو میگوئی وقتی میگردیم که بت پرست بودیم، نجاشی از کتاب تورات و انجیل شناخته بود که آنچه ایشان میگویند حق است هیچ نگفت

صفحه : ۱۴۶

پس از آن گفت آنکس که آواز داد و اذن داخل شدن طلبید که بود جعفر گفت من بودم نجاشی گفت اکنون تو سخن گو جعفر گفت تو سلطانی و از اهل کتاب خدائی در حضرت تو سخن زیاد نگویم که ترک ادب است مختصر گویم از اینکه دو نفر عمرو بن عاص و عمار بن ابی معین پرس که ما آزاده گان یا بندگانیم اگر بندگانیم و از مولای خود گریخته‌ایم ما را بصاحبان خویش بفرست، نجاشی گفت ای عمرو اینها چه کسانیند بنده یا آزادند، عمرو گفت بل احرار کرماند و آزاده گانند، جعفر گفت از اینها پرس هرگز خون بناحق ریخته‌ایم تا از ما قصاص خواهند عمرو گفت لا- و لا- قطره جعفر گفت پرس هرگز مال مردم بناحق و بغضب برده‌ایم تا باز دهیم عمرو گفت «لا و لا قیراطا منه» نجاشی گفت پس شما از آنها چه خواهید عمرو گفت ما همه بر یک دین بودیم آن دین که آباء و اجداد ما بر آن دین بودند و بر آن رفتند اکنون ایشان آن دین بگذاشتند و دین دیگری گرفتند و ما همه بر دین خویش مانده‌ایم نجاشی گفت ای جعفر آن چه دینی بود که داشتید و بگذاشتید و اکنون چیست که دارید جعفر گفت ما اول بر دین شیطان بودیم بت پرستی و کافری بخدای عز و جل و فرمان برداری از شیطان و اکنون خدا ما را بدین اسلام هدایت کرد از خدا رسول آمد و کتاب آورد چون کتاب عیسی و ما را هدایت کرد و کتاب او موافق کتاب عیسی و دین او است، نجاشی فرمود ناقوس زدند و هر قسیسی و راهبی که بود حاضر شد و نجاشی آنها را سوگند داد که بآن خدائی که انجیل را برای عیسی [ع] فرستاده هیچ یافتید در کتاب خویش که میان عیسی و قیامت پیغمبر مرسلی بیاید گفتند خواهد بود که عیسی را بآن بشارت داده و گفته «من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی» نجاشی گفت ای جعفر آن مرد از کار دین بشما چه فرماید جواب داد که کتاب خدا بر ما خواند و امر بمعروف کند و نهی از منکر نماید، نیکوئی با همسایگان و خویشاوندان و نواختن یتیمان و ما را عبادت یک خدا خواند آن خدائی که یگانه و یکتا است، بی شریک و بی نظیر و بی همتا است: نجاشی گفت از آن کتاب که

صفحه : ۱۴۷

بر شما میخواند چیزی بخوان، جعفر سوره عنکبوت و سوره روم را خواند، نجاشی و اصحاب او بسیار گریستند و گفتند ای جعفر «زد من هذا الحدیث الطیب» جعفر بر آنها سوره کهف را خواند.

عمرو بن عاص چون آن حال را دید خواست نجاشی را بخشم آورد گفت اینها بعیسی و مادرش ناسزا گویند نجاشی گفت ای جعفر در عیسی و مادرش چه گوئید جعفر سوره مریم را خواند، نجاشی مانند سر خلالی برآشفت و گفت و الله عیسی بر آنچه اینها گفته‌اند باین قدر افزونی نگفت آنگاه بجعفر و اصحاب او گفت در زمین من ایمن روید که کسی را نیست و نرسد که بشما ناسزا گوید و برنجانند که شما حزب ابراهیمید- عمرو گفت ای نجاشی کیست حزب ابراهیم «هؤلاء الرهط و صاحبکم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم» گفت حزب ابراهیم اینکه گروهند و آنکسیکه از نزد او آمده‌اند، مشرکین اینکه سخن را ندانستند و ادعا کردند که ابراهیم از ما بود و ما اولیتریم بآبراهیم و بدین او پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی میکردند اینکه آیه را در مدینه فرستاد بر وفق قول نجاشی.

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ الْخ» اینکه حکایت را بسیاری از مفسرین با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضَاعِفُ لَكُمْ آیه بمؤمنین خبر میدهد شاید برای اینکه آنها را آگاه نماید که جماعت و طائفه‌ئی از اهل کتاب که ظاهرا یهودیها میباشند زیرا که جماعت جحود دوست داشتند و آرزو کردند و در سدد اغواء کردن مؤمنین و اصحاب

رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسیار با فشاری می‌کردند که بهر قیمتی تمام می‌شود آنها را از دین خارج گردانند گفته‌اند خطاب بعمار و معاذ و حذیفه است و لو بمعنی ان است یعنی جماعتی از اهل کتاب آرزویشان اینکه است که شما را از دین حق گمراه گردانند.

صفحه : ۱۴۸

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اینها مکر میکنند که با دسیسه کاریها و خدعه‌ها توانند شما مؤمنین را از دین حق و اسلام خارج گردانند، دیگر نمیدانند که مؤمنین در حفظ و کنف حق تعالی از شر آنها محفوظند و آنها از روی جهالت و بی‌خردی چنین گمان میکنند که میتوانند شما را گمراه نمایند، و گفته‌اند اضلال بمعنی اهلاک است مثل قول آنها «اذا اضللنا فی الارض» یعنی اهلاکنا- اهل کتاب میخواهند شما را اهلاک کنند در صورتی که اینکه آرزوی آنها بخودشان برمیگردد که آنها گمراه نمیکنند یا اهلاک نمیگردانند مگر خودشان را و مشعر بآن نیستند که خدا یار و یاور مؤمنین است و دشمنی با آنها و فساد نمودن بضرر خودشان تمام میشود که خودشان سبب قتل و اسارت و اهلاکتشان خواهند گردید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ آیه اعتراض بیهود و نصاری است که چگونه و چرا شما بآیات خدا کافر می‌شوید اشاره به اینکه که شما که اهل دینتید و معتقد بوجود خدا میباشید چرا بآیات او کافر میگردید شاید مقصود از «آیات الله» آیات قرآن باشد که ظاهر و بین و خودش دلیل صدق خود میباشد و دال بر صدق رسول است انکار میکنید و شاید مقصود آیات تورات و انجیل باشد که متضمن و گواه اوصاف پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله میباشد در صورتی که شما گواهی میدهید که تورات و انجیل حق است و اوصاف رسول الله [ص] را در آن دیده‌اید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و نیز باز اعتراض باهل کتاب است که «لم» بچه علت و سبب شما حق را باطل میپوشانید و حق را که شاید مقصود آیات تورات باشد باطل پنهان میگردانید یعنی باطل را که تحریف آیات تورات باشد بصورت حق در می‌آورید در صورتی که شما اوصاف رسول اکرم را میدانید و در آیات تورات خوانده‌اید و شما را در حقانیت او شکی نیست از روی عناد و دشمنی با اسلام دانسته و فهمیده کتمان

صفحه : ۱۴۹

میکنید و انکار مینمائید ولی بایستی بدانید که آن چراغی که ایزد افروخته بدم سرد شما منطفی نخواهد گردید «و الله متم نوره و لو کره المشرکون» و قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَي الدِّينِ آمِنُوا وَجِه النَّهَارِ مفسرین گفته‌اند دوازده نفر از اهل خبیر و غزیه متفق شدند که از روی مکر اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آیند و در آخر روز چنین بنمایند که ما در کتاب خود تأمل کردیم و از علماء تحقیق نمودیم و بسیار با احبار و دانشمندان مجادله نمودیم بطلان دین شما بر ما روشن شد و نشانه نبی موعود در پیمبر شما نیست ممکن است باین حيله بعضی از اصحاب در دین مردد گردند و گمان کنند که اینکه سخن از روی گزاف نخواهد بود و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت و باین سبب از طریق محمد صلی الله علیه و آله و سلم منحرف خواهند گردید- حق تعالی مؤمنین را از اینکه مکر آنها خبردار گردانید و اینکه آیه «و قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْخ» نازل گردید.

از جماعتی از مفسرین نقل میکنند که گفته‌اند اینکه آیه در باره قبله نازل گردیده وقتی که بر رسول صلی الله علیه و آله امر شد که در نماز از بیت المقدس رو بکعبه نماز کند اینکه مطلب بر یهودیان شاق آمد کعب اشرف و مالک بن خیف بجماعت خود گفتند در اول روز ایمان آورید، اول روز یعنی نماز صبح و متوجه کعبه شوید و در نماز عصر از آن روی بیت المقدس بگردانید تا اینکه

مسلمانها بگویند اینها که عالم‌تر از ما بودند از اینکه قبله یعنی کعبه رو گردانیدند پس ما نیز رجوع کنیم بیت المقدس. وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ و چون یهودیان فهمیدند مسلمانها بر مکر آنها مطلع گردیدند بتابعین خود گفتند ایمان نیاورید مگر برای کسیکه تابع دین شما و کیش شما گردد: شاید مقصودشان چنین بوده که اگر رسول [ص] بیت المقدس نماز خواند تابع او گردید و اگر بکعبه نماز خواند تابع نگردید.

صفحه : ۱۵۰

قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ خَطَابَ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که بگو هدایت از خدا است هر کس را خدا بخواهد او را موفق میگرداند و اسلام میآورد و او را بر اسلام ثابت میگرداند و مکر و حيله شما نفعی نمیبخشد «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» و بگو فضل و رحمت بدست خدا است بهر کس خواهد عطا میکند.

در مجمع گفته در معنی آیه مفسرین بر چند قولند یکی از آنها اینست که گفته‌اند تصدیق نکنید مگر بکسی که بوی علم و حکمت و بیان و حجت عطا شده باشد مثل اینکه بشما عطا شده مگر کسیکه تابع دین شما است از اهل کتاب و بقولی یهودیان خیر بیهودیان مدینه گفتند نزدیک آنها نشوید که بصحبت آنها فریب خورید، و بقولی گفتند شما نمی‌شناسید بحق مگر کسی را که تابع دین شما باشد «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» یا محاجه کنید نزد پروردگارتان زیرا که دین شما صحیح‌تر است از دین آنها پس بر آنها «مؤمنین» نزد خدا بر شما حجتی ندارند و تمام اینها از کلام یهود است. و قوله تعالی «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ وَ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» کلام خدا است جوابا بیهود، در رد آنها بگو هدایت هدایت خدا است و فضل بدست خدا است پس بر آنها سزاوار نیست که انکار کنند بر احدی که عطا شود مثل آنچه بآنها عطا شده [حسن و ابو علی فارس] دوم «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» کلام یهود است و بعد از آن جمله «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ» کلام خدا است و جواب یهود و رد بر آنها است یعنی بگو ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هِدَايَةَ خُودِ اللَّهِ وَ فَضْلَ اللَّهِ بِيَدِ اللَّهِ است و فضل بید او است که عطا میکند مثل آنچه بشما (در نظر مسلمین) عطا شده مثل قوله «يُؤْتِيَنَّ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَعُوا» یعنی «ان لا تضلوا» و اینکه محاجه نکنید نزد پروردگارتان زیرا که بر آنها حجتی نیست و «هُدَىٰ اللَّهِ» بدل است از «هُدَىٰ» و خبر آن «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ» و اضافه در اینجا معلوم است پس حذف شد اول و دوم بجای او واقع گردید. [سدی و ابن جریح]

صفحه : ۱۵۱

و ابو العباس مبرد گفته در اینجا چیزی حذف نشده و معنی اینکه است بگو (ای محمد) هدایت هدایت خدا است کراهه «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ» یعنی از آنچه مخالف دین خدا است زیرا که خدا هدایت نمی‌کند کسی را که کافر و کاذب باشد پس هدایت خدا دور است از غیر مؤمنین - و چنین است تفسیر قوله تعالی «يُؤْتِيَنَّ اللَّهُ لَكُمْ كِرَاهَةً» از اینکه گمراه گردید - و جماعتی گفته‌اند تقدیر اینکه است بگو ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرَ هِدَايَةِ خُودِ اللَّهِ است پس ای یهود جحود نکنید اینکه باحدی عطا شود از نبوت مثل اینکه بشما عطا شد با اینکه نزد پروردگارتان محاجه کنید یعنی از آنها قبول نمیشود.

[قتاده و ربیع و جبائی] و بقولی هدایت هدایت خدا است یعنی حق آنست که خدا امر کرده پس هدایت را تفسیر کرده و گفته «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ» پس مولی آن شرع است و ما یحتاج به آن عقل است و تقدیر کلام اینکه است که هدایت هدایت خدا است که مشروع گردانیده و ما یحتاج باو عقل است که بآن عهد کرده پس اینجا چهار قول بود که گفته شد - و سوم آنها اینکه است که از اول آیه تا آخر در تقدیر و معنی کلام خدا است و در تقدیر و معنی چنین است «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» ای مؤمنین متابعت نکنید مگر کسی را که تابع دین شما است و آن دین اسلام است و تصدیق نکنید (و نپذیرید) قول کسی را که گفته

عطا گردیده شده پس نبی نیست پس از نبی شما و شریعتی نیست بعد از شریعت شما تا روز قیامت - و تصدیق نکنید به اینکه که برای احدی بر شما حجت باشد نزد پروردگار شما برای اینکه دین شما بهترین دینها و اینکه هدایت خداست و اینکه فضل بدست خداست پس آیه تمامش خطاب از جانب خدا بمؤمنین میباشد نزد تلبیس یهود برای مؤمنین تا اینکه گمراه نگردند. و بر اینکه (توجیه) دلالت دارد آنچه ضحاک گفته اینکه یهود گفتند ما نزد پروردگارمان محتاج هستیم بکسیکه مخالفت کند ما را در دین ما پس خداوند

صفحه : ۱۵۲

بیان کرد آنها مغلوبند و محکوم و اینکه مؤمنین غالبند و پیروز و قوله تعالی «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» اراده کرده بآن نبوت و بقولی حجج آنچنانی که خدا بمحمد و کسانی که با او میباشند، و بقولی نعم دین و دنیا، و قوله «بِيَدِ اللَّهِ» یعنی در ملک خدا و هو القادر علیه العالم بجملمته «يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» و در اینکه دلالت است که نبوت باستحقاق نیست و همچنین امامت زیرا که معلق بمشیت گردانیده و الله واسع الرحمة جواد - و بقولی واسع المقذور «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» عالم است بمصالح خلق، و بقولی بعلم «حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» هر جا بخواهد رسالتش را قرار میدهد «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» و تفسیر اینکه آیه در سوره بقره در عشر پس از صدم بیان شده و در اینکه آیات معجزه باهره است برای نبی ما زیرا که در آن اخبار است از باطنها که کسی آنرا نمیداند مگر علام الغیوب و نیز در آن دفع کید آنها است و لطف است برای مؤمنین در ثبات بر عقایدشان. [پایان]

صفحه : ۱۵۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۴ تا ۷۹]

اشاره

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴) وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶) إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَ إِن مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸) مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُنُوا رَبَّائِينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹)

صفحه : ۱۵۴

[ترجمه]

(خدای تعالی) اختصاص میدهد برحمت خودش هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست [۷۴] و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر قنطاری از مال نزد وی امانت گذاری بسوی تو رد میکنند و بعضی بقدری نادرستند که

اگر دیناری باو امانت دهی پس نمیدهد مگر وقتی که بر علیه او ایستادگی کنی و یهودیان چنین گفتند که برای ما راهی بسوی امین (یعنی عربها) نیست و بر خدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۵]

آری کسیکه بعهد خود وفا کرد و پرهیزگار گردید همانا خدا پرهیزگاران را دوست میدارد [۷۶]

کسانیکه عهد و پیمان خدا را ببهای اندک فروختند آنها را در آخرت نصیبی نیست و خدا با آنها سخن نمیگوید و روز قیامت بسوی آنها نظر نمیکند و آنان را (از گناه) پاک نمیگرداند و برای آنها است عذاب دردناک [۷۷]

و بعضی (از اهل کتاب) طائفه‌ئی میباشند که زبان خود را میگردانند بکتاب تا اینکه مردم گمان کنند از کتاب است و میگویند او از نزد خدا است و آن از نزد خدا نیست و بخدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۸]

برای هیچ بشری نسزد که (چون) خدا کتاب و نبوت و حکم باو عطا کند بمردم بگوید شما بندگان من گردید نه بندگان خدا، و لکن (پیبران) بمردم گویند خدا شناسان باشید بسبب آنچه از کتاب تعلیم میگیرید و از آنچه تدریس میکنید [۷۹].

صفحه : ۱۵۵

(توضیح آیات)

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ پس از بیان گفتگوی یهود با اهلش و خدعه و تلبیس آنها آیه بمؤمنین ابلاغ فرموده که خداوند مخصوص میگرداند برحمت خودش هر کس را که بخواهد شاید مقصود از رحمت مقام نبوت و رسالت باشد که چنین رحمتی بسته بمشیت و خواست الهی است و آن رحمت خواصی است که مخصوص بانبیاء و رسولان قرار داده، بعضی گفته‌اند مقصود قرآن و اسلام است «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» و خدا بمؤمنین صاحب فضل بزرگ است که قرآن را برای هدایت آنها نازل گردانیده، و بقول دیگر آیه عام است و رحمتش شامل میگردد بر هر کس که مشیتش اقتضاء نموده و لایق آن باشد.

آری میتوان رحمت خدا را تقسیم کرد برحمت عام و رحمت خاص بعبارت دیگر برحمت رحمانی که منبعث از اسم رحمت است. و رحمت رحیمی که از اسم رحیم شناخته میشود، و رحمت رحمانی رحمت عامی است که شمول دارد و بر تمام ماهیات و حقایق امکانیه احاطه کرده و شمول نموده و تمام موجودات امکانیه مشمول همان رحمت عام الهی میباشند در دعاء است «و برحمتک التی وسعت کل شیء» صدر المتألهین صاحب اسفار گفته موجودات با کثرتشان و درجاتشان و مراتبشان و تقدم و تأخرشان «یجمعها حقیقه واحده الهیه» شاید مقصودش از حقیقت واحده الهیه همان فیض منبسط و رحمت عام الهی باشد که ذره‌ئی از ذرات عالم وجود نیست که مشمول اینکه رحمت عام نباشد و اینکه رحمت رحمانی است که جمادات و نباتات و حیوانات و تمام عالم ملک و ملکوت و عقول و نفوس و مجردات و مادیات را فرا گرفته، و رحمت رحیمی که منبعث از اسم رحیم است اختصاص بمؤمنین دارد و بین مؤمنین مراتبی است که هر مؤمنی بقدر سعه و قوت ایمانش از آن رحمت خاص بهره‌مند گردیده چه قدر فرق است بین مؤمن با تقوی و غیر

صفحه : ۱۵۶

آن و نیز بین مراتب متقین از جهت مراتب تقوی بسیار متفاوت است زیرا آن مؤمن پرهیزکاری که بکل وجه رو بحق دارد و هدف و مقصود اصلی او وجهه حق تعالی و رضای او باشد نه کمالات نفسانی یا مقامات اخروی چگونه چنین انسان کاملی را توان مقایسه نمود با آن مؤمن با تقوی که هدف اصلی او فائز شدن بدرجات بهشتی یا کمالات نفسانی باشد پس کسانی مخصوص میباشند برحمت خاص الهی که در آیه فرموده «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» ظاهراً چنین اشخاصی میباشند و شاید مقصود از «مَنْ يَشَاءُ» چنین

باشد که باین مقام و مرتبه نرسد مگر کسی که خدا بخواهد از انبیاء و اولیاء که مشیت و خواست الهی او را بچنین فضیلتی معزز گردانیده نه عمل بنده و اینکه موهبت خاصی است مخصوص بانبیاء و اولیاء.

وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آخر آیه متمم اول آیه «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» است که معلوم میکند که آن رحمت خاصی که بهر کس بخواهد عطا کند آن ناشی از فضل عظیم حق تعالی است زیرا که او صاحب فضل بزرگ است و اینکه طور بیان مشعر بر همان معنی است که گفته شد مقصود از آیه بیان رحمت خاصی است که مخصوص باشخاص مخصوصی است که مؤید بتأییدات الهیه و مشمول رحمت رحیمیه گردیده‌اند و مصداق کامل چنین مردمانی در مرتبه اول انبیاء و رسولانند و بین آنها تفاوت بسیار است قوله تعالی «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» و پس از آن بین خلفای آنها نیز تفاوت بسیار است.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا آیه در مقام بیان حال اهل کتاب از یهودیها و نصرانیها برآمده که بعضی از آنها چنینند که اگر قنطاری از مال نزد آنها بامانت یا قرض بگذاری برمیگردانند بسوی تو.

گفته‌اند قنطار یک هزار و دویست اوقیه طلا است و مقصود عند الله است.

صفحه : ۱۵۷

و بقول دیگر قنطار عبارت از پوست گاو پر از طلا است و غرض مال بسیار است و بعضی چنان خباثت و رذالت نفسانی بر آنها غالب گردیده که هر گاه یک دیناری بعنوان قرض یا ودیعه نزد آنها بگذاری و از آنها طلب کنی بتو پس نمیدهند مگر اینکه همیشه بر او بایستی و از وی مطالبه کنی و بر او بیته آوری گفته‌اند مقصود فیحاص و بعضی از مفسرین گفته مقصود بکسانیکه قائمون بر مال کثیرند نصاری میباشند زیرا که غالب در آنها امانت است و مقصود بخانیان یهودیانند که اکثر آنان خائنند و بر آنها اعتماد نکنند.

مفسرین گفته‌اند نظر بروایتی یهود میگفتند مالهای عرب از ما است که از ما غصب کرده‌اند و بهر طور که فرصت یابیم از آنها بگیریم بر ما حلال خواهد بود و حق تعالی از اینکه گفتار آنها خبر میدهد بقوله تعالی:

ذٰلِكَ بِمَا نُهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنَ سَبِيلٌ که میگفتند بر ما بر خیانت عرب که خواننده و نویسنده نمیباشند راهی نیست یعنی گناهی نیست و عقوبتی در آخرت نداریم و عقیده آنان اینکه بود که کسی که تورات را نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و میگفتند در تورات نوشته که بر ما جایز است با کسی که مخالفت دین خود کند خیانت کنیم از مقاتل روایت میکنند که گفته میان یهودیان معامله بود آنان که صاحب حق بودند مسلمان شدند چون وقت ادای مال رسید گفتند ما نباید چیزی بشما بدهیم زیرا شما دین ما را رها کرده‌اید و دین محمد صلی الله علیه و آله اختیار کرده‌اید و در کتاب ما است که مال غیر ملت بر ما حلال است حق تعالی آنها را تکذیب نمود بقوله تعالی:

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ اینها بر خدا دروغ می‌بندند در حالی که میدانند خیانت حرام است و در هیچ دینی خیانت را حلال ننموده.

از رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که هنگام نزول اینکه آیه فرمود

«كذب اعداء الله

صفحه : ۱۵۸

ما من شیئی فی الجاهلیة الا و هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر و الفاجر

دروغ گفتند دشمنان خدا هیچ چیز در جاهلیت نیست مگر که زیر قدم من است و در تحت تصرف من مگر امانت که لازم است ادا گردیده شود بنیکوکار و بدکار. [منهج الصادقین] بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین آری کسیکه بعهده‌ی که بسته وفا کند عهد مطلق است شامل می‌گردد عهد با خلق از امانت و پیمان و غیر آن که معاهده شده بین آنها و میتوان گفت شامل می‌گردد عهدی که خدا با انسان بسته بقوله تعالی «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ» (بلی) اثبات چیزی است که آنرا نفی نموده یعنی چنین نیست که یهودیان و غیر آنها گمان کرده‌اند که در خیانت کردن حرجی نیست بلکه بر آنها در خیانت کردن بمال عرب حرج و اثم است، جمله بعد استیناف است.

کسیکه بعهده‌ی که با خدا در تورات بسته باداء امانت و ترک خیانت یا عهدی که خدای تعالی در ازل با او بسته یا آنکه در تورات و انجیل امر کرده باطاعت رسول آخر الزمان «و اتقی» و پرهیز کند از حرام و مخالفت حق تعالی «فان الله یحب المتقین» آیه متفرع بر تمام اینها است که جامع آن تقوی است یعنی خداوند پرهیزکاران را دوست میدارد، و نیز آیه مشعر بر اینکه است که خداوند دوست میدارد کسانی را که دارای دو فضیلت و دو صفت نیکوی پسندیده باشند یکی کسیکه بعهده‌ی که بسته با هر کس از کافر و مؤمن وفا کند و خیانت عهد و امانت نکند و دیگر در تمام امور متقی و پرهیزکار باشد چه در رد امانت و چه در اعمال و افعال که در اوامر و نواهی از مخالفت خودداری نماید.

چنانچه معلوم است تقوی یک صفت حمیده و خلق پسندیده و ملکه نفسانی است که در روحیه انسان نفوذ مینماید و ویرا از هر صفت بدی محفوظ میدارد که اگر انسان دارای چنین حسن اخلاقی و صفت روحانی نگردید ممکن نیست که

صفحه : ۱۵۹

تمام اعمالش یا اکثر آن رضایت بخش واقع گردد تا اینکه محبوب حق تعالی و مورد الطاف الهی واقع گردد. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرموده هر کس در او سه خصلت باشد منافق است اگر چه نماز خواند و روزه دارد و زکوة دهد و دعوی ایمان کند ۱- چون خبر دهد دروغ گوید. ۲- چون وعده کند خلاف نماید. ۳- چون امانت باو دهند خیانت کند.

و نیز از آنحضرت روایت کرده‌اند چون کسی را که امین گردانند بر امانتی و اداء آن کند با آنکه قدرت بر آن داشته که رد نکند حق تعالی باو حور العین تزویج میکند هر چه بخواهد.

مفسرین گفته‌اند کلبی روایت کرده که جماعتی از علماء و احبار یهود در سال قحطی نزد کعب بن اشرف آمدند و از وی گندم خواستند او گفت چه میگوئید در باره اینکه مرد که ادعای نبوت میکند گفتند او پیغمبر خدا است کعب از اینکه سخن در غضب شد گفت میخواستم که عطائی بسیار وصله بی شمار از طعام و کسوه و نقد بشما رسانم و شما برای اینکه سخن خود را از آن محروم گردانیدید بروید که من یک دینار بشما نرسانم آنها از اینکه سخن پشیمان شدند گفتند شاید اینکه کار بر ما مشتبه شده باشد ما را مهلت ده تا برویم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفات او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم موافق است یا مخالف کعب قبول کرد پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و صفت او را مشاهده کردند و چون در تورات نظر نمودند صفات او را موافق با تورات دیدند آن آیات را تحریف و تغییر دادند و صفاتی ضد آنرا بجای آن نوشتند و نزد کعب رفتند و گفتند ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در تورات نوشته مخالف صفات اینکه شخص است که دعوی نبوت میکند و آیاتیکه تحریف کرده بودند بر او خواندند کعب بسیار خوشحال شد ایشان را طعام و انواع عطا رعایت نمود اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد.

صفحه : ۱۶۰

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا حَقَّ تَعَالَى فِيهِمْ لَكُنْ يَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»
عهدی باشد که با رسول خدا بستند و ایمان آوردند عهد خود را شکستند و آنرا ببهای اندک فروختند.

کسانی که عملشان چنین باشد بچهار عقوبت پاداش و مجازات خواهند گردید ۱- در آخرت از فیوضات رحمت الهی و دار کرامت ایزدی محروم خواهند بود و نصیبی از بهشت موعود برای آنها نیست. ۲- خدا با آنها سخن نمیگوید ۳- خدا در قیامت بآنها نظر رحمت نمیکند زیرا که نظر حق تعالی همان افاضه رحمت او است در حدیث است که

«ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم»

یعنی خداوند بصورت‌های شما و اعمال شما ننگرد بلکه قلب شما را بنگرد یعنی مناط دل انسانست.

و در قوله تعالی «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» نیز دو وجه گفته شده.

۴- آنها را تزکیه ننماید یعنی از خطاها و گناهان پاک نمیگرداند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

و در «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» دو وجه گفته شده یکی با آنها سخنی که نافع و خیری بحالشان باشد نمیگوید و بقول دیگر اینکه استخفاف باشد که آنان در نظر حق تعالی خفیف و بی مقدارند و حساب آنها را ملائکه میکشند.

از ابو هریره روایت میکنند که گفته رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده سه کسند که خدای تعالی با ایشان سخن نگوید و ایشان را ننگرد و آنها را سخت عذاب کند ۱- مردی که او را آبی زیاد بی مصرف باشد در رهگذر مردم آنرا باز دارد ۲- مردی که بر کسی بیعتی کند برای دنیا اگر مراد خود از او بیاید وفا کند و اگر نیاید بآن وفا نکند. ۳- مردی که متاعی دارد مشتری آید بخرد او گوید بچندی خواستند بخرند و او سوگند خورد بدروغ که چند خواستند بخرند و آن مرد آن سخن را باور دارد و بخرد و آن بها را بدهد.

صفحه : ۱۶۱

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت نگر که بدروغ سوگند نخوری که آن سراها را ویران و خالی رها کند، و نیز ابو هریره از رسول روایت کرده که گفت سوگند بدروغ متاع از پیش ببرد و برکت از کسب بردارد. [ابو الفتوح] و إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبَهُ مِنْ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ آیه بمؤمنین خبر میدهد که بعضی از فرقه‌ها که گفته‌اند آنها جماعتی از یهود بودند مثل کعب اشرف وحی اخطب و مالک بن الصیف و ابو یاسر و شعبه بن عمرو الشاعر که اینها «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ» مقصود از کتاب تورات است که یهودیان زبان می‌پیچیدند بکتاب یعنی از خود چیزی میخواندند در تغییر صفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و باوازی بلند همان طوری که تورات را میخواندند و می‌نمایانیدند که تورات است تا اینکه گمان شود تورات است در صورتی که از تورات نمیباشد.

و يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ چنين میگفتند و می‌نمایند که اینکه تورات است و از نزد خدا آمده و يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ و بر خدا دروغ می‌بستند در حالی که میدانستند از جانب خدا نیست و آیات را خودشان بدلخواه خود آنطوریکه میخواستند تغییر میدادند و تحریف میکردند از جویر نقل کرده‌اند که گفته ضحاک از عبد الله بن عباس روایت کرده که آیه راجع بهر دو فرقه است هم یهودیان و هم نصرانیان که آنها در تورات و انجیل تصرف کردند و آنرا تغییر و تبدیل دادند و آنچه در اینکه دو کتاب از ذکر دین مسلمانی بود بیفکندند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و خدای تعالی بمؤمنین خبر میدهد و آنها را مطلع میگرداند که مبادا فریب گفتار رکیک کفار را بخورند ما کان لبشر أن يؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله از مقاتل و ضحاک نقل میکنند که گفته‌اند مقصود از بشر عیسی علیه السلام

صفحه : ۱۶۲

است و از کتاب انجیل و آیه در وفد نجران آمده، عبد الله عباس و عطا گفتند مراد از بشر محمد [ص] است و از کتاب قرآن است، و گفته‌اند مقصود از «وَالْحُكْم» حکمت است و بقولی فهم و علم است و بقول دیگر مقصود احکام شرع است قوله تعالی «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتُّبُوَّةَ» و بقولی که نزدیک تر بحقیقت میماند ما در «ما کان» نفی است نه نهی یعنی برای بشر نسزد که دعوی ربوبیت کند و مردم را ببندگی بگیرد.

و سبب نزول اینکه آیه بود که وفد نجران و جماعتی از یهودیان گفتند ای محمد همانا تو خواهی ما تو را بپرستیم چنانچه خدا را میپرستیم اینکه آیه فرود آمد رسول گفت معاذ الله مرا بر خلاف اینکه فرستادند ما مردم را نهی میکنیم که بدون حق تعالی کسی را پرستش ننماید.

حسن بصری گفته سبب نزول آیه بود که جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله ما بر تو سلام کنیم همان طوری که بعضی بر بعض دیگر سلام میکنند و تو را مزیتی نباشد آیا ما را دستور باشد که بر تو سجده کنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سجده جز خدا را نشاید و لکن در حق من اکرام زیادت کنید و حق هر صاحب حقی را بشناسید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه فرستاد.

در باب معجزات رسول در روایتی نقل شده که مردی انصاری شتری در مدینه داشت و مدتی آن شتر را داشت چون آن شتر پیر شد و از کار افتاد خواست او را بکشد چون آلت نحر حاضر کرد آن شتر فرار کرد و آمد تا بدر مسجد آواز داد و بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشکایت فلان نزدیک تو آمده‌ام مدتی دراز است خدمت او را میکنم اکنون چون پیر شده‌ام و از کار باز مانده‌ام میخواهد مرا بکشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد او را طلبید و گفت اینکه شتر را بمن بفروش یا بمن ببخش او گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد حکم جان و مال من تو راست رسول [ص] آن شتر را از وی قبول کرد و او را آزاد گردانید او در مدینه میگردید و او را هیچ آب و گیاهی منع نمیکردند

صفحه : ۱۶۳

و میگفتند «هذا عتیق رسول الله» اینکه آزاد کرده رسول خدا است.

ابو الفتوح رازی گفته در اینجا ارشادی است و آن اینکه است که شتری که بحمایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد رسول او را بخواست و آزاد کرد همه کس او را حرمت داشت - هفتاد سال است که دست در فتراک او زده و خویشتن بر او و خانه او بسته امید باشد که فردا تو را شفاعت کند و از آتش دوزخ برهاند چنانچه آن شتر را از کشتن برهانید - تا آنجا که گفته صحابه رسول صلی الله علیه و آله که آن دیدند گفتند یا رسول الله بهیمة تو را سجده میکند دستور باشد که ما تو را سجده کنیم، رسول گفت «لا ینبغی السجود الا لله»

سجده جز خدا را نشاید کرد و اگر رخصت بودی که مخلوق مخلوقی را سجده کند میفرمودم تا زنان شوهران را سجده کنند [پایان] و لکن کونوا ربانین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون بنا بر اینکه «ما» در اول آیه ماء نفی باشد چنین میشود نمیشد بشری که بوی کتاب و حکمت و نبوت عطا شده و بمردم بگوید «کونوا عباداً لی من دون الله» بنده من باشید نه بنده خدا، و لکن او را سزد که بگوید «کونوا ربانین» بوده باشید که بآنچه از کتاب و شرایع دانستید بمردم بیاموزید و آنها را تربیت نمائید تا طریق دین داری و عبودیت را فرا گیرید.

در کشف الاسرار گفته «و لکن یقول کونوا ربانین» پیغمبر [ص] بامت خویش اینکه را گوید که راستان و استواران و نیک خواهان

باشید و بآموزندگان مهربان- اصل ربانی اینکه است در معنی کسی که بعلم خلق خدا را می‌پروراند ابتداء بکمیت علم آن در آمیزد پس آنکه مهینه علم و طاقت هر متعلم را مینگرد و بفهم هر طالب میکوشد ترتیب هر چه در آن مورد هست نگاه میدارد. زجاج گفته «رَبَّيَّيْنِ» منسوب بر ب- است و الف و نون در تسمیه برای مبالغه بر آن زیاد کردند و بقولی او منسوب بر بیان بر وزن فعلان از رب یرب و معنای آن «المتخصص بالعلم» آنچنانی که تربیت میکند با استفاده و افاده

صفحه : ۱۶۴

و آن روز که ابن عباس را بخاک سپردند ابن حنفیه محمد بن علی بن ابی طالب [ع] گفت
«مات الیوم ربانی هذا الامه»

قومی گفته‌اند (ربانی عالمی بود خدائی) و گفته‌اند ربانی کسی بود که در وی هم فقه باشد و هم حکمت و هم ولایت و اینکه دین خدا را بخلق می‌آموزد و ایشان را بر آن میدارد.

«بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ» حجازی و بصری بتخفیف خواندند و اینکه اختیار ابو عبیده است و باقی قراء بتثقیل خوانند و اینکه اختیار ابو حاتم است اگر بتخفیف خوانی اشاره بفضیلت متعلمانست و اگر بتثقیل خوانی تفصیل و نواخت معلمانست.

«وَمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» یعنی تفرءون کما قال الله تعالی «وَدَرَسُوا مَا فِيهِ» از ابن عباس روایت شده که گفته رسول الله [ص] گفت

«ما من مؤمن ذكرنا او انثى حرا او مملوكا الا والله حق واجب ان يتعلم من القرآن و يتفقه فيه ثم قرأ هذه الاية

«وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» در اینکه آیه هم تشبیه متعلمانست و هم تشبیه معلمان را میگوید «کونوا حکماء عاملین بما علمتم فان الحکیمه فی الحقیقه من عمل بما علم، و کان محکما بعلمه احکامه لعلمه بانه حکیم» نه اینست که در علم بکوشد و روایت و درایت آن بجای آرد و بس- حکیم او است که علم را بعمل زیور کند و کردار فرا گفتار پیوندد، جماعتی از یاران رسول [ص] در مسجد قبا فراهم شدند و مذاکره‌ها میکردند- مصطفی صلی الله علیه و آله بر آنها وارد شد فرمود «تعلموا ما شئتم ان تعلموا فلن یاجرکم الله حتی تعملوا»

چندانکه خواهید علم بیاموزید و برخوانید- اما تا عمل فرا علم نیبوندید زیرا آنچه دانید کار نکنید هرگز بثواب آن جهانی و نواخت الهی نرسید. و عن ابی دردا «ویل لمن لا- یعلم امره- و ویل لمن یعلم و لا- یعمل سبع مرات» و یحیی بن معاذ باصحابش میگفت قصرهای شما قیصریه (یعنی مثل قیصر روم ماند) و خانه‌های شما کسروه (مثل خانه‌های کسری میماند) و ابوابکم طاهریه (یعنی مجلل) و مرکبهای شما بمراکب قارون میماند) و مذاهب شما

صفحه : ۱۶۵

شیطانیه- فاین المحمدیه.

اما تنبیه معلمان از روی اشارت اینکه است که چون دیگران را راه سعادت مینمایند و بر علم و عمل میخوانند، نگرید تا خود را فراموش نکنید «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» حاتم اصم میگوید «لیس فی القیامه اشد حسره من رجل علم الناس علما فعملوا به و لم یعمل هو به- ففازوا بسببه و هلك و فی معناه انشد»

(یا واعظا للناس قد اصبحت متهما اذ عبت منهم امورا انت تأتیها)

[پایان] لعنت مردم در آن دو وجه دارد یکی چون مردم یعنی افراد بشر بقسمت اولی یا مؤمنند یا کافر مؤمنین که البته از کافرین بیزارند و از خدا دوری آنها را از رحمت می‌طلبند و آنهایی که کافرند مسلمانها را لعنت میکنند که چرا مسلمان شدید و پس از

آنکه ایمان آوردید چرا کافر شدید و دیگر شاید مقصود از ناس عقلای مردم باشد زیرا که انسان حقیقی همان عقلاء مردمند نه سفهاء و معلوم است که تمام عقلای عالم چنین کسی را مذمت میکنند و بقولی کافر نیز مرتد را که از خدا برگشته لعنت میکند زیرا همه مدعی اینند که ما بر حقیق و مرتد از حق برگشته را لعن میکند.

صفحه : ۱۶۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۰ تا ۸۹]

اشاره

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

صفحه : ۱۶۷

[ترجمه]

و خدا بشما امر نمیکند که ملائکه و پیمبران را خدایان بگیرید آیا شما را امر بکفر میکند پس از آنکه شما مسلمانید [۸۰] (یاد کن) وقتی که خدا از پیمبران عهد و میثاق گرفت که همانا بشما از کتاب و حکمت بدهم پس از آنکه از نزد من رسولی بر شما آمد که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است بایستی البته باو ایمان آرید و البته باید او را یاری کنید آیا اقرار کردید بطوریکه بآن وفا کنید (پیمبران) گفتند اقرار کردیم (و قبول نمودیم) خدا فرمود شهادت دهید و من از جمله گواهانم [۸۱] پس کسیکه بعد از اینکه اقرار انکار کند چنین جماعتی از فاسقین و تبه کارانند [۸۲] آیا دینی بغیر دین خدا دینی (و روهئی) میجوئید در حالیکه تسلیم اینکه دین شده است هر کسیکه در آسمانها و زمین است بعضی بمیل و رغبت و بعضی بجبر و کراهت و بسوی او بازگشت کنند گانند [۸۳] ای رسول بگو ایمان آوردیم بخدا و بآنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده و آنچه بموسی و عیسی و انبیاء از جانب پروردگارشان عطاء شده و بین احدی از آنها جدائی نمایندازیم و ما امر خدا را گردن نهاد گانیم [۸۴]

و کسیکه غیر از اسلام پیرو دینی گردد هرگز خدا از او قبول نخواهد کرد و او در آخرت از زیان کاران است [۸۵] چگونه خدا هدایت میکند جماعتی را که پس از ایمانشان و شهادتشان به اینکه که رسول حق و از جانب خدا است و پس از آنکه

بر آنها آیت‌های روشن آمده (انکار مینمایند) و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد [۸۶]
چنین است پاداش و جزای کفر کافرین که بر آنها است لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم است [۸۷]
و آنها در جهنم جاویداند و نه عذاب آنها تخفیف داده می‌شود و نه منتظراند که عذابشان سبک گردد و نه مورد نظر (رحمت الهی)

صفحه : ۱۶۸

میگردند [۸۸]

مگر کسانی که پس از انکار توبه کردند و خود را اصلاح گردانیدند و خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۰]

(توضیح آیات)

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَمْ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَمْ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَمْ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَمْ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا
بجمله پیش عطف داده‌اند و باقی قراء برفع خوانده‌اند و بعضی گفته‌اند استیناف است.

و نیز در معنی آیه اختلاف کرده‌اند نقل از زجاج است که «ان تتخذوا الملائكة» خدا امر نمی‌فرماید که فرشتگان و پیمبران را خدا گیرید- و از ابن جریر و جماعتی از مفسرین گفته‌اند «و لا یأمرکم محمد ص» رسول نمی‌فرماید مرا خدا بگیرید.

و بقول دیگر «و لا یأمرکم البشر» هیچ انسانی نمی‌گوید فرشتگان را خدا بگیرید چنانچه مشرکین عرب گفتند.

ظاهراً آیه اعتراض بتمام مشرکین است مثل صابئین آنهاست که ملائکه را دختران خدا می‌گفتند و آنهاست که پیمبران نسبت خدائی میدادند مثل عیسویان که عیسی بن مریم را بعضی پسر خدا و بعضی خدا و بعضی ثالث ثلاثه مینامیدند یا جحود که عزیر را پسر خدا می‌گفتند لکن آیه مشعر بر اینکه است که روی کلام بهمان جماعت نصرانیان باشد زیرا که آیات بالا راجع بآنها بود که در اینجا شاید بخواهد بفرماید هیچ وقت حضرت عیسی علیه السلام چنانچه دأب تمام پیمبران همین بوده آنحضرت نگفته و شما را امر نمود که ملائکه یا پیغمبران را خدایان خود بگیرید بلکه چنانچه قرآن خبر میدهد از همان موقع تولدش تا آخر همیشه اظهار مینموده که من بنده خدا و رسول اویم و پرستش نکنید مگر خدای واحد احد را

صفحه : ۱۶۹

أَمْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ هَمْزُهُ «أَمْ يَأْمُرُكُمْ» در صورت استفهام است و در معنی تفریع و انکار است.

آیا ممکن است و میتوان گفت که پس از آنکه شما بارشاد رسول ایمان آوردید و بوحدت اله عالم اعتراف نمودید شما را امر بکفر نماید، ضمیر «کم» در آیه اشاره بتمام افراد بشر است که چگونه ممکن است آنها را امر بکفر نماید که بگوید پیمبران و ملائکه را بخدائی بگیرید هرگز چنین نخواهد بود.

وَ إِذِ اخْتَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ مفسرین گفته‌اند حمزه بکسر لام خوانده و باقی بفتح لام قرائت کرده‌اند و نافع «آئیناکم» بجمع خوانده و باقی بر اخبار مخاطب بر نفس خود، و میثاق بر وزن مفعال از وثیقه و در معنی عهد و عقد است مثل سوگند دادن آنکسی که بلام مفتوح خوانده در آن چند قول است: اخفش گفته لام ابتداء است و ما موصوله و آنچه از پس او است صله او است و «من» تبیین است و در تقدیر «للذین آتیتکم من کتاب و حکمه لتؤمنن به» و اینکه جمله در جای خبر است یعنی آنچه را که من بشما دادم از کتاب و حکمت بآن ایمان آرید، و لام دوم در قوله تعالی «لتؤمنن به» قسمی در آن مضمراست گویا خدای تعالی گفته «لتؤمنن به» یعنی از پیمبران عهد گرفتم که آن کتاب و

حکمت که بشما دهم پس از آنکه پیمبری آید که آن کتاب شما را تصدیق کند شما باو ایمان آرید و او را یاری کنید، قول دیگر ما مبتداء است و قوله «مِنَ كِتَابٍ» در جای خبر است و من زائد است و معنی اینکه است که آنچه ما بشما دادیم کتاب و حکمت است «ثُمَّ جَاءَكُمْ» یعنی «یجیبکم» پس پیمبری بر شما آید که او کتاب شما را تصدیق کند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق شما اینکه است که باو ایمان آرید و او را یاری کنید نحوین بر اینکه قول طعنه زده‌اند و گفته‌اند «من» در جائی زائده است که کلام نفی باشد اما در اثبات حکم بزیاده من نکند گفته نمیشود «جاءنی من رجل»

صفحه : ۱۷۰

انما یقال «ما جاءنی من رجل و ما فی الدار من رجل» و بر اینکه قول لام هم جواب قسم باشد در قوله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ مبرد و زجاج گفتند لام تأکید است و یا مجازات است و لام در آن در تقدیر اینکه است «انهما اتیکم» لان کتاب و حکمت انیتکم و جواب شرط لتؤمنن به و لتنصرنه و مثال او «لئن شئنا لَنُذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» یعنی اگر میخواستیم میبردیم آنچه را که بتو وحی کردیم و جواب شرط «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» میباشد.

و کسائی گفته «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» متصل بکلام اول است و جواب شرط فی قوله «فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ» و معنی اینکه است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن چون خدای تعالی عهد پیمبران را بست که آنچه من دادم تو را بنا بر اینکه ما موصوله باشد یا هر چه من دادم بشما بر آنکه ما شرط باشد از کتاب و حکمت پس رسول مصدق بر شما آید که از صفت او آن باشد که باو ایمان آرید و او را یاری کنید و گوید اقرار دادی و عهد من بر آن بستید گواه باشید که من گواهم که هر که پس از آن برگردد او از فاسقانست تا آنجا که گفته اما آنکه لام را مکسور خواند گفت لام اضافه است و ما موصوله بمعنی الذی و لام تعلق باخذ دارد یعنی میثاق پیغمبران را گرفت برای آنچه از کتاب و حکمت بآنها داد، ثم جاءکم در تقدیر اذ جاءکم پس اگر پیمبری بشما آید که کتاب شما را تصدیق کند باو ایمان آرید و او را نصرت دهید و لام جواب قسم است که اخذ میثاق بجای آنست.

تا آنجا که گفته «إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» بین مفسرین اختلاف است که مراد بآیه کی است و از که عهد گرفتند بعضی گفته‌اند از تمام پیمبران عهد گرفتند که بعضی بعضی را تصدیق کنند و بامتان خود بفرمایند تا بهمه ایمان آرند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت است. [سعید و جبیر] و طاوس و حسن و قتاده و سدی از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند

صفحه : ۱۷۱

که گفت خدای تعالی جل جلاله هیچ پیمبری را نفرستاد مگر اینکه از او عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایمان آرد و قوم را فرماید تا باو ایمان آرند و اگر در روزگار آنها ظاهر گردید نصرتش دهند. [ابو الفتوح] و نیز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود خدای تعالی از انبیای گذشته پیمان گرفت که بامتهای خود مبعث و صفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خبر دهند و بآمدنش بشارت دهند و آنان بامتهای خود فرمان دهند که او را تصدیق کنند.

و باز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که راجع بآیه «أَقْرَبْتُمْ وَأَخَذْتُمْ» فرموده آیا اقرار دارید و از امتهای خود بر آن پیمان گرفتید پیغمبرها و امت‌هایشان گفتند بآنچه فرمان دادی اقرار داریم خدای تعالی فرمود ای پیمبران بر امتهای خود گواه باشید که من با شما از گواهان بر شما و امتتان خواهم بود.

قال أَقْرَبْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي استفهام برای تقریر است، ذات متعال برسولش خبر میدهد که پس از اخذ میثاق از پیمبران و امتشان آنها را مورد سؤال قرار میدهد که آیا اقرار کردید و معتقد شدید و فرا گرفتید بطوریکه در اینکه عهد وفا کنید انبیاء و امت گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم.

و اینکه آیه نظیر آنجا است که در آیه ذر فرموده «وَإِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُمْ بِرَبُّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» که در مرتبه ازل تمام افراد بشر اعتراف میکنند بوحدت و ربوبیت حق و در اینکه عالم عهد خود را فراموش میکنند و اینکه آیه نیز مشعر بر اینست که تمام امم در مرتبه ابداع بعهد و میثاق اعتراف میکنند که هر رسولی آمد باو ایمان آرند و در اینکه مرتبه ثانوی حب نفس و تعصب جاهلیت آنرا فراموش کرده و انکار مینمایند و با اینحال همین طور که فطرتشان بر توحید گماشته شده بر تصدیق رسولان هم گذاشته شده که اگر خودشان باشند و آن عقل و روح خدا دادشان تصدیق خواهند نمود.

صفحه : ۱۷۲

قال فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. حق تعالی گفت بصیغه ماضی آورده یعنی در همان مرتبه اخذ میثاق خطاب بر رسولان و امتشان نموده که شهادت دهید بر آنچه عهد کردید و بعضی بعضی را گواه گیرید و من که خدای شمایم با شما از گواهانم فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس کسیکه از آن عهد و میثاق برگردد و اعراض نماید از آن عهد یا از ایمان پس چنین جماعتی برون رفتگان از دایره ایمانند اشاره به اینکه که آنهائیکه بآن عهد اولی که خدا با بشر بسته و فطرتشان را نیز شاهد بر اینکه قرار داده که باید تابع پیمبران گردند هرگاه از اطاعت سرپیچند محققا اینها فاسق و از تبه روزگاراند.

أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَعْذَرُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ مختصر معنائی که ممکن است از اینکه آیه بدست بیاید و آنچه بنظر بدوی میرسد اینکه است که آیه متفرع بر آیه پیش است که متضمن اخذ میثاق از نبیین بود و شاید مقصود از گرفتن اخذ میثاق از نبیین در مرتبه اول وحدت دین خدا و اجراء کلمه توحید باشد که در ازل از رسولان عهد و پیمان گرفته شد که وقتی کتاب و حکمت بشما عطاء گردید شما در مقام توحید ثابت قدم باشید، و در مرتبه ثانی شاید خطاب بمردم باشد که پس از آنکه رسولی آمد که تصدیق کننده آنچه میفرمود است که با شما است از وحدت کلمه توحید و دین حق شما پیمبران و امتتان باو ایمان آرید و او را یاری کنید و نصرت دهید و ایمان آوردن انبیاء پیشین همان اخبار آنها است بامتشان نوح بموسی و موسی بعیسی و عیسی علیه و علیهم السلام بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین هر پیمبری بیپیمبر بعد از خود و ظاهرا روی سخن بنصاری است که بحکم خدا البته خبر داده و در انجیل ثبت نموده که پس از من برسول امی پیغمبر اسلام [ص] ایمان آرید و او را یاری نمائید و نیز موسی [ع]

صفحه : ۱۷۳

در تورات خبر داده بآمدن رسول آخر الزمان [ص] و ایمان آوردن امت تابع گردیدن پیمبر بعد و یاری کردن او است چون دین خدا یکی است و رسولان همگی در کلمه توحید متفق بودند هیچ یک بر خلاف دیگری سخن نگفته. و پس از آنکه ذات متعال از رسولان اقرار گرفت که هم خودشان متحد در کلمه باشند و هم برسولان بعد از خودشان ایمان داشته باشند و هم بامتشان خبر دهند که برسولان بعد از خود ایمان آرند و آنها را یاری کنند.

أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَعْذَرُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ همزه استفهام در مقام انکار است و اینکه آیه نیز متفرع بر آیه بالا- است و اعتراض باهل دیانات نموده که شمائی که مدعی دین حق میباشید چگونه دین غیر حق را پیروی میکنید و تسلیم دین حق که اسلام است نمیگردید در صورتی که تمام موجوداتیکه در آسمانها و زمین میباشند بعضی بطوع و رغبت و بعضی بطوع و اکراه مطیع دین حقتند.

ظاهرا مقصود از اسلام در اینجا انقیاد داشتن و تسلیم گردیدن باوامر تکوینی است که تمام موجودات و مخلوقات از عالم اعلا عالم ما فوق الطبیعه و عالم دانی از جمادات و نباتات و حیوانات و افراد بشر خواه و ناخواه مطیع اوامر تکوینی میباشند و ذرهئی تخلف

نتوانند نمود و چون اسلام دین حق است یعنی دین فطری است که فطرت هر بشری بر آن گواهد است اینک است که هر کس طالب حق و دین حق باشد بایستی رجوع بفطرت اولیه خود نماید و امر تکوینی را منطبق گرداند با امر تشریحی و تابع دین حق و دین اسلام گردد.

«وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» باز گشت تمام امور بسوی خدا است و مآل امور خلاق و مبدء آفرینش و بازگشت خلاق بسوی او است «هو المبدء و المعاد» شاید جمله اخیر تهدید منکرین رسول اسلام باشد و اشاره به اینکه که باید کافرین و منکرین بدانند که سرانجام کارشان و بازگشتشان بسوی آنکسی است

صفحه : ۱۷۴

که تمام موجودات مطیع اوامر تکوینی و تسلیم اویند و مورد سؤال واقع خواهند گردید و بکیفر اعمال نکوهید، خود خواهند رسید. قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ الْخَاطِئِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَأَنزَلَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ «تا آخر.

که گفته شد شاید از اخذ میثاق از پیمبران اتفاق در وحدت و کلمه توحید و دین خدا و اجرای آن باشد و دیگر هر رسولی که آمد و مصدق دین حق است باو ایمان آرید و بامتتان امر کنید که آنها نیز باو ایمان آرند و او را یاری کنند اینک است که میشود گفت اینک آیه مفسر و مبین همان آیه باشد که مجدداً امر بر سولش میکند که بخلق بگو ما ایمان آوردیم «آمَنَّا» بصیغه جمع آورده یعنی من و امتم از مؤمنین ایمان آوردیم بخدا و آنچه از کتاب و حکمت بر ما نازل گردیده و آنچه بر تمام پیمبران نازل گردیده.

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ما یعنی من و امتم مؤمنین بین احدی از پیمبران تفرقه نمایانندازیم یعنی بهمه آن بزرگواران ایمان داریم، و جمله دوم برای تأکید و محقق گردانیدن همان جمله اول «آمَنَّا بِاللَّهِ» است که بمردم خاطر نشان کند که بدانید ایمان آوردن بعضی از انبیاء دون بعضی خلاف است مثل ایمان آوردن یهودیان بموسی و انکار عیسی و نیز ایمان آوردن عیسویان بعیسی بدون ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم خلاف حکم خدا است زیرا تمام پیمبران در توحید و معاد که اینک دو اصل دین و پایه آنست متفق القول و متفق الکلمه میباشند انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است.

وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ اینک است که فرموده چون پیمبران در دین حق تعالی و وحدت کلمه توحید متفق میباشند ما مؤمنین تسلیم و منقاد و در امر حق تعالی تسلیم میباشیم اینک است

صفحه : ۱۷۵

که هیچ یک از ما بر خلاف دیگری سخن نمیگوئیم زیرا که انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است. من که وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ من که «وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» جمله مستأنفه پس از انکار و اعتراض بر منکرین دین اسلام بآنان خبر میدهد که بایستی بدانند که کسیکه تابع دینی غیر الاسلام گردد به «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد جمله را مؤکد گردانیده که تابعین ادیان بدانند که بدون قبول دین اسلام که دین جامع و کاملی است و در واقع در اصول و فروع جامع و حاوی تمام ادیان حقه و منطبق بر معارف الهیه و سنن نبوی است و تمام دستوراتش مطابق عقل کامل و وجدان صحیح واقع گردیده اگر شما کافرین پیرو دین اسلام نشوید و مطیع و منقاد اوامر و نواهی آن نگردید هرگز بکمال انسانیت نخواهید رسید وقتی انسان بتوسط ایمان صحیح و عمل نیکو بکمال نرسید در اثر اتلاف سرمایه عمرش که باید کامل گردد و کامل نگردید سرمایه را از دست داده و در نتیجه در آخرت که مآل امر او است و بایستی حظ وافر از عمرش برده باشد از زیانکاران محسوب میگردد کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمانهم و شهدوا أن الرسول حق و جاءهم البينات از بسیاری از مفسرین نقل

کرده‌اند که اینکه آیه در باره جماعتی فرود آمده که اینها پس از ایمان آوردنشان و پس از آنکه حقانیت رسول را مشاهده کردند و گواهی داده بودند کافر شدند و از ایمان برگشتند و آنان دوازده نفر بودند که پس از اسلام بدار الکفر پیوستند چون طعمه بن اسوق و حارث بن سوید بن صامت و مقیس بن خبابه و چند نفر دیگر و امثال اینها.

وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ خدای تعالی جماعت ستمکاران را که بکفر و الحاد بخود ستم نمودند هدایت نمیکند وقتی کافر را مطلقا ظالم و ستمکار نامند چنانچه در آیات اشاره بآن شده

صفحه : ۱۷۶

چه خواهد بود حال کافری که مرتد شده باشد و پس از ایمان بکفر برگردد چنین کسی که البته عمل او بسیار قبیح و جرم وی بغایت رسیده و چنین کسی نه اینکه بخودش ستم کرده بلکه بدین حق و اسلام نیز ظلم کرده و معلوم است که پاداش چنین کسی که پس از دانستگی و علم بحقانیت اسلام مرتد گردیده اینکه است که فرموده *أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ* برای کافرین مرتد سه عذاب وعده داده: ۱- آنان پیاداش ارتدادشان مشمول لعنت خدا و ملائکه و تمام افراد بشر گردیده‌اند و لعنت خدا همان دوری از رحمت خدا است و لعنت ملائکه نیز بیزاری ملائکه است از آنها که عذاب سخت را ایجاد میکند و باید دانست که بدلالت «من» موصوله که افاده عموم میکند و «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد معلوم میشود که هر کس چه در زمان حیات ظاهری رسول اسلام صلی الله علیه و آله چه پس از رحلت آنحضرت اگر پیرو دین دیگری گردد و دین محمدی [ص] را واگذارد و رویه دیگری غیر قانون اسلام اختیار کند و تابع گردد و لو تابع دین موسی [ع] یا عیسی [ع] گردد هرگز از وی قبول نخواهد شد و

حلال محمّد حلال الی یوم القیمه و حرام محمّد [ص] حرام الی یوم القیمه»

و دین محمدی صلی الله علیه و آله کامل است که تا قیامت ابراز فعالیت میکند و جامع تمام قوانین حقه و دینی است که تمام قوانین آن روی میزان عدالت واقعی قرار گرفته اگر کسی قدری در احکام و دستورات آن دقت نماید بدرستی و حقیقت خواهد فهمید کوچکتر قانون و احکام آن نیست مگر اینکه مطابق عقل سلیم و قانون منطقی استوار گردیده اینکه است که انسان خردمند را نسزد که سر سوزنی از آن قوانین حقه تخلف نماید.

ای انسان عاقل اگر طالب کمال جسمانی و روحانی میباشی یا سعادت میخواهی یا عزت دارین میجوئی یا طالب معرفتی و امیدواری که راهی بقرب پروردگار خود پیدا نمائی یا بهشت موعود می طلبی یا آنچه از کمالات انسانیت را خواهانی تماما و جمیعا از آن دفتر الهی بطلب که «لا رطب و لا یابس الا فی

صفحه : ۱۷۷

کتاب مبین» قدری چشم دل باز کن و در قرآن کریم که کتاب قانونی و معجزه رسول ما است نظر نما از آن بطلب که اگر بحسن نیت در آن نظر کنی هر چه خواهی در آن می‌یابی.

۲- خلود مرتدین در جهنم و عدم تخفیف عذاب آنها از اینجا معلوم میشود که غیر از مرتدین باقی اقسام کفار مخلد در جهنم نیستند ممکن است برای بعضی از اقسام آنها فرجی حاصل گردد و نیز عذاب آنها تخفیف گردد نسبت بمرتدین آنهائیکه بدون توبه مردند حتمی و لزومی است.

۳- «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» و نیز جماعت مرتدین انتظار نمیبرند که عذاب آنها تخفیف یابد یا از عذاب نجات گردند *إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* مگر آنهائیکه پس از مرتد گردیدن توبه کردند و نفس و قلب خود را اصلاح کردند شاید

مقصود از اصلاح چنین باشد که قلب خود را شایسته ایمان واقعی گردانیدند خداوند آمرزنده و مهربان است که توبه آنها را میپذیرد.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْأَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَفْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِيُنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

صفحه : ۱۷۸

[ترجمه]

همانا کسانی که بعد از ایمان کافر شدند و مردند در حالیکه کافر بودند (بفرض) اگر بقدر پری زمین طلا فدا بدهند هرگز از آنها قبول نخواهد شد و برای آنان عذاب دردناک آماده شده و برای آنها یاری کننده‌ئی نیست [۹۱] انسان هرگز بیز و نیکوئی نمیرسد مگر وقتی که از آنچه دوست دارد انفاق کند و هر چیزی که انفاق کنید همانا خداوند عالم باو است [۹۲] تمام انواع و اقسام خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که اسرائیل بر خودش پیش از نزول تورات حرام کرده بود ای رسول بیهودیان بگو تورات را بیاورید و بخوانید اگر شما راست میگوئید [۹۳] و آنهائیکه پس از اینکه بر خدا دروغ بندند آن جماعت از ستمکارانند [۹۴] ای رسول بگو راست گفته است خدا پس پیرو ملت ابراهیم گردید که پاک و پاکیزه است و ابراهیم از شرک آورندگان نبوده [۹۵].

صفحه : ۱۷۹

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ آیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را یادآوری میکند و خبر میدهد بفضاحت و دنائت آنهائی که پس از ایمانشان کافر گردیدند و پس از آن بر کفرشان افزودند و به «لن» که برای نفی ابد آرنده اعلان میکند آنهائیکه چنین بودند از مرتدین میباشند که هرگز توبه آنها قبول نخواهد گردید و چنین

جماعتی از گمراهان خواهند بود که هیچ وقت در جاده هدایت نخواهند افتاد.

چون اینکه آیه با آیه پیش که هر دو راجع بارتداد است بظاهر با هم تنافی دارد زیرا در آن آیه به «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» تصریح نمود بقبولی توبه آنها که وقتی توبه نمودند خداوند توبه آنها را قبول میکند و در اینکه آیه به «لَنْ» که برای نفی ابدی می‌آورند تصریح فرموده که هرگز توبه آنها قبول نخواهد شد.

و مفسرین برای جمع بین اینکه دو آیه بعضی گفته‌اند عدم قبول توبه دسته دوم برای اینکه است که در وقت مشرف گردیدن آنها بر هلاکت توبه کنند که وقت الحاء و اضطرار است و قبول توبه در وقت اختیار است قوله تعالی «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» که در موقع موت توبه قبول نخواهد گردید، یا اینکه توبه آنها نیست مگر از روی نفاق یا اینکه چنانچه بعضی گفته‌اند آیه تصریح مینماید «ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا إِلَىٰ كُفْرِهِمْ» اینان چنین بودند هر وقت آیه‌ئی نازل میشد آنها تکذیب میکردند و شاید میگفتند اینکه ساختگی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینکه الفاظ را بهم بافته و بخدا نسبت میدهد و چنین کسانی هرگز توبه آنها قبول نمیگردد زیرا که توبه آنها اگر هم اظهار کنند بطور اخلاص واقع نخواهد گردید و شاید اشاره بهمین باشد توجیه قوله تعالی که در آخر آیه فرموده «وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» که گویا علت عدم قبولی

صفحه : ۱۸۰

توبه آنها را بیان نموده که اینان چون در گمراهی قدم میزنند و علی الدوام کفری بر کفرشان افزوده میگردانند از قابلیت توبه و قبول آن افتاده‌اند و بقولی «الضالون» یعنی چنین کسانی از حق و راه درست دور افتاده‌گاند و بقولی «الضالون» یعنی الهالکون، المعذبون اینها در هلاکت و عذاب واقع گردیده‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَّأَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَفْتَدَىٰ بِهِ آیه خبر میدهد که آنهائیکه کافر شدند و در حال کفر مردند اگر بقدر پری زمین از طلا فدا بدهند از آنها قبول نخواهد گردید، آیه آیات بالا را مؤکد میگرداند و در مقام اینست که دانسته شود عمل کافر هر قدر هم زیاد باشد مثل اینکه بفرض بقدری مالک طلا باشد که تمام روی زمین را گرفته و تمام آنرا فدا بدهد هرگز از وی قبول نخواهد شد زیرا که شرط اولی قبولی اعمال ایمان باصول دیانت است و فاقد ایمان هر قدر اعمالش بنظر نیکو آید از وی قبول نخواهد گردید «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و ما لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و برای کافرین در آخرت عذاب دردناک مهیا گردیده و ناصر و یاری کننده‌ئی برای کافرین نخواهد بود.

آری ایمان در هر قلبی پدید گردد کیمیائی است که مس اعمال را طلا- میکند و عمل هر قدر کوچک بنظر آید در پرتو ایمان حقیقی و خلوص بزرک و ذی قیمت میگردد و کم و زیادی ارزش عمل بسته بدرجات ایمان و اعمال صالح است و کافر با اضافه بر اینکه اعمال نیکش در بازار قیامت ارزش ندارد پاداش کفرش عذاب سخت برای او مهیا گردیده و چون تمام موجودات دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا میباشند اینکه است که کافر در قیامت نه دوستی دارد و نه یآوری که او را شفاعت کند و از عذاب برهاند.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ اصل بَرٌّ مأخوذ از بَرٌّ بمعنی سعه مقابل بحر است و بیابان را بَرٌّ گویند

صفحه : ۱۸۱

مقابل بحر (دریا) در مجمع البیان گفته فرق بین بَرٌّ و خیر اینکه است که بَرٌّ آن نفعی است که و اصل بغیر میشود با قصد بآن. و المعنی «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ» یعنی هرگز اهل طاعت درک نمیکنند رحمت خدای تعالی را و مفسرین در معنی «بر» اختلاف کرده‌اند که

«بر» چیست بقولی آن بهشت است. [ابن عباس و مجاهد] و بقولی آن طاعت و تقوی است. [مقاتل و عطا] و بقولی «بر» یعنی شما هرگز مردم با تقوی و صالح نمیباشید «حَتَّى تُنْفِقُوا» مگر اینکه انفاق کنید. [حسن] «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» یعنی حتی تنفقوا المال و اینکه در انفاق کنایه به «بر» شده برای اینست که تمام مردم مال را دوست دارند، و بقولی آنچه را که از نفیس‌ترین اموالشان باشد نه رذل‌ترین مالشان لقله تعالی «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» و بقولی آن زکوة واجب است و آنچه را که خدای تعالی در اموال واجب گردانیده. [ابن عباس و حسن] و بقولی آنچه را که انسان انفاق میکند در راه خیرات «بر» است.

[مجاهد و جماعتی] از ابی طفیل روایت شده که جامه‌ئی خریدم و از خوبی آن تعجب کردم پس آنرا صدقه دادم و گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت کسیکه بر نفس خود ایثار کند (یعنی آنچه خود محتاج است بآن در راه خدا انفاق کند) در روز قیامت خدای تعالی بهشت را بر او ایثار میکند و کسیکه چیزی را دوست دارد و او را برای خدا قرار دهد در روز قیامت خدای تعالی میگوید بندگان در دنیا بین یکدیگر بنیکوئی مکافات میکردند امروز من آنها را ببهشت مکافات کنم و روایت شده که ابا طلحه را خانه‌ئی بود و دوست‌ترین مالهای او نزد او بود وقتی اینکه آیه آمد آنرا بین خویشاوندانش قسمت نمود پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

«بخ بخ لك مال رابح»

یعنی به به ای ابا طلحه اینکه مالی است که تو را

صفحه : ۱۸۲

سود میدهد و گفت مصلحت در آن دانم که آنرا بر خویشان خود وقف کنی او گفت یا رسول الله آنچه فرمود همان طور میکنم. و ابن عمیر کنیزی داشت که او را دوست میداشت او را آزاد کرد و اینکه آیه را تلاوت فرمود و پس از آن گفت اگر نبود برای اینکه نمیخواهم برگردم بآنچه در راه خدا انفاق کردم همانا آنرا بنکاح خود در می‌آوردم. و اباذر غفاری را میهمانی بود باو گفت من شغلی دارم برو در فلان موضع من شترهائی دارم یکی از آنرا بیاور آن شخص رفت یک شتر لاغر آورد اباذر گفت چرا شتر فربه نیاوردی آنشخص گفت برای اینکه برای خودت باشد که وقتی بآن حاجت پیدا کنی اباذر گفت روز حاجت من روزی است که در قبر باشم با اینکه خدا فرموده «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».

از اباذر غفاری روایت کرده‌اند که گفت تو را در مالت سه انباز است یعنی سه شریک است: یکی قدر که دستور آن با تو نیارد و از تو طلب نکند که کدام ببرد بهتر و بدتر (یعنی آفت خدائی) دوم وارث است که منتظر آنست که تو چشم بر هم نهی تا مالت را ببرد، و انباز سوم توئی که اگر بتوانی بکن که تو عاجزترین سه گانه نباشی بکن آنچه خدای تعالی گفت «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» و اینکه اینک شتر نزد من از دوست‌ترین چیزی است از مال من پس دوست داشتم برای خود پیش بفرستم.

و بعضی مفسرین گفته‌اند اینک آیه بر فتوت دلالت دارد که حق تعالی باین آیه بما فتوت آموخت و گفت «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» بَرِّ مِنْ بَرِّ خُودِ دَرِيَابِي كِه مِنْ بَا تُو كِنْمِ اَنچِه بَا بَرَادِرَانِ خُودِ كِنِي بِه اِيْنِكِه كِه بَمَالِ وَ جَاهِ خُودِ بَا نَهَا اِنْفَاقِ كِنِي وَ اَنچِه رَا كِه دُوسْتِ دَارِي بَدِهِي دَر اِيْنَجَا بَدِه تَا اَنجَا يِعْنِي دَر قِيَامَتِ بَتُو مَقَابِلِ اَن بَعْدَلِ بَدَهْنِد وَ بَفْضَلِ زِيَادَتَرِ عَطَا كِنْنِد وَ نَكْر تَا گَمَانِ نَبْرِي كِه اَنچِه تُو مِيَكْنِي اَز خَيْرِ وَ بَرِّ مِنْ پُوشِيْدِه اِسْت.

صفحه : ۱۸۳

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ فَأَنْ فَانِ اللَّهُ جَوَابِ شَرْطِ اِسْتِ وَ اَكْرَ چِه خُدَايِ تَعَالَى عَالَمِ اِسْتِ دَر هَرِ حَالِي وَ دَر اَن دُو وَجِهِ كُفْتِه شُدِه يَكِي دَر تَقْدِيرِ «وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ» يِعْنِي اَنچِه اِنْفَاقِ كِنِيْد كَمْ بَاشَدِ يَا زِيَادِ خُدَا پَادَاشِ مِيْدَهْدِ زِيْرَا كِه اُو عَالَمِ اِسْتِ وَ

چیزی بر او پنهان نیست، و وجه دیگر در تقدیر اینکه است که خدا بآن عالم است بحدیکه عمل بر آن واقع گردیده از حسن نیت یا قبح آن.

اگر گفته شود چگونه فرموده «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» در صورتی که فقیر ببهشت میرسد اگر چه انفاق نکرده، در پاسخ گفته شده «کلام خرج الحث علی الانفاق» و آن مقید بامکان است و اینکه بطور اطلاق گفته برای مبالغه و ترغیب است و او اینکه است که گفته شود هرگز نمیرسد بنیکی کامل بر شریفترین وجوه حتی تنفقوا مما تحبون، و از ابن عمر روایت شده که گفته سائلی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه آیه سؤال نمود گفت آن اینکه است که مال را انفاق کند کسیکه شجیع است و مال را دوست دارد و از فقر بترسد.

در کشف الاسرار چه خوب گفته قوله تعالی «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» من انفق محبوبه من الدنيا وجد مطلوبه من المولی و من انفق الدنيا والعقبی وجد الحق تعالی و شتان ما بینهما» یکی مال باخت در دنیا ببر بخدا رسید، یکی ثواب باخت و در عقبی بوصول الله رسید، هر که امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند و هر که فردا با ناز و نعمت بماند از راز ولی نعمت باز ماند.

بهر چز راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چز دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» من تبعیض در سخن آورد میگوید اگر بعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری «ببر» مولی رسی دلیل کند که اگر همه هزینه کنی بقرب مولی رسی، ای بیچاره چون میدانی که ببر او نرسی تا آنچه دوست

صفحه : ۱۸۴

داری ندهی پس چه طمع داری که بیار رسی با اینکه همه غوغا و سودا که در سر داری.

[پایان] كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّیْنِیْ اِسْرَائِیْلَ اِلَّا مَا حَرَّمَ اِسْرَائِیْلُ عَلٰی نَفْسِهٖ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ اَمَامِ اَنْوَاعِ خَوْرَاكِیْهَا لِیْنِیْ اِسْرَائِیْلَ پسران یعقوب حلال بود «حل» مصدر است که صفت طعام واقع گردیده و مفرد و جمع و مؤنث و مذکر آن یکی است قوله تعالی «لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ» سوره ممتحنه آیه ۱۰.

در تفسیر مجمع از ابن عباس و مجاهد و ضحاک نقل کرده که چون اینکه آیه نازل شد که «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِیْنَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَّهُمْ» یعنی بشومی ظالم و معصیت یهودیان بعضی طعامهای پاک حلال را چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن برایشان حرام گردانیدیم یهودیان از اینکه آشفته شدند گفتند اینها همیشه محرم بوده است حق تعالی آنرا تکذیب نموده و گفت که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود «إِلَّا مَا حَرَّمَ اِسْرَائِیْلُ عَلٰی نَفْسِهٖ» مگر آنچه را که یعقوب بر خود حرام گردانیده چون گوشت و شیر شتر، و نزد عکرمه هر دو گوشه کبد و کلیتین و شحوم مگر شحوم پشت و اینکه برای اینکه بود که یعقوب را عرق النساء عارض شد نذر کرد که اگر خدا مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا بخشید و گوشت شتر و شیر او را که از همه مطعومات و مشروبات پاکیزه تر بود «تقربا الی الله و وفاء لنذر» بر خود حرام ساخت یهودیان بمتابعت او از آنها اجتناب نمودند گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده حق تعالی فرمود چنین نیست که اینها میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده.

«مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ» پیش از اینکه تورات فرود آید و ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم اگر اینان انکار کنند بگو تورات را بیاورید «اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ» صاحب منهج گفته یهود جسارت نکردند بر آوردن تورات چون میدانستند

صفحه : ۱۸۵

پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اینکه باب راست میگوید و آنها دروغ میگویند و اینکه دلیل است بر صحت نبوت حضرت رسالت [ص] زیرا که اینکه اخبار از غیب است و رسول [ص] تورات را ندیده بود. [پایان] در مجمع گفته در کیفیت تحریم کردن یعقوب بعضی از اشیاء را اختلاف است نزد بعضی باجتهاد او بوده و نزد بعضی بنذر چنانچه گذشت، و بعضی گفته‌اند آن بنصی بود که از حق تعالی بر او وارد گردیده، و بعضی گفته‌اند حرام کردن یعقوب اینها را از قبیل تحریم زهاد بود که اشیاء لذت آور را بر خود حرام گردانند و بنا بر اینکه اجتهاد باشد دلالت نمیکند بر جواز اجتهاد پیمبران در مسائل شرعیه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند زیرا که میتوان گفت که اجتهاد آنها باذن حق تعالی باشد پس آن در حکم تحریم آنست. [پایان] فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ آیه مفتریان بر خدا را از ظالمین و ستمکاران بشمار آورده و اعتراض بیهودیان است که چیزی را که خدا حرام ننموده مثل همان خوردن گوشت و شیر شتر و بعضی چیزهای دیگر اینها بدروغ نسبت بخدا میدهند که خدای تعالی اینها را حرام کرده و نسبت بدین ابراهیم میدهند و آنها در اینکه نسبت از چند جهت خطا کرده‌اند: یکی افتراء بخدا که بدترین گناهان کبیره بشمار میرود و نسبت دروغ بحکم او میدهند، و دیگر نسبت بدین ابراهیمی که در دین ابراهیم حرام بوده، سوم اعتراض بر رسول که تو بر ملت ابراهیم چنانچه مدعی آن میباشی عمل نمیکنی اینکه است که بجمله اسمیه «هُمُ الظَّالِمُونَ» ظلم آنها را در اینکه نسبت مؤکد گردانیده اشاره به اینکه که ظلمشان بسیار قبیح است و مجازاتش شدید خواهد بود.

قُلْ صِدْقَ اللَّهِ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ خطاب بر رسول است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین یهودیان بگو که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد قوله «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»

صفحه : ۱۸۶

إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ «فَاتَّبِعُوا» پس متابعت کنید طریقه و ملت ابراهیم را «حَنِيفًا» حال است یعنی پیروی کنید از ملت یا سنت ابراهیم در حالیکه میل کننده بود از ادیان باطله بدین حق و ابراهیم از مشرکین نبود بلکه موحد حقیقی بود.

ظاهرا آیه ارشاد بیهودیان است که شمائی که میگوئید ما تابع دین ابراهیم میباشیم دین و ملت ابراهیم مطابق همین دین اسلام است که شما را بآن میخوانم و چون شریعت رسول صلی الله علیه و آله مطابق و موافق شریعت ابراهیم علیه السلام بود اینکه است که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا».

در منهج گفته بدان که صحیح آنست که پیغمبر ما [ص] متعبد بشریعت انبیای سابق نبود و لیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم [ع] بود اینکه بود که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» و بقولی از اول بعثت بطریق الهام و منام بدین اسلام مأمور بود. [پایان]

صفحه : ۱۸۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصِفُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰)
 وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدِ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ
 كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
 تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

صفحه : ۱۸۸

[ترجمه]

اول خانه‌ئی که برای عبادت گاه مردم وضع گردیده همان خانه بکه است که مبارک و با برکت و برای جهانیان هدایت است [۹۶]
 و در آن بکه است نشانه‌های آیات خدا و مقام ابراهیم است و کسبیکه در مکه داخل گردد در محل امن قرار گرفته و زیارت خانه
 کعبه بر هر کسی که استطاعت دارد واجب است و کسبیکه بوجوب حج کافر گردد همانا خدای تعالی از جهانیان بی‌نیاز است [۹۷]
 ای رسول باهل کتاب بگو برای چه بآیات خدا کافر شدید در حالیکه خدا گواه است بر آنچه عمل میکنید [۹۸]
 بگو ای اهل کتاب برای چه راه خدا را بستید برای کسبیکه ایمان آورده و او را براه کج و طغیان وا میدارید در حالیکه شما بزشتی
 اینکه عمل آگاهید و خدا از آنچه شما انجام میدهید غافل نیست [۹۹]
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر مطیع جماعتی از اهل کتاب گردید شما را بعد از ایمانتان بکفر برمیگردانند [۱۰۰]
 و چگونه شما کافر میگردید در حالیکه آیات خدا بر شما خوانده شده و رسول او در میان شما است و کسبیکه بخدا متمسک گردد
 حقیقه براه راست هدایت یافته [۱۰۱]
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم خدا را نگاه دارید آنطوریکه شایسته نگاهداری است تا نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان
 باشید [۱۰۲]
 و تمام شما مسلمانان تمسک نمائید بریسمان (حکم اسلام) و متفرق نگردید و همیشه نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید وقتی که
 شما با هم دشمن بودید و خدا بین قلبهای شما الفت انداخت و با هم برادر گردیدید و در پرتگاه آتش بودید و خدا شما را از آن
 نجات داد اینکه چنین خدا آیاتش را برای شما ظاهر میگرداند شاید شما هدایت یابید [۱۰۳].

صفحه : ۱۸۹

(توضیح آیات)

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ همانا اول خانه‌ئی که برای مردم تأسیس شده و وضع برای عبادت
 گردیده خانه کعبه است، در آیه راجع بخانه کعبه سه فضیلت یادآوری میکند:
 ۱- اول خانه‌ئی است که برای عبادت و مخصوص بان وضع گردیده و اینکه خانه کعبه را متصف گردانیده باول خانه‌ئی که برای
 عبادت تأسیس شده با اینکه قبلا مردم بیت المقدس برای عبادت رو میکردند چنانچه عبادت گاه مریم و زکریا بوده، میشود گفت
 اولیت از جهت زمان بوده زیرا که خانه کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل بامر حق تعالی برای عبادت گاه مردم تأسیس گردیده و بیت

المقدس را سلیمان محل عبادت قرار داده که قرن‌ها بعد از ابراهیم میزیسته، و میشود گفت اولیت مکه شاید از جهت شرافت خانه کعبه باشد بر تمام معبدها.

۲- اینکه خانه کعبه را مبارک نامیده یعنی او را بتبرک و برکت و خیر و عظمت توصیف گردانیده و چون مبارک از باب مفاعله از برکت است که عبارت باشد از خیر کثیر پس کعبه را مبارک نامیده و چون خیر زیاد و فراوان از خیرات دنیوی و اخری در آن است.

۳- «وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» شاید اشاره باین باشد که فیض و برکت خانه کعبه اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد بلکه فیض آن عام است هر قومی و طائفه‌ئی در تجارتشان و معاملاتشان و بدست آوردن مال و ارزاق از برکت آن فیض میبرند و اینکه خیرات و برکاتیکه از مکه نصیب مردم گردیده از دعای ابراهیم است که در سوره ابراهیم آیه ۱۳۷ بآن تصریح شده «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْجِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ».

و گفته‌اند خدای تعالی در اینکه آیه هفت فضیلت برای کعبه شمرده که در

صفحه : ۱۹۰

باره بیت المقدس شمرده، و نیز گفته‌اند چون یهودیان اختلاف کردند در تأویل آیه «إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» بعضی گفتند مقصود اول بقعه‌ئی است که از زمین بر روی آب پدید آمد که خداوند زمین کعبه را از کف سفید بیافرید و پس از دو هزار سال زمین را آفرید یعنی زمین را از زیر خانه کعبه بیرون آوردند.

[عبد الله عمر و مجاهد و قتاده و سدی] و بقولی اول بقعه‌ئی که در روی زمین بنا کردند خانه کعبه بود بروایتی از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام از سبب طواف پرسیدند گفت خدای تعالی در زیر عرش خانه‌ئی قرار داد که آنرا بیت المعمور گویند که در سوره و الطور فرموده «وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» و فرشتگان را امر فرمود دور آن طواف کنند تا طواف عرش را رها کنند تا آسان‌تر باشد برای آنها آنگاه فرشتگان زمین را فرمود تا برابر آن در روی زمین آنجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن در طول و عرض و نامش را ضراح نهادند و آنان که در زمین بودند بر گرد آن طواف میکردند چنانچه اهل آسمان گرد بیت المعمور. و بقول دیگر اول خانه‌ئی که آدم در زمین بنا کرد کعبه بود.

[عبد الله عباس] از ابن شهر آشوب از امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل کرده‌اند که راجع بآیه «إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» مردی از آنحضرت پرسید آیا خانه کعبه اولین خانه است که در روی زمین ساخته شد حضرت فرمود نه پیش از آن هم خانه‌هایی بوده لکن خانه کعبه اولین خانه مبارکی است که برای پرستش و عبادت کردن بندگان درست شده در آنجا هدایت و رحمت و برکت جمع است اول کسیکه آنرا بنا کرد ابراهیم بود بعدا که خراب شد قومی از عرب آنرا ساختند برای مرتبه سوم عمالقه آنرا بنا کردند و پس از آن قریش آنرا درست نمودند.

صاحب المیزان گفته احادیث راجع بدحو الارض و بسط یافتن زمین از زیر کعبه زیاد نقل شده اینکه روایات مخالفی با کتاب الهی ندارند و نه برهانی

صفحه : ۱۹۱

آنرا دفع کرده مگر آنچه علمای طبیعی قدیم می‌پنداشتند که زمین عنصری بسیط است آنهم که بطلانش امروز روشن شده و بی‌پایگی‌اش ثابت گشته است و آیات قرآن دلالت دارد که تشریح عمل حج پس از اتمام یافتن خانه کعبه قرار گرفته قوله تعالی در

سوره بقره آیه ۱۲۵ «وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (۱) و نیز در سوره حج آیه ۱۲۷ خطاب بحضرت ابراهیم علیه السلام است «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (۲). آری آیه اخیر خود میرساند که دعوت ابراهیم [ع] و اعلان حج بزودی مورد قبول عامه مردم واقع شده عده زیادی از بلاد نزدیک و دور چادر نشین و شهری برای انجام دادن عمل حج خواهند آمد. [پایان] آیات و احادیثی که در فضیلت مکه و عمل حج وارد شده بسیار است و خدای تعالی آنرا بیت العتیق نامیده بمعنی کریم که دلالت دارد بر کرامت و بزرگواری آن که آن خانه آزاد و از دست ظالمان و جباران سرکش محفوظ داشت که قصد آن نکردند و او را شهر الحرام و مسجد الحرام و بیت الحرام نامید یعنی با شکوه و با وقار و جای امن و امان و نزول گاه انبیاء و منبع نبوت و ولایت و رسالت و مهبط وحی و قرآن، فیه آیات بینات مقام ابراهیم و مَنْ دَخَلَهُ كَانِ آمِنًا در آن خانه نشانه‌های ظاهر است و در بیان نشانه‌های ظاهر و معرفی آن دو علامت آورده یکی مقام ابراهیم علیه السلام است، بعضی گفته‌اند تمام مسجد و کعبه مقام ابراهیم است و بقول دیگر همان سنگی است که اکنون هنوز در آنجا محفوظ است و جای دو قدم ابراهیم از چپ و راست در آنجا پدیدار است و پیش

- (۱) از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طائفین و معتکفان و راکعان و ساجدان پاکیزه دارند.
(۲) مردم راههای حج را پیاده و سواره و از هر راه دور بسوی تو آیند.

صفحه : ۱۹۲

خانه برابر مشرق در حقه و غلاف پوشیده میدارند.

و فضیلت دیگری که در آیه یادآوری کرده «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانِ آمِنًا» اینکه امن در اثر دعای ابراهیم [ع] است که گفت «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی ایمن گردد چنانچه هر جانی که در او گریزد ایمن بود و هر صید و وحشی که در آنجا رود او را نگیرند و اینکه امنیت از اثر دعای ابراهیم است که خداوند منت بر او و جهانیان گذاشت قوله تعالی «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ».

در کشف الاسرار گفته «فیه آیات بینات» در آن خانه نشانه‌های روشن است که آن حق است و حقیقت یکی از آن نشانه‌ها مقام ابراهیم است از روی ظاهر قدم ابراهیم است بر سنگ خاره که روزی بویفا مخلوقی در آن قدم برداشت لا جرم رب العالمین اثر آن قدم را قبله جهانیان ساخت، اشارتی عظیم است کسی را که یک قدم بویفا، حق از بهر حق بردارد، و چه عجب اگر باطن وی قبله نظر حق شود اما از روی باطن، گفته‌اند مقام ابراهیم ایستادن گاه او است در خلت و اینکه قدم وی در راه خلت چنان درست آمد که هر چه داشت همه در باخت، هم کل و هم جزء و هم غیر. کل نفس او است، جزء فرزند او، غیر مال او. نفس بغیر آن داد و فرزند بقریان داد و مال بمهمان داد.

امروز که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

[پایان] در اصول کافی علی بن ابراهیم از پدرش و عبد الله صلت جمیعا عن حماد بن عیسی از حریر بن عبد الله از زراره از ابی جعفر [ع] روایت کرده که گفت

«بنی الاسلام علی خمسۃ اشیاء: ۱- الصلوة ۲- و الزکوة ۳- و الحج ۴- و الصوم ۵- و الولایة»

زراره گفت پس گفتم کدام یک از اینها بهتر است حضرت فرمود ولایه افضل است برای اینکه کلید آنها است و والی دلیل است بر باقی (یعنی صاحب ولایت رهنما

صفحه : ۱۹۳

و دلیل است بر باقی) زراره گوید گفتم پس از آن کدام افضلند گفت نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «الصلوة عمود دینکم»

زراره گفت پس از آن کدام یک افضلند حضرت گفت زکوة زیرا که زکوة را مقارن نماز کرده و قبل از آن ابتداء بصلوة نموده و رسول الله [ص] فرمود «الزکوة تذهب الذنوب»

زراره گوید گفتم آنکه پهلوی او است در فضل گفت حج قال الله عز و جل «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و رسول فرمود یک حج مقبول بهتر است از بیست نافلة و کسیکه باین بیت طواف کند و هفت عدد بشمارد و رکعاتش را نیکو بجا آورد خداوند او را میآمرزد الی آخر حدیث.

و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا گفته‌اند لام «لله» برای ایجاب و اختصاص است مثل اینکه گفته شود برای فلان یعنی اینکه چیز مخصوص بفلانی است یعنی او راست و جز او را نیست «عَلَى النَّاسِ» لفظ عام است که شامل می‌گردد شریف و ضعیف و بر و فاجر و مؤمن و کافر را اینکه است نظر بعموم آیه کفار مکلف بحج و عمره میباشند اهل لغت گفته‌اند «الحج» بفتح مصدر و بکسر اسم است و حج در لغت بمعنی قصد است و در شرع بقصد مکان مخصوص در ایام مخصوصه اطلاق گردیده لاداء مناسک مخصوصه.

مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا «من» بدل ناس است بدل بعض از کل است و تقدیر در آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» یعنی مستطیعین از آنها. اما اینکه استطاعت بچه چیز محقق می‌گردد در آن اختلاف است:

در مجمع گفته و معنی «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» برای خدا است بر ذمه کسانی که از مردم استطاعت دارند حج بیت راهی یعنی کسیکه راهی از طریق نفس و استطاعت بدنی یا مال استطاعت مالی پیدا کند. و در استطاعت اختلاف است بقولی آن زاد و راحله است [ابن عباس و ابن عمر]

صفحه : ۱۹۴

و بقولی استطاعت آنچیزی است که بآن ممکن باشد بمکه برسد بهر وجهیکه امکان داشته باشد [حسن] و معنی آن قدرت بر وصول بمکه است و از ائمه ما [ع] چنین روایت شده که استطاعت عبارت از وجود زاد و و راحله و نفقه کسی را که نفقه او لازم است از مال یا ضیاع یا حرفه که او را کفایت کند با صحت نفس و خالی بودن موانع بازگشت و امکان سیر.

«وَمَنْ كَفَرَ» یعنی کسیکه جحود و انکار کند و جوب حج را و اعتقاد بوجوبش نداشته باشد کافر است. [ابن عباس و حسن] فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ خدای تعالی مردم را متعبد نگردانیده برای اینکه محتاج بعبادت آنها بوده و همانا آنها را متعبد گردانیده که او را عبادت کنند باعمال حج برای اینکه عالم بوده بآن مصالح و فائده‌هایی که در اعمال حج منطوی است.

و بقولی مقصود بآن یهودند که چون نازل گردید قوله تعالی من به «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» گفتند ما مسلمینیم پس آنها را امر بحج نمود و اینها حج ننمودند و علی هذا معنی «من کفر» یعنی کسیکه حج را ترک کند از اینکه جماعت (یهود) او کافر است «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و بقولی مقصود از کفر کفران نعمت است زیرا که امثال امر خدا شکر نعمتهای او است و از ابی

کتاب موسی علیه السّلام نسخ نیست و در کتاب محمد صلی الله علیه و آله نسخ است و صفات او را آنطوریکه در تورات است تغییر میدهند و امثال آن و باین طور آتش فتنه را در میان آنها برافروخته میگردانید، و صد مردمان از آن ضلال و اضلال است تا آنجا که گفته آنها احتیال میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرمود «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

گفته‌اند شماس بن قیس یهودی مرد پیری بود و قاسی القلب شدید الکفر و العناد و کینه ورز و حسود و عیجو و بدگوی مسلمانان بود روزی از مجمع اوس و خزرج گذشت دید ایشان حلقه زده‌اند و متفق الکلمه‌اند و از روی محبت و وداد با هم مجالست نموده‌اند و متفق الرأی شده‌اند و در جاهلیت میان ایشان

صفحه : ۱۹۷

حرب و قتال بود چون مسلمان شدند آن خصومت باتحاد و دوستی تبدیل گردید چون شماس دوستی و اتحاد آنها را بدید آتش حسد و حقد او اشتعال نموده با خود گفت اگر اینها باین طریق باشند بر ما غلبه کنند و بر ما کار تباه گردد شخصی را فرستاد تا میان آنها بنشیند و از واقعات بقاس که جنگ عظیمی بود بین آن دو قبیله و اینکه خزرج در آن جنگ مغلوب گردید، سخنی در میان آورد و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند چون ذکر اینکه محاربه بمیان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی آنها نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و ایشان تحمل نموده آغاز سب خزرجیان گشودند کار بجنگ و مجادله کشید فی الحال جبرئیل با اینکه آیات نازل گردید پیغمبر اسلام بمعرکه آنها درآمد و در قلب دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود اینکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت را و نمیگذارید پس از آنکه خداوند شما را باسلام گرامی گردانیده طریق دین داری فرو میگذارید آنها دانستند که اینکه از نزغات شیطان و کید دشمنان است فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و صلح کردند و دانستند که اگر فرمان یهود را ببرند از ایمان بکفر باز میگردند. [پایان] یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ آیه خطاب شفقت آمیز بمؤمنین نموده شاید مورد خطاب همان مؤمنینی بودند که یهودی بنام شماس بن قیس و یاران او که در شأن نزول آیه گفته‌اند مقصود باشد که آنها آتش فتنه را بپا کردند.

لکن شأن نزول مخصص آیات نیست آیات مطلق است و لو در مورد خاصی فرود آمده باشد.

خلاصه آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانید دشمنان دین بسیارند اگر تابع طائفه‌ئی از آنها گردید یعنی یهود شما را از ایمان بکفر برمیگردانند

صفحه : ۱۹۸

پس از آنکه ایمان آورده‌اید و ظاهراً اینکه جماعتی که مورد خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا گردیده‌اند ایمانشان از روی حقیقت و واقعیت بوده که شأنیت چنین خطابی را داشته‌اند.

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ چگونه شما پس از ایمان و اتمام حجت و دانشی که در اثر تلاوت آیات خدا برای شما پدید گردیده برمیگردید بهمان زمان جاهلیت «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ» استفهام در مقام انکار و تعجب آمده یعنی چگونه شما پس از ایمان و آیات در حالیکه رسول خدا در میان شما است کافر میگردید و اینکه مطلب خیلی غریب و مورد تعجب است که با وجود اینکه نور ساطع و آیات معجز نمای آن وجود مبارک که آئینه سر تا پا نمای اوصاف جلال و جمال احدی است بکفر برگردید.

وَ مَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ يَكُ دَسْتُورِ كَلِي وَ يَكُ طَرِيقِي كِه انسان را از تمام لغزشها و فسادهای داخلی و از

کید نفس و شیاطین و فسادهای خارجی از دشمنان دین و شیاطین انسی که بدتر از شیاطین جنی بنظر می‌آیند باز دارد اینکه است که فرموده کسیکه بخواهد از اینکه آفات محفوظ ماند بایستی چنک بزند بعروۃ الوثقی ایمان قوله تعالی در سوره بقره آیه الکرسی «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» کسیکه چنک بزند بدین خدا و قرآن را پیش روی خود قرار دهد و از شر شیطان جنی و انسی خود را در پناه او قرار دهد همانا طبق وعده‌ئی که داده او را براه مستقیم و طریق حق هدایت نموده و از شر هر ذی شری ویرا محفوظ میدارد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ در اینکه آیه خدای تعالی بمؤمنین امر فرموده بتقوی و مؤکد گردانید تقوی را بآنطوریکه حق تقوی است.

صفحه : ۱۹۹

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و شما بحال تقوی باقی باشید در حالیکه مسلمان بمیرید، شاید مقصود چنین باشد که بایستی تقوی چنان ملکه و جزء حالات نفسانی شما گردد که در هیچ حالی از شما جدا نشود تا وقتی که از دنیا بروید با اینکه حالت باشید. چنانچه معلوم است کمتر آیه‌ئی در قرآن مجید آمده که امر بایمان بدون ضمیمه تقوی ذکر شده باشد هر جا امر بایمان شده تقوی یا عمل صالح ردیف آن قرار داده.

پس باین لحاظ نخست بایستی معنی لغوی تقوی معلوم گردد سپس استعمالات شرعی و عرفی آن دانسته شود اصل اتقی او تقی از باب افتعال بوده و او قلب بتاء شده و در هم ادغام گردیده و مجردش وقی و مصدر وقی الوقایه و وقایه در لغت بمعنی حفظ است. و بسیاری از دانشمندان گفته‌اند مقصود از «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» جدیت نمودن بر ترک محرمات و اجتناب از شبهات بلکه بعض مباحات و بذل جهد در فعل طاعات و نگاه داشتن نفس و حفظ او از عذاب خدا است.

لکن ممکن است «اتَّقُوا اللَّهَ» را بر همان معنی لغوی باقی گذاریم بدون صرف نمودن بر معنی دیگر زیرا که تا ممکن است کلام را بر معنی لغوی خود گذاشت جایز نیست حمل بر معنی دیگری نمود زیرا که آن خلاف اصل است مگر در موردی که ضرورت ایجاب نماید و در اینجا ضرورتی نیست و شکی نیست که حمل تقوی را بر ترک محرمات و غیر آن محتاج باین است که چیزی در آن اضافه شود مثل اینکه گفته شود «اتَّقُوا اللَّهَ» نگاه دارید نفس خود را از عذاب خدا، در اینکه هنگام تقوی را حمل کرده‌ایم بر معنای مجازی و آنرا از معنی لغوی آن منصرف گردانیده‌ایم بدون ضرورت.

پس ممکن است تقوی را حمل کنیم بر معنی حقیقی آن و بنا بر اینکه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» در آیه چنین میشود که خدا را در قلب خود نگاه دارید بدوام توجه و اقبال بتمام همت بسوی او و انقطاع از غیر بجناب او بطوریکه مشغول

صفحه : ۲۰۰

نشوید از او بغیر او و حق تقوی همین است که مؤمن بتمام همت رو باو آورد و ملحق باو گردد و از او بغیر التفات نکند. و اجتناب از معاصی و فعل طاعات چنانچه در بعضی از اخبار آمده تفسیر بلازم او است و شاید تفسیر بلازم تقوی کرده‌اند برای اینکه عقول اکثر مردم از درک معنی حقیقی آن قاصر است و وظیفه حجج الهی اینکه است که بقدر عقول مردم با آنها سخن گویند تا اینکه بر ضعفاء امر مشتبه نگردد و بگمراهی نیفتند و شاید چون اتیان بواجبات و ترک محرمات سبب طهارت نفس میگردد مجازا بعلاقه سببیه و مسببیه عمل بواجبات و ترک محرمات را تقوی نامیدند زیرا فعل واجبات و ترک محرمات ناشی از تقوی است.

در بحار از عدۃ الداعی از عبد الله سنان از ابی عبد الله علیه السلام چنین روایت کرده

«ایما مؤمن اقبل قبل ما یحب الله اقبل الله علیه قبل کل ما یحب و من اعتصم بالله بتقواه عصمه الله و من اقبل الله علیه و عصمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض و ان نزلت نازلۀ علی اهل الارض فشملمهم بلیۀ کانت فی حرز الله بالتقوی عن کل بلیۀ الیس الله یقول «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» . در اربعین هاشمیه در شرح حدیث گفته:

از اینکه حدیث شریف استفاده میشود آنچه را که در معنی تقوی گفته شد زیرا قوله «اقبل» اقبال مقابل ادبار است پس معنی چنین میشود کسیکه توجه کند بسوی خدای تعالی و رو کند بطرف آنچه را که خدای تعالی دوست میدارد و متابعت کند راه رضای او را و امثال کند اوامر او را و اجتناب کند از نواهی «اقبل الله عز و جل» خدای تعالی بسوی او رو میکنند. و اینکه نظیر قول او است «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و قوله تعالی «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» و در اینکه کلمات و امثال آن رموز و اسراری است که نه مقام و نه افهام و سعت ذکر آنرا دارد.

و قوله تعالی در اینکه حدیث شریف

«لم یبال لو سقطت السماء علی الارض»

نظیر قوله تعالی «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

صفحه: ۲۰۱

در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از تفسیر و کعب از عبد خیر نقل شده که گفت از علی بن ابی طالب علیه السلام معنای «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» را پرسیدم فرمود بخدا سوگند غیر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی بآن عمل نکرده، مائیم که خدا را در خاطر داشته هرگز فراموش نکرده ایم شکر گذاریم نموده هرگز کفرانش نکرده ایم، اطاعتش نموده و هرگز معصیتش نکرده ایم.

چون اینکه آیه نازل شد صحابه پیغمبر [ص] گفتند ما را طاقت آن نیست پس خدای تعالی آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» را نازل گردانید، و کعب گفت اینکه حدیث چه قدر بشما توانائی بخشید. [تفسیر المیزان] و نیز از در المنشور نقل کرده که حاکم در مستدرک و ابن مردویه از طریق دیگر از ابن مسعود نقل کرده اند که گفت رسول خدا در معنی «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» فرمود چنانچه با اطاعتش معصیتی نباشد و با یادش فراموشی همراه نشود باز در همان کتاب از خطیب از انس روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ بنده‌ئی حق تقوای خدا را رعایت نکرده مگر آنکه بداند که آنچه باو رسیده از او تجاوز نمیکرد و آنچه از او تجاوز نموده هرگز باو نمیرسد.

[پایان] و نیز اشاره بصعود عبد دارد بتقوی و کمال توکله قوله تعالی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و سرّ ذلك اینکه است که نفس انسان از جهت لطافتی که دارد مستعد قبول کل کمالات است و بهر چه رو کند صفات او را بخود میگیرد و هم رنگ او میشود پس هر گاه رو کرد و توجه نمود بسوی ذوات خبیثه شریره شیطانیه یا بشریه یا بسوی امور دنیه دنیویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و با او در ظلمت طبیعت مستقر میگردد و بالا-خره خوف و حزن و بلا- و محنت نصیب او میشود زیرا چون طبیعت از منبع وجود خیر دور است و در مرتبه نازل از مراتب واقع گردیده اینکه است که بموت و فنا و اضمحلال و تفرق اجزاء پیچیده شده.

صفحه: ۲۰۲

و اگر توجه کرد بسوی ذوات شریفه علویه ملکوتیه و امور جلیله اخرویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و متخلق میگردد باخلاق آنها و از جمله صفات آنها اینست که از طاعت خدا تخطی نمیکنند و طرفه العینی مخالفت نمیکنند و بغیر او التفاتی ندارند مگر

بآنچه امر فرموده.

پس وقتی انسان چنین شد یعنی وقتی بتمام همتش توجه کرد بسوی خدا در نتیجه مستقر میگردد در جوار قرب ربّ العالمین با ملائکه مقربین و انبیاء المرسلین و اولیائه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنوقت متخلق میگردد باخلاق الله چنانچه در روایت مشهور فرموده «العبودیة جوهره کنهها الربویة» و از اینکه بیان برای تو ظاهر میشود قوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» و نیز اشاره بمعنی حقیقی تقوی دارد روایتی که در بحار از مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده «التقوی علی ثلاثه اوجه تقوی بالله فی الله و هو ترک الحلال فضلا عن شبهه و هو تقوی خاص الخاص، و تقوی من خوف النار و العقاب و هو ترک الحرام و هو تقوی العام، و مثل تقوی مثل آب است جاری در نهر و مثل اینکه طبقات ثلاثه در معنی تقوی مثل اشجاری است که غرس شده باشد بر حافه اینکه نهر من کل لون و جنس رهر درختی از آن نهر آب میخورند بقدر جوهرش و طعمش و لطافتش و کثافتش.

و شاهد بر توجیهی که شد قول او است «و مثل التقوی الخ» زیرا که تقوی را مثل آب قرار داده و طبقات ثلاث را حاصل از او پس همینطوریکه آب اصل است در پیدایش اشجار همچنین تقوی اصل است در حصول اجتناب از محرّمات و شبهات بلکه مباحات. و نیز در بحار از کتاب صفات الشیعه شیخ صدوق باسناده از علی بن عبد العزیز روایت میکند که گفته ابا عبد الله فرمود یا علی بن عبد العزیز تو را گریه مخالفین مغرور نگرداند زیرا که تقوی در قلب است تا آنچه که گفته: از جمیع اینها بر تو ظاهر میگردد صحت آنچه گفتیم از اینکه تقوی عبارت

صفحه : ۲۰۳

است از اقبال قلب بسوی خدای تعالی بتمام قوی و منقطع گردیدن از غیر او و چنک زدن بلطف و کرم او. آری لازمه تقوی ورع از محارم الله است که منفک از تقوی نیست بلکه لازمه لاینفک او است چگونه ممکن است کسیکه همیشه متذکر حق تعالی و بیاد او باشد عمل منافی رضای او از وی صادر گردد زیرا فرض اینکه است که شخص متقی مستغرق الهی در ملا-حظه آثار جلال و جمال ایزد متعال میباشد. لکن کسی که از او غافل گردید چیزی مانع او نمیگردد از نفس پرستی و ارتکاب چیزیکه سخط حق را ایجاب نماید. [پایان] و باقی در اربعین هاشمیه در شرح حدیث ثلاثین بیان شده رجوع بآن جا شود. و از جمله چیزهائی که مشعر بمعنی حقیقی تقوی است آخر آیه «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» زیرا دوام تقوی در حالی محقق میگردد که ملکه نفسانی شده باشد و در قلب نفوذ نموده که در هیچ وقت از شخص متقی جدا نگردد و با همان حال تقوی بمیرد لکن در اعمال چنین دوامی نیست.

و نیز بمعنی حقیقی تقوی اشعار دارد قوله تعالی در سوره تغابن آیه ۱۶ «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» شاید اشاره باین باشد بقدری که قدرت دارید تقوی را از دست ندهید که معلوم میشود متصف گردیدن بتقوی بسیار مشکل است.

آری جای تردید نیست که پدید شدن تقوی با اختلاف مردم در قوی و استعداد که خیلی متفاوت است مخصوصا حق تقوی که در آیه ذکر شد بآن معنایی که گفتیم در وسع و طاقت اکثر مردم نیست مگر کمی از اشخاص بر جسته که مؤید بتأییدات الهی گردیده‌اند و آنها فقط مخلصین میباشند که از سر چشمه الطاف الهی قطره‌ئی بمشام جانشان رسیده و در اینکه مقام عکوف نموده‌اند و بیوضات غیر متناهی ارجمند گردیده‌اند و ظاهرا برای همین مشکل بودن آنست که معصومین [ع] تقوی را در لفافه ترک معاصی و اجتناب از محرّمات پیچیده‌اند که شاید مؤمنین از راه عمل نیکو و ترک محرّمات با خلوص نیت بقدر استعدادشان بآن معنای

صفحه : ۲۰۴

حقیقی تقوی فائز گردند و نور ایمان در قلبشان نفوذ کند و ببعض درجات تقوی ارجمند گردند، و معلوم میشود اجتناب از محرمات و ترک نواهی با عمل طاعات طریق بسوی تقوی است اینکه است که بطور کلی بتمام مؤمنین امر بتقوی میکند یعنی اعمالیکه تقوی آور است پس بایستی همه در طریق تقوی قدم زنند و معلوم است تقوی یک فضیلت روحی و ملکه نفسانی است که در قلب انسان مهذب و وارسته از محبت دنیوی نفوذ مینماید و آن سیر باطنی است که پس از تهذیب اخلاق و عمل بطاعات و متخلق گردیدن باخلاق روحانین در روحیه پاک ظهور مینماید و آدمی خودش چنین قدرتی ندارد که در خود بیاورد مگر بجذابیت حق تعالی.

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فِي كَافٍ مِمَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۰۳﴾ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» هر جا که «یا أَيُّهَا النَّاسُ» گفت «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» در آن پیوست «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» خطاب عموم است تقوای ایشان بر دیدار نعمت است و همت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جل شأنه و «اتَّقُوا اللَّهَ» خطاب اهل نواخت و کرامت است که تقوای ایشان بر مراقبت منعم است و قصد ایشان روح در مشاهدت حق و شتان ما بینهما «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» خطاب مزدوران است و «اتَّقُوا اللَّهَ» خطاب عارفان، مزدوران در طلب ناز و نعمتند و عارفان در طلب راز ولی نعمت، مزدوران از الله غیر او خواهند و عارفان خود الله خواهند تا آنجا که گفته:

گفته‌اند که تقوی بر سه قسم است: یکی تقوای عقوبت اندر صبر کردن از معاصی چنانچه گفت «وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» دیگر تقوی اندر شکر نعمت چنانچه گفت «وَاتَّقُوا رَبَّكُمْ» دیگر تقوی برؤیت وحدانیت بی اعتبار ثواب و عقاب چنانچه گفت «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» اول تقوای ظالمان است، دیگر تقوای مقتصدانست: دیگر تقوای سابقان.

قوله تعالی «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» اول گفت «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و در آخر گفت «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»

صفحه : ۲۰۵

و در میان گفت «اتَّقُوا اللَّهَ» سرّ ترتیب اینکه کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به الله و راه آن جز تقوی نیست، و حقیقت تقوی تحصیل طاعات است و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که حبل الله عبارت از آنست، میگوید دست در حبل الله زنید تا بتقوی برسید و از تقوی باعتصام او رسید و از اعتصام بتوکل رسید و از توکل باستسلام رسید از وسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت فهو الذی قال الله عز و جل فيه «فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث» و گفته‌اند اعتصام سه ضرب است، ضرب اول دست بتوحید زدن، چنانچه گفت «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» دیگر دست بقرآن زدن و بآن کار کردن، و ذلك فی قوله تعالی «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ» اینکه حق اعتصام است و هر حقی را حقیقتی است حقیقت اینکه دست اعتماد بضممان الله زدن است و دست مهر بلطف مولی زدن [پایان] پس از آنکه ذات متعال در آیه بالا- بمؤمنین امر بتقوی و محقق گردانیدن آنرا بقوله تعالی «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» مسجل گردانیده در اینکه آیه که ظاهرا عطف بآیه بالا است گویا بمؤمنین توصیه و امر فرموده که برای حفظ جامعه‌تان و نیز برای باز شدن راهتان بسوی رحمت پروردگارتان و حفظتان از دشمنهای داخلی مثل نفس اماوه و شیاطین و دشمنان ظاهری مثل کفار و منافقین تمامتان جمعا چنک بزیند بریسمان محکم توحید و قرآن قوله تعالی در سوره بقره آیه الكرسی «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا».

پس از ایمان قرآن کتاب جامع کاملی است که راه سعادت را برای انسان باز میکند کسیکه قرآن را پیش روی خود قرار داد و بدستورات آن عمل نمود تمام امور دنیوی و اخروی او بشایستگی اصلاح خواهد گردید، در اینکه آیه مبارکه اول امر فرموده چنک بزیند بریسمان محکم دین خدا و جمله بعد «وَلَا تَفَرَّقُوا» و از هم متفرق نگردید یک حکم عمومی جامعی است که هر یک از افراد

دست بدست

صفحه : ۲۰۶

هم نهند و با هم در تقویت دین اسلام کوشش نمایند که اگر مثل امت موسی [ع] که شعبه شعبه شدند و امت عیسی [ع] که در امر عیسی متشت گردیدند اگر با هم اتفاق نکنید شما هم مثل آنها متفرق خواهید گردید.

در منهج از دادان روایت کرده که گفته روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم رأس جالوت سر اجبار یهود و جاثلیق پیشوای عیسویان بودند که بعنف تمام آنها را نزد حضرت آوردند حضرت رو برأس جالوت کرد و فرمود یا رأس الجالوت میدانی یهودان بعد از موسی [ع] چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم حضرت گفت

«لعنک الله من رئیس قوم»

خدا لعنت کند رئیس قومی را که وقتی از حلال و حرام دینشان سؤال شود بگویند باید در کتاب نظر کنم و بگویم آیا اگر کتاب سوخته شود یا سرقت گردد تو چه خواهی کرد، پس از آن رو بجاثلیق کرد و گفت پس از عیسی عیسویان بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرمود دروغ میگوئی بخدا قسم من تورات و انجیل را بهتر از شما میدانم امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد فرقه آنها هالکند مگر یک فرقه که ناجی است و اینها آنانند که خدا فرمود «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» و امت عیسی پس از او هفتاد دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی است و باقی هالک و آنها آن جماعتند که حق تعالی در شأن آنها فرموده «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا» و از امت پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و سه فرقه شدند یکی از آنها رستگارانند و باقی هالک و آن فرقه ناجیه آنهاست که در شأن ایشان فرموده «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و آنها شیعه منند- و حدیث مشهور متواتر «الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیث ما دار»

مصدق اینکه است و مضمون حدیث راجع باین است که حق با علی است و علی با حق دور میزند و میگردد با علی هر جا که علی است یعنی هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم منفک نمیشوند.

روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «ستفرق امتی علی ثلاثة

صفحه : ۲۰۷

و سبعین، فرقه منها ناجیه و الباقی هالکة»

یعنی بزودی امت من هفتاد و سه فرقه میگردند یک فرقه ناجی و باقی هالک و زیانکارند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرقه ناجیه کیانند فرمود اهل بیت من و تابعین ایشان و بعد از آن گفت

«مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق»

یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس در او نشست از غرق نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک و غرق گردید. [پایان] و اذکروا نعمت الله علیکم إذ کنتم اعداء فالألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته إخواناً آیه مؤمنین را بزمان جاهلیت و بربریشان یادآوری میکند که یاد کنید زمانی را که با هم دشمن بودید و با یکدیگر ضدیت مینمودید تا اینکه بنور اسلام خداوند شما را روشن گردانید و اینکه از بالاترین نعمتهای خدا است که موفق گردانید شما را بر قبول ایمان و از برکت اسلام دشمنی شما تبدیل بدوستی گردید و تفرق شما تبدیل باتفاق و یگانگی گردید و بین شما اخوت و برادری ایجاد گردانید.

در حدیث مشهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بین اصحاب اخوت و برادری انداخت و هر یک را با دیگری برادر گردانید و

علی بن ابی طالب علیه السلام را با خودش برادر کرد اینکه است که یکی از القاب علی [ع] را اخو الرسول گویند و معلوم است غرض حضرت همان اتفاق جامعه اسلام بود و اتحاد و یگانگی بین مؤمنین که یکی از نعمتهای بزرگ خداوندی بشمار میرود. وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا شَفَا بَرٍّ و سفه طرف چاهست مثل جانب و جنبه یعنی شما مؤمنین در زمان جاهلیت در شرف آتش جحیم بودید و بنعمت اسلام از آتش نجات یافتید، غرض اینکه قدر نعمت اسلام را بدانید و باتفاق و دوستی با هم علم اسلام را بلند کنید و نگذارید بمخالفت با هم آن ورق زمان جاهلیت شما عود کند و شیرازه اسلام

صفحه : ۲۰۸

را پاره کنید و برگردید بزمان جاهلیت.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ اینکه چنین خدای تعالی آیات خود را ظاهر گردانیده «لَعَلَّكُمْ» بجای تعلیل است یعنی بیان کرد آیات خود را که شاید شما مؤمنین راه هدایت و رستگاری خود را بیابید و در آن قدم زیند و هدایت و رستگار گردید.

صفحه : ۲۰۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمْ الْإِدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۱۱) ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبِأَوْ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

صفحه : ۲۱۰

[ترجمه]

و باید باشند از شما مسلمان جماعتی که خلق را بخیر و صلاح بخوانند و امر باعمال نیکو و نهی از اعمال بد بنمایند و اینکه جماعت اینها رستگاران [۱۰۴]

و شما مؤمنین نبوده باشید مثل آنکسانی که متفرق شدند و اختلاف کردند پس از آنکه آیات و ادله روشن برای آنها آمده بود و از برای چنین جماعتی عذاب بزرگ مهیا گردیده [۱۰۵]

در روزی که رویهائی سفید و رویهائی سیاه و بآنکسانی که روهای آنها سیاه گردیده (گفته میشود) که آیا شما پس از ایمانتان

کافر شدید پس عذاب را بچشید بسبب اینکه کافر شدید [۱۰۶]

و اما آنکسانیکه در قیامت رویهای آنها سفید است آنان مشمون رحمت خدایند (و در دار رحمت الهی) جاویدانند [۱۰۷]

اینکه آیات خدا است که بحق و حقیقت بر تو میخوانیم و خدا اراده نموده که بر جهانیان ستم کند [۱۰۸]

و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و باز گشت امور بسوی او است [۱۰۹]

شما مؤمنین بهتر امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید که امر بمعروف و نهی از منکر میکنید و بخدا ایمان آورده‌اید و

اگر اهل کتاب ایمان آرند همانا برای آنها خیر و خوب است بعضی از آنها ایمان آورده و بیشترین آنها فاسقند [۱۱۰]

هرگز آنها بشما ضرر نمیرسانند مگر اندک اذیتی و اگر بجنک شما آیند از جنک پشت برمیگردند پس هیچوقت منصور نخواهند

گردید [۱۱۱]

(بر یهودیان) ذلت و خواری زده شده هر کجا که رو آرند مگر اینکه پناه ببرند بریسمان ایمان بخدا و بمردم متوسل گردند و در

مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و فقر و گدائی بر آنان ثابت گشته و ذلت آنها برای اینست که بآیات خدا کافر شدند و پیمبران

را بناحق میکشند و اینکه کفر و قتل بسبب آن بود که نافرمانی کردند و از حدود خدا تجاوز میکردند [۱۱۲]

صفحه : ۲۱۱

(توضیح آیات)

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ پس از آنکه در آیات بالا مؤمنین را بسه مطلب بسیار بزرگ که اساس ایمان بلکه کمال و بقاء و شرافت حقیقت انسانی روی پایه آن قرار گرفته ۱- تقوی که اساس اولیه دیانت است که اندازه‌ئی شرح آن داده شد ۲- اعتصام و چنک زدن بدین حق که آن نیز بر اساس تقوی و از پایه آن بشمار میرود ۳- همیشه نعمتهای خدا را در نظر آرید و بشکرانه آن با هم اتفاق و وحدت نمائید تا از شر و فتنه کافرین در امان باشید.

در اینکه آیات باز بمؤمنین توصیه مینماید بامر بمعروف و نهی از منکر که بایستی شما مؤمنین چنین باشید که مردم را باعمال خیر بخوانید و از منکر و اعمال ناشایسته نهی نمائید.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اشاره بجماعتی است که در اینکه چهار مطلب که دو قسم آن راجع بامور قلبی است که آثار آن در خارج پدیدار میگردد بتقوی و اعتصام بخدا و یک قسم آن راجع باخلاق و حفظ جامعه مؤمنین است که با یکدیگر دوستی و مودت کنند و همدیگر را از شر دشمنان حفظ نمایند و قسم چهارم که در حفظ جامعه بسیار لازم و مفید است آن امر بمعروف و نهی از منکر است که اگر امر بمعروف و نهی از منکر از میان جامعه مطرود گردد شیرازه قوانین اسلام سست میگردد و در اثر آن هرج و مرج و فساد جامعه را فرا میگردد و بالتلیجه مفسدین در اصل دین و ایمان رخنه می‌یابند و دین خلل می‌یابد اینکه است که شارع اسلام بحکم قرآن امر فرموده بوجوب امر بمعروف و نهی از منکر قوله تعالی «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ».

و چنانچه معلوم است امر بمعروف و نهی از منکر حسنه نیکویی است که

صفحه : ۲۱۲

نفع آن عام است هم نسبت بآمر و هم نسبت بمأمور: نسبت بآمر اگر فضائلی که در باطن از علم و دانش نهفته بمعرض ظهور نرساند

یعنی در باطن آنرا در اثر گفتار و یادآوری دیگران نیرووراند و بعمل در اثر کردار و گفتار خود رونق ندهد کم کم آنرا بدست فراموشی میسپارد و کالعدم میگردد زیرا که در سخن و کلام آثاری است که از تلقین بنفس پدید میگردد و در باطن نفوذ مینماید، شاید یکی از حکمت ذکر و دعا که بزبان باید آورد بطوریکه گوینده خودش بشنود همین باشد که سخن از دهان خارج گردد و بگوش بشنود و برگردد بذهن و اینکه یک نوع تلقینی است که در نفس نفوذ مینماید و انسان مطالبیکه میدانسته تازه میشود و بر عملش افزوده میگردد و فائده مطالب کتب دانشمندان نیز همین اثر را دارد و نیز شنیدن مواعظ و لو اینکه خود انسان مطالبی را بداند وقتی که از کسی میشوند همان که در ذهن ناخودآگاه خود مخفی بوده در معرض ظهور میآید و فائده امر بمعروف و نهی از منکر نسبت بمأمور خیلی واضح است آنهاییکه جاهل و نادانند البته بشنیدن امر خیر ممکن است دانا گردند بآنچه خیر و صلاحشان در آنست و اعمال نیک بنمایند مخصوصا اگر امر کننده بخیر خودش عامل بآن باشد لکن چنانچه تجربه شده آنکسیکه میگردد چیزی را که خودش عمل نمیکند شنونده از یک گوش میشوند و از گوش دیگر بیرون میکنند لکن کسانیکه بعلمشان عمل میکنند از روی ایمان و بحسن نیت و دیگران را ارشاد مینمایند بسوی صلاح در گفتارشان بسیار تأثیر مترتب میگردد و نیز در نهی از منکر کسیکه خودش مرتکب اعمال قبیح میگردد چگونه ممکن است دیگران بحرف او اعتنا نمایند چه جای آنکه در آنها تأثیر کند و آنان را از منکرات باز دارد بلکه ممکن است از نهی چنین کسیکه نهی از منکر میکند و خودش بآن عمل میکند اصل عقیده بعضی بمقدسات دین سست گردد که اگر اعمال زشت ما خلاف بود چنین کسی که مفسد آنرا میداند عمل نمیکرد خلاصه در بین مفسرین اختلاف است که «من» در «مِنْكُمْ أُمَّةٌ» من تبعیض

صفحه : ۲۱۳

است یا من تبیین، اگر من تبعیض باشد وجوب امر بمعروف و نهی از منکر واجب کفائی میگردد که در جائی که بقدر کافی مردمانی باشند که بر اینکه عمل اقدام نمایند از گردن دیگران ساقط میگردد و اگر من تبیین باشد بر همه مؤمنین واجب عینی است. در مجمع البیان گفته «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» «من» در اینجا برای تبعیض است بنا بر قول اکثر مفسرین بعلت اینکه امر بمعروف و نهی از منکر واجب عینی نیستند و آن دو از واجبات کفائی میباشند پس هر طائفه‌ئی که بر اینکه عمل قیام نمودند از گردن باقی ساقط میگردد و کسیکه گفته «من» در اینجا تبیین است گفته متخصص بآن مخاطبین میباشند نه باقی اجناس مثل قوله تعالی «فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ».

در آنجا گفته المعنی «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» یعنی از شما جماعتی میباشند «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» که میخوانند بسوی خیر «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی بطاعت «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» یعنی از معصیت «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی فائزون (و در اینکه معروف چیست و منکر کدام است گفته) بقولی آنچه که خدا و رسولش بآن امر نموده آن معروف است و آنچه را که خدا و رسولش از آن نهی نموده آن منکر است، و بقولی آنچه را که بعقل و شرع حسنش شناخته شود آن معروف است و منکر آنچه‌ی است که عقل و شرع آنرا منکر دانند و موقعش و محلش در دین بزرگ باشد زیرا که خدای تعالی فلاح و رستگاری را معلق گردانیده بامر بمعروف و نهی از منکر و بیشتر از متکلمین قائل براینند که آن دو از فروض کفائی میباشند و بعضی از آنها از فروض عینی میدانند.

و شیخ ابو جعفر رحمه الله همین قول را اختیار نموده- و صحیح اینکه است که اینکه حکم از دلیل سمعی است و در عقل چیزی نیست که بر وجوبش دلالت داشته باشد مگر از جهت دفع ضرر- و ابو علی جبائی گفته که امر بمعروف و نهی از منکر عقلا واجب است و دلیل سمعی مؤکد آنست- و از جمله روایتی که در اینکه

صفحه : ۲۱۴

خصوص وارد گردیده آن روایتی است که حسن از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که گفت کسیکه امر کند بمعروف و نهی کند از منکر پس او خلیفه الله است در زمین و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه کتاب او است، و از دره ابن ابی لهب است که گفته مردی آمد بسوی نبی [ص] در حالی که حضرت در منبر بود گفت یا رسول الله بهترین مردم چه کسی است گفت آنکسی است که بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر میکند و تقوای او بیشتر است و رضای او.

ابو درداء گفته همانا امر بمعروف و نهی از منکر نمی کنند تا اینکه خداوند بر آنها مسلط میگرداند سلطان ظالمی را که اکرام نمیکند بزرگ شما را و به اطفال شما رحم نمی کند و خوبان شما دعا میکنند و خدا مستجاب نمی کند دعاء آنها را و از خدا یاری می طلبند و یاری نمی کند آنها را و استغاثه میکنند بسوی خدا و بفریاد آنها نمیرسد و طلب بخشش از خدا میکنند و عفو نمی کند حذیفه گفته بر مردم می آید زمانی که جیفه حمار دوست تر است برای آنها از مؤمن که امر کند آنها را بمعروف و نهی کند از منکر. [پایان]

علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول و يسئل عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اواجب هو علی الامه جميعا فقال لا، فقيل له و لم، قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر، لا علی الضعیف الذی لا یهتدی سیلا الی ای من ای، يقول من الحق الی الباطل، و الدلیل علی ذلك کتاب الله قوله تعالی «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» فهذا خاص غیر عام كما قال الله تعالی «وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و لم يقل علی امه موسى و لا علی کل قومه و هم یومئذ امم مختلفه و الامه واحده فصاعدا كما قال سبحانه و تعالی «اِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» يقول مطيعا لله تعالی الحديث طویل اخذنا منه موضع الحاجة.

از اینکه حدیث شریف رجوع بامر بمعروف و نهی از منکر مطالبی میتوان

صفحه : ۲۱۵

استفاده نمود:

۱- امر بمعروف و نهی از منکر بر تمام مؤمنین واجب عینی نیست بلکه واجب کفائی است که هرگاه عده‌ای اقدام نمودند از باقی ساقط میگردد.

۲- بر اشخاصی واجب میگردد که دارای چند فضیلت باشند:

یکی قوی باشد یعنی قوت ارشاد بمعروف و منع کردن از منکر در او موجود باشد نه ضعیفی که نتواند از عهده آن برآید.
دوم- مطاع باشد که مردم بقول او وقع بگذارند و اطاعت نمایند اگر مطاع نباشد باضافه بر اینکه اعتناء بسخن او ندارند ممکن است آنان در مقام اذیت او نیز برآیند در اینصورت علاوه بر اینکه بر او واجب نیست بلکه از باب وجوب تقیه شاید اقدام برای او حرام باشد، و نیز از اینجا میتوان استفاده نمود که در جائی امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که اضافه بر آنچه گفته شد گوینده احتمال بدهد که حرف او اثر دارد اما در جائی که هیچ احتمال قبول ندهد برای او واجب نباشد.

سوم عالم باشد بمعروف و منکر یعنی بداند معروف چیست و منکر کدام است لکن کسیکه نداند و جاهل باشد ممکن است بجای معروف از روی ندانسته گی امر بمنکر نماید و بعکس بجای نهی از منکر نهی از معروف کند.

و لا- تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بامور مدنی و جامعه مسلمین است چنانچه گفته شد مؤمنین را بسه مطلب مهم ارشاد نموده: تقوی، چنگ زدن بدین خدا و امر بمعروف و نهی از منکر که اگر جامعه روی اینکه سه پایه قرار گیرد مدینه فاضله بوجود خواهد آمد و گویا آیه اشاره باین باشد که پس از آنکه بتعلیمات اسلامی

جامعه شما مؤمنین روی پایه صحیح قرار گرفته در اثر تشتت آراء و سلیقه‌های مختلف از هم متفرق نگردید تا اینکه وحدت جامعه متشتت گردد و وحدتتان تبدیل بتفرق و نفاق گردد مثل آنهایی که در اثر اختلاف آراء

صفحه : ۲۱۶

متشتت و پراکنده گردیدند و پس از اتفاقشان اختلاف بینشان پدید گردید، پس از آنکه معجزات ظاهر بر آنها آمد، و چنین کسانی پس از اتمام حجت و آیات روشن که هیچ جای شک و ریب و عذری باقی نگذاشت در دین اختلاف کردند و برای جماعتی عذاب بزرگ مهیا گردیده معلوم است نظر بزرگی حق تعالی عذابی را که بزرگ بشمار آورده چه قدر بزرگ است که فهم بزرگی آن از حیطة فکر بشر خارج است.

مفسرین گفته‌اند که قوله تعالی «كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا» اشاره بیهود و نصاری است که در میان هر یک فرق مختلفیه متعدده نمودار گردید و اختلافشان از روی عداوت و تفرعن سر چشمه گرفته و اینها چند فرقه شدند چون: عنانیه و سامریه و موشکائیه از یهود و چند فرقه چون: ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و اختلاف یهود پس از پانصد سال از موت موسی [ع] شروع گردید، و اختلاف نصاری پس از سیصد سال از بالا بردن عیسی [ع] پدید گردید.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «أُولَئِكَ» اشاره بجماعتی است که بین مردم اختلاف و تفرقه انداخته‌اند و وعید است نسبت بمردمانی از اهل کتاب که چنین عمل نمودند و پیاداش عملشان عذاب بزرگ برای آنان مهیا گردیده و تهدید مؤمنین است که خود را از چنین عملی که تفرقه بین مسلمین و مؤمنین ایجاب نماید حفظ نمایند.

اگر چه ظاهرا مصداق کامل آیه همان یهود و نصاری بنظر می‌آید که در دین اختلاف کردند و تفرقه انداختند لکن مناظ حکم که تفرقه و اختلاف انداختن بین جماعتی است مخصوصا جماعت مؤمنین که بین طائفه‌ئی با طائفه دیگر از آنها اختلاف اندازند البته عذاب عظیم شامل آنها نیز میگردد.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ مفسرین گفته‌اند سفید شدن صورت کنایه از ظهور بهجت و سرور است که در صورت تأثیر نموده و صورت را سفید گردانیده و سیاه شدن صورت کنایه از غم

صفحه : ۲۱۷

و خجلت است که اثر آن در صورت نمایان میشود و آنرا سیاه میگرداند چنانچه گفته‌اند در آن روز یعنی روز قیامت اهل حق موسوم باشند ببیاض الوجه و بیاض الصحیفه و اشراق البشیره و نور در پیش قدم آنها است قوله تعالی در سوره الحديد آیه ۱۳ در باره منافقین فرموده «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنٌ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرٌ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ الخ».

آری چون روز قیامت عالم جمع و عالم حقیقت و عالمی است که باطنها ظاهر میگردد و روزی است که هر چیزی بحقیقت خود ظهور مینماید قوله تعالی «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ» اینکه است که در آنروز ظاهر مرء آت باطن و باطن نور فشانی میکند بر ظاهر بلکه ظاهر و باطن یکی میگردد قوله تعالی «وَجَمْعُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ» و نیز روز قیامت روزی است که تمام موجودات صاحب حیات و سخن گویند چنانچه اعضاء بدن انسان بر علیه خود بامر ایزد متعال شهادت میدهند قوله تعالی در سوره یس آیه ۶۵ فرموده که «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

روز قیامت مردان و زنهای منافقین باهل ایمان میگویند نگاه کنید تا ما از نور شما روشنائی بگیریم بانان گفته میشود بر گردید و از پشت سرتان نور بگیرید، یعنی بدنیا برگردید و از آنجا تحصیل نور کنید پس از آن بین منافقین و مؤمنین دیواری زده میشود که در

آن حصاره دری است که باطن آن رحمت است و ظاهرش از قبل منافقین عذاب است تا آخر.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون عالم قیامت ما فوق عالم دنیا است و البته هر ما فوقی جامع و حاوی ما تحت خود می‌باشد زیرا که انسان پس از پیدایش نشأه دنیوی‌اش و فعلیت روحانیش و پس از آنچه در علم مقرر شده بود استکمال یابد منتقل بعالم برزخ میگردد پس از آن با جسم دنیویش و روح تکمیل شده منتقل بعالم قیامت میگردد زیرا که قیامت آخرین مرتبه سیر او

صفحه : ۲۱۸

است و دیگر حالت منتظره‌ئی برای او نیست.

پس از اینجا میتوان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی آن عالم دنیا است و فوق آن عالم برزخ است از موقع مرگ تا روز قیامت و فوق آن عالم جمع و عالم کمال انسانی است و آن وقتی است که تمام قوی و استعدادش که قادر متعال در بدو خلقت در وی ذخیره نموده بفعلیت رسیده و دیگر حالت منتظره‌ئی برای وی باقی نمانده و آنوقت بمرتبه نتیجه میرسد «ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشر» و مرگ یک تحولی است از مرتبه دانی بمرتبه عالی - اینکه است که مؤمن موحد که ایمان در قلبش نفوذ نموده و روح و جاننش را باشراق نور معرفت نورانی گردانیده روشنائی قلبش مثل خورشید در افق محشر نمایان گردیده نور افشانی میکند و پرتو آن در صورت انسان کامل نمایان میگردد و اهل محشر از نور او استفاده مینمایند چنانچه در بعضی از احادیث آمده که مؤمن وارد میگردد و صورت او مثل ماه روشنی میدهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ از آیه چنین استفاده میشود که سیاه رویان کسانی میباشند که پس از ایمان کافر گردیدند که از شدت خجالت و پشیمانی روی آنان سیاه میگردد و از مصدر جلال خداوند بآنها خطاب سخط آمیز میرسد که پیاداش عملتان عذاب الیم را بپشید.

و در اینکه چه وقت ایمان داشتند و پس از آن کافر شدند که در مقام سرزنش بآنها گفته میشود آیا کافر شدید پس از ایمانتان - بقولی آنهایند که ایمان آوردند و بعد مرتد گردیدند - و بقول دیگر بعد از ایمانشان که در عالم ذر اقرار کرده بودند، و بقولی مقصود منافقینند که بزبان اقرار بشهادتین نمودند و در دل انکار دارند، و قول دیگر آنستکه مراد اهل کتاب میباشند که کافر شدند بنبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اینکه قبل از ظهورش بنعت و صفات او که در تورات

صفحه : ۲۱۹

و انجیل است ایمان آورده و کافر شدند، و قول دیگر آنکه اهل بدعت و هوا از اینکه امت میباشند بآنان گفته میشود بمجازات کفرتان عذاب را بپشید.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ چنانچه گفته شد چون روز قیامت روزی است که باطنها ظاهر میگردد و تمام افراد بشر یکدیگر را بحقیقت میشناسند و نیز ملائکه و کتبه و کرام الکاتبین که کاتب اعمالند و تمام موجودات علوی و سفلی و پیمبران که شاهد اعمال امت خود میباشند تماما او را مینگرند و نظاره میکنند و در آنوقت چیزی مخفی نماند زیرا که یکی از اوصاف قیامت «تبلی السرائر» است که باطنها ظاهر میگردد بلکه مؤمن کامل بفراسد چنانچه در حدیث است «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» در همین دنیا در بشره مؤمنین که مشکات و چراغ یا نور توحیدند سفید رویان را مشاهده مینماید.

و در توجیه اینکه سفید رویان عرصه قیامت و سیاه رویان در آن روز کیانند از مفسرین چند قول نقل شده:

۱- عطاء گفته سفید رویان مهاجرین و انصارند و سیاه رویان بنی قریظه و بنی النضیرند.

۲- ابن عباس گفته سفید رویان تمام موحدانند و سیاه رویان اهل بدعتند ۳- ابو امامه باهلی آنهائیکه در آخرت رویهای آنها سیاه

میگردد خوارچند چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده

«انهم یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة»

یعنی خوارچ از دین بجهند همچنان طوری که تیر از کمان بیرون جهد.

و اقوال دیگری نیز راجع بسفیدی و سیاهی صورت کافرین در روز معاد گفته شده لکن چون آیه مطلق است اختصاص بجماعتی دون جماعتی ندارد بلکه میتوان گفت سیاهی و سفیدی صورت ناشی از سیاهی و سفیدی باطن بروز و ظهور مینماید البته قلبیکه بنور ایمان و تقوی و عمل صالح نورانی گردیده اثر آن

صفحه : ۲۲۰

در بشره هویدا میگردد مخصوصا در آخرت که هر چیزی بحقیقت ظاهر میگردد و شاید سیاهی صورت کافر در قیامت اشاره بسیاهی قلب او و سفیدی صورت مؤمن اشاره بنور و روشنائی باطن و سریره او است که در عالم محشر نور افشانی میکند آری سفید رویان قیامت مؤمنانی میباشد که در هر زمانی پیرو پیمبر زمان خودشان بودند و پس از بعثت تابع شرع مطهر اسلام گردیدند و آنان کسانی میباشد که قلبشان بنور ایمان سفید گردیده و روحشان در اثر اعمال صالح تاملو نموده و اثر آن در صورتشان نمودار گردیده.

تلك آيات الله نلتوها عليكم بالحق وما الله يريد ظلماً للعالمين خطاب برسولش نموده که اینکه آیاتی است که بحق و حقیقت بر تو تلاوت کرده‌ایم.

از بعضی مفسرین است که نکره آوردن ظلم و واقع شدنش در سیاق نفی مفید استغراق است پس بنا بر اینکه آیه دلالت دارد که بطور استغراق از خود نسبت بجہانیان نفی ظلم میکند یعنی اراده نکرده هیچ نحو ظلم و دشمنی بجیزی و موجودی از موجودات نماید زیرا چنانچه معلوم است ستم بر کسی توان نسبت داد که یا محتاج و فقیر باشد و بمال دیگران استغناء بخواهد یا بر وی ستم وارد شده که برای انتقام و تشفی قلب که اضافه بر استیفاء حق است ظلم و ستم بر طرفش وارد آورد یا غیر اینها که ناشی از جهل یا طغیان نفس اماره پدید میگردد لکن بکسیکه ساحت قدسش منزه و مبراء از صفات امکانی است و مستغنی بالذات است هیچگونه ظلم و ستمی نمیتوان نسبت بوی داد.

پس از آنکه حق تعالی در آیه بالا نفی کلیه ظلم از خود نموده فرموده وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ گویا در اینکه آیه حق جل و علا علت اصلی نفی ظلم را از خود نمودار میکند و بشر را خاطر نشان میگردد بدو مطلب که علت و اس‌اساس عدم ظلم از مقام کبریائی خالق عالم چیست و آن دو مطلب یکی اشاره بعلت فاعلی و دیگر

صفحه : ۲۲۱

اشاره بعلت غائی موجودات است.

پس «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» اشاره بعلت فاعلی عالم است که آنچه در آسمانها و زمین است ملک او و مخصوص باو است و چون مالک و متصرف در تمام اوضاع عالم و جهانیان است هر تصرفی نسبت بنظام عالم بکند تصرف عدوانی نموده بلکه اضافه بر اینکه مالک است مصلح امور و «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است که نظام موجودات را بوجه نیکو مقرر فرموده و نیز کسیکه اینکه عالم مجلل و مزین را فقط باراده از روی رحمت و اسعه خود از عدم بدون معاون و شریک بعرضه وجود آورده او غنی بالذات است و چنانچه گفته شد ظلم و ستم نمودن میتوان نسبت بکسی داده شود که محتاج باشد نه بغنی بالذات که ساحت وجودش از ظلم و ستم بمخلوقات ضعیفش مبراء است.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ همین طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات و علت فاعلی است همین طور او عز و جل علت غائی و بازگشت موجودات بسوی او است «هو المبدء و المعاد» و هستی و نیستی همه ممکنات بید قدرت او است پس چگونه میتوان تصور نمود که آنچه را خودش از راه لطف عطاء نموده باخذ عدوانی که عبارت از ظلم و ستم بغیر است از مخلوقات ضعیفش بگیرد هرگز ممکن نیست و هیچ عاقلی چنین تصویری نخواهد نمود.

و خلاصه اینکه اینک آیات از دو جهت حق را از ظلم مبراء میگرداند یکی از جهت مالکیت که فرموده «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» که چون مالک است هر چه بکند در ملک خود کرده در مال غیر نیست که گمان کند تصرف عدوانی نموده. و دیگر از جهت غایت که در نظام عالم و حکمتی که در آن بکار برده دلیل بارزی است بر اینکه از روی عدل و حکمت و کرم هر ممکنی را بقدر استعداد و قابلیتش بوی افاضه وجود کرده و نظام خلقت را مرتب گردانیده اینست که در نعم و بخششهای

صفحه : ۲۲۲

الهی تفاوت پدید گردیده و کوه نظران شاید گمان کنند که نسبت بعضی ستم شده دیگر ندانند که چه قدر بینشان تفاوتها است از جهت نظام آفرینش و تفاوت افراد بشر بی خبرند و در اثر جهل نسبتهای ناروا بمقام کبریائی میدهند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ در ترجمه آیه از مفسرین چند قول نقل شده لکن ممکن است گفته شود چنانچه از ظاهر آیه میتوان استفاد نمود که آیه در مقام بیان شرافت اینک امت مرحومه بر آمده و بآنها خطاب نموده و تذکر میدهد و بدو صفت اینک امت را از باقی امم امتیاز داده که از خصوصیت شما مؤمنین که بهترین امم میباشد که بین افراد بشر ظهور نموده‌اید یکی آنکه بخدا ایمان آورده‌اید و دیگر آنکه امر بمعروف میکنید و نهی از منکر مینمائید.

اینک اینک دو صفت را مناط خیریت اینک امت بشمار آورده مشعر بر اینک است که در باقی امم اینک صفات بطور شایستگی مفقود است تمام امم بزبان گویند بخدا ایمان آورده‌ایم لکن بنا بر تحقیق هیچ ملتی و دینی غیر از دین اسلام توحید حقیقی در بینشان دائر نیست یا تثلیث گویند یا تولید مثل بر خدای واحد احد قائل میگردند و نیز چنانچه ظاهر است امر بمعروف و نهی از منکر که نظام جامعه و وحدت ملی و حفظ از تفرق بین جامعه منوط بآنست ظاهرا بین هیچ جامعه‌ئی عملی نیست.

در مجمع البیان گفته مفسرین اختلاف کرده‌اند در اینک خطاب راجع بکی است بقولی مخصوص بمهاجرین و خاصه است [ابن عباس و سدی] و بقولی در [ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه وارد شده. [عکرمه] و بقولی خطاب مخصوص باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است [ضحاک] و بقولی خطاب بصحابه است و لکن سائر امت را هم شامل میگردد.

صفحه : ۲۲۳

پس از آن مناقب آنها را یادآوری مینماید پس گفت «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ بِطَاعَاتِ» «وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» از معاصی. اگر گفته میشود همانا قبیح ایضا شناخته میشود به اینکه که قبیح است پس برای چه نیکوئی را تخصیص داد باسم معروف پاسخ- قبیح را قرار داد بمنزله چیزی که شناخته نمیشود برای خمول و سقوط او و حسن را قرار داده بمنزله نیبه جلیل القدر که شناخته میشود و بنابه و علو شأنش «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» یعنی بتوحیده و عدله و دینه.

«وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ» یعنی اگر اهل کتاب تصدیق میکردند نبی صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه برای او آمده «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» همانا برای آنها بهتر بود در دنیا و در آخرت زیرا که در دنیا از قتل نجات می‌یافتند و در آخرت از عذاب و بدرجات بلند بهشت فائز میگردیدند «مِنْهُمْ» بعضی از اهل کتاب «الْمُؤْمِنُونَ» یعنی بعضی از آنها معترفند بآنچه کتب آنها از صفات نبی صلی الله علیه و

آله بشارت باو داده مثل عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری «وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» یعنی آنهایی که از طاعت خدا خارج گردیده‌اند و اینکه آنها را بفسق متصف گردانیده نه کفر که اعظم است برای اینکه است که غرض اعلان بر اینکه امت است که اینها خارج گردیده‌اند از آنچه کتابشان واجب گردانیده بر آنها که اقرار بحق نمایند در نبوت نبی ما، و بقولی آنها در کفار بمنزله فساقند در قضاوت که خارج گردیدند بمنزله حال فاحشه که آن شیعی تر و اقطع است.

[پایان] لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُقَاتِلْكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ از راغب نقل شده که در مفردات گفته «أذى» ضرری است که برسد حیوانی در ناحیه جسم یا جان و یا تبعات آندو چه ضرر دنیوی باشد یا اخروی [پایان] اینکه آیات چنانچه ظاهر است مربوط بآیاتی است که راجع باهل کتاب بخصوص جماعت یهودیان نازل گردیده زیرا که اینکه آیه بمؤمنین خبر میدهد

صفحه : ۲۲۴

که شما از شرّ اهل کتاب محفوظید و به «لن» که برای نفی ابد میآورند مؤمنین را مطمئن میگرداند که هرگز آنها نتوانند بشما اذیت کنند مگر اندکی شاید مقصود از «إِلَّا أذىً» همان اذیتهای زبانی و انکار آنان و مخفی داشتن آیات تورات و انجیل که در باره رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده یا بد گفتن و فحش دادن بمؤمنین در غیاب آنها یا حضور آنها یا غیر آنها و هرگاه با شما در مقام مبارزه و جنگ برآیند نتوانند مقاومت نمایند پشت بجنگ کرده فرار میکنند.

از مقاتل نقل میکنند که گفته رؤساء جهودان چون کعب و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا نزد عبد الله بن سلام آمدند و اصحاب او از مؤمنان اهل کتاب و آنها را ملامت و سرزنش کردند بر مسلمانی آنها، خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و گفت اینکه یهودیان بشما هیچ ضرر نتوانند رسانید مگر ایداء بزبان از طعنه و وعید بدروغ یا کلمه‌ئی از کلمات کفر که بگویند و شما را بیازارند و «إِنْ يُقَاتِلْكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ» و اگر با شما جنگ کنند پشت بجنگ میکنند و چنانچه گفته‌اند اینکه آیه از جمله معجزات و پیش گوئیهای قرآن است که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده زیرا که از غیب خبر میدهد و گفته‌اند بعضی از آنها با رسول و صحابه از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر جنگ کردند منهرم شدند پس آیه دلیل صحت نبوت است.

ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ گفته‌اند «ثم» برای تراخی نیست و برای عطف است یعنی چون اینها خواستند با شما جنگ کنند یاری کرده نمیشوند یعنی کسی آنها را بر ضرر مسلمین یاری نمیکند.

ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُ وَبَغَضٍ مِنَ اللَّهِ آیه راجع بیهودیان است و گفته‌اند مقصود مذلت و خواری است که هر کجا

صفحه : ۲۲۵

باشند ذلیل و بی‌مقدارند مگر اینکه دست آویز گردند بریسمان عهد و پیمان با خدا و رسول و مؤمنین یا اینکه متمسک گردند بمردم و خود را بعهد و پیمان در پناه خدا یا مردم از قتل و اسارت و غیر اینها محفوظ بدارند و بخشم خدا باز گشتند یعنی از اعمال بدشان خود را در مورد غضب خدا واقع گردانیدند.

وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ گفته‌اند مقصود از مسکنه مذلت است نه فقر زیرا از یهودیان آنهایی که مال دار و متمول میباشند باز در لباس گدائی خود را مینمایانند «الْمَسْكَنَةُ» بر وزن مفعلة بمعنی سکونست یعنی بدی درویشی مینمایند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ آیه اشاره بعلت و سبب ذلت و مسکنه و در مورد غضب الهی واقع گردیدنشان و عذاب دنیوی باضافه بر عذاب اخروی آنها را چند جهت و سبب بیان نموده:

۱- اینها آیات خدا کافر گردیدند. ۲- و پیمبران را بناحق کشتند، شاید از ناحق کشتن پیمبران ناحق بودن بنظر خودشان مقصود باشد که یهودیان با اینکه آنها را بر حق میدانستند از روی عناد و حسد و تعصب آن بزرگواران را بستم میکشند و چنانچه گفته‌اند یهودیان هفتاد نفر از انبیاء بنی اسرائیل را بناحق کشتند اینکه بود که کفر و ظلم آنها ذلت و مسکنت آنان را ایجاب نمود «ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا» اشاره بهمین است که عمل آنها بود که سبب ذلت و خواری آنها گردید.

اگر گفته شود که اینکه آیات در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید و در آن وقت یهودیان پیمبری نکشند که مورد غضب الهی واقع گردند.

پاسخ- اولاً خداوند از سریره آنها خبر دارد که چنینند اگر قوت و قدرتی یافتند همه طور گناه و فساد میکردند همین طور می بینیم اگر قوت و شرکتی پیدا کنند از هیچ گونه ظلم و تعدی بر مؤمنین حتی بر غیر آنها فروگذار نخواهند نمود و ثانیاً چون آنها راضی باعمال آباء و اجدادشان بودند با گناه آنها شریکند [و الله العالم باسرار کلامه]

صفحه : ۲۲۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰]

اشاره

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُؤاً مَا عُنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تَحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعِيْظِ قُلْ مُوتُوا بِعِيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَّسْتُمْ حَسَبَهُ تَشْؤُهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

صفحه : ۲۲۷

[ترجمه]

تمام اهل کتاب یکسان نمیباشند جماعتی از آنها در ساعات شب قیام مینمایند و آیات خدا را میخوانند و آنها سجده میکنند [۱۱۳] ایمان میآورند بخدا و روز قیامت و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و در اعمال خیر مسارعت مینمایند و اینها از شایسته گانند [۱۱۴]

و آنچه از عمل خیر میکنید پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نمیرسد که نقص ثواب را کفران فرموده چنانکه توفیه ثواب را شکر فرموده در قوله «كَانَ سَعِيْهُمْ مَشْكُوراً» و خدا دانا است باعمال پرهیزکاران [۱۱۵]

همانا کسانی که کافر شدند هرگز نه مال آنها و نه اولادانشان آنها را از عذاب خدا باز نمیدارد و چنین جماعتی یاران آتشند و آنها در آن جاویدانند [۱۱۶]

مثل آنچه کافرین در اینکه حیات دنیا انفاق میکنند مثال بادی ماند که در آن سرمای سخت باشد و برسد بزراعت قوم ستمکاری و آنرا نابود گرداند و خدا بآنها ستم نموده و نفسهایشان بخودشان ستم نموده‌اند [۱۱۷]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خودتان دوست خالص نگیرید آنها تقصیر نمیکنند در باره شما از روی تباهی بحقیقت دشمنی آنها از دهنهایشان ظاهر است و آنچه را از بغض در سینه‌هایشان مخفی گردانیده‌اند بزرگ‌تر است همانا ما آیات را برای شما بیان میکنیم اگر شما تعقل کنید [۱۱۸]

اینکه گروهی که آنان را دوست دارید آنها شما را دوست نمیدارند و شما بتمام کتابها ایمان آورده‌اید و وقتی اینکه کافرین با شما ملاقات کردند گفتند ما نیز ایمان آورده‌ایم و وقتی در خلوت روند از غیظ انگشتانشان را می‌گزند ای رسول بگو بغیظتان بمیرید همانا خدا بآنچه در سینه‌ها است آگاهست [۱۱۹]

(خطاب بمؤمنین است) که هر گاه امر نیکی بشما اصابت نماید (و خوشحال شوید) کافرین بدشان می‌آید و اگر امر ناگواری بشما رسد خوشحال میگردند و اگر شما صبر کنید و پرهیزکار باشید کید آنها بشما هیچ ضرری نخواهد رسانید همانا خدا بآنچه کافرین میکنند احاطه دارد [۱۲۰]

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

لَيْسُوا سِوَاءَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ مفسرین گفته‌اند وقتی جماعتی از اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام و یاران وی مثل ثعلبه و اسد و اسید اسلام آوردند یهودیان بآنها طعنه زدند و آنها را از اشرار قوم بشمار آوردند زیرا که گفتند اینان بر خلاف اسلاف با ما مخالفت کردند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که دانسته شود که اینها بهترین مردمانند و بچند صفت آنان را ستایش نمود و بر باقی فضیلت و برتری داده:

۱- «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» در معنی «قَائِمَةٌ» چند قول است: ۱- آنها جماعتی میباشند از اهل کتاب که بر امر خداوند ثابت و مستقرند ۲- بعضی قائمه را بمعنی عادل گرفته‌اند یعنی بر طریق مستقیم ثابتند ۳- و بقولی آنها امت پاینده بطاعت خدا و بر امر دین مستقرند ۴- یعنی صاحب طریقه مستقیمه هستند خلاصه کلام «قَائِمَةٌ» مطلق است و بر آنچه در آیات بعد در وصف آنها گفته شامل میگردد و شاید اشاره باین باشد که اینها در ایمان و امر دین بر جاده شریعت ثابت و مستقر و پایدارند.

۲- از فضیلت آنها چنین است که اینکه جماعت در آنات و ساعات شب بتلاوت آیات قرآن مداومت نموده در حالی که سجده میکنند، اگر خواهیم جمع کنیم بین اینکه دو فضیلت آنها که تلاوت آیات قرآن در حال سجده باشد همان معنی تهجد و نافله است شب میشود که در آن هم تلاوت آیات است و هم سجده.

در منهج از ثوری نقل میکند که گفته مراد نماز غفیله است که ما بین عشائین گذارده میشود، و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که هر کس میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول یک بار فاتحه و سیزده بار «إِذَا زُلْزِلَتْ» و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه و پانزده مرتبه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند اگر در هر سال یکبار اینکه نماز را بخواند از جمله محسنان باشد و اگر هر ماه یک بار

صفحه : ۲۲۹

بخواند از جمله موقنان باشد و اگر در هر شب آدینه بخواند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بخواند با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب آنرا جز خدا نداند تا آنجا که گفته آیه دلالت دارد بر عظمت مرتبه نماز شب.

و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که

«رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الاخیر خیر له من الدنیا و ما فیها و لو لا انی اشق علی امتی لفرضتها علیهم»

دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد بهتر است از دنیا و آنچه در او است و اگر نه آن بودی که بر امت من نماز شب دشوار است بر آنها واجب مینمودم و نیز در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه فرمود

«یا علی علیک بصلاة اللیل»

و نیز فرموده

«من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار»

کسیکه در شب بسیار نماز بخواند در روز صورت او نیکو و با طراوت باشد، و گفته‌اند مقصود از آیه «یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» در سوره حدید نماز گذاردن در شب میباشد. [پایان] یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ۳- از اوصاف خجسته اینها اینکه است که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند معلوم میشود ایمان آنها از روی حقیقت و دانستگی انجام گرفته که مخصوص بذکر گردیده و ایمان بخدا و وحدانیت او و اعتراف بمعاد و قیامت اس اساس دیانت و دو پایه ایمان است که پیکر دین روی اینکه دو پایه قرار گرفته.

۴- اینکه اشخاص مؤمنین امر بمعروف و نهی از منکر میکنند معلوم میشود پس از ایمان اینکه دو فضیلت یعنی امر بمعروف و نهی از منکر از تمام اعمال فرعی مهم‌تر و در جامعه لازم‌تر است.

۵- «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اشاره به اینکه که اینها اشخاصی میباشند که در تمام اعمال خیر پیشی میگیرند و میتوان گفت که اینان داخل در سابقینی هستند که در سوره واقعه در باره آنها فرموده «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»

صفحه : ۲۳۰

مسارعة از باب مفاعله از سرعت و بمعنی مبادرت و پیشی گرفتن در مجمع البیان در فرق بین سرعت و عجله چنین بیان کرده: فرق بین سرعت و عجله اینکه است سرعت پیشی گرفتن در آنچه در نظر عقل و شرع جایز و نیکو و محمود باشد و ضد آن ابطاء است یعنی کندی کردن در انجام ندادن امور خیریه و آن مذموم است و عجله پیشی گرفتن در آنچه سزاوار نیست پیشی گرفتن در آن و ضد آن اناة است و آن محمود و پسندیده است. [پایان] وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ «أُولَئِكَ» اشاره بجماعتی است که متصف باین صفات پنجگانه نام برده شده در آیات است که آنکسانی که متصف باین فضائل باشند آنان از صالحین و رستگارانند.

«مِن» در «مِن الصَّالِحِينَ» میشود تبعیضی باشد که آنهائیکه متصف باین صفاتند بعضی از صالحین و شایسته گانند، و بقولی آیه در باره ابن سلام و تابعین او فرود آمده و ظاهراً «مِن» بیانی است که مطلق کسانی که متصف باین صفات میباشند از صالحین و رستگارانند اختصاص بجماعتی دون جماعتی ندارد.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ کفر بمعنی پوشانیدن است و ظاهراً در اینجا مقابل شکر آمده مثل قوله تعالی «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» بقره آیه ۱۵۴ یعنی خداوند اعمال خوب و خیر شما را هرگز ضایع نمیگرداند و سپاس گذاری

میکند ظاهراً کفراً در اینجا بمعنی عدم سپاس گذاری آورده شده پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که کسیکه عمل خیری انجام دهد هرگز خداوند عمل او را ضایع نمیگرداند بلکه او را ستایش میکند.

و در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید که در آیه به «لن» که برای نفی ابد میآورند یعنی هرگز عمل خیر پوشیده نمیشود منافات دارد با آیات و احادیثی که بعضی گناهان مثل ارتداد یا گناهان کبیره اعمال خیر را حبط میکند

صفحه : ۲۳۱

و حبط بمعنی پوشانیدن است یا از اثر انداختن و در اینکه آیه و آیاتی بطور وضوح فرموده هرگز عمل خیر را خداوند نمیپوشاند زیرا که با آن عظمت خداوندی خود اظهار سپاس گذاری مینماید و اطلاق آیه دلالت دارد بر اینکه بنده هر قدر گناه کند هر گاه اعمال نیکی انجام دهد گناهانش سبب حبط اعمال نیکش نمیگردد حتی اگر مرتد گردد آنچه پیش از ارتداد عمل خیر نموده پاداش آن بجای خود باقی است عمل بعدی آنرا ضایع نمیگرداند و اینکه مطلب جز ارتداد و شرک که اینک دو باجماع مسلمین حبط اعمال خیر را ایجاب میکند مسلم نیست بلکه عدل خدا مقتضی است در جائیکه عمل با ایمان و صحیح واقع گردید گناهان که سبب عذاب میگردد بجای خود پاداش بد بینند و اعمال نیک هم بجای خود پاداش نیک قوله تعالی «لَا أُضَاعِدُ عَمَلًا عَامِلًا مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» و شاید میزان قیامت که مقام سنجش عمل است بمنظور همین مطلب پیا میگردد که هم عدل حق تعالی نمایان گردد بر عذاب گنهکاران و هم غفاریتشان ظاهر گردد بر عفو و بخشش تباه کاران و عاصیان و هم کرمش بر مطیعان.

[پاسخ] گوئیم اولاً بر فرض عموم «فَلَنْ يُكْفَرُوا» ما من عام الا و قد خص بآیات بسیار دیگر تخصیص خورد در شرک و ارتداد که اجماع و اتفاق مسلمین بر آنست که اعمال خوب را حبط مینماید زیرا که مرتد و مشرک دیگر قابل رحمت الهی نیست و در گناهان کبیره نیز آیات و اخباری رسیده که بعضی گناهان سبب حبط اعمال نیک میشود و ثانیاً ممکن است در پاسخ گفته شود بدلیل قوله تعالی که در آیه بالا گفته «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» اشاره بجماعتی باشد که در آن آیات بالا بیان شده که متصف بآن صفات پنجگانه نام برده شده در آن آیات است که اصلاً در اینجا عموم ندارد بلکه مخصوص بانکسانی است که متصف بآن فضائل باشند و آنان از صالحین و رستگارانند که نظر باوصاف حسنه آنها گناهان صغیره آنها را میپوشاند، و نیز قوله تعالی در همان آیه «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» و شاهد بر آن

صفحه : ۲۳۲

قوله تعالی «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» که از متقین اعمال قبول میشود پس نظر باین آیات میتوان گفت که اعمال وقتی نیک بشمار میآید که با تقوی توأم باشد و هر عملی که با تقوی توأم نباشد بدرستی نمیتوان آنرا خیر مطلق و قابل ستایش نامید و آن عمل را مقید بخیر گردانید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً بَعْضِيَّ از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب بن اشرف و اصحاب او وارد شده که اینان بایست بدانند که هرگز نه مال و نه اولادشان جلوگیری از عذاب آنها نمیگردد و از عذاب که در اثر کفر بآنان اصابت مینماید مانع نمیشود و نفی شیئی در آیه دلالت بر نفی عام دارد یعنی با کفر هیچ یک از اولاد یا مال بایشان نفع نمیرساند و آنها را از عذاب باز نمیدارد و تخصیص بمال و اولاد برای اینکه است که اینکه دو نزد انسان اعزّ اشیائند و آدمی باین دو چیز خیلی اهمیت میدهد و گمان میکند که بمال و اولاد نیرومند میگردد و در همه چیز و همه وقت کمک کار و معین او میباشند و بواسطه مال و اولاد از حق تعالی مستغنی و بی نیاز گردیده اینکه است که آیه بآنها خاطر نشان میکند که وقتی مال و اولاد که اینقدر بآن اهمیت میدهد نتوانست شما را از عذاب نجات دهد چیزهای دیگر بطریق اولی نمیتواند نجات دهد شما را

از عذاب.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «أُولَئِكَ» یعنی اینکه جماعت که خواه مقصود همان کعب بن اشرف و یاران او باشند چنانچه بعضی گفته‌اند نظر بمناسبت آیات جلو و عقب که در باره یهودیان فرود آمده یا مطلق کفار باشند چونکه «الَّذِينَ كَفَرُوا» موصول عموم دارد و مطلق کفار را شامل می‌گردد و نیز بی‌نیاز نکردن مال و اولاد از عذاب خدا آنهم نسبت بکفار یکسانست که تمام یاران جهنمند همه در آتشند و در آتش جاویدانند آری جاوید بودن آنها در آتش اهمیت بیشتری را میرساند اینست که چنانچه بعضی گفته‌اند شاید آیه راجع بهمان کعب بن اشرف و اصحاب وی فرود آمده

صفحه : ۲۳۳

باشد زیرا چنانچه تاریخ نشان میدهد اینها باضافه بر کفر در اسلام خیلی فساد کردند و برسول صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین اذیت نمودند.

مَثَلٌ مَّا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ بَقُولِي مَقْصُودِ ابُو سَفِيَانَ وَ اصْحَابِ او بُوَدُنْدِ كِه دَر رُوزِ جَنَگِ بَدْرِ بَرِ عِدَاوَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَفَقَه دَادَنَد. [یمان] مقاتل گفته مقصود نفقه دادن عوام یهودیان است که رشوه بر رؤساء خودشان میدادند مجاهد گفته مقصود جمله نفقه‌های کفار است که بر کارهای دنیا صرف میکنند و حق تعالی آنرا مثل زده و تشبیه کرده بباد تندی که در او صرّی باشد و مفسرین در معنی صرّ اختلاف کرده‌اند:

عبد الله بن عباس گفته باد سموم است که بحرارتیکه دارد جوبات را فاسد میکند و مردم را میکشد و خدای تعالی بآن حال مردم را مثل آورده.

ابن کيسان گفته «فِيهَا صِرٌّ» صوت و صریر آنرا گویند که در آن آوازی باشد، و بیشتر مفسرین گفته‌اند «فِيهَا صِرٌّ» یعنی برد شدید. [ابو الفتوح] أَصَابَتْ حَرْتٌ قَوْمًا ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ خدای تعالی انفاق مال یا اعمال نیک کفار و کسانیکه بنفسهای خود ستم نمودند هر گاه انفاق مال یا اعمال دیگری انجام دادند را تشبیه کرده بمزرعه‌ئی که باد تندی بر وی بوزد و آنرا فاسد و تباه گرداند. و «حَرْتٌ قَوْمًا ظَلَمُوا» گفته که دانسته شود که خدا ظالم و جفا کار نیست بلکه همین طور که ظالمین مزرعه نفس خودشان را در اثر باد تند آمال نفسانی و خواهشهای طبیعی را فاسد و تباه گردانیده‌اند عکس العمل آنها چنین میشود که اعمالیکه سرمایه عمر آنها است و بایستی در بازار قیامت منافع خوبی عایدشان گردد در اثر کفر و ظلم تباه گردانیده‌اند و از آن جز حسرت و ندامت ندارند و با دست خالی مبتلا بعذاب و مورد سخط الهی میگردند اینکه است که در آخر آیه

صفحه : ۲۳۴

فرموده: وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ خدا بآنها ستم ننموده که اعمال و زراعت ظالمین را بباد تند تباه کرده بلکه اعمال و کفر و ظلم ظالمین تباه شدن زراعت ظالمین را ایجاب نموده و اینها آثاری است که از جانب حق تعالی بر اعمال بد مترتب میگردد زیرا که در قضای حتمی اینکه طور حکمت اقتضاء نموده که برای هر عملی آثاری مترتب میگردد

«ان كان خيرا فخييرا وان كان شرا فشرا»

البته هر عاقلی میفهمد که امور عالم جزافی نیست نظام عالم بدست قادر حکیم از روی حکمت تامه سر چشمه گرفته برای هر چیزی و هر عملی علت و غایتی و اثری تعیین گردیده و اینکه فرموده «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ» برای اینست که کسی گمان نکند که خدا در ضایع گردانیدن عملشان بآنها ستم نموده بلکه بایست بدانند که اینکه ظلم و ستم ناشی از نفس خود ظالم است که بصورت باد «صِرٌّ» ظهور نموده و اعمال آنها را فاسد گردانیده بلکه ظالم از اول عملش صحیح واقع نشده تا اینکه خدا ضایع گردانیده باشد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنَتُمْ گفته‌اند بپانۀ و ولیجه بمعنی خصیص وصف کسی است که دیگری را بر اسرار خود مطلع میگرداند و اینکه استعاره است از «بطانۀ الثوب» که متصل بدن است. در آیه حق تعالی بمؤمنین خطاب نموده که فرا نگیرید «بطانۀ» یعنی دوست خالص که از غیر خودتان باشد یعنی بغیر از مؤمنین دوستی نگیرید و اسرار خود را باو نگوئید و وثوق بغیر مؤمنین نداشته باشید. ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد باین طائفه خوارجند. و در شأن نزول آیه گفته‌اند بروایت ابن عباس جماعتی از اهل ایمان با منافقین طرح مصادقه و مخالطه انداخته بودند حق تعالی آنها را منع نمود و فرمود محبت باطنی با آنها در دل خود راه ندهید.

صفحه : ۲۳۵

«لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا» خیال بفتح باء بمعنی فساد است و انسان دیوانه را خیال گویند زیرا که عقل او فاسد گردیده «و رجل مخبل الرأی» یعنی فاسد الرأی «وَدُّوا مَا عَنَتُمْ» آیه در سبب و علت نهی از دوستی آنها بمؤمنین یادآوری میکند که اینها چنینند که ضرر و مشق شما را دوست میدارند.

در مجمع البیان گفته خدا مؤمنین را نهی فرموده از دوستی و مخالطه با کفار از ترس فتنه برانگیختن آنها با مؤمنین و گفت «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» یعنی کافرین را دوستان و خواص خودتان بغیر مؤمنین نگیرید به اینکه که اسرار خودتان را نزد آنها فاش کنید و قوله «مِنْ دُونِكُمْ» یعنی بغیر اهل ملت خودتان پس از آن حق تعالی علت نهی - از مواصلت با آنها را بیان نموده «لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا» یعنی آنها در آنچه مؤدی بفساد شما میگردد کوتاهی نمیکنند و وا نمیگذارند جدیت و کوشش خود را در ضرر شما، زجاج گفته در ضرر شما چیزی باقی نمیگذارند (یعنی جدیت خود را در ضرر شما بکار میبرند) و گفته اصل خیال ذهاب شیئی است و قوله «وَدُّوا مَا عَنَتُمْ» یعنی آرزوی آنها ادخال مشقت است بر شما و بقولی آرزوی آنها گمراهی و ضلالت شما است از دینتان و بقولی آرزوی آنها اینست که بر شما مشقت تحمیل نمایند.

«قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» یعنی نشانه عداوت آنها با شما از زبانهای آنها و دهنها و کلامشان ظاهر است «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» و آنچه در سینه‌هایشان از بغض مخفی کرده‌اند بزرگتر از آن است که از زبانشان بروز مینماید «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ» یعنی برای شما ظاهر گردانیدیم دلالتهای واضحات تا اینکه ولی و دوست خود را از دشمن تمیز دهید «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر تعقل کنید و بدانید و دوست و دشمن خود را بشناسید و بقولی اگر بوده باشید عقلاء و بدانید موعظه‌های خدا و منافع آنرا و بقولی اگر از عقلاء باشید خداوند شما بیان شافی عطاء نموده. [پایان]

صفحه : ۲۳۶

«هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ «ها أَنْتُمْ ظاهرها برای تنبیه و آگاهندن مؤمنین است که فریب منافقین را نخورند و بدانند که آنها از روی مکر و تدلیس با شما اظهار دوستی و رفاقت میکنند و در واقع دشمن شمایند و شما از روی حقیقت آنان را دوست میدارید و تمام کتب پیمبران موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام ایمان دارید و عمل منافقین چنین است که وقتی شما را ملاقات کردند گفتند ما ایمان آورده‌ایم لکن وقتی در خلوت میروند در دلشان بقدری با شما بغض و عداوت دارند که انگشتان خود را از غیض بدندانهایشان میگزند.

قُلْ هُوَ تَوَّابٌ غَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو باین منافقین بمیرید در اثر غیظ و حسدی که با مؤمنین و اهل اسلام دارید و هر قدر شما دشمنی خود را مخفی دارید خدای تعالی عالم است بآنچه در سینه‌هایتان

از بغض و حسد انگاشته‌اید و «موتوا» در واقع نفرین و دعای بد است در باره منافقین و در معنی خدا شما را بکشد و مرده باشید و بین مسلمانان فساد نکنید.

إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسِيئَةٌ تَسِيؤُهُمْ وَإِنْ تُصَبِّحُوا بِهَا لَخِ آيَةُ الْمُؤْمِنِينَ رَا مُطْعَمٌ مِغْرَدَانِدُ كِهْ اَز جَمْلَهْ خِبَاتْتِ نَفْسِ مُنَافِقِينَ وَ دَشْمَانِ اسْلَامِ بَا مُؤْمِنِينَ اِيْنَكِهْ اسْتِ كِهْ اِيْنَانِ چِنِينْدُ كِهْ هِرْ گَاهِ نِيْ كِي وَ نَصْرَتِي وَ غَنِيْمَتِي بِشْمَا رَسِيْدِ اَز اَنْ ضَدِيْتِ وَ دَشْمَنِي كِهْ بَا شْمَا دَارِنْدِ نَارَاحْتِ مِيْ گِرْدِنْدِ وَ خَوَاهَانِ ضَرَرِ شْمَا مِيْبَاشِنْدِ وَ وَقْتِي ضَرْرِي وَ آفْتِي يَا شَكْسْتِي بِشْمَا اِصَابْتِ نَمُوْدِ خَوْشْحَالِ مِيْ گِرْدِنْدِ وَ اِگَرِ شْمَا مُؤْمِنِينَ بَرِ جَفَايِ كَفَارِ صَبْرِ كَنِيْدِ وَ تَقْوِي رَا شِعَارِ خَوْدِ گِرْدَانِيْدِ وَ اَزِ مَخَالَطَهْ وَ دَوْسْتِي بَا اِعْدَاءِ دِيْنِ پِيْرَهِيْزِيْدِ كِيْدِ اَنْهَا بِشْمَا ضَرَرِ نَخَوَاهْدِ رَسَانِيْدِ زِيْرَا كِهْ خُدا يَارِ وَ يَاورِ شْمَا اسْتِ وَ بَاعْمَالِ وَ اِفْعَالِ وَ نِيَّاتِ شْمَا آگَاسْتِ وَ عِلْمِ او بَرِ تَمَامِ اِعْمَالِ وَ اِفْعَالِ شْمَا اِحاطَهْ دَارِدِ وَ هِيْچِ چِيْزِي بَرِ او پَنهَانِ نِيْسْتِ.

صفحه : ۲۳۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْتَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُنقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

صفحه : ۲۳۸

[ترجمه]

(یاد کن ای رسول) وقتی که تو در صبحگاه برای صف آرائی جنگ از منزل بیرون آمدی و مهتیا میگردی برای مؤمنین جاهای ایستادن برای جنگ را و خدا (بحال شما) شنوا و عالم است [۱۲۱]

یاد آور وقتی را که دو طائفه‌ئی از مؤمنین (در جنگ) ترسناک و بد دل شدند که برگردند بمدینه در حالیکه خدا ولی و دوست آنها است و باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان [۱۲۲]

و همانا بحقیقت خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد (و نصرت داد) در حالیکه شما ضعیف بودید پس ای اهل ایمان از خدا بترسید شاید از شکر گذاران باشید [۱۲۳]

وقتی بمؤمنین میگفتی آیا برای شما کافی نیست پروردگار که هزار ملائکه برای یاری شما بزمین نازل گردانید [۱۲۴]

«بلی إِنْ تَصْبِرُوا لَخِ» یعنی مدد نماید خدا شما را اگر صبر کنید و پرهیزید از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیابند

بطرف شما دشمنان بیدرنگ مدد کند خدا شما را به پنج هزار ملائکه نشان کننده گان اسبهای خود را [۱۲۵] و خدا اینکه ملائکه را قرار نداد مگر برای اینکه برای شما مژده باشد و برای اینکه البته قلبهای (شما مؤمنین) مطمئن گردد بملائکه و یاری و مددکاری نیست مگر از جانب خدای غالب درستکار [۱۲۶] و خدا چنین کرد تا اینکه دشمنان شما را بر طرف نماید و آنان را بکوبد و آنها برگردند در حالیکه ناامید باشند [۱۲۷] ای رسول بدست تو امری نیست که کسی را توبه دهی یا اینکه آنها را عذاب کنی همانا آنها ستمکارانند [۱۲۸] ملک خدا و مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر کسی را خواهد میآمرزد و هر که را خواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]

صفحه : ۲۳۹

(توضیح آیات)

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «غَدَوْتَ» از ماده غَدَوٌ بمعنی بیرون رفتن در صبحگاهان است «التَّبَوُّةُ» بمعنی آماده کردن مکان برای غیر و یا ساکن گردیدن غیر در مکان است. از راغب اصفهانی نقل شده که گفته «اهل الرجل» کسانی میباشند که با آن رجل وجه جامع داشته باشند و آن وجه جامع یا نسب است و یا خانه و یا غیر اینکه دو از قبیل دین و شهر و صنعت- و گفته میشود «اهل الرجل» و مراد از آن زوجه او است یا کسانی که در خانه او میباشند مانند زن و فرزند و خادم و غیر اینها و همچنین اطلاق میشود بر جمیع کسانی که با شخص دارای نسبتند مانند اقوام و خویشان و در محاورات گفته میشود اهل فلان شهر و مراد کسانی هستند که در آن شهر اقامت نموده و آنرا وطن خود اختیار کرده‌اند و گفته میشود اهل فلان دین و مراد پیروان آن دین میباشند و نیز گفته میشود اهل فلان صنعت و مراد مستقلین و استادان آن صنعت میباشند و ظاهراً چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود از اهل رسول الله صلی الله علیه و آله بستگان آن حضرتند و معنی آیه اینست که وقتی از بستگان و خویشاوندان خارج شدی و اینکه بعضی اختصاص بیک نفر داده‌اند درست بنظر نمیآید زیرا اگر چنین باشد باید کلمه‌ئی در تقدیر گرفت و گفته شود «خرجت من بیت اهلک» ولی در کلام قرینه‌ئی بر اینکه تقدیر نیست. ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه چنین گفته‌اند نظم آیات بما چنین مینماید که نظر بر ربط آیه با آیات بالا که حق تعالی فرمود اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید کافرین بشما ضرر نمیرساند و زیان نمیزند بلکه خداوند بشما نصرت میدهد و فیروزی بخشد همان طوری که روز بدر شما را یاری کرد و اگر از فرمان رسول صلی الله علیه و آله مخالفت کنید

صفحه : ۲۴۰

چنان میشود که روز احد واقع گردید آنوقتیکه در بامداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیامد تا آخر. آری چنانچه از خود آیات بعد مفهوم میشود که شکست خوردن مؤمنین در جنگ احد آزمایشی بود بلکه میتوان گفت که نسبت بمؤمنین مجازاتی بود که آنها در امر جهاد بعضی بر خلاف فرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم اظهار رأی مینمودند در صورتی که بایست بدون رأی اندیشی در مقابل رأی و فرمان رسول [ص] بگویند سمعا و طاعة نه اینکه هر یک رأی در میان آرند و حضرت را مردد گردانند.

بین مفسرین در اینکه روز که چه روزی بود اختلاف است، حسن بصری گفته روز بدر بوده، مقاتل گفته روز احزاب بوده و اکثر مفسرین گفته‌اند روز احد بوده و اینکه قول صحیح‌تر است زیرا که هم با آیات مناسب‌تر است و هم با اخبار.

در ترجمه تفسیر المیزان چنین مینویسد که از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرموده علت وقوع جنگ احد اینکه بود که چون قریش پس از دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر از جنگ بدر بمکه مراجعت کردند، ابو سفیان جمعیت قریش را مخاطب ساخته گفت مگذارید زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند زیرا اشک چشم حزن را از بین میبرد دشمنی نسبت با محمد [ص] را از قلبهای آنان زایل میکند و اینکه ممنوعیت تا پایان جنگ احد باقی بود و پس از اینکه جنگ بود که اجازه گریه و ندبه را بزنان خود دادند در هر صورت طائفه قریش بعزم جنگ با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سه هزار سوار و دو هزار پیاده از مکه خارج شدند و زنان خویش را بهمراه آوردند.

چون اینکه خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید اصحاب خود را جمع نمود آنان را تحریص و ترغیب بر جهاد فرمود در اینکه بین عبد الله بن ابی بن سلول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد خارج نشدن از مدینه را کرد و گفت بهتر است در شهر مانده در کوچه‌های تنگ آن با دشمن بجنگیم در اینکه صورت ناچار مردان ضعیف و زنان

صفحه : ۲۴۱

و بندگان و کنیزان نیز در دهانه کوچه‌ها و از پشت بامها بجنگ خواهند پرداخت و تا کنون سابقه ندارد که ما داخل حصارها و درون خانه‌های خود باشیم و دشمن بر ما پیروز شود و اتفاقا هر وقت بعزم جنگ از خانه‌های خود خارج شده و از شهر بیرون رفته‌ایم دشمن بر ما پیروز شده و شکست خورده‌ایم.

سپس سعد بن معاذ و چند نفری از قبیله اوس برخواستند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله تا کنون کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته در صورتی که ما مردمی مشرک و بت پرست بودیم چگونه در اینکه موقع که تو در میان ما میباشی قدرت طمع کردن در ما را دارند، نه حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم اگر از ما کسی شهید شد شربت شهادت را نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت بافتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه پیشنهاد را پذیرفت و با یکنفر از صحابه خویش برای مهیا کردن میدان جنگ از شهر خارج شد و در همین مورد است که خدا میفرماید «وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الْآیَةُ» ولی عبد الله بن ابی بن سلول از همراهی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود داری نمود و جماعتی از طائفه خزرج نیز از او متابعت کردند.

قریش باحد رسیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب خود را که هفتصد تن بودند مهیای جنگ کرد و عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز مأمور نگهبانی درّه‌ئی نمود که میترسید دشمن در آنجا کمین کرده و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دهند، و بعد الله جبیر فرمود شما در هر صورت از نگهبانی دره غفلت نکنید و لو اینکه ما دشمن را تا مکه مجبور بعقب نشینی کنیم و اگر هم دشمن ما را منهزم نمود و ما را تا مدینه مجبور بعقب نشینی نمود باز هم شما از مراکز خود دور نشده دست از نگهبانی دره بر ندارید.

از آنطرف هم ابو سفیان خالد بن ولید را با دویست سوار مأمور مراقبت آن دره کرد، و گفت شما در آنجا کمین کنید و وقتی که جنگ مغلوبه شد و دو لشکر بهم ریختند از دره خارج شوید و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله

صفحه : ۲۴۲

قرار دهید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکر خود را مهیای جنگ کرد، پرچم را بدست علی [ع] داد انصار حمله خود را بدشمن شروع کرده آنان را شکست سختی دادند، دشمن‌ها از برابر لشکر اسلام فرار کردند و سربازان رشید اسلام آنها را تعقیب مینمودند. خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دید خواست از راه دره خارج شده از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان عبد الله جبیر آنها را مجبور بعقب نشینی کردند.

در اینموقع یاران عبد الله متوجه میدان جنگ شده و میدیدند که سربازان فاتح اسلام دشمن را شکست داده از غنائم بهره‌مند میشوند.

جریان را بعبد الله جبیر تذکر دادند و اضافه کردند که اگر ما در اینجا بمانیم از غنائم بی بهره خواهیم ماند عبد الله بآنها گفت از خدا بترسید مگر دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله را نشنیدید که فرمود در هر صورت از دره جدا نشوید و کمال مراقبت را در حفظ دره بنمائید.

تیراندازان سخن او را گوش ندادند یکی بعد از دیگری مراکز خود را رها نموده برای گرفتن غنیمت از دره دور شدند، فقط عبد الله جبیر با دوازده نفر آنجا ماندند.

درگیر و دار جنگ علی [ع] پرچم‌دار قریش را که طلحه بن ابی طلحه عبدی از طائفه بنی عبد الدار بود کشت بلافاصله پرچم را ابو سعید بن ابی طلحه بدست گرفت علی علیه السلام او را هم کشت، برای سومین بار پرچم را مسافع بن ابی طلحه برداشت علی [ع] او را هم بدرک و اصل گردانید و بالاخره تا نه مرتبه اینکه عمل تکرار و هر دفعه هم علی [ع] بردارنده پرچم را که همه از بنی عبد الدار بودند بقتل میرسانید تا اینکه در آخر کار یکی از بندگان سیاه چهره بنی عبد الدار بنام صواب پرچم را بلند کرد علی علیه السلام دست راست او را قطع کرد او هم بلافاصله

صفحه : ۲۴۳

پرچم را بدست چپ گرفت دست چپش را نیز علی [ع] با ضربه برنده‌ئی قطع فرمود صواب که دو دست خود را از دست داده بود پرچم را با بازوهای خود بسینه چسبانده متوجه ابو سفیان شد و باو گفت آیا وظیفه خود را نسبت ببنی عبد الدار بانجام رسانیدم و پس از آنکه گفتارش را با ابو سفیان رساند علی علیه السلام باو رسیده و با ضربه شمشیری که بسرش نواخت او را بدرک واصل گردانید.

برای دهمین بار پرچم فرو افتاد ولی غمره دختر علقمه کنانیه آنرا بلند کرد از آنطرف هم خالد بن ولید که اصحاب عبد الله بن جبیر را متفرق دید حمله خود را بدره شروع کرد در اینکه حمله بود که بقیه یاران عبد الله فراری شدند و فقط عده کمی باقی ماند که آنان را هم خالد بن ولید در مدخل دره بشهادت رسانید و چون اینکه مانع را از سر راه برداشتند از دره خارج شده و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دادند.

لشکر شکست خورده قریش همینکه پرچم خود را برافراشته دیدند بمیدان جنگ برگشته و در پناه آن حمله خود را بلشکر اسلام شروع کردند حمله بقدری سخت بود که لشکر اسلام بسختی منهزم و از هر طرف فرار کرده رو بکوهها نمودند.

و چون پیغمبر فرار اصحاب خود را مشاهده فرمود کلاه خود را از سر برداشته و همی فرمود بسوی من آئید که من رسول خدایم بکجا فرار میکنید آیا از خدا و رسول فرار میکنید.

در اینکه موقع هند دختر عتبه در میان لشکر قریش فعالیت فوق العاده‌ئی را شروع کرده بود و در میان سپاه ایستاده و اگر سربازی را میدید که از میدان جنگ فرار میکند سرمه دانی را با میلش بطرف او برده و باو میگفت ای زن بهتر است که با اینکه سرمه دان چشمان خود را سرمه کنی و باین ترتیب احساسات و غیرت سربازان فراری را تحریک نموده دوباره او را بجنگ مسلمین

برمیگرداند حمزه بن عبد المطلب که در سپاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود حملات سختی بقریش مینمود لشکر از مقابل او فرار نموده حتی یکنفر هم در مقابلش باقی نمیماند

صفحه : ۲۴۴

هند که مراقب اینکه جریانات بود با دادن وعده و نویدهای بغلام جبیر بن مطعم که وحشی نام داشت او را مأمور کشتن یکی از سه نفر (پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام حمزه [ع]) نمود وحشی گفت اما کشتن پیغمبر که از عهده من خارج است، و اما علی را دیدم که بسیار متوجه و مراقب خود میباشد بنا بر اینکه باو هم نمیتوانم طمعی داشته باشم ولی نسبت بحمزه کمین کرده و او را میدیدم که بسختی لشکر دشمن را متلاشی میسازد.

در همین بین گذارش بمن افتاد و همینکه از کنار من گذشت بجوئی رسید که آب کناره‌های آنرا نا مرتب و دارای چین و شکن کرده بود در اثر برخورد با همین چین و شکن‌ها و فرو رفتگی‌ها بود که حمزه بدون اینکه متوجه باشد بزمین خورد و من از اینکه موقعیت استفاده کرده بلافاصله اسلحه خود را کشیدم و او را هدف قرار دادم ضربه من درست بلگن خاصره او اصابت کرد و بقدری شدید بود که خاصره او را شکافته و از زیر سینه‌اش خارج شد همین ضربه بود که حمزه را از پای درآورده و او را بزمین زد خود را باو رسانده و شکمش را پاره کردم جگر او را بیرون آورده برای هند بردم و باو گفتم اینکه جگر حمزه است - هند آنرا از من گرفته و بدهانش گذارد و شروع بجویدن کرد ولی خداوند آنرا در دهانش سخت و مانند استخوان نمود و هند آنرا از دهان خارج کرده و بطرفی پرتاب کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خداوند فرشته‌ئی را مأمور کرد تا آنرا برداشته بجای خود باز گرداند.

راوی گفت هند بسوی حمزه آمد او را مثله کرد گوشها و دست و پا و بعضی اعضای دیگر او را برید.

لشکر اسلام بسختی شکست خوردند و همه فرار کردند کسی جز ابو دجانة سماک پسر خرسه و علی [ع] در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی نماند هر حمله‌ئی که از جانب دشمن بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میشد علی [ع] آنرا دفع مینمود تا اینکه شمشیر علی شکست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر خود را که موسوم بذو الفقار بود بعلی

صفحه : ۲۴۵

داد سر انجام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسوی ناحیه احد جایگزین شد و در آنجا سنگر گرفت و علی [ع] با کمال رشادت میجنگید تا آنکه بنا بنقل علی بن ابراهیم در تفسیر خود هفتاد زخم بسر و صورت و بدن و شکم و پاهای آنحضرت وارد آمد و در همین موقع بود که جبرئیل نازل شد و عرضه داشت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است مواسات پیغمبر فرمود او از من و من از اویم جبرئیل اضافه کرد و گفت من هم از شما دوتایم و امام صادق [ع] میفرماید که پیغمبر [ص] جبرئیل را بین زمین و آسمان بروی کرسی از طلا مشاهده نمود که میگوید

«لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی»

[پایان] اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ وَرَیْبُهُمَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلَیْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آیه برسولش خبر میدهد که یاد کن وقتی را که دو طائفه از شما مؤمنین «اَنْ تَفْشَلَا» بد دلی کردند و شاید قصد بازگشتن نمودند و بعضی گفته‌اند که مقصود باین «هَمَّت» عزم است، بعضی گفته‌اند مراد از اینکه «هَمَّت» خطور بقلب است و اینکه معنی چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند اولی تر است بدو جهت یکی از خود آیه که فرموده «وَاللّٰهُ وَرَیْبُهُمَا» تا آخر و دیگر عزم بر فرار از گناهان بزرگ است و آیه شفقت و رحمت نسبت بمؤمنین اظهار میدارد.

مفسرین گفته‌اند اینکه دو گروه یکی بنی سلمه بودند از خزرج و دیگری از بنو حارثه از اوس.

و گفته‌اند رسول [ص] وقتی بجنک احد رفت هزار مرد با او بودند و بروایت دیگر نهصد و پنجاه نفر بودند.

بروایتی چون لشکر رسول [ص] بجائی رسیدند که آنرا شواز گویند عبد الله بن ابی بن سلول برگشت با سیصد مرد و گفت چه مهم است ما را که بدست خویش خود را علف شمشیر قریش کنیم ابو جابر سلمی از عقب او میرفت و میگفت ای عبد الله از خدا بترس رسول خدا و مسلمین را رها میکنی و می‌روی اینکه دو گروه قصد رفتن کردند بروند توفیق خدا آنها را دریافت و نرفتند اینکه بود

صفحه : ۲۴۶

که خداوند اینکه همه نعمت بآنها عطاء فرمود که خود را یاور و مدد کار آنان خواند و امر بتوکل فرمود که ای مؤمنین بایستی بر خدا اتکاء و توکل نمائید.

خلاصه چنانچه گذشت پس از آنکه دو لشکر کفر و اسلام در مقابل هم ایستادند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم لواء مهاجرین و انصار را بدست علی [ع] داد و حضرت شجاعان مشرکین را بدوزخ رسانید و علم داران آنها را از پا درآورد لوی آنها نگونسار گردید و مشرکین شکست خورده فرار کردند اهل اسلام در غنیمت افتادند.

تیراندازان که گماشته دهنه کوه احد بودند با اینکه پیغمبر سفارش نموده بود که ما خواه غالب یا مغلوب گردیم شما اینکه موضع را رها ننمائید.

آنان وقتی دیدند اصحاب مشغول غنائم گردیده‌اند بر امید تاراج غنائم رو بلشکر گاه آوردند هر چند عبد الله جبر که رئیس آنها بود در منع مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسول [ص] آنان را آگاهانید بجائی نرسید و گفته‌اند جمعی اندک که عدد آنها بده نمیکشید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نموده متوجه اخذ غنیمت شدند.

و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل با جمعی که در پشت کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از محافظان خالی دیدند و لشکر اسلام را مشغول غنیمت دیدند بیکباره بر سر عبد الله جبر ریختند و او و یارانش را شهید کردند و از عقب لشکر اسلام برآمدند و صف آنها را از هم پاشیده و فتح منعکس گردید و خبر فتح کفار و بگریختگان رسید باز گشتند و اهل ایمان و مرکز توحید را در میان گرفتند و هفتاد مرد از ایشان را کشتند.

و گفته‌اند در آنحال لشکر اسلام سه قسمت شدند، قسمتی بهزیمت بحوالی مدینه رفتند و بشهر درآمدند و قسمتی دیگر سراسیمه و حیران گرد میدان میگشتند و برخی بسعادت شهادت فائز گردیدند و هیچکس با رسول خدا نماند مگر امیر المؤمنین [ع] و ابو دجانة انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابو دجانة انصاری و سهل بن حنیف نیز فرار نمودند و همین امیر المؤمنین بماند.

صفحه : ۲۴۷

از روضه الاحباب نقل میکنند که گفته روز احد چون مؤمنین رو بهزیمت گذاشتند و حضرت رسول [ص] را تنها گذاشتند و آنحضرت خشمناک گردید و با امیر المؤمنین [ع] نگریست که در پهلوی او ایستاده بود و فرمود

« یا علی مالک لم تفرّ مع الناس »

یا علی چرا بدیگران ملحق نشدی گفت یا رسول الله [ص]

« انّ لی بک اسوة »

بدرستی مرا بتو اقتداء است تو مقتدای منی چگونه از تو جدا شوم.

در منهج گفته بروایتی چهار کس از کفار قریش با یکدیگر معاهده کردند که رسول خدا را بقتل رسانند ابن شهاب و ابن قمیسه و

ابن حمید و ابن عبته بن وقاص پس در محلی که اشرار غلبه کردند و ابرار مغلوب شده بگوشه‌ئی افتاده بودند و حضرت رسول [ص] با امیر المؤمنین [ع] و سهل و ابو دجانة ایستاده بودند و امیر المؤمنین [ع] مشغول جنگ بود آنسنگدلان سخت دل میدان آرزو را بر مراد خود یافتند دست جرات از آستین وقاحت برآوردند و سنگها حواله آن معدن جواهر رسالت و جلالت کردند ابن قمیسه سنگی چند حواله آن حضرت کرد یکی از آن بر آینه پیشانی نورانی آنحضرت که محراب قلوب جهان صدق و صفا و طاق ابروی دلجوی آنکعبه حلم و وفاء بود آمد و بغایت مجروح گشت چنانچه خون روان گشت و قطرات بر محاسن مبارک او فرود می‌آمد و حضرت آنرا با ردای اطهر پاک مینمود و نمیگذاشت بر زمین بچکد و میفرمود اگر قطره‌ئی خون بر زمین افتد همانا عذاب از آسمان بر اهل زمین نازل گردد و ابن سهل سنگی بر بازوی مبارکش فرود آورد و آنرا مجروح گردانید و ابن وقاص سنگی بر لب و دندان مبارکش زد بطوری که لب لطیفش بشکافت و از اثر آن دندان رباعیه وی از طرف پائین شکسته شد و یکی از آن گوهرهای شب چراغ از درج یاقوتی بیرون افتاد و در اینکه محل که آنحضرت را رسیده بود ابن قمیسه شمشیر حواله آنحضرت کرد سید عالم از شمشیر او احتراز نمود در مگاکی افتاد رخسار تابان او از نظر ابرار و اشرار پنهان گشت روز روشن بر دیده دوستان چون شب تاریک

صفحه : ۲۴۸

گردید- و چشم روزگار از مشاهده آثار چشم زخم اغیار خیره شد ابن قمیسه ملعون گمان کرد که خورشید شرع مبین بعین حامیه فناء غروب کرد و ماه اوج کمال بمغرب فوت و زوال متواری شد قوم خود را مژده داد که کار محمد صلی الله علیه و آله را ساختم و دل از مهر او پرداختم شیطان از زبان او فرا گرفت و آواز برآورد که «الا- قد قتل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» بدانید که محمد کشته شد آواز ابلیس بمدینه رسید و بیک لحظه اینکه خبر جان سوز انتشار یافت اهل شرک از اینکه خبر جان سوز شادمان گردیدند بگرفتن غنیمت مشغول شدند سید عالم پس از زمانی از مگاک بیرون آمد و بجانب شعب توجه نمود دید برخی از اصحاب بیالای کوه ملتجی شده‌اند کلاه خود را از سر مبارک برداشت و بایشان آواز داد و فرمود که «الی‌انا رسول الله اینکه تفرون عن الله و عن رسوله»

بجانب من بشتابید چون صدای حضرت را شنیدند یک و دو بسوی حضرت میشتافتند تا سی نفر دور حضرت جمع شدند و امیر المؤمنین علیه السلام نیز از کشتن کفار که بر رسول خدا حمله کرده بودند فارغ شده بود متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و بیکبار بر کفار هجوم کردند و در اندک فرصتی دمار از روزگار کفار برآوردند و همه آنها منهزم گردیده بمکه شتافتند تا آنجا که گفته فتح و نصرتی که در آن روز از رسول [ص] و اصحاب واقع گردید برای ثبات قدم و رسوخ مقام امیر المؤمنین [ع] و جان‌بازی او در خدمت حضرت رسالت [ص] بود.

و حافظ ابو محمد عبد العزیز جنابذی در کتاب معالم العتره النبویه روایت کرده مرفوعا بمقبس بن محمد و او از پدر خود که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت روز احد شانزده ضربت بمن رسیده بود که در چهار ضربت آن بزمن افتاده بودم پس مردی نیکور و خوشبو نزد من آمد و انگشت مرا بگرفت و برخیزانید و گفت متوجه حرب شو که تو در طاعت خدا و رسول اوئی و خدا و رسول از تو خشنودند رفتم نزد رسول [ص] و قضیه را بعرض مبارک رسانیدم حضرت فرمود یا علی آنمرد را نمیشناسی گفتم یا رسول الله او را نمیشناسم لکن

صفحه : ۲۴۹

بصورت او را مشابه دحیه کلبی یافتم فرمود یا علی خدا چشم تو را روشن گرداند مژده باد تو را که آنکس که دست تو را گرفت و

برخیزانید و بحرب دشمنان تو را ترغیب نمود جبرئیل بود پس من باین مژده قوه تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را میکشتم و شَرّ او را از رسول خدا دفع میکردم تا آنکه سرهای دلاوران و سرداران را بر خاک مذلت انداختم و چون کفار دیدند سرداران لشکر ایشان بر دست امیر المؤمنین [ع] کشته شدند هیچ کس را جرئت نشد که در مقابل آنحضرت آید بالضروره فرار بر فرار دادند و بمکه مراجعت کردند و پیغمبر [ص] با اصحاب ظفر پیکر متوجه مدینه شدند که ناگاه حضرت فاطمه علیها سلام از دور نمایان شد و سبب بیرون آمدنش از مدینه آن صدائی بود که از ناحیه مشرکین بلند گردید که محمد کشته شد چون نزدیک رسید روی پدر بزرگوارش را خون آلوده دید بگریه افتاد فوراً آب حاضر کرد و روی اطهر آن حضرت را شست و بروایتی امیر المؤمنین [ع] آب را در سپر خود میکرد و بر سر و روی آنحضرت میریخت و فاطمه [ع] دست میمالید. [پایان] لَقَدْ نَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ بدر موضعی است ما بین مکه و مدینه و گفته‌اند آنرا بدرش نامیده‌اند بمناسبت اینکه صاحب آن بقعه بدر بن کلدی بوده اینک بود که آنرا بدر نامیدند خدای تعالی مؤمنین را یادآوری میکند بداستان جنک بدر که در آن وقتی که عدد شما کم بود و عدد دشمن بسیار و با اینکه عدد کمی که داشتی خداوند شما را نصرت داد پس متقی و پرهیزگار گردید شاید شکر گذار شوید.

از ابن عباس روایت شده که در روز بدر از مهاجرین هفتاد و هفت مرد بودند و از انصار دویست و سی و شش که مجموع آن سیصد و سیزده تن بودند و از مشرکین قریب بهزار نفر و یکصد اسب در میان آنها بود و در میان مسلمانان هیچ کس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود و دیگران پیاده بودند و سه شتر در میان ایشان بود و از اکثر کتب نقل شده که در روز بدر در مشرکین نهصد و پنجاه مرد

صفحه : ۲۵۰

جنگی بودند و هفتصد شتر در میان داشتند و بیشتر آنها با سلاح بودند و لشکر اسلام سیصد و سیزده نفر و بقولی سیصد و پنج نفر و اکثر ایشان صلاح نداشتند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ خطاب بمؤمنین است که ای مؤمنین حکم خدا را نگاه دارید و از مخالفت رسول پرهیزید شاید شکر گذار گردید.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ چنانچه ظاهر است مقصود از «أَذِلَّةٌ» در آیه بالا نه ذلت مقابل قوت است چگونه میتوان مؤمنین را ضعیف و ناتوان بشمار آورد در صورتی که وجود رسول [ص] و امیر [ع] در میان آنها بوده قوله تعالی «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» سوره منافقین آیه ۲۱، بلکه ذلت در اینجا را میتوان بمعنی قلت عدد گرفت- و رسول بآنان اطمینان بدهد که اگر عدد شما کم باشد خداوند سه هزار ملائکه را برای یاری شما بزمین نازل میگرداند.

بَلَىٰ إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ آری خداوند فرشتگان را در بدر بیاری شما فرستاد، از اینکه آیه که ظاهراً راجع بجنگ بدر است دو نکته میتوان استفاده نمود، یکی امتنان نسبت بمؤمنین که در روز بدر که عدد شما کم بود و چنانچه گفته‌اند اول جهادی بود که در مدینه با قریش واقع گردید حق تعالی ملائکه را بیاری شما فرستاد که قلبتان مطمئن بایمان گردد و در اوامر رسول [ص] و جهاد در راه خدا با اطمینان خاطر با کفار بجنگید و از کثرت عدد آنان و قلت خودتان ضعف و بد دلی بخود راه ندهند.

و دیگر فقرات آیه مشعر بر اینکه است که پس از نمودار شدن چنین امر که فرشتگان با اینکه وظیفه آنها جنک با بشر نیست و برای اطمینان و قوت

صفحه : ۲۵۱

ایمان مؤمنین مأمور شدند که در میدان مبارزه داخل گردند با اینکه حال در جنگ احد هم در امر رسول [ص] اختلاف کردند که بعضی گفتند در خود مدینه با دشمن مبارزه کنند و بعضی گفتند باید بیرون رویم در خارج مبارزه با دشمن کنیم شاید اگر آنان متفقا برای شخص رسول [ص] تن میدادند و از خود رأی اندیشی نمینمودند برای آنها بهتر بود و باضافه چنانچه جمله «أَنْ تَفْشَلَا» مشعر بر اینکه است، و گفته‌اند بعضی در استقامت در امر جهاد بد دل شدند بطوریکه میخواستند از جنگ برگردند.

شاید اینکه دو چیز چنین ایجاب نمود که شما در مورد آزمایش واقع گردید و در جنگ احد شکست خوردید با اینحال اگر از امتحان خالص بیرون آمدید و از مخالفت امر رسول [ص] احتراز نمودید و کفار بر شما ریختند خدا شما را مدد میدهد به پنج هزار ملائکه نشان دار و ظاهراً اینکه آیه که خداوند وعده داده بمؤمنین که اگر صبر کنید و با تقوی باشید خداوند شما را به پنج هزار ملائکه نشان دار مدد میدهد راجع بجنگ احد باشد اگر چه بعضی گفته‌اند که در آیه هیچ قرینه‌ئی بر اینکه حمل نیست و دلیلی بر آن نداریم و اما در جنگ احزاب و حنین اگر چه بشهادت آیاتی از قبیل قوله تعالی «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» احزاب آیه ۹۱، ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین نازل شده است.

لکن چنانچه از آیه «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا» استفاده میشود در صورتی اینکه طور آنها را یاری میکنیم که با صبر و تقوی باشند و از اطلاق آیه چنین برمیآید که ظفر و فیروزی را معلق گردانیده بر صبر و تقوی که مؤمنین در اثر اینکه دو صفت حمیده همیشه مظفر و فیروزمندند مصداق کاملش مورد جهاد و نبرد با اعداء ظاهر میگردد و شامل تمامی جنگها میشود و میتوان شاهد گرفت بر اینکه اطلاق و عموم آیه را در آیه بعد:

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ

صفحه : ۲۵۲

مرجع ضمیر «جَعَلَهُ اللَّهُ» امداد کردن ملائکه است و مشعر بر اینکه است که ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین در موقع جنگها نزول میکند که اطمینان قلب مؤمنین باشند که وقتی نفرات خود را زیاد دیدند اطمینان قلب پیدا میکنند نه اینکه ملائکه مثل بشر با شمشیر و نیزه جنگ کنند مگر در جنگ بدر که آیات مشعر بر اینکه است که ملائکه بصورت بشر درآمده و با کفار جنگ کردند.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ «ما» نافی بطور اطلاق خبر میدهد که بایستی بدانند هر کجا ظفر و مظفریتی و غلبه و استیلائی باشد وجود ندارد مگر از جانب خدای غالب درستکار از اطلاق آیه و بقرینه «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» چنین برمیآید که در هر جائی که غلبه و ظفری پدیدار گردد خواه از طرف مؤمنین باشد یا کفار آنهم بخواست حق تعالی از روی حکمت و مصلحت ظاهر گردیده «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» همه ضعیف و ناتوان و او غالب و توانا لکن آیه بعد مظفریتی که از جانب خدا است را اختصاص بمؤمنین میدهد.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لَام در «لِيَقْطَعَ» متعلق است بآیه شریفه «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدْرٍ» الکتب بمعنی کوبیدن بذلت و خواری است یعنی خداوند مؤمنین را یاری نمود و آنها را غالب و مظفر گردانید تا اینکه لشکر کفر کوبیده و منهدم و خورد کردند و شکست خورده و نا امید برگردند.

در کشف الاشرار گفته قوله تعالی «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ أَلْخ» اینکه رقم ذلت که برایشان کشید از روی قلت عدد است و نظر عامه اما از آنجا که نظر خاص است و حقیقت کار است کسی که الله وی را یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت خداوند بشناخت و زندگانیم بنصرت تو شادانیم و بکرامت تو نازانیم بعزّ تو عزیزانیم خداوند بتو زنده‌ایم هرگز کی میمیریم

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا نخورید در حالی که چند برابر بر منافعتان افزوده شود و از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۳۰]

و بپرهیزید از آن‌عذابی که برای کافرین آماده شده [۱۳۱]

و خدا و رسول را اطاعت کنید شاید که شما مورد ترحم گردید [۱۳۲]

و سرعت کنید بسوی اسباب آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن بقدر آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده [۱۳۳]

آن‌کسانی که در سختی و آسانی مال خود را انفاق میکنند و نیز کسانی که در مورد خشم غیظ خود را فرو مینشانند و از مردم گذشت میکنند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳۴]

و آنهایی که هرگاه عمل ناشایسته‌ئی کردند یا بنفس خود ستم نمودند خدا را یاد کردند و برای گناهانشان طلب آمرزش نمودند و کیست که گناهان را بیامرزد مگر خدا و بر آنچه خطا کرده‌اند اصرار نکنند (یعنی تکرار نمیکنند) در حالیکه زشتی گناه را میدانند [۱۳۵]

آن گروه پاداش ایشان آمرزش است از پروردگارشان و بهشتهائی که نه‌ها از زیر درختان آن جریان دارد در حالی که در آن بهشت جاویدانند و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان [۱۳۶]

بتحقیق که پیش از شما واقعه‌هائی گذشته پس شما در زمین گردش کنید و بنگرید که چگونه بود سر انجام تکذیب کنندگان [۱۳۷]

اینکه نظر کردن برای مردم دلیلی است روشن و پند و اندرز است و برای پرهیزکاران هدایت است [۱۳۸]

و ای مؤمنین سست نشوید و غمناک نگردید در حالیکه شما علو و برتری دارید اگر در ایمان ثابت قدم باشید [۱۳۹]

صفحه : ۲۵۸

(توضیح آیات)

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا نخورید در حالیکه افزوده و چند برابر باشد اضعااف در پول است و مضاعفه در مدت در مجمع البیان گفته ربا زیادتی بر اصل مال است بتأخیر از مدتیکه تعیین شده و بقولی آن ربوای زمان جاهلیت است. [عطا و مجاهد] و در اضعاافا مضاعفه دو قول از مفسرین نقل شده: ۱- زیاد کند ربا را بتأخیر مدت پس از مدت برای زیادتی ربا که هرگاه مدت تأخیر رسید بر آن بیفزاید ۲- اموال شما را بر اموال خودش اضافه نماید و در آن داخل کند هر معامله حرامی را برای اینکه مالش زیاد گردد.

و وجه تحریم ربا آن مصلحتی است که خدای تعالی عالم بر آن است و در آن مصلحت تقریباً جوهی گفته شده:

۱- برای اینکه ربا از بیع جدا گردد در سوره بقره «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» ۲- برای او وقت تعیین میکند و اختصاص بآن میدهد برای بدل گرفتن آن و اینکه منافی مکارم اخلاق است که باید قرض داده شود و منتظر باشد وقتی را که مدیون بتواند عوض بدهد بدون زیاده و اینکه چنین از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده.

و اینکه در اینجا تحریم ربا را اعاده نمود با اینکه در سوره بقره ذکر شده برای دو امر است یکی تصریح بنهی پس از اخبار بتحریم وی برای اینست که حرمت آن در منتهی درجه باشد و تأکید نهی در احتراز از آن است و دیگر برای اینکه است که ربا باضعااف مضاعفه منجر نگردد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ- وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ پرهیز کنید از معصیت آن و بقولی بپرهیزید از عقاب بر معصیت آن

صفحه : ۲۵۹

(لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ) تا اینکه نجات یابید بآنچه بشما میرسد آنچه را از ربوا که معامله کرده‌اید و فائز گردید بثواب بهشت (ای مؤمنین) بپرهیزید از آن مالیکه ایجاب میکند داخل گردیدن بآتش را آن آتشی که مهیا و آماده شده برای کافرین. و اینکه اختصاص داده آماده شدن آتش را برای کافرین برای اینکه است که آتش بالذات برای کافرین است و بالتبع برای گنه کاران از مؤمنین مثل قوله تعالی «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» و معلوم است غیر متقین از اطفال و مجانین داخل میگردند. و حسن گفته تخصیص کفار بعمد بودن آتش برای آنها مانع نیست از مشارکت غیر آنها با آنها چنانچه تخصیص مرتدین بسیاهی صورت مانع نیست از مشارکت غیر آنها از سائر کفار با آنها و مثل آن در قرآن بسیار است و تخصیص دادن چیزی بذکر دلالت ندارد بر اینکه آنچه غیر او است بخلاف آنست.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ اطاعت کنید خدا را در آنچه بشما امر نموده و اطاعت کنید رسول را در آنچه برای شما مشروع گردانیده (لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ) یعنی اطاعت کنید شاید رحم گردیده شوید و مورد عذاب واقع نگردید.

اگر گفته شود اگر اطاعت رسول همان طاعت خدا باشد وجه تکرار چیست!

گوئیم تکرار برای دو چیز است یکی طاعت رسول است در آنچه میخواند با قصد بطاعت خدا، و دیگر چنین گفته تا دانسته شود اینکه کسیکه اطاعت کند رسول را در آنچه او را میخواند پس او مبادرت کرده بسوی امر خدا.

و در وجه اتصال اینکه آیه بآیات قبل دو قول است: یکی اتصال امر بطاعت بنهی از اکل ربوا پس گویا گفته بس اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را نهی کرده از اکل ربوا و غیر آن، دوم آنچه را که محمّد بن اسحاق گفته که مقصود معاقبه و مجازات کسانی است که در روز احد مخالفت کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلّم را در حفظ

صفحه : ۲۶۰

مراکزشان و آنرا محافظت نمودند و مشغول باخذ غنیمت شدند و اینکه سبب شکست خوردن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم گردید. [پایان] خلاصه چنانچه در سوره بقره آیه ۲۷۶ راجع بآیه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» گفته شده که آدم ربا خوار را تشبیه نموده بآدم دیوانه که شیطان وی را مس نموده و از خرد بیگانه گردیده اشاره به اینکه که ربا خوارگی با عقل و خرد منافات دارد زیرا مالیکه میشود از طریق معامله بیع و شراء زیاد کرد و مردم را در رفاهیت انداخت چگونگی آدم عاقل برپا میدهد و راكد میگذارد که اضافه بر اینکه نموی نکند خود مال نیز ممکن است تلف گردد اینکه است که فرموده «أَحِلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» چنانچه هر عاقلی که قدری در احکام شرع تدبیر کند بطور وضوح میدانند و میفهمند که تمام قوانین شرع مطهر اسلام مطابق با عقل و منطق است اگر در جامعه‌ئی معامله ربوا شیوع پیدا کند و معامله بیع و شراء کم گردد باندک زمانی آن جامعه باضمحلال و نیستی سقوط مینماید و اهلش فقیر و محتاج میگردد و تمدن جامعه تبدیل بتوحش میگردد.

و حرمت ربوا اتفاقی بین تمام ملت مسلمین است و نیز عقل شاهد بر آنست و اخبار و احادیث در حرمت آن بسیار است چنانچه در بعضی از اخبار بقدری گناه ربوا را بزرگ بشمار آورده که پس از شرک بخدا ربوا خوارگی را بدتر از زنا و شرب خمر فرموده و هیچ گناهی را بزرگ تر از آن نشمرده و آنرا از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بحساب آورده و در جلد دوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بآن بیان شده.

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ در سوره الحديد آیه ۲۱ «عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» فرموده

گاهی عرض را مقابل طول آرند و گاهی عرض گویند و مقصود سعه و گسترش آن می‌باشد و عرض بمعنی اول اشاره باین میشود که وقتی عرض بهشت مثل عرض

صفحه : ۲۶۱

آسمانها و زمین باشد طول آن که غالباً طول هر چیزی زیادتر از عرض آنست در وسعت چه قدر خواهد بود، و اگر معنی دوم باشد کنایه از اینکه میشود که بهشت بقدری وسیع است که ذهن بشری قادر بر احاطه آن نیست. از مجمع البیان نقل میکنند که گفته روایت شده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد اگر بهشت بوسعت آسمانها و زمین است جهنم در کجا است پیغمبر [ص] در جواب فرمود منزله است خدا وقتی روز می‌آید شب در کجا است. و مفسرین اینکه روایت را چنین تفسیر کرده‌اند که مراد رسول [ص] اینست که نار معلوم علم الهی است چنانچه شب در موقع پدید آمدن روز نیز متعلق علم الهی است. اینکه تفسیر درست بنظر نمی‌آید زیرا که سائل از مکان جهنم سؤال کرده و عرض او چنین است که وقتی بهشت تمام آسمانها و زمین را پر نموده دیگر جائی برای جهنم باقی نمی‌ماند.

و شاید اینکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم نظر بقصور فهم سائل که عالمی وسیع تر و عالی تر از همین عالم دنیا و وسعت آن نتواند درک کند اجمالاً خواهد باو بفهماند که عالم آخرت و بهشت و جهنم و لو اینکه جسمانی است لکن نمیتوان آنرا مقایسه نمود بعالم دنیا زیرا که عالم آخرت فوق عالم دنیا است و محیط بر آنست حتی میتوان گفت که اینکه تشبیهی که در آیه شده که عرض بهشت مثل عرض آسمانها و زمین است کنایه است به اینکه که وقتی عرض بهشت چنین باشد طول آن چه قدر خواهد بود و مشعر بر اینست که همین طوری که اینکه عالم دنیا با ضیق و تنگی آن روز روشن و هم شب تاریک در بر دارد عالم آخرت با وسعت و فراخی آن چگونه گنجایش بهشت و جهنم را نداشته باشد.

آیا میتوان زمین قیامت را که بفرموده قرآن خلق اولین و آخرین در سعید واحد با هم اجتماع مینمایند با زمین دنیا مقایسه نمود هرگز ممکن نیست وقتی عالم آخرت چنین وسیع باشد که گنجایش تمام افراد از جن و انس بلکه

صفحه : ۲۶۲

نظر ببعض احادیث حیوانات را داشته باشد بین چقدر وسیع است و وجهش همین است که گفته شده که عالم آخرت فوق عالم دنیا و محیط بر آنست و عالم دنیا در طول آنست نه در عرض تا بتوان با هم مقایسه نمود زیرا که دنیا در مرتبه نزولی آخر مرتبه انسانی است بخلاف عالم آخرت که پس از استکمال او در اینکه مرتبه نازل به مرتبه فوق آن صعود مینماید و آن عالم البته خیلی وسیع است.

أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ چنین بهشت وسیعی که پهنای آن بقدر آسمان و زمین است چه رسد بطول آن برای پرهیزکاران آماده گردیده و برای متقین مهیا شده.

آیه بافراد بشر از راه لطف و شفقت امر میفرماید که مسارعت کنید و پیشی گیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگارتان بچنین بهشت که باین وسیعی است که اینکه بهشت آماده شده برای متقین.

اینکه کلمه «أَعِدَّتْ» مشعر بر اینکه است که بهشت موعود که بمؤمنین وعده داده حالا هم در جای خود و در سعه علم حضوری حق تعالی و در عالم ما فوق اینکه عالم طبیعت موجود است و چنین است که جهنم که در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده «وَأِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» که دلالت ظاهر دارد بر اینکه در واقع و حقیقت کافرین در همین حیات دنیا در جهنمند.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ یعنی پرهیزکاران کسانی هستند که انفاق میکنند در حالت آسانی و حالت سختی و اینکه اول صفت آنها است.

دوم از صفات متقین «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» یعنی آنها کسانی میباشند که کظم غیظ میکنند.

گفته‌اند کظم در لغت بمعنی بستن سر مشک است پس از پر شدن آن و بطور استعاره در انسانی که سرشار از حزن و غضب شود و از اظهار آن خودداری میکند استعمال میگردد.

صفحه : ۲۶۳

غیظ عبارت از یک هیجان روحی است که بانسان بعد از آنکه با ناملائمات فراوانی رو برو شد دست میدهد بخلاف غضب که غضب وقتی بانسان دست میدهد که بخواهد انتقام و مجازات کند اینست که نسبت بخدا غضب الله میگویند لکن اغتاض الله نمیگویند.

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آیه اشاره است به اینکه که اینکه اوصاف حسنه‌ایکه از انفاق در همه حال و کظم غیظ و گذشت و عفو از کسیکه بوی ستم نموده که در آیه یادآور شده اینها اوصاف و فضائل اخلاقی است که مؤمنین که قلب و روحشان در گرفته بنور توحید گردیده از سچی پاک آنها نمایان میگردد اینکه است که مورد حب حق تعالی و رحمت او میگرددند.

و معلوم است که نیکوکاری وقتی با ایمان و تقوی توأم گردید مورد نظر رحمت و حب الهی میگردد لکن کافر اگر کار نیک کند چنین فضیلتی برای او نخواهد بود همین قدر نظر به اینکه که فرموده «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» پاداش نیکی کاری وی را در همین دنیا که محط نظر او بوده بوی عطاء مینماید و در آخرت نصیبی برای او نخواهد بود.

در اینکه آیه و آیه بعد بعضی از اوصاف متقین را بیان فرموده که دانسته شود و اشخاص با تقوی از غیر آن شناخته گردد و یکی از اوصاف آنها اینکه است که در همه حال انفاق میکنند هم در حال توانگری و هم در حال درویشی.

و اینکه صفت ارجمندی است که کسیکه دارای آن باشد او را سخی مینامند و از جمله فضائلی است که در تعریف عدالت مأخوذ است که فاقد آن در تعداد عادلین داخل نمیشد اینکه است که در اینجا اول صفات متین و اهل بهشت را سخاوت بشمار آورده. از ابو هریره روایت شده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود آدم سخی بخدا نزدیک

صفحه : ۲۶۴

است و بهشت نزدیک است و از جهنم دور است و بخیل از خدا دور است و بآتش نزدیک است و نادان سخی دوست تر است بسوی خدا از عالم بخیل.

و نیز بروایتی فرموده سخی نزدیک است بخدا و نزدیک است بهشت و بمردمان و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدا و از مردمان و بدوزخ نزدیک است.

و انس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که گفته سخاوت درختی است در بهشت شاخه‌های آن در دنیا است هر کس دست بشاخه‌های آن بزند او را بهشت برد و بخل درختی است در دوزخ شاخه‌های در زمین است هر که دست بشاخه‌ئی از شاخه‌های آن زند او را بدوزخ برد. [منهج الصادقین] وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ و از جمله فضیلت متقین که در اینکه آیات تذکر داده اینکه است که هرگاه عمل زشت و قبیحی از آنان سر زند یا باعمال زشتی که کرده و بخود ستم نموده که خود را در معرض غضب پروردگار واقع گردانید چنانچه صفات متقین است خدا را یاد می‌آورد و اعتراف بگناه خود کرده و از پروردگارش پوزش میطلبد و عفو و بخشش میخواهد زیرا که میدانند کسی قدرت

ندارد که گناهان را بپامزد مگر خدا و در اثر توبه بجای سیئات او چنانچه در باره توبه کنندگان از راه شفقت و رحمت در سوره فرقان آیه ۷۰ فرموده «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ نَّيْكِي كَذَّارِدْ مَّكَرِ خَدَائِ مَهْرَبَانِ». نیکو گذارد مگر خدای مهربان. و لَمْ يُصِرُّوْا عَلٰی مَا فَعَلُوْا وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ و نیز از جمله صفات متقین که در اینکه آیه یادآوری مینماید اینکه است که متقین چنینند که بر آنچه از عمل زشت کرده‌اند پس از توبه بازگشت بآن نمیکنند زیرا که میدانند اصرار بر اعمال زشت از اشخاص پرهیزکار سزاوار نیست و با صفت تقوی مناقی خواهد بود.

صفحه : ۲۶۵

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (أُولَئِكَ) اشاره باشخاص متقی و پرهیزکارانست که در آیه بالا- اوصاف و فضائل آنها را شرح داده و آنها را برحمت و مغفرت از طرف پروردگارشان امیدوار گردانیده و بآنان وعده داده که پاداش اعمال نیکشان مورد لطف و مغفرت پروردگارشان واقع گردیده‌اند و نیز برای آنها بهشتی آماده کرده که از زیر غرفه‌ها یا درختان آنها نهرهایی جریان دارد و بالاترین نعمتهای بهشتی خلود در آن است که همیشه چنین اشخاصی در بهشتی که از فیض رحمت و واسعه الهی بروز نموده جاویدان و شادانند و با اینکه تمام نعمتها از حیات دنیوی گرفته و آنچه بانسان از وجود و حیات و طریق فلاح و روزی و اینکه همه نعمتهای جسمانی و روحانی حتی اگر سعادت و روحانیتی و ایمان خالص و غیر اینها نصیب وی گردد از خوان احسان او سر زده اگر تقوی و ایمان و غیر آن چه از نعمتهای دنیوی باشد یا اخروی حتی هرگاه موفق بتوبه یا عمل صالح گردد همه بتوفیق و عطای او است با اینحال مغفرت و بهشت که بوی کرامت میکند جزاء و پاداش عمل خود بنده بشمار آورده چنانچه در آیه فرموده «أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ» و در آخر آیه فرموده «وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» که اینکه نعمتها را اجر عمل بنده قرار داده و اینکه منتهای تفضل و کرم است نسبت ببنده ضعیف که او را خاطر نشان کرده که بداند خواه عمل بد کند یا خوب باختر خودش کرده اگر جهنم و دار عذاب داشته بدست خود مهیا نموده «بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ» و اگر بهشت و مقامات بلند اخروی نصیب وی گردد آنهم پاداش اعمال خود او است «لَيْسَ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ» و اینکه آیه و آیات دیگر نظیر همین آیه دلالت صریح دارد که انسان در عمل مختار است و اجباری در آن نیست خود او است که میتواند باعمل نیک خود را مورد رحمت قرار دهد و مستحق بهشت گرداند یا باختر خود پیرو قوای نفسانی و شیطانی گردد و مستحق جهنم و عذاب گردد.

صفحه : ۲۶۶

چگونه عاقل تصور میکند که خدای مهربانی که انسان را از روی لطف و کرم آفریده و اینکه همه نعمتها در دسترس او گذارده باراده خودش نه باراده عبد او را مجبور بمعصیت نماید تا اینکه مستحق عذاب گردد هرگز چنین نخواهد بود از کتاب در المنثور نقل شده که در ذیل آیه شریفه «وَ الْكَافِرِينَ الْعِيْظُ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ الْح» بیهقی اینکه روایت را در باره علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که یکی از کنیزان آنحضرت آب بدست آنحضرت میریخت تا آماده نماز شود ناگهان ظرف آب از دستش افتاد و صورت آنحضرت را زخم کرد حضرت از روی غیظ سر بجانب او بلند کرد، کنیز بلا فاصله گفت خدا میفرماید «وَ الْكَافِرِينَ الْعِيْظُ» حضرت فرمود غیظ خود را فرو بردم، کنیز گفت «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» حضرت فرمود خدا از تو عفو کند کنیزك گفت «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» حضرت فرمود برو که آزادت کردم.

و نیز از کتاب مجالس از عبد الرحمن غنم الدوسی نقل شده که آیه شریفه «وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الْخ» در باره بهلول نباش (۱) نازل شده و بهلول کسی بوده که شغل خود را نبش قبور قرار داده بود، تا اینکه در یک موقع قبر دختر یکی از انصار را نبش کرده و آن دختر را از قبر خارج کرده و کفن او را دزدیده و آن دختر بسیار زیبا و سفید اندام بود همینکه چشم بهلول باو افتاد شیطان او را

وسوسه کرد تا اینکه سرانجام با دختر مرده عمل زنا انجام داد ولی پس از ارتکاب عمل پشیمان شده و بمحضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد او را راه ندادند او هم ناچار از مردم کناره‌گیری کرد و در یکی از کوههای مدینه مشغول عبادت و گریه شد. و گفته‌اند که خدمت رسول گفتند که جوانی درب خانه بسیار گریه میکند او را طلبید وقتی که آمد نزد حضرت از او سؤال کرد که ای جوان سبب گریه تو چیست گفت چگونه گریه نکنم و مرا گناهی است که اگر خدا ببعضی از آن مرا بگیرد داخل آتشم میگرداند و نمی‌بینم مگر اینکه گناه مرا گرفته و هرگز مرا نمی‌آمرزد رسول صلی الله علیه و آله فرمود آیا برای خدا شریک قرار داده‌ئی گفت «اعوذ

(۱) اینکه داستان بهلول نباش بدو طریق با کمی اختلاف تکرار شده

صفحه : ۲۶۷

بالله ان اشرك بربى شيئا» گفت آیا کسی را کشته‌ئی که خدا قتل او را حرام کرده گفت نه، رسول گفت خدا گناه تو را می‌آمرزد اگر چه مثل کوهها باشد، جوان گفت گناه من بزرگتر از کوهها است، نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدا گناه تو را می‌آمرزد اگر چه بقدر تمام زمین‌ها و کوهها و درختها و تمام روی زمین و آنچه از خلایق در او است باشد گفت گناه من بزرگتر است رسول [ص] گفت می‌آمرزد تو را اگر چه گناه تو مثل آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد جوان گفت گناه من بزرگتر است پس نبی باو نظر غضب نمود و گفت ای جوان وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا پروردگار تو آنوقت آنجوان برو افتاد و گفت منزهست پروردگار من چیست که بزرگتر از پروردگار من باشد او بزرگتر از هر عظیمی است حضرت فرمود پس گناه عظیم را می‌آمرزد پروردگار عظیم جوان گفت لا والله یا رسول الله پس جوان ساکت شد حضرت باو فرمود آیا یکی از گناهایت را بمن خبر میدهی گفت آری:

کار من هفت سال اینک بود که قبرها را میشکافتم و کفن مردگان را بیرون می‌آوردم تا اینکه دختری از انصار مرد وقتی وی را دفن کردند و رفتند و شب آمد من رفتم و قبر را شکافتم و کفن دختر را بیرون آوردم و او را برهنه روی قبرش انداختم و رفتم شیطان بمن وسوسه کرد که مگر ندیدی شکمش را و رکبتش را و سفیدی او را و شیطان هی بمن وسوسه کرد تا اینکه نتوانستم عنان خود را بگیرم و با او جماع کردم و او را بجای خودش گذاشتم و برگشتم ناگاه از پشت سرم صدائی شنیدم که گفت وای بر تو از دیان یوم الدین روز که من و تو را نگاه میدارند اینکه طور که مرا در جماعت مرده گان عربان گردانیدی و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفن مرا بردی و مرا جنب گذاردی تا روز حساب من پس وای بر تو و جوانی تو بر آتش، جوان گفت من گمان نمیکنم دیگر بوی بهشت را بشنوم یا رسول الله [ص] پس حضرت فرمود دور شو از من ای فاسق میترسم از

صفحه : ۲۶۸

آتش تو بسوزم چیست بتو نزدیک‌تر از آتش و حضرت اشاره باو میکرد و میگفت او را از من دور کنید.

پس آنجوان رفت در کوههای مدینه و در آنجا بدست و گردن خود غل بسته و ندا میکرد یا رب عبد تو بهلول بین دو دست تو غل بسته یا رب تو ذلت مرا میدانی یا رب من از کرده خود پشیمانم و نزد نبی تو رفتم مرا از خود مطرود کرد و خوف مرا زیاد کرد پس از تو سؤال میکنم باسم تو و جلال تو و عظمت سلطنت تو اینکه مرا ناامید نگردانی و مرا از رحمت خودت دور نگردانی آنجوان تا چهل شب و روز گریه میکرد تا اینکه سباع دور او جمع شدند پس از چهل شب و روز دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا اگر توبه مرا قبول کردی و دعای مرا اجابت نمودی برسول خود الهام کن و اگر اجابت نکرده‌ئی آتشی بفرست مرا بسوزاند یا

عقوبتی در دنیا که مرا هلاک گرداند و مرا از فضیحه روز قیامت خلاص گرداند پس خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید (وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً) (یعنی زنا) «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» یعنی ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا است (یعنی نبش قبر و غصب کفن‌ها) «ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» يقول خافوا لله فعجلوا التوبة) یعنی از خدا بترسیدند و در توبه عجله کردند، خدای تعالی گفت ای محمد صلی الله علیه و آله عبد من بسوی تو آمد تو او را مطرود کردی کجا برود و از چه کس سؤال کند که او را بیامرزد و کیست که گناه را بیامرزد غیر از من.

پس چون اینکه آیه نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت بسوی اصحاب و تبسم مینمود و باصحابش فرمود کیست که محل او را بشناسد معاذ گفت یا رسول الله [ص] در فلان موضع است پس حضرت با اصحابش بطرف او رفتند و آن جوان را می‌طلبیدند دیدند بین دو کوه ایستاده و دست خود را بگردنش بسته و صورتش سیاه شده و از شدت گریه مژگانش ریخته و میگوید «سیدی فما احسنت خلقي و احسنت صورتی فلیت شعری ماذا ترید بی افی النار تحرقنی او فی جوارک

صفحه : ۲۶۹

تسکننی اللهم ان خطیئتی اعظم من السموات السبع و من کرسیک الواسع و عرشک العظیم فلیت شعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمه) همین طور میگفت و خاک بسر میکرد و میگریست بطوری که وحوش و سباع و طیور در اطرافش جمع شده بودند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنزد او آمد و دستش را از گردنش برداشت و خاک از سر و صورتش پاک کرد و فرمود مژده باد تو را ای جوان تو «عتیق الله»

هستی یعنی آزاد شده‌ئی از آتش آنوقت باصحابش فرمود اینکه طور ذنوب خود را تدارک کنید و مثل اینکه جوان توبه کنید. [نور الثقلین] قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ «قَدْ خَلَتْ الْخ» یعنی بتحقیق که گذشته است پیش از شما «سنن» یعنی واقعه‌ها از غم و شادی و راحت و محبت و غیره، و سنن جمع سنه است و بمعنی طریقه و رفتار قرار داده شده‌ئی است که بآن اقتداء نمایند و از اینکه است سنه رسول الله صلی الله علیه و آله، و بعضی گفته‌اند سنت بمعنی امت است یعنی امتها، و بعضی گفته‌اند سنن بمعنی امثال است یعنی امثال شما قبل از شما گذشته است پس در زمین سیر کنید و ببینید چگونه بوده است سرانجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران در آیه مردم را ارشاد مینماید که در زمین سیر کنید و بنظر عبرت آثار گذشته‌گان را بنگرید و آثار عذابی که بر جماعت گنهکاران در اثر کفر و تکذیب پیغمبران رسیده ببینید و متنبه گردید.

در بسیاری از آیات امر شده که بروید و خرابی و ویرانی منازل ستمکاران را بنگرید مثل عماراتی که عادیان و کفار دیگر از سنک ساخته و آثار آن‌مردمان قوی هیکل و زورمند را ببینید که چگونه بیک بادی که از منشأ غضب الهی در اثر کفر و ظلم آنها وزیده ویران گردیده و بخود آئید و پند بگیرید و بدانید که نسبت حق تعالی بتمام موجودات یکسان است هرگاه بلائی و آفاتی و بلیاتی بکسی رسید چه بلاهای دنیوی باشد و چه اخروی «بِمَا قَدَّمْتَأَیْدِهِمْ» در اثر اعمال

صفحه : ۲۷۰

و افعال خودمان است و چنین است هر لطف و کرامتی که ببیند برسد اگر چه از معدن فضل و رحمت غیر محدود یزدان پاک تفضلاً عنایت گردیده لکن رحمت الهی در محل قابل نفوذ میکند نه غیر آن چنانچه دانشمندان گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» زیرا که آنچه در عالم واقع می‌گردد مطابق با حکمت و صلاح دید عالم است انسان بایستی در اثر ایمان و عمل صالح و تقوی خود را در معرض نفعات رحمت الهی قرار دهد چنانچه معصوم [ع] فرموده

«ان فی ایام دهر کم نفحات الا فتعزضوا لها»

علی الدوام از معدن فضل الهی نفحات رحمت میوزد و ما باید خود را در معرض گرفتن آن واقع گردانیم.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

هذا بیان للناس وهیدی و موعظة للمؤمنین «هذا» اشاره بآیات بالا است که اینکه مطالبیکه در اینک آیات از صفات متقین بشمار آورده و تذکر داده شد آنها پنج صفت بود.

۱- انفاق در سختی‌ها و آسانیها. ۲- کظم غیظ در مورد غضب و انتقام.

۳- عفو و درگذشت از کسی که بوی ستم کرده. ۴- یاد خدا و توبه و انابه و طلب آمرزش موقعیکه عمل بدی از او سرزد. ۵- اصرار بر گناهان نمودن.

اینها بیان و طریق هدایت و ارشاد است برای مردم که هر کس رستگاری و سعادت خواهد بایستی باین مواظب قرآن متعظ گردد و هدایت یابد لکن متقین و پرهیزکارانند که از مواظب قرآن پند گرفته و راه هدایت را می‌پیمایند.

و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ظاهرا چنانچه گفته‌اند آیه اشاره بواقعه جنگ احد دارد و خطاب بمؤمنین نموده که شما از شکست خوردن در جنگ احد سست نشوید و محزون نگردید در صورتی که اگر بظاهر در جنگها فتح و فیروزی نصیبتان گردد یا شکست خورید شما در واقع فاتح و فیروزمندید اگر واقعا مؤمن باشید، به «ان» شرطیه آیه را خاتمه می‌دهد مشعر بر اینکه در آنجائیکه بظاهر دشمن بر شما غالب گردید در

صفحه : ۲۷۱

اثر نافرمانی بعضی از مؤمنین بود که خطای آنها در مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله و طلب غنیمت و غیر آن از اموری که مؤمنین با رسول مخالفت نمودند که آیه می‌خواهد گوشزد مؤمنین کند که شما از جهت ایمان علو و برتری بر تمام عالمیان دارید اگر مؤمن باشید و آیه دلالت واضح دارد که جماعت مؤمنین از جهت ایمان علو و برتری بر تمام افراد بشر دارند بشرط اینکه واقعا مؤمن باشند مشعر بر اینکه در صورتی علو و برتری دارند که بوظائف ایمان و بحکم خدا و رسول عمل کنند و اگر عمل نکنند علو و برتری ندارند.

مثل مؤمنین اینکه زمان حاضر که با اسم و زبان ادعای ایمان و اسلام مینمایند لکن پای عمل که می‌آید بوظائف ایمان عمل مینمایند اینکه است که بظاهر کفار که خود را ملت مترقیه مینامند بر مسلمان از جهت عناوین دنیوی پیش افتاده‌اند و خود را از آنها افضل میدانند دیگر نمیدانند که مسلمانها و لو اینکه اسلامشان فقط بهمین شهادتین باشد در واقع و حقیقت علو بر تمام کفار دارند.

صفحه : ۲۷۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸]

اشاره

ان یمسککم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الايام نداؤها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین (۱۴۰) و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین (۱۴۱) أم حسبتم أن تدخلوا الجنة و لَمَا یَعْلَمُ اللهُ الذین جاهدوا منکم و

يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَ مَا كَانَ لِلنَّفْسِ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً- وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) وَ كَذَآئِنِ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

صفحه : ۲۷۳

[ترجمه]

اگر بشما مؤمنین (در جهاد بدر زخمی رسید همانا بجماعت کافرین نیز جراحی و آسیبی مثل آن رسیده اینکه روزگار را بین مردم باختلاف میگردانیم تا اینکه خدا امتحان کند صبر کسانی را که ایمان آوردند و اینکه از شما مؤمنین گواهانی فرا گیرد و خدا ستمکاران را دوست نمدارد [۱۴۰]

و فائده دیگر از مداوله آنستکه اهل ایمان را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند و کافرین را نابود سازد [۱۴۱]
آیا شما مؤمنین گمان کردید که در بهشت داخل میگردید و حال آنکه ندانسته باشید صبر کنندگان از شما آنهاییکه در راه خدا جهاد کردند [۱۴۲]

(وَ لَقَدْ كُنْتُمْ) و همانا شما آرزو میکردید مرگ را پیش از اینکه آنرا ملاقات کنید یعنی بمیدان جنگ رسید وقتی اسباب مرگ را یعنی جهاد را دیدید و شما نگاه میکردید بیاران خود که کشته میشدند [۱۴۳]

و نیست محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر پیغمبری که پیش از او پیمبرانی آمدند آیا وقتی او مرد یا کشته شد شما که ایمان آورده‌اید برمیگردید بر عقبه‌ایان یعنی بر همان کفری که داشتید و کسیکه برگردد بخدا ضرر نرساند ابدًا و خداوند بزودی شکر کنندگان را پاداش نیکو میدهد [۱۴۴]

و نبوده باشد نفسی که بمیرد مگر باذن خدا و آنرا وقتی است معین که در کتاب (یعنی لوح محفوظ) نوشته شده و کسیکه اراده کند منافع دنیا بوی داده میشود و کسیکه مرادش ثواب آخرت باشد از آخرت بوی عطا میگردد و بزودی شکر کننده‌گان را پاداش میدهم [۱۴۵]

چه بسیار از پیمبرانی که در یاری او بسیاری از پیروانش جنگ کردند پس بسبب آنچه بآنان در جهاد رسید سستی نمودند و از جنگ کردن ضعیف نگردیدند و فروتنی در مقابل کفار نمودند و خدا صابرین را دوست میدارد [۱۴۶]

و نبود گفتار آن لشکر مگر گفتند ای پروردگار بیامرز ما و گناهان ما را و اسراف ما را در کار خودمان و قدمهای ما را در مقابل کفار ثابت گردان و ما را یاری ده بر قوم ناگرویدگان،

پس خدا ایشان را پاداش داد در دنیا و دیگر بایشان عطاء نمود نیکوئی ثواب آخرت را و خدا نیکوکاران را دوست دارد

صفحه : ۲۷۴

(توضیح آیات)

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلَهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ قَرْحُ بَفَتْحِ قَافٍ فِي لُغَةِ آثَارِ جِرَاحَتِي رَا كَوَيْدٌ كِه دِر اَثَرِ بَرخورد با عوامل خارجی پدید آمده باشد- و قرح بضم قاف اثر جراحی را گویند که از عوامل درونی پدید شده باشد مانند دمل و امثال آن.

و چنانچه ظاهر است اینکه آیه و آیه قبل «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» راجع بجنگ احد است، راغب گفته «و هن» ضعف اخلاقی و یا ضعف جسمی است و مقصود از اینکه ضعف و سستی در دین و جنگ در یاری آن است «حزن» ضد فرح و خوشحالی است و وقتی انسان محزون میگردد که چیزیکه مورد تعلق او بوده از دستش گرفته شود یا در معرض تلف باشد.

خلاصه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه راجع بجنگ احد است که مؤمنین در آن جنگ هم خیلی آسیب دیدند و هم بعضی از آنها سست شدند زیرا که شاید گمان میکردند که چون بر حقد هیچوقت در موقع نبرد با دشمنان دین شکست نمیخورند و آنهایکه هنوز در ایمان راسخ نشده بودند چنین گمان میکردند که نصرت و فیروزی فقط در فتح و غالب گردیدن در جنگ و نبرد با دشمنان دین است اینکه بود که وقتی در جنگ احد بظاهر دشمن غالب شد در بعضی از آنها و هن و سستی عارض گردید دیگر ندانستند که فتح و مظفریت حقیقی برای کسی میسر است که بر نفس اماره خودش غالب گردد و در دین داری هر قدر آزمایش گردد ذره‌ئی خدشه‌ئی و گزند بایمانش وارد نگردد.

اینکه است که بمؤمنین خطاب نمود که «وَلَا تَهِنُوا» ای مؤمنین هرگاه در جنگ شکست خوردید و دشمن غالب گردید سست نشوید و محزون نگردید و بدانید که شما چه در ظاهر در جنگ غالب یا مغلوب گردید اگر واقعا ایمان آورده‌اید و ایمان در قلبتان جای گزین گردیده «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما بر تمام

صفحه : ۲۷۵

افراد بشر علو و برتری دارید.

گفته‌اند در جنگ احد هفتاد و دو نفر از انصار کشته شدند و پنج نفر از مهاجرین: ۱- حمزه بن عبد المطلب ۲- مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ۳- عبد الله بن جحش ابن عمه رسول الله [ص] ۴- عثمان بن شماس ۵- سعد مولى عتبة و هفتاد مرد دیگر مجروح گردیدند یکی از ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که گفته‌اند زیاده‌تر از شصت جراحت بر بدن مبارکش وارد گردید و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست بر آن زخمها میمالید و باذن خدا شفا می‌یافت و گفته‌اند ضربتی بر چشم قتاده بن نعمان وارد گردید که چشمش بیرون افتاد رسول [ص] چشم او را بجای خودش نهاد چشمش مثل اولش گردید.

و نیز آیه برای شکیبائی مؤمنین آنان را خاطر نشان میکند و جنگ بدر را در نظر آنان می‌آورد که اگر شما در جنگ احد آیتی دیدید و بعضی از جوانها و مردان جنگی خود را از دست دادید مشرکین نیز در جنگ بدر مثل آنرا دیدند در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ فرموده «أَوَلَمْ نَكُنْ بِكُمْ مِثْلًا مِمَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» یعنی اینکه روزها که مدار زندگانی بر آن است بین مردم میگردانیم که روزی بدولت و عشرت بگذرانند و روزی بنکبت و عسرت.

بروایتی روز احد ابو سفیان با جمعی از مشرکین بر سر کوه رفتند و گفتند پسر ابی قحافه و پسر ابی خطاب و رسول کجایند عمر گفت اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من چه می‌خواهی گفت «یوما بیوم و انّ الایام دول و الحرب سجال» روزی بروزی است روز بدر شما فائق شدید و امروز ما پس برابر باشیم و ایام دست بدست میگردد و هر وقتی از جماعتی است و جنگ در

گردش است و هر وقت فتح از کسی است رسول صلی الله علیه و آله بعمر فرمود بگو ما و شما برابر نیستیم کشته‌های ما در بهشتند و کشته‌های شما در جهنم پس پیغمبر آواز داد
«الله مولینا و لا مولی لکم»
خدا یار و مددکار ما است و شما را هیچ ناصر و معاونی نیست،

صفحه : ۲۷۶

ابو سفیان گفت «اعل هبل» هبل که آن بت بزرگ ما است بلند مرتبه است و ما را یاری دهنده است، حضرت فرمود
«الله اعلی و اجل»

حن تعالی بزرگتر و اجل از همه کس است.

گفته‌اند از قتاده و حسن و ربیع و سدی و ابن اسحق روایت شده که تصریف و تحویل حق تعالی ایام دولت و نکبت را میان مسلمانان و کافران برای تخفیف محنت است بر مسلمانان و تشدید تکلیف بر ایشان در زمان دیگر تا بجهت صبر کردن بر آن بمثوبت جلیله فائز گردند نه آنکه حق تعالی کفار را بر مسلمانها از روی محبت نصرت دهد زیرا که کفار مبعوض و دور از رحمت میباشند و خدای تعالی امور دنیا را منقلب و متداول گردانیده برای اینکه مؤمن مطمئن نگردد بآن و رغبت بآن نکند و حریص نشود در آنچه لذت آن فانی است و سعی کند در در امور آخرت که نعم آن دائمی است و مقیم در آن مسافر است.

و دیگر آنکه اگر همیشه دولت با مؤمنین باشد و نکبت همیشه با کافرین کفار از جهت ترفع و لذائذ و تمتع دنیوی داخل در اسلام میشدند نه بقصد قربت و قصد رحمت و رضای حضرت عزت و ثبوت اینکه بود که حکمت الهی اقتضاء نموده که ایام دول در میان مؤمن و کافر دائر باشد تا ایمان آوردن هیچکس مشوب باغراض نفسانی و دنیوی نگردد بلکه محض قربت و قصد ثواب بوده باشد و خدای تعالی علت تداول را بچند وجه بیان میکند:

۱- وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا عَظْفَ است بر علت محذوفه یعنی «نداولها» برای چنین و چنان و برای اینکه بداند خدا که چه کس ایمان آورده.

و گفته‌اند «و لِيَعْلَمَ اللَّهُ» که بصیغه مضارع آورده در صورتی که چیزی از ازل و ابد بر خدا مخفی نیست و علم او بهمه چیزها احاطه دارد برای اینکه است که علمی که در مکنن غیب است در مرتبه شهود آید و آنهاییکه ایمان آورده‌اند در ایمان ثابت قدم گردند و بقولی «و ليعلم» تا اینکه بداند خدا کسانی که ثابت

صفحه : ۲۷۷

بر ایمانند و تمیز داده شوند از آنهایی که متزلزل در آنند و گفته‌اند کلام از باب تمثیل است پس گفته ما چنین کردیم شبیه قول کسی است که اراده داشته باشد کسی را امتحان کند که بر ایمان ثابت هست یا نه و گر نه حق تعالی در ازل عالم بود بعلم حضوری شهودی که چه کس در ایمان ثابت است و چه کس متزلزل بلکه میتوان گفت اینکه آزمایشی که برای خود مؤمنین است که هم خودشان ایمان خود را تمیز دهند که از کجا سر رشته گرفته و بکجا منتهی میگردد و هم بر دیگران معلوم گردد و مؤمن واقعی را از غیر آن تمیز دهند.

و بقولی «و ليعلم اولياء الله الذين آمنوا» میباشد بحذف مضاف و وضع مضاف الیه بجای آن یعنی خداوند چنین کرده برای تفخیم اولیاء الله یعنی تا اولیاء الله بدانند و بشناسند کسانی را که گرویده‌اند.

وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ جمله عطف بآیه جلو است خدای تعالی روزها را بین مردم متداول گردانیده روزی بنفع کسی و روزی بضرر

کسی تمام می‌گردد یعنی چنین کردیم که کدام یک از شما در معرکه جهاد جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیدید و کدام یک تخلف کردید و تا اینکه شهدای احد را بمقام ارجمند رسانیم.

از نجم الدین نقل میکنند که در کبری گفته «و لا تهنوا یا سائرین الی اللّٰه فی السیر الی الیه» و محزون نگردید بر آنچه از شما فوت شده از تمتعات دنیوی و کرامات اخروی «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» از اهل دنیا و آخرت در مقام و مرتبه نزد پروردگارتان اگر بوده باشید از کسانی که ایمان آورده‌اند باین اخبار یعنی سائرین الی اللّٰه اگر در اثناء مجاهدات و انواع بلاء و ابتلاء بشما زخمی رسیده همانا بانبیاء و اولیاء نیز انواع محنها و بلاها و ابتلائات نیز رسیده «ایام نداولها بین السائرین» روزی در نعمت و روزی در نعمت برای اینکه خدا آنها را در مورد امتحان قرار بدهد و آنها را مستعد گرداند برای مقام شهادت- و آن مبتلاها شما را روزی بنعمت و روزی بنعمت در اثناء سیر میگرداند ای صاحبان شهود و

صفحه : ۲۷۸

مشاهده «وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و خدا دوست نمیدارد کسانی را که استعداد خود را در غیر طلب حق تعالی و سیر بسوی او صرف نمودند.

وَلِيُصَلِّ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ یعنی هر همی و غمی که در راه خدا نصیب مؤمنین گردد در طلب حق آن تکفیر گناه آنها و تطهیر قلوبشان و خالص گردیدن روحهای آنها و ثابت گردیدن اسرار آنها می‌گردد و آنچه بکافرین رسد از نعمت و دولت آن سبب کفر آنان و زیاد کردن طغیانشان و کوری قلبشان و تمرد نفوسشان و مخط ارواحشان و سحق اسرارشان است پس اهل محبت و معرفت از ابتلاء خالی نمیگردند بکمی مال یا ذلت یا علت زیرا که مقتضی حکمت چنین است آیا ندیده‌ئی قول رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که فرموده

«أشد البلاء علی الانبیاء ثم اولیاء»

. حکایت شده که عیسی [ع] بکوهی رفت در آنجا عابدی را دید که خدا را عبادت مینمود و نزد او چشمه‌ئی از آب بود برای آشامیدنش و طهارتش، عیسی علیه السّلام بر او سلام کرد پس از رد سلام سؤال کرد که چند وقت است که تو در اینجا میباشی و خدا را عبادت میکنی گفت هشتاد سال است و از خدا حاجتی میخواهم و برآورده نشده تو نبی او هستی برای من سؤال کن عیسی گفت حاجت تو چیست گفت اینکه قلب مرا از معرفت و محبت خودش ساکن گرداند و قبول نشده عیسی [ع] از همان چشمه وضوء گرفت و دو رکعت نماز خواند و حاجت عابد را طلب نمود و رفت و مدتی بعد برگشت دید آنمکان خالی است چشمه آب فرو رفته و بستان خراب شده عیسی [ع] گفت خدایا از تو سؤال کردم باو معرفت و محبت عطاء کنی او را قبض روح کردی بوی وحی رسید ای عیسی مگر نمیدانی که خراب دنیا در معرفت و محبت من است و کسیکه مرا بشناسد و دوست دارد ساکن نمیگردد مگر بسوی من اگر خواهی او را بینی برو در فلان وادی وقتی عیسی [ع] در آن محل رفت دید آن شخص نشسته و عقلش زائل و متحیر گردیده و چشمش باسماں دوخته عیسی [ع] صدا زد ای عابد نمی شنید او را حرکت داد نفهمید پس خداوند بعیسی وحی نمود ای عیسی بعزت و جلال خودم اگر او را با شمشیر پاره پاره کنند

صفحه : ۲۷۹

نمیفهمد و اقل ذره‌ئی از محبت و معرفت باو عطاء کردیم پس او گوید نظر کن بسوی اهل اللّٰه و بین که دنیای آنها خراب است و از بلا خالی نمیباشند پس ای بنده کوشش کن در تصحیح دین شاید بمقام یقین و تمکن برسی زیرا که میراث مجاهده مشاهده است.

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز بسی سال باید که گردد عزیز

[تفسیر المیزان] وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ- تمحیص در لغت بمعنی پاکیزه کردن یک شیئی است از آلودگیهای خارجی و نیز بمعنی اختبار و امتحان است و محق بمعنی نابود کردن تدریجی یک شیئی است آیه عطف بآیه جلو است و شاید در مقام بیان علت و سبب گردانیدن ایام است بین مردم و ظاهرا در حکمت تداول ایام سه سبب تذکر میدهد:

۱- تا اینکه خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند البته معلوم است که حق تعالی بعلم حضوری خود از ازل و ابد میداند و بتمام امور باعینانها و اشخاصها و آنچه در عالم ممکنات است و از روی حکمت قلم تقدیر بر آن جاری شده آگاهست و همه چیز از اشخاص و افراد و معانی و صور و جواهر و اعراض موجودات نزد او حاضر است در ازل و چیزی از او پنهان نیست تا اینکه پس از وقوع خارجی آن معلوم گردد پس شاید مقصود از «لِيَعْلَمَ» که بصیغه مضارع آورده چنین باشد تا اینکه بداند یعنی بلحاظ ظهور آثار خارجی ایمان آنها ظاهر گردد علم خدا که محققا در ازل حقایق اشیاء و نحوه وجود خارجی ممکنات نزد او حاضر بوده معلوم او گردد.

خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که ما ایام را بین مردم میگردانیم گاهی بر ضرر آنها و گاهی بنفع آنها تا اینکه مؤمنین آزمایش کردند که کدام یک در ایمان راسخ و پابرجا میباشند و کدام یک چنین نیستند.

۲- «و يتخذ منكم شهداء» اینکه جمله نیز مربوط به «و لِيَعْلَمَ اللَّهُ» است

صفحه : ۲۸۰

یعنی برای اینکه خدا بداند کسانی را که ایمان آورده‌اند و گواهان شما باشند یعنی گواهانی از خود شما مجاهدین بگیرد. و اینکه آیه «و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» مشعر بر اینکه است که ما چنین کردیم یعنی روزگار را بین مردم گردانیدیم تا اینکه مؤمنین را در اثر گردش ایام از آلودگیهای خارجی پاک گردانیم و کافرین را پس از آزمایش نابود گردانیم أم حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ- آیه مربوط بآیات بالا است و نظر بگمان غلط مؤمنین دارد و خطاب بآنها است که آیا شما چنین گمان کردید که همین قدر که ایمان آوردید و داخل در مؤمنین گردید بدون آزمایش که آیا در دین ثابت قدم میباشید یا وقتی که مورد امتحان میرسد متزلزل میگردید و با اینحال داخل بهشت میگردید پیش از اینکه امتحان شده باشید در صورتی که هنوز پای مجاهده بمیان نیامده که ظاهر گردد کدام یک از شما در علم خدا که چیزی از او پنهان نیست چگونه میباشید اینکه گمان درست نیست، شاید اشاره باین باشد که دیگر بین مؤمنین خلص که از روی حقیقت داخل در دین شده‌اند و غیر آن فرقی باقی نمیماند، بعضی گمان میکنند که مؤمنین بایستی همیشه در نبرد با دشمن و در کارهای دنیویشان مظفر و منصور باشند دیگر نمیدانند که دنیا دار ابتلاء و آزمایش است مخصوصا مؤمنین بایستی در مورد امتحان واقع گردند تا اینکه بین مؤمن واقعی و بین متظاهر بایمان فرق گذاشته شود و شاید یکی از حکمت تأسیس جنگ با کفار و مشرکین همین باشد که در مورد مجاهده با کفار چگونه معامله میکنند.

و يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ- مربوط بهمان آیه اول است. و اشکال به اینکه که خدائی که علمش بهمه چیز از گذشته و آینده احاطه دارد همیشه میدانسته که صابریں در جهاد کیانند و غیر اینها کیانند و آزمایش از برای کسی است که از حقیقت امر مطلع نباشد و بامتحان بخواهد بفهمد و نظیر اینکه اشکال در بسیاری از آیات که بصیغه مضارع

صفحه : ۲۸۱

آمده و ظاهرش دلالت دارد که خدا نمیدانسته و آزمایش میکند برای اینکه بداند مثل قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳ «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» و در جلد هشتم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بآن بحث شده رجوع بآن جا نمائید. پاسخ چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا حضوری و محیط بتمام کائنات است و شاید مقصود از امتحان دانستن مؤمنین یا خود انسان باشد که خداوند ایام را بین مردم متداول نموده یعنی گردانیده تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شوند صابرین از غیر آنها و علامت ظاهرش در مورد جهاد با کفار پدید میگردد تداول ایام بین مردم که روزی برفع کسی و روزی بضرر کسی است از روی حکمت و عدل خداوندی سر رشته گرفته.

چون در ناموس خلقت مقرر گردیده که مردم مدتی بالطبع باشند و باجماع و با هم زندگانی نمایند احدی نمیتواند بتنهائی امور معاش خود را تأمین نماید و لازمه اجتماع اینکه است که افراد یک جامعه از حیث اخلاق و عادات و عمل و ثروت نزدیک بهم باشند چنانچه در خلقت هم باید نزدیک بهم باشند اختلاف زیاد بین مردم اختلاف بین جامعه پیدا میکند و اگر غیر اینکه باشد تمدنشان مختل میگردد و نتوانند با هم آمیزش کنند اینکه است که باید روزگار بین مردم بگردد و اختلاف اندکی که بین مؤمنین و کافرین پدید میگردد نسبت بمؤمنین رحمت است و نسبت بکافرین عذاب است از حیث آلام و مصیبات مؤمنین بمصیبات و آلام دنیوی بر ثواب آنها و استحکام قلب آنها افزوده میشود و کافرین شاید سبب تخفیف عذاب آنها گردد.

و نیز چون نوعا هیچ انسانی در مدت عمرش از عمل نیکی خالی نیست و بوعد الهی کافرین و معاندین در قیامت مخلد در آتشند اینکه است که بمقتضای عدل الهی بایستی در دنیا که مراد آنها است پاداش اعمال نیکشان برسند چنانچه فرموده «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» سوره

صفحه : ۲۸۲

شوری آیه ۱۹.

و نیز البته غیر از معصوم هر فردی باقتضای قوای حیوانی لغزشهایی و خلافهایی در مدت عمر از او پدید میگردد و لطف خدا مقتضی اینکه است که مؤمنین واقعی در قیامت مورد رحمت الهی و بهشت که دار کرامت او است در مقام امن و امان قرار گیرند روی اینکه حساب باید در دنیا مبتلا گردند بآفات و بلیاتی که هم کفاره گناه آنها گردد و هم در اثر صبر مشمول رحمت خدا که در باره صابرین فرموده «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ» سوره بقره آیه ۱۵۲ و نیز چون کفار در آخرت که دار بقاء است بعذاب مبتلا میگرددند و آسایشی برای آنان نیست کرم وجود الهی مقتضی اینکه است که از زندگانی دنیا قدری تمتع ببرند و نیز دنیا را برای آسایش مؤمنین تأمین گردانند که مؤمنین هم از زندگانی دنیا تمتع گردند و هم در اثر ایمان و تقوی بدرجات عالیه اخروی فائز گردند.

و لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ظاهر آیه مربوط بآیه بالا- است که شما گمان کردید که داخل بهشت میشوید پیش از اینکه در مورد آزمایش واقع گردید و پیش از اینکه ظاهر گردد که در مقام جهاد با کفار کدام یک از شما استقامت دارید و کدام یک سستی مینمائید خلاصه مفسرین گفته‌اند خطاب بکسانی است که در جنگ بدر حاضر نشده بودند در صورتی که پیش از وقوع آن آرزو میکردند که کاش با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جهاد حاضر بودیم و صبر میکردیم (و باحدی الحسنین) فائز میگرددیم یا بر اعداء غالب میشدیم یا شهید میشدیم و بمحل کرامت میرسیدیم و چون وقت جنگ احد رسید نزد رسول آمدند و اصرار میکردند که با مجاهدین روانه شوند اینکه بود که حق تعالی بانان خطاب نموده که شما پیش از آنکه اسباب شهادت را مشاهده کنید تمنا میکردید «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ» یعنی اینکه آرزوی شما وقتی بود که اسباب کشته شدن خود را مشاهده نمیکردید «فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»

صفحه : ۲۸۳

و وقتی که در میدان جنک دیدید چگونه مجاهدین شهید می‌گردند و شما می‌گریختید و گفته‌اند آیه اعتراض بچنین اشخاص نموده که شما قبلاً- آرزو می‌کردید که در جهاد با مؤمنین همراه باشید و از زمره مجاهدین فی‌الله بشمار آئید وقتی پای جنگ و قتل و اسارت بمیان آمد از جنک گریزان شدید.

و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ آیه مشعر است بر سرزنش مجاهدین و آنهاییکه در جنک احد وقتی دیدند دشمن غالب گردیدند فرار کردند بعضی گریختند و بمدینه برگشتند و بعضی در کوههای اطراف پنهان گردیدند و رسول را تنها بدست دشمن گذاشتند و همان طوری که گفته شد فقط امیر المؤمنین علیه السلام با یک نفر دیگر در یاری رسول ماندند پس از آنکه حضرت اشخاصی را که پشت بجنک کرده و فرار کرده بودند ملامت مینماید آنها زبان بعدر گشوده و گفتند ما چون آواز قتل تو را شنیدیم روزگار ما شوریده شد و از غایت ترس و دهشت بگریختیم اینکه بود که خدای تعالی دفع عذر آنها را کرده و اینکه آیه را فرستاد.

که نیست بنده ستوده من محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر رسولی که پیش از او رسولانی گذشته بودند پس اگر حضرت مرد یا کشته گردید شما پشت خود بر می‌گردید یعنی مرتد میشوید و دست از جهاد بر میدارید. خلاصه گویا عذر فرار کنندگان از میدان جنک که گفتند ما از خبر کشته شدن تو شوریده شدیم و روزگار بر ما سخت گردید و بی تابانه گریختیم از آنان پذیرفته نگردید.

و آیه در مقام سرزنش و توبیخ آنها بر آمده و اشاره به اینکه که اینجا جای آزمایش شما بوده که اگر شما واقعا بخدای محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودید و ایمان در دل شما جایگزین شده بود میدانستید که اسلام دین خدائی است که بتوسط رسولش برای هدایت جن و انس فرستاده شده و بایستی تا قیامت بین مردم

صفحه : ۲۸۴

ابراز فعالیت نماید: علت موجد و علت مبقیه دین اسلام خدا است فقط محمد صلی الله علیه و آله واسطه در رسانیدن اینکه دین خدائی است و پس از موت یا قتل او قائم بمرسل یعنی قائم بخدا است و باید تا قیامت در زمین باقی بماند برای اینکه بر مردم حجت تمام گردد.

و شاید آیه میخواهد مؤمنین مجاهدین و فرار کنندگان از جبهه جنک را خاطر نشان کند که شما امتحان و آزمایش خود را در اینکه مبارزه بخوبی دادید تا اینکه برسولش معلوم گردد که شما پس از او با دینش چه خواهید کرد.

آری هر کس اندک تأملی در واقعه جنک احد بنماید و عمل مجاهدین را تحت مطالعه قرار دهد بخوبی بر وی ظاهر میگردد که همین مهاجرین و انصار بودند که در جنگ احد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدست دشمن تنها گذاشتند و گریختند و بالاخره پس از او دین او را واژگون گردانیدند و بر غیر مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمان الهی در نصب خلیفه بر مراد خود عمل نمودند و در تعیین خلیفه مخالفت کردند رسول صلی الله علیه و آله را و چه جفاها که بذریه آنسور و یگانه اولاد او که باتفاق سنی و شیعه حضرتش مکرر فرموده بود

«فاطمه بضعة منی»

و نیز بدامادش که بنص قرآن در آیه مباهله بمنزله نفس پیغمبر [ص] بشمار آورده حق او را غصب کردند و او را خانه نشین گردانیدند و نگذاشتند حق بجای خود قرار گیرد که اگر گذارده بودند حق بجای خود قرار گیرد آنوقت مؤمنین مصداق آن آیه

بالا- میگردیدند که خطاب بآنها نموده و فرموده «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و معلوم میشود که چگونه مؤمنین بر تمام مردمان جهان علو و برتری پیدا مینمودند و چگونه دین اسلام بر تمام ادیان تفوق و سیادت مینمود لکن چون در همه وقت مردم باید در مورد آزمایش واقع گردند حکمت الهی چنین مقتضی گردید که اختلاف بین مسلمانها پدید گردد تا اینکه مؤمن واقعی از غیرش تمیز داده شود «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا- فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»

صفحه : ۲۸۵

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا پس از آنکه در اول آیه تذکر داده که هر گاه شما پس از موت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دین برگردید بعقب خود یعنی بزمان جاهلیت گمان نکنید که بخدا ضرری وارد گردد.

اشاره به اینکه که «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» بر خدا است که حجت را بر خلق تمام گرداند و رسولانی با معجزه‌ها برای هدایت افراد بشر بفرستد و عدل الهی مقتضی اینکه است که انسان را در عمل بتکالیف مختار گرداند وقتی انسانیکه در باره او «ظلوما جهولا» گفته دانسته و فهمیده زیر بار تکلیف که بنفس خودش تمام میشود نرود و طغیان نموده براه کج برود ضرر بخودش وارد گردانیده خداوند منزه و مبراء است از اینکه محتاج بعمل بنده ضعیف خود باشد.

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ بلکه با اینکه ذات احدیت مستغنی است از عمل بنده ضعیف خود از راه فضل و کرم بزودی بشکر کنندگان پاداش نیکو میدهد.

شاید مقصود از شاکرین در اینجا مجاهدین در جبهه جنگ باشد مخصوصا آنهائیکه در جنگ احد پس از غلبه دشمن رسول را تنها نگذاشتند و او را تا نفس آخر و تا جان در بدن داشتند دست از یاری او برنداشتند و مصداق کامل آن علی علیه السلام بود که تمام کسانی که در آنوقت شاهد قضیه بوده‌اند گفته‌اند وقتی دشمن غالب گردید همه از ترس جنگ گریختند مگر آنحضرت و یک نفر دیگر که او مواظب رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و علی بن ابی طالب [ع] با آن گروه دشمن جنگ مینمود تا اینکه هفتاد ضربت ببدن مبارکش وارد گردید پس میتوان گفت مصداق کامل شکر کنندگان که حق نعمت اسلام را مراعات کردند همان حضرت میباشد.

و همان طوری که گفته شد شاید یک حکمت اینکه مؤمنین در جنگ احد شکست خوردند آزمایش و امتحان بوده که مؤمنین واقعی از غیر آنها تمیز داده شوند و دانسته شود که چه کس در دین داری ثابت قدم و چه کس بر خلاف آنست

صفحه : ۲۸۶

قوله تعالی «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» اول سوره عنكبوت «۱» و نیز قوله تعالی «وَلِيُبَيِّنَ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسِينًا» «۲» و غیر اینها از آیات بسیاری که بمؤمنین خاطر نشان میکنند که مواظب باشند در جائیکه پای امتحان بمیان آمد از بوته امتحان درست بیرون آیند و لغزش پیدا نمایند و حق نعمت اسلام و باقی نعمتهای الهی را نگاه دارند و هر نعمتی را بآن حکمتی که غرض از عطاء آن بوده بمصرف خود برسانند تا اینکه نعمتشان زیاد گردد.

و در بعض آیات شکر را مقابل کفر بشمار آورده مثل قوله تعالی «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا و نیست برای هیچ نفسی اینکه بمیرد و از کالبد بدن جدا گردد مگر باذن خدا و بمشیت او و آنچه در ازل در عالم قضاء و قدر و در لوح محفوظ مقرر گردیده «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» سوره نحل آیه ۶۳، سوره یونس آیه ۵۰، سوره اعراف آیه ۳۲. و از آن وقت مقرر ساعتی یعنی آنی نه عقب می‌افتد نه جلو.

خلاصه حق تعالی تحریص و ترغیب نموده مؤمنین را بجهاد که از ترس کشته شدن از جنک فرار نمائید و بدانید اگر اجل موقتی شما رسیده خواه در رختخواب آسایش باشید یا در میدان جنک مرگ شما را فرا خواهد گرفت و هرگاه

(۱) آیا مردم چنین گمان کردند که آنها را بمجرد اینکه بگویند ایمان آوردیم و آنان را آزمایش نمیکنیم و همانا محققا امتحان کردیم آنهایی را که پیش از اینها بودند تا اینکه بدانند خدا آنهاییکه (در ایمان) راستگو بودند و بدانند آنهاییکه دروغگو بودند.

(۲) و همانا ما مؤمنین را آزمایش میکنیم بابتلاء نیکو.

صفحه : ۲۸۷

اجل موقت شما هنوز نرسیده در جنک باشید و مقابل دشمن شما از کشته شدن محفوظ خواهید ماند. و مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا آیه ارشاد بر اینکه است که مرگ و حیات بدست خود آدمی نیست انسان هر قدر خود را از مرگ حفظ کند و در جای استراحت خود را محفوظ گرداند که مبادا مرگ وی را دریا بد فائده بخش نخواهد بود وقتی مدت سر آمد و اجل رسید خواهد مرد فقط انسانیکه طالب شرافت و فضیلت و سعادت خود میباشد چون در عمل مختار است در اعمال اختیاری میتواند خود را در اثر اعمال نیک بسعادت و مقامات بلند اخروی رساند و میتواند پیرو هوای نفسانی گردد و خود را بدرک نفس پرستی پرتاب نموده و مستحق عذاب و سخط الهی گرداند.

اینکه است که آیه بصدای بلند بمردم اعلام میکند که ای انسان بدان که تو بالاخره بنتیجه اعمال خودت خواهی رسید و بآنچه آن مراد و مقصود تو بوده بتو بازگشت خواهد نمود اگر مقصود و مراد تو از اعمال نیک بدست آوردن منافع دنیوی و رسیدن بحفظات نفسانی و جبلی باشد البته خدای جلیل که فرموده «أَنْتَى لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» سوره عمران آیه ۱۹۳، آنچه مراد تو از عمل بود بتو خواهد رسانید و اگر مقصود تو از عمل نیکی که کرده‌ئی و بوجه خودش واقع گردیده پاداش اخروی باشد همین طوری که در سوره شوری آیه ۱۹ فرموده «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» خلاصه کسیکه بعمل خیر خود مرادش آخرت باشد در ثواب او افزائیم و هر کس که مرادش از عمل خیری که کرده پاداش دنیوی باشد از همین دنیا که مراد او بوده پاداش میدهیم و در آخرت برای او از عملش بهره و نصیبی نخواهد بود و سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که «مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ طَلَبَ الْآخِرَةِ جَعَلَهُ اللهُ

صفحه : ۲۸۸

غناه في قلبه و جمع له شمله و آتیه الدنيا و هی راغمه، و من كانت نيته طلب الدنيا جعل الله الفقر بين عينيه و شئت عليه شمله و لا يأتيه الا ما كتب له

«۱» و نیز در حدیث مشهور فرموده

«انما الاعمال بالنيات»

«۲» وَ كَذَآئِنِ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا ظَاهِرًا آیه نیز برای تشویق و ترغیب بامر جهاد برسول و بمؤمنین خبر میدهد که چه بسیار از پیمبران که جنک کردند با کفار و با آن پیغمبر بودند اتباع و پیروان او و بر آنچه بآنها رسید از زخم و جراحت و کشته شدن بدست دشمن آن جماعت در امر جهاد سستی و تنبلی نمودند و در یاری

دین استقامت و پایداری مینمودند و از خود ضعف و شکستی نشان ندادند و در مقابل دشمن فروتنی نمودند. اشاره به اینکه که مؤمنین بایستی عمل پیشینیان را سر مشق خود بگیرند و در امر جهاد استقامت و متانت و رشادت نشان دهند. و در اینکه ریون بسیار که با انبیاء بودند و با کفار جنک میکردند چه کسانی بودند بقولی آنها فقهاء و علماء و عباد و زهاد زمانشان بودند و ریون منسوب برب است یعنی آنها منسوب برب بودند یعنی منسوب بعلم یا بعبادت پروردگار بودند نظیر آن روایتی که منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام است (که مردم را سه قسمت نموده: ۱- عالم ربانی. ۲- متعلم علی سبیل نجاه ۳- همج رعاع

(۱) کسیکه نیت او از عمل طلب آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنای او را در قلب او و پراکندگی امورش را جمع میکند و بر او دنیا میآید در حالیکه از آن اعراض داشته، و کسیکه نیت او دنیا باشد یعنی هم او دنیا و مزخرفات طبیعی باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امورش را متشتت و پراکنده میگرداند و از دنیا نمی‌یابد مگر بقدریکه برای او نوشته و تقدیر شده است. [.....]

(۲) عمل از حیث خوبی و بدی و نفع اخروی بسته بنیت عامل آنست.

صفحه : ۲۸۹

انباع کل ناعق» که مقصود از علمای ربانی کسانی میباشید که علومشان از طرف حق تعالی و بافاضه الهی نور معرفت در قلب آنها تابش نموده.

و بقولی ریون تابعینند و ربانیون ولأه و حکامند، و بقولی ریون جماعت بسیارند- و در عین المعانی گفته ربی نام سپاهی است که کم‌تر از ده‌هزار نباشند و اینکه قول منسوب بابی جعفر علیه السلام است.

و نزد بعضی «قاتل» راجع بنبی است یعنی نبی جنک کرد و آنچه بعد از او است جمله حالیه است یعنی چه بسیار پیمبری که جنک کردند با کفار در حالیکه با او جماعت بسیار بودند. [منهج] وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدا صابرین را که در جهاد و یاری دین حق صبر و بردباری کردند دوست میدارد «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» سوره مائده آیه ۵۹.

آری کسی را که خدا دوست داشت علامت دوستی خدا نسبت ببنده اینست که او را موفق میگرداند که در یاری دین او کوشش بسیار نماید و از هیچ گزندی از کشته شدن و هر گونه آسیبی که ممکن است بوی برسد از اسارت و جراحت و غیر اینها ملالی بخاطرش نرسد و نیز بنده‌ئی که خدا را دوست داشت علامتش اینکه است که در آن حدیث فرمود

«التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود

خلاصه کسی را سزد که مدعی دوستی حق تعالی باشد که دل دنیا نبدد و مثل کسی ماند که سر پا می‌نشیند برای آمادگی کاری که خود را مهیا و آماده گردانید برای اطاعت فرمان پروردگارش و همیشه منتظر نفعات رحمت الهی است و روی دلش بسوی او نگران است.

اگر چه مصداق کامل صابرین در مورد جهاد در راه خدا و استقامت در آن پدید می‌گردد لکن صبر چه در مورد بلاء و چه مورد حفظ نفس و خودداری در مورد غلبه قوای شهویه و غضبیه و از فرمان الهی تخطی و تجاوز نمودن و چه

صفحه : ۲۹۰

در مورد اطاعت اوامر و نواهی شرع هر کدام باشد صبر یکی از فضائل و خصوصیات انسان کامل بشمار می‌آید در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و در فضیلت صبر همین بس که در کلام الله درود و رحمت و هدایت را برای

صابرین مقرر فرموده «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» سوره بقره آیه ۱۵۲، و در اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله بقدری تعریف و تمجید و فضیلت صبر رسیده که اینجا جای بیان آن نمیباشد و در سیر و سلوک در روش اولیاء الله تا اندازه‌ئی بیان شده رجوع بآن جا شود.

خلاصه قوله تعالی «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» خدا صبر کنندگان را دوست میدارد اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل میگردد هر کس را که مؤمن باشد و بدستور خدا و رسول عمل کند یا در ترک گناه و اجتناب از معاصی بردباری نماید و نیز در بلاها و شدائد روزگار تحمل کند و بی طاقت نگردد لکن در اینجا بقرینه آیاتی که راجع بمجاهدین رسیده ظاهراً نظر بآنهائی است که در مورد نبرد با دشمن بردبار باشند و از خود سستی و ضعف نشان ندهند و چنین است در آن دو آیه بالا «سَيَنْجِزِي الشَّاكِرِينَ» که برای اهمیت تکرار گردیده.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَنَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ مقول قول ربیون یعنی آن مردمان صالحی که در یاری دین با پیمبران جنک کردند که آیه برای چنین جماعتی خصوصیات و فضائل برسولش یادآور میشود و آن چند فضیلت است که بعضی از آن در آیه بالا بیان شده.

۱- آنان در جنک آنچه بآنها از سختی اصابت نمود در امر جهاد نه سستی از خود نشان دادند و نه ضعف و زبون پیرامون آنان گردید.

۲- راجع بهمین آیه با آنکه در امر جهاد و از خود گذشته گی چنین استقامت داشتند باز خود را در مقابل پروردگارشان با اظهار گناه و شرمندگی طلب آموزش میکردند و از خدای خود در مقام مناجات جند حاجت می طلبیدند

صفحه : ۲۹۱

۱- آموزش گناه و انلاف عمر در آنچه در غیر اطاعت اسراف کرده‌اند.

۲- طلب استقامت و پایداری در مقام عبودیت که لرزش قدم در بندگی پیدا ننمائیم ۳- طلب یاری میکردند که میگفتند پروردگارا ما را یاری کن و بر اعداء غالب و مظفر گردان.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ خدای ببرکت دعای آنها و اعمال نیکشان و استغفار و صبر بر جهاد با اعداء دین بآنها «ثَوَابِ الدُّنْيَا» از مظفریت و غلبه و بدست آوردن غنائم «وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» عنایت کرده و دیگر بآنها عطاء نمود پیاداش عمل نیکشان مقامات اخروی از مغفرت و نعیم جنت و بالاتر از همه رضوان و رضای منان و کلمه «حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» مشعر بر اینکه است که برای چنین مردمانی است بهترین ثواب آخرت که آن رضای حضرت حق و فائز گردیدن بدرجه شهادت باشد و کلمه «إِنَّمَا» در آیه «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ» نیز مشعر بر اینکه است که نزد حق تعالی ثواب آخرت و رضای او مهم تر و بالاتر است.

خلاصه اینکه آیات گویا بمؤمنین مجاهدین اعلام مینماید که اشخاص بزرگ عالم چنین بودند که در دین داری و یاری دین و پیمبران نشان اینکه طور استقامت مینمودند و شما مؤمنین که بهترین امم میباشید که در باره شما است «کنتم خیر امه أخرجت للناس الخ» بایستی عمل آنها را سر مشق بگیریید و در دین داری و جهاد ثابت قدم باشید ترس و سستی و بطالت بخود راه ندهید.

صفحه : ۲۹۲

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكم عَلَىٰ أَعقابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خاسِرِينَ (۱۴۹) بل اللّٰهُ مولاكم وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعبَ بما أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ ما لَمْ يُنزل بِهِ سُلطاناً وَ ما وَاهمُ النَّارُ وَ بئسَ مَثوى الظّالِمِينَ (۱۵۱) وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعَدَهُ إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكم ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلُؤُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرّسولُ يَدْعوكُمْ فِي أَخراكم فَأَثابَكُمْ عَمَّاءَ بَعَمَّ لِكَيْلا تَحزَنُوا عَلَى ما فاتَكُم وَ لا ما أَصابَكُم وَ اللّٰهُ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُّعاساً يَغشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ يُخفونَ فِي أَنفُسِهِمْ ما لا يُبدونَ لَكَ يَقُولُونَ لو كانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ ما قُتِلنا هاهنا قُلْ لو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ القَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِي اللّٰهُ ما فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

صفحه : ۲۹۳

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید کافر را شما را عقب‌هایتان (زمان جاهلیت) بر میگردانند پس بر میگردید در حالیکه ضرر و خسران برده‌اید [۱۴۹]

بلکه یار و مددکار شما خدا است و او بهترین یاری کنندگان است [۱۵۰]

نرودی ترس و رعب در قلبهای کافرین میاندازیم بسبب اینکه بر خدا شریک آوردند چیزی را که دلیل و حجتی بر اثبات آن نیست و منزلگاه (مشرکین) جهنم است و آتش برای ستمکاران بد منزلگاهی است [۱۵۱]

همانا بحقیقت خدا راست و درست گردانید و عده خود را وقتی که (غلبه خود را بر دشمنان) باذن خدا حس کردید تا وقتی که (در جنک احد) سست گردیدید (و در امر جهاد) با هم نزاع کردید و مخالفت نمودید پس از آنکه بشما نمودیم (از فتح و غلبه) آنچه را که دوست میداشتید بعضی از شما کسی است که مرادش دنیا است و بعضی از شما کسی است که مراد و مقصدش آخرت است پس خدا از پیشرفت و غلبه شما را بازداشت تا اینکه آزموده شوید و همانا شما را عفو کرد و خداوند بر مؤمنین صاحب فضل و احسان است [۱۵۲]

یاد آرید وقتی را که از دشمن میگریختید و از شدت وحشت نظر باحدی نداشتید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم شما را برای کمک دیگران میخواند و توجه نکردید تا پاداش آن غمی بر غم شما افزوده گردید تا اینکه محزون نگردید بر آنچه از شما فوت شده و نه آنچه بشما برسد و خدا بهر چه کنید آگاه خواهد بود [۱۵۳]

سپس بر شما از پس غمتان امنیت فرستاد بطوریکه جماعتی را خواب گرفت و جماعت دیگر از شما در نفسشان آنان را بهم و غم انداخت که باضطراب افتادند و گمان ناروایی بحق بردند مثل گمان زمان جاهلیت و میگفتند آیا ما را پس از اینکه امر جنک چیزی (فرجی هست) ای رسول (ص) بگو تمام امور بدست خدا است در دل خود از تو پنهان میدارند چیزی که ظاهر نمیگردانند میگویند اگر برای ما از فتح و ظفر چیزی بود در اینجا مغلوب نمیگردیدیم بگو اگر در خانه‌های خود و در رختخواب باشید و بر شما کشته شدن نوشته شده بود بشما خواهد رسید و همانا خدا (اینکه

صفحه : ۲۹۴

قتل و غارت را بر شما گماشته) برای اینکه شما را بیازماید و تا اینکه پاک و خالص گرداند آنچه در قلبهای شما است خدا عالم است بآنچه در سینه‌های شما است [۱۵۴]

صفحه : ۲۹۵

(توضیح آیات)

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ اینکه چند آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بجنگ احد بود که ظاهراً بعضی از مؤمنین از شکست خوردگی در جنگ احد چنانچه در آیات جلو اشاره نموده و هن و سستی از خود نشان میدادند اینکه است که در اینکه آیه خطاب بمؤمنین نموده و آنان را خاطر نشان میکند که ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شما اطاعت کفار کنید شما را بر میگردانند پاشنه‌های خودتان یعنی اگر مطیع آنها شوید و فریب آنها را بخورید بهمان زمان جاهلیت منقلب میگردید در حالیکه خسران و زیان برده‌اید.

شاید اشاره باین باشد که اگر تابع کفار گردید عوض اینکه از اعمالتان از ایمان و اسلام مجاهده با کفار بسعدت و درجات اخروی فائز گردید نتیجه معکوس میبیرید و اعمال شما هباء منثورا گردیده و سقوط مینمائید و بجز خسران و زیانکاری چیزی نصیب شما نخواهد گردید.

بَلِ اللّٰهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ «بل» اضراب است، ای مؤمنین چنین نیست که گمان کرده‌اید که اگر در پناه کفار و مشرکین باشید از خطرات محفوظ میمانید اینکه گمان شما فاسد است فقط موالی و دوست شما خدا است که غالب و قاهر و مستولی بر تمام موجودات است و او بهترین یاری کنندگان است، بهتر بودن خدای تعالی از کافرین ظاهراً بلحاظ عقیده کفار است که از غیر حق تعالی یاری میطلبند، و شاید اشاره باین باشد که اگر بگمان غلط نظر کمک و یاری از کفار داشته باشید خدا چون غالب بر همه چیز است او بهتر یاری کنندگان است.

صفحه : ۲۹۶

سَأَلْتُمْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا یعنی بزودی می‌اندازیم در قلب کفار ترس را بسبب اینکه شریک قرار دادند برای خدا چیزی را که خدا قرار نداده است بر آن حجت و برهانی که عذر آنها باشد.

از سدی نقل میکنند که چون ابو سفیان و یارانش پس از واقعه احد رو بمکه رفتند در اثناء راه ابو سفیان گفت برگشتن ما خطاء بود چون اینها جماعت اندکی بودند و اگر چه شما مجروح و ناتوان گردیده‌اید لکن اکثر آنها مقتول و مجروح و ناتوان گردیده‌اند ما باید برگردیم و بیکباره بر آنها هجوم آریم و همه آنها را مستأصل کنیم پس عزم بر گشتن نمودند حق تعالی ترس و رعب در دل آنان افکند و نتوانستند مراجعت کنند و پیش از اینکه واقعه خدای تعالی برسولش خبر میدهد و از عزم و اراده آنها رسولش را آگاه میگرداند.

و «بِمَا أَشْرَكُوا الْخ» شاید اشاره باین باشد که اینکه ترس و رعبی که در دل مشرکین افتاد برای اینکه بود که آنها برای خدا شریک قرار دادند و پرستش نمودند چیزی را که هیچ قوت و شوکتی نداشتند که بتابعین خود اطمینان و سکونت نفس بدهند و امیدوار

باشند که در شذائذ آنان را یاری کنند و مؤمنین میدانستند همان طوری که آیات مشعر بر آنست که شکست خوردن آنها در بعض موارد از باب آزمایش بوده مثل جنک احد و غیره نه از جهت حقارت آنها و در همان حال باز مؤمنین اتکاء و پشتبانی و امیدشان پروردگار عالم بود که غالب و قاهر و مستولی بر همه موجودات است و میدانستند که آنچه بر ایشان در امر جهاد یا غیر آن پیش آید بنفع آنها تمام میشود نه بر ضرر آنها لکن مشرکین چنین مرجع و تکیه گاهی نداشتند فقط متکی بنفس خبیث خود بودند اینکه بود که البته لطف حق تعالی مقتضی بر اینکه است که آنان را بیاگاهاند که بدانند و لو اینکه در موردی از روی حکمت غلبه و مظفریتی بر آنها پیش آید آن موقتی است است علو و غلبه واقعی با مؤمنین است که مولی و ناصر آنها خدا است و کافرین

صفحه : ۲۹۷

بالاخره زبون و ذلیل خواهند گردید همان طوری که در فتح مکه ظاهر گردید که رسول اسلام بدون جنک بر اهل مکه غالب گردید و همه حلقه بندی بگردن انداختند و بنده فرمان بردار او گردیدند.

وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و دوزخ جای آنها است و بد آرامگاهی است برای کافرین جایگاه و مآل آنها آتش است. اشاره به اینکه که آنهائیکه بخدا کافر شدند هم در دنیا زیان بردند که از عمرشان بهره نیکو نبردند و سرانجام کارشان بیدبختی و سوء عاقبت خواهد کشید و هم در آخرت که سرانجام کار است همیشه معذب خواهند بود.

روایت شده که حق تعالی بطوری ترس در دل کفار انداخت که با اینکه داخل مکه شده بودند میترسیدند که مبادا اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بر سر آنها ریزند گویند رسول میفرمود «نصرت بالرعب مسيرة شهر»

نصرت داده شدم بدخول خوف در دل کفار باندازه سیر در یک ماه.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبِ الْقُرْطُبِيِّ نَقَلَ مِیْکَنْدُ که گفته چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ احد بمدینه بازگشت جماعتی از مجاهدین گفتند اینکه محنت و شکست از کجا بما رسید در صورتی که خدای تعالی بما وعده نصرت و ظفر داده بود بقوله تعالی «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا الْحَ» پروردگار عالمیان بجواب آنان اینکه آیه فرستاد «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» گفته اند اینکه وعده آن بود که رسول خدا قبلا خواب دیده بود که بر دشمنان ظفر یافته و چون خواب پیمبران وحی است اینکه بود که آنرا وعده نامیده و صدق آن وعده آن بود که فرموده «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» و اینکه وعده در اول وهله جنگ احد واقع شد که مسلمانها بر کفار غلبه کردند و در آخر کفار غلبه نمودند و در آیه «إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ» یعنی شما سریعاً آنان را باذن خدا کشتید و ظفر شما را بود و در بیان علت و سبب غلبه کفار فرموده

صفحه : ۲۹۸

«حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ» «حتی» غایت است بمعنی الی، اشاره به اینکه که وعده خدا حق است و شما را ظفر و غلبه بود تا اینکه شما بد دل شدید. [پایان] وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانند عمل خودشان بود که آنان را مغلوب کرد و شکست داد و گر نه وعده حق تعالی حق است و بر شما مظفریت بود تا وقتی که بد دل شدید و با یکدیگر مخالفت کردید ظاهراً مخالفت آنها اینکه بود که تیراندازان بطلب غنیمت دره‌ئی را که مأمور بحفظ آن بودند واگذاشتند و در لشکرگاه افتادند و رئیس آنها عبد الله بن جبیر هر قدر ممانعت نمود فائده نبخشید کفار وقتی دره را خالی دیدند دره را گرفتند و عبد الله را که سالار آنها بود با چند نفر دیگر که مانده بودند کشتند و در مسلمانها در افتادند.

«مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ» گفته اند «أَرَاكُمْ» در موضع اعطاکم است نظیر آنجا است که فرموده «سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» یعنی ساعتیکم ارض

مصر یعنی بر آنها منت گذاشت در اینکه زمین مصر را بایشان داد در ابتداء روز ظفر و غلبه با مسلمانان بود چون بر خلاف قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حفظ دره عمل نمودند در آخر روز اوضاع دگرگون گردید فتح بشکست و شادی مسلمانان بغم و حزن مبدل گردید.

مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ظاهراً آیه اشاره بآن عده تیرانداز است که مأمور بحفظ دره بودند بعضی از آنها چون مقصود اصلیشان بدست آوردن غنائم بود وقتی دیدند جنگ خاتمه پیدا نموده و مسلمانان مشغول غنیمتها گردیده‌اند سفارش رسول صلی الله علیه و آله را در حفظ دره نادیده گرفتند و در میدان جنگ ریختند و چنانچه گفته شد عبد الله جحش که سالار آنان بود و با چند نفر دیگر که ماندند کشته شدند و بدرجه شهادت فائز گردیدند.

صفحه : ۲۹۹

ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَتَّبِعُكُمْ شَآئِدٌ مَقْصُودٌ اِيْنَكِهٖ بَاشَدُ كِهٖ پَسْ اَزْ اَنَكِهٖ سَسْتِي وَ نَزَاعٌ دَرِ اَوَّلِ وَهْلِهٖ وَ اِخْتِلَافٌ كِهٖ بَيْنَ شَمَا پَدِيدِ اَمَدِ بَرِ خِلَافِ رَاۄيِ پِيْغَمْبَرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَرِيْجِي شَمَا مَسْلَمِيْنَ اَزْ اَمْرِ رَسُوْلٍ دَرِ حِفْظِ دَرِهٖ چِنِيْنَ اِيْجَابِ نَمُوْدِ كِهٖ اَوَّلِ خِدَاوَنْدِ شَمَا رَا اَزْ مَشْرَكِيْنَ بَازِ دَاشْتِ تَا شَمَا رَا اَزْمَايِشْ كَنْدِ يَعْنِيْ اِيْنَكِهٖ اِخْتِلَافَاتِ بَيْنَ شَمَا پَدِيدِ گَرْدِيْدِ تَا اِمْتِحَانِ گَرْدِيْدِ كِهٖ چِهٖ كَسْ مَوْمِنِ وَاقْعِي وَ ثَابِتِ قَدَمِ دَرِ دِيْنِ وَ طَالِبِ اٰخِرْتِ اَسْتِ وَ چِهٖ كَسْ مَنَافِقِ وَ طَالِبِ دُنْيَا اَسْتِ.

وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ بَا اِيْنَكِهٖ اَزْ بُوْتِهٖ اِمْتِحَانِ خُوبِ بِيْرُوْنِ نِيَامَدِيْدِ خِدَاۄيِ تَعَالٰى شَمَا رَا عَفُوْ نَمُوْدِ زِيْرَا كِهٖ خِدَاوَنْدِ بَرِ مَوْمِنِيْنَ صَاحِبِ فَضْلِ وَ كَرَمِ اَسْتِ.

آیه مشعر بر اینکه است که حق تعالی از آن نظر خاصی که نسبت بمؤمنین دارد مادامیکه ایمان در دل آنها هست و لو اینکه خلافی مرتکب گردند پس از پشیمانی عفو میفرماید.

اِذْ تُصْعِدُوْنَ وَ لَا تَلُوْۤنَ عَلٰى اٰخِرِيْهِ دَرِ لَغْتِ اِصْعَادِ بَمَعْنِيْ رَفْتِنِ وَ دُوْرِ شَدْنِ دَرِ سَطْحِ زَمِيْنِ اَسْتِ بَخِلَافِ صَعُوْدِ كِهٖ رَفْتِنِ بَطْرَفِ بَا لَا اَسْتِ مِثْلِ اِيْنَكِهٖ كُفْتِهٖ مِيْشُوْدِ «صَعَدَ فِی السَّلْمِ» يَعْنِيْ بِنَرْدِيْبَانِ بَا لَا رَفْتِ وَ بَعْضِيْ كُفْتِهٖ اَنْدِ اِصْعَادِ بَمَعْنِيْ صَعُوْدِ نِيْزِ اِسْتِعْمَالِ مِيْشُوْدِ.

وَ بَعْضِيْ كُفْتِهٖ اَنْدِ ظَرْفِ يَعْنِيْ «اِذْ» دَرِ آيِهٖ مَتَعَلِقِ بِمَحْذُوْفِ اَسْتِ يَعْنِيْ يَادِ كُنِيْدِ وَ كُفْتِهٖ اَنْدِ مِيْشُوْدِ جَمْلِهٖ دَرِ اَصْلِ چِنِيْنَ بَاشَدِ «اِذْ كُرُوْا اِذْ تَصْعَدُوْنَ» وَ كَلِمِهٖ «وَ لَا تَلُوْۤنَ» بَمَعْنِيْ التَّفَاتِ وَ مِيْلِ اَسْتِ.

از مجمع نقل شده که گفته جز در کلام منفی استعمال نمیگردد خلاصه آیه دلالت دارد بر اینکه وقتی لشکر کفر بر لشکر اسلام غلبه کردند و لشکر اسلام متفرق گردیدند و بطوری از اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متفرق گشته و پراکنده شدند «تَلُوْۤنَ» مشتق از «لِيَ الْعِنُقَ» است بمعنی رو نگردانیدن و عدم توجه یعنی

صفحه : ۳۰۰

رَجُوْعِ نَمِيْكَرْدِيْدِ وَ التَّفَاتِ بَهِيْجِ كَسْ اَزْ يَارَانِ خُودِ نَمِيْكَرْدِيْدِ حَتّٰى رَسُوْلٍ رَا اَزْ غَايْتِ خُوفِ وَ دَهْشْتِ نَمِيْنگَرِيْسْتِيْدِ.

وَ الرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ فِیْ اٰخِرَاكُمْ وَ رَسُوْلٍ شَمَا رَا مِيْخُوْاَنْدِ «فِيْ اٰخِرَاكُمْ» يَعْنِيْ پِيْغَمْبَرِ جَمَاعَتِيْ كِهٖ دَرِ اٰخِرِ جَمْعِيَّتِ فَرَارِيَانِ وَ نَزْدِيْكَ بَحْضَرْتَشِ بُوْدَنْدِ مِيْخُوْاَنْدِ وَ مِيْكَفْتِ

«الِيْ عِبَادِ اللّٰهِ فَاِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ»

ای بندگان خدا باز گردید و بمن توجه کنید من رسول خدايم و بمن توجه نمودید «فَاثَابَكُمْ غَمَّ بَغْمٍ» فَاِ «فَاَصَابَكُمْ» عَطْفِ اَسْتِ بَرِ «صَرَفَكُمْ» چُونِ چِنِيْنَ كَرْدِيْدِ خِدَاوَنْدِ شَمَا رَا مَنَهْزِمِ گَرْدَانِيْدِ وَ شَمَا رَا مَكَا فَاتِ كَرْدِ.

فَاثَابَكُمْ غَمًّا بَغْمٌ دَرِ جَامِعِ الْجُوَامِعِ طَبْرَسِيْ اَسْتِ «فَاَصَابَكُمْ» عَطْفِ اَسْتِ بَرِ «صَرَفَكُمْ» يَعْنِيْ پَسْ خِدَاۄيِ شَمَا رَا مَجَازَاتِ كَرْدِ «بَغْمٌ» وَ قَتِيْ

از او گردیدید یعنی از جنگ فرار کردید و شما را مبتلا کرد بسبب غمی که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدید که او را مخالفت کردید- یا غمی که متصل بود بغمی که اراجیف گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله کشته شده و بزخم و قتل و ظفر یافتن مشرکین و فوت غنیمت «لِکَیْلَا- تَحْزُنُوا عَلٰی مَا فَاتَتْکُمْ» برای اینکه محزون نشوید بر آنچه از غنیمت بشما نرسیده «وَلَا- مَا أَصَابْکُمْ» و نیز محزون نگردید از شدائد که در راه خدا بشما رسیده «وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ» یعنی خدا عالم است باعمال شما. [پایان] در توجیه آیه از مفسرین آراء دیگری نیز نقل شده لکن ظاهراً بهترین گفتار در توجیه «فَأَثَابْکُمْ غَمًّا بِغَمٍّ» یعنی بشما رسانید غمی که در جنگ شکست خوردید در اثر مخالفت رسول [ص] و پس از آن بشما رو آورد غمی که فوق شکست شما و ظفر مشرکین بود و آن نداء اراجیف بود که گفت «قد قتل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» که البته بر مؤمنین اینکه غمی بود بالای غمی.

و شاید «لِکَیْلَا تَحْزُنُوا عَلٰی مَا فَاتَتْکُمْ» اشاره باین باشد که پاداش غم و اندوه شما از آنچه از حزن بر شما گذشت و شما را منصرف گردانید آنوقتی بود

صفحه : ۳۰۱

که بنا بر آنچه نقل شده کعب بن مالک پس از آن صدای وحشت انگیز کشته شدن رسول بصدای بلند صدا زد «یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله [ص]»

و گفت من دو چشم او را از زیر کلاه خود دیدم پس از اینکه صدا جماعتی از اصحاب که فرار کرده بودند دور حضرتش جمع شدند پس ممکن است گفته شود قوله تعالی «لِکَیْلَا- تَحْزُنُوا عَلٰی مَا فَاتَتْکُمْ» چنین مژده سلامتی رسول صلی الله علیه و آله برای مؤمنین فرح انگیز بود که بر آنچه از آنها گرفته شده از مظفریت و غنائم محزون نگردند «وَلَا مَا أَصَابْکُمْ» و نه از زخم و قتل و غیر آنها ملول گردند اشاره به اینکه که وقتی نعمت بزرگی بانسان برسد تمام هموم و غموم او را زایل میگرداند.

وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا عالم است بآنچه شما میکنید از خیر و شرّ اول شما را بنعمت امتحان میکند پس از آن در اثر کفران نعمت و وظیفه نشناسی نعمت تبدیل میگردد بنقمت چنانچه در همین جنگ احد مصداق کامل آن نمایان گردیده که اول فتح و غلبه شایانی برای مؤمنین ظاهر گردید و در اثر کفران نعمت و عصیان رسول صلی الله علیه و آله نعمت تبدیل گردید بنقمت قوله تعالی «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیْدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِیْ لَشَدِیْدٌ».

ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمْنًا نُّعَاسًا یعنی پس از غم وقتی که ایمن گردیدند بر آنها فرو فرستادیم «نعاسا» خوابی سبک که خواب جماعتی از شما مؤمنین را گرفت معلوم میشود خواب پس از امنیت دست میدهد «یَغْشٰی طَائِفَةً مِنْکُمْ» که خواب جماعتی از شما مؤمنین را فرا گرفت آنهایی که مؤمن حقیقی بودند و گفته‌اند آنان جماعتی از مؤمنین خلص بودند که پس از غلبه مشرکین دور رسول جمع شدند.

از ابی طلحه نقل شده که در مصاف بطوری خواب بر ما غلبه کرد که یکی از ما شمشیر از دستش افتاد گرفت باز از دستش افتاد.

صفحه : ۳۰۲

در منهج گفته در روایت صحیح ثابت شده که اینکه خواب مخصوص بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از متابعین آنهایی بود که ایمان کامل داشتند.

عبد الله زبیر از پدر خود روایت کرده که گفت من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم چون خوف و غم ما سخت شد خواب و نعاس بر اصحاب واقع گردید که از معتب بن قشیر شنیدند که میگفت «لو کان لنا من الامر شیئی ما قتلنا هیهنا» پنداشتند که

بآنچه باید برسید رسیده باشید پس از امتحان و روشن شدن وضعیتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان یا شرک یکی از دو طرف سعادت یا شقاوت برایتان تثبیت گردد. [المیزان]

صفحه : ۳۰۵

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۵ تا ۱۶۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحِبُّ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰) وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلَّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

صفحه : ۳۰۶

[ترجمه]

همانا آنهاییکه از شما در روز (جنگ احد) وقتی دو لشکر (مؤمن و کافر) بجنگ برخورد کردند و از شما مؤمنین آنهاییکه بجنگ پشت کردند در اثر اعمال بدشان شیطان آنان را لغزاید و خدا آنها را عفو کرد همانا خدا آمرزنده و بردبار است [۱۵۵] ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نبوده باشید مثل کسانیکه کافر شدند (یعنی منافقین) که آنها برای برادران خود که کشته شده بودند یا در زمین برای تجارت رفته بودند و مردند گفتند اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمیشدند همانا خدا اینکه آرزوها و گمان باطل را در قلب آنها انداخته تا اینکه برای آنها حسرت باشد و خدا زنده میکند و میمیراند هر کس را که بخواهد نه حذر کردن و نه جنگ کردن و خدا بآنچه میکنید بینا است [۱۵۶]

(ای مؤمنین) اگر مردید یا کشته شدید هر آینه آمرزش و رحمت خدا بهتر است از آنچه جمع میکنید [۱۵۷]

ای مؤمنین اگر مردید یا کشته شدید همانا بسوی خدا محشور میگردید [۱۵۸]

ای رسول بسبب رحمت خدا است که دل تو را نرم کرده اگر سخت دل و غلیظ القلب بودی مردم از اطراف تو پراکنده میشدند پس خلاف آنها را ببخش و برای آنها طلب آمرزش نما و در کار و عمل با آنها مشورت کن و در امریکه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن و خدا توکل کنندگان را دوست میدارد [۱۵۹]

ای مؤمنین اگر خدا شما را یاری کند بر شما کسی غالب نمیگردد و اگر خدا شما را مخدول گرداند (یعنی واگذارد) پس از او کی تواند شما را یاری کند و باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۵۹]

و نباشد و نسزد برای هیچ نبی اینکه خیانت کند و کسیکه خیانت کند در قیامت بجزای عملش خواهد رسید و بهر کس پاداش

عملش بآنچه کرده داده میشود و بکسی ستم گردیده نمیشود (۱۶۰) و نسزد هیچ پیغمبری را که در غنائم خیانت کند و هر کس خیانت کند در روز قیامت می‌آورد آنچه را که خیانت کرده و هر نفسی پاداش داده میشود بر آنچه عمل نموده و بکسی ستم گردیده نمیشود [۱۶۱]

صفحه : ۳۰۷

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا إِنَّكَ آيَةٌ و آیه بعد دنباله همان واقعه جنگ احد است که از ظاهر آیه چنین برمیآید که بعضی از مجاهدین در اثر شکست خوردنشانشان در جنگ احد حالت یأس و سستی و تأسف بر شهداء و بزرگان قومشان بر آنها حسرتی روی داد و گفته‌اند بیشتر در آن جنگ از انصار کشته شدند و از مهاجرین چهار نفر زیادت‌تر شهید نشدند و منشأ افسردگی آنها اینکه بود که شاید گمان میکردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدخواه خود اینکه معرکه جنگ را فراهم آورده.

آیه خبر میدهد و رسولش را آگاه میگرداند که آنها را متذکر گرداند که سبب شکست خوردنشانشان اینک بود که وقتی دو لشکر کفر و اسلام بهم ریخته بودند در آنروز بعضی از شما رو از جبهه جنگ گردانیدید چون چنین کردید شیطان بشما دست یافت و شما را لغزاید و اینکه تسلط شیطان برای اینکه بود که از جنگ اعراض نمودید و شاید نظر بقوله تعالی «بِعِضٍ مَا كَسَبُوا» که بصیغه ماضی آورده مقصود چنین باشد که در اثر اعمال بدی و گناهانی که قبلاً کرده بودید گناه دیگری پیرامونتان گردید و شما از جنگ اعراض کردید و حرص و طمع غنیمت مخالفت رسول نمودید اینکه بود که شیطان شما را لغزاید و شکست خوردید و لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و با آن گناهانی که قبلاً- نموده بودید و گناهانی که از قبل اعراض و پشت کردن بجنگ کردند شما را بخشیدیم.

راغب در مفردات گفته «عفا» العفو القصد لتناول الشيء يقال عفاه و اعتفاه ای قصده متناولاً ما عنده و عفت الريح الدار قصدتها متناولاً آثارها» شاعر گفته «اخذ البلى آياتها».

صفحه : ۳۰۸

و «عفت الدار» گویا قصد کرده پوسیدگی و خرابی آنرا و «عفا النبات و الشجر» قصد کرده زیادتى آنرا مثل قول تو که گوئی شروع کرد گیاه در زیادتى «و عفوت عنه» قصد کردم زائل شدن گناه او را در حالیکه صرف نظر کردم از گناهش و در حقیقت مفعول متروک است و عن متعلق بمضمهر است «فالعفو» بمعنی تجافی و اعراض کردن یا گذشتن از گناه است قوله تعالی «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ» «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى» و نیز قوله تعالی «أُخِذِ الْعَفْوَ» یعنی چیزیکه قصد آن و تناول آن آسان باشد و قول آنها «اعطى عفوا» پس عفوا مصدر در موضع حال است یعنی داد و حال او حال عافی بود یعنی قاصد گرفتن.

خلاصه از موارد استعمال آن چنین برمیآید که عفو قصدی است که برای بدست آوردن و میل بچیزی انجام گیرد، بعضی از مفسرین گفته بهمین عنایت است که عفو نسبت بخداوند داده میشود چه آنکه گویا خداوند قصد بنده خود را میگیرد و سپس او را بدون هر گناهی وا میگذارد، و از همین جا ظاهر میگردد که مغفرت که عبارت از پرده پوشی است در عالم اعتبار متفرع بر عفو است چه آنکه گناه قبلاً گرفته شده از بین میرود و در نتیجه مستور و پنهان میگردد و دیگر نه بر خود گناه کار و نه بر دیگران

نمودار نیست قوله تعالی «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا» سوره بقره آیه ۲۸۶. [پایان] و بنا بگفته راغب عفو هم بمعنی گرفتن چیز پوسیده بی ثمر است و هم بمعنی زیادتی و عطا کردن است اینکه است که در آخر آیه فرموده «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» خداوند هم مفسده و قذارت گناه را از بنده میگیرد زیرا که حلیم است و هم در عوض چنانچه در سوره فرقان آیه ۷۰ راجع بتوبه کنندگان فرموده «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» یعنی گناه توبه کنندگان از معاصی را تبدیل میگرداند بحسنات که عوض هر گناهی در اثر توبه و پشیمانی حسنه‌ئی نوشته میشود.

با اینکه بعضی از مجاهدین در جنگ احد باغواء شیطان خطاء کردند

صفحه : ۳۰۹

و شاید مقصود همان عده‌ئی باشند که بطمع بدست آوردن غنیمت در حفظ درّه مخالفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نمودند و عمل آنها بود که شکست مجاهدین را ایجاب نمود و اینکه گناه بزرگی بود که آنان مرتکب گردیدند با اینکه حال خدای کریم و عده بخشش بآنها میدهد و شاید مقصود همان جماعتی باشند که در موقع غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند که چون خطاکار بودند شیطان آنان را لغزانید و معنی دوم مناسب تر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه آنکه آنهائیکه بظاهر ایمان آورده بودند و هنوز ایمان در باطن آنان رسوخ نموده بود پس از جنگ احد و کشته شدن جوانانشان و نیز شاید انجام معرکه جنگ را فقط بدلخواه رسول میدانستند نه بامر خدای تعالی اینکه بود که اظهار تأسف مینمودند و میگفتند اینهائیکه در جنگ کشته شدند اگر از منزلشان بسفر نمیرفتند یا اینکه در جنگ وارد نشده بودند و نزد ما مانده بودند نه میمردند و نه کشته میشدند ..

گویا آیه ایشان را توبیخ و سرزنش مینماید که شمائی که ایمان آورده‌اید بایستی در ایمان راسخ باشید و گفتارتان مثل کافرین و منافقین نباشد که دوستان خود را منع میکردند از جهاد فی سبیل الله و آنها را از کشته شدن میترسانیدند لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَا مَن لِيَجْعَلَ لَامٍ عاقبت است مثل آیه آل فرعون «لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ وَحَرْنَا» یعنی آنها آن گفتار را گفتند تا عاقبت امر آنها باین کشد که خدای تعالی آن اعتقاد باطل آنان را در قلب آنها حسرت گرداند و بدانید که خدا زنده میدارد نه حذر کردن و او میمیراند نه جهاد رفتن.

و پاسخ گفتار فاسد آنها همانست که در آیه بالا فرموده «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي

صفحه : ۳۱۰

بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمُ الْح» اشاره به اینکه که اگر شما واقعا ایمان آورده باشید میدانید که در لوح محفوظ و کتاب آفرینش برای هر کسی مدت و اجلی مقرر گردیده که «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» و برای هر کسی آنچه معین گردیده بآن خواهد رسید «لا- تدبیر لحکمه و لا راد لقضائه» وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ گویا فرموده ای کسانی که تظاهر بایمان میکنید و قلب شما مطمئن بایمان نگریدید بدانید که خدای تعالی بآنچه شما از گفتار و اعمال و کردار میکنید بینا است بر او چیزی مخفی نخواهد بود.

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ در واقع آیه ارشاد بحکم عقل است که وقتی شما بدلالت ایمانتان دانستید که برای هر کسی وقتی تعیین شده که محققا واقع خواهد گردید عقلتان گواهی میدهد که موقع اجل حتمی اگر در راه خدا بمیرید و در نتیجه مشمول رحمت و مغفرت الهی گردید برای شما بهتر خواهد بود از آنچه جمع آوری میکنید و لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ

قُتِلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ شاید مقصود از «مُتُّم» که در اینکه دو آیه ردیف «قُتِلْتُمْ» انداخته مردن در راه جهاد باشد که مجاهد فی سبیل اللّٰه در راهی که بعزم جهاد می‌رود هر گاه بمرگ طبیعی بمیرد یا بدست کفار کشته شود هر کدام باشد چون در راه خدا و برای یاری دین حق حرکت می‌کرده مثل همانهایی است که در حال نبرد با اعداء کشته میشوند حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت خدا و مغفرت او است.

و لکن چون «مُتُّم» مطلق است شامل می‌گردد هر مؤمنی را که در ایمان ثابت قدم گردیده و ایمان در قلبش نفوذ نموده خواه در رختخواب منزلش بمیرد یا در جنگ یا سفر جهاد هر کجا باشد اینکه فضیلت با او هست یعنی حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت و مغفرت خدا است.

صفحه : ۳۱۱

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ «فظ» در لغت بمعنی خشن و قسی القلب (یعنی سخت دل) و فاقد رقت و رأفت قلب است و «انفضاض» بمعنی پراکندگی است.

پس از سرزنش بمؤمنین آنهایی که در جنگ احد خلاف امر رسول صلی الله علیه و آله کردند و نیز در مورد غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند و باضافه مجاهدین را سرزنش مینمودند که چرا اینان داخل جنگ شدند که کشته شوند.

ظاهرا دل رسول صلی الله علیه و آله از آنها آزرده شده بود گویا آیه بالا در مقام ستایش رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که ای رسول رحمت چون تو مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی همان مظهریت تو که مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی چنین ایجاب نموده که با آنها خطائی که از آنها سر زد تو بهمان رحمتی که از جانب خدا دارا بودی و متصف «برحمه للعالمین» گردیدی از جرم آنها بگذر و آنان را باذن خدا عفو بنما.

و لو اینکه از جاهای دیگر معلوم و محقق است که یکی از روش و طریق اثبات پیمبری آنحضرت [ص] اخلاق حسنه و خلق نیکوی او بوده که چنانچه گفته‌اند خلق شریفش بسیاری را مجذوب گردانیده و بهمین جهت ایمان آوردند و چنانچه بعضی گفته‌اند حسن معاشرت و مدارا نمودن آنحضرت با دوست و دشمن منحصر در اینکه مورد نبوده و گویا غرض از اینکه آیات برای اینکه است که روش پیغمبر را امضاء نموده و بگوید اصولا که پیمبر اکرم [ص] جز بر طبق امر الهی قدم بر نمیدارد و روش متین او مورد تصویب و رضای الهی است. [پایان] خلاصه آیه خطاب برسولش نموده که تو برحمت خدا و تفضل او است که چنین صفت ارجمند رحمت بخلق پیدا کرده‌ئی و آنچه از آنها خلاف و خطاء می‌بینی غمض عین نموده و گذشت میکنی و مدارا مینمائی زیرا اگر خشن و قسی القلب بودی مردم از اطراف تو فرار میکردند و در نبرد با دشمنان در جنگها حاضر نمیگردیدند و تنها میماندی و در اجرای امر رسالت یار و یاوروری نداشتی

صفحه : ۳۱۲

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ظاهرا آیه برای تألیف قلوب مؤمنین و مشدد گردیدن امور تبلیغی و استحکام امر رسالت رسولش را موظف میگرداند بسه عمل نیکو که میتوان گفت آن پی‌ریزی تبلیغ و اول وظیفه هر رسولی و مبلّغی است و آن سه عمل.

۱- «فَاعْفُ عَنْهُمْ» ظاهرا امر «فَاعْفُ» مطلق است که در همه جا طرف عفو و گذشت را مراعات نما مگر در احکام شرعی که باجماع مسلم گردیده که اگر خلافی بشود چه در واجبات و چه در محرمات عفو آن بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست و آن بتوبه و تدارک ما فات بخشیده میشود ظاهرا اذن برسول داده که در مواردی که مصداق کاملش در موارد جهاد و اوضاع جنگی که

بصلاح دید رسول تعیین میگردد اگر چه آنهم رسول باذن خدا عمل میکند قوله تعالی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» سوره نجم آیه ۳ و ۴ شاهد بر اینکه است لکن در امثال اینکه موارد که بظاهر مؤمنین از امر رسول تخلف ورزند و رسول نظر بآن رأفت و رحمتی که مظهر رحمت الهی است از آنها عفو میکند خداوند عمل رسولش را امضاء نموده اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله پس از جنگ احد و آن خلاف کاریهایی که از بعضی بلکه از اکثر مؤمنین نمودار گردید و سبب شکست آنها شد عفو فرمود ۲- «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» و نیز رسول را مخاطب قرار میدهد که پس از آنکه آنان را عفو کردی و در مقام مؤاخذه برنیامدی برای آنها طلب آمرزش نما چون مخالفت رسول مخالفت خدا است تو در باره آنها از خدا طلب آمرزش نما.

در اینجا نکته دقیقی مندرج است و آن اینست که دانسته شود که آمرزش گناه مخصوص بحق تعالی است رسول صلی الله علیه و آله و سلم همین قدر مأذون گردیده که در مواردی که صلاح میداند وقتی تخلف نمودید از آنها مؤاخذه ننماید و گذشت کند ۳- «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» سوم از دستوراتی که راجع بمؤمنین داده شده امر برسولش مینماید که در امور جامعه هر گاه کاری خواسته باشی انجام دهی با اصحاب مشورت نما چنانچه از مواردی مخصوصا در اعمال جنگی چنین استنباط میشود

صفحه : ۳۱۳

که عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین بوده و خدای تعالی اینکه عمل رسول را [ص] مثل همان عفو و طلب آمرزش امضاء نموده و چنانچه گفته شد سجدیه پاک رسول رحمت و طریق معاشرتش با دشمنان چه جای دوستان چنین بوده که در همه جا با خلق بمدارا و حسن خلق رفتار میکرد.

و چون عمل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرمشق دیگران است و نیز عفو و طلب و آمرزش او چون اینکه سه عمل تألیف قلوب مؤمنین و رقت و شفقت آنها را نسبت برسول ایجاب مینماید اینکه است که گفتیم خدای تعالی همان رویه رسولش را نسبت بخلق امضاء نموده و گر نه رسول صلی الله علیه و آله که عقل کل و اول ما خلق الله بشمار میآید چه حاجت داشت که در امور جامعه و صلاح دید از دیگران استمداد جوید تمام اوامر و نواهی الهی از روی حکمت و صلاح خلق انجام گرفته فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ای رسول پس از انجام عمل و وسائل کار و و تصمیم بر عمل بر خدا توکل کن زیرا که خدای تعالی متوکلین را دوست میدارد.

اگر چه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده که وقتی بر عمل تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما لکن اَمّت را نیز شامل میگردد.

البته معلوم است که توکل و اتکاء بر خدای تعالی فقط بزبان نیست اصلا توکل عمل قلبی است آنهم نه ساختگی بلکه کسی را ممکن است که پس از انجام وظیفه و تصمیم بر عمل حقیقتا نه مجازا توکل بر خدا نماید یعنی توکل وقتی تحقق می پذیرد که ایمان بحد یقین رسیده باشد «و لا مؤثر فی الوجود الا الله» را نصب العین نموده و بداند اگر چه انسان در اعمال اختیاری خود مختار است لکن ایجاد و اعدام هر چیزی بدست حق تعالی و اراده او تحقق میگردد، از جنید نقل میکنند که گفته توکل آنست که بکلی بر او اقبال و از هر چه دون او است اعراض کنی.

ثوری گفته توکل آن باشد که تدبیر خود را باو واگذاری تا او و کیل تو

صفحه : ۳۱۴

باشد- دیگری گفته توکل اکتفاء عبد ذلیل است برب جلیل مثل اکتفاء خلیل بجلیل وقتی که نظر نکرد بعنایت جبرئیل علیه السلام. بحاتم اصم گفتند حد توکل تو تا کجا است گفت بنای آن بر چهار چیز است:

۱- شناخته‌ام که روزی مقدر من را کسی نخورد از آنم باکی نیست. ۲- دانستم که عمل مرا کسی غیر از من نکند پیوسته بآن مشغولم. ۳- دانستم که مرگ ناگاه می‌آید استعداد آن میکنم. ۴- دانستم که خدا بمن نگران است کاری نکنم که شرم آور باشد. خلاصه از مفسرین راجع بتوکل و منشأ و علامت آن روایاتی نقل شده لکن اساس توکل آنست که انسان پس از اقرار بوحدانیت و صفات جلال و جمال خداوندی و علم به اینکه که تمام امور بدست قدرت و مشیت او انجام میگردد و پس انجام دادن وظائفی که در عملی بر هر کسی مقرر گردیده تمام اتکاء و امید او بر خدای تعالی باشد و خود را مثل مرده بدست غسال بنگرد و فاعل حقیقی فقط او را بداند.

لکن باید دانست که توکل مانع از عمل و کسب و کار نیست زیرا که حکمت الهی بر اینکه جاری گشته که انسان باید در عمل کوشش نماید زیرا که هر فردی نسبت باعمال مرجوعه بخودش یکی از عمال دستگاه خلقت بشمار میرود اگر کسی دنبال کسب و عمل نرود نسبت بنظام آفرینش تبه کاری و عصیان نموده وقتی می بینیم تمام ذرات موجودات هر یک بوظیفه خود مشغول عملی است میدانیم که ناظم عالم اینکه طور عالم را مرتب گردانیده.

آری باید در جامعه هر کسی بوظیفه خود عمل کند لکن در عین حال بایستی در عمل اموری را مراعات نماید یکی در معاملات از حق خود تجاوز نکند و اخذ عدوانی ننماید و دیگر زیاده‌تر از قدر حاجت در دنیا فرو نرود و بجمع مال و عناوین دیگر حریص نگردد و از همه بالاتر که اساس توکل روی پای آن قرار گرفته تمام امید و اتکاء او بمبدء موجودات و خالق عالم باشد نه

صفحه : ۳۱۵

بعمل خود بلکه خود را از عمل مثل بنده‌ئی داند که بامر مولی کار میکند و ببیند موظف بر چه عملی است انجام بدهد. بعضی از مفسرین گفته «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» عزم را حقیقتی است و مایه حقیقت آن درستی مراد است و جمع دل مایه آن صلابت است در دین و غیرت بر امر و استقامت وقت و عزم سه قسم است: یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت و دیگر عزم حقیقت و بناء همه بر توکل است، و توکل را اصلی است و شرطی و ثمره‌ئی، اصل آن یقین است و شرط آن ایمان «و هو اشارة بقوله تعالى و علی الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين» و ثمره آن محبت حق تعالی است و دلیل آن قوله تعالی است «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی اگر خدا شما را عزیز کند و نصرت دهد چه کس تواند شما را بشکند و خوار گرداند، و اگر بعکس اینکه باشد که خدا بخواهد شما را خوار گرداند چه کس تواند شما را نصرت دهد و یاری کند.

راجع بآیه جلو است که مؤمنین را خاطر نشان میکند که اگر در امور توکل و اتکاء شما بر خدا باشد و خدا بخواهد بشما مظفریت دهد و غنیمت نصیب شما گرداند کسی یا چیزی جلو خواسته او را نتواند بگیرد و اگر بخواهد در جنگها یا غیر آن شکست بخورید و زیان ببرید کسی چنین قدرتی ندارد که شما را یاری کند پس بایستی تمام اعتماد شما در همه جا چه در جنگ و چه در غیر بر کرم او باشد- شاید اینکه آیه نیز مثل آن آیات بالا- نظر بهمان اشخاصی باشد که در جنگ احد بحرص غنیمت دره کوه را که مأمور بحفظ او بودند رها نمودند که گویا بانان یادآور میشود که آنوقتیکه خدا خواست مؤمنین فتح کنند با آن عده کمی که داشتند و کثرت دشمن بدون مهمات جنگی فاتح گردیدند و آنوقتیکه خواست شکست خورند پاداش مخالفت خودشان پس از فتح شکست خوردند

صفحه : ۳۱۶

در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» هر که را قلم نصرت از درگاه عزت بر ناصیه روزگار او

کشیدند- یگانه عالم گشت و قطب مرکز سیادت و نشانه اهل مملکت و قبله آمال خداوندان حیرت. «وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» هر که را صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید. بحکم قهر پرده تجمل از روی کار او بردارند و رقم مهجوری بر حاشیه وقت او نهند و مردود همه عالم گردانند تا از سر مهجوری و درد بازماندگی اینکه نوحه بر خود میکند که:

«بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملون مالخوکم قصد»

گفتم که بر اوج برین شد بختم و ز ملک نهاده چون سلیمان تخرم

اکنون که بمیزان خرد بر سنجم از نیک دونیان کم آمد رخم

به داود علیه السلام وحی رسید که «یا داود ان وضعتک فمن ذا الذی یرفعک و ان رفعتک فمن ذا الذی یضعک و ان اعززتک فمن ذا الذی یدلک و ان نصرتک فمن ذا الذی یخذلک و ان خذلتک فمن ذا الذی ینصرک» حدیث نصرت می‌رود و نصرت لا محاله بر دشمن بود و هیچ دشمن تو را چون هوای نفس نیست- و الیه اشار النبی صلی الله علیه و آله «اعدی عدوک نفسک بین جنیک»

چون دشمن قوی تو نفس بود هر آینه جهاد با وی صعب‌تر و بزرگ‌تر بود چنانچه سید کائنات گفت

«رجعنا من الجهاد الاصر الی الجهاد الاکبر»

[پایان] و ما کان لِنَبِیٍّ أَنْ یُعْلَیَّ وَ مَنْ یُعْلَلُ یَأْتِ بِمَا عَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ثُمَّ تُؤْفَى کُلُّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُونَ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از عکرمه روایت شده که ابن عباس در شأن نزول آیه گفته روز بدر از بعضی از صحابه گلیمی مفقود گردید منافقین حواله برسول صلی الله علیه و آله و سلم کردند خدای تعالی اینکه آیه فرستاد. و جریر از ضحاک از عبد الله بن عباس روایت کرده که گفت آیه در جنگ هوازن آمد چون رسول [ص] غنیمت می‌بخشید مردی سوزنی پنهان بر گرفت خدای تعالی اینکه آیه فرستاد

صفحه : ۳۱۷

و اینکه توجیه بر قرائت آنکس درست آید که خواند «ما کان لِنَبِیٍّ أَنْ یُعْلَیَّ» بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول یعنی نباشد که با هیچ پیغمبر خیانت کنند.

از محمد بن اسحاق بن یسار است که گفته آیه در باره وحی آمده یعنی هیچ پیغمبری نباشد که در وحی خدا با امت خیانت کند و در آن زیاده و نقصان نماید و توجیهات دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن اینکه معنی اخیر که در اینجا گفته شد بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که شاید منافقین چون بنای آنها بر اینکه بود که مؤمنین را بوسوسه اندازند و آنها گمان کنند که در بعضی از امور مخصوصا راجع بجهاد و مبارزه با کفار رسول صلی الله علیه و آله رأی خود و صلاح دید خود را در حکم خدا دخالت میدهد آیه برای اینکه باشد که مؤمنین را خاطر نشان کنند و بدانند که هیچ رسولی را نرسد که در امر خدا خیانت نماید و رأی خود را در حکم خدا دخالت دهد چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخدا خیانت کند در صورتی که فرموده «وَ مَنْ یُعْلَلُ یَأْتِ بِمَا عَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ» هر کس خیانت کند در آنچه کرده باشد روز قیامت بیارند یعنی وی را بمیان آرند در حساب یا جزای آنرا بستانند.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۸]

اشاره

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)
 لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
 لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا قُلْتُمْ أَنَّنِي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 (۱۶۵) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنْ لِلَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)
 وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَانَا كُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ
 يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلْ فَادْرَأْ عَنْ
 أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

[ترجمه]

آیا کسیکه پیرو خشنودی خدا شد (و تابع حکم رسول گردید) مثل کسی ماند که خود را در معرض سخط خدا در آورده (و چنین کسی) جایگاه وی جهنم است و جهنم بد بازگشتی است [۱۶۲]
 (پیروان حق را) درجاتی است نزد خدا و خدا بآنچه می‌کنید آگاهست [۱۶۳]
 همانا بحقیقت خدا بر مؤمنین منت نهاد وقتی که از خودشان بر آنها رسولی مبعوث گردانید که برای آنها آیات خدا را بخواند و نفوس آنها را تزکیه و پاک گرداند و بآنها کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد بدرستی که آنها قبلاً در گمراهی هویدا بودند (۱۶۴)
 آیا آنگاه که بشما (مؤمنین در جنگ احد) صدمه‌ئی رسید (از شکست) که دو برابر آنرا در جنگ بدر بدشمن وارد گردید خواهید گفت از کجا اینکه صدمه بما رسید بگو ای رسول که اینکه از ناحیه خودتان است همانا خدا بر هر چیزی توانا است [۱۶۵]
 و آن صدمه‌ئی که روز تلاقی دو لشکر بشما اصابت کرد آن بخواست خدا بود تا اینکه مؤمنین آزمایش شوند (و مؤمن از منافق تمیز داده شود) [۱۶۶]
 و برای اینکه معلوم شود آلهائی که در دین نفاق کردند و بآنان گفته شد بیائید در راه خدا جهاد کنید یا دشمن را دفع کنید گفتند اگر ما بفنون جنگی دانا بودیم تابع شما میشدیم و اینان مردمانی بودند که آن روز بسوی کفر نزدیک‌تر بودند از ایمان و چیزی بزبان می‌گویند که در قلبهای آنان نیست و خدا داناتر است بآنچه مخفی میدارند (۱۶۷)
 آلهائیکه نشستند و بجنگ نرفتند و برادرانشان گفتند اگر بجنگ نرفته بودند و اطاعت ما را کرده بودند کشته نشده بودند ای رسول بگو مرگ را از خود باز دارید اگر راست می‌گوئید [۱۶۸]

(توضیح آیات)

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ در شأن نزول آیه گفته‌اند چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امر کرد که مؤمنین برای جنگ احد بیرون روند جماعتی از منافقین قعود نموده و از امر رسول [ص] تخلف کردند اینکه آیه فرود آمد.

در مجمع البیان در توجیه آیه گفته چون خدای تعالی بیان کرده که بهر کسی جزاء داده میشود آنچه را که از خیر یا شر کسب کرده در عقب آن بیان نموده که آنهاست که کسب خیر یا شر کرده‌اند کیانند: پس گفته «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ» در توجیه آن چند قول است.

۱- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در عمل بطاعت او مثل کسی ماند که در عمل بمعصیت خود را در معرض سخط خدا در آورده.

[ابن اسحق] ۲- کسیکه تابع خشنودی خدا گردید در ترك غلول «كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ» در عمل غلول.

[حسن و ضحاک و مختار طبری است زیرا که اینکه آیه شبیه تر بآیه بالا است] ۳- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در جهاد در راه او مثل کسی ماند که خود را در معرض سخط خدا قرار داده در فرار از جنگ و دوری از آن و اینکه وجه مطابق آنچه است که در سبب نزول آیه گفتیم [زجاج و جبائی] «وَمَا أَوَاهُ جَهَنَّمُ» یعنی مصیر و بازگشت او بجهنم است «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی جهنم بد مکان بازگشتی است و آیه استفهام است و مراد تقریر است و فرق بین آن دو فرقه یعنی آن کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را مثل کسی نیست که در معرض سخط خدا واقع گردیده «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی آنها صاحب درجاتند نزد خدا پس مؤمنون صاحب درجات بلندند و کافرین صاحب درجات

صفحه : ۳۲۱

خسیسه میباشند- و در معنی آن دو قول گفته شده یکی آنکه مقصود اختلاف در مرتبه اهل ثواب و عقاب است بآنچه بر اهل ثواب است از نعمت و کرامت و برای اهل عقاب است از عذاب و مهانت و غیر ذلک از درجات مجازا و توسعا- دوم آنکه مراد اختلاف مراتب کل از دو فرقه است زیرا که بهشت را طبقاتی است بعضی فوق بعضی چنانچه در روایت آمده اینکه اهل بهشت همانا می‌بینند اهل علیین را همان طور که ستاره در افق آسمان دیده میشود و برای آتش در کاتی است که بعضی پائین تر از بعضی «وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ» یعنی عالم است و در اینکه ترغیب است برای مردم در متابعت مرضات الهی و ترسانیدن آنها در آنچه سخط او است و اعلان است به اینکه که پنهانی عبادت بندگان نزد او واضح است و توثیق به اینکه است که خداوند ضایع نمیگرداند عمل هیچ عمل کننده‌ئی را زیرا که نزد او چیزی پنهان نیست پس ثواب میدهد خدا بر طاعت و عقاب میکند بر معصیت [پایان] هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ کسیکه تابع رضای الهی گردید در آنچه بوی امر کرده یا نهی نموده آیا در ترك غلول و سرکشی بکسی ماند که بسخط خدا بازگشته چنین نیست بلکه آنها را درجاتی است نزد خدا.

آیه ارشاد بر اینکه است که گمان نشود آنهاست که غلو کردند و از امر خدا و طلب رضای او سرپیچیدند و خود را در معرض سخط و غضب او واقع گردانیدند و بازگشت آنان بجهنم و دار غضب الهی است آنان مساوی و برابرند با کسانی که در طلب رضوان و خوشنودی حق تعالی قدم میزنند و در تمام حالات رضای او را میطلبند چگونه ممکن است اینکه دو مساوی باشند طالبین رضای حق تعالی در محل رفعت و کرامت در درجات بهشتی نزد پروردگار خود معزز و محترمند و در دار عزت و کرامت در محل قدس برای آنها درجه‌ئی است فوق درجه.

درجات جمع درجه است اشاره به اینکه که اهل بهشت همه یکسان نیستند بلکه درجات ایشان متفاوت و مقاماتشان مختلف است منزل هر یک بمناسبت ایمان

صفحه : ۳۲۲

و تقوی و اعمال و نیاتشان بسیار از هم جدا است هر کسی را محل و مقامی است درخور خود. و در حدیثی معاذ بن جبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده بهشت یکصد درجه دارد و از هر درجه‌ئی تا درجه دیگر بقدر دوری آسمان و زمین است و بهشت اعلا- فردوس است و عرش بر فردوس است و تمام آبهای بهشت از فردوس جریان دارد. [پایان] آنکسی که خیانت نکند و طالب رضوان خدا گردد بهشت جایگاه او است و بوعده حق تعالی که تخلف ندارد در آن جاویدان است و آنکسی که غلو نمود و از حکم خدا و امر او بازگشت او بعینه بازگشت بسخط حق تعالی است و جایگاه همیشگی او جهنم است زیرا که جهنم دار غضب الهی و کیفر گنهکاران است و همان طور که برای بهشت درجاتی در خور بنده گان صالح است جهنم را نیز درکاتی است هر درکه‌ئی در خور مردمان کافر و فاسدی میباشد.

بعض مفسرین گفته آنکس که خیانت نکند خشنودی خدا با او است و آنکس که خیانت کند خشم و سخط خدا بر او است و آنکس که امروز سخط خدا بر او است فردا دوزخ جای او است چنانچه گفت «وَأَمْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» و بعضی گفته‌اند که درکات جهنم نیز هفت است در که اول جای گنهکاران اهل توحید است و گفته‌اند در آن آتش نیست لکن حرارت آتش بآن میرسد (زیرا که آتش بر اهل توحید حرام است) دوم لظی، سوم سقر، چهارم حطمه پنجم جحیم، ششم سعیر، هفتم هاویه. اینکه شش در که اخیر جای کفار و مشرکین است که در آن جاویدانند.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ برای اینکه خاطر نشان کند و همه بدانند که آنچه هر کس میکند خدای تعالی بآن بینا و آگاهست و برای هر عمل جزا و پاداشی مقرر فرموده «ان خیرا فخیر و ان شرا فشر» و در روز رستاخیز هر کس پیداش عملش خواهد رسید

صفحه : ۳۲۳

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ در لام «لَقَدْ» قسم مندرج است خدای تعالی فرموده «مَنْ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در مفردات راغب گفته «و المنه النعمه الثقيله» و بر دو وجه گفته شد یکی آنکه نعمت بالفعل باشد مثل اینکه گفته شود «من فلان علی فلان» وقتی که نعمت سنگین باشد و بهمین معنی است قوله تعالی «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «و لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» و دیگر اینکه است که بگفتار منت گفته شود و اینکه قبیح است بین مردم مگر در موقع کفران نعمت در قرآن فرموده «لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَ الْأَذَى» «إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» خدای تعالی مؤمنین را تخصیص داده بنعمت بزرگ خود و آن نعمت وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و با اینکه نعمت وجود نبی صلی الله علیه و آله عام است برای عالمیان شاید تخصیص بمؤمنین برای اینکه باشد که مؤمنین بهدایت او ارشاد شدند و انتفاع یافتند اینکه است که نعمت وجود نبی [ص] نسبت بآنها بزرگ تر است «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» یعنی رسول را از جنس بشر قرار دادیم برای اینکه افراد بشر بتوانند از او انتفاع برند کلام او را بشنوند و بچشم او را ببینند اگر غیر از اینکه بود از جنس ملک یا جن یا غیر آن رسولی میفرستادیم شما نه او را میدیدید و نه کلام و سخن او را می شنیدید و نه از او بهره‌ئی می یافتید.

که رسول از جنس بشر ارسال گردیده «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» و رسول را سه فضیلت اختصاص داده: ۱- برای شما آیات قرآن را تلاوت میکند و آیاتی که متضمن دستور العمل اعمال روزانه شما است از حلال و حرام و آنچه را که سعادت شما را تأمین مینماید بر شما میخواند. ۲- «وَيُزَكِّيهِمْ» یعنی «یصلحهم» شما را از فساد اخلاقی تزکیه و اصلاح میگرداند تا اینکه از خبث اخلاقی طاهر گردید و

قابل اشراق نور معرفت شوید. ۳- «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» کتاب یعنی قرآن و گفته‌اند که مقصود از حکمت مواظب و نصائحی است که در قرآن است از حلال و حرام.

صفحه : ۳۲۴

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اگر مقصود او ضمیر «فِيهِمْ» در آیه اعراب باشند معلوم است که آنها پیش از اسلام در گمراهی هویدا غوطه‌ور بودند همه مسرف و خونخوار و حسود و متکبر و متصف بتمام صفات نکوهیده حیوانی بودند که بوئی از انسانیت بمشام جان آنها نرسیده بود و نعمت اسلام از ضلالت و گمراهی بجاده هدایت رهسپار گردیدند و اگر عام باشد آنهم معلوم است که هر فردی از بشر پیش از ایمان در گمراهی قدم میزند و بنور اسلام هدایت می‌یابد.

أَوَلَمْ نَكُفِّرْكُمْ مِثْلَهَا قَدْ أَصَابَتْكُمْ مِثْلَهَا هَمْز «أَوْ لَمْ» همزه استغبار است. و او برای عطف جمله بر جمله قبل است و چون الف استفهام باید در صدر کلام باشد بر او عطف مقدم شده.

مفسرین گفته‌اند که آیه راجع بجنگ احد و جنگ بدر است اول آیه «أَصَابَتْكُمْ مِثْلَهَا» یعنی حین اصابتکم القتل و جرح اشاره بجنگ احد است «قَدْ أَصَابَتْكُمْ مِثْلَهَا» در جنگ بدر است زیرا که در جنگ احد هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند و هفتاد نفر در جنگ بدر از مشرکین کشته شدند و هفتاد نفر اسیر گرفتند.

«قُلْتُمْ أُنَّى هَذَا» گویا مؤمنین منتظر چنین بلیه‌ئی نبودند که در جنگ شکست بخورند و میگفتند چگونه اینکه بلا- بما رسید در صورتی که ما مسلمانیم و رسول خدا بین ماها است اینکه بود که پروردگار عالمیان در پاسخ آنها فرموده «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ» اینکه شکستی که در روز احد بشما وارد گردید از قبل تقصیر خودتان بود.

در توجیه جمله اخیر از مفسرین سه وجه نقل شده: ۱- اینکه پیش آمد از نزد خود شما است یعنی نافرمانی شما در حفظ دره که ترک نمودید و رو بغنیمت آوردید و وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم و مطاوعت شما در امر جنگ و عدم ثبات شکست را ایجاب نمود.

صفحه : ۳۲۵

۲- شکست شما ناشی از عدم مطاوعت شما در امر رسول صلی الله علیه و آله و با پیغمبر مخالفت کردنتان در بیرون رفتنتان از مدینه زیرا که حضرت بشما امر نمود که در مدینه متحصن گردید و بیرون نروید شما گفتید ما در جاهلیت با اینکه مشرک و کافر بودیم چون دشمن متوجه ما میشد ما از مدینه بیرون میرفتیم و با آنها جنگ میکردیم اکنون که ما مسلمان شدیم و خدا تو را پیغمبری بما فرستاده چرا بیرون نرویم و بر سر دشمن نتازیم و فرمان رسول را نبریدید و بیرون رفتید و مغلوب گشتید. [اینکه قول قتاده و ربیع است] ۳- و بقول دیگر شکست شما برای اینکه بود که خلاف امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردید که در روز بدر بشما گفت کفار را بکشید و اسیر نکنید و از آنها فدا نگیرید زیرا که حکم الهی در باره آنها قتل است نه اسیر گرفتن و فدیة و شما گفتید ما از ایشان فدیة میگیریم تا منتفع شویم و موجب توسعه رزق ما بشود و اینکه مخالفت چنین شکست را ایجاب نمود.

و اینکه قول از امیر المؤمنین و عبیده و سلمان و مروی از امام محمد باقر [ع] است [پایان] إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همانا خداوند بر هر چیزی توانا است، اشاره به اینکه که قدرت حق تعالی عام است البته قادر بود با اینکه در مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله تقصیر کردید شما را فاتح و مظفر گرداند و بر مشرکین غالب گردید لکن حکمت الهی در نظام خلقت مقتضی اینکه است که هر کسی را پیدایش عملش اعم از خیر یا شر هر چه هست برساند آری و اگر چه رحمت او عام است لکن محل قابل می‌خواهد و محروم شدن شما از فتح اینکه بود که در اینکه مورد خود را از قابلیت لطف حق تعالی انداخته و مغلوب گردیده‌اید.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ إِنَّكَ آيَةٌ مَرْبُوطَةٌ بِآيَةِ بَالَا أَسْتِ وَ مُؤْمِنِينَ رَا يَدَاوْرِي مِي كَنْد رُوْزِي رَا يَعْْنِي

صفحه : ۳۲۶

روز جنگ احد را که دو لشکر یعنی دو گروه مسلمان و کافر که گروه ابو سفیان بود و اینکه دو سپاه رو برو شدند «فَيَاذَنَ اللَّهُ» یعنی بخواست و قضاء و قدر الهی بود که مشرکین غالب گردیدند و گفته‌اند اینکه جمله «فَيَاذَنَ اللَّهُ» برای تسلیت مؤمنین است که گویا بآنها میفرماید اینکه واقعه شکست شما بقضاء و قدر الهی بود و شما باید بقضاء و خواسته الهی تن بدهید و شاکی نباشید تا اینکه مثاب گردید «وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ» عطف است بر فعل محذوف و متضمن باذن است و در تقدیر «ما اصابکم يوم التقى الجمعان فلتخليه مخالفتکم و ليعلم» یعنی مصیبتی که در آن روز بشما رسید برای مخالفت شما بود بامر پیغمبر علیه السلام و بجهت آنکه مؤمنین را متمیز سازد یعنی ایمان ایشان را ظاهر گرداند.

«وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا» و تا متمیز گرداند نفاق آنان را که نفاق ورزیدند یعنی نفاق عبد الله بن ابی و اصحاب او را آشکار سازد، و بنابراین تسمیه تمیز بعلم از قبیل تسمیه شیئی است بلازم یعنی تا علم او سبحانه تعلق گیرد بظهور ایمان مؤمنان و ظهور نفاق منافقان تا آنکه حق تعالی با آنها معامله آنان را کند که اول ندانسته باشند حقیقت حال آنها را و بعد از آن بر ایشان منکشف و ظاهر گردد. و ملخص معنی آنکه تا اینکه ایمان و نفاق آنها بر عالمیان ظاهر گردد و بر همه کس معلوم شود که در میان آنها مؤمن کیست و منافق کیانند.

[منهج الصادقين] وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ إِنَّكَ آيَةٌ نِيز عَطْفِ اسْتِ بَر «نَافَقُوا» وَ قَتِي مُؤْمِنِينَ بِنَافِقِينَ كُونِد بِيَانِد دَر رَا خِدَا جِهَاد كُنِد يَا اَز دَشْمَن دِفَاع نَمَائِد و دَاخِل دَر صِلَه آنسْت و شَائِد جَمْلَه مَسْتَأْنَف بَاشِد وَ قَتِي بِنَافِقِينَ كُفْتَه مِشْوَد بِيَانِد بَا مَشْرَكِينَ جَنْگ كُنِد اِگَر اِيْمَان دَارِيْد دَر رَا رِضَايِ خِدَا و اِگَر اِيْمَان نَدَارِيْد شَرِّ آنْهَا رَا اَز خُودَتَان دِفْع كُنِد بَرَايِ نَفْع دُنْيَا كَه دَر اَهْل و مَال شَمَا فِسَاد نَكُنْد.

منافقین در پاسخ مؤمنین گفتند که اگر ما مراسم و مقدمات جنگ را میدانستیم

صفحه : ۳۲۷

همانا تابع شما میگردیدیم و در کارزار جنگی داخل میگردیدیم بقولی میگفتند اگر میدانستیم که مقاتله میان شما و مشرکین واقع خواهد گردید با شما داخل میگردیدیم لکن نظر بقلت شما و کثرت آنها محال بود که بتوانید با آنها بجنگید بلکه تا شما را ببینند فوراً دمار از روزگار شما بردارند پیش از آنکه شما دست بجنگ بردارید و نیز اگر دانیم که در آنجا جنگ واقع خواهد شد با شما میآئیم لکن گمان نمیکنیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم با اقبای خود جنگ کند لا بد با آنان صلح مینماید.

هُم لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ «لَام» دَر «لِلْكَفْرِ» بَمَعْنِي «الِي» اسْتِ يَعْْنِي اَيْنَكَه مَنَافِقِينَ بَسُوِي كَفْر دَر آن رُوْز نَزْدِيك_تَر بُوْدَنْد تَا بَايْمَان زِيْرَا كُفْتَارَشَان و قَوْلَشَان شَاهِد بَر اَيْنَكَه اسْتِ كَه بَكْفَر نَزْدِيك_تَرَنْد زِيْرَا كَه ظَاهِرَا دَر وُقُوعِ جَنْگِ يَا كُفَار مَشْكُوك نَبُوْدَنْد و مِيخُواسْتَنْد كَه مُؤْمِنِينَ دَاخِلِ جَنْگِ نَشُونِد يَا اَز جَنْگِ فَرَار كُنْدَنْد زِيْرَا كَه آنْهَا پَشْتِيْبَانِ مَشْرَكِينَ بُوْدَنْد كَه مِيخُواسْتَنْد مُؤْمِنِينَ رَا اَز وَاْرِدِ شَدْنِ بَجَنْگِ اِحْتِرَازِ دَهْنِدِ اَيْنَكَه اسْتِ كَه حَقِ تَعَالَى اَز بَاطِنِ آنْهَا خَبِر مِيْدَهْد كَه اَيْنْهَا بَزْبَانْشَانِ چِيْزِي مِيگويند كَه دَر بَاطِنْشَانِ غَيْرِ آنسْتِ و خِدَا عَالَم_تَر اسْتِ اَز اَنْچَه اَز نِفَاقِ و دَرُوعِ مَخْفِي مِيْدَارَنْد زِيْرَا كَه مِيْدَانسْتَنْد اَلْبَتَه جَنْگِ وَاْقَعِ خُواهدِ گَرْدِيْدِ و نِيْز بَخُوبِيِ مَرَاْسَمِ و خُصُوصِيَاتِ نَبْرِدِ بَا دَشْمَن رَا هَمِ مِيْدَانسْتَنْد و بَا اَيْنَكَه حَالِ اِظْهَارِ نَادَانِيِ و عَدَمِ تُوَانَائِيِ مِيكُرْدَنْد.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلْنَا ظَاهِرًا آيَةٌ مَقُولِ قَوْلِ آنْهَائِيِ اسْتِ اَز مَنَافِقِينَ كَه اَز جَنْگِ تَفَاعُدِ نَمُودَنْد و اَز بِيْرُونِ

رفتن با مؤمنین خودداری کردند آنها از روی تأسف بکسان و برادران شهداء احد پس از واقعه جنگ میگفتند «قعدوا» حال است از ضمیر «قالوا» مقدر به (قعد) یعنی منافقین چنین گفتند در حال تأسف اگر در خانه‌های

صفحه : ۳۲۸

خود نشسته بودند و بجنگ نرفته بودند که اگر فرمان ماها را برده بودند و بجنگ نرفته بودند کشته نمیشدند همین طور که ما نرفتیم و کشته نشدیم.

قُلْ فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای رسول بآنهاییکه چنین گفتند بگو اگر- راست میگوئید مرگ را از خود دفع کنید و همیشه زنده بمانید. از کشاف نقل میکنند که گفته در آنروز که منافقین چنین گفتند هفتاد نفر از ایشان را مرگ رسید.

و خلاصه اینکه آیه نظیر آیات پیش است که کفار راجع بکسانیکه در جنگ رفته و کشته شده بودند میگفتند اگر بسفر یا در جنگ نرفته بودند و نزد ما مانده بودند کشته نمیشدند و حق تعالی در جواب آنها فرموده «وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ» خدا زنده میکند و میمیراند اشاره به اینکه که مرگ و حیات بدست خدا است و برای هر فردی مدتی است که در ازل مقدر گردیده وقتی اجل فرا رسد خواه در جنگ باشد یا در رختخواب استراحت نه آنی عقب میافتد و نه آنی جلو «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» سوره اعراف آیه ۳۲

صفحه : ۳۲۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۸]

اشاره

۳۲ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳)

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) وَ لَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْبًا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۸)

صفحه : ۳۳۰

[ترجمه]

چنین گمان نکن که آنکسانی که در راه خدا شهید شدند مردگانند بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند

[۱۶۹]

در حالتی که آنها بفضل و رحمتی که پروردگارشان بآنها عطاء نموده شادمانند و باشخاصی که پشت آنهایند و هنوز بآنها نپیوسته‌اند شادمانند و یا اینکه شادمانند از اینکه هیچ ترس و حزنی برای آنها نیست [۱۷۰]

و شادی شهداء بنعمت از جانب خدا و فضل او و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمیگرداند [۱۷۱]

آنانکه دعوت خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه (در جنگ) رنج و الم بآنان اصابت نمود و از آنها آنکسانی که نیکوکار و پرهیزکارند اجر عظیم خواهد بود [۱۷۲]

آنکسانیکه مردم بآنها گفتند جماعتی از مردم برای (قتل شما) جمع شده‌اند پس بترسید از آنها و حذر کنید (تهدید منافقین) بر ایمان مؤمنین افزوده گردید و گفتند خدا ما را کافی است و او خوب و کیلی است [۱۷۳]

پس مؤمنین بنعمت و فضل خدا برگشتند از حمراء الاسد یا بدر صغری و هیچ آسیبی بآنها نرسید و تابع خوشنودی خدا گردیدند و خدا صاحب فضل بزرگ است [۱۷۴]

همانا حقیقه شیطانست که دوستان خود را میترساند پس شما (از مشرکین) ترسید و از من (که خدا هستم) بترسید اگر ایمان دارید [۱۷۵]

ای رسول سرعت کافرین در کفر تو را محزون نگرداند آنهاینی که سرعت در کفر میکنند همانا هرگز چیزی بخدا ضرر نمیرسانند خدا اراده نموده که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نباشد و برای آنها عذاب عظیم آماده شده [۱۷۶]

بحقیقت آنانکه بخردند کفر را بایمان یعنی تبدیل کردند ایمان را بکفر هرگز ضرری بخدا نرسانده‌اند و برای آنان است عذاب دردناک [۱۷۷]

پندارند آنهائیکه کافر شدند که مهلت دادن ما بآنها برای آنها خیر است بلکه ما آنان را مهلت داده‌ایم تا اینکه گناه آنها زیاد گردد و عذاب خوار کننده برای آنها آماده شده است [۱۷۸]

صفحه : ۳۳۱

(توضیح آیات)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده و شامل مؤمنین نیز میگردد و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند ممکن است که خطاب اینکه آیه نیز بدنبال خطاب جمله «فَمَادَرُؤًا عَنِ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» باشد.

مراد از موت در آیه شریفه از کار افتادن مراکز شعوری و عدم توانائی بر انجام کار است اینست که هر دو بدنبال احیاء ذکر شده چه آنکه پس از کلمه «أَحْيَاءٌ» هم ذکر ارتزاق که نوعی کار است شده و هم ذکر فرح و استبشار که از مراکز شعوری انسان چشمه میگیرد بمیان آمده. [پایان] «وَلَا تَحْسَبَنَّ» البته میندازید و گمان نبرید «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که آنهائیکه در راه خدا کشته شدند «أَمْوَاتًا» آنان مرده گانند «بَلْ أَحْيَاءٌ» بلکه آنها زندگانند «عِنْدَ رَبِّهِمْ» در نزد پروردگارشان روزی داده میشوند و ارتزاق مینمایند «فَرِحِينَ» آنان شادمانانند «بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ» بآنچه خدا بآنها عطاء نموده «مِنْ فَضْلِهِ» از فضل خود و بر نعمت آنها افزون کرده.

مفسرین گفته‌اند که آیه در شأن شهداء بدر و احد فرود آمده، شهداء بدر چهارده نفر بودند شش نفر از مهاجرین و باقی از انصار که در راه خدا کشته شدند و بعضی گفته‌اند آیه در شأن شهداء جنگ احد فرود آمده و آنها هفتاد نفر بودند چهار نفر از مهاجرین و باقی از انصار.

مفسرین از عبد الله بن عباس و ابن مسعود و جابر روایت کرده‌اند که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بصحابه فرمود چون برادران

شما روز احد شهید شدند حق تعالی روح آنها را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخه‌های طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و از مطعومات بهشت بخورند و بوقت استراحت مقبل ایشان قنادیل زرین است که در سایه

صفحه : ۳۳۲

عرش آویخته و ایشان گویند خداوندا چه کسی خیر دهد یاران و برادران ما را از اینکه نعمت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد در آن زیاد گردد حق تعالی برای شناسائی حال آنان اینکه آیه را فرستاد و مؤید اینکه روایت حدیث مشهوری است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که در باره جعفر بن ابی طالب که در غزوه احد شهید گردید فرموده «رأیت له جناحان یفر بهما مع الملائکة فی الجنة»

. یعنی جعفر را دیدم که با دو بال با ملائکه در بهشت پرواز میکرد.

اینکه دو حدیث اشاره بعلو درجه شهداء و مقام ارجمند آنها است و دلیل واضحی است برای اثبات بقای انسان پس از مرگ در عالمی که فوق اینکه دنیا و واسطه بین عالم دنیا و عالم قیامت است که آخرین مقام سیر انسان است که آنچه در کمون او بالقوه مخفی بود بفعلیت میرسد و دیگر حالت منتظره‌ئی برای وی باقی نمیماند.

و در محل خود مبرهن گردیده که انسان دارای شئونات و فضائل و کراماتی است که دست قدرت ازلی در کمون خلقت اینکه نوع از خلقت گذارده از عقل و نفس و روح و روان و جسم و برای هر یک از اینکه عطیات درجات و مراتبی است که ممکن است آدمی و هر فردی از بشر در هر یک از اینکه فضائل بدرجات عالی برسد و نیز چنانچه در جای خود ثابت گردیده انسان برای بقاء خلق شده نه برای فناء زیرا محقق گردیده که حقیقت انسان ترکیب شده از روح و بدن است و در هر نشأه از مراتب سیرش بایستی روح با بدن مناسب بآن مرتبه باشد.

سؤال- چون بعین می بینیم انسان وقتی مرد و روح از بدنش مفارقت کرد پس از چند روزی بدن فاسد و مندک گردیده پس از آن روح و نفس که گفته شده بدن غلاف روح است و هر جا نفس و روح هست بایستی با بدن همراه باشد. و از آنطرف بدلیل عقل و نقل ثابت گردیده که انسان پس از مرگ منتقل میگردد بعالم برزخ پس در عالم برزخ وی را چگونه بدنی است که بآن باقی باشد آیا روح در بدن دیگر می‌رود و اینکه تناسخی است که بطلان آن محقق گردیده.

صفحه : ۳۳۳

پاسخ- چنانچه در جای خود مبرهن گردیده و برهان و وجدان می‌بایم که بدن ما دو طرف و دو جنبه دارد یکی متغیر و متجدد و فانی که آنی بیک حال باقی نمیماند و ثابت گردیده که لا ینقطع اجزاء او میمیرد و از نو زنده میشود و اینکه مطلب برای اهلش محسوس است.

و دیگری ثابت و دائم و اینکه لب و حقیقت بدن محسوس است که همیشه با روح همراه است و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که اگر در مدت حیات چندین مرتبه شکل و عوارض بدن تو مثل مقدار و کیفیات وی از طراوت و فرسودگی و چاقی و لاغری تو کم و زیاد شود و تغییر و تبدیل یابد چیزی از بدن تو یعنی بدنی که جزء انسانیت و شخصیت تو است و بآن تشخیص فردی پیدا نموده‌ئی کم و زیاد نمیشود و تو بوجدان می‌بایی که آن بدنیکه محل نفوذ روح تو است پا بر جا و برقرار است، و نیز دیگران با تغییر عوارض بدن ظاهری از تو همان می‌بینند که قبلا دیده بودند با اینکه در علوم جدیده ثابت گردیده که علی الدوام اجزاء بدن در تغییر و تبدیل دائمی است پیر با آن همه تغییر در شکل و قیافه همان جوان است و جوان همان کودک است.

آیا ممکن است یک شیئی وحدانی از یک جهت هم متغیر و متجدد باشد و هم ثابت بدیهی است که هرگز ممکن نیست زیرا که تجدد و حدوث مخالف و نقیض یکدگرند و اجتماع نقیضین در یک محل از محالات عقلیه بشمار میرود. پس از اینجا بخوبی میتوان فهمید که آن بدنی که جزء انسان و از مشخصات او بشمار میرود و از اول عمر تا آخر باقی است غیر از اینکه بدن محسوس است و آن جوهر است نه عرض و غلاف روح است و اینکه بدن از عوارض خارجیه بشمار میرود، در کتاب «معاد یا آخرین سیر بشر» تا اندازه‌ئی راجع بقالب مثالی و عالم برزخ بحث شده بآن جا رجوع شود. خلاصه پس از آنکه از طریق وجدان و برهان ثابت گردیده که انسان پس از مردن یا متنعم است بانواع نعمتها مثل همین آیه که در باره فضیلت شهداء آمده و غیر اینها یا معذب

صفحه : ۳۳۴

است مثل قوله تعالی در آل فرعون «الْثَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» و غیر آن که دلالت واضح دارد بر بقاء بدن پس از موت. و با اینکه نزد دانشمندان محقق گردیده که نفس انسان مجرد از ماده است و در تعریف انسان گفته‌اند «جسم نامی متحرک بالاراده ناطق» که معلوم میشود نفس با بدن که جزء ماهیت او است همیشه و در هر نشأه‌ئی همراه است. خلاصه از اینها که گفته شد و غیر اینها که فضلاء گفته‌اند و بدلیل عقلی و نقلی ثابت گردیده معلوم میشود که نه روح و نه بدن انسان پس از مرگ معدوم نمیگردد، و نیز سرش اینکه است که انسان بایستی برای ادراک نعمتهای جسمانی یا عذابه‌های جسمانی دارای بدن باشد و نمیتوان گفت داخل بدن دیگری خارج از خود میگردد که بنا بر اینکه تناسخ لازم آید و بطلان تناسخ نیز بعقل و نقل ثابت گردیده، پس گوئیم در باطن اینکه بدن کثیف بدن لطیفی است که لب و جوهر و حقیقت اینکه بدن محسوس است که آنرا قالب مثالی گویند و آن بدن لطیف از شدت لطافت و نورانیت بسرعت میتواند مخصوصا اگر با روح کامل باشد در اقطار عالم سیر کند و دیگر زمان و مکان مانع او نیست زیرا که او فوق زمان و مکان و در عالم مافوق الطبیعه است. و شاید مقصود از آن حدیث که فرمود جعفر پس از شهادت با دو بال طیران میکند همان قالب مثالی باشد، و همین طور که برای پرندگان بالهای جسمانی است برای ارواح خصوصا شهداء بالهای روحانی است که پس از شهادت بدو بال ایمان و تقوی طیران میکنند. و نیز آن حدیث که فرموده شهداء در جوف مرغان سبز بال جای دارند و در هوای بهشت طواف میکنند تا آخر شاید اشاره بهمین جسم لطیف شهداء باشد که از شدت لطافت و نورانیت و سعه قوت ایمانشان چنین قدرت و سعه وجودی دارید زیرا که اگر بخواهیم حدیث را بظاهرش بگذاریم ظاهرا منافی با شرافت نفس انسانی است مخصوصا شهداء که مقام آنها بالاتر از اینکه است که در جوف مرغی حبس گردند و بتوسط یک حیوانی آنها سیر در اطراف نمایند اینکه توجیهی است که ممکن است در اینکه روایت بشود

صفحه : ۳۳۵

البته علم آن نزد خدا و اولیاء او است. و ظاهرا اشاره بهمین بدن مثالی و برزخی دارد مثنوی مولوی که گفته:

روح را توحید الله خوشتر است غیر ظاهر دست و پای دیگر است

دست و پا در خواب بینی و ائتلاف آن حقیقت دان آن مدانش از گزاف

آن توئی که بی بدن داری بدن پس مترس از جسم جان بیرون شدن

روح دارد بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی قرار

باش تا مرغ از قفس آید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ تا دو آیه بعد که در مقام تفضلات و کراماتی است که خدای تعالی بشهداء کرامت فرموده در اینکه آیات چند نکته یادآور میگردد:

۱- مپندارید که شهداء مرده گانند بلکه آنها زنده‌اند که نمی‌میرند.

۲- «عِنْدَ رَبِّهِمْ» شهداء نزد پروردگارشان مثل ملائکه مقربین مقام عدت دارند ۳- «يُرْزُقُونَ» و شهداء علی الدوام از خوان رحمت الهی و نعمتهای غیر متناهی او ارتزاق مینمایند.

۴- «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» شهداء همیشه در ظل رحمت و الطاف بی پایان حق تعالی مسرور و خوشحالند و آنچه بآنها عطاء گردانیده فرحناکند و بالاترین لذت و خوشی آنها در رضای پروردگار آنها است و ابتهاج زیادت از اینکه تصور ندارند که مورد نظر لطف حق تعالی واقع گردیده‌اند.

۵- «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الْخ.»

و شادمانی میکنند بآنهائیکه در پشت آنهایند و هنوز ملحق بآنان نگردیده‌اند.

از آیه میتوان استفاده نمود که عالم برزخ فوق اینکه عالم دنیا و محیط و مستولی بر آنست و ارواح عالی از انبیاء و اولیاء و شهداء بلکه مؤمنین کاملاً بر اوضاع اینکه عالم و افراد بشر و وقایعی که در آن واقع خواهد گردید اطلاع کامل

صفحه : ۳۳۶

دارند چنانچه در روایتی رسیده که ارواح شبهای جمعه بکسانشان نزدیک و آنها را موعظه و نصیحت میکنند، و میشود اینکه آیه را شاهد بر آن گرفت و گفته شود ارواح شهداء از شدت سرور و ابتهاجی که از نعم الهی نصیبشان گردیده و خود مسرور و شادمانند نظر بیت خود میکنند یعنی کسانی که از اهل آنها هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و شاید بآن احاطه و علمی که بآنها عطاء گردیده میدانند که آنها نیز شربت شهادت را خواهند نوشید اینکه است که مسرور و خوشحالند که آنها نیز بچنین مقامی خواهند رسید و با یکدیگر گویند آگاه باشید که آنها نیز مثل ما بمقامی خواهند رسید و در منزل امن و امان قرار میگیرند که دیگر نه خوفی از آینده و نه حزنی از گذشته برای آنها تصور ندارد زیرا که حیات دنیا است که محفوف بالآلام و مصائب و بلیات است و چنانچه آیه خبر میدهد شهداء حیاتی دارند که در پیرامون آن مرگی نیست و سرور و ابتهاجی دارند که فناء در عقب ندارد و در ظل عرش رحمت الهی جاویدانند و اینکه منتهای فضل و رحمتی است که شهداء را بآن معزز و محترم گردانیده و اینکه توجیهی که در آیه نمودیم اگر چه گویا در گفتار مفسرین دیده نشده لکن ظاهراً با معنای آیه مناسب است [و الله العالم باسرار کلامه] «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» اینکه آیه مؤکد همان آیات بالا- است و بیان سرور و ابتهاج شهداء است بنعمتها و تفضلاتیکه پروردگارشان بآنها کرامت نموده و آخر آیه یعنی «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» مشعر بر اینکه است که اینکه تفضلات که در باره شهداء گفته شامل مؤمنین نیز میگردد زیرا که فضل و رحمت الهی نسبت ببندگان صالح عام است، آری البته شهداء که جان خود را در راه اطاعت امر خدا و یاری اسلام فدا داده‌اند البته برای آنها مزایا و کرامات زائد مهیا و استحقاق دارند چنانچه آیه بعد

مؤمنین را اختصاص می‌دهد بقوله تعالی:

صفحه : ۳۳۷

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ؛ اینکه آیه در مقام معرفی مؤمنین است که جلو نام برده شده و آنها مجاهدین می‌باشند که پس از آنکه خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه جراحی بآنها اصابت نموده لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ «لِلَّذِينَ» خبر مقدم و مبتداء مؤخر «أَجْرٌ عَظِيمٌ» است و جمله در محل رفع خبر است برای «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا» و «مِنْ بَعْدِ» «مِنْ» بیانیه است نه «مِنْ» تبعیضیه، و ممکن است «مِنْ» «تبعیضیه» باشد نه بیانیه و اشاره باشد بآنهاییکه از مجاهدین باین دو صفت می‌باشند یعنی نیکوکار و با تقوی چنین مقاماتی و اجر عظیم برای آنها مهیا گردیده نه تمامشان زیرا که چنانچه معلوم است تمام مجاهدین در خلوص و تقوی در یک درجه نمی‌باشند، در حدیث رسیده که خدمت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض شد بعضی از مجاهدین در جهاد تیتشان خالص نیست برای کسب غنائم و زندهای اسیر بجنگ می‌روند حضرت فرمود «لکل امرء ما نوى»

برای هر کسی است آنچه برای او نیت نموده یعنی هر کسی آنچه از عمل قصد داشته بآن خواهد رسید. و خلاصه اینکه آیه در مقام بیان مدح شهداء است آنهاییکه پس از آنکه زخم خورده و جراحت بدنشان رسیده باز مداومت بجهاد مینمایند و آنان نیکوکار و متقی و پرهیزکارند برای آنان است اجر بزرگ. از بعض عرفاء است که پس از بیان مقام شهداء چنین گفته کسی که حیاتش بنفس باشد ممتاش برفتن روح او است از بدنش و کسیکه حیاتش بی‌پروردگارش باشد منفک میگردد از حیات طبع بسوی حیات اصل و آن زندگانی حقیقیه است و وقتی که کشته شده بشمشیر شریعت حی باشد و مرزوق چگونه باشد حال کسی که کشته باشد بشمشیر صدق و حقیقت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده رحمت دوام ما

صفحه : ۳۳۸

کاشانی گفته کشته شدگان در راه خدا دو صنفند مقتول بجهاد الاصغر و بذل نفس برای رضای خدا چنانچه ظاهر است و مقتول بجهاد اکبر و شکستن نفس و کشتن او بطریق حب و شکستن نفس و قمع هوی چنانچه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَوایت شده که پس از رجوع از بعض غزوات و جنگها فرمود از جهاد اصغر برگشتیم بسوی جهاد اکبر، و فرمود اینکه دو صنف از مجاهدین اینها مرده گان نیستند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان بحیات حقیقیه در حالیکه مجرد و برهنه گردیده‌اند از کثافات طبیعت مقرین می‌باشند نزد حضرت قدس روزی می‌خورند در بهشت معنوی از ارزاق المعنویه یعنی معارف و حقایق و استشراق الانوار و یرزفون در بهشت صوریه همان طوری که زندگان روزی می‌خورند از هر دو قسم «هم معنویه و هم صوریه» زیرا که بهشت را مرا نبی است بعضی معنویه و بعضی صوریه و برای هر یک از آنها درجاتی است بر حسب معارف و علوم و مکاسب و اعمال. پس معنویه جنه الذات و جنه الصفات است و تفاضل درجات آنها باعتبار درجات معارف آنها است و ترقی در ملکوت و عالم جبروت و عالم صورت در بهشت افعال و تفاوت درجات آنها باعتبار تفاوت اعمال و تدرج در مراتب عالم ملک من السموات العلی و بهشت جامع تمام اینها است، و آنچه در حدیث نسبت بشهداء احد رسیده پس

«طیر الخضر»

در حدیث اشاره باجرام سماویه و قنادیل مقصود کواکب است یعنی ارواح آنها تعلق دارد بتیرات از اجرام سماویه نظر بنزاهت آنها

و انهار بهشت منابع علوم و «مشارعها» یعنی ثمرات آنها از حالات و معارف و انهار و اثمار صوریه بر حسب بهشت معنویه با صوریه آنها زیرا که آنچه در دنیا یافت می‌گردد از خوردنیها و آشامیدنیها و سایر لذتها از پوشیدنیها و آنچه از آن لذت برده میشود تماما در آخرت و در عالم مثال موجود است و در طبقات سماویه لذیذتر و پاکیزه‌تر موجود است.

«يَسْتَبْشِرُونَ» و نیز مسرورند بسبب نجات یافتن از عقاب که لازمه نقص

صفحه : ۳۳۹

و تقصیرات و نجات یافتن از حزن بر قوت نعمتهای دنیا زیرا که رسیده‌اند بچیزیکه اشرف و اصفی و الذّ و ابقی است از بهشتهای افعال و فضلی که زائد است بر جنات صفات که برضوان نامیده شده ببهشت رضوان و بهشت ذات آن اجر ایمان آنها است. [پایان]

پس لا- بد است سالک راه آخرت را از بذل مال و بدن و روح تا آنکه برای وی انواع فتوح حاصل گردد و طمع را از لطف بی نهایت دوست قطع مکن چه لاف عشق زدی سر بیاز و چابک باش. تفسیر روح البیان الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فآخشوهم فزادهم إيماناً وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل الخ ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از جمله فضائل و محسناتیکه نسبت بمجاهدین فی سبیل الله شماره نموده باضافه بآنهایکه گفته شد امور چندی است.

۱- وقتی مردم ظاهراً آنان منافقین بودند که در جنگ احد یا در غزوات دیگر میخواستند مجاهدین مؤمنین را بترسانند بآنان میگفتند عده‌ئی که برای محاربه با شما آمده‌اند از قشون ابی سفیان یا غیر آنها عده بسیارند و شما تاب نبرد با آنها را ندارید بترسید و خود را در مهلکه نیندازید و تن بکشته شدن ندهید ۲- «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» فضیلت دوم بجای اینکه مؤمنین مجاهدین از وسوسه آن شیاطین انسی رعب و ترسی در آنها ایجاب کند بر ایمان آنها افزوده می‌گردد و در جای خود بدلیل عقل و نقل مبرهن گردیده که ایمان قابل شدت و ضعف است آری هر قدر ایمان در اثر عبادت و طاعت و مجاهده با نفس بیشتر در قلب نفوذ کند قوت و شدت آن افزونی می‌یابد تا بجائی که مؤمن مثل کوه راسخ میشود و بادهای تند مخالفین آنرا تکان نمیدهد و از جای در نبرد.

۳- در بیان گفتار نیک آنها است که از ما فی الضمیر آنان خبر میدهد که در پاسخ سخنهای ناروای منافقین گفتند «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»

صفحه : ۳۴۰

چون مؤمنین منافقین را میشناختند و میدانستند که آنها چون بظاهر اظهار ایمان میکنند و در باطن ایمان ندارند و وقتی مؤمنین مأمور بجهاد شدند آنها نیز بایستی باعتبار اظهارشان با آنها مماشات کنند اینکه بود که آنها را میترسانیدند و مؤمنین بر علیه آنان میگفتند «حَسْبُنَا اللَّهُ» خدا ما را کافیست که هم در امور دنیا و هم در موقع رو برو شدن با دشمن ما را یاری نماید «وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» و اتکاء و توکل ما بر او است که او خوب و کیلی است که تدبیر امور بدست قدرت او انجام گیرد.

خلاصه مؤمنین در پاسخ سخن منافقین اظهار ایمان و یقین ثابت نمودند و گویا اظهار میدارند که ما بازگشت پروردگاران کرده‌ایم و سر فرمان برداری بر اوامر رسولش نهاده‌ایم و حساب ما بر او است و او بخوبی بحساب ما خواهد رسید.

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ مِنَ اللَّهِ وَفَضَّلْ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ ۴- از فضائل و خصوصیات مجاهدین سه فضیلت است که در اینکه آیه نسبت بآنها مرعی داشته.

۱- چون مجاهدین از روی خلوص نیت و استقامت در ایمان در عمل جهاد وارد شده بودند فرمود آنان بازگشت نمودند به نعمتی از ثواب و قبول اعمالشان که آنهم نعمتی است از نعمتهای بی‌پایان پروردگار آنها.

۲- «وَفَضَّلْ» یعنی آن بزرگواران از جهاد بازگشت نمودند اضافه بر جزاء و پاداش جان بازی آنها در راه خدا فضل زائدی که در

تعالی بر دوستان او و غیر اینها فروگذار ننمایند و وقتی که آنچه در سریره آنها مخفی بود ظاهر گردانیدند مستحق عذاب میشوند اینک است که فرمود «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» برای کافرین عذاب خوار کننده مهینا گردیده یعنی در اثر اعمال بدشان مستحق عذاب گردیدند.

صفحه : ۳۴۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۹ تا ۱۸۴]

اشاره

ما كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَمَا تُمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَيَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلَهُ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بُقْرَانٌ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)

صفحه : ۳۴۴

[ترجمه]

هرگز خدا مؤمنین را وانگذارد بر آنچه شما منافقین بر آن هستید (بلکه آزمایش میکند) تا اینکه آدم خبیث بد عمل را از آدم پاک و طیب تمیز دهد و هرگز خدا شما را مطلع بر غیب نمیگرداند و لکن خدا از بین پیمبران خود هر کس را خواهد بر میگرداند (برای اطلاع بر غیب) پس بخدا و رسولان او ایمان آورید و اگر ایمان آرید و پرهیزکار گردید برای شما اجر بزرگی است [۱۷۹] و چنین گمان نکنند آنهائیکه بآنچه خدا از فضل خود بآنان عطا کرده بخل میورزند و آن عمل خیر باشد برای آنها بلکه برای آنها شر است در آنچه بخل ورزیدند و آنچه را که باید انفاق کنند انفاق نکردند در روز قیامت طوق کرده میشود بگردن آنها آنچه را که بخل کرده و نداده‌اند و از برای خدا است میراث اهل آسمانها و اهل زمین و خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۸۰] همانا بحقیقت خدا شنید سخن آنهائ را که گفتند خدا فقیر است و ماها اغنیاء و متمول میباشیم بزودی مقاله فاسد آنان را خواهیم نوشت و دیگر می نویسیم کشتن پدران آنها پیمبران را بناحق و میگوئیم بجشید عذاب آتش سوزنده را [۱۸۱] و اینکه عذاب حریق پشت آن اعمالی است که بدستهای خود پیش فرستادید و همانا خداوند نسبت بیندگان خود ظالم و ستمکار نیست [۱۸۲]

آنهائیکه گفتند همانا خدا با ما عهد کرده که بهیچ پیمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه بر ما قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد ای رسول بگو پیش از من رسولانی با معجزه‌ها آمدند و بآنچه از معجزه‌ها که خواستید آوردند پس برای چه آن پیمبران را کشتید اگر راست میگوئید [۱۸۳]

(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) اگر اینکه کفار تو را تکذیب کردند همانا پیمبران پیش از تو را که با معجزه‌ها و زبور و کتاب روشن آمدند تکذیب کردند [۱۸۴]

صفحه : ۳۴۵

(توضیح آیات)

ما كان الله ليذّر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب در توجیه آیه چند وجه از مفسرین نقل شده:

۱- مشرکین گفتند ای محمّد صلی الله علیه و آله تو ادعا میکنی هر کس بمن ایمان آورد از اهل بهشت است و خدا از او راضی است و آنکه بمن ایمان نیاورد از اهل جهنم است و خدا بر او خشمناک است اکنون بگو از ما کیست که بتو ایمان دارد و کیست که ایمان نیاورده خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- رسول [ص] گفت امت مرا در گل بمن وا نمودند بر همان صورتهائی که بر آنند همان طوری که بر آدم عرضه نمودند و بر من معلوم کردند که کیست که بمن ایمان میآورد و کیست که بمن ایمان ندارد منافقین گفتند عجب است کار محمّد صلی الله علیه و آله که ادعاء میکند آنهائی را که هنوز بدنیا نیامده‌اند و در کتم عدمند میدانم و منافقین در لشگر او و پیش روی اویند و نمیدانند مؤمن کیست و کافر کدامند چون اینکه خبر بسمع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید بمنبر تشریف برد و پس از خطبه و حمد و ثنای الهی فرمود چیست که مردم مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا روز قیامت آنها را خبر دهم، عبد الله بن حذافه الهی برخواست و گفت یا رسول الله [ص] پدر من کیست حضرت گفت حذافه، عمر بن خطاب برخواست و گفت «رضیت بالله ربا و بالإسلام دینا و بالقرآن اماما و بک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک» ما راضی شدیم که خدای تعالی خدای ما است و اسلام دین ما و قرآن پیشوای ما و تو پیغمبر مائی ما را عفو کن که خدا تو را عفو کند فرمود «فهل انتم متهون» و از منبر پایین آمد، عبد الله حذافه چون بمنزل رفت مادرش گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر عرضه کردی گفت برای اینکه مردم سخنانی میگفتند خواستم تا حقیقت نسب خود را بدانم و اینکه سخن مردم بر تو راست است یا دروغ چون رسول اینکه گفت دیگر کسی نتواند چیزی بگوید. [سدی]

صفحه : ۳۴۶

۳- بهترین توجیه در اینکه است که بعضی از دانشمندان گفته‌اند اینکه خطاب بمؤمنین است «ما كان الله ليذركم يا معشر المؤمنين على ما انتم عليه من التباس المنافق بالمؤمن و المؤمن بالمنافق حتى يميز المنافق من المؤمن» یعنی خدا چنین نیست که شما مؤمنین که آمیخته بمنافقینید را فرو گذارد و بین شما و آنها تمیزی قرار ندهد و خدا بر آنست که تمیز قرار دهد بین مؤمن و منافق و آن تمیز آنست که تکلیف بجهاد کند و امر نماید بتقویت کردن و نصرت دادن دین اسلام تا اینکه هر کس منافق است از جهاد سرپیچی کند و هر کس مؤمن است با رسول صلی الله علیه و آله برخیزد و با اعداء دین بجنگد و اینکه آزمایش در جنگ احد ظاهر گردید.

بعضی از مفسرین در پاسخ سؤالی که ممکن است بشود و اینکه توهم پیش آید که خداوند میتواندست اینکه متمایز شدن پاک طینتان از بد سرشتان را از راه دیگری تأمین نماید بدون اینکه مردم را رو بروی یکدیگر با یک سلسله بلاهائی بنام امتحان قرار دهد یعنی در مردم چنین خاصیتی قرار میداد که خود آنان و خود مردم هم را شناخته و باین ترتیب مؤمن و منافق را از هم تمیز دهند و گفته برای همین توهم است که فرموده علم غیب و اطلاع از کنه روحی مردم مخصوص ذات الهی و برگزیدگان از پیمبران او است

که بوسیله وحی آنها را بر کنه امور مطلع میگرداند و اینکه اطلاع بر غیب در عموم طبقات مردم نیست. [پایان] و ما کان الله لیتطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رُسُلِهِ مَنْ یَشَاءُ آیه اشاره باین است که حکمت الهی در نظام خلقت مقتضی اینک است که شما را بر غیب مطلع نگرداند تا اینکه بدانید آنچه در قلبهای مردم است از ایمان یا کفر و لکن خدا برمیگزیند و اختیار میکند برای رسالت خود هر کسی را که بخواهد پس او را بر اموری که غائب از حواس شما است آگاه میگرداند و او را اختصاص میدهد بعلم غیب اشاره به اینک که از رسولان هر کدام بهتر صلاحیت دارد برای تبلیغ و اصلاح خلق او را بعلم غیب اختصاص میدهد.

صفحه : ۳۴۷

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ خطاب بمؤمنین یا بتمام افراد بشر است که بخدا و رسولان او ایمان آرید و اگر ایمان آرید و متقی و پرهیزکار باشید برای شما است اجر عظیم نظر ببزرگی حق تعالی اجریکه برای مؤمنین با تقوی وعده داده بسیار بزرگ است.

و از «إِنْ» شرطیه در «وَإِنْ تُؤْمِنُوا» میتوان استفاده نمود که اجر عظیم مترتب میگردد بر ایمان و تقوی و شکی نیست که خدای متعال دائم الفضل کثیر الاحسان است و بدون ایمان و تقوی قدرت دارد بنده ضعیف خود اجر بدهد و بوی احسان نماید لکن حکمت الهی بر اینک استوار گردیده که بنده از طریق ایمان و تقوی لائق کرامتهای بی پایان گردد و تفاوت پیدا شود بین بنده مطیع و عاصی تا اینک عدل الهی بر تمام جهانیان ظاهر گردد، و نیز انسان در اثر اطاعت و عبادت مرتبه عبودیت و بندگی پیدا کند و مستعد فیوضات غیر متناهی گردد البته فیوضات غیر متناهی محل قابل میخوهد تا وقتی انسان خود را از حسیض حیوانیت باوج انسانیت نرساند که آن منوط بایمان و تقوی است هرگز لایق کرامتهای غیر متناهی نخواهد گردید اینک است که گفته‌اند ثواب استحقاقی است یعنی ایمان و تقوی اجر عظیم ایجاب مینماید.

و لَا یَحْسِبَنَّ الَّذِينَ یَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ جمله «لَا یَحْسِبَنَّ» دو طور توضیح شده: ۱ مپندارند آنهائیکه از روی بخل و دنائت طبعشان از آنچه خداوند از روی فضل و کرم بآنان عطاء نموده از اموال بخل میورزند و گمان میکنند انفاق نکردن و مال را برای خود نگاه داشتن خوب است برای آنها مشهور اینک است که جمله را معنی کرده‌اند، لکن از جماعتی مثل نافع و ابن کثیر و کسائی و ابو عمر نقل شده که آنها بخطاب میخوانند یعنی تو ای محمد صلی الله علیه و آله مپندار که آنهائیکه بخل میورزند که بخل برای آنها بهتر باشد، و بنا بر معنی اول آیه در معنی چنین میشود که باید بخیلان گمان نکنند

صفحه : ۳۴۸

بخل و انفاق نکردن مالیکه خدا بآنها کرامت کرده برای آنها بهتر باشد چنین نیست بلکه بخل ورزیدن برای آنها شر است. سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از کتاب کافی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر از عبد الله بن مسکان از محمد بن مسلم است که گفته از ابا عبد الله علیه السلام سؤال کردم از قول خدای تعالی «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فرمود ای محمد احدی نیست از آنهائیکه نگاه داشتند چیزی از زکات مالشان را مگر اینک خدای تعالی روز قیامت آنرا قرار میدهد از دهائی که طوق میگردد بگردن او و گوشت او را میدرد تا وقتی که از حساب فارغ گردد پس از آن گفت همین است قوله تعالی «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی آنچه را که از زکوة بخل کرده و نداده‌اند.

و بروایتی یونس از عبد الله بن سنان و او از ابی عبد الله علیه السلام است که گفت رسول خدا فرمود نیست کسیکه ذره‌ئی از زکوة مالش را منع کند یعنی ندهد نخل خرما باشد یا زراعت یا کرم یعنی مو انگور مگر اینک خدای تعالی خاک زمینش را از هفت طبقه زمین طوق میگرداند بگردنش تا روز قیامت و اخبار و احادیث باین مضامین بسیار رسیده که گناه مانع زکوة بسیار است و از

گناهان کبیره بشمار میرود.

وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مخصوص بخدا و برای او است میراث آسمانها و زمین - شاید اشاره باین باشد که مال در دست شما عاریه است و مالک حقیقی آن خدا است و تشبیه بارث برای اینکه باشد که مالیکه بدست شما است و پس از مرگ شما بازگشت بخدا که صاحب آنست مینماید و در اینکه چهار روزه دنیا برای امتحان در تصرف شما گذارده و از شما گرفته خواهد شد و خدا بآنچه شما در مال امانتی او تعالی عمل میکنید آگاهست.

صفحه : ۳۴۹

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ بقرینه جمله بعد «سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» ظاهراً اینکه گفتار از یهود است و شاید وقتی شنیدند آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسِينًا الْخ» را چنین گمان کرده باشند که خدا محتاج است که از بندگان قرض میطلبد و نیز چون میدیدند که بعضی از مؤمنین مبتلا بفقر و فاقه‌اند میگفتند اگر خدا غنی بود بمؤمنین وسعت میداد پس خدایشان قدرت ندارد مؤمنین را بی‌نیاز گرداند و پیمبرش با اسم زکوة از متمولین پول میگیرد و بآنها میدهد از اینجا معلوم میشود خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز.

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ مقصود از نوشتن نگهداری و ثابت بودن امر است چنانچه هر چه را بخواهند فراموش نشود می‌نویسند «سَنَكْتُبُ» یعنی آنچه اینها گفتند از سخنان ناهنجارشان در دفتر اعمالشان ضبط و ثبت میگردانیم.

اینکه گفتار آن بی‌خردان خواه یهودیان باشد چنانچه آیات نشان میدهد یا غیر آنها هر که چنین گفته، و نیز کشتن پیمبران بغير حق یعنی بغير حقی که در نظر آنان کشتن آنها صحیح باشد که اینکه دو گناهی است بسیار بزرگ، اولی بزرگتر از دومی است زیرا که فقیر بودن خدا ارائه میدهد عجز او را و عجز منافی با قدرت و اقتدار پروردگار عالم است، و شاید نظر بهمین عجز داشتن خدای تعالی و اینکه از قدرت و استیلای او نمیترسیدند که انبیاء را که رسولان خدا میباشند میکشتند و هیچ باک نداشتند، و گفته‌اند بنی اسرائیلیان هفتاد نفر از پیمبران را کشتند اینها عذابشان را ایجاب نمود.

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ظاهراً اینکه قول که فرموده میگوئیم مقصود اینکه است که پس از مرگ بآنان گوئیم بچشید عذاب آتش سوزان را جزاء بگفتار رکیک و عمل قبیحتان.

صفحه : ۳۵۰

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اینکه آتش عذابی است که خودتان بدست خود ایجاب نمودید و مستحق آن گردیدید و خدای تعالی ظلم کننده بندگان خود نیست و اینکه «ظلام» را بصیغه مبالغه آورده شاید برای اینکه باشد که خدای تعالی هیچ نحو ظلم و ستمی نسبت ببنده ضعیف خود روا ندارد و اینکه عذابهای کذائی که برای کافرین و گنهکاران مهیا نموده از روی عدل و پاداش اعمال خود آنها است و چون یکی از صفات حقیقی ذات الهی عدل است و لازمه دستگاه سلطنت خداوندی او چنین است در قیامت که هر چیزی بجای خود ظهور و بروز مینماید جهنم که در دادگاه الهی عبارت از زندان مجازات مجرمین و ناشی از اعمال بد آنها ظهور نموده مهیا گردد و اگر غیر از اینکه باشد منافی با عدل و نقض وعید و خلاف انذار قول رسولان است که برای هدایت خلق و اتمام حجت بایستی «بَشِيرًا وَنَذِيرًا» باشند که باین وسیله هم مردمان را بترسانند از عذاب و هم آنان را مژده دهند بثواب تا اینکه خوف از عذاب و شوق بثواب محرک عمل نیک گردد.

خلاصه جهنم و دار عذاب ناشی از عدل است که هر چیزی بجای خود قرار گرفته و در قیامت که هر موجودی بمنتهای کمال خود میرسد و بفعلیت اخیر خود نائل میگردد اعمال انسان خوب باشد یا بد آنها بفعلیت اخیر و سرانجام خود خواهد رسید و البته غایت

و نتیجه کفر و ظلم جز عذاب جهنمی چیز دیگری نخواهد بود که روی میزان عدل بایستی کافر و ظالم بنتیجه اعمال خود برسند مگر اینکه نظر به اینکه که فرموده «سبقت رحمتی غضبی» در محل قابل رحمت بر غضب سبقت گیرد و گنهکار مورد رحمت و عفو و بخشش واقع گردد.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَا نُوْمِنُ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ «الَّذِينَ» بدل قوله تعالى است در آیه پیش «لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْا» یعنی آنهاست که از یهودیان گفتند خدا فقیر و ما توانا میباشیم باز چنین گفتند که خدا بما عهد بسته که ایمان نیاوریم برسولی مگر وقتی که قربانی آورد

صفحه : ۳۵۱

آتش بخورد.

کلبی روایت کرده که کعب بن اشرف و مالک بن ضیف و حی بن اخطب و جماعت دیگر از یهودیان خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند ای محمد [ص] تو ادعا میکنی که من پیمبر و از جانب خدا پیغمبری فرستاده شده‌ام و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده که بهیچ کسی که دعوی پیغمبری میکند ایمان نیاورید مگر وقتی که قربانی آورد و آتش آنرا بخورد و اگر تو در اینکه ادعا صادقی قربانی بیاور و آتش آنرا بخورد تا ما بتو ایمان آریم.

مفسرین گفته‌اند قربانی کردن و غنیمت گرفتن بر بنی اسرائیل حلال بود هرگاه قربانی میکردند علامت قبولی آن اینکه بود که آتش سفیدی با صدای خفیفی آهسته می‌آمد و آن قربانی میسوخ- و حکم غنیمت هم چنین بود که وقتی مقبول نشده بود بحال خود میماند.

از عطاء نقل میکنند که گفته بنی اسرائیل چون ذبیحه میکشند آنچه از گوشت نکوی او بود می‌آوردند در جائی که سقف نداشت و پیمبر وقت می‌آمد در آن محل و با خدا مناجات میکرد و بنی اسرائیل در بیرون مینگریستند که آتشی می‌آمد و آن قربانی را میگرفت و پیغمبر بسجده میافتاد.

از سدی نقل شده که گفته خدای تعالی بنی اسرائیل فرمود بهیچ پیغمبری ایمان نیارید مگر قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد تا نوبت بعیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسد چون ایشان شما را دعوت کنند ایمان آورید و مطالبه قربانی نکنید اینکه بود که حق تعالی گفت باینها بگو:

قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ بِيْسَارٍ آمَدْنَدُ كَهْ اَز جَمَلَهْ مَعْجَزَاتِ اَنهَا شَايِدْ هَمِيْنْ بُوْدَهْ وَ اَنچَهْ خَوَاسْتِيْدْ اَز مَعْجَزَاتِ اَوْرَدْنَدْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اِگَرْ شَمَا بَا مَعْجَزَاتِيْكَهْ اَز اَنهَا صَادِرْ شَدَهْ اِيْمَانْ اَوْرَدَهْ بُوْدِيْدْ پَسْ چَرَا اَنهَا

صفحه : ۳۵۲

را مثل زکریا و یحیی کشتید.

و لو اینکه اینک خطاب سخط آمیز بیهودیان عصر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که آنان پیغمبری نکشند ولی چون آنها از نژاد بنی اسرائیل بودند و آباء و اجداد آنها عملشان چنین بوده چنانچه گفته‌اند هفتاد پیغمبر را در زمانشان کشتند با آن همه معجزاتی که از آنها ظاهر شده بود و چون شما در قساوت و پلیدی مانند هم میباشید اگر در آن زمان بودید با آنها در قتل پیغمبران و فساد با هم همدست میشدید و چون راضی بفعال آنها هستید مانند آنها میباشید.

فَاِنْ كَذَّبُوْكُمْ فَكُذِّبْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوْا بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيْرِ «الزُّبُرِ» جمع زبور است و گفته‌اند آن کتابی است که

مقصود باشد بر حکم مأخوذ از «زبرت الشیء اذا حبسته» و یا بمعنی زاجر است مأخوذ از «زبرته اذا زجرته» و کتاب در عرف قرآن آنچه‌ی است که متضمن شرایع و احکام باشد و لذا در همه مواضع قرآن کتاب و حکمت متعاطف واقع شده‌اند. [منهج الصادقین] ظاهراً مقصود از آیه تسلیت رسول است که پیمبران سلف با آنهمه معجزات آمدند و آباء و اجداد اینها دانسته و فهمیده پس از اتمام حجت آنها را تکذیب نمودند و چه قدر رنجها که از کفار مخصوصاً از یهودیها کشیدند پس تکذیب اینان چیز تازه‌ئی نیست.

صفحه : ۳۵۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۲]

اشاره

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ (۱۸۵) لَتَبْلُوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيْرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲)

صفحه : ۳۵۴

[ترجمه]

هر نفسی (شربت) مرگ را خواهد چشید و جز اینکه نیست که در قیامت پاداش اعمال شما بالتمام داده میشود و کسیکه از آتش نجات یافت و در بهشت داخل گردید چنین کسی حقیقه فائز گردیده (و بسعادت رسیده) و حیات دنیا نیست مگر متاع فریبنده [۱۸۵]

بخدا قسم که البته شما از قبل مالتان و نفسهایتان آزمایش خواهید شد و از سخنان ناروای آنهائیکه پیش از شما بآنها کتاب عطا شده و نیز از مشرکین اذیت بسیار بشما میرسد و اگر شما صبر کنید و پرهیزگار باشید همانا آن سبب تقویت نفس و قوت اراده است [۱۸۶]

یاد کن وقتی را که خدا میثاق گرفت از آنهائی که بآنها کتاب عطا کرده که همانا البته (آنچه در آنست) برای مردم بیان کنند و پنهان ندارند آنان عهد خدا را پشت سر انداختند (و بآن عمل نکردند) و آیات کتاب را بپول اندک فروختند پس بد معامله‌ئی کردند [۱۸۷]

ای رسول گمان مکن که آنهائیکه خوشحالند بآنچه کردند از پوشیدن نعت تو و دوست دارند که مردم بآنچه از (عمل خیر)

نکرده‌اند ستایش کنند البته گمان مدار که از عذاب نجات یابند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده [۱۸۸]

و مخصوص بخداست مملکت آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۸۹]

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و پشت هم بر آمدن شب و روز آیات و نشانه‌هایی است برای صاحبان عقل [۱۹۰]

آنکسانیکه خدا را نشسته و ایستاده و خوابیده یاد میکنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر میکنند و میگویند ای پروردگار ما اینها

را بیهوده نیافریده‌ئی تو از هر عیب و نقصی منزّه و مبرائی ما را از عذاب آتش نگه دار [۱۹۱]

ای پروردگار ما کسی را که داخل آتش کنی وی را خوار کرده‌ئی و برای ستمکاران دوست و یآوری نخواهد بود [۱۹۲]

صفحه : ۳۵۵

(توضیح آیات)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نفس چنانچه اهل لغت گفته‌اند بر چند معنی آمده: ۱- بمعنی تن ۲- جان ۳- حیات ۴- ذات ۵- شیئی ۶- همت ۷- اراده ۸- انفه و حمیت و ظاهرا نفس در اینجا بمعنی تن انسان است که هر تنی و هر نفری از افراد بشر طعم مرگ را خواهد چشید.

ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که چون خدای تعالی خاک آدم را از زمین برداشت و از آن آدم را آفرید زمین بخدا نالید از آنچه از آن برداشته بود حق تعالی فرمود من هر چه از تو برداشته‌ام بتو دهم و هیچ آدمی نباشد مگر اینکه او را در بقعه‌ئی دفن کنند که خاک او را از آنجا گرفته باشند بیانش قوله تعالی «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» وَ إِنَّمَا تُؤَفُّونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای متعال بشر را باین آیات می‌آگاهاند و آنان را خاطر نشان میکند که بدانند و ملتفت باشند که حیات دنیا مرگ در عقب دارد و هر کس پاداش عمل خود خواهد رسید از خیر و شرّ و اینکه آیه و بسیار از آیات دیگر باین مضمون که برای هر عملی اگر خوب باشد پاداش خوب می‌یابد و اگر بد باشد مجازات بد خواهد داشت دلیل واضح است که انسان در عمل مختار است اجباری در کار نیست زیرا که هر دانشمندی حکم میکند که عمل اجباری کننده او نه استحقاق ثواب دارد و نه عقاب اگر ثواب تفضلا عطاء گردد عاصی بهیچ معنائی مستحق عقاب نخواهد گردید با اینکه آیات و اخبار پر است که برای گنهکار دار عذاب مهیا گردیده فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ یعنی کسیکه در قیامت از آتش دور گردید و نجات یافت و او را داخل بهشت گردانیدند چنین کسی فائز گردیده بفیوضات الهی و در مقام امن و امان در جوار

صفحه : ۳۵۶

رحمت حق تعالی قرار گرفته.

قوله تعالی «وَ بَيْنَهُمَا جَبَابٌ» یعنی بین اهل بهشت و اهل جهنم حجاب و پرده‌ئی است بنام اعراف و آن محلی است بین جنّه و نار [ابن عباس و مجاهد] و جبائی گفته اعراف در شرف آن محل است و بقولی اعراف صراط است وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ در اینکه مقصود از رجال کیانند بقولی آنها جماعتی میباشند که حسنات و سیئاتشان مساوی است و سیئاتشان حائل میگردد بین آنان و بهشت و حسناتشان حائل میگردد بین آنها و جهنم و میمانند تا وقتی که خدا بین آنها حکم کند آنچه بخواهد پس از آن آنان را داخل بهشت میگرداند.

[ابن عباس و ابن مسعود] يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسَيِّمَاهُم آیه صریح است در اینکه برای بشر غیر از بهشت و دوزخ مقام دیگری هست و آن اعراف است و آن مقامی است بین بهشت و جهنم.

و آن مکان عالی مرتفعی است بین بهشت و جهنم، مفسرین گفته‌اند در آن مردانی میباشند چنانچه آیه خبر میدهد که جلالت قدر و مقامشان بدرجه‌ئی است که هر کس را بسیما و علاماتی میشناسند و در تفسیر جلد سیزدهم در سوره اعراف آیه ۴۴ در اینکه اعراف چیست و مقصود از حجاب و اهل اعراف کیانند و در قیامت اعراف در چه محل واقع است و گفتار بعضی از مفسرین و بیان بعض احادیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده که علی علیه السلام و اوصیاء او صلوات الله علیهم رجال اعرافند در جلد سیزدهم مخزن العرفان در سوره اعراف آیه ۴۴ اندازه‌ئی بیان شده هر کس خواهد بآن جا رجوع کند از حضرت رسول [ص] روایت کرده‌اند که چون از سکان جهنم سؤال شد که آنان کیانند فرموده برای جهنم درهائی است:

باب اول الهاویه و در آن منافقینند، باب دوم الجحیم و در آن مشرکینند

صفحه : ۳۵۷

باب سوم سقر و در آن صائبونند، باب چهارم لظی در آن جان و ابلیس و مجوسند باب پنجم الحطمه و در آن جای یهودیان است، باب ششم السعیر و در آن جای نصاری است، باب هفتم نار و آن جای موحدین معصیت کاران است که سه روز داخل جهنم میگردند الی آخر روایت.

در تفسیر روح البیان گفته بدان بعد از آتش یعنی دوری از آتش و دخول در بهشت و اجتناب از معاصی و مسارعت بطاعات میسر میگردد و سبب آن فرار از نفس و دخول در مقام قلب حاصل میشود همانا کسیکه در حرم قلب داخل گردید در محل امن و امان قرار گرفته، چنانچه خدای تعالی فرموده «وَمَنْ دَخَلَهُ كَان آمِنًا» و کسیکه سوی حرم قلب واصل گردید حقیقه از انواع الم فارغ گردیده و اینکه بمدت عاجله یعنی بهشت دنیای او است، بعضی عارفین گفته بهشت عاجله آن بهشت معرفت است و اینکه بزرگ‌ترین اسباب دخول بهشت کلمه اخلاص و توحید است خدا ما و شما را موفق دارد.

پس بدان که نفسها سه قسمند قسمتی از آن میمیرند و حشری برای بقاء ندارند مثل سایر حیوانات و قسمتی در دنیا میمیرند و در آخرت محشور میگردند مثل نفوس انسان و ملائکه و جن و شیاطین، و قسمی در دنیا میمیرند و در دنیا و آخرت محشور میگردند جمیعا و آن نفوس خواص از انسانی است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «المؤمن حی فی الدارین»

بنا بر اینکه در دنیا او را موت معنوی است چنانچه رسول [ص] بآن اشاره نموده بقوله مؤمن در دنیا و آخرت زنده است با اینکه در دنیا مرده است و بهمین معنی آنحضرت اشاره نموده که «موتوا قبل ان تموتوا» و آن عبارت است از فناء فی الله بالله لله- و برای وی است در دنیا حیات معنوی قوله تعالی «أَوْ مَنْ كَان مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» و آن بقاء است بنور الله، پس در قول اول «كل شيء ذائقه الموت» اشاره باین است که هر نفسی مستعد است برای فناء فی الله پس لا بد برای او موت است پس کسیکه موتش باسباب باشد حیات او نیز

صفحه : ۳۵۸

بتوسط اسباب است و کسیکه فناء او بالله باشد بقاء او نیز بالله است «و انما توفون اجور کم علی قدر تقواکم و فجور کم» کسیکه دوری جوید از نار طبیعت و خارج گردد از جحیم طبع بر دو قدم شریعت و طریقت در بهشت حقیقت داخل گردد. [پایان] و مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ و نیست متاع دنیا و نعمتهای آن مگر اینکه انسان را گول میزند و مغرور میگرداند لکن کسیکه بدنیا پشت کند و رو بآخرت نماید و زیادتیر از قدر حاجت از دنیا طلب نکند و بایمان و تقوی خود را از عذاب جحیم نجات دهد فائز

قوی گردد و همین عزم ثابت و اراده قوی است که انسان را بمراتب عالیہ میرساند.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ چنانچه مفسرین گفته‌اند و از آیه نیز میتوان استفاده نمود در مقام مذمت اهل کتاب است که با اینکه خداوند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری عهد و میثاق گرفت که آنچه در تورات و انجیل است از حلال و حرام و اوصاف نبی خاتم صلی الله علیه و آله برای مردم بیان کنند و چیزی از فضائل او را کتمان نمایند آنان بر عکس خلاف عهد نمودند «فنبذوه وراء ظهورهم» آنها عهد و فرمان خدا را پشت سر انداختند، اشاره به اینکه که حکم خدا را مخالفت کردند و بدست فراموشی سپردند و ابدا بآن نظر نمودند.

وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ و با عهد و میثاق خدا مخالفت کردند و آیات کتاب را معامله کردند و آنرا ببهای اندک بيمقدار فروختند و آن بد معامله‌ئی بود که کردند زیرا که آن معامله ریح نداشت بلکه زیان آور بود.

چنانچه گفته‌اند اینکه عمل عوام و سفله یهودیان بود که حق را بیاطل یعنی بمال بی مقدار دنیا میفروختند که چون هر سال از احبار و علمایشان پول میگرفتند و علمایشان آنها را وامیداشتند بر کتمان حق که مبدأ ضرر بریاست آنها بخورد و نیز برای خوش آمدنشان و پول گرفتن از آنها آیات تورات و انجیل را ببهای

صفحه : ۳۶۱

اندک که بدست آورند و پنهان میکردند و عمل آنان چنان ایجاب مینمود که نعیم جاودانی را بحطام فانی بی مقدار دنیوی تبدیل کنند و خود را مورد غضب الهی و سخط او در آورند.

آیه مشعر بر اینکه است که اظهار حق واجب است و کتمان آن در مورد لزوم جایز نیست و برای علماء لازم است که احکام و اصول دیانت را بعوام بفهمانند و در موقع شهادت و فتوا کتمان نمایند.

از ثعلبی نقل شده که در تفسیر خود گفته حسن و عمار روایت کرده که حکم بن عتبہ از نجم خزاز روایت کرده که از علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود «حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا اینکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند و بعد از آن جهل حدیث برای من بیان کرد.

و محمّد بن کعب گفته بر عالم حلال نیست که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل ساکت گردد و بعد از آن در باره عالم اینکه آیه را تلاوت فرمود «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْخ» و در باره جاهل اینکه آیه را خواند «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و از قتاده نیز روایت شده که آیه مذکور برای بیان عهدی است که خدا از علماء فرا گرفته که آنچه میدانند بگویند و پنهان نکنند زیرا که کتمان آن مؤدی بهلاکت ابدی است پس واجب است بر هر کس که عالم بکتاب آسمانی است خواه تورات و انجیل خواه قرآن که احکام و اوامر آنها بمردمان برساند و اخفای آن ننماید تا بعد از اخروی گرفتار نگردد. [منهج الصادقین] لا تحسب بنی الذین یفرحون بما أتوا و یحسبون أن یحمیوہا بما لم یفعلوا آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه چنانچه مفسرین گفته‌اند آیه در بیان مذمت کسانی است که خود را ستایش میکنند بآنچه نکرده‌اند، و نیز آن میثاقیکه خدای تعالی از آنها گرفته بود که اوصاف محمّد صلی الله علیه و آله که در کتابشان آمده بگویند پنهان کردند و دوست دارند که مسلمانان

صفحه : ۳۶۲

باعمال نکرده آنان را ستایش کنند و آنها را از علماء و دانشمندان بحساب آرند فلا تحسب بنہم بمفازة من العذاب و لهم عذاب الیم «لا تحسب بنی» اول دو طور توجیه شده بعضی گفته‌اند خطاب بخود رسول است که تو چنین گمان مکن که آنان خوشحالند بآنچه

کرده‌اند، و بعضی «بحسبن» بیاء غائب خوانده‌اند یعنی خود کافرین که چنین کرده‌اند و بعهد خدا عمل نکردند و دوست دارند ستوده شوند گمان نکنند که از عذاب نجات یافته‌اند چنین نیست که گمان کرده‌اند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده و گفته‌اند «تَحَسَّبْتَهُمْ» دوم میشود آنها تأکید همان معنی اول گرفت «الَّذِينَ يَفْرَحُونَ» مفعول اول و «بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» مفعول دوم. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و برای خدا و ملک او و در تصرف او است مملکت آسمانها و زمین و او بر هر چیزی از ایجاد و اعدام آن توانا است.

بعض از مفسرین گفته قریش از یهود پرسیدند معجزه موسی علیه السلام چه بود گفتند ید بیضاء و عصا و معجزات دیگر را بمیان آوردند، از معجزه عیسی [ع] سؤال کردند زنده شدن مردگان و شفاء مرضی و باقی معجزات او را گفتند، نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند گفتند ما از معجزات موسی [ع] و عیسی [ع] خبر یافته‌ایم از تو هم معجزه میخواهیم اگر کوه صفا را طلا کنی آنها علامت یگانگی خدای تو میدانیم و ایمان میآوریم اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ «لأُولِي الْأَلْبَابِ» صاحبان عقلی را گویند که خالص شده باشد از اوهام. ظاهرا چون مشرکین دلیل خواستند برای اثبات وحدانیت و وحدت خدای تعالی اینکه آیه فرود آمد که آنها را خاطر نشان کند که نظر کنند بخلقت و آفرینش آسمانها و زمین و گردش اجزاء عالم و چگونگی در آمدن شب در روز و روز در شب و حرکت دوری و عدم استکاک و ولوغ در هم و بهم پیوستگی موجودات و نظامی

صفحه : ۳۶۳

که در سراسر عالم برقرار است و از وحدت عالم وحدت آفریننده او را بنگرند و نزد شخص عاقل متفکر مخفی نیست که وحدت صنع دلیل بر وحدت صانع است و نیز نظام عالم که هر چیزی در جای خود قرار گرفته و حکمتی که در موجودات و در هر یک از اجزاء عالم در آسمانها و زمین و آنچه بین آنها بنظر میآید تماما شاهد بارزی است بر علم و قدرت و حکمت آفریننده آنها الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ظَاهِرًا آیه در مقام اوصاف و فضیلت صاحبان عقل است که کسانی که عقلاشان خالص گردیده و از شوائب اوهام خالی شده اوصافشان چنین است که در همه حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده خدا را یاد میکنند و در آفرینش و عجائب آفرینش آسمانها و زمین تفکر مینمایند و بزبان حال و قال میگویند ای پروردگار ما اینکه عالم مجلل و اینکه نظام بدیع که در سراسر موجودات سماوی و ارضی پدیدار است بیهوده نیافریده‌ئی بلکه غایت و فائده بزرگی در نظر بوده ممکن است گفته شود مقصود از ذکری که صاحبان عقل در تمام حالات از حال ایستادگی و نشسته گی و موقعیکه بپهلو افتاده‌اند دارند و از آن غافل نمیگردند آن ذکر قلبی و سرّی باشد که با فکر همراهست وقتی انسان در باطن خود علی الدوام توجه بمبدء و خدای خود داشته باشد و در تمام حالات متذکر و مشغول یاد او باشد چنین کسی چنین فضیلت و شرافتی برای او پدید آید و توان گفت که در تمام حالات مشغول ذکر است.

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ از صفات «اولی الالباب» یعنی صاحبان عقل اینکه است که در مقام مناجات عرض میکند ای پروردگار ما اینکه عالم را با اینکه نظام که در تمام آن حکمت و مصلحت نمودار است بیهوده خلقت نموده‌ئی اشاره به اینکه که صاحب عقل و دانش بآن نور قلبش و فهم ذکاوتش که در اثر ذکر و یاد خدا نصیبش شده و قلبش جلاء

صفحه : ۳۶۴

یافته گویا بنور قلبش برای او پدید میگردد که اینکه عالم مجلل و ایجاد بنی آدم بیهوده خلقت نشده بلکه پشت اینکه عالم عالمی است و عقب اینکه پرده اسراری است و انسان با اینکه همه اسرار خلقت که در کالبد او تعبیه شده بمرگ فانی نمیگردد چگونه

ممکن است تصور شود که انسانی که بید قدرت الهی آفریده شده با اینکه همه اسراریکه در کمون او است فانی گردد البته چنین نخواهد بود بلکه سز بزرگی در نظر است و باید دار جزائی باشد که هر فردی بنتیجه اعمال خود برسد و اگر غیر از اینکه باشد وجود انسان لغو و بی ثمر خواهد بود و کار لغو از ساحت کبریائی اله عالم خارج است اینکه است که صاحبان عقل علی الدوام بقال و حال خدای خود را میخوانند و نجات از عذاب آتش غضب پروردگارشان را میطلبند.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ مَقُولِ قَوْلِ صَاحِبَانَ عَقْلِ اسْتِ كِهْ دَرِ مَقَامِ مَنَاجَاتِ مِیْگَویند ای پروردگار ما کسی را که داخل در آتش کنی او را خوار کرده‌ئی و از نظر رحمت انداخته‌ئی و برای ستمکاران یار و یآوری نیست. در تفسیر روح البیان راجع باین آیات بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمائیم:

و «فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» یعنی «من عذاب النار» و آن پاداش کسانی است که آنرا نمیشناسند (یعنی نمیدانند که آسمانها و زمین بیهوده آفریده نشده) و گفته فائده فاء در «فَقِنَا» آن علم صاحبان عقل است بچیزی که برای آن آسمانها و زمین آفریده شده و استعاره است و در آن اشاره است بعظمت ذکر خدا و اشاره بسه مرتبه ذکر است: ۱- ذکر بزبان ۲- تفکر بقلب ۳- معرفت بروح زیرا که ذکر بزبان منجر میگردد بذكر قلب و آن تفکر است در قدرت خدا و ذکر قلب منجر میگردد بمقام روح پس باین واسطه حقایق اشیاء را میشناسد و مشاهده میکند حکم الهی را در خلقت خدا و پس از مشاهده میگوید «رَبَّنَا

صفحه : ۳۶۵

ما خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» پس سزاوار است که مؤمن در تمام احوال بزبانش ملازم ذکر خدا باشد تا اینکه بقلبش سرایت نماید پس برسد بذكر روح و برای او یقین و معرفت حاصل گردد و از ظلمت جهل خلاص شود و منور گردد بنور معرفت و بعضی گفته‌اند معنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برای عوام یعنی نیست معبودی مگر خدا، و برای خواص نیست محبوبی و نه مقصودی مگر خدا، و برای اخص خواص نیست موجودی مگر خدا زیرا که چنین کسی در اینکه حالت مستهلک گردیده در بحر شهود پس مشعر بچیزی نیست مگر خدای تعالی و از تفسیر صفی نقل شده که برای توحید چهار مرتبه است و آن تقسیم است بلب و لب اللب و قشر و برای فشر نیز قشر است و مثل زده‌اند برای افهام ضعیفه بجوز در قشر بالا و قشر سفلی زیرا که در آن دو قشر است و یک لب و در آن لب روغن است و آن لب لب است.

پس مرتبه اول از توحید اینکه انسان بزبان بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و قلبش خالی باشد از آن یا منکر باشد مثل منافق. دوم اینکه قلب او تصدیق کند بمعنی مثل عوام مسلمین و آن اعتقاد است، سوم اینکه آنرا مشاهده کند بواسطه نور الهی و آن اینست که ببیند اشیاء را صادره من الواحد القهار.

چهارم اینکه نبیند در وجود الّا وجودا واحدا و آن مشاهده الصدیقین است و آن فناء در توحید است یعنی او از رؤیت نفسش فانی گردیده.

پس اولی موحد است بمجرد زبان و فائده آن حفظ مال و جان او است در دنیا از شمشیر، و الثانی موحد است بمعنی اینکه بقلبش معتقد است بمفهوم لفظ آن و قلبش خالی از کذب است بآنچه اعتقاد کرده و عقد قلب بر آن بسته لکن انشراح و انقباضی برای او نیست و اینکه حفظ میکند صاحبش را از عذاب آخرت اگر با اینکه حال بمیرد و بواسطه معاصی ضعیف نشده باشد.

و سوم موحدی است باین معنی که مشاهده نمیکند مگر فاعل واحد را وقتی برای او مکشوف گردید که بالحقیقه فاعلی برای او نیست اینطوریکه بر او

صفحه : ۳۶۶

هست زیرا که چنین کسی عقد قلب بسته و بهمین عقد قلبی است که در ضعیف کردن معاصی حیلہ میکند که آنرا تحلیل کند و آنرا بدعت نامند.

چهارم موحد است بمعنی آنکه نمی‌بیند غیر از واحد و اینکه غایه القصوی است در توحید.

پس اول مثل پوست اول است در جوز و دوم مثل پوست دوم است در آن و سوم مثل لب آن و چهارم مثل روغنی است که از آن جوز و بادام بیرون می‌آورند و همین طور که پوست اول جوز فائده‌ئی در آن نیست و تلخ است همین طور توحید بمجرد زبان فائده‌ئی در آن نیست لکن مدتی برای حفظ لب لازم است و همچنین مجرد اعتقاد مفهوم بدون کشف کثیر النفع است نسبت باول که مجرد نطق بلسان باشد و ناقص القدر است نسبت بکشف و المجاهده که انشراح قلب و باز شدن صدر و اشراق نور حق تعالی در آن پدید گردد و همین است مراد قوله تعالی «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» و نیز قوله تعالی «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» و همان طور که لب نفس است نسبت بقشر زیرا که آن مقصود است لکن باز خالی نیست از شوب نسبت بروغن آن همچنین اینکه توحید خالی نیست از ملاحظه غیر و الثفات بکثرت مخلوقات نسبت بکسیکه نبیند مگر واحد حق را. [پایان] بروایتی معصوم فرموده «لا تفکروا فی الله فانکم لا تقدرون قدره» میگوید در ذات خدا تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید- و او را بسزای او شناسید، و مبادی جلال و عظمت او را در نیاید- نه از آنکه جلال او پوشیده است بر خلق بلکه از آنکه بس ظاهر و روشن است، و بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیر و سرگردان میشود، همچون خفاش که بروز بیرون نیاید از آنکه چشم او ضعیف است، طاقت نور آفتاب ندارد- اینکه خود درجه عوام است، اما بزرگان و صدیقان را قوت اینکه نظر باشد گاه گاه اما بر دوام نه- همچون مردم که در قرص آفتاب یک نظر میتوانند کرد

صفحه : ۳۶۷

اما بیش از یک نظر نه که اگر مداومت کند بیم نایبائی بود، پس اگر خواهد که تفکر کند در عجائب صنع وی میکند که هر چه در وجود است همه نوری است از انوار قدرت و عظمت حق جل-جلاله، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بر دوام ندارد، طاقت دیدن شعاع نوری که بر زمین است را دارد و از آن جز روشنائی و دانائی نیفزاید. [تفسیر کشف الاسرار]

صفحه : ۳۶۸

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰]

اشاره

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴) فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) لَا- يَعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

لِکِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ

اللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

صفحه : ۳۶۹

ترجمه

ای پروردگار ما بدرستی که شنیدیم ما ندای ندا کننده را که میخواند خلق را بسوی ایمان و ایمان آوردیم ای پروردگار ما پس گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را ببوشان و ما را با نیکوکاران بمیران (یعنی با آنها محشور گردان [۱۹۳])
ای پروردگار ما بما عطاء نما آنچه را که از قبل رسولانت بما وعده داده‌ئی و ما را روز قیامت رسوا مگردان همانا تو خلف وعده نخواهی کرد [۱۹۴]

پس پروردگار آنها دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود) من عمل هیچ عمل کننده‌ئی از شما (مؤمنین) را مرد باشد یا زن ضایع نمیگردانم بعضی از شما از بعض دیگرید آنکسانیکه از وطنشان مهاجرت کردند و از شهرشان بیرونشان کردند و در راه رضای من اذیت کشیدند هم کشتند و هم کشته شدند البته گناهان آنها را میبوشانم و البته آنان را داخل میگردانم در بهشتهائی که از زیر (درختها یا غرفه‌های آن) نهرا جریان دارد اینکه پاداشی است از جانب خدا و نزد خدا است ثواب نیکو [۱۹۵]
ای رسول رفت و آمد کسانی از کفار در شهرها تو را نفریید [۱۹۶]

زندگانی دنیا تمتعی است اندک پس از آن جایگاه آنها جهنم است و آن بد قرارگاهی است [۱۹۷]
لکن کسانی که خدا ترس و پرهیزگار شدند برای آنها بهشتهائی آماده شده که از زیر آن نهرا جریان دارد و جایگاه جاودانی آنها است که از نزد خدا پیش کش شده و آنچه نزد خدا است برای نیکوکاران بهتر است [۱۹۸]
و همانا بعضی از اهل کتاب کسی است که بخدا و آنچه بسوی شما (مؤمنین) فرود آمده و آنچه بسوی آنها نازل شده ایمان میآورند در حالیکه خاشع و متواضعند برای خدا و آیات را ببهای اندک نفروشدند چنین جماعتی پاداش آنها نزد پروردگار آنها است و خدا حساب بندگان را بسرعت میکشد [۱۹۹]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید صبر کنید بر اطاعت خدا و بالخصوص در جهاد با کفار و آماده باشید برای جهاد در سر حدّها و پرهیزگار باشید شاید رستگار شوید

صفحه : ۳۷۰

توضیح آیات

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا گفته‌اند ایقاع فعل بر مسمع و حذف مسموع بجهت دلالت وصف مسمع است و مسموع در آن مبالغه است و در تنکیر منادی و اطلاق آن و بعد از آن در تقیید آن بایمان تعظیم و تفخیم شأن منادی است زیرا که هیچ منادی ایمان نیست.

و اینکه اینک منادی کیست اکثر مفسرین گفته‌اند آن محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را بایمان دعوت کرده.
و محمد بن کعب قرطی و قتاده گفته‌اند آن قرآن است زیرا که بسیاری از افراد بشر رسول را ندیده‌اند لکن قرآن بآنها رسیده.

هر کدام باشند نظر باطلاق آیه بهتر اینکه است که گفته شود منادی حقیقی ربّ العالمین است که بزبان رسولان و سفراء خود مردم را بایمان میخوانند و منادیان مخفی از روحانین و بشر بقول و عمل و بزبان و دل در ظاهر و در خفاء علی الدوام در گوش دل مردم طنین اندازند که پروردگار خود ایمان آرید و برای او شریک قرار ندهید زیرا که دل محل ودیعه الهی است و نیز فطرت بشر بر توحید است اگر غرض و مرض در او نباشد انسان بفطرت اولیه خود روی دلش بسوی پروردگارش میبشد و بسوی او نگران است و حرف حق را بدل و جان میپذیرد.

اینکه است که آنهایی که دلشان در اثر دوام ذکر خدا که وصفشان در آیه پیش گذشته که آنها در همه حال ایستاده و نشسته و پهلوی خوابیده مشغول ذکر خدایند چنین اشخاصی «باذن واعیه» و آن گوش تصفیه شده و بنور ایمان پر گردیده آن ندای مخفی را میشنود اینکه است که دلشان بآب رحمت الهی پر گردیده بزبان و دل گویند «فَأَمَّا» پس گویند:

صفحه : ۳۷۱

رَبَّنَا فَصَاغِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ در دل و جان و زبان بیاد حق تعالی مشغول و در مقام مناجات میگویند ای پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان و لغزشهای ما را عفو کن و ما را بمیران با نیکوکاران از صالحین بندگان خود. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و نیز آیه مقول قول ذاکرین است که در مقام دعا و طلب حاجت از قاضی الحاجات عرض میکنند خدایا ما بدل و جان شنیدیم منادیان که در وادی شریعت ما را خواندند «وَأَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ» و باز گشتیم و گردن نهادیم چه میشود که از راه لطف بار دیگر ما را بخوانی و اینکه دل مرده ما را زنده کنی که بما وعده داده‌ئی «دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» و بما عطاء کن آنچه را که بتوسط رسولان خود بما وعده داده‌ئی از نعمتهای دنیوی و اخروی و آن مقامات محموده و بهشتهای موعود و ما را در قیامت در اثر مخالفت و اعمال زشتمان نزد بندگان صالح خود از انبیاء و اولیاء و صلحاء مؤمنین خوار مگردان.

إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ بعضی از مفسرین گفته اینکه کلام مستأنف است یعنی تو خلاف نکن وعده‌ئی که بمؤمن داده‌ئی که او را ثواب دهی و دعای او را اجابت نمائی و با اینکه معلوم است هیچ وقت خدای تعالی خلف وعده نخواهد نمود چنین کلامی از اهل تقوی از جهت انقطاع بخدا و تضرع و شکسته نفسی است بسوی او مثل قوله تعالی «رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» با اینکه محققا حکم خدا حق است.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى «فَاسْتَجَابَ» متفرع بر دعاء و مناجات اولی الالباب است که پس از اینکه آنها بزبان حال و قال پروردگار خود را از روی نیاز و دعا خواندند بآنها خاطر نشان میکند که بدانند وعده خدا حق است که «اجیب دعوة المضطربین» اجابت میکنم دعوت هر کس را که روی دل بمن آرد و اینکه ضایع نمیکم عمل هیچ

صفحه : ۳۷۲

عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن.

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ بعضی از شما از بعض دیگر میباشند یعنی همه از مرد و زن در انسانیت مشترکید و مناط صحت ایمان و عمل است زن از مرد پیدا شده و مرد از زن و همه از یک پدر و مادر.

از ضحاک نقل شده که گفته یعنی هیچ فرقی در طاعت بین مردان و زنان نیست و از روی خلقت یکی میباشند و از روی اطاعت یکی هستند هر کس اطاعت کند اگر مرد باشد یا اگر زن ثواب یابد و اگر معصیت کند جزاء یابد اگر خدا عفو کند اگر مرد باشد اگر زن در اینجا هیچ فرقی نیست فرق بعلم است و عمل اما علم قوله تعالی «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» و قوله تعالی «هَلْ يَسْتَوِي

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و اما العمل فقولہ تعالی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» و قوله تعالی «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ وَ اطراف النهار الخ».

و از حضرت رسول علیه السلام روایت شده که
«النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ»

مردم مثل دندان‌های شانه‌اند یعنی بهم پیوسته و مساویند سعادت و فیروزمندی در اثر ایمان و تقوی پدید می‌گردد.
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا آيَه مشعر بر اینکه است که از بین مؤمنین کسانی را از باقی
بزیادتی فضل و اجر بر عملشان اختصاص داده و آنها مجاهدین فی سبیل الله می‌باشند.
و میتوان آنان را به پنج دسته قسمت نمود: اول «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا» آنهایی که با اختیار از وطنشان بیاری رسول صلی الله علیه و آله از
مکه بمدینه در عقب آن بزرگوار دست از مال و اولاد و وطن مألوف خود برداشتند.
دوم «وَ أَخْرَجُوا» و آنها را که مشرکین از وطنشان بیرونشان کردند مثل جعفر عموی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعض دیگر
که در اثر ظلم مشرکین از مکه بحبشه رفتند که از ستم کافرین در امان باشند و خود رسول که از ترس مشرکین شبانه

صفحه : ۳۷۳

از مکه فرار کرد.

سوم «و اودوا فی سبیلی» و آنهایی که در راه اطاعت حق تعالی و حفظ ایمان چه مقدار رنج کشیدند مثل بلال و صهیب که گفته‌اند
آنها را بانواع و اقسام اذیت بستم و ضرب آزار نمودند.
چهارم «وَ قَاتَلُوا» و نیز آنهایی که با دشمن جنگ کردند و هیچوقت پشت بدشمن نکردند مثل امیر المؤمنین و بعض دیگر چنانچه
موافق و مخالف گفته‌اند که حضرتش در جنگ احد در یاری دین هفتاد ضربت بدن مبارکش وارد آمد و از جنگ فرار نمود.
پنجم «وَ قَاتَلُوا» و نیز آنهایی که در یاری اسلام جنگ کردند و کشته شدند مثل حمزه و سایر شهداء.
لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آيَه مهاجرین و مجاهدین فی سبیل الله را اختصاص میدهد
بمزید عنایت زیرا که در آیه قبل بطور اطلاق فرموده «أَنِّي لَا أُضَيِّعُ عَمَلَكُمْ مِنْ دُونِ أَوْ أَنْتِي» یعنی خدای تعالی اجر و
پاداش هیچ عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن ضایع و بی ثمر نمیگرداند پس از آن «بفاء تفریع» مهاجرین و مجاهدین را بذکر
تخصیص میدهد که آنهاییکه مهاجرت کردند و کشتند و کشته شدند «لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» تا آخر آیه که آنها بمزایائی از باقی
مؤمنین امتیاز یافته‌اند: ۱- همین عملشان کفاره گناهان آنها میشود و لو اینکه توبه نکرده باشند و ظاهراً اینکه فضیلت را اختصاص
میدهد بهمان مهاجرین و مجاهدین و باقی مؤمنین را چنین فضیلتی نیست که بایستی از گناهانشان توبه کنند» و دیگر بلام «لَمَّا كَفَرْنَا
عَنْهُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ» که قسم در آن مندرج است و نون تأکید بخشش آنها و دخول آنها را در بهشتهائی که موصوف کرده بنهرهای
جاری و آنرا مؤکد گردانیده بقوله تعالی «تَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» اشاره به اینکه که اینها ثواب و بخششی است از نزد خدا، اینکه طور
بیان چنین ارائه میدهد که پاداشی که بمجاهدین

صفحه : ۳۷۴

عطاء میشود اضافه بر عمل آنها است که ثواب عملشان بجای خود خداوند تفضلاً ثوابهای بی اندازه‌ئی نآنها عطاء مینماید و شاهد بر
آن قوله تعالی «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» که از آیه استفاده میشود که آن بزرگواران «عندیت» دارند نزد خدای تعالی مثل ملائکه
مقربین.

چون نجاشی پادشاه حبشه بود بنام اصحبه که بمعنی عطیه است و مخفیانه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبردار نمود حضرت صحابه را جمع کرد و فرمود بیاید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذارید و بمقبره بقیع آمد حق تعالی حجاب را از پیش روی رسول صلی الله علیه و آله و سلم برداشت تا جنازه او را در حبشه دید منافقین گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر کسیکه او را ندیده نماز میخواند که از ترسایان حبشه است و هرگز او را ندیده.

عطاء گفته آیه در چهل مرد از اهل نجران آمده که از بنی حارث بن کعب بودند و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی علیه السلام بودند و بمحمد [ص] ایمان آوردند.

ابن جریح و ابن زید گفتند که در باره عبد الله بن سلام و تابعین او آمده.

مجاهد گفته آیه راجع بمؤمنین اهل کتاب آمده که در وصف جمله آنها گفته از اهل کتاب کسی هست که بخدا ایمان آورده و «لَمَنْ» نکره موصوفه است که آنکسی که بخدا و کتاب شما قرآن ایمان آورده و نیز بتورات و انجیل ایمان دارد «خَاشِعِينَ لِلَّهِ» در حالیکه متواضعینند نسبت بخدا.

لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا شاید مقصود چنین باشد که آیات تورات و انجیل را که در وصف محمد [ص] آمده را بپول اندک نمیفروشند.

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «أُولَئِكَ» اشاره بآن اهل کتابی است که از یهود و نصاری که بخدا و بتمام پیمبران و کتابهای آسمانی ایمان آوردند.

و نظر بعظمت عمل آنان است که اجرشان «عندیت» و خصوصیت پیدا

صفحه : ۳۷۷

نموده نزد پروردگارشان و آن اجر و پاداشی است که وعده فرمود «أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ همانا خداوند بزودی و بسرعت حساب مؤمنین را خواهد کشید اشاره به اینکه که خدای تعالی نظر بلطف و رحمتی که نسبت بمؤمنین دارد روا نمیدارد که ایشان در دادگاه عدل الهی و پای میزان حساب معطل گردند و بسرعت بحساب آنها رسیدگی میکند تا اینکه زود بثواب و درجات بلند خود نائل گردند- و گفته‌اند که حق تعالی همه خلائق را در یک موضع جمع میکند و بیک نداء در آن واحد با همه سخن گوید و هر کسی مخصوص خود را از آن میفهمد و تخصیص دادن اهل کتاب برای اینست که آنان مطمئن گردند که جزاء اعمالشان متوقّر و بسیار خواهد بود تا اینکه از سرزنش اقوامشان دلتنگ نگردند و همین طور که آیه بالا در مذمت آن کسانی از اهل کتاب بود که آنها حق را کتمان کردند و بپول اندک بی مقدار دنیا آیات تورات و انجیل را که راجع بنبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بود فروختند، اینکه آیه در مقام فضیلت آنهاست از اهل کتاب که برسول اسلام ایمان آوردند و اظهار حق نمودند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا «صبر» حبس نفس است بر مکروه، در آیه بمؤمنین امر بصبر فرموده و آنرا بسه جمله مؤکد گردانیده: اول بطور اطلاق فرموده «اصْبِرُوا» ای مؤمنین صبر کنید یعنی در تمام سختیها و ناراحتیها که بر خورد مینماید خودداری ننمائید چون بدون صبر و تحمل مشاق هیچ عمل بنتیجه نمیرسد، و چنانچه معلوم است مظفریت بدون صبر و بردباری و ثبات در شدائد و بلیات و دوام بر عمل کسی را میسر نمیگردد، در جای خود مدلل گردیده که هر جا صبر بطور اطلاق گفته شود منصرف بسه قسم میگردد: صبر در طاعت، صبر در بلیات و مصائب و صبر در ترک معاصی و خودداری کردن از آنچه در عقل و شرع مذموم و منهی عنه است، و مفسرین

صفحه : ۳۷۸

نظر بجمله «صَابِرٌ وَاَبِطٌ» «اصْبِرُوا» را حمل بر صبر بر ایمان و بر عبادات کرده‌اند، لکن ظاهراً برای اینکه تخصیص وجهی نیست زیرا که آن دو جمله بعد «صَابِرٌ وَاَبِطٌ» میشود مؤکد «اصْبِرُوا» باشد یا تخصیص پس از تعمیم باشد «وَصَابِرٌ» بعض مفسرین گفته‌اند مقصود صبر بر جهاد با دشمنان دین است و بعضی تعمیم داده‌اند که آیه امر فرموده بجهاد با دشمنان دین و با دشمنان نفس خودتان از هواهای نفسانی و شیاطین و چون صبر بر مخالفت هوا و میولات نفسانی شدیدتر است اینکه است که به «صَابِرٌ» امر بصبر را مؤکد گردانیده زیرا که هم جهاد در دار الحرب با کفار و هم جهاد با نفس از تمام اقسام صبر مهم‌تر است اینکه است که ب «صَابِرٌ» امر بصبر را مؤکد گردانیده.

«وَاَبِطٌ» بقولی یعنی ساخته و آماده باشید برای جنک با کفار و گفته‌اند رابطه آنست که لشکر اسلام در سر حدهای شهر اسلام اسبها و اسلحه‌های خود را آماده بگذارند تا از اذیت کفار جلوگیری نمایند.

و بنا بروایتی انتظار نماز است بعد از نمازی که خوانده یعنی مهیا و آماده باشد برای نماز بعد.

از جابر روایت کرده‌اند که گفته هر کس یک روز در راه خدا مرابطه کند میان او و دوزخ هفت خندق پدید آید که فراخی هر یک چند برابر آسمان و زمین باشد.

از بعضی از مفسرین است که گفته «اصْبِرُوا» امرهای اینکه آیه اطلاق دارد شامل میگردد تمام صبرها را از صبر بر طاعت و صبر بر شدائد و صبر بر ترک معصیت همه را شامل میگردد و مراد از آن صبرهای فردی است بدلیل اینکه آنرا در مقابل صبرهای اجتماعی قرار داده و «صَابِرٌ» صبر اجتماعی است و گفته بدیهی است که صبر و تحمل عمومی و همه‌گانی از نظر قدرت و نیرو و اثر بالاتر از صبر و تحمل فردی است و اینکه مطلب محسوس است که فرد بتنهائی و جدائی از اجتماع با فردی که در اجتماع و وابسته بآن است خیلی تفاوت دارد

صفحه : ۳۷۹

چه آنکه در طرف اجتماع و همکاری‌های اجتماعی است که قدرتهای فردی بیکدیگر پیوند شده و نیروی عظیمی بوجود می‌آورد. «وَاَبِطٌ» اینکه کلمه از نظر معنی اعم از معنی مصابره است و بطور کلی مراد اینکه است که انسان چه حال آسایش و راحتی و چه در بلاء و سختی لازم است که قدرتهای معنوی خود را روی هم ریخته و کلیه شئون حیاتی خویش را در پرتو یک تعاون و همکاری اجتماعی بسامان برساند.

و چون اینکه همکاری اجتماعی بمنظور نیل بسعادت واقعی دنیا و آخرت است پس از کلمه «رَابِطٌ» بلافاصله جمله «وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» آورده شده و بدیهی است که یک سعادت واقعی و کامل جز در پرتو همکاری اجتماعی میسر نیست چه آنکه در غیر اینکه صورت اگر هم سعادت بدست آید یک سعادت کامل و همه جانبه نخواهد بود. المیزان [پایان] و أَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ امر بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بترسید از اینکه مخالفت نمائید امر و نهی خدا را شاید که رستگار شوید و خود را از قبیح و آنچه بر خلاف امر خدا است باز دارید و در موقع نزول بلاء و مصیبات خودداری نمائید و گفتار خلاف یا عمل ناروائی در آن زمینه ننمائید و در مشقت طاعات و عبادات کوشش کنید و خود را در مقابل فرمان حق تعالی و مجاهدات از نبرد با دشمنان دین و دشمنان باطن خود یعنی شیطان و نفس اماره بالسوء مجاهده نمائید و خود را محکم ببندید تا اینکه مستعد فیوضات الهی گردانید و قلب و دل شما بنور ایمان و تقوی روشن گردد.

در کشف الاسرار گفته اینکه باز مرهی دیگر است و نواختی دیگر نداء فضیلت و خطاب کرامت و رهی را گواهی دادن بایمان و

طاعت «اصبروا» خطاب با نفس است «صابروا» با دل است «رابطوا» با جان است» نفس را گوید بر طاعت و خدمت صبر کن، دل را میگوید بر بلاء و شدت صبر کن، جان را میگوید با

صفحه : ۳۸۰

سوز شوق و درد مهر صبر کن «و الله هو الصبور» از اینکه زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آئی بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن و گفته‌اند «اصبروا فی الله و صابروا بالله و رابطوا مع الله» صبر فی الله صبر عابدان است در مقام خدمت بامید ثواب، صبر بالله صبر عارفان است در مقام حرمت بآرزوی وصال، صبر مع الله صبر محبان است در حال مشاهده در وقت تجلی دیده در نظاره نگران و دل در دیده حیران و جان از دست مهر بفقان.

[پایان]

صفحه : ۳۸۱

از خوانندگان گرامی خواهشمندم که علاوه بر اینکه غلطنامه اگر باغلاط دیگری بر خوردید از آنچه در چاپ رخ داده یا از قلم مصحح سر زده پس از مطالعه با نظر عیب پوشی تصحیح فرمائید.

صفحه / سطر / غلط / صحیح ۳ / ۴ / فرشتکار / فرشتگان ۵ / ۴ / و یعلم و ما یعلم ۸ / ۱۱ / بزیور خود / بزیور وجود خود ۱۶۵ / ۵ / نکردید / بنگرید ۱۶۵ / ۱۹ / انتظار / انتظار ۱۶۶ / ۹ / بتغ / بتیغ ۱۶۹ / ۲۰ / مبتداء / مبتداء ۱۷۳ / ۱۸ / و زدرهئی / و ذرهئی ۲۱۲ / ۱۳ / آنهاییکه / آنهاییکه ۲۲۲ / ۶ / بنیه / بنیه ۲۲۳ / ۸ / اگر اهل کتاب ۲۳۲ / ۱۷ / الار / النار ۲۵۰ / ۲۰ / جهاد / جهاد ۲۹۵ / ۹ / شویه / شویید ۲۹۸ / ۱۸ / کرکون / دگرگون ۲۹۹ / ۲۱ / جز / از جز ۳۶۰ / ۳ / مبداء / مبادا

جلد چهارم

اشاره

از اول سوره النساء جزو پنجم الی آخر سوره المائدة جزو ششم بقلم:
کمترین خادمهئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذرهئی از ذراری بتول (ع) و امه من اماء الله تعالی

صفحه : ۲

هدف عالی هستی و روح حقیقت و صداقت در خلال کلمات روح افزای الهی نمایان است

سوره النساء

اشاره

مدنیة و هی مائة و خمس و سبعون آیه

[سوره النساء (۴): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱) وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴)

صفحه : ۳

(سوره النساء) مفسرین گفته‌اند سوره النساء تمامش مدنی است، و بقول بعضی در قرآن هر جا (یا أَيُّهَا النَّاسُ) ذکر شده در مکه نازل گردیده و هر جا (یا ایها المؤمنون) خطاب نموده در مدینه فرود آمده، و بعضی دیگر گفته تمامش مدنی است مگر دو آیه و آن قوله تعالی (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) و آیه (يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ) تا آخر که اینکه دو آیه در مکه نازل گردیده.

و عدد آیاتش صد و هفتاد و هفت است نزد شامیان و صد و هفتاد و شش نزد کوفیان و صد و هفتاد و پنج نزد دیگران، و اختلاف در دو آیه است (تَضَلُّوا السَّبِيلَ) که کوفی است (فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) که شامی است. و عدد حروفش سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمه و شانزده هزار و پانصد و سی حرف است. و ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس سوره النساء را بخواند مثل کسی باشد که بهر وارثی که مستحق میراث شده صدقه داده و او مثل کسی ماند که آزادی از اسیری بخرد و آزاد کند و از شرک بری گردد و از آنکسانی گردد که در مشیت خدا عفو شده باشد و خداوند از او راضی و خوشنود باشد.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
ای مردم از عذاب پروردگارتان بترسید آنکسیکه شما را از یک تن آفریده و از آن یک تن جفت او را آفریده و از آن دو در زمین مردهای بسیار و زنان بسیار پراکنده گردانیده و بپرهیزید از آن خدائی که بنام او از یکدیگر

صفحه : ۴

حاجت می‌طلبید و از قطع ارحام بپرهیزید همانا خدا همیشه رقیب و نگهبان شما است [۱]
مالهای یتیمان را بآنها بدهید و مالهای حرام را بمالهای حلال پاک خود تبدیل نکنید و مالهای یتیمان را با مالهای خودتان نخورید و چنین عمل گناه بزرگی است [۲]
و اگر می‌ترسید که در مال ایتام بعدل رفتار نکنید پس نکاح کنید آن زنی را که موافق طبع شما است، دو یا سه یا چهار، و اگر بترسید که بعدالت بین آنها رفتار ننمائید، یک زن یا یک کنیز اختیار کنید که اینکه بعدالت نزدیک‌تر است [۳]
و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر بآنها پردازید و هر گاه از مهر خود چیزی برضایت بشما دادند بگیریید و بخورید که آن بر شما گوارا و حلال خواهد بود [۴]

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ خُطَابِ بتمام افراد بشر است و اول وظیفه و حکمی که برای تمام افراد بشر مقرر فرموده تقوی است، و تقوی مأخوذ از وقایه و نگاهداری است و مراتبی دارد و موارد استعمال آن در کلام الله بسیار است، و ظاهرا در اینجا چون اینکه سوره مبارکه راجع باحکام و قوانین اجتماعی و تمدن اسلامی است مردم را دعوت نموده و احکام و دستوراتی برای بشر مقرر گردانیده از ارث و قانون زناشویی و مطالب دیگر، اینکه است که میتوان گفت خصوصیت ذکر تقوی در اینجا، و تخصیص به (رَبِّكُمْ) که اشاره بصفت ربوبیت حق تعالی است نکته‌ئی دارد که برهنمائی زندگی و اجتماعی بشر مربوط است و باین وسیله سعادت افراد در پرتو عمل بقانون الهی بدرجه کمال میرسد.

و خلاصه اینکه آیه امر بتمام افراد بشر است بخصوص مؤمنین که نگاه دارید حکم پروردگار خود را و قانون الهی را که پروردگار شما از جهت ربوبیت و پرورش شما بتوسط رسولش ابلاغ کرده و در مرتبه عمل آرید.

بعضی از مفسرین از ابو سعید خدری و او از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرمود

(اتقوا الله فانها جامع كل خير)

یعنی تقوی جامع تمام خوبیها است، و نزد اهل تحقیق تقوی اجتناب نمودن از هر چیزی است که جز از خدا باشد، و از بزرگان اهل تحقیق نقل میکنند که گفته‌اند: تقوی کل تقوی کسی را سزد که قول او قول خدا باشد و هر گاه قصدی کرد نیت او خدا باشد و در آن غیر خدا نباشد.

الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ظاهرا مقصود اینکه است که تمام افراد بشر از یک مرد و زن خلقت شده‌اند با کثرتیکه بین افراد است و تماما در حقیقت انسانیت یکی و متحد میباشند و از یک اصل و ریشه

صفحه : ۶

پیدایش نموده‌اند و شاهد آن خود آیه است که فرموده (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) زیرا که ضمیر (کم) راجع بتمام افراد است.

وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا راعب گفته بهر نر و ماده‌ئی که از طبقه حیوان باشد و با یکدیگر جفت کردند زوج گفته میشود، و معنای وسیع آن القاء قید حیوانیت است، بنابراین بهر دو موجودی که با یکدیگر قرین باشند چه حیوان و چه غیر حیوان زوج گفته میشود، و وسیع تر از آن اطلاق زوج است بر هر چیزی که با چیز دیگر که مانند یا ضد او است همراه باشد قال الله تعالی (فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى) (وَ زَوْجَكَ الْجَنَّةَ) و زوجه در مؤنث لغت پستی است. [پایان] در اینکه خدای تعالی حواء را از چه چیز آفریده دو قول است، اکثر مفسرین و مشهور بین آنها اینکه است که پس از آفرینش آدم علیه السلام حواء را از دنده چپ آدم بیرون آورده لکن بعض اخبار آنرا انکار مینماید.

در تفسیر عیاشی از عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت کرده (قال سألت ابا جعفر علیه السلام من ای شیء خلق الله الحواء) وقتی سائل از حضرت سؤال میکند که خدا حواء را از چه چیز آفرید حضرت فرمود مردم چه میگویند! گفت میگویند خدا حواء را از دنده‌ئی از دنده‌های آدم [ع] خلق کرده فرمود دروغ میگویند آیا خدا عاجز بود که او را از غیر دنده آدم خلقت گرداند، سائل گوید گفتم (جعلت فداك) یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس او را از چه چیز خلق کرده!

فرمود پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول الله [ص] فرمود خدای تعالی مشتی از خاک برداشت و بدست راست با هم

مخلوط گردانید و هر دو دست او یمین است و از آن آدم را خلقت نمود و از زیادتی خاک آدم حواء را آفرید. و نیز در کتاب علل الشرایع در ضمن حدیث طویلی از زراة از ابا عبد الله علیه السلام نقل میکنند که گفته از ابا عبد الله [ع] از خلقت حواء سؤال نمودم که مردم میگویند خدای عز و جل حواء را از دنده چپ آدم آفریده، حضرت فرمود

صفحه : ۷

(سبحان الله و تعالی عن ذلك)

آیا خداوند قادر نبود زوجه آدم را از غیر دنده او خلق کند و اینکه کلام شیعی است که گفته شود، بعضی از اجزاء آدم با بعضی اجزاء دیگرش نکاح کردند تا آخر.

و طنطاوی در تفسیر جواهر گفته بدان که راجع بکیفیت خلقت آدم [ع] و حواء در قرآن دلیل قطعی نیامده مگر بقدری که عقول بشر اقتضاء فهم آنرا دارد و نفوس بتوانند فهم نمایند، و امّا تفصیل آن در کتب سماوی نیست مگر بقدریکه مقدمه باشد برای مطالبی که مربوط بآن است، و علماء از عرب و عجم در تفصیل و بیان آن کوشیده‌اند و جای تعجب است که بحقیقت و کیفیت آن پی نبرده‌اند و باصل حقیقت نرسیده‌اند تا آخر بیانش که توضیح میدهد که آنچه دانشمندان راجع پیدایش موجودات گفته‌اند اغلب آن مخالف واقع است.

و از بعض مفسرین است که گفته ظاهر جمله (وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) اینکه است که میخواهد بگوید زوج اینکه فرد هم مثل خودش از همین نوع است و اینکه افراد پراکنده هم همه از یک اصل میباشند، بنابراین لفظ (من) نشریه است و اینکه آیه همان معنایی را بیان میکند که در آیات ذیل بیان شده میفرماید (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً) روم آیه ۲۰ (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَيْنًا وَ حَفْصَةً) نحل آیه ۷۴، و نظیر همین آیه است (وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ) الذاریات آیه ۴۹، پس آنچه از کتب تفسیر ذکر شده که آیه در صدد بیان اینکه مطلب است که جفت اینکه فرد از خودش گرفته شده و اینکه طور که در بعض اخبار است که خداوند زن آدم را از یکی از دنده‌های وی آفریده هیچ شاهدی از خود آیه بر آن نمی‌توان یافت. (المیزان) آری چنانچه گفته شده چون در خود آیه از کیفیت خلقت حواء بیانی نشده و احادیثی که در اینکه خصوص رسیده مختلف است میتوان گفت که همان طوری که در بعض اخبار است خدای تعالی حواء را از بقیه طینت آدم آفریده

صفحه : ۸

و بنابراین معنی آیه چنین میشود که خدا آدم را آفریده و از زیادتی گل او حواء را آفریده، و اینکه معنی بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که زن و مرد هر دو انسانند و باید از یک ماده آفریده شده باشند.

وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ از آدم و حواء در زمین مردهای بسیار و زنهای بی‌شماری منتشر گردانید آیه در مقام امتنان بر بشر و اظهار لطف بر اینکه نوع از موجودات و برتری او بر بسیار از انواع برآمده و بیان فرموده که اولاً آدم و حواء را از حقیقت وحدانی آفریده بدون آنکه از نوع دیگری گرفته شده باشد و در ثانی تمام افراد اینکه نوع واحد را بدون مدخلیت چیز دیگری و جهت دیگری که بآن ضمیمه گردد منتشر گردانیده و اینکه کمال قدرت خود و جامعیت آدم و منفرد بودن نوع بشر را در کمال میرساند و اینکه افراد بشر مرتبط بهم و هر یک دیگری را در تحصیل کمالات و رفع احتیاجات کمک مینمایند اگر بین افراد بهم پیوسته‌گی و اتحاد پدید گردد دیگر محتاج بمعاون خارجی نمیشوند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ چون غرض اصلی از آفرینش انسان اینست که از راه علم و عمل بکمال کامل برسد و

تحصیل کمال بدون تقوی که اساس کمال است برای کسی میسر نخواهد گردید اینکه است که در اینجا ذکر تقوی را مقدم انداخته و در اینکه آیه انسان را خاطر نشان مینماید و پس از اظهار کمال قدرت که شما را از یک نفس آفریدم، شاید در مقام برآمده که بایستی بشر بداند که هیچ نفسی کامل نمیگردد مگر بتقوی یعنی کسیکه طالب کمال جسمانی و روحانی باشد لابد باید دو عمل را مراعات نماید: یکی تقوی و ظاهراً مقصود از تقوی در اینجا نگاه داشتن و مراعات کردن احکام الهی و آن خدائی است که در موارد مهم باو قسم یاد میکنید یا در گفتگوهای خود او را شاهد و گواه گفتار خودتان قرار میدهید و دیگر (وَالْأَرْحَام) که عطف است بر ضمیر مستتر (وَأَتَّقُوا اللَّهَ) یعنی

صفحه : ۹

حکم خدا را در باره ارحام مراعات نمائید و اینکه آیه نظیر همان آیه چهلیم در سوره نساء است که فرموده (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَتَقْوَى دَوْمَ كَهْ از ضمیر مستتر (وَالْأَرْحَام) فهمیده میشود تقوای خاص است پس از عام که در باره ارحام سفارش بیشتری شده.

شاید اشاره باین باشد که تمدن و جامعه بشری و تأمین زندگانی جمعی و فردی شما منوط بنیکی نمودن با اقرباء و خویشاوندان شما است و همین طوری که حق جل و علا در باره بندگی و نگاهداری امر خود بندگان را مأمور بتقوی گردانید در باره ارحام نیز امر بتقوی نمود.

در مجمع البیان در توجیه (وَالْأَرْحَام) گفته همین طوری که خدا را بعظمت و بزرگی بدهنهای خودتان ستایش میکنید همین طور او را باطاعت بزرگ شمارید، و بمعنی دیگر (تَسْأَلُونَ بِهِ) یعنی حقوق و حوائج و آنچه بین شما است از او طلب میکنید، و معنی (وَالْأَرْحَام) یعنی خود را نگاه دارید از اینکه قطع رحم کنید. [ابن عباس و قتاده و مجاهده و ضحاک و از ابی جعفر علیه السلام] پس بنابراین توجیه (وَالْأَرْحَام) منصوب و عطف است بر اسم الله و دلالت بر وجوب صله رحم دارد و مؤید آن حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده (قال الله تعالى خدا گفت من رحمانم و رحم را آفریدم و آنرا از نام خودم مشتق گردانیدم، کسیکه باو پیوندد من باو پیوندم و هر کس از او ببرد من از او ببرم و نظیر آن اخبار بسیاری راجع بصله رحم رسیده.

و اصبح بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده که فرموده بحقیقت هر گاه یکی از شماها در آن چیزیکه می پسندد غضب کرد پس بسبب آن داخل در آتش میگردد پس هر مردی از شما که بر ذی رحم خود غضب نمود و پس از آن با او مصافحه نمود قرار میگیرد زیرا که خویشاوند وقتی با خویشاوند خود مصافحه نمود غضب او قرار میگیرد و بدرستی که رحم متعلق بعرش الهی است و نداء میکند که ای خدا رحمت خودت را متصل گردان بکسیکه صله رحم

صفحه : ۱۰

میکند و رحمت خودت را قطع کن بکسیکه قطع رحم میکنند. [پایان] إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا رَقِيبًا آیه بشر را خاطر نشان میکند که بدانید همیشه خداوند رقیب و حافظ اعمال شما است.

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ يَتَامَىٰ جمع یتیم است و یتیم طفل کودک را گویند که بی پدر گردیده، و آیه باولیاء ایتام امر فرموده که شمائی که ولایت و وصایت در مال یتیم دارید مالهای ایتام را بآنها بدهید به اینکه طور که در حالیکه صغیر میباشند خرج آنها بنمائید و پس از رشد و بلوغ مالشان را بخودشان تسلیم کنید و مال یتیم که بر شما حرام و خبیث است داخل مالهای پاک خود نممائید.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا مقصود از (لَا تَأْكُلُوا) تصرف عدوانی در مال یتیم است و مقصود اینکه است که

وقتی مال یتیمی در تصرف شما در آمد بنحوی آنرا نگاه دارید که داخل مال خودتان نگردد زیرا که تصرف ظالمانه در آن گناهی است بزرگ.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا در شأن نزول اینکه آیه در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده‌اند که گفته در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم دختر یتیمی تحت تربیت کسی بود و ولایت تصرف در مال او داشت و میخواست با او ازدواج کند و حق خدمت و مهر او را ندهد و در مال او تصرف تام نماید اینکه آیه (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ) تا آخر نازل گردید اشاره به اینکه که اگر بر نفس خود مطمئن نیستید که بتوانید در باره دختران یتیم مراعات عدالت نمائید و حق آنها را بدهید از نکاح کردن با آنها خودداری کنید و از زنه‌های دیگر دو تا و سه تا و چهار عدد بگیریید و بین آنها تسویه و

صفحه : ۱۱

عدالت را مراعات نمائید.

در اینکه آیات راجع بسه مطلب که از بزرگترین و عموم‌ترین قوانین جامعه بشری بشمار میرود و تمدن مدنی و اصلاح بین جمعیات منوط بعدالت و میانه روی بآن است طرح ریزی نموده و بنیکوتر و جهی و بواضح‌تر بیانی در باره اینکه مطالب احکام و قوانینی ترتیب میدهد و مسلمانان را موظف بر اجراء آن میدارد و دانشمندان میدانند که بقدری اینکه سه قانون که یکی قانون زناشوئی و دیگر قانون ارث و سوم راجع بایتام روی میزان حکم عقل و منطق استوار گردیده که اگر نبود مگر همین سه قانون بر حقانیت و کامل بودن دین اسلام کافی بود چه جای قوانین دیگر که هر یک در جای خود استوار است.

اهل دانش اگر بنظر تحقیق بنگرند می‌بینند در همین یک آیه در مال یتیم و در تعدد زوجات چگونه عدالت را مراعات نموده و بقدری از آیه تأکید بر می‌آید که حتی در جائیکه انسان بر نفس خود بترسد که مبادا اگر دختر یتیمی را بزنی گرفت و مال او در تصرف وی است و نتوانست مراعات عدالت نماید و بخواهد در مال او تصرف کند بایستی از اینکه ازدواج خودداری نماید که در خلاف واقع نگردد.

و نیز راجع بتعدد زوجات باز دستور میدهد که در جائیکه نتوانید بین زنها بعدالت عمل نماید یکی یا بکنیزی که در تصرف شما است قناعت کنید و اینکه عمل برای شما بهتر است که عیال مند شوید و نتوانید از نفقه آنها برآئید و منجر باین گردد که حق بعضی ضایع گردد.

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُنَّ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا چون در زمان جاهلیت اعراب متکبر متعصب مشرک که از مزایای انسانی بهره‌مند نبوده و ستمگری و زور و آدم کشی را کمال خود میدانستند اینکه بود که بر زن که ضعیف‌تر از مرد میپنداشتند و مردها را قوی و نیرومند میدانستند هیچ حقی برای زن قائل نبودند و هیچ شرائطی در باره زن اجراء نمی‌کردند ظاهراً حتی اگر مهری در ابتداء برای او قرار میدادند آنرا بر خود مباح

صفحه : ۱۲

میدانستند و از ارث پدر و مادر و اقرباء او را محروم میکردند.

و خلاصه در آن زمان بجای علم جهل و بجای حق یک سلسله آزادی باطل سفیهانه حکومت داشت و ظلم و تعدی سرتاسر عربستان را فرا گرفته بود تا وقتی که نور اسلام فضاء عربستان را فرا گرفت و حق هر ذی حقی را روی میزان عدل خدائی تعیین نمود (جاء الحق و زهق الباطل).

اینکه است که آیه حکم فرموده و بمردها دستور داده که شما حق ندارید که بتعدی ظالمانه حقوق زنها را بگیریید مگر زنی که بطیب خاطر خواست چیزی بشوهرش ببخشد و بدهد آنرا بخورید خوردنی خوشگوار و سازگار.

صفحه : ۱۳

[سوره النساء (۴): آیات ۵ تا ۱۰]

اشاره

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶) لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۷) وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) وَليخس الذين لو تركوا من خلفهم ذريةً ضائعةً خافوا عليهم فليتقوا الله وليقولوا قولاً سديداً (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰)

صفحه : ۱۴

[ترجمه]

اموالی را که خدا قوام زندگانی شما را بر آن مقرر داشته بتصرف سفیهان ندهید و بقدر احتیاج نفقه و لباس بآنها بدهید و بگفتار نیک آنان را خرسند کنید [۵]

و یتیمان را آزمایش کنید تا وقتی که بحدّ رشد و بلوغ و بحد نکاح رسیدند اموالشان را بتصرف آنها بدهید و مالهای آنها را پیش از بلوغ و بزرگ شدن از ترس آنکه بزرگ شوند و مالشان را بگیرند بگزارف نخورید (و از اولیاء) کسیکه غنی است از برداشتن مال یتیم خودداری کند (یعنی برای حق خود چیزی از مال یتیم نگیرد) و کسیکه از اولیاء فقیر است بقدر متعارف چیزی بردارد و بخورد و وقتی مال یتیم را بتصرفش دادید شاهد بگیرید و خدا برای محاسبه خلق کافی است [۶]

برای مردها قسطی است معین و برای زنها نیز قسطی است از آنچه پدر و مادر و نزدیکان او باقی گذارده‌اند چه مال کم باشد یا زیاد هر یک را نصیبی است که در حکم خدا تعیین گردیده [۷]

و چون در تقسیم ترکه میت نزدیکان و یتیمان و فقیران حاضر شدند هر یک را چیزی از آن بدهید و بآنان بسخن نیکو جواب دهید [۸]

و باید اولیاء بترسند از اینکه از پشت مرگ آنها ذریه ضعیفی باشند و آنها در چنین مجلس تقسیم حاضر شوند و کسی بآنها چیزی ندهد پس باید از خدا بترسید و بآنان بگفتار نیکو جواب دهید (و چند معنی دیگر برای اینکه آیه در مجمع البیان و منهج ذکر نموده [۹]

همانا کسانی که اموال یتیمان را بظلم و تعدی میخورند چنین کسانی حقیقه در شکم خود آتش میکنند و بزودی در آید در آتش

افروخته [۱۰]

صفحه : ۱۵

(توضیح آیات)

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ [سخنان مفسرین در معنی آیه] ۱- مقصود از سفهاء زنها و بچه‌ها میباشند.

[ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ضحاک و ابی مالک و قتاده] و همین معنی را ابو الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده.

ابن عباس گفته وقتی مرد فهمید زنش و پسرش هر دو سفیهند و مال را تلف میکنند سزاوار نیست که آنها را بر مالش مسلط گرداند.

۲- مقصود از سفهاء فقط زنانند. [مجاهد و ابن عمر] و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرموده آتش برای سفهاء آفریده شده و سه مرتبه گفت

(و ان السفهاء النساء)

بعد فرمود بدانید که سفیهان زنانند.

از انس بن مالک روایت شده که گفته زنی سیاه با جرئت در گفتار و با نمک آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پدر و مادرم فدای تو ای رسول الله [ص] در باره ما خیر و خوبی بگو بمن رسیده که تو تمام شرها و بدیها را در باره ما میگوئی، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در باره شما چه گفته‌ام آن زن گفت ما را سفیهان نامیده‌ئی، رسول [ص] گفت خدا در قرآن شما را سفهاء نامیده آن زن گفت ما را نواقص گفته‌ئی، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بس است نقصان شما را که در هر ماه پنج روز نمیتوانید نماز بخوانید (یعنی ایام حیض).

پس از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود آیا بس نیست یکی از شما را اینکه وقتی حامله میشود اجر مرابط دارد (مرباط کسی را گویند که در سر حد مسلمانان ایستاده که دشمن وارد نشود) و وقتی که زائید مثل کسی میباشد که در راه خدا کشته شده و چون شیر

صفحه : ۱۶

دهد بهر جرعه برای وی مثل آزاد کردن بنده‌ئی از اولاد اسماعیل میباشد، و چون برای شیر دادن بچه از خواب بیدار شود بهر بیداری برای او است از ثواب مثل آزاد کردن بنده‌ئی از اولاد اسماعیل.

و اینکه ثوابها برای زنهای مؤمنات با خشوع و فروتنی و صبر کنندگانست که در خانه خود کفران نمیکند و نیز تکلیف دشوار بشوهر خود نمیکند.

انس گفت آن زن سیاه گفت چه بسیار فضیلتی است آنچه گفتمی اگر نبود آنچه در عقب او است از شرط.

یعنی کفران زندگی با شوهر و تکلیف نمودن او را بامر دشوار.

۳- آیه عام است و شامل میگردد هر سفیهی را از صبی یا مجنون یا کسیکه محجور باشد و قریب اینکه قول است آنچه از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که سفیه شارب الخمر است و کسانی که جاری مجرای او میباشند، و اینکه قول اولی است زیرا که آیه عام است. [مجمع البیان] در کنز العرفان گفته تخصیص دادن سفهاء را بزنها یا اولاد یا یتیمی که مالش در دست ولی او باشد عدول

نمودن از ظاهر و خارج گردیدن از حقیقت است و تخصیص عموم بر خلاف اصل است.

و دیگر سفیه در عرف فقهاء کسی را گویند که اموال خود را در غیر اغراض صحیح صرف کند و چنین کسی مستوجب حجر است و هر کسی متّصف بسفاهت باشد داخل آیه است خواه زن باشد یا مرد خواه اولاد بالغ باشد یا غیر بالغ. [پایان] **الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا** آیه ارشاد بر اینکه است که مالیکه خدا بشما عطاء نموده برای تأمین زندگانی دنیوی و آخروی شما او را حفظ نمائید و بدست سفهاء ندهید و زن و اولاد یا کس دیگر اشخاص سفیهی را مسلط بر مال خود نگردانید و آن اندازه‌ئی که بایستی باهل خود انفاق نمائید از خوراک و پوشاک در باره آنها کوتاهی نکنید لکن اصل مال را که قوام زندگانی شما بآن است بسفهاء ندهید و بکلام نیکو

صفحه : ۱۷

آنها را خوشنود نمائید که آزرده نشوند.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا ظاهراً مقصود از ابتلاء در آیه امتحان است، و ایناس بمعنی مشاهده ایست که همراه با الفت و محبت باشد زیرا که کلمه ایناس از انس گرفته شده و انس با الفت و محبت همراه است، و رشد مقابل غی بمعنی کج روی و بیراهه رفتن بسوی فساد است پس رشد راه یافتن بسوی هدفهای زندگی است.

فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ یعنی وقتی که یتیم بحد رشد رسید مالش را باو بدهید و حدّ رشد یتیم را تعیین کرده بموقع نکاح و آن موقعی است که پسر یا دختر طلب ازدواج میکنند خلاصه آیه پس از نهی که مال خود را بدست سفهاء ندهید در اینکه آیه باولیاء ایتام امر فرموده که آنها را امتحان کنید تا وقتی که در آنها رشد و صلاحیت نگاهداری مال خود را یافتید و غالباً رشد و صلاحیت وقتی ظاهر میگردد که بوقت بلوغ رسیده باشد پس مالشان را بدهید، و علامت در پسر چنانچه در کتب فقهیه تحدید شده یکی از چند چیز است یا احتلام با روئیدن موی خشن در عانه یا پانزده سالگی، و در دختر یا حیض است یا نه سالگی.

ظاهراً آیه اشاره باین است که مناط رشد صلاحیت داشتن آنها است برای حفظ مالشان آنوقت بایستی اولیاء مال یتیم را بوی رد کنند.

در مجمع البیان در توجیه **(حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ)** گفته یعنی حتی برسند بحدّی که قدرت بر واقعه و انزال منی داشته باشند و مقصود از بلوغ احتلام نیست زیرا که بعضی از مردم محتلم نمیشوند یا احتلامشان عقب میافتد و اینکه قول اکثر مفسرین است، و بعض مفسرین کسی است که گفته (اذا کمل عقله) یعنی وقتی که یتیم عقلش کامل گردید و در او رشد یافتید مالش را تسلیمش کنید و اینکه قول اولی است، و بعضی دیگر گفته‌اند که مالش را تسلیمش نکنید مگر وقتی که سن او بیانزده سالگی برسد و لو اینکه عاقل باشد، و اصحاب ما (یعنی

صفحه : ۱۸

جماعت امامیه) گفته‌اند حد بلوغ یا کامل شدن پانزده سالگی است یا روئیدن موی خشن است بر عانه. [پایان] چون مسئله فقهی است جای بحث آن کتب فقهیه است.

وَلَا تَأْكُلُوها إِسْرَافًا وَبِداراً أَنْ يَكْبُرُوا الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه خدای جلیل باولیاء ایتام حکم الزامی مینماید که باید خیلی مواظب مال ایتام باشید و از خوردن و اسراف کردن مال یتیم خودداری نمائید اگر غنی است که هیچ حقّی بر خود نگیرد و اگر فقیر است بقدر متعارف اجرت بگیرد، شاید مقصود اینکه باشد که بقدر اقل اجرت المثل از مال یتیم بگیرد و پس از آنکه یتیم بحد رشد رسید مالش را تحویل او بدهد و شاهد و گواه بگیرد و خدا برای گواه بودن کافی

است، و جمله اخیر تهدید و اشاره باهمیت مال یتیم است که خدا گواهد است که شما نسبت بمال یتیم چگونه عمل میکنید. لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته‌اند اوس بن صامت انصاری فوت شد زنی داشت و سه دختر دو پسر عم او یکی بنام قتاده و دیگری بنام عرفطه، مال او را گرفتند و بزنی و دختران او چیزی ندادند و در جاهلیت چنین بود که بزنان و کودکان میراث نمیدادند میگفتند مال را باید بکسی داد که جنگ کند و غنیمت آرد آن زن برخواست و در مسجد نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله اوس بن صامت دعوت حق را لیک گفت یعنی مرد و سه دختر و مرا رها کرد و من زنی هستم و چیزی ندارم و او مال بسیار داشت و پسران عم او مال را گرفتند و چیزی بمن و فرزندان او ندادند حضرت آنها را طلبید و اینکه مطلب را بآنها گفت گفتند یا رسول الله [ص] آنها که بر اسب نمی‌نشینند و با دشمن جنگ نمیکنند بآنها چیزی باید داد حضرت فرمود بروید تا خدای تعالی

صفحه : ۱۹

چه فرماید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ تا آخر. و مقصود از (الرجال) پسرانند و مقصود از (النساء) دخترانند زیرا که فرموده (مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) و مقصود تعیین و نصیب و حظ و بهره است، و (نَصِيبٌ) بر وزن فعیل و بمعنی مفعول است (نَصِيبًا مَفْرُوضًا) اخفش گفته منصوب بفعل مقدر است یعنی (جعل ذلك نصيباً مفروضاً) و تفصیل اینکه آیه را در (يُوصِيكُمُ اللَّهُ) بیان کرده. وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا چون حق تعالی در آیه پیش بیان نمود کسانی را که ارث میبرند در اینکه آیه بیان میکند حال کسانی را که ارث نمیبرند و در اینکه آیه مردم در دو جهت اختلاف کرده‌اند:

۱- آیه از محکومات است و منسوخ نیست.

[ابن عباس، سعید بن جبیر، حسن، ابراهیم، مجاهد، شعبی، زهری، سدی و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده و بلخی و جبائی و زجاج و اکثر مفسرین و فقهاء اینکه طور گفته‌اند] ۲- آیه بآیات ارث نسخ گردیده [سعید بن مسیب و ابی مالک و ضحاک] و نیز بین آنهائیکه آیه را از آیات محکومات گرفته‌اند دو قول است:

۱- امر در آن برای وجوب و لزوم است بآنطوریکه ورثه راضی باشند [مجاهد] ۲- دیگر اینکه حکم مستحب است (وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ) یعنی وقتی اینک جماعت موقع قسمت میراث حاضر شدند و امیدوار باشند قسمتی بآنها داده شود (فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ) یعنی پیش از قسمت کردن ترکه، چیزی بآنها عطاء کنید. و در اینکه مخاطب بخطاب (فَارْزُقُوهُمْ) کیانند دو قول است یکی مخاطب

صفحه : ۲۰

ورثه‌اند که مأمورند چیزی باینهائیکه در آیه ذکر شده و در میراث سهمی ندارند عطاء کنند. [ابن عباس و ابن زبیر و حسن و سعید بن جبیر] و بقول دیگر مخاطب آن کسی است که آثار مرگ بر او ظاهر شده و میخواهد وصیت کند پس باو امر شده که وصیت کند برای کسانی که ارث نمی‌برند و مقداری از مالش را بآنها بدهند. [ابن عباس و سعید بن مسیب و طبری و اکثر مفسرین] وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا یعنی بآنهائیکه در آیه بالا گفته با سخن نیکو آنها را راضی کنند نه کلام خشن، در اینجا نیز بین مفسرین اختلاف است، سعید بن جبیر گفته خداوند بولی میت امر کرده در جائیکه ورثه صغیر باشند بآنهائیکه در آیه ذکر شد (از ذوی القربی و ایتم

و مساکین) بگوید اینکه مال یتیمان است و اینها کود کند و شما را در آن حقی نیست و من مالک نیستم که مال آنها را بشما بدهم. و بقول دیگر آیه راجع بوصی است که او باین جماعت ذوی القربی بکلام نیکو سخن گوید و در باره آنها دعا کند بغنا و ثروت و امثال آن.

و بقول دیگر آیه راجع بوصی است به اینکه که برای ذوی القربی وصیت کند و بدیگران قول معروف بگوید. [پایان] و لیخش- الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعیفاً خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولاً سدیداً بعضی از مفسرین در توجیه آیه چنین گفته پس از آنکه خدای تعالی مردم را بقول معروف امر فرموده در عقب آنها را تهدید نموده (و لیخش) یعنی اولیاء کسانی میباشند که اگر پس از خودشان ذریه صغاری داشتند بر آنها میترسیدند پس آنها باید همین طوری که نسبت باولاد خودشانند که پس از آنها مضطر نگردند باید نسبت باولاد غیر نیز همین طور باشند از نیکی و شفقت و رعایت آنها در حفظ تربیتشان و مالشان و اینکه حقی است واجب بر آنها (فلیتقوا الله) یعنی در امر یتامی از خدا بترسند که در آن اهمال نکنند (و لیقولوا قولاً سدیداً)

صفحه : ۲۱

بگویند مثل آنچه میگویند برای اولادشان از شفقت و حسن ادب و تعلیم با اخلاص این الذین یا کلون أموال الیتامی ظلماً إنما یا کلون فی بطنهم ناراً و سیصلون سیراً آیه اکیدا خورندگان مال یتیمان را تهدید مینماید که آنهائیکه مال ایتام را بدون حق میخورند همانا حقیقه آتش در شکمشان میکنند.

آری آیه خاطر نشان میکند که اگرچه در ظاهر خورنده آن لذت میرد لکن نمیداند که آنچه از مال یتیم خورده در حقیقت هیزم آتش بوده که در قیامت آتش میگیرد و شعله‌ور میشود و چه آتشی که از غضب خدا فروخته شده و آن همان آتشی است که فرموده (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ).

صفحه : ۲۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِمَّن بَعْدَ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينِ آبَاؤِكُمْ وَ أبنَاؤِكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لُهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لُهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِن بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دِينِ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهَا أُخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِمَّن بَعْدَ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينِ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

صفحه : ۲۳

[ترجمه]

خدا بشما وصیت فرموده نسبت با اولادتان که برای پسر از ارث دو برابر حظّ دختر باشد پس اگر اولاد میت دو دختر یا زیادتر باشد فرض همه دو ثلث از ترکه است و اگر دختر یکی باشد برای او نصف ترکه است و برای هر یک از پدر و مادر یک سدس از ترکه است در صورتی که میت را اولاد باشد و اگر او را اولاد نباشد و وارث او ابوین باشند برای مادر ثلث ترکه است و اگر برای میت برادر باشد برای مادر سدس ترکه است و اینکه تقسیم پس از اداء وصیتی است که بآن وصیت شده باشد یا دین پدران شما و اولادان شما و نمیدانید کدام یک پرفائده‌ترند برای شما و اینکه احکام فریضه ایست از جانب خدا زیرا که او عالم و دانا است بمصالح امور و او حکیم و درستکار است [۱۱]

و برای شما مردها است نصف ترکه زنان شما اگر برای آن زن ولد نباشد و اگر او را اولاد باشد پس برای شما ربع ترکه او است و اینکه ارث پس از وصیت آن زن است و پس از اداء قرض او و برای زنهای ربع ترکه شما است اگر برای شما اولاد نباشد و اگر شما را اولاد باشد ثمن ترکه است پس از وصیتی که کرده‌اید یا دین، و اگر مردی بمیرد و وارث او فقط کلاله باشد یا زن باشد و وارث او کلاله و آن میت را برادر مادری باشد یا خواهر مادری برای هر یک از آن برادر و خواهر مادری شش یک مال میباشد و اگر برادر و خواهر مادری وی زیادتر باشند آنها شرکاء در ثلثند پس از وصیتی که بآن وصیت شده یا دین که اداء شود در صورتی که وصیت و دین ضرر بر ورثه نباشد و اینها حکمی است از جانب خدا و او دانا بمصالح امور و بردبار است [۱۲].
(و ضرر وصیت آنستکه زائد بر ثلث باشد و ضرر دین اینکه است که میت دروغی اقرار بدین کرده باشد).

صفحه : ۲۴

(توضیح آیات)

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الحِظِّ الْأُنثِيَّيْنِ بين مفسرين در شأن نزول آیه اختلاف است:
محمد بن المنكدر از جابر بن عبد الله چنین روایت کرده که گفته مریض شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر عیادت من آمدند و آنها راه میرفتند که من بیهوش شدم پس پیغمبر [ص] آب خواستند و وضو گرفتند چون آب وضوء او بر من ریخت بیهوش آمدم گفتم ای رسول خدا در مال خود چطور رفتار کنم پس حضرت ساکت شد و آیه موارث نازل گردید.
و بقول دیگر آیه در باره عبد الرحمن برادر حسان شاعر نازل گردید.

[مجمع البیان] (يُوصِيكُمُ اللَّهُ) یعنی خدا شما را امر میکند و بر شما واجب میگرداند (فِي أَوْلَادِكُمْ) یعنی در باره میراث اولاد شما و اینکه اجمال است و تفصیل آن (لِلذَّكَرِ مِثْلُ الحِظِّ الْأُنثِيَّيْنِ) است یعنی بهره ذکور از اولادان شما دو برابر است و اینکه حکم در جائی است که ذکور و اناث با هم باشند و در حال انفراد اگر میت را یک پسر باشد تمام مال را میبرد و هرگاه دو دختر یا زیادتر باشند دو ثلث مال نصیب آنها میگردد و دلیل بر آن قوله تعالی (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ) یعنی اگر اولاد همه دختر باشند و اولاد پسر با آنها نباشند (فَوْقَ اثْنَتَيْنِ) یعنی زیادتر از دو نفر باشند (فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) پس برای آنها است دو بخش از سه بخش از میراث، و ضمیر در (ثُلُثَا) راجع بما ترک میت است اگر چه ذکر نشده زیرا چون آیه در میراث است معلوم میشود که مقصود ما ترک میت است و قوله تعالی (لِلذَّكَرِ مِثْلُ الحِظِّ الْأُنثِيَّيْنِ) دلالت دارد بر اینکه حکم دو دختر حکم یک پسر است زیرا که همانطوریکه برای اینکه دو ثلث است با یک بنت همین طور جایز است برای دو بنت ثلثین و چون بیان نمود آنچه را که دلالت

صفحه : ۲۵

دارد بر حکم بنتین عقب او فرموده (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) در مجمع گفته اگر باقی مانده‌گان از نساء زیادتر از دو نفر باشند (فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) ظاهراً اینکه کلام اقتضاء دارد که دو دختر مستحق ثلثین نباشند لکن اجماع امت بر اینکه است که حکم دو دختر حکم همان است که زیادتر باشند و در آیه چند وجه ذکر شده.

۱- در آیه بیان حکم بنتین و مازاد آنها است زیرا که معنی آیه اگر بوده باشند دو بنت و زیادتر برای آنان است (ثُلُثَا مَا تَرَكَ) مگر اینکه قبلاً (فَوْقَ اثْنَتَيْنِ) ذکر شده چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که زن زیادتر از سه روز مسافرت نکند مگر اینکه با شوهر یا از محارم همراه باشد.

۲- ابو العباس میرد گفته آیه دلیل بر اینکه است که برای بنتین دو دختر دو ثلث است پس بدان که زیادتر از بنتین برای آنها ثلثان است.

۳- اینکه ما به بنتین دو ثلث می‌دهیم بدلیل اینکه مسّمائی برای آنها فرض نشده و دلیل آن قوله تعالی (يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ) تا آخر، پس همین طوری که برای خواهر نصف تعیین شده برای دختر هم نصف ما ترک تعیین شده، و نیز دلیل بر آن اجماع است بر اینکه که حکم بنتین در استحقاق ثلثین حکم بنات است در استحقاق مگر آنچه از ابن عباس روایت شده که برای بنتین نصف است و اینکه ثلثین فرض حکم ثلاث از بنات است، و از نظام حکایت شده که از ابن عباس روایت کرده که برای بنتین نصف و قیراط است زیرا که برای یک بنت نصف است و برای سه ثلثین وقتی گفت (لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَّيْنَ) معلوم میشود که برای ذکور ثلثان و برای انثی الثلث معلوم میشود که برای دو دختر دو ثلث است پس سزاوار است که بوده باشد برای بنتین آنچه بین آن دو تا است.

(وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) و اگر (مولود یا متروک واحدۀ) یک بنت باشد برای او نصف ما ترک میت است.

صفحه : ۲۶

وَأَبُوهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ پس از آنکه حکم ارث اولاد را تعیین گردانید شروع نمود بارث والدین که هر گاه میت را ولد باشد برای هر یک از پدر و مادرش شش یک مال میت است و فرقی نیست بین اینکه یک ولد باشد یا زیادتر و نیز با او دخترانی باشند یا نباشند در تمام صور برای پدر و مادر با بودن ولد سدس است و اگر یکی باشد باقی مال حق او است و اگر چند نفر اولاد ذکور باشند مال بالسویه بینشان تقسیم میگردد و اگر ذکور و اناث با هم باشند (لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَّيْنَ) است و اگر فقط یک بنت باشد برای وی نصف است و برای هر یکی از ابویین سدس و برای هر دو دو سدس است و نزد ائمه ما باقی رد میگردد بدختر و یکی از ابویین یا هر دو بر قدر سهام آنها است بدلاله قوله تعالی (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) و ثابت گردیده که قرابت والدین و قرابت ولد متساویند زیرا که ولد بنفسه بمیت نزدیک است چنانچه والدین بنفسها نزدیکانند باو و اولاد اولاد قائم مقام ولد صلبی میباشند با پدر و مادر که هر یک از آنها قائم مقام کسی است که بمیت نزدیک است و در اینکه مسئله بین فقهاء اختلاف است.

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِلْمُتَّئِلِثِ عِنِّي اگر برای میت اولاد نباشد و وارث او پدر و مادرش باشند پس برای مادرش ثلث مال میت میباشد.

ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه باقی برای پدر است و اجماع بر اینکه است پس اگر برای میت زن باشد و زوج داشته باشد نصف ترکه سهم او است و برای مادر ثلث است و باقی برای پدر است و اینکه مذهب ابن عباس و ائمه ما است و کسی که در اینکه مسئله گفته برای مادر ثلث ما بقی مال است خلاف ظاهر گفته و اگر عوض زوج زوجه باشد برای او ربع مال است و برای مادر ثلث و باقی مال پدر است.

صفحه : ۲۹

سوره کسیکه از طرف اب و ام یا از قبل آباء میباشند (أَوْ امْرَأَةً) عطف است بر قوله تعالی (وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ) و معنای آیه چنین میشود و اگر مردی (کلالة) باشد یا زنی کلالة باشد از مالش ارث برده میشود بنا بر قول کسیکه گفته خود میت کلالة نامیده شده و کسیکه گفته وارث را کلالة گویند پس در معنی اگر مردی در حال تکلل ارث برده شده یا زنی تکلل باشد حکمش چنین است و اینکه قول ابن عمر و اهل کوفه است و مؤید اینکه قول روایتی است که از جابر نقل شده که گفته من مریض بودم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفتم میراث چگونه است و حال آنکه ارث میبرند از من کلالة (یعنی پدر و مادر اولاد ندارم) پس اینکه آیه فرائض نازل گردید و کلالة در نسب کسی است که با میت مساوی باشد در کلالة بودن از اخوه و اخوات و ولد و والد کلالة نمیباشند زیرا که آنها اصل نسبد که نسب میت بآنها منتهی میگردد و غیر از ولد و والد از آنها خارجند همین قدر از جهت ولادت نسب آنها بمیت میرسد، پس بنابراین معنای (الْكَالَاءَةُ) مثل اکیل که بر سر میگذارند زائد است و اصل نیست اما ولد و والد دو طرف انسانند از او جدا نمیباشند وقتی مرد دو طرف آنها رفته اینکه است که زائل شدن دو طرف (کلالة) نامیده شده.

و قوله تعالی (وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ) یعنی برادر و خواهر امی که از مادر یکی باشند (فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ) در اینجا ذکر و انثی را مساوی قرار داده که برای هر یک از آنها سدس مال است که آنها در میراث متساوی ارث میبرند و خلافی نیست که برادر و خواهر امی در میراث متساویانند تا آنجا که فرموده اختلاف در موارث بین فقهاء بسیار است کسی که بخواهد بمحل خودش یعنی کتب فقهیه مراجعه نماید.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ یعنی بعد از انفاذ وصیتی که وصیت کرده شده است بآن یا پس از اداء دین اگر داشته.

صفحه : ۳۰

غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ یعنی در حالتی که میت زیان آورنده نباشد بر ورثه در وصیت خود و در دین خود، و ضرر در وصیت آنستکه زائد بر ثلث باشد، و ضرر در دین آنستکه اقرار کند میت بقرض خود بکسیکه در ذمه او چیزی ندارد بقصد ضرر زدن بوارث و دفع او از ارث.

صفحه : ۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۹]

اشاره

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴) وَ اللَّائِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتَ أَوْ يُجْعَلَ لِلَّهِ لِهِنَّ سَبِيلٌ (۱۵) وَ الذَّانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً (۱۶) إِنَّمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷)

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹)

صفحه : ۳۲

[ترجمه]

آنچه از احکام و اوامر گفته شد از حدود امر خدا است و هر کس امر خدا و رسول او را اطاعت کرد خدا او را داخل میگرداند در بهشتهائی که از زیر اشجار آن نهرها جریان دارد و در آن بهشتهها جاویدانند و اینکه است سعادت و فوز بزرگ [۱۳] و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدودی که مقرر گردانیده تجاوز نماید خدا او را در جهنم داخل میگرداند و در آن جاویدانند و برای او عذاب خوار کننده‌ئی مهیا است [۱۴] و از زنهای شما زنانی که عمل فاحشه کنند، پس ای حکام شریعت طلب گواهی کنید از خودتان چهار نفر از مؤمنین اگر آن چهار نفر شهادت دادند پس از آن آنها را در خانه‌ها نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا اینکه خدا بر اینها راهی باز کند [۱۵] و آن دو مرد و زن که زنا کردند آنان را برنجانید پس اگر توبه کردند و اصلاح نمودند از اذیت آنها اعراض نمائید زیرا که خدا پذیرنده توبه و مهربان است [۱۶]

جز اینکه نیست که خدا توبه کسانی را می‌پذیرد و قبول میکند که از روی نادانی عمل بدی کرده‌اند و سپس بزودی از آن پشیمان گردیده توبه میکنند و خدا دانا و درستکار است [۱۷] و قبول توبه نیست برای کسانی که گناهان کردند تا وقتی که مرگ بر یکی از آنها حاضر گردید آنوقت گوید من الآن توبه کردم و نیز توبه‌ئی نیست بر آنهائیکه مردند در حالیکه کافر بودند آن جماعت کسانی میباشند که برای آنها عذاب دردناک آماده شده [۱۸]

ای اهل ایمان برای شما حلال نیست که زنان را بمیراث بگیرید باکراه و بر زنها سخت گیری نکنید که قسمتی از مهر آنها را بگیرید مگر وقتی که از آنها فاحشه‌ئی ظاهر شد و در زندگانی با زنها بخوشی و خوبی رفتار کنید و صبر کنید چه بسا چیزی ناپسند شما است در حالیکه خدا در آن خیر بسیار قرار داده [۱۹]

صفحه : ۳۳

(توضیح آیات)

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا (تِلْكَ) اشاره باحکامی است که در آیات بالا راجع بیتمامی و مواریث بیان شده و آنها را حدود خدا نامیده زیرا که احکام شریعت حدودی است که بر مکلفین تعیین گردیده و جایز نیست مکلفی از آن حدود تجاوز نماید و کسیکه مراعات حدود الهی را نمود و خدا و رسول را اطاعت کرد پاداش عمل چنین کسی بهشتهائی است که از زیر درختهای آن علی الدوام نهرهای آب جریان دارد. وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و اینکه الطاف و کرامات فوز بزرگی است و مخصوص بکسانی است که فرمان خدا و رسولش را اطاعت میکنند.

و اینکه قول صحیح نیست زیرا که اگر چنین باشد معنایی برای تشبیه (الَّذَانِ) نیست زیرا که وعد و وعید نمی‌آید مگر بلفظ جمع که (الَّذِينَ) باشد یعنی برای هر یک از آنها می‌باشد یا باید بلفظ واحد آید که بر جنس دلالت میکند اما تشبیه فائده‌ئی در آن نیست، و ابو مسلم گفته مقصود آن دو مردی است که برای فاحشه با هم خلوت کرده باشند و فاحشه در آیه اول یعنی (وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ) مساحقه است و در آیه دوم مقصود لواط است و نزد او حکم اثین ثابت و غیر منسوخ است و اهل عراق بهمین تأویل قائل شده‌اند و نزد آنها در لواط و سحق حدی نیست و اینکه قول بعید است زیرا که آنچه جمهور مفسرین گفته‌اند اینکه است که مقصود از فاحشه در آیه زنا است و اینکه حکم در آیه منسوخ است بحدی که در سوره فرض نموده.

و حسن و مجاهد و قتاده و سدی و ضحاک و غیر اینها و بلخی و جبائی و طبری و بعضی از آنها گفته‌اند که اینکه آیه نسخ شده بآیه جلد و رجم در صورتی که هر دو ثبیه باشند.

صفحه : ۳۶

فَأَذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا (فَأَذُوهُمَا) در معنی آن دو قول است:

۱- اذیت کردن آنها را بزبان و کتک زدن بکفش. [ابن عباس] ۲- سرزنش کردن و توهین کردن آنها. [حسن و قتاده] حسن گفته اول اذیت کردن است زیرا که آیه اول اذیت است پس آن حبس سدی گفته حبس در تیبین و اذیت و رنجانیدن در بکرین (دختر بی شوهر و پسر بی زن) و بقولی حبس برای زنها است و اذیت برای مردها، و فراء گفته گفته آیه اخیر آیه اول نسخ گردیده (فَبِإِن تَابَا) اگر توبه کردند (وَأَصْلَحَا) و عمل صالح بجا آوردند (فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا) دست از آنها بردارید و متعرض آنها نشوید [بیان طبرسی پایان رسید] إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (تَوَّاب) صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر بسیاری یعنی همانا خداوند بسیار قبول کننده توبه است و بسیار ببندگانش مهربان است.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ مَتَّعْنَاهُمْ بِحَسَنَاتِهِمْ فَمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (توبه) آیات بتوبه ختم گردیده، و توبه در لغت بمعنی برگشت است و در اینجا مقصود برگشت از مخالفت بموافقت است وقتی نسبت بعبد داده شود، (علی) بمعنی علو و استیلاء است و لام بمعنی نفع است، و توبه نسبت بحق تعالی موقف گردانیدن بنده است بتوبه و دیگر قبول توبه او وقتی توبه نمود.

بعضی از مفسرین گفته بازگشت بنده بسوی خدا مساوی با دو برگشت خدای تعالی است بسوی بنده زیرا که توبه یک عمل پسندیده‌ئی است که محتاج بنیرو است و نیرو دهنده خدا است که بنده را موقف میگرداند که از عمل ناپسند بر گردد وقتی که موقف بتوبه گردید محتاج بتطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است که بار دیگر مشمول عنایت و رحمت و آمرزش خدا قرار گیرد، و اینکه

صفحه : ۳۷

دو عنایت و برگشت همان دو توبه‌ئی میباشند که توبه بنده را در میان گرفته‌اند در سوره توبه آیه (۱۱۸) فرموده (ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا) اینکه همان توبه اولی است و نیز توبه دومی در سوره بقره آیه (۱۶۰) فرموده (فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ) بنده در میان اینکه دو توبه قرار گرفته. [پایان] و چون خدای جلیل خودش ببنده گانش وعده بخشش داده گویا خود را متعهد گردانیده که بنده گنهکار وقتی از جهت نافرمانی و سرپیچی از فرمان پروردگارش پشیمان گردید و روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز آورد او را بپذیرد و از جرم او گذشت نماید اینکه است که بلفظ (علی) که بمعنی ضرر است و لام (لِلَّذِينَ) که بمعنی نفع است گویا در عهده خود گذارده که توبه بعد را قبول نماید و وفای بعهد لازم است.

إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ شَيْخِ طَبْرَسِيِّ فِي جَامِعِ الْجَوَامِعِ فِي تَوْجِيهِ (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ) گفته که مقصود نشوز و بداء و معصیت و اذیت کردن بزوجه و اهل او میباشد یعنی مگر وقتی که بد خلقی و ناسازگاری و مخالفت از طرف زن باشد که در چنین موقعی مردها در طلب خلع و سخت گیری با زنها معذورند (وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ) مگر وقتی که از زن فاحشه‌ئی یعنی عمل زنا صادر گردد تا آنجا که گفته (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) و آن وسعت دادن در نفقه و مدارا نمودن با او در قول و فعل و باقی امور است (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ) یعنی اگر با او بودن را کاره باشید (او را دوست ندارید) برای کراهت داشتن نفستان از آنها مفارقت و متارکه نکنید زیرا که بسا نفس از چیزی کراهت دارد در صورتی که خدا در آن خیر بسیار گذارده بلکه با او محبت کنید.

صفحه : ۴۰

[سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا (۲۰) وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱) وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ مِنْ غَيْرِ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

صفحه : ۴۱

[ترجمه]

و اگر خواستید زن خود را رها کنید و بجای او زن دیگر بگیرید و مال بسیاری مهر او کرده‌اید چیزی از او پس نگیرید آیا از آن زن باطل و ستم چیزی میگیرید و آن گناهی است هویدا [۲۰]

و چگونه میگیرید در حالی که بعضی از شما ببعضی از او رسیده است (یعنی مجامعت کرده‌اید) و باضافه زنان از شما میثاق محکم و عهدی استوار گرفته‌اند [۲۱]

و بنکاح در نیاورید آن زنهایی را که پدران شما نکاح کرده‌اند مگر آنچه را که قبلاً کرده‌اند (یعنی در زمان جاهلیت) زیرا که آن فاحشه و خصلتی است ناپسند و مبعوض خدا و مؤمنین است و بد راهی است طریق کسبیکه او را پسندد [۲۲]

و بر شما حرام شده ازدواج با مادرهایتان و دخترهایتان و خواهرهایتان و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهرهای رضاعی شما و نیز (برای شما) حرام شده دخترهایی که در خانه شما تربیت شده از آن زنهایی که با آنها هم بستر شده‌اید و نیز حرام است برای شما زنهای پسران شما که از صلب شما بوجود آمده‌اند و حرام است که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است همانا خدا

بسیار آمرزنده و مهربان است [۲۳]

و نکاح زنان شوهردار برای شما حرام است مگر آنچه از کفار بدستهای خود بغنیمت گرفته و مالک شده‌اید و خدا بر شما نوشته است حرام بودن اینکه زنهایی که ذکر شد پس مخالفت نکنید و بر شما غیر از آنچه گفته شد حلال است تا اینکه بمالهای خود آنها را بنیکوئی بگیرید و از زنا کننده گان نباشید و از هر زنی که تمتع بردید مهر او را بدهید و اینکه عمل فریضه و واجب است و برای شما حرجی نیست در آنچه بصلح و رضایت گرفتید پس از آنکه رد آن واجب بود همانا خداوند دانا بمصالح و درست کار است

[۲۴]

صفحه : ۴۲

(توضیح آیات)

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَوْ تَأْخُذُوا مِنْهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا از بعض مفسرین است که در توجیه آیه گفته مردی اراده کرد زنش را رها کند او را بفاحشه گی نسبت داد تا اینکه مضطر گردد به اینکه که مهرش را باو برگرداند خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید که اگر شما خواستید زن خود را تبدیل بزن دیگر کنید و زن دیگری بجای او بگیرید و بانها قنطاری داده باشید یعنی مهر آنها قنطار باشد (مال زیاد را قنطار گویند) نباید از او بگیرید (أَوْ تَأْخُذُوا مِنْهُ) همزه استفهام در مقام انکار است که آیا شما حق آنها را میگیرید در حال بهتان که نسبت ناروا بانها داده‌اید و اینکه گناهی است ظاهر و هویدا.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهِ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا گفته‌اند مقصود از (مِيثَاقًا غَلِيظًا) عقد نکاح است، گویا در مقام سرزنش بچنین مردمانی برآمده که شما چگونه چنین عمل میکنید و حق زوجیت و آن عهد و میثاق که در موقع عقد با شما بسته شده را نادیده میگیرید و حق آنها را میگیرید (وَقَدْ أَفْضَى) گفته‌اند که مقصود از (أَفْضَى) جماع است یا مقدمات جماع یعنی در صورتی که با آنها جماع کرده‌اید و هم بستر شده‌اید، از آیه کمال ممانعت از چنین عملی برمیآید و در اداء حقوق زن تأکید نموده.

و نیز از آیه چنین برمیآید که در اندازه و مقدار مهر حدّ معینی مقرر نشده بسته برضایت طرفین است، و گفته‌اند وقتی عمر بالای منبر از زیادتی مهر منع کرد زنی برخواست و گفت آیا ما را از آنچه خدا برای ما قرار داده و اختیارش را بدست ما نهاده منع میکنی و اینکه آیه (وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا) را خواند عمر خجل گردید و گفت (کلّ افقه من عمر حتی النساء) و اظهار نفهمی خود نمود و از رأی خود برگشت.

صفحه : ۴۳

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ در شأن نزول آیه گفته‌اند ابو قبیس که یکی از صالحین انصار بود پس از فوت او پسر او قبیس بزن پدر گفت بیا زن من باش، زن گفت تو بجای فرزند من ندانم اینکه کار جایز است یا نه باید از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسم نزد رسول آمدند که در اینکه باب خدا چه حکم کرده اینکه آیه نازل شد (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ تا آخر) و گفته‌اند (ما) در (ما نَكَحَ) بمعنی من موصوله است یعنی نکاح نکنید آن کسی را که پدران شما نکاح کرده‌اند و بلفظ جمع آورده که شامل میگردد پدر و پدر پدر و بالاتر را، و میشود که (ما) مصدریه باشد و بمعنی جنس که آزاد و بنده را شامل گردد، و نیز شامل گردد عقد و ملک یمین را، و نیز میشود نهی شامل گردد آن زنی را که پس از عقد پدر با او جماع کرده باشند یا نکرده باشند و ظاهرا نهی تمام اقسام را شامل میگردد.

(إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ) یعنی بر آنچه در زمان پیش عمل شده که خدا از آن گذشته و عفو کرده و بر اینکه وجه استثناء منقطع میشود. إِنَّهَ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا بقول بعضی مقصود از فاحشه زنا است یعنی زن پدر را بزنی گرفتن زنا است و دیگری گفته اینکه عمل منکر و ناپسندی است زیرا که زنا را در جائی آرند که هیچ عقدی و قراردادی در کار نباشد و اینجا چنین نیست و سؤال از اینکه است که عقد چنین زنی جایز است یا نه (وَمَقْتًا) اینکه عمل مبعوض و ناپسند است و اینکه بد راه و طریقی است و خلاف انسانیت است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ إِلَى آخِرِ آيَةٍ چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه چنانچه ظاهر است مقصود از (حُرِّمَتْ) حرمت نکاح و ازدواج است زیرا که حرمت هر چیزی بمناسبت استفاده از آن است مثل اینکه حرمت خمر آشامیدن آنست

صفحه : ۴۴

و نیز حرمت میته خوردن آن است.

و در آیه هفت نوع از زنان را از جهت نسب حکم بحرمت نموده و هفت نوع از جهت سبب.

هفت نوع که از جهت نسب حرامند: ۱- امهات مادرها و آنچه بالا رود یعنی مادر مادر و مادر پدر از جهت پدر یا مادر. ۲- دخترها و هر چه پائین آید از نواده‌ها. ۳- خواهرها. ۴- دخترهای خواهرها چه خواهرهای ابوینی باشند یا امی یا ابی که عقد تمام آنها حرام است. ۵- عمه‌ها آنها پدر و مادر هر چه بالا رود. ۶- خاله‌ها آنها هر چه بالا رود. ۷- دختران برادرها و دختران خواهرها آنها هر چه پائین آید.

(أُمَّهَاتُ) شامل جدّات میشود خواه از قبل پدر باشد یا مادر هر قدر بالا رود. و نیز بنات صلبی باشد یا دختران پسر یا دختران دختر هر قدر پائین آید و نیز اخوات ابوینی باشند یا از قبل اب یا ام، و عمه‌ها را نیز شامل میگردد عمه‌های مادر و عمه‌های پدر را که تمام اینها از جهت نسب ازدواج با آنها حرام است.

و هفت قسم دیگر از زنهایی که ازدواج با آنها از جهت سبب حرام است ۱- مادرهای رضاعی که شارع مقدّس رضاع را در حرمت بمنزله نسب قرار داده است ۲- خواهر رضاعی چنانچه فرموده (وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعِ) و زوج زن شیر دهنده بجای پدر رضاع میشود و پدرهای او بمنزله جدّ او میشوند و خواهر شوهر او عمه او میشود و خواهر زن شیر دهنده خاله او میشود و هر اولادی که زن شیر دهنده پیش از رضاع و بعد از آن پیدا کند برادران و خواهران او میشوند و مادر مرضعه جدّه او و خواهران او خواه پدری یا مادری او باشند خاله‌های او میشوند بدلیل قول نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده

(يَحْرِمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرِمُ مِنَ النِّسْبِ)

و در عموم منزله بین علماء خلاف است و قوله تعالی (وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ) شامل میگردد تحریم نکاح مادرهای زوجات و جدّه‌های آنها چه نزدیک و چه دور و همین طوری که از جهت نسب ازدواج با آنها حرام است همین طور از جهت رضاع

صفحه : ۴۵

حرام است.

(وَ رَبَائِبِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ) یعنی دخترهایی که در ضمانت و تربیت شمایند و ولد زن را ولد نامیده زیرا که غالباً در حمایت و تربیت زوج بدون شوهر قرار گرفته و آنرا اینکه طور نامیده ولو اینکه چنین نباشد و اینکه است سبب تحریم دختر زن بر شوهرش، و همچنین حرام است دختر زن بر شوهرش و بنت بنتها دختر دخترش نزدیک باشند یا دور زیرا که اسم ربیبه بر آن صادق میآید قوله

فرمود اگر عمر از متعه نهی نکرده بود از کسی زنا واقع نمیشد مگر از شقی و بین شیعه و سنی مشهور است که گویند عمر گفته که (متعان کانا علی عهد رسول الله حلالا انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعه النساء و متعه الحج) و اینکه دلیل واضحی است بر حلّیت متعه زیرا که

(حلال محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حلال الی یوم القیمه و حرام محمّد [ص] حرام الی یوم القیمه)

صفحه : ۴۸

[سوره النساء (۴): آیات ۲۵ تا ۳۰]

اشاره

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيبَ الَّتِي فِي قُلُوبِكُمْ وَيُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹)
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهُ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)

صفحه : ۴۹

[ترجمه]

و هر کسی که از شما توانائی ندارد که زنان پارسا و آزاد بگیرد از زنان کنیزان مؤمنه که مالک آن شده‌اید آنرا بزنی اختیار کنید و خدا بمراتب ایمان شما آگاه‌تر است بعضی از شما از بعض دیگر و با کنیزان مؤمنه نکاح کنید باذن اهل آنها یعنی مالک او که مهر آنرا بطور متعارف بدهید در صورتی که آن کنیزان عقیفه باشند نه زناکار و نه آنهایی که پنهانی دوست و رفیق میگیرند پس وقتی که آنها شوهردار شدند و بعد عمل فاحشه‌گی نمودند باید نصف حدیکه بر زنهای آزاد معین است آنان را مجازات کنید و حکم گرفتن کنیزان برای کسی است که بترسد در زنا واقع میگردد و اگر خودداری کنید (یعنی با کنیزان ازدواج نکنید) برای شما بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است [۲۶]

خدا میخواهد راه سعادت را برای شما بیان نماید و شما را راه‌نمائی کند بسنن کسانی که پیش از شما بودند و بر شما آسان کند احکام سختی که بر امم سابقه بود یا (شما را) ارشاد کند بمنع از معاصی و بآنچه کفاره گناهان شما باشد و خدا بمصالح شما دانا است و درستکار است در آنچه حکم میکند

و آنانکه پیروی شهوات خود را میکنند میخواهند شما از راه راست میل بباطل کنید میل کردن بزرگ [۲۷]

خدا اراده نموده تکلیف شما را آسان گرداند و انسان ضعیف آفریده شده [۲۸]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید مال یکدیگر را باطل نخرید مگر اینکه تجارت باشد از روی رضا و رغبت طرفین سودی ببرید و نفسهای خود را نکشید همانا خدا بشما رحیم و مهربان است [۲۹]

و هر کس که از روی عداوت و ظلم قتل نفس نمود بزودی وی را داخل آتش میگردانیم و چنین کاری بر خدا آسان است [۳۰]

صفحه : ۵۰

(توضیح آیات)

وَمِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنَ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ (الطول) بمعنی غنا و توانگری است یعنی کسیکه قدرت مالی ندارد که زندهای آزاد بگیرد و مهر و آنچه در شأن زن پارسای شرافت‌مند است از کابین و غیر آن خرج کند از کنیزان مؤمن محصنات بگیرد (محصنات) بفتح صاد اسم مفعول و مشتق از احصان و بمعنی منع است و از حصن و حصین گرفته شده و در اینجا مقصود کنیزان عقیف است که کابین آنها کمتر است اختیار کند و اینکه خطاب بمؤمنین است (مِنْ فَتْيَاتِكُمْ) یعنی (من امائکم) یعنی از کنیزان مؤمنین نه از مخالفین در دین (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ) و خدا عالم‌تر است بایمان شما و فضیلت بعضی از شما بر بعضی دیگر.

خلاصه ظاهرا آیه در مقام اینکه است که فضیلت و رجحان در ایمان است نه نسب و حسب و جهات صوری بسا میشود که ایمان امه کنیز بیشتر از زن آزاد با حسب و نسب باشد و نیز بعضی از زنها ایمانشان کامل‌تر از بعضی از مردها باشد پس کمال و فضیلت در ایمان است نه در کمالات صوری پس حق شما چنین است که فضیلت ایمانی را در نظر بگیرید و نکاح کنیزان را وقتی مؤمن و پرهیزکار باشند بر خود عار ندانید.

فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ چندان شرط در نکاح کنیز مقرر گردانیده: ۱- آنها را باذن ولی و صاحبشان بگیرید. ۲- (وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ) کابین و مهر آنها را بقدر معمول و متعارف بدهید. ۳- از کنیزان عقیف نیکوکار اختیار کنید نه کنیز زناکار بی‌عفت.

۴- از آن کنیزانی نباشند که دوست پنهانی میگیرند چنانچه عادت جاهلیت چنین بوده که مرد زن را از روی هوای نفس دوست میگرفت و با او رفاقت مینمود و زن مردی را بهمین طریق دوست میگرفت و آیه نهی نموده که چنین زنانی

صفحه : ۵۱

و کنیزانی را بزنی نگیرید.

فَإِذَا أَحْصَنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ مقصود از محصنات در اینجا زندهای آزادند و (عذاب) حد زنا است که شرع آنرا مقرر گردانیده، شافعی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرموده (اقیموا الحدود علی ما ملکتم ایمانکم)

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ یعنی نکاح کنیز برای کسی از شما جایز است که از عزبی بترسد که مبادا در حرام افتد که دین وی تباه گردد یا بترسد که بزنا افتد و مستحق حد شود در دنیا و عذاب در آخرت.

وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی و اگر خودداری کنید از اینکه در حرام افتید و کنیز را بزنی نگیرید برای شما بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است، شاید اشاره باین باشد که گرفتن کنیز و اولاد از او پیدا کردن شایستگی ندارد لکن برای

ضرورت عزوبت از روی تفضّل اذن داده زیرا که او در عمل اضطرابی آمرزنده و مهربان است که مؤاخذه نکند. يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَنَّ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خدای تعالی اراده کرده که برای شما بیان کند شرایع دین شما را و آنچه صلاح امر شما است و خیر و فضیلت شما در آن است در امر دنیا و آخرتتان و برای شما ظاهر گرداند و شما را هدایت و راه‌نمایی کند بسنن و طریق نیاکان شما از آن پیمبرانی که پیش از شما بوده‌اند و بآن راه رستگار شدگان از ملت ابراهیم و اسماعیل و باقی برگزیده‌گان و آن دین حنیفی که پیشینیان داشتند در تحریم محرمات و عمل نمودن بواجبات (وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ) و می‌خواهد شما را از عمل منکرات و آنچه که شما را از فضائل اخلاقی باز میدارد و بمنکرات میکشاند

صفحه : ۵۲

راه‌نمایی گرداند و خدا عالم و دانا است بآنچه صلاح شما در آن است و حکیم و درستکار است. از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده بر شما باد که زنا نکنید و در آن شش مفسده است سه در دنیا و سه در عقبی. آن سه که در دنیا است: ۱- آبروی را میبرد. ۲- فقیری آورد. ۳- عمر را کوتاه میکند. و آن سه که در عقبی است: ۱- بسخط خدا مبتلا گردد. ۲- مفساد بد بیند. ۳- در آتش جاوید بماند. وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا یعنی خدا می‌خواهد توبه شما را قبول گرداند یا شما را موفق گرداند بتوبه کردن و کسانی که پیروی آرزوهای نفس خود میکنند بسیار میل دارند و خواهند شما را از راه راست بباطل میل دهند و شما با آنها در پیروی شهوات و استحلال محرمات موافقت ننمائید.

و بعضی از مفسرین گفته که شاید اشاره بمجوس یا یهودیان باشد که وقتی آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل گردید اعتراض کردند که چرا نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با اینکه عمه و خاله حرامند و اگر خواهر حرام است چرا خواهرزاده حرام است و خواستند مؤمنین را منحرف گردانند اینکه بود که اینکه آیه نازل شد که خدا می‌خواهد شما را از کار قبیح باز دارد و پاک گردید قوله تعالی (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) و در عین حال از اعمال زشت که ضرر بدین و دنیای شما میرساند خودداری نمائید و در نکاح کنیز و دختر عمه و خاله مجاز گردید.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا خدای جلیل از راه لطف و کرم بتشریح شرایع و سنن خواسته است که باین انسان ضعیف تخفیف بدهد مخصوصاً بشریعت اسلام که دین سهله سمحه است

صفحه : ۵۳

و جمع کند بین سعادت جسمانی و روحانی بشر را که بسعادتین فائز گردد و باز تکلیف بر او گران نباشد. از ابن عباس نقل میکنند که گفته در اینکه سوره هشت آیه است که برای فرزند آدم بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد ۱- (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَنَّ لَكُمْ) ۲- (وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ) ۳- (يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ) ۴- (إِنْ تَجَتَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ) ۵- (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) ۶- (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) ۷- (مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ) ۸- (مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ). یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ آیه بتمام مؤمنین خطاب نموده که ای کسانی که بخدا و رسول و معاد ایمان آورده‌اید مال یکدیگر را بر خود مباح ندانید و بناحق مال یکدیگر را نخورید مثل دزدی بتمام اقسامش از فریب دادن یا غش در معامله یا ربا یا قمار و کم فروشی و غیر اینها که تمام اقسامش بهر عنوان و اسمی باشد داخل خوردن مال بباطل است و با هم تجارت و معامله صحیح بنمائید بطوریکه از طرفین رضایت و طیب خاطر حاصل گردد تا اینکه دوستی شما برقرار ماند و مال حرام داخل مالتان نگردد که رقابت و دشمنی بینتان پدید آید.

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا چون مؤمنین حقیقه با هم مثال نفس واحده مانند اگر از راه ایمان و توحید با هم دوستی کنند و در گفتار و کردار و در ظاهر و باطن در عمل صادقانه با هم رفتار نمایند و در معاملات و معاشرت با هم بخوبی و درستی معاشرت کنند مخصوصاً در معاملات دروغ و خدعه در کار نباشد و تجارت (عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ) صورت گیرد دشمنی بینشان پدید نمیگردد و اگر جز اینکه نباشد ممکن است دشمنی بینشان پدید گردد و بسا میشود که در مقام قتل یکدیگر برمیآیند و شاید آیه که

صفحه : ۵۴

فرموده (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) مقصود اینکه باشد که چون مؤمنین بمنزله نفس واحده میباشند کشتن بعضی کشتن دیگری است اینکه است که فرموده (المؤمنین کنفس واحده) و وقتی چنانچه فرموده (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) علو و برتری بر خلق جهان پیدا مینمایند که با هم متحد باشند و آن وقتی ممکن است که با تمام جهات با هم اتحاد داشته باشند و اتحاد و پیوستگی در همان معاملات و داد و ستد معلوم میگردد.

و شاید از (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) خود را نکشید نهی از تهوّر و بی‌باکی و داخل گردیدن در جائیکه عقل و شرع منع از آن نموده باشد چنانچه فرموده (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) و ممکن است گفته شود مقصود از هلاکت نفس یک معنی اعم اراده شده باشد که نه فقط نفس حیوانی مراد باشد بلکه نفس ناطقه انسانی را نیز شامل گردد یعنی آن نفسیکه لطیفه ربّانی است که در باره آن پس از خلقت جسد بقوله تعالی (وَنَفَخْتُمْ فِيهِ مِنْ رُوحِي) بانسانی کرامت کرده و او را بتاج (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) برگزیده بمتابعت نفس حیوانی و بهوای نفسانی او را هلاک و فاسد نگردانید، و میتوان آیات بالا را شاهد بر اینکه توجیه گرفت زیرا که همان خوردن مال حرام و متابعت شهوات نفس انسانی را میمیراند و نیز آیه بعد هم دلالت بر همین معنی دارد.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُيُودًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيه نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا و آیه ارائه میدهد که عدوان و ستم ببنندگان خدا رسانیدن آتش جهنم را آماده میگرداند و آن در اثر کشتن و قتل نفس انسانی و در اثر متابعت کردن هوا نفس آتش جهنم را ایجاد میگرداند.

صفحه : ۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱) وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ مِنْهُنَّ وَاسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳) الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

صفحه : ۵۶

[ترجمه]

اگر از گناهان بزرگ که نهی کرده شده‌اید دوری کردید ما از گناهان دیگر شما در گذریم و شما را بمقام بلند نیکو داخل میگردانیم [۳۱]

آرزو نکنید آنچه را که خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده برای مردها بهره‌ئی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنها نیز بهره‌ئی است از آنچه عمل نموده‌اند و آنچه خواهید از فضل خدا بطلبید همانا خداوند بهر چیزی دانا است [۳۲]

و از برای هر یک از زنها و مردها میراث برندگان قرار دادیم از آنچه پدر و مادر آنها باقی بگذارند و خویشان نزدیک که ارث برنده میباشند و با هر کس که عهد و پیمان حقوقی بسته‌اید حق آنها را اداء کنید و نصیب آنان را بدهید همانا خدا بر هر چیزی گواهد است [۳۳]

مردها را بر زنها تسلطی است (زیرا که کارگذار آنها و قائم بامور معاش آنهایند) بسبب آنچه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده و برای اینکه مردها از مالشان بزنها نفقه میدهند پس زنان شایسته مطیع و نگهدارنده حقوق شوهرانند و در غیاب شوهران حفظ میکنند آنچه را که خدا حفظ نموده- و آن زنانی که از مخالفت و تمکین نکردن آنها میترسید در مرتبه اول آنها را موعظه و نصیحت کنید اگر نپذیرفتند از آنها در رختخواب دوری کنید و اگر فائده نبخشید آنها را بزیند پس اگر اطاعت کردند دیگر هیچگونه حق ستم بر آنها ندارید همانا که خداوند بزرگوار و عظیم الشان است [۳۴]

و اگر بترسید از اینکه بین زن و شوهر مخالفت و جدائی افتد، از طرف کسان زن حکمی و از کسان مرد حکمی برگزینید که اگر آنها اراده اصلاح کنند خدا بین آنها سازگاری می‌اندازد همانا خدا عالم و خبیر است [۳۵]

صفحه : ۵۷

[توضیح آیات]

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ترجمه آیه شده و واضح است، لکن در اینکه مقصود از گناهان کبیره چیست و کبائر چند عدد است بین علماء اختلاف است و چون در آیه بالا نهی از منهیات شده در اینکه آیه در مقام برآمده که اگر از گناهان بزرگ که نهی شده‌اید اجتناب نمایند همان خودداری از آنها کفار گناهان کوچک شما میشود و در مقام ارجمند شما را داخل میگردانیم.

در اصل مطلب که اجتناب از کبائر کفار صغائر یعنی گناهان کوچک میگردد خلافتی نیست اشکال و خلاف در اینکه است که گناهان کبیره چه گناهی است.

در مجمع گفته در معنی کبیره اختلاف است:

۱- هر گناهی که خدا وعده عذاب در آخرت داده و در دنیا حدّ بر او واجب کرده آن کبیره است. [سعید بن جبیر و مجاهد] ۲- تمام گناهی را که خدای نهی کرده کبیره است [ابن عباس] و مذهب اصحاب ما است زیرا که آنها گفته‌اند تمام معاصی از جهت قبحشان کبیره است لکن بعضی بزرگتر از بعضی دیگر است و در گناهان صغیره‌ئی نیست و صغیره بودن نسبت بآن گناهی است که از آن بزرگتر است و عقاب آن بیشتر است و اینکه دو قول بهم نزدیکند.

۳- معتزله گفته‌اند صغیره آن گناهی است که عقابش کمتر از ثواب صاحبش باشد پس عقاب لازم بر آن گناه باتفاق بین آنها حبط میگردد و در اینکه آیا مثل آن از ثواب صاحبش حبط میگردد دو قول است ۱- ابو القاسم و قائلین بموازنه گفته‌اند حبط میشود.

۲- ابو علی جبائی گفته حبط نمیشود بلکه ساقط میشود کمترش و بیشترش

صفحه : ۵۸

بحال خود باقی میماند.

و کبیره نزد آنها گناهی است که عقابش از ثواب صاحبش بزرگتر باشد و گفته‌اند هیچ صغیره‌ئی نیست مگر اینکه جائز است کبیره باشد و در تعریف و شناسانیدن صغائر اغراء بمعصیت است بجهت اینکه وقتی مکلف فهمید ضرری ندارد و دلش خواست بجا می‌آورد.

و نیز گفته‌اند وقتی شخص از کبائر اجتناب نمود واجب است آموزش صغائر و مؤاخذه از آن نیکو نیست، و در ظاهر آیه چیزی نیست که بر اینکه دلالت داشته باشد و معنی آن بنا بر آنچه کلبی از ابن عباس روایت کرده اینکه است (ان تجتنبوا الذنوب التي اوجب الله فيها الحد) و در آن اسم نار برده شده (نكفر عنكم ما سوي ذلك) یعنی اگر اجتناب کنید و دوری نمائید از هر گناهی که در آن حد و اسم آتش برده شده ما غیر آنرا میپوشانیم از نماز تا نماز دیگر و از جمعه تا جمعه دیگر و از شهر رمضان تا شهر رمضان دیگر در اینکه زمانها یعنی گناهایی که بین اینها است میپوشانیم.

و گفته شده که معنی آن اینست اگر اجتناب کردید از کبائری که نهی شده‌اید در اینکه سوره از مناکح و اکل مال بباطل و غیر آن از اول سوره تا اینجا و ترک کردید در آینده میپوشانیم آنچه را که پیش کرده‌اید، و لذا گفته است ابن مسعود که هر چه را که خدا در اول سوره نهی نموده تا سی آیه آنها کبیره است، و مؤید اینکه قول است از قرآن قوله تعالی (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ) و قوله (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ).

و نَدَخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا یعنی (مکانا طیباً حسناً لا ینقصه شیء) و اما تفصیل گناهان کبیره موبقه بنا بر آنچه از روایات نقل شده و ما در اینجا جمله‌ئی قانع کننده آنرا یادآوری مینمائیم بروایت عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابی جعفر محمد بن علی عن ابیه

صفحه : ۵۹

علی بن موسی الرضا عن موسی بن جعفر علیهم السلام که گفته عمرو بن عبید بصری بر ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق [ع] داخل شد چون سلام کرد و نشست و اینکه آیه را خواند (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ) و ساکت گردید حضرت فرمود چرا ساکت شدی گفت دوست دارم که کبائر را از کتاب بشناسم گفت آری ای عمرو ۱-

اکبر کبائر الشرك بالله لقوله تعالی (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ)

و گفته (مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ) ۲-

یأس من روح الله لأن الله يقول (لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)

۳- پس از آن امن از مکر الله زیرا که فرموده (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) ۴- و بعض دیگر عقوق والدین زیرا که خدای تعالی قرار داده عاق را (جَبَّارًا شَقِيًّا) در قوله (وَبَرًّا بِالذِّئْبِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) ۵- و بعضی از آنها قتل النفس التي حرم الله الا بالحق، زیرا که فرموده (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعِزَّتِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا) ۶- قذف محصنات زیرا که فرموده (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) ۷- اکل مال یتیم از راه ظلم لقوله تعالی (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا خ) ۸- فرار از جنگ زیرا که خدا فرموده (وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُنْحَرِبًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئس المصير) ۹- خوردن ربا زیرا که خدا فرموده (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) و گفته (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ) ۱۰- سحر زیرا که فرموده (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ

ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ) ۱۱- زنا زیرا که خدا فرموده (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا) ۱۲- و اليمين الغموس یعنی قمم دروغ زیرا که گفته (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الخ) ۱۳- و الغلول قال الله تعالى (وَمَنْ يَعْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) ۱۴- منع الزكوة المفروضة زیرا که فرموده (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارٍ

صفحه : ۶۰

جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ الخ) ۱۵- شهادت زور ۱۶- کتمان شهادت زیرا که فرموده (وَمَنْ يَكْتُمهَا فَإِنَّه آثِمٌ قَلْبُهُ) ۱۷- شرب خمر زیرا که آن را قرین بت پرستی فرموده ۱۸- ترک نماز عمدا و ترک چیزی از آنچه خدا واجب گردانیده زیرا که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده کسیکه عمدا نماز را ترک کند بری شده از ذمه خدا و رسولش ۱۹- نقض عهد ۲۰- قطع رحم، زیرا که خدا در باره آنها فرموده (أُولَئِكَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) پس از آن عمر و بیرون رفت و بگریه صدا بلند نمود و میگفت هلاک شد کسیکه برای خود گفت و در فضل و علم شما نزاع کرد.

و از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود کبائر هفت عدد است: ۱- بزرگتر از همه شرک بخدا ۲- قتل نفس مؤمنه ۳- خوردن ربا ۴- اکل مال یتیم ۵- قذف محصنه ۶- عقوق والدین ۷- فرار از جنگ، پس کسیکه وارد قیامت شد و از اینها مبرا است میباشد با من در بحبوحه بهشتی که درهائش از طلا است. و سعید بن جبیر روایت کرده که مردی باین عباس گفت کبائر چند میباشد آیا هفت است گفت بهفتاد نزدیک تر است تا بهفت غیر از اینکه با استغفار کبیره‌ئی نیست و با اصرار صغیره‌ئی نیست، و اینکه دو روایت را واحدی در تفسیرش با سندی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ابن عباس نقل نموده. [پایان] و در جلد ششم تفسیر مخزن العرفان همین حدیث مشروحا بیان شده.

و میتوان گفت کبیره بودن و صغیره گناه نسبت بعامل او است، معلوم است که گناه عالم با گناه جاهل در صغیره و کبیره بودن مساوی نیستند، و نیز چنین است گناه شخص عاقل که با مخالفت عقلش مرتکب گناه گردد و باین اعتبار صغیره جاهل کبیره عالم و عاقل است. خلاصه باین اعتبار صغیره و کبیره گناه نسبت باشخاص است نه اصل عمل زیرا که عمل بهر یک از نواهی گناه بزرگ است تفاوت در عامل آنست چنانچه ترک اولی‌ئی که از معصومین صادر گردد نسبت بشخص او خیلی بزرگ است اینکه است که گفته‌اند در باره آنها (حسنات الابرا سیئات

صفحه : ۶۱

المقریین).

در تفسیر المیزان از غزالی نقل میکند در احیاء العلوم گفته اجتناب از گناه کبیره اگر از روی قدرت و اراده باشد کفاره گناه صغیره حساب میشود مثل کسی که میتواند بزی تجاوز کند ولی خودداری میکند و بنگاه و لمس اکتفا مینماید، پس خودداری او در تنویر قلب او مؤثرتر است از اثر ظلمانی نمودن آنرا در نگاه با جنبی و لمس او اینکه است معنی کفاره، ولی اگر مردی نداشت یا ناتوان بود یا از عواقب اخروی آن ترسید و نکرد اینکه دیگر کفاره نمیشود یا آنکس که بخوردن شراب اگر چه حلال باشد میل ندارد، نخوردن شراب مقدمات آنرا از قبیل شنیدن موسیقی کفاره نمیشود فقط کسی که بشراب و موسیقی هر دو علاقه دارد، گرچه بموسیقی میپردازد ولی با مجاهدات از شراب خودداری میکند اینکه مجاهدت وی تاریکی گناه سماع موسیقی را از وی بردارد اینها احکام آخرت میباشد.

و در جای دیگر گفته هیچ چیز تاریکی دل را که گناهی آورده باشد زائل نمیکند بجز نور ثوابیکه ضد آن است و بین دو ضد هم

مناسبتی موجود است یعنی باید هر گناهی بثنابی از جنس خود جبران شود همین طور که سفیدی سیاهی را میرد و گرمی سردی را و اینکه درجه بندی گناهان هم از الطاف خدا است تا بهر صورت هست محو و زائل شود و در اینکه طریقه امید بمحو بیشتر از آنستکه یک نوع طاعت آورده شود گرچه آنهم بالاخره در محو گناه مؤثر است [پایان] وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ، الی آخر آیه بعد چون آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خدای جلیل بمؤمنین توصیه فرموده که در آنچه برای شما تعیین شده چه راجع بتقدیرات و خلقت که هر کسی طوری آفریده شده آنهم بانواع و اقسام خلقت از زشتی و زیبایی، زن بودن یا مرد بودن، و نیز راجع بمقررات و احکام شرعیه

صفحه : ۶۲

از تقسیم ارث یا باقی احکام که بایست بدانند آنچه را که خداوند نصیب هر کسی قرار داده فضلی است از جانب او و نصیب هر کسی بمناسبت فعل و عمل و سنجیه وی است پس باید هر کسی بر آنچه هست راضی و خوشنود باشد و از خدا طلب فضل و رحمت کند نه اینکه بر دیگری حسد برد یا اینکه بنصیب خود راضی نباشد زیرا که او سبحانه و تعالی بهر چیزی از آنچه نصیب او کرده عالم و بصلاح دید او عارف است او تعیین گردانیده و بخل در مبدء فیاض نیست.

و لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ظاهرا آیه اشاره بآیات ارث دارد و توصیه باوامر و احکامی است که در آیات ارث بتفصیل بیان فرموده همین طوری که قبل از اینکه در تفصیل قوانین ارث وارد گردد بطور قاعده کلی فرمود (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) و فرموده (وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي تَا آخِر) و شاید مقصود از موالی همه آنهایی باشند که در آیات ذکر شده از ابوین و اولاد و غیر آنها از طبقات سه گانه ابوین و اولاد.

وَالَّذِينَ عَقَدَتِ أَيْمَانُكُمْ یعنی با آنهاییکه عقد و پیمان خصوصی بسته‌اید و مخالفت کرده‌اند نصیبشان را بدهید، و گفته‌اند حکم اینکه آیه بآیه (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) نسخ گردیده.

و ممکن است گفته شود نظر باستحکام قانون ارث که بسیار مهم و قابل تحقیق است سفارش بیشتری شده که بر کسی تعدی نشود و به نصیبی که برای او مقرر گردیده باو برسد، و در مجمع گفته در آیه اقوال دیگری هست که بنا بر بعض آنها آیه منسوخ نشده. الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ الْخ (قیم) کسی را گویند که مهم کس دیگر را انجام دهد، و قیام صیغه مبالغه است، و فضل فزونی بعضی است نسبت ببعض دیگر و چون غالبا بالطبع

صفحه : ۶۳

هم در تدبیر و هم در نیرومندی و تحمل شدائد مردها بر اغلب زنها فزونی دارند و چنانچه دانشمندان گفته‌اند و نیز بتجربه معلوم شده زندگانی زنها احساسی و عاطفی است و بر نازک کاری و ظرافت تکیه دارد باین جهات (وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) یعنی و نیز از جهت انفاق مردها بر زنها و مهر و بعض خصوصیات دیگر فرموده (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ) خدای تعالی مردها را در اینکه جهات بر زنها فضیلت داده و باید دانست که اینکه فضیلت و برتری مردها بر زنها از جهت قوت عقلی و نیروی بدنی بطور کلی است نه بطور شمول بر تمام افراد زیرا چنانچه معلوم است خیلی از زنهایی بوده و هستند که در تدبیر و عقل بلکه در قوای بدنی بر بعضی از مردها فضیلت دارند.

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ الْخ پس از بیان فضیلت مردها بر زنها ظاهرا آیه در مقام بیان فضیلت زنها برآمده که فضیلت زنها در چیست و شاید میخواید خاطر نشان کند که همین طوری که مردها را بر زنها برای آنجهاتی که بعضی از مردها را فضیلت داده بر بعضی از زنها همین طور بعضی زنها را نیز بر بعضی دیگر آنها فزونی داده و فضیلت زن در اینکه صفاتی است که

بعضی از آنها در آیه بیان شده: ۱- (صالحات) زنه‌ای صالح و شایسته ۲- (قانتات) قنوت بمعنی اطاعت و خضوع دائمی است ۳- (حافظات) لِلْغَيْبِ یعنی حفظ میکنند خودشان و عورتشان را در حال غائب بودن ازواجشان. وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ نَشُوزَ بَعْضِي سَرِيحِي از اطاعت شوهر است از روی تکبر و بددلت (تَخَافُونَ) ظهور علائم و آثار آنست. و برای جلوگیری از تمکین نکردن زن از شوهرش خدای تعالی بمردها بسه عمل دستور میدهد که بترتیب برای علاج نشوز زن عمل نمایند و ظاهراً اینکه حکم ارشادی است نه مولوی که بطور وجوب و لزوم باشد که وقتی علائم ظهور نشوز زن خود را دید بسه علاج دست بزند ۱- (فَعِظُوهُنَّ)

صفحه : ۶۴

او را موعظه و نصیحت کنید ۲- (وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ) اگر موعظه سودی نبخشید از بستر او دوری نمائید ۳- اگر اینکه دو عمل فائده نبخشید (وَاضْرَبُوهُنَّ) موقع آن میرسد که او را بزیند. فَإِنِ أَطَعْتِكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً آیه پس از حکم ارشادی برای جلوگیری از نشوز زن از آن سه عمل هر یک پس از دیگری فرموده پس اگر زن تمکین نمود دیگر هیچ ستم بر او روا ندارید اشاره به اینکه که قوت و برومندی شما مردها سبب نشود که بخود مغرور گردید و چنین گمان کنید که ستم نمودن بر زن که ضعیف‌تر از خود میدانید روا است بایست بدانید خدا بزرگ و غالب است و حق مظلوم را از ظالم میگیرد.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَهَرِغَاهُ بَيْنَ زَنِ وَشُوهَرِ بَيْنِ امُورِيكِهِ دَرِ آيَاتِ بَالَا تَعْيِينِ كَرْدِ كَافِي نَشَدِ وَتَرْسِيدِ جَدَائِي وَدَشْمَنِي بَيْنِ زَنِ وَشُوهَرِ اَزِ اَيْنِكِهِ جِهَاتِ يَا بَجِهَاتِ دِيكِرِ تَوَلِيدِ كَرْدِدِ دَرِ اَيْنِكِهِ مُورِدِ بَايِدِ بَيْنِ اَنَهَا دَاوَرِي شُودِ بَايِنِ طُورِ كِه (حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ) دَاوَرِي اَزِ كَسَانِ مَرْدِ (وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا) وَ دَاوَرِي اَزِ طَرْفِ زَنِ وَ هَرِ يَكِ حَكَمِ رَا تَفْوِيضِ بَاوِ بِنَمَايِنِدِ اَكِرِ وَاقَعَا اَنَهَا اِرَادَهْ اَصْلَاحِ دَارِنْدِ خَدَاوِنْدِ بَيْنِ اَنَهَا اِتْفَاقِ وَ دُوسْتِي اِيْجَادِ مِيْنَمَايِدِ، آيَهْ اِشَارَهْ بَايِنِ اَسْتِ كِه بَدَانِيْدِ سَبَبِ لَمْيِ تَمَامِ اُمُورِ خَدَا اَسْتِ وَ اِرَادَهْ وَ خَوَاسْتِ اَوْ غَالِبِ وَ حَاكِمِ بَرِ اُمُورِ اَسْتِ بَايِدِ تَمَامِ اُمُورِ رَا بَاوِ تَفْوِيضِ كَنِيْدِ.

صفحه : ۶۵

[سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۳]

اشاره

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِالْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانِ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكَ حَسَنَةً يَظْعَفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسِسُوا

بُؤُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا (۴۳)

صفحه : ۶۶

[ترجمه]

خدای یگانه را پرستید و چیزی شریک او قرار ندهید و پدر و مادر و خویشان و نزدیکان و ایتم و فقیران نیکی کنید و بهمسایه نزدیک یا خویش و بهمسایه دور یا بیگانه و یار و مصاحب و مسافران درگذران و آنهایی را که مالک گردیده‌اید (بهمه اینها احسان و نیکی کنید) همانا خدا دوست نمیدارد کسی را که خرامنده بتکبر و فخر کننده باشد (۳۶)

و خدا دوست نمیدارد آنهایی را که بخیلند و مردم را امر بیخل مینمایند و آنچه خدا از فضلش بآنها عطا کرده مخفی میدارند و ما برای کافرین عذاب خوارکننده مهیا نموده‌ایم [۳۷]

(و خدا دوست نمیدارد کسانی را) که مالهای خود را بریاء و نشان دادن بمردم انفاق میکنند و ایمان ندارند نه بخدا و نه بروز قیامت و اینان یاران شیطانند و هر کس که شیطان قرین (و همنشین) او باشد او بد رفیقی گرفته است [۳۸]

و برای کافرین چه ضرر داشت اگر بخدا و روز قیامت ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزی آنها کرده انفاق میکردند و خدا باعمال آنها دانا است [۳۹]

همانا خدا هم وزن ذره‌ئی بکسی ستم نمیکند و اگر آن مثقال ذره عمل نیک باشد ثواب آنرا دو چندان میکند و از جانب خود اجر بزرگ باو میدهد [۴۰]

پس چگونه است حال وقتی که از هر امتی گواهی آریم و ای رسول تو را بر آن جماعت گواهان گواه آوریم [۴۱]
روز قیامت روزی است که آنهاییکه کافر شدند و رسول را مخالفت کردند دوست میدارند که با خاک زمین یکسان گردند و از خدا چیزی پنهان نتوانند کرد [۴۲]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نزدیک نماز نشوید در حال مستی تا اینکه بدانید چه میگوئید و نیز نزدیک نماز نشوید در حالیکه جنب باشید تا وقتی که غسل کنید مگر در حال مسافرت (و نیافتن آب) و اگر مریض باشید یا قضاء حاجتی دست داده یا با زنان معاشرت کرده باشید و آب برای غسل نیافتید پس تیمم کنید بر خاک پاک و صورت و دستهای خود را مسح کنید همانا خداوند بسیار عفو کننده و بسیار آمرزنده است [۴۳]

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا در کشف الاسرار از شیخ انصاری رحمه الله نقل میکنند که گفته توحید مسلمانان بیان سه حرف است اثبات صفت بی‌افراط و نفی تشبیه بی‌تعطیل، بر ظاهر برفتن بی‌تخلیط. حقیقت اثبات آنست که هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است مصطفی گفت که از حق بر عیان است تصدیق و تسلیم بر آن پیش‌گیری و بر ظاهر آن بیستی و آنرا مثل زنی و از صنعت بر نگردانی و بخیال گرد آن نگردی که الله در علم آید در خیال نیاید و از تفکر در چگونگی آن

پرهیزی و تکلیف و تأویل در آن مجوئی و از گفتن و شنیدن آن نیچی، تا آنجا که گفته اینکه است توحید سمعی و شناخت خبری باین توحید بهشت رسند و از دوزخ برهند. اما توحید دیگر توحید عارفان و حلیت صدیقان سخن در اینکه توحید نه کار آب و گل است و نه جای زبان و دل است موخید آید و بزبان چه گوید که حالش خود زبان است، عبارت چون کند از آن توحید که عبارت از آن عین نهان است، اینکه توحید نه از خلق است که آن از حق نشان است از آن است که رستاخیز دل و غایت جان است. [پایان] چون انسان مدنی بالطبع است یعنی باید در اجتماعات زندگانی نماید و زندگانی انفرادی برای کسی میسر نیست اینست که بایستی یک عاطفه عمومی و یک نحو ارتباطی بین افراد دائر گردد بطوریکه بین جامعه بشری یک نوع وحدت عمومی برقرار گردد چنین وحدتی وقتی ممکن است که انسان در مرتبه اول یکتابین و یگانه پرست گردد اول بطور شایستگی خدای واحد یکتا را عبادت کند و چیزی را بر او انباز نگیرد و از طریق صله دوستی او مخلوقات او را دوست دارد و با آنها بطور حقیقت پیوند نماید همان طوری که با اهل خود دارد تا اینکه جامعه بشری بوجه نیکو برقرار گردد.

صفحه : ۶۸

اینکه است که فرموده خدا را عبادت کنید و در عبادت برای او شریک نیاورید و پس از آن نظر باهمیت احسان نیکی کردن بپدر و مادر را بعبادت خدا عطف داده، و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا). وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ هِمْان طوری که امر بعبادت حق تعالی و نیکی بپدر و مادر شده امر شده که بنزدیکان از خویشاوندان نیز نیکی و احسان کنید چه آنهائیکه در جوار و نزدیک شمایند و چه آنهائیکه دور از شما میباشند، و بقولی مقصود از (الجارِ الْجُنُبِ) همسایه گانند چه خویش باشند و چه غریبه و چه همسایه نزدیک باشند و چه دور بایستی بآنها احسان و نیکی کنید. وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ) مصاحب و رفیق و دوست است هم در سفر و هم در حضر یا در عمل و کسب و کار و شریک و معاون است که مراعات آنها را در دوستی و محبت و رفاقت باید مراقبت نمود (وَابْنِ السَّبِيلِ) مسافری است که از اهلش و وطنش منقطع گردیده و در غربت واقع گردیده که همراهی و محبت نسبت بچنین کسی لازم است، و بقولی مقصود از (ابن السبیل) در اینجا مهمان است که مهمان را باید گرامی داشت (وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) بنده و اسیرانی میباشند که شما مالک آنها شده‌اید که در مواردی از قرآن در باره آنها سفارش بیشتری شده إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا شاید مقصود از (مختال) آن آدم متکبر خودخواهی باشد که مراعات هیچ حقی از حقوق الهی و حقوق بندگان خدا را نمیکند که چنین کسی را خدا دوست نمیدارد.

از صحیح مسلم بروایت انس نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

(لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَاقِهِ)

بهشت نمیرود بنده‌ئی که همسایه‌اش

صفحه : ۶۹

از شرّ او ایمن نباشد.

در منهج روایت کرده که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده و از رقت و نرمی دور گشته، فرمود برو و با پدر و مادر نیکوئی کن و مسکینان را طعام بده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و از همسایه که خویش تواند یا بیگانه صله و عطاء و مگیر و ایشان را مرنجان، گفت یا رسول الله [ص] حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود از حقوق او آنست که اگر تو را بخواند اجابت کنی و اگر فقیر باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی و

اگر باو خیری رسد او را تهنیت گوئی و اگر باو مصیبتی برسد دل داریش دهی و اگر بمیرد بجزاهاش حاضر شوی و دیوار بر بالای دیوار او بلند نسازی تا از او منع باد کند و او را بمنع مطبوخات خود نرنجانی، پس از آن فرمود:

(الجیران ثلاثه، جار له ثلاثه حقوق حق الجوار و حق القراة و حق الاسلام، و جار له حقان حق الجوار و حق القراة، و جار له حقان حق الجوار و حق الاسلام، و جار له حق واحد حق الجوار و هو المشرك من اهل الكتاب)

. خلاصه معنی حدیث اینکه میشود که همسایه‌ئی که هم خویش و هم مسلمان باشد سه حق دارد و آنکه خویش نباشد دو حق دارد و همسایه کافر از اهل کتاب یک حق دارد.

و نیز انس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرموده (من آذی جاره فقد آذنی و من آذنی فقد آذی الله)

یعنی هر کس همسایه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کرد خدا را اذیت کرده، پس از آن فرمود جبرئیل همیشه مرا در باره همسایه توصیه مینمود تا اینکه گمان کردم که از من باو میراث میرسد. [پایان]

صفحه : ۷۰

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ) بقرینه آیه بالا که فرموده (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا) خدا آدم فخرکننده بخیل را دوست ندارد ارشاد باین است که چون حق تعالی جواد مطلق است و یکی از صفات برجسته انسانی صفت جود و بخشش است که آدم سخی بوجهی مظهر و نماینده صفت (الجواد) است اینکه است که آنکسانیکه بخل میورزند و حقوقیکه از طرف حق تعالی بر آنها واجب شده اداء نمیکنند و نیز نسبت بحقوقی که باید اداء کنند امتناع مینمایند و مانع از انفاق دیگران هم میشوند برای آنهائیکه جلو فضل خدا را میگیرند عذاب خوارکننده مهیا گردیده زیرا چنین کسانی از رحمت خدا خیلی دورند و در مرتبه بعد از رحمت واقع گردیده‌اند.

از ابن عباس روایت شده که اسامه بن حبیب و بحر بن عمرو و رفاعه بن زید از یهود بودند از روی نصیحت بانصار میگفتند مال خود را باین مرد (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او از مهاجرین ندهید که بزودی فرومایه و محتاج خواهید شد و معلوم نیست کار اینها بکجا خواهد کشید اینکه آیه آمد که خدا دوست نمیدارد اینکه جماعت را که بخل میورزند و مردم را امر ببخل مینمایند و اوصاف رسول را که در توراتیکه بآنها عطاء شده کتمان مینمایند و اوصاف برجسته او را میپوشانند و برای کافرین که شاید مقصود همان کفاری باشند که فضائل و مناقب رسول صلی الله علیه و آله و سلم را که در تورات ثبت است میپوشانند عذاب خوارکننده‌ئی مهیا گردیده.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ آیه را عطف داده بر (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ) و از سدی نقل شده که آیه در باره منافقین و جماعتی از مشرکین مکه نازل گردیده که آنها در دشمنی با رسول

صفحه : ۷۱

مالها انفاق مینمودند که مردم را بسوی خود بکشانشند و در دشمنی اسلام و فساد در دین با هم همدست شوند و کافرین کسانی میباشند که نه بخدا و نه بروز قیامت ایمان ندارند.

وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانَ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا شَيْطَانًا بَدُ دُوسْت و همدمی است که در روز قیامت وقتی تیر او بهدفع رسد و اکثر بنی آدم را بگمراهی بجهنم واصل نموده گوید (يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ؟).

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا چه ضررت است بر کفار و مشرکین اگر بخدا و روز قیامت ایمان آرند و از آنچه خدا بآنها روزی نموده در راه خدا و برای خوشنودی او انفاق کنند نه برای نشان دادن بمردم یا در دشمنی و ضدیت با اسلام مال خود را بدهند در حالیکه خداوند باعمال و نیات آنها عالم است یا اینکه چون خدا عالم و دانا است میدانند که هرگز اینکه کافرین جهود ایمان نخواهند آورد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَهَّسَتْهُ يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا بین دانشمندان اختلاف است که «ذره» چیست از این عباس نقل شده که آن مورچه‌ئی است که کوچک‌تر از آن مورچه‌ئی نیست. بقول دیگر آن ذره‌های دم خورشید است که از روزنه‌ای تابیده و آرای دیگری نیز در معنی ذره گفته شده. و خلاصه اینکه مقصود از ذره چیز کوچکی است که کوچک‌تر از آن چیزی نباشد.

و شاید مقصود از اینکه خدای تعالی بمثقال ذره‌ئی ببندگان خود ستم روا ندارد اینستکه نه بقدر ذره‌ئی از گناه ناکرده را عذاب کند و نه ذره‌ئی از ثواب عمل خیر را مهمل و بدون پاداش میگذارد اگر عمل خیر با ایمان توأم

صفحه : ۷۲

باشد (يُضَاعِفْهَا) هم در دنیا عوض دهد و هم مزد بمراتب بزرگتر در آخرت عنایت کند و اگر کافر عمل خیری انجام دهد چنانچه وعده فرموده در همین دنیا بوی پاداش نیکی دهد ولی در آخرت او را نصیبی نخواهد بود.

فَكَيْفَ ذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (فَكَيْفَ) اینکه کلمه تعظیم است بلفظ تعجب و در ضمن آن توبیخ منافقین و مشرکین عرب و یهودیان است که در زمان رسول الله میزیستند که چگونه است حال آنان در روز رستاخیز قیامت که بر هر امت و جماعتی گواهان از پیمبران آنها آریم چنانچه در جاهای دیگر فرموده (لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) و تو را که پیمبر اینکه امتی میآوریم که بر آن انبیاء گواه باشی و نیکان را بر نیکی و بدان را بر بدی گواهی دهی که اینها چه کردند، معلوم است گواهی رسول و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت منحصر بامت و جماعت زمان خودش نیست بلکه در قیامت شاهد و گواه تمام اعمال امت است تا روز قیامت آنهاست که زیر لوای اسلام بودند و اعمال خوب و بد آنها بر حضرتش عرضه خواهد گردید.

يَوْمَئِذٍ يُوَدِّدُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ حَمْزُهُ وَ كَسَائِي (تُسَوَّى) بفتح و تخفیف سین باماله خوانده‌اند و مدنی و شامی بفتح و تشدید سین بدون اماله قرائت کرده‌اند.

آیه در مقام بیان حال کفار و مخالفین رسول صلی الله علیه و آله و سلم برآمده که در روز قیامت که هر رسولی گواه امت خود است چنان امر بر کافرین و تکذیب کنندگان رسولان سخت میگردد که آرزو دارند و دوست دارند که با زمین مساوی گردند و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا) کاش خاک بودم و بچنین روزی گرفتار نشده بودم.

شاید مقصود از (وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) اینکه باشد که چگونه قدرت دارند مخصوصاً در مقابل گواهان از پیمبران چیزی پنهان گردانند.

صفحه : ۷۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه مست باشید، بقولی در حال مستی داخل مساجد نشوید، و نظیر آیه قول معصوم است که گفته بچه‌ها و مجانبین را از مسجدها دور کنید، و بقولی مقصود سکر خواب است.

در کشف الاسرار است که:

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ) سکر مستی است و مستی بتفاوت است، و مستان مختلفند، یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حب دنیا، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی و اینکه از همه صعب تر است که خویشتن دوستی مایه گبر کی است و تخم بیگانگی و ستر بی دولتی و اصل همه تاریکی‌ها.

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چه خود را در میان بینی

تو خود کی مرد آن باشی که دل را بی‌هوا خواهی تو خود کی درد آن داری که تن را بی‌هوان بینی او که از خمر مست است و از آن ترسان و از بیم عقوبت لرزان و غایت کار او حرقتست در آتش عقوبت، گرش نیامرزد و باشد که خود بیامرزد که گفته است (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) اما آنکس که مستی از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی کار او بر خطر است، استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان [پایان] و لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا الخ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و جای بحث در احکام و خصوصیات آن کتب فقهیه است که اینکه آیات را با احادیث و باقی فوائد اجتهادیه جمع میشود و احکام طهارات از موارد غسل و وضو و تیمم خارج گردد

صفحه : ۷۴

[سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْحَقِّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ خَيْبَ السَّاعَةِ (۴۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلُ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُّدَّهَا عَلَىٰ آدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن يَشْرِكْ بِهِ وَكَانَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انظر كيف يفترون على الله الكذب وكفى به إثماً مبيناً (۵۰)

صفحه : ۷۵

[ترجمه]

آیا نمی‌نگری بسوی آنان که از علم تورات بآنها بهره‌ئی داده شده تبدیل میکنند هدایت را بضلالت و می‌خواهند که شما را گمراه

گردانند [۴۴]

و خدا بدشمنان شما عالم‌تر است و دوستی خدا شما را کافی است و بس است برای شما یاری خدا و دوستی او [۴۵]

بعضی از یهودیها کلام خدا را از جای خود تغییر میدهند و میگویند شنیدیم و مخالفت نمودیم، و گفتند بشنو و ناشنوا باش و گفتارشان زبان بازی و تمسخر در دین است و اگر اینها میگفتند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و بما نگاه کن همانا برای آنها بهتر و راست‌تر بود لکن خدا بسبب کفرشان بر آنها لعنت کرد پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی از آنها [۴۶]

ای کسانیکه بشما کتاب عطا شده ایمان آرید بآنچه ما نازل کرده‌ایم (قرآن) که تصدیق کننده کتاب شما است پیش از آنکه رویهائی را محو گردانیم و برگردانیم پشتشان یا آنها را از رحمت خود دور گردانیم همان طوری که اهل شنبه را دور گردانیدیم و مییاشد امر (و حکم خدا) واقع گردیده [۴۷]

و محققا خدا نمی‌آمرزد شرک را و می‌آمرزد هر گناهی را که غیر از شرک باشد برای هر کس که بخواهد و کسیکه شرک آورد حقیقتا بخدا افتراء زده و آن گناه بزرگی است [۴۸]

ای رسول آیا نمینگری بسوی آنان که خود را میستایند بلکه خدا هر کسی را خواهد ترکیه میکند و بقدر رشته وسط خرمائی ستم گردیده نمیشوند [۴۹]

بین چگونه بخدا افتراء میزنند و دروغ می‌بندند و همان گناه ظاهر بر آنها کافی خواهد بود [۵۰]

صفحه : ۷۶

(توضیح آیات)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ همزه (أَلَمْ) بمعنی استفهام و در مورد انکار آمده و ظاهراً خطاب بر رسول است که آیا تو ندیدی یعنی البته می‌بینی و میدانی آنهائی را که نصیبی از کتاب بآنها داده شده که ظاهراً مقصود مذمت جماعتی از یهود است که بهره‌ئی از تورات برده‌اند و عوض آنکه آنرا سرمایه هدایت و رشد خود گردانند و حیات باقیه برای خودشان و کسان خود قرار دهند آنان بآیات تورات ضلالت و گمراهی را خریدند و مرادشان از آیات تورات گمراه نمودن و در بیراهه رفتن است نه هدایت، و ظاهراً اینکه آیه مربوط بآیات پیش است و در مذمت یهود که در صدد گمراه کردن مؤمنین از انصار برآمده بودند که عمل اینان چنین است که هدایت را بضلالت و گمراهی می‌فروشدند و آیات تورات را تحریف مینمایند.

بعضی از مفسرین چنین گفته از اینکه آیات معلوم میشود که بعضی از یهود با مؤمنین طرح دوستی می‌انداختند و بخیرخواهی تظاهر مینمودند و در نتیجه ایشان را فریب داده و ببخل و خودداری از انفاق و اداری میکردند تا بدین وسیله آنها را از پیش روی و هدایت بازدارند پس در باره آنها نازل شد اینکه آیات [پایان] وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا اگر چه مفسرین اینکه دو آیه را حمل بر علماء یهود کرده‌اند که عمل بعض آنها چنین است لکن اطلاقش تمام اهل کتاب از یهودیان و نصرانیان و غیر اینها را شامل می‌گردد بلکه میتوان گفت که شامل منافقین از مسلمین نیز میگردد به اینکه که الف و لام الکتاب جنس باشد که شامل تمام کتابهای آسمانی بشود حتی قرآن مجید که منافقین به آن نیرنگ بازیها تظاهر باسلام میکنند و از راه خود اسلام میخواهند مؤمن با تقوی را فریب دهند و باسم اسلام راه گمراهی و ضلالت

صفحه : ۷۷

را برای آنها باز کنند و اینکه نیرنگ بازیها منحصر بزمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبوده که بسیار از مردم در هر دینی و مذهبی که هستند شیادانی میباشند که بتوسط همان تقوی و خلوصی که بعض مؤمنین دارند از همان راه آنها را فریب داده و در جاده بدبختی و ضلالت می‌اندازند، چنانچه عمل شیطان نیز همین طور است که هر کس را از راه خودش فریبش میدهد. و آیه بمؤمنین خاطر نشان میکند که خدا بدشمنان شما از خودتان عالم تر است مواظب و مراقب حال خود باشید و در ایمان و اطاعت امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم باشید و اتکاء و امید شما بر پروردگارتان باشد که برای شما دوستی و یاری او کافی است.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ كَقَوْلِهِمْ هَادُوا (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا) بیانیته است و بیان جمله قبلی است (الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا) یا بیان است برای جمله (بِأَعْدَائِكُمْ) و میشود گفت جمله (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا) خبر است برای مبتداء محذوف که (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ) صفت آن است و در معنی چنین میشود که (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا قوم يُحَرِّفُونَ) و بقول دیگر ممکن است معنی آیه چنین باشد (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا من يُحَرِّفُونَ).

آری حق تعالی اینکه قوم یهود را در مواضعی از تحریف کنندگان کلمات خدا توصیف فرموده و عمل آنان را در تحریف آیات یا بتغییر الفاظ و یا جابجا کردن آیات یا دس در سبک عبارات یا باسقاط بعض از کلمات تورات یا زیاد کردن در آن یا غیر اینها از بیان نمودن و ترجمه کردن جمله‌های آن بیان نموده و يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا يَهُودِيَانِ بطور استهزاء میگفتند کلمات قرآن یا گفتار رسول را شنیدیم و مطیع نخواهیم گردید، و در جمله دوم (وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ) دو قول است یکی بشنو اگر تو گوئی قبول نمیکنم و دیگر بشنو که نشنوی.

صفحه : ۷۸

وَ رَاعِنَا لِيَا بِالسِّتِيهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ گویند اینکه کلمه (راعنا) بزبان آنها دشنام بوده یا کلمه استهزاء و مرادشان طعنه در دین بوده. وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا لعنت بمعنی دوری از رحمت خدا است، خدای تعالی یهودیان را در اثر کفرشان و گفتار رکیکشان لعنت کرد یعنی آنان را از رحمت خود دور گردانیده و چون از فیض رحمت رحمانی و رحیمی حق تعالی دور گردیدند هرگز ایمان نخواهند آورد مگر اندکی از آنها. یا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا آيَةً ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، مفسرین گفته‌اند (طمس و جوه) محو چهره‌هائی است که انسان برای سعادت منتظر آینه امید خود نموده و بآن رو میکند ولی نه محوی که موجب نیستی چهره‌ها و فنای آنها شود و آثار آنرا بکلی ببرد بلکه محوی که موجب برگشت رویها بیشت و قهقرائی شدن رفتارشان میگردد اینکه است که از روی فطرت خود سعادت را میجویند ولی در پشتشان میباشد و بهر سو رو آرند مقصد را پشت سر میاندازند. [پایان] و خلاصه اینکه آیه خطاب بتمام اهل کتاب از یهودیها و نصرانیها و مجوسیها که خود را اهل کتاب میدانند امر فرموده که (آمِنُوا) ایمان آرید بقرآنیکه در سینه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و گواه دهنده کتابهای شما است، اشاره به اینکه که قرآن برخلاف کتابهای شما نیست بلکه موافق با آنها است و مضامین آن با کتابهای آسمانی یکسان است پس بچه جهت شما تکذیب میکنید و تکذیب شما در واقع تکذیب تمام کتب سماوی است.

آری انسانی که بایستی علی الدوام رو بحقیقت و سعادت رهسپار گردد تا

صفحه : ۷۹

تا بآن سعادت حقیقی که مال امر هر دانشمند عاقلی است برسد اگر بخدعه نفس و اغواء شیطانی بیراهه رفت عوض اینکه صعود

بمدارج انسانیت نموده و سعادت خویش را بیابد هر چه پیش می‌رود نزول بدرکات بعد کرده و در چاه مذلت از رحمت دورتر میگردد و بلعنت نزدیک‌تر میشود، و گفته‌اند فرق بین (طمس) و (لعن) که در باره مسخره‌کنندگان از یهود گفته شده اینکه است که طمس موجب تغییر مسیر اشخاص مورد غضب میشود بدون تغییر دادن خلقت ولی در لعن مانند (أصحاب السبب) تغییر مسیرشان با تغییر خلقت انسانی و تبدیل بصورت حیوانی و بوزینه انجام میگردد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ الخ اینکه آیه بالاترین راه امیدواری را برای ماها بازگردانیده که هرگاه مشیتش اقتضاء نمود تمام گناهان اهل توحید را میبخشد و لو اینکه گنه کار توبه نکرده باشد زیرا که آمرزش را معلق بمشیت کرده با اینکه با توبه بنا بر وعده‌ئیکه شده آمرزش حتمی است و شرطی در وی نیست زیرا که در جای دیگر فرموده (وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمِ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا) و باین آیات کلام معتزله و جماعتی از خوارج ردّ میشود که گفته‌اند هر کس از اهل گناهان کبیره بغیر توبه بمیرد مخلم در جهنم است و میگویند میان ایمان و شرک منزلی نیست و گناه کاران را مشرک میدانند حتی بعضی از آنها صغائر را نیز شرک میدانند.

در مجمع البیان گفته از کلبی نقل شده که اینک آیه در باره وحشی و یاران او فرود آمده که پس از آنکه حمزه را شهید کرد و بمکه آمدند و مزد کشتن حمزه را آزا... کردن او را قرار داده بودند و بوعده وفاء نکردند از عمل خود پشیمان شدند برسول صلی الله علیه و آله و سلم نامه نوشتند، باین مضمون که ما بر عمل خود پشیمانیم و چیزی مانع اسلام ما نمیشود مگر اینکه سخن که فرمودی (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ) تا آخر

صفحه : ۸۰

دو آیه، و چون ما باو شرک آورده‌ایم و نفسی که خدای تعالی حرام گردانیده بود بقتل رسانیدیم و زنا کرده‌ایم پس اگر نبود اینکه آیه تابع تو میشدیم، (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا) تا آخر دو آیه، رسول دو آیه را برای وحشی و یاران او فرستاد چون آن دو آیه را خواندند نوشتند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اینک شرط شدید و تکلیف صعبی است میترسیم که عمل صالح بجا نیاوریم پس از اهل اینکه آیه نباشیم حق تعالی اینکه آیه را فرستاد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) پیغمبر اینکه آیه را برای آنها فرستاد، پس فرستادند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ما خوف داریم که از اهل مشیت او نباشیم اینکه آیه آمد (قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) پس پیغمبر [ص] فرستاد آیه را برای آنها، چون اینکه آیه را خواندند ایمان آوردند و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، پیغمبر اسلام آنها را قبول کرد پس بوحشی فرمود خبر ده مرا که چگونه کشتی حمزه را پس چون خبر داد که چگونه کشتم پیغمبر [ص] فرمود (ويحك غيب شخصك عنى)

ای وحشی خود را از من پنهان کن و از پیش نظر من برو پس از آن وحشی بشام رفت و آنجا ماند تا مرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد در باره یهودیها فرود آمده که خود را تزکیه میکردند گاهی میگفتند (نحن أبناء الله وأحباؤه) و گاهی طفل خود را نزد رسول میبردند و میگفتند آیا اینکه طفل گناه دارد میفرمود نه میگفتند ما هم مثل اینکه طفل بی گناهیم هر گناهی در روز کنیم خدا آنرا در شب میآمرزد و هر گناهی در شب کنیم در روز میآمرزد اینکه است که خدای تعالی برسولش میفرماید انظر كيف يفترون على الله الكذب وكفى به إثما مبيناً ای رسول بنگر که اینکه کافرین ملحدین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند مثل اینکه میگویند ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم و در بزرگی گناه آنها همین افترا و دروغ کافی است.

[سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۸]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱)
 أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيحًا (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ
 النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ
 صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضَّجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶)
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا
 ظَلِيلًا (۵۷) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸)

[ترجمه]

آیا نمی‌نگری بسوی آنانکه از تورات بهره‌ئی داده شده که آنان بجبت و طاغوت (یعنی دو بت مشرکین) ایمان آورده‌اند و بکافری
 میگویند راه شما بهدایت نزدیک‌تر است از آنهاییکه ایمان (بخدا و رسول) آورده‌اند [۵۱]
 آنها جماعتی میباشند که خدا آنان را لعنت کرده و کسی را که خدا لعنت کند (یعنی از رحمت خود دور کند) برای او یآوری
 نمییابی هرگز [۵۲]

آیا برای آنها بهره‌ئی است از پادشاهی دنیا و در آنهانگام بمقدار گودی پشت هسته خرما بکسی انفاق نمیکنند [۵۳]
 آیا حسد میبرند از آنچه خدا از فضلش عطا نموده (بر هر کس که خواسته) همانا ما بآل ابراهیم کتاب و حکمت عطا نمودیم و بآنها
 مملکت بزرگ عطا کردیم [۵۴]

پس بعضی از آنها ایمان آورده‌اند و بعضی مانع راه دین گردیدند و برای کیفر عمل آنان جهنم کافی است [۵۵]
 محققا آنهاییکه بآیات ما کافر شدند بزودی آنها را در آتش درآوریم و هر وقت پوستهای آنها بسوزد آنها را پوست دیگر تبدیل کنیم
 تا اینکه عذاب را بچشند همانا خدا غالب و درست کار است [۵۶]

و آنکسانیکه ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند بزودی آنها را در بهشتهائی داخل میگردانیم که از زیر درختهای آنها نهرها جریان
 دارد و در آن بهشتها همیشه جاویدانند و در آن بهشتها برای آنها جفتهائی است پاکیزه و آنها را در سایه رحمت خود داخل
 میگردانیم [۵۷]

همانا خدا شما را امر میکند که امانات را باهشش رد کنید و وقتی بین مردم حکمی صادر نمودید بعدل حکم کنید همانا خدا بشما
 پند نیکو میدهد و او شنوا و بینا است [۵۸]

(توضیح آیات)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ظَاهِرًا وَ جَانِحًا بِسِيَارَى مِنْ مَفْسَرِينَ كَفْتَهَانِد رَاجِع بِيَهُودِيَانِ
است که بعضی از آنان بجبت و طاغوت که نام دو بت بزرگ مشرکین بوده ایمان آوردند و در معنی جبت و طاغوت چند قول از مفسرین نقل شده:

- ۱- بقول عکرمه نام دو صنم است که میان مشرکین معروف بوده و آنرا پرستش میکردند.
- ۲- ضحاک گفته جبت اینجا حی بن اخطب و طاغوت کعب بن اشرف است که هر دو از رؤساء جهودان بودند.
- ۳- بقولی جبت نام بتها و طاغوت نام سدنه بتان یعنی خدمتکاران و تیمارداران آنهازند.
- ۴- بقول دیگر جبت نام ساحر و طاغوت نام کاهن. [ابی العالیه] ۵- و بقول دیگر هر چه را خدا حرام کرده آنرا جبت گویند، و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده
(القیافه و الطرق و الطیره من الجبت)
القیافه:

زجر الطیر، و الطرق: الضرب بالحصی و هو ضرب من الکهانة.

و بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته کعب بن اشرف پس از واقعه احد با هفتاد سوار از یهودیان بقصد اینکه با مشرکین اتحاد کند و در جهاد با رسول الله [ص] تدبیری بکار ببرند بمکه رفت و در خانه ابو سفیان فرود آمد ابو سفیان او را گرامی داشت و او را ترغیب و تحریص نمود و هر یک از یهودیانی که با وی بودند بمحلی فرود آورد و بابو سفیان گفت بایستی سی مرد از ما و سی مرد از شما در خانه کعبه برویم و آنجا عهد کنیم و پیمان گیریم که بقدریکه میتوانیم در کشتن محمد [ص] کوشش کنیم و در خود فترتی نیابیم تا ویرا از بین ببریم قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتاب است ما از شما ایمن نیستیم

که شاید میل شما با او باشد و آمدن شما به اینکه جا مکر باشد اگر خواهید از شما مطمئن باشیم اینکه بتهای ما را سجده کنید و بآن ایمان آرید، آن دو بت را سجده کردند اینکه است که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ای محمد [ص] آیا نمی بینی اینکه علماء و رؤساء یهودیان را که به جبت و طاغوت ایمان میآوردند و آنان را سجده میکنند، پس از آن ابو سفیان بکعب گفت تو مردی از اهل کتاب خدائی و تورات خوانده‌ئی و دانسته‌ئی و ما امی‌های عربیم چون می بینی دین محمد و کار او بهتر است یا دین ما، راه وی بحق نزدیکتر است یا راه ما، کعب گفت بگو دین شما و راه شما چیست، ابو سفیان گفت ما جماعتی مهمان‌داران و مهمان دوستانیم بروز مهمانی شتران فربه میکشیم و مهمان را گرامی داریم و اسیران را باز خریم و رحم پیوندیم و خانه کعبه را عمارت کنیم و گرد آن طواف کنیم و اهل حرم خدا مائیم و بر دین پدران خویش بمانده‌ایم، و محمد دین پدران خویش بگذاشته و قطع رحم نموده و دین نو آورده و بما گوید پیرو ما گردید، کعب گفت (انتم و الله اهدی سبیل) قسم بخدا شما بر راست‌ترید از محمد و دین شما نیکوتر است از دین وی، اینکه است که خدای تعالی فرموده:

(وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی بابی سفیان و اصحاب او میگویند (هُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) شما بر طریق هدایت اولی‌ترید

از محمد و اصحاب او (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ).

آنهایکه چنین گفتند یعنی کعب و یاران او خدا بر ایشان لعنت کرد (وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فْلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيحًا) یعنی آنکس را که خدا از رحمت خودش دور گردانید بر او یار و یاور نمی‌یابی (و هو مخذول فی دعواه مغلوب فی حجتیه) و خذلان و پستی یهود در تمام ادیان ظاهر است زیرا که اینان اکثر عنادا بودند با اهل اسلام و آنان کسانی می‌باشند که بنای کارشان بر اینکه است که حق را کتمان

صفحه : ۸۵

میکنند در صورتی که میدانند.

و وقتی آن عهد و میثاق بین کعب و ابو سفیان محکم گردید و بر اجراء آن وعده گذاشتند کعب بمدینه برگشت و در سرای خود آرام گرفت، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُحَمَّد بن مسلم انصاری و ثابت بن معاذ و جماعتی را مخفیانه فرستاد که کعب را بکشند، محمد بن مسلم گفت دستور میدهمی که در نزد او هر چه خواهیم گوئیم یعنی بطور خدعه، رسول [ص] اذن داد آنها رفتند و از رسول خدا مذمت نمودند و گفتند چه قدر بلا که از دست محمد کشیدیم و از عمل خود که برای رفع تأمین معاش مینمودیم باز ماندیم چه شود که تو چند دستی خرما بما وام دهی تا از محمد بگریزیم، کعب خندید و گفت اکنون او را شناختید و دروغ وی را بدانستید، آنگاه گفت اگر شما چیزی از من میخواهید زنان و پسران خود را نزد من بگذارید، محمد بن مسلم گفت ما شرم داریم و تو مردی با شکوه و وقاری برای تو زشت بود که زنان ما را گرو بگیری و برای ما زشت است نزد عرب که پسران خود را گرو گذاریم. کعب گفت اکنون هر چه خواهید گرو گذارید گفتند شمشیرهای خود را گرو میگذاریم و در روز نتوانیم بیاوریم در شب میآوریم چون شب شد آنها شمشیرها را نزد کعب بردند کعب در غرفه بخلوتگاه نشسته بود و دختر عموی خود را نو بزنی گرفته بود و عروس بود و آن دختر کاهنه بود کهانت میدانست چون برخواست که از غرفه بزیر آید وی گفت زنهار مرو که من بوی خون از تو میشنوم، کعب گفت از من دور شو کیست که بتواند مرا بکشد اینان که آمده‌اند برادر رضاعی من محمد بن مسلمه و ثابت بن معاذ همسایه و دوست من است اگر خفته باشم مرا بیدار نکند از آن غرفه بزیر آمد و بوی مسک را که بر عروس با او بود مسلمانان شنیدند گفتند به چه بوی خوبی ما در آرزوی چنین بوئی بودیم نزدیک آی تا حظی از آن بوی ببریم و دستی بسرت فرود آریم او نزدیک تر شد، ایشان در وی آویختند و شمشیر زدند و آن دشمن خدا و رسول را کشتند و رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قبلاً بآنها قرار داده بود

صفحه : ۸۶

وقتی او را کشتند تکبیر گویند آنوقت آنها صدا بتکبیر بلند نمودند آنشب جماعتی از اصحاب از مسجد رو بقبرستان میرفتند و حضرت از بقیع رو بمسجد میآمد و منتظر تکبیر بود و اصحاب که با او بودند خبری از آن واقعه نداشتند وقتی حضرت صدای تکبیر شنید تکبیر گفت پس معلوم شد که کعب را کشتند.

چون کعب کشته شد روز بعد حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ امر فرمود که اصحاب اسلحه جنگی پوشیدند و بجنگ یهودیان رفتند و آنها جماعت بسیار بودند از قبیله بنی نضیر و چون جحودیان دانستند آنها را از مدینه بیرون خواهند کرد خانه‌های خود را بدست خود خراب کردند برای اینکه مسلمانان در آن منزل نگیرند و مالهای خود را بیاد فنا میدادند و درختهای خرما را میریدند خلاصه رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آنها را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد اینکه است قوله تعالی (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ الْخ) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا گفته‌اند (أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ) (أَمْ) منقطع و معادل همزه استفهام نیست که آنرا (أَمْ) متصله مینامند و در تقدیر چنین است (بَلْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ)

یعنی یهود را از پادشاهی نصیبی نیست که مردم تابع آنها گردند و اگر بفرض از پادشاهی و مال بهره‌مند شوند در آن هنگام بقدر گودی میان هسته خرما بمردم چیزی ندهند و اینکه مبالغه در خست آنها است.

أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ أَمْ أَضْرَابٌ (م) اضراب است از اعطاء آنها یعنی نه همین است که آنان چیزی بکسی نمیدهند بلکه حسد بر مردم میرند و حسد آنها یا با قبیله‌های عرب است یا با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او بر آنچه خدا از فضل خود بآنها عطا کرده از مقام نبوت و کتاب و غلبه و مظفریت بر دشمنان دین، یا اشاره و تنقید آنها است بآن صفت خبیثه حسد که در باطن کفار مخصوصاً یهودیها تمرکز نموده.

صفحه : ۸۷

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا يَا حَسَدُ شَانِ بِرِائِكَهٖ بُوْدَهٗ كِهٖ خَدَاوْنِدْ بِرِسُوْلَشْ هَمْ نَبُوْتْ دَاوَدَ وَ هَمْ عَزُوْتْ وَ غَلْبَهٗ وَ هَمْ زِيَادَتْرَازْ چَهَارْ زَنْ بَرِ اُوْ مَبَاخْ گَرْدَانِيْدَهٗ.

اینکه است که برای رفع توهم آنها در کثرت ازدواج و تفضلات دیگر فرموده چگونه اینها بر پیغمبر [ص] حسد میرند در صورتی که پیمبران پیش نیز هم دارای نبوت و سلطنت بودند و هم زنهای متعدد میگرفتند مثل اینکه گفته‌اند داود علیه السلام یکصد زن داشت و سلیمان علیه السلام یکهزار زن در حباله او بودند و در تفسیر اهل بیت از امام محمد باقر علیه السلام است که مقصود از ناس در آیه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشند، و مراد بحاسد حسد آنان بر نبوت رسول و امامت اهل اطهار او [ص] است.

خلاصه برای جلوگیری از سخنهاى بیهوده کفار که در مقام مذمت رسول [ص] با هم نجوى میکردند و بگمان فاسد خود مىخواستند نقطه ضعفی بر مقام بزرگواری آن عقل کل و قطب دایره امکان وارد آرند تذکر میدهد که به پیمبران مراجعه کنید و ببینید که پروردگارشان چه تفضلاتی در باره آنها فرموده، پس اگر حسد میرید بآنها هم حسد برید چنانچه بآل ابراهیم مثل اسحاق و اسماعیل و پیمبران پس از آنها مثل یعقوب و یوسف و غیر اینها سه مرتبه بزرگ اعطاء کرده:

۱- کتاب مثل تورات و انجیل. ۲- حکمت که بداد علم قضاوت و داوری و فصل خصومات داده. ۳- ملکا عظیم، سلیمان آن مملکت بزرگ که همین طوری که حضرتش از خدا طلب کرده بوده در روی زمین کسی در سلطنت بپایه او نرسیده و دیگر نخواهد رسید، و نیز یوسف علیه السلام پس از بندگی وی را بمقام پادشاهی و سروری رسانید.

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا بَعْضِيْ از مَفْسِرِيْنَ چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید گفته‌اند راجع بقوم یهود

صفحه : ۸۸

است که بعضی از یهودیان کسی است که برسول اسلام ایمان آورده و کسی است که اعراض نموده و نبوت آن حضرت تصدیق ننموده بلکه راه دیگران را نیز از طریق هدایت بسته گردانیده و آنها را برگردانیدند، و بقولی ضمیر (منهم) راجع باقت حضرت ابراهیم است یعنی امت ابراهیم [ع] که بعضی بوی گرویدند و بعضی مثل امت تو تصدیق او را نکردند و بکیفر عمل آنها آتش سوزان جهنم کافی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ يَدْلَنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

گفته‌اند اینکه آیه نیز در باره یهودیان است در بیان محل قرار آنها در قیامت و رسیدن آنان بعذاب جاویدان فرموده از عمر بن خطاب نقل میکنند که گفته از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت در ساعتی صد بار پوست آنها را تبدیل میکنند. حسن گفته هر روز هفتاد بار سوخته شوند یعنی هر باری که سوخته شوند فرمان آید که چنانچه بودی بهمان باز گرد تا دیگر باره

میسوزی پوست تو پیاپی میشود تا عذاب تو نو میشود.

در تفسیر کشف الاسرار چنین گفته که اگر کسی گوید آن پوست نو که میآفریند عاصی نیست چگونه او را عذاب میکنند. پاسخ- همان پوست سوخته را نو میکنند و باز آرند نه پوست دیگری چنانچه قادر است آن پوست که در خاک میریزند همان را نو میکنند و باز میآفریند پس نه تبدل در اصل آمده بلکه تغییر در حال آمده، و بنای اینکه قاعده بر اینکه است که «غیر» را در دو معنی استعمال میکنند، بر معنی تضاد و تنافی و بر معنی تغیر و تبدل، و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند (اللیل غیر النهار و الذکر غیر الاثنی و هی تلک الارض بعینها غیر انھا بدلت جبالها و انهارها و اشجارها) و بعرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را بینی زار و ضعیف چون از وی

صفحه : ۸۹

پرسی گوید من نه آنم که تو دیدی با آنکه او همان است که متغیر گشته.

[پایان] و نیز در پاسخ اشکالات بالا دو جواب است یکی اینکه گوئیم شکی نیست که اصل و سلطان بدن روح آدمی است نه جسد زیرا که بدن و قوی و مشاعر جسمانی تماما تحت فرمان روحند از خود اختیاری ندارند که عمل خوب یا بدی انجام دهند، و نیز آنچه بدن از خارج وارد میگردد مدرک آن روح است نه بدن، پس بنا بر اینکه روح گنهکار مقصّر است نه بدن او و روح حسّاس است نه بدن و عذاب یا نعمتی که ببدن وارد میگردد در واقع بروح وارد گردیده نه ببدن.

و دیگر چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر خاطر نشان کرده‌ایم و گفته‌ایم باید دانست که یکی از اشتباهات بزرگی که انسان را از درک حقیقت دور کرده همانست که گمان میکند نفس در بدن و قائم بوی و بدن در جهانست درست است که آنچه از بدن محسوس است و بقوای حسّاسه ادراک مینمائیم جز جهان و از عوارض خارجی بشمار میرود لکن مقصود اینکه است که اول بقوای باطنی شیئی را ادراک مینمائیم و پس از تصدیق و اراده بر انجام آن عضلات را بحرکت میآوریم، از اینجا معلوم میشود که بدن یکی از شئونات نفس ناطقه انسانی است.

بالاترین دلیل بر اینکه بدن در نفس است نه نفس در بدن اینکه است که در مدت عمر چندین مرتبه شکل و عوارض بدن مثل مقدار و کیفیات بدن کم و زیاد میشود و در تغییر و تبدل دائمی است و با اینکه حال از بدن واقعی کم و زیاد نمیگردد یعنی بدنیکه جزء انسائیت و تشخیص فردی تو است و بوی تحقق و شخصیت فردی پیدا نموده‌ئی کم و زیاد نمیشود تو خود را همان میدانی که وقتی کودک و وقتی جوان و وقتی پیر گردیده‌ئی، چنانچه علوم امروزه نشان میدهد که انسان در ترکیب و تحلیل دائمی است

صفحه : ۹۰

و گویند در علم فیزیولوژی و علم تشریح و علم طب محسوس کرده‌اند که بدن انسان علی الدوام در تحلیل و ترکیب است یعنی متصل سلولهای بدن او میمیرند و از منافذ بدن بتوسط چرک و عرق و اشک و باقی فضولات از بدن خارج میشوند و بتوسط غذا و هوا از نو سلولهای زنده وارد بدن میگرددند و جزء بدن و عوض ما یتحلل میشوند، پس بنا بر اینکه انسان لا ینقطع در تغییر و تبدل و مرگ و حیات دوره زندگانی خود را میگذراند، گویند در ظرف چند روز بکلی اجزاء بدن عوض میشود و اجزاء شخص امروز بالتمام غیر از اجزاء چند روز قبل است، و تعجب در اینجا است که با اینحال و تغییرات باز همان شخص اولی است، پیر همان جوان و جوان همان کودک است، و اینکه مطلب که انسان در تحلیل و تبدل دائمی است و اجزاء بدن او علی الدوام در تجدد و حدوث است اینکه مطلبی است که حکماء و فلاسفه و دانشمندان متفق بر آنند اینکه است که اگر در چند روز غذا باو نرسد که عوض ما

یتحلل باشد میمیرد.

خلاصه مرگ و حیات دو امر وجودی و دو حالت و دو کیفیتی است که هر یک پس از دیگری عارض انسان می‌گردد و قیامت روز بروز و ظهور کمالات و خصوصیات است در نشئات پس از موت ظاهر می‌گردد و در هیچ عالمی از بین نمی‌رود قوله تعالی (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ).

میتوان بدن انسان را تشبیه نمود بذر که در زمین پاشیده میشود که در زمین می‌پوسد و از آن اجزاء اصلیه اعمی که در باطن آن است پس از آنکه آب و هوا و حرارت را بخود جذب نمود قوت می‌گیرد و آماده می‌گردد برای دوره دیگری از حیات و ازدیاد مینماید مثل اینکه یک دانه صد دانه یا هفتصد دانه بلکه زیاده‌تر می‌گردد و سر از خاک بیرون می‌آورد در حالیکه سبز و خرم گردیده زنده شدن مرده‌گان در قیامت نیز همین طور است گمان نکن بشر بمردن فانی می‌گردد چنین نیست بلکه انسان روحا و جسما در تمام حالات و عوالم سیرش موجود است و فناء پذیر نخواهد بود بمردن عالمش عوض میشود و در روز رستاخیز

صفحه : ۹۱

پس از کمال سیرش و راه نوردی با تمام قوی ظاهری و باطنی و سجد اعمالش بحکم قادر متعال برای محاکمه در محکمه عدل الهی حاضر می‌گردد و پیدایش اعمال خود خواهد رسید (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرّا فشرّا) همین است سرّ اینکه در قرآن مجید مکررا زنده شدن مرده‌گان را در قیامت تشبیه نموده بزنده شدن زمین در فصل بهار پس از آنکه در زمستان مرده بود یعنی گیاهی از آن نمودار نبود و باقی مطالب راجع بعالم قیامت در کتاب معاد و آخرین سیر بشر ثبت شده بآن جا رجوع شود. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَخِمْ وَواضح است محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه همین طوری که دأب قرآن بر اینکه است هر جا ذکری از کفار و مشرکین و عذاب آنها شده در مقابل بیانی از نعمتهائی که برای مؤمنین مهیا گردیده را یادآوری نموده و در اینجا نیز پس از وعید عذاب کفار وعده نعمتهائی که برای ابرار و مؤمنین مهیا نموده باحسن وجه بیان فرموده زیرا که نبیّ امّی صلیّ الله علیه و آله و سلّم را (بیشیر و نذیر) موصوف گردانیده.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا لَخِمْ بِحَقِيقَتِ خِمْ بِشِمْا امر میکند که امانات را بسوی اهلشان ادا کنید.

در مجمع گفته در معنی اینکه آیه چند قول است: یکی آیه شامل کسی می‌گردد که در امانات مؤتمن باشد یعنی او را امین دانسته‌اند، و امانات خدا اوامر و نواهی او است، و امانات عباد در آنچه چیزی است که بعضی از مردم بعض دیگر را امین میدانند و امانات از مال و غیره نزد آنها می‌سپارند و اینکه قول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام روایت شده. بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته که عباس بن عبد المطلب عم رسول الله [ص] صاحب سقایه زمزم بود که از پدرش عبد المطلب بارث بدست

صفحه : ۹۲

او بود، روز فتح مکه رسول خدا بر منبر تشریف برد و در منبر خطبه فتح خواند عباس گفت یا رسول الله باید خدمت و کلیدداری کعبه با سقایه زمزم با هم قرار دهی (یعنی کلیدداری کعبه را بمن دهی) رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و سلّم عثمان بن طلحه حجبی را طلبد و کلید کعبه را از وی خواست طلحه کلید را از مادرش گرفت و برسول داد چون رسول خدا خواست کلید را عباس بدهد اینکه آیه نازل گردید (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ تا آخر).

و خلاصه اینکه خدای تعالی در اینکه آیه بنده‌گان خود را بآداء امانات امر فرموده، در کشف الاسرار چنین گفته امانات از روی

اشارت و بر مذاق اهل طریقت یکی اسلام است در صدر بنده نهاده، دیگر ایمان در فؤاد بنده تعبیه نموده، سوم معرفت در قلب نهاده، چهارم محبت در سر پنهان کرده. و هر یکی از اینکه امانت‌ها خیانتی در آن گنجد از جهت دیو در صدر وسوسه گنجد، در فؤاد شبیه شود از جهت نفس، در قلب زیغ شود از جهت هوا، در سر فرشته شود و دیدار فرشته در تعبیه سر خیانت است در امانت محبت.

جنید از اینجا گفت چون او را از تعبیه سر پرسیدند گفت (سر بین الله لا یعلمه ملک فیکتبه، و لا شیطان فیفسده، و لا هوی فیمیله) دست دیو بذکر خدا از صدر کوتاه کن که میگوید عز جلاله (إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت که میگوید (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) دست هوا از قلب کوتاه کن بتسلیم که گفت (آمَنَا بِهِ كُفْلٌ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا) دست فرشته بغیرت از سر کوتاه کن که غیرت شرط دوستی است چنانچه مهر رکن دوستی است، گهی مهر پرده بردارد تاره‌ی در شادی و رامش آید، گهی غیرت پرده فرو گذارد تاره‌ی در خواهش آید، گهی مهر در بگشاید تاره‌ی بی‌عیان بسازد، گهی غیرت در بندد تاره‌ی در آرزو عیان می‌زارد، کسی کورا عیان باید، خبر پیشش محال آید، چه سازد با عیان خلوت، کجا دل در خبر آید.

صفحه : ۹۳

[سوره النساء (۴): آیات ۵۹ تا ۶۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى اللَّهِ وَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يُضِيعُونَ عَنْكَ صِدْقًا (۶۱) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (۶۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (۶۴) فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵)

صفحه : ۹۴

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از جانب خدا و رسول را اطاعت نمائید) و اگر در امری نزاع نمودید بحکم خدا و رسول باز گردید اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید و اینکه عمل برای شما بهتر است و مال آن نیکوتر خواهد بود [۵۹]

آیا ندیدی کسانی را که گمان میکنند بآنچه بسوی تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو فرود آمده ایمان آورده‌اند و میخواهند طاغوت را حاکم خود گردانند (و در محاکمه باو رجوع نمایند) در حالیکه مأمورند که باو کافر گردند و شیطان میخواهد آنان را

گمراه گرداند بگمراهی دور [۶۰]

وقتی بآنها گفته میشود باینکه خدا و رسولش حکم کرده آنگاه منافقین را میبینی که از تو اعراض میکنند [۶۱]
چگونه است حال آنها وقتی که سبب عملی که قبلاً کرده‌اند مصیبتی بآنها اصابت نمود آنگاه نزد تو میآیند و بخدا قسم یاد میکنند که ما قصدی جز نیکی و تألیف بین خصمین نداشتیم [۶۲]

اینکه جماعت کسانی میباشند که خدا میداند آنچه را که در قلبهای آنها است پس از آنها اعراض کن و آنان را موعظه نما و بگفتار نیک دل‌نشین آنها را هدایت گردان [۶۳]

و ما رسولی نفرستادیم مگر اینکه مردم باذن خدا آنها را اطاعت کنند و اگر اینکه منافقین پس از آنکه بمخالفت تو بنفسهای خود ستم نمودند میآمدند نزد تو و از خدا طلب آمرزش مینمودند و تو نیز برای آنها طلب آمرزش میکردی همانا خدا را مییافتند پذیرنده توبه و مهربان [۶۴]

و قسم بپروردگار تو که اینها اهل ایمان نمیشوند مگر وقتی که در خصومتشان تو را حکم قرار دهند پس از آن در خودشان حرجی نمی‌یابند در آنچه حکم کرده‌ای و از جان و دل تسلیم امر تو باشند [۶۵]

صفحه : ۹۵

(توضیح آیات)

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس از آنکه در آیات بالا خدای جلیل بیان نشر احسان بین طبقات و مذمت منافقین که در صدد خاموش کردن چراغ هدایت و راه بستن طریق نجات بوده و هستند فارغ گردید باصل مقصود و طریق نجات مؤمنین و استوار گردانیدن جامعه اسلامی پرداخت و برای رفع نزاع در محاکمات و ارجاع هر فرعی باصل خود بمؤمنین امر فرموده که بایستی در هر پیش آمدی چه در اصول دیانت چه در فروع و چه در معاملات و معاشرات با یکدیگر مطیع امر خدا و رسول و صاحبان امر گردید.

و برای وضوح مختصری از بیانات مجمع البیان را ترجمه مینمایم چون در آیه پیش ابتداء کرد بترغیب ولات در رسانیدن حقوق رعیت و انصاف و مساوات بین بریة در اینکه آیه ترغیب فرمود رعیت را بر اطاعت ولات و اقتداء بآنها و رجوع بسوی آنها اینکه است که فرموده (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ الْخ) یعنی باید ملازم گردید بر طاعت خدا در آنچه بشما امر و نهی فرموده و ملازم گردید بر طاعت رسول او و اینکه اطاعت رسول را از اطاعت خدا جدا گردانید با اینکه اطاعت رسول همان اطاعت خدا است مبالغه در بیان و قطع توهم کسی است که گمان میکند اطاعت رسول در غیر آنچه در قرآن است لازم نیست و نظیر آیه قول او است که گفته کسیکه اطاعت رسول را نمود اطاعت خدا را کرده و آنچه رسول برای شما آورد او را بگیری و آنچه را نهی کرده از آن خود را بازدارید امثال اوامر او امثال خدا است (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) یعنی رسول بدخواه خود حکم نمیکند.

و بقولی معنی (أَطِيعُوا اللَّهَ) یعنی خدا را اطاعت کنید در فرائض و واجبات (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) رسول را اطاعت کنید در سنن.

[کلبی]

صفحه : ۹۶

و قول اول صحیح‌تر است زیرا که طاعت رسول همان طاعت خدا است و امثال اوامر او همان امثال اوامر خدا است اما معرفت به

برسول ایمان آورده‌اید باید بر خود لازم دانید که در تمام اختلافهای دینی رجوع

صفحه : ۹۸

کنید برسول و صاحبان امر که اگر چنین نکنید و رجوع بغیر کردید معلوم میشود در ایمان ثابت قدم نیستید و رجوع کردن برسول و اولوالامر برای شما خیر و خوبی و دارای حسن عاقبت است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ الخ ظاهر آیه استفهام و تقریر است بر مطالب بالا- و سرزنش بآنهایی است که دعوی آنرا دارند که ما آنچه تو گوئی ایمان داریم و نیز اظهار مینمایند که بکتاب متقدمین یعنی تورات و انجیل نیز ایمان داریم با اینکه حال میخواهند محاکمه کنند نزد طاغوت، و در اینکه طاغوت چیست از مفسرین چند قول نقل شده [سخنان مفسرین در توجیه طاغوت] ۱- مراد بتانند و آیه در باره منافقین فرود آمده [حسن بصری و جبائی] ۲- مقصود از طاغوت مردی کاهن است نام او ابو برده و حکایت آن اینکه بود که بین منافقی با یک یهودی خصومتی پدید گردید. یهودی گفت نزد محمد [ص] برویم، منافق گفت نزد ابو برده کاهن برویم، خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

[قتاد شعبی و سدی] ۳- مقصود کعب بن اشرف است که منافقی با یک یهودی نزاعی پیدا نمود جهود گفت نزد محمد رویم که او رشوه نگیرد، منافق گفت نزد کعب بن اشرف رویم کلبی از ابی صالح از ابن عباس نقل میکند که آیه در باره مرد منافق بنام بشر فرود آمد که میان او و یهودی خصومتی بود یهودی گفت نزد محمد [ص] برویم، منافق گفت نزد کعب بن اشرف رویم یهودی اصرار نمود، نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمدند رسول برای یهودی حکم داد، منافق بیرون آمد و گفت بیا نزد عمر بن خطاب رویم، یهودی گفت سبحان الله نزد رسول رفتیم او حکم کرد اکنون گوئی نزد عمر رویم پیش عمر رفتند و قضیه را بعمر گفتند و یهودی گفت اکنون برای رسول راضی نیست عمر گفت صبر کنید تا من بیرون آیم شمشیر

صفحه : ۹۹

زد و منافق را کشت و گفت اینکه رأی من است بر کسیکه بحکم خدا و پیمبرش راضی نباشد. و از حضرت صادق و باقر علیهما السلام روایت شده که آیه عموم دارد و شامل میگردد هر حاکمی را که بخلاف حق حکومت کند.

وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا بنا بر اینکه مقصود از طاغوت هر حاکمی باشد که برخلاف حق حکم کند هر کسی که رجوع کند بحکام ظالم که برخلاف حق حکم میکنند مخالفت امر خدا را کرده و مشمول اینکه امر میگردد زیرا که مأمور بوده که بچنین حکامی کافر گردد و شیطان آنها را از طریق حق و راه صحیح گمراه گردانیده.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصِيحُونَ عَنكَ صِدْقًا اگر اینکه آیه را با آیات بالا جمع کنیم میتوان در توجیه آیات گفته شود مقصود از آیه جلو (أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ) همین طوری که در روایت از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام نقل شده بطور عموم مقصود از طاغوت هر حاکمی باشد که بغیر حق حکم کند و نظر بمورد خاصی نداشته و شأن نزول اینکه آیه راجع بآن دو نفری که بینشان نزاعی واقع گردید که آن دو نفر بقول قتاده و ابن جریح مسلمانی با منافقی نزاع نمودند و محتاج بمحاکمه شدند مسلمان رسول را اختیار نمود و منافق طاغوت را.

و خلاصه اینکه آیه برسولش خبر میدهد که وقتی مسلمان بمنافق گوید بیا محاکمه را نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ببریم آن منافق ابا میکند و از حکم حق که رسول در باره آنها کند اعراض مینماید و ظاهراً میخواسته حکم بحق بینشان اجراء نگردد و خواسته محاکمه را ببرند نزد رشوه گیران و بر علیه مسلمان حکم جاری نماید.

صفحه: ۱۰۰

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ الْخِ آیه ظاهراً راجع بآیات جلو است (کیف) بمعنی چگونگی است یعنی چگونه باشد حال منافقین وقتی که مصیبتی بآنها برسد، مفسرین گفته‌اند مقصود کشته شدن منافق است بدست عمر پیداش رد کردن حکم رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رجوع کردن او بطاغوت پس از آن کسان او می‌آیند بسوی تو و عذرخواهی میکنند یا می‌آیند برای اینکه دیه قتل آن منافق را بگیرند (ثُمَّ جَاؤُكَ) عطف است بر (أَصَابَتْهُمُ) یا بر (يَصْئِدُونَ) یعنی منافقین می‌آیند نزد تو و در مقام عذرخواهی گویند (إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا) ما نخواستیم حکم تو را رد کنیم بلکه غرض ما نبود مگر نیکی یعنی نخواستیم برای اتمام کار و اجراء شدن حکم مرافعه جدلی در مجلس تو پدید گردد و خواستیم بین متخاصمین اتفاق و ائتلاف پدید گردد.

و بعضی از مفسرین گفته که میشود اینکه جمله (إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا) سخن کسان مقتول باشد که بطلب خون آمده بودند و گفته ما اراده نکردیم از رفتن نزد عمر مگر اینکه عمر بما احسان نماید و بین دو خصم را اتفاق دهد. [پایان] أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظُهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا پس از بیان آمدن اولیاء خون نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در طلب خون یا برای عذرخواهی که مقصود رد کردن حکم نبوده برسول خبر میدهد که خدا میداند آنچه در قلبهای آنها است از نفاق و کید و خدعه، و برسولش سه دستور میدهد که در باره آنها اجراء نماید ۱- تو از آنها اعراض نما یعنی اعتنائی بسخنان آنها نکن. ۲- آنها را موعظه کن زیرا که وظیفه پیمبران همان ارشاد بسوی حق تعالی است. ۳- دیگر با اینها سخن بلیغ بگو شاید مقصود از سخن بلیغ سخنان ارزنده است که در دلهای آنان مؤثر باشد و آنها را از نفاق بازدارد. و بعضی از مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره عبد الله بن ابی سلول فرود آمده

صفحه: ۱۰۱

و مقصود از مصیبت مذلتی بود که در جنگ بنی المصطلق باو رسید که آنرا غزوه مربع میگویند، و چون سوره منافقین نازل شد بنا بر خشوع و عذرخواهی گذارد و تفصیل آن در جای دیگر بیان شده، خلاصه آیه پس از بیان حال منافقین و سرزنش و ملامت آنها بر رد سخنها رسول اکرم [ص] و بیان حکمت در بعثت انبیاء و مأمور گردانیدن مردم را بر اینکه مطیع امر آنها گردند اینکه است که فرموده وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ظاهر و معلوم است که اطاعت رسول اطاعت خدا است رسول آنچه گوید و بمردم امر نماید گفته او گفته خدا است و رد بر او رد بر حق تعالی است، اینکه است که اگر کسی انکار حکمی از احکام قرآن یا حدیثی از احادیث معتبر کند چنین کسی مرتد و کافر است (بِإِذْنِ اللَّهِ) یعنی آنکسیکه بیرهان یقینی رسالتش محقق گردید آنچه گوید باذن خدا گفته چنانچه در شأن رسول اکرم است (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا از حسن بصری روایت شده که اینکه آیه در باره دوازده مرد یهودی آمد که با هم بر نفاق با پیغمبر اتفاق کرده بودند خدای تعالی برسولش خبر داد، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مجلسی تعیین نمود و آنها را حاضر گردید و فرمود از شما آن دوازده نفر که اتفاق کرده بودید اگر برخیزید و استغفار کنید من برای شما شفاعت میکنم هر چند رسول اینکه مطلب را اعاده مینمود هیچکس برخواست پس حضرت هر یک از آنها را بنام و نسب اسم برد و آنها را میان مردم رسوا گردانید آنوقت گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی اینکه آیه را فرستاد حضرت فرمود اگر اول استغفار کرده بودید از شما پذیرفته میشد لکن چون نکردید اکنون دیگر شما را بسوی خدا و رسول راهی نیست و از شما قبول

صفحه: ۱۰۲

نمیگردد و امر فرمود آنها را از مجلس بیرون کردند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا تفسیر قوله تبارک اسمہ (شَجَرَ) بمعنی اختلاف است و از تداخله گرفته شده وقتی شاخه‌هایش در هم داخل گردد و در اینجا مقصود اختلاف و مشاجره بین مردم است یعنی قسم پیرو دگار تو که اینکه امت ایمان نیاورده‌اند مگر وقتی که امر بینشان مختلط میگردد رجوع بتو کنند و تو بین آنان حکم کنی، از انوار نقل میکنند که گفته (لاء) اول زائده است و برای تأکید است نه برای قسم و معنی کلام فَو رَبِّكَ) کقوله (فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلْتَنَّهُمْ) و از اینکه قبیل است (لاء) در کریمه (لِنَلَّا يَعْلَمَ) که برای تأکید و جواب علم است (وَلَا يُؤْمِنُونَ) جواب قسم است تا آخر کلامش.

در مجمع گفته (لاء) برای رد کلام است (فکأنه قیل فلیس الامر کما تزعمون انهم آمنوا و هم یخالفون حکمک) یعنی گویا حق تعالی فرموده حقیقت ایمان نیست چنانچه گمان میرید که با وجود مخالفت حکم تو ایمان دارند پس از آن استیناف قسم کرده که بخدا سوگند ایمان نیارند تا آنکه تو را حکم سازند در آنچه با یکدیگر منازعه کنند.

[پایان]

صفحه: ۱۰۳

[سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۷۵]

اشاره

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ احْرُسُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيئًا (۶۶) وَإِذَا لَا تَأْتِيهِمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸) وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عَظِيمًا (۷۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (۷۱) وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۳) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴) وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵)

صفحه: ۱۰۴

[ترجمه]

اگر ما بر آنها حکم کرده بودیم که خودهایتان را بکشید یا از شهرهای خود بیرون روید عمل نمیکردند مگر کمی از آنها و اگر

آنها بآنچه وعظ و نصیحت کرده شدند عمل میکردند بر ایشان خیر و خوب بود و پایداریشان در دین محکم تر بود [۶۶]

و در آنهنگام پاداش عمل آنها همانا اجر عظیم بآنان کرامت مینمودیم [۶۷]

و هر آینه هدایت میکردیم آنها را براه راست [۶۸]

و هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند چنین مردمانی با کسانی میباشند از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین از آنهائیکه خدا

بآنها انعام کرده و ایشان نیکو رفقائی میباشند [۶۹]

اینکه است فضل از جانب خدا و علم خدا برای آنها کافی است [۷۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اسلحه جنگی خود را برگیرید و دسته دسته با هم بیرون روید [۷۱]

همانا بعضی از شما منافقین کسانی میباشند که در رفتن درنگ میکنند و هرگاه بشما مصیبتی رسید میگوید خدا بر من انعام کرده

که با آن شهداء نبودم [۷۲]

و هرگاه از جانب خدا فضلی بشما برسد گویا هرگز بین شما و او دوستی نبوده که میگوید کاش من با آنها بودم و بفوز عظیم فائز

میکردیم [۷۳]

ای مؤمنین آنهائیکه آخرت را بدنیا فروختند جنگ کنید و کسیکه در راه خدا جنگ کند چه کشته شود یا غالب گردد ما بزودی

بوی اجر بزرگ خواهیم داد [۷۴]

چيست شما را که در راه خدا جهاد نمیکنید در صورتی که از مردها و زنها و اطفال مستضعفین میباشند که میگویند پروردگارا ما را

از اینکه شهری که اهلش ستمکارند خارج گردان و از جانب خودت برای ما دوستی که متولی کار ما باشد قرار بده و از جانب

خودت برای ما یاری کننده‌ئی بفرست [۷۵]

صفحه : ۱۰۵

(توضیح آیات)

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْتُلُوا مَنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ شَاطِرٌ (عَلَيْهِمْ) راجع بمسلمین باشد که

خدای تعالی بر رسولش خبر میدهد که اگر ما بر اینکه امت نوشته بودیم یعنی واجب گردانیده بودیم که خودکشی کنید همان طوری

که بنی اسرائیلیان برای قبولی توبه آنها واجب کردیم، یا بر اینها حکم صادر میکردیم که از شهر خودتان بیرون روید همانطوریکه

بر بنی اسرائیل حکم کردیم، اینها عمل نمیکردند مگر عدّه کمی از آنها.

پس جمله (مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ) بجای اخبار از جامعه مؤمنین است و ظاهراً استثناء از عموم است و اشاره به اینکه که اگر

میخواستیم تکالیف مشکل بر اینها بار کنیم اینک امت طاقت نمیآوردند و زیر بار تکلیف نمیرفتند مگر اندکی از مؤمنین واقعی که

آنها بقدری ایمان در قلب و روحشان نفوذ نموده که اگر چنین حکمی در باره آنها وارد میکردیم عمل میکردند و البته چنین

اشخاصی از مؤمنین خلص میباشند که از مقامات گذشته و بمرتبّه تسلیم رسیده‌اند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا وَ إِنْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (عَلَيْهِمْ) راجع بمسلمین باشد که آنچه بآنها بیاموزی و موعظه کنی عمل

کنند آن برای آنها بهتر و از حیث استکمال ایمان و نفوذ آن در قلب ثابت و محکم تر است قوله تعالی (يُؤْتِيهِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ

الثَّابِتِ) سوره ابراهیم آیه ۳۲، خدا استوار میگرداند کسانی را که با گفتار ثابت استوار گردیدند البته قول ثابت جز آیات قرآنی و

احادیث معصومین نخواهد بود.

وَ إِذْ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا یعنی پس از اینکه مؤمنین بارشاد رسول ارشاد یافتند و ایمان در قلب آنها

صفحه: ۱۰۶

محکم گردید نتایج نیکو عایدشان خواهد گردید از جمله فوایدی که مترتب میگردد بر عمل آنها اینکه است که از جانب ما برای آنان اجر عظیم و خیر کثیر عایدشان میگردد.

وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا نزدیک‌ترین راهها بسوی مقصود راه مستقیم است و راه مستقیم بسوی قرب ایزد متعال همان پیروی از گفتار رسول و عمل بآیات قرآن است و هدایت یافتن باین راه بهدایت حق تعالی محقق میگردد، آیه بمؤمنین نوید میدهد که اگر شما بوعظ و موعظه رسول عمل نمودید خدای تعالی بنزدیک‌ترین راهها شما را بسوی خودش هدایت مینماید و از راههای کج و معوج شیطانی در امان خدا محفوظ خواهید ماند.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ، تا آخر آیه بعد چون آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه برای تحریص و ترغیب در اطاعت و پیروی امر رسول مؤمنین را وعده میدهد که آنهایی که مطیع امر خدا و رسول گردند حشر آنها با آنکسانی است که خدا بآنها انعام و تفضل نموده و آنها را برگزیده و گرامی داشته از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین آنهایی که در راه خدا جان فدا دادند و اینها خوب رفقائی میباشند و اینکه فضل و بخششی است از جانب خدا که در اثر اطاعت نمودن امر خدا و رسول عاید مؤمن میگردد (وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا) نظر به اینکه که ایمان و عقد بنده‌گی و اطاعت در قلب است و فقط خدای تعالی (عالم السرّ و الخفیات) است اینکه است که فرموده علم خدا کافی است به اینکه که چه کسی واقعا مطیع امر خدا و رسول است و چه کس عاصی و جسور، و اینکه فضائل و کرامات کسی را سزد که عقد بنده‌گی بگردن انداخته و در مقابل فرمان الهی رأی اندیشی نمیکند.

صفحه: ۱۰۷

در مجمع البیان گفته ابو البصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرموده ای ابا محمد خدا شما شیعیان را در کتابش ذکر کرده سپس اینکه آیه را تلاوت فرمود (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ، الی قوله: وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا) پس فرمود نبی رسول الله است و ما یعنی ائمه صدیقین و شهداء هستیم و شما شیعیان صالحین میباشید پس بصلاح متصف شو همچنانچه خدا شما را نام گذارده به (الصَّالِحِينَ).

بعضی از مفسرین در بیان آن چهار دسته که عبارت از پیغمبران و صدیقین و شهداء و صالحین باشند گفته (اما پیغمبران کسانی هستند که بایشان وحی نازل میشد و خبر غیب نزد آنها بوده و ما بیش از اینکه از حالشان خبری نداریم جز آنچه از آثار دعوتشان بجا مانده. و اما (شهداء) قبلا گذشته و گفته‌ایم که بگواهان اعمال مردم شهداء گفته میشود نه بشهیدان میدان جنگ فقط. و اما (صالحین) کسانی هستند که صلاحیت نعمت خدا را دارند.

و اما (صدیقین) آنچه لفظ بر آن دلالت دارد صیغه مبالغه صدق است، صدق در قول و عمل، صدق در عمل اینکه است که عمل مطابق قول باشد زیرا که عمل نشانه اعتقاد است و کسیکه در قول خود راستگو است از ضمیر خود خبر میدهد صدق در قول هم آن است که مطابق واقع باشد و چون خود قول هم یک نوع عمل است، کسیکه در عمل صادق باشد فقط از آنچه آنرا راست میندارد و حق میدانند خبر میدهد پس در گفتار وی (صدق خبری) (و مخبری) هر دو موجود است پس صدیق کسی است که اصلا دروغ نمیگوید و نیز کاری جز حق نمیکند بدون پیروی نفس آنچه را که حق میدانند میگویند و چیزی جز حق نمی‌بینند، پس وی حقایق اشیاء را می‌بیند سخن حق میگوید کار حق میکند.

اینکه مراتب چهار گانه مرتب و منظمند، اول پیغمبران که بزرگانند سپس صدیقین که شاهد حقایق و اعمالند، سوم شهداء که ناظران

اعمالند، چهارم صالحین که آماده عنایات پروردگارند (وَحَسَنٌ أَوْلَیْکَ رَفِیقًا) یعنی (من حیث الرفاقه) و تمیز جمله قبل است و گفته‌اند برای همین بصورت جمع نیامده یعنی

صفحه : ۱۰۸

(رفقاء) نگفته و (رفیقا) گفته چنانچه گفته‌اند که معنی اینست که هر یک از آنها رفیقند. [تفسیر المیزان] ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِیْمًا (ذَلِکَ) اشاره باین است که مؤمن وقتی با اینکه چهار طائفه از اولیاء نزدیک میگردد و رفاقت بینشان پدید میگردد که رشته ایمان بگردن انداخته و مطیع امر رسول گردند و دارای اینکه کرامت را سزد که بچنین انعام و تفضلی از جانب خدا برخوردار گردد و علم خدا کافی است بدرجات ایمان و ارتباط مؤمن با اینکه بزرگان که هر قدر ایمان در قلب مؤمن قوی‌تر و شدیدتر باشد ارتباط با آنها زیادتیر میگردد و رفاقت بینشان محکم‌تر میشود.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِیعاً (الحذر و الحذر) بمعنی حذر کردن از امر مخوف است (خُذُوا حِذْرَکُمْ) امر بمؤمنین است حذر کنید و نفس خود را از دشمن محفوظ گردانید، و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که یعنی (خذوا اسلحتکم) و اسلحه را حذر نماید بمناسبت اینکه اسلحه انسان را از دشمن حفظ میگرداند پس گویا فرموده ای مؤمنین خود را باسلحه حفظ گردانید و بجنگ دشمنان بروید (ثبات) یعنی جماعات متفرقه و دسته دسته جدا جدا (أَوْ انفِرُوا جَمِیعاً) یا تمامتان جمیعا یک دفعه بروید و بر دشمن هجوم آرید.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً (لام لیبطئن) لام قسم است یعنی بدرستیکه از شما کسی هست که بخدا قسم یاد کرده که در جهاد سستی کند، و خطاب راجع بقشون حضرت رسول است و مقصود از مبطئون منافقین میباشند (فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ الخ) راجع بانهایی است از منافقین که بجهاد نرفتند که اینها وقتی مصیبتی و صدمه‌ئی در جهاد بمؤمنین اصابت مینمود میگفتند (قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً)

صفحه : ۱۰۹

همانا که اینکه فضل و نعمتی است از حق تعالی بر من که داخل در جنگ نبودم که بمن میرسید آنچه بمؤمنین رسید. وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ یا لَئِنِّي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیْمًا خلاصه آیه در مقام بیان حال منافقین و مقول قول آنها است که آنها چنین میباشند در مورد جهاد سستی می‌نمایند و با مؤمنین همراهی نمیکنند و هرگاه زخمی و قتلی برای مؤمنین پدید گردید گوید اینکه تفضلی بود از جانب خدا که من با آنها بجهاد نرفتم که بر من وارد گردد آنچه بر آنها وارد گردید و هرگاه فتحی و غلبه‌ئی برای آنها آید حسرت میخورد که کاش بجنگ رفته بودم و حال بهره عظیمی عاید من میگردد.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِیْمًا (یشرون) روش حال کفار و مشرکین چنین است که اینان معامله میکنند و حیات دائمی ارجمنند آخرت را تبدیل مینمایند بحیات پست بی‌مقدار دنیای فانی و معلوم است در اینکه معامله سود نمیرند بلکه ضرر و خسران بزرگ عایدشان خواهد گردید.

پس از آن بمجاهدین فی سبیل الله وعده میدهد وعده نیکو که کسیکه در راه خدا جهاد کرد چنین کسی از زمره زیانکاران خارج گردید خواه در راه خدا کشته شود و شهید گردد یا بر دشمن ظفر یابد و غالب شود، و بکلمه (فَسَوْفَ) وعده را نزدیک میگرداند که بزودی بانها اجر عظیم عنایت مینماید، معلوم است عظمت حق تعالی در وعده (اجر عظیم) انعام و اکرام بی‌نهایت را ایجاب مینماید.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا
الخ خطاب بمؤمنین است که چیست شما را یعنی شما چه عذری و ایرادی در

صفحه : ۱۱۰

جهاد با اعداء دارید با اینکه اسباب موجه برای جنگ فی سبیل الله در طاعت اله و اعلاء کلمه حق مهیا است، و در توجیه مستضعفین دو طور گفته شده: یکی اینکه (مستضعفین) مجرور و عطف است بر (فی سبیل الله) یعنی چگونه شما جهاد نمیکنید در راه خدا برای خلاص شدن مستضعفین از رجال و نساء و اطفال. دوم منصوب باشد بر معنی (فی سبیل الله) زیرا که (فی سبیل الله) عام است تمام جهات خیر را شامل میگردد و از جمله آنها خلاص مستضعفین از مؤمنین است از دست کفار که آن عظیم‌ترین خیرات است، گفته‌اند مقصود از مستضعفین مؤمنین مکه بودند و مشرکین راه آنها را از هجرت کردن بمدینه بسته بودند و آنها در فشار و ایذاء مشرکین مکه بودند اینکه بود که خدا را میخواندند که از دست مشرکین نجات یابند و میگفتند پروردگارا ما را از اینکه محلّ که اهلش ظالم و مشرکند خارج گردان و از جانب خودت برای ما یاری و مددکاری قرار بده که شرّ اعداء را از ما دفع کند.

صفحه : ۱۱۱

[سوره النساء (۴): آیات ۷۶ تا ۸۱]

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶) أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسِبْتُمْ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸) مَا أَصَابَكُمُ مِنْ حَسَبَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمُ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكُمْ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹) مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (۸۰)

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً (۸۱)

صفحه : ۱۱۲

[ترجمه]

آن کسانی که ایمان آوردند در راه خدا جنگ میکنند و آنهایی که کافر شدند در راه شیطان جنگ میکنند پس ای مؤمنین دوستان شیطان را بکشید بحقیقت کید شیطان سست و ضعیف است [۷۶]

آیا ندیدی کسانی را که بآنها گفته شد از جنگ دست بازدارید و نماز را بپای دارید و زکوة بدهید پس وقتی امر جهاد بر آنها صادر گردید گروهی از آنها میترسند از اینکه با مشرکین جنگ کنند مثل ترسیدن از خدا بلکه شدیدتر و گفتند ای پروردگار ما برای چه بر ما جنگ ثابت کردی چرا تأخیر نینداختی تا اجلیکه بهمه کس نزدیک است بآنها بگو متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است برای کسی که بپرهیزد از نافرمانی خدا و ستم گردیده نخواهد شد بمقدار رشته و هسته خرمائی [۷۷]

دریابد شما را مرگ هر کجا که بوده باشید اگر چه بوده در قصرهای آراسته اگر بمنافقین خیری رسد گویند آن از نزد خدا است و اگر بآنان شرّی اصابت نماید گویند اینکه از نزد تو است (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم) بگو تمامش از نزد خدا است و چیست اینکه قوم نادان را که از فهم سخن دورند [۷۸]

آنچه از نیکی بتو رسد از جانب خدا است و هر بدی که بتو رسد از نفس تو است و ما تو را برسالت بسوی مردم فرستادیم (که تبلیغ احکام کنی) و خدا کافی است که بر رسالت تو گواه باشد [۷۹]

کسیکه رسول را اطاعت کند همانا خدا را اطاعت کرده و کسی که اعراض کند ما تو را نگهبان آنها قرار نداده‌ایم [۸۰]
منافقین گویند ما تو را اطاعت میکنیم وقتی که از نزد تو بیرون رفتند در شب طائفه‌ئی از آنها گفتند غیر از آنچه با تو گفتند و خدا مینویسد آنچه را که در شب تدبیر میکنند پس (ای رسول) از آنها اعراض کن و بر خدا توکل نما و خدا کافی است که قائم بامور است [۸۱]

صفحه : ۱۱۳

(توضیح آیات)

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ از جمله خصوصیات مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که مؤمنین در راه خدا جهاد میکنند (سبیل) را دو طور معنی کرده‌اند یکی جهاد و دیگری طریق بهشت و بهتر اینکه است که گفته شود مؤمنین در طاعت خدا جهاد میکنند که آن طریق بهشت است و ثواب را ایجاب میکند، و کافرین در راه طاغوت جنگ میکنند، بقولی مقصود از طاغوت شیطان است و بقولی کاهن است و بقول دیگر آنچه را که غیر از خدا عبادت شود آن طاغوت است.

فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا از اینکه آیه معلوم میشود که مقصود از طاغوت شیطان است و ارشاد بمؤمنین است که شما مؤمنین چون ارتباطتان و تمسکتان بعروه محکم توحید است با قوت قلب با یاوران شیطان بجنگید و همین طوری که شیطان ضعیف است کید و مکرش نیز ضعیف است و در پایه محکمی قرار نگرفته و بزودی کیدش منحل خواهد گردید و شما ظفر مییابید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ در شأن نزول آیه از کلبی نقل میکنند که گفته در شأن عبد الله بن عوف زهری و مقداد بن أسود کنندی و قدامه بن مظعون و سعد بن ابی وقاص نازل شده که چون در مکه آنها از مشرکین رنج میکشیدند گفتند یا رسول الله اذن بده که با آنها جنگ کنیم بدرستی که بما اذیت کردند، حضرت فرمود مرا امر بجنگ نموده‌اند باید صبر کرد تا وقتش برسد چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بمدینه هجرت نمود و از جانب خدا حکم جنگ بدر صادر گردید رسول الله [ص] گفت باید جهاد کرد، و آنانکه بدروغ در مکه آرزوی جنگ با کفار را داشتند که باید جهاد کرد بدشان آمد و اظهار کراهت و ضعف نمودند خدای تعالی اینکه آیه را

صفحه : ۱۱۴

فرستاد که بانهائیکه در مکه گفته شد پیش از نزول آیه جهاد (كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ) دست از جنگ بازدارید و نماز و زکوة اکتفاء کنید. فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً الخ آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه آیه سرزنش بآن مؤمنین میباشد که اینها بقدری از کفار میترسند مثل ترسیدنشان از خدا بلکه ترسشان از کفار شدیدتر از ترس خدا است اینکه است که اینها در مقام اعتراض میگویند چرا خدا بر ما حکم جنگ صادر گردانید که مرگ ما نزدیک گردد قوله تعالی (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ) گفته‌اند اینکه آیه در باره جماعتی از مؤمنین آمد که هنوز در ایمان راسخ نبودند و ضعیف دل بودند و ایمان آنها کمال و قوتی نداشت زیرا که ایمان قوی و قوت دل میخواهد که در چنین موردی که هنوز اسلام خیلی قوی نگردیده و احتمال میرفت که مؤمنین شکست بخورند بعضی از جنگ و جهاد سستی کنند و اینکه دلیل بر نفاقشان نبوده زیرا که طبیعت بشری است که از مرگ میترسد و فرار میکند و معلوم میشود آنهائیکه از جهاد کراهت داشتند مؤمن بودند لکن ایمانشان کمال و فزونی نداشت بر طبیعت بشری غالب گردد که با اطمینان قلب وارد جهاد گردند اینکه بود که سستی مینمودند.

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا برسول خطاب میرسد که اینکه جماعت را خاطر نشان نما و بگو تمتع بردن از دنیا و زندگانی آن در جنب آخرت بسیار اندک است زیرا که دنیا دار فانی است که بقاء و ثباتی در آن نیست و آخرت دار باقی است که برای اشخاص متقی و پرهیزکار بهتر است و گمان نکنید که خدای مهربان خواهد بشما ستم کند و بقدر رشته در هسته خرما ستم نخواهد شد.

آری آخرت برای مؤمن نیکوکار سرای امن و امان و جوار حضرت ربّانی و نعیم آن دائمی است چگونه توان دار فانی بی مقدار که لذائذ و حظوظ خیالی

صفحه : ۱۱۵

آن عین الم و خوشی آن عین غم و راحتی آن با مشقت توأم گردیده مقایسه کنیم با آخرت که برای پرهیزکاران محل امن و امان است و در ظل رحمت الهی همیشه شادمانند.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ گویند (مُشِيدَةٍ) مأخوذ از (شید) است و بمعنی چیز محکم است، باز آیه مؤمنین را یادآور میشود که بدانید وقتی که حکم مرگ وارد گردید هر کجا که باشید اگر چه در قلعه محکم مطول که دست کسی بآن نرسد خود را محفوظ گردانید مرگ شما را در می‌یابد اشاره به اینکه که شما چه برای جهاد و جنگ با کفار حاضر گردید یا خود را در محل محفوظ دارید موقع مرگ خواهید مرد و اگر موقعش نرسید در هر جا که باشید ولو در میدان جنگ محفوظ میباشید پس ترس شما از جهاد کردن بی محل است.

وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ گفته‌اند مقصود از حسنه نعمت و طاعت است و از بلیه بلاء و معصیت است قال الله تعالی (وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) یعنی اگر بآنها نعمتی برسد از وسعت و آسایش آنرا بخدا نسبت میدهند و اگر بآنها بلیه‌ئی برسد از مرض و قحطی آنرا بتو نسبت میدهند و میگویند از جهت تو و بشومی تو است چنانچه آیه از قوم موسی [ع] حکایت میکند (وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةً يَطِّيرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ) وقتی بلائی بآنها وارد میشد فال بد میزدند بموسی و تابعین او، و نیز از قوم صالح حکایت میکند که وقتی بلیه‌ئی بر آنها وارد میشد میگفتند (اطیرنا بک و قومک) ما بتو و قوم تو فال بد میزنیم، مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند جماعتی از یهود و منافقین موقع

جنگ و قحطی و آفاتیکه بآنان میرسید چنین میگفتند که نزول اینکه بلیات از شومی محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] است و آنچه از نعمت و خوشی برسد از خدا است اینکه بود که خدای تعالی سخن ناروای

صفحه : ۱۱۶

آنها را رد میکند که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینان بگو بلاء و آفات و خوشی و رفاهیت و نعمت تماما از نزد خدا است (الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر) سوره رعد آیه ۲۶. معلوم میشود کسانی که چنین میگفتند آنها مشرک در مقام فعل بودند یعنی گمان میکردند در تدبیر و نظام عالم و در تقدیرات بشود عمل کسی مدخلیت نماید دیگر ندانستند که عالم خلقت بیک نظام معین انجام گرفته و تقدیرات تخلف ناپذیری از روی حکمت بدست قادر توانا تحقق یافته و کسی را در اصل خلقت و تدبیر امور تصرفی نخواهد بود، آری چنانچه در سوره انفال آیه ۵۵ (ذلیک بأن الله لم یکن معیراً نعمه أنعمها علی قوم حتی یمیزوا ما بأنفسهم) چنین نیست که نعمتی که خدا بقومی عطاء نمود تغییر بدهد مگر اینکه نفسانیات خود را تغییر بدهند که اعمال خودشان ایجاب میکند که نعمت را از آنها سلب نماید فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً گویا به (مال) که در مورد تعجب آرند در مقام سرزنش برآمده و اشاره بجماعتی است که خالی از ادراک و شعورند که چیست آنها را که خدا را فیاض مطلق و دائم الاحسان میدانند در صورتی که آنچه بتقدیر عزیز علیم واقع گردد عین خیر و صلاح است.

ما أصابک من حسنة فمن الله و ما أصابک من سئئة فمن نفسك اگرچه از ظاهر آیه چنین بر میآید که خطاب برسول صلی الله علیه و آله و سلم است لکن بقرینه آیات دیگر نظیر فرموده حق تعالی (و ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم و یعفوا عن کثیر) و غیر اینها گویا خطاب بعموم افراد بشر نموده که ای بشر بدان هر خیر و نیکی و نعمت که بتو برسد از فضل و کرم الهی بروز و ظهور نموده زیرا که او خیر محض است از خیر جز خیر نیاید و بتو امتحانا و امتنانا تفضل نموده و آنچه از بلاها و مصیبات و ناگواریها بتو رسد از نفس تو است اعمال زشت تو است که بلاء و مصیبات را ایجاب نموده، اشاره به اینکه که تو خودت

صفحه : ۱۱۷

دوستی رسول دوستی خدا و اطاعت رسول اطاعت خدا است از جهت نقص وجودت و اعمال ناپسندت خود را در معرض بلیات واقع گردانیده‌ئی یعنی خودت سبب بلیات خود شده‌ئی. و أرسلناک للناس رسولاً و کفی بالله شهیداً ای رسول تو بگفتار ناروای کفار آزرده مشو و من تو را برای مردم رسول قرار دادم فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و تقدیرات امور بدست تو نیست بدست مبدء عالم است (تعر من تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیر). من یطع الرسول، الی قوله تعالی و کفی بالله و کفی کسبیکه پیغمبر را اطاعت کند حقیقتاً خدا را اطاعت کرده.

بروایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی فرمود

(من احبنی فقد احب الله و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله)

یعنی دوست داشتن من دوستی خدا است و اطاعت کردن امر من همانا اطاعت خدا است، منافقین گفتند محمد [ص] نهی از شرک نمیکند مگر برای اینکه او را خدای خود بگیریم همانطوری که نصاری عیسی را بخدائی گرفتند اینکه آیه نازل گردید.

(و من تولی) یعنی هر کس از فرمان تو اعراض کند، ما تو را بر آنها نگهبان نفرستادیم، بر تو است تبلیغ و بس.

(و یقولون) منافقین در حضور تو گویند از ما است فرمان برداری تو و چون از نزد تو بیرون روند جماعتی از آنان شب را بروز آورند و با یکدیگر میگویند غیر آنچه تو با ایشان میگوئی و خدا در نامه اعمال آنها آنچه را که در شب تدبیر میکنند از مخالفت

قول تو مینویسد، ای رسول از آنها اعراض نما و بخدا توکل کن، بس است خدا که بامور بنده گان قائم و برای اینکه کفایت شر منافقین نماید متصرف در احوال آنها باشد و انتقام تو را از آنها بکشد.

صفحه : ۱۱۸

[سوره النساء (۴): آیات ۸۲ تا ۸۹]

اشاره

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲) وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳) فَقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكْلَفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴) مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا (۸۵) وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷) فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ وَ اللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸) وَ دُوًّا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۸۹)

صفحه : ۱۱۹

[ترجمه]

آیا چرا در قرآن تدبیر نمیکنید و اگر از نزد غیر خدا بود همانا در آن اختلاف بسیار مییافتید [۸۲] و چون بمنافقین خبری بیاید از امن یا خوف آنرا فاش میکنند و اگر آنان رد میکردند برای رسول و صاحبان حکم هر آینه آنهائیکه صاحب استنباطند از آنها میدانستند که باید حکم را افشاء کرد یا اخفاء نمود و اگر نبود فضل و رحمت خدا بر شما همانا تابع شیطان میگردیدید مگر اندکی از شما [۸۳]

پس ای رسول در راه خدا جنگ کن و کسی جز خودت تکلیف گردیده بر آن نشده و مؤمنین را ترغیب گردان بر جهاد شاید خدا از شما بازدارد شدت کارزار از آنهائیکه کافر شدند به اینکه که در دل آنها ترس اندازد و خدا در هیبت و صولت (بالا تر) و در عقوبت شدیدتر است [۸۴]

کسیکه در امر خیری واسطه گردد بهره‌ئی از ثواب نصیب وی میگردد و کسیکه در امر شری واسطه گردد برای او نصیبی میباشد از وبال آن و خدا بر هر چیزی توانا و نگهبان و گواه میباشد [۸۵]

و وقتی کسی بر شما سلام و تحیتی کرد شما بنیکوتر او را تحیت گوئید یا مطابق تحیت او را پاسخ دهید همانا خدا بر هر چیزی حساب کننده است [۸۶]

خدا است و نیست الهی مگر او همانا البته خدا شما را جمع میکند (از قبور) بسوی روز قیامت و شکی در آن نیست و کی است از خدا راست گوتر در گفتار [۸۷]

و تعارفی را شامل می‌گردد لکن چنانچه بنای مفسرین بر اینکه است مصداق کاملش سلام است امر در آیه را بوجوب جواب سلام حمل نموده‌اند، و امر دلالت بر وجوب دارد و در آیه قید نشده که جواب سلام مسلمان و مؤمن واجب است پس باطلاق آیه توان گفت ولو کافر سلام کند باید باورد نمود یا مطابق آن یا زیاده و تخیر بین زیاده و ترک آن است و سلام دعاء بر سلامتی است، اگر گفت (السلام علیکم) سزاوار اینکه است که هر گاه از اهل ایمان باشد در جواب گفته شود (السلام علیکم و رحمه الله و برکاته).

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده وقتی یکی از یهود و نصاری بر شما سلام کرد شما در جواب بگوئید و علیکم، و گفته‌اند یهودیها در سلام بر مسلمانها تند میگفتند (السام علیکم) و سام بمعنی مرگ است شما در جواب بگوئید و علیکم یعنی آنچه گفتی بر خودت باد.

در مجمع البیان گفته ابی امامه از مالک بن تیهان روایت کرده که کسیکه

صفحه : ۱۲۴

گفت

(السلام علیکم)

ده حسنه برای او نوشته میشود و کسیکه گفت

(السلام علیکم و رحمه الله)

بیست حسنه برای او نوشته میشود و کسیکه گفت

(السلام علیکم و رحمه الله و برکاته)

سی حسنه برای او نوشته میشود.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا) همانا خدا بر هر چیزی میباید محاسب و حفیظ و تمام اعمال و افعال و نیات شما را میداند و بر هر عملی اجری و پاداشی مقرر فرموده همین سلام مؤمنین بر یکدیگر از بهترین اعمال نیک بشمار میرود در مجمع البیان در ذیل آیه (وَ إِذَا حُيِّتُمْ) گفته علی بن ابراهیم در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام روایت کرده که مراد از تحیت در اینکه آیه سلام و غیر او است از نیکبهای دیگر.

و در کافی باسناد خود از سکونی روایت میکند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سلام مستحب است و جواب آن واجب است.

باز در کافی باسناد خود از جراح مدائنی روایت میکند که فرمود باید کوچک بر بزرگ و کسیکه راه میرود بر آنکه نشسته و افراد کم بر افراد زیاد سلام کنند.

باز در کافی باسناد خود از عینه (خ ل) از مصعب از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده افراد کم با افراد زیاد ابتداء سلام کنند، شخص سواره بر پیاده، اسب سوار بر خرسواران ابتداء سلام کنند. [المیزان] امثال اینکه روایات بسیار است و فضیلت سلام کننده ولو آنکه سلام کردن مستحب است و جواب آن واجب، عمل مستحب در اینجا فضیلت دارد بر عمل واجب و سزاوار اینکه است که مؤمنین وقتی بهم میرسند پیش دستی کنند در سلام که ثواب آن بسیار است و محبت و دوستی بین آنها پدید می‌گردد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا لَمْ يَلْمِ لَكُمْ (لِيَجْمَعَنَّكُمْ) لام قسم و (حَدِيثًا) منصوب و تمیز است مثل اینکه گفته میشود کی است نیکوتر از زید (مِنْ) در لفظ استفهام و در معنی تقریر

صفحه : ۱۲۵

است و (إلی) بمعنی فی میباشد.

یعنی نیست الهی مگر او قسم بخدا که شما را در قیامت که محقق الوقوع و شکی در وقوع آن نیست جمع میکند (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا) و کی است صادق‌تر از خدا از حیث گفتار و (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روزی است که بامر پروردگار تمام مرده‌گان از قبر بمیعاد پروردگارشان میشتابند و همه در صعيد واحد جمع میگردند.

(لِيَجْمَعَنَّكُمْ) جمع نمودن حق تعالی افراد بشر را در قیامت بدو معنی است یکی جمع نمودن اعضاء آدمی را که در خاک پوسیده و متفرق گردیده برمیگرداند آنرا بصورت اول بطوریکه هم خودش خود را میشناسد که از حیث جسمانیت و روحانیت با تمام قوی و مشاعر جسمانی و روحانی همانست که در دنیا زندگانی مینمود و هم دیگران وی را میشناسند. و دیگر تمام افراد بشر از سابقین و لاحقین همه پای میزان حساب در دادگاه عدل الهی با هم اجتماع مینمایند و هر کسی بسزای عمل خود خواهد رسید.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهِ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا در مجمع البیان گفته کلام را عود داده بذکر منافقین و فرموده (فَمَا لَكُمْ) چیست بر شما ای مؤمنین که در امر جماعت منافقین دو فرقه مختلف گردیده‌اید و بعضی از شما آنان را تکفیر میکنید و بعضی تکفیر نمیکنید (وَاللَّهِ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا) یعنی خدا آنها را بسوی کفار رد کرد زیرا که اظهار کفر نمودند.

[ابن عباس] و بقولی آنها را برای کفرشان هلاک گردانید. [قتاده] (أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا) آیا میخواهید حکم کنید بهدایت کسیکه خدا او را گمراه نامیده.

خلاصه آیه اعتراض بآنهاست که میگفتند کافر نیستند و میخواهند از کشتن آنها دفاع کنید با اینکه خدا بضاللت آنها حکم نموده.

صفحه : ۱۲۶

تا آنجا که گفته (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) کسی را که خدا نسبت ضلالت باو داد حکم غیر خدا بهدایت او نفع نمی‌بخشد. در شأن نزول آیه گفته شده که آیه در باره جماعتی فرود آمده که از مکه بمدینه آمدند و اظهار اسلام نمودند نزد مسلمین پس از آن بمکه رجوع کردند برای اینکه هوای مدینه را وخیم دانستند پس در مکه اظهار شرک کردند و با مال التجاره بیمامه مسافرت نمودند پس مسلمانها اراده کردند با آنها جنگ کنند پس از آن با هم اختلاف کردند بعضی گفتند با آنها جنگ نمیکنیم برای اینکه ایمان آورده‌اند و بعضی دیگر گفتند اینها مشرکند اینکه بود که در باره آنان آیه نازل گردید. [مجاهد و حسن] و همین طور از ابی جعفر علیه السلام روایت شده.

و بقول دیگر آیه در باره جماعتی وارد شده که در جنگ احد تخلف کردند و گفتند (لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ) پس بین اصحاب رسول اختلاف واقع گردید که جماعتی گفتند آنها را میکشیم و جماعتی گفتند آنها را نمی‌کشیم پس آیه بالا نازل گردید. [بیان طبرسی اجمالاً- پایان رسید] وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ یعنی آن برگشته‌گان از دین تمئی میکنند و دوست میدارند که شما مسلمانان کافر شوید تا با یکدیگر مساوی باشید پس ای مسلمانان شما کسی را از آنها دوست خود نگیرید تا وقتی که ایمان آرند و از مکه بمدینه مهاجرت نمایند در راه رضای خدا یعنی هجرت آنها از اغراض دنیوی خالی باشد پس اگر اغراض کردند آنها را بگیرید و بکشید هر کجا که آنها را یافتید و از آنها نگیرید نه دوستی و نه یاری و نه مددکاری.

[سوره النساء (۴): آیات ۹۰ تا ۹۳]

اشاره

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حِصْرَتٌ صُدُّوهُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَا شَاءَ اللَّهُ لَسِي لَطْمَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوا قَوْمَ فِئَانٍ اعْتَرَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُواكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُواكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱) وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعِينَ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) وَمَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳)

[ترجمه]

اینکه استثناء است (از فخذوهم و اقتلوهم در آیه قبل) مگر آنهایی را که بجماعتی که بین شما و آنها عهد و میثاقی است پناهنده شدند یا پیوندی نمودند بجماعتی که نزد شما آمدند در حالیکه دل تنگ بودند و کراهت داشتند که با شما جنگ کنند یا جنگ کنند با قوم خود از کفار و اگر خدا خواسته بود همانا آنها را بر شما مسلط کرده بود و با شما جنگ میکردند پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما جنگ نکردند و بسوی شما القاء تسلیم نمودند یعنی امان طلبیدند در اینکه صورت) خدا قرار نداده برای شما در کشتن آنها راهی [۹۰]

بزودی جماعت دیگری را میباید که اراده دارند باظهار اسلام از شما ایمن باشند و باظهار کفر از قوم خودشان ایمن گردند و هرگاه رد گردیده شوند بآن فتنه باز گردند پس اگر از جنگ با شما کناره گیری نکنند و از شما امان نطلبند و دست از جنگ با شما بازندارند پس آنها را هر جا که یافتید بگیرید و بکشید و برای شما بر آن گروه حجتی ظاهر قرار داده [۹۱]

و بر مؤمن جایز نیست که عمداً مؤمنی را بکشد مگر بخطاء و هر کس بخطاء مؤمنی را کشت باید بنده مؤمن را آزاد کند و اینکه دیه ایست مسلم که باید باهل مقتول برسد مگر اینکه اهل مقتول گذشت کند از حق خود پس اگر آن مقتول از جماعتی باشد که دشمن شما میباشند در صورتی که آن مقتول مؤمن بوده پس بر قاتل او واجب است که بنده مؤمنی را آزاد کند و هرگاه بوده باشد آن مقتول از جماعتی که بین آنها و شما مسلمانان عهد و پیمان است بر قاتل واجب است که دیه او را باهلش بدهد و یک بنده مؤمنی را نیز آزاد کند و هرگاه بنده‌ئی نیافت که آزاد کند باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد اینکه توبه ایست از حکم خدا و خدا عالم و درستکار است [۹۲]

و کسیکه عمداً مؤمنی را بکشد کیفر او جهنم است و در آن جاویدان است و لعنت و غضب خدا بر او است و برای او عذاب الیم آماده شده [۹۳]

صفحه : ۱۲۹

توضیح آیات

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حِصَّةً رَتَّ ضُدُّوهُمْ (إِلَّا) استثناء از آیه بالا (فَحُدُّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ) میباشد که راجع بمنافقین بود که آنها از هجرت با رسول برگشتند بمکه که چنین امر فرموده بود که آنها را هر جا یافتید بگیرید و بکشید مگر آنهاییکه (یَصِلُونَ) پیوند و پناه آورده‌اند بگروهیکه بین شما و آنها میثاق و پیمان واقع شده، گفته‌اند مقصود قبیله خزاعه بودند که هر کس بآنها پناه آورد در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد (أَوْ جَاؤُكُمْ حِصَّةً رَتَّ ضُدُّوهُمْ) اینکه جمله حال است باضمار (قد) یا بیان (جاؤکم) (حصر) بمعنی ضیق و انقباض است (أَوْ) عطف بجمله پیش است یعنی با اینکه جماعت مقاتله نکنید وقتی که نزد شما آمدند در حالیکه تنگ دل و فشرده خاطر باشند از اینکه با شما جنگ کنند (أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ) یا با قوم خود جنگ کنند از کفار، و گفته‌اند اینان بنی مدلج بودند که بعد از واقعه احد سراقه بن مالک مدلجی را خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند و پیمان بستند که با پیغمبر [ص] جنگ نکنند و با قریش نیز بهمین طریق عهد کردند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که مقصود بنی اسلمند که بلال بن عویم اسلمی را نزد رسول [ص] فرستادند و با یکدیگر معاهده کردند که جنگ نکنند و نیز حمایت مشرکین ننمایند، و نزد بعضی بنی اشجعند که بمدینه آمدند و رئیس آنها مسعود بن رخیل بود رسول خدا [ص] آنها را مهمانی کرد و از سب آمدن آنها پرسید گفتند آمده‌ایم که با هم معاهده کنیم که با یکدیگر جنگ نکنیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنها عهد بست (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ) و اگر خدا میخواست و حکمت او اقتضاء میکرد (لَسَيَلَطُكُمْ عَلَيْهِمْ) همانا آنها را بر شما مسلط میگردانید یا اینکه ترس از شما را از دل آنان بیرون میبرد و سینه آنها را باز میگردانید و قلبشان را قوت میداد (فَلَقَاتِلُواكُمْ) و با شما جنگ میکردند

صفحه : ۱۳۰

(فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ) اگر آنها از شما کناره‌گیری کردند (فَلَمْ يُقَاتِلُواكُمْ) و با شما جنگ نکردند و با شما صلح کردند و امان خواستند (فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا) در اینکه صورت شما را بر آنها راهی نیست که آنها را بکشید یا مال آنها را ببرید. و باتفاق اینکه آیه بآیه (فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ) منسوخ است.

[منهج الصادقین] سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُواكُمْ وَيَأْمِنُوا قَوْمَهُمْ الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه گفته‌اند آیه راجع بقوم بنی غطفان یا بنی اسد است که آنان بمدینه آمدند و اظهار اسلام کردند و غرضشان اینکه بود که از شما اهل اسلام ایمن باشند و چون از مدینه برگشتند کافر شدند که از اهل خود ایمن باشند.

كُلَّمَا رُزُوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا گفته‌اند (فتنه) در اینجا بمعنی شرک است چنانچه گفت (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) و در وصف آن جماعت فرموده هر گاه بسوی (فتنه) یعنی جنک با اسلام یا در فساد بین مسلمین خوانده شوند (أُرْكِسُوا فِيهَا) از آن فتنه باز گردیده شوند.

فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِفُواكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَحُدُّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ پس اگر اینکه جماعت از جنک با شما کناره‌گیری نکنند یعنی دست از جنک با شما مسلمین برندارند پس آنها را هر کجا یافتید بگیرید و بکشید و اولئکم جعلنا لکم علیهم سلطاناً مبیناً آیه مسلمانها را در کشتن و غارت کردن کفار و منافقین اذن و تسلط داده از حضرت صادق [ع] روایت شده که اینکه آیه در باره عینه بن حسن فزاری نازل شده که چون در شهر آنها قحطی شد نزد رسول [ص] آمد و با حضرت مواعده نمود که در بطن نخل اقامه

نماید و آنحضرت متعرض او و قومش نشود و او منافق بود و آن حضرت وی را

(الاحمق المطاع فی قومه)

نام نهاده بود.

صفحه : ۱۳۱

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فِي (الآ) استثنائیه دو قول است بعضی استثناء منقطع گرفته‌اند نظر به اینکه که کلام در عدم جواز کشتن مؤمن تمام شد تا قوله تعالی (أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا) بعد فرمود (فان كان القتل خطأ) و بعضی گفته‌اند استثناء متصل است یعنی نباید مؤمن را عمدا کشت مکر خطاء واقع گردد.

مفسرین گفته‌اند آیه در باره عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی وارد گردیده و او پیش از هجرت در مکه نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ایمان آورد چون رسول بمدینه آمد نتوانست در مکه بماند در بعض کوه‌های مدینه رفت و جای گرفت و چون خبر اسلام او بمادرش رسید او جزع و بی تابی بسیار نمود و اسلام آوردن او و رفتنش بروی ناگوار گردید و پسرانش ابو جهل و حارث که برادران عیاش بودند گفت بخدا که در هیچ سقفی نروم و هیچ طعمی و شرابی نخورم تا نروید و او را پیش من نیاورید آنها بر خواستند و با حارث بن زید در آنجا که جایش را شناخته بودند رفتند و باو گفتند مادرت سوگند خورده که در سایه نرود و غذا نخورد و آب ننوشد تا تو را نبیند و با او عهد کردند و سوگند خوردند که او را نیازارند و در باب دین بر او اکراه نکنند و چون سوگند مادر و عهد آنها را شنید از کوه بزیر آمد و دست بدست آنها داد آنها او را گرفتند و دستهای او را بستند و هر برادری وی را صد تازیانه بزد و او را نزد مادرش آوردند و مادرش قسم یاد نمود که او را از بند رها نکند تا کافر نشود چون کار بر او سخت شد آنچه از او می‌خواستند گفت او را رها کردند، حارث بن زید که با آنها همراه بود او را ملامت کرد و گفت ای عیاش اینکه چه کاری بود که کردی نه بدین پدرانماندی و نه در دینی که رفته بودی اگر اینکه که رفته بودی حق بود از هدایت برگشتی و اگر باطل بود مدتی در باطل گذرانیدی و امثال چنین سخنان موحش میگفت عیاش گفت و الله هر کجا تو را یافتم تا تو را نکشم بر نگردم آنگاه

صفحه : ۱۳۲

برخاست و در مدینه رفت و اسلامش را تازه کرد و در مدینه جای گرفت پس از آن حارث بن زید نیز در مدینه آمد و اسلام آورد و آنوقت عیاش غائب بود و خیر از اسلام آوردن حارث نداشت یک روزی حارث را دید باو حمله آورد و او را کشت مردم باو گفتند چرا او را کشتی او مسلمانست گفت نمیدانستم و پشیمان شد و نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفت و حکایت را برسول گفت و قسم خورد که من اسلام آوردن او را نمیدانستم، اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید در مجمع البیان گفته (وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ) یعنی اگر مقتول از قومی باشد که بین شما و آنها عهد و میثاقی بوده یعنی عهد و ذمه‌ئی و از اهل حرب نباشد دیه قتل که آزاد کردن بنده مؤمنی است قاتل باهش تسلیم کند و اینکه روایت از صادق علیه السلام نقل شده.

و اختلاف در وصف مقتول است که آیا مؤمن است یا کافر اگر گفته شود کافر بوده قاتلش را لازم آید که برای عهدهی که شده دیه او را بدهد.

[ابن عباس، زهری، شعبی، نخعی، قتاده، ابن زید) و اگر گفته شود مؤمن بوده برای قاتلش لازم می‌آید که دیه او را بقومش از مشرکین بدهد زیرا که او اهل ذمه است.

[حسن و ابراهیم] و اصحاب ما امامیه چنین گفته‌اند که دیه او را بوارث مسلمان او بدهند نه بکفار و لفظ میثاق ذمه و عهد را شامل می‌گردد.

(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ) یعنی قدرت بر آزاد کردن رقبه مؤمنه ندارد (فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ) تا اینکه خدا از او قبول توبه کند زیرا که توبه فعل خدا است و بقولی مراد از توبه در اینجا از جانب خدا تخفیف است زیرا که جایز گردانید برای قاتل عدول از قصاص را بصیام الی آخر.

[پایان]

صفحه : ۱۳۳

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه از اینجا مقام مؤمن معلوم میشود که مؤمن چه قدر نزد خدا ذی قدر و محترم است که همان طوری که کافر و مشرک مخلد در جهنم و مشمول غضب خدا است کشته مؤمن از روی عمد و لو اینکه قاتل مؤمن باشد همین حکم را دارد.

صفحه : ۱۳۴

[سوره النساء (۴): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴) لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا (۹۹) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

صفحه : ۱۳۵

[ترجمه]

ای اهل ایمان وقتی که برای جنگ بیرون رفتید تحقیق کنید و بآنهائیکه اظهار ایمان میکنند نگوئید تو مؤمن نیستی که باین وسیله (با آنها جنگ کنید و غنیمت ببرید) و مال دنیا را بجوئید (بدانید) که نزد خدا غنائم و مال بسیار است حال شما از اول که اسلام آوردید چنین بود پس خدا باستقامت شما باسلام نعمت بزرگ بشما عطا کرده پس بایستی از حال مردم تحقیق کنید (و نفهمیده بکسی نسبت کفر ندهید) همانا خدا بآنچه میکنید آگاه است [۹۴]

و متاع ناچیز دنیا کسیکه شهادتین بزبان جاری نمود نباید بکشید بلکه تبین و تحقیق کنید و قتل بنا حق نکنید و بدانید که خدا از نیت و اعمال شما آگاهست لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اُولی الضّرر و المّجاهدون فی سبیل اللّهِ بأموالهم و أنفُسهم از زید بن ثابت روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد لفظ (غیر اُولی الضّرر) در او نبود ابن امّ مکتوم گفت من خدمت رسول صلی اللّهُ علیه و آله و سلّم رفتم و گفتم یا رسول اللّهُ حال من چون باشد که نابینایم و از جهاد عاجزم همان حال آثار وحی بر حضرت رسول [ص] ظاهر شد و گفته در آن وقت ران آنحضرت بر ران من بود بقدری سنگین که نزدیک بود رانم خورد شود پس از کشف حال فرمود بنویس (غیر اُولی الضّرر).

خلاصه آیه برای تشویق مجاهدین فی سبیل اللّهُ فرموده آن مؤمنینی که در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود مجاهده کردند که مالشان و جانشان را برای یاری دین حق فدا دادند چنین اشخاصی در مقامات و درجات مساوی نیستند با آن مؤمنینی که بدون عذر و ضرر موجه قعود نمودند و نشستند و از رفتن بجهاد خودداری نمودند.

آری چگونه میتوان مقایسه نمود مؤمنی را که بمال و جان که شدت محبت اینکه دو چیز نزد همه کس معلوم است در راه خدا و یاری دین بر حق جهاد کند با آنکسانی که با ادّعیای ایمان بدون عذر موجه که عقلاء او را معذور دانند عذر بیاورد و از رفتن بجهاد استکاف نماید (درجه) برای مجاهدین فی سبیل اللّهُ درجه‌ایست یعنی فضیلت و مقاماتی است که برای نشسته‌گان از جهاد نیست و ظاهراً مقصود از درجه مقامات بلند اخروی بهشتی و فضائل روحانی است و نیز درجه دنیوی از ظفر و غلبه بر دشمن و بدست آوردن غنیمت و نام نیکو و غیر اینها همه را شامل میگردد.

صفحه : ۱۳۸

وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسْنی خدای جلیل شاید برای اینکه آنهائی از مؤمنین که با حقیقت ایمان و خلوص نیت بسیار مایلند که بتوانند با مجاهدین در میدان جنگ حاضر گردند لکن عاجزند نخواستند آنها را از رحمت خود ناامید گرداند گویا آنها را تسلّی داده که برای تمام مؤمنین وعده نیکو است.

وَ فَضَّلَ اللّهُ المّجاهِدینَ عَلَی القاعدینَ أَجْرًا عَظِیْمًا عدل و لطف الهی مقتضی است که مجاهدین را بر قاعدین یعنی آنهائیکه با عذر بجهاد نرفته‌اند فضیلت و برتری دهد زیرا که در اینکه مورد برای مجاهدین دو عمل بوده یکی ایمان کامل و دیگری عمل آنهم چه عملی که جان و مالشان را در مورد خطر قرار دادند که بایستی پاداش آن دو عمل تفضلاتی در باره آنها اجراء گردد، لکن مؤمنی که از قبل عذر موجه از فضیلت جهاد بازمانده فقط از جهت حسن نیت و آرزوی جهاد نمودن با مؤمنین که در دل خود داشته مستحق اجر نیکو میگردد.

اینکه است که آیه مؤمنین مجاهدین را خبر میدهد و خاطر نشان میگرداند که شما فضیلت و برتری دارید بر نشسته‌گان از جهاد و لو اینکه بر آنها از جهت ایمان و حسن نیتشان نیکوئی هست لکن برای شما که یاری دین اسلام را کردید برتری بر آنها و پاداش بزرگ است.

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَ کَانَ اللّهُ غَفُورًا رَحِیْمًا آیه در مقام فضیلت مجاهدین و تشویق آنها بر جهاد است که مؤمنین مجاهدین را بر غیر آنها فضیلت میدهد و بچند کرامت آنها را معزز و محترم میگرداند:

۱- به (دَرَجَاتٍ مِنْهُ) برای آنها در آخرت مقامات و پایه‌های بلندی است گفته‌اند مراد هفتاد درجه است که میان هر درجه‌ئی تا درجه دیگر مقدار دویزد اسب تندرو در مدّت هفتاد خریف است اشاره بلندی هر درجه از درجه دیگر است چنانچه در حدیث است که

(إِنَّ اللّهُ فَضَّلَ المّجاهِدینَ عَلَی القاعدینَ سَبْعِینَ دَرَجَةً)

صفحه : ۱۳۹

بین کل-درجین مسیره سبعین خریفا للفرس الجواد المضممر) ۲- (وَ مَغْفِرَةً) مجاهدین مشمول مغفرت و آمرزشند، ظاهراً مقصود اینکه است که و لو اینکه شخص مجاهد گنہکار هم باشد بهمین جهاد کردن در راه خدا گناہان و خطاهایش عفو میگردد.

۳- (وَ رَحْمَةً) مجاهدین در معرض رحمت حق تعالی قرار گرفته‌اند.

تکرار آیات در فضیلت مجاهدین و درجات بلند آنها برای اهمیت امر جهاد است در اول که اسلام ضعیف بود و دشمنهای سرسخت که در صدد خاموش کردن چراغ هدایت بودند اسلام بجان بازی مؤمنین کاملین قوت گرفت و تمام مؤمنین رهین منت آنها شدند اگر در اول بروز اسلام جماعتی جان و مالشان را در راه تقویت اسلام فدا ندادند بودند چگونه تا حال دین برقرار بود و فعالیت مینمود بعضی برای رفع تکرار گفته آن فضائلی که در آیه اول آمده راجع بمجاهدین میدان مبارزه و نبرد با کفار مقصود است و فضائلی که در آیه بعد آمده راجع بمجاهدین با نفس است که اهمیت آن زیادتر و زحمت آن نیز بیشتر است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از جهاد بعضی از غزوات فرموده

(رجعنا من الجهاد الاصر الى الجهاد الاکبر)

شاید مقصود از جهاد اکبر که بزرگتر از جهاد بیدن و جان باشد همان جنگیدن و مبارزه با نفس خطاکار باشد إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ الخ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند جمعی از مسلمانان که بظاهر شهادتین گفته بودند چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال اینها با وجود قدرت که از مکه بمدینه هجرت کنند و نکردند وقتی که رؤسای قریش بطرف بدر برای جنگ با مسلمین می‌آمدند آنها بهمراهی مشرکین بحرگاه حاضر گردیدند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند اینکه آیه در باره آنها آمد که آنهائیکه ملائکه جان آنها را گرفتند (ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ) در حالیکه بنفسهای خود از هجرت نکردن از مکه بمدینه و داخل شدنشان در حرب قریش اینها در مورد توییح و سرزنش

صفحه : ۱۴۰

ملائکه قابض ارواح واقع گردیدند و ملائکه بطور ملامت و تبکیت بآنها گفتند شما در دین خود در چه مرتبه‌ئی بودید آنان در پاسخ ملائکه گفتند (كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ) ما از ضعفای اهل مکه بودیم و بمدینه هجرت نمودیم ملائکه بآنها گفتند (أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا) مگر زمین خدا وسیع نبود که شما از شر مشرکین بجای دیگری بروید و با مشرکین همراهی نکنید چنانچه جماعتی بحیثه رفتند.

فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (فَأُولَئِكَ) اشاره بجماعتی است که برای یاری رسول از مکه بدون عذر موجه بمدینه هجرت نمودند و داخل در حرب مشرکین گردیدند که پاداش عملشان ماوا و جایگاه آنها جهنم است و جهنم بد منزلگاهی است.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آیه مذکوره در باره پنج کس نازل گردیده: ۱- حارث بن زعمه الاسود ۲- أبو العاص ۳- علی بن امیة بن خلف ۴- قیس بن ولید بن مغیره ۵- قیس بن الفاکه بن المغیره که اینها با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هجرت نکردند و چون مشرکین بیدر حاضر شدند اینان قلب لشکر اسلام دریدند و گفتند (غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ) یعنی مسلمانان را دینشان مغرور کرده و همه در بدر کشته شدند و فرشتگان بر پشت و رویشان میزدند و میگفتند (ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

از حضرت رسول [ص] روایت شده که

(من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة و کان رفیق ابراهیم و محمد [ص])

کسیکه برای حفظ دینش از زمینی بزمین دیگر فرار کند اگرچه بمقدار یک وجب باشد برای وی بهشت واجب میگردد و رفیق

ابراهیم و محمد [ص] میباید إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا الخ استثناء منقطع است یعنی لیکن کسانی که واقعا ضعیف و عاجزند از مردان

صفحه : ۱۴۱

و زنان و کودکان که بر چاره‌سازی استطاعت و توانائی ندارند و راه مدینه را نمیشناسند که هجرت بنمایند بمدینه. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَدُورًا خدای جلیل بمستضعفین از مؤمنین وعده عفو میدهد با اینکه از جهت ضعف و عدم قدرت بر مهاجرت معذور بودند و گناهی نکرده بودند که مورد عفو گردند، شاید مقصود از عفو در اینجا نه از جهت گناهست بلکه مقصود پذیرفتن عذر آنهاست بر ترک تکالیفی که بر اقویاء بشر میسر بود. وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. راغب گفته (الرغام) بفتح راء، بمعنی خاک نرم است (رغم الف فلان رغما) یعنی بینی او بخاک رسید. بعضی از مفسرین در معنی آیه چنین گفته هر کس در راه خدا یعنی در جستجوی مرضات الهی برای دارا شدن دین از نظر علم و عمل مهاجرت کند در زمین جاهای بسیاری خواهد یافت که هرگاه در پاره‌ئی از جاها بر اثر یک مانعی نتوانست دین خدا را برپا دارد بجای دیگر هجرت کند و در آنجا براحتی بکوبیدن مانع و دشمنی با آن پردازد و چون مانع با او بدشمنی و نزاع میپرداخت بدانجا پناهنده میشود چنین شخصی در زمین وسعتی خواهد یافت. [منهج] و از تفسیر قمی نقل شده که از ضریس کناس روایت میکند که گفت بحضرت باقر علیه السّلام گفتم فدایت شوم آن گنهکارانی که میمیرند در حالیکه امامی ندارند و عارف بولایت شما نیستند ولی موحد و مقرّ نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشند چه حالی دارند فرمود آنها در همان گودالها میمانند و بیرون نمیآیند هر کس عمل صالح داشته باشد و عداوت و دشمنی ما از او بروز نکرده باشد روزنه‌ئی بطرف بهشتی که خدا آنرا در سمت مغرب (شاید مقصود بهشت برزخی باشد) خلقت کرده باز میکند آنگاه روح و راحت بهشتی در همان

صفحه : ۱۴۲

گودال بوی میرسد تا روز قیامت که خدا را ملاقات میکند [تفسیر المیزان] و نیز از خصال از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که از جدش حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود بهشت هشت درب دارد از یک درب انبیاء و صدیقین وارد میشوند، از یک درب شهداء و صالحین وارد میشوند و از پنج درب دیگر دوستان و شیعیان ما تا آنجا که فرموده از یک درب سایر مسلمانانی که شهادت بلا اله الا الله میدادند و بمقدار ذره‌ئی هم در قلبشان دشمنی ما اهل بیت وجود نداشته داخل میشوند.

[پایان]

صفحه : ۱۴۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۶]

اشاره

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱) وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكُمْ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ

أخْرَى لَمْ يَصِلُوا فَلْيَصَلُّوا مَعَكُمْ وَلَا يُأْخِذُوا جِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا جِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (۱۰۳) وَلَا تَهْتُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶)

صفحه : ۱۴۴

[ترجمه]

وقتی مسافرت کنید در زمین بر شما گناهی نیست که از نمازتان کم کنید اگر بترسید که کافرین شما را (بکشند) یا بفتنه اندازند همانا بحقیقت کافرین میباشند بر شما (مؤمنین) دشمن هویدا [۱۰۱]

(ای محمّد) وقتی تو در میان ایشان باشی و خواهی نماز را برپا داری باید یک عده‌ئی برای حذر از دشمن با تو نماز بگذارند و با خود اسلحه داشته باشند و وقتی سجده کردند باید آنهایی که نماز نمیکنند پشت شما باشند و چون یک رکعت تمام شد نماز کرده‌ها بروند بصف لشکر و آن عده دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو یک رکعت دیگر را بخوانند و باید برای حذر نمون از دشمن اسلحه خود را بردارند کافرین دوست دارند که شما از اسلحه و متاع خودتان غافل گردید پس بیکدفعه بر شما حمله کنند و اسلحه و متاع شما را غارت کنند و هیچ گناهی بر شما نیست اگر بر شما از باران رنجی باشد یا مریض باشید اینکه اسلحه خود را زمین گذارید و سپر خود را بردارید خدا برای کافرین عذاب خوار کننده مهیا گردانیده [۱۰۲]

وقتی نماز را پایان رسانیدید پس خدا را یاد کنید در حال ایستاده و نشسته و وقتی بپهلوی خوابیده‌اید پس چون از خوف مطمئن گشتید نماز را بپای دارید همانا نماز بر مؤمنین نوشته شده و فرض است [۱۰۳]

و در طلب کافرها سستی نکنید اگر شما از جهاد مجروحید آنها نیز مجروحند و شما از خدا چیزی امیدوار میباشید که آنان امیدوار نیستند خدا دانا و درست کار است [۱۰۴]

بحقیقت ما بر تو قرآن را نازل گردانیدیم بحق تا بین مردم حکم کنی بآنچه خدا تو را آشنا گردانیده و نبوده باشی برای خیانت کنندگان دشمن [۱۰۵]

و از خدا طلب آموزش کن همانا خدا میباید آموزنده مهربان [۱۰۶]

صفحه : ۱۴۵

(توضیح آیات)

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ الْخِ آیه ظاهراً امر ارشادی است بمسافرین که وقتی شما در زمین مسافرت کردید گناهی نیست برای شما که از نماز کم کنید.

آیه اطلاق دارد حالت خوف از دشمن و حالت امن هر دو را شامل میگردد لکن جمله دوم (إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) نظر

به «ان شرطیه» ظاهرا از آیه چنین بر می‌آید که در جایی کوتاه کردن صلاه جایز است که خوف در کار باشد اینکه است که از مفسرین در توجیه آیه چند قول نقل شده:

- ۱- هر گاه بترسید از فتنه و فساد آنهائیکه بر نفس شما و دین شما کافر شدند ۲- بترسید از آنهائیکه کافر شدند که در نماز شما را بکشند [ابن عباس] مثل آن قوله تعالی (عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ) یعنی از فرعون بترس از اینکه آنها را بکشد.
- ۳- بترسند که آنها را بنوعی از عذاب معذب گردانند.

در مجمع گفته ظاهرا آیه چنین دلالت دارد که قصر جایز نیست مگر در موقع خوف لکن ما بیان نبی صلی الله علیه و آله و سلم عالم گردیدیم بجواز قصر در موقع امن از ضرر همان طوری که در ضرر جایز است و احتمال می‌رود که ذکر خوف در آیه (قد خرج مخرج الاعم، و فی الاغلب علیهم فی اسفارهم) یعنی غالبا در سفرها آنها ترس از دشمن داشتند و از دشمنان می‌ترسیدند و مثل آن در قرآن بسیار است [توجیه مفسرین در قصر نماز در سفر] شافعی گفته رخصت است و جبائی نیز همین قول را اختیار کرده. ابو حنیفه گفته آن عزیمت و واجب است و مذهب اهل بیت نیز همین است زراره و محمد بن مسلم گفتند ما بابی جعفر علیه السلام گفتیم چه می‌گوئید در نماز در سفر چگونه و چه مقدار است گفت خدا می‌گوید (وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي

صفحه : ۱۴۶

الأرض فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ) پس تقصیر در سفر واجب است مثل اینکه در حضر تمام واجب است گفتیم در آیه گفته (فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ) و نگفت (افْعَل) پس چگونه قصر واجب است همان طوری که تمام واجب است حضرت گفت قال تعالی فی الصفا و المروه (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا) آیا نمییستی اینکه طواف صفا و مروه واجب و فرض است زیرا که خدای تعالی در کتابش ذکر کرده و نبی عمل نموده و همچنین تقصیر نماز در سفر چیزی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکرد و در قرآن ذکر کرده گفت پس کسیکه در سفر چهار رکعت نماز کند آیا باید اعاده کند نمازش را یا نه گفت اگر آیه تقصیر و تفسیر آن بر او خوانده شده باید نماز را که چهار رکعت خوانده اعاده کند و اگر بر او قرائت نشده و ندانسته پس اعاده‌ئی بر او نیست و نماز در سفر هر فریضه‌ئی دو رکعت است مگر نماز مغرب که آن سه رکعت است و در آن تقصیر نیست و رسول الله در سفر و حضر سه رکعت میخواند.

و اینکه خبر دلالت دارد که فرض مسافر با فرض کسیکه اقامت دارد فرق دارد و طائفه امامیه بر اینکه مطلب اجماع دارند و روایت شده که برای مسافر واجب است دو رکعت بدون قصر و نزد آنها خوف بتنهائی موجب قصر میشود و در آن بین فقهاء خلاف است جماعتی از صحابه و تابعین قائلند که مقصود خدای تعالی در آیه قصر صلاه خوف است از صلاه سفر نه از نماز حاضر زیرا که نماز سفر نزد آنها دو رکعت تمام است بدون قصر و بعضی از صحابه جابر بن عبد الله و حذیفه یمان و زید بن ثابت و ابن عباس و ابو هریره و کعب بودند.

و اما حد سفر که در آن قصر واجب میگردد نزد ما امامیه هشت فرسخ است و بقولی سیر کردن سه روز و سه شب و آن مذهب ابی حنیفه و اصحاب او است و بقولی سته عشر فرسخا چهل و هشت میل و اینکه مذهب شافعی است، و گفته وجه اتصال آیه بما قبلش اینکه استکه چون امر بجهاد و هجرت رسید حکم صلاه در سفر

صفحه : ۱۴۷

و موقع خوف را ذکر فرموده رحمه از طرف حق تعالی و تخفیفاً برای بنده گانش [پایان] و إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ الخ آیه تا آخرش دستور نماز خوف است و ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح

نیست و خلاصه برای وضوح بیشتری گوئیم چنانچه معلوم است حق تعالی برسولش امر فرموده که وقتی تو در نماز خوف امام جماعت میباشی طرز اداء نماز جماعت و بیان حکم آن اینکه است که باید جماعتیکه با تو است دو دسته شوند دسته‌ئی از آنها با تو نماز کنند و اسلحه خود را با خود بردارند و جماعتی مقابل دشمن بایستند و نماز گذاران را حراست نمایند.

فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ پس چون نماز گذاران با تو سجده کنند آن دسته حراست کننده باید پشت سر شما قرار گیرند و از شما و وسائل جنگ پاسبانی کنند.

وَلَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِئُوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وقتی نماز دسته اول که با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سلم نماز خواندند تمام گردید و باید آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز کنند و اینان نیز مثل دسته اول اسلحه خود را بردارند.

در کتاب من لا يحضره الفقيه باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سلم در جنگ ذات الرقاع (۱) با اصحاب نماز کرد و اصحاب را دو دسته نمود یکدسته را در برابر دشمن قرار داد و یک دسته را پشت سر خودش، حضرت تکبیر گفت، اصحاب هم تکبیر گفتند مشغول قرائت شد آنان ساکت بودند، پیغمبر رکوع کرد آنان هم رکوع کردند

(۱) جنگی که در سال ششم هجری در نزدیکی نجد با طائفه غطفان و بنی محارب و بنی انمار در جایی بنام ذات الرقاع پیش آمد.

صفحه : ۱۴۸

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سلم بسجده رفت اصحاب با او سجده کردند رسول الله هم قیام را طول داد و اصحاب برای خودشان (بطور فردی) یک رکعت دیگر خواندند و بیکدیگر سلام گفتند و برخاستند و بطرف دسته دیگر که در برابر دشمن ایستاده بودند رفتند و در برابر دشمن ایستادند و آن دسته آمدند و پشت سر پیغمبر [ص] ایستادند و بهمان ترتیب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سلم تکبیر گفت آنها هم گفتند هنگام قرائت ساکت بودند و با رکوع پیغمبر رکوع و با سجده او سجده کردند پیغمبر [ص] نشست تشهد خواند و بر آنان سلام کرد آنان پس از سلام برخاستند و یک رکعت برای خودشان (بطور فردی) خواندند و بیکدیگر سلام کردند خداوند خطاب برسول میفرماید (وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ) الی (كِتَاباً مَوْقُوتاً) اینست نماز خوف که خدا پیغمبرش دستور داده.

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً آیه مؤمنین را یادآوری میکند که ملتفت باشید که کفار در کمین گاهند و دوست میدارند که شما را غافل گیر کنند و منتظرند که از اسلحه جنگی و متاع از رخوت و البسه خالی گردید و تمامشان یک دفعه بشما حمله آورند پس شما باید مواظب باشید در موقع نبرد با دشمن خود را از اسلحه خالی ننمائید.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ الخ پس از اینکه مجاهدین را میآگاهاند که باید در هیچ موقعی در طریق جهاد با کفار از اسلحه خالی نباشید لکن در موقع ضرورت مثل موقعیکه در باران باشید و اسلحه شما سنگین گردد و مشقت آورد یا مریض باشید و نتوانید سنگینی اسلحه را تحمل نمائید در اینکه دو موقع اذن میدهد که برای شما گناهی نیست یعنی مجازید اسلحه خود را زمین بگذارید لکن بایستی مراقب خود باشید و از دشمن حذر کنید که بر شما هجوم نیاورند همانا خداوند برای

صفحه : ۱۴۹

کافرین عذاب خوار کننده مهیا گردانیده.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ بغزوه‌ئی رفته بود همینکه بعسفان رسید دید مشرکین عرب صف کشیده‌اند و اسباب جنگ را مهیا نموده‌اند حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف کشند وقت نماز پیش آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنین حائل بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمؤمنین امر بنماز کرد صحابه اقامه نماز بستند و کفار رکوع و سجود مسلمانان را میدیدند، پس از نماز مسلمین کفار حسرت خوردند که کاش در بین نماز بر آنان حمله نموده بودیم یکی از آنها گفت اینها نماز دیگری هم دارند وقتی مشغول شدند بر آنها هجوم آورید نمازشان را بهم نمیزند و بیک حمله دمار از روزگار آنها بر آوریم هنوز وقت نماز عصر نرسیده که جبرئیل نازل گردید و ترتیب نماز خوف را تعلیم پیغمبر [ص] نمود.

از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفته اینکه آیه (لا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ) تا آخر در باره پیغمبر اکرم [ص] فرود آمده و شأن نزولش اینکه بود که حضرت بجنگ مخایف و بنی انهار رفته بود در منزلی با مسلمانان فرود آمد و مشرکین آنها را مشاهده مینمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای قضای حاجت بیرون رفت و بطوری دور شد که یک رودخانه بین او و اصحاب فاصله افتاد وقتی از قضای حاجت فارغ شد رودخانه از شدت باران پر شده بود رودخانه بین حضرت و اصحاب حائل شد و پیغمبر [ص] در پناه درختی نشست مردی بنام الغورث بن حارث المحاری حضرتش را دید همراهان غورث باو گفتند اینکه محمد [ص] است که از اصحاب خود جدا شده است غورث گفت خدا مرا بکشد اگر او را نکشم اینکه بگفت و شمشیر بدست گرفت و از کوه فرود آمد پیغمبر تا وقتی که غورث شمشیر کشید متوجه نگردید غورث گفت الان چه کسی تو را از چنگال من نجات میدهد حضرت فرمود (الله) آن دشمن خدا فوراً برو در افتاد و بزمین غلطید پیغمبر [ص] برخاست و شمشیرش را گرفت و فرمود غورث الان چه کسی جلو مرا میگیرد او گفت هیچکس، باو

صفحه : ۱۵۰

گفت الان شهادت به (لا إله إلا الله) و بندگی من و پیغمبری من میدهی گفت نه ولی عهد میکنم که هرگز با تو نجنم و بدشمنانت یاری نکنم شمشیرش را پس داد، غورث گفت بخدا که تو بهتر از منی فرمود من باین عمل سزاوارترم غورث بنزد یاران خود رفت باو گفتند غورث ما دیدیم با شمشیر بالای سرش ایستاده‌ئی چه چیز جلوت را گرفت گفت بخدا شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم نمیدانم چه کسی شانه‌هایم را بسختی حرکت داد که برو افتادم و شمشیر از کفم افتاد و محمد [ص] پیشی جست و شمشیر را گرفت، چیزی نگذشت که رودخانه آرام گرفت و رسول الله نزد اصحاب آمد و حکایت را بیان نمود.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که وقتی از نماز خوف فارغ شدید (فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا) یعنی در حال ایستاده که شمشیر میزنید و در حال نشسته که تیر می‌اندازید و در حالیکه تیر خورده‌اید و بپهلوی افتاده‌اید خدا را یاد کنید.

و بقول دیگر مقصود اینکه است که در همه حال ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد کنید، و بقول دیگر در همه حال از خدا بترسید حتی در حال خوردن و خوابیدن خدا را فراموش ننمائید.

إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا همانا نماز برای مؤمنین نوشته شده و ثبت گردیده و بر آنها ثابت است هم در سفر و هم در حضر در هیچ حالی از مکلف ساقط نمیشود حتی در جائی که رو بروی دشمن باشد.

در کشف الاسرار گفته بدانکه نماز رازی است میان بنده و خدا که در اینکه راز هم نیاز است و هم ناز امروز نیاز است و فردا ناز، امروز رنج است و فردا گنج، امروز باری گران فردا روح و ریحان، امروز کدو کار و فردا کام و بازار

صفحه : ۱۵۱

امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است که ربّ العالمین صد و دو جایگه در قرآن ذکر آن کرده و آنرا سیزده نام نهاده: صلاة، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات، باقیات.

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت

(الصلوة معراج المؤمن)

و گفت

(الصلوة مأدبة الله في الارض)

و علماء سلف گفته‌اند (الصلوة عرش المریدین، و نزهة العارفين، و وسیلة المذنبین، و بستان الزاهدین).

و گفته‌اند نماز گذارنده را هفت کرامت است: هدایت، کفالت، کفایت رحمت، قربت، درجت، مغفرت، و اول قدم شرک بی‌نمازی است که ربّ العزّة گفت (ما سیلکم فی سقر قالوا لم نک من المصلین) و صلاة را اسم ایمان نهاد آنجا که گفت (و ما کان الله لیضیع ایمانکم) یعنی صلاتکم، و بنماز وعده روزی داد آنجا که گفت (و أمر أهلك بالصلاة) الی قوله (نحن نرزقک) و عدد نمازهای فرائض بر وفق اصول شرایع پنج آمد.

مصطفی [ص] اصول شرایع را گفت

(بنی الاسلام علی خمس)

و اصول فرائض

(خمس صلوات فی الیوم و اللیل)

یعنی چون بنده اینکه پنج نماز را بشرط و وقت خویش بگذارد ربّ العزّة وی را ثواب جمله اصول شرایع بدهد.

و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود، قعود. حکمت در آن اینست که جمله موجودات بر چهار شکلند: بعضی بر هیأت قائمات راستند و آن درختانند، بعضی بر هیأت راکعان سر فرود افکننده و آن ستورانند، بعضی بر هیأت ساجدان رو بخاک نهاده و آن حشراتند: و بعضی بر زمین نشسته بر هیأت قاعدات و آن حشیش و نباتات است. چنانچه ربّ العزّة گفته بنده مؤمن در خدمت ما اینکه چهار هیأت بجای آر: قیام رکوع، سجود و قعود تا ثواب تسبیح همه خلایق بیایی، و اینکه اینکه نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد و بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار رکعت چون نماز پیشین و خفتن

صفحه : ۱۵۲

از آنست که بنده دو قسم است: یکی روح، دیگر تن. نماز دو گانه‌ئی یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز: یکی دل، دوم عقل، سوم ایمان نماز سه گانه شکر اینکه سه خلعت است. و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است نماز چهار گانه‌ئی شکر آن چهار طبع است.

تا آنجا که گفته از اینکه لطیف تر شنو هر عبادتی که بنده‌گان آرند و هر ذکری که فرشتگان کنند جمله چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است هم جهاد، هم حج، هم زکوة و هم روزه تا آنجا که گفته در نماز معنی زکوة است، زکوة پاکی مال است و نماز پاکی تن (خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها) (إن الحسینات یدهب السئيات) اینکه پاکی جان است و آن پاکی مال، اینکه از آن تمام تر و شریف تر است و فی معناه

روی ان رسول الله رأى رجلا- يقول «اللهم اغفر لى و ما اريك تغفر لى» فقال النبى صلى الله عليه و آله و سلم ما اسوء ظنك برىك فقال يا رسول الله انى اذنت فى الجاهلية و الاسلام فقال ما فى الجاهلية فقد محاه الاسلام و ما فى الاسلام تمحوه صلوات الخمس، فانزل الله تعالى (وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ الْاِيَةَ)

و در نماز معنی حج است حج احرام و احلام است و و نماز را نیز تحریم و تحلیل است و در نماز معنی حج تمام تر و شرف وی شامل تر و الله اعلم.

[پایان] وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ الْخ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

و هن بمعنی ضعف و سستی است (الم) در برابر لذت است جمله (تَرْجُونَ) حال برای جمع غائب است.

خلاصه ذات احديث مؤمنين را یادآور میشود که در جهاد با کفار تهاون و سستی نکنید زیرا اگر با خود بیندیشید و تأمل کنید میفهمید که در مورد نبرد با دشمن شما چه قدر بر کفاری که در مقابل شما جنگ میکنند مزیت دارید همین طوری که شما الم میکشید زخم میخورید کشته میگردید آنها نیز همین طور

صفحه : ۱۵۳

چنین آلامی را می بینند.

وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا- يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و فضیلت شما بر آنها اینکه است که آن نور ایمان و حقیقت تقوی که در قلبتان نفوذ کرده چنین ایجاب نموده که در اعمالتان امیدوار برحمت الهی و فیوضات اخروی اضافه بر شرافت و منافع دنیوی میباشد و آنان چنین امیدی ندارند فقط برای منافع ناچیز دنیوی از بدست آوردن غنائم و مظفریت خیالی خود را بزحمت میاندازند و اینکه تفاوت بزرگی است بین شما و آنها و عمدۀ مظفریت مؤمنین از روی ایمان و امید آنها سر رشته گرفته و گر نه چون در بیشتر جنگهایی که در اسلام واقع گردیده عدد کافرین بسیار زیادت از عدد مسلمین بوده و نیز در مهمات جنگی آنها مجهزتر بودند با اینحال غالباً شکست میخوردند و اینکه نبوده مگر از جهت ایمان مؤمنین که بقوت ایمان و خلوص شمشیر میزدند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا مفسرین در شأن نزول آیه گفته اند کلبی از ابن عباس روایت کرده که گفت اینکه آیه در باره مرد انصاری بنام طعمه بن ابیرق وارد گردیده که او زرهئی از همسایه که رفاعه بن زید بود دزدیده و آن زره در انباری بود که در آن آرد بود آن زره را گرفت و از خانه انصاری بخانه مرد یهودی بنام زید بن سمیر رفت و در راه که میرفت آرد از او میریخت صبح که طلب درع کردند و ندیدند در طلبش برآمدند و بر اثر آرد که ریخته بود روان شدند تا بخانه ابن سمیر وارد شدند آن یهودی را گرفتند و گفتند اینکه زره را تو دزدیدهئی گفت آنرا طعمه بن ابیرق پیش من بودیعه گذارده و جماعتی از یهودیان بر آن شهادت دادند و باو گفتند زره را بتو نسبت میدهند او سوگند خورد که از آن خبر ندارم قوم برخواسته و بشکایت نزد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم رفتند و گفتند یا رسول الله [ص] نبینی رفاعه را که از خانه او یهودی زرهئی دزدید و در خانه یهودی یافته اند

صفحه : ۱۵۴

دست از یهودی برداشته و در مردی از ما آویخته است حضرت طعمه بن ابیرق را طلب نمود و آنها را خواست و همه را حاضر کرد و بین آنها محاوره واقع گردید رسول از حسن ظن بمرد مسلمان اتهام بیهودی را گمان کرد خواست با یهودی خصومت کند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد، روایات دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر نمودیم.

و خلاصه اینکه خدای تعالی در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که ما اینکه کتاب (یعنی قرآن) را بدرستی و راستی بر تو فرستادیم تا تو بین مردم حکم کنی بآنچه خدای تعالی از حقایق و احکام بتو نمودار نموده (وَلَا تُكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا) برای خیانت کننده گان خصومت منما (وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ) و از خدا طلب آمرزش کن که او آمرزنده و مهربان است. اینکه آیه دلیل نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میخواست حکم بنا حق بنماید زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که انبیاء از کبیره و صغیره معصومند.

شاید اینکه آیه و امثال آن که دلالت بر تهدید دارد مثل قوله تعالی (لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) معلوم است هرگز رسول با آن نفس قدسی برای خدا شرک نمیآورد و اینجا برای پیش گیری از اینکه است که مبادا رسولش مایل بطرف داری آن مرد دزد مسلمان گردد برای اسلامش و گر نه محال است رسول صلی الله علیه و آله و سلم حکم بناحق را برای دل خواهی خود یا دیگران جاری گرداند.

صفحه : ۱۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۵]

اشاره

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (۱۰۹) وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۱۱۰) وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱)

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۱۱۲) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْطَلُّوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳) لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَتِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴) وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

[ترجمه]

صفحه : ۱۵۶

و خصومت مکن از کسانی که با نفسهای خودشان خیانت میکنند همانا که خدا دوست نمیدارد کسی را که بوده باشد بسیار خیانت کننده و گنهکار [۱۰۷]

مردم خیانتکار از مردم شرم دارند و از خدا شرم نمیکنند در حالیکه خدا با آنها است در آن وقتی که در شب تدبیر میکنند در آن چیزی که خدا نمی پسندد و بآنچه میکنند خدا احاطه دارد [۱۰۸]

آگاه باشید شما این که در این که حیات دنیا از خیانت کاران جدال کرده اید پس چه کس میتواند در روز قیامت از طرف آنها با خدا

جدال کند آیا کیست نگهبان آنها (و نگذارد خدا آنها را عذاب کند) [۱۰۹]

و کسیکه عمل بدی انجام دهد (که ضررش بغیر رسد) یا بنفس خود ستم کند پس از آن از خدا طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان مییابد [۱۱۰]

کسیکه گناهی مرتکب گردد جز اینکه نیست که بخود زیان رسانیده و میباشد خدا دانا و درست کار [۱۱۱]

و هر کس خطائی یا گناهی کند پس بکس بی گناهی تهمت زند پس برداشته دروغی مبهوت کننده و گناه هویدائی [۱۱۲] و اگر نبود فضل خدا و بخشایش او همانا گروهی از کفار همّت بر اینکه میگماشتند که تو را گمراه گردانند و گمراه نمیگردانند مگر نفسهای خود را و بهیچ وجه تو را زیان نتوانند رسانید و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل گردانیده و تو را دانا گردانیده بچیزیکه قبلاً دانا نبودی و فضل خدا بر تو بسیار بزرگست [۱۱۳]

هیچ خیری در سخنان سزّی آنها نیست مگر کسیکه امر کند در صدقه دادن یا عمل معروف یا اصلاح بین مردم و سخن سزّی گوید و کسیکه برای رضای خدای تعالی نجوی کند بزودی پاداش بزرگ باو عطا کنیم [۱۱۴] و هر کس با رسول مخالفت کند پس از آنکه راه هدایت بر وی ظاهر گردیده و غیر طریق مؤمنین را پیروی کند او را بهمان راه گمراهی واگذاریم و او را در جهنم در میآوریم و آن بد بازگشتی است [۱۱۵]

صفحه : ۱۵۷

توضیح آیات

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا آیه مربوط به آیه جلو است که در شأن نزول آیه گفته شد در اینکه آیه نیز تأکید نموده و برای اهمیت حکم بر رسولش نهی مینماید و نهی را مؤکد میگرداند که برای نفع خائنین و لو آنکه از مسلمانها باشد مجادله نمما، آیه خیانت را نسبت بنفس خائن داده، اشاره به اینکه که هر کس خیانت کند بنفس خودش خیانت کرده زیرا که ضرر خیانت باو گشت بخود خائن میکند زیرا که خیانتکار خود را از رحمت حق تعالی محروم گردانیده و خدا کسانی را که بسیار خیانت میکنند دوست نمیدارد زیرا که چنین کسی بسیار گناه کار است و (خَوَّانًا) را که بصیغه مبالغه آورده یعنی بسیار خیانت کار، دلالت ندارد که خیانت نمودن کم را خدا دوست میدارد زیرا که خیانت کم و زیادش هر دو گناه را ایجاب مینماید و از بس خیانت عمل رکیک و قبیحی است کمش هم موجب گناه است و زیاد بحساب مینماید نقل از مجمع البیان است که گفته خطاب اگر چه بظاهر به پیغمبر است لکن مراد تأدیب امت مرحومه است که آنها بجدا و مخاصمه قبل از تحقیق و تبیین وجه حق مبادرت نکنند زیرا که آنحضرت از جمیع معاصی مبراء است و یا آنکه عتاب بآنحضرت است که مبادا قصد مجادله کند برای نفع خصم و تبرئه او از عملی که از او صادر شده و قصدیکه بعد از ظن غالب شود از جهت امارات ظاهره چون شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست.

[پایان] يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمُ آیه نیز مربوط بآیات بالا است و گفته اند بنی ظفر کسان طعمه آن مسلمان خائن در شب توطئه کردند که طعمه قسم دروغ بخورد نظر به اینکه که چون او مسلمان اسب رسول صلی الله علیه و آله و سلم از او قبول خواهد نمود و گواهی ما را میشوند و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد نمود.

صفحه : ۱۵۸

اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد که اینها چنین‌اند که جماعت بنی ظفر از مردم و رسوائی دزدی می‌ترسند و خیانت خود را پنهان می‌گردانند و از خدا نمی‌ترسند در حالی که خدا با آنها است.

إِذِ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا یعنی خدا با آنها است وقتی که در شب مخفیانه با هم قرار داد میکنند که برای طبرئه طعمه چیزی بگویند که خدا راضی نیست و دیگر نمیدانند که خدا بآنچه میکنند احاطه دارد یعنی علم خدا به همه اشیاء محیط است (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ الْخ) سوره سبأ آیه ۳.

ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه ظاهراً اینکه چند آیه در اطراف همان داستان طعمه و رفاعه و آن مرد یهودی وارد شده که حکایتش گذشت و اینکه آیه اخیر باستفهام انکاری اعتراض بکسان طعمه خیانتکار مینماید که ای گروهی که شما از طرف او مجادله میکنید و میخواهید او را تبرئه نمائید و دزدی را بگردن یهودی بگذارید اینکه مجادله شما اگر بخیال خودتان نافع باشد فقط در حیات دنیا نفع دارد پس کیست آنکه خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند از آنها در قیامت یا آیا کیست که باشد بر آنها نگهبان که نگذارد خدا آنها را عذاب کند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا پس از توبیخ و سرزنش خیانت کاران شاید نظر به اینکه که گنهکاران از رحمت و مغفرت حق تعالی مأیوس نگردند به (مَنْ) موصوله که عموم دارد گنهکاران را امیدوار میگرداند که هر کس عمل بدی کند یا بنفس خود ظلم نماید پس از آن پشیمان گردد و از خدای تعالی طلب عفو و بخشش کند خدا را آمرزنده و مهربان مییابد، و آیه مشعر بر اینکه است که قبول توبه تفضلی است نسبت

صفحه : ۱۵۹

بکرم الهی نه اینکه عبد مستحق بخشش باشد.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه] در آیه تردید انداخته‌اند بین (مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ) بقولی مقصود از عمل سوء آن گناهی است که ستم بغیر شده باشد مثل دزدی و خیانت و ظلم و ستم بمخلوقات و غیر اینها و ظلم بنفس ترک آن اعمالی است که راجع بخود انسان باشد از ترک واجبات یا مرتکب شدن محرمات مثل ترک نماز و روزه و عمل زنا و لواط و غیر اینها.

۲- مقصود از عمل سوء گناهان صغیره است و ظلم بنفس گناهان کبیره است و مَنْ يَكْسِبُ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا اینکه آیه و آیه بعد ظاهراً در اطراف همان حکایت طعمه و قومش جماعت بنی ظفر فرود آمده و چون ترجمه شده و ظاهر است محتاج بیان نیست.

و خلاصه اینکه آیات مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانند هر کس گناهی مرتکب شود مثل طعمه که زره را دزدید ضررش بر نفس خودش وارد میگردد از رسوائی دنیا و عذاب آخرت و خدا عالم باعمال و درستکار است.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا الْخ راغب در مفردات گفته اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد ولی برحسب اتفاق کار دیگری از او سرزند میگویند (اخطأ) یعنی بخطاء رفت و اگر عمل همان طور که خواسته انجام یافته میگویند (اصاب) یعنی بصواب رفت، گاهی هم بکسی که عمل ناپسندی انجام داده یا اراده ناپسندی کرده میگویند (اخطأ) و لذا میگویند (اصاب الخطاء و اخطأ الصواب). و همچنین میگویند (اصاب الصواب و اخطأ الخطاء) راغب میگوید خطیئه و سیئه از نظر معنی متفاوت ولی اکثر خطیئه در جائی گفته میشود که عمل انجام شده مورد قصد نبوده بلکه قصد شخص باعث بوجود آمدن آن شده مثل کسیکه شکار میزند ولی تیرش بانسان میخورد یا شراب میآشامد و در حال مستی مرتکب جنایت میشود سبب فعل خطائی دو طور

صفحه : ۱۶۰

است یک نوع سببی است که انجام دادن آن ممنوع است مثل شراب خواری و خطاهائی که از اینکه عمل متولد می‌گردد که اینکه طور خطاء مورد عفو و گذشت نیست و نوع دیگر سببی است که از آن منع نشده مثل تیر زدن بشکار.

[تفسیر المیزان نقل از مفردات راغب] کسیکه خطائی یا گناهی از وی صادر گردد مثل همان طعمه که زره را دزدید و آنرا بگردن یهودی انداخت که در اینکه عمل او بی گناه بود و طعمه باو تهمت زد او بار گناه بزرگی را با خود برداشته پس از آن بطور امتنان بیمبرش خطاب نمود که ای رسول اگر نبود فضل خدا و رحمت او بر تو که تو را بتوسط وحی باین قضیه خطای طعمه و بی گناهی یهودی آگاهانید جماعتی از قوم بنی ظفر همت بر اینکه گماشته بودند که تو را از حکم بحق بخطاء اندازند (لَهَمَّت طَائِفَةٌ) جواب (لَمَوْلَا) است که بفضل خدا است که تو را از کار آنها مطلع گردانید و آنان در ضلالت و گمراهی نمی‌اندازند مگر نفسهای خودشان را، اشاره به اینکه که خائنین هر قدر همت بر اینکه گمارند که تو را بخطاء بیندازند چون دست خدا بالای دستها است خدعه و مکر آنها باز گشت بخودشان میکند و بهیچ وجه نه کم و نه زیاد نتواند بتو ضرر رسانند یا تو را در اشتباه اندازند.

(وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ، وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) پس از بیان خیانت کاری طعمه و عالم گردانیدن رسول صلی الله علیه و آله و سلم آیه در مقام امتنان بر سولش خطاب نموده که ای نبی اکرم ما بر تو کتاب قرآن که (لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) که تفسیر بقرآن شده یعنی تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب روشن لوح محفوظ ثبت گردیده چنین کتابی بتو کرامت نمودیم و نیز بتو حکمت عطاء نمودیم، شاید مقصود از حکمت همان علم لدنی باشد یعنی تو را بحقیقت هر چیزی آگاه گردانیدیم و تو را بآنچه قبلاً نمیدانستی مطلع و دانا کردیم که در تمام امور حکم بحق نمائی و فضل خدا بر تو خیلی بزرگ است.

صفحه : ۱۶۱

بعضی از مفسرین گفته متنی است که ربّ العزّة بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مینهد و فضل خود را بر وی اظهار میکند و او را در پرده عصمت میدارد و دست دشمن را از وی کوتاه میکند و بخصایص و فضایل ازلی او را میآراید، و بعلم خصوصیت میستاید که (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) بعضی گفته‌اند که آن علم بخدا و بجلال او است، و علم بعبودیت نفس او، و مقدار حال او در استحقاق عزّت و کمال او (و یقال علمتک من مکنون اسراری ما لم تکن تعلم الا بی) [کشف الاسرار] لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس راغب گفته (ناجیته) یعنی با فلانی سری صحبت کردم و اصل اینکه کلمه اینکه است که کسی با رفیقش در (نجوه) یعنی جای دور یا بلندی (که دیگران نفهمند) صحبت کند.

[پایان] خلاصه مطلب سزای گفتن را (نجوی) میگویند و دو نفریکه با هم سزای حرف بزنند مثل اینکه آیه (وَإِذْ هُمْ نَجْوَى) سوره اسراء آیه ۵۰ گویند نجوی کرده‌اند، و گفته‌اند اینکه آیه نیز مربوط بآیات بالا است که راجع بطعمه و یهودی بود، و بیان جمله (إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) است زیرا اینکه چند آیه مربوط بهمند لکن شامل مطلق مذاکرات سزای میشود چنانچه اکثر آیات قرآن چنین است که اگر چه در موارد خاصی وارد شده لکن اطلاقش عموم دارد که حکم کلی را بیان فرموده که خیر و خوبی در نجوی یعنی سخنان سزای نیست مگر در موارد خاصّی که از آن جمله امر بصدقه و احسان یا سخن معروف پسندیده یا اصلاح بین مردم مقصود باشد که در چنین مواردی خیر است، بعضی از مفسرین گفته استثناء (إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ) استثناء منقطع است و معنایش اینکه است که هر کس امر کند بصدقه و اصلاح و چه و چه در اینگونه موارد خوبی وجود دارد و خدا در اینکه آیه دعوت بخیر را امر نامیده و اینکه از قبیل استعاره است، و نیز اینکه خیری که در گفتگوی سزای امر بآن شده سه چیز

صفحه : ۱۶۲

بشمار آورده: صدقه یا معروف یا اصلاح بین مردم با اینکه صدقه از افراد معروف است در عین حال ذکر شده، شاید از آنجهت که صدقه از افراد معروف یعنی کار نیک است که طبعاً احتیاج بیشتری بنجوی دارد.

[تفسیر المیزان] وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا آیه پس از تفصیل موارد خیر بودن نجوی بطور اجمال در مقام بیان اینکه است که بطور کلی دانسته شود در چه موردی نجوی خیر است و آن در جایی است که غرض رضای الهی باشد و در چه موردی منهی عنه است.

خلاصه نجوی اگر امر بخیر که رضای الهی در آن ملحوظ باشد واقع گردد (فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) اینکه چنین نجوی خیر است و بزودی پاداش او اجر عظیم عطاء میشود (وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ الْخ) و هرگاه برای مشاqqه با رسول نجوی کنید و غرضتان مخالفت با او و شقاق یعنی تفرقه انداختن بین مؤمنین باشد پس از آنکه راه هدایت برایتان ظاهر گردید و حجت برایتان تمام گردید و از طریق و روش مؤمنین تجاوز نمودید.

نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا یعنی کسیکه با رسول مشاqqه نمود یعنی مخالفت کند و برخلاف حکم او عمل نماید ما او را بهمان راهی که در اینجا رفته بود در آخرت راه میاندازیم.

شاید اشاره باین باشد که آنهائیکه با رسول مخالفت نمودند و بطریق و روش مؤمنین پیش نرفتند و راه شیطانی را پیش گرفتند ما او را بهمان راه رفته سوق میدهیم و سر انجام او جهنم است و جهنم برای آنها بد باز گشتی است.

صفحه : ۱۶۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶) إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذْ مِنْ عَبَادِكُمْ نَصَبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸) وَ لَأَضَعَنَّ لَهُمْ وَ لَأَمْسِكَنَّ لَهُمْ فَلْيَتَّخِذُوا أَعْيُنَ النَّاسِ عَيْنًا لِنَاظِرِينَ خَلَقَ اللَّهُ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَ يَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰)

أُولَئِكَ مِآوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲) لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۲۳) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴) وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَّهَ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا (۱۲۶)

صفحه : ۱۶۴

[ترجمه]

خداوند کسی را که باو شرک آورد نخواهد بخشید و غیر شرک (از گناهان) هر کسی را مشیتش قرار گیرد میبخشد و کسی که بخدا شرک آورد محققا گمراه گردیده (و از طریق سعادت) بمسافت بسیار دور افتاده [۱۱۶]

مشرکین غیر از خدا نمیخوانند مگر بتهای بی شعور را یا شیطان سرکش را [۱۱۷]

خدا شیطان را لعنت کرده و شیطان گفت همانا من البته از بندگانت نصیبی میگیرم [۱۱۸]

هر آینه آنها را گمراه میگردانم و آنان را بآرزوی باطل دور میاندازم و امر میکنم آنها را که گوش حیوانات را ببرند که علامت باشد برای بتها) و امر میکنم که خلقت خدا را تغییر دهند و کسیکه بغیر خدا شیطان را دوست خود قرار دهد زیان برده زیان فاحش روشن [۱۱۹]

شیطان (بنی آدم را) وعده میدهد و آنها را بآرزو میاندازد و وعده شیطان نیست مگر فریب [۱۲۰]

اینکه جماعت جایگاه آنها جهنم است و گریز گاهی نخواهند یافت [۱۲۱]

و کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند بزودی آنان را داخل میگردانیم در بهشتی که از زیر درختان آن نهرها جریان دارد و در آن همیشه جاویداند و وعده خدا حق است و کیست که در گفتار صادق تر از خدا باشد [۱۲۲]

نیست آرزوی شما و نه آرزوی اهل کتاب کسیکه عمل بدی انجام دهد پاداش داده شود و نمی‌یابد غیر از خدا دوستی و نه یآوری [۱۲۳]

و هر کسی که از مرد یا زن عمل نیکو نماید در حالیکه مؤمن باشد چنین جماعتی داخل بهشت میگردند و بقدر پرده پشت هسته خرمائی بآنها ستم نمیگردد [۱۲۴]

و کیست که از جهت دین نیکوتر باشد از کسیکه اسلام آورد و تسلیم امر حق تعالی گردد و بسوی او رو آورد در حالیکه نیکوکار باشد و تابع ملت ابراهیم خلیل گردد در حالیکه مایل است بدین اسلام و خدا ابراهیم را دوست خود گرفته [۱۲۵]

مخصوص بخدا و ملک او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بهر چیزی احاطه دارد [۱۲۶]

صفحه : ۱۶۵

توضیح آیات

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ الْخ پس از داستان طعمه و رفاعه و یهودی که در آیات بالا بیان شد اینکه آیه بطور کلی تفضلا گنهکاران را بعفو و کرم خود امیدوار مینماید که اگر مشیت الهی قرار گرفت خدای تعالی تمام گناهان را میبخشد مگر شرک بخدا زیرا شرک قابل آمرزش نیست، و وعده بخشش برای ما گنهکاران تفضل و بخشش بزرگی است و آیه آمرزش را مقید بتوبه هم ننموده بلکه بطور اطلاق وعده بخشش داده لکن مقید بمشیت و خواست خود گردانیده و معلوم است خواستن الهی جزافی نیست.

شاید در موردی مشیت الهی اقتضای بخشش میکند که در بنده گنهکار صفات و ملکات خوبی باشد که بآن صفات و ملکات حمیده بشود اعمال بدش جبران گردد یا اعمال بسیار نیکویی دارد که روی اعمال بدش را میگیرد، یا راجع بمعرفت در مقام توحید مقام بلندی را احراز کرده باشد.

خلاصه چون لطف و کرم الهی نسبت بتمام مخلوقاتش یکسانست نمیشود گفت خداوند بدون سبب زائد بر اصل ایمان گناهان بعضی را بدون توبه میبخشد و دیگران را عذاب میکند.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند ضحاک از ابن عباس روایت کرده که از اعراب پیرمردی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله پیرم و در گناه غرق شده‌ام مگر اینکه تا خدا را شناخته‌ام باو شرک نیاورده‌ام و بجز او کسی را دوست نگرفته‌ام و از روی جرأت و بی ادبی با خدا معصیت نکرده‌ام و طرفه العینی گمان نبرده‌ام که خدا از من و گرفتن من و عقوبت کردن بمن عاجز است و اعتقاد کرده‌ام که من از خدا نتوانم بگریزم اکنون پشیمانم و توبه میکنم و از خدا آمرزش میطلبم پس حال من نزد خدا چگونه است اینکه بود که

صفحه : ۱۶۶

خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْخ) إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْهَاءً ظاهراً مقصود از انات بتها میباشند که مشرکین آنها را پرستش میکردند و در اینکه بچه جهت بتها را انات نامیده از مفسرین چند قول نقل شده:

۱- مشرکین بتهای خود را بنام انات و زنان نام گذاشتند و آنها چهار بت بزرگ بودند: ازلام و مناه و عزى و نایله، و اوئان بتهای بی صورت را گویند و اصنام بتهای با صورت را نامند و از عبد الله زید است که گفته (إِلَّا إِنْهَاءً) یعنی بگمان آنها انات بودند زیرا که ملائکه را (بنات الله) خواندند.

[زجاج و سدی و ابن مالک و ابن زید] ۲- مقصود از انات موات است که در آن روح نیست مثل شجره و خشبه که مؤنث لفظی است نه معنوی [عبد الله بن عباس و قتاده و حسن بصری] و عروه از پدرش روایت کرده که در مصحف عایشه چنین است (الَّا اوئانا) جمع وثن، عبد الله عباس خوانده (ألا اثنا) جمع وثن، آنگاه او را قلب بالف کردند مثل وجه و اوجه، و وجوه، دیگری نیز در توجیه لفظ (إِنْهَاءً) گفته شده که چندان فائده‌ئی در بیان آن نیست.

وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا و اینکه مشرکین عبادت نمیکنند مگر ابلیس را که مردود و خارج از طاعت خدا شده چنانچه گفته میشود (مرد الرجل یمرد مرودا- اذا عنى و خرج عن الطاعة).

و گفته‌اند (مرید) یک صفتی از صفات شیطان است، و (مرید) کسی را گویند که از هر صفت خیری خالی است، و در انات معنی تأثر و انفعال نهفته است که جنس ماده هر حیوانی را (انثی) گویند. و اینکه در آیه بتها و هر نوع معبودی غیر از خدا را (انات) نامیده برای اینست که اینها دارای قابلیت و انفعالند و نمیتوانند آنچه را که عبادت کننده گانشان توقع دارند انجام

صفحه : ۱۶۷

دهند قوله تعالی (إِنَّ الدِّينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) «۱» سوره حج آیه ۷۳ و ۷۴، و اینکه معنی دیگری است که برای (إِنْهَاءً) که در آیه است گفته شده غیر از معنی اول که بعضی گفته‌اند مراد از (إِنْهَاءً) در اینکه آیه نام بتهای آنها است که (لات و عزى و مناه) باشد.

و از بیضاوی نقل شده که گفته (مرید) کسی را گویند که از هر گونه خیری بطور کلی عاری است، مارد و مرید یعنی کسیکه هیچ رابطه‌ئی با خیر و خوبی نداشته باشد، اصل اینکه ترکیب در باره زمین صاف و بی آب و علف بوده (صیرح مُمَرَّد) بمعنی عرصه و ساحت ساده و هموار است، و همچنین غلام امرد یعنی پسری که صورتش مو در نیاورده، و شجره مرداء یعنی درختی که برگهای آن ریخته همه از همین ماده است.

[پایان] لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا خدای متعال در اینکه آیه دوری شیطان را از رحمت خود اعلام میکند تا اینکه بشر بداند هر کس مطیع شیطان گردد آنهم از رحمت خدا دور است.

و وقتی خدای تعالی باو گفت (وَ إِنْ عَلَيْكَ لَعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ) شاید شیطان در آن وقت گفته باشد (لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا

مَفْرُوضاً) چون مرا از رحمت خود دور گردانیدی من از بنده‌گان تو بهره مقرر کرده میگیرم.

از حضرت رسول [ص] روایت میکند که در حین تلاوت اینکه آیه فرموده

(من بنی آدم تسعة و تسعون فی النار و واحد فی الجنة)

و در حدیث دیگر است که از آنحضرت پرسیدند که از هزار کس چند نفر بهشت خواهند رفت فرمود

(۱) آنهایی را که بغیر خدا میخوانید هرگز نتوانند مگسی بیافرینند اگر چه تمامشان بیکدیگر کمک نمایند و اگر مگس از آنها چیزی بر باید از آن نتوانند بگیرند طالب و آنچه را که از او میطلبند هر دو ضعیفند قدر خدا را آنطور که باید ندانسته‌اند (خدا با قدرت و توانا است) سوره حج آیه ۷۳ و ۷۴)

صفحه : ۱۶۸

از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی بهشت اصحاب مضطرب و گریان شدند فرمود یکی از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج.

در تفسیر منهج گفته حق تعالی در اینکه آیه اولاً برهان آورده بر اینکه شرک در غایت ضلالت است بر سیل تعلیل گفته آنچه را که مشرکین شریک خدا میگردانند آنان منفعلی و غیر مختارند و خدای بحق قادر مختار و فاعل غیر منفعل است.

و بعد از آن استدلال کرده که عبادت او ثابان عبادت شیطان است و عبادت شیطان فضیص ترین ضلالت است بسه وجه:

۱- مرید شیطان یعنی مریدی است منمک در گمراهی که مصدر هیچ عمل خیر نمیشود پس عبادت او پس از هدایت عین ضلالت و گمراهی خواهد بود ۲- او از جهت ضلالت ملعون است اینکه است که اطاعت او مستجلب ضلالت و لعنت میباشد. ۳- او در غایت عداوت با بنی آدم و سعی و کوشش وی در هلاک گردانیدن بنده‌گان است و دوستی کردن با چنین کسی که دارای چنین صفتی است منتهای گمراهی و ضلالت است چه جای عبادت او.

[پایان] و نیز مقول قول ابلیس است که در اینکه آیه حکایت میکند که پس از آنکه شیطان از بارگاه قدس الهی رانده شد و بلعت ابدی گرفتار گردید و شاید پس از مهلت خواستن و اذن او که بر بنی آدم تسلط داشته باشد گفته (وَأَلْضَلُّنَّهُمْ) همانا من آنها را از طریق حق گمراه میگردانم و بوساوس شیطانی آنها را مغرور میگردانم که خدا کریم است هر چه میخواهی بکن میآمرزد یا باطل را در نظر آنها جلوه میدهم که کار قبیح را خوب پندارند و آنها را از راه حق بیاطل بوسیله وسوسه بکمک شهوات نفسانی میکشانم (وَأَلْمَنِّيْنَهُمْ) و همانا آنها را در اثر زینت دادن دنیا و آرایش آن بآرزو و آمال میافکنم و بطوری آنها را مشغول بآرایش و متاع دنیا سر گرم میگردانم که مبدء و معاد را

صفحه : ۱۶۹

از یاد آنها ببرم (وَأَلْمَرْتُهُمْ) و چنان آنها را مطیع و عبد خود گردانم که آنچه بآنان امر کنم بپذیرند (فَلْيَتَّكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ) چنانچه بامر من گوشهای چهار پایان را بشکافند، اشاره بعمل مشرکین است که حیوانات را چهار قسم میکردند «بحیره، سائبه، وسیله، حام» که نصیبی برای بتهای خود بگذارند و تفصیل اینکه چهار قسم در سوره مائده گذشت.

وَأَلْمَرْتُهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ و همانا بتابعین خود امر مینمایم که در خلقت خدا تصرف کنند و تغییر دهند مثل خصه کردن انسان یا تغییر دادن صورت و دندان، و شاید آیه امر کردن مرد و تراشیدن ریش یا بشکل دیگر در آوردن اندام را از جهت لباس یا چیزهای دیگر را نیز شامل گردد.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که مقصود اینکه است که دین خدا را تبدیل و تغییر دهند قوله تعالی (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) یعنی دین خدا آن دینی که خلق بر آن هستند تبدیل دهند اینکه قول از ابن عباس و مجاهد و حسن و قتاده و جماعتی نقل شده، و اینکه توجیه بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که خدای حکیم هر چیزی را بوجه خاصی که حکمت در آن مأخوذ بوده تعیین گردانیده و چون دین خدا متناسب فطرت انسانی است تبدیل کردن آن بوسوسه شیطانی است که آدمی را وادار میگرداند بر اینکه آنرا بمیل خود تغییر دهد، و نیز حمل بر اینکه معنی تمام محسنات شرعیه را شامل میگردد.

از زجاج نقل است که گفته معنی آیه اینکه است که مشرکین احکام خدا را باغراض خودشان تغییر دادند زیرا چهارپایان را آفرید که از آنها انتفاع ببرند آنها (بحیره و سائبه) را بر خود حرام گردانیدند (شمس و قمر) را آفرید برای آنکه از آن منتفع گردند آنها از آن عدول کرده آنها را معبود خود قرار دادند.

صفحه : ۱۷۰

وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا وَ كَسِيكَ شَيْطَانٌ رَا دُوسْتُ خُودِ كُورْتِ وَ تَابِعِ وِي كُورْدِ هِمَانَا حَقِيقَةُ زِيَانِ بَرْدِ وَ سَرْمَايِ عَمْرٍ كُرَانِ مَآيِهِ خُودِ رَا كِه مِيتَوَانَسْتِ بَآنِ سَعَادَتِ حَقِيقِي وَ قُرْبِ جُورِ اَحْدِي وَ مَقَامَاتِ بَلَنْدِ اَحْرُويِ رَا بَرَايِ خُودِ تَهِيهِ كَنْدِ بَرَايْكَانِ اَزِ دَسْتِ دَادِ وَ اِيْنَكِه خُسْرَانِ وَ زِيَانِ كَارِي اَسْتِ بَسِ ظَاهِرِ وَ هُوِيْدَا، (يَعِدُّهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ) شَيْطَانِ بَتَابِعِيْنِشِ وَعَدِه مِيْدَهْدِ وَعَدِه دَرُوعِ وَ بَاطِلِ رَا دَرِ نَظَرِ اَنَهَا جَلُوه مِيْدَهْدِ وَ مِيَارَايِدِ تَا اِيْنَكِه اَنَهَا رَا بَارْزُو اَنْدَازِدِ.

وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا وَ وَعَدِهْهَايِ شَيْطَانِ نِيَسْتِ مَكْرٍ فَرِيْبِ وَ كُوْلِ زِدْنِ.

اُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُوْنَ عَنْهَا مَحِيصًا خُدَايِ تَعَالَى اَفْرَادِ بَشَرِ رَا يَادْآوَرِي مِيْكَنْدِ كِه اِيْنَهَا اَزِ دَشْمَنِي شَيْطَانِ بَا بَنِي اَدَمِ مَطَّلَعِ كُرْدَنْدِ وَ اَزِ اُو وَ وَعَدِهْهَايِ اُو حَذْرِ كَنْدِ وَ بَدَانْدِ كِه مَتَابِعْتِ شَيْطَانِ وَ پِيرويِ اُو عَاقِبْتِ وَ خِيْمِي دَارِدِ وَ نِيْزِ بَدَانْدِ كَسِيْكَه تَابِعِ شَيْطَانِ كُرْدِيْدِ مَنْزَلِ وَ جَايْكَاهِ وِي جَهَنَّمِ اَسْتِ وَ اَزِ جَهَنَّمِ كُرِيْزِ گَاهِي نِدَارِدِ عِنِي دَرِ جَهَنَّمِ جَاوِيْدَانَسْتِ.

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ پَسِ اَزِ اَنَكِه دَرِ اِيْه بَالَا دَرِ وَصْفِ مَشْرِكِيْنِ فَرْمُودِه اَنَهَا نِمِيْخَوَانَسْتِ عِنِي تَابِعِ نِمِيْكَرْدَنْدِ مَكْرَانَاثِ عِنِي بَتَهَا رَا كِه عَاجِزِ وَ ضَعِيْفَنْدِ وَ كَارِي اَزِ اَنَهَا سَاخْتِه نِمِيْشُودِ وَ عِبَادَتِ نِمِيْكَنَسْتِ مَكْرِ شَيْطَانِ سَرَكَشِ رَا وَ طَرِيْقِ چَكُوْنَكِي گَمْرَاهِ كُرْدَانِيْدَنْ شَيْطَانِ بَنِي اَدَمِ رَا اَزِ قُوْلِ خُودِ شَيْطَانِ تَذَكْرِ دَادِه وَ نَتِيْجِه وَ سَرِ اَنْجَامِ تَابِعِيْنِ شَيْطَانِ رَا نِيْزِ وَاْنَمُودِ كُرْدَانِيْدِه كِه مَالِ وَ جَايْكَاهِ اَنَانِ جَهَنَّمِ خُواهدِ بُوْدِ پَسِ دَرِ مَقَابِلِ تَابِعِيْنِ شَيْطَانِ وَ مَالِ اَمْرِ اَنَهَا، تَابِعِيْنِ حَقِّ وَ سَرِ اَنْجَامِ حَالِ اَنَهَا رَا بِيْشَرِ خَاطِرِ نِشَانِ مِيْكَنَسْتِ كِه هِمَانِ طُورِي كِه مَالِ ضَلَالَتِ وَ كَمْرَاهِي كِه دَاْمَنْ كِيْرِ تَابِعِيْنِ شَيْطَانِ كُرْدِيْدِه وَ بَالَاخِرِه اَنَانِ رَا بَدَارِ عَذَابِ وَ جَهَنَّمِ مِيْكَشَانْدِ (اُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ) وَ رَاهِ فَرَارِ گَاهِي بَرَايِ اَنَهَا نِيَسْتِ، دَرِ مَقَابِلِ دَرِ بَارِه

صفحه : ۱۷۱

مؤمنین و آنهاییکه اعمال صالح کرده‌اند وعده داده که: بزودی آنها را داخل میگردانیم در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد.

خَالَتِيْنِ فِيْهَا اَبْدًا وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيْلًا هِمِيْنِ طُورِي كِه جَهَنَّمِيَانِ دَرِ جَهَنَّمِ رَاهِ فَرَارِ بَرِ اَنَهَا بَسْتِه شُدِه وَ كُرِيْزِ گَاهِي نِدَارِدِ بَمُؤْمِنِ صَالِحِ وَعَدِه خُلُودِ دَرِ بَهَسْتِ دَادِه كِه دَارِ كَرَامَتِ الهِي اَسْتِ وَ اُو رَا اَمِيْدُوَارِ وَ دَلِ خُوشِ مِيْكَرْدَانْدِ.

لَيْسَ بِاَمَانِيْكُمْ وَ لَا اَمَانِيْ اَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَه مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَّلِيًّا وَ لَا نَصِيْرًا اَسْمِ لَيْسِ مَحْذُوفِ اَسْتِ وَ دَرِ تَقْدِيْرِ (لَيْسِ اَلَاْمَرِ بَاْمَانِيْكُمْ) وَ جَارِ وَ مَجْرُورِ عِنِي (بَاْمَانِيْكُمْ) دَرِ جَايِ خَبَرِ (لَيْسِ) مِيْبَاشْدِ وَ مَحَلِّ اُو نَصْبِ اَسْتِ عِنِي چِنِيْنِ نِيَسْتِ كِه

امر منطبق با آرزو و خواست شما مؤمنین و نه مطابق آرزوی اهل کتاب باشد بلکه هر کس عمل بدی کرد پاداش داده میشود و گنهکار از غیر خدا نه دوستی مییابد و نه کسی که او را از عذاب نجات دهد.

[سخنان مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- یهودیان بمسلمانان گفتند دین ما قدیمتر و پیمبر ما پیش از پیمبر شما است و کتاب ما پیش از کتاب شما است، مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم که پیمبر ما بهترین پیمبران و خاتم انبیاء است و شرع ما ناسخ شرایع و کتاب ما ناسخ کتابها است خدای تعالی اینکه آیه فرستاده.

[ضحاک و قتاده] ۲- مشرکین گفتند بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بود و بر اعمال ما پاداش نیست. [مجاهد] ۳- یهودیان گفتند (لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً) دوزخ بما نرسد مگر چند روز اندکی، خدای تعالی اینکه آیه فرستاد و بیان نمود که اینکه کار نه با آرزوی شما است و نه با آرزوی اهل کتاب و بنابراین قول خطاب بمشرکین و کافرین میباشد و بر قول اول خطاب بمسلمانان

صفحه : ۱۷۲

است و اینکه قول اولی تر است زیرا که مورد آیه تهدید و وعید و ملامت است و باین معنی بکافرین اولی تر است. [أبو الفتوح] و میتوان توجیه دیگری نیز در آیه نمود چنانچه از بعض مفسرین نقل شده و آن اینکه است که گوئیم از آیات پیش و گفتار مؤمنین که حکایت کرده‌اند چنین برمیآید که مؤمنین منتظر بودند چون ایمان آورده‌اند حق دارند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نزاعها و مشاجرات از آنان طرف‌داری کند و هر گاه بین آنها و کافرین نزاعی واقع گردد بنفع آنها بر علیه دیگران حکم جاری گرداند نظر به اینکه که چون ایمان آورده‌اند بر پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] حقی دارند و بطوریکه در قرآن خبر میدهد اهل کتاب نیز همین توقع را از پیمبران خود داشتند و بقدری یهود و نصاری خود را بزرگ میدانستند که میگفتند (نحن أبناء الله و أحباؤه) سوره مائده آیه ۲۱، و اینکه است که از گفتار آنها نقل فرموده که گفتند (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ) سوره آل عمران آیه ۶۹.

خلاصه آیه میفرماید جریان امور مطابق آرزوهای شما مؤمنین یا جماعتی از شما و مطابق آرزوهای اهل کتاب نیست بلکه مطلب دائر مدار عمل است اگر عمل خیر باشد زایش خیر است و اگر شر باشد نتیجه و پاداشش شر است [الله العالم با سرار کلامه]. پس آیه استیناف از آیات جلو است و اشاره به اینکه که با اسم اینکه مؤمن و داخل در اسلام بدون عمل کردن بدستورات اسلام از جزاء عمل بد چیزی جلو گیر نمیشود کسیکه عمل بدی انجام دهد مطابق عدل الهی باید پاداش یابد، و میتوان گفت آیه خلاصه آیات بالا و قطع طمع مؤمنین است که گمان نکنند چون ایمان آورده‌اند اعمال بدشان بدون توبه بخشیده میشود و مجازات نمیشوند چنین نیست و آدم گنهکار نمییابد بغیر خدا دوست و یآوری گویا میخواهد گوشزد عاصی بنماید و آنان را امیدوار کند که فقط دوست و یاری کننده در همه حال خدا است در هیچ حالی نباید از کرم او مأیوس گردید زیرا که یأس از

صفحه : ۱۷۳

رحمت خدا کفر است قوله تعالی در سوره یوسف آیه ۸۷ (لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ). وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (مَنْ) در (مِنَ الصَّالِحَاتِ) تبعیضی است و (مَنْ) در (وَمَنْ يَعْمَلْ) موصوله است و عموم دارد یعنی هر کس که بعضی از اعمال نیکو انجام دهد در حالیکه مؤمن باشد چنین کسی داخل بهشت میگردد اشاره به اینکه که بهشت نام زد مؤمن نیکوکار است کافر و مشرک و لو عملش نیک باشد از بهشت بی نصیب است اینکه است که اینکه آیه و همچنین آیات دیگر ارائه میدهد بدون ایمان هر قدر عمل بنظر صالح باشد عامل

آن مستحق بهشت نمیشود زیرا که کفر اعمال نیک را حبط میکند بلکه حقیقه وقتی عمل را میتوان صالح نامید که با ایمان توأم باشد قوله تعالی (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا) سوره كهف آیه ۱۰۵ (وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ) الخ) چه کسی نیکوتر و محکم‌تر میباشد دین و روش او از آنکسی که وجهش را خالص گرداند برای خدا در حالیکه نیکوکار هم باشد (محسن) یعنی مؤحد و نیز تابع گردد ملت ابراهیم حنیف را و خدا ابراهیم خلیل را بدوستی خودش امتیاز داد و ملت ابراهیم علیه السلام همان دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

خلاصه آیه ارشاد بر اینکه است که چون هر فردی از بشر بفطرت مایل بدینی و روشی است اگر رجوع بعقل خود کند مییابد که هیچ دین و روشی نیکوتر نیست از آن دینی که وجهه او یعنی روی او بسوی خدا است و آن دین اسلام است که مطابق ملت ابراهیم خلیل است.

و ملک خدا و در تصرف او است آنچه در آسمانها و زمین است و علم او بهمه چیزها احاطه دارد.

صفحه : ۱۷۴

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۴]

اشاره

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷) وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹) وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعْيِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (۱۳۱)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۳۲) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا (۱۳۳) مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۱۳۴)

صفحه : ۱۷۵

[ترجمه]

ای رسول در باره میراث زنان از تو فتوی میخوانند (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو خدا بیان میکند حکم میراث ایشان را و نیز بیان میکند برای شما آنچه خوانده میشود برای شما در قرآن در باره یتیمان که زنانند، آن زنهایی که بآنها نمیدهد آنچه را که از میراث برای آنها فرض گردیده و رغبت میکنید که آنها را بنکاح خود در آورید، و دیگر قرآن بیان میکند حکم ضعیفان از فرزندان را و اینکه برای انجام مهمات یتیمان در مهر و ارث آنها بعدل و راستی قیام نمائید و آنچه از نیکوئی در باره یتیمان میکنید بحقیقت خدا بآن عالم و دانا است [۱۲۷]

و اگر زنی بترسد که شوهرش با او بد سلوکی یا اعراض کند بر آنها گناهی نیست که با هم اصلاح کنند و صلح بهتر است و نفسها حاضر و مهیا میباشند برای بخل و اگر نیکی کنند و پرهیزند همانا خدا بآنچه میکنند آگاهست [۱۲۸]

و هرگز نتوانید بین زنها عدالت نمائید اگرچه بر عدالت کردن حریص باشید پس میل بسیار بعضی نکنید (و بعضی) دیگر را محروم گردانید و او را معلق بگذارید و اگر صلح کنید و پرهیزگار باشید همانا خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]

و اگر از هم جدا شوند خدا هر یک را از سعه رحمتش بی نیاز میگرداند و خدا وسعت دهنده و درستکار است [۱۳۰]

و برای خدا و ملک او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و حقیقه بآنهائیکه قبل از شما کتاب داده شده و نیز بشما وصیت کردیم که از خدا بترسید و اگر کافر شوید پس بدرستیکه از خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او بی نیاز و ستوده است [۱۳۱]

و مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافی است خدا که کفایت کند امر آنها را [۱۳۲]

ای مردم اگر خدا بخواهد شما را میرد و جماعت دیگر میآورد و او بر چنین کاری توانا است [۱۳۳]

هر کسیکه اراده کند ثواب و خیر دنیا را پس نزد خدا است ثواب دنیا و آخرت و خداوند شنوا و بینا است [۱۳۴]

صفحه : ۱۷۶

توضیح آیات

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِنَّكَ آيَةٌ بَازِغَتْ بَاوَاتِل سوره است که راجع بارث و ازدواج و زنها یتیم بود، گفته اند آیه جواب اعتراض عینه بن حصین است که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض نموده بود که چرا هر یک از دختر و خواهر را نصف میراث میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر بکسی که جنگ کند و غنیمت بدست آرد، آنوقت اینکه آیه نازل گردید که رسول بگو خدا فتوی میدهد یعنی اینکه طور حکم میکند و اعتراضی بر حکم خدا نیست (اللَّهُ يُفْتِيكُمْ) افتاء بمعنی تبیین مبهم است یعنی خدا بیان مینماید (وَمَا يُتْلَىٰ) عطف است بر (اللَّهُ) یعنی حکم خدا راجع بدختران یتیم چنین است، راغب گفته فتیا و فتوی در جواب از احکام مشکله گفته میشود (استفتیته فافتانی بكذا) از فلانی استفتاء کردم او هم چنین فتوی داد.

[پایان] از کلبی نقل میکنند که او از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که او گفته آیه راجع بدختران امّ کجّه و میراث آنها از پدرشان آمده و حکایت آن در اول سوره گفته شده، و مفسرین چنین گفته اند که عادت عرب در جاهلیت اینکه بود که دختر یتیمی که ولایت او بیکی از آنها تعلق داشت هرگاه دارای مالی بود و جمالی داشت آن ولی او را بزنی میگرفت و مالش را میرد و اگر جمال نداشت از شوهر کردن او مانع میگردید تا وقتی بمیرد مالش را بردارد، خدای تعالی باین آیه آنها را از اینکه عمل نهی نمود.

اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ الخ ای رسول از تو طلب فتوی میکنند نسبت بآن زنهایی که ارثی برای آنها نوشته شده و ثابت گردیده نمیدهند و میخواهند با آنها ازدواج کنند.

صفحه : ۱۷۷

در مجمع گفته در قوله (لَا تُؤْتُونَهُنَّ، الی آخر) چند قول است:

۱- (وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ) در ارث زنهای صغیره وارد شده و آن آیات فرائض است که در اول سوره رسیده و اهل جاهلیت به انان و آنچه بر آنها نوشته شده و نیز بمولود ارث نمیدادند تا وقتی کبیر شود و میگفتند باید پسران شجاع جنگ کن خود ارث داد، و اینکه قول ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد است و از ابی جعفر علیه السلام نیز روایت شده.

۲- مهر زنان خود را و ارث زنان یتیم را نمیدادند و حق تعالی آنها را از اینکه عمل منع کرد بقوله (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ، تا آخر) و بیان آن در اول سوره گذشت و اینکه قول از عایشه نقل شده و همین قول را ابی علی جبائی اختیار کرده و طبری قول اول را اختیار کرده.

۳- (مَا كُتِبَ لَهُنَّ) نکاح است که حق تعالی امر بآن فرموده در قوله (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ، تا آخر) و اولیاء زنان را از نکاح منع میکردند، و اینکه قول از حسن و قتاده و سدی و ابی مالک و ابراهیم روایت شده.

گفته‌اند در خانه مردی دختری بود در اختیار او و آن دختر مالی داشت و راغب بازدواج او نبود آن مرد او را در منزل حبس نمود بطمع اینکه بمیرد و مال او را ببرد.

سدی گفته جابر بن عبد الله انصاری دختر عموی یتیمی داشت که کور و بد شکل بود و از پدرش مالی بوی رسیده بود و جابر رغبت نداشت که او را بزنی بگیرد و او را شوهر نمیداد از ترس اینکه شوهرش مال او را ببرد اینکه بود که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود اینکه آیه نازل گردید وَ تَرَغَّبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ معنی آیه بر قول اول و سوم (وَ تَرَغَّبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ) یعنی از نکاحهن، از ازدواج آنها بی رغبت باشید (ولا- تَوْتَوَّنَهْنَ نَصِيْبَهْنَ مِنَ الْمِيْرَاثِ) و خواهید نصیب آنها را از میراث ندهید که مبادا رغبت کند بگرفتن او را بزینت غیر شما پس بآنها ظلم کرده‌اید از دو راه: اول ندادن ارث آنها و منع از نکاح آنها [پایان]

صفحه : ۱۷۸

خلاصه آیه بمؤمنین امر فرموده که راجع بدختران یتیم و پسران یتیم که ضعیفند و قادر بر حفظ مالشان نیستند بقسط و عدل عمل کنید، اشاره به اینکه که ایتمی که در کفالت شما میباشند باید در تربیت آنها و مالشان بخوبی ایستادگی کنید که حق آنها تفریط نشود و بدانید بر آنچه از عمل خیر در باره آنها انجام میدهد خدا عالم و دانا است.

وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه راجع بحکم نزاع بین زن و شوهر دستور میدهد که در جائیکه زن بترسد که شوهرش از وی اعراض کند (فَلَا جُنَاحَ) یعنی هیچ گناهی نیست که با هم اصلاح کنند و اگر بینشان اصلاح شود بهتر است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه بالا گفته اینکه آیه در باره دختر محمد بن مسلمه که زن رافع بن خدیج بود نازل شد، زن خدیج پیر شده بود شوهرش رافع با زن جوانی ازدواج کرد رافع اینکه زن را بیشتر از دختر محمد بن مسلمه دوست میداشت دختر محمد بن مسلمه بشوهرش گفت چرا از من اعراض میکنی و آن زنت را بر من ترجیح میدهی رافع گفت او زن جوانی است و من از او بیشتر خوشم میآید اگر میل داری قرار بگذار که او دو یا سه روز حق داشته باشد و تو یک روز، دختر محمد بن مسلمه رضایت نداد رافع او را یکبار طلاق داد و بار دیگر نیز طلاق داد مرتبه سوم دختر محمد بن مسلمه بشوهرش گفت من راضی نمیشوم مگر اینکه بین من و او بمساوات رفتار کنی خدا فرماید (وَ أَحْضَرْتَ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ) دختر محمد بن مسلم دلش بنصیب خود راضی نشد و بخل بر او غالب گردید و در نتیجه رافع از او اعراض کرد که باین امر رضا بشود یا برای سومین مرتبه او را طلاق دهد اینکه بار دختر محمد بن مسلمه راضی شد و با شوهرش بهمان ترتیبی که مذاکره شده بود مصالحه کرد

صفحه : ۱۷۹

قوله تعالی (فَلَا-جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ) وقتی که زن رافع راضی شد و استقرار یافت، رافع نتوانست میانشان بعدالت رفتار کند لذا آیه بعد نازل شد.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ مراد از مَعْلَقَةُ اینکه است که پیش یک زن بیاید و دیگری را بحال خود گذارد که نه بیوه و نه شوهردار باشد اینکه رویه در چنین موردی در صورتی که زن اقرار کند و راضی باشد (بدون اکراه) بآنچه شوهر با او مصالحه کرده نه بر مرد و نه بر زن عیبی ندارد ولی در صورتی که زن امتناع کرد مرد میتواند او را طلاق گوید و یا بین هر دو بمساوات رفتار کند و کار دیگری در وسع او نیست در کافی باسناد خود از حلبی روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام در باره آیه (وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا) سؤال کردم حضرت فرمود مقصود زنی است که با مردی بسر میبرد و آن مرد او را خوش ندارد و باو میگوید من میخواهم تو را طلاق بدهم زن میگوید مکن من خوشم نمیآید که مرا مورد شماتت قرار دهی ولی در باره حق شب من هر طور میخواهی رفتار کن و هر حق دیگری دارم همه را بتو واگذار کردم و مرا بحال خود واگذار اینکه است که خدا میفرماید (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا) صلح همین است.

(تفسیر المیزان) وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا پس از آنکه خاطر نشان میکند که صلح نمودن بین زن و شوهر بهتر است سپس در امر صلح و موافقت کردن تأکید میکند که اگر نیکوکار و متقی و پرهیزکار باشید همانا خداوند آمرزنده و مهربان است و بآنچه میکنید از موافقت یا مخالفت با همسر خود آگاه است، آیه چنین ارائه میدهد که رضایت خدا در صلح است (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ)

صفحه : ۱۸۰

(الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) از تفسیر نورالثقلین بروایت علی بن ابراهیم از پدرش از نوح بن شعیب و محمد بن الحسن که گفته ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم سؤال کرد و گفت آیا خدا حکیم نیست، هشام گفت آری او احکم الحاکمین است گفت بمن خبر بده از قول او که گفته (فَانِكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنِي وَ ثَلَاثًا وَ رُبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) آیا اینکه حکم واجب نیست، هشام گفت آری واجب است، ابن ابی العوجاء گفت بمن خبر بده از قوله تعالی (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ أَلَخ) کدام حکیم اینکه نحو تکلم میکند.

چون هشام نتوانست جواب ابن ابی العوجاء را بدهد بسوی مدینه حرکت کرد و نزد ابی عبد الله علیه السلام وارد گردید حضرت فرمود هشام برای چه در اینکه موقع که وقت حج و عمره است آمده‌ئی هشام میگوید جانم فدای تو باد برای امر مهمی آمده‌ام، ابن ابی العوجاء از من سؤالی کرده نتوانستم جواب گویم حضرت فرمود آن چه بود هشام گفت قضیه را باو گفتم حضرت فرمود قول خدای تعالی (فَانِكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنِي وَ ثَلَاثًا وَ رُبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) یعنی در نفقه، و اما قوله تعالی (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ) یعنی در مودت و محبت پس چون هشام با اینکه جواب برگشت و باین ابو العوجاء خبر داد، گفت قسم بخدا اینکه جواب از خودت نیست.

در مجمع البیان گفته پس از آنکه حق تعالی صلح و نشوز بین زوجین را بیان نمود در عقب آن در آورد که بشما تکلیف نشده آنچه را که قدرت بر آن ندارید (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) یعنی هرگز قدرت ندارید که در محبت و مودت در قلب بین زنها مساوات قرار دهید و لو اینکه حریص باشید بتمام کوشش زیرا که اینکه کار (یعنی القاء محبت در قلب) در عهده شما نیست اینکه است که مکلف بآن نمیباشید و بر آنچه از عهده شما خارج

صفحه : ۱۸۱

است مؤاخذه نمیشوید (ابن عباس - حسن - قتاده) و بقولی (لَنْ تَسْتَطِيعُوا) یعنی قدرت ندارید که در تمام امور از نفقه، کسوه، عطیه، مسکن، صحبت، نیکی، خوش روئی و غیر اینها بینشان مساوات نمائید و مقصود اینکه است که اینکه طور مساوات بین زنها برای شما مشکل است زیرا که میل شما ببعضی از آنها زیادت است (فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ) یعنی از آن زنی که بهوای نفسانی مالک نیستید او را دوست دارید از وی بتمام جهات عدول نکنید تا اینکه شما را وادار کند که بر پیشین آنها بر اداء حق واجب آنها که بر شما است از حق قسمت و نفقه و کسوه و معاشرت بمعروف باز دارد (فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ) یعنی آنرا که باو میل ندارید واگذارید مثل کسیکه نه صاحب شوهر است و نه زن بیوه بی شوهر، ابن عباس و حسن و قتاده و غیر آنها و همین قول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نقل شده.

[پایان] و خلاصه اینکه آیات مشعر بر اینکه است که تعدد زوجات در صورتی جایز است که مساوات و عدالت بین زنها استوار گردد و کسی که نتواند بین زنها مساوات را مراعات نماید باید بر یک زن قناعت کند در اول سوره فرموده (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) و در اینجا بیان همان آیه است که (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ) بعضی خواسته‌اند از جمع بین آیات چنین استفاده کنند که چون اول عدالت و مساوات بین زنها را واجب گردانیده و مساوات بین آنها بتمام جهات باین میشود که در تمام امور از نفقه و کسوه و دوستی و قسمت و باقی امور حتی در میل نفسانی مراعات عدالت بین زنها بشود و همین طور که آیه ارشاد کرده که (لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا) بر چنین مساواتی که حتی در میل نفسانی مراعات شود هرگز قدرت ندارید زیرا که میل و محبت نوعاً از تحت اختیار بشر خارج است پس نتیجه اینکه میشود که همین طور که در آیه فرموده (فَوَاحِدَةً) چون چنین قدرتی ندارید پس نباید کسی زیادت از یک زن اختیار کند.

صفحه : ۱۸۲

لکن اینکه استظهار از آیات که نتیجه‌اش القاء تعدد زوجات در اسلام باشد درست نیست زیرا که از اول اسلام تا حال بنای متدینین حتی ائمه طاهرین علیهم السلام بر جواز تعدد زوجات بوده و عملاً نیز هر یک چنانچه تاریخ نشان میدهد هر یک از آن بزرگواران چند زن داشتند پس بنابراین باید یا گفته شود که مقصود از عدالت بین زنها در باقی حقوق آنها است مثل نفقه و خوش روئی و باقی جهات زناشویی زیرا خدای تعالی بامری که از تحت اختیار انسان خارج است تکلیف نمیکند (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) و محبت و میل نفسانی نوعاً از تحت اختیار بشر خارج است.

یا گفته شود مقصود از عدالت که در آیه امر فرموده (أَنْ تَعْدِلُوا) شامل مساوات میل نفسانی هم بشود لکن غرض عدالت واقعی حقیقی نیست که مرد بهیچ یک میل نفسانیش زیادت از دیگری نباشد بلکه عدالت تقریبی است یعنی نما است بطوری که با هر یک چنین رفتار کند که گمان کند او را خیلی دوست میدارد.

و اینکه قسم توجیه را میتوان از ذیل آیه که فرموده (فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ) استخراج نمود زیرا که باین آیه میتوان بین آیات را جمع نمود که خلاصه‌اش چنین میشود که برای مرد تعدد زوجات را تجویز میکند در صورتی که بتواند مراعات حقوقی که در شرع مقرر شده از نفقه و کسوه و منزل و غیر اینها را بدرستی انجام دهد و دیگر عدالت و تساوی بین آنها و لو عدالت تقریبی و عملی باشد بین آنها مراعات نماید و اگر بر اینکه تساوی بر خود قدرتی نمی‌بیند بیک زن اکتفاء نماید.

وَإِنْ تُصَلِحُوا وَاتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً اینکه آیه بازگشت بهمان آیات بالا (وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً) مینماید و بمردان تأکید و ترغیب نموده که اگر در اعراض و ناراحتی باصلاح پردازید و از نفس پرستی خودداری کنید همانا خدای تعالی

صفحه : ۱۸۳

آمرزنده و مهربان است، شاید اشاره باین که اگر شما در موقع ناراحتی گذشت کنید خدای آمرزنده و مهربان است. وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَيِّئَاتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا و اگر بین زن و شوهر اصلاح نشد و نتوانستند با هم توافق کنند و از هم جدا شدند خدای تعالی هر یک را از سعه رحمتش بی‌نیاز میگرداند، شاید اشاره باین است که ملک خدا وسیع است و نیز غریزه جنسی بین افراد بشر جاری است وقتی نتوانستند با هم سازش نمایند از هم جدا شوند و هر یک با دیگری آمیزش نماید چنانچه تذکره نویسان در تواریخ نوشته‌اند در زمانهای پیش مخصوصا در اعراب وحشی برای زن هیچ ارزش قائل نبودند و هیچ حقی از ارث یا حقوق زناشویی برای زن منظور نداشتند و همیشه زن در شکنجه مردهای ستمگر واقع میگردید و همچنین حقوق ایتم صغیر را مراعات نمیکردند و ارث او را میبردند تا وقتی که خورشید اسلام از پشت افق تاریک عربستان طلوع نمود و حقوق عادلانه بین جامعه و تمدن انسانی تشریح نمود و برای زن حقوقی قائل گردید از ارث و غیره و زن را در تمام شئونات جامعه مگر در بعضی اموری که در خور زن نبوده با مردها تساوی قرار داده، از جمله حقوق زناشویی که برای شوهر حقوقی تعیین فرمود که بایستی زن کاملا مراعات نماید و در مقابل حقوقی نیز برای زن تشریح فرمود که نسبت بزنی باید شوهر مراعات نماید و هرگاه زن و شوهر هر یک مراعات حق دیگر را بکند زندگانی عادلانه‌ئی بین آنها برقرار میگردد و بخوشی و کامیابی بسر میبرند، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حق بزرگی بر سر جامعه مخصوصا بر زنها دارد.

اگر در آیه سوم همین سوره نساء تعدد زوجات را برای مردها جایز گردانید میتوان گفت که آنها مراعات نوع زنها را در نظر گرفته که بعضی از زنها بیوه بی‌سرپرست نمانند و نیز حکمتهای دیگری هم دارد مثل کثرت نسل بشر و غیر اینها و چون بر زن اینکه عمل ناگوار است در مقابل عدالت و تساوی

صفحه : ۱۸۴

بین زنها را برای مردان واجب گردانیده چنانچه در اول سوره فرموده (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) که در چنین موردی که بترسید نتوانید تساوی بین زوجات قرار دهید بایستی بیک زن اکتفاء کنید و در آیه ۱۲۸ (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ الْخ) آیه ارشاد بر اینکه است که چون قدرت ندارید کاملا مراعات عدالت بین زنها نمائید اگرچه حریص بر آن باشید پس تمام میلتان را بیک کدام نیندازید و دیگری را کاملا محروم نمائید که مثل زن بی‌شوهر باشد.

و در مورد نشوز و ناسازگاری بین زن و شوهر بین چه دستور عادلانه حکیمانه مقرر گردانیده اگر از طرف زن باشد بمرد دستور داده که بهر ترتیبی که هست زن را آرام گرداند در سوره نساء آیه ۳۸ قوله تعالی (وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ الْخ) و در آنجائیکه میترسید جدائی بین شما واقع گردد نیز دستور فرموده بقوله تعالی در آیه ۳۹ (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا الْخ) با اینکه ترتیب اگر باز موافقت بینشان حاصل نگردید در سوره نساء آیه ۱۲۹ فرموده (وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَيِّئَاتِهِ) در چنین موردی است که اگر از هم جدا شوند خداوند هر یک از زن و شوهر را از دیگری بی‌نیاز میگرداند گویا پس از انجام اینکه وسائل موقع اینکه میرسد که از هم جدا شوند.

و تکرار اینکه آیه دلالت دارد بر اینکه خدا غنی و حمید است و اشاره بآن جا است که فرموده (يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَيِّئَاتِهِ) یعنی خدا متکفل کفایت زوجین است وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَلِكُهَا وَ تَحْتَ قِيومِيتِ و اقتدار او است آنچه در آسمانها از کرات و آنچه در زمین است و ستارگان و ماه و خورشید و منظومه شمسی و انواع و اقسام ملائکه سماوی و عدد انواع و افراد جمادات و نباتات و حیوانات از موجودات زمینی و غیر اینها که جز حق تعالی عالم بر تمام آنها و کیفیت حدوث و مدت بقاء و عدد انواع و افراد موجودات و خصوصیات آنها کسی مطلع نیست (وَلَا يُحِيطُونَ

صفحه : ۱۸۵

بَشَىءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) مگر بقدریکه بر بعضی از افراد بر جسته خود بیاموزد «سوره بقره آیه ۲۵۶».

وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ آیه اشاره باهمیت تقوی و خودداری از ترک آنچه خلاف حکم خدا است و چون تقوی یکی از ملکات حمیده و صفات پسندیده انسانی است در هر نفسی که رسوخ نمود و ملکه گردید صاحبش را از تمام صفات نکوهیده و اوصاف رذیله حیوانیه باز میدارد تقوی بمعنی حقیقی در هر قلبی رسوخ نمود مثل آب پاک تمام قذارات نفسانی را میشوید و آنرا پاک میگرداند و مؤمن متقی پیرامون هیچ امری که خلاف عقل یا شرع باشد نمیگردد و کیمیای سعادت را در پرتو تقوی باید بدست آورد اینکه است که در آیه فرموده ما بتمام کسانی که بآنها کتاب عطاء کردیم از بهود و نصاری و نیز بشما مؤمنین توصیه و سفارش میکنم (أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ) خود را متصف بتقوی گردانید.

در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده آنچه را که توصیه کنندگان از اولین و آخرین بآن توصیه و سفارش کرده‌اند جمع کرده در یک کلمه و آن تقوی است قوله تعالی (وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ) و در آن است کل و جمیع عبادات صالحه و بتقوی رسید آنکه رسید بدرجات عالیه.

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا یعنی اگر شما کافر گردید همانا آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است و او بی نیاز از خلق است، و شاید مقصود ترک وصیت باشد، و شاید مقصود از کفر در اینجا کفران نعمت باشد که هر نعمتی را در مورد خود و بوظیفه‌ئی که باید در باره آن اجراء گردانید بغیر مورد صرف کنند چون آیات راجع بزناشویی بود و از جمله نعمتهای خدا غریزه جنسی و قانون ازدواج است که بین افراد بشر دائر گردیده و احکامی برای آن تأسیس گردانیده کسیکه اینک نعمت

صفحه : ۱۸۶

را روی قانون الهی و آن طوری که وظیفه او است انجام ندهد کفران نعمت کرده و اینکه نیز از اقسام کفر در عمل بشمار میآید. و آیه ارشاد بر اینکه است که اینکه قوانین و شریعت سهله سمحه که بتوسط رسول برای نفع و سعادت شما وضع گردیده اگر بدستورات آن عمل کنید بنفع شما تمام میگردد و اگر نکنید بدانید که آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا و در تصرف او است و خدا از اعمال شما بی نیاز است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا آیه تهدید است و ذات متعال در بیان مالکیت و سعه فیض و عموم قدرت خود بشر را خاطر نشان میکند که بدانید نه طاعت شما باو نفع میبخشد و نه کفر و عصیان شما باو ضرر میزند هرگاه حکمت و صلاح خداوندی ایجاب نماید تمام افراد بشر را میبرد و فانی میگرداند چنانچه در موقع طوفان نوح تمام مردم را بآب هلاک گردانید و افراد دیگری بوجود آورد و چنین کاری برای او آسان است همین طوری که بیک اراده که بلفظ (کن) آمده قوله تعالی (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) سوره یس آیه ۸۲، اشاره بسعه نفوذ اراده و حکم او است و گر نه محتاج بلفظی هم نیست آنچه اراده کند فوراً موجود میگردد.

در مجمع البیان گفته (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ) وقتی اینکه آیه نازل گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست پشت سلمان زد و گفت اینها قوم اینند یعنی عجمند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا چون در آیه بالا تذکر داد که شما اگر متقی و پرهیزکار باشید یا کافر گردید خدا مالک آسمانها و زمین است و بی نیاز از خلق است بطوریکه اگر بخواهد همه شما را میبرد و

خلق دیگری می‌آورد، آیه مشعر بر اینکه است که چون انسان در اعمالش طالب نفع است یا بدست آوردن منافع دنیای دنی یا بدست

صفحه : ۱۸۷

آوردن نفع آخرت و سرای باقی است هر کدام که باشد دنیا و آخرت و منافع دنیا و آنچه از دنیا می‌طلبید و آرزوی بدست آوردن آنرا دارید یا طالب ثواب آخرتید هر کدام باشد آن بدست خدای تعالی است و از خزینه احسان او بروز و ظهور میکند پس باید رو باو آرید و از او بخواهید زیرا که هر فضیلتی از خزینه احسان او تراوش مینماید در سوره شوری آیه ۱۹ میفرماید (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) کسیکه اراده کند زراعت آخرت را ما در زراعت او میافزاییم (یعنی زراعتش را برکت میدهیم و نفعش را زیاد میکنیم و بهر عمل نیک اخروی او را پاداش فراوان میدهیم) و کسیکه مرادش از عمل نفع دنیوی باشد از همان دنیا مرادش را میدهیم لکن در آخرت از عملش نصیبی عاید او نخواهد گردید و خدای تعالی باعمال و افعال و نیات بنده گانش بآن حقیقت حقانی بسیطش آگاه است و هم شنوا و هم بینا است، از ابن ابی یعفور روایت میکنند که گفته شنیدم از ابا عبد الله علیه السلام که فرمود کسیکه قلبش دنیا تعلق گرفته تعلق وی بسه خصلت است ۱- همی که فنا پذیر نیست ۲- آرزوئی که درک نمیکند ۳- جاهی که باو نمیرسد.

صفحه : ۱۸۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَدَّوْا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷) بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹) وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (۱۴۰) الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱)

صفحه : ۱۸۹

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایستادگان بعدل باشید و ایستادگان باشید بر گواهان (حکم خدا) اگر چه بر ضرر خودتان یا پدر و مادران یا خویشاوندان تمام شود اگر غنی باشند (مشهود علیه) یا فقیر خدا اولی است بآنها پس متابعت هوای نفس نکنید و از

حق عدول ننمائید و اگر زبانهای خودتان را از گواهی راست بیچانید با از ادای شهادت اعراض کنید خدا بآنچه میکند آگاهست [۱۳۵]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بخدا و برسول و بکتاییکه بر رسولش نازل گردانیده و بکتاییکه قبلا فرستاده ایمان آرید و ثابت باشید و کسیکه بخدا و بملائکه او و کتب و رسل او و بقیامت کافر گردد حقیقه گمراه گردیده گمراهی بسیار دور [۱۳۶]

همانا کسانیکه ایمان آوردند پس از آن کفر ورزیدند سپس ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند پس از آن در کفر ازدیاد نمودند خدا آنها را نمی‌آمرزد و آنها را براء راست هدایت نمی‌گرداند [۱۳۷]

منافقین را مژده ده که برای آنها عذاب دردناک مهیا و آماده شد. [۱۳۸]

آن منافقینی که بغیر مؤمنین کافرین را دوستان خود گرفتند آیا نزد کافرین عزت می‌طلبند همانا که کل عزت نزد خدا است [۱۳۹]

و بدرستیکه قرآن اینکه حکم را بر شما نازل گردانید که وقتی شنیدید که بآیات خدا کفر آورده شد و باستهزاء گرفته شد (ای مؤمنین) شما با منافقین ننشینید تا وقتی که در حکایتی غیر از آن مشغول گردند و اگر در آنحال با آنها نشینید در آن هنگام شما مثل آنان میگردید همانا خداوند کافرین و منافقین را جمع کند و در جهنم اندازد [۱۴۰]

آن کسانی که انتظار می‌برند که بر شما نکبتی واقع شود- پس اگر بر شما از جانب خدا فتوحی بوده باشد منافقین بمؤمنین گفتند آیا ما با شما نبودیم- و اگر برای کافرین بهره‌ئی از غلبه بر مؤمنین بوده باشد منافقین بکافرین گفتند آیا ما بر شما غالب نبودیم و شما را از مؤمنین ممنوع گردانیدیم که بر شما غالب گردند همانا خداوند در روز قیامت بین شما مؤمنین و منافقین حکم میکند و هرگز خدا قرار نمیدهد برای کافرین بر مؤمنین راهی (یعنی حجتی) که آنها را ملزم گرداند [۱۴۱]

صفحه : ۱۹۰

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ (القسط و الاقسط العدل يقال اقسط الرجل اقسطا اذا عدل و اتى بالقسط) یعنی شیئی را پبای دار در حقیقت عدالت و قوام فعال از قیام است و قوام کسی را گویند که عادت او قیام داشتن بر عمل باشد.

آیه خطاب بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید در عدالت و قسط پایدار باشید و بعدالت عمل کنید (قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ) کسانی هستند که بطور اتم و اکمل در تمام امور بعدل و عدالت عمل مینمایند.

عدالت حقیقی چنانچه در کتب اخلاق تشریح شده حدّ وسط بین صفات و اخلاق انسانی است و کسی ممکن است دارای صفت عدالت گردد که دارای چهار فضیلت از صفات حمیده و اخلاق پسندیده گردد: حکمت، شجاعت، عفت، سخاوت، و از مجموع اینها ملکه و فضیلت عدالت حاصل میگردد. حکمت حدّ وسط بین سفاهت «۱» و بلاهت «۲» است. شجاعت حدّ وسط بین جبن «۳» و تهوّر «۴» است. عفت حدّ وسط بین خمود «۵» و شره «۶» است. سخاوت حدّ وسط بین بخل و اسراف است.

خلاصه عادل حقیقی کسی را گویند که در تمام امور حدّ وسط را انتخاب کند و تشخیص وسط حقیقی بسیار مشکل است لکن برای ما مسلمانان معیار و میزان شناختن حدّ وسط همان احکام الهی است که شارع مقدس اسلام برای ما معین کرده چنانچه می‌بینیم برای هر عملی از اعمال حکمی مقرر فرموده که اگر ما در تمام امور عمل خود را مطابق همان احکام قرار دهیم اول شخص عادل روی زمین خواهیم گردید.

و چنانچه ظاهر است آیه ناظر بعمل نمودن و معاشرت نمودن بطور عدالت

(۱) - استعمال قوه فکریه در امور بی فائده

(۲) - تعطیل قوه فکریه

(۳) - ترسیدن بیجا

(۴) - نترسی در موقع ترس

(۵) - تعطیل قوه طبیعیه

(۶) - شکم پرستی و عیاشی

صفحه : ۱۹۱

است که نتیجه و اثر عدالت واقعی است، کسیکه بعدالت متصف گردید تمام اعمالش از قول و فعل عادلانه واقع می‌گردد.

پس از آنکه حق تعالی یادآوری کرد که بدانید دنیا و آخرت ملک خدا و در تصرف قدرت او است امر فرمود که شما مؤمنین عمل خود را نسبت بدیگران بر وجه عدالت قرار دهید و بر اینکه طور عمل پایدار باشید (شُهِدَاءَ لِلَّهِ) یعنی گواهان برای خدا باشید و برای خدا شهادت دهید (وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ) در موقع شهادت حکم بحق و قسط را مراعات نمائید و لو اینکه بضرر خودتان تمام شود در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرموده مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد و از همه واجب‌تر اینکه است که حق بگوید و لو آنکه آن بضرر خودش یا پدر و مادرش باشد و برای خاطر آنها از حق رو گردان نشود أَوْ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا در اینکه آیه در امر شهادت تأکید بلیغ نموده که شهادت را بعدل و قسط لوجه الله بپای دارید و لو اینکه شهادت یعنی اقرار بحق بر ضرر خودتان یا ضرر پدر و مادرتان باشد اگر اینها غنی باشند شما برای تمتع و فائده بدست آوردن خود شهادت بناحق ندهید و اگر اینها فقیر باشند برای ترحم و ارفاق بآنان نیز شهادت برخلاف ندهید زیرا که خدا اولی است که بآنها ترحم نماید و امور آنها را کفایت کند.

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا پس شما نباید تابع هوی و دل خواهی خود باشید و از روی هوای نفسانی شهادت بناحق بدهید بگمان اینکه در مورد پدر و مادر مراعات مصلحت و کمک بآنها کرده باشید بلکه باید در شهادت در هر موردی که باشد مراعات عدالت نمائید و برای خدا و خوشنودی او شهادت دهید.

وَإِنْ تَلَوُوهَا أَوْ تَعْرِضُوهَا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا آیه تهدید است که هرگاه زبان خود را در شهادت بحق بگردانید یعنی

صفحه : ۱۹۲

برخلاف شهادت دهید یا از شهادت دادن بحق اعراض نمائید. شاید مقصود کتمان شهادت باشد که دو موردی که باید شهادت بر ضرر خود یا اقربای خود بدهید اعراض کنید باید بدانید که خداوند بآنچه میکنید از شهادتات یا غیر آن آگاه است و در مورد مجازات واقع می‌گردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی خطاب بانکسانی است که شهادتین گفته‌اند و بخدا و برسول و معاد اجمالا-ایمان آورده‌اند آیه امر فرموده که بخصوصیات معارف الهی و صفات والای خداوندی از عموم قدرت و احاطه علمیه حق تعالی و خصوصیت و مقام انبیاء و کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل و غیر اینها و خصوصیات قرآن و اعجاز آن و باقی معارف ایمان حقیقی آرید و بایمان اجمالی قناعت نکنید که آن کافی نیست.

۲- خطاب باهل کتاب است که آنان بعض کتاب و رسولان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) آیه امر نموده که بخدا و رسول او محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و بتمام کتبی که پیش از شما نازل گردیده ایمان آرید ۳- خطاب بمنافقین است که شمائی که بزبان از روی نفاق ایمان آورده‌اید بقلب هم از روی اخلاص ایمان آرید. وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا و کسیکه بیکی از اینها که در آیه ذکر شد بخدا و پیمبران و کتابهای آسمانی کافر گردید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و معاد و قیامت را انکار نمود همانا چنین کسی گمراه گردیده و از جاده حق تعالی منحرف شده. و ممکن است گفته شود خطاب بمؤمنین است که شمائی که ایمان آورده‌اید از قبل تقوی و عمل صالح ایمان را در قلب خود تمرکز دهید که در قلبتان نفوذ

صفحه : ۱۹۳

نماید و مستقر گردد تا اینکه نفس اماره و شیطان شما را بیراهه نبرد و نسبت بعض مقدسات دین دچار شک و تردید گردید که هر گاه بیکی از وجود ملائکه یا نسبت بعض کتب الهی یا بعضی از پیمبران یا راجع بمعاد شکی عارض شما گردید از دین خارج گشته و کافر میگردید و در گمراهی بعید واقع می شوید در تفسیر کشف الاسرار در توجیه آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) گفته ایمان دو قسم است یکی از روی برهان و یکی از روی عیان، برهان اول راه استدلال است، عیانی یافت روز وصال است، برهانی استعمال دلائل عقول است، عیانی رسیدن بدرجات وصول است، از روی اشارت گوید ای شما که ایمان برهانی بدست دارید بکوشید تا بایمان عیانی رسید، ایمان عیانی چیست، بچشم اجابت فرا مجیب نگریستن، بچشم انفراد فرا فرد نگریستن بچشم حضور فرا حاضر نگریستن، بدوری از خود نزدیکی حق را نزدیک بودن و بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر بودن، وی جل جلاله نه از قاصدان دور است، نه از مریدان غائب، عز جلاله میگوید (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) پیر طریقت گفت خداوندا موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی از نزدیک نشان میدهند و برتر از آنی و از دورت میپندارند و نزدیکتر از جانی.

گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی

و توجیه اول اگر چه بسیاق آیه نزدیک تر مینماید لکن توجیه اخیر بحقیقت مناسب تر است، و نیز مؤید اینکه توجیه آیه بعد است که فرموده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا اگر کسانی که ایمان آورده بودند ایمان در قلبشان تمرکز پیدا نموده بود و از روی حقیقت و دانسته گی ایمان آورده بودند هرگز ایمانشان تبدیل بکفر نمیگردید

صفحه : ۱۹۴

شیخ طبرسی رحمه الله علیه در جامع الجوامع در تفسیر آیه بالا گفته است (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا) آنها یهودند که بموسی [ع] و تورات ایمان آوردند سپس بسبب کفرشان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بر کفرشان افزودند (ثُمَّ آمَنُوا) یعنی آنهایی که از نصاری بعیسی [ع] و انجیل ایمان آوردند پس از آن از جهت کفرشان بمحمد [ص] کافر شدند پس از آن بقرآن کافر گردیدند و بر کفرشان افزودند گردید.

و بقولی آیه در باره جماعتی از اهل کتاب نازل شده که آنها برای بشک انداختن مسلمانها اول اظهار ایمان کردند سپس اظهار کفر نمودند و ما در ذیل آیه قوله تعالی (آمَنُوا بِاللَّذِي أَنْزَلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) راجع بآیه بیانی کرده‌ایم.

و بقولی آنان منافقین بودند که اظهار ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم کردند پس از آن کافر شدند و باز باو ایمان آوردند و بعد کافر گردیدند پس اینها باصرارشان بر کفر بر کفرشان افزوده گردید تا مردند.

و ابن عباس گفته در اینکه آیه داخل است هر منافقی که در عهد نبی [ص] بود لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلاً چنین مردمانی را خدا نمی‌آمرزد و آنها را براه راست هدایت نمی‌گرداند در اینکه آیه غفران و هدایت را که لطف است به (لام لیغفر) که برای مبالغه آمده مؤکد می‌گرداند که شامل متصفین باین صفات نمی‌گردد و آنان از مغفرت و هدایت محرومند.

[پایان] بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ای رسول بمنافقین خبر بده که برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (عزّه) بمعنی شدت و صلابت است و چیز کمیاب را نیز عزیز گویند

صفحه : ۱۹۵

برای اینکه بر طالبش دشوار و سخت است.

مژده ده بآن منافقینی که کافرین را دوستان خود گرفتند نه مؤمنین را آیا اینکه منافقین از کافرین عزت می‌طلبند یعنی چنین گمان میکنند که بمتابعت آنها ثروت مند و عزیز و غالب می‌گردند.

همزه (أَلِيَّتُهُمْ) استفهام انکاری است یعنی گمان آنها غلط است بلکه تمام عزت حقیقی مخصوص بخدا است و مؤمنین از جهت ایمانشان عزت دارند قوله تعالی (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) سوره منافقون آیه ۸.

فی که وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ آیه بمسلمین یادآوری میکند که ما قبلاً در آیات پیش نازل کردیم که وقتی شما برخورد بکفار کردید و شنیدید که بآیات خدا (قرآن) استهزاء و سخریه میکنند با آنها ننشینید و بگذرید تا وقتی که مشغول صحبت دیگری شوند و ظاهراً آیه ۶۷ در سوره انعام اشاره بقوله تعالی است (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ الْخ) سوره انعام در مکه نازل شده و سوره نساء در مدینه فرود آمده.

مفسرین گفته‌اند چون منافقین با یهودیان و کافرین می‌نشستند بقرآن طعن می‌زدند و در مسلمانی مسلمانان عیب جوئی میکردند خدای تعالی اینکه آیات را نازل گرداند و آنها را نهی فرمود.

گفته‌اند که ضحاک از ابن عباس نقل کرده که گفته تمام محدثان و مبتدعیان تا روز قیامت در اینکه آیه داخلند.

فی که (إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ) یعنی با آنها ننشینید که در گناه مثل آنها می‌گردید یعنی اگر با آنها بنشینید در چنین حالیکه بر مسلمانان استهزاء میکنند در آنها گام شما در خلاف و خطا مثل آنان می‌گردید.

اذا از عمل الغاء گردیده زیرا که در میان مبتدا و خبر واقع شده و گفته‌اند

صفحه : ۱۹۶

در اینجا جزء شرطی محذوف است و در معنی چنین میشود (فان تقعدوا معهم انکم اذن مثلهم) اگر با آنها بنشینید مثل آنها می‌گردید، و نظیر همین آیه است که در حدیث فرموده

(من تشبه بقوم فهو منهم)

کسیکه خود را شبیه بقومی کند از آنها محسوب میگردد، و نیز قوله علیه السلام

(من احب عمل قوم خیرا کان او شرا کان کمن عمله)

کسیکه دوست دارد عمل قومی را خواه خیر و خوب باشد یا شر مانند کسی ماند که آن عمل را نموده، و نیز قوله علیه السلام

(من مشی مع ظالم فقد اجرم)

کسیکه با ستمکار مشی و همراهی کند گنهکار گردیده قال الله تعالی (وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) فی که إِنَّ اللَّهَ

جامعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا خدای تعالی منافقین و کافرین را با هم در جهنم جمع خواهد نمود، منافقین آنهاست که

بزبان اظهار ایمان میکنند و بزبان نیز شهادتین میگویند لکن در باطن منکرند و در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

منافقین برای حفظ جان و مالشان و برای بدست آوردن غنیمت حتی با مؤمنین بجهاد میرفتند که اگر فتح و مظفریت نصیب مسلمانها

شد آنها با اسم مسلمانی غنیمت ببرند و هرگاه علامت شکست ظاهر میشد از جنگ فرار میکردند و در کفار داخل میگرددند اینک

است که در سوره نساء آیه ۱۴۴ فرموده (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ

قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ظَاهِرًا (الَّذِينَ) صفت منافقین است که چون آنان غالباً با جبار از ترس شمشیر مؤمنین یا بطمع اسلام می آوردند

و در باطن دشمن اسلام و مؤمنین بودند و انتظار میکشیدند که آفات و بلیاتی بمؤمنین و بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصابت

نماید، و گفته‌اند در آیه کلامی محذوف است و در معنی چنین میشود (الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ) احد الامرین یا فتح و

ظفر و یا (دَائِرَةُ السَّوَاءِ) یعنی ای مؤمنین منافقین انتظار میکشند یکی از دو چیز را یا فتح و ظفر که اگر از جانب

صفحه : ۱۹۷

خدا فتح رسید گویند آیا ما با شما نبودیم.

وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ لَمَّا نَسُوا مَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

بجاسوسی ما که از اسرار آنها بشما خبر میدادیم شما ظفر یافتید و شما را از آسیب و ضرر مسلمین حفظ نمودیم.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و خدا در قیامت بین شما مؤمنین و کافرین و منافقین حکم

میکند و هر کسی را در خور اعمال و عقاید و افعالش پاداش میدهد و هرگز خدا قرار نمیدهد که کافرین بر مؤمنین راه یابند یعنی

ظفر و غلبه بر مؤمنین پیدا نخواهند نمود، و بعضی از مفسرین گفته سبیل حجت است هرگز خدا کافرین را بر مؤمنین حجت ندهد

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس روایت شده که گفته‌اند در قیامت کافرین را بر مؤمنین نزد خدا حجتی نباشد تا

آنکه نزد خدا حکومت کنند.

صفحه : ۱۹۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۱]

اشاره

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲) مُدْبِئِينَ

بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ

الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۴۴) إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶)
 مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷) لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفَوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَآعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱)

صفحه : ۱۹۹

[ترجمه]

بدرستی که منافقین مکر میکنند با دوستان خدا و خدا جزاء دهنده آنها است بر مکر و فریبتان و وقتی برمیخیزند برای نماز میایستند با کسالت برای نشان دادن بمردم نماز میخوانند و خدا را یاد نمیکنند مگر کمی [۱۴۲]
 بین مؤمنین و کافرین مرددند نه بسوی مؤمنین یک دل میروند و نه بسوی کافرین و کسی را که خدا گمراه گردانید هرگز تو برای آنها راهی نمیابی [۱۴۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود نگیرید آیا اراده دارید که قرار دهید از برای خدا بر عذاب خودتان حجتی روشن [۱۴۴]

همانا منافقین در پائین تر درجه از آتش میباشند و هرگز تو برای آنها یاری کننده‌ئی نمیابی [۱۴۵]
 مگر آنهایی که توبه کردند و خود را اصلاح گردانیدند و بخدا تمسک کردند و دینشان را برای خدا خالص گردانیدند چنین جماعتی با مؤمنین میباشند و بزودی خدا بمؤمنین اجر بزرگ عطاء مینماید [۱۴۶]

اگر شکر کردید و ایمان آوردید خدا شما را عذاب نمیکند و او قبول شکر کننده و دانا است [۱۴۷]
 خدا دوست نمیدارد آشکارا کردن سخن بد را مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم شده باشد و همانا خدا شنوا و عالم است [۱۴۸]

اگر نیکی را ظاهر گردانید یا مخفی کنید یا از جرم کسی عفو کنید پس بدرستی که خدا عفو کننده و توانا است [۱۴۹]
 کسانی که بخدا و پیغمبران او کافر شدند و میخواهند بین خدا و پیغمبران او جدائی اندازند و میگویند بعضی ایمان میآوریم و بعضی کافر میشویم و مرادشان اینست که بین ایمان و کفر فرا گیرند راهی را [۱۵۰]
 چنین مردمانی حقا و بحقیقت کافرند و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیا کرده‌ایم [۱۵۱]

صفحه : ۲۰۰

توضیح آیات

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ از جمله صفات رذیله منافقین اینکه است که با دوستان خدا خدعه و مکر میکنند یعنی

معامله خدعه میکنند و گفته‌اند مقصود از خدعه با خدا خدعه با پیغمبر خدا است که چنانچه گفته شد نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌آیند و برای اینکه جان و مالشان محفوظ ماند شهادتین میگویند و در باطن ایمان ندارند و خدعه با رسول خدعه با خدا است چنانچه در سوره الفتح آیه ۱۰ فرموده (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) که تنزیلاً دست پیمبرش را بجای دست کبریائی خودش بشمار آورده، در اینجا نیز خدعه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم را خدعه با خودش نامیده یا اینکه بحذف مضاف است مثل (وَسَلِّ الْقَرْيَةَ) یعنی اهل القرية.

و در قوله تعالی (وَهُوَ خَادِعُهُمْ) جمله حالیه است منافقین بگمان خودشان با خدا خدعه میکنند در حالیکه خدا با آنها خدعه میزند، در اینجا در قوله تعالی (وَهُوَ خَادِعُهُمْ) دو احتمال داده شده یکی خدای تعالی با آنها معامله خدعه کنندگان میکند هم در دنیا و هم در آخرت و بالاخره در دنیا و آخرت نفاق منافقین را ظاهر میگرداند و عذاب الیم در آخرت برای آنها مهیا گردانیده، و دیگر جزاء خدعه را خدعه گفته از باب مشاکلت مثل قوله تعالی (جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ) و نیز قوله تعالی (وَمَكْرُؤًا وَمَكْرَ اللَّهُ) و بعضی از مفسرین گفته‌اند از آنچه کار خدا صورت خدعه دارد اینکه است که آنها را در دنیا واگذارده که حیات و نعمت دهد و برسول گفته که احکام اسلام را بر آنان جاری فرماید با اینکه میدانند آنها کافرنند و ایمان نمی‌آورند، و اما خدعه با آنها در قیامت اینکه است که آنها را واگذارند تا بعقب مؤمنین میروند و از عقبات میگذرند تا بدر بهشت میرسند و چون بدر بهشت رسند زبانه آتش جهنم

صفحه: ۲۰۱

آنها را بخود کشید.

[پایان] و إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَأُونِ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا در اینکه آیه دو صفت دیگر از اوصاف نکوهیده کافرین را یادآوری مینماید یکی آنکه وقتی بنماز می‌ایستند بطور کسالت و سستی می‌ایستند زیرا که برای اطاعت امر خدا نماز نمیخوانند بلکه برای نمایش دادن بخلق که ما از مؤمنین میباشیم می‌ایستند.

و دیگر آنکه اینان چنینند که یاد خدا نمیکنند مگر کمی شاید مقصود از (قَلِيلًا) همین باشد که بعضی گفته‌اند منافقین وقتی بنماز می‌ایستادند فقط تکبیر را بلند میگفتند که مردم گمان کنند نماز میخوانند و اگر دلهای منافقین با خدا بود یعنی ایمان بخدا داشتند البته بسیار یاد خدا را میکردند.

گفته‌اند کسی عبد الکریم بن ابی العوجاء را که دید نماز میخواند باو گفت اینکه عمل مخالف طریق تو است، گفت (عادة البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل و الولد) یعنی عادت اهل شهر است و ریاضت بدن و حمایت اهل و ولد است. مُذَبَذِبِينَ بَيْنَ ذَلِكِ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ در مجمع البیان گفته، میگویند (ذبذبته فتذبذب) یعنی یک چیزی را حرکت دادم و بحرکت درآمد، اینکه مثل حرکت دادن چیزی است که بجائی بسته گی داشته است.

[پایان] و مذذب عبارت از چیزی است که بین دو طرف باشد بدون اینکه بیکی بسته گی داشته باشد و اینکه یکی دیگر از صفات منافقین است که آنها (مذبذب) بین ایمان و کفرند نه داخل در کفارند که از آنها محسوب گردند و نه داخل در مؤمنین میباشند زیرا که آنها فقط بظاهر دعوی اسلام میکنند و در باطن خالی از ایمانند.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا و چون منافقین در اثر نفاقشان با رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین خود را از هدایت

صفحه: ۲۰۲

خدائی محروم گردانیدند خدا آنها را از هدایت شدن بطریق اسلام و راه یافتن بسوی حقیقت توحیدی بی‌نصیب گردانیده و وقتی

کسی را خدا گمراه گردانید پس تو که رسولی برای هدایت یافتن آنها راهی نمیابی، اشاره به اینکه که کسی را که خدا هدایت نکرد تو راهی نداری که او را بطریق اسلام واقعی و توحید حقیقی راه نمائی کنی اینکه است که منافقین بین دو راه ضلالت و گمراهی مانده‌اند و اینکه خود عذاب سختی است که آدمی همیشه بین دو امر مهم مردد باشد و بهیچ طرف مطمئن نگردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ آیه خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود قرار ندهید یعنی اگر واقعا ایمان آورده‌اید باید با مؤمنین دوستی بیندازید که دوستان هم باشید و یکدیگر را کمک و یاری کنید اَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (سلطان) بمعنی حجت و دلیل است، همزه استفهام در مقام انکار و سرزنش آمده، شاید آیه بمؤمنین خاطر نشان میکند که اگر با کافرین دوستی انداختید گویا می‌خواهید برای خدا حجتی بر ضرر خودتان آرید یعنی اگر چنین کنید برای خدا حجتی بر ضرر خودتان قرار داده‌اید که شما را عذاب بفرماید باین دلیل که از کفار محسوب هستید.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (درک) بفتح دال و راء و گاهی هم بسکون راء قرائت شده.

راغب گفته (درک) مثل درج پله نردبان است درج باعتبار صعود یعنی بالا رفتن و درک باعتبار نزول پائین آمدن است اینکه است که مقامات بهشت را درجات گفته‌اند و در مورد جهنم درکات گفته میشود و از نظر اینکه در آتش پائین آمدن منظور شده جهنم را (هاویة) از هوی بمعنی فرود آمدن نامیده‌اند. [پایان]

صفحه: ۲۰۳

خلاصه آیه در مقام بیان عاقبت و سر انجام اعمال منافقین است که نفاقشان چنان پستی و نزول برای آنان ایجاب نموده که پائین درکات جهنم را منزل و فرودگاه آنها گردانیده.

در کشف الاسرار گفته آورده‌اند که منافقین را بدوزخ فرستند، در درک اول، مالک گوید (یا نار خذیهم) ای آتش آنها را بگیر آتش گوید ولایت ما بر زبان است و بر زبان وی هر چند بمجاز باشد کلمه توحید رانده و راه را بما فرو گرفته، بدرک دوم رسد آتش همین گوید تا برسد بدرک هشتم چون بدرک هشتم رسد آتش گوید ولایت ما بر دل است نه بر زبان، بیار تا از دل چه نشان داری و در دل وی جز نشان شرک و کفر نباشد، آتش دروی گیرد اینکه است که (رَبِّ الْعِزَّةِ كَفَّتْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ).

[پایان] وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ای رسول تو هرگز برای آنان نمیابی کسی را که یاور آنها باشد و عذاب را از آنان بردارد.

از عبد الله بن عمر نقل میکنند که گفته سه گروهند که در قیامت عذاب آنها سخت تر از عذاب دیگران است: ۱- منافقین که در باره آنها است (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) ۲- آنهاییکه بمائده عیسی بن مریم (ع) کافر شدند که در باره آنها گفته (فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ) ۳- در باره آل فرعون که فرموده (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ).

و گفته‌اند در منافق سه صفت است که بآن شناخته میشود و لو اینکه نماز کند و روزه بگیرد و ادعای اسلام کند. ۱- چون سخن گوید دروغ گوید.

۲- چون وعده کند خلاف وعده نماید. ۳- چون او را امین دانند خیانت کند اینها علامت نفاق است و آدم منافق باین صفات از مؤمنین جدا میگردد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ پس از آنکه در آیات بالا- وعید سخت بمنافقین داده اینکه آیه از منافقین

صفحه : ۲۰۴

استثناء میکند آنهایی را که متّصف بچند صفت گردند: ۱- توبه و بازگشت کنند از نفاق بسوی ایمان و توبه تنها و لو اینکه گفته شود چنانچه در محلّش بیان شده فقط پشیمانی و عزم بر عدم رجوع بگناه باشد چنانچه از آیه استفاده میشود در مورد منافقین بتهنائی کافی نیست زیرا که نفاق در قلب منافق ریشه دوانده اینکه است که پس از (تابوا) فرموده (وَ أَصْلَحُوا).

دوم از عملی که منافق باید انجام دهد اینکه است که قلب و سریره خود را اصلاح کند که ماده نفاق ریشه کن گردد و چون خود منافق بقدرت خود چنین قدرتی ندارد که خود را اصلاح کند فرموده (وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ) بخدا چنگ بزند و از او یاری بخواهد.

و چنگ زدن بخدا و تمسّک باو باین است که دین را برای او خالص کند و بدستور رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و احکام قرآن عمل نماید اگر باین سه مطلبی که گفته شد عمل نمود آنوقت از آن مؤمنینی خواهد گردید که در باره آنها است (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا) آیه الکرسی، یعنی کسیکه بطاغوت کافر گردید و بخدا ایمان آورد حقیقه چنگ زده بریسمان محکمی که گسسته گی ندارد.

فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا از سیاق آیات بر میآید که مقصود از مؤمنین در اینجا مؤمنین خلص میباشند که در آیات بعضی از صفات آنها را خاطر نشان کرده مثل قوله تعالی در اول سوره المؤمنون که فرموده (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ الخ) و نیز آیات دیگر که در اوصاف مؤمن واقعی یاد آور شده.

خلاصه آیه تذکر میدهد که اگر منافقین با همین اوصافی که گفته شد بازگشت نمودند با مؤمنینند و از جمله مؤمنین و داخل در آنهایند و بمؤمنین بزودی پاداش بزرگ داده میشود.

صفحه : ۲۰۵

ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا از آیه چنین مینماید که خطاب بمنافقین باشد زیرا که آیات پیش در باره آنها فرود آمده و ظاهراً در اینکه آیه اشاره باین است که خدا احتیاجی بشما و عمل شما ندارد و نمیخواهد شما را عذاب کند همان نفاق و کفر شما است که عذاب را برای شما ایجاب مینماید و اگر شما شکر نعمتهائی که در دست دارید بنمائید که شاید کنایه از نعمت اسلام است که در دست رس شما گذارده شده (وَ آمَنْتُمْ) و ایمان واقعی آوردید خدای رثوف مهربان شکر شما را قبول میکند.

بعضی از مفسرین گفته روی خطاب بمؤمنین جریان دارد لکن ظاهراً اینکه معنی بنظر درست نمیآید زیرا که مؤمنین کسانی میباشند که هم ایمان دارند و هم شکر گذارند و اینکه نسبت بآنها بان شرطیه گفته شود اگر شکر کردید و ایمان آوردید خدا شما را عذاب نمیکند تحصیل حاصل است، بکسی اینکه جمله (إِن شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ) گفته میشود که نه ایمان آورده باشد و نه شکر گذار باشد (و الله عالم باسرار کلامه).

لَا يُجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالشُّؤْمِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ خدا دوست نمیدارد ظاهر کردن بدی کسی را بزبان یعنی عیب کسی را فاش گرداند مگر کسیکه بر وی ستم شده باشد که بر ظالم نفرین کند یا نزد قاضی و حاکم تظلم نماید که حقش را از ظالم بگیرند.

و میتوان گفت در مورد تظلم حرمت غیبت برداشته میشود زیرا که آیه مطلق است خواه در مورد انتقام از ظالم باشد یا فقط برای اینکه وقتی مظلوم از ظالم شکایت و بد گوئی کرد و لو نزد قاضی نباشد قدری دلش تسلی مییابد لکن در صورتی جایز است که دروغ و بهتان در او نباشد، و در روایتی است که شخصی جمعی را ضیافت نمود و طعامی نزد آنها حاضر نکرد آنها هر جا میرسیدند از بیمررتی او شکایت میکردند و مردم ایشان را بر اینکه شکایت عتاب مینمودند اینکه آیه در عذر آن جماعت نازل شد.

صفحه : ۲۰۶

در مجمع البیان در معنی اینکه کلام از مفسرین چند قول نقل کرده:

۱- در مورد یاری خواستن جایز نیست کسی دشنام گوید مگر کسی که بر وی ستم شده باشد برای چنین کسی طوری نیست که تا آنجائیکه دین اجازه داده از جور ظالم یاری بجوید.

[حسن و سدی] و از ابی جعفر علیه السلام نیز همین طور روایت شده و نظیر او است قوله تعالی (وَ أَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ).

۲- خدا دوست ندارد بلند نفرین کردن بر کسی را مگر بر آنکسی که ستم شده باشد یعنی در اینکه صورت برای مظلوم جایز است که در باره او دعای بد کند و اینکه قول از ابن عباس روایت شده و نزدیک باین است قول قتاده.

۳- خدا دوست نمیدارد که احدی را مذمت کنند و شکایت نمایند و ببدی نام او را ببرند مگر اینکه مظلوم باشد که شکایت کردن و اظهار مراد کردن او جایز است و اینکه ظلم او را بر مردمان ظاهر گرداند تا مردم از او حذر کنند و اینکه قول مجاهد است.

[پایان] وَ كَانِ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِماً خدا میشنود شکایت مظلوم را از ظالم خواه صدا بشکایت ظالم بلند کند یا آهسته بگوید و نیز عالم است بصدق صادق و کذب کاذب چیزی نزد خدا مخفی نیست.

إِنْ تَبَدُّوا خَيْراً أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيراً اگر شما ظاهر گردانید آنچه بگفتار یا اعمال نیکی که کسی در باره شما کرده از باب تشکر و اظهار نیکی او یا مخفی دارید و اظهار نکنید یا در باره کسیکه بشما تعدی کرده عفو و بخشش نمائید یا در مقام انتقام بر آئید خدا آمرزنده و توانا است.

ظاهراً آیه ارشاد بر اینکه است که در مورد تظلم اذن داده که برای استیفاء حق خودتان ظلم ظالم را اظهار کنید لکن در اینکه آیه شاید اشاره باین مینماید

صفحه : ۲۰۷

که برای مؤمنین بهتر اینکه است که هرگاه عمل خیری یا احسانی از برادر مؤمن در باره آنها اجراء گردید هم اظهار کنند و هم از آنها تشکر نمایند و هرگاه ستمی باو رسید عفو کند و از انتقام کشیدن غمض عین نماید و بداند خداوند هم آمرزنده است و هم قدرت دارد که از طرف مظلوم پاداش ظلم ظالم را بدهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا پس از بیان اوصاف و اعمال و سحیه منافقین در مقام بیان حال اهل کتاب برآمده و بعضی از اوصاف نکوهیده آنان را تذکر میدهد که آنهاست که از یهود و نصاری بخدا و پیمبران کافر شدند آنان خواستند تفرقه اندازند بین خدا و رسولان او و میگفتند ما بعضی از پیمبران ایمان داریم و بعضی انکار مینمائیم مثل اینکه یهودیان بحضرت موسی و انبیاء پیش از او [ع] ایمان داشتند و بحضرت عیسی و پیمبران بعد [ع] کافر میباشند چنین است حال عیسویان که بعیسی و پیمبران پیش از او ایمان آوردند و بحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر شدند و اینها بسوی راه ضلالت و گمراهی پیش میروند.

چنین مردمانی که بعضی از پیمبران ایمان دارند و بعضی ایمان ندارند اینان محققاً کافرند و از زمره مؤمنین خارجند و عذاب سخت خوار کننده برای آنها مهیا گردیده.

صفحه : ۲۰۸

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۵۲) يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَاناً مُبِيناً (۱۵۳) وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (۱۵۴) فِيمَا نَقَضْتُمْ مِنْهُمُ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتُمْ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَ قُلْتُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً (۱۵۵) وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَاناً عَظِيماً (۱۵۶) وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً (۱۵۷) يَلِ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۵۸) وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۱۵۹)

صفحه : ۲۰۹

[ترجمه]

و کسانی که ایمان آوردند بخدا و رسولان او و بین احدی از پیمبران را تفرقه نینداختند بزودی خداوند پاداش بآنها عطا میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۵۲]

ای رسول اهل کتاب [یهودیان] از تو سؤال میکنند که کتابی از آسمان یکدفعه بر آنها نازل کنی اینان از موسی بزرگتر از اینکه سؤال کردند و گفتند نشان ده خدا را بما بعیان و بسبب ظلمشان صاعقه آنها را گرفت و پس از آنکه معجزات بر آنها آمد گوساله پرست شدند پس ما آنها را عفو کردیم و بموسی سلطنت ظاهر عطا نمودیم [۱۵۳]

و کوه طور را بالای سر آنها برافراشتیم بجهت اینکه قبول میثاق بنمایند و بآنها گفتیم در حال سجده داخل درب گردید و گفتیم بآنها که در روز شنبه تعدی نکنید و از آنها میثاق محکم گرفتیم [۱۵۴]

پس چون آنها پیمان شکستند و بآیات خدا کافر شدند و انبیاء را بغیر حق کشتند و گفتند قلبهای ما بسته شده آنها را عقوبت کردیم بلکه بسبب کفر آنها خدا بقلب آنها مهر زده اینکه است که از اینها بجز عده معدودی ایمان نمیآورند [۱۵۵]

و بسبب کفرشان و قولشان که بر مریم بهتان عظیم زدند آنها را عذاب نمودیم [۱۵۶]

و نیز بگفتار آنها که ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم و او را نکشتند و نه بدار زدند بلکه بر آنها امر مشتبه گردید آنها را عذاب نمودیم و همانا آنهاست که در آن اختلاف کردند در شگند و برای آنها علمی نیست مگر متابعت گمان و نکشتند عیسی را

یقیناً [۱۵۷]

بلکه خدا او را بسوی خودش بالا برد و خدا غالب و درست کار است [۱۵۸]

و از اهل کتاب کسی باقی نمیماند مگر اینکه پیش از موت عیسی بن مریم باو ایمان میآورد و او در روز قیامت بر او گواهد است

[۱۵۹]

توضیح آیات

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا آیه در مقابل عمل کفار که بین خدا و رسولانش تفرقه انداختند و گفتند (تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَنُكْفِرُ بَعْضٌ) و در آیه بالا گفته شد که اینان یهودیان و نصرانیان بودند، و مؤمنین را که بتمام انبیاء ایمان آورده‌اند و بین رسولان تفرقه نینداخته‌اند ستایش فرموده و مقول قول آنها است آنجا که گفت (قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا) و همین طوری که در باره کافرین گفت (وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا) در باره مؤمنین فرموده (أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ الْخ) قوله تعالی در جای دیگر (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ) و باضافه بر پاداش عمل مؤمنین و مزد آنها در آخر آیه بمؤمنین خاطر نشان میکند که پروردگار شما (غَفُورٌ) است گناهانتان را میآمرزد (رَحِيمٌ) است که شما مورد رحمت الهی واقع گردیده‌اید.

يَسْأَلُكَ أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ گفته‌اند که اینکه سؤال را کعب بن الاشرف و فحاص بن عاذورا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند.

ظاهراً چنانچه از آیات دیگر معلوم میگردد مقصود از اهل کتاب یهودیان و نصرانیانند که آنها گویا قرآن را کتاب آسمانی و معجزه رسول نمیدانستند و در هر زمانی مردم از اینکه قبیل اعتراضات بیمبران مینمودند و بانچه در دست رس آنها بوده قانع نبودند و چیز دیگری میطلبیدند برای اینکه برای انکارشان بهانه‌ئی در دستشان باشد اینکه است که آیه یادآور میشود که ای رسول اهل کتاب از تو سؤال میکنند که از آسمان کتاب برای آنها بیاوری مثل اینکه برای موسی بن عمران الواح تورات یکدفعه فرود آمد و گویا اعتراضشان بقرآن

برای اینکه بود که قطعه قطعه و آیه آیه نازل گردیده.

و بقولی آنها سؤال کردند که بر اعیان و بزرگان آنها کتابی بیاید که امر کند بتصدیق رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و بقول دیگر سؤال آنها اینکه بود کتابی مخصوص بآنها بیاید و غرض آنها تحکم و زورگوئی و ایراد گرفتن در معجزات بود نه طلب حق و ظهور حقیقت و گفته‌اند که اگر آنها واقعا برای استرشاد طلب میکردند خدا بآنها عطاء مینمود.

فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ گویا بر رسول خطاب میکند که تو از ایرادات اینها محزون مباش زیرا که بنی اسرائیل با آن همه معجزاتی که از حضرت موسی معاینه نمودند از او بزرگتر از اینها سؤال کردند و گفتند که خدا را واضح و جلیّ بما نشان بده بطوریکه بچشم سر او را مشاهده نمائیم و پیدایش اینکه خلاف بزرگ و تمنا کردن محال صائقه آنها را گرفت و هلاک گردیدند و بیان و تفسیر اینکه آیات در سوره بقره و جاهای دیگر شده.

و چنانچه تعداد و شماره شده «۱۶ گناه» از قوله تعالی (أَرِنَا اللَّهَ) تا قوله (أَجْرًا عَظِيمًا) در اینکه آیات از یهودیها یادآور میشود.

اول- گفتند (أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً) خدا را عیاناً بما نشان بده یا گفتند خدا را آشکارا بما بنما و در سوره بقره بیانش شده (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ) و آنها را هلاک گردانید.

دوم- (ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ) یعنی پس از معجزات ظاهر هویدا بنی اسرائیل بگوساله سامری که از طلا ساخته بود سجده کردند و عبادت خدا را ترک نمودند (فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا) و ما آنها را عفو کردیم و بموسی استیلا و سلطنت و حجت ظاهر عطا نمودیم سوم- (وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ) و پیدایش مخالفت کرد نشان

صفحه: ۲۱۲

باحکام تورات کوه طور را بالای سر آنان افراشتیم بطوریکه ترسان بودند که کوه بر سرشان افتد (بِمِثَاقِهِمْ) یعنی بمخالفت عهدشان. بروایت ابن عباس کوه طور بقدر پهنای لشکرگاه موسی گسسته شد و بر بالای سر آنها افراشته گردید و بآنها گفتند اگر بتورات ایمان نیاورید و بشرایط آن عمل ننمائید اینکه کوه را بر سر شما فرود می آوریم آنها از ترس نصف روی خود را بر زمین گذاردند و بیک چشم کوه را مینگریستند و میگفتند (حِنطَةٌ) بجای اینکه بآنها گفته شده بود که بگوئید (حِطَّةٌ) یعنی (احطط من خطایا). چهارم- (وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سِجِّدًا) و بآنها گفتیم داخل در اینکه درب شوید و حال آنکه سجده کنندگان باشید، قتاده گفته آن دری از درهای بیت المقدس بود و گفته اند که آن درب بنام اوایلپا یا بنام اریحا بود. پنجم- (وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ) و بآنها گفتیم از حکم شنبه تجاوز نکنید و آنچه را که برایتان حلال نیست عمل ننمائید و در شنبه هیچ عملی از صید ماهی و غیر آن نکنید و آنها در شنبه مخالفت نمودند و صید ماهی کردند. ششم- (فِيمَا نَقَضْتُمْ مِثَاقَهُمْ) و در تقدیر است که (فَنَقَضُوا مِثَاقَهُمْ فَعَلْنَا بِهِمْ مَا فَعَلْنَا). (ما) در (ما فعلنا) زائده است و برای تأکید آورده و در معنی (فَعَاقَبْنَا هُمْ بِنَقْضِهِمْ مِثَاقَهُمْ) یعنی بسبب نقض عهدشان آنها را عذاب کردیم.

و چون بنی اسرائیل نقض میثاق کردند که عهد کرده بودند پیمبران را نکشند و باحکام تورات عمل کنند و خلاف عهد نمودند ما بآنها کردیم آنچه کردیم و کیفر آنها را در آیات دیگر بیان کرده. هفتم- (وَكَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ) از جمله خلاف آنها اینکه بود که بآیات خدا یعنی الواح تورات و آیات قرآن کافر گردیدند.

صفحه: ۲۱۳

هشتم- (وَكَتَلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ) مثل کشتن زکریا و یحیی و پیمبران دیگر که در قرآن اجمالاً بآنها اشاره کرده. نهم- (وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ) (غُلْفٌ) جمع (اغلف) است یعنی گفتند بر قلبهای ما پرده و غشاوت است اینکه بود که آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند آنچه تو میگوئی ما نمی فهمیم و گویا میخواستند بگویند خدا ما را اینکه طور کرده که دعاوی پیغمبران را نمی فهمیم و اینکه عذر آنها باشد در عدم قبول کلام آنها.

دهم- (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا). آیه به (بَل) اضراب سخن آنها را رد میکند که کفر و جحود آنان و گناهانشان چنین ایجاب کرده که قلبهایشان را از علم و دانش محجوب گردانیده اینکه است که از بنی اسرائیلیان ایمان نمیآوردند مگر کمی از آنها. یازدهم- (وَ بِكُفْرِهِمْ) عطف است به (بِكُفْرِهِمْ) در آیه پیش عطف خاص بر عام یعنی (بِجُحُودِهِمْ بَعِيسِي عَلَيْهِ السَّلَام). دوازدهم- (وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا) یهودیان بمریم دختر عمران نسبت بزرگی و تهمت عظیمی دادند یعنی او را که معصومه بود متهم بزنا کردند.

سیزدهم- (وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ) گفته اند یهودیها ادعاء کردند که ما مسیح را کشتیم و نصاری آنها را بر اینکه عمل تصدیق نمودند لکن قرآن آنها را تکذیب کرده و فرموده (وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ) نه مسیح را کشتند و نه او را بدار زدند و امر بر آنان مشتبه گردید.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه] در مجمع البیان گفته در کیفیت تشبیه و چگونگی آن اختلاف است.

۱- از ابن عباس چنین روایت شده که گفته چون خدای تعالی آنها را که عیسی و مادرش را سب کردند مسخ کرد (و آنان را

نشده

صفحه: ۲۱۶

ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ یعنی آنهائیکه گفتند عیسی کشته شده تابع گمانشان گردیدند و گمان کردند کشته شده و اینکه در کشته شدن عیسی شک کردند برای اینکه بود که چون میدانستند عدد کسانی را که در خانه با عیسی هستند و چون داخل خانه شدند یکی از آنها را که ندیدند اینکه بود که در کار عیسی [ع] امر بر آنان مشتبه گردید و کشتند آنکه را که کشتند و اینکه توجیه بر قول کسی است که گفته یهودیان داخل خانه شدند در وقتی که اصحاب هنوز متفرق نشده بودند لکن آنهائیکه وقتی داخل شدند اصحاب متفرق شده بودند اختلافشان در اینکه است که آیا عیسی در آنهائی است که مانده‌اند یا آنهائیکه بیرون رفته‌اند.

حسن در معنی آیه گفته (فاختلفوا فيه) در عیسی اختلاف کردند دفعه‌ئی گفتند او بنده خدا است، دفعه‌ئی گفتند او پسر خدا است، دفعه‌ئی گفتند او خدا است.

وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا در مرجع (ها) در (قَتَلُوهُ) اختلاف است بقولی عود بظن میکند یعنی بگمان خودشان او را بیقین نکشتند مثل اینکه گفته شود او را بدانسته گی که آن عیسی است نکشتند و در آن تحقیق نکردند.

(این عباس) و بقول دیگر مرجع ضمیر (قَتَلُوهُ) عیسی است از باب تأکید خبر نفی کرده است قتل عیسی را.

[پایان] بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا خدای تعالی اینکه حکایت را در سوره آل عمران آورده آنجا که فرموده (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ فَاذْبَعْ كَتَابَكَ وَارْفَعْكَ إِلَيَّ) سوره ۲ آیه ۲۵.

بعضی از مفسرین گفته در اینکه آیات بصراحت و آشکارا خبر میدهد که یهودیان عیسی را نکشتند و نه بدار زدند بلکه خدای تعالی او را از دست آنها نجات داد و بسوی خودش بالا برد.

صفحه: ۲۱۷

و سیاق آیه ادعای اهل کتاب را رد میکند یعنی عیسی از دار و کشته شدن نجات یافت وقتی آیه صریحا خبر میدهد که عیسی را نه کشتند و نه بدار زدند و خدا او را بالا برد، معلوم میشود عیسی با همین جسم عنصری باآسمان بالا رفته و آنهائیکه میگویند عیسی را بدار زدند و کشتند و روحش بالا-رفته آیه آنها را تکذیب میکند بقوله (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ) زیرا بالا رفتن روح پس از مردن شرافت مخصوصی نیست و سیاق آیه آبی از اینکه است زیرا که بالا بردن عیسی برای اینکه بوده که از دست یهودیان نجات یابد و او را نکشد.

و اینکه عمل نسبت بعیسی بن مریم که هم ولادتش بطریق غیر عادی انجام گرفته و هم طریق زندگانش چنانچه گفته‌اند از طریق متعارف خارج بوده و تمام امورش غیر عادی انجام گرفته پس بنابراین اینطور حفظ او و نجات دادنش از دست یهودیان اینکه هم یکی از معجزات او و بطریق غیر عادی انجام گرفته باشد و اصلا مبنای تمام معجزات پیمبران روی اصل خارق العاده واقع گردیده و معجزاتی که از انبیاء مثل ابراهیم و موسی و مرده زنده کردن عیسی و معجزات دیگران کمتر از بالا بردن عیسی با بدن نیست.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ مفسرین گفته‌اند (إِنْ) در (وَإِنْ) نافی و مبتداء محذوف است و کلام در سیاق نفی واقع شده بر مبتداء محذوف دلالت دارد و معنی آیه اینکه است (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ) و ضمیر در (به) و در (يَكُونَنَّ) راجع بعیسی است، امّا در ضمیر (قَبْلَ مَوْتِهِ) اختلاف است بعضی گفته‌اند ضمیر (به) بمبتداء محذوف بر میگردد یعنی (احد) و معنی آیه اینکه میشود که نیست احدی از اهل کتاب مگر اینکه پیش از مرگش بعیسی ایمان می‌آورد یعنی بهنگام

احتضارش بر وی حقایق و بنده و رسول بودن او معلوم میگردد اگرچه اینکه ایمان برای او فائده بخش نخواهد بود و عیسی هم روز قیامت بر همه آنها شاهد است خواه باو ایمان آورده باشند که بآن منتفع

صفحه : ۲۱۸

گردند یا چنین ایمانی نیاورده باشند.

و در مجمع گفته خدای تعالی خبر داده که باقی نمیماند احدی از آنها مگر اینکه باو ایمان میآورند فقال (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) و بین مفسرین اختلاف است و چند قول نقل شده: یکی از آنها اینکه است که هر دو ضمیر یعنی ضمیر (به) و ضمیر (موتیه) راجع بمسیح است- یعنی احدی از اهل کتاب از یهودی و نصرانی باقی نمیماند مگر اینکه بمسیح ایمان میآورند پیش از موت مسیح و آن وقتی است که خدای تعالی او را بزمین نازل میگردداند در وقت خروج حضرت مهدی [عج] در آخر الزمان برای کشتن دجال پس در آن وقت تمام ملتها ملت واحد میگردند و آن ملت حنیف اسلام دین ابراهیم است. [ابن عباس] و ابی مالک و حسن و قتاده و ابن زید و اینکه در وقتی است که ایمان برای آنها فائده ندارد. و طبری همین قول را اختیار کرده و گفته آیه مخصوص بآن کسانی از آنها است که در آن زمان میباشند.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش گفته که پدرم از سلیمان بن داود منقروی از ابی حمزه ثمالی از شهر بن حوشب برای من حدیث کرد که حجاج بن یوسف بمن گفت آیهئی از کتاب الله است که مرا متحیر کرده و آن قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) و قسم بخدا که من هر آینه امر میکنم یهودی و نصرانی را گردن بزنند پس تا رمق دارد او را مینگرم و نمیبینم زبانش حرکت کند تا وقتی که بچشم میبینم میمیرد، راوی گوید گفتم (اصحح الله الامیر) اینکه طور نیست بر آنچه شما تأویل کردید گفت او چگونه است است، گفتم عیسی بن مریم پیش از قیامت بزمین فرود میآید و ملتی از یهود و نصرانی یا غیر او باقی نمیماند مگر اینکه پیش از موت عیسی باو ایمان آرند و عیسی پشت سر مهدی [ع] نماز میخواند حجاج گفت (ویحک) تو از کجا چنین میگوئی و اینکه

صفحه : ۲۱۹

معنی را از کجا آورده‌ئی، راوی گوید گفتم حدیث کرد مرا (الباقر محمّد بن علی بن الحسن بن علی [ع] بن ابی طالب) حجاج گفت و الله اینکه سخن را از سر چشمه زلال گرفته‌ئی.

و أبو القاسم بلخی نیز همین طور گفته و زجاج اینکه توجیه را ضعیف دانسته و گفته از اهل کتاب در آن وقت اندکی میمانند و آیه اقتضاء عموم دارد مگر اینکه تمام نصاری میگویند عیسی در آخر الزمان از آسمان فرود میآید و ما باو ایمان میآوریم تا آنجا که گفته:

سوم- در معنی آیه گفته شده که نیست اهل کتابی مگر اینکه بمحمد [ص] قبل موتش ایمان میآورد (و عکرمه) اینکه وجه را اختیار کرده، و نیز اصحاب ما (یعنی جماعت) امامیه اینکه قول را اختیار کرده‌اند و طبری اینکه قول را ضعیف شمرده و گفته اگر اینکه قول صحیح بود چگونه جایز بود که پس از مرگشان احکام کفار را بر آنها جاری کنند و اینکه اشکال درست نیست زیرا که ایمان پس از زمان تکلیف بی فائده است لکن اینکه وجه سوم درست نیست از جهت اینکه ذکر نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آیه نیست و ضرورت ایجاب نمیکند که ضمیر را بمحمد [ص] برگردانیم و چون آیه راجع بعیسی [ع] است باید ضمیر را باو برگردانیم.

و یوم الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً یعنی در روز قیامت عیسی علیه السلام بر آنها شاهد است که رسالت پروردگارش را بآنها رسانیده

و بر نفس خود اقرار بعبودیت نموده و اینکه آنها را دعوت ننموده که او را اله دانند.

[قتاده و ابن جریح] و بقولی شهادت می‌دهد بتصدیق کسیکه او را تصدیق کرده و تکذیب آنکه را که او را تکذیب نموده.

[ابی علی جبائی] و اینکه آیه دلالت دارد بر اینکه هر کافری هنگام مرگش ایمان می‌آورد و لو اینکه ایمان در آنوقت برای او نفع نمی‌بخشد و غیر مقبول است مثل ایمان

صفحه : ۲۲۰

فرعون در هنگام ناامیدی او از نجات یافتن از غرق و آن وقتی است که تکلیف زائل گردیده و نزدیک باین وجه است آنچه را که امامیه گفته‌اند محتضر از تمام ادیان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای او را نزد مردن می‌بینند.

و از علی علیه السلام روایت شده که بحارث همدانی گفت:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفه طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا

و اگر اینکه روایت صحیح باشد مقصود از رؤیت آنها در آن حال علم بشمره ولایت آنها یا عداوت آنها است بطور یقین یعنی بعلاعات نفوسشان آنها را می‌شناسند چنانچه روایت شده که انسان وقتی که مرگ را معاینه می‌بیند می‌فهمد که از اهل بهشت است یا

از اهل جهنم [کلام طبرسی بپایان رسید]

صفحه : ۲۲۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۶]

اشاره

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَدَّلْنَاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَأَخَذْنَاهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱) لَكِنَّ الرِّاسَةَ خُونٌ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲) إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴)

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵) لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶)

صفحه : ۲۲۲

[ترجمه]

پس بسبب ستمی که یهودیان کردند و بسبب اینکه راه خدا را از بسیاری از مردم بستند طیباتی که بر آنها حلال بود حرام

گردانیدیم [۱۶۰]

و بسبب اینکه آنها مال ربا می‌گرفتند با اینکه بآنها نهی شده بود و مال مردم را بباطل می‌خوردند بر آنها حرام کردیم طیبیات را و ما برای کافرین از آنها عذاب دردناک آماده کرده‌ایم [۱۶۱]

لکن از آنها کسانی که در علم رسوخ پیدا کرده‌اند و مؤمنین آنهائیکه ایمان آورده‌اند بآنچه بسوی تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده و آنهائیکه نماز را پبای میدارند و زکوة میدهند و مؤمنین بخدا و روز قیامت بزودی باین جماعت پاداش بزرگ عطا مینمائیم [۱۶۲]

همانا ما بتو وحی کردیم همان طوری که بسوی نوح و پیمبران بعد از او وحی کردیم و ما وحی نمودیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و بداود زبور عطا نمودیم [۱۶۳]

و پیمبرائیکه قبلا- حکایت آنها را بر تو گفتیم و پیمبرائیکه داستان آنها را بر تو نگفتیم و خدا با موسی بدون واسطه سخن گفت [۱۶۴]

رسولان را فرستاد بشارت دهندگان و ترسانندگان تا اینکه پس از آمدن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا غالب و درستکار است [۱۶۵]

لکن خدا گواهی میدهد که آنچه بر تو نازل کرده بعلم او است و ملائکه نیز گواهی میدهند و کافی است که خدا گواه باشد بر نبوت تو [۱۶۶]

صفحه : ۲۲۳

توضیح آیات

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ إِنَّكَ جَمَلُهُ عَطْفٌ اسْتَبَاهُ يَا (فَبِمَا نَقَضْتَهُمْ) و یا بدل آنست. مفسرین گفته‌اند (فَبِظُلْمٍ) اشاره است بآن جنایات و خلافهائی که از یهودیها صادر شده مثل نقض میثاق و تخلف از حکم شنبه و بهتان بمریم و امثال اینها که آیات بالا- اشاره بآن نموده و اینکه اعمال آنها باعث شده که طیبیاتی که قبلا بر آنها حلال بود حرام گردانیدیم و ارتکاب محظورات باعث تحریم طیبیات گردید مثل قوله تعالی (حَرَّمَ عَلَيْهِمْ كُلَّ ذِي ظَفَرٍ).

وَبَصَدَّهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ۱۴- از جمله خطاهای یهودیان اینکه بود که آنها مردمان بسیاری را از راه خدا گمراه گردانیدند. وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۱۵ و ۱۶- از خطای یهودیان گرفتن ربا بود در صورتی که بآنها نهی از ربا شده بود که رشوه و ربا نگیرند، و خوردن آنها اموال مردم را بباطل.

وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا اعمال و افعال یهودیها باعث شد که عذاب الیم برای کافرین آنها آماده گردانیدیم. در کشف الاسرار گفته ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات) اگر لطافتی و کرامتی در بنده‌ها بینی از آنست که ظاهر شریعت را نگاه داشته‌اند و تعظیم آن بجان و دل خواسته تا لا- جرم بروح مناجات و لطائف مواصلات رسیده و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی از آن است که بچشم انکار در حرم شریعت نگریسته‌اند، و در متابعت نفس امّاره محظورات دین را بکار داشته‌اند. آری چنین است هر کس که از ظاهر شریعت دست بدارد جمال حقیقت از وی روی بپوشد

صفحه : ۲۲۴

هر که امر و نهی را پست دارد چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد لکن الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ

يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ - الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه اینک آیه استثناء و استدراک از اهل کتاب است و (الرَّاسِخُونَ) و (الْمُؤْمِنُونَ) بر آن عطف شده مبتداء است و (يُؤْمِنُونَ) خبر است، و میشود گفت استثناء از آیه بالا است که در مذمت یهودیان و جنایات و خطاهائی که از آنها ظاهر گردید که اعمال آنها عذاب الیم را برای ایشان ایجاب نموده.

و شاید آیه جواب اهل کتاب باشد که از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند که بر آنها کتابی از آسمان نازل گرداند و در پاسخ قول آنها است که فرموده باشد کسانیکه چنین سؤالی از تو میکنند آنها رسوخ در علم و دانش نموده‌اند لکن مؤمنین از آنها که بآنچه بسوی تو و پیمبران نازل شده و آنان متصف بصفات میباشند که نماز را بیای میدارند و زکوة میدهند و ایمان بخدا و روز قیامت دارند بزودی بآنها اجر عظیم کرامت مینمائیم و آنهائیکه علم در قلبشان رسوخ نموده و آنهائیکه بحقیقت ایمان آورده‌اند آنها ایمان دارند و میدانند آنچه بر تو نازل گردیده و آنچه بر پیمبران پیش از تو فرود آمده تماما حق و صدق است در کشف الاسرار گفته راسخان در علم ایشانند که علم شریعت بیاموختند و آنکه باخلاص آنرا کار بستند تا علم حقیقت اندر سر بیافتند چنانچه مصطفی گفت

(من عمل بما علم ورثه الله علما لم يعلم)

هر کس علم شریعت را کار بند نبود آن علم ضایع کرد و بروی حجت گردد و هر که مرآن را کار بند بود آن علم ظاهر حجت او گردد و علم حقیقت بعطا بیابد.

طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر آیه گفته اینکه آیه جواب اهل کتاب است پس از آنکه از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند که از آسمان بر آنها کتابی فرود آورد خدای تعالی باین آیه بر آنها احتجاج نموده به اینکه که ارسال اینکه رسول مثل

صفحه : ۲۲۵

بیان آیه / (انا او حینا الیک کما او حینا الی نوح الخ) ارسال پیمبران پیشین از انبیاء گذشته است و معجزات بر دست او ظاهر گردیده همین طوری که بر دست آنها جاری گردید (وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) زبور جمع زبر است و حمزه بضم ز خوانده و آن کتابی است که بر داود نازل گردیده.

[پایان] از مجمع نقل شده که گفته در نصب (المُقيمين) اختلاف است، سیویه و بصیرین گفته‌اند بنا بر مدح منصوب است بتقدیر (اعنی المقيمين الصلاة) اگر گوئید (مررت بزید الکریم) از کنار زید کریم گذشتم مقصودتان اینکه است که زید کریم را از زید غیر کریم تمیز دهید و شناسانید در اینکه صورت باید کریم را جرّ دهید (که صفت زید باشد) ولی اگر مقصودتان مدح و ثنا باشد مختارید که نصب دهید و بگوئید (مررت بزید الکریم) گویا گفته‌اید (اذکر الکریم) و یا رفع دهید و بگوئید الکریم بتقدیر هو یعنی (هو الکریم) و عده‌ئی گفته‌اند (المُقيمين) عطف بر (هم) در (منهم) است باین معنی (لکن الراسخون فی العلم منهم و من المقيمين الصلاة).

و عده دیگر گفته‌اند (المُقيمين) عطف بر کاف در (مِنْ قَبْلِكَ) است، یعنی (بما انزل من قبلك و من قبل المقيمين) و گفته شده که (المُقيمين) عطف بر کاف در (إِلَيْكَ) یا کاف در (قَبْلِكَ) است ولی اینکه اقوال اخیر بعقیده بصیرین جایز نیست زیرا اسم ظاهر را بدون اعاده جار بر ضمیر مجرور عطف نمیکنند [پایان] إنا أَوْحِينَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحِينَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحِينَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ الخ بعضی از مفسرین گفته اینکه آیه در مقام تعلیل جمله (يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) برآمده و بنا بر اینکه حاصل معنی اینکه میشود که اینکه عده نام برده شده در آیه بالا- بتو ایمان می‌آورند زیرا که ما چیز تازه‌ئی که از جهت اذعاء و جهات مختلف با آنچه با پیغمبران سابق فرق داشته باشد نداده‌ایم بلکه جریان بدون

صفحه : ۲۲۶

هیچ اختلاف بر یک نهج است.

[پایان] خلاصه آیه خطاب بر رسول است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما بتو وحی کردیم همان طوری که بر پیمبران سابق مثل نوح و پیمبرانی که پس از او بودند وحی کردیم.

و وحی پیمبران یا بارسال کلامی بود بتوسط ملک وحی مثل تکلم کردن جبرئیل و انزال آیات قرآن یا تکلم کردن خدا با رسول مثل نداء حق تعالی بموسی و تکلم کردن با محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا با نزال الواح و نوشته‌های تورات بود بر موسی از ابن عباس روایت میکنند که او و جماعتی از مفسرین گفته‌اند سبب نزول آیه اینکه بود که چون آیه‌ئی که پیش از اینکه است از قوله تعالی (يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ) تا آخر نازل گردید رسول بر یهودیان خواند آنها را خشم گرفت و گفتند (ما أنزل الله على بشرٍ من شيءٍ) خدا بر هیچ آدمی کتابی نفرستاد خدای تعالی بر رد آنها اینکه آیه را فرستاد و گفت ما بر تو وحی کردیم همان طوری که بنوح و پیمبرانی که پس از نوح بودند وحی فرستادیم و خدا در قرآن نوح را در دو جا پهلوی پیغمبر ما نام برده یکی در اینکه آیه و دیگر در قوله تعالی (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ) و گفته‌اند اختصاص نوح از بین پیمبران بذکر بچند جهت است یکی آنکه پس از آدم میتوان گفت که او أبو البشر بود زیرا که در زمان نوح تمام افراد بشر و حیوانات جز آنهاییکه در کشتی با او بودند همه هلاک گردیدند. و دیگر آنکه او اول پیمبرانی بود که صاحب شرع گردید، و اول کسی بود که کتاب بر او نازل گردید.

و دیگر او شیخ الانبیاء بود و عمر او درازتر از همه انبیاء گردید. و گفته‌اند معجزه او در بدنش ظاهر گردید که دو هزار و پانصد سال عمر کرد و یک دندانش نیفتاد، و بروایتی وقتی مرگش رسید ملک الموت باو گفت یا شیخ الانبیاء دنیا را چگونه یافتی گفت چون خانه‌ئی که دو درب دارد از یک درب در آمدم و از درب دیگر بیرون میروم، و نیز گفته‌اند هیچ پیغمبری در دعوت قومش بقدر

صفحه : ۲۲۷

او مبالغه و کوشش ننموده چنانچه در قرآن حکایه از قول او فرموده (رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا الْخ) و آنچه آنها را در شب و روز در سرّ و علانیه دعوت کرد اجابت نمودند، قوله تعالی (وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى) و گفته‌اند بعد از رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی که سر از قبر بیرون میآورد نوح [ع] است و نیز خدای تعالی در قوله (إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا) او را ستوده است و در قیامت او را مقام شاکرین میدهد.

(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) و بابراهیم وحی کردیم و بفرزندانش اسماعیل و اسحاق و فرزند اسحاق یعقوب و با سباط که فرزندان یعقوبند و آنها دوازده سبط بودند از دوازده پسر او بآنها نیز وحی کردیم.

(وَ عِيسَىٰ وَ أَيُّوبَ) که او را از صابرين توصیف نموده (وَ يُوسُفَ) صاحب ماهی که بیاداش ترک اولی مدتی در شکم ماهی او را حبس گردانید.

(وَ هَارُونَ) برادر موسی (وَ سُلَيْمَانَ) پسر داود (وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) و بداود زبور عطاء نمودیم و در زبور دو وجه گفته شده یکی جمع (زبره) مصدر بمعنی اسم مفعول و زبور بمعنی مزبور مثل کتاب بمعنی مکتوب، و بمعنی دیگر زبور جمع است باختلاف حرکات اگر چه لفظ در صورت یکی است پس زبور بفتح زاء واحد است و بضم زاء جمع است.

در تفسیر أبو الفتوح گفته در خبر است که داود [ع] زبور را گرفت و رو بصحرا کرد علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادند و

مردمان در پس علماء ایستادند و جنیان از پشت مردم ایستادند و مرغان هوا از صدای خوش داود پر در پر گسترده و بر آنها سایه انداختند.

و در حدیث است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منقبت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن حدیث طولانی فرموده (اذا كان يوم القيمة

، خداوند بعلی [ع] قوه‌ئی کرامت مینماید مثل قوه جبرئیل

(و من النور)

مثل نور آدم

(و من الجمال)

مثل جمال یوسف

(و من الصوت)

مثل صوت داود

(و هو خطیب اهل الجنة فی الجنة)

صفحه : ۲۲۸

یعنی خدای تعالی علی را در قیامت قوتی دهد مثل قوت جبرئیل و بقدری باو نور دهد که بآدم داد و او را جمالی دهد مانند یوسف و او خطیب اهل بهشت است در بهشت.

[پایان] وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ (ای رسول) ما قبلا در آیات دیگر داستان بعض رسولان را بر تو گفتیم و حکایت رسولانی بر تو نگفتیم و نام آنها را نبردیم.

شاید آیه اشاره باین باشد که اینکه اندازه که گفته شده از سرگذشت پیمبران برای اهل بصیرت کافی است که حجت بر مردم تمام شده.

وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا بخلق صوت خدای تعالی در شجره با موسی تکلم نمود اینکه مراتب وحی او بود، بعض مفسرین گفته اگر تکلم خدا با موسی در ذروه ط... بود اما با پیمبر ما در غرفه نور بود که (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) و بر آنکلام موسی تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بر اینکه وحی هیچ عارف اطلاع نیافت مگر بتعلیم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و تخصیص موسی برای اظهار فضیلت او است.

و تمام انبیاء بعد از موسی [ع] تا عیسی [ع] در احکام تابع تورات بودند و میان تورات و انجیل کتابیکه جامع احکام شرایع باشد نازل نگردیده و زبور که بر داود آمد محض موعظه بود اصلاً ذکر احکام در آن نشده بود.

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (رُسُلًا) بدل از رسل اول است (مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ) حال است برای رسولان، لام (لئَلَّا) لام غرض است یعنی رسولان را فرستادم برای اینکه بر مردم حجت تمام گردد زیرا پس از پی‌درپی در آمدن رسولان با معجزه‌ها و آیات روشن برای اینکه راه و روش سعادت خود را بیابند و مبدء و معاد و سر انجام خود را بفهمند و در طریق مستقیم توحید سلوک نمایند در صورتی که گفتار آن بزرگواران مطابق عقل سلیم و مطابق با فطرت انسانی است اگر باختیار خود دانسته و فهمیده

صفحه : ۲۲۹

در بیراهه تابع نفس بهیمی و شیطان گردیدند حجت بر آنها تمام شده و کسی نتواند بگوید ما ندانستیم و عقل ما بتنهائی وافی نبود و چرا خدای رءوف مهربان برای ما هادی و رهنمائی نفرستاد اگر فرستاده بود ما تابع راه روان و هادیان حق میشدیم و بسعدت کامیاب میگردیدیم.

وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و خداوند غالب است و بر آنچه میکند مستولی و درستکار است و از روی حکمت هر پیمبری را بنوعی از وحی و اعجاز هر یک از آنها را در خور اهل زمانشان قرار داد و فرستادن انبیاء و رسل از روی تدبیر و استحکام در امر خلقت و اتمام نعمت است جزاف و بیهوده کاری از ساحت مقدس پروردگار عالم دور است.

لَٰكِنَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا گفته‌اند از علمای یهود جماعتی بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند بآنها فرمود شما بخدا میدانید که من پیغمبر خدایم گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی در اینکه باب نزد ما نیست اینکه آیه نازل شد که اگر اینان گواهی نمیدهند لکن خدا گواهی میدهد بحقانیت آنچه را که بتو یعنی قرآن را که بسوی تو نازل گردانیده است که معجزه جلی است و حقانیتش هویدا است و نیز ملائکه حامل وحی و غیر آن شاهد و گواهند که قرآن از طرف حق تعالی بر رسولش فرود آمده.

و در بیان (أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ) گفته‌اند جمله مستأنفه است و بیان خصوصیت قرآن است و جار و مجرور در محل نصب است یعنی قرآن را نازل گردانید که متلبس بود بعلم خاص او و آن علم بتألیف و ترکیب حروف و آیات آن است بر نظم و اسلوبی که هر شخص بلیغی را عاجز گردانید و یا مقصود نازل کرده بعلم بر آنکسیکه مستعد و لایق نبوت است یا نازل کرد بعلم بر آنچه مردم در معاد و معاش خودشان محتاجند پس جار و مجرور بنا بر دو وجه اول حال است از

صفحه : ۲۳۰

فاعل، و بنا بر وجه سوم حال است از مفعول و جمله در حکم تفسیر ما قبل خود است.

[منهج الصادقین] خلاصه آیه در مقام بیان شرافت و بزرگواری قرآن است که دانسته شود قرآن از حاق حقیقت صادر گردیده و فهم معانی و رموزات آن منظوری در علم حق تعالی و از حیطة علم بشر خارج است اینکه است که در متشابهات قرآن فرموده (وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) سوره آل عمران آیه ۵.

صفحه : ۲۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۳]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ عَلَىٰ ذٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَىٰ اللَّهِ الْإِلَهَ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انتَّهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳)

صفحه : ۲۳۲

[ترجمه]

بدرستی کسانی که کافر شدند و راه خدا را بر مردم بستند حقیقه گمراه گردیدند بگمراهی دور از سعادت [۱۶۷]
 همانا آنهایی که کافر شدند خدا آنها را نمیآمرزد و آنها را براه راست هدایت نمیکند [۱۶۸]
 مگر براه جهنم که همیشه در آن جاویدانند و چنین کاری بر خدا آسانست [۱۶۹]
 ای مردم از جانب حق تعالی رسولی بر شما آمد بسخنی درست پس ایمان آورید خیر است برای شما و اگر کافر شدید پس همانا برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و خدا عالم و درستکار است [۱۷۰]
 ای اهل کتاب در دیتان غلو نکنید و بر خدا است مگوئید مگر حق جز اینکه نیست که مسیح عیسی بن مریم رسول خدا است و کلمه او است که بمریم القاء نموده و روحی است از جانب او پس بخدا و پیمبران او ایمان آرید و نگوئید ثلاثه اگر باز دارید خود را بهتر است برای شما همانا خدا اله یکتا است و منزّه و مبراء است از اینکه برای او اولاد باشد و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است و کافی است که خدا نگهبان باشد [۱۷۱]
 هرگز نه مسیح و نه ملائکه مقرّبین از بنده بودن خدا استنکاف ندارند و هر کس از بندگی خدا سرپیچد و تکبر ورزد بزودی خدا همه را بسوی خودش محشور خواهد کرد [۱۷۲]
 پس کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند پاداش آنها را بطور کامل خواهد داد و بیفزاید بر جزاء ایشان از فضل خودش و اما کسانی که استنکاف کرده‌اند و تکبر ورزیده‌اند آنان را عذاب الیمی خواهد کرد و بجز خدا یار و یآوری برای خود نخواهند یافت [۱۷۳]

صفحه : ۲۳۳

توضیح آیات

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا نظر بآیات بالا که در مقام نکوهش و خطاهای یهودیان بود اینجا نیز شاید وصف کسانی است که کافر شدند بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از یهود و نصاری و رسالت رسول [ص] را انکار نموده‌اند و گفتند اینکه پیمبری نیست که در تورات و انجیل وعده داده شده و باضافه بر کفر خودشان بالقاء شبهه راه خدا و طریق مستقیم دین اسلام و قرآن را بر دیگران بستند چنین کسانی چون حقیقه هم خود گمراه گردیدند که بگفتارشان از راه راست باز ماندند و هم سدّ راه دیگران شدند اینکه است که فرموده اینها در گمراهی بسیار دور از حقیقت واقع گردیده‌اند که باز گردیدنشان براه راست خیلی بعید است که گویا کفر و جحود در باطنشان ریشه دوانیده.
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ظَاهِرًا آیه مربوط بآیه جلو است و در مقام نکوهش آنها است که

آنهاست که انکار دین حق یعنی اسلام و قرآن کردند و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بانکار نبوت او یا بمردمان بمنع ایشان از ایمان.

(وَ ظَلَمُوا) عطف به (كَفَرُوا) است شاید مقصود از (ظَلَمُوا) همان بستن آنها راه حق بر مردم باشد، و میشود مقصود جنایات و خطاهائی باشد که در آیات بالا نسبت بیهودیان داده یا ستم‌هایی که بر رسول و مؤمنین میکردند و چون اینان هم متصف بکفر و سد نمودن راه هدایت و ظلم و ستم نمودن بر بندگان خدا بودند اینکه خطاهای بزرگ را ایجاب نموده قوله تعالی (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) که بر قلب آنها مهر خورده و از قابلیت هدایت بیفتند اینکه است که فرموده (لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرْ لَهُمُ الْخ) لام (لِيُغَيِّرْ) برای تأکید نفی است که آنهاست که هم بآیات کافر شدند و هم ستم کردند هیچ وقت خدا آنها را نمیآمرزد و نیز هرگز آنان را

صفحه : ۲۳۴

بطریق هدایت رهبری نمیگرداند.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا گفته‌اند (إِلَّا) استثناء متصل است که اول هدایت نشدن آنها را بهیچ راهی نفی میکند سپس سیر کردن طریق جهنم را اثبات مینماید و چون پیمودن راه جهنم خود راه و طریق و روشی است که کافرین و ظالمین در زندگانی خود در آن رهسپارند اینکه است که آیه رسول و مؤمنین را آگاه میگرداند که بدانید کافرین و ستم‌کاران علی‌الدوام از راه حق منحرف گردیده و سیرشان بسوی جهنم است زیرا که انسان در تمام آنات عمرش چون حدّ یقف ندارد و همیشه با زمان در حرکت است یا رو بکمال و صعود میرود یا رو بخذلان و نزول قدم میزند، اینکه است که در روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده

(من ساوی یوماه فهو مغبون و من کان غده شراً من امسه فهو ملعون)

یعنی هر کس دو روزش مساوی باشد و ترقی معنوی نکرده باشد مغبون است زیرا که سرمایه عمر خود را در بیهوده تلف نموده، و هر کس فردای او بدتر از دیروزش باشد ملعون است چونکه بایستی آدمی علی‌الدوام رو بکمال رود و برحمت حق تعالی نزدیک گردد و چنین کسی رو بنقص رفته، و وقتی از قابلیت هدایت افتاد و هدایت نگرید البته جایگاه همیشگی او جهنم است.

یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ خُطَاب (یا أَيُّهَا النَّاسُ) بتمام افراد بشر است که همانا برای شما مکلفین از جانب پروردگارتان رسول بحق آمد (الف و لام (الرسول) ظاهراً الف و لام عهد است و مقصود همان نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که بحق یعنی بدرستی و حقیقت از طرف حق تعالی برای ارشاد شما فرستاده شده (فَأَمِنُوا) امر الزامی است که بایستی حتماً ایمان آرید (خَيْرًا لَكُمْ) زیرا که خیر و سعادت شما در اینکه است که ایمان آرید.

صفحه : ۲۳۵

وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ذیل آیه اشاره است به اینکه که خدا منزّه و مبراء است و محتاج بایمان و اعمال شما نیست خواه کافر گردید یا ایمان آرید ضرر و نفعی بدستگاه الوهیت و عظمت خداوندی او نمیزند زیرا که ملک او و در قبضه اقتدار او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خداوند هم عالم است بآنچه خیر و صلاح شما در آنست و هم حکیم و درستکار است که مطابق حکمت هر کس لایق نبوت و رسالت بود از بین بشر برای شما برسالت انتخاب نموده تا اینکه شما رستگار گردید و بکمال انسانیّت برسید.

یا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ در اینکه آیه خدای تعالی خطاب باهل کتاب از یهودیان و نصرانیان نموده و آنان را از غلو کردن در دین نهی فرموده (غلو) بمعنی تجاوز نمودن از حق است اینکه است که آنهاست که در باره امیر

المؤمنین [ع] چیزی بر خلاف گفتند آنها را غالی میگویند.

و از بعضی مفسرین نقل میکنند که آیه راجع باصناف نصاری آمده و آنان چند صنفند: نسطوریان، یعقوبیان، ملکائیان، مرقوسیان، ترسیان نجران.

یعقوبیان گفتند عیسی خدا است، نسطوریان گفتند عیسی پسر خدا است، مرقوسیان گفتند (ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ) است و اینکه طور کلمات ناسزا برای خدا میگویند در مجمع البیان گفته (یا أَهْلَ الْكِتَابِ) (بقول حسن) خطاب بیهود و نصاری است و گفته نصاری در باره مسیح غلو نمودند و گفتند او پسر خدا است و بعضی گفتند او خدا است و بعضی گفتند او (ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ) است اب و ابن و روح القدس، و یهود غلو کردند و گفتند او ولد زنا است پس غلو لازم قول هر دو فرقه است، و ابی علی و ابی مسلم و جماعتی از مفسرین گفته‌اند غلو مخصوص بنصاری است و (لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ) یعنی در دینتان افراط نکنید و از حق تجاوز ننمائید (وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ) یعنی نسبت بخدا بگوئید او جل جلاله واحد

صفحه : ۲۳۶

است و برای او نه شریکی است و نه ولد و نه رفیقی و در عیسی نگوئید او پسر خدا یا شبه او است زیرا که آن قول بغیر حق است (إِنَّمَا الْمَسِيحُ) قبلا معنی مسیح را گفتیم. و بقولی او را مسیح نامیدند برای اینکه در زمین مشی و حرکت مینمود (عیسی ابن مریم) بیان قول او است (الْمَسِيحُ) عیسی بن مریم است نه ابن الله چنانچه نصاری گمان کرده‌اند- و نه پسر پدری آن طوری که یهود گمان کرده‌اند (رَسُولُ اللَّهِ) خدای تعالی او را بسوی خلق فرستاد نه آن طوری که آن دو فرقه که هر دو بر باطلند (که او را خدا یا پسر خدا گفته‌اند) (وَ كَلِمَتُهُ) یعنی عیسی آفریده شده بکلمه (کن) میباشد [حسن و قتاده] و بقول ابی علی جبائی مردم باو هدایت میگردند همان طوری که بکلام الله و وحی او هدایت میگردند (كَلِمَتُهُ) بشارت خدای تعالی است که بزبان ملائکه بمریم مژده داده چنانچه فرموده (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ) و همین است مقصود بقوله (أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ) چنانچه گفته میشود (الْقَيْتَ إِلَيْكَ كَلِمَةً حَسَنَةً) یعنی بمریم گفتم و بقولی در رحم مریم عیسی [ع] را آفریدم.

[جبائی] (وَرُوحٌ مِنْهُ) در آن چند قول است: ۱- او را روح خود نامیده برای اینکه جبرئیل بامر خدا در پیراهن مریم روح دمید و چون بامر حق تعالی بود نسبت بخود داد، و بقولی روح عیسی را برای عظمت و جلالش نسبت بخود داده چنانچه گفته (الصوم لی و انا اجزی به) و من جزاء میدهم بآن تا آنجا که گفته ۲- مردم در دینشان زنده میشوند همان طوری که ارواح بروح زنده میشوند [جبائی] پس معنی (وَرُوحٌ مِنْهُ) او را نبی قرار دادیم که مردم پیرو او گردند و بسن او اقتداء نمایند و هدایت گردند.

۳- خدا باو حیات داد بدون توسط جماع و نطفه چنانچه عادت الله چنین است.

[ابی عبیده]

صفحه : ۲۳۷

۴- (وَرَحْمَةٌ مِنْهُ) قوله تعالی در موضع دیگر (وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) یعنی (بِرَحْمَةٍ مِنْهُ) پس عیسی را قرار داد رحمت بر کسیکه باو ایمان آورده و تابع او گردیده زیرا که او آنها را بسوی رشد هدایت نموده.

۵- معنی (رُوحِ اللَّهِ) اینکه است که او را خدا آیه آفریده و تصویر کرده پس از آن او را بسوی مریم ارسال کرد و در قلب مریم داخل گردانید و او را عیسی نامیده.

[ابی العالیه از ابی بن کعب] ۶- مقصود از روح در اینجا جبرئیل است و بنا بر اینکه معطوف است بر ضمیری که در القهاها است یعنی جبرئیل القاء کرد بسوی مریم روح من الله یعنی خدا القاء کرد بسوی مریم (روح من الله) از جانب خودش (فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ) خدا

امر فرموده به اینکه که تصدیق کنید بخدا و پیمبران او و بوحدانیت او اقرار نمائید (وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً) و نگویید خدایان سه‌اند خطاب بنصاری است که نگویید الهان سه‌اند.

[زجاج] بقولی اینکه توجیه صحیح نیست زیرا که نصاری سه اله نگفته‌اند لکن میگویند اله یکی است و سه اقاویم گویند: اب و ابن و روح القدس یعنی نگویید (الله ثلاثه) اب و ابن و روح القدس و قول آنها را که تشبیه کرده‌اند بجوهر واحد (ثلاثه اقاویم) مثل اینکه گفته میشود چراغ یکی است و در آن سه چیز است روغن و فتیله و آتش (یعنی چراغ با اینکه یکی است سه چیز در او است و چنین است شمس که یکی است لکن جسم است و شعاع و ضوء و اینکه تشبیه غلط است برای اینکه ما نمیگوئیم چراغ یکی است بلکه مرکب از اشیائی است و همچنین شمس همین طوری که میگوئیم عشره واحد است و خانه یکی است با اینکه در آن اشیاء بسیار است و اگر گفتند خدا یکی است و اله واحد است وحدت حقیقیه با قول آنها بثلاثه متناقض است و اگر گفتند در واقع مرکب از اجزائی است همین طور که در چراغ و غیر آن است با اینکه گفتند خدا یکی است منافی است پس باید دست از قولشان (ثلاثه) بردارند زیرا که بین اینکه دو واسطه

صفحه : ۲۳۸

نیست خدا فرموده اگر خود را از اینکه مقاله منع کنید برای شما (خَيْرًا لَّكُمْ) بهتر است.

(إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ) یعنی اینکه طور نیست که شما گفته‌اید که او (ثالث ثلاثه) است زیرا کسیکه برای او ولد و رفیق باشد جایز نیست او را اله و معبود گوئیم و لکن خدا آنکسی است که او را الوهیت و الهیت باشد و عبادت بر او محقق باشد و آن الهی است واحد که برای او نه ولد و نه شبیه و نه رفیق و نه شریکی است پس از آن خدای تعالی نفس خود را تنزیه مینماید (سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ) یعنی منزّه و مبرّا است از آنچه لایق بمقام کبریائی نیست (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) ملکا و ملکا و خلقا و او مالک و متصرف است آنچه را که در آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است و مدبّر آنها است و از جمله مخلوقات عیسی است پس چگونه مملوک و مخلوق پسر میشود برای مالک و آفریننده خود (وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا) و خدا کافی است که مدبر و مربی و رازق باشد آنچه را که در آسمانها و زمین است.

و بقولی کافی است که خدا حافظ اعمال بندگان باشد تا اینکه مطابق اعمالشان پاداش دهد، و اینکه آیه کافی برای تسلی دل رسول و وعید است برای کسانی که در باره حق تعالی آنچه را که سزاوار بآن نیست بگویند و نسبت دهند.

[پایان] لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ (لَنْ) برای نفی ابد است یعنی مسیح استکبار و امتناع نمیکند از اینکه بنده خدا باشد و متصف بمقام عبودیت گردد و نیز ملائکه مقربین امتناع ندارند و عار نمیدانند از اینکه بنده خدا باشند و جماعتی باین آیه که ملائکه را بمسیح عطف داده خواسته‌اند استدلال کنند بر اینکه مقام ملائکه بالاتر از بشر است نظر به اینکه که ملائکه را عطف بمسیح داده و آن عطف عالی است بر دانی و مفسرین در پاسخ گفته‌اند در اینجا نام بردن مسیح و ملائکه برای تفضیل نیست بلکه برای جواب دو گروه است عیسویان که عیسی را پسر خدا نامیدند و مشرکین عرب

صفحه : ۲۳۹

که ملائکه را دختران خدا گفتند و نظر بعقیده آنها بوده که ملائکه را در اظهار بندگی بعقیده شما دختران خدا میباشند عطف بعیسی داده یا اینکه چون عیسی بی پدر متولد شده گفتند عیسی پسر خدا است آیه برای ردّ آنها گفته ملائکه نیز بی پدر و مادر بوجود آمدند با اینکه حال از بنده بودن استکبار نداشتند در کشف الاسرار گفته سبب نزول آیه (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ) اینکه بود که ترسایان نجران گفتند یا محمّد [ص] چرا همیشه صاحب ما را عیب میکنی رسول خدا گفت در وی چه

میگویم که آن بد است گفتند میگوئی او بنده خدا است، رسول گفت او را عیب و عار نیست که بنده خدا است در آن حال جبرئیل آمد و اینکه آیه را آورد (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَآ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ) و گفته‌اند مقصود از ملائکه المقربون حمله عرشند و آنها را ذکر کرده برای اینکه بعضی از کفار آنها را اله گرفته‌اند.

جماعتی که گفته‌اند فرشتگان افضل از انبیاء میباشند باین آیه تمسک کرده‌اند که فرموده (وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ) و جواب داده شده که اینکه درست نیست زیرا که نام بردن ملائکه برای افضلیت آنها نیست بلکه آیه جواب دو گروه است یکی عیسویان که عیسی را فرزند خدا میدانند و دیگر مشرکین عرب که فرشتگان را خدایان ساخته و عبادت آنها را کردند رب العالمین در رد آنها گفت عیسی ننگ ندارد که بنده خدا باشد ای ترسایان نه او و نه فرشتگان که مقربان و گرامی نزد خدایند در بندگی خدا استنکاف ندارند و بیشترین بشرنند که ننگ میدانند از بندگی خدا پس معلوم شد که اینجا بر رد فریقین است نه بر وجه تفضیل.

و جواب دیگری نیز داده شده که چون عیسویان گفتند عیسی نه چون دیگران آفریده شدگانند که از پدر و مادر بوجود می‌آیند و عیسی بی‌پدر بوجود آمد پس روا نیست که او را چون دیگران بنده گویند رب العزّه وانمود که وجود او بی‌پدر عجب‌تر از فرشتگان نیست که بی‌پدر و مادرند و اینکه همه بنده‌گان اویند و از بندگی ننگ ندارند.

صفحه : ۲۴۰

جواب سوم آنست که رب العزّه خطاب بآنها مطابق اعتقاد آنها کرده که اعتقاد داشتند ملائکه بر بنی آدم افضلند و اینکه مذهب معتزله و کرامیه و خوارج است اما معتقد جمهور اهل حق در اینکه مطلب آنست که انبیاء و مؤمنین بر فرشتگان فضل دارند که آن فضل و کرامت و خصوصیات قربت است که رب العزّه با پیغمبران و مؤمنان فرزند آدم کرد و با فرشتگان نکرد که فرشتگان اگر چه بحضرت الهیت نزدیکترند لکن بحجب هیبت و نور عزت محجوبند و پیغمبران و مؤمنان بنور مشاهدت و نسیم انس و ضیاء و کشف و کرامت محییّت مخصوصند و دلیل تخصیص و تفضیل ایشان بر فرشتگان اینکه است که رب العزّه بر ایشان ثناء کرد و گفت (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) و در حق ابراهیم خلیل علیه السّلام علی الخصوص گفت (وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا) و پیغمبران را گفت (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ) و مؤمنین را گفت (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

تا آنجا که گفته و از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ روایت شده که گفت

(ما من شیئی اکرم عند الله من بنی آدم یوم القیامه)

گفته شد یا رسول (وَلَا الْمَلَائِكَةُ) آیا ملائکه افضل نیستند! گفت ملائکه مجبولند مثل شمس و قمر یعنی شمس و قمر در حرکاتشان و اقوالشان مسخران و محمولان علیها هستند و ملائکه در معنی مثل کسی مانند که بر طاعت حمل شده باشد زیرا که در آنها موانعی نیست که آنها را از اطاعت باز دارد زیرا که آنان را نفس و شهوت و غضب نیست که امر بیدی و مخالفت نماید و نیز آنها را شیطانی نیست که وسوسه کند و دنیا را در نظرشان زینت دهد و آرزو و آمال بر آنها چیره گردد و ملائکه وقتی طاعت کردند طاعت آنها بمنزله عادت است مثل نفس کشیدن متنفس و پریدن طائر- و آیا طاعت مجاهد و مکابر مساوی است با اینکه همه دشمنان مثل کسیکه در روح و راحت است.

[پایان]

صفحه : ۲۴۱

وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا در اینکه آیه بطور عموم تمام کسانی را که از عبادت و بندگی خدا

استکبار کردند و عار دانستند که زیر بار فرمان بروند آگاهانیده به اینکه که بایست متکبران و جباران بدانند که تمام بنی آدم را در محشر جمع میگردانیم.

گویا فرموده همین طوری که در دنیا شما را از نیستی بوجود آوردیم و حیات و مرگ خودتان بدست شما نیست آمدنتان نیز در عرصه قیامت بدست خودتان نخواهد بود آن خدای غالب و قاهر شما را جمع میکند و در دادگاه الهی در معرض سؤال واقع میگردید.

و متکبران و جباران سه فرقه‌اند با تفاوت بین آنها: گروهی بر خدای تعالی تکبر کردند مثل فرعون و نمرود و ابلیس و کسانی که دعوی خدائی داشتند و از بندگی ننگ داشتند و آنهایند کسانی که در باره آنها فرموده (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا).

و گروهی بر رسول تکبر کردند چون کفار قریش و غیر آنها که گفتند آیا بپشری همچون خود سر فرود آوریم چرا فرشته نفرستاد (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ) [سوره زخرف آیه ۳۰] مثل ولید بن مغیره از اهل مکه یا عروه بن مسعود ثقفی از اهل طائف و جماعت دیگر آنها هستند که خود را بزرگ می‌شمردند و بچشم حقارت بنده‌گان خدا نگاه میکنند و خود را بزرگ میدانند، و بروایتی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال میکنند که کبر چیست گفت آن است که مطیع حق نگردد و بچشم حقارت بمردم نگردد، و بروایتی چون متواضعی بینید با وی تواضع کنید و بر متکبر تکبر کنید تا حقارت و مذلت وی ظاهر گردد.

در مجمع گفته (فَسَيَحْشُرُهُمْ) یعنی (فَسَيَبْعَثُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا) یعنی آنها را در موعدهشان (روز قیامت) نزد خودش جمع میکند و معنی قوله (إِلَيْهِ) یعنی موضع آنچنانی که غیر از او کسی مالک تصرف نیست مثل اینکه گفته میشود

صفحه : ۲۴۲

فلان امر راجع بامیر است یعنی کسی جز امیر مالک آن نیست و مقصود مکانی نیست که امیر در آن است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ آيَةً بِمُؤْمِنِينَ وَعَدَهُ مِدْهَدُ كَمَا أَنَّهُائِكَه اِيْمَانُ أُورِدْنَد و عمل صالح نمودند خدای تعالی آنچه وعده فرموده بآنها پاداش اعمال نیکشان را میدهد و از فضل و کرمش بر اجر آنها می‌افزاید و زیاد میکند چنانچه در جائی بده برابر حسنه و در جای دیگر الی سبعین ضعفًا و در جای دیگر الی سبعمائه و در جائی (الی اضعاف کثیره) و چنانچه معلوم است اصل اجر و مزدی که برای مؤمنین مطیعین وعده داده در واقع تفضل است و بعنوان اجر نظر بزرگی مقام مؤمن اظهار فرموده اشاره به اینکه که مؤمن و عملش ذی قدر است و گر نه وظیفه عبد بندگی است اجریکه برای عمل مؤمن وعده داده تفضل صرف است وانگهی فائده عمل نیک مؤمن برفع خودش تمام میشود خدای عز و جل مستغنی بذات است نه از عمل نیک فائده‌ئی عاید او می‌گردد و نه از عصیان و مخالفت ضرری میرد.

وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا هَمِينَ طُورِي كَه در مقابل عمل صالح مؤمنین تضاعف اجر و پاداش بآنها وعده فرموده در مقابل استکبار کافرین عذاب سخت مهیا نموده و همین طوری که اجری که در عمل مؤمنین وعده فرموده تفضلی است نه استحقاقی همین طور عذاب الیم که برای کافرین و کسانی که استنکاف و کبر می‌ورزند از اطاعت حق تعالی و عذاب کافرین نه برای تشفی یا انتقام است خدای جلیل که بنده ضعیف خود را از لطف و کرم آفریده از کفر و ایمان بنده خود بی‌نیاز است بلکه عذاب الیم را خود کافر و عاصی از دست خود فراهم نموده چنانچه در مواردی از قرآن مجید اظهار فرموده (بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيهِمْ) اینکه عذابهایی است که خودشان بدست خودشان و باعمال رکیک و کفر و استکبارشان بمقام کبریائی و رسولان حق تعالی ایجاب نموده‌اند اصلاً کافر نجس

صفحه : ۲۴۳

و خبیث است و لایق دار کرامت الهی نیست و چون لایق نیست البته مردود است و چون لایق کرامت نیست در مورد عذاب واقع میگردد و چون دانسته و فهمیده پس از اتمام حجت کفر و جحود ورزیده در مورد غضب الهی واقع گردیده‌اعوذ بالله من غضب الجبار).

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (۱۷۵) يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا التُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

صفحه : ۲۴۴

[ترجمه]

ای مردمان بدرستی برای هدایت شما از جانب پروردگارتان برهانی محکم آمد (رسولی از جانب پروردگار) و با او نوری ظاهر نازل گردانیدیم بسوی شما [۱۷۴]
پس آنانکه بخدا ایمان آوردند و چنگ زدند بکتاب او پس بزودی آنها را در بخشایشی از خود داخل میگرداند و براه راست بسوی او هدایت مینماید [۱۷۵]

ای پیغمبر از تو در باره میراث کلاله (برادر پدری و مادری یا پدری تنها فتوی میخوانند) بگو اگر مردی مرد و او را فرزندی نبود و خواهری دارد او را نصف ترکه است و آن مرد میراث میبرد از خواهر و اگر برای خواهر اولادی نباشد تمام ترکه را برادر میبرد و اگر میت را دو خواهر باشد برای آنها دو ثلث ترکه است و اگر برای میت برادران و خواهران باشند برای ذکور دو برابر اناث است خدا احکام را برای شما بیان میکند تا گمراه نگردید و خدا بهر چیزی دانا است [۱۷۶]

صفحه : ۲۴۵

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا آیه خطاب میکند بافرد بشر که از جانب حق تعالی که پروردگار شما است برهان یعنی شاهد و بیان واضح آمده و نوری ظاهر بسوی شما فرستاده شده که شما را از طریق باطل بسوی حق و حقیقت

رهبری گرداند.

در مجمع البیان گفته (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ) خطاب نموده بتمام مکلفین از سایر ملل آنهائی که در اینکه سوره قصص آنها را ذکر نموده (قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ) یعنی از جانب خدا بر شما حجتی آمد که آن دلیل و برهانی است بر آنچه بآن مأمور گردیده‌اید و آن برهان محمد صلی الله علیه و آله و سلم است یا آنچه با او است از معجزات قاهره تامه که او شاهد صدق او است و گفته شده آن قرآن است (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ (معه) نُورًا مُبِينًا) که برای شما بیان میکند حجت واضحه را و شما را هدایت میکند بسوی آنچه در آن نجات شما است از عذاب الیم عقاب او و اینکه نور قرآن است.

[مجاهد و قتاده و سدی] [و از ابی عبد الله علیه السلام است که آن نور ولایت علی علیه السلام است] [فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصِمُوا بِهِ] آنهائیکه بوحدانیت خدا ایمان آوردند و ببعث محمد [ص] اعتراف کردند و تمسک نمودند بنوری که بر نبی خودش نازل گردانیده (فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ) یعنی نعمه منه.

[ابن عباس] (وَفَضْلٍ) یعنی آنچه بر آنها از کرامت و تضعیف حسنات منبسط گردانیده و آنچه از نعم بر آنها زیاد کرده بر آنچه استحقاق داشتند (وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا) و آنها را موفق گردانیده برای رسانیدن بآنها آن فضلی که اولیاء خود را بآن تفضل داده و آنها را محکم گردانیده برای سلوک کردن بر نهج کسیکه بر او انعام کرده از اهل طاعتش و انتفاء آثار آنها تا اینکه (مردم) منتفع گردند

صفحه : ۲۴۶

بهدایت آنها و آشنا گردیدن بسنه آنها و متابعت کردن دین آنها و آن انصراف مستقیمی است که خدا آنرا برای بندگان خود پسندیده است.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأًا هَلَكَتْ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ وَلَهَا أُخْتُ فَلَهَا نِصْفٌ مَا تَرَكَ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةِ مَفْسَرِينَ اخْتِلاف کرده‌اند: در مجمع از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت من مریض شدم در حالی که نه یا هفت خواهر داشتم پیغمبر بر من وارد شد و بصورتم دمید و من بهوش آمدم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای خواهرانم دو ثلث وصیت کنم، فرمود نیکی کن، گفتم نصف، گفت نیکی کن، آنگاه بیرون رفت و مرا بحال خود گذارد و باز برگشت و فرمود ای جابر من نمی‌بینم که تو از اینکه مرض بمیری و خدا در باره سهم خواهرانت آیه‌ئی فرستاده و برای آنان دو ثلث قرار داده، میگویند جابر میگفت اینکه آیه در باره من نازل شد.

و قتاده گفته هم صحابه در قسمت کلاله بود اینکه آیه نازل گردید، جابر گفته اینکه آیه در مدینه نازل شده، و ابن سیرین گفته اینکه آیه در مسیری نازل گردید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب بود و اینکه آیه را آیه صیف گفته‌اند، و خدای تعالی دو آیه راجع بکلاله نازل گردانیده یکی از آنها در شتاء و آن آیه‌ئی است که در اول سوره نازل گردانیده و دیگر در صیف بود و آن همین آیه است، و از عمر بن خطاب روایت شده که گفته از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال از کلاله کردم فرمود تو را کافی است آیه الصیف.

چون خدای تعالی در اول سوره بعضی از سهام فرائض را بیان کرد سوره را بباقی آن خاتمه داد و گفت (يَسْتَفْتُونَكَ) ای محمد [ص] در میراث کلاله از تو فتوی می‌خواهند (قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ) یعنی برای شما حکم کلاله را بیان میکند و کلاله اسم است برای برادرها و خواهرها.

[عن الحسن] و از ائمه ما علیهم السلام اینکه طور روایت شده.

صفحه : ۲۴۷

و بقولی آن غیر از والد و ولد است.

[ابی بکر و جماعتی از مفسرین] (إِنَّ امْرَأًا هَلَكَ لَيْسَ لَهَا وَوَلَدٌ) سدی گفته و برای او ولد از ذکر و انثی نباشد و اینکه قول موافق با مذهب امامیه است و معنی او اینکه است اگر مردی مرد و برای او نه اولاد باشد و نه پدر و ما والد را باجماع بآن ضمیمه نمودیم و برای اینکه لفظ کلاله خبر ده از آن است زیرا که کلاله اسم است برای نسبی که محیط بمیت است غیر از آنکه ملصق بآن شده و پدر چسبیده شده بولد است چنانچه ولد چسبیده شده بر والد است و برادرها و خواهرها احاطه دارند بمیت (وَلَهَا أُخْتٌ) یعنی اگر برای میت خواهر ابوینی یا پدری تنها و ذکر اولاد مادر در اول سوره گفته شده و برای خواهر نصف ما ترک میت است (وَهُوَ يَرْتُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَوَلَدٌ) یعنی اگر خواهر مرده باشد و برای او اولاد نباشد و او را برادری باشد پدری و مادری یا برادر پدری تمام مال را برادر ارث میبرد و آن برادر چه از پدری و مادری باشد یا از پدر تنها مال تمامش مال او است بلاخلاف در صورتی که نه ولد باشد و نه والد (فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ) یعنی اگر خواهر دو نفر باشند (فَلَهُمَا التُّلْثَانِ مِمَّا تَرَكَ) از برای آن دو خواهر دو ثلث است از ترکه برادر یا خواهرش که مرده (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً) یعنی هر گاه اخوه رجال و نساء یعنی برادرها و خواهرها جمع باشند از ابوینی یا از اب (فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَيْنِ) و در قوله سبحانه (إِنَّ امْرَأًا هَلَكَ لَيْسَ لَهَا وَوَلَدٌ) وَلَهَا أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفٌ مِمَّا تَرَكَ وَهُوَ يَرْتُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَوَلَدٌ دلالت دارد بر اینکه برادر و خواهر ارث نمیبرند در صورتی که هر کدام دختری داشته باشند زیرا که خدای تعالی در ترکه خواهر و برادر شرط کرده نبودن ولد را و ولد شامل دختر و پسر هر دو میگردد بلاخلاف بین اهل لغت و آن روایتی که گفته اخوات با بنات عصه آن خبر واحد است و مخالف نص قرآن است و همین طوری که ما گفتیم ابن عباس گفته و از سادات اهل البیت نیز همین طور روایت شده (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ) خدای تعالی امور ارث بردن شما را معین گردانیده (أَنْ

صفحه : ۲۴۸

تَضَعُوا) برای اینکه گمراه نگردید یا اینکه در حکم آن خطاء نکنید، و بقولی خدای تعالی تمام احکام را بیان فرموده تا اینکه در دین خودتان هدایت یابید.

[ابی مسلم] وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذیل آیه بیان اینکه است که خدای سبحانه عالم است بجمیع آنچه عباد باو محتاج میباشد از امر معاششان و معادشان و بر آنچه حکمت ایجاب میکند، و نزول آیه اول سوره متضمن میراث ولد و والد است و آیه بعد از آن بیان میراث ازواج و زوجات و اخوه و اخواتیکه از قبل ام بود، و اینکه آیه که سوره بآن ختم گردید متضمن میراث اخوه و اخوات مادری و پدری است و برادر و خواهر پدری تنها در وقتی که برادر و خواهر ابوینی نباشد و متضمن است قوله تعالی (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) و چون نزدیک بودن بمیت سبب استحقاق ارث است پس هر کس نزدیک تر بمیت است اولی است بمیراث از آنکه دورتر است و خلاف بین فقهاء در اینکه مسائل و فروع آن راجع بکتب فقهیه است.

[بیان طبرسی پایان رسید]

صفحه : ۲۴۹

سورة المائدة

اشاره

سوره المائده نزد جماعتی مثل ابن عباس و مجاهد مدنی است و جعفر بن بشر و شعبی گفته‌اند تمامش مدنی است مگر آیه (الیوم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) که در حجه الوداع فرود آمده وقتی که آنحضرت بر بالای راحله بود.

و عدد آیات آن صد و بیست است در نظر کوفی و صد بیست و سه است نزد بصری و در نظر باقی صد و بیست و دو است و خلاف در سه آیه است (بِالْعُقُودِ) (وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) کوفی است (فَأِنَّكُمْ غَالِبُونَ) بصری است.

ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده که هر کس سوره مائده را قرائت کند حق تعالی بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس کشیدند ده حسنه می‌دهد و ده سیئه از وی محو مینماید و ده درجه او را بلند میگرداند مفسرین گفته‌اند نزول سوره در وقتی بود که حضرتش بر بغله شهباء سوار بود در آن حال وحی او را ثقیل ساخت و بطوری او را سنگین گردانید که مرکوب را از رفتن باز داشت و ایستاد و شکم او بزمین نزدیک گردید حضرت بیهوش شد و دست خود را بر سر شیبۀ بن وهب جحمی گذاشت پس از آنکه بیهوش آمد سر مبارک را برداشت و اینکه سوره را بر ما قرائت فرمود و آنچه در اینکه سوره بود بآن عمل نمود و نیز بما امر نمود بآن عمل نمائیم.

و در حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که در خطبه حجه الوداع فرموده سوره المائده آخرین سوره ایست از قرآن که بمن نازل شده حلالش را حلال دانید و حرامش را حرام.

[منهج الصادقین]

صفحه : ۲۵۰

سوره المائده مدنیه و هی مائۀ و عشرون آیه کوفی. ثلاث و عشرون آیه بصری، و اثنان و عشرون آیه فی الباقین.

[مجمع]

[سوره المائده (۵): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامِ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فَضلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاةُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)

صفحه : ۲۵۱

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 حق تعالی خطاب بتمام مؤمنین نموده ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید بآنچه با خدا یا با یکدیگر عهد و پیمان بسته‌اید عمل کنید (بدانید حیوانات زبان بسته علفخوار) برای شما حلال گردیده جز آنچه را که بعداً برای شما بیان خواهد شد و جز آن صید را که شما در

حال احرام بحج یا عمره صید کرده باشید همانا خداوند بآنچه خواهد حکم مینماید [۱]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شعائر خدا را حلال نشمارید (یعنی مناسک حج یا نشانه‌های دین را تغییر ندهید) و نیز ماههای حرام را برای جنگ با کفار حلال ندانید و نه هدی و قلائد را (یعنی متعرض قربانیهای حاجیان نشوید چه آنهایی که علامت قربانی بگردن داشته باشند چه نداشته باشند) و نیز متعرض زوارین بیت الحرام که در طلب خشنودی خدا و فضل او آمده‌اند نشوید و چون از احرام بیرون آمدید صید کنید و باید شما را دشمنی گروهی از قریش که شما را از مسجد الحرام در سال حدیبیه بیرون کردند بر آن ندارد که از آنان انتقام بکشید و در نیکوکاری و تقوی بیکدیگر کمک کنید نه بر ظلم و تعدی و از گناه و مخالفت امر حق تعالی بپرهیزید (و بدانید) همانا خداوند در مورد غضب سخت انتقام است [۲]

صفحه : ۲۵۲

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (و فی بعهده و اوفی بعهده) بیک معنی آمده، و العقد و العهد بمعنی معقود است، و عقود عهد الله است آنچنان عهدی که خدا با بندگانش عهد بسته و آنها را ملزم گردانیده بایمان باو و تحلیل حلال و تحریم حرام او، و بقولی آن قراردادی است از بیع و نکاح و غیر آن که مردم بین هم قرار میگذارند.

آیه خطاب بمؤمنین فرموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بعهدهای خود وفا کنید، و چون (العقود) اطلاق دارد میتوان گفت اطلاقش شامل میگردد تمام عهدها و قراردادهایی که بعضی با بعضی دیگر میکنند، مثل عقد شرکت، عقد نکاح، عقد بیع و امثال آنها- یا عقدهایی که با خدا بسته‌اید مثل عقود شرعیه از قبیل نذر و عهد و قسم- و وفاء بعهده یعنی قیام نمودن بر او و (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) امر است و امر دلالت بر وجوب دارد، پس وفاء کردن بعهدهای شرعیه الزامی از طرف حق است بنا بر قول ابن عباس که گفته مراد عقود خدا است که بر بنده گان ایجاب نموده در حلال و حرام و فرائض و حدود.

و برای وضوح اجمالی از بیانات مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

(أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) یعنی بالعهد، از ابن عباس و جماعتی از مفسرین در اینکه عقود چیست اختلاف نموده‌اند و چند قول از آنها نقل شده:

۱- مقصود آنعهدهایی است که اهل جاهلیت بعضی با بعضی دیگر معاهده میکردند که در موقعی که در مقابل ستم واقع میگردند یکدیگر را یاری کنند و از هم پشتیبانی نمایند و همین است معنی حلف.

[ابن عباس، مجاهد، ضحاک، ربیع بن انس، قتاده، سدی] ۲- عهدهایی که خدای تعالی از بنده گانش گرفته به اینکه که ایمان آورند و اطاعت کنند و در آنچه برای آنها حلال کرده یا حرام نموده اطاعت نمایند [ابن عباس]

صفحه : ۲۵۳

و در روایت دیگر از ابن عباس است که گفته تمام عقود همانهایی است که در قرآن حلال کرده یا حرام نموده و آنچه را که واجب گردانیده پس نباید از آنها تعدی کنید و نقض عهد نمائید و اینکه قول را تأیید مینماید قوله تعالی (وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ- الی قوله: سَوْءَ الدَّارِ).

۳- مقصود عقودی است که مردم بین هم می‌بندند و شخص بر نفس خودش ثابت میگرداند مثل عقد ایمان و عقد نکاح و عقد عهد و عقد بیع و عقد قسم.

۴- امری است از جانب خدا باهل کتاب به اینکه که وفا کنند بآنچه خدا در تورات و انجیل از آنها میثاق گرفته که رسول ما را و آنچه از نزد ما آورده تصدیق نمایند.

[ابن جریح و ابی صالح] و قوی‌ترین اینکه گفتارها قول ابن عباس است که گفته مقصود بعقود عقود خدا است آن عقودی که بر بندگانش در حلال و حرام و حدود واجب گردانیده و داخل است در اینکه قول جمیع اقوال دیگر.

[پایان] أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ حَيوان چهار پا را بهیمه نامند خواه از حیوانات بری باشد یا بحری و اصناف آنها از شتر و گاو و میش و بز که آنها را ازواج ثمانیه نامند، و بقولی (بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ) آهو و گاو وحشی و نحو آنها را شامل می‌گردد. و بعضی گفته‌اند گویا از بهیمه الانعام اراده شده آنحیواناتی را که مثل انعام و نزدیک بآنهاست از جنس بهائم و برای مشابهت بانعام اضافه کرده و اینکه اضافه بیانی است مثل اینکه گویند (خاتم فضة) انگشتر از نقره تعبیه شده یعنی بهیمه از انعام است و تمام اقسام انعام بر شما حلال است مگر آنچه را که در قرآن از اقسام حلیت استثناء کرده و حکم بحرمت نموده مثل قوله تعالی (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ) که در اینکه آیه میده از اقسام حلیت خارج گردیده و از اکل آن منع شده.

غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ و نصب غیر برای حال آمده و از ضمیر در (لَكُمْ) است یعنی برای شما بهیمه الانعام حلال است در حالی که صید را حلال ندانید در آنحالیکه محرم

صفحه : ۲۵۴

باشید برای حج یا غیر آن همانا خدای تعالی در حلیت و حرمت حکم میکند آنچه را که اراده نموده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ (شَعَائِرٌ) جمع شعیر است و مقصود اعلام حج و اعمال آن است و شعائر الله را نام و علم قرار داده برای تمام اعمال حج از طواف و سعی و نسک یعنی مواقف و غیر اینها (وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ) یعنی ماههای حرام را بسبب جنگ حلال نکنید و ماههای حرام چهار است: رجب و ذی القعدة و ذی الحجة و محرم و (هدی) آن قربانی است که بیت الحرام می‌برند و قلائد جمع قلاده است، و در آن دو معنی گفته‌اند یکی قلائد بمعنی مقلد است و مقصود آن قربانی‌هایی است که (مشرکین) بگردن آنها قلاده می‌انداختند، گفته‌اند عادت اهل جاهلیت چنین بوده که هر کس بمکه میرفت برای حج و عمره چوب سمره بگردن خود می‌بست تا علامت باشد و کسی متعرض او نشود و چون برمیگشت قلاده‌ئی از موی در گردن می‌کرد برای اینکه علامت باشد برای اینکه از حج می‌آید و کسی قصد اهانت و قتل و غارت او را نکند- معنی دیگر قلائد حج عین قلاده است نه مقلدات یعنی متعرض قلائد نشوید و برای مبالغه آمده.

وَلَا آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَتَوْنَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا یعنی از پروردگار خود فضل و خوشنودی بجوئید.

(و لا قاصدین بیت الحرام) مفسرین در معنی اینکه جمله گفته‌اند آمین و حاجین و قاصدین بیت الحرام بیک معنی است- چون در عرب نه ماه پیوسته جنگ و نزاع بین آنان دائر بود و از یکدیگر در امان نبودند اینکه بود که هر کس برای مکه هدی میرد و نشانه آن بر خودش یا بر شترش همین قلائد بود که بآن نشان امتیت می‌یافت و کسی قصد وی نمی‌کرد- و چون قانون اسلام ظاهر گردید ابتداء برای مصلحت مسلمانان

صفحه : ۲۵۵

هم چنین می‌کردند در آخر اینکه حکم منسوخ گردید و اینکه آیه نازل گردید (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) و آیه (فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا) یعنی اکنون هیچ مشرک و کافر را روا نیست که حج کند. یا خود را بقلاند و هدی ایمن گرداند.

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ قَتَىٰ از احرام بیرون آمدید پس صید کنید، امر (فَاصْطَادُوا) اذن بعد از منع است یعنی پس از محلّ گردیدن، دیگر در صید کردن حرجی نیست و مباح است.

لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا یعنی بغض و عداوت کفار که راه شما را از مسجد الحرام بستند شما را بر اینکه ندارد که بر آنها تعدی و ستم کنید و از حدّ و حق خودتان تجاوز ننمائید.

مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که نباید دشمنی آنهاییکه در سال حدیبیه بشما تعدی کردند و نگذاشتند داخل مکه و طواف بیت شوید باعث شود که شما بآنها تعدی کنید و حرمت حرم را نگاه ندارید.

وَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوٰی وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ خدای تعالی بتمام مکلفین امر فرموده بر معاونت و مظاهرهت و یاری کردن و کمک نمودن بیکدیگر بر تقوی و پرهیزگاری (وَ تَعَاوَنُوا) عطف بجمله بالا نیست تا اینکه در موضع نصب باشد، بلکه مبتدا و کلام مستأنف است. و تعاونوا از باب مفاعله است و شاید اشاره باین باشد که بایستی تمام مؤمنین دست بدست هم دهند و هر یک دیگری را توصیه نمایند در نیکی نمودن و نیز یکدیگر را توصیه نمایند در برّ و تقوی و پشت پشت هم گذارند تا اینکه بر کفار غالب گردند و بر تمام عالمیان علوّ و برتری پیدا کنند نه اینکه بکسی تعدی کنند و از حق خودشان تجاوز نمایند، و یکدیگر را یاری نکنید بر گناه و بر ستمکاری

صفحه : ۲۵۶

که آن انتقام کشیدن است در زمین حرم، و ای مؤمنین حکم خدا را مراعات نمائید و از حق خودتان پا بیرون ننهید و بدانید همانا خدا سخت انتقام است.

[سوره المائدة (۵): آیات ۳ تا ۵]

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ الْمَیِّتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیْرِ وَ مَا اَهْلَ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوْذَةُ وَ الْمُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیْحَةُ وَ مَا اَكَلَ السَّبْعُ اِلَّا مَا ذَكَّیْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَی الثُّنْبِ وَ اَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِالْاَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِیْسُقُ الْیَوْمَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِیْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنَ الْیَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِیْ وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِی مَحْمَصَةٍ غَیْرٍ مُّتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ (۳) یَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ قُلْ اُحِلَّ لَكُمْ الطَّیِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِیْنَ تُعَلِّمُوْنَهُنَّ مِمَّا عَلَّمْتُمْ اللّٰهَ فَكُلُوْا مِمَّا اَمْسَكْنَ عَلَیْكُمْ وَ اذْكُرُوْا اِسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ (۴) الْیَوْمَ اُحِلَّ لَكُمْ الطَّیِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِیْنَ اُوْتُوْا الْكِتَابَ حَلٰلٌ لَّكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلٰلٌ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ اِذَا اَتَيْتُمُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ مُحْصَنٰتِیْنَ غَیْرَ مُسَافِحِیْنَ وَ لَا مَتَّحِدِیْ اُحْدَانٍ وَ مَنْ یَكْفُرْ بِالْاِیْمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ (۵)

صفحه : ۲۵۷

[ترجمه]

برای شما حرام گردید گوشت میته و خوک و آن ذبیحه‌ئی که بغیر نام خدا کشته‌اند و نیز برای شما حرام گردیده هر حیوانی که بخفه کردن یا بچوب زدن یا از بلندی افکندن یا بشاخ زدن بهم بمیرند و نیز نیم خورده درندگان مگر آنچه را که دریابید در

حالی که زنده باشند و شما آنرا ذبح کنید و نیز آن حیوانی را که بنام بتها میکشند و آن حیوانی را که بتیهای قداح قسمت کنند اینها فسق است امروز (که جمعه است یا عرفه) کافرین از دین شما ناامید شدند پس از آنها نترسید و از من بترسید امروز (که روز غدیر خم است) برای شما کامل گردانیدم دین شما را و نعمت خودم را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را بر شما اختیار نمودم و کسی که در موقع گرسنگی مضطر گردید و از روی اضطرار در صورتی که بگناهی از آنچه حرام بوده مایل نبود مرتکب چیز حرامی گردید خدای تعالی آمرزنده و مهربان است [۳]

ای رسول از تو سؤال میکنند چه چیز برای آنها حلال گردیده بگو چیزهای پاک و دیگر برای شما حلال است شکار آنچه را که بشکار کننده تعلیم داده‌اید مثل سگ و باز شکاری در حالیکه شما آنها را ادب کرده‌اید و بآنها می‌آموزید از آن چیزهایی که خدا بشما یاد داده است پس از آنچه آن سگ یا باز شکاری گرفته و برای شما نگاه داشته بخورید و موقع ارسال آن شکار نام خدا را یاد کنید و از خدا بترسید بحقیقت خدا زود حساب کننده است

و طعامی که اهل کتاب بشما میدهند برای شما حلال است و نیز طعامی که شما بآنها می‌دهید و نیز نکاح زنهای پارسای مؤمنین و نیز زنهای پارسا از آنهاییکه پیش از شما بآنها کتاب عطاء شده برای شما حلال است در صورتی که مهر و حقوق آنها را بدهید در حالتی که برای نکاح عفت و صلاح جوئید نه اینکه مجاهر بزنا باشید و نه فراگیرنده دوستان پنهانی و هر کس بدین اسلام کافر گردید عمل او حبط و باطل میگردد و در آخرت از زیانکاران محسوب خواهد گردید [۵]

صفحه : ۲۵۸

توضیح آیات

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ آيَةٌ فِي مَقَامِ بَيَانِ اسْتِثْنَاءِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى (إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ) در آیه اول سوره مکه مکلفین را مخاطب قرار داده به (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْخ) یعنی برای شما حرام گردیده شده میده و انتفاع از آن و میده هر حیوانی است که دارای نفس سائله یعنی خون جهنده باشد از حیوانات بری و طیور از آنچه خدای تعالی اکل آنرا حلال نموده خواه اهلی باشد و خواه وحشی که آنها بدون تذکیر بمیرند، و از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده

(میتان مباحان السمک و الجراد)

یعنی میده ماهی و ملخ مباحند.

گفته‌اند اصل (میده) میتوت بوده از مات یموت، و کسی بتشدید نخوانده مگر ابو جعفر مدنی و بعضی از علماء گفتند فرق است بین تخفیف و تشدید، و گفته‌اند میت بتخفیف یاء آنرا گویند که اصلا در او روح نبوده و بعد زائل شده باشد و میت بتشدید یاء آنرا گویند که قبلا روح داشته و بعد گرفته شده و بعضی از اهل لغت گفته‌اند آنکه صاحب نفس سائله (یعنی خون جهنده) باشد از حیوانات حلال گوشت آنرا میده بتخفیف یاء گویند و انسان مرده را میت مشدد خوانند، و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملخ و ماهی را میده خوانده و گفت

(میتان مباحان الجراد و السمک)

(وَ الدَّمُ) در شأن نزول آیه گفته‌اند عرب و بعضی دیگر در روده خون میکردند و بر آتش میگذاشتند و میخوردند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و در آیه دیگر قوله تعالی (أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا) که خون را توصیف بخون ریخته شده کرده تا اینکه امتیاز داده شود از خونی که پس از ذبح در جگر حیوان یا با گوشت او چسبیده شده باشد.

[أبو الفتوح] در مجمع گفته (اما الطحال) سپرز نزد ما حرام است اگر با گوشت در

صفحه : ۲۵۹

یکجا در یک دیگ پخته شود، از علی علیه السلام و ابن مسعود و اصحاب آنها روایت بر کراهت آنها رسیده نه حرمت، و جماعت امامیه اجماع بر حرمت کرده‌اند و سائر فقهاء قائلند که مباح است.

[پایان] (وَلَحْمِ الْخِزْيِرِ) سوم از آنچه در اینکه آیه حرمتش را تذکر میدهد گوشت خوک است که باجماع مسلمین تمام اقسامش خوردنش حرام و نجس است فرق نمیکند خواه اهلی باشد یا وحشی و هر چه باو تعلق دارد بظاهرش یا بیاطنش از پیه و پوست تماما حرام و پلید است.

(وَمَا أَهْلَ لَيْعِيْرِ اللَّهِ بِهِ) (ما) موصوله و در محل رفع است و عطف بر جمله اول آیه است یعنی حَرَمَ عَلَيكُمْ و آن هر حیوانی است که بر کشتن آن نام خدا برده نشود که یکی از شرائط حلال شدن ذبیحه اینک است که کشنده آن نام خدا را ببرد- و بعضی از مفسرین گفته‌اند اگر در حین کشتن فراموش کرد لکن در نیت داشت مانعی ندارد یعنی ذبیحه حرام نمیشود.

و شرط دیگری که در صحت ذبح و حیل و ذبیحه گفته‌اند اینک است که مسلمان از هر فرقه‌ئی که باشد اگر بدشمنی با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم معروف نباشد و ذابح متصدی ذبح گردد حلال است و اگر کشنده حیوان از هر صنفی از اصناف کفار باشد آن حیوان نجس و حرام میگردد (وَمَا أَهْلَ لَيْعِيْرِ اللَّهِ بِهِ) یعنی هنگام ذبح نام بتها را بزبان آرند که تمام اینک اقسام حرام و خوردنش جایز نیست.

در مجمع البیان گفته آیه دلالت دارد که ذبیحه هر کسی که مخالف اسلام است اکلش جایز نیست زیرا که آنها اسم غیر خدا را یاد میکنند یا شرع موسی را یا عیسی را متحد بخدا یا پسر خدا میگیرند و اما آنهائیکه اظهار اسلام میکنند و مذهبشان تجسم یا تشبیه یا جبر و مخالف میباشند نزد ما اکل ذبیحه آنها جایز نیست و بین فقهاء خلاف است.

[پایان] (وَالْمُنْخِنِقَةُ) آن حیوانی است که خفه کنند ابن عباس گفته مشرکین

صفحه : ۲۶۰

گاو و گوسفند را می گرفتند و چنان گلوی او را می فشردند تا خفه شود و بمیرد آنوقت میخوردند لکن ظاهرا آیه اطلاق دارد و بهر نحوی که بدون ذبح شرعی حیوان حلال گوشت بمیرد میتة و نجس و حرام میگردد.

(وَالْمَوْقُودَةُ) حیوانی است که بچوب و عصاء حیوان را بزنند تا بمیرد (وَالْمُتَرَدِّيَةُ) آن حیوانی است که از کوه یا جای بلند بیفتد و بمیرد اینک قول از ابن عباس و سدی چنین نقل شده: که اگر گوسفندی یا گاوی در چاهی بیفتد و آنرا نتوان بیرون آورد و بر ذبح کردنش راهی نباشد بهر نحوی که آنرا بکشند حلال است زیرا که آن موقع ضرورت است.

(وَالنَّطِيحَةُ) آن حیوانی است که حیوان دیگر بآن شاخ بزند و بمیرد (وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ) و نیم خورده سبع حرام است مگر اینکه تا زنده است آن را دریابید و خودتان ذبح نمائید.

در مجمع البیان گفته اختلاف است که استثناء بچه برمی گردد بقولی بتمام آنچه قبلا ذکر شد برمی گردد غیر از آنچه از آن چیزی که قبول تزکیه نمی کند مثل خوک و خون و اینکه قول از علی علیه السلام و ابن عباس نقل شده. و بقولی آن استثناء از تحریم است نه از محرّمات زیرا که میتة و خنزیر را تذکیه نیست، پس معنی حرمت علیکم یعنی بر شما حرام است باقی آنچه ذکر شد مگر آنچه از محلات که خدا برای شما پس از تذکیه کردن حلال گردانیده.

(وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصْبِ) و او جمله را عطف داده بجمله بالا یعنی بر شما حرام است آنچه را که برای بتها ذبح می کنید و (نصب) آن

بتهایی بوده که مشرکین در زمان جاهلیت عبادت آنها را می‌کردند [مجاهد و ابن جریح و قتاده] و گفته‌اند که آنها سیصد و شصت سنگ بوده که آنرا اوئان می‌نامیدند، و صنم سنگی است که مصور باشد بصورت و نقش و هیئت و شکل آدمی. (وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ) آن تیرهائی بود که در جاهلیت در بعضی نوشته بودند (امرئی ربی) و در دیگری نوشته بودند (نهانی ربی) و در بعضی چیزی نوشته

صفحه : ۲۶۱

بودند وقتی می‌خواستند کاری از تجارت یا مسافرت یا غیر آن انجام دهند آن تیرها را می‌گردانیدند اگر تیری می‌آمد که نوشته بود (امرئی ربی) می‌کردند و اگر (نهانی ربی) می‌آمد نمی‌کردند و اگر نوشته می‌آمد اعاده می‌کردند و در هم مخلوط می‌کردند و باز درمی‌آوردند و غیر اینها گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده- خلاصه بین آنها انواع و اقسام چیزهائی بوده بآن تطیر می‌زدند و بروایتی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از تمام اقسام تطیر زدن نهی فرموده و گفته

(من تکهن و استقسم او تطیر طیره ترده عن سفر لم ينظر الى الدرجات العلی یوم القیمه)

یعنی هر کس کهانت کند یا استقسام بازالام کند یا زجر مرغ کند برای سفر کردن در قیامت درجات اعلا را ننگرد.

جمله (ذَلِكُمْ فِسْقٌ) یا اشاره بخصوص استقسام است یا اشاره بتمام جملاتی است که در آیه نهی گردیده.

[أبو الفتح] [اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا] امروز که دین شما مؤمنین قوت گرفته کافرین از اینکه بتوانند رخنه‌ئی در دین پیدا کنند و ضرری بر شما وارد نمایند ناامید شدند.

آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه از ابن عباس و سدی نقل میکنند که گفته‌اند روز عرفه از حجه الوداع بود که اینکه آیه نازل گردید زیرا که در آن روز عرب بیشتر اسلام آوردند و بعضی دیگر گفته‌اند آن روز جمعه بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از خطبه نگاه کرد دید جماعت بسیاری حاضرند و هیچ مشرک بین آنها نیست همه مسلمانند شاد گردید خدای تعالی اینکه آیه را نازل گرداند و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که اینکه آیه در روز غدیر نازل گردید پس از آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و بر منبر برد و امامت آن حضرت را بر قوم عرضه کرد پس از آنکه گفت

(الست اولی بکم من انفسکم)

فرمود

(من كنت مولاه

صفحه : ۲۶۲

فهذا علی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله)

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ (ما ذا) استفهامی است و در محل رفع است و در تقدیر (ای شیء احل لهم) یعنی ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنین از تو می‌پرسند که خدا چه چیز را حلال گردانیده در پاسخ آنها بگو خدا طیبیات را حلال کرده.

بعضی گفته‌اند مقصود از پاکیزه‌ها طعام لذیذ است و از لذت تعبیر بطیب کرده‌اند.

[أبو القاسم بلخی] (وَمَا عَلَّمْتُمْ) گفته‌اند محدوفی در کلام هست و در معنی (و صید ما علمتم من الجوارح) (واو) عطف داده

(عَلَّمْتُمْ) را بطبیات یعنی بر شما حلال است صید آنچه را که تعلیم داده باشید از سگ‌ها و آنها را جوارح نامند و مفرد آن جارحه است.

در مجمع گفته جوارح سگها است فقط و اینکه قول ابن عمر و سدی است، و از ائمه ما علیهم السّلام همین طور روایت شده که همان سگهائی می‌باشند که تعلیم داده شده‌اند که خدا صید چنین سگهای تعلیم داده شده را حلال کرده که صید کرده و نزد صاحبشان آرند و آنان را بکشند بدلیل قوله تعالی (فَكُلُوا مِمَّا أَمَسَ بِكُنَّ عَلَيْكُمْ) و علی بن ابراهیم در تفسیرش از ابی بکر حضرمی از ابی عبد الله علیه السّلام روایت کرده که گفت از صید بزاه و صقور و کلاب نخور مگر آنچه را که از صید کلاب تزکیه شده باشد پس گفتم اگر سگ معلّم آنرا کشته باشد فرمود بخور، قال الله (و ما علمتم من الجوارح مکلیین تعلمونهنّ مما علمکم الله) وقتی که اسم خدا بر آن برده شده همان تزکیه او است و آن اینکه است (بسم الله و الله اکبر، الی آخر کلامه) [پایان] وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ظاهرا آیه امر نموده بتقوی در نگاه داشتن حکم خدا و تهدید مینماید

صفحه : ۲۶۳

کسانی را که از حکم خدا در حلیت و حرمت مخالفت نمایند که همانا خدا بسرعت در قیامت بحساب شما رسیدگی خواهد نمود و پاداش اعمالتان خواهید رسید.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ نظر بظاهر آیه که طعام صاحبان کتاب را حکم بحلیت نموده و طعام اطلاق دارد و شامل میگردد تمام اقسام طعام را اعم از مطبوخی که در آن گوشت باشد یا نباشد اینکه است که بسیاری از مفسرین اهل تسنن و بعضی از امامیه ظاهرا حکم بحلیت کرده‌اند.

لکن اینکه رأی مخالف با آن شرطی است که در حلیت نموده که بایستی موقع ذبح حیوان اسم خدا برده شود و در (ما أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ) حکم بحرمت کرده و مسلّم اهل کتاب چنین نمی‌کنند و اگر اسم خدا را ببرند با توجهی نیست که ما معتقد بوحدت و تنزیه او می‌باشیم خدائی را که خودشان می‌پرستند نام می‌برند.

و آیه اگر چه اطلاق دارد لکن اخبار بسیار آنرا مقید گردانیده بغذائی که در آن گوشت حیوان نباشد.

در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم از ابی عبد الله علیه السّلام در قوله تعالی (وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ) حضرت فرمود مقصود عدس و حبوب و اشباه ذالک می‌باشد و نظیر اینکه حدیث احادیث دیگری از معصومین علیهم السّلام رسیده که مقصود طعامی است که در آن گوشت حیوانی نباشد بلکه از حبوبات و سبزیجات طبخ شده و گفته‌اند غالبا طعام منصرف بحبوباتی است که از گندم و جو و عدس و غیره ترتیب داده شده باشد پس اطلاق آیه منصرف می‌گردد بغذای غیر حیوانی (وَ طَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ) شاید مقصود اینکه باشد که چون غذای با شرائطی که گفته حلیت واقعی دارد بر همه حلال است یا مقصود حلیت در نظر آنها است که حلال می‌دانند.

صفحه : ۲۶۴

وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ (واو) عطف داده محصنات را بجمله پیش یعنی برای شما مؤمنین حلال گردیده ازدواج کنید با زنهای مؤمنات عقیفه و نیز بر شما حلال گردیده ازدواج کنید با زنهای عقیفه از اهل کتاب آنهائی که قبلا برای آنها کتاب فرستاده شده از یهودیان و نصرانیان.

در مجمع البیان گفته در معنی آیه اختلاف است: ۱- بقولی اهل کتاب فرق نمی‌کند خواه حرّ و آزاد باشند یا اماء و کنیز باشند حربی باشند یا ذمی.

[مجاهد و حسن و شعبی و غیر آنها] ۲- و بقول دیگر مقصود زنه‌ای آزادند خواه ذمی باشند و خواه حربی ۳- و اصحاب ما یعنی جماعت امامیه گفته‌اند که جایز نیست عقد دائمی نکاح بر کتابیه لقوله تعالی (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ) و لقوله تعالی (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ) و آیه را تأویل کرده‌اند به اینکه که مراد به (الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الدِّينِ أَوْ تَوَّابَاتٍ) آنهاست از آن زنه‌ای که ایمان آورده‌اند، و مراد بمحصنات مؤمنات آنهاست که در اصل زائیده شده‌اند بر اسلام، و اینکه حکم برای اینکه است که جماعتی از زنه‌ای که پس از کفر ایمان آورده بودند دوری می‌کردند اینکه بود که خدای تعالی فرموده حرجی در آن نیست از اینکه جهت حکم آنرا جدا گردانید، و أبو القاسم بلخی نیز قائل بهمین قول است، و گفته‌اند جایز است که آیه مخصوص باشد بنکاح متعه و ملک یمین که آن نزد ما بهر دو وجه وطی آنها جایز است، و بروایت ابو جارود از ابی جعفر علیه السلام که گفته اینکه آیه بآیه (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ) و قوله تعالی (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ) منسوخ گردیده.

[پایان] إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ حلال بودن زنه‌ای اهل کتاب را مقید گردانیده در جائیکه مهر آنها را بدهید، در معنی محصنین دو قول نقل شده: یکی (عاقدین علیها) یعنی در

صفحه : ۲۶۵

حالی که آنها را عقد کرده باشید و بقول دیگر یعنی در حالی که شما پارسا باشید نه زنا کننده (وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ) اخدان جمع خدن است و گویند در عرب رسم بود مردی زنی را بدوستی می‌گرفت یا زنی مردی را و هر یک دیگری را بمنزله نکاح بحساب می‌آوردند و چنین عملی را زنا نمی‌نامیدند اینکه است که از اینکه عمل نهی فرموده.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و کسیکه ایمانش را تبدیل گرداند بکفر یعنی عمل بواجبات و قواعد اسلام نکند همانا اعمالش حبط میگردد یعنی ثواب برای اعمال او نیست و در آخرت از زیان کاران محسوب خواهد گردید.

صفحه : ۲۶۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسِيطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

صفحه : ۲۶۷

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی خواهید برای نماز بایستید باید صورتهای خود را و دستهای خود را تا مرفق بشوئید و بسرهای خود و پاهای خودتان تا کفین مسح نمائید و اگر جنب باشید غسل کنید و اگر مریض یا در سفر باشید یا آنکه یکی از شما را احتیاج بمستراح افتد یا با زنان مجامعت کرده باشید و آب نیابید که خود را تطهیر کنید در اینکه صورت بایستی بخاک پاک تیمم کنید و بآن خاک صورت و دست خود را مسح کنید و خداوند حرج و سختی برای شما اراده ننموده و لکن اراده نموده شما را طاهر گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند شاید شما نعمتهای او را شکر نمائید [۶]

(خطاب بمؤمنین نموده) یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته و یاد کنید عهد او را که بر شما استوار گردانیده آنوقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید همانا خداوند بآنچه در سینه‌ها مخفی است آگاهست [۷]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای اطاعت خدای تعالی قیام کننده‌گان بحق باشید گواهان براستی و دشمنی گروهی از مشرکین شما را بر آن ن... [.....] که در باره آنها بعدالت رفتار نمائید (و باید) در باره آنها بعدل رفتار کنید زیرا که نزدیک‌ترین چیزها بتقوی عدالت است و از خدا بترسید همانا که خدا بهر چه میکنید آگاه است [۸]

خدا بآنهایی که ایمان آورده‌اند و اعمال نیکو کرده‌اند وعده داده که برای آنها است آمرزش و اجر بزرگ [۹] و آنهایی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آن جماعت اهل جهنم خواهند بود [۱۰]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یادآور شوید نعمت خدا را بر شما آنوقتی که گروهی قصد کردند بر شما دست یابند (و خدا) دستهای آنها را از شما باز داشت (و ای مؤمنین) از خدا بترسید پس باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۱]

صفحه : ۲۶۸

توضیح آیات

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ الخ آیه نظیر قوله تعالی است (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) در اینکه وقتی اراده کردید بنماز بایستید (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ) پس صورت و دستهای خود را بشوئید، و بین مفسرین اختلاف است که آیا هرکس قیام بنماز کند وضوء بر او واجب است یا نه مذهب امامیه و بیشتر فقهاء و مفسرین بر اینکه است که در آیه محذوفی هست و آن اینکه است که (اذا قمتم الى الصلاة و انتم علی حدث فاعسلوا الخ) و در حدّ شستن صورت گفته‌اند طولا از رستگاه موی سر است تا آخر زرخ، و عرضا آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی و در حدّ شستن دست بدلاله آیه از مرفق است تا سر انگشتان، و خود مرفق در آیه ذکر نشده لکن اکثر فقهاء شستن مرفق را واجب دانسته‌اند بدلاله احادیثی که از ائمه علیهم السّلام رسیده و باجماع مسلمین در شستن دست کسیکه از مرفق شروع کند وضوی او صحیح است لکن در مذهب امامیه واجب دانسته‌اند (وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ) مقصود کشیدن و مسح کردن بسر است و رأی اصحاب ما امامیه اینکه است که بکمتر چیزی که بآن اسم مسح صدق میکند در وجوب مسح کافی است و مذهب شافعی نیز همین است.

(وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) بجز و نصب لام هر دو خوانده شده، بجز عطف میشود به (بِرُؤُسِكُمْ) و بنصب عطف بموضع جار و مجرور میشود و هر کدام باشد دلالت میکنند بر مسح نه بر غسل، و حد مسح رجلین را محدود کرده‌اند تا مفصل.

[طبرسی] در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان جمیعا از حماد بن عیسی از حریر از زراره نقل کرده‌اند که گفت بابی جعفر علیه السلام

صفحه : ۲۶۹

گفتم (الا تخبرنی) آیا بمن خبر نمیدهی که از کجا دانستی و گفتمی مسح بعض سر و بعض پاها است، حضرت خندید و گفت ای زراره رسول الله چنین گفته و قرآن از جانب خدا اینکه چنین نازل شده زیرا که خدای عز و جل میگوید (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) پس ما فهمیدیم که باید تمام صورت شسته شود پس از آن گفته (وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) پس از آن بین دو جمله جدا کرد و گفت (وَ أَمْسِكُوا بُرُوسَكُمْ) وقتی گفت بسرهائتان مسح کنید بدلالت «با» فهمیدیم که مقصود مسح بعض سر است، پس رجلین را وصل برأس نمود همان طوری که یدین را وصل بوجه کرده و گفت (وَ أَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) فهمیدیم که مسح بعض پاها است تا آخر روایت.

حدیثی در کافی از علی بن ابراهیم نقل شده که زراره و بکیر آن دو نفر از ابی جعفر علیه السلام از وضوی حضرت رسول سؤال کردند حضرت طشتی یا ظرف کوچکی طلبید و در آن آب بود بدست راستش مشتی بصورتش ریخت و تمام صورتش را شست پس مشتی دیگر بدست چپ برداشت و دست راستش را از مرفق تا سر انگشتها شست پس مشتی دیگر بدست راستش برداشت و دست چپ را مثل دست راستش تا سر انگشت شست پس از آن سرش را و دو قدم را بهمان تری دستش مسح کرد و آب دیگری برداشت پس از آن گفت داخل نکنید انگشتان خود را تحت الشراک پس از آن فرمود ان الله عز و جل میگوید (إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ) و جایز نیست که از صورت چیزی بماند که بآن آب نرسد و امر کرده که دو دست تا مرفقین شسته شود و نباید چیزی از آن خشک بماند، و اگر از سرش یا چیزی از دو قدمش از کعبین که ما بین انگشتان او است مسح کرد مجزی است، زراره گفته ما گفتیم کعبان کجا است امام فرمود یعنی مفصل نه استخوان ساق پس ما گفتیم مفصل چیست گفت آن از استخوان ساق است و چون مسئله وضوء فقهی است و نیز بنای ما بر اختصار است در خصوصیات و احکام وضوء بایستی رجوع بکتاب فقهیه نمود.

صفحه : ۲۷۰

وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه خدای متعال از روی فضل و کرم و نظر به اینکه که شرع اسلام ملّت حنیف سهله سمحه است و حرج و سختی در آن یافت نمیگردد اینکه است که برای طاهر گردیدن انسان از حدث و خبث بطوری که مشقتی نیز بر او ایجاب نکرده حکم فرموده در موردی که مریض باشید یا مسافر (أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ) یا یکی از شما از زمین گودال آمد و اینکه کنایه از قضاء حاجت است، یا مباشرت با زنها کرده باشید و آب نیابید برای تطهیر بخاک پاک تیمم کنید و روی خود را و دستهایتان را مسح نمایند زیرا که خداوند برای شما مؤمنین حرج و سختی اراده ننموده یعنی غرض از اینکه احکام اینکه نیست که شما را در مشقت اندازد غرض خالص و پاک گردیدن شما است که از تمام کثافات پاک گردید.

در تفسیر کشف الاسرار گفته حکمت در اینکه در حال ضرورت طهارت را از خاک قرار داده نه از چیز دیگر برای اینکه است که رب العالمین آدم را از آب و خاک آفرید تا آدمی پیوسته بر آگهی بوده و شرف خویش در آن بداند و شکر اینکه نعمت بجای آرد و آدم از اینکه جهت بر ابلیس شرف یافت که ابلیس از آتش بود و آدم از خاک و خاک بهتر از آتش است که آتش عیب نما است و خاک عیب پوش، هر چه بآتش دهی عیب آنرا بنماید، سیم سره از ناسره پدید آرد، زر مخشوش از خالص پیدا کند، باز

خاک عیب پوش است هر چه بوی دهی بپوشد عیب ننماید، و نیز آتش سبب قطع است و خاک سبب وصل، با آتش بریدن و کشتن است با خاک پیوستن و داشتن است، ابلیس از آتش بود لا جرم بگسست آدم از خاک بود لا جرم پیوست، و نیز طبع آتش تکبر است برتری طبع جوید خاک تواضع است فروتری خواهد، برتری ابلیس را بدان آورد

صفحه : ۲۷۱

که گفت (أَنَا خَيْرٌ) فروتری آدم را که گفت (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) ابلیس گفت من و گوهر من، آدم گفت: نه من، بلکه خدای من. حکمتی دیگر که در طهارت آب و خاک را تخصیص داده‌اند- گفته‌اند هر جا که آتش افتد زخم آنرا بآب و خاک بنشانند، و مؤمن را دو آتش در پیش است یکی آتش شهوت در دنیا دیگر آتش عقوبت در عقبی، رب العالمین آب و خاک را سبب طهارت وی گردانید تا امروز در آتش شهوت بر وی بنشانند و فردا آتش عقوبت.

و نیز در اقسام طهارت پس از قوله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ الْخ) بیانی دارد که مختصری از آنرا در اینجا بیان مینمائیم چنین گفته طهارت ظاهر سه قسم است: ۱- طهارت از نجاست ۲- طهارت از حدث ۳- طهارت از فضولات تن مثل ناخن و موی و غیر آن، و هر یک شرحی دارد که بجای دیگر گفته شود- و در طهارت باطن سه وظیفه است: ۱- طهارت جوارح از معصیت، چون غیبت و دروغ و حرام خوردن و خیانت کردن و در نامحرم نگرستن، چون اینکه طهارت حاصل گردد بنده آراسته فرمان برداری و حرمت داری گردد- و اینکه درجه ایمان پارسایان است- نشان وی آنست که همیشه ذکر حق او را بر زبان است- و ثمره وعده در دل و تازگی منت در جان. وظیفه دوم طهارت دل است از اخلاق ناپسندیده چون عجب و حسد و کبر و ریاء و حرص و عداوت و رعونت، عجب آینه دوستی خراب کند. حسد قیمت مردم ناقص کند.

کبر آینه دل تاریک کند. ریاء چشمه طاعت خشک کند.

بنده چون از اینکه آرایشها طهارت یافت در شماره متقیان است، نشان وی آنست که از رخصت بگریزد و در بهشت نیاویزد پیوسته ترسان و لرزان و از دوزخ گریزان بلقمه‌ئی و خرقة‌ئی راضی جهان و جهانیان را باز گذاشته و خود را در بوته اندوه بگداخته ایمان مایه وی و تقوی زاد وی، آخرت مقصد وی با اینکه همه پیوسته بزبان تضرع میزارد و میگوید الهی هر کس بر چیزی و من

صفحه : ۲۷۲

ندانم بر چه‌ام بیمم همه آن که کی پدید آید که من که‌ام- پیوسته در جست و جویم از بی‌قراری در میدان بی‌طاقتی میبویم در میان کارم اما بوئی نمیبویم مرکب و ایستاد و قدم بفرسود همراهان برفتند و اینکه بیچاره را جز تحیر نیفزود (قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلاً لمن تحیر فیک) وظیفه سوم طهارت سر است از هر چه دون حق، يقول الله عز و جل (قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ) اینکه طهارت امروز حلیت ایشان است که فردا جام شراب ظهور در دست ایشان است، امروز نور امید در دلشان می‌تابد و فردا نور عیان در جان امروز از شوق آب جگر در دیده روان، و فردا آب مشاهدت در جوی ملاحظت روان، امروز صبح شادی از مطلع آزادی برآمده، و فردا عنایت در آسمان معایت ترقی گرفته، نشان اینکه طهارت اینکه است که مهر دنیا بشوید، رسوم انسانیّت محو کند، و حجاب تفرقه بسوزد تا دل در روضه انس بنازد، و جان در خلوت عیان با حق پردازد- آن جوان مرد نکو گفت، که آخر روزی از اینکه طبل آوازی برآید، و از آن کریم باشد، قاجان- باجان- محب رازی، عجب کاری و طرفه بازاری- اینکه است مؤانست من غیر مجانست، چون هم جنس نیست اینکه انس چیست، چون هم کفوی نیست اینکه مهر چیست، چون تو او را ندیده‌ئی اینکه بی‌طاقتی چیست، چون شراب در غناب است اینکه مستی چیست، چون انتظار همه محنت است اینکه وجد چون آتش چیست، چون اینکه طریق همه بلاء است اینکه لذت چیست.

هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناک شوم گرم نماند غم تو

[پایان] وَ اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ وَ مِثَاقَهُ الَّذِیْ وَ اَتْقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ در تفسیر علی بن ابراهیم است قوله تعالی (وَ اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ وَ مِثَاقَهُ الَّذِیْ وَ اَتْقُوا اللّٰهَ) گفته چون رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از مؤمنین بولایه میثاق

صفحه : ۲۷۳

گرفت- گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم پس از آن نقض میثاق کردند در مجمع البیان گفته (وَ مِثَاقَهُ الَّذِیْ وَ اَتْقُوا اللّٰهَ) در آن چند قول است تا آنجا که گفته: دوم مقصود از میثاق آنچیزی است که در حجه الوداع بیان نموده از تحریم المحرمات. و کیفیت طهارت و وجوب ولایت و غیر ذالک [پایان] [ابی جارود از ابی جعفر علیه السّلام] خلاصه ظاهرا خدای متعال مؤمنین را خاطر نشان می کند بدو مطلب یکی آن بیعتی که با رسول کردند و دین و کتاب و سنّت و طاعت و امر و نهی و تصدیق بآیات و کلمات صحف و آنچه از احوالات قیامت و حشر و نشر خبر دادند همه را پذیرفتند و گفتند (سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا) و دیگر چنانچه از مجاهد نقل شده که گفته (میثاق) آن عهدی است که ربّ العزّه روز میثاق از ذریه آدم گرفت آنوقتیکه از صلب آدم ظاهر گردیدند و همه بر بوبیت او اقرار دادند و گفتند (سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا) و امروز هر بالغی که بر موجب آن اقرار عمل کند و ایمان آرد مؤمن و از اهل سعادت و نجات خواهد بود پس از آن فرموده (وَ اَتْقُوا اللّٰهَ) اینکه تهدید بر نقض عهد است که از خدا بترسید و بدانید که خدا بآنچه در سینه‌های شما پنهان است عالم است و خلاف عهد و میثاق ننماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِنَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ وَ اَتْقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

است و خلاصه اینکه خدای متعال در اینکه آیات بمؤمنین اندرز فرموده که مبادا عداوت شما با اهل مکه شما را بر اینکه دارد که در مقام تقاص و انتقام بر آئید و بر خلاف عدالت با آنها عمل کنید اعداؤا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اَتْقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ چنانچه در محل خود بیان شده عدالت عبارت از تعدیل بین قوای حیوانی است. و مراعات حدّ وسط بین قوی و اعتدال قرار دادن بین قوای متضاده، و عدالت فضیلت و ملکه‌ئی است در نفس آدمی که از سه صفت حمیده تحقق می یابد

صفحه : ۲۷۴

۱- حکمت، که عبارت از تعدیل بین دو صفت است از صفات عاقله و آن حد وسط بین سفه در طرف نقصان فهم و بله در طرف زیادتی، و مقصود از سفه استعمال قوه فکریه است در چیزهائی که نباید در آن فکر نمود و حکماء آنرا «جریزه» می گویند و تعطیل اینکه قوه یعنی اهمال نمودن و بکار نینداختن قوه فکریه را در آنچه بایستی در آن اعمال نظر و فکر نمود و مراعات حد وسط و تعدیل بین آنرا حکمت نامند. ۲- شجاعت و آن تعدیل و حد وسط قرار دادن بین تهور در طرف افراط و زیاده روی قوه غضبیه است که برخلاف عقل بر امر هولناکی اقدام نماید، و جبن یعنی ترسیدن بیجا و عدم اعمال قوه غضب و ترس در غیر مورد خطر هر دو مذموم است و حدّ وسط بین آن دو را شجاعت نامند.

۳- عفت و آن تعدیل و حدّ وسط قرار دادن بین دو قوه شهوانی است که عبارت از خمود نفس و خودداری از آنچه قوای طبیعی محتاج بآن است بقدر لزوم و زیاده روی در شهوات که آنرا شره نامند و مراعات حدّ وسط بین آنها که برای جذب منافع و بقاء بدن خلفت و حفظ الصحه منوط بآن است آنرا عفت نامند و چون عدالت حدّ وسط بین ظلم و انظلام است که خدای تعالی بمؤمنین امر فرموده که مراعات عدالت نمایند (قَوَّامِينَ لِلّٰهِ) در امر بعدالت و در حدّ وسط قرار دادن در امور مبالغه نموده و آنرا در شرف تقوی

بشمار آورده زیرا که بدون ملکه عدالت ملکه تقوی میسر نخواهد شد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ خدای تعالی بمؤمنین وعده داده که هرگاه ایمان آرند و عمل صالح که شایسته مقام بندگی باشد کنند آنان را بیامرزد و اجر و پاداش بزرگ که در خور کرم و بزرگی او است بوی کرامت نماید. فرق است بین وعد و وعید، وعد خبری است متضمن نفع موعود یعنی آن فائده‌ئی که وعده داده شده و مقصود کرامات الهی است که ببندگان خود وعده داده شده که در اثر بندگی بایشان عطا کند.

صفحه : ۲۷۵

و وعید خبری است متضمن مضرت و شرّ، و گفته‌اند لفظ وعد و وعید هرگاه مقید باشد بخیر یا بشرّ صلاحیت هر دو را دارد لکن اگر مطلق باشد وعد در خیر می‌آید و وعید در شرّ.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ چنانچه عادت قرآن بر اینکه است که هر جا نامی از مؤمنین و درجات و فضائل آنها برده شود در مقابل ذکری از کفار و درکات و عقاب و مجازات آنان یادآور می‌شود- زیرا که باید دانست که ایمان مؤمن کامل نمی‌گردد مگر وقتی که همیشه خوف و رجاء مثل دو کفه ترازو در قلب او مقابل باشند و بترغیب و ترهیب و خوف و رجاء در میزان عدل استوار گردد نه از کرم غیر متناهی ایزد متعال مغرور گردد و دست از بنده‌گی و اطاعت بردارد و در معاصی بامید بخشش الهی جرئت کند و نه از سخط و عذاب چنان درمانده شود که منجر بنا امید گردد بلکه بامید فضل و رحمت همیشه امیدوار و از سخط و غضب «شدید العقاب» دائم لرزان باشد و در پرتو اینکه دو صفت و فضیلت متصف بصفه حمیده عدالت گردد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْبُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- اینکه آیه بر رسول خدا فرود آمد و وی در هفتم غزا بود در بطن نخل کافرین مکر ساختند و اتفاق کردند که چون محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و یاران او در نماز شوند و سر بسجده نهند ما بر ایشان حمله کنیم که ایشان نماز دوست دارند و نماز بگذارند در اینکه همّت بودند که ربّ العالمین جبرئیل را فرستاد بنماز خوف و در اینکه آیت بر ایشان منت نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر ایشان خبر دادم.

[قتاده] ۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در بعضی از سفرها به منزل فرود آمد و یاران همه متفرق گشتند و رسول خدا صلاح که داشت از خود باز کرد و در درختی در آویخت

صفحه : ۲۷۶

و در سایه آن درخت نشست اعرابی در آمد و شمشیر رسول صلی الله علیه و آله و سلّم برگرفت و رو بر رسول [ص] نهاد و گفت «من یمنعک منی» کی است که تو را از من منع کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفت «الله یمنعک منی»

خدا تو را از من باز میدارد، سه بار اینکه سخن گفت پس اعرابی شمشیر در نیام کرد و هراسی بر وی افتاد و یاران فراهم آمدند و جبرئیل در اینکه حال اینکه آیت آورد.

[عبد الله] ۳- مجاهد و عکرمه و کلبی گفتند سبب فرود اینکه آیت اینکه بود که قریظه و نضیر با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند و یکدیگر را در دیات یاری دهند و رسول صلی الله علیه و آله و سلّم ایشان را در دیاتشان یاری دهد و آنها رسول را در دیات مسلمانها یاری کند پس دو مرد معاهد بدست مسلمانان کشته شدند اولیای مقتول طلب دیه نمودند رسول خدا برخواست و به یهود بنی نضیر وارد شد و أبو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و عبد الرحمن عوف با وی بودند در نزد کعب اشرف رفتند و

بنی‌النضیر آنجا حاضر بودند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای دیه دو مرد از ایشان استعانت خواست بنا باقتضاء آن عهدی که در پیش رفته بود ایشان در پذیرفتند و رسول خدا [ص] و یاران را در خانه بنشانند و خود بخلوت رفتند و مکر ساختند گفتند اگر هرگز بر وی ظفر یابیم امروز وقت آن است کیست که شایسته اینکه کار است عمرو بن حجاج بن کلیب گفت اینکه کار من است و من مرد آنم، آسیاسنگی عظیم بر سر وی فرو گذارم و شما را از او باز رهانم، رفت با جماعتی و اینکه مکر ساخته، رب‌العالمین جبرئیل را فرستاد و رسول را از مکر ایشان خبر داد، رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخاست و بیرون رفت و علی [ع] بر جای خود گذاشت بر در آن سرای و خود سوی مدینه رفت پس ایشان نیز بیرون آمدند و از پی رسول برفتند رب‌العالمین در میان اینکه قصه آیت فرستاد آنکه در عقب آیه از بنی اسرائیل خبر داد «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ-الْخ» [کشف‌الاسرار]

صفحه : ۲۷۷

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۲ تا ۱۶]

اشاره

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِبَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶)

صفحه : ۲۷۸

[ترجمه]

و همانا خداوند از بنی اسرائیل عهد گرفت و دوازده نفر بزرگتر از بین آنها برانگیختیم که هر یک رئیس هر سبطی باشند و خدا بآنها گفت من در همه حال با شمایم، اگر شماها نماز را بپای دارید و زکوة بدهید و برسولان من ایمان آرید و آنها را تقویت نمائید و بخدا قرض بدهید قرض نیکو هر آینه گناهان شما را و کارهای بدی که کرده‌اید میبوشانم و همانا شما را داخل میگردانم در بهشتهائی که از زیر درختان آن نهروائی جریان دارد و کسی که از شما پس از ایمان (آوردن) کافر گردید چنین کسی حقیقه از راه راست گمراه گردیده [۱۲]

پس بسبب شکستن عهدشان آنان را لعنت کردیم، و قلبهای آنها را سخت گردانیدیم کلمات خدا را از جای خود تحریف نمودند و بهره‌ئی از آنچه پند داده شده بودند بآن ترک کرده- ای رسول تو همیشه بر خیانت کاری آنها مگر کمی از آنان مطلع می‌گردی- پس از آن در گذر و از ایدای آنها روی بگردان- همانا خداوند نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳]

و از آنکسانی که گفتند ما نصرانی می‌باشیم پیمان گرفتیم، و آنها نیز بهره‌ئی از آنچه بآنها پند داده بودیم ترک کردند- ما هم

گردیدند.

[جامع الجوامع] فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً حَقَّ تَعَالَى بَايِنَ آيَةِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَا تَسْلِيَتٍ مِيْدَهْدُ كِه اِگَر جِهودان عَصْر تو عَهْد و پیمان تو را شکستند جِهودان روزگار موسی علیه السّلام اینکِه چنین کردند و من آنها را لعنت کردم و از رحمت خود دور گردانیدم و (ما) در (فَمَا) صلّه است و در آن نفی مأخوذ است یعنی چون نقض میثاق کردند (لَعَنَّاهُمْ) یعنی نقض عهد آنها لعنت ما را بر خودشان ایجاب نمود و نیز قلبهای آنها را سخت گردانیدیم.

از حسن بصری است که گفته مقصود از لعن در آیه همان مسخ است در قوله تعالی (كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ) و چون بعضی از قراء (قَسِيَّةً) قرائت نموده بعوض (قَاسِيَةً) میگوئیم که (قَسِيَّةً و قَاسِيَةً) دو لغتند بیک معنی مثل علیّه و و عالیّه و زکیّه و زاکیه، و از ابن عباس است که قاسیه یعنی دل آنها خشک و غلیظ گردید که بموعظه نرم نشود.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ (کلم) جمع کلمه است مثل تمر تمره و کلام جنس است و در معنی آیه

صفحه : ۲۸۱

دو قول نقل شده یکی در اثر قساوت قلبشان و از گون گردیده و معنی کلام را بد میکنند و دیگر آنکه کلام را تحریف میکنند یعنی از معنی خود تغییر میدهند قوله تعالی (وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ يَهُودِيَانِ بِسَبَبِ نَقْضِ مِيثَاقِهِنَّ وَ قَسَاوَتِ قَلْبِهِنَّ فَرَامُوش كَرْدَنْد نَصِيْب خُودشان را از آنچه در کتابشان بآنها امر شده بود از متابعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بپا داشتن حقوق.

وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (خَائِنَةٌ) صفت است و موصوف محذوف است یعنی (فرقه خائنه) یا اینکه (خائنه) بمعنی خائن است و (ها) را برای مبالغه آورده‌اند، و خلاصه اینکه شاید خدای تعالی میخواهد بپیمرش گوش زد نماید که خیانت و غدر عادت دیرینه یهودیان است، مگر کمی از آنها که خیانت نمی کنند مثل ابن سلام و اصحاب او که ایمان آوردند ای محمد [ص] اگر ایمان آوردند تو از آنها درگذر.

و مفسرین گفته‌اند اطلاق (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ) بآیه (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) نسخ گردیده لکن (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) که علت امر بصلح و عفو است از کافرین خیانت کار معلوم میشود که آیه نسخ نشده شاید مواردش فرق میکند و مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، تا آخر آیه بعد.

چون اینکه آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه اینکه در اینکه آیات خبر میدهد که از جماعت نصاری پیمان گرفتیم چنانچه از یهودیان عهد گرفتیم و اینکه گفتند ما نصاری میباشیم گفته‌اند برای اینکه بود که خود را بنصران یا ناصره نسبت میدادند و آن قریه‌ئی بود که عیسی علیه السلام در آن بود یا برای اینکه بود که میگفتند (نحن أنصارُ الله) و آنها نیز مثل

صفحه : ۲۸۲

یهودیان از آنچه در انجیل امر شده بود که ایمان آورند (بفارقلیط) که محمد مرسل است صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمودند اینکه بود که بشومی عملشان و نقض عهدشان بین خودشان عداوت انداختیم که آنطوری که گفته‌اند چند فرقه شدند «نسطوربه» که میگویند عیسی پسر خدا است «یعقوبیه» که میگویند خدا همان مسیح پسر مریم است و «ملکائیه» که میگویند خدا سه تا است سومی «الله» و همه دشمن یکدیگرند و قول دیگر اینکه است که بین یهود و نصاری دشمنی انداختیم در تفسیر کشف الاسرار در ذیل آیه گفته قوله تعالی «يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيراً الى آخر» اینکه آیه وصف رسول خدا است و دلیل علم

و حلم وی در آن پیدا است

فاظهار ما ابدی دلیل علمه و العفو عما اخفی برهان حلمه

آنچه از اسرار ایشان اظهار کرده دلیل است بر کمال نبوت و صحت رسالت، و علم بی‌شبهت- و آنچه عفو کرد از آن نفاق که ایشان در دل داشتند و بظاهر خلاف آن مینمودند و رسول خدا [ص] از آن خبر داشت و پرده از روی آن برداشت- آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی، و نشان کمال و حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود اعرابی از قبیله بنی سلیم در آمد و در میان جامه وی سوسماری پنهان کرده بود و با رسول خدا سخن درشت گفت، چنانچه اجلاف عرب گویند بی‌محابا، گفت یا محمّد [ص] به لات و عزی که من هرگز کسی از تو دروغ زن ندیده‌ام نه از مردان و نه از زنان، یا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بلات و عزی که در روی زمین بر من کسی از تو دشمن تر کسی نیست- عمر موقع خطاب حاضر بود از آن ناسزا که می‌شنید خشم گرفت- برخاست و گفت یا رسول الله دستوری ده تا اینکه دشمن خدا و رسول را بتیغ خویش سر بردارم و زمین را از نهاد وی پاک گردانم یا رسول الله آرام و سکون در دل عمر کی آید و در تو سخن ناسزا از زبان بیگانه بشنود رسول خدا نرمک فرا عمر گفت یا عمر ساکت باش، و او را یک ساعت بمن واگذار، آنکه روی فرا اعرابی کرد، گفت

صفحه : ۲۸۳

ای جوانمرد اینکه سخن بدین درشتی چرا میگوئی نمیدانی من در آسمان و زمین امینم- و پسندیده جهانیانم و دست مؤمنانم- و تیمار برایشانم مرا زشت مگو که نه خوب بود- اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد، گفت یا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت، بلات و عزی که بتو ایمان نیارم تا اینکه سوسمار براستی تو گواهی دهد، رسول خدا در آن سوسمار نگرست سوسمار بتواضع پیش آمد و سرک می‌جنابید که چه میفرمائی یا محمّد، رسول گفت «یا ضب من ربک»

ای سوسمار خدای تو کیست، سوسمار بجواب فصیح جواب داد:

خدای من جبار کائنات است- خالق موجودات است- مقدر احیان و اوقات است دارنده زمین و سماوات است، فرمان و سلطان وی در آسمان و زمین و بحر و فضا و هوا رواست. آنکه گفت «و من انا یا ضب»

ای سوسمار من که‌ام که تو را از اینکه پرسنده‌ام، گفت «انت رسول رب العالمین و خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین» تو رسول خدائی بجهانیان و خاتم پیمبران سرور و سالار عالمیان، و در قیامت شفیع عاصیان و مایه مفلسان.

اعرابی چون اینکه سخن بشنید در شورید پشت بداد تا رود، رسول خدا گفت ای اعرابی چنانچه آمدی باز میگردی و بدین خورسندی. گفت یا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نه چنانچه آمدم باز میگردم. بدان خدای که جز وی خدائی نیست که چون در آمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود و اکنون که باز میگردم بر روی زمین از تو عزیز تر کسی نیست، پس رسول خدا بر وی اسلام عرضه کرد و مهری از اسلام بر دل وی نهاد- آنکه گفت یا اعرابی معیشت تو از چیست گفت بوحدانیت الله و نبوت تو یا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که در بنی سلیم از من درویش تر کسی نیست. رسول خدا یاران را گفت دهد وی را شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت. عبد الرحمن عوف بر پای خواست و گفت یا رسول الله ای و امی بر من است که وی دهم ماده شترش بده ماهه آبستن.

از یحیی کهتر و از اعرابی مهتر سرخ موی آراسته چون عروسی همی آید خرامان رسول گفت تو شتر خویش صفت کردی تا من

آنرا که ضمان کرده‌ام نیز صفت

صفحه : ۲۸۴

کنم: شتری است اصل آن از مروارید- گردنش از یاقوت سرخ- دو بنا گوش وی از زمرد سبز- پاهایش از انواع جواهر- پالانش از سندس و استبرق- چون بر وی نشستی تو را میرد تا بکنار حوض من. پس عبد الرحمن شتر بیاورد و بوی داد آنکه مصطفی گفت یا ابا سلیم خدای را عز و جل بر تو فریضه‌هاییست چون نماز و روزه و زکوة و حج. و نخستین چیزی نماز است تا تو را آن چندان بیاموزم که بدان نماز توانی کرد. اعرابی پیش رسول نشست و سوره الحمد و معوذتین و سوره اخلاص آموخت. رسول بیاران نگریست گفت چه شیرین است ایمان و مسلمانی. چون با هیبت است اینکه دین حنیفی، دین پاک و ملت راست و کیش درست. آنکه اعرابی را بر نشانید و باز گردانیده و گفت نگر تا خدا را بنده باشی و نعمتها را شاکر و بر بلاها صابر و بر مؤمنین مشفق و مهربان قد جاءکم من اللّٰهِ نُورٌ وَ کِتَابٌ مُّبِیْنٌ اشاره است تا نور توحید از موهبت الهی در دل بنده نتابد بجمال شریعت مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم و در بیان کتاب و سنت بینا نگردد- از آنکه نور بنور هم توان دید و روشنائی توان یافت- دیده‌ای که رمص «۱» بدعت دارد، نور سنت کجا بیند، چشم نابینا از روشنائی آب چه بهره دارد.

[پایان] یا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُوْلُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیْرًا مِّمَّا کُنْتُمْ تُخْفُوْنَ مِنَ الْکِتَابِ بَهِلْ کِتَابِ است که ای جماعت یهود و نصاری رسول ما برای شما آمد که برای شما ظاهر گرداند بسیاری از آنچه را که شما از روی عناد مخفی می کنید چون صفات محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم که در کتابها بشما خبر داده شده و خدای تعالی در میگذرد از بسیاری از آنچه کرده‌اید و برای شما از جانب خدا آمد (نور) یعنی محمّد [ص] و کتاب روشن یعنی قرآن.

(۱) الرمص و سَخِ اَبِیضٍ فِی مَجْرِی الدَّمْعِ مِنَ الْعَیْنِ (المنجد)

صفحه : ۲۸۵

یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ مِنَ اتِّبَاعِ رِضْوَانِهِ سُبُلَ السَّلَامِ یعنی هدایت میکند خدا بآن نور و قرآن کسی را که پیروی کند رضایت خدا را بایمان آوردن و خدا راههای سلامت را باو مینماید که آن طریق قرب بجوار رب العالمین است و موجب سلامتی از جمیع آفات است (وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهِ) و نیز او را از تاریکیهای کفر و جهل بتوفیق و خواست او بسوی راه مستقیم که نزدیکترین راههاست بقرب حق تعالی او را راهنمائی مینماید و آن راهی است که هیچ کجی و اعوجاجی در آن یافت نمیگردد.

صفحه : ۲۸۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ

ما بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱)

قالوا يا موسى إن فيها قوماً جبارين وإنا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فإن يخرجوا منها فإنا داخلون (۲۲) قال رجلان من الذين يخافون أنعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فإذا دخلتموه فإنكم غالبون وعلى الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين (۲۳) قالوا يا موسى إنا لن ندخلها أبداً ما داموا فيها فاذهب أنت وربك فقاتلا إنا هاهنا قاعدون (۲۴) قال رب إني لا أملك إلا نفسي وأخي فافرق بيننا وبين القوم الفاسقين (۲۵) قال فإنها محرمة عليهم أربعين سنةً يتيهون في الأرض فلا تأس على القوم الفاسقين (۲۶)

صفحه : ۲۸۷

[ترجمه]

حقیقه کافر شدند آنهایکه گفتند همانا خدا مسیح پسر مریم است ای محمد بگو پس کی است بتواند جلوگیری کند چیزی را اگر خدا بخواهد مسیح ابن مریم و مادرش را و هر کس که در زمین است هلاک گرداند- و مختص بخداست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است آنچه میخواهد میآفریند و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۷]

یهود و نصاری گفتند که ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم (ای محمد) بگو اگر چنین است پس چرا شما را برای گناهانتان عذاب میکند، بلکه شما بشری میباشید از آنچه خدا آفریده، هر کس را بخواهد میآمرزد و هر کس را بخواهد عذاب میکند و مختص بخداست سلطنت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است و باز گشت همه بسوی او است [۱۸]

ای اهل کتاب رسول ما بر شما آمد در موقعی که پیمبری نبود تا اینکه حقایق دین را برای شما بیان نماید تا شما نگوئید برای ما رسولی نیامد که بما مژده دهد یا ما را بترساند، پس همانا آن رسول مژده دهنده و بیم‌دهنده برای شما آمد، و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۹]

(ای محمد) یاد کن وقتی را که موسی بقومش گفت ای جماعت نعمت خدا را یاد آور شوید چون بین شما پیمبران قرار داد و شما را سلاطین روی زمین گردانید و بشما عطا کرد چیزی

صفحه : ۲۸۸

را که باحدی از عالمان زمانتان عطا نموده بود [۲۰]

ای قوم من بسر زمین مقدسه آنچنانی که خدا برای شما نوشته وارد گردید و بر پشت خود بر نگریدید که زیان کار خواهید گردید [۲۱]

قوم گفتند ای موسی همانا در آنجا گروه ستمکاران میباشند و ما هرگز داخل نمیگردیم تا وقتی که آن جماعت از آنجا خارج گردند و اگر از آنجا خارج گردند ما داخل خواهیم شد [۲۲]

دو نفر مرد خدا ترس که خدا بر آنها انعام کرده بود گفتند ای جماعت در اینکه درب داخل گردید وقتی که وارد گردید، شما از غلبه کننده گانید و بر خدا توکل نمائید اگر از مؤمنین میباشید [۲۳]

جماعت گفتند ای موسی ما هرگز و ابداً مادامیکه اینک جباران در آنجا میباشند داخل نمیگردیم تو با پروردگارت برو و با آنها

جنگ کنید ما در همین جا خواهیم نشست [۲۴]

موسی [ع] گفت ای پروردگار من، همانا من مالک نیستم مگر بر نفس خودم و برادرم پس بین ما و گنهکاران جدائی انداز [۲۵]
خدا فرمود (چون اینان مخالفت کردند) آن ارض مقدسه حرام است بر آنها چهل سال سرگردان و متحیر میگردند در زمین تیه پس
اندوهناک مباش بر گروه بیرون رفتگان از فرمان [۲۶]

صفحه : ۲۸۹

توضیح آیات

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ الخ خلاصه اینکه مفسرین گفته‌اند قائل باین قول جماعت یعقوبیه از عیسویان
میباشند که میگفتند خدا مسیح پسر مریم است. و برای ابطال قول آنها برسولش امر فرموده که باینان بگو چگونه شما چنین گمان
میکنید مخلوقی که قادر و توانا بر بقاء و حفظ خودش نیست اله عالم باشد در صورتی که از نیستی بهستی آمده و حادث گردیده
زیرا که شکی نیست که زائیده شده از مریم است و وجود مریم پیش از وجود او بوده پس حادث است و هر حادثی مسبوق بعدم
است و نیز پس از حدوث مالک حیات و بقاء خود نیست بلکه هم محتاج بعلت محدثه و هم علت مبقیه میباشد و وجود هر مخلوقی
بسته باراده خالق او است گویا خدای جلیل خطاب میکند بتمام مسیحیان چه آنهائیکه عیسی [ع] را خدا دانند یا آنهائیکه او را پسر
خدا یا ثالث ثلاثه معرفی میکنند به اینکه که رجوع بعقل خود کنید که اگر خدا خواست عیسی پسر مریم و مادرش را هلاک
گرداند یا مشیتش بر اینکه تعلق گیرد که آنچه در زمین است هلاک و نابود گرداند چه کسی میتواند جلو قدرت او را بگیرد زیرا
که آسمانها با آن عظمت و زمین با آن سعه و آنچه بین آنها است تماما ملک حق تعالی و در تصرف قدرت او است هر چه را اراده
نمود می‌آفریند و هر چه را خواست اعدام مینماید هیچ مانع و رادعی جلوگیر قدرت و مشیت و نفوذ حکم او نیست.

واقعا جای تعجب است چگونه انسان عاقل چنین توهم میکند که آنکه از مادر متولد گردیده او خدا یعنی آفریننده کائنات باشد،
شاید اینکه میگفتند مسیح پسر مریم خدا است مقصودشان اینکه نبود که آسمان و زمین و عالم را عیسی بن مریم آفریده و از عدم
بوجود آورده و شاید نظر به اینکه که میدیدند عیسی کارهای خدائی میکند، مرده زنده میکند، کور مادرزاد را بینا میگرداند

صفحه : ۲۹۰

گمان میکردند از شدت قرب با خدا متحد گردیده یا نعوذ بالله خدا در او حلول نموده چنانچه مشرکین نیز گمان میکردند خدای
تعالی تدبیر امور عالم را محول بآن چیزهائی که آلهه مینامیدند گردانیده البته هر کدام از اینها باشد خلاف است و آیه پاسخ تمام
چنین گفتارهای رکیک را باحسن وجه داده و ارشاد بر اینکه است که همه بدانند که حق تعالی بقدرت تامه و مشیت کامله خود هر
چه خواهد می‌آفریند و هر چه را خواهد اعدام میگرداند خودش متصرف در تمام امور است کسی را در امر خلقت تصرفی نیست و
نظام عالم را واگذار بکسی ننموده وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ خدای تعالی برسولش خبر میدهد که یهودیان و
نصرانیان چنان بخود مغرور شدند که گفتند ما از شدت نزدیکی و قربمان بخدا پسرهای او و دوستان او هستیم.

از ابن عباس نقل میکنند که گفته سبب نزول آیه اینکه بود که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از عذاب
خدا ترسانید، گفتند چگونه ما را میترسانی در صورتی که هر قدر زیاد گناه کنیم خدا ما را عقوبت نخواهد نمود زیرا که ما پسران
او و دوستان اوئیم.

و از حسن بصری است که گفته اینکه گفتار آنها که ما پسرهای خدا و دوستان اوئیم از باب مبالغه است یعنی بقدری بخدا نزدیکیم همان طوری که پسر پدیر نزدیک است و بقدری خدا بر ما مهربان است که پدر بر فرزند و ما را عقوبت نخواهد نمود.

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ خدای تعالی در پاسخ دعوی آنها برسولش خطاب نموده که باینها بگو اگر چنین می‌باشید یعنی پسرهای خدا و دوستان او می‌باشید پس چگونه شما را برای گناهانتان عذاب میکند پدر اولادش را هرگز عذاب نمیکند.

صفحه : ۲۹۱

شاید مقصود آن عذابهایی باشد که در زمان حضرت موسی و نیز در زمان حضرت عیسی در اثر نافرمانی و مخالفت نمودن با موسی و عیسی علیهما السلام دامن گیر قومشان میشد (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که شما گمان کرده‌اید که امتیازی بین شماها و باقی افراد بشر باشد خدا هر کسی را بخواهد می‌آمرزد و هر کسی را بخواهد در اثر مخالفت عذاب میکند نسبت خدای عز و جل بتمام افراد بشر مساوی است اگر بی‌آمرزد بفضل و کرم او است و اگر عذاب کند از روی عدل و استحقاق عبد است و مملکت آسمانها و زمین همه ملک او و در قبضه اقتدار او است کسی را در مملکت او تصرفی نیست.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَصْلَ كَلِمَةٍ فَتَرَهُ مِنْ الرُّسُلِ اصل کلمه فتره فتور است و بمعنی سستی است اشاره به اینکه که روزگاری پیمبران نیامدند گویا سستی پدید گردید تا وقتی که نبی خاتم آمد زیرا پس از حضرت عیسی [ع] تا مدتی پیمبر مرسل نیامد بقولی مدت بین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی بن مریم ششصد سال بود و بقول دیگر پانصد و پنجاه سال فاصله افتاد اینکه است که حق تعالی از راه امتنان با افراد بشر و اهل کتاب تذکر می‌دهد که پس از زمان فتره رسول خودمان را برای شما فرستادیم.

أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ آیه تذکر می‌دهد که ما برای اتمام حجت و احسان بیشتر رسول خودمان را فرستادیم که قاطع عذر شما باشد و نگوئید بر ما پیمبری نیامد که ما را از عذاب بترساند و بنعمتهای اخروی مژده دهد تا اینکه از روی ترس از عقاب و وعده بثواب عمل نیک نمائیم و از خطاء اجتناب کنیم حال رسول ما آمد و شما را هم مژده بثواب داد و هم تهدید بعذاب نمود و خدا بر هر چیزی توانا است و إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ خدای تعالی در اینکه آیه برسولش یادآوری میکند بعض نعمتهایی را که بنی اسرائیلیان کرامت کرده و بیان مینماید آن وقتی را که موسی بقومش

صفحه : ۲۹۲

گفت یاد کنید نعمتهایی را که حق تعالی بشما عنایت نمود، و سه نعمت از نعمتهایی را که بآنها عنایت کرده خاطر نشان مینماید.

(إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءً) اول در شما پیمبرانی قرار دادیم.

مفسرین گفته‌اند که پیمبران بنی اسرائیل از سبط «لاوی» بودند و آنها آن هفتاد نفر مردانی بودند که موسی آنها را از بین قوم خود برگزید و با خود بمناجات برد و بصاعقه هلاک گردیدند و پس از آن زنده شدند و بعد از موسی علیه السلام و هارون پیغام بران بودند.

دوم (وَجَعَلْنَاكُمْ مَلُوكًا) یعنی پس از آنکه شما بنده و در تحت اسارت فرعون و قبطیان بودید شما را سلطان قرار دادیم و مملکت مصر را در تصرف شما درآوردیم، و بقولی (مَلُوكًا) یعنی شما را توانگر گردانیدیم تا از یکدیگر بی‌نیاز گردید.

سوم (وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ) و بشما چیزی عطاء کردیم از شکافته شدن دریاها و هلاکت دشمنانتان و من و سلوی و سایه انداختن ابر بر سر شما و غیر اینها که چنین نعمتهایی باحدی عطاء ننموده بودیم.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ در اینکه مقصود از ارض مقدسه چه زمینی است بقولی ارض بیت المقدس است. و بقولی فلسطین و دمشق، و بقولی اردن، و بقول دیگر زمین شام است و بیت المقدس قرارگاه انبیاء و مسکن مؤمنین بود آنهائیکه نامشان در لوح محفوظ نوشته شده که ارض مقدسه برای آنها است.

موسی علیه السلام بقومش توصیه فرمود که ای جماعت در ارض مقدسه که برای شما تعیین شده داخل شوید (وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ) یعنی برنگردید از زمینی که مأمور بدخول آن شده‌اید، و بعضی گفته‌اند یعنی رجوع نکنید از فرمان خدا بنافرمانی که اگر برگشتید از زیان کاران در دنیا و آخرت خواهید بود

صفحه : ۲۹۳

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ گفته‌اند پس از آنکه موسی علیه السلام با قومش از دریا بیرون رفتند و خدا امر کرد که بروند بزمین مقدسه چون بنهر اردن رسیدند ترسیدند از داخل شدن پس موسی دوازده نفر نقیب بجاسوسی فرستاد چون برگشتند و بموسی [ع] خبر دادند موسی بآنها گفت اینکه مطلب را پنهان دارید و اظهار نکنید زیرا اگر اینان بشنوند میترسند و پیش نمیروند آنها رفتند و هر یک با تابعین خود گفتند چون بنی اسرائیل اینکه طور شنیدند که در آنجا مردمان قوی هیکل میباشند ترسیدند و گفتند برمیگردیم بمصر، اینکه است که خدای تعالی خبر میدهد که آن جماعت گفتند ای موسی ما هرگز داخل نمیشویم مگر وقتی که جبارین از آن محل بیرون روند وقتی آنها بیرون رفتند ما داخل میگردیم.

قال رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخْفَوْنَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ آن دو نفر که آیه از آنها خبر می‌دهد گویند یکی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بوده و دیگر کالب بن یوقنا داماد موسی بخواهر وی مریم، و بعضی گفته‌اند که یوشع از سبط ابن یامین بود و کالب از سبط یهودا و آن دو مرد آنهائی بودند که از مخالفت نمودن امر خدا میترسیدند و آنان کسانی بودند که بآنها انعام کرده بود بتوفیق و یقین و آن دو مرد بجماعت گفتند در اینکه شهر بروید و باک نداشته باشد زیرا که اینکه جباران چشمهای قوی دارند و دلهای ضعیف و اگر ایمان دارید بر خدا اعتماد کنید و یقین داشته باشید که خدا شما را نصرت می‌دهد زیرا که خدای تعالی بموسی وعده مظفریت داده و وعده خود را خلاف نخواهد نمود.

صفحه : ۲۹۴

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ جماعت گفتند ای موسی همانا مادامیکه اینکه جبارین در آنجا میباشند هرگز ما داخل نخواهیم گردید، و بقاء تفریع جمله (فَادْهَبْ) تا آخر را عطف بجلو داده که ای موسی تو با خدای خودت برو و با آنها جنگ کن ما همینجا می‌نشینیم.

بروایتی در سال حدیبیه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب برای طواف خانه کعبه رفته بودند و مشرکین مانع گردیدند و نگذاشتند حضرت رسول [ص] وارد مکه گردد حضرت فرمود من میروم و هدی خود را آنجا قربانی کنم و میخواست اصحاب خود را امتحان کند، مقداد اسود گفت و الله ما مثل قوم موسی بتو نمیگوئیم آنچه آنها ببیمبرشان گفتند (فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ) برو تو و پروردگار تو، بلکه اگر امر کنی ما از طرف راست و چپ و پیش روی تو با دشمنانت جنگ میکنیم اگر در دریا روی در دریا آئیم اگر بر کوه روی با تو بر کوه می‌آئیم و اگر ما را بجنگهای سخت بری با تو می‌آئیم، صحابه چون سخنان مقداد را شنیدند گفتند ما نیز چنینیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاد گردید، و موسی [ع] وقتی دید قوم مخالفت نمودند و از رفتن بارض مقدسه ابا کردند.

قال رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأُحْيِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ- موسی [ع] در مقام مناجات عرض میکند ای پروردگار من همانا من بر کسی مالک نیستم مگر بر خود و برادرم بین ما و جماعت فاسقین جدائی انداز.

آیه دلیل بر اینکه است که آنهائیکه چنین گفتند منافق و فاسق بودند، مفسرین گفته‌اند خدای تعالی بموسی علیه السّلام وحی کرد که اینکه جماعت فاسقند و آیات ما را تصدیق نخواهند کرد اگر خواهی همه را هلاک میگردانم و جماعت دیگری آورم، موسی [ع] گفت اگر اینها را هلاک گردانی جماعت نادان که در شهرها میباشند و از اینکه حال بی‌خبرند گویند موسی جماعتی را از شهر بیرون

صفحه : ۲۹۵

برد و آنان وعده داد که شما را بشهر میبرم و قوم خود را هلاک گردانید و تو آمرزنده و بخشنده‌ئی اینها را ببخش و هلاک نگردان، بموسی علیه السّلام وحی شد که بدعای تو از هلاک کردن آنها گذشتم لکن آنها را معذب میگردانم که تا چهل سال در اینکه بیابان بمانند.

قال فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ- پس از آنکه بدعای موسی [ع] خدای جلیل از هلاک گردانیدن آنها گذشت گفت پاداش عمل آنها آن ارض مقدسه را بر آنان حرام گردانیدم که تا چهل سال دیگر در آن حیران و سرگرداند و تا چهل سال دیگر نتوانند از آنجا بیرون آیند.

گفته‌اند آن بیابان دوازده فرسخ طول داشت و شش فرسخ عرض و موضع آن تیه میان فلسطین و ایله مصر بود و آن جماعتی که مخالفت کردند از صبح براه می‌افتادند تا شبانگاه و شبانگاه بهمان منزل اول بودند، و بقولی در روز محبوس بودند و شبها راه میرفتند پس بموسی علیه السّلام نالیدند و موسی دعاء کرد خداوند (من) ترنجبین و (سلوی) مرغ بریان کرده برای آنان فرو فرستاد، و چون آب خواستند موسی [ع] دعا کرد دوازده چشمه از آن سنگ سپید که از طور با خود برده بود آب روان گردید- اینکه است قوله تعالی (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبُهُمْ) آن جماعتی که در بیابان تیه مردند ششصد هزار مرد مقاتل بودند از آن جماعت فقط دو نفر نجات یافتند: یوشع بن نون و کالب بن یوقنا. گفته‌اند موسی علیه السّلام یوشع بن نون را بر بنی اسرائیل خلیفه گردانید پس از آنکه مدت چهل سال تمام گردید یوشع لشکری فراهم کرد از بنی اسرائیل آنهائیکه معصیت نکرده بودند به اریحا برد و با جبارین جنگ کردند و ربّ العالمین بدست آنها فتح داد و همه را کشتند و مملکت را تصرف نمودند.

و بقولی موسی و هارون علیهما السّلام از تیه بیرون آمدند و فتح اریحا

صفحه : ۲۹۶

و قتل جباران بدست موسی [ع] شد- و دلیل بر اینکه قول اجماع علماء است که قتل عوج بن عناق بدست موسی علیه السّلام شد.

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۴]

اشاره

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ- (۲۷) لئن بسطت إليّ يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك لأقتلك- (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ- (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ- (۳۰) فَبَعِثَ اللَّهُ عُورًا

يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَهُ أُخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْأَهُ أُخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱)

من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفسٍ أو فسادٍ في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً ومن أحياها فكأنما أحيا الناس جميعاً ولقد جاءتهم رسلنا بالبينات ثم إن كثيراً منهم بعد ذلك في الأرض لمسرفون (۳۲) إنما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الأرض فساداً أن يقتلوا أو يصلبوا أو تقطع أيديهم وأرجلهم من خلافٍ أو ينفوا من الأرض ذلك لهم جزاء في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم (۳۳) إلا الذين تابوا من قبل أن تقدروا عليهم فاعلموا أن الله غفورٌ رحيم (۳۴)

صفحه : ۲۹۷

[ترجمه]

ای پیمبر بر اهل کتاب داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) بحق بخوان وقتی که بقرانی تقرب جستند از یکی از آنها (هابیل) قبول گردید و از دیگر (قابیل) قبول نشد (قابیل بهابیل) گفت قسم بخدا که تو را میکشم (هابیل گفت) همانا جز اینکه نیست که خدا اعمال پرهیز کاران را قبول میکند [۲۷]

اگر تو دستت را بسوی من باز کنی برای کشتن من دستم را برای کشتن تو باز نمیکنم همانا من از خدا که پروردگار عالمیان است میترسم [۲۸]

بحقیقت میخواهم گناه کشتن من و مخالفت تو بتو باز گردد پس تو از اهل جهنم باشی و عذاب آتش پاداش ستمکاران است [۲۹] پس از آن بر قابیل نفسش غالب گردید و برادرش را کشت و از زیان کاران گردید [۳۰]

پس از آن حق تعالی کلاغی مأمور گردانید که زمین را بکند و بقابیل بنماید که چگونه جسد برادرش را بپوشاند (قابیل) گفت ای وای بر من چگونه عاجز بودم که مثل اینکه کلاغ جسد برادرم را بپوشانم پس از آن از جمله پشیمان شدگان گردید [۲۱] برای همین بود که ما بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که همانا کسیکه نفسی را بدون اینکه کسی دیگر را کشته باشد و بدون اینکه در زمین فساد کرده باشد بکشد گویا تمام مردم را کشته و کسیکه یک نفر را احیاء کند مثل اینکه است که تمام مردم را احیاء

صفحه : ۲۹۸

نموده و همانا بحقیقت پیمبران ما با معجزات بر بنی اسرائیل آمدند پس از آن بسیاری از آنان در فساد اسراف نمودند [۳۲] همانا جزاء آنهاست که با دوستان خدا و رسول بجنگ برخیزند و در فساد کردن در زمین سعی نمایند آنست که آنها را بکشند یا بدار زنند یا دستها و پاها را بر خلاف یکدیگر قطع کنند یا آنها را از زمین نفی و تبعید کنند اینکه است خواری و رسوائی و ذلت دنیای آنها و در آخرت برای آنها عذاب بزرگ آماده شده [۳۳]

مگر آنهاست که پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کردند بدانند که خدا آمرزنده و مهربان است [۳۴]

صفحه : ۲۹۹

توضیح آیات

اشاره

وَ اتلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ خدای جلیل برسولش امر فرموده که داستان دو پسر آدم را بر مردم بحق و درستی بخوان، دو پسر آدم علیه السّلام یکی هابیل و دیگری قابیل بود و آدم را چهل فرزند در بیست بطن آمد و هر بطن پسری و دختری. مگر شیث که مفرد بود و دختری با او نبود. و اول فرزندان او قابیل بود و با او دختری بنام اقلیمیا. بطن دوم هابیل توأم بالیوذا. و آخر فرزندان او عبد المغیث بود و توأم با امه المغیث بود و پروردگار عالمیان در نسل آدم برکت داد و گفته‌اند حوا بیست بطن حامله شد هر بطن پسری و دختری و اولادان او چهل نفر شدند و برای اینکه نسل بشر زیاد شود آدم مأمور گردید که دختر هر بطنی را پسر بطن دیگر ازدواج نماید و اولادان او زیاد شدند چنانچه گویند آدم علیه السّلام چهل هزار اولاد و اولادان آنها را دید و چون اقلیمیا که هم بطن قابیل بود با مر خدا برای هابیل تزویج کرد و لیوذا که هم بطن هابیل بود برای قابیل تزویج نمود چون اقلیمیا بسیار وجیهه و زیبا بود و لیوذا هم بطن هابیل چندان وجیهه و خوش صورت نبود قابیل حسد برد و گفت چرا خواهر مرا بمن نمیدهی آدم [ع] گفت حکم خدا چنین است قابیل قبول ننمود و به آدم گفت اینکه رأی تو است نه حکم خدا.

آدم گفت اکنون هر یک قربانی کنی قربانی هر کس پذیرفته گردید اقلیمیا مال او باشد- گویند هابیل گوسفندانی داشت و شبانی میکرد و قابیل برزگر بود کشاورزی میکرد- هابیل در میان گوسفندان یک میش نیکو که میان گله معروف بود برای قربانی حاضر کرد و نام آن زریق بود و قابیل دسته‌ئی از حشیش و خوشه‌های بی مغز آورد و هر دو بر سر کوه گذاشتند، و آدم رفته بود مکه.

صفحه : ۳۰۰

قابیل در دل داشت خواه قربانی قبول شود یا نشود خواهر خود را بزنی بهابیل نمیدهم- هابیل در دل رضا و تسلیم داشت پس آتشی سفید از آسمان آمد و نخست نزد قربانی هابیل فرود آمد و بدور قربانی هابیل گشت و او را گرفت و خورد و در آن وقت اینکه طور بود که اگر قربانی کسی قبول میشد آتشی باین صفت از آسمان فرود می‌آمد و اول روی بصاحب قربانی مینمود و پس از آن اگر قربانی را میخورد اینکه علامت قبول شدن قربانی بود و اگر نمیخورد علامت ردّ قربانی در اینجا آتش قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را رها کرد. گفته‌اند آن بزه میشی که هابیل قربانی کرد همان بود که خدا او را در بهشت نگاه داشت و برای قربانی اسماعیل علیه السّلام فرستاد.

و گفته‌اند در اینکه داستان تزویج و ازدواج اولادان آدم از علماء کسی خلاف آنرا نگفته لکن از معاویه بن عمّار روایت کرده‌اند که از حضرت صادق علیه السّلام در اینکه موضوع سؤال شد فرمود: معاذ الله که آدم دختر خود را پسر خود دهد اگر آدم چنین کرده بود روا بود که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نیز بکند زیرا که دین هر دو یکی است، اما پروردگار برای اینکه نسل بشر زیاد شود حوریه‌ئی بصورت انسی بزمین فرستاد و در وی رحم آفرید و به آدم وحی فرستاد که او را بهابیل بدهد و دختری از اولاد جان بصورت انسی درآورد و وحی کرد که او را بقابیل بدهد اینکه بود که قابیل را خشم گرفت و به آدم گفت من پسر بزرگ توأم و هابیل پسر کهن است چرا حوریه را بوی دهی و من باو سزاوارترم، آدم گفت (إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ) او را دهد که او خواهد. قابیل گفت اینکه رأی تو بود نه امر خدا، آدم گفت اکنون قربانی کنی قربانی هر کدام قبول گردید حوریه مال او است.

وقتی قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل مردود گردید قابیل بر برادرش حسد برد با او کینه کرد و آن حسد و کینه را در دل داشت تا روزی که آدم برای زیارت کعبه مکه رفت، وقتی آدم غائب گردید قابیل نزد هابیل رفت

صفحه : ۳۰۱

در حالیکه هابیل گله میچراندید- گفت ای هابیل الان تو را میکشم برای اینکه قربانی مرا رد کردند و قربانی تو قبول گردید و خواهر من که با جمال است بتو میدهند و خواهر تو که بی جمال است بمن میدهند. هابیل گفت (قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِكَ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ) هابیل در پاسخ قایل گفت همانا خداوند اعمال پرهیزگاران را قبول میکند گفته‌اند چون هابیل فهمید قایل اراده قتل او را دارد اگر چه هابیل قوی تر از قایل بود و میتوانست از خود دفاع کند لکن قلب سلیم و پارسائی او مانع بود که باو دست دراز کند و او را بکشد، لکن بتضرع و نصیحت قایل برآمد که شاید از اینکه کار قبیح منصرف گردد و گفت از کشتن من چه سودی میری مگر اینکه خوار و ذلیل گردی.

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ مِنْ أَزْوَاجٍ مُتْرَمٍ، فَتَقْتُلَنِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْكَ وَأَنَا خَائِفٌ مِنْكَ، فَكَفَى لِمَنْ كَفَرَ لَئِن كَفَرَ لَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ چون اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست خلاصه آیه خبر میدهد که نفس قایل بر وی غالب گردید و برادرش را کشت و از زیان کاران گردید و گفته‌اند در آن وقت هابیل بیست ساله بود و پس از کشتن او متحیر ماند که جسد برادرش را چگونه مخفی گرداند وی را بر پشت خویش گرفت و هشتاد روز با خود میگردانید و بروایتی سه روز چنین کرد پس از آن بامر پروردگار عالمیان دو کلاغ با هم چنگ کردند و یکی دیگری را کشت و پس از آن بمنقار و چنگ خود حفره‌ئی کند و جسد کلاغ کشته شده را دفن نمود وقتی قایل چنین دید گفت ای وای بر من آیا عاجز شدم از اینکه

صفحه : ۳۰۲

بوده باشم مثل اینکه کلاغ پس بدن برادرم را دفن کنم (فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ) پس قایل از جمله پشیمان شدگان گردید. گویند پشیمانی قایل نه برای کشتن برادرش بود بلکه برای اینکه بود که چرا چند روزی جسد برادرم را بدوش کشیدم و او را زیر خاک نکردم.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- ابن عباس گفته کسیکه نبی یا امام عادل را بکشد مثل اینکه است که تمام مردم را کشته باشد زیرا که قوام خلق بیغمبر باشد یا بامام.

۲- مجاهد گفته کسیکه نفس بی گناهی را بکشد در عذاب مثل اینکه است که همه مردم را کشته باشد زیرا همان طوری که کشته تمام مردم مستحق دوزخ است همین طور کشته یک نفر بی گناه مستوجب جهنم و عذاب است، بقول دیگر کشته یک نفر در استحقاق عذاب مثل کسی ماند که همه مردم را کشته باشد نه در اندازه عذاب.

و از مفسرین توجیهاات دیگری نقل شده که حاجتی بذکر آن نیست. و بهترین توجیهاات همان است که از ابن عباس نقل شد برای اینکه آن نفسی که از جهت عظمت و بزرگی مطابق تمام نفوس بشمار می‌آید چنین نفس شریفی را اگر کسی بکشد گویا تمام نفوس را کشته بلکه اگر مؤمن بی گناهی را بکشد.

و اینکه بنی اسرائیل را اختصاص بذکر گردانیده و لو اینکه اینک حکم بر همه یکسانست شاید برای اینکه بوده که هم در زمین

فساد میکردند و هم قتل نفس مینمودند و بنا بر آنچه گفته‌اند هفتاد نفر از انبیاء زمانشان را کشتند.

و میتوان گفت چون مؤمنین از جهت اتحادشان در ایمان گویا نفس واحده میباشند چنانچه فرموده (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) یک فرد آنها هر گاه بستم و بدون قصاص کشته شود گویا ایذاء او بتمام مؤمنین سرایت مینماید اینکه است که آیه

صفحه : ۳۰۳

میفرماید کسیکه یک نفر (از مؤمنین را) بکشد گویا همه را کشته یعنی بهمه لطمه وارد نموده.

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی کسیکه نفسی را زنده کند و چون انسان دارای روح و بدن است زنده کردن او میشود از جهت بدن باشد مثل اینکه کسی را از دست دشمن برهاند یا از غرق یا از خطر دیگر که در شرف آنست او را نجات دهد و زنده کردن روح اینکه است که کسی را از ظلمت کفر بایمان آرد یا طریق هدایت را بر وی بازگرداند مثل اینکه است که تمام مردم را زنده کرده و حیات حقیقی همان حیات ایمان و علم است که زندگی دل است اگر دل یک نفر از افراد بشر زنده شد ممکن است در اثر آن دل‌هائی زنده گردند. اینکه است سر اینکه در آن حدیث مشهور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده

(من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم القيامة و من سن سنة سيئة فعليه و زرها و وزر من عمل بها الی يوم القيامة) . إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا لِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ تَرَجُمَهُ شَدِيدًا وَ وَاضِحٌ أَنْ مَحْتَاَجٌ بَتَوْضِيْحٍ نَيْسْتُ خَلَاَصَهٗ آيَهٗ بَرَايَ جَلُوْغِيْرِيْ اَزْ فَسَادِ اَمْرِ فَرَمُوْدَهٗ كَهٗ اَنْهَائِيْ كَهٗ دَر مَقَامِ جَنْكِ جَوِّيْ بَا دَوْسْتَانِ خُدَا وَ رَسُوْلٍ اَوْ مِيْبَاشَنْدِ وَ قَاطِعَانِ وَ رَاهِزْنَانِ طَرِيْقَنْدِ وَ رَاہ مَرْدَمِ رَا اَزْ حَجِّ وَ اَزْ اَعْمَالِ دِيْگَرِ مِيْ بَسْتَنْدِ اِيْنَكِهٗ اَسْتِ كَهٗ بَايْدِ كَشْتَهٗ شَوْنْدِ وَ بَدَارِ زَدَهٗ شَوْنْدِ يَا دَسْتِ وَ پَايِ اَنْهَا قَطْعِ شَوْدِ.

سدی گفته آیه در باره قومی از اهل کتاب نازل گردیده که آنها با رسول الله صلی الله علیه و آله عهد بسته بودند و آن عهد را شکستند و راهزنی پیش رفتند اینکه است که برای جلوگیری از فساد امر فرموده که یا هر کس مثل اینها در مقام محاربه با دوستان خدا و رسول باشند آنان را بگیرید و بکشید یا بدار زیند یا دست و پای

صفحه : ۳۰۴

آنها را بر خلاف یک دیگر قطع کنید و آنها را از زمین براندازید تا ریشه فساد بخشکد- مگر آنهاییکه پیش از آنکه در دست شما افتند و در موقع مجازات واقع گردند توبه کردند که دیگر آنها را مجازات نکنید زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

صفحه : ۳۰۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۳۵ تا ۴۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَنَفْتَدُوا بِهٖ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۷) وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَيِّمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَيِّمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱)

صفحه : ۳۰۶

[ترجمه]

ای اهل ایمان از مخالفت امر خدا بپرهیزید و بسوی خدا وسیله‌ئی بجوئید و در راه او جهاد کنید شاید شما رستگار گردید [۳۵] همانا کسانی که کافر شدند اگر آنها تمام آنچه در زمین است و مثل آنها هم با آن دارا باشند و بخواهند از عذاب قیامت فدا بدهند از آنان قبول گردیده نمیشود و عذاب دردناک برای آنان آماده شده [۳۶]

کافرین اراده میکنند از آتش بیرون روند و آنان از بیرون شدگان نمیباشند و عذاب آنها دائم و پایدار است [۳۷] دست مرد دزد و زن دزد را قطع نمائید پاداش و نکبت آنچه‌ی است که عمل کردند و اینکه عقوبت از جانب خدا امر شده و خدا غالب و حکیم است [۳۸]

پس از آن هر کس بعد از دزدی توبه کرد و صاحب مال را راضی گردانید همانا خدا توبه او را قبول میکند زیرا که او آمرزنده و مهربان است [۳۹]

آیا ندانستی که برای خدا و ملک او است آسمانها و زمین هر کس را بخواهد عذاب میکند و هر کس را بخواهد میآمرزد و خدا بر هر چیزی توانا است [۴۰]

ای رسول مسارعت کننده‌گان در کفر تو را محزون نگردانند، از آنکسانیکه بزبانشان گفتند ایمان آوردیم و قلبشان ایمان نیاورده و بعضی از یهودیها قول تو را استماع میکنند برای اینکه بتو دروغ بندند و آنرا بشنوند بقوم دیگر که نزد تو نیامده‌اند و آنان سخن را از جای خودش تحریف میگردانند و میگویند اگر حکم قرآن اینکه طور که ما خواهیم از خدا آمد بپذیرید و گر نه از آن دوری کنید. و هر کس را که خدا بازمایش و رسوائی انداخت تو هرگز از خدا مالک نتوانی شد چیزی که بآن فتنه را از آنها دفع کنی، آن جماعت کسانی میباشند که خدا اراده نموده که قلبهای آنها را طاهر گرداند و برای آنها در دنیا خواری و رسوائی است و در آخرت عذاب بزرگ برای آنان آماده شده [۴۱]

صفحه : ۳۰۷

(توضیح آیات)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ خطاب بمؤمنین است که شمائی که ایمان آورده‌اید بپرهیزید از سخط خدا و بسوی قرب او وسیله بجوئید و در راه او با جان و مال خود مجاهده و کوشش نمائید شاید رستگار گردید.

توسّل بمعنی تقرّب است، مثل اینکه گفته میشود (توسلت الی فلان) یعنی باو نزدیکی جستم و گفته‌اند معنی وسیله محبت است (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) یعنی (تحبّوا الی الله) ای شما که مؤمنانید کاری بکنید که محبوب خدا گردید و بوی نزدیکی جوئید باخلاص اعمال و اجتناب از محارم و احسان بخلق و از رسول اکرم صلی الله علیه و اله حدیث میکنند که فرموده از خدا برای من وسیله بخواهید و آن درجه‌ئی است در بهشت که باو نمیرسد مگر یک عبد و امیدوارم که من آن عبد باشم. و نیز از علی علیه السلام روایت شده که فرموده در بهشت دو لؤلؤ میباشد از زمین بهشت تا باطن عرش یکی سفید و دیگری زرد و در هر یکی هفتاد غرفه است آنکه سفید است وسیله محمد و آل او علیه السلام است و آنکه زرد است وسیله ابراهیم خلیل علیه السلام و اهل بیت او است. انس بن مالک از پیغمبر [ص] روایت کرده که «وسیله» حجابی است میان بنده و خدا یعنی رحمت و ثواب او و آن علی بن ابی طالب علیه السلام است وقتی بنده باو توسّل کند حجاب را از میان بردارند.

[ابو الفتوح] در کشف الاسرار گفته خدای جلّ جلاله گفت «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» وسیلت نزدیکی است و نزدیکی سبب پیوستگی و رسته‌گی است، وسیلت آن وسائط است که میان بنده و مولی دوستی را نشانست و سبب اتصال بین آنها عیانست آن چیست که وسلت و اتصال بآن است. بزرگ داشتن امر و شکوه داشتن

صفحه : ۳۰۸

نهی و شفقت بر خلق و خدمت حق، و کوشیدن در ابواب نوافل و عمارت کردن جان و دل و کوشیدن در نوافل بسه چیز توان: یکی نظر الله بیاد داشتن. دوم روزگار خود از ضایعی دریغ داشتن - سوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن چون نظر الله یاد داری از متقیانی. چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی. چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی.

عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم و کم آمیختن با خلق و کوتاهی امل، تا در سماع علمی در حلقه فرشتگانی، تا از خلق برکناری در شماره معصومانی تا با کوتاهی امل باشی از جمله صدیقانی.

(وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) میگوید بخدا نزدیکی جوئید شما که عابدانید، بفضائل. شما که عالمانید، بدلائل. شما که عارفانید، بترک و سائل.

وسیلت عابدان چیست (التائبون العابدون الخ) وسیلت عالمان چیست (أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) وسیلت عارفان چیست (قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ) وسیلت عابدان معاملت است. وسیلت عالمان مکاشفت است. وسیلت عارفان معایت است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت عالمان دوستی است وسیلت عارفان نیستی است.

[پایان] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ در آیه دیگر حکایه از جهنمیان است که (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا) و گویا آیه پاسخ خواهش آنها است که فرضاً اگر آنها مالک تمام روی زمین بودند و آنچه در زمین است مثل آن فدا میدادند از آنان قبول گردیده نمیشد زیرا که برای آنها عذاب دردناک آماده گردیده و آن جهنمی است که خودشان (بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ) قبلاً بدست خودشان پیش فرستادند.

در جای دیگر نیز حکایه از جهنمیان است (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا) که آنان التجاء مینمایند که پروردگارا ما را از جهنم بیرون آر و از عقوبت برهان، بعضی گفته‌اند

صفحه : ۳۰۹

که پس از هزار سال بآنها گفته میشود (اخْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ) يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ

مُقِيمٌ اینکه دو آیه بیان حال کفار است زیرا که اول آیه فرموده (إِنَّ الدِّينَ كَفْرٌ) معلوم میشود خلود در جهنم مخصوص بکافرین است نه مؤمن و بعض اخبار شاهد بر اینکه است، اما کسیکه خدا را بوحده ستایش نمود و در دل معتقد باصول دیانت شد و لو گنهکار باشد چنانچه از احادیث استفاده میشود اگر بشفاعت شافعیین یا بعض جهات دیگر مورد عفو حق تعالی واقع نگردید اگر جهنم برود برای پاک گردیدن روح مجرد او است که از قذارات گناه پاک گردد زیرا مادامی که ایمان در قلب باقی است هنوز لایق فضل و احسان حق تعالی هست، اما کافر چون در اثر کفر جوهر نفسش و لطافت روحش فاسد گردیده دیگر اصلا با اینکه خدا دائم الفضل و کثیر الاحسان است محل قبول رحمت و مغفرت در او باقی نمانده بلکه هم سنخ آتش گردیده فرضا اگر اراده خروج کند آتش او را بخود جذب میکند.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ) مرفوعند بابتدائیه و خبرش محذوف است گویا گفته شده از جمله چیزی که بر شما حکمش واجب گردیده (السَّارِقُ) مرد دزد (وَالسَّارِقَةُ) زن دزد، و جایز است خبرش (فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) باشد و دخول فاء در (فَاقْطَعُوا) برای جزاء شرط است و در معنی چنین میشود آن مردی که دزدی کرد و آن زنی که دزدی کرد پس دست آن دو را قطع کنید و اینکه مثل آنجا است که گفته (فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) بثنیه در مضاف الیه اکتفاء کرده از ثنیه بمضاف، و مقصود از یدین دو دست راست مرد و زن دزد است بدلیل قرائت عبد الله بن مسعود که آیه را اینکه طور قرائت کرده (و السارقون و السارقات فاقطعوا ایمانهم) و مقداریکه بآن حکم قطع واجب میگردد ربع دینار است از جای حرز

صفحه : ۳۱۰

یعنی اگر از جای محفوظ بدزدد. و شافعی و مالک نیز همین طور گفته‌اند مگر اینکه نزد آنها قطع از بند دست باید بشود. و نزد ما امامیه باید از اصول اصابع یعنی فقط از بیخ انگشتان بدون انگشت ابهام و کف دست باید قطع کنند و در مرتبه دوم پای چپ را از ساق بدون پاشنه باید قطع کرد که برای نماز بتواند روی پاشنه بایستد و هرگاه پس از آن باز در مرتبه سوم دزدی کرد بایستی او را همیشه در زندان حبس نمایند و اینکه قول از مذهب علی علیه السلام مشهور است و قوله تعالی (جَزَاءً) و همچنین (نَكَالًا) هر دو مفعول له فاعل (بِمَا كَسَبَا) است و کسیکه از عمل دزدی پس از ظلمش توبه نمود و امر خود را اصلاح گردانید خداوند توبه او را میپذیرد و عقاب آخرت از وی برداشته میشود (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

[جوامع الجامع طبرسی] یا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ الخ چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خطاب برسول صلی الله علیه و آله مینماید و چند مطلب را خاطر نشان میکند یکی اینکه تو را محزون نگردانند آنهایکه بزبان گویند ایمان آوردیم و بدل ایمان نیاوردند آنان منافقند اصلا ایمان نیاورده‌اند زیرا که ایمان بدل است نه بزبان تنها و چون ایمان نیاورده‌اند در کفر مسارعت مینمایند و نیز تو را محزون نگردانند عمل یهودیها و نیز از روی لطف و شفقتش نسبت برسولش دو صفت از اوصاف بد آنها را یادآوری مینماید یکی اینکه قول تو را میشنوند برای اینکه بر تو دروغ ببندند، دیگر آنکه اینان جاسوسند که برای جماعتیکه از شما غائبند افسون‌گری کنند (سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ) (هم سماعون) خبر مبتداء محذوف است یعنی آنها سماعونند شاید ضمیر (هم) راجع بهر دو دسته باشد: منافقین و یهود، و میشود ضمیر راجع به (الَّذِينَ يُسَارِعُونَ) باشد

صفحه : ۳۱۱

یعنی همه آنها کلام تو را می‌شنوند برای اینکه بتو دروغ بندند و گفته‌اند میشود (سَمَاعُونَ) مبتداء باشد (وَمِنَ الَّذِينَ) خبر او، یهودیان دروغ شنوان و دروغ پذیراند از دانشمندان خود که بآنها گویند محمد صلی الله علیه و آله رسول نیست از آنان می‌شنوند و سخن آنها را می‌پذیرند، و نیز از جمله صفات نکوهیده آنان اینکه است که (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ) کلام خدا را تحریف میکنند و تغییر میدهند تورات را که حد زانی محصن رجم است تبدیل میکنند بچهل تازیانه.

يَقُولُونَ إِنَّ أُوتَيْتُمْ هَذَا فَخُدُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند دو یهود زنی و مردی از بزرگان خیر زناهی محصنه کردند و ثابت شد یهودیان خواستند بآنان حد بزنند نه رجم گفتند نزد اینکه پیمبر عرب برویم اگر بحد حکم کند بگیرد یعنی عمل کنید و اگر برجم حکم کند عمل نکنید و در مذهب آنها حکم زناهی محصنه رجم بود حکم حد زناهی محصنه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم رجم بود نه حد حضرت رسول [ص] هم حکم برجم نمود قبول نکردند.

و ظاهراً (لام لِلْكَذِبِ) لام علت است و مفعول فعل محذوف یعنی کلام تو را می‌شنوند برای اینکه تحریف کنند و بدلخواه خود تغییر دهند.

وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ الخ و کسی را که خدا خواهد او را در فتنه و عذاب اندازد و آنچه در باطن او است ظاهر گرداند حتی تو که پیغمبر رحمتی نمی‌توانی از وی رفع عذاب بنمائی زیرا که زمام اختیار بدست تو نیست خدای تعالی اراده نمود که قلبهای آنها را پاک گرداند و برای آنان خواری و رسوائی است هم در دنیا و هم در آخرت و در آخرت برای آنها عذاب بزرگ آماده نموده.

صفحه : ۳۱۲

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۲ تا ۴۷]

اشاره

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلشُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُدُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ- (۴۲) وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ- (۴۳) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمناً قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ- (۴۴) وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ- (۴۵) وَقَفِينَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ- (۴۶) وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ- (۴۷)

صفحه : ۳۱۳

[ترجمه]

یهودیان شنوندگان سخنانند برای دروغ بستن خورندگان حرامند وقتی آنان نزد تو آمدند بین آنها حکم کن یا از آنها اعراض نما و

اگر تو (ای رسول) از آنان اعراض کنی یا حکم جاری گردانی زیان بتو نتواند رسانید و اگر بین آنها حکم کردی بعدالت حکم نما حقیقه همانا خداوند عدالت کنندگان را دوست میدارد [۴۲]

چگونه یهودیان تو را حکم میسازند در صورتی که تورات نزد ایشانست و در آن حکم خدا است برجم زانی محصن و پس از آنکه تو موافق تورات حکم کردی برمیگردند و نیستند باور دارندگان کتاب خود و نه حکم تو را [۴۳]

همانا ما تورات را فرود آوردیم و در آن هدایت و نور است پیمبران بنی اسرائیل آنهائیکه منقاد حکم خدا بودند برای یهودیان حکم کردند و علمای ربانی و زاهدان ایشان بسبب آنچه مأمور بودند بحفظ آن از کتاب خدا برای یهودیان حکم کردند و آنان بر تورات گواهان بودند، پس از مردم نترسید و از من که (خدا میباشم) بترسید و آیات من را بثمان اندک نفروشید و کسی که مطابق آنچه خدا نازل گردانیده حکم نکند چنین مردمانی آنان کافرینند [۴۴]

و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که یک تن را بقصاص یک تن بکشید و چشم را مقابل چشم و گوش را مقابل گوش و دندان را مقابل دندان و هر زخمی مقابل همان زخم قصاص است و کسیکه ببخشد و قصاص نکند اینکے بخشش (کفاره گناهان عفو کننده است) و کسیکه حکم نکند بآنچه خدا نازل گردانیده چنین جماعتی از ستم کارانند [۴۵]

و از پی آن رسولان عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که تصدیق کننده بود مرا بآنچه پیش از او فرستاده بودیم از کتاب تورات و بعیسی انجیل دادیم و در آن هدایت و روشنائی بود و انجیل را موافق گردانیدیم با آنچه پیش از آن در تورات هدایت و موعظه بود [۴۶]

و بایستی اهل انجیل حکم کنند بر آنچه خدا نازل گردانیده و کسیکه حکم نکند بر آنچه خدا نازل گردانیده از فاسقین خواهد بود [۴۷]

صفحه : ۳۱۴

(توضیح آیات)

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلشُّحِّ سَحْتٌ حَاءٌ وَ بَسْكَونِ حَاءٌ، در آیه بالا یکی از اوصاف نکوهیده یهودیها که خدای تعالی آنها را توصیف نموده اینکه است که آنها سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ میباشند، و در اینکه آیه مبالغه و تأکید است در زجر آنها یعنی آنان کلام تو را میشنوند برای اینکه بر تو دروغ ببندند (أَكَّالُونَ لِلشُّحِّ) و بسیار خورندگان مال حرام میباشند، از نبی صلی الله علیه و اله روایت کرده‌اند که سحت رشوه در حکم است، و بقولی سحت رشوه در حکم و مهر زنان ناپارسا و کسب حجامت کننده و اجرت کشیدن حیوان نر بر ماده است و ثمن سگ و ثمن خمر و ثمن میتة و مزد فال گرفتن و استعجال در معصیت میباشند، و از علی و از ابی عبد الله علیهما السلام روایت شده که سحت انواع بسیار دارد، اما رشوه در حکم کفر است و در اشتقاق سحت چند قول است:

۱- حرام را سحت گفته‌اند برای اینکه در عقب آن استیصال و بوار است [زجاج] ۲- سحف نامیده شده بعلت اینکه برای اهلش برکتی نیست و بهلاکت استیصال هلاک میگردند.

[رجائی] ۳- چیزی را سحت نامیده‌اند برای اینکه آن عمل قبیحی است که در او عار است مثل ثمن سگ و خمر فعلی هذا سحت چیزی است که مروّت انسان را میبرد.

[خلیل] فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ مقصود آنهائی میباشند که محاکمه حدّ زنا را نزد رسول آوردند.

[ابن عباس و حسن و مجاهد] و بقولی مراد بنی قریضه و بنی نظیرند وقتی که نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

صفحه : ۳۱۵

محاكمه آوردند خدای تعالی او را مخیر گردانید بین اینکه حکم کند یا از آنها اعراض نماید.

[ابن عباس] و الظاهر فی روایات اصحاب ما اینکه تخیر در شرع برای ائمه علیهم السّلام و حکام ثابت است.

[قتاده و عطاء و شعبی و ابراهیم] و بقولی اینکه آیه بقوله تعالی (وَ أَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) نسخ گردیده.

[حسن و عکرمه] وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس از آنکه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را مخیر گردانید که میخواهی در محاكمه آنها حکم کن و میخواهی اعراض نما و اگر اعراض کنی بتو چیزی زیان نتوانند رسانند و اگر حکم کردی حکم کن بعدل بآنچه در قرآن و شریعت اسلام است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ همانا خدا دوست دارد کسانی را که بعدالت حکم میکنند.

وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ إِي مَحْمَدٍ [ص] چگونه یهودیها محاكمه را نزد تو میآورند با اینکه تورات که بر موسی [ع] نازل گردیده نزد آنها است و تورات کتابی است حق و در آن احکام حق است و یهودیها میدانند و انکار ندارند، و بقولی مقصود همان حکم رجم است (ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) یعنی پس از آنکه حکم دادی جرئت بر من کرده و حکم را رد میکنند و در اینکه بیان برای نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تعجب و برای یهود تقریح است. گویا آیه خطاب بیهودیان نموده که (ایها الیهود) شما که حکم را نزد محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ میآورید با انکار شما نبوت او و او را تکذیب میکنید و حکمی را ترک میکنید که بوجوب آن مقرّید و میشناسید که آن حکمی است که از نزد من آمده، و قوله (مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) اشاره بحکم الله است در تورات [عبد الله بن کثیر] و بقولی (مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) یعنی بعد از حکم کردن تو برجم زیرا که مقصود

صفحه : ۳۱۶

آنها طلب رخصت بود.

[مجمع البیان] إِنْ أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ یعنی ما تورات را بر موسی نازل گردانیدیم که در آن هدایت است یعنی حکم رجم که از تو استفسار کردند و باقی احکام دیگر در آن مندرج است و تورات که حقایق را ظاهر گردانیده، بعضی مفسرین گفته خدای تعالی میگوید ای محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ما تورات را بموسی عطاء کردیم و حکم رجم که یهودیان از تو میبرسند در آن تورات بیان نمودیم و نیز وانمودیم و بیان کردیم که حکم تو در مسئله رجم و غیر آن حق است و تمامی پیمبران از زمان موسی [ع] تا زمان عیسی [ع] همین طور حکم کردند و اینکه در وصف پیمبران فرموده (الَّذِينَ أَسْلَمُوا) مقصود مطیع و تسلیم حق بودند آنها است نه اسلام مقابل کفر زیرا که پیمبران در اصل مسلمان بودند و تمام آنها باحکام تورات عمل می کردند و اینکه همان تسلیم و انقیاد است که حکایه از ابراهیم خلیل است که گفته (رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ) و نیز در جای دیگر گفته است (أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) یعنی تسلیم امر پروردگار عالمیان گردیدم.

لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَاثُونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ جمله متعلق (بانزلنا التوراة) است یعنی ما تورات را فرستادیم برای کسانی که متدین بدین یهودند، یا متعلق است به (يَحْكُمُ) یعنی آنهائیکه بتورات حکم میکردند و علماء ربانین و دانشمندان آنهائی که حافظ کتاب خدا بودند از تحریف و تضییع و گواهانی که احکام تورات را بیان میکردند.

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا ظاهرا خطاب بعلمای یهود است که از بیان احکام الهی و دستورات تورات از مردم نترسید از من که خدا و آفریننده شما هستم بایستی بترسید و احکام تورات را تغییر ندهید ببهای اندک ناپایدار از مال و جاه.

صفحه : ۳۱۷

و بقولی (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ) خطاب بر رسول و ائمه حکام اهل شرع است و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (من) موصوله عموم دارد ظاهراً شامل می‌گردد هر کس را که بغیر (بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) حکم کند یعنی در مورد قضاوت بر خلاف حکم خدا حکم کند چنین جماعتی آنها کافرنند.

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْهَ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ در تورات نوشتیم یعنی حکم کردیم، برای توضیح مختصری از بیانات مجمع البان را ترجمه مینمایم چنین گفته:

وقتی کسی کس دیگر را عمداً کشت باید او را بکشند در صورتی که مقابل باشند و قاتل عاقل و ممیز و حرّ باشد و مقتول نیز مسلم و حر یعنی آزاد باشد لکن اگر قاتل حرّ و مسلمان باشد و مقتول کافر یا مملوک باشد در وجوب قصاص بین فقهاء خلاف است و بین ما قصاص واجب نیست و رأی شافعی نیز همین طور است، ضحاک گفته در تورات در نفس و جرح دیه قرار نداده فقط عفو بود یا قصاص (وَ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ) تا آخر علماء گفته‌اند هر دو شخصی که بین آنها قصاص در نفس جاری است چشم بچشم، بینی به بینی دندان بدندان هر کدامی مقابل هم قصاص میشود و چنین است اطراف در صورتی که مثل هم باشند در سلامت بودن آن عضو، و هر جا که قصاص در نفس ممتنع گردید در اطراف نیز ممتنع میگردد (وَ الْجُرُوحُ قِصَاصٌ) اینکه حکم عام است در هر چیزی که قصاص در آن ممکن باشد مثل دو لب و ذکر و انشین و غیر اینها و جراحات اختصاص دارد بمثل آنها، موضعه بموضعه، هاشمه بهاشمه، مثله بمثله مگر مأمومه و جائفه اول آنستکه بمغز کله رسیده باشد و دوم آنست که بشکم رسیده باشد که در اینکه دو جراحت قصاص نیست و همچنین هر جراحتی که خوف تلف در آن باشد که در تمام اینها عرش باید بدهند.

و اما آنچه که در آن قصاص ممکن نیست مثل کوبیده شدن گوشت یا جدا

صفحه : ۳۱۸

شدن دو استخوان در اینها ارش بمقداریست که تعیین شود (و قِصَاصٌ) در آیه مصدر است و مقصود مفعول است (وَ الْجُرُوحُ) بعضی بیعضی تقاص میشود و احکام جراحات و تقاص اروش در جنایات بسیار است و جمیع آنها در کتب فقهیه است [پایان] فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس کسیکه قصاص را صدقه بدهد یعنی عفو کند و قصاص نکند کفاره گناهان او میشود و کسیکه بآنچه خدا نازل کرده حکم نکند از ستمکاران بشمار آید وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ الخ چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه آیه در مقام اتمام حجت است که پس از موسی و کتاب تورات در پی او عیسی بن مریم را برسالت فرستادیم و نسبت بعیسی بن مریم چند فضیلت تذکر میدهد: ۱- تصدیق کننده تورات بود یعنی کتابیکه بدست یهودیها موجود بود ۲- باو انجیل عطاء نمودیم که مشتمل بر هدایت و راهنمایی خلق و نور ایمان و ارشاد بشر باشد و نیز آن انجیل تصدیق کننده بود توراتی که جلوتر از آن بود و انجیل راهنما و موعظه بود.

وَ لِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و باید اهل انجیل یعنی نصاری حکم کنند بآنچه خداوند در آن نازل فرموده از احکام و هر کس حکم بما انزل الله نکند همانا آنان فاسقانند یعنی از حکم خدا بیرون رفتگانند یا از ایمان اگر منکر احکام باشند.

صفحه : ۳۱۹

بسوی خداست و گمان نکنید آنچه را که در ایام حیات دنیوی کرده‌اید در کتاب اعمال شما نوشته نشده و محفوظ نگشته و بدانید که همه ثبت است و در روز رستاخیز شما را خبردار مینماید بآنچه در آن اختلاف میگردید.

صفحه : ۳۲۳

وَ أَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ یعنی و نازل کردیم بسوی تو کتاب تا اینکه بین اهل کتاب حکم کنی بآنچه خدا بر تو نازل گردانیده و تابع هوای آنها نشوی و از آنان حذر کن که تو را بفتنه نیندازند.

در شأن نزول آیه گفته‌اند رؤساء یهودیان با هم گفتند تمهیدی کنیم و محمد صلی الله علیه و آله را در فتنه اندازیم آمدند و گفتند ای محمد [ص] تو میدانی اگر ما بتو ایمان آریم جماعت بسیاری تابع تو میگردند اکنون ما را دشمنانی است و ما محاکمه را پیش تو میآوریم اگر برفع ما حکم کنی و بر دشمنانمان غالب گردیم بتو ایمان آریم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو برگردانید پروردگار عالمیان اینکه آیه را نازل گردانید که ای محمد میان اهل کتاب مطابق قرآن و شریعت اسلام حکم کن و اگر آنها از حکم تو اعراض کردند بدان که خدا میخواهد برساند بآنها جزاء بعض گناهانشان را (بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ) گفته‌اند که بعض در اینجا بمعنی کل است یعنی هم در دنیا آنها را عقوبت کند و هم در آخرت جزاء دهد، عذاب دنیای آنها جلاء وطن بود که از خانه‌شان آواره شدند و عذاب آخرتشان نیز بجای خود باقی است و بدرستی که بسیاری از مردم فاسقند.

أَفْحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ شاید آیه اعتراض بیهودیه‌ها نموده راجع بتفاضل قصاص و دیه در قتل که آیا اینکه جحودیان حکمی طلب میکنند که خدا فرموده در صورتی که اینها اهل کتابند چرا اینها که اهل کتابند و کتاب تورات در دست آنهاست بطریق اهل جاهلیت که فاقد دین و کتابند عمل میکنند (بِیَبْغُونَ) یعنی از تو که رسولی طمع دارند که بحکم زمان جاهلیت عمل نمائی.

صفحه : ۳۲۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ خُطَابَ بِمُؤْمِنِينَ نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید در سوره آل عمران آیه ۲۸ فرموده «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»

[سخنان مفسرین در شأن نزول آیه]

۱- روز بدر چون آن هزیمت و شکستگی بر کافرین روی داد جماعتی از مسلمین با یهودیان که دوستان آنها بودند گفتند ایمان آرید پیش از اینکه روز دیگر مثل روز بدر پیش آید و شما کشته گردید. مالک بن حنیف که از یهودیان بود گفت مغرور نشوید آنها جماعتی از قریش بودند که علم و تدبیر جنگ را نمیدانستند اگر روزی ما را پیش آید می‌بینید که چگونه ما بر شما غالب میگردیم.

عباده بن صامت خزرچی گفت یا رسول الله از اینکه یهودیان مرا دوستانی است فراوان و شوکت و قوت آنها زیاد است و اسلحه آنان نیز بسیار است اما من از اینها یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم و موالات آنها را نمیخواهم زیرا که یار و دوست من جز خدا و رسولش نیست. عبد الله بن ابی کعب گفت من دوستی با یهودیان و یاری خواستن از آنها را فرو نمیگذارم از دوائر و نوائب میترسم روزگار و حال و دولت گردان است، شاید وقتی ما باینها محتاج گردیم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت اگر تو حاجت باینها

داری عبادہ حاجتی باینها ندارد، عبد الله منافق گفت من اینکه طور می پذیرم و روا دارم پس پروردگار عالمیان اینکه آیه را فرستاد. [عطیه بن سعید عوفی دره‌ری] ۲- نزول آیه پس از واقعه احد بود جماعتی از مسلمانان از مشرکین ترسیدند یکی گفت من نزد یهودیان میروم و از آنان امان می‌خواهم. دیگری گفت من بزمین شام میروم و از آنها امان و پیمان می‌ستانم اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و گفت «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» اینکه یهودیان و ترسایان بعضی دوستان یکدیگرند

صفحه : ۳۲۵

و بر مخالفت مسلمانان با هم دست دادند.

[سدی] وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیه اعلان نموده کسیکه دوست آنها گردد در مخالفت خدا و سخط او و عذاب روز قیامت با آنها است یعنی از آنها محسوب می‌گردد و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نخواهد نمود. فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصَِّبَنَا دَائِرَةٌ گفته‌اند مقصود از مرض نفاق و شک در دین است و در باره عبد الله بن ابی سلول و اصحاب او است که آنها در نفاق مسارعت میکنند و در صحبت یهودیان میشتابند و میگویند از گردش روزگار می‌ترسیم.

فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ پس شاید خداوند آنچه بپیمبرش وعده داده از فتح مکه یا کار دیگری از نزد او پس اینکه منافقین و کافرین بر آنچه در باطنشان مخفی کرده بودند از نفاق پشیمان گردند. و بعضی از مفسرین گفته آن کاری که از نزد خود سازد سه چیز است ۱- ذلت و خواری یهودیان ۲- کشف باطن منافقان ۳- هزیمت مشرکان.

وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ مفسرین گفته‌اند که آیه مقول قول مؤمنین است که پس از فتح مکه گفتند سر منافقین آشکار گردید که اینها بجدیت قسم یاد میکردند که ما با شما ایم و مؤمنیم و یاور شما ایم و خیرهای کافرین را برای شما می‌آوریم و حال دروغ و نفاقشان ظاهر گردیده و اعمال منافقین حبط گردید یعنی بر اعمال نیکشان نیز اثری مترتب نمی‌گردد و فانی و زائل می‌گردد و از زیانکاران محسوب می‌گردند.

صفحه : ۳۲۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۴ تا ۶۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّمَا وَثَّابَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثْوِيَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ

السَّبِيلِ (۶۰) وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لِبَيْسٍ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِثُونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لِبَيْسٍ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

صفحه : ۳۲۷

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شما هر که از دین حق برگردد بزودی خدا جماعتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند و آنها کسانی می‌باشند که نسبت به مؤمنین فروتن و نسبت به کافرین مقتدر و غالبند در راه خدا جهاد میکنند و از ملامت ملامت کنندگان باک ندارند اینکه فضل خدا است که بهر کس بخواهد عطاء مینماید و فضل خدا بر خلق خود بسیار است و دانا است (بکسی که قابل فضل است) [۵۴]

همانا ولی و یاور شما خدا و رسول او است و آنکسانی که ایمان آورده‌اند آنانکه نماز را برپا میدارند و زکوة میدهند در حالیکه در رکوعند [۵۵]

و هر کس که خدا و رسول او را و آنان که ایمان آورده‌اند دوست دارد همانا که لشکر خدا آنها غالبانند [۵۶]
ای کسانی که ایمان آورده‌اید دوستان خود نگیرید آنکسانی را که دین شما را باستهزاء و بازی گرفتند از آنکسانی که پیش از شما (یعنی یهود) بآنها کتاب داده شده، و نیز کافر را دوستان خود نگیرید و از خدا بترسید اگر مؤمنین می‌باشید [۵۷]
و چون شما را برای نماز نداء میکنند (اذان می‌گویند) آن نداء یا نماز را بسخریه و بازی میگیرند و اینکه عمل آنها برای اینکه است که گروهی هستند که تعقل نمیکنند [۵۸]

که از اینکه استهزاء چه عقوبت بآنان خواهد رسید ای محمد صلی الله علیه و آله بگو ای اهل کتاب آیا از ما عیب میگیرید مگر اینکه را که بخدا و آنچه بر ما نازل شده است و آنچه از پیش نازل شده (یعنی تورات و انجیل و سایر

صفحه : ۳۲۸

کتابهای آسمانی) و اینکه بیشتر شما فاسقانید [۵۹]
ای محمد [ص] بگو آیا خبر دهم بشما بدتر از آنچه گفتند از حیث جزا که نزد خدا ثابت است کسی را که او را لعنت کرد و بر او غضب نمود و بعضی آنها را گردانید بشکل میمون و خوک و بنده طاغوت شیطان (یا گوساله پرستان) آن ملعونها بدترند از حیث بازگشت و از میان راه راست گمراه‌ترند [۶۰]

و چون منافقین یا یهود نزد شما آیند گویند ایمان آوردیم همچون شما در حالیکه بکفر درمی‌آیند و بکفر بیرون میروند (یعنی کفر با آنها است در وقت داخل شدنشان و در وقت بیرون رفتنشان) و آنچه پنهان میدارند خدا عالم‌تر است و داناتر است از کفر و نفاق و کینه مسلمانان [۶۱]

و تو می‌بینی بسیاری (از یهود یا منافقین) که در گناه و دشمنی و خوردن مال حرام (مثل رشوه و غیر آن) شتاب میکنند همانا بد عملی است که آنها مرتکب میگردند [۷۲]

چرا علمای ربانی و زاهدان از گرفتن رشوه و دروغگوئی آنانرا نهی نمیکنند هر آینه عمل و صنعت آنان بسیار بد است [۶۳]

صفحه : ۳۲۹

(توضیح آیات)**اشاره**

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ يُعْنَىٰ أَيْ گروه مؤمنین هر کسیکه از شما از دینش پس از اظهار ایمان برگردد بسوی کفر برگشت شما از دین بخدا ضرری نمیزند زیرا که دین خدا هیچوقت از یاوران خالی نمیگردد.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی خدا قومی را میآورد باین اوصاف که آنها رحیمانند بر مؤمنین، غلاظ و شدادند بر کافرین، ابن عباس گفته می‌بینی آنها را برای مؤمنین مثل اولادند نسبت پدیر و مثل عبدند نسبت بمولای خود، و آنها در غلظت نسبت بکافرین مثل حیوان درنده هستند نسبت بآنکه پاره کرده‌اند او را.

(يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) آنها در راه خدا و برطرف کردن کلمه کفر و اعزاز دین جهاد میکنند (وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) و بآنچه مأمور گردیده‌اند عمل میکنند و نمیترسند از ملامت ملامت کننده‌ئی.

[سخنان مفسرین در اینکه اوصاف راجع بچه کسانی است]

۱- بقولی آن ابو بکر و اصحاب اویند که آنها با اهل رده جنگ کردند [حسن و قتاده و ضحاک] ۲- آنها طائفه انصار میباشند.

[السدی] ۳- وقتی اینکه آیه نازل گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآبی موسی اشعری اشاره کرد و گفت قوم اینند از اهل یمن و فرمود برای اهل یمن قلبهائی است رقیق و دارای حکمت و ایمان بمان و حکمت بمانیه.

[مجاهد] ۴- از رسول خدا [ص] از اینکه آیه سؤال شد سلمان ایستاده بود دست مبارک بر دوش او گذارد و فرمود «هذا زدوه ثم قال و لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس».

صفحه : ۳۳۰

۵- عمار و حذیفه و ابن عباس گفته‌اند اینکه جماعت علی علیه السلام و اصحاب او میباشند وقتی علی [ع] با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کرد و همین طور روایت شده است از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و مؤید اینکه قول آنروایت مشهور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر فرمود فردا علم را میدهم بدست مردی که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد کرار غیر فرار است تا وقتی که خدا بدست او فتح بدهد.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ گویند ولی و مولی در لغت بیک معنی است قوله تعالی (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) و در جای دیگر (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا) و معنی هر دو یکی است.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع گفته «ولی» در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» کسی است که بر خلق ولایت داشته باشد و بامور آنان قیام کند، و واجب الاطاعه باشد، مفهوم آیه اینکه است که کسیکه عهده‌دار مصالح شما است و بتدبیر امور شما میپردازد همانا خداوند و پیغمبر او است که پیغمبر نیز بامر الهی باین کار قیام میکند، و نیز ولی کسانی هستند که ایمان آوردند- پس از آن «آمنوا»

را توصیف کرده و فرموده آنانکه نماز را با شرائطش بجا می‌آورند و زکات می‌دهند در حالیکه را کعد.

اینکه آیه از روشنترین دلائل بر صحت امامت بلافصل علی علیه السلام است چنانچه گفتیم ولی در اینکه مورد بمعنی اولی بتدبیر امور و واجب الاطاعه است چنانچه لغت اینکه را نیز تأیید میکند، و مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» نیز علی است بنا بر اینکه نص بر امامت علی علیه السلام ثابت میگردد، و جایز نیست که ولایت بمعنی ولایت دین (قرض) یا محبت تعبیر شود زیرا که در آغاز آیه (إِنَّمَا) آمده و آن اختصاص را میرساند و در صورتی که بمعنی مذکور باشد در آن اختصاص نخواهد بود زیرا که خداوند میفرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ

صفحه : ۳۳۱

بعض» اما اینکه مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» علی علیه السلام است بنا بر روایتی است که از طریق عامه و خاصه وارد شده است و آن اینست که حضرت علی [ع] در حال رکوع انگشتر خود را بسائل بخشید و بلفظ جمع بودن «الَّذِينَ آمَنُوا» با اینکه قول منافاتی ندارد زیرا که اهل لغت گاهی برای تفخیم و تعظیم مفرد را بصورت جمع بیان میکنند و اینکه طور بین آنها مشهور است و محتاج بدلیل نیست و آنرا نیست که بگویند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» بنا بر عادت آنها بوده نه اینکه حال باشد برای «إيتاء الزكوة» زیرا که قوله تعالی «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» رکوع در آن داخل هست. و اگر قوله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را حال نگیریم بر کسیکه زکوة را عطاء کرده و حمل کنیم بر کسیکه شیمت و عادت او رکوع است تکرار غیر مفید لازم می‌آید و تأویل مفید اولی است از تأویل بعیدی که فائده‌ئی در آن نیست و بوجه دیگر که دلالت دارد بر اینکه ولایت مختص بعلی [ع] است قوله تعالی «إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ» است پس جمیع مؤمنین را مخاطب قرار داده و در خطاب نبی [ص] و غیر آنرا داخل گردانید پس از آن گفت «وَرَسُولُهُ» و نبی را از جمله آنها خارج گردانیده برای اینکه در مضاف لازم می‌آید بسوی ولایت او، ثم قال «وَالَّذِينَ آمَنُوا» پس ثابت گردانید آنکسیکه بآیه مخاطب گردیده غیر آنکسی است که ولایت برای او ثابت گردیده و گر نه مضاف بعینه می‌گردد مضاف الیه و چگونه ممکن است که هر یک از مؤمنین اولی باشد بنفس خود. [پایان] فیض کاشانی در تفسیر صافی از کافی از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت میکند که اینکه آیه «اولی بکم» یعنی سزاوارتر است بشما و بامور شما از نفسهای شما و مالهای شما «وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» یعنی علی علیه السلام و اولاده ائمه علیهم السلام تا روز قیامت. پس از آن حق تعالی آنها را توصیف فرموده «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ظهر در رکعت دوم بود در حال رکوع و حله‌ئی در برداشت که قیمت آن هزار دینار بود و آن حله‌ئی بود که نجاشی بر رسول اکرم

صفحه : ۳۳۲

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَدِيه داده بود و رسول [ص] بعلی [ع] عطا نموده بود سائل آمد و گفت «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَوَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» بمسکین صدقه بده حضرت امیر علیه السلام همان حله را نزد آن فقیر انداخت و بانگشت بآن مسکین اشاره کرد که آنرا بردار پس خداوند اینکه آیه را بر رسول [ص] نازل گردانید و اینکه نعمت «ولایت» را تعمیم داد بعلی و اولاد او (علیه و علیهم السلام) که هر کس از اولادان او بمقام امامت رسید برای وی چنین نعمتی است مثل او که آنها در حال رکوع صدقه میدهند «۱» و سائلی که از حضرت امیر [ع] طلب صدقه نمود از ملائکه بود نه از بشر و نیز آنهایی که از ائمه چنین سؤالی میکنند از ملائکه میباشند و حضرت صادق [ع] فرموده چون آیه «إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ» تا آخر نازل گردید جماعتی از اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مسجد مدینه اجتماع نمودند و بعضی از آنها گفت اگر ما باین آیه کافر گردیم بسائر آنها نیز کافر گردیده‌ایم و اگر

بآن ایمان آریم اینکه ذلت است برای ما که علی بن ابی طالب بر ما مسلط گردد پس گفتند ما میدانیم که محمد [ص] صادق است در آنچه میگوید و لکن ما ولایت را قبول میکنیم و آنچه علی [ع] بما امر کرد قبول نمیکنیم و حضرت صادق علیه السلام فرمود پس از آن اینکه آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» یعنی ولایت علی علیه السلام «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» بالولایة نازل گردید. و نیز از حضرت صادق [ع] است که از او سؤال شد آیا اطاعت اوصیاء واجب است در پاسخ فرمود آری آنها کسانی میباشند که خدای تعالی در باره آنها فرموده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و آنها کسانی میباشند که خدا در باره آنها فرموده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» تا آخر. و در احتجاج در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده

(۱) اینکه تعمیم که اینکه نعمت ولایت برای علی و اولاد او [ع] است هر کدام لایق امامت باشند شاید مرحوم فیض (ره) از او جمع در «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» استنباط کرده زیرا که او جمع تعمیم دارد.

صفحه : ۳۳۳

منافقین بر رسول [ص] گفتند آیا بر پروردگار تو پس از آنکه بر ما فرائضی مقرر گردانید چیز دیگری نیز واجب گردانیده اگر چنین است ما را متذکر گردان تا نفس ما آرام گردد و بدانیم که چیز دیگر باقی نمانده پس خدای تعالی آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَحَدَةٍ» یعنی ولایة پس اینکه آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» تا آخر نازل گردید. و بین امت خلافتی نیست که در آنروز احدی از امت در حال رکوع زکوة نداده غیر از یک مرد و اگر اسم آنمرد را در قرآن گفته بود همانا سقط شده بود با آنچه سقط شده.

حضرت باقر علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث میکند که در قول خدای تعالی که فرموده «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فرموده من برای شما سبب نزول اینکه آیه را بیان میکنم و آن چنین است که مرارا جبرئیل بر من هیوط نمود و مرا امر نمود بسلام پروردگار من و آن سلام اینکه بود که در اینکه مقام پایدار کردم تا اینکه هر سیاه و سفیدی دانا گردیده شود که علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه اخی و وصیی و خلیفتی و الامام من بعدی و او ولی شما است بعد از خدا و رسول او و خدای تعالی بر من آیهئی نازل گردانید از کتاب خودش و آن «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الْخَبِيرُ» و علی بن ابی طالب [ع] پیای داشت نماز را و اتی کرد زکوة را و او در حالیکه در رکوع بود و در هر حالی مراد او خدای عز و جل بود.

و در کتاب خصال در احتجاج علی صلوات الله علیه بر ابا بکر است که باو فرمود تو را بخدا قسم میدهم که آیا ولایة از خدا با ولایة رسول او در آیه زکوة خاتم ولایة من بود یا ولایة تو (ابی بکر) گفت آن ولایة برای تو بود نه بر من. و در همان خصال در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام و تعداد آن گفته و اما شصت و پنجم «علی (ع)» گفت من در مسجد نماز میکردم سائلی آمد و من در حال رکوع بودم انگشتم را از انگشتم بیرون کردم و باو دادم پس خدای

صفحه : ۳۳۴

تعالی اینکه آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» تا آخر آیه را نازل گردانید.

و قمی از حضرت باقر علیه السلام چنین روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بین ما نشسته بود و نزد او جماعتی از یهود بودند و در آنها عبد الله سلام حاضر بود و اینکه آیه بر آنحضرت نازل گردید پس رسول الله [ص] بیرون رفت بسوی مسجد و سائل باو روی کرد حضرت بسائل فرمود آیا کسی بتو چیزی عطاء کرده گفت آری اینکه کسیکه نماز میخواند و چون رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَسْجِدِ آدَمَ دِيدَ أَنْ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْت. وَ أَخْبَارُ مِنْ أَنْجَبِ عَامِهِ وَ خَاصِهِ رَوَايَاتُ كَرْدِه‌آند كِه آيِه دَر بَارِه أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [ع] وَآرْد شُدِه جَدَا بَسِيَار اسْت. وَ دَر مَجْمَعِ مِنْ جُمْهُورِ مُفَسِّرِينَ نَقْلَ مِيكُنْد كِه اَيْنَكِه آيِه دَر بَارِه أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآرْد شُدِه وَتَقِي كِه دَر حَالِ رُكُوعِ اِنْكَشَرِ خُودِ رَا بَسَائِلَ صَدَقَه دَاد وَ شَرَحِ آنْ رَا مِنْ عَبَّاسِ وَ غَيْرِ آنْ نَقْلَ مِيكُنْد. وَ مُمْكِن اسْت جَمْعِ بَيْنِ أَنْجَبِ دَر كَافِي اسْت بِه اَيْنَكِه كِه أَنْجَبِ صَدَقَه دَادِه حَلِه بُوْدِه وَ بَيْنِ أَنْجَبِ غَيْرِ او رَوَايَاتُ كَرْدِه وَ مَشْهُورِ بَيْنِ عَامِهِ وَ خَاصِهِ اَيْنَكِه اسْت كِه اِنْكَشَرِ بُوْدِه، وَ شَائِدِ دَفْعَه‌ئِي حَضْرَتِ دَر رُكُوعِ حَلَه‌ئِي بَسَائِلَ صَدَقَه دَادِه بَاشْد وَ دَفْعَه‌ئِي اِنْكَشَرِ وَ آيِه پَسِ مِنْ دَفْعَه دُومِ نَازِلِ كَرْدِيْدِه وَ دَر قَوْلِه تَعَالَى «يُؤْتُونَ» مَشْعَرِ بَهْمِينَ اسْت زِيْرَا كِه «وَآوِ جَمْع» مَتَضَمَّنِ تَكَرَّارِ وَ تَجَدُّدِ اسْت كَمَا اَيْنَكِه مَشْعَرِ بِفَعْلِ اَوْلَادِه اَوْسْت اَيْضًا. [پَايَان] اَز طَرَفِ مُوَافِقِ وَ مُخَالَفِ بَقْدَرِي وَ اَوْلَايَاتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاضِحِ اسْت كِه اَكْثَرِ عُلَمَاءِ اَهْلِ تَسَنُّنِ شَهَادَاتِ دَادِه‌آند بَرِ اَيْنَكِه اَيْنَكِه آيِه دَر شَأْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرُودِ آمَدِه كِه اِكْرَ نَبُودِ بَرَايِ اِثْبَاتِ اِمَامَتِ وَ اَوْلَايَاتِ وَ خِلَافَتِ بِلَا فِصْلِ آنْ بَزْرْگُوَارِ پَسِ اَز رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكْرَ هَمِينَ آيِه مَا رَا كَافِي بُوْدِ چِه جَايِ بَاقِيِ فِضَائِلِ وَ مَنَاقِبِ او. دَر تَفْسِيرِ كَشْفِ الْاَسْرَارِ كِه ظَاهِرًا تَأْلِيْفِ يَكِي اَز دَانِشْمَنْدَانِ سَنِيْهَا اسْت دَر ذِيْلِ هَمِينَ آيِه «إِنَّمَا وَرَّثِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» تَا آخِرِ پَسِ اَز اَيْنَكِه كُفْتِه كِه دَر لُغَتِ وَلِيٍّ وَ مَوْلَى بِيَكِ مَعْنَى اسْت، دَر شَأْنِ حَضْرَتِ اَمِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِضَائِلِي نُوْشْتِه

صفحه : ۳۳۵

از جمله آنها اینکه است که گفته در خبر

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

یعنی در ولایت دین و آن اجل ولایات است.

و نیز چنین گوید ولایت در اینجا بمعنی اتصال است «اللّه ولیّ الذّین آمنوا» و «مولى الذّین آمنوا» زیرا که خدای عزّ و جلّ مؤمنین را برحمت خودش وصل نموده و او ولیّ امور آنها است و آنها را برحمت اختصاص داده نه غیر آنها را میگوید مؤمنینند که مخصوص برحمت خدایند و با خدا پیوند دوستی دارند و خدا کارساز و همدل و یار ایشانست، و همچنین

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

میگوید هر کس مرا در دین و اعتقاد و دوستی پیوند است و اینکه شرف و فضل علی [ع] را مییابد.

و از فضائل علی علیه السلام آنروایتی است که عمران بن حصین روایت کرده که نبی صلی الله علیه و آله گفت

«ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی»

و ابن عمر گفته رسول الله [ص] بین اصحاب اخوت انداخت علی آمد در حالیکه در دو چشمش اشک بود رسول گفت

«هذا علی ولّیکم اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه»

و علی گفت بین اصحاب برادری انداختی و بین من و احدی برادری نینداختی، رسول [ص] فرمود

«انت اخی فی الدنیا و الاخرة»

و گفت

«انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

. تا آنجا که گفته علی [ع] رقیب عصمت و نبوت بود، عنصر علم و حکمت و اخلاص و صدق و یقین و توکل و تقوی، و ورع شعار

و دثار وی بود، حیدر کزّار بود، صاحب ذو الفقار بود، سید مهاجر و انصار بود، روز خیبر مصطفی گفت فردا علم را بدست مردی

میدهم که خدا بدست او فتح دهد

«یحبه الله و رسوله و یحبه الله و رسوله»

همه شب صحابه باین اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت «لا اله الا الله» را بکدام صدیق خواهد سپرد روز دیگر مصطفی گفت علی بن ابی طالب کجا است گفتند یا رسول الله چشمانش درد میکند گفت او را بیاورید زبان مبارک خود را بچشم او مالید شفاء یافت و رایت نصرت را باو داد، علی [ع] گفت یا

صفحه : ۳۳۶

رسول الله با آنها جنگ کنم تا اینکه مثل ما شوند یا همه را هلاک کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی آهسته باش و با ایشان باندازه ناکسی و بی مقداری آنها جنگ کن نه بر قدر قوت و همت خویش، یا علی آنها را بر اسلام بخوان و به آنان آنچه بر آنها از حق الله واجب است خبر ده قسم بخدا اگر نفری از آنها را خدا بدست تو هدایت گرداند برای تو بهتر است از «حمر النعم» یعنی شتران سرخ مو.

تا آنجا که گفته از ابی سعید خراز نقل است که چون خدای تعالی خواست بنده‌ئی را برگزیند و از میان بنده گان او را ولی خود گرداند اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که وی را بر ذکر خود دارد تا از کار خود بر کار حق پردازد و از مهر خود بر مهر حق آید، چون با ذکر و یاد حق آرام گرفت او را بخود نزدیک گرداند، نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود و کراهت معصیت و عزلت از خلق و لذت خلوت، پس او را در مجلس خلوت بر بساط انس بر کرسی توحید نشاند آزاد از خلق و شاد بحق و بی قرار در عشق، حجابها برداشته و در میدان فردائیت فرود آورده و مکاشف جلال و عظمت گشته از خود بیگانه و با حق یگانه از خود برآمیده و بولی رسیده.

و نیز گفته که «إِنَّمَا وَرِثِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» از ابی سید خراز نقل میکند که وقتی خداوند خواست دوست دارد بنده‌ئی از بنده گان خود را بر او می‌گشاید بابتی از ذکر وقتی از ذکر لذت برد بر او درب قرب را باز میگرداند پس از آن او را رفعت میدهد بمجلس انس، پس از آن او را بر کرسی توحید مینشاند، پس از آن حجاب را از او بر میدارد و جلال و عظمت الهی بر وی مکشوف میگردد و باقی میماند «بلاهو» پس در اینکه هنگام عبد میگردد فانی پس واقع میگردد در حفظ او سبحانه و از دعاوی نفس بری میگردد.

[پایان]

صفحه : ۳۳۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند دو یهودی در جای خلوتی نشسته بودند بانک نماز شنیدند خندیدند و افسونگری کردند اینکه بود که حق تعالی گفت آنهائیکه دین شما را باستهزاء و بازی میگیرند از آنهائیکه قبلا بانها کتاب تورات عطاء شده (وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ) و کافرین که برای آنها کتابی نیست آنانرا بدوستی نگیرید (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگر واقعا شما ایمان آورده‌اید از خدا بترسید.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ بعضی از مفسرین گفته سه قوم بودند که دین اسلام را بهزو و بازی گرفتند و مسلمانانرا میرنجانیدند (انا نحن المستهزئين) ۱- مشرکین عرب ۲- منافقین ۳- اهل کتاب و جواب مشرکین را داده آنجا که گفته «إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» و در وصف منافقین گفته «وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» و در وصف اهل کتاب همین آیه «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا الْخ» گفته‌اند وقتی مسلمانها بانک نماز میگفتند یهودیان از روی استهزاء با هم میگفتند «قاموا لا قاموا» «صلوا لا صلوا» می گفتند و می خندیدند اینکه بود که بر رد آنها اینکه آیه نازل شد.

و گفته‌اند جماعتی از کافرین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند تو دعوی پیمبری میکنی و در دین بدعت آورده‌ئی که انبیاء چنین نکردند اگر در اینکه عمل خیری بود آنها بان سزاوارتر بودند از کجا آواز دادن باین ناخوشی یعنی اذنانرا

فرا گرفته‌ئی پروردگار عالمیان در پاسخ آنها اینکه آیه را فرستاد «و من احسن دینا ممن دعا الی الله» یعنی کیست نیکوتر از حیث گفتار از کسیکه بخواند مردم را بسوی خدا.

صفحه : ۳۳۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَيَلْ تَقْمُونَ مِنِّي إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ راغب در مفردات گفته است قوله تعالى «وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ» و «وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ» و نَقَمَهُ بمعنی عقوبت است قال الله «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» یعنی آنها را عقوبت نمودیم پس در دریا غرقشان کردیم.

[پایان] خلاصه آیه در مقام سرزنش بکفار است که آیا انکار شما بر ما از جهت اینکه است که ما بخدا و آیات او و آنچه قبلا بر انبیاء نازل گردانیده گرویده‌ایم و از ما عیب میگیرید اینکه بیشتر شماها فاسق هستید.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُورَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ الْخَالِفُ مفسرین گفته‌اند اینکه دستوری است که خدا بنبی خود داده که وی کفاری را که بدین استهزاء می‌کردند مؤاخذه نماید و در مقام سرزنش آنها را یادآور کند و بآنان بگوید شما ما را عیب جوئی میکنید برای اینکه بخدا و آنچه بما نازل گردیده ایمان آورده‌ایم آیا میخواهید شما را خبردار کنم بچیزی بدتر از آنچه نسبت بمؤمنین می‌پندارید، گویا کسی گفته باشد بدتر از آن چیست!

پاسخ- کسی را که خدا لعنت کرده باشد و بر او غضب نموده و وی را میمون و خوک و بنده طاغوت گردانیده (قرده از یهودی‌اند و خنازیر عیسویانند و عبد الطاغوت گوساله پرستانند اینهاست که از راه حق و حقیقت و راه راست خارج گردیدند. وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ، الی آخر الآیات آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه آنکه گفته‌اند اینکه آیات در باره بعضی از یهودیان منافق فرود آمده که وقتی آنها نزد شما می‌آیند میگویند ما تو را می‌شناسیم و مقام تو را میدانیم و ایمان

صفحه : ۳۳۹

آوردیم به اینکه که تو رسول خدائی اینان بزبان چنین میگفتند و در دل انکار داشتند اینها داخل شدند در حال کفر و خارج شدند در حال کفر یعنی کفر ملازم آنها بود دخولا- و خروجا و می‌بینی تو که بسیاری از آنها مردمانی میباشند که در گناه و عدوان و خوردن مال حرام مسارعت میکنند چرا علمای ربانین از جماعت یهودیان و علمای روحانین از جماعت نصاری اینها را از اعمال قبیحشان منع نکردند و آنها در گناه و خوردن مال حرام ماندند (لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ) در مقام توبیخ علمای آنها است که آنها بد کردند که نهی از منکر نمودند.

صفحه : ۳۴۰

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۴ تا ۷۱]

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَاجْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ- (۶۴) وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ- (۶۶) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِتُ مَنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ- (۶۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ- (۶۸)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ- (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ- (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ- (۷۱)

صفحه : ۳۴۱

[ترجمه]

یهود گفتند دست خدا بسته است دستهای آنها بسته باد و بر آنان لعنت باد دو دست خدا (دست قدرت و دست رحمت) او باز است پروردگار تو هر طوری که بخواهد و بهر کس بقدری که صلاح داند انفاق میکند همانا (قرآنی) که بر تو نازل گردیده بر بسیاری از آنها کفر و طغیان افزوده گردانید و تا روز قیامت بین آنها بغض و عداوت انداختیم و هرگاه برای جنگ با مسلمانان آتش بیفروزند خدای تعالی آتش فتنه آنانرا خاموش میگرداند، و اینان کوشش می کنند که در زمین فساد کنند و خدا فساد کنندگانرا دوست نمیدارد [۶۴]

و اگر اهل کتاب ایمان آرند و پرهیزگار گردند ما گناهان آنها را میپوشانیم و محققا آنانرا در بهشتهای پر نعمت داخل میگردانیم [۶۵]

و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان نازل گردیده بیای میداشتند چنان نعمت بر آنها ریزش میکردیم که از بالای سرشان میخوردند و از زیر پاهایشان میخوردند، بعضی از آنها جماعتی معتدل و میانه‌رو میباشند و بسیاری از آنها اعمالشان بد است [۶۶]

ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو فرود آمده ب مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خود را نرسانیده‌ئی و خدا تو را از شر مردم نگاه میدارد، همانا خدا جماعت کافرین را هدایت نمیگرداند [۶۷]

بگو ای اهل کتاب شما از دین چیزی ندارید تا اینکه تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل گردیده بیای دارید همانا بسیاری از یهود و نصاری آنچه بر تو نازل شده کفر

صفحه : ۳۴۲

و سرکشی آنها را زیاد میکند (و آنها را بر اینکه داشته که آنچه بر تو نازل شده انکار میکنند) و تو بر جماعت کافرین متأسف مباش [۶۸]

همانا کسانی که ایمان آورده‌اند از یهودیان و ستاره پرستان و نصرانیان، کسانی که بخدا و بروز قیامت ایمان آورده‌اند و عمل صالح نموده‌اند پس هیچ خوفی و ترسی بر آنها نمیباشد و آنها اندوهناک نیستند [۶۹]

حقیقه ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و بسوی آنان رسولانی فرستادیم هر گاه رسولی بسوی آنان می‌آمد و رسالت او مطابق هوای نفسانی آنها نبود فرقه‌ئی از آنها رسولان را تکذیب میکردند (مثل عیسی [ع] و محمد) و فرقه‌ئی را میکشند [۷۰] (مثل یحیی و شعیب) و گمان میکردند (بچنین عمل) برای آنان بلائی و محنتی نخواهد بود و کور شدند (از دیدن راه حق) و کور شدند (از شنیدن سخن راست) پس از آن خداوند توبه آنانرا قبول نمود، پس از آن باز بسیاری از آنها از دیدن آیات الهی کور و از شنیدن آیات کر شدند و خدا بآنچه عمل میکنید بینا است [۷۱]

صفحه : ۳۴۳

(توضیح آیات)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا «غل ید» استعاره از بخل است و بسط الید استعاره از جود و بخشش است و در استعمال عرفی هر جا «ید» استعمال شود مقصود جارحه نیست بلکه مقصود جود و سخاوت است و در مقابل آن هر جا «غل» گفته شود استعاره از بخل است مثل اینکه گفته میشود فلانی دست باز است خیلی انفاق میکند یعنی دست بسته نیست. مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره یهودیان فرود آمده که جماعتی از یهودیان که رئیس آنها بنام فنحاص بن عاذورا بود و اصحاب او و خدای تعالی بآنها نعمت فراوان داده بود، چون در الله کافر گردیدند و مصطفی صلی الله علیه و آله را دروغگو دانستند و در نعمت خدا کفران ورزیدند قوله تعالی در سوره ابراهیم ع آیه ۳۳ فرموده «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» خدای تعالی نعمت را از آنان گرفت و بروزگار قحط و نیاز افتادند. اینکه بود که فنحاص و اصحاب او گفتند «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» دست رازق بسته است و اینکه کنایه از بخل است یعنی بر ما بخل میورزد آنطور که پیش روزی میداد نمیدهد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۱ برسولش خطاب نموده «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» یعنی در امساک و انفاق اعتدال را مراعات نما، خدای جلیل در پاسخ آنها فرموده «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» دست آنها از خیرات و عطیات فرو بسته است «لُعِنُوا بِمَا قَالُوا» و شاید مقصود چنین باشد که در اثر کلام رکیکشان در قیامت دستهای آنها بسته است «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» اشاره به اینکه که جزای کفر اینها اینک است که در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و دستهای آنها را بگردنشان ببندند «وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا» گفتار رکیک آنان دوری آنها را از رحمت خدا ایجاب میکند.

صفحه : ۳۴۴

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ تشبیه «ید» در اینجا برای تأکید در انکار است و اثبات غایت سخا و کثرت انفاق زیرا که یدین ادل بر غایت سخاوت است که بدو دست عطاء میکند و قوله «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» نیز مؤکد میگرداند توصیف سخا و جود و بخشش را و نیز دلیل بر اینکه است که انفاق نمیکند مگر بآنطوریکه صلاح منوط بآن باشد. وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا در وصف یهودیها است که بسیاری از آنها در موقع نزول قرآن حسد و جحود و طغیان و کفر آنها را بآیات قرآن زیاد میگرداند.

وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ شایه آیه اشاره باین دارد که در اثر ضدیت و طغیان و حسد برسول و آیات ما بین آنها عداوت و بغض و دشمنی انداختیم که تا روز قیامت اینکه بغض و دشمنی بین آنها دائر باشد اینکه است که سخنان آنان مختلف است و قلبهای آنها مشتت و پراکنده است و بین آنها موافقت پدید نمیگردد.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ هر وقت اینکه یهودیان اراده میکنند آتش

جنگ را برافروزند و با رسول صلی الله علیه و آله جنگ کنند خدا آتش جنگ را خاموش میکند و آنها را مغلوب و رسولش را ظفر میدهد و هرگز برای آنها مظفریت نخواهد بود.

بعضی از مفسرین گفته قبل از اسلام یهودیها خود را اشرف ملل میدانستند و سیادت و تقدم بر سایر اقوام را حق مسلم خود مینداختند و خود را اهل کتاب و سایر اقوام آنروز را امی و بی سواد و وحشی مینامیدند و بدنای آنروز فخر میفروختند و ربانین و علمای خود را برخ مردم عالمیان می کشیدند لکن دوران آن سیادت تو خالی سر آمد وقتی آوازه پیغمبری از قریش که بنظر آنها منحطترین اقوامی بود که در برابر علم یهود و دانشمندان سر فرود میآوردند و نیز کتاب وی

صفحه : ۳۴۵

گوش یهودیان را خراش داد مخصوصا وقتی که آنرا کتاب آسمانی مشتمل بر عالی ترین تعلیمات روحی و کامل ترین طریق هدایت یافتند بیشتر از پیش بذلت و بی ارگی کتاب خویش که سالها برخ عالمیان میکشیدند پی برده لا جرم از آن خواب و خیال بیدار شده و بخود آمده در حالیکه هر لحظه بخشم درونی و کفر و طغیانشان افزوده میشد و اینکه خدای تعالی در اینکه آیه میفرماید آیاتیکه بتو وارد میشود بر طغیانشان افزوده میگردد نه اینکه قرآن سبب ضلالت آنها گردد بلکه چون اصولا جنس یهود حسود و کینه‌ور است نزول قرآن آتش حسد آنها را تیزتر میگرداند و معارف حقه و دعوت صریحی که در قرآن است سبب شد که حسد و کفر و طغیان آنها زیادتیر گردد.

[پایان] وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ روى سخن آیه با تمام اهل کتاب است که اگر اهل کتاب از یهودی و نصرانی و غیر اینها ایمان میآوردند و از گناهان بزرگ کبیره اجتناب مینمودند گناهان کوچک صغیره آنها را میپوشانیدیم در سوره نساء آیه ۳۵ فرموده «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» و در جای خود مبرهن گردیده و اینکه آیه نیز صریح در اینکه است که اجتناب از کبائر کفاره گناهان صغیره است.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ طبرسی رحمه الله علیه در توجیه آیه گفته «و لو ان اهل الكتاب آمنوا بمحمد صلی الله علیه و آله و اتقوا الکفر و الفواحش» یعنی ایمانشان را با تقوی مقارن مینمودند همانا ما سیئات و گناهان آنها را میپوشانیدیم و آنها را بگناهانشان مؤاخذه مینمودیم و آنها را با مسلمانها داخل مینمودیم در بهشتهای پر نعمت و اگر اهل کتاب پبای میداشتند احکام و حدود تورات و انجیل را و آنچه در انجیل

صفحه : ۳۴۶

و تورات است از صفات رسول الله صلی الله علیه و آله و آنچه نازل گردیده بسوی اهل کتاب از سایر کتابهای خدا زیرا که تکلیف آنها چنین بود که بتمام کتب آسمانی ایمان آوردند که گویا تماما بسوی آنها نازل گردیده (و بقولی مقصود قرآن است) اگر اهل کتاب چنین بودند همانا روزی آنها چنین وسیع میشد که از بالای سرشان و از زیر پاهایشان روزی میخوردند یعنی خدای تعالی روزی آنها را وسیع میگردانید و آنها در آنوقت در حال قحطی بودند و مقصود اینکه است اگر اینها ایمان میآوردند همانا برکات آسمان و زمین را بآنها افزایه میکردیم یا اشجار و غلات و زرعه‌های آنها را زیاد میکردیم.

مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ یعنی جماعتی از آن اهل تورات و انجیل مردمان میانه‌رو و مسلم و برسول ایمان آوردند و بسیاری از آنها اعمال آنها بد بود و در اینکه آیه معنی تعجب مأخوذ گردیده یعنی چه بسیار عمل آنها رکیک و بد است. [پایان] در اینکه آیه و آیه ۹۴ از سوره اعراف آنجا که فرموده «وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

همین طوری که بعضی از مفسرین نیز گفته‌اند نکته‌ئی بنظر میرسد و آن اینکه است که چون موجودات تماما مرتبط بهم و متصل بیکدیگرند و یک وحدت جمعی بین آنها دائر است حتی اعمال بشر در نظام گیتی آثار بخصوص بجا میگذارد مخصوصا عمل هر کسی نسبت بخودش بلکه نسبت بنظام عالم تأثیراتی دارد اینکه است که هرگاه ایمان و عمل صالح در جماعتی دائر گردید و مدینه فاضله بوجود آمد چون ایمان و عمل صالح جزء نظام عالم است در آسمانها و زمین تأثیر میکنند و برکات آسمانها و زمین با اهلش فرود میآید همین طور کفر و عمل زشت در فساد عالم کون تأثیر مینماید و بسا قحطی یا جنگ یا فسادهای دیگری را ایجاب مینماید چنانچه آیات بسیاری مشعر بهمین معنی مثل قوله تعالی در سوره

صفحه : ۳۴۷

روم آیه ۴۰ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» و امثال اینها یا «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُرْكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ترجمه آیه شده و معنی آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه بطور وضوح دو مطلب از آیه استفاده میشود یکی معلوم میشود دستور مهم تازه‌ئی برسولش ابلاغ میکند که متضمن بر فشار و تهدید است به اینکه که پیغام تازه‌ئی بمؤمنین برساند، و دیگر وعده‌ئی که باو داده که اگر در اجراء آن عمل کند ممکن است خطراتی مواجه او گردد او را حفظ نماید. بعضی از مفسرین گفته و چون ظاهرا آن حکم تازه بود زیرا اینکه آیه در موقع قوت و غلبه اسلام فرود آمده دیگر رسول در اجراء احکام الهی خوف و ترسی نداشت و نیز در هیچ یک از دستورات محذوری از خوف جان یا چیز دیگر در نظر مبارکش نبود که از آن احتراز نماید.

معلوم میشود در اجراء «ما انزل» مطلب مهمتر از جان شریفش در نظر داشته و جای تردید نیست که بقدری اینکه حکم حائز اهمیت است که جای دارد رسول صلی الله علیه و آله از اجراء آن اندیشه نماید و ظاهرا اندیشه حضرت از اهل کتاب نبوده بلکه از خود مؤمنین بوده که در اجراء اینکه حکم مؤمنین بنیاد دین را منهدم گردانند اینکه بود که حضرت منتظر بود در موقع آرام و مناسبی حکم (ما أنزل الله) را بمردم برساند.

کلینی از ابی صالح و او از ابن عباس و جابر بن عبد الله روایت کرده که خدای تعالی بنبی خود صلی الله علیه و آله امر نمود که علی ع را بخلافت نصب گردان و مردم را بخلافت او خبر ده پس حضرت ترسید از اینکه مردم بگویند ابن عمش را بر ما خلیفه گردانیده و اینکه مطلب بر جماعتی از اصحاب سخت آید، اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. پس رسول [ص] روز غدیر خم دست علی [ع] را گرفت و گفت «من کنت مولاه فعلی مولاه» و آیه «فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» را تلاوت نمود یعنی

صفحه : ۳۴۸

اگر اینکه رسالت را نرسانی از آنچه تکلیف تو بود از رسالات نرسانیده‌ئی و گویا تو چنین بودی که هرگز رسالت نرسانیده‌ئی و گویا تو از تمام احکام رسالت غافل گردیده‌ئی «وَاللَّهُ يَعْصِي مُرْكَ مِنَ النَّاسِ» و اینکه وعده‌ئی است از خدا که تو را از شر مردم نگاه میدارد بحفظ یعنی خدا ضامن گردیده که تو را از سوء نگاه دارد پس عذر تو چیست و خدا جماعت کافرین را هدایت نمیگرداند و خدا اراده نکرده که اینها را متمکن گرداند از اینکه صدمه‌ئی بتو برسانند، و از انس بن مالک نقل شده که وقتی اینکه آیه نازل گردید سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود ای مردم باز گردید که خدا مرا نگاه داشت.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

ر مجمع البیان در شأن نزول آیه از ابن عباس نقل میکند که جماعتی از یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند

آیا تو مقرّ نیستی که تورات از نزد خدا فرود آمده فرمود آری گفتند ما بتورات ایمان می‌آوریم و بغیر آن ایمان نمی‌آوریم پس اینکه آیه نازل گردید و برسول [ص] امر کرد که ای محمد صلی الله علیه و آله بیهود خطاب کن و بگو ای اهل کتاب شما بر دین صحیحی نیستید تا اینکه پبای دارید تورات و انجیل و آنچه از پروردگار شما بسوی شما نازل گردیده یعنی تا وقتی که بتورات و انجیل و قرآنیکه بسوی تمام مردم نازل گردیده. و بقولی یعنی تا وقتی که تورات و انجیل را پبای دارید بر آنچه در آن دو تا از بشارت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و عمل نمودن بآنچه در آنها ایجاب نموده، و بقولی معنی آیه امر است باقامه تورات و انجیل و آنچه در آنها است و اینکه آیه پیش از تورات و انجیل نازل گردیده.

[جبائی]

صفحه : ۳۴۹

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ای رسول محزون مباش و آیه تسلیت می‌دهد نبی [ص] را یعنی محزون مباش زیرا که دأب و عادت مردم بر اینکه بوده که انبیاء را تکذیب می‌کردند، و بقولی معنی آیه اینست که بر کفر اینها محزون مباش و نیز از تجاوز نمودن آنها در ظلم زیرا که ضرر آن عائد خودشان می‌گردد، و بقول دیگر یعنی بر هلاکت آنها و عذاب آنها محزون مباش زیرا که عذاب جزای عمل آنها است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِثُونَ وَالنَّصَارَى مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آیه ظاهرا مربوط بآیه بالا است که خطاب باهل کتاب بود که شما بر دینی پایدار نیستید مگر وقتی که بتمام کتابهای آسمانی معترف و پایدار باشید و در اینجا تشویق میکند و مژده می‌دهد کسانی را که ایمان آورده‌اند و یهود و نصاری و صابثون که گویند ستاره پرستانند که بر هیچ پیمبری ایمان نیاورده‌اند که اگر اینها ایمان آرند بخدا و روز قیامت و ایمانشان با عمل صالح توأم گردد دیگر خوفی و حزنی بر آنها نیست و در محل امن و امان قرار گرفته‌اند.

سؤال- بدلالیت اینکه آیه در نجات یافتن و رفع محذور از عذاب ایمان بخدا و تصدیق بقیامت کافی است و لو اینکه ایمان برسول در کار نباشد چنانچه اهل ادیان ایمان بخدا و قیامت دارند با اینکه حال چگونه ما آنها را کافر و اهل عذاب میدانیم.

پاسخ- اولاً- ایمان بخدا و معاد اگر چه بنظر بدوی همان اعتراف بوجود و بوحدت خدای عالمیان است و نیز معاد همان تصدیق بقیامت است لکن بقرینه «مَن آمَنَ» من موصوله عموم دارد شامل می‌گردد یهود و نصاری و تمام آنهائی که بخدا و یوم آخر ایمان آورده‌اند و از اینجا معلوم میشود که اضافه بر ایمان بخدا و معاد تصدیق به «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» نیز داخل در ایمان است یعنی اضافه بر

صفحه : ۳۵۰

پبای داشتن تورات و انجیل تصدیق بقرآن نیز شرط در ایمان است.

و ثانیاً چنانچه باستقراء معلوم میشود هر جا در قرآن ذکر از ایمان برده شود منصرف می‌گردد بایمان بخدا و رسول و معاد که اصول دیانت اسلام است و باضافه عمل صالح را نیز با ایمان بخدا توأم گردانیده و عمل صالح بنظر قرآن منوط بدستورات قرآن است.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ - وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمُ الْخ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، آیه در مقام توبیخ و سرزنش بنی اسرائیلیان است که هر پیمبری که بر آنها آمد وقتی بر خلاف دلخواه آنان حکم خدا را بیان مینمود جماعتی از آن پیغمبران را تکذیب کردند مثل عیسی ع و محمد صلی الله علیه و آله و جماعتی از آنها را کشتند مثل زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام.

وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَ صَبُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْخِيبَةَ إِنَّكَ لَمِنْ عَائِدِينَ الَّذِينَ نَسُوا مَا وَعَدُوا رَبَّهُمْ فَأَنزَلْنَا فِي قَلْبِ الْأَمَمِيِّ الْأَخْبَارَ إِنَّ إِلَهًا لَعَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۱) وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَ صَبُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْخِيبَةَ إِنَّكَ لَمِنْ عَائِدِينَ الَّذِينَ نَسُوا مَا وَعَدُوا رَبَّهُمْ فَأَنزَلْنَا فِي قَلْبِ الْأَمَمِيِّ الْأَخْبَارَ إِنَّ إِلَهًا لَعَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۱) وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَ صَبُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْخِيبَةَ إِنَّكَ لَمِنْ عَائِدِينَ الَّذِينَ نَسُوا مَا وَعَدُوا رَبَّهُمْ فَأَنزَلْنَا فِي قَلْبِ الْأَمَمِيِّ الْأَخْبَارَ إِنَّ إِلَهًا لَعَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۱)

صفحه : ۳۵۱

[سوره المائدة (۵): آیات ۷۲ تا ۷۷]

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَ فَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَافْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۷۷)

صفحه : ۳۵۲

[ترجمه]

همانا کافر شدند آنانکه گفتند خدا مسیح پسر مریم است و مسیح گفت ای بنی اسرائیل عبادت کنید خدا را که پروردگار من و شما است و هر کسیکه بر خدا شرک آورد محققا خدا بهشت را بر او حرام گردانیده و مأوای او آتش است و نیست برای ظالمین هیچ یاری [۷۲]

همانا کافر شدند آنانکه گفتند خدا سومی از سه خدا است و حال آنکه الهی نیست مگر اله واحد و اگر اینان از آنچه گفته‌اند باز نایستند بآنکسانی از آنها که کافر شدند عذاب الیم تماس مینماید [۷۳]

آیا اینان بسوی خدا بازگشت نمیکنند و از او طلب آمرزش نمی کنند و خدا پذیرنده توبه و مهربان است [۷۴]

نیست مسیح پسر مریم مگر پیمبری که پیش از او پیمبرانی گذشته بودند و مادرش راست گو و با ایمان بود و هر دو طعام میخوردند، ای رسول بنگر چگونه برای آنها آیات را بیان مینمائیم، و بنگر که چگونه برگردیده میشوند از دریافتن حق [۷۵]

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله آیا شما بغیر خدا پرستش میکنید چیزی را که برای شما نه ضرری مالک است و نه نفعی، و خدا است که او شنوا و عالم است [۷۶]

بگو ای محمد [ص] ای اهل کتاب در دینتان بغیر حق غلو نکنید، و تابع هواهای جماعتی نگردید که قبلا گمراه شدند و بسیاری را از راه حق گمراه نمودند و ثابت شدند بر گمراهی خود از راه راست یعنی قرآن

صفحه : ۳۵۳

(توضیح آیات)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ پس از آنکه در آیات بالا یهودیان را از اعمال رکیکشان و حقد و حسدشان نسبت برسول الله صلی الله علیه و آله و آیات قرآن و قتل و تکذیب پیمبران سرزنش نموده و آنان را کور و کر بحساب آورده در مقام کفر مسیحیان و شرک آنها رسول خود را یادآوری مینماید که آنها در اثر قول فاسدشان که گفتند مسیح پسر مریم خدا است کافر شدند. مفسرین گفته‌اند گروهی از نصاری که آنها را یعقوبیه می‌نامند قائل بتثلیث شدند سه اقنوم گفتند اینکه طور: اقنوم پدر، اقنوم پسر و اقنوم روح القدس و گویند سه بودند یکی شدند و متحد گردیدند و اینان جماعتی هستند غیر از آنها که گفتند عیسی بن مریم پسر خدا است.

و بعضی گفته‌اند نصاری در اینکه حرف و در کیفیت شرک بخدا و اینکه مسیح دارای جوهر الوهیت است مختلفند طائفه‌ئی گفته‌اند اقنوم مسیح که همان علم است شاخه ایست از اقنوم رب العالمین و آن همان حیات است که منشعب میشود و معنی پدری خدا و پسری مسیح اینکه است که اینکه از آن منشعب گشته است.

طائفه دیگری میگویند آن حقیقتی که تا قبل از مسیح بنام پروردگار نامیده میشد مقارن آمدن مسیح بحقیقت دیگری که همان مسیح است منقلب گردیده.

طائفه دیگری گویند خدا در مسیح حلول کرد. و باید دانست اینکه سه قولیکه در باره مسیح دارند هر سه با آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» قابل انطباقند، بنا بر اینکه مراد از کسانی که چنین گفتند تنها قائلین بانقلاب نیستند (یعنی آنهائیکه گفتند عیسی ع بخدا منقلب گردید) بلکه شامل میگردد تمام نصاری را که در باره مسیح غلو کردند، و اینکه مسیح [ع] را پسری مریم توصیف فرمود خالی از اشعار و دلالت بر جهت کفر آنها نیست زیرا که میفهماند که آنها الوهیت را نسبت بیک انسانی داده‌اند که انسان دیگری او را زائیده

صفحه : ۳۵۴

و هر دو از خاک خلق شده‌اند خاک کجا خدای باک کجا.

[تفسیر المیزان] وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ الْخِمْ مَسِيحُ در مقام اندرز و خیرخواهی برآمده و گفته ای بنی اسرائیل خدائی را عبادت و پرستش کنید که پروردگار من و پروردگار شما است یعنی فقط خدا را بیگانگی و الوهیت بشناسید و در مقام پرستش کسی را با او انباز نگیرید و غرض آنحضرت اینکه بود که من هم مثل شما بشری هستم که از مادر متولد شده‌ام غذا میخورم، راه میروم کسیکه بر خدا شرک آورد یعنی کسی را در ملک یا در تدبیر امور عالم یا در پرستش شریک گرداند بهشت را بر او خدا حرام گردانیده «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» مقصود از ظالمین در اینجا کافرینند قوله تعالی «إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» آری چه ظلمی است عظیم‌تر از اینکه نسبت بمقام کبریائی و وحدت حقانی کسی شرک آورد.

و نیز طنطاوی در تفسیرش در توجیه آیه «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» گفته یعنی یکی از سه تا میگویند «جوهر واحد ثلاثه اقاویم» اب و ابن و روح قدس و اینکه ثلاثه اله واحد است، مثل اینکه شمس اسم است و شامل میگردد قرص و شعاع و حرارت را و مقصود آنها از اب ذات و باین کلمه و بروح حیات، و گفته‌اند کلمه آن کلام الله است که با جسد مخلوط گردیده مثل مخلوط گردیدن آب با

شیر، و نیز گفته‌اند: اب اله و ابن اله و روح اله و تمام یک خدا است و مفسرین قول دیگری نیز گفته‌اند اینکه مقصود آنها از ثلاثه خدا و مریم و عیسی است و مقصودشان از اله ثلاثه اینکه است که الوهیه مشترک بین آنها و کل واحد از آنها الهند.

[پایان] لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ الخ ترجمه آیات شده و معنی آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

آیه از جماعت دیگری از نصاری خبر میدهد مثل جماعت یعقوبیه که اقا نیم ثلاثه

صفحه : ۳۵۵

قائل گردیدند: اب، ابن، روح القدس. کافر شدند و گفتند خدا سوم سه است و گفته‌اند جمهور از ترسایان از ملکاتیان و نسطوریان و یعقوبیان چنین میگفتند و اینکه کلام آنها اصلاً عقلانی نیست چگونه میتوان تصور نمود که سه چیز مابین یک چیز شود و با هم متحد گردد کسیکه از مادر متولد گردیده و حادث شده چگونه میشود با خدای قدیم ازلی واجب الوجود یکی گردد، و آیه خبر میدهد که اگر اینها از گفتار رکیکشان باز نایستند بسزای کفرشان عذاب الیم بآنها اصابت خواهد نمود.

و آیه بعد رسول و مؤمنین را خاطر نشان میکند که مسیح پسر مریم رسولی بود که پیش از آن رسولانی آمده بودند گویا در مقام سرزنش مسیحیان است که وقتی دانستند امثال او پیمبرانی از نیستی بهستی آمدند و پس از آن مردند و نیز میدانند که عیسی و مادرش مریم صدیقه است، و زن فعلی و فعال برای مبالغه در راست گوئی است و شاید مقصود از «صدیقه» تصدیق او بوحدت اله عالم باشد و اشاره به اینکه که مریم مادر عیسی موخید و خدا پرست بود هیچ وقت نسبت الوهیت بخودش و پسرش نمیداد (کانا یا کُلانِ الطَّعام) اینکه مادر و پسر مثل باقی مردم غذا میخوردند و دو بشری بودند مثل باقی مردم.

انظر كيف بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظر آتى يُؤفكون خطاب برسولش نموده و گویا بطور تعجب فرموده ای محمّد صلّى الله عليه و آله نظر کن و ببین اینها چه میگویند و ما چگونه آیات را بر آنها واضح میگردانیم رکاکت و شناعت گفتارشان را ببین و باز نظر کن که چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن حق و نسبت اولاد و شریک باو میدهند و نیز برسول او دروغ می‌بندد و نسبت فرزندی خدا باو می‌دهند.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «أَتَعْبُدُونَ» بهمزه استفهامی که در مورد تعجب آرند خطاب برسول نموده که باین عیسویان یا مقصود تمام مشرکین است بگو چگونه شما پرستش و عبادت

صفحه : ۳۵۶

میکنید بغیر خدا چیزی را که نه مالک ضرری است که بشما اصابت نماید و نه مالک نفعی است که بشما برساند، گویا آیه ارشاد بحکم عقل است که میخواهد بفرماید اگر شما عقل و رویه داشتید فقط پرستش مینمودید آن خدائی را که هم شنوا است رازهای نهائی شما را وهم عالم است بحوائج و احتیاجات شما او را عبادت کنید و حاجات خود را از او طلب کنید نه از غیر او.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ آيَةَ ظَاهِرًا خُطَابِ يَهُودِيَانِ وَ نَصْرَانِيَانِ زَمَانِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله است که شما در دینتان و رویه‌تان غلو و تجاوز از حق نکنید و تابع آباء و هواهای افرادی که پیش از شما بودند نگردید اشاره به اینکه که در دین تقلید از گذشته‌گان ننمائید رجوع بعقل و براهین نمائید تا اینکه بدانید بسیاری از آنها «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» یعنی اگر رجوع بفظانت خود کنید می‌فهمید که آنها هم گمراه شدند و هم جماعت بسیاری را گمراه نمودند و از طریق مستقیم توحید گمراه گردیدند.

[سوره المائدۀ (۵): آیات ۷۸ تا ۸۸]

اشاره

لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ. (۸۰) وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. (۸۲)

وَإِذَا سَجَعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. (۸۳) وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ. (۸۴) فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ. (۸۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. (۸۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. (۸۷) وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ. (۸۸)

[ترجمه]

کافرین از بنی اسرائیل بزبان داود و عیسی [ع] لعنت گردیده شدند بسبب آنکه نافرمانی کردند و از حدود الهی تجاوز می نمودند [۷۸]

و بعضی از آنها بعض دیگر را از عمل زشتشان نهی نمی کردند بخدا قسم همانا بد بود آنچه می کردند [۷۹] بسیاری از آنها را می بینی که کافرین را دوست میدارند و هر آینه بد است آنچه نفسهای آنها از سخط خدا که بر خود پیش انداختند و آنان در عذاب جاویدانند [۸۰]

اگر بنی اسرائیلیان بخدا و آنچه بر پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشتند کفار را دوستان خود نمی گرفتند و لکن بسیاری از آنها فاسقند [۸۱]

ای رسول هر آینه تو می یابی شدیدترین مردم در دشمنی با مؤمنین یهودیانند و آنهائیکه برای خدا شریک قرار دادند و می یابی نزدیک ترین آنها در دوستی با مؤمنین آنهائیی میباشند که گفتند ما نصارائیم و بعضی از آنها دانایان و عابدان صومعه نشینند و آنان از قبول حق تکبر و گردن کشی نمیکنند [۸۲]

و چون آنها میشنوند چیزی که بر پیغمبر نازل شده از سخن راست تو می بینی که از چشمهای آنها اشک می ریزد و میگویند ای پروردگارا ما ایمان آوردیم پس نام ما را از گواهان صدق بنویس [۸۳]

و چیست ما را که آنچه از خدا و از حق بما آمده ایمان نیاوریم در صورتی که امیدواریم که پروردگار ما را با گروه صالحین که امت محمد صلی الله علیه و آله می باشند داخل بهشت گرداند [۸۴]

و خدا پاداش اینکه چنین گفتند آنها را ببهشتی رسانی که از زیر درختان آن نهروائی جریان دارد و در آن جاویدانند- اینکه است پاداش نیکوکاران [۸۵]

و آنهائیکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آن جماعت یاران جهنمند [۸۶]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچه را از طبیات که خدا بر شما حلال گردانیده بر خود حرام نکنید و از حدود الهی تجاوز ننمائید خدا تجاوز کنندگان را دوست نمی‌دارد [۸۷]

و از آنچه خدا بشما روزی داده است بخورید در حالی که حلال و پاکیزه باشد و بترسید از خدائی که شما باو ایمان آورده‌اید [۸۸]

صفحه : ۳۵۹

(توضیح آیات)

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ لعنت بمعنی راندن و دور کردن از رحمت خدا است، مفسرین گفته‌اند لعنت بر زبان داود آن بود که اصحاب سبت روز شنبه بمخالفت داود ع ماهی گرفتند داود (ع) گفت «اللهم ان عبادا قد خالفوا امرک و ترکوا قولک فالعنهم و اجعلهم آیه و مثلاً لخلقک» و بدعای داود خدای تعالی آنها را مسخ گردانید و بوزینه گردیدند.

و لعنت بزبان عیسی اینکه بود قومیکه مائده خوردند ایمان نیاوردند عیسی گفت خدایا تو بمن وعده دادی کسیکه بعد از اکل مائده کافر گردید او را عذابی کن که باحدی از عالمیان چنین عذابی نکرده باشی خدایا آنها را لعنت کن همان طوری که اصحاب سبت را لعنت کردی گفته‌اند آنان پنج هزار مرد بودند و زن و کودکی بین آنها نبود و همه خنازیر یعنی خوک گردیدند. و از عبد الله بن مسعود نقل میکنند که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون بنی اسرائیل در معاصی واقع گردیدند و علماء آنها را نهی نمودند و نپذیرفتند پس آنها یعنی علماء در مجالس آنها نشستند و با آنها خوردند و آشامیدند پس خدا قلبهای بعضی از آنها را با بعض دیگر جمع کرد و آنها را بزبان داود و عیسی بن مریم لعنت نمود برای اینکه آنها عصیان کردند، پس از آن حضرت فرمود کلا و قسم بآنکه نفس من بدست او است که اگر امر بمعروف کنی و نهی از منکر نمائی و دست سفیه را بگیری و او را بر حق بداری و الا یعنی اگر چنین نکنی خدای تعالی دلهای شما را بر یکدیگر زند و شما را لعنت کند چنانچه آنها را لعنت کرد.

صفحه : ۳۶۰

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ «یتناهون» از باب تفاعل است مثل اینکه گفته میشود «تقاتلوا و تضاربوا» وقتی بعضی بعضی را بکشند یا یکدیگر را بزنند، در آیه خدای تعالی آنها را مذمت میکند که اینها یکدیگر را از اعمال بد نهی نمیکردند و از منکرات باز نمیداشتند.

و گفته‌اند اینکه آیا مقصود از منکر در آیه چه چیز است سه قول است ۱- ماهی گرفتن در روز شنبه. ۲- رشوه گرفتن در احکام. ۳- ربا خوردن و اینکه چون میدانستند پیه خوردن حرام است نمیخوردند لکن میفروختند و پولش را مصرف میکردند و نمیدانستند که آنچه عینش حرام باشد پولش نیز حرام است.

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَخِطَبُوا بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ تری بسیاری از کفار را که بقولی مقصود یهودیانند و بقولی عیسویان و بقولی مراد کعب بن اشرف است که آنها با مشرکین دوستی

می‌اندازند و یکدیگر را بر ضرر تو کمک مینمایند و چه قدر برای آنها بد است آنچه را که برای خود پیش فرستادند از سخط خدا و عذابی که در آن جاویداند.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ظاهر آیه در مقام مذمت اهل کتاب از یهودیان و نصرانیان است که اصلاً اینان بدین خود ایمان ندارند بدلیل اینکه اگر ایمان بنبی و کتاب خود داشتند دشمنان دین خود را دوست نمیگرفتند و با آنها مراوده و دوستی نمیکردند اینکه آیه مشعر بر اینکه است که هر کس پابند دینی شد لازمه ایمان او اینکه است که با دشمنان دین دوستی و رفاقت نیندازد و مؤمن باسلام نیز بایستی چنین باشد که با کفار دوستی و رفاقت نیندازد که اگر چنین کردند بحکم قرآن آنان از فاسقین محسوب میگردند.

صفحه : ۳۶۱

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا از سلیمان روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اینکه طور قرائت کرده «ذلک بان منهم صدیقین و رهبانا»

و گفته‌اند سریانیان دانشمندان خویش را کشیش خواندندش و قسیس تعریب او است و بعضی از اهل عربیت گفته‌اند قسیس از تقسیس گرفته شده و از تتبع علم و طلب آن است «وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» یعنی نصاری از ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و قرآن تکبر نمیکنند.

گفته‌اند مقصود از نصاری عموم نصرانیان مراد نیست زیرا که آنان نیز دشمنیشان با مسلمانها کمتر از یهودیان نیست بلکه مقصود نجاشی است.

مفسرین گفته‌اند در ابتداء اسلام موقعیکه رسول [ص] در مکه بود مشرکین با هم مشورت کردند که چگونه مسلمانها را براندازیم گفتند هر یک از ما آنهایی از مسلمانها که در همسایگی ما میباشند اینقدر آنها را زجر میکنیم تا اینکه از اسلام برگردند و چنین کردند و آنهایی که یقین محکم نداشتند برگشتند تا اینکه رسول [ص] باصحاب گفت شما بحبشه هجرت نمائید زیرا که پادشاه حبشه مردی است عادل ظلم نمیکنند بسوی او بروید و نجاشی لقب سلطان آنها بود مثل اینکه ملوک عجم و روم را قیصر و کسری مینامیدند و اسم آن پادشاه اصحم بود، پس یازده مرد و چهار زن که یکی عثمان بن عفان و زن او رقیه بنت رسول الله [ص] و عبد الله بن مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفه بن عتب و زن وی سهله بنت سهل بن عمرو و مصعب بن عمیر و ابو سلمه بن عبد الاسد و زن او ام سلمه بنت ابو امیه و عثمان بن مظعون و عامر بن ربیع و زن وی لیلی بنت ابی خیشمه و حاطب بن عمرو و سهل بن بیضاء اینکه جماعت در کشتی نشستند و بحبشه رفتند و هجرت آنها در ماه رجب سال پنجم از مبعث رسول صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن جعفر بن ابی طالب از عقب آنها با جماعتی از مسلمانان بحبشه مهاجرت نمودند و آنان

صفحه : ۳۶۲

از مهاجرین زمین حبشه غیر از زنان و کودکان هشتاد و دو مرد بودند و چون قریش خبردار شدند که مسلمانها بحبشه رفته‌اند عمرو بن عاص را با یکی دیگر نزد نجاشی فرستادند با تحفه‌های نیکو تا اینکه مسلمانها را نزد نجاشی زشت کنند پروردگار عالم کید آنان را بخودشان برگردانید و آنها نا امید و شرمنده بازگشتند پس مسلمانها مدت زیادی در حبشه ماندند.

در مجمع البیان گفته چون عمرو بن عاص و عماره بر نجاشی وارد گردیدند عمرو بن عاص گفت ایها الملک جماعتی در دین با ما مخالفت کردند و الهان ما را دشنام دادند و آمده‌اند نزد تو آنها را بما برگردان، نجاشی فرستاد جعفر را حاضر گردانید جعفر گفت

ای پادشاه از اینها پیرس آیا ما بنده آنهائیم عمرو گفت نه آزادند گفت سؤال کن آیا از اینها دینی بگردن ما است که از ما مطالبه کنند عمرو گفت نه از ما بر شما دینی نیست، جعفر گفت آیا از شما خونی بر گردن ما است که از ما مطالبه کنید عمرو گفت نه، جعفر گفت پس مقصود آنها چیست که اینکه قدر بما اذیت میکنید که از شهر شما خارج گردیم، ای ملک بین ما پیمبری مبعوث گردیده که ما را امر گردانیده بخلع انداد و ترک استقسام بازلام و ما را امر کرده بنماز و زکوة و عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و ما را نهی گردانیده از فحشاء و منکر و طغیان. آنوقت نجاشی گفت خدا عیسی ع را بهمین امور مبعوث گردانیده، پس از آن نجاشی گفت آیا از آنچه خدا بر پیمبر شما نازل گردانیده چیزی در حفظ داری جعفر گفت آری و سوره مریم را برای نجاشی قرائت نمود تا رسید بقوله تعالی «وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا» نجاشی گفت «وَاللَّهِ هُوَ الْحَقُّ» قسم بخدا که اینکه حق است پس از آن عمرو گفت که اینکه مخالف ما است او را بسوی ما رد گردان، آنوقت نجاشی سیلی بصورت عمرو زد و گفت ساکت باش و قسم بخدا اگر او را بذکر بدی یاد کنی البته تو را عقوبت کنم و امر کرد که هدیه آنها را برگردانند و بجعفر و اصحاب او گفت بمانید و مطمئن باشید و امر کرد که غذای آنها را بخوبی تهیه

صفحه : ۳۶۳

نمایند و عمرو برگشت و مسلمانها بخیر و خوبی ماندند تا وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه مهاجرت کرد و فتح خیبر نمود و جعفر با همراهانش بسوی رسول الله [ص] برگشتند رسول الله [ص] فرمود نمیدانم بفتح خیبر مسرورتر باشم یا بآمدن جعفر و جعفر آمد با هفتاد مرد از اصحاب رسول الله [ص] و شصت و دو نفر از حبشه و هشتاد نفر از اهل شام و در آنها بحیراء راهب بود و رسول الله (ص) سوره یس بر او قرائت کرد و راهب وقتی آیات را شنید گریه کرد و ایمان آورد و گفت چقدر اینکه آیات شبیه است بآنچه بر عیسی ع نازل گردیده.

مقاتل و کلبی گفته‌اند آنها چهل مرد بودند سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از اهل شام، عطاء گفته هشتاد مرد بودند چهل نفر از اهل نجران از بنی حرث بن کعب و سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام. [پایان] وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد در شأن نجاشی نازل گردیده، نجاشی اول نصرانی بود بعد مسلمان شد و قوم او که مسلمان شده بودند از شادی بر آنچه از دین حق شنیده بودند و در انجیل خوانده بودند وقتی دیدند مطابق قرآن است اشک از چشمشان میریخت اینکه بود که اینکه آیه «وَ إِذَا سَمِعُوا الْخ» در باره آنها نازل گردید.

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَا كْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اینان همی گویند پروردگار ما ما ایمان آوردیم ما را در اینکه امت محمّد [ص] ثبت گردان یعنی ما را با بنده گان صالحی که گویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ انت» و ما لنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ گویند وقتی که قوم نجاشی آنهائی که مسلمان شده بودند برگشتند بوطن خود کافرین آنها را ملامت میکردند که چرا از دین آباء خود برگشتید و مسلمان

صفحه : ۳۶۴

شدید گویا آنها در پاسخ گفتند چگونه ما ایمان نیاوریم در حالیکه حق یعنی حقیقت دین محمّد صلی الله علیه و آله بر ما ثابت گردید و دانستیم و فهمیدیم که آن حق است و ما طمع داریم که خدا ما را داخل گردانند در جماعت شایسته گان از امت محمّد [ص] فَأَتَانَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ «بِمَا قَالُوا» یعنی چون آنها گفتند «فَا كْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» و نیز گفتند «أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ» خدای تعالی دعای آنها را اجابت کرد و آنها را در دار

کرامت و در جوار رحمت خود در بهشتهائی که از زیر غرفه‌ها یا درختهای آنها علی‌الدوام نهرهایی که از رحمت الهی سر چشمه گرفته جاویدانند و چنین است پاداش نیکوکاران.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ در مقابل ذکر مؤمنین کافرین و مکذبین را یادآوری می‌کند که آنهایی که آیات ما را تکذیب کردند آنان یاران دوزخند. عطف تکذیب آیات بر کفر با اینکه تکذیب نوعی از کفر و مندرج در تحت آنست برای اینکه است که مقصود بیان حال تکذیب کنندگان و شومی حال آنها است مقابل حال سعادت مندان و فضیلت تصدیق کنندگان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

در شأن نزول آیه گفته‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصف قیامت مینمود و از هول آنروز بیان میفرمود ده نفر از اصحاب که آنها علی علیه السلام و ابن مسعود و مقداد و ابو ذر و سلمان و سالم مولی ابی حذیفه و عبد الله عمر و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن و ابو بکر و آنها در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و بر اینکه اتفاق کردند که در بقیه عمر روزها روزه بدارند و شبها تا

صفحه : ۳۶۵

صبح قیام نمایند و در رختخواب نروند و گوشت و چربی نخورند و با زنان هم‌بستر نگرند و ترک دنیا کرده گلیم پوشنده گرد عالم برآیند.

ابو الفتوح رازی گفته اگر اینکه خبر در باره باقی درست باشد در باره علی ع درست نیاید و لایق باو نیست زیرا که شأن او بالاتر از اینها است زیرا که او دارای عصمت بود.

[پایان] آری کسیکه بتربیت رسول تربیت یافته و بطریقه او قیام نموده چگونه بر خلاف رویه او بروش رهبانین نصاری عمل میکند. اینکه خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید بخانه عثمان بن مظعون آمد در آن خانه کسی را ندید زن او ام حکیم بنت امیه بنام حولاء در آنجا بود فرمود آنچه در باره شوهرت و اصحاب او میگویند راست است، حولاء گفت اگر عثمان تو را خبر داده راست است، حضرت رسول [ص] از آنجا بیرون آمد عثمان وقتی بخانه آمد زنش باو خبر داد که حضرت رسول [ص] چنین گفت، با اصحاب نزد حضرت آمدند فرمود آنچه از شما میگویند راست است گفتند آری یا رسول الله [ص] فرمود من مأمور نیستم بر آنچه شما فکر کرده‌اید نفس شما را بر شما حقی است روزه بدارید و افطار کنید و در شب بتهجد قیام نمائید و بخوابید من تهجد میکنم و خواب میکنم و روزه میگیرم و افطار میکنم، گوشت و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم اینکه است سنت و طریقه من «و من رغب عن سنتی فلیس منی» هر کس از سنت من اعراض کرد او از من نیست، بعد مردم را جمع گردانید و فرمود چه چیز است قصد اقوامی که زنها و طعامهای پاکیزه طیب و خواب و شهوات را بر خود حرام گردانیدند، بدانید که من شما را نمیفرمایم که مانند احبار و زهاد و مسیحیان باشید زیرا که در دین من ترک گوشت و تحریم زنان نیست و نه اینکه صومعه‌ها فرا گیرید و در آن بنشینید و با کسی معاشرت ننمائید - سیاحه امت من صوم است و رهبانیتشان جهاد است خدا را عبادت کنید و شریک نیاورید و حج و عمره نمائید و زکوة بدهید و روزه رمضان بگیرید.

[پایان]

صفحه : ۳۶۶

[سوره المائدۀ (۵): آیات ۸۹ تا ۹۵]

اشاره

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَا لِكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَلْوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بِالنَّجْعَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵)

صفحه : ۳۶۷

[ترجمه]

خدا بقسمهای لغو و بیهوده (که بزبان می‌آوردید) شما را مؤاخذه نمی‌کند لکن شما را مؤاخذه می‌کند وقتی که جدا قسم خوردید و بر خلاف آن رفتار کردید و کفاره قسم یا طعام دادن بده نفر فقیر است از حد وسط از آنچه برای اهل خود تهیه می‌کنید یا جامه‌ئی که ده فقیر را بپوشاند یا آزاد کردن یک بنده و کسیکه بر هیچکدام از اینها استطاعت ندارد باید سه روز روزه بگیرد اینکه است کفاره قسمهای شما هرگاه بر خلاف آن عمل کردید و قسمهای خود را نگاه دارید اینکه طور خدا آیات خود را بر شما بیان می‌کند شاید شما شکر گذار باشید [۸۹]

ای مؤمنین همانا شراب خوردن و قمار کردن و بت پرستی و تیرهای گرو بندی پلید و از عمل شیطانست (یعنی از وسوسه او است) از آنها اجتناب کنید شاید رستگار گردید [۹۰]

اینکه است که شیطان می‌خواهد بین شما دشمنی و بغض و خصومت بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا شما خود را از اینها باز میدارید [۹۱]

و خدا و رسولش را اطاعت کنید و از مخالفت حذر کنید، و اگر از اطاعت خدا رو بگردانید بدانید که بر رسول ما نیست مگر ابلاغ نمودن براه روشن شدن شما [۹۲]

بر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند گناهی نیست در آنچه می‌خورند هرگاه از شرک پرهیز کنند و بر تقوی و ایمان ثابت باشند و از محرمات پرهیز نمایند و اعمال نیکو آرند و بر تقوی و ایمان ثابت و مستقر باشند پس ای مؤمنین با تقوی و با ایمان باشید و

صفحه : ۳۶۸

اعمال نیک نمائید و خدا نیکوکارانرا دوست میدارد [۹۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا شما را خدا امتحان میکند بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که دستهای و نیزه‌های شما بآن میرسد برای اینکه خدا بداند کسی را که در غیاب از او میترسد و کسی که پس از اینکه امتحان از حد درگذرد و تعدی کند برای او است عذاب دردناک [۹۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکاری را نکشید در حالی که محرم باشید بحد یا عمره و هر کسی از شما صیدی را عمدا بکشد مجازات بر او واجب میشود مثل آنچه از چهارپایان کشته که دو نفر عادل از اهل ملت شما بر آن جزاء حکم کنند در حالی که آن جزاء قربانی باشد هدیه باشد رسنده بکعبه برای کفاره آن یا بر او است طعام دادن فقیران یا برابر آن طعام روزه گرفتن - تا اینکه کشنده صید وبال و سختی کار خود را بالزام کفاره بچشد - خدا از آنچه گذشته است عفو کرد و هر کس بمثل چنین عمل باز گردد خدا از وی انتقام می‌کشد و خدا در حکم خود غالب و انتقام‌کننده است از کسی که بر خلاف حکم او عمل کند [۹۵]

صفحه : ۳۶۹

(توضیح آیات)

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ لَعُوَ چیزی را گویند که اثری از آثار عملی بر آن مترتب نگردد و ایمان جمع یمین و بمعنی سوگند است. راغب در مفردات گفته یمینی که بمعنی قسم است استعاره از یمین بمعنی دست است باعتبار کارهایی که شخص معاهد و صاحب سوگند و غیر او انجام میدهند و یمین باین معنی در چند جای قرآن آمده از آن جمله فرموده «أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و نیز فرموده «وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» و نیز قوله تعالی «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» [پایان] و «عَقَّدْتُمْ» را اگر با تشدید قاف خوانده شود از تعقید و بمعنی مبالغه در عقد و گره زدن است و لکن «عقدتم» بتخفیف هم قرائت شده و «فی» در «فی أَيْمَانِكُمْ» یا متعلق بجمله «لَا يُؤَاخِذُكُمْ» است یا بجمله «بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» و اینکه تقابل انداخته بین جمله «بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» و جمله «بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ» مشعر بر اینکه است که مراد بلغو سوگندهای بیهوده است که غرض از آنها عقد و پیمان و معاهده‌ئی نباشد و از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری گردد، و سوگند لغو آن قسمهائی است که در حین معاملات یا گفتگوهای متعارفی گاهی بر زبان جاری میگردد مثل اینکه گفته میشود نه و الله یا میگوید آری و الله.

در شأن نزول آیه گفته‌اند بقولی وقتی آیه «لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» نازل گردید، گفتند یا رسول الله [ص] ما با آن قسمهائی که قبلاً خورده‌ایم چه کنیم اینکه آیه نازل گردید «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ».

و بقولی آیه در باره عبد الله بن رواحه فرود آمده مهمانی در منزل او آمد زن او غذاء مهمان را عقب انداخت پس عبد الله قسم خورد که غذا نخورد زن

صفحه : ۳۷۰

او هم قسم خورد که تا او غذا نخورد غذا نخورد و مهمان هم قسم خورد که تا آنها غذا نخورند غذا نخورد آنوقت عبد الله بن رواحه غذا خورد و زنش و مهمان نیز غذا خوردند اینکه آیه نازل شد.

در مجمع البیان گفته «لا- يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» نزد اکثر مفسرین و فقهاء در قسم لغو کفارهی نیست مگر اینکه از ابن ابراهیم نخعی روایت شده که گفته در آن کفاره هست «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ» اگر «ما» را موصوله قرار دادیم معنی چنین میشود «الذی عقدتم» و اگر «ما» را مصدریه قرار دادیم معنی چنین میشود «یؤاخذکم بعقدکم او بتعقیدکم» یعنی شما را مؤاخذه میکند بسبب قسم شما و تعبیر او اینکه است که شما را مؤاخذه میکنند برای تصمیم گرفتن بر عملی پس از آن قسم یاد کردن بر آن [عطاء] و بقول دیگر همان عقد قلبی بر عملی و تعمد بر آن کافی است [مجاهد] (فَكَفَّارَتُهُ) یعنی کفاره قسمی که بر آن عقد قلبی بستید وقتی که حنث گردید (یعنی مخالفت کردید) و در آیه (حنث) را برای وضوح ذکر نکرده زیرا که کلام دلالت بر آن دارد و اجماعی است که کفاره قسم پس از حنث واجب است است «إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ» است و در مقدار دادن بهر فقیری اختلاف است بمذهب شافعی یک مد است و آن دو ثلث یک من است، ابو حنیفه گفته نصف صاع از گندم یا یک صاع جو یا تمر و چنین است باقی کفارات، و اصحاب ما یعنی جماعت امامیه گفته‌اند که بهر فقیری مدین او مدا، و مد دو رطل و ربع آن است و جایز است که ده فقیر را جمع کند بر اینکه مقدار و بگذارد برای اینکه بخورند و جایز نیست که بدهد به پنج فقیر باندازه خوراک ده نفر و بقاعده تغلیب در مساکین فرقی بین ذکور و اناث آنها نیست «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ» در آن دو قول است اول نان و خورش و افضل خورش گوشت است و دانی تر نان و نمک است و وسط آن نان و روغن زیت است.

و از ابن عباس است که گفته اوسط در مقدار آنقدری است

صفحه : ۳۷۱

که شخص بر خود و اهل خود از مشکل و آسان تهیه میکند «أَوْ كِسْوَتُهُمْ» بقول حسن و مجاهد و طاووس و مذهب شافعی بهر فقیری یک جامعه، و ابو حنیفه گفته آنچه را که اسم لباس بر آن صادق آید.

و آنچه اصحاب ما امامیه روایت کرده‌اند زیر جامه و پیراهن است لکن در موقع ضرورت پیراهن تنها کافی است.

«أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» یعنی آزاد کردن بنده کنیز باشد یا غلام خواه سالم باشد یا مریض کوچک باشد یا بزرگ مومن باشد یا کافر زیرا که لفظ رقبه مطلق است مگر اینکه مؤمن افضل است و اینکه سه قسم از کفاره واجب تخیری است هر کدام باشد کافی است و جای توضیح و بیان آن و ادله بر مذهب اول در فقه است.

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» یعنی پس هر که آن سه را نیابد کفاره آن روزه سه روز است پس صیام مرفوع است به اینکه که خبر مبتداء است یا «فعلیه صیام ثلاثة ایام» و حدّ کسیکه واجد باقی کفارات نیست آنکسی است که زیاده‌تر از مؤنه روز و شب خود و عیالش نداشته باشد و شافعی همینطور گفته و در روزه سه روز واجب است پی در پی باشد.

[ابی و ابن عباس و مجاهد و قتاده و اکثر فقهاء] و در قرائت ابن مسعود و ابی «ثلاثة ایام متتابعات» است.

و یمین سه قسم یکی از آنها عقدش طاعت است و حلّش معصیت و در حنث آن کفاره واجب میگردد بلا خلاف و آن مثل اینکه است که گفته شود «و الله لا شربت خمرًا» دوم عقدش معصیت باشد و حلّش طاعت مثل اینکه گفته شود و الله نماز نمیخوانم و در حنث اینکه قسم نزد ما کفارهی نیست و باقی فقهاء در اینکه قسم مخالفت کرده‌اند. سوم عقدش مباح باشد و حلّش هم مباح باشد مثل اینکه گفته شود «و الله اینکه جامه را نمیپوشم» و اینکه قسم بخشش کفاره تعلق میگیرد بلاخلاف

صفحه : ۳۷۲

ذَلِكَ كَفَارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَقْتُمْ يَعْنِي أَيْسَرُ قَسَمِهَا شِمَا وَقْتِي كَمَا حَنْثٌ يَعْنِي مَخَالَفَتُ كَرْدِيدٍ زِيْرَا كَمَا كَفَارَةٌ بِنَفْسِ يَمِينٍ تَعْلُقُ نَمِيْغِيْرِدُ كَفَارَةٌ أَوْ بَحْنٌ تَعْلُقُ مِيْغِيْرِدُ.

«وَاحْفَظُوا أَيَّمَانَكُمْ» در معنی آن دو قول است: ابن عباس گفته یعنی «لا تخلفوا» و غیر او گفته یعنی «احفظوا ایمانکم عن الحنث» و مخالفت نکنید و اینکه مختار جبائی است و اینکه قول اقوی است زیرا که قسم خوردن مباح است مگر در معصیت بلا-خلاف و واجب ترک حنث است و در آن دلالت است که یمین در معصیت منعقد نمیگردد زیرا اگر منعقد گردد حفظ آن لازم میگردد و وقتی منعقد نگردد کفاره در آن نیست.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ يَعْنِي هَمِيْنُ طَوْرِيْ كَمَا كَفَارَةٌ رَا بِيَانُ كَرْدِيْمُ جَمِيْعُ آيَاتٍ وَ اِحْكَامُ رَا بِيَانُ مِيْ نَمَائِيْمُ كَمَا شَائِدُ شِمَا بَر تَنْبِيْهٍ وَ نَعْمَتٍ أَوْ شُكْرٍ كُنِيْدُ.

[پایان] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ خمر عبارت از مایعی است که شرب آن سکر آورد یعنی مستی آورد و عقل را تیره کند و چنانچه گفته‌اند فرقی نیست بین اینکه از انگور گرفته شود یا از عسل یا جو یا زیت یا خرما یا مویز یا چیز دیگر مناط اثر آنست.

«میسر» عبارت است از تمام انحاء قمار یعنی آنچه در آن برد و باخت باشد، از ابن عباس است که گفته «المیسر» قمار است حتی بازی کردن بچه‌ها بگردد و جوز.

«وَالْأَنْصَابُ» بتنهائی بود که آنها را عبادت مینمودند و از آنها حاجت می‌طلبیدند و شفیع خود میدانستند و برای آنها قربانی میکردند و در اطراف خانه کعبه نصب کرده بودند.

«وَالْأَزْلَامُ» یعنی تیرهای قدام که بآن تقسیم میکردند حیوانی را که کشته

صفحه : ۳۷۳

بودند و جولان میدادند تیرها را برای قمار بازی.

خلاصه خدای تعالی حرمت خمر را بچند وجه مؤکد گردانیده: ۱- مقارن گردانیده بعبادت انصاف یعنی بتها و باین اعتبار کمال خبائث و دوری از رحمت خدا را میرساند اینکه است که معصوم فرموده «شارب الخمر کعباد الوثن» کسیکه شراب خورد مثل کسی میماند که عبادت بت نموده.

۲- عمل مشروب خوار و قمار باز را عمل شیطان قرار داد.

۳- امر باجتناب نموده «فَاجْتَنِبُوهُ». ۴- خودداری از شرب خمر و قمار را موجب رستگاری قرار داده در قوله تعالی «فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

۵- مفسدگی که بر شرب خمر و قمار و ازلام و باقی مذکورات در آیه را مترتب گردانیده بر مفسدگی از بغض و فساد و دشمنی بین مرتکبین آنها و بالاتر از همه همان بازداشتن از ذکر خدا و نماز که عمود دین است که در آخر آیه است و آیه را اتمام نموده بقوله «فَهَلْ أُنْتُمْ مُنْتَهُونَ» اشاره به اینکه که آیا باینهائی که گفته شده از اینکه اعمال شنیع باز می‌ایستید.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا عَلِمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس از بیان کفاره مخالفت قسم و حکم حرمت شرب خمر و عمل قمار و نهی از اینها خدای تعالی امر فرموده که اطاعت خدا را بنمائید و رسول را در آنچه امر و نهی مینماید اطاعت کنید و حذر کنید از مخالفت آن، آیه مشعر بر اینکه است که با اینکه شما در متابعت نمودن رسول صلی الله علیه و آله و مخالفت آن مختارید و میتوانید باختیاری که خدا در عمل بشما کرامت نموده متابعت کنید یا مخالفت نمائید لکن از مخالفت حذر کنید و از سخط خدا بترسید و بدانید مخالفت یا موافقت شما ضرر و نفعی برای رسول ندارد بلکه مخالفت شما بضرر شما

است و متابعت شما بنفع خودتان تمام میشود «فَاعْلَمُوا» تا آخر و لو در ظاهر تأکید در طاعت و اجتناب از معصیت است لکن در معنی تهدید است زیرا که وظیفه رسول

صفحه : ۳۷۴

ما جز تبلیغ و ارشاد چیز دیگری نیست.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ عده‌ئی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند پس از آنکه آیه در حرمت خمر و قمار نازل گردید بعضی از مؤمنین گفتند وقتی اینکه قدر مفسده در شرب خمر و عمل قمار هست در اعمال قبل از نزول آیه تکلیف ما چیست که بعضی مرتکب اینکه عمل می‌شدند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

و آیه در اوصاف مؤمنین با تقوی و مراتب تقوای آنها است و در اینکه آیه سه مرتبه ایمان و سه مرتبه تقوی یاد آور شده و بعضی از مفسرین آیه را اینکه طور توجیه کرده فرموده بر مؤمنین صالحین گناهی نیست یعنی بر آنها حرام نیست در آنچه از اطعمه‌های لذیذ بخورند وقتی که متقی و پرهیزکار از حرام باشند و بر ایمان ثابت گردند.

«ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا» یعنی پس از آنکه بر تقوا و عمل صالح ثابت باشند «ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا» تأکید است یعنی وقتی ثابت باشند بر نگاه داشتن خود را بر تقوی و اعمال آنها نیکو باشد و بآنچه خدا تعالی بآنها از طیبات روزی داده با مردم مواسات نمایند- و بقولی «اتقاء اول نگاه داشتن خود است از معاصی عقلیه که اختصاص بمکلف دارد و تقوای دوم بازداشتن خود است از معاصی سمعیه و اتقاء سوم اتقاء از مظالم عباد است یعنی بظلم و فساد تعدی بغیر نکند خدا نیکوکاران را دوست میدارد [جمع الجوامع طبرسی] برای ایضاح معنی تقوی در اینجا چند روایت ترجمه مینمایم:

در بحار از کتاب صفات الشیعه منسوب بشیخ صدوق علیه الرحمه از علی بن عبد العزیز چنین نقل میکند که گفته ابا عبد الله ع فرمود ای علی بن عبد العزیز تو بگریه‌های مخالفین مغرور مشو زیرا که تقوی در قلب است.

صفحه : ۳۷۵

و نیز در معانی الاخبار از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابا عبد الله ع سؤال کردم قوله تعالی «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» یعنی چه فرمود اطاعت کنی و عصیان نکنی و یاد کنی و فراموش نکنی و شکر کنی و کفران نکنی.

و در کتاب بحار از عده‌الداعی از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود «إِذَا مَنَ مَنَ قَبْلَ مَا يَحِبُّ اللَّهُ قَبْلَ مَا يَحِبُّ كُلَّ مَا يَحِبُّ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ بَتَقَوَاهُ عَصَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَصَمَهُ لَمْ يَبَالْ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ فَشَمَلَهُمْ بَلِيَّةٌ كَانَتْ فِي حُرْزِ اللَّهِ بِالتَّقْوَى مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ الْيَسَّ اللَّهُ يَقُولُ «انَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ آمِينَ» . اینکه طوری که از آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام استفاده میشود کمال ایمان را منوط بتقوی دانسته و تکرار تقوی در اینکه آیه شرافت و اهمیت آنرا میرساند و باین لحاظ بایستی اول معنی لغوی تقوی دانسته شود سپس مقصود از تقوایی که مکمل ایمانست چیست بیان شود پس از آن در مقام عمل بآن برآئیم.

۱- در معنی اصل تقوی علامه مجلسی رحمه الله در بحار در معنی تقوی فرموده شاید مراد بتقوی ترک محرمات و بورع ترک شبهات باشد چنانچه گفته میشود «وقاه الله السوء يقيه وقايه» یعنی حفظه، و تقوی اسم او است و تاء بدل از واو است و اصل «وقوی» از وقیت گرفته شده لکن در تصاریف کلام با تا باید گفته شود [پایان] لکن ظاهرا هر جا تقوی الله گفته شود مثل آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» و امثال آن ممکن است آنرا بمعنی حقیقی باقی گذاریم که بمعنی وقایه و نگاهداری است بدون آنکه چیزی مثل ترک

معاصی یا فعل طاعات بآن اضافه نمائیم یعنی خدا را نگاهدارید بدوام توجه و اقبال باو و چیزی شما را از توجه باو باز ندارد و از غیر او منقطع گردید ۲- مقصود از تقوی که مکمل ایمانست چیست! گوئیم شکی نیست که لازمه اینکه توجه ترک هر چیزی است که خلاف امر او

صفحه : ۳۷۶

باشد و نگاهداری نفس است از آنچه خلاف رضای او بعمل آید و نیز لازمه آن عمل نمودن بطاعات و مخالفت نفس و دوستی دوستان خدای تعالی و بیزاری از دشمنان او است اینکه است که در آن روایتی که از شیخ صدوق نقل شد امام فرموده «تقوی در قلب است» و نیز شاهد بر اینکه توجیه آن روایتی است که از بحار از عده الداعی نقل کردیم که هر مؤمنی «اقبل قبل ما یحب الله»

الخ» زیرا که اقبال مقابل ادبار است و معلوم است که مقصود از رو کردن رو کردن بقلب است و حق رو کردن بقلب اینکه است که بتمام قوی و مشاعر رو بحق آرد و بآنچه غیر او است پشت کند و لازمه اینکه طور اقبال دوستی او است و کسی که اینک طور اقبال بحق تعالی نمود خدا بسوی او اقبال میکند و اینکه نظیر قوله تعالی است «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» و نیز «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» اینکه است که در همین روایت فرموده کسیکه بتقوی چنگ بزند اگر آسمان بزمین افتد و هر آفتیکه بر اهل زمین وارد گردد او را باکی نیست زیرا که او بسبب تقوی در حرز و امان خدا است نظر بقوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» ۳- عمل بتقوی یعنی واداشتن نفس بر تقوی چگونه است!

گوئیم آری چون نفس انسان شریف و لطیف است و از جهت لطافت او است که قابل تمام کمالات است بهر جهتی که رو کند صفات آنرا در خود کسب میکند و متخلق باخلاق آن میگردد از اینکه رو است که وقتی بذوات خبیثه شیطانیه یا بشریه رو نمود و همت بر آن گماشت مسلم صفات آنها را در خود میگذراند و متصف بصفات آنان میگردد و در ظلمت طبیعت مستقر میگردد و بالتیجه خوف و حزن و بلاء و گرفته گی نفس و روح را ایجاب میگرداند و سرش اینستکه هر اندازه‌ئی از مبدء وجود و وحدت و حقیقت دور گردید بهمان اندازه در عالم کثرت و تفرقه که عین عالم فناء و تفرقه است نزدیک میگردد.

و هر گاه توجه نمود بسوی ذوات شریفه ملکوتیه و ذوات شریفه علویه صفات آنها را بخود میگیرد و متخلق میگردد باخلاق آنها اینکه استکه در آن

صفحه : ۳۷۷

حدیث مشهور که معصوم فرمود

«تخلقوا باخلاق الروحانيين»

و از جمله صفات روحانین اینکه است که از طاعت خدا تخطی نمیکنند و مطیع امر او میباشند.

خلاصه اگر انسان بتمام قوی رو بحق آورد و علی الدوام در تمام حالات روی نیازمندی بدر خانه بی نیاز او آورد در جوار قرب رب العالمین تمرکز پیدا مینماید و متخلق میگردد باخلاق الله و ممکن است از جمله کسانی گردد که در باره او گفته‌اند «العبودية جوهره کنهها الربوبية» و مصداق آن حدیثی میگردد که گفته شد عبد الله بن سنان در عده الداعی از ابا عبد الله [ع] روایت کرده که خلاصه‌اش اینکه استکه هر مؤمنی که اقبال کند و رو کند بخدا و عمل کند بآنچه خدا دوست میدارد تمام موجودات باو رو میکنند و او را دوست میدارند و مطیعش میگردند و سرش اینکه است که چون تمام موجودات مطیع حقند و نیز مرتبه اولیاء خدا ما فوق تمام آنها است و همه ما دون او واقعدند اینکه است که همه دوست او میباشند و هم فرمان بردار اویند. بقول مولوی:

گر با همه‌ئی و بی‌منی بی‌همه‌ئی گر بی‌همه‌ئی و با منی با همه‌ئی

فیض کاشانی از قمی نقل کرده که چون آیه تحریم خمر و میسر و تشدید در حرمت آنها نازل گردید بعضی از مهاجرین و انصار گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب ما کشته شدند در حالیکه شرب خمر میکردند و خدای تعالی آنها را رجس و از عمل شیطان نامیده و تو در خبثت و گناه آن گفتی آنچه گفتی آیا پس از مردنشان اینکه عمل بآنها ضرر میزند.

پس از آن خدای تعالی آیه «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا الْخَمَّ» را نازل گردانید و اینکه آیه برای کسی است که مرده یا کشته شده باشد پیش از تحریم خمر و گناه بر کسی است که خمر بیاشامد پس از تحریم آن و در معنی آیه گفته شده «فِيمَا طَعَمُوا» یعنی بخورد از آنچه بر او حرام نشده «إِذَا مَا اتَّقُوا» وقتی که احتراز نموده از هر حرامی «وَأَمَّنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و بر ایمان و اعمال صالحات ثابت گردیده «ثُمَّ اتَّقُوا» و پس از وقتی که

صفحه : ۳۷۸

از آنچه بر او حرام شده احتراز نموده مثل خمر «وَأَمَّنُوا» و بتحریم و حرمت آن ایمان آورده «ثُمَّ اتَّقُوا» و پس از آنکه مستمر و ثابت گردیده بر اجتناب از معاصی «وَأَحْسَنُوا» یعنی مداومت نموده بر اعمال جمیله و مشغول بآنها گردیده.

فیض گفته «اقول» من میگویم چون برای کل ایمان و تقوی درجات و منازل است چنانچه از معصومین علیهم السلام وارد شده دور نیست که تکرار آن در آیه اشاره بآن درجات و منازل شده باشد که در کافی از صادق [ع] است که فرموده برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل است - بعضی از آن تام در منتهای تمام و بعضی از آن ناقص که نقصانش ظاهر و بین است و بعضی رجحانش زائد. و از حضرت باقرع است که فرموده مؤمنین بر منازل میباشند بعضی بر یک منزل، بعضی بر دو منزل، بعضی بر سه منزل و بعضی بر چهار منزل و بعضی بر پنج منزل و بعضی بر شش منزل و بعضی بر هفت منزل - و اگر بر صاحب یک منزل دو منزل را تحمیل کنی طاقتم نمیآورد، و نیز صاحب دو منزل طاقتم سه منزل نتواند بکند و حضرت حدیث را کشانید تا اینکه فرمود تمام درجات بر همین منوال است.

و نیز در مصباح الشریعه از آنحضرت [ع] روایت میکند که فرمود تقوی بر سه وجه است: ۱- تقوی فی الله و آن ترک الحلال است چه جای شبهه و آن تقوای خاص الخاص است. ۲- تقوی من الله و آن ترک الشبهات است چه جای حرام و آن تقوای خاص است. ۳- تقوای از خوف نار و عقاب و آن تقوای عام است. و تقوی مثل آبی است که در نهر جریان دارد و مثل اینکه طبقات ثلاث در معنی تقوی مانند درختهایی است که در اطراف اینکه نهر غرس شده که هر رنگی و جنسی و هر درختی که در اطراف اینکه نهر روئیده شده بقدر جوهر و طبعش و بقدر کثافت و لطافتش از آن نهر بخود آب میکشد پس از آن منافع خلق از آن اشجار و ثمار آن بقدر خود آنها و قیمت آنها است. قال الله تعالی «صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» پس تقوی برای

صفحه : ۳۷۹

طاعات مثل آب است برای اشجار و مثل طبایع اشجار در رنگ و طعم مانند مقادیر ایمان است پس کسیکه در اعلا درجه باشد در ایمان و اصفی جوهر باشد بروح چنین کسی اتقی است یعنی تقوای او بیشتر است و کسیکه تقوای او بیشتر باشد عبادتش خالص تر و ظاهرتر است و کسیکه چنین باشد بخدا نزدیک تر است و هر عبادتی که بر اساس تقوی گذاشته نشده باشد آن «هَبَاءٌ مَنثورًا» است، قال الله تعالی «أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ».

[کلام امام پایان رسید] و نیز محقق رحمه الله گفته من میگویم در بیان حدیث اینکه اوائل درجات ایمان تصدیقاتی است مشوب بشبهه و شکوک با اختلاف مراتب آن و ممکن است مشوب بشرک باشد چنانچه خدای سبحانه فرموده «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» و از اینکه مرتبه تعبیر باسلام میشود چنانچه خدای تعالی فرموده «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» و تقوی در مرتبه اول آن تقوای عام است و وسط آن تصدیقاتی است که مشوب بشک و شبهه نیست چنانچه خدای عز و جل فرموده «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» و اکثر اطلاقات ایمان مخصوص بهمین قسم است چنانچه خدای تعالی فرموده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» و تقوایی که مقدم بر او است آن تقوای خاص است و اواخر آن تصدیقات همین طور یعنی تصدیقات خاص است با شهود و عیان و محبت کامل نسبت بخدای عز و جل چنانچه فرموده «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و از اینکه نوع تقوی گاهی تعبیر میشود باحسان چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که فرموده «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه»

و دیگر از آن تعبیر بایقان شده چنانچه گفته «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و تقوای مقدم بر آن تقوای خاص الخاص است و همانا تقوی را مقدم بر ایمان داشته‌اند برای

صفحه : ۳۸۰

اینکه ایمان بتقوی تحصیل و قوی میگردد زیرا که هر قدر تقوی زیاد گردید بحسب آن ایمان زیاد میگردد و اینکه منافات ندارد با مقدم بودن اصل تقوی بر ایمان بلکه زیاد شدن تقوی بحسب ازدیاد ایمان همین طور است زیرا که هر درجه از آنها که مقدم باشد غیر از درجه مؤخر آن است و آن مثال اینکه است که کسی با چراغی در راه تاریکی ح... کند هر قطعه‌ئی که پیش میرود با چراغ که بر او روشن گردید و در آن مشی نمود همین مشی او سبب میگردد برای روشنی دیگر آن و همین طور است ایمان و تقوی.

در کافی از صادق ع است که گفته عمر را آمد که قدامه بن مظعون خمر خورده و ببینه ثابت شده بود پس از حضرت امیر المؤمنین [ع] سؤال شد حضرت امر بهشتاد جلد نمود قدامه گفت یا امیر المؤمنین [ع] بر من حدی نیست من از اهل اینک آیه «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا» میباشم، قدامه گفت علی ع فرمود تو از اهل آنها نیستی طعام اهل آنها برای آنها حلال است آنها کسانی میباشند که نمیخورند و نمیآشامند مگر آنچه را که خدای تعالی برای آنها حلال گردانیده پس از آن علی ع گفت شارب خمر وقتی آشامید و ندانست آنچه میخورد و آنچه میآشامید وی را هشتاد تازیانه بزیند.

محقق کاشانی گفته من میگویم در

قوله ع «الا ما احله الله لهم»

تنبیه بر اینکه است که اهل آیه کسانی میباشند که از شبهات احتراز مینمایند بلکه احتراز مینمایند از هر چه آنان را از شهود حق تعالی مانع میگردد، و جناح در آیه در سیاق نفی عموم دارد و ادنی مراتب گناه که استحقاق عقاب آورد شامل میگردد، و سر در آن اینست که شکر نعمتهای خدای تعالی اینکه است که آنرا در طاعت خدای تعالی مصرف نمائی علی وجهها یعنی آنطوریکه باید صرف کنی (پس در آن تدبیر نما) و بر آنچه ما محقق کردیم اگر آنچه قمی ذکر کرده در سبب نزول آیه موافق با جماعتی از مفسرین در معنی آیه «انّ الذین یشربون الخمر» پیش از

صفحه : ۳۸۱

نزول آیه تحریم آن بوده وقتی کسی باین مثابه از ایمان و تقوی و عمل صالح باشد پس برای آن در شرب آن گناهی نیست (یعنی پیش از نزول تحریم) [پایان] یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَلْوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

«بلاء» بمعنی آزمایش است و لام قسم و نون مشدد هر دو برای تأکیدند «بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ» اشاره باین است که صید کردن در حال احرام و لو بجزیممقدار باشد خلاف است «تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ» چه صید باسانی بدست آید مثل جوجه‌های مرغ یا مشکل مثل شکار وحشی که جز بشکار با تیر و نیزه بدست نمی‌آید و اول آیه ظاهراً مقدم بر بعد است که گویا میفرماید خداوند می‌خواهد در اینگونه احکام شما را امتحان نماید تا اینکه معلوم شود مطیع چه کسی است و عاصی کدام است «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» چون علم حق تعالی ازلی و ابدی است در ازل میدانست مطیع کیست و عاصی کدام است زیرا جهل در ساحت کبریائی او راه ندارد، شاید مقصود از «لِيَعْلَمَ اللَّهُ» ظهور خرجی است یعنی تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شود بین مطیع و عاصی.

فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ خدای تعالی شما را در مورد آزمایش قرار داده پس کسیکه از حکم خدا تجاوز کند و در حال احرام صید کند و از اینکه حدی که خدای تعالی برای او تعیین نموده تجاوز کند برای چنین کسی عذاب دردناک آماده گردیده.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ الخ (حُرْمٌ) بضم (حا و را) جمع حرام و حرام صفت مشبهه است. در مجمع البیان گفته «رجل حرام و رجل محرم» بیک معنی است کما اینکه «رجل حلال و رجل محل» بیک معنی است «و احرم الرجل» باین معنی است که فلان مرد داخل در شهر حرام شد، و نیز «احرم الرجل» یعنی فلان مرد

صفحه : ۳۸۲

برای حج احرام بست و حرم نیز بمعنی احرام است چنانچه در روایت دارد

«كنت اطيّب النبي لحرمه»

یعنی من رسول الله در احرامش خوشبو می‌کردم و معنای اصل اینکه کلمه منع است و از همین جهت زنان را حرم گویند زیرا که مردان دست اغیار را از آنها منع میکنند و محروم را از اینکه رو محروم می‌گویند که از روزی محروم شده است مثل یکسر میم و مثل بفتح میم و تا و همچنین شبه و شبه بیک معنی میباشد. و نیز گفته بنا بر گفته زجاج «نعم» در لغت بمعنی شتر و گاو و گوسفند است و در خصوص شتر بتنهائی هم نعم گفته میشود، اما گاو بتنهائی و گوسفند بتنهائی را «نعم» نمی‌گویند، و نیز گفته فراء چنین گفته که عدل بفتح عین چیزی را گویند که معادل چیزی از غیر جنس خود باشد، و عدل بکسر عین معنی مثل است میگوئی من غلامی عدل (یعنی مثل) غلام تو دارم یا گوسفندی عدل (مثل) گوسفند تو دارم در اینجا عدل را بکسر عین میخوانی چون غلام یا گوسفند تو جنس غلام یا گوسفند او است و اما اگر بخواهی از جهت قیمت ملاحظه کنی چیزی را بغیر جنس خود مقایسه کنی عدل را بفتح عین میخوانی لکن بصرین اینکه حرف را نپذیرفته و گفته‌اند که عدل و عدل هر دو بمعنی مثل است چه در دو چیز از یک جنس بکار رود، و چه در دو چیز از دو جنس.

و نیز مجمع البیان گفته «وبال» سنگینی نامطلوب هر چیزی را گویند و بهمین معنی است طعام و بیل و ماء و بیل یعنی خوراک و آبی ناگوار و سنگین و غیر قابل هضم، و نیز باین معنی است آیه شریفه «فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا» یعنی او را بطرز شدید و ناگوار دستگیر کردیم و بهمین اعتبار چوب کرباس شوئی را و بیل گویند اینکه بود گفتار صاحب مجمع البیان بنقل تفسیر المیزان و خلاصه اینکه آیه نهی فرموده که در حال احرام صید نکنید لکن در بعد «أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ» حرمت را اختصاص داده بصید صحرائی نه صید دریائی، و نیز از قوله تعالی «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ» شاید مقصود اینکه باشد کسیکه از روی عمد و

دانستگی صید بری

صفحه : ۳۸۳

کند پاداش او اینکه است که حیوانی نظیر آنچه کشته است را از انعام اهلی در صورتی که دو نفر عادل در تشخیص مثلث حکم کنند در حالتی که آن جزء قربانی باشد رسنده بکعبه یعنی ببرند در مکه و آنجا ذبح بنمایند. در مجمع البیان گفته که از حسن نقل شده که «متعمدا القتل» یعنی حیوانی را عمدا بکشد در حالیکه فراموش کرده باشد محرم است.

و مجاهد و ابن زید و ابن جریر و ابراهیم گفته‌اند کسیکه عمدا با اینکه بداند در احرام است صید کند برای چنین کسی کفاره‌ئی نیست زیرا که عمل او بزرگ‌تر است از اینکه بکفاره جبران شود. و ابن عباس و عطاء و زهری گفته‌اند اگر عمدا صید کند و لو اینکه بداند محرم است جزاء بر او واجب است و اینکه قول بیشتر فقهاء است و کسیکه بخطا در احرام صید کند جزای او مثل آنست که عمدا صید کرده باشد «فجزاء مثل ما قتل من النعم» زجاج گفته جایز است معنی آیه اینکه طور باشد که جزاء اینکه عمل مثل آنچه‌ی است که کشته (پس جزاء مبتداء و مثل خبر او میشود).

و اختلاف است در اینکه اینکه مماثلت آیا در قیمت است یا در خلقت و بزرگان اهل علم بر آنند که مماثلت در خلقت معتبر است تا آنجا که گفته «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ» ابن عباس گفته مقصود اینکه است که در جزاء صید باید دو مرد صالح که از اهل ملت و دین شما باشند و هر دو فقیه باشند و هم عادل نظر کنند که شبیه‌ترین اشیاء بآن صید از نعم کدامست پس حکم کنند «هَدِيًّا بِالْغَايَةِ» یعنی وقتی که رسیدند بمکه ذبح کنند و صدقه بدهند، و اصحاب ما یعنی جماعت امامیه گفته‌اند اگر محرم بعمره باشد و صید کند جزای او اینکه است که در مکه مقابل کعبه ذبح کند یا نحر کند و اگر محرم بحج باشد در منی ذبح یا نحر کند. «أَوْ كَفَّارَةً طَعَامًا مَسَاكِينَ» در اینکه جمله دو قول است عطاء گفته که قیمت کنند مقابل او را از نعم پس آن قیمت را طعام بخرند و صدقه بدهند و اینکه قول

صفحه : ۳۸۴

صحیح است و قتاده گفته که قیمت کنند آن صید کشته شده را در حالتی که زنده بود پس آن قیمت را طعام خریده و صدقه بدهند.

«أَوْ عِدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» و در اینکه هم دو قول است: عطاء گفته بقدر قیمت هر مدی از طعام یک روزه بگیرد و مذهب شافعی نیز همین است و بقول دیگر از هر دو مدی یک روزه بگیرد و اینکه قول از ائمه ما علیهم السلام روایت شده و مذهب ابی حنیفه نیز همین است.

و در اینکه سه قسم از کفارات اختلاف است، بقولی مرتب است و بقولی تخیر است و هر دو قول را اصحاب ما از ائمه [ع] روایت کرده‌اند. [پایان] لِيُذَوَّقَ وَيَبَالَ أَمْرَهُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ تا اینکه در آخرت بچشد عقوبت عمل خود را و اگر توبه کند و کفاره بدهد و دیگر متعرض چنین عملی نگردد خدا از آنچه کرده عفو میکند.

وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمَ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ و کسیکه باین عمل حرام عود کند خدا از او انتقام میکشد. آیه مشعر بر اینکه است که بقدری گناه اینکه عمل بزرگ است که جبران‌پذیر نیست در مرتبه اول بجبران و کفاره و توبه رفع میشود لکن در عود و تکرار بر اینکه عمل خدا انتقام میکشد زیرا که خدا غالب و صاحب انتقام است و اینکه طور بیان بزرگی گناه و خطا بنده را میرساند.

[سوره المائدۀ (۵): آیات ۹۶ تا ۱۰۵]

اشاره

أَجَلٌ لَّكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَشْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲) مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَآكَرَّهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

[ترجمه]

برای برخورداری شما و کاروان‌های شما صید دریائی و طعام آن حلال گردید و برای شما صید بیابانی حرام گردید مادامیکه محرم هستید و بترسید از آن خدائی که بسوی او محشور میگردید [۹۶]

خدا کعبه را که خانه محترم است برای قوام امور مردمان قرار داد و نیز شهر حرام را قرار داد برای آسایش از جنگ و اعمال حج و هدی و قلائد»۱» قرار داد برای قوام کارها آنچه گفته شد تا اینکه بدانید که خدا بآنچه در آسمانها و زمین است آگاهست، همانا خدا بهر چیزی دانا است [۹۷]

بدانید که خدا سخت انتقام است و اینکه خدا آمرزنده و مهربان است [۹۸]

بر رسول بجز تبلیغ رسالت و وظیفه‌ئی نیست و خدا میداند آنچه را پنهان دارید یا آشکار کنید [۹۹]

ای رسول بگو خبیث و طیب مساوی نمیباشند اگر چه کثرت خبیث و ناپاک تو را بعجب آورد پس ای صاحبان عقل از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۰۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از چیزهائی پرسش نکنید که اگر بر شما ظاهر گردد بنظرتان بد می‌آید (و غمناک میگردید) و اگر پرسش آنرا بوقت نزول قرآن واگذارید برای شما ظاهر میگردد و خدا از سؤالات شما عفو کرد و خدا آمرزنده و بردبار است [۱۰۱]

حقیقه پیش از شما جماعتی (از چیزهائی سؤال کردند) و بآن پرسشها از کافرین گردیدند [۱۰۲]

خدا حرام ننموده هیچ چیز از بحیره و نه سائبه»۲» و نه وسیله»۳» و نه حام»۴» را و لکن آنهائیکه کافر شدند بر خدا دروغ می‌بندند (که حرام بودن آنرا بخدا نسبت میدهند) و بیشترین کافرها فکر و تعقل ندارند [۱۰۳]

و وقتی که بآنها گفتند بیائید بسوی آنچه خدا نازل کرده و نزد رسول برویم گفتند آنچه از پدران یافته‌ایم ما را کافی است اگر چه

پدران آنها نه چیزی میدانستند و نه هدایت یافته بودند [۱۰۴]

ای کسانی که ایمان

(۱) ناچه گوش شکافته

(۲) سائبه: ناچه‌ئی که بچریدن باز گذاشته بودند.

(۳) وصیله: گوسفندی که برادر خود پیوسته بود [.....]

(۴) حام: حایت کننده پشت خود را از سواری.

صفحه : ۳۸۷

آورده‌اید بر شما است محافظت نفسهای خودتان وقتی شما هدایت یافتید گمراهی دیگران بشما ضرر نمیرساند بازگشت تمام شما بسوی خدا است پس شما را بآنچه عمل کرده‌اید خبردار مینماید [۱۰۵]

(توضیح آیات)

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا مَقْصُودٌ مِنْ بَحْرِ تَمَامِ آبِهَا وَعَرَبُ جُوبِهَاي آب را نیز بحر میگویند و بهمین معنی آمده قوله تعالی (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) و غالباً دریای شور را بحر نامند لکن وقتی بطور اطلاق بحر گفته شد شامل تمام نهرها میگردد، و مقصود از «للسيارة» مسافرینند.

پس از آنکه در آیات بالا خطاب بمؤمنین نمود (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ) در اینکه آیه در مقام تفصیل و بیان صیدها که چه صیدی برای محرم حلال است و چه صیدی حرام صید بحری را حکم بحلیت نموده و صیدی بری یعنی بیابانی را حرام گردانیده و بطور اطلاق فرموده «أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ» و آیه صید کردن اقسام صید بحری را شامل میگردد یعنی تمام اقسام حیوانات بحری را صید کردن در حال احرام مباح و حلال است و خلافی در حلیتیش نیست.

[ابن عباس و ابن عمر و قتاده] «وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ» اختلاف است که مقصود از طعام چیست پس از اتفاق بر اینکه مقصود از طعام حیوانات دریائی است. بعضی از عامه گفته‌اند هر حیوانی است که در دریا مرده و بکنار افتاده و اینکه نزد امامیه درست نیست و از ابن عباس نقل شده که مقصود از طعام دریا ماهی خشک کرده مملوح است و اینکه موافق مذهب اهل بیت است که ماهی دودی غذا میباشد برای حاضر و مسافر

صفحه : ۳۸۸

وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آیه مؤمنین را امر بتقوی نموده که شما مؤمنین باید خود را از مخالفت حکم خدا نگاه دارید و بترسید از آنکسی که حشر شما و بازگشت شما بسوی او است و پیرامون هوای نفس نگردید و در حال احرام شکار حیوانات بیابانی نکنید و جای بیان حلیت و حرمت کل حیوانات بحری و بری در کتب فقهیه است.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ «الْبَيْتَ الْحَرَامَ» عطف بیان کعبه است «قِيَاماً لِلنَّاسِ» یعنی معیشت مردم و کسب و عمل امور معاش و دین و دنیای آنها بامر حج و زیارت خانه خدا تأمین میگردد زیرا اجتماع مسلمین از تمام نقاط عالم و اتحاد آنها در یک مکان و اجتماع آنها در یک عمل فوائد بسیاری در بر دارد و ابهت مسلمانها و استقامتشان در اعمال حج و اتفاق آنها در دین داری برخ تمام اهل عالم میزند زیرا در هیچ یک از ادیان چنین عمل اجتماعی که تمام مذاهب مختلفه

پیرو آن دین با هم مجتمعا بیک نظام و بیک رویه مخصوص بدون اختلاف با هم اجتماع کنند و اعمالشان بدون مداخله آراء مختلفه و رأی اندیشی خودشان بیک صورت وحدانی انجام گیرد و بزرگی و حقانیت دین اسلام را مینمایاند. و شاید نظر بزرگی و عظمت کعبه است که آنرا بیت الحرام نامیده «وَالشَّهْرَ الْحَرَامِ» عطف بکعبه است یعنی چهار ماه حرام که یکی جدا است یعنی رجب و سه پی در پی است یعنی ذی القعدة و ذی الحجه و محرم الحرام که یکی از چهار ماه حرام است که در آن جنگ و قتال ممنوع بوده «وَالْهَدْيِ وَالْقَلَائِدِ» نیز عطف بر کعبه است «وَقَلَائِدُ» شتر قربانی را گویند که بر آن نعل معلق میگرددانند تا اینکه نشانه هدی باشد».

ذَلِكَ لِتَعَلَّمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ظاهرا «ذَلِكَ» اشاره است بآنچه مذکور شده از قرارداد کعبه را بیت الحرام و هدی و قلائد و اعمال حج. و شاید مقصود اینکه باشد که بشما اینکه طور دستور داده

صفحه : ۳۸۹

شده که عمل کنید و بدانید که خدا بآنچه در آسمانها و آنچه در زمین است عالم و دانا است و هر عملی که صلاح شما در آنست بشما امر فرموده و آنچه فساد شما در آنست نهی فرموده و نیز در اینکه اعمال که شما حکمت آنرا نمیدانید آزمایشی است که معلوم شود مطیع کیست و عاصی کدام است.

اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ تا آخر آیه بعد اینکه آیات ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه آنکه ظاهرا آیه در مقام تأکید و اهمیت امر حج است که بر تارک آن با استطاعت عذاب سخت را ایجاب مینماید و هرگاه توبه کرد و تدارک ما فات نمود خدا آمرزنده و مهربان است و بر رسول ما چیزی نیست مگر تبلیغ رسالت و آنچه را ظاهر گردانید یا پنهان گردانید او دانا و عالم باو است.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ شاید آیه اشاره بهمین اعمال حج باشد که اجتماع مسلمین در فرمان برداری و تسلیم اوامر حق تعالی گردیدن بطور خلوص خود یک نوعی از اختیار و آزمایشی است که معلوم مینماید و تمیز میدهد بین آدم خبیث آنهایی را که پا بند بقوانین و احکام و دستورات دین نیستند زیرا که آنهائیکه در قلبشان مرض نفاق ریشه دوانیده اگر چه با جماعت مسلمانان در مسجد و جنگها داخل میگردند حتی در مکه موقع حج نیز حاضر میگردند لکن چشمشان با آنها است نه قلبشان شاید چون بصیرت باطنی ندارند در باطن اعتراض مینمایند و اینکه اعمال را کار بی معنی و هجو می پندارند لکن از ترس مسلمانها و بطمع غنیمت داخل میگردند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که صاحب عقل و رویه میباشید در تمام اعمال و افعال متقی و پرهیزکار باشید و از کثرت نفرات و ازدحام مردم و لو اینکه شما را بعجب آورد فریفته نگردید و بدانید و تمیز دهید بین طیب و خبیث اشخاص پاک که ایمان و عملشان از روی حقیقت و دانستگی انجام گرفته و لو اینکه عددشان اندک باشد

صفحه : ۳۹۰

چنانچه غالبا همین طور است هیچ طرف مقایسه نیستند با مردمان خبیث و لو اینکه عددشان زیاد باشد مناط پاکی قلب و طینت آدمی است نه کثرت افراد پس اجتناب نمائید از حرام ای صاحبان عقل تا رستگار شوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمُ الْخِ در مجمع البیان گفته «لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ الْخِ» در نزول آیه اختلاف است بقولی رسول الله [ص] خطبه‌ئی انشاء کرد و گفت

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ»

عکاسه بن محسن و بروایتی سراقه بن مالک برخواست و گفت «أ فی کل عام» یا رسول الله حضرت از آن اعراض نمود تا اینکه دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار کرد پس فرمود «ویحک»

یعنی وای بر تو چه چیز ایمن کرد تو را که بگویم نعم، و قسم بخدا اگر بگویم نعم یعنی همه سال واجب است واجب می‌گردد و اگر واجب گردید قدرت بر عمل آن ندارید و اگر ترک کردید کافر میشوید «فاترکونی کما ترکتم»

پس واگذارید مرا از سؤال آنچه را که قدرت بر عمل بآن ندارید همانا کسانی که پیش از شما بودند بکثرت سؤالشان و اختلافشان بر انبیاء هلاک گردیدند پس وقتی بشما امر نمودم بقدر استطاعت بآن عمل کنید و هرگاه از چیزی شما را نهی نمودم از آن اجتناب کنید [علی بن ابی طالب ع و ابی امامه باهلی] وَ إِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِینَ یُنزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَکُمْ یعنی اگر سؤال کنید وقت نزول قرآن و مقصود شما تعنت بر محمد صلی الله علیه و آله و سؤال هجو نباشد ما جواب آنرا برای شما ظاهر میکنیم پس شما در سؤال تکلف نکنید و بقولی حین نزول قرآن از محمد صلی الله علیه و آله سؤال کنید از آنچه در امور دین محتاج بآن می‌باشید. [پایان] قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلُکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا کَافِرِینَ «مِن قَبْلُکُمْ» جار و مجرور متعلق بسئلاها است یعنی پیش از شما قومی سؤال کردند. آیه ارشاد بر اینکه است که شما مثل جماعت پیشین نباشید که

صفحه : ۳۹۱

چیزهایی طلبیدند و از طریق همانچه خواستند کافر شدند مثل قوم ثمود که نافه خواستند و قوم موسی [ع] که طلب رؤیت کردند و حواریین عیسی [ع] که خواهش مائده نمودند و پس از آنکه خواهش آنها پذیرفته شد باز ایمان نیاوردند و کافر گردیدند و شما مؤمنین چنین نباشید که سؤالات بیجا بکنید.

و از امیر المؤمنین ع چنین روایت شده که فرموده

«إِنَّ اللَّهَ افترض علیکم فرائض فلا تضيعوها و حد لکم حدودا فلا تعدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تهتکوها و سکت لکم عن اشیاء لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها»

یعنی حق تعالی برای شما واجباتی را فرض نمود آنرا ضایع نگردانید و حدودی برای شما تعیین نمود پس شما از آن حدود تعدی و تجاوز ننمائید و شما را از چیزهایی نهی کرد هتک آنرا ننمائید و مرتکب آن نشوید و از بعضی از چیزها ساکت شد و بیان ننمود نه اینکه فراموش کرده باشد بلکه مصلحت در بیان آن نبود پس شما بتکلف خود را بدان مدارید یعنی در آن تجسس و تفحص نکنید که تکلیف شما زیاد گردد.

ما جعل الله من بحیره ولا سائیه ولا وصیله ولا حام بعضی از مفسرین گفته که اینکه آیه تفسیر آن آیه است که فرموده «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ الْخ» و آن آیه که در عقب آن است در سوره نحل و آنجا که گفته «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا الْخ» خلاصه در سنت جاهلیت ماده شتری را بحیره می‌نامیدند که چون پنج بطن می‌زائید و پنجم بچه‌ایکه می‌زائید نر بود گوش آن ماده شتر را می‌شکافتند و او را رها می‌کردند که چرا کند و آب خورد و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آنرا حرام می‌دانستند، و معانی دیگری هم گفته‌اند.

در مجمع از ابن عباس نقل کرده که گفته رسم عرب اینکه بود اگر ماده شتری پنج شکم می‌زائید و شکم پنجمش اگر نر بود او را می‌کشتند و از مرد و زن همگی می‌خوردند و اگر ماده بود گوشش را می‌شکافتند و اینکه همان بحیره است و اگر او را

صفحه : ۳۹۲

می‌کشتند مو و کرک آنرا از پوستش نمی‌کنند، و در هنگام کشتن اسم خدا را بر آن نمی‌بردند و در زندگیش بر پشتش سوار نمی‌شدند و خوردن شیر آن و همچنین سایر انتفاعات آنرا بر زنان حرام شمرده و همه انتفاعات ارزنده آنرا مخصوص بمردان میدانستند ولی خوردن گوشت آنرا برای زن و مرد هر دو جایز می‌دانستند.

و نیز از محمّد بن اسحاق نقل میکند که گفته: بحیره ماده شتری است که از سائبه تولد یافته. و نیز در مجمع البیان از جامی و علقمه نقل میکند که گفته سائبه عبارت از شترانی بوده که بنذر آنها را از خدمت معاف می‌کردند مثلاً نذر می‌کردند اگر مسافرم بسلامت برگرود یا مریضم بهبودی حاصل کند فلان ماده شترم سائبه باشد یعنی مانند بحیره از آن انتفاع نبرم و آنرا از هیچ آب و علفی باز ندارم.

و نیز از ابن مسعود نقل می‌کند که گفته سائبه شترانی بودند که در خشنودی و جلب رضایت بتها و بمنظور تقرب بآنها آزاد می‌شدند و سائبه و هر چیز دیگر که برای بت نذر می‌شد آنرا بخدام بتکده می‌دادند آنها نیز شیر آن شتران و سایر منافع نذورات را بمصرف ابن السبیل و سایر فقراء می‌رسانیدند.

و از محمّد بن اسحاق نقل میکند که گفته سائبه ماده شتری را می‌گفتند که ده شکم پی در پی ماده شتر بیاورد چنین شتری محترم می‌شد دیگر بر پشتش سوار نمی‌شدند و اگر کشته می‌شد کرک و پشمش را از پوستش نمی‌کنند و اگر زنده می‌ماند از شیرش جز مهمانان کسی نمی‌چشید و هر چه بعد از آن میزائید اگر ماده بود گوشش را پاره کرده و همراه مادرش آزادش می‌کردند مادر را سائبه و اینکه بچه را بحیره می‌نامیدند.

اما وصیله در مجمع البیان از زجاج نقل می‌کند که گفته: وصیله از جنس گوسفند است نه شتر رسم مردم جاهلیت چنین بوده که هر گاه گوسفندی بزه ماده می‌زائید آنرا نگه می‌داشتند و اگر نر می‌زائید آنرا برای بتهای خود

صفحه : ۳۹۳

وقف میکردند و هر گاه دو قلو میزائید و یکی از آن دو نر و دیگری ماده بود هر دو را وقف نموده و بره ماده را باین اعتبار که در احترام با توأم خود وصل شده وصیله مینامیدند.

و از ابن مسعود و مقاتل نقل می‌کنند که در معنی وصیله گفته‌اند در عرب چنین رسم بوده که اگر بزی هفت شکم میزائید و هفتمین بز نر بود آنرا در راه خدایان خود می‌کشتند و گوشتش را تنها برای مردها حلال میدانستند و اگر بز ماده بود آنرا مانند سایر بزها در ردیف آنها زنده نگه میداشتند و اگر شکم هفتم دو قلو بود یکی نر و یکی ماده می‌گفتند خواهر با برادر خود در احترام وصلت کرد یعنی آنرا نیز نباید کشت و باید حرمتش را نگه داشت و منافعش را از شیر و غیره اختصاص بمردها داد و باعتبار اینکه وصلت آنرا وصیله می‌نامیدند.

و از محمّد بن اسحاق نقل می‌کند که در معنی وصیله گفته است وصیله گوسفندی را میگفتند که در پنج شکم ده بره ماده بزاید و در بین هیچ بره نری فاصله نشود آنرا وصیله مینامیدند یعنی اینکه گوسفند بین ده نتاج ماده وصل کرده است آنگاه بعد از آن هر چه میزائید آنرا بر زنان حرام میدانستند.

و «حام» را باز در مجمع البیان از ابن عباس و ابن مسعود نقل می‌کند که گفته‌اند حام عبارت از شتر نر است رسم عرب چنین بوده که اگر ماده شتری از صلب و نطفه شتر نری ده شکم بچه می‌آورد آن شتر را مبارک میشمردند و پشتش را محترم دانسته بر آن بار نمینهادند و سوارش نمیشدند و از هیچ آب و علفی منعش نمی‌کردند. ابی عبیده و زجاج در معنی حام همین وجه را اختیار کرده‌اند و از فراء نقل میکنند که گفته حام شتر فحلی را می‌گفتند که تا دوران بلوغ فرزند زاده خود زنده مانده و بر آن پریده و آبستش

سازد بچنین شتری میگفتند «حمی ظهره» یعنی پشتش محترم شد دیگر نباید بر آن سوار شد. اینکه بود گفتار در معنی اینکه چهار کلمه: بحیره، سائبه، وصیله، حام از مجمع البیان بنقل تفسیر المیزان.

صفحه : ۳۹۴

وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ آیه بر سولش خبر میدهد که خدا چنین حکمی ننموده و اینکه مشرکین بخدا افتراء میزنند و شاید اشاره باین باشد که چون بنظرشان در اینکه چهار قسم از انعام فضیلتی است آنرا نسبت بخدا میدهند با اینکه بیشتر آنها فکر و رویه ندازند که بعضی انعام را بر بعض دیگر بدون جهت فضیلت میدهند و آیه مشعر بر اینکه است که بعضی از آنها اندکی در کارهایشان فکر و رویه دارند لکن تعصب و حب ریاست مانع آنها بود که بسفرای الهی رجوع کنند و حق و باطل را تشخیص دهند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا شَآئِدًا مِّمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ آیه میگوید که وقتی بآنها گفته میشود شاید بعقلای آنها مؤمنین میگفتند در اینکه تقسیماتی که راجع بانعام است بعضی را حلال و بعضی را حرام و بدون دلیل بخدا افتراء میزنید و حکم خدا میدانند بیائید نزد رسول صلی الله علیه و آله و آنچه بسوی او نازل گردیده برویم، تعصب جاهلیت آنان را چنان فرا گرفته که از روی کبر و نخوت می گفتند پدران ما چنین می کردند و عمل آنها برای ما کافی است که تابع آنها گردیم.

أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (واو) در و لا یهتدون برای حال است و همزه استفهام دلالت بر انکار دارد و اعتراض بر آنها است که چگونه آنها بدون فکر و رویه تابع پدران خود گردیده‌اند در حالیکه پدران آنها چیزی نمیدانستند و از طریق حق گمراه بودند زیرا آنها نیز تابع رسولان و انبیای الهی نبودند و بقول آنها عمل نمی نمودند، و شاید بقیاس و محسنات عقل ناقص خودشان بعضی چیزها را حلال و بعضی را حرام مینمودند و نسبت بخدا میدادند.

صفحه : ۳۹۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ الْخِطَابُ بِمُؤْمِنِينَ است که بخود پردازید و مراقب راه و روش خود باشید که مبادا عمل رکیک بی معنی جهال در شما تأثیر نماید و از گمراهی آنها نهراسید شما کوشش کنید که از طریق مستقیم اسلام و دستورات الهی که بتوسط رسولش بشما ابلاغ گردیده منحرف نگردید و بدانید خدای تعالی حاکم بر تمام مردم است و بازگشت تمام شما بسوی او است و تمام شما را بآنچه از اعمال خوب یا بد کرده‌اید خبردار میکند.

صفحه : ۳۹۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ إِنَّهُنَّ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُوهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَتُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ آرَبْتُمْ لَهُ نَشْرِي بِهِ تَمَنَّا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لِّمِنَ الْآثِمِينَ (۱۰۶) فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ

بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكُمْ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸) يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِإِنِّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰)

صفحه : ۳۹۷

[ترجمه]

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید وقتی که بر یکی از شما علامت مرگ ظاهر گردد هنگام وصیت بایستی دو نفر عادل از مسلمانان باشند یا دو نفر دیگر از غیر شما (یعنی اهل ذمه) و چون سفر کنید و علامت مرگ بر شما برسد باید دو نفر غیر مسلمان را نگاه دارید و بعد از نماز بخدا قسم یاد کنند اگر در صدق گفتارشان شک دارید و مضمون قسمشان اینکه باشد که بیهای شهادت وصیت را تبدیل نمی‌کنیم اگر چه بوده باشد میت از نزدیکان و خویشاوندان ما و کتمان نمی‌کنیم شهادتی را که خدا ما را امر بآدم نموده که اگر کتمان نمائیم از گنه کارانیم [۱۰۶]

پس اگر مطلع گردیدند که آن دو نفر غیر مسلمان شهادت دروغ داده‌اند دو نفر از ورثه میت برخیزند بجای آن دو نفر و بخدا قسم خورند که گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن دو نفر غیر مسلمان و ما در اینکه گواهی تعدی نموده‌ایم زیرا اگر ما تعدی کنیم از ستمکاران باشیم [۱۰۷]

اینکه طور عمل کردن نزدیک‌تر است بر اینکه شهادت بوجه خودش واقع گردد و اینکه (ورثه) بترسند از قسم پس از قسم (ای مؤمنین) از خدا بترسید و بشنوید و خدا جماعت فاسقین را هدایت نمی‌گرداند [۱۰۸]

یاد کنید روزی را که خدا جماعت رسولان را جمع می‌کند (در قیامت) و می‌گوید چگونه امتان شما را اجابت کردند پیمبران گویند ما را علمی بر آن نیست همانا توئی عالم بغیبها [۱۰۹]

وقتی که خدا گفت ای عیسی بن مریم یاد کن نعمت مرا بر خودت و مادرت آنوقتیکه تو را بتأیید روح القدس کمک دادم در حالیکه کودک و در گهواره بودی و در حال کودکی با مردم تکلم کردی و وقتی که تو را بکتاب و حکمت و تورات و انجیل تعلیم دادم و وقتی که باذن من پرنده‌ئی ساختی و در وی نفخه دمیدی و باذن من پرنده گردید و آنگاه که کور مادرزاد و آدم برص دار را باذن من شفا دادی، و وقتی که مرده‌ها را از قبر زنده بیرون آوردی، و وقتی که دست ستم بنی اسرائیل را از تو کوتاه گردانیدم، و وقتی که بر ایشان آمدی با معجزات، پس آنهاییکه کافر شدند گفتند اینها نیست مگر جادوئی روشن [۱۱۰]

صفحه : ۳۹۸

(توضیح آیات)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَيْدِلٍ مِنْكُمْ، تا آخر آیه بعد آیات ترجمه شده و

واضح است محتاج بتوضیح نیست و خلاصه‌اش اینست که خطاب بمؤمنین نموده که اگر یکی از شما در سفر احساس کرد که اجلس نزدیک شده و خواست وصیتی کند دو نفر شاهد عادل از اهل ایمان که از آنها باشند گواه بگیرد و اگر بچنین دو نفری از مؤمنین دست نیافت دو نفر دیگر از غیر مؤمنین مثل یهود و نصاری را گواه بگیرد و اگر پس از مرگش وارثین او شهادت آنانرا نپذیرفتند و در باره آنها سوءظن داشتند آنها را نگاه دارند تا پس از نماز آنها بخدا قسم یاد نمایند و آنها اظهار کنند که ما برای مال میت سوگند دروغ نمیخوریم و کتمان شهادت نمی‌کنیم و اگر جز اینکه باشد از گناهکاران باشیم.

در شأن نزول آیه از واقدی و جماعتی از مفسرین چنین نقل میکنند که گفته آیه راجع بسه مرد فرود آمده که بتجارت از مدینه بشام رفتند یکی بنام عدی و دیگری تمیم بن اوس الداری برادر عدی و اینکه دو نفر نصرانی بودند، و یکی دیگر ابن ابی ماریه مولی عمرو بن العاص السهمی که مسلمان بود و از مهاجرین بود. و از حضرت باقر ع روایت شده که نام آن دو نصرانی تمیم بن اوس الداری و برادرش عدی بود و نام آن مسلمان ابن ابی ماریه چون اینکه سه نفر بشام رسیدند آن مسلمان مریض شد نسخه‌ئی بنوشت و متاعی که داشت گردآوری نمود و دربار خود گذارد وقتی مرض او سخت گردید آن دو نصرانی را خواست و بآنها وصیت کرد اینکه متاع را بمدینه ببرید و بوارثان من بدهید و از دنیا رفت آنها بار او را باز کردند و ظرف سیمین زرکوب او را سرقت کردند و وزن آن سیصد درهم بود و بار را بیستند و ندانستند که دربار نسخه هست که در آن نوشته است و بار را بمدینه آوردند و باهل او تسلیم کردند وقتی بار را باز

صفحه : ۳۹۹

کردند نسخه را یافتند دیدند موافق است مگر آن اناء سیمین که در بار نیست از آن دو نفر نصرانی سؤال کردند آیا در تجارت چیزی فروخت گفتند نه گفتند آیا با کسی معاوضه نمود گفتند نه، گفتند در بیماریش خرجی کرد گفتند نه، گفتند اکنون در بار او ظرف سیمینی باید باشد که وزنش سیصد درهم است و بخط خودش نوشته است گفتند ما خبر نداریم بحکومت نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

[ابو الفتوح] در مجمع البیان در شأن نزول آیه چنین گفته سبب نزول آیه اینکه بود که سه نفر برای تجارت از مدینه بشام رفتند یکی بنام تمیم بن اوس داری و برادر او عدی و آن دو نفر نصرانی بودند- و ابن ابی ماریه مولی عمرو بن العاص سهمی مسلمان بود وقتی بعضی از راه رسیدند ابن ابی ماریه مسلمان مریض شد و وصیتی نوشت و در بین متاعش مخفی گردانید و بآن دو نفر وصیت کرد و مالش را بآنها سپرد و گفت باهل من برسانید وقتی مرد آنها متاعش را باز کردند و آن دو نفر از مال او آنچه را که آنها را بعجب آورده بود گرفتند و مال را بورثه رسانیدند و وقتی ورثه مال را باز کردند دیدند بعضی از آنچه در آن بوده مفقود است و بوصیت نگاه کردند دیدند تمام در وصیت گفته شده وقتی از آن دو نفر سؤال کردند گفتند ما علم بآن نداریم و بما نسپرد مگر همین را پس حکم را نزد رسول صلی الله علیه و آله بردند آنوقت اینکه آیه نازل گردید.

[واقدی از اسامه بن زید عن ابیه از جماعتی از مفسرین و اینکه قول از ابی جعفر ع روایت شده] و چون بیان مجمع در معنی آیات مفصل است و غرض ما اختصار است برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمائیم.

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهِادَةٌ بَيْنَكُمْ) در معنی شهادت چند معنی گفته‌اند:

اول- شهادت گواهی شهود است نزد حکام و اینکه قول ابن عباس است.

دوم- شهادت بمعنی حضور است چنانچه گفته میشود شهدت وصیة فلان

صفحه : ۴۰۰

بقول ابن عباس یعنی آن دو شاهد و بقول سعید بن جبیر آن دو وصی (استحقاقاً) یعنی معلوم شد که آن دو نفر قسم دروغ خوردند و خیانت نمودند و شهادتشان بغير استقامت بود و بقولی مستحق عقوبت گناه گردیدند نظیر قوله تعالی «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» یعنی بعقوبت گناه قتل من و عقوبت معاصی تو [جبائی] «فَأَخْرَانِ يَتَّوَمَانِ مَقَامَهُمَا» یعنی بجای آن دو شاهد که از غیر خودتان بودند «مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ» یعنی دو نفر دیگر از آنهاست که اولی‌ترینند بمیت و لایق میباشند بجای آن دو نفر اولی‌ترینند یا اینکه در معنی دو نفر از اهل میت را بگذارند بجای آن دو نفر خائنی که خیانتشان معلوم گردیده و جایز است که «اولیان» بدل باشد از قوله «أَخْرَانِ» و جایز است تبدیل کردن معرفه را بنکره و معنی اولیین آن دو نفری که بمیت نزدیکند و جایز است مقصود آن دو نفری باشند که بقسم اولی‌ترینند و آنها اولی‌ترینند بقسم زیرا که آن دو وصی ادعا میکنند که میت آن طرف را قبلاً فروخته بوده است که قسم منتقل میگردد بهمان دو وصی اول زیرا که آنها مدعی میباشند که مورث آنها طرف را فروخته و اینکه مثل آنجا است که انسان بدینی اقرار بکند و ادعاء کند که دین را اداء کردم حکمش اینکه میشود که بایستی قسم بخورد بر اداء دینش و بقولی یعنی آنهایی از مسلمین که بشهادت اولی‌ترینند [ابن عباس و شریح] «فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا» بقولی یعنی شهادت ما و قول ما در وصیت رفیق ما سزاوارتر است بصدق و قبول از شهادت آن دو نفر و باید بگویند قسم بخدا قسم ما بهتر است از قسم آن دو نفر [ابن عباس] و در اینجا یمین را شهادت نامیده زیرا که یمین مثل شهادت است نسبت بآنکسی که قسم میخورد که همین است «وَمَا اعْتَدَيْنَا» یعنی ما از حق تجاوز نمودیم در آنچه از حق ما طلب میکنند و بقولی ما از حق شهادت خودمان تجاوز ننموده‌ایم «إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» یعنی اگر ما از حق خودمان تجاوز کرده باشیم از جمله ستمکاران محسوب میگردیم. شیخ طبرسی پس از بیان مفصلی که در تفسیر اینکه آیه نموده فرموده اینکه آیه با آیه پیش از آن از حیث اعراب و معنی

صفحه : ۴۰۳

و احکام از مشکل‌ترین آیات قرآن بشمار میرود و نمیبایی در هیچ تفسیری پر فائده‌تر و مختصرتر از آنچه برای تو تلخیص کردم. «ذَلِكَ أَدْنَى» یعنی اینکه قسمها و اقسام یا اینکه حکم نزدیک‌تر است «أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَيَّ وَجِهَهَا» یعنی از حق آن و صدق آن چیزی را کتمان نکنند و نیز چیزی زیاد بر آن ننمایند زیرا که قسم خوردن منع میکند از امور بسیاری که مرتدع نمیشوند با قسم نخوردن «أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ» یعنی یا نزدیک‌تر است به اینکه که بترسند که قسم برگردد باولیاء میت زیرا آنها میترسند که قسم برگردد باولیاء میت و آنها قسم بخورند بر کذب و خیانت آنها و آنها مفتضح گردند و غرامت گردنشان را بگیرد پس بسا میشود که قسم دروغ نمیخورند برای اینکه شهادت و قسم برگردد بمستحق آن «وَأَتَّقُوا اللَّهَ» و از خدا بترسید از اینکه خیانت کنید و قسم دروغ بخورید «وَأَسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» موعظه خدا را بشنوید و بدانید خدا بسوی ثواب و بهشتش جماعت فاسقین را هدایت نمیکند.

[پایان] یوم یجمع الله الرسل فيقول ما ذا اجبتم قالوا لا علم لنا انك انت علام الغيوب ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه از بعض مفسرین است که گفته اینکه سؤال توییح است اینکه است که رسولان در پاسخ سؤال که امت در مقابل دعوتتان چه جواب دادند میگویند ما علمی بآن نداریم و تمام علوم نزد تو است و تو سوء اجابت آنها را میدانی و بآنچه دانی آنها را مجازات مینمائی، در انوار گفته «ما ذا» در موضع مصدر است بمعنی «ای اجابۀ اجبتم» یا بحذف جار یعنی بچه چیزی بشما جواب دادند و بهر معنی سؤال برای شهادت انبیاء است بر قوم خودشان و یا برای توییح و تخجیل قوم است مثل سؤال «موؤدة» برای توییح و سرزنش وائد اینکه است که پیمبران گفتند برای ما هیچ علمی که تو ندانی نیست یعنی ما را دانشی نیست مگر اینکه علم تو بر آن محیط است و بهتر از ما میدانی توئی دانای نهانیها و میدانی چه

صفحه : ۴۰۴

اجابت کردند بزبان و چه در دل پنهان گردانیدند، و در مجمع گفته در تفسیر اینکه آیه پنج قول است و چون بیان آن مفصل است و بنای ما بر اختصار است و نیز چندان فائده‌ئی در آن نیست اینکه است که از ترجمه آن خودداری مینمائیم.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ الْخ «إِذْ قَالَ اللَّهُ» بدل است از «یوم یجمع» در آیه بالا- و میشود منصوب باشد باضمار «اذکر» یعنی ای محمّد صلی الله علیه و آله یاد کن وقتی را که خدای تعالی گفت ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا که بر تو و مادرت افاضه نمودم و مقصود از نعمتی که مفرد آورده جمع است مثل قوله تعالی «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» یعنی یاد کن تمام نعمتهائی را که بتو و مادرت عطاء نمودیم.

در اینکه آیات چند قسم از نعمتها و تفضلاتی که بعیسی بن مریم تفضل نموده یادآوری مینماید:

اول- از جمله نعمتهائی که باو عنایت نموده اینکه است که او را تأیید گردانیده یعنی او را بجبرئیل که آنرا بروح القدس نامیده تقویت گردانیده، و تأیید بر وزن «تفعیل» مأخوذ از اید، مجاهد گفته «آیدتک» بر وزن «فاعلتک» مفاعله از اید است یعنی تو را اعانت کردم، و روح القدس نام جبرئیل است یعنی عبد الله زیرا روح نام او است و روح اسماء الله است که اضافه بخود کرده باضافه تشریفیه و تخصیص مثل «بیت الله» و «ناقه الله» و اضافه فعل بفاعلش.

دوم- قوله تعالی «تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» یعنی تو در گهواره بودی و با مردم سخن میگفتی، ابن عباس گفته خدای تعالی عیسی را سه سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه پیغمبری کرد و بعضی از مفسرین گفته‌اند خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد و پیغمبر گردانید و داستان او در سوره مریم گفته شده.

سوم- «وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» یعنی

صفحه : ۴۰۵

یاد کن وقتی که بتو کتاب انجیل آموختم و تو را بکلمات حکمت آشنا گردانیدم چهارم- «وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» و نیز یاد کن از جمله نعمتهای من که تو از گل خلق میکردی مقصود خلق تقدیر است نه خلق احداث زیرا که جسم مرغان که از گل بود از فعل عیسی نبود ایجاد و خلقت خدای تعالی بود اندازه گیری صورت مرغی بدست عیسی [ع] انجام گرفت.

پنجم- «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» بامر خدا تو بآن گل نفخه‌ئی دمیدی و بقدرت و اراده حق تعالی بنفخه تو آن گل پرنده گردید.

ششم- «وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي» و نیز از جمله تفضلات بر عیسی بن مریم و برای اثبات رسالت او اینکه بود که بدعای او کور مادرزاد را و نیز آدم برص دار را شفا میداد.

هفتم- «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» یاد کن وقتی که بیرون کردی مرده گان را اشاره بزننده گردانیدن آنها است و بیرون آمدنشان از قبرها و از لفظ «الموتی» که جمع آورده معلوم میشود که حضرتش باذن خدا مکرر چنین عملی انجام میداد و بیان آن در جاهای دیگر شده و انشاء الله در سوره آل عمران نیز میآید.

وَإِذْ كَفَفْتِ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذِ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ «از آیه معلوم میشود که بنی اسرائیل بنای آزار او را داشتند و خداوند او را از شر آنها نگهداری مینمود قوله تعالی در سوره آل عمران در ضمن داستانهای مسیح فرموده «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

مجاهد از عبید بن عمر روایت کرده که در اینکه وقت که خدای تعالی اینکه نعمتها را بر عیسی بن مریم [ع] شماره نمود حضرتش جامه پشمین پوشیده بود و خوراک او گیاه زمین بود و هرگاه چیزی داشت انفاق میکرد و برای فردای خود نمیگذاشت و خانه

نداشت که اندیشه خراب آن داشته باشد و فرزند نداشت که از مرگ او بترسد بهر کجا شب میرسید همانجا میخوابید.

[ابو الفتوح]

صفحه : ۴۰۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۰]

اشاره

وَ إِذْ أَوْحَيْتَ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صِدَّقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵)

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتَ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتَ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَبِئْسَ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸) قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

صفحه : ۴۰۷

[ترجمه]

ای رسول یاد کن وقتی را که بسوی حواریین وحی کردیم که بمن و برسول من ایمان آرید- گفتند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم امر توایم [۱۱۱]

یاد کن وقتی را که حواریین گفتند ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو قدرت دارد که برای ما از آسمان مائده بفرستد، عیسی گفت اگر ایمان آورده‌اید از خدا بترسید [۱۱۲]

حواریین گفتند مراد ما اینکه است که از مائده آسمانی بخوریم و قلب ما مطمئن گردد و بدانیم که تو بما راست گفتی، و بر آن مائده از گواهان بوده باشیم [۱۱۳]

عیسی بن مریم گفت ای خدا ای پروردگار ما بر ما مائده از آسمان نازل گردان تا اینکه برای اولین و آخرین ما عید باشد و از آن آیه و نشانه‌ئی از تو باشد و از آن مائده ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی [۱۱۴]

خدای تعالی فرمود همانا من مائده بر شما نازل میگردانم و کسیکه از شما پس از نزول مائده کافر گردید من وی را عذابی میکنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشم [۱۱۵]

ای رسول یاد کن وقتی را که خدای تعالی بعیسی بن مریم میگوید آیا تو ب مردم گفتی که من و مادرم را بغیر خدا دو اله بگیرید، عیسی میگوید تو منزهی نشاید و نسزد مرا اینکه بگویم آنچه را که سزاوار نباشم، اگر گفته بودم تو میدانستی تو آنچه در نفس من است میدانی و من آنچه در ذات تو است نمیدانم همانا تو دانای غیبها میباشی [۱۱۶]

بآنها نگفتم مگر آنچه را که بمن امر نموده‌ئی که بگویم پرستش نمائید خدا را

صفحه : ۴۰۸

که پروردگار من و پروردگار شما است و من بر آنها گواه بودم تا وقتی که بین آنها بودم و چون مرا فرا گرفتی تو خود بر آنها نگهبان بودی و تو بر هر چیزی نگهبانی [۱۱۷]

اگر آنها را عذاب کنی همانا آنان بندگان تواند و اگر آنها را بیامری تو غالب و درستکاری [۱۱۸]

خدای تعالی میگوید اینکه روز (روز قیامت) روزی است که صادقین از صدق خود بهره‌مند میگردند و برای آنها بهشتی آماده شده که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد در حالیکه همیشه در آن جاویداند خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند اینکه است رستگاری بزرگ [۱۱۹]

مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است ملک خدا است و او بر هر چیزی توانا است [۱۲۰]

صفحه : ۴۰۹

(توضیح آیات)

وَ إِذْ أَوْحَيْتَ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي آیه برسولش خبر میدهد که یاد کن وقتی را که ما بحواریین وحی نمودیم که بمن و رسول من ایمان آرید.

از سیاق آیه معلوم میشود که حواریین یعنی اصحاب عیسی بن مریم قبلا ایمان آورده بودند و از آیه ۴۵ سوره آل عمران «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» معلوم میشود وقتی عیسی ع احساس کرد بنی اسرائیل که منکر رسالت او بودند و معجزات او را حمل بسحر مینمودند شاید در مقام قتل او هستند اینکه بود که فرمود کیست یاور من باشد در راه خدا.

قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ حواریین از سابقین و از طبقه اول از مؤمنین بحضرتش بودند و ظاهرا اینکه دعوت حضرت عیسی ع برای میثاق گرفتن و بیعت کردن بر یاری دین خدا است و اینکه مرتبه بالاتر از اصل ایمان است.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یاد کن وقتی که حواریین بعیسی بن مریم گفتند آیا پروردگار تو قدرت دارد که بر ما مائده‌ئی بفرستد و کسائی که یکی از قاریان هفتگانه است «تستطیع» بقاء قرائت کرده و «رَبِّكَ» را هم بفتح با خوانده و بنا بر قرائت کسائی چنین میشود معنی آیا تو قدرت داری از پروردگارت مسئلت نمائی که مائده‌ئی بر ما بفرستد تا اینکه بر ایمان و یقین ما افزوده گردد.

و بنا بر سیاهی قرآن که «یستطیع» باشد بقولی حواریین طلب مائده کردند پیش از آنکه در ایمان مستقر بودند و میخواستند ایمان و یقینشان بخدا

صفحه : ۴۱۰

و صفات او محکم گردد.

بعضی از مفسرین در توجیه آیه گفته مقصود حواریین از سؤالشان که آیا خدا قدرت دارد بر ما مائده‌ئی بفرستد در اصل قدرت حق تعالی نبوده زیرا که شأن آنها اجل از اینکه است که چنین سؤالی کرده باشند بلکه سؤالشان در حکمت و مصلحت بوده و مقصود استطاعت بر حسب حکمت و مصلحت است نه از جهت قدرت، اینکه بود که عیسی بآنها فرمود «اتَّقُوا اللَّهَ» از خدا بترسید و خود را بازدارید از اینکه در خدا و اقتدار او شک کنید و طلب نکنید از آیات خدا چیزی را که وقتی عصیان کردید سبب هلاکت شما گردد.

حواریین در پاسخ گفتند «نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا» حواریین گفتند می‌خواهیم از مائده سماوی بخوریم و قلبمان مطمئن بایمان گردد، و طلب کردن حواریین مائده آسمانی را دلیل بر اینکه نمیشود که آنها در قدرت خدا یا در نبوت عیسی [ع] شک داشتند بلکه چنانچه بعضی گفته‌اند می‌خواستند ایمانشان بمشاهده عینی باشد نه از سامعین خبر.

و میتوان گفت که سؤال حواریین در طلب مائده نظیر طلب ابراهیم ع بود که حضرتش با آن علو مقامش در معرفت از خدای خود طلب میکند که بمن بنما چگونه مرده‌ها را در قیامت زنده میگردانی پس از آن باو خطاب رسید که «أَوَلَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي» حواریین نیز می‌خواستند یقینشان بمرتبۀ عین برسد اینکه بود که گفتند می‌خواهیم از گواهان بر توحید و نبوت تو باشیم، لکن نمیشود تعبیر ابراهیم [ع] را بوجهی توجیه کرد که مطابق تعبیر حواریین گردد زیرا که مقام ابراهیم فوق مقام آنها بوده زیرا اگر سؤال ابراهیم [ع] برای ایمان از راه مشاهده و عیان بوده برای اینکه است که ابراهیم دارای مقام عصمت است لکن چون معلوم نیست که حواریین دارای عصمت بوده باشند اینست که مجبور نیستیم کلامشان را اینکه طور حل کنیم.

در مجمع البیان گفته بین علماء اختلاف است در اینکه آیا مائده نازل شد

صفحه : ۴۱۱

یا نشد و قول صحیح اینکه است که نازل شد لقوله تعالی «إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ» و خلف در وعده الهی نیست. و نیز اخبار و احادیث بسیاری از نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تابعین او بر وقوع آن وارد گردیده.

و از ابن عباس نقل شده که عیسی بن مریم بنی اسرائیل گفت سی روز روزه بگیرید پس از آن هر چه خواهید از خدا سؤال کنید بشما عطا مینماید پس از آنکه آنان سی روز روزه گرفتند وقتی فارغ شدند گفتند ای عیسی اگر ما برای یکی از مردم عملی می‌کردیم چون فارغ میشدیم ما را طعام میداد و ما سی روز روزه گرفته‌ایم و آمده‌ایم پس تو دعا کن که خدا بر ما مائده‌ئی از آسمان نازل گرداند پس ملائکه بر آنها مائده نازل کردند و با ملائکه هفت قرص نان و هفت ماهی بود که نزد آنها آوردند و آخر آنها خوردند همان طور که اول آنها خوردند و اول و آخر آنها همگی خوردند و از ابی جعفر ع اینکۀ طور روایت شده [پایان] در عیون الاخبار باسناده الی علی بن الحسن الفضال عن ابیه چنین نقل میکند که گفته بابی الحسن الرضا گفتم برای چه حواریون را حواریین نامیدند گفت اما مردم آنها را حواریین گفتند چون آنها پاک از اوساخ بودند و لباسشان از چرکی و کثافات شسته شده بود و آن اسمی است مشتق از خبز الحوار، و اما نزد ما آنها حواریون نامیده شدند برای اینکه نفس خود را خالص گردانیده بودند و نیز خالص کننده غیر بودند بوعظ و موعظه از چرکی گناه.

[پایان] قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيداً لأولنا و آخرنا و آیه منک الخ عیسی [ع] وقتی خدا را خواند بکلمه «اللهم» که بالاترین نامهای الهی است او را نداء کرد و گفت «ربنا» ای پروردگار ما بر ما فرو فرست مائده‌ئی از آسمان که آن خوان بر ما عیدی باشد که تعظیم آن کنیم و گویند عید بمعنی سروری است که عاید مردم گردد و هر کسی در آن روز تجملات و زینت خود را

صفحه : ۴۱۲

ظاهر میگردانند و دوستان بیکدیگر مبارک باد میگویند «لِأَوْلَانَا وَآخِرِنَا» شاید مقصود از اول و آخر ما همه ماها از اغنیاء ما و فقراء ما که روز سرور و خوشی همه باشد و شاید مقصود زمان ما و از پس ما عید باشد «وَأَيَّةٌ مِنْكَ» عطف بر عید است یعنی آن مائده نشانه قدرت تو و صدق نبوت رسول تو باشد.

و گفت «وَأَرْزُقْنَا» ما را از نعمت خودت روزی بده «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و تو بهترین روزی دهندگانی. قالَ اللهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ چون عیسی بن مریم [ع] از خدای تعالی بخواهش حواریین مائده طلب کرد جواب رسید، ای عیسی بخواهش تو مائده را میفرستم و کسیکه پس از نزول مائده کافر گردد او را چنین عذابی کنم که باحدی از عالمیان نکرده باشم چه مردمان زمان شما و چه زمانهای دیگر.

و بطوریکه مفسرین گفته‌اند آنهائیکه جحود کردند بمیمون و خنزیر مسخ گردیدند و اینکه عذابی بود که احدی از عالمیان بآن مبتلا نگردیده بود و بقولی آن عذاب استیصال است از ابن عباس نقل شده که گفته آن نوع عذابی خواهد بود که صعب تر و شدیدتر از عذاب دوزخ کافرین و منکرین باشد که از قبل مائده عیسی ع بآن معذب شدند و عذاب منافقین نیز قریب بآن خواهد بود و بقولی آن عذاب همان مسخ شدن آنها بود.

و از ابی الحسن علی بن موسی الرضاع روایت شده که آنها بخنازیر مسخ گردیدند، و نیز در مجمع البیان گفته در نزول مائده بین علماء اختلاف است. حسن و مجاهد گفته‌اند مائده نازل نشد بلکه چون قوم اینکه شرط را استماع کردند اعراض نمودند و از نزول آن استعفاء کردند و گفتند «لا نریدها و لا حاجه لنا فیها» و نازل نشد. و صحیح اینکه است که مائده نازل شد لقوله تعالی «إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ» زیرا که در خبر او سبحانه خلف جایز نیست. و نیز اخبار

صفحه : ۴۱۳

مستفیض است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اهل بیت علیهم السیلام و صحابه و تابعین رسیده که نازل شد. و از کعب روایت شده که روز یکشنبه بود که مائده نازل شد و از اینکه جهت است که نصاری یکشنبه را عید میگیرند و چون بیان طبرسی مفصل بود از بیانش خودداری نمودیم.

[پایان] در منهج گفته در اینکه مائده چه چیز بود آنهم در آن اختلاف است از حضرت رسول [ص] روایت شده که فرمود آن نان و گوشت بوده. و از ابی جعفر ع روایت شده که در آن هفت نان بود و هفت ماهی و مردم از اول تا آخر همگی خوردند و هنوز باقی مانده بود. و میسر روایت کرده که در آن مائده همه چیز بود مگر گوشت و سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که همه الوان اطعمه در آن بوده غیر از نان و گوشت. و عطاء گفته غیر از سمک و لحم. و عطیه عوفی گفته در آن ماهی بود که در آن طعم همه الوان طعام را میداد. و عمار و قتاده گفته‌اند در آن میوه‌های بهشتی بود. و قتاده گفته صبح و شام بر آنها مثل مثل من و سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد بر آنها نیز نازل میگردید.

و از سلمان فارسی روایت شده که حق تعالی دو ابر فرستاد سفره سرخی در میان آن بود و بزمین نزدیک شد تا اینکه نزد حواریین بزمین گذاشت عیسی بگریه افتاد و گفت

«اللهم اجعلنا من الشاکرین»

عیسی [ع] گفت هر کس عمل او بهتر است برخیزد و دستار از روی سفره برچیند شمعون گفت یا روح الله تو بآن اولی تری عیسی ع وضو ساخت و نماز کرد و گفت «بسم الله خیر الرازقین» و مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد آراسته و در آن ماهی

بریانی که پوست و خار نداشت و روغن از آن میچکید و نزدیک سر آن نمک بود و نزدیک دم آن سرکه و پنج گرده نان بر آن خوان نهاده بود بر یکی زیتون بر دیگری عسل بر دیگری روغن و در چهارم پنیر و بر پنجم قدید. شمعون که خلیفه عیسی بود برخاست و گفت یا روح الله اینکه طعام دنیا است یا آخرت عیسی [ع] فرمود هیچکدام طعامی است که حق تعالی بقدرت خود آفریده تا آنجا که گفته در تفسیر

صفحه : ۴۱۴

اهل بیت علیهم السلام مذکور است که چون مائده بر آنها نازل گردید همه جمع میشدند و از آن میخوردند بزرگان و متمولین آنها میگفتند ما نمیگذاریم سفله در خوردن با ما شریک گردند حق تعالی مائده را از میان آنها برداشت و آنها را خنازیر یعنی میمون و خوک گردانید.

و در ابوار از بعضی صوفیه نقل کرده که مائده اینجا عبارت از معارف است که غذای ارواح است مثل اطعمه که غذای ابدانست، و بنا بر اینکه شاید بنی اسرائیل در حقایق رغبت کرده باشند و در حقایق مستعد نبودند برای وقوف آن و برای اینکه بود که عیسی با آنها گفته باشد اگر تحصیل ایمان کرده‌اید تقوی را شعار خود نمائید تا اینکه بر اطلاع آن متمکن گردید و چون در آن اصرار کردند بطور اقتراح از حق تعالی سؤال کرده و حق تعالی بیان نموده که آن سهل است و لکن در آن خطر و خوف عاقبت است زیرا وقتی سالک مقصد برای او کشف گردید آنچه اعلی و ارفع از مقام او است بر آن تحمل نمیتواند کرد و نتواند بر آن مستقر گردد و اینکه ضلالت بسیاری را ایجاب مینماید چون بیان او مفصل بود و غرض ما اختصار است تا همینجا آنرا خاتمه میدهیم.

[پایان] و إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ كَلِمَةً «اذ» ظرف زمان و متعلق بمحذوفی است که مقام بر آن دلالت دارد و مقصود از آنزمان روز قیامت است بدلیل اینکه در چند آیه بعد فرموده امروز روزی است که راست گوئی راستان آنها را سود میدهد و نیز بدلیل اینکه خود عیسی [ع] در جواب خداوند عرض میکند تا میان آنها بودم شاهد و ناظر اعمالشان بودم ولی پس از آنکه مرا فرا گرفتی از عملیات آنان اطلاعی ندارم تو خودت رقیب و ناظر بر آنان بودی.

راغب در معنی کلمه دون گفته بکسی که از انجام کاری قاصر است دون

صفحه : ۴۱۵

گفته میشود و بعضی از علمای ادب گفته‌اند که اینکه لفظ مقلوب از دنو، و ادون و دنی است و اینکه خدای تعالی فرموده «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» باین معنی است که دوستی که در دیانت یا بقول بعضی در قرابت پایه شما نمیرسد انتخاب و اتخاذ نکنید و اینکه فرمود «وَيَغْفِرْ مَا دُونَ ذَلِكَ» باین معنی است که خدا گناه کمتر از اینکه را می‌بخشد، و بقول بعضی غیر اینکه را و اینکه دو معنی - کمتر - غیر - هر دو با هم متلازمند و بهمین معنی است آیه شریفه «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی غیر خدا، اینکه است کلام راغب در معنی کلمه «دون».

[پایان] طبرسی (ره) در جوامع الجامع گفته وقتی که در روز قیامت خدای تعالی میگوید یا عیسی، مقصود از استفهام تقریب است بر نصاری و استعظام و بزرگی چنین قولی است «قَالَ سُبْحَانَكَ» عیسی گفت تو منزهی از اینکه برای تو شریک باشد برای من سزاوار نبود کلامی که حق من نبود بگویم و من عبدی میباشم مثل آنها همانا عبادت محقق و مخصوص بتو است «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي» یعنی تو میدانی معلومات من را و من معلومات تو را نمیدانم، و اینکه عیسی ع گفت «فِي نَفْسِكَ» بطریق مشاکله سلوک نموده «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» تقریر دو جمله با هم است زیرا آنچه نفسها منظوری بر آنست آن از جمله غیبها است و علم احدی منتهی نمیشود بسوی

آنچه خدای تعالی میداند و «ان» در «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» مفسره است و معنی آنست که غیبه‌ها در نفسها منظوری نمیگردد بآنچه خدای سبحانه عالم باو است «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» تفسیر و معنی «ما امرتهم إلا بما امرتني به» است یعنی آنها را امر نمودم مگر آنچه را که تو مرا بآن امر نموده بودی «وَكُنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» یعنی «رقیبا» مثل شاهد بر آنکسیکه برای وی شهادت میدهد و آنها را از اینکه قول منع میکردم و از چنین عقیده‌ئی آنها را باز میداشتم «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» وقتی من را فرا گرفتی تو خودت آنها را بنصب ادله و فرستادن تو انبیاء را آنها را از چنین

صفحه : ۴۱۶

کلامی منع میکنی «وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» و تو بر هر چیزی گواهی.

«إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ» و آنها کسانی میباشند که غرض و مقصد آنها عصیان است و آنهایند که رسولان تو را تکذیب میکنند و آیات تو را انکار مینمایند «وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ» که قدرت داری بر عقاب کردن و ثواب دادن «الْحَكِيمُ» آنکسی است که ثواب نمیدهد و عقاب نمیکند مگر از روی حکمت و درستی و معنی اگر آنها را بیامرزی با کفر آنها مغفرت و بخشش نسبت بهر گنہکاری بحکم عقل عمل نیک است و هر اندازه گناه بزرگتر باشد عفو و گذشت از آن نیکوتر است.

[پایان] قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم لهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً ظاهراً مقصود از «یوم» روز قیامت است که در آنروز است که راستگویان از طریق صدقشان بهره میبرند. صدق یک معنای جامعی است که شامل میگردد صدق و درستی و مطابق بودن با واقع و حقیقت را و نیز مطابق باشد با اعتقاد بلکه با عمل هرگاه توأم گردد و کسی را بتمام معنی صادق گویند که گفتارش و اعتقادش مطابق واقع و بر طبق حقیقت قرار گرفته باشد، و شاید مقصود از صادقین در اینجا آن صدق و راستی و اعتقاد و قائل شدن آنها بوحدانیت حق تعالی و اقرار بحقایقیت جمیع انبیاء علیهم السلام است و چنین مردمانی در روز موعود راستگو باشند و ایشانرا مژده داده ببهشتهایی که از جمله نعمتهای آن بهشتهای متعدد اینک است که نهرهایی از زیر درختهای آن یا از زیر غرفه‌های آنها علی الدوام جریان دارد.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ خدای تعالی از آنها خشنود و راضی است و آنها نیز از خدای خود راضی و خشنودند و رضایت حق تعالی از تمام نعمتهای بهشتی بالاتر و ارجمندتر است.

و از اینجا میتوان استفاده نمود که رضایت او تعالی ایجاب میکند رضایت عبد را

صفحه : ۴۱۷

از پروردگار خودش زیرا که رضایت بنده را عطف داده برضایت خود از او.

اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» معلوم است کرامتی بالاتر از اینکه نیست که خدای جلیل از بنده ضعیف خود اظهار رضایت نماید، در بعضی از روایات نقل شده که «هر کس از خدا راضی است معلوم میشود خدا هم از وی راضی است» لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مخصوص بخدا است مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است بقول بعضی از مفسرین «و من فیهن» نگفت که دلالت بر ذوی العقول کند «ما فیهن» فرمود تا تنبیه باشد و دلالت کند بر اینکه اهل آسمانها و زمین همه عاجز و محتاجند بحق تعالی آنها بهیچ وجه مالک نیستند همه بنده و تحت اراده قدیم تعالی واقعدند و او است که بر هر چیزی توانا است.

اشاره

مخزن العرفان در علوم قرآن از سوره الانعام تا آخر سوره الانفال بقلم:
کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول [ع] و امه من اماء الله تعالی

صفحه : ۲

سوره الانعام

اشاره

مکیه غیر ست آیات و هی مائه و خمس و ستون آیه

[سوره الانعام (۶): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴)
فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶)

صفحه : ۳

سوره انعام در مکه نازل گردیده و مشتمل بر یکصد و شصت و شش آیه است

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
حمد و ستایش خدای را است که آسمانها و زمین را آفریده و ظلمت و نور را مقرر گردانیده پس آنهائیکه کافر شدند از او عدول میکنند بعبادت غیر او یا اینکه با پروردگار خود بتها را برابر میکنند [۱]
(هُوَ الَّذِي الْخ) خدا آن کسی است که شما را از گل آفرید پس مدتی را مقرر نمود که چون بسر آید مرگ برسد، و آن مدت نام برده شده نزد او است (یعنی قیامت) پس شما در مبعوث شدن قیامت شک می‌آورید [۲]
و او در آسمانها و زمین معبود بحق است آنچه را مخفی میدارید و آنچه را ظاهر میکنید همه را میداند و میدانند آنچه را که عمل و کسب میکنند [۳]
و بر کافرین آیتی از آیات پروردگارشان نمی‌آید مگر اینکه از آن روی گردانند [۴]

همانا بحقیقت هنگامی که حق (یعنی قرآن) بایشان آمد آنرا تکذیب کردند پس زود باشد که بر اینها بیاید خبرهای آنچه بودند بآن استهزاء میکردند [۵]

آیا اینکه کافرین ندیدند (یعنی ندانستند) که ما چه بسیار از کسانی از قرنهای پیشین و گروه گذشته گان هلاک گردانیدیم با اینکه آنها را در زمین با مکت و بسیاری نعمت جای داده بودیم بآنچه شما را بآن تمکن نداده‌ایم و بارانهای پی در پی برای آنها فرستاده بودیم و برای آنها جویهایی قرار داده بودیم که از زیر درختان آنها میرفت پس آنها را بگناهانشان هلاک کردیم و پس از هلاک آنها گروه دیگر را آفریدیم [۶]

صفحه : ۴

(توضیح آیات)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ از مقاتل نقل میکنند که گفته یهودیها برسول صلی الله علیه و آله و سلم ایراد گرفتند و گفتند (من ربك) پروردگار تو کیست اینکه بود که خدای تعالی اینکه سوره را نازل گردانید و خود را بحمد و ستایش معرفی فرمود.

چنانچه در جای دیگر مبرهن گردیده کلمه (حمد) برای آن حقیقتی وضع گردیده که متصف بتمام صفات جمال و کمال و عظمت و کبریائی باشد مقابل کلمه (سبحان) که دلالت دارد بر تنزیه و مبرا بودن از هر نقص و عیبی که در ممکنات است و در اینکه مبارک سوره که مفسرین گفته‌اند در مکه نازل شده مگر چند آیه که گفته شد در مدینه نازل گردیده و مشتمل بر معارف است مگر مقدار کمی که راجع بفروع است.

و سوره را افتتاح فرموده اول بذکر (الحمد) که مشتمل بر صفات حقیقه خداوندی است، پس از آن در مقام آثار و آفرینش آسمانها و زمین برآمده و خود را باینها معرفی فرموده.

یعنی حمد و ثنای جمیل مخصوص بآنکسی است که جامع تمامی صفات کمال و منزّه و مبرا از تمام نقائص امکانی است و او آنکسی است که بقدرت کامله خود آسمانها و زمین را از عدم بوجود آورده و در آن تاریکی و روشنائی قرار داده و شاید مقصود از ظلمت طریق شیطانی و مقصود از نور طریق رحمانی است زیرا که راه شیطانی و نفس پرستی راه ظلمت و تاریکی است که رونده بسوی آن بالاخره در چاه گمراهی و سرگردانی فرو خواهد رفت و راه حقّانی راه و روش روشنی است که رونده را بمراد میرساند و وی را کامیاب میگرداند.

و چون گفته‌اند نور یا بوضع اولی یا بوضع ثانوی چیزی را گویند که بخود ظاهر و ظاهر کننده غیر باشد (ظاهر بذاته و مظهر لغیره)

صفحه : ۵

و بهمین لحاظ است که خدای تعالی خود را بنور ستوده و معرفی فرموده آنجا که گفته (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و چون خود حقیقت نور است جاعل و پدید آورنده نور است و بنور فیض وجود او آسمانها و زمین و همه موجودات را از ظلمت عدم بنور وجود ظاهر گردانیده.

و چون موجودات ارضی و سماوی علی الدوام در معرض کون و فسادند وجود هر شیئی پیچیده شده بعدم او است اینکه است که ظلمت که عبارت از عدم وجود باشد با وجود همراه است هر موجودی در پی او عدمی است شاید باین لحاظ باشد که در آیه ظلمت را بر نور مقدم انداخته (وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ) و بقولی ظلمت و نور شب و روز است، و بقولی جهل و علم یا معصیت و

طاعت یا جهنم و بهشت، و از بحر الحقائق نقل شده که گفته آسمان دل و زمین نفس حیوانی و صفات سبعی شیطانی است و ظلمات نفوس را از صفات بهیمی پدید گردانیده و نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ظاهر گردانیده **ثُمَّ** **الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعِدُلُون** شاید آیه اعتراض بمشركين باشد که اینها از روی جهل و بیخردی از آفریننده نور و ظلمت اعراض نموده و رو ببتنهائی آورند و آنرا منشأ اثر میدانند و شاید مقصود از **(كَفَرُوا)** مجوس باشند که مبدء عالم را نور و ظلمت میدانند و از نور تعبیر میکنند بیزدان و آنرا مبدء خیرات مینامند و ظلمت را اهرمن خوانند و آنرا فاعل و مبدء شرور معرفی میکنند نظر به اینکه که یزدان نور محض است و شر از او صادر نمیگردد و اهرمن شر محض است و مبدء خیر نمیشود و چون مجوس چنین گفتند آیه برای رد سخن سخیف آنها خاطر نشان میکند که مبدء و آفریننده ظلمتها و نور یکی است و او خدائی است که آفریننده آسمانها و زمین است و **(بِرَبِّهِمْ يَعِدُلُون)** احتمال اخیر را تأیید مینماید زیرا که عدل بمعنی تعادل قرار دادن چیزی با چیزی است و مشرکین بتها را معادل و هم ترازوی خدا نمیدانستند بلکه بگمان فاسد خودشان آنها را شفعا خود

صفحه : ۶

قرار میدادند لکن ثنویه نور و ظلمت را بنام یزدان و اهریمن معادل هم میدانستند **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَيَّمٌ لَّهُمْ** **عِنْدَهُ** **ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ** ذات احدیت در مقام معرفی خود برآمده که پس از آفرینش آسمانها و زمین و تاریکیهای عدم ممکنات و روشن گردانیدن آنها را بنور، وجود شما بنی آدم را یا پدر شما آدم را از گل آفریدم و در عالم قضاء و دفتر آفرینش برای حیات دنیوی شما مدت قرار دادم و آن نزد حق تعالی مدتی است معین و شما با اینکه خلقت و آفریده شدن خودتان که پس از عدم بوجود آمده‌اید باز شکته می کنید **وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ**، **وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ** آیه اشاره بوحدهت و شمول قدرت و نفوذ فیض الهی است که در آسمانها و زمین بغیر او خدائی و مدبری نیست و علم ازلی او بهمه اشیاء احاطه دارد آنچه را مخفی دارید و آنچه را ظاهر گردانید بهمه آنها آگاهست و میدانند آنچه میکنند از خیر و شر و اینکه کافرین و مشرکین چنینند که آیتی از آیات پروردگارشان نیامد مگر اینکه از آن اعراض کنند.

در فتوحات گفته (سرکم) اشاره بنسبت باطنی انسان است و (جهرکم) بنسبت ظاهری وی.

از بحر الحقایق است که گفته مقصود از **(سِرّ)** سرّ خلافت انسان است که در او بودیعت گذارده شده، و **(جهر)** صفات حیوانی و احوال نفسانی است و حقیقت اینکه است که انسان را صورتی است جسمانی و معنی است روحانی، بجسم او از عالم خلق است و بروح از عالم امر. **[کاشفی]** **فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَا تُبَيِّهُمُ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** آیه در مقام تهدید و سرزنش کافرین و مشرکین برسولش خاطر نشان میکند که اینها چنینند وقتی که آیات حقانی قرآن آمد و اینان تکذیب کردند

صفحه : ۷

تکذیب و اعراض آنها ایجاب عذاب مینماید و بزودی می یابند جزای آنچه را که بآن استهزاء مینمودند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا مِنَ الْخَمْرِ (أَلَمْ) استفهام و مقصود تقریر و ملامت بر کافرین است، و (لم) حرف جزم است بدلاله سقوط نون جمع.

و مشرکین مکه را یادآوری مینماید که آیا اینها جماعت پیشینیان را ندیدند یعنی نداستند و خبر آنان باینها نرسیده که چند از آنهائیکه در زمین تمکن داشتند با آن دستگاه عالی و آن قوت و نیرومندی مثل قوم عاد و ثمود و دیگران از آنهائیکه نعمت بر آنان بسیار بود آسمان بر آنها میبارید پی در پی و نهرها از زیر درختهای آنها جریان داشت و با اینکه همه مال و مکت و قوت و

نیرومندی در اثر مخالفت ما آنها را هلاک گردانیدیم و مال و مکت آنها مانع از عذابشان نگردید و پس از آنها جماعت دیگری را آفریدیم، اشاره به اینکه که هرگاه شما مخالفت نمودید مثل پیشینیان هلاک میگردید و جماعت دیگری را بجای شما میشانیم و چنین کاری بر ما آسان است.

صفحه : ۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷ تا ۱۶]

اشاره

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹) وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (۱۱) قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَا تَتَّخِذُ وِلْيَاءَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنَّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶)

صفحه : ۹

[ترجمه]

و اگر ما بر تو کتابی بفرستیم در کاغذی که بدستهای خودشان آنرا لمس کنند باز کافرین گویند نیست اینکه مگر سحری آشکارا [۷]

و گفتند چرا بر او فرشته‌ئی نازل نگردید و اگر ما فرشته‌ئی بفرستیم همانا بر هلاکت آنها حکم کرده شود و پس از نزول فرشته مهلت داده نشوند [۸]

و اگر فرشته‌ئی را برسالت بفرستیم باید او را (بصورت) مردی قرار دهیم و باو بپوشانیم آنچه مردمان میپوشند [۹] و رسولانی که پیش از تو بودند استهزاء گردیده شدند پس بآنهائیکه سخریه میکردند احاطه کرد آنچه را که بآن استهزاء میکردند [۱۰]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کافرین بگو در زمین سیر کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود [۱۱] ای رسول بگو از کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو آنها مخصوص بخدا است، خدا بر خودش رحمت نوشته البته در قیامت شما را با هم جمع میکند و هیچ شکی در وقوع آن نیست و آنکسانی که نفسهایشان زیان کردند پس آنها ایمان نمیآوردند [۱۲] و برای خدا است آنچه در شب و روز آرامش دارد و او شنوا و دانا است [۱۳]

ای محمد [ص] باینها بگو آیا غیر از خدا دوستی فرا گیرم (یعنی معبودی) او است پدید آورنده آسمانها و زمین او است که بخلق طعام میدهد و خود از طعام بی نیاز است بگو من مأمور گردیده‌ام که اول کسی بوده باشم که اسلام آورده و از مشرکین نبوده باشم

[۱۴]

ای پیمبر [ص] بگو من بحقیقت میترسم از روز بزرگ (یعنی قیامت) از اینکه نافرمانی کنم پروردگار خودم را [۱۵] هر کس در آن روز بزرگ (قیامت) عذاب از او برداشته شود همانا خدا بر او رحم کرده و اینکه صرف (گردیدن) عذاب یا (افاضه) رحمت رستگاری هویدا است [۱۶]

صفحه : ۱۰

(توضیح آیات)

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ آیه در مقام بیان استکبار و تفرعن کفار برآمده و برسولش خبر میدهد که اینان چنان حس انسانیت را از دست داده‌اند که هر طور آیتی و معجزه‌ئی برای آنها بیاوری از تو قبول نخواهند نمود حتی اینکه هر گاه کتابیکه در کاغذی نوشته بر تو نازل گردانیم و بدستهای خودشان آن کتاب را بگیرند و لمس نمایند میگویند نیست اینکه مگر سحری آشکارا، پس چون اینها چنینند نباید بگفته پوچ آنها که میگویند (وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ نُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ) سوره اسری آیه ۹۵، اعتناء نمود.

وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ و نیز از جمله گفتار کیک کفار که در اینجا یادآوری مینماید اینکه است که میگفتند چرا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملک نازل نمیگردد با اینکه فرموده بود که آیات بتوسط ملک وحی بر من فرود میآید نظیر آیه (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ) سوره کورت آیه ۱۹ تا ۲۱، با اینحال میگفتند چرا ملک بر او نازل نمیگردد، شاید مقصودشان اینکه بوده که چرا ملک حامل وحی را ما نمی‌بینیم تا بر یقین ما افزوده گردد، یا چرا بر ما ملک حامل وحی برسالت فرود نمیآید، در پاسخ آنها است (وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ) یعنی اگر ما فرشته‌ئی بفرستیم همانا بهلاکت آنها حکم کرده شود و مهلت داده نشوند و آنوقت امر گذشته یعنی موقع هلاکت آنها رسیده و ملک برای قبض روح آنها آید، قوله تعالی (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا) سوره فرقان آیه ۲۲.

صفحه : ۱۱

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ در مفردات گفته (اصل اللبس ستر الشیئی و يقال ذلك في المعانی يقال لبست عليه امر، قال (وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ- و قال وَ لَا- تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ) [پایان] اینکه آیه شریفه پاسخ دوم است از ایراد رکیک آنها که اگر ما ملائکه را رسول قرار میدادیم بحکم سنخیت که هر نوعی با هم نوع خود بایستی تماس بگیرد ملائکه بایستی ملبَس گردند بلباس آدمی یعنی بصورت و هیکل آدمی تا بتوانید او را بچشم ببینید و با او تماس بگیرید و رسالت او را بفهمید و سخنان او را بگوش بشنوید، یا اینکه باز میگفتند (ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) و امر را بر خودشان و ضعفاء مشتهه میگردانیدند.

آری بهمین جهت بود که چنانچه از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند فرموده من جبرئیل ملک وحی را بصورت دحیه کلبی که گویا جوانمرد زیبایی بوده هنگام وحی میدیدم که آیات را بر من قرائت مینمود.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ گویا برای تسلی خاطر رسولش که از جفای کفار و استهزاء و سخریه آنان دل تنگ میگردید باو خاطر نشان میکند که اگر اینکه جهال جفاهای بسیار و نسبتهای ناروا و استهزاء و غیر

آن بتو وارد میگردانند مردمان پیشینیان نیز چنین بودند که هر رسولی که بر آنان مبعوث میگردید او را مسخره و استهزاء میکردند بالاخره جزاء استهزاء بآنها داده شد و عذاب آنان را فرا گرفت.

قُلْ سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ خطاب برسولش نموده که باین مردمان لجوج متکبر که پیمبری تو را انکار میکنند بگو در زمین گردش کنید و چگونگی حال و علامت عذاب گذشته گان را ببینید که در اثر تکذیب پیمبران و ایذاء بآنها چگونه عذاب و سخط خداوندی آنان را فرا گرفته، ظاهراً آثار خرابی شهرستان عاد و ثمود

صفحه : ۱۲

و غیر آنها در آن زمان باقی مانده بوده چنانچه تا حال هم در داستانها نوشته شده و ضبط گردیده.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ گویا برای اثبات معاد مقدمه سؤالاتی که در کمون آن جواب نهفته مطرح مینماید و آن اینکه است که شاید خطاب برسولش نموده که مسلمیات آنها را مثل اعتراف آنها به اینکه که خدای تعالی مالک آسمانها و زمین است و دیگر همه را از قبل رحمت آفریده بگیر و بر آنها حجت قرار بده زیرا وقتی که از آنان سؤال نمودی چه کس آسمانها و زمین را آفریده خواهند گفت خدا بگو خدائی که برای آسایش و وجود شما عالم را مسخر گردانیده او آنکسی است که فضل و رحمت و افاضه بخلق و ایصال نفع بمستحقین در قضاء حتمی بر خود در حقیقه رحمانیتش ثابت و متمرکز گردانیده وقتی اینها قبول کردند بگو آنخدائی را که شما بوجود او معترفید بدانید که شما را بیهوده و برای حیات چهار روزه دنیوی نیافریده بلکه مقصد بالاتری در نظر گرفته، بگو:

لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلام (لِيَجْمَعَنَّكُمْ) که متضمن قسم است و نون تأکید و کلمه (لَا رَيْبَ فِيهِ) کلام را مؤکد گردانیده که آنخدائیکه آسمانها و زمین را آفریده و رحمت ایصال بمستحق در حقیقت ذات او ثابت است البته شما را معدوم نمیگرداند بلکه پس از مرگ در محل مناسب بخودتان شما را باقی میدارد تا روزی، روز رستاخیز که در آنروز تمام شماها را با هم جمع میگرداند و هر کسی را بکیفر عمل خود میرساند و آن روز حتما آمدنی است و شک و ریبی در آن نیست و کسانیکه زیان کردند و سرمایه عمر دنیویشان را بیهوده بیاد دادند ایمان نمیآورند.

آری ایمانست که منشأ و مبداء تمام فیوضات و منبع تمام کمالات و سر چشمه احسانات است اگر ایمان در قلب آدمی نفوذ نمود وی را بکارهای نیکو وامیدارد و او را از اعمال بد دور میگرداند.

صفحه : ۱۳

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ شب و روز که از طلوع و غروب خورشید ظهور و بروز مینماید بزرگ تر آیتی از آیات الهی است و چون نظام عالم طبیعت بسته گی بنور دارد و تمام موجودات زمینی از پرتو منظومه شمسی که بقدرت الهی برای نظام عالم مسخر گردیده اند نور افشانی میکنند و تمام موجودات تحت احاطه و قیومیت اویند اینکه است که در آخر آیه فرموده (وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) بسمع حقانی ناله مستمندان را میشوند و باحاطه علمی همه چیزها را میداند و بهر کسی بقدر احتیاجاتش حاجاتش را برمیآورد.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتِّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ چون در اوائل پیدایش افراد بشر مثل زمان نوح [ع] بت پرستی بین مردم شایع بود و با اینکه حضرت نوح [ع] بنص قرآن مجید نهصد و پنجاه سال مردم را بیگانه پرستی دعوت مینمود از وی نپذیرفتند مگر چند نفری، و شاید یکی از اسباب بت پرستی آنها اینکه بوده که میدیدند در امور زندگانشان احتیاجات بسیاری دارند از قبیل غذاء و لباس و مسکن و ازدواج و چیزهای دیگر و

همان طوری که وسائل در دسترس آنها گذارده شده موانع بسیاری در پی او پدیدار است، و نیز شاید بفطرت توحیدشان میفهمیدند که مدبری در کار هست که در مورد بیچارگی رو باو میآورند و امید باو دارند.

شاید بت پرستی از همین جا سر چشمه گرفته چون راهی برای شناسائی مبدء حقیقی نمی یافتند بگمان فاسدشان بعضی بتها را بشکل ستارگان که آنها را مدبر عالم میدانستند یا چیزهای دیگری را منشأ اثر مینداشتند پرستش میکردند اینکه است که در اینکه آیات و آیات بسیاری مردم را ارشاد میکند که آنکسی را که شما منشأ اثر میدانید آن آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمین است و آن خدای یکتا است و برسولش خطاب نموده که باینها بگو شما بیراهه

صفحه : ۱۴

میروید چگونه شما غیر او را ولی و دوست خود میدانید در صورتی که او آسمانها و زمین را آفریده و او است که بشما طعام میدهد و خودش بی نیاز است و باینها خاطر نشان نماید که من مأمور گردیده‌ام که اول کسی باشم از کسانی که تسلیم امر حق تعالی گردیده باشم و از مشرکین نبوده باشم.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ، مَنْ يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ خطاب دیگر برسولش نموده که باینها بگو و آنها را یادآوری نما که من که رسول و مورد نظر لطف پروردگارم میترسم که اگر پروردگار خود را عصیان کنم مبتلا کردم بعذاب بزرگ روز قیامت.

چون مشرکین در مقام اینکه بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بهر قیمتی تمام میشود در کیش خود در آورند و برای انجام آن حيله‌ها بکار میردند شاید مقصود حضرتش چنین بوده که شما اینکه طمع را از من ببرید که ممکن باشد بدلخواه شما سخن گویم یا تابع شما گردم.

(مَنْ يُصِرْ عَنْهُ) تا آخر شاید نظر برفع توهم است که کسی گمان نکند که اینکه حکم یعنی عصیان عذاب عظیم را فقط برای شخص رسول ایجاب میکند نه برای همه کس در اینکه آیه خاطر نشان میکند که هر کس پیروی گناه نگرید و عصیان نمود در روز عظیم قیامت مورد ترحم الهی واقع میگردد و اختصاص بشخصی دون شخص دیگر ندارد.

صفحه : ۱۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

وَ إِنْ يَمَسُّكِ اللَّهُ بُضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸) قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أَلَيْسَ لَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ مَعَ اللَّهِ إِلَهٌ آخَرٌ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شَرِّكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرْعَمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنْتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمَةً آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

(۲۵) وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَأْتُونَ عَنْهُ وَ إِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۲۶)

صفحه : ۱۶

[ترجمه]

(ای رسول) اگر خدا بتو سختی برساند احدی نتواند آن را از تو بردارد مگر او و اگر بتو خیری و نفعی برساند پس او بر هر چیزی توانا است [۱۷]

و او اله قاهر و غالب فوق بندگان خود است و او حکیم و درستکار و بینا است [۱۸]
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو چه گواهی است که بزرگ تر باشد از گواهی خدا بگو خدا بین من و شما گواهد است و اینکه قرآن بمن وحی گردیده شده تا اینکه شما را باو بترسانم آیا شما گواهی میدهید که با خدای یکتا خدایان دیگر هست، بگو من گواهی نمیدهم بگفتار شما بگو جز اینکه نیست که او خدائی است واحد و همانا من بیزار میباشم از آنچه شما شرک میآورید [۱۹]

آن کسانی که بآنها کتاب عطاء نمودیم میشناسند پیغمبر را همان طوری که پسرهای خود را میشناسند آن کسانی که بنفسهای خود زیان بردند پس آنها ایمان نمیآورند [۲۰]

و کی است ظالم تر از کسیکه بخدا دروغ ببندد و افتراء بزند یا آیات او را تکذیب نماید بحقیقت ستمکاران رستگار نخواهند گردید [۲۱]

یاد کن روز که تمام ستمکاران را محشور میگردانیم پس بآن کسانی که شرک آوردند میگوئیم آنهائیکه گمان میکردید (شریک) حَقَّقند کجایند [۲۲]

پس از آن برای آنان راه عذری نبود مگر اینکه میگویند قسم بخدا که پروردگار ما است ما از شرک آوردندگان نبودیم [۲۳]
بین چگونه بر نفس خودشان دروغ بستند و از آنان گم شد آنچه را که افتراء میزدند [۲۴]

و بعضی از آنها بسخن تو گوش فرا دارند ولی پرده بر دلهای آنها قرار دادیم که فهم آنرا نتوانند کرد و بر گوشهای آنان سنگینی قرار دادیم و اگر ببینند هر معجزه‌ئی را که از تو میطلبند ایمان نخواهند آورد تا وقتی که نزد تو بیایند با تو مجادله میکنند و آنهائیکه کافر شدند میگویند نیست اینکه آیات مگر افسانه‌های پیشینیان [۲۵]

و ایشان یعنی کفار باز میدارند مردم را از ایمان آوردن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خودشان هم دور میشوند که حرف او را نشنوند و هلاک نمیکند مگر خودشان را و نمیدانند [۲۶]

صفحه : ۱۷

(توضیح آیات)

وَ إِن يَمَسَّ سَكَّ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يَمَسَّ سَكَّ بَخِيرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همین طوری که حق جل و علا در آفرینش یگانه و یکتا است در دفع سختی‌ها نیز یگانه و یکتا است اگر عالمیان و جن و انس متفق گردند که دردی یا فقری بکسی برسانند نمیتوانند و نیز اگر بخواهند نفعی عاید غیر کنند و خدا نخواسته باشد قدرت ندارند، درد و دوا و نعمت و محنت از یک

منع تراوش می‌نماید

(اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای) او است قادر توانا که نفع و ضرر هر چیزی بدست قدرت او است.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ او قاهر و مستولی و فوق بندگان است، علم و قدرت و عزت و سلطنت او همه را فرا گرفته، موجودی یافت نمی‌گردد که از تحت قاهریت او خارج باشد و معنی قهر غلبه و اخذ از فوق است مثل اینکه گفته میشود (اخذتہم قہرا) گرفتم او را بشدت گرفتم بدون رضای او.

منسوب بخواجه عبد الله انصاری است که در کشف الاسرار در تفسیر (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) گفته: شکننده کام‌های بنده گانست و بذات و صفات زبر همه رهیگانست، درویشان را دولت دل و زندگانی جانست، نادریافته و نادیده عیانست، یک نفس با حق با دو گیتی ارزان است، یک دیدار از او بصد هزار جان رایگان است، یک طرفه العین انس با او خوشتر از جانست، او که گشته اینکه کار است در میان آتش نازانست، و او که از اینکه کار بی‌خبر است در حبس بشریت زندان است، الهی دیدار تو نزدیک است، لکن کار تابان نزدیکی بس باریک است الهی هر کس بر چیزی و من ندانم که بر چه‌ام بیم همه آن است که کی پدید آید که من که‌ام الهی چون او که بر یاد است بتو شاد است چرا بفریاد است، آنرا

صفحه : ۱۸

که چون تو نگار باشد در بر، چون بانک قیامت آید چه خبر.

[پایان] قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ در مجمع البیان از کلبی نقل کرده که در شأن نزول آیه گفته اهل مکه نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند آیا خدا رسولی غیر از تو نیافت ما احدی را نمی‌بینیم که تصدیق تو را کرده باشد و در آنچه میگوئی تو را تصدیق کند و ما از یهود و نصاری از پیغمبری تو سؤال کردیم آنها گمان کردند که در کتابشان از پیغمبری تو ذکری نیست پس بما بنمایان کسی را که شهادت دهد که تو رسول خدائی چنانچه گمان میکنی اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید [پایان] که ای محمد [ص] بگو گواهی کیست که از گواهی خدا بالاتر باشد و بگو خدا میان من و شما شاهد است که من در دعوی نبوت صادقم و شما در تکذیب من کاذبید.

وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ وَأَيْنَهَا بَگُو گواه من همین قرآن است که شما را بآن بترسانم و نیز غیر از شما از عرب و عجم هر کسی که اینکه قرآن باو رسید او را بترسانم.

(من) عطف است به (کم) در (لَأُنذِرْكُمْ) یعنی اینکه قرآن بمن وحی گردیده که شما را و هر کسی که اینکه قرآن باو برسد بترسانم، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرموده ای مردم اینکه قرآن را از من برسانید و لو آیه‌ئی از آن باشد هر کس آیه‌ئی از کتاب الله را برساند امر خدا را رسانیده عمل بکنند یا نکنند.

از انس بن مالک نقل شده که چون اینکه آیه نازل گردید حضرت بکسری و قیصر و نجاشی و بهر جباری بود نوشت و آنها را بسوی خدا خواند برای اینکه بآنها رسیده باشد و بترسند از نافرمانی.

صفحه : ۱۹

أَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ پس از اینکه همه دلائل توحید که علی الدوام در نظر شما جلوه گر است شما توانید گواهی دهید که برای خدا شریکی است بگو من گواهی نمیدهم به اینکه که

شما گواهی می‌دهید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو جز اینکه نیست که پروردگار و اله عالم یکی است و من از آنچه شما شریک قرار می‌دهید بیزارم.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ از اول سوره تا اینجا در مقام اثبات الهیت و وحدت وجود و یگانگی ذات متعال خود او است، و از اینکه آیه بعد آغاز حکایت اهل کتاب مینماید، از آیات بالا چنین استفاده شده و در تفاسیر آمده که مشرکین علی رغم رسول [ص] میگفتند ما از یهودیها و نصاری از حال تو سؤال نموده‌ایم که در کتاب آنها چیزی در باره تو آمده و آنان انکار نمودند، در اینکه آیه بیان مینماید و اشاره به اینکه که مشرکین دروغ میگویند آنهائیکه کتاب بآنها عطاء کرده‌ایم او را میشناسند همان طوری که پسرهایشان را میشناسند.

و در جای دیگر فرموده (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ) از تفسیر قمی است که عمر بن الخطاب بعد الله سلام گفت آیا محمد [ص] را در کتب خود میشناسید، گفت آری بخدا سوگند او را بهمان صفاتی که خداوند در کتاب آسمانی ما برای ما توصیف نموده وقتی در بین شمایش دیدیم شناختیم همان طوری که یکی از ما بچه خود را وقتی با بچه‌ها بیند میشناسد، و بآن خدائی که من (ابن سلام) همیشه بذات او سوگند میخورم همانا معرفت من بمحمد بیشتر است از معرفت من بفرزندانش و مشرکین یا اهل کتاب بنفس خود خسران و زیان نمودند که با اینکه طور دانش انکار نموده و ایمان نمی‌آورند.

صفحه : ۲۰

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از آنکسی که بخدا دروغ ببندد و آنان کسانی میباشند که در باره آنها فرموده (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا) یعنی وقتی عمل بدی میکردند میگفتند پدران خود را بر همین عمل یافتیم و خدا ما را باین عمل امر کرده، و نیز آنهائیکه آیات خدا را تکذیب کردند و گفتند اینها (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) است یعنی افسانه‌ها و داستانهای پیشینیان است یا معجزات پیمبران را حمل بسحر نمودند و تمام اینها ستمکارانند و بدرستی که ستمکاران رستگار نمیشوند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (یوم) در اینجا ظرف است و متعلق بعامل مقدر و در معنی (اذکر) یعنی یاد کن مقصود از (یوم) روز قیامت است که خدای تعالی خبر میدهد که همه بدانند در آنروز همه افراد بشر از مؤمن و کافر و صالح و طالح و عابد و عاصی و عالم و جاهل و متقی و فاجر و غنی و فقیر، شاه و گدا و نیز تمام پیمبران با امتشان چنانچه قرآن خبر میدهد همه با هم در صعید واحد جمع میکنند آنوقت از مصدر جلال خداوندی بمشرکین نداء میرسد شمائی که در دنیا برای من شریک قرار دادید شریکان شما کجایند که امروز که روز بیچارگی شما است بفریادتان برسند گویا میفرماید مگر نبود که شما آنها را پرستش مینمودید بگمان اینکه شفیع شما باشند ثم لم تکن فتنتهم إلا أن قالوا و الله ربنا ما كنا مشرکین، انظر کیف کذبوا علی أنفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون بقولی مقصود از (فتنه) جواب است یعنی مشرکین جوابی ندارند مگر اینکه سوگند یاد میکنند که ما در دنیا مشرک نبودیم، و بقولی کلامی در تقدیر است یعنی نبود سرانجام مفتونی آنها و شیفتگیشان نسبت به بتها مگر اینکه چنین میگفتند.

صفحه : ۲۱

خلاصه شاید از اینکه دو آیه مقصود چنین باشد که مشرکین وقتی در اثر شرکشان خود را در مهلکه بزرگی واقع می‌بینید و فرار گاهی برای خود نمی‌یابند بدروغ گوئی که عادت دیرینه‌شان بوده بگمان فاسدشان خواهند خود را از مهلکه نجات دهند، پس دو

عمل انجام میدهند: یکی اقرار بوحداثیت پروردگارشان و دیگر انکار شرکشان که گویند قسم بخدا پروردگار ما که ما مشرک نبودیم و حق تعالی برسولش خطاب میکند که بین مشرکین چه مردمانی میباشند که خود را تکذیب مینمایند و آن بتهایی را که میپرستیدند و بخدا افتراء میزدند که شریک خدا میباشند از نظر آنها مفقود میگردند زیرا که روز قیامت روزی است که حقایق ظاهر میگردد و بر همه عیان میشود که ملک و مملکت مخصوص پروردگار عالمیان است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا الخ از کلبی نقل میکنند که در شأن نزول آیه گفته ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و نصر بن الحارث و حارث بن العامر آمدند و آیات قرآن را شنیدند و استماع نمودند و بیکدیگر گفتند اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم میخواند چگونه میدانید نصر گفت از جنس آن اساطیر است که من با شما میگویم و او مردی معاند و سخت خصومت بود پیوسته در مملکت عجم مسافرت مینمود و قصه رستم و اسفندیار و امثال آنها را جمع میکرد و بر عرب میخواند وقتی از وی میپرسیدند که محمد [ص] چه میگوید میگفت نمیدانم همین قدر میدانم که لب میجنابند ترهاتی میگوید از جنس (اساطیر اولین) ابو سفیان گفت بعضی از آن حق است و بعضی باطل، ابو جهل گفت کلاً همه باطل است اینکه است که آیه فرموده (وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً) (أَكِنَّةً) جمع کنان است مثل (اعنّه) که جمع عنان است یعنی در دل آنها پوشش است و در گوش آنان سنگینی است، گویا فرموده ای رسول دل از ایمان آوردن اینکه کافرین

صفحه : ۲۲

معاندین بر اینان هر آیتی و معجزه‌ئی ببینند ایمان نخواهند آورد و کار اینها اینکه است که خواهند با تو مجادله کنند و گویند اینها که تو میگوئی همان افسانه‌های پیشینیان است.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ در توجیه آیه سه قول نقل شده: ۱- بیشتر مفسرین گفته‌اند که مردم را از او و از ایمان باو و استماع کلام او باز میدارند و خودشان نیز از او دوری میجویند.

۲- آیه در باره ابو لهب آمده که در جماعتی حاضر بود و خواستند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت کنند یا طعن زنند او مانع گردید و نظر بخویشی که داشت نگذاشت باو اذیت کنند لکن خود را از او و ایمان باو باز داشت.

۳- آیه در باره ابو طالب آمده که از حضرتش حمایت مینمود و نمیگذارد کسی باو اذیت کند لکن خودش بظاهر ایمان نیاورده بود، وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم باو گفت ای عمو چرا ایمان نمیآوری گفت میدانم صادقی لکن از ملامت مردم احتراز میکنم و ایاتی از او نقل شده که دلالت واضح دارد که در باطن ایمان داشته و از خوف مشرکین ظاهر نمینموده.

[ابو الفتوح] در مجمع البیان اینکه قول سوم را با دلیل و برهان باطل گردانیده.

صفحه : ۲۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۷ تا ۳۴]

اشاره

وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) وَ قَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقُفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ

السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۳۱)
 وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲) قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا
 يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ
 لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ (۳۴)

صفحه : ۲۴

[ترجمه]

اگر تو (ای رسول) حال آنها را بینی موقعی که در آتش می‌افتند می‌گویند ای کاش ما برگردانیده شویم دنیا و آیات پروردگاران
 تکذیب نکنیم و از مؤمنین بوده باشیم [۲۷]
 نچنانست که گویند بلکه برای آنست که بر آنها ظاهر گردیده آنچه را که در دنیا مخفی میداشتند و اگر اینها برگردیده شوند دنیا
 همانا عود میکنند بآنچه از آن نهی شده بودند و بحقیقت آنان دروغ گویانند [۲۸]
 و گفتند زندگانی نیست مگر همین حیات دنیا و ما مبعوث نخواهیم گردید [۲۹]
 و اگر تو حال آنها را به بینی وقتی که برای حساب نزد پروردگارشان بازداشته شوند و بآنها خطاب کردیم آیا اینکه زنده شدن حق
 نیست گویند آری قسم پروردگار ما خدا گوید طعم عذاب را بچشید برای اینکه کافر گردیدید [۳۰]
 همانا ضرر و خسران بردند آنهائیکه بقاء پروردگار تکذیب کردند تا اینکه آنان را بغتة بناگهانی فرا گرفت گویند ای وای بر ما و
 پریشانی ما بر تقصیرمان در دنیا و آن گناهان خود را پشت خود بر میدارند آگاه باش که آن بد بار گرانی است [۳۱]
 و زندگانی دنیا نیست مگر بازیچه و بیهوده و همانا خانه آخرت برای پرهیزکاران بهتر است آیا شما چرا تعقل نمیکنید [۳۲]
 ما حقیقه میدانیم که کافرین بگفتارشان تو را محزون میگردانند اینان تو را تکذیب نمیکنند و لکن ستمکاران آیات خدا را تکذیب
 میکنند [۳۳]
 و بحقیقت پیمبران پیش از تو تکذیب گردیده شدند و آنها بر اذیت کافرین صبر کردند تا اینکه برای آنها آمد یاری کردن ما و
 وعده‌های خدا را تغییر دهنده‌ئی نیست و همانا (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی از خبرهای رسولان پیش برای تو آمد
 [۳۴]

صفحه : ۲۵

(توضیح آیات)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ در اینکه آیات وصف حال کفار و
 مشرکین را مینماید که اینها وقتی در شرف آتش واقع گردند تمنای بازگشت دنیا و ایمان آوردن میکنند، شاید موقعی باشد که بر
 صراط میرسند که آن بالای جهنم است، و گفته‌اند علی بمعنی فی است مثل قوله تعالی (عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ) (وَلَوْ تَرَىٰ) جواب (لو)
 محذوف است و در تقدیر (لرأیت امرأهائلا) و اینکه جواب برای عظمت مطلب و تفخیم حذف شده.
 خلاصه وقتی کفار خود را در عذاب معاینه می‌بینند پس از اظهار ندامت و پشیمانی آرزو میکنند که کاش ما را دنیا برمیگردانیدند

و ما آیات پروردگاران تکذیب نمیکردیم و از مؤمنین و شایسته‌گان بودیم پس از آنکه آنان بعیان عذاب را میبینند و تصمیم قطعی میگیرند که به آیات پروردگارشان دروغ نبنند خدای تعالی که عالم باسرار و نهان است در آیه بعد آنان را تکذیب مینمایند.

بَلْ يَدَّبُّهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ۚ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ در آیه چهار قول است [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بر آنها از اعمالشان ظاهر میگردد آنچه را که علماء آنها از کتابشان از جهال و ضعفاء مخفی داشتند آنوقت دشمنی ضعفاء بر علمائشان ظاهر میگردد ۲- از اعمالشان ظاهر میگردد آنچه را که مخفی داشتند به اینکه که اعضاء و جوارح بر اعمالشان شهادت میدهند ۳- برای تابعین از گمراهان ظاهر میگردد آنچه را که رؤساء آنها از تابعین

صفحه : ۲۶

خود مخفی میکردند از امر بعث و نشور یعنی قیامت زیرا که باین آیه متصل است قوله تعالی (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) ۴- مقصود ظاهر شدن عقوبت کفرشان است یعنی فضیحت آنها ظاهر میگردد و پرده آبروی آنها پاره میشود خلاصه آیه خبر میدهد که در روز قیامت وقتی پرده از کارها برداشته شد و کفار فضیحت و رسوائی خود را معاینه مینمایند و اوضاع قیامت و آن عذابهای کدائی را بعیان می‌بینند آرزو میکنند که اگر ما را بدنیا برمیگردانیدند مؤمن پاک میگرددیم خدای تعالی در اینکه آیه سخن آنها را رد میکند که من عالم بحقیقت آنها و خباثت نفس آنان را میدانم که آنها طوری میباشند که بفرض اگر بدنیا بر گردند اینها بهمان حال اولیه‌شان برمیگردند همانا اینان دروغگویانند وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ظاهر او (وَقَالُوا) آیه را مرتبط میگرداند بآیه بالا، و شاید مقصود چنین باشد که اینها آنکه آرزو میکنند بازگردیدن بدنیا را کسانی میباشند که بکلی منکر بعث و زنده شدن در قیامت بودند و گمان میکردند که (مات فات) کسی که مرد فانی گردید و دیگر در هیچ نشأئی وجود پیدا نمیکند چون بر خلاف عادت روزگار است، اینکه است که در اینکه آیات خدائی که عالم باسرار است خاطر نشان میکند که چنان غفلت و نفس پرستی در روحیه اینان چیره گردیده و آن حقیقت انسانی و آن نفس ناطقه که بآن میتوانستند خوب و بد و حق و باطل را از هم تمیز بدهند بکلی فاسد گردیده اینکه است که جهنم جایگاه همیشه‌گی آنها گردیده و اگر بفرض محال بدنیا باز گردند بهمان اعمال سابقشان عود خواهند نمود.

وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقُفُّوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ یعنی کفار را بر حق تعالی عرضه میکنند و آن موقع حساب است که بایستی

صفحه : ۲۷

تمام مکلفین در دیوان حکومت عدل الهی برای حساب حاضر گردند بعضی از مفسرین گفته اینکه عرض اکبر است چنانچه در جای دیگر گفته (وَعَرِّضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صِيْفًا) عرض دو قسم است: یکی عرض علی النار در معرض آتش واقع گردیدن، و دیگر عرض (علی الجبار) قوله تعالی (وَعَرِّضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ) (يَوْمَئِذٍ تُعَرِّضُونَ لَآ- تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ) و عرض بر جبار اصعب من العرض علی النار) زیرا که نار مأمور است و عملی انجام نمیدهد مگر باذن پروردگار و صاحب امر خدای تعالی است، و در بعضی اخبار روایت شده که (بنده در موقف حساب نزد پروردگار میایستد و از اعمال و افعال وی سؤال میکند حتی اینکه متحیر میگردد و حیاتش منقطع میشود بطوریکه میگوید پروردگار من اگر مرا بسوی آتش بفرستی آسان‌تر است بر من از حساب تو و بروایت دیگر از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده روز قیامت بنده را در سه موقع در معرض حساب و امیدارند، دو موقف آن جدال و عذرهایی است که هر کس برای گناهان خود می‌آورد و موقف سوم آنمحلی است که نامه اعمال بدست راست یا بدست چپ داده

تواصلوها و قد اراد الله منكم اجتنابها، فتكونوا لسخطه متعرضين و لعقوبته مستحقين
 الحديث بطوله» [پایان] خلاصه شاید آیه در جواب منکرین معاد آمده که میگفتند (ما هي إلا حياتنا الدنيا) و گفته دنیا چیزی نیست
 مگر لهو و لعب مثل بازی بچه گان که باشیاء ناچیز دلخوش میباشند.

قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ الخ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه آیه بر سولش تسلی
 میدهد که تو از گفتار نکوهیده مشرکین محزون مباش که نسبت سحر و دروغ بتو میدهند اگر خوب بنگری تو را تکذیب نمیکنند
 لکن ستمکاران بآیات خدا جحود میکنند و تو همان طوری که پیمبران گذشته بر جفای

صفحه : ۳۰

کفار صبر کردند باید صبر کنی تا وقتی ما تو را یاری نمائیم و خبرهای پیمبران پیش را برای تو ذکر نمودیم.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۵ تا ۴۵]

اشاره

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى
 الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶) وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ
 آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۷) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ إِلَّا أُمَّمٌ
 أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ
 مَنْ يَشَأِ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُهُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ
 شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (۴۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ
 بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ
 إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴)
 فَقَطَّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵)

صفحه : ۳۱

[ترجمه آیات]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر اعراض کافرین بر تو بزرگ است، اگر قدرت داری در زمین سوراخی طلب کنی یا
 نردبانی که با آسمان بالا روی و برای آنها آیتی بیابی که آنها را بایمان ناچار گرداند بکن و اگر خدا میخواست آنها را بر هدایت
 جمع میکرد، پس تو از جاهلین نبوده باش (که ایمان اجباری منافی حکمت است) [۳۵]

تنها کسانی که گوش شنوا دارند و کلام تو را استماع میکنند اجابت مینمایند و خدا مردگان را بر می انگیزاند پس از آن بسوی جزاء
 و مکافات باز گردانیده شوند [۳۶]

کافرین گفتند چرا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیتی از جانب خدا نازل نمیگردد بگو همانا خدا قدرت دارد آیتی نازل کند

صفحه : ۳۴

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ شاید آیه برای رفع طمع رسولش باشد که تو خود را بزحمت نینداز بهمان اندازه‌ئی که موظف بر تبلیغ میباشی یا فشاری نما نه زیادتر زیرا که اینکه کفار گوش شنوا ندارند، گوش دارند ولی نمیشنوند چشم دارند و نمی‌بینند زیرا که پروردگار بر گوش آنها مهر شقاوت نهاده کلام تو را میشنوند لکن استماع نمیکنند و مؤمنین کسانی میباشند که کلام تو را استماع میکنند و بر طبق آن عمل مینمایند و اهل سماع زندگانند و اهل خطاب و جواب ایشانند و باقی مرده‌گانند (وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ) شاید مقصود اینکه باشد چنانچه بعضی گفته‌اند که در قیامت خدای تعالی آنها را مبعوث میگرداند و آنان را بسوی دار جزاء بازگشت میدهد تا اینکه بجزای اعمال نکوهیده خود برسند.

بقول دیگر کافر مثل میت است دعوت تو را اجابت نمیکند تا آنکه او را در قیامت مبعوث گردانند و او ملجأ گردد بایمان و در آنوقت ایمان بآنها نفع نمیدهد.

وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قریش گفتند چرا خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم معجزه‌ئی نمیفرستد یا ملکی با او نازل نمیگردد که بر او گواهی دهد، ای رسول بآنها بگو خدا بر هر گونه معجزه‌ئی که بخواهد بفرستد قدرت دارد لکن شما نمیدانید اگر ملک نازل کند (لَقَضَى الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ) شاید مقصود چنین باشد که اگر آنچه شما از معجزات میطلبید خدا عطاء کند در صورتی که میدانند با اینکه حال باز ایمان نخواهید آورد و ایمان نیاوردن شما ایجاب عذاب استیصالی میکند همین طوری که در زمان پیمبران پیشین که خواهش معجزه معین مینمودند بشرط ایمان آوردنشان پس از اینکه اتمام حجت میشد و ایمان نمیآوردند عذاب دنیوی را باضافه بر عذاب اخروی بر خود ایجاب

صفحه : ۳۵

مینمودند زیرا که سنت الهی بر اینکه است که برای درخواست کنندگان معجزه در صورت ایمان نیاوردنشان عذاب بفرستد مثل معجزات نوح و هود و صالح و غیر اینها و مؤید اینکه توجیه قوله تعالی (قُلْ لَوْ أَنِّي عَلَّمْتُ لَأَكْفُرَنَّ بِالَّذِينَ يَدْعُونَ بِهِ لَأَكْفُرُنَّ بِهِ وَإِنِّي لَأَكْفُرُنَّ بِالَّذِينَ دُعُوا بِهِ وَإِنِّي لَأَكْفُرُنَّ بِالَّذِينَ دُعُوا بِهِ وَإِنِّي لَأَكْفُرُنَّ بِالَّذِينَ دُعُوا بِهِ) سوره انعام آیه ۵۸، و چون پیمبر شما (رحمة للعالمین است) در زمان او عذاب استیصالی که همه را از کوچک و بزرگ مقصیر و غیر مقصیر را فرا گیرد صلاح نیست اینکه است که از اینکه قبیل معجزاتی که شما درخواست میکنید در قضای الهی مقرر نگردیده و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ إِلَّا أُمَّةٌ أَمْثَلُكُمْ در زمین هیچ جنبنده‌ئی نیست از حیوانات نه آنهاییکه در زمینند و نه پرندگان که بدو بال پرواز میکنند مگر اینکه آنها نیز جماعتی هستند مثل شما [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- مثل شما مخلوق و مرزوق آفریده شده‌اند.

۲- وجه تشبیه اینکه است که اینکه حیوانات مثل شما اجناس و انواع و اصناف و اشکال مختلفه دارند و بین آنها توالد و تناسل است و نر و ماده دارند ۳- همین طوری که در خلقت شما حسن زیبا و کریه منظر هست بین حیوانات نیز اینکه طور اختلافات در حسن و قبح نیز موجود است و اینها دلیل است که برای آنها نیز خالق قادر حکیمی است.

۴- حیوانات مثل شما زنده‌اند و مثل شما میمیرند و مثل شما زنده میشوند و زنده شدن آنها برای اینکه است که حق هر ذی حقی را بصاحبش برساند و هیچ مظلومی از حق خود محروم نگردد.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که فرموده روز قیامت گوسفند شاخ داری که بگوسفند بی شاخ اذیت کرده ویرا میآورند که از وی تقاص کند یعنی بآن گوسفند شاخ دار شاخ زند اینکه است عدل الهی.

بروایت ابو هریره در حدیث است که چون روز قیامت بپا شود میزان عدل الهی را بیاویزند

صفحه : ۳۶

و از قبل ربّ العزّة منادی نداء کند هر مظلومی که حقی بر ظالم دارد داد خود را بخواهد و قسم بعزت من اگر امروز مثقال ذره‌ئی ظلم ظالمی برود من کرده باشم آنگاه حق تعالی جمله حیوانات را حاضر گرداند تا از یکدیگر عوض ستمی که بر وی شده باشد بخواهد و بین آنها بعدل حکم نماید پس از آن بآنها گوید خاک شوید همه خاک گردند. عطاء گفته اینکه است که کافرین گویند کاش ما خاک بودیم ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ بِيَشْتَرِ مَفْسَرِينَ گفته‌اند مقصود از کتاب لوح محفوظ است یعنی آنچه از ابتداء آفرینش تا انتهاء واقع میشود در لوح محفوظ و دفتر آفرینش ثبت و ضبط است قوله تعالی در سوره الحديد آیه ۲۲ (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِئَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ) ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ از اینکه آیه چنین استفاده میشود که تمام حیوانات در روز معاد محشور میگردند، از بعضی از مفسرین است که گفته تفکر عمیق در اطوار زندگانی حیوانات و شئون حیاتی آنها با در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوعی از انواع حیوانات در مسیر زندگانی خود میگیرند ما را بر اینکه نکته واقف میگرداند که حیوانات مثل انسان دارای آراء مختلف فردی و اجتماعی میباشند و چون بیان آن دانشمند خیلی مفصل است از تفصیل آن خودداری مینمائیم.

خلاصه‌اش اینکه است که همان طوری که انسان در طلب غذاء و ازدواج و حفظ اولاد و رفع مضارّ کوشش میکند و چنانچه می‌بینیم بعضی از حیوانات حیل‌هائی در مقاصدشان بکار میبرند که هرگز عقل بشر آنها درک نمیکند و اعمالیکه از بعضی از حیوانات مثل مورچه، زنبور عسل، موریانه، و امثال اینها بروز میکند عقل بشر متحیر میگردد و نیز داستان هدهد و خبر دادش از شهر سبا و غیر اینها شاهد بر اینکه است، اینکه است که قرآن کریم در سوره جاثیه آیه ۴ فرموده (وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبْتُئِنُ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ)

صفحه : ۳۷

یعنی در خلقت شما و سایر جنبندگان همانا آیاتی است برای مردمی که یقین میکنند. و اختلافاتی که در حیوانات دیده میشود بما میفهماند که حیوانات نیز مثل ما احکامی دارند که خیر و شر و عدالت و ظلم را تشخیص میدهند پس میگوئیم نه تنها اینکه اختلافات در زندگانی دنیای آنها تأثیر دارد بلکه در سعادت و شقاوت اخرویش نیز مؤثر است زیرا که ملاک در خوبی و بدی قیامت و حساب و کیفر اعمال عدالت و ظلم است پس چرا همین سخن را در باره حیوانات نگوئیم که حیوانات هم مثل انسان حشری دارد تا آنجا که گفته:

آیا حیوانات مثل انسان حشری دارند یا نه قوله تعالی (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) سوره کورت آیه ۵، بلکه از آیات بسیار دیگر استفاده میشود که نه تنها انسان و حیوانات محشور میگردند بلکه آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بتها و باقی شرکائی که مشرکین پرستش مینمودند همه محشور میگردند.

[پایان] آری از آیات قرآن چنین استفاده میشود که در روز معاد تمام موجودات با هم جمع میشوند (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) سوره ابراهیم آیه ۴۹، (وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ، وَ جَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ) اگر چه در خصوص غیر انسان و حیوانات بلفظ حشر نیامده لکن میتوان گفت شاید اینکه آیات اشاره بکاملت و جامعیت قیامت باشد نه حشر برای حساب اعمال که مخصوص بجن و انس است چنانچه فرموده (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) و نظر بهمان کمال و تمامیت قیامت دارد که در باره او است (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) سوره عنكبوت آیه ۶۴، یعنی تمام اجزاء آن صاحب حیاتند حتّی زمین (يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا) سوره زلزله، اجزاء بدن آدمی که بر علیه او شهادت

میدهند، چگونه چنین نباشد در صورتی که آخرت غایت و نتیجه دنیا است و نیز بقاعده (کل شیء یرجع الی اصله) و قوله تعالی (کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) نهایت و انتهای هر شیئی همان بدایت

صفحه : ۳۸

وی است اینکه است که دنیا دار تکامل نامیده شده و آخرت دار رسیدن بکمال خلاصه وقتی آیات را با هم جمع کنیم از مجموعش چنین استفاده میشود که عالم دنیا چون سیر استکمالی خود را بانتها میرساند هر چیزی از افراد بشر و جن و حیوانات و نباتات و جمادات اینکه عالم بکمال رسیده و همه صاحب حیات و سخنگو میگردند چنانچه آیه خاطر نشان نموده که آخرت عالم حیات است یعنی آخرت روزی است که هر چیزی بمنتهای کمال لایق بخود خواهد رسید و بنا بر اینکه توجیه که در قیامت همه اشیاء با هم جمعند حتی جمادات معلوم میشود که در آن وقت یک نوع وحدت جمعی تشکیل میگردد و همه اشیاء صاحب حیات و سخن گو میگردند دیگر لازم نیست گفته شود حشر حیوانات مثل حشر انسان است که بایستی در موقف حساب و کتاب قیام نماید. و بنا بر اینکه توجیه مقصود از آیه بالا که حیوانات اممی میباشند مثل شما (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) شاید چنین باشد که همین طوری که برای وجود شما غایتی است که بالاخره بآن خواهید رسید حیوانات را نیز غایت و فائده‌ئی است که بآن خواهند رسید، و مقصود از حشر جمع شدن همه اشیاء و حیوانات است در قیامت زیرا که قیامت ما فوق تمام عوالمی است که بشر در سیر تکوینی خود از آن گذشته و بما فوق آن رسیده و قیامت یک تحولی است بما فوق عالم دنیا و فوق آن است و مسلم و معلوم است که هر ما فوقی جامع و حاوی مراتب زیرین خود خواهد بود، و از جمله موجودات اینکه عالم حیواناتند شاید آنان هم تحول نموده و بکمال لایق بخود برسند، و الله العالم باسرار کلامه.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَأِ اللَّهُ يُضِلِّهِ وَمَن يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ، تا آخر آیه بعد چون اینکه آیات ترجمه شده و واضح است دیگر محتاج بتوضیح نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (بأساء) سختی و فقر و قحطی و امثال چنین آفتها است و (ضراء) بیماریها

صفحه : ۳۹

و ناروائیها و ناراحتیهای جسمانی را گویند، در اینکه آیه خدای مهربان خبر میدهد که برای تنبیه بشر را مبتلا میگرداند بآفتها و بلاها و مصیبتها و جنگ و اسارت و غیر اینها که شاید بآن فطرت توحیدی که در روحیه هر بشری نهفته شده بخود آید و دست تضرع و نیازمندی بسوی بینای مطلق برآورد و از شرک بوحدهت آیند و از او نجات طلبند.

فَلَوْ لَا إِذِ جَاءَهُمْ بِأَشْيَانَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آیه اشاره است به اینکه که بقدری قساوت و سیاهی دل کافرین را فرا گرفته که در چنین حال بیچارگی و اضطراب هم قلب تاریک و روح کثیفشان رقت پیدا نمیکنند و روی تضرع و التجاء بمبدءشان نمیآورند و شیطان آن اعمال بدشان و اخلاق نکوهیده‌شان را از کبر و نخوت و حسد در نظرشان زینت داده و عملشان را چون در خور شهواتشانست نیکو مینمایاند بطوریکه آن فطرت توحیدشان را فراموش نموده‌اند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ گویا خدای جلیل خبر میدهد و خاطر نشان میکند که ما همه طور اسباب هدایت کافرین و مشرکین را فراهم نمودیم شاید از کفر و جحود بآیات ما باز ایستند و رقت قلب پیدا نمایند باضافه از ارسال پیمبران و انزال کتب اسباب هدایت آنها را فراهم نمودیم حتی آنها را بسختی و مضرات از قحطی و امراض و جنگها و اسارتها گرفتیم و با اینحال چنان قساوت قلب آنها را گرفته که بخود نیامدند اشاره به اینکه که اگر در همان حالات

سختی رو بحق نموده و باو التجاء و تضرع مینمودند سختیها را از آنها بر میداشتیم چون نکردند بعکس ما درهای نعمتها را برای آنها باز نمودیم تا وقتی که خوشحال گردیدند بگمان اینکه نعمتها برای آنان پایدار است پس ناگهان آنها را بعداب گرفتیم یعنی عذاب بر

صفحه : ۴۰

آنها نازل کردیم پس آنها از هر خیر و خوبی ناامید شدند و حسرت خوردند فَقَطِعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و چنان دنباله کار ستمکاران بریده شد که اثری از آنها باقی نماند مثل فرعون و فرعونیان و نیز قوم عاد و ثمود و باقی کافرین ستمکاران و حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است بر اهلاک ظالمین و تخلص مردمان از شر آنها

صفحه : ۴۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۲]

اشاره

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نَصَبْنَا لَكُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصِدُّونَ (۴۶) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُهُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۴۷) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يُمْسِكُهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹) قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قَلِيلٌ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱) وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲)

صفحه : ۴۲

[ترجمه]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو آیا شما چه می بینید اگر خدا چشمها و گوشهای شما را گرفت و بقلب شما مهر زد کیست الهی جز او که آنها را بشما باز دهد بنگر که ما چگونه آیات را میگردانیم و آنها هم اعراض میکنند [۴۶]

بگو چه خواهید کرد اگر عذاب خدا بغته یا آشکارا شما را بگیرد آیا کسی بغیر از گروه ستمکاران هلاک خواهند گردید [۴۷] و ما پیمبران را نفرستادیم مگر برای اینکه (بخوبان) مژده دهند و (بدان را) بترسانند پس کسیکه ایمان آورد و خود را اصلاح گردانید نه خوفی است بر او و نه حزنی [۴۸]

و آنکسانی که با آیات ما تکذیب کردند بآنها عذاب میرسد بسبب اینکه فاسق بودند [۴۹]

ای رسول بگو من نمیگویم بشما که خزینه‌های خدا نزد من است و نه اینکه علم بغیب دارم و بشما نمیگویم من فرشته میباشم من تابع نیستم مگر آنچه را که بمن وحی گردد بگو آیا کور و بینا مساوی میباشند آیا چرا فکر نمیکنید [۵۰]

و بقرآن بترسان آنهایی را که از موقع حضورشان نزد پروردگارشان میترسند و بغیر او نه برای آنها دوستی است و نه شفیعی تا شاید چنین اشخاص پرهیزکار گردند [۵۱]

ای رسول دور نکن از مجلس خود آنکسانی را که در صبح و شام پروردگار خود را میخوانند و مرادشان رحمت پروردگار است نه چیزی از حساب آنها بر تو است و نه چیزی از حساب تو بر آنها است پس اگر آنها را طرد کنی از ستمکاران میگردی [۵۲]

صفحه : ۴۳

(توضیح آیات)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَيِّعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ آيَةٌ أَرشاد بحکم عقل است و مشرکین را خاطر نشان میکند که شما رجوع بعقل و وجدانتان نمائید و فکر کنید اگر خدا گوش و چشم شما را بگیرد و بقلبتان مهر زند و ببندد آیا غیر از الله که مبدء آفرینش شماها و همه موجودات است کسی را چنین قدرتی است که چشم و گوش و قلب شما را باز کند و اینکه بتهایی را که پرستش میکنید که نه می بینند و نه میشنوند و نه قلب و عقل دارند چگونه میتوانند شما را یاری کنند و چشم بینا و گوش شنوا و قلب دانا بشما افاضه نمایند هرگز ممکن نیست.

خلاصه ظاهرا آیه در مقام سرزنش مشرکین برآمده که بتها را شفعا خود قرار میدادند و بعقیده باطل گمان میکردند اینها مهربان الهند و توانند در عالم تصرف کنند و مربی عالمند، آیه ارشاد بر اینکه است که چون اینها جمادند و فاقد همه کمالاتند چگونه توانند بشما کمالی یا نفعی بدهند حتی آنهایی که ذوی العقولند مثل عیسی بن مریم یا عزیر یا روح القدس یا ملائکه همه مخلوق خدا و محتاج باویند از خود قدرتی ندارند که بدون اذن خدا شفیع شما باشند آیا غیر از خدا که تواند مشاعر و قوای شما را باز کند.

انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (تصریف) بمعنی گردانیدن است، خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بین چگونه ما آیات را بطوری میگردانیم که نزدیک بافق ذهن مردم گردد و با اینکه حال مشرکین از آیات ما اعراض میکنند قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَا كُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ آیه تهدید است و بکافرین اعلان خطر میدهد که پس از آنکه در آیه بالا

صفحه : ۴۴

خبر داد که ما آیات را تفصیل دادیم و آنان را بامثال و نکاتی بقدر فراخور فهمشان یادآوری کردیم که دست از شرک بردارند و بدانند که اینکه بتهایی را که پرستش میکنند کاری از آنها ساخته نمیگردد و با اینحال از آیات ما اعراض میکنند، ای رسول باینها بگو شما در معرض غضب الهی واقع گردیده‌اید ممکن است بغته یعنی دفعه بدون اطلاع شما یا جهرة خیلی واضح و جلی شما را عذاب بگیرد آیا در موقع نزول عذاب مستحق عذاب کی است، هلاک نمیگردند مگر ستمکاران یعنی اینها مستحق عذاب نه مؤمنین.

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس از تهدید کافرین بتوسط رسولش بآنها ابلاغ نموده که آنان در موقع عذاب واقع گردیده‌اند، آنگاه مورد خطاب را عوض مینماید و خبر میدهد که آنهاییکه بتو ایراد میگیرند و از تو معجزه می طلبند آنان را خاطر نشان نما که ما پیمبران را نفرستادیم و تکلیفی بر آنان بار نمودیم مگر اینکه مؤمنین را ببهشت و دار کرامت الهی مژده و بشارت دهند و کافرین را از عذاب

مکر و حيله بود که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اینها را براند و ایمان نیاورند و رسول تنها بماند اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ از اینکه آیه معلوم میشود که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از بس علاقه بایمان آوردن مشرکین داشت شاید در ذهنش خطور کرده باشد که موقعی برای آمدن مشرکین بگذارد که آنوقت درویشان و فقراء (صَفَه) نباشند و کفار آیات وحی را بشنوند و شاید ایمان بیاورند، و آیه خطاب سخط آمیز برسولش میکند که تو چه حسابی داری با آنهائیکه در صبح و شام خدا را میخوانند که ظاهرا مقصود همان فقرائی می‌باشند که پروردگار خود را میخوانند و فقط مقصود و مرادشان وجه او است و چنانچه گفته‌اند وجه شیئی ذات او است و آن جهتی است که مواجه باو میشود

صفحه : ۴۷

و شاید مقصود از (وجهه) در آیه همان توجّه قلب و دل است بسوی حقیقت احدی و موجود سرمدی که مؤمن کامل از قبل آثار همیشه رو باو دارد و محبت او را در دل خود میپروراند و علی‌الدوام از منبع فیض غیر متناهی او قطره‌های آب رحمت ریزش دارد و دل و جان او را رونق میدهد و در دریای رحمت او چنان غوطه‌ور است که هر چه مینگرد حق بیند معلوم است چنین اشخاصی و لو در صورت فقر و بیچارگی بنظر آیند سلاطین روی زمینند هر چه بیند حق بینند، حق گویند، حق نگرند اینکه است که در آیه اشاره بمقام بلند آنها فرموده اگر آنها را از خودت طرد کنی داخل در ستمکاران میگردی.

راغب در مفردات در لغت (وجه) بیان مفصلی دارد که ما برای توضیح آیه (يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) مختصری از آنرا در اینجا ترجمه مینمائیم گفته (وجه) در لغت بمعنی عضوی از اعضاء بدن است یعنی صورت و در آیه (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ) و آیه (وَ تَغْسِي وُجُوهَهُمُ النَّارُ) بهمین معنی است و چون صورت اولین و عمده‌ترین عضوی است که از انسان بچشم میخورد بهمین مناسبت قسمت خارجی هر چیزی که مشرف به بیننده است وجه آن گویند مثلا گفته میشود وجه النهار یعنی ابتداء روز و تعبیر شده است از ذات بوجه در قول خدا که فرموده (وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه در اینکه آیه ذات است، و بعضی گفته‌اند توجّه بسوی خدا است باعمال صالحه چنانچه در آیه (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) و (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) بعضی گفته‌اند مراد از همه اینها ذات است و معنی اینکه است که هر چیزی از بین رفتنی است مگر ذات خدا و چنین است آیات دیگر روایت شده که اینکه معنی را بابی عبد الله ع گفتند پس فرمود سبحان الله چه حرف بزرگی است، مراد از اینکه آیات وجهی است که عبادت و عمل با آنوجه انجام میگیرد و معنی آیه اولی اینکه است که هر عملی که بندگان خدا انجام

صفحه : ۴۸

میدهند از بین رفتنی است مگر عملی که در آن خدا منظور باشد و بهمین معنی است آن آیات دیگر. [پایان] آنچه بنظر صحیح می‌آید اینکه است که راجع باین قبیل آیات گفته شود همان طوری که در حدیث گفته شده مقصود از (وجه الله) آن وجهی است که بنده در عمل توجه بحق تعالی میکند و او را وجهه خود و مقصود و غایت عمل خود قرار میدهد و وجهه عبودیت خود را در آنهانگام مرتبط میگرداند بوجهه عبودیت حق تعالی، و شاید سرّش اینکه باشد که عبودیت و معبودیت متضائفانند مثل خالقیت و مخلوقیت و عالمیت و معلومیت و قادریت و مقدوریت که اینها را صفات اضافی محض گویند و اینکه نسبتی است بین حق تعالی و ممکنات، و وجه حق تعالی در اینجا همان نسبتی است که بین عابد و معبود پدید می‌گردد و آن از صفات ذات الاضافه است نه خود ذات یا صفات ذاتیه که عین ذات است و صحیح نیست که گفته شود مقصود از قوله تعالی

(يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) و نیز قوله تعالی (فَأَيْنَمَا تُؤَلُّوا فَبِعِزَّتِ اللَّهِ) ذات متعال مراد باشد چگونه توان چنین نسبتی بمقام الوهیت داده شود در صورتی که ذات هیچ چیزی برای چیز دیگر جلوه نمیکند ما هر چه می بینیم فقط اشکال و الوان می بینیم و رو بهر چه کنیم تنها همان صفات و اشکال و خطوط آنرا می توانیم ببینیم نه ذات و جوهر آنرا و از قبل صفات و عوارض تا اندازه‌ئی پی بحقیقت اشیاء میبریم.

وقتی علم ما نسبت باشیاء و ممکنات چنین باشد چه گمان میشود بذاتی که محیط و قیوم تمام اشیاء است و چگونه میتوانیم ذات خدا را وجهه خود قرار دهیم همین قدر توانیم از قبل آثار و مظاهر صفات نسبت مألوهیت خود را بالوهیت او در نظر گیریم و باین طریق روی نیازمندی بسوی بی نیاز مطلق آریم و او را وجهه خود نمائیم، آری همین قدر از قبل آثار میدانیم که حقیقت مطلق است که آثار علم و قدرت و حکمت او پدیدار است و آن ذات را پرستش میکنیم، و مقصود از (يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) اینکه است که خواست حق تعالی مراد بنده باشد نه

صفحه : ۴۹

دل خواه خود.

خلاصه ما بایستی در عبادت آن وجهه یعنی آن نسبت الوهیت ذات متعال را بمألوهیت خودمان در نظر گیریم و از قبل آن آنذات مطلق که کنه آن برای ما مجهول است آنرا پرستش نمائیم.

صفحه : ۵۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۳ تا ۵۹]

اشاره

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳) وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵۴) وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لِّيَسْتَعِينُوا سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ (۵۵) قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَن أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷)

قُلْ لَوْ أَن عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸) وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۵۹)

صفحه : ۵۱

[ترجمه]

اینکه چنین ما آزمایش کردیم بعضی را بعضی دیگر تا اینکه میگوئید آیا گروه فقیرانند که خدا بر آنها منت نهاده و از میان ما آنان را برتری داده آیا خدا بشاکرین عالم تر نیست [۵۳]

افروزنده چراغها او است، یکی را چراغ هدایت افروزد در رحمت گشاید، بساط بقاء گستراند، بر تخت رعایت نشاند، بزبور کرامت بیاراید (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) بازرانده گان ازل را داغ شقاوت نهد، درب خذلان گشاید، زخم (لا بشری) زند، که (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) آری کلید غیب بنزدیک او است، و علم غیب خاصیت او است، هر کسیرا سزای خود دادن و جای وی ساختن کار او است. ابن عطاء گفته کلیدها نزدیک او است چنانچه خود خواهد گشاید، و آنچه خود خواهد نماید، بر دلها در هدایت گشاید، و آنچه خود خواهد نماید، بر همتها درب رعایت، بر زبانها درب روایت، بر جوارح درب طاعت، اهل ولایت را درب کرامت گشاید، اهل مهر را درب قربت گشاید، اهل تمکین را درب جذب گشاید مؤمنان را درب طاعت گشاید، اولیاء را درب مکاشفات، انبیاء را درب معاینات.

[پایان]

صفحه : ۵۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۶۹]

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲) قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳) قُلْ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴) قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَ يُدْبِقَ بَعْضَ كُفْرِكُمْ بِأَسْبَاطِكُمْ أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵) وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفْزِرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷) وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸) وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹)

صفحه : ۵۷

[ترجمه]

و او است خدائی که روح شما را از تصرف شما میگیرد و آنچه را که در روز کرده‌اید میدانند پس از آن شما را از خواب برمی‌انگیزاند تا وقتی که آن مدت نام برده شده منقضی گردد پس از آن بازگشت شما بسوی او است پس از آن شما را خبردار میکند بآنچه کرده‌اید [۶۰]

و خدا است که قاهر و مستولی فوق بنده گان است و بر شما نگهبان میفرستد تا وقتی که یکی از شما را مرگ در رسد رسولان ما او را میمیرانند و آنها در عمل تفریط نمیکنند [۶۰]

پس مرده گان بر گردیده شوند بسوی خدائی که متولی امور آنها و مولای آنها است حق برآستی آگاه باش که حکم مخصوص باو است و او سریع‌ترین حساب کنندگان است [۶۲]

بگو کی است که شما را از تاریکیهای بیابان و دریا نجات میدهد در حالتی که او را آشکار و پنهان میخوانید و در دل خود میگوئید اگر ما را نجات دهد البته از شکر کنندگان میگردیم [۶۳]

بگو خدا است که شما را از سختیها نجات میدهد و از هر اندوهی میرهاند و شما رجوع بشرک میکنید [۶۴]
بگو او قدرت دارد که برای شما عذابی از بالای سر شما و از زیر پای شما بفرستد یا در شما اختلاف اندازد و متفرق گردید یا از بعضی از شما عذاب سختی بشما بچشاند (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بنگر که ما چگونه آیات خود را بطرق مختلفه بیان میکنیم که شاید اینکه کافرین بفهمند [۶۵]

و قوم تو آنرا یعنی آیات قرآن را تکذیب کردند در صورتی که آن حق است بگو من نگهبان شما نیستم [۶۶]
برای هر خبری قرار گاهی است و کافرین بزودی میدانند [۶۷]

ای رسول وقتی دیدی برای خورده گیری در آیات ما خوض میکنند از آنان اعراض کن تا وقتی که مشغول گفتگوی دیگری شوند و اگر شیطان فراموش گردانید پس از آنکه متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمکاران مجالست منما [۶۸]
چیزی نیست برای کسانی که پرهیزند از حساب خوض کنندگان لکن بر اشخاص با تقوای است که آنها را اندرز دهند از خوض کردن (در کلام بیجا) [۶۹]

صفحه : ۵۸

(توضیح آیات)

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مقصود از گرفتن روح بشر است در خواب شبها که خدای تعالی در شب روح شما را میگیرد یعنی مثل مرده که هیچ تصرفی در بدنش نمیکند انسان در خواب مشاعرش از کار میافتد قوله تعالی (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) و بروایت ابن عباس که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

(لکل انسان ملک اذا نام یاخذ نفسه و یرد الیه فان اذن الله فی قبض روحه قبضه و الا رد الیه)

و همین است قوله تعالی (وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ) (جرح) بمعنی عمل بجوارح بدن است، و (اجتراح) بمعنی اکتساب است و استعمال آن در کار بد زیادتر است و قوله تعالی (يَتَوَفَّاكُم) یعنی در شب میگیرد روح شما را معلوم است که اختصاص بخواب شب ندارد که شب را مخصوص بخواب گردانیده خواب روز نیز همین طور است و اینکه اطلاق (توفی) را بر خواب نموده یعنی گرفتن نامیده و بیداری را تشبیه بمبعوث گردیدن کرده در صورتی که در خواب بدن زنده است شاید اشاره باشد که حقیقت انسان روح است و آن قوه درآکه او است و بدن و توابع آن آلاتند. خلاصه خدا آنکسی است که بقوت خلاقه خود در شب شما را میخواند مثل مرده و در روز بیدار میکند تا آن وقتی که عمر شما منقضی گردد پس از آن بازگشت بسوی جزاء او است و بآنچه از خوب و بد کرده اید شما را خبردار میگرداند

صفحه : ۵۹

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرِطُونَ او است غالب و قاهر و مستولی فوق بنده گانش، البته قاهریت و غلبه و استیلاء او نسبت به تمام موجودات مساوی است و اختصاص بعباد در آیه ندارد، و شاید نظر بمزید لطف و احسان نسبت ببندگان و مطیعان است که عباد را مخصوص بذکر گردانیده (وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً) اینکه نیز

مشعر بر مزید عنایت بر آنها است و آنطوریکه از بعض آیات و احادیث برمیآید خدای تعالی برای حفظ انسان از گزند موجودات موزی از میکروبهای داخلی یا شیاطین یا حیوانات موزی یا اقویای بشر که در روش استکمال خود برخورد بانسان مینمایند و چون از انسان قوی‌ترند اگر ملائکه‌ئی برای حفظ او گماشته نگردد بزودی او را هلاک میگردانند، اینکه است که مرّبی و مبدء عالم حفظه‌ئی برای حفظ او گماشته تا موقعی که اجل حتمی او برسد و بر مرگ او حکم صادر گردد و وقتی مرگ انسان رسید (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) فرستاده شدگان ما او را میمیرانند (وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ) از بعض مفسرین است که گفته اینکه (حفظه) همان کرام الکتابین اند که بر بنده گان موکلند و اعمال آنها را می‌شمارند و مینویسند و بر بندگان آشکار نگردند مگر هنگام مرگ. در خبر است که بنده در آخر عهد که از دنیا بیرون میشود دو فرشته در دیدار او آیند اگر بنده مطیع باشد گویند (جزاک الله خیرا) ای بنده نیکبخت فرمان بردار که طاعت کردی و اگر عاصی باشد گویند (لا جزاک الله خیرا) بوی بد و ضرر معصیت تو بما رسید و اینکه وقتی است که چشم محتضر بهوا نگردد و بر هم نخورد.

[پایان] ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ آیه بطور اطلاق خاطر نشان میکند که پس از آنکه رسل ما روح بشر را گرفتند روح برمیگردد بسوی مولی و صاحب اختیار او و در تحت قاهریت او است آگاه باشید و بدانید که حکم مخصوص باو است و حساب او از هر حساب

صفحه : ۶۰

کننده‌ئی دقیق‌تر و سریع‌تر خواهد بود.

قُلْ مَنْ يُنَجِّبِكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، الی آخر آیه بعد آیات ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خدای تعالی یادآوری میکند که ای رسول باینها بگو کی است شما را از تاریکیهای بیابان و دریا نجات میدهد و او را میخوانید که اگر نجات یافتید از شاکرین باشید وقتی نجات یافتید فراموش میکنید، و در مقام تهدید برسولش امر فرموده که بگو خدای تعالی قدرت دارد که بر شماها عذابی بفرستد از بالای سر شما مثل سجیل که بر اصحاب فیل بارید یا از زیر قدم شما مثل قارون که بزمین فرو رفت یا اینکه دشمن را بر شما مسلط گرداند و بشما سختیها برساند و بعضی از بعضی بترسید انظر کیف نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ای رسول بنگر چگونه ما آیات را میگردانیم و بطرق مختلفه بیان مینمائیم شاید اینکه کفار بخود آیند و بفهمند و بدانند که او قاهر و مستولی بر آنها است و کَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ برسولش یادآوری مینماید که قوم تو تکذیب کردند عذاب را یا قرآن را و دروغ پنداشتند با اینکه آن حق است و از مبدء حقیقت صادر گردیده [سخنان مفسرین در توجیه مرجع ضمیر «به»] ۱- قرآن است که قرآن را دروغ پنداشتند و گفتند خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم ساختگی کرده در صورتی که آن حق و درست است ۲- ضمیر (به) راجع بتصریف آیات است، و شاید مقصود از (قَوْمُكَ) خویشاوندان رسول یا اعراب مکه باشند که اینان تو را در تصریف آیات تکذیب میکنند و آنچه بآنها وعده و عید میدهی انکار مینمایند و آرای دیگری در آیه گفته شده

صفحه : ۶۱

شاید مقصود از آیه اینکه باشد که قوم تو در دعوی رسالت تو را تکذیب میکنند و نسبت کذب بتو میدهند در حالیکه آن حق و صدق است و گویا خدای تعالی برسولش دستور میدهد که تو در جواب آنها بگو (قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ) بگو من نگهبان شما نیستم که امر شما را واگذار بمن کرده باشند تا اینکه شما را از تکذیب بآیات منع نمایم یا اینکه نگهبان اعمال شما نیستم تا اعمال را جزاء دهم لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ اینکه آیه مربوط بهمان آیه بالا است گویا حضرتش مأمور میگردد در پاسخ مشرکین و

تکذیب آنها بگوید برای هر خبر و حکمی از وعده ثواب یا تهدید بعذاب وعده گاهی و محل مستقری است که بزودی بآن خواهید رسید و میفهمید.

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ خُطَابِ بِرَسُولِش نموده که هر گاه دیدی اینکه کفار در آیات ما خوض میکنند و در مقام تکذیب و استهزاء برآمده‌اند تو از آنان اعراض نما تا وقتی که از آن بگذرند و مشغول سخن دیگری گردند یعنی در چنین موقعی که اینها در مقام سخریه و استهزاء میباشند تو خود را داخل آنها نگردان و إِمَّا يُنَسِّبُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اگر چه خطاب بخود رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که اگر شیطان تو را از اینکه حکم بفراموشی انداخت باکی نیست زیرا که ظاهراً حکم اعراض از کفار حکم لزومی نبوده بلکه یک حکم استجابی یا امر مباحی است که بپیمبرش دستور میدهد که از گفتار رکیک آنها آزرده نگردد، و بعضی مفسرین نظر به اینکه که شیطان تسلطی بر حضرتش نداشته که بتواند او را بفراموشی بیندازد آیه را حمل بر مؤمنین کرده که اگر مؤمنین اینکه حکم را باغواء شیطانی فراموش نمودند باکی نیست در موقع دیگری که مشرکین در آیات خوض نمودند از آنها اعراض نمایند

صفحه : ۶۲

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ظاهراً امر اعراض از مشرکین در موقع خوض و گفتگوی آنها در آیات را مخصوص بر رسول [ص] نموده لکن بر مؤمنین نشستن با آنها و مشاهده کردن اعمال بدشان ضرری بآنها نمیزند زیرا که آنها متقی و پرهیزگارند و لکن بر آنها است که کافرین را از اعمال بدشان منع نمایند و بقبح اعمالشان مطلع گردانند.

صفحه : ۶۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۰ تا ۷۴]

اشاره

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلٌّ غَدَلًا لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّهُ هُدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱) وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَأُ أَنْ تَتَّخِذَ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۷۴)

صفحه : ۶۴

[ترجمه]

(ای رسول) واگذار و اعراض کن از آنانکه دین خود را بازیچه لهو و لعب گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور گردانید و آنان را یادآوری کن بقرآن که هر نفسی گرداننده و ضمیمه شده بآنچه عمل کرده و برای آنها بغیر خدا نه دوستی و نه شفاعت کننده‌ئی

است و اگر فدا بدهد هر فدائی باشد از او گرفته نخواهد شد و آنها گرفته شده‌اند بآنچه کسب کرده‌اند برای آنها است آشامیدنی از آب جوشان و عذاب دردناک و اینکه بسبب اینکه است که کافر شدند [۷۰]

بگو آیا ما باید بخوانیم بغیر خدا چیزی را که بما نه نفع می‌دهد و نه ضرر میرساند و بر عقب خود برگردیده شویم پس از آنکه خداوند ما را هدایت گردانیده در اینکه هنگام ما مانند کسی می‌گردیم که شیاطین وی را در زمین ربوده باشند و حیران باشد و اینکه شخص را یارانی باشد که او را براه راست بخوانند و بگویند بیا بجانب ما ای رسول بگو هدایت خدا دین خدا است و ما را امر نموده که تسلیم پروردگار عالمیان گردیم [۷۱]

و اینکه نماز را بپای داریم و متقی و پرهیزگار باشیم و خدا آنکسی است که بسوی او محشور می‌گردید [۷۲] و او آنکسی است که آسمانها و زمین را بحق و درستی آفریده و روز که می‌گوید (کن) بوده باش فوری موجود می‌گردد قول حق تعالی حق است و مخصوص بخدا است پادشاهی روزی که در صور نفخه دمیده میشود و او دانای غیب و آشکار است و او درستکار و بینا است [۷۳]

و یاد کن وقتی را که ابراهیم پیدرش آزر گفت آیا بتها را بخدائی فرا می‌گیری همانا من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکارا می‌بینم [۷۴]

صفحه : ۶۵

(توضیح آیات)

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسِلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ (اتخذ) در قرآن بر پنج قسم آمده: اول- بمعنی قبول چنانچه گفته (وَ إِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدِلٍ لَا يُؤَخِّدْ مِنْهَا) و در آل عمران گفته (وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي) ای قبلتم علی ذلکم عهدی، و در سوره مائده (إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ) یعنی فاقبلوه، در سوره توبه (وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ) و در اعراف (خُذِ الْعَفْوَ) یعنی اقبل الفضل من اموالهم. وجه دوم- اخذ بمعنی حبس است در سوره یوسف (فَخُذْ أَعْيُنَنَا مَكَانَهُ) یعنی حبس کن. وجه سوم- اخذ بمعنی عذاب آمده در حم المؤمن (فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) یعنی فعذبتهم، و در سوره هود (وَ كَذَلِكَ أَخَذُ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى) وجه چهارم- اخذ بمعنی قتل است در سوره المؤمن (وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ) یعنی ليقتلوه. وجه پنجم- اخذ بمعنی اسیر نمودن است در سوره توبه (فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ) در سوره نساء (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ).

[کشف الاسرار] راغب گفته (بسل) بمعنی جمع کردن بین دو چیز یا زیادتر است و هم بمعنی منع است و از همین جهت که بمعنی ضمیمه نمودن است بطور استعاره در ترش کردن رو و درهم کشیدن صورت استعمال شده و گفته میشود (هو باسل و مبتسل الوجه) او کج خلق و درهم کشیده رو است، و از جهت اینکه متضمن معنی منع است هر مال حرام و مرتهن را (بسل) گویند و در قرآن فرموده (وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسِلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ) بهمین معنی است و مقصود محروم بودن از ثواب است لکن فرقی که بین کلمه حرام و بسل است اینکه است که حرام هم ممنوع بودن بقهر را شامل می‌گردد و هم ممنوع بودن بحکم را و لکن بسل ممنوع بودن بقهر است از همین جهت است که خدا فرموده (أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا

صفحه : ۶۶

كَسَبُوا) بما کسبوا یعنی آنان کسانی میباشند که بجرم گناهشان از ثواب عمل نیکشان هم محروم شده‌اند.

[پایان] و شاید مقصود از (دین) در کلمه (دینهم) آن فطرت توحید باشد که در هر بشری نهفته شده است و مشرکین اینکه دین

فطری را بازیچه قرار داده‌اند در مجمع البیان گفته (ابسلته بجریره) یعنی من فلانی را بگناه خودش حواله دادم و کلمه (مستبسل) راجع بکسی است که تن بقضاء داده نظر به اینکه که میدانند راه ندارد تسلیم شده تا آنجا که گفته برای اخفش کلمه تبسل در آیه شریفه بمعنی مجازات است و بعضی گفته‌اند بمعنی گرو گذارده شده است و تمام اینکه معانی بهم نزدیک است.

[پایان] خلاصه آیه اینکه است که برسولش دستور میدهد که از آن کسانی که دین خود را یعنی آئین کار و عمل خود را لهُو و لعب گرفته‌اند اعراض کن و اعمالشان را انکار نما و آنان را یادآوری کن که بهیچ کسی نفع و ضرری نمیرسد مگر آنچه را که خود انسان کسب نموده لیس لها من دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدِلٍ لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا نَفْسٌ كَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ آن را بازیچه قرار داده بغیر از خدا نه دوستی و نه شفاعت کننده‌ئی که او را از عذاب قیامت خلاص گرداند و اگر بفرض آن نفس فدا بدهد هر فدائی از او گرفته نخواهد شد أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ آن جماعت کسانی میباشند که بعذاب سپرده شده‌اند بسبب اعمالیکه در دنیا کرده‌اند و برای آنها است آشامیدنی از آب جوشان و عذاب دردناک زیرا که آنها کسانی بودند که بکفر خود ادامه دادند قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ آیه پاسخ مشرکین است که میان خود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مساوات میجستند

صفحه : ۶۷

و میخواستند حضرتش را در بت پرستی با خود شریک گردانند اینکه است که خطاب میرسد ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو آیا مرا میخوانید بسوی چیزی یا کسی غیر از خدا که نه بعبادت و پرستش او نفعی عاید ما میگردد و نه از عدمش ضرری متوجه ما میشود ارشاد بحکم عقل است یعنی شماها که ادعاء عقل و دانش میکنید چگونه ما را میخوانید بسوی چیزی که نفع و ضرری از آن نمودار نیست و اینکه روش عقلائی نیست.

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّهُ لَأَبْلَسُ بَدَمِي که در کار خود متحیر و سرگردان باشد و دوستان و یاران او ویرا بخوانند که بیا با ما در راه تا بمقصود برسی و او سرگردان راه سعادت خود را گم کرده یعنی آن راه سعادت که در پیش در آن قدم میگذاشته و آن بهترین راه بسوی سعادت و مستقیم‌ترین راه رسیدن بههدف بوده و امثال او کسانی که از اینکه راه بههدف رسیده‌اند آنرا ترک کرده و متحیر و سرگردان شیاطین محاصره‌اش نموده و وی را بسوی هلاکت میخوانند (ائتنا) مؤمنین میگویند بیا بجانب ما و او را بطرف خود دعوت میکنند و شیاطین او را منع میکنند و او در رفتن و برگشتن متردد گردد اگر بنزد شیطان بماند در ورطه هلاکت افتد و اگر سخن یاران شنود نجات یابد.

مفسرین گویند اینکه مثال کسی است که پس از ایمان مرتد گردد که آن مثال کسی ماند که دزدان و غولان او را از بین کاروان برابند و در راه خطر اندازند و رفیقان کاروان او را صدا زنند که با ما بیا تا از خطر نجات یافته بمقصود برسی قُلْ إِنَّهُ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو و آنان را خاطر نشان نما که کسی را که خدا

صفحه : ۶۸

بدین اسلام هدایت گردانید او هدایت یافته و نیز باین کافرین ملحدین بگو ما مأمور گردیده‌ایم که تسلیم امر پروردگار عالمیان گردیم تا از سرگردانی نجات یابیم.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُمْ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و او حرف عطف (وَأَنْ أَقِيمُوا) را عطف داده به (أُمِرْنَا) یا به (لِنُسَلِّمَ) یعنی ما مأمور گردیده‌ایم که تسلیم امر پروردگار گردیم و نیز نماز را بپای داریم و نیز باید پرهیزیم از مخالفت امر پروردگار و او آنکسی است که بسوی او محشور میگردیم یعنی بازگشت ما بسوی او است وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ

فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ، الی: وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ ذات متعال در اینکه آیات خود را بصفات چندی معرفی نموده:

۱- او آنکسی است که آسمانها و زمین را بحق یعنی بدرستی و بحقیقت ذات خود آفریده، شاید بالحق اشاره باین باشد که آسمانها و زمین را بقول حق و صفت وحدانیت آفریده بدون مشارکت غیر.

۲- از اوصاف جلال پدید آوردن روز قیامت است که بامر تکوینی (کن) تمام موجوداتیکه در مکمن علم حق تعالی موجودند ظهور و بروز مینمایند و اینکه است قول حق یعنی کلام حق ۳- (وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) شاید اشاره بانوقتی است که همه موجودات اولین و آخرین خود را تحت حکم ازلی او میدانند و آن روزی است ظاهر و بارز قوله تعالی در سوره مؤمن آیه ۱۶ (يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) که عالم در قبضه اقتدار او است اگر چه همه وقت چنین است لکن در آنوقت یعنی روز قیامت که روز جمع نامیده شده قوله تعالی (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) سوره تغابن، یعنی در آنروز کسی یافت نمیگردد که مدعی مالکیت باشد همه

صفحه : ۶۹

خاضع و مطیع امر پروردگارانند.

۳- (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) از بزرگترین صفات الهی و از صفات لم یزلی احاطه علمیه او است که عالم غیب یعنی عالمی که فعلا از نظر ما غائب است و عالمی که در شهود ما است یعنی عالم ملک و ملکوت در علم حضوری او مکشوف است ۴- (وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ) حکیم و خبیر نیز دو صفت از اوصاف الهی است، حکیم است یعنی حکم او حق است هر چیزی را در موقع خود قرار میدهد (خبیر است) عارف و دانا و بهمه اشیاء و رموز موجودات آگاهست.

(وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ مفسرین گفته‌اند که نام پدر ابراهیم تاریخ بوده و نظر به اینکه که نمیشود پیمبری مثل ابراهیم ع از نسل مشرک بعمل آمده باشد آیه را توجیه کرده‌اند که مقصود از (ابیه) در آیه آزر است که عموی ابراهیم بوده چون تحت پرورش او تربیت شده پدر خطاب کرده خلاصه آیه برسولش خبر میدهد که ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن وقتی را که ابراهیم ع پیدرش آزر گفت (أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً) همزه استفهامی در مقام سرزنش و انکار آمده و از روی تعجب پیدرش میگوید آیا تو اینکه بتها را خدایان قرار داده‌ئی همانا تو را و قوم تو را از بت پرستان در گمراهی هویدا می‌بینم، ابراهیم [ع] میخواهد پیدرش بفهماند که من بیان مشاهده میکنم که بت پرستی عمل باطلی است و تو و بت پرستان در گمراهی و کج‌روی ظاهری رهسپار گردیده‌اید و بچاه مذلت و گمراهی فرو خواهید رفت.

صفحه : ۷۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۵ تا ۸۳]

اشاره

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ- (۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ- (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ- (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ- (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ- (۷۹)

وَ حَاجَّهٖ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳)

صفحه : ۷۱

[ترجمه]

و همچنین ما بابرهم ملکوت آسمانها و زمین را نمایاندم تا بمقام اهل یقین برسد [۷۵]
 پس چون شب تاریک نمودار گردید ابراهیم ستاره درخشنده‌ئی دید گفت آیا اینکه پروردگار من است، چون آن ستاره غروب کرد گفت من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم [۷۶]
 سپس ماه را روشن دید گفت آیا اینکه است پروردگار من وقتی دید آنهم غروب کرد (بقوم) گفت اگر پروردگار من مرا هدایت نکند البته از جماعت ستمکاران می‌گردم [۷۷]
 وقتی عظمت خورشید هویدا گردید گفت آیا همین است پروردگار من اینکه از ستاره و ماه بزرگ‌تر است پس وقتی دید آن نیز غروب نمود گفت ای گروه من بحقیقت من بری می‌باشم از آنچه شما شرک می‌آورید [۷۸]
 همانا من روی دل خود را متوجه ساختم بسوی آنکسیکه آسمانها و زمین را آفریده در حالیکه میل کنندام بتوحید (که آن دین حنیف است) و من از مشرکین نمی‌باشم [۷۹]
 (و چون) قوم او با او مجادله کردند گفت آیا با من در وحدانیت خدا جدال میکنید در حالیکه خدا مرا هدایت کرده و من نمیتروسم از آنچه شما برای خدا شریک قرار داده‌اید مگر اینکه پروردگار من بر من چیزی (بیمناک) بخواهد علم پروردگار من وسیع است همه چیز را فرا گرفته آیا چرا شما متذکر نمی‌گردید [۸۰]
 چگونه بترسم از آن چیزی که شما برای خدا شریک قرار داده‌اید و شما نمیترسید از اینکه بر خدا شریک قرار داده‌اید چیزی که بر او نه کتابی فرود آمده و نه حجتی است پس کدام یک از ما دو فرقه (خدا پرست موحد و مشرک) سزاوارترند با من اگر میدانستید [۸۱]
 آنکسانیکه ایمان آوردند و ایمانشان را بظلم نپوشانیدند چنین جماعتی آنهایند که در امانند و آنها هدایت شده گانند [۸۲]
 اینکه بود حجت ما که بابرهم عطاء کردیم بر قومش و درجات هر کسی را که بخواهیم بلند میگردانیم همانا پروردگار تو درستکار و دانا است [۸۳]

صفحه : ۷۲

(توضیح آیات)

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ وَ هَمَّجَانِكِ إِبْرَاهِيمَ رَا بِر ضَلَالَتِ قَوْمِش بَيْنَا كَرْدِيمِ هَمَّجِينِ نَمُودِيمِ بَابِرَاهِيمِ مَلَكُوتِ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ رَا يَعْنِي چنان او را بینا گردانیدیم که ملکوت خدا و آنچه از آیات و نشانه‌های

قدرت در کمودن آسمانها و زمین مخفی گردیده بعیان ببیند تا اینکه بمرتبہ یقین برسد.

(ملکوت) بمعنی ملک است و (واو و تا) مبالغه است مثل رهبوت از رهبت، و رحموت از رحمت بقولی ملکوتیکه بابراهیم [ع] نمودند اینکه بود که وقتی از مغاره کوه بیرون آمد آسمان را دید، آفتاب، مهتاب، ستارگان، گردش فلک و ملکوت زمین، صحرا، دریاها، کوهها، درختان، چهارپایان و اوضاع عالم را بنظر بصیرت نگریست یقین دانست که آنانرا آفریننده‌ئی است قادر و توانا که گردش عالم بدست قدرت او انجام گرفته.

از سدی و مجاهد نقل شده که گفته‌اند او را بر صخره کوهی گذاشتند و تمام کائنات از اعلی و ثریا را باو نمودند و مکان خود را نیز در بهشت مشاهده نمود و گفته‌اند اینکه است مقصود از قوله تعالی (وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا) یعنی مکان او را در بهشت باو نشان دادیم از ابن عباس که است که گفته ابراهیم [ع] از خدا درخواست نمود تا ملکوت آسمانها و زمین را باو بنمایاند بجبرئیل فرمان رسید که وی را با آسمان برد و او را مشرف بر اعمال بندگان گردانید، کسی را در معصیت دید گفت ای پروردگار چقدر عمل اینکه بنده قبیح است (اللهم اخسف به) گفته‌اند ابراهیم [ع] بر خلق خدا بسیار مشفق و مهربان بود روزی با خود فکر کرد که از من بر بندگان خدا مهربان‌تری نیست پروردگار عالمیان او را

صفحه : ۷۳

با آسمان برد و او را مشرف بر اعمال اهل زمین گردانید چون آنها را بر معصیت دید بر آنان لعنت کرد و هلاکت آنها را خواست. قیس بن ابی حازم از علی [ع] روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (لَمَّا رَأَى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ)

مشرف بر مردی گردید که مشغول معصیت بود در باره او نفرین کرد هلاک شد همین طور مرد دیگری را دید که معصیت میکند هلاکت او را درخواست تا دفعه سوم خواست نفرین کند بوی وحی رسید که ای ابراهیم تو مستجاب الدعوه میباشی بر بنده گان من نفرین مکن زیرا که آنان از منند و از سه حال خارج نیست: یا توبه میکنند و میبخشم، و یا از نسل آنها مردمانی ظاهر میگردند که زمین را از تسبیح من پر میکنند یا اینکه بهمین حال میمیرند خواستم آنها را عذاب میکنم خواستم آنها را عفو میکنم.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ مفسرین گفته‌اند ابراهیم [ع] در زمان نمرود بن کنعان متولد گردید و نمرود اول کسی بود که تاج بر سرش گذارد و مردم را بر عبادت خود دعوت نمود و در همه ممالک جهان ملک داشت، وقتی در خواب دید ستاره‌ئی برآمد و نور آفتاب و ماهتاب را پوشانید، ترسید ساحرین و کاهنین را جمع کرد و از آنها تعبیر خواب را خواست گفتند در همین سال در شهر تو پسری متولد میگردد که زوال و هلاکت ملک تو بدست او است.

نمرود حکم کرد که هر فرزند پسر که در اینکه سال متولد گردد او را بکشند و مردها و زنها را از هم جدا کرد و بر هر دو زن مردی را موکل نمود که با شوهر خلوت نکنند مگر در حال حیض، و گفته‌اند تمام مردها را بلشکرگاه خود برد و بر آنها موکل میگماشت تا اینکه یک سال گذشت و چون پدیر ابراهیم مطمئن بود روزی او را بشغلی فرستاد او پس از انجام عمل در منزل خود رفت رب العزّة آن ساعت عشقی در وی پدید گردانید در اهل خود نگریست طاقت

صفحه : ۷۴

نیاورد که برگردد با زن خود هم‌بستر شد و بحکم حق تعالی نطفه ابراهیم بسته گردید کاهنان گفتند تخم ابراهیم در مقر خود بسته گردید نزد نمرود رفتند و گفتند نطفه آن فرزندی که از آن می‌ترسیدی بسته شد نمرود ترسید و هر طفل پسری متولد میشد میکشت تا موقع تولد ابراهیم رسید مادرش از شهر بیرون رفت و از مردم گریخت کاشفی گفته غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار

ابراهیم متولد گردید و مادرش او را در خرقة‌ئی پیچید و همانجا گذاشت و درب غار را بسنگ استوار گردانید آزر که از قضیه حمل خبر داشت باو گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زائیدم در همان حال مرد در خاک او را دفن کردم و برگشتم آزر باور کرد و مادرش روز دیگر بغار رفت دید ابراهیم انگشتان خود را میمکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می‌آید خوشدل شد و بشهر مراجعت نمود ابراهیم چون شیر تربیت از پستان الهی مینوشید هر روزی بقدری بزرگ میشد که کودک دیگر در سالی چون پانزده ماه شد با جوانهای پانزده ساله مقابل شد و از غار بیرون آمد مادرش بازر گفت آنروز که خبر مرگ پسر را بدروغ بتو دادم بجوانی رسیده و در غایت خوبروئی و نیکوخوئی است وقتی آزر را در غار برد آزر بجمال پسر خود خوشدل گردید و گفت پسر را بخانه ببرید تا او را نزد نمرود ببرم.

[پایان] وقتی سخنگو شد گفت مادر خدای من کیست گفت منم گفت خدای تو کیست گفت پدرت گفت خدای پدرم کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست گفت ساکت شو و او را زد وقتی پدرش آمد بوی گفت میترسم اینکه کودکی باشد که کاهنین خبر دادند که خدایان را باطل کند و دین نو آورد، پدرش در سرداب رفت ابراهیم پدرش همین طور که بمادرش گفته بود بازگو نمود پدرش سیلی بصورت او زد و گفت ساکت باش.

ابن عباس گفته چون هفت ساله شد از پدر و مادرش درخواست نمود که او

صفحه : ۷۵

را از آن سرداب بیرون آورند، او را موقع غروب آفتاب بود که بیرون آوردند، شتران و اسبها و گوسفندان را دید، پرسید اینها چیستند گفتند چهارپایانند، ابراهیم [ع] گفت لابد برای آنها خداوندی و آفریدگاری است آنگاه گفت (ان الذی خلقنی و رزقنی و اطعمنی و سقانی لربّی مالی اله غیره).

پس شب درآمد و مشتری طلوع کرد و بروایتی زهره، وقتی آن کوکب را دید، گفت (هَذَا رَبِّي) اینکه است خدای من، حق تعالی فرموده (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا) يقال (جن عليه الليل و أجنه الليل) مثل اینکه گفته میشود ذهب به و اذهب (الجن) فعل لازم است یا بهمزه یا بحرف جر متعدی میگردد (الجن) بمعنی ستر است (و الاجنان) یعنی اظلام (و الجنون) پوشیده شدن عقل را گویند (الجنّة) یعنی بستان باغیکه درختان بسیار دارد و چنین باغی را (الجنّة) نامند نظر به اینکه که درختها زمین را پوشانیده و طفل را در رحم جنین نامند برای اینکه شکم مادر ستر و پرده او است فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ وقتی پرده سیاه شب زمین را پوشانید ابراهیم [ع] ستاره درخشانی را دید که از افق مشرق پدیدار گردید گفت اینکه است پروردگار من وقتی ستاره غروب نمود گفت من غروب کنندگان را دوست نمیدارم سخنان مفسرین در سبب اینکه ابتداء نسبت الوهیت ستاره و پس از آن بماه و بعد بخورشید داد چه بود:

۱- مقصودش تویخ و انکار عمل مشرکین بوده الف استفهام در آن مندرج است یعنی (اهذا رَبِّي) آیا اینکه پروردگار من است ۲- آن جماعت مشرکین علمای نجوم بودند و آنها را مدبّر عالم میدانستند میخواست با آنها بفهماند که اینها افول و ذبول دارند لائق خدائی نیستند ۳- ابراهیم اول با آنها مساوات و مماشات نمود و خود را با آنها هم عقیده نمایش داد برای اینکه آنها او را با خود هم عقیده بدانند و بحرف او گوش بدهند

صفحه : ۷۶

پس از آن بدلیل افول و ذبول و تغییر و تبدیل بطلان عقیده آنها را در ستاره پرستی و ماه و خورشید پرستی ثابت گردانید فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَاغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ابراهیم [ع] وقتی دید ماه طلوع کرد گفت اینکه

است پروردگار من وقتی ماه غروب کرد گفت اگر هدایت نکرده بود مرا پروردگار من هر آینه بودم من از گروه گمراهان گفته‌اند لام (لئن) لام قسم است و لام (لا کونن) جواب قسم است یعنی اگر پروردگار من مرا بر هدایت ثابت نگرداند من البته از جماعت ستمکاران خواهم بود فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ وقتی دید صبح خورشید از افق مشرق طلوع کرد گفت آیا اینکه است پروردگار من زیرا اینکه از ماه و زهره بزرگ‌تر است وقتی دید آنهم مانند ماه و ستاره غروب نمود خطاب بقوم خود نموده و گفت من بریء و بیزارم از آنچه شما شریک برای خدا قرار می‌دهید. معلوم میشود جماعتیکه مورد خطاب ابراهیم ع بودند آنان ستاره یا ماه یا خورشید را پرستش مینموده‌اند و آنها را مدبر عالم میدانسته‌اند اینکه بود ابراهیم [ع] اول با آنها مماشات کرده پس از آن در مقام ارشاد آنها برآمده که چون اینکه موجودات افول دارند قابل پرستش نیستند وقتی ابراهیم از ماه و خورشید و ستاره و همه چیز بیزاری میجوید گویا از وی سؤال میشود که تو چه کسی را میپرستی میگوید:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ابراهیم بقوم خاطر نشان میکند که بدانید من بتمام قوی و مشاعر روی کردم بآنکسیکه آسمانها و زمین را آفریده (حنیفا) صفت ابراهیم [ع] است

صفحه : ۷۷

یعنی (مخلصا لعبادته) و من از مشرکین نمیباشم و حاجه قومیه قال أ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ به الخ ترجمه آیات شده و شرح اینکه محاجه در سوره بقره گذشته و آیات واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه ظاهرا مشرکین موحدین را تهدید میکردند که اگر شما اینهائی را که ما پرستش میکنیم نپرستید از طرف آنها بلائی و عذابی و گزندى بشما خواهد رسید ابراهیم [ع] در پاسخ جماعت میگوید من از آنچه شما شریک برای خدا قرار می‌دهید نمیترسم، چگونه بترسم از اشیایکه نابینا و ناتوانند نه می‌بینند و نه میشنوند و هیچ قوت و قدرت ندارند و شما نمیترسید از خدای قادر توانا که شریک برای او قرار میدهید چیزی را که هیچ دلیلی ندارید، اکنون مرا جواب دهید کدام یک از ما و شما سزاوارتر ترس و خوف میباشیم، آن کسانیکه ایمان آوردند و مخلوط نکردند ایمانشانرا به اینکه که برای خدا شریکی قرار بدهند اینها بر ایشان ایمنی هست از عذاب خدا و اینها راه یافته شدگانند.

و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ اینکه آیه خبر میدهد که محاجه کردن ابراهیم [ع] با قومش اینکه حجتی بود از طرف ما که ما بابراهیم عطاء نمودیم و او را اینکه طور ارشاد کردیم که بقومش اینکه چنین محاجه نماید.

در کشف الاسرار گفته (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض) او را اول ملکوت آسمانها و زمین نمودند، تا از راه استدلال بر وجود صانع دلیل گرفت، در کوب نگرست گفت (هذا ربِّي) یعنی اینکه دلیل بر پروردگار من یعنی پروردگار من (لم يزل ولا يزال) است و اینکه افول دارد (لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ) افول کنندگان را دوست نمی‌دارم، پس بآخر جمال حقیقت او را روی نمود،

صفحه : ۷۸

از راه استدلال و برهان بمشاهدت و عیان بازگشت روی از همه بگردانید گفت (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) و جبرئیل را گفت (اما اليك فلا) اول عالم‌وار شد، آخر عارف درآمد.

واسطی گفته گوید خلق عالم، بدو همی شوند، و عارفان از همی آیند، گفتا اگر کسی گوید که خدا را بدلیل شناسم، تو باو بگو دلیل را بچه شناختی آری در بدایت از دلیل چاره نیست، چنانچه در بدایت راه خلیل بود، چون آن همه دلانل در راه خلیل آمد،

کوکب و قمر و آفتاب بهر دلیلی که میرسید در وی همی آویخت که (هذاری) چون از درجه دلائل درگذشت، جمال توحید بدیده عیان بدید گفت (یا قوم انی بریء مما تشرکون) یعنی از استدلال بمخلوقات علی الخالق، پس دلیل بر آن نیست سوای همان که مهتر دین گفت

(عرفت الله بالله و عرفت ما دون الله بنور الله)

و بهمین اشاره دارد قوله تعالی (وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا).

[پایان]

صفحه : ۷۹

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۴ تا ۹۱]

اشاره

وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِمَّنْ صَالِحِينَ (۸۵) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ التَّوْبَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِكَافِرِينَ (۸۹) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۹۰) وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱)

صفحه : ۸۰

[ترجمه]

و ما بابرهم اسحق و یعقوب بخشیدیم و هر یک آنها را هدایت کردیم و پیش از اینها نوح را هدایت نمودیم و از ذریه نوح و داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم (و همچنانچه ابراهیم را پاداش دادیم) نیکوکاران را پاداش میدهم [۸۴]

و زکریا و یحیی و عیسی و یاس تمام اینها را هدایت کردیم و شایسته و از نکوکارانند [۸۵]

و اسماعیل و یسوع و یونس و لوط را راه نمودیم و تمام اینکه پیمبران را بر تمام عالمیان فضیلت دادیم [۸۶]

و بعضی از پدران آنها را و بعضی از اولادانشان را و بعضی برادرهایشان را برگزیدیم و آنها را هدایت گردانیدیم بسوی راه مستقیم اینکه دینی که انبیاء متدین بآن بودند [۸۷]

هدایتی است که خدا بآن هدایت میکند هر کس از بنده گانش را که بخواهد بآن متدین میگردند و اگر شرک آوردند همانا اعمال آنها نابود یا آنچه کرده‌اند بی اثر میگردد [۸۸]

اینکه جماعت انبیاء کسانی بودند که بآنها کتاب و داوری و نبوت عطا کرده بودیم پس اگر اینها (مشرکین) بکتاب کافر کردند ما جماعتی را بر آنها می‌گماریم که آنها از کافرین نباشند [۸۹]

و آن جماعت کسانی می‌باشند که خدا آنان را هدایت کرده پس ای رسول تو بهدایت آنها (از صبر بر ایذاء کفار) اقتداء کن ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بکفار بگو من برای رسالتم اجر و مزدی از شما مطالبه نمیکنم آن نیست مگر یادآوری پروردگار عالمیان [۹۰]

خدا را نشناختند آنطوریکه باید بشناسند چون گفتند خدا بر بشر چیزی نازل نکرده بگو کی بر موسی کتاب تورات نازل گردانید که آن نور و هدایت بود برای مردم او را در ورقهای کاغذ قرار دادند که آنرا ظاهر میگردانند و بسیاری آنرا پنهان میدارند شما و پدران شما دانا گردیدید بچیزی که قبلاً نمیدانستید ای محمّد [ص] بگو خدا و آنان را واگذار در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند [۹۱]

صفحه : ۸۱

(توضیح آیات)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ الْخ در چند جای قرآن از اعطاء اولاد بلفظی از (هبه) تعبیر نموده قوله تعالی (وَوَهَبْنَا لِإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ الْخ) [ع] (لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا) (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا) (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) برسولش خبر میدهد که بابراهیم اسحق و یعقوب را بخشیدیم، یعقوب نبیره ابراهیم پسر اسحق بود و اسحق از ساره متولد گردیده. گفته‌اند ابراهیم هشت پسر آورد: اسحق از ساره پدر عبرانیان، اسماعیل از هاجر پدر تازیان، و آن شش پسر دیگر از فطورا بنت یقطن الکنعانیه بوده، و یعقوب پدر اسرائیلیان (كُلًّا هَدَيْنَا) یعنی هر یک از اینکه دو نفر را بایمان و نبوت راه نمائی نمودیم و نیز گفته نوح را پیش از ابراهیم و ولد ابراهیم بایمان و نبوت هدایت گردانیدیم و ابراهیم قهرمان توحید از پیروان نوح است (و من ذرّيته) یعنی از ذریه نوح داود بن ایشا کشنده جالوت و داستان او معروف است، و سلیمان پسر داود از زن (اوریا) زاده بود، و داود و سلیمان از سبط یهودا بودند، و میگویند ایوب از فرزندان روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم بود و در زمان خویش سلطان بود و از دختر میشا بن یوسف بن یعقوب ده پسر داشت و حکایت وی معروف است. و یوسف پسر یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بود و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که در شأن او فرموده

(الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم)

یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم.

(و موسی) موسی بن عمران بن یصهر بن تاهث بن لاوی بن یعقوب (و هارون) سنا بزرگ‌تر از موسی بود.

وَكَذَلِكَ نَجِزِي الْمُحْسِنِينَ همین طوری که ابراهیم را بر ثبات دین و حجت آوردنش بر دشمن پاداش

صفحه : ۸۲

نیکو دادیم و فرزندان نیکو و درجات بلند و مقام نبوت بآنان کرامت نمودیم با هر نیکوکاری چنین کنیم و هر نیکو عملی را پاداش نیکو دهیم وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ بقولی الیاس ادریس است لکن بعضی درست ندانسته‌اند نظر به اینکه که در اینکه آیه نسبت الیاس را بنوح میدهد و او را از فرزندان نوح بشمار آورده و گفته‌اند نوح از فرزندان ادریس بود، نوح بن لعک بن متوسلخ بن ادریس و او را اخنوخ میگفتند، و اسماعیل پسر ابراهیم. وهب گفته: یسع شاگرد الیاس بود.

کعب گفته: یسع خضر است که معلم موسی بود. یونس بن متی دو نام دارد یونس و ذو النون. وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا إسماعیل پسر ابراهیم- و الیسع از وهب نقل میکنند که گفته یسع شاگرد الیاس بوده. یمان بن رباب گفته: یسع پسر اسحاق است. یونس بن متی وی را دو نام است ذو النون و یونس. از بعضی نقل شده که الیاس و یسع و یونس در یک زمان بودند، و پس از آنها باندک زمانی زکریا و یحیی و عیسی بوجود آمدند و لوط ابن عم ابراهیم بود، و او اول کسی بود که باو ایمان آورد و كَلَّمَا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ یعنی اینکه پیمبران را تمامشان را فضیلت و برتری دادیم بر تمام اهل عالمیان معلوم است فضیلت آن بزرگواران بر اهل زمانشان بعلم و حکمت و نبوت و اوصاف خجسته بوده نه بجهات جسمانی. وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (من) در (من آبائهم) تبعیضی است یعنی بعضی از پدرانشان آنهاست که در اینجا نامشان نیامده، و بعضی از فرزندانشان و بعضی از برادران آنها را برگزیدیم و آنان را بسوی صراط مستقیم توحید و اسلام هدایت گردانیدیم.

صفحه : ۸۳

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِنَّكَ أَنْتَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ اینک است دین خدا و آن روش و طریق مستقیمی است که پیمبران بر آن بودند که سر انجام آن قرب بجوار رب العالمین خواهد گردید و خدای جلیل بهمین روش پیمبران از بنده گانش هر کس را بخواهد بهمان طریق آنها را هدایت و راه نمائی میکند و لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و اگر بفرض اینکه پیمبران شرک آورده بودند همانا آنچه کرده بودند باطل و نیست میگردید، بعضی از اینکه آیه خواستند استنباط نمایند که اگر کسی پس از ایمان مرتد گردید و پس از آن باز باسلام برگردید اعمال قبل از ارتدادش باطل گردیده بایستی قضاء کند.

و بعضی اینکه قول را رد کرده اند و گفته اند آیه مجمل است بدلیل اینکه در سوره بقره آیه ۲۱۴ فرموده (وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) یعنی از شما کسیکه از دینش مرتد گردد پس بمیرد در حالیکه کافر باشد چنین کسانی اعمال آنها در دنیا و آخرت باطل گردیده، و از اینکه آیه معلوم میگردد کسی که مرتد گردد و توبه کند و باز گردد فقط اعمالیکه در حال ارتداد کرده باطل میگردد نه اعمال قبل از ارتدادش، و بر او است قضاء عملی که در حال ارتداد کرده. أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ (اولئك) اشاره بجماعت پیمبران و رهبران است- آنها کسانی هستند که بآنها کتاب عطاء کردیم و از آسمان عزت و شرافت بآن بزرگواران صحیفه هائی مشتمل بر احکامی فرود آوردیم مثل صحف ابراهیم- تورات موسی- انجیل عیسی- زبور داود و بآنها علم لدنی و فهم و نبوت دادیم.

فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ- پس اگر اهل مکه بر رسول کافر شدند و سخن او را نپذیرفتند ما جماعتی را

صفحه : ۸۴

از مهاجرین و انصار برگماشتیم که آنها (بدل و جان) بپذیرند و تصدیق کنند و ایمان آورند- و اشاره بهمین دارد قوله تعالی در جای دیگر (وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى) از مجاهد نقل میکنند که گفته اینها عجمند و فرس که نادیده بدل و جان قبول کردند و بغیب ایمان آوردند و رسول را تصدیق کردند- و مصطفی در باره آنها گفته

(لو كان الدين معلقا بالثريا لنالها رجال من ابناء فارس)

و از ابن عمر روایت شده که رسول [ص] فرمود

(لله عز و جل خیرتان من خلقه فی ارضه: قریش خیره الله من العرب- و فارس خیره الله من العجم)

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْبَدَهُمْ كَلَامَ رَا مُؤَكَّدَ نَمُودَهُ وَ بَرَسُولُشْ خَطَابِ مِیْنَمَیْدِ كِهْ اَیْنَكِهْ پِیْمِرَانَ كَسَانِی بُونْدَن كِهْ خَدَای

تعالی ایشان را برگزیده و هدایت گردانیده ای رسول تو نیز بهدایت آنها (اقتده) یعنی پیروی کن. مفسرین گفته‌اند اینکه آیه دلالت دارد که تو احکام و اعمال آنها را متابعت نما مگر آنهایی را که نسخ گردیده و تغییر داده. و بنا بر اینکه هر چه از احکام پیغمبران قبل که دلیل بر نسخ آن نیامده مراعات آن واجب است.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که باین کافرین و مشرکین که شاید گمان میکنند تو از آنها برای تبلیغ رسالت و تعلیم قرآن اجر و مزدی میخواهی و غرض تو بدست آوردن مال و شهرت و ریاست و غیر آن باشد تو باینها خاطر نشان نما که من پاداش و اجرتی و مالی از شما نمیخواهم اینکه قرآن و آیاتیکه بشما تذکر میدهم نیست مگر پندار و اندرزی برای اهل عالمیان.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ در تفسیر نور الثقلین و در تفسیر علی بن ابراهیم در قوله تعالی (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) گفته یعنی (لم یبلغوا من عظمه الله ان یصفوه بصفه) - اذ قالوا ما أنزل الله علی بشرٍ من شیءٍ) و آنها جماعتی از یهودیان بودند و خدای تعالی

صفحه : ۸۵

سخن آنان را رد کرده و فرموده قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ یعنی ای محمد بگو چه کس نازل گردانید بر موسی کتابی که برای مردم در آن نور و هدایت بود تَجَعَلُونَهُ قَرَاتِيسَ تَبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا یعنی بعضی از آنرا میخوانید و بسیاری از آنرا مخفی میگردانید که در وصف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.

وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ یا خطاب بیهودیان است یا بمسلمین که شما از تعلیمات قرآن علمی را از معارف و احکام و شرایع آموختید که قبلا نه خودتان و نه پدرانتان از آن چیزی میدانستید قُلْ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از اینکه همه نزول آیات معجز نمای قرآنی و تبلیغ و راه نمائی بطریق ارشادشان و اتمام حجت بر کافرین دیگر آنان را واگذار گفته‌اند کلمه (ذره) خذلان است میان تهاون و تهدید که کفار را بحال خود واگذار، کسیکه کاری کند که نفعی و خیری در آن نباشد گویند اینکه بیازی و هرزه مشغول است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند که (تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ) مثل آنجا است که گفته (وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ) و گویند اینکه آیه بآیه جنگ نسخ گردیده

صفحه : ۸۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۲ تا ۹۶]

اشاره

و هذا كتاب أنزلناه مبارك مضمي دق الذي بين يديه ولتندر أم القرى و من حولها و الذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون به و هم على صلاتهم يحافظون (۹۲) و من أظلم ممن افترى على الله كذباً أو قال أوحى إلي و لم يوح إليه شيء و من قال سأنزل مثل ما أنزل الله و لو ترى إذ الظالمون في غمرات الموت و الملائكة باسطوا أيديهم أخرجوا أنفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق و كنتم عن آياته تستكبرون (۹۳) و لقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم أول مرة و تركتم ما خولناكم وراء ظهوركم و ما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم أنهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم و ضل عنكم ما كنتم تزعمون (۹۴) إن الله فالق الحب و النوى يخرج الحى من الميت و مخرج الميت من الحى ذلكم الله فأنى تؤفكون (۹۵) فالق الإصباح و جعل الليل سكناً و الشمس و القمر

حُسْبَانًا ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶)

صفحه : ۸۷

[ترجمه]

و اینکه قرآن کتاب مبارکی است که آنرا نازل گردانیدیم و تصدیق کننده است آنچه را که پیش از آن از کتابهای آسمانی آمده- و برای اینکه آنهائی را که در مکه و اطراف آن بودند بترسانی (یعنی تمام اهل دنیا را) و آن کسانی که بآخرت ایمان آورده‌اند- باین قرآن ایمان می‌آورند- و آنها بر نمازشان محافظت مینمایند [۹۲]

و کی است ستمکارتر از کسیکه بر خدا دروغ بست و گفت من رسول اویم یا گفت بمن وحی شده- و باو چیزی وحی نشده باشد و کی است ظالم‌تر از کسیکه گفت بزودی نازل کنم مثل آنچه‌ی که خدا نازل گردانید- اگر تو بینی چگونه باشند ستمکاران در سكرات مرگ که ملائکه عذاب دستهای خود را پهن کرده‌اند و میگویند روح خود را بیرون آرید (یا آنرا از عذاب برهانید) امروز (روز مرگ) پاداش داده میشوید بعد از خوار کننده- برای اینکه بر خدا میگفتید چیزی که غیر حق بود چنین بودید که از آیات خدا گردن کشی میکردید [۹۳]

و همانا برای حساب بسوی ما تنها آمدید همین طوری که اول دفعه شما را آفریدیم و آنچه (از مال و اولاد و غیره) بشما عطا کرده بودیم پشت سر انداختید و با شما شفاء شما را نمی‌بینیم آنانکه گمان میکردید در تربیت شما با خدا شریک می‌باشند- و همانا بین شما و آنها قطع گردید.

و از شما مفقود گردید آنچه را گمان میکردید [۹۴]

حقیقه خدا شکافنده دانه و هسته است و زنده را از مرده بیرون می‌آورد- و مرده را از زنده بیرون می‌آورد- اینکه است خدا و یکجا گردانیده میشوید- خدائی را بکسی نسبت میدهد که چنین نیست [۹۵]

شکافنده عمود صبح است از تاریکی شب- و شب را قرار داده برای سکونت شما و خورشید و ماه را بنظم معین بکار واداشته- و اینکه تقدیر خدای غالب و دانا است [۹۶]

صفحه : ۸۸

(توضیح آیات)

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَن حَوْلَهَا (هذا) اشاره بقرآن است و در وصف قرآن فرموده اینکه کتابی که نازل کردیم کتاب مبارکی است که خیر آن دائم و نفع آن بسیار و خیری است مستقر گردیده و برکت در لسان دین آن خیر معنوی یا مادی است که منتهی بمعنوی گردد که از جمله صفات او اینست که تصدیق کننده کتب پیمبران پیش است یعنی تورات و انجیل، و نیز در آن موعظه و اندرز است و برای مؤمنین رحمت است و برای عاصیان نعمت و تهدید است (وَ لِيُنذِرَ) عامه قراء (لتنذر) بناء خطاب قرائت کرده‌اند یعنی ای محمّد اینکه قرآن را نازل گردانیدیم تا اینکه تو اهل مکه و اطرافش را بترسانی، و ابو بکر از عاصم که یکی از قراء است بیاء قرائت کرده (لینذر) خوانده یعنی اینکه کتاب سبب انذار است مثل قوله تعالی (هذا بلاغ للناس ولينذروا به) و نیز قوله تعالی (إِنَّمَا أَنْزَلْنَاهُ بِالْوَحْيِ) و بهمین معنی است قوله تعالی (هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق) و مکه را

(ام القری) نامیده‌اند برای اینکه عرب اصل شیئی را (ام) میگویند و نظر به اینکه که زمین از زیر مکه کشیده شده است اینکه است که به (ام القری) نامیده شده، یعنی اصل شهرها و برای شرافت آن زمین کعبه را در آنجا قرار داده و آن مقصد عالمیان است، و بقولی مکه را ام القری نامیده‌اند برای آنکه اول شهری بود که آدم در آنجا فرود آمد.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ظاهراً مرجع ضمیر (به) کتاب یعنی قرآن است، در اینجا دو علامت یا دو صفت نسبت بکسانیکه ایمان بقرآن دارند یادآوری میکند یکی کسانیکه بآخرت ایمان دارند، بقرآن ایمان می‌آورند، اینکه جمله متفرع بر اوصافی است

صفحه : ۸۹

که برای قرآن آورده از جمله آنهاییکه بآخرت ایمان دارند بقرآن ایمان می‌آورند.

از اینجا معلوم میشود که ایمان بقرآن ناشی از ایمان بآخرت است کسی که بآخرت ایمان ندارد نمیتواند بقرآن ایمان بیاورد. و شاید سرش اینکه باشد که گوشزد بشر نماید که ایمان بآخرت و معاد بایستی از روی دلیل عقلی باشد نه دلیل سمعی زیرا که معرفت بمبدء و معاد اصل ایمان است، و دو رکن و دو پایه ایمان میباشد و ایمان قطعی بمبدء و معاد بدلالات عقل و برهان پدید میگردد نه بدلیل نقلی، زیرا اگر بقرآن بخواهیم معرفت بمعاد پیدا نمائیم و بآن ایمان آوریم و معرفت بمعاد را بقرآن بشناسیم دور باطل لازم می‌آید زیرا چنانچه گفته شد معرفت و ایمان بمعاد منوط بشناسائی مبدء حکیم قادر توانا است که چون منزّه از کار عبث و بیهوده است اعتراف میکنیم که باید بازگشتی و معادی در کار باشد و اگر بدلیل عقلی چنین ایمانی میسر نگردد بشر عاقل بجهت زیر بار تکلیف میرود و لازمه اینکه ایمان تصدیق بکتابهای آسمانی است که آنچه امر معاد بآن تنظیم میشود ما را بآن ارشاد نماید خلاصه ایمان بآخرت بدلیل عقلی ثابت میگردد نه باخبار قرآن و لازمه ایمان بآخرت عمل نمودن بوظائف قرآن است، پس دور لازم نمی‌آید زیرا که معاد را بقرآن ثابت نمیکنیم بلکه برهان و دلیل عقلی بر تنزه حق تعالی از کار عبث ثابت میکنیم که اینکه طور تنزیه و حکمت خلقت بشر لازمه اثبات معاد است گویا خواهد بفرماید پس از آنکه ثابت شد کتاب مبارک و مصدقی که ما نازل گردانیدیم برای انذار بشر کسانیکه بنشأه آخرت ایمان دارند باین کتاب ایمان می‌آورند (وَهُمْ عَلَىٰ صِيْلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) جمله حالیه عطف به (الَّذِينَ) است یعنی و اینکه کسانی که بآخرت ایمان دارند بنمازهای خودشان محافظت مینمایند و شرائط ظاهری و باطنی آنها مراعات میکنند و اختصاص بنماز یکی از جهت اهمیت آنست و دیگر اینکه بسیاری از وظائف دینی منوط بنماز است و اگر نماز با شرائط

صفحه : ۹۰

و حضور قلب واقع گردد دل و قلب را جلاء میدهد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ افْتراء، افتعال است از (فری) بمعنی قطع یعنی قطع بر خبری که حقیقت ندارد، مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند آیه راجع بمسیلمه کذاب است و آن مردی سجاج و کاهن بود، بسجع گفتن و الفاظ بهم بافتن عوام را اغواء مینمود و میگفت بر من وحی میرسد و مرا کتابی است، و بکھانت تلبیس میکرد و میگفت من علم بغیب دارم، و از آسمان بمن خیر میرسد، و در روایتی روزی دو نفر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، رسول بآنها گفت شما باو ایمان دارید گفتند آری گفت اگر برای اینکه نبود که رسولان را نکشند میفرمودم که شما را بکشند، مسیلمه کذاب در یمامه بود، و یکی دیگر از کذابین در صنعاء بنام اسود عنسی ادعاء پیمبری مینمود.

وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ در شأن نزول آیه گفته‌اند که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قرشی از بنی عامر بن لوی کاتب رسول

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و باملاء رسول قرآن را مینوشت و گاه گاهی از آخر آیات وحی که نامهای خدا بود کلمه‌ئی بکلمه دیگر تبدیل مینمود، مثل اینکه عزیز حکیم را، علیم حکیم مینوشت، عبد الله از سکوت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بشک افتاد که اگر راست میگوید که قرآن وحی است چرا تعبیر نمیفرماید، و مرتد شد و بمکه برگشت و گفت (سأَنْزَلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ) من نازل میکنم مثل آنچه خدا نازل کرده- و نیز در آیه توجیهاات دیگر از مفسرین نقل شده.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ غَمْرٌ دَر لَغْتٍ بِمَعْنَى پُوشَانِيدَن و پنهان کردن چیزی است بطوری که هیچ اثری از آن آشکار نباشد اینکه است که آب زیادی که ته آن پدید نباشد- و همچنین

صفحه : ۹۱

جهالت یا شدتی که اطراف انسان را بگیرد و راه چاره را بر او مسدود گرداند آنرا (غمر) گویند و ظاهراً مقصود از (غمرات الموت) در آیه همین معنی دوم مقصود است که میخواهد برسولش خبر دهد که اگر تو میدیدی حال ستمکاران را یعنی سختی حالشان را- و شاید مقصود از ظالمین در اینکه آیه آن سه نفری باشند که در اول آیه خبر میدهد یکی آنکه بر خدا افتراء میزند و دروغ می‌بندد و دیگر آنکس که گفت بر من وحی نازل میگردد و باو وحی نشده و دیگر آنکه گفت زود باشد که نازل کنم مثل آنچه خدا نازل گردانیده است و ملائکه برای گرفتن روح پلید آنها دستهای خود را باز میکنند اشاره به اینکه که بسختی جان آنها را میگیرند شبیه بکسی که میخواهد کار سختی انجام دهد دستش را باز میکند ملائکه هم میخواهند بسختی و زجر جان آنان را بگیرند- و گویا ملائکه بآنها نهیب میزنند که نفسهای خود را از بدنتان بیرون کنید زیرا که از شدت علاقه‌ئی که بدن دارند بر بیرون کردن نفسشان حاضر نیستند و شاید در آنموقع ستمکاران ملائکه (غلاظ و شداد) را می‌بینند و بسختی جانشان را بیرون میکنند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ یعنی امروز که وقت مردن شما است جزاء داده خواهید شد بعد از خوارگی که متضمن شدت و اهانت است. و (هون) بضم ها یعنی خوارگی و بفتح ها بمعنی رفق و آسانی است مثل (يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) و از حضرت امام محمد باقر روایت شده که مراد بعد از هون تشنگی است در وقت جان کردن آنها بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و باین عذاب خوارگی پاداش داده میشوید برای اینکه بر خدا چیز ناروا میگفتید و چنین بودید که از آیات او گردن کشی میکردید.

آری عذاب موقع مرگ برای کفار نسبت بعد از پس از آن در عالم برزخ و روز معاد عذاب کوچکی مینماید قوله تعالی (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)

صفحه : ۹۲

شیخ طنطاوی در تفسیرش راجع بآیه (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ الْخ) بیان مفصّلی از بیان ارواح در اروپا و امریکا و انکلزا و ایتالیا نقل میکند که خلاصه آنرا در اینجا ترجمه مینمائیم:

چنین گفته خلاصه آنچه در جمعیات نفسیه از ارواح در حال موت نقل شده اینکه است که گفته‌اند مردم دو قسمند: صالحین و فاسقین- و موت یا فجائی است یا پس از مرض و پیری و ضعف پدید میگردد- و مردن فجأه بر نفس سخت است. و گفته‌اند برای روح انسانی دو جسم است: یک جسم لطیف شفاف- و دیگر جسم ارضی ثقیل- و معنی نزع روح اینکه است که جسم ارضی را میگیرند تا اینکه آن جسم لطیف محیط بروح از آن جسم ثقیل خالص گردد- و هر قدر انسان صالح‌تر یا مریض یا پیرتر باشد انفصال آن جسم ثقیل از جسم لطیف آسان‌تر است- و هر قدر انسان ظالم‌تر و فاسق‌تر و محبت مال و جاه و اولاد در او زیادتر باشد انفصال روح لطیف از جسم ارضی سخت‌تر و مشکل‌تر می‌باشد و بزرگ‌تر چیزی که هنگام نزع سبب سختی جان کردن میشود شهوات و گناهان است خصوصاً برای آنهایی که بحیات اخروی مقرّر نیستند که آنها در آن موقع چنان مضطرب میگرددند و در

عذابی واقع میشوند که بی‌طاقت میشوند آن روحی که مادی و بخیل و ظالم و جاهل و متکبر و باقی صفات نکوهیده متصف باشد در آنهنگام آلامی حس میکند که بی‌طاقت میگردد و نیز وقتی می‌بیند آنهائی را که مقامشان پست‌تر از او بوده منزلتشان عظیم‌تر و مقامشان بالاتر از آنها است در آنحال عذابی در خود می‌بیند که طاقت نمی‌آورد- و روح چنین کسی واقع میگردد در محوطه‌ئی بغلاف ظلمانی و او را محجوب میگرداند و اما روح پاک صالح برای لطافتش و سبکی و استعدادش هنگام موت بالا میرود بدون اینکه مشتاق دنیا باشد بلکه فرحناک است که از اینکه بدن ثقیل خلاص میگردد و مشاهده میکند چیزی را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر بشری خطور نموده، زیرا که اینکه کواکب و خورشیدها و ساکنین در

صفحه : ۹۳

آنها و نظام عالم را معاینه مینماید و مطلع میگردد بر جمال و بهاء و انوار بطوریکه بیهوش میگردد و از حسن اینکه منظره سالهائی از خود بی‌خود میگردد و وقتی اجلس آمد منتقل میگردد بعالم شریف و معارف نفسش زیاد میگردد و عالم میگردد معلومی که برای اهل زمین تصور ندارد پس از آن درجات او بالا میرود درجه بدرجه لطیف و لطیف‌تر تا اینکه بمنتهای درجه قرب میرسد لکن ارواح میگویند اینکه مرتبه نادر است، و اینکه ارواح عالیه باذن خدا مدبر عالمند تا آنجا که گفته: تعجب کن چگونه است سخنان ارواح بر دست غیر مسلمانها که مطابق با قرآن و ناطق بآن است، و چگونه ارواح گفته‌اند کسانی که در دنیا فرو رفته و گناهکار و در غفلتند وقت موت نمیدانند چه عمل کرده‌اند و بسا چندین سال در عذابی که طاقت ندارند باقی میمانند و نیز چگونه جانشان بعلاقه‌ئی که بدنیا دارند بکراحت از بدنشان بیرون می‌آید، و نیز چگونه ارواح عالیه موقع مردن صلحاء می‌آیند و با آنها ملاطفت و مهربانی میکنند زیرا که در آنوقت دیگر بین آنها حجابی نیست، و نیز چگونه ارواح صالحه بحدیثهای ارواح عالیه تمتع می‌برند و از آنها تعلیم میگیرند و بالا- میروند، و بین که چگونه تمام اینها مطابق با نص قرآن است- پس قوله تعالی (أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ) مطابق همان کلام ارواح است و نیز در سوره دیگر فرموده (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) یعنی نزد مردن- و نیز ملائکه بمحتضر میگویند (أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا الْخ) و اینکه همان است که ارواح گفته‌اند- و نیز میگوید (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ) ارواح هم همین طور گفته‌اند- و قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) اینکه نیز عین همانست که ارواح گفته‌اند- و قوله تعالی (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ- الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ- لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) همانست

صفحه : ۹۴

که ارواح گفته‌اند. و در حدیث فرموده

(من احب لقاء الله احب الله لقائه و من كره لقاء الله كره الله لقائه)

و نیز در حدیث

(سترون ربکم)

و در آیه (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ) همین طور ارواح گفته‌اند- و گفته (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) بلکه ارواح میگویند فجار در آنروز از ارواح صالحه محجوبند- و الحاصل آنچه قرآن در امر آخرت ذکر نموده ارواح در عالم بعد از موت خبر داده‌اند- باعتبار اینکه موت اول منازل آخرت است و حساب از همان ساعت مرگ شروع میشود و اینکه از عجب‌ترین عجائب است.

[کلام طنطاوی با کمی اختلاف بیان رسیده] و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ در آخرت یا پس از مرگ بهمین ستمکاران که در آیه بالا تذکر داده شد و امثال اینها خطاب سخط آمیز میرسد که ای کافرین ستمکار امروز نزد ما آمدید تنها همین طوری که اول خلق کردیم شما را که از همه چیز خالی و برهنه بودید نه لباسی، نه مالی، نه اولادی، ندریاست، نه جاهی و عنوانی و ناتوان دنیا آمدید امروز هم که بسوی ما برگشتید برهنه، نه علمی، نه عملی، و نه ایمانی، و نه کمالی، و نه چیزی از دنیا از آنچه دل بوی بسته بودید با خود آوردید همه را و گذاشتید و کجایند آن بتها و آنهایی را که پرستش مینمودید و شفیع خود میدانستید چطور شد که بین شما و آنها قطع گردید و امروز که روز بیچارگی شما است بفریادتان نمیرسند (فرادی) جمع فرد است مثل (کسالی).

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ الخ (حب) تخم زراعت است و (نوی) تخم اشجار است، در بیان آثار قدرت و حکمت باری تعالی خاطر نشان میکند که خدا آنکسی است که دانه مرده را

صفحه : ۹۵

میشکافد و از آن نباتات و گیاهان که دارای روح نباتی میباشند بیرون می آورد و از نطفه مرده انسان و حیوان را زنده بیرون می آورد، و واو در (و مخرج) جمله را به (یخرج الحی) عطف داده، و مرده را از زنده بیرون آورده، مثل تخم و نطفه که از نبات و حیوان آدمی بیرون می آورد، و اینکه زنده کننده و میراننده خدا است که فقط او است سزاوار بندگی، پس چگونه از او برمیگردید بسوی غیر او.

شاید اشاره باین باشد که عقل خود را بکار اندازید و با خود فکر کنید آیا سزاوار است که از چنین خدائی رو گردان شوید بسوی غیر او و بر او دروغ بندید یعنی بر او شریک آورید.

و نیز خدای شما آنکسی است که سیاهی شب را می شکافد و صبح روشن ظاهر میگرداند، و شب را برای آسایش شما قرار داده که از تعب و زحمت روز استراحت نمائید، و خورشید و ماه را قرار داده، و (حُساباً) یعنی نشانه‌های اوقات و آنها را در اطوارهای مختلف گردش و حرکت داده تا ماه و سال و ایام و ساعات معین گردد و تمام اینها بتقدیر عزیز خدای غالب عالم انجام گرفته.

صفحه : ۹۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۷ تا ۱۰۵]

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸) وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا رَأً نَخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مَتْرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِن فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۹۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ (۱۰۰) يَدْبَعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

(۱۰۱)

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَن أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَن عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِيُبَيِّنَنَّ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵)

صفحه : ۹۷

[ترجمه]

و او است خداوندی که برای شما ستاره‌ها را آفرید تا در تاریکی شب و در بیابانها و دریاها راه بیابید- و همانا ما برای اهل بصیرت آیات را مفصل گردانیدیم [۹۷]

و خدا آنکسی است که شما را از یک نفس آفرید- پس شما راست محل قرار گاهی از رحم مادر و (مستودت) صلب پدر و ما آیات را تفصیل دادیم برای جماعتی که بفهمند [۹۸]

و او آنکسی است که از آسمان بارانرا نازل گردانیده- و بسبب آب بیرون میآوریم گیاه سبزی که از آن خارج میکنیم دانه‌های بهم پکیده- و از درخت خرما بیرون میآوریم شکوفه و غنچه و خوشه‌های نزدیک بهم (و از آب باران) بیرون میآوریم بوستانهای انگور و درخت زیتون و درخت انار در حالی که بعضی شبیه بیکدیگر و غیر شبیه بهم- نگاه کنید بمیوه درختان وقتی که بیرون آید و بنگرید بزرگ شدن آنها را و رسیدن آنها- و حقیقه اینها علاماتی است برای گروهی که ایمان آورند [۹۹]

و مشرکین برای خدا شرکائی از جن قرار دادند- در صورتی که آنان را خدا آفریده و بنادانی برای او پسران و دختران تراشیدند- پروردگار عالم پاک و منزّه و بری است از آنچه وصف میکنند [۱۰۰]

او است پدید آورنده زمین و آسمان کجا برای او اولاد است- و او را زنی و رفیقی نیست و همه چیز را او آفریده و بهر چیزی دانا است [۱۰۱]

اینکه است پروردگار شما الهی نیست مگر او و او است آفریننده هر چیزی- پس او را پرستش و عبادت نمائید و او نگهبان تمام موجودات است [۱۰۲]

هیچ چشمی او را نبیند و او همه چشمها را ادراک مینماید، و او لطیف و نامرئی و بهمه چیزها آگاهست [۱۰۳] ای رسول بگو از طرف پروردگار شما بینائی (کتاب آسمانی) آمد، کسیکه بآن بینا گردید برای نفع خود او است و کسیکه کور گردید، بر ضرر او است- و من نگهبان شما نیستم [۱۰۴]

اینکه چنین ما آیات را میگردانیم از طوری بطوری- و همانا کافرین گویند اینها را درس خوانده‌ئی و ما آیات را برای اهل دانش بیان میکنیم [۱۰۵]

صفحه : ۹۸

[توضیح آیات]

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ترجمه آیات شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه آیه مربوط بآیات بالا- است و در مقام نظام آفرینش و امتنان بر بنی آدم برآمده و بآنها یادآوری

مینماید که خدا و معبود شما آنکسی است که ستارگان را آفرید تا اینکه در تاریکیهای شب در مسافرتان گمراه نگردید، و در حدیث است که (نجوم) اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشند.

ظاهراً لام (لتهتدوا) تعلیل است یعنی ستارگان را آفریدیم برای راهنمایی شما، شاید مقصود از (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ) تفصیل آیات تکوینی و علامات خلقت باشد که هر چیزی را برای غایت و مصلحتی تعیین گردانیدیم و میشود مقصود همین آیات لفظی قرآنی باشد که آیات را مفصل گردانیدیم برای جماعتی که عالم و دانا می‌باشند یعنی علماء و دانشمندان از آیات بهره میرند نه جهال.

الله که وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ گفته‌اند کلمه (مستقر) هم بفتح قاف قرائت شده و هم بکسر آن، بنا بر اینکه مستقر بفتح قاف قرائت شود اسم مکان و بمعنی محل استقرار است، و همچنین مستودع بفتح قاف دال بمعنی مکانی است که در آن ودیعه میگذارند و نظیر اینکه آیه در سوره هود آمده قوله تعالی (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) و بقرینه آن آیه بنا بر قرائت بفتح قاف معنی چنین میشود (فمنکم من هو فی مستقر، و منکم من هو فی مستودع) و بنا بر قرائت بکسر مستقر اسم فاعل، و مستودع اسم مفعول میشود و در تقدیر چنین است (فمنکم مستقر و منکم مستودع) یعنی بعضی از شما مستقرند و بعضی

صفحه : ۹۹

مستقر نیستند.

و در تفسیر عیاشی ابی بصیر از ابی جعفر روایت کرده که گفتم چیست معنی الله که (هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ الْخ) گفت اهل شهر تو یعنی آنجا که در آن هستی چه میگویند گفتم میگویند: مستقر در رحم مادر و مستودع در صلب پدر- حضرت فرمود که دروغ میگویند (مستقر) کسی است که ایمان در قلبش قرار گرفته و ثابت گشته و هیچ وقت ایمان از قلبش زائل نمیگردد، و (مستودع) کسی است که مدتی ایمان در قلبش بودیعه گذارده شده بعد از او گرفته میشود و (زبیر) از آنها بود. بروایت سعد بن ابی الاصبح که گفته از ابی عبد الله ع در حالیکه از او سؤال میشد از (مستقر) و (مستودع) شنیدم که گفت (مستقر) در رحم، و (مستودع) در صلب.

مفسرین راجع بقوله تعالی الله که (وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) معانی بسیاری گفته‌اند از آن جمله، مراد از انشاء یعنی ایجاد انسان از نفس واحده اینکه است که تمامی بشر از یک نفس که آن نفس و روح انسائیت است آفریده شده‌اند و یا گفته‌اند که تمام افراد اینکه نوع دارای یک نفس و یک بدنند باین معنی که ترکیب نفس و بدن در همه افراد یک نوع ترکیب است و آن نوع از ترکیب همانست که از آن بحقیقت انسائیت تعبیر میکنیم در (کشف الاسرار) گفته آیه از روی اشارت میگوید شما را از آدم آن نفس یگانه آفریدم که در آفریده شدگان کسی را ندادم آن دولت که ویرا دادم- و آن منزلت و رتبت که ویرا نهادم، خود را جل جلاله (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) گفت و آدم را (فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) گفت، یعنی (الله) است نیکوتر آفرینندگان، و آدم است نیکوتر آفریده شدگان ای آدم در خالقیت یگانه منم، و در مخلوقات یگانه توئی، همانست که در بعض اخبار بیارند در صفت خلقت آدم، که رب العزة جل جلاله گفت (احببت شیئا فخلقته فردا لفرد).

صفحه : ۱۰۰

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً الْخ (هو) اشارت است بذات احدیت (الذی) اشارت است بصفات ربوبیت (انزل) اشارت است بصنع الهیت، خداوندی موجود بذات، موصوف بصفات، معروف بصنایع و آیات، و گفته‌اند (هو) اشارت است فراهست تا شنونده گوش بدان دارد، و جوینده بدان راه یابد نگرونده فرا بیند (الذی) کنایه است از هست، تا شنونده آشنا گردد، و جوینده بینا، و خواهنده

دانا تا آنجا که گفته (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) تا آخر، همه نشانست که کردگار یکتا است و در خدائی بی‌همتا، و در قدرت بی‌احتیال است، و در قیومیت بی‌کشتن، حال است، و در ملک ایمن از زوال است، و در ذات و نعت متعال است، ربّ العالمین، بنده‌گان را بر اینکه توحید بخواند، نبینی که در آخر آیت میگوید:

(انظروا) در نگرید تا بدانید، و بدانید تا دریابید، اینجا بنظر میآید، جای دیگر میگوید (وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ) نظر نکنند و نپذیرد و یادگار نشناسد، مگر کسی که دل با حق راست دارد، و نظر وی پیش چشم خویش دارد، اینکه است اشارت آخر آیت که گفت (إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) بآیات قدرت آنکس راه برد که بآیت صفت ایمان دارد، وی از (الله) شرم دارد که بر وی نظر دارد که از نظر وی خبر دارد، و از (الله) وی باک دارد که (الله) را بر خود قادر میداند.

[پایان] وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ گفته‌اند، در زمان جاهلیت، دین عرب سه دین بود، جماعتی فرشتگان را میپرستیدند، میگفتند اینان دختران خداوند اینک است که ایشان را پوشیده میدارد و جماعت دیگر بتها را پرستش مینمودند، و جماعتی از خزاعه ستاره (شعری) را پرستش مینمودند، و از اهل کتاب یهودیان میگفتند (عزیر ابن الله) و مسیحیان میگفتند (مسیح ابن الله).

صفحه : ۱۰۱

و بعضی گفته‌اند مقصود از (شركاء الجن) همان فرشتگانند و نظر به اینکه که غائب از نظرند آنها را (جن) نامیده.

کلبی گفته: اینکه آیه در شأن زناذقه آمده که ابلیس را شریک الله نامیدند و گفتند (الله) سبحانه خالق نور و خیر و ناس و چهار پایان است، و ابلیس خالق شرّ و ظلمت و سباع و مارها و گزندگان است، و میشود که ضمیر (هم) در (خَلَقَهُمْ) راجع بکافرین باشد یعنی قرار دادند برای خدائی که آنها را آفریده و تصویر کرده شریکان، و میشود که ضمیر راجع بجن باشد. هر کدام باشد، چگونه میشود مخلوق خدا شریک او باشد در صورتی که هم آنها و هم جن را او آفریده (وَخَرَقُوا لَهُ) یعنی (اختلقوا و کذبوا) اختلاق کردند و دروغ بر خدا بستند.

بِإِدْعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً إِنَّكَ آيَةُ بَشَرٍ خَاطِرٍ نَاشِئٍ مِمَّنْ سِوَاكَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ غَافِلٌ عَمَّا يُشْرِكُونَ

بایدیغ السّمآواتِ و الأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً إِنَّكَ آيَةُ بَشَرٍ خَاطِرٍ نَاشِئٍ مِمَّنْ سِوَاكَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ غَافِلٌ عَمَّا يُشْرِكُونَ

آسمانهای با اینکه عظمت و زمین با اینکه سعه و استحکام را ابداع نموده یعنی همه موجودات را از نیستی و عدم بوجود آورده و اولاد داشتن کسی را سزد که زن داشته باشد و زن داشتن کسی را سزد که محتاج باشد و احتیاج با وجود و کمال قدرت منافی است و خدا بمحض اراده ازلی عوالم وجود را ابداع نموده و نیز ولد تولید مثل است و باده توحید ثابت گردیده که برای خدا نه شبهی و نه مثلی و نه نظیری است متفرد است بذات و صفات و از صفات مخلوقین منزّه و مبراء است وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ تعمیم پس از تخصیص است، اول آیه خود را معرفی نموده که ابداع کننده آسمانها و زمین است سپس بطور عموم خاطر نشان میکند که او خالق و پدید آورنده هر حادثی است، و همه اشیاء فعل او و اختراع او و صنع او است، و دیگر در اینکه آیه یادآوری میکند که دانسته شود علم او بتمام اشیاء احاطه دارد.

و خلاصه اینکه دو صفت از اوصاف عظمت و جلال خداوندی خود را تذکر

صفحه : ۱۰۲

میدهد: یکی عموم قدرت، دوم احاطه علمیه و ذات ذو الجلال خود را باین دو صفت کمالیه میستاید و معرفی مینماید و آیات راجع باین دو صفت یعنی عموم خلقت و احاطه علم خدا بسیار است و اگر بخواهیم آیاتیکه راجع بعموم خلقت در قرآن کریم است یادآوری کنیم طول میکشد و برای نمونه سه آیه ذکر میشود مثل قوله تعالی (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ

وَمَا تَعْمَلُونَ) و امثال اینها لا تعدّ و لا تحصی است.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ سخنان مفسرین در توجیه قوله تعالی (خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) ۱- در کتاب خصال است که اعمش بجعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین نسبت داده که در حدیث طویلی فرموده

افعال عباد مخلوقه خلق التقدير لا خلق التكوين
(الله خالق كل شيء) جبر و تفویض نگوئید.

۲- در کشف الاسرار در ذیل اینکه آیه گفته (وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) دلیل است که هر حادثی که در عالم است فعل خدا است و خلق او و اختراع او است، جز وی خالق و صانعی نه، جز وی محدث و مخترعی نه، بنده گان و رهبران همه آفریدگان وی، افعال و اعمال ایشان، حرفت و صنعت ایشان، حرکات و سکانات ایشان، چه در خیر و چه در شرّ، مخلوق و مصنوع وی، متعلق بقدرت وی، تا آنجا که گفته بلی فعل بنده از روی اکتساب و اضافت منتسب باو است و ثواب و عقاب بسته بآنست، چنانچه حرکت بنده، از یک روی خلق خدا است و از یک روی وصف و کسب بنده، نتوان گفت که جبر محض است، که وعده وی ضروری است و نتوان گفت خلق و اختراع بنده است که بنده از دریافت و دانش اجزاء مکتسبه عاجز است، پس اعتقاد درست و طریق راست آنست که گویند مقدر است بقدرت الله از روی خلق و اختراع و بقدرت بنده از روی اکتساب که الله آن قدرت را در او آفریده، و وصف بنده کرده پس اینکه قدرت وصف بنده است و خلق خدا نه کسب بنده، و حرکت فعل خدا است و وصف و کسب بنده. [پایان]

صفحه : ۱۰۳

۳- در مجمع البیان پس از توجیه آیه گفته: کسیکه معتقد است که قوله تعالی (وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) دلالت دارد بر خلق افعال عباد، جواب او اینکه است که آنچه از آیه مفهوم میگردد چنین است که مخلوقات را اراده کرده، چنانچه کسیکه گفت هر چیزی را خوردم مأکولات را اراده کرده، و کل-مخلوقات با آنچه در او است از خلقت عجیب منسوب باو است اضافه بر اینکه حق تعالی نفس خود را از افک عباد و کذب آنها تنزیه نموده پس اگر خودش اینکه افک و کذب را آفریده بود چگونه خود را تنزیه مینمود. [پایان] ۴- بعضی از مفسرین در توجیه آیه و عمومیت خلقت و مسئله جبر و تفویض که معرکه آرای دانشمندان است، پس از توضیحات بسیاری و بیان آیات بیشماری راجع بعمومیت خلقت پروردگار چنین گفته: هر جا که در کلام خدای تعالی بذكر سیئه و گناه و امثال آن برمیخوریم باید بگوئیم اینکه معانی عناوینی هستند غیر حقیقی باین معنی که هیچ انسان گناهکاری خودش و بین آن گناه و گناهکار رابطه‌ایست که بین آن و غیر آن نیست اینکه برای وضع یا اضافه یا نسبتی است که بین آن و بین عمل مشابه آن برقرار است. و عبارت دیگر هیچ معصیت و ظلمی نیست مگر آنکه عملی از سنخ آن هست که معصیت و ظلم نیست و اگر آنرا ظلم نامیم و اینکه را نمی‌نامیم برای مخالفتی است که اولی با دستور دین یا با حکم عقل دارد و یا برای فساد است که در جامعه داشته و یا نقض غرضی از اغراض است و دومی اینکه آثار سوء را ندارد، مثلاً- زنا و ازدواج که دو فعل شبیه بهمند هیچگونه اختلافی در اصل و حقیقت و وجود نوعی آن دو نیست و اگر یکی را زشت و مذموم و دیگری را ممدوح میدانیم برای موافقت و مخالفتی است که با شرع الهی و یا سنت اجتماعی و یا مصلحتی از مصالح اجتماع دارند- و اینگونه امور جهاتی و قراردادی و اعتباری هستند که عقل عملی و شعور اجتماعی حکم باعتبار آن میکند و ظرف اعتبار آنها

صفحه : ۱۰۴

همان ظرف اجتماع است و در عالم تکوین و خارج جز آثار آن که ثواب یا عقاب باشد دیده نمیشود.

[پایان] خلاصه رأی آن دانشمند چنانچه صریح بیان او است اینکه است که حسن و قبح اعمال امر اعتباری و قرار دادی در ظرف اجتماع است و بنا بر اینکه رأی هر عملی که جامعه آنرا نیکو بدانند خوب است و هر عملی را که جامعه زشت دانند قبیح است و اینکه رأی دو تالی فاسد ایجاب مینماید یکی بطلان حسن و قبح عقلی که تمام عقلاء عالم معترف بآنند، و دیگر لازم میآید که شارع بدون مصلحت در مأمور به و مفسده در منهی عنه امر و نهی صادر نماید بلکه اگر گوئیم تمام احکام عناوینی باشند غیر حقیقی احکام شرع تماماً لغو میگردد. اگر مفسده ذاتی در زنا و مصلحت ذاتی در ازدواج نبود چه بر آن میداشت که نهی از زنا و امر بازدواج نماید، مسلم احکام شارع از اوامر و نواهی تماماً معلل بمصلحت ذاتی عمل و مفسده ذاتی بر ترک آنست نه فقط بوجوه و اعتبار است.

آری میتوان گفت در اوامر و نواهی شرع دو حکمت مندرج است یکی حسن ذاتی در مأمور به و قبح ذاتی در منهی عنه، و دیگر اختیار و آزمایش که بین مطیع و عاصی تمیز داده شود و دانسته شود مطیع کیست و عاصی کدام است و شخص مطیع دو فائده عائد او میگردد یکی آن فائده ذاتی که در اوامر مأخوذ است و دیگر اتصاف او بمقام عبدیت، و نیز عاصی دو ضرر نصیب وی میگردد یکی مفسده‌ئی که در منهی عنه مأخوذ است و دیگر استحقاق عقاب بر مخالفت مولی و راجع بآیه (وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) که جماعت جبریه که بآن و امثال آن خواسته‌اند ثابت کنند که همه چیز مخلوق خدا است حتی عمل اختیاری عبد که آنهم فعل خدا است و اراده بنده مدخلیتی در آن ندارد بلکه هیچ شیئی مؤثر در شیئی دیگر نیست حتی سوزانیدن آتش و خنکی آب فعل خدا است نه اثر آتش و آب چون مسئله جبر و تفویض از مطالب غامضه و معرکه آراء بین دانشمندان است و هر کسی برآی و سلیقه خود طوری آیات را توجیه نموده و بنا بر اختصار

صفحه : ۱۰۵

است و نیز اینجا جای بحث او نیست همین قدر راجع بآیه بالا- گوئیم شکی نیست که هر چیزیکه شیئیت وجود بر آن گفته شود جوهر باشد یا عرض ذات باشد یا فعل مجرد باشد یا مادی تماماً اولاً و بالذات متعلق اراده حق تعالی گردیده و ثانیاً و بالعرض متعلق بموضوع خود آن شیئی است که در وجود وی منطوی است و نیز افعال اختیاری انسان اولاً و بالذات متعلق باراده حق تعالی است زیرا که بدون اراده آنفرد متعال چیزی در عالم موجود نمیگردد، و ثانیاً و بالعرض منسوب بخود انسان است یعنی اراده و عمل اختیاری وی در عرض اراده حق تعالی نیست بلکه در طول اراده او است زیرا که اختیار او ناشی از آن قدرتی است که در وجود او گذارده شده- و میشود تفکیک انداخت بین اعمال خوب و بد او باین طور که گفته شود اعمال نیک و حسنات وی ناشی از وجود او است و وجود خیر محض و منسوب بخدا است که خیر محض است و اعمال بد او منسوب بحدود امکانی و مرتبه نازله وجود وی است قوله تعالی (مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ) سوره النساء آیه ۸۱.

لا- تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ آیه ارشاد باین است که گمان نشود که حق تعالی شبیه بتها و اجسامی میباشد که بشود او را بچشم دید، و از راه رؤیت بمقام کبریائی توان راهی پیدا نمود، او منزّه و مبراء از صفات ممکنات است، اینکه است که بمشکرین خاطر نشان میکند که بدانید خدای شما جسم و جسمانی نیست که بشود از طریق رؤیت او را ادراک نمائید و او سبحانه و تعالی خود شما و آنچه میدانید از ادراک بصری و ادراکات قلبی شما را ادراک میکند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ شاید آیه اشاره باین دارد که خدا را بچشم سر نتوان دید لکن از طریق برهان بچشم بصیرت و از راه قلب آثار جمال و جلال او را توان مشاهده نمود

صفحه: ۱۰۶

در مجمع البیان گفته کلمه بصیرت بمعنی بینه و دلالتی است که بوسیله آن هر چیزی را آن طوری که هست می بینند و بصائر جمع آنست. [پایان] و بقول دیگر کلمه بصیرت بمعنی بینائی است نسبت بچشم سر و گفته اند بینائی بهر معنائی که باشد بمعنی ادراک حاسه بصر است، که قوی ترین ادراکات جسمانی است.

ظاهراً آیه می خواهد انسان را خاطر نشان کند- که همانا برای شما آمد هدایت هائی که هدایت را از گمراهی تمیز دهید، و حق را از باطل جدا کنید، و هر کس که فکر کند و بفهمد و پیرو حق گردد نفعش عائد خودش میگردد، و کسیکه در آیات قرآن نظر نکند مثل آدم کور آنها ضررش بخودش برمیگردد و من که رسولم حافظ و نگهبان شما نمیباشم.

وَ كَذَلِكَ نُضَيِّرُ الْآيَاتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِيُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی و اینکه چنین ما آیات قرآن را میگردانیم و برای فهم آنها بیان میکنیم با اینحال کافرین گویند (درست) تو درس خوانده‌ئی و تعلیم گرفته و همانا ما آیات خود را واضح میگردانیم برای گروهی که میدانند

صفحه: ۱۰۷

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵]

اشاره

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷) وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰) وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (۱۱۲) وَ لَتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳) أَفَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغَىٰ حَكَمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵)

صفحه: ۱۰۸

[ترجمه]

ای رسول پیروی کن آنچه را که از پروردگارت بتو وحی رسیده نیست الهی مگر او و از مشرکین اعراض نما [۱۰۶] و اگر خدا میخواست اینان شرک نمیآوردند و ما تو را بر آنها نگهبان قرار ندادیم و تو وکیل آنها نمیباشی [۱۰۷] و دشنام ندهید ای مؤمنین بآن بتهایی که بغیر خدا میخوانند پس آنها (در عوض) از روی دشمنی و بدون دانش بخدا و مقام کبریائی او ناسزا میگویند همچنان که آراستیم عمل کفار را در نظرشان آراستیم برای هر گروهی عملشان را پس از آن بازگشت

آنها بسوی جزاء از پروردگار آنها است پس آنها را یادآوری مینمائیم بآنچه عمل کرده‌اند [۱۰۸] و مشرکین با کمال جدیت بخدا قسم یاد نمودند که اگر معجزه‌ئی آمد بر ایشان البته بآن ایمان می‌آورند بگو آیات نزد خدا است و شما مؤمنین نمیدانید که وقتی آیتی (معجزه‌ئی) آمد ایمان نمی‌آورند [۱۰۹] و ما دلها و چشمهای آنها را میگردانیم چنانچه در اول مرتبه نیز ایمان نیاوردند و آنها را بهمان حال طغیان و سرکشی واگذارم که سرگشته روند [۱۱۰] و اگر ما ملائکه را بر آنها نازل گردانیم و مرده‌ها با آنها سخن گویند و محشور کنیم بر اینها هر چیزی را اینها ایمان نخواهند آورد مگر اینکه خدا بخواهد و لکن بیشتر آنها جهالند [۱۱۱] و همچنانکه تو دشمن داری ما قرار دادیم برای هر پیمبری دشمنی از شیطانهای انسی و جنی که القاء میکند جنی بانسی سخنان فریبنده گول زننده و اگر پروردگار تو میخواست نمیگردند پس آنها را بر آنچه افتراء میزنند واگذار [۱۱۲] و تا میل کند بآن کلام مزخرف قلبهائیکه بآخرت ایمان نیاورده‌اند و برای اینکه آنرا بپسندند و بجهت اینکه کسب کنند آنچه را که آنها کسب نموده‌اند از گناه [۱۱۳] آیا غیر خدا را طلب کنم من که حاکم باشد میان ما

صفحه : ۱۰۹

و او آنکسی است که بسوی شما نازل گردانید کتابی را که تفصیل دهنده است و کسانیکه بآنها کتاب عطاء نمودیم میدانند که (اینکه قرآن) از طرف پروردگار تو بحق و درستی نازل گردیده پس مباش البته از شک که کنندگان [۱۱۴] و تمام و کامل شد قرآن یا دین خدا یا حجت خدا بر بندگان در حالیکه صدق است اخبار آن و عدل است احکام آن نیست تغییر دهنده‌ئی برای احکام آن و خدا شنوا است گفتار شما را و دانا است اسرار شما را [۱۱۵]

(توضیح آیات)

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (اتباع) بمعنی پیروی کردن و تابع غیر گردیدن است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه معلوم است در هیچ وقت تابع کسی نگردید و در دین تابع وحی بود و بدلالات وحی عمل مینمود اینست که حضرتش بامر الهی نه تابع هوای غیر بود و نه تابع هواهای نفسانی خود و چنانچه در معنی وحی گفته‌اند (الوحی هو اشاره خفیة و القاء المعنی فی القلب) و وحی دو قسم است یک قسم القاء رحمانی است که در قلب مبارک رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدون نزول ملک وحی القاء میگردید و دیگر نزول جبرئیل بظاهر بدن او برای جهت رسالت و برای دستورات احکام که بمردم برساند و آنها را ارشاد نماید.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) دستور رسالت است که حضرتش موظف گردیده که قول (لا اله الا هو) را بخلق القاء نماید (وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) شاید اشاره باین باشد که تو وقتی امر رسالت را انجام دادی دیگر بر تو حرجی نیست خواه بپذیرند یا نپذیرند دیگر خود را بمشمت نینداز از مشرکین اعراض نما، از ابن عباس روایت شده که اینکه آیه بآیه قتال و جنگ با مشرکین نسخ گردیده و بقولی از آنان دوری کن و متارکه نما.

صفحه : ۱۱۰

در مجمع البیان گفته، اگر خدا میخواست که آنها ترک شرک نمایند (و موحید گردند) قهرا و اجبارا بترک شرک مضطرشان

میگردانید، مگر اینکه بترک شرک مضطرشان نگردانید زیرا که اضطرار منافی تکلیف است، و آنها را امر نمود که با اختیار ترک شرک نمایند تا اینکه مستحق مدح و ثواب گردند.

و در تفسیر اهل بیت ع است که اگر خدا میخواست قرار میداد تمام آنها را معصومین تا اینکه احدی از آنان معصیت نکند و دیگر محتاج بهشت و جهنم نبود لکن بآنها امر نمود و نهی کرد و آنچه لازمه استطاعت بود بر انجام تکلیف برای آنها آماده نمود تا حجه بر آنها تمام گردد- و بعمل مستحق ثواب و بترک مستحق عقاب گردند.

[پایان] و مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ای رسول ما تو را نگهبان و حافظ اعمال آنها قرار ندادیم و نیز تو و کیل آنان نیستی اشاره به اینکه که ما آنها را با عقل و رویه مختار اعمال خودشان قرار دادیم و تو را برای ارشاد و راه نمائی بطریق هدایتشان بر آنها برسالت فرستادیم دیگر چیزی بعهد ما نیست و تو غیر از راهنمائی آنها وظیفه دیگری نداری نه نگهبان آنهاست و نه بر کشانیدنشان باعمال نیکو و کیل آنانی فقط بر تو است تبلیغ و بر ما است حساب اعمال و پاداش آنها.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ آیه مؤمنین را از دشنام دادن بتهای مشرکین نهی مینماید زیرا که آنان هم از روی عداوت و دشمنی و نفهمی و جهالت خدای شما را دشنام میدهند و همچنان که اعمال کفار را در نظرشان آراسته گردانیدیم عمل هر جماعتی را نزد اهلش زینت دادیم و در نظرشان زیبا گردانیدیم پس باز گشتشان بسوی جزای پروردگار آنها است و خدا بآنها خیر میدهد بآنچه از خیر و شر عمل میکردند

صفحه : ۱۱۱

در تفسیر علی بن ابراهیم از مسعد بن صدقه روایت کرده که گفت از ابی عبد الله ع سؤال شد که چیست مقصود نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده (همانا شرک مخفی تر است از جای پای مورچه در شب تاریک بر سنگ سیاه، حضرت گفت مؤمنین معبودان مشرکین را سب میکردند، و مشرکین سب میکردند آنها را که مؤمنین عبادت میکنند، و خدا مؤمنین را نهی فرمود که آلهه مشرکین را دشنام ندهید تا اینکه سبب دشنام دادن مشرکین بمعبود مؤمنین نگردد، و چون مؤمنین سبب دشنام دادن گردیدند مشرک شدند (مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) ابن عباس گفته چون آیه (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) نازل شد مشرکین گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باید البته خودداری کنی از سب الهه ما یا اینکه ما هم پروردگار تو را هجو میکنیم، اینکه آیه نازل شد (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ الْخ).

و قتاده گفته: مسلمین اصنام کفار را سب میکردند- خدا آنها را نهی کرد برای اینکه مشرکین خدا را سب نکنند زیرا که مشرکین جماعتی هستند جاهل و نادان.

[مجمع البیان] گویا آیه درس اخلاقی بمؤمنین میدهد و بآنان خاطر نشان میکند که بایستی مقدسات دین را محفوظ دارید، و در هر موقعی که مصاحبه و مجادله با دشمنان دین میکنید سخن زشتی نگوئید که آنها از باب تلافی بمثل و عصیبت جاهلیت برای اینکه از مقدسات خود دفاع کنند بحریم مقدس الهی هتک حرمت نمایند. و از اینکه آیه و از عموم تعلیل (كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ) میتوان استفاده نمود که نهی از هر کلام زشتی است نسبت بمقدسات دینی هر قومی و نیز در تمام امور دینی بلکه دنیوی در مقام محاجه و نهی از منکر و امر بمعروف بایستی با سخن نرم و نیکو طرف را ملزم گردانید که او جری نشود و بر انکار او افزوده گردد قوله تعالی (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

صفحه : ۱۱۲

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اشاره به اینکه که ای مؤمنین بدانید باز گشت مشرکین بسوی پروردگار آنها است که

ایمان نخواهند آورد مگر بخواست و مشیت الهی، گفته‌اند اینکه ایمان آنها را معلق بمشیت کرده نظر باین است که از روی قاعده ترتب معلول بر علت محال است ایمان بیاورند مگر اینکه مشیت الهی اقتضاء جبر کند یعنی خدای تعالی آنها را بجبر از کفر بایمان آورد و کَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ همین طوری که بین تو و دشمنان تو تخلیه نمودیم، همین طور بین انبیاء پیشینیان و دشمنانشان نیز تخلیه نمودیم برای اینکه آزمایش و امتحان کردند و در آن ثبات و صبر و زیادتی ثواب عایدشان شود.

و (شیاطین) بدل (عدو) است، و (الانس و الجن) هر دو مفعول جعلنا است و (يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ) یعنی شیاطین جنی شیاطین انسی القاء میکنند، و بعض جن ببعض جن و بعض انس ببعض دیگر و سوسه میکنند (زُخْرُفَ الْقَوْلِ) یعنی سخنان را می‌آریند و خدعه میکنند و آنها را بغرور بمعاصی می‌اندازند، و اگر خدا میخواست آنها چنین نمیکردند یا عود نمیکردند یا بعضی ببعض دیگر سخنان مزخرف را وحی نمیکردند به اینکه که جبراً آنها را از اینکه عمل باز میداشت.

[طبرسی] در کتاب خصال از ابی عبد الله [ع] روایت میکند که گفته افراد بشر سه جزئند جزئی تحت سایه عرشند در روزی که سایه‌ئی نیست، و جزئی بر آنان است حساب و کتاب، و جزئی صورت آنها صورت آدمین و قلوب آنها قلوب شیاطین است. و لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْتَدَهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ جواب (لتصغى) محذوف است و متعلق است بقوله تعالی (یوحی) و گفته‌اند معنی آیه اینکه است که شیاطین جنی و انسی بسخن آراسته القاء میکنند بکافرین

صفحه : ۱۱۵

و آنها را مغرور میگرداند و از راه حق باز میدارند. و لِيَرْضَوْهُ و لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ و برای آنکه بپسندند آنها را برای خود و برای اینکه کسب کنند آنچه کننده‌اند. و بعضی از مفسرین در توجیه آیه گفته کلمه (اقتراف) بمعنی اکتساب است و ضمیر مفرد برمیکردد بکلمه (وحی) در آیه قبل، و لام (لتصغى) برای غایت و بیان نتیجه است و جمله عطف داده شده بر کلامی که در تقدیر است و معنی جمله اینکه است که ما کردیم آنچه را که باید بکنیم، و خواستیم آنچه را که باید بخواهیم و در عین حال هدفها و نتایجی که شیطانها میخواستند از وحیشان بگیرند جلوگیری نمودیم، و در نتیجه بکنند آن کارهای زشتی را که میخواستند بکنند تا بمنتهای درجه شدت شقاوت که استعداد دارند برسند، آری خداوند نه تنها اهل سعادت را در رسیدن بسعادت کمک میکند بلکه اهل شقاوت را و میگذارد تا بکمال شقاوت برسند.

[تفسیر المیزان] أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ در مجمع البیان گفته که لفظ حکم و حاکم بیک معنی است مگر اینکه حکم در رسانیدن مدح بلیغ‌تر است زیرا که حکم در باره کسی گفته میشود که استحقاق حکم کردن را دارد و جز بحق حکم و قضاوت نمیکند، بخلاف حاکم که مطلق است و بانهائی که گاهی بباطل قضاوت میکنند هم اطلاق میشود [پایان] خدا امر نموده برسولش که بکفار بگو که آیا من طلب کنم غیر از خدا حکمی را در صورتی که خدا آنکسی است که برای شما کتاب یعنی قرآن را بعدل و حقیقت فرود آورده و آنچه شما محتاج باو بودید راجع بامور معاد و معاش را برای شما مفصلاً بیان نموده و اهل کتاب میدانند که آن از طرف حق تعالی فرود آمده و نبوده باش تو ای پیغمبر از شک کنندگان، خطاب برسول است

صفحه : ۱۱۶

و مراد امت میباشد، و بعضی گفته‌اند که خطاب بسامع است.

و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ شاید مقصود از کلمه در اینجا کلمه تکوین باشد که در آیات بالا اشاره نمود که آنهاست که ایمان نیاوردند قلبهای آنها را برمیگردانیم و آنان را در طغیانشان باقی میگذاریم بطوریکه نمی‌فهمند و اینکه وعد وعیدی که بآنها داده شده صدق و عدل است و تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و او شنوا است که گفتار رکیک کافرین را می‌شنود و دانا است که از ظاهر و باطن همه چیز آگاهست

صفحه : ۱۱۷

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۴]

اشاره

وَ إِن تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِن هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷) فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَضَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِن كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (۱۱۹) وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۲۰) وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِن أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱) أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴)

صفحه : ۱۱۸

[ترجمه]

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر تو پیروی کنی اکثر اهل زمین را تو را از راه خدا گمراه خواهند گردانید، و اینها پیروی نمیکنند مگر گمان خود را و اینها نیستند مگر گمراهان [۱۰۶]

حقیقه پروردگار تو عالم تر است بکسیکه از راه حق گمراه میشود و عالم تر است بانکسی که هدایت یافته [۱۱۷]

و بخورید از آنچه ذکر خدا بر آن برده شده اگر آیات خدا ایمان آورده‌اید [۱۱۸]

و چیست بر شما که از آنچه اسم خدا بر آن برده شده نمیخورید، در حالیکه حقیقه برای شما بیان کرده‌ایم آنچه را که برای شما حرام است، مگر وقتی که مضطر باو گردید و همانا بسیاری بهوای نفسشان بدون دانش مردم را گمراه میگردانند و پروردگار تو

عالم تر است بآنهاست که از حد خود تجاوز نموده‌اند [۱۱۹]

و گناه آشکار و پنهان را واگذارید، همانا آنکسانیکه مرتکب گناه میشوند بزودی بآنچه کرده‌اند پاداش داده میشوند [۱۲۰]

و نخورید از آنچه اسم خدا بر آن برده نشده زیرا که آن خارج شدن از حکم خدا است و همانا شیاطین بدوستان خودشان القاء میکنند که با شما مؤمنین مجادله و نزاع کنند و اگر پیرو آنها گردید همانا شما هم مشرک خواهید گردید [۱۲۱]

آیا آنکس که (بجهل) مرده بود و ما او را (بعلم) زنده گردانیدیم و برای او نوری قرار دادیم که بآن در مردم حرکت کند، مانند کسی می‌باشد که در تاریکیها فرو رفته و برای او بیرون آمدن نیست، اینکه چنین برای کافرین زینت داده شده آنچه را که بودند عمل میکنند [۱۲۲]

و همچنین ما در هر ده و قریه‌ئی بزرگان گنهکاری قرار دادیم تا اینکه در آنجا با مردم مگر اندیشند، و آنان مگر اندیشی نمیکنند مگر بنفس خودشان و نمی‌فهمند [۱۲۳]

و وقتی برای آنها آیه‌ئی آمد (کافرین) گفتند ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه معجزه‌ئی داده شویم مثل آنچه برسولان خدا داده شده و خدا عالم‌تر است بر اینکه رسالت را در کجا قرار دهد، بزودی بآن کسانی که مجرم شدند نزد خدا خواری و رسوائی و عذاب شدید است بسبب اینکه (با مؤمنین) مگر میکنند [۱۲۴]

صفحه : ۱۱۹

(توضیح آیات)

وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (خرص) بمعنی تخمین است و هر گفتاری که از روی ظن و تخمین باشد آنرا خرص گویند چه اینکه مطابق واقع باشد یا مخالف با آن برای اینکه گوینده‌اش از روی علم نگفته و بر ظن و تخمین اعتماد نموده و هر کس اینکه طور حرف بزند او را کاذب می‌نامند اگر چه قولش مطابق با واقع باشد که در قوله تعالی (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ، الی قوله: وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) [مفردات راغب] (وَإِنْ تُطِيعْ) بمنزله علت است و نهی را میرساند و اینکه خطاب در ظاهر برسول است و مراد امت می‌باشد، گویا ذات متعال برای اینکه رسولش را آگاه نماید و او را از متابعت کافرین باز دارد باو خاطر نشان میکنند که چون بیشتر کسانی که در زمینند گمراهند اگر تو تابع آنها گردی تو را از راه خدا گمراه میگردانند اینان تابع گمان و ظن خودند نه تابع حق قوله تعالی (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) سوره یونس آیه ۳۷، معارف بایستی از روی یقین قطعی که توأم با برهان یقینی است باشد، و از ناحیه خدا اخذ شود نه از روی تخمین و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند، سعادت‌ئی که رستگاری انسان در داشتن آن و هلاکت ابدی و خسران دائمی در نداشتن آن است امری نیست که قابل تخمین باشد.

آری خدای تعالی در امور مربوطه بسعادت انسان و مقدمات حصول وی پیمبران و اوصیاء آنها و کتابهای آسمانی را فرستاده که مردم را در امور مربوطه بسعادتشان و تحصیل معارفشان از معرفت بمقام کبریائی و معرفت معاد و دار جزاء و طریق عبادت و خدا پرستی بحدس و تخمین و بدالالت عقل ناقصشان

صفحه : ۱۲۰

عمل نمایند که اگر چنین کنند البته گمراه میگردند.
 إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ همانا پروردگار تو عالم‌تر است بآنهایی که از طریق او که آن روش و طریقی است که انسان را بکمال انسانیّت و فضیلت میرساند گمراه میگردند و او بهدایت شدگان عالم‌تر است.
 (اعلم) افعال التفضیل است، شاید اشاره باین باشد که شما ظاهر قول و عمل افراد را مینگرید و خبر از ضمیر و سریره آنها ندارید، میشود کسی بظاهر صالح و متقی بنظر آید و در باطن فاسد و منافق باشد و چنانچه معلوم است چون اکثر مردم چنینند و شما نمیدانید خدا است عالم بضمائر اینکه است علت اینکه نباید تابع ظن و تخمین شوید که البته گمراه خواهید گردید.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ، الی آخر آیه بعد ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، خلاصه آیات اینست که یادآوری مینماید آنچه را که در آیات دیگر بیان شده از آنچه را که از اکل حیوانات حرام نموده و آنچه را که از طریق اضطرار مباح گردانیده و نیز نهی فرموده از اکل حیوانی که موقع ذبح اسم خدا بر او ذکر نشده و در آخر آیه مذمت مینماید آنهایی را که بهوهای نفسانیشان بدون علم عمل نمودند که اینان از طریق راستی و درستی و سعادت گمراه گردیدند اینکه است که اول آیه فرموده (وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ) (ماء) استفهامیه را در مورد تعجب آرند که چیست بر شما که از حیوانی که اسم خدا بر آن برده شده نمیخورید، نهی در اینکه آیه مقابل آن امری است که در جمله (فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ) بود وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ (وَ لَا تَأْكُلُوا) در اینکه آیه نهی مولوی است و مؤکدا نهی نموده از خوردن حیوانی که در موقع ذبح نام خدا بر آن برده نشده و تصریح نموده که خوردن

صفحه : ۱۲۱

فسق است.

وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إلی أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ همانا شیاطین بدوستان خود وسوسه میکنند تا با شما خصومت کنند که هر چه را خودتان میکشید میخورید و آنچه را خدا کشته است میگذارید عکرمه روایت کرده که گروهی از مجوس فارس بمشرکین قریش نوشتند که گمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش اینکه است که تابع امر خدایند و با اینحال اعتقادشان چنین است که آنچه خودشان ذبح میکنند حلال است و آنچه خدا آنرا کشته باشد (یعنی مرده باشد) حرام است، خدا فرمود شیاطین انسی که مجوسند اینکه معنی را بدوستان خود که کفار قریشند القاء میکنند تا با شما در اینکه مطلب مجادله کنند، و ای مؤمنین اگر شما آنها را در استحلال آنچه حرام است فرمان برید، حقیقه شما مشرک هستید.

[منهج] آیه جواب آنها است که بین اینکه دو قسم گوشت فرق است، آنکه بنام خدا ذبح شده باشد فسق آور نیست و آن حیوانی که مرده باشد خوردن آن فسق ایجاب میکند، و شاید علتش چنین باشد که چون حیوانات مانند باقی چیزها مخلوقات خدایند اینکه است که بایستی باذن او و نام او کشته شوند و بدون آن فسق میآورد زیرا که عادت بت پرستان چنین بوده که بنام بتها یا بدون آن حیوانات را میکشند. و نیز میشود گفت شاید یکی از حکمت ذبح آن شریان خونی است که از گلوی او دفع میشود و گوشت او را از قذارات و میکروبها خارج میگرداند و پاکیزه میشود.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ آیه مؤمن موحد را تشبیه کرده بآدم زنده و کافر را بمرده (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا) یعنی ضالا فهدیناه، یعنی پس از ضلالت و موت روحانی وی را بنور ایمان زنده گردانیدیم و حیات نوینی بوی عطاء نمودیم. مفسرین گفته‌اند، در قرآن موت و میت بینج معنی آمده:

صفحه : ۱۲۲

۱- نطفه، در سوره بقره (وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ) آل عمران (وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) و نظیر آن در آیات بسیار است.

دوم- موت بمعنی ضلالت است مثل همین آیه (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا) و در سوره النمل (فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى) سوم- موت بمعنی قحطی و خشکی زمین، در سوره الاعراف گفته (فَسَقْنَاهُ إلی بَلَدٍ مَيِّتٍ) یعنی زمینی که نباتات از آن روئیده نشود.

چهارم- موت بمعنی زهوق از جهت عقوبت پس از استیفاء رزقش در دنیا چنانچه در قوم موسی اتفاق افتاد قوله تعالی (وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ) پنجم- موت طبیعی باجل معین در وقت خود.

چنانچه مفسرین گفته‌اند اینکه مثلی است که خدای تعالی برای مؤمن و کافر زده، زیرا که انسان قبل از اینکه بهدایت الهی موفق

گردد می‌ماند که از نعمت حیات محروم است و حس و حرکتی ندارد پس از آنکه بهدایت الهی هدایت یافت مانند مرده‌ئی است که زنده شده باشد و اگر اعمالش مورد رضایت پروردگار قرار گرفت نوری بوی عطا می‌گردد که بآن نور راه سعادت خود را می‌یابد و بکمال انسانیت میرسد.

بر عکس کافر مثل کسی ماند که در تاریکی فرو رفته و در دریای لجن‌زار طبیعت غوطه‌ور گردیده، و در ظلمت کفر فرو رفته راه نجاتی نمی‌یابد اینکه است که کافر زندگی و مرگش و دنیا و آخرتش در همه حال در تاریکی بسر میبرد و در هیچ حالی نجات و سعادت برای او میسر نیست، مگر اینکه توفیق الهی شامل حالش گردد و ایمان آورد قوله تعالی (مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) سوره النحل آیه ۹۷.

خلاصه ظاهرا آیه در مقام وصف آن مؤمن کاملی است که مراتب ایمان را پایان رسانیده و زنده شده بحیات روحانی جاودانی و حیات پاکیزه لذت بخش

صفحه : ۱۲۳

نوبنی یافته که در آن مرگ و فناء راه ندارد و بمردن سپری نمیشود، و پس از مرگ در تحت ولایت حق تعالی محفوظ می‌ماند و در حال حیات و پس از آن علی الدوام در سیر الی الله و صعود بدرجات کمال قدم قدم بالا میرود. وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا الْخ نور چیزی را گویند که (ظاهر بذاته و مظهر لغيره) باشد، ایمان وقتی بمرتبہ یقین و (عین الیقین) رسید نوری از آن پدید می‌گردد که بکلی تاریکی جهل را برطرف می‌گرداند و انسان بخود و بخدای خود باندازه نور ایمانی که در قلب او پرتو انداخته عارف می‌گردد و طریق سیر و روش خود را در راه سعادت میشناسد، و دیگر در دره‌های اوهام و سنگلاخ‌های شبهات زانو نمی‌زند و مانند (جبال راسخات) محکم در طریق بنده گی و عبودیت ایستادگی مینماید و بادهای مخالف وی را تکان نمیدهد و در مقام محبت بمقام الوهیت داخل آن مؤمنینی می‌گردد که در وصف آنان فرموده (وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) سوره بقره آیه ۱۶۰ اینکه است که خدای تعالی بهمزه استفهامی که در مورد انکار آرند گفته آیا چنین مؤمنی که دارای نور و دانشی است را میتوان مقایسه نمود با کسیکه در ظلمت و تاریکی کفر فرو رفته و راه خروجی برای او تصور ندارد هرگز چنین نیست بقول آن شاعر:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل کجا داند حال ما سبکباران ساحل‌ها
وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، خلاصه آیه خبر میدهد که در هر شهری بزرگان و رؤسائی قرار دادیم و چنین کردیم تا اینکه مکر کنند و مکرشان بازگشت بخودشان مینماید، و مشعر بآن نیستند مفسرین گفته‌اند لام (لیمکروا) لام عاقبت است یعنی نتیجه عمل آنها مکر است و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است راجع بفرعونیان و موسی که او را

صفحه : ۱۲۴

گرفتند (لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ وَ حَزَنًا) یعنی عاقبت عمل آنها چنین شد که موسی دشمن و سبب حزن آنها گردید. و نمیشود آنرا لام غایت گرفت زیرا که نسبت مکر بخدا دادن قبیح است و نیز مخالف قوله تعالی است (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) که غایت آفرینش جن و انس را عبادت و بندگی قرار داده، و نیز میتوان گفت که از آخر آیه همین معنی استفاده میشود یعنی عاقبت مکرشان صیوررت و باز گردیدن بخودشان را نتیجه میدهد.

طاعات) نیکشان [۱۲۷]

(یاد کن روزی را) که خدا تمام مکلفین را محشور میگرداند، و میگوید ای گروه شیاطین همانا شما از آدمیان بسیار شدید که گمراهشان کردید، و دوستان و پیروان شیاطین از آدمیان گویند ای پروردگار ما بعضی از ما از بعض دیگر بهره‌مند شدند و برخوردار یافتند تا رسیدیم بوقتی که برای ما مقرّر کرده بودی (تا مرگ) ما رسید و یا تا ما محشور شدیم، خدا میفرماید آتش جهنّم آرامگاه شما است و در آن جاویدانید، مگر آنچه را که خدا خواهد، همانا پروردگار تو درست کار و دانا است (باعمال و افعال آنها [۱۲۸])

و همچنین ما بعضی ستمکاران را بر بعضی دیگر میگماریم بسبب آنچه کسب کردند [۱۲۹]

ای جماعت جن و انس آیا بر شما از جنس خودتان رسولانی نیامد که آیات ما را برای شما میخواندند و شما را از ملاقات امروزتان میترسانیدند، آنها جواب میدهند که ما بر گناهان خودمان شهادت میدهم، و حیات دنیا آنها را مغرور کرده بود، و بر نفسهای خود گواهی دادند که ناگرویده گان بودند [۱۳۰]

ارسال رسل برای اینکه است که پروردگار تو چنین نیست که ساکنین شهرها را هلاک کند در حالیکه اهل آن بی خبران باشند یعنی بر آنها اتمام حجت نشده باشد،

و برای هر کس از آنچه عمل کرده درجاتی است، و پروردگار تو از آنچه عمل میکنند غافل نیست [۱۳۲]

صفحه: ۱۲۷

(توضیح آیات)

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ (شرح) بمعنی بسط و وسعت دادن است، راغب در مفردات گفته اصل اینکه کلمه بمعنی پهن کردن و باز کردن گوشت و امثال آنست، و شرح صدر بمعنی پهن گردیدن و باز شدن آنست بنور الهی و سکینت یافتن از جهت خدا و روحی است از طرف او قوله تعالی (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ) (و شرح المشكل من الكلام بسطه و اظهار نمودن ما یخفی من معانیه) یعنی شرح دادن کلام مشکل پهن کردن و اظهار نمودن آنچه را که مخفی است از معانی آن.

[پایان] و چنانچه گفته‌اند شرح صدری که در قرآن بمعنی ظرفیت داشتن برای فرا گرفتن علم و عرفان آمده در حقیقت بهمان معنی اصلش استعمال شده، چون سینه را شرح دادن و آنرا پذیرای هر معارفی که پیش بیاید کردن یک نحو توسعه است و بشهادت اینکه در باره اضلال که در مقابل شرح صدر است میفرماید (يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا) در مجمع البیان گفته در روایت صحیحه است که چون اینکه آیه نازل گردید از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که شرح صدر چیست گفت نوری است که خدا بقلب مؤمن میاندازد و قلبش باز میگردد و وسیع میشود، گفتند آیا برای آن علامتی است که بآن شناخته شود، فرمود آری (الانابه الى دار الخلود)

یعنی روی نمودن بدار خلود یعنی خانه جاودانی و دوری کردن از خانه غرور یعنی دنیای فانی، و مهیا گردیدن برای موت پیش از نزول آن.

ظاهرا اینکه آیه مربوط بآیه بالا- است و به (فاء) تفریع شرح صدر را متفرع میگرداند بر جمله (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ

صفحه : ۱۲۸

فی النَّاسِ) و گویا اینکه آیه یعنی شرح صدر و باز شدن سینه بنور ایمان و معرفت را نتیجه همان حیات روحانی بحساب آورده که پس از آنکه نفس انسانی از جهت فقدان روح ایمان مرده‌ئی میماند که از نعمت حیات محروم مانده وی را زنده گردانیده بحیات طیب جاودانی، و از طرف خود نوری باو عطاء نموده که در تاریکیهای شبها با روشنی بخشد و تاریکی جهل را میبرد و حقایق بر وی مکشوف گردد آنوقت است که قلب مطمئن بایمان میگردد و نیروی حیاتی قوت و شوکتی مییابد که با جنود اوهام شیطانی و قوای نفسانی و شهوات طبیعی مبارزه و نبرد مینماید و بقوت ایمان پس از مجاهده بر آنها غالب میگردد.

خلاصه ظاهراً مقصود از حیاتی که پس از مرگ در آیه جلو تذکر داده حیات روحانیست که مرگ ندارد، فقدان ندارد و آن همان حیاتی است که ایمان کامل و معرفت و شناسائی مقام الوهیت را بقدر طاقت بشریت نتیجه میدهد- و آثار آن در تمام مشاعر و قوی ظاهر میگردد، حق بیند، حق شنود، حق گوید بتمام اعضاء و جوارح در مقام عبودیت قیام مینماید.

و آنها کسانی میباشند که در باره آنها فرموده (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) سوره مجادله آیه ۲۲.

و اینکه آیه مشعر باین است که علامت گمراهی همان ضیق صدر مقابل باز شدنش بنور ایمان است که کسیکه سینه‌اش بنور اسلام باز نشد چنان قلبش زنک گرفته و تنگ میشود و قبول اسلام بقدری بر وی گران میآید و سخت میندازد مثل کسیکه گویا میخواهد صعود با آسمان کند.

كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ- شاید اشاره باین باشد که علت و سبب رجس و پلیدی کفار همان ایمان نیابردن آنها است که چون ابتداء بآنفطرت توحیدشان قابل قبول اسلام بودند و چون باختیار قبول ایمان نمودند، گویا خدا آنانرا گمراه نمود و از قابلیت قبول افتادند، و در نتیجه مشرک و کافر گردیدند.

صفحه : ۱۲۹

وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ- مستقیماً حال و منصوب است، آیه دو طور تفسیر شده یکی اینکه (هذا) اشاره بقرآن است و یکی اینکه اشاره باسلام است، بقولی (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) اینکه دین و روش که تو بر آئی همین است دین پروردگار تو و طریق او است که باید در آن سلوک نمود و این مسعود گفته که در اینجا صراط قرآن است، میگوید اینکه قرآن آن راهی است که بآن بحق توان رسید یعنی باو راه روید و در آن دست زیند چنانچه در جای دیگر گفته (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) (هُوَ مَوْلَاكُمْ) در کشف الاسرار گفته (هذا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا) صراط مستقیم، اقامه عبودیت، با تحقق مربوبیت، فرقی است مؤید بجمع، و جمعی است مقید بشرع، فرق بی جمع جهد معتزلیان است، از راه بیفتادند و بمنزل حقیقت نرسیدند، و جمع بی فرق طریق اباحتیان است، از شریعت دست برداشتند و حقیقتی که نیست پنداشته‌اند، گفته‌اند فرق بجای شریعت است، و جمع بجای حقیقت، هر شریعت که از حقیقت خالی است، حرمان است. و هر حقیقت که از شریعت خالی است، خذلان است. شریعت بیان است و حقیقت عیان. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هم صاحب عیان است و هم صاحب بیان. و تا شریعت و حقیقت در بنده جمع نشود دار السلام وی را جای و منزل نشود، رب العالمین میگوید (لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ) بهر حال که باشند و بهر صفت که روند، سلام قرین حال ایشان و رفیق روزگارشان است.

[پایان] لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَرِثَتُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ- اینکه چند آیه از قوله تعالی (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ) تا (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) همه مربوط بهم است، و گویا بعضی علت و سبب و بعضی معلول و مسبب است و اشاره بکمال روحانی انسان است.

آیه خاطر نشان میکند که انسان پیش از افاضه حیات ایمانی و اشراق نور

صفحه : ۱۳۰

معرفت مرده‌ئی ماند که از حیات حقیقی محروم مانده وقتی او را بحیات حقیقی بافاضه رحمت و نور حقیقت زنده گردانیدیم آنوقت اول علامت چنین حیات حقیقی شرح صدر است یعنی باز شدن سینه او است که بآن هدایت گردیده و چشم دلش باز میگردد، و بآن نوریکه فرموده (يقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده) جدولهای قلبش باز گردیده- و سینه‌اش برای تسلیم در برابر اعتقادات صحیح و عمل صالح وسعت می‌یابد، بطوریکه در همه جا حقیقت را می‌پذیرد و در هر عمل خیری که بوی پیشنهاد میشود پیش قدم میگردد، بر عکس کسیکه از حیات حقیقی و نور ایمان و معرفت محروم مانده چنان قلبش گرفته و زنگ معاصی او را فاسد نموده که نمیتواند قبول حق بنماید و در ظلمت می‌رود و نمیفهد مرجع ضمیر (هم) در (لهم) همین اشخاصی میباشند که بحیات حقیقی جاودانی زنده شده‌اند و بنور ایمان و معرفت سراسر قلبشان روشن گردیده که مآل و سرانجام کارشان دار سلامت است (عِنْدَ رَبِّهِمْ) و اینان کسانی میباشند که نزد پروردگارشان مثل ملائکه مقربین بلکه بالاتر از آنها، مقام عنایت دارند و او است دوست و ولی آنها که سرانجام کارشان بسوی او است، و آنها کسانی میباشند که قلبشان بایمان مطمئن گردیده و در (مقعد صدق) نزد پادشاه مقتدر تمکن یافته و میتوان گفت که چنین اشخاصی در همین حیات دنیا از نعمت حیات حقیقی نیز برخوردارند- زیرا اگر در همین حیات دنیوی کسی از آن حیات و اشراق نور بهره‌ئی نبرد در آخرت نیز بمرتب کامل آن نخواهد رسید قوله تعالی (مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) زیرا که دنیا و آخرت دو حالتی است از حالات انسانی، اگر کسی در همین عالم بذر معرفت و ایمان حقیقی را در مزرعه قلب و جاننش نباشد چطور ممکن است در عالم آخرت که آخرین سیر کمال انسانی است از حاصلش بهره برد

صفحه : ۱۳۱

و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْرَثْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ (واو) جمله را بآیات جلو عطف داده و بیان اجتماع جن و انس است در روز محشر که بجماعت جنیان خطاب میرسد ای جماعت جنیان شما بسیاری از افراد بشر را گمراه گردانیدید آنوقت دوستان شیاطین اعتراف مینمایند که پروردگارا بعضی از ما از بعض دیگر تمتع بردیم در مجمع البیان گفته در اینکه آیه چند قول گفته شده:

۱- استمتاع جن از انس اینکه است که افراد بشر جن را پیشوا و رؤساء خود قرار دادند، پس تابع آنها گردیدند، و استمتاع انس از جن انتفاع آنها است در دنیا که شیطان دنیا را برای انسان زینت میدهد و میآراید و آنها را بسوی شهواتشان میخواند. [اینکه قول زجاج است که مأخوذ از قول ابن عباس میباشد] ۲- استمتاع انس از جن اینکه است که وقتی مردی مسافرت مینمود و در راه سلوکش از جن میترسید میگفت که بسید و بزرگ اینکه وادی پناه میبرم پس حرکت میکرد و نمیترسید و چنین گمان میکرد که در پناه جن قرار گرفته و وی را جن پناه میدهد کما قال تعالی (وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا) و جنیان باین عمل آنها فریفته میگردیدند، و استمتاع جن از انس اینکه است که وقتی جن دید انسان باو پناهنده میشود و معتقدند که از آنها نفع میبرند مسرور و خوشحال میگردند و منتفع میگردند.

[حسن و ابن جریح و زجاج و غیر آنها] ۳- مقصود از استمتاع نمودن بعضی از آنها است بعض دیگر را و موافقت کردن بعضی بعض دیگر را [محمد بن کعب] و احتمال دارد که استمتاع منحصر برای انس باشد که بعضی افراد بشر از بعض دیگر استمتاع نمایند نه از جن و جن از بشر.

[پایان]

صفحه : ۱۳۲

وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتُمْ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبُّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (بلغنا) مقول قول جماعت انس است که گویند ما چنین بودیم تا وقتی که اجل ما رسید یعنی عمر ما بسر آمد (قال) جواب آنها است که چون چنین بودید آتش ماوا و جایگاه شما است که محلد در آنید (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) جاوید بودن آنها را در جهنم معلق بمشیت میگرداند، شاید مقصود چنین باشد که هر کس را خدا بخواهد و مشیتش اقتضاء نماید از تابعین جن در جهنم مخلص میگردد و هر کس را از اینها بخواهد نجات میبخشد همانا پروردگار تو درست کار و دانا است که هر کسی را مطابق عملش پاداش میدهد (جَزَاءً وَفَاءً) وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی همین طوری که کفار جن و انس را و میگذاریم همچنین مسلط میکنیم بعضی ظالمین را بر بعضی دیگر بسبب آنچه در دنیا کسب کردند و در اینکه اینک تسلط در دنیا است یا در آخرت بین مفسرین اختلاف است یا مَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَ غَرَّبْنَاهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (معشر) جماعت کامل از قومی را گویند که مشتمل باشد بر اصناف و طائفه‌هایی، و در اینکه آیه خبر میدهد که وقتی در روز محشر تمام اصناف و افراد جن و انس جمع شدند از حضرت عزت خطاب سخت آواز میرسد، که ای جماعت جن و انس آیا بر شما پیمبرانی نفرستادیم که آنها آیات وعد و وعید مرا بر شما بخوانند و شما را از اینکه روز خیردار نمایند و بترسانند از آمدن همین روز آنوقت تمام افراد جن و انس میگویند ما بر نفس خودمان شهادت میدهیم که پیمبران با معجزه‌های بسیار آمدند و گفتند، و زندگانی دنیا مغرور کرده بود آنها را و گویا میگویند ما عوض اینکه مطیع آنها گردیم آن بزرگواران را

صفحه : ۱۳۳

بانواع و اقسام بسیار زجر نمودیم و نسبت ناروا بآنها دادیم و آن کفار بر نفس خودشان شهادت میدهند که ما کافر بودیم. ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (ذَلِكَ) اشاره بحکم خدا است و جمله جاری مجرای تعلیل است که گویا ذات الهی خواهد خود را از ظلم و ستم ببنده ضعیفش تبرئه نماید که گمان نشود بوی تعدی شده، اینکه است که خبر میدهد که هلاکت هر قومی پس از اتمام حجت و اتمام ادله و دانستگی آنها انجام گرفت، و شاید مقصود اینکه باشد که ملت هر قومی وقتی که در شرف عذاب واقع میگردیدند پیمبر آنها قبلاً بآنها خبر میداد که شاید بترسند و توبه کنند و ایمان آرند. وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ یعنی از برای هر یک از مکلفین درجه‌ها و مرتبه‌ها است از ثواب یا عقاب باعتبار آنچه‌ای که عمل نموده و بمقتضای عدل که بایستی هر چیزی بجای خود قرار گیرد، نمیشود همه در عرض هم باشند، البته هر کس ایمانش قوی‌تر و عملش صالح‌تر باشد درجه او بلندتر است. و نیز راجع بعذاب کفار و مشرکین چون آنها در کفر و شرک تفاوت دارند درکات جهنمی آنها در یک مرتبه نیست که گفته‌اند بهشت درجاتی دارد و جهنم را نیز درکاتی است

صفحه : ۱۳۴

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۳ تا ۱۴۰]

اشاره

وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ (۱۳۳) إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَاتِ

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵) وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱۳۶) وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرِدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷)

وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَأَ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حَرَّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُونِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَ إِنْ يَكُن مِثْنَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

صفحه : ۱۳۵

[ترجمه]

و پروردگار تو بی‌نیاز و صاحب رحمت است، اگر بخواید شما را میبرد و پس از شما هر که را خواهد جانشین شما میکند، همین طوری که شما را از جماعت دیگر که پدران شما بودند آفرید [۱۳۳]

همانا آنچه بشما وعده داده‌اند البته خواهد آمد و شما بر قدرت خدا غالب نتوانید شد [۱۳۴]

ای پیغمبر [ص] بگو ای جماعت آنچه بر آن تمکن دارید عمل کنید بحقیقت من هم عمل کننده میباشم و بزودی خواهید دانست که سرانجام نیکو برای کی خواهد بود همانا ستمکاران رستگار نخواهند گردید [۱۳۵]

و آنچه خدا آفریده از کشت زار و چهارپایان بهره‌ئی برای خدا قرار دادند پس بگمانشان گفتند اینکه برای خدا و اینکه برای شرکاء ما، و آنچه برای بتهاست بخدا نمیرسد و بگمانشان آنچه برای خداست آن بتهای ایشان میرسد و آنها بد حکم (احمقانه) میکردند [۱۳۶]

و همین طور شرکاء بر بسیاری از مشرکین کشتن اولادشان را در نظرشان زینت میدادند و تا پوشیده و مشتبه گردانند بر آنها دینشان را و اگر خدا میخواست آنها چنین نمیکردند، ای رسول [ص] آنها را با آنچه میکنند واگذار [۱۳۷]

و مشرکین گفتند اینکه سهم‌های بتها از چهارپایان و کشت‌ها بر ما حرام است نباید بخورد مگر کسی را که ما بخواهیم و بگمان خودشان پشت اینکه چهارپایان حرام گردیده شده (یعنی سوار شدن و بار بر آنان گذاردن) (افتراء علیه) (و بر اینها یاد خدا را نکنند) برای دروغ بستن بر خدا و بزودی خدا آنها را مجازات میکند برای اینکه بخدا افتراء می‌بندند [۱۳۸]

و گفتند آنچه در شکمهای چهارپایان است بر مردها حلال است و بر زنها حرام و اگر در شکم آنها مرده باشند زنان و مردان در آن شریکند بزودی باین توصیف مجازات خواهند گردید همانا خدا درست کار و دانا است [۱۳۹]

محققا خسران بردند آنکسانیکه کشتند اولادان خود را از روی سفاهت بدون دانش و حرام کردند آنچه را خدا روزی آنها نموده بود در صورتی که اینکه عمل آنها افتراء بر خدا بود، محققا آنها گمراه گردیدند و هدایت یافتگان نبودند [۱۴۰]

صفحه : ۱۳۶

(توضیح آیات)

وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ أَلْخِ آيَةَ رَسُولِش را مخاطب قرار می‌دهد که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار تو غنی و بی‌نیاز است و بهمین غنای ذاتی او است که ظلم و تعدی بغیر از ساحت کبریائی او خارج است، زیرا ظلم را بکسی میتوان نسبت داد که یا محتاج باشد و بخواهد از اخذ عدوانی رفع احتیاج خود یا اولادان یا خویشاوندان و دوستان خود را بنماید و برای تشفی قلبش که باو ستم شده می‌خواهد زیادت‌تر از آنچه بوی ستم شده انتقام بکشد یا برای نفعی که منتظر است باو برسد مانع از رسیدن دیگران میشود که باین وسیله نصیب وی گردد، یا از روی شقاوت و قساوت قلبی است که از رنج دیگران خوشحال میگردد و ذات کبریائی احدی از تمام نقائص امکانی منزّه و مبرا است و بذات خود غنی و بی‌نیاز است (ذو الرحمه) باضافه بر غنای ذاتی صاحب رحمت واسعه و فیض منبسط و رحمت رحمانی است که تمام ممکنات را فرا گرفته.

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ الْح) بمقتضای اینکه دو صفت: غنای ذاتی و رحمت واسعه قدرت او عام است اختصاص بممکنی دون ممکن دیگر ندارد اینکه است که کافرین را تهدید مینماید اگر اراده کند شما را اعدام مینماید و جماعت دیگری را جای گزین شما میگرداند بر او هیچ زحمت و مشقتی ندارد، همین طوری که شماها از ذریه گذشته گانید که آنها را برده و شما جای آنها را گرفته‌اید.

إِنَّ مَا تُوَعِّدُونَ لَأْتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ شاید آیه ارشاد بر اینکه است که غنای ذاتی و رحمت واسعه خداوندی او مقتضی است که آنچه بشما وعده داده از عود شما بعالم قیامت و آن نعمتهای اخروی که بمطیعین وعده داده و عذابهایی که برای گنهکاران مهیا گردانیده آمدنی است و شما کافرین را چنان قوت و قدرتی نیست که او را از وفاء بوعده‌هایش

صفحه : ۱۳۷

عاجز گردانید (هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ، مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که باین جماعت بگو آنچه توانید از اعمال نکوهیده که تمکن بر آن دارید بکنید، بعضی گفته‌اند مقصود از مکانه طریقه است، و بقول دیگر مکن و طاقت است، عبد الله بن عباس گفته مقصود ناحیه است، جبائی گفته (علی حالتکم) یعنی بر حال خود باشید، و بعضی دیگر گفته‌اند اگر چه صیغه امر است لکن مقصود تهدید است مثل اینکه میگویند هر کاری که خواهی بکن که بطور مبالغه امر میکنند و غرض جدیت در نهی است.

(إِنِّي عَامِلٌ) بگو شما ای کافرین آنچه از مخالفت خواهید بکنید من هم آنچه از اطاعت و فرمان برداری است از تبلیغ رسالت بوظیفه خودم عمل میکنم (مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ) بزودی خواهید فهمید خوبی عاقبت نصیب چه کس خواهد گردید، همانا خداوند ستمکاران را رستگار نخواهد نمود.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ آیه در مقام حکایت عمل مشرکین است که آنها اعمالشان چنین بوده، (ذره) بمعنی ایجاد بر وجه اختراع است، و کلمه (حرث) بمعنی زراعت است (زعم) بمعنی گفتاری است که مظنه دروغ و باطل باشد.

در مفردات گفته (زعم حکایه قول یكون مظنه کذب و لهذا جاء فی القرآن فی کل موضع ذم القائلون) در المنجد گفته (زعم) - قال قولاً - حقا او باطلا و اکثر ما یقال فیما یشک فیہ او یعتقد کذبہ، و من عادتہم ان من قال کلاما و کان عندهم کاذبا یقولون فیہ زعم فلان) و معنی چنین میشود که زعم بمعنی گفتاری است که مظنه دروغ باشد

صفحه : ۱۳۸

و اینکه (وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا) را نسبت بمشرکین داده برای اینکه است که مشرکین چنین بودند که الهان خود را شریک در اموال خود

میدانستند و مقداری از اموال خود را در راه آنها صرف مینمودند.

و بقول بعضی اینکه آیه بیان (هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ) و اینکه جمله اخیر (هَذَا لِشُرَكَائِنَا) از باب تفریع تفصیل بر اجمال است که زراعت و درآمد خودشان را قسمت مینمودند قسمتی برای خدا و قسمتی برای شرکاء خودشان یعنی بتهایشان و چنین می‌پنداشتند که قسمت بتها بخدا نمیرسد و از خدا بتها میرسد (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) آیه مشرکین را مذمت میکند و اشاره بسخافت قول و عقیده‌شان و قسمت کردن بین خدا و بتها و بدتر از آن گمانشان که آنچه برای بتها است بخدا نمیرسد و آنچه برای خدا است بتها میرسد.

وَ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ إِنْ عَمِرُوا (زین) را بضم زاء و (قتل) را برفع و (اولادهم) را بنصب خوانده و (شرکائهم) را برفع قرائت کرده.

اینکه طور در نظر مشرکین کشتن اولاد را زینت میدادند، ظاهراً فاعل زین همان شرکاء اند یعنی شیاطین یا خدمه بتخانه، و باغواء شیاطین چنان محبت آن الهان دروغی را در دل آنها ریشه دوانده که حاضر بودند اولادان خود را در راه محبت آنها برای تقرب یافتن قربانی کنند. و بقولی مقصود از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده میباشد، و اینکه از عادت جاهلیت بوده که دختران را زنده در گور میکردند یا از جهت فقر و عدم هزینه اولاد یا دختر را عار میدانستند لکن معنی اول بقرینه آیه پیش نزدیک‌تر بحقیقت بنظر می‌آید لِيُرِدُوهُمْ و لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ و لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ و مَا يَفْتَرُونَ و سَدَنَهُ یعنی مستحفظین بتخانه یا شیاطین یا مشرکین چنین کردند تا اینکه آنها را هلاک نمایند یا باین اعمال دین را بر اینها بپوشانند و اگر خدا میخواست چنین نمیکردند، اشاره به اینکه که چون مشرکین مطیع رسولان نشدند

صفحه : ۱۳۹

مبتلا گشتند باغواء شیاطین تا گمراه شدند و هلاک گردیدند و قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَاَحْرَثُ الی قوله تعالی: سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ شیخ طنطاوی در اینجا بیانی دارد که برای توضیح اجمالاً ترجمه مینمائیم پس از آنکه در مقصد چهارم از بیان کفر مشرکین و شریک قرار دادن آنها برای خدا و جهلشان فارغ گردیده در اینجا شروع نموده باعمال و احکام فاسد آنها و پنج مطلب از اعمال فاسد مشرکین را تذکر میدهد:

۱- وقتی مشغول میشدند بکشت و کار و شتر و گوسفند که تعبیر از آنها بانعام میشود اینان نصیبی برای خدا و نصیبی برای اصنام قرار میدهند (یعنی در همان ابتداء عمل چنین قصد میکنند) و آن نصیبی که برای خدا قرار داده‌اند، در مصرف فقراء و مهمانان خرج مینمایند، و آنکه نصیب اصنام است مصرف حدّام و سَدَنَهُ اصنام میگردانیدند، و از آنچه نصیب خدا است چیزی کم کنند و بر خدام و مستحفظین بتخانه انفاق کنند بعد از اینکه خدا محتاج نیست و حافظین بتخانه محتاجند و از کم کردن نصیب خدا باک نداشتند ۲- سَدَنَهُ یعنی خدّام بتخانه عملشان چنین بود که بتها را بکمک شیاطین چنان در نظر مشرکین زینت میدادند که اولاد خودشان را در راه آنها قربانی کنند ۳- بحیره و سائبه و وصیله و حامی که در سوره مائده تفسیر شده اینها را بر زنها حرام میدانستند و میگفتند فقط مردها باید بخورند نه زنها و پشت آنها حرام شده یعنی سوار شدن و بار نهادن بر بحیره و سائبه و وصیله و حام را جایز نمیدانستند.

۴- عمل مشرکین بر اینکه بود که هنگام ذبح اسم خدا نمیدادند، بلکه بنام بتها ذبح میکردند.

۵- بنای مشرکین بر اینکه بود که آنچه در شکم بحائر و سوائب بود اختصاص بمردها میدادند و میگفتند زنها را از آن نصیبی نیست (وَ إِنْ يَكُن مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ) یعنی و اگر مرده متولد شد زنها هم شریکند در خوردن آن

صفحه : ۱۴۰

با مردها قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ آیه در مقام مذمت آنها برآمده که اینکه جماعت مشرکین از روی جهالت و سفاقت و بی‌خردی بکشتن اولادشان خسران بردند، و نیز حیواناتی مثل بحیره و سائبه و غیر آنها را که خدا برای آنها حلال نموده و روزی آنان قرار داده بر خود حرام نمودند و افتراء بر خدا زدند که خدا اینها را حرام گردانیده، و باین اعمال گمراه گردیدند و نیستند راه یافته‌گان بر طریق حق و جاده صواب

صفحه : ۱۴۱

[سوره الانعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۵]

اشاره

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱) وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲) ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثِيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ بَبْنُوْنِي يَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳) وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثِيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴) قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵)

صفحه : ۱۴۲

[ترجمه]

و او آنخدائی است که بستانهائی آفریده از درخت مو با داربست یا پهن در روی زمین از درختان پیوسته و غیر پیوسته و نخل خرما و زراعتها و میوه‌ها در حالیکه در خوردن (طعم آنها) مختلف است و درخت زیتون و انار بطوریکه بعضی مانند یکدیگر و بعضی مانند دیگر نیستند، وقتی که میوه داد از میوه‌های هر یک بخورید و در موقع درو کردن حق فقرا را بدهید و اسراف نکنید زیرا که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد [۱۴۱]

(و من الانعام) یعنی از چهار پایان ایجاد کرد آنچه بردارنده بار است و آنچه مفروش کنید برای سر بریدن مثل گوسفند و غیره، بخورید از آنچه خدا بشما روزی داده و پیروی نکنید گامهای شیطان را همانا شیطان بر شما دشمنی است آشکارا [۱۴۲] هشت جفت آفرید، نر و ماده، از گوسفند دو تا و از بز دو تا، ای رسول بگو آیا خدا نرهای آنها را حرام کرده یا ماده‌های آنها را، یا آنچه در شکم ماده‌های آنها است مرا بامر معلوم خیر دهید اگر از راست گویان میباید که خدا حرام کرده [۱۴۳] و از شتر دو تا و از گاو دو تا (نر و ماده) بگو آیا نرهای آنها را خدا حرام کرده یا ماده‌های آنها را یا آنچه در شکم ماده‌ها است، آیا شما مشاهده کنندگان بودید آن هنگامی که خدا بحرمت آنها بشما وصیت کرد پس اینکه طور دستور داد، آیا کیست ستمکارتر از آنکسی که بخدا دروغ بندد و افتراء بزند تا بدون دانش مردم را گمراه گرداند، همانا خدا جماعت ستمکاران را هدایت نخواهد نمود [۱۴۴]

ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگو من در آنچه بمن وحی شده نمی‌یابم طعامی که خوردن آن حرام گردیده شده باشد بر خورنده که آنرا بخورد مگر اینکه مردار باشد، یا خون ریخته شده در موقع ذبح سر بریدن حیوانات، یا گوشت خوگ بحقیقت خوگ نجس یا فسق است، یا گوشت حیوانی که در وقت ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده باشد، پس هر کس که مضطر و ناچار شود از گرسنه‌گی بخورد اینک محرمات در حالیکه یاغی نباشد (و زیادت از سد رمق حیات نخورد) همانا پروردگار آمرزنده است (و از او مؤاخذه نکند) و مهربان است (که بیچارگان را رخصت داده) [۱۴۵]

صفحه : ۱۴۳

(توضیح آیات)

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ شَجَرَهُ مَعْرُوشَةً أَنْدِرْخْتِي رَا نَامَنْدَ كَه شَاخَهَائِش بوسيله داربست بالا رفته باشد و یکی بالای دیگری قرار گرفته باشد، مثل درخت انگور و اینطور درختها را معروشات نامیده زیرا که عرش بمعنی بلندی است و چون داربستها بالا- رفته باین اعتبار تاکستانها و باغهای انگور را معروشات نامیده، و جئات غیر معروشات آن درختهایی را گویند که بر تنه خود استوار باشد (و الزرع) مقصود زمین زراعتی است که حبوبات مثل گندم و جو و عدس و باقی حبوبات دیگر بعمل می‌آید (مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ) که طعم و مزه هر یک طوری است غیر دیگری، و نیز درخت زیتون و انار که برای شما آفریده شده بعضی در اکل شبیه بیکدیگرند و بعضی شبیه بهم نیستند، شاید اشاره باین باشد که از کمال قدرت حق تعالی چنین است که در خوراکیها که از یک نوع میباشند مثل انگور و زیتون و امثال اینها با اینکه از یک نوعند و از یک قطعه زمین بیرون آمده در طعم و مزه یک طور نیستند بلکه مختلفند.

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ- امر (كُلُوا) امر مولوی نیست که وجوب از آن استفاده شود یعنی بخورید و برای شما مباح است یعنی شما در خوردن آنها مأذونید.

و در جمله (وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ) ظاهراً مرجع ضمیر (حَقَّهُ) ثمرات است یعنی بخورید و آن حقی را که خدای تعالی قسمت فقراء قرار داده وقتی که درو کردید بدهید یعنی موقع درو در زراعات و موقع چیدن در انگور بدهید، شاید مقصود زکوة باشد که بگندم و جو و انگور زکوة تعلق میگیرد.

(وَلَا تُسْرِفُوا) نهی است که در قسمت فقراء اسراف نکنید که حق آنها را

صفحه : ۱۴۴

در غیر مصرف آنها صرف کنید، و در معنی اینکه جمله شش قول است که در (مجمع البیان) ذکر کرده است یکی از آن شش قول اینکه است که ذکر شد وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ- چهار پایان بزرگ سالان را حموله نامند نظر به اینکه که قوی شده‌اند و بهتر بار کشی میکنند، و چهار پایان کوچک را فرش گویند، و گفته‌اند تشبیه کردن آنان را بفرش نظر باین است که از کوچکی گویا فرش زمینند یا در وقت سر بریدن گوسفند را روی زمین میخوابانند.

پس از آنکه در آیه جلو امر بخوردن میوه اشجار و حاصل زراعت نموده و آنها را مباح گردانیده راجع بانعام نیز اجازه اکل آنها را داده که چهارپایان مثل گاو و گوسفند و شتر را برای شما حلال نموده و آنانرا روزی شما گردانیده وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ- آیه بانسان خاطر نشان میکند که حلال خدا را بمتابعت شیطان بر خود حرام نکنید و بجای پای شیطان قدم نگذارید،

(وَ اتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ) بنده‌گان را می‌گوید که حق اینکه نعمت بشناسید و بشکر آن قیام نمائید و با درویشان مواسات کنید تا نعمت بماند و دوستی حق شما را حاصل شود، بداود وحی آمد که یا داود خواهی که بمن نزدیک شوی و تو را بدوست گیرم، رو درویشان را بازجو، شکستگان را بنواز، و بایشان تقرب کن.

(وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) بر ذوق جوانمردان طریقت اسراف آنست که حظ نفس در آنست گر چه حبه‌ئی یا ذره‌ئی بود، بموسی وحی آمد که ای موسی گر خواهی که همه آن رود که مراد تو بوده حظ نفس خود در باقی کن و مراد خود را فداء مراد ازلی کن، تو بنده‌ئی و بنده را مراد نیست، و حظ خود دیدن سیرت جوانمردان نیست، و از خود بازستن جز کار صدیقان نیست.

تا با تو تویی ترا بخود ره ندهند چون بی تو شدی ز دیده بیرون نهند

[پایان]

صفحه : ۱۴۷

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۶ تا ۱۵۱]

اشاره

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اختَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱)

صفحه : ۱۴۸

[ترجمه]

و بر یهودیها حرام کردیم هر حیوان ناخن‌دار را مثل طیور و غیره و از گاو و گوسفند (و نیز) بر یهودیها حرام کردیم پیه آنها را مگر آنچه در پشت آنها یا باسخوان آنها آمیخته است، بتحريم اینکه چیزها یهودیها را جزا دادیم بسبب ستم کردن آنها و همانا ما راست گویانیم [۱۴۶]

پس اگر یهودیها تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما صاحب رحمت و واسع می باشد و عذاب او از گروه ستمکاران بازداشته نخواهد شد [۱۴۷]

بزودی مشرکین می‌گویند اگر خدا خواسته بود ما و پدران ما شرک نمی‌آوردیم و هیچ چیزی را حرام نمی‌کردیم همچنین که تو را

تکذیب میکنند تکذیب کردند کسانی که پیش از اینها بودند تا اینکه عذاب ما را چشیدند ای رسول بگو آیا (بر آنچه میگوئید) نزد شما علم و دانشی است اگر چنین است برای ما آنرا بیرون آرید اینها تابع گمان خود گردیده‌اند و اینان نیستند مگر دروغگویان [۱۴۸]

ای پیغمبر بگو از برای خدا است حجه بالغه اگر خواسته بود (باجبار) تمام شما را هدایت مینمود [۱۴۹]

بگو گواهان خود را بیاورید که گواهی دهند که خدا اینها را بر شما حرام گردانیده، اگر آنها گواهی دادند تو ای محمد [ص] با آنها گواهی مده و خواسته‌های آنرا پیروی منما، آنهائیکه بآیات ما تکذیب کردند و آنهائیکه بآخرت ایمان نیاوردند زیرا که آنها از پروردگارشان بسوی بتها عدول نمودند [۱۵۰]

بگو بیائید برای شما بخوانم آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده (آن چند چیز است) ۱- با خدا چیزی شریک نگردانید ۲- پسر و مادر نیکی کنید ۳- از ترس فقیر شدن اولاد خود را نکشید مائیم که شما و آنها را روزی میدهیم ۴- و نزدیک کارهای زشت نروید، آنچه ظاهر است یا مخفی ۵- نفسی را که خدا حرام کرده نکشید مگر بحق اینکه است آنچه‌ای که بشما توصیه نموده‌ایم شاید شما تعقل کنید [۱۵۱]

صفحه : ۱۴۹

(توضیح آیات)

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ

حق تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که بر یهودیها حرام گردانیدیم هر حیوان ناخن داری را و گفته‌اند که مقصود از ظفر چنگال است، و جماعتی مثل عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی گفته‌اند که هر حیوانی که سم وی شکافته نباشد مثل شتر و شتر مرغ و بطة و مرغابی و غیر آن. و ابو علی جبائی گفته انواع حیوانات از شیر، گریک، پلنگ، روباه، سگ، گربه و امثال اینها خلاصه هر حیوانی که بچنگال صید میکند تحت اینکه آیه داخل است. ابو القاسم بلخی گفته مقصود هر صاحب حافری است از چهارپایان و هر صاحب مخلی است از مرغان، و بنا بر اینکه قول اسب و استر و خر داخل میگردند، و گفته در اخبار ما اینکه هر دو مکروه است.

[ابو الفتوح] و نیز فرموده که بر یهودیها حرام نمودیم از گاو و گوسفند آنچه را که در شکم آنها است از پیه مگر آنچه را که در پشت آنها و پهلوی آنها چسبیده (او الحوایا) حوایا یعنی روده‌ها یا آنچه که مشتمل است بر امعاء یعنی چربی که ملصق بر روده‌های آنها است یا چسبیده باستخوان آنها است.

در مجمع البیان گفته احتمال دارد کلمه (حوایا) عطف باشد به (ظهورهما) و در تقدیر مرفوع باشد، و احتمال دارد عطف باشد بکلمه (ما) در (ما حملت) و در تقدیر منصوب باشد، و اما کلمه (ما) که در جمله (مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ) است معطوف باشد به (ما) اول، سپس فرموده کلمه (ذلک) در جمله (ذَلِكَ جَزِينَاهُمْ) ممکن است در تقدیر منصوب و مفعول دوم (جزیناهم) باشد و معنی کلام (جزیناهم ذلک بیغیم).

[پایان]

صفحه : ۱۵۰

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبِعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) شاید آیه در علت حرام کردن (طبیات) است بر یهودیها قوله تعالی در سوره نساء آیه ۱۵۸ (فَبَطَّلْنَا مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَبِيبَاتٍ أُحْلَتْ لَهُمْ وَبَصَّيْنَهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا) یعنی پیاداش ظلم و طغیان آنها طبیات را بر آنان حرام گردانیدیم.

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا- اَلِی قَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِن أَنْتُمْ إِلَّا تَحْرُصُونَ ترجمه آیات شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. خلاصه شاید برای اینکه کفار یهود هم بقبح عملشان مطلع شوند و هم امیدوار برحمت الهی باشند بپیامبرش خطاب نموده که اگر اینکه یهودیها در اینکه خبر که خدا اینکه چیزها را بر آنها حرام نموده تو را دروغ گو دانستند، آنها را خاطر نشان نمان که چون شما ستم نمودید طبیات برایتان حرام گردید لکن با اینحال نباید از رحمت خدا مأیوس باشید، و نیز آیه خبر میدهد که اینکه مشرکین در پاسخ اینکه در آیه بالا- یادآوری میکند که ممنوع شدن یهودیان از طبیات پاداش تکذیب آنها بود میگویند اگر خدا میخواست ما و پدران ما برای خدا شریک نمیآوردیم و حرام نمیگردیم هیچ چیز را بر خودمان و خود را تبرئه مینمودند.

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمُ الْخَالِصِينَ كَفَارًا وَمُشْرِكِينَ أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِحُجَّتِ اللَّهِ أَلَمْ يَكُن لَّهُمْ بَرَاهِینٌ مِّن قَبْلِهِمْ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُخَذَّلُ الْجِبَالُ وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْيُنًا وَنَحْنُ نَعْمُ الْكَاذِبِينَ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَتَبَايَعُوا لِيُكْفَرُوا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَكْفُرُونَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن أَنفُسِكُمْ يَتْلُو صُورًا مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَيَخْتَلِفُ فِيهَا اللَّحْمُ عَلَى الْحَيْضَةِ وَاللَّهُ يَكْتُبُ لَكُمْ فِيهَا مَا تُحِبُّونَ وَإِن كُنْتُمْ لَآتِيهِنَّ حُرْمٌ مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ فَكُلُوا مِنْهُنَّ إِذْ سَأَلْتَهُنَّ لِيُكْفِرُوا بِحُجَّتِ اللَّهِ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن أَنفُسِكُمْ يَتْلُو صُورًا مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَيَخْتَلِفُ فِيهَا اللَّحْمُ عَلَى الْحَيْضَةِ وَاللَّهُ يَكْتُبُ لَكُمْ فِيهَا مَا تُحِبُّونَ وَإِن كُنْتُمْ لَآتِيهِنَّ حُرْمٌ مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ فَكُلُوا مِنْهُنَّ إِذْ سَأَلْتَهُنَّ لِيُكْفِرُوا بِحُجَّتِ اللَّهِ

كُلُّ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ بعض مفسرین گفته میشود گفت (فاء) اولی که بر اسم فله آمده تفریع است، و (فاء) دوم که بر سر (لو) در آمده برای تعلیل است و کلام از قبیل قلب حجت بر خصم میباشد، و بعد از آنکه مقتضای حجت خصم را بیان کرده،

صفحه : ۱۵۱

شاید فرموده باشد اینکه حجت بر علیه خودشان نتیجه میدهد و شما از آنجائیکه در معارف الهی جاهل و پیرو ظن و تخمینید نمی فهمید زیرا که حجت شما دلالت میکند بر اینکه در مقابل کسیکه شما را بترک شرک و ترک افتراء بخدا دعوت میکند حجتی ندارید و آن حجتی که بخیال خود بر علیه او اقامه نموده‌اید بر علیه خود شما است و حجت خدا است بر شما برای اینکه در اینکه حجت اقرار کرده‌اید که اگر خدا میخواست شما را مجبور بایمان و ترک شرک و تحریم مینمود و چون نکرد شما را باختیارتان باقی گذاشت پس میتواند شما را بترک شرک و تحریم دعوت نماید.

[تفسیر المیزان] آری میتوان گفت که بفاء تفریع (فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) آیه را متفرع گردانیده بر آیه بالا که مشرکین گفتند (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا) اگر خدا میخواست ما شرک نمیآوردیم، اینکه آیه حجت مشرکین را پاسخ داده که آنها خواستند خود را از شرک و مخالفت تبرئه نمایند و بگویند خدا خواسته ما کافر و مشرک گردیم بنا بر اینکه ما مقصر نیستیم.

شاید در پاسخ آنها است که آنچه وظیفه مقام ربوبی حق تعالی بود همین اتمام حجت است بارسال پیامبران و انزال کتب، و پس از آنکه حجت بر شما تمام گردید شما را باختیار خودتان گذارده و اگر با اینحال میخواست شما را هدایت کند بایستی مجبورتان گرداند و اینکه خلاف حکمت و مشیت الهی است قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمُ الْخ كَلِمَةً (هلم) اسم فعل است و در مفرد و تثنیه و جمع بهمین یک شکل استعمال شده است بنا بر مشهور، و معنی (هلم شُهَدَاءُ كُمْ) اینکه است که گواهان خود را بیاورید، و (هذا) اشاره بمحرماتی است که مشرکین از پیش خود درست کرده بودند، و خطاب بآنها از باب اینکه است که بدانید از عهده اثبات آن بر نمیآئید و کنایه از عدم تحریم خداوند است یعنی شما چیزهایی را از پیش خود بر خودتان حرام نموده‌اید که خدا نگفته و بر فرض اینکه گواهان دروغی بیاورند تو در

صفحه : ۱۵۲

شهادت با آنها موافقت منما.

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا عِطْفُ تَفْسِيرِ اسْتِ يَعْنِي وَ اِي رَسُولِ تُو تَابِعِ هَوَاهِي اَيْنِكِه كَافِرِينَ وَ مُشْرِكِينَ كِه بآيَاتِ مَا دَرُوغِ بَسْتَنَدِ مَشُو وَ نِيَزِ پِيروِي مَكْنِ اَن كَسَانِي رَا كِه بآخِرْتِ اِيْمَانِ نَدَارَنَدِ وَ اِيْنِهَا پَرُوْرْدِ گَارِ خُوْدِ بَرَابَرِ مِيكُنَنَدِ بَتِهَائِيْشَانِ رَا.

قُلْ تَعَالَوْا اَنْلِ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوْا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ الخ گفته‌اند كه كلمه (تعال) مشتق از علو است و در جائي آرند كه ارائه دهد اينكه مطلب در جاي بلندي قرار دارد، و كلمه (اتل) بمعني قرائت است و كلمه (عليكم) متعلق بكلمه (اتل) يا بكلمه (حرّم) است و اينكه را تنازع در متعلق مينامند.

خلاصه ظاهرا آيه در مقام بيان حكم عمومي است كه اختصاص بجماعتي دون جماعتي ندارد و (تعالوا) امر بتمام افراد بشر است اگر چه از ظاهر لفظ (عليكم) چنين بر ميآيد كه خطاب بيهوديان است كه بعضي چيزها را بر خود حرام كرده بودند لكن مضامين نهي در اينكه احكام عموم دارد و اينكه منهياتي كه در اينكه آيه خاطر نشان كرده پنج چيز است ۱- (اَلَّا تُشْرِكُوْا بِهِ شَيْئًا) اي يهوديا يا اي افراد بشر چيزي را بر خدا شريك نياوريد.

شرك دو قسم است، شرك جلي و شرك خفي، شرك جلي شرك بت پرستان است كه غير خدا را در الوهيت و نظام عالم بوجهي با خدا كه آفريننده عالم است شريك كرده بودند. و شرك خفي اينكه است كه اگر چه بزبان ميگويد همه كارها بدست خدا است لكن در باطن چيزهائي يا اشخاص ديگري را در امور مدخليت ميدهد، و اينكه قسم از شرك در بيشترين مؤمنين موجود است و فقط مؤمن خالص كه شيطان بر او تسلطي ندارد از اينكه قسم از شرك مبراء است.

۲- احسان پيدر و مادر كه بحرف عطف احسان بوالدين را عطف به

صفحه : ۱۵۳

(اَلَّا تُشْرِكُوْا بِهِ) داده و اينكه اهميت حكم را ميرساند، و در چند جاي قرآن كريم احسان پيدر و مادر را تالي توحيد و ترك شرك دانسته سوره اسري آيه ۲۴ (وَ قَضَىٰ رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا) سوره لقمان آيه ۱۲ (وَ اِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعْظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، اِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: اَنْ اَشْكُرْ لِيْ وَ لِوَالِدَيْكَ اِلَى الْمَصِيْرِ) و آيات ديگر.

۳- وَ لَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نُرْزِقُكُمْ وَ اِيَّاهُمْ (املاق) بمعني افلاس و نداشتن مال است، گفته‌اند چون در زمان جاهليت كشتن اولاد از ترس هزينه زندگي بين اعراب شايع بوده زيرا كه غالبا قحطي و خشك سالي و كم باراني بين آنها بسيار بود از اينكه جهت اولادهايشان را ميكشند اينكه است كه آيه از اينكه عمل شنيع نهي مينمايد كه ما همين طور كه شما را روزي ميدهيم اولادهاي شما را نيز روزي ميدهيم (هر آنكس كه دندان دهد نان دهد) ۴- وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ ظَاهِرًا مَقْصُودِ از فواحش زنا است گويا اعراب ظاهر نمودن عمل زنا را قبيح ميدانستند و مخفي بودن آنرا بد بشمار نميآوردند، آيه نهي ميفرمايد كه عمل زنا از فواحش و اعمال ركيك است نزديك باين عمل نشويد، شايد اينكه فرموده نزديك نشويد مقصود اينكه باشد كه حتى مقدمات آنرا از نظر كردن باجنبي كه محرک شهوت گردد يا نزديك شدن بمحل چنين عمل نيز از فواحش است ۵- وَ لَا تَقْتُلُوْا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ پنجم از منهيات در اينكه آيه كشتن نفس محترمه است بناحق يعني در غير مورد قصاص يا بدون حكم الهي در مواردی كه در قتل نفس مثل موقع جهاد في سبيل الله يا غير آن تجويز شده.

ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِه لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونِ اينها اموري است كه خدا بزبان رسولش بشما توصيه و سفارش نموده يعني

صفحه : ۱۵۴

شما را خاطر نشان کرده که رجوع بعقل خود کنید تا اینکه بارشاد عقل خودتان بقبح اینکه اعمال و منہیات پی ببرید.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۷]

اشاره

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُوا نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳) ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ
رَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ
عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶)
أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً فَمَن أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ
صَدَفَ عَنْهَا سَنَجِزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَن آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷)

صفحه : ۱۵۵

[ترجمه]

و نزدیک مال یتیم نشوید مگر با نظوری که نیکوتر باشد تا وقتی که بعد رشد برسد و کیل و وزن را تمام بدهید ما کسی را تکلیف
نمیکنیم مگر بقدر وسع و طاقت او و هر گاه سخنی گفتید بعدالت بگوئید و لو اینکه در باره خویشاوندان خودتان باشد و بعهد خدا
وفا کنید اینکه است آنچه شما را خدا بآن وصیت کرد تا شاید شما متذکر گردید [۱۵۲]
و حقیقه اینکه راه من است در حالیکه راست است پس پیرو آن گردید و راههای کج را پیروی نکنید که شما را از طریق حق
متفرق گرداند اینکه است سفارش خدا بشما شاید شما پرهیزگار گردید [۱۵۳]
پس بموسی کتاب عطا کردیم برای تمام کردن نعمت بر موسی یا بر ابراهیم و برای تفصیل هر چیزی و هدایت و رحمت شاید آنها
بلقاء پروردگارشان ایمان آرند [۱۵۴]
و اینکه (قرآن) کتاب مبارکی است که آنرا نازل گردانیدیم پس پیروی کنید آنرا و پرهیزید از مخالفت او شاید شما در مورد ترجم
الهی واقع گردید [۱۵۵]
بجهت اینکه نگوئید همانا بر دو طائفه پیش از ما یعنی یهود و نصاری کتاب نازل گردید و بدرستی که بودیم ما از خواندن آن بی خبر
(یعنی بلغت عربی نیست که بفهمیم) [۱۵۶]
یا بگوئید اگر بر ما کتاب نازل شده بود ما هدایت یافته تر از آنها بودیم محققا آمد بر شما از جانب پروردگارتان بینه و هدایت و
رحمت پس کی است ستمکارتر از آنکسیکه آیات خدا را تکذیب کرد و اعراض نمود از آن یا مردمان را از آن بازداشت و ما
بزودی کسانی را که از آیات ما روی گردانیدند مجازات میکنیم بدترین عذاب بسبب اعراض آنها [۱۵۷]

(توضیح آیات)**اشاره**

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ در اینکه آیه بضمیمه آیات بالا بنه حکم امر فرموده و از محرّمات بشمار آورده: ۱- برای خدا شریک نیارید ۲- پسر و مادر احسان کنید ۳- از ترس فقر اولاد خود را نکشید ۴- بکارهای زشت و قبیح نزدیک نگردید ۵- نزدیک مال یتیم نشوید مگر با توجهی که نیکوتر باشد برای او.

[سخنان مفسرین در توجیه: آلا بالّتی هی احسن]

۱- نیکوتر اینکه است که مال یتیم را نگاه دارند تا بحدّ رشد برسد و تحویل وی دهند.
 ۲- مال یتیم را ضایع نگذارند بکار برند و بآن تجارت و زراعت کنند تا زیاد شود.
 [مجاهد، ضحاک، سدی] ۳- نفقه و لوازمات او را از خوراک و پوشاک و آنچه لازمه معاش یتیم است بطور میانه روی عمل کنند که بیتیم ضرر وارد نیاید و سرمایه باقی بماند [ابن زید] ۵- (حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) یعنی مال یتیم را بنیکوتر وجهی که ممکن است نگاه دارید تا وقتی که برشد برسد، شاید مقصود اینکه باشد که اولیاء مال یتیم را نگاه دارند تا وقتی که رشد بدنی و نیروی طبیعی او کامل گردد و هم رشد عقلی او بطوریکه کاملاً بتواند حفظ مال خود را بکند ۶- قوله تعالی در سوره نساء آیه ۶ (وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا) ۷- وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ امر فرموده در وزن و کیل بعدل عمل نمائید در خرید و فروش اجحاف نکنید، در سوره مطففین فرموده (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ) و مطففین آنهایی را معرفی

نموده که موقع خریدن در کیل و وزن زیاد میگیرند و در موقع فروش بمشتری کم میدهند.
 و بقولی (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ) یعنی پیمانانه را از آنچه می‌پیمائید پر کنید، و آنچه را با ترازو و بکشیدن میدهید بعدل و مساوات تمام بدهید یعنی کم ندهید و زیاد نستانید.
 چون اینکه جمله را شنیدند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قادر نیستیم که چنان برابر بدهیم که اصلاً تفاوت نکند اینکه بود که خداوند اینکه جمله را نازل فرمود (لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) یعنی ما کسی را تکلیف نمیکنیم مگر آنچه مقدور او است، یعنی اگر ذره‌ئی در کیل و وزن کم شود بدون عمد و قصد و شما عازم بعدل بوده باشید معفو است، و ذکر اینکه جمله عقب امر آگاهی است بر اینکه ایفاء بعدل بسیار مشکل است.

[پایان] در مجمع البیان گفته (لما كان التعديل من اقل القليل يتعذر بين سبحانه انه لا يلزم الاجتهاد في التحرز من النقصان) [پایان] و فی الحدیث در ذیل همین آیه (اوسع ما دون الطاقة) بعض مفسرین گفته مقصود از عدل و قسط نه عدل واقعی است که حرج لازم آید، بلکه مراد اینکه است که برای رفع حرج که انسان در اینکه گونه موارد بتقریب و تخمین عمل نماید لکن ظاهراً آیه از اینکه

متابعت نمائید، پس از او از اولاد او از صلب او ائمه علیهم السّلام که شما را بسوی حق هدایت مینمایند و باو عدول مینمایند. ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهِمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. خلاصه چون اینکه آیه تلو و عقب آن آیات آمده میشود گفت (اتل) بمعنی (تعالوا) است یعنی ای رسول یا ای مؤمنین بیائید تا حکایت موسی را برای شما بیاورم.

که پس از اینکه همه کرامتی که بموسی عطاء نمودیم از نجات یافتن از دست فرعون و قبطیان و نبوت و رسالت و معجزات بسیار اکنون بوی کتاب تورات که کتاب تمام و جامع و حاوی تمامی نیکی‌ها است و بیان و تفصیل هر چیزی در آن منظوری است، و آن هدایت و رحمت است، چنین کتاب بموسی عطا شد که شاید بنی اسرائیلیان بملاقات رحمت پروردگارشان ایمان آورند. وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (هذا) اشاره بقرآن کریم است که آنان را مبارک نامیده زیرا که همانا در اوست خصوصیات و تفصیل هر چیزی چنانچه فرموده (وَ لَا- رَطْبٍ وَ لَا- يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) که در قرآن منظوری است، و نیز هدایت و رحمت است برای مؤمنین (فَاتَّبِعُوهُ)

صفحه : ۱۶۰

امر بمؤمنین بلکه تمام افراد بشر نموده که تابع قرآن گردید که شاید باین وسیله مورد رحمت الهی واقع شوید. أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ترجمه آیات شده و واضح است (ان) در (تقولوا) مخففه از مثقله است اینکه است که لام فارقه میان مخففه و نافیه در خبر کان (لغافلین) داخل شده مفسرین گفته‌اند (أَنْ تَقُولُوا) علت (انزله) است بحذف مضاف، یعنی (اینکه قرآن مبارک را نازل گردانیدیم) برای اینکه شما ای جماعت عرب نگوئید کتاب فرستاده شده بر دو گروه از پیشینیان ما یعنی یهود و نصاری اگر چه ما از قرائت ایشان غافل بودیم، یعنی نمیدانیم که آنها چه میخواندند زیرا که آن بلغت ما نیست، و تخصیص دادن بیهود و نصاری از جهت شهرت آنها است. یا اینکه ما قرآن را فرستادیم برای اینکه نگویند اگر بر ما کتاب فرستاده میشد ماها (اهدی) بودیم یعنی هر آینه بهتر از آنها هدایت شدگان بودیم فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ الْخ اینکه بود که از جانب پروردگارتان برای شما بیینه آمد یعنی قرآن که آن هدایت و رحمت است و بلغت خود شماها و واضح و جلی که دیگر برای شما عذری باقی نماند و حجت بر شما تمام گردد. فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَ كَى است ظالم‌تر از آنکسی که آیات خدا را تکذیب کرد (وَ صَدَفَ عَنْهَا) و از آن اعراض نمود که بزودی آنهائیکه اعراض کردند و سبب اعراض دیگران شدند آنان را مجازات میکنیم بدترین عذاب.

صفحه : ۱۶۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۵]

اشاره

هَيْلٍ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۰) قُلِ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) قُلِ إِنَّ صِدْقِي وَ

نُسْكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲)

لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ هُوَ رَبُّكُمْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)

صفحه : ۱۶۲

(توضیح آیات)

اشاره

هَيْلَ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ (هل) از حروف استفهام است و اینجا در مورد انکار آمده، و (نظر) در آیه بمعنی انتظار است و ملامت و سرزنش، و اعتراض بکفار نموده که اینکه کافران آیا چه انتظار میبرند و متوقعند که فرشتگان بر آنان نزول نمایند یا اینکه پروردگار تو بر آنها بیاید در صورتی که با اینکه آیات ظاهر بین ایمان نیاموردند آیا دیگر چه انتظاری دارند مگر اینکه ملائکه برای قبض روح آنها بیاید یا امر محالی می‌طلبند مگر ممکن است که پروردگار بر آنان فرود آید گفته‌اند که حمزه و کسائی و خلف (تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ) را بیاء قرائت نموده‌اند، و باقی قراءت بقاء خوانده‌اند.

[در توجیه (أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ) از مفسرین سه قول نقل شده]

- ۱- آنکه مراد استبعاد است یعنی مگر اینها امر محال می‌طلبند.
- ۲- (أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ) بحذف مضاف است و واقع گردیدن مضاف الیه مقام او، مثل قوله تعالی (وَ سَأَلَ الْقَرِيَّةَ).
- ۳- (أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ) بیعض آیات او، یا بزرگترین آیات او، بحذف مفعول به یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنیت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیراً بعض مفسرین گفته مراد بآمدن پروردگار آمدن قیامت است که روز ملاقات جزاء پروردگار است، زیرا آنروز روز انکشاف تمام و جلوه حق و ظهور توحید خدا است، و در آنروز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چه شأن قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیزی بردارد، همین انکشاف و ظهور بعد از خفاء و حضور بعد از غیبت، مصحح اطلاق آمدن خدا است نه اینکه (العیاذ بالله) آمدن او مانند دیگران مستلزم اتصاف بصفات اجسام بوده

صفحه : ۱۶۴

باشد.

[تفسیر المیزان] خلاصه ظاهر آیه مقول قول کافران و بهانه جوئی آنها است که در آیات دیگر نیز اشاره بان شده، و شاید مقصود آنها که میگفتند ما ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه یا خدا را بما بنمائی که ما خدا را ببینیم یا ملائکه را بر ما فرود آوری که شاهد قول تو باشند یا بعضی آیات و علائم قیامت که مدعی آن میباشی بما بنمایانی اگر چنین کردی ما ایمان می‌آوریم.

و جمله (یوم یأتی بعض آیات ربک الخ) پاسخ ایراد سوئی آنها است و بطلان دو ایراد اول را که آمدن خدا و ملائکه بر آنها باشد

بوضوحش باقی گذارده زیرا از روی عناد بوده و گر نه هیچ عاقلی چنین انتظاری ندارد.

آیه کفار را خاطر نشان میکند که وقتی آیات پروردگار و علائم مرگ، و قیامت پدید گردید مثل اخباری که داده شد از طلوع شمس از مغرب و خروج یاجوج و مأجوج که از آثار ظهور قیامت بشمار آورده و غیر اینها اگر قبلاً ایمان نیاورده باشید دیگر ایمان برای شما نتیجه بخش نخواهد بود زیرا که در حکمت آفرینش هر چیزی و هر عملی موقعی و وقتی معین دارد که اگر در وقتش انجام نگرفت، دیگر اثری بر وی مترتب نخواهد گردید.

قُلْ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ای رسول باینان بگو شما منتظر چنین وقتی باشید ما هم منتظریم و اینکه وعید و تهدید بکفار است. اِنَّ الدِّينَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ وَ كَانُوا شَرِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ (فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ) به اینکه که در دین تفرقه انداختند و دین را متشتت گردانیدند (شیعا) (احزابا) یعنی حزبهای متفرق گردیدند، و هر فرقه تابع امامی شدند و در حدیث است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که یهود متفرق گردیدند بهفتاد و یک فرقه تمامشان در هاویه جهنمند، مگر یک فرقه که ناجی میباشند.

صفحه : ۱۶۵

و نصاری بر هفتاد و دو فرقه متفرق گردیدند تمامشان در هاویه اند مگر یک فرقه که اهل نجاتند، و امت من متفرق میشوند بر هفتاد سه فرقه تمامشان در هاویه جهنمند مگر یک فرقه (لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ) یعنی ای رسول تو آنان را واگذار بر تو نیست که از آنها سؤال کنی و از تفرقه آنها بررسی، و بقولی تو از آنها و اجتماع آنان و مذاهب فاسده آنها دوری کن و امر آنها و حکم بین آنها در اختلاف آنها بسوی خداست.

[جامع الجوامع طبرسی] (ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) یعنی پس خدا آگاه میکند آنها را بآنچه بودند میکردند در دنیا و جزاء آنها را میدهد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى اِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ اینکه آیه کلام مستقل است و ظاهراً مربوط بآیات پیش نیست و در مقام اظهار لطف و رحمت و امتنان بر مؤمنین است و ترجمه آن واضح است.

و وقتی اینکه آیه را با آیات دیگر مثل قوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۶۳ (مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبْلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ) جمع نمودیم، و نیز با آیات دیگری نظیر همین آیه که در قرآن مجید برای تشویق مؤمنین و عموم فضل او بسیار آمده جمع نمودیم.

از جمع آیات معلوم میشود یکی ده برابر مرتبه اقل پاداش عمل نیک مؤمن است که کمتر از او نیست، لکن وقتی عمل نیک را با محسنات عامل مثل خلوص و تقوی و ایمان کامل جمع گردید باضعاف مضاعف پاداش آن زیادتر میگردد. بین از جمله حسنات توبه است و در توبه فرموده (فَاُولٰٓئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) سوره فرقان آیه ۷۰، که اضافه بر اینکه گناه عاصی را میبخشد سیئات او را تبدیل بحسنات مینماید.

صفحه : ۱۶۶

قُلْ اِنِّیْ هَدٰنِیْ رَبِّیْ اِلٰی صِرٰطٍ مُّسْتَقِيْمٍ دِيْنًا قِيْمًا مِّلَّةً اِبْرٰهِيْمَ حَنِیْفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ چنانچه بعض مفسرین گفته اینکه آیات آخر سوره مشتمل است بر هدفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دعوت اینکه سوره داشت، و بآنچه دعوت میکرد عامل نیز بود و نیز مشتمل بر خلاصه دلالتی است که در اینکه سوره بر علیه عقیده شرک اقامه شده است.

[پایان] در اینکه آیه و آیه بعد (قُلْ اِنَّ صِرٰطِیْ وَ نُسُوحِیْ وَ مَعٰیایْ وَ مِمَّا تِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ) حق تعالی برسولش دستور میدهد که

اینها را یادآور کن که پروردگار من مرا هدایت و راهنمایی نموده بسوی راه و طریقی که سرانجام آن قرب جوار پروردگار عالمیان است و مرا راه نمائی کرده بدین پایدار که ملت و طریقه ابراهیم ع است و حنیف است، از کافی از امام صادق ع نقل شده که فرموده (حنیفا مسلما) یعنی (خالصا مخلصا) و اینکه فرموده (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) میخواهد بآنها خاطر نشان کند که بدانند حضرتش از ابتداء وجودش موحد و یکتا پرست و معصوم بوده و هیچ وقت بت سجده نکرده، و عبادت غیر خدا را ننموده، باز بحضرتش امر فرموده که باینها بگو تمام افعال و اعمال من از نماز و عبادات، بلکه زندگانی من و مرگ من مخصوص پروردگار عالمیان است، یعنی من در راه بندگی و عبودیت چنان از خود باخته و فانی و قائم باو گردیده‌ام که حیات و ممات و عبادات و اعمال من باعانت او انجام میگردد و برای او شریکی قرار ندادم (وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ) شاید اشاره باین باشد که در مرتبه اسلام چنان در مقابل پروردگارم سلم و تسلیم گردیده‌ام که در مرتبه و درجه اول تسلیم شدگان بامر حق تعالی بشمار می‌آیم.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبِغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ای رسول باینها بگو آیا سزد که در مقابل اینکه همه کراماتی که از طرف پروردگارم بمن افاضه شده پروردگار دیگری اختیار کنم.

صفحه : ۱۶۷

از بعض مفسرین است که گفته اینکه آیه و آیه بعدش مشتمل بر سه حجت است که در حقیقت جامع همه حجتها است که در اینکه سوره بر مسئله توحید اقامه شده و آن حجتها عبارت از آغاز آفرینش، و استدلال بانجام آن، و استدلال بحال انسان که بین آغاز و انجام زندگانی میکند، استدلال از طریق آغاز آفرینش را جمله (أَعْيَرَ اللَّهُ أَبِغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ) متعرض آنست. و استدلال از طریق انجام آفرینش و بازگشت آنرا جمله (وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا) متعرض آنست، یعنی بطور کلی هیچ فردی از بشر کار زشتی انجام نمیدهد مگر آنکه خودش بار آنرا بدوش میکشد نه کس دیگر و استدلال از طریق نشأه دنیا را جمله (وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ الْأَرْضَ الْخ) متعرض آنست که حاصلش اینکه میشود اینکه نظامیکه در عالم بین شما دائر است، و خلافت نسل شما در زمین و شئون زندگانی که نسلی پس از نسل دیگر در زمین حکومت میکند و بعضی از شما فوق بعض دیگر قرار گرفته‌اید، بیهوده نیست (لِيَلْبُوْكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ) اینکه نظام آفرینش و اینکه خلافت شما در زمین و رفعت درجه بعضی از شما بر بعض دیگر اینکه است که شما در عملیاتتان آزمایش گردید و در آن خلافت بحق عمل کنید، عمل جزافی انجام ندهید و آنچه بشما عطاء شده هر چیزی را در موقع خودش قرار دهید.

[پایان] إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ در اینکه آیه جمع کرده بین عذاب و مجازات، و غفران و رحمت که بدانید پروردگار شما در عین حالیکه سریع العقاب است، غفور و رحیم است، اشاره به اینکه که انسان بایستی بین خوف و رجاء باشد، نه از رحمت مغرور گردد و هر چه خواهد بکند و بامید اینکه خدا غفور و رحیم است و نه از رحمت خدا ناامید باشد و مأیوس گردد زیرا که یکی از گناهان کبیره بشمار آورده‌اند یأس از رحمت خدا است.

صفحه : ۱۶۸

سوره الاعراف

اشاره

مکیه مأتان و ست آیات حجازی کوفی، و خمس بصری شامی

[سوره الاعراف (۷): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 المص (۱) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا
 مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ (۳) وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴)
 فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵) فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ
 وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷) وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
 أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

صفحه : ۱۶۹

سوره الاعراف ضحاک و قتاده گفته‌اند اینکه سوره مکی است مگر قوله تعالی (وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ) تا قوله تعالی (بِمَا كَانُوا يَفْسِقُونَ) که آن مدنی است، و بعضی از مفسرین گفته‌اند همه آیات آن محکم است و در آن هیچ منسوخ نیست، و بعضی گفته‌اند دو آیه از آن منسوخ است یکی (خذ العفو) که بآیه زکوة نسخ شده و دیگر (اعرض عن الجاهلین) که بآیه جهاد منسوخ است. و اینکه سوره دویست و شش آیه است در عدد اهل کوفه و حجاز و دویست و پنج آیه بعدد اهل شام و بصره، و سه هزار و سیصد و بیست و یک کلمه، و چهار هزار و سیصد و ده حرف است. ابی‌بن کعب گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس که سوره اعراف را بخواند خدای تعالی میان او و ابلیس حجابی پدید می‌آورد و روز قیامت آدم ع او را شفاعت میکند.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 اینکه قرآن کتابی است که بسوی تو فرستاده شد، پس باید که در سینه تو حرج و تنگی از تبلیغ آن نباشد، برای اینکه بترسانی و مردم را بیم دهی، و تذکری است برای مؤمنین [۲]
 پیروی کنید آنچه را که از جانب پروردگارتان بسوی شما فرود آمده و پیروی نکنید غیر از خدا دوستان را (یعنی شیاطین را) اندکی پند بگیرید در متابعت حق [۳]
 و چه بسیار از اهل دهی که آنها را هلاک گردانیدیم و عذاب ما بر آنها آمد در شب یا در حالیکه خفته گان بودند در نیم روز [۴]
 و نبود ادعای آنها وقتی که عذاب ما بآنها آمد مگر اینکه گفتند حقیقه ما از ستمکاران بنفس خود بودیم [۵]
 و البته از آنهایی سؤال میکنیم که پیمبران بسوی آنها فرستاده شده‌اند، و البته از خود پیمبران هم سؤال خواهیم نمود [۶]
 و بر آنها حکایت میکنیم (آنچه بین پیمبران و مردم بوده) بعلم خودمان و

صفحه : ۱۷۰

ما از آنها غائب نبودیم [۷]

و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق و محقق است پس کسیکه میزان و سنجش عملش سنگین باشد پس آن گروه رستگارانند [۸] و هر کس میزان عملش سبک باشد پس آن گروه کسانی میباشند که نفسهای آنها خسران و زیان برده بسبب اینکه بآیات ما ستم نمودند [۹]

(توضیح آیات)

اشاره

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص (المص)

سخنان مفسرین در توجیه (المص)

- ۱- ابو صالح از عبد الله بن عباس نقل میکند که گفته اینکه کلمه نامی است از نامهای حق تعالی و بقولی از نامهای قرآن است.
 - ۲- شعبی گفته یعنی (انا الله الصادق) من خدای راست گویم.
 - ۳- محمد بن کعب قرطی گفته (الف) یعنی او اول و آخر است، و (لام) او لطیف است، و (میم) اشاره بنام مجید و ملک، و (صاد) اشاره بصمد و صادق الوعد و صانع مصنوعات، و بقولی اینکه کلمه (المص) بیان آن آیه (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) است یعنی نه اینکه ما دل تو را روشن گردانیدیم، و نیز توجیحات دیگری از مفسرین نقل شده لکن چنانچه گفته شد چون حروف مقطعات اول سوره‌ها از متشابهات قرآن بشمار میرود و علمش نزد حق تعالی است سکوت در آن و وا گذاشتن باهش اولی بنظر میآید فقط میتوان گفت اینکه حروف رمز است بین خدای تعالی و رسولش و کسی بر آن آگاه نیست.
- كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صِدْرِكَ حَرْجٌ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (کتاب) خبر مبتداء محذوف است یعنی (هذا کتاب) اینکه قرآن یا اینکه سوره کتابی است که از طرف حق تعالی بر تو نازل گردیده و نباید در سینه تو از

صفحه : ۱۷۱

آن حرجی باشد (لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى) هر دو غایت و نتیجه کتاب است یعنی اینکه کتابیکه بسوی تو نازل گردیده برای انذار مبطلین و تذکر مؤمنین است.

شاید اشاره باین باشد که اینکه کتابیکه بر تو فرستاده شده نور و رحمت و مشتمل بر حکمت است بایستی تو از آن شرح صدر نمائی و از آیات پروردگار خودت خوش دل و شاد باشی نه اینکه تنگ دل گردی، یا اینکه از انکار مشرکین دل تنگ مباش قوله تعالی (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) و اینکه کتاب بر تو فرستاده شد برای اینکه کافرین و مشرکین را از عذاب و سخط الهی بترسانی و مؤمنین را برحمت خدا و دار کرامت و بهشت موعود تذکر دهی قال الله تعالی (وَذَكَّرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) اتبعوا ما أنزل إليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه أولياء قليلاً ما تذكرون خطاب متوجه بعموم مسلمین است که باید متابعت کنید آنچه را که از پروردگارتان متوسط رسولش بر شما نازل گردیده و آن کتابی است جامع تمام وظائف و دستور العمل روزانه شما از اصول و فروع، و آن کتابی است که تر و خشکی نیست مگر اینکه در آن بیان شده، گویا اشاره باین است که خود را در قید بندگی و ولایت خدای تعالی در آورید و تابع او گردید و پیروی نکنید بجز از خدا دوستان را یعنی اصنام

یا شیاطین را، اندکی از شما پند میگیرید در متابعت حق.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (بیات و تبیت) بمعنی شیخون زدن است (قائلون) از قیلوله بمعنی خواب نیمروز است.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند اشاره باین است که وقتی عذاب آنها را میگرفت که با خیال راحت آرمیده بودند و هیچ منتظر هلاکت خود نبودند و آیه مشرکین را خاطر نشان میکند که چه بسیار مردمانی از اهل قریه‌ها بودند که در اثر اعمال نکوهیده‌شان غافل گیر میشدند و دفعه عذاب آنان را

صفحه : ۱۷۲

میگرفت که شاید آنها متذکر گردند و از کفر و شرک بایمان آیند.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ وقتی عذاب بر مشرکین می‌آمد گویا بآن فطرت اصلی که بر ایمان نهاده شده و بآن وجدان درونی خود می‌فهمند که چون راه خطاء گرفتند و تابع مصلحین و پیمبران نگردیدند و عوض آنکه تابع گردند از هیچگونه ظلم و ستم نسبت باولیاء الهی فرو گذار ننمودند آنوقت می‌فهمند که بخود ستم نمودند و مخالفت آنها بود که چنین عذابی را برای آنان ایجاب نموده اینکه است که اقرار میکنند که ما مستحق چنین عذابی بودیم.

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که تمام افراد بشر مکلف بتوحید و ترک شرک (و کل ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم) میباشند و وظیفه پیمبران نیز رساندن احکام الهی و جدیت نمودن در هدایت مردم اصولاً و فروعا و نشان دادن طریق هدایت آنها است، و نیز معلوم میشود که اینکه تکلیف قائم بدو طرف است هم مرسلین یعنی پیمبران و هم کسانی که پیمبران برای آنها ارسال شده‌اند که در قیامت هر دو طائفه در مورد سؤال واقع میگردند.

فَلَنَقُصَّنَّ عَنْهُمْ بَعْلَمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ جمله (فلنقصن) عطف بآیه (فلنستلن) میباشد و در آن قسم مأخوذ است و بقسم و نون تأکید آیه را مؤکد گردانیده که البته از پیمبران و امت سؤال میشود. یعنی بعزت خودم که در قیامت از رسولان و مردم سؤال میکنیم (بعلم) دو طور تفسیر شده: ۱- مقصود از علم عالم است یعنی آنچه بآنها گوئیم از سر عالمی است. ۲- مقصود از علم معلوم است مثل قوله تعالی (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ).

صفحه : ۱۷۳

وَالْوِزَنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ آیاتی در قرآن باین مضمون رسیده که یکی از مواقف قیامت میزان اعمال است و ظاهراً مقصود سنجش اعمال است نه خود انسان چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند قوله تعالی (وَنُصَعِّ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) الی ان قال (وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ) یعنی در روز معاد ترازوهای عدل را میگذاریم و ما خود برای رسیدگی (بحساب همه خلایق) کافی میباشیم، سوره انبیاء آیه ۴۸. و نیز قوله تعالی (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) سوره زلزال آیه ۶ و ۷. خلاصه معنی آیه خبر از روز قیامت میدهد که در آنروز مردم پراکنده میگردند تا اینکه اعمال خود را ببینند و هر کس ذره‌ئی عمل نیک کرده می‌بیند و هر ذره‌ئی بد کرده آنرا هم می‌بیند.

تیبان از ابن عباس نقل میکند که گفته درازی عمود میزان پنجاه هزار سال راهست و کفّین آن یکی از نور است و یکی از ظلمت، حسنات را در کفّه نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و کفّین همچون آسمان و زمین است.

بعضی از مفسرین گفته اینکه آیات در عین اینکه برای عمل بد و نیک ثقلی و وزنی قائل است در عین حال اینکه سنگینی را

سنگینی اضافی میداند یعنی حسنات باعث ثقل میزان و سیئات باعث خفت آن است نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سیئات و اینکه دو سنگینی با هم سنجیده شود و هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم کند اگر حسنات سنگین تر بود بنعیم جنت و اگر سیئات سنگین تر بود بدوزخ جزا داده شود.

[پایان] و چنانچه ظاهر است میزان قیامت از قبیل ترازو و قیان نیست تا اینکه تساوی در آن راه داشته باشد بلکه یک معنای معنوی در بر دارد، و شاید میزان کنایه از روح انسانی باشد که در اثر ایمان و تقوی و علم و معرفت بمقام ربوبی و عمل

صفحه : ۱۷۴

صالح و خلوص عظمت پیدا مینماید چنانچه در عرف انسان کامل را با وقار و سنگین گویند و آدم سفیه و بی‌خرد را سبک نامند و باعمال و کردار او اعتمادی نیست اینک برای توضیح مختصری از بیانات طبرسی [رحمة الله علیه] را ترجمه مینمایم: چنین گفته (و) **الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ** در آن چند قول است:

۱- اینکه وزن عبارت از عدل است و اینکه در آنروز بر احدی ستم نمیشود.

[مجاهد و ضحاک و بلخی] ۲- خدای تعالی در قیامت میزانی نصب میکند که در آن دو کفه دارد و حسنات و سیئات را بآن وزن میکند.

[ابن عباس و حسن و جبائی] و در کیفیت وزن اختلاف است زیرا چون اعمال اعراضند نه بر آنها اعاده ممکن است و نه وزن دارند و نه قائم بنفسند اینک است که بقولی صحیفه‌های اعمال را وزن میکنند [عبد الله بن عمر و جماعتی] و بقولی علامات حسنات و سیئات در کفین ظاهر میگردد و مردم می‌بینند آن علامات را [جبائی] و بقولی حسنات بصورت نیکو ظاهر میگردند و سیئات بصورت منکر [ابن عباس] و بقولی نفس مؤمن و نفس کافر وزن میگردد، عیید بن عمیر گفته مردی عظیم الجثه‌ئی آورده میشود پس وزن او بقدر بال پشه‌ئی نیست.

۳- مقصود بوزن ظهور مقدار مؤمن است در بزرگی و مقدار کافر است در ذلت چنانچه فرموده **(فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا)** پس کسیکه با عمل صالح بیاید وزنش سنگین میشود یعنی قدرش بزرگ میگردد و چنین کسی رستگار گردیده و کسیکه بیاید با عملی که وزنی و قیمتی بر آن نیست چنین کسی خسران و ضرر برده.

[ابی مسلم] و بهترین توجیها همان قول اول است و بعد از آن قول دوم زیرا که بین عرب مشهور است که گویند سخن فلانی و افعالش موزون است و مقصود آنها اینک است که گفتار و افعالش بجا و موقع واقع گردیده تا آنجا که گفته بنا بر اینکه معنی که گفته شد قول اول که وزن عبارت از عدل در آخرت باشد رجحان دارد و باعتبار

صفحه : ۱۷۵

اخباریکه در معنی میزان رسیده پس از رجحان قول اول قول دوم بهتر است زیرا که مطابق با اخباری است که در معنی وزن و میزان رسیده.

[پایان] **(فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ)** تا آخر) بیان آثاری است که بر سنگین شدن یا سبک شدن وزن مترتب میگردد، وقتی **(أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ)** روی میزان عدل بنا بر مشهور اعمال افراد بشر را از خوب و بد آن با هم سنجید آنهائیکه برای اعمالشان وزنی و قیمتی است آنها رستگار گردیده و فائز میگردند بفیوضات ربانی و آنهائیکه وزن و قیمتی برای اعمال آنان نیست خسران و زیان برده‌اند و اعمال نیک آنها نیز در اثر تکذیب آیات الهی بی‌ثمر میگردد و همان ظلم و ستم بمقدسات الهی است که خسران و زیان برای آنها ایجاب نموده.

از کتاب احتجاج در حدیث هشام بن حکم از امام صادق ع چنین نقل میکنند که زندقی از آنحضرت پرسید آیا نه اینکه است که اعمال وزن میشود فرمود نه، عمل جسم نیست که قابل سنجش باشد بلکه صفت کاریستکه عامل انجام میدهد کسی محتاج بسنجیدن است که عدد و سنگینی و سبکی چیزی را نداند و بخواهد با کشیدن یا شمردن علم بمقدار آن حاصل کند برای خداوند چیزی مجهول نیست پرسید پس معنای میزان چیست فرمودند میزان بمعنای عدل است پرسید معنای اینکه خدا فرموده (فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ) چیست فرمود معنایش رجحان عمل است.

اینکه روایت بخوبی ثابت میگردداند که میزان قیامت عبارت از عدل است و سنگینی و سبکی اعمال صفاتی است که محرک عمل میگردد.

در تفسیر قمی در ذیل جمله (وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) از امام ع روایت شده که فرموده مقصود از وزن حق مجازات است. و در بعضی از روایات از علی ع نقل شده که فرموده منم میزان قیامت که اعمال مردم بمن سنجش میشود.

صفحه : ۱۷۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰ تا ۱۸]

اشاره

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۱۵) قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَمَّا تَبَيَّنَّ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸)

صفحه : ۱۷۷

[ترجمه]

براستی شما را در زمین جای دادیم و متمکن گردانیدیم که در آن تصرف کنید و در زمین اسباب زندگانی شما را آفریدیم و از شماها کمی شکر گذارند [۱۰]

و بحقیقت شما را آفریدیم پس از آن شما را صورت بندی کردیم پس از آن بملائکه گفتیم بآدم سجده کنید پس ملائکه بآدم سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود [۱۱]

خدای تعالی گفت چه چیز تو را منع کرد از اینکه بآدم سجده کنی وقتی تو را امر نمودم شیطان گفت من از آدم بهترم مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک [۱۲]

خدا گفت (از مقام خودت) هبوط کن و تو را نرسد که در اینجا تکبر نمائی و خارج شو که تو از خوار شدگانی [۱۳]

(شیطان) گفت مرا مهلت بده تا روز که مردم مبعوث میگردند (یعنی تا قیامت) [۱۴]

گفت تو از مهلت داده شدگانی [۱۵]

ابلیس گفت چون مرا اغواء گردانیدی من برای اغواء اولاد آدم در راه مستقیم اطاعت تو می‌نشینم [۱۶]

پس آنها را می‌آیم از بین دو دستهایشان (یعنی از جلو) و از پشت سر آنها و از طرف راست و از طرف چپشان و تو بیشتر از فرزندان آدم را نمی‌یابی از شکر کنندگان [۱۷]

خدا بابلیس گفت خارج شو در حالیکه تو نکوهیده و رانده شده‌ئی قسم بخدا از بنی آدم کسیکه تو را پیروی نمود همانا جهنم را از همه شما پر میکنم (یعنی از شیطان و متابعین او) [۱۸]

صفحه : ۱۷۸

(توضیح آیات)

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ذَاتَ مَتَاعٍ در مقام بیان امتنان و اظهار تفضلاتی که نسبت ببشر مرعی داشته در اینکه آیه دو نعمت از نعمتهای بی‌اندازه خود را تذکر میدهد: یکی آنکه شما افراد بشر را در زمین متمکن و مستقر گردانیدیم که کارهای روزانه خود را با آرامش انجام دهید و زمین زیر پای شما ثابت و آرام باشد، و دیگر آنکه لوازم زندگانی شما را از خوراک و پوشاک آفریدیم از خوردنیها زیادتر از قدر حاجت، و نیز از پوشاک بانواع و اقسام زینتها آرایش یابید، و از آشامیدنیها بانواع بسیار شما را محظوظ گردانیدیم.

قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ با اینکه همه نعمتها بشر (ظُلُومًا جَهُولًا) نعمتهای خدا را نادیده گرفته و شکر ولی نعمت خود را نمیکند در صورتی که اگر شکر گذار باشد بر نعمت او افزوده خواهد گردید چنانچه فرموده (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) و تمام افراد کفران نعمت میکنند مگر کمی از آنها که در مقام شکر گذاری برمیآیند و هر نعمتی را در آنچه رضای حق تعالی است مصرف میکنند و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ چنانچه مفسرین شماره کرده‌اند در پانزده آیه داستان ابتداء خلقت انسان و کیفیت صورت بندی آدم [ع] را تذکر داده.

و در اینجا بلام قسم (و لقد) و قد تحقیقی که برای تأکید آورند حکایت را مؤکد گردانیده و خطاب بعموم افراد بشر نموده و نوع انسان را از بین ممکنات امتیاز داده زیرا اینکه همه آیاتیکه در باره خلقت انسان رسیده در باره هیچ نوعی از موجودات حتی ملائکه نازل نگردیده و وقتی اینکه آیات را با آیه بالا که

صفحه : ۱۷۹

در مقام امتنان بر بشر بود جمع کردیم چنین میتوان استفاده نمود که نوع انسان بر بسیاری از موجودات برتری دارد. بعضی از مفسرین گفته اینکه از خطاب عمومی (و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ) بخطاب خصوصی (ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) منتقل گردیده برای بیان دو مطلب است یکی سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده و اگر حضرت آدم سجده گاه ملائکه واقع گردیده برای خصوصیت شخصیه او نبوده بلکه آدم مظهر و نماینده افراد بشر است، و از اینکه آیات برمیآید که سجده ملائکه بآدم از جهت شخصیتش نبوده بلکه از جهت اینکه او فرد کاملی از بشر بوده و نمونه خلیفه الله و نمونه اوصاف الهی در زمین گردیده، و از قوله تعالی حکایه از ابلیس که گفت (فِيمَا أَعْوَيْنِي لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ الخ) اینکه معنی برمیآید زیرا در اینکه آیه ذکری از بنی آدم بمیان نیامده بود.

مطلب دوم اینکه خلقت آدم در حقیقت خلقت جمیع بنی نوع بشر است قوله تعالی (وَإِذَا خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ) سوره سجده آیه ۶ و ۷. و خلاصه اینکه تمام آیاتیکه در بیان خلقت آدم و مأمور گردیدن ملائکه بسجده آدم و گفتار ابلیس در اغواء بنی آدم رسیده تماما مشعر بر اینکه است که مقصود از آدم تمام بنی نوع بشر است نه یک فرد [پایان] و چون ترجمه اینکه آیات شده و معنی آن واضح است محتاج بتوضیح نیست و بیان بعضی از الفاظ آن خاتمه میدهم.

(وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ) قال الراغب (الخلق اصله التقدير المستقيم و يستعمل في ابداع الشئى اصلی و لاحتذاء).

[پایان] و اینکه ابداع و احتذاء مخصوص بخدا است اینکه است که فقط خدا را خالق نامند و خلق بمعنی ابداع مخصوص بخدا است لکن بمعنی اندازه گیری بطور اعتدال مخصوص بخدا نیست قوله تعالی نسبت بعیسی ع (وَإِذَا تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ

صفحه : ۱۸۰

كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ).

(ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ) تصویر قرار دادن چیزی است بر هیئت مخصوص، خدا فرموده ما شما را از کتم عدم بعالم وجود آوردیم و اینکه صورت لطیف را بر شما انگاشتیم، بزرگ و بزرگوار است خالقى که با دست توانای قدرت خود در سه تاریکی: ظلمت رحم، ظلمت مشیمه، ظلمت پوست شکم صورت باین لطیفی انگاشته ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ الخ (ثم) را برای تراخی آرند که پس از مطلبی مطلب دیگری متفرع بر آن گردانند و بنا بر آنچه از بعض مفسرین نقل کردیم که مقصود از آدم نوع بشر است میشود گفت تفریع (بثم) پس از خطاب بجمیع افراد بشر مشعر بر اینکه است که سجده ملائکه نه فقط بشخص آدم بوده بلکه نوع بشر مراد است زیرا که آدم نمونه تمام افراد است، و از مفسرین در توجیه آیه چند قول نقل شده ۱- مقصود از خلق و تصویر ما خلق تصویر پدر ما آدم است.

۲- جماعتی مثل ابن عباس و مجاهد و ربیع و قتاده و سدی گفته‌اند معنی آیه اینکه است که ما آدم را خلق کردیم پس از آن شما را در پشت او تصویر کردیم پس از آن گفتیم بملائکه بآدم سجده کنید، بنا بر اینکه معنی آیه مشعر بر اینکه است که سجده ملائکه نه فقط بشخص آدم بتهنئتی بوده بلکه ملائکه مأمور گردیدند بآدم و ذریه او سجده کنند و تمام ملائکه بامر خدا بآدم سجده کردند مگر ابلیس که تکبر کرد و از سجده امتناع نمود.

قال ما مَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ شیطان سر از اطاعت حق تعالی پیچید و گفت من از آدم بهترم بدلیل اینکه آدم را از خاک تیره و از صلصال کالفخار آفریدی و مرا از آتش روشن لطیف نورانی خلقت گردانیدی و من بر آدم شرافت دارم و شریف نباید سر اطاعت بخسیس فرود آورد و شیطان در اینجا از دو جهت مغالطه کاری کرده یکی گمان

صفحه : ۱۸۱

کرد که او از آتش خالص آفریده شده و آدم از خاک خالص در صورتی که ظاهرا چنین نیست، عنصر غالب شیطان بنا بر اینکه از جنس جن باشد آتش است نه اینکه آتش خالص باشد، و نیز آدم ترکیب شده از عناصر است منتهی عنصر غالب او خاک است و از خاک خالص نیست، و چون انسان از عناصر آفریده شده اینکه است که در او طبایع مختلف دیده میشود ثقل و سنگینی خاک وی را بزمین میکشاند و لطافت نور و هوا او را بامور عالیه روحانیه صعود میدهد، و قوه غضب در انسان از عنصر ناریه او تولید گردیده، و قوه شهویه و طلب غذا و استراحت طلبی ناشی از ثقل و سنگینی عنصر خاک تولید گردیده.

و دیگر شیطان ندانسته که سجده او بامر مولوی است نه بامر آدم که مغالطه و مکابره نموده که من بهتر از آدم میباشم و قیاس او باطل و بی مورد گردیده و نیز از کجا شرافت آتش بر خاک معلوم شده در صورتی که در خاک فضائلی است که در آتش نیست

مثل حفظ امانت صورتی که در آن نقش می‌بندد تا مدتی محفوظ می‌دارد و در آتش هلاکت است طبیعت آتش فانی گردانیدن هر چیزی است که بآن اصابت نماید و طبیعت خاک نگاهداری آنست طنطی در تفسیر جوهر گفته و بر فرض اینکه تسلیم کنیم که آتش افضل از خاک است از کجا معلوم شده که فضیلت بماده و بعنصر باشد، آیا چنین نیست که صورت در فضیلت مدخلیت دارد، و همچنین غایت و فاعل، و نیز اخلاق و اعمال و نتایج آن در فضیلت مدخلیت دارد و هر مصنوعی مثل تخت لابد از چهار چیز است: عامل و غایت و ماده و صورت. ماده تخت چوب است و صورتش آنچیزی است که بر نشستن صلاحیت دارد و فاعلش نجار و غایتش جلوس بر آنست. پس بین چگونه خدای تعالی راجع بصورت آدم فرمود (فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) و اینکه اشاره بکمال صورت آدم است و قوله تعالی (مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ) اشاره بعنایت فاعل است و بغایت وجود آدم اشاره دارد قوله تعالی (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) آیا اینکه

صفحه : ۱۸۲

غایت فضیلت آدم را نشان نمیدهد و برتری او را بر ملائکه الی آخر کلامه پس از آنکه شیطان از امر الهی تمرد کرد و از مقامیکه داشت رانده شد قال أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ شیطان از خدا مهلت میخواهد و حق تعالی باو مهلت میدهد، ظاهراً مقصود آن ملعون مهلت خواسته که تا قیامت بر افراد بشر غالب گردد حتی پس از مردن در عالم برزخ بر او دست داشته باشد لکن خدای تعالی باو مهلت داده تا وقت معلوم در نزد خود حق تعالی.

قال فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَمَّا تَبَيَّنَّ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ پس از آنکه شیطان مطرود شد و مهلت طلبید در واقع اذن طلبید در اغوای بنی آدم گفت چون مرا اغواء گردانیدی یعنی مرا امر بسجده آدم کردی و ترک آن اغوای مرا ایجاب نمود و من در گمراهی واقع گردیدم، و جار و مجرور (فبما) متعلق بفعل محذوف است یعنی بسبب اینکه مرا اغواء گردانیدی قسم میخورم که (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) یعنی البته متعرض آنها میشوم و بر طریق راه تو می‌نشینم و راه تو را می‌بندم همان طوری که دشمن یا دزد در راه مینشیند تا مسافرین و کسانیکه عبور میکنند سر راهشان را بگیرد و هر عملی که خواهد در باره آنها انجام میدهد، مالشان را ببرد یا صدمه جانی بآنها وارد می‌آورد (ثُمَّ لَمَّا تَبَيَّنَّ لَهُمْ) وقتی راه آنها را گرفتم مسلط بر آنها میگردم و از چهار طرف بآنها وارد میشوم.

شیخ طبرسی از حضرت باقر [ع] چنین روایت کرده که فرمود (من بین ایدیهم) شیطان از جلو بر انسان وارد میگردد تا اینکه امر آخرت را بر او سبک گرداند (و انسان را بامر آخرت بی‌اعتنا و سست میگرداند) (وَ مِنْ خَلْفِهِمْ) و از پشت وارد میگردد و او را امر مینماید بجمع کردن مال و مانع میگردد از انفاق تا اینکه برای ورثه او بماند (مثل اینکه او را وسوسه میکند که اگر انفاق کنی

صفحه : ۱۸۳

هم خودت فقیر و محتاج میگردی و هم اولاد تو بی‌چاره و فقیر میگردند) (وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ) از طرف راست وارد میگردد و بالقاء شبهه امر دینش را فاسد میگرداند و ضلالت و شبهه در دین را در نظر او میآراید و زینت میدهد (وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ) از طرف چپ وارد میگردد و شهوات را بر قلب او غالب میگرداند و لذات شهوات را بر او گوارا میآراید (وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) مقول قول ابلیس است که گفته من چنان بنی آدم را گمراه میگردانم که تو نمی‌یابی بیشتر آنها را از شکر کننده‌گان، ظاهراً شیطان چنان خود را در اغواء و فریب دادن انسان قوی و مسلط دانسته که گمان کرده اکثر بنی آدم را اغواء میگرداند قوله تعالی (وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) یعنی ظن ابلیس در اینکه اکثر افراد بشر را گمراه میگرداند در مرتبه عمل رسید، و بقولی از ملائکه شنیده بود که خدا چنین گفته (قال اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُوماً) در حالیکه مذمت گردیده‌ئی (مَدْحُوراً) یعنی رانده شده و دور گردیده از رحمت باشی (لَمَنْ تَبِعَكَ

مِنْهُمْ) لام در (لمن) موطنه و برای قسم آورده و (لأملأن) جواب قسم است، خلاصه ذات احدیت قسم یاد میفرماید که البته جهنم را از شیطان و تابعین او پر می‌کنم.

[جامع الجوامع]

صفحه : ۱۸۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹ تا ۲۷]

اشاره

و يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹) فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) فَدَلَاهُمَا بِعُرْوٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِحُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا فَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقَلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسِنَا وَ إِن لَّم تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم في الأرض مستقر و متاع إلى حين (۲۴) قال فيها تحيون و فيها تموتون و منها تخرجون (۲۵) يا بني آدم قد أنزلنا عليكم لباساً يُوارى سواتكم و ريشاً و لباساً للثقوى ذلك خير ذلك من آيات الله لعلهم يذكرون (۲۶) يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان كما أخرج أبويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سواتهما إنه يراكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم إنا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون (۲۷)

صفحه : ۱۸۵

[ترجمه]

و ای آدم خودت و زوجهات در بهشت ساکن شو و از آنچه خواهید (از اطعمه‌های) بهشت بخورید و باین درخت نزدیک نشوید که اگر بخورید پس بوده باشید از ستمکاران [۱۹]

شیطان آدم و زنش را وسوسه نمود بجهت اینکه ظاهر گرداند برای آنها آنچه پوشیده شده بود از عورت ایشان و گفت پروردگار شما از اینکه درخت شما را نهی ننموده مگر اینکه بوده باشید دو ملک یا در بهشت جاویدان باشید [۲۰]

و برای آنها قسم خورد که من خیرخواه و ناصح شما می‌باشم [۲۱]

(و بدروغ) آنها را مغرور گردانید و فریب داد پس چون (آدم و حواء) از آن شجره چشیدند لباس آنها ریخت و عورت‌های آنها ظاهر گردید و شروع کردند که از برگ‌های درخت عورت خود را بپوشانند و ندا کرد آنها را پروردگار آنها آیا من نهی ننمودم شما را

که نزدیک اینکه درخت نشوید و نگفتم بشما که همانا شیطان برای شما دشمنی است هویدا [۲۲]

آدم و حواء گفتند ای پروردگارا ما بخود ستم نمودیم و اگر ما را نیامرزی و بما رحم نمائی البته باشیم از زیانکاران [۲۳]

خدا گفت از بهشت فرود آئید در حالیکه بعض از شما با بعض دیگر دشمنید و در زمین برای شما قرارگاه و متاعی است تا وقت

مرگتان [۲۴]

خدا گفت در زمین زندگانی میکنید و در زمین میمیرید و از زمین بیرون میآئید [۲۵]
 ای اولاد آدم ما لباسی که عورت شما را بپوشاند و زینت شما باشد برای شما نازل گردانیدیم و لباس تقوی آن بهتر است اینکه نازل
 کردن لباس از آیات خدا (و نشانه‌های رحمت اوست) شاید مردم متذکر گردند [۲۶]
 ای اولاد آدم شیطان شما را فریب ندهد چنانچه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و جامه‌های بهشتی را از آنها کند تا اینکه
 بنمایاند بآنها عورت یکدیگرشان را همانا او و قبیله او شما را می‌بینند از جائیکه شما آنها را نمی‌بینید بحقیقت ما قرار دادیم شیاطین
 را دوستان آنهائیکه ایمان نمی‌آورند [۲۷]

صفحه : ۱۸۶

(توضیح آیات)

و یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة فکلا من حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین مخاطب باین خطاب آدم است
 و حواء را عطف بآدم داده و بآن دو نفر امر میفرماید که از تمام انواع و اقسام مأكولات و نعمتهای بهشتی بخورید و باین شجره
 معهوده نزدیک نشوید که اگر نزدیک باین درخت شدید و خوردید از میوه آن از جمله ظالمین و ستمکاران میگردید یعنی بنفس
 خود ستم کرده‌اید و ظاهرا امر (فکلا) و نهی (و لا تقربا) امر و نهی ارشادی و تنزیهی است و ارشاد بر اینکه است که اگر نزدیک
 شدید و خوردید بخود ستم نموده‌اید و از بهشت خارج خواهید گردید، و میشود گفت نهی تنزیهی است نه نهی تحریمی تا اینکه
 گفته شود بمخالفت آن آدم و حواء معصیت کردند زیرا که پیمبران معصومند.

و در اینکه بهشتی که آدم و حواء در آن ساکن گردیدند چه نوع بهشتی بوده، قمی در تفسیر خود گفته که پدرم برای من حدیث
 کرد از امام صادق ع که شخصی از آنجناب پرسید آیا بهشت آدم از باغهای دنیا بود یا از باغهای آخرت آنحضرت [ع] در جواب
 او فرمودند که از باغهای دنیا بود و همین ماه و خورشید که بما میتابد بآن بهشت می‌تابد و اگر از باغهای آخرت بود هرگز از آن
 اخراج نمیگردیدند زیرا که آخرت خانه خلود است.

و از بعض مفسرین است که گفته مقصود بهشت آخرت است و بقرینه الف و لام (الجنة) که ظاهرا الف و لام عهد است منصرف
 میگردد ببهشت خلد، و اشکال بر اینکه کسیکه داخل بهشت خلد گردید مخلد در آن است و بیرون آمدن ندارد پاسخ گفته آنوقتی
 است که پاداش اعمال وارد شده باشد نه ابتداء، و بقولی آن یکی از باغهای آخرت است و الف و لام جنس بهشت است نه عهد،
 اما اینکه بهشت دنیا باشد آنهم با آیه (اهبطوا بعضکم لبعض عدو) (اهبطوا بعضکم لبعض عدو)

صفحه : ۱۸۷

تا آخر منافات دارد زیرا که هبوط بمعنی نزول است، اگر منزل آدم و حواء یکی از باغهای دنیا بود (هبوط) معنی نداشت بلکه
 تحصیل حاصل بود (و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین) دلالت واضح دارد که اول در زمین نبودند و پاداش عملشان مأمور
 بنزول گردیدند، و از آنطرف هم بعید است که گفته شود بهشت خلد بوده زیرا که بهشت خلد آخر مقامات مؤمن کامل است که
 پس از گذشتن از مقامات نصیب وی میگردد.

لکن در اینجا توجیه دیگری بنظر میرسد و آن اینکه است که شاید بهشت آدم آن بهشتی بوده بین دنیا و آخرت یعنی بهشت ارواح،
 و اینکه در بعضی از احادیث فرموده بهشت آدم در زمین بوده عالم ارواح نزدیک بزمین است، و شاید آن همان بهشتی است که در
 کافی از ابی بصیر از ابی عبد الله ع روایت کرده که فرموده (ارواح مؤمنین در درختی از درختهای بهشت از طعام آن میخورند و از

مشروب آن می‌آشامند).

و نیز در کافی از علی بن الحسین [ع] روایت میکند که فرموده

(القبر اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران)

یعنی قبر یا باغی است از باغهای بهشت یا گودالی است از گودالهای جهنم، و شاید بهشت آدم همان بهشت برزخی بوده نه بهشت عدن که آخر مقامات صالحین است.

پس چه ضرر دارد که گفته شود برای انسان کامل در ابتداء وجودش مقاماتی و درجاتی است اگر حقیقت انسان و مقام روحانی او از عالم (ما فوق الطبیعه) تعبیه نشده بود چگونه در انتهای امرش مقام و موقعیتی پیدا مینمود و در مقام خود مبرهن گردیده که عقل و روح مجرد انسانی از مقاماتی تنزل نموده و قادر حکیم برای استکمال چند صباحی او را در اینکه بدن کثیف محبوس گردانیده و پس از آن صعود مینماید بعالم ارواح.

صدر المتألهین در تفسیر سوره بقره راجع بقوله تعالی (اهبطوا) بیانی دارد که خلاصه آن اینکه است که برای انسان کامل در بدایت امرش مقاماتی و درجاتی

صفحه : ۱۸۸

است، پس بعض مقامات اولی انسان را بیان مینماید و گفته مقام سوم او محل تعلق روح ببدن است در عالم علوی سمائی و تا آخر بیانش که مفصل است و اجمالی از بیانات او را در جزء اول مخزن العرفان در تفسیر سوره بقره تذکر داده‌ایم بآن جا رجوع شود.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيمَا الْخِ چون اینکه آیات ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و چنانچه گفته شد در چندین موضع از کلام الله تعالی از داستان خلقت آدم و مأمور گردیدن ملائکه بسجده و مخالفت شیطان و مطرود شدنش و مهلت خواستن و تسلط پیدا نمودن بر بنی آدم و اغوای آنها بطور واضح بیان شده و در اینکه تفسیر نیز در هر موردی اجمالا بیانی راجع بآن شده در اینجا فقط ببعض نکات آن اشاره میکنیم:

وسوسه در لغت بمعنی دعوت کردن بامر پستی است بآهستگی و پنهانی و (موارات) پوشانیدن در پس پرده است و (سوءات) جمع سوءه و بمعنی عضوی است که آدمی از برهنه کردن و اظهار آن شرم میدارد و (إِلَّا أَنْ تَكُونَ مَلَكِينَ) در معنی (الَّا كراهة ان تكونا ملکین) یعنی پروردگار شما را از اینکه درخت منع نکرد مگر از اینکه جهت که مبادا فرشته شوید و یا از خالدین گردید.

و در مجمع البیان از سید مرتضی نقل میکند که وی احتمال داده که مراد از جمله (إِلَّا أَنْ تَكُونَ مَلَكِينَ) اینکه باشد که ابلیس بآن دو چنین فهمانید که مأمور باجتناب از شجره خصوص ملائکه و آنانکه خالد در بهشتند میباشد نه آدم و حواء و در حقیقت جمله باین ماند که شخص بدیگری بگوید از چنین چیز نهی نشدی مگر اینکه فلان شخص باشی یعنی فلان شخص از آن چیز نهی شده است نه تو و اگر ابلیس باین بیان مطلب را رسانیده برای اینکه بوده که اینکه طور حرف زدن در تدلیس و القاء شبهه و گمراه کردن طرف از هر بیان دیگری مؤثرتر است.

اینکه وجهی بود که سید مرتضی طاب ثراه گفته لکن اشکالش اینکه است که

صفحه : ۱۸۹

با آیه ۱۲۰ سوره طه (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى) نمیسازد زیرا که در آنجا خود ابلیس میگوید، ای آدم آیا راهنمایی کنم تو را بر درخت خلد.

[تفسیر المیزان] وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ شیطان پس از آنکه از مقام بلندی که داشت رانده شد و مهلت طلبید اول در

مقام اغواء آدم و حواء برآمد و باقسام و انواع افسونگری از جمله قسم یاد نمود که من ناصح و خیرخواه شمایم و سبب اقدام او بر اینکه عمل اینکه بود که از جهت آدم و سجده نکردن بر او رانده شد خواست که آدم و حواء و پس از آن ذریه آنها را نیز مثل خودش از رحمت خدا دور گرداند و سجدیه نفس پلید او وی را بر اینکه عمل سوق میداد چنانچه می بینیم در طبیعت هر موجودی است که هر مخلوق غیر خود را جذب میکند تا اینکه مشاکل خود میگردد، بین چگونه نباتات عناصر را بخود جذب میکنند که همشکل آن گردند و همچنین حیوان نباتات و برگها را میخورد که شکل او شوند، و نیز انسان حیوانات را میخورد که بشکل او درآیند، و نیز آدم شقی حتی الامکان سعی میکند که مردمان صالح را مثل خود گرداند، زن زناکار میخواهد زنهای نجیب و عقیف را زناکار گرداند.

اینکه است سرّ اینکه پیشوایان و مصلحین بشر اینکه قدر سفارش و توصیه نموده‌اند که از اشخاص پلید معصیت کار دوری نمایند و ترغیب و تأکید کرده‌اند که با علماء و صلحاء مصاحبت و مجالست نمایند و شاید یکی از وجوه اینکه آیه در سوره النور آیه ۲۶ که فرموده (الْحَبِیْثَاتُ اللَّحِیْثِیْنَ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ) هم همین نکته باشد که آدم خبیث طیب را بخود جذب میکند و برعکس. شیطان بانواع و اقسام حيله گری و خیرخواهی آدم و حواء را مغرور گردانید تا اینکه از آندرخت منهیه خوردند بمجرد چشیدن لباس بهستی از آنها

صفحه : ۱۹۰

بَدَت لَهَا سَوَاتُهَا وَطَفِفا یَخَصِمَا فَاَنْ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْکَمَا الشَّجَرَةَ الْخِ وَ قَتَى از آندرخت بفریب شیطان چشیدند (سوات) جمع سوء و اینجا بمعنی عورت است، معلوم میشود یک دفعه لخت گردیدند و از بر گهای بهشت عورت خود را پوشانیدند آنوقت در مورد سرزنش حق تعالی واقع گردیدند، و اینکه فرمود (وَ نَادَاهُمَا) دلالت دارد که باین عمل از مقام قریبه داشتند از خدا دور گردیدند زیرا که نداء را برای دور می‌آورند، و اول که گفت (یا آدم) مشعر بر اینکه است که بقرب الهی آدم نزدیک بود و بمخالفت دور گردید، اینکه بود که از بهشت مطرود شدند و عریان گردیدند.

و لباس دو قسم است لباس ظاهری که عیوبات بدن را میپوشاند، و لباس معنوی که عیوبات باطن انسان را میپوشاند و آن لباس شرف و فضیلت و تقوی است و همین طوری که بمجرد خلافی لباس ظاهری آدم و حواء از نشان ریخت بمجرد گناه و مخالفت آن لباس شرف و فضیلت نیز از حقیقت روحانیه بشر ریخته میگردد و در صحرائی قیامت لخت و عریان وارد میگردد چنانچه در احادیث رسیده آدمی وارد میگردد در حالیکه لخت و عریان است، و در چند آیه بعد دارد (وَ لِبَاسٍ التَّقْوَى ذَلِکَ خَیْرٌ).

قال اهِبُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا وَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرًّا وَ مَتَاعًا اِلَى حَیْنٍ هَبُوْطَ در لغت بمعنی نزول و سقوط نمودن از مرتبه عالی است بمکان دانی و گاهی هبوط گویند و مقصود انتقال از مکانی بمکانی است قوله تعالی (اهبوا مصرًا) منتقل بمصر گردید اینکه است که بعضی گفته‌اند بهشت آدم در دنیا بوده لکن وقتی اینکه آیه را با آیات دیگر مثل (وَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرًّا) جمع کنیم همان معنی اول متبادر بذهن میگردد و آن شاید مقامی بوده بین دنیا و آخرت یا بیتی آدم قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاسًا یُوَارِی سَوَاتِکُمْ وَ رِیْشًا خطاب بتمام افراد بشر است از آنهائیکه موجودند و آنهائیکه در علم ازلی

صفحه : ۱۹۱

حق تعالی موجودند و در خارج معدوم و در مقام امتنان بر بشر است که از جمله نعمتهائیکه پروردگار شما بشما عطاء نموده لباس است و در لباس چند خاصیت ملحوظ گردیده: ۱- عورت شما را میپوشاند. ۲- شما را از سرمای زمستان و گرمای تابستان حفظ مینماید. ۳- بلباس تجمل و زینت می‌یابید (و ریشا) عطف است بر (یواری) یعنی علاوه بر اینکه عورت شما را می‌پوشاند و باضافه

بر اینکه لباس زشتی شما پوشیده می‌گردد آرایش می‌یابید.

و لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ آیه اشاره باین است که اگر چه لباس ظاهر از نعمتهای خدا است و زینت آدمی است قوله تعالی (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) لکن لباس تقوی همان لباسی است که ابلیس لعین جدیت نمود که از آدم و حواء کنده شود و بمخالفت امر از آنمقامیکه داشتند تنزل نمایند آن لباس بهتر است.

از ابن عباس نقل میکنند که گفته لباس تقوی آن عمل صالح است و بعضی از دانشمندان گفته‌اند لباس تقوی طاعت است که عیب آدمی بآن پوشیده می‌گردد همان طوری که عورت بجامه پوشیده می‌گردد.

و از بحر الحقایق است که گفته لباس دو قسم است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است، از لباس فتوی همین بدن بهره است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سرّ و خفی بهره دارند و هر یک بچیزی پوشیده می‌گردند، بهره دل از تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده شود شهوات طمع دنیا و ما فیها، و حظّ روح از لباس تقوی محبت حق است و بدان مستور گردد سواة تعلق بغير مولی و نصیب ستر از اینکه لباس نیست مگر شهود انوار الهی و بدان پوشیده میشود رؤیت سواة ما سوی، و بهره خفی از لباس تقوی بقای او است بهویة حق تعالی و باو پوشیده گردد هویت خلق و انانیت.

[منهج الصادقین]

صفحه : ۱۹۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۸ تا ۳۶]

اشاره

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ آمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۸) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰) يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲)

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغير الحقّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) يَا بَنِي آدَمَ إِذَا يَأْتَيْكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۶)

صفحه : ۱۹۳

[ترجمه]

وقتی که کافرین عمل زشتی کردند گفتند پدران خود را بر همین عمل یافتیم و خدا ما را بر اینکه عمل امر نموده ای رسول بگو

بدرستی که خداوند بکار قبیح امر نمیکند آیا بر خود چیزی میگوئید که نمیدانید [۲۸]

بگو پروردگار من امر بعدالت نموده و اینکه رویهای خود را بگردانید بسوی قبله نزد هر نمازی و خدا را بخوانید در حالیکه خالص گردانید دین را برای او همان طوری که اول شما را آفرید باز خواهید گشت [۲۹]

جماعتی را هدایت نمود و جماعتی گمراهی برای آنان محقق گردید همانا آنها شیاطین را بغیر خدا دوستان خود گرفتند و گمان میکنند که آنها هدایت یافته‌اند [۳۰]

ای اولادان آدم بگریید زینت خود را نزد هر عبادت گاهی و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید زیرا که خدا اسراف کننده‌گان را دوست نمیدارد [۳۱]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو چه کس حرام کرده زینت خدا را آن زینتی را که برای بنده گان خود بیرون آورده و چه کس حرام کرده پاکیزه‌های روزی را بگو آن زینت و طیبیات برای کسانی است که در حیات دنیا ایمان آوردند از روی اخلاص برای آنها است خالص روز رستخیز اینکه چنین ما آیات خود را برای اهل دانش تفصیل میدهیم [۳۲]

بگو همانا پروردگار من حرام کرده کارهای قبیح را آنچه ظاهر است از آنها و آنچه مخفی است و اینکه گناه و ستمکاری بغیر حق را و اینکه بر خدا شریک آورید چیزی را که نفرستاده پیرستش آن دلیلی و اینکه بر خدا بگوئید چیزی را که نمیدانید [۳۳]

و برای هر امتی مدتی است وقتی که مدت آنها آمد ساعتی نه عقب میافتد و نه پیش میآید [۲۴]

ای اولاد آدم چون بیایند بر شما پیمبران از جنس شما و آیات من را برای شما بخوانند پس کسیکه پرهیزگار گردید و خود را اصلاح کرد نه خوفی است بر آنها و نه اینکه محزون میباشند [۳۵]

و کسانی که آیات ما را تکذیب نمودند و از (اطاعت) آن تکبر کردند چنین جماعتی یاران آتشند و در آن جاویدانند همیشه [۳۶]

صفحه : ۱۹۴

(توضیح آیات)**اشاره**

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ حَرِّدْنَا عَلَيْهِمْ آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا پس از داستان آدم و حواء که باغواي شیطان از بهشت و دار کرامتیکه داشتند بیرون شدند و گوشزد نمودن بنی آدم که مواظب حال خود باشند و بدانند که ابلیس و تابعین او دشمن بزرگ انسانند و فریب او را نخورند.

در اینکه آیات شروع نموده باعمال مشرکین و برسولش تذکر میدهد که اینها دست خوش شیاطین گردیده و اعمال بدشان را در نظرشان زینت داده و کار نیک مینداشتند مثل اینکه گفته‌اند زنها و مردهایشان لخت طواف کعبه مینمودند بعدر اینکه ما در جامه‌های خود گناه کرده‌ایم و نباید با آن طواف کعبه کنیم و در اینکه آیه از مشرکین در فحشاء و منکرشان دو عذر ذکر شده یکی اینکه میگفتند ما چون پدران خود را بر اینکه عمل یافتیم ما نیز تابع آنها گردیدیم و ظاهرا گمان آنها اینکه بود که البته عمل آنان از روی مأخذ صحیحی انجام گرفته پس ما تابع آنها میگردیم و در موارد بسیاری از کلام الله اینکه عذر را رد میکند قوله تعالی (أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) سوره بقره آیه ۱۶۵ (أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) سوره

مانده آیه ۱۰۳، و دیگر میگفتند خدا بما چنین امر کرده و اینکه عذر دوم بازگشت بهمان عذر اول است که بگمان غلطشان عمل پدرانشان از روی مأخذ صحیح گرفته شده، و شاید قائلین باین قول جبری بودند که تمام اعمال را از خوب و بد نسبت بخدا میدادند **قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** امر برسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بآنها بگو همانا خدا امر نمیکند بفحشاء بلکه امر میکند بعدل و احسان و کارهای نیک عقلائی، همزه استفهام در مقام انکار آمده که چگونه چیزیکه نمیدانید نسبت بخدا میدهید.

صفحه : ۱۹۵

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اشاره است به اینکه که اضافه بر اینکه خدا امر بفحشاء نمیکند و بآنچه بحکم عقل و در نظر عقلاء قبیح مینماید امر نمیکند، امر فرموده بقسط و عدالت، و آن صفت ارجمندی است که جامع تمام محسنات عقلی است از عفت و شجاعت و حکمت و آنچه از محسنات عقلائی بشمار میرود مثل سخاوت، بردباری، عاطفه و گذشت و غیر اینها چون خدای تعالی خیر محض و کامل است و از روی تفضل و صفت رحمانی عالم را آفریده و بنده گان را امر بقسط و عدالت و میانه روی فرموده که در تمام اعمال و افعال حد وسط را مراعات نمائید. و دیگر امر فرموده که روی خود را بطرف قبله نمائید نزد هر سجده یا مسجدیکه باشد بلکه در هر عبادتی بسوی قبله توجه نمائید، شاید اشاره باین باشد که تمام روی زمین را سجده گاه شما قرار دادم چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (جعلت لی الارض مسجدا و طهورا)

و اینکه خود یکی از تفضلاتی است که مخصوص باین امت مرحومه قرار داده که در هر کجا باشند نماز بخوانند و هر محلی را سجده گاه قرار داده نه اینکه مخصوص بیک مسجد معین باشد که همیشه روی نیازمندی بسوی مبدء بی نیاز نیاروند و در مقابل عظمت او خود را بخاک مذلت اندازند و اظهار ذلت و مسکنت نمایند از سر اخلاص و حقیقت در حالیکه دین را برای او خالص گردانیده و در عبادت با او شریک نیاروند و او را بطور خلوص پرستش نمایند **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** شاید ارشاد باین است که بایست بدانید تمام امور شما از اصل آفرینش که از نیستی بهستی آمده‌اید و امور زندگانی دنیوی شما از بقاء و حیات و روزی و آنچه را که باو محتاج میباشید و عود و سر انجام کار شما بسوی او بازگشت میکند (مبدء آفرینش شما همان است که بسوی او بازگشت میکنید یعنی علت فاعلی و علت غائی یکی است همین کسیکه علت وجود شما است (غایت) وجودتان هم او است.

صفحه : ۱۹۶

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ یعنی خدا گروهی را راه نمود و بر گروه دیگر سزاوار گردید گمراهی آیه اشاره است به اینکه که آنهائیکه شیاطین را دوستان خود گرفتند و از پی آنها رفتند ضلالت و گمراهی بر آنها محقق گردید و باغواء شیطانی گمان میکنند از راه یافته گان و هدایت شدگانند. یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ آیه خطاب و متوجه بنی آدم است و چند حکم نسبت بانسان بیان فرموده ۱- موقع نماز و ورود در مساجد زینت خود را بردارید که شاید مقصود لباس باشد یعنی خود را بیوشانید و مثل مشرکین در موقع طواف و نماز با عورت مکشوف طواف و نماز نکنید، و امر (خذوا) دلالت بر وجوب دارد و ستر عورت در نماز و طواف واجب است.

۲- (كُلُوا وَاشْرَبُوا) امر نموده که بخورید و بیاشامید، مفسرین از کلبی نقل میکنند که در شأن نزول آیه گفته بنی عامر در ایام حج طعام نمیخوردند مگر بمقدار اندکی و نیز از چربی اجتناب مینمودند، مسلمین گفتند ما باین عمل اولی‌تریم اینکه آیه نازل گردید

که خوردن و آشامیدن مربوط بحج نیست ۳- (وَلَا تُسْرِفُوا) بخورید و بیاشامید لکن در آن اسراف نکنید.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- کلبی گفته معنی اسراف تعدی نمودن از حلال بحرام است.

۲- مجاهد گفته در خوردن اسراف نکنید و در لباس تکبر ننمائید.

۳- ابن عباس گفته هر چه خواهید بخورید و هر چه خواهید بیوشید لکن در خوردن و پوشیدن اسراف نباشد، و آراء دیگری نیز گفته شده لکن مقصود معلوم است.

صفحه : ۱۹۷

گفته‌اند هارون الرشید طبیب حاذقی داشت نصرانی بنام بختیشوع بعلی واقدی گفت در کتاب شما چیزی از علوم طب هست واقدی گفت آری حق تعالی تمام طب را در نیم آیه جمع گردانیده و آن قوله تعالی (كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا) است گفت از پیغمبر شما چیزی راجع باین موضوع ذکر شده گفت آری تمام طب را در چند کلمه جمع نموده فرموده (المعدة بيت كل داء والحمية رأس كل دواء واعط كل بدن ما عودته)

معدة خانه یعنی مخزن تمام دردها است و پرهیز کردن سر تمام دواها است و هر بدنی را بده آنچه باو عادت داده‌ئی. بختیشوع گفت باقی نگذارد کتاب شما و نه پیغمبر شما برای جالینوس هیچ طیبی را.

[مجمع البیان] قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ آیه مربوط بآیه بالا است و به (من استفهامی) که در مقام انکار آرند در مقام مذمت و سرزنش کسانی است که بعضی از زینت و تجملات را بر خود حرام نموده‌اند بگمان اینکه پارسائی و زهد بترک زینت و تجمل است و خود را از نعمتهائی که حق تعالی برای بندگانش آفریده که بآن خود را بیارایند و جمال خدا داده خود را اظهار نمایند خود را محروم میگردانند دیگر نمیدانند که زهد بی‌رغبتی بدنیا است، بقول سعدی علیه الرحمه:

زاهدی در لباس پوشی نیست زاهد پاک باش و اطلس پوش
و مضمون همین شعر در دیوان حضرت امیرع است.

(انما زهد الفتی قصر الامل لا باکل المر لا لبس الشمل)

و در روایتی در معنی زهد معصوم فرموده (زهد ترک چیزهائی نیست که خدا حلال کرده بلکه معنی زهد اینست که وثوق تو بمال و باقی عناوین زیادتر نباشد بآنچه نزد خدا است).

وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ وَ دیگر در مقام انکار فرموده چه کسی طعامهای پاکیزه را که روزی شما

صفحه : ۱۹۸

و برای قوت و بقای شما از زمین بیرون آورده مثل حبوبات و حیوانات و فواکه و غیر اینها که اصل تمام اینها برای بشر آفریده شده حرام کرده، و اینکه اعتراض بکسان نیست که بعضی از اقسام حیوانات را مثل (بحیره و سائبه و حوام) را حرام دانسته بودند، و عموم اینکه آیه دلالت دارد که تمام انواع خوراکیها و مشروبات و انواع تجملات و زینتها برای انسان مباح است مگر آنچه بدلیل خارج

گردیده است.

در بعض روایات رسیده که امام ع فرموده (خدا جمیل است و جمال را دوست میدارد).

عیاشی بسند خود از ابی عبد الله ع چنین روایت کرده که وقتی امیر المؤمنین ع ابن عباس را نزد خوارج نهروان فرستاد تا آنها را موعظه کند.

ابن عباس بهترین لباس خود را پوشید و بهترین عطر خود را معطر نمود و بر افضل مرکوبات خود سوار گردید وقتی نزد خوارج آمد باو گفتند تو بهترین مردمانی چرا لباس جباره پوشیده‌ئی و بر جنس مرکوب آنها سوار شده‌ئی، ابن عباس در پاسخ آنها اینکه آیه را گفت (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تَا آخِرَ آيَةٍ) پس از آن گفت بپوشید و تجمل کنید همانا خدا جمیل است و جمال را دوست میدارد لکن از حلال باشد نه از حرام.

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (خالصة) منصوب و حال است یعنی تمام لذائذ پاک طیب مخصوص بمؤمنین است در آخرت و در دنیا با کفار شرکت دارند و خالص و بی آرایش آن در آخرت نصیب آنها گردد و برای کفار بهره‌ئی نیست.

اینکه آیه چنین ارائه میدهد که غرض از آفرینش نباتات و حیوانات و باقی مستلذات دنیوی برای مؤمنین میباشد بلکه غرض از آفرینش کلیه موجودات عالم انسان کامل است چنانچه در حدیث قدسی خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم نموده (لولاک)

صفحه : ۱۹۹

لما خلقت الافلاک

. آری کفار و مشرکین بمنزله همان حیوانات و نباتات و باقی اشیائند که برای تعمیر دنیا و بطفیل وجود مؤمن کامل و موحد حقیقی آفریده شده‌اند و در سرای آخرت ارزشی برای وجود آنان نیست اینکه است که در آخر آیه فرمود اینکه چنین ما آیات را تفصیل میدهم و بیان مینمائیم برای آنهائیکه فهم و شعور و دانش دارند.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ - وَالْإِثْمَ - وَالْبَغْيَ - بَغْيَ الْحَقِّ - الخ پس از آنکه بطور عموم انواع و اقسام زینتها را از لباس فاخر و هر گونه زینتهائی از مسکن و آرامگاه و غیر اینها و نیز تمام اطعمه‌های لذیذ را برای انسان مباح گردانیده و اذن در تصرف آنها داده پس از آن اموری را از تحت عموم خارج میگرداند که گمان نشود انسان باقتضاء شهواتش هر عملی که خواهد انجام دهد بر وی مباح است و در اینکه آیه خطاب بر رسولش نموده که بگو پروردگار من چند عمل را بر شما حرام گردانیده:

۱- تمام اعمال زشت و قبیح مثل زنا و لواط و غیر آنها آنچه ظاهر کنید و آنچه را مخفی دارید. ۲- (وَالْإِثْمَ) عطف بفواحش است یعنی هر عملی که گناه بشمار آورده شود. ۳- (وَالْبَغْيَ) یعنی طغیان و تعدی نمودن بدون حق ۴- (وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا) برای خدا شریک نیاورید.

۵- (وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) و بخدا آنچه را نمیدانید نسبت بدهید و لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ برای تذکر و ارشاد بشر است که باید بدانید که هر گروهی را مدت عمر معینی است که خواه و ناخواه وقتی موقع آن رسید نه آنی عقب می‌افتد و نه آنی جلو می‌آید.

صفحه : ۲۰۰

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خطاب بتمام افراد بشر

نموده که ای فرزندان آدم چون بیاید برای شما از جنس خودتان پیمیرانی و آیات مرا برای شما بخواند (فَمَنْ أَتَقَى) جواب شرط است یعنی وقتی پیمیران آمدند هر کس از شما که متقی و پرهیزگار و صالح و درست کار شد چنین کسی در محل امن و امان قرار گرفته دیگر نه ترس و خوفی برای او است از هر چه می‌ترسد ایمن می‌گردد و نه حزنی و اندوهی برای وی است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی و آن کسانی که تکذیب کردند آیات ما را و سرکشی کردند از ایمان آوردن آن گروه اصحاب جهنم میباشند و آنها در جهنم همیشه میباشند بقاء ابدی و خلود سرمدی.

صفحه : ۲۰۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۴۳]

اشاره

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا آيِنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۳۷) قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَيْهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (۳۸) وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَمَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

صفحه : ۲۰۲

[ترجمه]

پس کیست ظالم‌تر از کسیکه بر خدا افتراء زند و دروغ بندد یا آیات او را تکذیب نماید آن گروه میرسد بایشان بهره آنها از لوح محفوظ (یعنی رزق و اجل آنها) تا وقتی که ببینند فرستادگان ما (یعنی ملک و اعوان او) برای قبض روح آنان گویند کجایند آنهایی که شما بغیر خدا میخواندید میگویند آنها از نظر ما گم شدند و بنفسهای خود شهادت میدهند که همانا آنها بودند کافرین [۳۷]

خدای تعالی میگوید داخل گردید در جماعتی از جن و انس که پیش از شما بودند در آتش و هر وقت طائفه‌ئی داخل آتش میشوند هم دینان خود را لعنت میکنند تا اینکه آتش دوزخ همه را فرا گیرد جماعت آخرین در باره جماعت اولین میگویند ای پروردگار ما اینها را که ما را گمراه کردند آنها را در برابر (از آتش) عذاب گردان خدا در جواب آنها گوید برای تمام شما دو برابر (عذاب) است و لکن شما نمیدانید [۳۸]

اولین آنها با آخرین آنها گویند پس نیست شما را بر ما فضیلتی برای تخفیف عذاب پس عذاب را بچشید بسبب آنچه کسب نمودید

[۳۹]

براستی آنکسانیکه آیات ما را تکذیب کردند و از آن استکبار نمودند برای آنها درهای آسمان گشوده نمیشود و داخل بهشت نمیگردند تا اینکه شتر در سوراخ سوزن درآید و اینکه چنین ما گنهکاران را پاداش میدهیم [۴۰] و برای آنها است در جهنم بسترهای گسترده و در بالای آنها سرا پرده (آتش) است و چنین پاداش میدهیم ستمکاران را [۴۱] و آن کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند ما هیچ نفسی را تکلیف نمیکنیم مگر بقدر کمتر از طاقت او آنها یاران بهشتند و در آن جاویدانند [۴۲]

و بیرون بریم آنچه در سینه آنها است از غلّ و غش طبیعت و در آن (بهشت) نهرها از زیر درختان جریان دارد و میگویند حمد و ستایش مخصوص بآن خدائی است که ما را راه نمائی کرد باین مقام و اگر نبود که هدایت کرد ما را نبودیم ما از راه یافته گان همانا محققا رسولان پروردگار ما آمدند بر ما و مهتدی شدیم (آنگاه بر اهل بهشت)

صفحه : ۲۰۳

نداء شود که اینست آن بهشتی که بشما بارث رسید بسبب اعمالیکه بودید عمل میکردید [۴۳]

(توضیح آیات)

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْكِتَابِ آية متفرع بر آیه بالا است و به (من استفهامیه) که در مقام انکار آورند اعتراض بکفار و مشرکین نموده و کسانی که از روی کبر و عناد بآیات خدا افتراء میزنند و دروغ می‌بندند و بخدا نسبت فرزند یا شریک میدهند آنان را نیز مورد سرزنش قرار داده و بآنها خاطر نشان میکند، و چنانچه در آیه بالا گفته شد بنی نوع انسان را مخاطب قرار داده که ما بتوسط پیمبران آنچه صلاح و کمال و سعادت دنیا و آخرت شما را ایجاب مینمود بشما ابلاغ گردانیدیم، و در آیات خود پاداش اعمال خوب و بد شما را نیز بطور وضوح بیان نمودیم با اینکه حال آیا کی است که ستمکارتر باشد از کسیکه دانسته از روی کبر و عناد بر خدا افتراء زند و دروغ بندد و آیات خدا را تکذیب کند و اینکه جماعت کسانی میباشند که بآنها میرسد در دنیا آنچه در کتاب تکوینی که شاید مقصود لوح محفوظ و دفتر آفرینش باشد از تقدیرات و آنچه در حیات دنیایشان از نعمتها و حیات و مال و ثروت و ریاست برای آنان مقدر گردیده و تعیین شده بآنها میرسد حتّی إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمُ الْخَمْرُ پس از آنکه از آنچه در دنیا نصیبشان شده بود حظ کامل از آن میبرند تا موقعیکه ملائکه قابض ارواح برای گرفتن روح آنها آمدند و آن طوری که در بعضی از آیات بیان شده ملائکه با شدّت و سختی جان کفار را میگیرند وقتی آنان بجزع افتادند ملائکه بآنها سرزنش مینمایند و گویند کجایند آن بتهایی

صفحه : ۲۰۴

که بغیر از خدا میخواندید بیابند و بفریاد شما برسند کفار گویند ما آنها را گم کرده‌ایم و خودشان بر نفسشان و بر کفرشان گواهی میدهند، از جواب آنها که شریکان را گم کردیم معلوم میشود که اصلا آنها بآنچه قبلا ادعاء مینمودند و قبله خود در پرستش قرار داده بودند ایمان نداشتند زیرا اگر ایمان در قلب نفوذ کند فراموش نخواهد گردید.

قال ادخلوا فی أمم قد خلت من قبلکم من الجنّ و الإنس فی النار الخ چون آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست اینکه است که آیه را بوضوح خود باقی گذاشتیم.

و خلاصه آیه خبر میدهد از بعض حالات پس مرگ کفار و مشرکین که بآنها گفته میشود شما با امتهاییکه پیش از شما مرده‌اند و

بدین و آئین شما بوده‌اند از جن و انس داخل آتش شوید وقتی که هر جماعتی از آنها با هم سنخ خودش وارد عذاب میگردند بیکدیگر ناسزا میگویند تا وقتی همه با هم جمع میگردند.

شاید اول آیه راجع بعالم برزخ باشد که پس از قبض روحشان در برهوت وارد میگردند وقتی همدینان خودشان را در عذاب می‌بینند بآنها لعنت میکنند که اگر شما کافر و مشرک نبودید ما هم اینکه طور گرفتار عذاب نمی‌شدیم (حتی ادا کوا فیها جمیعا) شاید حال آخرت آنها باشد که تمام کفار و معاندین در جهنم با هم جمع میگردند از رؤساء و تابعین آنوقت آخریها از پیشینان آنها بخدا شکایت میکنند که اینها ما را گمراه کردند تا آخر آیه ۳۹.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ آيَةً فِيهَا يَدْخُلُونَ بِأَبْوَابٍ أُخْرَىٰ لَا يُدْخِلُهَا اللَّهُ إِلَيْهَا إِلَّا الَّذِينَ أَسْلَمُوا مِنْ قَبْلِ يَوْمِ تَبْيَضُّ بِلْأَسْنَانِهِمْ فِيهَا يُدْخَلُونَ مِنْ أُخْرَىٰ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ
برآمده که آنهائیکه از روی استکبار آیات ما را تکذیب نمودند برای اینان دربهای آسمان باز نمیشود و داخل بهشت هم نمیگردند تا اینکه شتر داخل سوراخ سوزن بشود، یعنی همچنانکه

صفحه : ۲۰۵

دخول جمل در سوراخ سوزن محال است دخول آنها هم در بهشت محال است.

بعضی از مفسرین از اینکه آیه استنباط کرده که بهشت در آسمان است و جهنم در زمین لکن اینکه قول با اینکه موقع صور اسرافیل آسمانها و زمین همه مندرک میگردد و لقوله تعالی که در وصف قیامت در سوره ابراهیم آیه ۴۹ فرموده (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) منافات دارد.

و شاید مقصود از سماء همان معنی لغوی آن مراد باشد که آنهائیکه بآیات استکبار کردند روح آنها از مرتبه دانی طبیعت بعالم فوقانی صعود نمیکند و داخل در بهشت که دار کرامت الهی است نمیگردند بلکه در جحیم طبیعت با هم سنخهای خودشان همیشه معذب خواهند بود.

حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ تشبیه لطیفی است و اشاره به اینکه که همین طور که شتر ممکن نیست در سوراخ سوزن داخل گردد همین طور آنهائیکه آیات خدا و رسالت پیمبران را از روی کبر و عناد تکذیب نمودند ممکن نیست داخل بهشت گردند.

شاید آیه نظر باین دارد که گمان نشود محروم گردیدن کفار و مشرکین از بهشت در باره آنها ستم است و گفته شود چه ضرر دارد خدائی که دائم الفضل و قدیم الاحسان است آنها را ببخشد و وارد بهشت گرداند، آیه از اینکه اعتراض پیش بینی کرده که همان طوری که در نظام آفرینش و در قضاء الهی امور عالم را دو قسم گردانیده ممکن و محال و آنچه متعلق قدرت میگردد آنچیزی است که (فی حد ذاته) ممکن باشد یعنی قابلیت وجود و گرفتن فیض الهی هنوز در آنان باقی مانده باشد و باین مثال بما میرساند که منکرین با اختیار خود طوری خود را از لیاقت رسیدن بهشت و دار رحمت انداخته‌اند که جوهر نفسشان را فاسد گردانیده‌اند دیگر بهشت بر آنها حرام میگردد و رحمت و فیض الهی در محل قابل نفوذ مینماید وقتی از باب عدم امکان داخل بهشت نشدند جایگاه آنان بالاخره جهنم خواهد گردید و بستر و خوابگاهی از آتش برای آنها مهیا

صفحه : ۲۰۶

گردیده و در بالای سر آنها نیز سرا پرده‌ئی از آتش زده شده، اشاره به اینکه که آتش بآنها احاطه دارد و البته اینکه همان آتش و عذابی است که بدست خود در دنیا برای خود تهیه نموده‌اند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ الی آخر آیه بعد همان طوری که

عادت قرآن است پس از بیان حال کفار و ذلت و پستی و عدم امکان دخول آنها در دار رحمت الهی، شروع نموده بیان حال و مآل مؤمنین و کسانی که در دنیا اعمال نیکو نمودند، و در دو آیه نسبت بآنها چند کرامت را تذکر میدهد:

۱- لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا هَيْجَ نَفْسِي وَ كَسَى رَا تَكْلِيْفَ نَمِيْكِنِيْمَ مَكْرَ بَقْدَرِ مَا دُوْنِ طَاقْتِشْ وَ اِكْرَ اَعْمَالِ صَالِحَاتِ رَا كِهْ بِالْفِ وَ لَامِ جِنْسِ اسْتِ وَ بَرَايِ اسْتِعْرَاقِ مِيَاوَرَنْدِ بظَاهَرِشْ بَاقِيْ گِذَارِيْمَ عَمُوْمَ از اَنْ اسْتِفَادَهْ مِيْشُوْدِ يَعْْنِيْ چِنِيْنِ فَهْمِيْدَهْ مِيْشُوْدِ كِهْ كَسِيْ از اَهْلِ بَهْسْتِ نَمِيْشُوْدِ مَكْرَ اِيْنَكِهْ تَمَامِ اَعْمَالِ نِيْكِ شَايِسْتَهْ رَا عَمَلِ نَمَايْدِ وَ چِنِيْنِ اسْتِعَابِيْ از عَهْدَهْ اَكْثَرِ مَوْمِنِيْنِ خَارِجِ اسْتِ وَ لَازِمَهْ اَنْ عَدَمِ دِخْوَلِ مَوْمِنِيْنِ اسْتِ بِيْهْسْتِ، اِيْنَكِهْ اسْتِ كِهْ اَعْمَالِ صَالِحَاتِ رَا مَقْيَدِ گِرْدَانِيْدَهْ بَهْ وَّسْعِ، وَ دَرِ حَدِيْثِ اسْتِ (الْوَسْعُ مَا دُوْنِ الطَّاقَةِ)

پس معنی آیه چنین میشود که آن کسانی که ایمان آورده‌اند و بقدر وسع که ما دون طاقت است اعمال نیکو نموده‌اند چنین مردمانی اهل بهشتند و در آن جاویدانند.

۲- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ اَزْ جَمَلَهْ تَفْضَلَاتِيْ كِهْ بِمَوْمِنِيْنِ وَ صَالِحِيْنِ كَرَامَتِ نَمُوْدَهْ اِيْنَكِهْ اسْتِ كِهْ قَلْبِ وَ دِلْشَانِ رَا از بَعْضِ وَ كِيْنَهْ وَ حَسَدِ وَ بَاقِيْ اَمْرَاضِ نَفْسَانِيَهْ كِهْ مِيْتُوَانِ گِفْتِ اِيْنَكِهْ از بَالَاتَرِيْنِ نَعْمَتِهَائِيْ اسْتِ كِهْ بَانَسَانِ كَرَامَتِ شَدَهْ خَالِيْ مِيْگِرْدَانْدِ، وَ چِنَانِچِهْ مَعْلُوْمِ اسْتِ بَهْسْتِ جَايِ پَاكَانِ اسْتِ قَلْبِ وَ دَلِ پَاكِ كِهْ از قَدَارَاتِ نَفْسَانِيَهْ وَ طَبِيْعِيَهْ

صفحه: ۲۰۷

حیوانیه پاک گردیده و مصفا و پاکیزه شده و از هواجس نفسانیه وارسته گردیده محل جلوه نور رحمانی و فیوضات رحمت‌های یزدانی میگردد.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا- اَنْ هِدَانَا اللهُ-۳- زَبَانِ اَهْلِ بَهْسْتِ رَا گُوِيَا مِيْگِرْدَانْدِ بِحَمْدِ وَ سَتَايِشِ پُرُوْرِدِ گَارِشَانِ وَ بِفَقْرِ خُوْدِ وَ تَضَلَّاتِيْ كِهْ دَرِ بَارَهْ اَنهَا شَدَهْ شَكْرِ گِرَارِيْ مِيْنَمَايْنْدِ وَ اِظْهَارِ مِيْكَنْدِ كِهْ مَا از خُوْدِ هِيْچِ نَدَارِيْمِ وَ فَقِيْرِ اِلِيْ اللهُ مِيْشَايِيْمِ وَ اِكْرَمِ او نَبُوْدِ مَا هِدَايْتِ نِيَاْفْتَهْ بُوْدِيْمِ وَ اَهْلِ بَهْسْتِ گُوِيْنْدِ هِمَاْنَا رَسُوْلَانِ پُرُوْرِدِ گَارِ مَا اَمْدَنْدِ بِحَقِّ وَ حَقِيْقَتِ وَ اَنْچِهْ سَعَادَتِ بَشَرِ مَنْوُطِ بَاَنْ بُوْدِ رَسَانِيْدَنْدِ وَ پَسِ از اَنْ بَاَنْهَا نَدَاءِ مِيْشُوْدِ اِيْ اَهْلِ بَهْسْتِ اِيْنَكِهْ هِمَاْنِ بَهْسْتِيْ اسْتِ كِهْ بِشَمَا وَعْدَهْ دَاْدَهْ شَدَهْ بُوْدِ وَ شَمَا اَنْرَا بَارْتِ بَرِيْدِيْدِ پِيَاْدَاشِ اَعْمَالِ نِيْكِيْ كِهْ دَرِ دُنْيَا نَمُوْدِيْدِ.

صفحه: ۲۰۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۴ تا ۵۱]

اشاره

وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ- (۴۴) الَّذِينَ يَصِفُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ- (۴۵) وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا- بَسِيْمَاهُمْ وَ نَادَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ- (۴۶) وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ- (۴۷) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا- يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ- (۴۸)

أ هُوْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ- (۴۹) وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ

أَنْ أُفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱)

صفحه : ۲۰۹

[ترجمه]

بهشتیان دوزخیان را آواز دهند (و گویند) همانا آنچه را که پروردگار ما بما وعده داده بود حق یافتیم آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید آنان گویند آری، پس بین آنها منادی نداء میکند که لعنت خدا است بر ستمکاران [۴۴] آنهائیکه مردم را از راه خدا باز میداشتند و بالقاء شبهات طلب راه کج مینمودند و آنها بآخرت هم کافر بودند [۴۵] و میان بهشت و جهنم یا میان اهل آن حجاب و پرده است، و بر اعراف مردانی میباشند که همه را بعلاماتشان میشناسند و باصحاب بهشت نداء میکنند که درود و سلامتی بر شما باد وقتی که اهل اعراف داخل بهشت نشده‌اند در حالیکه طمع دارند داخل شوند [۴۶]

وقتی که چشمهای آنها گردیده شود بسوی اهل آتش گویند ای پروردگار ما قرار مده ما را با جماعت ستمکاران [۴۷] و اهل اعراف آواز میکنند مردانی را که آنها را بعلاماتشان میشناسند و گویند شما را بی نیاز نمود آنچه را جمع نمودید و نه آنچه را که بآن سرکشی میکردید [۴۸] آیا اهل بهشت آنانند که شما در دنیا قسم میخوردید که خدا آنها را برحمت خود نمیرساند، داخل بهشت گردید نه خوفی است برای شما و نه اینکه شما محزون میشوید [۴۹] و اهل جهنم اهل بهشت را صدا میکنند که بما افاضه کنید چیزی از آن آب (بهشتی) یا آنچه را که خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید اهل بهشت گویند خدا آب و نعمتهای بهشت را بر کافرین حرام گردانیده [۵۰] آنکسانیکه دین خود را لهو و بازیچه گرفتند و حیات دنیا آنان را مغرور گردانیده ما آنها را فراموش میکنیم همان طوری که آنها ملاقات امروز را فراموش کردند و آیات ما را انکار مینمودند [۵۱]

صفحه : ۲۱۰

(توضیح آیات)

اشاره

وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا (نادی) مشعر بر اینکه است که اهل بهشت از اهل جهنم و آتش بسیار دورند زیرا که نداء را در جایی آوردند که کسی را از فاصله دوری صدا زنند. و البته بایستی همین طور باشد زیرا که مقام اهل بهشت و اصحاب یمین جایگاه علیین و مقام مرتفع مؤمنین است، و مقام جهنمیان سَجِّین و نازلترین درکات دوزخیان است و فاصله بین اینکه دو مرتبه هم بحسب معنی و حقیقت و معنویت زیاد است و هم باعتبار

بعد مکانی بسیار است.

لکن چون اهل بهشت استیلاء و احاطه بتمام مراتب زیرین خود دارند و لو از جهت مقام و مرتبه بالاتر از اهل جهنم میباشند اینکه است که شاید نظر بآنها دارند و مطلع بر حالات آنان نیز هستند و آنها را بصدای بلند که کاشف از شهادت و بزرگواری است صدا میزنند و بآنها اعلان میکنند و گویند که آنچه پروردگار ما قبلاً- بما وعده داده بود حق و درست یافتیم آیا شما نیز وعده‌های پروردگار خودتان را درست و حق یافتید.

قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ پس از آنکه اهل بهشت و اهل جهنم هر دو بصدق وعده‌های حق تعالی شهادت دادند آنوقت از طرف حق تعالی اعلان میشود بطوریکه تمام اهل محشر از اولین و آخرین میشوند و مؤذن بصدای بلند نداء میکند که لعنت خدا یعنی دوری از رحمت خدا برای ستمکاران است، و در مقام معرفی ستمکاران که چه کسانی خواهند بود فرموده ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بستند و مردم را براه کج و معوج سوق دادند، و نیز ستمکاران کسانی میباشند که آخرت

صفحه : ۲۱۱

و قیامت را انکار مینمودند.

سؤال- چنانچه ظاهر است اکثر آیات قرآن آلهائیکه راجع بقیامت و حالات پس از اینکه عالم دنیا واقع میگردد آنرا بلفظ ماضی آورده در صورتی که هنوز واقع نگردیده و بایستی بصیغه استقبال آمده باشد.

در پاسخ گفته‌اند چون امر قیامت (محقق الوقوع است) اینکه است که گویا حالا- هم واقع است، البته اینکه توجیه بسیار وجیه و درست است لکن بهتر اینکه است که گفته شود شکی نیست که علم حق تعالی محیط بتمام اشیاء است و آنچه باید در عوالم ممکنات واقع گردد در دفتر آفرینش و لوح محفوظ ثبت و ضبط گردیده، در سوره الحدید است در آیه ۲۲ قوله تعالی (ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا).

نظر باین آیه و آیات دیگر معلوم میشود که آنچه در عوالم ممکنات از گذشته و آینده موجود شده یا میشود در احاطه علمیه حق تعالی با هم موجودند و ما چون زمانی و مکانی هستیم یعنی وجودمان محفوظ بزمان و مکان است اینکه است که آنچه با زمان وجودمان تطبیق میگردد عالم بآن میگردیم و آنچه مقارن با زمان وجودمان نیست آنرا گذشته یا آینده میدانیم لکن آنکسیکه محیط بر زمان و زمانیات و مکان و مکانیات است گذشته و آینده نسبت باو معنی ندارد.

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ (اعراف) جمع (عرف) است و مکان عالی و مرتفی است (و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ) مفسرین گفته‌اند بین اهل بهشت و جهنم پرده‌ئی است و بر اعراف که مکان عالی و مرتفعی است مردانی میباشند که جلالت قدر و مقامشان بدرجه‌ئی است که هر کسی را بسیما و علاماتی میشناسند و گویند مقصود از (بَيْنَهُمَا) بهشت و جهنم است، میتوان اینکه حجاب را تشبیه کرد بر مثال قوله تعالی که در سوره الحدید راجع بمنافقین فرموده (فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ

صفحه : ۲۱۲

مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ.

در اینکه مقصود از حجاب چیست و اهل اعراف کیانند و اعراف در قیامت در چه محلی واقع است اختلاف بین مفسرین بسیار است لکن ما برای اختصار اکتفاء مینمائیم بعض احادیثی که راجع باعراف رسیده است.

در اصول کافی کلینی [ره] بسند متصل روایت کرده که گفت شنیدم از ابا عبد الله ع که گفت (إبن الكواء) آمد نزد امیر المؤمنین ع و از حضرتش از اینکه آیه (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) سؤال کرد در جواب فرمود (نحن على الاعراف) یعنی مائیم بر اعراف (نحن نعرف انصارنا بسیماهم) مائیم که یاران خود را بعلاماتشان میشناسیم و مائیم بر اعراف که خدای تعالی میشناساند ما را روز قیامت بر صراط پس داخل بهشت نمیگردد مگر کسیکه ما را شناخته و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمیگردد مگر کسیکه ما را انکار کند یعنی ما را نشناسد و ما او را نشناسیم، اگر خدای تعالی میخواست همانا مردم او را میشناختند لکن ما را قرار داد درهای او و راه او و آن وجهی که از او عطاء گردیده و کسیکه از معرفت ما عدول کند یا کسی را بر ما تفضل دهد همانا از صراط لغزش میکند الخ.

در مجمع البیان در معنی اعراف گفته اعراف مکانهای مرتفع است (از عرف الفرس) یعنی یال اسب و از اینکه جهت مکاکل خروس را (عرف الدیك) میگویند بسبب اینکه ظاهر بودنش معروف تر است از آنچه در پائین است. و کنایه میباشد از مقام بلند اهل اعراف (رجال یعرفون کلاً بسیماهم) بقولی آنها جماعتی میباشند که درجه آنها بلند است مثل انبیاء و شهداء و خوبان مؤمنین، و از علی ع روایت است که فرموده مائیم بر اعراف که یاران خود را بعلاماتشان میشناسیم. و در حدیث است از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده (یا علی گویا می بینم تو را در قیامت که بدست تو عصائی است از عوسج قومی را بسوی بهشت میرانی و قومی را

صفحه: ۲۱۳

بسوی آتش).

[پایان] در تفسیر صافی از عیاشی و از سلمان روایت کرده که گفت بیشتر از ده مرتبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای علی تو و اوصیاء بعد از تو در (اعراف) بین بهشت و جهنم میباشید و داخل بهشت نمیگردد مگر کسیکه شما را شناخته و شما هم او را شناخته باشید و داخل جهنم نمیگردد مگر کسیکه منکر شما باشد و شما هم او را انکار نمائید. و ثعلبی در تفسیر خود بسندهای خودش روایت کرده که (اعراف) جای بلندی است بر صراط و مردانیکه در اعراف میباشند (حمزة بن عبد المطلب و عباس و علی بن ابی طالب [ع] و جعفر طیار ذو الجناحین که ایشان دوستان خود را از دشمنانشان می شناسند الی آخر کلامش.

وقمی از حضرت صادق روایت کرده که گفته اند حساب هر امتی با امام زمان او است و ائمه دوستان و دشمنان خود را بسیمای آنها میشناسند و همین است قول خدای تعالی (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) و نامه اعمال اولیاء خود را بدست راستشان میدهند و آنها را ببهشت میفرستند و نامه اعمال دشمنان خود را بدست چپشان میدهند و آنها را بسوی جهنم میفرستند و در بصائر و قمی از حضرت باقر ع روایت میکنند که چون از حضرتش از اهل اعراف سؤال شد گفت آنها میباشند که سیئات و حسناتشان مساوی است و اگر آنها داخل آتش شوند پاداش گناهانشان است و اگر در بهشت داخل گردند برحمت خدا است. و مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی گفته جهت اینکه در اخبار بسیار رجال اعراف را حمل بر ائمه علیهم السلام کرده اند اینکه است که اگر اعراف مشتق از معرفت باشد انبیاء و اوصیاء آنها عارف بخدا و معروف نزد خدا میباشند و خدا را بمردم میشناساند و اگر بمعنی (عرف) یعنی مکان عالی مرتفع باشد آنها از شدت معرفتشان و فرط بصیرتشان گویا در مکان عالی مرتفع میباشند که

صفحه: ۲۱۴

بساتر مردم نظر میکنند و درجات آنها و درکاتشان را می بینند و از شدت معرفتی که بآنها دارند بین سعدها و اشقیاء تمیز میدهند و

بآنها نظر میکنند در حالیکه هنوز در همین دنیا میباشند.

[پایان] و نیز در کافی از علی [ع] روایت کرده که بسلمان فرموده
(معرفتی بالنورانیة معرفة الله)

یعنی شناختن مرا بنورائیت همان شناختن خدا است، و شاید مقصود اینکه باشد که معرفت امام از جهت ملکوتیت و مقام عبودیت آن عین معرفت خدا است زیرا که در وجود ولی دو جهت است جهت بشریت و جهت ملکوتیت، و ولی از جهت ملکوتیت وجود او مستهلک است در وجود حق تعالی و در خود استقلالی نمینگردد و کسیکه نبی یا امام را از اینکه جهت بنگرد خدا را بوجه شناخته نه بکنه و حقیقت اینکه است که در همان حدیث بالا فرمودند (مائیم وجه الله و مائیم باب الله) و خدا شناخته نمیشود مگر از طریق معرفت ما.

[اعتراض]

همان طوری که برای ما ممکن نیست معرفت خدا ابتداء از جهت قصور عقل ما همین طور برای ما ممکن نیست شناختن نبی و وصی از جهت ملکوتیت آنها زیرا که عقل ما قاصر است از فهم جهت ملکوتیت آنها و اگر برای ما ممکن بود شناسائی آنها بنحو ملکوتیت ممکن بود که خدا را بدون واسطه آنها بشناسیم و دیگر برای شناختن خدا محتاج بغیر نبودیم.

[پاسخ]

آری همین طور است شناختن آن بزرگواران از جهت ملکوتیت و نورائیت کار آسانی نیست اینکه است که اکثر مردم از شناختن آنها عاجزند بلکه مقام آنها را انکار مینمایند مگر اینکه از راه محبت آنها و متابعت آنها نورانیتی و صفتی در قلب ماها پدید میگردد که بآن بخدا عارف میگردیم.

و چون برای حق تعالی جهت بشریت نیست و در شناختن هر چیزی سنخیت لازم است اینکه است که ماها در معرفت حق تعالی محتاج بواسطه‌ئی میباشیم که

صفحه : ۲۱۵

دارای دو جهت باشد یکی بشریت که سنخ ما است و دیگر جهت ملکوتیت تا اینکه از جهت بشریت برای ما ممکن باشد ملاقات آنها و محبت و ولایت آنها و از جهت ملکوتیت آنها تحصیل معرفت بحق تعالی بنمائیم و تمام روایت اول و شرح آن در (اربعین الهاشمیة) در حدیث ۱۶ ثبت شده هر کس خواهد بآن جا رجوع نماید.

وَ نَادَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ، الی قوله تعالی: وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ چون ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست اینکه است که از تفصیل آن خودداری مینمائیم.

و خلاصه آیات اینکه (و نادوا) در هر دو آیه ظاهرا و بقول اکثر مفسرین راجع باهل اعراف است آنها در همان محل کرامت خود که میباشند ندائی و نظری باهل بهشت میکنند و آنها را در مقامات ارجمند بهشتی مینگردند و بآنها سلام که اشاره بسلامتی آنها است میکنند و میگویند شما داخل بهشت نشدید مگر اینکه طمع داشتید.

و بقولی اینکه نداء از گنهکاران امت پیمبران است.

طبری از حضرت صادق روایت کرده که فرمود (الاعراف کثبان) بین بهشت و دوزخ است که هر پیمبری و هر خلیفه پیغمبری با گنهکاران اهل زمانش در آنجا جمعند مثل اینکه هر صاحب قشونی با ضعفاء لشکریان خود جمع می‌گردد وقتی نیکوکاران بهشت سبقت می‌گیرند آن خلیفه بگنهکاران امت می‌گوید نظر کنید و ببینید چگونه برادران مؤمن شما بر شما سبقت گرفتند پس گنهکاران باهل بهشت سلام میکنند و اینکه است قوله تعالی (سَلَامٌ عَلَیْكُمْ) و آن گنهکاران داخل بهشت نشده‌اند در حالیکه طمع دارند که شفاعت نبی و امام داخل بهشت گردند، و همین گنهکاران وقتی باهل جهنم نظر میکنند (قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) گویند پروردگار ما را با جماعت

صفحه : ۲۱۶

ستمکاران قرار مده.

و نیز اصحاب اعراف مردمانی را بسیما و علاماتشان میشناسند، و از حضرت صادق [ع] روایت شده که اینکه نداء از انبیاء و خلفاء آنها است که رجالی را از اهل جهنم می‌بینند و آنان رؤساء کفارند و بآنها می‌گویند نه جمعیت شما و نه استکبارتان شما را بی‌نیاز نمود یعنی آنچه را که در دنیا بآن فخر و مباهات می‌نمودید امروز برای شما سودی نبخشید.

أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا- يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا- خَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَلَا- أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (اهؤلاء) اشاره بفقراء مؤمنین است که داخل بهشت شده‌اند، و ضمیر جمع در (اقسمتم) راجع بکفار است که اهل اعراف بآنها سرزنش نمودند و آنان کسانی بودند که در دنیا قسم یاد مینمودند که خدا رحمتش را بمؤمنین نمیرساند و داخل بهشت نمیشوند پس اصحاب اعراب بمؤمنین می‌گویند یا خداوند بآنها میفرماید داخل بهشت گردید و در مکان امن و امان قرار گرفته‌اید که دیگر نه خوفی از آینده و نه حزنی از گذشته برای شما باقی نخواهد بود.

وَ نَادَى أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ- آیه پس از بیان سخنانی که بین اهل اعراف با بهشتیان و جهنمیان شده و نیز سخنان بهشتیان با جهنمیان مطرح گردیده و شرح داده در مقام التجاء و التماس کردن جهنمیان بهشتیان برآمده که اهل آتش و عذاب با استغاثه از اهل بهشت درخواست آب میکنند و از روی بیچارگی نداء میکنند و گویا می‌گویند ای کسانی که در اثر اعمال نیکتان مورد رحمت و الطاف پروردگارتان خورسند گردیده‌اید قدری از آبهای خوشگوار خود از آنچه از نعمتها که خدا روزی شما قرار داده بما افاضه نمائید اهل بهشت در پاسخ آنها گویند خدای تعالی آب خوشگوار که از سر چشمه فیض رحمت او جریان دارد و نعمتهای

صفحه : ۲۱۷

طیبه که روزی اهل ایمان نموده بر شما حرام گردانیده.

اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که در سوره حدید آیه ۱۳ حکایه از منافقین فرموده که وقتی خود را در تاریکی و ظلمت بینند از مؤمنین که صاحب نورند درخواست نور مینمایند و گویند (انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ الخ) خلاصه آیه خبر میدهد که منافقین و کافرین در روز معاد هم در تاریکی و ظلمتی که از قبل نفاق سراسر قلبشان را گرفته و آنان را از نور معرفت بی‌بهره گردانیده فرو رفته‌اند و هم از جهت کفرشان که قلب و روحشان را از آب خوشگوار لذت بخش ایمان خورسند نگردیده و تشنگی و عطش بر آنها غالب می‌گردد و تشنه میباشند و اینست که بمؤمنین که صاحب نور و نهرها و چشمه‌هائی هستند که از الطاف الهی بروز کرده پناه می‌آورند و التماس میکنند و از آنها نور و آب طلب مینمایند.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ آیه علت و سبب منع آنها را شرح میدهد که دانسته شود که بازماندن کفار از نعمتهای اخروی نه از جهت بخل و منع است بلکه عمل دنیوی آنان عذاب اخروی را ایجاب گردانیده و علت و سبب حرام شدن آبهای بهشتی و نعمتهای آنرا مترتب میگرداند بر اعمال آنها که همان طوری که آنها دین خود را لهو و لعب گرفتند و زندگی دنیا آنان را مغرور گردانید و از یاد خدای تعالی غافل گردیدند ما امروز با آنها معامله فراموشی میکنیم یعنی آنها را بخودشان وامیگذاریم همان طوری که آنها دیدن امروز را فراموش کردند (جزاءً وفاقاً) و نیز چون آنها آیات ما را انکار کردند ما هم همان معامله را با آنان میکنیم و آنان را از رحمت و نعمتهای بهشتی طرد مینمائیم.

صفحه : ۲۱۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]

اشاره

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسَوْهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَجِّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴) ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵) وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقَطْنَا مِنْهُ لِيْلِدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۵۷) وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)

صفحه : ۲۱۹

[ترجمه]

براستی بر آنها کتاب آوردیم که آنرا بر اساس علم تفصیل دادیم در حالیکه راه نماینده و هدایت و رحمت است برای جماعتی که ایمان آوردند [۵۲]

آیا کافرین انتظار میکشند مگر تأویل کتاب را روز که تأویل آن میآید آن کسانیکه قبلاً آنرا فراموش کرده‌اند میگویند رسولان پروردگار ما آمدند بحق و درستی پس آیا برای ما شفعااتی هست که ما را شفاعت کنند یا اینکه بر گردیده شویم بدینا پس عمل کنیم غیر از آنچه عمل میکردیم، همانا کافرین بر نفسهای خود زیان و خسران وارد نمودند و از آنها نابود گردید آنچه را که بآن بر خدا افتراء میزدند [۵۳]

همانا پروردگار شما آنکسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده پس از آن اراده او مستولی شد بر آفرینش عرش، پوشانیده میگرداند شب روز را و شب روز را طلب میکند بشتاب (یعنی بسرعت شب تمام میشود و روز میشود و بالعکس و خورشید

و ماه و ستارگان تماما مسخر امر او میباشند آگاه باشید که برای او است عالم خلق و عالم امر بزرگ و بزرگوار است پروردگار عالمیان [۵۴]

پروردگار خود را بخوانید از روی زاری و پنهانی همانا او گردن کشان را دوست نمیدارد [۵۵]

و در زمین فساد نکنید بعد از اصلاح آن و خدا را بخوانید از روی ترس و امید همانا رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران [۵۶]
و خدا آنکسی است که باد را از پیشگاه رحمت خود میفرستد در حالیکه مژده دهنده رحمت او است (باران) تا چون بادهای ابرهای سنگین را بردارند تا اینکه سیراب گردانند زمین‌های مرده را پس نازل گردانیم آب باران را پس بآب بیرون آریم هر نوع میوه‌ها اینکه چنین ما مرده‌ها را بیرون آریم شاید شما متذکر گردید [۵۷]
و از زمین پاکیزه باذن پروردگارش نباتات بیرون می‌آید و از زمین ناپاک بیرون نمی‌آید مگر اندکی اینکه طور ما آیات را میگردانیم برای جماعتی که شکر و سپاس گذارند [۵۸]

صفحه : ۲۲۰

(توضیح آیات)

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ-اینکه آیه و آیه بعد در مقام بیان حال و گذارش اعمال کفار است و سرانجام کار آنها را شرح میدهد.

همانا بتوسط پیامبران برای آنها کتابی فرستادیم و از روی دانش خود و آنچه بکار آنان آید از مواظظ و عقاید و اعمال بنیکوترین وجهی بیان کردیم که آن هدایت و رحمت است برای جماعت گروندگان، و اختصاص بمؤمنین شاید از جهت اینکه باشد که فقط مؤمنین از آن بهره‌مند میگردند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ الْخ (هل) استفهام انکاری است یعنی اینکه کفار انتظار نمیبرند مگر عاقبت کتاب را و ایمان نمی‌آورند مگر وقتی که بعین یقین بوعده‌های قرآن و وعید آن و مجازات منکر آنرا در قیامت مشاهده نمایند آنوقت است که کافرین آنهائیکه وعده‌های خدا را فراموش کرده بودند یعنی ندیده انگاشتند میگویند قبلا در دنیا رسولان حق برای ارشاد ما بحق و درستی آمدند و ما از آنها نپذیرفتیم آیا برای ما شفعاتی هست که ما را شفاعت کنند یا میشود ما را بدینا برگردانند تا تدارک ما فات نموده و غیر از آنکه در دنیا اعمال شرّ و فساد مینمودیم اعمال خیری انجام دهیم.

بیان حال مشرکین است که زیان و خسران بردند و نفسهای خود را فاسد گردانیدند و آن معبوداتی را که اتکاء بر آنان داشتند بامید اینکه شفعا آنها باشند مفقود نمودند و بتهایی را که بخدا افتراء میزدند و آنها را در امر خلقت یا در ترتیب نظام عالم شریک او میدانستند چون یک وهم و تخیلی بیش نبود و در قیامت چون حقایق ظاهر میگردد اینکه است که مشرکین در آنوقت آنچه را بوهم و خیال فاسد مؤثر در امر خلقت میدانستند در نظرشان مفقود میگردد

صفحه : ۲۲۱

و انکار مینمایند.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الخ اینکه آیه و آیه بعد متصل و مربوط بآیات بالا است و بيشر تذکر میدهد که بایستی چشم دل باز کنند و نظر نمایند و آیات پروردگار خود را از خلقت آسمانها و زمین و چگونگی نظام خلقت و ترتیب آفرینش اینکه جهان مجلل و اینکه نظام بدیع را بنظر تدبیر بنگرند و بدانند که پروردگارشان آن

کسی است که آسمانهای با اینکه عظمت از کرات و ستارگان و منظومه شمسی و زمین پهناور گیتی را بدون معاون و شریک در مقدار شش روز آفریده، تفصیل آن شش روز که خدای تعالی آسمان و زمین را در طول آن مدت آفریده در تفسیر سوره حم سجده تا اندازه‌ئی بیان شده، پس از آن عالم با عرش سلطنت و استیلاء الهی مرتب گردیده و حکم حق تعالی بر همه اشیاء مستولی شده و عالم بیک نظام حیرت بخشی بحرکت آمده و هر شیئی بوظیفه‌ئی که مبدء و ناظم عالم مقزّر گردانیده انجام وظیفه میدهد و آنی از خدمت مرجوعه بخود سستی نمیکند شب بشتاب روشنائی روز را میبوشاند، خورشید و ماه و ستارگان تماماً مسخر امر پروردگارند، عالم امر شاید عالم مجردات مراد باشد و عالم خلق عالم مادیات همه مخصوص باو است بزرگ و بزرگوار است پروردگار تمام عالمیان در تفسیر صافی از کافی روایت کرده که حضرت صادق ع فرموده در معنی (استوی علی العرش) (استوی علی کل شیء) چیزی باو نزدیکتر از چیز دیگر نیست یعنی تمام اشیاء نسبت باو مساوی میباشند، و در روایت دیگر (استوی فی کل شیء) چیزی باو نزدیکتر از چیزی نیست، دور نیست از او دوری و نزدیکتر نیست باو نزدیکی (استوی فی کل شیء) و در احتجاج از امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرموده (استوی علی العرش) یعنی (استوی تدبیره و علامه).

صفحه : ۲۲۲

پس از آن فیض کاشانی [ره] در توجیه آیه گفته من میگویم گاهی از عرش اراده میشود جسمیکه محیط است بتمام اجسام و گاهی جسمی اراده میشود که محیط است بر آنچه روی زمین است یعنی عالم جسمانی بتمامه، و گاهی مقصود از عرش جسم محیط است با آنچه در او است از اجسام اینکه عالم و آنچه بین او و بین خدای تعالی است از ارواحیکه قوام اجسام باو است یعنی تمام عوالم از عالم ملک و ملکوت و جبروت و تمام ما سوی الله، و گاهی مقصود از عرش علم خدا است آن علمی که انبیاء و حجج الهی مطلع بر آن میگردند، و در روایات اشاره بتمام اینها شده الی آخر.

[پایان] خلاصه قوله تعالی (ثم استوی علی العرش) کنایه از استیلاء و سلطنت او است بر تمام عوالم ملک و ملکوت و قیام موجودات بسته بتدبیر امر او است بطوریکه کوچک و بزرگی در عالم ممکنات از قلم تدبیرش خارج نیست قوله تعالی در سوره یونس آیه ۳ پس از ذکر (استوی علی العرش) فرموده (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) يُغِشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ پس از بیان خلقت آسمانها و زمین و اشاره باستیلاء تخت سلطنت و اقتدار او بر تمام عوالم امکانی در مقام بیان ترتیب و تدبیر نظام عالم برآمده و از جمله شب و روز را تذکر میدهد که شب شتابان در پی روز است و با امر حق تعالی روز را میبوشاند و شمس و قمر و تمام ستارگان را مسخر گردانیده.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ در آخر آیه تمام امور و اوضاع عالم آفرینش را نسبت بخود میدهد که بایستی بدانید و آگاه باشید که عالم خلق و امر هر دو مخصوص باو است، خلق بمعنی اندازه گیری است و مصداق کاملش عالم مادیات و طبیعیات است که ترکیب شده و از اجزاء مواد و عناصر تحقق پذیرد و معلوم است که هر مرکبی ترکیب کننده‌ئی لازم دارد اینکه است که اختراع تمام مادیات و اندازه گیری هر موجود مادی بدست قدرت قادر حکیم انجام گرفته.

صفحه : ۲۲۳

(لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) اشاره به اینکه که پس از اندازه گیری موجودات از عالم خلق تمام امور خلقت مخصوص باو است کسی در تدبیر امور و نظام عالم مدخلیتی نخواهد داشت او است آفریننده کائنات و تدبیر امور هم بدست او است و متکفل امور عالم هم او است. و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود از عالم خلق عالم مادیات باشد و از عالم امر عالم ارواح و عقول و مجردات اراده شده باشد و بقرینه مقابل هم انداختن (الحق) و الامر) بحرف عطف و آخر آیه (تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) معنی دوم ظاهرتر مینماید.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، الی قوله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ تَضَرُّعٌ از ضراعت و بمعنی اظهار ضعف و ذلت است، خُفْيَةً بمعنی پنهانی و مخفی داشتن است، پس از اینکه آثار جلال و عظمت و استیلاء و سلطنت و مالکیت خود را در آیات بالا تذکر داده بما یادآوری مینماید که در همه حال در شدت و رخاء، در حال نعمت و صحت، در حال بلاء و نعمت، در هیچ حالی مبدء و مآل خود را فراموش نکنید و با حال تضرع و فروتنی خُفْيَةً در پنهانی در دلتان پروردگار خود را بخوانید و بسوی او تضرع نمائید همانا خدا پروردگار مردمان سرکش متکبر را دوست نمیدارد، و نیز در زمین پس از اصلاح و آرامش آن فساد و طغیان نکنید و علی الدوام از روی خوف از عذاب و طمع ثواب او را بخوانید و بایستی بدانید که رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران، اشاره به اینکه که هر کس امیدوار برحمت حق تعالی باشد بایستی نیکوکار گردد.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ، الی قوله تعالی: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (و هو) میشود عطف باشد (بر بکم) در آیه بالا- یعنی بخوانید پروردگار خود را و او آنکسی است که بادهای چهارگانه را پیش از آمدن باران میفرستد

صفحه : ۲۲۴

که مژده باشد بآمدن باران پیش از آمدنش تا چون آن بادهای سنگین را برداشتند میرانیم آنرا برای شهر مرده در زمستان پس فرو میفرستیم باران را از آن ابر پس بیرون میآوریم بسبب آن آب هر نوع میوه‌ئی.

گفته‌اند بادهای چهارگانه عبارت است از باد صبا آبر از باد صبا آبر از زمین بر میانگیزاند و باد شمال همه را جمع میکند، و باد جنوب ابرها را بیاریدن قطرات در آورد و باد و بور بعد از باریدن ابرها را متفرق میگرداند، بزرگ و بزرگوار است مدبر و ناظم عالم.

كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ در بسیاری از آیات زنده گردانیدن مرده گان را در قیامت تشبیه میکند بزنده شدن زمین در فصل بهار پس از مردن و بی ثمر گردیدن آن در فصل زمستان و در جاهای دیگر باندازه‌ئی وجه تشبیه بیان شده و در اینجا یادآوری میشود که شاید مقصود از اینکه تشبیه دو جهت باشد ۱- همین طوری که زمین در زمستان بحقیقت ارضی بودن خود باقی است آثار وجودی وی از روئیدن نباتات فاقد میگردد لکن عینش باقی است، انسان نیز بمردن بحقیقت انسانیتش باقی است از آثار وجودیش فاقد گردیده و در قیامت زنده میگردد یعنی آثارش از مشاعر و قوای جسمانی و نتیجه اعمالش تماما ظاهر میگردد پس از آنکه بمردن مخفی گردیده بود نه اینکه بکلی معدوم گردیده و خلقت تازه‌ئی نماید.

۲- همین طوری که بذریکه در زمین ریخته میگردد زمین آنرا مثل رحم مادر که نطفه را در خود پرورش میدهد حیوانات را پرورش میدهد تا اینکه آن جوهر ماده‌ئی که لب آن است پرورش یافته چون باد بهاری بر آن میوزد دانه پرورش یافته در رحم زمین بفشار زمین را میشکافد و سبز و خرم بیرون میآید، انسان نیز پس از مردن در عالم برزخ منزل میانه دنیا و آخرت خود را پایان میرساند و بصور اسرافیلی حیات نونین پیدا مینماید و در صبح قیامت بندها رحمانی سر از قبر بیرون میکند و نداء حق را لئیک گویان بمیعاد پروردگار خود میشتابد.

صفحه : ۲۲۵

تشبیه مؤمن بزمین پاک و کافر بزمین نکد و روایت امام حسن (ع) وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يُخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ظاهرا آیه متعلق بآیه بالا است که تشبیه کرده مؤمن را بزمین پاک که از هر کثافتی خالی و پاک باشد و کافر را تشبیه گردانیده بزمین خبیث شوره زار که پر از کثافات و قذارات است و همین طوری که زمین طیب نباتات پاکیزه از آن بیرون میآید مؤمن پاک در قیامت از زمین برزخ بارض قیامت منتقل میگردد با نور ایمان و یقین و اعمال شایسته و

ملکات پسندیده و کافر از زمین خارج می‌گردد با تیره گی و سیاه روئی که نه صفات خوبی از او نمایان می‌گردد نه اعمال صحیحی و ثمره وجود او نیست (إِلَّا نَكِدًا) مگر تیره بختی و ذلت و پستی اینکه چنین خدای تعالی آیات را تفصیل می‌دهد برای جماعتی که شکر گذارند.

از ابن عباس و مجاهد و حسن روایت شده که اینکه مثلی است که حق تعالی در باره مؤمن و کافر آورده دل مؤمن را تشبیه کرده بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار وقتی باران موعظه از ابرهای رب الارباب بر دل مؤمن میبارد انواع طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نمی‌کند و از او صفتی که بکار آید نمایان نمی‌گردد [پایان] بروایتی روزی ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نزد معاویه رفت معاویه بقصد اینکه حضرت را ملزم گرداند گفت ای حسن خدا فرمود (لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه مندرج در کتاب است یعنی قرآن ریش من و تو را کجا در قرآن فرمود که من کوسج و تو ریش انبوه داری، امام ع در پاسخ او همین آیه را قرائت نمود (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) اشاره بر ریش من است (وَالَّذِي خَبَثَ لَـئِي خُرُوجِ إِلَّا نَكِدًا) مثال ریش تو است معاویه نزد حاضرین منفعل و خجالت مند گردید.

صفحه : ۲۲۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۹ تا ۶۹]

اشاره

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۶۰) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَالٌّ وَلَا لِيُوسٍ بِي ضَالٌّ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصِحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۴) وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۶۶) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا مِنْكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹)

صفحه : ۲۲۷

[ترجمه]

همانا ما نوح را بسوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید نیست برای شما الهی غیر او همانا من بر شما می‌ترسم عذاب روز بزرگ را [۵۹] گفتند بزرگان از قومش ما تو را می‌بینیم در گمراهی آشکارا [۶۰] نوح گفت ای قوم من در من هیچ گمراهی نیست و لکن من رسولم از جانب پروردگار عالمیان [۶۱]

پیغامهای پروردگار خود را بشما میرسانم و شما را نصیحت میکنم و از جانب خدا میدانم آنچه را که شما نمیدانید [۶۲]
 آیا شما تعجب میکنید از اینکه بشما پندی از پروردگار شما بر زبان مردی که از جنس شما است تا اینکه شما را بترساند و
 برای اینکه پرهیزگار گردید شاید شما رجم گردیده شوید [۶۳]

پس قوم نوح را تکذیب کردند پس ما نوح و آنهایی را که با او بودند در کشتی نجات دادیم و غرق کردیم آنهایی را که بآیات ما
 تکذیب کردند همانا قوم نوح گروهی کور دل بودند که آیات ما را دروغ پنداشتند [۶۴]
 و بسوی قوم عاد برادر آنها را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را پرستش نمائید نیست برای شما غیر از او هیچ خدائی آیا از عذاب
 خدا نمیترسید [۶۵]

گفتند گروهی از بزرگان قوم او که کافر بودند ما تو را سفیه و بی‌خرد می‌بینیم همانا ما گمان میکنیم تو از دروغ گویانی [۶۶]
 هود گفت ای قوم من در من سفاhti نیست و لکن من رسول از جانب پروردگار عالمیانم [۶۷]
 پیغامهای پروردگارم را بشما میرسانم و من برای شما نیک خواه امین میباشم [۶۸]

آیا شما عجب دارید از اینکه پندی بیاید از جانب پروردگار شما بر مردی از شما تا اینکه شما را بترساند و یاد کنید نعمت الهی را
 چون شما را پس از نوح جانشین زمین گردانیده و بشما در خلقت اقامت و قدرت داده پس یاد کنید نعمتهای خدا را شاید رستگار
 گردید [۶۹]

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ لَام (لقد) لام قسم است و
 اینکه لام را همیشه با (قد) می‌آورند و جواب قسم محذوف است و در جایی آورند که مخاطب استماعی نموده و منتظر مطلبی است
 یعنی حقیقه ما نوح را بسوی قومش فرستادیم، گفته‌اند که نوح پسر مالک بن موشلخ بن ادریس بود پنجاه ساله بود که بسوی
 جماعتی که اکثر آنان از اولاد قایل و بت پرست بودند برسالت مبعوث گردید و از روی شفقت و مهربانی آنها را اضافه بخود نمود
 و گفت ای قوم من خدای واحد احد را پرستش نمائید جز او الهی نیست در عبادت کسی را با او شریک نگردانید من بر شما از
 عذاب روز عظیم میترسم، شاید مقصود از (یوم عظیم) قیامت باشد یا طوفان.

در کتب تاریخ تذکره نویسان گفته‌اند نوح پس از ادریس اول پیمبری بود که خدای تعالی بفرزندان قایل و تابعین آنها از اولاد
 شیث فرستاد و در منهج از ابن عباس نقل میکند که گفته اولادان آدم بعضی در جبل منزل داشتند و بعضی در سهل مردان
 کوهستانی نیکو رو و زیبا صورت بودند و زنانشان زشت صورت، و مردمان سهل بر عکس آنها بودند مردهای آنها زشت و
 زنهایشان زیبا و خوش صورت بودند، ابلیس بصورت غلامی آمد نزد یکی از مردمان سهل و گفت من میخواهم تو را خدمت کنم
 او قبول کرد شیطان مدتی شبانی کرد و گوسفندان را میچرانید روزی نی ساخت و مردم که هرگز صدای نی نشنیده بودند دور او
 جمع میشدند اینکه خبر بگوش اهل جبل رسید در روز که عید اهل سهل بود و همه از شهر بیرون آمده بودند و زنان خود را آراسته
 و در نظر مردها جلوه‌گری مینمودند و بعضی از اهل جبل بنظاره‌گی داخل در آنها شدند وقتی آن زنها را با آن جمال دیدند شیفته
 آنها گردیدند و قوم خود را خبر دادند

صفحه : ۲۲۹

جماعت دیگری از آنها آمدند و بهم مخلوط گردیدند و زنها بآنها مایل گردیدند و فاحشه و زنا بین آنان شیوع پیدا نمود و نوح ع هزار و پنجاه سال در بین آنها اقامت کرد و آنان را دعوت مینمود و از عقوبات الهی میترسانید آنها هیچ متأثر نمیشدند بلکه بر طغیانشان افزوده میگردید.

[پایان] قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (ملاء) بزرگان و رؤساء جماعتی را گویند و مقصود برؤیت در (لنریک) رؤیت قلب است یعنی ما علم داریم ای نوح که تو در گمراهی هویدائی میباشی که ما را از پرستش چندین خدا نهی میکنی و عبادت یک خدا دعوت مینمائی و بقولی مقصود رؤیت بصر است یعنی از قبیل اعمال و افعالت می بینیم ای نوح که تو در گمراهی هستی.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الی دو آیه بعد نوح ع در پاسخ بقوم خود که او را نسبت بضلالت و گمراهی میدادند گفت در من ضلالت نیست (و لکنی رسول من رب العالمین) من در گمراهی نیستم و لکن من رسول پروردگارم و میرسانم بشما پیغامهای پروردگارم را و نصیحت میکنم شما را و موظفم که آنچه بمن وحی شده در اوقات پی در پی بشما برسانم و از خدا میدانم چیزهایی را از شدت غضبش بر دشمنانش آنچه را که شما نمیدانید.

(أَوْ عَجِبْتُمْ) همزه انکاری است (واو) عاطفه است و معطوف علیه محذوف است گویا گفته آیا شما تکذیب میکنید و عجیب میدانید اینکه ذکری و موعظه‌ئی بزبان مردی از شما از طرف پروردگارتان بیاید تا اینکه شما را بترساند از سخط او و شما در اثر آن متقی و پرهیزگار شوید شما باین وسیله مورد ترحم او واقع گردید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا پس از آنکه ارشاد و انذار چندین ساله نوح ع در گوش سنگین آن جماعت

صفحه : ۲۳۰

کوچک‌ترین تأثیری نمود و بانواع و اقسام گوناگون بحضرت اذیت روا داشتند و نسبت سحر و دیوانگی بآن بزرگوار میدادند و نیز اذیت‌های دیگر از قبیل فحش و ناسزا حتی گاهی چنانچه گفته‌اند در جواب نصیحت او سنگ باو میزدند و او را مجروح میگردانیدند و داستان او را در چندین موضع از قرآن مجید مثل سوره هود و طه و قصص و جاهای دیگر تا اندازه‌ئی شرح داده‌ایم، وقتی نوح از ایمان آوردن قوم مایوس گردید و آنها مخالفت را بانتها رسانیدند اینکه است که خدا خبر میدهد که ما او را و آنهائیکه با او در کشتی بودند نجات دادیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و دروغ انگاشتند همه را غرق گردانیدیم گفته‌اند کسانی که در کشتی با نوح بودند بقول اسحاق سه پسرش بنام سام و حام و یافث و زنان آنها بودند و شش نفر دیگر که در آنمدت نهصد و پنجاه سال باو ایمان آورده بودند، و کلبی گفته هشتاد نفر بودند چهل مرد و چهل زن بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند در کشتی هفتاد نفر بودند.

[تفسیر ابو الفتوح رازی] إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (قَوْمًا عَمِينَ) وصف و موصوف است، عمین جمع عمی و بر وزن خشن است و صفت مشبّهه از ماده (عمی یعمی) و گفته‌اند (عمی) کسی را گویند که بصیرت نداشته باشد، و (اعمی) کسی است که چشم ندارد.

وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ الْخَبِيرَ نَسَبی و نوعی و عرفی و رضاعی حقیقه بهمه اطلاق برادر میکنند و باهل یک شهر یا اهل یک ملت یا رفیق و غیر آن استعاره نیز اطلاق برادر میکنند و در اینجا برادر نسبی مراد میباشد.

گفتگوهاییکه بین هود ع و قومش واقع گردیده و در اینکه آیات شرح میدهد شبیه همانهایی است که بین نوح ع و قومش شرح داده شده فقط تفاوت در یک کلمه است که در داستان نوح ع داشت (فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) و در

صفحه : ۲۳۱

اینجا (قال یا قوم اعْبُدُوا اللَّهَ) قال بدون فاء آمده و در نکته آن از (زمخشری) نقل میکنند که در توجیه اینکه تفاوت گفته در اینجا سؤالی در تقدیر است یعنی وقتی فرمود (وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا) هود را بسوی قوم عاد فرستادیم، گویا کسی پرسیده باشد که از کلام نوح ع با خبر شدیم بفرما هود بقوم خود چه گفت در جواب فرمود (قال یا قوم اعْبُدُوا اللَّهَ) وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصِطَةً الخ هود ع جماعت عاد را یادآوری میکند و میفرماید یاد کنید نعمتهای خدا را وقتی که شما را پس از قوم نوح [ع] جانشینان آنها قرار داده و در خلقت و آفرینش شما افزوده گردانید یعنی بلندی قامت و قدرت بشما داد و (بصطه) یعنی طول قامت، کلبی گفته قامت بلندترین آنها صد ذراع بوده و کوتاه‌ترین آنها شصت ذراع قامت داشت، از حضرت باقر [ع] روایت شده که درازی هر یک از آنها بقدر نخل خرمائی بود و آنها در قوت بازو چنان بودند که نزدیک کوه می‌آمدند و از دماغه و پیش آمدگی کوه بقوت سنگی میگرفتند، و بعض دیگر گفته بلندی قامت آنها بقدر یکدست بلند کردن از پیشینیان بیشتر بوده.

خلاصه هود [ع] پس از آنکه نعمتهای خدا را یادآوری بآنها میکند میگوید فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ پس ای جماعت نعمتهای خدا را بیاد آورید و بشکرانه نعمتهای او اطاعت امر حق تعالی نمائید و ایمان آورید شاید در اثر تذکر شما رستگار گردید.

صفحه : ۲۳۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۷۰ تا ۷۹]

اشاره

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَدَّرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعَدْنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ- (۷۰) قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ- (۷۱) فَأَنْجِنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ- (۷۲) وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ- (۷۳) وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ- (۷۴)

قال الملأ الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لئن آمن منهم أ تعلمون أنه صالحاً مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون (۷۵) قال الذين استكبروا إنا بالذي آمنتكم به كافرون (۷۶) فعقروا الناقة و عتوا عن أمر ربهم و قالوا يا صالح اتتنا بما تعدنا إن كنت من المرسلين (۷۷) فأخذتهم الرجفة فأصبخوا في دارهم جائمين (۷۸) فتولى عنهم و قال يا قوم لقد أبلغتكم رسالة ربِّي و نصيحتكم و لكن لا تحبون الناصحين (۷۹)

صفحه : ۲۳۳

[ترجمه]

عادیان یهود ع گفتند آیا آمده‌ئی بما برای اینکه ما پرستش کنیم خدا را بتنهائی و واگذاریم آن بت‌ها را که پدران ما پرستش

میکردند پس بیاور (از عذاب) آنچه که بما وعده میدهی اگر راستگویان میباشی [۷۰]
 هود گفت همانا بر شما از طرف پروردگارتان عذابی لرزاننده و غضب واقع گردید آیا با من مجادله میکنید در اسمهای بی معنائی
 که شما و پدرانان نام گذارده‌اید که خدا بجواز عبادت آنها هیچ حجت و برهانی نازل نکرده پس منتظر عذاب باشید براستی من
 هم با شما از منتظرینم [۷۱]

پس ما هود و آنکسانیکه با او بودند ببخشایشی از خودمان نجات دادیم و قطع کردیم دنباله آن کسانی را که آیات ما را تکذیب
 نمودند و از گرویدگان بوحداثیت ما نبودند [۷۲]

و بسوی قوم ثمود صالح [ع] برادر نسبی آنها را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را پرستش نمائید برای شما هیچ معبودی جز او
 نیست بحقیقت آمده از جانب پروردگار شما معجزه واضحی اینکه شتر خدا است که برای شما معجزه و آیت است بگذارید که در
 زمین خدا آب و گیاه بخورد و هیچ اذیتی باو نرسانید که عذاب دردناک شما را فرا میگیرد [۷۳]

و یاد کنید نعمت خدا را که شما را پس از قوم عاد جانشین آنها قرار داد و شما را در زمین حجر جای داد از زمین نرم آن قصرها و
 از کوهها خانه میتراشید پس یاد کنید نعمتهای خدا را و در زمین تباهی نکنید در حالیکه فساد کننده باشید [۷۴]
 آن گروهی از اشراف که تکبر کردند بضعفاء از آنکسانیکه از آنها ایمان آورده بودند گفتند آیا شما میدانید که صالح از طرف
 پروردگار فرستاده شده گفتند همانا بآنچه فرستاده شده

صفحه : ۲۳۴

ایمان آورده‌ایم [۷۵]

گفتند آنهاییکه تکبر کردند بدرستیکه ما بآنکسی که ایمان آورده‌اید کافریم [۷۶]

و ناقه صالح را پی کردند و کشتند و از اطاعت امر پروردگارشان سرکشی کردند و گفتند ای صالح برای ما بیاور آنچه را که بما
 وعده داده‌ئی از عذاب اگر میباشی از فرستاده شدگان [۷۷]

پس زلزله آنان را فرا گرفت تا اینکه تمام گشتند در خانه‌های خود مرده‌گان [۷۸]

پس صالح از آنها روی گردانید و گفت ای قوم من براستی من رسالت پروردگار خودم را بشما رسانیدم و باندرز و نصیحت شما
 اقدام نمودم لکن شما نصیحت کنندگان را دوست نمیدارید [۷۹]

صفحه : ۲۳۵

(توضیح آیات)

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحَدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قوم عاد در پاسخ هود پیمبر گفتند آیا تو
 آمده‌ئی ما را برای اینکه خدا را بتنهائی پرستش نمائیم و آنچه را که پدران ما عبادت میکردند واگذاریم پس بیاور آنچه را که بما
 وعده میدهی اگر تو از راستگویانی و ما را از عذاب روز عظیم میترسانی، و ظاهرا چون بهیچ وجه باور نمیکردند که هود در ادعای
 رسالت و وعده عذاب بآنها صادق باشد از روی سخریه چنین میگفتند زیرا بگمان غلطشان از مخالفت هود هیچ آسیبی بآنها نخواهد
 رسید.

قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ رِجْسٌ وَرِجْسٌ بِمَعْنَى عَذَابٍ اسْت، چون چنین گفتند هود گفت همانا که ثابت و واقع

گردید از جانب پروردگارتان عذابی لرزاننده و غضبی محقق گردید و اینکه (وقع) را بصیغه ماضی آورده برای اینکه امر محقق الوقوع کالواقع است یعنی عذابی که ناشی از غضب پروردگار شما است بر شما نزدیک گردید.

أَتُجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ هود خواست جماعت را آگاه گرداند که اینهایی را که شما بنام بت معبود خودتان قرار داده‌اید اسم بلا مسمائی است که هیچگونه معبودیت و لایق الهیت نمیباشند فقط یک اسمی است که خودتان بر آنها نهاده‌اید و خدای تعالی هیچ دلیلی بر جواز عبادت آنها نازل نفرموده، گویا فرموده چون شما اینکه قدر نفهم و بی‌خرد میباشید و منتظر عذابید منتظر و آماده عذاب باشید من هم با شما منتظرم یعنی حتما بر شما عذاب خواهد رسید

صفحه : ۲۳۶

فَأَنجِينَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ از بعض مفسرین است که گفته اینکه رحمت را نکره آورده بدون اضافه بیا متکلم که نگفته (برحمتی) برای اینست که دلالت کند بر رحمت خاصی که مخصوص بمؤمنین است و همانا فیروزی و مظفریت شما بر دشمنانست چنانچه فرموده (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) سوره مؤمن آیه ۵۴، و نیز گفته (قطع دابر) در آیه کنایه از هلاکت و قطع نسل آنها است.

[پایان] خلاصه اینکه آیه اخبار باین است که چون قوم عاد مخالفت را بانتهاء رسانیدند بر آنها عذاب نازل گردید و چون در جلد دوازدهم همین تفسیر در سوره هود تا اندازه‌ئی شرح حال عادیان و کیفیت عذاب آنان داده شده تکرار نمیکنیم.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ پس از بیان داستان قوم نوح [ع] و قوم هود [ع] در مقام بیان داستان قوم صالح [ع] یعنی ثمودیان برآمده و برسولش خبر میدهد که صالح را بقوم ثمود برسالت فرستادیم و او نیز مثل باقی پیمبران پیش از او مردم را بیکتاپرستی امر میفرمود، گویا آیات خاطر نشان میکند مردم را که بدانند تمام پیمبران راجع بوحدت اله عالم و صفات جلال و جمال خداوندی و امر قیامت متفق القول بوده و مردم را بپرستش خدای واحد و یکتا پرستی امر مینمودند و هیچ نفری از آنها بر خلاف دیگری سخن نگفته و اتفاق آنها دلیل بر حقایق آنها است که همه ایشان از نزد اله و مبدء عالم ارسال شده بودند، و نیز دلیل بر اینکه است که تمام افراد بشر در هر زمانی که باشند مأمورند بر پرستش اله عالم و احدی در ترک آن معذور نیست.

تذکره نویسان در کتب تواریخ نوشته‌اند که ثمودیان قبیله دیگر از عرب بودند که نسب آنها بثمود بن آدم بن سام بن نوح [ع] میرسد و محل آنها موضعی

صفحه : ۲۳۷

بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت شام و حجاز و آنان بت پرست بودند و (ثمود) مشتق از ثمد است بمعنی آب قلیل زیرا که در آن موضع آب اندک بود و چون آن قبیله طاغی شدند خدای تعالی برادر آنها صالح را برسالت بر آنها فرستاد و صالح برادر نسبی آنها بود و صالح به پنج پشت بثمود میرسید و او پسر عبید بن اسعین ماسج بن عبید بن حاور بن ثمود بود وقتی برسالت بر آنها مبعوث گردید گفت ای قوم من خدا را بوحدانیت پرستید هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد جز او نیست آن جماعت از جهت مال داری و نیرومندی جسمانی که داشتند دعوت صالح را نپذیرفتند و گفتند اگر راست میگوئی معجزه‌ئی بیاور صالح گفت چه میخواهید گفتند فردا روز عید ما است با ما بصحرا بیا و ما بتهای خود را آرایش و جلوه خواهیم داد تو از خدای خود چیزی بخواه ما نیز از خدایان خود چیزی میخواهیم هر کدام باجابت رسید دیگران بایست مطیع آن گردند روز بعد بیرون رفتند بت پرستان از

بتهایشان آنچه طلبیدند اثری نبخشید خجالت زده شده سر بزیر انداختند جندع بن عمرو که یکی از بزرگان آنها بود بسنگی که در صحرا افتاده بود و آنرا کائیه میگفتند اشاره نمود و گفت ای صالح از اینکه سنگ برای ما شتری بیرون آور که مثل شتر بختی و ماده و پر مو و آبستن باشد صالح گفت اگر خدای من بقدرت کامله خود از اینکه سنگ شتری بیرون آورد بهمین اوصاف که شما گفتید چه خواهید کرد گفتند پرستش او اقدام مینمائیم و سوگند یاد نمودند که تخلف نکنند و او را بواحدائیت پرستند، صالح دور رکعت نماز خواند و از حضرت عزت طلب اینکه معجزه نمود که ناگاه سنگ شکافته شده و ناقه آبستن بهمان اوصافی که خواسته بودند از سنگ بیرون آمد و در همان حال بچه‌ئی مانند خود زائید و مردم مشغول نظاره گی و مبهوت بودند، جندب فوراً ایمان آورد و باقی اشراف قوم از روی استکبار ایمان نیاوردند و پس از ظهور اینکه معجزه صالح ع گفت قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ

صفحه : ۲۳۸

وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ خلاصه پس از آنکه شتر ماده آبستنی بدعای صالح ع از کوه بیرون آمد صالح گفت ای جماعت بینه یعنی معجزه از جانب پروردگار شما آمده و اشاره به اینکه که بر شما اتمام حجت گردید اگر با چنین معجزه‌ئی ایمان نیاورید در مورد غضب پروردگار واقع میگردید و بر شما عذاب نازل میگردد و اینکه ناقه خدا است، اختصاص داد بخدا با اینکه همه چیزها از خدا است اینکه اضافه تخصصی و تشریفی است زیرا که اینکه شتر بدون امر طبیعی پدید گردیده، و گفت بگذارید اینکه ناقه در زمین خدا چرا کند و مبادا بدی تماس باو نمائید که اگر چنین کردید عذاب سخت بشما اصابت مینماید. گویا حضرت صالح ع میدانسته که اینکه مردم نادان نمیگذارند آن حیوان در زمین بماند و از آب کمی که داشتند بخورد اینکه بود که بآن جماعت خاطر نشان میکند که اگر دست ظلمی باین ناقه خدائی وارد نمودید عذاب شما را خواهد گرفت. و اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَحْتُونَ الْجِبَالَ يَبُوتًا الخ صالح [ع] در مقام اندرز جماعت را بنعمتهای خدا یادآوری مینماید که شما نعمتهای خدا را یاد آور گردید که پس از هلاک گردانیدن جماعت عاد شما را جانشین آنها گردانیده و از زمین نرم هموار قصرها میسازید و چنان قوت و نیروئی بشما عنایت کرده که از کوه خانه بنا میکنید نعمتهای خدا را یاد کنید و بشکرانه آن ایمان آرید و در زمین فساد نکنید. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ صَالِحًا مُرْسِلًا مِنْ رَبِّهِ الخ چون آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه اینکه دو آیه نقل قول کسانیست که باین معجزه بزرگی که از صالح ع مشاهده کردند

صفحه : ۲۳۹

باز استکبار نموده و بآنهاییکه ایمان آورده بودند سرزنش مینمودند که شما میدانید صالح راست میگوید و پیمبر است و مؤمنین اظهار میکردند که ما برسالت او اطمینان داریم و ایمان آورده‌ایم آن مستکبرین گفتند ما بآنچه شما ایمان آورده‌اید کافر هستیم. فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ پس آن قوم ناقه را پی کردند و او را کشتند و اگر چه قاتل ناقه آن طوری که گفته‌اند قدار بن سالف بوده لکن چون همه آنها راضی بودند عذاب همه را گرفت چنانچه در جاهای دیگر بیان شده که راضی بعمل قومی مثل فاعل آنست چه آن عمل گناه باشد یا ثواب. (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ الخ) عذاب آنها صیحه آسمانی بود که از هیبت آن زمین بلرزه آمده و همه هلاک گردیدند و صالح ع از آنها رو گردانیده و گفت من رسالت پروردگارم را بشما رسانیدم و شما را نصیحت کردم و لکن شما ناصحین را دوست نمیدارید. بعضی از مفسرین گفته راجع بعذاب قوم صالح که در آیات بسیار تذکر داده و در هر جائی باسمى آنها نامیده و آنها در اینجا

(رجفه) گفته، و در سوره هود در آیه هفتادم آنرا صیحه نامیده، و در سوره حم سجده در آیه شانزدهم آنرا بصاعقه نام آوری کرده قوله تعالی (فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ) و اینکه طور بیان برای اینکه است که نوعاً صاعقه‌های آسمانی بدون صیحه و صدای هولناکی و نیز بدون رجفه و زلزله نیست چون معمولاً اینگونه صاعقه‌ها باعث اهتزاز جوّ میشود و اهتزاز جوّ وقتی بزمین میرسد باعث لرزیدن زمین شده و ایجاد زلزله میکند، و ممکن است گفته شود وجه تسمیه صاعقه به رجفه اینکه باشد که صاعقه باعث تکان خوردن دلها و لرزیدن اندام آدمی است [پایان]

صفحه : ۲۴۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۰ تا ۸۷]

اشاره

و لوطاً إذ قال لقومه أتأتون الفاحشه ما سبقتكم بها من أحد من العالمين (۸۰) إنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون (۸۱) و ما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوهم من قريبتكم إنهم أناس يتطهرون (۸۲) فأنجيناها و أهلها إلا امرأته كانت من الغابرين (۸۳) و أمطرنا عليهم مطراً فانظر كيف كان عاقبة المجرمين (۸۴) و إلى مدين أخاهم شعيباً قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيرة قد جاءكم بینه من ربكم فأوفوا الكيل و الميزان و لا تبخسوا الناس أشياءهم و لا تفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم مؤمنين (۸۵) و لا تقعدوا بكل صراط توعدون و تصدون عن سبیل الله من آمن به و تبوءها عوجاً و اذكروا إذ كنتم قليلاً فكثرتكم و انظروا كيف كان عاقبة المفسدين (۸۶) و إن كان طائفه منكم أمتوا بالذی أرسلت به و طائفه لم يؤمنوا فاصبروا حتى يحكم الله بیننا و هو خير الحاكمين (۸۷)

صفحه : ۲۴۱

[ترجمه]

و یاد کن ای محمد [ص] لوط را چون گفت بقوم خودش آیا شما کار زشتی بجا می‌آورید که پیشی نگرفته بر شما احدی از عالمیان [۸۰]

بدرستیکه می‌آید بمردان بشهوت بغیر زنان بلکه هستید شما گروه اسراف کنندگان [۸۱]

و آن جماعت جوابی نداشتند مگر اینکه گفتند آنها را از ده خود بیرون کنید زیرا که اینها مردمانی می‌باشند که پاکیزگی می‌طلبند [۸۲]

پس لوط و اهلس را از عذاب نجات دادیم مگر زن او را که از باقی ماندگان در عذاب بود [۸۳]

و بر آنها بارانیدیم بارانی از سنگ پس بنگر که چگونه بود عاقبت گنهکاران [۸۴]

و بسوی جماعت مدين فرستادیم برادر آنها شعيب را گفت ای قوم من خدا را پرستش کنید برای شما الهی جز او نیست بدرستیکه آمد بر شما معجزه‌ئی از جانب پروردگار شما پس پیمانہ و ترازو را تمام دهید و اشیاء مردم را ناقص ندهید و در زمین فساد نکند بعد از اصلاح آن و اینکه کار برای شما بهتر است اگر بوده باشید شما مؤمنین [۸۵]

و ننشینید بهر راهی که بترسانید مردم را و بازدارید از راه خدا کسی را که باو ایمان آورده و می‌جوئید در راه خدا کجی را یعنی

طلب ابطال آن میکنید و یاد کنید آنوقتی را که شما اندک بودید پس شما را زیاد نمود و ببینید که چگونه بود عاقبت فساد کنندگان [۸۶]

و اگر چه میباید جماعتی از شما که ایمان آورده‌اید بآن چیزی که من فرستاده شده‌ام بآن و جماعتی ایمان نیاوردند پس صبر کنید تا اینکه خدا بین ما حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است [۸۷]

صفحه : ۲۴۲

(توضیح آیات)

و لوطاً إذ قال لقومه أتأتون الفاحشه ما سبقكم بها من أحد من العالمين إنكم لتأتون الرجال شهوةً، الی آخر آیه بعد چون ترجمه آیات شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و نیز در بسیاری از آیات داستان اینکه پیمبران و کیفیت دعوتشان و مخالفت قومشان را شرح داده‌ایم تکرار نشود.

اینجا همین قدر خاطر نشان میکنیم که چون قوم لوط [ع] باضافه بر شرکشان که مشرک بودند مشغول فاحشه لواط گردیدند و اینکه عمل رکیک در میان آنان دائر گردید و چنانچه آیه خبر میدهد اختراع اینکه عمل قبیح که زنها را بگذارند و غریزه جنسی خود را در مردها انجام دهند از قوم لوط سرزد و معلّم آنها باین کار شیطان شد اینکه بود که حضرت لوط آنها را ملامت و سرزنش میکند که احدی از موجودات حتّی حیوانات چنین عملی نمی‌کنند و شما جماعت اسراف کنندگان هستید یعنی کسانی هستید که از غریزه فطرتان تجاوز نموده و راه اسراف را پیش گرفته‌اید.

و آن جماعت جوابی نداشتند بدهند مگر اینکه گفتند بایستی لوط و آنهایی که باو ایمان آورده‌اند را از ده و شهری که در آن میباشند بیرون کنید و گویند آن جماعت هیچ وقری و شرافتی برای لوط ع در نظر نداشتند و آنرا شهر گرد و بیگانه میدانستند اینکه بود که فقط گفتند باید او را از شهر خودمان بیرون کنیم اینها میخواهند خود را پاکیزه قلمداد کنند و اظهار فضل نمایند. فَأَنجِنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وقتی طغیان آنان بانتهاء رسید آنطوری که در آیات تذکر میدهد در مورد غضب و سخط الهی واقع گردیدند و بر آنها عذاب نازل شد و آیه خبر میدهد که ما لوط و اولادهای او را با مؤمنین نجات دادیم مگر زن لوط که از نجات یافته گان اهلش استثناء نموده که او از هلاک شدگان بوده.

صفحه : ۲۴۳

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ باران را مطر نامند، و تشبیه عذاب قوم لوط بمطر اشاره است به اینکه که عذاب قوم لوط مثل باران بر آنها سنگ ریزه باریدن گرفت، و اینکه (مطرا) را نکره آورده برای اینکه است که آن باران عذاب بوده نه باران رحمت.

و خطاب پیمبرش نموده که ای رسول نظر کن، و شاید مقصود مؤمنین باشند یا هر خواننده قرآن که از اینکه داستانش چشم دل باز کنید و ببینید که عاقبت کافرین چگونه بوده.

و إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ در معنی (و ارسلا الی مدین) است یعنی فرستادیم بسوی اولاد مدین بن ابراهیم خلیل الله ع برادر آنها شعیب را و اهل آن اصحاب ایکه بودند، و بقولی شعیب برای دو محل برسالت مبعوث گردید یکبار بمدین و بار دیگر باصحاب ایکه، و شعیب برادر نسبی آنها بود، و بقولی او شعیب بن نوب بود،

و بقول دیگر او شعیب بن ثوبه بن مدین بن ابراهیم بوده، و بقول دیگر او شعیب بن مکیل بن یشجر بن مدین بن ابراهیم بوده و نام او بسریانی ثروب بوده و شعیب را از فصاحت و شیرینی کلام خطیب الانبیاء می‌نامیدند، و در حدیث است که شعیب نایبنا گردید و از بس گریه کرد از خوف خدا، و او بجماعتی مبعوث گردید و گویند جماعتی (ایکه) کافر بودند و صفت بدی که بین آنها شایع بود کم فروشی بود که دو سنگ میزان تهیه نموده بودند در خریدن بسنگ زیاد می‌گرفتند و در فروش بسنگ کم می‌فروختند اینکه بود که شعیب با حجت و بینه یعنی معجزه روشن آمد برای آنها که آنان از اینکه امر قبیح و تعدی دست بردارند و بآنها گفت ای قوم پس از آنکه برای شما بفرستادن رسول با معجزه‌اش حجت تمام گردید دست از اینکه عمل بد بردارید، و معجزه او که بینه نامیده چه بوده در قرآن بیان نشده، شاید مقصود از بینه وجود خود شعیب باشد با

صفحه : ۲۴۴

همان عصای موسی ع باشد چونکه آن عصا از شعیب بموسی رسید.

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از آنکه حضرت شعیب [ع] مثل باقی پیامبران اول مردم را بیکتا پرستی دعوت میکند و آنها را ارشاد مینماید به اینکه که شما بغیر از خدای تعالی الهی و پناهگاهی ندارید بآنها امر میکند که کیل و میزان را تمام بدهید و حقوق مردم را ضایع نکنید و در زمین پس از اصلاح آن فساد ننمائید.

بعضی از مفسرین چنین گفته‌گر چه افساد در زمین بحسب اطلاق شامل گناهان مربوط بحقوق الله نیز میشود، و لکن از جمله ما قبل و ما بعد جمله مورد بحث چنین برمیآید که مقصود از فساد خصوص آن گناهانی است که باعث سلب امتیث در اموال و اعراض و نفوس اجتماع میشود مثل راه زنی و غارت‌گری و تجاوزهای ناموسی و قتل و امثال آن.

[پایان] ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ شعیب ع آنها را ارشاد بعقلشان مینماید که اگر شما کیل و وزن را تمام بدهید و وضع جامعه را بهم نزنید برای اصلاح امر جامعه شما بهتر است زیرا که زندگانی جامعه شما وقتی تأمین میگردد و قابل دوام است که هر یک دست کرد خود را در مقابل دست کرد دیگری مبادله کند و دست خیانت بهم نوع خود دراز نکند و در عمل یکدیگر تأمین پیدا نمائید تا اینکه جامعه شما روی میزان صحیح استوار گردد قوله تعالی (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ) شاید اشاره بهمین باشد که در معاملات و معاشرات بمیزان راستی و درستی با هم رفتار کنید و در عمل براه کج و معوج نروید.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا الخ سوم از اندرزهای شعیب [ع] بمردم اینکه بود که آنها را منع میکرد از

صفحه : ۲۴۵

عمل شنیع آنها که سر راه مردم می‌نشستند و مردم را از ایمان آوردن بشعیب ع منع میکردند شعیب از اینکه عمل آنان را نهی مینمود که راه خدا را نبندید مؤمنین را بکج روی دعوت ننمائید.

و نیز شعیب [ع] در مقام نصیحت آنها را یادآوری کرد که نعمتهای خدا را متذکر گردید و یاد کنید آنوقتی را که شما اندک بودید و خدای تعالی عدد شما را زیاد کرد، و نیز بآنها یادآوری مینماید عذابهای گذشتگان را که فکر خود را بکار اندازید و ببینید که چگونه شد حال کسانی که پیش از شما بودند که اعمالشان عذاب برای آنان ایجاب نمود.

وَإِنْ كَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِاللَّيْلِ أُرْسِلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ گویا چون مؤمنین در شکنجه و عذاب کافرین بودند بشعیب شکایت مینمودند که کافرین بما اذیت میکنند که چرا ایمان آوردید اینکه بود که شعیب آنها را امر بصبر و شکیبائی میکند که شما صبر کنید و تحمل نمائید سختی‌ها و آزار آنها را تا وقتی که خدای قادر حکیم بین ما

یعنی من و شما مؤمنین و آن کافرین حکم بعدل نماید، اشاره به اینکه که لازمه ایمان خالص دو چیز است یکی صبر بر سرزنشها و اذیت‌های مخالفین که بر خلاف رویه آنها مؤمنین عمل میکنند، و دیگر وثوق و اطمینان به اینکه که خدای تعالی حاکم عادل و بهترین حکم کنندگان است.

صفحه : ۲۴۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۸ تا ۹۵]

اشاره

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (۸۸) قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹) وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۱) الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (۹۲)

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳) وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ الشَّيْئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءُنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ (۹۵)

صفحه : ۲۴۷

[ترجمه]

بزرگان از قوم شعیب گردن‌کشی کردند و گفتند همانا البته ای شعیب تو را با آنهائیکه بتو ایمان آورده‌اند از شهر خودمان بیرون کنیم یا اینکه باید البته بکیش ما برگردید شعیب گفت برگردیم و لو آنکه ما ناخواهان باشیم [۸۸] اگر باز گردیم بملت شما پس از آنکه خدا ما را از ملت شما نجات داد براستی ما بر خدا دروغ بسته‌ایم و بر خدا افتراء زده‌ایم و بر ما نیست که بملت شما برگردیم مگر خدا پروردگار ما بخواهد علم خدا همه چیز را فرا گرفته و بر خدا است توکل و اعتماد ما، پروردگار ما حکم کن بین ما و بین قوم ما بحق و راستی و تو بهترین حکم‌کنندگان [۸۹] و جماعتیکه از اشراف قوم آنهائیکه کافر بودند بجماعت دیگر گفتند اگر شما تابع شعیب گردید همانا شما از زیان کاران باشید [۹۰]

پس آنها را زلزله گرفت و در خانه خود گشتند برو افتاده‌گان (یعنی مرده‌های آنها برو در افتاده بودند) [۹۱] آنهائیکه شعیب را تکذیب کردند چنان هلاک گردیدند که گویا هرگز در آن شهر نبوده‌اند و آنهائیکه بشعیب نسبت دروغ دادند جماعت زیان کاران بودند [۹۲]

پس از آن شعیب از آن جماعت اعراض نمود و گفت ای قوم من بدرستی رسالت پروردگارم را بشما رسانیدم و شما را اندرز و نصیحت کردم پس چگونه بر جماعت کافرین متأسف گردم [۹۳]

و ما در هیچ شهری پیمبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آنرا بسختی و بیماری گرفتیم شاید آنان تضرع و زاری کنند [۹۴]
 پس از آن بجای بدی نیکی را جای گزین گردانیدیم تا اینکه مال و رجال آنها زیاد شد و گفتند براستی پدران ما سختی و ضررها رسید پس آنها را بگتته گرفتیم در حالیکه آنها نمیفهمیدند [۹۵]

صفحه : ۲۴۸

(توضیح آیات)

قال المَلَأُوا الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا پس از آنکه شعیب ع جماعت مدین و ایکه را بوحدت اله عالم ارشاد گردانید و بترک کم فروشی و فساد در زمین بآنها اصرار نمود و ببلغ ترین سخنانی آنها را ارشاد بصلاح گردانید جماعتی از آنکسانیکه استکبار کردند و نخواستند بسخنان او و قری بگذارند او را تهدید نمودند و بلام قسم و نون تأکید ثقیله (لنخرجنک) مؤکدا قسم یاد نمودند و گفتند ای شعیب یا تو را با آنهائیکه بتو ایمان آورده‌اند از شهر بیرون میکنیم یا بملت ما برگردید گویا میگفتند یا بملت ما عود کن یا از شهر ما بیرون رو.

سؤال- مگر شعیب قبلا مشرک بوده که میگفتند بملت ما عود کن پاسخ- معلوم میشود آنها قبلا پیش از تبلیغ گمان میکردند شعیب نیز مثل آنها کافر یا بت پرست میباشد که میگفتند عود کن بملت ما، یا مقصود عود مؤمنین با او مراد آنها بوده چگونه ممکن است مشرک بمرتبه رسالت برسد هرگز ممکن نیست.

قال أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ شعیب گفت اگر چه ما از دین و رویه شما کاره باشیم میخواهید ما را بجبر و قهر در دین خود وارد کنید. (اولو) الف استفهام و (واو) حرف عطف و (لو) حرف شرط است یعنی ما و مؤمنین هرگز برغبت و میل بدین شما نخواهیم آمد مگر اینکه جبرا ما را بدین خود کشانید چگونه ما باختیار بدین شما در آئیم اگر چنین کنیم همانا بر خدا دروغ بسته‌ایم، آیا ما بدین شما در آئیم پس از آنکه خدای تعالی ما را نجات داده و ما را باز داشته از اینکه بر خدا دروغ بندیم.

صفحه : ۲۴۹

شاید مقصود از دروغ بستن آنها بخدا حلال دانستن کم فروشی یا شریک بر خدا قرار دادن آنها یا نسبتهای دیگری بوده که بخدا میدادند که شعیب بفرماید اگر ما بملت شما بیائیم ما نیز مثل شما بخدا دروغ بسته‌ایم.

وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ الخ شعیب نیز در پاسخ آن جماعت گفت ما را نسزد که بملت شما در آئیم مگر خدا بخواهد، شاید مقصود شعیب اینکه بوده که مؤمنین از آنهائیکه خدای تعالی آنها را موفق گردانیده و از کفر و ملئت شما نجات داده هرگز بکفر برنمیگردند مگر اینکه در اثر کفران نعمت خودشان و استیلاء شما خدا بخواهد آنها گمراه گردند علم خدا بهمه چیزها احاطه دارد.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ پس از آنکه قوم شعیب او را تهدید نمودند که اگر خودت و مؤمنین بکیش ما برنگردید شما را از شهر خودمان بیرون میکنیم، و شاید شعیب وقتی چنین گفت که از ایمان آوردن آنها مأیوس گردیده بود و نیز ممکن است ترسیده باشد که مبادا آنهائیکه ایمان آورده‌اند باجبار برگردند بدین آنها اینکه بود که در مقام مناجات و راز و نیاز بمبدء خود از خدا فتح می طلبد و ظاهرا عذاب قوم را نطلبید لکن فتح و فیروزی او و مؤمنین عذاب را ایجاب نموده، اینکه بود که شعیب در مقام مناجات با خدا برآمد و عرض کرد ای پروردگار ما حکم بفرما میان ما و میان قوم ما براستی (فتح) بمعنی حکم است و فتیاح بمعنی قاضی است و تو بهترین حکم کنندگانی. ابن عباس گفته معنی فتح در اینکه آیه را نمیدانستم تا آنکه دیدم

دختر سیف بن ذی یزن بشوهر خود گفت (تعال افاتحک بالقاضی ای احاکمک الیه) بیا تا برویم نزد قاضی، و اهل عمان قاضی را فتاح می‌نامند.

[منهج الصادقین] وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ- جماعت باضافه بر اینکه خودشان ایمان نمی‌آوردند و سر راه مردم را هم

صفحه : ۲۵۰

میگرفتند و راه خدا را می‌بستند تابعین او را نیز سرزنش مینمودند که اگر شما تابع شعیب شوید و دنبال او از شهر بیرون گردید در خسران و زیان کاری واقع گردیده‌اید.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ- پس از آنکه آن جماعت هتیاکی و ظلم و تعدی را بشعیب [ع] و مؤمنین باو بانتهاء رسانیدند مورد غضب پروردگار واقع گردیدند و عذاب آنها مانند عذاب قوم صالح [ع] زلزله بود و بیان کیفیت آن در جاهای دیگر شده.

و بروایتی جبرئیل ع فریادی زد و زلزله در شهر آنها افتاد و همه بلرزه افتاده و بعضی بزلزله و بعضی بصیحه هلاک گردیدند و گشتند همه در خانه‌های خود برو افتاده و از پا در آمده.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ- در کیفیت عذاب آنها از ابن عباس روایت شده که عذاب قوم شعیب اینکه طور بود که خدای تعالی دری از درهای جهنم را گشود حرارت جهنم بآنها اصابت نمود پس ابری فرستاد که باد خنکی وزید همه در آن محل زیر سایه ابر جمع شدند چون تمام جمع شدند آتش بارید و همه هلاک گردیدند.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَيْتُكُمْ لَكُمْ الْخِ وَقْتِي شُعَيْب [ع] آثار عذاب را مشاهده نمود گفت ای جماعت من رسالت پروردگارم را بشما رسانیدم و بقدر کافی شما را اندرز و نصیحت نمودم چون وظیفه خود را انجام دادم و شما نپذیرفتید دیگر چگونه متأسف و غمناک کردم برای جماعت کافرین.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ- اینکه آیه و آیه بعد در مقام بیان اظهار لطف و اتمام حجت برای اهل هر محلی برآمده و اشاره است به اینکه که بانواع و اقسام بسیاری مردم را ارشاد بحق نمودیم و راه صلاحشان را بآنها نمایانیدیم، اولاً پیمبر برای اصلاح روحیه ایشان

صفحه : ۲۵۱

بر آنها فرستادیم و وقتی راه مخالفت گرفتند برای تنبیه آنان را بسختی‌ها و امراض مبتلا کردیم که شاید باین وسیله آنها متذکر گردند و رو بحق آرند و تضرع و زاری کنند پس سختی و بلاء آنها را تبدیل کردیم بنعمت و خوشی تا اینکه زیاد شد دولت و نفرت آنها و چون آنها نعمتهای خدا را نادیده گرفتند و گفتند پدرهای ما نیز بچنین سختیها و خوشیها گرفتار شده بودند و راه فساد را گرفتند ما بعتنه و یک دفعه آنان را بعذاب گرفتیم در حالیکه آنها مترصد عذاب نبودند و آثار عذابی برای آنها ظاهر نشده بود.

صفحه : ۲۵۲

اشاره

وَلَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶) أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (۹۷) أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ (۹۸) أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹) أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَوْ نَشَاءُ أَصِيبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰)

تلک القری نَقصُ عَلَیکَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۳) وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۴) حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵) قَالَ إِن كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۰۶) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۱۰۷) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ (۱۰۸)

صفحه : ۲۵۳

[ترجمه]

و اگر اهل شهرها ایمان آوردند و پرهیزگار گردیدند همانا بر آنها می‌گشادیم برکات آسمان و زمین را و لکن چون تکذیب کردند پس ما آنها را بعذاب استیصال گرفتیم بسبب آنچه می‌کردند [۹۶]

آیا اهل شهرها ایمنند از اینکه عذاب ما بیاید بر آنها ناگهان شبانگاه در حالیکه آنها خواب هستند [۹۷]

آیا اهل شهرها ایمن هستند از اینکه عذاب ما بیاید بر آنها قبل از ظهر در حالیکه مشغول بازی میباشند [۹۸]

آیا اینها ایمن هستند از اینکه خدا ناگهان آنها را بگیرد و از مکر خدا (یعنی عذاب خدا) ایمن نمیشوند مگر گروه زیانکاران [۹۹]

آیا راه ننمود آن کسانی را که زمین را از اهلش میراث گرفتند اینکه شأن ما چنین است که اگر بخواهیم بایشان برسانیم جزای گناهشان را و مهر زمین بر قلب آنها پس کلام حق را نمیشنوند [۱۰۰]

آن شهری که بر تو بعضی خیرهای آنرا خوانده‌ایم بر آنان پیمبرانی آمدند با معجزات پس نبودند که ایمان آورند بآنچه تکذیب می‌کردند پیش از آمدن پیغمبران چنانچه مهر زدیم بر دل‌های کافران [۱۰۱]

و نیافتیم ما بیشتر امت‌های گذشته را که بر عهد استوار باشند و بدرستی یافتیم بیشتر آنها را که شکنندگان عهدند [۱۰۲]

و پس از پیمبران موسی را مبعوث گردانیدیم با معجزاتی بسوی فرعون و اکابر قوم او پس بآن معجزات ستم نمودند (ای رسول) بنگر که چگونه بود عاقبت فساد کنندگان [۱۰۳]

و موسی گفت ای فرعون همانا من رسولم از جانب پروردگار عالمیان [۱۰۴]

سزاوار است اینکه نگویم بر خدا مگر حق حقیقه من از جانب پروردگار شما آمده‌ام با معجزاتی پس بنی اسرائیل را با من بفرست [۱۰۵]

فرعون گفت اگر با معجزه آمده‌ای آنرا بیاور اگر از راستگویانی [۱۰۶]

موسی عصا را انداخت ناگاه آن عصا اژدهائی شد ظاهر و هویدا [۱۰۷]

و دست در جیب خود در آورد ناگاه در نظر بینندگان روشنائی شدیدی هویدا گردید [۱۰۸]

صفحه : ۲۵۴

(توضیح آیات)

وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ پس از بیان داستان چند نفر از انبیاء مثل هود، لوط، شعیب، صالح و کیفیت عذاب استیصالی که در اثر کفر و شرک و مخالفت پیمبران و ایداء بآنها که بقوم و اهل قریه آنان اصابت نموده بود و منجر بهلاکت آنها گردید آیه اشاره باین مینماید که کفر و شرک آنها بود که عذاب و هلاکت آنها را ایجاب نمود یعنی علت عذاب آنها همان عمل بد آنها بود نه اینکه خدا خواسته باشد بدون اینکه خودشان سبب گردند بنده گانشان را عذاب نماید زیرا که او تعالی و تقدس برحمت رحمانیه خود و بدست قدرت بشر را آفریده لکن وقتی علت موجب آمد معلول که عذاب و هلاکت باشد از پی او خواهد آمد زیرا که سنت خدا بر اینکه استوار گردیده که بر هر عمل نیکی پاداش و ثوابی و بر هر عمل بدی کیفر و مجازاتی مترتب گردانیده (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) سوره احزاب آیه ۶۲ و آیه بالا ارشاد بر اینکه است که همان طوری که شرک و کفر و فسق و فساد در زمین ضررهای ناگوار از تنگی معیشت و بلاها و سختی‌ها و هلاکت را ایجاب مینماید در مقابل آن ایمان و تقوی و عمل صالح بعکس است که مفتوح گردیدن برکات از آسمان و زمین را ایجاب مینماید، گویا آیه ارشاد بر اینکه است که چون خدای تعالی عالم را از ماه و خورشید و ستارگان و زمین و غیر اینها را برای نفع انسان مسخر گردانیده و معلوم است انسان وقتی شریف است که دارای ایمان و تقوی باشد یعنی علت غائی تسخیر عوالم، انسان کامل است چنانچه در حدیث قدسی خطاب برسولش نموده

(لولاک لما خلقت الافلاک)

اگر برای تو نبود ما افلاک و آسمانها را خلقت نمی نمودیم.

اینکه است که گویا علت برکات آسمان و زمین را متفرع گردانیده بر ایمان و تقوی و همان طوری که علت تسخیر آنها انسان و مؤمن کامل است علت

صفحه : ۲۵۵

برکاتیکه از آنها ناشی میگردد نیز همان مؤمن کامل است.

وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ارشاد باین است که امم پیشینیان چون ایمان نیاوردند و پیمبران را تکذیب کردند ما بعملشان آنها را گرفتیم یعنی همین طوری که اعمال نیک علت و سبب برکات میشود که از آسمان باران بیارد و زمین منافع خود را از حبوبات و نباتات و میوه‌جات بیرون آرد کفر و تکذیب پیمبران و سفراء الهی برکات و منافع آسمان و زمین را باز میدارد. آری تمام موجودات قشون حقند (وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) سوره مدثر آیه ۳۴، و همه زیر فرمان او و دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان او میباشد اگر از حق تعالی اشاره‌ئی برسد هر یک بنوبه خود دمار از روزگار کافرین و دشمنان او برمی‌آورند.

و نیز اجزاء عالم همه متصل بهم و هر یک در دیگری تأثیر و تأثر مینماید زیرا که همه رو بیک مقصد شتابانند و از جمله اجزاء مهم عالم کون و فساد مخصوصا عالم طبیعت وجود بشر است که هر پدیده‌ئی که از او بروز و ظهور کند در عالم سرایت میکند اینکه است که عکس العمل او ظهور و بروز میکند حتی در آسمانها اگر اهل دهی یا شهری ایمان و تقوی در بینشان شایع گردید عکس

العمل آن باز شدن درهای برکات آسمانها و زمین را نتیجه میدهد و اگر بعکس رو بفساد روند عکس العمل آنان بصورت عذاب، زلزله، آتش فشانی، قحطی، بلاهای گوناگون گردیده و باز گشت بخودشان مینماید (وَ أَنَّهُ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَمِيدِ) سوره آل عمران آیه ۱۷۸، اینکه قاعده در اجتماعیات بشری نیز همین تأثیر را دارد اگر امتی از قانون اجتماعی انحراف پیدا نماید آن جامعه بزودی رو بانحلال و فساد و اضمحلال خواهد رفت و بالاخره بنیستی و فناء منجر خواهد گردید.

صفحه : ۲۵۶

أَفَأَمِّنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ، تا: وَ هُمْ يَلْعَبُونَ کلمه بیات و تبیت بمعنی شیخون زدن بر دشمن و شبانه بر دشمن تاختن است و اینکه آیه و آیه بعد اشاره است بآن عذابهایی که بر کفار و مشرکین وارد گشته و گویا در مقام تهدید اهل مکه و دیگران را خاطر نشان میکند بعد از اینها امم پیشینیان که وقتی آثار عذاب آنها را دیدند و شنیدند چگونه ایمن میگردند که امثال چنان عذابهایی بآنها اصابت نکند در صورتی که کفار در تمام اوقات شب وقتی که در خواب استراحتند یا قبل از ظهر وقتی که مشغول کار و کسبند در همه حال در شرف بلاء و آفات میباشند.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا- يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مکر بمعنی اینکه است که شخص دیگری را غافل گیر گردانند آیا کفار ایمنند از اینکه در حال غفلت بعد از الهی گرفتار شوند در صورتی که نباید احدی از عذاب خدا ایمن باشد مگر کسانی که خسران و زیان بردند.

آیه مشعر بر اینکه است که احدی از عذاب خدا یعنی از عذاب ناگهانی نسزد که ایمن گردد، انسان و لو هر قدر وارسته باشد بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد نه از عذاب خدا ایمن شود و نه از رحمت او مأیوس زیرا که ایمن گردیدن از عذاب خدا سحیه کسانی است که عمر خود را بغفلت گذرانیده و بامید اینکه خدا کریم است در پی هواهای نفسانی میروند و اینکه کافرین چگونه راهنما و هدایت نشدند آیا ندیدند همانطوری که امم پیشینیان که زمین را پس از جماعت هلاک شدگان بارث برده بودند در اثر مخالفت هلاک گردیدند اگر بخواهیم همان عذابهایی که بآنها اصابت نموده در باره اینان هم اجراء میگردانیم.

تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ الْخ تِلْكَ الْقُرَى (مبتداء و خبر (نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا) حال، و میشود (القری) صفت (تلك) باشد و (نقص) خبر او یعنی ای رسول بر تو خواندیم

صفحه : ۲۵۷

حکایتهای قرن پیشینیان را تا اینکه قومت را خبردار گردانی از عذابهایی که دامن گیر آنها شده تا اینکه بترسند و حذر کنند و مثل آنان اصرار بر کفر و عناد نوزند زیرا که مشمولین عذاب کسانی بودند که بعد از ارسال پیمبران باز بر همان حال سابق از کفر و عناد باقی ماندند و مستمر بر تکذیب بودند (لام) در (لیؤمنوا) تأکید در نفی است یعنی اینان هرگز ایمان نمیآوردند بآنچه تکذیب مینمودند پیش از آمدن رسولان.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ آیه اشاره است به اینکه که چون آنها چنین بودند خداوند بر قلوب کافرین مهر زد، آری اینکه چنین مهری است که انسان بدست اختیار خود درست کرده و خدا بقلب او میزند، و گویا در علت و سبب آن مهری که بقلب کافرین زده فرموده:

وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ مرجع ضمیر (هم) شاید همان امم گذشته گان و مبتلایان بعد از مراد باشد و مقصود از عهد میشود عهد با رسولان زمانشان باشد و میشود عهد در روز (أَلَسْتُمْ بِرَبُّكُمْ قَالُوا بَلَى) مراد باشد و بنا بر اینکه معنی تمام مشرکین و کافرین را شامل میگردد.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ- مرجع ضمیر (بها) (آیاتنا) است که معنی آیه چنین شود که پس از ارسال پیمبران اولو العزم پیش یعنی نوح و ابراهیم و پیمبران دیگر ما موسی را با آیات و معجزات برسالت بسوی فرعون و اشراف قومش فرستادیم و آنان با آیات ما ستم نمودند و در آیه ظلم را بجای کفر بحساب آورده قوله تعالی (إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) چه ظلمی است بالاتر از کفر و شرک.

و گویند فرعون اسم پادشاه مصر نبود و لقب او بود مانند خدیو که مصری‌ها

صفحه : ۲۵۸

پادشاهان خود را باین لقب میخواندند و مثل اینکه رومیان پادشاهان خود را قیصر و ایرانیان کسری و چینی‌ها فغفور مینامیدند و در قرآن اسم فرعون موسی را ذکر ننموده و گویند اهل کتاب او را قابوس گویند، و وهب گفته نام او ولید بن مصعب بوده. وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ النَّخِ چون داستان حضرت موسی [ع] از ابتداء پیدایشش تا انتهای کارش و معجزاتش بسیار مهم و بالاترین وقایع و اموری بود که در عالم بروز و ظهور نمود اینکه است که در چندین سوره از سوره‌های کلام الله نام برده شده و نیز معجزاتش بسیار مهم و در موقعی ظاهر گردیده که ضروری و بموقع واقع گردیده و چون در جاهای دیگر قدری شرح داده شده در اینجا شرح لازم نیست. خلاصه پس از آنکه موسی با مشقاتی خود و برادرش نزد فرعون آمدند موسی گفت ای فرعون من از نزد پروردگار عالمیان با معجزه آمده‌ام و محققا بدان که نمیگویم بر خدا مگر حق و بنی اسرائیلیانرا با من بفرست.

قال إن كنت جئت بآية فات بها إن كنت من الصادقين فرعون گفت ای موسی اگر راست میگوئی و معجزه داری بیاور. فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ موسی آن دو معجزه‌ئی که ابتداء از ید بیضاء و عصا باو عطا شده بود آنرا ارائه داد.

عصا را انداخت ناگاه ازدهای بسیار بزرگی شد و اینکه منافات ندارد با آنجا که در وصف عصا فرموده (فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلِي مُدَبَّرًا) جان بمعنی مار کوچک است شاید در کوه طور کوچک نمودار گردید که موسی نترسد و در مقابل فرعون مار عظیم گردید که بلکه فرعون و تابعینش حذر کنند.

صفحه : ۲۵۹

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۹ تا ۱۲۶]

اشاره

قال المَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) يَا تَوَكُّبِكُمْ لِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳) قال نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۱۱۴) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (۱۱۵) قال أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸)

فَعُتِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹) وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ (۱۲۲) قال

فِرْعَوْنَهُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳)
 لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصِيبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ
 رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

صفحه : ۲۶۰

[ترجمه]

اشراف قوم فرعون گفتند موسی ساحری است دانا [۱۰۹]
 میخواهد شما را از زمینتان خارج گرداند اکنون دستور شما چیست [۱۱۰]
 گفتند امر موسی و برادرش را تأخیر انداز و در شهرها جماعتی را بفرست که نزد تو ساحرها را جمع کنند [۱۱۱]
 و بیاورند نزد تو هر ساحر دانائی را [۱۱۲]
 و ساحرها (چون) نزد فرعون آمدند گفتند برای ما اجری است اگر غالب گردیم [۱۱۳]
 فرعون گفت آری و حقیقه نزد من از مقربان خواهید بود [۱۱۴]
 ساحرها گفتند ای موسی تو اول عصای خود را میاندازی یا ما بوده باشیم اندازنده سحر خود [۱۱۵]
 موسی گفت اول شما ببیندازید، پس چون ساحرها آلات سحر خود را انداختند چشمهای مردم را سحر کردند و آنها را ترسانیدند و
 سحر بزرگی آوردند [۱۱۶]
 و ما بموسی وحی کردیم که عصای خود را ببینداز پس آن عصا فرو میرد آنچه را که ساحرها تزویر کرده بودند [۱۱۷]
 پس حق اقع گردید و آنچه را که (سحره) عمل کرده بودند باطل گردید [۱۱۸]
 و در آنجا ساحرها مغلوب گردیدند و برگشتند در حالیکه خوار شدگان بودند [۱۱۹]
 و ساحرین برو افتادند در حالیکه سجده کننده گان بودند [۱۲۰]
 گفتند ایمان آوردیم پروردگار عالمیان [۱۲۱]
 پروردگار موسی و هارون [۱۲۲]
 فرعون بساحرها گفت ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه بشما اذن بدهم همانا اینکه مگری است که در شهر ساخته‌اید تا اینکه
 اهلش را از شهر خارج گردانید و بزودی خواهید دانست [۱۲۳]
 البته دستها و پاهای شما را بر خلاف یکدیگر قطع میکنم پس از آن شما را تمامتان را بدار میزنم [۱۲۴]
 ساحرین گفتند ما بسوی پروردگارمان گروندگانیم [۱۲۵]
 و چرا از ما انتقام بکشی مگر اینکه ما بآیات پروردگار خود ایمان آورده‌ایم چون آمد بر ما پروردگا ما (یعنی بر ما حق ظاهر
 گردید) ما ایمان آوردیم و ای پروردگار ما بر ما بریز صبر و شکیبائی و ما را بمیران در حالیکه از تسلیم شدگان باشیم [۱۲۶]

صفحه : ۲۶۱

(توضیح آیات)

قال المَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ، تا سه آیه بعد ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج توضیح نیست، چنانچه گفته شد داستان موسی ع و فرعون در آیات مکرر آمده و در سوره شعراء شرح آن تا اندازه‌ئی بیان شده تکرار نشود.

خلاصه مفسرین در حالات فرعون و داستان آمدن موسی و هارون نزد او چنین گفته‌اند که فرعون از جماعت قبطیان بود و چهار صد سال عمر کرد و در اخبار آمده که در اینکه مدت هیچ ضرری و آفتی و مرضی بوی اصابت ننمود حتی هیچ کثافتی مثل اخلاط سینه و بینی از وی دیده نمیشد و بیشتر طعام و خوراک او مویز بود که ثقل نداشته باشد و دعوی خدائی مینمود و مردم او را پرستش مینمودند.

موسی و هارون چون بامر خدا مأمور بر هدایت وی گردیدند مدتی بر در سرای او اقامت نمودند و چون با لباس خشن و بهیئت درویشی بر در بارگاه او زیست مینمودند کسی را جرئت آن نبود که بفرعون خبر بدهد.

بروایتی موسی [ع] با لباس پشمین و طنابی بکمر خود بسته بود و نعلینی در پا و عصائی بدست گرفته درب خانه فرعون نشسته بود تا یکروز مردی که برای فرعون مسخره گی مینمود بچنین لباسی بر فرعون وارد گردید و بطور مسخره گی گفت دو نفر گدا بر درب سلطان ایستاده و میگویند ما پیمبر و از جانب خدا برای هدایت فرعون آمده‌ایم، فرعون تعجب کرد و گفت چه میگوئی گفت مدتی است که اینها بر در بارگاه هستند و چنین ادعاء میکنند که ما پیمبریم و حال که من آمدم بمن گفتند که اینکه خبر را برسانم فرعون چون اینکه سخن را شنید بر خود بلرزید و گفت اینها را بیاورید ببینم چه میگویند

صفحه : ۲۶۲

وقتی موسی و هارون [ع] نزد فرعون آمدند فرعون رو بموسی کرد و گفت تو کیستی گفت من رسولم از جانب پروردگار عالمیان و گفتگوئی بین موسی و فرعون بمیان آمد و بیان آنرا در جاهای دیگر تا اندازه‌ئی نموده‌ایم.

خلاصه فرعون گفت بچه دلیل و بیینه دعوی پیمبری میکنی وقتی موسی ع دو معجزه خود را ارائه داد جماعت اطرافیان فرعون گفتند اینکه ساحر دانائی است میخواهد شما را از مملکت خودتان خارج گرداند بفرست در اطراف ساحرین ماهر را جمع آوری کن که با او معارضه کنند.

و چون ظاهرا در هر زمانی معجزه پیمبر آنزمان بایستی از قبل هنر و صنعت اهل آنزمان باشد تا اینکه اهل خبره باشند و معجزه که عمل خدائی است و خارق العاده بشمار میرود از عمل دست کرد بشر امتیاز داشته باشد چنانچه در زمان موسی [ع] علم سحر بین مردم شیوع داشت و ساحرین ماهر در آنوقت بسیار بودند، و در زمان عیسی بن مریم [ع] علم طب بدرجه کمال رسیده بود از قبل افلاطون الهی و غیر او، و در زمان سید ما نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ادبیات بین اعراب مخصوصا اعراب مکه رواج داشت که چه قصیده‌ها و داستانها و اشعار و غیر اینها گفته بودند و هفت قصیده برجسته آنرا بر دیوار خانه کعبه نصب کرده بودند که آنرا (سبعه معلقه) می‌نامیدند و آن اشعار چاپ شده و شرح نموده‌اند و چون قرآن نازل شد خجل شدند و ضبط نمودند.

اینکه بود که معجزه موسی در اول مرتبه عصا و ید بیضاء شد و در معرض نمایش آورد، و معجزه عیسی مرده زنده کردن و از گل پرنده ساختن و بآن نفخه دمیدن ظاهر گردید و اسم آن پرنده را عبری (خفّاش) و بفارسی شب کور مینامند و خداوند فرق بسیار بین آن و سایر طیور قرار داده من جمله اینکه آنرا طائر ولود مینامند، و عمده معجزه باقیه رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از سنخ کلام و قرآن گردیده که اعراب با آن فصاحت و بلاغتی که داشتند در مقام تحدی نتوانستند مثل آیه‌ئی از قرآن بیاورند اگر میتوانستند با آن ضدیت و کبر و نخوتی که

صفحه : ۲۶۳

داشتند البته می‌آوردند حتی بجنگ و خون ریزی و اسارت و جزیه راضی شدند و نتوانستند بآوردن یک سوره کوچک یا یک آیه با قرآن معارضه کنند و خود را از اینکه زحمات برهاند و اگر کرده بودند مسلم بجهانیان اعلان مینمودند و خبر آن فاش گردیده بود. قالوا یا موسی اِمْيَا اَنْ تُلْقَى وَ اِمْيَا اَنْ نُّكُونَ نَحْنُ الْمُتْلِقِينَ، قال اَلْقُوا وقتی فرعون عمل سحر خود را بمرتبہ کمال رسانید و در مقام معارضه با موسی تمام ساحرین گفتند ای موسی تو اول عمل خود را نمایش میدهی یا ما سحر خود را ظاهر گردانیم موسی [ع] گفت شما اول بیندازید.

فَلَمَّا اَلْقُوا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ در اینکه آیه حق تعالی دو مطلب خاطر نشان نموده یکی سحر سحره فرعون در چشم مردم تأثیر نمود، و در جای دیگر فرموده (و یخیل) در تخیل آنها تأثیر نموده اشاره به اینکه که عمل سحر واقعیت و حقیقت خارجی ندارد چیز موهومی در خیال مردم در می‌آورد اینکه بود که سحر در مردم ایجاب ترس نمود زیرا که ترس از قوه خیال ناشی میگردد و بروز مینماید، و دیگر اینکه سحر آنها را بسحر بزرگ بشمار آورده اشاره به اینکه که سحر آنها خیلی کامل بود.

وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ وقتی ساحرین عمل خود را بتمام قوی و جدیت انجام دادند بموسی [ع] خطاب میرسد عصا را بینداز وقتی موسی عصا را انداخت همان طوری که در آیات دیگر آمده عصا اژدهائی میگردد و میلعد و فرو میرد آنچه را که ساحرین بدروغ بدون واقعیت ب مردم نمایاندند، و گفته‌اند که اژدها دهن باز کرد و ب مردم حمله نمود و رو بفرعون کرد که فریاد مردم بلند شد و فرعون بموسی قسم داده بحق آنکسی که از قبل او رسالت داری بگير او را موسی دهن اژدها را میگيرد و عصا بحال اول بر میگردد.

صفحه : ۲۶۴

فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آری وقتی حق آمد (زَهَقَ الْبَاطِلُ) چگونه باطل در مقابل حق تواند ایستادگی کند زیرا که حق مقابل و ضد باطل است اینکه بود که معجزه عصاء که حق و واقع بود ظاهر گردید و تمام اسباب عمل باطل ساحرین را نابود گردانید که هیچ اثری از آن باقی نگذارد.

وَ اَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ، قالوا اَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (وَ اَلْقَى) را ماضی بصیغه مجهول آورده گویا سحره وقتی چنین دیدند از هیبت آن اژدها بزمین افتاده شدند در حالیکه سجده کنان بودند، هیبت اژدها از یکطرف، القاء نور عظمت الهی از طرف بالا چنان آنانرا از خود بی خود نمود که فرعون و مملکت او را زیر پا گذاشتند.

آری وقتی نور ایمان از افق قلب طلوع نمود تاریکی جهل و کبر و خود خواهی و خود پسندی و تمام مفاصد اخلاقی که در اثر تاریکی کفر در قلب نفوذ نموده را بالمزه محو میگرداند اینکه بود که وقتی ساحرین فهمیدند و بعین الیقین آثار قدرت و عظمت الهی را مشاهده نمودند بی اختیار بسجده افتاده و دیگر هیبت فرعون جلوگیر آنها نشد و گفتند (اَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) و از سر خلوص پیروردگار عالمین برای رفع توهم حاضرین بوده که گمان نکنند مقصود آنها فرعون میباشد و از ترس مغلوب شدن چنین اظهار کرده باشند که در شکنجه فرعون واقع نشوند.

قال فرعون اَمْتُمْ بِه قَبْلَ اَنْ اَدْنَ لَكُمْ اِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمْوه فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وقتی فرعون چنین خود را رسوا و مغلوب دید و ترسید که اهلس ایمان آورند در مقام تهدید برآمد، شاید اول خواست آنها را باشتباه اندازد و چنین وانمود کرده که عمل موسی آنهم از اقسام سحر بشمار می‌رود و اینکه تمهیدی است

صفحه : ۲۶۵

که چنین وانمود کرده که عمل موسی آنهم از اقسام سحر بشمار می‌رود و اینکه شما ساحرین در همین شهر مصر با موسی مخفیانه تدبیر نموده‌اید و با هم همدست شده‌اید که اهل اینکه مملکت را از شهرشان خارج گردانید و جانشین آنها شوید و چون پیش از اینکه شما اذن بدهم ایمان آوردید دستها و پاهای شما را بر خلاف هم می‌بریم یعنی اول دست راست و پای چپ شما را می‌بریم و سپس دست چپ و پای راستان را می‌بریم و بعد شما را بدار می‌زنم.

قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ الخ ساحرین چون ایمان در قلبشان رسوخ نموده (مثل جبال راسخات) از تهدیدات فرعون هیچ اندیشه نمودند گفتند ما بسوی پروردگارمان بازگشت کنندگانیم و ای فرعون برای چه از ما انتقام میکشی مگر برای اینکه بآیات پروردگار خودمان ایمان آورده‌ایم.

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ساحرین چنان ایمان در قلب آنها نفوذ نمود که از اینکه تهدیدات سخت فرعون هیچ اندیشه نمودند و در مقام مناجات از پروردگارشان صبر و شکیبائی طلبیدند و اینکه با اسلام و تسلیم بمیرند.

کسیکه ایمان سنجیه او گردید و در عمل ثابت قدم شد بایستی چنین باشد چنانچه شهدای راه حق تعالی در مقام شکنجه و بلاه نه بفکر جانشان بودند و نه مال و نه اولاد آنچه داشتند در راه خدا فداء میدادند و هیچ باک نداشتند.

صفحه : ۲۶۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۶]

اشاره

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْأَهْتَكُمُ قَالَ سَيُنْقَلِبُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَهْلِكَ عِدْوُكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹) وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱)

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسْحَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۱۳۳) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶)

صفحه : ۲۶۷

[ترجمه]

جماعتی از بزرگان قوم فرعون بوی گفتند آیا میگذاری موسی و قومش را تا در زمین فساد کنند و واگذارند موسی تو را و خدایان

تو را فرعون گفت بزودی پسرهای آنها را میکشم و زنهای آنها را زنده میگذارم و همانا من فوق آنها و مسلط بر آنها میباشم [۲۲۷]
موسی بقومش گفت از خدا طلب یاری بجوئید و صبر کنید زیرا که زمین ملک خداست بارش میدهد بهر کس که بخواهد از
بند گانش و عاقب نیکو مخصوص پرهیزکاران است [۱۲۸]

قوم موسی گفتند ما پیش از اینکه تو بیائی در شکنجه و اذیت بودیم و بعد از آنکه بر ما آمدی در شکنجه و اذیت میباشیم موسی
گفت امیدوار باشید که پروردگار شما دشمن شما را هلاک گرداند و شما را در زمین جانشین قرار دهد پس ببیند که چگونه عمل
خواهید نمود [۱۲۹]

و حقیقه ما فرعونیان را گرفتیم بقحطی و خشک سالی و نقص میوه‌جات شاید آنها متذکر گردند [۱۳۰]
پس وقتی که برای آنها امر نیکی میآمد میگفتند برای ما است اینکه ارزانی و وقتی امر ناگواری پیش میآمد بموسی و آنهائیکه با او
بودند فال بد میزدند آگاه باش جز اینکه نیست که فال بد آنها نزد خدا است (که پاداش عمل آنها است) و لکن بیشتر آنها نمیدانند
[۱۳۱]

فرعونیان بموسی گفتند هر چه تو آیتی بر ما بیاوری که ما را بآن سحر کنی ما بتو ایمان نخواهیم آورد [۱۳۲]
پس بر آنان فرستادیم طوفان و ملخ و شپش و وزغ و خون در حالتی که اینها آیات قدرت ما بود آشکارا پس استکبار کردند و آنها
جماعت گنهکاران بودند [۱۳۳]

و چون بلائی بر آنها واقع میگردد میگفتند ای موسی بخوان پروردگارت را بآنچه عهد کرده است با تو که اگر اینکه بلا را از ما
رفع گردانی البته ما بتو ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو میفرستیم [۱۳۴]

پس چون بلا را از آنها بر میداشتیم تا مدتی که آنها رسنده باشند بآن مدت ناگاه نقض عهد کردند و برگشتند [۱۳۵]
پس ما از آنها انتقام کشیدیم و آنها را در دریا غرق گردانیدیم بسبب آنکه آنها آیات ما را تکذیب کردند و بودند از پاداش آن
غافل [۱۳۶]

صفحه : ۲۶۸

(توضیح آیات)

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَالْأَهْتَكُ قَالَ سَيُنْفِقُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا
فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ وقتی جماعت فرعونیان و قبطیان دیدند مغلوب گردیدند و معجزه موسی فوق تدبیر آنان گردید و ساحرین نتوانستند
با حجت خدائی معارضه کنند، و شاید قوم موسی ع بنی اسرائیلیین زیاد شده بودند و بموسی ایمان آوردند فرعونیان ترسیدند و
بفرعون پیش نهاد کردند که اگر متعرض موسی و قومش نشوی عدد آنها زیاد میگردد و در زمین مصر فساد میکنند آنوقت مردم
دور او را میگیرند و تو را و خدایان تو را وامیگذارند و بایستی علاج آنها را بکنی.

از بعضی از مفسرین است که گفته آنچه از آیات دیگر برمیآید فرعون خود را پروردگار زمین میدانسته، در سوره نازعات آیه ۲۴
مقول قول او است (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) در جای دیگر (مَا عَلِمْتُمْ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) غیر از خودم معبود دیگری برای شما سراغ ندارم،
از اینکه آیات معلوم میشود که برای خودش معبود دیگری نگرفته بود، و ممکن است جمع بین اینکه دو آیه با (وَيَذَرَكَ وَ
الْأَهْتَكُ) که قوم فرعون باو میگفتند مقصود آنها از آلهه کواکب یا خورشید و موجودات آسمانی بوده، و شاید فرعون معتقد بآنها
بوده و خود را خدای زمین میدانسته نه خدای تمام عالم.

[پایان] خلاصه فرعون از آن کبر و غروری که داشت در پاسخ آنها گفت بزودی پسران آنها را میکشم و زنهای آنان را زنده

میگذارم و من غالب و قاهر بر آنها میباشم، آری فرعون بسطنت و استیلای بی‌اصل خود مغرور گردید و آن ملعون ندانست که (یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) دست قدرت الهی بالای دست آنها است

صفحه : ۲۶۹

قالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وقتی بنی اسرائیلیان سخن فرعون را شنیدند ترسیدند موسی آنها را امر بصبر نمود و گفت از خدا طلب یاری کنید و آنها را امیدوار نمود و گفت زمین ملک خدا است و در تحت قبضه او است و هر کس را بخواهد وارث زمین میگرداند و عاقبت نیکو نصیب پرهیزکاران است.

قالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ الْخَيْرُ لَمَّا آتَاكُمْ الْبُرْجَانِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ فرجی برسد و از تحت شکنجه فرعون و قبطیان نجات پیدا کنند وقتی موسی با معجزه بمصر آمد و ایمان آوردند همیشه منتظر بودند که موسی غالب گردد و تخت و تاج فرعون را بباد فناء بدهد وقتی تهدیدات فرعون را شنیدند و عمل پیش را میدانستند که پسران آنها را میکشت و دختران را زنده میگذاشت گویا از نجاتشان از دست فرعون ناامید گردیدند و بموسی اینکه طور شکایت میکردند که پیش از اینکه تو بیائی ما در عذاب فرعون بودیم حالا هم که تو آمده‌ئی همین طور میباشیم، اینکه بود که موسی وعده نزدیک بآنها داد که مطمئن باشید پروردگار شما بزودی دشمن شما را هلاک خواهد نمود و شما را جانشین آنها میگرداند و شما منتظر فرجتان باشید پس مینگرد که شما چگونه عمل میکنید یعنی آیا شکر میکنید یا کفران نعمت مینمائید.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (لقد) را برای تأکید و تقریب ماضی میآورند و در آن قسم مندرج است و (سنین) جمع سنه و کنایه از قحطی است یعنی آل فرعون را بقحطی و خشک سالی و کمی میوه‌جات گرفتیم که شاید آنها یادآور شوند که اینکه بلاء در اثر تکذیب موسی و کفر و معاصی آنها است، و شاید از راه بیچارگی رو بحق تعالی آرند و توبه کنند لکن بقدری کفر و کبر و لجاجت صفحه قلب آنان را تاریک

صفحه : ۲۷۰

گردانیده بود که در عوض تذکر قلبشان فاسدتر گردیده و بر ضدیتشان افزوده شده بود که بآمدن موسی قال بد میزدند. فَبِإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ قَبْطِيَانِ یعنی اهل فرعون وقتی نعمت و فراخی بآنها میرسید نسبت باقبال خود میدادند وقتی بلاء و آفتی بآنان اصابت مینمود بموسی و مؤمنین نسبت میدادند و فال بد میزدند و میگفتند از شومی موسی است که در شهر ما اینکه طور پیش آمدها میشود دیگر میدانستند اینکه عذابهایی است که از اثر اعمال بد خودشان است که دامن گیرشان شده.

أَلَا إِنَّمَا طَأَّذْتُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرْتُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شاید مقصود از آیه چنین باشد یعنی آگاه باشید جز اینکه نیست که بهره‌ئی که اینها از شرّ و شانس بد دارند از عذابهایی است که برای آنها آماده شده و ذخیره گردیده که بآن خواهند رسید نزد خدا است لکن بیشترین آنها نمیدانند، معلوم میشود بعضی از آنها میدانستند که قحطی و عذابهای دیگر که بآنها اصابت مینماید از شومی خود آنها است لکن اظهار نمی نمودند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ فرعونیان بموسی گفتند که هر چه بیاوری از معجزه برای اینکه ما را سحر کنی بآن معجزه ما بتو ایمان نخواهیم آورد غرضشان اینکه بود که موسی طمع از ایمان آنها ببرد و آنها را رها کند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (راغب) گفته کلمه طوفان بمعنی هر حادثه‌ئی است که بانسان احاطه کند. و در مجمع البحرین است که طوفان بمعنی سیلی است که زمین را در خود غرق

کند و اصل آن از ماده طوفه است بمعنی طواف و دور زدن است. در تفسیر میزان گفته کلمه (قَمَل) بضم قاف و تشدید میم بگفته بعضی

صفحه : ۲۷۱

بمعنی میمونهای درشت هیکل و بقول بعضی بمعنی مگسهای ریز است، و بفتح قاف و سکون میم بمعنی شپش معروف است (جراد و ضفدع و دم) بترتیب بمعنای ملخ و قورباغه و خون است، کلمه (مفَصَّلات) تفصیل بمعنی جدا جدا کردن اجزاء یک شیئی متصل است که لازمه آن تمایز هر چیزی است از اجزاء دیگر و باین معنی از (آیات مفَصَّلات) چنین استفاده میشود که معجزاتی که از موسی ع برای قوم فرعون ظاهر میشد یکجا و یکدفعه نبوده و هر یک جدا از دیگری در موقعش واقع میگردد و اینکه خود دلیل بر اینکه است که اینها آیاتی بوده الهی زیرا اگر یک دفعه واقع میگردد ممکن بود خیال کنند اینکه یک امری است اتفاقی و جزافی و ربطی بموسی و دعای او ندارد.

و آیه بعد شاهد بر اینکه است که مفَصَّلات بهمین معنایی است که گفته شد زیرا از آیه بعد استفاده میشود که هر کدام از اینک آیات را موسی ع خبر میداد و وقتی مبتلا میگردد دست بدامن موسی میزدند که دعا کند عذاب از آنها رفع شود و با موسی [ع] عهد می‌بستند که اگر اینکه بلاء از آنها رفع گردد ایمان می‌آورند و دست از بنی اسرائیل برداشته و آنها را باو بسپارند ولی وقتی بدعای موسی عذاب از آنها برداشته میشد عهد خود را میشکستند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجْلِ لَهُم بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (نکث) بمعنی عهد شکستن است و جمله (إِلَىٰ أَجْلِ لَهُم بِالْغُوهِ) متعلق بجمله (کشفنا) است و از اینکه دو جمله برمیآید عهدهایی که بین موسی و قوم فرعون میگذشت مؤجل و تا مدت معینی ادامه داشت نه دائمی زیرا که اگر موسی [ع] میگفت خداوند اینکه عذاب را از شما بر میدارد بشرطی که ایمان آورید و بنی اسرائیل را با من روانه کنید و بآن اضافه نمی نمود که اگر تا فلان مدت ایمان نیاوردید و بعهد خود وفاء نکردید عذاب مرتفع نخواهد گردید عذاب دائمی میگردد، و همچنین اگر بنی اسرائیل با وی عهد می‌بستند آنها نیز عهد خود را محدود بمدت معین میکردند، اینکه است که آیه میفرماید پس از آنکه عذاب

صفحه : ۲۷۲

برداشته میشد آنها عهدی که با موسی [ع] بسته بودند میشکستند. [پایان] فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وقتی با اینکه همه آیات نه گانه بر فرعون و فرعونیان حجت تمام گردید و ظلم و ستم را بانتهاء رسانیدند ما از آنان انتقام کشیدیم و آنان را در دریای رود نیل غرق گردانیدیم بسبب آنکه آیات ما را تکذیب نمودند و از آنان عذاب یا آیات ما و معجزات موسی [ع] غافل بودند بروایتی موسی پس از اینکه غالب بر سحره گردید بیست سال بین بنی اسرائیل در مصر اقامت نمود و آیات مبینات مفَصَّلات را بر فرعونیان که پس از هر معجزه‌ئی که از موسی میدیدند ظاهر میگردانید و بین آیات یعنی معجزه‌ها جدائی میانداخت برای اینکه آنان را امتحان نماید و ببیند که آنها بآن عهدی که با موسی بسته بودند که ایمان آرند پایداری میکنند یا نکث عهد مینمایند (ما) در (بما عهد عندك) در آیه بالا مصدریه است یعنی بعهد نبوت و یا متعلق است بقوله (ادع لنا رَبِّكَ) یعنی بخوان برای ما پروردگارت را بحق عهدی که با تو بسته، یا بآیه قسم است یعنی بحق پروردگارت و آن عهدی که با تو بسته است اگر اینکه بلاء را از ما رفع کنی البته بتو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را با تو میفرستیم (إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ) جواب (لَمَّا) است یعنی وقتی آن عذاب از آنها برداشته میشد عهدشان را میشکستند (فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) چون آنها چنین کردند ما از آنها انتقام کشیدیم و در دریا غرقشان کردیم.

صفحه : ۲۷۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۳]

اشاره

وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱)

وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتِ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲) وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَ لَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳)

صفحه : ۲۷۴

[ترجمه]

و آنهایی را که فرعونیان ضعیف میدانستند وارث مشرقها و مغربهای زمین قرار دادیم آن زمینی را که در آن برکت دادیم و کلمه نیکوی پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام گردید برای اینکه صبر کردند و خراب و نابود گردانیدیم آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند و آن عرشهایی را که بنا نهاده بودند [۱۳۷]

و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس بجماعتی رسیدند که برای آنها بتهایی بود که بر پرستش آنها مقیم بودند قوم گفتند ای موسی برای ماها الهی قرار بده چنانچه برای اینها الهانی است موسی گفت همانا شما جماعتی میباشید که جهل میورزید [۱۳۸] اینهایی که اینکه جماعت میپرستند فانی و ناچیزند و آنچه اینها میکنند باطل است [۱۳۹]

موسی بجماعت گفت آیا غیر از خدا برای شما طلب معبودی در حالی که او شما را بر عالمیان فضیلت داده [۱۴۰] یاد کنید وقتی را که پدران شما را از آل فرعون رهانیدیم که بشما میچشانیدند سختی عذاب را پسرانتان را میکشند و زنهای شما را زنده میگذاشتند و در اینکه رهائی شما نعمت بزرگی بود بر شما از طرف پروردگارتان [۱۴۱]

و بموسی برای دادن کتاب سی شبانه روز وعده دادیم و آنرا بده روز دیگر تمام گردانیدیم پس چون تمام شد وقتی را که خدا مقرر کرده بود بجهل شبانه روز و موسی برادرش هارون گفت در قوم من جانشین من باش و اصلاح کن و متابعت مکن راه فساد کننده گان را [۱۴۲]

و چون موسی بمیقاتگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت موسی (بزبان قومش) گفت پروردگار من خود را بمن بنما تا بسوی تو نظر کنم (جواب رسید) ای موسی هرگز مرا نخواهی دید باین کوه نگاه کن اگر کوه بجای خود مانند بزودی مرا می بینی چون پروردگار او بر کوه تجلی کرد کوه مندک گردید و موسی افتاد و غش کرد چون بهوش آمد گفت تو منزهی و من از گفته خود

پشیمانم و بسوی تو توبه نمودم و من اول کسی میباشم که ایمان دارم [۱۴۳]

صفحه : ۲۷۵

(توضیح آیات)

اشاره

وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا (نادی) مشعر بر اینکه است که اهل بهشت از اهل جهنم و آتش بسیار دورند زیرا که نداء را در جایی آورند که کسی را از فاصله دوری صدا زنند. و البته بایستی همین طور باشد زیرا که مقام اهل بهشت و اصحاب یمین جایگاه علیین و مقام مرتفع مؤمنین است، و مقام جهنمیان سَجین و نازلترین درکات دوزخیان است و فاصله بین اینکه دو مرتبه هم بحسب معنی و حقیقت و معنویت زیاد است و هم باعتبار بعد مکانی بسیار است.

لکن چون اهل بهشت استیلاء و احاطه بتمام مراتب زیرین خود دارند و لو از جهت مقام و مرتبه بالاتر از اهل جهنم میباشند اینکه است که شاید نظر بآنها دارند و مطلع بر حالات آنان نیز هستند و آنها را بصدای بلند که کاشف از شهادت و بزرگواری است صدا میزنند و بآنها اعلان میکنند و گویند که آنچه پروردگار ما قبلاً بما وعده داده بود حق و درست یافتیم آیا شما نیز وعده‌های پروردگار خودتان را درست و حق یافتید.

قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ پس از آنکه اهل بهشت و اهل جهنم هر دو بصدق وعده‌های حق تعالی شهادت دادند آنوقت از طرف حق تعالی اعلان میشود بطوریکه تمام اهل محشر از اولین و آخرین میشوند و مؤذن بصدای بلند نداء میکند که لعنت خدا یعنی دوری از رحمت خدا برای ستمکاران است، و در مقام معرفی ستمکاران که چه کسانی خواهند بود فرموده ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بستند و مردم را براه کج و معوج سوق دادند، و نیز ستمکاران کسانی میباشند که آخرت

صفحه : ۲۱۱

و قیامت را انکار مینمودند.

سؤال- چنانچه ظاهر است اکثر آیات قرآن آنهاییکه راجع بقیامت و حالات پس از اینکه عالم دنیا واقع میگردد آنرا بلفظ ماضی آورده در صورتی که هنوز واقع نگردیده و بایستی بصیغه استقبال آمده باشد.

در پاسخ گفته‌اند چون امر قیامت (محقق الوقوع است) اینکه است که گویا حالا هم واقع است، البته اینکه توجیه بسیار وجیه و درست است لکن بهتر اینکه است که گفته شود شکی نیست که علم حق تعالی محیط بتمام اشیاء است و آنچه باید در عوالم ممکنات واقع گردد در دفتر آفرینش و لوح محفوظ ثبت و ضبط گردیده، در سوره الحديد است در آیه ۲۲ قوله تعالی (ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا).

نظر باین آیه و آیات دیگر معلوم میشود که آنچه در عوالم ممکنات از گذشته و آینده موجود شده یا میشود در احاطه علمیه حق

تعالی با هم موجودند و ما چون زمانی و مکانی هستیم یعنی وجودمان محفوف بزمان و مکان است اینکه است که آنچه با زمان وجودمان تطبیق می‌گردد عالم بآن می‌گردیم و آنچه مقارن با زمان وجودمان نیست آنرا گذشته یا آینده میدانیم لکن آنکسیکه محیط بر زمان و زمانیات و مکان و مکانیات است گذشته و آینده نسبت باو معنی ندارد.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاهُمْ (اعراف) جمع (عرف) است و مکان عالی و مرتفی است (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ) مفسرین گفته‌اند بین اهل بهشت و جهنم پرده‌ئی است و بر اعراف که مکان عالی و مرتفی است مردانی می‌باشند که جلالت قدر و مقامشان بدرجه‌ئی است که هر کسی را بسیما و علاماتی می‌شناسند و گویند مقصود از (بَيْنَهُمَا) بهشت و جهنم است، میتوان اینکه حجاب را تشبیه کرد بر مثال قوله تعالی که در سورة الحديد راجع بمنافقین فرموده (فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ

صفحه : ۲۱۲

مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ.

در اینکه مقصود از حجاب چیست و اهل اعراف کیانند و اعراف در قیامت در چه محلی واقع است اختلاف بین مفسرین بسیار است لکن ما برای اختصار اکتفاء مینمائیم بعض احادیثی که راجع باعراف رسیده است.

در اصول کافی کلینی [ره] بسند متصل روایت کرده که گفت شنیدم از ابا عبد الله ع که گفت (ابن الكواء) آمد نزد امیر المؤمنین ع و از حضرتش از اینکه آیه (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاهُمْ) سؤال کرد در جواب فرمود (نحن على الاعراف) یعنی مائیم بر اعراف (نحن نعرف انصارنا بسیماهم) مائیم که یاران خود را بعلاماتشان می‌شناسیم و مائیم بر اعراف که خدای تعالی می‌شناساند ما را روز قیامت بر صراط پس داخل بهشت نمی‌گردد مگر کسیکه ما را شناخته و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمی‌گردد مگر کسیکه ما را انکار کند یعنی ما را نشناسد و ما او را نشناسیم، اگر خدای تعالی می‌خواست همانا مردم او را می‌شناختند لکن ما را قرار داد درهای او و راه او و آن وجهی که از او عطاء گردیده و کسیکه از معرفت ما عدول کند یا کسی را بر ما تفضل دهد همانا از صراط لغزش میکند الخ.

در مجمع البیان در معنی اعراف گفته اعراف مکانهای مرتفع است (از عرف الفرس) یعنی یال اسب و از اینکه جهت مکاکل خروس را (عرف الديق) می‌گویند بسبب اینکه ظاهر بودنش معروف تر است از آنچه در پائین است.

و کنایه می‌باشد از مقام بلند اهل اعراف (رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاهُمْ) بقولی آنها جماعتی می‌باشند که درجه آنها بلند است مثل انبیاء و شهداء و خوبان مؤمنین، و از علی ع روایت است که فرموده مائیم بر اعراف که یاران خود را بعلاماتشان می‌شناسیم.

و در حدیث است از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده (یا علی گویا می‌بینم تو را در قیامت که بدست تو عصائی است از عوسج قومی را بسوی بهشت میرانی و قومی را

صفحه : ۲۱۳

بسوی آتش).

[پایان] در تفسیر صافی از عیاشی و از سلمان روایت کرده که گفت بیشتر از ده مرتبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای علی تو و اوصیاء بعد از تو در (اعراف) بین بهشت و جهنم می‌باشید و داخل بهشت نمی‌گردد مگر کسیکه شما را شناخته و شما هم او را شناخته باشید و داخل جهنم نمی‌گردد مگر کسیکه منکر شما باشد و شما هم او را انکار نمائید.

و ثعلبی در تفسیر خود بسندهای خودش روایت کرده که (اعراف) جای بلندی است بر صراط و مردانیکه در اعراف می‌باشند (حمزة

بن عبد المطلب و عباس و علی بن ابی طالب [ع] و جعفر طیار ذو الجناحین که ایشان دوستان خود را از دشمنانشان می‌شناسند الی آخر کلامش.

وقمی از حضرت صادق روایت کرده که گفته‌اند حساب هر امتی با امام زمان او است و ائمه دوستان و دشمنان خود را بسیمای آنها می‌شناسند و همین است قول خدای تعالی (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) و نامه اعمال اولیاء خود را بدست راستشان می‌دهند و آنها را بهشت می‌فرستند و نامه اعمال دشمنان خود را بدست چپشان می‌دهند و آنها را بسوی جهنم می‌فرستند و در بصائر و قمی از حضرت باقر ع روایت میکنند که چون از حضرتش از اهل اعراف سؤال شد گفت آنهایی می‌باشند که سیئات و حسناتشان مساوی است و اگر آنها داخل آتش شوند پاداش گناهانشان است و اگر در بهشت داخل گردند برحمت خدا است. و مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی گفته جهت اینکه در اخبار بسیار رجال اعراف را حمل بر ائمه علیهم السّلام کرده‌اند اینکه است که اگر اعراف مشتق از معرفت باشد انبیاء و اوصیاء آنها عارف بخدا و معروف نزد خدا می‌باشند و خدا را بمردم می‌شناسانند و اگر بمعنی (عرف) یعنی مکان عالی مرتفع باشد آنها از شدت معرفتشان و فرط بصیرتشان گویا در مکان عالی مرتفع می‌باشند که

صفحه : ۲۱۴

بساتر مردم نظر میکنند و درجات آنها و درکاتشان را می‌بینند و از شدت معرفتی که بآنها دارند بین سعداء و اشقیاء تمیز می‌دهند و بآنها نظر میکنند در حالیکه هنوز در همین دنیا می‌باشند.

[پایان] و نیز در کافی از علی [ع] روایت کرده که بسلمان فرموده

(معرفتی بالنورانیة معرفة الله)

یعنی شناختن مرا بنورائیت همان شناختن خدا است، و شاید مقصود اینکه باشد که معرفت امام از جهت ملکوتیت و مقام عبودیت آن عین معرفت خدا است زیرا که در وجود ولی دو جهت است جهت بشریت و جهت ملکوتیت، و ولی از جهت ملکوتیت وجود او مستهلک است در وجود حق تعالی و در خود استقلالی نمینگردد و کسیکه نبی یا امام را از اینکه جهت بنگرد خدا را بوجه شناخته نه بکنه و حقیقت اینکه است که در همان حدیث بالا فرمودند (مائیم وجه الله و مائیم باب الله) و خدا شناخته نمیشود مگر از طریق معرفت ما.

[داستان میقات رفتن موسی ع]

مفسرین گفته‌اند موسی [ع] بینی اسرائیل وعده داده بود که خدای تعالی دشمن شما را هلاک میگرداند و از نزد خود کتابی عطاء میکند که بیان میکند آنچه را که محتاج باو میباشید، وقتی فرعون هلاک گردید موسی از پروردگارش درخواست کتاب نمود و باو امر شد که سی روز روزه بگیرد و آن ماه ذی القعدة بود و ده روز بوی اضافه نمود و در آن مدت ده روز تورات را نازل گردانید و نیز با او تکلم نمود و میقات موسی باین چهل روز خاتمه پیدا کرد و قال موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي مُوسَى ع در موقع بیرون رفتن بمیقات پروردگارش برادرش هارون را بجای خود گذارد و در باره قوم سفارش نمود و گفت (وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

صفحه : ۲۷۸

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي قَالَ لَنْ تَرَانِي (لِمِيقَاتِنَا) یعنی وقتی که معین گردیده و محدود شده، و

اولوالعزمی مثل حضرت موسی ع با آن همه معجزاتی که بدست مبارکش ظاهر گردیده و خدا با او تکلم نمود در عقل نظری بیایه‌ئی نرسیده باشد که بیقین قطعی بداند که دیدن خدا بچشم عبارت از اینکه خواهد بود که جهاز بینائی بکار افتد و از چشم مبصر صورتی بشکل و رنگ آن برداشته شود و در ذهن رسم گردد هر قدر فرض کنیم قوه بینائی قوی گردد بهر نحوی که فرض شود جارحه دیدن و دیده شدن متعلق بچشم و شیئی جسمانی است نه شیئی که منزله از جسم و جسمانی است بلکه منزله و مبزاً از تمام صفات ممکنات است در صورتی که از آیات صریح برمیآید که خدای تعالی جسم و جسمانی نیست اینکه است که دیدن خدا بچشم نه در دنیا و نه در آخرت برای احدی میسر نخواهد بود، و عذر به اینکه که موسی ع بخواهش قوم چنین سؤالی نمود برای اینکه بآنها بفهماند که خدای تعالی دیدنی نیست رفع محذور نمیکند بلکه شاید خواهش کنند که ما میخواهیم خدای تعالی بصورت بشری گردد و بیاید میان ما آیا جاز می‌شود که رسول چنین خواهش کند ابداً حاشا و کلا.

پس بنا بر اینکه اگر چه ظاهر آیه چنین مینماید که موسی [ع] خواهش رؤیت بچشم کرد لکن دلیل عقل قرینه می‌شود بر تخصیص آیه بمعنائی که در خور سؤال موسی و جواب او باشد.

و بعضی از مفسرین غیر از آن توجیهی که از طبری نقل کردیم که بعضی از آیات آخرت را بر من بنما تا علم ضروری پیدا نمایم طور دیگری آیه را توجیه کرده، از آن جمله گفته مقصود از رؤیت قطعی‌ترین و واضح‌ترین مراتب علم است.

و در تفسیر المیزان در مقام بیان اینکه نحو از علم که بالاترین مراتب علم است بیان جذابی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم چنین گفته خواهید گفت معنای رؤیت خدا در آیه چیست و همچنین در (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ) در سوره قیامت آیه ۲۲ و ۲۳ و آیه

صفحه : ۲۸۱

(مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ) در سوره نجم آیه ۱۱ و آیه (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ) در سوره عنکبوت آیه ۴ و آیه (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ) در سوره حم سجده آیه ۵۳ و ۵۴، و در آیه (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) در سوره کهف آیه ۱۱۰، و نیز آیات دیگر بسیاری که رؤیت خدا و لقاء او را اثبات میکند چیست.

و آیا شما بین اینکه آیات و آیاتی که صریحاً امکان را نفی میکند مانند جمله (لن ترانی) از آیه مورد بحث و همچنین مانند آیه (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) در سوره انعام آیه ۱۰۳، و امثال آن چگونه جمع میکنید و بچه بیانی منافات بین اینکه دو دسته از آیات را برطرف می‌سازید.

جواب اینکه سؤال را هم دیگران داده‌اند و گفته‌اند مقصود از اینکه رؤیت قطعی‌ترین و روشن‌ترین مراتب علم است و تعبیر از آن بررؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آنست چیزیکه هست باید دانست که حقیقت اینکه علم که آنرا علم ضروری میدانیم چیست.

در پاسخ اینکه سؤال بیان خوبی داده لکن چون بیان آن دانشمند خیلی مفصل است و غرض ما اختصار است لذا خلاصه آنرا تذکر میدهم ما هر علم ضروری را رؤیت نمیگوئیم بسیار چیزهایی است که ما بیداهت میدانیم مثل علم ما که یک مثلاً نصف عدد دو است یا دو نصف عدد چهار است و نیز چیزهایی بعلم ضروری میدانیم مثل اینکه میدانیم پیمیرانی بنام ابراهیم و عیسی بن مریم علیهما السلام و غیر اینها آمده‌اند، و نیز میدانیم شهرهایی بنام لندن یا سیکاگو و امریکا و امثال اینها وجود دارند لکن با اینکه علم ضروری دیدن بر آن صدق نمیکند نمیشود گفت من آنها را دیدم مگر وقتی که بچشم دیده شود و نیز بر هیچ تصدیق نظری عقلی اطلاق رؤیت نمیتوان نمود.

در میان معلومات یک نحو معلومی است که اطلاق رؤیت بر آن میتوان

صفحه : ۲۸۲

نمود و آن معلومات بعلم حضوری ما است و آن علم حضوری وجدانی بخودمان و بمعلومات و بامور نفسانی خودمان از دوستی و دشمنی و باقی اوصافیکه در خودمان بوجدان حاضر نزد ما است و از اینگونه معلومات تعبیر بر رؤیت شایع است اینکه است که هر جا خدای تعالی تعبیر بر رؤیت کرده در همانجا خصوصیات ذکر نموده که می‌فهمیم مراد از دیدن خدا همین قسم از علمی است که ما آنرا رؤیت می‌نامیم مثل آیه (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) که یکی از آیاتی است که رؤیت را اثبات مینماید و نخست پیش از اثبات رؤیت ثابت نموده که خدا بر هر چیزی حاضر و شاهد است و حضورش بچیزی معین و بمکانی مخصوص اختصاص نداشته بلکه نزد هر چیزی شاهد و حاضر و بر هر چیزی محیط است بطوریکه اگر بفرض محال کسی بتواند او را ببیند میتواند او را در وجدان خودش و در نفس خود و در ظاهر هر چیزی و در باطن آن ببیند، اینکه است که دیدن خدا و لقاء او نه دیدن بچشم و ملاقات بجسم است که جز با رو برو شدن حسی و جسمانی و متعین بودن مکان و زمان دو طرف صورت نمیگیرد.

آیه شریفه (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى) نیز باین معنا اشعار دارد زیرا که نسبت دیدن را بفؤاد میدهد که بدون تردید مخصوص نفس انسانیت است که بآن از حیوانات امتیاز دارد.

نظیر آیه فوق آیه شریفه (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) در سوره مطفین آیه ۱۵ که دلالت دارد که آن مانعی که بین مردم و خدا حائل شده همان تیره گی گناهای است که مرتکب شده‌اند اینکه تیره گیها است که روی دل و جانهای آنان را گرفته و نمیگذارد بمشاهده پروردگار خود تشرف یابند پس معلوم میشود اگر گناهان نباشد جانها خدا را می‌بینند نه چشمها. تا آنجا که گفته بطوریکه از کلام مجید استفاده میشود اینکه علم که از آن بر رؤیت و لقاء تعبیر شده تنها برای صالحین از بندگانش میباشد آنهم در روز

صفحه : ۲۸۳

قیامت دست میدهد چنانچه فرموده (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ) در سوره قیامت آیه ۲۲ و ۲۳.

تا آنجا که برمیگردد بتفسیر آیه و گفته بنا بر آنچه گذشت موسی ع در جمله (رَبِّ أَرِنِي) از پروردگارش درخواست نمود که علم ضروری بمقام پروردگار بوی کرامت نماید پس از آنکه بعلم نظری و پی بردن بآیات او شناسائی موجودات را بوی ارزانی داشته، و نیز پس از آنکه او را برسالت و تکلم با او از طریق سمع برگزیده بود خواست از طریق رؤیت که همان علم ضروری است باو علم پیدا کند.

و قهرا وقتی مسئله رؤیت بهمان معنائیکه گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شده معلوم میشود نفی ابدی آن در (لَنْ تَرَانِي) راجع بدنیا خواهد بود باین معنی که انسان مادامیکه در دنیا در قید حیات دنیوی است و بحکم اجبار سرگرم اراده جسم و تن است هرگز بچنین تشریف مشرف نخواهد گردید تا وقتی که بطور کلی و بتمام معنی از بدن و توابع آن منقطع گردد یعنی بمیرد و تو ای موسی هرگز توانائی دیدن من و علم ضروری بمن نداری تا بمیری و بملاقات من آئی.

تا آنجا که گفته مؤید اینکه نفی رؤیت بازگشت بنفی طاقت میکند جمله (وَلَكِنْ انظُرْ) است که در آن نشان دادن خود را بموسی تشبیه کرده نشان دادن خود را بکوه و فرموده نشان دادن خودم را بتو بعینه مثل نشان دادن خودم است بکوه اگر بظهور من کوه توانست بجای خود قرار گیرد تو نیز میتوانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی، و بجمله (انظر) معلوم میشود که تجلی پروردگار

محال نیست بدلیل اینکه بکوه تجلی کرد بلکه غرض نشان دادن و فهمانیدن بموسی است که اگر برای تو تجلی کنم طاقت نمیآوری و اجزایت مثل کوه مندک میگردد تا آخر بیانش که مفصل است. اینک توجیه بنظر بسیار وجیه و درست میآید لکن اینک علم وجدانی را

صفحه : ۲۸۴

بمقام الوهیت و کبریائی یکسره نسبت بتمام افراد بشر حتی پیمبران اولو العزم در دنیا بطور کلیت محال و منحصر بآخرت دانسته بطوری که علوم و معرفت آنها در دنیا فقط بعقل نظری باشد که لازمه ایمان هر مؤمنی است که بعلم نظری و لو بمرتبه ضعیف آن باشد بایستی از راه دلیل خدا را بشناسد زیرا که ایمان تقلیدی فائده ندارد و لو اینک بین علم نظری چنانچه از اخبار برمیآید از جهت شدت و ضعف تفاوت بسیار است اینک است که گوئیم اینک نسبت ظاهرا منافی مقام آن بزرگوارانست.

درست است که علم وجدانی حضوری بمعنی کاملش و غایت انکشافش حتی برای پیمبران منحصر بآخرت است لکن مسلم که آن بزرگواران بآن روح قدسی که دارند در همین حیات دنیوی نیز حظی و بهره‌ئی و مرتبه‌ئی از آن علم وجدانی از قبل آثار دارا میباشند نه اینک بکلی فاقد آن باشند پیمبران بهمان علم وجدانی بود که ملک وحی را میشناختند و بهمین علم وجدانی بود که موسی [ع] وقتی خدا با او تکلم مینمود صدای خدا را میشناخت بلکه میتوان گفت برای مؤمن صالح ممکن است از قبل صفای نفس و قوت ایمانش بهره ضعیفی از آن علم وجدانی در دنیا نصیب او گردد.

آری شاید چنین بوده وقتی موسی ع در کوه مشغول مناجات بود چنان شوق و اشتیاق ملاقات حق تعالی وی را فرا گرفت که عنان طاقت از دستش بیرون رفت و بی تابانه آن علم وجدانی بآن درجه کمال آن که در دنیا برای احدی میسر نیست از پروردگار خود طلبید اینک بود که بدست رد (لن ترانی) و بتجلی نمودن بر کوه و مندک گردیدن کوه علانیه باو فهمانیده که تو در دنیا طاقت آن درجه را نداری اگر بآنمرتبه بر تو تجلی کنم مثل اینک کوه اجزاء وجودت مندک خواهد گردید.

و شاهد بر اینک گفته شد قوله تعالی در سوره النجم که بعضی از آیاتش راجع بمعراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن حضرتش بمقام (قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی) که فرموده (فَاَوْحٰی اِلٰی عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰی - مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَاٰی) که مسلم مقصود

صفحه : ۲۸۵

از فؤاد قلب رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و رؤیت را بقلب رسول نسبت داده نه بچشم سر یعنی قلب رسول دید آنچه دید. و نیز در روایت معتبری است که وقتی حضرت امیر ع مشغول خطابه و موعظه بود ذعلب نامی عرض میکند یا علی آیا تو خدای خود را دیده‌ئی حضرت فرمود چگونه عبادت میکنم خدائی را که ندیده باشم پس از آنکه آنشخص سؤال میکند او را چگونه دیده‌ئی فرمود چشمها او را بمشاهده عیان نمی بیند لکن قلبها او را بحقیقت ایمان می بیند یعنی گمان مکن که مقصودم از دیدن بچشم سر باشد مقصودم از دیدن او است بحقیقت ایمانم که محل او قلب من است و غیر اینها آیات و اخبار بسیاری است که مرتبه ضعیفی از آن نحو رؤیت را در دنیا برای انبیاء و اولیاء میسر نشان میدهد، و الله العالم باسرار کلامه.

و باید در اینجا دو مطلب را خاطر نشان نمود:

یکی اینک همین طوری که گفته شد رؤیت بچشم بهر نحویکه فرض شود نسبت بحق تعالی و غیر واقع خواهد بود هم در دنیا و هم در آخرت.

دیگر آنک باید دانست که رؤیت بقلب و علم حضوری وجدانی بمقام کبریائی که گفته شد کمالش در آخرت نصیب انبیاء و اولیاء و مقربین تحقق پذیرد ممکن است پرتوی از آن نصیب صلحای مؤمنین نیز گردد، چنانچه در حدیث مشهور فرموده

(من عرف نفسه فقد عرف ربه، اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه)

که شناختن پروردگار را موقوف گردانیده بشناختن نفس خود هر قدر انسان نحوه وجود خود را از جهت مخلوقیت و مالوویت بهتر ادراک نمود بحکم متضاعفین خالقیت و الوهیت الهش را بهتر می‌شناسد و ادراک مینماید و بالاتر از اینکه رتبه‌ئی برای ممکنات تصور ندارد.

آری چون هر ممکنی بقدر صفای قلب و قوت و کمال وجودش تواند از جهت وجود و کمالات خود خالقش را بشناسد اینکه است که تفاوت بین درجات آدمیان بسیار است و معرفت افراد بشر نسبت بمقام کبریائی نیز بسیار تفاوت دارد

صفحه : ۲۸۶

لکن اینکه را هم باید دانست که اینکه معرفت فقط معرفت وجدانی و علم حضوری نسبت بصفات ذات الاضافه الهی است نه صفات حقیقی که عین ذات او است آنهم نه از آنجهتی که عین ذات او است بلکه از جهت نسبت او بفعل و آثار یعنی مخلوقات که آثار رحمت او میباشند بطوریکه در اثر مؤثر را بنگردد و در فعل فاعل را ببیند نه علم بکنه ذات او جل و علا زیرا که او محیط است و تمام موجودات از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و عقول و نفوس هر چه هست تحت احاطه و قیومیت اویند و علم بهر شیئی که بوده باشد بدون احاطه باو صورت نمیگیرد و چگونه ممکن است محیط محاط گردد هرگز ممکن نیست بقول آن شاعر:

بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

خلاصه شاید (لن ترانی) نفی رؤیت از موسی ع بلحاظ نفی رؤیت ذات ذو الجلال باشد یعنی ادراک کنه ذات و احاطه بحقیقت مطلقه احدی مراد او بوده که برای هیچ ممکنی میسر نخواهد بود نه در دنیا و نه در آخرت و موسی از شدت شوق عنان طاقت از دستش رفته و خواسته علم ضروری وجدانی بحقیقت پیدا کند پس از آنکه علم وجدانی بصفات و آثار برای او حاصل بوده اینکه بود که دست رد بسینه او زده شد و چنانچه آیه بعد خیر میدهد موسی [ع] در مورد سرزنش واقع گردید اشاره به اینکه که زیادت از حدّ خودت طلب علم اکتناهی و انکشاف تام و ادراک حقیقت ذات نمودی.

صفحه : ۲۸۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۴ تا ۱۴۹]

اشاره

قال يا موسى إني اصطفيتك على الناس برسالاتي و بكلامي فخذ ما آتيتك و كن من الشاكرين (۱۴۴) و كتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة و تفصيلاً لكل شيء فخذها بقوة و أمر قومك يأخذوا بأحسنها سأريكم دار الفاسقين (۱۴۵) سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق و إن يروا كل آية لا يؤمنوا بها و إن يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلاً و إن يروا سبيل العى يتخذوه سبيلاً ذلك بأنهم كذبوا بآياتنا و كانوا عنها غافلين (۱۴۶) و الذين كذبوا بآياتنا و لقاء الآخرة حبطت أعمالهم هل يجزون إلا ما كانوا يعملون (۱۴۷) و اتخذ قوم موسى من بعده من حليهم عجلاً جسداً له خواراً ألم يروا أنه لا يكلمهم و لا يهديهم سبيلاً اتخذوه و كانوا ظالمين (۱۴۸)

و لَمَا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹)

[ترجمه]

از حق تعالی خطاب شد ای موسی همانا من تو را برگزیدم بر مردم برسالات خودم و تو را اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو پس آنچه بتو عطا کردم بگیر و بوده باش از شکر کنندگان [۱۴۴]

و ما در الواح برای موسی نوشتیم از هر چیزی موعظه و تفصیلی پس الواح را بگیر بحد تمام و قوم خودت را امر نما که بگیرند نیکوتر آنرا بزودی منزل فاسقین را بشما نشان خواهیم داد [۱۴۵]

و بزودی از آیات خود برمیگردانم آنهایی را که در زمین بغیر حق تکبر نمودند و اگر ببینند هر آیه‌ئی بآن ایمان نمی‌آورند و اگر ببینند راه راست آنرا راه خود نگیرند و ببیند راه گمراهی را راه خود میگیرند، صرف آیات از ایشان بسبب اینکه است که آنها بآیات ما تکذیب کردند و از آن بی‌خبر بودند [۱۴۶]

و آنهاییکه دروغ پنداشتند آیات ما را و ملاقات آخرت را (انکار) نمودند اعمال نیک آنها باطل و تباه گردید آیا پاداش داده میشوند مگر بآنچه بودند که عمل میکردند

و قوم موسی پس از رفتن او بکوه طور گرفتند از زیورهای آنها و سامری از آن گوساله‌ئی ساخت (بدنی بی‌روح) و او را صدائی بود آیا اینکه جماعت ندیدند که گوساله با آنها سخن نمیگوید و آنها را براه راست هدایت نمیگرداند با اینکه حال پی آن گوساله را گرفتند و آنها جماعت ستمکاران بودند [۱۴۸]

و چون پشیمان شدند و دانستند که گمراه گردیده‌اند گفتند اگر پروردگار ما بما رحم نکند و ما را نیامرزد همانا ما از زیان کاران خواهیم گردید [۱۴۹]

(توضیح آیات)

قال یا موسی إني اصطفيتك على الناس برسالاتي وبكلامي فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين ظاهرًا پس از آنکه موسی ع طلب رؤیت کرد و (لن ترانی) جواب شنید خدای تعالی در مقام امتنان و آنهمه تفضلاتیکه در باره او فرموده بوی خطاب نمود که ای موسی من تو را از بین خلق برگزیدم و انتخاب نمودم بدو امر بسیار بزرگ یکی آنکه تو را رسول خود قرار دادم (برسالاتی) یعنی قوانین و احکام و آنچه مردم بآن محتاج هستند از امور معاش و معادشان که بتوسط تو بر مردم رسانیدم، و دیگر آنکه تو را اختصاص دادم بکلام خودم که بدون ملک وحی با تو سخن گفتم پس بگیر آنچه را که بتو دادم از امر و نهی که در تورات است و از شکر کنندگان بوده باش. گویا ذات احدیت در مقام توییح میخواست بموسی بفرماید چیزیکه حق تو نیست یعنی رؤیت و دیدن من در دنیا و لو رؤیت و انکشاف تمام بقلب باشد از من طلب مکن و بشکرانه نعمتها و بخششهای من قیام نما.

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه آنکه آیات بیان معجزاتی است که حق تعالی بموسی بن عمران عطاء فرموده و باو اختصاص داده یکی کلام است که

بدون واسطه ملک وحی با او تکلم نمود و دیگر الواح تورات است.

سؤال- وقتی خدای تعالی با موسی سخن میگفت از کجا موسی یقین میکرد که اینکه سخن خدا است که در درخت یا کوه ایجاد صوت میکند و آیا سخن گفتن خدا بهمین الفاظ معمولی بین مردم بود که بدلالات لفظیه وضعیه بین خودشان دائر است یا بنحو دیگری مطالب را بموسی میفهمانید.

شیخ طنطاوی در تفسیرش در توجیه قوله تعالی (وَ كَلَّمَ رَبُّهُ) گفته که

صفحه : ۲۹۰

خدا با موسی ع سخن گفت بدون واسطه همین طوری که با ملائکه تکلم میکند و کلام خدا مثل کلام مردم نیست و از جهت مخصوص صادر نمیشود وقتی موسی ع کلام خدا را آن کلامیکه بحرف و صوت و صدا نبوده شنید مشتاق گردید برؤیت حق تعالی و گفت (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرِ إِلَيْكَ) یعنی مرا تمکن بده که تو را بینم یا بر من تجلی کن که بسوی تو نظر کنم (قال لن ترانی) مرا هرگز بچشمیکه فانی است نخواهی دید الی آخر بیانش که مفصل است.

و در تفسیر المیزان گفته مقصود از کلامیکه در آیه است آن خطباتی است که بدون واسطه فرشته بموسی ع نمود، و بعبارت دیگر آن چیزی است که مکنون غیبی برای او کشف شده نه کلام معمولی که در میان آدمیان دائر است زیرا کلامیکه در میان ما دائر است عبارت از قرار داد و تعهدی است که در بین خود جعل کرده‌ایم و بنا گذاشته‌ایم فلان صوت معین اختصاص بفلان معنی داشته باشد و هر وقت آن صدا از گوینده‌ئی سرزند ذهن شنونده فوراً منتقل بآن معنی میشود، و پر واضح است که از کلام باین معنی لازم می‌آید که متکلم دارای جسم باشد و خدای تعالی منزّه از جسم است از طرفی هم صرف ایجاد صوت در درخت یا در مکان دیگر دلالت نمیکند بر اینکه معانی اصوات مقصود خدای سبحان است بلکه برای اینکه فهم چیز دیگر باید ضمیمه شود تا دلالت کند که مقصود همین معانی اصوات است.

[پایان] اینکه توجیهاست مخالف صریح قوله تعالی است که در باره موسی ع فرموده (وَ كَلَّمَ رَبُّهُ) و اینکه فضیلت را اختصاص بآنحضرت داده زیرا کلام بوضع اولی حقیقت است در همین الفاظ و لغات معمولی که بین مردم با اختلاف لغاتشان دائر و معمول است و هر جا آن الفاظ گفته شود منصرف میگردد بهمان معنای موضوع له او، و بنا بر گفتار طنطاوی که کلام خدا را حمل نموده بمعنائی که بتوسط صوت و صدا و الفاظ نباشد.

و نیز توجیه (المیزان) که آن نیز کلام خدا را حمل کرده بر غیر معنی

صفحه : ۲۹۱

حقیقی آن و گفته آن مکنون غیبی است که بر موسی [ع] کشف شد نه کلام معمولی که در بین آدمیان دائر است.

اینکه نحو توجیه بنظر درست نمی‌آید زیرا که صرف کلام از معنای حقیقی بغیر آن بدون قرینه صارفه جایز نیست و در اینجا چنین قرینه‌ئی در کار نیست چه مانعی دارد که گفته شود همان طوری که گفته‌اند خدای تعالی ایجاد صوت کند در درخت یا کوه یا غیر آن و موسی اینکه را از گوشه معین نشنود بلکه از اطراف بشنود و بهمان الفاظی باشد که در آنوقت بین مردم معمول بوده و موسی ع و کسانیکه در میقات با او بودند شنیده باشند.

آری برای اینکه موسی [ع] تمیز بدهد و بعین یقین بداند که اینکه صوت و صدا کلام خدا است باید گفته شود بایستی ارتباطی و رمزی بین رسول و مرسل باشد و شاید اینکه همان روح قدسی است که اختصاص بپیامبران و رسولان و امامان [ع] دارد که هم وحی و القاء قلبی را میشناسند و تمیز میدهند که آن القاء رحمانی است نه القاء نفسانی و شیطانی، و نیز ملک وحی را میشناسند

اینکه است که انبیاء کسانی بودند و خصوصیات زائدی در آنها بود که بهمان جهت برسات و پیمبری انتخاب گردیده شدند. قوله تعالی (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ الْخ) [سخنان مفسرین در توجیه لوحها هم از حیث جوهر و هم از حیث عدد] از حیث عدد بقولی هفت لوح بوده و بقول دیگر ده لوح، و بعضی گفته‌اند دو لوح بوده. و جنس و حقیقت آن از زمرد تعبیه شده و بقولی از زبرجد خضراء و یاقوت حمراء، و بقول دیگر از چوب بوده و از آسمان فرود آمده و (من کل شیئی) در محل نصب است و مفعول (کتبنا) است و (موعظه) بدل (کتبنا) است، یعنی در آن الواح هر چه را بنی اسرائیل محتاج بآن بودند نوشتیم از مواظ و تفصیل احکام از حلال و حرام و ذکر بهشت و جهنم و غیر اینها (فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ)

صفحه : ۲۹۲

یعنی بگیر آنرا بجدیّت و کوشش کن با عزیمتی که عمل (أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) است و بزودی بشما نشان میدهم منزلها و مکانهای فاسقین را آنهاییکه پیمبران را تکذیب کردند تا اینکه خرابی آنها را ببینید. [پایان] وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ الْخ کسانیکه آیات خدا و ملاقات آخرت را تکذیب نمودند اعمال آنها باطل و عاقل است، و گفته‌اند معنی احباط اینکه است که عمل آنها بر آن وجهی که بر آن ثوابی مترتب گردد واقع نمیشود. خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که بدون تصدیق بآیات خدا و فرا آمدن قیامت از کافر هیچ عملی و لو بنظر نیک نماید بوجه خودش واقع نگردیده و پاداشی برای آن نخواهد بود زیرا که شرط اولی صحت عمل منوط بایمان بخدا و آیات او و بمعاد است و عملی که بدون آن واقع گردد اصلا عمل نیست.

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا [داستان گوساله گوستی بنی اسرائیل] مفسرین و اهل تاریخ گفته‌اند که پس از آنکه موسی ع بمیقات پروردگارش رفت و بر خلاف وعده‌تیکه داده بود که پس از سی شب کتاب تورات را میگیرم و برای شما میآورم و همان طوری که در قرآن مجید فرموده ده شب دیگر بر آن اضافه نمود بنی اسرائیل بشک افتادند که چطور شد که موسی از وعده خود تخلف نمود و چون سامری منافق بود و در ظاهر بزهد مردم را فریب داده بود بنی اسرائیل زینت و طلا-آلاتیکه بعنوان عاریه پیش از غرق شدن فرعونیان از آنها گرفته بودند نزد سامری امانت گذاشته بودند سامری وقت را غنیمت شمرد و چون زرگر ماهری بود طلاها را بصورت گوساله‌ئی ساخت و باستادی و ماهری تمهید نمود و مخارق گلوی او را چنین ترتیب داد که وقتی از زیر شکم باد داخل میگردد از دهن وی آوازی و صدائی خارج میشد مثل صدای گاو.

صفحه : ۲۹۳

و بعضی دیگر گفته‌اند که وقتی جبرئیل برای هلاکت فرعون آمد چون سامری فهمید جبرئیل است که سوار مادیان شده برای اینکه اسب فرعون را در دریا بکشد و او غرق گردد قدری خاک از زیر سم مادیان جبرئیل برداشت و در دهن گوساله گذاشت و در اثر آنخاک گویا حیاتی در گوساله پدید گردید و صدائی از وی ظاهر میشد، و اینکه قول صریح قوله تعالی است در سوره طه آیه ۶۹ (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي الْخ) و در اینکه آیه حق تعالی در مقام سرزنش بنی اسرائیل برآمده یعنی آنهایی که بیک صدائی فریفته شدند و گفتند (هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى) سوره طه آیه ۹۰ (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ) یعنی آیا آنها ندیدند که آن گوساله نه سخن میگوید و نه آنان را بطریق سعادتشان رهبری مینماید (اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ) و آنها جماعت ستمکار بودند که هم بخود ستم نمودند که از طریق هدایت منحرف گردیدند و هم برسولشان که پس از اینکه همه اظهار معجزات و زحمات و مشقاتی که برای سعادت آنها متحمل گردید

بیک صدائی تمام آنها را تا دیده انگاشتند و پیرو سامری شدند.

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ گفته‌اند (سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ) در عرف کنایه و مبالغه در پشیمانی است چنانچه در مثل وقتی بما ضرری واقع گردید بطور مبالغه گوئیم فلان چیز از دست ما رفته، بنی اسرائیل وقتی فهمیدند که فریب خورده‌اند و گمراه شده‌اند پشیمان گردیده و در مقام توبه و استغاثه گفتند اگر خدا ما را نیامرزد و رحم نکند البته از جماعت زیان کاران می‌باشیم.

صفحه : ۲۹۴

[سوره الاعراف (۷): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۵]

اشاره

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأَلْوَابِ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتِرِينَ (۱۵۲) وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳) وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ أَخَذَ الْأَلْوَابِ وَ فِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴) وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيُنَّا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵)

صفحه : ۲۹۵

[ترجمه]

و چون موسی بسوی قوم خود برگشت در حالیکه غضبناک و متأسف بود بقومش گفت شما بعد از من بد خلیفه و جانشینانی از من بودید آیا عجله و شتاب زدگی کردید امر پروردگار خود را و الواح را انداخت و سر برادر خود (هارون) را گرفت و بسوی خود کشید (هارون) گفت ای پسر مادر من همانا اینکه جماعت من را ضعیف دانستند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنها را بر من شاد مگردان و مرا قرار مده با جماعت ستمکاران [۱۰۵]

موسی گفت ای پروردگار من مرا و برادر مرا بیامرزد و ما را داخل گردان در رحمت خودت و تو رحم کننده‌ترین رحم کنندگانی [۱۵۱]

بدرستیکه آنهاییکه گوساله را گرفتند بخدائی بزودی میرسد بآنها غضب پروردگارشان و ذلت در حیات دنیا و اینکه چنین پاداش میدهم افتراء زندگان را [۱۵۲]

و آنهاییکه اعمال بد نمودند و پس از آن توبه کردند و ایمان آوردند همانا پروردگار تو پس (از توبه و ایمان) آمرزنده و مهربان است [۱۵۳]

و چون غضب موسی سکونت پیدا نمود الواح را برداشت و در نسخه آن هدایت و رحمت بود برای کسانی که از هیبت پروردگارشان

ترسناک بودند و میترسیدند [۱۵۴]

و موسی از بین قوم خود هفتاد نفر را انتخاب نمود برای وعده گاه ما پس چون صاعقه آنها را گرفت گفت موسی ای پروردگار من اگر میخواستی قبلاً من و آنها را هلاک میگردانیدی آیا ما را هلاک میگردانی بآنچه سفهای از ما کرده‌اند نیست اینکه رجفه مگر آزمایش تو که بآن گمراه میگردانی هر کسی را که بخواهی و هدایت میکنی هر کسی را که بخواهی تو ولی و دوست مائی پس ما را بیامرز و بما رحم کن و تو بهترین آمرزندگان [۱۵۵]

صفحه : ۲۹۶

(توضیح آیات)

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ تَرَجَمَهُ آيَاتُ فِي صَفْحَةٍ مِّنْ قَبْلِهِ وَوَاضِحٌ مِّمَّا مَحْتَااجُ بِلَوْضِيحٍ نِّسْتِ.

و خلاصه وقتی موسی [ع] از میقات گاه برگشت با الواح تورات و گفته‌اند که جلوتر خدای تعالی حکایت گوساله سامری را باو خبر داده بود وقتی مشاهده کرد عصبانی شد.

(اسف) صفت مشبیه از اسف است و بمعنی شدت غضب و اندوه است موسی [ع] بطور توییح و سرزنش بقومش گفت شما بد خلیفه و جانشین از بعد از من بودید آیا در امر پروردگارتان در فرستادن تورات عجله نمودید.

وَأَلْقَى الْأَلْوَا حَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ الْخَ طُورِي كِه آيَه بَصْرَا ح ت خبِر مِي دِه د مِو سِي ا ز شِدَّتْ غَضْبَ بَا اِي نِكِه ظَا هِرَا مِي دَا نَسْت كِه هَارُون دَر اِنجَام خِلَافَت كُوتَا هِي نَكْرَدِه وَ قُوتِي قُوم رَا چِنِي ن مِي بِي ن د كِه گُوسَا لِه پَر سْت شَدِه ا ن د مِو سِي سَر بَرَا دَر خُود رَا مِي گِي ر د و بَسُو ي خُود مِي كَش د و هَارُون شَا ي د بَرَا اِي نِكِه غَضْبَ بَرَا دَر ش پَا ئِي ن آيِد مِي گُوي د اِي پَسَر مَادَر مَن و اِي نِكِه نَام مَادَر ش رَا مِي ر د بَرَا رَقَّتْ قَلْبِ مِو سِي بُو دِه وَ كُفْت اِي نِكِه مَر د م رَا ضَعِي ف بَشْمَا ر آوَر د ن د و اَنچِه ا ز اِي نِكِه عَمَل بَد اَن هَا ي عُنِي گُوسَا لِه پَر سْتِي مَمَانَعَت نَمُود م نَظِي ر ف ت ن د و نَز دِي ك بُو د كِه مَرَا ب_Kَش ن د پَس تُو مَرَا بَشْمَا ت دَشْمَن هَا مَبْتَلَا ن گَر دَا ن و نِي ز مَرَا ا ز جَمَاعَت سَتْمَكَا رَا ن بَحْسَاب نِيَا و ر.

و نظر به اینکه که اینک طور عمل موسی با برادرش که هر دو معصوم بودند مخالف مقام عصمت آنها است، بعضی آیه را طور دیگر توجیه کرده‌اند و گفته‌اند غرض موسی اینک نبود که برادرش صدمه بزند یا اینکه او را مقصیر بداند بلکه از شدت غضب الواح را می‌اندازد و مثل آدمی که غضب بر او مستولی می‌گردد خود را میزند

صفحه : ۲۹۷

بَرَا دَر ش رَا بَخُود مِي كَش د و مِو ي ش رَا مِي گِي ر د اِي نِكِه ا سْت كِه بَع د ا ز اَن كِه غَضْب ش قُدرِي تَسْكِي ن پِي دَا مِي كُن د دَر بَا رِه خُود و بَرَا دَر دَعَا مِي كُن د و مِي گُوي د (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي الْخَ) ي عُنِي اِي پَر و ر د گَا ر مَن مَرَا و بَرَا دَر م رَا بِيَا مَر ز و مَا رَا دَر رَحْمَت خُود ت دَا خِل گَر دَا ن و تُو (ا ر ح م الرَا حِمِي نِي).

و شاید مقصود موسی از اینکه عمل چنین بوده که بر گوساله پرستان شدت غضب خود را بنمایاند در صورتی که میدانسته که هارون تقصیری نداشته و آنها را بترساند و بفهمند که عمل خلافی انجام داده‌اند و توبه کنند و نمیتوان گفت که موسی [ع] در اینکه طور عمل با برادرش گناهی مرتکب گردیده زیرا که غیظ و غضب او (فی الله) بوده نه از روی هوای نفسانی برای شرک

گوساله پرستان اینکه طور بغضب آمده که عنان طاقت از کف اختیار او ربوده گردیده.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَفِي نُسَخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِزُبَّهِمْ يَرْهَبُونَ (سکت) بمعنی سکونت و مقصود آرام گردیدن فوران آتش غضب موسی است یعنی وقتی که غضب موسی [ع] آرام گرفت الواحیکه از شدت غضب بزمین انداخته بود برداشت در حالیکه در آن الواح هدایت و رحمت بود برای بنی اسرائیل و دیگران آنکسانیکه از پروردگارشان بترسند.

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ الْخِ مفسرین گفته‌اند موسی ع از قومش هفتاد مرد را برای میقات گاه پروردگارش انتخاب نمود و آنها را بطور سیناء برد وقتی که موسی [ع] نزدیک بکوه رسید از ابر عمودی بر او واقع گردید بطوریکه تمام کوه را فرا گرفت موسی نزدیک شد و داخل در آن ابر گردید و آن هفتاد نفر نیز داخل گردیدند و همه‌شان بسجده افتادند و کلام خدا را از اطراف شنیدند پس از آن ابر برطرف گردید و آن هفتاد نفر همراهان موسی طلب رؤیت کردند و موسی [ع] انکار نمود اینکه بود که آنها گفتند (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) آنوقت

صفحه : ۲۹۸

موسی [ع] گفت (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرِ إِلَيْكَ) ای پروردگار من خود را بمن بنما تا اینکه بتو نظر کنم و جواب رسید (لَنْ تَرَانِي) هرگز مرا بچشم سر نخواهی دید و بسبب اینکه خواهش صاعقه‌ئی رسید چون قوم را صاعقه هلاک گردانید موسی گفت پروردگار من اگر میخواستی آنها و مرا قبلا- هلاک میکردی (أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا) آیا ما را هلاک میگردانی بفعل سفهای ما که از تو طلب رؤیت کردند در حالیکه آنها از روی جهالت و سفاهت چنین طلب کردند و اینکه نبود مگر آزمایش و ابتلاء تو آنوقتی که با من تکلم کردی و کلام تو را شنیدند گمان کردند بگمان فاسد که میتوان تو را رؤیت نمود و چنین خواهشی نمودند تا اینکه بازمایش افتادند و گمراه گردیدند بآنچه جهال و بی‌خردان که در معرفت تو ثابت قدم نمیباشند و باین آزمایش هدایت میگردند کسانیکه بتو عالمند و اینکه آزمایش را قرار داده‌ئی سبب گمراهی و هدایت، گمراهی برای جهال و هدایت برای مؤمنین زیرا که محنت وقتی سبب گمراهی و هدایت گردید گویا هم سبب گمراهی است و هم سبب هدایت است (أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ) [مجمع الجوامع طبرسی]

صفحه : ۲۹۹

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۰]

اشاره

وَ اَكْتُبْنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي رَسُولُ اللَّهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸) وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعَدِلُونَ (۱۵۹) وَ قَطَعْنَا لَهُمْ اَثْنَيْ عَشَرَ اَسْبَابًا اُمَّمًا وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ اَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَا عَشَرَ عِثْرَةً عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا

عَلَيْهِمُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰)

صفحه : ۳۰۰

[ترجمه]

(موسی در مقام مناجات عرض میکند) خدایا برای ما بنویس در اینکه دنیا و در آخرت نیکی و حسنه همانا ما بسوی تو باز گشتیم (در پاسخ) خدای تعالی گفت عذابم را میرسانم بهر کس که بخوادم و رحمت من همه چیزها را فرا گرفته و بزودی ثابت و محقق میگردانم رحمت خود را برای کسانی که متقی و پرهیزکارند و زکوة میدهند و آنکسانیکه بآیات ما ایمان میآورند [۱۵۶] و آنها آنکسانی میباشند که متابعت میکنند رسول نبی-امی را آنکسی که نام و نسب او را میداند که نوشته شده نزد آنها در تورات و انجیل که آنها را امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و طیبات را بر آنها حلال میگرداند و هر پلیدی را نجس و حرام می شمارد و از آنها بر میدارد احکام پر رنج و مشقت را که مثل غل بر آنها بسته شده بود پس آنکسانیکه باو ایمان آوردند و او را تعظیم و احترام کردند و یاری نمودند او را و متابعت کردند نور آنچنانی که با او نازل گردید (یعنی قرآن) چنین جماعتی آنان رستگارانند [۱۵۷] (ای محمّد) بگو ای مردم همانا بحقیقت من رسول خدا میباشم که بسوی تمام شما فرستاده شده‌ام آنخدائی که برای او است مملکت آسمانها و زمین و نیست الهی مگر او زنده میکند و میمیراند پس بخدا و رسولش ایمان آرید که او نبی امی است که بخدا و کلمات او ایمان آورده و تابع او گردیده شاید شما هدایت یابید [۱۵۸]

و بعضی از امت موسی جماعتی میباشند که مردم را بحق هدایت مینمایند و براستی و عدل در میان خلق حکم میکنند [۱۵۹] و قوم موسی را بدوازده سبط منشعب گردانیدیم و چون بنی اسرائیل آب خواستند بموسی وحی کردیم عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن چون عصا را بر آن سنگ زد دوازده چشمه آب از آن سنگ جوشش نمود و هر یک از اسباط بتعلیم الهی چشمه آب خود را دانستند و ابر را برای آنان سایبان قرار دادیم و برای خوراک آنها ترنجبین و مرغ بریان کرده نازل گردانیدیم و گفتیم بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی شما کردیم و بر ما ستم نکنید در ذخیره کردن من- و سلوی و بودند که بر نفس خود ستم نمودند در آن نافرمانی [۱۶۰]

صفحه : ۳۰۱

(توضیح آیات)

وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ- موسی ع در مقام مناجات عرض میکند خدایا بنویس یعنی در لوح محفوظ و در دفتر آفرینش ثبت گردان برای ما هم در دنیا و هم در آخرت نیکی و حسنه شاید مقصودش از (لنا) خود و برادرش و امت او باشند، بدرستی که ما رجوع نمودیم بسبب توبه خودمان بسوی تو (هود) بمعنی رجوع است. قال عَزَابِي اَصِيْبُ بِهِ مِنْ اَشَاءِ وَ رَحْمَتِي وَ سَمِعْتُ كَلِمَةَ شَيْءٍ آيَةَ اِسْأَرَهُ بَدُو قَسَمِ رَحْمَتِي، رحمت رحمانی و رحمت رحیمی دارد، برحمت رحمانی آن رحمت عامی است که شمول دارد و باو است که میآفریند و روزی میدهد و گناهان را میبخشد، و رحمت رحیمی اختصاص بمؤمنین با تقوی دارد که بوظائف عبودیت قیام مینمایند که اینکه رحمت در دنیا و آخرت شامل آنها میگردد.

در پاسخ مسئول موسی از حق تعالی خطاب میرسد که عذاب گنهکاران بدست من است هر کسی را بخواهم عذاب میکنم و هر کسی را خواهم میبخشم و رحمت من وسیع است همه اشیاء را فرا گرفته.

اینکه آیه راه امیدواری برای ما گنهکاران باز میکند و چنین ارائه میدهد که رحمت من بتمام موجودات احاطه دارد و شامل همه هست و عذاب گنهکاران باقتضاء عدل است و خطاهای آنها عذاب را ایجاب میکند و با اینکه حال که خودشان عذاب را بدست خود فراهم نموده‌اند باز واقع شدن عذاب بر آنها بسته بمشیت الهی است هر کسی را که بمقتضای حکمت میخواهد میبخشد و عفو میکند و هر کسی را خواهد آنها بمقتضای عدل عذاب میکند.

فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ بیان کسانی است که رحمت واسعه الهی آنها را فرا گرفته و آنان

صفحه : ۳۰۲

بعلاماتی شناخته میشوند: ۱- آنها کسانی میباشند که متقی و پرهیز کارند.

۲- زکوة مالشان را میدهند. ۳- و نیز مشمولین رحمت کسانی میباشند که بآیات تکوینی و تشریحی ما ایمان دارند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ الْخ ترجمه آیه شده و واضح است.

(الذین) در اول آیه عموم دارد و شامل یهود و نصاری و غیر آنها میشود و اینکه صفت دیگری است برای متقین که آنها پیرو رسول امی میباشند، اشاره به اینکه که آن رحمت خاص نصیب کسانی میگردد که تابع گردند آن رسولی را که بچند جهت او را میشناسند:

۱- آنکه آن رسول امی است که وصف او در تورات و انجیل شده و آنها نام و صفات او را که در تورات و انجیل معرفی شده میشناسند.

۲- از خصوصیات او اینست که او امر بمعروف و نهی از منکر میکند.

۳- از خصوصیات او اینست که چیزهای پاک و طیب را حلال میکند و خبائث یعنی آنچه ناپاک و سبب قذارات روح و بدن انسان است نهی مینماید ۴- سختیها و غلهای تکالیف را از آنها بر میدارد و آنها را در مشقت و زحمت نمایاندازد و عمل را آسان میگرداند.

برای دانشمندان مخفی نیست که بزرگترین چیزیکه دین حنیف اسلام را و حجیت آنرا اثبات مینماید دو چیز است: یکی وحدت و مقام کبریائی و صفات جلال و جمال خداوندی است که مطابق دلیل و برهان بأحسن وجه بیان میکند و مبدء عالم را بقدر توانائی ذهن بشر معرفی مینماید.

و دیگر قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که با شمول و تمامیتش کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه از آنچه بشر در عمل محتاج باو است مطابق منطق

صفحه : ۳۰۳

و حکمت بأحسن وجه بیان نموده بطوریکه دیگر راه عذری برای کسی باقی نگذاشته فالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس از توصیف رسول امی صلی الله علیه و آله و سلم در بیان مقام فضیلت مؤمنینی برآمده که آنها باو ایمان آوردند و او را احترام نمودند و یاری کردند و متابعت کردند آن نوریکه با او نازل گردیده یعنی قرآن که هم شاهد صدق او بود و هم کتاب قانونی، چنین کسانی آنهایند که رستگار گردیده‌اند، ضمیر (هم) در آیه مفید تأکید است یعنی محققا و مؤکدا چنین اشخاصی رستگاراند.

و بعضی نظر باخبار اهل بیت علیهم السّلام نور را حمل نموده‌اند بر علی بن ابی طالب ع و گفته‌اند که اینکه اوصاف مثل (عزروه و نصره) و نوریکه با او است مقصود علی [ع] است که ابتداء او رسول را تعظیم و توقیر نمود و او را یاری کرد و آن نوری است که همیشه در حیات رسول صلی الله علیه و آله و سلم با او بود و پس از او خلیفه و جانشینی او را بعهدہ گرفت، و بصیغه ماضی و جمع آوردن (عزروه و نصره) منافات با اینکه توجیه ندارد زیرا در اینجا ماضی بمعنی مستقبل است و یک نفری او میشود در حکم جماعت باشد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَخْتَرْتُكُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ إِلَىٰ رَبِّي الْوَجْهَ الْغَايِبَ
خداوند امر نموده پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بگو ای مردم من از طرف حق تعالی رسولی میباشم که بسوی شما فرستاده شده‌ام (جمیعاً) اشاره است به اینکه که مخصوص بجماعتی یا طائفه‌ئی یا ملّتی رسالت ندارم مثل اعراب یا ملّت یهود یا نصاری که بآنان در آیه بالا یادآوری شده که اینکه آن رسولی است که در تورات و انجیل نوشته شده بلکه برای تمام افراد بشر رسول میباشم و رسالت من از طرف کسی است که مالک تمام عالم ملک و ملکوت است و آن خدائی است که متفرد است در الوهیت و حیات و ممات بدست قدرت او انجام میگیرد پس باید ایمان آرید بآن رسول امّی که

صفحه : ۳۰۴

بخدا و کلمات او ایمان دارد و بایستی تابع او گردید شاید باین وسیله هدایت یابید و من قوم موسی اُمّة یهدون بالحقّ و به یعدلون پس از آنکه داستان و گذارش کار موسی ع و هلاکت فرعون و تابعین او و نجات بنی اسرائیل و حکایت میقات و انزال تورات و غیر اینها را بتفصیل برای رسولش توضیح داده، در اینکه آیات گزارش و کیفیت کار بنی اسرائیل را بیان میفرماید.

اول در مقام تعریف و ستایش بعضی از جماعت بنی اسرائیلیان برآمده و دو فضیلت نسبت بآنها بشمار آورده: یکی آنها کسانی بودند که مردم را بحق هدایت مینمودند، و دیگر آنکه بحق حکم میکردند، و اختلاف است که اینکه امت چه کسانی بودند و سه قول در آنست که در مجمع البیان مفصلاً نقل کرده بآن جا رجوع نمائید.

وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ (سبط) در لغت پسر زاده و دختر زاده را گویند و سبط باصطلاح آنها بمنزله قبیله نزد عرب است.

خلاصه بنی اسرائیل چنانچه تعیین شده دوازده فرقه بودند وقتی بنی اسرائیل از موسی ع طلب آب نمودند بموسی [ع] وحی شد که عصای خود را بسنگ بزن فَمَنْبَجَسْتَ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا الخ (انبجست) از انبجاس است، و انبجاس بیرون آمدن آب جاری است بکمی و انفجار بیرون آمدن آب است بکثرت، و آب اول از سنگ کم بیرون میآمد پس زیاد میشد تا میرسید بکثرت پس از اینکه جهت در اینکه آیه انبجاس مذکور شده و در سوره بقره انفجار مذکور گردیده.

[مجمع البیان] و از آن دوازده چشمه منفجر میگردید بعدد اسباط بنی اسرائیل و هر چشمه‌ئی از آن مخصوص بیک سبطی از آنها بود، و نیز از جمله تفضلاتی که

صفحه : ۳۰۵

خاطر نشان میکنند که بنی اسرائیل عطاء نمودیم وقتی که در تیه بودند و ابر را قرار دادیم که بر سر آنها سایه اندازد که از تابش آفتاب صدمه نخورند و برای آنها ترنجبین و مرغ بریان کرده نازل گردانیدیم و بیان آن در سوره بقره گذشته (کلوا) امر است بنی اسرائیل امر شده که از چیزهای پاکیزه بخورید و فرموده ما بآنها ستم نمودیم لکن خودشان بخودشان ستم نمودند.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۸]

اشاره

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲) وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۶۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸)

[ترجمه]

ای محمد یاد کن وقتی که بنی اسرائیل گفته شد در اینکه ده ساکن گردید و از میوه و حبوبات آن بخورید از هر جا که بخواهید و بگوئید (حطه) و در اینکه درب در حال سجده داخل گردید تا گناهان شما را بیامرزیم و بزودی بر نیکوکاران میافزایم [۱۶۱] و آن کسانی که از آنان ستم نمودند تبدیل گردانیدند سخنی غیر از آنچه بآنها گفته شده بود پس از آسمان عذابی بر آنها فرستادیم بسبب ظلمشان [۱۶۲]

ای رسول از آنها سؤال کن از آن دهی که در ساحل دریا بود چون از فرمان خدا در حکم شنبه تعدی کردند وقتی که در روز شنبه ماهیان میآمدند ظاهر شده بر روی آب و در روزهای دیگر نمیآمدند اینکه چنین ما آنها را آزمایش کردیم بسبب اینکه آنان از فرمان بیرون میرفتند [۱۶۳]

و وقتی جماعتی از آنها گفتند برای چه موعظه میکنید جماعتی را که خدا آنها را هلاک میکند یا آنها را عذاب میکند در آخرت عذاب سخت، ناصحان گفتند پند ما معذرت خواستن ما است بسوی پروردگار شما و شاید آنها ترک نافرمانی کنند [۱۶۴] پس چون فراموش کردند آنچه را که بآنها یادآوری شده بود ما نجات دادیم آنها را که از ماهی گرفتن نهی میکردند و آنها را که ستم کردند گرفتیم بدترین عذاب برای اینکه از فرمان برداری خارج بودند پس آنها را سرکشی کردند از آنچه نهی شده بودند ما آنها را بگرفتیم بشکل بوزینه بگردید در حالیکه دور شده و ناامید از رحمت باشید [۱۶۶]

یاد کن ای محمد وقتی که پروردگار اعلان کرد که بر یهودیان برانگیزاند کسی را که بآنها عذاب سختی بچشاند تا روز قیامت، همانا پروردگار تو بسرعت عقاب میکند و او آمرزنده و مهربانست [۱۶۷]

و جماعت بنی اسرائیل را در زمین پراکنده گردانیدیم بعضی از آنها صالح و نیکوکار بودند و بعضی دوزخیان و پست تر از آنها

بودند و آنها را بخوبیها و بدیها آزمودیم که شاید آنها برگردند [۱۶۸]

صفحه : ۳۰۸

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا خِمْ مِنْهُ تَفَضَّلَاتِيْكَه خدائونند در باره بنی اسرائیلیان فرموده اینکه بود که آنها را مأمور گردانید که داخل در قریه شوید و از نعمتهای آن هر چه خواهید بخورید و هنگام داخل شدن در قریه بگوئید (حِطَّةً) و در اینکه مقصود از قریه کجا است و نیز (حِطَّةً) یعنی چه خلاف است، راجع به (قریه) اکثر مفسرین گفته‌اند مقصود بیت المقدس است بدلیل قوله تعالی در سوره مائده آیه ۲۴ (يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

و در اینکه مقصود از (حِطَّةً) چیست و نیز آیا سجده‌ئی که مأمور شدند چه نحو سجده‌ئی بوده نیز خلاف است، راجع به (حِطَّةً) از مفسرین دو قول نقل شده: بقولی (حِطَّةً) کلمه توبه است باین معنی که (اللهم حطّ عنا خطایانا) خدایا گناهان را از ما فرو نه، و بقولی مقصود تلفظ بلفظ (حِطَّةً) است ابن عباس گفته مقصود کلمه (لا اله الا الله) است و اما راجع بسجده بعضی گفته‌اند که سجده متعارف است و بعضی گفته‌اند که انحناء است از روی تواضع

[تأویل عرفانی]

بعضی از عرفاء در توجیه آیه گفته‌اند خطاب است که ای روندگان بسوی حقیقت در مقامات و منازل خلوص داخل گردید و ای سیرکنندگان در مراتب و تطورات نفس بقدم صدق و یقین در عالم علم و عمل داخل گردید و از نیکوترین غذاهای علمی و روزیهای معنوی بخورید و از باب انسانیت که آن حقیقت انسان و انسان معنوی است بهره برداری نمائید و ممکن نیست داخل گردیدن در عالم قدس الهی مگر بولوج و دخول از دربی که در داخل آن رحمت است و ظاهر آن عذاب.

صفحه : ۳۰۹

فَيَدِّلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ظاهرًا مقصود از (رجز) عذاب است نه پلیدی.

ترجمه آیه شده، خلاصه توجیه آن، آن طوری که مفسرین گفته‌اند وقتی بنی اسرائیلیان در آنچه مأمور گردیدند از توبه و استغفار یا تلفظ نمودن بکلمه (حِطَّةً) و از روی جهل و بی‌خردی اینکه کلمه را باستهزاء گرفتند و گفتند (حِطَّةً فیها شعیر) یعنی گندمی که در او جو باشد، و باین عمل فاسق گردیدند و عذاب بر آنها نازل گردید و در سوره بقره راجع بهمین آیه بیانی شده بآن جا رجوع شود بیان اینکه آیات بما یادآور میشود که نباید مؤمن در آنچه باو امر شده از پیش خود و بسلیقه خودش اظهار نظر نماید و آیات الهی را بنظر خود طور دیگری تفسیر و تأویل نماید زیرا که وظیفه عبد بندگی و اطاعت مولی است بنده را با اظهار نظر چکار است.

وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ الْخِطَابِ بِرَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَمُودَهُ كَمَا أَنَّ يَهُودِيَهَا سَأَلَ كُنْ وَظَاهِرًا إِنَّكَ سَأَلَ مِنْ بَابِ تَفْرِيعٍ وَتَوْبِيخٍ وَسِرْزَنْشِ بِأَنَّهُمَا اسْتُجِيبَتْ لَهَا أَنَّ مَا جَمَاعَةُ يَهُودٍ مِنْ أَسْئَلِهِمْ بِرَبِّهِمْ بِمُخَالَفَتِهِمْ وَكُفْرِهِمْ وَتَجَاوُزِهِمْ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ مَا كَانَ مِنْهُمُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمُ يَوْمَئِذٍ مَنُودٌ وَتَطَاعَتِهِمْ وَرُزْنِهِمْ رَأْسًا مَحْتَرَمًا دَارِيذًا.

(يعدون) مأخوذ از تعدی است و در اینجا بمعنی تعدی از حدودی است که بر بنی اسرائیل مقرر شده بود که در روز شنبه صید ماهی نکنند.

(حاضِرَةُ الْبَحْرِ) یعنی نزدیک دریا بود و بروایت ابن عباس نام آن قریه (ایله) بوده که میان (مدین) و (طور) بر ساحل بحر (طبریّه) واقع شده بود و بعضی طور دیگر گفته‌اند.

(شَرَعًا) جمع شارع است یعنی ماهیانی که بر روی آب ظاهر میگردند

صفحه : ۳۱۰

و آشکار میشوند.

وَيَوْمَ لَا يَسْتَوُونَ كَقَوْلِهِمْ أَنَّكَ يَهُودِيَهَا مَأْمُورٌ شَدُّوا فِي رُزْنِهِمْ صَيْدَ مَاهِيٍّ نَكَنُوا مَاهِيَانَ بَغْرِزَهُ خَدَا دَادَشَانَ رُوزَهَايِ دِيْكَرِ تَهْ آبِ مِيرْفَتَنَدِ وَ رُوزِ شَبْنَهْ چُونِ مَطْمَنِ بُونَدَنَدِ رُوزِ آبِ مِيَا مَدَنَدِ يَهُودِيَهَا فِي مَعْرُضِ اِمْتِحَانِ وَاقَعِ كَرْدِيدَنَدِ وَتِي چِنِينِ دِيدَنَدِ طَمْعَشَانَ غَالِبِ كَرْدِيدِ وَ فِي رُوزِ شَبْنَهْ كَمَا مَأْمُورٌ بُونَدَنَدِ صَيْدَ مَاهِيٍّ نَكَنُوا مَخَالَفَتِ نَمُودَهُ مَشْغُولِ شَدْنَدِ بِصَيْدِ مَاهِيٍّ وَ نَهِيَّ صَرِيحِ رَا مَخَالَفَتِ نَمُودَنَدِ. كَقَوْلِهِمْ أَنَّكَ جَمَاعَتِ اِيْلَهْ چُونِ دِيدَنَدِ مَاهِيَانَ رُوزِ شَبْنَهْ فِي آبِ مِيَا يَنَدِ وَ اَزِ صَيْدِ كَرْدَنِ اَنَّهُمَا نَهِيَّ دَارَنَدِ بَاغْوَاءِ شَيْطَانِ تَمَهِيدِي بَكَارِ بَسْتَنَدِ وَ رَأْيِ اَنَّهُمَا بَرِ اِيْنَكِهْ قَرَارِ كَرَفْتِ كِهْ بَرِ لَبِ دَرِيَا حَوْضَهَائِي حَفَرِ نَمَايَنَدِ وَ اطْرَافِ اَنَّهُمَا چَوْبَهَائِي تَرْتِيبِ دِهَنَدِ وَ فِي رُوزِ شَبْنَهْ كِهْ مَاهِيَانَ رُوزِ آبِ مِيَا يَنَدِ اَنَّهُمَا رَا فِي اَنَّهُمَا حَوْضَهَا بَرَانَدِ وَ جَلُوْ اَنَّهُمَا مَجَارِي آبِ رَا بِنَدَنَدِ وَ فِي رُوزِ يَكْشَبْنَهْ بَرُونَدِ وَ اَنَّهُمَا رَا صَيْدِ كَنَدِنَدِ، وَ بِقَوْلِي رُوزِ شَبْنَهْ قَلَّابِ فِي دَرِيَا مِيَا اِنْدَاخْتَنَدِ وَ مَاهِيَانَ فِي اَنَّهُمَا مَانَدَنَدِ وَ رُوزِ يَكْشَبْنَهْ اَنَّهُمَا رَا صَيْدِ مِيَكْرَدَنَدِ.

كَذَلِكَ نَبَلُّوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ اِشَارَهْ بَهْ اِيْنَكِهْ كِهْ اِيْنَهَا چُونِ فَاسِقِ بُونَدَنَدِ فِي مَوْقِعِ اِمْتِحَانِ وَاقَعِ كَرْدِيدَنَدِ تَا اِيْنَكِهْ فَسَقَشَانَ پَدِيدِ كَرْدَدِ.

وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا الْخِطَابِ اِيْهْ خَبَرِ مِيَدَهْدِ كِهْ بَيْنِ فَاسِقِيْنَ بَنِي اِسْرَائِيْلِ جَمَاعَتِ مَصْلِحِيْنَ بُونَدِنَدِ كِهْ بَا نَهَا مَوْعِظَهْ مِيَكْرَدَنَدِ كِهْ مَخَالَفَتِ اَمْرِ رَسُوْلِ رَا نَكَنِيْدِ كِهْ فِي مَعْرُضِ عَذَابِ وَاقَعِ مِيَكْرَدِيْدِ، جَمَاعَتِ دِيْكَرِ اَزِ اَنَّهُمَا مَوْعِظَتِ يَافَتَنِ فَاسِقِيْنَ مَأْيُوسِ بُونَدِنَدِ بَا نَهَا مِيَكْتَنَدِ بَرَايِ چِهْ جَمَاعَتِي رَا كِهْ خَدَا هَلَاكِ كَنَدَنَدِ اَنَّهُمَا اسْتِ يَا اَنَّهُمَا رَا عَذَابِ خَوَاهَدِ نَمُودِ مَوْعِظَهْ مِيَكْنِيْدِ يَعْنِيْ بَرِ اِيْنَكِهْ مَوْعِظَهْ اَثْرِي وَ فَائِدَهْئِي مَتْرَبِ نَخَوَاهَدِ كَرْدِيْدِ وَ مَوْعِظَهْ نَمُودَنِ شَمَا بِيْ اَثْرِ اسْتِ اَنَّهُمَا فِي پَاسَخِ

صفحه : ۳۱۱

مِيَكْتَنَدِ مَوْعِظَهْ مَا بَرَايِ دُوْ چِيْزِ اسْتِ يَكِي (مَعْدِرَةً اِلَى رَبِّكُمْ) يَعْنِيْ عَذْرَ مَا بَاشَدِ نَزْدِ پَرُورْدِگَارِ شَمَا كِهْ مَا بِوُظِيْفَهْ خُودِ عَمَلِ نَمُودَهْ اِيْمِ، وَ دِيْكَرِ اَنَّهُمَا شَائِدِ اِيْنَهَا پَرَهِيْزِگَارِ كَرْدَنَدِ وَ دَسْتِ اَزِ عَصِيَانَ بَرْدَارَنَدِ.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ اَنْجِيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ الْخِطَابِ وَاقَعِ مَوْعِظَهْ نَاصِحِيْنَ بِفَاسِقِيْنَ تَاثِيْرِ نَمُودِ اَنَّهُمَا رَا كِهْ نَهِيَّ اَزِ مَنَكْرِ مِيَكْرَدَنَدِ نَجَاتِ دَادِيْمِ وَ اَنَّهُمَا اِيْكِهْ سَتَمِ نَمُودَنَدِ يَعْنِيْ مَخَالَفَتِ كَرْدَنَدِ بَعْدَابِ سَخْتِ كَرَفْتِيْمِ بِسَبَبِ اِيْنَكِهْ اَزِ فَرْمَانَ خَارِجِ شَدْنَدِ.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که بر هر مؤمنی امر بمعروف و نهی از منکر لازم است و لو در جائی که امید اثر نداشته باشد.

لکن بدلاّت قوله تعالی (وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) میتوان گفت در جایی امر بمعروف واجب است که اندک امید باثر باشد و گر نه آنجائیکه به یقین دانسته شود که موعظه بهیچ وجه اثر بر آن مترتب نیست اصلا نهی از آن عقلائی نیست زیرا که بعضی چنان در گرداب غفلت فرو رفته‌اند که اصلا از قابلیت هدایت شدن افتاده‌اند و آنان مثل حیوانات نه چشم بینا دارند و نه گوش شنوا (بَلْ هُمْ أَصْلُ سَبِيلًا).

در مجمع البیان گفته- حال فرقه سوم ذکر نشده یعنی آنهائیکه نه صید ماهی میکردند و نه صید کنندگان را نهی میکردند که آیا از نجات یافته‌گان بودند یا از هلاک شدگان، و از ابن عباس روایت شده که گفته در باره آن سه قول است: اول- اینکه هر دو فرقه نجات یافتند و فرقه سوم هلاک گردیدند.

(اینکه قول از سدی است) دوم- هر دو فرقه هلاک شدند و نجات یافتند فرقه نهی کنندگان و اینکه قول ابن زید است و همین قول نیز از ابی عبد الله ع روایت شده.

سوم- در باره آن فرقه سوم توقف است، و از عکرمه روایت شده که گفت بر ابن عباس وارد شدم و قرآن مقابلش بود و گریه میکرد و اینکه آیه را میخواند و گفت دانستیم که خدا هلاک کرد آنهائی را که ماهی گرفتند و نجات داد آنهائی را

صفحه: ۳۱۲

که نهی میکردند نمیدانیم چه کرد با آنهائیکه نهی نمیکردند و ماهی هم نمیگرفتند و اینکه است حال ما- و قول بتوقف را جبائی اختیار کرده [پایان] فَلَمَّا عَتَا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ خلاصه اینکه حق تعالی برسولش خبر میدهد که چون جماعت اسرائیلیان از امر پروردگار و آنچه نهی شده بودند از اینکه در روز شنبه صید ماهی نکنند سرکشی و طغیان نمودند مورد غضب واقع گردیدند و بآنها گفتیم بگردید (قرده) یعنی م... آ... و آنها را بصورت میمون در آوردیم در حالیکه از رحمت خدا دور شدگان بودند و گفته‌اند آنهائیکه بصورت میمون گردیدند سه روز بیشتر زنده نماندند و تمامشان مردند.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يُسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (تأذّن) از باب (تفعل) است چون وعد و ایعاد و بمعنی عزم است زیرا کسی که بر عملی تصمیم گرفت گویا بنفس خود اعلان نموده و آن جاری مجرای قسم است اینکه است که جواب آن که (لِيُبَيِّنَ) است لام قسم داخل گردیده خلاصه در اینکه آیه خدای تعالی قسم یاد نموده که برانگیزاند و مسلط گرداند بر یهودیان تا روز قیامت کسانی را که بآنها بچشانند عذاب سخت مثل قتل و اسارت و غیر اینها چنانچه بر آنها بخت نصر بابلی را مسلط گردانید که چه قدر از آنها را کشت و چه قدر اسیر گرفت و پس از آن ملوک فرس از آنها جزیه گرفتند و هیچ وقت آنها مستقل در مملکت نبودند، و از ابی جعفر روایت شده که مقصود از (مَنْ يُسُومُهُمْ) امر حومه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و اینکه آیه دلیل است بر اینکه برای ملت یهود هیچ وقت دولت و عزت مستقل نیست.

وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ الْخ و از جمله کیفر اعمال یهودیان اینکه است که خدا اینها را امتهائی گردانید

صفحه: ۳۱۳

بعضی صالح و بعضی غیر صالح و در زمین متفرق گردیدند چنانچه تا حال هم چنین است که در ولایات متفرق هستند شهری و ولایتی نیست که عده‌ئی از یهودیها در آن نباشند و مالیات که بمعنی جزیه است بایستی بدولت آن مملکت بدهند و اینهم دلیل بر ذلت آنها است.

صفحه : ۳۱۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۶]

اشاره

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأَخْرَجُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَالَّذِينَ يَمَسُّونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰) وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱) وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳)

وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴) وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَرَكَه يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)

صفحه : ۳۱۵

[ترجمه]

پس از آن اولاد آنها از پی آنها جانشین گردیدند و تورات را بارث بردند و آنرا بیاموختند که بگیرند متاع پست دنیا را و میگویند بزودی ما آمرزیده میشویم و هر گاه برای آنها متاع دیگری مثل آن بیاید آنرا هم میگیرند آیا پیمان کتاب بر آنها گرفته نشده بر اینکه نگویند بر خدا مگر سخن حق و خوانده‌اند آنچه در تورات است و خانه آخرت بهتر است از دنیا برای کسانی که از حرام و دروغ بستن بر خدا احتراز نمایند آیا چرا شما تعقل نمیکنید [۱۶۹]

و آن کسانی که بکتاب تمسک کردند (یعنی قرآن) و نماز را پیای داشتند همانا ما ضایع نمیگردانیم اجر اصلاح کنندگان را [۱۷۰] و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که برای یهود بر کنندیم کوه را بالای سر بنی اسرائیلیان بطوریکه گویا کوه سایه بان بود بالای سر آنها و گمان میکردند که کوه بر آنها می افتد ای بنی اسرائیل بگیرید بقوت آنچه را بشما عطاء نمودیم (بجد تمام) و یاد کنید آنچه را که در او است شاید شما پرهیزگار گردید [۱۷۱]

و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که پروردگار تو از ظهور بنی آدم گرفت ذریه آنها را و خود آنها را بر نفس خودشان گواه گرفت و گفت آیا من نیستم پروردگار شما گفتند آری گواهی میدهیم ما و روز قیامت میگوئید همانا ما از اینکه گواهی غافل بودیم [۱۷۲]

یا میگوئید جز اینکه نبود که پیش از ما پدران ما مشرک بودند و ما ذریه آنها بودیم تابع گردیدیم آیا ما را بعمل خطاکاران هلاک میگردانی [۱۷۳]

و اینکه چنین ما آیات را تفصیل میدهیم که شاید آنها از شرک برگردند [۱۷۴]

ای رسول برای کافرین بخوان خبر آنکسیکه باو آیات خودمان را عطا کردیم پس از آن آیتها بیرون آمد و تابع شیطان شد و از گمراهان گردید [۱۷۵]

و اگر خواسته بودیم بهمین آیات او را رفعت میدادیم لکن او میل کرد بسوی زمین و تابع هوای خود گردید و مثال او مثال سگ است که اگر بر او حمله کنی زبان بیرون می‌آورد و اگر وی را رها کنی باز زبان بیرون می‌آورد اینکه مثل جماعتی است که بآیات ما تکذیب کردند بر آنها حکایتهای آنها را بخوان شاید آنان بفکر افتند [۱۷۶]

صفحه : ۳۱۶

(توضیح آیات)

اشاره

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى (خلف) بفتح لام جانشینان صالح را گویند، و (خلف) بسکون لام جانشینان فاسد را نامند پس از امت موسی وارثین و اعقاب آنها اولادان و اولاد آنها کسانی بودند که تورات را بارث بردند و تورات در دست جانشینان سوء و بد آنها ماند آنها تورات را میخواندند و تدریس میکردند و عمل باحکام آن نمیکردند و مقصود آنها بدست آوردن متاع و منافع اینکه دنیای دنی بود، و قوله تعالی (هَذَا الْأَدْنَى) اشاره بتحقیق و بی اعتباری اینکه عالم طبیعت است اگر ادنی را بمعنی دنائت و پستی بگیریم و یا بمعنی دنو و نزدیکی است که اینکه عالم نزدیک تر بما است، و (يَأْخُذُوهُ) یعنی غرضشان از اینکه قرائت تورات تحریف آیات و بدست آوردن عملی بوده که از مردم رشوه بگیرند و چنین کاری برای آنها آسان گردد.

و يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ یعنی علماء یهود چنین عمل میکردند و میگفتند خدا ما را می‌آمرزد و از اینکه عمل ما را مؤاخذه نمیکند و هرگاه از اینکه قبیل منافع دیگری از متاع و منافع دنیا بدست آنها آید میگیرند. أَلَمْ يُوْحِّدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ آیه در مقام سرزنش آنها است که آیا خدای تعالی از اینها در تورات عهد و میثاق نگرفته که نگویند بر خدا مگر حق و آیات تورات را تکذیب نمایند و نگویند و نخوانند مگر آنچه را که نازل گردیده و نسبت ندهند مگر آنچه را که در آن نوشته شده.

وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اینکه آیه و آیه بعد چون ترجمه شده و واضح است دیگر محتاج بتوضیح نیست

صفحه : ۳۱۷

وَ إِذِ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ در اینکه آیه خبر میدهد که چون اسرائیلیان بر احکام تورات اقبال نمیکردند خدای تعالی برای تهدید آنها اضافه بر اینکه آنان را در (تیه) سرگردان گردانید بامر او کوه از زمین کنده شد و در بالای سر آنها قرار گرفت مثل سایبان و گفته‌اند که یک فرسخ در یک فرسخ عرض کوه بوده و تمام آنهایی را که در (تیه) بودند فرا گرفته بوده و کوه بالای سر آنها با آنها حرکت میکرد و بطوری بآنها نزدیک بود که گمان میکردند بر آنها واقع میگردد و آنها را هلاک میگرداند و وقتی بکوه نظر میکردند بسجده میافتادند (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) بآنها امر

کردیم یا گفته شد آنچه بشما از آیات و احکام تورات رسیده بقوت بگیریید یعنی با عزم و اراده قوی بگیریید و متذکر دستورات آن باشید و بر طبق آن عمل نمائید شاید باین وسیله متقی و پرهیزگار گردید و إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ بَلَىٰ تَوَضَّعُوا لَهَا وَ كَانُوا يَلْعَنُونَ (مجادل: ۱۷) گفته است علماء شیعه و سنی در معنی اینکه آیه و در بیان اخراج و اشهاد و جوهی گفته‌اند:

۱- خدای تعالی ذریه آدم را از صلبش بیرون آورد مثل هیئت (ذرّ) و آنها را بر آدم عرضه نمود و گفت من از ذریه تو میثاق میگیرم که مرا عبادت کنند و بر من شریک قرار ندهند پس از آن گفت (أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنَّكَ رَبُّنَا) پس بملائکه گفت شاهد باشید ملائکه گفتند ما شاهد شدیم و گفته شده که خدای تعالی در آنها عقل و فهمی قرار داده که خطاب او را بشنوند و بفهمند پس از آن آنها را برگردانید بصلب آدم تا وقتی که از صلب آدم خارج گردند و هر کس داخل در اسلام گردید بر فطرت اولی باقی مانده و کسیکه کافر

صفحه : ۳۱۸

شد از فطرت اولیش خارج گردیده و اینکه قول جماعتی از مفسرین است و برای اثبات آن تمسک بروایاتی کرده‌اند که بعضی مرفوعه و بعضی موقوفه است و اهل تحقیق اینکه تأویل را ردّ نموده‌اند به اینکه که قرآن بخلاف آن شهادت میدهد زیرا که گفته (وَ إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ) و نگفته (من آدم) و گفته (من ظهورهم) و نگفته (من ظهره) و گفته (ذریتهم) و نگفته (ذریته) پس از آن خبر داده به اینکه که چنین کردیم که نگویند ما از چنین مطلبی غافل بودیم یا اینکه معترض شوند بشرک پدرانشان و اینکه پیرو آنها بودند و اینکه در جانی است که مشرکین آباء داشته باشند و شامل اولاد صلبی آدم نمیشود.

و نیز اینکه ذریه‌ئی که از صلب آدم بیرون آوردند یکی از دو حال بیرون نیست یا آنها را خدا عقلاء گردانیده یا نه، اگر دارای عقل نباشند صحیح نیست که معرفت بتوحید پیدا نمایند و اینکه خطاب الهی را بفهمند و اگر در آن حال عاقل شده بودند واجب است که متذکر باشند و صحیح نیست که فراموش کنند زیرا که اخذ میثاق حجت نیست مگر اینکه متذکر باشند پس لازم است که عهد و میثاق را متذکر باشیم و بجهت اینکه معقول نیست که جمعی از عقلاء و دانشمندان فراموش کنند چیزی را که شناخته و تمیز داده‌اند بطوری که احدی از آنها یادآور نشود اگر چه بین آنها طول زمان واقع شده باشد، آیا نمی‌بینی که اهل بهشت بسیاری از احوال دنیا را میدانند و میگویند باهل جهنم (قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا) و اگر جایز باشد فراموش شود با اینکه کثرت جایز است که خدا خلق را تکلیف کرده باشد در زمان گذشته پس از آن عود بدهد آنها را برای اینکه بآنها ثواب بدهد یا عقاب کند و اینکه مطلب بقول تناسخیه بازگشت میکند.

تا آنجا که گفته دوم- مراد اینکه است که خدای تعالی بنی آدم را از اصلاّب پدرانشان خارج گردانید بسوی ارحام امهاتشان و درجه بدرجه بآنها تغییراتی داده از علقه و مضغه تا اینکه آنها را (بشرا سوئیا) کامل گردانیده و بآنها آثار

صفحه : ۳۱۹

صنع خود را نمایانیده و آنها را بدلائل معرفت متمکن گردانیده تا اینکه گویا او را مشاهده مینمودند آنوقت بآنها گفت (أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ) و بنا بر اینکه معنی چنین میشود که بنی آدم را شاهد میگیرد بر خودشان بدلالات عقلشان که خلقتشان دلالت دارد بر توحید و قرار داده در آنها از عجائب خلقتشان و ترکیب بدنشان پس گویا او تعالی بمنزله شاهد گیرنده آنها است بر نفسهای آنها و نظیر اینکه آیه قوله تعالی است که (فَقَالَ لَهَا وَ لِلأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) اگر چه نه از او تعالی قولی است و نه از آنها جوابی است و مثل او است قوله تعالی (شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ) و معلوم است که کفار اعتراف بکفر نکردند لکن از

آنها ظاهر گردید ظهوری که دفع آن ممکن نبود برای آنها پس گویا اعتراف کردند الی آخر کلامه.

[پایان] اکثر مفسرین آیه را حمل باستعاره و معنای مجازی کرده‌اند لکن مادامی که ممکن باشد حمل نمودن لفظ را بر معنی حقیقی بدون قرینه مجوزه صحیح نیست صرف گردانیدن لفظ را از معنی حقیقی بمعنی مجازی، چه مانعی دارد که گفته شود مخاطب بخطاب (الست بر بکم) و نیز مقام پیمان و عهد بستن حق تعالی با انبیاء آنجا که فرموده (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ اَلْح) سوره احزاب آیه ۷، و نیز میثاق گرفتن از اهل کتاب آنجا که گفته (وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ) سوره آل عمران آیه ۱۸۴، اینکه موارد مقام اولی بشر است در مرتبه ابداع یعنی در مرتبه روحانیت که حقیقت انسانیت وی است و شالوده وجود و فعلیت او است پیش از ظهورش در عالم طبیعت که در آن مرتبه موقعیت آنرا داشت که خداوند او را مورد مکالمه قرار دهد و پس از آنکه بخطاب (أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ) و پاسخ آنها که (بلی شهدنا) با آنها عهد و پیمان بسته که خلاف نکنند و بوظیفه بندگی عمل نمایند و نقض عهد نمایند لکن عالم طبیعت و تعلق و اشتغال بعالم طبیعی آنها را از مقام اولی پرتاب نموده و عهد پروردگار خود را فراموش نموده‌اند.

صفحه : ۳۲۰

و وقتی انسان می‌تواند باین حقیقت اعتراف کند که بداند انسان با وحدت شخصیه‌ئی که دارد جامع تمامی مراتب وجود است و چکیده جمیع عوالم است و وی را در هر عالمی مقام و منزلی است: باعتبار عقلش در عالم عقول محلی دارد و باعتبار روح الهیش در مرتبه روحانین مقامی دارد، و باعتبار نفس مجردش در عالم عقول راهی دارد، و باعتبار طبیعت و جسمانیتش در عالم طبع و نفس حیوانی واقع گردیده و اول مرتبه پیدایش و حقیقت انسان و نحوه وجود با تمام خصوصیات او همان است که در مرتبه ابداع مقام وی است در احاطه علم حضوری حق تعالی و انکشاف وجود او نزد خدای جل و علا و در آن مرتبه است که از مصدر جلال خداوندی بآنها خطاب میرسد (الست بر بکم) و بلا تأمل بزبان نیازمندی (بلی) جواب میدهند آری تو پروردگار و آفریننده ما هستی و قوله تعالی در سوره الحديد آیه ۲۲ (مَا أَصَابَ مِنْ مُصَیْبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِی كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا) آیه مشعر بر اینکه است که آنچه در عالم بتدریج ظاهر میگردد قبلا در دفتر آفرینش که تعبیر از آن بلوح محفوظ شده ضبط و ثبت است وقتی امورات نفسانی انسان همین طوری که آیه خبر میدهد در کتاب تکوینی ضبط شده البته حقیقت او هم با تمام خصوصیات در کتاب آفاقی نزد علّام الغیوب ظاهر و در احاطه علمیه او حاضر است.

پس از آن در مرتبه ایجاد و آفرینش او در مجاری عالم که عالم اول ظهور وی است در عقل کل چنانچه در خبر صحیح رسیده که در عقل سرهائی است بعدد انفس خلاق و در آن پرده‌ئی افتاده و اسم آدمی بر آن ثبت گردیده وقتی او متولد گردید و بحد رشد رسید پرده عقب می‌رود و صاحب آن مرتبط بآن میگردد و عقل اول موجودی است که در مرتبه ابداع از حق تعالی صادر گردیده چنانچه در اصول کافی احادیث بسیاری در ثبوت آن از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده.

و نیز در مرتبه نزول مرتبط میگردد بنفس کلی که در محل خود مبرهن

صفحه : ۳۲۱

گردیده که نفس از حیث ذات مجرد از ماده است لکن در عمل محتاج به آلات جسمانی است و نیز در بین مراتبی را طی میکند تا برسد بمرتبه هیولی که در مرتبه نزول آخرین مرتبه خلقت است و در هر یک از مراتب وی را خصوصیات و آثاری است که مترتب بر او میگردد اینکه است که در شأن انسان کامل گفته‌اند (دو سر حلقه هستی، بحقیقت بهم تو پیوستی) خلاصه وقتی انسان در قوس نزول بآخرین مرتبه هیولی که فقط قوه صرف است رسید اگر موفق گردید و در قوس صعود درجه بدرجه بالا رفت و در عالم

طبیعت عکوف نمود مرتبط میگردد باصل اولی خود یعنی عقل آنوقت بگوش جاننش و بفطرت توحیدش نداء پروردگار خود را میشنود و بزبان دلش لئیک گویان میگردد.

لکن اگر در مرتبه طبیعت عکوف نمود و زنجیر شهوات و آرزو و آمال طبیعی بدست و پای وی پیچید و نگذارد که بسوی مقام اولی خود قدمی بالا رود آنوقت است که عهد پروردگار خود را فراموش میکند و در قیامت که در مؤاخذه واقع میگردد، قوله تعالی (أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ) در قیامت مشرک و کافر عذر میآورند که ما از اینکه معاهده غافل بودیم یا میگویند چون پدران ما مشرک بودند ما تابع آنها گردیدیم (أَفْتَهَلْکُمْ بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ). و معلوم است که غفلت را در جانی میآورند که کسی مطلبی را دانسته باشد و بعدا باشتغال بامور دیگر از آن غافل گردیده باشد. خلاصه گوئیم هر فردی از بشر با وحدت شخصیه‌ئی که دارد وی را روئی است بمبدء و آله عالم و روئی است بنفس و طبیعت خود و بآن وجه حقانی است که موقعیت مکالمه با مبدء خود را پیدا مینماید و آن همان مقام روحانیت او است که در قوس نزول بعالم طبیعت مقام خود را فراموش میکند و از آن غفلت مینماید.

صفحه : ۳۲۲

و بعضی از دانشمندان مفسرین معاصرین پس از بیانات بسیار و توجیهاات زیاد در توجیه آیه بآیاتی تمسک نموده و فرموده مثل قوله تعالی (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) سوره یس آیه ۸۲ (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصِيرِ) سوره القمر آیه ۵۰، و نظائر اینکه آیات و چنین اثبات کرده که اینکه وجود تدریجی که برای موجودات است و از آن جمله برای انسان است امری است از ناحیه خدا که با کلمه (کن) بدون تدریج بلکه دفعه افاضه میشود و اینکه وجود دارای دو وجه است یکی آن وجهی که بطرف دنیا دارد و دیگر آن وجهی که بطرف خدای سبحان دارد اینکه است که بتدریج از قوه بفعل و از عدم بوجود در میآید، نخست بطور ناقص ظاهر گشته و سپس بطور دائم تکامل میکند تا آنجا که از اینکه نشأه رخت بر بسته و بسوی خدای خود برگردد و همین وجود نسبت بآن وجهی که نسبت بخدای سبحان دارد امری است غیر تدریجی بطوریکه هر چه دارد در همان مرحله ظهورش دارا است و هیچ قوه‌ئی که بطرف فعلیتش سوقش دهد در آن نیست و اینکه دو وجه هر چند دو وجه برای شیئی واحد هستند لکن احکامشان مختلف است و تصور آن محتاج بداشتن قریحه نازک بین است.

تا آنکه گفته در تفسیر عیاشی و خصائص سید رضی از اصبع بن نباته از علی بن ابی طالب ع روایت شده که وقتی ابن کواء نزد حضرت آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا خدای تعالی پیش از موسی با کسی از اولاد آدم تکلم کرده حضرت فرمود خداوند با جمیع مخلوقات خود تکلم کرده خوب آنها و بد آنها و همه جواب او را دادند، ابن کواء مقصود حضرت را نفهمید و گفت چطور یا امیر المؤمنین حضرت فرمود مگر کتاب خدا را نخوانده‌ئی که پیغمبر خود میفرماید (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) اگر اینکه آیه را خوانده‌ئی باید بدانی که خداوند کلام خود را بجمیع افراد بنی آدم شنوایده

صفحه : ۳۲۳

و آنها هم جواب او را داده‌اند، ای ابن کواء جمله اول (قَالُوا بَلَى) جواب بنی آدم است خداوند بینی آدم فرمود آیا نیستی من پروردگار شما که معبودی جز من نیست و منم رحمن و رحیم پس اقرار نمودند باطاعت و ربوبیت، و رسل و انبیاء و اوصیاء انبیاء را از دیگران جدا کرده و بشر را باطاعتشان مأمور گردانیده [پایان] و اینکه گفته‌اند که اگر ما از چنین عالمی گذر نموده بودیم و آنوقت با عقل و شعور بودیم که مأمور مکالمه حق تعالی واقع شده بودیم البته بایستی در اینکه عالم حاضر نیز و لو گاهی یا بعضی

از افراد بشر بیادشان بیاید، و نیز اینکه در چه وقت بوده.

در پاسخ گوئیم سؤال از وقت در اینجا موضوع ندارد زیرا در عالم روحانین و مجردات تقدّم و تأخر زمانی و مکانی تصوّر ندارد تمام زمانها در آن مرتبه مثل آن واحد است و تمام مکانها نقطه واحده مینماید و کسیکه بوجدان خود رجوع کند اگر دارای قلب مصفائی باشد در همین عالم طبیعی بگوش دل نداء (أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ) را میشنود و بزبان دل (بلی) میگوید.

و اینکه گوئید بکلی فراموش کرده قبول نداریم چگونه فراموش کرده در صورتی که اگر از وی پرسش شود که چه کس آسمان و زمین را خلق نموده بدون تأمل میگوید خدا و همان فطرتی که فرموده (فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) ناشی از همان نداء رحمانی است که در کالبد انسان نفوذ نموده منتهی الامر اشتغال بامور مادی پرده روی دانش وی کشیده و او را غافل گردانیده اینکه است که خدای تعالی خبر میدهد که در قیامت غفلت را عذر خود قرار میدهند.

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ الْخِ وَ در اربعین هاشمیه در شرح حدیث بیست و چهارم راجع بروایتی که در عالم ذر رسیده و نیز در جلد دوم اینکه تفسیر در ذیل آیه ۲۷ سوره بقره راجع

صفحه : ۳۲۴

بآیه (أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا) مختصر بیانی کردیم بآن جا مراجعه کنید.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ- خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که بر بنی اسرائیل بخوان خبر آنکسی که باو آیات خود را عطاء نمودیم پس بیرون آمد از آن آیات چنانکه مار از پوستش بیرون میآید پس لاحق شد باو شیطان و او را پیروی خود کرد پس گشت آن داننده آیات از گمراهان.

[داستان بلعام بن باعورا]

مفسرین گفته‌اند که او یکی از علماء بنی اسرائیل بوده و باو علمی از کتاب داده شده بود، و بقولی او از اهل کنعان بوده (فَإِنْسَلَخَ مِنْهَا) یعنی و بآن علمی که بآیات داشت و مستجاب الدعوه شده بود از آن علم بیرون آمد و آن علم را پشت سر انداخت و تابع شیطان گردید و داخل گمراهان شد.

از ابن عباس و محمد بن اسحق و سدی چنین نقل میکنند که چون موسی با جباران قصد جنگ نمود و بزمین کنعان که از بلاد شام بود فرود آمد بلعام بن باعورا مردی مستجاب الدعوه بود باو گفتند تو میدانی که موسی مردی غیور و شدید است و لشکر بسیار دارد و اکنون بجنگ ما آمده و مردان ما را میکشد و زنان ما را اسیر میکند و تو مرد مستجاب الدعوه‌ئی و اسم اعظم نزد تو است و پسر عم مائی دعا کن خدا شرّ او را از ما دفع گرداند او گفت موسی پیغمبر خدا است بفرمان خدا است و بفرمان خدا میآید و مدد او فرشتگانند من چگونه دعا کنم، آن جماعت الحاح و التماس بسیار کردند گفت من باید از خدا دستور بخواهم و او بطریقی که داشت با خدا مناجات کرد جوابی نشنید جماعت گفتند اگر خدا نمیخواست تو را نهی مینمود و اینکه قدر تملق و چاپلوسی کردند که او را فریب دادند، بلعام برخاست و بر خری سوار شد و در کوهی رفت که مشرف بر قوم موسی باشد و خر او بالا نمیرفت او بقدری او رازد که خر بزبان آمد که میخواهی بر پیغمبر خدا نفرین کنی چون مصرّ بر عمل خود بود خدا او را

صفحه : ۳۲۵

رها کرد وقتی خواست بقوم خود دعاء کند و بموسی نفرین زبانش گشت بقومش نفرین کرد و بموسی دعاء نمود، وقتی قوم باو

اعتراض نمودند که چرا چنین کردی گفت من نخواستم چنین کنم بزبانم چنین جاری گردید و زبانش از دهنش بیرون افتاد، بلعم گفت حالا که دین و دنیا از دست من رفت چکنم حيله‌ئی بکار برید گفتند چه حيله کنیم گفت زنان را بیارائید و بلشکرگاه موسی روانه کنید اگر یک نفر از لشگریان موسی زنا کند آنها نصرت و ظفر نمیابند چنین کردند زن زیبای صاحب جمالی را وارد لشکرگاه موسی کردند یکی از بزرگان بنی اسرائیل بنام زمری ابن سلوم پسر سبط شمعون بن یعقوب بود او را دید از جمال او تعجب نمود از او طلب کرد او قبول نمود دست او را گرفت و بخیمه خود برد و با او زنا کرد و نیز زنا در میان آنان واقع گردید و در اثر اینکه عمل طاعون در میان آنها افتاد و بسیاری از آنها را هلاک گردانید.

شیخ طبرسی [ره] از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود اصل در اینکه آیه بلعم است و خداوند او را مثل آورده برای هر کسی که هوای خود را برگزیند بر هدایت خدا از اهل قبله.

(وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ) یعنی اگر ما میخواستیم همانا او را بلند میگردانیدیم بسوی منزلهای ابرار باین آیات یعنی آیاتیکه باو عطاء نموده بودیم (وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) یعنی لکن او میل و رغبت کرد بدنیا، و اینکه رفعت و بلندی را معلق گردانیده بمشیت خدا نه عمل خودش که مستحق بآن باشد زیرا که بلند شدن از قبل آیات لازمه او مشیت خدا است و مقصود آنچه چیزی است که مشیت تابع آنست و گویا گفته شده اگر مشیت لازم میآورد که او را بلند گردانیم او را بلند میگردانیدیم آیا نمی بینی قوله تعالی (وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) یعنی لکن او خودش میل بدنیا نمود و دنیا را برگزید.

(فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ) صفت چنین کسی مثال سگ است در بدترین احوالش (إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ) اگر بر او حمله کنی زبان

صفحه : ۳۲۶

بیرون میآورد و اگر او را واگذاری باز زبان بیرون میآورد.

ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا فَاقْضِ مِنْ الْقَضِيَّاتِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ اینکه مثل را برای جماعتی آورده از یهود که آنهائیکه بسیره چنین کسی مثل بلعم باعورا عمل میکنند حذر کنند و بدانند که تو از جهت وحی میدانی و حجت را بر آنها تمام میکنی شاید آنها بفکر افتند.

[پایان]

صفحه : ۳۲۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۷ تا ۱۸۲]

اشاره

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸) وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹) وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰) وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَ أُمَلِيَ لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ

إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۸۴) أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶)
يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷)

صفحه : ۳۲۸

[ترجمه]

مثل بد نکوهیده‌ئی است مثل جماعتی که (بعناد) آیات ما را تکذیب نمودند و آنها بخود ستم میکنند [۱۷۷]
کسی را که خدا هدایت گردانید او هدایت یافته است و کسی را که گمراه گردانید چنین جماعتی آنان زیان کارانند [۱۷۸]
و بدرستی که آفریدم برای جهنم بسیاری از جن و انس را برای آنان دل‌هایی است که بآن ادراک نمیکنند و چشم‌هایی است که بآن نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بآن نمیشنوند چنین مردمانی مثل چهارپایان بلکه پست‌تر و بدتر از آنها میباشند و چنین گروهی آنها را غافل شدند [۱۷۹]

و برای خدا است نام‌های نیکو پس خدا را بآن نام‌های نیکو بخوانید و واگذارید متابعت آنها را که میل میکنند بکجی در نام‌های او بزودی جزا داده میشوند بآنچه عمل میکردند [۱۸۰]

و از جمله کسانی که ما آفریده‌ایم جماعتی هستند که راه‌نمایی میکنند مردمان را بحق و باحق و بعدالت رفتار میکنند [۱۸۱]
و آن‌کسانی که آیات ما را تکذیب کردند بزودی آنها را درجه درجه بعذاب نزدیک کنیم از جائیکه نمیدانند [۱۸۲]
و (روزی چند) بآنها مهلت میدهیم همانا کید من محکم است [۱۸۳]

آیا اینها (مشرکین) فکر نمیکنند (که در رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) دیوانگی نیست و نیست او مگر بیم دهنده آشکارا [۱۸۴]

آیا اینها در ملکوت آسمانها و زمین نظر نمیکنند و نیز هر شیئی را که خدا آفریده نمانند و اینکه شاید اجل آنها نزدیک باشد و پس از آن بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند [۱۸۵]

کسی را که خدا گمراه کرد او را هدایت کننده‌ئی نیست و آنها را وامیگذارد در سرکشی و طغیان‌شان [۱۸۶]
ای رسول [ص] از تو از ساعت قیامت سؤال میکنند که چه وقت فرا خواهد رسید بگو همانا علم آن نزد پروردگار من است وقت آنرا ظاهر نمیکند مگر خدا (امر قیامت) سنگین است در آسمانها و زمین نمیآید بشما مگر ناگهان از تو میپرسند بطوریکه گویا تو آگاهی بگو جز اینکه نیست که علم آن نزد خدا است و لکن بیشتر مردم نمیدانند [۱۸۷]

صفحه : ۳۲۹

[توضیح آیات]

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ پس از داستان بلعم باعورا که با اینکه آیاتی چنانچه گفته‌اند بوی عطاء

شده بود و مستجاب الدعوه بوده و اسم اعظم را میدانسته با اینحال فریب شیطان را خورده و از مرتبه خودش بیرون رفت و از قوله تعالی (سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ) معلوم میشود که اینکه مثال کسانی است که آیات خدا را تکذیب کردند و تکذیب آنان بخودشان بازگشت مینماید و بخودشان ستم نمودند.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آیه ارشاد باین است که صرف راه یافتن بچیزی نافع نیست وقتی راه یافتن فائده دارد که با هدایت خدا توأم گردد و هم چنین صرف راه یابی بضلالت گمراهی نمیآورد مگر وقتی که خدا گمراه گرداند.

خلاصه اینکه مجرد پیدا نمودن راه هدایت یا ضلالت، هدایت یا ضلالت تحقق نمی‌یابد مگر اینکه خدای تعالی هدایت کند یا گمراه گرداند.

البته هدایت کردن حق تعالی یا گمراه کردن که هر دو را بخودش نسبت میدهد بی‌جهت نمیشود نسبت لطف خداوندی بتمام مخلوقاتش یکسان است، وقتی انسان چنانچه در آیه بالا تذکر داده باختیار خودش کفر را بر ایمان ترجیح میدهد و آیات خدا را تکذیب مینماید از قابلیت هدایت می‌افتد وقتی هدایت نشد گمراه میگردد، قوله تعالی (فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) در آیه مشعر بهمین است که اینها بدست خود سرمایه عمر خود را تلف کرده‌اند و زیان برده‌اند و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا آیه خوب توضیح میدهد کسانی را که هدایت نشده‌گان کیانند اینها کسانی میباشند که قلب دارند و فهم و تعقل ندارند، چشم دارند لکن نظر در آیات

صفحه : ۳۳۰

خدا نمیکند، گوش دارند لکن در مقام استماع کلمات حقانی نیستند.

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ چنین کسانی را تشبیه میکند بچهارپایان زیرا که اندامشان اندام آدمی است و اخلاقتشان اخلاق حیوانی است و مثل حیوانات، ادراک حقایق را نمیکند (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) بلکه بدتر از حیواناتند زیرا که خداوند بحیوانات عقل و قوه فکر نداده و انسان (ظَلُومًا جَهْلُومًا) است که آن نعمت بزرگی که از عقل و شعور و ادراک بوی داده بکار نمی‌اندازد و او ستمکار بخودش و جاهل بآنست و بوظیفه خود عمل نمیکند، و نیز حیوانات بوظیفه‌ئی که برای آنها تعیین شده عمل میکنند و از خدمت مرجوعه بخودشان سستی نمیکند و انسان بوظیفه خود عمل نمیکند و اینها غافلند و بفکر عاقبت کارشان نیستند. وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا گویا مورد خطاب مؤمنینند که بآنها تذکر میدهد که بدانند برای خدا اسمهای نیکو است و بایستی او را بهمان نامهایی که خودش بتوسط پیمبرش بر شما اعلان نموده بهمان اسمها خدا را بخوانید.

اسماء الحسنی آن طوری که رسیده و ضبط گردیده نود و نه اسم است و تمام آنها دلالت دارد بر اوصاف جلال و جمال خداوندی و آنها سه قسم است:

یک قسم صفات ذاتیه‌ئی است که اضافه بفعل ندارد مثل احد و واحد و قدم ذاتی و زمانی و غناء و حی و امثال اینها که نسبت بمخلوقات ندارد.

دوم- صفات ذاتی ذو اضافه است مثل عالم و قادر و باری و رازق و مصور و امثال اینها مثل اینکه عالم اضافه بمعلوم دارد، قادر اضافه بمقدور دارد و چنین است باقی صفات.

سوم- صفات اضافی است مثل عالمیت، قادریت، رازقیت که در اینها نسبت بین عالم و معلوم و قادر و مقدور ملاحظه شده.

صفحه : ۳۳۱

وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ شاید مقصود اینکه باشد که واگذارید آنهایی را که تعدی نمودند و بتهای خود را باین نامها میخوانند یا حق تعالی را وصف میکنند بچیزی که در خور جلال و عظمت او نیست و بر خدای تعالی نامهایی میگذارند بچیزیکه جایز نیست.

در کتاب توحید روایت کرده بسند خود از حضرت رضاع از پدران بزرگوارش از علی ع که فرموده برای خدا نود و نه اسم است هر کس خدا را بآنها بخواند دعایش مستجاب میگردد و هر کس آنها را شماره نماید داخل بهشت میگردد.

و بهمین مضمون اخبار دیگری نیز رسیده، و در کتاب (اربعین هاشمیه) و نیز در آخر کتاب (سیر و سلوک) در روش اولیاء الله راجع باسما الحسنی و بعضی از خصوصیات و آثار آنها بیانی کرده‌ایم مراجعه بآن جا بشود.

خلاصه اینکه اسماء الله توقیفی است باید اکتفاء شود بهمان اسمائیکه بتوسط رسولان بما رسیده ما را حقی نیست که از پیش خود و بسلیقه خودمان نامی برای خدای تعالی وضع کنیم و او را با آن نامها بخوانیم.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ استدراج بمعنی پائین آمدن از درجه بعد از درجه است یعنی آنهاییکه آیات ما را تکذیب کردند درجه بدرجه آنها را نزول میدهیم بطوریکه نمی فهمند تا بجهنم سقوط نمایند (وَأْمَلَى لَهُمْ) عطف است بر (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ) و کلمه املاء بمعنی مهلت دادن است (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) شاید مقصود از کید اینکه باشد که با آنها چنین عمل میکنیم یعنی بآنها مهلت میدهم که گمان کنند بآنها احسان نموده‌ایم و در حقیقت خذلان آنها است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ الی دو آیه بعد آیات ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست لذا از بیان آن خودداری نمودیم.

صفحه : ۳۳۲

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْقَتَهَا إِلَّا هُوَ كَقَوْلِهِ (السَّاعَةُ) از نامهای غالبه است مثل اینکه ستاره ثریا را (النجم) گویند و یکی از نامهای قیامت که در چند موضع قرآن یادآوری شده (السَّاعَةُ) میباشد یعنی قیامت بغته میآید، و شاید مقصود اینکه است که طول قیامت نزد خدا مثل ساعتی از ساعات دنیا است، خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که از تو از وقوع قیامت سؤال میکنند (أَيَّانَ) بمعنی (متی) است یعنی در چه وقت قیامت واقع میگردد ای رسول در پاسخ آن ملحدین بگو که علمش نزد خدا است ظاهر نمیکند وقت آنرا برای احدی و بر پا نمیکند آنرا مگر خدا.

ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَعِيَّةٌ آیه اشاره بدو مطلب مینماید یکی علم بوقوع قیامت منحصر بخدا است و نه ملک مقرب و نه رسول مرسل کسی بوقت قیامت مطلع نیست.

و دیگر نظر باهمیت امر قیامت دارد که فرموده امر قیامت سنگین است در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آسمانها و اهل زمین امر قیامت بزرگ مینماید و همه منتظر آنند و احدی مطلع بر وقوع آن نیست غفلتا بامر خالق متعال ظاهر میگردد و ای رسول از تو سؤال میکنند گویا تو از آن آگاهی و تو بآنها بگو علمش نزد خدا است و لکن بیشتر مردم نمیدانند و گمان میکنند میشود غیر از خدا کسی بچنین امر مهمی اطلاع داشته باشد.

صفحه : ۳۳۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۸ تا ۱۹۵]

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) أَيْشِرُّكُمْ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدْعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطُّونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ (۱۹۵)

صفحه : ۳۳۴

[ترجمه]

ای رسول باین کافرین بگو من مالک نفس خود نیستم (نه نفعی بخود رسانم و نه ضرری از خود دفع نمایم) مگر آنچه را که خدا خواهد و اگر من علم بغیب داشتم همانا برای خود نفع زیاد می‌کردم و بمن امر ناگواری اصابت نمی‌نمود نیستم من مگر بیم دهنده و مژده دهنده برای جماعتی که ایمان می‌آورند [۱۸۸]

خدا آنکسی است که شما را از یک تن آفریده و از آن جفت او را آفرید تا با او انس و آرام گیرد و چون با او نزدیکی نمود (حواء) حامله گردید حمل سبک پس بمرور سنگین گردید وقتی (آدم و حواء) پروردگار خود را خواندند که اگر بما اولاد صالح عطاء کردی همانا ما البته از شکر گذاران می‌باشیم [۱۸۹]

و چون بآنها اولاد صالح دادیم آنها را برای خدا شرکاء قرار دادند پس خدا بزرگ است و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار میدهند [۱۹۰]

آیا برای خدا شریک قرار میدهند چیزی را که نمی‌آفریند و خودش هم آفریده شده [۱۹۱]

و توانا نیستند بر اینکه آنها را یاری کنند و نتوانند خودشان را یاری کنند [۱۹۲]

و اگر آنها را براه هدایت بخوانید متابعت شما را نمیکنند برای شما (مؤمنین) مساوی است چه آنها را بخوانید یا ساکت باشید متابعت نخواهند نمود [۱۹۳]

همانا (ای مشرکین) آنکسانی را که بغیر خدا می‌پرستید آنان بندگان می‌باشند امثال شما (در اینکه محتاج و فقیر الی الله‌اند) و اگر شما راست می‌گوئید در مشکلات آنها را بخوانید پس شما را اجابت کنند [۱۹۴]

آیا برای اینکه بتها پائی است که بآن راه روند یا برای ایشان دستی است که بآن فرا گیرند و کاری انجام دهند یا برای آنها چشمی است که بآن ببینند یا گوشی است که بآن بشنوند ای رسول بآنها بگو شرکاء خود را بخوانید و آنچه خواهید با من کید کنید (تا مرا مغلوب گردانید) و مرا مهلت ندهید [۱۹۵]

صفحه : ۳۳۵

(توضیح آیات)

که که قُلْ لَا أُمَلِّكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ الخ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که باینهائیکه از وقوع قیامت از تو سؤال میکنند که قیامت در چه زمانی واقع خواهد گردید در پاسخ آنها بگو علم آن نزد خدا است و من عالم بغیب نیستم.

و بقولی سؤال آنها فقط راجع بوقت وقوع قیامت نبود بلکه مقصودشان اینکه بود که اگر تو علم بغیب داری راجع بنرخ اجناس که چه وقت ارزان میشود و چه موقعی گران میگردد بما خبر بده تا ما در تجارت نفع ببریم، موقع ارزانی بخریم و موقع گرانی بفروشیم اینکه بود که خداوند با او امر میکند که باینها بگو من مالک نیستم برای نفس خودم هیچ نفعی و ضرری را مگر آنچه را خدا بخواهد بدلیل اینکه اگر مالک بودم برای نفس خود ضرر و نفعش را، همیشه نفع خود را می طلبیدم و ضرر از خود رفع میکردم و بمن بدی نمیرسید، و نیز اگر عالم بغیب بودم همیشه خیر و خوبی برای خود فراهم مینمودم و هیچ وقت بدی و شزی بمن اصابت مینمود (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) و من نیستم مگر یک فردی از بشر مثل شما وظیفه من اینکه است که شما را از عذاب خدا که در اثر مخالفت بشما اصابت خواهد نمود بترسانم و مژده بدهم بآنهائیکه ایمان آوردند بآن بهشتهای موعود و آن مقامات بلندی که برای آنها تهیه شده، اینکه آیه بمردم خاطر نشان میکند که علم بغیب منحصر بخدا است و هرگاه پیمبران خبر از گذشته و آینده بدهند بتوسط وحی و الهام است نه از قبل نفس خودشان و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند سببش اینکه است که ممکن محدود بحدی است که از مرتبه خود تجاوز نمیکند و علومش بآنقدری است که در سنجیه و حدود وجودش تعیین شده یعنی بقدری است که در استعداد وی گذارده شده،

صفحه : ۳۳۶

اینکه است که هیچ ممکنی از حد خود تجاوز نمیکند و علم بغیب اینکه است که انسان آنچه خارج از حد ذاتش میباشد بآن ظفر یابد و اینکه ممکن نیست و حق تعالی که عالم الغیب و الشهاده است برای اینکه است که محدود بحدی نیست که نتواند از حد خود تجاوز نماید.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ الخ ترجمه آیه شده و خلاصه آن چنین مینماید که مقصود از نفس واحده که تمام افراد بشر از او آفریده شده‌اند آدم ابو البشر است، و مقصود از زوجش (حواء) است که برای زوجیت آدم و سکونت او خلقت گردیده و وقتی آدم با حواء هم بستر گردید حواء حمل پیدا نمود اوّل حملش سبک بود و پس از مدتی که طفل در شکم او بزرگ شد سنگین گردید آنوقت پروردگار خود را خواندند و دعاء کردند که اگر بما اولاد صالح عطا کنی یعنی اولادی که صلاحیت داشته باشد برای زندگی و نیکوکار باشد، بلام تأکید که متضمن قسم است و نون ثقیله کلام را مؤکد میگردانند که ما از شکر گذاران میگردیم.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ لابد بایستی اینکه آیه را توجیه نمود زیرا که ظاهرش با مقام حضرت آدم که هم پیغمبر و هم معصوم و هم خلیفه خدا در زمین بود منافات دارد که شریک برای خدا قرار دهد اینکه است که مفسرین آیه را توجیه نموده‌اند و چند وجه در آیه گفته شده و چون اگر بخواهیم آراء همه مفسرین را بیان کنیم طولانی میشود آنچه بنظر صحیح تر مینماید بآن اشاره مینمائیم:

در جوامع الجامع طبرسی فرموده (فَلَمَّا آتَاهُمَا مَا طَلَبَا مِنَ الْوَالِدِ الصَّالِحِ السُّوِي جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ) چونکه حواء در شکمش یک پسر و یک دختر بود فاعل (جعل) آن دو اولاد میشود و آن دو اولاد هم اولاد پیدا میکنند، یعنی قرار دادند آن دو اولاد برای خدا شرکاء (علی حذف المضاف) و قرار دادن مضاف الیه

صفحه : ۳۳۷

را بجای مضاف، و بر اینکه توجیه دلالت دارد قوله تعالی (فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) زیرا که ضمیر در (یشرکون) چنین میشود که اولادان آدم و حواء در نام گذاری اولادانشان برای خدا شریک قرار دادند زیرا که نام آنها را عبد العزّی و عبد مناف و عبد یغوث و امثال اینها نامیدند (و اینها نام بتها بود) و نام بتها را بجای نام خدا گذاردند که بایستی (عبد الله و عبد الرحمن) گذارده باشند وجه دیگر خطاب بقریش است که آنها آل (قصی) اند و اینکه فرموده (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) مقصود (قصی) است و مقصود از جنس او زوجش میباشد که آن نیز عربی و قریشی بود که وقتی آنها از خدا اولاد صالح طلب نمودند و بآنها عطاء گردید برای خدا شرکاء قرار دادند به اینکه که چهار اولاد پسر بآنها عطاء گردید آنها را بعد مناف و بعد العزّی و عبد قصی و عبد الدار (که اینها نام بتها بود) گذاردند.

أُيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلِقُونَ یعنی آیا شریک خدا میکنند چیزی را که نمیآفریند هیچ چیز را و حال آنکه خود آنها مخلوق خدا هستند و آنهایی را که شریک خدا قرار میدهند عاجزتر از خودشانند نه قدرت دارند بر یاری کردن خودشان و نه عیبشان که حوادث را از آنها رفع کنند و هرگاه از آنها چیزی طلب کنند آنها را اجابت نمیکند.

[پایان] و در توجیه آیه بالا چند قول دیگر نیز از مفسرین نقل شده از جمله آنکه گفته‌اند آیه در مقام بیان حال ابوبن از نوع بشر است و فرزندانشان و برای بیان حال نوعی است نه افراد بخصوص زیرا که تمام افرادی که میآیند و میروند اینها مولود پدر و مادری میباشد قوله تعالی (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ) ای مردم شما را از نر و ماده آفریدیم و بین شما نژادها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم و چون غالباً حال پدر و مادر نظر بمحبت و شفقتی که با اولادهایشان دارند طبعاً چنین میباشد که باراده یا

صفحه : ۳۳۸

بدون اراده بآن فطرت توحیدشان منقطع بخدا و متوجه باز میگردند و از خدا اولاد شایسته می‌طلبند و زبان حالشان چنین است که اگر اولاد صالح مطابق میل و دلخواهشان عطاء کردی از شکر گذاران خواهیم بود وقتی خدای تعالی دعای آنان را مستجاب نمود و فرزند صالحی بآنها عطاء نمود همین پدر و مادر در حفظ و حراست اینکه اولاد بهر چیزی تمسک نموده و بهر دست آویزی ملتجی میگردند و بهر پناهگاهی رو آورده و آن عهدی که با خدا بسته‌اند که از شاکرین باشند فراموش میکنند.

و مؤید اینکه توجیه آیه زیر است که فرموده (فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) زیرا که اگر مقصود از (زوج و نفس) در صدر آیه دو نفر معین از افراد بشر مثل آدم و حواء بود باید فرموده باشد (عَمَّا اشْرَكَ) یا بفرماید (عن شرکهما) یعنی خدا بزرگتر است از آنچه برای او آن دو نفر شریک گرفتند و چون ضمیر (یشرکون) را جمع آورده معلوم میشود که مربوط بسر گذشت آدم و حواء نیست زیرا که نمیشود نسبت شرک بآدم و حواء داد چنانچه در باره آدم فرموده (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى) یعنی خداوند پس از اکل شجره منهیه و توبه آدم فرموده آدم را برگزید و توبه او را قبول نمود و او را هدایت گردانید.

و احتمال دیگری نیز در آیه داده شده که گفته شود شاید مقصود از نفس و روح آدم و حواء باشند باین بیان که مقصود از اینکه فرموده برای خدا شرکاء گرفتند مراد اینکه نیست که در عبودیت یا در خلقت اولادشان شریک برای خدا قرار دادند بلکه مقصود چنین باشد که سرگرم تربیت اولادشان گردیدند و در تربیت او متمسک باسباب شدند و همین معنی با خلوصی که در بعضی از اوقات با پروردگار خود داشتند آنها را باز داشت.

و چون نمیشود بهیچ وجه ضلالت و پرستیدن غیر خدا را نسبت بآدم داد اینکه است که بایستی آیه را توجیه بیکی از آن توجیهاتی که مفسرین کرده‌اند نمود و ظاهراً توجیه اخیر مناسب‌تر بنظر میآید که بگوئیم شرک آنها در مقام

صفحه : ۳۳۹

عمل بوده نه در عبادت که آنها در محبت بمقام ابویی و توجه بغیر خدا قدری سرگرم اولاد شدند و از توجهشان کاسته گردید، خلاصه چنین میشود که پس از آنکه خداوند بآنها اولاد عطاء نمود در خلوص دل و توجه و دوام ذکر حق تعالی مشرک شدند یعنی در اینکه مرتبه اولادشان را شریک خدا قرار دادند و در اینکه مرتبه مشرک گردیدند، لکن باین توجیه اشکالاتی وارد می‌آید که اگر بخواهیم تذکر دهیم بیان طولانی میشود و بهتر اینکه است که بگوئیم چون آیه از متشابهات قرآن بشمار میرود در باره آن سکوت نمودن و علم بآنها محول گردانیدن بخدا و راسخین فی العلم اولی است.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بقرینه (الذین) که موصول و عمومیت از آن استفاده میشود، معلوم میشود که مقصود از (عباد) معنائی است عام که شامل جمادات نیز میشود زیرا که بیشتر آلهه مشرکین از جمادات مثل سنگ و شاید طلا و نقره و امثال اینها تعبیه شده بود و شاید مقصود از عباد در اینجا مطلق مخلوقات مراد باشد.

و در اینکه آیه مشرکین را یادآوری مینماید که همان طوری که شما ضعیف و مضطرّ هستید و از روی اضطراب رو ببتها می‌آورید و بآنها ملتجی میگردید و از آنها حاجت میطلبید آنها نیز مخلوق و محتاجند و برای امتحان آنان را بخوانید اگر بشما جواب دادند شما در ادعای خودتان که آنها را صاحب مقام و منزلتی میدانید راست گویانید.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا الخ آیه در مقام ارشاد مشرکین را خاطر نشان میکند که شمائی که ادعای عقل دارید رجوع بدانش و ذکاوت خود نمائید که اینکه بتهایی را که پرستش مینمائید چه فضیلت و برتری بر شما دارند که بنده‌وار در مقابل آنها خضوع مینمائید آیا

صفحه : ۳۴۰

اعضاء بدنی از دست و پا و چشم و گوش دارند.

و ای مشرکین شما شرکاء خود را بطلبید و با آنان همدست شده هر گونه کید و مکرری که میتوانید در باره من بکنید و مرا بهیچ وجه مهلت ندهید، اشاره به اینکه که شما خودتان و بتهاییکه پرستش میکنید در مقابل پروردگار من که یار و یاور من است عاجز و ناتوانید.

صفحه : ۳۴۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۶]

اشاره

إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصِرُونَ (۱۹۷) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۱۹۸) خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹) وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰)

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَأْيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) وَإِذَا

قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خِیْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِینَ (۲۰۵)
 إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ رَبِّکَ لَا یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ (۲۰۶)

صفحه : ۳۴۲

[ترجمه]

دوست و یاور من خدائی است که قرآن را فرستاده و او یار و یاور نیکو کاران است [۱۹۶]
 و آنهایی را که مشرکین بغیر خدا میخوانند اینان هیچ قدرتی بر یاری شما ندارند و خودشان را هم نتوانند یاری کنند [۱۹۷]
 ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر آنها را بسوی هدایت بخوانی استماع نمیکنند و تو آنها را می بینی که بسوی تو نظر میکنند در حالیکه نمی بینند [۱۹۸]
 ای رسول از امت عفو (و گذشت کن) و امر بمعروف نما و از جهال اعراض و دوری نما [۱۹۹]
 و هرگاه از شیطان وسوسه و جنبشی در تو پدید آید پس بخدا پناه ببر زیرا که او شنوا و دانا است [۲۰۰]
 همانا اشخاص با تقوی وقتی که جماعتی از شیاطین بآنها وسوسه نمودند یاد میکنند خدا را و در همان وقت صاحب بصیرت و بینائی میگرددند [۲۰۱]
 و برادران کفار که شیاطینند آنها را در گمراهی میکشانند و از اضلال آنها باز نمی ایستند [۲۰۲]
 و وقتی تو آیه‌ئی از قرآن برای آنها نیامدی میگویند چرا بر هم نباتی و برنگیزی از پیش خود بگو جز اینکه نیست که من تابع آنچه میباشم که بسوی من از طرف پروردگار من وحی برسد اینکه قرآن بینائی است از طرف پروردگار شما و هدایت و رحمت است برای جماعتی که ایمان آورده‌اند [۲۰۳]
 وقتی قرآن خوانده میشود ساکت گردید و استماع کنید شاید مورد رحم الهی واقع گردید [۲۰۴]
 ای رسول یاد کن پروردگار خود را در دل خود در حال تضرع و ترس و صدا را پائین تر از بلند خواندن در صبح و شام آور و نبوده باش از غافلین [۲۰۵]
 همانا آنکسانیکه نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه از عبادت و بندگی او تکبر ندارند و او را ستایش میکنند و برای او سجده میکنند

صفحه : ۳۴۳

(توضیح آیات)

إِنَّ وَلِيَّیَ اللّٰهِ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِینَ، الی دو آیه بعد چون ترجمه آیات شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه اینکه دو آیه و دو آیه بعد مربوط بآیه بالا است که در مقام الزام بمشکرین خطاب نموده که شما هر نوع مکر و خدعه‌ئی که خواهید در باره من بکنید و چیزی فروگذار ننمائید زیرا که ولی و دوست من خدا است آنکسانیکه بر من کتاب یعنی قرآن را فرو فرستاده، اشاره به اینکه که من رسول و فرستاده خدایم و کفایت کار من بدست قدرت او است و خدا دوستدار و کفایت کننده

بندگان صالح و شایسته خود است و اینهایی را که بغیر خدا میخوانید اینکه قدر عاجز و ناتوانند که نه خود را توانند یاری کنند و نه شما را کمک نمایند.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ یعنی ای مؤمنین اگر کفار را بسوی هدایت (دین اسلام) بخوانید نشنوند و میشود آیه خطاب باشد بمشركین که اگر بتها را براه راست بخوانید نشنوند زیرا که مانند جمادند (و تریهم) یعنی ای محمد [ص] تو می بینی که کفار بسوی تو نگاه میکنند در حالی که آنها تو را نمی بینند بدیده بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند. خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ در اینکه آیه خطاب برسولش کرده و گویا باو فرموده ای رسول رحمت که متّصف گردیده‌ئی (برحمه للعالمین) در گذر از آنچه مردم نسبت بتو بی ادبی و جفاء میکنند و از آنها تقاص نکن و از آنچه می بینی ندیده بگیری و آنچه آسان تر است بآنان امر نما چنانچه در حدیث دارد (یسروا و لا تعسروا)

در اینجا حق تعالی امر بتسامح نموده، شاید مقصود از (خذ العفو) نسبت بعمل مردم

صفحه : ۳۴۴

بخود رسول باشد که از گفتار ناشایسته یا نسبتهای ناروا که بتو میدهند در گذر و از آنها تقاص نکن (و أمر بالعرف) شاید نسبت بعمل مردم در جامعه باشد که آنچه در عرف جمیل و معروف است از اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بآنها امر نما و آنها را بر آنچه خوب تر و پسندیده تر است وادار گردان و از جهال و مردمانی بی خرد اعراض نما یعنی با سفهاء عمل نکن مطابق سفاهت و نفهمی آنها.

اینکه آیه جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و از ایشان مجو کاری که شاق باشد و صفت عفو را پیشه گیر و از سر گنهکاران در گذر یا فراگیر زیادی مال اغنیاء را بقدری که بر آنها آسان باشد و صدقه بده، و بنا بر اینکه معنی شاید آیه پیش از وجوب زکوة بوده، و دیگران را بنیکوئی امر کن در گفتار و افعال.

و گفته اند عرف فضیلتی است که عقل پسندد و شرع قبول کند و از جهال و دیگران یعنی با نادانان ستیزگی نکن.

و از ابو حمزه بغدادی است که گفته نفس جاهل ترین جاهلان است سزاوار است که از آن اعراض کنی، در کشاف گفته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از معنی اینکه آیه از جبرئیل [ع] سؤال نمود جبرئیل گفت پروردگار تو میگوید پیوند کن با کسیکه از تو ببرد و عطاء کن بکسی که تو را محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و اصول مکارم اخلاق همین است.

[نقل بمعنی از تفسیر کاشفی] وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خطاب برسول [ص] که هرگاه شیطان بر خلاف آنچه امر شده‌ئی در قلب تو وسوسه نمود تو بخدا پناه ببر.

راغب در مفردات گفته (نزغ) داخل شدن در کاری است برای فاسد گردانیدن آن قوله تعالی (مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي) یعنی بعد از آنکه شیطان بین من و برادرانم را بهم زد.

صفحه : ۳۴۵

و بقول دیگر (نزغ) بمعنی تکان دادن و از جای کردن و وادار کردن است و بمعنی وسوسه شیطان هم آمده لکن همان معنی دوم با آیه بالا که فرمود از جهال اعراض کن مناسب تر مینماید زیرا که غالباً تماس گرفتن با مردم و مشاهده اعمال جاهلانه آنها قوه غضب را بحرکت میآورد اینکه است که در اینکه آیه بظاهر برسولش و در حقیقت بمؤمنین امر فرموده زیرا که رسول صلی الله علیه و آله

و سلم معصوم و صاحب نفس قدسی بوده وانگهی در بعضی احادیث دارد که فرموده شیطان من مطیع عقل من است و در موقع غضب که در آن حال شیطان وقت بدستش می‌آید شما بخدا پناه ببرید و از جهال دوری کنید.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (طائف) بمعنی دور زدن است، آیه در مقام بیان سجدیه اشخاص با تقوی است که از اوصاف حمیده آنها چنین است که در مورد غضب یا غیر آن وقتی که شیاطین باطراف قلب آنها هجوم آوردند و دل انسان را مثل لقمه‌ئی در دهن گرفتند (تَذَكَّرُوا) یعنی یاد خدا کنند چون اینکه اشخاص بنا بر عادتشان که همیشه یا غالب اوقات توجه بحق داشتند در چنین موقعی نیز بمبدءشان از شر شیطان پناه می‌برند و ملتجی باو می‌گردند آنوقت بحکم (جاء الحق و زهق الباطل) دیگر محلی برای شیطان و وسوسه او باقی نمی‌ماند و ظلمت و تاریکی که از قبل وسوسه شیطانی عارض نفس شده بود بنور تذکر مرتفع می‌گردد و قلب را جلا می‌دهد و إخوانهم یمدوئهم فی العیة ثم لا یقصرؤن شاید مقصود از (إخوانهم) برادران شیطان باشند از بشر و آنها همان شیاطین باشند که فرموده (إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ) سوره بنی اسرائیل آیه ۲۹، یعنی اسراف کنندگان برادران شیاطینند و آنها در سرکشی و طغیان کمک کار شیطانند.

و آیه اشاره است به اینکه که اهل تقوی چنینند که وقتی شیاطین در باطن آنها هجوم می‌آورند بیاد حق تعالی می‌افتند و بتذکر آنها را رد میکنند لکن

صفحه : ۳۴۶

غیر آنها موقع هجوم شیاطین برادران شیطان صفت آنان در طغیان و سرکشی با آنها کمک مینمایند.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَآيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي أَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مِنْهُ جَبَابَةً وَ بِمَعْنَى جَمْعِ آوْرِي كَرْدِنِ اسْت.

شاید معنی آیه اینکه باشد که وقتی آیه‌ئی از نزولش تأخیر می‌افتاد مشرکین در مقام سخریه میگفتند چرا نرفتی و کلماتی را بباقی و جمع نمائی از پیش خود ای رسول باینان بگو همانا من تابع وحیم و منتظم که چه وقت دستوری از طرف پروردگارم که برای بینائی شما از طرف پروردگار شما فرستاده میشود بشما تذکر دهم و اینکه قرآن هدایت و رحمت است برای جماعتی که ایمان آورده‌اند و إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ در اینکه آیه خدای تعالی امر فرموده وقتی که قرآن خوانده میشود ساکت باشید و گوش بدهید.

مفسرین در شأن نزول آیه چند وجه گفته‌اند: از جمله آنها اینکه است که اینکه حکم در نماز جماعت است که مأموم باید سکوت نماید و استماع کند آیات قرآن را که امام میخواند، و آراء دیگری نیز گفته شده لکن مورد هر چه باشد حکم عام است که هر جا و در هر موردی که قرآن خوانده میشود بایستی بحکم اینکه آیه سکوت کرد و استماع نمود که از اینکه راه شاید برحمت الهی نائل گردید.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ در اینجا خطاب برسولش نموده و شاید مقصود دستور باشد که بایستی خدا را یاد کنی در باطن و دل خود در حال تضرع (تضرع) از ضراعت است و بمعنای تملق و توأم با خضوع و خشوع است، و (خيفة) یک نوع مخصوصی است از ترسیدن که با ساحت مقدس پروردگار مناسبت داشته باشد، و اینکه ذکر را بدو صفت توصیف نموده (تضرع) و (خيفة) اشاره بخوف و رجاء است، هم

صفحه : ۳۴۷

بتضرع و امید برحمت رو کنید و هم از عظمت و جلال و بزرگواری و غضب او بر خود بلرزید و در واقع ترس بمعنی معمولی در

اینجا معنی ندارد زیرا که خوف سبب فرار است و خدای تعالی بوسیله ذکر و دعا میخواهد بندگانش را نزدیک بخود نماید بهتر اینکه است که گفته شود مقصود از (خیفه) خشیت است که در حال تضرع عظمت و استیلاء او چنان در قلب تو غالب گردد که نظر برحمانیت او نزدیک گردی و نظر بقهاریت او عقب روی و همین است معنی خوف و رجاء.

و خلاصه اینکه خدای متعال برسولش امر فرموده که در قلب و پنهانی و آهسته نه اینکه صدا بلند کنی اینکه چنین پروردگار خود را یاد کن در حال تضرع و خشوع و خضوع در صبح و شام یعنی بایستی همیشه بیاد خدا مداومت نمائی و نبوده باش از غافلین. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ. اکثر مفسرین گفته‌اند مقصود از کسانی که نزد پروردگار تواند ملائکه‌اند و اینکه سه صفت عدم استکبار از عبادت و تسییح دائمی و سجده از اوصاف ملائکه بشمار میرود و گویا بانسان امر فرموده که در اینکه چند خصلت خود را شبیه بملائکه نماید.

لکن چنانچه بعضی از مفسرین بقرینه آیه بالا (وَإِذْ كَرَّرْنَا بِكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً) گفته مقصود اینکه میشود کسیکه در ذکر و یاد خدا در آیات شب و روز در صبح و شام یعنی در همه اوقات خیفه در دل بذکری که توأم باشد با تضرع و خشیت از جلال خدائی چنین کسی مثل ملائکه مقرّبین مقام عنایت پیدا مینماید بلکه مقامش بالاتر از آنها میگردد زیرا که ملائکه چنانچه در محلّش مبرهن گردیده خدمت گذار انسان کاملند.

صفحه : ۳۴۸

سورة الانفال

اشاره

مدینه و هی ست و سبعون آیه

[سورة الانفال (۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)
كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸)

صفحه : ۳۴۹

سورة الانفال بقول قتاده اینکه سوره مدنی است یعنی در مدینه فرود آمده، و مجاهد و عبد الله بن عباس گفته‌اند اینکه اول سوره‌ئی بود که در مدینه نازل گردیده، و بروایت دیگر از عبد الله نقل شده که گفته سوره مدنی است مگر هفت آیه که در مکه فرود آمده

و اول آن (وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا) است تا هفت آیه و اینکه سوره هفتاد و پنج آیه است در عدد کوفیان و هفتاد و هفت بعدد شامی و هفتاد و شش بعدد حجازی و بصری، و هزار و دویست و سی یک کلمه است و پنج هزار و دویست و نود و چهار حرف است.

و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود هر کس سوره انفال و برائت را بخواند من در قیامت شفیع و گواه او باشم که او از نفاق بیزار است و او را بعدد هر منافق و منافقه‌ئی که در دار دنیا بوده‌اند ده حسنه بدهند و ده سیئه محو کنند و او را ده درجه بلند کنند و مادامیکه در دنیا زنده است عرش و حاملان عرش بر او صلوات بفرستند.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
ای رسول از تو از حکم غنیمتها سؤال میکنند بگو غنیمتها مخصوص بخدا و پیغمبر او است پس از خدا بترسید و بین خودتان اصلاح کنید و امر خدا و رسول او را اطاعت نمائید اگر از مؤمنین میباشید [۱]
جز اینکه نیست که مؤمنین کامل کسانی میباشند که چون خدا یاد کرده شود دلها آنها بترسد و وقتی که آیات او بر آنها خوانده شود ایمانشان زیاد میگردد و اتکاء و توکل آنها بر پروردگار آنها است [۲]
(و نیز مؤمنین) چنینند که نماز را بیای میدارند و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق میکنند [۳]
اینها بد مؤمنین درست و راست و برای آنها نزد پروردگارشان درجاتی است و مغفرت و روزی بزرگوار [۴]
همچنانکه پروردگارت تو را از خانهات بحق و درستی بیرون کرد و بدرستی که

صفحه : ۳۵۰

جماعتی از مؤمنین کراهت داشتند [۵]

و با تو در حق مجادله میکنند پس از آنکه حق بر آنها ظاهر گردیده گویا آنان رانده میشوند بسوی مرگ و آنها مینگردند [۶]
و یاد کنید وقتی را که خدای تعالی بشما وعده داد یکی از دو طائفه را (یعنی کاروان یا لشکر قریش) و شما دوست داشتید که غیر صاحب شوکت برای شما باشد (یعنی کاروان) و خداوند اراده کرده محقق گرداند حق را بکلماتش و قطع کند و از بیخ برکند بنیاد کافران را [۷]

تا ثابت گرداند حق را و باطل گرداند باطل را و اگر چه گنهکاران کراهت دارند [۸]

صفحه : ۳۵۱

(توضیح آیات)

اشاره

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ (الأنفال) جمع نفل و بمعنی زیادتی است و نافله را برای همین معنی گفته‌اند زیرا که

نافله زیادی بر فریضه است.

آیه خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که از تو از انفال سؤال میکنند که انفال یعنی غنیمت دار الحرب مال کی است بگو انفال مخصوص بخدا و رسول [ص] است، و بعضی از مفسرین گفته‌اند (عَنِ الْأَنْفَالِ) (عن) بمعنی (من) است یعنی بعض انفال مفسرین در شأن نزول آیه از ابن عباس نقل میکنند که گفته سبب نزول آیه اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه بدر گفت هر کس بفلان جا رود از نفل بسیار باشد و هر کس کسی را بکشد او را چندین غنیمت باشد و هر کس اسیری بیاورد چندین مال باشد، وقتی جنگ در گیر شد جوانان شتافتند و پیران و مردمان معروف با رسول در زیر علم بایستادند چون خدای تعالی بمسلمانان فتح داد و فاتح گردیدند جوانها آمدند نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه رسول [ص] گفته بود مطالبه نمودند، پیران و بزرگان گفتند ما برای اینکه نشتافتیم که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشیم و علم را نگاه داریم که آسیبی باو نرسد نه اینکه از جنگ عاجز بودیم ما خدمت رسول [ص] را مراعات نمودیم که مشرکین مبادا بر او حمله کنند و ما مدد شما بودیم و خدمت ما کمتر از خدمت شما نبود، مردی از انصاریان بنام (ابو الیسر) برخواست و گفت یا رسول الله گفتی هر کس مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد و هر که اسیری بیاورد او را چندین باشد، من هفتاد مرد را کشته‌ام و هفتاد اسیر آورده‌ام، سعد معاذ گفت یا رسول الله [ص] ما نخواستیم تو را تنها رها کنیم، رسول توقف کرد و مردم در گفتگو افتادند اینکه بود که اینکه آیه (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ) نازل شد، بعضی گفته‌اند (عن) زائده و صله است و عبد الله بن مسعود اینکه طور قرائت کرده (يسئلونك الانفال)

صفحه : ۳۵۲

[سخنان مفسرین در توجیه انفال]

۱- بقول جماعتی مقصود غنیمتهای جنگ بدر است که اصحاب سؤال نمودند آن غنیمتها مال کیست اینکه آیه نازل گردید که مال خدا و رسول است [عبد الله عباس و عکرمة و مجاهد و ضحاک و قتاده] ۲- مقصود از انفال سرایا است که رسول سریتی را یعنی جماعتی را بجائی فرستاد آمدند و غنیمتی آوردند اصحاب سؤال کردند اینکه غنیمت مال کی است اینکه آیه فرود آمد.

[ابن زید علی بن صالح بن حی] ۳- انفال آنچه‌ی است که از مشرکین بد... جنگ بدست مسلمانها میافتاد از بنده و اسبی و ذره‌ئی و کلاه خودی و مانند اینها.

[عطا] و مجاهد گفته که خمس است زیرا که مهاجرین گفتند خمس مال کی است خدای تعالی گفت مال خدا و پیغمبر او است.

در جامع الجوامع طبرسی از حضرت صادق روایت کرده که انفال چند چیز است: ۱- هر زمین خرابی که آنرا مستحقی و اهلی نباشد و اگر باشد همگی بمیرند. ۲- هر زمینی که بدون جنگ اهلش بدهند و آنرا فیء گویند ۳- سر کوهها و رودها و بیشه‌ها و زمینهای موات که در آن زراعت نکرده باشند و آنرا صاحبی نباشد. ۴- اقطاع پادشاهان که بغصب نگرفته باشند.

۵- میراث کسی که او را وارثی نبوده باشد. ۶- آجام و بطون اودیه تمام اینها مال خدا و رسول او (و لمن قام مقامه).

[پایان] و نیز مفسرین از صادقین علیهما السلام روایت میکنند که فرموده‌اند تمام اینهایکه گفته شد مال خدا و رسول او است و بعد از آن هر کس که قائم مقام او باشد که هر طوری که بخواهد صرف در مصالح مؤمنین نماید و هیچکس از رعیت را حقی بر او نیست.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ از اینکه آیه میتوان استفاده نمود چنانچه بعضی گفته‌اند که

بین مجاهدین

صفحه : ۳۵۳

در امر غنائم دار الحرب نزاع واقع شده بود اینکه است که آیه امر مینماید بتقوی که از خدا بترسید و بین خودتان اصلاح کنید و نزاع آنها راجع بانفال یعنی غنیمت دار الحرب بوده نه غنائم غزوه بدر یا فیئی که مخصوص بخدا و رسول است و در اینجا بین مفسرین گفتگوهای بسیار است و غرض ما اختصار است.

خلاصه آیه امر مینماید بتقوی و اطاعت خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان واقعی را مترتب بر اطاعت خدا و رسول میگرداند یعنی اگر ایمان دارید مطیع امر خدا و رسول گردید و با هم نزاع و تخاصم ننمائید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ در اینکه آیه و آیه بعد مؤمنین را بفضائل و صفاتی توصیف مینماید که اینکه اوصاف تحقق نمیپذیرد مگر در مؤمن کامل الایمان.

۱- از صفات برجسته شخص مؤمن اینکه است که وقتی یاد خدا کردند قلبهای آنها میترسد و از عظمت و جلال خداوندی لرزان میگردند که مبادا بر خلاف حکم او کاری انجام دهند و البته چنین کسی همیشه مراقب و مواظب کار خود است که گناهی از او صادر نگردد مگر وقتی که نفس اماره و شیطان بر او غالب شوند ۲- وقتی آیات خدا یعنی آیات قرآن بر آنان خوانده میشود چون قلبشان در گرفته بنور توحید است بر ایمانشان افزوده میگردد و محکم تر میشود قلبشان.

۳- و نیز از صفات مؤمنین اینکه است که بر خدا توکل و اتکاء دارند آری لازمه ایمان حقیقی همین است وقتی ایمان بمرتبه یقین و اطمینان قلبی رسید و واقعا انسان بمرتبه (علم الیقین) یا (عین الیقین) رسید و دانست که همه امور بدست خلاق عالم است و او مربی و ناظم و مصلح و تنظیم کننده امور است و آنچه واقع شده و میشود همه در لوح محفوظ و دفتر آفرینش ضبط و ثبت است و همه امور مطابق حکمت و صلاح دید است و لو آنکه حکمت بعضی از چیزها

صفحه : ۳۵۴

برای او مخفی باشد قطعاً توکل بر خدا مینماید لکن عیب کار در اینجا است که ما امور عالم را یک چشمه مینگریم فقط دلخواه خودمان و آنچه را برای خودمان خیر و خوب میدانیم همان را می طلبیم نه بمصلحت خودمان اطلاع داریم و نه نظام عالم را در نظر میگیریم فقط از روی ندانسته گی چیزهایی را طالبیم که باضافه بر اینکه خلاف نظام عالم است بر ضرر خودمان تمام میشود و نمیدانیم که موجودات مثل حلقه‌های زنجیر یا تار و بود یکپارچه مرتبط بهم و متصل بیکدیگر است.

خلاصه یکی از صفات برجسته مؤمن اینکه است که در تمام امور اتکاء و توکل آن بر خدا است و باید دانست که توکل بر خدا منافی با کسب و عمل نیست، انسان عاقل باید دنبال کسب و عمل برود و متکی بخدا باشد نه بر اسباب ظاهریه دنیویه الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ دو صفت دیگر از اوصاف مؤمنین که در اینجا تذکر میدهد اینکه است که نماز را پای میدارند و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق میکنند اگر چه آنچه را که خدا نصیب انسان کرده اعم است و شامل میگردد هر چه را که خدای متعال بانسان عطاء نموده از مال و علم و ریاست و شهرت که انفاق آنها اینکه است که در راه خدا بمستحقین بذل و بخشش کند، لکن ظاهراً در اینجا بقرینه صلاة شاید مقصود زکوة باشد که پس از ایمان دو رکن اعمال که یکی صلاة و دیگری زکوة است را بیان فرموده.

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ اینکه جماعتی که متصف باین پنج صفت میباشند اینهاند مؤمنین حقیقی و برای آنها است درجاتی نزد پروردگارشان و برای مؤمنینی که متصف باین صفات باشند چهار فضیلت و پاداش

نیکو مهیا گردانیده.

۱- اینها را مؤمن حقیقی نامیده، از اینجا معلوم میشود که غیر از اینها مؤمن هستند لکن حقیقت ایمان در قلب و جانشان نفوذ نموده یعنی مؤمن

صفحه : ۳۵۵

کامل نیستند.

۲- برای آنها نزد پروردگارشان درجات و مقاماتی است که برای دیگران نیست و اینکه بالاترین فضیلت از فضائل انسانی بشمار میرود.

۳- اینها مشمول مغفرت و آمرزشند از طرف پروردگارشان که بآن مغفرت صفحه قلبشان را از هر قذراتی پاک گردانیده.

۴- برای اینکه بزرگواران روزی با شرافت و بزرگی که در خور مقام آنها و کرم پروردگار است مهیا گردیده و معلوم است که رزقی را که خدای جلیل بزرگ بشمارد نه فقط روزی طبیعی دنیوی است بلکه روزی معنوی روحانی و حقیقی است نظیر رزقی که راجع بشهداء است که در باره آنها است قوله تعالی که در سوره آل عمران آیه ۱۶۹ در باره شهداء فرموده (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

کَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ مفسرین گفته‌اند که جار و مجرور یعنی (کما) یا در محل رفع است بر اینکه خبر مبتداء محذوف باشد و در معنی چنین میشود که (هذه الحال كحال اخراجك للحرب) یعنی حال مسلمانها در کراهت داشتن آنها از جنگ مثل حال آنان است در کراهت ایشان از خروج تو برای جنگ و یا منصوب المحل است بر اینکه صفت مصدر فعل مقدر است در (الْأَنْفَالِ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ) یعنی انفال ثابت و مستقر است برای خدا و رسول ثباتی که مثل ثبات اخراج پروردگار تو است تو را یعنی امر کردن خدا تو را که از خانه‌ات که مدینه است بیرون آئی.

خلاصه شاید آیه در مقام اینکه باشد که همین طوری که خداوند تو را بحق و از روی حکمت از خانه‌ات یعنی مدینه بیرون کرد و فریقی از مؤمنین کاره بودند، همین طور برای جنگ بدر جماعتی از مؤمنین کراهت دارند.

و داستان جنگ بدر چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند اینکه است با کمی اختلاف (بدر) اسم چاهی بود، و در حدیث ابی حمزه ثمالی است که (بدر) مردی بوده

صفحه : ۳۵۶

از طائفه جهینه و چاه ملک او بوده، و آن چاه با اسم او نامیده شده [مجمع البیان] و (بدر) بین مکه و مدینه است و قریش برای تجارت بشام رفته بودند و با متاع بسیار از شام برگشته بودند، چون نزدیک (بدر) رسیدند جبرئیل ع آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد و پیغمبر [ص] بمؤمنین قضیه را بازگو فرمود پس جمعی با اسلحه و بی اسلحه از مدینه بیرون آمدند [خلاصه از منهج] و داستان جنگ بدر چنانچه بعضی مفسرین با کمی اختلاف گفته‌اند اینکه است که بروایت ابی حمزه ثمالی و علی بن ابراهیم و جمهور مفسرین چنین نقل کرده‌اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام برگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صناید قریش چون عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخزون بن نوفل سرداری آن قافله می‌کردند و اهل کاروان غیر از اینها چهل سوار بودند چون نزدیک (بدر) رسیدند جبرئیل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد و حضرت اینکه واقعه را بمؤمنین اظهار نمود آنها نظر بسیاری مال قریش و قلت عددشان مایل شدند سر راه کاروان بگیرند اینکه بود که جماعت بسیاری با اسلحه و بدون اسلحه باین قصد از مدینه بیرون آمدند و چون اینکه خبر بابی سفیان رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب از مدینه

بیرون آمدند ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و از قریش مدد خواست ضمضم وارد مکه گردید و بآنها خبر داد و گفت در اینکه کار تهاون و سستی نکنید که مالها در معرض تلف است و شیطان بصورت سراقه بن جعثم بمکه آمد و نداء داد و گفت نترسید امروز هیچ کس شما را مغلوب نتواند کرد من یار و مددکار شمایم اهل مکه چون شنیدند حمیت جاهلیت آنها بحرکت آمد و در مکه اعلان کردند هر کس باز ایستد و نرود از خانه‌اش او را بیرون کنند و مالش را بغارت ببرند.

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وادی زفران نزول فرمود بوحی از آمدن لشکر قریش مطلع گردید و جبرئیل باو گفت که حق تعالی فرموده که یکی از اینکه دو طائفه که کفار و کاروانند تو را خواهد بود هر کدام را خواهی اختیار کن، از مدارک نقل شده که حضرت باصحاب فرمود شما کاروان را بهتر می‌خواهید یا

صفحه : ۳۵۷

عیر یعنی کفار قریش را، بعضی گفتند چون ما وسائل جنگ نداریم کاروان برای ما بهتر است، رسول متغیر گردید بزرگان مهاجر و انصار جنگ با قریش را اختیار کردند و هر یک برخاستند و گفتند ما کمال اطاعت و انقیاد تو را داریم مقداد بن عمر برخاست و گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم توایم هر حکمی فرمائی اجراء میکنیم ما مثل بنی اسرائیل نیستیم که پیامبرشان گفتند (فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ) برو با پروردگارت، بار دیگر حضرت با آنها مشورت نمود باز همین طور گفتند و بعضی از آنها گفتند بخدا قسم اگر امر فرمائی بآتش برویم میرویم خلاصه وقتی حضرت فهمید آنها مصمم بر جهاد با قریشند فرمود (سیروا علی اسم الله و برکته)

بروید بیاد خدا و مژده میدهم شما را که خدا بمن وعده داده که یکی از کاروان و قشون برای شما است در قشون قریش ابو جهل بود با جماعتی و در کاروان ابو سفیان بود با تابعین خود، و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میدانست که اگر قریش کشته شوند تمام مال آنها و کاروان نصیب مسلمانها میگردد و آنهایی که مایل بکاروان بودند نمیدانستند که اگر آنها رو بکاروان روند قریش در عقب درآیند و کاروان برود و مسلمانها را در میان گیرند، و خدای تعالی از کراهت آنها خبر میدهد.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ- اَلِى قَوْلِهِ تَعَالَى: تَكُونُ لَكُمْ چون ترجمه آیات شده و نیز واضح است محتاج بتوضیح نیست.

و خلاصه آیات اینکه است که خدای متعال خبر میدهد که جماعتی از مؤمنین از رفتن تو بجنگ بدر و طرف شدن با قشون مشرکین قریش کراهت داشتند و با تو مجادله میکنند در حق یعنی در اختیار حق که جهاد است و کراهت آنها بقدری است که گویا آنان را بسوی مرگ میکشانند و کراهت مؤمنین پس از آنکه حق بر آنها واضح گردیده برای قلت عددشان و کمی مهمات جنگی بوده زیرا که تمام لشگریان اسلام سیصد و پنج نفر بودند هفتاد شتر و دو اسب و شش

صفحه : ۳۵۸

زره و هفت شمشیر داشتند، و نیز هر کسی از مرگ و کشته شدن هراسان است و راحت میطلبد، و لشکر قریش نهصد و پنجاه مرد بودند و عاده سیصد و پنج نفر بدون وسائل جنگی در مقابل نهصد و پنجاه نفر مقاومت نتواند نمود اینکه بود علت کراهت مؤمنین از رفتن بجنگ بدر.

وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ، لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ- وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (وَ يُرِيدُ اللَّهُ) در موضع حال است مشعر بر اینکه مؤمنین برای قلت عددشان و کمی بضاعتشان از رفتن بجنگ بدر کاره بودند در حالیکه خدا میخواست حق و حقیقت اسلام را بکلمات خود محقق و ثابت گرداند و دنباله کافرین را قطع کند تا اینکه آنچه حق است یعنی دین اسلام محقق

گردد یعنی بر تمام جهانیان حقانیت اسلام که دین حق است ظاهر و هویدا گردد و بدانند که دست دیگری است روی دستها قوله تعالی در سوره الصافات آیه ۱۷۳ (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِن جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) و قوله تعالی (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) سوره الصف آیه ۸ و ظاهراً لام (ليحق) لام علت است و ظاهراً متعلق است به (يعدكم الله) که آنچه خدای تعالی بمؤمنین وعده داده که آن فتح و فیروزی است محقق و ثابت گرداند و باطل یعنی اهل باطل که مشرکین و کافرینند باطل گرداند تا اینکه حجت بر خلق تمام گردد.

صفحه : ۳۵۹

[سوره الأنفال (۸): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

إِذ تَسْتَعِينُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ بِكُمْ بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيُرِبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱) إِذ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَدَّ الْقُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳)

ذَلِكَم فَذَوْقُوهُ وَ أَنْ لِلْكَافِرِينَ عَذَابُ النَّارِ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ ذُبُرُهُ إِلَّا الْمُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَذَبَّاهُ اللَّهُ وَ مَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷)

صفحه : ۳۶۰

[ترجمه]

یاد کنید وقتی را که شما طلب یاری و فریادرسی از پروردگارتان کردید پس اجابت کرد برای شما به اینکه که همانا من مدد کننده شمایم بهزار نفر فرشتگان که از پی هم در آیند [۹]

و خدا نگردانید اینکه امداد را مگر برای مژدگانی تا اینکه قلبهای شما آرام گیرد و یاری و مظفریت نیست مگر از نزد پروردگار بحقیقت خدا غالب و درستکار است [۱۰]

و یاد کنید وقتی را که پینه گی یعنی خواب سبک انداخت برای ایمنی حاصل از نزد او و بر شما از آسمان آب را نازل گردانید تا اینکه شما را پاک گرداند و وسوسه شیطان را از شما ببرد و بر قلبهای شما امیدواری پیوند کند و بآن باران قدمهای شما را محکم گرداند (در زمین ریک آمیز) [۱۱]

ای محمّد یاد کن وقتی را که پروردگار تو بسوی ملائکه وحی کرد که همانا من با شمایم پس استوار گردانید کسانیکه ایمان آورده اند بزودی میاندازیم در قلبهای کسانیکه کافر شدند ترس و رعب پس ای ملائکه کافرین را بزیند (بشمشیرها) بر بالای گردنهایشان و هر انگشتی از آنها را قطع کنید [۱۲]

و اینکه مجازات برای اینکه است که آنان با خدا و رسول او مخالفت نمودند و هر کس که خدا و رسولش را مخالفت نماید بدرستی که خدا سخت عقوبت کننده است [۱۳]

اینکه است عقوبت شما ای کافران بچشید و حقیقه برای کافران عذاب آتش است [۱۴]
ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی که ملاقات کردید آنهایی را که کافران در حالیکه انبوه و درهم پیوسته باشند پشت خود را بر آنها نگردانید (یعنی از جنگ فرار نکنید)

مگر کسی که از طرفی بطرف دیگر (برای جهاد) رو کند یا پناه گیرنده بسوی گروهی (از مسلمانان) باشد اگر بدون یکی از اینکه دو جهت پشت بجنگ کند حقیقتاً بازگشته بخشم بزرگی از خدا و جایگاه او جهنم است و جهنم بد بازگشتی است [۱۶]
و شما مؤمنین کفار را نکشید و لکن خدا آنها را کشته ای رسول تو آن ممت خاک را بر روی کفار نیفکندی و تیر نینداختی وقتی که تیر انداختی و لکن خدا تیر انداخت و برای اینکه بیازماید مؤمنین را از آن آزمایش نیکو (یعنی تا خدا عطا کند

صفحه : ۳۶۱

مؤمنین را از نزد خود عطائی نیکو و نصرت دهد آنها را بر دشمن و بدست آوردن غنیمتها) و همانا خدا شنوا و دانا است [۱۷]

(توضیح آیات)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ وقتی که مؤمنین با مشرکین مقابل گردیدند و جنگ حتمی شد مؤمنین دیدند مشرکین هزار نفرند و آنها سیصد و سیزده نفر خوف و ترس بر آنها غالب گردید اینک بود مقول قول آنها که خدا خبر میدهد که استغاثه نمودند و دعاء کردند که خدایا ما را کمک بده، و چنانچه گفته‌اند خود رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز مضطرب گردید و التجاء بحق تعالی نمود و از او درخواست کمک نمود و دعای آنها بهدفع اجابت رسید و حق تعالی آنها را مدد داد بهزار نفر از ملائکه که از پی هم درآمدند.

و بروایتی روز بدر جبرئیل با پانصد ملک و میکائیل با پانصد ملک فرود آمدند، جبرئیل بمیمنه میرفت و میکائیل بمیسره همه با جامه‌های سفید و عمامه‌های سفید با مشرکین جنگ کردند و آنها را مغلوب گردانیدند و در هیچ زمانی ملائکه مأمور بجنگ آدمیان نبودند.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ چون حکمت بر اینکه استوار گردیده که بایستی جنگ و جهاد بین خود افراد بشر باشد جنگ کردن ملائکه با آدمیان که او را نشناسند خلاف حکمت و عدالت است اینک است که آیه خبر میدهد که ملائکه برای قتال نیامده بودند بلکه چون عده مسلمانها کم بود برای اطمینان قلب آنها که عددشان را بسیار ببینند آمدند که آنها بقوت قلب با کفار بجنگند و قلبشان مطمئن گردد که لطف حق تعالی با آنها است، اگر ملائکه مأمور بهلاکت کفار و مشرکین بودند بقول بعضی

صفحه : ۳۶۲

یک ملک برای هلاکت همه آنها کافی بود محتاج بهزار نفر نبود چنانچه گفته‌اند جبرئیل هفت شهر لوط را از زمین کند و در هوا بالا برد بطوریکه صدای مرغان آنها را اهل آسمان شنیدند و بزمین سرنگون گردانید.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَكُم بِهِ وَيُدْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيُرِيبَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسِيئًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ظاهر آیه راجع به جنگ بدر است که عدد مؤمنین اندک و بدون اسلحه کامل و اسباب مجهز بودند که گفته‌اند تمامشان دو اسب و هفتاد شتر داشتند و اغلبشان زره هم نداشتند، و مشرکین با وسائل مجهز و عدد بسیار، رو برو شدن اینکه دو دسته با هم عاده فیروزی برای عده قلیل با عدم وسائل محال بنظر می‌آمد، خدای جلیل برای تنبیه مؤمنین که مبادا بعمل خود مغرور گردند و بدانند که اینها بزور و قوت بازوی خود جنگ نکردند بلکه در واقع باراده حق تعالی برای یاری دین خود که ملائکه را کمک فرستاده او کافرین را کشت و نیز ای رسول تو سنگ ریزه را بصورت کفار نپاشیدی بلکه خدا پاشید گویند وقتی که جنگ درگیر شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارشاد جبرئیل ع بلعی [ع] فرموده که قبضه ریگی از وادی بمن بده و چون داد حضرت رسول [ص] ریگ را گرفت و بصورت مشرکین پاشید و گفت (شاهدت الوجوه) یعنی قبیح باد روی شما، پس از مشرکی در آنان ریختند و کشتند و مال آنها را غارت کردند و چندین اسیر گرفتند.

وقتی جنگ خاتمه پیدا نمود مؤمنین افتخار میکردند و بعضی میگفتند من چقدر کشتم و اسیر کردم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که شما بقوت و قدرت خود فاتح نشدید بلکه فتح و فیروزی از جانب خدا بود که ملائکه را برای اطمینان قلب شما فرستاد و در قلب شما اطمینان القاء کردند و خدا در قلوب مشرکین رعب و ترس انداخت.

صفحه : ۳۶۵

و نیز رسول صلی الله علیه و آله و سلم بقوت جسمانی ریگ بصورت مشرکین نپاشید چگونه ممکن بود روی قانون طبیعت یک مشت ریگ بصورت هزار نفر اصابت نماید بلکه هم کشتن شما و هم رسانیدن ریگ بصورت کفار از تحت اختیار طبیعی شما و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خارج بود فقط بقدرت خلاقه و قوت و قدرت الهی شما فاتح گردیدید اینکه آیه و نظیر آن از آیات مشعر بر اینکه است که آنچه انسان کار نیک کند و لو آنکه ظاهرا صادر از او است لکن در واقع بحول و قوه خالق متعال انجام میگردد زیرا فاعل خیرات خدا است که خیر محض است و تمام شرور و فسادهایی که در عالم واقع میگردد ناشی از حدود و جهات امکانی ممکن است زیرا که ممکن محدود بحدّ عدمی است و چنانچه در محلّش مبرهن گردیده وجود خیر است و شرّ امر عدمی است یا عدم و ملکه است اینکه است که در سوره نساء آیه ۸۱ قال الله تعالی (مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ) آنچه بتو میرسد از نیکی پس از خدا است و آنچه میرسد بتو از بدی از نفس تو است، و نیز در حدیث نبوی [ص] است

(من وجد خیرا فلیحمد الله و من وجد غیر ذلك فلا یلومن الا نفسه)

صفحه : ۳۶۶

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۸ تا ۲۷]

اشاره

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فُتُوكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَلَا

تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲)
 وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ اتَّقُوا فَتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵) وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَ آيَدُكُمْ بِنَصْرِهِ وَ زَرَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷)

صفحه : ۳۶۷

[ترجمه]

اشاره بآیه جلو است (یعنی اینکه است بلائی نیکو) و همانا خدا سست کننده کید کافرین است [۱۸]
 خطاب بکافرین مکه است (بطور تحکم فرموده) اگر شما طلب فتح کردید فتح برای شما آمد و اگر باز ایستید ای کافرین برای شما بهتر خواهد بود و اگر باز گردید بمحاربه با مسلمانها ما باز گردیم بیاری آنها (و بر علیه شما) و هرگز گروه شما را از بلاء بینناز نمیگردانند و لو آنکه جماعت آنها زیاد باشند و همانا خدا با مؤمنین است [۱۹]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا و رسول او را و از او برنگردید در حالیکه شما (آیات قرآن را) میشنوید [۲۰]
 و نبوده باشید مانند کسانی که گفتند شنیدیم در حالیکه آنان نمی‌شنوند [۲۱]
 و براستی بدترین جنبدگان نزد خدا کران و گنگانند (یعنی کردند از شنیدن کلام حق و گنگند از گفتن آن) آن کسانی که تعقل نمیکنند [۲۲]

و اگر خدا در آنها خیری میدانست آنان را می‌شنوید و اگر می‌شنوید از کفر برمیگشتند در حالیکه اعراض کنندگان بودند [۲۳]
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید خدا و رسول او را وقتی که خواند شما را بچیزیکه زنده میکند شما را و بدانید که خدا حائل میگردد بین مرد و قلب او و بدانید که بسوی او محشور میگردید [۲۴]

و بترسید از فتنه‌ئی که البته نمیرسد مگر بخصوص کسانی از شما که ستم نموده‌اند و بدانید که خدا سخت عقوبت کننده است [۲۵]
 و یاد کنید وقتی را که شما در زمین مکه اندک و بی چاره بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را برابند و خدا شما را (در مدینه) جای داد و مؤیدتان گردانید بیاری خودش و بشا از چیزهای پاکیزه روزی داد شاید شکر گذار باشید [۲۶]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید با خدا و رسول او خیانت نکنید بافشاء اسرار و خیانت نکنید بامانات خودتان در حالیکه شما بدی خیانت را میدانید [۲۷]

صفحه : ۳۶۸

(توضیح آیات)

اشاره

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُؤْمِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (ذَلِكُمْ) اشاره بیلائے نیکو یعنی فتح و فیروزی مؤمنین، و در محل رفع است بر خبریت یعنی غرض همین بوده (وَأَنَّ اللَّهَ مُؤْمِنٌ) عطف است بر مبتداء محذوف یعنی خدا باطل کننده کید کافرین است.
 إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ نَعُودُوا نَعِيدُ وَلَنْ تُغْنِي عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ خطاب باهل مکه است بطور تحکم و خطاب برای اینکه بآنها شده که وقتی میخواستند برای جنگ با رسول صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کنند پیرده کعبه چنگ زدند و گفتند (اللهم انصر من الجندین اهدی الفئتين و اکرم الحزین) و بروایتی روز بدر ابو جهل گفت (اللهم انصر احب الفئتين اليك) یعنی خدایا یاری کن هر کدام که از اینکه دو دسته نزد تو محبوب ترند.
 و بقولی (إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا) خطاب بمؤمنین است (وَإِنْ تَنْتَهُوا) خطاب بکفار است یعنی اگر کافرین از عداوت با رسول الله باز ایستند آن برای شما بهتر است و اگر آنها نیز بمحاربه عود کنند ما نیز بیاری کردن شما مؤمنین عود میکنیم.
 و بقرائتی (وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ) بفتح همزه قرائت شده، و بقرائتی بکسر خوانده شده، و قرائت بکسر اولی است و مؤید آن قرائت عبد الله است (وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ).

[جامع الجوامع طبرسی] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او اعراض و پشت نکنید در حالیکه شما کلام او را میشنوید، اشاره به اینکه که خدای تعالی بشما تفضلاً گوش شنوا عطا کرده که شما آیات قرآن را

صفحه : ۳۶۹

بگوش سر بشنوید و بگوش دل استماع نمائید و حَقَّائِیت آنرا بفهمید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ یعنی شما نبوده باشید مثل آنهاییکه گفتند شنیدیم در حالیکه نمیشنوند کفار البته بگوش سر آیات قرآن و دعوت رسول را میشنیدند و لکن چون در آن تعقل نمی کردند که حقانیت آن را بفهمند گویا اصلاً نمی شنیدند و گوش دلشان کر شده که آیات در آن نفوذ نمی نمود اگر بگوش دل میشنیدند تصدیق میکردند إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّهُ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ، الی قوله تعالی:

وَهُمْ مُعْرِضُونَ همانا بدترین جنبدگان در زمین کران و گنگانند چنین جنبدگان کفارند. کرند که آیات حقانی را استماع نمیکنند و از گفتن حق گنگند که سخن حق بر زبان جاری نمیگرداند و اعتراف نمی نمایند و آنها کسانی میباشند که تعقل نمیکنند و عقلشان را که بایستی تمیز دهد بین حق و باطل در اثر فرو رفتن در شهوات نفسانی از دست داده اند.

از تبیان در شأن نزول آیه نقل شده که مقصود جماعت بنی عبد الدار هستند که میگفتند (نحن صم بکم عما جاءنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم) که از آنها کسی جز دو کس مصعب بن عمیر و ابن حرمله ایمان نیاوردند، و از ابی جعفر ع نیز همین طور روایت شده و اگر خدا میدانست در آنها خیری هست آنان را شنوا میگردانید و اگر آنها را شنوا میگردانید همانا پشت میکردند در حالیکه از قبول حق اعراض کننده بودند.

و بعضی گفته اند مشرکین قریش بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند تو قصی بن کلاب را که مرده است و مرد راست گوئی بود زنده کن و در باره تو شهادت دهد تا ما قبول کنیم اینکه است که خدای تعالی فرموده اگر قصی بن کلاب را زنده کنیم و کلام او را بشما بشنوانیم باز شما ایمان نمیآورید.

اینکه آیه بما میفهماند که لطف حق تعالی نسبت به همه افراد بشر یکسانست و

صفحه : ۳۷۰

آنهائیکه قبول حق نمیکنند نه اینکه است که از طرف حق تعالی منع لطف شده و خدا آنها را گمراه نموده باشد و گوش شنوا و چشم بینا بآنها نداده باشد چنین نیست بلکه آنچه از طرف فیاض مطلق بایستی برای اتمام حجت بپوشش عنایت کند با حسن وجه عطاء نموده لکن اکثر افراد بشر با چشم بینا و گوش شنوا از روی هواهای نفسانی و کبر و نخوتی که در خود تعبیه کرده‌اند نفس خبیث آنها اجازه نمیدهد که ترک هوای نفسانی کنند و کبر و نخوت را از خود دور کنند و زیر بار فرمان حق بروند، اگر انسان واقعا از ابتداء عقل نداشت که بتواند تمیز بدهد بین حق و باطل اصلا تکلیف کردن باو لغو بود دیگر چه رسد بمجازات او بر اعراض از حق.

خلاصه اینکه آیه اشاره باین است که کفار و مشرکین چنان در منجلاب طبیعت فرو رفته‌اند که خود را از استعداد کمال محروم گردانیده‌اند اینکه است که فرموده اگر خدا میدانست که در آنها خیری هست یعنی استعداد قبول حق در آنها باقی است کلمه حق را بآنها میشنوید لکن چون از قابلیت افتاده‌اند اگر هم بآنها بشنوند باز اعراض میکنند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید خدا و رسول او را وقتی که شما را میخواند برای اینکه زنده کند شما را بحیات طیب پاکیزه، از حضرت باقر ع روایت شده که (لما يُحْيِيكُمْ) یعنی خود را زنده بدارید بولایت علی بن ابی طالب [ع].

آری حیات حقیقی حیات ایمان و توحید است نظر به اینکه که ایمان و توحید حقیقی بدون شائبه شرک بدون ولایت علی [ع] تحقق نمی‌پذیرد زیرا که ایمان منوط باجابت رسول است و اجابت رسول و اطاعت او ایجاب میکند اطاعت الوالامر که خلفای آن بزرگوار میباشند چنانچه در حدیث مشهور فرموده

(من شهر علم و علی درب آن شهر است)

و کسیکه طالب علم است باید از در ولایت علی علیه

صفحه : ۳۷۱

السلام داخل گردد.

خلاصه فرق است بین حیات حیوانی و حیات انسانی، انسان در اینکه حیات دنیوی با حیوانات شرکت دارد و اینکه حیات را خدای تعالی لهو و لعب نامیده، قوله تعالی (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) سوره عنكبوت آیه ۶۴، و برای انسان حیات دیگری است که بآن از حیوانات امتیاز پیدا مینماید و آن حیات حقیقی روحی است و انسان بآن نمیرسد مگر بنور ایمان و حقیقت عبودیت قوله تعالی در شأن چنین کسانی فرموده (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) سوره مجادله و در سوره انعام آیه ۱۲۲ (أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا).

در اینکه آیات چنانچه مشاهده میشود حیات حقیقی و نور معنوی که قلب مرده آدمی بآن زنده میشود و بآن حیات پاکیزه لذت بخش جاودانی نصیب بشر میگردد چنین حیاتی در اثر نور ایمان و تقوی پدید میگردد و مقام عبودیت حاصل نمیکردد مگر باجابت کردن و متابعت نمودن امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

۱- (إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) یعنی وقتی که شما را خواند برای جهاد نظر بمورد آیه که در ضمن آیات جهاد آمده قوله تعالی در باره شهداء (بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

۲- (اِذَا دَعَاكُمْ إِلَى الْإِيمَانِ) وقتی شما را خواند برای اینکه ایمان آورید زیرا که ایمان حیات قلب است و کفر موت آن است قوله تعالی (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى) ۳- وقتی که شما را برای استماع قرآن و علم دین خواند که حیات دل است قوله تعالی (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) ۴- وقتی که شما را برای بهشت خواند زیرا که در آن حیات دائمی و لذت حقیقی است.

صفحه : ۳۷۲

لکن چون آیه اطلاق دارد همان مقام ایمان کامل و توحید حقیقی است که حیات دل و جان آدمی است و جامع تمام احتمالاتیکه داده شده میشود زیرا که حیات حقیقی جاودانی همان حیات دل است که در اثر معرفت و محبت بمقام الوهیت دل و جان آدمی را زنده میدارد بقول شاعر:

آدمی دیده است و باقی پوست است دید آن باشد که دید دوست است

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهِ تَحْشَرُونَ ای مؤمنین بدانید که خدا حائل میگردد بین انسان و قلبش و اینکه شما بسوی او محشور میگردید، اینکه آیه نظیر بسیاری از آیات دیگر مثال است و منتهی قرب حق تعالی را بنده میرساند مثل (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) و اشاره است به اینکه که خدای تعالی بر مکنونات قلب و سریره شما مطلع است زیرا که علم ازلی او بر تمام اشیاء احاطه دارد گمان نکنید که چیزی بر علم حضوری و احاطه قیومیت او مخفی گردد.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ظاهراً آیه برای ارشاد مؤمنین است که شماهایی که مرتکب گناه و فساد نمیشوید آسوده ننشینید بگمان اینکه ما چون مطیع خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم میباشیم از هر فتنه و عذابی که بدیگران میرسد در امانیم، چنین نیست وقتی که آتش عذاب نازل گردد بقول عوام تر و خشک را با هم میگیرد و بایست بدانید که خدا (شدید العقاب) است.

بایست مؤمنین همین طوری که مراقب حال خود میباشند که گناهی مرتکب نگردند که عذاب را ایجاب کند، همین طور مراقب حال دیگران باشند و بامر بمعروف و نهی از منکر که دو قسم از واجبات فروغند بشدت بقدر امکان مراقبت نمایند تا فتنه و عذابی واقع نگردد، از ابن عباس نقل میکنند که گفته چون اینکه آیه (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً) نازل گردید نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت (من ظلم علیاً مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی)

یعنی رسول [ص] پس

صفحه : ۳۷۳

از نزول اینکه آیه گفت کسیکه بعلی ستم کند در نشستن بجای من پس از وفات من گویا نبوت من و تمام پیمبران پیش از من را انکار نموده.

وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمْ النَّاسُ فَمَا وَأَكُمْ وَ آيَدُكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ آیه بمؤمنین تذکر میدهد که در نظر آرید آنوقتیکه شما ضعیف بودید یعنی عدد شما کم بود و از مشرکین میترسیدید که شما را برابند و خدای تعالی شما را در محل امن یعنی مدینه جای داد و شما را یاری کرد تا اینکه مظفر و منصور گردیدید و از

پاکیزه‌های طعامها و نعمتهای دیگر شما را روزی داد شاید شکر گذار باشید و بوظائف خود عمل نمائید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ- در شأن نزول آیه از جابر بن عبد الله انصاری نقل میکنند که گفته سبب نزول آیه اینکه بود که جبرئیل نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ابو سفیان در فلان محل فرود آمده با جماعتی از مشرکین و شما بتهیه جنگ مشغول شوید و اینکه خبر را پوشیده دارید یکی از منافقین اطلاع پیدا نمود و ابو سفیان را مطلع گردانید، و از زهری نقل شده که اینکه آیه در باره (ابو لبابه) نازل گردید و سببش اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم یهودیهای بنی قریظه را بیست و یک روز محاصره نمود آنها ملجأ شده طلب صلح نمودند بآنچه بنی نضیر کرده بودند حضرت فرمود صلح نکنم مگر اینکه بر حکم سعد بن معاذ باشید آنها گفتند ابو لبابه را نزد ما بفرست تا با وی مشورت کنیم و چون ابو لبابه با آنها مربوط بود یهودیها با او مشورت کردند و باو گفتند رسول گفته در حکم سعد بن معاذ باشید ما اطاعت او را بکنیم یا نه ابو لبابه بانگشت اشاره بخلق خود کرد یعنی همه شما را خواهد کشت ابو لبابه گفته هنوز قدم برنداشته بودم که فهمیدم خیانت کرده‌ام و پشیمان و مضطرب گردیدم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم اینکه آیه نازل گردید، راوی خبر گفته ابو لبابه آمد و خود را بر ستون مسجد بست و قسم خورد که غذا و آب نخورد تا اینکه بمیرد یا خدا او را

صفحه : ۳۷۴

ببخشد یک هفته آب نیاشامید و غذا نخورد تا ضعف کرد خدای تعالی توبه او را پذیرفت، وقتی بوی گفتند خدا توبه تو را قبول نمود گفت خود را باز نکنم تا رسول مرا باز کند وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را باز نمود گفت قبولی تمامیت توبه من اینست که بروم آنجائیکه اینکه گناه از من صادر شده و اینکه تمام مال خودم را در راه خدا بدهم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلث مال خود را صدقه بده تا کفاره گناهان تو بشود.

[مهنج]

صفحه : ۳۷۵

[سوره الأنفال (۸): آیات ۲۸ تا ۳۶]

اشاره

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹) وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰) وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْ بَعْدَابِ أَلَيْمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳) وَمَا لَهُمْ أَلَّا يَعِذُّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يُصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶)

[ترجمه]

و بدانید که مالهای شما و اولادانتان فتنه و آزمایشند و همانا نزد خدا است اجر بزرگ [۲۸]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را نگاه دارید برای شما قرار میدهد فرقان (یعنی قوه‌ئی که حق را از باطل جدا کند) و گناهان شما را میپوشاند و شما را میآمرزد و خدا صاحب فضل بزرگ است [۲۹]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن وقتی را که آنان که کافر بودند در باره تو مکر نمودند که تو را حبس کنند یا بکشند یا تو را از مکه بیرون کنند و آنها مکر کردند (و پیاداش مکر آنها) خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است [۳۰]

و وقتی آیات بر آنها خوانده شود کافرین گفتند همانا ما اینکه کلام را شنیدیم و اگر ما بخواهیم مثل همین را میگوئیم نیست اینکه مگر افسانه پیشینیان [۳۱]

و یاد کن وقتی را که گفتند خدایا اگر بوده باشد اینکه قرآن حق و از نزد تو از آسمان بر ما سنگ بباران یا برای ما بیاور عذاب و شکنجه ناگوار [۳۲]

و چنین نیست که خدا آنها را عذاب کند در حالیکه تو بین آنها میباشی و نیست که خدا آنها را عذاب کند در حالیکه آنان طلب آمرزش میکنند [۳۳]

و چیست آنها را که خدا آنها را عذاب نکند و حال اینکه آنها رسول و مؤمنین را باز میدارند از مسجد الحرام و اینها نبودند متولیان مسجد و سزاوار تولیت مسجد نیستند مگر پرهیزگاران و لکن بیشترین (کفار) نمیدانند [۳۴]

و نماز آنها نزد مسجد الحرام نبود مگر صفر و دست بهم زدن پس ای کافرین بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید که کفر میورزیدید [۳۵]

بحقیقت آنهائیکه کافر شدند مالهای خود را انفاق میکنند برای اینکه مردم را از راه خدا باز دارند و آنها انفاق میکنند و انفاق آنها سبب نصرت میگردد پس از آن مغلوب میگردند و آنهائیکه کافر شدند بسوی جهنم محشور میگردند [۳۶]

(توضیح آیات)

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ آیه خطاب بمؤمنین نموده و ارشاد باین است که مال و اولاد شما آزمایشند خود را نباید پابند آنها کنید و در دوستی با آنها مرتکب خیانت برسول صلی الله علیه و آله و سلم گردید ظاهرا آیه مربوط بهمان آیه بالا است که ابو لبابه در محبت مال و اولاد که در دست یهودیان بنی قریظه بودند چنین خیانتی برای او بیار آورد، و آیه بشر را میآگاهاند که مال و اولاد بدبختی شما را ایجاب مینماید نه سعادت شما را باید بدانید که اجر عظیم و سعادت و فیروزی نزد خدا است رو باو آرید و در اطاعت و بندگی او و فرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود را مستحق اجر عظیم گردانید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتُؤُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ قُرْآنًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ پس از آنکه آیه بالا

انسان را متنبه میگرداند که مال و اولادی را که اینکه طور دل بآن بسته‌اید برای شما فتنه و آزمایند که شما آزمایش شوید که آیا محبت آنها را ترجیح می‌دهید بر حکم خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا چنین نیستید و اجر و پاداش بزرگ در اطاعت امر خدا نصیب شما خواهد گردید، در اینکه آیه ارشاد باین است که اجر عظیم در اثر تقوی و ترس از خدا و خودداری از مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله میسر می‌گردد و فرقان بشما عطاء می‌گردد، شاید مقصود از فرقان چنین باشد که در اثر تقوی هدایتی و نور دانشی در قلب شما پرتو می‌افکند که بآن بین حق و باطل را تمیز می‌دهید و آن لطفی است که شما را از تاریکی جهل بروشنائی دانش رهبری مینماید و بطریق سعادت خود رهسپار می‌گردید، و نیز تقوی گناهان یعنی آنچه موجب سیئه و گناه میشود از شما زائل می‌گرداند، و نیز خدا شما را می‌امرزد زیرا که او صاحب فضل بزرگ است کثیر الخیر و قدیم الاحسان است.

صفحه : ۳۷۸

وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ مفسرین از ابن عباس و جماعتی از مفسرین چنین نقل میکنند که چون انصار ایمان آوردند قریش ترسیدند و اکابر و رؤساء آنها در دار الندوه جمع شدند که در کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم با هم مشورت کنند و آنها جماعت بسیاری بودند و گویند اینکه عمل در وقتی بود که اصحاب رسول [ص] بمدینه هجرت نموده بودند و غیر از علی [ع] و ابو بکر کسی در خدمت آن حضرت نبود. خلاصه جماعت قریش در باره رسول با هم مشورت مینمودند ابلیس بصورت پیرمردی بر آنها وارد گردید گفتند تو کیستی گفت مردی از اهل نجد میباشم و تجربه بسیار کرده‌ام خواستم با شما حاضر شوم و آنچه صلاح شما است ارشادتان نمایم، و ابو البختری ابتداء بسخن آمد و گفت باید او را در خانه محبوس گردانید و درب خانه را محکم بست و از روزنه‌ئی آب و غذا باو رسانید، ابلیس اینکه رأی را نپسندید و گفت یاران او بمدینه رفته‌اند و در مدینه تابعین بسیار دارد و نیز بنی هاشم هستند با شما جنگ میکنند و او را از حبس بیرون می‌آورند همه گفتند ای شیخ راست گفتی اینکه رأی پسند نیست، پس هشام بن عمرو گفت رأی من اینکه است که او را بر شتری نشانید و از شهر بیرون کنید ابلیس گفت بد رأی است محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردی است که هر جا رود بخلق نیکو و فصاحت و بلاغت در گفتار و شیرین زبانی او مردم شیفته او می‌گردند وقتی یارانش زیاد شدند با شما جنگ میکنند و دمار از روزگار شما برمی‌آورند، پس ابو جهل گفت رأی من اینکه است که از هر قبیله‌ئی از قریش یک نفر را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و بنی هاشم نمیتوانند با تمام قبائل جنگ کنند ابلیس اینکه رأی را پسندید و بقولی خود شیطان اینکه طور رأی داد.

پس از آن ابو جهل از هر قبیله‌ئی از قریش کسی را طلبید و مقرر شد که در شب معهود حضرت را بکشند، جبرئیل بحضرت خبر داد و گفت حق تعالی

صفحه : ۳۷۹

فرموده تو باید امشب از شهر بیرون روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی ع را طلبید و گفت من مأمورم که امشب از اینکه شهر بیرون روم تو امشب در رختخواب من بخواب و لباس من را در بر کن و از آنجا با ابو بکر از میان آنها بیرون رفت و چشمش بجماعت افتاد و آیه (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا) تا آخر را قرائت نمود و مستی خاک بصورت آنها پاشید و بیرون رفت و در غار پنهان گردید و مشرکین بگمان اینکه در خانه خود خوابیده اطراف خانه را گرفتند تا نزدیک صبح با تیغهای کشیده یک دفعه بخانه او ریختند علی ع برخاست و گفت برای چه کار آمده‌اید گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم کجا است علی [ع] گفت من نگهبان او نبودم، قریش بیرون رفتند و گفتند از شهر گریخته و همانا او بود که خاک بر سر ما ریخت و رفت، پس در پی

او رفتند و همه جا رفتند تا درب غار رسیدند خدای تعالی بعنکبوت الهام کرد که درب غار تار بدمد وقتی نسج عنکبوت را دیدند گفتند کسی در اینکه غار نرفته بلکه از اینجا یا بزمین فرو رفته یا با آسمان بالا رفته و حضرت پس از سه روز از غار بیرون آمد و بسوی مدینه روان گردید و خداوند در شأن حضرت امیرع آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) را نازل فرمود. اینکه بود شرح آیه (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْخ).

ای محمّد [ص] یاد کن وقتی را که کفار بتو مکر کردند یعنی رأی اندیشی کردند که یا تو را در جانی حبس نمایند و تو را ببندند بطوریکه حرکت نتوانی بکنی یا تو را با شمشیر بکشند یا تو را از مکه بیرون کنند و آنها با تو اینکه طور مکر کردند و بسزای مکرشان رسیدند و عملی که میخواستند در باره تو انجام دهند بازگشت بخودشان نمود و پپای خود در جنگ بدر حاضر شدند و بشمشیر مؤمنین کشته شدند و بدرک واصل گردیدند (جزاء وفاقاً) (وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) و خدا بهترین جزاء دهندگان مکر کنندگان است که مکر هر مکر کننده‌ئی را بصاحبش برمیگرداند چنانچه فرموده (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) سوره فاطر آیه ۴۱.

صفحه : ۳۸۰

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گفته‌اند که نضر بن حارث برای تجارت بشهر فارس رفته بود و داستان رستم و اسفندیار و غیر آنها را از ملوک عجم خریده و بعربی ترجمه نموده و بمکه آورده بود و گفت افسانه شیرینی آورده‌ام که از افسانه‌های محمّد صلی الله علیه و آله و سلم شیرین تر و بهتر است اینکه بود که حق تعالی برسولش خبر میدهد که وقتی خوانده میشود بر اینها آیات قرآن چنین گفتند ما شنیدیم و اگر بخواهیم مثل اینکه را میگوئیم نیست اینکه قرآن مگر افسانه‌های پیشینیان.

و چنانچه گفته‌اند یک نفر که نضر بن حارث بود که پس از آنکه افسانه‌های قدیم را از عجم آورده بود چنین گفت لکن چون باقی مشرکین تصدیق او را کردند گویا همه آنها گفتند اینکه بود که بضمیر جمع (قالوا) و غیره نسبت بآنها داده.

و اگر اینها چنین قدرتی داشتند که مثل قرآن را بیاورند البته آورده بودند در صورتی که قرآن اعلان کرده که بگو ای محمّد [ص] اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند که مثل اینکه قرآن بیاورند نمی‌توانند اگر چه بعضی بعض دیگر کمک بنمایند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ مفسرین گفته‌اند که آیه مقول قول همان نضر بن حارث است که در مقام دعاء گفته خدایا اگر قرآن حق است و از نزد تو است بباران بر ما سنگ از آسمان یا بفرست بر ما عذاب دردناک یعنی همان طوری که بر اصحاب فیل سنگ باراندی یا بعذاب دیگر ما را هلاک گردان، و مقصودش به (ان) شرطیه که کلام را معلق بر آن گردانیده اینکه بود که حق نیست که اگر حق باشد باید بر ما عذاب نازل شود مثل امت پیمبران گذشته و وقتی عذاب بر ما نازل نشده ما در انکار او مستحق

صفحه : ۳۸۱

عذاب نیستیم.

در تفسیر ابو الفتوح رازی از عثمان بن مطعون چنین نقل میکند که بنضر بن حارث گفت از خدا بترس محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حق میگوید گفت من هم حق میگویم گفت محمّد [ص] میگوید (لا اله الا الله) گفت من نیز میگویم (لا اله الا الله) و لکن میگویم (هؤلاء بنات الله) یعنی بتها دخترهای خدایند، و (الحق) منصوب است بخبر مقدر بمعنی (عمّا قال الله تعالی) آن کافر گفت بار خدایا اگر اینکه کلام از نزد تو است از آسمان بر ما سنگ بباران ابو عبیده گفته در رحمت مطر گویند و در عذاب امطر.

[پایان] وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ لَام (لِيُعَذِّبَهُمْ) لَام تأکید در نفی است و پاسخ قول آن کافر است یعنی و نیست خدای تعالی که عذاب کند آنها را بعد از استیصالی آن طوری که بر امم پیشینیان وارد میشده و حال آنکه تو که پیمبر رحمتی در میان آنها باشی زیرا که حضرتش (رحمة للعالمین) بود پس اگر آن طور عذابی که بر پیشینیان وارد میشد بر اینها نیز وارد میگشت گنهکار و بی گناه و اطفال و حیوانات یک قوم همه با هم هلاک میگرددند و اینکه خلاف رحمت بود فقط برای دفع فساد خدای تعالی جنگ و جهاد را مقرر گردانید که فقط آنهاست که حاضر بر فساد و جلوگیری رشد باقی مردم هستند و در مقام خاموش کردن چراغ اسلام حاضر شده‌اند برای کشته شدن منافی با رحمت نیست اینکه است که آیه خبر میدهد که چون تو در میان مشرکین و کفار میباشی ما عذاب عمومی نمیفرستیم و نیز آنهاست که طلب آمرزش میکنند خدا آنها را در اینکه حال عذاب نمیکند.

وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يُصِدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّفُونَ آیه ارشاد است بعلت عذاب مشرکین که اینها خود را در معرض عذاب قرار داده‌اند چیست آنها را که مستحق عذاب نباشند و خدا آنها را عذاب نکند در حالیکه

صفحه : ۳۸۲

آنها راه مؤمنین و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بستند از ورود بمسجد الحرام در صورتی که متولی مسجد الحرام نبودند و نیستند سزاوار تولیت مسجد الحرام مگر پرهیزکاران از شرک، و شاید مقصود سال حدیبیه باشد که رسول [ص] با مؤمنین رفتند برای زیارت خانه کعبه و مشرکین نگذارند داخل مسجد الحرام شوند.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ استدراک از دانش است که چون بیشترین مردم علم و دانش ندارند و نمیتوانند حق و باطل را از هم جدا کنند، اینجا نیز نمی فهمند که آنکس که لایق تولیت مسجد الحرام است فقط متقین و پرهیزکارانند.

وَ مَا كَانَ صِيْلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً در اینکه آیه در مقام بیان حال و عمل مشرکین برآمده که گمان مکن که اعمال آنان از روی خلوص است اگر بینی که نزد کعبه نماز میخوانند بدان که عمل آنها نیست جز (مکاء) یعنی صفیر زدن و (تصدیه) یعنی دست بر دست کوبیدن (مکاء) مأخوذ از (مکا یمکو) است بمعنی صفر یصفر، و (تصدیه) مأخوذ از تصفیق بمعنی دست بر هم زدن است.

بقولی عادت بعضی از کفار اینکه بوده که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند، و بقول دیگر وقتی که حضرت رسول [ص] نماز میخواند عبد الدار برای اینکه حضرت غلط بخواند چنین میکرد [منهج] فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ چون عمل مشرکین و کفار چنین بوده مستحق عذاب گردیدند و بآنها گفته شد پاداش کفر و عملتان عذاب را بچشید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ آیه بالا- راجع بنماز و اعمال مشرکین بود که نماز و طواف آنها مکاء و تصدیه است و اینکه آیه راجع بانفاقات آنها است که مال خود را انفاق میکنند

صفحه : ۳۸۳

لکن برای اینکه است که راه خدا را بسوی مردم ببندند، و شاید گمان میکنند عمل خوبی انجام میدهند ولی دیگر نمیدانند که همین اعمال و انفاقشان برای آنان حسرت و ندامت را ایجاب مینماید.

گویند آیه در باره جماعتی از بزرگان اهل مکه وارد شده که پس از خروج کفار قریش از مکه برای جنگ بدر دوازده نفر از آنها

مثل ابو جهل بن هشام و عتبه و شیبه و باقی آنها قرار دادند که هر یک یک روز لشکر را غذا دهند و هر یک از آنها روزی دو شتر یا سه شتر میکشند و آنها را تحریص بجنگ میکردند اینکه بود که اینکه آیه در باره آنها نازل گردید که انفاق آنها جز حسرت و ندامت برای آنها فائده‌ئی نبخشید و بالاخره در روز بدر یا در جنگ احد مغلوب گردیدند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ بیان حال کفار است که اعمال و انفاقات آنها در دنیا جز حسرت و پشیمانی چیزی عایدشان نگردد و در آخرت هم مآل و سر انجام آنها بجهنم میکشد، حشر بمعنی جمع شدن است، شاید مقصود اینکه باشد که در قیامت تمام کفار و مشرکین در جهنم با هم جمع میشوند.

صفحه : ۳۸۴

[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۷ تا ۴۴]

اشاره

لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنِّي سَأَغْفِرُهُمْ لَئِن يَتَّبِعُوا بُرْهَانَ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَإِن تَوَلَّوْا فَمَا عِلْمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِذَى الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱)

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكِبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَيْهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲) إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَاةِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَسَّدْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَإِذْ يُرِيكِهِمْ وَهُمْ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴)

صفحه : ۳۸۵

[ترجمه]

تا خدا جدا کند پلید را از پاکیزه و قرار دهد بعض پلید را بر بعض دیگر پس تمام را بر هم افکند و در جهنم در آورد زیان کاران را [۳۷]

ای رسول بکسانیکه کافر شدند بگو اگر باز ایستند از آنچه گذشته آمرزیده شوند و اگر باز گردند بدشمنی و جنگ همانا گذشته است طریقه عذاب پیشینان [۳۸]

ای مؤمنین با کفار جنگ کنید تا وقتی که یافت نشود فتنه (شرک) و بوده باشد همه دین مخصوص برای خدا و اگر (مؤمنین) باز ایستند بحقیقت خدا بآنچه عمل میکنید بینا است [۳۹]

و اگر کافرین اعراض کنند بدانید که خدا یاور شما است و او خوب مولائی و خوب یاری کننده‌ئی است [۴۰] و بدانید آنچه غنیمت گرفتید پنج یک آن مخصوص بخدا و رسول او و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یتیمان و

بیچارگان و راه‌گذران است اگر بوده باشید که بخدا ایمان آورده باشید و ایمان آورده باشید بر آنچه نازل گردانیدیم بر بنده ما (یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم) روز فرقان روزی که دو گروه بهم رسیدند و خدا بر هر چیزی توانا است [۴۱]

یاد کنید وقتی را که شما در وادی نزدیک‌تر بمدینه بودید و کفار در وادی دورتر از مدینه و سواران کاروان زیرتر از شما بودند و اگر وعده میکردید در وعده خلاف میکردید و لکن خدا جمع کرد بین شما و آنها در بدر تا خدا حکم کند امری را که مقرر گردیده (یعنی در علم او گذشته) تا اینکه هلاک شود هر که هلاک میشود با بینه و زنده بماند هر کس زنده میماند با بینه و همانا خدا شنوا و دانا است [۴۲]

ای رسول یاد کن وقتی را که خدا لشکر کفار را در خواب بتو کم نمایاند اگر آنها را بسیار نشان میداد شما بد دل میشدید و در امر جنگ نزاع میکردید لکن خدا سلامت داشت شما را زیرا که او بآنچه در سینه‌ها است بینا است [۴۳]

و یاد کنید وقتی را که شما با کفار ملاقات کردید آنها را در چشمهای شما اندک نمایاند و شما را نیز در چشمهای آنها اندک نمایاند تا اینکه خدا حکم کند کاری را که در علم او واقع گردیده و بازگشت تمام امور بدست خدا است [۴۴]

صفحه : ۳۸۶

(توضیح آیات)

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آیه مربوط با آیات بالا است (لِيَمِيزَ اللَّهُ) میشود متعلق باشد به (يُعَلَّبُونَ) در آیه پیش یعنی مغلوب شدن کافرین برای اینکه است که خبیث یعنی کافرین از طیب یعنی مؤمنین جدا گردند، و میشود متعلق باشد به (يُحْشَرُونَ) یعنی کفار را بدوزخ برند تا امتیاز بین مؤمن و کافر داده شود.

خلاصه آیه خبر میدهد که در روز معاد کافرین از مؤمنین جدا میگردند و چون کفار از خباثت و اشیاء پلید میباشند و اعتنائی بآنها نیست آنها را در جهنم می‌افکنند، و گویا آیه کفار را تشبیه میکند بفضولت و خاکروبه‌ها که در موقع تمیز دادن اشیاء نفیس کثافات را جمع میکنند و در هم ریخته میگردانند و در منجلاب یا آتشکده‌ها میریزند تا اینکه اشیاء پاکیزه قیمتی از کثافات پاک گردد و طیب و پاک در جای خود قرار گیرد و کثافات نیز در جای خود ریخته شود و بین اینها امتیاز پیدا گردد، و اینکه طور تشبیه ارشاد بدو مطلب است:

یکی منتهی درجه پستی و خست کافرین را بما نشان میدهد که در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد خبث باطن کافرین نیز ظاهر میگردد و معلوم میشود که اینها در منتهی درجه پستی و بی‌مقداری چنینند که مثل کثافات آنها را درهم میریزند و در گودال جهنم می‌افکنند.

و دیگر بدلالت قوله تعالی (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) ارشاد باین است که فرو رفتن کافرین در گرداب نفس پرستی و هواهای نفسانی زیان کاری و خسران آنها را ایجاب نموده تا اینکه عمر گران بهای خود را در غفلت و کفر و معاصی گذرانیدند و سرمایه خود را که بآن میتوانستند فضیلت و شرافت و قرب جوار الهی را تهیه نمایند برایگان از دست دادند و اینکه عذاب جحیم و خفت

صفحه : ۳۸۷

را از قبل خودشان و بدست خودشان آماده نمودند نه اینکه اینها اینک طور آفریده شده باشند لطف خدا نسبت بتمام افراد بشر یکسان است در اصل آفرینش هر فردی لایق همه طور کمالی و فضیلتی هست لکن افرادی که قدر خود را نشناختند و بنفس پرستی

خود را بدرک (أسفل-سافلین) طبیعت پرتاب نموده‌اند البته عاقبت کارشان همین است خدای عادل مهربان ظلم و خاری را بکسی روا نمیدارد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْوَدُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ-اینکه آیه همان بیان آیه بالا را تأیید میکند و اشاره باین است که کافرین و لو اینکه سالهائی از عمر خود را در کفر و هتاک گذرانیده لطف خدا چنین است که اگر وقتی بخود آیند و از باطل و کفر بحق باز گردند و توبه کنند خدای جلیل توبه آنان را می‌پذیرد و گناہانی که در پیش کرده‌اند می‌بخشد لکن اگر عود کنند و بکفر باقی مانند همان روش پیشینیان که نسبت بیمبرانشان عمل میکردند و بالاخره مستأصل شدند بر آنان واقع میگردد زیرا که دست خدا بالای دستها است.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ یعنی ای مؤمنین با کفار جنگ کنید تا وقتی که ریشه کفر را بکنید و فتنه شرک را از زمین بردارید و دین برای خدا خالص گردد و اهل حق و اهل باطل بر دین حق اجتماع نمایند و اگر کفار از کفر باز ایستند محققا خدا بآنچه میکنند بینا است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ اینکه آیه بمؤمنین مژده میدهد که اگر اینکه کفار از حق و دین اسلام اعراض نمودند بدانید که خدا دوست شما و یاور شما است و خوب دوست و یآوری است برای شما.

صفحه : ۳۸۸

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَاللِّرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ الخ طبرسی در مجمع در لغت غنیمت گفته غنیمت آن چیزی است که از اموال حرب یعنی جنگ از کفار گرفته میشود و آن از جانب خدا برای مسلمین هبه است، و فیء آن مالی است که گرفته میشود بدون جنگ و آن قول عطاء و مذهب شافعی و سفیان است و از ائمه ما علیهم السلام همین طور روایت شده، و بقولی غنیمت و فیء یکی است.

تا آنجا که گفته خدای تعالی حکم غنیمه را بیان نموده و خطاب بمسلمین است وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ علماء در کیفیت قسمت خمس و مستحقین آن اختلاف نموده‌اند و چند رأی از آنها نقل شده:

۱- رأی اصحاب ما یعنی (جماعت امامیه) بر اینکه است که خمس بشش قسمت باید تقسیم گردد. سهمی برای خدای تعالی و سهمی برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه دو سهم با سهم ذوی القربی برای امامی است که قائم مقام رسول [ص] است و سهمی برای یتیمان آل محمد [ص] و سهمی برای فقیران آنها، و سهمی برای ابن السبیل آنها و کسی را غیر از اینها از خمس سهمی نیست زیرا چون صدقه که از اوساخ مال است برای اینها نیست و بر آنها حرام است عوض آن خمس برای اینها مقرر گردیده، و همین قول را طبری از علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر علیهم السلام روایت کرده، و از ابی العالیه و ربیع روایت شده که گفته‌اند خمس منقسم میگردد بشش سهم مگر اینکه سهم الله مخصوص کعبه است و باقی همین طوری که خدا گفته و اینکه قسم باقتضاء ظاهر کتاب (یعنی قرآن) است.

دوم از اقوال اینکه است که خمس قسمت بر پنج سهم میگردد و اینکه سهم خدا و رسول یکی است و بر کراع و سلاح صرف میگردد و اینکه قول از ابن عباس

صفحه : ۳۸۹

و ابراهیم و قتاده و عطا نقل شده.

قول سوم بر چهار سهم قسمت میگردد سهمی برای ذوی القربی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سه سهم دیگر بر همانهائی که

بعد از آن ذکر شده برای مسلمین و اینکه مذهب شافعی است.

قول چهارم خمس قسمت سه قسم میگردد سهمی برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن بموتش ساقط گردیده زیرا که گمان میکنند انبیاء لا- یورث و سهمی برای ذوی القربی و آن ساقط شده زیرا که ابا بکر و عمر سهم ذوی القربی را نمیدادند و احدی از صحابه بر آنها انکار ننموده و اینکه مذهب ابی حنیفه و اهل عراق است و بعضی گفته‌اند که اگر ذوی القربی فقیر باشند برای آنها سهمی است.

تا آنجا که گفته اختلاف است در ذوی القربی بقولی آنها بنی هاشم هستند از اولاد عبد المطلب زیرا که هاشم عقب نداشت مگر از عبد المطلب.

[ابن عباس و مجاهد] و همین است رأی اصحاب ما (یعنی جماعت امامیه) و بقولی آنها بنی هاشم بن عبد مناف و بنو مطلب بن عبد مناف میباشند و اینکه مذهب شافعی است و اینکه قول را جبیر بن مطعم از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده. و اصحاب ما گفته‌اند که خمس واجب میشود بر هر فائده‌ئی که انسان از مکاسب و ربح تجارت بدست آورد و نیز واجب است در کنزها و معدنها و غوص و غیر اینها از آنچه در کتب فقه ذکر شده. و ممکن است بهمین آیه استدلال شود زیرا که در عرف لغت غنم و غنیمت بر تمام اینها اطلاق میشود و ما بر میگرددیم بتأویل آیه:

قوله تعالی (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) برای تِبْمَن و تَبْرَك کلام را بنام خدا افتتاح کرده بجهت اینکه همه چیزها مخصوص بخدا است و مقصود از آن جهاتی است که مقرب بسوی خدا است (و للرسول) گفته‌اند برای نبی صلی الله علیه و آله و سلم سهمی است از پنج سهم که در مؤنه خودش خرج کند و زیادی آنرا صرف کند در کراع و سلاح

صفحه : ۳۹۰

و مصالح (و لِدَى الْقُرْبَى) بعضی از سنّی‌ها گفته‌اند که اینکه دو سهم یعنی سهم رسول و ذی القربی ساقط شد بموت رسول بنا بر آنچه گفته شد، و شافعی گفته سهم رسول باید در مرکوبات از قبیل خیل و کراع فی سبیل الله مصرف گردد و سهم ذی القربی برای بنی هاشم و بنی المطلب است و مستحق آنند باسب و نسب و غنی و فقیر آنها مشترکند، و از حسن و قتاده روایت شده که سهم خدا و سهم رسول و سهم ذوی القربی راجع بامام قائمی است بعد از رسول که بر خودش و عیالش و مصالح مسلمین انفاق نماید و اینکه قول مثل مذهب ما امامیه است.

[پایان] إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (ماء) موصوله بمعنی (الذی) و روز فرقان روز (بدر) است و آن روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردیده و بعضی گفته‌اند که نوزدهم ماه رمضان بوده و اینکه قول از حضرت صادق ع روایت شده.

خطاب بمؤمنین نموده که اگر شما بخدا و آنچه روز فرقان یعنی روز بدر بر بنده خود محمد [ص] فرود آوردیم ایمان دارید و آن روزی بود که آن دو گروه مؤمنین و مشرکین در محلی که بدر نامند متلاقی و برای جنگ رو برو شدند و خدا بر هر چیزی قادر است، اشاره به اینکه که با اینکه شما عدوتان کم بود و کافرین بسیار بودند خداوند شما را بر آنها غالب گردانید.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوَّةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدُوَّةِ الْقُصْوَى وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ كِنَارِ وادی را (عدوه) نامند، و دنیا تأنیث ادنی است، و قصوی تأنیث اقصى، و اسفل افعال التفضیل است.

خدای تعالی برسولش و مؤمنین تذکر میدهد که یاد کنید آنوقتی را که شما در کنار وادی بودید که بمدینه نزدیک‌تر بود و مشرکین بکنار دیگر وادی که از مدینه دورتر بود.

صفحه : ۳۹۱

وَالرَّكِبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و سواران و کاروان ابو سفیان بساحل دریا نزدیک تر از شما بودند رسول باعلائی وادی فرود آمده بود و مشرکین بیائین وادی بودند.

وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا یعنی اگر شما مؤمنین با مشرکین هم وعده شده بودید برای اجتماع در (بدر) همانا در میعاد خود اختلاف میکردید لکن خدای تعالی نخواست چنین وعده‌ئی با هم کرده باشید تا اینکه آنچه در ازل تقدیر کرده واقع گردد یعنی تقدیر الهی بر اینکه جاری گردید تا اینکه مشرکین بدست شما کشته شوند در روز بدر لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيُحْيِي مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ظاهرًا لام (لِيَهْلِكَ) لام غرض است و شاید مقصود اینکه باشد که مؤمنین را در جنگ بدر غالب گردانیدیم با قَلَّتْ عددشان و فقدان اسلحه‌شان و مشرکین را خار گردانیدیم تا اینکه معجزه رسول صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردد و بر مشرکین و کفار اتمام حجت شود و اینکه آنهائیکه هلاک میگردند از روی بینه هلاک گردند و نیز آنهائیکه زنده میمانند آنها هم از روی بینه باشد.

موت و حیات دو قسم است موت جسمانی و موت روحانی از قبل معجزه بعضی زنده میشوند بحیات روحانی و بعضی هلاک میگردند هم بمرگ جسمانی و هم بمرگ روحانی، مشرکین در جنگ بدر نه فقط کشته شدند بموت جسمانی بلکه مردند بمرگ روحانی و جسمانی هر دو.

إِذِ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكٍ قَلِيلًا و لَوْ أَرَأَكُمُ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آیه برسولش خبر میدهد که یاد کن وقتی را که در خواب اندک بتو نشان دادیم عدد مشرکین را که در جنگ بدر حاضر شدند، ظاهرًا (منامک) یعنی در خواب بتو عدد آنها را کم نشان دادیم و اگر همین طوری که بودند بتو نشان میدادیم مؤمنین بد دل میشدند و در امر نبرد با آنها با یکدیگر نزاع مینمودند

صفحه : ۳۹۲

یکدسته می گفتند فرار کنیم، یکدسته می گفتند جنگ کنیم و لکن خدا خواست شما سالم بمانید از بد دلی زیرا که او عالم است بآنچه در سینه‌ها پنهان است.

وَ إِذِ يُرِيكُمُ اللَّهُ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا و إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ آیه ارشاد بر اینکه است که چون اراده حق تعالی بر اینکه قرار گرفته بود که مؤمنین را بر مشرکین غالب گرداند همین مشرکین را در نظر مؤمنین اندک نمایاند و هم مؤمنین را در نظر مشرکین کم نشان داد برای حکمتی که منظور بود عدد مشرکین در نظر مؤمنین کم نمودند که خوف و ترس بر آنها غالب نگردد و از روی قوت قلب با آنها بجنگند، و مؤمنین را در نظر مشرکین اندک نمایاند که آنها جدیت در امر جنگ نمایند و اسلحه زیاد نکنند چنانچه گفته‌اند که بعضی از مشرکین وقتی عدد مؤمنین بنظرشان خیلی اندک آمد گفتند ما محتاج باسلحه نیستیم همین طور آنها را اسیر میکنیم و میبریم و خدا چنین کرد تا اینکه آنچه تقدیر کرده بود که مؤمنین بر مشرکین غالب گرداند واقع شود و بسوی خدا است بازگشت تمام امور.

صفحه : ۳۹۳

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۵ تا ۵۴]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷) وَإِذْ زَيْنٌ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸) إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ عَرَّ هَؤُلَاءِ دِينَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹)

وَلَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴)

صفحه : ۳۹۴

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آوردید وقتی شما گروهی را ملاقات کردید ثابت باشید و خدا را یاد کنید شاید شما رستگار شوید [۴۵] و اطاعت کنید خدا و رسول او را و با هم نزاع نکنید که بد دل شوید و شکیبائی شما بر باد رود و صبر کنید همانا خدا با صابری است [۴۶]

و مانند کسانی نباشید که از دیار خود خارج شدند از روی سرکشی و نشان دادن بمردم و باز میدارند مردم را از راه خدا و خدا بآنچه آنها عمل میکنند احاطه دارد [۴۷]

و یاد کنید وقتی را که شیطان عمل آنها را آراسته گردانید و گفت امروز هیچ غلبه کننده‌ئی برای شما نیست و من پناه دهنده شما هستم پس وقتی که هر دو لشکر هم را دیدند شیطان بر عقب خودش برگشت و گفت من از شما بیزارم و من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید من از خدا میترسم و خدا سخت انتقام است [۴۸]

و یاد کنید وقتی را که منافقین و آنهاییکه در قلبهایشان مرض است میگویند مؤمنین را دینشان فریفته است و کسیکه بر خدا توکل نماید همانا خدا غالب و درستکار است [۴۹]

و اگر میدیدی (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) حال کفار را وقتی که ملائکه قبض روحشان میکنند میزنند بر رویها و پشتهای آنها و میگویند بچشید عذاب آتش را [۵۰]

اینکه عذاب برای آنچیزی است که دستهای شما پیش انداخته بود و خدا ظلم کننده ببندهاگان خود نیست [۵۱] مثل عادت آل فرعون و آنهایی که پیش از آنها بودند که آیات خدا کافر شدند و خدا آنها را بسبب گناهشان هلاک گردانید زیرا که خدا با قدرت و سخت انتقام کشنده است [۵۲]

و هلاکت آنها برای اینکه است که خدا تغییر دهنده نعمتی نبود که بر جماعتی انعام کرده تا وقتی که تغییر بدهند آنچه در نفسهای آنها است [۵۳]

که آیات پروردگارش را تکذیب کردند ما آنها را بسبب گناهشان هلاک گردانیدیم و آل فرعون را غرق گردانیدیم و تمامشان ستمکاران بودند [۵۴]

صفحه : ۳۹۵

(توضیح آیات)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ-اینکه آیه و آیه بعدش (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ) تا آخر آیه قبلتر ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

و خلاصه اینکه خطاب بمؤمنین است که وقتی شما برخورد نمودید بگروه کفاریکه با شما قصد جنگ دارند فرار نکنید و ثابت باشید و خدا را بسیار یاد کنید شاید که شما ظفر یابید، میشود مقصود از ذکر خدا در اینکه مورد تکبیر باشد که موقع نبرد و جنگ با دشمن تکبیر بگوئید تا اینکه خدا بشما قوت دهد یا ارشاد بر اینکه است که در هیچ موقعی و لو در چنین وقتی که با دشمن رو برو میشوید خدا را فراموش نکنید و از او یاری بخواهید شاید رستگار گردید.

و خدا و رسولش را اطاعت کنید و در امر جهاد با هم نزاع نکنید که بد دل شوید و قوت و استقامت و پایداری شما در امر جهاد سست گردد و استحکام ایمانتان متزلزل گردد و زحمت شما بر باد رود و در امر جهاد صبر کنید و بردبار باشید و بدانید که همانا خدا با صابری است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ الْخ مفسرین گفته‌اند آیه اشاره بگروهی است که از مکه بحمايت کاروان از روی سرکشی و نمایاندن بمردم خارج گردیدند و راه خدا را بیستند و خدا با آنچه میکنند احاطه دارد (وَلَا تَكُونُوا) خطاب بمؤمنین است که شما مثل آنها نباشید، بطوریکه گفته‌اند چون سپاه از مکه حرکت کرد و رسیدند به جحفه رسول ابو سفیان بآنها رسید و گفت برگردید بمرگ ما کاروان را بسلامت آوردیم مردم عزم رجوع نمودند ابو جهل گفت ما بیدر میرویم که در آنجا اسباب تعیش خود را فراهم کنیم از اسباب لهو و لعب و شرب مسکرات و شتر بکشیم و طعام دهیم تا اینکه عرب بزرگی و ثروت ما را بدانند وقتی بیدر آمدند بجای مهمانی

صفحه : ۳۹۶

و کشتن شتر خود را بکشتن دادند و بجای خمر کاس مرگ چشیدند و بجای عزت ذلت و خواری دیدند، غرض اینکه شما مؤمنین با نیت پاک بدون آرایش برای دفاع از دشمن بیرون روید و مثل آنان نباشید.

وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ-اینکه آیه تذکر میدهد که یاد کنید روزی را که شیطان اعمال مشرکین را در نظرشان زینت داد و گفت امروز یعنی روز جنگ بدر کسی بر شما غلبه نخواهد نمود و من پناهنده و کمک کار شما میباشم.

مفسرین از ابن عباس و محمد بن اسحاق و سدی و کلبی چنین نقل میکنند که گفته‌اند چون قریش خواستند از مکه بیرون آیند بیاد آنها آمد که میان آنها و بنی بکر بن عبد مناف بن کنانه جنگی بود گفتند مبادا اینان متعرض ما گردند ما باید دو دسته شویم و با دو گروه جنگ کنیم و توقف کردند که در آن اندیشه نمایند ابلیس با لشکر آمد بصورت سراقه بن مالک بن جعشم کنانی و او از جمله اشراف و رؤساء کنانه بود و بقریش گفت (لا غالب لكم اليوم) امروز کسی بر شما غالب نخواهد شد و من پناه دهنده شما هستم یعنی کمک کار شما میباشم و شیطان با لشکر مشرکین بود تا وقتی که جنگ بر پا شد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند.

فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ-شيطان وقتی چنین

دید بگریخت و گفت من از شما بیزارم من از خدا میترسم زیرا که او شدید العقاب است.

از کلبی نقل میکنند که گفته شیطان دست در دست حارث بن هشام گذارده بود و در صف مشرکین بصورت سراقه ایستاده بود وقتی فرشتگان را دید بگریخت و رو بفرار گذارد حارث گفت ای سراقه کجا میروی آیا در اینکه حال ما را رها میکنی گفت آنچه من می بینم شما نمی بینید وقتی مشرکین شکست

صفحه : ۳۹۷

خوردند و بمکه برگشتند گفتند سبب شکست ما سراقه بود چون اینکه خیر سراقه رسید قسم یاد نمود که من اصلا از رفتن شما بجنگ خبر نداشتم گفتند مگر نه تو در چنین روزی آمدی و ما را فریب دادی و گفتی من با شمایم مؤکدا قسم خورد که از آنچه شما میگوئید من اصلا خبر ندارم پس چون جماعتی از آنها اسلام آوردند فهمیدند که آن ابلیس بوده.

راجع باین آیه دو قول از مفسرین نقل شده: یکی مقصود از قول شیطان که (لا غالب لکم الیوم الخ) وسوسه او در قلبهای مشرکین و تهییج آنها برای جنگ با مسلمانها بوده و وقتی که آثار فتح در مؤمنین دید (نکص علی عقبیه) بعقب برگشت و از آنها بیزاری جست و گفت (إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ).

و دیگر بقول مشهور همان طوری که گفته شد شیطان بصورت سراقه بن مالک مجسم گردیده و وقتی که دو لشکر مقابل شدند و ملائکه را دید بکمک مؤمنین آمده‌اند فرار نمود، و مؤید اینکه قول بعضی روایات است که از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده، و نیز آیه در همین معنی ظهور دارد و هیچ مانعی در آن نیست زیرا که شیاطین مثل جنیان جسم لطیفند مثل دود آتش که بهمه شکل میتوانند خود را نشان دهند (و الله العالم) إِذِ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ عامل در (اذ) میشود ابتداء باشد و (ذلک) در تقدیر باشد و میشود (اذکر) باشد یعنی یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

و در شأن نزول آیه گفته‌اند جماعتی از منافقین در موقع هجرت رسول [ص] بمدینه هجرت نمودند زیرا که ایمان در دل آنها نفوذ نموده بود و بمرض نفاق گرفتار بودند اینکه بود که ببهانه اینکه خویشان ما را رها نمیکنند که با رسول هجرت کنیم از هجرت ابا نمودند و آنان قومی از قریش بودند چون قیس بن ولید و مغیره و علی بن امیه بن خلف و عاص بن منیه بن حجاج و چند نفر دیگر

صفحه : ۳۹۸

و وقتی لشکر قریش برای جنگ بیدر آمدند اینکه جماعت منافقین با آنها بودند وقتی دیدند لشکر اسلام اندکند و لشکر قریش زیادند گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنین را مغرور کرده که با اینکه جماعت کثیر رو برو میشوند و یکدفعه داخل در لشکر قریش شدند و مرتد گردیدند اینکه است که آیه مقول قول آنها است که گفتند (غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) گویا جواب آنها است که کسی که بر خدا توکل کند همانا خدا غالب و درستکار است.

و لَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ اگر چه آیه اطلاق دارد و تمام کفار را شامل میگردد که تمام کافرین در حال مردن چنینند که ملائکه با گریزی آتشین برو و پشت آنها میزنند و میگویند بچشید عذاب سوزان را لکن چون در اینکه مورد است میشود که مصداق کامل چنین عذابی همین منافقینند که در روز بدر با مشرکین همدست گردیدند قوله تعالی (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ).

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (ذلک) اشاره باین نوع عذابی است که بر کفار وارد میگردد که گمان نشود خدای کریم بکافرین ستم نموده و آنان را بچنین عذابی گرفتار کرده کافرین خودشان بدست خود قبلا در حیات دنیا چنین

عذابهایی برای خود فراهم نمودند و اینکه آیه و امثال آن دلالت واضح دارد که انسان با اختیار خود عمل خوب یا بد را انجام می‌دهد و جبری و ستمی در کار نیست.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ آیه در مقام بیان حال کفار است که در هر زمانی عادت کفار اینکه طور بوده و عادت اینکه مشرکین و کافرین زمان تو نیز مثل عادت پیشینیان مانند آل فرعون و آنهاییکه پیش از او بودند مثل قوم عاد و ثمود و غیر اینها است که آیات خدا

صفحه : ۳۹۹

را تکذیب میکردند و کافر میشدند و آنها را خدا بسبب گناهانشان میگرفت و بیدترین عذاب آنها را مجازات مینمود زیرا که او قوی و سخت انتقام است.

و ظاهرا آیه برای تسلی دل رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که گمان مکن فقط امت تو چنینند که تو را و آیات خدا را تکذیب مینمایند اکثر مردم هر زمانی چنین بوده‌اند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَبَرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (ذَلِكَ) اشاره بآیات بالا است که آن عذابها که بامم پیشینیان رسید و اینهایی که بقوم تو رسیده همان کفر و تکذیب و تفرعن آنها بود که عذاب را برای آنان ایجاب نمود زیرا که کرم و عظمت الهی بالاتر از اینکه است که انعامیکه بمخلوقات خود عطا نموده بدون جهت از آنها بگیرد مگر اینکه نفس خود را که ابتداء لایق تفضلات الهی بود تغییر دهند و از استعداد قبول نعمت بیندازند (العطیات بقدر القابلیات) اگر چه آیه اطلاق دارد و دلالت دارد بر اینکه هر نعمتی که از جماعتی گرفته شود سببش تغییر دادن نفوس افراد آن جامعه است زیرا که (ذَلِكَ) را برای دور آرند چنانچه (ذاک) را برای نزدیک، لکن در اینجا شاید نظر باهل مکّه باشد از قبیل تعلیل بامر عام و تطبیق بر مورد خاص و اشاره به اینکه که خدای تعالی مشرکین مکّه را بگناهشان گرفت زیرا که اینان هم نعمتهای ظاهری داشتند از مأكولات و مشروبات و هم نعمت باطنی که چنین رسولی بین آنها ظاهر گردید و کفران نعمت نمودند اینکه بود که در روز بدر چندین نفر آنها بدم شمشیر مسلمانها کشته شدند و مالهای آنها بغنیمت بدست مسلمانها افتاد.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ الخ شاید مقصود اینکه باشد که عمل مشرکین مکّه شبیه بود به آل فرعون و آنهاییکه پیش از آنها بودند که آیات پروردگارشان را تکذیب نمودند و قدر نعمت

صفحه : ۴۰۰

رسالت آنها را ندانستند اینکه بود که آنها را بعذاب استیصالی پروردگارشان هلاک گردانید و فرعون و فرعونیان را برود نیل غرق گردانید زیرا که رسول اولوالعزمی مثل موسی بن عمران ع بر آنها فرستاده شد و اطاعت ننمودند و تمام آنها ستمکار بودند مثل قوم تو که از تو قدردانی ننمودند و اطاعت نکردند بلکه از هیچ اذیتی نسبت بتو که رسول رحمتی خودداری ننمودند اینکه بود که در مورد عذاب از قتل و غارت واقع گردیدند.

صفحه : ۴۰۱

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۵ تا ۶۶]

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶) فَمَا تَتَفَقَّهُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ (۵۷) وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹)

وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَالْأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)

صفحه : ۴۰۲

[ترجمه]

همانا بدترین جنبندها نزد خدا آنهاست که کافر شدند پس آنها ایمان نیاورند [۵۵]
 آن کسانی از آنها که پیمان بستند پس از آن پیمانشان را در هر مرتبه شکستند و آنان پرهیز نمیکنند [۵۶]
 پس هرگاه آنها را در جنگ یافتی پس متفرق بساز بسبب قتل آنها آنان را که از پشت آنها برسند شاید که آنها متذکر گردند [۵۷]
 و اگر بررسی از گروهی که با تو عهد کرده‌اند نقض کنند آن عهد را پس بیفکن بسوی آنها عهدشان را یعنی بآنها اعلام کن که
 من عهد شما را باطل کردم بر عدل و طریق اقتصاد زیرا که خدا خیانتکاران را دوست نمیدارد [۵۸]
 و باید گمان نکنند آنهاست که کافر شدند که بر ما سبقت گرفته‌اند زیرا که آنها عاجز کننده ما نیستند [۵۹]
 و برای آنها آماده گردانید آنچه را توانید از قوت و از اسب‌های بسته برای جنگ که باینها دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید
 و دیگران از غیر اینها را که شما علم بآنها ندارید و خدا عالم بآنها است و چیزی در راه خدا انفاق نمیکنید مگر اینکه تمام و کمال
 جزاء آن بشما داده میشود و شما ستم گردیده نمیشوید [۶۰]
 و اگر (کفار) بصلح میل کنند با آنها صلح کن و بر خدا توکل نما همانا که او شنوا و دانا است [۶۱]
 و اگر بخواهند با تو خدعه کنند حقیقه خدا کافی است تو را او آنکسی است که تو را مؤید گردانید بیاری خودش و بمؤمنین [۶۲]
 و بین قلبهای آنها را الفت داد اگر تو آنچه در زمین است تمام آنرا انفاق مینمودی الفت نمی‌انداختی بین قلبهای آنها و لکن خدا
 الفت انداخت بین آنها همانا او غالب و درستکار است [۶۳]
 ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم کافی است تو را خدا و آنان که پیروی کردند تو را از

صفحه : ۴۰۳

مؤمنین [۶۴]

ای نبی (ص) مؤمنین را تحریص کن بر جنگ اگر از شما ده نفر از صبر کننده‌گان باشند غالب میگردند بر دویست نفر و اگر صد

نفر باشند غالب میگردند بر هزار نفر از آنکسانیکه کافر شدند بسبب آنکه آنها جماعتی میباشند که نمی فهمند [۶۵]
 اکنون خدا بر شما سبک گردانید و دانست اینکه در شما سستی است پس اگر از شما صد نفر صبر کننده باشند غالب میگردند بر
 دوست نفر و اگر از شما هزار نفر باشند غالب میگردند بر دو هزار نفر باذن خدا و خدا با صبر کننده گان است باعانت آنها [۶۶]

صفحه : ۴۰۴

(توضیح آیات)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ همانا بدترین جنبندها نزد خدا کافرینند پس اینان ایمان نخواهند آورد، ظاهرا
 آیه اشاره بآن مشرکین و کفاری دارد که آنها آن حقیقت و روح انسانیّت خود را فاسد گردانیده‌اند که دیگر نام آدمیت از آنان
 سلب گردیده و داخل در دواب و جنبندها زمین بشمار می‌آیند و چون مثل جنبندها عقل و رویه ندارند که امید باشد شاید وقتی
 متبته گردند و ایمان آورند اینکه است که هیچ وقت ایمان نخواهند آورد.

الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ (الَّذِينَ كَفَرُوا) بدل است از (الَّذِينَ كَفَرُوا) بدل بعض از کل یعنی
 آنهایکه از بدترین دابّه‌های زمین بشمار میروند آنهائی میباشند از کافرین که اینها در هر مرتبه عهد بستند و عهد خود را شکستند،
 مفسرین گفته‌اند اینها بنی قریظه بودند که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم عهد بستند که دشمنان او را یاری و کمک نمایند و
 چند دفعه عهد خود را شکستند یک دفعه در جنگ بدر که بمشرکین کمک کردند و با آنها اسلحه دادند بعد آمدند نزد رسول صلی
 الله علیه و آله و سلم و گفتند ما فراموش کرده بودیم که با تو عهد بسته‌ایم، دو مرتبه عهد بستند و در جنگ خندق با ابو سفیان
 اتفاق نمودند و چون اینها تقوی ندارند و از نقض عهد خودداری نمیکنند اینها بدترین کفارند فَإِذَا تَتَفَقَّهُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ
 خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ دستور داده و امر بر رسول نموده که اینکه کفاری که اینطور نقض عهد میکنند و از اینکه خلاف پرهیز
 ندارند در جنگ هر جا آنان را یافتی (فشرّد بهم) پس رمیده گردان و متفرق ساز آنها را بسبب قتل و زخم آنان را که از پس ایشان
 فرا برسند از دشمنان شما شاید که آنها متذکر شوند عاقبت وخیم نقض عهد را

صفحه : ۴۰۵

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ - وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ و نیز بر رسول
 امر فرموده که هرگاه بعلامات دریابی جماعتی را که خیانت کارند و نقض عهد میکنند تو عهد آنها را بخودشان بیفکن یعنی
 عهدی که با آنها بسته‌ای بشکن همان طوری که آنان عهد تو را میشکنند همانا خدا خیانت کاران را دوست نمیدارد.

اگر چه (لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ) در مورد منافقین آمده که نقض عهد نمودند لکن آیه اطلاق دارد و اشاره به اینکه که هیچ خیانت کاری
 را اعم از همان کسانی که با رسول عهد خصوصی بستند (مثل بنی قریظه) و امثال آنها را شامل میگردد و اعلام بر اینکه است که
 خدا خیانت کاران را دوست نمیدارد و خیانت کار هر کس و در هر موردی باشد خدا او را دوست نمیدارد و کفار چه در اینکه
 مورد و چه در موارد دیگر عهدی که با رسول یا با مؤمنین بستند خیانت مینمایند، و ای رسول البته گمان مکن آنهایکه کافر شدند
 بر تو پیشی گرفتند و حقیقه بدان که کافرین نتوانند ما را از عذاب یا فتح دادن مؤمنین عاجز گردانند بلکه دست خدا بالای دستها
 است و «حفص» که سیاهی قرآن بقرائت او است (لَا- يُعْجِزُونَ) بیاء غیبت خوانده یعنی کافرین گمان نکنند که ما از غلبه دادن
 رسولمان یا از عذاب کردن آنها عاجزیم.

وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِيدُوا اللَّهَ وَعِيدُواكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ترجمه آیه شده واضح است و محتاج بتوضیح نیست، خلاصه آیه خطاب بمؤمنین نموده که ای مؤمنین برای نقض عهد کنندگان یا آنهاییکه از جنگ (بدر) فرار کردند آنچه بتوانید از هر چه قوت و توانائی داشته باشید از مهمات جنگی آماده کنید، و از رسول روایت شده که در بالای منبر فرمود

(الان)

صفحه : ۴۰۶

(القوة الرمی)

یعنی آگاه باشید که تیرانداختن قوت است، و نیز از اسبهای بسته شده و برای جنگ در راه آمده شده که باین اسباب جنگی بترسانید دشمن خدا و دشمن خود را یعنی کفار مکه را و با اسب و اسلحه کفار دیگر را نیز بترسانید یعنی یهودیهای بنی قریظه را یا اهل فرس یا جمیع دشمنان دین یا منافقین که شما آنها را نمی شناسید و خدا آنها را میداند. و مفسرین گفته اند مقصود یهودیان بنی قریظه اند و یا فرس یا تمام دشمنان که از جمله منافقین میباشند که با مسلمانها نماز میخواندند و شهادتین میگفتند لکن در باطن ایمان نداشتند بلکه دشمن اسلام بودند. پس از آن بمؤمنین نوید میدهد که گمان نکنید آنچه در راه خدا و جنگ با دشمن انفاق نموده اید هدر رفته و عوض ندارد خدای تعالی جزای کامل بشما عطاء مینماید و شما ستم گردیده نخواهید شد.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَنِحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ جناح بمعنی میل است و به لام و الی متعدی میگردد و ضمیر لها برای سلم است یعنی مسالمة و مصالحه، در مجمع گفته الجنوح میل است و بال طائر را جناح گفتند برای اینکه میل میکند بیک طرف خودش.

[پایان] آیه برسولش امر فرموده اگر کافرین و مشرکین خواستند با شما صلح کنند و استسلام یعنی سلامتی طلبند تو با آنها صلح کن و از شر آنها که مبدا مثل باقی کفار نقض عهد نمایند مترس و بر خدا توکل نما همانا که او شنوا است گفتگوی شما را میشنود و بتمام امور دانا است.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ وَالْمُؤْمِنِينَ، وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آیات واضح است و محتاج بتوضیح نیست و اشاره بدو مطلب است: یکی اینکه ای رسول اگر کفار خواستند با تو خدعه کنند و بتو ضرر برسانند بدان

صفحه : ۴۰۷

که خدا یاور و معین تو است و او آنکس است که تو را تأیید کرد بیاری خودش و بمؤمنین. و دیگر از جمله الطافیکه برسولش ابلاغ مینماید اینکه است که در مقام امتنان فرموده خدای تو آنکسی است که بین قلبهای مؤمنین الفت انداخت و تو ای نبی گرامی اگر آنچه در روی زمین بود فدا میدادی چنین قدرتی را نداشتی که بین دلهای مؤمنین الفت و مهربانی اندازی خدا آنکسی است که آنها را با هم مهربان گردانید پس از آنکه بعضی از آنها با بعض دیگر قبلا دشمن بودند. گفته اند مقصود جماعت اوس و خزرجند که بین آنها صد و بیست سال دشمنی بود و در صدد قتل یکدیگر بودند و خدای تعالی ببرکت اسلام بین آنها الفت انداخت و با هم دوست صمیمی گردیدند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (من) موصوله در محل نصب است بنا بر اینکه مفعول معه باشد یا مجرور و عطف

بر کاف خطاب است یا مرفوع و عطف بر اسم (الله) است.

بنا بر نصب معنی چنین میشود کفایت میکند تو را خدا با کسانی از مؤمنین که تابع تو گردیدند، و بنا بر جر و عطف باسم (الله) معنی اینکه میشود که کافی است تو را (الله) و مؤمنین.

و از تفسیر اهل بیت روایت شده که مقصود از اینکه آیه امیر المؤمنین ع است یعنی مراد از (من) موصوله در (من اتبعک) امیر المؤمنین [ع] است یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الخ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که ای پیمبر مؤمنین را تحریص کن بجهاد فی سبیل الله و گویا برای اطمینان قلب مؤمنین است که بدانند اگر بقوت ایمان داخل در جهاد گردند هر نفر از آنها بر ده نفر از کافرین و مشرکین غالب میگرددند اینکه است که فرموده اگر شما مؤمنین صد نفر باشید بر هزار نفر آنها غالب

صفحه : ۴۰۸

میگردید زیرا که آنان جماعتی میباشند که علم و فهم ندارند و چون شما مؤمنین بایمان قلبتان قوی گردیده با آنها مقاومت مینمائید، و گویا آیه خطاب بمؤمنین است که عده کفار هر قدر زیاد باشند شما نباید بترسید و از جنگ فرار کنید بایستی در نبرد با دشمن ایستادگی نمائید و لو اینکه ده برابر شما باشند.

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ مفسرین گفته‌اند وقتی آیه اول نازل گردید که بایستی هر نفری از مؤمنین با ده نفر از کفار و مشرکین در جنگ مقاومت نمایند اینکه مطلب بر بسیاری از مؤمنین مخصوصاً آنهاست که تازه ایمان آورده بودند سنگین نموده و گمان کردند چنین قوت و شوکتی برای آنها نیست اینکه بود که آیه اول نسخ گردید و اینکه آیه نازل شد که چون خدا دانست که در شما مؤمنین اشخاص ضعیف میباشند و اینکه حکم که هر نفری با ده نفر مقاومت نماید سنگین نمود نسخ نمود و بر شما تخفیف داد به اینکه که اگر شما هزار نفر باشید بر دو هزار نفر از کفار غالب میگردید یعنی هر گاه کفار دو برابر شما باشند و شما مقاومت نمائید باذن خدا و یاری او بر آنها غالب میگردید (وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) و خدا یار و مددکار صبر کنندگان است.

صفحه : ۴۰۹

[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵]

اشاره

ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸) فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

هَاجِرُوا وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجِرُوا وَ جَاهِدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)

صفحه : ۴۱۰

[ترجمه]

نسزد برای هیچ پیمبری که برای او اسیرانی باشد (که از آنان فدا گیرد) تا وقتی که آنها را در زمین بسیار بکشد اراده دارید شما متاع دنیا را و خدا ثواب آخرت را برای شما می‌خواهد و خدا غالب و درستکار است [۶۷]
اگر نبود حکم خدا که سبقت گرفته هر آینه در آنچه فدا گرفتید بشما میرسید عذاب دردناک [۶۸]
پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید بخورید حلال و پاکیزه و از خدا بترسید بدرستی که خدا آمرزنده و مهربانست [۶۹]
ای پیغمبر بآن اسیرانی که در دستهای شمایند بگو اگر بداند خدا که در قلبهای شما خوبی و نیکی است بشما عطاء میکند بهتر از آنچه از شما گرفته شده و شما را می‌آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است [۷۰]
و اگر اراده دارند با تو خیانت کنند حقیقه از پیش با خدا خیانت کرده‌اند پس تو را بر آنها مسلط گردانید و خدا دانا و درستکار است [۷۱]

همانا آنکسانیکه ایمان آوردند و هجرت نمودند و بمال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند و آنهائیکه جای دادند (یعنی انصار) و یاری کردند اینکه جماعت بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند و آنهائیکه ایمان آوردند و هجرت نکردند برای شما از دوستی آنها چیزی نیست تا وقتی که هجرت کنند و اگر از شما طلب یاری کنند در کار دین پس بر شما واجب است یاری کردن آنها مگر بر جماعتی که بین شما و بین آنها عهد میباشد و خدا بآنچه میکنید بینا است [۷۲]
و کسانی که کافر شدند بعضی آنها دوستان بعضی دیگرند در تعاون اگر نکنید آنچه مذکور شد از تعاون حاصل میشود در زمین فتنه و فساد بزرگ [۷۳]
آنکسانیکه ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و آن کسانیکه بعد از ایمان جای دادند بمؤمنین یعنی انصار و یاری کردند پیغمبر [ص] را اینکه گروه ایشانند مؤمنین راستی و درستی و برای آنهاست آموزش و روزی نیکو [۷۴]
و آنهائی که بعد ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با شما جهاد نمودند با کفار آن جماعت هم از شمایند و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان سزاوارترند ببعض دیگر یعنی در ارث بردن بدرستی که خدا بهر چیزی دانا است [۷۵]

صفحه : ۴۱۱

(توضیح آیات)

ما كان لِنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم یعنی سزاوار نیست برای هیچ پیمبری که اسیرانی که در تحت اختیار او میباشند از آنها فدا بگیرد و اصحاب او و مرادشان حطام دنیا باشد مگر اینکه بسیار بکشد کافرین را تا اینکه کافرین ذلیل گردند و عده آنان کم شود و اسلام عزیز و مستولی گردد.

اثخان مأخوذ از (اثنه المرض) است وقتی مرض سخت گردد و اصل آن ثخانه بمعنی ثقل و سنگینی است، شاید آیه اشاره باین باشد که نباید بکافرین ترخم نمود و لو اینکه خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشند.

مفسرین گفته‌اند در جنگ بدر هفتاد نفر اسیر گرفتند از جمله آنها عباس پسر عبدالمطلب و عقیل پسر ابی طالب بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در باره آنها با بزرگان صحابه مشورت نمود، و بقول بعضی غرض حضرت امتحان اصحاب بود که استحکامشان در ایمان و خلوصشان در عمل چه قدر است.

ابو بکر گفت یا رسول الله [ص] اینکه اسیران قوم تو و خویشان تو هستند حکم کن هر یک بقدر استطاعت خود فداء بدهند که شاید آنها روزی هدایت گردند و فدائی که میگیری کمک باصحاب باشد، عمر گفت اینها ائمه کفرند و تو را از منزل خودت بیرون کردند بر اینها رحم نکن و فرما تا همه را گردن بزنند و بحمد الله خدا تو را از مال اینها بی‌نیاز گردانیده عقیل را بدست علی بده و عباس را بدست حمزه و آن چند نفر که خویشان منند آنان را بدست من بده تا آنها را بکشم، و از گروه انصار سعد بن معاذ گفت اشاره فرما تا آنها را در حفره‌ئی جمع کنند و آتش بزنند و همه را بسوزانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای تعالی بعض دلهای را نرم کرده که از شیر نرم‌تر است و بعضی را سخت گردانیده

صفحه : ۴۱۲

که از سنگ سخت‌تر است.

پس از آن باصحاب فرمود کار اینها یکی از سه قسم خارج نیست یا اسلام بیاورند یا آنها را بکشند یا فداء بدهند.

لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ظاهر آیه در مقام توبیخ و تهدید بمؤمنین است که آنها بدون اذن صریح از حق تعالی طمع در فدیة کردند که از اسیران کفار فدیة بگیرند و رهایشان کنند که اگر نبود در قضاء سابق و حکم ازلی که بدون نهی صریح مؤاخذه نکند همانا برای آنچه مؤمنین از کفار گرفتند از فدیة عذاب بآنها اصابت مینمود گفته‌اند پس از اینکه عتاب و نهی صریح از تصرف در فدیة که گرفته بودند خودداری نمودند اینکه بود که آیه نازل گردید فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خطاب بمؤمنین است که از آنچه فدیة گرفتید غنیمت است بخورید یعنی تصرف کنید و برای شما حلال و پاکیزه است و بترسید از مخالفت خدا بعد از اینکه و همانا خدا آمرزنده گناهان شما است و بشما مؤمنین مهربان است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَٰعَلِمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ إِن يُرِيدُوا خِيَانَتِكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ اینکه دو آیه چون ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که باین اسیرانی که در دست مؤمنینند بگو خدا از قلب و نیت شما آگاهست اگر خدا بداند که در قلب شما خیر است یعنی راغب بایمان و یکتا پرستی میباشید و قصد افساد و ضدیت با مسلمین ندارید و ایمان آوردید بشما بهتر از آنچه از شما گرفته شده خواهد داد و بعلاوه گناهان گذشته شما را میآمرزد زیرا که او آمرزنده گناهکاران است و بمؤمنین مهربان است و ای رسول اگر اینکه جماعت اسیران بخواهند بتو خیانت کنند چنانچه

صفحه : ۴۱۳

قبلا با خدا خیانت کردند و خدا تو را تمکن داد تا اینکه در جنگ بدر اسیر تو شدند پس از اینکه نیز تو را تمکن میدهد که بر آنها غالب گردی.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا پس از بیان حکم اسیران بدر و الطایفکه در باره آنها شده هرگاه ایمان بیاورند، در مقام بیان اصناف مؤمنین برآمده که فرق است بین مؤمنینی که بمال و جانشان در راه خدا

مجاهده نمودند از مهاجرین که بیاری رسول صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه هجرت نمودند و انصار که مؤمنین مهاجرین را در مدینه جای دادند که اینکه جماعت مؤمنین بعضی دوستان و وارث بعضی دیگرند و در دوستی و کمک نمودن بدین خدا با هم اتفاق دارند.

أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِنَّكَ جَمَاعَتُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضٍ دُوسْتَانٌ وَمَوَدَّةٌ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ لَ فِي سَعْدٍ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْخ) آیه اخوت نسخ گردید.

و در مجمع البیان گفته که مؤمنین بسبب مواخاۀ یعنی برادری که با هم بسته بودند از هم ارث میبردند تا وقتی که بآیه (وَأُولُو الْأَرْحَامِ) نسخ گردید [صافی] وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا إِنَّكَ حَكَمَ وَلَايَتِ كَمَا بَيْنَ مَهَاجِرِينَ وَانصَارِ بَسْتَه شده که از یکدیگر ارث ببرند مخصوص بآنهاست و آنکسانیکه ایمان آوردند و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت نکردند ولایت با مؤمنین ندارند یعنی از هم ارث نمیبرند مگر وقتی که مهاجرت کنند.

صفحه : ۴۱۴

وَإِنِ اسْتَنْصَرْتُمْ وَكُنتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَكِن هَمِينَ مُؤْمِنَانِي كَمَا مَهَاجِرَت نَكَرَدَن اَكْر رَاجَع بَدِين اَز شَمَا كَمَك خَوَاسَتَن اَنهَآ رَا كَمَك كَنِيَد مَثَل اِنِكَا بَا كَفَّار دَر اَمْر دِين جَنَك دَاشْتَه بَاشَن اِيَا دَر فِشَار كَفَّار بَاشَن اَنهَم دَر صَوْرَتِي مِيَتَوَانِي اَنهَآ رَا يَاري كَنِيَد كَا بَا كَفَّار پِيْمَانِي نَبَسْتَه بَاشِيَد كَا دَر اِنِكَا صَوْرَتِ دِيكْر جَايزِ نَبَسْتَه عَهْد وَ پِيْمَانِ خُود رَا بَشَكْنِيَد وَ خُودَا عَمَالِ وَ نَيْتِ شَمَا بِيْنَا اسْت.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ دَر اِنِكَا آيَه خُودَايِ تَعَالَى مُسَلِمِينَ رَا نَهِي نَمُودَه اَز دُوسْتِي بَا كَفَّار وَ يَاري اَنهَآ اَكْر چَه اَقَارِبِ بَاشَن وَ اِنِكَا وَ اَكْذَارَن دُوسْتِي بَعْضِ اَز اَنهَآ رَا نَبَسْتِ بَعْضِ دِيكْر (إِلَّا تَفْعَلُوهُ) يَعْنِي مَأْمُورِ كَرِيْدَه اِيَد اَز پِيُوسْتَكِي بَا مُؤْمِنِينَ وَ دُوسْتِي بَعْضِي اَز مُؤْمِنِينَ نَبَسْتِ بَعْضِ دِيكْر حَتَّى دَر اَرْتِ بَرْدَن مُؤْمِنِينَ اَز يَكْدِيكْر تَفْضُلَا بَرَايِ نَبَسْتِ اِسْلَامِ اسْت وَ نَبَسْتِ قَرَابَتِ وَ عِلْقَه بَيْنِ خُودَتَانِ وَ بَيْنِ كَفَّارِ رَا قَطْعِ نَكْنِيَد كَا اَكْر چَنِينَ كَنِيَد وَ نَبَسْتِ خُودِ رَا اَز اَنهَآ قَطْعِ كَنِيَد دَر فِتْنَه وَ مَفْسَدَه بَزْرَكِ وَ اَقَعِ مِيَكْرِيْدِ زِيْرَا مَادَامِيكَه مُسَلِمِينَ يَدِ وَاحِدِ نَبَاشَن يَعْنِي بَا هَمِ مَتَّحِدِ نَبَاشَن مُشْرِكِينَ غَالِبِ مِيَكْرَدَن وَ بَرَاهِلِ اِسْلَامِ تَجْرِي مِيَكْنَد وَ مُسَلِمِينَ رَا بَسُويِ كَفْرِ مِيَكْشَانَد.

[جامع الجوامع طبرسي] وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ آيَه بَر مِيَكْرَدَدِ بِيْبَانِ فُضَائِلِ وَ مَنَاقِبِ مَهَاجِرِينَ وَ انصَارِ كَا اِنهَآ يَنَدِ مُؤْمِنِينَ بِحَقِّ وَ رَاسْتِي يَعْنِي اِنهَآ حَقِيْقَتِ اِيْمَانِ رَا دَر يَافْتَنَد وَ دَر اَجْرِ وَ ثَوَابِ بَزْرَكِ نَبَسْتِ بَا يَنهَآ تَذَكَّرِ مِيَدَدِ يَكِي مَغْفِرَتِ اِشَارَه بَه اِنِكَا كَا اَمْرُشِ اِلَهِي چَنَانِ دَلِ اَنهَآ رَا اَز غَلِّ وَ غَشِّ طَبِيْعَتِ پَاكِ مِيَكْرَدَانَد كَا آيَنَه مَانَدِ نُورِ مَعْرَفَتِ وَ خُلُوصِ دَر اَن تَظَاهِرِ مِيْنَمَايَد. وَ دِيكْر رِزْقِ كَرِيمِ، رِزْقِ كَرِيمِ رِزْقِ رُوحَانِي اسْت شَايَد مَقْصُود

صفحه : ۴۱۵

چنين باشد که پياداش اعمالشان على الدوام از طرف حق تعالى نفحات رحمانيه بقلب آنها ميوزد و دل و جان آنها را رونق ميدهد و از ترشحات فيض سبحاني روح پاك آنها شاداب ميگردد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست مگر راجع به (أُولُوا الْأَرْحَامِ) چون بعض آیات بالا مشعر بر اینکه بود که کسانی از مؤمنین که با هم عقد اخوت و برادری خوانده‌اند از هم ارث میبرند، گویا اینکه آیه پاسخ آن است که برادر ایمانی ارث نمیبرد و ارث مخصوص بارحام است و بعضی از اقارب در ارث بردن از یکدیگر سزاوارترند و اینکه اولویت تعیینی است همان طوری که در کتاب خدا یعنی قرآن یا لوح محفوظ تعیین گردیده یعنی مراتب وارث‌ها از طبقه اول و دوم و سوم که در کتابهای فقه مفصل بیان شده.

از اول سورة الانعام الی آخر سورة الانفال بیابان رسید بقلم کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول و امه من اماء الله در روز چهارشنبه ششم محرم الحرام ۱۳۹۴ هجری قمری مطابق با ۱۳۵۲ شمسی الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

جلد ششم

اشاره

صفحه : ۲

مخزن العرفان در علوم القرآن از سورة التوبة جزو دهم تا آخر سورة يوسف جزو سیزدهم بقلم: کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول (ع) و امه من اماء الله تعالی

سورة التوبة

اشاره

مدنیة و هی مائة و تسع و عشرون آیه

[سورة التوبة (۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَيُحْوَى فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا عَسَمُوا أَنْتُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ أَوْدًا فَأْتُمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مِدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَاقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶) كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸)

صفحه : ۳

اینکه سوره را سوره برائت و سوره توبه نامیده‌اند و اسمهای دیگری هم دارد و بعدد کوفی صد و بیست و نه آیه است، و بعدد بصری و مدنی صد و سی آیه، قتاده و مجاهد و عثمان گفته‌اند: اینکه آخر سوره‌ئی است که در مدینه نازل گردیده، و کلمات آن بیست و چهار هزار و نود و هفت است و حروفش ده هزار و یکصد و هشتاد و هفت میباشد.

[ترجمه آیات]

از خدا و رسول او بیزاری است از آن مشرکین که شما با آنها پیمان بستید پس (خطاب بمشرکین نموده که) چهار ماه در زمین سیر کنید و بدانید شما عاجز کننده خدا نیستید و نیز بدانید خدا و رسوا کننده کافرین است (۲)

و از خدا و رسولش بسوی مردم روز حج بزرگ اعلامی است که خدای تعالی از مشرکین بری و بیزار است، پس اگر شما توبه کردید آن برای شما خیر و خوبی است و اگر اعراض کردید بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید نمود، و بانهائیکه کافر شدند مژده بده بعذاب الیم (۳)

مگر آنکسانی از مشرکین که شما با آنها معاهده کردید و آنان نقض عهد

صفحه : ۴

نکردند (یعنی بعهدشان وفا کردند) و چیزی از عهدشان کم نمودند و بر علیه و ضرر شما احدی را پشتیبان نگرفتند، پس عهدی را که با آنها بسته‌اید تا آن مدت معین تمام کنید همانا خدا متقین را دوست میدارد (۴)

و وقتی ماههای حرام پایان رسید، هر جا مشرکین را یافتید بکشید و آنان را بگیرید و ببندید و در هر ممری و رصدی بنشینید که آنها را بگیرید) پس اگر توبه کردند و نماز را پیای داشتند و زکوة دادند از آنها دست بردارید همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (۵)

و اگر یکی از مشرکین از تو امان خواست باو ایمنی بده تا اینکه کلام خدا را بشنود پس از آن اگر ایمان نیاورد او را بمنزلش برسان اینکه طور امان و اذن برای اینکه است که اینها جماعتی میباشند که دانش ندارند (۶)

چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسولش پیمانی است مگر آنهائیکه نزد مسجد الحرام عهد بستند، مادامیکه آنان بعهد خود استقامت نمودند شما هم برای آنها استقامت نمائید زیرا که خدا پرهیزکاران را دوست میدارد (۷)

چگونه مشرکین بر عهد خود باشند در حالیکه اگر بر شما ظفر یافتند بر شما نگاه ندارند نه حق قرابت و نه وفای بعهد را، بزبانهای خود شما را خشنود مینمایند و قلبهای آنها ابا و امتناع دارد، و بیشتر آنها از دایره فرمان برداری بیروند و اندکی آنان برای بدنام نشدن از نقض عهد احتراز مینمایند

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ الْخَبْرُ (برائة) خبر مبتدای محذوف و (من) برای ابتدای غایت و (الی) برای انتهاء است، یعنی برائة و بیزاری از خدا و رسولش نسبت بآن مشرکین می‌باشد که شما با آنها عهد بستید، و ممکن است (برائة) مبتداء باشد و اگر چه نکره است لکن بصفت خودش تخصیص داده شده، و خبرش (إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ) و اینکه مثل اینست که گفته شود (رجل من قریش فی الدار) و مقصود اینکه است که خدا و رسولش بری و بیزارند از آن عهدی که شما با مشرکین بستید.

پس از آن خطاب بمشرکین فرموده که در زمین چهار ماه سیر کنید که در اینکه چهار ماه مهلت دارید و ایمن می‌باشید، و در ابتداء و انتهای اینکه چهار ماه اختلاف است و در آن سه قول نقل شده:

اول- ابتدای آن از یوم نحر یعنی عید قربان بود، و آخر آن دهم ربیع الاخر، و اینکه قول مجاهد و محمد بن کعب است و همین قول از حضرت ابی عبد الله ع روایت شده.

دوم- ابتداء مهلت آنها از اول شوال بود تا آخر محرم زیرا که اینکه آیه در شوال نازل گردیده، و اینکه قول ابن عباس و زهری است.

سوم- ابتدای اینکه چهار ماه روز نحر بوده که در آن سال روز نحر بیستم ذی القعدة بود و انتهای آن بیستم ربیع الاول زیرا که در آن سال حج در آن وقت بوده پس از آن در سال بعد در ذی الحجة قرار گرفت. (مجمع البیان) و باجماع مفسرین وقتی سوره براءت نازل گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اول آنرا بابو بکر داد که بر مشرکین بخواند، پس از آن وی گرفت و بعلی ع داد، و در تفصیلش اختلاف است. (طبرسی)

صفحه : ۶

و بعضی از مفسرین گفته در سنه نهم بعد از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواست طواف کند فرمود مشرکین نیز برای طواف حاضر میشوند و چون برهنه طواف میکنند، من خوشم نمی‌آید، ابو بکر را طلبید و چهل آیه از اول سوره براءة بوی داد و او را بر چهل مرد امیر نمود و گفت در موسم حج بر آنها بخوان چون او رفت جبرئیل آمد و گفت تو بوظیفه خود عمل نمی‌کنی مگر اینکه خودت یا مردیکه از خودت باشد اینکه آیات را بر مشرکین بخوانید حضرت رسول (ص) امیر المؤمنین (ع) را طلبید و تمام سوره را باو داد و فرمود برو و بر اهل موسم بخوان و ابو بکر را خبر بده اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد بر گردد، امیر المؤمنین ع بر ناقه غضباء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد و رفت و ابو بکر را در ذو الحلیفه ملاقات نمود و آیات را از او گرفت و گفت رسول الله (ص) تمام آیات را بمن داده و فرموده بر مشرکین بخوانم و عهد آنها را بیندازم ابو بکر گفت مرا چه امر فرمود علی (ع) گفت تو خواهی با من بیا و خواهی بر گرد ابو بکر برگشت و آمد نزد حضرت رسول (ص) و گفت مرا امر نمودی بچیزیکه گردنهای بسوی آن کشیده شد و وقتی بعض راه را طی نمودم مرا عزل نمودی، رسول [ص] فرمود من چنین نکردم بامر خدا بود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدا فرموده آیات را یا باید خودت ببری یا کسیکه از تو باشد اینکه بود که من علی [ع] فرستادم که او از من است، و گفته‌اند امیر المؤمنین ع در روز نحر در محلی ایستاد و خطبه‌ئی خواند و پس از آنکه خدا را حمد و ثناء نمود مردم را خبردار گردانید از نقض عهد آنها و اینکه سوره براءة را بر آنها خواند و فرمود عهد شما شکسته گردید هر کس با رسول الله [ص] عهد بسته تا چهار ماه او را مهلت است اگر ایمان آوردند که هیچ و الا بقتل و اسیری گرفتار خواهد گردید و آنان که بعهد وفاء نکردند دیگر مهلتی بر آنها نخواهد بود باید برهنه طواف نکنند و گرد خانه کعبه نگردند، مشرکین گفتند ما از عهد تو و پسر عم تو بیزاریم کار ما با شمشیر و نیزه است.

صفحه : ۷

وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَشْوَةٌ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَشْوَةٌ (و اذان) عطف است بر (براءة من الله و رَشْوَةٌ) و اذان بمعنی اعلام است، بعضی از مفسرین گفته در اینجا تکرار نیست بلکه براهه و ابلاغ بمشركین است که خدا از مشركین بیزار است بدلیل قوله (إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) و اعلام دوم خطاب بسوی مردم است که همه بدانند خدا از مشركین بیزار است و عهد آنها را شکسته و پس از اشهر حرم بایستی مؤمنین با آنها بجنگند و آنها را هر جا یافتند بکشند، و حجه الوداع سال بعد آن بود نه در آن سال (یوم الحج الاکبر) در آن سه قول است:

اول- اینکه روز عرفه است، و اینکه قول از عمر و سعید بن المسیب و عطاء و طاوس و مجاهد و همین قول از علی ع روایت شده، و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین طور روایت شده، و عطاء گفته حج اکبر اینکه است که در آن وقوف بعرفات باشد، و حج اصغر اینکه است که در آن وقوف نباشد و آنکه در آن وقوف بعرفات نیست عمره است.

دوم- حج اکبر روز نحر است، یعنی روز عید که در آن قربانی میکنند و اینکه قول از ابن عباس و علی ع و سعید بن جبیر و چند نفر دیگر نقل شده، و همین قول از ابی عبد الله [ع] نیز روایت شده، و حسن گفته اینکه حج اکبرش نامیدند برای اینکه بود که مسلمین و مشرکین با هم حج کردند.

سوم- جمیع ایام حج است، و اینکه قول از مجاهد و سفیان نقل شده، یعنی تمام ایام حج در آن سال، حج اکبر است مثل اینکه میگویند (یوم الجمل) و یوم (صفین) و مقصودشان تمام آن زمان است زیرا که معلوم است هر یک از اینکه جنگ ادامه داشت و در روزهای بسیار طول کشید.

[مجمع البیان]

صفحه : ۸

فَإِنْ تَبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ شما مشرکین اگر از شرک بایمان باز آئید برای شما بهتر است اشاره به اینکه که از قتل و غارت و اسارت در امانید در دنیا و هم در آخرت اجر و پاداش بزرگی نصیب شما خواهد شد و اگر اعراض نمودید بدانید که شما نتوانید خدا را عاجز گردانید و عذاب را از خود رفع کنید دست خدا بالای دستها است ای رسول بآنهایی که کافر شدند خبر بده بعذاب دردناک، بشارت اینجا از باب تحکم است که باز ای عبادت بتها برای شما عذاب سخت تهیه شده.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (إِلَّا) استثناء است (سخنان مفسرین در اینکه استثناء از کیست و مقصود از مستثناء آن کیانند) ۱- زجاج گفته استثناء از براءت است یعنی خدا و رسولش از تمام مشرکین بیزارند مگر آنهاییکه بعهد خود وفاء نمودند و نقض عهد نکردند و بر علیه مسلمانها با کفار همدست نشدند.

۲- فراء گفته استثنای منقطع است و مراد جماعتی میباشند از بنی کنانه و بنی ضمیر که تا آخر مدت آنها نه ماه مانده بود که خدای تعالی فرمود آنها را تا آخر مدتشان مهلت بده و بعد از چهار ماه هم از آنها مؤاخذه مکن، و بنا بر اینکه قول استثناء راجع میگردد بقوله تعالی (فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ).

۳- مجاهد گفته جماعتی از خزاعه و مدلج بودند.

۴- ابن عباس گفته مقصود هر کسی است که میان او و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهدی بوده پیش از نزول اینکه سوره و آنان جماعتی بودند که مخالفت رسول الله [ص] را نمودند و معاونت دشمنان مسلمین را نیز نکردند و نیز گروهی از اهل ذمه

میباشند که رسول با آنها عهد هدنه بسته بود و با آنها صلح کرده بود وقتی

صفحه : ۹

رسول [ص] بتبوک میرفت در راه جماعت بسیاری مثل اهل هجر و اهل بحرین و اهل ایله و آنها جماعتی از یهودیان بودند و حضرت برای آنها صلح نامه نوشتند و آنها در ذمه گرفتند و جزیه بر آنها قرار دادند و آنها بر عهد خود ثابت ماندند تا حضرت از دنیا رحلت نمود.

۵- قتاده گفته آنها مردانی بودند که در سال حدیبیه با رسول عهد بسته بودند و بمدت انقضای عهد آنها چهار ماه مانده بود. خلاصه مقصود اینکه است که آنهائیکه از کافرین و مشرکین نقض عهد نکردند و بر علیه شما با دشمنانتان همدست نشدند شما هم عهد آنها را نگاه دارید تا مدت آنها یعنی تا انقضای مدت دست از آنها بردارید و متعرض آنها نشوید زیرا که خدا پرهیزکاران را دوست میدارد.

فَإِذَا انبَیَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ چنانچه آیات واضح است و ترجمه اش نیز شده محتاج بتوضیح نیست، در اینکه آیه اکیدا امر فرموده که پس از ماههای حرام که در آنها جنگ و جهاد ممنوع است در باقی اوقات هر جا و هر موقعی و هر زمانی که مشرکین را یافتید آنها را بکشید، آیه چنین در کشتن مشرکین تأکید کرده که مشعر بر اینست که هر جا آنها را یافتید و لو اینکه در حرم باشد آنها را بگیرید و نگاه دارید و در هر راهی و رصدگاهی بنشینید و نگذارید آنها فرار کنند.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای مؤمنین بایستی اینکه طود مراقب مشرکین باشید اگر توبه نمودند و نماز کردند و زکوة دادند راه آنها را باز نمائید و آنان را رها کنید همانا خداوند پذیرنده توبه و مهربان است. (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) عصف به (تابوا) است، معلوم میشود بمجرد اداء شهادتین بدون اداء نماز و زکوة توبه قبول نمیشود و ظاهرا نظر بهمین

صفحه : ۱۰

آیه است که گفته اند تارک الصلوة واجب القتل است لکن چون بنای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر اینکه بوده که هر کافری که در حضورش شهادتین میگفته حکم باسلامش مینموده بدون اینکه معلق نماید بنماز و زکوة زیرا که نماز و زکوة از فروع دین محسوب میشود نه از اصول.

و شاید در اینجا که نماز و زکوة را عطف بتوبه داده برای اینکه است که معلوم شود آنها واقعا توبه نموده اند آری ترک نماز و زکوة که از فروع دین میباشند اگر از روی انکار باشد حکم بکفر منکرش میشود و همچنین است تمام ضروریات اسلام که منکرش مرتد و واجب القتل است لکن اگر از روی انکار نباشد بلکه از روی جهالت یا تن پروری باشد ظاهرا تارکش را کافر و مرتد و واجب القتل ندانند بلکه او را فاسق و گنهکار گویند، و گفته اند حد تارک نماز عمدا قتل است در دفعه سوم و تعزیر است در دفعه اول و دوم.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ آیه ارشاد بر اینکه است که پیش از اتمام حجت و تنبه مشرکین و کافرین قتل و غارت آنها جایز نیست زیرا که غرض از ارسال انبیاء و انزال کتب برای راه نمائی خلق است بطریق هدایتشان اینکه است که وظیفه انبیاء در وهله اول اظهار معجزه و اثبات حقایق خودشان است.

در اینکه آیه امر بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده که اگر یکی از مشرکین بتو پناه جوید برای اینکه کلام خدا را بشنود

پناهش بده و پس از آن او را برگردان بجای خودش، شاید اشاره باین باشد که بمجرد اینکه آیات را شنید اگر ایمان نیاورد متعرض قتل او نشوید شاید در آن تأمل کند و حقایق قرآن بر او ظاهر گردد و از روی دانستگی و فهمیدگی ایمان آورد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ مؤید همین توجیه است که جماعت مشرکین کسانی میباشند یا در آنها کسانی هستند که دانش ندارند و از روی ندانسته گی ایمان نمیآوردند وقتی فهمیدند

صفحه : ۱۱

و از روی کبر و نخوت ایمان نیاوردند واجب القتلند.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَيْفَ سَأَلْتُمْ فِي حَالِ اسْتِغْثَائِهِمْ وَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ الدِّينَ عَنْ النَّاسِ فَاسَدَتِ الْأَرْضُ كَثِيرًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

استفهام منفی آمده مشرکین را چگونه عهدی است نزد خدا و نزد رسول او یعنی آنها را عهدی نیست مثل اینکه در گفتگوهای عرفی یکی بدیگری گوید چگونه اینکه مطلب احتمال دارد یعنی احتمال ندارد و ممکن نیست، مسجد محل سجود و مسجد الحرام که در مکه است چگونه برای مشرکین عهدی است نزد خدا و رسول او یعنی برای آنان عهدی نیست (الّا) استثنا است یعنی مگر آن مشرکین که با شما نزد مسجد الحرام عهد بستند.

فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ آنهائیکه از مشرکین عهد بستند اگر بر عهد خود استقامت نمودند مثل بنی کنانه و بنی ضمره شما نیز استقامت نمائید یعنی بعهدی که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسته‌اند استقامت و پایدار باشید و متعرض آنها نشوید همانا خدا پرهیزکاران را دوست میدارد.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ جمله‌ئی در آیه حذف است و در معنی چگونه برای مشرکین عهدی است در حالیکه اینها در باره شما مؤمنین هیچ حقی را مراعات نمایند نه حق سوگند و نه حق خویشی و نه وفاء بعهد (إلّا و لا ذمّة) یعنی اینها چنین میباشند که در باره شما نه حق قرابت را حفظ کنند و نه حق عهدی که نموده‌اند مراعات مینمایند در باطن چنینند لکن شما را بزبانشان راضی میکنند در حالیکه قلبشان ابا دارد و بیشتر آنها فاسقند و ظاهراً مقصود از اینکه جماعت منافقینند.

صفحه : ۱۲

[سوره التوبة (۹): آیات ۹ تا ۱۹]

اشاره

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نَفَّضْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱) وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَنْتُمْ أَكْفَرُ إِنَّهُمْ لَا- أَيْمَانُ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲) أَلَا- تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدُّوا أَوْلَىٰ مَرَّةً أَوْ تَخَشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳)

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَ يَذْهَبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶) مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتِ

أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸)
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

صفحه : ۱۳

[ترجمه آیات]

آیات خدا را بیهای اندک معامله کردند پس راه بسوی او را بستند و برآستی آنچه را که آنها عمل مینمودند بد بود [۹]
در باره هیچ مؤمنین مراعات نمیکند نه قسم و نه عهد را و آن گروه تجاوز کنندگانند [۱۰]
پس اگر (آنان) توبه کردند و نماز را بپای داشتند و زکوة دادند پس آنها برادرهای دینی شما هستند و ما آیات را تفصیل میدهیم
برای جماعتی که میدانند [۱۱]
و اگر (مشرکین) نقض پیمان نمودند پس از آنکه عهد بسته بودند و در دین شما طعنه زدند شما پیشوایان کفر را بکشید زیرا که
برای آنها قسمی نیست شاید اینها باز ایستند [۱۲]
آیا چرا جنگ نمیکند با گروهی که بشکستند پیمانها که با شما بسته بودند و قصد بیرون کردن رسول را نمودند در حالیکه آنها
اول (پیمان را شکستند) آیا شما از آنها میترسید پس خدا سزاوارتر است برای اینکه از او بترسید اگر با ایمان میباشید [۱۳]
آنها را بکشید خدا آنها را بدستهای شما عذاب کند و آنها را رسوا سازد و شما را بر آنها مظفر گرداند و قلبهای جماعت مؤمنین را
شفا بخشد [۱۴]
و غیظ قلبهای آنها را ببرد و خدا بپذیرد توبه هر کس را که بخواهد و خدا داناتر و درستکارتر است [۱۵]
آیا شما گمان کردید که شما را وامیگذارند و حال آنکه ببیند خدا کسانی را از شما که مجاهده میکنند و فرا نمیگیرند بغیر خدا و
رسول او و مؤمنین دوست نهانی و خدا دانا است

صفحه : ۱۴

بآنچه عمل میکنند [۱۶]

برای مشرکین سزاوار نبود اینکه مساجد خدا را تعمیر کنند در حالیکه گواهان باشند بر نفسهای خودشان بکفر اینها جماعتی هستند
که اعمالشان حبط گردیده و در آتش جاویدانند [۱۷]
جز اینکه نیست که تعمیر مساجد خدا میکنند کسانی که بخدا ایمان آورده‌اند و بروز قیامت (هم ایمان آورده‌اند) و نماز را بپای
میدارند و زکوة میدهند و نمیترسند مگر از خدا پس آن گروه شاید از هدایت یافته‌شده گان باشند [۱۸]
آیا شما قرار دادید آب دادن حاجیان را و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسیکه بخدا و روز قیامت ایمان آورده و جهاد در راه
خدا کرده اینها نزد خدا مساوی نمیباشند و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نمیکند [۱۹]

صفحه : ۱۵

(توضیح آیات)

اشاره

اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَيَّرُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِيَّاهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اینکه آیه و آیه بعدش تفسیر و بیان حال فاسقین در آیه قبل است که در مقام بیان صفات و اعمال رکیک آنها است که عملشان چنین بوده آیات خدا را بیهاء اندک میفروختند.

مفسرین گفته‌اند آیه در باره ابو سفیان فرود آمده که کفار را طعام میداد و میگفت بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاورید، و نیز گفته‌اند بزرگان قریش را طعام میداد و بمؤمنین طعام نمیداد.

از ابن عباس نقل میکنند که گفته مقصود اهل طائفند که بر آنها کمک فرستادند که با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کنند.

جبائی گفته آنان یهودیانند که عهد رسول [ص] ببهای اندک که از قریش میگرفتند شکستند و مردم را از راه خدا یعنی اسلام باز داشتند.

ماء (ما کانوا) نکره موصوفه است و در محل نصب و تمیز آمده یعنی بد عملی بوده که فاسقین میکردند.

لَا يَرْجُونَ فِي مَوْتِهِمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً ظاهراً مرجع ضمیر (یرقبون) همان اشخاص فاسقی هستند که در آیات بالا شرح حال آنها را گفته که آیات خدا را ببهای اندک یعنی متاع ناقابل دنیا معاوضه نمودند و اینکه فاسقین که یا یهودیان باشند یا مشرکین که عهد رسول را نقض نمودند اینها راجع بمؤمنین و در باره آنها مراعات هیچ حقی را ننمودند نه حق قرابت را نگاه داشتند و نه رعایت حق الهی و نه عهدی که در ذمه خود گرفته بودند، اینکه تفصیل آیه بالا و بیان کار آنها است.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن جماعت فاسقین که عمل اینها چنین بود که آیات خدا را ببهای ناچیز

صفحه : ۱۶

دنیوی فروختند در کفر و فسق از حد گذشتند یعنی در کفر و فسق زیادروی کردند فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر مشرکین یا یهودیان که در فسق تعدی نمودند توبه کنند و از اعمال رکیکشان دست بردارند و نماز را بپای دارند و زکوة مالشان را بدهند آنها برادران ایمانی شما میشوند و تفصیل میدهم آیات را برای آنها که علم دارند.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و اگر اینکه کفار یا اینکه فساق عهدی که با رسول بسته بودند شکستند (نکث) بمعنی وا تاییدن غزل است قوله تعالی (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا) یعنی شما مثل آن زنی نباشید که ریسمان می‌تایید و پس از آن تاب ریسمان را باز میکرد و اینها چنین میباشند که عهد و قسم و پیمان خود را میشکنند و اگر اینکه فاسقین در دین شما طعنه زدند و عیب‌جوئی نمودند فَقَاتِلُوا أَمَمَهُ الْكُفْرِ إِيَّاهُمْ لا- ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ بفاء تفریع اینکه جمله را متفرع میگرداند بر جمله بالا و بمؤمنین امر مینماید که با پیشوایان کفر اینهائیکه نقض عهد کردند جنگ کنید زیرا که پس از نقض عهد دیگر برای آنها قسم و معاهده‌ئی نیست شما با آنها مبارزه و جهاد کنید شاید آنها از شرک یا طعنه زدن در دین شما باز ایستند.

آیه مشعر بر اینکه است که مقصود از جنگ و جهاد با کفار فساد در زمین و خون‌ریزی و علو و برتری بر غیر نیست، بلکه مقصود بازداشتن اشرار و فساق و کسانی است که مقصودشان فساد در زمین و خاموش گردانیدن نور هدایت است اینکه است که در آیه

شَرّ و سعادت و شقاوت است و در ابتداء وجودش ساذج و مبهم است و مراتب قرب و بعد بدل می‌گردد بازاء ایمان خالص بخدا و آیات او و صفای ایمان ظاهر نمی‌گردد مگر بامتحان و امتحان در موقع عمل ظاهر می‌گردد تا اینکه بامتحان تمیز داده شود بین طیب و خبیث و آنکه دارای ایمان خالص است و آنکه چنین نیست بلکه مجرد ادعاء است. اینک است که لازم است مدعیانیکه ادعاء میکنند که نفسها و اموالشان را

صفحه : ۱۹

معامله کرده‌اند بیهشت در مورد ابتلاء واقع گردند بمثل جهاد تا اینکه صادق از کاذب تمیز داده شود و اینکه روابط محبت و صلّه خود را از دشمنان خدا قطع نمایند پس بر مؤمنین است که امر جهاد را امتثال نمایند و در آن مسارعت کنند و سبقت گیرند تا اینکه صفاء جوهرشان و حقیقت ایمانشان ظاهر گردد و بآن بر پروردگارشان احتجاج نمایند در روز که نجاتی در آن نیست مگر بحجت حق.

پس قوله تعالی (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا) یعنی آیا شما گمان کردید که واگذارده میشوید بر حالیکه بر آن بودید (از شرک و کفر) در صورتی که حقیقه صدق ایمان شما هنوز ظاهر نگردیده.

(وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الْخ) یعنی هنوز در خارج ظاهر نگردیده نه جهاد شما و نه دوری جستن از غیر خدا و رسول او (وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ) [یعنی برای مؤمنین سزاوار نیست دوست پنهانی گرفتن] پس وقتی که اشیاء تحقق پیدا نماید خدا آنرا میداند الخ.

[تفسیر المیزان] در جای خود ثابت گردیده که علم حق تعالی بتمام اشیاء گذشته و آینده و حاضر یکسان است یعنی علم او تعالی حضوری است نه حصولی و در اینجا و امثال اینکه موارد چنین نیست که خدا نمیدانسته و پس از وقوع عالم گردیده، در مجمع گفته معنی (و لما يعلم الله) اینکه است که هنوز ظاهر نگردیده آنچه حق تعالی در ازل عالم بآن است.

ابو الفتوح رازی در توجیه آیه (وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ) گفته علم را بجای معلوم گذارده برای اینکه (لما) فعلی را نفی میکند که طمع در وقوعش باشد و در معنی چنین میشود (ام حسبتم ان تتركوا و لما تجاهدوا).

و گفته معنی اینکه است که خدای تعالی با شما معامله آنهایی را کرده که باختبار و امتحان استفسار احوال غیری را کنند که ندانند تا اینکه بدانند.

و وجه دیگر گفته‌اند علم در اینجا بمعنی رؤیت است چنانچه در بسیاری از جاها علم بمعنی رؤیت آمده و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود (و لما یری الله

صفحه : ۲۰

المجاهدين منكم و الذين لم يتخذوا من دون الله) و بهر حال تا شیئی مرئی و موجود نباشد خدای تعالی او را نبیند و خودش گفت اینکه وجهی ملیح است [پایان] و بنا بر آنچه دانشمندان علم خدا را حضوری دانسته‌اند توجیه اول و سوم از سه وجهی که گفته علم را بمعنی معلوم گیریم یا بمعنی رؤیت هیچکدام مناسب علم حضوری نیست.

لکن توجیه دوم که گفته‌اند معنی اینکه است که خدا با شما معامله کسانی را کرد که باختبار و امتحان احوال غیر را معلوم میکنند تا اینکه آن چیزی را که نمیدانند بدانند اینکه معنی بحقیقت نزدیک تر است.

[و الله العالم] و الله خبیر بما تعملون خدا خبیر است یعنی خبردار است بآنچه شما بعدا عمل میکنید، مشعر بر اینکه است که چیزی بر او مخفی نیست لکن با شما معامله کسی را میکند که خبردار نیست و میخواهد بفهمد.

ما كان للمشرکین ان يعمرؤا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالكفر اولئک حبطت اعمالهم و فی النار هم خالدون تا من المهتدین

ترجمه آیات شده و محتاج بتوضیح نیست واضح است که مشرکین را منع میکند از تعمیر کردن مسجدها و در مقام توبیخ و سرزنش آنها برآمده که در صورتی که خودشان با آن کفریکه در باطن خود اندوخته‌اند میدانند چگونه متصدی تعمیر مساجد که مخصوص بموحدین است بر می‌آیند، تعمیر مساجد مخصوص بکسی است که بخدا و روز قیامت مؤمن باشد و نماز را بپا دارد و زکوة بدهد و ترسد مگر از خدا (فَعَسَىٰ أَوْلِيٰكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُتَهَدِّينَ) پس شاید اینها رستگاران باشند.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

[در شأن نزول آیه از مفسرین چند وجه نقل شده]

صفحه : ۲۱

در تبصره گفته که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه در مقام مفاخرت برآمدند و بامیر المؤمنین ع سخنانی میگفتند طلحه میگفت من صاحب خانه‌ام یعنی کعبه و کلید آن بدست من است پس من از شما افضلم، عباس میگفت من حاج را آب میدهم، امیر المؤمنین ع فرمود من میدانم چه میگوئید اینکه افتخار شما بر من وجهی ندارد من بخدا و رسول ایمان آورده‌ام و تصدیق بروز قیامت کرده‌ام دیگر گفت جهاد در راه خدا از همه فاضل تر است، عمر گفت نزاع نکنید من از رسول سؤال میکنم کدام افضل است اینکه بود که اینک آیه نازل گردید که آب دادن اهل حاج و تعمیر مسجد الحرام مثل کسی نیست و مساوی نیست با کسی که بخدا ایمان آورده و در راه خدا جهاد کند.

صفحه : ۲۲

[سوره التوبة (۹): آیات ۲۰ تا ۲۸]

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلِيٰكُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ ثُمَّ وُلِّيْتُمْ مَدْيَنَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

دو عمل را مقابل نمود با ایمان بخدا و مجاهده نمودن بمال و جان در راه خدا و برای یاری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که عظمت و مقام مجاهدین نزد خدا بسیار بزرگ است و کسیکه ایمان نیاورده هیچ فضیلتی برای او و عمل وی نیست بطوریکه غیر از اینها هر قدر عمل فی نفسه خوب بشمار رود در مقابل ایمان و جهاد در راه خدا چیزی نمیباشد و اینهاست که چنین میباشند فائز گردیدند بفیوضات الهی، و جماعت الهیه و بعضی از اهل تسنن گفته‌اند مقصود از اینکه آیه علی ع است زیرا که مصداق کامل آن همان شخص بزرگوار است که در ایمان و عمل بر همه سبقت داشت و نیز در عمل

صفحه : ۲۵

و جهاد پیش دستی مینمود و در عمل اول کسی از مردها بود که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و اول کسی بود که در رختخواب رسول [ص] خوابید و برای محافظت وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جانش را در معرض خطر قرار داد پس چگونه میتوان عمل او را با عمل دیگری مقایسه نمود تا اینکه گفته شود عمل او بزرگتر است اصلا اعمال دیگر در مقابل آن ناچیز است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ در مقابل اعمال مؤمنین و مهاجرین و مجاهدین بمال و نفس نظر به اینکه که باید جزاء و پاداش مقابل عمل باشد، اول ایمان، دوم هجرت، سوم مجاهده در راه خدا بمال و نفسهایشان سه نوع پاداش برای آنها تذکر میدهد:

اول (برحمة منه) که مشمول رحمت خدا میباشند. دوم (رضوان) که خوشنودی خدا است و از هر فضیلتی بالاتر است. سوم- بهشتها (جنات) جمع جنه است یعنی نه یک بهشت بلکه بهشتهائی برای آنها آماده شده که جایگاه همیشه گی آنها است و در آن اقامت دارند و کلام را مؤکد فرموده به:

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ که اینکه اشخاص مخلد در آن بهشتها میباشند بدرستی که نزد خدا است بر اعمال بندگان جزای عظیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگیرید پدران و برادران خود را دوست خودتان اگر آنها ترجیح میدهند کفر را بر ایمان و هر کس از شما مؤمنین که آنها را دوست بگیرد پس آنها ظالم و ستمکار هستند، و در آیه بعد نهی را مؤکد گردانیده بقوله تعالی:

قُلْ إِن كَانِ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ قُلُوبٌ فَاعْلَمُوا عَشِيرَتُكُمْ الخ خطاب بر رسول فرموده که بگو اگر پدران شما و پسران شما و برادران

صفحه : ۲۶

شما و زنهای شما و عشیره‌های شما و مالهای که جمع کرده‌اید و تجارتيکه از کساد آن میترسید و منزلهای را که دوست میدارید نزد شما محبوب‌تر باشد از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا اینکه خدا بیاورد حکمش را در باره شما و خدا هدایت نمیکند فاسقین را.

مفسرین گفته‌اند قبل از فتح مکه وقتی مؤمنین مأمور بهجرت شدند و خواستند مهاجرت نمایند بعضی را زنش باو میچسبید که ما را چگونه رها میکنی، بعضی را پدر و مادر و اولادان مانع میشدند و آنها را از هجرت جلوگیری میکردند و آن مؤمنین برای آنها هجرت را ترک مینمودند اینکه بود که حق تعالی در اینکه آیه آنان را تویخ مینماید که امر دین مقدم بر نسب است و وقتی بدلال آیه بالا قطع قرابت و الدین در آنجائیکه کفر را دوست‌تر دارند از ایمان جایز باشد در مورد غیر آنها قطع قرابت بطریق اولی واجب

است و در مورد دوستی خدا و رسولش باید قطع تعلق از آنها نمود زیرا که دین مقدم بر نسب است.

در حدیث است که احدی از شما طعم ایمان را نمی‌چشد مگر وقتی که دوستی او فی‌الله و بغض او فی‌الله باشد، و بعضی (عشیرتکم) را (عشیراتکم) بلفظ جمع قرائت نموده، و دیگری بر او اشکال کرده به اینکه که عرب (عشیره) را اگر خواست جمع بنمید (عشائر) میگوید نه (عشیرات) [مجمع البیان] فَتَرَبُّوْا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرٍ حَسَنِ گفته آن وعید است بعقوبت نزدیک و اینکه آیه تکلیف شدیدی است برای مؤمن که بایستی از پدرها و اولادها و عشیره‌ها و تمام حظوظ دنیا برای دین مجرد بشود، اللهم وفقنا لما يوافق رضاك حَتَّىٰ نحب فيك الابعدين و نبغض فيك الاقربين.

[طبرسی] لَقَدْ نَصَّ رَكْمُ اللّٰهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ، تا آخر قبلا آیه ترجمه شده و برای فهم آن قدری محتاج بتوضیح است در داستان جنگ حنین باختلاف نقل کرده‌اند و ما در اینجا مختصرتر آنرا

صفحه : ۲۷

از جامع الجوامع طبرسی ترجمه مینمائیم.

مواطن حرب مقامات و موارد و محل آن است، و (حنین) وادی است بین مکه و طائف که در آن موضع حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم با لشکر هوازن و ثقیف جنگ نمودند و لشکر اسلام در آنوقت دوازده هزار بودند، ده هزار نفر آنها در فتح مکه حاضر شدند و با آنها از طلقاء دو هزار نفر ضمیمه گردید، و لشکر هوازن و ثقیف چهار هزار نفر بودند وقتی دو لشکر یکدیگر را مشاهده نمودند مردی از مسلمانها از کثرت قشون مؤمنین تعجب کرد، گفته‌اند که او ابو بکر بود و گفت هرگز آنها بر ما غالب نخواهند گردید و حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم از اینکه سخن بدش آمد قوله تعالی:

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُهُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً يَعْنِي شِمَا مُسْلِمَانَانَ از کثرت خودتان تعجب نمودید و ندانستید که کثرت نفرات شما از شما بدی را دفع نمیکند، پس جنگ شدیدی واقع گردید و مسلمانها کلمه اعجابشان را درک نمودند (یعنی دانستند که کثرت عدد آنها را بی‌نیاز نگردانید) و مغلوب گردیدند و رو بفرار گذاردند و رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم در مرکز خود باقی ماند و علی ع با علم و با دشمن جنگ میکرد، و عباس بن عبدالمطلب از طرف راست دهنه قاطر رسول‌الله [ص] را گرفته بود و ابو سفیان بن حرث بن عبدالمطلب از طرف چپ، و نه نفر از بنی‌هاشم و دهم آنها ایمن بن ام ایمن بود که در آن جنگ کشته شد، رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم بعباس چون صدای بلندی داشت فرمود قشون را صدا کن، عباس بصدای بلند گفت ای جماعت مهاجرین و انصار ای اهل بیعت شجره ای اهل سوره البقره بکجا فرار کردید اینکه رسول خداست عباس ندا را مکرر کرد آنها میگفتند لیک لیک و ملائکه با آنها نازل گردید پس رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم نظر بکشته‌های مسلمین کرد و جلو لشکر آمد و گفت من پیمبرم دروغ نیست من پسر عبدالمطلبم و از جانب خدا نصرت و مظفریت برای او آمد و هوازن مغلوب گردیدند و رو بفرار گذاردند.

صفحه : ۲۸

وَ صَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضَ بِمَا رَحِبَتْ ثُمَّ لَوَيْتُمْ لَمُدِّرِينَ (بما رحبت) ماء، مصدریه است و (باء) بمعنی (مع) است یعنی (مع رحبها) و جار و مجرور در موضع حال است یعنی قشون رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم از شدت ترس زمین با فراخی آن گویا بر آنان تنگ گردید نمیدانستند بکجا فرار کنند و پشت کردند و رفتند پس از آن خدای تعالی رحمت و سکینت را بر پیمبرش و بر مؤمنین آنهایکه با او بودند نازل گردانید.

وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ وَ عَذَابٌ كَرِيمٌ و عذاب کرد آنهایی را که کافر بودند بقتل و اسارت زنها و اولادهایشان و گرفتن

مالشان (ثم يتوب الله) یعنی بعد از آن مردمانی از آنها اسلام آوردند و خدای تعالی توبه آنها را قبول نمود، و گفته‌اند در آن روز شش هزار نفر اسیر شدند و از شتر و گوسفند بقدری مسلمانها از آنها بغنیمت گرفتند که بشمار نمی‌آید [پایان] یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا نَجَسٌ مصدر است و عرب هر اسمی را که بمصدر وصف کند برای مبالغه است مثل اینکه گفته میشود صوم و عدل و فطر و رضاء، یعنی عادل و صائم و مفطر و مرضی و نیز وقتی چیزی را بمصدر وصف کنند واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث آن بیک لفظ گفته میشود مثل اینکه گفته میشود: رجل نجس بفتح جیم، و رجال نجس، و امرأة نجس بفتح جیم، و چنین است باقی مشتقات آن، و هر چیز پلید را نجس گویند مثل اینکه گفته میشود: رجل نجس و امرأة نجس و قوم نجس.

و چون از محبت و دوستی با مشرکین نهی رسید و امر شد بمنع کردن آنها را از دخول در مسجد الحرام، شاید آیه در مقام علت نهی برآمده که دوری شما از آنها برای اینکه است که آنها نجس العین میباشند چه نجاستی تصور میشود و چه

صفحه : ۲۹

قذارتی را میتوان مقابل نمود که مثل شرک بخدا و کفر و عدم ایمان بمقام کبریائی باشد و گویند مقصود از عام سال نهم هجرت است که پس از نزول سوره براهه بود که بر آنها بتوسط علی ع خوانده شد.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

اختلاف است در نجاست عینی کافر، جماعتی از فقهاء گفته‌اند کافر نجس العین است و دلیل آنها ظاهر آیه است، و بروایت ابن عباس عین آنها نجس است مثل سگها و خنازیر، و از امام صادق ع چنین روایت شده کسیکه با کافری مصافحه کند و دستش تر باشد باید دستش را تطهیر کند و اگر دستش خشک باشد بدیوار بمالد، و از حسن که یکی از مفسرین سنیها است نیز همین طور نقل شده و ظاهرا در مذهب امامیه اجماعی است که مشرک و کافر نجسند و در آیه منع میکند از داخل گردیدن آنها در مسجد الحرام که پس از سال نهم هجرت مشرکین داخل مسجد الحرام نشوند و حج نمایند.

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَتَهُ فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خطاب بمؤمنین نموده که اگر شما از منع آنها در دخول مسجد الحرام از تنگ دستی و فقر میترسید زیرا که در آمدن آنها ارزاق زیاد میشود و در نیامدنشان کم میشود خداوند بزودی هر کس از شما را که بخواهد روزی او را وسیع میکند و شما را از فضل خودش از آنها بی‌نیاز میگرداند همانا خدای شما دانا و درستکار است بهر کس آنچه را که شایسته آن است عطاء میکند.

صفحه : ۳۰

[سوره التوبة (۹): آیات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ

قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ مَقَاتِلِهِمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۵)

صفحه : ۳۱

[ترجمه]

جنگ کنید با آنکسانی که بخدا ایمان نمی‌آورند و نه بروز قیامت و حرام نمیدانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده‌اند و نمی‌پذیرند دین حق را (و آنها) از کسانی هستند که بآنها کتاب عطاء شده تا وقتی که از دست خودشان جزیه بدهند در حالیکه آنان خوار شدگانند [۲۹]

یهودیه گفتند عزیر پسر خدا است و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است اینکه قول آنهاست بدهنهایشان مشابه میسازند سخن خود را بسخن کسانی که پیش از ایشان کافر شدند خدا آنها را بکشد چگونه بر گردانیده میشوند از حق باطل [۳۰]

علماء و رهبانان را بغیر خدا بر بوبیت گرفتند و همچنین مسیح پسر مریم را و امر نشده‌اند مگر اینکه عبادت نمایند خدای واحد را نیست الهی مگر او منزّه و مبراء است خدا از آنچه برای او شریک می‌آورند [۳۱]

اراده میکنند که نور خدا را بدهنهایشان خاموش کنند و خدا اباء دارد مگر اینکه نور خود را تمام نماید و لو اینکه کافرها کراحت دارند [۳۲]

خدا آنکسی است که محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] را فرستاد بهدایت یعنی بقرآن و دین حق که اسلام است تا ظاهر و غالب گرداند اسلام را بر تمام دین‌ها و اگر چه مشرکین کراحت داشته باشند [۳۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علماء و رهبانان مالهای مردم را باطل می‌خورند و راه خدا را می‌بندند و کسانی که طلا و نقره را دفینه میکنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند مژده بده آنها را بعذاب دردناک [۳۴]

در روز که گرم میکنند آنها در آتش جهنم و پیشانی و پهلو و پشت او را داغ میکنند و ملائکه بآنها گویند اینکه همانست که برای خودتان ذخیره نموده بودید پس بچشید عذاب آنچه را که اندوخته کرده بودید [۳۵]

صفحه : ۳۲

(توضیح آیات)

قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدعون دين الحق في الله تعالى
بمؤمنين امر بقتال فرموده با آنهائیکه ایمان بخدا ندارند و نه بروز قیامت معترفند و نیز حرام نمیدانند آنچه را که خدا حرام نموده و متدین بدین حق نیستند و مقصود از اینها اهل کتاب از یهودیان و نصرانیانند مجاهد گفته پس از نزول اینکه آیه رسول صلی الله

علیه و آله و سلم داخل در جهاد تبوک شد، کلبی گفته بجنگ بنی قریظه و بنی النظیر روانه گردید و آنها با حضرت صلح کردند و آن اول جزیه‌ئی بود که اسلام از یهودیها گرفت و اول ذلتی بود که بر آنان وارد گردید.

و اینکه در آیه یهودیان و نصرانیان را توصیف نموده که بخدا و روز قیامت ایمان ندارند برای اینستکه آنها بزبان خدا میگویند لکن معرفت بخدا ندارند، یهودیها بتشبهه قائلند و نصرانیها بتثلیث، وقتی اینکه دو دسته از اهل دیانات راجع بتوحید اینکه طور کج باشند باقی فرق کفار حالشان معلوم است و ظاهر است که جز دین اسلام و مؤمنین دینی نیست که ایمان بخدا و روز قیامت بدرستی و حقیقت داشته باشد، و نیز برای خدا فرزند قائلند با اینکه نسبت فرزند بهر معنائی که باشد بر خدا روا نیست اینکه است که اینها بخدا یعنی بتوحید ایمان ندارند و نیز بقیامت اگر چه بزبان میگویند لکن بیاطن و از روی دلیل معتقد نیستند بدلیل اینکه اگر معتقد بمعاد بودند در مقام جستن دین حق برمیآمدند *مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ* یعنی از اهل کتاب آنهاست که بآنها کتاب عطاء شده مثل یهود و نصاری و او *(وَهُمْ صَاغِرُونَ)* حالیه است یعنی با آنها جنگ کنید تا جزیه بدهند در حالی که ذلیل باشند زیرا که آنها از ترس جانشان راضی میشوند که بمسلمانها جزیه

صفحه : ۳۳

بدهند و ظاهرا از سه دسته اهل دیانات جزیه میگرفتند: یهود و نصاری و مجوس که آنها با اینکه پیمبرشان و کتابشان معلوم نیست با اینکه حال از اهل دیانات محسوب گردیده‌اند و از آنها جزیه میگرفتند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ خدای تعالی سخنان شنیع یهود و نصاری را بیان میکند که یهود عزیر را پسر خدا گفته‌اند و نصاری مسیح را پسر خدا دانسته‌اند و آیه دلیل بر اینکه است که اهل دیانات باید کشته شوند و یا جزیه بدهند بدلیل اینکه معروفین از اهل دیانات یهودیان و نصرانیانند و اینها بخدا و بتوحید که اس اساس ایمان است ایمان ندارند زیرا که توحید با ولد داشتن منافات دارد و یهودیها عزیر را *ابن الله* گفته‌اند و نصاری مسیح را *ابن الله* گویند و سخنان اینها شبیه بسخنان کسانی است که قبلا کافر شدند خدا آنها را لعنت کند چگونه دروغ بر خدا می‌بندند و چون اینها کافر شدند اینکه است که کفرشان قتل آنها را ایجاب نمود.

در مجمع البیان گفته *(قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ)* از *ابن عباس* است که قائل باین قول جماعتی از آنها بودند که نزد نبی *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ* آمدند بعضی از آنها سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و شاس بن قیس و مالک بن الضنیف اینها گفتند عزیر پسر خدا است، و بقولی جماعتی از یهودیها در زمان پیش اینکه طور میگفتند و بعد آنان منقرض گردیدند، و عزیر کسی بود که تورات را از حفظ قرائت مینمود و جبرئیل باو تعلیم نموده بود اینکه بود که گفتند *(عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ)* و خدای تعالی اینکه قول را بتماشان نسبت داد لکن امروز یهودیها چنین نمیگویند مثل اینکه گفته میشود خوارج قائلند که اطفال مشرکین معذبند در صورتی که همه آنها نمیگویند بلکه فقط از ارقه از آنها چنین میگویند، و دلیل بر اینکه جماعتی از آنها قائل باین قول بودند اینکه است وقتی اینکه آیه را شنیدند با شدت حرصشان بر تکذیب رسول انکار نمودند.

صفحه : ۳۴

وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ یعنی اینها چیزی بزبان گفتند که نه کتابی بر آن آمده و نه بر آن حجت و برهانی است و نه صحیح است، و بقولی اینها قولشان موافق با قلبشان نیست و اینکه سخن زور و بی‌معنی است که *(بر آن برهانی ندارند)* قوله تعالی *(يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ)*.

يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (يُضَاهُونَ) یعنی *(یشابهون)* از *ابن عباس* و موافقت کرده او را حسن، *(قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا)* یعنی *[قول نصاری]* شبیه قول کسانی است که *(لات و عزی و مناه الثالثه الاخری)* را عبادت میکنند. *[ابن عباس و*

مجاهد و فراء] و بقولی قول آنها شبیه آنهایی است که ملائکه را عبادت میکنند و گویند اینها بنات الله‌اند (من قبله) یعنی قول نصاری شبیه قول یهودیان پیش است پس نصاری گفتند (المسیح ابن الله) همان طوری که قبلاً یهود میگفتند (عزیر ابن الله) است (قاتلهم الله) یعنی خدا آنها را لعنت کند، ابن عباس.

از ابن انبازی نقل شده که گفته (اصل المقاتله) از قتل است وقتی بخدا نسبت داده شود بمعنی لعنت است زیرا کسی را که خدا لعنت کند بمنزله کسی است که کشته شده باشد (أنتی یؤفکون) چگونه از حق برگشته‌اند و دروغ باو می‌بندند و گفته داعی آنها بر اینکه نسبت چیست.

(اتخذوا أجبازهم) یعنی علمائهم (و رهبانهم) یعنی عبادهم (أرباباً من دون الله) از ابی جعفر ع و ابی عبد الله ع روایت شده که گفته‌اند [و الله اینها روزه نمیگیرند و نماز نمیخوانند لکن برای خود حلال را حرام کردند و حرام را حلال نمودند و اینها تابع رهبانین گردیدند (و عبدهم من حیث لا یشعرون) از روی نفهمی آنها را عبادت نمودند].

از ثعلبی نقل میکنند که او بسند خود عن عدی بن حاتم روایت کرده که گفته آمدم نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در گردن من صلیبی از طلا بود بمن گفت ای عدی اینکه

صفحه : ۳۵

بت که در گردن خودت میباشد بپرداز، عدی گفت من آنرا انداختم پس از آن حضرت از سورة البرائة اینکه آیه را قرائت نمود (اتخذوا أجبازهم و رهبانهم أرباباً من دون الله الخ) عدی بن حاتم گفته من گفتم ما آنان را پرستش نمیکنیم فرمود آیا نیست که حرام کرده‌اند آنچه را که خدا حلال کرده و شما آنرا حرام میدانید و حلال کرده‌اند آنچه را خدا حرام گردانیده و شما آنرا حلال میدانید عدی گفته گفتم آری فرمود اینکه است عبادت آنها.

(و المسیح ابن مریم) یعنی بغیر خدا مسیح را اله گرفتند (و ما أمروا إلا لیعبدوا إلهاً واحداً) یعنی معبود واحد (لا إله إلا هو) مستحق عبادت نیست غیر او و عبادت محقق نمیگردد مگر برای او (شیحانه) تنزیه او است (عمّا یشرکون) یعنی او منزّه است از آنچه شرک میآورند و منزّه و مبراء است از آنچه باو نسبت میدهند و از آنچه لایق مقام قدس او نیست.

[پایان] یریدون أن یطفئوا نور الله بأفواههم و یأبى الله إلا أن یتیم نوره و لو کره الکافرؤن جماعت کفار و مشرکین باین الفاظ و سخنان رکیک که از دهنشان بیرون میآید مراد و مقصودشان اینکه است که نور خدا را خاموش کنند.

بقولی مقصود از نور خدا در اینجا دین اسلام است، و بقولی قرآنست، و بقولی کلمه توحید است و بمناسبت آیه بالا که در مقام مذمت یهود و نصاری بود که توحید خدا را منکر بودند اینکه قول مناسب تر مینماید.

و در مجمع البیان گفته بیان اینکه کلام عجیب است و با اینکه حال متضمن کوچکی آنها و ضعف کید آنان است زیرا که دهن تأثیر نمیکند مگر در نور ضعیف مثل نور چراغ نه نور عظیم.

هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون او است خدائی که رسولش یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد با اسباب هدایت

صفحه : ۳۶

از قرآن و قوانین محکم و ثابت و معجزات ظاهره و دین حق یعنی دینی که بر حق و مشتمل بر حقایق و از عین حقیقت صادر گردیده تا اینکه چنین دین محکم و پاینده را بر تمام ادیان عالم غالب گردانند و بر کل آنها مظفر و منصور گردد و لو اینکه مشرکین کاره باشند یعنی بر خلاف میل آنها که اراده دارند بدهنهای ناچیز خود نور خدا را خاموش گردانند، نور خدا یعنی دین

اسلام غالب بر همه ادیان است.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه] ابن عباس در تفسیر آیه گفته حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر تمام شرایع مطلع گردانید.

۲- اکثر مفسرین گفته‌اند که [ها] در (لِیُظْهِرَهُ) راجع بدین حق است ابو هریره و ضحاک گفته‌اند معنی آیه اینست: تا اینکه دین حق را بر تمام دینها برتری بدهد و اینکه وقتی است که عیسی ع از آسمان فرود آید، سدی گفته اینکه وقت خروج مهدی [عج] است که همه دینها یکی شود و هیچکس نماند که اسلام نیاورد یا بطوع و رغبت یا بکره و اجبار یا بگردن او جزیه نهند و در اخبار موافق و مخالف چنین آمده، و اینکه قول از حضرت باقر [ع] و صادق [ع] و جمله اهل بیت علیهم السلام روایت شده. کلبی گفته هنوز تأویل آیه پدید نشده و قیامت بر پا نگردد تا پدید نشود [یعنی تا دین اسلام عالم را فرا نگیرد قیامت بر پا نخواهد گردید].

مقداد اسود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده بر پشت زمین باقی نماند خانه‌ئی مگر اینکه کلمه اسلام در آن داخل می‌گردد (اما بعز عزیز او بذل ذلیل)

یعنی یا خدا آنها را بتوفیق قبول اسلام عزیز گرداند که بطوع و رغبت ایمان آورند و اهل آن شوند و بان عزیز گردند یا آنها را ذلیل میگرداند تا حق را بعنف گردن نهند.

[ابو الفتوح رازی] اخبار و احادیث از طرق شیعه و سنی راجع بظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه

صفحه : ۳۷

و نزول عیسی ع از آسمان لا تعد و لا تحصی وارد گردیده، و حدیث (یملاً الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً)

را میتوان گفت از متواترات است و آن در آخر الزمان خواهد بود.

و اینکه مطلب باضافه بر متواترات احادیث روی قاعده تکامل که بوجدان مشاهده میکنیم هر چیزی را که در عالم آفریده شده غایت و فایده‌ئی دارد و تا سیر استکمالی او بمنتهی نرسد تحول پیدا نمیکند البته برای زمین ما هم غایت و فایده‌ئی است که بایستی بکمال لایق بخود برسد و معلوم است که فائده زمین و اهل زمین اینست که کلمه توحید و اسلام سرتاسر آنرا فرا بگیرد و اینکه هنوز واقع نگردیده و نظر به اینکه که (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) سوره احزاب آیه ۶۲، بایستی بغایت برسد و بعد منحل گردد بعالم قیامت و آن همان موقع ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه است.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصِيدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُ تَوْضِيحُ آيَةِ بَالَا است و بیان عمل احبار و رهبانین است که عمل اینها چنین است که بدون حق مالهای مردم را میگیرند، و شاید مقصود اینکه باشد که آنها در احکام و شرایع مغالطه میکنند و رشوه میگیرند و در عمل تدلیس مینمایند و باطل را بصورت حق بر عوام جلوه میدهند و اینان از راه تدلیس که باطل را بصورت حق جلوه میدهند راه خدا را می‌بندند و مردم را گمراه میگردانند و نمیگذارند که اسلام بیاورند.

و الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ شاید آیه اشاره باشد بهمان رهبانین که اوصاف آنها را بیان نموده اگر چه ظاهر آیه اختصاص بآنها ندارد زیرا که (الَّذِينَ) از موصولات است و عموم دارد شامل می‌گردد هر کسی را که طلا و نقره را کتف کند و انفاق ننماید و ظاهراً

صفحه : ۳۸

مقصود از ترک انفاق منع زکوة است زیرا که در حدیث رسیده کسیکه زکوة مالش را اداء کند آیه شامل او نمیگردد اگر چه مالش زیاد باشد و آنرا دینه کند در مجمع از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که وقتی اینکه آیه نازل گردید گفت (تبا للذهب تبا للفضة)

و سه مرتبه مکرر نمود و اینکه مطلب بر اصحاب مشکل آمد عمر سؤال کرد ما چه مالی را بگیریم حضرت فرمود [زبان ذاکر و قلب شاکر و زوجه مؤمنه که شما را در دین کمک نماید] و نیز از امیر المؤمنین ع است که آنچه زیادت از چهار هزار است آن کنز است خواه زکوة آنرا داده باشد یا زکوة نداده باشد.

و از امالی نقل شده که چون اینکه آیه نازل گردید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر مالی که زکوة آن داده شده باشد آن کنز نیست اگر چه تحت هفت طبقه زمین باشد و هر مالیکه زکوة آن داده نشده باشد آن کنز است اگر چه روی زمین باشد یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون یعنی بشارت بده گنج کنندگان را بعد از روز که بر آن گنجه در دوزخ آتش برافروزند پس بآن دینار و درهم سوزان پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های آنها داغ کرده شود و بآنها گفته میشود اینست که برای خودتان گنج کرده بودید پس بجشید وبال آنچه را که ذخیره میکردید.

و از خود آیه معلوم میشود که آن مالیکه زکاتش داده نشده باشد و بدون مصرف جمع شده باشد چنین مالی است که در قیامت (یحیی علیها) در دنیا خوش بنظر میآید و در قیامت که هر چیزی بحقیقت جوهری خود ظاهر میگردد بصورت آتش شدید میگردد و پیشانی و پهلو و پشت صاحبش داغ میزند اینکه حقیقت طلا و نقره است اینکه است که در آیه کنز را مقید نموده بعدم انفاق و مناط همان مالی است که جمع شده و زکاتش داده نشده باشد.

صفحه : ۳۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ - (۳۶) إِنَّمَّا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ - (۳۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَ بَيْتِمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ - (۳۸) إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - (۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - (۴۰)

صفحه : ۴۰

دیگر که جنگ در آن جایز بود و البته غرض آنها تغییر دادن حکم خدا

صفحه : ۴۲

بوده اینکه است که فرموده اینکه عملشان زیادتی در کفر آنها است و باین عمل گمراه میگردند آنهائیکه کافر شدند و تغییر آنها چنین است:

يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ يَعْنِي قَرَار مِيدَهِنْد ماه حرام را حلال در يك سال اگر محتاج بجنگ نشوند و ميگويند اينكه ماه بعوض آن ماه و آن ماه حلال را حرام ميگيرند در سال بعد كه عدد ماههاي حرام مطابق چهار عدد باشد. در تفسير كاشفي گفته چون طبيعت اهل جاهليت بقتل و غارت عادت داشت و در ماههاي حرام جنگ نميکردند و از اينكه سه ماه متصل بهم جنگ حرام بود تنگ آمدند و گفتند ما سه ماه پي در پي بدون تاراج و غنيمت تحمل نداريم قلمس كناني در موسم حج در موقف آمد و ايستاد و خطبه‌ئي خواند و گفت اي جماعت عرب خدای شما در اينكه سال محرم را حلال گردانیده و حرمت آنرا تأخير انداخته بماه صفر مردم قول او را قبول کردند، باز سال ديگر ندا داد كه خدای تعالی محرم را حرام گردانيد و صفر را حلال كرد و گاهي در اثناي محاربات حرام را نو ميکرد و حرمت او را تأخير ميانداخت ب ماهي بعد از آن و آنرا حلال ميکرد و در هر سالي چهار ماه را حرام ميدانستند لكن ب ماههاي حرام اختصاص نميدادند همين عدد را اختيار ميکردند و اينكه عمل را نسيئي ميناميدند اينكه است كه فرموده

(انما النسيئي زياده في الكفر)

همانا تأخير ماهي بماه ديگر افزوني است در كفر زيرا كه تحليل ما حرم الله و تحريم ما حلال الله كفري ديگر مزيد بر كفرشان گرديد.

[پايان] زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ آن كافرين بدی اعمالشان در نظرشان آراسته گردید و قبح اعمالشان را نيكو گمان کردند و خدا جماعت كافرين را هدايت نميکند.

هدايت نکردنشان شايد براي اينكه باشد كه كافرين اعمال بدشان در نظرشان نيكو جلوه ميکند و كفر در حاق قلبشان جای گزين گردیده و ملكه نفساني آنها

صفحه : ۴۳

شده اينكه است كه ديگر قابل هدايت نميباشند و چون ديگر استعداد ايمان ندارند خدای تعالی آنها را هدايت نميکند. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتُمُ الْإِلَهَ الْأَرْضِ الْخِ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةٍ كَقَوْلِهِمْ إِنَّا نَحْنُ الْغَالِبُونَ آيه راجع بجنگ تبوك است در سنه عشر پس از باز گشت مسلمانها از طائف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنها را طلييد و گفت براي جهاد با كفار بيرون رويد در آنموقع قحطی و شدت گرما و راه دور با كثرت عدد كفار توأم گردیده بود اينكه بود كه اينكه امر بر مؤمنين دشوار آمد و تهاون و سستی كردند، و گویند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سفری نكرده بود كه دورتر و شديدتر از اينكه سفر باشد آنوقت اينكه آيه نازل گرديد.

(أَتَأْتُمُ الْإِلَهَ الْأَرْضِ الْخِ) در اصل (تثاقلتم) بوده [تا] را در [ثا] ادغام کردند چون قریب المخرج بودند پس الف وصل در ابتدایش در آوردند تا ممكن باشد ابتداء بآن.

(ما لکم) [بما] استفهامی عتاب مينمايد و مؤمنين را تويخ ميکند كه ای مؤمنين چيست شما را كه وقتی بشما گفته شد بيرون رويد و در راه خدا جهاد نماييد شما تهاون و سستی مينمائيد و بزمين دل بسته ايد و حيات دنياي دني خود را برميگزينيد بر حيات آخرت

یعنی دنیای پست فانی را گرفته‌اید و آخرت باقی را رها کرده‌اید در صورتی که حیات دنیا نسبت بحیات جاودانی نیست مگر چیزی اندک.

إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در اینکه آیه تهدید سخت نموده بآنهاست که در امر جهاد تهاون و تکاسل نمودند که اگر برای جهاد بیرون نروید خدای تعالی شما را عذاب میکند عذاب سخت و پس از هلاکت شما جماعت دیگری را بجای شما جای گزین میگرداند و چیزی

صفحه : ۴۴

باو ضرر نمیرساند و خدا بر هر چیزی توانا است، و در مرجع ضمیر (لا تَضُرُّوهُ) دو قول است: بقولی (الله) است، و بقولی (رسول) است یعنی برسول ضرری نمیرسانید و (یستبدل و یعذبکم) جزاء شرط است یعنی اگر بیرون نروید برای جهاد چنین میشود که هم شما را عذاب میکند و هم تبدیل میشود بجماعت دیگری زیرا که خداوند بر همه چیز توانا است.

إِلَّا تَنْضُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ظاهرا خطاب بهمان جماعتی است که از امر جهاد تهاون نمودند یعنی اگر شما یاری رسول ما را نکنید بزودی خدای تعالی او را یاری میکند همان طوری که او را یاری نمود آنوقتیکه کفار مکه او را بیرون کردند و با او نبود مگر یک مردی در غار و آن غار کوهی بود در طرف راست مکه و دوری آن از مکه یک ساعت راه است و او برقیق خود ابو بکر میگفت محزون مباش همانا خدا با ما است، در تفسیر صافی از کافی از حضرت باقر ع روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غار رو بابو بکر نمود و فرمود مطمئن باش خدا با ما است در حالیکه ترس ابو بکر را فرا گرفته بود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اضطراب او را دید گفت میخواهی بینی مجالس اصحاب خودم را از انصار که دور هم نشسته‌اند و حدیث میکنند و بینی جعفر و اصحابش را که در دریا سیر میکنند گفت آری حضرت دست بصورت او مالید آنوقت ابو بکر نظر کرد باصحاب و دید دور هم نشسته و حدیث میکنند و جعفر در دریا سیر میکند در آنوقت در دل ابو بکر گذشت که او ساحر است (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) در کافی از حضرت رضاع اینکه طور قرائت نموده (علی رسوله) و حضرت فرمود ما اینکه طور قرائت میکنیم و اینکه چنین نازل گردیده، و نیز عیاشی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود آنهاست که بر ما دلیل میآورند بقوله تعالی (ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ) بر اینها آیه حجتی نیست قسم بخدا قال الله تعالی (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ رَسُولَهُ) گفت آیا نمی‌بینی

صفحه : ۴۵

که سکینه بر رسول نازل گردیده، و در جوامع، قراء نسبت بصادق [ع] داده‌اند که فرموده (وَ أَيْدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) یعنی ملائکه. [پایان] وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا شَآئِد (کلمه) کنایه باشد از شأن و منزلت یعنی خدای تعالی قرار داد دین و آئین کفار را در پائین‌تر از فرومایگان و دین حق و کلمه توحید را در بالاترین مراتب قرار داد و دین و شرع که آن کلمه علیا است همیشه بلند بوده و همیشه بلند خواهد بود، از ابن عباس نقل شده که کلمه کفار کفر است و شرک و کلمه خدای تعالی ایمان است و گفتن (لا اله الا الله).

وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) خدا غالب و درستکار است و البته پیمبرش را یاری میکند محتاج بیاری کردن دیگری نیست و معلوم است که از روی حکمت پیمبرش را ارشاد نمود که از شر کفار در غار پنهان گردد.

مفسرین گفته‌اند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غار رفت و نام آن [غار ثور] بود کبوتری آمد و درب غار خانه گذارد وقتی سراقه بن مالک آنجا رسید و او در پی گرفتن رسول بود و مردی از طائفه خزاعه بنام ابو کرز با آنها بود و او جای پای پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَا مِيدِيد وَ بَدْنِبَال آن ميرفت تا رسيد بدر ب غار پس گفت اينکه جای قدم محمد [ص] است قسم بخدا که مثل جای قدمی است که در مقام ابراهيم عليه السلام است و گفت اينکه جای پای ابی قحافه یا پسر او است و گفت از اینجا تجاوز نکرده‌اند یا با آسمان بالا رفته‌اند یا بزمین فرو شده‌اند.

و نیز خداوند بعنکبوت الهام نمود که فوراً آنجا تار دمید اينکه بود که وقتی کفار چنین دیدند يقين کردند که حضرت در غار نرفته گفته تا اینجا جای قدم او است از اینجا یا با آسمان رفته یا بزمین فرو شده زیرا که تار عنکبوت و خانه کبوتر شهادت می‌دهد که در غار نرفته است.

صفحه : ۴۶

[سوره التوبة (۹): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا - وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكِ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳) لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّطُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَلَّبُوا لَكِ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸)

صفحه : ۴۷

[ترجمه]

برای جنگ با کفار سبک باران و مجهزانه بیرون روید و در راه خدا بمال و جانتان مجاهده کنید و اینکه عمل برای شما خیر است اگر بوده باشید که بدانید [۴۱]

اگر خواسته دنیوی و سفری میانه و نزدیک بود همانا تو را بطمع مال پیروی می‌کردند و لکن بر اینها دور است مسافتی که باید بمشقت طی کنند، بزودی بخدا قسم یاد میکنند که اگر استطاعت داشتیم با شما بیرون می‌آمدیم اینان نفسهای خود را هلاک میکنند و خدا میداند که اینها دروغگویانند [۴۲]

خدا تو را عفو نمود برای چه باینها اذن دادی اگر اذن نمیدادی تا بر تو ظاهر گردد آنهائیکه راست گفتند و دانا گردی بآنهائیکه دروغگویانند [۴۳]

از تو طلب رخصت نمیکنند کسانیکه بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند در اینکه با مالهایشان و نفسهایشان جهاد کنند و خدا پرهیزکاران دانا است [۴۴]

جز اینکه نیست که از تو طلب اذن میکنند کسانیکه بخدا و روز آخرت ایمان ندارند، و قلبهای آنها در شک افتاده پس آنان در شک خود سرگردانند

و اگر آنان اراده کرده بودند که برای جهاد بیرون روند همانا اسباب سفر را آماده کرده بودند لکن خدا از موفق گردانیدن آنها و برانگیختن آنها کراهت داشت پس آنها را بازداشت و گفته شد بنشینید با نشسته گان [۴۶]

اگر اینکه منافقین با شما مؤمنین بیرون می آمدند برای شما زیاد نمیکردند جز تباهی و بدی و عذر و همانا بین شما مخالفت می انداختند و برای شما فتنه می جستند و در بین شما برای آنها جاسوسانند و خدا بستمکاران دانا است [۴۷]
همانا محققا منافقین پیش از اینکه در طلب فتنه بودند که امر را بر تو بگردانند تا اینکه حق آمد و امر خدا ظاهر گردید در حالی که آنها کراهت داشتند [۴۸]

صفحه : ۴۸

(توضیح آیات)

اشاره

انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- اول آیه‌ئی بود از سوره براهه که بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد [ابو الضحی] ۲- (خِفَافًا وَ ثِقَالًا) پیر باشید یا جوان، یعنی اگر پیر باشید یا جوان باید بروید.

[مجاهد و عکرمه و بعض دیگر از مفسرین] ۳- خِفَافًا مِنَ الْمَالِ، اگر توانگرید یا درویش باید بیرون بروید [ابو صالح] ۴- ثِقَالًا، آنهائیکه مشغول بصنعت باشند یا بیکار. [ابن زید] ۵- سواره باشید یا پیاده، و آراء دیگری نیز در معنی (خِفَافًا وَ ثِقَالًا) گفته‌اند و از مفسرین نقل کرده‌اند که در بیان آن چندان فائده‌ئی بنظر نمی‌آید.

خلاصه از آیه چنین برمی‌آید که در امر جهاد مخصوصا جنگ تبوک که برای سختی آن عذر می‌آورند تأکید بیشتری شده که بهر حالی هستید باید بروید و در راه خدا بمال و جانان جهاد نمائید و اگر شما مؤمنین آن فوایدیکه در جهاد نصیب شما میشود میدانستید در امر جنگ تبوک تهاون و سستی نمی نمودید.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعِدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ اسم کان محذوف است یعنی (لو کان ما دعوتهم الیه عرضا قریبا) اگر اینکه آنها را بآن دعوت میکنی یعنی جهادی که بآنها امر میکنی اگر غنیمتی نزدیک بود (قاصدا) در اینجا بمعنی ذو قصد است یعنی اگر سفری بود میانه که نه خیلی دور بود و نه نزدیک همانا متابعت تو را مینمودند لکن چون اینکه راهی که آنها را امر بآن میکنی راهی است دور یعنی تبوک و بمشقت و سختی باید طی نمود اینکه است که سستی مینمایند.

از عیاشی نقل میکنند که از حضرت صادق ع روایت میکند که فرموده

صفحه : ۴۹

است خدا میدانست که اگر غنیمتی بود نزدیک و سفری متوسط عمل میکردند و سَيَجْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ اینکه یکی از پیش گوئیهای قرآن بشمار میرود که برسولش خبر میدهد که آنهایکه در امر جهاد تبوک تهاون و سستی نمودند وقتی شما از جنگ برگشتید در مقام عذرخواهی برمیآیند و قسم بخدا یاد میکنند که اگر ما استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم برای جهاد. يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ در کتاب توحید صدوق از حضرت صادق روایت شده که گفت خدا قول آنها را تکذیب نموده که گفتند ما اگر استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم آنها دروغ گفتند که ما استطاعت برای خروج نداشتیم استطاعت داشتند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ قَمِي از حضرت باقر روایت کرده تا اینکه شناسای اهل غدر و آنهایی که بدون عذر نشستند.

در تفسیر صافی از جوامع نقل میکند که گفته اینکه معاتبه که خدای تعالی رسولش را عتاب میکند معاتبه لطیفی است که قبل از عتاب ابتداء بغفو میکند و جایز است عتاب از خدا در چیزیکه غیر آن بهتر است یعنی اگر اذن نداده بودی قبل از تبیین آن اولی بود نه اینکه گناه کردی خصوصاً نسبت بانبیاء و اینکه طور نیست که از جنایت باشد حاشا سید الانبیاء از اینکه جنایت باو نسبت داده بشود.

در عیون اخبار الرضاع در جواب سؤال مأمون از عصمت انبیاء که فرمود اینکه از آن چیزهایی است که نازل شده از قبیل (ایاک اعنی و اسمعنی یا جارة) خدا خطاب بیمبرش نموده و مرادش امت او بودند، و مثال فارسی آن اینکه است که میگویند (بدر میزنم دیوار تو بشنو).

صفحه : ۵۰

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ اینکه آیه معیار و تمیز دادن بین مؤمن را از غیر مؤمن اینکه طور بیان مینماید که آنکسیکه واقعا و حقیقه بخدا و روز قیامت ایمان دارد علامت چنین ایمانی اینکه است که در امر جهاد بلکه در هر امر خیری سبقت میگیرد و بمجرد اینکه فرمان جهان صادر گردید با مال و جان خود در راه خدا جهاد میکند و از تو طلب اذن نمیکند زیرا که مؤمن خود را موظف میدانند که مطیع امر مولی باشد و خدا عالم و دانا است بکسانیکه متقی و پرهیز کارند.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ خدای تعالی برسولش خبر میدهد و سبب لمی اذن خواهان را اینکه طور تذکر میدهد که آنهایکه از تو در قعود و نرفتن بجنگ اذن می طلبند آنان کسانی میباشند که بخدا و قیامت ایمان ندارند و در قلبشان شک است و در شکشان مترددند یعنی ایمان در قلبشان تمرکز ننموده گاهی مایل بایمان و گاهی مایل بکفرند و لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَزُّوا لَهُمْ عَزْمًا وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ ائْتُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ اگر اینکه منافقین میخواستند با مؤمنین برای جهاد بیرون روند البته زاد و توشه سفر را مهیا مینمودند و لکن خدا حرکت آنها را کراهت داشت و نخواست با مؤمنین در جنگ همراهی نمایند اینکه بود که خوف را بر آنها غالب گردانید و آنها را از حرکت بازداشت و آنان گفته شد بنشینید با نشسته گان یعنی زنها و بچه ها و مریضها و اینکه اشاره بکمال پستی آنها است.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ آیه توقع دخل است که گفته نشود خدا خودش خواسته بود که آن جماعت

صفحه : ۵۱

از آن فیض عظمی یعنی جهاد باز شوند زیرا که آیه صریح در اینکه است که خدا کراهت داشت یعنی نمیخواست که آنها حرکت کنند و البته وقتی خدا نمیخواست چگونه بر آنها قدرت حرکت بود، آیه پیش بینی نموده و فرموده اگر اینکه منافقین با شما مؤمنین خارج میشدند و داخل جنگ میگردیدند بر شما افزوده نمیگردید مگر تباهی و بدی یعنی چون اینها در دل دشمن اسلام بودند اگر داخل جنگ میشدند مکراندیشی مینمودند و بین شما تفرقه میانداختند و بنای سخن چینی و جاسوسی میگذارند و فساد مینمودند تا اینکه بین شما فتنه و فساد واقع گردد و بین شما (سماعون لهم) جماعتی هستند که جاسوسی میکنند برای منافقین و رموز جنگی شما را بدشمنانان میرسانند تا اینکه بین شما فتنه اندازند و جمعیت شما را تبدیل بتفرقه نمایند برای اینکه باین وسیله دشمن بر شما غالب گردد و شما شکست بخورید و خدا عالم و دانا است و ستمکاران را میشناسد.

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ خدای تعالی رسولش را متذکر میگرداند که اینکه منافقین همانهایی میباشند که قبلاً در صدد فتنه و فساد بودند و بمکر و تدلیس کارهای تو را دگرگون میکردند و مسلمانها را متفرق میگردانیدند مثل اینکه در جنگ احد از جنگ فرار کردند و در جنگ خندق گفتند (یا اهل یثرب لا مقام لكم) و نیز در جاهای دیگر در ابطال کار تو حيله‌ها نمودند تا وقتی که حق آمد یعنی نصرت الهی و تأیید ربانی شامل حال تو گردید و ظاهر و غالب شد امر خدائی و اعلاء کلمه حق بر اهل عالم ظاهر گردید و حال آنکه اینکه منافقین کاره بودند و نمیخواستند که مؤمنین غالب شوند.

صفحه : ۵۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۴۹ تا ۵۵]

اشاره

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) اِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَاِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخْرَجْنَا اَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمْ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِنَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ (۵۲) قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ اِنْ كُنْتُمْ كُفْرًا فَاسْقِينِ (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلَّا اَنْهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرِسُوْلِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ اِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ اِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴) فَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵)

صفحه : ۵۳

[ترجمه]

و از منافقین کسی باشد که (برسول صلی الله علیه و آله و سلم) گوید بمن اذن بده که نیایم بجهاد و مرا در فتنه مینداز آگاه باش که در فتنه افتاده‌اند و همانا جهنم بکافرین احاطه دارد [۴۹]

اگر برسد بتو نیکوئی بدشان می‌آید و اگر برسد بتو مصیبتی می‌گویند ما در کار خود پیش‌بینی کرده بودیم و اعراض میکنند در حالی

که شادمانند [۵۰]

(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو هرگز بما نمیرسد مگر آنچه را که خدا برای ما نوشته است خدا یار و سازنده کار ما است و باید مؤمنین بر خدا توکل نمایند [۵۱]

آیا شما انتظار می‌برید که بما یکی از دو نیکی برسد و ما منتظریم که بشما از نزد خدا عذابی برسد یا بدست ما پس انتظار ببرید ما هم با شما از انتظار برند گانیم [۵۲]

باینها بگو انفاق کنید از روی میل یا از روی کراهت هرگز از شما قبول نخواهد شد زیرا که شما گروه فاسقینید [۵۳]
و چیزی مانع نگردیده از قبولی انفاقات آنها مگر اینکه آنان بخدا و برسولش کافر شدند و بنماز جماعت نمی‌آیند مگر در حالیکه کسل میباشند و انفاق نمیکنند مگر اینکه کراهت دارند [۵۴]

پس تو را بعجب نیاورد مال آنها و نه اولاد آنها همانا خدا اراده نموده که آنانرا بمال و اولاد در دنیا عذاب کند و روحشان از بدنشان بیرون رود در حالیکه کافرند [۵۵]

صفحه : ۵۴

(توضیح آیات)

اشاره

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَ لَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا مَقُولِ قَوْلِ بَعْضِ مُنَافِقِينَ اِسْتِ و شاید مقصود همانهایی بودند که از جنگ تبوک سربچی نمودند و آن منافقین میخواستند نفاق خود را بپوشانند اینکه بود که نزد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدید، گفته‌اند مقصود (جد بن قیس است) که رسول [ص] باو فرمود بیا بجنگ رومیها گفت من مردی هستم مشتاق زنها میترسم دخترهای آنها را ببینم و بفته افتم، و شاید مقصودشان اینکه بود ما را در گناه ترک امر خود مینداز تا اینکه مخالفت امر تو عذاب بر ما ایجاب نماید، آگاه باشید که اینها در فتنه سقوط نموده و واقع گردیده‌اند زیرا که نفاق آنها ظاهر گردیده یا در فتنه و آزمایش تخلف از جنگ واقع گردیده‌اند.

وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ شاید آیه اشاره باین باشد خواه باینها امر بجهاد با کفار بشود یا نشود و خواه بظاهر از ترس شمشیر مؤمنین تابع بشوند یا نشوند اینها در فتنه واقع گردیده‌اند و جهنّم در باطن اینها بحقیقت افروخته شده و واقع در آند و لو اینکه در صورت نمایان نیست لکن آثار جهنّم در آنها نمایان است بطوریکه گویا در وسط آن قرار گرفته‌اند.

اِنَّ تَصَبُّكَ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَ اِنْ تَصَّبْ بِكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُوْنَ خدای تعالی باین آیات خباثت نفس منافقین را برسولش تذکر میدهد که اینکه جماعت چنینند هرگاه بتو حسنه‌ئی برسد بدشان می‌آید، ظاهرا مقصود از حسنه فتح و غنیمت و مظفریت است و اگر بتو مصیبتی برسد از غلبه کفار و غارت گویند ما کار خود را پیش‌بینی کرده بودیم که داخل فتنه نشدیم و شادی کنان برمیگردند بخانه‌های خودشان.

صفحه : ۵۵

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا أَي مَحْمَد باین منافقین که منتظرند بتو و مؤمنین آسیبی برسد بگو هرگز بما از فتح و فیروزی یا سختی و دشواری نخواهد رسید مگر آنچه را که خدا در لوح محفوظ و دفتر آفرینش در ازل نوشته و ثبت گردانیده (لا تبدیل لسنه الله) اشاره به اینکه که خواست شما در ضرر و نفع ما تغییری در تقدیرات ازلی حق تعالی نمیدهد و آنچه برای ما از روی حکمت و علم بصلاح خواسته و نوشته تغییرپذیر نخواهد بود او است صاحب و مولای ما آنچه بر ما مقرر گردانیده بجان و دل می‌پذیریم.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و مؤمنین باقتضای ایمانشان بایستی اتکاء و امیدشان بخدا باشد نه بر مظفریت و غلبه بر اعداء و بدانند که آنچه خداوند بر آنها نوشته و در عالم قضاء مقرر گردانیده خواه غلبه و مظفریت باشد یا مغلوبیت تماما بنفع و صلاح آنها تمام میشود و نیز آنچه موافق میل و خواهش نفسانی آنها باشد یا نباشد خواه موافق میل منافقین باشد یا نباشد وظیفه شخص مؤمن که ایمان در قلبش نفوذ نموده چنین است.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (تربص) انتظار چیزی را گویند چه متاعی باشد که انتظار گرانی یا ارزانی آنرا داشته باشند یا امری که در انتظار زوال یا حصول آن باشند.

باین منافقین بگو که آیا انتظار می‌برید برای ما مگر یکی از دو نیکی را شاید مقصود از (حسینین) یا کشته شدن در راه خدا و فوز بهشت باشد یا فتح و غلبه و فیروزی و بدست آوردن غنیمت، و ما نیز منتظریم که یا عذاب بر شما نازل گردد یعنی عذاب استیصالی آن طوری که برای امتهای پیشین وارد گردیده و یا بدست مؤمنین کشته گردید.

صفحه : ۵۶

در تفسیر صافی از نهج البلاغه و در کافی از امیر المؤمنین ع روایت میکند که فرموده مرد مؤمن مبراء از خیانت است و انتظار میبرد یکی از دو امر نیک را یا داعی خدا را یعنی مرگ را پس آخرت برای او بهتر است و یا رزق خدا را پس او صاحب عیال و مال میشود و با او است دین او و حسب او.

و در کافی از حضرت باقر ع (الا احدی الحسنین) یا موت است در طاعت خدا یا ادراک ظهور امام و ما هم انتظار میکشیم یا آنچه در آن از شدت است اینکه بآنها از نزد خدا عذاب برسد گفت آن مسخ است یا بدست ما و آن قتل است.

[پایان] قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو شما هر چه انفاق کنید خواه از روی رغبت و میل نفسانی باشد یا از روی کره و بی رغبتی انجام گیرد هرگز از شما قبول نخواهد گردید زیرا که شما منافقید و البته منافق فاسق است.

آری اگر عمل از روی ایمان و تقوی صادر گردد برای صاحبش اجر جزیل مهیا میگردد و اگر از روی نفاق و عدم خلوص واقع گردد هر قدر هم زیاد باشد ذره‌ئی نتیجه بخش نخواهد گردید قَوْلِي تَعَالَى (إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) شاهد بر اینکه است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ در اینکه آیه سبب لمی عدم قبول اعمال منافقین را تذکر میدهد و بیان میکند آنچه را که سبب عدم قبولی اعمال آنها و انفاقات آنها است، اس اساس آن کفر و عدم ایمان است که کفر بخدا و برسول اعمال را هر قدر هم نیک بنظر آید حبط میکند و همین کفر منافقین بوده که آنها از ترس شمشیر مؤمنین اظهار ایمان مینمودند و در نماز جماعت حاضر میگرددند در حالیکه کسل بودند زیرا که ایمان در قلب آنان جای گزین نشده بود و نیز از روی کراهت و دشواری

صفحه : ۵۷

انفاق مینمودند زیرا که امید بوعده‌هائی که بیاداش انفاق کننده داده معتقد نبودند در کافی از حضرت صادق ع چنین روایت کرده (که با ایمان هیچ عملی ضرر نمیرساند و با کفر هیچ عملی نفع ندارد آیا نمی‌بینی اینکه خدای تعالی گفته (و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم كفروا بالله و برسوله صلى الله عليه و آله و سلم) و عیاشی نیز همین معنی را گفته، [تفسیر صافی] فلا- تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- در آیه تقدیم و تأخیر است (فلا تعجبك اموالهم و لا اولادهم في الحياة الدنيا انما يريد الله ليعذبهم بها في الآخرة). [ابن عباس و قتاده] ۲- تعذیب آنها در دنیا بسبب مال و اولاد از جهت سختی تکلیف آنها است در امر بزرگو و اداء کردن آن و کشته شدن اولادشان در جنگ [حسن و بلخی] ۳- عذاب آنها از جهت حفظ اولاد و اموال و شدائدی که از قبل آنها وارد میگردد یا محروم شدن منفعت بردن از آنها. [ابن زید] ۴- عذاب آنها در دنیا از جهت اسیر شدن اولاد و بغنیمت بردن مال آنها است. [جبائی] ۵- عذاب بجمع کردن مال و حفظ و بخل آن و اولاد و حب آن و حزن بر تلف و موت آن و مفارقت از اینها. [خلاصه از مجمع البیان]

صفحه : ۵۸

[سوره التوبة (۹): آیات ۵۶ تا ۶۳]

اشاره

وَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَاً اَوْ مَغَارَاتٍ اَوْ مُدْخَلًا لَّوَلُوا اِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ (۵۷) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَاِنْ اَعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَ اِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَ لَوْ اَنْتُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِنَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُوْلُهُ اِنَّا اِلَى اللّٰهِ رَاغِبُونَ (۵۹) اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوْبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ اَبْنِ السَّبِيْلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ (۶۰) وَ مِنْهُمْ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ النَّبِيَّ وَ يَقُوْلُوْنَ هُوَ اُذُنٌ قُلُّ اُذُنٌ خَيْرٌ لِّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ رَحِيْمَةٌ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ رَسُوْلَ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۶۱) يَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوْكُمْ وَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَحَقُّ اَنْ يُرْضَوْهُ اِنْ كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ (۶۲) اَلَمْ يَعْلَمُوْا اَنْهُ مَنْ يُحَادِدِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ فَاِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيْهَا ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيْمُ (۶۳)

صفحه : ۵۹

[ترجمه]

و بخدا سوگند میخورند که ایشان از جمله شما مسلمانان میباشند و آنها از شما نیستند و لکن آنان گروهی هستند که از شما میترسند [۵۶]

اگر پناهگاهی یا غاری در کوه یا سوراخی که در آن پنهان شوند بیابند از شما اعراض میکنند و بسوی آن میشتابند [۵۷] و بعضی از آنان کسی است که در تقسیم صدقات از تو عیب‌جوئی میکند اگر بآنها داده شود خوشنود میگردند و اگر بآنها عطا نشد خشم گیرند [۵۸]

اگر آنها بآنچه خدا و رسولش بآنها داده راضی میشدند و میگفتند خدا برای ما کافی است و خدا بزودی از فضل خود و رسولش بما عطاء مینماید همانا ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم [۵۹]

جز اینکه نیست که صدقات (زکوة) مخصوص بفقراء و مساکین و عمل کنندگان بر آن است و برای آنهائیکه قلبهای آنها باسلام الفت بگیرد و برای آزاد کردن غلامان و برای وام دادن مفلس و انفاق در راه خدا و مسافری بی مال، برای اینها فرض است از جانب خدا و خدا عالم و درستکار است [۶۰]

و از منافقین کسانی هستند که پیمبر را اذیت میکنند و گویند او گوشه‌ای است (یعنی خوش شنوا است) بگو خوش شنوائی برای شما خیر است گفتار خدا را تصدیق میکند و گفتار مؤمنین را تصدیق مینماید و برای کسانی که از شما بظاهر ایمان آورده‌اند رحمت است و آنهائیکه رسول خدا را میرنجانند برای آنان است عذاب دردناک [۶۱]

برای شما بخدا قسم میخورند که شما را راضی کنند اگر مؤمن باشند خدا و رسولش سزاوارترند که آنها را راضی کنند [۶۲] آیا نمیدانند کسیکه با خدا و رسول او خلاف کند در آتش جهنم جاویدانست و اینکه است رسوائی بزرگ [۶۳]

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

وَّيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَعُونَ (ملجأ) محملی است که در موقع ترس و فرار از دشمن بآن متوسل میشوند و مغارات جمع مغاره و آن نام اطاق ماندی است در کوه از باب افتعال و راهی است که در کوه داخل میگردند.

معنی اینکه دو آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست خلاصه در مقام شرح حال منافقین برآمده که اینها قسم یاد میکنند که ما از شما ایم در صورتی که دروغ میگویند و از شما مؤمنین نیستند لکن اینها جماعتی هستند که از ترس کشته شدن و اسیر گردیدن اظهار اسلام کرده‌اند و اگر پناهگاهی یا غاری یا سوراخی در زمین پیدا میکردند از شما اعراض کرده و بسرعت از شما فرار میکردند و اینان گمان میکنند بقسم دروغشان میتوانند نفاق خود را مخفی دارند دیگر نمیدانند که (علام الغیوب) از باطن آنان آگاهست و رسولش را بنفاق آنها مطلع میگرداند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ و نیز از جمله اوصاف نکوهیده منافقین اینکه است که ای رسول تو را در قسمت کردن صدقات تعیب میکنند و اگر تو از صدقات موافق میلشان بدهی از تو راضی میگردند و اگر بآنها مطابق دل خواهشان ندهی بسخط میآیند و از تو عیب‌جوئی میکنند.

در شأن نزول آیه گفته‌اند که اینکه آیه در باره حرقوجین زهیر که سر کرده خوارج نهروان بود در وقت قسمت کردن غنیمت هوازن در روز حنین نازل گردید که چون رسول برای تألیف قلوب بعض مسلمانان قسمتی وافر از غنائم بآنها داد

صفحه : ۶۱

با طلای خالص که امیر المؤمنین ع از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنها را بچهار نفر از اشراف عرب داد حرقوجین گفت (اعدل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت در پاسخ او فرمود وای بر تو اگر من بعدل عمل نکنم چه کسی بعدل رفتار میکند عمر گفت اذن بده گردنش را بزنم، حضرت فرمود او را رها کن، او بعد از اینکه یارانی پیدا میکند که نماز و روزه زیاد دارند و از دین خارج میشوند آنچنان که تیر از کمان خارج میگردد، اینکه بود که آنها را مارقین لقب دادند و گفت ای علی تو با اینکه قوم جنگ خواهی کرد.

جواب (لو) محذوف و در تقدیر است یعنی و اگر اینکه منافقین راضی میشدند بآنچه بآنها دادی و میگفتند ما را بس است خدا برای آنها بهتر بود.

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ شاید مقصود چنین باشد که بایستی منافقین چنین گویند ما را غییم بسوی خدا و رسولش که از غنیمت دیگر بما عطا فرماید آنچه ما را کفایت نماید و از فضل و کرمش ما را بی نیاز گرداند.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ الْخَبَا جَمَاعِ أَمَامِيَهْ مقصود از صدقات در اینجا زکوة است نه مطلق صدقات یعنی زکوة مخصوص باین عدد است:

اول و دوم- فقیر و مسکین، در کافی عیاشی از حضرت صادق روایت میکند که فرمود فقیر آنکسی است که سؤال نمیکند، و مسکین

(اجهد منه و البائس اجهدهم)

و در مجمع از حضرت باقر فقیر آن شخص عیفی است که سؤال نمیکند و مسکین آنست که سؤال میکند، وقتی از صادق پس از آنکه از حضرتش سؤال شد (من هم) آنها کیانند فرمود فقیر کسانی میباشند که سؤال نمیکند و بر عهده آنها است مؤنات عیالشان، و دلیل بر اینکه فقراء کسانی میباشند که سؤال نمیکند قوله تعالی در سوره بقره (لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

صفحه : ۶۲

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا).

و مساکین اهل الزمانه یعنی اهل آفت از کوران و شلها و آنهائیکه مبتلا بجدام میباشند و تمام اصناف مبتلاها بانواع مرضها و زمین گیران از مردها و زنها و کودکان.

[تفسیر صافی] سوم (وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا) آنهایند که صدقات را میگیرند و بمستحقین میدهند چهارم (وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ) اشراف عربند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قسمتی از زکوة بآنها میداد برای تألیف قلب آنها بر اینکه ایمان آورند و آن وقتی بود که عده مسلمین کم بود.

پنجم- (وَفِي الرِّقَابِ) مکاتبونند که خواهند از قید بندگی آزاد گردند در وقتی که در شدت باشند از مال زکوة آنها را بخرند و آزاد شوند.

ششم- (وَالْغَارِمِينَ) و آنها قرض دارانند که دینشان نه در راه معصیت بوده و نه اسراف.

هفتم- (وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ) و آن جهاد است و آنچه صلاح مسلمانها بر آنست هشتم- (وَأَبْنِ السَّبِيلِ) و آن مسافری است که در سفر مالش تمام شده و محتاج است اگر چه در وطن خودش مال دار و غنی باشد.

(فريضة) مصدر مؤکد است بقوله تعالی (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ) یعنی خدای تعالی صدقات را برای اینها واجب گردانیده و همانا در چهار عدد اخیر از (لام) به (فی) عدول نموده تا اینکه دلالت کند بر اینکه اینها سزاوارترند از (چهار عدد اول) که صدقات در مورد اینها گذارده شود، زیرا که (فی) را برای وعاء آورند و اینکه آیه را در اثناء ذکر منافقین آورده برای اینکه دلالت کند که اصناف

صدقات همین جماعتند و منافقین از مستحقین زکوة نمیباشند.

[جامع الجوامع طبرسی]

صفحه : ۶۳

و مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ نَزَلَ مِنْ رَبِّهِ آيَاتٌ تَقْرَأُهَا لِلَّذِينَ أُوتُوا السِّكِّينَ الَّذِينَ يَرَوْنَ كِتَابًا مُبِينًا اللَّهُ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُضِلُّونَ سُبُلَ اللَّهِ لَا يُفِيئُهُ اللَّهُ إِلَى شَيْءٍ وَسِعَ الْعَذَابُ السَّاجِدِينَ (سوره انفجار، آیه ۱۰۰)

خبر میدهد که همین طوری که بعضی از منافقین از تو عیب جوئی میکنند در تقسیم صدقات همین طور تو را میرنجانند و گویند او گوش است یعنی هر کس هر چه بگوید قبول میکند.

از مفسرین در توجیه آیه دو طور نقل شده: بقولی جماعت منافقین در غیبت رسول الله ناسزا گفتند یکی گفت اگر بگوش او برسد ما در فتنه می افتیم گفتند ما اکنون هر چه خواهیم میگوئیم بعد میرویم پیش او و انکار میکنیم و عذرخواهی مینمائیم او از ما راضی میشود زیرا که او گوش است.

بقول دیگر مردی از منافقین بنام نفیل بن حارث او مردی بود سیاه، موها سربالا، سرخ چشم، بد صورت و آن کسی بود که گویند رسول در باره او فرمود اگر کسی بخواهد بشیطان نظر کند بنوفل بن الحارث نظر کند، و او حکایت رسول میکرد باو گفتند اگر رسول بشنود تو را ملامت میکند گفت او (اذن سامعه) است او مردی است شنونده و زود قبول میکند اگر قبول نکرد قسم یاد میکنم.

قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ يَوْمٌ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحِمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (سوره انفجار، آیه ۱۰۰)

الله علیه و آله و سلم باین منافقین بگو گوشی بودن و زود باور کردن برای شما خیر است، و در بیان خیریت آن سه فائده تذکر میدهد: ۱- بخدا ایمان آورد شاید مقصود اینکه باشد که آنچه بتوسط جبرئیل یا بالهام بر او القاء گردد قبول میکند. ۲- قول مؤمنین را قبول میکند و از آنها می پذیرد. ۳- برای مؤمنین رحمت است که کلام آنها را ردّ نمیکند و اعمال و افعال و گفتار آنها

صفحه : ۶۴

را حمل بر صحت میکند آن منافقین غرضشان عیب جوئی و مذمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود حق تعالی چنین صفتی را نیکو بشمار آورده و آنهاییکه باین کلمات ناهنجار رسول خدا [ص] را میرنجانند برای آنها عذاب دردناک مهیا گردیده.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (سوره انفجار، آیه ۱۰۱)

یاد میکردند که ما از شما می خواهیم تا اینکه مؤمنین را راضی کنند آیه در مقام اینکه است که خدا و رسولش سزاوارترند که از شما راضی گردند اگر شما مؤمن باشید یعنی اگر واقعا شما ایمان آورده اید بایستی رضایت خدا و رسولش را تأمین نمائید و آن وقتی است که واقعا و حقیقتا ایمان آورده باشید.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ الْخِيبَةُ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الصُّدُوقَةَ وَ الْبُيُوتَ الْمَسْكُونَةَ فِيهَا مَالُهُمْ وَ يَسْتَوُونَ بَيْنَهُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَارُ مَا يَسِّرُ وَ يُعَسِّرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ (سوره انفجار، آیه ۱۰۲)

برای او است آتش جهنم و در آن جاویدانست اینکه است رسوائی بزرگ

صفحه : ۶۵

اشاره

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُبَيِّنُ لَهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶) الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۶۸)

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹) أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

صفحه : ۶۶

[ترجمه]

منافقین حذر میکنند از اینکه سوره‌ئی بر علیه آنها فرود آید و آنها را آگاه نماید بر آنچه در قلبهای آنان است ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو استهزاء کنید همانا خدا ظاهر کننده آنچه‌ی است که از آن حذر مینمائید [۶۴] ای محمد [ص] اگر تو از منافقین سؤال کنی میگویند ما در گفتار خوض و بازی می‌کردیم بگو آیا بخدا و آیات او و برسولش استهزاء میکنید [۶۵]

عذرخواهی مینمایند (بگو) همانا شما کافر شدید پس از اظهار ایمانتان اگر جماعتی از شما را عفو کنیم طائفه دیگر از شما را عذاب میکنیم بسبب اینکه از گناهکاران میباشید [۶۶]

مردهای منافق و زنهای منافقه بعضی از بعض دیگرند (یعنی مشابه یکدیگرند) بعمل بد امر میکنند و از عمل خوب نهی مینمایند و دستهای خود را فرو می‌بندند (یعنی از خیرات و صدقات هم میگذارند) خدا را فراموش کردند خدا هم آنها را فراموش کرد همانا منافقین آنان بیرون رفتگان از ایمانند [۶۷]

خداوند بمردهای منافق و زنهای منافقه بآتش جهنم وعده داده در حالیکه در آن جاویدند و همین آتش آنها را کافی است و خدا آنها را از رحمت خود دور کرده و برای آنها است عذاب

مثل کسانیکه پیش از شما بودند که آنان از حیث قوت و کثرت و مال و اولاد قوی‌تر از شما بودند و از نصیب خود بهره گرفتند شما هم چنانچه آنهائی که پیش از شما بودند از نصیب خود بهره بردند و شما خوض نمودید همچنانچه آنها خوض نمودند و اعمال آن‌گروه در دنیا و آخرت نابود گردیده و ایشانند زیان برده‌گان [۶۹]

آیا بر آنها خبر بزرگ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و مؤتفکات که رسولان با معجزات بر آنان آمدند و چنین نبود که خدا بر آنها ستم کرده باشد (یعنی بدون تقصیر آنها را هلاک کرده باشد) بلکه خود آنها بخود ستم نمودند [۷۰]

(توضیح آیات)

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ از جمله صفات نکوهیده منافقین باضافه از آنچه در آیات بالا- تذکر داده اینکه است که اینها می‌توسیدند آیه‌ئی در باره آنان فرود آید و مؤمنین را خبردار کند، و بعضی گفته‌اند مرجع ضمیر (علیهم و تنبئهم) هر دو مؤمنینند، و بقول دیگر مرجع هر دو منافقین است اگر منافقین باشد معنی آیه چنین میشود که منافقین می‌توسند که بر ضرر آنان سوره‌ئی نازل گردد و آنها را خبردار کند از آنچه در باره آنها است، و اگر مرجع مؤمنین باشد اینکه طور میشود که سوره‌ئی نازل گردد و مؤمنین از شومی قلب منافقین خبردار شوند.

وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَلَيْسَ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ اگر از اینها سؤال کنی گویند ما با هم خوض میکردیم یعنی بازی مینمودیم، و گفته‌اند جماعتی از منافقین در جنگ تبوک گفتند اینکه مرد یعنی پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گمان میکند که قصرهای شام و قلعه‌های آنرا فتح میکند (هیئات هیئات) یعنی اینکه مطلب بسیار دور است، خداوند پیمبر خودش را بر گفتار آنان مطلع گردانید، و رسول فرمود قافله را نگاه داشتند و آن جماعت را که چنین گفته بودند حاضر گردانید و بآنها گفت شما چنین و چنان گفتید آنها گفتند یا نبی الله (انا نخوض و نلعب و حلفوا علی ذلک) آنها قسم خوردند و گفتند ما با هم شوخی میکردیم، اینکه است که برسولش خبر میدهد بآن حقد و حسد و ضدیت و دشمنی با تو و مؤمنین که در دل خود پنهان داشته‌اند و خبردار شوی که اینها ایمان ندارند و بدروغ از ترس شمشیر مؤمنین یا بطمع غنیمت اظهار اسلام میکنند.

ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم باینان بگو آنچه خواهید استهزاء و سخریه کنید خدا بیرون می‌آورد یعنی بتوسط وحی ظاهر میگرداند آنچه را از ضدیت و نفاق و دشمنی که با رسول [ص] و مؤمنین مخفی داشته‌اید و از ظاهر گردیدن آن حذر میکنید. و گفته‌اند اینکه آیات در باره دوازده نفر از منافقین نازل گردید که در عقبه توقف کرده بودند که برسول اذیت کنند و با هم گفتند اگر فهمید گوئیم با هم شوخی میکردیم و اگر نفهمید کار خود را انجام میدهیم اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید: لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ حق تعالی بپیمبرش دستور میدهد که باینها بگو عذرخواهی نکنید شما کافر شدید، شاید مقصود اینکه باشد که کفریکه در باطن شما مخفی بود و بدروغ اظهار ایمان میکردید ظاهر گردید اگر ما جماعتی از شما را ببخشیم در صورتی که توبه کنید و شاید آنها در مقام اذیت کردن رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبودند و بفریب دیگران چنین کرده بودند، جماعت دیگر را عذاب خواهیم نمود و شاید آنها منافقینی بودند که در دل کینه رسول و مؤمنین را پنهان داشتند و منتظر فرصت بودند و آنهایی بودند که برسول و مؤمنین و قرآن استهزاء مینمودند و اینها جماعت گنهکاران بودند که علاوه بر نفاق مرتکب چنین عمل نکوهیده‌ئی میگردیدند.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ، الی قوله تعالی: عذاب مُقِيمٌ ترجمه اینکه دو آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه پس از آنکه در آیات بالا- بعضی از صفات و اعمال منافقین را بیان کرده در اینکه دو آیه در مقام بیان حالات و صفات اجتماعی آنها برآمده که زنها و مردهای آنها جمیعا باین صفات شناخته میگردند، آنها امر بمنکر و نهی از

معروف میکنند و نیز آنها چنینند که دستهای آنها از انفاق یا اعمال نیک دیگر بسته است و بدترین صفات نکوهیده آنها اینکه است که چون خدا را فراموش کرده‌اند خدا با آنها عمل فراموشی نموده یعنی آنها را بحال خود واگذارد که در طغیان بمانند و هدایت نشوند.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ الخ اینکه آیه منافقین زمان رسول [ص] را تشبیه میگرداند بمنافقین امم پیشینیان و بآنها تذکر میدهد که بنای کار شما مثل آنهاست که پیش از شما بودند و با اینکه آنها از جهت مال و اولاد و قوت جسمانی از شما قوی‌تر بودند مثل قوم عاد و ثمود چند روزی از نصیب خود تمتع بردند چنانچه شما کافرین نیز از عمر خود بهره‌برداری میکنید و از آرزوهای خود تمتع میبرید و آنها در اثر مخالفت اعمالشان حبط گردیده و تباه شده و آن گروه از زیان کاران گردیدند گویا خطاب بکافرین نموده که ای گروه کافرین و منافقین شما نیز چنینید که خدای تعالی بشما مال و اولاد و قوت جسمانی عطاء نموده و مجال و فرصت نیز داده و شما آنرا در هواهای نفسانی مصرف مینمائید و از آنها تمتع جسمانی میبرید و همان طوری که اعمال آن کافرین حبط گردیده و از عمر خود زیان بردند شما نیز چنین خواهید شد اعمالتان تباه گردیده و از عمر خود زیان و خسران خواهید برد.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است و در بیان مقام حال کفار است که از امم پیمبران بودند مثل قوم نوح ع که بطوفان غرق شدند و قوم عاد که بیاد صرصر هلاک گردیدند و قوم ثمود که گرفتار صیحه آسمانی شدند و قوم ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا گردیدند بنیش پشه زهر آلوده هلاک شدند و اصحاب مدین قوم شعیب که بآتش (یوم الظلة) مستأصل شدند و (مؤتفکات) قوم لوط بودند

صفحه : ۷۰

و بر آنان سنگ ریزه بارید و شهرستانشان سرنگون گردید.
 أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ آیه در مقام اینکه است که گمان نشود خدای رحمان بر اینها ستم نموده و آنان را هلاک گردانیده بلکه خدای تعالی بر آنها پیمبرانی فرستاده با حجت‌های روشن و بر آنها اتمام حجت نموده پس از آنکه حجت بر آنها تمام گردید و آنها دانسته و فهمیده ایمان نیاوردند بلکه بانواع و اقسام اذیتها آن برگزیدگان را رنجانیدند اینکه بود که خودشان بدست خود عذاب را برای خود مهیا گردانیدند

صفحه : ۷۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۷۸]

اشاره

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَ عِدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَا سَاكنٌ طَيِّبٌ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۷۳) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَ مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ فِي

الأرض من وليٍّ ولا نصيرٍ (۷۴) و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقنَّ و لنكوننَّ من الصالحين (۷۵)
 فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون (۷۶) فأعقبهم نفاقاً في قلوبهم إلى يوم يلقونه بما أخلفوا الله ما وعدوه و بما كانوا
 يكذبون (۷۷) ألم يعلموا أن الله يعلم سرهم و نجواهم و أن الله علام الغيوب (۷۸)

صفحه : ۷۲

[ترجمه]

مردهای مؤمن و زندهای مؤمنه بعضی از آنها دوستان یکدیگرند که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر مینمایند و نماز را بپای
 میدارند و زکوة میدهند و خدا و پیمبرش را فرمان برداری میکنند اینها جماعتی میباشند که بزودی مشمول رحمت خدا میگردند
 همانا خداوند غالب و درستکار است [۷۱]

خدا بمردهای مؤمن و زندهای مؤمنه وعده داده بهشتهائی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در آن جاویدانند و نیز بآنها
 وعده داده منزلهای پاکیزه‌ئی در بهشتهای پاینده و همیشه گی و خوشنودی خدا بالاتر است از آن نعمتها و اینکه است فیروزی
 بزرگ [۷۲]

ای پیمبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها سخت گیری کن و جایگاه آنان جهنم است و بد بازگشتی است [۷۳]
 بخدا قسم یاد میکنند که حرف کفر بزبان نیاورده‌اند و همانا کلمه کفر را گفتند و پس از اظهار اسلام خود کافر شدند و قصد
 کردند بر آنچه نیافتند و کینه نمودند با رسول و مؤمنان مگر اینکه بی‌نیاز گردانید آنها را خدا و رسولش از فضل خودش و اگر
 اینها توبه کنند برای آنها خیر است و اگر رو بگردانند از توبه خدا آنان را عذاب میکند عذاب دردناک در دنیا و در آخرت و
 نیست در روی زمین برای آنها دوستی و نه یآوری [۷۴]

و بعضی از منافقین کسی است که با خدا عهد میکند اگر بما مالی عطاء نمود از فضل خودش همانا البته صدقه میدهم و البته
 میگردیم از نیکوکاران [۷۵]

پس چون بآنها عطاء نمود بخل ورزیدند و رو گردانیدند و اینها از فرمان خدا اعراض کنند گانند [۷۶]
 پس در پی نفاق بخل در قلب آنها درآمد تا وقتی که کیفر آنچه را که با خدا عهد کرده بودند و مخالفت نمودند ملاقات نمایند و
 آنها دروغگویان بودند [۷۷]

آیا (منافقین) نمیدانند که همانا خداوند میدانند نهانی و نجوی آنها را و اینکه خدا دانای بغیب‌ها میباشد [۷۸]

صفحه : ۷۳

(توضیح آیات)

و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعضهم بالمعروف و ينهون عن المنكر و يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و يطيعون الله و
 رسوله پس از بیان سحیه منافقین و تنقید و مذمت از اعمال شوم آنان و بدی عاقبتشان در مقابل آن چنانچه عادت قرآن بر اینکه
 است که هر جا ذکری از کفار و اشقیاء و خسران و مآل کارشان بجهنم و دار عذاب ذکری شود از مؤمنین و مآل امر آنها و آنچه از
 بهشت و دار کرامت بآنها وعده داده شده تذکر میدهد تا اینکه انسان همیشه بین خوف و رجاء باشد.

در اینکه آیه شش فضیلت نیکو که از اعمال حسنه مؤمنین بشمار میرود تذکر میدهد: ۱- بعضی از مؤمنین دوست داران بعض دیگرند، البته ایمانیکه در قلب آنها نفوذ نموده دوستی واقعی بین افراد مؤمنین ایجاد مینماید زیرا که ایمان بخدا جاذبه‌ئی است در قلب مؤمنین که هر یک را بسوی دیگری از آنها میکشاند و ارتباط کامل بین آنها استوار میگردد اینکه است که همه مؤمنین با هم دوست صمیمی میباشند و همین دوستی آنها است که هر یک دیگری را امر بمعروف و نهی از منکر مینماید و اینکه دو صفت دیگری است از سجیه خوب آنها چهارم و پنجم از اعمال نیک مؤمنین است که نماز را پیای میدارند و زکوة مال خود را میدهند، صلاه و زکوة پس از ایمان دور کنند و بمنزله دو ستونند که ایمان بدون اینکه دو رکن پایدار نخواهد گردید. ششم- مؤمنین کسانی میباشند که خدا و رسولش را مطیع و فرمانبردارند در مقابل حکم رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حکم او همان حکم خدا است از خود هیچ اراده‌ئی ندارند چون و چرا در فرمان برداری آنها نیست.

أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اینکه جماعت مؤمنین را که باین صفات برجسته موصوفند بزودی خدا آنها

صفحه : ۷۴

را رحم مینماید یعنی در معرض رحمت الهی واقعد و فیوضات پی در پی شامل حال آنها خواهد گردید در مقابل منافقین که در وصف آنها فرموده (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) زیرا که حق تعالی (عزیز است) غالب و ارجمند (حکیم است) درستکار که مبراء از ظلم و تعدی است هر چیزی را از روی حکمت بجای خود میگذارد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ (عدن) مصدر و بمعنی خلود و اقامت است.

در مجمع البیان از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در معنی عدن چنین حدیث میکند که فرموده (عدن دار الله) عدن دار خدا است که نه چشمی او را دیده و نه بخاطر بشری خطور نموده در آن ساکن نمیگردند مگر سه دسته: نبیین و صدیقین و شهداء خدای تعالی فرموده (طوبی لمن دخلک).

خدای تعالی بمردهای مؤمن و زنهای مؤمنه وعده داده بهشتهائی را که نهرها از زیر درختهای آن جریان دارد، شاید مقصود از نهرها آن انهار چهار- گانه‌ئی باشد که در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم توضیح فرموده: نهری از شیر، نهری از عسل، نهری از آب، نهری از شراب. شرابی که مست کننده و زایل کننده عقل نیست بلکه روح و روان انسان را جلاء میدهد و اینکه نهرهای مصفا از زیر اشجار بهشتی علی الدوام جریان دارد و منازل پاکیزه در بهشتهای عدن که محل اقامتگاه آنها است برای مؤمنین آماده شده زیرا که عالم آخرت مثل عالم دنیا محدود نیست که هر مؤمنی مکانش محدود باشد بیک بهشت بلکه عالم آخرت مثل قلب مؤمن وسیع است برای او بهشتهائی است که اقامتگاه او است.

وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ظَاهِرًا آیه در مقام اینکه است که تذکر دهد به اینکه که آن بهشت‌های کذائی با آنهمه تشریفات آن نسبت برضوان خدا کوچک مینماید، و اینکه (رضوان) را نکره آورده شاید اشاره باین باشد که رضایت حق تعالی که ناشی از عبودیتی

صفحه : ۷۵

است که متضمن حب الله باشد قوله تعالی در سوره بقره آیه ۶۰ (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) و عبادت او نه بطمع بهشت و نه خوف از آتش است و بالاترین سعادت محبت و آرزوی او اینکه است که رضای محبوب خود را جلب کند نه رضای نفس خود را اینکه است که در آخر آیه فرموده:

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ گویا علت غائی و مآل آرزوی مؤمنین واقعی را تذکر میدهد (ذلک) اشاره باین است که همین رضوان و

خوشنودی خدا مراد واقعی آنها است و همین است فوز عظیم و بهشت عدن از آثار آن بروز و ظهور نموده، آری اگر بفرض بهشت عدن از رضای الهی ناشی نگردیده بود چه سعادتی برای بشر تأمین میگردید بلکه بهشت نعمت نبود بلکه نعمت بود.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأْمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ، يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ، اَلِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَلَا نَصِيرَ ترجمه آیات قبلا شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خطاب برسولش نموده که ای نبی صلی الله علیه و آله و سلم با کفار و منافقین مجاهده کن، جهاد یک معنی جامعی است که با کفار بقتل و اسارت تحقق میگیرد و با مؤمنین چون بظاهر ایمان آورده بودند و قتل آنها ممنوع بود بحجت و الزام بمقررات اسلامی صورت می پذیرد.

طبرسی از حضرت صادق روایت کرده که فرموده آیا شنیده‌ئی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منافقی را کشته باشد بلکه جهاد با آنها باین است که با آنها مراوده نکنید و آنها را دوست نگیرید و با غلظت با آنها عمل کنید، و حسن گفته جهاد با منافقین اقامه حدود است بر آنها.

[پایان] و عمل و سجیه منافقین چنین بوده که آنچه گفته‌اند از کلمه کفر قسم یاد میکنند که نگفته‌ایم و اینهاییکه چنین کردند کافر شدند پس از آنکه بظاهر

صفحه : ۷۶

ایمان آورده بودند و اینها قصد داشتند بر آنچه نیافتند و شاید اراده داشتند پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او را از مدینه خارج گردانند لکن بمراد خود نائل نگردیدند و کینه آنها با مؤمنین نبود مگر برای اینکه خدا از برکت پیغمبر [ص] اهل مدینه را بی نیاز گردانید و اگر منافقین توبه کنند و چنین اعمال نکوهیده‌ئی انجام ندهند برای آنها بهتر است و اگر اعراض کنند در دنیا و آخرت عذاب الیم بآنها اصابت خواهد نمود و اگر مبتلا بعذاب گردیدند برای آنها یار و مددکاری نیست.

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد (فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ الْخ) در باره ثعلبه فرود آمده.

گفته‌اند رسول صلی الله علیه و آله و سلم آیه را بر صحابه خواند یکی از خویشان ثعلبه آیه را شنید و نزد او آمد و او را خبر داد ثعلبه آمد نزد رسول [ص] و صدقه را آورد رسول [ص] از او قبول ننمود بنا بگریه و فغان گذارد فائده نبخشید پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت نمود ثعلبه مال را نزد ابو بکر برد آنها گفت چون رسول قبول ننمود من هم قبول نمیکنم در عهد عمر نزد او برد آنها قبول ننمود در زمان عثمان ثعلبه از دنیا رفت.

در مجمع گفته اینکه آیه در باره ثعلبه بن حاطب نازل گردیده و او از انصار بود و برسول گفت خدا را بخوان که بمن مالی روزی نماید حضرت باو فرمود ای ثعلبه مال اندک که شکر آنرا اداء کنی بهتر است از بسیاری که طاقت آنرا نداشته باشی (أما لك في رسول الله اسوة حسنة) قسم بآن کسی که جانم بدست او است اگر اراده کنم کوهها برای من طلا و نقره میگردند و ثعلبه بعد از آن باز آمد و گفت یا رسول الله [ص] دعاء کن خدا بمن مال روزی گرداند و قسم بآنکسیکه تو را بحق فرستاده اگر خدا بمن مال عطاء کند من هر ذی حقی را حقش را اداء میکنم حضرت گفت خدایا بثعلبه مال عطاء نما پس از آن ثعلبه غمی گرفت

صفحه : ۷۷

و آن نمو نمود مثل اینکه کرم نمو میکند بطوریکه جای گوسفندان او در مدینه تنگ گردید آنها را برد در بیابان و مشغول بآنها گردید بطوریکه از جمعه و جماعت باز گردید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد او فرستاد که صدقه بدهد او بخل

ورزید و ابا کرد و گفت نیست اینکه مگر خواهر جزیه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باو گفت
(یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه)

پس از آن اینکه آیات نازل گردید.

[پایان] فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخُلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ، فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ وقتی بآنها مال عطاء کرد بخل ورزیدند، آیه خبر میدهد وقتی از فضل خدا مال بآنها عطاء گردید بخل ورزیدند، در مجمع گفته (اعقبه و اورثه و اداه نظائر) و گاهی اعقبه بمعنی جازه استعمال شده.

[پایان] و ضمیر در (اعقبهم) یا راجع ببخل است یا بعملی که از بخل ناشی میگردد و مقصود از قوله تعالی (یوم یلقونه) میشود (یوم جزائه) باشد یعنی روز که جزاء بخل را معاینه مینمایند و آن روز قیامت است، و بقولی میشود که مرجع ضمیر (الله تعالی) باشد یعنی روز که خدا را ملاقات میکنند یا روز مرگ مراد باشد خلاصه معنی آیه اینکه آنهاست که بخل ورزیدند و زکوة ندادند پس از عهدشان و خلف عهد نمودند همین عملشان نفاق آنها را ایجاب نموده و پاداش عملشان را در قیامت خواهند دید بسبب اینکه دروغ گفتند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ یعنی آیا اینکه منافقین میدانند که خدا میداند آنچه را که در قلبشان مخفی میگردانند و آنچه را که با یکدیگر نجوی میکنند و آیا ندانستند که خدا دانای بجمیع غیبها میباشد، و همزه (الم یعلموا) استفهام توییحی است و معنی آن اینکه میشود که واجب است بر آنها آنچه را که گفته شد بدانند.

صفحه : ۷۸

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۹ تا ۸۵]

اشاره

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹) استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم ذلك بأنهم كفروا بالله ورسوله والله لا يهدي القوم الفاسقين (۸۰) فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله وكرهوا أن يجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله وقالوا لا تنفروا في الحرّ قل نار جهنم أشد حرا لو كانوا يفقهون (۸۱) فليضحكوا قليلا وليسكوا كثيرا جزاء بما كانوا يكسبون (۸۲) فإن رجعتك الله إلى طائفة منهم فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي أبداً ولن تُقاتلوا معي عدواً إنكم رضيتُم بالعود أول مرة فاقعدوا مع الخالفين (۸۳)

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَعْيُنٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَيْدَاءً وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴) وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵)

صفحه : ۷۹

[ترجمه]

آن کسانی که مذمت میکنند مؤمنین را که بسیار صدقه میدهند و نیز مذمت میکنند کسانی را که نمی‌یابند چیزی مگر بقدر قوه خود

و منافقین اینها را مسخره میکنند خدا جزاء مسخره آنها را میدهد و برای آنها است عذاب دردناک [۷۹]
 ای محمّد تو برای آنها طلب آموزش کنی یا نکنی مساوی است اگر هفتاد مرتبه هم طلب آموزش کنی خدا هرگز آنها را نمی‌آمرد
 زیرا که اینها بخدا و رسولش کافر شدند و خدا جماعت فاسقین را هدایت نخواهد نمود [۸۰]
 بازماندگان از جهاد شاد شدند به اینکه که بر خلاف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و کراحت داشتند که بمال و
 جانشان در راه خدا مجاهده نمایند و بمؤمنین گفتند در گرما بیرون نروید بآنها بگو حرارت آتش جهنم زیادتر است اگر باشند که
 بدانند [۸۱]

پس بایستی کم بخندند و بسیار گریه کنند بیاداش اعمالیکه کسب نموده‌اند [۸۲]
 پس اگر برگرداند خدا تو را و تو برگردی بسوی جماعتی از آنها که متخلف بودند پس اذن بخواهند از تو برای بیرون آمدن بغزوه
 دیگر بگو هرگز با من بیرون نمی‌آید و هرگز با من با دشمن جهاد نمیکنید همانا شما در اول مرتبه راضی شدید که بنشینید با
 بازماندگان پس اینکه مرتبه هم با مخالفین بنشینید [۸۳]
 و هرگاه یکی از منافقین مرد بر او ابدا نماز نخوان و بر قبر وی نایست زیرا که آنها بخدا و رسولش کافر شدند و مردند در حالیکه
 فاسقند [۸۴]

و باید بعجب درنیورد تو را مال آنها و نه اولادشان جز اینکه نیست که خدا میخواهد اینها را در دنیا عذاب کند و جانشان بیرون
 آید در حالیکه کافرند [۸۵]

صفحه : ۸۰

(توضیح آیات)

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ بِنَاسِ آيَةٍ بِاللَّهِ أَنَّهُمْ
 عهد میکنند که اگر مال دار شدیم صدقه میدهیم و انفاق مینمائیم و نمیدهند شاید آیه در مقام مذمت آنها باشد از منافقین که
 خبث نفس آنان چنین است که اضافه بر اینکه خودشان صدقه نمیدهند مؤمنین را در صدقه و انفاقشان عیب جوئی میکنند گویا در
 نظر خبیثشان چنین مینماید که انفاق مال عقلانی نیست مخصوصاً برای آنهائیکه بزحمت مالی بدست می‌آورند آنها را مسخره میکنند
 و آنها چون چشم بصیرت ندارند که حقایق را بفهمند منافقین فی الله را جزء آدمهای ولخرج و سفیه میدانستند اینکه بود که آنها را
 مسخره میکردند.

سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ چون توهین مؤمن از جهت ایمانش توهین بخدا است زیرا که ایمان همان رابطه و عروه محکمی
 است که بین مؤمن و خدای تعالی استوار گردیده اینست که دشمنی با او از جهت ایمانش و عمل و عبودیتش دشمنی با خدا است و
 نظر بقوله تعالی در سوره [عم] (جَزَاءٌ وَفَاءً) آنهائیکه مؤمنین را مسخره میکنند خدا جزاء مسخره آنها را میدهد و عذاب الیم برای
 آنها آماده گردیده.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ظاهراً عدد سبعین نزد عرب
 برای کثرت است و تأکید در عمل و (استغفر) در صورت امر است و مقصود مبالغه در بی‌فائده بودن است یعنی تو ای رسول خواهی
 طلب آموزش کن برای اینکه منافقین که مؤمنین را در انفاقشان مسخره میکنند یا مطلق منافقین را هفتاد مرتبه یا طلب آموزش برای
 آنها نکنی هر کدام باشد

صفحه : ۸۱

مساوی است پس به (لن) که برای نفی تأیید است کلام را مؤکد گردانید یعنی خدای تعالی هرگز آنها را نمی‌آمرزد و اینکه عدم آمرزش برای اینکه است که اینها بخدا و رسول او کافر گردیدند.

وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ آیه اشاره بدو صفت از صفات نکوهیده منافقین نموده که اینکه دو صفت عدم آمرزش آنها را ایجاب نموده یکی کفر باطنی آنان و دیگر فسقشان که هر یک خود یک علت مستقلند برای عدم آمرزش.

و شاید چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از استغفار طلب ایمان بعضی از اینها باشد نه استغفار برای گناهانشان زیرا که جایز نیست استغفار برای کسیکه از ایمانش مأیوس باشند بدلیل قوله تعالی (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) سوره توبه آیه ۱۱۴.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُل نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ مفسرین گفته‌اند آیه راجع بآن جماعتی است که برای جنگ تبوک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مخالفت نمودند و از جنگ تقاعد کردند و نشستند بر خلاف حکم رسول و خوشحال بودند و کراهت داشتند که بمال و جانشان در راه خدا مجاهده نمایند و بمؤمنین هم که عازم رفتن بودند گفتند چون هوا بغایت گرم است بجنگ نروید ای رسول باین منافقین بگو آتش جهنم حرارتش شدیدتر است اگر میفهمیدید آتش جهنم از چند جهت شدیدتر و سوزاننده‌تر از آتش دنیا و حرارت آن است: ۱- چون آتش دنیا برای رفع احتیاجات بشر و تأمین معاش او است حرارتش و سوزندگیش محدود بحدی است که نافع باشد لکن آتش جهنم نه برای نفع بشر است بلکه مجازات است و محدود بحدی نیست.

۲- آتش دنیا از روی رحمت است و بقدر رفع احتیاج مقرر گردیده لکن

صفحه : ۸۲

آتش جهنم از غضب الهی شعله‌ور گردیده و شدتش خیلی زیاد است.

۳- همانطوریکه نعمتهای بهشتی برای اهلش محدود بحدی نیست نعمتها و بلاهای جهنمی نیز محدود بحدی نیست بلکه میتوان گفت آتش جهنم اصل آتش و حقیقت آتش و جوهر آتش دنیا است و آتشیهای دنیا فرع و نمونه او است همین طوری که نعمتهای دنیا و لذت آن نسبت بنعمتهای اخروی فرع است و آن اصل اینکه عرض است و آن جوهر و اینکه فانی و آن باقی آتشیهای دنیا فرع آتش جهنم است و نسبت بآن ناچیز مینماید.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اشاره به اینکه که اگر اینها میدانستند که شدت آتش جهنم چقدر است کم میخندیدند و بسیار گریه میکردند پیاداش اعمال بدی که کسب کردند عوض فرح آنها بمخالفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در آیه بالا گفته شد سزاوار است که بسیار بگریند و کم بخندند.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا الخ خطاب بر رسول [ص] و باو خبر میدهد که وقتی تو از جهاد برگشتی جماعتی از منافقین ظاهرا همانهایی مقصود است که از جنگ تبوک تهاون نمودند و اطاعت امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نکردند آنها نزد تو می‌آیند و از تو اذن میخواهند که برای جهاد دیگر غیر از جنگ تبوک که تخلف ورزیدند بیرون روند، و گفته‌اند آنها دوازده نفر از اهل مدینه بودند اینست که دستور میرسد که وقتی آنان طلب اذن کردند تو بآنها بگو هرگز و ابدًا با من برای جنگ بیرون نمی‌روید و با دشمنی مقاتله نمیکنید شما کسانی میباشید که در اول مرتبه یعنی جنگ تبوک راضی شدید که بنشینید و برای جنگ حرکت ننمائید حال هم با خالفین بنشینید (خالفین) آنهایی میباشند

که از جهاد معافند مثل زنان و کودکان و مریضان و کوران و شلان و امثال اینها.

صفحه : ۸۳

آری جهاد کردن با مال و جان کار مردمان مرد است و مبارزان میدان نبرد کار هر بی‌سر و پائی نیست و همین رد منافقان و اذن ندادن بآنها و اسقاط گردانیدن آنها را از دیوان مجاهدین فی سبیل الله بالاترین مجازات بوده اگر میدانستند.

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَيْدِئًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ مَاتَ صفت احد است و بلفظ ماضی آورده و در معنی استقبال است بتقدیر کون یعنی هستی و وجود زیرا که کائن لا- محاله موجود است و (انهم کفروا) علت نهی است و دأب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینکه بود که وقتی منافقین می‌مردند نماز بر آنها میخواند و احکام اسلام را بر آنها جاری مینمود و ساعتی سر قبر آنها میماند و بآنها دعا میکرد تا اینکه نهی رسید چنین نکن زیرا که اینها بخدا کافرند و بنفاق مردند.

[طبرسی] در مجمع گفته بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر عبد الله بن ابی نماز خواند و پیراهن خود را بجای کفن بر او پوشانید، و ابن عباس و جابر و قتاده گفته‌اند اینکه عمل رسول [ص] پیش از نهی بود، و بقولی حضرت خواست بر او نماز بخواند جبرئیل او را عقب کشید و اینکه آیه (وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ الْخ) را بر او خواند [انس و حسن] و بروایتی یکی برسول گفت چگونه پیراهن خود را کفن او نمودی در صورتی که او کافر بوده فرمود پیراهن من او را چیزی از خدا بی‌نیاز نمیگرداند من چنین کردم تا اینکه جماعت بسیاری ایمان آرند و چنین هم شد.

[پایان] وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ خطاب برسول نموده و مراد امت او میباشند که کثرت مالها و اولادهای منافقین تو را بعجب در نیورد اشاره به اینکه که گمان مکن که مال زیاد و اولاد سعادت

صفحه : ۸۴

و فضیلت برای آنها تأمین میکنند خدا خواسته بهمین مال و اولاد آنها را در دنیا عذاب کند زیرا که مال زیاد و اولاد بسیار جز زحمت و مرارت در حفظ آن و نگاهداری و خرج مال با حبه آن و گرفتن زکوة با اکراهشان و تربیت اولاد و تخلف نمودن آنها و تلف شدن بعضی از آنها و فتنه بودن و آزمایش شدن بمال و اولاد معلوم است قوله تعالی (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) سوره انفال آیه ۲۸، اینکه است که فرموده خدا خواسته منافقین را بکثرت مال و اولاد در دنیا عذاب کند و نفس آنها گرفته شود در حالیکه کافر باشند.

صفحه : ۸۵

[سوره التوبة (۹): آیات ۸۶ تا ۹۴]

اشاره

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِحَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَأَهُمْ لَّا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمْ

الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹) وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰)
 لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْزِبُ اللَّهُ عَنِ الْيَوْمِ الْقِيَامِ الْقُلُوبَ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ عَلَيْهَا الْغَيْبَ وَاللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَزِيدُونَ إِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴)

صفحه : ۸۶

[ترجمه]

وقتی که سوره‌ئی نازل گردید در اینکه بخدا ایمان آورید و با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهد بروید صاحبان ثروت از تو طلب اذن میکنند و گفتند ما را بگذار که با نشسته گان باشیم [۸۶]

و راضی شدند که با نشسته گان باشند و بر قلبهای آنها مهر خورده شده پس آنها نمی فهمند [۸۷]

لکن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آنکسانی که با او ایمان آورده اند جهاد کردند بمالهای خودشان و نفسهای خودشان و برای آن جماعت است خویبها و آنان رستگارانند [۸۸]

خدا برای آنان بهشتهایی آماده گردانیده که از زیر اشجار آنها نهرها جریان دارد و در آن جاویدانند اینکه است رستگاری بزرگ [۸۹]

عذر خواهان از اعراب آمدند نزد رسول [ص] تا رخصت داده شوند و آنانکه دروغ گفتند با خدا و با رسول خدا در ادعای ایمان یعنی منافقین و بزودی از جهاد بنشستند بر آنهائیکه کافر شدند از اعراب میرسد عذابی دردناک [۹۰]

نه بر ضعفاء و نه بر مریضان و نه بر آنهائیکه مالی ندارند که انفاق کنند گناهی نیست چون نیکخواهی نمایند و فرمان خدا و رسولش را ببرند و بر نیکوکاران که ناصحنند هیچ عتابی و ملامتی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است [۹۱]

و نیز (گناهی نیست) بر آنکسانی که وقتی آمدند آنها را سوار کنی گفتمی مرکوبی نمیابم که شما را سوار کنم باز گشتند و از حزن اشک از چشمهای آنها جاری میگردد برای اینکه نمی یابند چیزی که انفاق کنند [۹۲]

جز اینکه نیست که (عتاب) بر آنهائست که از تو رخصت می طلبند در صورتی که آنان توانگرانند راضی شدند به اینکه که بوده باشند (با زنان و اطفال و مریضان) و خدا بقلب آنها مهر زده اینکه است که آنها نمیدانند [۹۳]

وقتی شما برگشتید نزد شما عذرخواهی میکنند بگو عذر نیاورید هرگز عذر شما را باور نخواهیم

صفحه : ۸۷

کرد همانا خدا بما خبر داده از اخبار شما و بزودی خدا و رسولش عمل شما را می بینند پس شما برگشته میشوید بسوی کسی که دانای بغیب و شهادت است پس شما را خبردار میکند آنچه عمل نموده اید [۹۴]

(توضیح آیات)

وَ إِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ظاهراً اینکه آیه نیز در وصف منافقین است که منافقین باین اوصاف شناخته میگردند از جمله صفات آنها اینست که وقتی سوره‌ئی بر تو نازل گردد که در آن دو امر باشد یکی امر بایمان بخدا و دیگر امر بجهاد با رسول، و اینکه امر بجهاد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم را عطف داده بایمان بخدا مشعر بر اینکه است که لازمه ایمان بخدا جهاد با رسول است وقتی که امر بجهاد نماید، از اینجا معلوم میشود که مرجع ضمیر (منهم) منافقین میباشند که آنها در حالیکه از جهت مال و قوای بدنی تمکن بر جهاد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشتند وقتی حضرتش امر بجهاد مینمود میآمدند نزد او و طلب اذن میکردند و میگفتند بگذار ما از نشسته گان باشیم مثل ذوی الاعذار، اگر اینان ایمان بخدا داشتند البته مطیع امر رسول میگرددند.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ از پستی طبیعتشان راضی شدند که باخوالف یعنی با عاجزان و زنها و اطفال باشند و بقلبشان مهر خورده یعنی مال و عناوین دنیوی قلب آنها را بسته گردانیده و نمیدانند که جهاد با رسول [ص] متضمن چه فوایدی است.

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ترجمه آیه شده و چون واضح است محتاج بتوضیح نیست خلاصه آیه در

صفحه : ۸۸

مقام فضائل و مناقب کسانی است از مؤمنین که با مال و جانشان در راه خدا مجاهده نمودند که اینها خیرات و خوبیها را دریافتند و آنها را رستگاران، سیاق آیه دلالت بر اینکه دارد که در آنموقع خیریت و رستگاری منحصر بآنهاست بوده که بجان و مال در راه خدا انفاق مینمودند و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجهد میرفتند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آیه بیان تفضلاتی است که برای مجاهده کنندگان بمال و جانشان در راه خدا مهیا گردانیده که خدای تعالی برای اینکه اشخاص بهشتهائی آماده نموده با چنین اوصاف و دو فضیلت برای آنها تذکر میدهد: یکی بهشتهائی با نهرهای جاری، و دیگر خلود در بهشت که دار کرامت الهی است که بالاترین نعمتها بشمار میرود، و (فوز عظیم) ظاهراً اشاره بهمین خلود در بهشت است.

وَ جَاءَ الْمُعَذِّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعِدَ الَّذِينَ كَذَّبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ سَيْصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بطوریکه مفسرین آیه را توجیه کرده اند اینکه است که گفته اند آیه در بیان دو دسته از اعراب است که در موقع واقعه جنگ تبوک جماعتی از اعراب بادیه نشینان نزد رسول آمدند و عذرخواهی نمودند که اگر ما بجنگ برویم بنی طی اهالی و گوسفندان ما را غارت میکنند و اینکه عذرها را میآوردند برای اینکه رخصت طلبند در تخلف از جنگ، و اکثر مفسرین گفته اند که عذر اینها برای فرار از جنگ بود، و ابن عباس گفته آنها چند نفری بودند از بنی غفار که عذرشان صحیح بوده و اینکه قول بحقیقت نزدیک تر مینماید زیرا سیاق آیه که (وَ قَعِدَ الَّذِينَ كَذَّبُوا اللَّهَ) را عطف داده به (وَ جَاءَ الْمُعَذِّبُونَ) چنین مینماید که معذرون اهل عذر بودند مثل اینکه نفقه نداشتند یا اسلحه جنگ برای آنها میسر نبود و مذمت نموده آنها را که بدون عذر موجه نشستند که اینهاست که با خدا و رسول دروغ گفتند و آنهاست که کافر شدند بزودی بآنها عذاب الیم اصابت مینماید.

صفحه : ۸۹

لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ الخ در اینجا تکلیف جهاد از

چند جماعت برداشته شده:

۱- ضعفاء، ۲- مریضان و بیماران، ۳- کسانی که از جهت فقر مالی ندارند که نفقه کنند و اسباب راه از اسلحه و مرکوب و آنچه لازمه سفر است مهیا نمایند بر اینکه سه دسته حرجی نیست یعنی گناهی نیست که از جنگ تقاعد کنند و بجهاد نروند وقتی که نیک خواه و فرمان بردار خدا و رسول باشند و بر نیکوکاران که بفرمان رسول باشند هیچ راه عتابی بر آنان نیست یعنی اینکه جماعتی که ذکر شد اینها معذورند، و ذکر محسنین اشاره باین است که اینها در سلک نیکوکاران بشمار میروند زیرا که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست.

و لا- عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أتَوْكَ لِيَتَحِمَلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ-اینکه آیه عطف بآیه بالا است (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ الْخ) که آنها از جهاد معافند و اینها نیز که حاضرند برای رفتن بجهاد و مرکوب نبود که سوار شوند نیز معافند و عتاب بر آنهاست است از اغنیاء که بتمام جهات تمکن دارند که بجنگ حاضر شوند و دوست داشتند که با صاحبان اعذار بنشینند و بجهاد نروند.

چون اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست اینکه است که از توضیح آن خودداری نمودیم. خلاصه آیات اینکه است که علامت شخص مؤمن و منافق را توضیح دهد که آنهاست که تخلفشان از جهاد از روی عذر صحیح بوده آنها معافند و ملامتی بر آنها نیست لکن آنهاست که چنین نبودند و تخلف ورزیدند و دوست داشتند با خوالف بنشینند آنها کسانی بودند که بقلبشان مهر خورده و بسته شده و نمیدانند.

يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ

صفحه : ۹۰

جماعتی از کسانی که از جنگ رفتن با رسول صلی الله علیه و آله و سلم تخلف نمودند پس از خاتمه جنگ میآمدند و عذرخواهی میکردند و بگمان خودشان عذر آنان پذیرفته میگردد از حق تعالی خطاب رسیده که ای محمّد [ص] باین منافقین بگو عذر غیر موجه نیاورید کار شما و صفات شما و عمل شما را خدای تعالی بمن خبر داده و سیرای الله عملکم و رسوله ثم تردون-إلی عالم الغیب والشهادة فیتبئکم بما کنتم تعملون-از ابن عباس نقل میکنند که گفته اینکه آیه و همه آیات بعد در باره جند بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب آنها از اهل نفاق که هشتاد نفر بودند فرود آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ تبوک برگشت باصحاب فرمود با اینها مجالست و مکالمه نکنید آنها نزد رسول [ص] آمدند و بدروغ عذرخواهی نمودند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

صفحه : ۹۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۹۵ تا ۱۰۱]

اشاره

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶) الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۹۸) وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَمَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۹۹)
 وَ السَّيِّئَاتِ بِقَوْلِ الْأَوْلَادِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعِدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱۰۰) وَ مَمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِّنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَتُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (۱۰۱)

صفحه : ۹۲

[ترجمه]

بزودی منافقین بخدا برای شما مؤمنین قسم میخورند که چون بازگردید از سفر بسوی مدینه تا از عتاب بر آنها روی بگردانید (یعنی بر آنها تکیه بجهاد نیامدند عتاب نکنید) و شما مؤمنین از آنها اعراض کنید همانا آنان رجس و پلیدند و جایگاه آنها جهنم است برای پاداش آنچه بودند عمل میکردند [۹۵]

برای شما قسم یاد میکنند برای اینکه شما از آنها راضی گردید و اگر شما از آنها راضی گردید پس حقیقه خدا از جماعت فاسقین راضی نمیشد [۹۶]

اعراب (بادیه نشینان) در کفر و نفاق از دیگران سخت تر و بجهل و نادانی (از دیگران) سزاوارترند زیرا عالم نمیشد بحدود آنچه که خدا بر رسولش نازل گردانیده و خدا دانا است باحوال آنها و حکیم است در امهال آنها [۹۷]
 و بعضی از اعراب بادیه کسی است که آنچه انفاق میکند (در راه جهاد) بر خود ضرر می پندارد و منتظر است که بشما مؤمنین عواقب ناگوار و دائره سوء برسد و خدا شنوا و دانا است [۹۸]

و بعضی از اعراب کسی است که بخدا و قیامت ایمان آورده و آنچه در راه خدا انفاق میکنند فرا میگیرد برای نزدیکی بخدا و دعاء رسول آگاه باش همانا عمل آنها نزدیکی بخدا است بزودی خدا داخل میگرداند آنها را در رحمت خودش زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۹]

و سبقت گیرندگان در صدر اسلام از مهاجرین و انصار و آنها تکیه متابعت آنها را نمودند بایمان و طاعت خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند و خدا برای آنان آماده کرده است بهشتها تکیه نهرها از زیر اشجار آن جریان دارد و در آن جاویدانند ابدا اینکه است رستگاری بزرگ [۱۰۰]

و بعضی از اعرابیکه در اطراف مدینه هستند و نیز از اهل مدینه کسانی هستند که ماهر در نفاقند شما آنها را نمیشناسید ما بآنها دانا میباشیم بزودی آنها را دو مرتبه عذاب میکنیم پس از آن برگردانیده میشوند بسوی عذاب بزرگ یعنی جهنم [۱۰۱]

صفحه : ۹۳

[توضیح آیات]

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَ مِأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ-اینکه آیه

بمؤمنین خبر میدهد که وقتی شما از جهاد برگشتید منافقین بخدا برای شما قسم میخورند بجهت اینکه اعراض نمائید از ملامت بآنها که چرا بجهاد نیامدند شما ای مؤمنین از آنها اعراض کنید همانا آنها پلیدند و جایگاه آنها جهنم است بیاداش آنچه عمل کرده‌اند از نفاق و مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

قمی چنین روایت کرده وقتی حضرت رسول [ص] از جنگ تبوک برگشت اصحاب متعرض منافقین میشدند و آنها را اذیت مینمودند و منافقین قسم میخوردند که ما بر حقیم و منافق نیستیم تا اینکه متعرض آنها نشوند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. *يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ* یعنی قسم میخورند برای شما برای اینکه راضی شوید از آنها پس اگر شما راضی شوید از آنها رضایت شما مؤمنین برای منافقین نفع نمی‌بخشد وقتی مشمول سخط الهی باشند، در مجمع از نبی صلی الله علیه و آله و سلم است کسیکه طلب کند رضایت خدا را بسخط مردم خدا از او راضی و مردم هم از او راضی تر میگردند و کسیکه طلب کند رضای مردم را بسخط حق تعالی خدا بر او سخط میکند و سخط مردم هم بر او زیادت میگردد، و نیز گفته اینکه آیه نازل شده در جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب آن دو از منافقین و آنها هشتاد نفر مرد بودند و چون رسول [ص] از جنگ تبوک بمدینه آمد گفت با آنها مجالست و تکلم نکنید. [پایان] *الأعراب أشدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* اعراب جمع عرب است و عرب جنس است و مفرد آن عربی است با یاء

صفحه : ۹۴

نسبت، در مفردات گفته (العرب ولد اسماعيل و الاعراب جمعه في الاصل و صار ذلك اسما لسكان البادية الخ). در اینکه آیه خدای تعالی سکان بادیه را معرفی نموده به اینکه که اینان از حیث کفر و نفاق شدیدتر و سخت‌تر از غیر آنها میباشند زیرا که آنها در بیابان و بادیه تربیت شده‌اند از جامعه بشر دورند و از علماء و دانشمندان استفاده نمی‌نمایند و نیز سزاوارترند از سایر مردم که ندانند حدود آیات و قوانین اسلام را و خدا عالم است باحوال آنها و حکیم است در امهال آنها. *وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِم دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* و مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ الخ خدای جلیل در اینکه دو آیه اعراب بادیه نشین را دو قسمت نموده و هر یک را بصفتای معرفی مینماید: دسته‌ئی از آنها منافقند که اگر انفاق نمودند انفاق خود را غبن و غرامتی میندازند و منتظرند که بشما مؤمنین گردشهای روزگار آسیبی برساند و خدا شنوا و دانا است.

و دسته دیگر از اعراب کسانی میباشند که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند و آنچه انفاق میکنند قصدشان قرب بحق تعالی و دعای رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که در حدیث دارد هر کس صدقه میداد رسول [ص] در باره او طلب رحمت و دعاء میفرمود.

آگاه باشید که صدقات آنها سبب نزدیکی برحمت حق تعالی است و بزودی و محققا آنها را داخل میگرداند در رحمت خود همانا خداوند آمرزنده و مهربانست از اینکه آیه و آیات دیگر معلوم میشود که اصل در عمل و خیر و شر بودن آن منوط بقصد و نیت عامل است عملی که با ایمان و نیت خالص توأم گردید ارزش واقعی پیدا میکند و قرب بجوار احدی را ایجاب مینماید لکن عملی که خالی از ایمان واقعی و خلوص نیت باشد چنین عملی اگر بعد از رحمت نیابد قرب هم نخواهد آورد

صفحه : ۹۵

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ترجمه آیه شده است (و السابقون) سبقت گیرندگان بایمان و طاعتند و آنها را بسبقت گرفتن مدح نموده برای اینکه غیر آنها تابع آنها گردیده‌اند و آنها

متبوع و غیرشان تابع آنهایند پس آنها امام و خواننده بخیرند و چنین است کسیکه بامر خیری سبقت گیرد (من المهاجرین) آنهائیکه از مکه بمدینه و بحبشه هجرت نمودند (و الانصار) آنهائیکه از اهل مدینه سبقت گرفتند باسلام و آنهائیکه در اعمال خیر تابع آنها گردیدند آنها کسانی میباشند که خدای تعالی از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند.

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و برای اینکه سه دسته از مهاجرین و انصار آنهائیکه سبقت گرفتند باسلام و تابعین آنها خدا آماده کرده است بهشتهائی که تحت اشجار آن انهار جریان دارد و بالاتر از همه آنان در آن بهشته جاویدانند و همین است رستگاری و فضیلت بزرگ و مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابِ عَظِيمٍ و از اعراب اطراف مدینه و از اهل مدینه جماعتی منافقین میباشند (مردوا) عطف است بر (ممن حولکم) و جمله فعلیه صفت موصوف محذوف است یعنی از اهل شهر شما جماعتی میباشند که اقامت دارند و در نفاق ماهر گردیده‌اند و بطوری نفاق خود را مخفی میدارند که تو با اینکه فطانت و فراست آنها را نمی‌شناسی ما میدانیم که بر اسرار مطلعیم و بزودی دو مرتبه آنان را عذاب خواهیم نمود، شاید دو مرتبه یکی رسوائی آنها در دنیا و ظاهر گردیدن نفاق آنها باشد و دیگر شاید گرفتاری آنها در جنگ یا عذاب قبر باشد پس مردود میشوند بعذاب بزرگ که جهنم میباشند.

صفحه : ۹۶

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۹]

اشاره

وَأَخْرَجُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِيْلَاتِكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵) وَأَخْرَجُوا مُرَجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶) وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹)

صفحه : ۹۷

[ترجمه]

و قوم دیگر غیر از منافقین بگناه خودشان اعتراف نمودند و عمل صالح و عمل بد را بهم آمیخته گردانیدند شاید خدا توبه آنها را بپذیرد همانا خدا آمرزنده و مهربان است [۱۰۲]
بگیر از مالهای آنها زکوة تا پاک گردانی آنها را از گناه و حب مال و بان صدقه حسنات آنها را زیاد گردانی و برای آنها دعاء بکن همانا که دعاء تو آرامش است بر آنها و خدا شنوا و دانا است [۱۰۳]

آیا نمیدانند که خدا قبول میکند توبه بندگانش را و صدقات را از آنها میگیرد و اینکه خدا او است بسیار پذیرنده توبه و مهربان است بر توبه کنندگان [۱۰۴]

و بگو ای رسول عمل کنید بزودی خدا و رسولش و مؤمنین عمل شما را می‌بینند و بزودی بر گردانیده میشوید بسوی عالم بغیب و پنهان و عالم باشکارا پس شما را خبر میدهد بآنچه بودید عمل میکردید [۱۰۵]

و دیگران از متخلفین موقوفانند بامر خدا یا آنها را عذاب میکند و یا توبه آنها را می‌پذیرد و خدا دانا و درستکار است [۱۰۶] و آن کسانی که مسجدی بنا کردند برای ضرر رسانیدن بمؤمنین و تقویت کفر و جدائی بین مؤمنین و انتظار میبرند کسی را که با خدا و رسولش در پیش جنگ میکردند و همانا آنها قسم یاد میکنند که ما اراده نکردیم مگر خوبی را خدا گواهی میدهد که براستی اینها دروغگویانند [۱۰۷]

نایست برای نماز در آن مسجد ابدا هر آینه مسجدی که از اول تأسیس شده بر تقوی سزاوارتر است که در آن بایستی و در آن مردهائی میباشند که دوست میدارند اینکه پاک گردند و خدا پاکان را دوست میدارد [۱۰۸] آیا کسیکه بنا نهاد بنیاد کارش را بر پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او بهتر است یا کسیکه بنا نهاد بنیاد کارش را بر گذرگاه سیلی زیر خالی شده و شکست خورده و فرود آید در آتش جهنم و خدا هدایت نمیکند جماعت ستمکاران را [۱۰۹]

صفحه : ۹۸

(توضیح آیات)

وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ در مجمع از حضرت باقر ع روایت میکنند که آیه در باره ابی لبابه بن عبد المنذر نازل گردیده و قصه آن در تفسیر (لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ) از سوره انفال سبقت گرفته، و در کافی و عیاشی از حضرت باقر ع روایت میکنند که اینها جماعتی بودند که با ایمانشان گناه میکردند و مؤمنین اینها را عیب جوئی میکردند و از اینها کراهت داشتند و اینها کسانى که (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) و عیاشی نیز از حضرت باقر [ع] روایت کرده که (عسى من الله) واجب است و فرموده اینکه آیه در باره شیعیان گنهکار ما است، و در روایت دیگر جماعتی گناهی کردند مثل حمزه و جعفر طیار پس از آن توبه کردند پس از آن گفت (و من قتل مؤمنا) کسیکه مؤمنی را کشت موفق بتوبه نمیگردد مگر اینکه خدا طمع عباد و امید او را قطع نمیکند و گفته (عسى) از خدا واجب است.

[پایان] خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِيْلَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ قمی گفته اینکه آیه وقتی نازل گردیده که ابو لبابه تمام مالش را عرضه نمود برای اینکه صدقه بدهد اینکه بود که برسول صلی الله علیه و آله و سلم امر شد که مالش را بگیر و صدقه بده و آنها را پاک گردان (وَ تُزَكِّيهِمْ) مبالغه در پاکی است و زکوة بده و بر آنها ترحم کن زیرا که دعاء و ترحم تو سکونت است برای آنها و خدا شنوا و دانا است.

تطهیر زائل گردانیدن کثافات و قذارات است برای پاک گردیدن و مستعد شدن برای نشو و نمو و ظهور آثار او، و تزکیه برای رشد چیزی و نمو آن است مثل پاک گردانیدن درخت از فضولات برای رشد و نمو آن، بعضی از

صفحه : ۹۹

مفسرین گفته جمع بین تطهیر و تزکیه در آیه تعبیر لطیفی است.

گویند آیه متضمن حکم زکاه مال است که از ارکان شریعت و ملت بشمار می‌آید و اخبار بسیار شاهد بر اینکه است که از طرف ائمه طاهرين عليهم السلام و غیر آنها رسیده.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ هَمْزُهُ (أَلَمْ يَعْلَمُوا) استفهام انکاری است، آیا نمیدانند یعنی بایستی بدانند و مقصود تشویق و ترغیب است بر دو امر مهم یکی توبه که انسان هر اندازه‌ئی که خود را گنهکار بداند نباید از کرم حق تعالی مأیوس باشد و باید بداند که خدای رحیم قبول میکند توبه کسی را که روی نیازمندی و التجاء بدر خانه کرم او آورده و از او پوزش طلبد و اظهار گناه خود و شرمندگی خود را نماید او را رد نخواهد نمود و توبه او را می‌پذیرد و قبول مینماید، لکن باید دانست توبه البته قبول میشود لکن شرائطی هم دارد که اینجا جای بیان آن نیست.

و دیگر آیه ترغیب و تحریص بر انفاق مال و صدقات نموده و مشعر بر اینکه است که بقدری عمل انفاق مهم و مطلوب است که خداوند خودش صدقات را میگیرد بروایتی

(الصدقة تقع في يده تعالى قبل ان تصل الي يد السائل)

یعنی اول خدا صدقه را میگیرد پیش از آنکه بدست سائل برسد، و صدقات اطلاق دارد و شامل میگردد صدقات واجب را مثل زکوة و غیره و صدقات مستحب را لکن چون آیه بالا را حمل بر زکوة نموده‌اند اینکه است که میتوان گفت مصداق کامل صدقات همان زکوة است لکن شامل باقی صدقات نیز میشود.

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ظاهر آیه در مقام تهدید منافقین برسولش خطاب مینماید که باین مردم بگو هر چه می‌خواهید از اعمال خوب یا بد بکنید و گمان نکنید کسی مطلع

صفحه : ۱۰۰

بر اعمال شما نیست بزودی خدا و رسول و مؤمنین اعمال شما را می‌بینند، رسول صلی الله علیه و آله و سلم را عطف بخدا داده و مؤمنین را عطف برسول، بقولی مقصود از دیدن خدا و رسول و مؤمنین قیامت است و بقولی در همین عالم دنیا و اکثر مفسرین گفته‌اند مقصود رؤیت در همین عالم است، و از سیاق آیه نیز همین معنی استفاده میشود که خدای تعالی برای تهدید مشرکین و منافقین بآنها تذکر میدهد که شما گمان نکنید اعمال شما پوشیده است و کسی بر آن مطلع نیست خدا و رسولش و مؤمنین اعمال شما را می‌بینند علم خدا باشیاء احاطه دارد رسولش هم از طریق وحی آگاه میگردد و مقصود از مؤمنین نمیشود غیر معصوم باشد زیرا که مؤمنین را عطف برسول داده مثل قوله تعالی (إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) و نیز قوله تعالی (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) که باجماع امامیه مقصود از (آمنوا) علی ع و (اولو الامر) امام هر وقتی است و در اخبار است که هر شب دوشنبه و پنجشنبه اعمال امت را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر ائمه علیهم السلام عرض میکنند، و بزودی بمرگ باز گردیده میشود بسوی خدائی که دانای نهان و آشکار است و آنچه کرده‌اید شما را آگاه میگرداند، و از کافی و عیاشی از حضرت باقر ع روایت میکنند که پس از ذکر اینکه آیه فرمود

(المؤمنون هم الائمة عليهم السلام)

. وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ظاهرا (و آخرون) عطف بآیه بالا است (وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا الخ) راجع بقبولی توبه آنها است که بکلمه (عسی) وعده داده بود و در اینکه آیه وعده حتمی نداده بلکه معلق بمشیت گردانیده یعنی گروهی دیگر هستند که پس از آنهایند و مفسرین گفته‌اند اینکه جماعت (مرجوینند) و آنها سه کس بودند که در باره آنها است (وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا) و آنها کسانی بودند که از جنگ تبوک تخلف نمودند لکن از منافقین نبودند بلکه از رفتن بجهاد تهاون و تبلی کردند و پس از اینکه خلاف کرده بودند مثل ابو لبابه و یارانش مبالغه در توبه نکرده

صفحه: ۱۰۱

بودند اینکه بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آنها را برانند و با آنها سخن نگویند زنان آنها آمدند نزد پیمبر که از خانه آنها بیرون رویم فرمود نه اما متار که کنید و با آنها هم بستر نشوید و آنها با حزن و اندوه و پشیمانی پنجاه روز گذرانیدند تا وقتی که در باره آنان آیه (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ) نازل گردید که سبب امیدواری آنها گردید.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ الْخ در تفسیر صافی بروایت بنی عمرو بن عوف گفته چون مسجد قبا بنا شد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز خواند برادران او بنو غنم بن عوف حسد بردند و گفتند ما مسجدی بنا میکنیم و در آن نماز میخوانیم و جماعت محمد [ص] حاضر نمیشویم و مسجدی پهلوی مسجد قبا بنا کردند و نزد رسول آمدند و گفتند ما مسجدی بنا کرده‌ایم بیا در آن نماز بخوان و حضرت عازم سفر تبوک بود فرمود بر سر سفرم و وقتی حضرت از سفر تبوک برگشت اینکه آیه نازل شد در شأن آن مسجد پس مسجد را خراب کردند و سوزانیدند و بجای آن کناسه و جای فضولات قرار دادند زیرا که آیه خبر میدهد که برای ضرر زدن بمسجد قباء بود و سبب کفر و تفریق کردن بین مؤمنین آنهائیکه در مسجد قباء بود و سبب کفر و تفریق بین مؤمنین و آماده گی برای کسانی که با خدا و رسولش محاربه کردند و اینها قسم یاد میکنند که ما اراده نکرده‌ایم مگر نیکی را و خدا شهادت میدهد که آنها دروغگویانند.

[پایان] لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ امر برسول صلی الله علیه و آله و سلم نموده که هیچ وقت (لا تقم) نایست یعنی نماز نخوان گویند در (لمسجد) قسم مندرج است یعنی قسم بخدا هر آینه مسجدی که بر تقوی تأسیس و بنا نهاده شده (من اول یوم) یعنی از اول بنای آن بر تقوی

صفحه: ۱۰۲

گذارده شده و گویند آن مسجد (قبا) بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنا نهاد و در آن نماز خواند ایامی که در آن محل بود، و بقولی مقصود مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است در مدینه (من اول یوم) یعنی از پیدایش آن سزاوارتر است که در آن مسجد بایستی و نماز بخوانی زیرا که در آن مردهائی میباشند که دوست دارند طاهر گردند.

بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب مسجد قبا فرمود که خدای تعالی بر شما ثنا فرستاد یعنی شما را ستایش نموده شما چه عمل میکنید در طهر و پاکی خودتان گفتند ما مخرج غایط را میشوئیم با آب حضرت فرمود خدا راجع بشما آیه فرستاده (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ) یعنی متطهرین، و محبت بنده نسبت بخدا اینکه است که او را ترجیح بدهد بر خودش و در جلب محبت خدا بخودش حریص باشد و محبت خدا نسبت بآنها اینکه است که از آنها رضایت دارد و بآنها احسان میکند همان طوری که محب بمحبوبش محبت میکند.

[طبرسی] أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اسس دو طور قرائت شده بنصب همزه یعنی فعل معلوم و رفع آن یعنی فعل مجهول (اسس و اسس) و بعضی (اسس بنیانه) بطور اضافه قرائت نموده‌اند لکن شاذ است یعنی کسیکه اساس دینش را بنا گذاشت بر قاعده محکمی که آن حق (تقوی الله و رضوان او است) آن بهتر است یا کسیکه اساس دین خود را بر قاعده‌ئی گذاشت که ضعیف و ناچیز و روی پایه محکمی قرار نگرفته.

(شفا) یعنی طرف و (جرف) یعنی جانب و (هار) یعنی مشرف بر سقوط پس معنی چنین میشود که آیا آن کس که اساس بنای خود را نهاد بر کنار رودخانه که زیرش بمرور سیلاب خالی شده و ظاهرش برپا ایستاده پس بیفتاد بنای او با بنا کننده در جهنم و مقصود

از اینکه مثال اینکه است که کسیکه بنای کارش را بر تقوی و رضای الهی قرار داد چنین کسی بنای کار خود را در جا و زمین محکمی

صفحه : ۱۰۳

قرار داده که دست تطاول زمان نتواند بآن خللی برساند و بنای کار چنین کسی هرگز مساوی نیست با کار کسیکه بنای کارش را بر فساد و طغیان و باطل قرار داده و آن مثل عمارتی ماند که در جایی بنا نهند و در زمینی که استحکام ندارد و بزودی سیل بنیاد کن بنای آنرا تباہ میگرداند.

صفحه : ۱۰۴

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۶]

اشاره

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰) إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِهُرُوا بِبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲) مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳) وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶)

صفحه : ۱۰۵

[ترجمه]

همیشه بنائی که منافقین بنا نهادند در قلبهای آنها سبب شک و نفاق است مگر اینکه بمردن پاره پاره گردد قلبهای آنها و خدا دانا و درستکار است [۱۱۰]

همانا خدا نفسهای مؤمنین و مال ایشان را خریده بآنکه ایشان را بهشت بدهد که در راه خدا جنگ میکنند و کشته میگردند اینکه وعده‌ئی است حق در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده‌تر بعهد خود از خدا (ای مؤمنین) شاد باشید بمعامله خودتان آن معامله‌ئیکه با خدا نمودید و اینکه است رستگاری بزرگ [۱۱۱]

توبه کنندگان عبادت کنندگان حمد کنندگان روزه داران رکوع کنندگان سجده کنندگان امر کنندگان باعمال نیکو و نهی کنندگان از اعمال زشت و حفظ کنندگان احکام خدا را و ای رسول بمؤمنین مژده بده [۱۱۲]

سزاوار نیست برای نبی و کسانیکه ایمان آورده‌اند اینکه برای مشرکین طلب آمرزش نمایند اگر چه از نزدیکان آنها باشند پس از

آنکه برای آنها ظاهر گردید که آنان از اهل جهنم میباشند [۱۱۳]

و نبود طلب آموزش نمودن ابراهیم برای پدرش مگر بواسطه وعده‌ئی که باو داده بود و چون برای ابراهیم پدیدار گردید که پدرش (عمویش) دشمن خدا است از او بیزاری جست همانا ابراهیم بسیار آه کشنده و بسیار بردبار بود [۱۱۴]

و خدا چنین نیست که گمراه گرداند جماعتی را پس از هدایت یافتن آنها تا وقتی که بر آنها ظاهر گرداند آنچه را بایستی از آن پرهیز نمایند برآستی خداوند بهر چیزی دانا است [۱۱۵]

همانا مخصوص بخدا است مملکت آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و برای شما (مؤمنین) بغیر خدا نه دوستی است و نه یاوری [۱۱۶]

صفحه : ۱۰۶

(توضیح آیات)

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ در آیات بالا بنیان و اساس کار مؤمنین و منافقین را از هم جدا نموده چنانچه در باره مقام و منزلت مؤمنین فرموده (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ مِنَ الْخ) بنای کار مؤمنین بر تقوی و خوشنودی خدا نهاده شده و ایمان در قلب آنها نفوذ نموده، و در باره منافقین قوله تعالی (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ مِنَ الْخ) اشاره به اینکه که آیا اینکه دو دسته با هم مساویند هرگز چنین خواهد بود بنای کار منافقین بر شک و ریه و نفاق بنا گردیده و بقدری اینکه اوصاف نکوهیده در قلبها و نفوس خبیثشان فرو رفته و صفت و خلق و ملکه نفسانی آنان گردیده که از قلبشان بیرون نیروی مگر اینکه قلبشان را قطعه قطعه کنند و خدا عالم است بآنچه از حقد و حسد در باطن خود پنهان نموده‌اند و حکیم است که بین مؤمنین و منافقین بحق و درستی حکم میکند.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ الْخ در اینکه آیه تحریر و ترغیب میکند مؤمنین را بر جهاد فی سبیل الله و با مجاهدین معامله میکند و خود را خریدار و مؤمنین را فروشنده و جان و مال آنها را مبیع و ثمن را بهشت معرفی مینماید و تورات و انجیل و قرآن را شاهد قرار میدهد و فرموده کیست که وفا کننده‌تر باشد از خدا بعهد خود و مؤمنین بایستی باین معامله خود شاد باشند، البته اینکه مثالی است برای تشویق مؤمنین و گر نه جان و مال و آنچه هست ملک خدا و در تصرف او است نزد عبد عاریتی است (العبد و ما فی یده کان لمولاه) ممکن فقیر محض است و بنفسه (لیس) است و بخدا (ایس) است و در آخر آیه اینکه معامله را فوز عظیم بشمار می‌آورد و اینکه طور ملاطفت از طرف حق جلیل نسبت ببنده ضعیف عین کرم و لطف خداوندی او است

صفحه : ۱۰۷

با اینکه خود (مالک الملک و الملکوت) است التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِغُونَ الرَّاكِعُونَ الشَّاكِرُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ در اینکه آیه نه صفت و عمل از صفات و اعمال نیک مؤمنین را تذکر میدهد و در آخر آیه فرموده (و بشر المؤمنین) یعنی ای رسول مؤمنی که متصف باین صفات باشد او را بشارت و مژده بده.

چون آیه بالا راجع بمجاهدین فی سبیل الله و معامله حق تعالی با آنها بود که برای آنها بهشت را ضمانت نموده، در اینکه آیه شاید نظر به اینکه که مؤمنینی که از جهاد معافند مأیوس نگردند آنها را امیدوار نموده که کسانی که باین اعمالیکه گفته شده بدرستی

بهمه چیز دانا است.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ شاید آیه ارشاد بر اینکه باشد که مؤمنین بایستی بدانند و متذکر گردند که مملکت آسمانها و زمین و آنچه هست ملک خدا و در تصرف او است او زنده میکند مرده‌ها را و میمیراند موجودات زنده را و برای شما مؤمنین غیر از خدا نه دوستی است و نه یار و یآوری دارید پس در مقام اطاعت و بندگی ثابت قدم باشید و مطیع امر رسولش شوید و اوامر و نواهی او را بدرستی اتیان نمائید.

صفحه : ۱۱۰

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱]

اشاره

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُنَ مَوْطَأًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عِيدُوهُ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

صفحه : ۱۱۱

[ترجمه]

همانا خداوند قبول توبه نمود از پیمبرش و مهاجرین و انصار که پیروی کردند از پیغمبر در زمان عسرت و تنگدستی در جنگ تبوک بعد از اینکه نزدیک بود دل‌های جماعتی از آنها بلغزد پس خدا درگذشت از آنها زیرا که خدا بآنها رءوف و مهربان است [۱۱۷]

و خدا پذیرفت توبه آن سه کس را که از جنگ تخلف کردند تا وقتی که زمین با آن وسعت بر آنها تنگ گردید و نیز قلبشان بر آنها تنگ گردید و دانستند ملجأ و پناهگاهی از غضب خدا نیست مگر بسوی خدا پس توفیق توبه داد خدا بآنها تا توبه نمودند بدرستی که خدا بسیار قبول توبه کننده و مهربان است [۱۱۸]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از عذاب خدا بترسید و بوده باشید با راستگویان [۱۱۹]

سزاوار نیست برای اهل مدینه و آنهایی که در اطراف مدینه از بادیه نشینان که از حکم رسول خدا تخلف نمایند و نسزد که آنان بر نفس خود از پیغمبر رغبت کنند اینکه وجوب متابعت و ترک مخالفت برای اینکه است که بآنها نمیرسد تشنه گی و نه سختی و نه گرسنه گی در راه خدا و هیچ محلی را که کفار را بغضب می‌آورد طی نکنند و از دشمن بآنها هیچ آفتی نمیرسد مگر اینکه برای آنها عمل صالح نوشته میشود همانا خدا ضایع نمیگرداند اجر نیکوکاران را [۱۲۰]

و انفاق نمیکنند نفقه‌ئی کوچک باشد یا بزرگ و هیچ وادی را قطع نکنند مگر اینکه نوشته میشود تا خدا پاداش دهد بآنها به بهتر از

آنچه عمل نموده‌اند [۱۲۱]

صفحه : ۱۱۲

(توضیح آیات)

اشاره

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ الْخ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

(زیغ) میل قلب است از حق باطل قوله تعالی (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) توجیه طبرسی در مجمع البیان (لقد تاب الله) بلام قسم خدای تعالی قسم یاد نموده که توبه و طاعات آنها را قبول کند، و ابتداء باسم نبی صلی الله علیه و آله و سلم نموده برای اینکه مفتاح کلام و تحیت رسول [ص] باشد و برای اینکه او سبب قبولی توبه مهاجرین و انصار است و گر نه چیزی نبوده که سبب توبه نبی صلی الله علیه و آله و سلم گردد و از علی بن موسی الرضاع روایت شده که او آیه را اینکه طور قرائت نموده (لقد تاب الله بالنبی) یعنی بسبب نبی خدا از آنها قبول توبه نموده آنهائیکه در جنگ (تبوک) تابع او گردیدند در زمان سختی و صعوبت، جابر گفته در آن جنگ مجاهدین واقع گردیده بودند در سختی زاد و توشه و سختی مرکوب و کم بودن آب، و مقصود از ساعت عسره وقت سختی است زیرا که ساعت بر هر زمانی واقع میشود، عمر بن خطاب گفته وقتی که گرما و عطش شدید بما اصابت نمود بدعای رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آسمان باران آمد و آرام گردید قلبهای آنها پس از آنکه از جهاد تنگ شده بود و میخواستند که بدون امر رسول [ص] از جنگ منصرف گردند تا اینکه امر جهاد تمام گردید (ثم تاب علیهم) پس خدای تعالی توبه آنها را قبول نمود زیرا که انصراف آنها از ایمان نبود بلکه از مشقت سفر بود (إِنَّهُمْ بِهِمْ رَوْفٌ رَحِيمٌ) خداوند زحمت و سختی عمل آنها را برحمت خود جبران نمود.

[پایان] وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا بِرِوَايَةِ عِيَاشِيٍّ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَ كَمَا كَتَبَ بَنُ مَالِكٍ

صفحه : ۱۱۳

و مراره بن ربیع و هلال بن امیه بودند که اینکه سه نفر از قبول شدن توبه عقب افتادند، در آیه ۱۰۶ (وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ) حسن و قتاده گفته‌اند: معنی آیه اینکه است که از غزوه تبوک تخلف کردند اما بقرائت اهل بیت علیهم السلام (خالقوا) است و گفته‌اند اگر (خالقوا) بود عتاب متوجه آنها نمیشد و لکن آنها مخالفت کردند نه اینکه واگذارده شدند یعنی آن ثلاثه بواسطه سختی و مشقت بغزوه تبوک نرفتند.

حَتَّى إِذَا ضَاقتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ مَاءَ مَصْدَرِيهٍ يَعْنِي بِرَحْبِهَا مَرْجِعُ ضَمِيرٍ (عَلَيْهِمْ) (الثلاثه) نه مجاهدین تبوک. در مجمع البیان گفته (كعب بن مالك و مراره بن ربیع و هلال بن امیه برای جنگ تبوک نرفتند و نرفتن آنها از روی نفاق نبود

سستی نمودند پس از آن پشیمان شدند، وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد چون خدمتش آمدند حضرت با آنها تکلم نکرد و بمسلمانان امر فرمود که احدی با آنها حرف نزند و تمام مردم حتی کودکان از آنان دوری کردند، زندهای آن سه نفر نزد رسول [ص] آمدند و گفتند یا رسول الله ما هم از آنها دوری کنیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نه لکن با شما مقاربت نکنند، اینکه بود که مدینه بر آن سه نفر تنگ شد و آنها در کوهها رفتند و زنهاشان برای آنها غذا می‌آوردند ولی با آنها حرف نمیزدند و آن سه نفر با هم گفتند مردم از ما دوری کردند و هیچ کس با ما حرف نمیزند پس چرا ما از هم دوری نکنیم پس از آن هر یک بیک طرف متفرق شدند، و تا پنجاه روز بهمین حال ماندند و بسوی خدا توبه و تضرع مینمودند پس از آن خدا توبه آنها را قبول نمود و اینکه آیه (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ) تا (تَوَابِ رَحِيمٍ) نازل گردید (إِذَا ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ) یعنی زمین با وسعتش بر آنها تنگ گردید و اینکه صفت کسی است که خیلی پشیمان شده باشد و برای خودش هیچ راهی نمی‌یابد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمردم امر فرموده بود که کسی با اینکه سه نفر مجالست نکند و حرف نزند.

صفحه : ۱۱۴

و یا اینکه توبه مردم قبول شده بود و توبه اینها قبول نشده بود، برای رد توبه آنها نبود زیرا که اینان مأمور بتوبه بودند، و جایز نیست در حکمت در توبه کسیکه توبه میکند در وقت توبه، لکن خدای تعالی اراده کرده قبولی توبه اینکه سه نفر را بتأخیر بیندازد برای اصلاح حالشان و حال غیرشان و برای اینکه دیگر اینکه طور توانی نکنند (وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ) مبالغه در غم و غصه و سینه تنگی آنها (وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ) یعنی یقین کردند که از خدا پناهی نیست مگر بسوی او، و اینکه خدا کسی را از عذاب نجات نمیدهد مگر اینکه توبه کند (ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا) یعنی برای آنها توبه کردن را آسان گردانید تا اینکه توبه کردند، یا اینکه بحالت اول خودشان قبل از معصیت برگشتند، و گفته‌اند خدا توبه اینکه سه نفر را قبول نمود و اینکه آیه را نازل فرمود تا اینکه توبه کنندگان از مؤمنین بدانند که خدا قبول توبه میکند، و حسن گفته بخدا قسم اینکه سه نفر کسی را نکشته بودند، و مال کسی را نبرده بودند، و قطع رحم نکرده بودند، لکن مسلمانان بسرعت با رسول [ص] بطرف تبوک حرکت کردند اینکه سه نفر تخلف نمودند، یکی برای ملکش دیگری برای عیالش، دیگری برای راحت طلبی.

(أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ) خداوند بسیار قبول کننده توبه و مهربان است.

[بیان مجمع البیان پایان رسید] یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ اینکه آیه خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را نگاهدارید یعنی از مخالفت خدا خودداری نمائید و بوده باشید با راستگویان.

در کافی از حضرت باقرع است که فرموده

(إِنَّا نَعْنِي)

یعنی مقصود از (صادقین) مائیم، و از حضرت رضاع است که (الصادقین) ائمه علیهم السلام میباشند و آنها بطاعتشان صدیقونند.

و در مجمع از حضرت باقر [ع] روایت نموده که فرموده

(مع آل محمد [ص])

صفحه : ۱۱۵

و قمی گفته صادقون ائمه علیهم السلامند، و در اکمال از امیر المؤمنین ع روایت میکند که در ایام خلافت عثمان در جماعت مهاجرین و انصار گفت از شما سؤال میکنم بحق خدا آیا میدانید چون اینکه آیه نازل گردید سلمان گفت اینکه آیه عام است یا خاص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اما مأمورون عامه المؤمنین مأمور بآن گردیدند، اما صادقون آنها خاصند

(لاخی علی بن ابی طالب [ع] و اوصیائی)

بعد او تا روز قیامت (وقتی حضرت امیر ع چنین گفت) همه گفتند (اللهم نعم) یعنی همه تصدیق نمودند، و در مجمع از صادق [ع] است که او (من الصادقین) قرائت نموده.

[تفسیر صافی] البته هر عاقلی میدانند آنکسیکه مؤمن با تقوی مأمور میگردد که با او باشد باید مرتبه او فوق او باشد که با او بودن بر ایمان و تقوای او مزید گردد و نیست مگر معصوم [ع] و باجماع مسلمین بعد از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غیر از ائمه معصومین علیهم السلام که جماعت امامیه آن بزرگواران و صدیقه کبری را معصوم میدانند معصومی وجود نداشته پس باین لحاظ علاوه بر نصوص بدالات عقل ثابت میگردد که صادقین ائمه معصومینند.

ما كان لأهل المدينة و من حولهم من الأعراب أن يتخلفوا عن رسول الله ولا يرعبوا بأنفسهم عن نفسه الخ (ما) بظاهر نفی است لکن در معنی نهی است و آیه باهل مدینه تهدید مینماید که برای شما و آنهاییکه در اطراف مدینه میباشند روا نیست از حکم رسول تخلف نمایند و نه اینکه هوای نفسانی خود را ترجیح دهند بر نفس رسول و باید بدانند که در متابعت او بآنها نمیرسد در سفر تشنه گی و نه رنجی و تعبی و نه گرسنه گی در راه خدا و طی نمیکند مکانی از امکانه را که کافران را بخشم آورد و از دشمنی صدمه‌ئی بآنها اصابت نمیکند از قتل و اسارت و غارت مگر اینکه برای آنها عمل صالح نوشته میشود همانا خدای جلیل ضایع نمیکند اجر نیکوکاران را.

صفحه : ۱۱۶

و لا ینفقون نفقه صغیره و لا کبیره و لا یقطعون وادیاً الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما كانوا یعملون آیه عطف بآیه بالا است و در مقام تأکید و تشویق مجاهدین فی سبیل الله و اجر و پاداش عمل نیک آنها برآمده که آنهاییکه بمال و جانشان مجاهده میکنند هر گاه در اینکه عمل انفاق کنند خواه کوچک باشد یا بزرگ و نیز مجاهدین برای جهاد بیابان و وادی را طی نمیکند مگر اینکه نوشته و ثبت میگردد، ظاهراً لام (لیجزیهم) لام غایت است یعنی کوچک و بزرگ عمل آنها در راه جهاد نوشته میشود و برای اینکه خدای تعالی بآنها پاداش دهد نیکوتر از آنچه عمل نموده‌اند.

صفحه : ۱۱۷

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۹]

اشاره

و ما كان المؤمنون لینفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم یحذرون (۱۲۲) یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة و اعلموا أن الله مع المتقین (۱۲۳) و إذا ما أنزلت سورة فمنهم من یقول آئیکم زادته هذه إیماناً فأما الذین آمنوا فزادتهم إیماناً و هم یستبشرون (۱۲۴) و أما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم و ماتوا و هم کافرون (۱۲۵) أ و لا یرون أنهم یفتنون فی کل عام مرة أو مرتین ثم لا یتوبون و لا هم یدکرون (۱۲۶)

و إذا ما أنزلت سورة نظر بعضهم إلى بعض هل یراکم من أحد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بأنهم قوم لا یفقهون (۱۲۷) لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیهم ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم (۱۲۸) فإن تولوا فقل حسبی الله لا إله إلا هو علیه توکلت

که راجع بدین است از اصول اعتقادات و تحصیل معارف و سنن و احکام عبادات و غیر اینها آنچه منسوب بدین است و جامع تمامی آنها است اگر چه در عرف متشرعین فقه اختصاص بعلم فروع و احکام پیدا نموده.

وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ و جماعتیکه نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم مانده‌اند و دانش طلبیدند آنهایی را که از جنگ برمیگردند انذار نمایند یعنی آنچه از فقه و علوم دانا گردیدند بباقی بیاموزند و آنها را از مخالفت احکام خدا بترسانند شاید انذارشان در آنها تأثیر کند و از اعمال بد یا ترک اوامر خدا حذر کنند و بترسند.

از کلبی روایت میکنند که گفته آیه در باره بنی اسد وارد گردید و آن در وقتی بود که قحطی شدید بآنها اصابت نموده بود آنها از تنگی معیشت با اهل بیت خود بمدینه آمدند و گفتند ما آمده‌ایم برای اینکه از رسول تعلیم بگیریم

صفحه : ۱۲۰

آنوقت جمعیت مدینه زیاد شد نرخها بالا- رفت و راهها را کشیف و متنجس گردانیدند حق تعالی اینکه آیه را فرستاد که از هر قبیله‌ئی برای تحصیل گروهی بیرون روند و پس از آنکه علم فقه را آموختند بناحیه خود توجه نمایند و دیگران را تعلیم دهند تا همه آنها از معاصی حذر کنند و اوامر و نواهی را امتثال نمایند.

[منهج] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ از زجاج نقل میکنند که گفته (غلظه) سه طور قرائت شده فتح و ضم و کسر و کسر فصیح تر است.

آیه خطاب بمؤمنین نموده که با کفاریکه نزدیک شمایند مقاتله و جنگ کنید مثل خویشان و همسایگان و بطور شدت و غلظه با آنها بجنگید، شاید تأکید برای آنست که مراعات نزدیکی آنها را نکنید چه از خویشان و دوستان باشند یا غیر آنها و بایستی بطور حتم و یقین بدانید که خدا با اشخاص متقی ... پرهیزکار است ایکه در سوره الحدید نزدیکی خود را بقوله تعالی (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) بطور عموم نسبت بتمام افراد بشر ابلاغ نموده و اینجا اختصاص بمؤمنین داده معلوم میشود که مقصود از معیت در اینجا تفوق و غلبه مؤمنین است بر کفار چنانچه فرموده (وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) سوره آل عمران آیه ۱۳۳ و غلبه مؤمنین بر کفار همانا ناشی از ایمانی است که در قلب و جان آنها نفوذ نموده زیرا که ایمان رشته‌ئی است کشیده شده از حق بخلق هر کس بآن چنگ زد همیشه در حفظ و امان قرار گرفته و گسستگی برای او نیست.

وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آیه علامتی قرار میدهد بین مؤمنین و منافقین که مؤمن از منافق شناخته شود، منافقین چنین بودند که وقتی آیه‌ئی نازل میگردد بهم از روی سخریه

صفحه : ۱۲۱

میگفتند کدام یک از شما باین آیه ایمانتان زیاد شد و اینکه یکی از علائم نفاق و دشمنی آنها بود لکن آنهائیکه ایمان آورده بودند نزول آیات بر ایمانشان می‌افزود و آنها خوشحال و بشاش میشدند.

لکن آنهائیکه در قلبهایشان مرض نفاق و کفر ریشه دوانیده و مزمن شده نزول آیات بر رجس و پلیدی آنان می‌افزود مرضی فوق مرضی رجسی فوق رجسی تمام قلبشان را فرا میگیرد و آنها میمیرند در حالیکه کافرنند.

أَوْ لَا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ آیه ارائه میدهد که هر بلائی و مصیبتی و مرضی که انسان در ایام حیاتش مبتلا میگردد برای تنبه و آزمایش او است و برای اینکه است که بخود بیاید و بفهمد که خودش قدرت بر هیچ چیزی ندارد حیات و ممات و صحت و مرض و آنچه بروی عارض میگردد از خوشی و ناخوشی از تحت اختیار او خارج است با اینکه حال منافقین چنان زنگ کفر و نفاق قلبهای آنها را سیاه و تاریک گردانیده که نمیفهمند که در اثر کفر و نفاق است که

سالی یک مرتبه یا دو مرتبه در فتنه جنگ یا مصیبات دیگر در آزمایش واقع گردیده‌اند و فقط آنکسیکه قدرت بر رفع گرفتاری آنها دارد خدا است و از نفاق و ضدیت با مؤمنین بسوی موافقت باز آیند.

وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صِرْفَ اللَّهِ قُلُوبُهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ آیه بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر میدهد که منافقین چنینند که وقتی سوره‌ئی یا آیه‌ئی نازل میگردد آن سیه بختان از آن غیظ و غرضی که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم دارند حاضر بشنیدن آیات نیستند بگوشه چشم بعضی بعض دیگر نظر میکند که آیا از مؤمنین کسی حاضر هست یا نیست و اگر از شما مؤمنین کسی حاضر نباشد که آنها را ببیند از مجلس خارج میگرددند و میروند که آیه را نشنوند و در اثر عملشان خدا قلب آنها را برمیگرداند (جزاء وفاقا) انصراف و رو گردانیدن از آیات چنین ایجاب میکند که قلب آنها واژگون گردد و اینکه عمل در اثر جهل و

صفحه : ۱۲۲

نفهمی آنها پدید گردیده.

آری قلبیکه لطیفه ربانی و خزینه فیوضات حقانی است در اثر غلبه قوای شهوانی و غضبانی از حقیقت اولیه خودش که بایستی آینه مانند حقایق امور در وی پرتو افکند و محل تردد ملائکه گردد و حقیقت را دریابد منصرف گردیده و محل جولانگاه شیاطین میگردد و از حق و حقیقت اعراض مینماید.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ آیه در مقام امتنان بر بشر است که بر شما رسولی آمد که از جنس خود شما بشر است (ما عنتم) ما، مصدریه است یعنی بر او ناگوار است کفر شما و حریص است بر ایمان شما و رءوف و رحیم است بمؤمنین.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مفسرین گفته‌اند اینکه آخر آیه‌ئی است که فرود آمده و نیز گفته‌اند سوره براءة آخر سوره‌ئی است از کلام الله و بنا بر اینکه قرآن مجید باین مبارک آیه خاتمه پیدا نموده و چون ترجمه آیه شده و واضح است دیگر محتاج بتوضیح نیست و بروایتی خواندن اینکه آیه بعد از هر نمازی فضیلت بسیار دارد.

صفحه : ۱۲۳

سوره یونس [ع]

اشاره

مکیه و هی مائه و تسع آیات

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَمْ كَانَ لِلنَّاسِ عِجَابًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ

الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴) هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶)

صفحه : ۱۲۴

کسی بقدر استعدادش از فیض رحمت خدا کامیاب می‌گردد زیرا که بخل در مبدء فیاض نیست.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ خَطَاب (تولوا) بکفار و مشرکین است که اگر از حق تعالی اعراض کنید و از کفر و شرکتنان طلب آموزش نکنید و رو باو نیاورید پس می‌ترسم بر شما از عذاب یوم کبیر.

بقول بعضی از مفسرین مقصود از عذاب روز کبیر جنگ بدر است و بقول دیگر قحطی است لکن شاید مقصود بقرینه (یوم کبیر)

که روز عذاب را متصف بکبیر نموده عذاب قیامت باشد زیرا که تمام عذابهای دنیوی نسبت بعذاب اخروی کوچک مینماید.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بازگشت شما بسوی او است (الیه الرجعی و الیه المنتهی) سرانجام امور و پاداش اعمال نیکوکاران و کیفر و عذاب بدکاران همه بدست قدرت او انجام می‌گیرد که هر ذی فضل را بحسب استعدادش بوی تفضل مینماید و گنهکار ناسپاس را بکیفر اعمالش میرساند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.

أَلَا- إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا- حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْتُرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آیه خطاب برسولش نموده و باو از حال مشرکین خبر میدهد که اینان چنینند که مؤکداً دلهای خود را بر عداوت تو جمع می‌گیرند زیرا کسیکه بر چیزی اقبال کند بقلبش اقبال میکند و کسیکه اعراض کند آن نیز بقلبش اعراض کرده و کفار چون از حق تعالی اعراض کرده‌اند سینه‌های خود را بر عداوت رسولش جمع می‌گیرند چنین میکنند تا اینکه عداوت خود را بیوشانند آگاه باشید که آنان خود را بلباس میپوشانند چنانچه گفته‌اند وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیه‌ئی میخوانده مشرکین لباس بسر خود میکشیدند که صدای حضرتش را

صفحه : ۱۲۵

(توضیح آبات)

الر تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ در جاهای دیگر گفته شد که حروف مقطعه از متشابهات قرآن بشمار میرود و عملش نزد خدا است اینکه است که سکوت از آن و محول گردانیدن علم آنرا براسخین اولی است لکن بعضی در توجیه آن گفته‌اند آنها نامهای سوره‌اند یا نامهای قرآن است، و اکثر مفسرین گفته‌اند (الر) بمعنی [انا الله الرحمن] یا [انا الله اری] است و بعضی گفته‌اند قسم است یعنی سوگند میخورم بآله خود بر تو در ازل و لطف من، و (تلك) تا آخر آیه جواب قسم است (الحکیم) صفت کتاب است، الف و لام (الکتاب) میشود جنس باشد که شامل شود تمام کتابهای آسمانی را از تورات و انجیل و زبور و قرآن و غیر آنها، و شاید مقصود الف و لام عهد باشد که خدای جلیل بعظمت خود قسم یاد نموده که اینکه سوره از قرآن از آیات کتب الهیه است که پیش از اینکه فرود آمده از طرف حکیم و اینکه آیات مشتمل بر حکمت است و از نزد حکیم مطلق نازل گردیده.

(تلك) اشاره بمطلب بزرگ و دور است و دلالت دارد بر عظمت و ارتفاع و علو مقام قرآن و مقصود از آیات اجزاء و کلمات و حروف قرآن است و آیت بمعنی نشانه است و مقصود از (کتاب حکیم) قرآن است و حکیم بر وزن فعلیل بمعنی محکم و ثابت

است یعنی قرآن کتابی است محکم و ثابت و دست تحریف و تغییر از دامن آن کوتاه است قوله تعالی در سوره الحجر آیه ۹ (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و بقولی مقصود از کتاب حکیم لوح محفوظ است و آیات قرآن از آیات او است نظر بقوله تعالی (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) سوره بروج آیه ۲۲، و قوله (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ) سوره واقعه آیه ۷۸.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ

صفحه : ۱۲۶

(همزه) استفهام انکاری است راجع بتعجب آنها و شنوندگان سخن آنها است و در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کفار مکه فرود آمده و در مقام رد آنها است که اینکه تعجب آنها در غیر محل واقع گردیده زیرا که آنها جسم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را میدیدند که او مردی است از آنها و مثل آنها است لکن آن گوهر گران بهائی که در حقیقت روحیه آن بزرگوار بود مشاهده نمیکردند زیرا که چشم حقیقت بین نداشتند.

و شاید تعجب و انکار نمودن آنها از اینکه جهت بوده که در صورتی که بتهایی را پرستش مینمودند که میدانستند که آنها گوش و چشم ندارند و جمادند و نیز قوه دراکه در آنها مفقود است با اینکه حال آنها را شفعا خود قرار میدادند و چنین گمان میکردند که پرستش آنها قرب بحق تعالی پیدا مینمایند و آن کسی را که آثار صدق و امانت و حقیقت از او پدیدار بود و معجزاتی از او مشاهده مینمودند در دعوی وحی و اظهار اینکه آیاتی است که از طریق وحی بر من فرود آمده تعجب میکردند و انکار آنها نبود مگر از روی حقد و حسد و متیّت که گویا بر خود عار میدانستند که مطیع کسی گردند که در صورت جسمیت مثل خودشانست.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ و ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم مژده و بشارت بده بکسانی که ایمان آوردند که همانا برای آنها قدم صدق و راستی است نزد پروردگارشان.

از کافی نقل میکنند که بدو واسطه از ابی عبد الله ع روایت کرده که فرموده (و بشر الذين آمنوا ان لهم قدم صدق) صدق او رسول است، و طبرسی در مجمع گفته که گفته شده است (قدم صدق) شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است از برای اهل ایمان و اینکه معنی از ابی سعید خدری است، و همین طور از ابی عبد الله ع روایت شده.

[پایان]

صفحه : ۱۲۷

مؤمن وقتی متصف میگردد بصف صدق که ایمان در قلبش نفوذ نموده و آثار ایمان در ظاهرش از اطاعت و عبادت پروردگارش هویدا گردد امّا ایمان صوری که نفوذ در قلب ننموده و لو اینکه بزبان اظهار میکند و ببدن نیز عباداتی مثل نماز و روزه و باقی عبادات عمل می‌نماید آیه شامل چنین کسی نمیگردد در آخر سوره قمر در وصف متصفین بتقوی فرموده (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) آری کسی متصف بقدم صدق گردیده که نمونه‌ای از آثار اوصاف کمال الهی در آینه وجودش نمایان و در اینکه مقام تمکن و استقامت یافته یعنی در جایگاه صدق و راستی نزد سلطان مقتدر قرار گرفته و آن کسی خواهد بود که در معرفت و محبت بمقام تمکن رسیده و ظاهرش مرآت باطن و باطنش مرآت صفات الهی و اوصاف ربوبی گردیده و حقیقت و معنی بندگی را در خود مشاهده مینماید و معنی حقیقی تقوی همین است چنین مؤمن کاملی مانند کوه راسخ ثابت و پا بر جا است که بادهای مخالف هر قدر قوی باشد وی را ذره‌ئی تکان نخواهد داد و معلوم است که چنین مؤمن کاملی بسیار کمیاب است.

و کفار چون میدیدند معجزات را مثل آیات قرآن که از عهده آنها خارج بود که آیه‌ئی مثل آنرا بیاورند و نیز اعمال و افعال معجز نمای رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده مینمودند و نمیخواستند قبول کنند که اینها معجزه است برای اثبات نبوت و رسالت او اینکه بود که معجزات را حمل بر سحر مینمودند و میگفتند اینکه ساحری است آشکارا.

إِنَّ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ چُون در آیه بالا در مقام بیان اینکه بود که کافرین تعجب میکردند در اینکه بمردی که مثل خودشانست وحی نازل گردد و قرآن از جانب خدا باشد آیه برای رفع تعجب آنان و استبعاد آنها اشاره بدو مطلب مینماید: اول پروردگار شما آنکسی است که آسمانها و زمین را در مقدار شش روز آفریده پس از آن بر عرش

صفحه : ۱۲۸

مستولی گردید آنخدائی که خالق آسمانها و زمین است و تمام موجودات تحت عرش اقتدار و عظمت اویند و تدبیر امور عالم نیز بدست قدرت او انجام میگردد او میداند که رسالت خود را در کجا قرار دهد و چه کسی را مخصوص بوحی گرداند و اینکه تعجب شما بی مورد است.

دوم- ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ- ای مشرکین که عبادت بتها را میکنید بامید اینکه شفیع شما باشند و در اثر پرستش آنها شما را بمقام قرب برسانند بایست بدانید که شفיעی نیست مگر باذن خدا یعنی تدبیر امور عالم بدست او است و کسی بدون امر و اجازه او کاری از او ساخته نمیگردد و آن کسی که همه امور بدست او است و کسی را حق تصرف در مملکت او نیست آن خدا است که پروردگار شما است فقط او را عبادت بنمائید و از جانب او حاجات خود را بخواهید.

أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ- همزه (افلا) برای تعجب است و شاید اشاره باین باشد که شما تعجب میکنید که بمردی مثل خودتان وحی نازل گردد در صورتی که تعجب در اینکه است که شما غیر پروردگار خود را پرستش مینمائید و آنرا منشأ اثر میدانید و از غیر خدا حاجت می طلبید چرا متذکر نمیشوید و رجوع بفطرت اولیه خود نمی نمائید تا اینکه بدانید تمام امور بدست قدرت او انجام میگردد و اذن شفاعت نیز بدست او است و نیز بدانید که:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا آيَةَ پس از توبیخ و سرزنش بآنها خبر میدهد و مردم را متذکر میگرداند که چرا متذکر نمیگردید، تذکر را در جائی میآورند که از مطلب دانسته شخص غافل باشد، و تفکر را در جائی میآورند که مجهولی را بخواهد معلوم کند و در اینجا بقرینه آیه بالا (أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ) بهمزه استفهام انکاری تنبیه بر اینکه است که شمائی که بفطرت توحیدتان رو بخدا دارید متذکر باشید که بازگشت تمام

صفحه : ۱۲۹

شما بسوی او است و اینکه وعده خدا است و آن وعده ایست حق و حقیقت که تخلف پذیر نخواهد بود.

إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ همانا که او است ابداء کننده، ابداء بمعنی ایجاد از عدم است شما را از عدم و نیستی بوجود آورده و پس از مرگ و نیستی جسمتان باز برمیگرداند شما را بحالت اول، اشاره به اینکه که گمان نشود انسان بمردن فانی میگردد بلکه عود و بازگشت مینمائید بهمان مبدئی که شما را از نیستی بهستی آورده معاد و بازگشت شما نیز بدست قدرت او است هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و الیه المصیر.

و لام (لیجزی) که در مورد علت میآورند اشاره باین است که گمان نشود ابداء و معاد شما بیهوده باشد بلکه پس از حیات دنیا شما را در سرای دیگر برمیگرداند تا اینکه پاداش و جزاء نیکو دهد بعدل کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته نمودند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (حمیم) بر وزن فعیل آبی را گویند که میجوشد شدیداً (و الذین) عطف است (بیجزی) یعنی شما را عود میدهد تا اینکه آنهائیکه کافر شدند مجازات نماید باشامانیدن از آب حمیم جهنم و عذاب دردناک و همان کفر آنها است که عذاب الیم و شراب حمیم را ایجاب نموده زیرا که مجازات از روی عدل و قسط انجام میگردد (وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) آل عمران ۱۷۸- انفال ۵۳- حج ۱۰ آری در دادگاه الهی ظلم و جور نیست هر کس بفراخور اعمال و اخلاق و رویه‌ئی که داشته مقامی و منزلتی برای او مهیا است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ بَقَوْلِي ضِيَاءٌ مِشْوَدٌ مَّصْدَرٌ بَاشَدُ مِنْ ضِيَاءٍ يَضِيءُ ضِيَاءً وَضَوْءٌ مِثْلُ عَاذٍ يَعْوِذُ عِيَاذًا وَعُذَا، وَبَقَوْلِي مِشْوَدٌ (ضِيَاءٌ) جَمْعُ ضَوْءٍ بَاشَدُ مِثْلُ سِيَاطٍ جَمْعُ سَوْطٍ

صفحه : ۱۳۰

و در هر دو صورت مضاف در تقدیر است و در معنی (جعل الشمس ذات ضياء والقمر ذا نور).
(وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ) یعنی قرار دادیم برای قمر در مسیرش منازلی که در هر شبی در منزلی است از منازل و چنین کردیم تا شما عدد سال و حساب را بدانید.

آیه ارشاد مینماید بتوحید حق تعالی و ربوبیت و علم و تدبیر او در نظام که خدای تعالی شمس و قمر و باقی اوضاع شمسی را بیک نظام و ترتیب معجز نمائی مرتب گردانیده و اینها آفریده نشده‌اند مگر بحق و از روی حکمت و اینکه طور آیات خلقت را تفصیل داده برای جماعتی که آثار ربوبیت را بچشم دل مشاهده نمایند و بدانند و آگاه باشند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ در مجمع گفته اختلاف رفتن هر یک از دو شیئی است در جهتی غیر از جهت دیگر و اختلاف شب و روز رفتن یکی از آنها است در جهت ضیاء و روشنی و دیگر در جهت ظلام و تاریکی.

[پایان] در تفسیر المیزان گفته اختلاف شب و روز از جهت وارد گردیدن آنها است عقب یکدیگر در زمین در اکثر بقاع مسکونه و شب و روز در اعتدال ربیعی متساویند و در مناطق شمالیه هر روزی بر روز دیگر زیاد میگردد تا برسد باول صیف زمستان پس شروع میکند در نقیصه تا میرسد باعتدال خریفی بهار و اول خریف شب و روز متساوی میگردد تا آنجا که گفته آیه مشتمل است بر حجت تامه بر توحید در ربوبیت او زیرا که اختلاف شب و روز و آنچه در آسمانها و زمین آفریده دلیل است بر نظام عالم که متقن گردانیده تدبیر امور موجودات ارضیه و سماویه را مخصوصاً عالم انسانی و وحدت نظام و ارتباط موجودات بنیکوتر از آنچه بشود تصور نمود کاشف بر اینکه است که مربی آن واحد است که هر چیزی را تربیت مینماید و از آن جمله وجود انسانی است پس نیست پروردگاری مگر او و در ربوبیت او شریکی نیست، بیان آن مفصل است مختصر نمودیم.

[پایان]

صفحه : ۱۳۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷) أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

(۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹) دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَتَدْرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱)

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

صفحه : ۱۳۲

[ترجمه]

همانا کسانی که بملاقات دار کرامت ما امیدوار نیستند و بحیات دنیا راضی هستند و بآن مطمئن گردیدند و آنهائیکه از نشانه‌های ما غافلند [۷]

آن گروه جایگاه آنها دوزخ است بسبب اعمالیکه می‌کردند [۸]

بحقیقت آنهائی که بخدا ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند پروردگارشان بسبب ایمانشان آنها را رهبری مینماید (بهشتی) که نهرها از زیر درختهای آن جریان دارد و آنان در بهشتهای پر نعمت میباشند [۹]

خواندن آنها در بهشت اینک است که گویند خدایا تو منزّه و مبرّاء از هر عیب و نقص میباشی و تحت آنها بیکدیگر در بهشت سلام است و آخر دعاء آنها اینک است، حمد و ستایش مخصوص خدای عالمیان است [۱۰]

و اگر خدا تعجیل کند برای مردم باجابت نفرین آنها بیکدیگر مثل عجله داشتن مردم باجابت شدن دعاء خیرشان آنها بسوی اجل رانده میشدند پس کسانی را که بآخرت ایمان ندارند و امیدواریم در طغیانشان حیران روند و در گمراهیشان سرگردان [۱۱]

وقتی بانسان ضرری اصابت نماید ما را در حال خوابیده بپهلوی یا نشسته یا ایستاده میخواند و چون سختی را از وی برداشتیم می‌رود (و غافل میگردد) مثل اینکه هرگز ما را نخوانده بود برای آن سختی که باو رسیده بود اینکه چنین اعمال اسراف کنندگان نزد آنها زینت داده شده [۱۲]

و بحقیقت اهل قریه‌هائی را که پیش از شما بودند ما هلاک گردانیدیم چون آنها ستم نمودند در حالیکه رسولان با معجزه‌ها بر آنها آمده بودند که ایمان بیاورند اینکه طور ما جماعت گنهکاران را مجازات مینمائیم [۱۳]

پس از هلاکت آنها شما را در زمین خلیفه گردانیدیم تا اینکه بنگریم چگونه عمل میکنید [۱۴]

صفحه : ۱۳۳

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ظاهرآ آیه در مقام حال کسانی است که بمعاد و بازگشت بسوی پروردگار ایمان ندارند و حشر و نشر و حساب و عقاب را انکار مینمایند که از جمله اوصاف نکوهیده آنان چنین است که بحیات فانی دنیا راضی شدند و بآن مطمئن گردیدند و چشم امید از آن مقاماتیکه برای مؤمنین مهیا گردیده از قرب

جوار احدی و نعمتهای بهشتی پوشیده‌اند و پشت پا زدند آنها کسانی میباشند که از آیات ما غافلند، بعضی آیات را تفسیر بقرآن کرده‌اند و بعضی بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم لکن آیات بطور اطلاق عموم دار تمام آیات تکوینی و تشریحی را شامل میگردد خلاصه آیه در مقام اینکه است که آنهاست که امید برحمت خدای تعالی و دار آخرت ندارند و بزندگانی دنیا از مال و جاه و اولاد و ریاست و باقی عناوین دنیوی دل بسته‌اند همین علاقه بدنی و اطمینان بحیات فانی آنان را از آیات الهی باز گردانیده و آب گل آلوده دنیا چشم و گوش آنها را پر کرده آنان چشم دارند لکن نمی‌بینند گوش دارند و نمیشنوند (إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) سوره فرقان آیه ۴۶ و همین محبت دنیا است که غفلت آنها را ایجاب نموده و از آیات خدا غافل گردیده‌اند.

أُولَئِكَ مِآءُاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اولئك) اشاره بهمان کسانی است که امید برحمت خدا ندارند و تمام همشان همین حظوظات طبیعی است مأوی و جایگاه آنان آتش است و اینکه محل عذاب را خودشان برای خود مهیا نموده‌اند و بمحبت دنیا خود را باسفل سافلین دوزخ پرت نموده‌اند (جزاء وفاقا).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمُ الْخِطَابِ هَمَانَا كَسَانِيكَةِ اِيْمَانِ اَوْرَدْنِد و عمل شايسته نمودند پروردگارشان بسبب

صفحه : ۱۳۴

ایمانشان آنها را رهبری مینماید بهشتیهای پر نعمت که نهرهایی از زیر درختهای آن روان است.

باء (بایمانهم) ظاهراً بقاء سببیت است یعنی ایمانشان چنین مقامات عالی را برای آنان ایجاب مینماید و بقیرنه آیه قبل مؤمنین کسانی میباشند که بقاء و قرب جوار احدیت امیدوارند و همان امیدواری آنها است که وسائل و مدارج است بسوی صراط مستقیم که منتهی میگردد بجوار رب العالمین، قوله تعالی در سوره نجم آیه ۴۳ (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الْغُرُورِ) و اینکه هدایتی است که از ایمان پدید میگردد و درجات بهشتی و جریان نهرها ناشی از ولایت الهیه است که در باره ابرار و نیکوکاران است و در سوره انسان آیه ۵ فرموده (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) و در سوره مطففین آیه ۲۲ (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ - تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ - يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ - وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ).

دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ از جمله شئون و خصوصیات که برای هدایت یافته گان بقاء پروردگارشان در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که در آن بهشتها که دار کرامت الهی است چون محبت حق تعالی در قلب و جانشان ریشه دوانیده علی الدوام بتسبیح و حمد پروردگارشان مشغولند و چون در آنجا مثل دنیا موانعی در کار نیست که آنها را از یاد حق تعالی باز دارد همیشه از روی شمع و میل قلبی نه برای پاداش او را بپاکی یاد میکنند و آخر خواندن آنها ستایش او است باوصاف جمال و جلال و آیه مشعر بر اینکه است که نعمتهای جسمانی بهشتی امیدواران بقاء پروردگار را بخود مشغول نگردانیده بلکه بالاترین حظوظ روحانی و جسمانی آنها توجه بمبدء و حمد و ستایش او است، و قوله تعالی (وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ) شاید مقصود

صفحه : ۱۳۵

چنین باشد که وقتی چنین اشخاص بیکدیگر میرسند تحیت و تعارفشان بهم مژده سلامتی روحانی آنها است که یکدیگر را باین نحو ستایش مینمایند، یا تحیت خدا بآنها سلام است چنانچه در آیات دیگر است.

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِّى إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَيَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ پس از آنکه در

آیات بالا خدای متعال مردم را با اصول دینت از توحید و معاد و طریق سعادتشان و وجه خذلانشان بطریق ارشاد عقل فطری آنها را رهنمائی مینماید و بآنها خبر میدهد که آنهائیکه از آیات ما غافلند جایگاه آنان عذاب است در مجمع البیان گفته اگر خدا عجله میکرد اجابت دعاء آنها را بشر مثل عجله نمودن دعاء آنها را بخیر همانا هلاک میشدند و لکن خدا در هلاکت آنها عجله میکرد در عقاب که مستحق میشدند بنافرمانی همچنانچه برای آنها خیر دنیا را عجله میکند و بسا دعاء خیر آنها را زمانی که مصلحت اقتضاء کند اجابت میکند اگر چنین میکرد آنها تمام نیست میشدند پس آنهائی را که امید بقاء ما ندارند و از بعث و حساب نمیترسند و امیدواریم که در کفرشان و عدولشان از حق بیاطل متحیر باشند.

[پایان] اینکه آیه اشاره باین است که مهلت آنها و عجله نکردن ما در عذاب آن طوری که کفار در امور طبیعی مثل جمع آوردن مال و عناوین دیگر عجله میکنند قولی تعالی (خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ) که طبیعت بشر در شتاب زدگی است ما بر خلاف مقتضیات طبیعت آنها عمل نمودیم زیرا اگر میخواستیم در مجازات آنها عجله کنیم باید اجل آنها را نزدیک کنیم که بعد از موعود برسند لکن آنهائیکه امیدوار بقاء ما نمیشدند آنها را وا گذاشتیم که در طغیانشان سرگردان باشند.

صفحه : ۱۳۶

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ آیه اشاره بخبثت نوع انسانی است و شاید مقصود از (الانسان) همان کسانی باشند که امیدوار بقاء رحمت حق تعالی نیستند که از اوصاف نکوهیده آنها چنین است که وقتی سختی و امر ناگواری بآنان اصابت نمود بمقتضی فطرتشان که بر توحید است در همه حال خوابیده و نشسته و ایستاده خدا را میخوانند و از او رفع سختی را می طلبند و وقتی سختی که شاید مقصود مرض باشد ما از او برداشتیم و اگر مبتلا بمرض بود او را شفا دادیم یا آفات و بلیات دیگری بود از او برداشتیم اینکه انسان (ظلوما جهولا) چنان نعمت صحت از مرض را فراموش میکند که گویا هیچ وقت نه مبتلا بوده و نه از ما رفع سختی طلبیده و رفع کردیم.

كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ماء (در ما كانوا) مصدریه است یعنی همچنین زینت داده شده است برای مسرفین اعمالشان، و شاید مقصود اینکه باشد که شیطان عمل زیانکاران را که از حد خود تجاوز نموده اند در نظرشان آراسته میگرداند یعنی باغواى شیطان چنان فریفته شده اند که کارهای بدشان را خوب نمایش میدهند و آنچه عمل قبیح میکنند خوب مینمایند و قوله تعالی (وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينَةً) آیه ارشاد بمؤمنین است که مواظب حال خود باشند که در حال نعمت و رحمت و رهائی از محذورات شکر گذار باشند و در حال آفات و بلیات صابر و راضی باشند یعنی بایستی در همه حال چشم دلشان بسوی رحمت حق تعالی باشد که امید لقاء او را دارند و در هیچ حالی غافل نگردند.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا از ابن عباس نقل شده که قرن هشتماد سال است، آیه اخبار است به اینکه که

صفحه : ۱۳۷

عذابی که باهل قرنهای پیشین مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان وارد گردید در اثر اینکه بود که آنان بخود ستم نمودند زیرا که پیمبران و سفراء الهی آمدند با آن همه معجزات که از پیمبران مشاهده نمودند آنان چنین نبودند که پیغام آوران را تصدیق نموده ایمان آرند بلکه تکذیب کرده و بآنها زجر مینمودند.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ و اینکه چنین ما مجازات مینمائیم جماعت گنهکاران را، اشاره به اینکه که همان طوری که پیشینیان را در اثر ظلم و ستمشان که آیات خدا را تکذیب نمودند و معجزات پیمبران را حمل بسحر کردند بعد از گرفتیم همین طور

مجازات میکنند جماعت گنهکاران را زیرا عمل ستمکاران است که هلاکتشان را ایجاب مینماید چون بمقتضای عدل الهی بایستی مجازات مطابق عمل باشد وقتی سبب عذاب که ظلم و تعدی باشد پدید گردید هلاکت نیز عقب آن میرسد، و شاید مقصود تهدید کفار و مشرکین اهل مکه باشد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ظاهراً (کم) در (جعلناکم) خطاب بجماعتی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها مبعوث گردیده که بآنها خاطر نشان میکند که شما را در زمین خلیفه‌ها و جانشین گذشته‌گان از آنهاست که بعذاب هلاک گردیدند قرار دادیم تا اینکه ببینیم عمل شما چگونه است از خیر و شرّ و مطابق عملتان شما را جزاء و پاداش دهیم. گویند (کیف) معمول (تعملون) است یعنی (تعملون) در کیف عمل نموده زیرا که استفهام حاجب است که ما قبل در او عمل کند و معنی آیه چنین میشود تا اینکه نظر کنیم چگونگی عمل کردن شما را.

در مجمع گفته ذکر (لننظر) برای اینکه است که دلالت کند بر اینکه معامله حق تعالی با بنده‌گان چون معامله مخبری است که عالم بشیئی نباشد تا اینکه او را مجازات دهد بر وفق آنچه ظاهر شود از او نه بر آنچه در علم ازلی دانسته است اینک طور میکند برای اینکه عدل ظاهر گردد و اطلاق نظر بر معنی حقیقی بر

صفحه : ۱۳۸

حق تعالی روا نیست زیرا که نظر یا بمعنی تفکر است که صدور آن از قلب است و یا بمعنی عین است یعنی گردانیدن حدقه و نسبت هیچکدام از اینکه دو معنی بر خدا روا نیست چه نظر برای طلب رؤیت باشد یا غیر اینکه الفاظ بر حق تعالی اطلاق نمیشود مگر بطور مجاز و اتساع و مقصود لازم آن است خلاصه بیان طبرسی پایان رسید.

صفحه : ۱۳۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۲۱]

اشاره

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَىٰ إِيَّائِي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸) وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹) وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِيَّائِي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۲۰) وَ إِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱)

صفحه : ۱۴۰

[ترجمه]

چون بر مشرکین آیات ما خوانده شود (قرآن) در حالیکه واضح و روشن است آنهاست که امید بملاقات ما ندارند گفتند برای ما غیر از اینکه قرآن بیاور یا اینکه قرآن را بغیر آن تبدیل گردان ای رسول بآنها بگو مرا نرسد که از پیش خود آنرا تبدیل نمایم پیروی نمیکنم مگر آنچه را که بمن وحی گردد همانا من اگر نافرمانی کنم پروردگرم را از عذاب روز بزرگ میترسم [۱۵]

بگو اگر خدا نمیخواست من قرآن را بر شما تلاوت نمیکردم و خدا شما را بقرآن دانا نمیگردانید من قبلا پیش از نزول قرآن زمان طولانی بین شما مکث کرده‌ام آیا چرا شما تعقل نمیکنید [۱۶]

کی است ظالم‌تر از کسیکه بر خدا افتراء زند یا آیات خدا را تکذیب کند بدرستی که گنهکاران رستگار نمیگردند [۱۷]

(مشرکین) بغیر خدا پرستش میکنند چیزی را که نه بآنها ضرر میزند و نه نفع می‌بخشد و میگویند اینکه بتها نزد خدا شفعا مایند ای رسول بآنها بگو آیا خدا را خبردار میکنید بچیزیکه در آسمانها و زمین علم بآن ندارد (یعنی نیست) منزه و بلند مرتبه‌تر است خدای تعالی از آنچه برای او شریک قرار میدهند [۱۸]

و مردم یک طائفه بیش نبودند پس اختلاف کردند (یعنی فرقه فرقه) شدند و اگر نبود کلمه (یعنی آن حکم ازلی) که از طرف پروردگار تو سبقت گرفته همانا بین آنها در آنچه اختلاف میکردند حکم میشد [۱۹]

کفار میگویند چرا بر رسول از نزد پروردگارش معجزه‌ئی نازل نگردید در پاسخ بگو همانا دانای غیب خدا است شما منتظر (عذاب) باشید من هم منتظر (مظفریت) میباشم [۲۰]

و چون مردمان را رحمتی بچشانیم پس از محنتی که بآنها رسیده در آن هنگام برای آنان مکرری است که در آیات ما میکنند بگو سیاست الهی سریع‌تر است همانا رسل ما آنچه مکر میکنید مینویسند [۲۱]

صفحه : ۱۴۱

(توضیح آیات)

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ نَصَب (بینات) برای حال است، آیه از خباثت و لجاجت مشرکین و کافرین خبر میدهد که اینها وقتی آیات ما یعنی آیات معجزه‌نمای قرآن را در حالیکه واضح و روشن است و معجزه بودنش برای آنها معلوم است برای آنها خوانده میشود آنهاست که امید بقاء رحمت ما و دار جزاء ندارند چون نتوانند ایراد دیگری بقرآن وارد بیاورند زیرا که میدانستند آیات قرآن از مرتبه فهم آنها خارج است آنها برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ میگفتند قرآن دیگری بیاور یا آنرا تبدیل کن بقرآن دیگر.

شاید از باب توبیخ و سرزنش میخواستند بگویند تو که میتوانی اینکه آیات را از پیش خود بگوئی قرآن دیگری نظیر اینکه قرآن بیاور یا آیات آنرا تبدیل نما بآیات دیگر، و بقولی آنها که چنین میگفتند مشرکین و بت پرستان بودند که آنها اعمال ناشایسته‌ئی داشتند مخالف آیات و غرض آنها اینکه بود که اگر آیات دیگری بیاوری که مخالف عملیات ما نباشد ما ایمان میآوریم.

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ آیه در مقام پاسخ گفتار مشرکین و کفار خطاب برسول خود نموده که باینها بگو من چنین قدرتی ندارم که بدخواه خود قرآن بیاورم یا اینکه آیات را بآیات دیگری تبدیل نمایم یا بدخواه شما آیاتی از خود انشاء نمایم که مطابق رویه و عمل شما باشد من رسول پروردگرم و مطیع امر اویم هر طوری که مأمور گردم و بطریق وحی آیاتی بر من فرود آورد بشما تذکر میدهم من بیش از اینکه وظیفه‌ئی ندارم و چگونه توانم مخالفت امر حق تعالی را بنمایم در

علم باو ندارد اگر در الوهیت یا در تدبیر امور عالم که مشرکین نسبت بموضوع بت‌هایشان میدهند بگمان اینکه اینها تمثال مدبرین عالمند و باین لحاظ بت‌هایی میساختند شبیه آنها و در مهماتشان از آنها که جمادی بیش نبودند حاجت میطلبیدند امکانی تصور داشت خدا عالم بآن بود.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا خدای تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که اول تمام مردم بر یک ملت بودند یعنی بر فطرت توحید قوله تعالی در سوره روم آیه ۲۹ (فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ الْفِطْرَةَ النَّاسَ عَلَيْهَا) و مضمون حدیث نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اینکه است که فرموده

(کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه)

گویند از زمان آدم تا وقتی که قایل هابیل را کشت مردم بر یک طریقه بوده یا بعد از طوفان نوح ع مردم چنین بودند و بعد از آن بین مردم اختلاف پدید گردید بعضی کافر شدند و بعضی بر ایمان باقی ماندند، از ابن عباس روایت شده که بین آدم و نوح علیهما السلام ده قرن فاصله بوده و بین آنها اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان نوح که مردم فرقه فرقه گردیدند و هر یک دینی و رویه‌ئی اختیار نمودند، و بقولی مقصود اتحاد آنها است در عالم ذر که همه بیک منوال بودند و نظر بهمین معنی دارد عارف رومی که گفته:

متحد بودیم و یک گوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یک گوهر بودیم همچون آفتاب بی کره بودیم و صافی همچو آب

اشاره باتحاد روح و نشاء ذر است.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در حدیث قدسی فرموده

(سبقت رحمتی غضبی)

یعنی رحمت من بر غضبم پیشی گرفته، شاید در اینجا اشاره باین باشد که اگر نبود آن حکم سابق که گنهکاران را در دنیا مهلت بدهیم و پاداش اعمال آنها را بقیامت اندازیم همانا در همین دنیا در آنچه اختلاف کرده‌اند بین آنها حکم می‌کردیم و هر کسی را پاداش

صفحه : ۱۴۵

اعمالش میرسانیدیم تا اینکه اختلاف از بین آنان برطرف گردد لکن حکمت الهی شاید نظر بنظام عالم باشد که باید مردم در رأی و سلیقه و عمل مختلف باشند آنها را بحال خود گذاریم که در سرای دیگر روی میزان عدل بین آنها حکم صادر گردد و يَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ مقول قول کافرین و مشرکین است که آنها از روی تحکم و جزاف گوئی میگفتند چرا معجزه یا علامتی یا آیه‌ئی غیر از اینکه آیات و اعجاز دیگر بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل نگردید شاید مقصودشان اینکه بوده چرا معجزه‌ئی که ما را ملجأ گرداند بر او نازل نگردیده پس برسولش امر میفرماید که باینها بگو من عالم بغیب و حکمت الهی نیستم غیب مخصوص بخدا است شما انتظار ببرید شاید آیتی بیاید که شما را ملجأ نماید و من هم همین طور با شما منتظرم.

وَ إِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ خدای متعال در اینکه آیه از حال کفار خبر میدهد (الناس) عموم دارد لکن بقرینه (إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا) مخصوص بکفار است یعنی کفار چنینند

که پس از آنکه سختی هائی از قحطی و تنگی و فقر و مرض بآنها اصابت نموده رحمتی یعنی نعمتی بآنها چشاندیم که از غم برهند (إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا) اذاه، فجائیه است و جواب (اذا) ی اول است که پس از جمله فعلیه می‌آید زیرا که (اذا) اول ظرف است و ظرف عامل می‌خواهد و عامل در او جواب او است و باید عامل یا فعل باشد یا چیزیکه مأخوذ از فعل است.

(ابو الفتوح) شاید مقصود اینکه باشد که پس از اینکه همه نعمتیکه بآنها عطاء نمودیم آنها در آیات ما مکر نمودند و به پیمبر ما طعنه زدند و ایرادات بی‌مورد گرفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بآنها بگو خدا سریع‌تر جزاء مکر شما را می‌دهد زیرا که رسولان یعنی کرام الکاتبین تمام اعمال و گفتار شما را مینویسند و در قیامت بشما

صفحه : ۱۴۶

ارائه میدهند از مقاتل نقل شده که مکر آنها اینکه بود که وقتی باران می‌آمد میگفتند (سقینا بنو کذا) فلان ستاره ما را آب داد و نسبت بستاره میدادند.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۲ تا ۲۷]

اشاره

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِيَمِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِعِيرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳) إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶)

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

صفحه : ۱۴۷

[ترجمه]

خدا آنکسی است که شما را در بیابان و دریا سیر میدهد تا چون شما در کشتی می‌باشید و کشتی بیاد پاکیزه (یعنی باد ملایم) در دریا جریان دارد و بآن خوشحالند باد تندی می‌وزد و از هر طرف موج دریا بآنها احاطه میکند و گمان میکنند که بلاء آنها را فرو گرفته است آنوقت خدا را میخوانند در حالیکه در دین خالص گردیده‌اند و میگویند اگر ما را از اینکه ورطه و خطر نجات دادی ما البته می‌باشیم از شکر کنندگان [۲۲]

پس از آنکه آنها را نجات دادیم در اینکه هنگام در زمین بدون حق طغیان میکنند ای افراد بشر بدانید که ضرر طغیان شما عاید خودتان می‌گردد یک تمتعی از دنیا می‌برید پس از آن باز گشت شما بسوی ما است پس شما را بآنچه کرده‌اید خبردار میکنیم [۲۳]

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ گفته‌اند (مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) دو طور قرائت شده، حفص از عاصم که یکی از قراء است بفتح عین (متاع) قرائت نموده و در معنی (تمتعون) متاع الحیوة الدنیا و غیر او برفع قرائت کرده و آن خبر مبتداء محذوف میشود خلاصه در اینکه آیه حق تعالی از راه لطف بعموم افراد بشر خطاب نموده و بآنها تذکر میدهد که بدانید هر اندازه در زمین طغیان و سرکشی بنمائید برای استفاده متاع چند روزه بی مقدار دنیا است و بالاخره بازگشت بسوی ما مینمائید شاید اشاره است به اینکه که در قیامت در دادگاه الهی پای میزان حساب حاضر میگردد و شما را آگاه مینمائیم بآنچه عمل نموده‌اید.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ الْخِ مَعْنَى آیه واضح است و ترجمه هم شده و تفصیل همان آیات بالا است و در مقام توضیح قوله تعالی (مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) است که زندگانی دنیا را یک متاع اندک ناچیز زود گذری بحساب آورده و تشبیه نموده بآبی که از آسمان بریزد بر نباتات و گیاهها تا اینکه زمین سبز و خرم گردد و زینت یابد و بمحصولات آراسته گردید و مردم و چهارپایان از نباتات بخورند و اهل آن یعنی مالکین گمان میکنند که (قادرین علیها) که موقع درو منافی عاید آنها میگردد (أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا) ناگاه در شبی یا روزی امر ما یعنی حکم ما بر نابودی آن جاری میگردد (فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا) ما آنرا چنان تباہ میگرددیم مثل زراعت درو شده و فانی گردیده بطوریکه گویا در روز پیش اصلاً نبوده.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ- اینک چنین ما آیات را بیان میکنیم و تفصیل میدهیم برای جماعتی که قوه

صفحه : ۱۵۱

فکرشان را بکار بیندازند و در زندگانی دنیا فکر کنند تا اینکه متذکر گردند که زندگانی دنیا در حد ذاتش هیچ ارزشی ندارد و چنانچه مشاهده میشود علی الدوام در تغییر و تبدیل است حیاتش محفوف بمرگ، سلامتیش پیوند بمرض، خوشی خیالی آن عین غم و گرفتاری علی الدوام مرگ در پی او است، باید دانست که حیات دنیوی بشر برای سعادت اخروی است و انسان عاقل در اینکه دنیای فانی زود گذر حیات باقی و حظوظات دائمی را تحصیل مینماید.

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس از آنکه ذات متعال حیات دنیا را تشبیه نموده بآب باران و آثار آن و در تفسیر کاشفی اقوال و اشعاری در وجه مشابهت حیات دنیا بآب باران نقل شده بندگان را دعوت مینماید بدار السّلام یعنی منزل سلامتی، بهشت موعود را دار السّلام نامند برای اینکه اهل آن از هر آفتی و بلائی و از مرگ و فناء و مرض و امثال آن محفوظند.

گویند فرق است بین دعاء و نداء مخصوص است بلفظ و دعاء اعم است از لفظ و اشاره و غیر آن، و دیگر نداء مخصوص است بجهر یعنی صدای بلند، لکن دعاء اینکه طور نیست آهسته باشد یا بلند بلکه درخواست بدل باشد یا بزبان و دعای خدای تعالی دو قسم است تکوینی و تشریحی، تکوینی آن ایجاد چیزی است که برای چیز دیگری اراده کرده که گویا میخواند او را بسوی چیزی که اراده کرده قوله تعالی (يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ) سوره اسری آیه ۵۲ یعنی شما را برای حیات اخروی میخواند (فتستجیبون بقولها).

و تشریحی و آن تکلیف مردم است بآنچه از دین اراده دارد بلسان آیات و دعاء از عبد طلب رحمت و عنایت است بسوی خودش به اینکه که قرار دهد خود را در مقام عبودیت و مملوکیت اینکه است که در حقیقت دعاء عبادت است زیرا که عبد خود را در مقام مملوکیت و اتصال بمولی و ذلت قرار داده. [تفسیر المیزان] و شاید بهمین نظر اشاره دارد قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

صفحه : ۱۵۲

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) و قوله تعالى (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ) سوره فرقان آیه ۷۷.

راغب گفته اصل در معنی سلام عاری بودن از آفات ظاهره و باطنه است و در تمام مشتقاتش بهمین معنی برمیگردد، و سلامت و امن در معنی بهم نزدیکند مثل رضاع و رضاعه، و ظاهر اینکه است که سلام و امن یکی است و فرق بین آن دو اینکه است که در معنی سلام امن مأخوذ است و امن آن سلامتی است که اضافه شده بچیزی که از آن سالم ماند مثل اینکه گفته میشود هو فی سلام یعنی سلامت است و او از فلان چیز در امان است.

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (الحسنی) مؤنث احسن است و ظاهراً مقصود ثواب بهتر است و شاید مقصود از زیاده زیادتری از استحقاق است یعنی کسانی که عمل نیک کردند بر اجر آنها تفصلاً میافزایم چنانچه در سوره انعام آیه ۱۶۰ فرموده (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) کسی که عمل نیکی نموده ده برابر با اجر میدهم و گویا آن زیادتی را حق برای عامل بشمار آورده در قوله تعالى (فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

(رهق) بفتحین بمعنی فرو رفتن بقهر و غلبه است و (قتر) بمعنی گرد و غبار یا چیزی است شبیه دود که صورت انسان را فرو میگیرد رویش سیاه میشود یعنی در قیامت پاداش نیکوکاران را زیادتر عملشان میدهم و رویهای آنها سیاه و گرفته نمیشود و آنها اهل بهشت و در بهشت جاویدانند، آیه در مقابل آیه بعد است که در وصف گنهاران فرموده.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرَهَّقُوهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا در مقابل نیکوکاران گنهاران را در قیامت وارد میگردانند با اوصافی چند

صفحه : ۱۵۳

۱- پاداش و جزاء داده میشوند بمثل اعمال بدی که کرده‌اند نه زیادتر و نه کمتر زیرا که پاداش آنها از روی عدل الهی است و بقدر عمل آنها جزاء داده میشوند (جزاء وفاقاً) ۲- آنها را خواری و رسوائی فرا میگیرد. ۳- هیچ کس نتواند از آنها رفع عذاب کند. ۴- گویا صورتهای آنها را پاره‌ئی از شب تاریک فرا گرفته.

اشاره به اینکه که بتهایی را که پرستش میکردند بگمان اینکه شفیع آنها باشند پناه دهنده از عذاب آنها نیستند آنان اهل آتشند و آتش منزلگاه آنها است و در آن جاویدانند.

صفحه : ۱۵۴

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۴۰]

اشاره

و يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِبَانًا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالَةُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (۳۲) كَذَلِكِ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلْ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ

ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرُبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

صفحه : ۱۵۵

[ترجمه آیات]

[ترجمه]

و متذکر شو یا بترسید روزی را که محشور کنیم جمیع خلائق را پس میگوئیم بانهائیکه شرک آوردند که شما با شرکاء خود در مکان خود باشید سپس میانشان جدائی افکنیم و شرکاء آنها گویند شما ما را پرستش نمودید [۲۸] و خدا کافی است که بین ما و شما گواه باشد که همانا ما از عبادت شما از غافلین بودیم [۲۹] در آن مقام هر نفسی می‌یابد جزای آنچه را که پیش فرستاده و بسوی ثواب و عقاب حق تعالی که مولای آنها است بازگردیده شوند و از آنها گم گردد آنچه را که افتراء میزدند از شفاعت بتها [۳۰] بگو کی است که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد آیا کی است که مالک گوش و چشم است و کی است که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج میگرداند و کی است که مدبر امور عالم است (پس از اینکه سؤالات) مشرکین میگویند خدا است بآنها بگو آیا چرا نمی‌ترسید از عذاب چنین خدا [۳۱] پس اینکه است خدا پروردگار شما و ثابت است پس بعد از حق و حقیقت چیست مگر گمراهی پس بکجا گردانیده میشوید [۳۲] اینکه چنین کلمه پروردگار تو محقق گردید بر آنکسانیکه فاسق گردیدند که همانا آنها ایمان نخواهند آورد [۳۳] (ای رسول)

صفحه : ۱۵۶

بمشرکین) بگو آیا از شرکاء شما کسی هست که خلق را بیافریند و پس از مردن او را باز گرداند پس از راه راست کجا گردانیده میشوید [۳۴] بگو از شرکاء شما کسی هست که شما را بسوی حق هدایت نماید بگو خدا است که راه نماینده بحق است آیا کسیکه راه نماینده بسوی حق است سزاوارتر است متابعت کرده شود یا آنکه راه نیابد مگر اینکه هدایت گردد پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید [۳۵] و بیشتر آنها متابعت نمیکنند مگر ظن و گمان را و همانا ظن و گمان بی‌نیاز نمیگرداند کسی را از علم بحقیقت که خدا بآنچه میکنند دانا است [۳۶] و اینکه قرآن چنین نیست که بر خدا دروغ بافته شده باشد و لکن تصدیق است آنچه‌ی را که بین دو دست او است و تفصیل کتابی است که در آن شکی نیست که از جانب پروردگار عالمیان است [۳۷]

بلکه میگویند بخدا دروغ بسته‌ئی بگو سوره‌ئی مثل قرآن بیاورید و بغیر خدا بطلبید هر کسیرا که قدرت دارید اگر شما راست میگوئید (که اینکه قرآن افتراء و بافته گی است)

بلکه تکذیب کردند بچیزیکه علم آنها بدانش آن احاطه ندارد و تأویل و تفسیر آن هنوز بر ایشان نیامده همچنین آنهائیکه پیش از اینها بودند (کتابهای آسمانی را) تکذیب نمودند نظر کن و بین چگونه بود عاقبت ستمکاران [۳۹]
و از اینها کسی است که بقرآن ایمان میآورد و کسی است که ایمان نمیآورد و پروردگار تو عالم تر است بفساد کنندگان

صفحه : ۱۵۷

(توضیح آیات)

و یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ فِي الْيَوْمِ الْحَاقِقِ
و یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ فِي الْيَوْمِ الْحَاقِقِ
حکایت حال مشرکین را در قیامت با شرکائی که بجای اله و مبدء عالم پرستش مینمودند و گمان میکردند که آنها شفعا و یاوران آنهایند.

اینکه است که فرموده حال مشرکین چنین است روز قیامت که تمام افراد بشر را از مؤمن و مشرک و کافر در آنروز موعود با هم جمع میکنیم و بین مشرکین و شرکاء آنها جدائی میاندازیم و گوئیم هر کدام در جای خود بمانید آنوقت شرکاء یعنی آنچه را که از بت یا غیر بت در عبادت شریک خدا قرار داده بودند میگویند شما ما را پرستش نمیکردید بلکه هوای نفس خود را پرستش مینمودید قوله تعالی (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ از ینابیع نقل میکنند که گفته پس از انکار بتها که اینها ما را عبادت نکردند بلکه هوای نفس خود را پرستش نمودند مشرکین بتهای خود میگویند شما ما را بعبادت خودتان وادار نمودید، بتها گویند (فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ) اینکه حکایت مشرکین و معبودان آنها است که گویند کافی است برای ما که خدا گواهدست بین ما و شما که ما از عبادت شما غافل بودیم و غفلت آنها یا برای عدم شعور مثل بتها یا از جهت عدم التفات بآنها مثل ملائکه یا مسیح است.

هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (تبلو) مأخوذ از (بلوی) است و در یکی از قرائات بدو (تا) خوانده شده مأخوذ از تلاوت، و (هنالك) اشاره بموقف روز حشر است که حقایق مکشوف

صفحه : ۱۵۸

میگردد و آنرو بلوی است که بر هر کسی آنچه در دنیا کرده از خوب یا بد بروی کشف میگردد و حقیقت اعمال بعیان مشاهده میشود و آن دعاوی و ارتباطات و ریاست و مؤسست که از موهومات و خیالات در دنیا بین اسباب و مسببات بنظر میآید تماما قطع میگردد (وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ) و تمام مردم وارد میشوند بثواب و عقاب حق تعالی و حقیقت امر ظاهر میگردد که مولائی نیست مگر او و تمام آلهه که مشرکین دل بآن بسته بودند و تمام دعاوی و علقه‌های طبیعی بین موجودات باطل میگردد آنوقت بر مؤمن و کافر و مشرک ظاهر میگردد که مولائی و دوستی و صاحب اختیاری نیست مگر حق تعالی و ولایت کلیه الهیه ظهور مینماید و اینکه برای غیر او تعالی نیست مگر فقر که همه فقیر الی الله‌اند (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ) سوره کهف آیه ۴۴ و قوله تعالی در سوره مؤمن آیه ۱۶۱ (لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) آنوقت است که از مشرکین مفقود میگردد آنچه افتراء میزدند و بتها را در تدبیر عالم شریک خدا قرار میدادند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ گویند (من) برای بیان است بر حذف مضاف یعنی کی است که شما را روزی می‌دهد، خطاب بر سولش نموده که باین مشرکین و ملحدین بگو کی است که از آسمان بتوسط باران و از زمین بروئیدن گیاه‌ها که بامر تکوینی و اراده او است شما را روزی می‌دهد آیا کی است که مالک گوش و چشم باشد و کی است که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. زنده از مرده شاید مقصود از مرده مواد مثل نطفه و دانه و عناصر باشد که انسان و حیوان را از آن بیرون می‌آورد و از حبوبت و هسته درخت و مزروعات را بیرون می‌آورد و تدبیر عالم بدست کیست.

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَعَلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ خدای متعال طریق جدل را تعلیم رسولش میکند که در مقام مجادله مشرکین

صفحه : ۱۵۹

را ملزم کن و باینها بگو اینکه امور بدست کی است وقتی اینکه طور از آنها سؤال نمودی نتوانند چیزی بگویند زیرا که میدانند بتها جمادند قدرت بر آفرینش ندارند مگر اینکه بزودی میگویند خدا چنین کرده وقتی آنها را ملزم گردانیدی و اقرار نمودند که آفریننده‌ئی جز خدا نیست آنوقت بآنها بگو وقتی شما میدانید که خالق عالم خدا است چرا از مخالفت امر او خودداری نمی‌نمائید آیا از سخط او نمی‌ترسید.

از که فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالَةُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ آیه مربوط بآیه بالا است و اشاره باین است که آن صفاتی که گفته شد که از آسمان و زمین شما را روزی می‌دهد و زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد او پروردگار شما است و او حق است، حق را مقابل باطل آرند اینکه است که به (ما) استفهامیه که در مورد انکار آرند فرموده پس چیست بعد از حق که عین حقیقت است مگر گمراهی آشکار ای مشرکین شما بکجا برمیگردید یعنی از حق رو بیاطل می‌روید.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ همان طوری که مشرکین از حق اعراض نموده و رو بیاطل رفتند محقق و ثابت شد کلمه قضای پروردگار تو بر کسانی که فاسق گردیدند که آنها ایمان نمی‌آورند از آیه چنین استفاده میشود که علت عدم ایمان مشرکین و کافرین فسق و اعراض آنها از حق تعالی بوده که چون چنین بودند و خود را از قابلیت ایمان انداختند اینکه بود که کلمه پروردگار محقق گردید، شاید مراد از کلمه حکم پروردگار باشد بر کفر اینها زیرا که کفر و ایمان مثل باقی امور بدست پروردگار عالمیان است و بقضاء و تقدیر او جاری میگردد لکن ایمان محل قابل می‌خواهد و آن اینکه است که انسان خود را در مورد نفعات رحمانیت حق تعالی واقع گرداند تا ایمان در قلبش نفوذ نماید وقتی از حق اعراض نمود دیگر قلبش محل قبول ایمان نیست وقتی ایمان در قلبش نفوذ نمود البته کافر میگردد و کلمه عذاب

صفحه : ۱۶۰

در باره او محقق میگردد.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلْ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ای رسول باین مشرکین بگو از اینکه بتهایی را که پرستش میکنند آیا کسی هست که خلق را بیافریند و پس از مردن آنها را زنده گرداند وقتی چنین کسی نیست چگونه دروغ می‌بندید و نسبت الوهیت بغیر خدا می‌دهید، اشاره به اینکه که اله و مبداء عالم آنکسی است که هم می‌آفریند و هم می‌میراند و هم باز در سرای دیگر زنده میکند بایستی چنین خدائی را پرستش نمائید و بسوی او بازگشت کنید قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ الی قوله تعالی فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ اینکه آیات ارشاد بحکم عقل است که بر سولش امر فرموده که باین مشرکین که برای حق تعالی در عبادت شریک قرار میدهند بگو شما رجوع بعقل و دانش خودتان بکنید و تفحص نمائید

که آیا در بین بت‌هاییکه پرستش میکنید غیر از خدا کسی هست که شما را بسوی حق راه نمائی کند و شاید مقصود از حق در اینجا حقیقت و حاق واقع باشد که آن غیر از خدا کسی نیست او حق است و جز او فی حد ذاته همه باطل و باو موجودند اینکه است که گفته‌اند (ممکن فی نفسه لیس و باو ایس).

وقتی چنین سؤالی از آنها کردی البته در پاسخ گویند هدایت کننده خدا است او است راه نماینده بسوی حق و حقیقت آنوقت باینها بگو بدلیل عقل آیا کسیکه بسوی حق راهنمائی میکند احق است یعنی سزاوارتر است که تابع او گردید یا کسیکه بخود راه نیابد و بنفس خود هدایت نشود مگر اینکه او را راه بنمایند و اینکه حال شریف‌ترین شرکاء شما است مثل ملائکه و مسیح و عزیر وقتی ذوی العقول محتاج بهدایت خدا باشند جمادات مثل بتها بطریق اولی اینکه است که جز خدا احدی سزاوار پرستش نیست.

صفحه : ۱۶۱

آری اگر هدایت و ارشاد او نباشد که بتوسط سفراء و رسولان خود مردم را براه مستقیم توحید راهنمائی نمایند همه در ضلالت و گمراهی سرگردان میگردند در صورتی که خود رسولان نیز در هدایت شدن محتاج بحقند چیست بر شما و شما چگونه حکم میکنید که مخلوق را با خدا در تدبیر عالم شریک میگردانید و ما یَتَّبِعُ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً اینکه آیه اعتراض بمشركین و سرزنش بآنها است که چون اینها در اعمالشان راه حقیقت و یقین را پیدا نمودند و بیشتر آنها تابع ظن و گمان خود شدند یعنی عقل خدا داده خود را بکار نینداختند فقط تابع وهم و خیال خود گردیدند و از عمل پیشینیان خود پیروی کردند اینکه است که در اشتباه افتادند و موهومات را بجای معقولات گذاردند و دیگر ندانستند که در حقایق بایستی عقل که رسول باطن و رئیس مشاعر و قوای باطن است آنرا جلو انداخت و بچراغ شرع طریق سعادت را پیدا نمود و باین طریق پیش رفت تا اینکه مظفر و کامیاب گردید و بدانند که ظن و گمان کسی را از حق و قرب جوار او که در اثر علم و معرفت بمقام الوهیت پدید میگردد بی نیاز نمیگرداند (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ) اشاره است به اینکه که خدای تعالی از ظاهر و باطن و آنچه عمل میکنید آگاهست چیزی از علم او پوشیده نیست.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْ یُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَکِن تَصَدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ الْکِتَابِ لَا رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ اینکه آیه اشاره است به اینکه که شأن و عظمت قرآن بالاتر از گفتار ناروای مشرکین و کافرین است که گمان میکردند یا میگفتند چنانچه در آیاتی بآن اشاره نموده که اینکه قرآن ساخته شده خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و بخدا نسبت میدهد آیه برای رفع اشتباه آنها بدو مطلب سخن آنان را رد میکند یکی اینکه قرآن تصدیق میکند و گواهی میدهد بر صحت آنچه پیش از شما از کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل نازل شده و نزد شما حاضر است که آنها حق است و از نزد

صفحه : ۱۶۲

پروردگار عالمیان فرود آمده، و دیگر اینکه بیان میکند معانی مجملات قرآن را و بیان میکند دلیل آنچه را که محتاجید بآن در امر دیتان، و شک نیست در اینکه قرآن از جانب خدا نازل شده است و اینکه معجزه است و احدی قدرت ندارد که مثل یک سوره کوچک آنرا بیاورد.

و بقولی مقصود از (بین یدیه) یعنی بیان میکند آنچه را جلو شما است از حشر و بعث و اوضاع قیامت و غیر اینها لکن توجیه اول بنظر نزدیکتر مینماید.

أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَمَا تَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ گویند (أَمْ یَقُولُونَ) میم صله است و همزه استفهام انکاری است یعنی آیا اینکه کافرین میگویند که تو بر خدا افتراء زده‌ئی و قرآن را نسبت بخدا میدهی در صورتی که

خودت ساخته‌ئی نه چنین است ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو اگر میگوئید من افتراء بخدا میزنم و اینکه قرآن را از پیش خود آورده‌ام شما اعراب که در کمال فصاحت و بلاغت سخن میگوئید سوره‌ئی مثل اینکه قرآن از خود بیاورید و هر کس را میتوانید غیر از خدا با خود کمک گردانید اگر راست گوئید که اینکه قرآن را خود ساخته و پرداخته‌ام، و امثال اینکه آیه که در مقام تحدی بقرآن آورده بسیار است یکجا فرموده مثل اینکه قرآن را بیاورید و اگر جن و انس با هم کمک کنند نتوانند مثل آنرا بیاورند، در جای دیگر مثل ده سوره از اینکه قرآن بیاورید، در اینجا مثل سوره‌ئی از آنرا بیاورید اگر آنها یک سوره کوچکی مثل قرآن را آورده بودند حجت قرآن باطل میگردید و نتوانستند معارضه با قرآن کنند اینکه بود که بجنگ و خون ریزی و اسارت حاضر گردیدند.

خلاصه اینکه آیات دلیل ظاهر و بارزی است برای اثبات اینکه قرآن کلام خدا است نه کلام بشر و معجزه باقیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه می‌بینیم با اینکه همه دشمنان دین اسلام که همه در صدد ابطال دین حق بودند کسی نتوانسته

صفحه : ۱۶۳

مثل کوچک تر سوره‌ئی از قرآن را بیاورد.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (بل) اضراب است یعنی اینکه کفار در تکذیب قرآن مسارعت نمودند پس از فهم و تأویل آن و از روی عناد و تعصب جاهلیت نظر نکردند در آیات قرآن تا اینکه بعضی از رموز و اسرار و معانی مندرجه در آنرا بنگرند و بفهمند که چنین آیاتی با اینکه فصاحت و بلاغت و رموز و اسرار و اخبارات گذشته و آینده و جامعیت که در شأن او است (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) چگونه ممکن است چنین کتابی که اهلش میدانند که جامع علوم اولین و آخرین است از عهده یک بشر درس نخوانده و استاد ندیده بروز کند و انکار اینکه ملحدین نبود مگر از روی کبر و عناد، ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردمان پیش از اینها هم راجع بمعجزات پیمبران همین طور بودند که بدون نظر و تدبر در آیات الهی انکار مینمودند و بین چگونه بود عاقبت ستمکاران که در اثر همین انکار بعدابهای آسمانی مبتلا گردیدند ظاهرا در اینکه آیه در مقام مذمت منکرین قرآن است که چون اینها در تفسیر و تأویل آیات تدبر نمودند اینکه بود که انکار کردند.

وَمِنْهُمْ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَن لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ یعنی و از تکذیب کنندگان کسانی میباشند که در قلب خود تصدیق میکنند و میدانند که قرآن حق است لکن از روی عناد اظهار نمیکند نظیر آیه (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) و از آنان کسانی باشند که از فرط جهل و نادانی تصدیق قلبی هم ندارند، و پروردگار تو بتباه کاران داناتر است، و بقول دیگر از قوم تو بعضی بعد از اینکه ایمان می‌آورند و توبه میکنند و بعضی ایمان نمی‌آورند و بحالت کفر می‌میرند. خلاصه معنی اول چنین میشود که بعضی از قوم تو معاندند و بعضی شاکر، و خلاصه معنی دوم اینست که خدا اینها را هلاک نمیگرداند چون میدانند بعد ایمان می‌آورند و خدا بفساد کنندگان داناتر است.

صفحه : ۱۶۴

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۱ تا ۵۳]

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكم عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵)

وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ (۴۶) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰)

أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) وَ يَسْتَنْبِئُوكَ أَخْبَرَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳)

صفحه : ۱۶۵

[ترجمه]

و اگر کافرین تو را تکذیب کردند پس بگو برای من است عمل من و برای شما است عمل شما (هر کسی نتیجه کردار خود خواهد رسید) شما از اعمال من بری میباشید من هم از کردار شما بیزارم [۴۱]
و بعضی از اینها بسوی تو استماع میکنند آیا تو آدم کر را که تعقل نمیکند توانی چیزی باو بشنوانی [۴۲]
و بعضی از آنها بسوی تو نظر میکنند آیا آدم کور را که هیچ بصیرت ندارد توانی هدایت کنی [۴۳]
همانا خدا بمردم اندک ستمی نمیکند و لکن مردم بخودشان ظلم میکنند [۴۴]
و یاد کن روز که خدا همه را بعرضه قیامت جمع میکند گویا آنان مکث (در دنیا و در قبر) نمودند مگر ساعتی از روز و همدیگر را میشناسند حقیقه زیان بردند کسانیکه بقاء ثواب و عقاب پروردگارشان تکذیب نمودند و از هدایت شدگان نبودند [۴۵]
و اگر بنمائیم تو را بعضی آنچه را که از عذاب بآنها وعده داده‌ایم یا تو را قبل از ورود عذاب آنها بمیرانیم پس باز گشت آنها بسوی ما است و پس از آن خدا بر آنچه میکنند گواهد است [۴۶]
و برای هر امتی رسولی است پس وقتی که بر آنها رسول آمد بین آنها حکم گردیده میشود بعدل و بر هیچ کس ستم نخواهد شد [۴۷]

و میگویند چه وقت است اینکه عذاب که وعده میدهد اگر شما راست گویانید [۴۸]
بگو من مالک نیستم برای خودم نه ضرری و نه نفعی را مگر آنچه را خدا خواسته برای هر امتی مدتی است معین پس چون برسد اجل نه ساعتی عقب میافتد و نه جلوتر از آن [۴۹]

بگو باینها خبر دهید مرا اگر برای شما در شب یا روز عذاب رسد پشیمان میشوید چرا گنهکاران در عذاب عجله مینمایند [۵۰]
آیا بعد از شتاب بفرار رسیدن عذاب چون واقع شود ایمان میآورید [۵۱]
پس از آن بآنهائیکه ستم نموده‌اند گفته میشود که عذاب دائمی را بچشید آیا جزاء داده شده‌اید مگر بر آنچه کسب و عمل نموده‌اید [۵۲]

ای رسول کافرین از تو سؤال میکنند آیا اینکه قرآن بر حق است بگو آری قسم پروردگار من که حق است و شما از عاجز

کنندگان نمیباشد [۵۳]

صفحه : ۱۶۶

(توضیح آیات)

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ معنی آیه ظاهر است محتاج بتوضیح نیست، لکن از آیه چنین برمیآید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر قدر در ایمان آوردن کافرین و مشرکین جدیت مینمود آنها بر انکارشان میافزودند و او را تکذیب مینمودند اینکه بود که گویا از ایمان آوردن آنها مأیوس گردید آنوقت باو امر شد که بآنها چنین بگو که اگر من دروغ میگویم و بخدا افتراء میزنم پاداش عمل من بر من است شما باعمال من مجازات نمیشوید و برای شما است وزر و مجازات عمل شما و شما از اعمال من بری و بیزارید من نیز از آنچه شما میکنید بیزارم.

بقول بعضی از مفسرین اینکه آیه بآیه جهاد نسخ گردیده زیرا که از آیه حکم رها کردن و متعرض آنها نگردیدن برمیآید نظیر (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ الْخ) و بقول دیگر منسوخ نیست و مقصود وعید و تهدید است مثل آنجا که فرموده (اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ).
و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ همزه استفهام (أفانت) استفهام انکاری است یعنی بعضی از اینکه مشرکین کلام تو را استماع میکنند لکن چون اینها در کلام تو تعقل نمیکند بلکه از روی عناد و کبر چنانند که گویا هیچ چیزی نشنیده‌اند اینها مانند کرانند آیا تو توانا میباشی که کران را بشنوانی اشاره به اینکه که چون اینها چنینند که تدبیر در آیات قرآن نمیکند اینکه است که گوش قلبشان کر شده و مثل آدم کر میمانند که آنچه گوش فرا دهد سخن غیر را بشنود توانا نیست لکن اگر عقل داشته باشد نگاه کردن در دهان متکلم قدری درک میکند.

صفحه : ۱۶۷

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ اینکه آیه نظیر آیه بالا است و تویخ کفار است که اینها چنان کبر و عناد و حسد در وجودشان رسوخ نموده که چشم و گوش قلبشان که بآن حقایق را باید ببینند و معانی و مندرجات قرآن را استماع نمایند از دست داده‌اند و مفقود گردانیده‌اند اینکه است که نه تبلیغ تو در گوش سنگین آنها اثری میگذارد و نه آیات خدا را بچشم بصیرت توانند ببینند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ آیه صریحا گفتار اشاعره را که انسان را مسلوب الاختیار میدانند و گویند کفر و ایمان و سایر اعمال تمام بدست خدا است و بنده هیچ اختیار ندارد بکلی رد میکند که چنین نیست و ارشاد باین است که خدا بکسی ستم نمیکند و (شیئا) را بکره آورده که دلالت کند که نه اندک و نه بسیار ستم نمیکند که گوش و چشم کسی را بگیرد و او را در چاه شقاوت بیندازد لطف و کرم پروردگار نسبت بتمام افراد بشر مساوی است لکن همانا مردم یعنی کفار و مشرکین و عاصین بخودشان ستم میکنند که چشم و گوش خدا داده خود را که بایستی باین دو نعمت بزرگی بارشاد عقلشان و پیروی انبیاء باز گردانند و طریق سعادت و خوشبختی خود را بیابند در اثر متابعت نفس و شیطان کور و کر کرده‌اند و خود را بچاه بدبختی و شقاوت پرتاب گردانیده‌اند.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ (یحشرهم) دو طور قرائت شده تمام قراء بنون خوانده‌اند و حفص که یکی از قراء است و سیاهی قرآن بقرائت او میباشد (یحشرهم) بیاء خوانده است.

و آیه خبر میدهد از حال آنها که آنها بر حالی میباشند که گویا در دنیا مکث نکردند مگر ساعتی از روز، و در مرجع (لم یلبثوا) سه وجه از مفسرین نقل شده: یکی جمله صفت یوم است یعنی صفت آنها بر اینکه است، دوم صفت مصدر محذوف است یعنی حشر آنها شبیه بکسی است که مکث و بقاء او در دنیا

صفحه : ۱۶۸

چنین باشد که مکث ننموده مگر ساعتی از روز. سوم جمله حال است از ضمیر در (یحشرهم) یعنی آنها بر چنین حالی میباشند که گمان میکنند نماندند در دنیا مگر ساعتی و (یتعارفون) و همدیگر را میشناسند.

و اینکه مطلب ظاهر و هویدا است که حیات دنیوی نسبت بحیات اخروی دائمی آن مینماید، آری چگونه توان فانی را با باقی مقایسه نمود.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ همانا زیان و خسران بردند کسانی که بقاء جزاء خدا تکذیب کردند یعنی آنهائیکه رجوع و بازگشت خود را بسوی رحمت خدا و حیات اخروی انکار نمودند آنان زیان برده گانند که سرمایه عمر خود را که بآن میتوانستند بمقامات عالیه فایز گردند برایگان از دست دادند و در قیامت جز حسرت و ندامت و عذاب چیزی عایدشان نخواهد گردید.

وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ آیه اخبار بغیب است که برسولش خبر میدهد که بعضی از آن عذابی که بکافرین وعده داده‌ایم در اینکه دنیا بآنها میچشانیم یا در زمان حیات تو که عذاب آنها را می‌بینی یا پس از موت تو که در دنیا نیستی و در قیامت که بازگشت آنها است خواهی دید و خدا گواهد است بر آنچه کفار و مشرکین عمل میکنند. گویند (فَالِإِنَّا مَرْجِعُهُمْ) جواب (لنوفینک) است و جواب (اما نرینک) محذوف است گویا گفته ما یا بتو نشان میدهم بعض عذابهایی که بآنها وعده داده‌ایم یا قبل از ورود عذاب آنها تو را می‌بینیم و در آخرت بتو نشان میدهم وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ و برای هر قوم و ملتی رسولی فرستادیم و وقتی رسول آنها آمد بین آنها بعدل حکم گردیده شد و آنها در اثر مخالفت گرفتار عذاب گردیده و هلاک گشتند و رسول نجات یافت و هیچکدام از رسول و جماعت کافرین ستم بر آنها وارد نگردد

صفحه : ۱۶۹

هر کدام پیاداش عمل خود رسیدند یعنی وقتی رسول آمد و اتمام حجت گردید آنوقت حکم بعدل در باره آنها جاری گردید. وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ الخ آیه مقول قول کافرین است که از روی استهزاء برسول میگفتند اینکه وعده‌ایکه بما داده‌ئی یا مقصود آنها وعده قیامت بوده یا وعده عذاب دنیوی و ظاهرا همان عذاب دنیا مقصود است چه زمانی اینکه وعده فرا میرسد اگر شما راست میگوئید و اگر قیامتی هست وقت آنرا بما نشان بدهید، نظیر اینکه آیه در کلام الله بسیار است که سؤال میکردند اینکه وعده‌هاییکه بما میدهی از عذاب دنیا یا آخرت کی خواهد بود. خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو من مالک نیستم از برای خودم نه ضرری و نه نفعی را مگر آنچه را که خدا خواسته باشد، اشاره به اینکه که من وقتی نسبت بخودم هیچ اختیاری ندارم که جلب نفع کنم یا دفع ضرر از خود نمایم چگونه در عذاب شما عجله کنم و برای هر امتی از ورود عذاب وقتی است معین که در قضای الهی تعیین گردیده نه ساعتی از آن وقت معین عقب می‌افتد و نه جلو.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ جمله استفهامیه (ماذَا يَسْتَعْجِلُ) متعلق است به (أَرَأَيْتُمْ) و در

معنی (اخبرونی) است یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کافرین که در ورود عذاب عجله میکنند بگو خیر دهید مرا که اگر عذاب شما را بگیرد در شب که خوابید یا در روز که مشغول کار هستید و بغتۀ عذاب شما را فرا گرفت و وقت آنرا نمیدانید چه چیز را گنهکاران عجله میکنند یعنی عذاب شب یا عذاب روز را آیا آنها منتظر ضرر خودند که عجله در عذاب میکنند.

أَنتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ همزه استفهام انکاری است یعنی آیا وقتی که واقع شد بر شما آن عذاب مقدار

صفحه : ۱۷۰

ایمان بخدا میآوردید یا بقرآن ایمان میآوردید پس گفته میشود بشما که الآن ایمان میآوردید که بیچاره شده‌اید و حال آنکه قبلاً تکذیب میکردید و از روی استهزاء میگفتید (متی هذا الوعد) و خلاصه یعنی بزودی ایمان میآوردید بعذاب و در آن حال ایمان شما فائده ندارد مثل ایمان فرعون در حالیکه میخواست غرق شود و باو گفته شد (الآن و قد عصیت قبل).

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ثم دلالت بر تراخی دارد، شاید مقصود چنین باشد که پس از آنکه ستمکاران بعذاب دنیوی از قحطی و جنگ و قتل و اسارت خلاص گردیدند نوبت بعذاب اخروی میرسد بآنان گفته میشود شاید گوینده ملائکه عذاب باشند که بآنها گویند عذاب خلد یعنی عذاب دائمی جهنم را بچشید آیا پاداش و مجازات داده میشود مگر بآنچه در دنیا عمل کردید، اشاره به اینکه که خداوند بکسی ظلم نمیکند آنچه کفار و ستمکاران از عذاب دنیوی از قتل و غارت و عذابهای اخروی دیگر بآنان برسد پاداش عمل خودشانست (بما قدمت ایدیهم) آن عذابهایی است که بدست خودشان پیش فرستادند.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُوبِ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ در شأن نزول آیه گفته‌اند یکی از بزرگان یهود وقتی دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید آمد نزد آنحضرت و گفت اینکه دعوت جدی است یا بهزل و اینکه کلام که میخوانی برآستی است یا بیازی پس از آن خداوند اینکه آیه را نازل گردانید.

یعنی ای محمد [ص] در باب قرآن از تو طلب خبر میکنند و اینکه آیا ادعای نبوت تو حق است یا نه، بگو آری بحق پروردگار من که حقیقه دعوت من یا قرآن یا معاد یا عذاب موعود حق و عین حقیقت و راست و درست است و شما نیستید عاجز کنندگان خدا یعنی اگر خواهد عذابی بفرستد یا حکمی جاری گرداند شما نتوانید جلو قدرت خدا را بگیرید زیرا که در قدرت او عجز راه ندارد.

صفحه : ۱۷۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۴ تا ۶۱]

اشاره

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُتِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبَدِّلْكَ فَلَيفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ أَللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰) وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا

تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا- كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱)

صفحه : ۱۷۲

[ترجمه]

اگر هر کسی که ستم کرده تمام آنچه در روی زمین است فداء میدهد که از عذاب خلاص شود و پشیمانی خود را پنهان میدارند وقتی که عذاب را مشاهده نمودند و در باره آنها حکم عدل جاری میگردد و در کیفر عملشان هیچ ستمی بآنها نشود [۵۴] آگاه باش همانا مخصوص بخداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است آگاه باش همانا وعده خدا حق است و لکن بیشتر کفار ظالمین نمیدانند [۵۵]

او است (خدا) که زنده میکند و میمیراند و بازگشت شما بسوی او است [۵۶] ای مردم عالم از جانب پروردگار شما (کتابی) آمد که موعظه و شفاء امراض قلب شما است و هدایت و رحمت است برای مؤمنین [۵۷]

ای رسول (بمؤمنین) بگو شما باید بفضل و رحمت خدا شادمان باشید و فضل خدا برای شما بهتر است از آنچه کفار از متاع دنیا جمع میکنند [۵۸]

(بمشرکین) بگو مرا خبر دهید که آن رزقی که خدا برای شما نازل گردانید شما بعضی از آنرا حرام کرده‌اید و بعضی را حلال آید خدا بشما اینکه طور اذن داده یا بخدا دروغ می‌بندند [۵۹] و چیست گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند در قیامت همانا خدا بر مردم صاحب تفضل است و لکن بیشتر مردم شکر گذار نمیباشند [۶۰]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو نباشی در هیچ کاری و نخوانی از قرآن هیچ آیه‌ئی و ای مردم شما عملی نمیکنید مگر اینکه ما بر شما گواه یا نگهبان میباشیم وقتی که در آن کار وارد میگردید و از علم او پنهان نیست مقدار ذره‌ئی از آنچه در زمین و در آسمانها است نه کوچک‌تر از ذره و نه بزرگ‌تر مگر اینکه در کتاب روشن (یعنی لوح محفوظ) ثبت است [۶۱]

صفحه : ۱۷۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ آیه اخبار و ارشاد است بکسانی که بنفس خود ستم نموده و در موقع فرصت تابع دین حق و عمل صالح نشدند و تابع نفس و شیطان شده‌اند و از طریق حق منحرف گردیده موقعی که عذاب می‌بینند (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ) و در دل پنهان گردانند پشیمانی خودشان را و اگر آنچه در

زمین است و بفرض در دست رس آنها باشد حاضرند فداء دهند تا از عذاب برهند و از آنها قبول گردیده نخواهد شد و بین آنها بعدل حکم میشود و (هم) حال است یعنی عذاب بر آنها وارد میگردد در حالیکه بآنها ظلم گردیده نمیشود یعنی عذابی که بر آنها وارد میشود پاداش عمل آنها است که بدست خود فراهم نموده‌اند.

عن الصادق ع (انما اسروا الندامه و هم فی النار)

[مجمع] أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ آیه تذکر میدهد که همانا باید بدانند که آنچه در آسمانها است از کرات و ستارگان و منظومه شمسی و انواع ملائکه و روحانین و باقی موجوداتی که علم آن نزد خدا است و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و انسان و جن و آنچه بین آسمانها و زمین است تماما ملک خدا و تحت تصرف و قدرت او است و قوام موجودات بسته بقیومیت او است وقتی بعلم الیقین دانستید که همه تحت اراده اویند آگاه باشید که وعده او حق است خلف وعده نمیکند آنچه بمؤمنین وعده داده از درجات بهشتی و آنچه بکافرین وعید و تهدید کرده از درکات جهنمی تماما واقع است و تخلف پذیر نخواهد بود و لکن بیشتر مردم نمیدانند ندانستن آنها یا از جهت قصور عقل و بیخردی آنها است یا از جهت غفلت و مغرور گردیدن بنفس خود یا جهات دیگری است.

صفحه : ۱۷۴

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ آیه شاید اشاره باین باشد که اگر اینها بعلم الیقین میدانستند و متذکر بودند که خدا آنکسی است که زنده میکند و میمیراند یعنی جان میدهد و جان میگیرد و بازگشت آنها بسوی او است اگر چنین دانشی داشتند میدانستند که وعده خدا حق است و هر کسی را پاداش عملش میرساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشررا) و علامت چنین دانشی تسلیم گردیدن باو امر و نواهی است چگونه ممکن است کسیکه دارای ایمان کامل گردید مرتکب معاصی گردد و هیچ باک از مخالفت فرمان حق تعالی نداشته باشد یا اهانت باو امر مولی نماید و بوظیفه خود عمل ننماید هرگز ممکن نیست.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ در مفردات در لغت (وعظ) گفته (الوعظ زجر مقترن بتخويف قال الخليل هو التذكير بالخير فيما يرق له القلب و العظة و الموعظة الاسم، قال تعالى (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ، ذَلِكَم تَوْعِظُونَ)» (۱).

[پایان] و (هدی) دلالت بر مطلوب است بطور لطف و رحمت و راه نمائی بخیر ذات متعال در اینکه آیه چند فضیلت از قرآن را تذکر میدهد:

اول- موعظه و تحریص و ترغیب است بمحاسن افعال و بازداشتن نفوس است از قبايح اعمال و اخلاق نکوهیده و سوق دادن باستحکام عقاید نظری از روی دلیل عقل و تحصیل ایمان کامل.

دوم- قرآن شفاء است برای امراض قلبی از شک و ریب و شبهات وهمیه

(۱) وعظ و موعظه مقارن با تخويف است یعنی باز میدارد انسان را از آنچه موجب ضرر او میگردد و خلیل گفته وعظ تذکر دادن بامر خیر است در آنچه قلب بآن رقت پیدا کند، عظة و موعظة هر دو اسم است، خدای تعالی فرموده (شما را موعظه میکند شاید متذکر گردید).

صفحه : ۱۷۵

شیطانیه چنانچه گفته‌اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدایت ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است برای عوام و شفاء

است برای خواص و برای همه رحمت است.

سوم- رحمت است که از منشأ صفت رحمانیت و رحمت خاص حق تعالی نزول نموده که عام است و تمام موجودات را فرا گرفته هر کس بقرآن تمسک نماید مشمول رحمت عام و خاص خدای تعالی میگردد و رحمت خاص آن رحمتی است که مخصوص بمؤمنین گردانیده و کسیکه تمسک بقرآن ننماید از رحمت خاص ایزدی محروم میماند.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

- ۱- شادی کنید بفضل خدا که قرآن است و برحمت او که دین اسلام است ۲- فضل قرآن و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانیده، یا فضل قرآن است و رحمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، یا فضل توفیق است و رحمت عصمت.
- ۳- در حقایق سلمی گفته فضل معرفتست و رحمت توفیق دریافت آن.
- ۴- در عین المعانی گفته فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه، یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران، یا فضل کشف غطاء و رحمت کمال قرب بحضرت مولی.
- ۵- صاحب کشف الاسرار گفته خدای تعالی اشاره فرموده که ای بنده بر فضل من و رحمت من اعتماد نما نه بر طاعت و خدمت خود که اعتمادی نیست مگر بر فضل من و آسایشی نیست مگر برحمت من هر کسرا سرمایه‌ایست و سرمایه مؤمنین فضل من و هر کسیرا خزانه‌ایست و خزانه مؤمنین رحمت من.
- ۶- از حضرت امام محمد باقر نقل شده که فرموده مقصود بفضل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و برحمت اقرار بولایت سید اولیاء علی مرتضی ع است روایت را کلبی نیز از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده الخ. [منهج الصادقین]

صفحه: ۱۷۶

لکن ممکن است در توجیه آیه گفته شود چون فضل و رحمت خدای تعالی نسبت بمؤمنین عام است تمام توجیهاتی که از مفسرین نقل شده و غیر آنها شامل میگردد و تخصیص بیعضی دون بعضی تخصیص بلا مخصص است زیرا که ایمان جامع تمام نعمتهای ظاهری و باطنی است و بهر کس توفیق ایمان عطاء شده همه نعمتی بوی عطاء نموده.

فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ یعنی باین فضل و رحمت الهی بایستی مؤمنین شاد باشند که اینکه نعمت اسلام و ایمان بهتر است از آنچه جمع نموده‌اند از متاع دنیا و بر آن دل بسته‌اند، گویند (بفضل الله و برحمته) متعلق بفاعل محذوف است که اسم اشاره (فبذلك) متعلق باو است و معنی آیه چنین میشود (بفضل الله و رحمته فلیفرحوا بذلك فلیفرحوا) و فائده تکرار تأکید و بیان بعد از اجمال است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلَالاً ظَاهِراً آیه در مقام سرزنش آنهایی است که بدون دانش و علم و بدون حکم حق تعالی بعضی از حیوانات را حرام گفتند مثل بحیره و سائبه و وصیله و امثال آن، و بعضی را حلال و از پیش خود تقسیم دیگری نیز نمودید و بعضی را بر جماعتی حرام دانستند و بر جماعتی حلال در سوره انعام آیه ۱۴۰ (وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُنُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَزْوَاجِنَا).

قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ای رسول اکرم [ص] باینها بگو آیا خدا بشما چنین دستور داده که بعضی از آن چیزهایی که از سماء قدرت و کرم برای روزی شما نازل گردانیده‌ایم حلال دانید و بعضی از آنها حرام گردانید یا بر خدا افتراء میزنید و دروغ

می‌بندید و نسبت بخدا میدید، اشاره به اینکه که بدون وحی که بتوسط سفرای الهی رسیده کسی مأذون نیست که از پیش خود حکمی صادر نماید.

صفحه : ۱۷۷

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَعَدُوُّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ اینکه آیه تفریح بر آیه جلو است که افتراء بخدا میزنند و گویند آیه جلو که بصورت استفهام آمده در مقام تهدید است که آیا خدا بشما چنین اذن داده و بچه وسیله‌ئی چنین نسبتی بخدا میدهد که حلال خدا را حرام گردانید آیا بخدا افتراء میزنید و چیست گمان کسانیکه بخدا افتراء میزنند در روز قیامت و عذابی که بر آنها وارد میگردد که حلال خدا را حرام میگردانند همانا خداوند بر مردم صاحب فضل و کرم است که طیبات را روزی آنها قرار داده و بیشتر مردم از نعمتهای خدا قدردانی نمیکنند و شکرگزار نمیباشند بلکه کفران نعمت میکنند خلاصه آیه تهدید میکند کسانی را که از حکم خدا تجاوز مینمایند و بسلیقه خود چیزهائی را نسبت بخدا میدهند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ یعنی و نمی‌باشی تو در کاری و نمیخوانی از قرآن آیه‌ئی و مردم عمل نمیکنند هیچ کاری مگر اینکه ما شاهد بر آن هستیم وقتی که وارد آن کار میشوند.

از انوار نقل میکنند که گفته ضمیر (منه) راجع بشأن است زیرا که بزرگترین شأن رسول تلاوت قرآن است و (من) در (من قرآن) تبعیضی یا زائده است و برای تأکید است و یا ضمیر (منه) راجع بقرآن است و اضممار آن قبل از ذکر برای تفخیم یا راجع بخدا است.

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ آیه کلام مستأنف است و توضیح و تقریر آیات بالا است که اینکه کافرین و مشرکین باید بدانند و آگاه باشند که هیچ چیزی و لو بقدر ذره‌ئی باشد از علم خدا پنهان نیست، مورچه‌های کوچک را ذره گویند و ذرات هوا را نیز ذره

صفحه : ۱۷۸

گویند، ارشاد بر اینکه است که هیچ کوچک و بزرگی در عالم یافت نمیگردد مگر اینکه نزد حق تعالی ظاهر و شیئی بر او پوشیده نخواهد بود و خدای تعالی بر تمام افعال و اعمال و گفتار و کردار شما آگاهست دروغ بر خدا نبندید و بدلخواه خود سخن نگوئید و بدون دستور او که بتوسط رسول بر شما ابلاغ میشود عملی انجام ندهید.

صفحه : ۱۷۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۷۳]

اشاره

الْأَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۵) الْأَلَا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۷) قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً سُبْحَانَ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا

فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) وَآتَىٰ عَلَيْهِمُ نُبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَاعْلَمُوا أَنِّي لَأَكُونُ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۷۱) ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ (۷۱)

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاءَ لَكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَآمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَتَبَايَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ (۷۳)

صفحه : ۱۸۰

[ترجمه]

آگاه باش همانا نیست برای دوستان خدا نه ترسی و نیستند آنان محزون [۶۲]
 آنها کسانی میباشند که ایمان آوردند و اهل تقوی و پرهیزکارند [۶۳]
 مر آنها را از (خدا) بشارت است هم در حیات دنیا و هم در آخرت و تغییر و تبدیلی در کلمات الهی نیست و همین است رستگاری
 بزرگ (نسبت باهل ایمان) [۶۴]

و سخن (رکیک کافرین) تو را محزون نگرداند همانا عزت تماما مخصوص بخدا است و او است شنوا و دانا [۶۵]
 آگاه باش که حقیقه مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آن کسانیکه بغیر خدا تابع شرکائی گردیدند
 آنان تابع نگردیدند مگر گمان خود را و نمیباشند آنان مگر دروغگویان [۶۶]
 خدا آنکسی است که برای شما شب را قرار داد تا اینکه در آن بیارامید و استراحت نمائید و روز را برای بینائی شما (مقرر گردانید)
 و همانا در اینکه آیات نشانه‌هائی است برای جماعتی که گوش شنوا دارند [۶۷]

مشرکین گفتند خدا اولاد گرفته خدا منزله و مبراء است و او است بی‌نیاز و غنی مطلق ملک او است آنچه در آسمانها و آنچه در
 زمین است نزد شما بر اینکه ادعاء هیچ حجتی نیست آیا نسبت بخدا میدهید چیزی را که علم بآن ندارید [۶۸]

ای محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] بگو همانا آنهائی که بخدا افتراء میزنند و دروغ می‌بندند رستگار نخواهند گردید [۶۹]
 و تمتعی در دنیا میبرند پس از آن بسوی ما است بازگشت آنها پس از آن عذاب سخت بآنها میچشانیم بسبب اینکه کافر گردیدند
 [۷۰]

و بخوان بر قومت خبر نوح [ع] را و یاد کن وقتی که بقومش گفت ای قوم اگر قیام من بر شما بزرگ گشته و پسند دادن من بشما
 بعلاوات روشن بر وحدانیت خدا گران میآید

صفحه : ۱۸۱

من در رفع کید شما بر خدا توکل نمودم پس شما هم گرد آورید کار خود را و بخوانید شرکاء خود را و نباشد کار شما بر شما
 پوشیده پس در باره من هر اندیشه باطلی که دارید اجراء کنید و مرا مهلت ندهید [۷۱]
 پس اگر اعراض کردید من از شما اجر و مزدی طلب نکردم نیست اجر من مگر بر خدا و مأمور گردیده‌ام اینکه بوده باشم از تسلیم
 شدگان [۷۲]

پس از آنکه آن جماعت نوح را تکذیب نمودند ما او را و هر کس که با او در کشتی بود نجات دادیم و آنها را قرار دادیم جانشین

هلاک شوندگان و آنهاییکه بآیات ما تکذیب نمودند غرق گردانیدیم پس نظر کن که عاقبت انذار شدگان بکجا کشید [۷۳]

صفحه : ۱۸۲

(توضیح آیات)

اشاره

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باش همانا بر دوستان خدا ترسی و خوفی نیست و آنها محزون نمیباشند، اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل دنیا و آخرت میگردد لکن نظر ببعض آیات که پیمبران در بعض موارد اظهار خوف میکردند مثل قول زکریا ع (إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي) و نیز آیه راجع بموسی ع (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً، فَفَزَرْتَهُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ) بنا بر اینکه آیات که صریح در اینکه است که در پیمبران نیز در دنیا خوف بوده بایستی آیه را حمل بقیامت نمود که اولیائند که در قیامت هیچ خوفی و ترسی برای آنها نیست و در محل امن و امان قرار گرفته‌اند شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر در ذیل آیه (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ) بیان مفصل بسیار جالبی دارد و ما برای اختصار از تفصیل آن خودداری مینمائیم و مختصری از آنرا برای وضوح در اینجا ترجمه میکنیم.

پس از بیان طولانی در آخر بیاناتش گفته: بدان که اولیاء و انبیاء و علماء و اکابر و حکماء جمیعا و تمامشان میترسند و محزونند لکن خوف و حزن نزد آنها جزئی است نه کلی زیرا که آنها معتقدند که نهایت هر چیزی او خدا است که او آفریننده است و امور را بسوی او تفویض میکنند، و ایضا وقتی عبد در عمل جد و جهد نمود و هر چه بر او واجب بود بآن عمل کرد پس آنچه بر او تقدیر شده و واقع گردید حزن چنین کسی نسبت بحزن جهال آنهاییکه نظرشان قاصر است اندک است.

اینکه چنین است حال عامه بطور اجمال، لکن حال خواص اینکه است که بنده وقتی در معرفت خدای غرق گردید بطوریکه در آن لحظه بقلبش غیر از خدا چیزی خطور نماید پس در اینکه ساعت برای وی ولایت تامه حاصل گردیده و صاحب چنین ولایت نه از چیزی میترسد و نه بسبب چیزی محزون میگردد،

صفحه : ۱۸۳

چگونه در چنین حالی تعقل میکند در صورتی که خوف و حزن حاصل نمیگردد مگر پس از شعور بچیزی، و کسیکه در نور جلال الله غرق گردیده در آنچه غیر خدا است غافل است پس محال است اینکه برای او خوف و حزنی باشد و اینکه است درجه عالی، و مردم در هر وقتی مشاهده میکنند کسی را که در حال استغراق بمعشوقش مال و اولادش را فراموش میکند و نیز کسی را که مستغرق الهم است در کاری و تماما حالشان همین طور است و چنین حالی مخصوص ببعضی اوقات است دائمی نیست و کل اینکه حالاتی که گفتیم در دنیا است امّا احوال مردم در آخرت اولیاء و انبیاء آنها کسانی میباشند که برای آنها خوفی نیست و آنها محزون نمیباشند.

از ابراهیم خواص نقل شده که در بیابانی بود با یک نفر از مریدان و اتفاقا در شبی برای وی یک قوه قوی و کشف تام ظهور نمود در جای خود نشسته بود و سبعی نزدیک او آمد مرید از ترس جانش سر درخت رفت و شیخ هیچ از سبغ نترسید وقتی صبح شد از

اینکه حالت برگشت و در شب دیگر یک بعوضه بدست او اذیت مینمود شیخ از آن بعوضه اظهار جزع نمود مرید گفت چگونه توان اینکه حال را بحال شب گذشته نسبت داد شیخ گفت آن شبی که تحمل سبع نمودم بقوت وارد غیبی بود و چون اینکه حال زائل گردید من ضعیف‌ترین خلق خدایم، و اینکه حکایت خواه صحیح باشد یا نباشد اینکه رمز است بحال تمام مردم که اگر وارد گردد بر آنها واردی و هم آنها را فرا گیرد و آن وارد او را مشغول گرداند و بسا میشود در جنگ دست مرد قطع میگردد و ادراک الم نمیکند و در اینجا در محبت خدا گاهی شعور محب زائل میشود و مشاهده جمال بر نفس غالب میگردد.

[بیان طنطای بیایان رسید] و اگر چه (ولی) بچند معنی آمده لکن در اینجا بقرینه موقع مقصود از اولیاء که جمع ولی است بمعنی دوستان خدا است، و (الا) اشاره بعظمت آنها است و در اینکه آیه و آیات بعد آنها را بصفاتی معرفی مینماید که اولیاء خدا

صفحه : ۱۸۴

باین صفات شناخته شوند.

۱- (لا خوف علیهم) برای آنها خوف و ترسی نیست زیرا که دوست داران خدا که مطیع و منقاد امر اویند بجز از خدا از هیچ چیز باک ندارند زیرا که خوف ناشی از ورود امر مکروهست و اینها چون همه چیز را از خدا میدانند اینکه است که هر چه از او رسید در نظر آنها مطلوب است نه مکروه و لو آنکه در نظر نامالیم آید.

۲- (وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) دوستان خدا همیشه بنعمتهای او و اشراق نور معرفت که در قلبشان طلوع نموده شادانند و بر مزخرفات دنیا دل نبسته‌اند تا اینکه از فقدان آن محزون باشند.

سعید بن جبیر از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل میکند که از حضرتش پرسیدند اولیاء خدا کیانند گفت آنها چنینند که وقتی مردم آنها را ببینند خدا را یاد کنند و راوی خبر گفته از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که میگفت برای خدا بنده گانی است که نه پیمیرند و نه امامند و در قیامت پیمیران و شهیدان بر مقام اینها غبطه میخورند گفتند اینها کیانند و عمل آنها چیست بگو تا ما ایشان را دوست داریم فرمود آنان جماعتی میباشند که برای خدا با هم دوستی میکنند بدون اینکه بین آنها قرابتی باشد و الله رویهای آنها نورانی و بر منبرهای نور باشند چون مردم ترسند آنها نترسند و چون مردم اندوهگین باشند آنها محزون نباشند [ابو الفتوح] شیخ بهائی رحمه الله علیه در اربعین خود بسند متصل الی الشیخ الصدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی عن الحسين بن احمد بن ادریس عن ابيه عن احمد بن محمد بن خالد بن محمد بن علی الكوفی عن محمد بن سنان عن عیسی الجریزی عن الامام جعفر بن محمد الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زین العابدین عن ابيه سید الشهداء عن ابيه امیر المؤمنین علیهم السلام حدیثی نقل میکند که ما در اینجا برای وضوح آنرا ترجمه میکنیم:

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود کسیکه خدا را شناخت و او را بزرگ دانست نگاه

صفحه : ۱۸۵

میدارد دهنش را از کلام و شکمش را از طعام و نفسش را بزحمت می‌اندازد بروزه و نماز، اصحاب گفتند یا رسول الله آباء و امهات ما فدای تو آیا اینهایند اولیاء الله حضرت فرمود اولیاء الله سکوت میکنند و سکوت آنها فکر است و تکلم میکنند و کلام آنها ذکر است و نظر میکنند و نظر آنها عبرت است و سخن میگویند و سخن آنها حکمت است و بین مردم راه میروند و مشی آنها بین مردم برکت است و آنان چنینند که اگر نبود مدتهائی که برای آنها نوشته شده ارواح آنها در اجسادشان قرار نمیگرفت خوف من العذاب و شوقا الی الثواب.

[پایان] از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته مراد از اولیاء کسانی میباشند که دشمن نفس خودند. و نیز از کشف الاسرار است که

در وصف اولیاء چنین گفته اولیاء عنوان شریعتند و برهان حقیقت ظاهرشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته. مثنوی در وصف اولیاء الله گفته:

رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته

معتکفان حرم کبریاء شسته دل از صورت کبر و ریاء

راه نوردان شکسته قدم رازکشایان فرو بسته دم

سوم از صفات اولیاء ایمان است و معلوم است که مقصود از ایمانیکه از صفات اولیاء بشمار آورده ایمان کامل است که در قلب و جان مؤمن نفوذ نموده و هر یک از اعضاء بدن را بکاریکه بر آن مأمور گردیده و امیدارد. چهارم از اوصاف اولیاء خدا تقوی است و چنانچه در جای خود مبرهن گردیده تقوی مراتب عدیده دارد مرتبه آخر تقوی اینک است که همیشه دل و جان متقی بسوی حق تعالی نگران باشد و در هیچ حالی از ذکر او غافل نگردد بروایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند ولی خدا کیست حضرت بر کتف علی ع دست گذاشت و فرمود (هذا ولی الله)

دوست خدا اینک است شما با او دوستی کنید و لو اینک کشنده پدر و برادران شما باشد.

صفحه : ۱۸۶

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ از خصوصیات و مقام بلند اولیاء که یکی از علامتهای آنها بشمار میرود اینک است که در دنیا و آخرت برای آنها مژده گانی و بشارتی است، و در اینک مقصود از مژده گانی در حیات دنیا برای آنها است چیست چند قول است.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- همان بشارتی است که در قرآن در باره مؤمنین رسیده مثل قوله تعالی در سوره یونس آیه ۲ (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ) و قوله تعالی (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ).

[زجاج] ۲- رؤیای صادقه است که مؤمن خودش بیند یا برای او بینند و آنرا مبشرات گویند و روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهمین معنی نقل میکنند.

۳- بشارت ملائکه است در وقت مردن که ملائکه بمحتضر گویند (أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ).

[قتاده و زهری و ضحاک و جبائی] و در تبیان گفته بشری آنست که مؤمن پیش از مرگ جای خود را در بهشت ببیند.

[منهج] و ممکن است در توجیه آیه گفته شود اینک اوصافیکه مفسرین گفته‌اند کم و بیشی برای هر مؤمن هست و از آیه میتوان چنین استظهار نمود که برای اولیاء مزیت زائدی است که برای غیر آنها نیست و آن اشراقات نوری و لوایحی است از نفحات رحمانی که در قلب آنها اشراق میگردد، بمفاد حدیث مشهور که فرموده

(ان فی ایام دهر کم نفحات الّا فتعرضوا لها)

و بسبب آن اشراقات بر ایمان و یقین آنها افزوده میشود و مژده‌ئی از اینکه بالاتر نمیشود که ولی و مؤمن کامل گاهی قلب و جانش بتابش نور معرفت روشن گردد (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

صفحه : ۱۸۷

و لا- يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ظاهرها آیه متعلق بآیه بالا- است که بر سولش خبر میدهد که تو از گفتار ناروای کافرین محزون و آزرده مباش و بدان که همانا تمام عزت و غلبه مخصوص بخدا است چنانچه در سوره فاطر آیه ۱۱ فرموده (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً) و در سوره منافقون آیه ۸ فرموده (وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ) عزت مخصوص بخدا است و برای رسول و مؤمنین از طرف حق تعالی عزت است از جهت ایمانشان بخدا.

ألا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (من) موصوله عموم دارد و شامل میگردد عقلاء و غیر عقلاء را، آیه در مقام بیان مالکیت و سلطنت ذات متعال است مردم را متنبه میگرداند و بآنان خطاب میکند که بدانید و متذکر باشید آنچه در آسمانها است از اوضاع شمسی و کرات و ستارگان و ملائکه بتمام انواع و اقسام آنها و آنچه در زمین است از انواع موجودات جمادات و نباتات و حیوانات و غیر اینها همه ملک خدا و در تصرف او است و شریکی و وزیری و معاونی برای او نیست و آنهایی که از غیر خدا شرکائی قرار میدهند اینان تابع ظن و گمان بیهوده گردیده‌اند و اینان دروغگویانند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ پس از آنکه بعض اوصاف اولیاء الله را در آیه بالا بیان فرموده تفضلاتی که نسبت بافرد بشر نموده را تذکر میدهد که خدای شما که مالک آسمانها و زمین است شب را برای استراحت شما قرار داده که از زحمت روزانه آسایش پیدا نمائید و روز را روشن قرار داد که مشغول کسب و عمل گردید.

صفحه : ۱۸۸

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً شَيْحَانَهُ هُوَ الْعَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ اَلِی قَوْلِهِ تَعَالَى: لَا يُفْلِحُونَ مشرکین گفتند خدا اولاد گرفته خدا منزله و مبراء است و غنی و بی‌نیاز است مملکت آسمانها و آنچه در زمین است ملک او است و اینکه مشرکین بر اینکه گفتار ناروا که نسبت بذات احدیت میدهند هیچ دلیل و حجتی ندارند، و باستفهام توبیخی خطاب بمشرکین فرموده که (أَتَقُولُونَ الْخ) یعنی آیا بزبان چیزی میگوئید که علم بآن ندارید، و ای رسول اکرم [ص] باینها تذکر بده که آنهائیکه بخدا افتراء میزنند و نسبت ولد باو میدهند رستگار نخواهند گردید.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنْفِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ اینها یعنی مشرکین و کسانی که نسبت ولد بخدا میدهند یک تمتع اندکی از حیات دنیا میبرند و باز گشت و مرجع آنها بسوی ما است که در قیامت بازاء اعمالشان بآنها عذاب شدید جحیم را میچشانیم زیرا که کفر و شرکشان چنین عذابی را برای آنها ایجاب نموده نه اینکه ما بخواهیم آنانرا بعذاب گرفتار نمائیم و اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبأ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ الخ داستان حضرت نوح ع در قرآن مکرر ذکر شده و تکرار آن از جهت اهمیت آنست و بعض خصوصیاتی که در هر موردی در آن منظوری است و در اینجا پس از بیان قدرت و سرزنش بر کسانی که برای خدا در امر خلقت شریک قرار دادند اجمالی از داستان نوح [ع] و اشاره بجنایتها و آزاری ه جماعت مشرکین بحضرتش وارد نمودند بیان فرموده و نیز تذکر میدهد بچگونگی پاداش آنها و اینکه همان عمل آنان بود که طوفان را ایجاب نمود و همه را هلاک گردانید اینکه است که پیامبر گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم خبر میدهد که ای رسول [ص] برای اینکه مردم تلاوت نما خبر با اهمیت نوح [ع] را (تلاوت) بمعنی تتابع است که در قرائت حروف را مرتبط بهم گردانند،

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (۷۴) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَىٰ أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷) قَالُوا أَ جِئْنَا لِنَتْلِفَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۸) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّلقُونَ (۸۰) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَا يُكْرَهُ الْمُجْرِمُونَ (۸۲) فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُفْتَنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ (۸۴) فَقَالُوا عَلَىٰ اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶)

صفحه : ۱۹۲

[ترجمه]

پس از نوح ما رسولانی بسوی قوم آنها مبعوث گردانیدیم و امتهای آن رسولان چنین نبودند که بآن پیمبران ایمان آورند زیرا که بسیاری از آنها پیشتر پیغمبران را تکذیب کرده بودند اینکه چنین ما بر قلبهای سرکشان مهر میزنیم [۷۴]

پس از آن موسی و هارون را بسوی فرعون و اشراف قومش مبعوث گردانیدیم با معجزاتی و آنها استکبار نمودند زیرا که آنان جماعت گنهکاران بودند [۷۵]

و چون سخن حق از نزد ما آمد گفتند همانا اینکه سحری است ظاهر [۷۶]

موسی بآنها گفت آیا سخن درست و معجزه که بر شما آمده سحر است آیا اینکه بر شما نمودم سحر است در صورتی که ساحر رستگار نخواهد گردید [۷۷]

قوم فرعون بموسی گفتند آیا تو آمده‌ای که ما را بگردانی از آنچه پدران ما بر آن بودند و برای تو و هارون در زمین مصر ریاست و بزرگی باشد و ما تصدیق کننده شما نمیشیم [۷۸]

فرعون گفت هر ساحر دانائی را نزد من بیاورید [۷۹]

وقتی ساحرها آمدند موسی بآنها گفت آنچه را از سحر اندازنده‌اید بیندازید [۸۰]

پس چون ساحرها طنابها را و عصاها را انداختند موسی بآنها گفت آنچه شما از سحر آورده‌اید همانا خدا بزودی آنرا باطل میگرداند زیرا که خدا عمل مفسدین را اصلاح نمیگرداند [۸۱]

و خدا حق را بکلمات خودش محقق و ثابت میگرداند اگر چه گنهکاران راضی نباشند [۸۲]

و بموسی ایمان نیاوردند مگر جوانهایی از قوم خود موسی (یعنی بنی اسرائیل) آنها با ترس آنها از فرعون و گروه خودشان از بنی اسرائیل که آنها را بفتنه و عذاب بیندازند، و همانا فرعون در زمین علو نمود و (درستکاری) اسراف مینمود [۸۳]

موسی گفت ای قوم اگر بخدا ایمان آورده‌اید بر او توکل کنید اگر بوده باشید تسلیم شدگان [۸۴]

مؤمنین گفتند بر خدا توکل نمودیم پس از آن گفتند ای پروردگار ما ما را دست خوش و فتنه جماعت ستمکاران قرار مده [۸۵]

و ما را بمهربانی و بخشایش خودت از گروه کافرین خلاصی ده [۸۶]

صفحه : ۱۹۳

(توضیح آیات)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ خدای تعالی بر سولش خبر میدهد که پس از نوح [ع] پیمبرانی فرستادیم بسوی قوم آنها هر پیمبری را برای جماعتی فرستادیم هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را باهل بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین، و هر یک از اینکه رسولان با معجزات و بیناتی واضح که مصدق مدعای آنها باشد آمدند بر قومشان و هیچ یک از اینکه امم پیمبران ایمان نیاوردند بآنچه پیشینیان بآن تکذیب کرده بودند یعنی لاحقین مثل سابقین آنها کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند.

كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ اینکه چنین که ما مهر بر قلوب امم گذشته گان نهاده بودیم همین طور مهر بر دل بعدیهای آنان نیز میگذاریم، از اینکه آیه توهم نشود که ابتداء و در ازل خدای متعال بدل کافرین مهر زده و قلب آنها را بسته گردانیده اینکه است که نور ایمان در دل و جان آنها نفوذ نمیکند وقتی خدا در ازل دل آنها را بسته گردانیده چگونه توانند ایمان آورند پس تقصیر آنها چیست! شاید آیه اشاره باین باشد که چون خداوند در ازل میدانسته که اینها از روی اختیار و پس از فهمیدگی ایمان نمیآورند فرموده ما بر قلب آنها مهر میزنیم و دل آنها را پس از جحود و انکار حق بسته میگردانیم که انکار و عناد آنها با اهل حق و سفراء الهی چنین ایجاب نمود که ما دل آنها را از اشراق نور معرفت ببندیم چنانچه از آیه بعد اینکه مطلب واضح میشود که فرموده:

صفحه : ۱۹۴

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ پس از آن پیمبران موسی پسر عمران و برادر او هارون را با معجزات بسیار فرستادیم بسوی فرعون پسر ولید بن مصعب یا قابوس که پادشاه آن زمان بود و اشراف قوم فرعون چون موسی ع با معجزه‌های بسیار بر فرعون مبعوث گردید و آنها تکبر و گردن کشی کردند پس از آنکه حقایق موسی و هارون بر آنها ثابت گردیده بود انکار نمودند و آنها جماعت گنهکاران بودند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ پس چون بر جماعت فرعون و فرعونیان سخن حق آمد گفتند اینکه سحر آشکار است، اشاره به اینکه که پس از آنکه بر آنها حقیقت و حقایق موسی معلوم شد که از جانب حق تعالی است و ثابت و محقق گردید گفتند اینکه سحری است هویدا قال موسی أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ همزه استفهام انکاری است و مقول قول موسی است که بآن جماعت فرعونیان گفته آیا شما پس از آنکه حق برایتان ثابت گردیده میگوئید آیا اینکه سحر است و آنها را ارشاد بعقلشان نموده که شما بعقلتان رجوع کنید و بدانید که هیچوقت ساحر رستگار نخواهد گردید زیرا که عمل سحر باطل است و باطل در مقابل حق عرض اندام نخواهد نمود.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ الخ فرعونیان بموسی گفتند آیا تو آمده‌ئی که ما را از دین آباء و اجدادمان بیرون ببری و شما دو نفر بر ما بزرگی و کبرپائی و سیادت نمائید و ما بشما ایمان نخواهیم آورد.

شاید جماعت فرعونیان چون فراعنه مصر را میدیدند که مردم را ببندگی میگرفتند و دعوی الوهیت مینمودند اینکه بود که گمان میکردند موسی و هارون نیز چنین ادعائی

صفحه : ۱۹۵

دارند و می‌خواهند بر آنها ریاست نمایند اینکه بود که گفتند ما بشما ایمان نداریم و چون در آن زمان ساحرین زیاد بودند کار عصا و ید بیضاء را حمل بسحر نمودند و فرعون گفت در اطراف عالم ساحرین را جمع آوری نمائید وقتی ساحرین آمدند در مقام معارضه موسی ع بآنها گفت آنچه را که از سحر آماده کرده‌اید بیندازید وقتی سحره آن ریسمانها و عصاها و آنچه را که بتخیل مردمیکه حاضر بودند عجیب مینمود انداختند موسی بآنان گفت آنچه را که شما از روی سحر بنظر آورده‌اید همانا خدا بزودی آنرا باطل میگرداند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ بدرستیکه خداوند عمل تباہکاران را اصلاح نمیگرداند معلوم است کسانی که از کثرت معاصی خود را از قابلیت اصلاح شدن انداخته‌اند دیگر آنان هر چه بکنند رو بفساد میروند نه باصلاح زیرا چنین کسانی قلب خود را کدر نموده و نفس بهیمی بر آنها غالب گردیده اینکه است که آنچه از آنها بروز مینماید فساد است نه اصلاح.

وَيَحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (کلمات) خدا اعم است از افعال و ایجاد ممکنات و خلقت آنها قوله تعالی (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي) سوره كهف آیه ۱۰۹، و گفتار او که بطور وحی یا بطور دیگر از اوامر و نواهی و دستوراتی که بملائکه و رسولان خود ابلاغ فرموده و احکام و وعد و وعید که بتوسط آنها بمردم اعلام کرده از کلمات تدوینی و تشریحی زیرا که حق مقابل باطل است و میتوان گفت که خداوند جمع کرده بین نفی و اثبات که اعمال فساد کاران باطل است و گفتار حق تعالی محقق و ثابت گویا فرموده (لیحق الله الحق و يبطل الباطل) (و لو کره المبطون) اگر چه برای تباہکاران چنین مطلبی ناگوار است که مایلند کلمات باطل خود را بجای حق بنشانند.

صفحه : ۱۹۶

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمُ الْخُ در ابتداء دعوت موسی ع ایمان نیاوردند باو مگر اولادانی از اولادان قومش یعنی بنی اسرائیل با ترس از فرعون و ترس از پدرانشان و خویشانشان و ترس آنها از اقتدار و استیلاء و کثرت قشون او بود زیرا که در آنوقت فرعون در زمین علو و سرکشی بسیار کرده بود و آنها ذراری یعقوب ع بودند یعنی نیره‌ها و اولادان اولادان آنها که بنی اسرائیلشان مینامیدند و گویند بنی اسرائیلیان در آنوقت سیصد هزار نفر بودند که با اینکه از فرعون و فرعونیان میترسیدند که آنها را اذیت کنند آنها بموسی ایمان آوردند و گویند وقتی یعقوب [ع] با اولادان داخل مصر گردیدند هفتاد و دو نفر بودند، و راجع به اینکه که مقصود از ذریه چه کسانی بودند از مفسرین در اینکه مورد گفتار دیگری نقل شده لکن اینکه معنائی که گفته شد ظاهرتر و متبادر بذهن است.

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ الْخُ حاصل آنکه پس از اینکه بنی اسرائیلیان ایمان آوردند با اینکه از فرعون و پدران خود میترسیدند موسی بآنها گفت ای جماعت اگر شما واقعا بخدا ایمان آورده‌اید (فعليه توكلوا) علی را در مورد استیلاء و علو می‌آورند، شاید اشاره باین است که لازمه ایمان بخدا ایمان بعلو و استیلاء و قاهریت او است وقتی شما چنین دانستید که حق تعالی غالب و قاهر است نباید از فرعون یا غیر او بترسید بلکه بایستی اتکاء و اعتماد شما بخدا باشد اگر شما از تسلیم شدگان باشید، گویا فرموده بدانید که خدا شما را یاری مینماید و دشمن شما را هلاک میگرداند پس از سخن موسی که بر خدا توکل کنید بنی اسرائیلیان و مؤمنین آنهائیکه با او بودند گفتند ما توکل بخدا نمودیم پس دعاء کردند گفتند ای پروردگار ما ما را لگد کوب قوم ظالمین قرار مده، ما را برحمت خودت از گروه ناگرویدگان نجات بده.

اینکه آیات تذکر و اندرز است برای مؤمنین که بدانند اگر توکل و اتکاء

صفحه : ۱۹۷

و اعتماد آنها بخدا باشد و از سر ایمان تسلیم باو امر و نواهی حق تعالی گردند خدای تعالی در همه حال آنها را یاری و کمک میکند و بر همه اهل عالم سیادت و برتری پیدا مینمایند همان طوری که بما خبر داده (وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) سوره آل عمران آیه ۱۳۳، البته وعده خدا صدق است معلوم میشود زبونی ما و سیادت دیگران در اثر اینکه است که آن شرطی که در آیه قید نموده (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) در ما فقط شاید اسمی باقی مانده و حقیقت ندارد.

صفحه : ۱۹۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۷ تا ۹۴]

اشاره

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ بِمِصْرَ مَبُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآءَ زِينَتَهُ وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸) قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹) وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدَاوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱)

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدِينِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲) وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوتًا صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳) فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴)

صفحه : ۱۹۹

[ترجمه]

ما بموسی و برادرش وحی نمودیم که شما برای پیروانتان بمصر منزل بگیریید و خانه‌های خود را مسجد قرار دهید و نماز را بپای دارید و بمؤمنین مژده دهید [۸۷]

و موسی گفت ای پروردگار ما همانا تو بفرعون و تابعین او در حیات دنیا مال و زینت عطاء نمودی تا اینکه مردم را از راه تو گمراه گردانند ای پروردگار ما اموال آنها را نابود گردان و دل‌هایشان را سخت نما پس ایمان نمی‌آورند تا اینکه عذاب دردناک را ببینند [۸۸]

خدای تعالی فرمود همانا دعای شما اجابت گردید پس شما (در ارشاد بحق) استقامت نمائید و البته پیروی ننمائید راه کسانی را که علم و دانش ندارند [۸۹]

و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و فرعون و سپاهیان‌ش بظلم و تعدی در عقب بنی اسرائیل آمدند تا وقتی که فرعون خواست برود نیل غرق شود گفت ایمان آوردم که نیست خدائی مگر آنکسی که بنی اسرائیل باو ایمان آوردند و من از جمله تسلیم

شدگانم [۹۰]

جبرئیل باو گفت الان که موقع هلاکت رسیده ایمان میآوری در حالیکه تو پیش از اینکه نافرمانی کردی و از جمله گمراه کنندگان بودی [۹۱]

و امروز بدن تو را نجات می‌دهیم یعنی آنرا از آب بیرون می‌اندازیم تا اینکه برای کسانی که پس از تو می‌آیند آیت و نشانه باشی و بتو عبرت گیرند و همانا بیشتر مردم از آیات و نشانه‌های قدرت ما غافلند [۹۲]

و ما بنی اسرائیل را بجای صدق و صفا مسکن دادیم و روزی آنها را از طبیات قرار دادیم و آنان در امر دین خدا و با آمدن رسول خاتم [ص] اختلاف نکردند تا وقتی که بر آنها علم تورات آمد بحقیقت پروردگار تو در روز قیامت بین آنها حکم میکند در آنچه در آن اختلاف نمودند [۹۳]

ای رسول اگر تو در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در شک میباشی سؤال کن از آنکسانیکه کتاب پیشینیان را قرائت کرده‌اند محققا از طرف پروردگارت خبر راست و درست آمد که تو از شک کننده‌گان نبوده باشی [۹۴]

(اینکه خطاب ظاهرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است لکن مقصود امت میباشند).

صفحه : ۲۰۰

(توضیح آیات)

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ خدای تعالی برای پیغمبرش حکایت میکند که ما بموسی و برادرش هارون (علیهما السلام) وحی کردیم که در مصر خانه بسازند برای قومشان (بوات المنزل و بواته) یعنی برای خود و قوم خود در مصر منزل بگیرند که بآنها امر میشود منزل بگیرند و منزلهای خودتان را مسجد قرار دهید، از بعضی از مفسرین نقل شده که گفته‌اند چون بنی اسرائیل قبلا مأمور بودند که فقط در مسجد نماز بخوانند وقتی فرعون بر آنها مسلط گردید مسجدهای آنها را خراب نمود اکنون رخصت یافتند که در خانه‌های خود نماز بخوانند و در خانه‌ها مسجد قرار بدهند.

[اینکه قول ابن عباس است] و از بسیاری از مفسرین است که مأمور شدند در خانه رو بکعبه نماز کنند.

و بعضی از مفسرین مثل سعید بن جبیر و بسیار دیگر گفته‌اند (وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) یعنی خانه‌های خود را مقابل هم قرار دهید و مواظب نماز خود باشید (و بشر المؤمنین) ظاهرا امر بموسی ع است که بآنها نیکه ایمان آورده‌اند مژده بده و میتوان گفت اینکه امر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ای رسول بمؤمنین مژده و بشارت بده.

از بعض عرفاء است که گفته آیه اشاره باین است که سالکین الی الله سزاوار نیست که در عالم نفس سفلیه منزل بگیرند بلکه باید در مصر عالم روحانیه مقامات عالی برای خود مهیا نمایند (و ليقموا الصلوة) یعنی در مقامات روحانیه در عالم بسوی نزدیکیها و عالم موصلات ربانیه منزل بگیرند زیرا که سیر ممکنات متناهی و ذوق آنها منقطع است، اما سیر بسوی واجب و چشیدن لذات آن در دنیا و آخرت دائمی و لذت جان است و ذوق رجال بانواع کرامات مقابل نیست با محبت اهل

صفحه : ۲۰۱

لقاء عند الله و اگر تألم باشد آن الم نیست و اگر تألم باشد برای اهل ذوق آن است که می‌بینند مراتب اهل فناء را که فوق آنها میباشند و اما کسیکه باقی باشد در وصل دیگر برای او تألم نیست.

[پایان] وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلَّوْا عَنْ سَبِيلِكَ الْخ مُوسَى در مقام مناجات عرض میکند خدایا تو بفرعون و گروهان او بقدری زینت و اسباب تجمل و مال و لباسهای فاخر و منزلهای عالی عطاء نمودی تا اینکه از راه تو مردم را گمراه کردند، لام (لیضلوا) میشود بمعنی غرض باشد و اینکه وجه اگر چه چنانچه اشاعره خواسته‌اند باین آیه جبر را اثبات نمایند لکن در ردّ قول آنها میتوان گفت وقتی آنها باختر از روی کبر و عناد مخالفت رسول خدای تعالی را کردند مجازاتاً زینت دنیا را برای آنان زیاد میکند تا اینکه در آخرت بیدترین عذاب گرفتار گردند بنا بر اینکه معنی باز جبر نیست بلکه کبر آنها است که باعث عذاب آنها میگردد چنانچه نظائرش در کلام الله بسیار است.

لکن بهتر اینکه است که همان طوری که بسیاری از مفسرین آیه را توجیه نموده‌اند گفته شود لام (لیضلوا) لام غایت است چنانچه نظائر آن هم در قرآن و هم در گفتار عرفی بسیار است مثل اینکه گفته میشود (جتتک لتکرمنی) آدمم نزد تو که مرا گرامی داری. رَبَّنَا اَطْمَسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَ اَشْدُدْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتّٰی يَرُوْا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ وقتی فرعونیان بموسی و بنی اسرائیل ظلم و اذیت را بمنتهی درجه رسانیدند موسی ع در باره آنها نفرین نمود و گفت خدایا (اطمس) طمن بردن اثر چیزی را گویند و کاریز آب که انباشته شود آنرا (مطموس) نامند و در اینجا برای مبالغه گوید چنان مال و زینت را مسخ گردان که دیگر اثری بر آن مترتب نشود

صفحه: ۲۰۲

و قلب آنها را سد و سخت گردان و اینان ایمان نمی‌آورند تا وقتی که ببینند عذاب الیم را و آن موقعی است که در رود نیل غرق میگردند.

قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاَسْتَقِيْمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ دَعَاىِ مُوسَى وَ هَارُونَ [ع] بهدف اجابت رسید و بموسی خطاب شد ای موسی دعای تو و برادرت را اجابت نمودیم و شما دو نفر ثابت باشید بر آنچه مأمورید از دعوت مردم بایمان و پیروی نکنید طریقه آن کسانی را که ایمان ندارند و تعجیل در عذاب آنها نکنید که هر کاری مرهون بوقت مقدر او است، و در حدیث است از حضرت صادق ع که بعد از چهل سال نفرین اینکه دو پیغمبر مستجاب گردید و جاوَزْنَا بِنِيْ اِسْرَائِيْلَ الْبَحْرَ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغِيًّا وَ عَدُوًّا در اینکه آیه خدای تعالی خبر میدهد بچگونگی نجات موسی و بنی اسرائیل و هلاک گردانیدن فرعون و تابعین که بنی اسرائیل را از دریا سلامت گذرانیدیم و چون آنها سلامت گذر نمودند فرعون و قشون او بگمان اینکه میتوانند مثل بنی اسرائیل از دریا بگذرند آنها در عقب بنی اسرائیل وارد دریا گردیدند.

تاریخ نویسان راجع بداستان قبطیان و بنی اسرائیلیان حکایات مختلفی نقل کرده‌اند از جمله آنها اینکه گویند موسی [ع] بنی اسرائیلیان گفت زر و زیور قبطیان را از آنان عاریه نمائید و پس از آنکه از آنها گرفتند در همان شب از شهر بیرون رفتند و خداوند آن شب را دراز گردانید و خواب را بر قبطیان غالب گردانید تا موسی بنی اسرائیل را در همان شب بیرون برد و آنها ششصد و بیست هزار مرد بودند و گویند هفتاد ساله و بیست ساله در عدد آنها نبود، و نیز گفته‌اند هیچ خانه‌ئی از خانه‌های قبطیان نبود مگر اینکه یک بچه یا دو بچه از آنها مرده بود و آنها مشغول به عزداری و دفن بچه‌ها شدند اینکه بود آنروزی که شبش بنی اسرائیلیان از شهر بیرون رفتند قبطیان خبر دار نشدند روز بعد فهمیدند موسی و بنی اسرائیلیان از شهر رفته‌اند بفرعون خبر دادند فرعون در غضب شد همگی لشکر خود را جمع نمود و با سیصد و دو هزار لشکر در پی آنها روان

صفحه: ۲۰۳

شدند، از محمد بن کعب نقل شده که شعار فرعون اینکه بود که جامه سیاه میپوشید و لشکر او همه با جامه سیاه و اسبهای سیاه از

عقب موسی و بنی اسرائیل روان شدند آنوقت موسی [ع] با بنی اسرائیل نزدیک دریای قلزم رسیده بودند وقتی بنی اسرائیل لشگر فرعون را دیدند که هر یک بر اسب تازی نشسته و کلاه خودی بر سر نهاده و حربه‌ئی بدست دارند متوحش گردیدند و گفتند ای موسی چه چاره کنیم از جلو دریا و از عقب لشگر بیشمار اگر جلو رویم غرق خواهیم گردید و اگر از عقب برگردیم یا توقف نمائیم کشته خواهیم گردید موسی [ع] گفت (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) سوره شعراء آیه ۶۲، آنوقت خداوند بموسی وحی نمود که عصا را بدریا بزن وقتی موسی عصا را بدریا زد دوازده راه خشک در دریا بعدد اسباط بنی اسرائیل پدید گردید هر سبطی برای عبور نمودند وقتی میرفتند با خود گفتند خبر از عموزاده‌های خود نداریم خداوند فرمان داد تا آبهای دریا طاق طاق گردید که آنها یکدیگر را مشاهده بنمایند.

چون لشگر فرعون بلب دریا رسیدند فرعون وقتی اینکه طور دید ترسید و فهمید که آن از آیات خدا است لشگر گفتند ما نیز بدریا رویم فرعون جرئت نمود پیش برود چنین گفته‌اند که جبرئیل بر مادیانی نشسته در پیش اسب فرعون راند اسب فرعون سرکشی کرد و هر قدر فرعون جلو اسب را گرفت فائده نبخشید و در عقب مادیان در دریا رفت همه بیکبار در عقب او داخل دریا شدند بحکم حق تعالی آبها سر بهم آورد و تمام غرق گردیدند.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند روزی جبرئیل بصورت مردی بدیوان مظالم فرعون آمد و گفت من از راه دور آمده‌ام و مسئله‌ئی خواهم از تو استفتاء کنم و صورت فتوا را بفرعون داد فرعون مطالعه نمود مضمون آن چنین بود که حکم امیر چیست در باره بنده‌ئی که در میان مال و نعمت مولای خود نشو و نما نموده و از سائر ممالیک ممتاز گردیده پس از آن کفران نعمت نموده و ادعای سلطنت و آقائی نماید و فرمان مولای خود را نبرد فرعون بدست خود زیر استفتاء نوشت که یقول ابو العباس ولید بن مصعب پاداش بنده‌ئی که بر سید خودش خروج

صفحه : ۲۰۴

کند و بنعمت او کفران ورزد اینکه است که در دریا غرق گردد جبرئیل آن خط را گرفت و از منزل او بیرون رفت.

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ- وقتی فرعون بدریا غرق گردید و نزدیک بهلا-کت رسید کلمه توحید بر زبان جاری گردانید و گفت ایمان آوردم بآنکسی که بنی اسرائیل بوی ایمان آوردند خطاب سخط آمیز رسید الآن که موقع هلاکت تو است ایمان میآوری و قبلاً نافرمان و از مفسدین و تباه کاران بودی.

علی بن ابراهیم بن هاشم بسند خود از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکند که گفته از حین غرق شدن فرعون هر وقت جبرئیل نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میآمد اندوهگین و غمناک بود اینکه طور بود تا وقتی که اینکه آیه را بر پیمبر آورد مسرور و خندان بود حضرت از سبب خوشحالی او پرسید گفت وقتی فرعون غرق گردید و گفت (آمَنْتَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ) من پاره گل سیاه بدهن او زدم و گفتم (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) و پس از آن خائف گردیدم که مبادا مرضی الهی نبوده باشد و رحمت الهی او را دریافته باشد و پیوسته در اینکه اندوه بودم تا آنکه مأمور گردیدم که برسانم بتو آنچه را که بفرعون گفته بودم. [منهج] فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لَتُنَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ- ظاهراً خطاب بفرعون حین غرق شدنش میرسد و گویا فرموده که ایمان تو امروز و الان دیگر فائده بخش نیست زیرا که روح تو فاسد گردیده دیگر ایمان در آن نفوذ نمیکند موقع مجازات رسیده لکن بدن تو را نجات میدهم یعنی بدن تو را نگاه داریم تا اینکه برای دیگران درس عبرت باشی همانا بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

صفحه : ۲۰۵

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ الْخِمْ مَقْصُودٍ مِنْ جَايِ صِدْقِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ سَائِرِ وِلَايَاتِ شَامٍ وَ يَا مِصْرَ وَ يَا زَمِينَ اِردن وَ فِلَسْطِينَ كِه زَمِينَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ بُوْد مِيْبَاشِد.

در مقام امتنان بر بنی اسرائیل بپیمبرش خبر میدهد که پس از غرق گردیدن فرعون و تابعین او ما منزل و جائی که لایق و شایسته راستی و صدق باشد نظر بوعده‌ای که بآنها داده شده بود عطاء نمودیم و اطعمه‌های پاکیزه بآنان روزی دادیم و آنها با هم در امر دین اختلاف نداشتند تا وقتی که بتورات عالم گردیدند و در تأویل و تفسیر آن اختلاف کردند و احکام تورات را تحریف و تغییر دادند و شعبه شعبه شدند.

و بقول بعضی مقصود از (جاءهم العلم) آنوقتی بود که بصفات احمدی [ص] و اوصاف محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ واقف شدند و بتغییر و تحریف تورات مشغول گردیدند و بقول دیگر مقصود از علم علم قرآنست که چون عالم بقرآن گردیدند بعضی مؤمن و بعضی کافر شدند و خداوند در روز قیامت بین آنها حکم مینماید.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ الَّذِينَ يَقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ خَطَابِ بَرَسُولِ اِكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اِسْتِ وَ مَقْصُودِ اِمْتِ مِيْبَاشِدِ كِه هِرْ كِه اَز اَنْجِه اَز دَاِسْتَانِهَا وَ حِكَايَاتِ بِيْمْبِرَانِ كِزْشْتِه كِه بَر تُو نَاِزِلِ كَرْدِه اِيْمِ دَر شَكِّ مِيْبَاشِيْدِ سْؤَالِ كَنِيدِ اَز كَسَانِيَكِه كِتَابِ رَا قِرَائْتِ مِيْكَنَنْدِ وَ مَطَالَعِه مِيْنَمَايَنْدِ وَ مَقْصُودِ اَز كِتَابِ شَايِدِ تُوْرَاتِ وَ اِنْجِيلِ وَ بَاقِي كِتَابِ اَسْمَانِيِ بَاشِدِ كِه پِيْشِ اَز تُو نَاِزِلِ كَرْدِيْدِه، وَ شَايِدِ مَقْصُودِ اَز كِتَابِ كِتَبِ تُوَارِيْخِ وَ قِصَصِ اَنْبِيَاءِ وَ غَيْرِ اَنْهَا بَاشِدِ تَا اِيْنَكِه هِمَاْنَا دَاَنْسْتِه شُوْدِ كِه اَنْجِه رَا كِه بَر اَنْهَا مِيْخُوَانِيِ اَنْ اَز جَانِبِ پَرُوْرْدِ كَارِ تُو اَمْدِه وَ تَمَامَا صِدْقِ وَ حَقِّ اِسْتِ وَ خِلَافِيِ دَر اَنْ نِيْسْتِ.

صفحه : ۲۰۶

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۵ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷) فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرِيَةً آمَنَتْ فَفَعَلَهَا إِيْمَانُهَا إِيْلَّا قَوْمٌ يُؤْتَسُ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِيْلَىٰ حِينٍ (۹۸) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِيْلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰) قُلْ اَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِيْلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَاَنْتَظِرُوا إِيْنِي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

صفحه : ۲۰۷

[ترجمه]

نوده باش از آن کسانی که بآیات خدا تکذیب میکردند پس بوده باشی از زیانکاران [۹۵]

همانا آنهائیکه قول پروردگار تو بر آنها محقق گردیده ایمان نمی‌آورند [۹۶]
 اگر چه هر معجزه‌ئی بر آنها بیاید تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند [۹۷]
 چرا نبودند هر قریه‌ئی که پیش از نزول عذاب ایمان آوردند و ایمانشان بآنها نفع دهد مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب
 ذلت و خواری دنیا را از آنها برداشتیم و تا زمانی آنان را متمتع گردانیدیم [۹۸]
 اگر پروردگار تو خواسته بود هر که در زمین است تمام آنها ایمان می‌آوردند آیا تو مردم را اکراه میکنی تا اینکه مؤمن گردند [۹۹]
 و برای کسی نمیباشد اینکه ایمان آورد مگر باذن خدا و رجس و پلیدی را قرار میدهد بر آنکسانیکه تعقل نمیکنند [۱۰۰]
 (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم) بگو نظر کنید در آسمانها و زمین که چه چیزها است از آثار قدرت خدا و دیدن آیات و
 انذار پیمبران عذاب خدا را دفع نمیگرداند از جماعتی که ایمان نمی‌آورند [۱۰۱]
 آیا شما کفار منتظرید مگر مثل روزهای (عذابی) که بر پیشینیان گذشته بر شما برسد بگو شما منتظر چنین روزی باشید بحقیقت من
 هم با شما از منتظرین میباشم [۱۰۲]
 پس ما نجات میدهیم پیغمبران و آنکسانی را که ایمان آوردند اینکه چنین نجات دادن مؤمنین بر ما حق است [۱۰۳]

صفحه : ۲۰۸

(توضیح آیات)

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (وَلَا تَكُونَنَّ) عطف است به (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّعِينَ) در آیه قبل و
 اشاره باین است که بقدری حجیت قرآن ظاهر و هویدا است که اصلاً در معرض شک و ریبی واقع نخواهد گردید و با اینکه خدا
 میدانست که رسولش هیچوقت تکذیب آیات خدا را نمیکند و نخواهد کرد و محتاج باین نیست که آنچه بر او نازل گردیده از
 علماء یهود و نصاری پیرسید و ببیند که مطابق است با تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی و اینکه فرموده تو از ممتزین نباش و در
 اینکه آیه بالا بنهی صریح که مؤکد گردانیده بنون تأکید ثقیله که تو از آنکسان که آیات ما را تکذیب کردند نبوده باش برای
 تثبیت و تأکید و مؤکد گردانیدن آیات الهی است که برسولش خطاب فرموده که مبادا تو از آنکسانی باشی که آیات خدا را
 تکذیب نمودند که اگر چنین باشی از زیانکاران و کسانی که عمر خود را بیهوده تلف نموده‌اند میباشی.
 و ظاهراً آیات اگر چه خطاب برسول است لکن مقصود امت میباشند و از باب مثال معروف است که گویند (بدر میزنم دیوار تو
 بشنو).

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ظاهراً نتیجه آیات جلو است و علت نهی است و نظر بنظم آیه و سیاق آیات چنین
 میشود که ای رسول تو از جمله تکذیب کننده گان آیات الهی مباش زیرا که آنان ایمان نمی‌آورند و آنها از زیانکاران میباشند زیرا
 که کلمه عذاب بر آنها محقق گردیده و هر آیه و معجزه‌ئی که بر آنها بیاید ایمان نخواهند آورد تا وقتی که عذاب را معاینه بینند.

صفحه : ۲۰۹

فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرِيَةً فَنَفَعْنَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ چرا اهل
 دهی از دهها نبودند (که قبل از نزول عذاب) ایمان آرند مگر قوم یونس که هنگام نزول عذاب ایمان آوردند و از آنها عذاب
 رسوائی را برداشتیم و در حیات دنیا آنها را متمتع گردانیدیم تا هنگام رسیدن اجل آنها.

داستان حضرت یونس ع آنطوریکه در تواریخ نوشته‌اند و مفسرین نقل کرده‌اند چنین است:

بعضی از مفسرین از سعید بن جبیر و سدی و غیر اینها روایت کرده‌اند که حق تعالی یونس را باهل نینوا از زمین موصل فرستاد او آنان را مدتی بیکتا پرستی دعوت نمود تبلیغ او را نپذیرفتند و او را رنجانیدند و ایمان نیاوردند یونس شکایت آنها را بخدا کرد گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند (فانزل علیهم نعمتک) بوی خطاب رسید بآنها خبر بده که اگر از امروز تا سه روز دیگر و بروایتی تا چهل روز دیگر ایمان نیاوردید بر آنها عذاب میفرستم لکن قول اول صحیح‌تر و مشهورتر است یعنی وعده عذاب تا سه روز.

یونس [ع] اینرا گفت و از بین مردم بیرون رفت و در شکاف کوهی پنهان گردید چون روز سوم که موقع عذاب رسیده بود حق تعالی بمالک دوزخ امر نمود که بمقدار شعیری از سموم دوزخ باین جماعت بفرست آنوقت سموم دوزخ بشکل ابر سیاه یا دود غلیظ و شراره آتش گرد شهر نینوا را گرفت چون قوم یونس بامداد برخواستند علامت عذاب را مشاهده کردند ترسیدند و لرزیدند و دانستند که یونس [ع] راست گفته روی بسططان خود نمودند او مردی عاقل بود فرمود یونس را بطلیبید اگر در میان ما است بدانید که اینکه عذاب نیست و اگر بیرون رفته یقین دانید که عذاب است و جماعت هر چه تفحص کردند یونس را نیافتند سلطان گفت اگر یونس رفته آنخدائی که شما را بسوی او دعوت مینمود باقی است و دانا و شنوا است و غرض ما اینکه بود که او را پیدا کنید

صفحه : ۲۱۰

و ایمان آرید اکنون که رفته بیائید تا همه بصحرا رویم و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدر خانه او توجه کنیم شاید بر ما رحم کند سلطان پلاس پوشید و با سر و پای برهنه و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نمودند.

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ابن ابی عمیر از جمیل روایت کرده که ابو عبد الله [ع] فرمود چون قوم اطاعت نکردند و ایمان نیاوردند یونس خواست در باره آنها دعا کند مردی عابد در آنشهر بود بنام ملیخا گفت در حق آنها نفرین کن و عالمی که او را روئیل میگفتند او را منع میکرد و گفت در باره آنها نفرین مکن زیرا که خدای تعالی هلاکت بنده گان را خوش ندارد.

خلاصه یونس [ع] نفرین کرد وقتی عذاب نازل شد روئیل گفت ای مردم همه روی بصحرا نهید کودکان را از مادران جدا کنید و چهارپایان را از بچه‌هایشان جدا کنید و بناله و گریه مشغول گردید آنوقت همه بیکدفعه با نیت‌های خالص صدا بلند کردند و گفتند (تؤمن بما جاء به یونس) و از اول ذی الحجه تا دهم محرم مردم بهمین طور مینالیدند و در اینکه چهل روز دست از ناله و فغان برنداشتند و بزبان حال میگفتند:

چاره ما ساز که بی‌یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم

پیش تو گر بی‌سر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم

پادشاه رو بخاک گذارد و گفت خدایا ما میخواستیم یونس را وسیله سازیم اکنون او بشامت گناه از بین ما بیرون رفته ما بدرگاه تو گرویدیم خدایا برحمت و اسعه خودت و بقدر و جاه یونس که بدرگاه تو دارد اینکه عذاب را از ما دفع کن جماعتی میگفتند پروردگارا یونس بما میگفت بنده گان را بخرید و آزاد کنید ما بندگان توئیم ما را بکرم عام خودت آزاد گردان، بعض دیگر میگفتند یونس ع بما میگفت هر کس بشما ستم نمود از آن درگذرید ما بگناه بسیار بر خود ستم نمودیم ما را عفو کن، بعض دیگر میگفتند پروردگارا تو گفته‌ئی سائل را رد نکنید و محروم نگردانید ما سائلان بی‌چیز رو بدر خانه تو آورده‌ایم ما را

صفحه : ۲۱۱

محروم مگردان.

ما تهی دستان بر آوردیم دستی بر دعا نقد فیضی نه بر اینکه دست گنه کاران ما

از عبد الله بن مسعود روایت شده که صدق نیت و خلوص آنان را بر اینکه داشت که هر مظلومی و حقی که بر یکدیگر داشتند رد کردند تا آنکه مردی سنگی را که از مال غیر در خانه زیر بنای خود نهاده بود خانه را منهدم گردانید و آنرا کند و بصاحبش رد نمود.

از صالح روایت شده که از علماء پیر مردی بنام روبیل در میان آنها بود آنها را امر کرد که همه ایمان آورده و خدا را باین کلمات بخوانید (یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا حی محیی الموتی و یا حی لا اله الا انت) تا عذاب از شما دفع شود آنها خدا را باین کلمات خواندند عذاب برحمت تبدیل گردید و هرگاه کسانی که عمر خود را صرف کفر کرده باشند باین کلمات بزرگوار دعا کنند بلا شبهه مستجاب گردد و حاجات او برآورده شود.

خلاصه روز چهلم که دهم محرم بود اثر مناجات دلسوز آنها ظهور نمود و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت ابر مرتفع گردید ابر مرحمت بر سر ایشان گسترده گردیده، یونس ع از آن رخنه کوه که متواری گردیده رو بنینوا نمود میخواست که از حال قوم خود خبردار گردد وقتی نزدیک شهر گردید شبانی را دید از شهر بیرون میآمد پرسید که اهل شهر چگونه بودند گفت سلامت بودند پس وقتی که از حکایت اهل شهر مطلع گردید متأثر و ناراحت گردید و با خود گفت من آنها را بنزول عذاب ترسانیدم و عذاب تبدیل برحمت گردید اگر من در شهر بروم مرا تکذیب میکنند رو بصحرا نهاد بکنار دریا رسید و در کشتی نشست کشتی در آنجا بسیار بود همه کشتی‌ها رفت و آن کشتی که یونس در آن بود نرفت گویند پیر مردی بود گفت بنده گریخته‌ئی در میان ما هست یونس [ع] گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید سلامت بروید مرا بدریا اندازید گفتند در تو اثر بنده گریخته نمی بینم تو سیمای صالحان داری

صفحه : ۲۱۲

چند دفعه قرعه زدند بنام یونس در آمد او را گرفتند که بدریا افکنند بماهی خطاب رسید که بنده مرا دریاب و چند روز شکم تو زندان او خواهد کرد او طعمه تو نیست، نون که نام ماهی است از ته دریا آمد دم کشتی و دهن باز نمود و یونس را فرو برد و یونس در شکم ماهی سه ماه محبوس گردید و خدای تعالی شکم آن ماهی را مثل بلور گردانید و آن ماهی او را در دریا گردانید و عجائب دریاها را مشاهده مینمود و تسبیح اهل دریا را شنید او نیز موافقت کرد و گفت (لا إله إلا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین) و گفته‌اند او چهل شبانه روز در شکم ماهی ماند وقتی مدت حبس یونس تمام شد ماهی مأمور گردید او را بصحرا اندازد قوله تعالی (فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ) چون در بیابان بود بامر حق تعالی فوراً درخت کدوئی روئیده شد و یونس در سایه آن درخت از تابش آفتاب محفوظ ماند و از شیر بز کوهی تغذیه مینمود الی آخر که داستان یونس مفصل است در جاهای دیگر باقی حکایت آن بیان شده.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ پس از بیان داستان قوم یونس ع که آنها پس از ظهور عذاب ایمان آوردند و نجات یافتند و اگر خواست خدا و مشیت او تعلق گرفته بود تمام اهل زمین ایمان می‌آوردند، شاید اشاره باین باشد که چون اجبار در کار نیست و بسیاری از مردم با اختیار خود را از قابلیت انداخته‌اند و خدا نخواسته که بجبر آنها را مؤمن گرداند پس آیا تو (خطاب برسول است) چنین قدرتی داری که آنها را مؤمن گردانی هرگز چنین قدرتی نداری.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي برای احدی نیست که ایمان بیاورد مگر باراده و تقدیر خدا، آیه اشاره به اینکه که و لو انسان در اعمال خود مختار است با اختیار خود ایمان می‌آورد یا کفر می‌ورزد لکن چون ایمان عمل قلبی است نه عمل جوارحی و هر قلبی قابل

صفحه : ۲۱۳

اشراق نور ایمان نیست باید نور ایمان از مبدء فیاض بقلب مؤمن افاضه گردد و قلب او را جذب نماید اینکه است که افاضه نور ایمان و جلب آن بدست خود انسان نیست.

آری چنانچه آیه ارشاد مینماید بقوله تعالی (وَيَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) ما را آگاه میگرداند که ایمان آوردن باذن خدا است لکن مقدمه و مهیا گردیدن نفس بقبول ایمان منوط بتعقل و تدبر است که آن امر اختیاری است و آنکسانی که در نظام عالم و تدبیر امور فکر نمیکنند آنها از نعمت ایمان محروم میمانند و مشمول غضب الهی میگردند.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است که هیچ نفسی ایمان نمی‌آورد مگر باذن خدا امر برسولش میکند که آنهائیکه برای کسب ایمان و یقین از تو آیات طلب میکنند بآنان بگو شما نظر در آسمانها کنید و بدایع قدرت را بنگرید تا شما را راهنمایی کند بر کمال صنع و حکمت پروردگار عالم، و آیه ارشاد باین است که اگر حکمتی که در آسمانها و زمین و نظام عالم هست شما را بر وجود قادر متعال ارشاد ننمود و از نظام عالم پی بمدبر آن نبردید آیات و معجزات پیمبران نیز شما را بی‌نیاز نمیگرداند یعنی شما باید عقل و فکر خود را بکار بیندازید تا اینکه ایمان و یقین در قلب شما نفوذ نماید و گر نه معجزات بتهنائی مکفی نخواهد بود چنانچه معجزات پیمبران تأثیر در قلوب مرده بشر نمی‌نمود.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ یعنی آیا اینک مشرکین منتظرند مگر مثل روزهای عذاب آنکسانیکه پیش از اینکه گذشته‌اند مشرکین مثل قوم عاد و ثمود و غیره ای محمد بگو صلی الله علیه و آله و سلم که انتظار بکشید عذاب را که بر شما نازل خواهد شد بدرستیکه من هم

صفحه : ۲۱۴

با شما از منتظرین هستیم.

اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است قوله تعالی (وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ) اشاره به اینکه که وقتی آیات الهی و انذار رسولان بکافرین تأثیر ننمود و آنان را بی‌نیاز نگردانید و بهمان انکار و جهود خود ماندند ای رسول بآنها بگو منتظر عذاب گردید و من هم با شما از منتظرین میباشم.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَاللَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ بعضی آیه را اینکه طور توجیه کرده‌اند که پس از آنکه در اثر انکار و استکبار کافرین عذاب استیصالی آنان را فرا گرفت ما پیمبران خودمان و مؤمنینی را که با او بودند نجات دادیم و کفار هلاک گردیدند اینکه چنین بر ما محقق و ثابت است که مؤمنین را از عذاب نجات دهیم.

حقا مفعول مطلق است که بجای فعل محذوف قرار گرفته، الف و لام (المؤمنین) شاید عهد باشد و (كذلك) اشاره باشد به اینکه که همینطوریکه امتهای پیشین در اثر مخالفت هلاک گردیدند و مؤمنین را نجات دادیم همین طور مؤمنین اینک امت را نیز با تو ای رسول [ص] نجات میدهیم و کافرین هلاک میگردند.

صفحه : ۲۱۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

اشاره

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِنْ يَمَسَّ سَكُّ اللَّهِ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸)

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)

صفحه : ۲۱۶

[ترجمه]

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو ای مردم (اهل مکه) اگر شما در صحت دین من در شکید من پرستش نمیکنم آنچه را که شما بغیر خدا عبادت میکنید و لکن پرستش میکنم آن کسی را که شما را میمیراند و مأمور شده‌ام که از گروندگان بوده باشم [۱۰۴]

و بمن امر شده (اقم وجهک) یعنی استقامت نمایم و رو کنم بدین حنیف و اینکه نبوده باشم البته از شرک آورنده‌گان [۱۰۵] و نیز بمن امر شده که عبادت نکنم چیزی را که نه عبادت آن نفع می‌بخشد و نه ترک آن ضرر میرساند (ای رسول) اگر چنین کردی همانا میباشی از ستمکاران [۱۰۶]

اگر خدا بتو دردی یا شدتی برساند هیچ برطرف کننده‌ی نیست مگر خدا و اگر خدا بخواهد برای تو صحت و غناء هیچ رد کننده از فضل او نخواهد بود فضل خود را بهر کس از بنده گانش بخواهد میرساند و او است آمرزنده و مهربان [۱۰۷]

ای محمد [ص] بگو ای مردم حقیقه بشما آمد حق (یعنی قرآن یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم) از جانب پروردگار شما همانا کسیکه هدایت یافت نفع آن عاید خودش میگردد و کسیکه گمراه گردید جز اینکه نیست که ضررش بر خود او است و من نیستم نگهبان شما [۱۰۸]

ای رسول پیروی کن آنچه را که بتو وحی کرده شده و بر ایذاء مشرکین صبر نما تا اینکه خدا حکم کند و او بهترین حکم کننده گان است [۱۰۹]

صفحه : ۲۱۷

[توضیح آیات]

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ

المؤمنین- خطاب نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که بگو ای اهل مکه اگر شما در دین من شک دارید و غرض شما اینکه است که من دست از معبودم بردارم و تابع شما گردم هرگز من چنین عملی نخواهم نمود و عبادت نمیکنم آنچه را که شما بغیر خدا پرستش مینمائید، شاید مقصود قطع طمع مشرکین باشد که گمان نکنید که در پرستش بتها با شما شرکت نمایم و دست از معبود خود بردارم.

دین قانون الهی و سنت و طریقی است که برای رسیدن بسعادت بشر و کسب فضائل انسانی و طریقی عبودیت و طاعت باید بین مردم استوار گردد در اینکه آیه برسول دستور میرسد که بگو طریقی و عمل من همان سنت الهی است که مأمور گردیده‌ام خودم عبادت نکنم آنچه را که شما از غیر خدا عبادت میکنید و بشما هم تذکر دهم که دین حق همین است و من پرستش میکنم خدائی را که شما را میمیراند و نیز مأمور گردیده‌ام که بوده باشم از گروندگان.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (واو) «و ان اقم» آیه را عطف داده بر موضع (و امرت) یعنی مأمور گردیده‌ام که از مؤمنین باشم و نیز بیای دارم یعنی استقامت نمایم و رو آورم بدین در حالیکه مایل باشم باو، و شاید مقصود از دین حنیف دین اسلام باشد یا ملت ابراهیم خلیل ع و هرگز نبوده باشم از کسانی که برای خدا شریک قرار دادند.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (و لا تدع) نهی است و بعد از نهی در آیه قبل که (و لا تکونن) در مقام بیان علت نهی اول است که در آیه بالا نهی نموده که از مشرکین مباش

صفحه : ۲۱۸

و در اینکه آیه ارشاد باین است که اگر پرستش کنی چیزی را که نه عبادت آن بتو نفع می‌بخشد و نه ترک آن بتو ضرر میرساند همانا تو از ستمکاران میگردی و اِنْ يَمَسَّ سَكَّ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ و اِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ جمله حالیه و در مقام بیان آیات بالا است که پرستش مکن و نخوان چیزی را از آنچه مشرکین غیر از خدا میخوانند و از آن طلب حاجت میکنند که نه از پرستش آن نفعی است و نه از ترکش ضرری است در حالیکه اگر برساند خدا بتو سختی کاشفی برای آن نیست که قدرت بر دفع آن داشته باشد مگر خود خدای تعالی و هرگاه اراده کند نفعی عاید تو گردد کسی را چنین قدرتی نیست که جلو فضل و کرم او را بگیرد فضل و کرمش بهر کس از بندگانش که مشیتش اقتضاء نماید میرسد و همانا او است آمرزنده و مهربان.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ خطاب برسولش نموده که بگو ای مردمان آمد شما را حق از پروردگارتان مقصود از (حق) قرآن و دین اسلام است یا خود پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و معجزات آنحضرت کسیکه از شما دعوت حقانی را پذیرفت و راه هدایت را پیدا نمود و در آن رهسپار گردید همانا بحقیقت نفعش عاید خودش خواهد گردید و کسیکه دعوت حقه را نپذیرفت و گمراه گردید ضرر گمراهی بر خود او است و ای رسول بانان بگو که من و کیل شما نیستم یعنی فقط وظیفه من تبلیغ رسالت است و نگهبان شما از ضرر هلاکتان نمیباشم.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ در اینکه آیه حضرتش مأمور بدو امر میگردد: یکی اینکه تابع وحی باش آنچه بتو وحی میرسد بآن عمل نما، و دیگر (و اصبر) بر جفاء و ایذاء کفار و مشرکین و آن نسبتهای ناروا که بتو میدهند صبر کن تا وقتی که حکم کند خدا در باره آنها و او بهترین حکم کنندگان است.

صفحه : ۲۱۹

اشاره

مکیه و هی مائه و ثلاث و عشرون آیه

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ يُوْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)
 أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵)

صفحه : ۲۲۰

اینکه سوره در مکه نازل گردیده، و قتاده گفته (اقم الصلوة طرفی النهار) در مدینه نازل شده و صد و بیست و دو آیه است بعدد مدنیان و صد و بیست و سه آیه بعدد کوفیان و صد و بیست یک بعدد بصریان و هزار و نهصد و پانزده کلمه و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده

(شیبینی سوره هود)

سوره هود مرا پیر نمود.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه کتابی است که آیات آن محکم و متقن گردیده پس آیات یا سوره‌های آن از هم جدا شده و از جانب حکیم آگاه (آمده)

[۱]

اینکه پرستش ننمائید مگر خدا را و همانا من بیم دهنده از عذاب و مژده دهنده شمایم (بر ثواب) [۲]

و اینکه از پروردگار خودتان طلب آموزش کنید و بسوی او بازگردید تا اینکه شما را متمتع و بهره‌مند گرداند بمتاع نیکو تا مدت معین و تا عطاء کند خدا هر صاحب فضلی را جزای فضلش را و اگر اعراض کنید و برگردید من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (قیامت) [۳]

بسوی خدا است بازگشت شما و او بر هر چیزی توانا است [۴]

آگاه باش که (کافرین) سینه‌های خود را (بر عداوت جمع میگیرند تا اینکه از رسول) مخفی دارند آگاه باشید وقتی که جامه‌های

خود را بسر درکشند خدا میداند آنچه را پنهان گردانیده‌اید و آنچه را آشکار کنند همانا او دانا است بآنچه در سینه‌ها است [۵]

صفحه : ۲۲۱

(توضیح آیات)**[سخنان مفسرین در توجیه الر]**

بقولی حروف مقطعه سرّ الله است و تکلم در او نباید نمود و بعضی گفته‌اند (الر) یعنی (انا الله اری) منم خدائی که طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را می‌بینم و هر کسی را مطابق عمل آن جزاء خواهم داد، بنا بر اینکه کلمه مشتمل بر وعد و وعید است و بقول دیگر حروف مقطعه اسم سوره است، و بقول دیگر نام قرآن است و در معنی چنین است که اینکه کتابی است که آیات آن محکم و ثابت گردیده، و از این عباس روایت شده یعنی آیات آن منسوخ نگردد.

کتاب احکمت آیاتهم ثم فصلت من لمدن حکیم خبیر کتاب خبر مبتداء محذوف است و (احکمت) صفت آنست یعنی اینکه قرآن کتابی است که آیات آن محکم و استوار گردیده بحجتهای روشن که هیچ اختلافی نه در نظم و نه در اسلوب و نه در الفاظ و نه در معانی آن پدید نگردیده و بهیچ وجه خلل و نقصی در آن راه ندارد.

و ممکن است مشتق از حکم بضم باشد بمعنی صار حکیم یعنی محکم است و احکام آن ثابت و نسخ بردار نیست و تا قیامت باقی خواهد ماند و آیاتیکه راجع باحکام و دستور العمل مؤمنین است جدا جدا هر یک در مورد خاصی که محتاج بآن بودند از جانب حکیم خبیر فرود آمده حکیم و خبیر صفت بعد از صفت است یعنی اینکه کتابیکه آیات آن محکم و ثابت و پایدار است از جانب آنکسی فرود آمده که هم حکیم علی الاطلاق است و هم خبیر و دانا است بآنچه صلاح خلق و نظام موجودات منوط بآن است. **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (أَلَّا تَعْبُدُوا)** در موضع نصب است و در تقدیر (فصلت آیاته لان لا تعبدوا) بیان و علت انزال قرآن و تفصیل آن است یعنی اینکه کتابی که آیات

صفحه : ۲۲۲

آن محکم و متقن و از نزد خدای حکیم خبیر نازل گردیده برای اینکه است که شما افراد بشر پرستش نکنید مگر خدای واحد احد را و در عبادت کسی را با او شریک نگردانید و همانا من که رسول و فرستاده شده از جانب اویم برای نفع شما آمده‌ام که میترسانم و بیم دهنده‌ام بعقوبت شرک و طغیان و مژده دهنده‌ام بپاداش آن و نعمتهای بهشت برای کسیکه خدای یکتا را عبادت کند و رو باو آورد و آن استغفروا ربکم ثم توبوا الیه (واو) «و ان» جمله را بجملة بالا- عطف داد، یعنی و نیز انزال و احکام قرآن برای اینکه است که از پروردگار خود آمرزش طلبید تا از گناهان گذشته‌تان پاک گردید سپس (توبوا الی الله) رجوع کنید بسوی او بعمل نمودن بطاعات.

و اعتراض به اینکه که (استغفروا و توبوا) یک معنی دارد و بدلیل ثم که حرف عطف است باید دو معنی مراد باشد مدفوع است به اینکه که شاید مقصود از استغفار آمرزش طلبیدن از گناهان گذشته است و مقصود از (توبوا) که آن نیز طلب عفو است، رجوع نمودن بسوی حق تعالی بقبول توبه است و از او توفیق طلبیدن بر عزم بر اطاعت در آینده زیرا که (توبوا) بر اینکه معنی نیز آمده و جوابهای دیگری نیز برای جمع آن داده شده.

يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (يُمَتِّعُكُمْ) چون جواب امر (توبوا) است اینکه است که مجزوم گردیده و معنی چنین میشود که

شما استغفار کنید و بسوی پروردگارتان بازگشت نمائید تا اینکه خدا شما را بهره‌مند گرداند و متمتع شوید بهره نیکو و تا آن مدتی که برای شما در تقدیر الهی تعیین گردیده کامیاب باشید.

در اینکه مقصود از اینکه تمتع و بهره برداری نیکو از عمر چیست بقولی یعنی اگر شما توبه و استغفار کنید عمر شما دراز می‌گردد و مردم از شما نفع می‌برند، بقول دیگر همیشه از امتیت و صحت و وسعت روزی بهره‌مند می‌گردید

صفحه : ۲۲۳

تا مدت اجل حتمی، و بقول دیگر مقصود از (اجل مسمی) یعنی بعذاب استیصالی که بر امم پیشین وارد گشته گرفتار نمی‌شوید. و بعضی از دانشمندان گفته‌اند (متاع نیکو) رضا است بر آنچه از نعمت در دست او است و صبر بر آنچه از محنت بوی روی نماید، و از لطائف قشیری نقل می‌کنند که گفته مقصود از (متاع نیکو) اینکه است که حاجت مردم بدست او گذارده میشود. و بهتر همان توجیهی است که از دانشمندان نقل شده زیرا اگر مقصود از متاع نیکو که خدای جلیل بتوبه کنندگان وعده داده که تا آخر عمرشان از آن بهره‌مند می‌گردند جهات طبیعی از صحت و مال و باقی جهات طبیعی مثل شهرت و امثال آن باشد معلوم است که بطور کلی نسبت مؤمنین با تقوی صادق نیست زیرا بعیان می‌بینیم که بسیاری از اشخاص مؤمن با تقوی گرفتار فقر بلکه مرض هستند و در شکنجه ظالمین گرفتارند پس از اینجا معلوم میشود که شاید مقصود از بهره نیکو که بتوبه کنندگان عنایت می‌گردد بهره روحانی است نه جسمانی زیرا در حدیث فرموده

(الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر)

آری کسی از عمر و حیات متمتع و بهره‌مند می‌گردد که در اثر تزکیه نفس و رجوع بحق تعالی دارای قلب مصفی گردیده و از غش و غل طبیعت راحت شده و یکجته و یکدله رو بحقیقت آورده و از گناهان و خطاهای خود شرمنده و در دل و زبان از او پوزش می‌طلبد البته چنین کسی کاملاً از حیات دنیوی خود بهره‌مند است و علی‌الدوام در مورد نفعات رحمانی واقع گردیده و دل و جان او از الطاف او بهره می‌گیرد و بلاها و مصیبات دنیا کمتر او را فشار میدهند زیرا چنین کسی بمرتبہ رضا رسیده و همش متاع و حظوظات دنیوی نیست که از اقبالش خورسند و از ادبارش دل‌تنگ گردد.

وَيُوتُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ چُون خدای تعالی (دائم الفضل و کثیر الاحسان) است هر کس رو باو آورد و بتوبه و انابه خود را در معرض رحمت و مغفرت الهی قرار دهد چنین

صفحه : ۲۲۴

کسی بقدر استعدادش از فیض رحمت خدا کامیاب می‌گردد زیرا که بخل در مبدء فیاض نیست. وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ خطاب (تولوا) بکفار و مشرکین است که اگر از حق تعالی اعراض کنید و از کفر و شرکتنان طلب آموزش نکنید و رو باو نیاورید پس می‌ترسم بر شما از عذاب یوم کبیر.

بقول بعضی از مفسرین مقصود از عذاب روز کبیر جنگ بدر است و بقول دیگر قحطی است لکن شاید مقصود بقرینه (یوم کبیر) که روز عذاب را متصف بکبیر نموده عذاب قیامت باشد زیرا که تمام عذابهای دنیوی نسبت بعذاب اخروی کوچک مینماید. إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بازگشت شما بسوی او است (الیه الرجعی و الیه المنتهی) سرانجام امور و پاداش اعمال نیکوکاران و کیفر و عذاب بدکاران همه بدست قدرت او انجام می‌گیرد که هر ذی فضلی را بحسب استعدادش بوی تفضل مینماید و گنهکار ناسپاس را بکیفر اعمالش میرساند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.

أَلَا- إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا- حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آیه خطاب

برسولش نموده و باو از حال مشرکین خبر میدهد که اینان جنینند که مؤکداً دل‌های خود را بر عداوت تو جمع می‌گیرند زیرا کسیکه بر چیزی اقبال کند بقلبش اقبال میکند و کسیکه اعراض کند آن نیز بقلبش اعراض کرده و کفار چون از حق تعالی اعراض کرده‌اند سینه‌های خود را بر عداوت برسولش جمع می‌گیرند چنین میکنند تا اینکه عداوت خود را بیوشانند آگاه باشید که آنان خود را بلباس میپوشانند چنانچه گفته‌اند وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیه‌ئی میخوانده مشرکین لباس بسر خود میکشیدند که صدای حضرتش را

صفحه : ۲۲۵

نشنوند لکن باید اینها آگاه باشند که در حینی که لباس بخود می‌پیچند خدا عالم است بآنچه پنهان میدارند و آنچه را که ظاهر میکنند زیرا که او عالم است بآنچه در سینه‌ها است از ایمان و کفر و صلاح و فساد که مخفی گردانیده‌اند.

صفحه : ۲۲۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۶ تا ۱۴]

اشاره

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَجِبُ سِوَا يَوْمِ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸) وَلَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحِمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسٌ كَفُورٌ (۹) وَلَئِنْ أَدْقْنَاهُ نِعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰)

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱) فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۳) فَالِمَّ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

صفحه : ۲۲۷

[ترجمه]

جنبه‌ئی در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است و میداند قرارگاه و جایگاهش را همه در کتاب روشن (لوح محفوظ) ثبت گردیده [۶]

خدا آنکسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده در حالیکه عرش او بر آب بود تا بیازماید که کدام یک از شما عملش نیکوتر است و اگر باین (کافرین) بگوئی که شما پس از مرگ مبعوث میگردید آنهائیکه کافر شدند گویند همانا نیست (اینکه قرآن) مگر سحری ظاهر [۷]

و اگر عذاب را از آنها عقب اندازیم تا وقت معین آنها البته میگویند چه چیز موجب تأخیر عذاب گردید آگاه باشید روز که عذاب بر آنها بیاید بازداشته شده از آنها نیست و آنها را فرا میگیرد آنچه را که بآن استهزاء مینمودند [۸] و اگر ما بانسان رحمتی بچشانیم پس از آن آنرا از او بگیریم همانا او مأیوس و ناسپاس میگردد [۹] و هر گاه او نعمتهائی بچشانیم پس از سختیها که با او رسیده بود البته میگوید که بدیها از من برفت و همانا او مسرور گشته و مباهات میکند [۱۰]

مگر کسانی که صبر کردند و اعمال نیکو نمودند برای چنین اشخاص است آمرزش و اجر بزرگ [۱۱] (ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم) مبادا تو ترک کنی بعضی از آنچه را که بسوی تو وحی میکنیم و سینه تو تنگ شود از آنچه (کافرین) میگویند که چرا بر او گنجی نازل نشد یا با او ملکی نیامد همانا تو بیم دهنده (و تهدید کننده‌ئی) و خدا بر هر چیزی نگهبان است [۱۲]

آیا (کافرین) میگویند (اینکه قرآن را بر خدا) افتراء زده‌ئی و از جانب او نیست باینان بگو شما ده سوره بهم بیا فید و بغیر خدا بقدری که استطاعت دارید کمک و استعانت بجوئید اگر شما راست میگوئید [۱۳] و اگر کافرین (بشما مؤمنین) جواب ندادند پس بدانید که اینکه قرآن بعلم خدا فرود آمده و خدائی نیست مگر او پس از اینکه آیا شما تسلیم میگردید [۱۴]

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

اشاره

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا دَابَّةٌ زنده‌ئی است که شأیت حرکت دارد یعنی هر جنبنده‌ئی که در روی زمین حرکت میکند آنرا (دابه) میگویند (دب- و درج اذا مشی مشیا خفیفاً) و در لغت عرب مخصوص بفرس یعنی اسب است.

آیه اشاره بعموم قدرت و احاطه فیض رحمت رحمانی خود نموده که جنبنده‌ئی در زمین نیست مگر اینکه بر خدا است روزی او، و اگر (علی) بمعنی خودش باشد چنین میشود که روزی هر مخلوقی بعهدده خالق و آفریننده او است و چون خدا خالق تمام جنبنده‌ها است البته روزی آنها بر او است، و بعضی گفته‌اند (علی) بمعنی (من) است یعنی از خدا است روزی او، و نیز خدای تعالی میداند مأوی و جایگاه او را و نیز میداند (مستودعها) بقول مجاهد مقصود از (مستودعها) اصلا بآباء و ارحام امهات است که گویا حیوانات در اینکه منزل بودیعه گذاشته شده‌اند، و بقول ابن عباس و ربیع (مستقر) منزل و قرارگاه حیوانات است در ایام حیات و (مستودع) قبر است که میت در آنجا بودیعه گذاشته میشود تا قیامت.

كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مقدار روزی هر جنبنده‌ئی از اول آفرینش او تا وقت هلاکت و انتهای عمر او هر یک بقدر صلاح دید ازلی و اراده سرمدی در کتاب که شاید مقصود کتاب تکوینی و دفتر آفرینش باشد یا لوح محفوظ ثبت گردیده، و شاید اشاره بعلم حضوری و احاطه علمیه او تعالی باشد که علم او بوجود آنها و قرارگاهشان و اندازه معاششان و تمام لوازم حیاتشان احاطه دارد و

چیزی از احاطه علمیه او خارج نیست.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ آيَةَ اخبار است که خدای جلیل از ترتیب آفرینش عالم مادیات خبر میدهد

صفحه : ۲۲۹

که آسمانها و زمین را در مدت شش روز آفریدم چون پیش از خلقت آسمانها و زمین شب و روزی نبود که شش روز تعبیر گردد، شاید مقصود اینکه است که انشاء آنها بمقدار شش روز از روزهای دنیا بوده، و شاید مقصود از یوم روزهای ربوبی باشد که بمقدار هزار سال از ایام دنیا بشمار آورده (وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) سوره حج آیه ۴۶، و اگر چه حق تعالی بقدرت تامه خود توانا بود که تمام عالم را بیک چشم بهم زدن بلکه اسرع از آن ابداع و انشاء نماید لکن حکمت و علم بصلاح چنین ایجاب نموده که عالم مادیات و طبیعیات را بتدریج بیافریند چنانچه امور طبیعیات نیز بتدریج واقع میگردد.

وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ در مجمع گفته اینکه آیه دلیل بر اینکه است که عرش و آب قبل از خلقت آسمانها موجود بودند و آب بدون موضع و قرار گاه بقدرت خدا قائم بوده بلکه خدا بکمال قدرت آنرا نگاه میداشته و اینکه از بزرگترین دلیل است برای اهل انکار. [پایان] لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ظاهرا لام (لیبلوکم) لام علت است که ما چنین کردیم تا شما افراد بشر را بیازمائیم که کدام یک از شما در عمل نیکوتر است.

اینکه آیه نظیر آیه دوم سوره ملک است (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) و چنانچه معلوم است موت و حیات و زندگانی هر موجود طبیعی منوط بموجودات جسمانی از آسمانها و زمین و آب و باقی عناصر است.

و در اینجا نکته‌ئی بنظر میرسد که ممکن است گفته شود از لام (لیبلوکم) که مفید علت است معلوم میشود که آفرینش آسمانها و زمین برای وجود انسان و آزمایش او است چنانچه راجع بزمین فرموده (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) سوره بقره آیه ۲۷، همین طوری که اینکه آیه صریح در اینکه است که خلقت زمین و آنچه در آنست برای نفع بشر است گفته آفرینش آسمانها و آنچه در او است

صفحه : ۲۳۰

برای انتفاع بشر است، و میتوان گفت که لام (لیبلوکم) لام علت نباشد بلکه لام غایت باشد که نتیجه آسمانها و زمین اینکه است که شما آزمایش شوید، و از آیه چنین استفاده نمود که غرض اصلی از ایجاد بشر اشخاصی است که پس از آزمایش از بوته امتحان خالص بیرون آیند و باقی افراد بطفیل وجود آنها آفریده شده‌اند و لَيْسَ قُلْتُمْ إِنَّا نَكْمُ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ خطاب برسول اکرم است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر تو باین کافرین بگوئی شما پس از موت مبعوث خواهید گردید یعنی در عالم آخرت ثانیاً زنده خواهید شد و پاداش اعمالتان خواهید رسید میگویند نیست اینکه قول مگر سحری ظاهر سحر بمعنی تمویه است یعنی میخواهی باین سخنان ما را فریب بدهی و بترسانی و بتو ایمان آوریم.

وَلَيْسَ آخِرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابُ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لِيَقُولَنَّ مَا يَجْسِبُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ

[سخنان مفسرین در توجیه «امه معدوده» مأخوذ از مجمع البیان]

۱- اگر ما از اینکه جماعت عذاب استیصال را (عذابی که امم پیشینیان را میگرفته) عقب اندازیم تا وقت معین و اجل مسمی، و امه بمعنی حین است قوله تعالی (وَإِذْ ذُكِّرْتُمْ بَعْدَ أُمَّةٍ)، [ابن عباس و مجاهد] ۲- بقولی امه یعنی بسوی جماعتیکه متعاقب یکدیگرند و در

کفر اصرار میکنند و در زمین آنها مؤمن یافت نشود چنانچه قوم نوح ع چنین بودند.

[علی بن عیسی] ۳- بقول دیگر (الی امه) یعنی بعد از جماعتی که بآنها تکلیف میکنیم و نافرمانی میکنند پس حکمت اقتضاء مینماید که آنها را هلاک کنیم و قیامت را برانگیزیم. [جبائی] ۴- و بقولی مقصود از امه معدوده اصحاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

صفحه : ۲۳۱

میباشند که در آخر الزمان است و آنها سیصد و سیزده مردند مثل عدّه اصحاب بدر که اینها در یک ساعت جمع میگرددند. [ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام] [پایان] قوله تعالی اگر عذاب کفار را عقب اندازیم تا آن مدت معلوم همانا بطور استهزاء و سخریه میگویند چه چیز بازداشت نزول و وقوع عذاب را آگاه باش روز که عذاب آنها را بگیرد دافعی از آن نیست و نازل میشود بر آنها آنچه که بآن استهزاء میکردند.

وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَفُورٌ آیه اشاره بناسپاسی انسان نموده که انسان (ظلوم کفور) حال و سجیه او چنین است که وقتی بعضی از رحمت و نعمتهائی که بوی کرامت نموده بودیم و پس از آن بمقتضای حکمت از وی گرفته میشود گویا تمام نعمتهائی که در دست رس او هست فراموش کرده و مأیوس میگردد و انسان بسیار ناسپاس است و کفران نعمت مینماید یعنی صفت آدمی چنین است.

(کفور) در اینجا میشود بمعنی کفران نعمت و ناسپاسی از باقی نعمتهائی باشد که در دست رس او گذارده شده و میشود که بقرینه (یؤوس) بمعنی کفر اصطلاحی باشد چنانکه در سوره یوسف آیه ۸۷ فرموده (إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ). وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ و هرگاه بانسان بچشانیم نعمتهائی از صحت پس از مرض و سختی که بوی اصابت نموده بود همانا مغرور میگردد و بجای آنکه شکر نعمت نماید میگوید سختیهای من رفت و ناراحتیهای من پایان رسید و در آن بسیار شادمانست و مباهات و فخر میکند بطوریکه از شکر منعم باز میگردد. از بعض مفسرین است که لفظ اذاقه و مس در آیه تنبیه بر اینکه است که

صفحه : ۲۳۲

آنچه آدمی از نعم و نعمت میباید مثال آنچیزی است که در قیامت خواهد یافت و مشعر بر اینکه است که او باندک چیزی در کفر و بطر واقع میگردد زیرا که ذوق ادراک طعم است، و مس: مبدء وصول. خلاصه انسان بمحض اینکه غمی بوی برسد کفران میکند و بمجرد اینکه نعمتی بیابد فخر و مباهات مینماید.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ظاهرا استثناء در (إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) استثناء متصل است زیرا که (الانسان) در آیه بالا- جنس است و محلی بالف و لام گردیده و مفید استغراق است یعنی جنس انسان اینکه طور است که وقتی نعمتی از وی گرفته میشود مأیوس میگردد و کفران نعمت مینماید مگر (مؤمن با تقوی) و آنها کسانی میباشند که در هنگام بلاء شکیبائی نموده و شکرگزاری میکنند و اعمال شایسته مینمایند و برای چنین مردمان صالحی مغفرت و آمرزش و پاداش بزرگی است.

و بعضی (إِلَّا الَّذِينَ) را استثناء منقطع گرفته‌اند از آیه بالاتر یعنی (لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) و بنا بر اینکه معنی آیه در مقام اینکه است که صفات مؤمنین بر خلاف کافرین است و آنها چنینند که هرگاه نعمتی بآنها رسد شکرگزاری میکنند و وقتی نعمت از آنها گرفته شود صبر و شکیبائی مینمایند و کفار بر خلاف اینند وقتی نعمتی بآنها رسید خود را مستحق آن میدانند و وقتی گرفته میشود مأیوس

گردیده و کفران مینمایند.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند مشرکین عرب از روی عناد و تعصب بحضرت طعنه میزدند و بآیات قرآن استهزاء مینمودند و میگفتند تو اگر پیمبری چرا خدای تعالی بتو گنجی عطا ننموده و یا با تو ملکی نفرستاده تا شاهد گفتار تو باشد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از گفتار رکیک آنها دلتنگ میگردد اینک بود که

صفحه : ۲۳۳

برای تسلی دل مبارکش اینکه آیه نازل گردید که شاید تو از گفتار اینکه کافرین که گویند چرا خدا با تو گنجی یا ملکی نفرستاده دل تنگ گردی و بعضی از آنچه بتو وحی رسیده ترک نمائی و بمردم نرسانی.

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ اشاره به اینکه که ای رسول تو برای انذار و تهدید افراد بشر فرستاده شده‌ئی وقتی وظیفه تبلیغ خود را انجام دادی و از عهده تکلیف برآمدی بر تو باکی نیست از گفتار رکیک کفار و مشرکین آزرده مشو. شعر:

در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و وع وع ایشان چه باک

و آنچه بتو وحی میرسد بمردم برسان وظیفه تو همین است اگر نرسانی رسالت خود را بدرستی انجام نداده‌ئی و خدا بر هر چیزی و کیل و نگهبان است تو اعتنائی بسخنان ناروای آنها نکن کار خود بخدا واگذار و در امر رسالت پافشاری نما که در همه حال تو را یاری میکند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مرجع ضمیر (يقولون) کفار میباشند و ام منقطعه است و بمعنی (بل) آمده یعنی بلکه کفار و مشرکین عرب میگویند که اینکه قرآن ساخته شده و بهم بافته‌گی خود رسول است و بخدا افتراء میزند و باو نسبت میدهد ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو اگر چنین گمان میکنید که نسبت بخدا دروغ می‌بندم شما هم مثل من عرب هستید بلکه از فصحاء و ادباء میباشید و اطلاعاتان بر حکایات گذشته‌گان زیادتر از من است ده سوره مثل اینکه قرآن در فصاحت و بلاغت بهم بیافید و از غیر خدا هر کس را خواهید کمک بگیرید اگر راست میگوئید که من اینکه قرآن را از پیش خود گفته‌ام و در سوره بقره و سوره یونس که گویند پیش از سوره هود نازل گردیده فرموده اگر گوئید که قرآن از جانب خدا نیست مثل یک سوره آنرا بیاورید در اینجا فرموده مثل ده سوره آنرا بیاورید و نتوانستند بیاورند

صفحه : ۲۳۴

و اینکه از بالاترین معجزه بشمار میرود که با اینکه قرآن از جنس کلام و عربی است و منکرین در مرتبه اول اعراب و اهل لسان بودند و از فصحاء آن زمان بشمار میرفتند و با آن ضدیت و دشمنی که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داشتند اگر قدرت داشتند بهر قیمتی که تمام میشد معارضه با قرآن میکردند و اگر کرده بودند خبرش فاش میگردد بلکه بجہانیان اعلام مینمودند و حجیت قرآن را باطل میگردانیدند و اینکه برهان و دلیلی است واضح برای اثبات حقایق قرآن چنانچه آیه بهمین مطلب اشاره دارد.

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنْ كُنْتُمْ مُنْكَرِينَ اجابت شما را نمودند ضمیر جمع در (لکم) خطاب بر رسول است و اشاره بعظمت شأن آن بزرگوار، و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود رسول و مؤمنین باشد که آنها نیز برای یاری دین بقرآن تحدی مینمودند فاء (فاعلموا) تفریع است یعنی پس از آنکه نتوانستند مثل ده سوره آنرا بیاورند بدانید که نزول اینکه آیات بعلم خدا است، از اینکه نسبت آیات را بعلم خدا داده میتوان استفاده نمود که مقصود اینست که گمان نشود قرآن از

ملائکه و روحانین یا بشر بر حضرتش فرود آمده بلکه از حاق حقیقت علم ازلی الهی در اینکه عالم نزول نموده و منظوی است بر آنچه صلاح بشر است در حیات دنیای آنها و برای آخرتشان سودمند است و باید بدانید که اله و کسیکه مستحق پرستش باشد نیست مگر او فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (انتم) شاید خطاب بمشرکین باشد که پس از آنکه شما با جدیتی که در خاموش کردن چراغ هدایت (قرآن) دارید و عاجز ماندید که حتی ده سوره مثل آنرا بیاورید آیا در اینکه صورت تسلیم میگردید و بحقیقت قرآن اعتراف مینمائید یا باز دست از لجاجت و انکار برنمیدارید.

صفحه : ۲۳۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْحَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَبَّحُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶) أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالِنَارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكْفُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۲۲)

صفحه : ۲۳۶

[ترجمه]

هر کس مراد و مطلب او حیات دنیا و زینت آن باشد پاداش سعی و کوشش اعمال او را در همین دنیا (که مرادش بوده) می‌دهیم و در اینکه دنیا چیزی از مزد عملشان کم نخواهد شد [۱۵] و آن جماعت کسانی خواهند بود که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نیست مگر آتش جهنم و آنچه را که در دنیا کرده‌اند حبط می‌گردد و آنچه عمل کرده‌اند باطل می‌شود [۱۶] آیا هر که را باشد از پروردگار خود برهانی و از پی برهان او گواهی از خدا درآید (یعنی قرآن) و پیش از آن کتاب موسی (یعنی تورات) در حالیکه آن تورات پیشوا و رحمت بود، آن گروه که بر بینه بودند از پروردگارشان بقرآن می‌گروند، و هر کس از ملت‌های مختلفه که بقرآن کافر گردد پس آتش دوزخ وعده‌گاه او است و تو از اینکه موعدها در شک‌مباش و از اینکه قرآن از جانب پروردگار تو است و آن حق است و لکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند [۱۷] و کی است رستگارت از کسی که بر خدا دروغ بندگان کسانی می‌باشند که بر پروردگارشان عرضه می‌گردند و گواهان می‌گویند اینها کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند [۱۸] آنان که مردمان را از راه خدا باز میدارند و آنرا براه کج توصیف می‌کنند و آنها با آخرت کافرند [۱۹]

آنها عاجز کنندگان خدا در زمین نمیباشند و از غیر خدا برای آنان دوستانی نیست و عذاب آنها دو چندان است و اینها قدرت بر شنیدن آیات خدا ندارند و نتوانند که ببینند [۲۰]

آنان کسانی میباشند که در حق خود زیان برده‌اند و از آنها گم شد آنچه را که بودند افتراء میزدند [۲۱]

شکی نیست که اینها در آخرت نیز از زیانکارانند [۲۲]

صفحه : ۲۳۷

(توضیح آیات)

اشاره

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا تُؤْفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ظاهرا (من) موصوله عموم دارد چنانچه از زاد المسیر نقل شده و شامل میگردد هر کسی را که عمل خیری بنماید و مرادش حظوظات و زینتها و تجملات دنیوی باشد خواه مؤمن باشد یا کافر یا منافق و عملش خالص برای خدا و آخرت نباشد یا از روی ریاء و سمعه یا برای منافع دنیوی و بدست آوردن مشتیهات نفسانی و ارضاء قوای شهوی یا غضبی یا غیر اینها عمل نیکی مثل عبادات که از روی ریاء و خود نمائی انجام دهد یا انفاق مال یا وعظ و موعظه یا غیر اینها که غرض او شهرت باشد یا منافع دنیوی نه رضای الهی آنچه باشد در اینکه آیه و آیات دیگر مثل قوله تعالی در سوره شوری آیه ۱۹ (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) گوش زد بشر مینماید که هر عمل نیکی که خلوص در آن نباشد و غرض منافع دنیا باشد از همین دنیا که مراد مقصودش بوده تمام و کمال عوض باو عطاء مینمائیم و از طالبین حظوظ دنیا چیزی کم نمیکنیم.

و بسیاری از مفسرین گفته‌اند مقصود از (من کان) کافرین یا منافقینند که بریاء عمل خوبی را انجام میدهند مثل اینکه منافقین در نماز جماعت حاضر میگردند که بنمایند ما داخل در مؤمنینیم و در واقع ایمان ندارند یا کافر که کار نیکی مثل کمک بفقراء و انفاق مال یا دست گیری بضعفاء یا غیر اینها میکند لکن چون شرط قبول شدن اعمال نیک ایمان و خلوص است و اینها ایمان ندارند و خداوند وعده فرموده که عمل هیچ عمل کننده‌ئی را خواه زن باشد یا مرد ضایع نگرداند اینکه است که نتیجه و فائده عمل نیکشان در همین دنیا که مراد و مطلبشان بوده عایدشان خواهد گردید.

صفحه : ۲۳۸

و نیز گفته‌اند اگر در اینکه عالم بفائده عمل نیکشان نرسند در آخرت اگر کافر یا منافق باشند بقدر عمل نیکشان در عذاب آنها تخفیف میدهند.

و معنی اول اگر چه بدو جهت نزدیک تر بواقع مینماید یکی از جهت لفظ که (من) موصوله عموم دارد و شامل میگردد هر کسی را که چنین باشد یعنی مقصودش از عمل فائده دنیا و تزین آن باشد و تخصیص بکافر یا منافق یا ریاء کار ندارد و دیگر نظر بمناط حکم که بمقتضای حکمت الهی بایستی هر کسی را بنتیجه کارش و فائده‌ئی که در عمل در نظر داشته برساند تا آنکه نعمت را بر او تمام کرده باشد حتی مؤمنی که برای فائده دنیوی کار نیکی انجام دهد لطف الهی مقتضی اینکه است که او را بآن فائده‌ئی که

مرادش بوده برساند، لکن نظر بآیه بعد که فرموده:

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَبَّحُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اکثر مفسرین عموم (من) موصوله را تخصیص داده‌اند بکفار و منافقین زیرا که ظاهراً (اولئك) اشاره بجماعتی است که مراد و مقصدشان فقط حیات دنیا است و عقیده بآخرت ندارند و آنها کفار و منافقینند و آنها ایند که در آخرت برای آنها نیست مگر آتش جهنم و اعمالشان باطل و بی‌اثر می‌گردد و مؤمنین چنین نیستند، و الله العالم.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً اسْتَفْهَام (افمن) تقریری است که آیا آنکسیکه بر بینه و برهانی باشد از پروردگارش که مثبت مدعای او باشد و با شاهدی است از حق تعالی که تالی او است، شاید مقصود از شاهد قرآن باشد و تلو او که گواه او است و بصحت آن گواهی میدهد مثل کسی ماند که زینت دنیا طلبد و عملش بر وجه خلوص نباشد و بعضی گفته‌اند صاحب بینه مؤمنین اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص

صفحه : ۲۳۹

و شاهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و بقولی صاحب بینه پیغمبر [ص] است و گواه او جبرئیل یا ملکی که حافظ او بوده یا علی مرتضی ع یا صورت آن حضرت که هر کس بدیده انصاف در او نگرستی انوار حق تعالی و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده

مینمود (ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی)

و بعضی گفته‌اند بینه قرآن است (و یتلوه) بمعنی (یقرؤه) می‌باشد و شاهد جبرئیل است.

و در زاد المسیر گفته انجیل تابع قرآن است بتصدیق و بشارت اگر چه قبل از او نازل شده است (و من قبله) یعنی پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده و کتاب موسی یعنی تورات زیرا که همانا او در تصدیق نبی‌امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق قرآن است (اماما) در حالیکه تورات اهل دین را پیشوا بوده. (کاشفی) بروایت متواتر از مخالف و موافق رسیده که مقصود از بینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و شاهد امیر المؤمنین ع، و ثعلبی که پیشوای اصحاب حدیث است در تفسیرش بسند خود از کلبی از عبد الله بن عباس و نیز حبیب بن یاسر از زاذان روایت کرده که امیر المؤمنین ع فرمود بحق آنخدائیکه در زیر زمین دانه را بشکافت و در رحم صورت نگارد که اگر برای من وساده یعنی بالشی نهند و مرا بر آن نشانند حکم میکنم میان اهل تورات بتورات و میان اهل انجیل بانجیل و میان اهل زبور بزبور و میان اهل قرآن بقرآن و هیچ فردی از قریش نیست الا اینکه میدانم آیه‌ئی را که در باره او نازل شده که دلالت دارد بر اینکه او بهشتی است یا دوزخی، مردی برخواست و گفت آیه کدام است یا امیر المؤمنین فرمود آیه (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) بینه از پروردگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که او بر حجتی است روشن که از نزد خدا است (و شاهد منه) منم که از اویم و تابع او، و غیر اینها از روایات بسیار که مقصود از (یتلوه شاهد منه) علی ع است.

[ابو الفتوح رازی و منهج الصادقین]

صفحه : ۲۴۰

أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالِنَارُ مَوْعِدُهُ (اولئك) اشاره است به (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ) یعنی آیا کسیکه بر بینه و بصیرت باشد از پروردگار خودش و تلو آن شاهدی از خود او باشد که بر صدق او گواهی دهد مثل کسی ماند که بدون بصیرت و

دانش و بدون بینه باشد و کسیکه شاهد بر گفتارش نباشد یعنی اینکه دو مساوی نیستند.

و بقولی در معنی آیا کسیکه بر بینه و بصیرت باشد از پروردگارش مثل کسی ماند که مرادش حیات دنیا و زینت آن باشد و ایمان نیاورده باشد و کسیکه بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن از مشرکین عرب و فرق کفار مثل یهود و نصاری و غیره کافر گردد مسیر و مستقر و وعده گاه او آتش است.

[مجمع البیان] فلا- تکة فی مریة منه إنه الحق من ربك و لكن أكثر الناس لا- يؤمنون اگر چه خطاب (فلا تکة) برسول است لکن مقصود مؤمنین میباشند که مبادا از گفتار کافرین و ایرادات آنها شکی عارضتان گردد زیرا که شأن رسول صلی الله علیه و آله و سلم اجل از اینکه است که شک عارض او گردد، و بقولی در معنی (ایها الانسان یا ایها السامع) در شک نباش از آنچه نازل میگردد زیرا که آن حق است و از طرف پروردگار تو است لکن بیشتر مردم نمیدانند، و شاید مقصود اینکه باشد که بیشتر مردم چنین فهم و علمی ندارند که حق و باطل را از هم جدا کنند.

و من أظلم ممن افتری علی الله کذباً أولیک یعرضون علی ربهم و یقول الأشهداء هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم شاید آیه در مقام تهدید و سرزنش کسانی میباشد که آیات قرآن و رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نمودند یا آنکسانی که بخدا دروغ بسته باشند مثل اینکه نسبت فرزند بخدا بدهند که چنین افرادی ستمکارترین مردمند که هم بخود ستم نموده‌اند که خود را از رحمت الهی دور گردانیده‌اند و هم بانبیاء و اینان کسانی میباشند که نزد پروردگارشان در موقع حساب در معرض سؤال واقع میگردند و شهود آنها از ملائکه و کرام الکاتبین یا انبیاء بقولی یا شهداء هر زمان از

صفحه : ۲۴۱

امامها [ع] یا اعضاء و جوارح بدن او که اینها بر علیه او شهادت میدهند و گویند اینها کسانی میباشند که در دنیا بخدا افتراء بستند و حجت‌های خدا را انکار نمودند أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظالمین ظاهرا (الا) خطاب بخود رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که تو از کفر و انکار منکرین و ایرادات بی‌مورد آنان آزرده خاطر مشو و آگاه باش که ستمکاران و آنهاییکه بخدا افتراء میزنند از رحمت خدا دورند.

الذین یضیئون عن سبیل الله و یبعونها عوجاً و هم بالآخره هم کافرون آیه ظالمینی که از رحمت خدا دورند معرفی مینماید که آنها کسانی میباشند که راه خدا را می‌بندند و مردم را در بیراهه براه کج سوق میدهند (و هم) واو، حالیه است یعنی اینها مردم را از راه راست و راه حقیقت که سرانجام آن قرب جوار رب العالمین است بیراهه میکشاندند در حالی که بقیامت کافرند یعنی عالم آخرت را انکار مینمایند و میگویند بعث و حشر و سؤال و جوابی نیست أولیک لم یکنوا معجزین فی الارض و ما کان لهم من دون الله من أولیاء (اولیک) اشاره است به (الذین یضیئون) یعنی آن گروه کافرین نیستند عاجز کنندگان خدا از عذابشان و اینان چنین قدرتی ندارند که خدا را در زمین عاجز نمایند و دوستی ندارند که عذاب خدا را از آنها دفع نماید.

شاید (فی الارض) اشاره باین باشد که اگر خدا بخواهد اینها را در همین زمین دنیا عذاب نماید اینها قدرتی ندارند که بتوانند جلو عذاب را بگیرند.

یضاعف لهم العذاب ما كانوا یسقطون السمع و ما كانوا یبصرون (یضاعف) استیضاف است یعنی عذاب مشرکین دو برابر است.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- عذاب آنها منحصر بکفرشان نیست بلکه بر کفر و سائر معصیتهای عذاب میشوند چنانچه در آیه دیگر فرموده (زدناهم عذاباً فوق

العذاب بما كانوا يُفسِدُونَ) ۲- یعنی هر وقت یک قسم عذاب تمام شد قسم دیگری بآنها دائماً عذاب میکنند

صفحه : ۲۴۲

و همیشه بقدر استحقاقشان آنها عذاب میشوند.

۳- عذاب بر رؤساء آنها مضاعف میگردد برای کفرشان و ظلمشان بخودشان و برای دعوت کردن تابعین خود را بگمراهی و اینکه عذاب بدو جهت است یکی گمراهی خودشان و دیگر مانع گردیدن اتباعشان را از دین. [مجمع البیان] و شاید مقصود اینکه باشد که عذاب اینها در آخرت شدیدتر از باقی کفار است که بخدا افتراء نمیزدند و همین کفرشان بانکار الوهیت یا رسالت یا غیر اینها است سبب عذاب آنها است و از اوصاف آنهاست که بخدا افتراء میزنند اینک است که نمیتوانند کلام حقانی را بشنوند و نه اینکه آیات حق را ببینند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ اینک جماعت کسانی میباشند که بنفسهای خود زیان رسانیدند و آن چیزی از بت‌ها که شریک الوهیت میدانستند یا آنچه که نسبت اولاد بودن آنها بخدا میدادند از نظرشان مفقود گردید و جز خسران و عذاب مضاعف برای آنها چیزی باقی نماند.

لا جرم أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْآخْسَرُونَ شکی نیست که چنین جماعتی در منتهی درجه خسران و زیان‌کارترین زیان‌کاران خواهند بود که نفس شریف خود را ببهای بیمقدار دنیا و خیالات فاسد بی‌مغز فروختند و در عوض نگرفتند مگر عذاب جحیم و دوری از رحمت رحمانی را

صفحه : ۲۴۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَ الْأَصْمَىٰ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَ فَلَآ تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأى وَ مَا نرى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷)

قال يا قوم أ رأيتم إن كنت على بينة من ربى و آتاني رحمه من عنده فعمت عليكم أنزلكموها و أنتم لها كارهون (۲۸) و يا قوم لا أسئلكم عليه مالا- إن أجرى إلا- على الله و ما أنا بطارد الذين آمنوا إنهم ملاقوا ربهم و لكنى أراكم قوماً تجهلون (۲۹) و يا قوم من ينصرونى من الله إن طردتهم أ فلا تذكرون (۳۰) و لا- أقول لكم عندى خزائن الله و لا- أعلم الغيب و لا- أقول إننى ملك و لا- أقول للذين تردى أعتنكم لن يؤتيهم الله خيراً الله أعلم بما فى أنفسهم إنى إذا لمن الظالمين (۳۱)

صفحه : ۲۴۴

[ترجمه]

همانا آن کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند و بدرگاه خدای خود خاضع و خاشع گردیدند آنها اهل بهشتند و در بهشت جاویدانند [۲۳]

مثل اینکه دو فرقه (کافر و مؤمن) بآدم کور و کر و بینا و شنوا ماند آیا اینکه دو فرقه با هم مساوی میباشند و مثل یکدیگرند آیا چرا شما متذکر نمیگردید [۲۴]

همانا ما نوح را بسوی قومش فرستادیم (و بقومش) گفت بحقیقت من برای شما بیم‌دهنده ظاهری میباشم [۲۵]
گویم پرستش نکنید مگر خدا را من بر شما از عذاب روز دردناک میترسم [۲۶]
آن جماعتی از قومش که کافر بودند گفتند ما تو را نمی‌بینیم مگر بشری مثل ما و تابعین تو را نمی‌بینیم مگر مردمان پست کم فهم و برای شما بر ما افزونی نمی‌بینیم بلکه گمان می‌کنیم شما از دروغگویانید [۲۷]
(نوح گفت) ای جماعت خبر دهید مرا اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و از نزد خودش بمن رحمتی داده باشد و بر شما پوشیده گردیده آیا من شما را ملزم میگردانم در حالیکه شما کراهت داشته باشید [۲۸]

ای جماعت من از شما مالی و اجرتی سؤال نمیکنم اجر من نیست مگر بر خدا و من کسانی که ایمان آورده‌اند از خود طرد کننده نمیباشم زیرا که آنها ملاقات کننده جزای پروردگار خودشانند لکن من شما را می‌بینم جماعتی جاهل و نادان [۲۹]
ای قوم کی است که مرا یاری کند از عذاب خدا اگر آنها را طرد کنم آیا چرا شما متذکر نمیگردید [۳۰]
نوح گفت بشما نمیگویم خزینه‌های خدا نزد من است و نمیگویم عالم بغییم و نمیگویم مر آنها را که چشمهای شما آنها را بخواری مینگرد خدا بآنها خیری نخواهد داد خدا داناتر است از آنچه در قلبهای آنها است اگر من حکم باسلام آنها نکنم همانا که از ستمکاران باشم [۳۱]

صفحه : ۲۴۵

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ پس از توییح و تهدید کافرین و مشرکین و آنهائیکه بخدا افتراء میزنند و نسبت اولاد بمقام کبرئاتی احدی میدهند که عذاب آنها مضاعف است و در قیامت زیان کارترین زیان کارانند.

در اینکه آیه در مقابل آنها بکسانیکه ایمان آورده‌اند و بر طبق ایمانشان اعمال شایسته نموده‌اند (و اخبتوا) اخبات بمعنی خضوع و خشوع است و بالام استعمال شده مثل اینکه گفته میشود (اخبث لله) برای خدا خاضع گردید و در آیه با الی آمده (وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ) و آن متضمن اطمینان است یعنی بذکر پروردگارشان آرام گرفتند، و بقولی برای او تواضع نمودند، و بقول دیگر از ما سوی الله منقطع گردیدند و خود را باو بستند و از غیر بریدند (اولئک) اشاره بچنین مؤمنینی است که دارای چنین اوصافی باشند، ایمان کامل که با عمل شایسته که لایق پیشگاه مقام احدیت باشد و آن عملی است که با خضوع و آرامش و اطمینان قلبی بذکر پروردگار توأم گردیده اینها یاران بهشت و در آن جاویدانند گویا بهشت که دار کرامت الهی است نام زد آنها گردیده.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا مَثَلُ الْكَاْفِرِ مَلْحَدٌ كَمَا بَخْدَايَ تَعَالَىٰ افْتِرَاءَ مِيزْنَدِ و آن مؤمن صالحی که بذکر و یاد پروردگار قلبش آرام گرفته مثل دو نفر ماند که یکی کور و کر باشد و دیگری بینا و شنوا آیا اینکه دو نفر با هم مساوی و مثل هم مانند هرگز چنین نخواهد بود.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ استفهام برای تقریر و توییح است که آیا چگونه متذکر نمیگردید

صفحه : ۲۴۶

و فکر نمیکنید که کسیکه چشم دلش روشن گردیده و آیات تکوینی و تشریحی را مینگرد و نیز گوش قلبش باز گردیده و بگوش باطن آیات قرآن را استماع مینماید مثل کسی نخواهد بود که مثل مردگان نه چیزی ببیند و نه چیزی بشنود از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند، و اصم کسی است که باطل را حق و حق را باطل شنود و بآن عمل کند، و بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل (بی بیصر) جلا یافته و سمیع کسی است که گوش همتش بگشواره (بی یسمع) آراسته گشته هر که بخدا بیند جز از خدا نبیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود. [پایان] اشاره بآن حدیث قدسی مشهور است که فرموده:

(ما تقرب الی عبدی بشیئی احب الیّ مما افترضته علیه و لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبّه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یمسح بها ان دعانی اجبته و ان سألتنی اعطیته) «۱»

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ پس از وعده بمؤمنین بدرجات بهشتی و وعید بکافرین بدرکات جهنمی برسولش خبر میدهد که ما نوح [ع] را (که از پیمبران اولو العزم بود) برسات بسوی قومش فرستادیم، و گویند در اینجا کلامی حذف گردیده در تقدیر است (قال لهم إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ) نوح ع گفت ای جماعت من برای نفع و هدایت

(۱) بنده من نزدیک نمیگردد بمن بچیزی که دوست تر باشد بسوی من از آنچه بر او واجب گردانیده‌ام و عبد همیشه بسبب نوافل نزدیکی میجوید بسوی من تا اینکه او را دوست میدارم پس وقتی که او را دوست داشتم من میگردم گوش او گوشیکه باو میشوند و میگردم چشم او چشمیکه باو می‌بیند و میگردم زبان او زبانی که بآن سخن میگوید و میگردم دست او آن دستی که بآن میگیرد اگر مرا خواند او را اجابت مینمایم و اگر از من سؤال کرد باو عطا مینمایم.

صفحه : ۲۴۷

شما فرستاده شده‌ام و بیم دهنده ظاهری هستم که شما را از غضب و سخط خدا و عذاب آخرت بترسانم.
 أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ اول کلام نوح اینکه بود که گفت ای قوم پرستش نکنید مگر خدا را اگر غیر او را پرستش نمائید من بر شما میترسم از عذاب روز سخت یعنی قیامت که عذاب آن دردناک است.
 چنانچه از آیات بسیار که در شرح حال پیمبران حکایت مینماید معلوم میشود که تمام انبیاء و مرسلین اول سخن آنها با مردم همین بوده که خدای واحد احد را پرستید و در عبادت خدا غیر را شریک نگردانید و در ثانی از قیامت و عذاب روز رستاخیز آنها را میترسانیدند.

و شاید تکرار آن در قرآن برای اینکه باشد که دانسته شود تمام پیمبران راجع بمبدء و عبادت معبود واحد و صفات جلال و جمال او و نیز راجع بمعاد و زنده شدن در قیامت و حشر و نشر و حساب و کتاب متفق الکلمه بوده‌اند احدی از آنها بر خلاف دیگری سخن نگفته زیرا که تمام آنها از سر چشمه علم ازلی تراوش نموده و روح قدسی آن بزرگواران مرتبط بعالم (ما فوق الطبیعه) گردیده.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكُ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَتَوَقَّيْ نوح [ع] گفت من از جانب خدا برسات آمده‌ام برای اینکه پرستش

نمائید مگر خدا را و آنان را از عذاب قیامت تهدید نمود جماعت کافرین و اشراف و بزرگان از قومش گفتند ما تو را نمی بینیم مگر یک بشری مانند ما تو چه امتیازی بر ما داری که ما پیرو تو گردیم. آری آنان جسمی میدیدند مثل خودشان غذا میخورد، خواب میرود، ازدواج میکند و در تمام اوصاف بشریت با آنها مساوی است اینکه بود که میگفتند تو چه امتیازی بر ما داری که بر ما حکومت نمائی و ما مطیع تو گردیم آنان جسمی میدیدند و از درک حقیقت آنها غافل و بی خبر بودند.

صفحه : ۲۴۸

مثنوی مولوی چه خوب گفته:

همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

گفت اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

اینکه ندانستند ایشان از عما در میان فرقی بود بی منتها

هر دو کان زنبور خوردند از محل زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل

هر دو کان آهو گیا خوردند و آب زان یکی شد خون و دیگر مشک ناب

آن دوتی خوردند از یک آب خور آن یکی خالی و آن دیگر شکر

صد هزاران همچین اشیاء بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین

وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِرَأْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ چون اشراف قوم گمان میکردند که باید رسول خدا ملک باشد تا اینکه بشود بر انسان حکومت نماید اینکه بود که بنوح ع میگفتند تو لایق رسالت بر ما نیستی و نمی بینیم که کسی جز ارادل پیروی تو کرده باشد.

(ارادل) جمع ارذل است مثل (اکبر) و بغلبه استعمال مانند اسم شده یعنی خسیس و فرومایه (و بادی الرأی) که بدون فکر و رویه تابع تو گردیده اند لکن ما که صاحب فضل و رأی صحیح میباشیم و می بینیم که تو بر ما فضیلتی نداری که لایق اینکه باشی که ما مطیع تو گردیم بلکه ما گمان میکنیم که شماها از دروغگویان هستید.

قال يا قوم أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ نوح در پاسخ گفت ای گروه خبر دهید مرا اگر من بر حجتی هویدا باشم که شاهد مدعای من باشد و خدا بمن از جانب خودش رحمتی و بخشایشی که نبوت است عنایت کرده باشد پس بر شما آن حجت پوشیده بماند، حفص (فعمیت) بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی آن حجت بر شما پوشیده شده و شما آنرا نشناسید

صفحه : ۲۴۹

أَنْزَلِمْكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ-واو (و انتم) حالیه است یعنی آیا روا است که ما شما را ملزم گردانیم بر قبول حالیکه شما کاره باشید و ملزم گردانیدن بر قبول منافی با تکلیف است.

و بوجه دیگر آیا جایز است که ما شما را ملزم گردانیم بر قبول یا اینکه توانیم شما را مظهر گردانیم لکن بر ما بیشتر از استدلال و ایضاح چیزی نیست ما پیمبران نتوانیم کسی را باضطرار بقبول ملزم گردانیم اینکه کار خدا است و بر هر دو معنی استفهام (ا) نلزمکموها) تقریری است و بمعنی جحد و انکار است یعنی چنین نیست که ما در شما قبول بکنجانیم زیرا که وظیفه ما فقط تبلیغ است و وظیفه شما قبول.

و يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ أَكْثَرَ پیمبرانیکه از آنها در آیات حکایت میکند برای اینستکه مردم گمان نکنند که غرض آن بزرگواران بدست آوردن مال است که میخواهند باسم پیمبری مردم را بفرینند و مال و ثروتی بدست آورند میگفتند ای مردم ما از شما برای رسالتمان مالی طلب نمیکنم پاداش ما نیست مگر بر خدا یعنی ما فرستاده او هستیم و کفایت کار ما بر او است.

و مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ گویا کفار برای بهانه جوئی بحضرت نوح ع میگفتند اینکه مردمان اراذل و اوباشی که دور تو را گرفته‌اند و ما را عار می‌آید که با اینها بنشینیم اینان را از خود دور کن تا ما بتو ایمان آوریم، نوح ع در جواب آنها گفته من نیستم طرد کننده آن کسانی که ایمان آورده‌اند بدرستی که آنها ملاقات کننده رحمت خدا میباشند و شما که مؤمنین را از اراذل و مردمان بی‌خرد میدانید جماعتی میباشید جاهل و نادان که همین صورت می‌بینید و از باطن و حقیقت بی‌خبر هستید.

صفحه : ۲۵۰

و يَا قَوْمِ مَنِ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ-نوح [ع] بقوم خود گفت اگر من مؤمنین را از خود دور کنم و مورد خصومت الهی و غضب او گردم کی است که بتواند مرا یاری کند و از عذاب رهایی بدهد آیا چرا شما جهال متذکر نمیگردید که مؤمنین در مورد رحمت خدا میباشند و لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكُ الْخَبَرِ باز نوح در موقع تبلیغ فرموده من ادعائی ندارم نمیگویم خزینه‌های خدا نزد من است و نمیگویم من عالم بغیب میباشم و نمیگویم من فرشته‌ام تا اینکه شما بگوئید تو نیز بشری هستی مثل ما و نمیگویم آنهائیکه بنظر شما از اراذل و اوباش میباشند هرگز خدا بآنها خیری عطاء نمیکند خدا عالم تر است بآنچه در نفسهای آنها است و اگر من چنین نسبتی بمؤمنین بدهم از جمله ستمکاران خواهم بود.

صفحه : ۲۵۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۳۲ تا ۴۳]

اشاره

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَا فَأَنْتَ أَكْثَرُ جِدَالِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ- (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانِ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ- (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَجْرِمُونَ- (۳۵) وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا- مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا

يَفْعَلُونَ (۳۶)

وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۳۷) وَ يَصْنَعِ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يُحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۹) حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرَسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱)

وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعِزِّ يَأْتِيهِ يَا بَنِيَّ أَرَكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (۴۳)

صفحه : ۲۵۲

[ترجمه]

جماعت کافرین گفتند ای نوح همانا با ما جدال و نزاع کردی و مجادله را از حد گذرانیدی و آنچه از عذاب بما وعده داده‌ئی بیاور اگر راست گویانی [۳۲]

نوح گفت وعده‌ایکه بشما داده‌ام اگر خدا خواهد البته بشما خواهد رسید شما عاجز کننده‌گان خدا از ارسال عذاب نمی‌باشید [۳۳] و نصیحت من وقتی اراده کنم نصح شما را نفع نمی‌بخشد وقتی خدا بخواهد شما را عذاب کند خدا پروردگار شما است و بسوی او بازگشت می‌کنید [۳۴]

بلکه می‌گویند نوح از پیش خود وحی را بر من می‌بندد، ای نوح بگو اگر من بر خدا دروغ بستم بر ضرر من است جرم من و از گناه شما که نسبت بمن افتراء می‌دهید بریء می‌باشم [۳۵]

و بسوی نوح وحی گردید که هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورند مگر آنهایی که ایمان آورده‌اند و تو بر آنچه اینها می‌کنند محزون باش [۳۶]

و بنگاه داشته ما و وحی ما کشتی بساز و از ما نسبت بآنهاییکه ستم نموده‌اند درخواست مکن همانا آنان غرق شدگانند [۳۷] و نوح کشتی می‌ساخت و هر وقت جماعتی از قومش بر او گذر می‌کردند او را مسخره مینمودند نوح گفت اگر شما ما را مسخره می‌کنید ما نیز شما را مسخره می‌کنیم همان طوری که شما ما را مسخره مینمائید [۳۸]

و بزودی خواهید دانست آن کسی را که باو عذابی بیاید که وی را رسوا گرداند و باو در آخرت عذاب دائمی فرود آید [۳۹] و بزودی خواهید دانست آنوقتیکه امر ما بعذاب آنها آمد و آب از تنور بجوشید ما بنوح گفتیم که از هر جنسی از حیوانات دو تا یکی نر و یکی ماده سوار کن و نیز کسان خود را هم در کشتی سوار کن مگر کسی را که تقدیر ما بر هلاکت آن پیشی گرفته است

صفحه : ۲۵۳

(مقصود پسر و زن نوح است که از اهل نوح استثناء فرموده) و نیز در کشتی سوار کن آنهایی را که ایمان آورده‌اند، و باو ایمان نیاورده بودند مگر اندکی از مردمان [۴۰]

و نوح بمردم گفت در کشتی سوار شوید رفتن و ایستادن کشتی بنام خدا است بحقیقت که پروردگار من آمرزنده و مهربان است، و کشتی آنها را می‌برد در موجهائی که از بزرگی مثل کوهها مینمود [۴۱]

در آن حال نوح پسرش را نداء داد در حالیکه از کشتی دور بود و گفت ای پسر من بیا با ما در کشتی سوار شو و با کافرین مباش (۴۲)

پسرش گفت من بالای کوه میروم که مرا از غرق شدن نجات دهد نوح گفت ای پسر امروز از امر خدا نگاه دارنده‌ئی نیست مگر کسی را که خدا رحم کند در اینکه حال موج بین نوح و پسرش حائل گردید (و پسر نوح) از غرق شدگان گردید [۴۳]

صفحه : ۲۵۴

(توضیح آیات)

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ چنانچه در سوره نوح فرموده نوح بخدا از قومش شکایت میکند که چقدر در امر تبلیغ جدیت و پافشاری نموده‌ام شب گفتم، روز گفتم، آهسته و پنهان، ظاهر و آشکارا آنها را دعوت نمودم و سخن من بآنان سود نبخشید و اینکه آیه اشاره بهمانست که از بس نوح (ع) با آنها مجادله مینمود که شاید آن کافرین ملحد ایمان بیاورند ایمان نیاوردند و در مقام اعتراض برآمدند که ای نوح تو با ما زیاد جدال و اعتراض مینمائی و گفتار خود را از حد گذرانیدی ما ایمان نخواهیم آورد آن عذابی را که بما وعده داده‌ئی بیاور اگر از راستگویان میباشی.

قال إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ نوح ع در پاسخ اعتراض کافرین گفت همانا آن عذابی که بشما وعده داده‌ام هر وقت خدا بخواهد و اراده‌اش بوقوع آن تعلق گیرد می‌آورد بدست من نیست گویا فرموده اعمال شما عذاب ایجاب مینماید و عذاب بشما خواهد رسید لکن وقت آن بسته بمشیت الهی است و من میخواهم بشما از روی خیر خواهی تذکر دهم که دست از لجاجت بردارید و ایمان بیاورید و گر نه زود یا دیر مورد عذاب خواهید گردید و شما چنین قدرتی ندارید که جلو عذاب خدا را بگیریید و او را عاجز گردانید و عذاب بشما اصابت ننماید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصِحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ باز نوح میگوید اگر من اراده کنم شما را نصیحت کنم نصیحت من در شما سودمند نیست اگر خدا اراده کند شما را اغواء گرداند او است پروردگار شما و بازگشت شما بسوی او است.

صفحه : ۲۵۵

[سؤال] اولاً اگر نصیحت پیمبران سودمند نیست فائده بعثت آنها چیست که اولیاء خدا بیابند بین مردمان فاسق ستمکار و اینکه قدر از آنها ستم بکشند و نصیحتشان سودی ندهد و اصلاً اینکه کار لغو است و کار لغو از ساحت قدس الهی خارج است و اصلاً تکلیف نمودن بآنهائیکه در علم ازلی حق تعالی گذشته که اینها قابل هدایت نمیشاند بیهوده و عقلائی نیست.

و ثانیاً اگر اغواء گردیدن و هدایت شدن بسته بمشیت الهی است چنانچه در اینکه آیه و در جاهای دیگر گفته (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) تقصیر بنده ضعیف ناتوان که نمیتواند جلو خواست خدا را بگیرد چیست و وقتی چنین باشد عذاب بنده عاصی ظلم است زیرا که خدا خواسته او را اغواء بنماید گمراه گردیدن یا هدایت یافتن بدست خود بنده نیست.

[پاسخ سؤالات] ۱- فائده بعثت پیمبران و غرض اصلی آن کسانی خواهند بود که قابل ارشاد و هدایت میباشند و نسبت بدیگران اتمام حجت است و همین طور از آیه استفاده میتوان نمود زیرا که نوح فرموده نصیحت من در شما که تمام دل شما کفر پوشانیده فائده بخش نخواهد بود و غرض او همان جماعت کافرین از قوم او بودند.

۲- قوله تعالی (إِنَّ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ) وقتی که خدا دانست که کافر بقدری بر کفر اصرار دارد و از روی لجاجت پس از آنکه حق برایش ثابت و معلوم گردیده ایمان نمی‌آورد اینکه است که راهش را باز میکند و او را مجبور بر ایمان نمی‌گرداند زیرا که مجبور گردانیدن بر عمل منافی با اختیار است و چون در اینکه مورد او را هدایت ننموده همانا او اغواء خواهد گردید لکن اگر باختیار در راه هدایت وارد گردد او را ارشاد مینماید و چون در عالم بدون اراده حق تعالی چیزی ممکن نیست واقع گردد اینکه است که نسبت اغواء و هدایت را بخودش می‌دهد ۳- عذاب بر عاصی از اقسام ظلم بشمار نمی‌آید زیرا خودش باختیار عذاب

صفحه : ۲۵۶

را برای خود فراهم نموده و عذاب دنیا و آتش جهنم را بدست خود افروخته چنانچه فرموده (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) سوره آل عمران آیه ۱۷۸ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ بلکه می‌گویند تو افتراء زده‌ئی بر خدا و دروغ می‌بندی، در اینکه مقصود از گوینده اینکه قول کی است و افتراء زدن نسبت بکی است از ابن عباس نقل شده که آنها همان گروه قوم نوح بودند که میگفتند سخنان نوح نوعی از دروغ و افتراء است که بخدا نسبت میدهد. و مقاتل گفته گوینده گان قریش بودند که برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نسبت میدادند و میگفتند اینکه آیات را خود ساخته و نسبت بخدا میدهد و آیه دستور میدهد که وقتی کافرین چنین گفتند تو در پاسخ آنها بگو اگر من دروغ بر خدا بسته‌ام جرم آن بر خود من است و من از آنچه می‌گوئید بیزارم و بنا بر اینکه قول اینکه جمله معترضه میشود. وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدَّ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ خدای تعالی بنوح وحی میکند و او را متذکر می‌گرداند که ای نوح بدان همانا که اینکه کافرین چنان قلبشان فاسد گشته که هرگز ایمان نخواهند آورد مگر آنهاییکه ایمان آورده‌اند (فلا تبتئس) از باب افتعال است و از بؤس مأخوذ گردیده یعنی بر تکذیب آنها اندوهگین باش. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ وقتی نوح از هدایت قوم ناامید گردید و فرمان الهی بر عذاب آنها صادر گردید خطاب میرسد بنوح که بنگاه داشت ما و وحی ما کشتی بساز و درخواست مکن از من در باره آنکه ظلم کردند بدرستی که آنها محکوم بغرق شدن هستند. و شاید مقصود اینکه باشد که از ستمکاران شفاعت کسی را نکن که از غرق نجات یابد زیرا که اینها از غرق شدگانند.

صفحه : ۲۵۷

وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ نوح پس از آنکه بساختن کشتی مأمور گردید و مشغول کار شد از قوم هر کسی که بر او گذر مینمود طوری او را مسخره مینمود و نوح در پاسخ آنها میگفت اگر شما ما را مسخره مینمائید همانا ما نیز شما را مسخره میکنیم. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ بزودی میدانید کسی را که عذابی بر او بیاید که وی را در دنیا بغرق شدن و در آخرت بعذاب دائمی رسوا گرداند. داستان طوفان نوح را اکثر مفسرین با کمی اختلاف نقل نموده‌اند چنانچه قرآن خبر میدهد نوح در بین قومش نهصد و پنجاه سال زندگانی نمود و مردم را بیکتا پرستی دعوت میکرد وقتی مردم دعوت او را نپذیرفتند و از هدایت یافتن آنان مأیوس گردید در باره آنها نفرین نمود.

مفسرین گفته‌اند که خدای تعالی بنوح امر نمود که درختی غرس نماید و گویند آن درخت ساج بود وقتی آندرخت بزرگ شود و سطیر گردید آنرا قطع کن و از آن کشتی بساز و گویند از وقتی که درخت ساج را غرس نمود تا موقع قطع آن بیست سال طول

کشید پس از آنکه نوح از چوب ساج بامر خدا مشغول کار کشتی ساختن گردید هر کس بر او گذر میکرد باو استهزاء مینمود یکی میگفت نوح برای زمستانش خانه میسازد، دیگری میگفت بینید چگونه اینکه مرد دیوانه است در زمین خشک که دریائی نیست کشتی میسازد، دیگری میگفت ای نوح پس از آنکه پیمبر بودی نجار شدی از اینکه نوع مزخرفات باو میگفتند تا وقتی که ساخت کشتی پایان رسید.

از عبد الله ابن عباس نقل میکنند که گفت در عرض دو سال ساخت کشتی طول کشید و طول آن سیصد ذرع و عرضش پنجاه ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود و از چوب ساج ساخت و دارای سه طبقه بود زیرین جای وحوش و سیب و هوام و در

صفحه : ۲۵۸

طبقه میان جای دواب و چهارپایان و بهائم و در طبقه بالا- خودش و مؤمنین منزل داشتند و با آنها مقداری از غذای خوردنی و آشامیدنی بود.

گویند وقتی طوفان پدید آمد و آب عالم را بگرفت مردم سر بکوهها نهادند آب بالا آمد تا سر کوهها رسید زنی بچه‌ئی داشت که او را خیلی دوست میداشت کودک را گرفت و بالای کوه رفت وقتی آب بسینه او رسید طفل را بسر خود گذارد آب از سر او گذشت و خود با بچه‌اش غرق گردیدند رسول فرموده اگر میشد بکسی رحم نمود باید بآن زن و بچه رحم نمود.

از ابن عباس روایت شده که روزی حواریین بعیسی ع گفتند ما کسی را میخواهیم که سفینه نوح را دیده و بما خبر بدهد عیسی آنان را در پشته خاکی برد و قبضه‌ئی از خاک گرفت و گفت اینکه قبر کعب بن حام بن نوح است پس از آن عصا بر آن زد و گفت (قم باذن الله) مردی از آنجا برخاست و از سرش خاک میریخت و موی سر او سفید بود عیسی گفت مگر تو جوان نبودی گفت آری لکن چون صدای تو بگوش من رسید که گفتم (قم باذن الله) گمان کردم قیامت بر پا شده از هول پیر شدم و اینکه است قوله تعالی (يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا) عیسی گفت داستان سفینه نوح را برای ما بگو گفت طولش هزار و دویست گز و عرضش ششصد گز و سه طبقه داشت و در یک طبقه جای دواب و وحوش بود در یک طبقه طیور منزل داشتند و در یک طبقه آدمیان را جای داد و چون سرگین چهارپایان زیاد شد و آدمیان متأذی گردیدند خداوند تعالی از پیل یک جفت خوک آفرید تمام سرگین‌ها را بلعیدند و چون مردم از موش رنج میکشیدند خدای تعالی فرمود بینی شیر را بمال از آن دو گربه بیرون آمد و موشها را خوردند پس از آن حواریین گفتند باو بگو ما در شهر بیاید عیسی گفت چگونه در شهر بیاید کسیکه در زمین دیگر روزی ندارد پس از آن گفت (عد باذن الله) یعنی باذن خدا بحالت اول بر گردد.

صفحه : ۲۵۹

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ مِّنَ الْآيَةِ اخبار است که وقتی امر الهی بر طوفان جاری گردید و از تنور آب بیرون آمد از هر نوعی از انواع یک جفت نر و ماده با خود در کشتی ببر.

[سخنان مفسرین در توجیه (و فار النور)] ۱- وقتی از روی زمین آب بالا آمد و عرب روی زمین را تنور گفته.

[ابن عباس] ۳- جماعتی مثل عکرمه و زهری و ابن عیینه از حضرت علی بن ابی طالب ع روایت کرده‌اند که فرموده

(التنور ای طلع الفجر)

یعنی وقتی که صبح برآمد و تنور عبارت از صبح است.

۳- حسن بصری و دیگران گفته‌اند مقصود تنور نان پزی است و آن تنور حواء بود و از سنگ ساخته شده بمیراث بنوح رسیده و خدای تعالی بنوح فرمود هر وقت دیدی آب از تنور جوشید تو و قومت در کشتی بنشینید وقتی زن نوح دید آب از تنور برآمد بنوح

خبر داد.

[مجاهد] د در جای تنور نیز اختلاف است: مجاهد گفته در سواد کوفه بود، مقاتل گفته تنور آدم بود در شام بجائیکه آنرا عین الور نامند، عبد الله عباس گفته آن تنور در زمین هند بود.

[ابو الفتوح رازی] وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (الا) استثناء از اهل است یعنی خودت و اهلت داخل کشتی بشو مگر کسیکه حکم عذاب بر او سبقت گرفته و گویند مقصود زن نوح بنام واعله و پسر او بنام کنعان بودند که اگر چه بظاهر آنها اهل بودند لکن در باطل نا اهل و از کافرین بشمار میرفتند (و ما آمن) عطف است بر جمله (و من آمن) و در محل نصب است یعنی خودت و اهل خودت و آنهائیکه ایمان آورده‌اند و ایمان نیاورده بودند با او مگر قلیلی.

صفحه : ۲۶۰

[سخنان مفسرین در تعداد مؤمنینی که با نوح در کشتی نشستند] ۱- اکثر مفسرین گفته‌اند آنها هشتاد نفر بودند.

۲- هفتاد و دو نفر مرد با زنهایشان و پسرهایشان و بقولی آنها هفتاد و هشت نفر بودند و جسد آدم ع را حمل نمودند.

[مقاتل] ۳- ابن اسحاق گفته آنها ده نفر بودند و بقولی هشت نفر [ابن جریح و قتاده] و اینکه قول از ابی عبد الله [ع] نقل شده، و بقول اعمش آنها هفت نفر بودند.

و سه نفر پسران او: سام و حام و یافث، و از بعض مفسرین است که گفته نوح خودش و پسرانش و مؤمنین داخل کشتی شدند نوح گفت با زنهایتان نزدیکی نکنید حام مخالفت کرد نوح در باره او نفرین نمود و گفت (اللهم غیر نطفه) خدا نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی که از او بوجود آمد سیاه بود از اینکه جهت او را ابو السودان گفتند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم اولاد سام پسر دیگر نوحند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج اولادان یافث پسر دیگر نوحند.

و از ابن عباس نقل میکنند که گفته اول چیزیکه با نوح در کشتی آمد مورچه خورد بود و آخر آنها خر بود وقتی که دراز گوش خواست در کشتی رود ابلیس دنبال او آویخت هر قدر خواستند او را در کشتی برند امتناع نمود وقتی نوح نگاه کرد دید شیطان باو آویخته گفت بیرون رو (یا عدو الله) شیطان جزع و زاری نمود نوح او را در پشت کشتی نشانید.

و نیز روایت کرده‌اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی ببر نوح گفت شما بمردم ضرر میزنید گفتند ما با تو عهد کردیم که هر کس نام تو را ببرد باو ضرر نرسانیم اینکه است که هر کس از مار و کژدم بترسد و اینکه آیه را بخواند (سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّا كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ) ضرر باو نرسانند.

صفحه : ۲۶۱

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وقتی آب از زمین جوشیدن گرفت و از آسمان فرود آمدن آغاز کرد بنوح خطاب رسید که با اهل خود و مؤمنین و از هر نوعی از حیوانات یک جفت در کشتی سوار شوید.

وقتی نوح آنها را نزد کشتی آورد و گویند سرپوشی که ترتیب داده بر بالای کشتی کشید و نیز گفته‌اند که چهل شبانه روز آب از زمین جوشیدن داشت و از آسمان باران میریخت نوح گفت در کشتی سوار شوید در حالیکه بگوئید (بسم الله) یعنی در وقت راندن کشتی و هنگام نگاهداشتن نام خدا ببرد و از او طلب یاری و استعانت بگوئید و بروایتی وقتی میخواستند کشتی برود میگفتند (بسم الله) و وقتی میخواستند بایستد باز (بسم الله) میگفتند نوح با آنها اینکه طور تعلیم نمود و گفت همانا پروردگار من پذیرنده توبه و مهربانست.

و هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ کشتی سیر میکرد و آنها

را در موجها میبرد و آب روی هم میرخت و از عظمت و کثرت مانند کوهی متراکم نمودار میگردید در آن حال نوح پسر خود کنعان را دید در حالی که دور از کشتی ایستاده بود از شدت محبت پدری و چنانچه گویند اظهار ایمان کرده بود لکن منافق بود نوح او را نداء کرد که ای پسر بیا با ما در کشتی سوار شو و با کافرین مباش که غرق خواهی گردید پسر ناخلف گفت: قال سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ پسرش گفت میروم بر سر کوه تا آب بمن اصابت ننماید نوح گفت ای پسر امروز نگاهدارنده‌ئی نیست که بتواند جلو امر خدا یعنی غضب خدا را بگیرد مگر کسی را که خودش رحم کند.

صفحه : ۲۶۲

وَ حَالٍ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ در اینکه گفتگو بودند که آب بین پدر و پسر موج زد و کنعان پسر نوح غرق گردید، معلوم است که وقتی آب تمام روی زمین را فرا گرفت جان داری در زمین باقی نماند و همه هلاک گردیدند مگر آنهاییکه در کشتی نوح بودند.

مثنوی مولوی در اینکه موضوع اشعاری سروده:

همچو کنعان کاشنا میکرد او که نخواهم کشتی نوح عدو

هی بیا در کشتی بابا نشین تا نگردی غرق طوفان ای مهین

گفت نی من آشنا آموختم من بجز شمع تو شمع افروختم

هین مکن کین موج طوفان بلاست دست و پای آشنا امروز لا است

باد قهرست و بلای شمع کش جز که شمع حق نمی یابد خمش

گفت می رفتم بر آن کوه بلند عاصمست آن که مرا از هر گزند

هین مکن که کوه کاهست اینکه زمان جز حبیب خویش را ندهد امان

گفت من کی پند تو بشنوده‌ام که طمع کردی که من زین دوده‌ام

خوش نیامد گفت تو هرگز مرا من بری‌ام از تو در هر دو سرا

اینکه دم سرد تو در گوشم نرفت خاصه اکنون که شدم دانا و زفت

گفت بابا چه زیان دارد اگر بشنوی یکبار تو پند پدر

همچنین میگفت او پند لطیف همچنان میگفت او دفع عنیف

نی پدر از نصح کنعان سیر شد نی دمی در گوش آن ادبیر شد

اندرین گفتن بدند و موج نیز بر سر کنعان زد او شد ریز ریز

از خسرو دهلوی است که در اینکه موضوع گفته:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

در تفسیر روح البیان در توجیه آیه از صاحب نصوص چنین نقل میکند که گفته: مقصود از (دریای شهادت) قول مؤمنین است که گویند (اشهد)

صفحه : ۲۶۳

و (چون نهنگ لا- برآرد سر) آن ارتفاع (لا) است، و مقصود از تیمم دو ضربت است یکی (الّا) و دیگر ضربت (الله) و مقصود از (نوح) زبانست و از (فم) کشتی و طوفان که تلفظ میکند (بان لا اله الا الله) و وقتی مؤمن گفت (اشهد ان لا اله الا الله) (لا) سرش را از دریای شهادت بلند میکند و بر زبان طوفان واقع میگردد پس بر او واجب میگردد دو ضربت و وقتی اینکه دو ضربت یعنی (الّا) الله) واقع کردید نجات یابد لکن اگر دو ضربت را نزد و کافر شد و ساعتی توقف نمود در بحر طوفان غرق خواهد گردید.

[پایان]

صفحه : ۲۶۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۴ تا ۴۹]

اشاره

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَلْبَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴) وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

صفحه : ۲۶۵

[ترجمه]

و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر ای آسمان آبی را که فرو گذارده‌ئی بازگیر و شدت آب فرو نشست و حکم قهر الهی انجام یافت و کشتی (نوح) بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد هلاکت باد بر جماعت ستمکاران [۴۴]

و نوح پروردگار خود را خواند و گفت ای پروردگار من پسر من از اهل من است و همانا وعده تو حق است و تو حکم کننده‌ترین حکم کنندگانی [۴۵]

خدا (در پاسخ نوح) فرمود ای نوح پسر تو از اهل تو نبود زیرا که او دارای عمل ناشایسته بود و از من مپرس چیزی را که بآن علم نداری و همانا من تو را موعظه میکنم (و منع میکنم) از اینکه از جاهلین بوده باشی [۴۶]

نوح گفت پروردگار من بتو پناه میگیرم از اینکه از تو چیزی سؤال کنم که بآن علم ندارم اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران میباشم [۴۷]

خطاب شد ای نوح بسلامتی از ما فرود آی و برکات بر تو و جماعتیکه با تو میباشند و امتیهایکه بزودی آنها را از حیات دنیا متمتع و بهره‌مند میگردانیم سپس از جانب ما بآنها عذاب دردناک برسد [۴۸]

اینکه حکایت از خبرهای غیب است که از طریق وحی بتو رسانیدیم و قبلا- نه تو و نه قوم تو نبودند که آنرا بدانید (ای رسول بر اذیت و ستمکاری کفار) صبر نما و بدان که عاقبت نیکو مخصوص پرهیزکاران است [۴۹]

صفحه : ۲۶۶

(توضیح آیات)

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ اَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ پس از آنکه آب تمام روی زمین را گرفت از مصدر جلال احدیت بزمین خطاب میرسد ای زمین (ابلعی) آب خود را فرو بر و ای آسمان (اقلعی) نگاه دار باران خود را.

و آیه اخبار است از نداء کردن بزمین و آسمان مثل نداء کردن بعقلاء و اینکه طور بیان دلالت دارد بر کمال اقتدار و عزت و کمال انقیاد و مطیع بودن اینکه اجرام ثقیله در امر تکوینی بدون امتناع مثل اینکه گویا اینها عقلاء میباشند صاحب تمیز و گویا میشناسند جلال و عظمت الهی را و منقاد و مطیع گردیده و بفوریت امتثال امر مینمایند (بلع) عبارت از نشف و (اقلاع) بمعنی امساک و نگاه داشتن (و غیض الماء) و باین نداء آب از زمین کم گردید.

(وَقُضِيَ الْأَمْرُ) مقصود آنکسیکه در ازل حکم کرد بر هلاکت کافرین و اشرار و تقدیر نمود در عالم قضاء بغرق گردیدن آنها همانا واقع گردید، اشاره به اینکه که آنچه خدای تعالی در ازل در عالم قضاء تقدیر کرده بطور حتم و یقین واقع خواهد شد (لا رادّ لقضائه و لا مانع من نفوذ حکمه) چون وعده الهی در هلاکت کافرین منجز گردید.

وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ کشتی بر کوه جودی مستقر گردید و آن کوهی است در موصل یا شام و (بعدا) نصب بعدا بر مصدریت است گفته میشود بعدا (اذا بعد بعیدا) بطوری که امید بر گشتن نباشد، و اشاره ببعد بسیار دور است که هلاکت و اضمحلال ظالمین است یعنی گفته شد بقوم نوح دور گردید از رحمت و مغفرت ای جماعت ستمکاران.

صفحه : ۲۶۷

در مجمع گفته اینکه آیه از حیث فصاحت و عجائب بلاغت بدرجه و بقدری از کلام بشر دور است که کلام بشر نه مقارن او است و نه نزدیک بآن و در وجه دوری آن چند وجه است ۱- فرموده بعضی از کلماتش (خرج مخرج الامر) یعنی مثل کسی ماند که امر کند بشخص عاقل و اینکه طور امر نمودن ادل دلیل است بر افتقار موجودات و مطیع بودن آنها.

۲- بعضی از خصوصیات آن حسن تقابل معنی و ترکیب الفاظ و مجسم نمودن حال واقعه. ۳- دیگر حسن بیان در ترکیب کردن الفاظ. ۴- دیگر ایجاز یعنی اختصار بدون اخلال در بیان الی غیر ذلک از وجوه اعجاز که متدبرین و آنهائیکه عارف بکلام عرب میباشند میدانند.

بروایتی کفار قریش خواستند با قرآن معارضه کنند چهل روز از خوردن نان و گوشت و خمر خودداری نمودند که باین وسیله بتوانند آیه‌ئی مثل قرآن بیاورند وقتی خواستند بر عمل اقدام نمایند باین آیه رسیدند (یا أرض ابلعی تا آخر) آنگاه بعضی بیعض دیگر گفتند اینکه بکلام بشر شباهت ندارد و آنچه کرده بودند وا گذاشتند و متفرق گردیدند.

[پایان] وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ پس از آنکه کار طوفان پایان رسید و کفار و اشقیاء همه غرق گردیدند که از جمله آنها کنعان پسر نوح بود که از جمله هلاکشدگان گردید و چون قبلا خدای تعالی باو وعده داده بود که خودش و اهلس و مؤمنین را نجات دهد وقتی نوح دید پسر صلیبش غرق گردید در مقام پرسش برآمد نه اینکه خواسته باشد بخدا اعتراض نماید شاید میخواست حکمت آنرا بداند اینکه بود که در مقام مناجات با پروردگارش گفت ای پروردگار من پسر من از اهل من بود و وعده تو حق است که بمن وعده دادی که اهل من را نجات دهی پس چه حکمت جلوگیر شد که پسر من هلاک گردید تو حکم کننده‌ترین تمام حکم کنندگانی.

صفحه : ۲۶۸

قال يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ نوح پس از مناجات و سؤال از حکمت غرق گردیدن کنعان با امید نجات او نظر بوعده‌ئی که قبلا باو داده شده بود که اهلس نجات می‌یابند گویا از مصدر جلال احدی جواب سخط آمیز بنوح میرسد که او از آن اهلیکه من وعده نجات آنها را بتو دادم نبود او بر غیر دین و ملت تو بود زیرا که عملش غیر صالح بود تعلیل در آیه که او از اهل تو نبود زیرا چون عملش غیر صالح بود از اهل تو بشمار نمی‌رفت، ارشاد بر اینکه است که قرابت و اهل بودن واقعی در دین است نه در نسب و دلیل بر اینکه در دین با تو نبود اینکه است که فرموده عمل او غیر صالح بود زیرا که دین از عمل صالح جدا نمی‌گردد.

فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (فلا تسألن) بکسر نون و با (یا) متکلم هر دو قرائت شده یعنی از من سؤال مکن آنچه را که بآن علم نداری و کنه آنرا نمیدانی یعنی حکمت آنرا نمیدانی و ذکر سؤال دلیل بر اینکه است که نداء نوح پیش از غرق شدن کنعان بوده و خدای تعالی چنین اظهار مینماید که سؤال از چیزی که کنه و حقیقت آنرا نمیدانی جهل است پس از آن نوح را موعظه فرموده که دیگر چنین سؤال و امثال آنرا نکن زیرا که آن از عمل مردمان نادان است.

[طبرسی] قال رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وقتی نوح دید مورد خطاب و عتاب گردید بنای استغاثه گذاشت و بطور خضوع و تذلل طلب عفو میکند و اظهار مینماید که از روی ندانسته‌گی از تو سؤال نمودم و اگر مرا نیامرزی و ترحم ننمائی از زیان کاران می‌گردم.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ أُمَّمٍ مِّنْ مَّعَكَ پس از آنکه کار طوفان پایان رسید بنوح گفته شد، گوینده که بود بقولی ملک بود که از جانب خدا بنوح تحیت گفت که از شر کفار و ایداء آنها خلاص

صفحه : ۲۶۹

صفحه : ۲۷۲

[ترجمه]

و بسوی جماعت عاد هود برادر آنها را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید برای شما غیر از او خدائی نیست و شما (در عبادت بتها) نیستید مگر دروغ گویان [۵۰]

ای جماعت من از شما اجر و مزدی نمیطلبم نیست پاداش من مگر بر آنکسیکه مرا آفریده آیا چرا تعقل نمیکنید [۵۱]
ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش نمائید و بسوی او بازگشت کنید تا از آسمان بر زراعت شما باران پیوسته بفرستد و بر قوت شما بیفزاید و اعراض نکنید در حالیکه گنهکار باشید [۵۲]

گفتند ای هود تو برای ما معجزه‌ئی نیاوردی و ما از قول تو الهان خودمان را ترک نمیکنیم و ما بتو ایمان نداریم [۵۳]
و ما نمیگوئیم در باره تو مگر اینکه بعضی از خدایان ما تو را آسیب رسانیده‌اند هود گفت من خدا را شاهد میگیرم و شما هم شهادت دهید که همانا من بریء میباشم از آنچه را که شما (برای خدا) بغیر او شریک میآورید [۵۴]
و آنچه کید دارید بدون مهلت در باره من تمام کنید [۵۵]

زیرا که توکل و اعتماد من بر خدا است که پروردگار من و پروردگار شما است جنبه‌ئی نیست مگر اینکه موی پیشانی او بدست قدرت او است همانا پروردگار من براه راست خواهد بود [۵۶]

پس اگر شما از حق رو بگردانید من بر آنچه فرستاده شده‌ام شما را تبلیغ نمودم و پروردگار من بجای شما جماعتی را غیر از شما قرار میدهد و هیچگونه بخدا ضرری نمیرساند زیرا که پروردگار من بر هر چیزی نگهبانست [۵۷]

و چون امر ما (بر عذاب) آمد هود و آنهائیکه با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و آنان را از عذاب سخت رهانیدیم [۵۸]
و قبیله عاد بآیات پروردگارشان جحود و انکار کردند و رسولان را مخالفت نمودند و تابع گردیدند هر جبار سرکشی را [۵۹]
و آنها در اینکه دنیا و در روز قیامت گرفتار لعنت گردیدند آگاه باش که قبیله عاد کافر شدند پروردگارشان را آگاه باش که قبیله عاد قوم هود از رحمت خدا دورند [۶۰]

صفحه : ۲۷۳

(توضیح آیات)

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَنُتَّمِ إِلَّا مُفْتَرُونَ- قوله تعالی (وَإِلَىٰ عَادٍ) در تقدیر (و ارسلنا الی عاد) و عطف است بر (ارسلنا الی نوح) و (الی) متعلق بفعل محذوف است و هود اسم است و منصوب بفعل محذوف و هود ع از قبیله عاد بود مثل اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قبیله قریش بشمار میرفت، و از (اخاذم) برادر نسبی قوم مقصود است نه برادر دینی.

هود (ع) وقتی پیغمبری مبعوث گردید همین طوری که دأب و روش تمام پیامبران بوده اول مردم را بیکتا پرستی دعوت مینمودند و گوش زد بشر میکردند که اله و خالق و پرورش دهنده شما همان خدای واحد احد است و اینکه شما بتها و غیر آنها را اله و مؤثر در عالم میدانید جز افتراء و دروغ بستن بر آنها چیز دیگری نیست.

خدای تعالی هود را برسالت بعادیان فرستاد و مسکن آنها میان شام و یمن جایی بود که آنرا احقاف مینامیدند و اهل آنجا دارای باغ و بستان و زراعت و اشجار فراوان بودند و چون آنها با هود ع مخالفت نمودند آنچه داشتند بیاد فناء رفت.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ فِطْرِنِي خدای تعالی در اینکه آیه نقل قول هود را مینماید که بقومش گفت ای جماعت من بر رسالت من از شما مزدی و اجری طلب نمی‌نمایم پاداش من نیست مگر بر آنکسی که مرا آفریده (فطر) بمعنی شکافتن است قوله تعالی (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) و نیز قوله تعالی (هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ) یعنی آسمان شکافته گردید و بیان آن در سوره (انفطار) گذشت که گویا خدای تعالی عدم را میشکافد و از عدم موجودات

صفحه : ۲۷۴

را بیرون می‌آورد.

خلاصه هود برای اینکه عادیان توهم نکنند که هود ببهانه رسالت و پیغمبری می‌خواهد از طرف آنها ثروت و مالی بدست آرد اینکه بود که مثل بعضی از پیغمبران دیگر که اول برای رفع چنین گمانی میگفتند ما از شما اجر و مزدی نمی‌خواهیم پاداش ما بر آنکسی است که ما را آفریده و مأمور گردیده‌ایم که شما را از کجروی بطریق راست خدا پرستی تبلیغ نمایم.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ چرا شما عقل خدا داده خود را بکار نمی‌اندازید و فکر کنید و تعقل نمائید تا اینکه بارشاد عقلمندان بفهمید که اینکه بتهاییکه شما پرستش میکنید آنها لایق پرستش نمیباشند.

چنانچه دانشمندان گفته‌اند قوه عقل و فکر بزرگترین فیض سبحانی و منبع قدرتهای بیکران خدائی است و آن منشأ الهامات و مصدر فیوضات ربّانی است و اولیاء از راه عقل و تفکر داخل عوالم علوی شده‌اند و تفکر عمیق و مدید در تشکلات و تظاهرات عالم آفاقی و انفسی نموده‌اند و امور را بعقل زیرک خود زیر و رو کرده تا اینکه آغاز و انجام موجودات را بقدر طاقت بشریت بوجدان پاک خود شناخته و علی‌الدوام رو بکمال انسانیت بالا میروند، اینکه است که گفته‌اند (تفکر ساعه خیر من عبادۀ ستین سنه).

و يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (یرسل) در محل جزم است در جواب امر (توبوا) و کسره او برای التقاء ساکنین است (مدرارا) بر وزن مفعال مأخوذ از درّ است.

ظاهرا چون آن جماعت دارای اشجار و زراعت و قوی هیکل بودند هود خواسته آنها را تشویق نماید بتوبه و استغفار و ایمان اینکه است که گفته ای جماعت از پروردگارتان طلب آمرزش نمائید و از شرک بوحدت باز آئید و خدای یکتا را

صفحه : ۲۷۵

پرستید که اگر چنین کردید آسمان برای شما پی در پی میبارد و حاصل شما زیاد میگردد و مقصود از آسمان ابر است زیرا که عرب طرف بالا را سماء میگوید و نیز اگر توبه کنید و باز گشت بخدا نمائید بر قوتتان افزوده میگردد و از حق تعالی اعراض نکنید در حالیکه گناهکار باشید.

شاید هود می‌خواهد بعادیان بفهماند و آنان را متذکر گرداند که تمام موجودات قشون حق تعالی و زیر فرمان اویند با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمنند و منتظر فرمانند اگر شما رو بخدا آرید و از گناهان گذشته توبه کنید همه موجودات دوست شما میگردند پس منافع و سعه مال و قوت جسمانی شما افزوده خواهد گردید، قوله تعالی در سوره اعراف آیه ۹۴ (وَلَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

قالوا یا هود ما جئنا ببیتہ و ما نحن بتاریکی آلهتنا عن قولک و ما نحن بک بمؤمنین- اینکه آیه مقول قول عادیان است که در پاسخ هود ع که آنان را نصیحت مینمود که خدای یکتا را پرستش نمائید تا بر قوت شما بیفزاید گفتند ای هود ما پیرو تو نمیگردیم بدو

جهت یکی برای اثبات پیمبری خودت بینه یعنی معجزه و دلیل نیاورده‌ئی و نیستیم ما ترک کنندگان عبادت خدایان خود و نیستیم ما گرویدگان بآنچه تو میگوئی، شاید میخواستند بگویند سخن تو اینکه قدر نزد ما اهمیت ندارد که بحرف تو ما خدایان خود را واگذاریم و تابع تو گردیم.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتْرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ (ان) نافیه است یعنی قوم هود ع باو گفتند ما در باره تو نمیگوئیم مگر اینکه تو بخدایان ما بد گفته‌ئی بعضی از خدایان ما بتو ضرر رسانیده‌اند یعنی تو را دیوانه نموده‌اند.

صفحه : ۲۷۶

شاید مقصود آنها اینکه بوده اینکه تو ادعای پیمبری میکنی از روی جنون و دیوانگی است و در اثر نسبت بدی که بخدایان ما داده‌ئی عقلت زائل گردیده هود ع در پاسخ آنها گفت من خدا را گواه میگیرم و نیز شما را شاهد میآورم که من از آنچه شما برای خدا شریک قرار میدهید بیزارم.

فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ هود گویا بجماعت عادیان میگوید آنچه میخواهید در باره من کید و مکر خود را بکار بیندازید و مرا مهلت ندهید و همه دست بدست هم بدهید و در ضرر و ایذاء بمن هیچ فرو گذار نکنید اگر چه بظاهر امر است لکن در معنی نهی و تهدید است مثل قوله تعالی (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) و انظار در (لا تنظرون) بمعنی امهال است یعنی مرا مهلت ندهید و هر چه از دستتان بر میآید در باره من اجراء کنید إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا (ناصیه) موی پیشانی است، همانا اتکاء و امید من بر خدا است که او پروردگار من و پروردگار شما است که جنبنده‌ئی نیست مگر اینکه خدا موی پیشانی او را گرفته.

اشاره بقاهریت و قدرت و استیلاء او است بر تمام اشیاء و حیوانات یعنی هر ذی حیاتی مقهور قهر او و تحت فرمان او است (هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) اینکه آیه جواب مقاله فاسد کافرین است که هود خدا را بر صدق گفتار خود گواه میگیرد.

از بعض مفسرین نقل شده که گفته اینکه هود یک تنه در مقابل جباران و اهل بطش و سطوت و شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند اینکه همه مبالغه نموده که جمع شوید و در هلاکت من اتفاق کنید و مرا مهلت ندهید در صورتی که عاده هر طور ضرری که میخواستند در باره او اجراء کنند میتوانستند و با اینحال اندک صدمه و ضرری نتوانستند باو بزنند اینکه از جمله معجزات او بشمار میآید [منهج]

صفحه : ۲۷۷

إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) چون راه مستقیم نزدیک‌ترین راه است بسوی مقصود اینکه است که هود بقوم خود خبر میدهد که پروردگار من بر راه مستقیم است و ظاهراً مقصود هود چنین بوده که هر کس خواهد نزدیک بجوار قرب الهی گردد بایستی از راه توحید و آن راهی که بارشاد رسولان و پیمبران راه نمائی میکنند پیش برود تا بقرب الهی نائل گردد نه از طریق بت پرستی و شرک که بعد و دوری میافزاید.

از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته (صراط مستقیم) آن راهی است که بحق تعالی منتهی گردد نه بغیر او چنانچه گفته (وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى).

فَبِأَن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ إِلَيْكُمْ هود ع پس از آنکه در تبلیغ رسالت وظیفه خود را بدرستی انجام داد بجماعت عادیان گفت همانا من بر آنچه مأمور گردیدم و بر آن فرستاده شده بودم بدرستی بشما رسانیدم.

وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ از انوار نقل کرده‌اند که گفته جمله (یستخلف) استیناف است بوعید که حق تعالی شما را هلاک میگرداند و جماعت دیگری بجای شما میگذارد و شما هرگز باو نتوانید ضرر برسانید، شاید مقصود هود اینکه بوده که قدرت ندارید بمن یا بدین خدا ضرری رسانید اعمال بدتان بخودتان بازگشت خواهد نمود زیرا که پروردگار من بر همه چیز نگهبان است افعال و اعمال همه را بخوبی میداند و مطابق آن مجازات مینماید.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ اینکه آیه خبر میدهد که هنگامیکه حکم عذاب برای عادیان صادر گردید هود [ع] و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و آنها را از عذاب

صفحه : ۲۷۸

سخت رهایی دادیم.

و طبرسی گفته (عذاب غلیظ) آن سمومی بود که در بینی آنها وارد میشد و از دبر آنان خارج میگردید و عضوهای آنها را پاره پاره مینمود، و بقولی مقصود از (نجینای) دوم نجات هود و مؤمنین است از عذاب آخرت.

[پایان] وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (تلك) اشاره بآثار آنها و قبور آنها است پس از آن کلام را استیناف نمود و در وصف عاد فرموده آنها جحود و انکار نمودند آیات پروردگارشان را و با رسولان مخالفت نمودند (رسل) جمع رسول است و مخالفت کردن یک رسول مخالفت نمودن با تمام رسولان است و تابع گردیدند امر جبار عنیدی را یعنی تابع امر رؤساء گردیدند که آنها را بمخالفت و تکذیب نمودن پیمبران و ادار میکردند وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا- بَعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ (و اتبعوا) عطف بآیه بالا (و تلك عاد) در مقام مذمت آنها است و اشاره به اینکه که عمل خودشان که با پیمبران مخالفت نمودند و تابع اشرار و رؤسای خود گردیدند لعنت در دنیا و آخرت برای خود ایجاب نمودند، ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آگاه باش که عادیان چون پروردگار خود کافر گردیدند خود را در منتهای دوری از رحمت خدا و عذاب دائمی واقع گردانیده‌اند، و در تقدیر (بربهم) است و حرف جر حذف گردیده و تکرار (الا) اشاره بشدت و منتهای دوری آنها است از رحمت و گویند اینکه دعاء بر ضرر است و هلاکت آنها دلیل بر اینکه است که آنها مستوجب عذابی بودند که بآنها وارد گردید و قطع گردیدن امر آنها و حث بر دیگران که بدانند مخالفت با رسولان چه سوء خاتمه‌ئی در بر دارد.

صفحه : ۲۷۹

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸]

اشاره

وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعِفُّوه ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴) فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدَّ غَيْرَ مَكْدُوبٍ (۶۵)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ (۶۸)

صفحه : ۲۸۰

[ترجمه]

و بسوی قبیله تمود برادر آنها صالح را فرستادیم گفت ای قوم خدا را عبادت کنید شما را الهی غیر او نیست او شما را از زمین پدید آورده و در زمین زندگانی داده پس از او طلب آمرزش کنید و بسوی او باز گشت نمائید همانا پروردگار من نزدیک است و اجابت کننده دعوات [۶۱]

گفتند ای صالح تو قبلاً در ما سبب امیدواری ما بودی آیا ما را نهی میکنی از آنچه پدران ما پرستش مینمودند برآستی ما از آنچه تو ما را بسوی او میخوانی در شک و ریب (و تهمت) میباشیم [۶۲]

صالح گفت اگر من با حجتی از طرف پروردگارم باشم و بمن رحمتی عطاء کرده باشد (یعنی رسالت) و من نافرمانی کنم پس زیاد نمیکنید شما بر من مگر زیان کاری [۶۳]

ای جماعت اینکه شتر خدا است که برای شما آیت و معجزه است بگذارید در زمین خدا چرا کند و باو ضرری نرسانید (که اگر باو ضرر رسانیدید) بزودی عذاب شما را فرا میگیرد [۶۴]

شتر را پی کردند و کشتند صالح گفت تا سه روز دیگر شما در خانه‌های خود تمتع بیرید اینکه وعده‌ئی است که دروغ نیست [۶۵] چون امر ما آمد صالح و مؤمنانی که با او بودند برحمت خودمان از خواری آنروز نجات دادیم همانا پروردگار تو توانا و غالب است [۶۶]

و آنها را که ستم کردند صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت و در خانه‌های خود صبح کردند در حالیکه مردگان بودند [۶۷] گویا در آن خانه‌ها نبودند آگاه باش قوم تمود پروردگارشان کافر شدند آگاه باش که از رحمت خدا دوری است برای قوم تمود [۶۸]

صفحه : ۲۸۱

(توضیح آیات)

وَإِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَرَبُّكُمْ وَأَنْتُمْ كَافِرُونَ
و هلاکت آنها در اثر کفرشان شروع مینماید بداستان صالح [ع] و قوم تمود.

یعنی ما بسوی تمود برادر آنها صالح [ع] را فرستادیم برادر نسبی نه برادر دینی و صالح [ع] از اهل همان تمودیان بود همان طوری که هود نیز از اهل عادیان بود و همان طوری که پیمبران در اول بعثت مردم را بیکتا پرستی دعوت مینمودند و از شرک آنان را منع میکردند صالح ع نیز گفت ای قوم من خدا را عبادت و پرستش نمائید برای شما اله و خالق غیر از او نیست او است که شما را از زمین آفریده گفت از زمین آفریده برای اینکه آدم ابو البشر [ع] از خاک سرشته شده بود یا نظر به اینکه که عنصر غالب انسان خاک است.

وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی (استعمرکم) من العمر، مثل اینکه گفته شود (عمر الرجل یعمر عمرا) بفتح عین و سکون میم یعنی زندگی کرد زمان طولانی، و مثل اینکه گفته میشود (و استعمره الله) یعنی ابقاه الله، خدا عمر آنها را طولانی گردانید و چون باب استفعال برای تعدیه است معنی آیه چنین میشود که خدا شما را در زمین عمر زیاد و بقاء طولانی داد که گویند عمر هر یک از ثمودیان سیصد سال تا هزار سال میکشیده.

۲- بقول دیگر شاید مقصود از (استعمرکم) عمارت باشد یعنی آباد کردن که بعضی گفته‌اند (استعمرکم) دلالت دارد بر وجوب عمارت کردن در زمین یعنی امر کرد شما را بر عمارت کردن در زمین اینکه است که کاشفی در معنی (استعمرکم)

صفحه : ۲۸۲

گفته شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منزلهای مجلل منزّه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید.

[پایان] چون اینکه قدر پروردگار شما در باره شما احسان کرده شما از گناهان خود پشیمان گردید و طلب عفو و بخشش از مقام کبریائی او بنمائید یعنی ایمان بیاورید تا گناهان شما بخشوده شود و رو باو آید تا از کرمش شما را بپذیرد زیرا که او نزدیک است و دعای خوانندگان را میشوند و هر جا مطابق مصلحت باشد اجابت مینماید گویند شهر ثمود در وادی قرای میان مدینه و شام بوده و شهر عاد در یمن و هود در یمن آنها را دعوت مینمود.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ گویند چون صالح در میان قوم ثمود بود و او را بدرستی و پاک دامنی و صداقت بین خود میشناختند چنانچه هر پیمبری از بین جماعتیکه او را بخوبی میشناختند و او را دانا و خیر خواه و امین میدانستند انتخاب میشد برای اینکه او را بخوبی بشناسند و نسبت بوی گمان بد نبرند با اینحال چون دعوت پیمبران بر خلاف عادت و رویه قومشان بود زیر بار نمیرفتند و نسبت ناروا با آن بزرگواران میدادند.

آیه (یا صالح الخ) مقول قول ثمودیان است که پس از آنکه صالح آنها را بیکتا پرستی دعوت مینماید گفتند ای صالح [ع] ما قبلا بتو امیدوار بودیم که کارهای مشکل ما را اصلاح نمائی (أ تنهینا) بهمزه استفهام که در موقع تعجب آرند گفتند آیا تو ما را نهی مینمائی از پرستش آنچه را که آباء ما پرستش مینمودند و همانا ما در شک هستیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن شکی در تهمت افکنده.

قال يا قوم أ رأيتم إن كنت على بينة من ربّي و آتاني منه رحمة فمن ينصُرني من الله إن عصيته فما تزيدونني غير تخسير صالح [ع] در پاسخ ثمودیان گفت ای قوم من خبر دهید مرا که اگر بوده

صفحه : ۲۸۳

باشم من از طرف پروردگارم بر بینه و حجت و معجزه‌ئی و خدا مرا از نزد خود پیمبری داده باشد.

یعنی اگر من با مقام نبوت و معجزه‌ئی که بدست من داده امر خدا را در وظیفه‌ئی که باید انجام دهم و شما را براه حق هدایت نمایم عصیان بنمایم و مخالفت کنم کی است که بتواند مرا یاری کند و از عذاب خدا نجات بدهد و بر من نیافزاید شما مگر خسران و زیان کاری، بقولی مقصود صالح اینکه بوده که اگر بوظیفه‌ئی که از طرف پروردگارم دارم عمل نکنم و عذر شما را بپذیرم که بدین آباتان باشید من مانند کسی میگردم که یکباره زیان کند پس از آن زیانش بر زیانش بیفزاید بطور مبالغه و یا اینکه شما زیاد نمیکنید مرا غیر از بینائی بزبان کاری خودتان.

وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ پس از آنکه قوم ثمود از صالح ع معجزه خواستند و گفتند بایستی از اینکه کوه ناقه‌ئی یعنی شتر ماده آبستنی با اینکه خصوصیات و با چنین شکلی بیرون بیاوری و

رحمت و مغفرت الهی.

صفحه : ۲۸۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۰]

اشاره

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرِى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَّكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرِى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنْ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ (۸۰)

صفحه : ۲۸۷

[ترجمه]

چون فرشتگان برای مژده بسوی ابراهیم آمدند گفتند بر تو سلام و سلامتی است، ابراهیم در پاسخ گفت سلام بر شما است پس ابراهیم بدون درنگ گوساله‌ئی کباب کرده نزد آنها آورد [۶۹]

وقتی دید دست بسوی آن دراز نمودند متوحش گردید و در نفس خود از آنها ترسید ملائکه گفتند نترس ما بسوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم [۷۰]

و زن ابراهیم ایستاده بود پس بخندید رسولان او را باسحاق مژده دادند و بعد از اسحق بیعقوب [۷۱]

ساره زن ابراهیم گفت ای عجباً من اولاد می‌آورم در حالیکه پیره زنم و شوهرم شیخ و پیر است و همانا اینکه امر عجیبی است [۷۲] ملائکه گفتند آیا از امر خدا تعجب میکنی در صورتی که رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است حقیقه او ستوده و بزرگوار است [۷۳]

وقتی از دل ابراهیم ترس زائل گردید و بشارت فرزند را شنید راجع بقوم لوط و در نجات آنها با فرشتگان گفتگو کرد [۷۴]

زیرا که ابراهیم بسیار بردبار و آه کشنده و رجوع کننده بخدا بود [۷۵]

ملائکه گفتند ای ابراهیم از اینکه درخواست بگذر زیرا که امر پروردگار تو بر عذاب آنها آمده و محققاً بر آنها عذابی می‌آید که ردّ شدنی نیست [۷۶]

و چون رسولان ما نزد لوط آمدند لوط بآمدنشان دل تنگ و اندوهگین گردید و گفت بر من اینکه روز سختی است [۷۷]

و جماعت بشتاب بسوی لوط هجوم آوردند، و آنان کسانی بودند که قبلاً آن اعمال قبیح را میکردند، لوط گفت ای گروه من اینها دختران منند و آنها برای شما از مردها پاکیزه‌ترند و از خدا بترسید و مرا نزد مهمانهایم رسوا نکنید یا شرمنده نسازید آیا بین شما مرد رشیدی نیست [۷۸]

قوم او گفتند همانا تو میدانی که ما را در دختران تو حقی نیست و تو میدانی ما چه میخواهیم و چه اراده داریم [۷۹]
 لوط گفت ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا از شرّ شما بسوی رکن محکمی پناه میبردم [۸۰]

صفحه : ۲۸۸

(توضیح آیات)

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَالُوا سَلَامًا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ خَنِيذٍ وَاو (و لقد) آیه را عطف بآیه پیش داده، و لام تأکید (لقد) برای نزدیک گردانیدن ماضی است بحال یعنی پس از هلاکت قوم هود [ع] و قوم صالح [ع] در زمان ابراهیم رسولان ما با بشارت نزد ابراهیم [ع] آمدند (رسل) جمع رسول است، بعضی گفته‌اند آنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند، بقول دیگر جبرئیل با دو فرشته دیگر برای مژده دادن ابراهیم [ع] بفرزند از ساره آمده بودند و چون ابراهیم ع از ساره فرزند نداشت و ساره عقیم و نازا بود و کنیزی داشت بنام هاجر او را با ابراهیم بخشوده بود ابراهیم [ع] با او خلوت کرد هاجر با اسماعیل حامله شد و اسماعیل از او متولد گردید ساره وقتی چنین دید ناراحت شد ابراهیم مأمور گردید که هاجر را با اسماعیل ببرد در زمین مکه و آنوقت زمین مکه بیابان لم یزرع و بی آب و گیاه بود وقتی ابراهیم برگشت شاید پیدایش احسانیکه ساره در باره ابراهیم [ع] کرده بود که کنیزش را با او بخشوده خداوند بحکم اینکه (هَلِ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) در پیری و فرسودگی خواست با او اولادی کرامت نماید و دل او خوش گردد اینکه بود که فرشتگان برای مژده دادن ساره را باسحاق و عذاب قوم لوط بصورت مردان خوش صورت نزد ابراهیم آمدند و بر ابراهیم سلام کردند که دلالت بر سلامتی دارد و ابراهیم ع گفت سلام بر شما باد و چون اول نشناخت آنها را که ملائکه‌اند و چنانچه عادت و سجنه ابراهیم [ع] مهمان نوازی بود فوراً گوساله‌ئی بریان کرده نزد آنها آورد فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْفَ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُوطٍ وقتی ابراهیم [ع] دید فرشتگان که بصورت مردانی نمودارند دست دراز

صفحه : ۲۸۹

نمیکنند که غذا بخورند بنا بر قولی فهمید که اینها بشر نیستند و چون مأموریت آنان را نمیدانست اینکه بود که ترسید وقتی فرشتگان فهمیدند ابراهیم از آنها ترسید خود را معرفی نمودند و گفتند ای ابراهیم [ع] نترس ما برای عذاب قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ وقتی فرشتگان خود را با ابراهیم شناساندند ساره ایستاده بود پس خندید در اینکه خنده ساره برای چه بوده چند قول از مفسرین نقل شده.

۱- خنده او از روی فرح بود چون دید ترس ابراهیم (ع) از فرشتگان برطرف گردید.

۲- از هلاکت اهل فساد و طغیان که ملائکه گفتند ما برای عذاب قوم لوط گماشته شده‌ایم مسرور گردید و خندید.

۳- خنده او از روی تعجب بود که چگونه ابراهیم با آن قوت و مرتبه رسالت از چند نفر ناشناس ترسید و با اینکه خدم و حشم بسیار

داشت.

۴- از عکرمه نقل میکنند که گفته (ضحکت) بمعنی حاضمت است و از او است (ضحک الشجر اذا سال صمغها) یعنی در آنحال ساره فوراً حائض گردید (پایان) و همین معنی چهارم بحقیقت نزدیک‌تر است زیرا که زن پیر عقیم نازا حیض بیند از تعجب خنده آور است.

خلاصه ملائکه ساره را بشارت میدهند باسحاق و از پشت او یعقوب، مفسرین گفته‌اند تخصیص دادن مژده فرزند را بساره برای اینکه بوده که زن‌ها علاقه‌شان باولاد زیادتر است خصوصاً پس از آنکه ابراهیم [ع] از هاجر که کنیز خود ساره بود پسری آورده مثل اسماعیل [ع] و آن رقابت طبیعی او بهیجان آمده در اینکه موقع جای داشت که بساره مژده اولاد داده شود.

صفحه : ۲۹۰

قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ گفته‌اند الف در (یا ویلتی) بدل از یاء اضافه است یعنی ای وای بر من مثل یا عجا یا لهفا، و شیخا منصوب و حال است و عامل در آن معنی اشاره است مقول قول ساره زن ابراهیم ع است که وقتی که فرستادگان مژده فرزند بوی دادند گفت ای وای بر من چگونه زایش میکنم که پیر زن عقیم میباشم و اینکه شوهر من ابراهیم ع پیر مرد است و چنین کاری بسیار عجیب مینماید.

گویند در آنوقت ساره نود یا نود و نه سال از عمرش گذشته بود و ابراهیم ع صد و بیست یا صد و دوازده سال از عمر شریفش گذشته، و بقول دیگر ساره در آنوقت هفتاد و هشت سال داشت و ابراهیم صد سال و تعجب ساره برای اینکه بود که بر خلاف عادت است که زن عقیم هشتاد ساله یا نود ساله اولاد آورد نه اینکه از قدرت خدا تعجب کرده باشد.

قَالُوا أَتَعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ پس از اینکه ساره اظهار تعجب کرد ملائکه بهمزه تعجب که برای جحد و انکار آورند تعجب ساره را رد کردند و گفتند آیا از امر خدا و حکم او تعجب میکنی در حالیکه رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است ساره علاوه بر اینکه زوجه ابراهیم بود دختر عم او نیز بوده و از قرائن آیات میتوان استفاده نمود که از زنهای فاضله آن زمان بشمار میرفته و از اینجا معلوم میشود که آن رحمت و برکاتیکه شامل او گردید و از اهل بیت ابراهیم شمرده شده نه فقط برای اینکه بود که زن ابراهیم بود بلکه برای قومیت و فضیلت او است که مورد رحمت و برکات حق تعالی گردید.

إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ دو اسم از اسماء الحسنی است (حمید) بر وزن فعیل بمعنی مفعول است بعضی گفته‌اند بمعنی فاعل است یعنی حمد گردیده شده و (مجید) یعنی کریم.

[ابو الفتوح]

صفحه : ۲۹۱

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ گفته‌اند (یجادلنا) یا جواب (لَمَّا) است که برای حکایت حال مضارع واقع شده یا در سیاق جواب بمعنی ماضی است مثل جواب (لو) و یا دلیل جواب محذوفست مثل (اجترء علی خطابنا) (ای شرع فی جدالنا) و یا متعلق است بجواب و قائم مقام او مثل (اخذ و اقبل یجادلنا فی قَوْمِ لُوطٍ) [منهج] پس از آنکه ترس از فرشتگان از ابراهیم برطرف گردید و مژده فرزند اسحق نام و از پس او یعقوب بوی داده شد راجع بعذاب قوم لوط با فرشتگان مجادله نمود، ظاهراً مقصود از مجادله در اینجا نزاع و انکار نیست زیرا که شأن پیمبری اولو العزم مثل ابراهیم خلیل الرحمان نیست که در حکم خدا جدال و انکار نماید بلکه با ملائکه مباحثه مینمود و مقصود سؤال از خود لوط و کسانش و مؤمنینی بود که با او بودند که حال آنها در موقع فرود عذاب چگونه میشود زیرا که آنها در میان قومند اگر عذاب آید البته آنها را فرا میگیرد ملائکه گفتند ما آنها را

از بین جماعت بیرون خواهیم آورد و شاید غرض ابراهیم ع تبیین و توضیح حال قوم لوط بوده که آیا عذاب آنها قضای حتمی است تبدیل برحمت نخواهد گردید یا تبدیل برحمت میشود.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَخَلِيمٌ أَوْاهٌ مُنِيبٌ از جمله محسنات ابراهیم ع چنین بود که بسیار حلیم و بردبار و مهمان نواز بود و بحال فقراء و بینوایان مهربان و بسوء حال و بدبختی عاصیان متأسف و بسیار برای حرمان و ابتلاء آنان بعداب از سوز دل آه میکشید، از اینجا معلوم میشود که مجادله او با ملائکه از روی شفقت ببندگان خدا بوده بامید اینکه شاید تیز مثل قوم یونس توبه کنند و عذابشان بخشوده شود.

یا ابراهیم اعرض عن هذا إنه قد جاء أمر ربك وإنهم آتیه عذاب غیر مردود مقول قول فرشتگانست که ای ابراهیم از اینکه سؤال خودداری نما همانا

صفحه : ۲۹۲

امر پروردگارت بر عذاب آنان صادر گردیده و محققا عذاب آنها را میگیرد و ردّ شدنی نخواهد بود.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (ذرع) بمعنی صدر یعنی سینه است و نصبش برای تمیز است و کنایه است از شدت انقباض لوط وقتی که فرشتگان آمدند و چون آنها بصورت بشر و با روهای خوش و جوانهای زیبا با لباسهای عالی بخانه او آمدند و اول لوط نفهمید ملکند از بی باکی قوم اندیشه نمود که مبادا متعرض آنها گردند و گویند جماعت با او شرط نموده بودند که اشخاص غریب بخانه خود نبرد اینکه بود که گفت (هذا یوم عصیب) اینکه روز بر من سخت است.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ جماعت فجار وقتی ملائکه را که برای عذاب آنها آمده بودند بصورت جوانان وجیه دیدند گمان کردند بشرند و بخانه لوط هجوم آوردند زیرا که آنها عملهای بد از لواط و کبوتر بازی و صفیر زدن و امثال چنین عملهای ناشایسته مینمودند اینکه بود که بلوط گفتند مهمانهای را از خانه خود بیرون کن بگمان اینکه با آنها لواط کنند و گویند لوط آنها را پنهانی بخانه خود برد لکن زنش بقوم خبر داد که چنین جوانهای امردی بخانه ما آمده‌اند.

قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَعْفِي لوط از روی ناچاری که مبادا متعرض مهمانهای او گردند گفت ای قوم من اینها دختران منند و اینها طاهر و پاکیزه‌اند برای شما از خدا بترسید و مرا نزد مهمانهایم رسوا و شرمنده نکنید لوط دو دختر بیش نداشت یکی بنام (زعورا) و دیگری بنام (رثیا) و چون دید قوم بخانه او هجوم آوردند برای اینکه نزد مهمانها شرمنده نگردد راضی شد که دو دختر خود را بدو نفر بزرگ و مهتر آنها تزویج کند در صورتی که قبلا دختران او را میخواستند بگیرند و چون فاسق بودند قبول نکرده بود.

صفحه : ۲۹۳

و بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود لوط از (بناتی) دخترهای مؤمنین امتش بودند که چون هر پیمبری بمنزله پدر امت است دخترهای امت را نسبت بخود داده اَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ آیا بین شما جماعت (بی‌حمیت) مرد رشید با تعصب و غیرت مند یافت نمیگردد که شما را از چنین اعمال ناشایسته منع نماید.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ جماعت فجار گفتند ای لوط تو بخوبی میدانی که ما حاجتی بدخترهای تو نداریم و همانا البته میدانی که ما چه اراده‌ئی داریم یعنی مقصود ما آن مردان و جوانان خوش صورتی میباشد که در خانه تو آمده‌اند و میخواهیم آنها را بدست ماها بدهی که آن عمل قبیح را بآنها انجام دهیم.

قَالَ لَوْ أَن لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَي رُكْنٍ شَدِيدٍ لوط مستأصل شد و گفت کاشکی بر دفع شما قوتی داشتم و گفته‌اند جواب لو

محدوف است یعنی اگر مرا در نفس خود قوتی بود همانا شرّ شما را دفع می‌کردم یا پناه می‌گرفتم برکن محکم یعنی عشیره و قبیله‌ئی که مرا از شرّ شما محفوظ دارند.

گویند لوط درب خانه را محکم بسته بود فسّاق دیوار را شکافتند و خواستند وارد خانه او گردند اینکه بود که مضطرب گردید وقتی ملائکه اضطراب او را دیدند گفتند نترس ما رسولان پروردگاریم و برای عذاب اینکه قوم مأمور گردیده‌ایم.

در منهج از احادیث صحیح نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

(رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید)

یعنی لوط بخدا پناه گرفت و خدا او را یاری کرد زیرا که ملجأ درماندگان و پناه عاجزان جز درگاه او نیست [پایان]

صفحه : ۲۹۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۱ تا ۹۰]

اشاره

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِّبُوا عَلَيْكَ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مَقْتَدِرًا غَارًا غَادِيًا فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ (۸۳) وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَيْتُمْ بَخِيلٌ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُّفْسِدِينَ (۸۵)

بَقِيَّتِ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاطُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰)

صفحه : ۲۹۵

[توجه]

ملائکه گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم اینکه کفار نخواهند بتو رسید در پاره‌ئی از شب کسان خود را بیرون ببر و احدی از شما پشت سر خود را ننگرد مگر زن تو که میرسد باو آنچه بانها (از عذاب) رسید و وعده عذاب صبح است آیا صبح

نزدیک نیست [۸۱]

چون امر قهر ما بعد از آمد بالای شهر را از پی ویران گردانیدیم (یعنی شهر را سرنگون و وارونه کردیم) و بر شهر آنها سنگهائی از

گل پخته شده در پی بارانیدیم [۸۲]

نزد پروردگارت نشان دار بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست [۸۳]

و بسوی مدین برادر آنها شعیب را فرستادیم گفت ای گروه من خدا را عبادت کنید برای شما خدائی جز او نیست و از کیل و میزان کم نکنید من شما را توانگر می‌بینم (یعنی محتاج نیستید) و بر شما می‌ترسم از روزی که عذاب بشما احاطه نماید و شما را فرا گیرد [۸۴]

ای قوم من در کیل و وزن مراعات عدل نمائید و اجناس مردم را تباه نکنید و در زمین حرکت نکنید در حالیکه فساد کننده باشید [۸۵]

نفعیکه از راه حلال خدا بشما میرساند بهتر است اگر قول مرا باور دارید و من بر شما نگهبان نیستم [۸۶]

گفتند ای شعیب آیا نماز تو بتو امر نموده که ما آنچه را که پدران ما پرستش مینمودند ترک کنیم یا آنکه در مالهای خود آنچه می‌خواهیم عمل نکنیم همانا تو بردبار و رشیدی [۸۷]

شعیب گفت ای جماعت مرا خبر دهید اگر از طرف پروردگارم حجتی باشد و مرا از نزد خود روزی نیکو (یعنی نبوت یا مال حلال بی‌خیانت) داده باشد روا باشد که مخالفت امر او را نمایم و نمی‌خواهم با شما مخالفت کنم بر آنچه شما را بآن نهی میکنم و مراد من نیست مگر اصلاح شما

صفحه : ۲۹۶

آن اندازه‌ئی که توانائی دارم و مرا توفیقی نیست مگر بخدا و بر او است اتکاء و امید من و بسوی او باز گشت میکنم [۸۸]

ای قوم من ستیزه کاری من شما را بر اینکه ندارد که بشما برسد مثل آنچه را که بقوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و زمان قوم لوط از شما دور نیست (یعنی در زمان و مکان بشما نزدیکند) [۸۹]

و از پروردگار خود طلب آموزش کنید و بسوی او باز گشت نمائید همانا پروردگار من بخشنده و دوست توبه کننده گان است [۹۰]

صفحه : ۲۹۷

(توضیح آیات)

قالوا یا لوطُ إنا رُسلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِیْلُوا إِلَیکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ مَلَأْنِکَ وَتَی اضْطراب لوط را مشاهده نمودند و با اینکه بصورت مردان امردی بر او نمودار شده بودند گفتند ای لوط نترس ما بشر نیستیم ما فرشته و رسولان پروردگار تو می‌باشیم و برای عذاب کردن اینکه جماعت آمده‌ایم هرگز دست آنها بتو نمیرسد وقتی لوط فهمید که آنها ملائکه‌اند درب خانه را باز نمود اشقیاء آمدند در خانه لوط و خواستند ملائکه را بگیرند گویند جبرئیل پر خود را بصورت آنها زد کور شدند و بیرون رفتند و بدیگران گفتند که مهمانهای لوط ساحرند ما را سحر کردند حذر کنید.

پس از آن فرشتگان بلوط گفتند خودت با اهل خود در پاره‌ئی از شب بیرون روید (فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ) دو طور قرائت شده (بهمزه قطع و بهمزه وصل) یعنی ببر اهل خودت را (بقطع) در یک قسمت از شب یعنی نصف شب.

و لَا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ یعنی باید که واپس نگردد از شما احدی.

إِلَّا أَمْرَ أَتَکَ إِنَّهُ مُصِیْبُهُمْ مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ (إِلَّا أَمْرَ أَتَکَ) دو طور قرائت شده برفع (تا) و بنصب آن یعنی ببر اهل خودت را مگر زنت را که نبر بدرستی که میرسد باو آنچه میرسد بقومت یعنی هلاک میشود با آنها چون کافره است، و روایت شده که لوط سؤال کرد که موقع هلاکت قوم چه وقت است ملائکه گفتند صبح لوط چون از آنها بسیار دل تنگ بود گفت می‌خواهم زود از آنها

نجات یابم ملائکه گفتند (أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ) آیا صبح نزدیک نیست.

صفحه : ۲۹۸

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ حق تعالی خبر میدهد وقتی امر بعذاب قوم لوط صادر گردید قرار دادیم بالای آنرا زیر و زیر آنرا بالا، گویند جبرئیل جناح خود را زیر زمین کرد و بلند نمود بطوریکه صدای مرغان را اهل آسمان می شنیدند و بطوری بالا برد که نزدیک آسمان رسید و برگردانید و باضافه سنگهایی از گل پخته نشان کرده شده بر شهر آنان ریزش کرد و آن سنگهای عذاب دور از ستمکاران نیست یعنی هر ظالمی بالاخره مبتلا بعذاب خواهد گردید و اینکه تهدید و وعید است برای کفار.

[طبرسی] وَ إِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ (وَ إِلَى مَدِينِ) عطف بآیه بالا- است در معنی (و لقد ارسلنا الی مدین) گفته اند مدین نام قبیله‌ئی است و بقولی مدین ابن ابراهیم برادر آنها بود در نسب و شعیب ابن یرون ابن نوبت ابن مدین ابن ابراهیم است.

پس از داستان چند نفر از پیمبران یعنی نوح و هود و صالح و لوط علیهم السّلام در مقام بیان شرح کیفیت تبلیغ شعیب ع برآمده و در شرح حال او فرموده شعیب (ع) برادر آنها ظاهرا برادر نسبی قوم بوده نه برادر دینی آنها که او نیز مثل باقی پیمبران اول بعثت در مدین مردم را بیکتا پرستی دعوت نمود و گفت خدا را عبادت کنید و برای شما الهی جز او نیست و در کیل و وزن کم نکنید. إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ الخ شعیب در مقام خیرخواهی بقوم خود میگوید من می بینم شما صاحب مال و ثروتید هیچ محتاج نیستید که بخواهید بکم فروشی و خیانت ب مردم مالی بدست آرید ای قوم کم فروشی نکنید کیل و وزن را تمام بدهید و من بر شما میترسم

صفحه : ۲۹۹

از عذاب روز محیط یعنی روز که بر شما احاطه پیدا میکند عذاب و شما هیچ راه مفر و گریزگاهی ندارید یا روز که همه با هم جمعید یعنی روز قیامت.

بَقِيَّتِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ یعنی اگر شما کم فروشی نکنید و بهمان اندازه‌ئی که از معامله حلال بدست شما میآید قناعت نمائید بهتر است برای شما تا اینکه بکم فروشی منافع شما زیادتر گردد اگر ایمان دارید یعنی اگر خدا را رازق میدانید آنچه از حلال برای شما میماند آن نافع تر خواهد بود و من نگهبان شما نیستم که بتوانم شما را از عذاب حفظ نمایم. و بعضی از مفسرین گفته اند که شعیب مأمور بجهاد نبود اینکه بود که گفت همین قدر موظفم که شما را بآنچه خیر شما است تبلیغ نمایم و من نگهبان شما نیستم.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصِلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ از کمال الدین از حضرت باقر ع نقل کرده اند که فرموده اول کلامی که حضرت قائم [ع] وقت ظهور ناطق بآن میگردد همین آیه است (بَقِيَّتِ اللَّهِ خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) بعد میفرماید

(انا بقیة الله و حجتة و خلیفته علیکم)

و بر آن حضرت سلام نمیکند سلام کننده‌ئی مگر اینکه میگوید

(السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه)

آن جماعت در پاسخ نصایح شعیب (ع) بطور استهزاء و سخریه گفتند ای شعیب آیا نماز تو بتو امر کرده که ما باید آنچه پدران ما

پرستش مینمودند آنرا واگذاریم و پرستش ننمائیم (او ان) عطف است بر (ما) موصوفه در (ما بعد) یا اینکه نمازت تو را امر نموده که ما آنچه میخواهیم در مالهای خود تصرف ننمائیم همانا تو شخصی هستی حلیم یعنی بردبار و رشید و بگمان خود طریق هدایت را یافته‌ئی شاید از روی سخریه بشعیب چنین نسبت میدادند یعنی تو بگمان خود طریق رشد را پیدا نموده‌ئی در صورتی که چنین نیست و ما تو را شخص بردبار

صفحه : ۳۰۰

رشیدی نمی‌بینیم.

قالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا مَقُولِ قَوْلِ شَعِيبٍ اسْتِخْرَافًا لِّجَمَاعَتِهِمْ فِي مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بر ترک بت پرستی و کم‌فروشی بهمهز استهفام انکاری گفته ای جماعت من خبر دهید مرا که اگر من از طرف پروردگار شاهد و بینه و حجتی بر صدق گفتارم داشته باشم و روزی نیکو و کرامتی از نبوت و رسالت و مال و جاه و حکمت و علم بمن عطاء نموده روا باشد که امر خدا را اطاعت نکنم، و بقول خود آنها که گفتند تو (حلیم و رشیدی) معلوم میشود شعیب ع از کرامتهای جسمانی باضافه از آن مراتب باطنی صاحب قوت و قدرت و استیلاء و جاه و جلال نیز بوده، و ظاهراً حضرتش همین نعمتها را بینه و حجت بر آنها برای اثبات نبوتش بشمار می‌آورد و گفته آیا با اینکه همه نعمتهائیکه بمن عطاء شده آیا روا است که من در وحی او خیانت کنم.

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ مِن ارَادَةٍ نَدَارِمُ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ
از چیزی و خودم مرتکب آن کردم مقصود و مراد من نیست مگر اصلاح و ارشاد بسوی سعادت و فضیلت شما یعنی من موظفم که آنچه صلاح و رستگاری شما در آن است آنرا بقدریکه استطاعت دارم بشما بگویم و شما را ارشاد نمایم و من در مراعات حقوق و انجام دادن وظیفه نبوت و ارشاد یافتن شما بشایسته‌گی موفق نمی‌گردم مگر بلطف و یاری حق تعالی.

از بعض مفسرین است که در آنجا شعیب ع در جواب کفار سه مطلب را خواسته بآنها تذکر دهد که در امر بمعروف و نهی از منکر سه مطلب را باید مراعات نمود اهم و اعلائی آن (حق الله) است که نعمتهای خدا را تذکر میدهد دوم حق نفس خود که واعظ غیر متعظ نباشد آنچه امر میکند بدیگران اول خودش انجام دهد بعد بدیگران امر کند سوم (حقوق الناس) است که از روی دانستگی و فهمیده‌گی بدیگران امر کند یا نهی نماید.

صفحه : ۳۰۱

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ شَعِيبٌ [ع] پس از ارشاد و نصایح جماعت گفته اتکاء و اعتماد من بر پروردگار من است و بازگشت من بسوی او است یعنی مبدء و پیدایش من از او است و نیز بازگشت من بسوی او است و میخواهد بآنها تذکر بدهد که شما باید چنین باشید که اولاً اتکاء و امید شما پروردگارتان باشد و روی امیدتان نیز بسوی او باشد و تصدیق بمعاد بنمائید که اگر چنین باشید دیگر پیرامون شهوات نمیگردید و پرستش را مخصوص پروردگار عالم میگردانید و به کم‌فروشی بنوع خود ظلم و تعدی روا نمیدارید.

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصَِّبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ شَعِيبٌ
تهدید و انذار قوم خود برآمده که ستیزی من با شما و ادارتان نکند که مخالفت نمائید و برسد بشما مثل آنچه از عذاب بقوم نوح و قوم هود و قوم صالح رسید و داستان لوط و عذاب قوم او از شما دور نیست یا مقصود اینکه است که زمان او از شما دور نیست.
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ باز شعیب در مقام نصیحت و اندرز میگوید ای جماعت از پروردگار خود طلب

آمزش کنید و بازگشت باو نمائید همانا پروردگار من مهربان و دوست بندگان خودش میباشد.

صفحه : ۳۰۲

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۱ تا ۱۰۵]

اشاره

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطَكَ لَرَجْمَانِكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (۹۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰)

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتِيبٌ (۱۰۱) وَكَذَلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُعَدُودٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵)

صفحه : ۳۰۳

[ترجمه]

قوم او گفتند ای شعیب ما بسیاری از آنچه را که تو میگوئی نمی فهمیم و بدرستی که ما تو را در بین خود ضعیف می بینیم و اگر بملاحظه طائفه تو نبود سنگسارت میکردیم و تو نزد ما ارجمند نمی باشی [۹۱]

شعیب گفت ای قوم من آیا طائفه من نزد شما عزیزترند از خدا که او را پشت سر انداختید همانا پروردگار من آنچه میکند احاطه دارد [۹۲]

ای قوم من بکنید هر کاری که میخواهید و من نیز عمل کننده ام بزودی خواهید دانست کی است که وی را عذابی می آید که او را خوار و رسوا گرداند و بزودی میفهمید دروغگو کیست و منتظر باشید بدرستی که من هم با شما در انتظارم [۹۳]

و چون عذاب ما آمد شعیب و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و صیحه آسمانی کسانی را که ستم نمودند گرفت پس گشتند همه در مکانهای خود مرده گان [۹۴]

آنان چنان هلاک گردیدند که گویا هرگز نبوده اند آگاه باش که اهل مدین (از رحمت خدا) دور شدند همان طوری که اهل ثمود دور شدند [۹۵]

و بتحقیق که موسی را با آیات و نشانه های قدرت خودمان و معجزات ظاهر فرستادیم [۹۶]

بسوی فرعون و اشراف قوم او پس پیروی کردند فرمان فرعون را و در امر فرعون هیچ رشد و هدایتی نبود [۹۷]
 فرعون در قیامت تابعین خود را بآتش میکشاند و بد ورودگاهی است که وارد میگردند [۹۸]
 و فرعونیان در اینکه دنیا لعنتی بر خود باقی گذاشتند و بد عطائی است که در قیامت برای آنان آماده شده [۹۹]
 و اینهائیکه گفته شد

صفحه : ۳۰۴

از خبرهای دهها و شهرهائی است که بر تو حکایت کردیم که بعضی از آن شهرها هنوز باقی میباشد و بعضی تباہ گردیده [۱۰۰]
 و ما بآنها ستم نمودیم بلکه آنها خودشان بنفس خود ستم نمودند و آن آلههئیکه بغیر خدا میخواندند کفایت عذاب از آنها نمودند
 وقتی که امر پروردگار تو آمد و بر آنان زیاد نمود مگر هلاکت را [۱۰۱]
 اینکه چنین است گرفتن پروردگار تو وقتی که اهل قریه‌ها را بگیرد در حالیکه آنها ستمکار باشند همانا گرفتن پروردگار دشوار و
 دردآور است [۱۰۲]
 و در اینهائیکه گفته شد هر آینه آیت و نشانه است برای کسیکه از عذاب آخرت بترسد روز قیامت روزی است که همه مردم در
 آن جمع کرده میشوند (و جزای اعمال خود را) مشاهده مینمایند [۱۰۳]
 و ما آنروز مشهود را عقب نماندازیم مگر برای مدت شمرده شده [۱۰۴]
 روز که بیاید قیامت کسی تکلم نمیکند مگر باذن خدا و بعضی از اهل محشر شقی و گنهکارند و بعضی سعید و سعادتمندند [۱۰۵]

صفحه : ۳۰۵

(توضیح آیات)

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ پس از آنکه شعیب در
 تبلیغ و اندرز آن جماعت مبالغه نمود آنها یا از روی عناد و ضدیت یا برای اینکه گوش بسخنان شعیب نمیدادند که بفهمند چه
 میگوید یا واقعا اینکه قدر از فطرت اصلیه‌شان که بر توحید است دور افتاده بودند و در لجن‌زار طبیعت و موهوم پرستی فرو رفته
 بودند که سخنان شعیب را که با آنها در مقام نصیحت میگفت خدای یکتا را بپرستید ادراک نمی نمودند با اینکه پیغمبر ما صلی الله
 علیه و آله و سلم فرموده که شعیب خطیب انبیاء بوده، اینکه بود که میگفتند ما بسیاری از گفتار تو را نمیفهمیم و همانا ما در باره تو
 بد بین میباشیم و تو در نظر ما ضعیف و بی‌مقداری اگر برای قوم و عشیره تو نبود هر آینه تو را سنگسار مینمودیم زیرا که تو در نظر
 ما عزت و شرافتی نداری.

مراعات نمودن عشیره و قومیت او میشود برای اینکه بوده که آنها مردمان متمول و شاید از رؤساء و زور داران بوده‌اند که از آنها
 میترسیدند اذیتی بشعیب وارد نمایند یا برای اینکه بوده که در دین و بت پرستی و اعمال ناشایسته از کم فروشی و غیر آن موافق
 آنها بوده‌اند.

قال يا قوم اَرْهَطِيْ اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ اتَّخَذْتُمْ وَّرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا اِنَّ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُّحِيطٌ شَعِيبٌ بهمزه استفهام که در مورد تعجب
 میآوردند در پاسخ آنها میگوید ای قوم من آیا عشیره من نزد شما عزیزترند از خدا میخواهد بآنان تذکر دهد که خدا آنکسی است
 که حیات و ممات و روزی و جان شما بید قدرت او است چگونه شما از روی نفهمی عشیره و کسان مرا از خدا عزیزتر میدانید.

اشاره به اینکه که نسبت من بخدا و پروردگار جهانیان زیادتر از عشیره و قوم

صفحه : ۳۰۶

من است زیرا که من رسول و فرستاده او میباشم برای اینکه شما را هدایت نمایم عشیره مرا مورد نظر خود گرفتید و امر خدا را پشت سر انداختید و همانا باید بدانید که پروردگار من بر تمام اعمال و اقوال و گفتار و کردار شما محیط است یعنی شما و اعمال شما تحت احاطه و قیومیت او است (وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ) سوره یونس آیه ۶۲، و در سوره سبأ آیه ۳ نظیر اینکه آیه هست.

وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ مَقُولٌ قَوْلِ شَعِيبٍ [ع] است که پس از آنکه وظیفه خود را انجام داد و کلام او در گوش سنگین اهل مدین فرو نرفت و بنای اذیت و انکار نسبت باو گذاشتند در مقام تهدید و اعراض از آنها برآمده و گفت ای جماعت من شما بر حالت و هیئت خود آنچه خواهید از اعمال زشت عمل کنید همانا من نیز بوظیفه خود عمل میکنم بزودی میدانید (مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ) من موصوله یعنی کیست که بر او عذابی میآید که او را رسوا و هلاک میگرداند (وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ) (من) دوم عطف بر (من) اول است یعنی وقتی عذاب آمد آنوقت شما رسوا میگردید و میفهمید چه کسی دروغگو بود (وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ) انتظار بکشید تا موقع عذاب شما بیاید من هم با شما منتظرم.

(رقیب) بر وزن فعیل بمعنی راقب است چون رحیم، یا بمعنی مراقب چون عشیر یا بمعنی مرتقب چون رفیع، از امام رضاع روایت شده

(ما احسن الصبر و انتظار الفرج اما سمعت قول العبد الصالح (و ارتقبوا انی معکم رقیب)

[منهج الصادقین].

وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جاثِمِينَ وقتی امر ما بر عذاب آنها وارد گردید شعیب ع و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان از عذاب نجات دادیم یعنی آنهائیکه بتوفیق و کرم ما سعادت

صفحه : ۳۰۷

ایمان یافته بودند نجات یافتند و آنهائیکه بنفس خود ستم نموده بودند و مطیع رسول حق تعالی نگردیدند آنان را صیحه آسمانی گرفت و در منزلهای خود همگی مردند (كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا) چنان آنان نابود و مضمحل گردیدند که گویا هرگز اقامت نموده بودند.

أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتِ ثَمُودُ آگاه باشید که دوری از رحمت خدا برای اهل مدین است همان طوری که برای ثمود دوری بود از رحمت خدا، و شاید چون اهل ثمود و مدین هر دو بصیحه هلاک گردیدند از اینکه جهت بین آنها در بعد از رحمت خدا جمع نموده.

و باید دانست که اعمال و انکار خود کفار و مشرکین چنین عذابها و هلاکت و دوری از رحمت خدا را ایجاب نموده نه اینکه خدای رحمن که از روی رحمت و کرم انسان را آفریده و اینکه همه نعمتها در دست رس او گذاشته خواسته باشد بمخلوقات ضعیف خود عذاب نماید اینها باختر خود را در مورد عذاب دنیوی و اخروی قرار دادند.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ در بسیاری از آیات داستان حضرت موسی ع و فرعون و کردهای او آمده لکن در هر جایی خصوصیات و مزایائی در آن تضمین شده در اینجا چون حکایات و داستان چند نفر از انبیاء برده شده و زمان حضرت موسی

ع پس از آنها بوده اینکه است که از آن نیز یاد آور شده و با خصوصیات دیگری که در او است.

حق تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که ما موسی [ع] را با آیات که گویند (با) در اینجا بمعنی (مع) است یعنی موسی را مع آیات و معجزات و سلطنت و استیلائی که بسیار معجزات او ظاهر و هویدا بود فرستادیم، از زجاج نقل میکنند که گفته سلطان مشتق از سلیط است و سلیط بمعنی روغن زیت است که از آن چراغ می‌افروزند و چون مردم بروشنائی حجت خدا هدایت یافتند از اینکه جهت او را

صفحه : ۳۰۸

سلطان نامیده.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْنَاهُ فَاَتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ موسی را بسوی فرعون و گروه اشراف قوم او فرستادیم و آنها تابع امر فرعون گردیدند (امر) را دو طور تفسیر کرده‌اند میشود مقصود از امر فرعون قول و کلام او باشد که بجماعت امر مینمود با موسی مخالفت نمائید، و بقول دیگر در اینجا (امر) بمعنی فعل است که آنها تابع اعمال سوء فرعون گردیدند زیرا که در نظر آنها فرعون شخص با اقتداری مینمود و گمان میکردند فرعون چنین قدرتی دارد که بتواند آنها را از عذاب نجات بدهد دیگر ندانستند که در متابعت فرعون رشد و سعادت برای آنها تأمین نخواهد گردید.

يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار و بس الورد المورود همین طوری که فرعونیان در دنیا تابع او گردیدند در قیامت نیز فرعون پیش قدم آنها است و آنها را در جهنم وارد میگرداند و بد ورود و فرودگاهی است برای آنها (فاوردهم) را بصیغه ماضی آورده با اینکه هنوز قیامت واقع نگردیده چنانچه بسیاری از آیات که راجع بعذاب کفار و جهنم و نعمتهای بهشتی که بمؤمنین وعده داده همین طور است که بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد آورده و مفسرین گفته‌اند چون امر قیامت محقق الوقوع است گویا واقع است و اهل عربیت هر محقق الوقوعی را بلفظ ماضی استعمال میکنند.

آری همین طوری که در بعضی از آیات تصریح فرموده جهنم و بهشت الان واقع است مثل قوله تعالی (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) و نیز از آیات دیگر معلوم میشود که آنچه واقع شده و میشود تماما در علم حضوری حق تعالی و عالم قضاء و لوح محفوظ ثابت است اگر ثابت نبود چگونه پیمبران خبر میدادند مخصوصا از حکایت معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در اخبار رسیده که امت من در قیامت چنین و چنانند معلوم میشود که در معراج عالم قیامت را که در جای خودش ثابت است بحضرتش ارائه دادند.

صفحه : ۳۰۹

وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ آیه اشاره ببدبختی و خذلان آنها دارد که گروهان فرعون که تابع او گردیدند بد عطیه‌ئی است که برای خود اندوخته گردانیدند، و از ابن عباس نقل میکنند که گفته (الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ) آن لعنت پس از لعنت است یعنی فرعونیان لعنت دنیا و پس از آن لعنت آخرت را برای خود مهیا گردانیدند.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ (ذَلِكَ) از اسماء اشاره است یعنی اینکه خبر از اخبار قریه‌های هلاک شده است قصه آنها بر تو میخوانیم بعضی از آن قریه‌ها بر پا است و برخی از آن مفقود است مثل زراعت درو کرده شده یعنی اینکه داستانهائی که بعضی از آنها را در اینکه آیات بر تو ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قصه خوانی نمودیم و عذابهائی که بر امم پیشینان در اثر مخالفت دامن گیر آنها گردید و ویران گردیدن منزلهای آنان بعضی آثار خرابی آنها بر پا است و بعضی دیگر مفقود گردیده و اثری از آنها پدیدار نیست.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَّبِعِ خدای جلیل پس از داستان پیمبران و عذابهایی که بر قوم و عشیره آنها وارد گردیده بپیمبرش اظهار مینماید که باید خودت و امت بدانید که ما بر آنها ستم نمودیم لکن خودشان بر خود ظلم نمودند زیرا همان طوری که گفته شد عمل آنها و تکذیبشان عذاب را ایجاب نمود یعنی خود بدست خود عذاب بر خود مهیا نمودند و خدایان آنها که آنها را میخواندند بغیر از خدا و چشم امید بآنها داشتند موقعیکه عذاب آنان را فرا گرفت آنان را بی نیاز نمودند یعنی وقتی که حکم عذاب آنها صادر گردید الهان آنها قدرت نداشتند عذاب را از آنها دفع نمایند و بر آنها زیاد نکردند مگر هلاکت را.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّهَا أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ چنین بود گرفتن پروردگار تو وقتی که عذاب فرا گرفت اهل دهها و قریه‌ها

صفحه : ۳۱۰

را، او (و هی) حالیه است یعنی مشمول عذاب گردیدن آنان در حال و موقعی واقع گردید که آنها ستمکار بودند که در آن حال عذاب آنها را فرا گرفت و همانا گرفتن پروردگار تو دردناک و شدید است، البته معلوم است عذابی که از روی سخط و غضب پروردگار بروز نماید بسیار سخت و ناگوار خواهد بود (نعوذ بالله من سخط الجبار).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (ذَلِكَ) اشاره بعذاب دنیوی است، آیت بمعنی نشانه و علامت است یعنی همانا در اینکه عذابهایی که پاداش اعمال کفار آنان را فرا گرفت نشانه و علامت و نمونه است از عذاب قیامت برای کسانیکه از عذاب آخرت ترسناکند.

آیه دو صفت آخرت را در اینجا معرفی مینماید: اول (یوم مجموع) مجموع اسم مفعول است یعنی آخرت روزی است که مردم جمع گردیده میشوند اکثر مفسرین گفته‌اند آخرت روزی است که تمام افراد بشر را با هم در صعید واحد جمع میگردانند. و از ظاهر بیان بعضی از مفسرین چنین برمیآید که مقصود از (مجموع) مجموع اعمال و افعال مردمان و مخلوط بودن و ممزوج گردیدن اول با آخر و آخر با اول و مخلوط بودن کل ببعض و بعض بکل و آن حساب اعمال آنها است از جهت ایمان و کفر و طاعت و معصیت و بالجمله از حیث سعادت و شقاوت.

و همانا واضح است که یک عمل از یک انسان ارتضاع میشود از کل اعمال سابق آن و مرتبط بحالات باطنه او است، و نیز جمیع اعمال آینده او مرتبط بحالات قلبیه او است و نیز عمل یک نفر نسبت بکسانیکه با اویند از افراد نوع او از حیث تأثیر و تأثر مدخلیت دارد، و همچنین اعمال اولین نسبت بآخرین و آخرین نسبت باولین همه جمع میشود.

[پایان] بوجه دیگر ممکن است گفته شود مجموع چنانچه از ظاهرش چنین

صفحه : ۳۱۱

مینماید صفت روز است و شاید مقصود اینکه باشد که روز آخرت روزی است که جامع و حاوی تمام روزهای عمر انسانی است که انسان در آن روز آنچه خالق متعال در او بالقوه گذارده بود بالفعل گردیده زیرا وقتی انسان مراتب سیر خود را باتمام رسانید و جامع مراتب وجود لائق بخودش گردید بایستی عالم او نیز عالم تام و تمام باشد یعنی فعلیات و کمالات تمام عوالم ما دون که از او گذشته و فعلیاتی که از هر یک از آنها بدست آورده در وی مندرج گردد اینکه است که آنچه دیده و شنیده و در خود اندوخته نموده تماما نزد او حاضر میگردد آنوقت است که میگوید ای وای بر من اینکه چه کتابی است که (لا- يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) خلاصه بدلیل قوله تعالی که در سوره تغابن آیه ۹ در وصف روز قیامت فرموده (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) یعنی آن روزی

که شما را جمع میکند برای روز جمع که جمع را صفت یوم قرار داده.

و میتوان گفت عالم قیامت بمناسبت جامعیت انسان عالم تام و تمامی است و جامع عوالمی است که روحانیت بر جسمانیت آن غلبه دارد اینکه است که در کلام مجید فرموده (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) و بمناسبت اینکه آخر مرتبه کمال انسانی است آنرا آخرت نامیده.

و اینکه مشهودش خوانده (وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ) شاید بمناسبت اینکه باشد که در آنروز تمامی پرده‌ها و حجاب‌ها برداشته میشود و هر فردی را تمام خلائق مشاهده مینمایند و باطنها ظاهر میگردد اینکه است که در وصف آنروز فرموده (وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ) دیگر پرده و حجابی نیست هر کسی در آنروز هم شاهد است که همه چیز بر او مکشوف میگردد و هم مشهود خلق میگردد.

در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع باین موضوع اندازه‌ئی توضیح داده شد بآن جا رجوع داده شود.

وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ یعنی ما آنروز را از روی حکمت و مصلحت عقب می‌اندازیم تا وقت شمرده

صفحه : ۳۱۲

شده که محدود و معین است، و نیز در وصف روز آخرت است که آنروز بروز جمع و روز مشهود معرفی فرموده روزی که بیاید آنروز که هیچ نفسی یعنی نفری تکلم نمیکند مگر باذن حق تعالی، اینکه آیه نظیر آنجا است که گفته (هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْدِنُ لَهُمْ فِعْتِدْرُونَ) و بعضی از مردم در آن روز شقی و گنهکارند و بعضی سعید و سعادتمندند. خلاصه در آیه سه طور میتوان توجیه نمود.

۱- آنطوریکه اکثر مفسرین تفسیر نموده‌اند مقصود از قوله تعالی (يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ) روزی است که خداوند تمام افراد بشر را در سعید واحد با هم جمع میگرداند و میتوان اینکه قول را تأیید گردانید بقوله تعالی در سوره واقعه در آیه ۴۹ فرموده (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) که دلالت صریح دارد بر اینکه تمام افراد بشر در آن روز معین با هم جمعند
۲- مقصود از (يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ) آنطوریکه از بعضی از مفسرین نقل شده مجموع اعمال و افعال و حالات افراد بشر باشد نسبت بخودشان از حالات جسمانی آنها و آنچه مربوط بروحیه آنها است و آنچه نسبت بدیگران دارند که در روز قیامت همه با هم جمع میگردد و کلمه (مجموع) که اسم مفعول است و ظاهرا صفت یوم است مشعر بر اینکه معنی است.

۳- شاید مقصود از (یوم مجموع) که ظاهرا مجموع صفت روز است اشاره باین باشد که روز آخرت روزی است که جامع و حاوی و نتیجه تمام ایام حیات انسانی است یعنی روز قیامت روزی است که آنچه خدای متعال در ابتداء خلقت در انسان بالقوه نهاده در آن روز بفعلیت و نتیجه میرسد و مؤید اینکه توجیه قوله تعالی است که در وصف آن روز در سوره تغابن آیه ۹ فرموده (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) یعنی روز که خدا مردم را جمع میگرداند برای روز جمع که نام آن روز را یوم جمع گذارده، و نیز در سوره المعارج آیه ۴ (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) چنانچه یکی از توجیهاتی که مفسرین گفته‌اند

صفحه : ۳۱۳

مقصود اینکه است که از اول پیدایش دنیا تا قیامت پنجاه هزار سال است و بنا بر اینکه معنی اینکه طور میشود که روز قیامت مجموعه‌ایست از تمام حیات دنیوی انسانی (و الله العالم باسرار کلامه).

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لُهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (۱۰۸) فَلَا تَكُ فِي مَرِيئِهِ مِمَّا يَعْبُدُ هُوَ لَأِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصَبِيهِمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۱۰) وَإِنَّ كُلاَّ لَمَّا لِيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲) وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

صفحه : ۳۱۴

[ترجمه]

آنانکه بدبخت شدند در آتش دوزخند فریاد سخت و ناله زار میزنند [۱۰۶] در حالیکه مادامیکه آسمان و زمین بر پا است در جهنم جاویدانند مگر آنچه خدای تو خواهد از زیاد کردن عذاب آنها یا تبدیل گردانیدن بعذاب دیگر حقیقه پروردگار کننده هر عملی است که بخواید [۱۰۷] اما کسانی که سعادت مند گردیدند مادامیکه آسمان و زمین بر پا است در بهشت جاویدانند مگر آنچه را پروردگار تو خواهد از زیاد کردن نعمت یا تبدیل آن که عطایش غیر محدود و غیر منقطع است [۱۰۸] پس ای رسول تو در آنچه اینکه مشرکین پرستش میکنند در شک مباح که گمراهی است و اینها پرستش نمیکنند مگر آنچه را که از پیش پدران آنها پرستش مینمودند و همانا ما آنچه سهم آنان از عذاب است کاسته نمیگردانیم (یعنی حق آنها را بالتمام میدهیم) [۱۰۹] و ما بموسی کتاب عطا نمودیم (بنی اسرائیل) در آن اختلاف کردند و اگر نبود کلمه‌ئی که از طرف پروردگار تو پیشی گرفته بود همانا بین آنها حکم کرده شده بود و آنها (از نبوت تو یا از قرآن) در شکند و تهمت میزنند [۱۱۰] و بدرستی که پروردگار تو البته جزای اعمال اختلاف کننده گان را بطور وافی خواهد داد و خدا بآنچه میکنند دانا است [۱۱۱] ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آنچه مأموری استقامت نما و باید استقامت نمایند آنهائیکه از کفر برگشته و با تو ایمان آورده‌اند و از فرمان خدا سرکشی نمایند همانا او بآنچه میکنید بینا است [۱۱۲] و باید مؤمنین اندک میلی نکنند بسوی کسانی که بخود و غیر خودشان ستم کردند پس بشما آتش جهنم اصابت نماید و برای شما بغیر خدا دوستانی نیست که عذاب را از شما باز دارد پس شما یاری گردیده نمیشوید [۱۱۳]

صفحه : ۳۱۵

(توضیح آیات)

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَنِي التَّيَارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ پس از بیان اجتماع مردم در روز جمع در مقام بیان حال و گذارش آنها است که بعضی از آنها شقی و بدبخت و مبتلا بعذاب جحیم‌اند و بعضی سعادت‌مند و نیکبخت میباشند، اشقیاء در آتش فریاد میکشند (زفیر) مأخوذ از زفر و بمعنی شدت است و گویند شهیق صدائی است که از اندرون بیرون میآید با کشش نفس و صدای جهنمیان را تشبیه نموده بصدای حمار که در وصف آن است که (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) بعضی گفته‌اند (زفیر) تشبیه بصدای اول خر است و شهیق بآخر صدای او است.

کاشفی از حقایق سلمی و او از شقیق بلخی نقل نموده که گفته علامت سعادت پنج چیز است: ۱- نرمی دل ۲- بسپاری گریه ۳- نفرت از دنیا ۴- کوتاهی امل ۵- شرمناکی. و نشانه شقاوت هم پنج است: ۱- سختی دل ۲- خشکی چشم ۳- رغبت بدنی ۴- طول امل ۵- بی‌حیائی. شیخ ابو سعید خراز گفته حق سبحانه و تعالی در اینکه سوره دو کار عظیم بیان کرده: یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده، و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته، و حضرت رسالت پناه از هیبت آن خبر و سطوت اینکه حکم فرموده (شیبتنی سوره هود)

آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین

عدل او میراند او را سوی اصحاب الشمال فضل او میخواند اینکه را سوی اصحاب یمین [پایان] خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ اشقیاء در جهنم جاویدانند مادامیکه آسمان و زمین برپا است مگر آنچه خدای تو خواهد از تبدیل عذاب آتش بعذاب زمهریر.

صفحه : ۳۱۶

اگر گفته شود در صورتی که در قیامت آسمان و زمین تبدیل گردیده چگونه خلود اهل جهنم و اهل بهشت را ببقاء آسمان و زمین منوط گردانیده.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- اینکه تمثیل و مثلی است بین اعراب که وقتی دوام چیزی را خواستند بیان کنند میگویند تا آسمان و زمین برپا است، و نیز در عرف در مورد مبالغه بر دوام گویند مادامیکه آسمان و زمین برپا است اینکه طور است. راغب در مفردات گفته [الخلود تبری الشیئی من اعتراض الفساد و بقائه علی الحالۃ الی هو علیها و کل ما یتباطأ عنه التعلیم و الفساد تصفه العرب بالخلود کقولهم للثاقی خوالد و ذلک لطول مکثها لا- لدوام بقائها یقال خلد یخلد خلودا قال تعالی (لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ) «۱».

[پایان] ۲- در آخرت نیز زمین و آسمان میباشد زیرا هر چه بالای تو است آسمان تو است و آنچه تحت تو است زمین تو است. ۳- عالم آخرت نیز زمین و آسمان دارد بدلیل قوله تعالی (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) سوره

ابراهیم ۴۸، که همین زمین و آسمان دنیا تبدیل میگردد بزمین و آسمان آخرت و همین طوری که انسان در آخرت فانی نمیگردد عالم او نیز فناء پذیر نمیشد.

و نیز قوله تعالی در مقول قول بهشتیان (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مَنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) سوره زمر آیه ۷۴

(۱) خلود بمعنی میرا بودن چیزی است از عارض شدن فساد بر او و باقی ماندن او بر همان حالیکه برای او بوده و هر چیزیکه دور است از او تغییر و فساد توصیف میکند عرب آنرا بخلود مثل قول آنها که سه پایه‌ها را خوالد گویند (الاثاقی) جمع ثقیه است بضم همزه و آن سنگی است که دیگ را بر آن میگذارند و سنگ و دیگ را اثقیان نامند، و اینکه خالد گفته‌اند برای اینکه است که مکث آن طولانی است نه برای او است قوله تعالی (شاید شما مخلص گردید) زمر آیه ۷۴

صفحه : ۳۱۷

إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ طبرسی در اینجا بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا ترجمه مینمائیم گفته (الا) ظاهراً استثناء از خلود از عذاب نار و از خلود در نعیم بهشت است برای اینکه اهل آتش فقط بآتش معذب نمیگردند بلکه بانواع عذاب معذب میگردند بلکه بعضی از عذابهای آنها غلیظتر است و آن سخط خدا و اهانت بآنها است و همچنین برای اهل بهشت غیر از نعمتهای بهشتی انواع نعمتها است و بعضی از نعمتها بزرگتر است و آن (رضوان الله) و اکرام او است و اینکه است مقصود از استثناء.

و بقولی مقصود از استثناء خلود اشقیاء بجهت آنستکه از اشقیاء کسانی میباشند که اهل توحید و ایمانند و برای ایصال ثواب که مستحق آن بودند از جهنم داخل بهشت میگرداند، و (ما) بمعنی (من) است یعنی هر کس را که خدا بخواهد، و نیز مقصود از استثناء از (سعداء) عدم خلود آنها است در بهشت و معنی (خَالِدِينَ فِيهَا) إِيَّاهُ مَا شَاءَ رَبُّكَ) آن وقتی است که آنها را داخل جهنم میکنند پیش از آنکه آنها را داخل بهشت گرداند قوله تعالی (لَا يَتَّبِعُونَ فِيهَا أَحْقَاباً) و قتاده گفته پروردگار برای ما بیان نموده که مردم برای گناهشان قسمتی از آتش بآنها میرسد پس از آن بتفضل الهی داخل بهشت میگردند و آنها کسانی میباشند که وعید آتش در آنان نفوذ میکند و شفاعت شافعیین از جحیم خارج میگردند.

[پایان] و از مفسرین توجیهاات دیگری در آیه (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ) نقل شده لکن همان طوری که ذات متعال در باره خودش برسولش خیر میدهد که (إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ) همانا پروردگار تو آنچه اراده کند کننده است (لا راد لقضائه) و لا تبدیل لحکمه) آنچه مشیتش بر آن تعلق گرفته خواهد نمود چه مانعی دارد که گفته شود اگر چه قسم یاد نموده که کفار در جهنم جاویدانند لکن مسلماً عذاب همه یکطور نیست شاید راجع بدرجات عذاب آنها و نیز نعمتهای سعداء تفاوت

صفحه : ۳۱۸

بسیار است و استثناء راجع بمراتب و درجات سعداء و درکات اشقیاء است.

و شاید معنی آیه چنین باشد که اشقیاء در جهنم مدت بسیاری معذبند مگر اینکه خدا بخواهد عذاب را از آنها کم کند یا بردارد که استثناء از خلود در جهنم نباشد بلکه از عذاب بعضی از آنها باشد نه همه آنها زیرا که بین آنها تفاوت بسیار است و نیز نسبت بسعداء که در بهشت جاویدانند لکن آن اندازه‌ئی که خواهد نسبت بدرجات آنها نعمت میدهد اینکه است که فرموده:

وَأَمَّا الَّذِينَ سُئِلُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ وَا مَا خُوشِبَخْتَانِ پَسِ دَر

بهشتند در حالیکه جاویدانند مگر آنچه بخواید پروردگار تو چه (عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ) یعنی عطاء آنها بقدریکه خدا بخواید غیر منقطع است لکن کم و زیاد آن بسته بمشیت الهی است بهر کس خواهد هر چه خواهد میدهد.

خلاصه دو طور میتوان آیه را توجیه نمود: اول گفته شود که استثناء راجع بخلود باشد چنانچه متبادر بذهن میشود و اشقیاء را تعمیم دهیم که هم شامل کفار و مشرکین بشود و هم مؤمنینی که اهل توحیدند از عصات که تمام اینها در جهنم معذبند الا اینکه اهل توحید در جهنم و عذاب مخلد نیستند چنانچه در احادیث بسیار است که گنهکاران در جهنم میروند لکن نجات میابند و نسبت بنعمتهای بهشتی نیز راجع بدرجات آنها است که درجات هر یک بسته بمشیت الهی است بر هر کس خواهد زیاد میکند.

دوم- استثناء از نار باشد و مقصود چنین باشد که کفار و مشرکین در جهنم مخلدند مگر اینکه عذاب آنها بسته بمشیت الهی است که اگر بخواید نسبت ببعضی عذاب را بر میدارد یا تخفیف میدهد، و الله العالم باسرار کلامه.

صفحه : ۳۱۹

فَلَا تَكْفُرْ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْذِبُ اللَّهُ مَا يَعْذِبُونَ إِلَّا كَمَا يَعْذِبُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصَبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ پس از آنکه در آیه بالا بیان حال اشقیاء و سعدها را نمود خطاب برسول است و مقصود امت او می باشند که در شک مباح از آنچه مشرکین پرستش مینمایند اینها از روی جهالت و بیخردی تابع آباء خود گردیده‌اند و اینها عبادت نمیکند مگر بانوجهی که آباء آنها عبادت میکردند بدون اینکه در پرستش مأخذ دیگری داشته باشند کور کورانه تابع پیشینیان خود گردیده‌اند و تو متأسف مباح ما آنچه نصیب آنها است از عذاب بتمام و کمال بانها میدهیم و چیزی از آن کم نمیکنیم و لقد آتینا موسیٰ الكتابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلُ لَعَلَّ الْكَافِرِينَ يَكْفُرُونَ رسولش باشد که پس از بیان حال و اعمال کفار و مشرکین و اینکه آنها بهمان رویه آباء خود باقی میباشند و وعد و وعید تو در دل سنگین آنان تأثیر نمیکند از اینکه جهت غمگین و متأسف مباح در همه زمانها مردم همین طور بوده‌اند و با اینکه ما بموسی کتاب تورات عطاء نمودیم (با آن همه معجزات) آنها در کتاب اختلاف کردند.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَيْتَ فِي يَنبَغِهِمْ وَأَنْتَ أَعْلَمُ الْغُيُوبِ وَاِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ مِنَ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَتُحِبُّونَ آلَ الْمُؤْمِنِينَ فَوَلَّوْا بَاطِنًا إِنَّهُ يَحْتَدِيكُمُ الْعَذَابَ أَلِيمًا وَاِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ مِنَ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَتُحِبُّونَ آلَ الْمُؤْمِنِينَ فَوَلَّوْا بَاطِنًا إِنَّهُ يَحْتَدِيكُمُ الْعَذَابَ أَلِيمًا

آزمایش آنها که عذاب و مجازات آنها را عقب اندازیم همانا در همین عالم نیز کلمه عذاب بر آنها جاری میگردد (وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ) یعنی کفار همیشه در شک و گمانند گمانی در تهمت انداز.

از بعض مفسرین است که در توجیه آیه گفته (الارابه) القاء شک است در قلب و اینکه شک را بمریب توصیف نموده از قبیل قول او است (ظَلًّا ظَلِيلًا) و (حِجَابًا مَسْتُورًا) و (وَحِجْرًا مَحْجُورًا) و فائده آن تأکید معنی شک است.

وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُؤْفِقُنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (ان) مخففه از مثقله است، و حفص که یکی از قراء است مثقله (ان)

صفحه : ۳۲۰

خواننده (و لما) گویند در اصل لمن ما بوده در هم ادغام شده و نون قلب بمیم گردیده، و ما بمعنی (الذین) است و کسائی (لما) را مخففه خواننده و لام آن برای قسم است و تنوین (کلاً) عوض مضاف الیه است و (ما) زائده است و آیه در تقدیر چنین میشود (و ان کلهم و الله لیوفینهم) یعنی بحقیقت از اینهایی که اختلاف کردند یا غیر اینها قسم بخدا که تمام آنها را پاداش اعمالشان را بالتمام پروردگار تو میدهد (ان خیرا خیر و ان شرافشر) زیرا که او بانچه میکند آگاهست.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس از بیان اینکه امت موسی در تورات اختلاف کردند و آنها بر قوانین و دستورات تورات عمل نمودند و در شک افتادند بپیغمبر اکرمش امر میفرماید که (فاستقم) تو باید بانچه مأمور میگردی استقامت و پایداری نمائی (و من) عطف است به (فاستقم) یعنی تو بر آنچه مأموری استقامت نما و نیز کسانیکه با تو توبه کرده‌اند

یعنی آنهاییکه ایمان آورده‌اند و از کفر و شرک بازگشت بایمان نموده‌اند آنها نیز باید در دین استقامت نمایند و طغیان نکنند همانا خدای تعالی بآنچه عمل میکنید بینا است.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرموده
(شیبتهی سوره هود)

وقتی از حضرتش سؤال میشود ذکر انبیاء و عذابهایی که بر قومش وارد شده تو را اینکه قدر ناراحت گردانید فرمود نه بلکه آیه (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ).

بعضی گفته‌اند که حقیقه استقامت وفاء نمودن تمام حقوق است و ملازم بودن بر صراط مستقیم یعنی در تمام حرکات و سکنات و گفتار افکار و غیر اینها مشی و حرکات بطور اعتدال و حد وسط واقع گردد.

در تفسیر روح البیان از بحر العلوم نقل میکند که استقامت بر تمام حدود خدا بآن طوری که امر نموده بر آن استقامت نمائید گویا از عهده بشر خارج است اینکه است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
(شیبتهی سوره هود)

و هرگز بر اینکه استقامت

صفحه : ۳۲۱

طاقت نیآورد مگر کسیکه مؤید گردیده بمشاهدات نوریه قویه و آثار صادقه و ثابت گردیدن بر آن.

تا آنجا که گفته شیخ شهیر مالهدائی در نفائس المجالس گفته استقامت میسر نمیگردد مگر بایفاء حق هر مرتبه‌ئی از شریعت، و طریقت و حقیقت، رعایت حق شریعت عدالت در احکام است و استقامت در مرتبه طبیعت برعایت شریعت است، در هر مرتبه نفس برعایت طریقت است، و در مرتبه روح برعایت معرفت است، و در مرتبه سر برعایت معرفت و حقیقت است و مراعات اینکه امور در غایت صعوبت است اینکه است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
(شیبتهی سوره هود)

و کمال انسانی بتکمیل اینکه مراتب است نه باظهار خوارق، و حکایت شده که بشیخ ابی سعید گفتند فلانی روی آب راه میرود گفت ماهی و ضفدع نیز روی آب راه میروند و باو گفتند فلانی در هوا پرواز میکند گفت طیور نیز همین طورند گفتند فلانی در آن واحد بشرق و غرب عالم میرود گفت شیطان هم چنین است باو گفتند کمال نزد تو چیست گفت اینکه است که در ظاهر با خلق باشد و در باطن با حق، و بدان که جبلی نفوس اعوجاج از طریق استقامت است مگر کسیکه اختصاص یابد بعنایت ازلی و جذبه الهیه، جامی گفته:

سالکان بی کشش دوست بجائی نرسند سالها گر چه در اینکه راه تک و پوی کنند

[پایان] وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ پس از امر باستقامت و پایداری رسول بر آنچه مأمور گردیده و نیز مؤمنین که بدست او توبه نموده‌اند که آنها نیز بایستی باو امر الهی و نواهی عمل نمایند و بر قوانین شرع مطهر بطور شایستگی پای داری و استقامت نمایند بمؤمنین نهی فرموده که بر آنکسانی که ظالم و ستمکارند اعتماد ننمائید تا آنکه آتش بشما مس نماید (فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ) اشاره باین باشد که شما وقتی با آنها تماس نمائید تماس گرفتن با آنان تماس با آتش را ایجاب مینماید و وقتی آتش بشما اصابت نمود غیر از خدا کسی نیست شما را یاری کند و از آتش نجات یابید.

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۳]

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴) وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵) فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸)

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَ كَلَّا نَقْصُصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

[ترجمه]

(ای رسول) در دو طرف روز نماز را بپای دار و در اول شب همانا نیکوئیها بدیها را میرد و اینکه تذکر و اندرزی است برای پند گیرندگان [۱۱۴]

و صبر کن بحقیقت خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگرداند [۱۱۵]

پس چرا در قرنهای پیشین از شما کسانی نبودند که صاحب خرد باشند که از فساد نمودن در زمین نهی نمایند (که ما آنها را هلاک ننمائیم) مگر کمی از آنها را که نجات دادیم و آنهائیکه ستمکار بودند پیروی کردند چیزی را که بآن متعم بودند و آنان جماعت گنهکاران (و کافر پروردگار بودند) [۱۱۶]

و پروردگار تو چنین نبود که بظلم و ستم اهل دهی یا شهری را هلاک گرداند در حالیکه اهلس صالح باشند [۱۱۷]

و اگر پروردگار تو میخواست مردم را بر یک ملت قرار میداد، و آنها همیشه در اختلافند [۱۱۸]

مگر کسی را که پروردگار تو رحم کرده و برای همین تمکین و اختیار آنها را آفریده و کلمه پروردگارت تمام شد که البته جهنم را از جن و انس همه آنها را پر میگردانیم [۱۱۹]

و هر چه از خبر رسولان بر تو میخوانیم آنچه‌ی است که بآن قلب تو را ثابت میگردانیم و در اینکه سوره بتو حق آمده یعنی آنچه راست و درست است و برای مؤمنین پندی و یادبودی است [۱۲۰]

ای رسول (ص) بآنهائیکه ایمان نیآورده‌اند بگو بر حالتی که بر آن متمکن هستید عمل کنید همانا ما نیز عمل کنندگانیم [۱۲۱]

و انتظار کشید ما هم منتظریم [۱۲۲]

و ملک خدا و مخصوص بخداست آنچه در آسمانها و زمین غائب است و بازگشت تمام امور و کل آن بسوی او است پس او را عبادت و پرستش کن و باو توکل نما (یعنی باو اعتماد و اتکاء کن) و پروردگار تو غافل و ساهی و بی خبر نیست از آنچه عمل

میکنند (یعنی او عالم باعمال و رفتار و کردار آنها است [۱۲۳])

صفحه : ۳۲۴

(توضیح آیات)

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ طَبْرَسَى در اینجا بیانی دارد برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمایم:

و (زلف) گفته شده که اول ساعات شب است (طرفی النهار) نماز صبح و مغرب است (و زلفاً من اللیل) نماز عشاء است و آن ساعاتی است که نزدیک باآخر روز است (من ازلفه) (و صلاة الغدوة) نماز صبح است (و صلاة العشیة) نماز مغرب است (و صلاة الزلف) نماز عشاء، و اینکه بیان ظهر و عصر نشده برای اینکه است که (طرفی النهار) شامل ظهر و عصر میگردد زیرا که آن دو طرف اخیر نهار و پس از زوال است قوله تعالی (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) و دلوک زوال ظهر است، و بعضی (زلفاً) بدو ضمه قرائت نموده‌اند إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بقولی نمازهای پنجگانه حسناتی است که سیئات را میبرد یعنی پاک میگرداند و از علی ع روایت میکنند که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده امیدوارترین آیه‌ئی که در قرآن است همین آیه است (ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ) (ذلك) یا اشاره است بامر باستقامت و بپا داشتن نماز یا اشاره باین قسمت آخر است که حسنات سیئات را میبرد، و در اینها موعظه است برای آنهائیکه میپذیرند (وَ اصْبِرْ) امر است که صبر کن بر امتثال آنچه مأمور گردیده‌ئی و بازدار خود را از آنچه بآن نهی شده‌ای (فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) اینکه آیات مشتمل است بر استقامت و پبای داشتن نماز و خودداری نمودن از آنچه نهی شده و رکون و اعتماد بظلمه نمودن و غیر اینها از طاعات.

[پایان] فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنَهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ الخ (لولا) بمعنی (هلا) و در مقام توییح و سرزنش است یعنی چرا در قرن‌ها و زمانهای پیشین از شما مثل زمان هود و لوط و صالح و غیر اینها از آنهائیکه بعذاب

صفحه : ۳۲۵

هلاک گردیدند صاحبان عقل و تدبیر نبودند که مردم را از فساد در زمین و طغیان نهی کنند (أَلَّا قَلِيلًا) استثناء از نفی است یعنی از اینکه کسان نبودند مگر کمی مثل انبیاء و عده اندکی از مؤمنین از آنکسانیکه آنها را از اهل فساد یا از عذاب نجات دادیم و ستمکاران پیروی کردند آنچیزی را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت دلخواه خود کرده بودند.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهِلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ یعنی دأب و سَنَّتْ پروردگار تو ای رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بر اینکه جاری نشده که اهل شهرها و جماعتی را هلاک گرداند و عذاب استیصالی بر آنها فرود آورد در حالیکه اهل آن مصلح و خیر باشند، اشاره به اینکه که چگونه ممکن است خدای عادل مهربان بر اشخاص بی گناه عذاب بفرستد زیرا که آن ظلم است و ستم نمودن منافی با عدل است و ساحت قدس الهی منزّه و مبراء از اینکه نسبتها است.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِتَذُوكَ خَلَقَهُمْ یعنی اگر مشیت و خواست الهی تعلق گرفته بود که تمام افراد بشر امت واحده باشند و همه متفق بر یک دین و ملت گردند البته قدرت داشت که آنها را باجبار با هم متفق بدین حق گرداند لکن چون اجبار منافی با تکلیف است تکلیف باید از روی اختیار انجام گیرد تا اینکه بر اطاعت مستحق ثواب و بر مخالفت مستوجب عقاب گردند اینکه است که هر فردی برویه خود دینی و آئینی برای خود اختیار میکند و همیشه با هم اختلاف دارند بعضی بر حق و بعضی بر باطلند مگر کسیرا که پروردگار تو باو رحم کرده باشد و او را ارشاد بحق نماید.

و چون نسبت لطف حق از جهت آفرینش بهمه موجودات و افراد بشر یکسانست و ترجیح بلا- مرجح قبیح است اینکه است که آنکسانیکه مورد ترحم الهی واقع میگردند باید برای خصوصیتی باشد که از باقی امتیاز پیدا نموده‌اند و شاید مقصود کسانی باشند که عقل خدا داده خود را بکار انداخته‌اند و عمل

صفحه : ۳۲۶

و رویه آنها با تدبیر و از روی نظر و فکر انجام گرفته که چنین کسانی در مورد رحمت الهی واقع میگردند و خدای تعالی آنها را موفق میگرداند و بطریق صحیح بسوی حق هدایتشان مینماید (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ) یعنی از روی حکمت و نظام آفرینش آنها اینکه طور آفریده شده‌اند یعنی باختلاف خلقت شده‌اند هر کسی را رأیی و سلیقه‌ئی و روش و عملی است (ذَلِكْ) اشاره بهمان کلام اول است یعنی برای اینکه اختیار و تمکن داشته باشند آنها را اَمْت واحد قرار ندادیم تا اینکه محق از مبطل امتیاز پیدا نماید.

چنانچه بعین می‌بینیم دو نفر پیدا نمیشوند که در رأی و سلیقه و طرز عمل در گفتار و کردار و رفتار مثل هم باشند، و شاید یکی از اسرار اختلاف افراد بشر از جهت اختلاف طبایع باشد و راجع بشالوده خلقت آنها که در نظام احسن اینکه طور مقرر گردیده و منشأ آن تضادی است که بین عناصر واقع است هر مزاجی که باعتدال عناصر که مواد بدن انسان بآن تشکیل مییابد نزدیک تر باشد برای قبول روح مصفاً آماده‌تر است اینکه است که گفته‌اند روح سالم در بدن سالم است.

لکن گمان نشود که طرز ساختمان بدن، انسان را از اختیار بیرون برد که گفته شود آنکسیکه شالوده خلقتش معتدل نباشد اینکه البته مفسد می‌گردد و صاحب رأی صحیح و سلیقه نیکو نمی‌گردد و اینکه منافی با اختیار است.

اینکه طور نیست درست است کسیکه دارای مزاج معتدل نباشد مایل بفساد می‌گردد لکن چنین نیست که اختیار از دست انسان بیرون رود چون آدم مفسد با اختیار فساد میکند اینست که در مورد مجازات واقع می‌گردد و اصلاً مناط تکلیف همین است و استحقاق از روی همین مبنا است اگر قبول حق برای همه آسان بود و همه افراد بشر با میل و رغبت ترک هواهای نفسانی می‌کردند و قبول حق مینمودند لایق اینکه همه کرامات نمی‌گردیدند، بین ملائکه چقدر عبادت میکنند و سر سوزنی مخالفت نمی‌مایند و بر عبادتشان پاداشی معلوم نیست اما انسان

صفحه : ۳۲۷

وقتی با خود مجاهده نمود و بر خلاف میول نفسانی مطیع امر مولی گردید باندک عمل نیکی چه پاداشهای بزرگی برای وی مهیا گردیده.

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ یعنی تمام شد کلمه پروردگار تو، گویند در (لام) (لَأَمْلَأَنَّ) قسم مأخوذ است یعنی قسم پروردگار تو که همانا جهنم را از جن و انس پر میگردانم.

و كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی تمام خبرهای پیغمبران که بر تو خواندیم بجهت آنستکه ثابت گردانیم بآن قلب تو را و در اینکه سوره بر تو حق و راست آمده (و كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ) (كَلَّا) بر معنی مفعول است یعنی و تمام قصص که بر تو حکایت نموده‌ایم و ما همه داستان پیمران را بر تو میخوانیم، و (من) در (من انباء) تبیین است و برای بیان است (مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ) بیان (کلا) است یا بدل آن یعنی حکایت آنها را بر تو خواندیم تا اینکه قلب تو را مطمئن و ثابت گردانیم بحجت و دلالت یا اینکه قلب تو آرام گردد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثابت قدم باشی و آنچه بر تو در اینکه سوره از قصص پیمران و حال اشقیاء و عذاب آنها و فیروزمندی سعدها و نیکی حالشان بر تو خوانده شد تماماً حق و ثابت و محقق است خلافتی در آنها نیست و نیز قصص انبیاء و آنچه در اینکه سوره است موعظه و پند است برای مؤمنین و

تسلی است برای تو که بروش آنها از چگونگی تبلیغ و سلوک با کفار و صبر بر ایذاء آنها پیروی نمائی، و نیز برای اینکه یاد بودی باشد برای مؤمنین که بدانند کسانیکه با پیمبران مخالفت نمودند چگونه بعداب عظیم گرفتار گردیدند.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ آیه در مقام تهدید کفار برسولش خطاب نموده که بآنکسانیکه ایمان نیاورده‌اند بگو که عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکن هستید ما نیز عمل کننده‌گانیم بر همان حالی که داریم (وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ) و انتظار ببرید

صفحه : ۳۲۸

ما نیز انتظار میبریم تا اینکه موقع پاداش عمل شما برسد، گویا اینکه خطاب در موقعی صادر گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ایمان آوردن کفار تقریباً مأیوس شده بود.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا بِعِلْمِ اللَّهِ بِأَنْبِئِهِمْ وَبِأَسْمَانِهِمْ وَبِأَسْمَانِهِمْ وَبِأَسْمَانِهِمْ وَبِأَسْمَانِهِمْ

یعنی حقایق و آنچه در عالم واقع می‌گردد علم آن نزد خدا است و بازگشت تمام امور نیز بسوی او است و ای رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تو خدا را عبادت کن و بر او توکل و اعتماد نما و پروردگار تو از آنچه می‌کنی غافل نیست.

صفحه : ۳۲۹

سوره یوسف ع

اشاره

مکیه و هی مائه و احدی عشره آیه بالاجماع

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

قال يا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَذَكِّرِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)

صفحه : ۳۳۰

سوره یوسف ع مکی است در مکه فرود آمده و عدد آیات او یکصد و یازده آیه است و هزار و هفتصد و سی و شش کلمه و هفت

هزار و صد و شصت و شش حرف است.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه آیات کتابی است واضح و هویدا [۱]

همانا ما قرآن را بعربی فصیح فرستادیم که شاید شما تعقل نمائید [۲]

ما بسبب آنچه وحی کردیم بسوی تو در اینکه قرآن بهترین قصص را بر تو حکایت میکنیم و اگر چه تو پیش از اینکه از غافلان بآن (حکایت) بودی [۳]

یاد کن وقتی را که یوسف پیدرش گفت ای پدر همانا من دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه بمن سجده میکردند [۴]

پدرش گفت ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت منما که با تو مکر کنند و حیلہ‌ئی نمایند بدرستیکه شیطان برای انسان دشمنی است آشکارا [۵]

و اینکه چنین پروردگارت تو را برگزیند و بتو علم تعبیر خوابها بیاموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام کند همان طوری که قبلا نعمت خود را بر پدران تو ابراهیم و اسحق تمام کرد زیرا که پروردگار تو دانا و حکیم است [۶]

بتحقیق که در یوسف و برادرانش نشانه‌هایی بود برای سؤال کنندگان [۷]

وقتی که برادرانش گفتند یوسف و برادرش نزد پدر ما دوست ترند از ما در صورتی که ما توانا میباشیم همانا پدر ما در گمراهی هویدائی میباشد [۸]

یوسف را بکشید و بیندازیدش در زمینی تا اینکه روی پدر شما از غیر شما خالی باشد و پس از آن شما از جماعت شایستگان بوده باشید [۹]

صفحه : ۳۳۱

(توضیح آیات)

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ چنانچه در جاهای دیگر گفته شده حروف مقطعات رمز است بین خدای تعالی و رسولش و از تشابهات قرآن بشمار میرود و علم او نزد خدا است اینکه است که محوّل گردانیدن علم آنرا بخدا و راسخین فی العلم که گویند (کلّ من عند الله) و در آن تصرف ننمودن اولی بنظر میآید.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند (الف) دلالت بر الله دارد، و (لام) بر لطیف و (راء) بر رءوف.

(تلك) یعنی اینکه آیات بزرگوار آیات کتاب روشن است، شاید مقصود از کتاب مبین لوح محفوظ یا دفتر آفرینش و عالم قضاء باشد که امرش ظاهر است یا اینکه امرش در اعجاز پدید است که از نزد خدای تعالی فرود آمده نه از گفته‌های غیر در شأن نزول سوره گفته‌اند علماء یهود بعضی از اعراب گفتند از محمد صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بوده اینکه سوره نازل گردید إنا أنزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون- (قرآنا عربیا) حال است برای ضمیر (انزلناه) یعنی اگر قرآن عجمی بود و بلغت عرب فرود نیامده بود امر بر شما عربها مشتبّه میگردد، شاید گمان میکردید که داستان یوسف ع را بشری

باو آموخته و چنین کردیم که شاید شما عربها بخوانید و در حکایت عجیب آن تعقل و تدبر نمائید.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ قصص مصدر و بمعنی مقصوص است و بر وزن نقص و حسب است و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که ای رسول ما تو را بسبب وحی اختصاص دادیم بانزال نمودن اینکه سوره بر تو که مشتمل بر بدیع‌ترین اسلوب و نیکوترین بیان

صفحه : ۳۳۲

و عجیب‌ترین حکایات است زیرا که متضمن نکات بسیار و حکمتهای فراوان است اگر چه تو قبلا متوجه بآن نبودی، اشاره به اینکه که داستان یوسف ع از راه وحی بتو رسیده و بآن دانا شده‌ئی نه اینکه از جای دیگر پیدا نموده ناشی از بعضی مفسرین است که گفته اینکه داستان یوسف را (احسن القصص) نامیده برای اینست که جامع مطالب بسیار و منظوی بر اسرار و نکاتی است که در باقی سوره‌ها ذکر نشده از ذکر انبیاء و صلحاء و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر و سلوک و آداب ممالیک و طریق تجار و ذکر عقلاء و سفهاء و اختلاف حالات آدمی و مکر زنان و حیاء آنان و توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش و چون جامع چنین صفات نیکو است اینکه است که آنرا بنیکوتر حکایات معرفی نموده.

[پایان] و شاید داستان یوسف را اضافه بر فضیلت‌هایی که گفته شد چون تمام سرگذشت یوسف [ع] را از کودکی او تا آخر مقام سلطنتش بیان کرده و آن مقام گذشت و لطفش را نسبت برادرها که او را از پدر و برادرش جدا نمودند و در چاه انداختند و آنرا ببهای اندک فروختند و اضافه بر اینکه از جرم آنها چشم میپوشد بآنها فرمود (لا تثریب علیکم الیوم) و چقدر در باره آنها انعام نموده و در منزل خود جای داده و نیز اعجاز او از علم تعبیر رؤیا و عصمت و عفت او که زندانی شدن سالها را ایجاب نموده و باقی فضائل و محسنات اخلاقی و جسمانی آن بزرگوار تماما را بطور ترتیب و وضوح در اینکه مبارک سوره بیان فرموده اینکه است که جای دارد که اینکه داستان را (باحسن القصص) توصیف نماید.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (إِذْ قَالَ يُوسُفُ) بدل (احسن القصص) است بدل اشتمال (یا ابت) تاء تأنیث است و بکسر تاء و فتح آن هر دو قرائت شده و کسره عوض از مضاف الیه است

صفحه : ۳۳۳

و کسبیکه فتحه داده الف را از ابتا حذف نموده.

از ابن عباس نقل شده که یوسف در شب قدر دید یازده ستاره و شمس و قمر از آسمان فرود آمدند و باو سجده نمودند شمس و قمر پدر و مادر او بودند و یازده ستاره برادرهای او، و بقولی شمس پدر او و قمر خاله او بود زیرا که مادر او راحیل فوت شده بود. رؤیا از مبشراتی است که خدای تعالی اولیاء و انبیاء را پیش از القاء وحی ببعض وقایع مطلع میگردانید تا توطئه بر مهیا گردیدن و فرا گرفتن وحی در آینده باشد اینکه است که گفته‌اند اول مبادی وحی نسبت باهل عنایت رؤیای صادقه است و در بعضی روایات است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اول چیزیکه از مبادی وحی بر او ظاهر گردید رؤیای صادقه بود که در مدت شش ماه از جهت رؤیا بعضی از حقایق بر حضرتش مکشوف میگردید اینکه است که گفته‌اند رؤیای صادقه یک جزء از چهل و شش جزء نبوت است و برای مؤمنین بعضی از اینکه قبیل رؤیاها هست و آنرا مبشرات گفته‌اند قوله تعالی (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ) و در حدیث فرموده (رؤیای صادقه یک جزء از اجزاء نبوت است.

و چنانچه دانشمندان گفته‌اند رؤیا دو قسم است: رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه شیخ طنطاوی در تفسیرش نقلا از فارابی رؤیاء را دو قسم نموده: رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه، و رؤیای کاذبه را هفت قسم شماره نموده و چون بیانش طولانی است اگر بخواهیم

بتفصیل گفتار او را ترجمه نمائیم سخن طولانی می‌گردد و بنای ما بر اختصار است لکن برای وضوح مختصری از آنرا در اینجا بیان مینمائیم چنین گفته بدن رؤیاء اقسامی دارد: اول خوابی است که از غلبه خون ناشی می‌گردد و آن از غذاهای گرم مرطوبی و غذاهای چرب و حلوا که مهیج طبیعت است پدید می‌گردد و از آن بخارات حارّه رطب در دماغ تولید میشود و مرض صداع عظیم و فترت حواس را ایجاب مینماید و گاهی زیاد می‌گردد و در

صفحه : ۳۳۴

چشم قرمزی پدید میشود و همچنین آثار دیگری از آن نمودار می‌گردد و نیز وجع حلق و مرض ذات الجنب و ورم کبد و طحال تولید می‌گردد و خوابهای او از قبیل خون دماغ و حجامت و لعاب و امثال اینها است.

قسم دوم از خوابهای کاذبه ناشی از غلبه صفراء است که نتیجه غذاهای خشک است مثل عسل و گوشت کبش هرگاه در آن زیاد روی شود صفراء تولید می‌گردد و حرارت بر طبیعت غلبه میکند و بخارات صفراوی از جوف بدماع صعود مینماید و صداع یعنی درد سر و شقیقه و کم خوابی و حرارت لمس و زردی رنگ صورت و چشم و امثال اینها را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل آتش و شمس محرقه و صاعقه و جنک و امثال اینها است.

قسم سوم رؤیائی است که ناشی از بلغم است از زیادتی غذای بارد و مرطوبی پدید می‌گردد و بخار رطب از آن تولید میشود و فترت در چشم و سستی مفاصل و زیادتی آب دهن و لزوجت آن و بی‌اشتهائی در اول روز و قلت عطش و ضعف معده و سفیدی بول و کسالت و فراموشی را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل باران و برف و نهر و بیابان و امثال اینها است.

قسم چهارم رؤیائی که نتیجه غلبه سودا است که آن از زیادتی غذاهای سوداوی مثل عدس، دخن، گوشت گاو، بادنجان و مرض سوداوی از اینها پدید می‌گردد از قبیل سستی بدن و شدت عطش و کم خوابی و گاهی مرض سوداوی غلبه پیدا میکند و جذام و جرب و خارش و فلج و سکنه و خون دماغ و درد سر و مالیخولیا و امثال اینها را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل چیزهای مهول و ترسناک و خیالات و ظلمت و چیزهای سیاه و سوزنده است و از هر چیزی فرار میکند و اموات را می‌بیند.

قسم پنجم قوه متخیله در دماغ مشغول می‌گردد بآنچه از راه حواس در ذهن او وارد شده و صور آنها مخزون گردیده و از خصوصیات اینکه قوه عجیب اینکه است که آن صور را ترکیب و تحلیل مینماید و بشکل مناسب آنها بتخیل می‌آورد

صفحه : ۳۳۵

مثل اینکه بتخیل او انسان بی‌سری را زنده می‌بیند.

قسم ششم از عمل قوه متخیله اینکه است که آنچه بر نفس از میول شهوانی غالب گردد مثل شهوت طعام و ازدواج اینکه قوه چیزهای عجیب از میول شهوانی در خواب اختراع مینماید و نزد نائم خوراکی و آشامیدنی و یاران و آنچه را خواهان بوده نزد او مینمایاند و حکایت میکند و تخیل میکند.

قسم هفتم هرگاه قوه غضبیه بر نفس غالب گردید متخیله آلات قتال و جنگ از قبیل شمشیر و تیر و نیزه بوی مینمایاند که دشمن را دفع نماید.

قسم هشتم رؤیائی است که در حال سلامتی بدن و سالم و ساکت بودن قوی و اعتدال بین اخلاط مثل خون و بلغم و سوداء و اینکه نه شهوت بهیمیه و نه غضبیه هیچ یک غالب نباشد و نیز معده از طعام پر نباشد در چنین موقعی بسا میشود که بر وی از عالم عقل وارداتی وارد می‌گردد و غالباً اینکه معانی در نفس مرتسم می‌گردد و معقول را بصورت محسوس مینمایاند.

تا آنجا که گفته (ایها الزکی) اینکه خلاصه آن چیزی است که فارابی در علم نفس و علم طب راجع باین موضوع (خواب) آورده.

[پایان] آری موضوع رؤیای صادقه بما میفهماند که تمام امور از گذشته و آینده و حال همه در عالم مافوق الطبیعه و در لوح محفوظ و دفتر آفرینش و در احاطه علم حضوری حق تعالی قبل از ظهورش در عالم طبیعت باعیانها و اشخاصها بدون کم و زیاد موجودند اگر موجود نبودند چگونه انسان ولو ندرتا ببعض آنها در رؤیاء مطلع میگردد چنانچه در اینکه سوره خواب یوسف (ع) و خواب پادشاه مصر بما اینکه مطلب را کاملا میفهماند زیرا که اینها آنچه واقع و موجود بوده بصورت مناسب دیدند و لو اینکه در مدتهای بعد اثرش ظاهر گردید و با اینکه خدای تعالی انسان را جامع و حاوی و نماینده عالم وجود گردانیده با اینکه حال درهای شناسائی غیب را بروی بشر بسته و اینکه نیست مگر لطفی و رحمتی از طرف او زیرا اگر انسان آنچه در ازل برای او مقرر شده از سعه یا ضیق مال

صفحه : ۳۳۶

و نیز از سعادت و فضیلت یا خسران و زیان یا بموقع مرگ خود و عزیزان خود مطلع میگردد بین چه حالی داشت دیگر نه دنبال کار و عمل میرفت و نه در مقام تحصیل کمال و جاه بود و نه فضیلت و سعادت برای خود تحصیل مینمود واقعا اگر انسان خبر از تقدیرات و واقعات داشت امور عالم طبیعت بلکه عالم انسانی فلج میگردد.

قال یا بُنِیَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکْیُدُوا لَکَ کَیْدًا إِنَّ الشَّیْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِینٌ معلوم میشود حضرت یعقوب (ع) یا بفرست یا بعلم نبوت تمام وقایع و آنچه پیش آمدنی است بر یوسف از اینکه خواب پیش بینی نمود و دانست آنچه را که در قضاء الهی بر او نوشته شده از ستم برادرها و شاید زندانی شدن یوسف و بالاخره رسیدنش بمقام کرامت و نبوت و سلطنت و تفوق و استیلاء او بر برادرها و خاضع گردیدن آنان نزد او و معجزه او در تعبیر رؤیاء اینکه بود که از روی شفقت و آن شدت مهر و محبتی که نسبت بیوسف داشت گوید ای پسرک من خوابت را برای برادرهایت مگو که با تو حسد میورزند و کید میکنند زیرا که شیطان برای انسان دشمنی است آشکارا.

وَ کَذَٰلِکَ یَجْتَبِیْکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیْثِ وَ یُتِّمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی آلِ یَعْقُوبَ کَمَا أَتَمَّهَا عَلَی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلِ ۚ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ و اینکه چنین پروردگارت بر می گزیند تو را و تو را بتعبیر خوابها مطلع میگرداند و نعمت خود را بر تو و آل یعقوب تمام میکند چنانچه بر آباء تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده زیرا که عالم و دانا است بمصالح و در تمام امور و آنچه تقدیر نموده از روی درستی و حکمت تعیین گردانیده.

در اینجا شاید سؤالی پیش آید که اولاً چنانچه از اینکه آیات میتوان استفاده نمود یعقوب (ع) و لو اجمالا میدانست که پسرانش از روی حسد در مقام ایذاء

صفحه : ۳۳۷

یوسفند و بالاخره او را از پدر جدا میکنند و مثل اینکه خودش بآنها آموخت که بگویند (اکله الذئب) او را گرگ خورده و ظاهراً عاقبت کار او و جلالت قدرش را نیز میدانست و با اینحال اینکه قدر جزع و فزع و گریه بحدی که چشمانت سفید گردد یعنی چه. و ثانیاً نه اینکه پیمبران بلکه هر انسان کامل بایستی چنان محبت حق تعالی در قلبش رسوخ نماید که دیگر محلی برای محبت غیر باقی نماند حضرت یعقوب ع با اینکه یازده پسر رشید که هر یک قوی و نیرومند بودند نزد خود داشت برای یک پسر در مدت متمادی اینکه طور خود باخته گردد تا بالاخره در مقام مناجات با خدا گوید (انما اشکو بثی و حزنی الی الله) حزن و غم خود را با خدا شکایت میکنم ظاهراً اینها منافی با مقام نبوت است.

[در پاسخ گوئیم] آری مقام نبوت و ولایت بالاتر از اینکه است که دل نبی بغیر خدا تعلق داشته باشد لکن اولاً احدی مطلع بر اسرار

انبیاء نیست زیرا که نبی صاحب ولایت مطلقه است و ولایت کلی او را از هر خطا و اشتباهی باز میدارد.

و ثانیاً آن اندازه‌ئی که بتوانیم مقام آن بزرگواران را بشناسیم اینکه است که معرفت حق تعالی چنان در اعماق قلبشان فرو رفته که محلی برای غیر باقی نگذارده هر چه بینند آنرا بحق بینند بحق گویند بحق شنوند و بحق عمل کنند و چون موجودات هر یک در مرتبه خود مظهر و نماینده اوصاف الهی میباشند اینکه است که گوئیم شاید محبت مفرط یعقوب نسبت بیوسف نه از جهت جمال صوری او و نه از جهت فرزندی او و نه از جهت کمالات نفسانی و طبیعی او بوده بلکه میتوان گفت چون یوسف مظهر و نماینده بعضی از اوصاف جمال و جلال الهی از حسن معنوی و جمال حقیقی که یعقوب در جمال و کمال یوسف مشاهده مینمود و در او آینه مانند بعض از اوصاف الهی را مینگریست اینکه بود که شیفته

صفحه : ۳۳۸

او شده و بی او آرام نداشت (۱) اگر فقط جمال صوری یوسف یا محبت طبیعی او را اینکه طور شیفته گردانیده برادرها نیز هم جمال او را میدیدند و هم چون برادر بودند تا اندازه‌ئی محبت طبیعی بینشان بوده چطور اینکه طور بی‌رحمانه با او عمل نمودند اگر آنها نیز بچشم یعقوب او را میدیدند او را از جانشان بیشتر دوست میداشتند و هرگز اینکه طور ظلم و اذیت نسبت با او نمیداشتند. لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلَّذِينَ أُولِي الْأَبْصَارِ الَّذِينَ كَانُوا لَمْ يَكُن لَّهُمْ شُرَكَاءٌ شَرٌّ لَهُمْ وَكُنُوفًا يَكْفُرُونَ (سوره یوسف آیه ۲۱) که در تورات بود برای آنها بیان فرمود آنها تعجب نمودند. جمال عروج میدهد.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند یهودیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حکایت یوسف ع سؤال کردند اینکه آیه نازل شد و حضرت داستان یوسف را همان طوری که در تورات بود برای آنها بیان فرمود آنها تعجب نمودند. و بقول دیگر اینها آیاتی است برای کسیکه سؤال بکند و کسیکه سؤال نکند، و از جمله آیات یوسف [ع] حسن و جمال او بود که خدای تعالی او را از حسن و جمال بهره داد و او را باین فضیلت تخصیص داده و بهره‌مند گردانیده حتی اینکه گفته‌اند خدای تعالی میان آدمیان حسن را سه قسمت نموده دو ثلث آنرا بیوسف داده و یک ثلث بهمه جهانیان. بروایت ابو سعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده در شب

(۱) شاهد بر اینکه مطلب آنستکه حدیثی رسیده که مضمونش اینکه است: یکی از سبطین [ع] در حال کودکی آمد نزد جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عرض کرد یا رسول الله مرا دوست دارید، پدرم را دوست دارید، مادرم را دوست دارید، برادرم را دوست دارید! پیغمبر [ص] در جواب هر یک فرمودند بلی، سپس عرض کرد شما فرمودید دو دوستی در یک دل نمیگنجد اینها که چند دوستی شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (بنی حبکم یرجع الی حب الله).

صفحه : ۳۳۹

معراج چون مرا با آسمان بردند یوسف را دیدم بجبرئیل گفتم اینکه کیست گفت یوسف است گفتند یا رسول الله او را چگونه دیدی فرمود مثل ماه شب چهارده و گفته‌اند یوسف را بقدری نور بود که در شب تاریک نورش تابش مینمود و نیز در اوصاف جمال و تناسب اعضاء گفته‌اند که سفید رنگ، نیکو رو، جعد مو، فراخ چشم، سطر شانه و صاعد، میان باریک و تیز بین و خرد دندان، بر طرف راست روی او خال سیاه داشت، و در میان دو چشم او علامت سفیدی بود که پنداشتی ماه تابان است وقتی میخندید نور از دندانهایش میتابید.

[ابو الفتوح] إِذِ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا عَامِلٌ فِي الْأَرْضِ (اذ) فعل مضمر است مثل اذکر، و شاید عامل (اذ) (کان) در آیه بالا (لقد کان یوسف) باشد بنا بر اینکه کان تامه باشد و بمعنی (حصل) مراد باشد، لام (لیوسف) لام ابتداء است.

یعنی ای محمّد یاد کن دقتی را که برادران یوسف گفتند همانا یوسف و برادرش ابن یامین نزد پدر ما دوست ترند از ما، و شاید در اینجا قسم در تقدیر باشد که گفته باشند قسم بخدا که پدر ما یوسف و برادرش را از ما بیشتر دوست میدارد و نَحْنُ عُصْبَةُ إِبْنِ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در حالیکه ما جماعت توانا و نیرومند میباشیم و پدر ما در خطاء رفته که یوسف و برادرش که کودک و ضعیف میباشند بر ما اقویاء ترجیح داده.

آری آنها خورد سالی و ناتوانائی یوسف را میدیدند و قوت جسمانی خود را مینگریستند و خبر از گوهر ذات و روح الهی نداشتند که بفهمند پدرشان حقیقت او را مینگرد و در صورت او نور خدا را مشاهده مینماید اینکه است که دل باخته او گردیده. برادران یوسف یازده نفر بودند یکی ابن یامین که برادر ابوینی او بود و ده نفر دیگر برادر پدری او و شش نفر از آنها که پسران خاله او نیز بودند

صفحه : ۳۴۰

و مادر آنها لیای دختر لیان دختر خاله یعقوب بود و آنها بنام یهودا، روبیل، شمعون، لاوی، ریالون، یسجر. و چهار پسر دیگر از دو سر به نام یکی زلقه و دیگری بلهه و ذان و جادوانشر. وقتی لیای فوت شد یعقوب با خواهر او راجیل ازدواج نمود و یوسف و ابن یامین از او متولد گردیدند.

اقتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ بالاخره برادرها بر خواب یوسف مطلع گردیدند و بر او حسد بردند و شاید گمان کردند که ممکن است یوسف بر ما استیلاء و تسلط یابد و باید او را بکشید یا در بیابانی او را طرح کنید که روی پدر شما برای شما خالی گردد و پس از آنکه چنین کردید توبه کنید و از جماعت شایسته گان گردید.

صفحه : ۳۴۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰ تا ۲۰]

اشاره

قال قائلٌ منهم لا- تقتلوا يوسفَ- و ألقوه في غيابة الجب يلتقطه بعض السّياره إن كنتم فاعلين- (۱۰) قالوا يا أبانا ما لك لا تأمنا على يوسفَ و إنا له لناصحون- (۱۱) أرسله معنا غدا يرتع ويلعب و إنا له لحافظون- (۱۲) قال إني ليحزني أن تذهبوا به و أخاف أن يأكله الذئب و أنتم عنه غافلون- (۱۳) قالوا لئن أكله الذئب و نحن عُصْبَةُ إنا إذا لخاسرون- (۱۴)

فلما ذهبوا به و أجمعوا أن يجعلوه في غيابة الجب و أوحينا إليه كتبناهم بأمرهم هذا و هم لا يشعرون- (۱۵) و جاؤا بأهم عشاءً يبكون (۱۶) قالوا يا أبانا إنا ذهبنا نستبق و تركنا يوسفَ عند متاعنا فأكله الذئب و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقين- (۱۷) و جاؤا على قميصه بدم كذب قال بل سؤلت لكم أنفسكم أمراً فصبر جميل و اللّهُ المستعان على ما تصفون- (۱۸) و جاءت سياره فارسوا و آردهم فأدلى دلوه قال يا بشرى هذا غلام و أسروه بضاعة و اللّهُ عليم بما يعملون- (۱۹)

و شروه بثمن بخس دراهم معدوده و كانوا فيه من الزاهدين- (۲۰)

[ترجمه]

گوینده‌ئی از برادران گفت یوسف را نکشید اگر خواهید کاری کنید او را (بر سر راه کاروانان) در چاهی اندازید که بعضی از کاروانان او را بیابد و ببرد [۱۰]

گفتند ای پدر ما چیست تو را که ما را بر یوسف امین نمیدانی در صورتی که ما برادران بر او ناصح و مهربان میباشیم [۱۱]

فردا او را با ما بفرست که (در صحرا) بگردد و بازی کند و البته ما حافظ و نگهبان او میباشیم [۱۲]

یعقوب [ع] گفت من محزون می‌شوم که او را ببرید و می‌ترسم (از او غافل گردید) و او را گرگ بخورد [۱۳]

برادرها گفتند چگونه ممکن است او را گرگ بخورد در حالیکه ما مردمان شجاع و نیرومند میباشیم (و اگر گرگ او را بخورد) ما از زیانکاران خواهیم بود [۱۴]

چون برادرها یوسف را بردند و تصمیم گرفتند که او را در ته چاه بیندازند ما بسوی یوسف وحی نمودیم که همانا وقتی می‌آید که تو آنها را بکار بدشان خبردار مینمائی در حالیکه آنان مشعر بآن نمیشاند [۱۵]

برادرها هنگام شام گریه کنان برگشتند [۱۶]

و گفتند ای پدر ما چون ما برای مسابقه رفتیم (و یوسف را) بر سر متاع خود گذاردیم او را گرگ خورد و تو تصدیق گفتار ما را نمیکنی اگر چه ما راستگویانیم [۱۷]

و پیراهن یوسف را بخون دروغ آلوده نمودند (و نزد پدر آوردند) یعقوب گفت بلکه اینکه عمل زشت را نفس شما در نظرتان جلوه داده (و من) صبر میکنم صبر نیکو و از خدا طلب یاری میجویم بر آنچه شما وصف میکنید [۱۸]

و کاروان آمد و کسی را فرستادند و دلو را در چاه کردند (و آنکه دلو را در چاه کرده) گفت بشما مژده میدهم که در اینجا پسری است و او را پنهان گردانیدند که سرمایه خود قرار دهند و خدا بآنچه عمل میکنند آگاهست [۱۹]

و برادرهای یوسف او را ببهاء اندک بی مقدار فروختند و نسبت بیوسف اظهار بی‌رغبتی نمودند [۲۰]

(توضیح آیات)

قال قائلٌ منهم لا- تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ پس از آنکه برادرهای یوسف تصمیم گرفتند که او را یا بکشند یا بجائی روانه کنند یکی از آنها که گویند یهودا بود که از همه در سن و در جودت فهم بهتر بوده، و بقولی روئیل و بروایت علی بن ابراهیم لاوی بوده گفت یوسف را نکشید و او را در قعر چاهی بیفکنید که بعضی از گذرندگان او را بیابند و او را بمحل دیگر ببرند و بالاخره رأی همه آنها بر همین قرار گرفت.

و در اینکه آن چه چاهی بوده بقول قتاده آن چاه در بیت المقدس بوده و بروایت وهب در زمین اردن و بروایت کعب میان مدین و مصر و برای مقاتل بر سر سه فرسخی از منزل یعقوب ع واقع گردیده.

ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین ع چنین روایت کرده که عادت یعقوب اینکه بود که هر روز گوسفندی میکشت و بفقراء

تصدق مینمود و خود و عیال خود نیز میخوردند اتفاقاً شب جمعه سائل مؤمن روزه داری از در خانه او گذر نمود و طعامی خواست اهل یعقوب با اینکه طعام نزد آنها بود باو ندادند آن فقیر چون مأیوس برگشت و از شدت گرسنگی گریه کرد و صبر نمود و حمد الهی بجای آورد و روز دیگر روزه گرفت از اینکه جهت خدای تعالی او را بفراق یوسف مبتلا گردانید.

[منهج] قالوا یا أبانا ما لک لا تأمنا علی یوسف و انا له ناصیه حون ارسلمه معنا غداً یرتع و یلعب و انا له لحافظون پس از آنکه رأی برادرها بر اینکه استوار گردید که یوسف را ببرند و در چاهی بیندازند و با هم مشورت نمودند که چگونه پیدرشان بگویند و یوسف عزیزش را از وی بگیرند و چون میدانستند پیدرشان بآنها اطمینان ندارد اینکه بود

صفحه : ۳۴۴

که آمدند نزد او و از روی شفقت بولادی گفتند ای پدر چه سبب دارد که نسبت بیوسف بما اطمینان نداری در صورتی که ما خیرخواه و ناصح او میباشیم او را فردا با ما بفرست که تفریح و گردش کند گویا مقصودشان اینکه بوده که اگر از ما برادرها میترسی ما ناصح و خیرخواه او میباشیم و اگر از آفت دیگری میترسی (و انا له لحافظون) بنون ثقیله و لام تأکید و جمله اسمیه کلام خود را مؤکد گردانیده‌اند که ما چون اقویا هستیم او را حفظ مینمائیم.

قال اینی لیحزنی ان تذهبوا به و اخاف ان یأکله الذئب و انتم عنه غافلون از اینکه آیه چنین برمیآید که حضرت یعقوب کید برادرها را نسبت بیوسف میدانسته و نخواستسته بروی خود بیاورد و صریحاً بگوید مطمئن بر شما نیستم اینکه بود که باشاره بآنها میفهماند که از بردن شما یوسف را من محزون میگردم زیرا که بشما مطمئن نیستم و میترسم گرگ او را بخورد و شما مواظبت او را ننمائید برای اینکه باو علاقه ندارید.

قالوا لئن اکلته الذئب و نحن عصبه انا اذا لحاسرون گویا آنها خسران و زیانکاری خود را بزبان خود اظهار مینمایند که اگر ما او را رها کنیم و مراقب او نباشیم که مبادا گرگ او را بخورد و گرگ او را بخورد همانا ما از جماعت زیانکاران میباشیم چگونه ممکن است چنین امری واقع گردد با اینکه ما ده نفر از اقویاء و نیرومندانیم، پسران یعقوب باین طور مکر و تدلیس نمودند تا اینکه خواهی نخواهی پیدرشان را برای بردن یوسف حاضر گردانیدند.

فلما ذهبوا به و اجمعوا ان یجعلوه فی غیاب الجب جواب (لما) از آیه محذوف است یعنی (فعلوا به ما فعلوا) کردند باو آنچه کردند، قال الراغب (و اجمعت کذا اکثر ما یقال فیما یکون جمیعاً یتوصل الیه بالفکره نحو فاجمعوا امرکم و شرکائکم الی ان قال و یقال اجمع المسلمون علی کذا اجتمعت آراؤهم علیه.

[پایان]

صفحه : ۳۴۵

و در مجمع البیان گفته اجمعوا یعنی تمامشان تصمیم گرفتند که یوسف را در قعر چاه بیندازند زیرا کسیکه بخواند یک خواننده‌ئی را بسوی چیزی گفته نمیشود آنه اجمع علیه پس گویا (اجمعوا) از اجتماع دواعی اخذ گردیده [پایان] آیه از حکایت کیفیت بردن یوسف را برای اینکه او را در چاه بیندازند و زجری که در بین راه و هنگام القاء در چاه بر او وارد نمودند ساکت است ظاهراً بوضوح آن گذارده یا از بس مطلب دل خراش و تعجب آور است که بی‌رحمانه یک طفل معصوم بی‌گناه پیمبرزاده را بدون جهت و فائده‌ئی که از آن عاید برادرها بشود او را از پدر بگیرند و ببرند و در چاه اندازند بسیار عجیب است.

خلاصه داستان بردن یوسف و بچاه انداختن او را آن طوری که مفسرین با کم و بیشی که در بیان آنها هست چنین گفته‌اند پس از آنکه بهر ترتیبی بود یعقوب را پسرانش برای بردن یوسف حاضر گردانیدند یعقوب [ع] همان شب از مفارقت یوسف ناله‌ها نمود و

خوابش نبرد صبح حاضر برفتن شدند سر یوسف را شانه نمود، بآن عطر زد، لباسهای خوب باو پوشانید و پیراهن جدش ابراهیم را تعویذ او نموده بگردن او بست و در زنبیلی برای او دو قرص نان و قدری زیتون و مقداری شیر و آب نهاده بشمعون سپرد و گفت ممکن است یوسف در بین راه گرسنه و تشنه شود بر تشنگی و گرسنگی طاقت ندارد یوسف خیلی شاد و مسرور شده پدرش را وداع نمود، یعقوب یوسف را در سینه خود فشرده گریه نمود و بفرزندان خود گفت مرا مذمت نکنید من در اینکه پسر آثار جدم ابراهیم و پدرم اسحق را مینگرم و بجداایش طاقت ندارم، یعقوب بخیال یک روز فراق اینکه طور نگران بود غافل از اینکه سالها بفراقش مبتلا خواهد گردید برادرها در نهایت احترام او را برداشته از نزد پدر غائب گردیدند همینکه از معموره دور شدند عداوت خود را بیوسف آشکار کردند و او را بزمین زدند و شروع باذیت نمودند، یوسف بهر یک از برادران پناه میبرد آنهم او را میزد و اذیت مینمود

صفحه : ۳۴۶

یوسف دید در صدد قتل او هستند شروع بگریه نمود پدر خود را میخواند و میگفت ای پدر بیا بین پسرهایت چه بلائی بسر یوسف آورده و در نهایت شدت گریه کرد هیچیک از برادران باو رحم نمودند (روئیل) او را بزمین زد خواست او را بکشد یوسف گفت ای برادر مرا مکش روئیل گفت فرزند راحیل بیننده خواب توئی بگو خورشید و ماه و ستارگان تو را حفظ کنند یوسف یهودا را صدا زد رحم بدل یهودا افتاد گفت ای برادران با من چنین عهدی نکرده بودید عهد ما اینکه بود که یوسف را بچاه اندازیم یا خودش هلاک میگردد یا عابرین او را میبرند و از شر او خلاص میشویم آنها را اینکه طور راضی نمود و روئیل را از کشتن یوسف منصرف گردانید یوسف را بسر چاهی آوردند طنابی بکمرش بستند و او را بچاه انداختند یوسف دست خود را بدیوار چاه گرفته گریه مینمود هر قدر گریه و زاری نمود برادران گوش ندادند دستهای او را از کنار چاه رد نموده او را بچاه انداختند قبل از رسیدن به ته چاه طناب را بریدند تا یکسره به ته چاه بیفتد و هلاک گردد ته چاه آب بود یوسف بطرفی رفته در کنار آب روی تخته سنگی قرار گرفت اینکه است که خدای تعالی که در اینکه آیه (فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ) تا آخر داستان انداختن یوسف را در چاه خبر میدهد.

که چون برادران یوسف را بردند سر چاهی رسیدند همه برادران برای انداختن یوسف را به ته چاه جمع شدند وقتی یوسف به ته چاه رسید آنوقت باو وحی فرستادیم (لَتَبَيِّنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) ضمیر مخاطب راجع بیوسف است، در زمان کودکی بوی وحی شد همان طوری که بموسی و عیسی وحی شد، و بنون ثقیله و لام که متضمن قسم است فرموده البته برادرانت را خبردار میکنی بآنچه در باره تو کردند و آنها مشعر نیستند.

و شاید اینکه وحی متضمن بشارت باشد بعاقبت امر او و خلاصی او از چاه و تفوق و استیلاء او بر برادرها و اینکه آنها مشعر نیستند که تو یوسفی زیرا که جلالت شأن تو آنها را مبهوت گردانیده، خلاصه خدای جلیل در ته چاه یوسف را از

صفحه : ۳۴۷

از طریق لطف مطمئن و دل خوش میگرداند که تو از اینکه چاه بتخت سلطنتی خواهی رسید و برادرانت مثل بنده خائن جانی در حضور تو بسجده ذلت و مسکنت می افتند (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) اینکه است که بوی وحی رسید ای یوسف تو از اینکه بلاه خلاص خواهی شد و پس از نجات برادران بسوی تو آیند و تو آنها را از اینکه ظلمی که بتو کرده اند خبردار خواهی نمود و آنان تو را نشناسند.

[توضیح] موقع انداختن یوسف را در چاه ده برادرش حاضر بودند فقط برادر ابوینی او ابن یامین با آنها نبود هنگام عصر یهودا سر چاه آمد صدا زد ای یوسف زندهئی یا مردهئی یوسف گفت تو کیستی گفت یهودا احوالت چطور است، یوسف گفت چگونه باشد

حال شخصی که از پدرش جدا افتاده و برادرانش بر او ستم کرده و از وطنش آواره نموده ته چاه گرسن و غمگین مانده نه مثل زندگان روی زمین است و نه مثل مردگان در زیر زمین بعد یوسف بشدت گریه کرد و یهودا هم گریه نمود بعد از آن یوسف گفت ای یهودا هر میتی را وصیتی است وصیت من با تو اینکه است که هر وقت بجوانی نظر کردی جوانی مرا در نظر آری، هر جا یتیمی یا غریبی دیدی غریبی مرا بیاد آور، ظلمی را که برادرانم بمن کردند بپدرم خبر مده، یهودا بشدت گریه کرد برادرها صدای گریه او را شنیدند آمدند او را مذمت نمودند و سنگی روی چاه انداختند یوسف در آنوقت دوازده ساله بود سه روز در چاه ماند یهودا مخفیانه برای او غذا می‌آورد بعد برادران بزغاله‌ئی را کشتند و پیراهن یوسف که از بدنش کنده بودند چند جای آنرا پاره نمودند و بخون بزغاله آغشته گردانیده شبانه گریان نزد پدر آمدند.

[مأخوذ از تفسیر کشف الحقایق] وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ، قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ، وَ تَرَكَنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ- خلاصه پسران یعقوب موقع عشاء که یا مقصود آخر روز بوده یا اول مغرب

صفحه : ۳۴۸

یا موقع نماز عشاء بر میگرددند و نزد پدر می‌آیند در حالیکه گریه میکردند گریه دروغی تا اینکه امر را بر پدرشان مشتبه گردانند و پدرشان آنها را در گفتارشان که یوسف را گرگ خورده تصدیق نماید.

و گفتند ای پدر ما یوسف را نزد ائاثیه خود گذاردیم و در دویدن از یکدیگر سبقت می‌گرفتیم و از یوسف غافل گردیدیم گرگ او را پاره نمود و اگر چه ما از راستگویانیم لکن تو از شدت محبتی که بیوسف داری ما را تصدیق نمی‌نمائی راغب در مفردات گفته (اصل السبق التقدم فی السیر نحو (و السابقات سبقا) و الاستباق الت سابق قال (أنا ذهبنا نستبق) (و استبقا الباب).

[پایان] اصل سبق بمعنی پیشی گرفتن در حرکت است مثل قوله تعالی (فَالسَابِقَاتِ سَبَقًا) و استباق بر وزن افتعال بمعنی سبقت گرفتن هر یک بر دیگری است خلاصه آنها پس از آن عمل فجیع که کردند برگشتند نزد پدر و پیراهن یوسف را که بخون بزغاله خونین کرده بودند با آه و ناله دروغی نزد یعقوب هجرت کشیده آوردند.

وَ جَاءُوا عَلٰی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ (الكذب) بالفتح و الكسر مصدر و بمعنی اسم فاعل است و برای مبالغه در اینجا استعمال شده. قال بَل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ- یعقوب گفت چنین نیست که شما می‌گوئید بلکه نفسهای شما آراسته گردانیده و مطلب بزرگی را در نظرهای شما آسان گردانیده (تسویل) مأخوذ از سؤال است و بمعنی استرخا یعنی مطلب بزرگی که هلاکت یوسف باشد را در نظر شما آسان و کوچک گردانیده و کار من صبر نیکو است و از خدا یاری می‌خواهم.

گفته‌اند پس از اینکه واقعه یعقوب آرام نداشت شبانه روز گریه میکرد و بروایتی هر صبح یعقوب از خانه بیرون می‌آمد و بصحرا میرفت و در حوالی کنعان میگشت و میگفت ای پسر من ای فرزند دل بند من و

(یا قرة عینی)

ای نور

صفحه : ۳۴۹

چشم رمد دیده من

(و یا ثمره فؤادی)

ای میوه دل پر داغ من

(یا فلذة کبدی)

ای پاره جگر خون شده من

(بای-بئر طرحوگ)

آیا تو را در کدام چاه انداختند

(بای سیف قتلوگ)

بکدام شمشیر تو را هلاک گردانیدند

(بای-بحر غرقوگ)

بکدام دریا تو را غرق گردانیدند

(و فی ای ارض دفنوگ)

بکدام بقعه از زمین تو را دفن نمودند سرگشته در وادی میگشت و آب حسرت از دیده میبارید و بسوزیکه آتش در افلاک زده

مینالید جبرئیل رسید و باو گفت

(ابکیت الملائکه بیکائک)

بگریه تو فرشتگان گریانند و مقدسان ملاء اعلا را بناله آورده‌ئی یعقوب گفت:

جان غم فرسوده دارم چون نالم آه آه درد آلوده دارم چون نگریم زار زار

بروایتی تا سه روز جبرئیل در چاه مونس یوسف بود و او را تسلی میداد و باو امر بصبر مینمود و باو مژده‌ها میداد چون خواست از

وی جدا شود یوسف از وحشت و بی‌کسی خود بنالید جبرئیل گفت ای یوسف اینکه دعا را بخوان تا از چاه نجات یابی

(یا صریخ المستصرخین یا غوث المستغیثین یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیئی من

امری)

[منهج الصادقین] و جاءت سیارة فارس لموا و اردد هم فادلی دلوه گفته‌اند که یوسف تا سه روز در قعر چاه ماند روز چهارم کاروانی از

مصر نزد چاه آمدند و آنها جماعتی بودند که از مدین بمصر میرفتند و آب کش خود را نزد چاه فرستادند و گویند (وارد آنها) یعنی

آنکسی که برای آب کشی مهیا بود و وی بنام مالک بن زعر خزاعی و از اهل مدین بود بسر چاه آمد و دلو را در چاه فرو برد

یوسف وحی رسید که در دلو بنشین که اینکه دلو برای تو در چاه آمده، بقولی مالک در کشیدن و سنگینی دلو حیران ماند بچاه

نگریست آناه را در دلو مشاهده نمود اینکه بود که گفت:

صفحه : ۳۵۰

قال یا بشری هذا غلام و أسروه بضاعة و الله علیم بما یعملون بقولی بشری نام صاحب مالک بوده که گفته ای بشری در بیرون

آوردن بار سنگین مرا کمک کن و مالک و آن جماعت یوسف را پنهان داشتند که متاع تجارتی آنها باشد، و بقولی ضمیر (اسروه)

راجع برادران یوسف است که آنها امر او را پنهان داشتند و گفتند اینکه غلام ما است که از ما گریخته او را بخیرید (و الله علیم بما

یعملون) و خدا دانا است بآنچه آنها نسبت برادر خود میکنند و شروه بئمن بخش دراهم معدوده و کائوا فیه من الزاهدین برادران

یوسف بئمن اندک ناچیز او را فروختند و بطوری وانمودند که اینکه غلام ما است لکن گریز پا است، و شاید گفته‌اند که جسور و

نافرمان هم هست از بعضی از روایات نقل میکنند که روزی یوسف صورت خود را در آینه دید و از جمال خود تعجب نمود و با

خود گفت اگر من بنده بودم بهای من بی حد و اندازه بود اینکه بود که خدای تعالی باو نمایاند و چنین شد که او را بئمن بخش

معدود فروختند.

گویند چون برادران یوسف بنام غلامی یوسف را فروختند گفتند اینکه غلام گریز پا است او را در غل و زنجیر ببندید که فرار نکند اینکه بود که او را بغل و زنجیر بستند و بر شتری نشاندند و غلام سیاهی را موکل او گردانیدند در بین راه چشمش بقبر مادرش که در مقابر آل اسحق بود افتاد خود را از بالای شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادر بنای گریه و ناله گذارد و بمادر درد دل میکرد که چه جفاها کشیدم آن غلام سیاه که موکل او بود وقتی دید یوسف روی شتر نیست و سر قبری نشسته گمان کرد میخواهد فرار کند او را گرفت و بصورت یوسف سیلی زد و صورت او خون آلوده گردید و گفت میخواستی فرار کنی خواجه گانت راست گفتند که تو گریز پائی یوسف چیزی نگفت و قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید در اینکه حال هوا تیره و تار گردید و رعد و برق وزیدن گرفت گفتند چه شد ما در اینکه روز گناهی نکرده بودیم غلام گفت از شومی عمل

صفحه : ۳۵۱

من چنین شد و من باین غلام عبرانی سیلی زدم و او آهی از دل برکشید در آن حال اینکه طور شد مالک بغلام گفت ای بیعقل چگونه با غل و زنجیر میتوانست فرار کند مالک گفت ای غلام چرا از شتر بزیر آمده بودی یوسف گفت من سر ستیز و پای گریز ندارم بقبر مادرم رسیدم بی اختیار شدم، خلاصه وقتی فهمیدند اینکه بلا از جهت ستمی بود که بیوسف وارد نمودند مالک و غلام و باقی کاروانان دور او را گرفتند که ببخش و دعاء کن که عذاب رفع شود یوسف دعاء کرد هوا آرام شد.

صفحه : ۳۵۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۱ تا ۲۹]

اشاره

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مَرَأَتَهُ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)

صفحه : ۳۵۳

[ترجمه]

و آن کسیکه در مصر یوسف را خرید بزنش گفت مقام او را گرامی دار شاید بما نفع بخشد یا او را فرزند بگیریم و اینکه طور ما یوسف را در زمین تمکن دادیم و برای اینکه بوی علم تعبیر خواب بیاموزیم و خدا بر امر خود غالب است و لکن بیشتر مردم

نمی‌دانند [۲۱]

و چون یوسف بحدّ رشد و کمال رسید باو حکمت و علم عطاء نمودیم و اینکه چنین پاداش می‌دهیم نیکوکاران را [۲۲] و درخواست یوسف را آنزنی که او در خانه او بود و درها را بست و باو گفت مهیا شو من برای تو آماده‌ام یوسف گفت من بخدا پناه می‌برم او پروردگار من است نیکو منزلی برای من مهیا نموده حقیقه او ستمکاران را رستگار نمی‌گرداند [۲۳] و همانا (زلیخا زن عزیز مصر) بیوسف میل کرد و یوسف نیز بوی میل کرده بود اگر یوسف ندیده بود برهان پروردگارش را همچنین ثبات دادیم یوسف را تا از او سوء و فحشاء را بگردانیم او از بندگان خالص ما است [۲۴] یوسف و زلیخا بدرب خانه شتافتند و پیراهن یوسف از پشت بدرید و در آن حال شوهر آنزن را دم درب یافتند زلیخا گفت چیست پاداش کسی که بخواهد با اهل تو عمل سوئی بنماید مگر اینکه او را زندان کنی یا او را مجازات سخت نمائی [۲۵] یوسف گفت اینکه زن خودش با من قصد مراوده نمود و در آنجا شاهی از اهل خود آنها شهادت داد و گفت اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغگویانست [۲۶] و اگر پیراهنش از عقب دریده شده یوسف راست می‌گوید و زلیخا از دروغگویانست [۲۷] وقتی شوهر زن دید پیراهن یوسف از عقب دریده بزنش گفت همانا اینکه از کید و مکر شما زن‌ها است و همانا کید شما زن‌ها بزرگ است [۲۸] یوسف از اینکه قضیه اعراض نما و بزن گفت برای گناه خود طلب آمرزش کن زیرا که تو از خطا کننده گانی [۲۹]

صفحه : ۳۵۴

(توضیح آیات)

وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ اَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَاَوْلَادًا ۗ اِنَّكَ مَالِكٌ يَوْسُفَ رَا خَرِيْدًا وَ بِمِصْرَ اُوْرِدَ كُوْبِنْدَ اَنْوَقْتِ پادشاه مصر دیان بن ولید عمیلقی بود و او از اولاد عملاق بن لاوی بن سام بن نوح بود، و بقول بعضی او بیوسف ایمان آورد و پس از او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود یوسف او را بایمان دعوت کرد او پذیرفت و زمام امور مملکت خود را بدست قطعیر یا اطفیر مصری داده بود و قطمیر نظر ببزرگی مقامش نزد سلطان و منزلتش او را عزیز مینامیدند.

خلاصه مالک وقتی نزدیک بمصر رسید بیوسف امر کرد که خود را شستشو کند و لباسهای فاخر باو پوشانید و داخل مصر گردید اهل مصر بدیدن جمال یوسف متحیر ماندند مردم دسته دسته بر سر او جمع شدند مالک روزی را برای فروش یوسف تعیین نمود آن روز ازدحام غریبی شد (راعیل) زن عزیز مصر که بنام (زلیخا) مشهور بود یوسف را دید و باو محبت پیدا کرد و در زبان عرب بوزیر فرعون مصر عزیز میگفتند.

در کتب تاریخ گفته‌اند هنگامیکه یوسف را برای فروش عرضه دادند قیمت او بحدی رسید که بوزن او دفعه‌ئی نقره، دفعه‌ئی طلا، دفعه‌ئی مروارید میدادند باین قیمت گزاف عزیز مصر یوسف را خرید و در منزل خود صاحب اختیار نمود و چون عزیز مصر اولاد نداشت او را پسر خود نامید و در خانه خود برد اینکه است که در آیه فرموده آنکسیکه یوسف را خرید بخانه خود برد و بزنش سفارش نمود که او را در منزل نیکوئی جای ده و گرامی دار شاید نفع ببخشد ما را یا او را بجای فرزند بگیریم.

صفحه : ۳۵۵

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ إِنَّكَ جَنِينٌ مَا يُوسُفَ رَا فِي زَمِينٍ تَمَكَّنْ دَادِيمُ وَ اُو رَا اَز چَاه نَجَات دَادِيم (و لنعلمه) عطف بر مضممر است و در تقدیر (لیتصرف فیها) از بعض مفسرین است که اینکه تمکن برای دو نتیجه است یکی او را تمکن دادیم تا اینکه عدل را بیای دارد و امور مردم را تدبیر نماید و دیگر آنکه معانی کتابهای خدا و احکام آنرا بداند و نیز بداند تعبیر خوابهایی را که امور آینده را مینمایاند تا اینکه مستعد گردد و بتدبیر امور مشغول شود و باصلاح آن اقدام نماید پیش از رسیدن وقت آن.

وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ برادران یوسف خواستند او را نابود و ناچیز گردانند و او را ببهای ناچیز فروختند و خدا خواست یوسف را بر سریر عزت بنشانند و حکم خدا و امر او غالب بر هر امری است که اراده نموده لکن اکثر مردم نمیدانند. وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وقتی یوسف بر شد رسید که گویند اول آن هیجده سالگی است باو دو فضیلت بزرگ عطاء شد یکی حکمت، و شاید مقصود از حکم در اینجا قوت عقل نظری و عقل عملی باشد زیرا که کمال انسان در قوت اینکه دو فضیلت است که یوسف در اینکه جهت بعد کمال رسیده، و شاید مقصود تعبیر رؤیاء باشد که اینکه فضیلت را از خصوصیات او بشمار آورده و همین طوری که بیوسف علم و حکمت عطاء نمودیم همین طور نیکوکاران را جزاء و پاداش نیکو میدهیم.

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْت لَكَ (مراوده) از راد یروود مشتق گردیده و بمعنی رفتن و آمدن برای چیزی یعنی زلیخا زن عزیز با یوسف از روی مکر بسیار رفت و آمد میکرد که او را بفریبد و از او تمتع ببرد. از ابن عباس روایت میکنند که از جمله مراوده زلیخا اینکه بود که بیوسف

صفحه : ۳۵۶

میگفت چه موی نیکوئی داری یوسف میگفت اول چیزیکه در خاک پراکنده میشود و میریزد مو است، میگفت ای یوسف چه صورت قشنگی داری یوسف میگفت (احسن الخالقین) آنرا در رحم مادر نقش بسته، میگفت ای یوسف حسن روی تو مرا لا-غر گردانیده یوسف میگفت شیطان تو را بر اینکه داشته، میگفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده اینکه آتش را بلطف فرو نشان یوسف میگفت اگر آبی بر آتش تو زرم با آتش جهنم سوخته شوم گفت برخیز و باندرون آنخانه برو که بسیار تشنه‌ام و غرضش اینکه بود که وقتی برود از پس او برود و مرادش را حاصل نماید یوسف گفت کسی در خانه رود که صاحب خانه باشد من مملو کم و مالک چیزی نیستم گفت ای یوسف در آنجا بستر عزیز افراشته در آنجا در آی و مراد مرا حاصل کن گفت چگونه خود را مستحق دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت از دست بدهم، گفت ای یوسف با من در آی در اینکه پرده کسی را راه نیست یوسف گفت خدای من بر همه اسرار و خفیات مطلع است چگونه از او پوشیده میشود زلیخا گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز بآن اولی تر است گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من زن تو شوم یوسف گفت چگونه از عذاب عقاب دوزخ خلاص یابی.

از سدی و اسحق روایت شده که مراوده زلیخا بیوسف اینکه بود که خود را می آراست و بر وی عرضه مینمود و وی را بخود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب و میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نمینگری یوسف میگفت چگونه بچیزی نگرم که عنقریب در خاک پوسیده شود، گفت مشاهده مویهای مجعید من نمیکنی گفت چه فائده که با خاک آمیخته خواهد شد چون نزد یوسف می نشست یوسف روی از او برمیگردانید چون از تداویر مراوده عاجز شد در حیل دیگری شروع نمود خانه‌ئی بساخت و در دیوار و زیر و بالای آنرا آینه نصب نمود و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرد که هر دو با هم معانقه مینمودند چون تمام شد از یوسف خواهش کرد که در اندرون آنخانه در آی

صفحه : ۳۵۷

و بین هرگز مثل آنرا دیده‌ئی یوسف بالتماس او چون در آنخانه در آمد زلیخا در عقب او روان شد (وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ) و دربها را محکم بست و آن هفت خانه توی هم بود و در هر یک دری داشت زلیخا دربها را بست (وَقَالَتْ هَيْت لَكَ) و گفت پیش من آی و بشتاب که من برای توام، اینکه کلمه اسم فعل است و برای تبیین آرند چون لام (سقیًا لک) چون یوسف اینکه کلمه بشنید گفت (معاذ الله) بخدا پناه میگیرم (آنه ربی احسن مثنوی) زیرا که پروردگار من منزل مرا نیکو قرار داده نزدیک بارگاه قدس و مرا منزلت عالی و درجه رفیع داده چگونه در حق او عاصی شوم و باین عمل قبیح اقدام نمایم و یا اینکه عزیز تربیت کننده من است چگونه حق او را رعایت ننمایم و دست خیانت بناموس او دراز کنم و همانا خداوند ستمکاران را رستگار نمیگرداند.

[منهج الصادقین] وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ هَمَانَا زَلِيخَا بِيُوسُفَ مِيلَ نَمُودَ وَ يُوسُفَ مِيلَ بَزَلِيخَا كَرَدَه بُوَد اِگَر يُوسُفَ بَرَهَانَ پَرُورِد گَارَش رَا نَدِيدَه بُوَد.

سؤال- اهتمام یوسف بزلیخا چنانچه از آیه استفاده میگردد ظاهر آن با مقام عصمت منافات دارد زیرا که مقام عصمت آنطوریکه جماعت امامیه قائلند مانع از هر خلافی است حتی اینکه میل و اراده بامر قبیح منافی با مقام عصمت است صدوق [ره] در عیون الاخبار روایت میکند که مأمون از امام رضاع همین مطلب را سؤال میکند امام ع در پاسخ آیه را اینکه طور قرائت میکند (لقد همت به و لو لا ان رأى برهان ربه لهم بها) و لقد

حدثني ابي عن ابيه الصادق ع انه قال (همت بان تفعل و هم بان لا يفعل فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن)

بنا بر اینکه روایت معنی آیه چنین میشود اگر نبود که یوسف دید برهان پروردگارش را همانا میل کرده بود بزلیخا.

یعنی اگر نبود مقام عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی که حائل شد میان یوسف و سبب خشم الهی و نیز اگر نبود وی را مرتبه کشف حقایق که لازمه مقام

صفحه : ۳۵۸

نبوت است یوسف باعتبار مقام بشریت با اینکه همه وسائل و اسبابیکه مهیج شهوات انسانی است از وفور غریزه شهوت جوانی و جمال و آراسته گی زلیخا و چنین عاشق دل باخته ملکه مصر و در مقام و منزلت سلطنتی با اینکه تشریفات و گستردگی رختخواب حریر و دیباج بدون ترس و هراس در منزل امن و امان عاده محال است انسان بتواند خودداری کند و میل نکند لکن چون یوسف (رأی) دید رؤیت یوسف البته رؤیت دل و درک حضور و رؤیت مقام عظمت و کبریائی بوده و کسی که چنین باشد چگونه ممکن است عمل قبیحی اراده نماید چنانچه در بعضی از تفاسیر گفته شده مقصود از رؤیت رؤیت قلب و درک حضور است نه جهات دیگر خلاصه با اینکه همه اسباب قوی چیزی نفس او را نگاه نداشت مگر اصل توحید و ایمان بلکه محبت الهی که وجودش را پر کرده و قلبش را از غیر حق تعالی اشغال نموده و برای غیر محلی باقی نگذاشته بود، و مؤید اینکه توجیه آخر آیه است که فرموده:

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ اشاره به اینکه که اینک چنین ما نمودیم باو برهان را برای اینکه از او بدی و فحشاء را برگردانیم زیرا که او از بنده گان خالص ما بود، آیه خبر میدهد چون یوسف از بنده گان خالص ما بود همین خلوص و مقام عصمت او بود که از فحشاء و کار قبیح بلکه از اراده نمودن بآن او را باز داشتیم نه اینکه اراده کرده باشد و برهانی از خارج دیده باشد چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند که جبرئیل بانگ بر او زد یا صورت یعقوب را دید یا چیز دیگری مانع او گردیده تمام اینها اشتباه است.

بعضی از مفسرین گفته اشعری مذهبان در باره یوسف سخنانی گفته اند که نه قلم را یاری تحریر و نه زبان را قوه تقریر است با اینکه

از خطا کاران هستی.

صفحه : ۳۶۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِتْرًا مِّنْ لَّيْسٍ لِّهِنَّ وَ قَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيَّهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصِمُ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبَب إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴) ثُمَّ بَدَأ لَهُمْ مِن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّهٗ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

صفحه : ۳۶۲

[ترجمه]

زنان مصر در مقام ملامت زلیخا برآمدند و گفتند زن عزیز شیفته غلام خود شده حب یوسف در اعماق دل او فرو رفته و ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم [۳۰]

وقتی زلیخا ملامت آنها را شنید آنها را دعوت نمود و مجلسی آراسته گردانید و برای آنها بالش و متکائی بگسترده و بدست هر یک از آنان کاردی داد (برای اینکه نارنج یا ترنجی پاره کنند) و بیوسف گفت بر اینکه زنان بیرون آی وقتی زنان مصر او را دیدند (زبان بتکبیر گشودند) و بجای ترنج دستهای خود را بریدند و گفتند حاش لله اینکه پسر بشر نیست بلکه نیست اینکه مگر فرشته بزرگوار [۳۱]

زلیخا وقتی دید زنها اینکه طور از خود بی خود شدند و شیفته یوسف گردیدند گفت اینکه همان است که شما مرا ملامت می‌کردید و من خودم با او مراوده نمودم و از نفس او تقاضا نمودم و او عفت ورزید و اگر آنچه با او امر مینمایم نکند البته او را بزندان می‌اندازم و هر آینه او از خار شدگان خواهد گردید [۳۲]

یوسف (در مقام مناجات) گفت پروردگار من زندان دوست تر است نزد من از آنچه اینها مرا بسوی آن میخوانند و اگر تو کید و مکر اینکه زنان را از من نگردانی بآنها میل مینمایم و از جاهلین میگردم [۳۳]

و پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید زیرا که او شنوا و دانا است [۳۴]

پس از آنکه بر آنها پاک دامنی یوسف ظاهر گردید رأی آنها بر اینکه قرار گرفت که تا مدتی یوسف را زندانی کنند [۳۵]

صفحه : ۳۶۳

خود باخته شده‌ام

صفحه : ۳۶۵

و با او مراد نموده و تمتع از او میخواستم و شما مرا در غیاب مذمت نمودید و نسبت گمراهی و کج روی بمن دادید و او عصمت خود را نگاه داشت و خواهش مرا نپذیرفت و همانا اگر آنچه با او امر میکنم نکند و با لام تأکید و نون ثقیله کلام خود را مؤکد میگرداند که البته او را بزندان می‌اندازم تا اینکه از خوارشدگان باشد.

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر راجع بآیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:

بدان اینکه قصه را ذکر نکرده برای اینکه جمال یوسف را بشناسی یا فقط بفهمی زنان مصر دستهای خود را بریدند کلاً نه چنین است بلکه اینکه آیات نشانه‌ئی است بیان اعلا- و درجات ابهی و انسان را مایل میگرداند بسوی پند گرفتن و موعظه است برای کسب علم و اخلاق، همانا جمال محبوب است و مردم وقتی از جمال غافل گردیدند جهانند همانا جمال صورت و وجاهت دختران و بچه پسران را عموم مردم و خواص آنرا میشناسند و جمال رجال و نساء معروف و مشهور است و آن بین عامه و خاصه ظاهر است. و لکن در اینجا جمالی است اجل و حسنی است اعلا و بهجتی است ارقی و او جمال هذه الدنيا و بهجت آن بلکه جمال خدا آن جمالیکه تجلی کرده در وجود آسمانها و زمین و اینکه جمالی است که از جهال محبوب گردیده و از آن بزرگان حکماء و خواص آنها بهره میبرند که از اینکه جمال بدیع همیشه در دنیا در بهجت و سرورند و وقتی زنها از صورت یوسف عقلشان مستور گردید و دستهای خود را بریدند در حالیکه یوسف مخلوقی است در عالم چه چیز است گمان تو نسبت بکسیکه رموز عالم را بفهمد و بر بعضی از اسرار و عجائب آن مطلع گردد و آنها کسانی میباشند که چیزی می‌بینند (که جای دارد از شدت بهت) گردنهای خود را قطع نمایند زیرا که (مرتب) دون آن اولو الالباب را متحیر میگرداند آیا چنین کسانی حق دارند که عمر خود را صرف نمایند در عجائب عالم

صفحه : ۳۶۶

و ثروت و مال خود را صرف کنند برای اینکه از آن تمتع ببرند و راحت خود را بذل کنند در درس آن، آنهایند که برآستی و صدق خالص گردیده شده‌اند، آنهایند که بحقیقت و از روی صدق عاشق حقد، آنها کسانی میباشند که بجمال حقیقی نظر میکنند، آنان کسانی هستند که بوصول فائز گردیده‌اند، آنهایند رجال، آنها کسانی میباشند که بکثرت فکر و عمل قلب خود را قطع کرده‌اند و بدن خود را بصدمه انداخته‌اند و چنین کسانی در محبت اکتفاء نکرده‌اند ببردن دستهایشان زیرا که اینکه محبت دانی و ناچیز است و کجا توان مقایسه نمود دانی را بعالی. [پایان] قال رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ یوسف وقتی سخن زلیخا را شنید در مقام مناجات گفت پروردگارا زندان دوست تر است برای من از آنچه اینکه زنها مرا بآن میخوانند و اگر کید و مکر آنان را از من نگردانی ممکن است بآن مایل گردم و در جماعت جهال داخل شوم یوسف بآن حقیقت روحانی خود میدانست که زندان یک صدمه جسمانی است که ببدن لطیفش وارد می‌آید لکن آن عمل قبیح زنا اگر واقع شود روحش را لکه‌دار میگرداند و بآن درجه عصمت و نبوت او لطمه میزند اینکه بود که زندان را ترجیح داد و اظهار مینماید که آن نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا بآن میخوانند.

مفسرین بدلالیت ضمیر (یدعوننی) و ضمیر (کیدهن) که هر دو دلالت بر جمع دارد گفته‌اند پس از آن خواتین مصر که در آن مجلس حاضر بودند با آنکه هر یک شیفته جمال یوسف گشته دور او را گرفتند و هر یک با کمال عشوه‌گری که مخصوص بعضی از زنها است و میخواستند او را بفریبند زبان بملامت و سرزنش او گشودند و گفتند ای یوسف چرا از جوانی و طراوتی که بر دل

خانم عزیز مصر حکومت میکند استفاده نمیکنی اینکه زندگی با شکوه، اینکه کاخ مجلل

صفحه : ۳۶۷

اینکه خانم عاشق که مجذوب و فانی در تو گشته دیگر چه میخواهی آیا سزاوار است که خانم عزیز مصر در عشق تو بسوزد و وعده وصل بوی ندهی اینکه همه وسائل خوشبختی که برای تو مهیا است برای احدی نیست.

و ما متفقا صلاح تو را در اینکه میدانیم که دست از اینکه خشکی بی‌مورد برداری و آنچه دلخواه خانم است انجام دهی تا در زندگی کامیاب گردی و اگر خواستی دست از اینکه خشکی برداری بخشم خانم عزیز مصر گرفتار میشوی و سر انجام بزندان و ذلت گرفتار میگردی.

در کتابی بنام پرتوی از جمال انسانیت گفته: خانمهای دست بریده بطبیعت حال مطالبی از اینکه قبیل برای نرم کردن یوسف گفتند، اما فرزند یعقوب چشمان با حیا و حق ینش را فرو هشته و در اعمال دل خود فرو رفته و بسخنان فریبنده گرم بانوان که بالحن عاشقانه و با ناز و عشوه مخصوص اداء میشود گوش میدهد اما دل نمیدهد و نمیتواند دل بدهد زیرا دل خود را در جای دیگر گرو گذاشته در همین لحظه که گوشش بگفته خانمها است مرغ دلش در محیط لا مکان و صوامع ملکوت و عالم صفا و نور در پرواز است و از قلب پاک و روح ملکوتی خود آهنگ دل‌نوازی را میشوند و از کنگره عرش صفیری بگوش دلش میرسد آن آهنگ و صفیر تمام دلش را تصرف کرده.

بانوان دل باخته و دنیا دار سرگرم دل بری و عشوه‌گری و سخنان فریبنده و عاشقانه‌اند اما متوجه نیستند که در داخل وجود فرزند یعقوب دستگاه گیرنده‌ئی هست که آهنگهایی را از آن سوی اینکه عالم و از پشت پرده طبیعت میگیرد و اساسا دل یوسف اینجا نیست که سخنان آنان در آن نفوذ کند.

هرگز حدیث حاضر و غائب شنیده‌ئی من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بانوان مصر عاشق و دل باخته یوسف هستند اما نمیدانند و نتوانند بدانند که اینکه جوان کنعانی هم عاشق است و عشق او از عشق آنان بسی سوزنده‌تر و جاذبه معشوق وی بسیار قوی‌تر است و در همین حال که آنان سخنان فریبنده

صفحه : ۳۶۸

میگویند او در حال جذب است و جان و عقلش بسوی دیگری مجذوب گشته و آهنگ غیبی و ملکوتی قلب و روانش را سخت مشغول کرده است.

یوسفا حقیقت انسانیت و گوهر ذات بشریت شایسته آنست که همیشه از نور حقیقت و حقیقت نور مشعشع و برافروخته باشد و پلیدیهای عالم پست ماده هیچگاه او را آلوده نگرداند عزیزا دل آگاه و جان پاک تو که از نور نبوت و الهامات غیبی پرتو گرفته و میگیرد و در اعماق چاه از آن برخوردار بوده است بسی عزیزتر و ارجمندتر از آنست که بسخنان پوچ و آلوده کننده اینکه بانوان غافل و سرمست توجه کند استقلال روح و صفای دل و عزت نفس و نور ایمان گرانبهاترین سرمایه‌ئی است که جهان بشریت میتواند داشته باشد و اکنون تو از اینکه سرمایه پر ارزش بقدر کافی بهره‌مند میباشی اینکه دنیای کثیف و آلوده و اینکه آب و رنگ زود گذر و بی‌ارزش و اینکه جهان گذران را بگذار برای اهلش برای آنانکه از آگاهی دل و صفای باطن و لذت ایمان بی‌خبرند. [پایان] از حقایق سلمی نقل میکنند که گفته حق سبحانه باین آیه مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی باین مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید از هیچ بلاء و عناء متألم نشوید. [بیت]

گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد بیداد تو سهل است فراموش توان کرد [پایان] در تفسیر کاشفی از صاحب وسیط که او بسند خود از جابر انصاری چنین نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جبرئیل فرود آمد و گفت خدا تو را سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی آفریدم و حسن تو را از نور عرش گرفتم (و ما خلقت خلقا احسن منك) یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال، در شهود جمال یوسفی فقط دستها بریده شد و در شهود کمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم زناها قطع گردید. [بیت]

صفحه : ۳۶۹

از حسن روی یوسف دست بریده سهل است در پای دلبر ما سرها بریده باشد از عایشه نقل میکنند که در وصف حضرت رسالت پناه [ص] گفته [شعر]

زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند

مقرر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وقتی یوسف از روی حقیقت و خلوص نیت با قلب پاک و بی آلاش با خدای خود مناجات نمود و درخواست کرد که شرزنها را از او بگرداند و اظهار نمود که من شکنجه زندان را بیشتر دوست میدارم از آنچه مرا بآن دعوت مینمایند و اگر تو کید آنان را از من نگردانی همانا بمقتضای طبیعت بشری با اینکه وسائل مادی ممکن است میل کنم بسوی آنها آنوقت بوده باشم از جهال و تباه روزگاران اینکه است که خدای تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که پروردگارش مدعو او را اجابت نمود و کید زنها را از او گردانید زیرا که او شنوا است و صدائی و ندائی از او مخفی نیست و عالم و دانا است بر آنچه صلاح امور است.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُ جُنُنًا حَتَّىٰ حِينٍ فاعل در (بدا لهم) مضمراست و مفسر آن (لیسجننه) یعنی پس از آنکه بر آنها که شاید مقصود عزیز مصر و بزرگان مملکت باشد براءت یوسف و خدعه زلیخا بدلالت دریده شدن پیراهن یوسف از عقب و اظهار خود زلیخا در حضور خواتین مصری ثابت گردید و شیوع پیدا نمود رأی آنها بر اینکه قرار گرفت که یک مدت کوتاهی یوسف عزیز را زندانی کنند و اینکه رأی ظاهرا اول از ناحیه زلیخا صادر شده که بلکه یوسف زجر زندان بکشد و بر اینکه عمل قبیح حاضر گردد، و شاید عزیز مصر با اینکه بدرستی برای او براءت یوسف معلوم شده بود خواست برای حفظ آبرو که مردم یوسف را خائن بدانند و نیز اینکه حرف از دهن مردم بیفتد که زن عزیز عاشق غلام خود شده رأی آنها بر اینکه قرار گرفت که چند صباحی یوسف را زندانی کنند اینکه بود که عزیز مصر امر کرد یوسف را بزندان ببرند

صفحه : ۳۷۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۲]

و دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَاللَّهُ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَاتَّبَعْتُم مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰)

يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجَنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

صفحه : ۳۷۱

[ترجمه]

و با یوسف دو غلام پادشاه داخل زندان گردیدند یکی از آنها گفت من در خواب دیدم خمر میفشردم و آن دیگری گفت من در خواب دیدم طبق نانی روی سرم بود و مرغان هوا آنرا بمنقار میروند ما را بتعبیر آن آگاه گردان همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم [۳۶]

یوسف گفت شما را خبردار میکنم بتأویل رؤیایتان پیش از اینکه طعام شما را بیاورند و پیش از اینکه تعبیر آن بر شما بیاید (و بآن آگاه گردید) و اینکه از آن چیزهایی است که پروردگار من بمن آموخته همانا من ترک کردم دین قومی را که بخدا ایمان ندارند و باختر نیز کافرند [۳۷]

و تابع گردیدم ملت آباء خودم را ابراهیم و اسحق و یعقوب و نشاید ما را اینکه برای خدا چیزی را شریک قرار بدهیم و اینکه توحید از فضل خدا است بر ما و بر مردم و لکن بیشتر افراد بشر شکر گذار نیستند [۳۸]

ای دو رفیق زندانی من آیا خدایان متفرق بهتر است یا خدای واحد قهار [۳۹]

پرستش نمیکنید شماها مگر اسمهایی را که شما و پدرهایتان نام گذاری کرده‌اید آن بتها را و فرو نفرستاده خدا پرستش آنها هیچ حاجتی و حکم عبادت نیست مگر برای خدا، امر فرموده که عبادت نکنید مگر او را اینکه است دین و آئین محکم راست و لکن بیشتر مردم نمیدانند [۴۰]

ای دو رفیق زندانی من یکی از شما که ساقی شراب شاه بوده برمیگردد بمنصب خود و آن دیگر او را بدار میزنند و مرغان هوا مغز سر او را میبرند و در قضاء الهی گذشته آنچه را که از آن سؤال نمودید [۴۱]

یوسف بآن یکنفری که گمان میکرد نجات می‌یابد گفت وقتی نزد پادشاه رسیدی مرا بیاد آور وقتی بیرون رفت شیطان یاد یوسف را از نظر او برد و بسططان تذکر نداد و یوسف چند سال در زندان ماند [۴۲]

صفحه : ۳۷۲

(توضیح آیات)

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ وَبِئْسَ مَا تَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بعضی از مفسرین گفته‌اند پس از آنکه بانوان مصری سخن زلیخا را شنیدند که با یوسف مراوده نموده و یوسف امتناع کرده و مراد او را برنیآورده و او را ملامت کردند و دیدند آنچه یوسف را نصیحت کردند که رام شود فائده نبخشید زلیخا گفتند صلاح در اینکه است که چند روزی او را بزندان افکنی تا سختی زندان را ببیند و حاضر شود اینکه بود که زلیخا نزد عزیز آمد و گفت اینکه غلام کنعانی مرا رسوا نموده و مردم نسبت‌های بد بما میدهند خوب است چند روزی او را بزندان افکنی که مردم بدانند او خطا کار است و عزیز نزد شاه رفت و درخواست نمود که یوسف را بزندان افکند.

و دو نفر از غلامان شاه یکی ساقی او بنام یونا یا منو و دیگری طبّاخ بنام حجله یا مجلب بود اینکه دو نفر باتهام اینکه خواستند زهر خورد سلطان بدهند زندانشان کردند.

مفسرین گفته‌اند چون یوسف در زندان با زندانیان محبّت مینمود از حال آنان پرسش میکرد و بیعادت بیماران آنها میرفت و میگفت دل تنگ نباشید صبر کنید خدا شما را بزودی فرج میدهد آنها از زیبایی و خلق نیکوی او خوشحال بودند باو گفتند ای جوان تو کیستی که اینکه قدر نیکی گفت من یوسف ابن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله، زندانبان گفت ای پیمبر زاده (و الله) اگر میتوانستم تو را رها مینمودم اکنون در خدمت آنچه بتوانم میکنم و زندانیان همه روز نزد او میآمدند و با او اظهار محبّت میکردند و او آنها را موعظه و اندرز مینمود.

صفحه : ۳۷۳

یوسف بآنها گفت ای یاران در محبّت بمن افراط نکنید هر کس بمن محبت ورزید از او محنت دیدم، عمه‌ام مرا دوست میداشت و میخواست مرا نزد خود نگاه دارد کمربندی که از ابراهیم ع بوی میراث رسیده بود بکمر من بست در حالیکه خواب بودم و مرا برای اینکه یک سال نزد او بمانم مرا متهم بدزدی گردانید زیرا که در عرف اینها پاداش دزدی چنین بود، و پدرم مرا دوست داشت بمحنت برادران افتادم و مرا بجاه انداختند، و زلیخا مرا دوست داشت بزندانم انداخت.

خلاصه آن طوری که مفسرین گفته‌اند زندانیان با او رفاقت نموده و هر روز میآمدند و خوابهای خود را برای وی نقل مینمودند شبی آن دو نفر ساقی و طبّاخ هر یک خوابی دیدند آمدند نزد یوسف یا راستی خواب دیده بودند یا دروغ میگفتند، بقولی ساقی راست گفته بود و طبّاخ دروغ گفت.

آیه خبر میدهد که یکی از آنها گفت من یدم خمر میفشردم و دیگری گفت من دیدم بالای سرم طبق نان است و مرغان می‌ربوندن ای یوسف ما را بتعبیر آن خبردار نما زیرا که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم یوسف [ع] گفت قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأٌ تَكْتُمَا بِنَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي بَقَوْلِي مَرَجِ ضَمِيرِ (تأويله) ممکن است طعام باشد و مقصود چنین بوده که مقام او را بشناسند و نصایح او را بپذیرند، و شاید مرجع ضمیر چنانچه از آیه متبادر میشود تعبیر خواب آنها باشد که بزودی خواب شما را تعبیر میکنم.

یوسف چون نخواست اول تعبیر خواب آنها را قبل از آنکه بوظیفه خود که تبلیغ بیگانه پرستیدن و توحید است برای آنها بیان کند اینکه بود که اول بآنها وعده میدهد که من پیش از آنکه موقع غذای شما برسد تعبیر خوابتان را بشما خبر میدهم و اینکه تعبیر خواب از آن چیزهائی است که پروردگار من بمن تعلیم گردانیده و مرا عالم بتعبیر رؤیا کرده و شما را خبردار میکنم.

صفحه : ۳۷۴

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ اشاره به اینکه که چون من مشرک نبودم که بغیر خدای واحد احد کسی را یا چیزی را با خدا شریک گردانم بلکه موحد بودم و نیز بمعاد و سرای آخرت ایمان داشتم چون چنین بودم یعنی ایمان بخدا و روز جزاء داشتم خداوند تفضلاً بمن علم تعبیر خواب عنایت فرموده و مرا بر اسراری مطلع گردانیده.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ چون اینکه نحو از علوم لدنی خارج از علوم عادی است که بکسب و تدریس و آزمودن بدست آید یوسف میخواید زندانیان را بمنشأ علم خود آگاه نماید و نیز معجزه خود را اظهار کند که چون من عبادت بت نکردم و تابع ملت آباء کرام خود ابراهیم و اسحق و یعقوب که اینها یکتا پرست و موحد بودند گردیدم خداوند بمن تفضل نموده و مرا بچیزهایی آگاه گردانیده که دیگران چون عبادت بت نمودند از علوم بی نصیب گردیدند و اینکه ما را موفق گردانیده که برای خدا شریک قرار ندادیم اینکه نیز بتفضل و فضل او بود که ما را حفظ نموده و عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ممکن است در توجیه آیه گفته شود اینکه فرموده (مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ) نه اینکه مقصود چنین باشد که ما را مجبور گردانیده بر اینکه بر خدا شریک قرار ندهیم بلکه مقصود اینکه است که ما را موفق گردانیده بر یکتا پرستی و توحید خدای تعالی و اینکه اظهار نعمت و لطف الهی است که خواسته زندانیان را حاضر کند که گوش بنصایح او بدهند و بپذیرند.

و نیز قوله تعالی (وَ عَلَى النَّاسِ) شاید مقصود اینکه باشد که فضل خدای تعالی بر تمام افراد بشر اینکه است که همه را بفطرت توحید که فرموده (فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) آفریده و اینکه فضل و رحمتی است بر تمام مردم و بعضی

صفحه : ۳۷۵

آن فطرت خدا داده‌ئی خود را بمتابعت آباء و اجداد خود پوشیده‌اید.

در مفردات گفته (فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) فاشاره منه تعالی الی ما فطر ای ابداع و رکز فی النَّاسِ من معرفته تعالی و فطره الله هی ما رکز فیه من قوته علی معرفه الایمان و هو المشار الیه بقوله (وَ لَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ). [پایان] یا صَاحِبِ السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ یوسف [ع] پیش از اینکه تعبیر رؤیاء آن دو نفر زندانیان را بنماید شروع بتبلیغ نموده و گفت ای دو رفیق زندانی من آیا خدایان متفرق که شماها پرستش میکنید بهتر است یا خدای واحد قهار.

گفته‌اند مقصود از (ارباب متفرقون) تمامی بتها و معبودانی بودند که مشرکین آنها را ربّی عالم و مدبر کون میدانستند از خورشید و آتش و ملائکه و کواکب و غیر اینها از صنمهایی که مشرکین آنها را میساختند و قبله گاه خود قرار میدادند و برای هر بتی از اینها فضیلت مخصوصی قائل بودند و او را منشأ اثر میدانستند اینکه است که فرموده آیا اینهاییکه اشیاء متفرق پراکنده‌اند که هر یک را باعتباری اله و مدبر کون میدانید بهترند یا خدای واحد قهار.

اینجا ظاهراً حضرت یوسف [ع] خواسته ارشاد بعقل نماید که شما رجوع بعقل خودتان بنمائید که بحکم عقل اشیاء متفرق که هر یک در وجود و بقاء محتاج باشیاء دیگری است و بخودی خود نه وجودی برای آنها متصور است و نه بقائی تواند داشت آیا چنین اربابی که بگمان شما قابل پرستشند بهترند یا خدای واحد که بهیچ وجه تعدد نه در ذات او و نه در صفات حقیقه او و نه در الوهیت او تصور ندارد و نیز مستغنی از غیر است و قهار است که قاهر و غالب بر تمام ممکنات است (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) تمام ممکنات در مقابل قهاریت او ناچیزند (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) آیا چنین خدائی را بایستی پرستش نمود یا موجوداتیکه سرتاسر با محتاج بغیرند و ابدا قابل پرستش نمیباشند و مقهور

صفحه : ۳۷۶

صفحه : ۳۷۸

گفته مراد امام ع اینکه است کسیکه عبادت کند لفظ را غیر از معنی او کافر است و صاحب وافی گفته مقصود اینکه است که عبادت نکند لفظ یا مفهوم لفظ را بلکه عبادت کنید مسمی را یعنی آنچه را که مقصود از لفظ است او را عبادت کنید.

و در حدیث رابع از احادیث اربعین هاشمیه راجع بمعنی اینکه حدیث و مقصود از آن تا اندازه‌ئی بحث نموده‌ایم.

و خلاصه آن اینکه است در اسماء الله که مشتقاتند سه چیز ملحوظ است یکی الفاظ مثل لفظ (الله) و دیگر معنی ذهنی و مفهوم آن که تصور میشود یعنی معبود بحق، و دیگر آن مسمی و مصداق حقیقی آن که لفظ و مفهوم ذهنی آن معنائی است که دال بر آن و مرآت آن است.

شاید مقصود حدیث اینکه باشد کسیکه فقط لفظ (الله) یا باقی اسماء الله را یا مفاهیم ذهنی آنها را بدون فهم و شناسائی مسمی و حقیقت عبادت کند او کافر است زیرا که مفهوم ذهنی خود را عبادت نموده نه حقیقت را و کسیکه لفظ و مفهوم آنرا مرآت خارج قرار دهد و بگفتن لفظ (الله) توجه بمعبود بحق نماید چنین کسی مؤمن است.

مثلاً از جمله اسماء الله که مشتقاتند (الواحد) است کسیکه عبادت کند معنی (الواحد) را باعتبار صفت واحدیت یعنی فقط اینکه حیثیت را ملاحظه نماید اینکه کافر است و چیزی را عبادت نکرده زیرا که فقط مفهوم ذهنی خود را عبادت نموده و واحد باعتبار مفهوم ذهنی صفت زائد بر ذات است لکن باعتبار مصداق عین ذات او تعالی است و چنین است باقی اسماء الله زیرا که در ذات حق تعالی حیثیات زائد بر ذات نیست لکن کسیکه ملاحظه نکند ذات را باعتبار حیثیتی از حیثیات و مفهومی از مفاهیم بلکه عبادت کند مسمی و مصداق خارجی حقیقی را باعتبار واقع گردیدن اسماء الله بر آن و اسماء را مرآت جلال و جمال الهی قرار دهد چنین کسی مؤمن حقیقی و موحد است.

صفحه : ۳۷۹

یا صَاحِبِ السَّجَنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخِرُ فَيَصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ حضرت یوسف پس از تبلیغ زندانیان شروع مینماید بتأویل رؤیای آن دو نفر که یکی از شما مقصود آن کسی است که ساقی ملک بود و اینکه طوری که گویند گفته بود در خواب دیدم سه خوشه انگور میفشردم باو گفت تو تا سه روز دیگر بر سر کار خود میروی و بآن دیگر که طبخ بود گفت تا سه روز دیگر تو را از زندان بیرون میبرند و بدار میزنند و مرغان هوا مغز سر تو را میخورند.

از عبد الله بن مسعود نقل میکنند که گفته چون زندانیان اینکه را شنیدند پشیمان شدند و گفتند ما خواب ندیدیم خواستیم تو را امتحان کنیم اینکه بود که یوسف گفت:

قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ آنچه شما سؤال و جواب شنیدید حکم او و تقدیر آن در قضای الهی گذشته و تخلف پذیر نخواهد بود. پس از سه روز مستخدمین آمدند و آن دو نفر را از زندان بیرون بردند و قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجَنِ بضع سنین یوسف موقع بیرون بردن آن یک نفر ساقی که دانست نجات می‌یابد گفت نزد سلطان میروی مرا بیاد سلطان بیاور، شیطان کلام یوسف و سفارش او را از یاد ساقی برد و یوسف مدت هفت سال یا کمتر یا زیادتر (بضع سنین) بین سه سال و نه سال است، از کلی نقل شده دوازده سال یوسف در زندان ماند اگر چه آیه مشعر باین است که چون یوسف از مخلوق استعانت خواست و برای پیمبران روا نیست که بغیر خدا از کسی طلب یاری کنند عمل او چنین ایجاب نمود که شیطان یاد یوسف را از ذهن آن ساقی ببرد.

و در معالم التنزیل از حسن بصری نقل میکنند که گفته روزی جبرئیل بزندان آمد یوسف او را شناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست که می‌بینم تو را

صفحه : ۳۸۰

که در منزل گنهکاران آمده‌ئی جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت ربّ العالمین تو را سلام میرساند و میگوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و باو استشفاع میکنی بعزّت و جلالم که تو را چند سال در زندان میگذارم یوسف گفت آیا در اینکه حال از من راضی هست یا نه جبرئیل گفت آری از تو خوشنود است یوسف گفت اکنون که او راضی است از هیچ چیزی باک ندارم [کاشفی]

پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین

[مثنوی] لکن نمیشود اینکه را علت و سبب مدت ماندن یوسف در زندان گرفت زیرا که ظاهرا آیه اخبار است بر اینکه یوسف مدتی در زندان ماند و نمیشود گفت ماندن یوسف در زندان پاداش سفارش او بساقی باشد زیرا که اینکه خلافی بلکه ترک اولی نیز نبود تا اینکه مستحق مجازات گردد حکمت چنین بوده و ظاهرا مقدمه رسیدن او بمقام سلطنت باشد، و الله العالم باسرار کلامه.

صفحه : ۳۸۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۳]

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أرى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُثُلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَجَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا يَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُثُلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَجَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُّوهٗ فِي سُثُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِتُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالِ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيُعَلِّمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲) وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳)

صفحه : ۳۸۲

[ترجمه]

و پادشاه گفت من در خواب دیدم هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آن گاوهای فربه را خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک (که خوشه‌های خشک خوشه‌های سبز را نابود میکردند) ای جماعت مرا از تعبیر خوابم آگاه نمائید اگر تعبیر خواب میدانید

[۴۳]

آن جماعت گفتند اینکه از خوابهای بیهوده است و ما بتعبیر چنین خوابهایی دانا نیستیم [۴۴] و از آن دو نفر زندانی آنکسیکه نجات یافته بود پس از مدتی (سفارش یوسف را) بیاد آورد و گفت من شما را خبردار میکنم بتعبیر اینکه خواب مرا بفرستید (نزد یوسف تا از او تعبیر بخواهم) [۴۵]

ای یوسف ای کسیکه راست گوئی برای ما بیان نما هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را میخوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک شاید من برگردم بسوی مردم و آنها بتعبیر خواب دانا گردند [۴۶]

یوسف گفت هفت سال زراعت میکنید بعاتد خود پس آنچه درو کردید در خوشه خود بگذارید (و محفوظ دارید) مگر کمی از آنرا که میخورید [۴۷]

پس از آن هفت سال سخت میآید که آنچه را در انبارها دارید میخورید مگر کمی از آنرا که نگاه میدارید برای بذر [۴۸]

پس میآید بعد از گذشتن سالهای سختی سالی که فریاد رسیده میشود مردمان و در آن سال میوه‌جات فراوان شود [۴۹]

و پادشاه گفت او را نزد من بیاورید وقتی رسول آمد نزد یوسف یوسف گفت برگرد بسوی ملک و بگو چه بود حال آن زنهایی که دستهای خود را بریدند همانا پروردگار من بکید و مکر آنان دانا است [۵۰]

پادشاه بزنان مصری گفت چه بود حال شما وقتی که کام از یوسف میجستید زنهای مصر گفتند (حاش لله) ما از او هیچ عمل بدی ندیدیم (در آن هنگام) زن عزیز مصر گفت الان حقیقت آشکار گردید من با او از نفس او مراده نمودم و هر آینه او از جمله راستگویان

صفحه : ۳۸۳

است [۵۱]

یوسف گفت خواستم عزیز مصر بداند که در غیاب او خیانت نمودم و خداوند هدایت نمیکند کید کنندگان را [۵۲]

یوسف گفت نمیخواهم خود را تیره کنم زیرا که نفس امر کننده بیدی است مگر کسی را که پروردگار من رحم کرده باشد همانا پروردگار من آمرزنده و مهربان است [۵۳]

(توضیح آیات)

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ سِمَانٍ جمع سمین و عجاف جمع عجفاء و بمعنی مهزول و لاغر، در مجمع البیان گفته (لا یجمع اقل علی فعال الا هذا) و قیاس در جمعش العجف بضم عین و سکون جیم است کالحمراء و الخضراء و البیضاء علی حمر و خضر و بیض [پایان] بطوریکه مفسرین گفته‌اند وقتی که مدت محنت یوسف پایان رسید و در حکمت الهی مقرر شده بود از زندان نجات یابد ملک ریّان خوابی دید و گفت دیدم هفت گاو فربه که از جوی خشکی بیرون آمدند و هفت گاو لاغر آن گاو فربه را میخوردند و بخوردن آنها هیچ شکمهای آنها زیاد نمیشد و دیدم هفت خوشه سبزتر و تازه که دانه‌های آن منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر خشک که موقع درو آنها رسیده و آن خوشه‌های خشک بر آن خوشه‌های سبز نارس پیچیده و آن خوشه‌های خشک خوشه‌های تر را در خود پوشانیدند.

و اینکه آیه اینکه قسمت دوم را ذکر فرموده شاید بوضوح واگذارده بقرینه آن هفت گاو لاغر که گاوهای فربه را نابود مینمودند آن هفت خوشه خشک خوشه‌های سبز را در زیر خود میگرفتند.

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُ لِلرُّءْيَا بَعْبُرُونَ ملک ریّان پس از رؤیای خود بآن جماعت که شاید رؤساء و بزرگان مملکت

صفحه : ۳۸۴

خود بودند میگوید ای جماعت دانشمندان من خوابی دیده‌ام رؤیای مرا تعبیر نمائید اگر شما بتعبیر خواب عالم هستید. در مفردات گفته اصل عبر بمعنی تجاوز از حالی بحالی است و عبور اختصاص دارد بتجاوز و گذشتن از آب بشناوری یا کشتی یا غیر آن، تا آنجا که گفته (و التعبیر) مختص بتعبیر الرؤیا (و هو العابر من ظاهرها الی باطنها نحو: ان کتتم للرؤیا تعبرون). [پایان] یعنی تعبیر اینکه است که رؤیاء را از ظاهرش بیاطنش عبور دهد.

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ آن جماعت وقتی عاجز ماندند از تعبیر گفتند اینها خوابهای شوریده است و ما باین خوابها عالم نیستیم ملک ریان متحیر گردید چون ظاهرا بفراسط میدانست که اینکه از خوابهای شوریده نبوده زیرا که بطوریکه تجربه شده خوابهایی که از اضغاث و احلام بشمار میرود غالباً آن خوابهای پراکنده و صور مختلفه درهم ریخته از تخیلات و غیر مضبوط است و رؤیای صادقه بیشتر آن خوابهای مضبوط واضح جلی است که نزد بیننده آن چنان واضح است که گویا بیداری دیده و در ذهن او مستقر است.

و اینکه از آیه چنین برمیآید که پادشاه از آن جماعت قوش در تعبیر خوابش استعانت میجوید فهمیده میشود که اینکه از خوابهای پریشان نبوده است اینکه است که در تعبیر آن حدیث میکند.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (آیه) بمعنی جماعت است و در اینجا مقصود از جماعت مدتی از زمان است یعنی ساقی ملک که آن یکی از آن دو نفر رفیق زندانیان یوسف بودند و آن کسی بود که یوسف از او استعانت جست که او را بیاد ملک بیاورد و شیطان از یاد او ببرد آن شخص وقتی سلطان را در تعبیر خوابش متحیر دید یوسف بیادش آمد و گفت من شما را بتعبیر خواب خبردار میکنم مرا بزندان بفرستید چون بزندان رفت گفت

صفحه : ۳۸۵

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سَوِيَّاتٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عَجَافٍ وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَجَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ساقی بزندان رفت و تعبیر خواب شاه را سؤال نمود و گفت ای یوسف ای راستگو ما را خبردار نما از تعبیر خواب سلطان که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را خوردند و هفت خوشه خشک و هفت خوشه سبز الی آخر.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سَنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُتْبِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِتُونَ. یوسف گفت هفت گاو سمن فربه و نیز هفت خوشه سبز و تازه عبارت از هفت سال پر نعمت و برکت میباشد و هفت سال نعمت فراوان میگردد و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک عبارت از هفت سال قحطی و خشک سالی است پس در آن سالهای فراوانی و برکت طبق معمول زراعت کنید و گندمها را چیده و همان طور با خوشه نگهداری کنید مگر آنقدریکه احتیاج دارید از خوشه بیرون آورید و مصرف نمائید و ما بقی آنها همان طور در سنبل بگذارید تا فاسد نگردد (زیرا اگر حبوبات را پاک کنید و بگذارید فاسد میگردد) و پس از گذشتن هفت سال فراوانی هفت سال شدت و قحطی میرسد و آن حبوبات جمع شده را بقدر سد رمق بخورید مگر مقدار کمی که برای تخم و بذر نگاه دارید.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعَصِرُونَ. پس از آن سالی میآید که خدای تعالی بفریاد مردم میرسد و میشود (یغاث) مشتق از غیث باشد نه از غوث یعنی بر آنها باران میبارد و در آن سال بفرشند آنچه فشرندی است مثل انگور و زیتون و امثال اینها و اینکه کنایه از زیادتی نعمتها و فاکهه و حبوبات است که پس از سختی فراوانی است، و بقولی مقصود از (یعصرون) دوشیدن شیر است از پستان گاوها و گوسفندان (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) فضل و احسان الهی چنین است که پس از هر سختی راحتی است و پس

صفحه : ۳۸۶

هر مصیبت و بلائی آسایشی است وقتی یوسف تعبیر خواب را بیان نمود ساقی سلطان باز گشت و تعبیر را برای شاه گفت، گفته‌اند وقتی ساقی نزد سلطان رسید جماعتی از وزراء و ارکان دولت جمع بودند در آن مجلس عام ساقی گفته‌های یوسف را باز گفت سلطان تعبیر را پسندید و گفت اینکه شخص دانشمند حکیم عاقل را نزد من آرید.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ پادشاه گفت او را نزد من بیاورید وقتی رسول نزد یوسف آمد که پادشاه تو را بحضور طلبیده یوسف امتناع نمود و خواست اول بی گناهی خود را ثابت کند بعد از زندان خارج گردد.

اینکه بود که برسول گفت برگرد بسوی مولای خود و بگو چه بود حال آن زنهایی که دستهای خود را بریدند و ادب نگاه داشت و نخواست اسم زلیخا را بیاورد که مبادا بعزیز مصر توهین شود و خواست بشهادت زنهای دیگر که شاهد قضیه بودند بی گناهی خود را ثابت کند و خدا را شاهد گرفت که بکید و مکر آنها گواهد است.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتُنِّي يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ سلطان پس از اینکه خبر بفرمود تا زنان را که در آن مجلس مهمان زلیخا بودند جمع نمود زلیخا را نیز آوردند ملک بزنها گفت وقتی که یوسف را بطرف خودتان دعوت کردید حال شما چگونه بود آیا از طرف یوسف بشما میل و رغبتی بود و خیانتی از او دیده شد زنان بعفت و عصمت حضرت یوسف [ع] اقرار نموده گفتند خداوند از هر عیب منزه است (حاش لله) ما در یوسف هیچ خیانت و گناهی ندیدیم زلیخا نیز حاضر بود و چون دید زنها شهادت بر پاکی یوسف دادند زلیخا زن عزیز مصر نیز اعتراف نمود.

صفحه : ۳۸۷

قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ زن عزیز گفت الآن حق در مرکز خود قرار گرفت من با او مراوده نمودم و از او کام دل خواستم و همانا یوسف از هر عمل قبیحی مبراء است و او از راستگویان است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ملک ریان بیوسف خبر داد که زنها بیباکی تو و گناه خودشان اعتراف نمودند یوسف گفت اینکه درخواست من برای اینکه بود که عزیز مصر بداند که من در غیاب او باو خیانت ننمودم و حرمت تربیت او را نگاه داشتم همانا خداوند هدایت نمیکند کید و مکر خیانت کننده گان را.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهرها در اینجا یوسف خواسته در مقام شکر گذاری اظهار کوچکی و حقارت نفس خود و کرم و بخشش پروردگار خود را بنماید اینکه است که اظهار میکند که من نمیخواهم خود را ستایش نمایم بیباکی و بگویم من دارای چنین نفس پاکی بودم که خود را از خیانت و عمل ناشایسته باز داشتم زیرا که نفس آدمی وادار کننده ببدی است مگر کسی را که خدا باو ترحم نماید و او را از گناه باز دارد زیرا که او آمرزنده خطیئات و مهربان است.

آری تمام خیرات و خوبیها از طرف حق تعالی است و نیز هر نعمت و احسانی از خوان کرم و از چشمه فیض بی پایان او تراوش نموده ممکن فی حد ذات خود (لیس) است و باو (ایس) است.

از اینجا تا اندازه‌ئی از آن مقام بلند حضرت یوسف و آن مرتبه قدس و درجه نبوت و اتکاء و توکل و بردباری او ظاهر میگردد، بین چه نفس قدسی میخواهد که پس از اینکه مدتی در زندان مبتلا بوده حال که راه فرجی برای او پیش آمده و سلطان وقت او را برای تعبیر خوابش خواسته آیا اگر یوسف دارای چنین نفس مطمئنئی نبود و از مردمان عادی بود آیا ممکن بود تعبیر

صفحه : ۳۸۸

خواب را برای ساقی بگوید یا اینکه میگفت مرا از زندان بیرون ببرید تا خودم نزد سلطان تعبیر خواب بگویم زیرا چه مانعی داشت ساقی تعبیر خواب را برای ملک بگوید و باز یوسف در زندان بماند.

و نیز در مرتبه ثانی که در طلبش آمدند باز از بیرون رفتن از زندان ابا نمود و خواست بی گناهی و عفت خود را ثابت گرداند در صورتی که ممکن بود بلکه احتمال قوی داشت که زنهائی که در مجلس زلیخا دست خود را بریدند برای خوش آمدن زلیخا اقرار بپاک دامنی یوسف نکنند و خود زلیخا نیز عجیب مینماید که در مقابل پادشاه بی عفتی خود و خیانت بشوهرش عزیز مصر را اظهار نماید و اگر اینان اعتراف بگناهشان نمیکردند یوسف در زندان میماند و ظاهراً یوسف باکی نداشت اگر چه مدت دیگر نیز در زندان بماند.

آری اینکه چنین حکایات و قصص پیمبران درس عبرت بما میآموزد برای اینکه بدانیم که سنت الهی بر اینکه جاری شده که کسی بمرتبه و مقامی نرسد مگر پس از اینکه در بوته امتحان واقع گردد منتهی الامر آزمایش هر فردی بقدر استعداد و تحمل وی است البته آزمایش اشخاص بزرگ بقدر بزرگی و قوت عزم و درجه استعداد آنها است اگر کسی قدری در حکایت پیمبران و اشخاص برجسته سیر کند درجه هر کسی را بقدر آزمایش و درجه صبر و متانت نفس آنها تا اندازه‌ئی میتواند تشخیص دهد قوله تعالی (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) سوره بقره آیه ۲۵۴.

صفحه : ۳۸۹

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۴ تا ۶۴]

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيْبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضَيِّعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ (۵۶) وَ لَآ اَجْرُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ كَانُوْا يَتَّقُوْنَ (۵۷) وَ جَاءَ اِخُوْةُ يُوْسُفَ فَدَخَلُوْا عَلَيْهِ فَعَرَفُوْهُمْ وَ هُمْ لَهٗ مُنْكَرُوْنَ (۵۸) وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِيْ بِاَخْرَ لَكُمْ مِنْ اَبْيَكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّيْ اُوفِي الْكَيْلَ وَ اَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ (۵۹) فَاِنْ لَمْ تَأْتُوْنِيْ بِهٖ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِيْ وَ لَا تَقْرَبُوْنِ (۶۰) قَالُوْا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ وَ اِنَّا لَفَاعِلُوْنَ (۶۱) وَ قَالَ لِفَتِيَاْنِهٖ اجْعَلُوْا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُوْنَهَا اِذَا اِنْقَلَبُوْا اِلَى اٰهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوْا اِلَى اٰبِيْهِمْ قَالُوْا يَا اَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنَا اَخَانًا نَّكْتُلُ وَ اِنَّا لَهٗ لِحَافِظُوْنَ (۶۳) قَالَ هَلْ اٰمَنُكُمْ عَلَيْهِ اِلَّا كَمَا اٰمَنْتُكُمْ عَلٰى اٰخِيْهِ مِنْ قَبْلُ فَاَللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ (۶۴)

صفحه : ۳۹۰

[ترجمه]

و پادشاه گفت یوسف را بیاورید که او را از خاصان خود گردانم پس چون یوسف را آوردند با او تکلم کرد گفت ای یوسف امروز تو نزد ما با جاه و منزلت و امین خواهی بود [۵۴]

یوسف گفت خزینه‌های زمین را بدست من قرار بده همانا که من نگاهدارنده دارائی هستم و بطریق مصرف آن دانا میباشم [۵۵] و همچنین که شاه را بر او مهربان کردیم ما یوسف را در زمین مصر تمکن دادیم که در هر جا بخواهد فرمان فرما باشد همین طور می‌رسانیم برحمت خود کسیرا که بخواهیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگردانیم [۵۶] و هر آینه اجر آخرت بهتر است برای آنهائیکه ایمان آوردند و بودند که پرهیز میکردند [۵۷] و برادرهای یوسف آمدند بمصر و بر یوسف داخل گردیدند و یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را شناختند [۵۸] و چون غله آنها را داد (پس از سؤال از برادرش و جواب آنها) گفت آن برادر ابی خود را نزد من آرید آیا نمی‌بینید که من کیل شما را تمام دادم و بهترین میزبان شما بودم [۵۹] و اگر او را نیاورید دیگر برای شما نزد من غله‌ئی نیست و نزدیک من نیائید [۶۰] گفتند بزودی پدرش را راضی میکنیم و او را می‌آوریم [۶۱] یوسف بغلامانش گفت متاع آنها را دربار آنها بگذارید وقتی بسوی اهلشان رفتند متاع خود را بشناسند و شاید باز برگردند [۶۲] و چون برادرها بسوی پدرشان برگشتند گفتند ای پدر ما از ما غله را منع کرد برادر ما را با ما بفرست تا اینکه پادشاه غله بما بدهد و همانا ما حافظ و نگهبان او میباشیم [۶۳] یعقوب گفت آیا بر شما مطمئن کردم همانطوری که قبلا بر برادر او بشما مطمئن شدم و خدا بهترین حفظ کنندگان است و او رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است [۶۴]

صفحه : ۳۹۱

(توضیح آیات)

لا- که وَ قَالَ الْمَلِكُ اِنَّوْنِیْ بِهٖ اَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِیْ وَ قَتِیْ اَمَانَتِ وَ دَرَسْتِکَارِیْ یُوسُفَ بَرَایْ سُلْطَانِ مَعْلُومِ شَدِ گُفْتُ بَرُویْدِ وَ یُوسُفَ رَا بیاورید تا اینکه او را مخصوص بخود و مباشر امور سلطنتی گردانم. گویند پادشاه امر کرد لباسهای فاخر و اسبهای مزین حاضر نمودند و امر کرد وزراء و امراء بزندان بروند و با جلال او را نزد بارگاه آورند وقتی که یوسف آمد سلام کرد و سلطان را تحیت گفت ملک او را احترام نمود و در کنار خود نشانید وقتی با او سخن گفت یوسف با زبان عربی جواب داد گفت اینکه چه زبانی است یوسف گفت اینکه زبان عموی من اسماعیل است پس از آن بزبان عبرانی با او تکلم نمود شاه پرسید اینکه چه زبانی است یوسف گفت اینکه زبان پدران من است از وهب نقل میکنند که گفته سلطان هفتاد زبان میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن میگفت او بهمان زبان باو جواب میداد، گویند یوسف در آنوقت سی ساله بود ملک در حال یوسف نگرست و حوادث و غریزه علم او را مشاهده نمود و از روی تعجب بوزراء گفت اینکه همان است که خواب مرا تعبیر نمود و گفت ای یوسف میخواهم از زبان خودت خواب مرا تعبیر کنی یوسف گفت اول خواب تو را بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه دیدی سلطان گفت بگو گفت ای ملک تو هفت گاو سفید روشن رو و فربه‌ئی دیدی که رود نیل را شکافته و بیرون آمدند پستانها پر از شیر و تو در آنها نظر میکردی ناگاه دیدی آب نیل بزمین فرو رفت و از میان گل هفت گاو لاغر بیرون آمدند خاکی رنگ شکمها بیشتشان چسبیده پستانهای آنها بی شیر هر یک دندانها و پنجه‌هایی داشتند مثل سگان و خرطوم‌هایی داشتند مثل سباع و آن گاوهای لاغر با آن گاوهای فربه ور آمیختند و آنها را دریدند و استخوانهایشان را شکستند و مغز استخوانهای آنها را مکیدند و تو تعجب میکردی پس هفت خوشه سبز تازه از زمین برآمد

صفحه : ۳۹۲

و هفت دیگر سیاه و خشک بعد از آن بادی وزیدن گرفت و خوشه‌های سیاه را بر آن خوشه‌های سبز زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشه‌های سبز را سوزانید خواب تو اینکه بود سلطان گفت (و الله) چنین بود و اینکه تو گفتی از خواب من عجیب‌تر است گویا اینکه دفعه واقعه را تو دیده‌ئی و همه را درست گفتی و من بعضی از آنرا فراموش کرده بودم اکنون بخاطرم آمد.

و تعبیر آنها را همانطوریکه گفته شد بیان نمود ملک گفت ای صدیق روزگار و ای درست کردار در اینکه کار رأی تو چه اقتضاء میکند تا بر آن عمل کنیم یوسف گفت صلاح اینکه است که بفرمائی هر گندم و جو که در مملکت تو هست جمع کنی و آنچه در خزینه داری خرج زراعت کنی و چند برابر آن عائد تو خواهد گردید و چون موقع درو میرسد بفرمائی درو کنند و با خوشه در انبار بگذارند تا از آفت محفوظ ماند و دانه آن برای آدمیان باشد و گاه آن برای حیوانات و در اینکه هفت سال فراوانی آنچه عاید شود یک پنجم آنرا برای قوت آن سال مصرف نمائی و باقی را برای سالهای قحطی ذخیره کنی و مردم از اطراف عالم می‌آیند و از تو طعام میخواهند و آنچه ذخیره کرده‌ئی آنچه خواهی بفروش و خزینه تو پر از زر و پول گردد. [منهج الصادقین] اِلاَ كِه فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ پس از آنکه ملک ریان علم و جلال و بزرگواری یوسف در نظرش بزرگ آمد و گفته بود یوسف را بیاورید که او را از خواص خود گردانم وقتی حضورا و بفرست و نیز از گفتار او جلالت قدر او را بهتر شناخت گفت ای یوسف تو امروز نزد ما صاحب جاه و منزلت میباشی آنچه رأی تو است راجع بصلاح دید مملکت بکن زیرا که تو امین هستی.

قال اجعلني على خزائن الأرض إني حفيظٌ عليمٌ وقتی یوسف دید سلطان باو تمکن داد و او را در امور سلطنتی امین گردانید گفت خزائن زمین یعنی خزینه‌های مصر را بمن بسپار زیرا که من حفیظم که

صفحه : ۳۹۳

ثروت مملکت را حفظ میکنم و هم علیمم که مصرف آنرا بطور صلاح دید مصرف مینمایم.

و معلوم است که مقصود یوسف از اینکه خواهش سلطنت و مقام دنیوی نبوده بلکه مقصودش چنین بوده که در اینکه چند ساله فراوانی حبوبات را در خزینه جمع آوری نماید که در سالهای قحطی مردم از بی‌قوتی تلف نشوند.

وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ گویا آیه تذکر میدهد که همانا اینکه چنین ما یوسف را در زمین تمکن و قدرت و استیلاء دادیم پس از آنکه وی را در چند موقع در مورد آزمایش قرار دادیم و او را مبتلا گردانیدیم دفعه‌ئی بکید برادران که او را بجاه انداختند و بیول اندک بی مقدار وی را فروختند، و بار دیگر بمکر زلیخا او را بزندان مبتلا گردانیدیم و در تمام حالات صابر و راضی بود و کلامی یا عملی که خلاف رضای خدای تعالی باشد از او صادر نگردید.

خلاصه عکس العمل چنین است که برادران خواستند او را ذلیل و نابود گردانند و زلیخا برای اینکه یوسف اطاعت امر او را ننمود بزندان او انداخت خدای غالب قاهر چنان قوت و قدرتی باو عنایت نمود که برادرها بلکه همه از اهل مصر و شهرهای اطراف در موقع قحطی طوق بندگی بگردن انداخته و در مقابل او اظهار ذلت و مسکنت نمودند.

نُصِيبَ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ آیه بنیکوکاران وعده میدهد و اول رحمت خود را معلق بر مشیت میگرداند که هر کس را بخواهیم مشمول رحمت خود میگردانیم و آخر آیه (وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) مشعر بر اینکه است که نیکوکارانند که مشمول رحمت میگردند و لَمَّا جُرِّ الْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ جمله حالیه (وَ كَانُوا يَتَّقُونَ) اشاره باین است که کسانی که ایمان آورده‌اند در حالیکه متقی و پرهیزکارند اجر آخرت و مقامات اخروی برای آنها نیکوتر

صفحه : ۳۹۴

است از منافع دنیا.

از اینکه آیه میتوان چنین استفاده نمود که اگر چه رحمت حق تعالی عام است و هر یک از نیکوکاران بقدر حصه خود از آن نصیبی عایدشان میگردد لکن بین مشمولین رحمت ایزدی مراتبی است که هر نیکوکاری را بمناسبت نیکوکاری نصیبی از رحمت عاید وی خواهد گردید و مؤمنین اگر چه در آخرت مشمول رحمتند از جهت ایمانشان لکن اجر آخرت و رحمت خاص الهی نصیب مؤمنی است که با تقوی باشد، بعضی از مفسرین بقریه جمله حالیه (وَ كَانُوا يَتَّقُونَ) اجر آخرت را اختصاص داده‌اند بمؤمن با تقوی لکن ظاهراً اینکه درست نیست نمیشود گفت که مؤمن و لو عاصی باشد بالمره از اجر آخرت بی نصیب است در صورتی که اول آیه رحمت خود را معلق بر مشیت نموده، آری البته اجر کامل و رحمت وافر نصیب کسی میگردد که ایمانش با تقوی توأم گردیده باشد.

مفسرین گفته‌اند پس از آنکه پادشاه زمام مملکت را بعهدہ یوسف ع واگذار امر کرد تخت و تاج برای او مهیا نمودند و انگشتر خود را بیوسف داد یوسف گفت با تخت و انگشتر پایه سلطنت تو را آباد مینمایم اما تاج لباس ما نیست پادشاه گفت برای کرامت و فضیلت باید آنرا بر سر گذاری یوسف بر تخت سلطنتی نشست و امراء و وزراء و اعیان مملکت همه مطیع او گردیدند و عزیز مصر را معزول گردانید پس از مدتی شوهر زلیخا مرد پادشاه بیوسف امر کرد که زلیخا را بگیرد همینکه با او ملاقات کرد دید باکره است یوسف گفت ای زلیخا چه بود که مرا بآن عمل دعوت میکردی زلیخا گفت ای یوسف مرا معذور دار من زن جوانی بودم و شوهرم آثار مردی نداشت غریزه جوانی مرا بچنین عملی وادار نمود گویند یوسف از زلیخا دارای دو اولاد بنام (افرایم) و (مینا) گردید، یوسف درب خزینه را باز کرد و مشغول زراعت گردید تا وقتی که سالهای قحطی پیش آمد، برادران یوسف از پدرشان اذن گرفتند و برای تهیه غذا بمصر نزد یوسف رفتند.

صفحه : ۳۹۵

وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَمَدَّحُلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ برادران یوسف بمصر آمدند و بحضور یوسف رسیدند یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را نشناختند.

مفسرین گفته‌اند برادران یوسف پس از رسیدن در گوشه و محلیکه مراجعین میایستادند توقف نمودند و چون مدت‌هایی بود که از یوسف جدا شده بودند و او را در لباس سلطنتی در منتهای جلال و شکوه دیدند او را نشناختند زیرا که یوسف بالمره از نظر آنان محو شده بود یوسف آنها را بحضور طلبید بزبان عبری با آنها صحبت کرد و گفت شما چه کسانی و کار و شغل شما چیست و برای چه در اینجا آمده‌اید من در باره شما بدگمان شده‌ام گفتند ما جماعتی از اهل شام میباشیم خودمان حشم داریم قحطی بما رسیده برای تحصیل طعام آمده‌ایم یوسف گفت بلکه جاسوس میباشید میخواهید از اوضاع داخلی مملکت مطلع گردید گفتند از اینکه تهمت بخدای تعالی پناه میبریم ما همه فرزندان یک پدر هستیم پدر ما پیر مرد و پیمبری است از پیمبران خدا اسمش یعقوب است یوسف گفت چند برادر هستید گفتند دوازده برادر بودیم یکی هلاک شده گفت اینجا چند نفر هستند گفتند ده نفر، یوسف گفت برادر یازدهمین شما کو گفتند نزد پدر ما است و بجای آن برادرش که فوت شده باعث تسلی پدرمان است یوسف گفت بر صدق سخن شما چه کسی شهادت میدهد گفتند ای پادشاه ما غریب هستیم کسی در اینجا ما را نمیشناسد گفت یکی از شما نزد من گرو بمانید بقیه بروید و آن برادر دیگر را نزد من آرید تا صدق گفتار شما معلوم گردد، پسران یعقوب بناچاری قبول نمودند و قرعه زدند بنام شمعون درآمد او را نزد یوسف گذاردند و رفتند وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أُيْتِكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ الخ قال فی المجمع جهاز البيت متاعه و جهزت فلانا هیأت جهاز سفره و منه جهاز المرءة. و قال

الراغب الجهاز ما يعد من متاع و غيره و التجهيز حمل

صفحه : ۳۹۶

ذلک او بعثه پس جهاز بمعنی آماده کردن اسباب سفر آنها است.

چون یوسف کیل هر یک از برادران را تمام!! داد سفارش نمود که آن برادر پدری و مادری خودمان را بیاورید آیا نمی بینید که من کیل را تمام بشما میدهم و من بهترین مهمان داران میباشم و اگر آن برادر خود (ابن یامین) را بیاورید دیگر کیل برای شما نیست یعنی دیگر بشما گندم نمیدهم و نزدیک من نیائید یعنی بمصر نیائید.

قَالُوا سَيُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ كَفَتُوا فِي أَرْضِ مِصْرَ وَكَانَ يُسَافِرُ فِيهَا مَعَهُ كَنزٌ لَهُ يُسَافِرُ بِهِ وَكَانَ هُوَ بِحُسْنِ الظَّنِّ مِنَّا هُنَّ كَالْجِبَالِ قَالُوا يَا أَبَانَا مَنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ پسران یعقوب برگشتند و برای پدرشان حکایت را نقل کردند و گفتند ای پدر اگر ابن یامین را با ما نفرستی سلطان ما را از خود میراند و بما کیل نمیدهد برادرمان را با ما بفرست تا کیل ما را زیاد کند و همانا ما بجدیت از او محافظت میکنیم و نمیگذاریم صدمه و مشقتی بر او وارد گردد.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ پسران یعقوب برگشتند و برای پدرشان حکایت را نقل کردند و گفتند ای پدر اگر ابن یامین را با ما نفرستی سلطان ما را از خود میراند و بما کیل نمیدهد برادرمان را با ما بفرست تا کیل ما را زیاد کند و همانا ما بجدیت از او محافظت میکنیم و نمیگذاریم صدمه و مشقتی بر او وارد گردد. قال هل آمنكم عليه إلا كما أمنتكم على أخيه من قبل قاله خير حافظاً وهو أرحم الراحمين یعقوب گفت آیا من بشما اطمینان پیدا کنم همانطوریکه پیش از اینکه بر برادر او (یوسف) اطمینان نمودم همانا خدا بهترین حفظ کنندگان است و او رحم کننده ترین رحم کنندگان است.

صفحه : ۳۹۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۵ تا ۷۶]

اشاره

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكِ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَغَدُوٌ عَلِيمٌ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹)

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (۷۱) قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ بِهِ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴)

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

صفحه : ۳۹۸

[ترجمه]

برادرهای یوسف وقتی بار خود را باز نمودند و متاع خود را که باز گشته بود بآنها دیدند گفتند ای پدر دیگر چه میخواهیم اینکه متاع ما است که بما برگشته و گندم برای اهل خود میآوریم و برادرمان را حفظ میکنیم و یک بار شتر (از غله) زیاد میکنیم و اینکه کیل کم است و از ما حاکم مضایقه نمیکند [۶۵]

یعقوب گفت هرگز من او را نمیفرستم مگر اینکه پیمان ببندید!! باسم خدا که او را برگردانید مگر بلائی بر شما نازل گردد چون یعقوب از آنها پیمان گرفت گفت خدا بر آنچه میگوئیم گواهد است [۶۶]

و گفت ای پسرهای من از یک دروازه مصر داخل نشوید از دربهای متفرق وارد گردید و من از شما چیزی از قضاء الهی دفع نمیکنم هیچ حکمی نیست مگر آنچه را خدا بخواهد بر او توکل نمودم و باید بر او توکل کنند توکل کنندگان [۶۷]

و چون برادران یوسف آنطوریکه پدرشان امر کرده بود وارد مصر گردیدند چیزی نبود که از تقدیرات خدا از آنها دفع کند مگر حاجتی که در نفس یعقوب بود از شفقت بر اولاد که او را ظاهر گردانید و آنها را بآن امر نمود زیرا که یعقوب صاحب علم و دانش بود بآن دانشی که از طریق وحی باو آموخته بودیم و لکن بیشتر مردم نمیدانند که ت!! دفع قضاء نمیکند [۶۸] چون برادرها بر یوسف وارد شدند

صفحه : ۳۹۹

برادرش ابن یامین را نزد خود جای داد و بوی گفت من برادر توام و بآنچه برادرها کردند محزون مباش [۶۹] و چون بار قافله آنها را مهیا نمود!! بامر یوسف پیمان را دربار برادر او گذاردند پس چون از شهر بیرون رفتند ندا کنندهئی گفت ای صاحبان قافله شما دزدید [۷۰]

رو کردند و گفتند چه چیزی مفقود شده [۷۱]

گفتند پیمان سلطان و هر کس بیاورد یک بار شتر برای وی ضمانت میکنیم [۷۲]

برادران یوسف گفتند بخدا قسم همانا شما میدانید ما نیامدیم که در زمین فساد کنیم و ما از دزدان نبود!! یم [۷۳]

گفتند پاداش شما چیست اگر از دروغگویان باشید [۷۴]

گفتند پاداش کسی که پیمان را دربار او بیاید اینکه طور ما دزدان را جزاء میدهیم (یعنی دزد را غلام صاحب مال میکنیم) [۷۵] اول بیار برادرها شروع کردند پیش از بار ابن یامین پس از آن از بار برادرش پیمان را بیرون آوردند اینکه طور ما اینکه کید را بیوسف آموختیم زیرا که در دین پادشاه جایز نبود برادرش را نگاه دارد (و در آن مملکت جزای دزد را زدن و عذاب میدانستند نه استرقاق) مگر بخواست خدا (که برادران یوسف بگویند جزای دزد استرقاق است) بلند میکنیم درجات هر کس را که بخواهیم و بالای دست هر دانائی داناتری هست که درجه او بلندتر است [۷۶]

صفحه : ۴۰۰

(توضیح آیات)

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَبْغِي بَسْرَاهَا يَعْقُوبُ بَكَنْعَانَ بَرَكْتُمْ وَ بَارِهَائِهِمْ خُودَ رَا بَاز نَمُودَنَد دِيدَنَد مَتَاعِيكِه بَرَاي خَرِيدَارِي غَلَّه بَمَصْر بَرْدِه بُوْدَنَد بَسُوِي أَنَهَا بَرِگَرْدَانِيدِه شُدِه اَز رُوِي تَعَجَب گُفْتَنَد اِي پَدْر مَآ (مَآ نَبْغِي) چِه چِيْز اَز اِحْسَان مَلَك زِيَادِه بَر اَيْنَكِه مِي طَلَبِيْم كِه غَلِه بَمَا فَرُوخْتِه وَ مَتَاع مَآ رَا بَمَا بَا غَلِه بَرِگَرْدَانِيدِه مَآ بَايَسْتِي بِسَبَب اِحْسَانِيكِه بَمَا نَمُودِه اطَاعَت اُو رَا بِنَمَائِيْم وَ بَسُوِي اُو بَرِگَرْدِيْم كِه بَرَاي اَهْل وَ عِيَالْمَان طِعَام بِيَاوَرِيْم.

وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيْرٍ وَ حَفِظَ مِيكْنِيْم بَرَادْرْمَان رَا وَ كَيْل شْتَرِي زِيَادِه بَر اَيْنَكِه كَيْل بَسْتَانِيْم زِيْرَا اَيْنَكِه گَرْفْتِه اِيْم بَرَاي مِعَاش مَآ كَافِي نِيَسْت.

ظاهرًا چون برادران يوسف عزيز مصر را که برادرشان بود بسيار شخص بزرگواری یافتند و احسان او را در باره خودشان بدون حد انتظار دیدند و شخصيت او در نظرشان بزرگ آمد اينکه بود که جدیت میکردند که هر چه بشود زودتر ابن يامين را با خود ببرند گفتند ای پدر ابن يامين را با ما بفرست ما هم او را محافظت میکنيم و هم كيل غله‌ئی برای او زيادتر ميگيريم.

قالَ لَنْ أَرْسَلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوْنَ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ يعقوب گفت هرگز ابن يامين را با شما نمی فرستم مگر اينکه پيمان محکمی ببنديد، شايد مقصودش چنين بوده که قسم بخدا بخوريد که او را بدرستی محافظت نموده و بمن برگردانيد مگر اينکه يک بلتيه و آفتی بشما برسد پس از آنکه پيمان محکم از آنها گرفت گفت خدا بر آنچه ما ميگوئيم شاهد و و كيل ما است

صفحه : ۴۰۱

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ يعقوب پسرهایش امر مينمايد که از يک دروازه داخل نگريديد بلکه از درهای متفرق وارد شويد و بقولی مقصود از باب واحد طرق مختلفه مراد است و اکثر مفسرين گفته اند مقصود يعقوب عدم اصابت چشم بد بوده زيرا که آنان پسرهای يک پدر بودند و تمامشان بلند قد و شجاع و نيرومند و بتمام جهات از باقی امتياز داشتند و باضافه مردم فهميده بودند که اينها مورد نظر سلطان واقع گرديده اند باين جهات ممکن است در مورد حسد رؤساء و ديگران واقع گردند و چنانچه در علم روان شناسی گفته اند چشمی که از روی حسد کسی را بنگرد تأثير بد در آن ايجاب مينمايد.

شيخ طنطاوی در تفسيرش از کتاب اشارات ابن سينا نقل ميکند که گفته نفس را بواسطه چشم و غير آن آثاری است که در خارج تأثير ميکند و اينکه آثار يا ضار است يعنی ضرر ميرساند!! يا نافع است که نفع ميرساند و عمل چشم و اصابت آن که مأخوذ از (عان يعين) است از همين آثار است.

و خود طنطاوی گفته ای انسان زکی اگر تو بدانی آنچه را که پيشينيان و علمای عصر حاضر راجع باين مطلب گفته و تدوين کرده اند در امريکا و در اروپا در علوم نفسيه از آثار مغناطيسيه در تنويم و غير آن بدهشت ميافتی و بقلت علم انسان عالم ميگرددی.

و امروز در زمين مردمی هستند که مريض را بيک لمس يا بدفعاتی شفاء ميدهند و اينکه علم بتمرين و دروس بسيار تحصيل ميشود و مردمانی در بعضی از زمين مشهور باين علم ميباشند مثل اينکه مردی کسی را بخواب مغناطيسيه ميخوابانند و در خواب بوی القاء ميکند تقوی و صلاح و حبه تدریس و ترک شرب خمر و دود و احسان نمودن!! بمردم و ترک غضب و قتل يا کشتن فلانی در وقت و ساعت معين و وقتی آن منوم بيدار ميشود چیزی از آنچه بوی القاء شده نميداند لکن مستعد ميگردد برای آثاريکه بوی تلقين شده و آنچه گفته در همان وقت

صفحه : ۴۰۲

معین و همان ساعت میکند و نمیداند از کجا اینکه آثار در وی نفوذ نموده و اینکه علمی است از علوم عصر حاضر. و همین طور بعضی از پیشینیان نیز گفته‌اند و از اینجا معلوم میشود که در نفس انسان قوه‌ئی پیچیده شده که بسبب علم و تحصیل و جدیت و ریاضت گاهی اموری از وی ظاهر میگردد و گاهی بطبع بدون کسب و عمل پدیدار میشود و چشم از آنچه‌هایی است که بدون درس و تعلیم اثر میکند مثل کسیکه امروز در اوبا بوسطاء الطبیعه نامیده شده یعنی در آنجا مردمانی هستند و در وقت حاضر قدرت دارند بمخاطبه ارواح وقتی بآن قوه مغناطیسی بر آنها القاء میکنند (یعنی ارواح را تحت استیلاء خود درمی‌آورند و با آنها مصاحبه میکنند و بعضی دیگر قدرت دارند که ارواح را بچشم خود ببینند و آنها را (الوسیط المبصر) مینامند. و همچنین در اینجا مردمانی هستند که نظرشان شر است یعنی آنان مجبولند باین قوه بر شرّ مثل اینکه انبیاء مجبولند بر خیر و شیاطین مجبور بر شرّند.

و وقتی روایت مسلم را که از ابن عباس نقل میکند که او گفته نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (العین حق و لو کان شیئی سابق القدر لسبقته العین)

یعنی اگر چیزی بود که بر قدر سبقت گیرد چشم بد بآن سبقت میگرفت.

و وقتی شنیدی قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم را که بگو

(اللهم انی اعوذ بکلمات الله التامات من کل شیطان و هامه و من کل عین لائمه)

بدان که حضرت علاج نیافته بر اینکه بلائی که از نفوس صادر میگردد مگر بالتجاء بخالق نفوس [پایان] و ما اُغنی عنکم من الله من شیءٍ ان الحکم اِلما لله علیه توکلت و علیه فلیتوکل الممتوکلون شاید مقصود حضرت یعقوب [ع] از اینکه توصیه که از یک درب وارد نشوید خواه همان اصابت نظر بد باشد یا جهات دیگر که بعضی گفته‌اند هر چه باشد می‌خواهد بآنها تذکر دهد که من باین عملی که بشما دستور میدهم شما را از خدا

صفحه : ۴۰۳

بی‌نیاز نمیکنم حکم خدا است در عالم چیزی واقع نخواهد گردید مگر بخواست خدا نیست حکمی مگر بامر او و اتکاء و توکل من بر او است و باید بر او توکل نمایند توکل کنندگان یعنی وقتی خواست ایزدی بر امری تعلق گرفت چیزی جلو تقدیر او را نخواهد گرفت.

و لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ چون پسران یعقوب همان طوری که پدرشان امر نموده بود از درهای متفرق داخل مصر گردیدند امر او و عمل آنان جلوگیری از تقدیرات الهی نمود زیرا با وارد شدن آنها متفرقا متهم بسرقت صواع ملک گردیدند و ابن یامین بتهمت دزدی گرفته شد و حزن یعقوب بگرفتن ابن یامین زیادتر گردید (الّا) در قوله تعالی (الّا حاجة فی نفس یعقوب) استثناء منقطع است یعنی شفقت یعقوب و محبت او نسبت باولادان خود که خود را از چشم بد حفظ نمایند اینکه توجیه را اینجا نمود (انه لذو علم) زیرا که یعقوب عالم بود بعلم لدنی که از جانب حق تعالی بتوسط وحی یا فراست باو تعلیم شده بود و لکن بیشتر مردم نمیدانند که تدبیر انسان رفع تقدیر الهی را نمیکند.

و لَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گویند وقتی برادران یوسف وارد شدند یوسف سؤال کرد اینها کیانند گفتند ما کنعانیانیم که امر فرمودی برادرمان را بیاوریم و ما جدیت کردیم و با پدرمان عهد و پیمان بستیم که او را بر گردانیم یوسف گفت بسیار خوب کردید و بآنها اذن جلوس داد و امر کرد شش خوان طعام آراسته گردانند و هر

دو نفر برادری سر یک سفره طعام بخورند و باین یامین گفت اسم تو چیست گفت این یامین گفت بچه مناسبت تو را اینکه نام نهادند گفت چون این یامین مصیبت زده را گویند

صفحه : ۴۰۴

و من در طفولیت مادرم راحیل فوت شد باین جهت مرا اینکه نام نهادند، وقتی هر دو برادر سر یک سفره نشستند این یامین تنها ماند بنای گریه گذارد بقدری گریه کرد که بیهوش گردید یوسف او را نزد خود طلبید و گفت چرا اینکه قدر گریه کردی گفت چون امر کردی هر دو برادر اعیانی باهم سر یک سفره غذاء بخورند یادم آمد که من هم برادر اعیانی داشتم و مفقود گردید اگر او بود من هم برادر داشتم یوسف گفت میخواهی من بجای برادر تو باشم بیا با من غذا بخور این یامین گفت کیست که برادری مثل تو داشته باشد لکن برادر من پسر یعقوب و راحیل بود وقتی در پس پرده مشغول غذا خوردن شدند چون یوسف نقاب بر صورت انداخته بود برای غذا خوردن دست دراز کرد چشم این یامین بدست یوسف افتاد باز بنای گریه گذارد یوسف گفت چرا گریه میکنی گفت دست تو چقدر شبیه بدست برادر من یوسف است نمیتوانم از گریه خودداری کنم اینکه بود که یوسف گفت (انا اخوک).

یوسف نقاب از چهره برداشت و گفت من برادر توام و از آنچه برادرها بما کردند محزون مباش چشم این یامین که بصورت یوسف افتاد دست بگردن او انداخت و آندو بقدری از شوق گریستند که از هوش برفتند این یامین گفت ای برادر من از تو جدا نمیشوم یوسف گفت چون اینها با پدرشان پیمان بسته‌اند و قسم خورده‌اند که تو را باز گردانند باید تمهیدی بزنیم تا بشود تو را نگاه دارم این یامین گفت مختاری هر چه خواهی بکن.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ پس از آن یوسف امر کرد جهاز کیل برادرانش را ببندند و گفت مخفیانه سقایه ملک را که گویند مشربئی بوده از زر یا نقره یا زبرجد مرصع بجواهر و آن آب خوری سلطان بود که در قحطی برای کیل آماده گذارده بود آنرا دربار این یامین بگذارند و چون قانون یعقوب در آنوقت چنین بود که سارق

صفحه : ۴۰۵

را استرقاق میکردند وقتی برادران یوسف بار خود را بستند و اذن خروج گرفتند و عازم رفتن گردیدند و از شهر بیرون رفتند مؤذن صدا زد و گفت ای کاروانیان همانا شما دزدانید و یوسف دروغ نگفت که مخل بعصمتش باشد مقصودش اینکه بود که چون شما یوسف را دزدیدید اینکه است که شما دزدانید.

از بعضی از مفسرین است که یوسف اینکه عمل را بحکم خدا کرد، و شاید حکمتش اینکه بوده که محنت یعقوب بانتهاء رسد و چون عاده الله بر اینکه جاری است که وقتی محنت بانتهاء رسد فرج و انبساط رو میآورد. [پایان] قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ، قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ!! جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ الخ برادران یوسف وقتی که نداء را شنیدند رو کردند بغلامان سلطان و گفتند چه چیز مفقود کرده‌اید گفتند پیمانه ملک گم شده و هر کس بیاورد من یکبار شتر ضامن میگرددم بوی انعام بدهم. !! قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ برادران یوسف گفتند قسم بخدا همانا شما میدانید که ما نیامده‌ایم که در زمین فساد کنیم و ما سارق نیستیم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ غلامان یوسف گفتند پس چیست جزای دزد اگر شما دروغگویان باشید برادران یوسف گفتند جزای کسیکه صواع دربار او پیدا شود اینست که استرقاق شود ما اینطور جزاء میدهیم دزد را یعنی باسترقاق.

فَيَدَأُ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أُخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أُخِيهِ وَخَزِينَهُ دَارَانَ بامر يوسف برای رفع تهمت شروع نمودند بیاز کردن بارهای برادران پس از آن پیمانہ را در بار برادر ابوبنی یوسف ابن یامین یافتند و بیرون آور!! ند.

صفحه : ۴۰۶

كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ وَگَویند چون در بنی اسرائیل سنتشان چنین بوده که سارق را استرقاق میکردند اینکه بود که گفتند هر کس صواع یعنی پیمانہ نزد او پیدا شود باید او را مجازات نمود که دزدان را مجازات میکنیم یعنی باید او را استرقاق نمود. و اینکه چنین ما (کدنا لیوسف) اینکه کید عظیم را بیوسف آموختیم و بسوی او وحی نمودیم (ما كان ليأخذ أخاه في دين الملك) گویند اینکه جمله تفسیر کید و بیان آنست زیرا که در دین ملک مصر و حکم او در باره سارق اینکه بود که او را بزنند و تعزیر نمایند مثل زنانه اینکه او را استرقاق نمایند (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) یعنی یوسف برادرش ابن یامین را نگرفت مگر بمشیت خدا و اذن او. تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ یعنی هر کسی را خواستیم در علم درجات او را بلند مینمائیم عالمی نیست مگر اینکه فوق او عالم تری هست تا اینکه منتهی گردد علوم بسوی خدای تعالی که بذاته عالم است و اختصاص بمعلومی دون معلومی ندارد تا اینکه علمش بآن انتهای یابد.

در تأویلات نجمیه گفته (نرفع درجات من نشاء من عبادنا) به اینکه که بوی علم صعود عطاء کنیم و او را از حضيض بشریت بسوی ذروه عبودیت بتوفیق ربوبیت بالا ببریم (وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ) که باو علم صعود عطاء نمائیم (علیم) بجزبه‌ئی از محلّ صعود او که از علم مخلوق صعود کند بمصعدی که صعود نمیشود بسوی او مگر بعلم قدیم و آن (سیر فی الله و بالله و الی الله) است و اینکه صواعی است که او عیه انسانی وسعت آنرا ندارد. [تفسیر روح البیان]

صفحه : ۴۰۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۸۶]

اشاره

قَالُوا إِنْ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلٍ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتِيسَأُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلٍ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)

وَسَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲) قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)

صفحه : ۴۰۸

[ترجمه]

برادران یوسف گفتند اگر ابن یامین دزدی کرد برادرش یوسف نیز قبلاً دزدی کرده بود یوسف سخن آنها را شنید و در دل خود مخفی گردانید و اظهار نمود و گفت شما شرورترین مردم زمین میباشید و خدا داناتر است بآنچه (نسبت بیوسف) وصف میکنید [۷۷]

گفتند ای عزیز همانا پدر او پیر مرد بزرگ سالی است و عظیم القدر است یکی از ما را بجای او بگیر و او را رها کن [۷۸] یوسف گفت (معاذ الله) بخدا پناه میبرم از اینکه کسی را بگیرم غیر از آنکه متاع خود را نزد او یافتم اگر چنین کنم از ستمکاران میباشم [۷۹]

و چون آنها از رها شدن ابن یامین مأیوس شدند در خلوتی رفتند و بزرگ آنها گفت آیا نمیدانید که پدر شما بنام خدا از شما پیمان گرفته و قبلاً آنچه بیوسف تفریط نمودید و من هرگز از مصر جدا نمیشوم تا وقتی که پدرم اذن بدهد یا خدا نسبت بمن حکم نماید و او بهترین حکم کنندگان است [۸۰]

برگردید بسوی پدرتان و بگوئید پسر تو دزدی کرد و ما شهادت نمیدهیم مگر بآنچه عالم گردیده‌ایم و ما نگاهدارنده گان باطن امر نمیباشیم (یعنی بظاهر اینکه طور دیدیم که پیمان را از بار او بیرون آوردند و خبر نداریم که خودش برداشته یا دیگری دربار او گذارده)

سؤال کن از اهل دهی که ما در آن بودیم و از آن قافله‌ئی که ما در آن بودیم همانا حقیقه ما راستگویانیم [۸۲] یعقوب گفت بلکه آراسته شده برای شما نفسهای شما و گر نه ملک چه میدانست جزای سارق (استرقاق است) و بر من است صبر نیکو شاید خدا هر سه پسر نزد من آورد همانا او دانا و درستکار است [۸۳]

پس از آنها روی گردانید در حالیکه پر از خشم بود و گفت وا اسفا بر فراق یوسف و دو چشمش از حزن سفید گردید [۸۴]

پسران گفتند تو بقدری یاد یوسف میکنی که مریض شوی یا هلاک گردی [۸۵]

یعقوب گفت حزن و غم خود را با خدا میگویم و از خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید [۸۶]

صفحه : ۴۰۹

(توضیح آیات)**اشاره**

قَالُوا إِن يَسْرِقَ فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَبَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ برادران یوسف پس از آنکه پیمان ملک از میان بار ابن یامین بیرون آمد گفتند اگر ابن یامین دزدی کرد برادرش یوسف نیز قبلاً دزدی کرده بود یوسف سخن آنها را شنیده و در دل خود مخفی گردانید و بروی خود نیاورد.

قال أنتم شرٌّ مكاناً واللّٰه أعلم بما تصفون یوسف گفت شما از حیث منزلت و فساد دزدی شرورترید و بقرینه (و لم یبدها لهم) معلوم میشود که یوسف نظر بان جفاهائیکه نسبت باو کرده بودند در دل خود چنین گفت نه بزبان و گفت خدا عالم تر است بآنچه وصف میکنید.

[سخنان مفسرین در چگونگی نسبت دزدی که یوسف دادند]

۱- پدر و مادر او بت پرست بود بتی داشت یوسف بت او را دزدید و شکست اینکه بود که نسبت دزدی باو دادند.
 ۲- عادتش اینکه بود که بعضی از طعامها را مخفی مینمود که بفقراء و سائلین بدهد از اینکه جهت نسبت دزدی بوی دادند.
 ۳- مشهور و معروفست که وقتی راحیل مادر یوسف فوت گردید یوسف را بودیعه نزد عمه‌اش گذاردند وقتی یعقوب خواست او را بگیرد و او شش ساله بود از شدت علاقه‌ئی که بوی داشت کمربندی که از اسحق پدرش باو ارث رسیده بود در حال خواب بکمر یوسف بست که باین وسیله او را استرقاق بنماید.

در بعضی از تفاسیر است که وقتی دزدی برادران ظاهر گردید یوسف گفت مگر من اول نگفتم که شما بدزد و جاسوس شباهت دارید حالا فراست مرا دیدید بعد از آن ناظر خود را صدا زد و گفت اینکه جام را (که گویا بکھانت درست کرده بودند) بیاورید و اعمال اینها را سؤال کنید ناظر ناخن خود را بجام زد جام صدا کرد گفت جام میگوید اینکه دزدی اول عمل اینها نبود بلکه قبل از اینکه

صفحه : ۴۱۰

جوان آزادی را دزدیدند و فروختند یوسف گفت بگو دیگر چه عملی انجام دادند ناظر باز ناخن بجام زد گفت میگوید ای عزیز اینها که میگویند برادر ما را گرگ خورده و هلاک گردیده دروغ میگویند برادرشان در غربت سلامت است و زمانی نمیگذرد که ظاهر میگردد و بآنها عملی را که انجام داده‌اند خبر میدهد یوسف گفت باز سؤال کن ناظر ناخن بر جام زد جام صدا کرد گفت ای عزیز جام میگوید دروغگوتر از اینها در روی زمین نیست پیدر خود دروغ گفتند و از آن دروغ توبه نکردند خدای تعالی آنها را بخشیده یوسف گفت باز سؤال کن جام صدا کرد و گفت ای عزیز جام میگوید هر مصیبتی که پیدر آنها روی داده است سبب اعمال بد اینها بوده هیچوقت پدرشان از آنها شاد نشده است برادران یوسف دیدند جام آنها را رسوا خواهد نمود و اعمالشان را بیان خواهد کرد از سر پبای یوسف بوسه زدند و گفتند تو را بخدا قسم میدهم از اینکه سؤال نکن.

یوسف بناظر امر کرد ساکت باشد پس از آن یوسف برادرانش گفت شما بروید و ابن یامین بجزای عملش اینجا بماند آنها گفتند ای عزیز پدر ما پیر مردی است باو وعده کرده‌ایم باید او را ببریم هر چه اصرار کردند یوسف راضی نشد روئیل غضبناک گردیده و برادرش گفت مصر چند بازار دارد گفت ده عدد گفت شما بازارها را نگاهدارید من یک تنه در مقابل قشون شاه میجنگم یا اینکه شما در مقابل پادشاه بایستید من بازارها را نگاه میدارم بعد از آن گفت ای عزیز برادرمان را بما بده و آلا اینجا فریادی میکنم که زنان حامله در مصر تماما بار بیندازند، اینکه سخن را گفت و موهای تنش سر از جامه بیرون کردند یوسف میشا بچه خودش آنجا بود اشاره نمود که دستش را ببدن روئیل بزند تا غضبش ساکت گردد (در موقع غضب اولاد یعقوب وقتی دست یکی از آنها ببدنش میخورد غضبش ساکت میگردد) میشا بی خبر دست خود را بروئیل زد غضب وی ساکت شد روئیل گفت یقینا از اولادان یعقوب یکی در اینجا هست بعد رو برو

صفحه : ۴۱۱

سؤال و جواب شد یوسف بنگهداری ابن یامین اصرار نمود روئیل غضب نمود یوسف بپا ایستاد و گوشهای روئیل را گرفت و او را بزمین زد و گفت شما جماعت عیری قوی‌تر از خود را نمیشناسید همینکه چنین قوتی از یوسف دیدند همه ذلیل شدند و در باره ابن یامین تضرع و زاری نمودند. [پایان] قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ برادران یوسف

هر قدر از او درخواست نمودند که این یامین را رها کند فائده نبخشید گفتند ای عزیز پدر او پیر مرد عظیم القدری است و از ما پیمان گرفته که این یامین را باو برگردانیم و یکی از ما را بجای او بگیر و او را رها کن همانا ما می بینیم که تو از نیکو کارانی و در باره ما نیکی را تمام نما و این یامین را رها کن.

قالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ يوسف گفت بخدا پناه میبرم از اینکه ظلم عدوانی نمائیم که بجای او کس دیگری را نگاه داریم و اگر ما چنین کنیم که کس بی گناه را بجای گنهکار بگیریم همانا ما از ستمکاران محسوب خواهیم گردید قوله تعالی (لَا تَرِزُوا زِرَّةً وَزِرَّةً وَزِرَّةً أُخْرَى) بار گناه کسی بگردن کس دیگری گذارده نمیشود.

فَلَمَّا اسْتِأْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ خِلاصَهُ وَقْتِي أَنهَا زِرَّةً مِنْهُ مَأْيُوسٌ شَدْنُهَا فِي مَحَلِّيٍّ بِأَهْمِ خَلُوتِ كَرْدَنْدِ وَبِزَرْگِ أَنهَا كِهْ دَرِ سِنِّ بِزَرْگِ تَرِ بُوْدَه رُوئِيلِ يَ بِزَرْگِ أَنهَا دَرِ خَرْدِ وَعَقْلِ كِهْ يَهُودَا بُوْدَه، وَازِ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمِ اسْتِ كِهْ كُفْتَه آن لَآوِي بُوْدَه كُفْتِ آيَا نَمِيدَانِيدِ كِهْ پَدَرِ شَمَا بَا شَمَا عَهْدِ وَ پِيمَانِ بَسْتَه وَ قَسْمِ بَخْدَا يَادِ نَمُوْدَه ايد كِهْ اِبْنِ يَامِينِ رَا بَرِگَرْدَانِيدِ (وَ مِنْ قَبْلِ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ) وَ مِيدَانِيدِ كِهْ قَبْلَا- رَاجِعِ بِيُوسُفَ تَفْرِيطِ نَمُوْدِيدِ (مَا) دَرِ (مَا) فَرَطْتُمْ) يَآ زَائِدَه يَآ مَصْدَرِيَه اسْتِ.

صفحه : ۴۱۲

فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ آن برادر بزرگتر گفت من هرگز از زمین مصر نمیروم تا اینکه پدرم بمن اذن بدهد یا خدا نسبت بمن حکمی جاری گرداند زیرا که او بهترین حکم کنندگان است.

ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكِ سَرَقَ وَ مَا شَهَدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ برادر بزرگتر گفت شما برگردید بسوی پدرتان و بگوئید پسر تو دزدی کرد و ما شهادت ندادیم مگر آنچه را مشاهده کردیم که پیمانانه ملک را از بار او بیرون آوردند اما خبر از واقع مطلب نداریم که خودش پیمانانه را دزدیده و در بار خود گذارده یا کس دیگری گذارده و باو تهمت زدند. وَ سَأَلَ الْقَرِيْبَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَ الْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ پسران یعقوب پیدرشان گفتند اگر باور نداری از آن قریه‌ئی که در آن بودیم یعنی شهر مصر و کاروانی که ما در آن کاروان بودیم سؤال کن تا حقیقت مطلب بر تو معلوم گردد که ما راستگویانیم و اینکه امر واقع گردیده.

قالَ بَلْ سَأَلْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسِكُمْ أَمْراً فَبَصُرْتُمْ فِي الْأَعْيُنِ أَنَّ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ از آیه میتوان چنین استفاده نمود که یعقوب حرف آنها را باور ننموده و گفت بلکه نفس شما اینک مکر را آراسته گردانیده و برای من است صبر نیکو پس از آن بآن علم لدنی و الهام ملکوتی ملهم گردید که چون غم و اندوه بمنتها رسید بزودی فرج میرسد و نیز چون البته میدانست که این یامین آدمی نیست که بشود دزدی کرده فهمید در اینجا سری است و اینکه خدعه‌ئی بوده که شاه خواسته باین وسیله این یامین را نگاه دارد نه اینکه واقعا این یامین دزدی کرده باشد و نیز میدانست اینکه جزاء دزد استرقاق است قانون کنعانیان است نه مصریان اینکه بود که یعقوب امید داشت که خدا همه آنها را برای او بیاورد همانا که او

صفحه : ۴۱۳

است عالم بحقیقت امور و حکیم است که تمام امور بدست قدرت او از روی حکمت و مصلحت واقع میگردد. وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ در مفردات در لغت غیظ گفته (الغیظ اشد غضب و هو الحرارة التي يجدها الانسان من فوران دم قلبه، قال (قل موتوا بغيظكم) (ليغیظ بهم الكفار) و قد دعا الله الناس الى امساك النفس عند اغتراء الغیظ قال (و الكاظمين الغیظ) و اذا وصف الله سبحانه به فانه يراد به الانتقام قال (و انهم لنا لغائظون) ای داعون بفعلهم

الی الانتقام منهم، و التغيظ هو اظهار الغيظ و قد يكون ذلك مع صوت مسموع كما قال (سمعوا لها تغيظاً و زفيراً) «۱» [پایان] یعقوب وقتی اینکه خبر را شنید از فرزنداناش رو گردانید و گفت وای بر اندوه و حزن من بر یوسف و از شدت حزن و غم دو چشم او سفید گردید و بقولی مشرف بر عمی شد نه اینکه بالمره کور شده باشد.

از کشف نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل سؤال نمود که شدت حزن یعقوب بر فراق یوسف بچه درجه بود گفت برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت فرمود مزد او بازاء اینکه غم چه بود جبرئیل گفت اجر صد شهید.

[پایان]

(۱) غیظ شدت غضب است و آن حرارتی است که از فوران و شدت خون قلب پدید می‌گردد قوله تعالی بگو بکفار بغیظ خود بمیرید، و نیز در جای دیگر (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ) من قال (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ) و وقتی که خدای تعالی را اینکه طور وصف نمایند بآن انتقام را اراده نموده‌اند چنانچه فرمود (وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) یعنی داعی آنها از اینکه غیظشان انتقام کشیدن از آنها است، و تغيظ اظهار آن است بانتقام کشیدن و گاهی غیظ با صدا ظاهر می‌گردد مثل اینکه در وصف آتش جهنم فرموده (سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا) که جهنمیان صدای غیظ و زفیر جهنم را می‌شنوند.

صفحه: ۴۱۴

گویند یعقوب از وقت مفارقت یوسف تا وقت وصال او چشمش از گریه خشک نشده و پشت مبارکش خم گردیده و از اولادش اعراض نمود در حالیکه دلش از غیظ پر بود.

بروایتی حضرت رسول در فراق ابراهیم فرزندش بسیار گریه مینمود و فرمود قلب محزون می‌گردد و چشم گریان میشود و چیزی نمی‌گویم که پروردگار خود را بسخط آورم.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (تفتؤا) بمعنی (لا تفتؤ) است و لا در تقدیر است و حرف نفی حذف شده برای اینکه مشتبّه باثبات نشود زیرا اگر اثبات بود لابد باید با لام و نون باشد و معنی (لا تفتؤ) (لا تزال) است و حرَض بمعنی مرض مشرف بر هلاکت است بی‌عقوب گفتند قسم بخدا که همیشه چینی تا اینکه مریض شوی و مشرف بر هلاکت گردی. قال إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ يَعْقُوبُ كَفَّتْ هَمَانَا مِنْ حُزْنٍ وَ غَمٍ خُودٍ رَا بَخْدَا شَكَايَتٍ مِيكْنَم.

وقتی یعقوب پسرهایش یا غیر آنها او را سرزنش نمودند و گفتند بخدا قسم تو همیشه در حزن یوسف می‌باشی تا اینکه یا بیمار شوی یا از غم و غصه هلاک گردی یعقوب در پاسخ آنها گفت من از غم دلم بخدای خود شکایت می‌کنم گویا فرموده من بشما شکایت نمی‌کنم و کاری با شما ندارم و روی بخدا آرم و حزن و غم خود را با او شکایت می‌کنم و اظهار درد دل خود را با او مینمایم و التجاء و تضرع من بسوی او است.

راز گویم بخلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم

[اعتراض]

اگر گفته شود چگونه یعقوب با اینکه جلوتر گفته بود (فصبر جميل) پس از آن گفته (یا اسفا علی یوسف) و گفت (إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ)

صفحه : ۴۱۵

و چگونه صبر با شکوی جمع میشود.

در پاسخ گفته شده اینکه نیست مگر شکایت از نفس بسوی خالق آن و اینکه طور شکایت جایز است آیا نمی‌بینی ایوب گفت (أَنْتِ مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) و با اینکه شکوای او پروردگارش در باره او فرموده (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ) و یعقوب ع از خدا شکایت نموده بسوی او و گریه او از او بسوی او است اینکه است که بر اینکه شکایت نزد او معذور است زیرا که معنی حقیقی صبر حبس نفس است و منع او از شکوای بغیر خدای تعالی و اتکاء باو نه بغیر او و تحمل نمودن ابتلاء و بلاء از جهت صدور او از قضاء و قدر او، زیرا که محب همیشه دلش بسوی محبوب است و صبر بر دوری او ندارد اینکه است که همیشه رو باو می‌آورد و عرض حال و افتقار بسوی حضرت او مینماید و لسان عشق تضرع و حکایت است چنانچه عارف گفته:

بشنو از نی چون حکایت میکند از جدائیهها شکایت میکند

یعنی شکایت عارف واقف در صورت شکوی حکایت حال خود و تضرع و افتقار او است بسوی حبیبش، و از انس نقل شده روایتی که نسبت بنبی صلی الله علیه و آله و سلم میدهد که فرموده مردی بیعقوب گفت چه چیز چشم تو را برد و کمرت را منحنی گردانید گفت گریه بر یوسف چشم مرا برد و حزن برادرش ابن یامین کمرم را منحنی گردانید جبرئیل آمد و باو گفت بغیر خدا شکایت میکنی یعقوب گفت (إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ) جبرئیل گفت خدا عالم تر است از تو بآنچه گفتی پس از آنکه جبرئیل رفت یعقوب داخل خانه خود شد و گفت (ای پروردگار آیا رحم میکنی بشیخ کبیری که چشم او رفته و کمر او خمیده برگردان بمن ریحان و گل مرا که یک دفعه او را اشمام کنم پس از آن هر چه خواهی بکن پس از آن جبرئیل آمد و گفت ای یعقوب همانا خدای تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید مژده باد تو را که اگر یوسف و برادرش مرده بودند برای تو زنده‌شان میکردم تا اینکه چشم تو روشن گردد. [پایان]

صفحه : ۴۱۶

وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعقوب میگوید امیدوارم که خدا بمن رحم کند و مرا ناامید نگرداند با اینکه گفته من از طریق وحی از خدا میدانم چیزیکه شما نمیدانید از اینکه یوسف زنده است. [روح البیان] آری شاید یکی از حکمت‌هایی که حق تعالی اولیاء خود یا مؤمنین را مبتلا میگرداند همین باشد که آنها در موقع بلاء و مصیبات بیش از پیش روی تضرع و التجاء بسوی او گردانند و از (قاضی الحاجات) رفع بلاء بطلبند و از اینکه راه باو بیشتر توجه نموده بقرب او و جوار رحمت او نزدیک تر گردند و در اثر بلاها و مصیبات نفس حیوانی ضعیف میگردد و نسبت بانسان کامل هر قدر نفس حیوانی ضعیف تر گردید روح انسانی او قوی تر و محلی تر میگردد و بر کمال و معرفت او افزوده میشود.

صفحه : ۴۱۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۷ تا ۹۸]

اشاره

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا- تَيَاسُؤْا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَبۡيۡسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمَ الْكٰفِرُوۡنَ- (۸۷) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيۡزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعٍ مُّزۡجَاةٍ فَاَوۡفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجۡزِي الْمُتَصَدِّقِيۡنَ- (۸۸) قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَ اَخِيهِ اِذۡ اَنْتُمْ جَاهِلُوۡنَ- (۸۹) قَالُوا اِنَّكَ لَآنتَ يُوسُفَ قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَ هٰذَا اَخِي قَدۡ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهٗ مِنْ يَتَّقِ وَ يَصۡبِرۡ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضَيِّعُ اَجۡرَ الْمُحۡسِنِيۡنَ- (۹۰) قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدۡ اَثَرَكۡ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنۡ كُنَّا لَخٰطِئِيۡنَ- (۹۱) قَالَ لَا- تَثۡرِيۡبَ عَلَيۡكُمُ الْيَوْمَ يَغۡفِرُ اللّٰهُ لَكُمۡ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيۡنَ- (۹۲) اذْهَبُوا بِقَمِيصِيۡ هٰذَا فَاَلۡقُوۡهٗ عَلٰى وَجۡهِ اَبِيۡ يَأۡتِ بِصَبۡرًا وَ اَتُوۡنِيۡ بِاَهۡلِكُمۡ اَجۡمَعِيۡنَ- (۹۳) وَ لَمَّا فَصَّ لَتِ الْعِيۡرُ قَالَ اَبُوۡهُمۡ اِنِّيۡ لَآجِدُ رِيۡحَ يُوسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفۡنَدُوۡنَ (۹۴) قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِيۡ ضَلٰلِكَ الْقَدِيۡمِ (۹۵) فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيۡرُ اَلۡقَاهُ عَلٰى وَجۡهِهِ فَارۡتَدَّ بَصِيۡرًا قَالَ اَلَمْ اَقُلۡ لَكُمۡ اِنِّيۡ اَعۡلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ- (۹۶) قَالُوا يَا اَبَانَا اسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوۡبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيۡنَ- (۹۷) قَالَ سَوۡفَ اَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيۡ اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوۡرُ الرَّحِيۡمُ- (۹۸)

صفحه : ۴۱۸

[ترجمه]

يعقوب گفت ای پسرهای من بروید و از یوسف و برادرش تجسس نمائید و از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا که از رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر جماعت کافرین [۸۷]

پس چون برادران یوسف وارد شدند بر او گفتند ای عزیز مصر بما و اهل ما سختی رسیده (از قحطی و فقر) و متاعی ناچیز و بی مقدار نزد تو آورده‌ایم پس کیل وافی بما بده و بما تصدق نما همانا خداوند پاداش میدهد صدقه دهندگان را [۸۸] یوسف گفت آیا میدانید از روی جهل و نادانی با یوسف و برادر او چه کردید [۸۹]

برادرهای او گفتند آیا همانا توئی یوسف گفت آری من یوسفم و اینکه برادر من است بتحقیق که خداوند بر ما منت نهاده هر که از خدا بترسد و صبر کند همانا خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را [۹۰]

گفتند قسم بخدا که خداوند تو را بر ما برگزیده بدرستی همانا که ما هستیم گناهکاران [۹۱] یوسف در جواب آنها گفت امروز هیچ سرزنش نیست بر شما خدا گناهان شما را می‌آمرزد و او بخشنده‌ترین رحم کننده‌گان است [۹۲]

اینکه پیراهن مرا ببرید و بصورت پدرم بیندازید بینا می‌گردد و بیاید شما بسوی من با اهل خودتان جمیعا [۹۳] و چون کاروان از مصر حرکت کرد پدر آنها گفت بدرستیکه من می‌یابم بوی یوسف را اگر مرا تخطئه نکنید [۹۴] گفتند قسم بخدا که تو در همان حیرت سابق میباشی [۹۵]

و چون بشیر آمد و پیراهن یوسف را بر صورت یعقوب انداخت بینائی او برگشت گفت آیا بشما نگفتم که من از جانب خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید [۹۶]

پسران یعقوب نزد پدر آمدند و گفتند ای پدر ما طلب آمرزش کن از خدا گناه ما را بدرستیکه ما گناهکارانیم [۹۷]

یعقوب گفت بزودی از پروردگار خودم برای شما طلب آمرزش میکنم بدرستیکه او است آمرزنده و مهربان [۹۸]

صفحه : ۴۱۹

(توضیح آیات)

يا بَنِي اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَبۡئُسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوۡمَ الْكٰفِرِيۡنَ يَعقُوبَ پَسِ از آنكه از طريق وحی یا فراست بحیات یوسف مطمئن گردید پسرهایش گفت بروید و از یوسف و برادرش تجسس نمائید و از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا که از روح و رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر کافرین که معرفت بمقام الوهیت و فضل و کرم او ندارند. و در مجمع البیان گفته (التحسس بحاء طلب نمودن چیزی است بحاسه یعنی از راه حواس و تجسس بجیم نظیر او است و در حدیث (لا تحسسوا و لا تجسسوا)

هر دو آمده، و بقولی معنی هر دو یکی است و نسق یکی از آن دو قسم راجع باختلاف در لفظ است مثل قول شاعر (متی ادن منه ینأ عنی و یبعد) و بقولی التجسس بجیم بحث از عورات (و از اسرار) مردم است و بحاء استماع نمودن خبرهای مردم است. و از ابن عباس از فرق بین آن دو قسم سؤال شد گفت از هم دور نیستند تحسس فی خیر و تجسس فی شر. [پایان] بروایتی یعقوب بیوسف نامه‌ئی نوشت باین مضمون از یعقوب اسرائیل اللّٰه ابن اسحق بملک مصر بدان ای ملک که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلاء موکل ما میباشد جدّم ابراهیم را دست و پا بسته در آتش نمرود انداختند حق تعالی او را نجات داد، کارد بر حلق اسحق نهادند خدای تعالی فداء برای او فرستاد مرا پسری بود که از همه فرزندانم او را بیشتر دوست میداشتم فرزندان من او را بصحراء بردند و پیراهن خون آلوده او را آوردند و گفتند گرگ او را خورد و من در فراق او بقدری گریستم که چشمم سفید شده و او را برادر اعیانی بود که من بوی تسلّی داشتم او را بدزدی گرفته و نزد خود نگاه داشته‌ئی ما از آن

صفحه : ۴۲۰

خاندان نیستیم که از ما دزدی صادر شود اگر اینکه فرزند مرا رها نمودی که هیچ و گر نه بر تو دعائی میکنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد و السلام.

و قدری از پشم و روغن و کشک و امثال اینها ترتیب داده با نامه فرزندان را بطرف مصر فرستاد. [کاشفی] فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيْزُ مَسْنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ گویند برادرها وارد مصر گردیدند و با برادری که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق رو بیارگاه یوسف آوردند و چون داخل شدند گفتند ای عزیز بما و اهل ما سختی و بینوائی و گرسنه گی رو آورده.

وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزَجَّاهٍ قَاوِفٍ لَنَا الْكَيْلِ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيۡنَ (مزجاء) یعنی اندک و بی اعتبار و مشتق از (جاز) است بمعنی سوق و دفع و از او است قوله تعالی (ترجی سبحابا) و آن چیزی را گویند که از شدت قلت و رذالت اگر بکسی دهند قبول نمیکند.

از ابن عباس نقل میکنند که گفته چند درهم مغشوش بود که کسی او را قبول نینمود و بعضی چیزهای دیگر بی مقدار. خلاصه برادران یوسف چون داخل مصر شدند خود را پیشگاه حضور عزیز رسانیدند و اول اظهار فقر و گرسنه گی و بیچاره گی نمودند و اظهار داشتند که ما آمده ایم با متاع ناچیز ناقابل، از گفتار آنها معلوم میشود که قحطی حیوانات و زراعات و دارائی آنها را بباد داده و دیگر چیز قابلی که در مقابل کیل جوبات بیاورند در ملک آنها نبوده اینکه بود که اظهار سختی و بیچاره گی نمودند و گفتند بما کیل عطاء کن و بر ما تصدق نما همانا خداوند بصدقه دهندگان پاداش خیر میدهد.

مقصود آنها چنین بوده که از راه فضل و احسان بما نظر نکن بلکه بطور صدقه و احسان عطاء کن نه بازاء آنچه آورده ایم، ظاهرا چون یوسف دید برادرانش اینطور اظهار کوچکی و بیچارگی میکنند گریه گلوی او را گرفت

صفحه : ۴۲۱

و گفت آیا دانستید چه کردید بیوسف و برادرش آنوقت که جاهل بودید، و شاید مقصود از اینکه گفتند (تَصَيَّدَقَ عَلَيْنَا) چهار مطلب بوده: عطاء نمودن کیل و دیگر اظهار فقر و دیگر عذرخواهی از (بضاعه مزجاء) یعنی متاع ناچیز و دیگر رها کردن ابن یامین. غرض عمده از حکایات و قصص قرآنی اندرز و نصیحت و طریق عبادات و التجاء بمقام ربوبی است، طالب قرب حق تعالی بایستی از عمل برادران یوسف پند بگیرد که آنان با بعضی امتعه آمدند نزد یوسف و پس از آنکه متاع خود را ناچیز گرفتند بنا باظهار عجز و افتقار و تضرع گذاردند و افتقار خود را وسیله جلب نظر سلطان قرار دادند، انسان نیز بایستی در مقابل حق تعالی عباداتی بکند لکن آنرا چیزی نگیرد و اظهار فقر و ذلت و مسکنت بنماید تا مورد الطاف الهی گردد. از یزید بسطامی نقل شده که گفته:

چهار چیز آورده‌ام شاها که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عجز و نیاز و افتقار

و چنانچه گفته‌اند پس از آن پسران یعقوب نامه پدرشان را که بعزیز مصر نوشته بود گوشه تخت یوسف گذارند یوسف نامه را گرفت و بوسید وقتی چشمش بخط پدرش افتاد نتوانست شکیبائی نماید و گفت قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و آخیه إذ أنتم جاهلون. یوسف گفت آیا دانستید که با یوسف و برادرش چه کردید، استفهام برای تته و تذکر است وقتی که جاهل و نادان بودید، عمل آنها که نسبت بیوسف کردند معلوم است و نسبت باین یامین گویند او را خوار و بیمقدار گردانیدند بطوریکه در مقابل آنها جرئت تکلم نداشت، بین فتوت و جو!! مردی بچه درجه‌ئی است که بجای اینکه در مقام پاداش عمل آنها برآید و آنان را مجازات کند در عوض گویا در مقام شفقت و نصیحت آنها است که شما عمل خود را که نسبت بیوسف و برادرش کردید در نظر آرید، پدر را زجر دادید، در مقام قتل برادران برآمدید، او را در چاه انداختید پس از آن پول کمی وی را فروختید

صفحه : ۴۲۲

و برادرش ابن یامین را زجر دادید چنین کردید وقتی که جاهل و نادان بودید و قبح عاق پدر و قطع رحم را ندانستید و تابع هوای نفس شدید (إذ أنتم جاهلون) گویا بآنها چگونگی عذرخواهی را تعلیم میکنند که آنها در پیشگاه عظمت الهی برای اینکه گناه بزرگ توبه کنند و بگویند ما از روی جوانی و نادانی فریب نفس و شیطان را خوردیم و چنین کردیم.

قالوا أإنك لآنت یوسف قال أنا یوسف وهذا أخی قد من الله علینا إنه من یتق و یصبر فإن الله لا یضیع أجر المحسنین لام (لانت) لام ابتدائی (انت) مبتداء یوسف خبر آن و جمله خبر بعد از خبر ظاهرا استفهام (ء أنک) در مقام تعجب است که از روی تعجب گفتند آیا تو یوسفی در پاسخ گفت آری من یوسفم (و هذا) اشاره باین یامین کرده که اینکه برادر من است همانا خداوند بر ما منت گذارد و کسیکه متصف بدو صفت گردد تقوی و صبر خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمیگرداند، گویند یوسف تاج از سرش برداشت و نقاب از صورتش باز کرد و تبسم نمود دندانهای مثل مرواریدش ظاهر گردید، وقتی چشم برادرها بصورت یوسف افتاد چون چنین حسن و جمالی در آنوقت منحصر باو بود او را شناختند.

و ظاهرا اشاره بدو صفت برجسته خودش بوده که هم از عمل زنا خودداری نمود تا آنکه منجر بزندان گردید و دیگر در بلیات صابر بود و در همه حال بظاهر و باطن چنانچه از اعمالش ظاهر است شکر گذار بود که خواسته برادرهایش برساند که خداوند در اثر اینکه دو صفت اجر نیکو یکی علم بتعبیر رؤیا و دیگر سلطنت و تفوق بر شما و سایرین بمن عطاء نمود البته هر کس چنین باشد اجر و پاداش او باطل نمیگردد.

قالوا تالله لقد آثرک الله علینا و إن کنا لخاطین پسران یعقوب وقتی یوسف را شناختند بطور شرمندگی و پشیمانی گفتند قسم بخدا که تو را بکمال صوری و کمال معنوی از علم و حلم و تقوی و صبر خدا

صفحه : ۴۲۳

بر ما برگزیده است، اشاره به اینکه که ما خواستیم تو را ذلیل و نابود گردانیم (يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) خدا خواست که امروز تو با اینکه جلال و کمال شاهانه بنشین و ما مانند عبد ذلیل در مقابل تو اظهار ذلت و مسکنت بنمائیم تا اینکه بما رحم کنی و ما را از فقر و گرسنگی نجات دهی و اینکه فضل خدا است که (تُعْزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذِلُّ مِنْ تَشَاءٍ) و تو بزرگی خودت با ما عمل بنما بدرستیکه ما گناهکارانیم قال لا تَتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وقتی برادران یوسف اظهار ذلت و گناهکاری خود را نمودند یوسف گفت امروز سرزندی برای شما نیست و چون اقرار بگناه و پشیمانی خود نمودید خدا گناه شما را میآمرزد، یوسف بآنها وعده مغفرت میدهد و میگوید خدا گناه شما را میآمرزد زیرا که او رحم کننده‌ترین رحم کنندگانست.

بین مقام و رتبه انبیاء که در مقام بندگی چگونه خود را ناچیز میدانند یوسف اصلاً اظهار نمیکند که شما در باره من چه خطاء بزرگی کردید که مرا در چاه انداختید و پس از آن مرا فروختید و امروز من باید از شما انتقام بکشم اصلاً پای خود را در میان نمیآورد که من شما را یا مجازات میکنم یا عفو مینمایم در صورتی که در آنوقت قدرت داشت به اینکه که هر گونه عملی که بخواهد در باره آنها اجراء نماید و حق هم داشته، ما بایستی عمل اولیاء خدا را پیش روی خود نمائیم و پا پشت پای آنان بگذاریم و پیش برویم، یوسف گفت شما گناهکارید به اینکه که خلاف امر حق تعالی که نهی از ظلم نموده کرده‌اید و حال که اظهار پشیمانی و اقرار بگناه خود مینمائید خدا ارحم الراحمین است شما را میبخشد نمیگوید من شما را میبخشم میگوید خدا شما را میآمرزد و رحم میکند.

از ابن عباس روایت شده که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلقه درب خانه کعبه را بدست گرفت و بمردمیکه از ترس سپاه اهل اسلام پناه بخانه کعبه برده بودند فرمود
(الحمد لله الذي صدق وعده و نصر عبده و حزم الاحزاب وحده)
خطاب نمود ای اهل مکه مرا رنجانیدید و مرا تکذیب نمودید و از وطنم آواره

صفحه : ۴۲۴

نمودید آیا امروز گمان شما بمن چیست و گمان شما آنست که با شما چه خواهیم کرد گفتند گمان خیر بتو داریم که کریمی و پسر کریمی و امروز قدرت داری ما را مستأصل گردانی و حیات ما را قطع کنی اما اعتماد بکرم عمیم و خلق عظیم تو داریم حضرت فرمود من امروز با شما همان میکنم که برادرم یوسف صدیق با برادران خود کرد و گفت (لا تَتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). [منهج الصادقين] اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيْرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ یوسف پیراهنی که از ابراهیم خلیل ع موقع انداختن او را بآتش نمرودی جبرئیل باو پوشانیده بود و یعقوب آنرا بگردن یوسف تعویذ نموده بود و بقولی همان پیراهن را جبرئیل در قعر چاه بیوسف پوشانیده گفت اینکه پیراهن من را ببرید و بصورت پدرم بیندازید چشمش روشن میگردد و تمام اهل خودتان را نزد من بیاورید.

گویند یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده تو را من نزد پدرت بردم اینکه پیراهن را بمن حواله بده ببرم شاید فرح و خوشی اینکه پیراهن جبران غم آن پیراهن را بکنند یوسف پیراهن را بوی داد و اسباب راه برای پدر و متعلقاتش فراهم گردانید یهودا از مصر با برادران بیرون آمدند و رو بکنعان نمودند.

در مجمع البیان گفته یهودا معطل کاروان نشد و هفت عدد نان بکمر خود بست و سر و پای برهنه رو بکنعان نهاد و فاصله بین مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود و بروایت ابو عبد الله ده روز راه را یهودا از شدت شعف و شادی نصف نان خورده و بسرعت تمام خود

را بحوالی کنعان رسانید.

وَلَمَّا فَصَّيْتُ الْعَيْرَ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ كَوَيْدِ قَتِي كَارَوَانِ از مصر بیرون آمد و بفضاء صحرا رسید باد صبا بامر الهی بوی پیراهن را بمشام یعقوب رسانید آنوقت پدر آنها یعقوب بپسرهای خود

صفحه : ۴۲۵

گفت من بوی یوسف را میشنوم اگر شما نکوئید پیر شده‌ام و بحدّ خرافت رسیده‌ام.

(تفند) مشتق از فند است و بمعنی ضعف رأی استعمال شده و جواب (لولا) در اینجا محذوف است (لصدقتمونی) یعنی اگر شما مرا بضعف عقل نسبت ندهید مرا تصدیق مینمائید.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكُمُ الْفَلْدِيمِ و نبیره‌های یعقوب و جماعتی که حاضر بودند گفتند قسم بخدا بدرستی که تو هنوز در گمراهی میباشی گویا در مقام سرزنش و ملامت یعقوب خواسته‌اند بگویند پس از چهل سال که از مفقود شدن یوسف میگذرد تو در همان کج روی سابق هنوز در فکر یوسف هستی و فراق یوسف تو را از طریق عقل و دانش بیرون برده و تخیلات بر تو چیره شده و بخیال بوی یوسف بمشام تو میرسد در کجا است که تو بوی او را استشمام میکنی و اینکه نیست مگر خیال خام و واهی که او و برادرش را بر باقی اولادان خود که نیرومند و رشیدند ترجیح میدهی.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وقتی یهودا خود را بسرعت پیدر رسانید و پیراهن یوسف را بصورت او انداخت چشمهای یعقوب که سفید شده بود روشن گردید و بحاضرین گفت آیا من بشما نگفتم که از طریق الهام چیزی میدانم که شما نمیدانید و مقصود او حیات یوسف و پیوستگی میان او و یوسف بود پس از آن تهیه راه نمودند و تمام پیوسته‌گان خود را از ذکور و اناث حاضر نمودند و برادران دیگر رسیدند و روی دست و پای پدر افتادند. قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ، قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ گفتند ای پدر ما طلب آمرزش کن برای ما گناهان ما را همانا که بودیم از خطاکاران یعقوب گفت بزودی از پروردگار خود برای شما طلب آمرزش میکنم

صفحه : ۴۲۶

زیرا که او پذیرنده توبه و مهربان است.

و گویند طلب آمرزش آنها را عقب انداخت تا وقت سحر یا شب جمعه که مظنه اجابت بیشتر است یا برای اینکه بود که بداند یوسف آنها را عفو کرده یا نه و صحیح‌تر آنست که دعاء برای آنها را تأخیر انداخت تا بمصر رسیدند شب برای تهجد برخاست و پس از نماز رو بقبله ایستاد و یوسف را پشت سر خود و برادران را در پشت سر یوسف و آن حضرت دعاء کرد و فرزندان او آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود.

خلاصه چون یعقوب نزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریّان و تمام اشراف مصریان با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی آن کوه و آراسته‌گی را تفرج میکردند و تعجب مینمودند جبرئیل فرود آمد و بیعقوب گفت از اینکه لشکر و تجمل تعجب مینمائی بی‌الانگ که جنود ملک از زمین تا بفلک بفرج آمده‌اند و بشادی تو مبتهج و مسرورند و در اینکه مدت از اندوه تو محزون بودند چون یوسف پدر را دید از مرکب خود پائین آمد و خواست سلام کند جبرئیل گفت بگذار او سلام کند، در روایت است که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت

(السلام علیک یا مذهب الاحزان)

و هر دو دست بگردن هم انداخته از شادی میگریستند شعر:

چه خوش حالی است روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن

شراب خوشدلی را نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن

بکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن وز هم شنیدن

ز دلبر حال عجز آغاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن

[کاشفی]

صفحه : ۴۲۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۳]

اشاره

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

صفحه : ۴۲۸

[ترجمه]

وقتی بر یوسف وارد شدند پدر و خاله خود را نزد خود جای داد و گفت در شهر مصر داخل گردید اگر خدا خواسته باشد در حالیکه (از قحط و هر آفتی) در امان میباشید [۹۹]

و پدر و مادرش را بر تخت نشانید و همه آنها (برای اینکه نعمت) برو افتادند و (خدا را) سجده کردند در آنحال یوسف گفت ای پدر من اینکه است تعبیر خوابی که سابق دیدم که پروردگار من آنرا ثابت و محقق گردانید و همانا که خدای بمن نیکی کرد چون مرا از زندان نجات داد و شما را از بیابان به اینکه جا آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم فساد نمود همانا پروردگار من لطیف است (صاحب لطف و کرم است) بر آنچه مشیتش قرار گیرد و همانا او دانا و درستکار است [۱۰۰]

پروردگار من بمن سلطنت عطاء نمودی و بمن تعبیر خوابها را آموختی ای پدید آورنده آسمانها و زمین (یوسف) در مقام مناجات عرض میکند (خدایا) تو ولی نعمت منی در دنیا و آخرت مرا مسلم و تسلیم شده خود بمیران و مرا بشایسته گان ملحق گردان [۱۰۱] ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اینکه (داستانی بود) از خبرهای پنهان که بسوی تو وحی نمودیم و تو نزد آنها بودی وقتی

که (برادران یوسف) جمع شدند و در باره یوسف مکر میکردند [۱۰۲] و بیشترین مردم (ایمان نمی‌آورند) و لو اینکه جدیت کنی در ایمان آوردن آنها [۱۰۳]

صفحه : ۴۲۹

(توضیح آیات)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ- در اینجا کلامی حذف شده و در تقدیر (فلما خرج يعقوب و اهله) چون يعقوب و برادران و اولادان آنها بر يوسف وارد شدند يوسف پدر و مادرش را که گویند خاله و زن پدر او بوده نزد خود جای داد و پدر را در کنار خود گرفت و از مادر که خاله او بود پرسش نمود، برادرزادگان را نوازش کرد پس از آن گفت داخل مصر گردید در حال امن و امان و (آمنین) را معلق گردانید بمشیت الهی یعنی اگر خدا خواسته باشد شماها دیگر از هر تعب و رنجی راحت میباشید از ابن عباس نقل شده اینکه امتیث آنها را معلق بر مشیت نمود برای اینکه بود که در آن وقت مردم از ملوک مصر خائف بودند و بی جواز نمیتوانستند داخل مصر گردند.

وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا بروایتی تخت شاهی را در میان میدان بردند و تمام اهل مصر از مرد و زن حاضر بودند وقتی يوسف بر تخت نشست تمام مردها و زنهای اهل مصر بسجده افتادند و وقتی پدر و مادر و برادران يوسف چنین دیدند بموافقت مصریان آنها هم بسجده افتادند يعقوب گفت يوسف اینها کیستند که بتو سجده کردند گفت اینها همه بنده گان و پرستاران منند در ایام قحطی همه را خریده‌ام و امروز برای کرامت دیدار تو آنان را آزاد نمودم.

و بروایت دیگر جبرئیل [ع] اینکه حکایت را برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان نمود آنحضرت از کرم يوسف تعجب نمود، دفعه دیگر که جبرئیل نزد رسول اکرم [ص] آمد گفت حق تعالی تو را سلام میرساند و میگوید از اینکه تعجب نکن بعزت و جلال خودم فردای قیامت چندان تو را اذن شفاعت دهم که بگوئی

(حسبی)

صفحه : ۴۳۰

(حسبی)

مرا کافی است. [منهج] و چنانچه بعضی گفته‌اند و باید همین طور هم باشد سجده يعقوب و پسرانش بيوسف سجده شکر برای خدا بوده و کرامت يوسف، و بنظر بعضی سجده تعظیم بوده نه سجده عبادت مثل سجده ملائکه برای آدم.

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمد بن علی بن موسی الرضا [ع] مسائلی سؤال نمود که از جمله آنها یکی اینکه بود که گفت یابن رسول الله چگونه يعقوب و فرزندانش در صورتی که يعقوب پیغمبر بود و اولاد او همه مؤمن بودند بيوسف سجده کردند حضرت در جواب فرمود سجده يعقوب و اولادان برای يوسف نبود بلکه برای اطاعت خدا و تحیت يوسف بود مانند سجده ملائکه بآدم که برای اطاعت خدا و تحیت آدم بود، و برای نعمت مواصلة يوسف بיעقوب سجده نمودند.

بعضی مفسرین از کتاب نبوت باسناده از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد الله ع چنین روایت کرده که وقتی يعقوب

نزدیک بمصر رسید و یوسف با شوکت و کوبه و عظمت تمام باستقبال پدر بیرون آمد چون پدر را دید قصد کرد پیاده شود اما نظر پادشاهی و علو مرتبه خود کرد و پیاده نشد چون بر پدرش سلام کرد و همدیگر را ملاقات نمودند جبرئیل نازل شد و گفت خدا میفرماید چه منع کرد تو را از پیاده شدن برای بنده صالح من با آن جلال که تو در آن بودی پهن کن دستت را یوسف چون پهن کرد دستش را از بین انگشتان او نوری خارج گردید یوسف بجبرئیل گفت اینکه نور چه بود جبرئیل گفت اینکه اینست که از اولاد تو کسی پیغمبر نمیشود بواسطه اینکه برای پدر پیاده نشدی.

[مجمع البیان] وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي (البدو) یعنی بادیه که محل سکونت یعقوب و اهل بیت او بود نظر بقوله

صفحه : ۴۳۱

تعالی (وَأَمَّا نِيعْمَةٌ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) یوسف در مقام شکر گزاری در اول مرتبه ملاقات شروع میکند باظهار نعمتهای الهی که چه قدر بمن احسان نموده و در اینکه آیات چند نعمت و مکرمت خدا را تذکر میدهد: اول- رؤیای مرا محقق گردانید خوابی که در چهل سال قبل دیدم بمرتبه عیان ظاهر گردانید.

دوم- بمن نیکوئی کرد وقتی که مرا از زندان بیرون آورد.

سوم- شما را از بادیه بسوی من آورد، گویند یعقوب و اولادان او در بادیه منزل داشتند و در آنجا گوسفندان خود را میچرانیدند و در زمان قحطی گوسفندان آنها از بی خوراکی تلف شدند، یوسف در مقام شکر گذاری از جمله نعمتهائیکه تذکر میدهد اینکه است که خداوند آنها را از اینکه سختی نجات داد و شما را از بادیه بسوی من آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم بواسطه حسد افساد کرد.

و اینکه یوسف ابتداء کلام خود را نجات از زندان قرار داد نه در بیرون آمدن از چاه شاید دو جهت در نظر داشته یکی در مقام شکر گذاری و اظهار رحمت خدای تعالی بوده و خواسته تفضلات او را اظهار نماید و دیگر برای مراعات و احترام برادرها که اگر میخواست ابتداء کلامش را بیرون آمدن از چاه قرار دهد برادرهای او در مقابل پدرشان خجل و شرمند می شدند و بآنها توهین میشد إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ همانا پروردگار من لطیف است در تدبیر امور (یدبر الامور) در تمام شئون خلقت از روی مآل اندیشی و حکمت تدبیر مینماید و هر چه را بخواهد برفق و مدارا انجام میدهد و لطف او شامل هر کسی میشود که بخواهد و کار او را آسان میگرداند و بلطف و کرم او اینکه نعمت برای ما حاصل گردید که با هم جمع شدیم زیرا که او عالم بمصالح امور و حکیم و درستکار است که هر چیزی را مطابق حکمت بجای خود قرار داده.

در مجمع گفته در کتاب نبوت باسناده از ابی عبد الله ع که فرموده یعقوب

صفحه : ۴۳۲

بیوسف گفت ای پسر من بگو برادرهایت چگونه با تو عمل کردند یوسف گفت ای پدر من اینکه پرسش را از من نکن یعقوب گفت تو را قسم میدهم که برای من بگوئی با تو چه کردند یوسف گفت مرا بردند سر چاه و نشانیدند و گفتند پیراهن از تنت بیرون کن من بآنها گفتم شما را قسم میدهم بحق پدرم یعقوب که پیراهن مرا نکنید و عورت مرا ظاهر نگردانید فلانی از پسران تو کارد بلند کرد و بمن گفت بکن آنوقت یعقوب صیحه‌ئی زد و بیهوش گردید وقتی بیهوش آمد باز سؤال نمود ای پسر من دیگر با تو چه کردند یوسف گفت ای پدر من از تو مسئلت میکنم بخدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق که مرا از اینکه جواب معاف داری آنوقت یعقوب دیگر سؤال نکرد.

و بروایتی یوسف گفت ای پدر از من سؤال نکن که برادرها با تو چه کردند سؤال کن که خدا با تو چه کرد. [پایان] رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ پس از آن یوسف در مقام مناجات و اظهار شکر گذاری از ولی نعمت خود برآمده و بشکرانه نعمتهای الهی اظهار میکند و میگوید ای پروردگار من بمن سلطنت عطاء نمودی و بمن تأویل احادیث یعنی علم تعبیر خواب عنایت نمودی تو پدید آورنده و آفریننده آسمانها و زمین هستی ای خدای من تو ولی و صاحب اختیار منی هم در دنیا و هم در آخرت بمیران مرا در حالیکه مسلمان یعنی در حالیکه تسلیم باشم و مرا بنیکوکاران ملحق گردان.

در مجمع البیان از ابو حمزه چنین روایت میکند که گفته بما رسیده است که یعقوب صد و چهل و هفت سال زندگی کرد و وقتی در مصر وارد شد بر یوسف صد و سی سال داشت و هفده سال در مصر نزد یوسف ماند، و ابن اسحق گفته یعقوب در مصر بیست و چهار سال ماند پس از آن مرد و در شام او را دفن نمودند، و سعید بن جبیر گفته که یعقوب را بیت المقدس انتقال دادند و او را در تابوتی از ساج

صفحه : ۴۳۳

گذارند و آنروز مصادف شد با روز که عیصو مرده بود و او با یعقوب با هم بدنیا آمده بودند یعنی دو قلو بودند و آن دو را در یک قبر گذاردند پس از اینکه جهت یهودیان مرده‌های خود را بیت المقدس حمل مینمایند و یعقوب و عیصو با هم بدنیا آمدند یعنی از یک شکم بیرون آمدند و عمر هر کدام ۱۴۷ سال بود و در یک قبر دفن شدند پس از دفن پدر یوسف برگشت بمصر و یعقوب بیوسف وصیت کرده بود که مرا در بیت المقدس دفن کن و یوسف پس از پدرش بیست و سه سال زندگی نمود و او اول رسولی بود در بنی اسرائیل پس از آن وفات کرد و وصیت نموده بود که او را نزد قبور آبائش دفن نمایند، و بقولی او را در مصر دفن کردند و موسی استخوان او را بیرون آورد و حمل نمود بیت المقدس و او را نزد پدرش دفن نمودند. [پایان] بروایتی از ابی عبد الله ع نقل شده که یوسف دوازده ساله بود که بزندان گرفتار شد، هیجده سال در زندان ماند و پس از آنکه از زندان بیرون آمد هشتاد سال دیگر زندگانی کرد و عمر او صد و ده سال بود.

و بروایتی وقتی یوسف وفات نمود اهل مصر با هم نزاع نمودند و هر یک میگفتند ما او را در محله خود دفن میکنیم تا اینکه نزدیک بود نزاع بکشد آنوقت قرار دادند او را در تابوتی گذارند و در رود نیل دفن کنند تا اینکه آب بر او بگذرد و بهر محللیکه میرسد خیر و برکت باشد. [منهج] ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (ذَلِكَ) از اسماء اشاره است و اشاره به اینکه که ای رسول اکرم [ص] اینکه حکایت یوسف از خیرهای غیب است که بتو وحی نمودیم (و اینکه حکایت و امثال آن دلیل بر اثبات نبوت تو است) که بسوی تو از طریق وحی فرستادیم زیرا که تو در آنوقت نبودی که برادران یوسف با هم متفق الرأی شدند که یوسف را در چاه بیندازند.

صفحه : ۴۳۴

وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ - خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و گویا فرموده با اینکه همه دلائل و براهینی که برای اثبات رسالت تو ظاهر گردانیدیم بیشتر مردم ایمان نمیآوردند و لو اینکه تو حریص باشی بایمان آوردن آنها و هر قدر هم جدیت نمائی فائده بخش نخواهد بود.

صفحه : ۴۳۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۱]

اشاره

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسْتَبِروا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

صفحه : ۴۳۶

[ترجمه]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو بر تبلیغ برسالت از اینکه مردم سؤال پاداش نمیکنی و نیست اینکه قرآن مگر پندی برای اهل عالم [۱۰۴]

و چه بسیار از آیات و نشانه‌های قدرت که در آسمانها و زمین است که مردم بر آن عبور میکنند در حالیکه آنها از آن آیات رو گردانند [۱۰۵]

و اکثر آنها بخدا ایمان نمیآوردند مگر اینکه مشرکند [۱۰۶]

آیا کافرین مطمئنند از اینکه بر آنها عذاب سختی از عذاب خدا فرود آید یا بغتة قیامت بر پا شود و آنها آمدن آنرا ندانند [۱۰۷] بگو ای محمد (ص) اینکه دعوت بتوحید طریقه من است میخوانم خلق را بخدا از روی بینائی من میخوانم و میخواند بخدا هر کس که متابعت من را کرده است و خدا منزهست (از آنچه شما باو نسبت میدهید) و من از شریک آورنده گان برای خدا نمیباشم [۱۰۸] و ما نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که بآنها وحی میکردیم و آنها از اهل شهرها و دهها بودند آیا اینکه کفار در زمین سیر نمودند پس نظر کنند که چگونه بود عاقبت کسانی از کفار که پیش از اینان بودند و هر آینه خانه آخرت برای اهل تقوی بهتر است آیا تعقل نمیکنند [۱۰۹]

تا آنجا که رسولان مایوس شدند و گمان کردند که تکذیب گردیده شده‌اند (کافرین رسالت آنها را تکذیب کردند) آنها را یاری کردیم پس نجات یافت هر که را ما خواستیم و ردّ نمیشود عذاب ما از جماعت گنهکاران [۱۱۰]

و همانا در داستان انبیاء یا در قصه یوسف عبرت و اندرزی است برای صاحبان عقل داستان یوسف (یا کلیه قصص و حکایات قرآن) داستانهائی نی... که بهم بافته شده باشد و لیکن تصدیق آنچه چیزی است که بین دو دست او است (از کتب آسمانی) و تفصیل هر چیزی است و هدایت و رحمت است برای جماعتی که ایمان آورند [۱۱۱]

صفحه : ۴۳۷

(توضیح آیات)

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ- اشاره بمقام رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که تو با اینکه برای رسالت و تبلیغ اجر و مزدی از آنها طلب نمیکنی، مقصود از ضمیر (تسألهم) خواه عموم مردم باشد یا مشرکین مکه یعنی با جدیت و کوششی که در ایمان اینان داری هیچ عوضی و منفعتی از قبل آنها منتظر نمیباشی و اینکه شما را بر عمل نمودن بآن میخوانم (یعنی قرآن) آن تذکر و اندرزی است برای عالمیان که اختصاص بیعضی دون بعضی ندارد.

(الَّا ذَكَرَ) اشاره است به اینکه که من بتعلیمات قرآن شما را متذکر میگردانم بآنچه در فطرت اولیه شما یعنی فطرت توحید گذارده شده و نیز شما را ارشاد مینمایم بآن فطرت اخلاقی خودتان که رجوع بوجدان خود کنید و تعلیمات قرآن را بوجدان خودتان تطبیق نمائید تا اینکه بفهمید تمام آنها مطابق است با فطرت سلیم و با آنچه در باطن خودتان مأخوذ گردیده چیزی بر خلاف فطرت توحید و فطرت اخلاقی نمیگویم میخواهم همانکه در باطن شما مخفی گردیده بمرتب ظهور و بروز برسد و قوانین و احکام قرآن یک قانون عمومی است که برای تمام افراد بشر سودمند است زیرا که نبی خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای جن و انس تماما رسول بوده نه برای یک دسته خاصی.

وَكَأَيِّن مِّن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ- در مقام سرزنش کفار است که اینها چه بسیار (آیه) یعنی علامت و نشانه‌های قدرت و عظمت الهی که در آسمانها از اوضاع سماوی و منظومه شمسی و کرات و سیارات و کواکب پدیدار است و نیز آیات و علائم زمینی از گردش زمین و پدید شدن فصول اربعه زمستان، تابستان، پاییز ربیع و زنده شدن زمین پس از مردن و خشک شدن آن در ایام شتاء که علی الدوام بر اوضاع و آثار صنع مرور

صفحه : ۴۳۸

میکنند یعنی می‌بینند و اینکه کفار و مشرکین از آن رو گردانند و اصلا فکر نمیکنند که تدبیر عالم بدست کیست چه صانع حکیمی است که بین متشکلات و متفرقات الفت داده و همه را بسوی یک نظام سوق میدهد و وحدت جهانی تشکیل می‌یابد و آنان چنان غافلند که گویا آن فطرت توحیدی که در روحیه آنها گذارده شده ضایع گردانیده‌اند.

وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ- شاید مقصود مشرکین عرب باشند که بوجود مبدء متعال اقرار داشتند که او آفریننده ما و تمام موجودات است و با اینکه حال بتها را در نظام عالم شریک خدا میدانستند و آنها را عبادت میکردند.

و بقولی مقصود آنهائی میباشند که خدا را تشبیه بخلق مینمایند، و بقول دیگر آنان اهل کتابند که ایمان را با شرک مخلوط کرده‌اند.

أَفَأَمُّونَ أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ- در مقام تهدید و تویخ مشرکین برآمده و گویا فرموده چگونه اینها با ایمان بخدا شرک می‌آورند و غیر را در عبادت شریک میگردانند و نمیترسند که مبادا غاشیه یعنی فرو گیرنده و نعمت بلا و آفات یکدفعه آنها را فرا گیرد و فریاد رس برای آنها نباشد.

چنانچه در جاهای دیگر گفته شد همان طوری که توحید مراتبی دارد:

توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت. در مقابل آن شرک نیز مراتبی دارد: شرک در مقام ذات و انکار وحدت صانع و تعدد مبدء. و شرک در مقام صفات که در صفات مخصوصه حق تعالی دیگری را شریک گرداند مثل اینکه در قدم ذاتی یا در وجوب وجود یا در وحدت حقیقه و غیر اینها از صفاتی که مخصوص بآن ذات متعال است دیگری را سهم گرداند، و شرک در مقام افعال که گمان شود در تدبیر عالم دیگری شریک است یا اینکه خداوند تدبیر امور

عالم را محول بدیگری کرده و بیشتر مشرکین شرکشان

صفحه : ۴۳۹

راجع بهمین قسم بوده یا شرک در عبادت که ریاء و سمعه و ارائه بغیر را داخل در عبادت گرداند، از امام محمد باقر روایت شد که مقصود شرک طاعت است نه شرک عبادت یعنی در معاصی اطاعت شیطان نماید و شرک در آثار که در (لا مؤثر فی الوجود الا الله) شرک بیاورد یعنی انکار نماید.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ- خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو راه و طریقه من اینکه است که شما را دعوت میکنم بسوی ایمان و توحید با حجت و برهان واضح. (انا) تأکید ضمیر مستتر در (ادعو) است و (من اتبعنی) عطف بر او است یعنی من بسوی خدا مردم را میخوانم و هر کس هم که متابعت مرا کرد مردم را بسوی خدا میخواند و خدا منزله و مبرّا از شریک و نظیر و مثل و مانند است و من از مشرکین و داخل در زمره آنان نیستم.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسْتَبِئُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خدای متعال از روی فضل و کرم در هر موقعیکه مصلحت ایجاب مینموده از طرف خود رسولی فرستاده که افراد بشر را از کج روی بطریق مستقیم توحید ارشاد نمایند و سنت الهی بر اینکه جاری شده که از اهل شهرها فردی که لایق منصب رسالت و نبوت باشد آنرا انتخاب نماید نه از بادیه و بیابانها و نیز انسان باشد نه ملک زیرا چادر نشینها غالباً افراد بی خرد و کم فهمند و یکی از خصوصیات رسول اینکه است که باید در قوت عقل نظری و عقل عملی سر آمد اهل زمانش باشد تا اینکه عقلاء او را بر رسالت و پیشوائی خلق بشناسند و باید انسان باشد تا بشود با افراد بشر تماس نماید و آنها او را بشناسند و قول او را بپذیرند و باید مرد باشد نه زن چونکه زن نوعاً عقلش نصف عقل مرد است. زنی را هجو کردند که دعوی نبوت کرد

صفحه : ۴۴۰

اصبحت بیتنا انثی نطوف بها و لم تزل انبیاء الله ذکرانا

شعر بالا را در باره سجاج کاهنه که دعوی نبوت کرد گفته‌اند و در تفسیر کاشفی در ذیل آیه ۱۰۹ (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا) آورده.

أَلَمْ يَسْتَبِئُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همزه (افلّم) همزه استفهام و ظاهراً در مقام توبیخ و سرزنش کفار اهل مکه برآمده که آیا اینها در زمین و اطراف ولایات سیر نمیکند تا اینکه نظر کنند و از حال امم پیشین و عذابی که از قبل اعمال بدشان و کفرشان آنها را فرا گرفته عبرت گیرند و قدری بخود آیند که ممکن است بر ما نیز بغتة غاشیه‌ئی از عذاب فرا گیرد و ما را هلاک گرداند.

وَلَمَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ- همزه (افلا) همزه استفهام و گویا در مقام پرسش است که در صورتی که خانه آخرت برای متقین و پرهیزکاران بهتر است از متابعت نفس و هوی و شیطان چرا فکر نمیکند تا اینکه بدانند که دنیا دار فانی و مشوب بالآلام است و آخرت محل باقی و پاینده و جاوید است و شخص عاقل هرگز باقی را بر فانی و نعمتهای پاینده و دائمی را بر لذائذ خیالی ترجیح نخواهد داد.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آيَةً بَرَسُولُهَا خَبَرَ مِيْدهِدُ و اِشَارَه بَه اِيْنِكِه كِه جَمَاعَت پيشين چنين بودند

که دعوت پیامبران را قبول نینمودند مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان و پیامبران دیگر و آنها هر قدر در تبلیغ پافشاری مینمودند کمتر اثری نیندیدند تا حدیکه از هدایت آنها مأیوس میشدند و هر قدر آن بزرگواران در تبلیغ و ارشاد بیشتر پافشاری میکردند اهل زمانشان در انکار و جحود بیشتر مبالغه مینمودند تا اینکه مخالفت آنها بحد یأس میرسید و پیامبران از هدایت یافتن کافرین مأیوس شدند خداوند پیامبران را یاری مینمود و عذاب بر قوم وارد میگردد.

صفحه : ۴۴۱

فَنَجَّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ و نجات داده شد هر کس را که میخواستیم از رسولان و تابعین و کسانی که ایمان آورده بودند و عذاب ما از جماعت گنهکاران رد نخواهد شد اشاره به اینکه که عذاب پاداش و لازمه کفر آنها است که دامن گیر آنها میشود اینکه است که عمل آنها محفوف بعذاب است و گر نه خدای رءوف مهربان که جهان و جهانیان را از روی کرم و فضل آفریده نمیخواهد بنده ضعیف خود را عذاب نماید لکن همان کفر و اعمال قبیح است که جهنم و عذاب را ایجاب میکند.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ رَاغِبٍ گفته (اصل العبر تجاوز من حال الی حال فاما العبور فیختص بتجاوز الماء) تا آنجا که گفته (و الاعتبار و العبرة بالحاله التي يتوصل بها من معرفه المشاهد الی ما لیس بمشاهد قال تعالی (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً). [پایان] و ضمیر در (فی قصصهم) یا راجع بانبیاء است که از جمله حکایت یوسف و برادران او است یا مخصوص بیوسف و قصص او است که جمله را مؤکد میگرداند بلام تأکید و قد تحقیقی که همانا در قصه یوسف که نظر باهمیت آن او را احسن القصص نامیده عبرت و پندی است که صاحبان عقل و دانش از اینکه حکایت مطالب بسیار و اسراری بدست میآورند ظلم برادرها و صبر یعقوب و یوسف و تقوی و پاکدامنی یوسف و خودداری از خیانت و صبر در زندان و باقی مصائبی که برادرها بیوسف وارد نمودند و دیدند چه عاقبت وخیمی و چه ذلتی در پی آن پدید گردید عاقل میدانند که هر عملی را اثری و پاداشی است و از اعمال بد خودداری مینماید.

ما كَانَ حَرِيدًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قرآن از اخبار دروغ نیست که رسول بخدا افتراء زده باشد و نسبت بخدا

صفحه : ۴۴۲

بدهد لکن تصدیق کننده باقی کتب آسمانی است و بیان کننده هر چیزی است همان طوری که فرموده (لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) و نیز قرآن هدایت و راه نماینده سالکان بسوی حق و رحمت و بخشش است برای کسانی که مؤمن موحد باشند.

اینک جزء دوازدهم از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن پایان رسید بقلم کمترین خادمه‌ئی از خدام ام آل رسول و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول و امه من اماء الله تعالی در روز جمعه پنجم ماه رمضان ۱۳۹۲ هجری قمری مطابق با ۱۳۵۱ شمسی الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

جلد هفتم

اشاره

مخزن العرفان در علوم قرآن از سوره الرعد الی آخر سوره بنی اسرائیل بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول (ع) و امه من اماء الله تعالی

صفحه : ۲

سورة الرعد

اشاره

مختلف فيها و هي خمس و اربعون آية بصرى و ثلاث كوفى عد غير الكوفى لفي خلق جديد، الظلمات و النور

[سورة الرعد (۱۳): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المَر تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱) اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲) وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ اثْنَيْنِ يُغِشِّي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صَوْنَانٌ وَغَيْرُ صَوْنَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴) وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵)

صفحه : ۳

سورة الرعد مکیه است تمامش از ابن عباس و عطاء و بقول کلبی و مقاتل مکیه است مگر آیه آخر سوره که در باره عبد الله بن سلام نازل گردیده و سعید بن جبیر گفته که چگونه اینکه آیه در باره عبد الله بن سلام نازل شده در صورتی که سوره تمامش در مکه فرود آمده، و حسن و عکرمة و قتاده گفته‌اند سوره مدنی است مگر دو آیه که در مکه نازل گردیده (وَلَوْ أَنَّا قُرْآنًا سُبُّتَ بِهِ الْجِبَالُ) و ما بعد آن عدد آيات آن (۴۷) بعدد شامی (۴۵) بعدد بصری (۴۴) حجازی (۴۳) کوفی، و اختلاف در پنج آیه است (لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ، الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ، وَ سُوءُ الْحِسَابِ) شامی (مِنْ كُلِّ بَابٍ) عراقی، شامی. (مجمع البيان) بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص اینکه سوره دو قسم است: قسم اول از اول سوره الی قوله (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ) راجع بعلم طبیعت و علم توحید است. قسم ثانی در اخلاق و ثواب و عقاب از قوله تعالی (لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَى) تا آخر سوره.

[ترجمه]

اینکه آیات کتاب (آیات قرآن یا آیات سوره) از آن آياتی است که از طرف پروردگار تو بحق بر تو فرود آمده لکن بیشترین مردم

ایمان

صفحه : ۴

نمیاورند (۱)

خدا آنکسی است که آسمانها را بدون ستونی که آنها ببینند برافراشته و بلند گردانیده پس از آن قصد کرد با راسته گردانیدن (یا آفریدن) عرش یا مستولی گردانیدن عرش را بر آسمانها و خورشید و ماه را مسخر گردانید هر یک جریان دارند تا مدت معین و امر عالم را تدبیر مینماید (بنظام) و آیات را تفصیل میدهد شاید شما بملاقات جزاء از پروردگارتان در قیامت یقین پیدا نمائید (۲) و خدای تعالی آنکسی است که زمین را پهن کرده و در آن کوهها افراشته و نهرا جاری گردانیده و از هر میوه و ثمره‌ئی در آن دو جفت قرار داده شب روز را میپوشاند همانا در اینها آیاتی است برای جماعتی که تفکر مینمایند (۳) و در زمین قطعاتی است مجاور و متصل بهم و بوستانهایی است از انگور و قطعه‌ئی است برای زراعت و نخل خرما که بعضی دارای دو شاخه از یک اصل و بعضی نه چنین یعنی هر شاخه اصل جداگانه دارد و همه اینها بیک آب سیر میگردند و ما بعضی از (اشجار را) در میوه برتری میدهیم بر بعض دیگر و در اینکه تفصیل دادن بعضی بر بعض دیگر (با اینکه همه از یک آب سیراب میگردند) آیات و نشانه‌هایی است برای جماعتی که تعقل میکنند (۴) و اگر تو تعجب میکنی از ناگرویدن کافرها بس عجیب قول (منکرین معاد است) که گویند آیا وقتی که خاک باشیم ما در آفرینش جدید میباشیم اینها کسانی میباشند که پروردگار خود کافر گردیدند و اینان در گردنهایشان زنجیر (قهر پروردگار) نهادند و اینها یاران آتشند و در آن جاویدانند (۵)

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

از بعضی از علمای تفسیر نقل شده که حروف مقطعات در اوائل بعض سور مختصر کلماتی میباشند که بر صفات الهی دلالت دارند چنانچه در (المر) الف آلاء او است، لام لطف بی انتهای او، میم ملک بی زوال او، را رأفت و کمال او. و بقول دیگر بعضی از اینکه حروف دلالت بر اسماء الهی دارند و بعضی بر افعال او (المر) بمعنی (انا الله اعلم و اری) منم خدائی که حالات خلق را میدانم و افعال و اقوال بنده گان را می بینم.

تلك آیات الكتاب و الذي أنزل إليك من ربك الحق و لكن أكثر الناس لا يؤمنون تلك مبتداء و آیات الكتاب خبر او، مقصود از آیات یا آیات قرآن است یا آیات سوره (و الذي أنزل) محلاً مجرور و عطف بر کتاب است یعنی اینکه آیات از آیاتی است که فرو فرستاده شد و عطف (و الذي) یا عطف صفتی است بر صفت دیگر اگر مقصود از کتاب قرآن باشد یا عطف عام بر خاص است اگر مقصود از کتاب سوره باشد، و (الحق) خبر مبتداء محذوف است یعنی (و هو الحق) اینکه قرآن حق است و از جانب پروردگار تو فرود آمده و لکن بیشترین مردم ایمان نمیآورند، الله الذي رفع السماوات بغير عمد ترونها (الله) مبتداء و (الذي) و ما بعدش خبر مبتداء و ممکن است صفت (الله) باشد و (يُدبر الأمر) خبر بعد از خبر (ترونها) کلام مستأنف است.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه) ۱- (بغير عمد ترونها) یعنی شما آنها را بغیر ستون می بینید.

(ابن عباس و حسن و قتاده و جبائی و ابی مسلم) ابن عباس گفته زیر آسمان ستونی نیست و بالای آن علاقه‌ئی نیست که

صفحه : ۶

آنها نگهدارد، و زجاج گفته اینکه از بالاترین دلائل قدرت است که چیزی واضح تر از آن نیست زیرا که آسمان محیط است بر زمین و (با اینکه حال بدون ستون استوار است).

۲- (تَرَوْنَهَا) صفت (عمد) است یعنی آسمانها را بلند گردانید بدون ستونی که مرئی باشد یعنی دیده شود، و بنابراین معنی چنین میشود که آسمانها ستون دارد و شما آنها نمی بیند، و (عمد) و ستون آن قدرت خدای تعالی است و اینکه قول از ابن عباس و مجاهد روایت شده (مجمع البیان) ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَدَّدٍ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ پس از بلند کردن آسمانها (اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) بقولی قصد نمود بآفریدن عرش، بقولی عرش بر آسمانها باقتدار و نفوذ حکم مستولی گردید، بقول دیگر مراد از عرش ملک است یعنی او سبحانه بآن حفظ و تدبیر قصد فرموده. (منهج) و شاید مقصود از عرش تخت سلطنتی حق تعالی باشد استعاره از تخت سلاطین که بمعنی استیلاء و تفوق بر اهل مملکت است، اینجا اشاره باستیلاء قدرت و احاطه و رحمت رحمانی او باشد که آسمانها و اهل آسمانها همگی در محاط رحمت اویند و از او فیض وجود و بقاء میطلبند.

(وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ الْخ) همگی آنها تحت استیلاء و امر او مسخر گردیده و بتقدیر او باندازه‌ئیکه از روی حکمت و خواست ازلی مقرر گردانیده سیر و حرکت مینمایند تا آن موقعیکه در قضاء الهی و تدبیر ازلی که تغییر و تبدیل پذیر نیست تعیین گردیده در سیر خود ادامه میدهند (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) تدبیر امور بدست قدرت او است، اشاره به اینکه که همین طوری که آفرینش آسمانها بدست قدرت او انجام گرفته تدبیر امور خلق نیز بدست رحمت او انجام میگردد نه در امر خلقت محتاج بشریک و معاون است و نه در ترتیب نظام عالم محتاج بکمک کاری است بذات بی‌زوال خود می‌آفریند، بعلم و قدرت خود نظام عالم را باحسن

صفحه : ۷

وجه ترتیب میدهد و شما افراد بشر وقتی اینکه همه آثار قدرت را می بینید شاید بملاقات جزاء از پروردگارتان یقین پیدا نمائید. وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَالاً لَّيَّحِينَ الْأَنْبِيَاءِ (واو) در (وَ هُوَ الَّذِي) آیه را عطف بآیه جلو داده یعنی و خدا و پروردگار شما آنکسی است که بقدرت کامله خود زمین را مثل فرش گسترانیده و در آن کوهها افراشته و نهرها جاری گردانیده و از کمال قدرت او است که در هر میوه‌ئی زوج نر و ماده قرار داده یا از حیث رنگ و طعم یا تابستانی و زمستانی دو طور قرار داده.

در تفسیر کشف الحقایق از اهل تفسیر چنین نقل میکنند که در ابتداء خلقت دنیا خداوند تعالی از برای شما در روی زمین از انواع میوه‌جات دو جفت قرار داده یعنی از هر میوه‌ئی دو درخت و دو بوته قرار داد بعد زیاد شده کثرت پیدا کرد، و بعضی گفته‌اند مقصود از دو جفت ترش و شیرین و سفید و سیاه و سرخ و زرد است، لکن حمل آیه شریفه را بچنین معنایی منافی با فصاحت و بلاغت قرآن است بلکه خدای تعالی در اینکه آیه بحکمت بسیار دقیق اشاره نموده که در اینکه ازمنه اهل علم تدریجا بآن حکمت مطلع میگردند و آن حکمت اینکه است که همان طوری که در بوجود آمدن حیوانات دو جفت نر و ماده باید باشد همچنین برای متکون شدن میوه‌جات (چنانچه در علم نبات شناسی مشروحا بیان شده) باید دو جفت باشد در بعضی از میوه‌جات (مانند خرما و شاهدانه) دو جفت جداگانه مشاهده میشود، در بعضی دیگر داخل همان شکوفه که میوه متکون میشود دو جفت موجود است تا بین دو جفت ازدواج صورت نگیرد از آن شکوفه میوه متکون نمیگردد، معنی آیه اینکه است که خدای تعالی برای تکوین میوه‌جات دو جفت (نر و ماده) پدید آورده چنانچه حیوانات جفت آفریده شده‌اند نباتات نیز از نر و ماده پدید می‌آیند. (پایان)

صفحه : ۸

يُغِشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ از کمال تدبیر و قدرت ایزد متعال چنین است که بشب تاریک روشنایی روز را میپوشاند و همچنین بروز روشن تاریکی شب را محو میگرداند و چون شب و روز ضد یکدیگرند در اینجا اکتفاء باحد ضدین نموده که دلالت بر ضد دیگر هم میکند و در سوره الزمر آیه ۷ (يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَيَخِرُّ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلٌّ يُجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ).

و خلاصه اینکه سه معنی برای آیه کرده‌اند: ۱- حسن گفته تاریکی شب را بروشنی روز می‌پوشاند. ۲- داخل میکند روز را در شب و شب را در روز به بلندی و کوتاهی و اینکه قول ابن عباس است. ۳- می‌آورد شب را تا ببرد روشنایی را و ساکن شوند حیوانات و می‌آورد روشنایی روز را تا مردم بروند دنبال معاش و نظام و بقای زمین و اهل آن منوط بشب و روز است زیرا اگر همیشه شب بود گیاهی از زمین بیرون نمی‌آمد و حیوانی متولد نمیشد و نیز اگر همیشه روز بود همه از تابش آفتاب هلاک گردیده و امرار حیات برای احدی میسر نبود، و نیز حکمت‌های دیگر که در خلقت و روز منطوی گردیده اینکه است که در آخر آیه فرموده همانا در پوشانیدن شب روشنی روز را آیات و نشانه‌هایی است از کمال قدرت و علم ازلی خداوندی لکن اینکه آیات را دو می‌یابند جماعتی که در نظام عالم تفکر میکنند.

وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أُعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ دِلَالٌ قَدْرَتِ وَ حَكْمَتِ الْهِيِّ چنين است که در زمین قطعاتی مختلف پیوسته بیکدیگر قرار داده که بعضی شایسته زراعت و بعضی شایسته اشجار و بعضی شوره‌زار و پاره‌ئی سنگستان، و نیز از کمال قدرت در زمین بوستانهائی قرار داده از درختهای انگور و نخل خرما (صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ) را.

صفحه : ۹

سخنان مفسرین در توجیه صنوان و غیر صنوان (۱) - چند درخت از یک ریشه.

۲- چند درخت از چند ریشه. (ابن عباس و مجاهد و قتاده) ۳- صنوان درخت خرما که در اطرافش درختهای دیگر باشد (وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ) آنکه نباشد.

۴- (صنو) بمعنی مثل است و (صِنَوَانٌ) امثال است و باین معنی است قول پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ که (عَمَّ الرَّجُلُ مِثْلَ ابِيهِ)

. (مجمع البيان) وَ نَفُضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْمَلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ اشجار را در شکل و رنگ و بو و لطافت و طعم در تغذیه نمودن بعضی را برتری بر بعضی دیگر داده‌ایم و با اتحاد زمین و آب که اصول و اسباب اشجار و نباتاتند اختلاف آنها نیست مگر از کمال حکمت و قدرت مبدء متعال و در اینها آیاتی است برای کسانی که تعقل میکنند و میفهمند که با اینکه تماما از یک آب پرورش نموده و تخصیص پیدا نمودن هر یک از انواع بخصوصیاتی اینکه اقوی دلیل است بر وجود قادر حکیم. وَ إِن تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ خطاب برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نموده که ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اگر تو تعجب میکنی که کافرین چگونه معاد و زنده شدن در روز رستاخیز را انکار میکنند با اینکه اقرار دارند بابتداء خلقت خودشان تعجب تو بجا است پس عجیب تر گفتار آنان است که گویند چگونه ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم ما در آفرینش جدیدی میباشیم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آیه در وصف کسانی است که منکر قیامت و حشر و نشر گردیده‌اند که سبب انکار آنها همان کفر آنها است که چون خدای قادر حکیم را نشناخته‌اند

صفحه : ۱۰

و انکار نفوذ قدرت کرده‌اند و اختلاف موجودات را حمل بر طبیعت بی‌شعور نموده‌اند اینست که ضعف عقل آنها اجازه نمیدهد که تصدیق بمعاد نمایند و کفرشان مثال غل و زنجیری است که گردن آنها را بسته گردانیده و نمیگذارد بمقام الوهیت سر فرود آورند و تصدیق قول سفرای حق تعالی را نمایند و چون چنینند جایگاه آنان جهنم است و در آن جاویدانند زیرا که در اثر کفر روح قدسی خود را تباه گردانیده‌اند اینکه است که جایگاه همیشگی آنان بایستی جهنم باشد.

صفحه : ۱۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۶ تا ۱۳]

اشاره

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷) اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹) سِوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰)

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)

صفحه : ۱۲

[ترجمه]

ای محمّد (کافرین) از تو تعجیل عذاب الهی را میکنند پیش از موقع آن با اینکه در زمانهای گذشته چه عقوبتهائی که بر کفار وارد گردید و همانا پروردگار تو صاحب آمرزش (گناهان) مردم است و نیز سخت انتقام کشنده است (۶) کافرین گویند چرا بر محمّد نشانه‌ئی از پروردگارش فرستاده نشد همانا تو انذار و تهدید کننده‌ئی و برای هر جماعتی راه نماینده‌ئی است (۷)

خدا دانا است بآنچه حمل میکند هر زنی (یعنی بار بر میدارد) که پسر است یا دختر و آنچه را که در رحمها کم میکند یا زیاد میکند و مقدار هر چیزی نزد او معین است (۸)

او است دانا و عالم بآنچه پنهان و آشکار است و بزرگ و متعالی است (۹)

و نزد او مساوی است کسیکه از شما سخنی را مستور گرداند یا فاش گوید (و نیز مساوی است کسیکه از شما در ظلمت شب عملش را مخفی گرداند یا در روز روشن عملش را فاش گرداند همه اینها نزد او یکسانست (۱۰)

برای او پاسبانهائی گماشته شده از بین دو دست او و از پشت سر او که بامر خدا (اعمال او را حفظ میکنند و همانا خدای تعالی

نعمتی را که بهر طائفه داده تغییر نمیدهد مگر اینکه آن جماعت حالت خود را تغییر بدهند و وقتی خدا اراده سوئی و عذابی بجماعتی نمود بازگشتی برای آن نخواهد بود و بغیر او کسی را نرسد که آنرا دفع نماید (۱۱)

و او آنکسی است که بشما برق را مینماید و شما از آن هم میترسید و هم امید نفع دارید و او است که ابرهای سنگین را ایجاد مینماید (۱۲)

و رعد خدا را تسبیح میکند و بحمد او مشغول است و ملائکه از ترس خدا را تسبیح مینماید و صاعقه‌ها را میفرستد و صاعقه میرسد بهر کس که خدا بخواهد (و با اینکه همه آثار قدرت) کفار با موحدین مجادله میکنند و خدا سخت گیرنده و سخت عقوبت کننده است (۱۳)

صفحه : ۱۳

(توضیح آیات)

و يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ مفسرین گفته‌اند چون کفار آیات تهدید و عذاب را می‌شنیدند از روی استهزاء و سخریه عجله در عذاب میکردند و چون خدای تعالی عذاب استیصال را که بامم پیشینیان وارد میشده از اینکه امت مرحومه در دنیا برداشته و اینکه خود حسنه‌ئی است و آنها از روی جهل و ندانسته‌گی میگفتند همان معجزات پیمبران گذشته را بیاور اگر نپذیرفتیم خدا بر ما عذاب بفرستد اینکه است که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که اینکه کفار چنینند که اینها پیش از طلب حسنه که تأخیر در عذاب است تعجیل در عذاب میکنند با اینکه در زمانهای پیش عقوباتی بر امثال اینها وارد گردیده (مثلات) بفتح میم و ضم آن چون (صدقه و صدقه) بمعنی امثال است آنرا می‌بینند و متنبه نمیگردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَأَعْلَمُ مَا تُكْفِرُونَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ آیه خبر میدهد و برای اینکه در انسان دو صفت خوف و رجاء پدید گردد دو صفت بزرگ خود را ارائه میدهد یکی غفاریت که در موقع کرم و احسان بتوبه کوههای گناه را می‌آمرزد، و تأخیر عذاب نیز از صفت غفاریت او است و در موقع غضب و انتقام (شدید العقاب) است یعنی در قیامت بسختی کافرین را پاداش میدهد، خلاصه رحمت و غفاریت خود را در دنیا که جای عمل و مهلت است نشان میدهد و برداشتن عذاب را که خود حسنه‌ئی است در دنیا از کافرین برداشته لکن در قیامت که موقع جزاء است بسختی از آنها انتقام خواهد کشید.

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ كَفَارَاز روى عناد برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض مینمودند که چرا بر تو معجزه‌ئی از قبیل معجزات پیمبران سلف مثل معجزات حضرت موسی و عیسی علیهما السلام نیامد تا ما بتو ایمان آوریم، آیه در پاسخ آنها است که ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم

صفحه : ۱۴

وظیفه تو فقط انذار و تهدید آنها است.

و شاید آیه اشاره باین باشد که اظهار معجزات مثل عصاء و ید بیضاء موسی و مرده زنده کردن عیسی باراده حق تعالی و بمقتضای وقت و زمان بوده که چون در زمان موسی (ع) سحر شیوع داشت و در زمان عیسی علم طب شایع گردیده بود و معجزه هر پیغمبری باید از سنخ هنر اهل زمانش باشد که اهل خبره بفهمند که آن یک عمل خارق العاده‌ئی است که برای اثبات رسالت بدست رسول انجام داده میشد و چون در زمان حضرت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم اعراب در ادبیات قدری پیش رفته بودند اینکه بود

که عمده معجزه آنحضرت از سنخ کلام و آیات قرآن بود چنانچه در چند جای قرآن خبر میدهد که اگر گوئید قرآن از جانب خدا نیست و ساختگی کرده‌ام شما هم عرب هستید مثل اینکه قرآن یا بعضی از آن یا سوره‌ئی از آن بیاورید و معجزه چیزی است که از عهده مردم خارج باشد و آنها با آن ضدیشان که در مقام خاموش کردن چراغ هدایت بودند نتوانستند حتی مثل یک آیه کوچک آنرا بیاورند.

با اینکه بجهاتی میتوان گفت قرآن در معجزه بودن اتم و اقوی است و بر معجزات پیمبران دیگر شرافت و برتری دارد زیرا که اولاً نزول قرآن از سنخ کلام است و کلام ارائه میدهد ما فی الضمیر متکلم را و آن کلامی است مشتمل بر معارف و حکم و از حاق حقیقت صادر گردیده و هم معجزه است و هم قانون و دیگر معجزه باقیه است که تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت میکند لکن معجزه پیمبران دیگر منحصر باهل زمان خودشان بوده بدست تابعین آنها چیزی نیست که بتوانند برای اثبات دینشان معجزه‌ئی نشان دهند. **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان ۱- (أَنْتَ مُنذِرٌ) یعنی تو ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم ترساننده و هدایت کننده هر قومی میباشی و بر تو انزال آیات نیست. (حسن و ابی الضحی و عکرمه و جبائی)

صفحه : ۱۵

و بنا بر اینکه معنی (أَنْتَ) مبتداء و (مُنذِرٌ) خبر او و (هَادٍ) عطف بر منذر میشود و فاصله شده است بین (واو) عطف و معطوف علیه بظرف که (لِكُلِّ) می باشد.

۲- منذر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و هادی خدا.

(ابن عباس و سعید بن جبیر و ضحاک و مجاهد) ۳- ای محمّد (ص) تو ترساننده‌ئی و برای هر قومی هدایت کننده‌ئی است که آنها را هدایت کند و ارشاد نماید.

(ابن زید و قتاده و زجاج و از ابن عباس بروایت دیگر) ۴- مقصود از هادی هر دعوت کننده‌ئی است براه راست و بروایت از ابن عباس است که چون اینکه آیه نازل گردید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من ترساننده‌ام و بعد از من علی علیه السلام هدایت کننده و فرمود یا علی بتو هدایت میگردند هدایت یافته گان.

و نیز حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل بسند خود از ابراهیم حکم بن ظهیر از پدرش از حکم بن جبیر از ابی برده اسلامی چنین روایت کرده که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای وضو آب طلبید و علی بن ابی طالب (ع) نزد او بود پس از وضو پیغمبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و بر سینه خود گذارد و گفت (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ) پس از آن دست علی را برگردانید و بسینه خودش گذارد و گفت (وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) و بعلی گفت بحقیقت تو ب مردم نور دهنده‌ئی و امیر شهرهائی و بر اینکه مطلب شهادت میدهم که تو چنین میباشی و بنا بر اینکه سه قول (هَادٍ) مبتداء (وَ لِكُلِّ قَوْمٍ) خبر او است. (پایان) و فخر رازی که از اجله علمای اهل سنه است در تفسیر کبیر خود گفته وقتی اینکه آیه نزل گردید پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سینه شریف خود نهاد و فرمود منم نبی منذر و پس از آن دست بر دوش علی (ع) گذارد باو خطاب کرد که (یا علی بعد از من مردم بتو هدایت میگردند، و نیز جماعت بسیاری از اهل سنت

صفحه : ۱۶

همین طور روایت کرده‌اند.

الله یعلم ما تحیل و کلُّ انثی و ما تغیض الأرحام و ما تزداد و کلُّ شیءٍ عنده بمقدار در مجمع البیان گفته (ما) در (ما تحیل و ما تغیض و ما تزداد) استفهامیه است و محلاً بعفل بعد از او منصوب است، و معنی اینکه است (ای شیء تحیل) و جمله متعلق است به

(يَعْلَمُ) یعنی خدا میداند آن چیزیکه در شکم هر حامل است از پسر یا دختر، تام یا غیر تام و رنگ او را و صفات او را میداند (وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ) یعنی میداند آنچه را که رحم‌ها از مدتی که نه ماهست کم میکند و آنچه را که بر نه ماه زیاد مینماید، اینکه معنی را اکثر مفسرین گفته‌اند و ضحاک نیز چنین گفته. (طبرسی) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ او است دانای غیبه‌ها و آنچه از نظرها پوشیده است و آنچه ظاهر و هویدا است، یا عالم است بآنچه موجود و آنچه معدوم است، یا عالم است بکل معلومات و مجهولات بشر.

خلاصه علم ازلی الهی محیط بر تمام ممکنات است (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) سوره سبأ آیه ۳. (الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ) غالب و قاهر و مستولی پادشاهی که تمام موجودات تحت نفوذ اراده و نفوذ قدرت او مقهور و مطیع امر تکوینی او میباشند.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسِرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ نزد خدا یکسانست آنچه را که شما افراد بشر سخن خود را در قلب خود پنهان دارید یا آنکه آشکار گردانید و هر کس عمل خود را بتاریکی شب میپوشاند و هر کس در روز خود را آشکار نماید از گفتار و کردار چه پنهان باشد و چه آشکار هیچ چیزی بر او پوشیده نخواهد بود. غرض بیان اظهار احاطه علم ازلی است که شما هر قدر بخواهید اسرار خود

صفحه: ۱۷

را پنهان دارید خداوند بهمه چیز در همه حال آگاهست.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ سخنان مفسرین در توجیه مرجع ضمیر (لَهُ) در آیه از مفسرین در توجیه ضمیر (لَهُ) سه وجه گفته شده:

۱- مرجع ضمیر به (مِنْ) در اسرّ القول و من جهر به میباشد.

۲- مرجع اسم خدای تعالی در آیه قبل (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) است.

۳- مرجع پیمبر اکرم است در قوله تعالی در آیه قبل (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ).

و نیز اختلاف است در اینکه مقصود از (مُعَقَّبَاتٌ) چیست و در توجیه آن سه قول نقل شده:

۱- مقصود از (مُعَقَّبَاتٌ) ملائکه شب و روز میباشند که در عقب یکدیگر میآیند و آنها اعمال بندگان را حفظ میکنند.

(حسن و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد و جبائی) و حسن گفته آنها چهار ملائکه هستند که نزد نماز فجر مجتمع میگرددند و اینکه است معنی قوله تعالی (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا) و بهین معنی از ائمه ما علیهم السلام نیز روایت شده.

۲- آنها ملائکه‌ئی میباشند که مردم را از مهالك حفظ میکنند تا بتقدیر منتهی گردد آنوقت او را رها میکنند و همین طور از حضرت امیر علیه السلام و ابن عباس روایت شده.

۳- مقصود از (مُعَقَّبَاتٌ) فرمان فرمایان از پادشاهانند که در دنیا از ظلم مردم جلوگیری میکنند. (عکرمه و ابن عباس بروایت دیگر) (مجمع البیان) خلاصه اینکه آیه خبر میدهد که از جانب حق تعالی ملائکه حفظه هستند که از پیش رو و پشت سر بامر خدا انسان را از آفات حفظ میگردانند، و بقولی آنها ملائکه حفظه میباشند که اعمال انسان را حفظ میکنند یا ملائکه‌هائی هستند

صفحه: ۱۸

که او را از جنیان و هوام و گزندگان محفوظ میدارند، و از اطلاق آیه چنین برمی آید که شاید مقصود یک معنای عامی باشد که شامل تمام احتمالات و غیر اینها میگردد.

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر در تفسیر آیه چنین گفته بدان که آیه اختصاص ندارد بیک چیزی از آن چیزهایی که خداوند در اینکه عالم آفریده بلکه حافظین انسان انواع بسیارند و برای تو مثل می‌آورم نباتات که در علم حدیث ظاهر گردیده که نباتات زمین بدون مساعدت غذا را از زمین نمیکنند بلکه برای تربیت آنها انواعی از حیوانات صغیره میباشند بنام (مکروبات) که عدد آنها بی‌شمار است و اینها حیوانات زنده‌ئی میباشند که غذا را برای تغذیه صالح میگردانند، وقتی حال نبات اینکه طور شد حال انسان چگونه است.

آنچه اطراف ما است خداوند آنرا دو قسم قرار داده ضارّ و نافع و سومی ندارد قوله تعالی (وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ اثْنَيْنِ) چیزی نیست از نبات و حیوان و نه سنگ و نه درخت مگر اینکه نسبت بما بر اینکه منوالند و حیوانات دنیه در اجسام ما دو قسمند، قسمی نامیده شده‌اند بمکروبات قرمز و قسمی بمکروبات سفید، و مکروبات قرمز عددشان چندین میلیونند در خون ما که خون ما قرمز می‌نماید و آنها آماده شده‌اند برای اصلاح ما و بقاء حیات ما، و اما مکروبات سفید که آنها نیز عددشان بسیار است و آماده شده‌اند برای اینکه در مقابل خطر و دره هلاک معارضه کنند و وقتی بر جسم اقبال میکنند مکروبات ضاره در تب و غیر آن اینکه مکروبات سفید با آنان می‌جنگند تا آنها را از جسم بیرون کنند و در اینکه نزاع و جنگ هر قدر از آن مکروبات سفید کشته شوند قشون دیگری برای مبارزه خلقت میگردند تا آخر بیان او که مفصل است.

(پایان) از اینجا معلوم میشود که همان طوری که در اجسام معقباتی است که بدن را از مضارّ محفوظ میدارد، در جان و روح آدمی نیز ملائکه و موجودات شریفی

صفحه : ۱۹

گماشته شده‌اند که او را از مضارّ محفوظ دارند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ظاهر اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است که خداوند از راه لطف و کرم جنودی گماشته که جسم و روح انسان را حفظ میکنند و چون جنود از هر چیزی باید از جنس خود آن شیئی باشد اینکه است که چنانچه از تفسیر طنطاوی نقل شد جنود و لشکریان جسم ما همان مکروبات قرمز و سفید میباشند که جسم را از خطر محفوظ دارند، لکن مستحفظین جان و روح انسانی نیز باید از جنس روحانین باشند که با اضدادشان مثل شیاطین و قوای سبعی و شهوی بجنگند و نگذارند آن ارواح مودیه بجان و روح آدمی خلل رسانند.

اینکه است که اینکه آیه خبر میدهد که اینکه ارواح که بنام ملائکه هستند تا وقتی در اطراف حافظ و نگهبان شما هستند که شما از حدّ خودتان خارج نگردیده باشید لکن هر گاه قومی و جماعتی از حدّ خود تجاوز نمودند و بنای بی‌دادگری گذاشتند دیگر ملائکه عمال دست از عمل بر میدارند آنوقت انسان در مهلکه می‌افتد و همین طوری که وقتی میکروبهای ضاره در جسم زیاد گردید دیگر میکروبهای سفید تاب مقاومت ندارند و جسم در هلاکت می‌افتد همین طور وقتی نفس انسان طغیان نمود و نفس ناطقه انسانی از حقیقت اولش تغییر یافت دیگر ملائکه عماله تاب دفاع ندارند او را رها میکنند اینکه است که از اطراف سوء و ضرر وارد میگردد و چون سنت الهی اینکه طور جاری شده که چنین قومی ببلاها و آفات مبتلا میگردند و دیگر برای آنها از جانب خدا نه کمک کاری است و نه نجاتی است.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثُّقَالَ خدای تعالی در مقام معرّفی خود اظهار قدرت مینماید که او آنکسی است که بشما برق را نشان میدهد و در آن هم خوف است از صاعقه و هلاک گردانیدن

صفحه : ۲۰

و هم امید و طمع است بباریدن باران و روئیدن زراعتها و اشجار و فراوانی نعمتها و نیز از ابخره و بخارات ابرهای سنگین بار انشاء مینماید.

و يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ در آیات بسیار تصریح نموده که تمام موجودات تسبیح و ستایش خدا را مینمایند (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (وَ الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صِلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ) (تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ) (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ).

در اینکه آیات تذکر میدهد که تمام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات خدا را حمد و ستایش میکنند اگر چه شما افراد بشر تسبیح آنها را نمیفهمید، اکثر مفسرین اینکه آیات را حمل کردند بر اینکه مقصود از حمد و تسبیح دلالت وجود آنها است بر وحدانیت و صفات جلال و جمال مبدء آنها لکن با آنجا که فرموده (لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) اینکه توجیه وفق نمیدهد و باضافه حمل آیه بر معنی غیر حقیقی در جایی درست است که نشود آیه را حمل بر معنی حقیقی نمود چه مانعی دارد که گفته شود هر موجودی باعتبار غریزه و طبیعت خود ذکر مخصوصی در خور خودش دارد و لو اینکه گفته شود خودش علم بذکرش ندارد از روی غریزه که در طبیعت او نهاده شده آفریننده خود را تسبیح و ستایش مینماید و احادیثی راجع به اینکه که هر نوعی از حیوانات ذکر مخصوصی دارند بسیار است و در اینکه تفسیر (مخزن العرفان) در تفسیر سوره نمل تا اندازه‌ئی راجع بذکر حیوانات شرح داده شده رجوع بآن جا شود.

صفحه : ۲۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۴ تا ۱۸]

اشاره

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴) وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَامَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَى وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ (۱۸)

صفحه : ۲۲

[ترجمه]

از برای خدا است دعوت بحق و آن بتهایی را که مشرکین بغیر خدا میخوانند آنها دعوت کفار را اجابت نمیکند و مراد آنان را

نمیدهند و عمل آنها بکسی ماند که دو دست خود را پهن کرده باشد بسوی آب تا بدهنش برسد و آب بدهن او نمیرسد زیرا که آب قدرت اجابت را ندارد (چنینند بتها) که قدرت بر اجابت مشرکین ندارند اینکه است که خواندن کفار بتها را (بر آنها زیاد نمیکند) مگر گمراهی و طلب بی‌فائده (۱۴)

کسانیکه در آسمانها و زمینند سجده میکنند خدا را برغبت و اشتیاق و یا باجبار و الزام و سایه‌های آنها در صبح و شام خدا را سجده میکنند (۱۵)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو کی است پروردگار آسمانها و زمین بگو خدا خالق آنها است و باین مشرکین بگو آیا شما بغیر خدا دوستانی گرفتید که بتوانند بخودشان نفعی رسانند یا از خودشان دفع ضرر بنمایند پس چگونه بشما نفع میرسانند یا دفع ضرری از شما میکنند بگو آیا نزد شما آدم کور و بینا یکسانست آیا برای خدا شرکائی قرار داده‌ئید (که آنها چنینند) که آفریدند مثل آفرینش خدا و خلقت خدا و شرکاء بر مشرکین مشتبه شدند ای محمد (ص) بآنها بگو که خالق و آفریننده تمام موجودات خدا است و او خدای یکتائی است که تمام موجودات مقهور اراده او میباشند (۱۶)

او آب باران را از آسمان فرود می‌آورد و هر رودی بقدر خودش با تقدیر الهی از آن آب فرا گرفته و سیل آب جاری گردید و بر روی سیل کفی بلند شد و بعضی از آنچه در کوره‌ها نهاده آتش می‌افروزند و آنچه بر آتش می‌گذارند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن برای طلب زینت یا برای آلات (و آن) کفی است مثل آن کف که بر روی آب است اینکه طور خدا حق و باطل را مثال می‌آورد و امیا کف آب میرود و ناچیز میگردد و اما آنچه در زمین بمردم نفع می‌بخشد در زمین میماند اینکه چنین خدا بیان میکند مثالها را (۱۷)

بر آنان کسانیکه سخن پروردگارشان را قبول کردند حالت نیک است و آنهائیکه سخن پروردگارشان را اجابت نکردند اگر بوده باشد آنها را آنچه در زمین است تمامش

صفحه : ۲۳

و مثل او هم باشد و فدا بدهند برای آنان است بدی حساب و جایگاه آنها جهنم است و برای آنان بد جایگاهی است

(توضیح آیات)

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ حَقَّ رَأْيًا مِمَّا يَدْعُونَ، خدا را حق نامند زیرا که او است حق و حقیقت و آنچه غیر او است باطل و زائل است و خواندن بحقیقت مخصوص باو است و خواندن و طلب کردن از غیر او باطل و بی‌ثمر است اینکه است که آنهائی که غیر خدا را میخوانند از بتها آن اصنام اجابت نمیکند عابدینشان را ابدا زیرا که آنها رو بباطل کرده‌اند (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) اشاره به اینکه که مشرکین که بتها را پرستش میکنند و حاجت از آنان می‌طلبند بگمان اینکه آنها مربی عالمند و کاری از دستشان ساخته میگردد در اشتباهند، در آیه اعلان می‌نماید که دعوه حق یعنی دعوتی که محقق و مثمر و ثابت باشد مخصوص بخواندن خدا است که او حق و ثابت و قائم بذات است و باو رو کنید و از او طلب حاجت بنمائید.

إِلَّا كَبَابِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ خواندن مشرکین غیر خدا را تشبیه میگرداند بتشنه‌ئی که از آب دور باشد و دستش را دراز کند بسوی آب که بدهنش برساند و نیست آن آب که بدهن او برسد چونکه آب شعور ندارد و قدرت بر حرکت بی‌الا مقدوروی نیست، و همین طوری که بطلب کردن آب بدون اینکه در محل آب واقع گردد و دست را در آب فرو برد و از آن کفی بدهنش برساند شخص تشنه سیراب نمیگردد و عطش او رفع نمیشود همین طور خواندن غیر

خدا و طلب حاجت از غیر او کردن عطش طلب را رفع

صفحه : ۲۴

نمیکند زیرا که غیر خدا حاجت برآورنده‌ئی نخواهد بود و همه فقیر و محتاج باو میباشند.

آری طالب قرب الهی و معرفت حقیقی مانند تشنه‌ئی ماند که در طلب برآید و بآب برسد و آب در اطراف او باشد و بتواند دست در آب نماید و گمان کند بمجرّد اینکه آب را بنگرد سیراب میگردد غافل از اینکه تا مستی از آب را بر ندارد و بدهن خود بریزد و قطراتی بذائقه جاننش برسد جگر تشنه او را سیراب نمیکرداند، تشنه معرفت نیز چنین است وقتی از آب زلال معرفت و محبت الهی سیراب میگردد که در دل و جان او محبت سریان نماید، و مشرکین بگمان اینکه بعبادت بتها بقرب الهی واصل میگرددند آنها در اشتباهند طالب معرفت و محبت بایستی بطریق سفراء الهی سلوک نماید تا بمقام قرب او برسد اینها پند راه نمایان و واصل کنندگان بمطلوب حقیقی که طالب باید پا پشت پای آنها بگذارد تا بمراد واصل گردد.

اینکه است که در آخر آیه فرموده (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) هر قدر مشرکین بتها و معبودان خود را بخوانند که گشایش و فرجی برای آنها داده شود بر گمراهی آنان افزوده میگردد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلُمًا لَّهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ تمام موجودات آنهائیکه در آسمانها و آنهائیکه در زمینند باختیار و اضطرار خدا را سجده میکنند.

در مجمع در تفسیر آیه از مفسرین دو قول نقل میکند:

یکی اینکه سجده برای خدا واجب است مگر اینکه مؤمن بمیل و رغبت سجده میکند و کافر کرها از ترس شمشیر سجده میکند. (حسن و قتاده و ابن زید) و دیگر آنکه آنچه در آسمانها و زمین است همه خاضعند مگر اینکه مؤمن بر رغبت و میل خضوع میکند و کافر باکراه زیرا که وقتی وارد شد بر او

صفحه : ۲۵

درد و گرفتاری برای او ممکن نیست که از خضوع امتناع نماید (وَظُلُمًا لَهُمْ) یعنی بصبح و شام سایه‌های آنان نیز خدا را سجده میکنند.

بقولی مقصود بظل-اینست که وقتی شخص سجده میکند سایه او هم سجده میکند، و نزد اهل تحقیق معنی آیه اینکه است که کافر جسمش سجده میکند نه قلبش زیرا که مقصودش از سجده عبادت پروردگارش نیست بلکه از ترس سجده میکند. و بقولی ظلال همان ظاهرش مقصود است و معنی آن تمایل سایه آنهاست از طرفی بطرف دیگر و کوتاه شدن سایه آنها نزد ظهر و بلند بودن سایه آنها در اول روز و مسخّر بودن سایه آنها. (پایان) آری تمام موجودات ارضی و سمائی دانسته و ندانسته مسخّر و منقاد و مطیع اوامر تکوینی حقّند و در باطن و حقیقت متواضع و تحت مشیت ازلی الهی واقفند اگر کسی بچشم دل موجودات را بنگرد چگونگی سجده موجودات را حتّی گیاهها و اشجار و باقی موجودات را تا اندازه‌ئی خواهد دریافت.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیه متفرّع بر آیات بالا- است یعنی باین کافرها بگو کیست مربّی آسمانها و زمین کافرین باعتبار فطرت خود که همه بر فطرت توحید مفتورند و در حقیقت خاضع و ساجدند خواهند گفت خدا پس بانان بگو آنکسیکه شما بفطرت خود رو باو دارید و سجده تکوینی مینمائید او مربّی و پروردگار آسمانها و زمین است نه بتهای بی‌شعور.

قُلْ اللَّهُ قُلُّ أُمَّتَكُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وقتی سؤال نمودند کی است پروردگار آسمانها و زمین بگو خدا است و باینها بگو شما چگونه بغیر او دوستانی میگیرید که اینها بقدری ضعیف و ناچیزند که بر نفع و ضرر خودشان نیز قادر

نیستند چه جای اینکه نفع برسانند بدیگران اشاره به اینکه که طلب نمودن و کمک خواستن از عاجز و ناتوان عقلانی نیست

صفحه : ۲۶

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ باز برای تنبه مشرکین بر سولش امر میفرماید و به (هل) استفهامی که برای انکار آرند بر سولش امر فرموده آنان را خاطر نشان نما و بآنها بگو شما رجوع بعقل خود نمائید و بین کور و بینا و نیز بین ظلمت و نور مقایسه کنید آیا آدم کور در عمل و قدرت و نیرو مثل آدم بینا است که قدرت و توانائی بر عمل دارد و نیز آیا تاریکیها و نور و روشنی مساویند گویا معبودان مشرکین را تشبیه بآدم کور نموده که راه بجائی ندارد و کاری از وی ساخته نمیشود و نیز ظلمت را که امر عدمی است هرگز با روشنی مقابل نمیتوان بشمار آورد.

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ و نیز در توییح و سرزنش مشرکین کلام را مؤکد میگرداند، و گویا در قرار دادن مشرکین بتها را شریک خدا حجت و دلیل می‌طلبد که اینهایی را که شرکاء خدا قرار داده‌اید آیا آنها مخلوقاتی دارند که آفریده‌اند مانند آفرینش خدا و چون اینها چنین دیدند که آنها نیز عالمی دارند و مخلوقاتی از آنان پدید گردیده و اینکه مخلوقات شبیه یکدیگرند اینکه است که امر بر آنها مشتبّه گردیده و اینها را معبود خود گرفته‌اند لکن وقتی ببینند چنین نیست و هیچ کاری از دست بتها و معبودان آنها ساخته نمیگردد چگونه غیر خدا را پرستش مینمایند و در آنها چه صفتی است که عبادت آنها را ایجاب مینماید.

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین مشرکین بگو خدا است آفریننده هر چیزی و او واحد واحد و یکی و یکتا و یگانه است در آفرینش و قهار و غالب بر هر چیزی است و در مورد رحمت کثیر الفیض است و در مورد غضب شدید الانتقام است.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا خدای تعالی در اینکه آیه برای حق و باطل دو مثل میآورد یکی آب و آن زبد و کفی است که روی آب را میگیرد، یعنی از آسمان آب فرود میآورد و روان

صفحه : ۲۷

میشود برودخانه‌ها و هر وادی بقدر گنجایش خود از آب برمیگیرد و بر میدارد سیل کفی را بر روی خود.

خداوند تشبیه کرده حق و اسلام را بآب صافی که برای خلق نافع است و باطل را تشبیه کرده بزبد یعنی کفی که روی آب را میگیرد و باطل و فانی میگردد و بقولی مثال قرآن است که از آسمان نازل گردیده و هر قلبی حظ خود را از یقین و شک از قرآن بر میدارد، و بنا بر اینکه معنی آب مثل یقین است و شک مثل کف روی آب است. (ابن عباس) وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ) خبر مقدم بر قوله تعالی (زَبَدٌ مِثْلَهُ) و (عَلَيْهِ) متعلق است به (يُوقِدُونَ) و ایقاد قرار دادن آتش است زیر چیزی برای اینکه آنرا ذوب نمایند (وَفِي النَّارِ) حال است از ضمیر (عَلَيْهِ) یعنی از آن چیزهائی که مردم میگذارند در حالیکه ثابت میگرداند در آتش فلزات است و آن اشیاء سبعة معدنیات است که بآتش ذوب میشود مثل طلا و نقره و حدید و مس و باقی معدنیات (ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ) مفعول له است یعنی برای طلب زینت چنین میکنند (أَوْ مَتَاعٍ) عطف است بر حلیه (و هو ما ينتفع به) و آنچه از آن انتفاع ببرند و از آن ظروف و آلات جنگ و غیره بسازند (زَبَدٌ مِثْلَهُ) مثله صفت زبد است یعنی (زَبَدٌ) از آن فلزات ناشی میگردد مثل زبد آب که بر روی آب است از آن فلزات بالا میآید و آن کثافتی است که از آن بالا می‌آید و آن کثافت را خبث الحدید مینامند.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ اینکه چنین خداوند مثل میآورد بین

حق و باطل پس زبد باطل و متفرق میگردد و از آن انتفاعی پدید نمیگردد، و اما آنچه بانسان نفع می‌بخشد آن آب صاف است و اعیان از جواهرات و اعیان دیگر که در زمین مکث میکنند و میمانند

صفحه : ۲۸

و مردم از آن منتفع میگردند.

و مؤمن و اعتقاد او مثال آبی ماند که نباتات از آن منتفع میگردند و حیات هر چیزی بآب است و مثل نفع طلا و نقره و باقی اعیانی است که نفع می‌بخشد و کافر مانند همان زبد و کف روی آب است که بزودی فانی میگردد و نیز کافر مثل کثافت و چرکی است که از معدنیات گرفته میشود و از آن انتفاعی بدست نمیآید کاشفی گفته بعضی برآند که مراد از اینکه آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلهاست که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هوا جس نفسانی و وساوس شیطانی است. (پایان) و أبو اللیث در تفسیرش باطل را تشبیه بزبد نموده و گفته قلبها بقدر هوای نفسانی باطل بسیاری را در خود میگیرند و همین طوری که سیل هر قذاراتی را جمع میکند همچین هوی هر باطلی را در خود جمع میکند و همین طوری که زبد وزنی ندارد همین طور باطل ثوابی ندارد و اهل ایمان و یقین در آخرت منتفع میگردند.

در تأویلات نجمیه گفته آب محبت در قلوب نازل میگردد و در اودیه نفوس بقدر خود سیلان پیدا مینماید و از اخلاق ذمیمه کفی روی آن پدید میگردد و از آسمان ارواح مشاهده انوار جلال و از سماء جبروت ماء تجلی صفت الوهیت نزول مینماید و سریان پیدا می‌نماید و در اودیه اسرار بقدر خودش سیل صفت وجود مجازی را برمیدارد. (روح البیان) کَذَلِكِ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ اینک چنین خداوند برای مردم مثل می‌آورد در امر دین آنها، قتاده گفته در اینجا سه مثال در یک مثل آورده: ۱- قرآن را تشبیه نموده بآبی که از آسمان ریزش میکند و قلب را تشبیه کرده برودخانه و نهرها کسیکه در قرآن و معانی آن تدبّر نماید حظّ بزرگی از آن دریافته مثل نهر بزرگ که بسیار آب در خود میگیرد و کسی که بهمین تصدیق فی الجمله بحق اکتفاء نماید چنین کسی حظّ

صفحه : ۲۹

و انتفاع او از قرآن بسیار کم است و آن مثل نهر کوچک ماند. ۲- پس از آن تشبیه نموده خطورات و وساوس شیطانی را بزبد یعنی کف روی آب که بر آب علو پیدا می‌نماید و آن زبد و کف آب از کثافت خاک ته رودخانه است نه عین آب و همین طور است آنچه در قلب واقع می‌گردد از شکوک که ناشی از خود قلب است نه از ذات حق تعالی و همان طوری که زبد باطل می‌رود و آب صاف باقی می‌ماند همچین شکوک باطل می‌رود و حق باقی میماند و اینکه مثال دوم است.

و مثال سوم (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ الخ) و کفر مثل همان چرکی کثافتی است که از متاع گرفته می‌شود و از آن انتفاع برده نمی‌شود و ایمان مثل آب صاف است که مردم از آن منتفع می‌گردند و تمام می‌شود کلام در آخر (يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ) و (لِلَّذِينَ) تا آخر جمله مستأنف است. (مجمع البیان) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ آیه استیناف از آیه بالا است یعنی پس از آنکه بمثال حال کافر و مؤمن را معلوم میدارد که مؤمن مثال آب پاکی ماند که در ته رودخانه باقی و ثابت میماند و کافر مثل کف روی آب منجر بفساد و نیستی میگردد، پس از برای مؤمن که اجابت دعوت خدا نموده جزاء نیکو است که بهشت می‌باشد لکن کافرین که امر پروردگارش را اجابت نمودند در قیامت حال آنان چنین خواهد بود که اگر بفرض محال مالک تمام روی زمین و مثل آن باشند و بخواهند فداء بدهند قبول گردیده نمی‌شود و برای آنان است بدی حساب و مأوی و جایگاه آنها جهنم است و بد مأوی و محلی است جهنم.

صفحه : ۳۰

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۹]

اشاره

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹) الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصْتَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴) وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵) اللَّهُ يَبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَا بٍ (۲۹)

صفحه : ۳۱

[ترجمه]

آیا کسیکه میداند آنچه از پروردگار تو بر تو نازل گردیده حق است مثل کسی میماند که دلش کور است همانا فقط صاحبان عقل پند میگیرند و متذکر میشوند (۱۹)

(و آنها) کسانی میباشند که بعهد خدا وفاء میکنند و عهد و پیمان خود را نمیشکنند (۲۰)

و نیز آنها کسانی هستند که آنچه را خدا امر پیوند آن کرده پیوند مینمایند و از (هیبت) پروردگار خود خشیت دارند و از سختی عذاب می ترسند (۲۱)

(و نیز عاقلان) کسانی میباشند که صبر کردند بر جهاد از برای رضای پروردگارشان و نماز را بپای داشتند و بعضی از آنچه بآنها روزی داده‌ایم در سر و علانیه انفاق می نمایند و گناه و کار بد را بنیکی دفع کردند (۲۲)

اینها که اینکه صفات را دارند در بهشتهای عدن داخل میگردید و کسانی که صالح باشند از پدران و زنهایشان و اولادانشان داخل میگردند در آن بهشتهای و ملائکه از هر دری بر آنها وارد میگردند (۲۳)

و (میگویند) سلام و سلامتی بر شما باد بآنچه صبر کردید پس نیک است عاقبت و منزل آنها (۲۴)

و آنکسانی که می شکنند عهد خدا را پس از محکم کردن آن و آنچه را که خدا امر نمود وصل کنند قطع نمودند و در زمین فساد کردند بر چنین جماعتی است لعنت و برای آنان است سوء عاقبت (۲۵)

خدا روزی هر کسی را که بخواهد پهن میکند و تنگ میکند برای هر کس که بخواهد و کافرین بحیات دنیا دل شاد شدند در صورتی که حیات دنیا نسبت باختر نیست مگر متاع ناقابل (۲۶)

و آنهاییکه کافر شدند (مشرکین مکه) میگویند چرا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از جانب پروردگارش آیت (معجزه‌ئی) نازل نگردید (ای محمد «ص») بگو خدا گمراه می‌گرداند کسی را که بخواهد و بسوی خودش راه‌نمائی میکند کسی را که بسوی او بازگشت نماید (۲۷)

(و آنها) کسانی میباشند که ایمان آوردند و بذکر خدا قلبهایشان مطمئن گردیده آگاه باشید که بیاد خدا قلبها مطمئن می‌گردد (۲۸)

آنکسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند زندگانی خوشی است برای آنها و نیکوئی بازگشت بآخرت (۲۹)

صفحه : ۳۲

(توضیح آیات)

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَيَدُّكُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ هَمْزُهُ (أَفَمَنْ) استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که کسیکه میداند و بچشم بصیرت می‌بیند که قرآن از جانب پروردگار تو بحق و حقیقت بر تو نازل گردیده مساوی باشد با آنکه نمیداند تفاوت بین آن دو مثل تفاوت بین آدم بینا و آدم کور است آیا چنین کسی مثل آدم کوردل نمی‌ماند که حق و باطل را از هم تشخیص نمیدهد و همین طوری که آدم نابینا راهرا از چاه تمیز نمی‌دهد و خود را در مهلکه می‌اندازد چنین است حال آدم جاهل نادان که علم بقرآن ندارد و از آیات معجزنمای آن نمی‌فهمد که آن از جانب حق تعالی و کلام خدائی است و چنین آیتی از عهده بشر خارج است و همانا صاحبان عقل و دانش میتوانند بین حق و باطل را تمیز دهند و بدانند و عالم گردند که آنچه بر تو فرود می‌آید از طرف پروردگار تو است ساختگی نیست.

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (الَّذِينَ) صفت است برای (أُولُو الْأَلْبَابِ) که صاحبان عقل چنینند که اینان بعهد خدا وفاء میکنند، بقولی مقصود از عهدی که با خدا بسته‌اند همان اعتراف بر بویبتش است که در ازل در پاسخ قوله تعالی (أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ) گفتند آنوقتی که از حضرت عزت خطاب رسید آیا من رب و پروردگار شما نیستم تمام ارواح بشر گفتند بلی تو پروردگار مائی، و مؤمنین یا صاحبان عقل کسانی میباشند که در دنیا بعهد خدا وفاء میکنند و پیمان را نمیشکنند لکن کفار آن عهد ازلی را میشکنند.

و بقول دیگر مقصود آن عهدی است که در کتاب خود از افراد بشر گرفته که امر خدا را اطاعت کنند و عصیان ننمایند.

و شاید اشاره بآن عهدی باشد که در سوره یس آیه ۶۰ خطاب ببنی آدم نموده

صفحه : ۳۳

که (أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) و آن عهدی است که در ازل از بنی آدم گرفته که مطیع شیطان نگردند و بآنها خاطر نشان میکند که شیطان برای شما دشمنی است آشکار.

در مجمع البیان در توجیه آیه گفته یعنی خدا آنچه را که بسوی آنها وحی کرده و آنها را عقلا و سمعا ملزم گردانیده اداء میکنند، و عهد عقلی آنست که در عقل آنها قرار داده اقتضاء صحیح بر اموری و فاسد بودن اموری مثل اینکه باقتضاء عقل هر فعلی فاعل می‌خواهد و اینکه هر مصنوعی منتهی می‌گردد بصناعی که خودش مصنوع دیگری نباشد و الا منجر می‌گردد بغیر متناهی یعنی تسلسل لازم می‌آید و تسلسل باطل است، و نیز در عقل آنها قرار داده که بفهمند از برای اینکه عالم مدبری هست که شبیه مخلوقات نیست.

و عهد شرعی آن عهدی است که پیمبر از مؤمنین گرفت و آنرا بقسم مؤکد گردانید که فرمانبرداری کنند و نافرمانی ننمایند و از آنچه آنها را ملزم گردانیده از اوامر و نواهی شریعتش تا آخر. (پایان) وَالَّذِينَ يَصْتَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ و نیز از صفات آنهاست که میدانند یا از صفات صاحبان عقل چنین است که آنچه را که خدا امر نموده بوصول کردن او از صله رحم و دوستی مؤمنین و مراعات جمیع حقوق الله و حقوق مؤمنین وفاء میکنند و آنها از روز حساب ترسانند.

از جابر انصاری چنین روایت شده که ابی جعفر علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نیکوئی نمودن بوالدین و صله ارحام حساب قیامت را آسان میگرداند و بعد از آن اینکه آیه را تلاوت فرمود، و بقولی مقصود از (يَصْتَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ) صله محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و معاونت آنها در جهاد.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و نیز از صفات مؤمنین و صاحبان عقل چنین است که آنها متّصف بصفه صبر میباشند، و چون در آیه صبر را بچیزی تخصیص نداده (صَبَرُوا) بطور اطلاق شامل

صفحه : ۳۴

تمام اقسام صبر میگردد: صبر در عبادات، صبر بر مصیبات، صبر بر ترک معاصی هر گاه مقصود طلب رضای الهی باشد. و نیز از صفات برجسته مؤمنین و صاحبان عقل اینکه است که آنها نماز را برپا میدارند یعنی در امر نماز اقامت و پایداری مینمایند و نماز را با اجزاء و شرائط مقرره با خلوص هر یک را در وقت خود بجا میآورند.

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً و دیگر از اوصاف برجسته مؤمنین و صاحبان عقل اینکه است که از آنچه خداوند بآنها روزی نموده انفاق مینمایند اگر چه روزی شایع در مال است لکن چون (ماء) موصوله در (مِمَّا) اطلاق دارد میتوان گفت که آنچه را که خدا از نعمتها نصیب انسان نموده شامل میگردد مثل علم نافع و قوت بدن و نیرومندی و ریاست و شهرت که هر یک از آنها که روزی انسان شده در مورد خودش انفاق نماید سِرًّا و عَلَانِيَةً، گفته اند در واجبات مثل زکوة انفاق علنی بهتر است و در مستحبات مخفیانه اولی تر است.

دیگر آنکه (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ) و نیز عمل آنها اینکه است که بدی را بخوبی دفع و برطرف میکنند چون الف و لام الحسنه و السیئه جنس است و هر خوبی و بدی را شامل میگردد اگر چه غالبا سیئه اطلاق بر گناه میشود چنانچه حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که بمعاذ بن جبل فرموده (اذا عملت سیئه فاعمل بجنبها حسنة)

وقتی عمل بدی کردی پهلوی او عمل نیکی بجا آور، لکن اطلاقش شامل میگردد اینکه هر عمل بدی را دفع میکنند باعمال نیکو مثل اینکه کسی که باو بدی و تعدی کرد در عوض بوی نیکی مینماید قوله تعالی (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) یا اگر خودش نسبت بکسی تعدی کرد آنرا در عوض بکارهای خوب جبران مینماید، (أَوْلِيكَ) خبر موصولات و اشاره است یعنی اینکه جماعتی که باین صفات موصوفند برای آنان است عاقبت نیکو.

صفحه : ۳۵

جَنَاتٍ عِيدَنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ پاداش چنین نیکوکارانی بهشتهای اقامت است که اقامتگاه آنها است و در آن داخل میگردند.

و برای اتمام نعمت بآن برگزیده گان وعده میدهد که نه فقط خود تنها وارد بهشتهای دائمی میگردند بلکه برای روشنی چشم آنها کسانی که صلاحیت دارند از آباء و ازواج و اولادهای آنها نیز داخل بهشت میگردند و بقید صلاحیت معلوم میشود که کسانی بحکم

تبعیت با آنها وارد بهشت میگردند که صالح باشند و با ایمان و کافر نباشند زیرا که بهشت برای کافرین حرام است اگر چه مقام آنان بدرجه آن مؤمنین نباشد و اینکه تفضلی است نسبت بآن اشخاصی که متصف بآن صفاتی که در آیه ذکر شد بوده باشند.

و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ برای احترام و بزرگواری آن اشخاص از هر دری از درهای بهشت عدن که منزلگاه آنان است ملائکه یعنی جماعتی از ملائکه بر آنها وارد میگردند و بآنها تحیت و سلام میگویند، شاید مقصود از سلام ملائکه مزده بآنها است که شما مؤمنین در محل امن و امان قرار گرفته و از هر آفت و ناملائمی در سلامتی و امان میباشید و تمام اینکه نعمتها پیداش صبری است که آن جماعت در دنیا نمودند و آخرت را بدینا نفروختند.

و الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ در مقابل آن اشخاصیکه متصف بآن صفات و اعمال نیکو میباشند مردمانی که بعکس آنهائیکه بعهد خدا وفاء نمینمایند و نقض میثاق میکنند و بیمانی که بسته شده وفاء نمیکند و قطع رحم مینمایند و آنچه مأمور گردیده‌اند بپیوندند می‌برند و باضافه در زمین فساد میکنند اینکه گروه از مردم مشمول لعنت خدا

صفحه : ۳۶

گردیده‌اند و سرای بد برای آنان آماده شده.

اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ خدا است که پهن میکند و زیاد میکند روزی هر کس را که بخواهد و تنگ میکند روزی هر کس را که بخواهد، ظاهر و هویدا است که وسیع کردن روزی و آنچه در عالم واقع می‌گردد بخواست ایزدی از روی حکمت خداوندی واقع میگردد و کافرین بوسعت روزی و زیادتی مال و ثروت و عناوین دنیوی مسرور میگردند بگمان اینکه مال دنیا برای آنها پایدار است، دیگر ندانسته‌اند که اصلا حیات دنیا نسبت بحیات آخرت نیست مگر یک متاع اندکی، اشاره به اینکه که انسان عاقل نباید از مال و منال و جهات دنیوی خورسند باشد یا از تنگی روزی و فقر محزون باشد چند روزه عمر دنیا در مقابل سرای آخرت که دائمی و باقی است ارزشی ندارد. متنبی گفته:

اشد الغم عندی فی سرور تیقن عنه صاحبه انتقلا

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ مَقُولٌ قَوْلِ كَافِرِينَ است که برسول میگفتند چرا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیت یعنی معجزه‌ئی مثل معجزات پیمبران دیگر موسی (ع) و عیسی (ع) نازل نگردیده آیه خطاب برسولش مینماید که باینها بگو خدا هر کس را بخواهد گمراه میگرداند و کسانی را که بسوی او بازگشت نموده هدایت مینماید.

آیه ارشاد باین است که آنهائیکه در راه اطاعت نبودند و مطیع پیمبران نگردیدند خدا آنها را گمراه میگرداند یعنی آنان را هدایت نمیکند وقتی هدایت حق تعالی بآنها نرسید گمراه میگردند اینکه است که فرموده هدایت میکند بسوی او کسی را که باو بازگشت نموده یعنی ایمان آورده.

صفحه : ۳۷

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) هدایت شدگان کسانی میباشند که ایمان آورده‌اند و قلبهای آنها بذکر خدا مطمئن گردیده آگاه باشید که فقط بیاد خدا قلبها مطمئن میگردد.

اینکه آیه و آیه بعد (الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْخ) آیه بالا را توضیح مینماید که خداوند هدایت مینماید کسانی را که ایمان

آوردند و در اثر توجه بمبدءشان قلبهای آنان مطمئن بایمان گردیده و بیاد خدا مأنوس گردیده‌اند.

در مجمع در توضیح ذکر گفته ذکر حاصل شدن معنا است در نفس و گاهی علم را ذکر گویند و نیز قولی را که با آن قول معنی آن حاضر باشد در نفس ذکر نامند و در اینجا خدای تعالی مؤمن را توصیف نموده که مؤمن قلبش مطمئن بذکر خدا گردیده، و در جای دیگر مؤمن را توصیف نموده (إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ) بجهت اینکه مراد باوّل ذکر ثواب و انعام او است، و مقصود از دوم ذکر عقاب و انتقام او است پس می‌ترسد و قلب او می‌طپد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنَ مَا أَجْرُ الَّذِينَ آمَنُوا مبتداء و (طوبی) مصدر از باب طاب مثل: بشری و زلفی یعنی خیر و خوشی برای کسانی است که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند.

و در توجیه کلمه (طوبی) نیز ده قول از مفسرین نقل شده و ما در اینجا فقط قول دهم را نقل میکنیم و خاتمه میدهم.

(طوبی) درختی است در بهشت که اصل آن در خانه نبی صلی الله علیه و آله و سلم است و در خانه هر مؤمنی شاخه‌ئی از آن است، و اینکه قول جماعتی از مفسرین است.

و همین معنی از ابی جعفر علیه السلام روایت شده و در وصف درخت طوبی فرموده که اگر سواره‌ئی صد سال در سایه آن برود از آن خارج نمیگردد تا آنجا که فرموده بروایت علی بن ابراهیم بسندش از ابی عبد الله علیه السلام که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه (سلام الله علیها) را بسیار می‌بوسید بعضی از زنهاش اعتراض کردند فرمود وقتی که معراج رفتم و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک بدرخت طوبی گردانید

صفحه : ۳۸

و بمن سببی از آن داد و خوردم و آن سیب تبدیل شد بآبی در پشت من پس چون آمدم بزمین با خدیجه نزدیکی نمودم او بفاطمه حامله گردیده پس هر وقت که مشتاق بیهشت میشوم فاطمه را می‌بوسم و بوی درخت طوبی را استشمام میکنم، و ثعلبی بسند خود از ابن عباس چنین روایت میکند که گفته (طوبی) درختی است در بهشت اصل آن در خانه علی علیه السلام است و هر شاخه‌ئی از آن در خانه مؤمنی است تا آخر. (پایان)

صفحه : ۳۹

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَلْتَلَوْا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ (۳۰) وَ لَوْ أَنْ قُرْآنًا سُرِّيَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلُّمٌ بِهِ الْمَوْتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَيِّبُهُمْ بِمَا صَيَّعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲) أَلَمْ يَنْهَوْا النَّاسَ أَنْ يَمْكُرُوا مَكْرَهُمْ وَ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَ كَانُوا يُخَالِفُونَ مَا يُحْتَكُمُ بِهِ رَبُّهُمْ مِنْ دُونِ الْبَيِّنَاتِ الَّتِي نُنزِلُ بِالْحَقِّ وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۳) لَّهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴)

واق (۳۴)

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

صفحه : ۴۰

[ترجمه]

همچنانکه پیش از تو پیغمبرانی فرستادیم ما تو را بر امتی فرستادیم که پیش از اینها امت‌هایی گذشته بودند تا اینکه بر اینها بخوانی آنچه را که بتو وحی نمودیم در حالی که اینها بخدای رحمن نمی‌گروند بگو که رحمن پروردگار من است نیست الهی مگر او بر او است توکل و اتکاء من و بسوی او است بازگشت من (۳۰)

و اگر کتابی بود که کوهها را بحرکت می‌آورد یا بآن زمین شکافته میگردید یا مردگان را بسخن می‌آورد اینکه قرآن بود که در نهایت اعجاز و پند است بلکه امر جمیعاً راجع بخدا است آیا مؤمنین ندانسته‌اند که اگر خدا میخواست تمام مردم را هدایت مینمود و همیشه کسانی که کافر شدند می‌رسد بآنها بسبب کردارشان عذابی کوبنده تا اینکه بیاید وعده خدا یعنی مرگ یا قیامت یا فتح مکه یا تو ای محمد فرود می‌آی بموضع نزدیک از جای آنها یعنی حدیبیه که نزدیک مکه است بدرستی که خدا خلف وعده نمیکند (۳۱) و همانا کافرین پیغمبرانی را که پیش از تو بودند استهزاء میکردند و ما کافرین را مهلت دادیم پس از آن آنان را گرفتیم بعقوبت پس چگونه بود عقاب ما (۳۲)

آیا کسیکه او نگهبان بر هر کسی است و پاداش دهنده هر کس است بآنچه کرده برابر است با کسیکه چنین نباشد و کافرین برای خدا شرکائی قرار دادند ای محمد بگو اینکه شرکاء را نام نهید باسما و اوصافیکه لایق آنها است یعنی خدا را خالق و رازق و قادر میگویند و اطلاق هیچ بر بت‌ها نمیتوان کرد بلکه خبر میدهید شما خدا را بآنچه نمیدانند (نفی علم بانتفای معلوم است) در زمین یعنی شریکی برای خود، یا نام میگذارید بت‌ها را بمحض سخن بلکه برای کسانی که کافر شدند مکرشان آراسته گردیده و بازداشته شده‌اند از راه راست و کسی را که خدا گمراه گردانید برای او هدایت کننده‌ئی نخواهد بود (۳۴)

برای آنها در دنیا عذاب است و عذاب آخرت سخت‌تر است و نیست برای آنها از عذاب خدا نگاه دارنده‌ئی (۳۵) ... مثل بهشتی که خدا بمتقین وعده داده (چنین است) که نهرها از زیر (غرفه‌ها یا درختهای آن) جریان دارد و مأکولانش دائمی و سایه آن همیشه بر قرار است اینست عاقبت کسانی که پرهیزکار گردیدند و عاقبت کافرین آتش است (۳۶)

صفحه : ۴۱

(توضیح آیات)

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ خُطَابَ رَسُولِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و در مقام اتمام نعمت که در آیه بالا- اشاره نموده که هر کس را بخواهد نعمت او را زیاد میکند و بر هر کس بخواهد تنگ میگرداند، بالا-ترین نعمتهائی که بافرد بشر تفضل نموده ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است عموماً و ارسال نبی-خاتم (ص) و انزال کلام الله یعنی قرآن خصوصاً که کتاب او است از بالاترین نعمتها بشمار میرود، و در اینکه آیه تذکر میدهد که تو را فرستادیم بجماعتی که پیش از آنها امت‌های دیگری گذشته‌اند چنین کردیم برای اینکه بر آنها بخوانی آنچه را که بسوی تو وحی مینمائیم یعنی قرآن که از گمراهی و ضلالت در جاده مستقیم رهسپار گردند.

وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ مفسرین در توجیه آیه چنین گفته‌اند: مقصود مشرکین مکه‌اند که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آنها میگفت بخدای رحمن سجده کنید میگفتند رحمن چیست که ما باو سجده کنیم، و نیز در شأن نزول آیه گفته‌اند که در صلح حدیبیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بنویس

(بسم الله الرحمن الرحيم)

سهل بن عمرو و مشرکین گفتند ما رحمن را نمیشناسیم مگر صاحب یمامه یعنی مسیلمه کذاب، بنویس (باسمک اللهم) چونکه اهل جاهلیت اینطور می‌نوشتند اینکه بود که بر رسول خطاب شد که بگو او پروردگار من است و اله و معبودی نیست مگر او و بر او است اتکاء من و بسوی او است بازگشت من.

وَلَوْ أَن قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَل لَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً در شأن نزول آیه گفته‌اند جمعی از قریش مثل ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه و تابعین آنها در پشت کعبه نشستند و رسول را احضار نمودند و گفتند

صفحه : ۴۲

تو ادعاء میکنی که من رسول خدایم و اینکه قرآن کتاب من که از نزد خدا فرود آمده اگر میخواهی تابع تو گردیم باین قرآن خود کوههای مکه را بردار تا زمین صاف و فراخ گردد و نیز زمین را بشکاف تا چشمه‌ها و جویها روان شوند و ما زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که جد تو است یا پدران ما را زنده کن تا ما از آنها پرسیم آیا حق است آنچه تو میگوئی یا باطل است همانا عیسی مرده زنده میکرد و تو خوارتر نیستی نزد خدا از عیسی تو نیز اینکه نوع معجزات را بما بنما تا بتو ایمان آریم آنوقت اینکه آیه (وَلَوْ أَن قُرْآنًا) تا آخر نازل گردید و در توجیه آیه از مفسرین دو قول نقل شده:

اول- اگر کتابی در عالم بود که در موقع خواندن کوهها را بحرکت میآورد و در زمین سیر میداد یا زمین را قطعه قطعه مینمود یا بان مرده را بصدا میآورد و تکلم میکردند چنین کتابی قرآن بود زیرا که قرآن افضل از تمام کتابهای آسمانی بشمار میرود. توجیه دوم اعتراض بکفار مکه است و پاسخ آنها در طلب معجزه و اشاره به اینکه که اینها چنین مردم لجوج متفرغنی میباشند که اگر بقرآن کوهها بحرکت میآمد آنطوریکه خواهش اینها بود، و نیز زمین ببرکت قرآن شکافته میشد و چشمه‌های آب بیرون می‌آمد یا بقرآن مرده‌ها بسخن میآمدند و تو را تصدیق مینمودند (جواب شرط بقرینه سؤال محدوفست) اگر اینکه طور هم بود کفار مکه ایمان نمی‌آوردند قوله تعالی (لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

بَل لَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً (بل) اضراب است از کلمه لو (وَلَوْ أَن) میباشد یعنی چنین نیست که خدای تعالی بر معجزات دیگر غیر از قرآن قادر نباشد تمام امور راجع بعلم و حکمت او است، و شاید مقصود چنین باشد که چون خدای تعالی میدانست اینها ایمان نمی‌آورند اینکه بود که ظهور معجزات دیگر را از آنها بازداشت که بعداب دنیوی

صفحه : ۴۳

گرفتار نگردند زیرا اگر آنچه آنها میخواستند از معجزات بدست رسول جاری میگردید و با اینکه حال ایمان نمی‌آوردند در مورد عذاب دنیوی واقع میگردیدند چنانچه امم گذشته گان چنین شدند که پس از آنکه طلب معجزه میکردند و مطابق خواهش آنان رسول معجزه میآورد حمل بسحر میکردند و منجر بهلاکت میگردیدند مثل قوم عاد و ثمود و باقی کفار.

أَفَلَمْ يَأْسِرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً گویند امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و غیر اینها (أَفَلَمْ يَأْسِرِ) را به (أَفَلَمْ يَبِينِ) قرائت نموده‌اند و اکثر مفسرین به (أَفَلَمْ يَعْلَمِ) معنی کرده‌اند یعنی آیا کسانی که ایمان آورده‌اند ندانسته که اگر خدا

بخواهد تمام مردم را از روی جبر هدایت مینماید ولی خدا نخواست، و بنا بر اینکه (تبیاس) بمعنی مایوسی باشد معنی آیه چنین میشود آیا مؤمنین مایوس نشدند از ایمان آوردن کفار برای اینکه میدانستند اگر خدا میخواست و مصلحت بود تمام مردم را بجبر هدایت مینمود و چون اینکه کار منافی تکلیف است و تکلیف باید از روی اختیار باشد چنین نکرد با اینکه قدرت داشت بر آنچه کفار از معجزات می طلبیدند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ وَكَسَانِيكَةٌ كَافِرٌ شَدِيدٌ بِيَادِشِ كُفْرٍ وَعِنَادِشَانِ هَمِيْشَةً بَانَانِ عَذَابِ كُوبِنْدَةٍ اَز قَحْطِي وَ قَتْلِ وَ عَذَابِهَائِ دِيْگَر بَانَاهَا اَصَابَتْ مِيْنَمَائِدِ تَا اِيْنَكِه بِنِيَادِشَان رَا بَر كَنْدِ وَ اِيْنَكِه تَهْدِيْدِ بَكْفَارِ اسْتِ اَسْتِ كِه دَسْتِ اَز عِنَادِ بَر دَارَنْدِ .
 اَوْ تَحِيْلٌ قَرِيْبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ يَا اِيْنَكِه تُو اِي مَحْمَدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَرُوْدِي فَرُوْدِ اَتِيْ بِنَزْدِيْكَ مَنَزَلِ اَنهَاءِ، شَائِدِ مَقْصُوْدِ اِيْنَكِه بَاشَدِ كِه نَزْدِيْكَ اسْتِ تُو فَتَحِ مَكَّه بِنَمَائِي وَ بَر اَنهَاءِ مَسْتُوْلِي گَرُوْدِي تَا وَ قْتِي كِه وَعْدِه خُدا يِعْنِي اَمْرِ قِيَامَتِ بِيَايِدِ هَمَانَا خُدا خَلْفِ وَعْدِه نَخُوَاهَدِ نَمُوْدِ وَ اِيْنَكِه اِيَه تَسْلِيْتِ مِيْدهَدِ رَسُوْلِش رَا كِه اَنهَائِي كِه تُو رَا اسْتَهْزَاءِ مِيْكَنَنْدِ يَا اِيْرَادَاتِ بِي مَوْرُوْدِ مِيْگِيْرَنْدِ تُو بَر اَنَانِ مَسْلُطِ خُوَاهِي گَرُوْدِيْدِ وَ اَنهَاءِ بِيَادِشِ اَعْمَالِ بَدِشَانِ

صفحه : ۴۴

خواهند رسید.

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بُرْسِيْلٍ مِّنْ قَبْلِكُمْ فَاَمَلِيْتُمْ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ اِيْنَكِه اِيَه كَاْفِرِيْنَ رَا تَهْدِيْدِ مِيْكَنْدِ وَ بَانَاهَا خَبْرِ مِيْدهَدِ كِه اَن كَاْفِرِيْنَ زَمَانِ پِيْشِيْنِ بِه پِيْمْبَرَانِ اسْتَهْزَاءِ مِيْنَمُوْدَنْدِ وَ مَا اَنهَاءِ رَا مَهْلَتِ دَاْدِيْمِ كِه بَاخْتِيَارِ خُوْدِ اَنچِه خُوَاهَنْدِ بَكَنْنْدِ پَسِ اَز اَنكِه ظَلْمِ وَ تَعَدْيِ رَا بَاتَهَاءِ رَسَانِيْدَنْدِ اَنهَاءِ رَا بَعْدَابِ گَرَفْتِيْمِ اِيْنَكِه كَاْفِرِيْنَ بِيْنَنْدِ عَذَابِ اَنهَاءِ رَا چِگُوْنِه بُوْدِ وَ حَذْرِ كَنْنْدِ .
 پَسِ اَز تَهْدِيْدِ بَاَسْتَهْزَاءِ كَنْنْدِ گَانِ اِيَه بَعْدِ رَا سَه قَسْمَتِ نَمُوْدِه: اَوَّلِ دَر مَقَامِ اِعْتِرَاضِ بَكْفَارِ بَر اَمُوْدِه دَر شَرِكْشَانِ وَ حِجْتِ مِيْطَلْبِدِ وَ فَرَمُوْدِه اَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ اِيَا اَنكَسِيْكَه بَر هَر نَفْسِي قَائِمٌ وَ نَگَهْبَانِ اُو اسْتِ وَ بَانَچِه كَسْبِ نَمُوْدِه (عَالَمِ بَاوِ اسْتِ) پَادَاشِ دِهَنْدِه اُو اسْتِ اِيَا چِيْنِيْنِ كَسِيْ دَر اسْتَحْقَاقِ عِبَادَتِ بَر اَبْرِ اَن كَسِيْ اسْتِ كِه چِيْنِيْنِ نَبَاشَدِ، هَمَزِه (اَفَمَنْ) هَمَزِه اسْتَفْهَامِيْ دَر مَقَامِ اَنْكَارِ اسْتِ يِعْنِي چِيْنِيْنِ نِيْسْتِ كِه گَمَانِ كَرْدِه اَنْدِ (وَ جَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ) دُوْمِ بِيْچِه دَلِيْلِ بَگَمَانِ فَاَسَدِ خُوْدَتَاْنِ بَر اِي خُدا شَرِكَاءِ قَرَارِ دَاْدِيْدِ .

سوم امر الزامی بمشركين است (قُلْ سَمُّوْهُمْ اَمْ تُنَبِّئُوْنَہَ بِمَا لَا يَعْْلَمُ فِي الْاَرْضِ اَمْ بِنَظَرٍ مِّنَ الْقَوْلِ) مفسرين در توجیه آیه چنین گفته اند ای محمّد صلی اللّٰه عليه و آلہ و سلّم باین مشرکین بگو آن بتها را نام گذاری کنید و ببینید چه نامی در خور آنان است و بنگرید که آنها استحقاق شرکت با خدا در عبادت دارند یا نه، خدای تعالی دارای صفات جلال و جمال و کبریائی و عظمت است و دارای علم و قدرت و حکمت و باقی اوصاف خدائی است و ببینید اینها نیز چنینند و اگر تصوّر کنید اینها الهند بایستی خالق و رازق باشند آیا اینکه طورند.

(اَمْ تُنَبِّئُوْنَہَ) ام استفهام منقطعه است و کلام را از جلو منقطع میگرداند یعنی آیا شما خدا را خبردار میکنید به اینکه که در زمین برای او شریک هست و او نمیداند یا کلام باطل ظاهری میگوئید که آنرا حقیقتی نیست یعنی لفظ فقط

صفحه : ۴۵

است، و بقول دیگر آیا بظاهر کتابیکه خدا بشما نازل گردانیده شما اصنام را آلهه نامیده اید پس ظاهر شد که شما مشرکین هیچ دلیلی نه عقلی و نه سمعی ندارید که الوهیت اصنام را ایجاب نماید بلکه فقط یک لفظ بی معنایی است که از دهنهائیتان ظاهر میگردد و بآن تلفظ مینمائید.

الْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

صفحه : ۴۸

[ترجمه]

و آن کسانی که بآنها کتاب عطاء نمودیم بآنچه بر تو نازل گردیده خوشحال میشوند و برخی از جماعت آنها کسانی میباشند که بعضی از آنها انکار مینمایند ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو همانا من مأمور گردیده‌ام که خدا را عبادت کنم و برای او شریک نیآورم پیرستش خدا دعوت میکنم خلق را و بسوی او است بازگشت من (۳۶) همچنانکه بر انبیاء قبل کتاب بزبان قومشان فرستادیم قرآن را کتابی محکم بزبان عربی نازل گردانیدیم و اگر تو تابع هواهای آنها گردی پس از آنکه (از جانب خدا) عالم گردیدی نیست تو را از عذاب خدا یآوری و نه نگهدارنده‌ئی (۳۷) و همانا ما پیش از تو پیمبرانی فرستادیم و برای آنها زنها و اولادهائی قرار دادیم و نباشد برای پیغمبری که معجزه‌ئی بیاورد مگر باذن خدا و برای هر امری وقتی معین نوشته شده (۳۸) محو می نماید خدا آنچه را که بخواهد و اثبات میکند آنچه را که بخواهد و نزد او است اصل کتابی که تغییر پذیر نیست (یعنی کتاب قضاء و قدر) (۳۹)

و اگر ما بنمایانیم بتو بعضی از آنچه را که بآنها وعده داده‌ایم یا تو را بمیرانیم بر تو وظیفه تبلیغ کردن است و بر ما است حساب آنها (۴۰)

آیا (اینکه کافرین) ندیدند که امر ما میرسد بزمین کفار مگه و از اطراف آن می‌کاهیم یعنی از تصرف آنها خارج میکنیم و بتصرف مسلمانها می‌دهیم و خدا حکم میکند و هیچ رد کننده و عقب اندازه‌ئی نیست بر حکم او و او بسرعت حساب همه خلق را میکشد (۴۱)

و حقیقه کسانی که پیش از اینها از کفار بودند که مکر کردند با پیغمبرانشان و جزای تمام آن مکرها نزد خدا است میداند آنچه را که هر کسی مکر میکند و بزودی کفار خواهند دانست که عاقبت نیکو برای کی است (۴۲) (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) کافرین گویند تو رسول مرسل نیستی بگو خدا کافی است که بین من و بین شما گواه باشد و نیز کسانی که نزد آنها علم کتاب است (کافی میباشند برای گواهی) (۴۳)

صفحه : ۴۹

(توضیح آیات)

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ كَقَوْلِهِمْ مَقْصُودُ أَصْحَابِ رَسُولِنَا أَنَّهُمْ إِيمَانُ آوَرَدْنَا وَ تَصْدِيقُ بَقَرَانِ نَمُودْنَا وَ بَنُورِ آَنِ خُوشِحَالِ كَرْدِيدْنَا (وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ) يَعْنِي يَهُودَ وَ نَصَارَى وَ مَجُوسِنَا كَمَا بَعْضُ مَعَانِي قُرْآنِ وَ آَنِجِهَ رَا كَمَا مَخَالِفِ أَحْكَامِ آَنهَا بُوَدِ انْكَارِ نَمُودْنَا. (حَسَنَ وَ قَتَادَةَ وَ مَجَاهِدَ) (پایان) وَ بَقُولِ دِيْكَرِ

در اینکه آیه خدای تعالی برسولش خبر میدهد که اهل کتاب خوشحال میگردند بآنچه بر تو فرود آمده لکن بعضی از حزبهای آنها مثل حی بن اخطب و کنانه بن ربیع و تابعین آنها از یهودیان و سید و عاقب و تابعین آنها از نصاری کسانی میباشند که بعضی از آنها که مخالف رأی آنها است از روی عداوت انکار مینمایند.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند آنکسانیکه از اهل کتاب ایمان آوردند عبد الله سلام و کعب و اصحاب آنها بودند و از نصاری آنهایکه اسلام آوردند هشتاد مرد بودند چهل نفر آنها اهل نجران و سی و دو نفر آنان در زمین حبشه نزدیک یمن منزل داشتند. قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكُ بِهِ إِلَهًا أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مِآبِ خُطَابِ رَسُولِ اسْتِ كِه باینهائیکه انکار میکنند بگو من مأمور گردیده‌ام که خدا را عبادت کنم و بر او شریک نیاورم و شما را بسوی او میخوانم و بازگشت من بسوی او است. شاید آیه اشاره باشد که من بر خلاف دین حق که شما مدعی آئید چیزی نمیگویم من خدای واحد احد را عبادت میکنم و در عبادت کسی را با او شریک نمیگردانم شما هم معتقد هستید که آفریننده جهان و جهانیان خدا است و ما

صفحه : ۵۰

و شما در اینکه جهت متفقیم و من شما را بسوی او میخوانم که رو باو آرید و فقط او را پرستش نمائید. وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنَّ أَتَّبَعْتَهُ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ یعنی همچنانیکه نازل کردیم کتابهای آسمانی را بر انبیاء قبل بزبان خودشان، نازل کردیم بر تو کتابی محکم مشتمل بر حکمت بلسان عربی واضح جلی، گویا فرموده ای رسول پس از آنکه تو عالم بحقایق گردیدی و بطلان گفتار کفار و مشرکین را دانستی که سعی و کوشش میکنند و مکر اندیشی مینمایند که خلل در دین تو اندازند و تو را تابع هواهای خود گردانند اگر تو فریب آنها را بخوری و متابعت آنها را نمائی ناصر و معینی نداری که دفع کند عذاب خدا را از تو و نه نگهدارنده‌ئی که تو را از عذاب بازدارد زیرا که تمام موجودات دوست دار دوستان خدایند و دشمن دشمنان او، خطاب بیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد امت میباشند یا اینکه چون معلوم است که هیچوقت رسول اکرم (ص) تابع کفار نمیگردید اینک خطابات شاید برای اینک است که طمع کفار و مشرکین قطع گردد که میخواستند بهر وسیله‌ئی باشد حضرت را تابع کیش خود نمایند و نیز ایمان مؤمنین محکم تر گردد.

مفسرین گفته‌اند چون عبد الله بن امیه و جمعی از مشرکین رسول را سرزنش مینمودند و میگفتند همت اینکه مرد همیشه مصروف بازواج و مشغول بزنان است اگر پیمبر بود بایستی امر نبوت و تبلیغ او را از اینک عمل باز دارد، اینک آیه نازل شد. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانِ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَهُ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ در اینک آیه دو مطلب را تذکر میدهد یکی پاسخ مشرکین و اعتراض آنها بر اینک باید اشتغال برسالت انسان را از تعیشتات نفسانی و مخالطت با زنها

صفحه : ۵۱

باز دار، در ردّ قول آنها فرموده ما قرار دادیم برای پیمبران پیشین زنها و اولادهائی، شاید اشاره باین باشد که پیمبران بدون اذن حق تعالی عملی را انجام نمیدادند چنانچه در باره آنحضرت است (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) سوره نجم آیه ۳۰، و البته در همین عمل کثرت ازدواج آنها نیز حکمت و مصلحتی مخفی بوده مثل کثرت اولاد و غیر آن که بحکم خدا انجام میدادند.

و دیگر آیه تذکر میدهد که رسول را نمیرسد که معجزه‌ئی از آنچه شما طلب میکنید بیاورد مگر باذن خدا و برای هر چیزی وقتی و مدتی است نوشته شده یعنی تمام امور و مدت هر چیزی در ازل ثبت گردیده مطابق علم ازلی بر نظام عالم (لا مبدل لکلمات الله و لا راد لقضائه).

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (سخنان مفسرین در توجیه آیه یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ) در مجمع البیان در توجیه آیه هشت قول از مفسرین نقل نموده که در اینجا خلاصه آنرا ترجمه مینمائیم:

- ۱- مقصود محو و اثبات راجع باحکام است از ناسخ و منسوخ.
- ۲- از کتاب حافظین اعمال مباحات و آنچه را جزاء ندارد محو میکند و آنچه را از طاعات و معاصی پاداش دارد اثبات مینماید.
- ۳- از گناه مؤمنین آنچه را بخواهد از روی تفضل عقاب آنها را ساقط میکند و گناه آنکه را که اراده کرده عقوبت آنرا از روی عدل اثبات مینماید.
- ۴- آیه عام است و شمول دارد از رزق محو میکند آنچه را بخواهد و از مدت عمر نیز آنچه بخواهد کم یا زیاد میکند و از سعادت و شقاوت نیز چنین است ۵- در مثل تنگ نمودن ارزاق و محنت‌ها و مصیبات آنچه را بخواهد کم میکند یا زیاد مینماید.
- ۶- بتوبه جمیع گناهان را محو مینماید و اثبات مینماید بجای آن حسنات را ۷- محو میکند از قرن‌ها مردمی را و اثبات میکند هر چه را بخواهد از مردم

صفحه : ۵۲

۸- (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ) یعنی ماه را (وَيُثَبِّتُ) یعنی خورشید را. و مطابق هر کدام از اینکه آراء آیه‌ئی یا اخباری نقل نموده و گفته است (أُمُّ الْكِتَابِ) لوح محفوظ است که تغییر و تبدیل نمیکند زیرا که (کل کائن مکتوب فیه) الخ. (پایان) در تفسیر طنطاوی برای توضیح و (لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ) مثالی آورده که برای توضیح مختصری از آنرا در اینجا ترجمه مینمائیم:

چنین گفته برای هر پیش آمدنی حکمی است که جز آن نیکو نیست و از مقترحات و معجزات نیز آنچه نازل گردد پیش از وقت آن صحیح نیست و نه عذاب که برای ترسانیدن قبل از وقت آن واقع گردد، و نیز نبوت مثل موسی و عیسی علیهما السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم در غیر زمانی که مقدر گردیده حاصل نمیگردد و چنین است عمرهای مردم و وقوع اعمال و احوال آنان تماما نوشته شده و ثبت گردیده نه جلو می‌افتد و به عقب.

و در اینجا دنیا را از شمس و زمین و زراعات را مثل آورده بمدرسه‌ئی که مرتب گردیده و کلاسهای آن منظم شده و برای هر کلاس معلمین تعیین گردیده که برای هر یک از دانش‌جویان درس مخصوص تعلیم نمایند و مدیر مدرسه راهها و قوانینی و اوقاتی تعیین کرده برای امتحانات تلامذه اینکه است که می‌بینی هر یک از مدرسین پس از عمل تدریس بمنزل خود می‌روند و از رفت و آمدن آنها قانون مدرسه تغییر نمیکند.

چنین است دنیا که خداوند در علم قدیم خود آنرا مانند یک مدرسه‌ئی ترتیب و تنظیم داده و اینکه نظام (جهان) بمقتضای حقائق ثابتة متعلق علم حق تعالی واقع گردید و بر همین علم ازلی است که شمس و قمر و کواکب جریان دارند و نباتات و حیوانات ظاهر میگردند و موت و حیات متعاقب یکدیگرند و ستاره‌ئی ظاهر و ستاره دیگر فانی میگردد و زراعتی می‌روید و زراعتی درو میشود، پیمبری می‌آید پیمبر دیگر می‌میرد و دینی امتداد مییابد و دینی منسوخ میگردد و هر

صفحه : ۵۳

کوکبی که صلاحیت برای بقاء دارد مثل زمین ما گویا آن صحیفه‌ئی است که در آن نوشته میشود و محو میگردد بمقتضای محو و اثباتی که نزد ملائکه است و اینها تابع همان منهج اصلی است که امم و دول و زروع و احکام و نظامات متعاقب یکدیگر مثل یونان و رومان و عرب و اروپا و اهل شرق کل اینها محو و اثبات است بمقتضای نهج مرسوم و چنین است نسخ آیه‌ئی از قرآن و اثبات غیر

آن مثل نسخ زرع بزوع و نسخ شب بروز و قومی بقوم دیگر و دینی بدین دیگر (کل فی وقته). (پایان) و إِنَّ مَا تُرِيئُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ذات متعال شاید برای اطمینان دل رسولش که مبادا در ایمان نیاوردن مشرکین خود حضرتش نیز مقصیر باشد خبر میدهد که خواه بتو بنمایانیم بعض عذاب کافرین را یا تو را پیش از آنکه بنمایانیم بمیرانیم بر تو پس از تبلیغ که وظیفه تو است دیگر چیزی نیست بر تو است تبلیغ رسالت و بر ما است حساب آنها أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرُ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ نقص بمعنی گرفتن بعض چیزی از تمام آن است و اطراف ارض نواحی آن است و (نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) اینکه جمله محلاً منصوب است بر اینکه حال باشد برای فاعل (نَأْتِي).

یعنی آیا کفار نمی‌بینند، شاید مقصود کفار مکه باشد که (أَنَا نَأْتِي) ما می‌آئیم یعنی فرمان ما بر زمین کفار می‌آید و از اطراف آن می‌کاهیم و از تصرف آنها بیرون می‌بریم و در تصرف مسلمانها در می‌آوریم.

گویند اینکه آیه راجع بیهودیان است یعنی ما زمین آنها را که در تصرفشان است مثل حصارها و ضیاع و منزل آنها است از آنان میگیریم و در تصرف مسلمانها میدهم و حکم خدا ثابت و پایدار است رد کننده‌ئی برای حکم او نیست و او

صفحه : ۵۴

بسرعت حساب آنها را میکشد.

بروایت ابن عباس نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علماء و خوبان اهلش میباشد. و بروایت دیگر از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ چنین روایت کرده که فرموده

(خذوا العلم قبل ان يذهب)

بگیرید علم را پیش از آنکه از دست شما برود، گفتند چگونه علم میرود در حالیکه قرآن در بین ما است و در دلهای ما است و بفرزندانمان می‌آموزیم حضرت در غضب شد و فرمود خدا علم را باز نمیگیرد بلکه علماء را میگیرد تا آنکه عالمی نمی‌ماند و مردم رجوع پیشوایان جاهل میکنند و آنها بدون علم فتوی میدهند و گمراه می‌کردند، و بروایت دیگر

(موت العالم ثلثة في الدين)

مرگ عالم رخنه‌ئی است در دین. (منهج الصادقين) وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ شاید آیه برای تسلی دل رسولش باشد که کفار و مشرکین بانواع و اقسام بسیار بحضرتش مکر مینمودند، گویا فرموده اگر اینها بتو مکر میکنند نسبت به پیمبران گذشته‌گان نیز کفار مکر میکردند (فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً) یعنی تمام امور و تدبیرات بدست قدرت او انجام میگیرد، مکر کفار را رد میکند بنصب دلائل، و بعضی گفته‌اند خدا مالک جزا دادن و مکر آنها است.

(راغب گفته) المکر صرف الغير عما يقصده بحيلة و ذلك ضربان: مکر محمود و ذلك ان يتحري بذلك فكر جميل. و مکر مذموم

و هو ان يتحري به فعل قبيل، الى ان قال: و قال بعضهم من مكر الله امهال العبد و تمكينه من اعراض الدنيا، و لذلك

قال امير المؤمنين عليه السلام من وسع عليه الدنيا و لم يعلم انه مكر به فهو مخدوع عن عقله

«۱». (پایان)

(۱) راغب اصفهانی در معنی مکر گفته مکر گردانیدن عمل کسی است بحیله بغیر آنچه مقصودش بوده یعنی فریب دادن کسی بغیر آنچه میخواست و آن دو قسم است یک قسم مکرری است که نیکو و ممدوح است و آن مکرری است که باعث عمل

صفحه : ۵۵

خلاصه چنین نیست که در اذهان دائر است که تمام مکرها بد باشد بلکه مکرری است که منجر بعمل قبیح یا شرّ گردد که آن مذموم و بد است، لکن مکرریکه فائده عقلانی و سبب عمل نیک گردد محمود است یعنی خوب است و از اینکه قبیل است قوله تعالی (وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ) لکن اکثر مردم مکر را نسبت باعمال بد و ایذاء بمردم استعمال میکنند و کثرت استعمال معنی لغوی آنرا تغییر نمیدهد.

و او میداند بآنچه هر کسی عمل میکند و کفار بزودی پیدایش اعمالشان و آنچه را که کسب کرده‌اند خواهند رسید از عذاب مثل قتل و قحطی و باقی آفات دنیوی غیر از عذاب اخروی که بآنها خواهد رسید آنوقت معلومشان میگردد عاقبت نیکوکاران و بدکاران بچه نحو انجام میگیرد.

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كَافِرِينَ بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند تو پیامبر مرسل نیستی تو در جواب آنان بگو خدا کافی است که بین من و شما حکم نماید و شاهد صدق رسالت من باشد شاید مقصود اینکه باشد که اگر من بدروغ نسبت رسالت خود را بخدا میدادم در مورد عذاب او واقع میگردیدم و مرا رسوا مینمود که مردم در اشتباه نیفتند.

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (سخنان مفسرین در توجیه آیه) ۱- (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) مقصود خدا است.

(حسن و ضحاک و سعید بن جبیر)

نیکی بشود، و قسم دیگر مکرری است که شرّ و قبیح است و آن مکرری است که منجر بعمل قبیح گردد، و بعضی گفته‌اند از مکر خدا است که بنده را تمکن و امهال میدهد که آنچه میخواهد از امور دنیا بکند، اینکه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده (کسی که دنیا برای آن وسیع گردید نمیداند که آن نسبت باو مکر است و او عقلش خدعه گردیده شد).

(پایان)

صفحه : ۵۶

۲- مقصود مؤمنین اهل کتابند از آنان است عبد الله بن سلام و سلمان فارسی تمیم داری. (ابن عباس و قتاده و مجاهد و جبائی) و جماعت اول منکر اینکه قول گردیدند زیرا که سوره مکی است و اینها بعد از هجرت ایمان آوردند.

۳- مقصود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه هدی علیهم السلامند.

(ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام) و برید بن معاویه از ابی عبد الله چنین نقل میکنند که فرمود آیه ما را قصد فرموده و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و بهتر از ما است بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم، و نیز عبد الله بن کثیر از ابی عبد الله (ع) چنین روایت میکنند که دست بر سینه خود گذارد و فرمود و الله تمام علم کتاب نزد ما است، و تأیید میکند اینکه روایت را اینکه شعبی گفته احدی نیست که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عالم تر باشد بکتاب الله از علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد او، و عاصم بن ابی نجرود از ابی عبد الرحمن سلمی روایت کرده که گفته ندیدم کسی را که از علی بن ابی طالب (ع) در قرآن اقرء باشد، و نیز از عبد الله بن مسعود است که گفته اگر میدانستم که احدی از من داناتر است بکتاب خدا میرفتم نزد او یعنی از او هم یاد میگردفتم، راوی باو گفت پس علی علیه السلام چه شد، ابن مسعود گفت مگر من نرفتم از علی (ع) یاد بگیرم.

و قمی از صادق (ع) روایت میکند (که فرمود: و من عنده علم الكتاب، او امیر المؤمنین (ع) است) و سؤال شد که آنکسیکه نزد او علمی است از کتاب عالم تر است یا آنکسیکه نزد او است علم کتاب (یعنی عالم بتمام کتاب است) گفت نمی‌باشد آنکسیکه نزد او

علمی از کتاب است مگر بقدر آنکه پشه از آب دریا ببال خود میگیرد، و امیر المؤمنین (ع) فرمود آگاه باشید که آن علمی که با آدم از آسمان بزمین هبوط نمود و آنچه بآن انبیاء فضیلت یافتند نزد خاتم النبیین است و آن در عترت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است.

صفحه : ۵۷

سوره ابراهیم (ع)

اشاره

سوره ابراهیم (ع) مکیه الا آیات، احدی و خمسون آیه بصری، اثنتان کوفی و نسب الی ابن عباس و الحسن و قتاده که سوره مکیه است الا دو آیه.

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحْجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْجِبُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸)

صفحه : ۵۸

سوره ابراهیم بقول ابن عباس و قتاده و حسن در مکه نازل گردیده مگر دو آیه که در جنگ بدر راجع بمشركين فرود آمده و آن (أ) لَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا، الی قوله: فَبِئْسَ الْقَرَارُ).

عدد آیات آن پنجاه و پنج است شامی، چهار حجازی، دو کوفی، یک بصری و اختلاف در هفت آیه است. (مجمع البيان)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
اینکه قرآن کتابی است که بر تو (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آوردیم تا اینکه مردم را از تاریکی (کفر) بیرون

آوری بسوی نور ایمان بفرمان پروردگارشان و ارشاد نمائی آنها را بسوی راه خدا غالب ستوده (۱)
 آن خدائی که برای او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و وای برای کافرین است از عذاب سخت (۲)
 آنکسانیکه دوست میدارند حیات دنیا را و ترجیح میدهند بر آخرت و باز میدارند مردمان را از راه خدا و میطلبند برای راه حق
 کجی را اینها در گمراهی دور هستند (۳)
 و ما رسولی نفرستادیم مگر بزبان ملتش تا برای آنها (طریق حق را) ظاهر گرداند و خدا او میگذارد در گمراهی هر کسی را که
 بخواهد و هدایت مینماید هر کس را که بخواهد و او غالب و درستکار است (۴)
 و همانا ما موسی را با آیات خودمان فرستادیم و گفتیم بیرون آور قومت را از تاریکی بسوی نور و آنها را متذکر گردان بروزهای
 خدا همانا در اینکه تذکر نشانه‌هائی است برای هر صبر کننده شکر کننده (۵)
 یاد کن وقتی را که موسی بقومش گفت یاد کنید نعمت خدا را بر شما وقتی که شما را از قوم فرعون نجات داد که بشما چه
 عذابهای سختی می‌چشانیدند پسرهای شما را میکشند و دختران

صفحه : ۵۹

شما را زنده نگاه میداشتند و در آن محنت آزمایشی بود شما را از جانب پروردگارتان (۶)
 و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که پروردگار شما اعلام نمود شما را که اگر شکر کنید البته بر نعمت شما میافزایم و اگر کفران
 نعمت کنید همانا عذاب من سخت است بر ناسپاسان (۷)
 موسی بقومش گفت اگر شماها و هر کس که در زمین است کافر گردید خداوند بی‌نیاز است از شکر شما و ستوده است
 بی‌ستایش خلق (۸)

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

الر کتابه أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور يا ذن ربهم إلى صراط العزيز الحميد ظاهرا (کتاب) خبر مبتداء محذوف
 است یعنی (هذا کتاب) انزال مقابل نزول که غالبا بمعنی فرود آمدن دفعی است، انزال فرود آمدن تدریجی است (صراط العزيز الحميد)
 الحמיד) بدل از نور است بتکرار عامل.

اینکه قرآن کتابی است که بتدریج و آیه آیه بسوی تو خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است فرود آوردیم، لام (لتخرج)
 ظاهرا لام غرض است نه لام غایت یعنی غرض و مقصود از انزال قرآن اینکه است که افراد بشر را از ظلمت کفر و شرک و گمراهی
 و ضلالت خارج گردانی و آنان را ارشاد نمائی بنور هدایت و ایمان.

شاید مقصود از (اذن) در (يا ذن ربهم) چنین باشد که تو باعتبار جهات بشریت خود چنین قدرتی نداری بسته بمشیت الهی است که
 هر کسی را خواهد هدایت مینماید قوله تعالی در سوره قصص آیه ۵۶ (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) و
 نسبت خارج گردیدن ناس را بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جهت واسطه بودن او است در هدایت کردن بشر و راهنمائی او
 آنها را بطریق خارج گردیدن از ظلمت کفر بسوی نور ایمان و رهسپار شدن مردم بسوی خدای غالب حمید خلاصه آیه ارشاد است
 بر اینکه که ای رسول اکرم ما قرآن را بسوی تو فرستادیم و غرض و مقصودمان اینکه است که مردم را ارشاد نمائی و آنان بفهمانی

که در اثر کفر و شرک در ظلمت و تاریکی قلبشان فرو رفته‌اند و بتعلیمات قرآن قلب و دلشان را روشن گردانی. دانشمندان در معنی و حقیقت نور گفته‌اند نور (ظاهر بذاته مظهر لغیره) نور چیزی را گویند که بخود ظاهر و ظاهر کننده غیر باشد. ایمان نور است و کفر ظلمت وقتی بتعلیمات قرآنی نور معرفت در قلبی

صفحه : ۶۱

پدید گردید و باشراق آن جدول‌های قلب را روشن نمود اضافه بر اینکه تاریکی جهل را برطرف میگرداند اخلاق و صفات نکوهیده مثل کبر و نخوت و خودپسندی و باقی اوصاف رذیله که تمام اینها ناشی از جهل و عدم ایمان و معرفت بمقام ربوبی است تبدیل مینماید بصفات و ملکات حمیده انسانی و اینکه ظلمات را بلفظ جمع آورده و نور را بلفظ مفرد در آیه (لِئُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) شاید سرّش همین باشد که وقتی نور ایمان و معرفت بمقام ربوبی در قلبی پدید گردید تمام رذائل نفسانی که منبعث از جهل است برطرف میگرداند.

اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (اللَّهُ) عطف بیان است یا بدل برای (الْحَمِيدِ) بنا بر مجرور بودن (اللَّهُ) که سیاهی قرآن است و اگر مرفوع باشد مبتداء است یعنی خدای عزیز حمید آنکسی است که آنچه در آسمانها و زمین است ملک او و در تصرف او است.

ذات متعال بدلیل (انی) که از اثر پی بمؤثر بردن است خود را باآثار جلی از آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است یعنی بجهان و جهانیان معرفی مینماید که افراد بشر صفات جلال و جمال احدیت را از قبل آثار بشناسند و بدانند که او است مالک ملک و ملکوت و زمام تمام امور بدست قدرت او است و ویل و عذاب شدید برای کسانی است که بتعلیمات قرآن ارشاد نشدند و قلب و روحشان بنور ایمان روشن نگردیده (الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ) مبتداء، خیرش (أُولَئِكَ) يستحبون از باب استفعال از محبت است.

آیه در مقام معرفی کافرین در آیه بالا برآمده که آنان کسانی میباشند که حیات دنیا را دوست میدارند و اختیار میکنند آن را بر آخرت و دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و راه خدا را می‌بندند بر مردم و طلب میکنند برای راه خدا

صفحه : ۶۲

کجی و عیب را و اینها در گمراهی بسیار دوری افتاده‌اند که راه هدایت را نمیابند و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (قَوْمِهِ) راجع بر رسول است و ضمیر لهم راجع بقوم است و لام (لِيُبَيِّنَ) ظاهرا لام غایت است که در مقام اتمام نعمت بر بشر تذکر میدهد که ما پیمبری را نفرستادیم مگر بزبان قومش که آنها سخن او را بفهمند و او طریق هدایت را بتواند بزبان خودشان بآنها بفهماند که دیگر برای احدی عذری باقی نماند و البته علت اینکه هر پیمبری بزبان قومش ارسال شده نسبت پیمبرانی که برای قومی و جماعتی مبعوث گردیده‌اند ظاهر است لکن آن پیمبرانی که بر تمام مردم رسالت داشتند مثل پیمبران اولوا العزم مخصوصا پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که در باره او فرموده (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ) سوره سبأ آیه ۲۷، چگونه با اینکه آیه تطبیق میگردد.

در پاسخ ممکن است گفته شود چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای رسالت مأمور گردید که نزدیکان و قوم خود را هدایت نماید قوله تعالی (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) وقتی عشیره را بزبان خودشان تبلیغ مینمود اگر آنها همان ابتداء هدایت یافته بودند البته بطریق آنها امر رسالت فاش میگردید و مردم از دور و نزدیک در مقام بر میآمدند که سخن پیمبر را بشنوند و طریق هدایت را بیابند و تحصیل لغت عربی بین مردم دائر میگردید و اینکه خود یک طریق هدایت است که مردم در مقام علم و دانش

برآیند اینکه است که در ابتداء رسالت باید هر رسولی بزبان قوم و اطرافیان‌ش سخن گوید تا اینکه مطلب او فاش گردد. و باضافه از جهت بیان کردن پیمبر احکام رسالت را بقوم خود بایستی بزبان آنها باشد نه از جهت رسالت او بر تمام مردم که البته هر پیمبری و امامی بتمام لغات عالم بوده و در مواردی که ضرورت ایجاب مینمود بزبان آنها سخن میگفت.

فَيْضِلُ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ همان طوری که در جاهای دیگر اینکه تفسیر تذکر داده شده که اگر چه

صفحه : ۶۳

اینکه آیه و امثال آن بظاهر رأی اشاعر مرا که قائل بجزیرند تأیید مینماید لکن وقتی اینکه آیه را با آیات دیگری که دلالت دارد که انسان مجازات میگردد بآنچه که عمل نموده (فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) و امثال آن بسیار است جمع میکنیم چنین میشود که خداوند در گمراهی و امیگذازد کسی را که میداند ایمان نمیآورد و هدایت میکند کسی را که در طریق هدایت قدم زند زیرا که او غالب و مستولی است تمام امور را بنحو درستی و حکمت انجام میدهد جور و منعی در کار حکیم نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ الْخ (أَنْ أَخْرِجْ) آن بیان است و بمعنی قول آمده، برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر میدهد که ما موسی را با آیات خود از عصاء و ید بیضاء و باقی معجزات بسوی قبطیان ارسال نمودیم و باو گفتیم که قوم خود بنی اسرائیلیان را از ظلمتهای کفر فرعونیان و از گمراهی بیرون بیاور بسوی نور ایمان و هدایت و آنان را متذکر گردان بایام خدا.

(سخنان مفسرین در توجیه: آیام الله) ۱- بموسی امر نمودیم که قومش را متذکر گرداند بآنچه در امم سابقه واقع گردیده از هلاکت کسانی که هلاک گردیدند برای اینکه از مخالفت بترسند (ابن زید و بلخی) ۲- بآنها یاد آوری نما نعمتهای خدا را در باقی آیام خدا یعنی غیر ایام عذاب (ابن عباس و ابی بن کعب و حسن و قتاده و مجاهد) و از ابی عبد الله علیه السلام نیز روایت شده ۳- مقصود از ایام سنت او و افعال او است از بنده گان خود از نعمتها و نعمتها و کنایه آورده آیام را از نعمت و نعمت برای اینکه ایام ظرف است برای نعمتها و انتقامات و جامع کل آنها است. (از ابی مسلم)

صفحه : ۶۴

و اینکه جمع بین آن دو قول است. (مجمع البیان) إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ اینکه جمله توجیه سوم را تأیید مینماید زیرا که انسان مؤمن در حالیکه در نعمت و رفاهیت است شکر گزار است و در حالیکه در بلاء و نعمت است صابر و راضی است.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ آیه اگر چه ظاهراً مقول قول حضرت موسی است لکن مناظ آیه همه را مستوعب میگردد، یعنی یاد آور ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم قول موسی (ع) را که در مقام اندرز و نصیحت قومش را متذکر گردانید بموقعیکه اسیر قبطیان و فرعونیان بودند و چگونگی عذاب آنها را بیادشان آورد که یاد کنید وقتی را که شما در شکنجه فرعون بودید پسرهای شما را میکشتمند و زنهای شما را باقی میگذارند و در اینکه بلای بزرگی بود و حال که خداوند شما را از بلای فرعون نجات داده نعمتهای خدا را بیاد آورید و شکر نمائید.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ آیه عطف بآیه بالا است یعنی یاد آور ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که خدا اعلام نمود، به اینکه که یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که خدا خبر داد اگر شما نعمتهای خدا را شکر گذاری نمودید و اطاعت امر حق را نمودید نعمتها را بر شما زیاد میگرداند و اگر کفران نعمت نمودید و اطاعت فرمان الهی را نمودید همانا بقطع و یقین بدانید که عذاب خدا سخت است.

هر کس شکر نعمت نماید به اینکه که هر نعمتی را بآن مصرفیکه برای آن اعطاء شده صرف نماید، اگر مال است انفاق نماید اگر

علم یا قوت بازو یا ریاست یا غیر اینها است هر نعمتی را در آنچه غرض از عطای آن است در همان مصرف نماید چنین کسی شکر آن نعمت را نموده و خدای تعالی بوعده‌ئی که داده نعمت را زیاد

صفحه : ۶۵

میکند لکن اگر کفران نعمت نمود و در غیر وجه خودش مصرف گردانید علاوه بر اینکه نعمت را از او میگیرد وی را در مورد مجازات سخت واقع میگرداند و قال موسیٰ اِن تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ موسی (ع) بنی اسرائیلیان را متنبه گردانید و گفت اینکه خداوند شما را از شکنجه فرعونیان نجات داده و اینکه قدر نعمت بشما عطاء نموده گمان نکنید احتیاجی بشما یا بایمان آوردن و عمل نیکو کردن شما داشته باشد او غنی بالذات است و بذات و حقیقت سرمدیت خود از همه بی نیاز است نه ایمان کسی باو نفع میبخشد و نه از کفر کسی ضرری بساحت کبریائی او وارد میگردد اگر شما و هر کس که در زمین است کافر گردد او غنی و بی نیاز از خلق است.

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش نشیند گرد

صفحه : ۶۶

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللّٰهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِيْ أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِيْ شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِى اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يُمْنٌ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِيْ مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳)

وَ لَنَسِكُنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكُمْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يُأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)

صفحه : ۶۷

[ترجمه]

آیا اخبار پیشینیان شما مثل قوم نوح و عاد و ثمود و آنهاییکه بعد از آنها بودند و بجز خدا کسی بر حال آنها مطلع نیست بشما نرسیده که پیمبران بر آنها آمدند با معجزات روشن و آنها دستهایشان را برگردانیدند در دهن هایشان و گفتند ما آنچه فرستاده

شده‌اید کافریم و حقیقه ما در شک هستیم از آنچه ما را بسوی آن میخوانید (۹)

پیمبران گفتند آیا در وجود خدا شکی است که او آفریننده آسمانها و زمین است خدا شما را بایمان میخواند تا بعضی گناهان شما را بیامزد و عذاب شما را عقب بیندازد تا وقت معین (کافرین) در پاسخ گفتند شما نیستید مگر بشری مثل ما می‌خواهید ما را بازدارید از آنچه پدرهای ما عبادت مینمودند (و اگر راست می‌گوئید) معجزه و آیات ظاهری برای ما بیاورید (۱۰)

پیمبران گفتند (در ظاهر) ما نیستیم مگر بشری مثل شما و لکن خدا بر هر کس از بندگانش بخواهد منت میگذارد و ما را میسر نیست معجزه بیاوریم مگر باذن خدا و مؤمنین باید بر خدا توکل نمایند (۱۱)

و چیست ما را و چه عذری داریم که بر خدا توکل نمائیم و همانا او ما را براه راست هدایت نموده و قسم بخدا که البته صبر میکنیم بر آنچه بر ما اذیت میکنید و باید بر خدا توکل کنید تا توکل کنندگان (۱۲)

کسانیکه کافر شدند برسولان گفتند البته شما را از زمین خودمان بیرون میکنیم یا عود کنید بملت ما پس وحی نمود بسوی رسولان پروردگار آنها که البته ستمکاران را هلاک میکنم (۱۳)

و شما را بعد از آنها در زمین ساکن میگردانم و اینکه فضیلت برای کسی است که از مقام کبریائی حق تعالی ترسناک باشد و بترسد از وعید عذاب من

پیمبران از خدا طلب یاری نمودند و ناامید و بی‌بهره گردید هر جبار سرکشی (۱۵)

و عقب (عذاب دنیا) جهنم است و از عذاب چرک جهنمیان می‌آشامانند (۱۶)

و موت از هر مکانی بر آنها می‌آید و آنان مرده نیستند و در پس اینکه عذاب سخت‌تر است و آن خلود در جهنم است (۱۷)

صفحه : ۶۸

(توضیح آیات)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ پس از حکایت موسی (ع) و اندرز او بگروهش، ظاهرا آیه خطاب بقوم نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مینماید و بهمزه (أَلَمْ) که برای تقریر می‌آورند بآنها خطاب میکند که آیا شما خبردار نشدید یعنی البته خبردار شده‌اید بامم گذشته‌گان مثل قوم نوح که بطوفان هلاک شدند و عادیان که بصیحه آسمانی هلاک گردیدند و ثمودیان که مبتلا بسنگ ریزه شدند و کفاریکه پس از آنها بودند که عدد آنها را جز خدا کسی نمیداند که بر تمام آنها پیمبران ارسال گردیدند با معجزات بین و ظاهر.

بمقتضای لطف و کرم خداوندی و اتمام حجت بر خلق چنانچه اینکه آیه خبر میدهد پیمبران بسیاری بر امتهای بیشماری برای ارشاد خلق پی در پی آمده‌اند و چون زمان خیلی امتداد دارد عدد پیمبران و امم را جز خدا کسی نمیداند بروایت ابن عباس که از کتاب معالم نقل میکند که گفته بین ادیان و ابراهیم گذشته و از اهل آن زمان و پیمبرانشان کسی اطلاعی ندارد.

فَرُدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (سخنان مفسرین در توجیه آیه) ۱-

رسولان می‌آمدند با معجزه‌ها و حجت‌های ظاهر و کفار نمی‌گذارند که پیمبران تکلم بحق نمایند و طریق تکلم را بر آنها سد مینمودند، و بنابراین تفسیر دو ضمیر در (أَيْدِيَهُمْ) و (أَفْوَاهِهِمْ) هر دو راجع برسل است و کنایه از اجبار آنها است بر اینکه تکلم نمایند و ساکت نمودن آنها را و بازداشتنشان را از تکلم نمودن بحق کنایه آورده به اینکه که بدست‌هایشان دهنهای آنها را گرفته‌اند

صفحه : ۶۹

و نمیگذارند تکلم نمایند و تأیید میکند اینکه توجیه را قوله تعالی (إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ).

۲- وقتی پیامبران با حجتهای ظاهر آمدند و کفار را ارشاد بحق نمودند آنها از غیظ و غضب یا از روی تعجب یا استهزاء دستهایشان را بدهانشان میگذارند مثل کسیکه خنده بر او غلبه میکند دست بدهان میگیرد.

۳- دستهای خود را بر دهان رسولان میگذارند که تکلم نکنند.

۴- مقصود بید نعمت است یعنی نعمت پیامبران را که عبارت از مواظب و حکم و شرایع بوده بدهنهای خود پیامبران رد میکردند و آراء دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن قول اخیر که از قتاده و مجاهد نقل شده نزدیک تر بواقع می نماید.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَتَمَّتْ كَافِرِينَ مَانِعٍ
از گفتار پیامبران میشدند و نمیگذارند آنها سخن بگویند کافرین را ارشاد بعقلشان می نمودند، و بهمزه انکاری آنان را متنبه میگردانیدند و میخواستند بآنها بفهمانند که ما چیزی بر خلاف حکم عقل نمیگوئیم شما رجوع بعقل خودتان بنمائید و بنظر تدبّر خلقت آسمانها و زمین را بنگرید و نظام عالم را تحت بازرسی قرار دهید و ببینید آیا دیگر برای شماها شکی باقی میماند در اینکه اینکه عالم را مدبری است قادر و حکیم.

آیه ارشاد باین است که در اصل وجود خالق محتاج بدلیل و ارشاد پیامبران نمیباشد زیرا که وجود ممکنات و نظام خلقت بلکه هر یک از اجزاء عالم شهادت میدهند بر وجود آفریننده خود.

و گویا پیامبران آنها را از اصل فطرتشان که بر توحید سرشته شده آگاه میگردانیدند و بآنها تذکر میدادند که خدای شما ما را فرستاده که شما را بخوانیم بسوی خدای واحد احد و در الوهیت و در تدبیر عالم کسی را با او شریک نیاورد

صفحه : ۷۰

و از روی لطف و شفقت شما را میخواند برای اینکه پیامرزد گناهان شما را و پاداش اعمال نکوهیده شما را عقب بیندازد تا وقت معین، شاید مقصود پس از مرگ یا عالم قیامت باشد.

و اینکه (مِنْ) در قوله تعالی (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) که برای تبعیض هم میآورند در اینجا برای چیست، شاید مقصود (مِنْ) بیانی باشد نه (مِنْ) تبعیضی و شاید مقصود از (مِنْ) تبعیضی چنین باشد که خداوند شما را میخواند که گناهی را که قابل بخشش است پیامرزد نه گناهی که قابل بخشش نیست مثل شرک یا ظلم بعباد الله و امثال اینها.

قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصْهَلُونَا عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ عَمْدَهُ اِيرَادُ كَفَارٍ فِي هَرِّ زَمَانِي بِيَمِيرَانِ يَكِي
اینکه بود که میگفتند شما هم بشری میباشید مثل ما غذا میخورید و ازدواج مینمایید در بازار راه میروید چه امتیازی است شما را بر ما که از جانب خدا بر ما رئیس و فرمانفرما باشید و ما تحت اطاعت شما در آئیم و بر ما حکومت نمائید.

و دیگر راجع بمعاد انکار داشتند و تعجب مینمودند و میگفتند چگونه ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم در سرای دیگر زنده میشویم و در حکومت الهی واقع میگردیم.

اگر خوب بنگری تمام اشکالاتیکه در هر موردی وارد میآید از روی جهل و بی خبری است، در اشکال اول منکرین رسالت جسم رسول را میدیدند و از آن گوهر گران بهائی که مبدء عالم در باطن و حقیقت او مخفی گردانیده هیچ خبری نداشتند مثل اینکه شیطان جسم آدم را دید و خبر از روح الهی که در کمون او گذارده شده بود اطلاعی نداشت اینکه بود که چون خود را شریف تر از آدم می پنداشت از سجده ابا نمود و بلعنت ابدی گرفتار گردید.

و نیز نسبت بانکار معاد چون انسان را همین جسم خاکی میدانستند و از

صفحه : ۷۱

روح جاودانی وی اطلاعی نداشتند اینکه بود که زنده شدن پس از مرگ را محال می‌پنداشتند و پیمبران را در امر معاد سخریه میکردند و انکار مینمودند و میگفتند اگر شما راست میگوئید و از جانب خدا رسولید معجزه‌هایی یا حجت‌های ظاهری بیاورید. **قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُمْنُ عَلٰی مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ الْخ** پیمبران در پاسخ سخن کفار گفتند همین طوری که میگوئید ما هم مثل شما بشری می‌باشیم و از پیش خود و بقدرت خودمان نتوانیم بدلخواه شما معجزه بیاوریم مگر باذن خدا یعنی آنچه را که خدا بخواهد بدست ما جاری میگرداند و امید و اتکاء ما بر خدا است و بایستی بر خدا توکل کنند مؤمنین.

وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا الْخ رسولان در پاسخ اعتراضات کفار گفتند برای ما چیزی نیست یعنی وقتی ما بوظیفه خود که مأمور بتبلیغ بودیم عمل نمودیم و طریق تبلیغ را بما فهمانید و ما دیگر چاره‌ئی نداریم مگر اینکه بر آزار و اذیت شما صبر نمائیم و مجازات شما بر خدا است و باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنْخَرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا كَفَارٍ در مقام تهدید بر رسولان گفتند و قسم یاد مینمودند که البته شما را از شهر خودمان خارج میگردانیم مگر اینکه شما بر گردید بملت ما میدانستند که آنها حقیقه دین و ملت آنان را نمی‌پذیرند، شاید مقصودشان اینکه بوده که شما را مجبور میگردانیم که از روی تقیه با دین ما موافقت نمائید و انکار ما را ننمائید **فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنْهْلِكَنَ الظَّالِمِينَ - وَ لَنْسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ** مرجع ضمیر (إِلَيْهِمْ) و (رَبُّهُمْ) هر دو پیمبرانند یعنی وحی کرد بسوی

صفحه : ۷۲

رسولان پروردگار آنها و به (لام) (لَنْهْلِكَنَ) با نون ثقیله کلام را مؤکد گردانیده که ما البته ستمکاران را که پیمبران و رسولان ما ستم نمودند آنها را هلاک میگردانیم و بجای آنها زمین را در تصرف شما پیمبران قرار میدهیم، (ذَلِكَ) از اسماء اشاره است یعنی اینکه فوز و رستگاری برای کسانی است که از مقام کبریائی و عظمت الهی ترسان و از وعید حق تعالی هراسان باشند و مصداق کامل اینکه اشخاص پیمبرانند زیرا که خوف و خشیت بقدر شناسائی پدید میگردد اینکه است که فرموده (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) و پس از آنها مؤمن کامل که خوف و خشیت هر مؤمنی بقدر یقین وی است.

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقٰی مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ و چون انبیاء پس از ناامید گردیدن از ایمان آوردن کفار از خدا طلب فتح کردند که از دست ستمکاران نجات یابند کافرین مبتلا بعذاب گردیدند و هر جبار سرکشی ناامید گردید اینکه عذاب دنیای آنان بود و در پشت آنها یعنی پس از مرگشان یا در قیامت جهنم مأوای آنها است و از آب صدید که گویند آب صدید چرک و زردآبی است که از بدن جهنمیان ریزش میکند بآنها میخورانند **يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ** آیه در بیان چگونگی آشامیدن آب صدید است که آشامیدنی جهنمیان است و اشاره به اینکه که اینکه قدر اینکه آب تلخ و بد بو و بد مزه و غلیظ است که جرعه جرعه فرو می‌برند و باسانی از گلوی آنها پائین نمی‌رود. و از ابو امامه نقل میکنند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آن شربتی است که وقتی جهنمی نزدیک روی خود برد گوشت و پوست روی و سرش سوخته می‌گردد و چون بخورد امعاش پاره پاره گردد و از زیرش بیرون آید کفوله تعالی (وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَفَطَّحَ أَمْعَاءَهُمْ). (منهج)

صفحه : ۷۳

و يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ جهنمیان با اینکه از تمام اطراف عذاب بآنها احاطه نموده که هر یک از آنها اقتضاء موت دارد با اینحال اینها نمی‌میرند تا از عذاب برهند و نظر بقوله تعالی که در حال جهنمیان فرموده (لا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيِي) اینان نه زنده و دارای حیات پاکیزه لذت بخشند و نه مرده‌اند که درک عذاب نکنند بلکه بین موت و حیاتند مثل آدم محتضر که بین حیات و مرگ است و با اینکه همه عذابهای ناگوار در عقب آنان عذاب سخت مهیّا گردیده که خلود در جهنم است (نعوذ بالله من النار).

صفحه : ۷۴

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۸ تا ۲۳]

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَ مَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ سَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْلَمْؤُنِي أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَ أَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳)

صفحه : ۷۵

[ترجمه]

مثل اعمال افرادی که بخدا کافر شدند بخاکستری ماند که در روز وزیدن باد سختی (همه بیاد فنا رود) و قدرت ندارند از آنچه کسب نموده‌اند چیزی بهره ببرند و اینکه پندار کفار گمراهی دور است (۱۸) ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا ندانستی آنرا که خداوند آسمانها و زمین را بحق و حقیقت آفریده و اگر بخواهد ای کفار شما را میرد و خلق جدیدی می‌آورد (۱۹) و چنین کاری بر خدای تعالی دشوار نیست (۲۰) و در قیامت جمیع مردم برای حساب حاضر میشوند و ضعفای کفار پیشوایانشان را که طلب رفعت میکردند بآنان گویند همانا ما در دنیا تابع شما بودیم آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کننده میباید متکبرین گویند اگر خدا ما را هدایت نموده بود همانا ما شما را هدایت مینمودیم برای ما یکسان است جزع کنیم یا صبر کنیم برای ما گریزگاهی نیست (۲۱) پس از آنکه حساب خلق تمام شد شیطان گوید خداوند بشما وعده حق داد و من هم بشما وعده دادم و خلف وعده نمودم و مرا بر شما تسلطی نبود مگر اینکه شما را خواندم و شما دعوت مرا اجابت نمودید و من را ملامت نکنید بلکه خودتان را ملامت کنید من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نمیباشید همانا من کافر شدم بآنچه مرا با خدا در فرمان برداری شریک میگردانیدید و

براستی که برای ستمکاران عذاب دردناک مهیا گردیده (۲۲)

و آنهایی را که ایمان آورده بودند و عمل صالح کرده‌اند داخل میگردانند در بهشتهایی که در زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در آن بهشتهها باذن پروردگارشان جاویدانند و تحیت ملائکه بر آنها یا تحیت مؤمنین بر یکدیگر در بهشت سلام میباشد (۲۳)

صفحه : ۷۶

(توضیح آیات)

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالَةُ البَعِيدُ (مَثَلُ الَّذِينَ) مبتداء و خبرش محذوف است پس از بیان اوصاف کفار که در آیات شرح داده شده و کیفر اعمال آنان که در اثر انکارشان دامن گیرشان گردیده اعمال خیر آنها را در بی‌ثباتی و بی‌اثری بخاکستری تشبیه میکند که در روز عاصف یعنی روز طوفانی که باد بشدت میوزد در بین چنین بادی واقع گردد که در اینکه حال کسی را قدرت نیست که اجزاء خاکستر را نگاه دارد و از او نفع ببرد چنین است اعمال کفار اینکه است گمراهی دور از صواب، قوله تعالی در جای دیگر (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا) آری جزاء عمل نیک در آخرت بسته بایمان است زیرا که ایمان عمل قلبی است و قلب رئیس بدن است اگر عمل جوارح از روی ایمان و نیت صحیح واقع گردد عمل نتیجه بخش خواهد بود، در حدیث مشهور منسوب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده

(نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ)

و مقصود از نیت آن چیزی است که در اعمال هدف و منشأ عمل می‌گردد و آن اصل در عمل است که متصف گردیدن عمل بخوبی و بدی بسته باین است که نیت و قصد عامل چه بوده اگر هدف اطاعت امر حق تعالی و رضای او باشد و پس از معرفت بمقام الوهیت واقع گردد آن مثال همان شجره طیبه‌ئی میماند که (أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ) و اگر اعمال از روی ایمان و خلوص واقع نگردد آن بشجره خبیثه‌ئی میماند که ریشه و ثمره‌ئی ندارد و ثباتی برای او نیست زیرا حق است که ثابت و پایدار است و غیر او همه باطل و عاطل اینکه است که هر کس از جهت ایمان قلب و روحش را پیوند بحقیقت زند خود و اعمالش ثابت و پاینده است و الا اعمالش هباء منثورا است که هیچ ثباتی برای آن تصور ندارد.

صفحه : ۷۷

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ هَمْزَةٌ (أَلَمْ تَرَ) همزه تقریری است و رؤیت بمعنی علم است خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و مقصود تذکر امت است که آیا تو ندانستی یعنی البته بعین الیقین بچشم دل می‌بینی که خداوند آسمانها و زمین را بحق و از روی حقیقت و مشتمل بر حکمت و غایت استوار گردانیده و آنچه غیر حق است باطل است یعنی غایت و فائده‌ئی در آن تصور ندارد، حق را مقابل باطل می‌آورند و باطل چیزی را نامند که عبث و هجو و بیهوده و بدون غایت انجام گرفته باشد و در معرض تباه و فناء است و اثری از او باقی نخواهد ماند.

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، وَ مَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ) آیه اشاره بعموم قدرت مینماید که با اینکه خلقت شما شاید مقصود کفار مکه باشد از روی حکمت و استحکام آفریده شده لکن با اینکه حال اگر حکمت و مشیت الهی اقتضاء نماید تمام شما را معدوم میگرداند و بیک اراده وحدانی خلقت جدیدی می‌آورد و چنین کاری بر قادر متعال دشوار نیست چنانچه در زمان نوح (ع) تمام کفار و مشرکین را بطوفان هلاک گردانید و پس از آن افراد دیگری را بوجود آورد.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (مِنْ) در (مِنْ عَذَابِ اللَّهِ) بیانیه است و (مِنْ) در (مِنْ شَيْءٍ) تبعیضیه است، ظاهراً آیه راجع بقیامت است و (بَرَزُوا) بصیغه ماضی آورده چنانچه غالباً اوضاع قیامت را بصیغه ماضی تذکر میدهد، و شاید برای اینکه است که اوضاع قیامت محقق الوقوع است و گویا واقع است البته همه چیز آنچه نسبت بما واقع گردیده و آنچه بعداً واقع میگردد در احاطه علم حق تعالی واقع است زمان گذشته و آینده نسبت بما است که زمانی و در ظرف زمان واقیم و مکان ما را محدود نموده، نه آنکسیکه آفریننده زمان و زمانیات و مکان و مکانیات است و بتمام موجودات

صفحه : ۷۸

احاطه علمیه دارد (لَا يَعْزِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) سوره سبأ آیه ۳.

ذات متعال تذکر میدهد وقتی که تمام مرده‌ها پس از اخفاء آنها بمرگ ظاهر میگردند آنوقت ضعفاء و تابعین کفار و مشرکین خود را در عذاب می بینند رو بر رؤساء و پیشوایان و متبوعان خود نموده و بآنها التجاء می نمایند و درخواست میکنند که شمائی که در دنیا اینکه قدر طلب رفعت و بلند پروازی مینمودید و ما مطیع شما بودیم بگمان اینکه از دست شما کاری برمی آید حال که ما را فریب دادید و ما مبتلا بعذاب گردیده ایم آیا شما بعضی از عذاب ما را دفع مینمائید.

قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (مَحِيصٍ) مشتق از حیص و بمعنی فرارگاه است، رؤساء و مستکبرین در پاسخ ضعفاء و تابعین میگویند اگر خدا ما را هدایت نموده بود البته ما شما را هدایت کرده بودیم صبر ما و جزع ما مساوی است ما را فرارگاهی نخواهد بود بعضی از مفسرین نظر بعض اخبار چنین گفته اند: وقتی ضعفاء از پیشوایان خود مأیوس میگردند با هم میگویند ما دیگر چاره‌ئی نداریم بیائید با هم جزع کنیم پانصد سال جزع میکنند فائده‌ئی نمی بخشد پس از آن میگویند بر عذاب صبر کنیم شاید فرج ما برسد باز پانصد سال بر عذاب تحمل میکنند باز فائده‌ئی نمی بخشد وقتی ناامید شدند گویند جزع ما و صبر ما مساوی است برای ما گریزگاه و راه مفّری نیست.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ ظاهراً پس از آنکه امر بنی آدم تمام گردید و حساب خلق کشیده شد و کفار و مشرکین مال امرشان بعذاب و جهنم کشید و شیطان که قسم یاد نموده بود بعزت حق تعالی که همه را گمراه گرداند مگر مخلصین را بمراد خود رسید و پرده از

صفحه : ۷۹

کارها برداشته شد و آنچه مخفی بود ظاهر گردید آنوقت ابلیس لعین که شالوده فساد و اغواء است نیز بر انسان ظاهر میگردد و اهل دوزخ خواهند گناه را بگردن شیطان گذارند ابلیس در پاسخ جهنمیان خواهد در آن مقام نیز مکر شیطانت خود را بکار برد و خود را تبرئه نماید اینست مقول قول او که گوید خدای تعالی بشما بتوسط رسولانش وعده‌ئی داد وعده بحق و وعده حق تعالی حق است و عین واقع و تخلف پذیر نخواهد بود و من نیز بشما وعده باطل و خلاف حق دادم و خلف وعده نمودم و شما وعده خدا را که موافق با حکم عقل خودتان بود قبول نمودید و وعده مرا چون موافق بامیول نفسانی خودتان بود پذیرفتید و من بر شما سلطنتی نداشتم یعنی قوت و قدرتی نداشتم که شما را باجبار بر تکذیب پیمبران و مخالفت امر خدای تعالی وادار نمایم مگر اینکه شما را خواندم و شما دعوت باطل مرا پذیرفتید و ابلیس لعین در اینجا نمیگوید من چگونه از اطراف بر شما وارد گردیدم و دنیائی که جیفه گندیده‌ئی ماند در نظر شما زینت دادم و آنرا بزر و زیور بی اصل آن آراسته گردانیده و شما را اغواء گردانیدم و شما دعوت مرا

اجابت نمودید و در اینجا نباید مرا ملامت نمائید بایستی نفس خود را ملامت کنید که نفس خبیث شما مهیا بود برای پذیرفتن اغواء من و امروز نه من توانم بفریاد شما برسم و شما را از عذاب نجات دهم و نه شما توانید بفریاد من برسید.

بعضی از مفسرین چنین گفته که از اینکه آیات دو مطلب میتوان استفاده نمود یکی آنکه انسان خودش مسئول عمل خود است کسی را بر عمل او سلطنتی نخواهد بود اینکه است که باید نسبت باعمال بدش خود را ملامت کند نه غیر خود را، و دیگر رابطه تابعیت و متبوعیت که در دنیا یک امر وهمیه خیالی بیش نیست در قیامت قطع میگردد انسان باقی میماند با نتیجه اعمالش: ان کان عمله خیرا فکان جزائه خیرا و ان کان عمله شرا فکان جزائه شرا.

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ (سخنان مفسرین در توجیه آیه)

صفحه : ۸۰

۱- شیطان گوید من کافر شدم بآنچه مرا در دنیا با خدا شریک قرار میدادید ۲- بخدا کافر شده بودم پیش از اشراک شما یا کافر شدم بخدا پیش از آنکه شما مرا شریک خدا گیرید در آنوقتیکه از سجده بآدم امتناع نمودم و من امروز از شرک شما بیزارم.

۳- (ما) در (بما) مصدریه است یعنی امروز کافر شدم پیش از شریک گردانیدن مرا در دنیا با خدا و امروز از شما بیزارم.

إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ شاید اینکه جمله از تنمه سخن ابلیس باشد که آن ستمکاران که بر خود و بر اهل حق جفاء نمودند و خود را بدرک جهنم سرنگون گردانیدند برای آنها است عذاب الیم، و شاید جمله استیناف باشد و ابتداء کلام الهی باشد که خبر میدهد که ستمکاران که مطیع شیطان گردیدند برای آنان عذاب دردناک آماده شده.

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ پس از حکایت اهل جهنم و اعتراض ضعفاء آنها بر رؤساء و نیز اعتراض آنها بر ابلیس که گاهی میخواهند گناه را بگردن رؤساء گذارند و گاهی بگردن شیطان و آنها اعتراضات آنها را برمیگردانند همین طور که عادت قرآن بر اینکه است که پس از شرح حال و عذاب اشقیاء، در مقابل راجع بمؤمنین و نعمتهائیکه در آخرت برای آنها مهیا گردیده از بهشتهای پر نعمت و نه‌های جاری و بالاتر از همه جاوید بودن آنها در بهشت که فوق تمام آنها است و دیگر از بزرگترین نعمتها که باهل بهشت تذکر میدهد سلام و تحیت است که از جانب خدا یا از طرف ملائکه و شاید اهل بهشت بیکدیگر تحیت مینمایند و سلام که مأخوذ از سلامتی است بهم یادآوری میکنند که ما همیشه در دار کرامت الهی بسلامتی از تمام آفات و بلیات در امان میباشیم.

صفحه : ۸۱

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۴ تا ۳۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ (۲۸)

جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ (۲۹) وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا

يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِيَالٌ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ
 أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ
 الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳)
 وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

صفحه : ۸۲

[ترجمه]

آیا ندیدی که خدا چگونه مثل آورده کلمه طیبه (توحید) را بشجره طیبه‌ای که اصل و ریشه او ثابت است در زمین و فرع و شاخه‌های آن در بالا (۲۴)

و آن درخت باذن پروردگارش در هر وقت میوه‌های خوش مزه می‌دهد و خداوند برای مردم مثلهایی می‌آورده شاید آنها متذکر گردند (۲۵)

و مثل کلمه خبیثه (کفر) مثل شجره خبیثه (ناپاک) است که ریشه‌اش از زمین کنده شده و بالای زمین افتاده که قرار و ثباتی برای آن نیست (۲۶)

خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت میگرداند بسختی که ثابت است نزد آنها در حیات دنیا و در آخرت و ستمکاران را در گمراهی میگذارد و آنچه بخواهد میکند (۲۷)

آیا ندیدی کسانی را که نعمتهای خدا را تبدیل بکفر نمودند آنان خودشان و قومشان را بدار هلاکت انداختند (۲۸) و آن دار جهنم است که در میآیند در آن و بد قرارگاهی است جهنم (۲۹)

(و آنان) برای خدا ماندهائی قرار دادند برای اینکه مردم را از طریق حق تعالی گمراه گردانند ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگو (مدت کمی از حیاتان تمتع ببرد پس بدرستی که بازگشت شما بسوی آتش است) (۳۰)

بگو ببندگان من آنکسانیکه ایمان آورده‌اند که نماز را بپای دارند و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق نمایند پیش از آنکه بیاید روزی که نه خرید و فروشی است و نه دوستی (۳۱)

خدا آنکسی است که آسمانها و زمین را آفریده و از آسمان آب را نازل گردانیده و بآب از زمین بیرون می‌آورد از ثمرات و میوه‌جات که روزی شما باشد و برای شما کشتی را مسخر گردانیده تا جاری شود در دریا بامر خدا و برای شما نهرها را مسخر گردانیده

و خورشید و ماه را برای شما مسخر گردانید در حالیکه در عمل خود مستمند و برای شما شب و روز را مسخر گردانیده (۳۳) و بشما عطاء نمود بعض چیزها که نخواستید بودید از او یا خواسته بودید و نتوانید نعمتهای خدا را احصاء و شماره نمائید بدرستی که انسان بسیار ستمکار و بسیار ناسپاس است (۳۴)

صفحه : ۸۳

(توضیح آیات)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ أَيَا نَدَانَسْتِي چگونه خداوند مثل آورده یعنی تشبیه کرده و اینکه مثل را تفسیر نموده و گفته (كَلِمَةً طَيِّبَةً) و آن کلمه بقول ابن عباس توحید و شهادت به (لا اله الا الله) است و بقول ابی علی آن هر کلامی است از طاعات که خدا امر بآن نموده و آنرا طیبیه نامیده برای آنکه آن پاک و نمو دهنده خیرات است و برای صاحبش مثل شجره طیبه‌ئی ماند که (اصلها ثابت و فرعها فی السماء) یعنی پاک و نمو دهنده‌ئی است که ریشه و اصول آن در زمین است و شاخه‌های آن بالا- می‌رود بسوی آسمان و مقصود مبالغه در رفعت است که ریشه آن در سافل و فرع آن در عالی مگر اینکه از اصل ریشه متوسل بفرع می‌گردد یعنی از اصل بالا می‌رود تا بفرع و میوه برسد.

و انس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که شجره طیبیه نخل خرما است و بقول ابن عباس آن درختی است در بهشت و از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که شجره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و فرع آن علی (ع) و عنصر آن شجره فاطمه (ع) و ثمره آن اولاد فاطمه (ع) است و شاخه‌ها و اوراق آن شیعیان مایند پس از آن فرمود هر گاه مردی از شیعیان ما بمیرد یک برگ از شجره می‌افتد و مولودی از شیعیان ما جای او را می‌گیرد.

و نیز از ابن عباس روایت شده که گفته جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت تو شجره طیبه‌ئی و علی (ع) شاخه او است و فاطمه (ع) برگ او است و حسن و حسین (علیهما السلام) میوه آن.

و بقولی مقصود از (كَلِمَةً طَيِّبَةً) ایمان است و (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ) مؤمن (تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ) یعنی در شش ماه الی آخر کلامه. (مجمع البیان)

صفحه : ۸۴

و اشتغال بسخنان مفسرین در اینکه مقصود از شجره طیبیه چه درختی است درخت بخصوصی است یا هر درختی و امثال اینکه قال و قیل‌ها انسان از اصل مطلب که مقصود معارف قرآنی و ارشاد بآیات کلام الله باشد باز میدارد.

قوله تعالی (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا الْخ) مفسرین گفته‌اند (كَلِمَةً) بدل اشتمال از (مَثَلًا) است و شجره صفت بعد از صفت کلمه است یا کلمه مفعول اول (ضرب) است و مؤخر شده و مثلاً مفعول ثانی او یا خبر مبتداء محذوف است و در تقدیر (هی شجره) میباشد و در معنی (ضرب الله کلمه طیبیه کشجره طیبیه).

خلاصه ظاهراً مقصود از شجره طیبیه همان کلمه توحید است که اصل هر مطلبی و ریشه و لب هر کمالی است و اصل آن در قعر قلب مؤمن ریشه دوانیده و ثابت و استوار است و فرع آن آثاری است از اوصاف حمیده و اعمال پسندیده که از ریشه توحید که تمام ارض قلب مؤمن را فرا گرفته سر بدر آورده و بالا رفته و در بلندی و رفعت منزلت بافق آسمان کمال نزدیک گردیده.

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا آری شجره توحید درخت با برکتی است که ثمره و میوه آن قطع شدنی نیست شخص مؤحد علی الدوام از میوه آن ارتزاق مینماید و محظوظ میگردد و از راه اعمال دو مرتبه در قلب و دل مؤحد فرو می‌رود و میوه تازه‌ئی ببار می‌آورد (نُورٌ عَلَى نُورٍ) و از اکل میوه آندرخت که خوراک روحانی وی است و خود مؤحد در قعر قلب خود غرس نموده بر قوت و سعه روحانی او افزوده میگردد و در هر حالی از نفحات رحمانی فرجی و گشایش تازه‌ئی در خود می‌یابد.

و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ برای نزدیک شدن مطالب بزرگی که اکثر نفوس ضعیفه بشر تاب تحمل آنرا ندارند در کلام الله امثال‌هائی آورده که از آن مثل قدری مطلب نزدیک بذهن گردد.

صفحه : ۸۵

و مَثَلٌ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ شاید مقصود از کلمه خبیثه مقابل کلمه توحید کلمه کفر و

شرک باشد که همان طوری که کلمه توحید امر ثبوتی واقعی است در مقابل آن کلمه شرک و کفر امر عدمی است زیرا که ناشی از عدم ایمان و معرفت بمقام الوهیت و وحدت است اینکه است که شرک را مقابل وحدت و ایمان بمقام الوهیت را تشبیه نموده بدرخت خبیثه که در زمین ریشه ندوانیده یعنی ثبات و بقائی برای آن تصور ندارد و همان طوری که سه خصوصیت نسبت بشجره طیبه توحید بیان شده در مقابل آن سه صفت نسبت بشجره خبیثه شرک و کفر نیز معلوم میگردد:

یکی اینکه کلمه توحید را شجره طیبه نامیده مقابل آن کلمه شرک و کفر را بشجره خبیثه موصوف گردانیده.

و دیگر از اوصاف شجره طیبه توحید اینکه است که اصل آن در قعر قلب مؤحد ثابت و ریشه دوانیده و تمام قوی و مشاعر موحد را فرا گرفته و از خود اثری در آنها نمودار گردانیده، در مقابل شجره کفر اصل و ثباتی برای آن تصور ندارد و بزودی خشکیده و فانی میگردد.

و دیگر از حیث اثر میوه درخت طیبه توحید مأکول و علی الدوام لذت بخش جان و روح مؤحد است و چون درخت خبیثه کفر ریشه ندارد که مثمر گردد بالاخره خشک و بی ثمر میگردد و چیزی از آن عاید کافر و مشرک نخواهد گردید و (ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانِ الْمُبِينُ).

يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّكَ آيَةٌ تَأْتِيكَ بِمِثْلِهَا مَا تَكْفُرُ بِهِ إِذَا تُخِذُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَإِنَّكَ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الْكٰفِرِيْنَ (ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانِ الْمُبِينُ).

کلمه طیبه کلمه توحید است.

و همین است قول ثابت که خدای تعالی در روحیه موحد متمرکز گردانیده و مؤمن مؤحد را بر همین قول در دنیا و در آخرت ثابت و پایدار میگرداند و رفعت روحی بوی کرامت مینماید، خلاصه وقتی شخص موحد بکلمه توحید تصدیق

صفحه : ۸۶

نمود خدای تعالی ایمان را در قلب او ثابت و متمرکز میگرداند و اگر تثبیت خدا نبود ایمان در قلب ثابت نمیماند قوله تعالی (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) سوره فاطر آیه ۱۱.

کاشفی در تفسیرش گفته حق تعالی درخت ایمان را تشبیه کرده بدرختی که اصل آن در دل مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علین مرتفع و ثواب آن در هر زمان باو واصل میگردد مثل درخت خرما که بیخ آن در منبت مستقر است و فرع آن متوجه بجانب علو و در هر وقت نفع آن بخلق رسنده است.

و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که فرموده: مثل اسلام مثل شجره‌ئی است ثابت که اصل آن ایمان بخدا است و نمازهای پنجگانه تنه او است و زکات شاخه‌های آن است و روزه ماه رمضان پوست او و خشخوئی بر گهای آن (منهج) وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ كَسَانِيكِهِ بِحَقِّ نَكْرُوْدِيْنِدْ وَ سَتَمْ نَمُوْدِنْدْ خَدَاوْنِدْ اَنَّا نَرَا دَرْ كَمْرَاهِيْ وَ اَمِيْكَدَارْدْ اَكْرَ چِهْ خَدَايْ تَعَالِيْ نَسْبِتْ كَمْرَاهِيْ رَا بِخُوْدَشْ مِيْدَهْدْ كِهْ خَدَا سَتَمَكَاْرَا نَرَا دَرْ كَمْرَاهِيْ وَ اَمِيْكَدَارْدْ لَكِنْ خُوْد سَتَمَكَاْرَا نَبَقُوْلْ وَ عَمَلْشَا ن كَمْرَاهِيْ رَا اِيْجَابْ نَمُوْدَهْ عِنِيْ خُوْدْ رَا اَزْ قَابَلِيْتْ هِدَايْتْ اِنْدَاخْتَهْ اِنْدْ وَ دِيْكَرْ قَابَلْ هِدَايْتْ نَمِيْاَشَنْدْ.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ بِهِمْزَهْ تَقْرِيْرِيْ خَطَابْ بَرَسُوْلْ اَكْرَمْ اَسْتْ كِهْ اِيْ مَحْمَدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ اَيَا نَدِيْدِيْ عِنِيْ الْبَتَهْ دِيْدِيْ اَنكَسَاْنِيْ رَا كِهْ نِعْمَتْ خَدَا رَا تَبْدِيْلْ بِكُفْرْ نَمُوْدِنْدْ، شَايْدْ مَقْصُوْدْ اِيْنَكِهْ اَسْتْ كِهْ بَجَايْ شُكْرْ كَذَاْرِيْ اَزْ نِعْمَتْ اِسْلَامْ كُفْرَا نَمُوْدَهْ وَ كَاْفِرْ كَرِيْدِنْدْ، بِرَوَايْتِيْ مَرْدِيْ اَزْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامْ اَزْ اِيْنَكِهْ آيَهْ سُوْاْلْ نَمُوْدْ حَضْرَتْ فَرَمُوْدْ اَنَّا اَفْجِرَا نْ اَزْ قَرِيْشْ عِنِيْ بَنُوْ اَمِيْهْ وَ بَنُوْ مَغِيْرَهْ بُوْدِنْدْ، اَمَّا بَنُوْ اَمِيَهْ مَدْتِيْ اَزْ حَيَاْتْ تَمْتَعْ بَرَدْنْدْ وَ اَمَّا بَنُوْ مَغِيْرَهْ تَمْتَعْ اَنَّا تَا رُوْزْ جَنْكْ بَدْرْ بُوْدْ كِهْ خُوْدْ اَنَّا نْ وَ تَابِعِيْنَ اَنَّا كِهْ كَاْفِرْ شُدَهْ بُوْدِنْدْ حَلُوْلْ كَرَدْنْدْ (بَدَارِ الْبَوَارِ) جَهَنَّمَ عَطْفْ بِيَا ن اَسْتْ بِرَايْ دَارِ الْبَوَارِ

صفحه : ۸۷

یعنی در آمدند آنان بجهنم و جهنم بد قرار گاهی است (وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا) یعنی کفار که نعمت خدا را تبدیل بکفر کردند علاوه بر کفر و جحودشان نظراء و امثالی در عبادت قرار دادند (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ) تا اینکه مردمان را از راه خدا گم نمایند، لام در (لِيُضِلُّوا) لام غرض نیست زیرا که مشرکین عبادت اوئان را بغیر خدا نمودند و غرض آنها هلاک خودشان باشد و کسیکه (لِيُضِلُّوا) را بضم یاء قرائت کرده معنی چنین میشود تا اینکه مردم را از راه خدا گمراه گردانند (قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ) بگو باین کفاریکه وصف کردیم از حیات دنیا تمتع ببرید (تَمَتَّعُوا) بصورت امر است و مراد تهدید است زیرا که بازگشت شما بسوی آتش است. (مجمع البیان) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ پس از بیان حال کسانی که نعمت خدا را تبدیل بکفر نمودند و سوء عاقبت آنها، خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده و مؤمنین را معزز و مکرم بعبادی گردانیده که بآنها بگو نماز را بیای دارند و از آنچه بآنها روزی داده ایم انفاق نمایند در پنهانی و آشکارا پیش از آنکه روزی بیاید که در آن روز نه داد و ستدی است و نه دوستی و رفاقتی.

آیه بدو رکن از ارکان ایمان اشاره میکند: یکی نمازهای پنجگانه است و دیگری انفاق که اطلاق آن شامل میگردد تمام اقسام انفاقات را از نعمتهائیکه روزی انسان کرده و اجازه داده که انفاق بهر دو قسم آن بنمایند خواه پنهانی باشد و خواه علنی لکن بعضی از دانشمندان را عقیده بر اینکه است که در واجبات مثل زکات و امثال آن علنی انفاق نمودن بهتر است برای اینکه متهم بمنع زکات نگردند.

مفسرین گفته‌اند قوله تعالی (يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا الْخ) هر دو مجزومند زیرا که جواب امر واقع گردیده‌اند و مقول قول محذوف است و دو فعل (يُقِيمُوا)

صفحه : ۸۸

(و يُنْفِقُوا) بر آن دلالت دارند و در معنی (قل اقيموا الصلاة و انفقوا) میباشد الله الذي خلق السماوات و الأرض و أنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات رزقا الخ ذات متعال مقابل قول کفار و مشرکین که برای خدا ند و ضد قرار داده‌اند خود را معرفی مینماید که (الله) آنکسی است که آسمانها و زمین را آفریده و از آسمان آب باران فرود می‌آورد و میوه‌جات را بآب باران از زمین بیرون می‌آورد که روزی شما باشد و موجودات را برای شما مسخر گردانیده کشتی بامر او در دریاها جریان دارد و نیز ماه و خورشید را برای نفع شما افراد بشر مسخر گردانیده (دائین) راغب گفته (الدأب) ادامه السیر دأب فی السیر دابا، قال تعالی (و سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ) و الدأب العادة المستمرة دائما على حالة، قال تعالی (كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ) ای کعادتهم التي يستمرون عليها.

(پایان) خلاصه آیه ارشاد بر اینکه است که همین طوری که حق تعالی در ذات و صفات حقیقه متفرد بذات است و مثل و ضدی و ندی ندارد در ظهور آثار نیز مستقل در افاضه و آفرینش است و بذات بی‌زوال و اراده ازلی خود می‌آفریند نشو و ارتقاء میدهد، جان میدهد و جان میگیرد، در امر خلقت و تدبیر عالم محتاج بشریک و معاون نخواهد بود.

وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ در مقام اظهار تفصّلاتی است که نسبت بنوع بشر اجراء گردانیده که بعضی از آنچه سؤال نکرده‌اید یا بکنید بشما عطاء کرده چنانچه در مقام امتنان امر فرموده (ادعونی أستجب لكم).

از اینکه دو آیه و امثال آن میتوان استفاده نمود که آنچه انسان از پروردگارش سؤال کند مسئول او را عطاء مینماید و در اینکه آیات قیدی و شرطی ذکر نشده که متعلق بمصلحت باشد یا نباشد یا اینکه چنانچه بعضی گفته‌اند دعائی که ردّ نمیشود

صفحه : ۸۹

آن دعائی است که بزبان استعداد باشد نه فقط زبان قال، آری ممکن است گفته شود آنچه را که واقعا انسان محتاج باو است هر گاه از مبدء خود که عالم بحوائج او است طلب کند ردّ نمیشود لکن اگر از روی احتیاج نباشد بلکه از روی هوا و هوس طلب کند آن معلّق بحکمت و مصلحت باشد (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) ارشاد بهمین مطلب است.

بقولی نظر بمن تبعیضیه و ماء موصوفه عطاء میکند بعض از آنچه را که محل احتیاج شما است خواه سؤال بکنید یا نکنید.

وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ آیه در مقام امتنان بیشر است و اینکه انسان کفران نعمتهای غیر متناهی الهی را میکند که با اینکه همه نعمتها که احصاء نمیشود از نعمت وجود که از نیستی و عدم بوجود و هستی آمده و روزی و اسباب پرورش او را پیش از آمدنش بدنیا باحسن وجه مهیا گردانیده و اعضا او را معتدل گردانیده و از ضعف صغر و کودکی وی را جوانی و نیرومندی رسانیده و تمام احتیاجات او را رفع گردانیده و انسان ظلوم و جهول تمام اینها را نادیده انگاشته و کفران نعمت ولی نعمت خود را مینماید.

صفحه : ۹۰

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۳]

اشاره

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۶) رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۱) وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفِئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ (۴۳)

صفحه : ۹۱

[ترجمه]

یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که ابراهیم گفت ای پروردگار من اینکه شهر را امر امن قرار بده و من و اولاد مرا دور گردان از اینکه بتها را پرستش نمائیم (۳۵)

ای پروردگار من اینکه بتها بسیاری از مردم را گمراه گردانیدند کسیکه تابع من گردید او از من است و کسیکه مرا مخالفت نمود همانا تو آمرزنده و مهربانی (۳۶)

ای پروردگار ما همانا بعض از ذریه خودم را در بیابان لم یزرع نزد بیت الحرام برای بیای داشتن نماز ساکن گردانیدم پس قرار بده دلهای بعض مردم را مایل بسوی آنها و آنان را روزی بده از میوه جات شاید آنها شکر گزار باشند (۳۷)

ای پروردگار ما تو میدانی آنچه را که ما مخفی و پنهان داریم و آنچه را ظاهر و هویدا سازیم و پوشیده نیست بر خدا نه در زمین و نه در آسمان چیزی (۳۸)

حمد و ستایش مخصوص بخدائی است که در سن پیری بمن اسماعیل و اسحاق را عطاء نمود همانا پروردگار من شنونده و اجابت کننده دعاء است (۳۹)

پروردگار من قرار بده مرا پبای دارنده نماز و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بنماز و اجابت کن دعاء مرا (۴۰)

ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر من را و جمیع مؤمنین را روز که بر پا میشود حساب خلائق (۴۱) و نپندار البته خدا را غافل از آنچه ستمکاران میکنند جز اینکه نیست که مجازات آنها را عقب انداخته برای روزی که راست می‌ایستند و خیره میشود چشمها در حالیکه شتابنده‌اند بسوی داعی حق تعالی

و سرهای خود را ببالا بلند میکنند (از شدت هول) برنمیگردد بسوی آنها چشمهایشان و دلهای آنها خالی بود از فهم و عقل بواسطه دهشت و حیرت

صفحه : ۹۲

(توضیح آیات)

وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (اذکر) در تقدیر است یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن زمانی را که ابراهیم علیه السلام در مقام مناجات گفت ای پروردگار من قرار بده اینکه بلد را یعنی شهر مکه را امن و دور کن مرا و فرزندان مرا که من جمله از آنها اسماعیل بود که با خود حضرت ابراهیم (ع) متکفل ببناء کعبه شده بودند و شرح اینکه در تفسیر سوره بقره تا اندازه‌ئی بیان شده از عبادت اصنام، و نظیر اینکه آیه است قوله تعالی (وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ) سوره بقره آیه ۱۲۰.

در اینکه آیات حضرتش راجع بشهر مکه دو چیز طلب مینماید: یکی امنیت و دیگر روزی دادن اهلش را از میوه‌جات و البته دعای آن بزرگوار به‌هدف اجابت رسیده چنانچه معلوم است، و دیگر دعای او نسبت بخود و اولادش که من جمله اسماعیل است که در مناجات عرض میکند خودم و اولادانم را که اسمعیل هم مراد بوده از عبادت بتها دور دار و ظاهراً دعای حضرت پس از اتمام قواعد و بناء بیت الحرام بوده قوله تعالی (وَ إِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ الْخ) سوره بقره آیه ۱۲۱.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَبِإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَبِإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ابراهیم (ع) در مقام مناجات عرض میکند همانا اینکه اصنام بسیاری از مردم را گمراه گردانیدند یعنی سبب گمراهی شدند، در اینجا سبب گمراهی بتها را بجای مسبب که گمراهی بت پرستان باشد آورده پس هر کس از اولادان من یا غیر آنها در خدا پرستی تابع من گردیدند از من است و کسیکه عصیان مرا نمود و مشرک

صفحه : ۹۳

گردید من از او بیزارم و امر او بدست تو است اگر خواهی ببخشی و عفو نمائی زیرا که تو بسیار آمرزنده و مهربانی و چون (من) موصوله عموم دارد شامل فرزندان او و غیر آنها نیز شده.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ اِبْرَاهِيمَ (ع) عرض کرده که ای پروردگار من (من) تبعیضی یعنی بعضی از ذریه خودم را که با تفاق اسماعیل (ع) پسر هاجر بوده که پس از تولد او ساره زن حضرت چون ظاهراً تا آنوقت اولاد نداشت و گویند هاجر کنیز ساره بوده که بابراهیم بخشیده بود وقتی هاجر اولاد پیدا نمود ساره حسد برد و بابراهیم گفت دلم میخواهد که هاجر و اسماعیل را ببری بجائی که در آنجا آب و گیاهی نباشد ابراهیم (ع) متحیر گردید وحی بوی رسید که هر چه ساره گوید عمل بکن اینکه بود که ابراهیم سوار شد و هاجر و اسماعیل را برد در وادی مکه که در آنوقت بیابان لم یزرع بود نه آبی داشت و نه گیاهی و محل سکونتی در آن یافت نمیگردید پس از آنکه اسماعیل در همان وادی بزرگ شد بامر خدای تعالی ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) ببناء کعبه مأمور گردیدند و در جلد دوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بداستان آنها بیان شده بآن جا رجوع شود.

دعای سوم ابراهیم (ع) که در اینجا تذکر میدهد چنین بوده که ای پروردگار ما بدرستی که من بعضی از ذریه خودم را در اینکه وادی بی آب و گیاه نزد خانه خودت که بیت الحرام قرار داده‌ئی یا قرار میدهی ساکن گردانیدم تا اینکه نماز را بیای دارند دلهای مردم را بسوی آنها مایل بگردان و آنها را از میوه‌جات و حبوبات روزی بده شاید آنها شکرگزار باشند.

بدعای حضرت ابراهیم (ع) چنانچه در سوره بقره بیان شده باندک وقتی در اثر پای اسماعیل چشمه آب زمزم پدید گردید و اول کبوترها اطراف آب را گرفتند و سپس مسافرین خبردار گردیده و باین ترتیب شهر مکه پیا گردید.

صفحه : ۹۴

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا تُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اِبْرَاهِيمَ (ع) نیز در مقام مناجات خدا را توصیف مینماید بزرگ‌ترین صفات جلال احدیت و او را ستایش مینماید بعلم، و به (ما) موصوله که عموم دارد (و بقوله مِنْ شَيْءٍ) که برای استغراق است عرض کرد ای پروردگار ما بآنچه ما تمام افراد بشر یا مقصود مجموع ممکنات است از اعمال و صفات و عقاید که آنرا از انظار خلائق مخفی میگردانیم و آنچه را ظاهر میکنیم و تو بر آن عالمی پیش از ظهور آن و پس از آن و در حال آن و چیزی نه در زمین و نه در آسمان بر تو مخفی نیست یعنی علم تو بتمام موجودات احاطه دارد و همه نزد تو یکسانست.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ اِبْرَاهِيمَ (ع) پس از دعاء و مناجات با قاضی الحاجات در مقام شکرگزاری و ستایش یزدان پاک برآمده و نظر به اینکه که (أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) بزرگترین نعمتهائی را که بآن کرامت نموده اظهار مینماید و گوید حمد و ستایش مخصوص بآنخدائی است که پس از پیری و شکستگی بمن دو پسر که اسماعیل و اسحق باشند کرامت فرموده و همانا پروردگار من دعاء و ستایش را میشوند زیرا که او (سمیع و بصیر) است.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ظَاهِرًا إِنَّكَ قَسَمْتَ مِنْ دُعَاءِ اِبْرَاهِيمَ (ع) پس از اتمام بناء کعبه بوده و اینکه دعای چهارم او که نسبت بخود و ذریه خود از خدا می‌طلبد اینکه است که ما را طوری قرار بده که بیای دارنده نماز باشیم، شاید مقصود حضرتش نه اینکه بوده که فقط خود و ذریه‌اش نماز خوان باشند، بلکه شاید چنانچه از آیه چنین برمیآید مقصود اصلی ابراهیم (ع) اینکه بوده که از طرف خود و ذریه‌اش نماز بیای داشته شود و امر نماز دائر گردد، و در اینکه آیات ابراهیم در دعاهاى خود دو اصل بزرگی که جامع تمام کمالات انسانی است از پروردگار خود طلب میکند یکی راجع بایمان (وَاجْنُبْنِي

صفحه : ۹۵

وَيَتِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) یعنی در مقام توحید و یکتاپرستی کامل گردیم و در عبادت با خدا چیزی را شریک نیاوریم، و دیگر در عمل بیای دارنده نماز و اجراء کننده آن باشیم و کعبه را خانه عبادت قرار دهیم.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ دَعَاء و طلب آمرزش برای خود و پدر و مادر و مؤمنین آخرین دعائی است که در اینجا حکایه از ابراهیم (ع) تذکر میدهد.

در مجمع البیان راجع بتوجیه آیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه می‌نمایم:

اصحاب ما یعنی جماعت امامیه باین آیه استدلال نموده‌اند بر آنچه رأی آنها بر اینکه است که ابوین ابراهیم (ع) کافر نبودند بدلیل اینکه سؤالش اینکه است که روز معاد پدر و مادر مرا و مؤمنین را بیمارز و اگر آنها کافر بودند چنین سؤالی نمی‌نمود زیرا قوله تعالی (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) پس صحیح است گفته شود آن پدر که کافر بود جدّ مادری او یا عموی او بوده بنا بر اختلاف علماء در آن، و قول کسیکه گفته چون باو وعده داده بود که اسلام بیاورد دعاء کرد پس وقتی که بر کفر مرد ابراهیم (ع) از او بیزاری جست، بنا بر روایت حسن و اینکه قول فاسد است زیرا که اینکه دعای ابراهیم (ع) پس از پیری بود و پس از اینکه خدا اسماعیل و اسحق را باو داده بود و در آنوقت دیگر برای او ظاهر شده بود عداوت پدری که کافر بود بخدا اینکه است که برای او جایز نبود که مقصود همان پدر باشد.

وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ و نیز بیمارز مؤمنین را روز که خلق برای حساب قیام مینمایند، و بقولی روز که وقت حساب ظاهر میگردد کما یقال (قامت السوق) (پایان) وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ آیه تهدید میکند کافرین را و امیدوار میگرداند مؤمنین را که چنین گمان

صفحه : ۹۶

نشود همین طوری که خدای تعالی در دنیا ستمکاران را مهلت داده و اسباب تعیش دنیا را تا اندازه‌ئی در دسترس آنان گذارده در آخرت نیز همین طور است چنین نیست دنیا جای عمل و مهلت است و آخرت دار حساب و پاداش است و باید دانست که خدا از اعمال ستمکاران غافل نیست پاداش آنها را عقب انداخته برای روزی که چشمها از شدت هول راست می‌ایستند و نتوانند بر هم گذارند، و بقولی برای اجابت داعی حق تعالی چشمها راست می‌ایستند، و بقول دیگر چشمها باز میماند و نتوانند بر هم گذارند بجهت حیرت و ترس.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ مُهْطِعِينَ حال است برای ظالمین در آیه بالا- در آنروزیکه یعنی روز قیامت که چشمها از شدت هول راست می‌ایستند در آن روز ستمکاران در حالی میباشند که شتاب کننده‌اند داعی حق را، بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود صور اسرافیل است که آنها می‌شتابند بسوی او در حالیکه سرهای خود را بیالا- بلند کرده‌اند و چنان چشمهای آنان باز و خیره مانده که نتوانند زیر پای خود را بنگرند و نیز گفته‌اند (وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ) یعنی دل‌های آنها خالی از فهم است.

خلاصه ظاهرا مقصود از اینکه دو آیه اخیر شدت هول و وحشت ظالمین یعنی کفار و مشرکین است که در موقع احضارشان در موقف حساب وقتی اوضاع قیامت را مینگرند چنان هول و اضطراب آنان را فرا میگیرد که چشمانشان راست می‌ایستند و سر بسوی آسمان نموده و بسوی داعی حق شتاب میکنند و بطوری از خود غافل میگردند که در شتاب نمودن بی‌اختیارند و دیگر خبر از خود ندارند مثل آدم بهت زده که از خود بی‌خبر میگردد.

صفحه : ۹۷

اشاره

وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴) وَ سَيَكُنُّمْ فِي مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵) وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶) فَلَا تَحْسَبِ بَيْنَ اللَّهِ مُخْلِفٍ وَ عِدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴۷) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنذِرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

صفحه : ۹۸

[ترجمه]

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم را بترسان از روز که آنها را عذاب فرا گیرد در آن روز ستمکاران میگویند ای پروردگار ما عذاب ما را در مدّت کمی عقب انداز تا دعوت تو را اجابت کنیم و رسولان را متابعت نمائیم (در پاسخ آنها گفته میشود) آیا شما قبلاً قسم یاد نمی‌کردید که ما را زوال و فنائی نیست (۴۴)

و ساکن گردیدید در مساکن کسانی که بنفس خود ستم نمودند در حالیکه برای شما ظاهر و روشن گردیده بود چگونگی عذابی که بر آنان وارد گردانیدیم و ما برای شما مثالهایی از (پیشینیان) زدیم (۴۵) و آن ستمکاران مکر کردند و منتهای مکر خود را بکار بردند و نزد خدا است جزای مکر آنها اگر چه مکرشان کوهها را متزلزل میگرداند (۴۶)

هرگز گمان نکن که خداوند وعده رسولانش را تخلف میکند همانا خدای تعالی غالب و صاحب انتقام است (۴۷) در روزی که تبدیل گردد زمین بغیر اینکه زمین و نیز آسمانها مبدل گردد با آسمان دیگر و ظاهر گردند مردمان از قبرها برای محاسبه خدای واحد قهار (۴۸)

و در آن روز می بینی گنهکاران را که بسته شده‌اند در زنجیرها (۴۹)

پیراهنهای آنها از (قطران) است و آتش فرا میگیرد روهای آنها را (۵۰)

تا اینکه هر نفسی بکیفر اعمالش که در دنیا کسب کرده برسد همانا خداوند بسرعت بحساب همه رسیدگی مینماید (۵۱)

اینکه تبلیغی است برای مردم تا اینکه بترسند و بدانند که او اله واحد است و تا اینکه پند بگیرند صاحبان عقل (۵۲)

صفحه : ۹۹

(توضیح آیات)

اشاره

وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ أَمْرٌ بِرَسُولٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است که مردم را بترسان و تهدید کن از روز که عذاب آنها را فرا گیرد در آنوقت ستمکاران که بکفر یا شرک یا بعضیان بنفس خود ستم نمودند یا بمقدسات دین و اسلام ستم نمودند که هتک احترام آنها را کردند و فرمان خدا را اطاعت نمودند چنین مردمانی وقتی که عذاب را بعین الیقین معاینه دیدند پشیمان میگردند.

و در اینکه آیا مقصود از آنروزیکه عذاب آنها را میگیرد عذاب استیصالی دنیوی است مثل جنگ بدر بنا بر اینکه مراد از ناس اهل مکه باشند، یا عذابهای آسمانی دنیوی است یا تلخی جان کندن یا عذاب اخروی است از مفسرین گفتارهایی نقل شده و هر یک محتمل است.

طبرسی و کاشفی نظر بآیه (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ) سوره مؤمنون آیه ۱۰۱ و سوره انعام آیه ۳۸ آنجا که خدای تعالی خبر میدهد (وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ) گفته‌اند مقصود از (يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ) روز قیامت است و مقصود از (أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ) اینکه باشد که از خدا درخواست میکنند ما را برگردان بدنیا تا (نُجِبَ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعَ الرَّسُولَ) و اینکه قول را ترجیح میدهند، و بعضی آیه بعد را (أَوْ لَمْ تَكُونُوا الْخ) مؤید همین معنی گرفته‌اند لکن آیه چنین ظهوری ندارد و با هر دو معنی میسازد. بلکه توان گفت اگر عذاب دنیوی یا وقت مردن مراد باشد بقرینه آخر آیه (نُجِبَ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعَ الرَّسُولَ) اقرب بواقع بنظر میآید زیرا در قیامت که هر چیزی بحقیقت ظاهر میگردد کافرین میدانند که دیگر رسول و دعوتی نیست که اینها تابع او بگردند یا نگردند مگر اینکه گفته شود کافرین بقدری در گودال جهالت فرو

صفحه : ۱۰۰

رفته‌اند که در آن عالم نیز حقیقت برای آنها مخفی است.

أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَفْسَحْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ شاید آیه جواب خواهش ظالمین باشد که هنگام نزول عذاب از پروردگارشان تا مدت کوتاهی تأخیر عذاب را میطلبند که تدارک ما فات بنمایند در پاسخ آنها بهمزه استفهامی که در مورد انکار آورند در مقام سرزنش و توبیخ آنها فرموده آیا شما قبلاً چنین نبودید که قسم یاد مینمودید و بقوت و قدرت خود مغرور شده میگفتید هرگز برای ما زوال و فنائی نخواهد بود.

وَ سَيَكُنُّمْ فِي مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ شاید آیه اشاره باین باشد که پس از آنکه حجت بر شما تمام شد و بر حال و مآل امر ستمکاران از پیشینیان مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان و امثال اینها از کافرین و بر عذاب آنها مطلع گردیدید و ساکن شدید در خانه‌های آنها و خود را در مسکنهای ظلم و ستمکاری آنها قرار دادید اشاره به اینکه که عمل خود را مشابه عمل آنها قرار دادید و بر شما ظاهر گردید که ما پاداش اعمال و کفر آنها را چگونه دادیم و مثلهایی برای شما آوردیم از عذابها و شکنجه‌هایی که در اثر اعمالشان پایچشان گردیده بشما تذکر دادیم تا اینکه حجت برای شما تمام گردد و امروز که روز حساب و پاداش است نتوانید عذری بیاورید که ندانستیم و نفهمیدیم دیگر گفتن (أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ) سودی ندارد.

وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ (سخنان مفسرین در توجیه آیه) ۱- خطاب برسول است که کفار بانبیاء پیش از تو مکر کردند آن اندازه‌یکه برای آنها ممکن بود مکر کنند همین طوری که بتو مکر کردند و خدا آنها را از مکر کفار نگاه داشت همان طوری که تو را از مکر اینها نگاه میدارد.

۲- مقصود کفار قریشند آنهائیکه در امر رسول تدبیر کردند و حيله نمودند

صفحه : ۱۰۱

و بمؤمنین نیز مکر و خدعه کردند (وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ) یعنی جزاء مکرشان مضاف حذف شده همان طوری که حذف شده از قوله تعالی (تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ) یعنی خدا مکر آنها را میداند و پاداش مکرشان بر خودشان واقع گردیده و خدا آنها را بر مکرشان مجازات مینماید (وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ الخ) یعنی مکر آنها باطل نمیگرداند حجت‌های قرآن و آن دلائل نبوتیکه با تو است و اِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتُرُولٍ مِنْهُ الْجِبَالُ یعنی چنین نیست که مکر آنها باطل گرداند حجت‌های قرآن را و نه آنچه با تو است از دلائل نبوت زیرا که آنها بدلیل و برهان ثابت گردیده و مکر آنها زائل نمیگرداند کوه را چگونه زائل میگرداند دینی که ثابت تر از کوه است، و بنا بر قرائت دیگر اگر چه مکرشان بمنتهی برسد دین خدا را زائل نمیگرداند (مجمع البیان) ۴- (لِتُرُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ) استعاره است برای احکام شرایع انبیاء و یا معجزات رسل و یا امر قرآن یا شریعت حضرت رسالت یعنی کافرین حيله‌ها انگيختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ مثل جبال راسیاتست زائل گردانند، و اکثر برآند که (اِنْ) نافیه و (لام) تأکید است مثل قوله (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ) یعنی مکر آنها نبود که کوهها را زایل گرداند.

و در بعض تفاسیر از امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل کرده‌اند که اینکه آیه در داستان نمرود بن کوش بن کنعان است و حکایت آن اینکه طور است که چون نمرود دید ابراهیم خلیل علیه السلام از آتش سلامت بیرون آمد گفت ابراهیم خدائی بزرگ دارد که از اینکه آتش عظیم او را رهناید من میخواهم با آسمان بروم و او را بینم اشراف مملکت گفتند آسمان در منتهی ارتفاع است و با آسمان رفتن میسر نیست نمرود امر نمود تا مناره‌ئی در مدّت سه سال ساختند و بر آن بالا رفت آسمان را همان دید که در زمین میدید روز دیگر آن مناره افتاد و بسیاری را هلاک گردانید چون چنین دید گفت بر آسمان می‌روم و با خدای ابراهیم جنگ میکنم، چهار

صفحه : ۱۰۲

کرکس را پرورش داد تا بسیار قوی گردیدند و صندوقی چهار گوشه ترتیب داد و در آن دو درب یکی فوقانی و دیگری تحتانی قرار داد و در چهار طرف آن چهار نیزه نصب گردانید و آن چهار کرکس را چند روز گرسنه نگاه داشت و چهار مردار بر سر نیزه‌ها گذارد و اطراف صندوق را بر کرکسان بستند آنها از شدت گرسنگی میل بی‌الا کردند و صندوق که در آن نمرود و یک نفر دیگر در آن نشسته بودند بطرف مردارها بالا بردند پس از یک شبانه روز نمرود درب فوقانی را باز نمود آسمان را همان طوری دید که در زمین میدید برفی‌ش گفت درب تحتانی را بگشا و بین چه می‌بینی آنگاه نگاه کرد و گفت جز آب چیزی نمی‌بینم پس از یک شبانه روز دیگر درب فوقانی را باز نمود باز آسمان را همان طور دید برفی‌ش درب تحتانی را باز نمود بجز دود و تاریکی چیزی ندید نمرود ترسید و صدائی شنید که (اینها الطاغیه اینک ترید) ای طاغی کجا میروی از عکرمه نقل شده که برفی‌ش گفت تیری بینداز و تیری انداخت تیر خون آلوده برگشت گفت کار آسمان را تمام کردم، و گفته‌اند آن تیر بر یک ماهی دریائی که در آسمان بود اصابت نموده، و بروایت دیگر تیر بمرغی در هوا خورد و خون آلوده گردید، خلاصه نمرود نیزه‌ها را با مردارها سرنگون گردانید و کرکسان بزمین آمدند و در موقع فرود آمدن کرکسان از بالهای آنها صدای مهیبی ظاهر گردید که نزدیک بود کوهها از جای خود کنده شوند اینکه است که خدای تعالی خبر میدهد که مکر نمرود طوری بود که نزدیک گردید کوهها از جای خود کنده شوند. (منهج الصادقین) فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ در چند آیه حق تعالی خود را (ذُو انْتِقَامٍ) معرفی نمود و آنرا با اسم (العزیز) مقارن گردانیده قوله تعالی در سوره آل عمران آیه ۴ (وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ) در سوره مائده آیه ۹۵ (أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ) و غیر اینها از آیات

(اعتراض)

انتقام یا برای تشفی است یا برای تنبیه جاهل یا عقلی است تشفی راجع بافرااد بعضی نسبت ببعض دیگر برای اینکه است که پس از انتقام دل مظلوم خنک شود و از قبل ظلمی که بر او وارد گردیده زجر نکشد و عقلی راجع است بنظام جامعه که جلوگیری از فساد بشود.

و مجازات حق تعالی بنده ضعیف جاهل نادان خود را در قیامت که نه تشفی بحساب می‌آید زیرا که بزرگ‌تر از آنست که بعد از نمودن بنده ضعیف خود تشفی پیدا کند و نه راجع است بصلاح جامعه و نه تنبیه است زیرا در آنجا جامعه‌ئی تصور ندارد پس انتقام کشیدن خدا یعنی چه آنهم بخلود در جهنم با آن عذابهای سخت (پاسخ) ظاهراً استعاره مجازات را انتقام نامیده و انتقام حق تعالی در معاد نه برای تشفی و نه برای صلاح جامعه و نه برای تنبیه است زیرا که انتقام عمل جزائی است مقابل عمل عدوانی و موردش در جائی است که عمل ناروایی از ظلمی بر مظلومی وارد گردد قوله تعالی (فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ).

و انتقامیکه افراد از یکدیگر میکشند غالباً برای تشفی است که پس از انتقام کشیدن از عمل ظالم دل مظلوم آرام میگیرد و دیگر در مقام ضدیت و دشمنی بر نمی‌آید و صلاح جامعه منوط بهمین است، اما مجازات در قیامت شاید یکقسمش برای اینکه است که حق هر مظلومی گرفته شود و بصاحبش برگردد و چون میتوان گفت که تمام کافرین و مشرکین و فساق ظالم و ستمکارند که اعتناء بسخن انبیاء و گفتار اولیاء و کتابهای آسمانی نمودند و باین اعتبار بآنها ستم وارد نمودند چنانچه در مواردی از قرآن آنها را از ظالمین معرفی نموده و چون اینها ستمکارند بمقتضای عدل الهی که هر چیزی را در جای خود قرار میدهد ستمکاران را بایست بکیفر اعمالشان برساند و اگر غیر از اینکه باشد که در روز جزاء متقی و کافر ظالم

را یک طور بحساب آورد بعدل عمل نموده.

اینکه است که کافرین و مشرکین مستحق عذاب میگرددند و در مورد عذاب باید واقع گردند تا اینکه بر عالمیان ظاهر گردد که گفتار انبیاء که نسبت کذب و افتراء بآنها میدادند در وعد و وعیدشان حق و صدق بوده چنانچه از اینکه آیه اینکه معنی بخوبی ظاهر میگردد زیرا که آیه شاید ارشاد بهمین مطلب باشد که کسی گمان نکند که چون خدای تعالی خود را بکرم و عفو و بخشش معرفی نموده در قیامت همه را ببخشد و عذاب نکند در اینجا تذکر میدهد که خداوند هرگز وعده‌ئی که بپیامبران و سفراء خود داده که آنها را یاری میکند بر دشمنانشان خلف نخواهد نمود.

و راجع بخلود در جهنم چنانچه بعضی گفته‌اند نسبت بکسانی باشد که چنان در کفر و جحود و نفس پرستی ولوع نموده‌اند که آن لطیفه انسانی روحانی خود را بکلی فاسد گردانیده و خود را بکلی از قبول عفو و بخشش الهی بی‌نصیب گردانیده‌اند لکن دیگران که باین درجه نیستند شاید امید نجاتی برای آنها باقی مانده باشد و رحمت الهی آنان را دریابد و پس از پاک گردیدن قذرات از جهنم نجات یابند و بعض آیات و اخبار اشاره باین مطلب دارد.

یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (یوم) یا بدل است از (یوم یأتیهم) یا ظرف زمان است و متعلق است بآیه بالا- (دُو انتقام) و ظاهراً الف و لام (الأرض) الف و لام عهد است یعنی همین زمین معهود که در آن میباشید و همین

آسمانها که بالای سر شما است روز قیامت تبدیل میگردد و طور دیگر بروز و ظهور مینماید، و لام (لله) شاید برای ملک باشد نظیر قوله تعالی (لِمَن الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) همان طوری که در آنجا مالکیت را تخصیص میدهد بواحد قهار در اینجا بروز و ظهور زمین و آسمانها را بحقیقت و واقعیتشان اختصاص میدهد بحق تعالی، و در توجیه آیه (لِمَن الْمُلْكُ) مفسرین گفته‌اند اشاره بوقتی است که بصور اسرافیل ذی حیاتی در عالم باقی نماند که

صفحه : ۱۰۵

مدعی مالکیت باشد و اینکه نداء از حق بخود او است که خود متکلم و خود جواب دهنده است.

و شاید موقع صدور آیه بالا آن وقتی باشد که زمین و آسمانها مندک گردیده و از لب و ماده اثیری آن زمین و آسمانهائی که در خور عالم قیامت است پیاگردد زیرا که تمام دانشمندان معترفند که در اینکه عالم همه چیزها صورت و قشر است و لب و حقیقت آن در آخرت نمودار میگردد و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده عالم قیامت عالم جمع و عالم تام و تمام و عالم اتحاد و وحدت و عالم حیات و عالم حقیقت است و تمام موجودات در آنجا حی و ناطق‌اند قوله تعالی (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) خلاصه عالم آخرت جامع تمام عوالم امکانی است و عالمیست که روحانیت بر جسمانیت آن غلبه دارد زیرا که در آخرین مرتبه کمال واقع است و در آن عالم آخر هر چیزی ظهور همان بدایت او است (کَمَا يَدْرَأُكُمْ تَعُدُّونَ) شیئی وقتی بانتهاء میرسد که باؤل وجودش بیوندد در مقاله پنجم (کتاب معاد) یا (آخرین سیر بشر) تذکر دادیم که کمال و تمامیت هر چیزی وقتی محقق میگردد که دارای مراتب زیرین گردد یعنی آخرش مرتبط گردد باولش و با وحدت و بساطتش جامع تمام مراتب زیرین گردد و اینکه مطلب در قیامت کبری تحقق می‌پذیرد.

و همین طوری که انسان در قیامت دارا میگردد تمام کمالاتیکه در راه نوردی و عوالمی که در آن سیر نموده که از هر عالمی که گذشته توشه‌ئی برداشته و جزء حقیقتش گردیده و در عالم قیامت که عالم جمع است با نتایج و آثار آن بروز و ظهور مینماید البته باین مناسبت بایستی در خور او عالم دیگری که از ماده همین عالم باشد ظهور نماید و همین طوری که اصل بدن انسان از ماده اثیری اینک طوری که گفته‌اند تکون پیدا نموده در قیامت نیز از ماده اصلیه همین بدن دنیوی بدن اخروی بمناسبت همان عالم تشکیل میشود آسمان و زمین عالم قیامت نیز باید چنین باشد زیرا که عالم قیامت آخرین منزل کمال انسانی بشمار میرود اینکه است که باید آن

صفحه : ۱۰۶

نیز عالم کامل باشد.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه) ۱- زمین تبدیل بنقره میگردد و آسمان بطلا.

۲- زمین و آسمان پاک میگردد مثل نقره.

۳- زمین جهنم میشود و آسمانها بهشت میگردد.

۴- اوصاف زمین و آسمان تبدیل میگردد و کوهها سیر میکند و دریاها جاری میگردد و در آن کجی یافت نمیگردد.

۵- روز که تبدیل میگردد اینکه زمینی که میشناسید بزمین دیگر غیر از آن و چنین است آسمانها و تبدیل بمعنی تغییر است و تغییر گاهی در ذات است مثل اینکه گوئی تبدیل کردم دراهم را بدنانیر و از آن است قوله تعالی (يَدْلِنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا) و گاهی تبدیل در اوصاف است مثل اینکه گوئی حلقه را تبدیل کردم بخاتم الخ. (طبرسی) و نیز راجع بآیه اخبار مختلف نقل شده و معلوم میشود که اختلاف روایات ناشی از اختلاف روایات است و شاید منشأ اختلاف روایات بزرگی مطلب و عدم فهم روایات باشد که ائمه

معصومین علیهم السلام پاسخ سؤال هر یک از روایات را بقدر فهم آنها میدادند که قانع گردند زیرا برای عموم بشر مادامیکه در لباس دنیوی طبیعی می باشند ممکن نیست کیفیت و کمیت اوضاع عالم قیامت را بدرستی بفهمند مگر بطور کلی اجمالاً. بعض نفوس زکیه را میسر گردد که در قشر لب را بنگرند و در شاهد غائب را ببینند آنهم بطور اجمال آیا طفل مادامیکه در رحم مادر است ممکن است بتواند تصویری از اینکه عالم داشته باشد هرگز ممکن نیست و قوله تعالی در سوره زمر آیه ۶۹ (وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) و امثال اینکه آیات که اشاره بعظمت عالم قیامت دارد نمیتوان تطبیق کرد بنور شمس یا نقره و طلا و غیره زیرا امر قیامت چنانچه آیات بسیاری اشاره بآن دارد و نبأ عظیم آنرا نامیده نمیتوان بامور اینکه عالم پست دنی که از جهت دنائت دنیایش نامیده‌اند تطبیق کرد بلکه ما افراد

صفحه: ۱۰۷

بشر همین قدر که بدلالت عقل فهمیدیم دنیا را آخرتی است و در پشت اینکه پرده اسراری است و غایت و فائده انسان و عالم دنیوی عالم اخروی است و چون عالم قیامت آخرین مرتبه سیر کمال بشر است بایستی در خور مرتبه کمال انسانی عالمی کامل انجام گیرد و مخبر صادق نیز بآنچه سعادت یا شقاوت بشر را در آن نشأه ایجاب مینماید اطلاع داده و تماماً مطابق حکم عقل صحیح است اینکه است که بایستی تصدیق نمود و در تحصیل کمال ایمان و تقوی کوشش کرد.

وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ، سَيَّرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهُهُمْ النَّارُ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که تو در آنروز یعنی روز که زمین و آسمانها تبدیل بغیر آن گردید گنهکاران را چنین می بینی که بهم پیوسته و جمع گردیده‌اند و بستگی آنها بیکدیگر یا بجهت اتحاد آنها است در شرک و کفر و شاید مقصود چنین باشد که هر یک با شیطانی که قرین او بوده بسته میگردد و پیراهن‌های آنها از قطران است، قطران روغن سیاهی است و آنرا صیغ ابهل نامند و آنرا می‌پزند و بر شتر جرب‌دار می‌مالند و در قیامت یکی از عذابهای مجرمین قطران است و نیز رویهای آنها را آتش فرا میگیرد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ گویند آیه متعلق بآیه جلو یا متعلق بفعل محذوف است یعنی خدای تعالی چنین میکند یعنی پاداش میدهد هر کسی را بآنچه کسب نموده زیرا که او بسرعت حساب همه را میکشد حساب بعضی او را از حساب دیگران باز نمیدارد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرُوا أُولُوا الْأَلْبَابِ معنی آیه واضح است و محتاج بیان نیست، و اشاره به اینکه که آنچه در اینکه آیات گفته شد کافی است مردم را که متذکر گردند و بترسند و بدانند که خدای آنها یکی است و برای اینکه پند بگیرند و متعظ شوند صاحبان عقل.

صفحه: ۱۰۸

سوره الحجر

اشاره

سوره الحجر مکیه و هی تسع و تسعون آیه بالاجماع

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱) رَبُّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمِ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴)
 مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نُنزِّلُ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)
 وَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِبَعِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴)
 لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ مَسْحُورُونَ (۱۵)

صفحه : ۱۰۹

سوره الحجر در مکه فرود آمده و قتاده و مجاهد و حسن گفته‌اند تمامش مکی است مگر آیه (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ) و قوله تعالى (كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) و باجماع آیات آن ۹۹ است ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده هر کس اینکه سوره را بخواند باو بعدد مهاجرین و انصار و مستهزئین بمحمد (ص) ده حسنه داده شود (مجمع البیان)

[ترجمه آیات]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

الر- اینکه آیتهای کتاب و قرآن روشن است (۱)

بسا وقتی می‌آید که کافرین آرزو میکنند که کاش ما مسلمان بودیم (۲)

ای محمد بگذار اینها را که بخورند و بهره ببرند و بازدارد آنها آرزوهایشان و بزودی خواهند دانست (۳)

و ما اهل هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر اینکه برای هلاکت آنها وقت معینی بود

و هیچ گروهی زمان هلاکت خود را پیشی نمیگیرد (۴) و نمیتواند عقب بیندازد (۵)

کافرین گفتند ای کسیکه بر او ذکر (و قرآن) نازل گردیده همانا تو دیوانه‌ئی (۶)

چرا ملائکه را نمیآوری که گواه بر رسالت تو باشند اگر راست میگوئی (۷)

ما ملائکه را نازل نمیگردانیم مگر بحق یا برای وحی آوردن یا برای عذاب و در آن هنگام نمیباشند از مهلت داده شدگان (۸)

همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما آنرا نگاه‌بانیم (۹)

و ما در گروههای پیش از تو پیمبرانی فرستادیم (۱۰)

و بر آنها رسولانی نیامد مگر اینکه او را استهزاء مینمودند (۱۱)

همچنانچه سلوک دادیم استهزاء پیمبران را در دلهای مکذبان سلوک میدهیم در دلهای کافرین زمان تو (۱۲)

اینها بقرآن ایمان نمیآورند

و اگر دری از آسمان بر آنها بگشائیم و آنها همه روز بالا روند (۱۴)

گویند چشمهای ما بسته شده بلکه ما گروهی سحر گردیده شدگانیم (۱۵)

صفحه : ۱۱۰

(توضیح آیات)

(الر) راجع بحروف مقطعاتیکه در اول بعضی از سوره‌های قرآن است مفسرین توجیهاتی نموده‌اند: بقولی هر حرفی اشاره باسمى است در اینجا الف اشاره به (الله) و لام اشاره بجبرئیل و را اشاره برسول است، و بقول دیگر تمام آنها رمز است بین خدای تعالی و رسولش و توجیهات دیگری نیز راجع بحروف مقطعه شده لکن بهتر اینکه است گفته شود که چون اینکه حروف از متشابهات قرآن است سکوت در آن و محول کردن علم آنرا بخدا چنانچه راجع بمتشابهات فرموده که (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) سوره آل عمران آیه ۵، بهتر است.

تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ ظاهرا (تِلْكَ) اشاره بآیات قرآن است و نکره آوردن قرآن باعتبار فخامت و عظمت او است و میشود مقصود از کتاب قرآن باشد و قرآن عطف تفسیری کتاب است یعنی اینکه آیات کتاب و قرآنی است که روشن و ظاهر کننده و مبین حلال و حرام و شرایع و احکام است.

و بعضی از مفسرین احتمال داده‌اند که مقصود از کتاب لوح محفوظ باشد زیرا که قرآن از او و در او است قوله تعالی (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ) سوره واقعه آیه ۷۸، و نیز فرموده (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) سوره البروج آیه ۲۳. (تفسیر المیزان) رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ بسا وقتی می‌آید که کافرین آرزو میکنند که کاش ما مسلمان بودیم و اینکه آرزوی آنها شاید موقع موت باشد یا وقت ظهور قیامت که حقایق مکشوف میگردد و درجات بهشتی مؤمنین را می‌بینند آنوقت آرزو میکنند که کاش ما در زمره مسلمانها بودیم.

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

صفحه : ۱۱۱

خطاب برسول صلی الله علیه و آله و سلم است که پس از تبلیغ و ارشاد و اتمام حجت کافرین را بخودشان واگذار گویا میفرماید با آنها در امر دین جدال مکن زیرا که تو بوظیفه خود عمل نمودی و اینها دیگر قابل هدایت نیستند تو هم دیگر بآنها اعتناء نکن بگذار مثل حیوانات بخورند و از تمتعات طبیعی بهره‌مند گردند و آمال و آرزوهای گوناگون که در نفس خود میپروانند آنها را از هر فضیلت و سعادت باز دارد و آنان بزودی پس از مرگ خواهند دانست که چگونه آن روح قدسی خود را اسیر قوای شهوانی بهیمی و غضبانی سبعی خود نموده و آنان را بدرک حیوانیت پرتاب گردانیده.

از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت شده که فرموده

(إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طَوْلَ الْأَمَلِ فَإِنَّ اتِّبَاعَ الْهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طَوْلَ الْأَمَلِ يَنْسِي الْآخِرَةَ)

یعنی از دو چیز بیشتر از همه چیز بر شما میترسم یکی تابع گردیدن هوای نفسانی و دیگر آرزوهای دراز زیرا که متابعت هوی راه خدا را می‌بندد و آرزوهای دراز آخرت را از یاد میبرد.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْنٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ شَيْدَ آيَةٍ لِتَثْبِيتِ وَ مُحَقِّقِ گِردانیدن آیه بالا باشد و اشاره به اینکه که چون در عالم قضاء الهی برای هر قریه یا هر کسی مدّت و اجلی است معین که (لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً) و لَا

یَسْتَقْدِمُونَ) اینکه است که کفاری که از قابلیت هدایت افتاده‌اند در امهال و باقی ماندن عمرشان مغرور میگردند و مشغول لهو و لعب میشوند تا موقع هلاکتشان برسد آنوقت دانا میشوند که عمر خود را بیهوده تلف گردانیده و خسران برده‌اند. وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ کفار بطور سخریه و استهزاء خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم مینمودند که ای کسیکه ادعا میکنی بر تو ذکر یعنی قرآن نازل گردیده همانا تو دیوانه میباشی نسبت دیوانه گی بکسیکه در مرتبه عقل کل بلکه خود عقل کل بود دیوانه گی نسبت

صفحه : ۱۱۲

دهنده را نشان میدهد زیرا که چون ارشاد حضرت و خبر دادن او از قیامت و زنده شدن مرده گان در روز حشر امر محالی بنظر آنها مینمود زیرا که آنها انسان را فقط یک جسم دو پا میدیدند و حیات را همین حیات دنیوی میدانستند و نیز لذائد و حظوظ را در همین اعمال شهوانی مینداشتند اینکه بود که وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مقام تبلیغ و ارشاد بآنها تذکر میداد که شما عالمی در جلو دارید که البته بآن خواهید رسید و بایستی دست از پیروی کردن آمال و شهوات بردارید تا از آن عالم متمتع گردید و نیز باید خدای یکتا را پرستش نمائید نه بتها را و اینکه طور تذکرات بر فهم آنان گران میآمد اینکه بود که میگفتند اینکه کسیکه دعوی پیمبری میکند و میگوید دست از حظوظات نقدی خود بردارید تا اینکه در عالم دیگر بلذائد بالاتر برسید چنین کسی دیوانه است.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ یعنی چرا برای ما ملائکه را نمی آوری اگر میباشی از راست گویان، اهل ادبیت گفته‌اند ترکیب (لَو) با (مَا) مثل ترکیب (ان) است با (لا) (ان لا) و اینکه کلمه برای دو معنی وضع گردیده یکی برای امتناع چیزی نزد وجود غیر آن و دیگر برای تخصیص و اینکه آیه مثل قوله تعالی است (لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا) سوره فرقان آیه ۸. مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ آیه در مقام پاسخ گفتار احمقانه کفار است که به (ما) نافی و (إِلَّا) استثنایه فرموده نزول ملائکه واقع نمیگردد مگر بحق.

(سخنان مفسرین در توجیه (إِلَّا بِالْحَقِّ) ۱- ما ملائکه را نازل نمیگردانیم مگر بحق یعنی مرگ که نه پیش می افتد و نه عقب و ارواح آنها را قبض میکند. (ابن عباس) ۲- و بقولی ملائکه نازل نگردند مگر بعذاب استیصال اگر ایمان نیآورده باشند. (حسن و مجاهد و جبائی)

صفحه : ۱۱۳

۳- ملائکه نازل نمیگردند در دنیا مگر برسالت. (مجاهد) (مجمع البیان) بقرینه آخر آیه (وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ) همان قول اول بحقیقت نزدیک تر مینماید یعنی وقتی ملائکه بر شما می آیند که دیگر مهلت ندارید کاری انجام دهید و آن هنگام اجل است که ملائکه برای قبض روح نازل میشوند.

إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ مقصود از ذکر قرآن است و در اینجا حق تعالی برای اطمینان دل رسولش خبر میدهد و او را مطمئن میگرداند که ما قرآن را از سماء قدرت نازل گردانیدیم و خود حافظ و نگهبان آن میباشیم و آنرا از تحریف و تغییر دادن دست اجانب حفظ میگردانیم.

از اینکه آیه دو چیز بر ما ظاهر میگردد یکی آنکه قرآنیکه فعلا بدست ما مسلمانها است بالتمام همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده بدون اینکه کلمه‌ئی در آن زیاد شده باشد یا کم، در جهت زیادتی آن اجماع مسلمانها بر اینکه است که کلمه‌ئی در آن زیاد نشده لکن در جهت کمی بعضی از علماء گفته‌اند آیاتیکه در شأن حضرت امیر علیه السلام و باقی

ائمه علیهم السلام رسیده از قرآن اسقاط کرده‌اند.

لکن اینکه قول ظاهرا درست بنظر نمی‌آید زیرا که اسقاط کردن بعضی از آیات منافی با حفظ قرآن است که خداوند بر سولش وعده داده که ما قرآن را یعنی مجموع آیات را حفظ میکنیم که دست اجانب بدامن قرآن نرسد و از تحریف و کم و زیاد محفوظ ماند. و باضافه اگر ممکن باشد اسقاط نمودن بعضی از آیات در طرف زیادتی هم ممکن میشود که در قرآن چیزی زیاد کنند و وقتی چنین باشد قرآن از اعجاز می‌افتد دیگر اعتمادی بباقی مانده او باقی نمی‌ماند.

دوم- میتوان اینکه آیه را یکی از معجزات قرآن بشمار آورد زیرا

صفحه : ۱۱۴

همان طوری که فرموده ما قرآن را حفظ میکنیم الان یکهزار و چهار صد سال از عمر قرآن میگذرد با اینکه همه دشمنان اسلام که در مقام خاموش نمودن چراغ هدایتند و اگر اینها میتوانستند و لطمه‌ئی بقرآن وارد مینمودند مراد آنان بمرتب عمل میرسید و اسلام منحل میگردد زیرا که قوام دین اسلام بقرآن است در صورتی که می‌بینیم در بین هفتاد و سه فرقه مسلمان با کثرت آراء و تطاول زمان قرآن بدون کلمه‌ئی کم یا زیادی محفوظ مانده و اینکه نیست مگر حفظ الهی که آنرا محفوظ گردانیده که تا آخر زمان بین خلق ابراز فعالیت نماید و قانون خدائی بین افراد بشر دائر باشد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ظَاهِرًا آيَةً لِلرَّسُولِ دَلِيلًا لِمَنْ كَفَرَ مِنْ أَهْلِ الْاَلِ وَالسَّلَامِ أَنْ تَكْفُرَ بِرَسُولِ اللَّهِ فَكَفَرْتُمْ بِهِ فَاسْتَفْتَاهُ فِي مَا نَسَأْتُمْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَرَوَاهُ فِي لِقَائٍ وَسَوَاءٌ لَكُمْ مِنْهُ خَبْرًا أَوَّلَ مَا نِجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فِي الْغَمِّ لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الْظُلْمِ وَنَجِّنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا مِنَ الظُّلُمَاتِ أَلَا فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

فقط اهل زمان تو چنینند که تو را استهزاء و سخریه میکنند در جماعت پیشینیان نیز مردم چنین بودند که رسولی بر آنها نمی‌آمد مگر اینکه با او استهزاء میکردند كَذَلِكَ نَسَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ شَيْعًا مِنْهُ لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الْظُلْمِ وَنَجِّنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا مِنَ الظُّلُمَاتِ أَلَا فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

برای اتمام حجت و دین حق کتابهای آسمانی را بآنها ارائه میدهم و مطالب آنرا یا حقانیت آنها را بقلب آنان میگذرانیم که دانسته و فهمیده انکار کنند (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ) با اینحال کافرین ایمان برسولان نمی‌آورند.

در مجمع البیان در توجیه آیه دو قول ذکر نموده: یکی آنکه ما قرآن را در قلوب کفار خطور میدهم و القاء میگردانیم و بآنها آنرا میفهمانیم با اینکه حال (لَا يُؤْمِنُونَ) آنها ایمان نمی‌آورند و مقصود اینکه است که اعراض آنها از قرآن باز نمیدارد ما را از اینکه آنرا در قلبهای آنها داخل گردانیم (تَأْكِيدًا لِلْحُجَّةِ) بر آنها، و قول دیگر آنکه ما استهزاء را در قلوب آنها میگذرانیم تا اینکه بر کفرشان عقوبت باشد و قول اول صحیح است. (پایان)

صفحه : ۱۱۵

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِنْ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ اشاره بلجاست و جدیت کفار است در انکار رسولان که اینها چنان در انکار حق مصرّند که اگر فرضاً دری از آسمان بر آنها باز گردانیم و همیشه بالا روند بآسمان و پائین آیند و عجائب قدرت را بنگرند باز آنها انکار رسالت میکنند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ هر آینه میگویند چشم ما بسته شده بلکه بالاتر آنکه ما جماعتی هستیم جادو کرده شده، و بروایت ابن عباس که در توجیه آیه گفته مقصود اینکه است که اگر دری از آسمان بروی منکرین باز شود و همیشه نزول و صعود ملائکه را مشاهده نمایند آنها میگویند چشم ما را رسولان سحر کرده‌اند، خلاصه آنکه ظاهرا آیه در مقام ردّ ایراد کافرین و مشرکین است که میگفتند چرا ملائکه بر ما فرود نمی‌آیند در جواب آنها است که اگر فرضاً ملائکه بر آنها هم بیایند و صعود و نزول ملائکه را هم بینند چون چشم حق بین ندارند بر عنادشان افزوده میگردد و گویند اینکه هم سحری است ظاهر نه حقیقت.

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۷]

اشاره

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰)

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷)

[ترجمه]

و بحقیقت ما قرار دادیم در آسمان برجهایی و آنها را زینت کردیم برای بینندگان (۱۶) و آنها را از هر شیطان رانده شده محفوظ گردانیدیم (۱۷) مگر کسی از دیوان که (بر آسمان رود) که سخنی بگوشش بخورد که در پی درمیآید وی را تیر شهاب ستاره روشن (۱۸) و زمین را گسترانیدیم و انداختیم در آن کوههایی و در آن از هر گیاه و نباتی (مطابق حکمت) برویانیدیم (۱۹) و قرار دادیم برای شما در زمین اسباب زندگانی شما را و آن کسی را که شما افراد بشر نیستید روزی دهندگان او (۲۰) و چیزی در عالم نیست مگر اینکه خزینه آن نزد ما است و ما آنرا فرو نمیفرستیم مگر بقدر معلوم و معین (۲۱) و ما بادهای آبستن کننده را فرستادیم و از آسمان باران را نازل گردانیدیم پس نوشانیدیم شما را از آن آب و نیستید شما آب را خزینه کننده گان (یعنی چنین قدرتی ندارید که منبع آبی بیاورید) (۲۲) و بحقیقت ما زنده میکنیم و میمیرانیم و مائیم وارث همه خلق (۲۳) و بدرستی ما میدانیم پیشینیان شما را و نیز میدانیم عقب آینده گان را (۲۴) و همانا پروردگار تو است که آنها را (در قیامت) محشور میگرداند و او بدرستی حکیم و دانا است (۲۵) و بحقیقت ما انسان را از گل خشک شده و لای بو گرفته سیاه آفریدیم (۲۶) و جن را پیشتر از آتش بی دود گدازنده خلقت گردانیدیم (۲۷)

(توضیح آیات)

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ بروج جمع برج است و بمعنی قصر و منزل عالی است که محل و منزل دوران ماه و خورشید و ستارگان است، پس از بیان ایراد منکرین که چرا ملائکه بر ما فرود نمی‌آیند و جواب آنها به اینکه که کفار چنان در انکارشان مصرند که اگر فرضاً راه آسمان را بر آنها می‌گشودیم و ملکوت اعلا را میدیدند باز ایمان نمی‌آوردند و حمل بسحر مینمودند، در اینکه آیه اشاره بنظام عالم و آثار قدرت و عظمت عالم سماوی نموده که چشم باز کنید و اینکه موجودات مجلل عالی و اوضاع جهانی را بنگرید و بدلیل (انی) که از اثر پی بمؤثر بردن است عظمت آفریننده آنرا مشاهده نمائید و ببینید که چگونه در آسمان برجها و قصرهای باشکوه قرار دادیم و آنرا آراسته گردانیدیم (بستاره‌گان) برای نظر کننده‌گان که بهر نظری که بطرف آسمان مینگردند محظوظ گردند و هر گاه کسی بچشم دل نظر کند بنظام آراسته اوضاع جهانی بهر نظری بر علم و معرفت او افزوده خواهد گردید.

وَ حَفِظْنَاها مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ آیه خبر میدهد که ما آسمان را زینت دادیم بآن کاخهای مجلل که منزلگاه ماه و خورشید و ستارگان است و آنرا محفوظ گردانیدیم از هر شیطان رانده شده (إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ) استثناء است از (مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ) یعنی ما بروج را از هر آفتی حفظ نمودیم مگر از هر شیطان رانده شده که بر آسمان رود و سخنی برآید که بشهاب که شعله آتش است یا ستاره روشن درخشنده از پی او درآید و او را براند، و بعضی از مفسرین گفته‌اند که نزد اکثر استثناء منقطع است یعنی لکن هر دیوی که بآسمان رسید سخن ملائکه را برآید شهاب ثاقب بوی رسد و او را بسوزاند.

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر راجع بآیه (إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ) بیانی دارد

صفحه : ۱۱۹

که برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمائیم.

بدان که مردم سه قسمند جماعتی از آنها متفکرانند و آنها کسانی میباشند که سر وجود را بقدر طاقت بشریت درک مینمایند، و جماعت دیگر جهالند که از عالم چیزی ادراک نمیکند مگر آنچه را که بمشاعر حسّی از لذت اطعمه و ملاذ دنیوی درک نمایند، و جماعتی بین اینکه دسته میباشند و آنان کسانی هستند که بما وراء امور حسّی مطلع گردیده‌اند و آنها بطریق ریاضت سلوک نموده‌اند به اینکه که روزهای بجوع و خلوت یا طریق دیگر ریاضت کشیده‌اند و طریق آن بسیار است.

و طالبین از اینکه جماعت بانواعشان از دو قسم بیرون نیستند یا مقصودشان حقیقه خلوص نفسشانست، و یا مقصودشان استیلاء بر مردم است برای بدست آوردن شهوات دنیوی، پس اگر مرادشان خلوص نفس و معرفت حقایق باشد آنها بمقدار همّتشان با شرائط مخصوصه بحقایق میرسند، و اگر مرادشان از ذکر و خلوت و ریاضت و استحضار ارواح استیلاء بر خلق و امور فانیه دنیویه باشد و مرادشان گول زدن مردم و علو بر آنها باشد که مالی بدست آرند چنین مردمانی نکال اعمالشان را میچشند و از ارواح نمی‌شنوند مگر اکاذیب و بر چنین اشخاصی و بر قدر همّتشان ارواح حاضر میگردند لکن ارواح برزخیه و بر آنان اوهام و دروغهایی القاء می‌نمایند.

اما آنهائیکه صاحب هم عالیه میباشند که قصدشان ارتقاء نفوسشانست بر آنها ارواح عالیه وارد میگردند و بسوی آنها القاء میگردانند آنچه مناسب هم آنهاست و چنینند تصفیه کنندگان نفوسشان بروزه و آنهائیکه در خلوت می‌نشینند بشروط آن و اینها اگر با عزم صحیح باشند بر نفسشان القاء میگردد چیزیکه نفسشان را بالا ببرد لکن با اینکه حال محتاج بتفکر و تعقلند. (پایان) وَ الْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رِوَاثِيَّ پس از اظهار قدرت و ترتیب نظام خلقت و تزئین آسمانها بروج و ستارگان در مقام بیان نظام

آفرینش اشاره بخلقت زمین می‌نماید و سه خصوصیت نسبت بزمین

صفحه : ۱۲۰

را یادآوری میکند: اول- اینکه زمین را پهن نمودیم و چنانچه از جاهای دیگر معلوم شده پس از خلقت خورشید زمین از زیر کعبه کشیده شده از اینکه آیه بضمیمه آیات دیگر میتوان استفاده نمود که ابتداء آفرینش زمین باین شکل کنونی نبوده بلکه مانند گوئی مدور و متحرکی بوده.

دوم- بقدرت کامله خود پس از آنکه زمین را پهن نمودیم در آن کوههایی افراشتیم که زمین را محکم نگاه دارد (رَوَاسِی) صفت است برای جبال یعنی (وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِي) یعنی در زمین کوههای پا بر جا نهادیم که مانع از حرکت زمین باشد. وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ سوم از خصوصیات نام برده شده زمین اینکه است که از هر نباتی از گیاهها و اشجار در زمین رویانیدیم هر چیزی را باندازه و (موزون) قرار دادیم.

شاید مقصود از موزون وزن باشد که برای هر گیاهی که از زمین روئیده میشود یک وزن معینی است که در نظام عالم از روی حکمت در ازل تعیین شده بدون کم و زیاد بهمان مقدار معین روئیده میشود.

و شاید مقصود از موزون تعادل و توازن بین حیوانات زمینی مراد باشد یعنی اجزاء نباتات را بینشان تعادل و توازن برقرار نمودیم که هر چیزی بحدّ خودش مطابق حکمت روئیده شود که نظام نباتات زمین برقرار باشد.

طنطاوی در تفسیر جواهر گفته اینکه آیه (بدیعه من بدایع القرآن و معجزه من معجزات العلم و حکمه باهره و عجیبه ظاهره) کلام الله است همانا اینکه تفسیر ظاهر گردانیده نظام اینکه عالم را و واضح نموده وزن و میزان و حساب و حسن نسق که از اخص اوصاف اینکه دنیا است و اینکه بیان وجود در کتاب الله است و کافی است تو را آنچه را که در سوره (الرحمن) قرائت کرده‌ئی از قوله تعالی (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ) خدا کواکب را وزن کرده در سیر آنها و در وضع آنها و در حرکات آنها و در ضوء آنها و عناصر را وضع نموده بمقادیر با مناسبت بعضی بعضی دیگر گویا

صفحه : ۱۲۱

آنها صفهائی میباشند منظم همان طوری که در سوره عنکبوت بزودی می‌بینی.

(پایان) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و دیگر از خصوصیات زمین اینکه است که معاش و روزی شما افراد بشر را در زمین قرار دادیم (معایش) جمع معیشه است و با اینکه معاش شما در زمین است و حیات و زندگانی شما بسته بمعاش و روزی شما است و زمین هم در تصرف اعمال شما است با اینکه حال شما قدرت ندارید که معاش روزانه خود را از زمین بیرون آورید، و دیگر دانه و گیاهی بقدرت خودتان رویانید در صورتی که نزد خودتان محقق و ثابت است که همچو قدرتی ندارید با اینکه حال چگونه اذعان و اعتراف بوجود خالق یکتا نمیکنید.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (خزائن) جمع خزینه است و خزینه مکانی است که در آن مال ذخیره میکنند که محفوظ بماند و (قدر) مبلغ و کمیت شیئی است.

آیه به (إِنْ) نافی و (إِلَّا) استثنایه عموم قدرت و سعه فیض و استیلاء و جود خود را بر حقائق اشیاء و اصول ممکنات را بیشتر تذکر میدهد، و شاید اشاره باین باشد که ماهیات ممکنات و حقایق کلیه موجودات در خزینه یعنی در سعه علم ما موجود است و هر اندازه‌ئی از افراد آن حقایق کلیه که حکمت بر وقوع آن اقتضاء نماید از سماء قدرت بارض قابلیت ممکنات تنزل میدهیم و بر شما ارائه مینمائیم و نزول افراد ممکنات در علم حضوری حق تعالی معلوم و معین است در مجمع البیان گفته (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ) یعنی

چیزی نیست که از آسمان فرود آید یا از زمین روئیده شود (إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) مگر اینکه ما مالک او و قادر و خزینه‌دار آن می‌باشیم و (خزائن الله) مقدرات او است زیرا که او تعالی قدرت دارد که از جمیع اجناس و انواع کلیه عالم بیافریند آنچه را که بخواهد و قدرت دارد که از هر جنسی افراد غیر متناهی بیاورد، و بقولی مقصود از آن آبی است که از آن نباتات

صفحه : ۱۲۲

روئیده میشود و انواع کلیات آبها نزد او مخزون است تا اینکه نازل گرداند آنرا نباتیکه بآب آسمان روئیده میگردد. (پایان) وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ در مقام بیان اظهار قدرت و لطف بر بنی آدم است که پس از بیان خلقت زمین و خصوصیات آن در مقام بیان باقی تفضلات خود راجع بباد و آب برآمده و برای هر یک خصوصیتی است یکی از خصوصیات نوع باد (لَوَاقِح) است (لَوَاقِح) بصیغه لازم بمعنی آبستان میشود یعنی باد را حمل کنندگان ابرها قرار دادیم و بصیغه متعدی بمعنی آبستن کنندگان میشود یعنی ابر را آبستن کننده درختها را بمیوه گردانیدیم.

و نیز تفضّل دیگر فرود آمدن آب باران است که از طرف بالا بر زمین فرود می‌آید تا اینکه شما و زراعت و حیوانات همگی از آب سیراب گردند و زیادی آب را برای موقع دیگر ذخیره نمودیم (وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ) آب را از آسمان فرود آوردیم و آنرا در چاه و چشمه‌ها و کاریزها ذخیره نمودیم و اگر حفظ الهی نبود چون طبیعت آب مایل بفرو رفتن است تمام آبها بزمین فرو میرفت و در غیر موقع باران شما بی‌آب می‌ماندید و نگاه داشتن آب دلیل ظاهری است بر قدرت و کرم حق تعالی.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ پس از ارائه قدرت در آفرینش زمین و خصوصیات آن و باد و آب که مایه حیات موجوداتند آیه تذکر میدهد و به (لام) تأکید کلام را مؤکد میگرداند که آنکسیکه از روی حکمت اینکه عالم را اینکه طور مرتّب و مزین گردانیده البته همانست که حیات می‌بخشد و میمیراند.

و از بعضی از مفسرین چنین نقل شده که گفته (احیاء قلوب اولیاء کنیم بانوار لمعات جلال، و امانت نفوس ایشان را کنیم بسطوات نظرات جلال).

(وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ) یعنی مال و حیات و آنچه بآنها عطا نموده‌ایم بازگشت

صفحه : ۱۲۳

بخودمان مینماید زیرا که او مالک حقیقی است و ممکن آنچه دارد عرضی و ودیعت است که از او پس گرفته خواهد شد.

(و ما المال و الاهلون الا و دبیعة و لا بد یوما ان تردّ الودائع)

وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ، وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ در اینکه آیه اظهار مینماید که آنچه از افراز بشر از پیشینیان و آنچه در عقب می‌آیند همگی در علم حق تعالی موجودند و اینکه (عَلِمْنَا) را بصیغه ماضی آورده مشعر بر احاطه علم ازلی او است که تماما در علم حضوری موجودند و لو آنهائیکه هنوز بدنیا نیامده‌اند و همانا پروردگار تو همه را در قیامت محشور میگرداند زیرا که او حکیم و درستکار و بتمام امور عالم است.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ آیه در مقام بیان آفرینش بدن انسان است و تذکر میدهد که انسان را از پست‌ترین مواد و عناصر آفریدیم زیرا که صلصال گل خشکیده‌ای را گویند که از شدت خشکی خورد شود (حَمَإٍ) گل و لجن سیاه رنگ است (مَسْنُونٍ) لجن بو گرفته در ته آب است اینکه است ماده بدن انسان آیا انسانیکه اولش چنین است و آخرش مردار گندیده متعفن میگردد جای دارد که بخود مباحث نماید و کبر ورزد و بر مخالفت اوامر و نواهی آفریننده خود برآید.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ كَوَيْنِدِ جَانٍ پدرا ابلیس است، در خلقت جن و ماده او تذکر میدهد که جن را از آتش بی دود آفریدیم (نار سموم) زبده آتش است و نظر بهمین داشت که شیطان تکبر کرد و از سجده بآدم ابا نمود و آفرینش جان پیش از آفرینش انسان بوده.

صفحه : ۱۲۴

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۸ تا ۴۴]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَخُذْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)

صفحه : ۱۲۵

[ترجمه]

یاد کن وقتی که پروردگار تو بملائکه گفت من آفریننده بشری میباشم که از گل و لای خشک کهنه تعیین شده (۲۸) پس چون بین اجزاء (آدم) تسویه و تعادل قرار دادم و از روح خود در او نفخه‌ئی دمیدم پس بیفتید برای او بسجده (۲۹) و تمام ملائکه باو سجده نمودند (۳۰)

مگر ابلیس که از سجده کردن ابا نمود (۳۱)

خدای تعالی فرمود ای ابلیس چه چیز منع کرد تو را از اینکه بوده باشی با سجده کنندگان (۳۲)

شیطان گفت من نمیباشم که سجده کنم بشری که او را از گل و لای خشک آفریدی (۳۳)

خطاب شد که ای شیطان چون سجده نکردی پس از سجده کنندگان خارج شو که رانده شده‌ئی (۳۴)

و بدرستی که بر تو است لعنت تا روز قیامت (۳۵)

شیطان گفت پروردگار من مرا مهلت ده تا روز قیامت که مردم مبعوث گردیده میشوند (۳۶)

خدا فرمود تو از مهلت داده شدگانی (۳۷)

تا روز وقت معلوم و معین (۳۸)

شیطان گفت پروردگار من بسبب اینکه مرا اغواء گردانیدی هر آینه البته زینت میدهم برای آدمیان در زمین گناهان را و قسم بتو که

البته بجدیت تمام آنها را اغواء و گمراه میگردانم (۳۹)

مگر بنده گان پاک و خالص تو را (۴۰)

خدا فرمود همین اخلاص راه مستقیم بسوی من است (۴۱)

بدرستی که برای تو بر بنده گان من سلطنتی نیست مگر کسی که از گمراهان تابع تو گردیده باشد (۴۲)

و همانا جهنم وعده گاه تمام آنها است (۴۳)

و برای جهنم هفت در است برای هر دری جزئی از آن گمراهان قسمت شده‌اند (۴۵)

صفحه : ۱۲۶

(توضیح آیات)

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ در بسیاری از آیات داستان بدو انسان و ماده وجود و کیفیت خلقتش را بطور وضوح بیان نموده و در جای خود ثابت و مبرهن گردیده که آفرینش انسان اول پس از ترتیب آسمانها و زمین و ملائکه و جن و انواع موجودات از جمادات و نباتات بوده که گویا اینها مقدمه برای پیدایش نوع انسان آفریده شده‌اند مخصوصا موالید ثلاث که پس از تکمیل موالید ذات متعال بید قدرت خود آدم ابو البشر را خلعت وجود بخشید و عنصر غالب او را از زبده خاک که شاید مقصود از (حَمَإٍ مَّسْنُونٍ) جوهر خاک و اجزاء لطیف آن مراد باشد از چنین عنصری وی را آفرید لکن معلوم نیست که حیوانات نیز پیش از انسان آفریده شده‌اند یا بعد از آن ظاهرا در قرآن بآن اشاره‌ئی نشده.

در مجمع البیان گفته اصل آدم از خاک است قوله تعالی (خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ) پس از آن خاک را گل گردانید قوله تعالی (وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) پس از آن گل را واگذارد تا آنکه تغییر نمود و سست شد قوله تعالی (مِنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ) و آنرا واگذارد تا اینکه خشک گردد و همین قوله تعالی (مِنْ صَلْصَالٍ) و بین اینکه آیات تناقض نیست زیرا که آن اخبار است از حالات مختلفه اصل خلقت انسان. (پایان) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحٍ فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ آیه اشاره بمقام بلند آدم است که خدای جلیل بملائکه خطاب مینماید که من وقتی آدم را از خاک آفریدم و بین اجزاء بدن وی تسویه قرار دادم یعنی بدن او را کامل گردانیدم بطوریکه قابل تعلق روح باشد و پس از تکمیل جسم او از روح خودم باو نفخه‌ئی دمیدم شما همگی بآدم سجد کنید، اصل نفخ اجرا ریخت در تجویف جسم.

در منهج گفته چون روح اول تعلق میگیرد ببخار لطیف که منشعب است

صفحه : ۱۲۷

قلب است و بر او فائض گردد روح حیوانیت پس از آن سریان میکند در تجاویف شرائین و اعماق بدن اینکه است که تعلق آنرا ببدن نفخ نام نهادند. (پایان) و چون حق تعالی منزّه و مبرا است از صفات ممکنات و در اینکه آیه (وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحٍ) نسبت روح را بذات مقدّس خودش میدهد اینکه نسبت اضافه تشریفیه است که عظمت روح انسانی را بملائکه بنمایاند و پس از آنکه مقام بلند آدم را شناختند آنانرا امر نماید که (فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ).

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ چون ملائکه مقام آدم را شناختند از جانب خدای تعالی مأمور گردیدند که او را سجد کنند ملائکه (كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ) کل آنها و تمام آنها تأکید کل و اجمعون اشاره باستیعاب است که احدی از ملائکه از حکم سجده خارج نیست همه بایستی یک مرتبه بیفتند بسجده که اعلا درجه تواضع است و تمام ملائکه سجده کردند و

امر حق تعالی را اجابت نمودند مگر ابلیس که اباء نمود و تکبر کرد از اینکه با سجده‌کنندگان شرکت نماید. از اینجا بعضی از (الهای استثنائیه) استشهاد کرده‌اند که ابلیس از جنس ملائکه است لکن نظر بان آیه که فرموده (كَانَ مِنَ الْجِنَّ) تصریح مینماید که ابلیس از جنس ملک نبوده بلکه یکی از افراد جن بوده و بنا بر اینکه میتوان گفت که استثناء (إِلَّا ابْلِيسَ) استثناء متصل نیست بلکه استثناء منقطع است و در جای دیگر از اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع باین مطلب توضیح داده شده. قال یا ابلیس ما لک اَلَّا تَتَّوَنَ مَعَ السَّاجِدِینَ پس از آنکه خطاب سخط آمیز بشیطان شد که چه چیز تو را بر اینکه داشت که با سجده‌کنندگان شرکت نمودی و خود را داخل آنها نگردانیدی شیطان لعین در پاسخ از روی کبر و نخوت گفت:

قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

صفحه : ۱۲۸

چون شیطان میدانست که مادّه خلقت او از شعله آتش گرفته شده و مادّه بدن آدم از گل خشک تهیه گردیده اینکه بود که خود را برتر و افضل از آدم میدانست (لم) از حروف نافیه است و لام او جداگانه دلالت بر چیزی ندارد و (لن) بمعنی هرگز است، شیطان گفت هرگز سجده نمی‌کنم برای بشری که او را از خسیس‌ترین و نازلترین اشیاء که خاک سیاه ظلمانی باشد آفریده‌ئی، در اینجا شیطان قیاس کرد و بعقل ناقص خود چنین وانمود که چون آتش شریف‌تر از خاک است نباید شریف در مقابل خسیس سر فرود آورد و تواضع نماید.

آری شیطان جسم آدم را میدید و خبر از آن گنجینه‌ئی که دست قدرت ایزدی در باطن و حقیقت روحانی او نهاده بود بی‌خبر بود اینکه بود که خود را افضل از آدم میدید و زیر بار سجده باو نرفت و از مقام خود پرتاب گردید.

قال فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَايْنِكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ پس از آنکه شیطان از سجده اباء نمود خطاب میرسد (فَأَخْرَجَ مِنْهَا) ضمیر (مِنْهَا) شاید آسمان باشد و میشود که مقام ملائکه یا بهشت یا غیر آن باشد و هر چه باشد شیطان بیک مخالفت امر از مقام خود مطرود شد و لعنت ابدی برای وی ثابت گردید، آیا ما افراد بشر چه حالی خواهیم داشت که شب و روز چندین خطاء و گناه از ما بروز مینماید و هیچ ملتفت نیستیم مگر اینکه کرم و غفاریت حق تعالی سرپوش خطاهای ما گردد و از کرمش مشمول عفو او گردیم.

قال رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، فَأَنْظِرْنِي) متعلق بکلام محذوفی است شیطان پس از آنکه از مقام خود مطرود گردید از پروردگارش طلب میکند که مرا از فناء یا مرگ یا حبس یا غیر اینها امان و مهلت ده تا روز قیامت که عمر دنیای بشر باآخر میرسد. قال فَايْنِكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ پس از آنکه خواهش شیطان اجابت شد بوی خطاب رسید که تو از جمله مهلت داده شدگانی تا وقت معلوم یعنی روزی که قیامت برپا گردد و مرده‌گان

صفحه : ۱۲۹

سر از خاک برآورند.

قال رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان) ۱- اغواء اول و دوم بمعنی اضلال و گمراهی است یعنی شیطان (به لام تأکید و نون ثقیله کلام را مؤکد گردانید) و گفت پروردگار من همین طوری که مرا گمراه نمودی من هم تمام بنی آدم را گمراه میگردانیم لکن اینکه توجیه جائز نیست زیرا که خدای سبحان کسی را از دین گمراه نمیگرداند مگر اینکه گفته شود که شیطان معتقد بجبر بوده.

۲- اغواء اول و ثانی بمعنی تخیب باشد یعنی همان طوری که تو مرا ناامید گردانیدی از رحمت خودت من هم اولادان آدم را

ناامید میکنم البته از رحمت تو به اینکه که آنها را میخوانم بنافرمانی تو. (جبائی) ۳- یعنی همان طوری که مرا از راه بهشت گمراه گردانیدی من هم بنی آدم را گمراه میکنم البته به اینکه که میخوانم آنها را بمعصیت تو.

۴- چون مرا تکلیف کردی بسجده بر آدم و از اینکه راه گمراه گردیدم و اینکه تکلیف را غوایت نامیده مثل آنجا است که فرموده فرزادتهم رجسا الی رجسهم). (بلخی) (باء) در (بِمَا أَعْوَيْنِي) بَاء قسم است. (ابی عبیده) و بقولی (باء) سببیه است یعنی بسبب اینکه گمراه کردی مرا هر آینه البته زینت میدهم برای اولاد آدم در روی زمین معاصی را و گمراه میکنم تمام آنها را مگر بندگان مخلص تو را مثل اینکه گفته میشود (بطاعته لتدخلن الجنة و بمعصيته لتدخلن النار) و مفعول (تزیین) محذوف است و در تقدیر (لازینن الباطل لهم) یعنی باطل را در نظر اولاد آدم زینت میدهم تا اینکه در آن واقع گردند. (پایان)

صفحه : ۱۳۰

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (مُخْلِصِينَ) بفتح لام و کسر لام هر دو قرائت شده، اگر بکسر لام قرائت شود یعنی آن بندگانی که خالص کرده‌اند عبادت خود را برای خدا، و اگر بفتح لام خوانده شود یعنی آن بندگانی که خالص کرده است آنها را خدا به اینکه که موفق داشته آنها را بلطف خاص خود، خلاصه اینکه ابلیس قسم یاد مینماید که تمام افراد بشر را اغواء مینمایم و همه را فریب میدهم مگر آنکسانیکه اعمالشان از هر گونه غل و غش و ریاء و سمعه و منافع طبیعی دنیوی و حظوظات نفسانی خالص باشد و غرضشان اطاعت اوامر و انجام وظیفه باشد نه غیر آن که دست من از دامن پاک آنها کوتاه است.

و نیز اگر (الْمُخْلِصِينَ) بفتح لام باشد چنین میشود که خدای تعالی قلب و سریره آنها را از هر صفت پلیدی پاک گردانیده و محل جولان گاه ملائکه قرار داده و دیگر روزنه‌ئی برای ورود شیطان باز نگذاشته زیرا که خداوند آنها را برای اشراق نور معرفت خودش خالص گردانیده.

قال هذا صراطٌ عليّ مستقيمٌ آیه ظاهرا پاسخ سخن ابلیس است که گفته تمام بنی آدم را گمراه میکنم مگر آنهایی را که خالص گردانیده‌ئی که دیگر من دست‌رس بآنها ندارم و حق تعالی در جواب فرموده همین است راه مستقیم بسوی من، شاید مقصود چنین باشد که یگانه طریقی که انسان را میسر است از کید ابلیس در امان باشد همان خلوص دل است از غیر حق تعالی و همین است راه مستقیمی که سرانجام آن قرب جوار ربّ العالمین است.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ در پاسخ ابلیس فرموده آری بندگان من یعنی آنهاییکه طوق بنده گی و عبودیت بگردن آویخته و قلب و دلشان از غیر من خالی گردیده و همیشه چشم امیدشان بسوی من نگرانست تو ای ابلیس چنین قوتی نداری که بر آنها ظفریابی

صفحه : ۱۳۱

و از طریق بندگی من گمراهشان گردانی.

ظاهرا استثناء (إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ) استثناء منقطع است نه متصل زیرا که مستثنی منه (عِبَادِي) داخل در مستثنی یعنی غاوین نیست زیرا نمیشود گفت بعضی از عباد را خارج گردانیده و آنان غاوین میباشند برای اینکه عبادی قید کرامت است نسبت بمخلصین.

خلاصه آیه در پاسخ ابلیس است که تو میتوانی اغواء نمائی غاوین را آنهایی که در گمراهی هستند لکن همچو قوت و استیلائی نداری که کسانی را که در طریق هدایت و بندگی قدم میزنند گمراه گردانی.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ همانا جهنم موعده گاه ابلیس و تمام گمراهان است یعنی آنهایی که از راه حق و حقیقت منحرف گردیده‌اند و از برای جهنم هفت درب است و از برای هر دربی جزئی قسمت گردیده شده.

(سخنان مفسرین در توجیه دربهای جهنم) ۱- از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که فرموده جهنم هفت درب دارد منطبق بر هم و بعضی فوق بعض دیگر است و یک دست مبارک را بر دست دیگر گذارد و فرمود چنین است و خداوند بهشت را در عرض هم گذارده و بعضی از نیران را فوق بعض دیگر قرار داده پائین همه جهنم و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه است.

و در روایت کلبی اسفل آن هاویه و اعلاى آن جهنم است، و از ابن عباس است که درب اول جهنم، دوم سعیر، سوم سقر، چهارم جحیم، پنجم لظی، ششم حطمه، هفتم هاویه. و چنانچه می‌بینی روایات راجع بابواب جهنم مختلف رسیده و عکرمه و جبائی گفته‌اند که ابواب نیران مثل منطبق گردیدن دست بر دست دیگر است، و از ضحاک نقل شده که برای آتش هفت درب است بعضی فوق بعضی بالای آن مقام موحدین اهل معصیت است که بقدر گناهشان و عمرشان در دنیا معدّبند

صفحه : ۱۳۲

و بعد خارج میگردند، درب دوم جای یهودیان است، سوم نصاری، چهارم صابئون، پنجم مجوس، ششم مشرکین عرب، هفتم منافقین و اینکه است قوله تعالى (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) و اینکه قول حسن و ابی مسلم است. (مجمع البیان)

صفحه : ۱۳۳

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۶۴]

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ (۴۶) وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸) تَبَّىٰ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰) وَ تَبَّهٔ عَنْ ضَافٍ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ (۵۴) قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجِّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا لَمَنِ الْغَابِرِينَ (۶۰) فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴)

صفحه : ۱۳۴

[ترجمه]

بدرستیکه پرهیزکاران در بهشتها و چشمه‌ها و نه‌های جاری خواهند بود (۴۵) بآنها گفته میشود که داخل بهشت گردید با سلامتی (از هر گونه رنج و تعبی) و سلام و درود بر شما باد در حالیکه در محل امن و

امان قرار گرفته‌اید (۴۶)

و ما از سینه و دل‌های آنها هر غل و غش طبعیت را می‌کنیم و در آیند در بهشت در حالیکه برادر و دوست باشند و بر تخت‌هایی مقابل هم قرار گرفته‌اند (۴۷)

در بهشت بآنها هیچ رنج و تعبی نمیرسد و نیستند آنها از بهشت بیرون شدگان (۴۸)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بندگان مرا آگاه گردان (و بآنها مژده بده) که من آمرزنده و مهربانم (۴۹)

و اینکه عذاب من عذاب دردناک است (۵۰)

و آنها را خبردار گردان از مهمانان ابراهیم (۵۱)

وقتی که بر او داخل گردیدند و بر او سلام دادند ابراهیم (ع) گفت حقیقه ما از شما ترسناکم (۵۲)

ملائکه گفتند ترس همانا ما تو را مژده میدهیم پسر دانا (۵۳)

ابراهیم گفت آیا مرا بشارت میدهید بعد از آنکه بزرگ سالی و پیری مرا گرفته پس بچه چیز مژده بمن میدهید (۵۴)

ملائکه گفتند تو را بحق و درستی مژده میدهیم و نباید تو از ناامیدان باشی (۵۵)

ابراهیم گفت و کیست که ناامید شود از رحمت پروردگار خود مگر جماعت گمراهان (۵۶)

ابراهیم (ع) از فرشتگان پرستش نمود که چه چیز است کار شما ای فرستاده شدگان (۵۷)

گفتند ما فرستاده شده‌ایم بسوی جماعت گنهکاران (۵۸)

مگر آل لوط که ما تمام آنها را نجات میدهیم (۵۹)

مگر زن او را که ما تقدیر نموده‌ایم که او از جمله هلاک شدگان باشد (۶۰)

پس وقتی که ملائکه آمدند نزد آل لوط (۶۱)

لوط (ع) بملائکه گفت شما قوم ناشناس میباشید (۶۲)

گفتند بیگانه نیستیم بلکه آورده‌ایم قومت را بآنچه در آن شک میکردند یعنی عذاب (۶۳)

و نزد تو آمده‌ایم بحق و بدرستیکه راست گویان میباشیم (۶۴)

صفحه : ۱۳۵

(توضیح آیات)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ همین طوری که بناء قرآن بر اینکه است که هر جا راجع بکفار و اشقیاء ذکری از عذاب و نیران و سخط پروردگار را تذکر دهد در مقابل مؤمنین و نیکوکاران را مژده میدهد بالطف الهی و مقامات بهشتی و کافرین و تبه‌کاران را میترساند از عذاب جهنمی زیرا که نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را موصوف گردانیده به (بَشِيرًا وَ نَذِيرًا).

در اینجا نیز پس از حکایت شیطان و غاوین و دربهای جهنم پرهیزکاران و نیکوکاران وعده میدهد، و شاید مقصود از متقین که در اینکه آیه تذکر میدهد که برای آنها بهشتها و چشمه‌های جاری دائمی مهیا است همان مخلصین باشند که در آیه بالا حکایه از قول شیطان نموده که گفته است همه اولادان آدم را گمراه میگردانم مگر آنهایی خالص گردیده‌اند که اینها لایق چنین کرامتی که بخطاب عزت مخاطب کردند که گویا بآنها خطاب شفقت آمیز میرسد که ای کسانی که بمرتب خلوص رسیده‌اید و دل و جانتان از غل و غش طبعیت خالی گردیده حال که موقع پاداش اعمال نیک شما رسیده در دار کرامت الهی با سلامتی در محل امن و امان

داخل گردید و از هر آفت و گزند محفوظ خواهید بود.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ شُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ (غِلٌّ) بمعنی حقد و حسد است از آنچه برانگیزاند انسان را بضرر رسانیدن بغیر و (نصب) تعب و زحمت است.

در آیه از سجیه و خلق نیکوی متقین خبر میدهد که آنان کسانی میباشند که ما سینه آنها را از هر غلّ و حسد و آنچه را که ضرر رسانیدن بغیر را ایجاب مینماید خالی نمودیم (إخواناً) حال است شاید اشاره باین باشد که اهل بهشت که از متقین میباشند در حالیکه در تختهای مرضع تکیه زده‌اند برادرانند در

صفحه : ۱۳۶

دوستی و صمیمیت (متقابلین) رو بروی هم دارند هیچ یک از آنان در عقب دیگری قرار نگرفته، شاید اینکه هم اشاره باتحاد و خلوص و پاکی طینت آنها باشد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ دو فضیلت دیگر که نسبت بمتقین در آیه تذکر میدهد یکی آنکه برای اهل بهشت دیگر سختی و تعبی نیست تمام نعمتهای جسمانی و روحانی در دسترس آنان گذارده شده، و دیگر آنکه فوق تمام نعمتها بشمار می‌رود اینکه است که اهل بهشت در دار کرامت الهی جاویدانند دیگر از مرگ و فناء و آفات جسمانی و روحانی در امانند. نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوَ الرَّحِيمُ؛ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ پس از وعد و وعیدها برسولش خطاب مینماید که بندگان مرا متذکر گردان و آنان را خبردار کن که بدانند همانا حقیقه من در موقع بخشش نسبت بتوبه‌کنندگان آمرزنده گناهانم و رحیم یعنی صاحب رحمت و بخشش بی‌پایانم و در مورد عذاب عذاب و شکنجه من نسبت بکافرین و مشرکین و تبه روزگاران بسیار سخت و ناگوار است.

آری عظمت و جلال و کبریائی احدیت چنین ایجاب میکند که در موقع بخشش و افاضه رحمت کرمش بندگان لایق بی‌اندازه و نامحدود باشد و در موقع غضب نیز شدید العقاب و سخت انتقام گیرنده می‌باشد.

و تأکید در جمله اسمیه (بان) و ضمیر فصل (انا) و لام در خبر اینها تماماً دلالت دارد که مغفرت و رحمت نسبت باهلش و الم عذاب نسبت بعاصین در منتهی درجه شدت خواهد بود.

اینکه است که انسان بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد نه از کرم حق تعالی و بخشش او ناامید باشد و نه بکرمش مغرور گردد و بامید بخشش بی‌باکانه آنچه خواهد بکند زیرا که آن ناشی از غرور شیطانی است اصلاً اگر واقعا کسی امیدوار بکرم و بخشش او باشد خود را در معرض رحمت و کرم خداوندی واقع

صفحه : ۱۳۷

میگرداند نه اینکه اصلاً بدون توجه باعمال خود بدل خواه خود عمل کند و خواهد کرم حق را سرپوش اعمال زشت خود گرداند. وَ تَبَّتْهُمْ عَن صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ؛ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ (صَيْفٍ) مهمان را گویند و بر یکی و زیاده‌تر اطلاق میشود و بواو آیه را عطف داده بآیه بالا و همان طوری که در آن آیه هم وعده آمرزش و رحمت بود نسبت بنیکوکاران و توبه‌کنندگان و هم وعید و تهدید بود نسبت ببدکاران اینکه آیه نیز از طرف ملائکه هم وعده و مژده داده شده بابراهیم (ع) بیسر دانا و هم وعید و خیر عذاب داده شده بر قوم لوط (ع).

خلاصه حق تعالی برسولش امر فرموده که خبر بده مردمان را از داستان ابراهیم (ع) و مهمانهای او گویند آنها سه فرشته یا هشت نفر یا دوازده نفر بودند باختلاف روایات که بر ابراهیم علیه السلام وارد شدند و چون وارد شدند گفتند سلام بر تو و چنانچه در آیات

دیگر تذکر داده ابراهیم (ع) گوشت بریان کرده‌ئی نزد آنها حاضر نمود آنها دست دراز نمودند بفرست فهمید آنها بشر نیستند و فرشته‌اند از آنان ترسید وقتی دیدند ابراهیم از آنها ترسید گفتند نترس ما آمده‌ایم تو را بشارت دهیم پسر دانا. قالوا لا- توخیل إنا نبشرك بعلامِ عليم ابراهیم گفت آیا مرا بشارت می‌دهید پسر دانا در حالیکه کبر سن مرا فرا گرفته قالوا بشرناك بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِنَ الْقَانِطِينَ بَاء (بِالْحَقِّ) برای مصاحبت است، ملائکه گفتند ما تو را بحق و درستی بشارت می‌دهیم و نباید تو از ناامیدان باشی.

قال وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ابراهیم (ع) در پاسخ فرمود ناامید نمی‌گردند از رحمت پروردگار خود مگر گمراهان یعنی هرگز من از رحمت پروردگار خود ناامید نمی‌گردم.

صفحه : ۱۳۸

قال فَمَا حَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ، قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين- وقتی حضرت ابراهیم (ع) دید ملائکه چند نفرند شاید بفرست و علم لدنی فهمید که اینها مأمور بامر بزرگی می‌باشند اینکه بود که سؤال میکند چیست کار بزرگ شما ای فرستادگان ملائکه گفتند ما فرستاده شده‌ایم برای هلاکت جماعت گنهکاران و مقصود از گنهکاران قوم لوط بودند که آنها بکیفر آن عمل قبیحشان مورد غضب الهی گردیدند و مبتلا بعذاب شدند.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إنا لَمُنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ- راجع به (إِلَّا) استثنائیه در (إِلَّا آلَ لُوطٍ) دو قول است بعضی گفته‌اند استثناء منقطع است اگر مستثنی قوم باشد زیرا که قوم از مجرمین بودند و آل لوط از مجرمین نبودند، و بقول دیگر استثناء متصل است بنا بر اینکه استثناء از ضمیر (مجرمین) باشد یعنی ما فرستاده شده‌ایم بر تمام مجرمین مگر آل لوط که از مجرمین نیستند و تمام آنها را نجات می‌دهیم (إِلَّا امْرَأَتَهُ) استثناء متصل است و مستثنی منه آل لوط است یعنی آل لوط را تماما نجات می‌دهیم مگر زن او را که چنین تقدیر نموده‌ایم که داخل هلاک شدگان یا از بازمانده‌گان در عذاب باشد فلما جاء آل لوط المرسلون، قال إنكم قوم مُنْكَرُونَ- وقتی ملائکه بر آل لوط وارد شدند، شاید مقصود اینکه باشد که وقتی ملائکه وارد منزل لوط شدند ملائکه را شناخت و گفت شما جماعت بیگانه می‌باشد، و شاید ترسید از آنها ضرری باو متوجه گردد.

قالوا بل جئناك بما كانوا فيه يَمْتَرُونَ، وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إنا لَصَادِقُونَ- ملائکه گفتند ما بیگانه نیستیم بلکه آورده‌ایم نزد تو بان عذابی که تو وعده دادی بقومت و آنها در آن شک می‌کردند و ما بحق و درستی آمده‌ایم و در مأموریتمان صادقیم.

اگر گفته شود چگونه دو رسول مخصوصا رسول اولوا العزم حضرت ابراهیم علیه السلام ملائکه را شناختند در صورتی که پیمبران بایستی با ملائکه آشنا باشند نه بیگانه

صفحه : ۱۳۹

و از جهت ملائکه وحی می‌گیرند.

پاسخ گوئیم آن اندازه‌ئیکه لازم است با ملائکه آشنا باشند ملک حامل وحی است یا ملائکه رحمت و ظاهرا آنها ملائکه‌ئی بودند که حامل عذاب کفار بودند و شاید از اینکه جهت با آنها آشنا نبودند و آنها بیگانه بنظرشان آمدند.

صفحه : ۱۴۰

اشاره

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنْ دَايِرَ هُوَلاءِ مَقْطُوعٍ مُصْبِحِينَ (۶۶) وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قَالَ إِنَّ هُوَلاءِ ضِيفِي فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۸) وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ (۶۹) قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰) قَالَ هُوَلاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (۷۳) فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵) وَإِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُقِيمٍ (۷۶) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

صفحه : ۱۴۱

[ترجمه]

خطاب شد ای لوط بیرون ببر از اینکه شهر اهل خود را در پاره‌ئی از شب گذشته و تو پشت سر آنها روان شو و احدی از شما پشت سرش التفات نکند و بروید بان جا که مأمور گردیده‌اید (۶۵)
و ما بسوی لوط اینکه چنین امر را حکم نمودیم یا وحی کردیم که اینکه جماعت قوم تو همگی در صبحگاه هلاک میگردند (۶۶)
و اهل شهر (قبل از هلاکشان) آمده بودند در خانه لوط و بخیال کامرانی خوشحال بودند (۶۷)
لوط بان جماعت گفت اینها مهمان منند مرا مفتضح نکنید (۶۸)
از خدا بترسید و مرا رسوا نگردانید (۶۹)
آن جماعت بلوط گفتند آیا ما تو را از حمایت عالمیان نهی نمودیم (۷۰)
لوط گفت اینها دختران منند عمل خود را با آنها انجام دهید (۷۱)
ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قسم بجان تو که آنها مست شهوات بودند و از مستی خود بی‌خبران بودند (۷۲)
در طرف صبح صیحه آسمانی قوم لوط را فرا گرفت (۷۳)
و ما آن شهر را وارونه کردیم و سنگ ریزه از گل خشک بر آنها که غائب بودند بارانیدیم (۷۴)
و بدرستیکه در اینکه داستان آیات و نشانه‌هایی است برای اشخاص متفطن (۷۵)
و ویرانه‌گی محل هلاکت آنها باقی است برای راه‌گذران (۷۶)
و بدرستیکه در باقی ماندن ویرانه آنها هر آینه آیتی است برای مؤمنین (که متنبه گردند) (۷۷)

صفحه : ۱۴۲

(توضیح آیات)

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ (اسراء) سیر در شب است و (سری) هم بهمین معنی است یعنی از باب افعال و مجرد هر دو استعمال شده است، از طرف حق تعالی امر شد بلوط (ع) که خودت با اهلت در آخر شب نزدیک بصبح بیرون برو و اهلت را جلو انداز و خودت از عقب آنان روان شو تا اینکه مواظب آنها باشی و بایستی احدی از آنها پشت سر خود

یعنی بطرف شهر نگاه نکند.

و حکمت اینکه دو قید در آیه که حضرت لوط عقب اهل خود برود و دیگر کسی از آنها پشت سر خود رو بشهر نگاه ننماید، شاید شرط اول برای اینکه بود که لوط عقب آنها باشد که مبادا بعضی از آنها در عقب بمانند و عذاب بآنها اصابت نماید، و قید دوم که احدی پشت سرش نگاه نکند برای اینکه بوده که آنها طاقت دیدن عذاب را نداشتند و از هول و ترس شاید هلاک میگردیدند، و شاید کنایه باشد از سرعت سیر آنها که بطوری باید در سیر شتاب نماید که حتی پشت سر خود هم نگاه نکنند که توقف را ایجاب نماید.

و امضوا حیثه تومرون، و قَصَّینَا اِلَیْهِ ذَلِکَ الْاَمْرَ اَنْ دَابِرَ هُوْلَآءِ مَقْطُوْعٌ مُّصِحِّجِیْنٌ و بروید بآن محلّیکه مأمور گردیده‌اید (امضوا) بحیث که ظرف مبهم است متعدی گردیده زیرا که حیث مکان مبهم است و چنین است ضمیر (تومرون) (وَقَصَّینَا) بالی متعدی گشته و معنی (و اوحینا الیه ذلک الامر مقضیا) و امر تفسیر شده بقوله تعالی (اَنْ دَابِرَ هُوْلَآءِ مَقْطُوْعٌ) و در اینکه امر را مبهم آورده و تفسیر کرده برای عظمت مطلب است.

و بعضی (اَنْ) را بکسر قرائت نموده‌اند بنا بر اینکه استیناف باشد گویا گوینده گفته (اخبرنا عن ذلک الامر) خبر ده ما را از اینکه امر در جواب گفته شده (اَنْ دَابِرَ هُوْلَآءِ) (و دابره آخرهم) یعنی آنان (قوم لوط) تا آخر آنها

صفحه : ۱۴۳

متأصل و هلاک میگردند بطوری که احدی از آنها باقی نماند چون داخل صبح شوند. (طبرسی) و جاءَ اَهلُ الْمَدِیْنَةِ یَسْتَبِشِرُوْنَ، قالَ اِنَّ هُوْلَآءِ ضَیْفِی فَلَآ تَفْضَحُوْنَ اهل سدوم وقتی دیدند جوانانی داخل خانه لوط شدند و آنها را بیگانه پنداشتند و چون بناء عمل قبیح آنان با غریبها بود که وارد شهر میشدند ریختند در خانه لوط که عمل قبیح خود را نسبت بآنها انجام دهند ظاهرا چنانچه از آیه برمیآید لوط مضطرب گشت و بآن جماعت گفت اینها میهمانان منند مرا نزد مهمانان خود مفتضح نگردانید و اینکه در وقتی بوده که هنوز ندانسته بود ملائکه میباشند و اتَّقُوا اللّٰهَ وَا تَحْزُنُوْنَ، قَالُوْا اَوْ لَمْ نَنْهَکْ عَنِ الْعَالَمِیْنَ (تُحْزُنُوْنَ) یا مشتق از خزی است بمعنی خواری یا از خزانت بمعنی حیاء لوط در مقام اندرز بجماعت مفسدین گفت ای قوم از خدا بترسید و مرا نزد مهمانان خوار نکنید قوم در پاسخ قوم لوط گفتند آیا ما تو را نهی نکردیم و تهدید نمودیم از عالمین یعنی از مردمان و غربائی که داخل شهر میشوند که از عمل قبیحمان نسبت بآنها نهی ننمائی.

قالَ هُوْلَآءِ بَنَاتِی اِنْ کُنْتُمْ فاعِلِیْنَ لوط بجماعت گفت اینها دختران من میباشند اگر شما خواسته باشید عملی انجام دهید.

شاید مقصود حضرت لوط دختران و زنان امت خود بوده زیرا که پیمبران بمنزله پدرانند برای امت چنانچه گفته‌اند در حدیثی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (من و علی دو پدر میباشیم برای امت). و شاید مقصود لوط (ع) دختران خودش بوده و برای اینکه جماعت متعرض مهمانان او نشوند و عمل لواط را انجام ندهند حاضر شده که دختران خود را بنکاح بعضی از آنها در آورد.

صفحه : ۱۴۴

لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُوْنَ عمر مدت عمارت بدن انسان است بحیات، خدای متعال نظر بعظمت مطلب قسم یاد میکند بمدت حیات و عمر رسولش که از بالاترین قسمها بشمار میرود که اینکه جماعت اهل سدوم چنان مست شهوات گردیده بودند که متردد در کار و متحیر و سرگردان بودند.

از ابن عباس چنین نقل شده که گفته خداوند هیچ کسی را گرامی‌تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیافرید اینکه

بود که بحیات احدی سوگند یاد نمود مگر بحیات او.

و بقولی خطاب (لَعْمُرُكُ) بلوط است یعنی ملائکه بلوط اینکه طور گفتند یعنی قسم ب عمر تو که قوم تو در سرگردانی و گمراهی متحیرند چگونه نصیحت تو را بشنوند. (منهج) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ پس از آنکه لوط با اهل خود از سدوم بیرون رفتند چنانچه از آیه استفاده میشود عذاب استیصالی بر آنان وارد گردید، و از آیه چنین برمیآید که عذاب آنها در موقع طلوع آفتاب بوده که صوت هالک مهلك آنان را فرا گرفت و بروایتی نقل شده که جبرئیل بال خود را زیر شهر آنها کرد و آنرا بلند کرد و سرنگون نمود فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ از آیه چنین استفاده میشود که عذاب آنها دو قسم بوده یکی زیر و رو شدن شهرستان و دیگر باریدن حجاره یعنی سنگ ریزه اینکه است که بعضی گفته‌اند زیر و رو شدن شهر عذاب آنهاست بوده که در شهر بودند و سنگ ریزه از گل عذاب آنهاست که خارج از شهر بودند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (توسم) بمعنی فراست است یعنی در اینها نشانه‌هایی است برای اهل فراست یعنی آنهاست که در مسافرت و گذرگاهشان بشهرستان مؤتفکه که قوم لوط منزل

صفحه : ۱۴۵

داشتند میرسند و از آن عبرت میگیرند، و در حدیث است

(اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ)

اینکه است که در آیه بعد میفرماید:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ در اینکه عذاب استیصالی آیه دلالتی است برای کسانی که ایمان آورده‌اند در تفسیر جواهر طنطاوی راجع بمتوسمین بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمایم:

چنین گفته (المتوسمون هم المتفرسون) و فراست بکسر فاء اسم است از قول تو که گوئی (تفرست من فلان الخیر) و فراست آنچه‌ای است که خدا در قلب بعضی از اولیاء خود واقع میگرداند و بآن از حالات مردم مطلع میگردند و برای آنان حدس و نظر و تثبت پدید میگردد و یا اینکه از روی تجربه و خلق و معاشرت حاصل میگردد و حالات مردم را میشناسند.

و متوسم کسی است که نظر میکند در علامت اشیاء و صفات و علامات آنها را مینگرد خدای تعالی در حکایت قوم لوط آنهاست که زنها را وا گذاشتند و تابع فاحشه شدند نسبت برجال فرموده آنها را صیحه گرفت و بالای قریه گردید سافل آن و آن آیتی است برای اهل فراست.

و در اینجا مسلمانها بایستی نظر کنند و فکر نمایند که آیا قرآن برای همین قصه تنها نازل شده و آیا متفرس در اسلام غیر از اینها نیست وقتی مسلمانی آیه را قرائت میکند از احوال امم محیطه بما و از حالات ما چشم میپوشد و میگوید قوم لوط بعمل فاحشه (لواط) هلاک گردیدند.

اما مسلمان متوسم بفراست عقل مشرق نورانی میگوید که آیا خداوند برای چه قوم لوط را هلاک گردانید و خودش بخود جواب میدهد که آنها برای اخلاص نمودن بنظام امت هلاک شدند زیرا که وقتی زنان را واگذارند و اکتفاء بمردها نمایند نسل بشر کم میگردد و همین است هلاکت که امم ضایع میگردد، و نیز شخص متوسم فکر میکند در قوم هود که آنها هلاک شدند از جهت معاصی مثل

صفحه : ۱۴۶

قطع طریق و اتیان مسکرات و قوم شعیب هلاک شدند بسبب نقص کیل و میزان و نتیجه اینها خرابی مدن آنها است و شخص متوسم

از تمام اینها یک نتیجه میگیرد و آن اینکه است که هلاکت مدن و ضایع شدن آن برمیگردد بیک چیز که آن اخلال بنظام عالم است و تحت اینکه چیزهای غیر محصور است و معلوم است که عذاب آخرت بعد از عذاب دنیا است.
(پایان)

صفحه : ۱۴۷

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۷۸ تا ۹۹]

اشاره

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (۷۹) وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ (۸۰) وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَو رَبُّكَ لَنَسْتَلَنَّاهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

صفحه : ۱۴۸

[ترجمه]

همانا اهل (ایکه) ستمکار بودند (۷۸)
و بکیفر عملشان از آنها انتقام کشیدیم و (ویرانی) اینکه دو شهر در طریق روشنی است که همه می بینند برای تبه ستمکاران (۷۹)
و حقیقه اهل (حجر) هم رسولان را تکذیب نمودند (۸۰)
و آیات خود را بآنها عطاء نمودیم و آنها از آن اعراض کنندگان بودند (۸۱)
و از کوهها (سنگ) می تراشیدند و خانه‌ها بنا میکردند و از خرابی آن ایمن بودند (۸۲)
پس از آن در طرف صبح عذاب آسمانی آنان را فرا گرفت (۸۳)
و آنها را از عذابی که کسب کرده بودند اموال و خانه‌های تراشیده از کوهها بی نیاز نگردانید (۸۴)
و ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است نیافریدیم مگر بحق و همانا قیامت محققا آینده است (ای رسول) تو از اینکه منکرین
بنیکوئی در گذر (۸۵)
بحقیقت پروردگار تو بسیار خلق کننده و دانا است (۸۶)
و همانا ای رسول ما هفت آیه از (مثنی یعنی سوره حمد) و نیز (قرآن عظیم) بتو عطاء نمودیم (۸۷)

چشم از اینکه متاع (ناقابل دنیا) که بکافرین دادیم بیوشان و بر آنها محزون مباش و برای مؤمنین تواضع و فروتنی کن (۸۸) و بآنها بگو من پیمبر بیم دهنده‌ئی از عذاب خدا میباشم که با دلیل روشن بسوی شما آمده‌ام مثل آن عذابی که بر کسانی که آیات خدا را قسمت کردند نازل گردانیدم (۹۰) آنانکه قرآن را جزء جزء و پاره کردند (۹۱) قسم پروردگار تو که البته از آنها و جمیعشان سؤال میکنیم (۹۲) از آنچه بودند که عمل میکردند (۹۳) ای رسول تو آشکارا و بصدای بلند آنچه را مأموری بخلق برسان و از مشرکین اعراض نما (۹۴) بحقیقت ما شر استهزاء کنندگان را (۹۵) آنهائیکه با خدا خدای دیگری قرار میدهند (رفع میکنیم) و بزودی خواهند دانست (۹۶) و بدرستی میدانیم که از گفتار آنها سینه تو تنگ میشود (۹۷) و تو بحمد پروردگار خودت تسبیح کن و بوده باش از سجده کننده گان (۹۸) و پروردگار خودت را پرستش نما تا وقتی که مرگ تو بیاید (۹۹)

صفحه : ۱۴۹

(توضیح آیات)**اشاره**

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (ایکه) درختان بسیار در هم رفته را گویند و قوم شعیب علیه السلام را اصحاب (ایکه) نامند باعتبار اینکه در میان بیشه‌ها و مرغزارها بودند و شعیب علیه السلام بر اهل (مدین) و اهل (ایکه) مبعوث برسالت گردیده بود و چون اهل مدین او را تکذیب نمودند و ستمکار بودند بصیحه آسمانی هلاک گردیدند و در سوره هود بیان آن شده.

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لِيَّامَامٍ مُّبِينٍ چون اهل (ایکه) ستمکار بودند ما از آنها انتقام کشیدیم و بیان چگونگی عذاب آنها را در سوره شعراء فرموده که آنها را عذاب نمودیم بعذاب (يَوْمَ الظُّلَّةِ) که شرحش در سوره شعراء گذشت، و مرجع ضمیر (إِنَّهُمَا) چنانچه گفته‌اند یا شهر (سدوم) و (ایکه) است یا (مدین) و (ایکه) و (امام) اسم راه است و آن دو راه روشن هویدائی بود که مردم از آن گذر مینمودند.

طبرسی گفته و اصحاب (ایکه) سوختند بآتشی که از ابری بر آنها ریخته شد. (قتاده و جماعتی از مفسرین) و معنی آیه اینکه است که چون اصحاب (ایکه) برسولان ستم کردند و صاحبان درختان بودند بعذاب گرفتار شدند و خدا آنها را عقاب نمود بگرما در هفت روز و خدای تعالی ابری را ایجاد کرد و آنان از شدت گرما رفتند زیر سایه ابر وقتی جمع شدند از آن ابر صاعقه‌ئی پدید گردید و همه آنها را سوزانید اینکه است که از آن عذاب بعذاب (يَوْمَ الظُّلَّةِ) در آیات نام برده شده.

(مجمع البیان) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ حجر وادی است میان مدینه و شام که اهل آن ثمودیان بودند و فرستادگان یعنی انبیاء را تکذیب نمودند و آنها قوم صالح نبی (ع) بودند و اینکه (مرسلین)

صفحه : ۱۵۰

فرموده شاید باعتبار اینکه باشد که تکذیب یک پیمبر بمنزله تکذیب همه پیمبران است زیرا که همه آنها از جانب یکی (خدای تعالی) فرستاده شده‌اند و کلام و سخن همگی آنها نیز یکی بوده هیچ اختلافی در فرمایشاتشان نبوده.

وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ - و برسولان آیات و معجزه‌ها عطا نمودیم و قوم آنها از آن آیات اعراض مینمودند چون ظاهراً مقصود از اهل حجر قوم صالح پیمبر است و معلوم نیست که برای صالح کتابی ارسال شده باشد اینکه است که اکثر مفسرین آیات را حمل بر معجزه نموده‌اند چون معجزه صالح آن ناقه‌ئی بود که بدعاء حضرتش از کوه بیرون آمد و همان ناقه مشتمل بر چندین معجزه بود یکی خلقت و بزرگی جثه‌اش غریب مینمود دیگر زائیدن آن موقعیکه از کوه بیرون آمد دیگر زیادتی شیر که در یک روز گویند اهل شهر را بجای آب شیر میداد و تمام آبی که مصرف اهل شهر بود میخورد اینکه است که آیه خبر میدهد که با اینکه امر غریب عجیب که شتری از کوه بیرون آید با اینکه همه مزایا و خصوصیات ثمودیان از صالح و معجزه او اعراض نمودند یعنی ایمان نیاوردند.

وَ كَانُوا يَنْجُثُونَ مِنَ الْجِبَالِ يُّوتَا آمِنِينَ - شاید اشاره بقوت و نیروی آنها دارد که آنان از بس قوی و بزرگ جثه بودند از کوه خانه می‌تراشیدند که در آن از خرابی و آفات دیگر در امان باشند ولی ندانستند که استحکام آن مانع از عذاب الهی نخواهد بود.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ - فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - صیحه آسمانی در طرف صبحی آنان را فرا گرفت پس دفع نمود از آنها عذاب را آنچه کسب نمودند یعنی خانه‌های محکم آنها در اثر یک صیحه که بامر الهی برای هلاکت آنها کشیده شد ویران گردید و دیگر نه قوت و نه قدرت و نه عظمت جثه‌اشان آنها را از عذاب نگاه داشت و نه استحکام منزلشان آنها را حفظ نمود.

صفحه : ۱۵۱

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ - پس از حکایت قوم عاد و ثمود و ابتلاء آنها بعذاب در مقام بیان حکمت خلقت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است بر آمده که آنها را بحق یعنی از روی حکمت و حقیقت آفریدیم آفرینش آنها جزافی نبوده از روی عدل و درستکاری انجام گرفته نه بطور لهو و لعب و بیهوده کاری.

وَ إِنَّ السَّاعِيَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ - شاید آیه اشاره باین باشد که آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است برای امر ثابت پاینده یعنی ساعت قیامت آفریدیم که هر عمل کننده‌ئی پیداش اعمال خود برسد و نظر به اینکه که کفار و مشرکین در قیامت بکیفر اذیت‌هاییکه بتو نموده‌اند خواهند رسید خدا از دشمنان تو انتقام خواهد کشید تو از آنها اعراض کن و در گذر درگذشتن نیکو و در مقام انتقام بر نیا و همانا پروردگار تو بسیار آفریننده و دانا است بمصالح امور.

وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي) تفسیر بسوره حمد شده زیرا که مثنای تشبیه است و در اینجا بمعنی تکرار است و سوره حمد در شبانه روز در نمازها بسیار تکرار میشود و بعضی از مفسرین را رأی بر اینکه است که مقصود هفت سوره از اول قرآن است که آنرا (سبع طوال) گویند، سوره هفتم سوره انفال و توبه است که اینکه دو سوره در حکم یک سوره است اینکه است که بین آن دو سوره (بِسْمِ اللَّهِ) فاصله نشده است و راجع (بسبع مثنای) توجیهاات دیگری نیز شده لکن مشهور و معروف بین مفسرین همان معنی اول است یعنی فاتحه الكتاب زیرا که در نماز مکرر میشود و مشتمل بر فصاحت و بلاغت و اعجاز و صفات عظمی و اسماء حسنی الهی است و بنا بر اینکه (من) در المثنای من بیانیه است نه من تبعیضیه که بعضی از کل مراد باشد (وَ الْقُرْآنَ) عطف به (آتیناک) است.

صفحه : ۱۵۲

رومان فلسفه آنها را گرفتند و خواندند و بعضی در فلسفه نابغه گردیدند مثل شیتسرون و سینکا و مردی از حکمای رومان مردی بود بنام (ایکتائوس) و آن

صفحه : ۱۵۴

در زمان امپراطور (نیرون) بنده بود وقتی آقای او دید او فیلسوف است او را آزاد نمود که فلسفه و حکمت را قرائت نماید و او در زمان (رواقیین) و در سنه ۹۴ میلادی زندگانی مینمود وقتی از امپراطور (قرمطیانوس) امر بخارج گردانیدن فلاسفه از ابطالیه صادر گردید او بشهر یونان هجرت نمود و در همانجا فوت شد و تاریخ وفاتش معلوم نیست و او از مشهورترین رواقیین است و از قرن ثانی تا حال حکم او و محاوراتش بین مردم متداول است و شاگرد او بنام (اریانوس) بوده و آنچه از محاورات او در عالم موجود است چهار مقاله از هشت مقاله اصلیه است و از جمله حکمت او اینست (که روح انسان برای او نسبتی است بنور اله بلکه شراره‌ئی است از آن نور) و اینکه تعبیر مجازی است یعنی روح انسان فیضی است از آن جوهر و اهم آنچه در فلسفه است اینست که بحث میکنم از تطهیر گردانیدن اخلاق و صفات ما تا اینکه خود را آزاد گردانیم.

و خلاصه مذهب او بدو کلمه برمیگردد (الصبر علی ما یؤذینا و الصبر علی ما فاتنا) یعنی صبر بر آنچه بر ما اذیت میکند و صبر بر آنچه از ما فوت گردیده و گفته حریت اینکه است که انسان در افکارش آن طوری که میخواهد متصرف باشد و عمده اینکه مطلب اینکه است که فرق بگذارد بین چیزیکه بقدرت ما تعلق دارد و چیزیکه متعلق بقدرت ما نیست و چیزیکه متعلق بقدرت ما است آن باطن ما و افکار ما و ارادات ما است لکن باقی نسبت بما غیر مقدر است اینکه است که ما باید تحمل کنیم آنچه از اذیتها بر ما وارد میگردد و صبر کنیم بر آنچه از ما فوت میشود، خلاصه بیشتر اشیائیکه از ما خارج است بر ما غیر مقدر است.

و بر ما واجب است که باطن خود را تطهیر نمائیم و در اینکه عمل جدیت کنیم تا اینکه نور الهی که از ما محجوب است حس نمائیم پس از آن برای ما است که برادران خود را از سائر نوع انسانی اعانت و کمک نمائیم زیرا که خدای تعالی پروردگار کل آنها است و تماما تحت کلام او و رحمت اویند و خلاصه مطلب او صبر نمودن بر اذیت و صبر کردن بر آنچه از او فوت شده و دوستی خدا و دوستی

صفحه : ۱۵۵

بشر است و اینها تمام نمیگردد مگر بتطهیر باطن.

و بعضی از فلسفه آن حکیم را در تفسیرش نقل میکند که پاره‌ئی از آنرا در اینجا ترجمه مینمائیم.

(حکمت اول)

آنچه در طبیعت است یا موقوف بر قدرت ما است یا نیست اما آنچه متعلق بقدرت ما است آن اعتقادات ما و عواطف و آرزوها و مکروهات ما و آنچه از ما صادر میگردد، و آنچه موقوف بقدرت ما نیست آن بدن و مال و منصب و شهرت و خلاصه آنچه از فعل ما خارج است.

(حکمت دوم)

آنچه متعلق بفعل ما است عائق و مانعی برای آن نیست و آنچه متعلق بقدرت ما نیست آن ضعیف و مضطرب و از ما اجنبی است.

(حکمت سوم)

سزاوار است که بتو تذکر دهم که وقتی تو تخیل نمودی در چیزیکه بقدرت تو نیست آن بقدرت تو است یعنی برای تو است تو همیشه محزون و شاکی از خدا و مردم میباشی بخلاف آنچه را که اعتقاد نمودی که آن برای تو است یعنی آن در قدرت تو هست همانا آن برای تو است و آنچه را که اعتقاد نمودی که آن در قدرت تو نیست بدان که آن برای غیر تو است وقتی چنین دانستی آنوقت برای کارهای خود مانعی نمی‌یابی و کاری نمیکنی که کاره باشی و برای خود دشمنی نمی‌یابی و نه چیزی که تو را اذیت کند.

(حکمت چهارم)

اگر خواستی اینکه غایت شریفه را ادراک نمائی بر تو است اجتهاد و عدم توانی و زهد و بی‌رغبتی در بعضی از چیزها و امساک از بعضی و مراقبت نفس خودت زیرا که ممکن نیست برای تو اینکه جمع کنی بین طلب آنچه فی نفسه خیر است و طلب مال و منصب و اگر چنین کنی از تو فوت میگردد هر دو طرف آنچه را که

صفحه : ۱۵۶

قصد کرده‌ئی، اما اگر مال و منصب قصد کرده‌ئی تو خیر حقیقی را طلب نموده‌ئی زیرا که تو منافع دیگری طلب نموده‌ئی (آنوقت نه خیر حقیقی را یافته‌ئی و نه منافع دیگر را) تا آنجا که گفته:

(حکمت پنجم)

اغلب از چیزهائی که افکار انسان را مضطرب میگرداند آن تخیلاتی است که از حوادث دارد نه خود حادثه مثل موت اگر موت شر بود سقراط حکیم آنرا از اقسام شر بشمار می‌آورد و سبب ترس ما از موت نیست مگر تخیل ما به اینکه که شر است نه خود موت، و همچنین اگر ما از نفسمان احساس حزن و قلق نمودیم ملامت مکن مگر نفس خودت را یعنی گمانهای فاسد و کسیکه بر آنچه بر او وارد میشود غیر را ملامت کند آن جاهل و نادانست و کسیکه نفس خود را ملامت کند حکیم است لکن حکیم حقیقی نه خود را ملامت میکند و نه غیر را.

(حکمت دهم)

اگر بزرگ بشماری چیزی را که از تو اجنبی است مثلاً اسب اگر خودش بجمالش عجب آورد جمال از او است اما اگر تو بجمال اسب خود تعجب نمائی و افتخار کنی افتخار کرده‌ئی بچیزی که خارج از تو است و در اینکه موقع حظی برای تو نیست مگر وهم و گمان آری اگر قدرت داری که افکار خودت را بر وفق طبیعت گردانی سزاوار است که بخود ببالی و تعجب کنی از آن زیرا که

آن از تو و برای تو است.

حکیم طنطاوی در اینجا بیست و شش حکمت از استاده سنتلانه طالیائی نقل نموده و ما برای اختصار از بیان تمامش خودداری نمودیم.

پس از آن گفته آنچه از اینکه حکمتهائی که گفتیم بمناسبت قوله تعالی است (وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنِكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ الْخ) «۱» و همچنین آیات دیگر

(۱) آیه خطاب بر رسول است که دو چشم خود را نینداز با آنچه ما متمتع گردانیدیم (کفار را) بزوجهائی از آنها.

صفحه : ۱۵۷

(أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِ نُسَارِحِ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) «۱» و نیز قوله تعالی (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) «۲» تا آخر بیان او که مفصل است.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ الخ ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بگو همانا من بیم دهنده ظاهری میباشم که شما را میترسانم و تهدید میکنم از مثل آن عذابی که بر قسمت کننده گان قرآن فرستادم.

و شاید مقصود از (مقتسمین) که قرآن را پاره پاره نمودند کفاری باشند که قرآن را بچندین وصف نسبت دادند و آنان صناید مکه بودند که نسبت سحر و شعبده و کهنات و افتراء و اساطیر اولین را بقرآن نسبت دادند و آنها در جنگ بدر کشته شدند.

از (عین المعانی) نقل شده که بعضی از کفار از روی استهزاء و سخریه میگفتند سوره بقره از من و باقی برای شما دیگری میگفت (نمل) را بمن دهید و باقی را نگاه دارید و بعضی دیگر (عنکبوت) را بخود نسبت میدادند.

و گویند مقتسمان دوازده نفر بودند که ولید بن مغیره آنها را در موسم حج بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند آنها را از صحبت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منع نمایند و توصیف کنند که او ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را اینکه طور وصف نمایند.

و از ابن عباس نقل شده که مقصود از (مقتسمین) یهودیان و نصرانیانند که

(۱) آیا (کفار) گمان میکنند اینکه ما مال و اولاد آنها را زیاد کرده‌ایم برای اینکه است که در خوبیهای آنان بیفزائیم اینکه چنین نیست بلکه اینها نمی فهمند.

(۲) خطاب بر سولست که مال و اولاد آنها تو را بعجب نیاورد خدا اراده نموده که آنها را در همین دنیا عذاب کند.

صفحه : ۱۵۸

آنچه از قرآن موافق دین آنها بوده قبول میکردند و آنچه نبوده رد مینمودند.

(منهج الصادقین) فَوَرَّبُّكَ لَسَأَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ خدای جلیل بذات مقدّس خود قسم یاد فرموده و بنون ثقیله و لام تأکید قسم را مؤکّد گردانیده و بضمیر (هم) و کلمه (اجمعین) که شمول و استیعاب را میرساند تمام افراد بشر را تحت سؤال قرار میدهد که از همه افراد سؤال میشود و کسی باقی نمیماند که از تحت حکم سؤال خارج باشد و (بما) موصوله (عَمَّا) که شمول و اطلاق دارد و دلالت میکند که تمام اعمال تحت سؤال واقع میگردد یعنی کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه از آن پرسش میشود. فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ یعنی (فاجهر) امر بر رسول است که ظاهر گردان آنچه را که بآن مأمور گردیده‌ئی يقال

(صدع بالحجة اذ تكلم به چهارا) من الصديق و هو الصيخ و الاصل بما تؤمر به من الشرايع، و حرف جار و مجرور حذف گردیده و ضمير مفعول (به) نیز حذف گردیده و جایز است که ما مصدریه باشد. (طبرسی) خلاصه ظاهرا پس از تهدید مشرکین و کافرین و امر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چشم از متاع ناقابل دنیا که بکافرین داده شد بپوشان و مؤمنین را زیر بال خود بگیر یعنی نسبت بآنها رءوف و مهربان باش و بر کفار نیز محزون مباش در اینکه آیه رسول را مأمور گردانیده که جدا و چهارا در مقام تبلیغ بر بیا و بآنچه مأمور گردیده‌ئی از بیان احکام و شرایع بآنان برسانی برسان و وظیفه تو همین است دیگر گوش بگفتار رکیک آنها نده و از آنها پس از تبلیغ اعراض بنما.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ - گفته‌اند مستهزئین پنج نفر بودند: ۱- ولید بن مغیره ۲- عاص بن وائل ۳- اسود بن عبد یغوث ۴- اسود بن عبد المطلب بن عبد مناف ۵- حرث بن قیس و گویند تمام اینها پیش از جنگ بدر مردند بعداییکه بر هر یک نازل شد.

صفحه : ۱۵۹

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ برسولش امر فرموده که از مشرکین اعراض نما و ما خود کافی میباشیم که استهزاء کنندگان را پیاداش اعمال رکیکشان برسانیم، و مستهزئین آنهایی میباشند که با خدا خدای دیگری قرار داده‌اند و بزودی میدانند که مرتکب چه اعمال زشتی گردیده‌اند، و شاید مقصود از (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) چنین باشد که در همین دنیا یا در آخر عمر یا طور دیگر قبح اعمالشان را خواهند فهمید.

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ از اینکه آیه و امثال آن معلوم میشود که خدای رءوف چه اندازه نظر لطف و مرحمت نسبت بپیمبر اگر مش داشته و او را مینوازد و بوی نوید میدهد و باو از روی شفقت خبر میدهد که ما میدانیم که چه قدر سینه تو از گفتار رکیک آنها تنگ میشود تو اعتناء بآنها نکن و رو از آنان بگردان و توجه بحق تعالی نما و خدای بزرگ خود را تسبیح نما که سینه تو باز گردد.

وَاعْيِدْ رَبِّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ شاید مقصود اینکه باشد که عبادت و پرستش نما پروردگار خودت را تا وقتی که مرگ تو برسد یعنی تا وقتی که پرده از روی کارها برداشته شود و آنهاییکه با خدا خدای دیگری قرار داده‌اند برای آنها حقیقت ظاهر گردد و بکیفر اعمالشان برسند و چنانچه گفته‌اند مقصود از یقین شاید مردن باشد یا عالم قیامت.

صفحه : ۱۶۰

سورة النحل

اشاره

سورة النحل مائة و ثمان و عشرون آية بلا خلاف، اربعون آية من اولها مكية و الباقي من قوله (وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ اِلَىٰ اٰخِرِ سُوْرَةٍ) مدنية. (عن الحسن و قتادة) و قيل مكية كلها غير ثلاث آيات نزلت في انصراف النبي صلى الله عليه و آله و سلم من احد (وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا) اِلَىٰ اٰخِرِ سُوْرَةٍ نزلت بين مكة و مدينة، از ابن عباس و عطاء و الشعبي في احدي الروايات. عن ابن عباس بعضها مكِّي و بعضها مدني فالمكي من اولها اِلَىٰ قوله (وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ) و المدني قوله (وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيْلًا) اِلَىٰ قوله (بِاِحْسَنِّ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ). (مجمع البيان)

ابی بن کعب عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم (من قرأها لم يحاسبه الله بالنعم التي انعمها عليه في دار الدنيا و اعطى من الاجر

کالذی مات و احسن الوصیة و ان مات فی یوم تلاها او لیلة کان له من الاجر کالذی مات فاحسن الوصیة (طبرسی)

صفحه : ۱۶۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون (۱) يُنزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده أن أنذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون (۲) خلق السموات والأرض بالحق تعالى عما يشركون (۳) خلق الإنسان من نطفة فإذا هو خصيم مبين (۴) والأنعام خلقها لكم فيها دفاءً و منافعٍ و منها تأكلون (۵) و لكم فيها جمال حين تريحون و حين تسرحون (۶) و تحمل أثقالكم إلى بلدٍ لم تكونوا بالغيه إلا بشق الأنفس إن ربكم لرؤف رحيم (۷) و الخيل و البغال و الحمير لتركبوها و زينتها و يخلق ما لا تعلمون (۸) و على الله قصد السبيل و منها جائز و لو شاء لهداكم أجمعين (۹)

صفحه : ۱۶۲

بنا بر قولی سوره نحل در مکه نازل گردیده و یکصد و بیست و هشت آیه است و در حدیث است کسیکه اینکه سوره رای قرائت کند خدای تعالی نعمتهائیکه در دنیا باو عطاء نموده حساب نمیکند و اگر در آنروز یا آن شبی که آنرا تلاوت نموده مرد باو اجری عطاء میکند مثل کسیکه مرده است بنیکوتر وصیت.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 امر خدا (قیامت) آمد (محقق و ثابت است) پس در آمدن آن عجله نکنید منزّه و بزرگوار است (خدای تعالی) از آنچه مشرکین باو نسبت میدهند (۱)
 ملائکه با روح فرود میآید بر هر کسی از بندگان خود که بخواهد برای اینکه اعلان کنند به اینکه که نیست الهی (که مستحق پرستش باشد) مگر من پس بترسید از من و غیر مرا نپرستید (۲)
 آسمانها و زمین رای بحق و درستی آفریده بزرگتر از آنست که برای او شریک آورید (۳)
 انسان رای از نطفه آفریده پس او جدال کننده ظاهری گردید (۴)
 و چهارپایان رای خلقت نمود برای شما که از آنها پوشش میباید و منافع دیگر که از آن ببرید و از آنها بخورید (۵)
 و در اینکه چهارپایان برای شما جمال و آرایشی است آنوقتیکه از چرا بآرامگاه برمیگردند و آنوقتیکه (در صبحگاه) باز بچراگاه میروند (۶)
 و نیز بارهای سنگین شما را حمل میکنند بسوی شهری که شما نمیتوانستید حمل کنید مگر بسختی نفسها حقیقه که پروردگار شما هر آینه رءوف و مهربان است (۷)

و اسب و استر و خر را آفرید تا اینکه هم بر آنها سوار شوید و هم زینت باشند برای شما و بعدا برای شما می‌آفریند چیزی رای که حال نمیدانید (۸)

و بر خدا است که راه راست رای بشما بنمایاند و بعض راهها کج است و اگر خدا بخواهد همه شما و جمیعتان رای هدایت مینماید (۹)

صفحه : ۱۶۳

(توضیح آیات)

اشاره

که آتی امرُ اللهِ فلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ که (آتی) را بصیغه ماضی آورده، اگر مقصود آمدن قیامت باشد و با اینکه اوضاع قیامت بنظر آینده می‌آید در بسیاری از آیات بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد آورده، و ممکن است در وجه آن دو طور گفته شود یکی چون امر قیامت محقق الوقوع است اینکه است که گویا واقع است، و دیگر بنا بر گفته بعضی از دانشمندان الان نیز اوضاع قیامت در باطن و حقیقت اینکه عالم و در لوح محفوظ و در علم حضوری حق تعالی موجود و از نظر ما غائب است قوله تعالی در سوره توبه آیه ۴۹ (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) اینکه است که صحیح است بصیغه ماضی بیاورند

(سخنان مفسرین راجع بتوجیه آیه)

۱- امر خدا نزدیک شده بعذاب مشرکین آنهائیکه بر کفر و تکذیب ثابتند (حسن و ابن جریج) حسن گفته چون مشرکین برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند عذاب خدا را برای ما بیاور در جواب آنها است که امر خدا آینده است و هر آینده‌ئی نزدیک است.

۲- امر خدا احکام و واجبات او است. (ضحاک) ۳- امر خدا روز قیامت است. (جبائی) و بهمین معنی از ابن عباس نیز نقل شده و که (آتی) بمعنی (یأتی) است و در اینجا جایز است ماضی بجای فعل مضارع واقع گردد نظر بصدق خبر دهنده بآنچه خبر میدهد که بمنزله واقع گردیده است زیرا خدای تعالی امر قیامت را نزدیک تر نشان میدهد از لمح بصر از یک چشم بهم زدن و مثل قوله تعالی (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ). (مجمع البیان) میشود (ما) در که (عَمَّا) موصوله باشد و میشود مصدریّه، اگر موصوله باشد چنین میشود که خدا منزّه است از آنچه شریک می‌آورند، و اگر مصدریه باشد

صفحه : ۱۶۴

یعنی خدا منزّهست از اشتراک آنها.

خلاصه آیه بمشرکین و منکرین قیامت و عذاب خبر میدهد که امر خدا در وقوع قیامت یا عذاب کفار آمده عجله در وقوع آن نکنید و محقق الوقوع است شاید اشاره باین باشد که فقط پرده طبیعت که در آن واقعید حائل بین شما و پاداش اعمال شما گردیده

و بجزای اعمال خود خواهید رسید و خداوند منزّه و مبّرّا است از آنچه مشرکین باو نسبت میدهند.

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ يَعْنِي فِرْدَوْسَ مِيفِرْسْتَدِ خَلْدَا مَلَائِكَةَ رَا بُوْحِي يَا بَقْرَانَ بَرِ هَرِ كَسِّ كِهْ بَخْوَاهِدْ اَزْ بِنْدْ گَانَشْ وَايْنَكِهْ قَرَانَ رَا رُوْحْ نَامِيْدِهْ بُوَاسَطَهْ اَنْسْتَكِهْ قَلْبْ مَرْدِهْ بَشْرَ رَا كِهْ بَجْهَلْ مَرْدِهْ بُوْدْ زَنْدِهْ مِيْكَنْدْ.
 اَنْ اَنْذِرُوْا اَنْتُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْنَ هَاءُ دَرِ (اَنْتُمْ) ضَمِيْرْ شَأْنْ اَسْتْ يَعْنِيْ بَايْدْ بَدَانِيْدْ كِهْ نِيْسْتْ اِلَهِيْ جِزْ مِنْ وَاَزْ مِنْ بْتَرَسِيْدْ وَاْمُخَالَفْتْ مَنْمَائِيْدْ.

تقوی مأخوذ از وقایه و بمعنی نگاهداری است، و شاید مقصود چنین باشد که حقیقت واحد و احد را نصب العین خود نمائید و در عبادت و پرستش کسی را با او شریک نیاورید سخنان مفسرین در اینکه مراد از روح چیست ۱- اتّفاقی است که روح یک حقیقت واحد است و آن مایه حیات هر چیزی است که شعور و اراده از قبل او پدید می‌گردد.

۲- در مجمع البیان گفته روح برده قسم آمده: ۱- روح حیات انسان بارشاد. ۲- روح رحمت قوله تعالی (فَرُوْحٌ وَرَيْحَانٌ) ۳- روح نبوت مثل قوله (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ). ۴- روح عیسی روح الله زیرا که بغیر بشر یا بغیر فحل آفریده شده. ۵- روح جبرئیل. ۶- روح نفخ گفته میشود آتش را بنفخه خودم زنده کردم. ۷- روح وحی (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا). ۸- روح ملکی است در آسمان از بزرگترین خلق خدا است

صفحه : ۱۶۵

و در قیامت آن در صفی میایستد و تمام ملائکه در صف دیگر. ۹- روح، روح انسانی است، ابن عباس گفته که در انسان روح و نفس است، نفس آنچیزی است که تمیز میدهد و تکلم میکند و روح آنچیزی است که بواسطه او خورنش کشیدن در خواب و نفس کشیدن بآن است و وقتی که انسان خوابید نفسش خارج می‌گردد و روحش باقی میماند و وقتی مرد نفس و روحش هر دو خارج می‌گردند. (پایان) و در اول گفته روح ده قسم است و در شماره همین نه چیز را شمرده.

و نظر به اینکه که در بسیاری از آیات (روح و ملائکه) را بهم عطف داده مثل قوله تعالی (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا) سوره نبأ آیه ۳۸ (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ) سوره معارج آیه ۴، از اینجا معلوم میشود که روح موجود عظیمی است غیر از ملائکه و مستقل در وجود زیرا که روح را مقابل ملائکه قرار داده.

و نیز در پاسخ سؤال از روح فرموده (قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) از اینکه آیات میتوان استفاده نمود که برای حق تعالی دو عالم است چنانکه فرموده (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) خلق که شاید مقصود عالم طبیعت از جسم و جسمانیات باشد و عالم امر یعنی عالم مجردات است و در آن انواعی است از موجودات علوی از روح اعظم و عقول و نفوس که در جای خود مبرهن گردیده که آنها مجرد از جسم و جسمانیاتند و چون در سوره بنی اسرائیل در ذیل آیه ۸۵ قوله تعالی (وَاسْأَلُونَكُمْ عَنِ الرُّوحِ قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) راجع به اینکه که روح چیست تا اندازه‌ئی توجیه مفسرین را نقل نمودیم رجوع بآن جا شود.

(خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) خدای متعال در اینکه آیه و آیه بعد بر اثبات الوهیت خود دلیل آورده و اشاره به اینکه که آنکسیکه آسمانها را بدون ستون آفریده و زمین را گسترانیده و بدون وسائل خارجی بحق و درستی آفرید و اجزاء آنها را محکم و متقن و بیک نظام و ترتیب نیکو هر چیزی را بجای خود قرار داده و اجزاء آسمان و زمین را بطوری مرتبط بهم گردانیده که گویا همه با هم یک وحدت تشکیل میدهند و بسوی یک مقصد

صفحه : ۱۶۶

شتابانند و با اینکه هر یک را بکاری واداشته اگر خوب در آنها نظر کنی بچشم دل خواهی دید که تمام ذرات عالم رو بیک

حقیقت دارند و از او روزی و حیات و بقاء می‌طلبند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ تمام موجودات از آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است از موجودات علوی و سفلی و عوالم ما فوق الطبیعه از عقول و نفوس همه مطیع امر تکوینی حق تعالی و تسلیم فرمان او هستند (جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حقند پیدا و نهان) از میان تمام موجودات فقط انسان که از منی گندیده متعفن آفریده شده و در وصف او فرموده (إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) سوره احزاب آیه ۷۲، و بعضی از افراد جن که از آیات دیگر معلوم میشود اینها با سفرای الهی که برای ارشاد و راهنمایی آنها فرستاده شده‌اند در مقام مخاصمه و دشمنی برمیآیند و مطیع امر حق تعالی نمیگردند.

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَاو عَاطِفَةٌ در (وَالْأَنْعَامَ) عطف است به (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) و شاید (لَكُمْ) متعلق باشد به (خَلَقَهَا) یعنی چهارپایان گاو و شتر و گوسفند و غیره را برای نفع شما افراد بشر آفریدیم که هم از گوشت و شیر آنها تغذیه کنید و بخورید و هم از پوست و پشم و کرک آنها پوشش گرم برای خود تهیه نمایند که از سرما محفوظ مانید و لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ جمال یعنی زینت، در مجمع البیان گفته (الاراحه) بازگشتن از مرعی است در وقت شام بسوی منزلشان و مکانیکه در آن استراحت مینمایند، و سروح خروج و بیرون رفتن بسوی مرعی است در صبح که محل چراگاهشان میباشد، گفته میشود (سرحت الماشیه سرحا و سروحا و سرحها اهلهما).

خلاصه آیه در مقام بعضی از تفضلاتی است که نسبت ببشر مرعی داشته و بوی تذکر میدهد که در خلقت انعام فوائد بسیاری است هم غذای شما است و هم لباس

صفحه : ۱۶۷

شما و هم اسباب تجملات و زینت شما است و دو آیه بعد الی قوله تعالی (مَا لَا تَعْلَمُونَ) راجع ببقیه منافی است که از انعام استفاده میشود، از جمله آنها بار و امتعه شما را از بلدی ببلد دیگر میرد مثل شتر و قاطر و خر و امثال اینها که اگر شما میخواستید خودتان ببرید بردن آنها برای شما میسر نبود مگر بمشقت بسیار و خداوند از باب رحمت و رأفت برای اینکه شما بمشقت نیفتید اینکه حیوانات را مسخر شما گردانید که امور شما بآسانی انجام گیرد.

وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُنَّهَا وَزِينَةٌ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس از آنکه اقسام مرکوبات را از قبیل اسب و قاطر و خر در آیه تذکر داده و از جمله نعمتهای خود بحساب آورده برای مزید نعمت ببشر وعده میدهد که اضافه بر اینکه مرکوباتیکه در دسترس شما گذاشته شده مرکوبات دیگری یا چیزهای دیگری می‌آفرینیم که حالا شما نمیدانید.

شاید مقصود از (وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) آن مرکوباتی باشد که آنوقت در دسترس بشر نبوده بلکه هنوز آفریده نگردیده و شاید همین مرکوباتی باشد که در اینکه زمانها اختراع شده مثل طیاره و سیاره و کشتی و غیر اینها، و نظر به اینکه که ما موصوله عموم دارد منحصر بمرکوبات نیست چیزهای دیگری نیز ممکن است در آینده خلقت گردد، و شاید مرکوبات دیگری نیز در آینده اختراع شود که امروز نمیدانیم و اینکه یکی از پیش گوئیهای قرآن است.

(اعتراض)

شاید بعضی از کوته‌نظران بگویند اینکه مرکوبات بدست انسان تهیه شده و از آیه چنین برمیآید که همان طوری که اسب و قاطر و حمیر بخلقت خدائی آفریده شده آن مرکوباتیکه نمیدانید و بعدا خلقت میشود آنهم همین طور باشد نه آنچه بدست بشر اختراع گردیده.

(باسخ)

همان طوری که خلقت بشر باراده حق تعالی است خود بشر و اسباب کارش نیز

صفحه : ۱۶۸

باراده حق تعالی انجام گرفته قوله تعالی (اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) یعنی شما و آنچه شما در آن عمل میکنید مخلوق خدا است او است که چنین خصوصیتی در اشیاء گذارده منتهی الامر بشر آنهم باراده حق تعالی علم بخصوصیت آنها پیدا نموده و اشیاء را با هم بنحو مخصوصی ترکیب نموده و چنین آثاری از آنها نمودار گردیده بشر نه چنین قدرتی دارد که چیزی از مواد اصلیه اینکه مرکوبات که نبوده ایجاد نماید و نه چیزی را معدوم گرداند.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ کلمه (عَلَى) را در جائی آورند که الزامی در کار باشد گویا خدای تعالی خود را ملزم گردانیده که بر ما است که راه راست و طریق هدایت را بانزال کتب و ارسال رسل و آنچه مقدمه ارشاد است از تمکن و قدرت که موصل بحق و طریق اسلام است در دسترس مکلفین بگذاریم و چنین کردیم و (مِنْهَا جَائِزٌ) و با اینکه تمام مقدمات وصول بمقصد و طریق سعادت برای شما فراهم بود بعضی از طریق مستقیم کج روی کردند و اگر خدا میخواست و مشیت اقتضاء کرده بود همه شما را هدایت مینمودیم لکن مشیت بر اینکه قرار گرفته که پس از اتمام حجت و وسائل هدایت اگر شما کج روی کردید و باختیار خود رو بباطل رفتید دیگر خدا شما را هدایت ننماید.

صفحه : ۱۶۹

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰ تا ۱۹]

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳) وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴) وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لِعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸) وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱۹)

صفحه : ۱۷۰

[ترجمه]

خدای تعالی آنکسی است که برای شما از آسمان آب فرود آورد که از آن میآشامید و از او است درخت که از آن درختها

چهار پایانتان را میچرانید (۱۰)

بسبب آب زراعت روئیده میشود و درخت زیتون و نخل خرما و درختهای انگور و از کل میوه‌ها (که بآب روئیده میشود) حقیقه در اینها هر آینه آیت و نشانه‌ئی است برای جماعتی که فکر و تأمل میکنند (۱۱)

و برای نفع شما مسخر گردانید شب و روز و خورشید و ماه را و ستارگان رام شدگانند بامر او و در اینها همانا نشانه‌هائی است برای کسانی که تعقل میکنند (۱۲)

و مسخر گردانید برای شما آنچه را در زمین خلقت نموده در حالیکه رنگهای آنها مختلف است همانا در اینها آیات و نشانه‌هائی است برای جماعتی که متذکر باشند (۱۳)

و خدا آنکسی است که دریا را مسخر گردانید تا اینکه از آن گوشت تازه لطیف بخورید و زر و زیوری که آنرا میپوشید از آن بیرون آورید و می‌بینی کشتی را رونده و شکافنده آب برای اینکه از فضل او بجوئید و شاید شکر گزار باشید (۱۴)

و در زمین کوههای بلند بنهاد برای اینکه شما را زمین حرکت ندهد و نگرداند (و نیز در زمین) جوی‌ها و راههائی قرار داد شاید شما راه یابید (۱۵)

و برای روندگان در زمین قرار داد علاماتی و بستارگان (نیز) راه بیابند (۱۶)

آیا کسیکه می‌آفریند مثل کسی میباشد که نمی‌آفریند آیا چرا متذکر نمی‌گردید (۱۷)

و اگر نعمتهای خدا را شماره کنید هرگز نتوانید شماره و احصاء نمائید حقیقه خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۸)

و خدا میداند آنچه را که پنهان میکنید و آنچه را ظاهر میگردانید (۱۹)

صفحه : ۱۷۱

(توضیح آیات)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ نزدیک‌ترین نعمتهای الهی که در دسترس انسان گذارده شده نعمت آب است که آنرا سبب حیات هر موجود طبیعی قرار داده اینک است که در اینک آیه بعضی از فوائد و آثار آب را تذکر میدهد و بلام (لکم) که دلالت بر اختصاص دارد چنین مینماید که خلقت آب برای فوایدی است که انسان از آن بهره‌مند میگردد که از آن بیاشامد و اشجار از آن روئیده شود و حیوانات و چهارپایان از برگ درختان تغذیه کنند و از فاکهه و میوه درختان و باقی فوایدیکه از درختها نصیب انسان میگردد بهره‌مند شوند.

يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الْزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و نیز برای نفع شما بسبب آب زراعت و گیاهها و نباتات از زمین روئیده میشود و درخت زیتون و نخل خرما و درخت انگور و تمام میوه‌جات بآب از زمین روئیده میشود و اختصاص اینک سه شجره از بین اشجار شاید برای زیادتی منافع آنها است مخصوصا زیتون که آنرا در آیه نور بشجره مبارکه توصیف نموده و فوائد بسیاری در آن مندرج است.

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (ذَلِكُمْ) از اسماء اشاره است و ظاهرا اشاره بجمع مذکورات در آیات بالا است و بشر را متنبه میگرداند و گویا میفرماید ای انسانیکه ادعاء عقل و دانش میکنی عقل و فکر خود را بکار بینداز و در اسباب نزول باران که از آسمان برای نفع تو ریزش میکند نظر کن و در تمام جهات و اسباب آن تأمل نما و بین چگونگی اوضاع عالم طبیعی را که بیک نظام حیرت بخشی مرتب گردانیده از ابر و باد و دخانات زمین و کیفیت صعود بخارات و تراکم ابرها و غیر اینها که تمام اوضاع

عالم از روی علم و قدرت مدبّر حکیم مرتب گردیده و از روی علم بصلاح در هر

صفحه : ۱۷۲

موقعی بقدر لزوم آب باران را از آسمان یعنی طرف بالا آب را بر زمین فرود می‌آورد قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) سوره حجر آیه ۲۱.

وَسَيَخْرُجُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالتُّجُومُ مُسَيَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ از روی قاعده طبیعی نزدیک‌ترین نعمتها نسبت بانسان آب است که در دسترس او گذارده شده و چون حیات هر چیزی در زمین بآب است اینک است که اول نعمتها نعمت آب را تذکر میدهد پس از آن موجودات بالاتر آنهایی را که اصلاً نظام عالم طبیعیات از جمادات و نباتات و حیوانات و نوع انسانی مترتب بر آن است تذکر میدهد که بمشیت الهی پس از آفرینش و تنظیم آنها مطابق حکمت ازلی و تدبیر لم یزلی انسان بوجود آمده و بانسان تذکر میدهد که برای نفع تو و آفرینش تو جمله اوضاع سماری از شمس و قمر و کواکب را مسخر گردانیدم که بحرکت اینها شب و روز پدید گردد و تو آرامش پیدا نموده و امرار حیات نمائی و بکمال انسانیت خود برسی.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ در آیه بالا آیت و نشانه بودن نعمت آب و غیره را تخصیص داده بجماعتی که در امر خلقت تفکر میکنند و آثار رحمت الهی را در همین آیه که از آسمان ریزش میکند و فوائدیکه در بر دارد بچشم دل مینگردند و بر ایمان فطریشان اضافه میگردد و در آیه اخیر آیات و نشانه‌های رحمت الهی را اختصاص میدهد بجماعتیکه عقل دارند و عاقل میباشند.

شرافت انسان بعقل است، عقل چراغ هدایت و پیش رو انسان است انسان خردمند در اثر مؤثر را مینگرد وقتی اینکه عالم مجلّل را نگریست و اینکه نظام خلقت را تحت تدبّر و نظر قرار داد بدون اینکه محتاج بدلیل دیگری باشد عقل وی حکم میکند که اینکه نظام آفرینش تحت اقتدار و تدبیر مدبّر عالم حکیم واقع گردیده خودسرانه نیست، و نیز بعقل درآکش میفهمد که همان علت موجه

صفحه : ۱۷۳

علت مبقیه وی است و اگر جز اینکه نبود (بهم ریزند قالبها).

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ذکر مقابل فراموشی است، مطلبیکه انسان میدانسته و فراموش کرده باو گفته میشود (اذکر) یعنی بیاد آور و متذکر باش، و شاید آیه ذکر را اختصاص میدهد بکسانی که تا اندازه‌ای اوضاع سماوی و ترتیب سیر طبیعیات را میدانند و شاید بعض از چنین اشخاص اوضاع عالم را مستند بطبیعت و گردش حرکات فلکیات بدانند اینکه است که گویا آیه آنان را متنبه میگرداند که نظام عالم از گردش شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان نیز بتقدیر عزیز علیم است نه بتدبیر موجودات بی شعور یا با شعور بلکه مسخر بتسخیر غالب قاهر حکیم جلّ شأنه است و هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا و نیز از جمله نعمتهائیکه بانسان تذکر میدهد اینکه است که دریا را مسخر گردانیده و وسائلی در دسترس شما نهاده که از آن گوشت تازه لطیف از انواع و اقسام ماهیان دریائی آن قسم از آنها که حلّیتش در علم فقه تعیین شده بخورید و تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، الی قوله: وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و از دریا اسباب زینت مثل مروارید و لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آورید که خود را بآن می‌آرائید و زینت میدهید و می‌بینی چگونه کشتی دریا را میشکافد و در آن روان میگردد و اینکه از فضل و کرم او است که احسان او را و زیادتی نعم و تفضلاتیکه در باره شما افراد بشر مرعی داشته بدست آورید که شاید شما شکر گزار باشید.

اینکه آیات دلیل واضحی است بر فضیلت انسان زیرا چنانچه در آیات تذکر میدهد تمام موجودات سمائی و جوّی از شمس و قمر و

ستارگان و گردش شب و روز و آب و زمین و اشجار و نباتات و دریاها همگی را برای نفع انسان مسخر گردانیده برای اینکه انسان در اینها تفکر و تعقل و تذکر نماید و از اینکه طریق

صفحه : ۱۷۴

بسعادت انسانی خود برسد، از اینجا معلوم میشود که اصلاً غایت و فائده عالم مادیات وجود انسانی است که بشر از قبل آثار پی بمؤثر ببرد و عظمت و جلال خداوندی را نصب العین نماید و آن کسی میباشد که صاحب فکر و رویه و تعقل و شکر گذار باشد، و از آیات بعد نیز همین نتیجه بدست میآید مثل افزایش کوهها که زمین شما را تکان ندهد و نهرها و راهها و باقی علامات (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) اشاره به اینکه که نتیجه و فائده اینکه اوضاع هدایت یافتن شما افراد بشر است که فضیلت و سعادت خود را بدست آورید و شکر گذار باشید.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ اعتراض بمشركین نموده و بهمزه استفهام انکاری آنان را سرزنش مینماید که آیا آنکسی که اینکه جهان مجلل و اینکه دستگاه گیتی را با اینکه نظم حیرت بخش مرتب آفریده با اینکه در آیات بالا تذکر داده که همه را برای نفع شما افراد بشر خلقت نموده آیا هیچ عاقلی گمان میکند که او مثل کسی می باشد که حتی قدرت بر آفرینش یک مگسی هم ندارد آیا اینکه دو با هم مساوی میباشند هرگز چنین نخواهد بود چگونه شما متذکر نمیگردید، چنانچه در سوره حج آیه ۷۲ فرموده (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ).

وَإِنْ تَعِدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ پس از آنکه ذات متعال بعضی از انواع و اقسام نعمتهائی را که بيشر کرامت کرده تذکر داده در اینکه آیه اخير اشاره بفضول و کرم و سعه رحمت خود نموده و بيشر تذکر میدهد که گمان مکن که آثار قدرت او محدود باشد بهمین نعمتهائی که در آیات بالا و نیز در آیات دیگر تذکر میدهد زیرا که نعمتهای الهی محدود بحدی نیست که بشود تحت شماره و عدد برآید قوله تعالى در سوره كهف آیه ۱۰۹ (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا

صفحه : ۱۷۵

بِمِثْلِهِ مِدَادًا) شاید مقصود از کلمات مخلوقات و آثار قدرت او باشد یعنی عدد موجودات و ممکنات بقدری زیاد است که اگر دریاها مرکب گردد دریاها تمام میشود اگر چه باز مثل دریاها مدد بیاوریم و آثار حق تعالی تمام نمیشود. آری موجودات از دریای فضل الهی ترشح نموده اند فضل و کرم غیر محدود آثار غیر محدود ایجاب مینماید عفو و رحمت او نیز از دریای کرم او سر چشمه گرفته و اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْهَرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ آنچه را مخفی دارید و آنچه را ظاهر گردانید تماما از احاطه علم غیر متناهی او خارج نیست علم او محیط بر هر چیزی است، سوره سبأ آیه ۳ (لَا يَعْرُبْ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) و سوره یونس آیه ۶۲ (وَمَا يَعْرُبْ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

صفحه : ۱۷۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۰ تا ۲۹]

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَزْمَ أَنَّهُ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسْتَرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رُبُّكُمْ قَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِن أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

صفحه : ۱۷۷

[ترجمه]

و آن‌ها را که میخوانید نمی‌آفرینند چیزی را و حال آنکه خود آنها مخلوق خدا میباشند (۲۰) اینها مرده و عاری از حیاتند و نمی‌فهمند در چه هنگام مبعوث میگردند (۲۱) خدای شما خدای یکتا است و کسانی که با آخرت ایمان ندارند قلبهای آنان انکار میکند در حالیکه (از اطاعت خدا) تکبر میکنند (۲۲) حقیقه خدا میداند آنچه را که پنهان میدارند و آنچه را ظاهر مینمایند بدرستی که خدا متکبران را دوست نمیدارد (۲۳) وقتی بکافری گفته شود که چه چیز نازل کرده پروردگار شما (از آیات قرآن) اینان گفتند اینها داستان پیشینان است (۲۴) نتیجه گفتار اینها اینکه است که در قیامت باید حمل کنند بار گناه خود و کسانی را که بدون علم و دانش گمراه گردانیدند آگاه باشید که آن بد و زور و وبالی است که بر خود حمل کردند (۲۵) بحقیقت کسانی که پیش از اینها (در امر دین) مکر کردند پس بیامد فرمان خدا بآن کاخ برافراشته و بر سر آنها سقف خراب شد و آمد عذاب بر آنها از جائیکه نمیدانستند (۲۶) پس از آن روز قیامت آنها را بعد از خار و ذلیل میگرداند و خدا میگوید کجا ایند شریکان من آنهاست که شما در باره آنها (با مؤمنین) مشافه و نزاع مینمودید و کسانی که بآنها علم عطاء شده میگویند امروز رسوائی و ذلت برای کافرین است (۲۷) کسانی را که ملائکه قبض روح میکنند در حالیکه آنها بخودشان ستم نمودند آنها سر تسلیم پیش آرند (و گویند) ما کار بدی نکردیم جواب شنوند که حقیقه خداوند عالم است بآنچه شما عمل میکردید (۲۸) پس داخل گردید بدرکات جهنم در حالیکه در آن جاویدان خواهید بود و هر آینه جایگاه متکبرین بد جایگاهی است (۲۹)

صفحه : ۱۷۸

(توضیح آیات)

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ پس از آیاتیکه بر نعمت و قدرت دلالت دارد اعتراض بمشركين و وثنيين نموده که شمائی که غیر خدا را مؤثر در نظام عالم میدانید و در رفع احتیاجات خودتان دست توسل بدامن آنان میزنید و از آنان

حاجت می‌طلبید اینها حتی ذوو العقول از آنهائیکه پرستش میکنند خواه ملائکه باشند و خواه پیغمبر مثل حضرت عیسی (ع) باید بدانید که احدی غیر از خدای واحد احد نه قدرت بر ایجاد چیزی دارد و نه بر اعدام آن و نیز مَرَبی عالم و پرورش دهنده موجودات فقط ذات یکتای پروردگار جهانیان است و همه موجودات تحت فرمان او آیند او جَلت عظمته بذات بی‌زوال خود هم می‌آفریند و هم روزی می‌دهد و هم رفع احتیاجات مخلوقات خود را مینماید و چنانچه گفته شد مخترعین و صنعت گران علت صوری صنایع و مخترعات خود میباشند نه علت فاعلی، علت فاعلی و غائی موجودات فقط ذات الهی است که اشیاء را از نیستی بهستی آورد و بقدریکه حکمت اقتضاء کند آنرا باقی میگذارد.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِيَّاكُمْ إِلَهُ وَوَاحِدٌ أَلِي قَوْلِهِ:

لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ظَاهِرًا مَرَجَ ضَمِيرٍ (يَشْعُرُونَ) اصْنَامٍ وَبْتَهَائِنْدٍ وَ مَرَجَ ضَمِيرٍ (يُبْعَثُونَ) بَتِ پَرَسْتَانِ وَ مَشْرِكِينَ مِیْبَاشِنْدِ وَ آیَه مَتَعَلَقِ بِآیَه بِالَا- اسْتِ یَعْنِی آنچِه رَا کِه غَیْرَ اَز خِدا مِیخِوَانِیْدِ وَ طَلَبِ حَاجَتِ اَز آنْهَآ مِیْنَمَآئِیْدِ اَیْنَانِ مَرْدَه گَانِنْدِ وَ اَز نَعْمَتِ حَیَاتِ تَهی مِیْبَاشِنْدِ نَه نَدَاءِ شَمَا رَا مِیْشِنُونَدِ وَ نَه قَدْرَتِ بَر رَفْعِ حَاجَاتِ شَمَا دَارِنْدِ وَ اَصْلًا مَعْبُودَانِ شَمَا فَاقِدِ شَعُورِنْدِ وَ عِلْمِ نَدَارِنْدِ کِه عِبَادَتِ کِنْنْدِ گَانِشَانِ دَر چِه زَمَانِی مَبْعُوثِ مِیگَرْدِنْدِ وَ سَر اِنجَامِ کَارِشَانِ بَکْجَا خِوَاهَدِ کَشِیْدِ.

وَ (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ) اِگَر چِه ظَاهِرًا شَامِلِ بْتَهَائِنْدِ اسْتِ کِه جَمَادِنْدِ کِه اَیْنَهَا

صفحه : ۱۷۹

فاقد حیات میباشند و از عبادت عبادت کنندگان اطلاع ندارند و نمیدانند سر انجام آنها بکجا خواهد کشید لکن بقرینه (الَّذِينَ) موصول در آیه بالا اطلاقش شامل میگردد آنچه را که مشرکین بغیر خدا پرستش مینمایند از ملائکه و انبیاء مثل حضرت عیسی و جن و کواکب اینکه است که برای جمع بین اینکه دو آیه چنانچه بعضی از مفسرین گفته چون حیات حقیقی منحصر بذات باری است و در باقی عرضی است و در حقیقت همه غیر از خدا مردگانند قوله تعالی (إِنَّكُمْ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) میت صفت مشبه است و دوام را میرساند و همچنین علم بمبعوث شدن در قیامت منحصر بحق تعالی است اینکه است که میتوان آیه را تعمیم داد که شامل تمام معبودان مشرکین بشود.

إِيَّاكُمْ إِلَهُ وَوَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ لَا جَرَمَ أَنْ اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ الخ پس از اقامه حجت بر بطلان معبودان باطل که اینها نه قادر بر ایجاد شیئی میباشند و نه عالم بعابدین خودند نتیجه چنین میشود که بایستی چشم و دل خود را باز کنید و عقل خود را حکم قرار دهید و بدانید که اله و خدای شما آن حقیقت واحد احد است و آن کسی است که تمام موجودات تحت اقتدار اویند و همه را روزی می‌دهد و می‌پروانند و در الوهیت و خلقت و ترتیب نظام عالم بهیچ وجه محتاج بشریک و معاون نخواهد بود و آنهائیکه ایمان بقیامت ندارند قلبهایشان از طریق حقیقت برگشته اینکه است که انکار میکنند در حالیکه استکبار کنندگانند.

گویند (لا- جرم) کلمه تحقیق است یعنی محققا خدا میداند آنچه را که کافرین پنهان میدارند و آنچه را ظاهر مینمایند و دوست نمیدارد آنهائ را که استکبار مینمایند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (ما ذا) منصوب است به انزل یعنی (ای شیء انزل ربکم) یا مرفوع است و مبتداء یعنی (ای شیء انزل ربکم).

صفحه : ۱۸۰

ظاهرا آیات در بیان اوصاف منکرین معاد است که از جمله آنها اینکه است که وقتی که از آنان پرسش شود که پروردگار شما چه

چیز نازل گردانیده در پاسخ گویند اینها داستان پیشینیان است نظر به اینکه که انکار معاد متفرع بر انکار وحدت اله است اینکه است که مشرکین در اثر معکوس بودن قلبشان هم انکار مبدء واحد میکنند و هم انکار معاد مینمایند و از آیه میتوان چنین استفاده نمود که لازمه اعتراف بمبدء واحد حکیم اعتراف بعالم آخرت است، و شاید اینکه سؤال و جواب بین رؤساء کفار و سفله آنها باشد زیرا که آیه بعد (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ) تا آخر چنین مینماید که تابعین بفریب رؤساء گمراه گردیدند اینکه است که در قیامت رؤساء بایستی حمل نمایند هم وزر گناهان خودشان را و هم بعض گناهان آنها را که بدون دانش گمراه گردانیده‌اند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ ذَاتَ مَتَاعٍ كَافِرِينَ مَكَرَ رَا بِحِكَايَةِ بِشِينِيَانِ تَهْدِيدِ مِينْمَايِدِ وَ بِبِمَبْرَشِ خَبَرِ مِيدِهْدِ كِهْ أَنَهَائِيكِهْ بِبِشِ از اینكه كَافِرِينَ بُونْدِ أَنَهَا نِيْزِ مَكْرَ كَرْدَنْدِ وَ دَرِ اَثْرِ مَكْرَشَانِ فَرْمَانِ خَدَاوَنْدِ آمَدْ وَ اَسَاسِ خَانَه‌هَآيِ أَنَهَا رَا مَتَزَلْزَلِ كَرْدَانِيْدِ تَا اِيْنَكِهْ سَقْفِ از فَوْقِ أَنَهَا فَرْوَدْ آمَدْ اِشَارَهْ بَهْ اِيْنَكِهْ كِهْ مَكْرَ كَافِرِينَ بَازْ كَشْتِ بَخُودَشَانِ نَمُودِ.

از بعض مفسرين نقل شده كه مقصود صرح نمرود است كه نمرود در بابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار زرع بود و گویند دو فرسخ عرض آن بود و چنین کرده بود كه بر آن رصد بالا رود و بر خدای ابراهیم مطلع (ع) گردد و با آن جنگ کند پس از اتمام باد مهیبی از هیبت الهی بوزید و بناء را از بیخ و بنیاد کند.

و از تفسیر ثعلبی نقل شده كه سر آن بناء در دریا افتاد و باقی در خانه‌های نمرودیان پراکنده شد و صدای مهیبی از آن پدید گردید كه زبان آنها متبلبل گردید یعنی بهم برآمد و سخن آنان مختلف گردید اینکه بود كه آن شهر را بابل نامیدند با اینکه (کوتا) نام داشت و محمد بن جریر طبری گفته قبل از زبان همه

صفحه : ۱۸۱

مردم آن زمان سریانی بوده و چون سقوط صرح واقع گردید زبانها مختلف گردید و هر قومی بزبانی تکلم نمودند و هیچ یک زبان دیگری را نمی دانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید گردید. (منهج) لکن ظاهراً چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند سیاق آیه مشعر بر اینکه است و کنایه به اینکه كه آنهائیکه مکر کردند خداوند بنیاد مکر آنها را خراب نمود و از ریشه بر آورد و مکر آنها باز گشت بخودشان نمود قواعد اساس کار آنها است و فرود آمدن سقف خراب شدن عمل آنها است و از راهی عذاب آنها را گرفت كه مشعر بر آن نبودند و بنابراین معنی (وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ) عطف تفسیری است كه تفسیر نموده قوله تعالی را كه (فَأَتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمُ الْخ) باشد و مقصود بعذاب عذاب دنیوی است.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ اِيْنَكِهْ آيَهْ تَأْيِيْدِ مِيْكَنْدِ مَعْنَى دَوْمِ رَا كِهْ آيَهْ ضَرْبِ الْمَثَلِ بَاشْدِ كِهْ أَنَهَائِيكِهْ دَرِ مَقَابِلِ اَهْلِ حَقِّ مَكْرِيْ بِنَاءِ كَرْدَنْدِ خَدَا بِنِيَادِ مَكْرَ أَنَهَا رَا از ریشه بر می‌آورد و بسر خودشان میزند اینکه عذاب دنیوی آنها است پس از آن در قیامت خوار و ذلیل میگردند و خطاب میرسد كه كجایند شریکان من كه شما با مؤمنین در باره آنها مشاقه و نزاع می‌کردید آنوقت کسانیكه بآنها علم و دانش عطاء شده شاید مقصود مؤمنین باشند و نظر به اینکه كه (الَّذِينَ) عموم دارد شاید مقصود مؤمنینی باشند كه ایمانشان از روی علم و حقیقت انجام گرفته میگویند رسوائی امروز و بدی عذاب بر كافرین است.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الَّذِينَ) صِفْتِ كَافِرِينَ اِستِ كِهْ دَرِ جَايِ دِيْكَرِ فَرْمُودَهْ بَعْضِيْ از ملائكه و خدومه عزرائيل ملك مقرب كه او موكل بر قبض ارواح مؤمنين است و اعوان او روح كافرین را میگیرند و آنان کسانی میباشند كه بنفس خود ستم نمودند چون

صفحه : ۱۸۲

هنگام مرگ میرسد تسلیم میشوند و گویند ما عمل بدی نکردیم گویا ملائکه در جوابشان میگویند آری عمل بد کردید و خدا عالم است بآنچه قبلا عمل مینمودید.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ- فاء (فَادْخُلُوا) متفرع میگرداند دخول جهنم را بمردن کفار و مشعر بر اینکه است که بمجرد قبض روح آنها را داخل جهنم میگردانند و شاید چنین باشد چنانچه از بعض احادیث برمیآید و در آیه (أبواب) فرموده یعنی دربی از جهنم در داخل قبر آنها باز میشود تا موقع قیامت که داخل جهنم میگردند.

صفحه : ۱۸۳

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۶]

اشاره

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِمَنْ دَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ- (۳۰) جَنَاتٍ عِدْنَ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ- (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- (۳۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ- (۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ- (۳۴) وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ- (۳۵) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ- (۳۶)

صفحه : ۱۸۴

[ترجمه]

و چون باشخاص با تقوی گفته میشود چیست آنچه را که پروردگار شما نازل گردانیده آنها در پاسخ گفتند آن خیر و خوبی است برای کسانی که در اینکه دنیا نیکوئی کردند برای آنها مکافات نیکو است و هر آینه خانه آخرت بهتر است و بسیار خوب است جایگاه پرهیزکاران (۳۰)

آنها را بهشتهای ثابت و استواری است که در آن داخل میگردند و از زیر درختهای آن آبها جریان دارد و برای آنها در او است آنچه را که بخواهند اینکه چنین جزاء میدهد خدا پرهیزکاران را (۳۱)

آنکسان را که فرشتگان قبض روح آنها را میکنند در حالی که آنها پاکیزه از شرکند ملائکه بآنها میگویند سلام و سلامتی برای شما است داخل در بهشت گردید بسبب آنچه بودید که عمل مینمودید از اعمال خیر (۳۲)

آیا اینکه کفار منتظرند اینکه ملائکه (غضب) بر آنها بیایند یا حکم پروردگار تو (بر هلاکت آنها برسد) چنین کردند کسانی که پیش از آنها بودند و خدا بآنها ستم نمود بلکه خود آنها بنفسهای خود ظلم نمودند (۳۳)

و به پیشینیان اصابت نمود جزای آن بدیها که عمل نمودند و فرا گرفت آنان را آنچه را که بودند بوی استهزاء مینمودند (۳۴) و آنها را که شرک آوردند گفتند اگر خدا میخواست که نه ما و نه پدران ما غیر او را عبادت نمیکردیم و چیزی را حرام نمیکردیم

چنین کردند آنهائیکه پیش از اینها بودند پس آیا برای رسول چیزی هست مگر تبلیغ ظاهر (۳۵)

و حقیقه بر هر امتی رسولی فرستادیم که بقوم خود گوید خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری جوئید پس بعضی از آنها کسی بود که هدایت یافت و بعضی از آنها کسی بود که عذاب بر وی محقق و ثابت گردید شما در زمین سیر نمائید و بنگرید که چگونه بود عاقبت تکذیب کننده گان (۳۶)

صفحه : ۱۸۵

(توضیح آیات)

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (ما ذا) ما و ذاء، مثل یک شیئی است و در معنی (ای شیء انزل ربکم) یعنی چه چیز نازل گردانید پروردگار شما (خیراً) منصوب است بنا بر اینکه جواب ماذا باشد یعنی پروردگار خیر نازل نمود قوله (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْخَيْرَ) جایز است تفسیر باشد برای قول او (خیراً) و جایز است که ابتداء کلام باشد (وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ) مخصوص بمدح محذوف است یعنی هر آینه خوب است جایگاه پرهیزکاران.

بیان آیه پس از آنکه خدای سبحان بیان نمود (در آیه ۲۳) سخن کافرین را در آنچه بر پیمبرش نازل گردانیده از پی آن قول مؤمنین را بیان نموده و گفته شد بکسانیکه پرهیزکار گردیدند پروردگار شما چه چیز نازل گردانیده در پاسخ گفتند خدا خیر و خوبی نازل گردانید زیرا که قرآن تمامش شفاء و هدایت است (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ) جایز است که ابتداء کلام باشد از خدای تعالی و در معنی برای نیکوکاران در همین دنیا نیکی است برای مکافات اعمال آنها و آن ثناء و مدح است بر زبانهای مؤمنین و هدایت و توفیق آنها است بر نیکی کردن (وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ) یعنی آنچه از ثواب در آخرت بآنها میرسد بهتر است از آنچه در دنیا بآنها میرسد و جایز است که تمام اینها از کلام متقین باشد و (حسن) و (زجاج) هر دو وجه را جایز دانند. (مجمع البیان) جَنَاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

صفحه : ۱۸۶

(جَنَاتٍ عَدْنٍ) خبر مبتداء محذوف است یعنی (هی جَنَاتٍ عَدْنٍ) پس از بیان گفتار مؤمنین با تقوی و تصدیق آنها بخیر بودن کلام الله و عمل نمودن باحکام آن برای چنین اشخاصی آماده شده بهشتهائیکه جای اقامتگاه آنها است و در آن داخل میگردند و در اوصاف بهشت متقین همین طوری که در آیات بسیاری بیان نموده دو نعمت تذکر میدهد یکی نهرهایی که علی الدوام از زیر درختان یا غرفه‌های آن جریان دارد و قطع شدنی نیست زیرا که از سر چشمه فیض و رحمت الهی جریان دارد و دیگر آنچه بخواهند از نعم بی پایان رحمانی برای آنان آماده شده اینکه طور خداوند پاداش میدهد اشخاص با تقوی را.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس از آنکه حق تعالی در آیه ۲۸ بیان نمود چگونگی حال کفار را در موقع قبض روحشان و تسلیم گردیدنشان و انکار نمودن کفرشان و داخل گردیدن آنها در ابواب جهنم، در مقابل اینجا در مقام بیان حال متقین بر آمده که آن کسانی را که ملائکه قبض روح آنها را مینمایند در حالیکه آنها از هر خبائثی از خبائث ظاهری و باطنی مثل شرک و فسق و باقی اوصاف نکوهیده حیوانی طاهر و پاک گردیده‌اند ملائکه بآنها سلام و تحیت میگویند و آنها را ارشاد مینمایند بهشت که دار کرامت الهی است پاداش اعمال نیک آنها.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (هل) برای انکار آمده شاید معنی آیه چنین باشد

که آیا اینکه کفار منتظر نیستند که ملائکه بر آنها فرود آیند برای قبض روح آنها یا بیاید امر پروردگار تو بعد از استیصال و آنها را فرا گیرد همان طوری که پیشینیان را در اثر تکذیب و فساد که در زمین نمودند، مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان در همین عالم عذاب آنها را گرفت باید منتظر چنین عذابی باشند.

صفحه : ۱۸۷

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ سبب فرو گرفتن عذاب آنها را چه عذاب دنیوی از استیصال و چه عذاب اخروی از نار جحیم هر کدام باشد در اثر اینکه است که خودشان بنفس خودشان ستم نمودند اینکه بود که عذاب آنها را فرا گرفت و خدا بآنها ستم نمود همان اثر اعمال بد آنها بود که بآنها اصابت نمود و فرو گرفت آنها را آنچه بآن استهزاء مینمودند یعنی استهزاء آنها بازگشت بخودشان نمود.

ظاهرا آیه اشاره باین است که هر عملی آثاری دارد که خواهی نخواهی عکس العمل آن پدیدار خواهد گردید در دنیا بمکافات دنیوی و در آخرت بعذاب جهنم خواهد کشید.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا (لَوْ شَاءَ اللَّهُ) که جمله شرطیه است مفعولش حذف گردیده برای اینکه جزاء بر آن دلالت دارد یعنی مشرکین گفتند که اگر خدا میخواست نه ما و نه پدران ما غیر او چیزی را پرستش مینمودیم و فقط او را عبادت میکردیم.

وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ و نیز اگر مشیت و خواست او بر اعمال ما نبود از عبادت کردن او ثان و بر خود حرام گردانیدن (بحیره و سائبه) و غیر اینها را ما نمیکردیم گویا اینکه مشرکین که چنین میگفتند جبری بودند که عمل خود را از فعل و ترک مستند بمشیت الهی مینمودند که اگر خدا نمیخواست ما نه عبادت غیر او را مینمودیم و نه چیزی را بر خودمان حرام میکردیم.

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ برسولش خبر میدهد که دأب مردم چنین است و مردمان پیش از اینکه کفار عمل و گفتار آنها همچین بوده و غرض آنها تبرئه خودشان و رفع تکلیف از خود و محول نمودن اعمال خود را بمشیت و خواست الهی بوده (فَهَلْ) انکار و اعتراض

صفحه : ۱۸۸

بر آنها است که آیا بر رسول چیز دیگری است مگر تبلیغ و ارشاد نمودن بآنچه وظیفه او است براه نمائی نمودن بطریق پرستش الهی.

چون مشرکین میگفتند اگر خدا نمیخواست ما پرستش بتها را بکنیم یا چیزی را حرام نکنیم نمیکردیم گویا در جواب آنها فرموده چون رضای خدا در پرستش بتها نیست و همچنین در حرام کردن بعض چیزها اینکه است که برای شما پیغمبر فرستاد که بشما تذکر دهد که طریق سیر و عمل شما خلاف و خطاء است و حکم خدا و مشیت او مقتضی ارسال پیمبران گردیده که بر شما اتمام حجت گردد.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ پس از بیان گفتار مشرکین و تبرئه نمودن خود را از اعمال بدشان در مقام برآمده که تذکر دهد که ما برای اتمام حجت و ارشاد خلق در هر امت و قوم و طائفه‌ئی رسولی فرستادیم که خدا را پرستش نمایند و از اطاعت و پیروی نمودن طاغوت (که ظاهرا چنانچه مفسرین گفته‌اند مقصود از طاغوت شیطان است) اجتناب نموده و دوری جویند، بعضی از ملل کسانی بودند که در اثر پیروی پیمبران خداوند آنها را هدایت گردانید یعنی آنها را بسوی حق و حقیقت راهنمائی نمود و بسعادت عظمی رسیدند و بعضی مخالفت نمودند و در اثر

مخالفت ضلالت و گمراهی بر آنان محقق گردید.

آیه اشاره است به اینکه که اگر چه هدایت یافتن بخواست خدا انجام میگیرد لکن خدا کسی را هدایت مینماید که از روی اختیار تابع پیمبران گردد و همچنین کسی را گمراه مینماید که با اختیار مخالفت ورزیده آنهم نه اینکه خدا کسی را گمراه گرداند وقتی بهدایت رسولان هدایت نگردیدند گمراه خواهند گردید کسیکه بیراهه رفت و براه حق سیر نمود گمراهی برایش محقق میگردد و چنین کسی ابد الابد در گمراهی قدم میزند و از طریق سعادت و فیروزمندی دورتر میگردد

صفحه : ۱۸۹

فَسَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ- امر بکفار نموده که ای مشرکین و کسانیکه از جاده حقیقت گمراه گردیده‌اید در زمین سیر و مسافرت کنید و بنظر عبرت اثر خرابی شهرستانهای متمرّدین را بنگرید و به بینید چگونه بود عاقبت و سرانجام آنهاست که پیمبران را تکذیب نمودند و نسبتهای ناروایی بآنها دادند و از اطاعت امر خدا سرپیچی نمودند.

صفحه : ۱۹۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۷ تا ۵۰]

اشاره

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ- (۳۷) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتَ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ- (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ- (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ- (۴۰) وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ- (۴۱)

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ- (۴۲) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ- (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ- (۴۴) أَمْ مِنْ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ- (۴۵) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ- (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ- (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُوا ظُلُمَاتِهِ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ- (۴۸) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ- (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ- (۵۰)

صفحه : ۱۹۱

[ترجمه]

(ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم) اگر حرص بزنی بر هدایت یافتن کافرین حقیقه خدا هدایت نمیکند کسی را که گمراه گردید و برای آنها نیست یاری کننده‌ئی (۳۷) و قسم یاد نمودند بخدا بجذبت که کسیکه مرد خدا او را مبعوث نمیگرداند برخواهد انگیخت خدا مرده‌ها را و اینکه کار وعده‌ئی

است از خدا که بر خدا است وفا کردن بآن و درست و راست است و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۳۸) تا اینکه بر آنها بیان کند آنچه را که در آن اختلاف مینمودند و برای اینکه کسانی که کافر شدند بدانند که بحقیقت آنان دروغگویان بودند که میگفتند مرده را زنده نخواهد کرد (۳۹)

حقیقه حکم نافذ ما چنین است که وقتی که وجود چیزی را اراده نمودیم باو گوئیم باش فوراً موجود میگردد (۴۰) کسانی که در راه خدا هجرت نمودند پس از آنکه ستم دیده شدند ما البته بآنها در دنیا جایگاه نیکو میدهیم و هر آینه اجر آخرت بزرگتر است اگر بودند میدانستند (۴۱)

آنها آنکسانی بودند که صبر کردند و پروردگارشان توکل نمودند (۴۲) و نفرستادیم ما پیغمبری پیش از تو مگر اینکه آنها مردانی بودند از بشر که بسوی آنها وحی مینمودیم و شما از اهل ذکر از آنهاست میدانند سؤال کنید اگر نمیدانید (۴۳)

با هر رسولی معجزات و کتابهای نوشته فرستادیم و بسوی تو نازل گردانیدیم ذکر (قرآن) را تا اینکه برای مردم بیان کنی آنچه را که بسوی آنها فرستاده شده و شاید آنها تفکر نمایند (۴۴)

آنانکه بر کارهای بد خود مکر میاندیشند آیا مطمئنند که خدا آنها را بزمین فرو نمی‌برد یا بیاید آنها را عذاب از جایی که نمیدانند (۴۵)

یا عذاب آنها را بگیرد در حال حرکت و عمل آنها پس نیستند آنها عاجز کننده خدا (۴۶)

یا آنها را در حال ترس و اضطراب بگیرد بعذاب بحقیقت پروردگار شما رءوف و مهربان است (۴۷)

آیا نظر نمودند بسوی آنچه خدا آفریده که سایه او میگردد از راست و چپ در حالیکه سجده کننده است خدا را در حالیکه آنها فروتنی کنند گانند (۴۸)

و سجده میکنند برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنبنده گان و ملائکه و آنها تکبر نمیکنند (۴۹)

میترسند از پروردگارشان که فوق آنها است و بر آنچه مأمور گردیده‌اند عمل میکنند (۵۰)

صفحه : ۱۹۲

(توضیح آیات)

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ آیه ارائه میدهد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسیار در اسلام آوردن کفار و مشرکین جدیت مینمود و خیلی بر کفر آنها متأسف و محزون بود برای تسلی دل رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و قطع امید او را آنها خطاب مینماید که تو بیهوده خود را زحمت نده همین قدر بوظیفه خود که تبلیغ رسالت است عمل نما و بدان که خدا هدایت نمیکند آنکسی را که در اثر اعمال نکوهیده خودش از قابلیت هدایت افتاده و خدا او را بگمراهی واگذارده و کسیکه گمراه گردید برای او یاری کننده‌ئی نخواهد بود معلوم است که فقط یاری کننده خدا است کسیکه (بعروه الوثقی) توحید تمسک نجوید و بطریق ایمان پیوند خود را بمبدأش محکم نگردانند چنین کسی در هیچ وقت نه در دنیا و نه در آخرت یاری کننده‌ئی نخواهد داشت.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ در مفردات گفته (الجهد) بفتح جیم و ضم آن بمعنی طاقت و مشقت است و بعضی گفته‌اند که بفتح جیم مشقت است و بضم جیم وسع است تا اینکه گفته و قوله تعالی (أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ) یعنی کفار قسم یاد نمودند و در قسم کوشش نمودند که آنچه در قسم بلیغ تر است بیاورند. (پایان) و در مجمع در معنی آیه گفته آنها قسم را

در کوشش بمنتهی رسانیدند (پایان) خلاصه کفار بطور جدیت قسم خوردند که خدا کسی را در قیامت مبعوث نمیگرداند شاید غرضشان اینکه بوده کسیکه بمردن فانی گردید ممکن نیست خلقت جدیدی پیدا نماید.

بلی وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ آری وعده ایست که خدا داده وعده او حق است اشاره به اینکه که اینک چنین نیست که اینها گمان کرده‌اند که کسیکه مرد فانی گردیده و ممکن نیست

صفحه : ۱۹۳

حیات جدیدی پیدا نماید (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) شاید مقصود اینکه باشد که بیشترین افراد بشر از مراتب سیر انسانی و بقاء روح وی بی‌خبرند فقط جسم انسان را می‌بینند که بمردن مندرک و پراکنده گردیده دیگر خبر از آن حقیقت روح او ندارند که چنانچه در حدیث است که

(خلقتم للبقاء لا للفناء)

حقیقت انسانی قابل بقاء است و حقیقت او آن جنبه روحانی او است و دنیا و آخرت دو حالتی است از حالات انسانی که هر یک پس از دیگری عارض او میگردد و جوهر ذات او در همه حالات باقی است و فناء پذیر نخواهد بود.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (لِيُبَيِّنَ) متعلق بفعل محذوف است یعنی (يُبَيِّنُهُمْ لِيُبَيِّنَ) لام (لِيُبَيِّنَ) و لام (لِيَعْلَمَ) هر دو بیان علت و سبب مبعوث گردیدن آنها است یعنی خدا آنها را در قیامت زنده میکند برای اینکه برای آنها ظاهر گرداند آنچه را که در امر معاد و باقی معارف و احکام اختلاف مینمودند یعنی در قیامت که حقیقت هر چیزی عیان میگردد واقع و حقیقت را دریابند، و نیز علت دیگر اینکه است که کافرین بدانند که آنان دروغگویانند، ظاهرا در اینجا مقصود اینکه نیست که علت مبعوث گردیدن منحصر در اینکه دو چیز باشد زیرا که البته علل بالاتری در کار است، شاید اشاره ببعض علت مبعوث شدن است نه تمام علل.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ظاهرا آیه در مقام رفع استبعاد آنها است در چگونگی زنده شدن مردگان در قیامت و سعه و استیلاء امر او، و شاید مقصود از قول (كُنْ) امر تکوینی و قضاء و حکم ازلی باشد، و بیان اینکه قدرت و اراده حق تعالی چنان در اشیاء نفوذ دارد که بمجرد اراده و امر ایجاد شئی موجود میگردد و لفظ (كُنْ) اشاره بسرعت اجابت ماهیات ممکنات است.

خلاصه آیه ارشاد بر اینکه است که همان کسیکه ابتداء اشیاء را از عدم بوجود آورده در صورتی که هیچ نبوده البته قدرت دارد بر اعاده آنها در صورتی که

صفحه : ۱۹۴

اعاده اهون و آسان‌تر از ابداع خواهد بود زیرا که در اعاده روح انسانی با مواد اصلیه او موجود است در اینکه صورت هیچ جای استبعاد در مبعوث شدن مرده‌گان نخواهد بود.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَلْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند آیه در باره مهاجرین بحیثه نازل گردیده و آنها جماعتی از مؤمنین صدر اسلام بودند که در مکه ایمان آورده بودند و گویا بزرگ آنها جعفر بن ابی طالب پسر عموی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنها از بس از کفار اهل مکه اذیت کشیدند باذن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت بحیثه نمودند که در پناه نجاشی در امان باشند.

لکن نظر باطلاق آیه شاید مقصود تمام مؤمنین کسانی باشند که از مکه که وطنشان بوده بیاری رسول صلی الله علیه و آله و سلم

مهاجرت بمدینه نمودند.

خلاصه خدای تعالی بمهاجرین وعده داده که در دنیا جایگاه نیکو (مدینه) بآنها عطاء میکند که از شرّ کفار در امان باشند و بر آنها غالب گردند و مقام آخرتی آنها بالاتر است اگر بدانند (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) ضمیر (کأنوا) راجع بکفار است و جزاء شرط محذوف است یعنی اگر کفار بدانند.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ آنچنان مهاجرانیکه صبر نمودند و بر پروردگارشان توکل کردند، شاید مقصود چنین باشد که اینکه فضائلی که راجع بمهاجرین گفته شد برای آن مهاجرینی خواهد بود که آنها بر ایذاء کفار صبر نمودند و تمام اتکاء و امیدشان بخدا بود و غرض دیگری مثل ریاست یا بدست آوردن غنائم یا چیز دیگری در کار نبوده.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مفسرین در شأن نزول اینکه آیه گفته‌اند که چون مشرکین مکه انکار

صفحه : ۱۹۵

مینمودند که بشری برسالت مبعوث گردد اینکه بود که اینکه آیه بر ردّ آنها نازل گردید که رسول باید از جنس بشر باشد تا بتوانید او را ببینید و با او تماس بگیرید و ای رسول ما در امتهای گذشته نفرستادیم رسولی مگر مردهائی از بشر که بآنها وحی میفرستادیم اگر اینکه مشرکین نمیدانند از اهل ذکر سؤال کنند سخنان مفسرین در اینکه مقصود از اهل ذکر کیانند، مأخوذ از مجمع البیان ۱- آنهائیکه عالمند باخبر امم گذشته گان خواه مؤمنین باشند یا کافرین و علم را ذکر نامید زیرا که ذکر یافتن علم است و ضدّ سهو است و بمنزله سبب موصل بعلم است اینکه است که نیکو است موقع علم واقع گردد و منبأ باشد از معنی آن. (رمّانی و زجاج و ازهری) ۲- مقصود از اهل ذکر اهل کتابند یعنی اهل تورات و انجیل.

(ابن عباس و مجاهد) (إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) خطاب بمشرکین مکه است زیرا که اینها یهود و نصاری را در آنچه از کتبشان خبر میدادند تصدیق مینمودند و از شدت عداوتشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب میکردند.

۳- مقصود از اهل ذکر اهل قرآنند زیرا که ذکر قرآن است (ابن زید) و قریب باین قول روایتی است که جابر و محمد بن مسلم از ابی جعفر (ع) نقل میکنند که فرموده (نحن اهل الذکر)

مائیم اهل ذکر. (پایان) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لُبِّيْنًا لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ) متعلق است به (أَرْسَلْنَا) و تقدیر اینکه میشود که نفرستادیم بیّنات و زبر مگر مردهائی را یعنی مردهائی از پیمبران که میآمدند با دلیلهای واضح و کتابهای نوشته شده و خطاب برسول است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر تو قرآن را نازل گردانیدیم تا اینکه برای مردم بیان نمائی آنچه را که بسوی آنمردم نازل شده در قرآن از احکام و شرایع و دلائل بر توحید شاید آنها فکر خود را

صفحه : ۱۹۶

بکار بیندازند و حقائق را دریابند.

شاید یکی از حکمتهائی که معجزه عمده نبی-خاتم صلی الله علیه و آله و سلم قرآن بود که از سنخ کلام عرب است همین باشد که حکایات و معجزات پیمبران گذشته را بمردم تذکر دهد که هم اخبار بغیب باشد و هم جامع تمام کتابهای آسمانی و ارائه دادن علوم تمام پیمبران سلف تا معلوم شود که حضرتش دارای علوم اولین و آخرین بوده أَفَمَنَ الذِّينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِن حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ، الی قوله: لَرَوْفٌ رَّحِيمٌ (أَفَمَنَ) بهمزه استفهام در مقام تهدید کفار و مشرکین

برآمده که آیا آنهائیکه در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مکرهای بدی بکار بردند آیا مطمئنند و نمیترسند که در موقع غضب حق تعالی واقع گردند و زمین آنان را بگیرد همان طوری که قارون را گرفت یا عذاب از جائیکه نمیدانند بآنها اصابت نماید همان طوری که قوم لوط را فرا گرفت یا اینکه در حال آمد و شد یا در سفر یا در حال کسب و عملشان مبتلا بعذاب گردند وقتی که عذاب آنها را گرفت قدرتی ندارند که غالب گردند بر غضب خدا یا اینکه عذاب آنها را فریاد در حال ترس.

فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّوُفٌ رَحِيمٌ اشاره به اینکه که کفار و مشرکین در معرض همه طور عذاب و سخطی هستند لکن پروردگار شما ای مشرکین نسبت بمخلوقاتش رءوف و مهربان است از راه لطف و کرم شما را مهلت میدهد و عذاب را عقب میاندازد شاید بخود آئید و متنبه گردید.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ مقصود از (يَرَوْا) رؤیت حسی است نسبت باجسام جسمانی و گویند (ظل) سایه از صبح تا ظهر است و فیثی از بعد از ظهر تا غروب آفتاب. بهمزه (أَوَلَمْ) اعتراض بکفار و مشرکین نموده یعنی باید آنها نظر کنند

صفحه : ۱۹۷

و چگونگی سجده کردن سایه اجسام را بنگرند که سایه اجسام ثقیل مثل کوهها و اجسامیکه بگردش خورشید سایه میاندازند سایه آنها از طرف راست و چپ حرکت میکند در حالیکه سجده کننده گانند بسجده تکوینی یعنی مسخر امر او و نماینده قدرت و اقتدار او میباشند در حالیکه متواضع و مطیع و فرمان بردارند شاید آیه در مقام سرزنش بکفار است که تمام موجودات حتی سایه بدن خودتان در حال حرکتتان از راست بچپ بطور انقیاد خدا را سجده میکند و شما از سجده کردن ابا دارید. آری کسیکه بنظر عبرت و چشم بصیرت بموجودات نظر افکنند بنور قلبش می بیند که تمام موجودات حتی سایه‌ها که همیشه در حرکتند خاضع و ذلیل و منقاد امر حقند.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ تمام موجودات آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از موجودات با شعور مثل ملائکه یا موجوداتیکه در ظاهر فاقد عقل و شعورند حتی جمادات همگی خدا را سجده میکنند و آنها استکبار و تکبر نمیکنند.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ جمله (يَخَافُونَ) حال است برای فاعل (يَسْتَكْبِرُونَ) که ملائکه میباشند و ظاهرا سجده در اینجا اعم است از سجده معهود که وضع جبهه بزمین باشد یا مطلق انقیاد و تذلل و همچنین خوف اعم است از حالت نفسانی که انقباض نفس و خود باخته گی را ایجاب میکند و آن حالت انقیاد و تذلل و انکسار میباشد، و شاید در اینجا مقصود اینکه باشد که تمام موجودات عالی و دانی همه منقاد و مسخر امر اویند و هم از غضب او ترسناکند.

صفحه : ۱۹۸

[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۱ تا ۶۳]

اشاره

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّبِعُوا إِلَهينَ اثْنينَ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِنِّي آي-فَارَهُبُونَ (۵۱) وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ مَوَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ

يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سِبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰) وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخِرُونَ سَاعِيَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنََّّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَرِئِن لَّهُمْ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَرَثَتُهُمْ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)

صفحه : ۱۹۹

ترجمه آیات

(ترجمه)

خدا امر فرموده که دو خدا برای خود نگیرید همین است و جز اینکه اینک نیست اله و آفریننده یکی است و از من بترسید (۵۱) و مخصوص باو و ملک او است آنچه در آسمانها و زمین است و برای او است دینی که واجب و لازم است آیا غیر خدا را میپرستید (۵۲)

و آنچه نعمت برای شما است آن از جانب خدا است وقتی که سختی بشما اصابت نمود بسوی خدا تضرع میکند (۵۳) پس از آن وقتی که سختی را خدا از شما برداشت جماعتی از شما پیرورد گارشان شرک می آورند (۵۴) تا اینکه کافر گردند بآنچه بآنها اعطاء نمودیم (باید) از آن (نعمتها) بهره برداری کنید بزودی میدانید (و نتیجه عملتان خواهید رسید) (۵۵)

و اینکه کافرین قرار میدهند برای چیزهایی که علم ندارند (بتها) قسمتی از آنچه روزی آنها کرده ایم همانا قسم بخدا که البته از آنها سؤال میشود از آنچه بودند که افتراء میزدند (۵۶)

و برای خدا دخترها قرار میدهند خدا منزّه و مبراء از اینکه نسبتها است و برای آنان است آنچه را که آرزو دارند (۵۷) و وقتی یکی از اینکه کافرین پیدا نمودن دختر مژده دهند صورت او سیاه میگردد از غم در حالیکه غضبناک است (۵۸) خود را از بدی آنچه بوی بشارت داده شده پنهان میدارد (اندیشه میکند) که آیا او را بطور خواری نگاه دارم یا او را در خاک کنم آگاه باش بد است آنچه که آنها حکم میکنند (۵۹)

برای کسانی که بآخرت ایمان ندارند مثالهای بدی است و مخصوص بخدا است مثل اعلا و او است غالب و درستکار (۶۰) و اگر خدا مردم را بسبب ظلمشان مؤاخذه مینمود باقی نمیگذاشت بر روی زمین جنبه‌ئی و لکن مؤاخذه آنها را عقب می اندازد تا وقت معین وقتی مدت آن آمد نه ساعتی باز پس آیند و نه پیشی

صفحه : ۲۰۰

می گیرند (۶۱)

و اینکه کافرین آنچه را که بر خود نمی پسندند نسبت بخدا میدهند و بدروغ میگویند که برای آنها پاداش نیکو است محققا برای آنها آتش است و بدرستیکه آنها پیش از همه بدوزخ میشتابند (۶۲)

قسم بخدا که ما رسولانی فرستادیم بسوی کسانی که پیش از تو بودند و شیطان اعمال آنها را در نظرشان آراسته گردانید پس شیطان دوست آنها است در زمان رسالت تو و برای آنها است عذاب دردناک (۶۳)

صفحه : ۲۰۱

(توضیح آیات)

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا يَافَىٰ فَارَهُبُونَ (إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ) نفی عدد را مؤکد میگرداند آیا نمی بینی اگر همین قدر گفته شود الله اله است و مؤکد نگرداند بواحد وحدت از آن استفاده نمیشود بلکه فقط الهیت از آن معلوم میگردد (فَإِذَا يَافَىٰ فَارَهُبُونَ) کلام از غیبت بمتکلم آمده و نکته (فایاه فارهبون) برای اینکه طور در ترسانیدن بلیغ تر است با اینکه قبلاً بلفظ متکلم آمده. (طبرسی) ممکن است در توجیه آیه گفته شود چون مشرکین دو اله قائل بودند یکی را مبدء آفرینش میدانستند و دیگر خدایانی که آنها را آلهه مینامیدند و چنین گمان میکردند که تدبیر عالم محول بآنها است و آن بتها را عبادت مینمودند بگمان اینکه اینها نزد حق تعالی مقام و منزلتی دارند و نظام عالم بدست آنها داده شده و آنان را شفعا و واسطه بین خود و خدا قرار میدادند اینکه بود که وقتی از آنها سؤال میشد برای چه بتها را پرستش میکنید میگفتند (لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) بنا بر اینکه توجیه مقصود از نهی (إِلَهَيْنِ) چنین میشود که خداوند که آفریننده عالم است، بذات بی‌زوال خود می‌آفریند و امور عالم تحت تدبیر خود او است و دیگری در امر عالم دخالتی ندارد پس بایستی از من که خدای منفرد بوجود و تدبیر عالم میباشم بترسید و دیگری نپرستید.

بعبارت دیگر شاید نهی از اتخاذ الهین یکی اله خلق باشد و دیگر اله تدبیر و ارشاد به اینکه که اله متعدّد نیست اله خلق و اله تدبیر یکی است در پرستش و عبادت کسی را با او شریک قرار ندهید و از غضب و سخط حق تعالی اندیشه ننمائید وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَ اصْبِرْ بآیه در مفردات گفته الوصب السقم اللازم و قد و صب فلان فهو و صب و اوصبه کذا فهو یتوصب نحو یتوجع قال تعالی (وَ لَهُمُ عَذَابٌ وَاصِبٌ) (وَ لَهُ الدِّينُ وَ اصْبِرْ)

صفحه : ۲۰۲

فتوعد لمن اتخذ الهین و تنبیه انّ جزاء من فعل ذلك عذاب لازم شدید الخ).

خلاصه معنی آیه چنین میشود که حق انسان اینکه است که همیشه و در تمام حالات آفریننده آسمان و زمین را اطاعت نماید و بر آنچه امر نموده عصیان نورزد همان طوری که ملائکه را اینکه طور توصیف نموده قوله تعالی در باره آنها است (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ آیه پس از اعتراض بر آنهائی که دو خدا برای خود فرا گرفته‌اند بهمزه استفهام که در مقام انکار می‌آورند آنها را تخطئه میکند که آیا شما بغیر خدای واحد احد توجه دارید و رو می‌آورید.

و در آیات امر بتقوی بسیار شده و تقوی مأخوذ از وقایه است چنانچه گفته میشود (وقاه السوء یقیه وقایه) و قوله تعالی (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) و تقوی اسم وقایه است و تاء در آن بدل از واو است و ممکن است باقی گذاردن تقوی را بمعنی لغوی آن و بنا بر اینکه معنی (اتَّقُوا اللَّهَ) چنین باشد که خدا را حفظ کنید بدوام توجه و اقبال بسوی او و انقطاع از غیر او بطوریکه امور دنیوی شما را از یاد حق تعالی مشغول نگرداند و حمل نمودن تقوی را بر ترک معاصی و محرمات و فعل طاعات از لوازم معنی تقوی است نه عین آن زیرا که لازمه توجه کامل ترک معاصی و فعل طاعات است.

در معانی الاخبار باسناده از ابی بصیر است که گفته از ابا عبد الله (ع) سؤال کردم از قول حق تعالی (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) فرمود اینکه است که اطاعت کند و عصیان نکند و متذکر باشد و فراموش نکند و شکر کند و کفران نکند الخ.

و شاید بهمین معنی حقیقی تقوی اشاره دارد اخباریکه تصریح نموده که تقوی از امور قلبیه است نه از امور بدنیه از جمله آنها روایتی است که در بحار از کتاب صفات الشیعه شیخ صدوق بسند خود از علی بن عبد العزیز نقل میکند که گفته ابا عبد الله علیه السلام فرمود یا علی بن عبد العزیز مغرور نکند تو را گریه آنها

صفحه : ۲۰۳

همانا تقوی در قلب است.

و آیات بعد مثل (وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ) مؤید همین معنی است که چون هر نعمتی از او است پس باید رو باو آورید، و (ما) شرطیه باشد یا موصوله متضمن معنی شرط است و در معنی اخبار است به اینکه که آنچه نعمت در دست شما است از صحت یا غناء یا غیر آن از جانب خدا است و وقتی بشما سختی اصابت نمود از مرض یا فقر یا مصیبتی بسوی او تضرع و زاری میکنید ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ يَشْكُرُونَ (منکم) من تبعیضی، آیه اخبار باین است که بعضی از شما مردم اینطورید که وقتی سختی و مصیبتی بشما وارد گردید رو بخدا میآورید و بتضرع و مسئلت رفع بلا می طلبید و وقتی سختی از شما برطرف گردید عوض اینکه شکر نعمتهای الهی را نمائید پیرو گارتان شریک میآورید، شاید مقصود از شرک در اینجا شرک در مقام افعال باشد یعنی رفع شدن بلا را مستند باسباب دانند و از مسبب الاسباب غافل گردند و شاید مقصود مشرکین باشند که هنگام بیچاره گی بآنفطرت توحیدشان رو بخدا آرند و پس از برطرف شدن بلا باز بشرکشان برگردند لِيُكْفَرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ اینکه آیه تأیید میکند توجیح اول را که در آیه بالا- شد که کفر آنها از قبل نعمتی است که بآنها تفضل شده بعضی از نجات یافته گان کفران نعمت میکنند یعنی نعمت را از خدا نمیدانند پس بامر تهدیدی فرموده بآنهایکه بنعمتهای خدا کافر شدند که یک اندک مدتی از حیات دنیا متمتع گردید پس بزودی یا قبل از مرگ یا پس از مرگ کیفر عملتان را خواهید دید.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ضمیر (وَيَجْعَلُونَ) آیه را عطف داده بآیات بالا از خطاهای کفار و در مقام بیان اعمال رکیک مشرکین برسولش خبر میدهد که اینان از آنچه بآنها روزی داده ایم از کشتها و زراعتها و چهارپایان برای بتهایشان قسمتی میگذارند قوله

صفحه : ۲۰۴

تعالی در سوره انعام آیه ۱۲۶ راجع بمشرکین فرموده (وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيْبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا الْخ) و بقسم (تَاللَّهِ) و لام تأکید و نون ثقیله آیه را مؤکد میگرداند که آنان البته در موقع سؤال واقع میگردند از آنچه افتراء میزند و بتها را شریک خدا قرار میدهند.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (وَيَجْعَلُونَ) نیز عطف بآیه بالا است که خبر میدهد که از جمله اعمال رکیک مشرکین نیز چنین است که برای خدا دختران قائل میگردند (سُبْحَانَهُ) یا برای تنزیه است از نسبت ولد یا برای تعجب آمده که اینکه نسبت عجیبی است که بخدا میدهند مفسرین گفته اند که خزاعه و کنانه میگفتند ملائکه دختران خدا میباشند قوله تعالی (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاتًا) سوره الزخرف آیه ۱۹، و بنو مدلج میگفتند که حق تعالی با جن ازدواج نموده و ملائکه متولد شدند قوله تعالی (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسِيْبًا) سوره الصافات آیه ۱۵۸، در اینکه آیه ذات متعال خود را تنزیه میکند و خبر میدهد که

اینان از روی شهوات و میول نفسانی خود که چون پسران را شریف و نیرومند میدانند نسبت بخود میدهند و دختران را چون پست و حقیر میندازند نسبت بخدا میدهند و خداوند منزّه و مبّرّا است از اینکه نسبت اولاد باو بدهند.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ ۚ الی قوله مَا يَحْكُمُونَ چون اعراب از روی نفهمی و بی‌خردی دختران را عار می‌پنداشتند وقتی بآنها مژده دختر میرسید از شدت غضب و عصبیت جاهلیت روی او سیاه می‌گردید و با خود اندیشه مینمود که چگونه او را از قوم مخفی کنم آیا او را در خاک پنهان گردانم یا با خواری وی را نگهدارم اینکه است که خدای تعالی فرموده که (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) رأی و حکم آنها بر خلاف روش نیک عقلانی است که نسبت بدختر اینکه طور حکم میکنند که یکجا دختر را نسبت بخدا میدهند و از طرف

صفحه : ۲۰۵

دیگر آنرا اینکه طور پست و حقیر میدانند.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ شاید مقصود از مثل صفت باشد یعنی آنهاست که ایمان با آخرت ندارند اینان متصف باوصاف بدی میباشند و رأی و اندیشه آنان رکیک و غیر عقلانی است چنانچه از روی نفهمی نسبت اولاد بخدا میدهند در حالیکه برای خدا است مثل اعلا از صفات جلال و جمال و غناء ذاتی و الوهیت و وحدت و باقی صفات کمالیه و لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى بقرینه ناس در آیه مرجع ضمیر (علیها) زمین میشود یعنی اگر خدا مردم را بسبب ظلمشان در همین عالم مؤاخذه مینمود در زمین جنبنده‌ئی باقی نمیگذاشت و همه را هلاکت میگردانید، و مقصود از (دَابَّةٍ) یا مطلق است که تمام جنبنده‌ها از حیوانات و افراد بشر را شامل گردد چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید یا مقصود همان کفارند نظر به اینکه که اگر دابّه را حمل بر عموم کنیم لازم میآید که نسبت بمؤمنین و حیوانات بیگناه ستم شده باشد و آن منافی با عدل است اینکه است که مفسرین آیه را دو طور تفسیر نموده‌اند بعضی لفظ دابّه را باطلاق باقی گذارده‌اند و بعضی مقید نموده‌اند بکفار لکن ممکن است در آیه توجیه دیگری بشود و گفته شود که شاید مقصود از (دَابَّةٍ) مطلق جنبنده‌گان (و ما یدب علی الارض) باشد از حیوانات و افراد بشر و تتمه آیه (وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى الخ) پیش بینی شده برای رفع همین محذور که اگر خدای تعالی برای ظلم کفار تمام افراد بشر از مؤمنین و اطفال و حیوانات را هلاک گرداند ظلم و ستم ایجاب مینماید و ظلم منافی با عدل است اینکه است که گویا فرموده برای اینکه با افراد بیگناه ستم وارد نشود ما مؤاخذه را عقب انداختیم.

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ لکن وقتی آن مدتیکه در عالم قضاء ازلی مقرر گردیده نه ساعتی عقب

صفحه : ۲۰۶

می‌افتد و نه ساعتی جلو و ظاهرا از ساعتی که در آیات و احادیث نام برده شده آن ساعت معهود که شصت دقیقه باشد نیست شاید مقصود از ساعت مثل یک دقیقه یا کمتر باشد.

وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنََّّهُمْ مُّفْرَطُونَ و قرار میدهند آنچه را که از آن کراهت دارند مثل دختران برای خدا و با اینکه نسبت زبان آنها وصف دروغ میکند و چنین اظهار میکنند که برای آنها است نیکویی از درجات بهشتی یا ثواب نیکو زیرا که میگفتند (وَ لَئِنْ رُجِعْتَ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ) سوره فصّلت آیه ۵۰. یعنی اگر برگردانیده شوم من بسوی پروردگارم پس برای من حالتی نیکو خواهد بود.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَوْا لِئِهِمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ در اینکه آیه حق تعالی نظر باهمیت ارسال پیمبران و کتابهای آسمانی بذات خودش قسم یاد مینماید و رسولش را متذکر میگرداند که همین طوری که تو را بسوی

امتهائی ارسال نمودیم پیش از تو نیز برای ارشاد و اتمام حجت بر خلق پیمبرانی فرستاده بودیم و شیطان اعمال آنان را در نظرشان جلوه داد و تابع نفس و شیطان گردیدند و (الیوم) یعنی در زمان تو هم ای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شیطان ولی و دوست آنها است همانطوریکه در زمان سابق بود و عذاب دردناک برای چنین کسانی آماده گردیده، و بعضی گفته‌اند که الف و لام (الیوم) برای عهد است و روز معهود قیامت است.

صفحه : ۲۰۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۴ تا ۷۲]

اشاره

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كَلَّمِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعَنَانِهِ اللَّهُ يَجْحَدُونَ (۷۱) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنِينَ وَحَفَدهً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلِفَابِاطِلٌ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲)

صفحه : ۲۰۸

[ترجمه]

ما بر تو (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) کتاب نازل نمودیم مگر آنکه برای کافرین ظاهر گردانی آنچه را که در آن اختلاف نمودند (و اینکه قرآن) هدایت و رحمت است برای جماعتیکه ایمان آوردند (۶۴) و خدا از آسمان آب را فرود آورد و بآب زنده گردانید زمین را پس از اینکه مرده بود حقیقه در اینکه آیت و نشانه‌ئی است برای جماعتیکه گوش شنوا دارند (۶۵) و آنچه برای نفع شما است در چهارپایان هر آینه عبرتی است از آنچه در بطن آنها است که از بین سرگین و خون شیر خالص بشما می‌نوشانیم که گوارا است برای کسانیکه می‌آشامند (۶۶) و از میوه‌جات نخل خرما و درخت انگور که از آنها نوشابه‌های شیرین و رزق نیکو میگیرید بحقیقت در آن آیتی است برای کسانیکه تعقل میکنند (۶۷) و پروردگار تو بزنبور (عسل) وحی نمود که از کوهها و درختان و سقفها خانه‌ئی بگیر (۶۸) پس از آن از میوه‌های (شیرین) تغذیه نما و برو در راههای پروردگارت رام شده بیرون می‌آید از شکم او شیرینیهائی که رنگهای آن

مختلف است و برای مردم در آن شفاء است همانا در آن آیتی است برای جماعتی که تفکر میکنند (۶۹) و خدا شما را آفرید پس از آن شما را میمیراند و بعضی از شما را بانحطاط پیری میرساند بطوریکه آنچه دانسته‌اید فراموش میکنید حقیقه خدا عالم و توانا است (۷۰) و خدا بعضی شما را بر بعضی در روزی برتری داد پس آنکسیکه رزقش افزون گردید بزیردستان و غلامان خود نمیدهد تا آنکه آنها با او مساوی باشند آیا بنعمت خدا انکار میکنید (۷۱) و خدا قرار داد از نفسهای شما ازواج و از زنهای شما پسرها و نواده‌گان و شما را از طیبات روزی داد با اینکه حال آیا بباطل ایمان می‌آورند و بنعمت خدا آنها کفران میکنند (۷۲)

صفحه : ۲۰۹

(توضیح آیات)**اشاره**

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بماء نافیہ (ما أنزلنا) و آلی استثنائیہ (إِلَّا لِتُبَيِّنَ) منحصر میگرداند غرض از انزال کتاب یعنی (قرآن) را بدو مطلب یکی اینکه برای آنها شاید مقصود از ضمیر (لَهُمْ) مشرکین باشد ظاهر گردانی آنچه را که مشرکین در آن اختلاف نمودند راجع بتوحید و معاد و نبوت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و باقی امور و حقیقت هر مطلبی را بطور وضوح برای افراد بشر بیان نمائی تا اینکه راه و روش درستی و حقیقت را دریابند و در آن سلوک نمایند و دیگر نزول قرآن هدایت و رحمت است برای جماعتی که ایمان می‌آورند، هدایت است زیرا که قرآن ریسمانی است کشیده شده بسوی پروردگار عالمیان و راه نمائی است بطریق مستقیم که سر انجام آن قرب بجوار ایزد متعال است، و رحمت است که مؤمنین از قبل تعلیمات قرآنی و عمل بآن مشمول رحمت خداوندی میگردند، آیه مشعر بر اینکه است که قرآن نسبت بکفار رهنمای بسوی حق تعالی و اتمام حجت است و نسبت بمؤمنین ایصال بمطلوب است.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ آیه در مقام تذکر دادن بعضی از نعمتهای الهی است که بالاترین آنها آب است که سبب حیات تمام نباتات و اشجار و گیاهها است و زمین مرده که در فصل زمستان مرده‌ئی میماند که آثار حیاتی نباتی در آن ظاهر نبود بیاران آنرا زنده گردانیده و زنده شدن زمین در فصل بهار پس از مردن آن آیت و نشانه ایست برای آنکسانیکه گوش شنوا دارند.

و بقرینه (يَسْمَعُونَ) میشود آیه را توجیه نمود و گفته شود شاید

صفحه : ۲۱۰

مقصود از (ماء) قرآن باشد زیرا که آیه بواو (وَاللَّهُ) عطف داده شده بآیه بالا- که راجع باوصاف قرآن بود و مقصود از (فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ الْخ) دل مرده بشر باشد که بآیات قرآنی زنده میگردد بحیات روحانی و (لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) اشاره باین باشد که قرآن زنده میکند دلهایی را که گوش شنوا دارند و از آیات قرآن متبّه میگردد و آنرا آیت و نشانه رحمت میدانند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ- ضمیر (بُطُونِهِ) که هم مذکر و هم مفرد

است باعتبار لفظ است نه باعتبار معنی زیرا باعتبار معنی چنانچه در آیه دیگر آمده (بُطُونَهَا) ضمیر مؤنث خوانده شده و مقصود از انعام شتر و گاو و گوسفند است و (مِن بَيْنِ) من بیانیه متعلق است به (نُسْقِيكُمْ) یعنی از شیر انعام بشما می‌شامانیم. و از ابن عباس نقل شده که گفته بهیمه چون علفی میخورد در شکم او پخته میشود و در آن سه طبقه پدید میگردد قسمت اول آن فرث است (فضله او) و قسمت اعلاهی آن خون است و قسمت وسط آن شیر است که از پستان او جاری میگردد و خون در رگهای آن جریان دارد و باقی میماند فرث که از ممرش خارج میشود (مجمع البیان) وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ یعنی برای شما عبرت است در آن چیزیکه بیرون می‌آوریم از میوه درخت خرما و درخت انگور، و او (وَ مِنْ ثَمَرَاتِ) آیه را بآیه بالا- عطف داده و اشاره بنعمتهای دیگری است از ثمرات اشجار و منافعیکه از آنها عاید بشر میگردد که از جمله آنها نخل خرما و درخت انگور است و تخصیص باین دو شاید از جهت شیرینی و لطافت آنها است و اینها را آیت و نشانه بحساب آورده برای آنهائیکه تعقل میکنند و فکر خود را بکار می‌اندازند که چگونه از بین آب و خاک و باقی

صفحه : ۲۱۱

عناصر از درخت خشک چنین ماکولات لطیف شیرین زود هضم بیرون می‌آید و آنها کسانی خواهند بود که از اثر پی بمؤثر و از نظام عالم پی بمربی آن میبرند و مؤثر را در اثر مینگردند. و در خرما و انگور دو فائده تذکر میدهد (سَكَرًا) و آن در موقعی است که از آن مسکرات بعمل می‌آید، و دیگر (رِزْقًا حَسَنًا) و آن در غیر آن است و اینکه (رِزْقًا حَسَنًا) عطف به (سَكَرًا) داده ارشاد بر اینکه است که از خرما و انگور خمر گرفتن رزق نیکو نیست. وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، الی قوله: يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- خدا بزنبور عسل الهام کرد. (حسن و ابن عباس و مجاهد) ۲- بقولی خدا در غریزه زنبور چیزی قرار داد که از غیر او مخفی است.

۳- ابو عبیده گفته وحی در کلام عرب بر چند وجه آمده: ۱- وحی نبوت.

۲- الهام. ۳- اشاره. ۴- کتاب. ۵- سر گفتن وحی نبوت در قوله تعالی (أَوْ يُرْسِلْ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ) الهام در قوله تعالی (وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) اشاره در قوله تعالی (فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا) مجاهد گفته یعنی بآنها اشاره کرد، و ضحاک گفته نوشته برای آنها.

و سرّ قوله تعالی (يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا) اصل وحی نزد عرب اینکه است که انسان پنهانی چیزی بر فیش القاء کند، و اما آنچه از ابن عباس روایت شده که وحی نیست مگر قرآن مراد اینکه است که قرآن وحی است و جبرئیل بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل کرده نه اینکه انکار کرده آنچه را که ما گفتیم و گفته میشود: اوحی له، و اوحی الیه.

حجاج گفته (اوحی لها القرار فاستقرت) یعنی خدا بزنبور عسل الهام کرد که در کوهها و درختها و غیره برای عسل منزل بگیرد و احدی چنین قدرتی

صفحه : ۲۱۲

قدرتی ندارد که مثل زنبور عسل خانه بسازد. (مجمع البیان) و چنانچه بعضی در معنی وحی گفته‌اند وحی اشاره خفیه و الهام القاء

معنی است در قلب قوله تعالی (وَإِذِ أَوْحَيْتَ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ) (وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) و چون وحی و الهام در اصل معنی یکی است اینکه است که وحی و الهام هر یک بجای دیگری استعمال گردیده و عرفا وحی مخصوص بانبیاء و الهام مخصوص باولیاء است و ظاهراً هر دو معنی مخصوص بذوی العقول است لکن وحی نسبت بنحل که در آیه ذکر شده شاید مقصود غریزه‌ئی باشد که خلاق متعال بجای عقل و رویه انسانی در حیوانات قرار داده و زنبور عسل بهمان غریزه خدا داده خانه مسدس با آن ظرافت کاریها که هیچ مهندس و نقاشی هر قدر ماهر باشد نتواند کوچک‌تر آنرا بناء کند آن بغریزه او است نه اینکه بطور الهام باشد، و شاید اینکه آنرا وحی نامیده نظر بزرگی صنعت او است که چنین عملی از حیوان بآن خوردگی و بی‌مقداری از اسباب عادی خارج است و بکمک ملائکه عمیال واقع گردیده زیرا ظاهراً خود زنبور عسل علم بعلم و عمل خود ندارد، و الهام مخصوص باولیاء است که بسبب ارتباط آنها بعالم روحانین و علم آنها بعوالم مافوق الطبیعه چنین کرامتی نصیب آنها گردیده، مگر اینکه وحی را تعمیم دهیم و مشترک لفظی بدانیم و در هر موقعی با قرینه استعمال شود چنانچه استعمال آن در قرآن مجید بسیار است **يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ** یعنی از بطن زنبور عسل آشامیدنی بیرون می‌آید برنگهای مختلف بعضی در شدت سفیدی و بعضی زرد رنگ و بعضی مایل بسرخ زیرا که نحل الوان مختلف از نباتات و گلها را تناول میکند و آنرا خداوند عسل میگرداند.

فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ قتاده گفته که عسل شفاء از دردها است، و روایت شده از عبد الله بن مسعود که گفته (عليكم بالشفائين القرآن و العسل) قرآن شفاء باطن است و عسل شفاء ظاهر (وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) قرآن شفاء از امراض

صفحه: ۲۱۳

روحانی است از شرک و حقد و حسد و باقی اوصاف نکوهیده نفسانی و عسل برای رفع بلغم و بسیاری از امراض طبیعی نافع است. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** آیت و نشانه بودن همین که از حیوان ضعیفی چنین نقشه و نظم بدیع پدید می‌گردد و اینطور اعمال که نتیجه آن عاید انسان می‌گردد و از بزرگترین آثار عجیب بشمار میرود نسبت بکسانی است که فکر و تدبیر دارند و در نظر نمودن در آثار مخلوقات بر علم و دانش و ایمان آنها افزوده خواهد گردید.

راغب راجع بوحی بیانی دارد که برای توضیح اجمالی از آنرا ترجمه مینمائیم: **الوحي الاشارة السريعة** و اشاره سریع گاهی بکلام است بطور رمز یا تعریض یا بصورتیکه ترکیب از حروف نشده یا باشاره بعض جوارح و بکتابت و حاصل از موارد استعمال آن اینکه است که وحی القاء معنی است بنحویکه مخفی باشد بر کسیکه قصد فهم آنرا نداشته باشد پس الهام القاء معنی است در فهم حیوان از طریق غریزه و همچنین ورود معنی است در نفس از طریق رؤیا یا از طریق وسوسه یا باشاره تمام اینها از اقسام وحی است و در قرآن در تمام اینکه معانی استعمال شده مثل قوله تعالی (وَإِذِ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) و قوله (وَإِذِ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) سوره قصص، و قوله (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ) سوره انعام، و قوله (فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) سوره مریم، و از جمله وحی تکلم الهی است با انبیاء و رسل، قوله تعالی (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا) سوره شوری و در آداب دینی مقرر گردیده که در غیر نبی اطلاق وحی نکنند (انتهی خلاصه کلامه) **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا** إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ اینکه آیه اشاره است باستیلاء و قوت و قاهریت حق تعالی نسبت بافراد بشر که متذکر گردند و بدانند که تمام شرشر وجودشان از حیات و موت و جوانی

صفحه: ۲۱۴

و پیری تحت قیومیت مبدء متعال واقع است شما را آفریده و دگر باره شما را میمیراند و جسم شما را خاک مینماید و بعموم قدرت بعضی از شما در جوانی حیات دنیا را بدرود گوئید و بعضی پیری میرسید (أرذل العُمُر) ارذل افعال التفضیل از رذل و بمعنی پستی

است یعنی بقدری عمر شما طولانی میگردد که قوه عقل و شعور رو با انحطاط میگذارد (لَکَیْلَا یَعْلَم) لام عاقبت است یعنی سر انجام بجائی میرسد که پس از دانش چیزی نمیداند و قوه حافظه و فهم او نقصان پیدا مینماید و بعضی گفته‌اند کفار چنینند لکن مؤمن چنین نیست.

آری بقرینه (کم) در (خَلَقْکُمْ وَ یَتَوَفَّاکُمْ وَ مِنْکُمْ) که تماما خطاب است شاید مقصود مشرکین و کافرین باشند نه مؤمنین زیرا که شخص مؤمن بآن روح ایمانی چنگ زده و بعروه الوثقای توحید متمسک گردیده و آن رشته‌ئی است که گسسته گی ندارد و نیز چون مؤمن با تقوی عملش از مشکوه نور ولایت و نبوت اقتباس گردیده و اندازه‌ئی از آن بقلبش اشراق شده و ظاهرا چنانچه در اهلس مشاهده شده اضافه بر اینکه پیری فانی نمیگردد دائما در ازدیاد است (نُورٌ عَلٰی نُورٍ) و اگر در پیری بنظر خرف آید برای اینکه است که قوای حسیه بدنی مثل چشم و گوش او ضعیف گردیده و در اثر آن ارتباطش بدیگران کم شده نه اینکه در عقلش خلل پدید شده باشد.

و حاجی سبزواری (ره) در بعض تألیفاتش در برهان دهم که راجع به بتجرد نفس ناطقه آورده چنین گوید (اگر نفس ناطقه جسم و جسمانی بود بایستی بکلال و ضعف بدن ضعیف شود در صورتی که چنین نیست بلکه بکلال و ضعف بدن و ریاضت دادن آن بر قوت عاقله افزوده میشود چنانچه فرموده

(موتوا قبل ان تموتوا)

و اگر گفته شود که می‌بینیم در آخر شیخوخیت بکلال بدن در تعقل ضعیف پدید میگردد و خرافت هویدا میشود.

پاسخ اینکه است که عقل ضعیف نشده بلکه وجود رابطی اش بدیگران ضعیف شده نه وجود نفس

صفحه : ۲۱۵

آن، و دیگر اینکه اینهائیکه نسبت ضعف بعقل میدهند تمیز ندارند و مغالطه میکنند عقل را بمدارک جزئی یا عقول کامله کل را قیاس کنند بعقول جزئی که جز مثنی خیال و وهم چیزی نیست و در عقل و معقول بالقوه مانده‌اند و همچنین در طرف قوت عقل بقوت تن مغالطه کنند عقل کلی را بعقل جزئی (عقل جزئی عقل را بد نام کرد) مدارک جزئی قوت گرفته عقلش خوانند (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان) یعنی (جنه المعارف و جنه الاعمال) فراست وهمیه کجا و فراست عقلیه نوریه کجا (اتقوا من فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله) کجا، و نیز اشتغال نفس در آخر عمر بتدبیر بدن و مبالات بآن اوغل و او فر است و از جهت انجبار ضعف تن و ضعف آلات نیز ضعف ظهور تعقل را ایجاب مینماید اگر چه عقل اجل است از تدابیر جزئی لکن طبعاً کشانده میشود.

تا بود باقی بقایای وجود کی شود صاف از کدر جام شهود

تا بود پیوند جان و تن بجای کی شود مقصود کل برقع گشای

تا بود قالب غبار چشم جان کی توان دیدن رخ جانان عیان

جناب مولای مؤمنین علی علیه السلام با آن قوت و زیندگی (علی ممسوس فی نور الله) وقت رفتن فرمود

(فرت برب الکعبه)

و اینکه فرموده

(لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا)

وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰)

صفحه : ۲۱۸

[ترجمه]

و می‌پرستند بدون خدا چیزی را که مالک چیزی از روزی آنها از آسمانها و زمین نمیشاند و آنان هیچ قدرت و توانائی ندارند (۷۳)

و برای خدا مثالهایی نیاورید حقیقه خدا میداند و شما نمیدانید (۷۴)

خدا برای شما مثال آورده بنده مملوکی که قدرت بر چیزی ندارد و کسیکه بوی روزی نیکو دادیم و او در باطن و ظاهر انفاق میکند آیا اینکه دو بنده مساوی میباشند، حمد و ستایش مخصوص بخدا است بلکه بیشتر آنها نمیدانند (۷۵)

و خدا مثل آورده بدو مردی که یکی گنگ باشد و قادر بر چیزی نباشد و او گران است بر خواجه خود هر جا که او را بفرستد نمیآورد خیری آیا چنین مردی مساوی است با آنکسیکه امر میکند بعدل در حالیکه براه راست است (۷۶)

و مخصوص بخدا است دانستن آنچه در آسمانها و زمین مخفی گردیده و نیست امر قیامت مگر بقدر چشم بهم زدن یا آن نزدیک تر است محققا خدا بر هر چیزی توانا است (۷۷)

و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالیکه هیچ نمیدانستید و برای شما قرار داد گوش و چشمها و قلب شاید شما شکر گزار باشید (۷۸)

آیا نمی‌نگرند آدمیان پرندگان را در میانه آسمان و زمین آنها را نگاه نمیدارد مگر خدا در اینها هر آینه آیت و نشانه‌ئی است برای آنهائیکه ایمان آورده‌اند (۷۹)

و خدا برای شما از خانه‌هایتان آرامگاه قرار داد و از پوست حیوانات برای شما خانه‌هایی (خیمه‌ها) قرار داد که در موقع حرکت و سکون برای شما سبک باشد و نیز از پشم و کرک و موی حیوانات (از گوسفند و شتر و بز) برای شما اثاثیه و اسباب زندگانی و لباس فراهم نمود تا وقت مرگ که شما (در آسایش باشید) (۸۰)

صفحه : ۲۱۹

(توضیح آیات)

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ اینکه آیه عطف بر موضع جمله بالا است یعنی آنها بنعمت خدا کافر شدند و غیر خدا را عبادت میکنند چیزی را که مالک چیزی نیست، گفته‌اند رزق مصدر و شیئا مفعول آن یعنی مالک نیستند آنها اینکه بکسی روزی بدهند، و بقولی رزق بمعنی مرزوق است و (شیئا) بدل او است، و بقولی شیئا مفعول مطلق است و در تقدیر (لا يملك شيئا من الملك و خير الوجوه اوسطها) و ممکن است گفته شود (من السموات و الارض شيئا) بدل

باشد از (رزقا) و آن از قبیل بدل کل از بعض است و اضراب و ترقی از آن استفاده میشود و بنا بر اینکه معنی چنین میشود (وَ يَعْبُدُونَ) عبادت میکنند چیزی را که مالک رزقی برای آنها نیست بلکه در آسمان و زمین مالک چیزی نمیشاند. (تفسیر المیزان) آیه اشاره بی‌خردی و نفهمی مشرکین دارد که اینها از روی جهل عبادت میکنند بتهایی را که نه مالک اسباب روزی آنها هستند که از آسمان آب نازل گردانند و از زمین گیاه برویانند و نه قدرتی دارند اینها هم فاقد ملکنند و هم فاقد قدرت یعنی نه مالک آسمان و زمینند و نه قوت و قدرتی دارند که برای شما کاری انجام دهند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ شاید آیه اشاره باین باشد که برای خدا امثالی از بتها و آنچه را که بغیر خدا مؤثر میدانید قرار ندهید بگمان اینکه آنان در تدبیر عالم و نظام گیتی مدبر میباشند و یک مقام و منزلتی برای آنها در نظر گیرید بگمان اینکه قدرت دارند شما را در زندگانی دنیایان کمک نمایند چنین نیست که گمان کرده‌اید و شما نمیدانید همان طوری که در آیه بعد تذکر میدهد خداوند مملکت خود را بکسی واگذار

صفحه : ۲۲۰

نموده همانا خدا میداند که ممکن فی حد ذات خود لیس است یعنی هیچ است و بعلت ایس است و وجود او بسته باراده و خواست علت او است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مِنْ رَزْقَانِهِ مَنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ اینکه آیه بیان آیه بالا باشد در قوله تعالی (وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) خدا میداند که ممکن در ذات خود قطع نظر از علت فاقد همه چیز است مثل عبد که نه مالک خودش میباشد و نه مالک مالش (كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ) آیا توان بنده مملوک را مثال مولی قرار داد و در تصرف و استیلاء با آقا مساوی گردانید هرگز چنین نیست.

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حمد و ستایش و عظمت و اقتدار مخصوص بخدا است و تمام امور بدست قدرت او انجام خواهد گرفت و بیشتر اینکه مشرکین نمیدانند، شاید اشاره باین باشد که بسیار از مردم واجب الوجود را از ممکن الوجود تمیز نمیدهند. وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ، الی قوله: عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آیه توضیح همان آیه بالا است و چون ترجمه آیه شده و معنی آن واضح است و محتاج بتوضیح نیست از بیان آن خودداری نمودیم.

وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ لَامٍ (لِلَّهِ) شاید لام تملیک باشد یعنی آنچه در آسمانها و زمین موجود است و از نظر شما پنهان است آن مخصوص بخدا است که ملک او و در تصرف او است و اشاره باشد بعموم علم حق تعالی و اختصاص علم ازلی او بآنچه در آسمانها و زمین مخفی و از نظرها پنهان است و نیز عموم قدرت او سبحانه و اینکه مطاوعه ممکنات چنین است که وقتی اراده نمود قیامت واقع گردد یا اراده نمود مرده‌ها زنده شوند قیامت واقع نمیکردد مگر بقدر بر هم گذاردن چشم یا نزدیک‌تر و نزدیک‌تری

صفحه : ۲۲۱

آن اشاره بسرعت وقوع مراد الهی است زیرا که چشم بر هم گذاردن البته در زمان واقع میگردد و زمان هر قدر سریع باشد باز تدریجی الحصول است و اینکه تمامی اعمال موجودات طبیعی در زمان واقع میگردد برای اینکه است که خود ممکنات زمانی میباشند وقتی خود شیئی محفوف بزمان گردیده البته اعمال آن نیز در زمان و مدت واقع میگردد لکن چون ذات متعال منزّه از زمان و مکان است آنچه اراده کند بمحض اراده ازلی واقع میگردد اصلاً میتوان گفته شود اراده و فعل او یکی است إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بیان عموم قدرت است که همین طوری که عالم خلقت را بمحض لفظ (کن) که اشاره بسرعت وقوع امر الهی است که مسلماً

در موقع آفرینش لفظی در کار نبوده موقع وقوع قیامت هم چنین خواهد شد که بمحض اراده عالم قیامت بر پا میگردد.
 وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ آیه مربوط بآیه بالا است
 آسمانها و زمین ملک او و در تصرف او است یا آنکسیکه عالم است بآنچه در آسمانها و زمین پنهان است او همان است که شما را
 از شکم‌های مادرهایتان بیرون آورد در حالیکه شما چیزی نمیدانستید، و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند نوزاد تا مدتی نه چشمش
 می‌بیند و نه گوشش میشوند بعد کم چشم و گوشش باز میشود و می‌بیند و میشنود و ادراک میکند خداوند چنین تفضلات و
 نعمتهائی بشما کرامت نموده که شاید شکر گزار باشید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَيَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ آیه و آیه بعد در مقام بیان
 آثار خلقت از پرندگان گرفته تا انعام یعنی چهارپایان و انسان را متذکر میگرداند و بهمزه استفهامی که در مورد توبیخ و سرزنش
 می‌آورند بشر را می‌آگاهاند که آیا منکرین و مشرکین نظر تدبّر

صفحه : ۲۲۲

نمیکند یعنی چرا نظر عبرت نمیکند بموجودات تا اینکه بچشم عقلشان بنگرند چگونه پرندگان را در هوا مسخر گردانیده آیا فکر
 نمیکند چگونه جسم سنگین در هوا پرواز میکند آیا چه کسی آنان را نگاه میدارد مگر خدا همانا اینها آیات و نشانه‌های قدرت و
 علم و حکمت الهی است.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا الْخ در اینکه آیه دو قسم دیگری از تفضلات خود را ارائه
 میدهد یکی خانه‌هایی که در آن شب و روز سکونت و آرامش پیدا مینمائید.

در مفردات در لغت بیت گفته (اصل بیت مأوای انسان است در شب زیرا که گفته میشود (بات اقام باللیل) مثل اینکه گفته میشود
 (ظل بالنهار) و گاهی مسکن را بیت می‌نامند بدون اینکه شب را در آن اعتبار نمایند و جمعش ایبات و بیوت است لکن بیوت
 بمسکن مخصوص تر است از ایبات و ایبات بشعر مخصوص تر است تا بمسکن قوله تعالی (فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا) (پایان) و
 دیگر برای اینکه از پوست انعام خانه بسازید که هم روزهای مسافرت شما و روزهای اقامه شما بکارتان بیاید و دیگر از کرک شتر
 و از پشم گوسفند و موی بز متاع و لباس و ما یحتاج خود را فراهم نمائید تا مدّت معین و در آسایش باشید.

صفحه : ۲۲۳

[سوره النحل (۱۶): آیات ۸۱ تا ۹۱]

اشاره

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُم سِرَابِيلَ تَقِيْكُمْ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيْكُمْ بَاسًا لَّكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ
 نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۱) فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳) وَ
 يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ (۸۴) وَ اِذَا رَأَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوا الْعِذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَ لَا
 هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵)

وَ اِذَا رَأَى الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوْا رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِيْنَ كُنَّا نَدْعُوْا مِنْ دُوْنِكَ فَالْقَوْلُ اِلَيْهِمْ الْقَوْلُ اِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَ
 اَلْقُوا اِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُونَ (۸۷) الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ صَدُّوْا عَنِ سَبِيْلِ اللّٰهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوْا

يُفْسِدُونَ (۸۸) وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰)

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱)

صفحه : ۲۲۴

ترجمه آیات

و خدا برای شما از آنچه آفریده سایه‌بان قرار داده و نیز برای شما از کوهها و مغاره پوشش‌ها و اطاقها قرار داده و برای شما پیراهنهایی قرار داده که از گرما محفوظ مانید و پیراهنهایی (زره) که در نبرد با دشمن شما را محفوظ دارد اینکه چنین خدا نعمت را بر شما تمام گردانیده که شاید تسلیم امر او گردید (۸۱)

ای رسول اگر اینکه کافرین از تو اعراض نمودند وظیفه تو تبلیغ ظاهر است (۸۲)

اینها نعمت خدا را می‌شناسند پس از آن آنرا انکار مینمایند و بیشتر آنها کافرند (۸۳)

(بیاد آور) روزی را که از هر امتی گواهی بر می‌انگیزانیم و در آن روز بآنهایکه کافر شدند اذن داده نمیشود (سخن گویند) و از آنها مطالبه نمیشود که رضایت خدا را طلب نمائید یا عذرخواهی کنید و تدارک ما فات نمایند (۸۴)

و چون مشرکین عذاب را ببینند مطالبه تخفیف نمایند آنوقت نه عذاب آنان تخفیف داده میشود و نه آتی مهلت داده شوند (۸۵) وقتی مشرکین بتها را ببینند گویند پروردگارا اینها هستند که ما آنها را پرستش مینمودیم دون تو و بتها بآنها گویند برآستی شما دروغ گویانید (۸۶)

و در آن روز همه تسلیم امر حق تعالی میگردند و از آنها گم میگردد آنچه را که افتراء میزدند (۸۷)

کسانیکه کافر شدند و راه خدا را بستند عذاب آنها را زیاد میکنیم فوق عذاب بسبب آنچه بودند که فساد میکردند (۸۸)

روز که در هر امتی گواهی از نفسهای آنها مبعوث میگردانیم و تو را ای رسول بر اینکه جماعت گواه میآوریم و کتاب را بر تو نازل گردانیدیم (یعنی قرآن) در حالیکه بیان هر چیزی در آن هست و هدایت و رحمت و مژده می‌باشد برای کسانیکه تسلیم گردیدند (۸۹)

صفحه : ۲۲۵

حقیقه خداوند امر مینماید بعدل و احسان و عطاء و بذل بخویشاوندان و از اعمال زشت و منکر و ستم نهی مینماید و شما را موعظه و اندرز میکند شاید متذکر گردید (۹۰)

و بعهد خود وفا کنید وقتی عهد کردید و سوگند و پیمان خود را پس از مؤکد کردن آن نشکنید زیرا که خدا را بر خود ناظر و کفیل قرار داده‌اید همانا آنچه میکنید خدا میداند (۹۱)

صفحه : ۲۲۶

(توضیح آیات)

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ بَيَان پاره دیگر از نعمتهای خود را بيشتر تذکر میدهد که خدای تعالی برای نفع شما از آنچه آفریده از اجسام سایه قرار داده اشاره به اینکه که اگر در روز سایه کوهها و اشجار و دیوارها نبود که شما را از حرارت آفتاب محفوظ دارد حرارت آفتاب بشما اذیت مینمود، و نیز برای نفع شما در کوهها اکنان جمع کن است پوشش و مغاره‌هائی قرار داد که در موقع حاجت در آن ساکن گردید و نیز برای شما (سرابیل) پیراهنهائی از صوف و کتان و پنبه و غیر آن قرار داد که شما را از گرما نگاه دارد تخصیص بگرما در صورتی که در سرما لباس لازم تر است چنانچه مفسرین گفته‌اند شاید از باب اینکه باشد که چون گرما و سرما ضد یکدیگرند ذکر یکی از آن دو مکفی از دیگری است یا نظر به اینکه که در عربستان گرما شدیدتر از سرما است اکتفاء بگرما نموده هر چه باشد مهم نیست غرض تذکر نعمتهاست، و نیز پیراهنهائی از آهن مثل زره برای شما قرار داد که شما را در موقع نبرد با دشمن و جنگ از زخم نیزه و شمشیر حفظ نماید.

كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْلِمُوْنَ اینكه چنین خداوند نعمت خود را برای شما بنی آدم تمام نموده که شاید شما تسلیم حق گردید اگر انسان فکر خود را بکار اندازد البته میتواند بفهمد که ترتیب چنین نظام و تدبیر امور عالم از عهده غیر حق تعالی خارج است و بزبان و وجدان شهادت میدهد که او تعالی متفرد در ایجاد و متفرد در علم بصلاح است و حکیم است که هر چیزی را بجای خود قرار داده.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمُ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ خطاب برسولش نموده و فرموده هر گاه اینکه کافرین ملحدین پس از اینکه

صفحه : ۲۲۷

همه آثار رحمت که بآنها ارائه داده شده و آنان را متذکر گردانیدیم اعراض نمودند بر تو حرجی نیست تو از عهده تکلیف خود برآمده‌ئی بر تو است تبلیغ و بر آنها است قبول.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ کفر در لغت بمعنی پوشیدن چیزی است، و علم مقابل جهل است و از آیه میتوان چنین استفاده نمود که کفار و مشرکین میشناسند نعمتهای خدا را و با اینکه چنین معرفتی دارند که تمام نعمتها از خوان کرم الهی بروز نموده با اینحال یا بزبان یا بعمل انکار میکنند مثل اینکه مشرکین در حوائجشان ببتها رو می‌آورند و نیز کفار عمل غیر را در نعمت مدخلیت میدهند و مستند باسباب میگردانند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (يُسْتَعْتَبُونَ) مشتق از عتب است و بمعنی رضا جوئی است و شهید بمعنی گواهد است و مقصود از یوم قیامت است، آیه خبر میدهد که در روز قیامت از هر امتی گواهی می‌آوریم، شاید مقصود از گواه و شاهد هر قوم و ملتی پیمبر آنها باشد، و شاید مقصود کرام الکاتبین حفظه اعمال باشد، پس از آنکه آن پیمبر در بین عامه خلق یا کاتبین در باره کسی شهادت داد و راجع بکافرین پیمبر آنها اظهار نمود که من بوظیفه خود عمل نمودم و اینها نپذیرفتند پس از آن دیگر برای کافرین عذری باقی نمی‌ماند و مأذون نیستند به اینکه که عذرخواهی کنند و استرضاء جویند یا تمنا کنند بازگشتن بدنیا را که تدارک ما فات نمایند زیرا اتمام حجت بر آنها شده است.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ وقتی ستمکاران بعین یقین عذاب را معاینه نمودند و بر عذاب مشرف گردیدند چون دیگر کار آنها تمام گردیده و آنچه در باطنشان از استعداد کمال بوده بمنتهی رسیده و دیگر حالت منتظره برای آنان باقی نمانده و بمنتهی درجه شقاوت رسیده‌اند

صفحه : ۲۲۸

اینکه است که منزل آخری آنها دار عذاب است و عذاب آنها دائمی است و تخفیف پذیر نخواهد بود و نیز چون آتش جهنم از غضب الهی شراره کشیده اینکه است که در عذاب جاویدانند و همینطوریکه نعمتهای بهشتی که برای اهلش آماده نموده دائمی است و فناء پذیر نمیباشد مقابل آن عذاب کفار نیز دائمی خواهد بود.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ آیه در مقام بیان حال مشرکین برآمده که وقتی در قیامت اینان مشرف بر عذاب شدند و در شدت اضطراب واقع گردیدند و در آنحال نظر کردند بآنهایی که بگمان فاسد خودشان در تدبیر امور عالم شریک خدا میباشند آنوقت میگویند پروردگار ما اینها را که ما شرکاء قرار دادیم و از آنها طلب حاجت میکردیم آنوقت شرکاء آنها گویند اینان دروغ میگویند.

در مجمع در معنی آیه چنین دارد که مقصود از (شُرَكَاءَهُمْ) یعنی اصنام و شیاطین که آنها را با خدا در عبادت شریک قرار دادند، و بقولی آنها را شرکاء نامیده برای اینکه مشرکین از زرع و انعام برای آنها بگمان خود نصیبی قرار میدادند مشرکین گویند پروردگار ما اینها شرکاء ما هستند که در الوهیت و عبادت آنها را با تو شریک میگردانیدیم وقتی آنان چنین میگویند خدای تعالی اصنام و سائر آنچه را که شریک قرار داده بودند بزبان در میآورد و بمشرکین گویند شما دروغ میگوئید که ما شما را امر نموده باشیم بعبادت خودمان لکن شما بسوء اختیار خودتان گمراهی را اختیار نمودید. (پایان) وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ معنی آیه ظاهر است که وقتی مشرکین عذاب را معاینه نمودند تسلیم میگردند و آن اصنام یا غیر آنها که عبادت مینمودند از آنها قطع طمع نموده و تسلیم قضاء و حکم الهی میگردند.

صفحه : ۲۲۹

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بین کفار در عملیاتشان تفاوت بسیار است چنانچه در کفر نیز تفاوت بین کافرین بسیار است یعنی برای کفر مراتبی است همان طوری که ایمان را نیز مراتبی است بعضی از کافرین کفرشان از روی جحود و انکار نیست بلکه از جهل و نادانی اظهار ایمان نمیکنند و بعضی اضافه بر اینکه بقلب و بزبان تصدیق نمیکنند جحود در بی‌ایمانی هم دارند و بعضی دیگر چنینند که اضافه بر اینکه در سدد اینند که راهرا بر مؤمنین ببندند و بانواع و اقسام حيله گری فساد می نمایند که مردم را از دین خارج گردانند و اینان کسانی میباشند که آیه خبر میدهد که عذاب چنین مردمانی فوق عذاب کفر آنها است که برای اینها عذاب مضاعف میگردد یکی برای کفر کفرشان و دیگر بازاء بستن راه مسلمانها و فساد کردن آنها در زمین و يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ ظاهرا (و يَوْمَ) در اینکه آیه عطف بر آیه بالا است که (و يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا) و بیان آن آیه است که گواهان روز قیامت چه کسانیند و اینکه طوری که میشود از آیه استنباط نمود گواهان قیامت دو قسمند یکی از نفسهای خودشانند یعنی از جنس بشرند، و شاید مقصود از (أَنْفُسِهِمْ) اعضاء بدن انسان باشد قوله تعالی در سوره یس (اليَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) و نیز آیات دیگری که دلالت دارد اعضاء بدن انسان بر علیه او شهادت میدهند، و قسم دوم پیمبر هر امتی در باره امت خود گواهی میدهد و خطاب خصوصی برسول خود (ص) نموده که تو شاهد و گواه میباشی بر اینکه جماعت شاید مقصود اهل مکه باشند یا تمام امت.

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ظاهرا جمله استیناف است که پس از آنکه بعضی از عذابه‌های مشرکین را در آیات بالا شرح داده برمیگردد بمطالب جلو که راجع ببعض نعمتهای خود بود و بالاترین نعمتهای خود را

بیمبرش تذکر میدهد که ای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

صفحه : ۲۳۰

ما بسوی تو قرآن را فرود آوردیم و قرآن (تبیان) است یعنی بیانی است جامع لکل شیئی و کتابی است که بیان میکند و ظاهر میگرداند هر چیزی را چنانچه در باره و شأن قرآن فرموده (لا- رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین) که چیزی از ما یحتاج دنیوی و اخروی بشر نیست مگر اینکه تفصیلا یا اجمالا در قرآن بیان نشده باشد، و در اینجا چند فضیلت از فضائل قرآن را تذکر میدهد: یکی اینکه قرآن تبیان است (لِکُلِّ شَیْءٍ) عمومیت را میرساند که قرآن مبین و ظاهر کننده همه چیز است. دوم قرآن هدایت است یعنی هدایت کننده بطریق مستقیم قرب جوار احدیت است. سوم قرآن رحمت است یعنی از مبدء صفت رحمانیت حق تعالی فرود آمده. چهارم قرآن بشارت میدهد مسلمانها را بسرای نیکوی بهشت که دار کرامت الهی است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ عَدْلٍ چنانچه در علم اخلاق مطرح گردیده صفت نیکوئی است جامع بین عفت که از اعتدال قوای شهویه بهیمیه در نفس انسانی پدید میگردد و آن حدّ وسط است بین افراط و تفریط در مقتضیات قوای شهویه، و شجاعت که حدّ وسط بین تهوّر و جبن است و آن عبارت است از اعتدال قوه غضبیه سبیه، و حکمت که حدّ وسط است بین جربزه و بلاهت. و اینکه آیه اول امر مینماید بعدل و احسان و ایفاء ذی القربی و باقی را عطف بعدل میدهد مشعر بر اینکه است که عدل جامع تمام صفات و فضائل انسانی است و آن حدّ وسط بین تمام صفات و عدم افراط و تفریط در تمام امور است و جامع تمام محسنات است و باقی مذکورات در آیه توضیح بعضی از مصادیق عدل است زیرا که رویه شخص عادل احسان و انفاق بفقراء است مخصوصا بخویشاوندان خود، و از ابو جعفر (ع) نقل شده که فرموده مقصود قرابت رسول است چنانچه در قرآن فرموده (فَأَن لِّلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ) که خمس را برای آنها واجب گردانیده.

صفحه : ۲۳۱

وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ خدای تعالی امر بعدل و احسان میکند و نهی مینماید از فحشاء، و بعضی از مفسرین گفته‌اند فحشاء یعنی افراط در قوای شهویه مثل زنا و لواط و آنچه از مقتضیات قوای بهیمیه بروز مینماید از فحشاء بشمار میرود که افراط در آن منهی عنه است و ممکن است فحشاء تعمیم داده شود و شامل گردد آنچه را که موجب تحریک قوای شهویه میگردد مثل غناء و انواع و اقسام لهو و لعب حتی اکل و شرب و نوم زیاد از قدر حاجت و آنچه را که موجب فحشاء میگردد همه را شامل گردد.

و نیز نهی میفرماید از منکر شاید مقصود از منکر افراط در قوه غضبیه باشد مثل کشتن و زدن و فحش دادن و غصب اموال و آنچه از مقتضیات افراط قوه غضبیه بشمار میرود، و شاید مقصود از بغی چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند افراط در قوه وهمیه شیطانیه باشد مثل طلب استیلاء و علو و فساد در زمین و کبر و نخوت و مکر و تدلیس و امثال آنها.

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا الخ ظاهرا (وَأَوْفُوا) عطف بآیه بالا است (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ تا آخر) که بنابراین معنی آیه چنین میشود خدای تعالی امر میکند بعدالت و امر میکند که وفا کنید بعهد خدا وقتی که معاهده کردید و نیز وقتی قسم یاد نمودید و قسم خود را مؤکد گردانیدید و خدا را ناظر و کفیل قرار داده‌اید قسم خود را نقض ننمائید زیرا که خدا تمام اعمال و افعال شما آگاهست و آنچه میکنید از اعمال خوب یا بد تمام آنها عالم است.

صفحه : ۲۳۲

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۲ تا ۱۰۱]

اشاره

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّصَتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴) وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷) فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

صفحه : ۲۳۳

ترجمه

شما (مؤمنین) مثل زنی که رشته خود را پس از تابیدن و اتابید نباشید میگیرید عهد و قسمهای خود را برای فریب یکدیگر بسبب اینکه باشید جماعتی در عدد و مال زیادتر از جماعت دیگر محققا خدا شما را بآن آزمایش میکند و البته برای شما در روز قیامت ظاهر میگرداند آنچه را که بودید در آن اختلاف میکردید (۹۲)

و اگر خدا میخواست هر آینه قرار میداد شما را یک ملت واحد و لکن وامیگذارد در گمراهی هر کسی را که بخواهد و هدایت مینماید هر کسی را که بخواهد و البته از آنچه از نیک و بد کرده‌اید سؤال خواهد شد (۹۳)

و عهد و پیمان خود را برای فریب بکار نبرید تا اینکه قدم شما بلغزد پس از ثابت بودن آن و بچشید بدی عذاب را برای اینکه راه خدا را بستید و برای شما است عذاب بزرگ (۹۴)

و نخرید عهد خدا را بثمان کم یعنی تبدیل نکنید عهد را بپول حقیقه آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر میدانستید (۹۵) آنچه نزد شما است همه نابود خواهد شد و آنچه نزد خدا است باقی است و هر آینه البته پاداش میدهم بکسانیکه صبر کردند به بهترین عمل آنها که عمل میکردند (۹۶)

کسی که عمل نیکو نمود خواه مرد باشد یا زن در حالیکه ایمان دارد البته ما بچنین کسی حیات میدهیم حیات پاکیزه (بی‌آلایش) و البته بآنها پاداش میدهیم به بهتر از آنچه عمل کرده‌اند (۹۷)

ای رسول وقتی که میخواستی قرآن بخوانی اول بخدا پناه ببر از شر شیطان رانده شده (۹۸)

حقیقه برای شیطان تسلطی نیست بر آنهائیکه ایمان آوردند و پیروردگارشان توکل نمودند (۹۹)

جز اینکه نیست که تسلط شیطان بر کسانی است که او را دوست خود گرفتند و باغواوی او بخدا شرک آوردند (۱۰۰)

وقتی که ما آیه‌ئی را تبدیل نمودیم بآیه دیگر و خدا داناتر است بآنچه نازل میکند کافرین گفتند تو افتراء زده‌ئی بلکه بیشتر آنها نمیدانند (۱۰۱)

صفحه : ۲۳۴

(توضیح آیات)**اشاره**

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ الْخِ آیه مربوط بآیه بالا و عطف بآن است که در آنجا امری بود و نهی، امر اینکه بود که هر گاه عهده بستید بعهد خود وفاء نمائید، و نهی اینکه بود که اگر قسم یاد نمودید و خدا را بر قسمهای خود کفیل قرار دادید و سوگند خود را نشکنید در اینکه آیه شکستن عهد را تشبیه فرموده بعمل زنی که رشته محکم تایید و بعد آن رشته را وامی‌تایید و (أَنْكَاثًا) جمع نکث است و آن غزل از پشم یا کرک است و میشود مفعول دوم نقضت باشد (تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ) حال است از ضمیر (وَلَا تَكُونُوا) یعنی نبوده باشید که مکر و خیانت در میان خود داخل گردانید مثل آن زن که رشته غزلی که تاییده بود و اتایید.

و در شأن نزول آیه گفته‌اند زن احمقی از قریش عملش چنین بوده که خودش با کنیزانش از صبح تا ظهر رشته می‌تایید ظهر که میشد بآنها امر مینموده که رشته را وابتابند و کار همیشه‌گی آن زن اینکه طور بود و نام آن زن ربطه بنت عمرو بن کعب بن سعید بن تمیم بن مرّه بود و او را خرقاء مکه مینامیدند (کلبی) و بقولی اینکه مثلی است که خداوند تشبیه گردانیده حال نقض کننده عهد را بچنین کسی.

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ یعنی دغلا و خیانه و مکر زیرا که آنان چنین بودند که عهد میکردند و قسم میخوردند که بعهدشان وفا کنند و در باطن قصد خیانت داشتند و مردم بعهد آنها اطمینان میکردند زیرا که آنها از روی مکر و خیانت قسم یاد مینمودند آن تَكُونُ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ یعنی عهد خود را نقض نمائید برای عدد جماعتی که زیادترند از جماعتی

صفحه : ۲۳۵

و اُمّتی که بالاترند از اُمّتی و در معنی از روی مکر و خدعه نقض نکنید قسمهای خود را برای اینکه مدارا نمائید با جماعتی که عدد آنها زیاده‌تر از آنهاست است که با آنها عهد بسته‌اید و قسم خورده‌اید برای قَلت خودتان و کثرت آنها بلکه بر شما است که وفاء کنید بر آنچه قسم یاد نموده‌اید.

وَلْيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ یعنی در قیامت خداوند جدا میکند بین حق و باطل تا اینکه برای شما ظاهر گرداند حکم آنچه را که در آن اختلاف مینمودید و ظاهر گردد حق از باطل (مجمع البيان) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ جماعت اشاعره برای اثبات مدّعی خود که انسان را در عمل غیر مختار میدانند باین آیه و امثال آن تمسک نموده‌اند زیرا در اینکه آیه تصریح فرموده که اگر مشیتش قرار گرفته بود همه را بر دین واحد یعنی بر دین توحید قرار میداد و لکن هدایت و ضلالت بدست او است هر کسرا خواست هدایت مینماید و هر کس را بخواهد بگمراهی وامیگذارد.

معلوم و محقق است که تمام امور باراده و خواست خداوندی تحقق میپذیرد حتی هدایت و ضلالت لکن بگمراهی وامیگذارد کسی را که خودش باختیار بطریق کج برود و تابع رسول باطن عقل و رسول ظاهر شرع نگردد که سوء اختیار خودش ضلالت را ایجاد مینماید و چنین کسی از قابلیت هدایت می‌افتد بلکه گوئیم همینکه خدای تعالی او را هدایت نکرد برای اینکه باختیار و دانستگی

خود را از قابلیت هدایت انداخته اینکه است که گمراه خواهد گردید نه اینکه خدا او را در گمراهی اندازد.

وَلْتَسْئَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آخر آیه جلوگیری میکنند از همین توهم که کسی گمان نکند بنده در اعمال خود هیچ اختیار ندارد هر کس را خدا خواست هدایت میکند و هر کس

صفحه : ۲۳۶

را خواهد بگمراهی وامیگذارد زیرا که اگر چنین بود سؤال کردن معنی نداشت اصلا عقلانی نیست که خدای رءوف مهربان بنده ضعیف خود را گمراه گرداند بعد او را در مقام سؤال بدارد که چرا چنین و چنان کرده‌اید.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا الْخ آیه بازگشت بآیه بالا است و نهی است که قسم‌های خود را مکر و خدعه قرار ندهید بین خودتان و در اینجا نهی را مؤکد گردانیده که اگر چنین کردید قدم شما میلغزد پس از ثابت بودن آن، شاید اشاره باین باشد که اگر شما از روی مکر و تدلیس قسم را دایر گردانیدید اضافه بر اینکه در قیامت در مورد مؤاخذه و سؤال واقع میگردید و کار خلافی کرده‌اید قدم شما در صراط شریعت و انسانیت میلغزد پس از آنکه ثابت قدم بوده‌اید و در اثر آن دو مفسده عاید شما میگردد یکی اینکه بدی اعمال خود را میچشید بسبب اینکه راه خدا را بسوی خود می‌بندید یا سبب میشود که باین رویه شوم شما راه دیگران را بسوی خدا بسته گردانید، و دیگر (وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) و مفسده دیگر که مترتب بر عمل شما میگردد اینکه است که برای کیفر اینکه عمل برای شما در قیامت عذاب بزرگ مهیا گردیده.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ در مفردات گفته (كل ما يحصل عوضا عن شيء فهو ثمنه) اینکه آیه مؤکد میگرداند آیات بالا را که در نقض عهد و یمین نهی فرموده بود و در اینکه آیه تصریح میفرماید از مخالفت عهد با خدا و تبدیل نمودن عهدی که با خدا بسته‌اید بثمر اندک بی‌مقدار زیرا که محققا آنچه نزد خدا است بازاء عمل نمودن بعهد آن برای شما بهتر است اگر شما میدانستید.

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ در اینکه آیه در مقام بیان علت بهتر بودن آنچه نزد خدا است برآمده و ظاهرا بهتر بودن آنرا از دو جهت بیان مینماید: یکی آنچه نزد شما است از امور

صفحه : ۲۳۷

طبیعی دنیوی و دل بر آن بسته‌اید و آنرا خیر و سبب سعادت خود میدانید آن فانی میگردد و برای شما باقی نمی‌ماند زیرا که اینکه مطلب ظاهر و واضح است که متاع اندک دنیا و آنچه را افراد بشر وسیله لذائد و حظوظ دنیوی خود پنداشته‌اند در معرض فناء و در شرف اضمحلال است نه مال باقی میماند و نه جوانی و نیرومندی و نه حسن و جمال و نه ریاست و سلطنت و نه غیر آن، و آیه ارشاد بحکم عقل است که چیزی که در معرض فناء و زوال است دل بستن بر آن عقلانی نیست.

(وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) از پاداش و اجری که برای مؤمنین و فاء کنندگان بعهدی که با رسول بسته‌اند نزد خدا ذخیره و باقی است و آنچه نزد شما است فانی است، شاید اشاره باین باشد که عالم دنیا فانی است و عالم آخرت باقی است و آنچه خداوند بوفای کنندگان وعده داده از مقامات اخروی آن باقی و سرمدی است و فناء پذیر نخواهد بود زیرا که عالم دنیا علی‌الدوام در کون و فساد است و عالم آخرت نزد حق تعالی ثابت و پایدار است.

وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بلام تأکید و نون ثقیله وعده را مؤکد میگرداند که کسانی که صبر کردند و نقض عهد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمودند و نیز بر فقر و تنگدستی یا بر جفای کفار صبر نمودند و آخرت و سرای باقی را بعالم فانی نفروختند البته خدای متعال بآنها پاداش میدهد بهتر از آنچه عمل میکردند و از واجبات و مستحبات و وفاء بعهد و

یمین و غیر اینها.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ- اینکه وعده خدا است، یعنی کسیکه عمل نیکی کند خواه مرد باشد یا زن در حالیکه مؤمن باشد و تصدیق کند بوحدت خدا و مقرر باشد بصدق انبیاء پاداش ایمان و اعمال نیک او باو حیاتی بخشوده میشود حیات پاکیزه و بوی جزاء میدهیم بهتر از آنچه عمل نموده.

صفحه : ۲۳۸

(سخنان مفسرین در توجیه حیات طیب)

۱- حیات طیب رزق حلال است. (ابن عباس و سعید بن جبیر و عطاء) ۲- قناعت و رضا است بما قسم الله. (حسن و وهب، و بهمین معنی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده) ۳- مقصود از حیات طیب بهشت است. (قتاده و مجاهد و ابن زید) ۴- روزی روز بروز.

۵- حیات طیب در قبر است. (مجمع البیان) شاید مقصود از حیات طیب حیات اخروی و سرای باقی دائمی بهشتی است که آن نصیب کسی میگردد که اولاً- ایمان در قلبش نفوذ نموده و ثانیاً اعمالش مطابق ایمانش بر وجه خلوص و خالی از هر گونه نقص و عیبی واقع گردیده و چون حیات طیب را مقید نموده بدنی یا آخرت میتوان از آن چنین استفاده نمود که مقصود از حیات طیب حیات قلبی است که آن روح الحیات است.

آری حیات دنیوی طبیعی حیات مجازی است و انسان علی الدوام بین مرگ و حیات است بلکه میتوان گفت زندگی مرگ تدریجی است بافته‌های بدن علی الدوام در بین موت و حیاتند و حیات حقیقی معنوی حیات دل و قلب و سریره انسانی است قلبیکه مطمئن بایمان گردیده و متصف بتقوی و دارای عمل صالح شد چنین کسی (در مقعد صدق) متمکن گردیده و دارای حیات حقیقی دائمی است، بقول آن شاعر:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

در احادیث رسیده که مؤمنین دارای روح دیگری میباشند و آنرا (روح الایمان) نامیده و کسی که دارای چنین روحی گردیده چون ایمان (عروة الوثقی) و آن ریسمان محکمی است از مؤمن بسوی خدا و بآن نور ایمان قلب روشن و دل مطمئن و آرام میگردد اینکه است که میتوان گفت اگر چه حیات دائمی پاکیزه بتمام معنی حیاتی است که در آخرت نصیب مؤمنین میگردد لکن چنین کسی که

صفحه : ۲۳۹

دارای ایمان کامل و عمل صالح گردید در دنیا نیز و لو اینکه در حال فقر و فاقه و امراض جسمانی باشد روح او باز و قلب وی بنور ایمان روشن است نامالایمات دنیا چندان بوی زحمت نمیدهد زیرا که حب الهی و معرفت او بمقام قدس ایزدی او را مشغول نموده، و بقول آن شاعر عارف.

در بلا هم میچشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ در مفردات گفته (اعوذ) التجاء بسوی غیر و تعلق باو است گفته میشود (عاذ فلان بفلان) یعنی فلانی پناه آورد بفلانی، و از او است قوله تعالی (أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) الی آخر.

آیه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده که وقتی میخواهی قرآن بخوانی بگو (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) یعنی ملتجی و پناه گیرنده شو بسوی خدا از شیطان رانده شده، و بعضی گفته‌اند اگر چه مخاطب رسول است لکن امت هم مأمور هستند.

در منهج گفته اتفاق جماعت امامیه و جمهور اهل سنت بر اینکه است که استعاذه قبل از قرائت است نه بعد از آن چنانچه بعضی گمان کرده‌اند و مستحب است نه واجب یعنی امر (فَاسْتَعِذْ) امر استحبابی است نه امر وجوبی، و (فَإِذَا قَرَأْتَ) یعنی وقتی اراده نمودی قرآن را قرائت نمائی مثل قوله تعالی (إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا) و سنت است که آهسته خوانده شود.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ گویا در اینکه آیه بمؤمنین ابلاغ مینماید که گمان نکنید پروردگار شما شیطان را بر بنی آدم مسلط نموده و نمیتوانید از شر او فرار کنید اینطور نیست آنهائیکه تابع شیطان گردیده‌اند آنان را گمراه میگرداند لکن کسانی که بخدای تعالی ایمان آورده‌اند و پروردگارشان توکل نموده‌اند آنها در پناه حق تعالی از شر شیطان محفوظند شیطان بر آنها تسلطی ندارد.

صفحه : ۲۴۰

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ آیه در مقام بیان کسانی است که شیطان بر آنها تسلط یافته و سبب تسلط یافتن او بر بنی آدم اینکه است که شیطان را دوست میدارند و مطیع او میگردند و آنها کسانی میباشند که شیطان بر آنها مسلط گردیده و بوسوسه آنان را بشرک و امیدارد زیرا که شیطان شالوده کفر و فساد است هر کس دانسته یا ندانسته رو باو آرد و مطیع او گردد او را اغواء میگرداند و چون شالوده باطل و فساد است هر کس رو بوی آورد و مطیع او گردید پس تابعین خود را بوسوسه بشرک و کفر میکشاند (اعوذ بالله من شرّ الشیطان الرجیم).

وَإِذَا يَدُلُّنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ الخ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند وقتی آیه‌ئی نسخ میگردد و تبدیل بآیه دیگر میشد مشرکین میگفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاران خود را سخریه میکند روزی حکمی میآورد و روز دیگر از آن حکم نهی مینماید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که خدا عالم تر است بآنچه از احکام فرو میفرستد و آنچه را بعدا نهی مینماید زیرا در موقعی از روی حکمت حکمی یا قانونی تأسیس مینماید که حکمت بر دوام آن نیست بلکه آن موقت و نسبت بزمانی است یا موقعی که مصلحت در اجراء آن است و در زمان و وقت دیگر چنین مصلحتی در آن نیست اینست که آن حکم معین را نسخ نموده یا تبدیل بحکم دیگر مینماید.

اینکه جمله (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ) معترضه است بین (إذا) توقيتیه و جواب آن و جواب (إذا) که در اول آیه ذکر شده همان اعتراض مشرکین است که (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) معنی آیه چنین میشود وقتی که مشرکین گفتند تو بخدا افتراء میزنی در اینکه آیه را تبدیل مینمائی بآیه دیگر در جواب فرموده چنین نیست که اینان گمان کرده‌اند بلکه خدا عالم است بآنچه نازل میگرداند و میداند که بایستی چه حکمی و دستوری از اعمال و افعال دائمی باشد یا مصلحت در وقت معین است و در اوقات دیگر چنین مصلحت نیست اینست که تبدیل بحکم دیگری میگرداند.

صفحه : ۲۴۱

اشاره

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۰۵) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَعَجَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاسْمَعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جَزْمَ لَنَا فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاءَهُمْ وَصَبُّوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

صفحه : ۲۴۲

ترجمه

بگو اینکه آیات را روح القدس از جانب پروردگار تو بحق نازل گردانیده تا اینکه (برایمان) ثابت کردند کسانیکه ایمان آوردند و برای مسلمین هدایت و بشارت باشد (۱۰۲) و محققا ما میدانیم که آنها میگویند قرآن را بمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می آموزد بشر اعجمی لسان غیر فصیح در حالیکه اینکه قرآن زبان عربی ظاهری است (۱۰۳) بدرستی کسانیکه بآیات خدا ایمان نمیآوردند خدا آنها را هدایت نمیگرداند و برای آنها است عذاب دردناک (۱۰۴) حقیقه جز اینکه نیست که افتراء و دروغ می بندند آن کسانیکه ایمان بآیات خدا ندارند و آنها جماعت دروغگویانند (۱۱۵) هر کس که کافر گردد بخدا پس از ایمانش در معرض غضب الهی باشد مگر کسیکه مکره باشد بر کفر و قلبش مطمئن بایمان است و لکن کسیکه سینه اش بکفر باز گردید پس بر ایشانست غضب خدا و برای آنها عذاب بزرگ مهیا گردیده (۱۱۶) آن عذاب بزرگ بسبب اینکه است که اینها حیات دنیا را دوست داشتند (و ترجیح دادند) بر آخرت و خدا هدایت نمیگرداند جماعت کافرین را (۱۰۷) اینان کسانیکه میباشند که خداوند بر قلب و گوش و چشمهای آنها مهر زده و آنها کسانیکه میباشند که غافل و بی خبرند (۱۰۸) شکی نیست که آنها در آخرت از زیان کارانند (۱۰۹) پس همانا پروردگار تو از برای آن کسانیکه از شهر خودشان مهاجرت نمودند پس از آنکه عذاب کشیدند از کفار و پس از آن مجاهده کردند و صبر نمودند بحقیقت پروردگار تو پس از آن آمرزنده و مهربان است (۱۱۰) یاد کن روز که هر نفسی میآید و با ملائکه مجادله میکند در خلاصی خود و وافی و تمام داده میشود بهر کس جزای کردارش در دنیا و بآنها ظلم نمیشود در جزاء دادن

صفحه : ۲۴۳

(توضیح آیات)**اشاره**

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ظاهراً مرجع ضمیر (نَزَّلَهُ) قرآن است و گویند انزال فرود آمدن تدریجی است مقابل نزول که فرود آمدن دفعی است و قرآن بمقتضای حکمت بتدریج فرود آمده بتوسط (روح القدس) و نیز بمقتضای حکمت بعضی از آیات نسخ گردیده، و شاید مقصود از (روح القدس) جبرئیل باشد که در یک آیه او را (روح الامین) توصیف نموده سوره شعراء آیه ۱۹۰، و در جای دیگر قوله تعالی (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ) سوره بقره آیه ۹۷، چون کافرین ملحدین نسبت افتراء برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دادند و گفتند تو آیه‌ئی میآوری و بعد تبدیل بآیه دیگر مینمائی خطاب میرسد که بآنان بگو اینکه آیات را (روح القدس) یعنی آن روح پاک طاهر خالی از قذارات طبیعی از طرف پروردگار تو بحق و حقیقت، لام (لیثبت) لام غایت است فرود آورده برای اینکه ثابت و محکم گرداند قلبهای آنها، اینکه ایمان آورده‌اند و بتوسط آیات قرآنی ایمان در قلب آنها نفوذ نماید و مطمئن بایمان گردند، و (هُدًى وَبُشْرَى) عطف است بر محل (لِيُثَبِّتَ) یعنی تثبیت و هدایه و بشاره، راجع بآیات قرآن یا راجع بنسخ بعض آیات سه فضیلت تذکر میدهد و شاید غرض اینکه است که در حکمت نسخ چنین فضائلی است: یکی ثبوت ایمان که وقتی مؤمنین در آیات قرآن تدبیر نمودند بر ایمانشان افزوده میگردد یا وقتی ناسخ و منسوخ را دیدند و حکمت آنرا فهمیدند قلبشان بایمان ثابت میگردد. فضیلت دوم قرآن هدایت است یعنی بتعلیمات قرآنی طریق درستکاری و رسیدن بکمال انسانی باز میگردد و مؤمن بخط مستقیم بسر حد مقصود خواهد رسید. سوم قرآن تسلیم شدگان بدین حق را بشارت و مژده میدهد بفیوضات رحمانی و قرب بجوار الهی.

صفحه : ۲۴۴

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان)

- ۱- ابن عباس گفته مقصود قریش اینکه بود که بلعام باو قرآن را تعلیم نموده و بلعام غلامی بود رومی و نصرانی.
- ۲- ضحاک گفته مقصود از بشر سلمان فارسی است که قریش گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قصص را از او تعلیم میگرفت، و مجاهد و قتاده گفتند مقصود قریش از بشر غلامی بود از طائفه حضرمی و رومی بنام یعیس یا عائش که او صاحب کتاب بود و اسلام آورد و مسلمان خوبی شد گفتند حضرت از او تعلیم میگرفت.
- ۳- عبد الله بن مسلم گفته که دو غلام نصرانی بودند در جاهلیت از اهل (عین التمر) که نام یکی یسار و نام دیگر خیر بود و آنان بزبان خودشان کتابی میخواندند و گاهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها گذر مینمود قرائت آنها را استماع میفرمود قریش گفتند حضرت قرآن را از اینها تعلیم گرفته اینکه بود که آیه بر رد آنها نازل گردید که آن بشری که شما نسبت میدید که حضرت از او تعلیم گرفته لغت او اعجمی است و لغت اعجمی فصیح نیست. (پایان) و هذا لسان عربی مبین و اینکه قرآن عربی است و ظاهر و فصیح است، شاید اشاره باین باشد که اینهایی را که نسبت میدید رسول خدا از آنها قرآن را تعلیم گرفته آنها اعجمی

بودند و اینکه قرآن عربی فصیح است، و یکی از اعجاز قرآن همان فصاحت و بلاغت است حتی شما که عربید و کلامتان عربی است نتوانید مثل آنرا بیاورید پس چگونه شخص اعجمی چنین آیتی را می‌آورد که از عهده بشر خارج است هرگز نتواند مثل آن یا مثل بعضی از آنها را بیاورد.

صفحه : ۲۴۵

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ در اینکه آیه تصریح مینماید که سبب اینکه خدای تعالی کافرین را بطریق حق و حقیقت هدایت نمینماید همان است که بآیات خدا ایمان نمی‌آورند زیرا که ایمان آوردن یا نیاوردن راجع باختیار خودشان است و هدایت یافتن بارشاد الهی است و هدایت نکردن خدا کفر و ضلالت را ایجاد می‌گرداند چنانچه کفر عذاب الیم را ایجاد مینماید که اینها متفرع بر یکدیگر است، و وقتی اینکه آیه را با آیات دیگر مثل (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) که هدایت و ضلالت را متفرع بر مشیت نموده جمع نمودیم چنین میشود که آنهائیکه بآیات خدا ایمان نمی‌آورند خدای تعالی آنان را هدایت نمیکند و البته وقتی هدایت نشدند گمراه می‌گردند.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) ردّ قول آنها است که میگفتند (إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ) یعنی افتراء کذب سزاوار بکسی است که بخدا ایمان ندارد زیرا که ایمان مانع از کذب است. (طبرسی) ظاهراً اینکه آیات متفرع بر یکدیگر است و شاید مقصود چنین باشد که ایمان نیاوردن کفار و مشرکین بآیات خدا سبب هدایت نشدن آنها است و هدایت نشدن آنها و بکفر باقی ماندنشان باعث می‌گردد که بآیات خدا افتراء بزنند و نسبت ببشر اعجمی بدهند که رسول خدا از او تعلیم گرفته و بخدا نسبت میدهد و اینها دروغگویانند نه رسول ما (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) که در باره او است قوله تعالی (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ).

بعضی از مفسرین آیه را چنین توجیه نموده و گفته (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ تا آخر) یعنی نبی صلی الله علیه و آله و سلم بآیات خدا ایمان آورده و بهدایت خدا هدایت یافته و افتراء و دروغ می‌بندند و بخدا نسبت میدهند آنهائیکه بآیات خدا ایمان ندارند و آنها دروغگویانند و مستمر بر دروغگوئی میباشند، اما مثل نبی (ص)

صفحه : ۲۴۶

که مؤمن است بآیات خدا نه افتراء بخدا می‌بندد و نه تکذیب میکند پس اینکه دو آیه کنایه از اینکه است که نبی صلی الله علیه و آله و سلم هدایت یافته شده بهدایت خدا و مؤمن بآیات او است و چنین کسی نه دروغ میگوید و نه افتراء میزند. (تفسیر المیزان) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ در شأن نزول آیه گفته‌اند پس از تعرض حضرت رسول (ص) بآله قریش آنان بناء ظلم و ستم بدرویشان صحابه گذاشتند مثل بلال و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه و آنها از برگشتن از ایمان انکار مینمودند تا حدی آنها را شکنجه نمودند تا آنکه آنها را شهید گردانیدند و عمار از بی‌طاقتی چون مشرف بر هلاک گردید بی‌اختیار کلمه‌ئی که رضا بخش آنها بود بزبان جاری گردانید خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دادند که عمار تابع مشرکین شده و از دین برگشته حضرت فرمود اینطور نیست سر تا قدم عمار از ایمان پر است ایمان بگوشت و خون عمار آمیخته یعنی چنان ایمان در باطن او متمرکز گردیده که بگفتگو و هرزه گوئی تفاوت نپذیرد عمار گریه کنان نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت بدست خود اشک از چشم او پاک میکرد و میفرمود اگر بتو باز گردند باکراه تو بهمان کلمه باز گرد آنوقت اینکه آیه نازل گردید قوله تعالی (وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) اطمینان سکونت و آرامش قلب است و شرح صدر پهن شدن سینه است، در مفردات گفته: اصل شرح پهن کردن گوشت و مثل آنست گفته میشود (شرح اللحم و شرحته) و از او است شرح

صدر یعنی باز شدن سینه بنور الهی و سکینه قلب از جهت خدا و روح از او قوله تعالی (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ) و شرح مشکل از کلام پهن کردن و اظهار معنای مخفی آنست. (پایان) (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ) بدل (از کاذبین) است یعنی مفتری آنکسی است که کافر شود پس از ایمانش و یا آنکه (مَنْ كَفَرَ) شرط است و دلالت دارد بر جواب او (مَنْ شَرَحَ) الخ یعنی کسیکه کافر گردد بخدا پس از ایمان مثل ابنِ صطل

صفحه : ۲۴۷

و طعمه و مقیس و امثال آنان در معرض غضب ربانی واقع گردیده مگر کسیکه مجبور گردد بر افتراء بقرآن یا محمد (ص) (وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) اینکه آیه دلیل است که کفر و ایمان بدل تعلق دارد. (منهج الصادقین) وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ آنهایکه بکفر سینه آنان باز گردیده یعنی هر کس بگشاید بکفر سینه خود را بر آنان است غضب پروردگار و برای آنها عذاب دردناک آماده گردیده ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، الی قوله تعالی: هُمْ الْخَاسِرُونَ (ذَلِكَ) اشاره بآنکسانی است که کفر در دل و قلب آنها تمرکز نموده مقابل مؤمنین که سینه آنها بایمان گشوده شده و یکی از صفات آنها اینست که دوست داشتند زندگانی دنیا را و برگزیدند دنیا را بر آخرت و چون کافرین چنینند که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند خداوند آنها را هدایت نمینماید، و دیگر از اوصاف آنها اینکه است که آنان کسانی میباشند که خدا بر قلبهایشان و گوشهایشان و چشمهایشان مهر زده و محبت دنیا آنها را غافل گردانیده چنین جماعتی حقا و حقیقه آنهازند زیانکاران که سرمایه عمر خود را در محبت اینکه عاریت سرا بیهوده از دست دادند و در آخرت سودی عایدشان نمیگردد بعلاوه معذب هم هستند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهرا آیه مربوط بآیه جلو است و در بیان مقام بلند مؤمنین است آنهایکه پس از واقع گردیدن بفتنه و شکنجه کفار مهاجرت با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمودند و با کفار در یاری اسلام جهاد کردند و بردباری نمودند مشمول مغفرت خدا و رحمت او خواهند بود.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوْفَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (يَوْمَ تَأْتِي) بیان روز قیامت است که هر نفسی یعنی هر فردی از بشر

صفحه : ۲۴۸

در دادگاه الهی در موقع حساب میآید و با ملائکه مجادله میکند و احتیاج مینماید بچیزی که حجتی در او نیست و میگویند (وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) و میگویند (رَبُّنَا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَوْ كُنَّا فَآتِيهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ) و همه پشیمانند اگر نیکوکار بوده پشیمان است که چرا بیشتر عمل خوب نمودم و اگر بد عمل بوده البته پشیمانی و تأسف او بیشتر است و از گذشته پشیمانند و پاداش هر کس بتمام داده میشود (ان كان عمله خيرا فجزاه خيرا و ان كان عمله شرا فجزاه شرا) و بهیچ نفسی ستم وارد نخواهد گردید، آری البته در دادگاه عدل جای ستم نیست هر کسی بایستی پاداش اعمال خود برسد.

صفحه : ۲۴۹

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۹]

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيْبَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِنْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنْمَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيْرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتُرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنْ أَلْدَيْنَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنْ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنْ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

صفحه : ۲۵۰

[ترجمه]

خدا مثل میزند باهل دهی که آنها در امان و مطمئن بودند و در همه وقت از هر محل روزی آنها فراوان میرسید پس وقتی که بنعمتهای خدا کافر گشتند خدا بآنان لباس گرسنگی و ترس را چشانید بسبب آنچه عمل مینمودند (۱۱۲)

و رسولی از خودشان برای آنها آمد پس او را تکذیب کردند پس آنها را عذاب گرفت در حالیکه ستمکار بودند (۱۱۳)

پس از آنچه خدا روزی شما کرده حلال و پاکیزه بخورید و نعمتهای خدا را شکر کنید اگر چنین میباشید که او را پرستش مینمائید (۱۱۴)

محققا برای شما حرام کرد میته و خون و گوشت خوک و آنچه را که بغیر نام خدا ذبح شود و کسیکه مضطر گردید بدون اینکه قصد تجاوز داشته باشد و بدون اینکه سیر بخورد بحقیقت خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۱۵)

و نباید شما بدروغ چیزی را بخدا نسبت دهید و بگوئید اینکه حلال است و آن حرام است تا اینکه بر خدا دروغ بندید و افتراء بنزید محققا آنهائیکه بخدا افتراء میزنند رستگار نخواهند گردید (۱۱۶)

بهره آنها (از اینکه افتراء) اندک است لکن برای آنها عذاب دردناک ایجاب میکند (۱۱۷)

و بر آنهائیکه یهودی هستند حرام کردیم آنچه را که بر تو پیش از اینکه خواندیم یعنی پیش از نزول اینکه سوره در سوره انعام آنجا که فرموده (وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ) تا آخر آیه، و ما بآنها ستم نمودیم و لکن آنان بنفس خود ظلم کردند (۱۱۸)

حقیقه پروردگار تو نسبت بکسانیکه از روی جهالت و ندانسته گی عمل بد نمودند پس از آن توبه کردند و کار خود را اصلاح کردند همانا پروردگار تو پس از توبه کردن آنها هر آینه آمرزنده و مهربان است (۱۱۹)

صفحه : ۲۵۱

[توضیح آیات]

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيْبَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ خدای تعالی در اینکه آیه مثل آورده باهل دهی که در مقام امن و امان و با اطمینان خاطر روزی آنها فراوان میرسید و محتاج بکوشش و مسافرت در اطراف برای طلب رزق

نبودند (مِنْ كُلِّ مَكَانٍ) از هر جا و اطراف آنها نعمت زیاد بود و چون بنعمتهای خدا کافر شدند (فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ) و کفران نعمت نمودند در اثر کفران نعمت که نه از نعمت قدردانی کردند و نه شکر ولی نعمت خود را بجای آوردند اینکه بود که نعمت آنان تبدیل گردید بنقمت.

فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ و چون آنها کافر شدند بنعمتهای الهی در اثر کفران نعمت خدای تعالی بآنها لباس گرسنه گی و خوف را پوشانید، شاید مقصود از (لباس جوع و خوف) اشاره باشد بفرار گرفتن قحطی و استیلاء دشمن که آفت قحطی و خوف مثل لباس تمام اندام آنها را پوشانید و اینکه دو بلاء از آفات بزرگی است که در اثر کفران و صرف نمودن نعمت در آن مصرفیکه برای آن عطاء گردیده بر آنان وارد گردیده.

بقولی مقصود از آن قریه اهل مکه است که خداوند در اثر کفرشان هفت سال آنان را بگرسنه گی و قحطی معذب گردانید بطوریکه خون و مردار میخوردند و چنان خوفی از مسلمانها در دل آنها انداخت که بر نفس و مال خود ایمن نبودند و لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ میشود اینکه آیه مفسر و مبین آیه بالا باشد و مقصود از مرجع ضمیر (جاءهم) همان کفار مکه باشند و مقصود از رسول و از ضمیر (منهم) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد که با اینکه از آنها و از اهل مکه بود او را تکذیب نمودند.

صفحه : ۲۵۲

بنا بر اینکه توجیه معنی آیه چنین میشود که آمد بر اهل مکه پیمبری که از آنها بود او را تکذیب نمودند و در اثر کفر آنها حق تعالی دو نعمت بزرگ یکی فراوانی نعمت و دیگر امنیت را از آنان گرفت و چون آنها ظالم و ستمکار بودند مبتلا بعذاب گردیدند و اینکه را مثل آورده که دانسته شود هر کس کفران نعمت خدا را نماید که بالاترین نعمتهای او ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است خداوند نعمتهای ظاهری و باطنی را از وی سلب میگرداند.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (فَكُلُوا) ظاهرا امر استجابی است نه وجوبی که بینندگان خود امر مینماید که از آنچه خدای تعالی روزی شما نموده بخورید (حلالًا طَيِّبًا) حال است از (فَكُلُوا) ماء موصوله عموم دارد و (من) تبعیضی است یعنی ای مؤمنین و شاید متعلق امر کلوا تمام افراد بشر باشند بخورید بعضی از آنچه خدا روزی شما کرده در حالیکه آنها را برای شما حلال و پاکیزه قرار داده و شکر نعمتهای خدا را بنمائید.

از بعض مفسرین است که گفته مقصود از حلال و طیب آن مأكولی است که انسان طبعاً مایل آن باشد و طبیعه مکره از آن نباشد و همین است ملائک حلیه الشرعیه که حلیه بسبب فطرت تابع آنست زیرا که دین فطری است برای اینکه خدای سبحان فطرت انسان را مجهز نموده بجهاز تغذیه و قرار داده اشیاء ارضیه را از حیوان و نبات ملایم با قوام بدن او و میل میکند بسوی آنها طبع او بدون نفرت اینکه است که برای او است که از آنها بخورد و آن حلال است.

اینکه بیان و لو اینکه بوجهی صحیح است لکن ظاهراً میل طبعی را نمیشود مناط حقیقت شرعیه دانست اگر چنین باشد دیگر امر شارع با کل مباحات و نهی از محرّمات معنی نداشت واگذار میشد بمیل خود انسان که آنچه مطابق میلش بود تجویز مینمود و آنچه مخالف میلش بود نهی میفرمود.

بلکه میتوان گفت مقصود از طهارت و حلیت شرعیه از جهت واقعی مأكولات

صفحه : ۲۵۳

است که آنچه بر بدن و جهاز تغذیه و قوت قوی و جهات نفسانی انسان ضرر دارد منع فرموده و آنچه نافع است مباح نموده خیلی از

چیزها است که بعضی از طباع مایل بآنند و شاید نافع هم میدانند مثل گوشت خوک و امثال آن و با اینکه حال چون شارع ضرر آنرا میداند نهی فرموده و حرام گردانیده و مؤمنین که مکره از آنند از جهت نهی شارع است و ایمانشان حکم میکند که آنچه شارع نهی فرموده قدر و مضر است اینکه است که طبعا نیز از خوردن آن اکراه دارند و میتوان گفت که مراد طبع سلیم است و آنها که بگوشت خوک مایلند طبعشان مریض است **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَ مَا أُهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ بِكَلِمَةٍ (إِنَّمَا)** منحصر گردانیده اکل میتة و خون و گوشت خوک را و آنچه را از حیوانات که بنام غیر خدا ذبح نمایند، گویند مشرکین حیوان را بنام لات و عزی که دو بت بزرگ آنان بودند ذبح مینمودند، آیه اشاره باین است که حیوانی که بنام غیر خدا ذبح شود اکل آن حرام میگردد.

در اینجا حرمت همین چهار چیز را که عبارت از میتة باشد و میتة حیوانی است که بدون ذبح شرعی بمیرد و دیگر خوردن خون و سوم خوردن گوشت خوک که همه چیز خوک نجس و حرام است و اختصاص بگوشت برای اهمیت آن است در حرمت، چهارم حیوانی که بنام بتها کشته شده.

بعضی از مفسرین در توجیه آیه چنین گفته: آیه با اختلاف آنچه در لفظ آنست در چهار موضع از قرآن آمده:

در دو سوره انعام و نحل و آن دو مکی میباشند و در دو سوره بقره و مائده در اول نزول بمدینه و آخر آن و آن دلالت دارد بر حصر محرمات در همین چهار چیز: میتة، دم، لحم خنزیر و ما اهل لغیر الله لکن بر جوع بسنت ظاهر میگردد که اینکه چهار چیز محرمات اصلیه‌اند که از آنها در قرآن قصد شده و ما سوای اینکه چهار از آنچیزهائی است که نبی صلی الله علیه و آله و سلم بامر خدا حرام کرده قوله تعالی **(ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا)** (پایان)

صفحه : ۲۵۴

لکن اینکه بیان بظاهرش بنظر درست نیاید که همین چهار چیز از محرمات اصلیه باشد و در قرآن مقصود از محرمات اصلیه همین‌ها باشد و باقی داخل سنت مگر در قرآن امر باجتناب از مسکرات ننموده و مگر امر دلالت بر وجوب ندارد و مگر مخالفت واجب حرام نیست.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حرمت اینکه چهار چیز در حال اختیار است بدون اضطرار لکن کسیکه در اکل یکی از اینها مضطر گردید از شدت گرسنه‌گی و خوف تلف جان یا باکراه گردانیدن غیر در اکل اینها بقدر ضرورت پس خدا آمرزنده و مهربان است، و از ائمه علیهم السلام رسیده (غیر باغ) بر امام مسلمین (و لا عاد) بعصیان نمودن راه طریق محققین **(فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)** یعنی پس همانا خدا آمرزنده و مهربانست.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَّرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِلَى قَوْلِهِ: عَذَابٌ أَلِيمٌ ماء (لما) میشود موصوله باشد و **(الْكَذِبَ)** منصوب باشد به **(لَا تَقُولُوا)** و معنی آیه چنین باشد و چون متصف شد زبانهای شما بدروغ نگوئید بهائیم را که اینکه حلال است و آن حرام تا اینکه بر خدا افتراء و دروغ بندید بحل و حرمت در قول شما که گوئید **(مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّدُنُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَزْوَاجِنَا)** و میشود (ما) مصدریه باشد و کذب مفعول **(تَصِفُ)** یعنی نگوئید **(هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ)** و نگوئید آنچه را زبانهای شما وصف میکند و بمجرد وصف زبان چیزی نگوئید زیرا کسانی که بخدا افتراء می‌بندند هرگز رستگار نخواهند گردید.

(مَتَاعٌ قَلِيلٌ) خبر مبتداء محذوف است یعنی انتفاع بردن شما از اعمال زمان جاهلیت منافع اندک است و مجازات شما بر اینکه منافع قلیل در دنیا **(عَذَابٌ أَلِيمٌ)** عذاب دردناک جحیم آماده شده.

صفحه : ۲۵۵

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ و بر آنهاییکه بدین یهود درآمدند حرام نمودیم آنچه را که قبلاً بر تو حکایه نمودیم، شاید مقصود آنست که در سوره انعام فرموده (وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرِ الْخ) و در اینکه حرمت و منع بآنها ستم نمودیم بلکه خود آنها از جهت کفران نعمت و جحود بانبیاء و معاصی مستحق مجازات گردیدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ جهل مقابل علم دو قسم است جهل بقبح عمل و جهل بحرمت، و شاید مقصود از جهل در اینجا جهل بقبح عمل باشد زیرا جهل بحرمت ایجاب عذاب نمیکند و ظاهراً گناه نامیده نمیشود لکن کسیکه قبح عمل حرام را ندانست و مرتکب گردید مستحق مجازات است و چنین کسی اگر توبه نمود و خود را صالح گردانید یعنی اعمال خود را طوری گردانید که صلاحیت عفو و رحمت پروردگار تو را داشته باشد مشمول غفران و رحمت الهی خواهد گردید.

صفحه : ۲۵۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]

اشاره

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِنِعْمَةِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيُحْكِمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِلَا تِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

صفحه : ۲۵۷

[ترجمه]

حقیقه ابراهیم (ع) شخص موحد (جامع کمالات) و فرمان بردار و از ادیان باطله دور و مایل بدین حق بود و از مشرکین نبود (۱۲۰) او شاکر نعمتهای خدا بود و خدا او را ببیمبری برگزید و او را هدایت گردانیده براه مستقیم (۱۲۱) و در دنیا بوی نیکی عطا نمودیم و همانا او در آخرت از جمله شایستگان است (۱۲۲) پس از آن بسوی تو وحی نمودیم که متابعت نما ملت ابراهیم (ع) را که شایسته بود و ابراهیم بخدا شریک نیاورد (۱۲۳) جز اینکه نیست که تعظیم روز شنبه قرار داده شد بر کسانی که در آن اختلاف نمودند و محققاً روز قیامت پروردگار تو در آنچه اختلاف کردند حکم مینماید (۱۲۴) ای رسول بخوان مردم را براه پروردگار خودت بحکمت و موعظه نیکو و با (اهل جدل) بهترین طریق مجادله نما حقیقه پروردگار تو او عالم تر است بکسی که از راه او گمراه گردید و او داناتر است بآنکه هدایت یافته (۱۲۵)

اگر بشما مسلمانان کسی ستمی نمود شما باید بهمان قدر از وی انتقام بکشید و اگر صبر کنید (و انتقام نکشید) آن برای صابرين بهتر خواهد بود (۱۲۶)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) صبر کن و نیست صبر تو مگر بتوفیق و عون خدا و بر آنها محزون مباش و از مکر آنها دل‌تنگ مشو (۱۲۷)

حقیقه خدا با آنکسانی است که پرهیزکار میباشند و آنکسانیکه نیکوکارند (۱۲۸)

صفحه : ۲۵۸

(توضیح آیات)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَّ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ چند خصلت حمیده و صفت پسندیده بابراهیم علیه السلام در اینکه آیات نسبت داده یکی آنکه آن بزرگوار را بتنهائی امت نامیده در صورتی که جماعتی را که در یک رویه باشند آنها را امت نامند، و شاید اینکه او را امت نامیده اشاره باشد به اینکه که تمام فضائل و کمالاتیکه متفرقا در بعضی از اشخاص پدید می‌گردد در وجود مبارکش جمع بوده.

دوم- (قانتا) فرمان بردار و از حکم حق تعالی تعدی ننموده.

سوم- (حنیفا) همیشه عمر از ادیان باطل رو گردان و بحق مایل بود، در مفردات در لغت (حنف) گفته (الحنف هو میل عن الضلال الی الاستقامه، و الحنف میل عن الاستقامه الی الضلال، و الحنیف هو المائل الی ذلک قال عز و جل قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا) و قال (حَنِيفًا مُسْلِمًا) و جمعه (حنفاء) تا آخر آنچه گفته.

چهارم- (وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) بیان حنیف است که آنحضرت نه مایل بشرک بود و نه داخل در مشرکین.

پنجم- شاکراً لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و دیگر از اوصاف حسنه ابراهیم علیه السلام شکر گذارنده نعمتهای الهی بود نعمت کوچک و بزرگی باو نمیرسید مگر اینکه شکر مینمود و نعمتهای خدا را قدردانی میکرد و چون چنین بود حق تعالی او را گرامی داشت و بازاء صفات خجسته او تفضلاتی باو کرامت نمود: یکی (اجتبیه) از بین انبیاء او را برگزید و او را خلیل خود گردانید، و دیگر (هداه) او را هدایت گردانید بطریق مستقیم براهیکه سر انجام آن قرب جوار رب العالمین است.

وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسْبَةً وَّ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و دیگر از تفضلاتیکه در باره ابراهیم علیه السلام نمودیم اینکه است که در دنیا

صفحه : ۲۵۹

باو نیکی دادیم، شاید مقصود از حسنه در دنیا اولاد نیک مثل اسحق و اسماعیل باو عطاء نمودیم یا ذکر جمیل او که در تمام زبانها در هر زمانی جاری است و محبت او در دلها متمرکز گردیده یا اینکه نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از نسل او بوجود آمده، و نیز در آخرت ابراهیم (ع) از جمله صالحین و شایسته گان گردیده.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَّ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بعضی از مفسرین گفته که (ثُمَّ) اشاره است بتعظیم منزلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اعلام بر اینکه است که بالاترین چیزیکه کرامت بخلیل خدا عطاء نموده اتباع رسول الله بوده.

در مفردات گفته (الْمِلَّةُ) کالدین و هو اسم لما شرع الله تعالی لعباده علی لسان الانبیاء لیتوصلوا به الی جوار الله و الفرق بینهما و بین الدین ان الملة لا تضاف الا الی النبی (ع) الذی تسند الیه نحو (فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ الْخ).

یعنی ملت مثل دین است که خدای تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده بزبان انبیاء برای اینکه بآن متوصل گردند بجوار خدای تعالی و فرق بین دین و ملت اینکه است که ملت نسبت داده نمیشود مگر بنبی مثل اینکه فرموده متابعت کنید مله ابراهیم را. خلاصه آیه خبر میدهد که ما بتو وحی نمودیم که متابعت نما کیش ابراهیم علیه السلام را که او حنیف بود یعنی مایل بحق بود و همیشه در راه مستقیم توحید قدم میگذارد و از مشرکین نبود و مردم را دعوت مینمود بیکتا پرستی و خلع نذ و شریک. اگر گفته شود پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم افضل از ابراهیم (ع) بود چگونه فاضل باید تابع مفضول گردد. پاسخ- چون ابراهیم (ع) سبقت در زمان داشت بر پیروی حق اینکه است که در اینکه جهت تابع گردیدن فاضل بر مفضول مانعی ندارد.

(مجمع البیان)

صفحه : ۲۶۰

گویند اینکه جمله (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) رد قول مشرکین قریش است که میگفتند تابع ملت ابراهیم میباشیم و اعتراض بآنها است که ابراهیم (ع) مشرک نبود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در معنی آیه مفسرین گفته‌اند یهودیها چون مراعات حکم شنبه را نمودند که مأمور شده بودند در شنبه بکاری از امور دنیا اشتغال نمایند و صید ماهی نکنند آنها مخالفت نمودند اینکه بود که در آن اختلاف نمودند، و بعضی گفته‌اند معنی آیه اینست که وبال ترک احترام شنبه که مسخ است برای کسانی گردانیدیم که در آن اختلاف نمودند یکبار صید میکردند و یکبار حرام میدانستند و خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که پروردگار تو بحق و عدل حکم میکند بین آنچه را که یهودیها در امر شنبه اختلاف نمودند.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ در آیه سه طریق برای ارشاد خلق و راهنمایی بسوی حق تعالی بر سولش دستور میفرماید: اول- طریق حکمت و شاید مقصود از حکمت، حکمت نظری باشد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را موظف میگرداند که مردم را از راه برهان و دلیل عقلشان براه معرفت و شناسائی مبدا متعال ارشاد گرداند تا اینکه خودشان بعقل خدا داده‌شان بحقائق پی ببرند و دیگر شک و ریبی پیرامون آنها نگرند.

دوم- از طریق ارشاد موعظه حسنه است و اینکه نسبت بکسانی است که طریق دلیل و برهان را نمیدانند که بایستی رسول (ص) آنها را از راه موعظه و اندرز نیکو بسوی حقیقت راه نمائی نماید، و اینکه موعظه را مقید کرده بحسنه شاید مقصود چنین باشد که باید با هر کس بقدر و گنجایش فهم و استعدادش و بطرز روش اخلاقی و حالات روانی و سنجیه او وی را ارشاد بحق نماید، فهم و استعداد همه در قبول نمودن حق یکطور نیست ممکن است یک موعظه بکسی تأثیر کند

صفحه : ۲۶۱

و همان بدیگری تأثیر نکند اینکه است که واعظ باید بطور لئین و مدارا تکلم نماید و هر کسی را بطرزی موعظه نماید و اینکه است موعظه حسنه.

سوم- از طریق ارشاد بحق مجادله است و اینکه قسم از ارشاد راجع بکسانی است که نه طریق برهان را میدانند و نه موعظه حسنه بآنان تأثیر میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور میگردد که با آنها از راه جدل منازعه کند، و یکی از طریق جدل ظاهرا اینکه است که مسلمیات طرف را میگیرند و بر خودش حجت قرار میدهند و جدل را مقید گردانید (بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) یعنی ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر طریق حکمت و برهان عقلی و نیز موعظه نیکو باین مردم تأثیر نمود بطریق جدل

آنطوریکه نیکوتر باشد با آنها تکلم نما بطوری که آنها را ملزم گردانی.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ شاید اشاره باین باشد که اینکه روش و اینکه طور ارشاد وظیفه رسالت تو است است که بایستی حجت بر خلق تمام گردد و هر کس نصیب خود را از طریق هدایت یافتن ببرد و خدا عالم تر است هم بهدایت یافته شدگان و هم بانهاییکه از طریق حق گمراه گردیده‌اند.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ در شأن نزول آیه بعضی از مفسرین چنین گفته‌اند که در جنگ احد موقعی که مسلمین شکست خوردند و بسیاری از مؤمنین شهید گردیده از جمله آنها حمزه بن عبدالمطلب شهید گردید و بامر هند زن ابو سفیان شکم آنحضرت را کفار پاره نمودند و جگر او را در آوردند و آن ملعونه دندان گرفت و گویند در در دهن پلید او سنگ گردید و نیز کفار بعضی از شهداء مؤمنین را مثله نمودند مؤمنین گفتند اگر ما ظفر یافتیم هفتاد نفر آنها را زنده مثله خواهیم نمود، و بقولی خود حضرت رسول (ص) چنین فرمود که هفتاد نفر آنها را زنده مثله مینمائیم اینکه بود که آیه نازل گردید که هر گاه خواستید انتقام بکشید باید بقدری که بشما تعدی و ستم شده انتقام بکشید نه زیادت و از آیه عموم استفاده میشود

صفحه : ۲۶۲

و اختصاص بمورد ندارد و یا اینکه در مورد مجازات مؤمنین مأمور گردیده‌اند که در انتقام تعدی نشود و باید اختصار نمایند بمثل و اشاره نموده بحسن اخلاقی نظر به اینکه که یکی از صفات برجسته بلکه بالاترین اوصاف حمیده انسانی صبر و عفو است حتی از دشمن اینکه است که در اینکه آیه فرموده اگر صبر کنید و از جفائی که بشما رسید گذشت نمائید و انتقام نکشید برای صابرین بهتر خواهد بود.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُفِ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ الخ معلوم میشود حضرتش از واقعه جنگ احد و شهید شدن مؤمنین مخصوصاً عم بزرگوارش حمزه بسیار محزون و متأسف گردیده که در آیه مأمور بصبر میگردد که بر جفاء کفار و مشرکین بردباری نما و صبر تو نیست مگر بتوفیق خدا و بر شهداء محزون مباش و از آنچه کفار و مشرکین از مکر و خدعه نسبت بتو میکنند دل‌تنگ مباش زیرا همانا حقیقه لطف و رحمت خدا شامل حال کسانی است که متقی و پرهیزکار گردیده و آنهاییکه نیکوکارانند.

صفحه : ۲۶۳

سوره بنی اسرائیل

اشاره

مکیه و هی مائه و احدی عشر آیه

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَ

آتینا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ - أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مِّن حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴)
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُبَيِّرُوا مَا عَلَوْا تَبِيرًا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

صفحه : ۲۶۴

سوره بنی اسرائیل مکی است مگر پنج آیه آن (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ، وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ، أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ، وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ، وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) که برای حسن اینکه پنج آیه مدنی است و نزد قتاده و ابن عباس همه مکی است مگر هشت آیه (وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ، الی قوله: وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ) و عدد آیات آن صد و یازده است نزد کوفی، و نزد دیگران صد و ده آیه است و در آیه (لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا) اختلاف است. (منهج)

(ترجمه آیات)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
پاک و منزّه خدائی است که در مبارک شبی بنده خود محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را از مسجد الحرام (مکه معظمه) بمسجد بالاتری که اطرافش را برکت داده سیر داد تا اینکه آیات (قدرت) خود را باو بنمایانیم و بحقیقت خداوند شنوا و بینا است (۱)
و بموسی کتاب (تورات) عطاء نمودیم و آن کتاب را سبب هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم تا اینکه غیر از من کسی را حافظ و نگهبان قرار ندهند (۲)

(بنی اسرائیل) ذرّیه کسانی بودند که آنان را با نوح در کشتی حمل نمودیم همانا نوح بنده‌ئی بود بسیار شکر کننده (۳)
و بسوی بنی اسرائیل در کتاب (آفرینش) چنین حکم نمودیم که البته در زمین دو مرتبه فساد خواهند نمود و هر آینه سرکشی و تسلط و علوّ جابرانه مینماید (۴)

و وقتی نوبت اول (از فساد کردن شما رسید) بندگان جنگجو و نیرومند سخت را (چون بخت نصر) بر شما مسلط میگردانیم تا آنجا که در داخل خانه‌های شما را جستجو کنند و اینکه وعده حتما واقع خواهد بود (۵)
پس از آن دفعه دیگر شما را بر آنها غالب گردانیدیم و بمال و اولاد شما را مدد دادیم و از حیث جمعیت و نفرات زیادتیر قرار دادیم (۶)

اگر نیکی نمودید بنفسهای خودتان نیکی نموده‌اید و

صفحه : ۲۶۵

هر گاه بدی کردید آنهم باز گشت بخودتان مینماید و وعده دوم رسید تا اینکه رویهای شما زشت گردد یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پدیدار گردد و دچار ستم و فساد گردید و در مسجد (بیت المقدس) داخل گردید همان طوری که اول مرتبه داخل میشدید (و آنان چنین بودند که بهر کس میرسیدند نابود میگردانیدند و بهر کس تسلط می‌یافتند وی را هلاک میکردند (۷)
(و پس از عقوبت دوم) شاید پروردگار شما بشما رحم کند و هر گاه شما بگناه و ستمگری برگردید ما هم بمجازات و عقوبت سوم

برمیگردیم و جهنم را زندان کافرین قرار دادیم (۸)

صفحه : ۲۶۶

(توضیح آیات)

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى (سُبْحَانَ) منصوب است بر مصدر بودن و در معنی چنین میشود (اسبَح تَسْبِيحًا) و در شأن نزول آیه گفته‌اند آیه راجع بسیر دادن خدا است حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را، حضرتش شبی در مکه نماز مغرب را در مسجد الحرام نمود و در همان شب از مسجد سیر داده شد و نماز صبح را نیز در مسجد الحرام انجام داد باجماع مسلمین حضرت مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را شبی از مکه حرکت دادند بسوی شام و از مکه تا شام چهل شب راه بود و از بیت المقدس در همان شب بسوی آسمان صعود نمود و بیت المعمور و سدره المنتهی رسید، و بقولی واقعه معراج یک سال قبل از هجرت رسول الله (ص) از مکه بمدینه انجام گرفت.

الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (بَارَكْنَا حَوْلَهُ) بیان اوصاف بیت المقدس است که مشتمل و جامع برکات دنیا و آخرت است، برکات دین زیرا که معبد و عبادتگاه انبیاء و محل هبوط وحی بوده، برکات دنیا برای اینکه محل نهرهای جاری و اشجار بسیار مثمر و میوه‌جات بسیار است آیه خبر میدهد که ما رسول خود را بچنین محلی سیر دادیم تا اینکه باو بنمایانیم آیات بزرگ عجیب عالم خلقت را و او را بسوی آسمان عروج دادیم تا اینکه برسد بیت المعمور و مقام انبیاء و سدره المنتهی که شاید اشاره بمنتهی درجه صعود امکانی است و آیات الهی را مشاهده نماید.

بروایتی چون روز آنشب بیان نمود که شب گذشته مرا به بیت المقدس و از آنجا بآسمان بردند و منازل انبیاء و آیات الهی را مشاهده نمودم قریش او را تکذیب نمودند و حضرت بنشانهائی بر آنان صدق خود را اثبات نمود، از جمله خبر داد بکسیکه در بیت المقدس رفته بود و اوصاف مسجد را بیان کرد و آنشخص تصدیق نمود، و نیز خبر داد بقافله‌هائیکه در راه بودند و شتران آنها

صفحه : ۲۶۷

را شماره نمود و فرمود جلو شتران آنها شتری است اورق و هنگام طلوع فجر قافله وارد میشوند و چنین شتری جلو آنها است و منکرین قبل از طلوع فجر جلو رفتند و حقیقت را همان طوری که از حضرتش شنیده بودند بدون کم و زیاد مشاهده نمودند با اینکه حال قریش ایمان نیاوردند. (طبرسی) برای وضوح اجمالی از توضیحات مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

چنین گفته امّا آن محلی را که آنحضرت را بآن جا سیر دادند آن بیت المقدس بود و قرآن ناطق بر آنست و مسلمانی آنرا انکار ننموده و اینکه بعضی گفته‌اند در خواب بوده ظاهر البطلان است زیرا اگر چنین بود معجزه و برهانی نبود و روایات بسیاری در اثبات آن وارد شده و در قضیه معراج و صعود رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بآسمان احادیث بسیاری وارد شده و جماعتی از صحابه مثل ابن عباس، ابن مسعود، انس، جابر بن عبد الله انصاری، حذیفه، عایشه، امّ هانی و غیر از اینها از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت نموده‌اند و بعضی زیادت‌تر و بعضی کمتر و کیفیت آنرا نقل نموده‌اند و تمام آنها بچهار وجه تقسیم میگردد:

۱- آنچه را که بتواتر اخبار علم بصحت آنست و قطع و یقین حاصل میگردد ۲- آنچه را که در اخبار راجع بمعراج واقع شده و عقل تجویز میکند و اصول از آن اباء ندارد (یعنی بر خلاف حکم عقل نیست) ما آنرا تجویز میکنیم و بقطع و یقین میدانیم که در بیداری بوده نه در خواب.

۳- آنچه را که ظاهر آن با بعضی اصول مخالف است (یعنی منافی با بعضی از قوانین است) مگر اینکه ممکن است تأویل نمود بطوری که موافق با حق و دلیل عقلی باشد.

۴- آنچه را که ظاهرش صحیح نیست و بر وجه صحیح هم نمیتوان تطبیق نمود مگر بطور تعسف بعید و در چنین موردی بهتر اینکه است که قبول نشود.

اما آن قسم اول که قطعی است اینکه است که اجمالاً میدانیم (و یقین داریم بسیر دادن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم)

صفحه : ۲۶۸

و اما دوم یعنی دور زدن او در آسمانها و دیدن انبیاء و عرش و سدره المنتهی و بهشت و جهنم و امثال اینها.

و اما سوم آنطوریکه در روایات رسیده که طائفه‌ئی را دیدم در بهشت متمتع و جماعتی در جهنم معذب بودند پس محمول است بر اینکه صفت آنها را دیده یا نامهای آنان را شنیده.

و اما چهارم مثل آنچه روایت شده که حضرتش با خدا تکلم نمود و خدا را دید و با خدا بر تختی نشست و نحو ذلک از آنچه ظاهرش تشبیه را ایجاب مینماید و خدای تعالی منزّه از چنین نسبتها است و همچنین آنچه روایت شده که شکمش را شکافتند و آنرا شستند در صورتی که او صلی الله علیه و آله و سلم از هر عیب و نقصی طاهر و مطهر بود و چگونه ممکن است قلب و اعتقاد بآب طاهر گردد (پایان) آری اصل وقوع معراج و حرکت حضرت از مکه بمسجد اقصی که تفسیر بیت المقدس شده در قرآن مجید بآن تصریح شده و صعود او بآسمان و مشاهده آیات الهی و اینکه در بیداری بوده نه در خواب باجماع تمام مسلمین محقق و ثابت گردیده، و اگر اینکه آیه اول سوره (اسراء) را با آیات سوره (و النجم) ضمیمه نمائیم از آیه آنجا که فرموده (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) تا آنجا که فرموده (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) با توجیهاتی که مفسرین در آنجا نموده‌اند و در جلد ششم اینک تفسیر مخزن العرفان راجع بهمان آیات سوره (و النجم) توجیهاتی نموده‌ایم و فرق بین علوم حکماء و علوم انبیاء و نیز راجع بوحی که مخصوص انبیاء است و الهام که مخصوص باولیاء است را تا اندازه‌ئی بیان نمودیم بآن جا رجوع شود مطلب معلوم میشود.

و در اینجا گوئیم که از قوله تعالی (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) توان استفاده نمود که حضرتش بقدری بجوار قرب احدیت نزدیک گردید که ابدیت و ازلیت یعنی بتمام عوالم امکانی احاطه نموده و اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم را در جهنم بعلم لدنی دیده و مشاهده نموده باشد زیرا چنانچه در محل

صفحه : ۲۶۹

خود مبرهن گردیده نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مظهر و نماینده صفات جلال و جمال ذو الجلال بوده و شکی نیست که علم الهی بتمام موجودات گذشته و آینده احاطه دارد بلکه نسبت بعلم ازلی حق تعالی گذشته و آینده‌ئی تصور ندارد تمام عوالم ممکنات و تمام ازمنه در علم حضوری او آنی مینماید و چنین است امکانه نقطه‌ئی مینماید بنا بر اینکه چه ضرر دارد که گفته شود بدلالت آیات در شب معراج خداوند پرده بشریت را از جلو چشم رسولش برداشته که تمام موجودات امکانی را از گذشته و آینده در نظر مبارکش ارائه داده شده باشد و بهمه احاطه نموده.

آری آن قسم چهارمیکه طبرسی طرد کرده و قبول ننمود چون بظاهر مخالف تقدیس و تنزیه حق تعالی است بایستی قبول نمود مگر اینکه بوجه صحیح حمل نمائیم و آنهم داعی نداریم که در آیات توجیهی بنمائیم که موهم تشبیه گردد.

و نیز طبرسی گفته از جمله اخباریکه در حکایات معراج وارد شده اینکه است که روایت شده نبی صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده (من در مکه بودم و جبرئیل آمد و گفت ای محمد (ص) برخیز من برخواستم و با او رفتم تا درب خانه و با جبرئیل میکائیل و اسرافیل بودند و جبرئیل براق را آورد و او بزرگتر از خر و کوچکتر از قاطر بود، صورتش مثل صورت انسان و دمش مثل دم گاو و یالش مثل یال اسب و ستونهای بدنش مثل شتر بود و بر او زینی بود از بهشت و برای آن دو بال بود از دو طرف رانهای او و هر گام برداشتن او باندازه منتهای دیدن چشم او بود، جبرئیل گفت سوار شو من سوار شدم و گذشتم تا رسیدم بیت المقدس تا آنجا که فرموده چون بیت المقدس رسیدم در آن هنگام ملائکه‌هایی از آسمان از نزد ربّ العزّه با بشارت و کرامت نزول نمودند و من در بیت المقدس نماز خواندم، و در بعض روایات است که ابراهیم علیه السلام با جمعی از انبیاء مرا بشارت داد پس از آن آنحضرت اوصاف موسی (ع) و عیسی (ع) را بیان نمود پس از آن جبرئیل دست مرا گرفت و برد بسوی سنگی و نشانید مرا بر روی آن سنگ آنوقت بسوی

صفحه : ۲۷۰

آسمان صعود نمودم و از حسن و جمال مثل آنرا ندیده بودم پس با آسمان دنیا صعود نمودم و عجائب و ملکوت آنرا دیدم و ملائکه بر من سلام نمودند پس از آن جبرئیل مرا بسوی آسمان دوم برد و در آنجا عیسی بن مریم و یحیی بن زکریّا را دیدیم پس از آن مرا بسوی آسمان سوم بالا برد و در آنجا یوسف را دیدم و بسوی آسمان چهارم بالا برد در آنجا ادریس را دیدم و از آنجا مرا با آسمان پنجم بالا برد و در آنجا هارون را دیدم و از آنجا مرا با آسمان ششم بالا برد و در آنجا خلق کثیری بودند و در آنها کرویین را دیدم پس جبرئیل مرا با آسمان هفتم بالا برد در آنجا ابراهیم (ع) را دیدم پس از آن درجه درجه بالا رفتم تا باعلا علین رسیدیم و حضرت آنرا وصف نمود تا آنجا که گفت خدا با من تکلم نمود و من با او تکلم نمودم و بهشت و جهنم و عرش و سدره المنتهی را دیدم پس از آن بمکه برگشتم و صبح که برای مردم گفتم مرا ابو جهل و مشرکین تکذیب نمودند. (مجمع البیان) راجع بکیفیت معراج اخبار بسیار است لکن نمیتوان گفت تمامش معتبر و عین واقع است زیرا که بسیاری از آنها سند صحیح ندارد لکن باجماع مسلمین اینکه اندازه یقینی است که حضرتش با همین جسم طبیعی با آسمان صعود نمود و صعود نمودن بدنش از جهت قوت و غلبه روح شریف آن بزرگوار بوده زیرا که باعتراف تمام عقلاء مقام روحانی آن بزرگوار در اعلا درجه قوت و نورانیت و دارای حکمت و تجرد و استیلاء بوده و نظر بقوت وجودش دارای اراده و عزم قوی و تفوق و استیلاء بر ماده طبیعی داشته و بر ما سوی احاطه نموده و باین لحاظ وقتی باذن حق تعالی در مادیات نفوذ نمود و عالم طبیعت از جسم و جسمانیات در سیطره وجودش و نفوذ حکمش در آمده و پا بر دوش ملائکه گذارده و از کون و مکان بالا رفته تا آنکه آثار صنع خالقش را بعیان ببیند و بمعرفتش افزوده گردد چنانچه در قوله تعالی حکایه از ابراهیم (ع) که گفته (وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي) در بعض تفاسیر چنین گفته اگر در زمانهای پیش کسی منکر اینگونه

صفحه : ۲۷۱

مطالب میشد مثل عروج با آسمان برای اینکه بود که آنرا محال می‌پنداشت لکن در اینکه زمان حالیه پس از اینکه علماء مادی و فلاسفه طبیعی بعضی از قوای مندرجه در طبیعت پی برده‌اند و از روی همان کشفیاتی نموده‌اند آیا پس از اینکه آثار مجالی برای انکار باقی می‌ماند که در کمون عالم طبیعت قوای مندرج است که خدا برای اثبات پیمبری رسول خودش او را مطلع گردانیده و بدون وسائل مادی بآن قوه مغناطیسیه که در هر فردی مرتبه ضعیف آن هست، و همچنین قوای دیگری مثل قوه جاذبه و امثال آن که در پیمبرش قوی گردانیده بطوری که بتواند باندازه‌ئی که مشیت الهی اقتضاء نموده در عالم طبیعت تصرف نماید و از خود خارق العاده‌ئی نشان دهد و اصول معجزات روی همین مبنا است چیزی

بر خلاف قانون طبیعت نیست.

علماء تفسیر و متکلمین اجماعاً گفته‌اند که مراد از لفظ (عبد) در آیه شریفه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و اجماعاً گفته‌اند که اینکه آیه شریفه در باره معراج نازل شده است اگر چه اینکه آیه شریفه سوره اسراء دلالتی برای معراج رسول خدا با آسمانها ندارد اما اگر آنها بآیات و النجم منضم کنیم مقصود حاصل میشود در بین ملل اسلامی کسی منکر معراج رسول اکرم (ص) نیست ولی در دو مقام اختلاف کرده‌اند یکی در وقت معراج و دیگر در کیفیت آن، انس بن مالک و حسن بصری گفته‌اند قبل از مبعوث شدن به پیغمبری معراج اتفاق افتاده، اینکه قول بی‌مأخذ است و مقبول نیست، و عایشه گفته قسم بخدای تعالی بدن رسول هیچ وقت از بین ما گم نشد فقط روح مقدس او با آسمان عروج نمود، حسن بصری گفته معراج رسول خدا (ص) در خواب اتفاق افتاده و نیز تمام حالات را در خواب دیده، غیر از اینها تمام اصحاب و اکثر علماء غیر از فلاسفه بمعراج جسمانی قائل شده و گفته‌اند که با همان جسم پاک با آسمان عروج نمود، اما فلاسفه معراج را روحانی گفته‌اند، حاصل اینکه در معراج و حقیقت آن اینکه اختلافات هست، اما در وقوع معراج بین ملل اسلام اختلافی نیست و حکایت معراج را اختصاراً

صفحه : ۲۷۲

چنین ذکر کرده‌اند: شبی که معراج اتفاق افتاد صبح آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت معراج را برای ام‌هانی دختر ابو طالب علیه السلام بیان فرمود گفت دیشب مرا از اینجا بیت المقدس بردند و از آنجا با آسمان صعود نمودم بعد رسول خدا (ص) خواست از منزل ام‌هانی خارج شود ام‌هانی لباس او را گرفت و گفت از منزل بیرون برو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چرا گفت میترسم نزد قریش بروی و با آنها صحبت کنی و تو را تکذیب کنند فرمود باکی ندارم بعد خارج شد و بمسجد الحرام رفت و آنجا نشست ابو جهل آمد پهلوی او نشست پرسید یا محمد (ص) تازه چیزی هست فرمود آری دیشب من بسفر رفتم ابو جهل گفت بکجا رفتی فرمود بیت المقدس ابو جهل گفت امروز هم به اینکه جا آمدی فرمود آری ابو جهل سخن دیگری نگفت و انکار نکرد خوف نمود که اگر انکار کند رسول خدا هم منکر شده دیگر برای جماعت صحبت نکند گفت اینکه سخنان را که برای من گفتی برای قوم هم میگوئی، فرمود البته میگویم ابو جهل نداء داد ای جماعت قریش اینجا جمع شوید جماعت قریش همه آمده و جمع شدند ابو جهل گفت ای محمد (ص) حرف بزن تا ببینیم دیشب کجا رفتی فرمود بلی دیشب بیت المقدس سیر نمودم قریش بشنیدن چنین سخنی گفتند شب رفته دوباره صبح اینجا حاضر شدی فرمود آری جماعت قریش بعضی دست زدند برخی دستهای خود را روی سر گذاردند اغلب خندیدند، از آنها که بدین اسلام وارد شده بودند بعضی مرتد شدند، بین جماعت قریش اشخاصی بودند که بیت المقدس را دیده بودند گفتند وصف مسجد را برای ما بیان کن رسول خدا (ص) بیان کرد جماعت علی رغم تصور خود که حضرت بیت المقدس رفته تصدیق کرده گفتند وصف مسجد را نیکو کردی، کاروان قریش سال یک مرتبه برای تجارت بشام میرفت آنزمان کاروان در شام بود از اینجهت گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کاروان بما خبر بده آیا در اثناء راه آنها را دیدی فرمود فلان طائفه در محلی بنام روحا منزل کرده بودند شتری گم کرده جستجو میکردند یک قدح هم آب داشتند بمن عطش غلبه

صفحه : ۲۷۳

کرد آن آب را خوردم از اهل آن کاروان سؤال کنید آیا چنین بوده است در آن قدح آب دیدند یا نه قریش گفتند اینکه علامتی است، بعد فرمود در کاروان فلان طائفه دو نفر فلان و فلان در سر زمن (ذی مر) هر دو بر شتری نشسته بودند شترشان رم کرد آنها را زمین زد دست یکی هم شکست از آنها سؤال کنید آیا چنین بوده است، قریش گفتند از کاروان خودمان بما خبر بده فرمود

کاروان شما را در تنعیم دیدم تعداد جماعت و شتران را بیان کرد و فرمود وقت صبح در موقع طلوع آفتاب بعقبه میرسند از همه جلوتر شتری است که دارای پشم سفید و قرمز است و دو جوال دارد در یک طرف چنین چیز و در طرف دیگر فلان چیز است ، گفتند اینکه علامت بزرگی است صبح رو بعقبه رفتند و منتظر کاروان شدند یکی گفت قسم بخدای تعالی اینکه است آفتاب دیگری گفت قسم بخدای تعالی اینکه کاروان آمد شتر پشم سفید و قرمز پیشاپیش آنها است، اینکه علامت را جماعت قریش دیدند و ایمان نیاوردند گفتند سحر بزرگی است بعد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتن باآسمان را با آنها خبر داد بیشتر بر کفر و عنادشان افزوده شد و بیشتر دشمن رسول خدا (ص) گشتند (در هر مقام که لفظ فلان بیان شده از راوی است و الا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه را بنام بیان فرموده) (تفسیر میر محمد کریم) وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَمَّْا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا آیه در مقام امتنان بر موسی (ع) بر آمده که باو کتابی (یعنی تورات) عطاء نمودیم که بر بنی اسرائیل حجه و هدایت و ارشاد باشد، بنی اسرائیل اولادان یعقوب بودند و یعقوب نبره ابراهیم بود، و در آن کتاب آنان را ارشاد نمودیم که بجز خدا اتکاء و پناه گاهی برای خود نگیرند.

ذُرِّيَّةً مِّن حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا مفسرین گفته‌اند مقصود از (مَنْ حَمَلْنَا) (سام) است و آن جد ابراهیم علیه السلام بود و ابراهیم جد بنی اسرائیل است یعنی ای اسرائیل یاد کنید و متذکر گردید وقتی که خدای تعالی آباء و اجداد شما را از طوفان نوح (ع) نجات داد

صفحه : ۲۷۴

(إِنَّهُ الْخ) ارشاد باین است که نجات یافتن نوح و کسان او در اثر اینکه بود که نوح (ع) بنده شاکر بود که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و نشسته و خوابیده نعمتهای خدا را در نظر آورده و بقلب و زبان و بفعل و عمل شکر گذاری مینمود، و شاید آیه اشاره باین باشد که ای بنی اسرائیل شما هم بایستی برویه او عمل نمائید و نعمتهای بزرگ خدا را که از جمله آنها دین اسلام است در نظر آورید و پیرو آن گردید تا اینکه نعمت شما زیاد گردد (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ). وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا خدای متعال برسولش خبر میدهد که ما در کتاب تورات ببنی اسرائیل خبر دادیم و اعلام نمودیم که محققا و بدون شک ذریه و اولادان شما در زمین دو مرتبه فساد خواهند نمود و علو و سرکشی میکنند و فساد بزرگ در زمین مینمایند بریختن خون انبیاء و اخذ عدوانی، و بقول ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید فساد اول آنها کشتن زکریا (ع) و فساد دوم قتل یحیی بن زکریا (ع) بود پس از کشتن زکریا خداوند بر آنان (شاپور ذو الاکتاف) سلطانی از ملوک فارس را مسلط گردانید، و پس از کشتن یحیی بر آنان بخت نصر را مسلط گردانید و آن مردی از بابل بود و اینکه عذابها پاداش سرکشی و علو آنها بود که در زمین فساد نمودند.

و بقولی فساد اول آنها کشتن شعیای پیغمبر بود و فساد دوم قتل یحیی، و محمد بن اسحق گفته مرتبه اول بخت نصر بر آنها مسلط گردید و در مرتبه دوم ملکی از پادشاهان بابل، و بقول دیگر اول جالوت بر آنها مسلط گردید و داود جالوت را کشت و دوم بخت نصر.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (عِبَادًا لَنَا) یعنی صاحب شوکت و قوت.

صفحه : ۲۷۵

برای وضوح آیه اجمالی از مجمع البیان را ترجمه مینمایم چنین گفته:

(القصه) مفسرین در اینکه حکایت دو وعده که در آیه تذکر داده اختلاف شدید نموده‌اند، اولی اینکه است که اول بطور مختصر آنچه مهم‌تر است بیان نمائیم چنین گفته‌اند در مرتبه اول پس از اینکه بنی اسرائیل طغیان نمودند خداوند بر آنان ملک فارس را مسلط گردانید و بقولی بخت نصر بود و بقول دیگر ملکی از ملوک بابل را بر آنها غالب گردانید و بر آنها خروج نمود و آنها را محاصره کرد و بیت المقدس را فتح نمود، و بقولی بخت نصر مالک بابل بعد از سحاریب و از جیش نمرود و حرام زاده بود که برای وی پدری معلوم نیست و بر بیت المقدس غالب گردید مسجد را خراب کرد و تورات را سوزانید و کشته‌ها را در مسجد ریخت و برای خون بهای یحیی هفتاد هزار نفر را کشت و اولادان آنها را اسیر نمود و اموال آنها را با هفتاد هزار نفر اسیر بیابیل برد و آنها صد سال در دست او ماندند و مجوس را ببندگی گرفت پس از آن خداوند بر آنها تفضل نمود و بسطانی از ملوک فارس که عارف بخدا بود امر کرد که آنها را بیت المقدس برگردانید پس آنها صد سال بر طریق مستقیم و طاعت و عبادت ساکن بودند.

پس از آن بنی اسرائیل در معاصی و فساد عود نمودند پس ملکی از پادشاهان روم بنام انطیاخوس بر آنان مسلط گردید و مسجد بیت المقدس را خراب گردانید و اهلش را اسیر نمود، و حدیفه گفته ملک رومیه‌ئی با آنها جنگ نمود و آنها را اسیر گردانید، و محمّد بن اسحق گفته بنی اسرائیل معصیت خدا را نمودند و در آنان جوانان بودند و خداوند از آنها گذشت کرد و اول چیزیکه بسبب گناهشان بر آنها نازل گردید اینکه بود که بر آنها شعیا بیمبری مبعوث گردید و او قبل از زکریا بود و آن کسی بود که بعیسی (ع) و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد و بنی اسرائیل را سلطانی بود و شعیا او را ارشاد مینمود و آن سلطان مریض گردیده و سنحاریب آمد درب بیت المقدس با ششصد هزار رایت پس شعیا دعا کرد و پادشاه شفا یافت و تمام لشگر سنحاریب مردند و از آنان نجات پیدا نمود

صفحه : ۲۷۶

مگر پنج نفر و سنحاریب فرار کرد و عقب او کسی را فرستادند که او را بگیرد و خداوند امر نمود او را رها کنید که بقومش آنچه بر او گذشته خبر دهد و پس از هفت سال سنحاریب مرد و ملک بنی اسرائیل هلاک گردید و بین بنی اسرائیل اغتشاش گردید بعضی بعضی را میکشند شعیا آنها را وعظ و خطابه مینمود و آنها قصد کشتن او را نمودند او فرار نمود و داخل درختی گردید درخت را قطع نمودند پس از آن خداوند ارمیا سبط هارون را مبعوث گردانید و او چون آنان را چنین دید از بین آنها بیرون رفت و بخت نصر و لشگریان او وارد بیت المقدس شدند و کردند آنچه کردند پس از آن با اسراء بنی اسرائیل بسوی بابل رفت، و اینکه حکایت دفعه اول بود، و بقولی سبب آن کشتن یحیی بن زکریا بود و او اینکه بود که پادشاه بنی اسرائیل میخواست با دختر زنش ازدواج کند یحیی ممانعت نمود آن زن با یحیی کینه ورزید و سلطان را وادار بر قتل یحیی گردانید و بقولی خون یحیی میجوئید تا وقتی که بخت نصر هفتاد هزار یا هفتاد و دو هزار آنها را کشت آنوقت خون آرام گرفت و همه گفته‌اند که یحیی بن زکریا در فساد دوم کشته شد و مقاتل گفته بین فساد اول و دوم دویست و ده سال طول کشید و بقولی بخت نصر با بنی اسرائیل در مرتبه اول جنگ کرد و در مرتبه ثانی ملوک فارس و روم با آنها جنگ نمودند و آن وقتی بود که یحیی را کشتند پس ملوک فارس صد و هشتاد هزار آنها را کشت و بیت المقدس را خراب نمودند و آن خرابی باقی بود تا وقتی که عمر آنها بنا نمود، و بقولی در فساد اول جالوت با آنها جنگ نمود و در ثانی بخت نصر (و الله اعلم). (پایان) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا پس از آنکه در اثر فساد شما بنی اسرائیل بخت نصر را یا ملکی از ملوک بابل را بر شما مسلط گردانیدیم که شما را کشت و اسیر نمود و مالهای شما را غارت کرد شما را بمال و اولاد مدد دادیم و کثرت نفرات شما را بسیار گردانیدیم

صفحه : ۲۷۷

إِنْ أَحْسَيْتُمْ أَحْسَيْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا گویا ذات متعال در اینکه آیه بانسان تذکر می‌دهد که ای افراد بشر بدانید کار و عمل نیک یا شر و بد بازگشت بخود انسان میکند هر عمل نیکی که انجام دهد بخودش کرده و نیز عمل بد چنین است، اشاره به اینکه که بنی اسرائیل چون طغیان نمودند و در زمین فساد کردند همان عکس العمل آنها بود که بصورت دیگری بر خودشان وارد گردید خدای رحمن بر کسی ستم روا ندارد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوُوا وُجُوهَهُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَّرُوا مَا عَلُوا تَبِيرًا مفسرین گویند وعده دوم عذاب بنی اسرائیل پس از مدت دو بیست و ده سال انجام گرفت و گویند آن بعد از کشتن شعیای نبی بود که آنها فساد نمودند و آن پیمبر را کشتند اینکه بود که انطیاحوس رومی یا غیر آن باختلاف آراء بر آنان مسلط گردید تا اینکه از شدت غم روهای بنی اسرائیلیان سیاه گردید و آنها داخ بیت المقدس گردیدند همان طوری که در مرتبه اول بخت نصر داخل بیت المقدس گردیده بود تا اینکه هلاک و اعدام کنند آنچه را که بر آن غلبه نمایند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتنا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا شاید پروردگار شما با کثرت گناه و نزول عذاب اگر توبه کردید باز بشما ترحم نماید و عذاب را از شما دفع فرماید و هر گاه شما بظلم و طغیان و ظلم بینندگان خدا عود کنید ما نیز عذاب و سخط را بر شما برمیگردانیم و قرار دادیم جهنم را برای کافرهای زندان.

اگر چه اینکه آیات حکایت بنی اسرائیل است که در زمان پیشین در اثر طغیان و فساد و ظلم بینندگان خدا پیدایش عملشان دو مرتبه مبتلا بعذاب و شکنجه دنیوی شدند لکن غرض تنبیه و اندرز بتمام افراد بشر است که هر گاه در زمین فساد کنند و باولیاء الهی ستم نمایند مبتلا بعذاب خواهند گردید و اینکه هر کسی بدست خودش عذاب را برای خود فراهم مینماید (ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم)

صفحه : ۲۷۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتِينَ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ فَصْلَانًا تَفْصِيلًا (۱۲) وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) مَنْ اهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷)

صفحه : ۲۷۹

[ترجمه]

بحقیقت اینکه قرآن هدایت میکند خلق را بطریقی که ثابت تر و پاینده تر است و بشارت می‌دهد مؤمنین و اهل ایمانی را که نیکوکار باشند که برای آنها اجر بزرگ ثابت گردیده (۹)

و آنهائیکه بآخرت ایمان نیاوردند برای آنان عذاب دردناک آماده نموده‌ایم (۱۰)

انسان (از روی نادانی) بر خود شر را می‌طلبد همان طوری که خیر و خوبی را می‌طلبد و انسان بسیار شتاب کار است (۱۱) و ما قرار دادیم شب و روز را دو نشانه (قدرت) پس نشانه شب را محو نمودیم و قرار دادیم روز را برای بینائی شما تا اینکه بجوئید فضل و رحمتی از جانب پروردگار خودتان و برای اینکه شما عدد سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را که بآن محتاجید از هم جدا نمودیم و بیان کردیم و مفضل گردانیدیم (۱۲)

و هر انسانی را ملزم گردانیدیم (و نامه اعمالش را) طوق گردنش قرار دادیم و روز قیامت برای او کتابی باز کرده بیرون می‌آوریم که تمام آنرا (یکدفعه) ملاحظه میکند (۱۳)

و باو میگویند بخوان نامه اعمال خودت را و خودت کافی میباشی که امروز بحساب خود بررسی (۱۴)

کسیکه هدایت یافت بنفع و سعادت خود راه یافته و کسیکه (از طریق حق) گمراه گردید آنهم ضرر (گمراهیش) بر خودش وارد میگردد و هیچ کس بار عمل کس دیگر را بدوش نمیگیرد و ما چنین نیستیم که کسی را عذاب کنیم تا وقتی که رسولی مبعوث گردانیم (۱۵)

و وقتی اراده نمودیم اهل قریهئی را هلاک گردانیم بمترفین آنها امر مینمائیم (بامر تکوینی) که آنان در زمین فسق و فجور نمایند پس چون امر عذاب بر آنها محقق گردید همه را هلاک گردانیم (۱۶)

و چه بسیار از قریه و دهی که بعد از نوح آنها را هلاک گردانیدیم و کافی است پروردگار تو که بگناه بندگان خویش دانا و بینا است (۱۷)

صفحه : ۲۸۰

(توضیح آیات)

اشاره

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (أَقْوَمُ) افعال التفضیل از قیام است و قیام مقابل قعود و بمعنی ایستادگی و مقاومت نمودن بر عمل است و خدای تعالی اینکه ملت حنیفه را موصوف گردانیده بقیام، در سوره روم آیه ۴۳ فرمود (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَائِمِ).

و چون دین اسلام بر باقی ادیان (با اینکه تمام ادیان هر یک در مرتبه و موقعیت خود محکم و ثابت بودند) از دو جهت مزیت و برتری داشته اینکه است که آنها بصیغه (افعل التفضیل) ستوده، یکی برتری آن از جهت استحکام قوانین و شرایع و شمول احکام و دستورات آنست که جامع تمام وظائف انسانی از امور دنیوی و اخروی او هر یک روی میزان عقل و منطق صحیح قرار گرفته و کوچک تر نقطه ضعفی در آن دیده نمیشود و ناتمامی در آن یافت نمیگردد.

و دیگر از جهت بقاء و دوام آن بر تمام ادیان برتری دارد و نسخ بردار نیست لکن باقی ادیان محدود و مقید بزمان خودشان و پس از آن احکام آن جاری بوده تا وقتی که رسول مرسلی قیام ننموده که بعضی از احکام آنها نسخ نماید مثل دین و شریعت موسی (ع)

و عیسی (ع) که هر یک در مرتبه خود کامل لکن بمبعوث گردیدن رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از احکام آن بمقتضای زمان نسخ گردیده لکن دین اسلام نزد عارفین و دانشمندان و کسانی که نظر دقیق در آیات قرآنی دارند ظاهر و واضح است که دستورات و احکام آن چنان محکم و استوار و جامع است که تا قیام قیامت نسبت بهر زمانی احکامش جاری و منطبق بر مقتضای زمان فعالیت میکند.

و يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا قرآن بمؤمنین بشارت و مژده میدهد که بحقیقت برای آنان پاداش بزرگ مهیا گردیده (الَّذِينَ) موصول با صله اش صفت مؤمنین است اشاره به اینکه که

صفحه : ۲۸۱

آن مؤمنینی که ایمانشان توأم با اعمال صالح گردیده برای آنها پاداش بزرگ مهیا است، معلوم است اجر و پاداش که خدای بزرگ بزرگ می شمارد نظر بزرگی خودش چقدر عظیم و بزرگ است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و نیز قرآن بشارت میدهد بمؤمنین که برای کفار و دشمنان شما عذاب دردناک مهیا کرده ایم و قرآن بمؤمنین دو بشارت میدهد یکی اجر بزرگ برای خودشان و دیگر عذاب برای کفار پس در مقابل مؤمنین منکرین معاد را مطرح نموده زیرا که یک رکن ایمان تصدیق و اذعان بمعاد است و کسیکه از روی حقیقت و دانستگی بمعاد روحانی و جسمانی اعتراف ننماید از کفار محسوب میگردد و لو آنکه بخدای یگانه بزبان اعتراف نماید زیرا کسیکه منکر معاد گردید در واقع منکر مبدء هم گردیده زیرا که منکر معاد در حقیقت منکر علم و قدرت و حکمت الهی است و چنین کسی بمبدء و معاد هر دو کافر گردیده اینکه است که همانطوری که برای مؤمنین اجر بزرگ مهیا است برای کافرین عذاب بزرگ دردناک مهیا گردیده (جَزَاءً وَفَاءً).

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءً بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا آیه ظاهرا در مقام مذمت نوع انسان است و دعاء بطور مطلق بمعنی طلب است و یکی از اوصاف نکوهیده انسانی را در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که با اینکه همیشه در طلب خیر و سعادت و کمال پافشاری میکند و طالب آن است چون در کارها و رسیدن به هدف خود عجول است (عجول) صیغه مبالغه و بمعنی شتاب زدگی در کار است چون انسان بسیار در گرفتن خیر که شاید مقصود مال باشد یا مطلق آنچه را که خیر و کمال میندازد شتاب زدگی میکند و شر را بجای خیر می طلبد در صورتی که رسیدن بکمال در اینکه عالم طبیعی ممکن نیست برای کسی تحقق یابد مگر پس از مشقت و زحمت که ممکن است بتدریج برای طالب آن پدید گردد.

صفحه : ۲۸۲

و بقولی مقصود از دعاء بمعنی عرفی طلب نمودن از خدا است آنچه را گمان میکند خیر است در صورتی که شاید آنچه میطلبد نسبت بوی شر است و چون در طلب خیر عجول است شر را خیر میندازد و بدون فکر و رو به در طلب آن میرود.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ فَضْلَانَاهُ تَفْصِيلاً آیه در مقام تذکر تفضلات و آثار قدرت و رحمتی است که در آفرینش شب و روز پدیدار گردانیده و بعضی از حکمت پیدایش شب و روز را مطرح مینماید ۱- تذکر میدهد که شب و روز دو آیت و دو نشانه از قدرت و علم و حکمت پروردگار را جلوه میدهند. ۲- اشاره به اینکه که عالم خلقت که نشانه بارز و ظاهر آن شب و روز است علی الدوام در معرض محو و فناء میباشد (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) سوره قصص آیه آخر (كُلٌّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) سوره رحمن آیه ۲۶، و حدّ یقف ندارند.

۳- در مقام امتنان بر انسان بر آمده که در اینکه کون و فساد شب و روز تفضلی است برای بشر که شب و تاریکی را محو نمودیم و روز روشن را جلوه دادیم و در آن فوائد بسیاری نهفته: ۱- شما افراد بشر در روشنائی روز دنبال کسب و عمل بروید تا اینکه از فضل و رحمت پروردگارتان تمتع ببرید و تأمین زندگانی و امرار حیات نمائید.

۲- در پی در آمدن شب و روز، ماه و سال و هفته برای شما تعیین میگردد تا بتوانید کارهای خود را روی حساب بیاورید.

۳- شاید مقصود (از کُلِّ شَيْءٍ فَضْلَانَهٗ تَفْصِيْلًا) اینکه باشد که شب و روز زمان و مدت معلوم میگردد و بزمان و مدت اشیاء از هم تمیز داده میشود و بعدد و حساب اشیاء شماره میگردد و هر چیزی در جای خود شناخته میشود.

صفحه : ۲۸۳

وَ كَلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانَهٗ طَائِرَهٗ فِي عُنُقِهٖ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا، اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيْبًا

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- عمل هر انسانی را از خیر و شر ملازم وی گردانیدیم (که از وی جدا نمیگردد). (ابن عباس و مجاهد و قتاده) ۲- عمل هر انسانی را مثل طوق در گردنش قرار دادیم و هیچوقت از او جدا نمیشود و بنا بر عادت عرب است که عمل را تشبیه بطائر نموده‌اند مثل اینکه گویند طائر او چنین و چنان شد و مثل قوله تعالی (قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ) و قوله (إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ).

۳- طائره یمنه و شومه (خوبی و برکت او و شر و ضرر او). (حسن) ۴- مقصود حظ و نصیب او است از خیر و شر.

۵- تخصیص بگردن برای اینستکه گردن محل طوق و زینت است برای نیکوکار و نیز گردن محل غل است برای بدکار.

۶- طائر او نامه عمل او است. (ابی عبیده و قتیبی) ۷- برای هر انسانی در نفس خودش برای عملش دلیلی قرار دادیم زیرا که طائر نزد عرب اینکه است که بر اموو کائنه استدلال میکند بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که هر انسانی خودش دلیل بر نفس خود و شاهد بر او است اگر نیکوکار باشد طائرش میمون و اگر بد عمل باشد طائرش مذموم و بد خواهد بود (مجمع البیان) وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا کتاب اعمال که پیچیده شده بگردنش مثل طوق بسته شده در روز قیامت از گردنش باز میشود و نزد وی حاضر میگردد و آنچه انسان در مدت عمر دنیویش عمل نموده و در آن ثابت گردیده و تمامش احصاء و شماره شده و چیزی از آن واگذار نگردیده پس خطاب بوی میرسد که بخوان نامه عملت را.

صفحه : ۲۸۴

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيْبًا تو امروز کافی میباشی برای اینکه بحساب خود رسیدگی نمائی قوله تعالی حکایه از قول کفار فرموده وقتی نامه عملشان باز میشود گویند یا وَيَلْتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَیْرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا یعنی وای بر ما عجب نامه عملی است که کوچک و بزرگی نیست مگر نوشته شده، و نیز قوله تعالی (وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) اعمال گذشته چنان در نظر وی ظاهر و هویدا میگردد که گویا الان مشغول بآن است.

و شاید سرش اینکه باشد که آنچه انسان در ایام زندگانی خود عمل میکند و آنچه از محسنات اعمال و ملکات که از وی بروز و ظهور نموده و آنچه از اعمال و اخلاق نکوهیده که در باطن خود اندوخته گردانیده تماما بدون کم و زیاد برایش ظاهر میگردد حتی کلمه‌ئی که از دهنش خارج گردیده یا نظریکه نموده یا در قلبش چیزی خطور کرده تماما بدون کم و زیاد در دفتر آفرینش و در لوح نفس او موجود است زیرا که هیچ عمل کوچک و بزرگی از خوب و بد معدوم نخواهد گردید، و چون هنگام مرگ آدمی

میرسد دفتر اعمال و سجل احوال او بسته میگردد و در محل خود نزد علام الغیوب محفوظ میماند و در روز قیامت که آخرین سیر انسانی بشمار میرود بیک صورت وحدانی جمعی نزد وی حاضر میگردد (آنوقت بوی گفته میشود (اقْرَأْ كِتَابَكَ الْخ) بخوان کتاب خودت را، و اگر انسان از جمله ابرار و نیکوکاران بوده و اوصاف ملکوتی در او غالب گردیده همان طوری که آیه خبر میدهد (إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ) داخل در ملاء اعلا میگردد، و اگر از جمله اشرار و بدبختان باشد و در مدت عمر اوصاف حیوانی بر قلبش چیره گردیده در باره چنین کسی صادق آید قوله تعالی (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ). خلاصه کتاب انسان همان صفحه نفس وی است اگر نفس ناطقه انسانی بصفات علین آراسته گردیده در روز رستاخیز جایگاه او در محل صدق (عند

صفحه : ۲۸۵

مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) تحقق پذیرد و اگر متصف بصفات سجین گردیده و خود را بصفات فجار و اشیاء آراسته گردانیده شکی نیست که چنین کسی داخل در حزب شیاطین و مطرودین میگردد و جایگاه وی دار عذاب و دوری از رحمت حق تعالی است زیرا که حقیقت و فعلیت هر فردی از بشر بشالوده اعمال و ملکات اخلاق او تظاهر مینماید (لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى). مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى در مفردات گفته که (الوزر الثقل تشبیها بوزر الجبل و يعبر بذلك عن الائم كما يعبر عنه بالثقل قال تعالی (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً) و كقوله (وَلِيَحْمِلْنَ أُنْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أُنْقَالِهِمْ).

آیه خبر میدهد کسیکه هدایت یافت و راه سعادت و رستگاری را دریافت حقیقه فائده هدایت یافتن او عاید نفس خودش میگردد و بغایت و فائده وجودش و بسعادت عظمی خواهد رسید، و نیز کسیکه گمراه گردید آنهم ضرر گمراهیش عائد خودش خواهد گردید و هر عملی از خیر یا شرّ که از انسان ناشی گردد ملازم و همراه وی است و از او جدا نخواهد شد و وزر و وبال آن عمل هر گاه بد باشد بگردن او بسته شده و در قیامت باز میگردد و نزد وی حاضر میشود.

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا آیه ارشاد بر اینکه است که بمقتضای عدل سنت الهی بر اینکه جاری شده که بدون اتمام حجت بر احدی عذاب روا نمیدارد، و نیز از آیه میتوان استفاده نمود که در اینجا مقصود از عذاب عذاب دنیوی است نه اخروی مثل عذابهایی که بر امم پیشینیان مثل قوم عاد و ثمود یا جنگها و خونریزیها که در همین امت اسلام واقع گردیده که با ارسال رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار معجزات دانسته و فهمیده تکذیب نمودند و باولیاء الهی اذیت وارد کردند، و اکثر مفسرین گفته اند عذاب اعم از دنیوی یا اخروی میباشد.

صفحه : ۲۸۶

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَسُوا فِيهَا فحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا طبرسی در تأویل اینکه آیه چهار وجه ذکر نموده و در آخر کلامش اختیار نموده وجه اول را که خلاصه اش اینست: که وقتی ما اراده نمودیم اهل قریه‌ئی را هلاک گردانیم پس از قیام حجت بر آنها و ارسال رسل امر میکنیم (بمترفین) آنها یعنی بتمولین و رؤساء آنها بایمان و طاعت تا اینکه بر آنها حجت محقق گردد و پس از آنکه بمعاصی فاسق گردیدند عذاب بر آنها محقق میگردد و بر آنها وعید واجب میشود پس ما آنان را هلاک میگردانیم، و اینکه رؤساء را تذکر داده برای اینکه است که غیر آنها تابع آنها میباشند.

(أَمَرْنَا) سه طور قرائت شده و سیاهی قرآن همین است. دوم (أَمَرْنَا) یعنی زیاد نمودیم. سوم (أَمَرْنَا) یعنی امارت و سلطنت دادیم. و اول بفتح همزه و دوم بمد آن، سوم بتشدید میم. و دلیل و شرح اینکه سه قرائت در مجمع البیان داده شده رجوع بآن جا شود.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (كَمْ) مفعول (أَهْلَكْنَا) (مِنْ) تبیین (قرون) جمع قرن است و در مدت قرن چهار قول است: ۱- صد و بیست سال. ۲- صد سال. ۳- هشتاد سال ۴- چهل سال. و بروایتی مرفوعه هشتاد و چهل سال رسیده.

یعنی چه بسیار از قرنهای پیشین بعد از نوح مثل قوم عاد و ثمود و قرنهاییکه بین آنها بود و برای شما پدیدار است که در اثر مخالفت آنها را هلاک گردانیدیم و خدا بگناه بندگانش بینا است و در خور گناهانشان جزا میدهد و از او چیزی فوت نمیشود.

صفحه : ۲۸۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۸ تا ۲۸]

اشاره

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸) وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقَعَّدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲) وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الدُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵) وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷) وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸)

صفحه : ۲۸۸

[ترجمه]

هر کس دنیا را بخواهد ما از دنیا آن اندازه‌ئیکه بخواهیم بهر کس که ما خواهیم از طالبان دنیا می‌دهیم پس از آن جهنم را برای او قرار می‌دهیم که در آید در آن در حالیکه مذمت شده و مردود باشد (۱۸)

و کسیکه مرادش آخرت باشد و سعی و کوشش بسیار نماید در حالیکه مؤمن باشد چنین اشخاصی سعی و کوشش آنها (مقبول) و مشکور خواهد بود (۱۹)

هر یک (از دنیا طلبان و آخرت طلبان) را مدد خواهیم داد و اینکه از بخشش پروردگار تو است و عطاء پروردگار تو منع گردیده نشده (۲۰)

بنگر ما چگونه تفضیل و برتری دادیم بعضی را بر بعض دیگر و همانا مراتب و درجات آخرت بلندتر و برتری اهل آن بر یکدیگر زیادتر است (۲۱)

با خدا قرار مده خدای دیگر پس بنشین در حالیکه بنکوهش و خذلان (ابدی) مبتلا خواهی گردید (۲۲) و پروردگار تو حکم نمود که بندگان پرستش نمایند مگر او را و بوالدین خود احسان نمایند و وقتی یکی (از پدر و مادر) یا هر دو

آنها نزد تو بیبری برسند کلمه افّ بآنها مگوئید و بانگ بر آنها مزن و جواب درشت بحرف آنها نده و سخن نیکو بایشان بگو (۲۳) و فراگیر برایشان بال تذلل و تواضع را یعنی تکبر و بزرگی نکن و بگو پروردگار من بآنها رحم کن همان طوری که مرا در کودکی تربیت نمودند (۲۴)

پروردگار شما عالم‌تر است بآنچه در نفسهای شما است اگر شما صالح و شایسته باشید حقیقه خداوند آمرزنده کسانی است که (بتوبه و تضرّع) بازگشت باو مینمایند (۲۵)

و بخویشان و فقراء و رهگذران بهر یک حقشان را عطاء نما و در انفاق زیادروی منما (۲۶)

محققا تذبذیر و اسراف کنندگان برادران شیاطینند و شیطان پروردگار خود کافر گردید (۲۷)

و اگر اعراض نمودی از محتاجان بامید رحمت پروردگار خود پس بکلام نیکو و سخن شیرین با آنها حرف بزن و آنان را دل خوش گردان (۲۸)

صفحه : ۲۸۹

(توضیح آیات)

مَنْ كَانِ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ (لِمَنْ نُرِيدُ) بدل (لَهُ) بدل بعض از کل است، در اینکه آیه و آیه بعد طالبین دنیا و حظوظ عاجله را از طالبین آخرت جدا مینماید، مقصود از (عاجله) زندگانی طبیعی دنیوی و حظوظ نفسانی است و مقصود از آخرت حظوظ عقلانی و معنوی روحانی اخروی است.

و در اینکه آیات چون انسان را در عمل و اراده مختار قرار داده و همان طوری که در سوره بلد آیه ۱۱ پس از آفرینش انسان و رشد او فرموده (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) اشاره به اینکه که انسان پس از آنکه بعقل و رشد رسیده دو راه برای وی باز میگردد راه خیر و شر، راه سعادت و شقاوت، راه رسیدن بکمال نفسانی طبیعی و روحانی عقلی اینکه است که با اختیار و اراده خود هر کدام را بخواهد چون در سجه و طبیعت انسانی هر دو جهت گذاشته شده و حق تعالی در اعمال اختیاری وی را آزاد گردانیده و راه رسیدن بآنها نیز برای او باز گردانیده که خودش بدست خود و بمیلش دانسته و فهمیده هر کدام را بخواهد و بطلبد قادر متعال برای او میسر گرداند و اگر غیر از اینکه بود اختیار معنائی نداشت و نظر بعموم فضل و احسانش سائل و طالبی را ردّ نمیکند چنانچه آیه تذکر میدهد کسیکه مراد و مقصودش از اعمالش نعمتهای طبیعی دنیوی باشد بزودی بمراد و مقصودش میرسد لکن رسیدن بآرزوها را مقتید بدو قید گردانیده: یکی آن اندازه که بخواهیم و دیگر برای هر کس که بخواهیم نه برای همه طلب کنندگان، و بعبارت دیگر یکی مشیت که شاید مقصود از مشیت مصلحت نظام عالم باشد یعنی اگر خواسته او مخالف با حکمت نظام عالم نباشد، و دیگر اراده حق تعالی که و لو اینکه انسان در عمل مختار است لکن هیچ شیئی در عالم بدون اراده حق تعالی انجام نخواهد گرفت اینکه است که وقتی انسان باراده و میل خود کاری را خواست انجام

صفحه : ۲۹۰

بدهد چون اختیار بدستش داده قادر متعال اگر صلاح بداند برای وقوع آن اراده مینماید که واقع گردد.

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا طالبین دنیا دو دسته‌اند بعضی چنان دنیا و امور طبیعی آنانرا فراگرفته که اصلا منکر مبدء و معاد گردیده‌اند، و دسته دیگر بمبدء و معاد در باطن ایمان دارند لکن چون ایمانشان تحقیقی و از روی بصیرت انجام نگرفته بلکه

را بر بعض دیگر فضیلت و برتری دادیم، اشاره به اینکه که تفاوت درجات بستگی بنیت و سعی و کوشش در عمل دارد کسیکه وجهه قلبش بخدا و عالم آخرت که آخرین مرتبه کمال انسانی است معطوف گردیده (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) فضیلت و سعادت اخروی را مقید بایمان گردانیده که دانسته شود که سعی و کوشش در عمل در صورتی مثمر فائده است و درجات عالی را برای انسان ایجاب مینماید که با ایمان توأم باشد و مراتب و درجات بسته گی بمراتب ایمان دارد که هر قدر ایمان قوی تر و شدیدتر باشد درجه مؤمن بالاتر و عمل او نیکوتر میگردد و درجات اخروی او بالاتر خواهد گردید.

وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا اشاره به اینکه که آن مؤمنی که برای آخرت سعی و کوشش نموده اگر چه در دنیا نیز مورد الطاف الهی شده و در حقیقت بلند مرتبه و در مقام عالی قرار گرفته و پیوسته در معرض نفعات رحمت الهی کامیاب میگردد لکن چون دنیا جای آزمایش و عمل است و آخرت محل پاداش اینکه است که فرموده آن مؤمنی که برای آخرت سعی و کوشش میکند درجات و مقامات آخرتی او بالاتر و فضیلتش زیادت است.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا اگر چه در ظاهر خطاب برسول است که با خدا اله و معبود دیگر قرار مده که هر گاه چنین کنی در موردی واقع میگردی که مبتلا بنکوهش و خذلان گردیده‌ئی لکن البته خدای تعالی میدانسته که هرگز رسولش با او اله دیگری

صفحه : ۲۹۳

قرار نمیدهد و در اینکه صورت امر باو عقلانی نیست که چنین کاری مکن اینکه است که ممکن است در توجیه آیه گفته شود که مقصود امر بامت او باشد که پس از اعتراف بوحدت حق تعالی با او معبود دیگری قرار ندهند، و میشود آیه برای قطع طمع مشرکین فرود آمده که آنان دسیسه‌ها و تزویرهایی مینمودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در بت پرستی با خود همراه گردانند وقتی آیه برای آنان خوانده شود دیگر طمعشان قطع میگردد و یقین میکنند که هرگز رسول تابع آنها نخواهد گردید، یا اینکه مراد آنستکه ای شنونده یا ای انسان قرار نده با خدا خدای دیگری، مثل اینکه معمول است که در اول کتاب مینویسند (اعلم) و مراد هر شخص خواننده است نه شخص مخصوص.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا إِذَا مَا ان شَرَطِيَه و ماء زائده است و مضمون جمله را بنون تأکید ثقیله مؤکد گردانیده و (أَحَدُهُمَا) فاعل (يَبْلُغَنَّ) و بعضی از قراء (بیلغان) قرائت نموده‌اند.

آیه احسان پیدر و مادر را مقرون با عبادت و پرستش خود گردانیده (وَقَضَىٰ رَبُّكَ) یعنی ای محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حکم جزمی قطعی از طرف پروردگار تو چنین صادر شده که مؤمنین عبادت و پرستش نمایند مگر او را (و بواو عطف) احسان بوالدین را معطوف بر عبادت خودش گردانیده، اشاره به اینکه که همان طوری که عبادت پروردگار که آفریننده و پرورش دهنده بشر است بحکم عقل و وجدان لازم و محقق است و چون والدین نیز علت اعدادی وجود فرزندند و باضافه مربی جسم او و تربیت او میباشند بحکم عقل و شرع احسان بانان واجب است (هَيْلُ جَزَاءِ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) مخصوصاً وقتی که پدر و مادر پیری رسیدند و عاجز و ناتوان گردیدند بایستی اولاد احسان در باره آنها را مؤکد گردانند.

صفحه : ۲۹۴

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (أُفٌ) کلمه‌ئی است که دلالت بر زجر و انزجار دارد، و (نهر) زجر نمودن بصدا است آیه امر میفرماید که باید اولاد بوالدین نیکی نماید خصوصاً موقع پیری و ضعف آنها که در آنموقع بیشتر از اولادشان توقع نیکی دارند و زودتر رنج میبرند، و نهی میفرماید مبادا کلمه ناملائمی بگویند و یا در برابر آنها صدا بلند کند که آزرده خاطر گردند

بلکه بایستی با ملاحظت و سخنهاى نیکو و احسان رضایت آنها را بدست آورد، در احادیث عاق والدین یکی از گناهان کبیره بشمار آمده است.

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَیْغِرًا (خفص جناح) کنایه از کمال تواضع و کوچکی در مقابل والدین است، خدای جلیل از راه فضل و کرم باولاد امر مینماید و امر را مؤکد میگرداند که علاوه بر اینکه بایستی بوالدین احسان نمائی و بقول و عمل آنانرا نرنجانی هر قدر بزرگ منش و متمول باشی باید در مقابل آنها کمال تواضع و کوچکی را بنمائی و بطور ملاحظت و شفقت با آنها عمل نمائی نه با خشونت، و نیز اضافه بر اینها بایستی در باره آنها دعاء کنی و بگوئی پروردگار من پیدر و مادر من ترحم فرما همان طوری که مرا در کودکی تربیت نمودند.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا آیه متفرع بر آیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که یکی از خصوصیات صلحاء و مردمان شایسته چنین است که نسبت بوالدین احسان میکنند و خداوند عالم تر است بصفات باطنی شما اگر شما صالح و متصف بصفه رأفت و رحم و احسان باشید کمال مهربانى و ملاحظت و احسان بآنها را مراعات مینماید و هر گاه آنها بشما تعدی نمودند غمض عین نموده و بردباری مینمائید و در مقام انتقام برنمی آئید.

صفحه : ۲۹۵

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (واو) در (وَ آتِ عَطْفِ اسْتِ بآیه بالا (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) بالاترین حقوق در مرتبه اول حقوق خدای تعالی بر بندگانش زیرا که او تعالی علت حقیقی وجود است که اولاً- تصدیق و اعتراف بوحدانیت او نمائید و با او خدائی و الهی شریک نگردانید و در ثانی عبودیت و پرستش خود را منحصر بآن فرد متعال گردانید در مرتبه دوم احسان بوالدین که ردیف عبادت و بندگی خود گردانیده و اینکه طور بیان مبالغه در حکم را میرساند، و نیز آیه بعد از آن مشعر بر اینکه است که احسان پیدر و مادر را یکی از صفات و خصوصیات و علامات مردمان صالح بشمار آورده که مردمان صالح چنینند که پیدر و مادر نیکى میکنند.

در مرتبه سوم که آن نیز چند مرتبه دارد: مرتبه اول خویشان که بایستی هر کدام را بجا و درجه خود حق آنها را اداء نمود، پس از آن فقراء و مستمندان و ابن سبیل یعنی راهگذران که در سفر محتاج گردند و لو آنکه در وطن خود غنی و ثروت مند باشند. خلاصه مسئله حقوق و درجات آن یکی از مطالب بزرگ و مهم قانون شرع اسلام است که اگر کسی بدرستی مراعات حقوق را بنماید دین و دنیای او اصلاح خواهد گردید و حکم و ترتیب و اندازه آن در علم فقه تعیین گردیده.

وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (تبذیر) مأخوذ از تفریق و بمعنی پراکنده کردن است، و شاید مقصود اینکه باشد که مال خود را در غیر مصرف عقلائى و شرعى پراکنده مگردان لکن میتوان حکم را تعمیم داد که مطلق اسراف مال را شامل گردد و شاهد بر آن قوله تعالی خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده موقعیکه بروایت مشهور پیراهن خود را بسائل میدهد (وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا) و نیز آیات دیگری که دلالت دارد بر نهی مطلق اسراف در عمل و لو عمل خیر باشد زیرا چون فضیلت روی نقطه وسط اعتدال واقع گردیده

صفحه : ۲۹۶

اینکه است که هر عمل و کار خیری که در حدّ وسط قرار گرفته باشد آن خیر و خوب و قابل تمجید و ستایش است لکن عمل هر قدر نیکو بنظر آید وقتی از حدّ وسط منحرف گردید بطرف افراط یا تفریط نیکوئی خود را از دست میدهد و قبیح میگردد، بین در صورتی که احسان و انفاق و مخصوصاً نسبت بفقراء چقدر بنظر نیکو می آید، بلکه میتوان گفت که از بالاترین صفات ارجمند

انسان بشمار می‌آید با اینکه حال از تبتیر و اسراف در آن نهی فرموده.

إِنَّ الْمُمِدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا حَكْم تبتیر و اسراف را مؤكّد گردانیده که تبتیر کنندگان برادران شیاطینند و عمل شیطان چنین است که بنعمت پروردگار کفران میکند.

شاید اشاره باین باشد که چون مال یکی از نعمتهای الهی است که در مصرفی که برای آی بوی کرامت شده صرف بنماید و کسیکه نعمت الهی را در غیر مصرف صرف بنماید چنین کسی عملش عمل شیطانی است یعنی عملش شبیه بعمل شیطان است هم در صورت و هم در اثر زیرا که آن ملعون در اثر کفران نعمت خود را از آن مقام عالی واژگون گردانید، و تبتیر و اسراف کننده در مال یا در غیر مال نیز چنین است که دیر یا زود نعمت از دستش گرفته خواهد شد.

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ بَغْيًا رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَعَلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيَسُورًا در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند گاهی فقراء صحابه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیزی می‌طلبیدند که حاضر نبود حضرت شرم مینمود که جواب منفی بآنها بدهد و در مقام طلب برمی‌آمد که از جایی بآنان برساند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که هر گاه از تو چیزی می‌طلبند تو از آنها اعراض نما و برحمت پروردگار خود امیدوار باش که از جایی بتو برساند و بسخن نیکو با آنها تکلم نما و آنها را امیدوار کن که بزودی خدا کار شما را آسان میگرداند و روزی شما را وسیع میکند.

و بقول دیگر اگر اعراض نمودی از کسانی که در آیه بالا باعطاء آنها مأمور

صفحه : ۲۹۷

گردیدی و چیزی نداری بآنها بدهی و شرم میکنی آنها را رد کنی بسخن نرم بآنها وعده بده اینکه بود که پس از نزول آیه چون سؤال میکردند و چیزی موجود نبود میفرمود (یرزقنا الله و ایاکم من فضله) یعنی خدا ما و شما را از فضل خودش روزی بدهد.

صفحه : ۲۹۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۹ تا ۳۸]

اشاره

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (۲۹) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا (۳۱) وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَرَبُّوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵) وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْئَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸)

صفحه : ۲۹۹

[ترجمه]

ای محمّد نه دست خود را بگردن خود بسته انداز (که هیچ انفاق نکنی) و نه چنان باز کن (که بحد اسراف برسد) و بنشیننی در حالیکه ملامت شده و برهنه باشی (۲۹)

همانا پروردگار تو روزی هر کس را بخواهد می‌گشاید و روزی هر کسی را بخواهد تنگ میکند زیرا که او بمصالح بندگانش دانا و بینا است (۳۰)

و از ترس فقر اولاد خود را نکشید ما آنها و شما را روزی میدهیم همانا کشتن آنها خطای بزرگی است (۳۱)
و بزنا نزدیک نگردید زیرا که زنا کار زشت و راهی است ناپسند (۳۲)

و مرتکب نشوید قتل نفسی را که خدا حرام کرده مگر بحق و کسیکه کشته گردد در حالیکه مظلوم باشد ما برای ولی او تسلط قرار دادیم و باید ولی در قصاص و خونریزی اسراف ننماید همانا ما ولی را استیلاء دادیم (بر قصاص) (۳۳)

و نزدیک مال یتیم نشوید مگر بآن طوری که آن نیکوتر باشد تا موقعیکه یتیم بحد رشد رسد و بعهدی که بسته‌اید وفا کنید زیرا حقیقه (در قیامت) سؤال کرده میشود (۳۴)

و هر چه را که بکیل وزن میکنید تمام بدهید و بترازوی مستقیم (عدالت) بسنجید چنین کار برای عاقبت شما بهتر و نیکوتر است (۳۵)

و بر آنچه علم بآن نداری ثابت مباش زیرا که گوش و چشم و دل نزد حق تعالی مسئولند (۳۶)
و متکبرانه بر روی زمین راه مرو زیرا که تو نتوانی زمین را بشکافی و هرگز نتوانی بلندی کوهها بررسی تمام اینها نزد پروردگار تو گناهست و ناپسند (۳۸)

صفحه : ۳۰۰

[توضیح آیات]

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعِدَ مَلُومًا مَحْسُورًا در کتاب کافی از عجلان چنین روایت شده که گفته من نزد ابی عبد الله علیه السلام بودم سائلی آمد و نزد آنحضرت مکیلی بود که در آن خرما بود آنحضرت دستش را از خرما پر کرد و باو داد پس از آن مرد دیگری آمد و سؤال نمود و ایستاد باز حضرت مشتی خرما گرفت و باو داد پس از آن باز شخص دیگری آمد چون خرما طلب نمود آنحضرت فرمود خدا ما و تو را روزی بدهد.

پس از آن فرمود کسی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلب نمینمود مگر اینکه بوی عطاء میکرد زنی پسر خود را خدمت حضرت فرستاد و بوی چنین دستور داد که اگر آنحضرت گفت چیزی نزد من نیست بگو پیراهنت را بمن بده پسر وقتی پیغام مادرش را آورد حضرت پیراهنش را گرفت و نزد او انداخت، و در نسخه دیگر (و اعطاه) یعنی بوی عطاء نمود پس خدای تعالی او را ادب نمود و گفت (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ) تا آخر آیه. (تفسیر المیزان) خلاصه آنکه شأن نزول آیه هر چه باشد خداوند رسولش را نهی میفرماید از اسراف و زیادروی در انفاق بطوریکه فقر و بی چارگی و احتیاج بیاورد و وقتی که در اسراف نمودن در انفاق نهی داشته باشد در تبذیر و صرف کردن مال در غیر موقع بطریق اولی نهی دارد زیرا که هر دو قسمش مذموم است و حدّ وسطش مطلوب آنهم در انفاق نه در تبذیر و تبذیر و لو دیناری باشد تا مطلوب است و تبذیر کننده بحکم عقل و

شرع از طریق انسانیت مطرود گردیده بلکه میتوان گفت تَبذیر کننده از زمره عقلاء خارج و در تعداد مجانین بشمار میرود زیرا که شکی نیست که مال بقدر رفع احتیاج مطلوب است و فاقد آن مثل آدم دست بسته می‌ماند که هیچ کار و عمل از آنچه صلاح دین و دنیای وی و دیگران است از دستش

صفحه : ۳۰۱

برنمی‌آید و اگر چه تحصیل علم بهتر از تحصیل مال است لکن اوّلاً تحصیل علم بدون بذل مال باسانی حاصل نمیگردد و در ثانی چنانچه گفته‌اند (من لا معاش له لا معاد له) تا راه معاش انسان تأمین نگردد و از دغدغه طبیعی آرام نباشد نمیتواند نه اصلاح نفس خود نماید و نه کار دیگران را انجام دهد گویا منسوب بفاضل هندی یا فخر رازی است که گفته (چنین بتجربه معلوم شد در آخر حال که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال).

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا آیه مربوط بآیه بالا است و ارشاد بحکم عقل مینماید که چون قبض و بسط امور عالم بدست مربّی و آفریننده موجودات است که از روی خیر و مصلحت برای هر کسی اندازه و حدّی تقدیر کرده اینکه است که روزی بعضی را وسیع میگرداند زیرا که آن بحال مخلوقات خود بینا و آگاه است و نسبت ببعضی تنگ میگرداند آنهم نه از روی بخل بلکه صلاح او را در آن می‌بیند و تو یک مخلوق ضعیف محتاجی میباشی البته برای اینکه بخالق خود تأسی نمائی و مظهر صفت جود اله خود گردی بایستی بخل نورزی و بقدریکه بطرف افراط و تفریط نرود بمستحقین انفاق بنمائی لکن نه بقدریکه خودت محتاج شوی اینکه طور عمل خلاف عدل و خلاف طریق انسانیت است اینکه است که خدای رحمان از زیادروی در انفاق نهی فرموده و همین طوری که حفظ جان و ناموس را واجب گردانیده حفظ مال را نیز واجب نموده و خداوند بحال بندگان خود از فقر و غناء بینا و آگاه است.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا دوم از منهیات در اینکه آیات کشتن اولاد است که تخصیص بذکر داده و (بواو) عطف بآیه بالا- داده و کشتن اولاد را خطاء بزرگ و از گناهان کبیره بشمار آورده، و شاید شأن نزولش عمل منکر اعراب زمان جاهلیت باشد که آنها از ترس فقر چنانچه آیه مشعر بآن است دختران خود را میکشند مخصوصاً اعراب

صفحه : ۳۰۲

متکبر اولاد دختر را ننگ میدانستند و آن اطفال بی‌گناه را چنانچه گفته‌اند در حین تولّد یا بعد گودالی حفر مینمودند و زنده او را در آن گودال انداخته و خاک روی او میریختند که هم از نفقه آن خلاص گردند و هم ننگ آنها نباشند وقتی اینکه آیه را با آیه بالا که متضمن نهی از اسراف و تبذیر است جمع کنیم از مجموعش چنین استفاده نمود که بقدریکه اسراف و تبذیر در مال و صرف کردن مال را در غیر محل مذموم و خلاف عمل عقلانی است قبض نمودن و تنگ‌گیری در مورد عقلانی نیز بسیار مذموم است زیرا که بخل و تنگ‌گیری در مورد لزوم از بدترین اوصاف رذیله و نکوهیده انسانی بشمار میرود، و نیز تنگ‌گیری از ترس فقر مخصوصاً نسبت باولاد اضافه بر اینکه خست و رذالت نفس را میرساند دلالت بر عدم اعتماد برزاقیت قادر متعال دارد کسیکه متفطن نباشد که (هر آنکس که دندان دهد نان دهد) چنین کسی در معرفت بمقام ربوبی ناقص خواهد بود وقتی معلوم شد که دو طرف افراط و تفریط در انفاق مذموم است ثابت میگردد که حدّ وسط که آنرا سخاوت نامند مطلوب خواهد بود.

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا سوم از منهیاتیکه در اینکه آیات تذکر داده عمل قبیح زنا است که آنرا فاحشه نامیده زیرا که زنا نزد عقلاء و دانشمندان علاوه بر قبح ذاتی آن یک عمل منکر و رکیک و زشتی مینماید و همین طوری که آیه خبر

میدهد فاعل آن بد راهی را اختیار نموده که از طریق درستی و انسانیت عدول نموده و بیراهه رفته زیرا چیزی که سبب قطع نسب و ابطال ارث و قومیت و بسیار مفساد دیگر که بر آن مترتب میگردد همان عمل زنا است.

در مجمع البیان شیخ طبرسی رحمه الله علیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت، اما سه در دنیا: ۱- نور صورت را میبرد. ۲- روزی را قطع میکند. ۳- عمر را کوتاه میگرداند. و اما آن سه خصلت در آخرت:

صفحه: ۳۰۳

۱- غضب پروردگار. ۲- سختی حساب. ۳- دخول در آتش یا خلود در آن.

(پایان) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ چهارم از آنچه در اینکه آیات نهی فرموده قتل نفس بغیر حق است مثل کشتن مؤمن یا ذمی یا معاهد مگر بحق مثل قصاص یا ارتداد یا آنچه در شرع اسلام حد کشتن برای آن تعیین شده و قتل بنا حق یکی از گناهان کبیره موبقه بشمار میرود.

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا کسیکه مظلومی را یعنی بدون حق کشت ولی او و وارث او اولاد باشد یا غیر آن بر قاتل تسلط پیدا مینماید و حکم دست آنهاست اگر بخواهند روی میزان شرع مطابق حدودی که تعیین شده قصاص میکنند و اگر بخواهد دیه بگیرد و اگر بخواهد عفو میکند مختار است و اگر ولی مقتول قصاص اختیار نمود نباید اسراف در آن نماید یعنی بهمان نحوی که قاتل مقتول را کشته وی را بکشد نه اینکه زجری زیادت بر وی وارد نماید.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ پنجم از امور شرعی که در اینکه آیات تذکر داده بکلمه (لا تقربوا) بشدت نهی میکند که نزدیک مال یتیم نشوید مگر بوجه احسن نیکوتر (احسن) افعال التفضیل است و اهمیت حفظ و حراست مال یتیم را میرساند اینکه است که فرموده نزدیک آن نشوید مگر با نظوریکه نیکوتر باشد یعنی طوری عمل کنید که هم مال او باقی ماند و هم معاش او تأمین گردد مثل اینکه ولی و قیم مال ایتام را هم حفظ نمایند و هم بکاری که صلاح میدانند بزنند که ربح داشته باشد و اصل مال تمام نشود تا وقتی که یتیم بحد رشد و بلوغ برسد آنوقت مال او را بدستش بدهند و در سوره نساء آیه ۱۰۱ خوردن مال یتیم را از گناهان کبیره موبقه بشمار آورده قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا).

صفحه: ۳۰۴

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ششم- شاید مقصود از عهد معنی اعم باشد، عهد خدا با بندگان از تکالیفی که برای آنها مقرر گردانیده، یا عهدی که بندگان با خدا می‌بندند از نذر و عهد و قسم، یا عهدی که مؤمنین بین خودشان قرارداد مینمایند که از تمام اینها سؤال میشود.

از سلمی نقل میکنند که گفته بر جوارح آدمی خدای تعالی عهدهائی و آدابی از فرائض بسته که باید بآن عمل کند و بر دل او آدابی اس از خوف و خشیت و بر روح او است که از مقام قرب دور نشود و کیست که از عهده اینکه عهد برآید، و در کتاب کنز گفته اینکه آیه از دو جهت بر وجوب عهد دلالت دارد یکی از صیغه امر (أوفوا) زیرا که امر برای وجوب است، دوم از عهد سؤال خواهد شد و از غیر واجب سؤال نخواهند کرد پس وفاء بعهد واجب است.

(منهج الصادقین) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ وَ زُنُوبًا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا هفتم- (القسطاس) بضم قاف و کسر آن بمعنی میزان است، و بقولی لفظ رومی است که معرب شده، و بقولی عربی است و بمعنی قسط و عدل آمده خلاصه در اینکه

آیه امر فرموده که در کیل و میزان بدرستی عمل کنید و وقتی جنسی را بکیل و وزن در آوردید روی میزان مساوی و مستقیم و عدل قرار دهید.

در اینجا امر فرموده که در معامله وقتی بکیل یا وزن در آوردید بمیزان مستقیم بسنجید و در سوره مطففین کم فروشان را تهدید مینماید (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ).

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (قفو) بمعنی پیروی کردن اثر است و از اینکه ماده است (قیافه) و در مفردات گفته یعنی حکم نکن بقیافه و گمان یعنی بر آنچه علم نداری ثابت مباش

صفحه : ۳۰۵

و نهی در آیه (وَلَا تَقْفُ) اطلاق دارد و شامل میگردد تمام افعال و اقوال و اعمال و اعتقادات و آنچه را که انسان در روش زندگانش با آن سر و کار دارد و باید در مقام عمل در آورد و ترتیب اثر بر او بنماید.

در مجمع البیان چنین گفته (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) یعنی نگو شنیدم و نشنیده باشی و نگو دیدم و ندیده باشی و نگو دانستم و ندانسته باشی.

(این عباس و قتاده) و بقولی وقتی کسی از تو گذشت در پشت سر او کلامی مگو و غیبت او را مکن. (از حسن) و بقولی آن شهادت زور است. (محمّد بن حنفیه) و اصل اینکه است که آیه عام است و شامل میگردد هر قول و فعل یا عزمی که بدون علم باشد پس گویا خدای سبحان فرموده نگو مگر چیزی را که میدانی جایز است گفته شود و نکن مگر آنچه را میدانی که جایز است بکنی و معتقد مشو مگر آنچه را که میدانی جایز است معتقد باشی. (پایان) خلاصه از آیه استفاده میشود که نباید بدون علم و دانش پیرو کاری گردید بلکه باید تابع علم شوید.

و نیز آیه دلالت واضح دارد که در هیچ موردی بظن و تخمین نباید قناعت نمود حتی در فروع مگر اینکه بدلیل عقلی فروع در جائیکه تحصیل یقین میسر نباشد از عموم اطلاق آیه خارج میگردد زیرا عموم مردم اگر بخواهند در تمام فروع احکام شرع از مدارک حکم بدست بیاورند عسر و حرج ایجاب میکند مثل مریضی که خودش علم طب ندارد مجبور است که رجوع بطیب حاذق نماید و لو بظن زیرا که یقین برای او میسر نیست، اما در غیر فروع یعنی در اعتقادات و راجع بامور دیگر از آنچه بگوش میشوند از اقوال یا بچشم چیزی می بیند و بدون علم و دانش بر آن ترتیب اثر میدهد یا چیزی نسبت بکسی در قلبش خطور میکند تمام اینها تحت اطلاق (لَا تَقْفُ) باقی است یعنی آیه بطور اطلاق نهی مینماید از عمل کردن

صفحه : ۳۰۶

بدون علم خواه عمل ناشی از اعمال بدن باشد یا عمل درونی مثل اعتقادات و آنچه بذهن خطور مینماید که بدون علم و یقین نباید آثار علم بر آن بار کنی.

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا (أُولَئِكَ) اشاره بسمع و بصر و فؤاد است و (عَنْهُ) در موضع فاعل یعنی از هر یک از آنها سؤال میشود، تخصیص بعد از تعمیم است اول آیه (وَلَا تَقْفُ) عموم دارد و تمام قوای مدر که انسانی را از چشم و گوش و دل و باقی قوی را شامل میگردد که در مدرکاتش بدون علم باید اثر بار نکند و ذیل آیه شاید اشاره باشد بعمل شخصی هر یک از اینکه قوی و مشاعر که موقع حساب و تحت مؤاخذه واقع میگردند، و ممکن است که آیه دو طور توجیه شود: اول اینکه طور که از انسان راجع باین قوای سه گانه چشم و گوش و دل سؤال میشود که چه دیدید و چه شنیدید و چه در قلب تصور نمودید که مسئول خود انسان باشد که از مدرکات آن سؤال میشود.

دوم بعید نیست که گفته شود از خود اینکه اعضاء سؤال میشود و آنها بایستی اعمال خود را در حضور سلطان عادل ارائه دهند زیرا چنانچه از آیات دیگر مثل قوله تعالی در سوره یس آیه ۵۵ فرموده (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) و نیز بدلالات قوله تعالی که قیامت را دار الحیوان نامیده، سوره عنکبوت آیه ۶۴ (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) و بقرینه (أُولَئِكَ) و ضمیر (عَنه) که برای ذوی العقول میآورند از اینکه آیات چنین مفهوم میگردد که قیامت روزی است که اشیاء بی جان، جان میگیرند و آن حیاتی که در کمون اشیاء مخفی بوده چون در آنوقت بکمال میرسند حیات پیدا میکنند و در موقع سؤال واقع میگردند و زنده میشوند حتی اعضاء بدن آدمی که هر یک مدرکات خود را ارائه دهند.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا دستور اخلاقی است و اشاره به اینکه که در تمام اعمال و اقوال و حرکات و سکناات

صفحه : ۳۰۷

افراط و تفریط در هیچ عملی مطلوب نیست و خدای تعالی در اینکه آیات بندگان خود را ادب مینماید و طریق وسط و میانه روی را بآنها میآموزد و در اینکه آیه نهی نموده از اینکه انسان در زمین متکبرانه و خرامان راه برود و وی را بعجز خود میآگاهاند که تو از اینکه طور راه رفتن نه زمین را توانی بشکافی و نه قدرت داری که بتناول و سر بلندی خود بکوهها برسی، و اینکه مثل است که خدا زده یعنی ای انسان زمین را بتکبر خود نمی شکافی و بتناول و سر کشی خود بکوهها نمیرسی.

كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (كُلُّ ذَلِكْ) اشاره بتمام منهیاتی است که در آیات بالا اشاره بآنها شده که تمام اینها نزد پروردگار تو گناه و نارواست.

صفحه : ۳۰۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۹ تا ۴۸]

اشاره

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹) أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰) وَلَقَدْ صَدَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَہِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳)

تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتِ السَّعْيُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّه كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴) وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) انظر كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلاً (۴۸)

صفحه : ۳۰۹

[ترجمه]

اینکه است از آنجیزهائیکه از حکمت بسوی تو وحی نمود پروردگار تو و با خدا خدای دیگر قرار مده که در جهنم انداخته شوی در حالیکه ملامت زده و از رحمت خدا رانده شده باشی (۳۹)

آیا پروردگار شما برگزید شما را بپسران و از ملائکه برای خود دختران انتخاب نمود حقیقه شما قول و کلام عظیمی میگویند (۴۰) و محققا ما در اینکه قرآن مکرر بیان نمودیم براثت خود را از اولاد برای اینکه متذکر گردند (و با اینکه حال) زیاد نکرد (اشقیاء را) مگر نفرت و دوری از حق (۴۱)

ای محمد (ص) بگو اگر با خدا خدایان دیگری باشد اینکه طوری که مشرکین میگویند در اینکه صورت طلب میکردند راهی را برای دفع او (۴۲)

خدا منزله است و برتر است از آنچه باو نسبت میدهند برتری بزرگی (۴۳)

تسبیح و تقدیس میکند او را آسمانهای هفت گانه و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است و نیست چیزی مگر اینکه تسبیح میکند بحمد او و لکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید بدرستی که او بردبار و آمرزنده است (۴۴)

ای رسول اکرم هنگامیکه تو قرآن را قرائت میکنی ما قرار میدهیم بین تو و بین آنهائیکه بآخرت ایمان نیاورده اند پرده و حجابی که مستور است از دیدن آنها (۴۵)

و ما قرار دادیم بر قلبهای کافرین پوششی (که مانع از فهم حقایق قرآن باشد) و در گوشهای آنان سنگینی قرار دادیم و وقتی پروردگار خود را بوحدت یاد میکنی نفرت نموده و بیستهای خود برمیگردند (۴۶)

ما عالم تریم بآنچه آنها از قرآن استماع مینمایند زیرا بسوی تو استماع مینمایند در حالیکه با هم نجوی میکنند در آنهانگام ستمکاران میگویند شما متابعت نمیکنید مگر مردی را که سحر کرده شده است (۴۷)

بین چگونه برای تو مثالهایی زدند پس اینکه (کافرین) گمراه گردیدند و دیگر قدرت بر یافتن راه ندارند (۴۸)

صفحه : ۳۱۰

(توضیح آیات)**اشاره**

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ذَلِكَ اشاره بآیات بالا است از واجبات و مستحبات و محرمات که تمام اینها از چیزهائی است که مشتمل بر حکمت است و از طرف پروردگار بر تو فرود آمده اشاره به اینکه که گمان نشود تو از پیش خود وضع قوانین نموده‌ای قانون گذار خدا است و بایستی از طرف حق تعالی وضع گردد و تو از طریق وحی قانون عدل را در بین مردم اجراء میگردانی.

(وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) در اینکه آیات اینکه آیه دو بار تکرار شده یک دفعه در اول شروع باحکام و دیگر در اینجا که آخر است، اشاره باین است که توحید اصل تمام احکام و قوانین است اینکه است که در ابتداء و اختتام احکام نهی از شرک فرموده اول نتیجه بد دنیوی شرک را خاطر نشان کرده (فَتَقَعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا) و در اینجا عقوبت اخروی را تذکر میدهد (فتلقى في جهنم ملوما مخذولا).

یعنی اگر با خدای یکتا خدای دیگری قرار دادی از مقام خودت میافتی و در جهنم واقع میگردی در حالی که ملامت زده و مردود میباشی.

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا اینکه آیه تأیید مینماید توجیهی را که در آیه بالا گفته شد (وَلَا تَجْعَلِ مَعِ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) که اگر چه ظاهراً خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است لکن در واقع تهدید مشرکین است آنهایی که با خدا خدایان دیگر قرار دادند چنانچه در اینکه آیه بهمزه انکاری در مقام مذمت و سرزنش کفاری برآمده که ملائکه را دختران خدا مینامیدند و اینها سخن بزرگی میگویند که از روش عقلی خارج است.

صفحه : ۳۱۱

وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا در مفردات راجع بمعنی صرف چنین گفته (الصرف) رد چیزی است از حالی بحالی یا تبدیل گردانیدن لفظی است بغير معنی خودش یا اینکه گفته شود تبدیل مثل تصریف است در تکثیر و بیشتر گفته میشود تصریف گردانیدن شیئی است از حالتی بحالت دیگر و از امری بامر دیگر (و تصریف الريح) گردانیدن ریح است از حالی بحالی قال تعالی (وَصَيَّرَفْنَا الْآيَاتِ) (وَصَيَّرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ) و بهمین معنی است (تصریف الکلام و تصریف الدراهم) (پایان) (صَيَّرَفْنَا) آیه اشاره به اینکه که ما یعنی حق تعالی در آیات قرآن راجع بوحدت اله دلائل بسیار و تنبیهات بی شماری از قصص و حکایات گذشته گان و وعده رحمت برای مطیعین و وعید و تهدید بعداب نسبت بمشرکین و عاصین به بیانات مختلف بیان نمودیم تا اینکه کفار اندرز و پند گیرند و عوض اینکه آنان بآیات قرآنی متعظ گردند میرمند و فرار میکنند.

قُلْ لَوْ كَان مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا خطاب برسولش نموده و آیه ارشاد باین است که باین مشرکین بگو اگر شما گمان میکنید با خدا خدایان و آلههائی باشند رجوع بعقل خودتان نمائید تا اینکه بحکم عقل یادآور شوید که آن خدایان نیز بایستی صاحب عرش و مملکت و دستگاه خدائی و دارای مخلوقات بسیار باشند و شمائی که نسبت بندگی نآن خدایان میدهد بایستی در مقام طلب برآئید که راهی بسوی عظمت عرش او پیدا نمائید.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- (يَقُولُونَ) بجمع غائب، یا (تقولون) خطاب بجمع حاضر نموده که اگر بگمان شما مشرکین با خدا آلههائی باشد همانا بایستی آنان راهی بسوی قرب صاحب عرش پیدا نموده و نظر بعلم آنها بعلو و عظمت او طلب نزدیکی باو بنمایند. (مجاهد و قتاده)

صفحه : ۳۱۲

۲- و اکثر مفسرین در معنی آیه گفته‌اند بایستی که آلهه راهی بسوی صاحب عرش پیدا نمایند که با او نزاع و جدال کنند زیرا چون الاهان در صفات ذاتی مثل (قوت و قدرت) متساوی میباشند باید با هم بجنگند تا کدام غالب گشته و مملکت مخصوص بخودش گردد و بازگشت اینکه توجیه بدلیل تمانع است (مجمع البیان) لکن آن وجه اول نزدیک تر بواقع مینماید زیرا که ظاهراً مشرکین آلهه خود را مطابق واجب الوجود مبدء عالم نمیدانستند بدلیل اینکه وقتی از آنها از چگونگی بتها سؤال میشد میگفتند ما اینان را عبادت مینمائیم (لِيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) برای اینکه بخدا نزدیک گردیم زیرا بگمان فاسدشان گمان میکردند خداوند امور عالم و نظام خلقت را محول بآنها گردانیده و آنان مقام و منزلتی نزد خدای تعالی دارند که عبادت اینها قرب بحق را ایجاب مینماید اینکه بود که از آنها استمداد می طلبیدند، و شاید آیه برای رفع توهم آنها تذکر میدهد اگر اینها مقامی نزد خدای تعالی داشته باشند

بایستی راهی بسوی قرب او پیدا نمایند و از او استمداد جویند و چون چنین نیستند نباید باینها توسل و استمداد بجوئید و باین وجه اینکه دلیل دیگری میشود غیر از دلیل تمنع و غیر از آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) زیرا که آنها دلیل بر بطلان تعدد واجب الوجود و مبدء عالم میباشد و اینکه دلیل بنا بر اینکه بیانی که شد دلیل بر بطلان آلهه میشود یعنی دلیل بر اینکه میشود که موجد عالم همان مربی و ناظم عالم است همین طوری که در اصل خلقت محتاج بشریک و معاون در آفرینش و تقدیر نیست چنین است در تدبیر عالم که بقدرت ازلی خود میآفریند و بقوت و قاهریت و علم بصلاح روزی میدهد و پرورش دهنده مخلوقاتست کسی را در مملکت و سلطنت او راهی نیست.

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا اینکه آیه تأیید مینماید توجیهی را که در آیه بالا شده یعنی مبدء عالم منزّه

صفحه : ۳۱۳

و بلند مرتبه تر است از آنکه مشرکین باو نسبت میدهند که در تدبیر و نظام عالم معاون و کمک گرفته باشد و امور عالم را محوّل بغیر نماید به (عُلُوًّا كَبِيرًا) کلام را مؤکّد میگرداند و اشاره به اینکه که علوّ و عظمت و کبریائی او بقدری عظیم است که تمام موجودات خواه ملک باشد یا انسان یا ماه و خورشید و اوضاع سماوی در مقابل عظمت و اقتدار او هیچ مینمایند چگونه کسی را قدرت باشد که در مملکت او تصرّف نماید هرگز چنین نخواهد بود.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ در اینکه آیه تصریح فرموده که تمام موجودات از آسمانهای هفت گانه و نیز زمین و آنچه در آسمانها و زمین است همگی تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند و بزرگی و عظمت آفریننده و مربی خود را میستایند، و بعد کلام را میگرداند و بطور عموم بشر تذکر میدهد که نیست چیزی مگر اینکه او را از صفات ممکنات تنزیه میکند و بحمد او را ستایش مینماید.

اشاره به اینکه که تمام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و موجودات عالی و دانی همه و همه خدای تعالی را از صفات و نواقص امکانی تنزیه مینمایند و او را بصفات جلال و جمال ستایش میکنند.

(سخنان مفسرین در وجه چگونگی حمد و تسبیح موجودات)

۱- معنی تسبیح در اینجا دلالت بر توحید خدا و عدل او است و اینکه در الهیت برای او شریکی نیست و اینکه طور تسبیح جاری مجرای تسبیح بلفظ است و بسا میشود که تسبیح از طریق دلالت قوی تر است زیرا که آن مؤدّی بعلم میگردد (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) یعنی نیست شیئی از موجودات مگر اینکه خدا را تسبیح میکند از جهت آفرینش خود زیرا که هر موجودی غیر از خدای قدیم حادث است و حدوث میکشاند حادث را و میخواند او را بتعظیم و ستایش قدیم زیرا که حادث محتاج بصانعی است که از حیث صنع غیر مصنوع باشد و صنعت حادث دلالت دارد بر صنعت آن قدیم تعالی که بذاته از کلّ ما سوی بی نیاز است و بر او

صفحه : ۳۱۴

جایز نیست آنچه که بر حادث جایز است. (طبرسی) ۲- و بقولی (يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) یعنی نیست چیزی از زنده‌ها مگر اینکه تسبیح و ستایش میکنند بحمد او. (حسن) ۳- و بقولی دیگر هر شیئی بطور عموم از وحوش و طیور و جمادات خدا را تسبیح و ستایش مینمایند حتی صریر درب و خریر آب یعنی صدای باز شدن درب و جاری شدن آب. (ابراهیم و جماعتی) وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ

تَسْبِيحُهُمْ یعنی شما کیفیت تسبیح موجودات را نمی‌فهمید زیرا که در آنها تعقل نمیکنید تا چگونگی دلالت آنها را بر توحید بدانید (إِنَّهٗ كَانَ حَلِيمًا) یکی از صفات جمال الهی حلم است، خدا حلیم است اینکه است که بشما در مجازات بر کفرتان مهلت داده (عَفُورًا) وقتی توبه نمودید و بازگشت باو کردید شما را می‌پذیرد. (مجمع البیان) ۴- بعضی از مفسرین چنین گفته تسبیحی را که در آیه ثابت مینماید برای تمام اشیاء آن تسبیح بمعنی حقیقی است که در کلامش برای تمام موجودات از آسمانها و زمین و آنچه در آنها است محقق و مکرر گردانیده و در آیات مواردی را تذکر داده که نمیتوان حمل کرد مگر بر حقیقت مثل قوله تعالی (وَ سَبَّحْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ) سوره انبیاء آیه ۷۹، و قوله (إِنَّا سَبَّحْنَا الْجِبَالِ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ) سوره جن آیه ۱۷، و قوله تعالی (يَا جِبَالُ أُوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ) سوره سبأ آیه ۱۰، پس معنی ندارد که حمل شود بر تسبیح بلسان حال.

و از روایات بسیار از طریق شیعه و سنی استفاده میشود که هر یک از اشیاء را تسبیح خاصی است و از جمله آنها روایتی است که ریک در کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح گفته. (تفسیر المیزان) ممکن است نظر بجمع بین آیات و اخباری که در خصوص تسبیح موجودات

صفحه : ۳۱۵

رسیده گفته شود مقصود از تسبیح نمودن موجودات معنائی باشد اعم از ترتیب حروف و کلمات و اعم از نطق و کلام مسموع و غیر آن و آن غیر از مطلق دلالت بر صنع آنها است و آن کلام مخصوصی باشد که هر نوعی از موجودات بحسب خلقت مخصوص بخودشان و بقدر دانششان تسبیح خاصی دارند که از غریزه و دانش مخصوص بخود مبدء وجودشان را تسبیح و ستایش میکنند باین طور: آنهائیکه صاحب نطقند بنطق و صدای مخصوص بخودشان و آنهائیکه صدائی از آنان مسموع نیست در علم و غریزه خود رو بمبدء دارند و از او بقاء و روزی می‌طلبند زیرا که در محل خود ثابت گردیده و اینکه آیات نیز مشعر بر اینکه است که علم در تمام موجودات سریان دارد مثل وجود اینکه است که هر موجودی بقدر قوت وجودش صاحب علم و ادراک است و لو اینکه علم بعلم خود نداشته باشد قوله تعالی حکایه از اعضاء انسان و شهادت آنها بر علیه او (قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) و میشود اینکه معنی را از قوله تعالی (لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) استنباط نمود، اشاره به اینکه که تمام اجزاء عالم تسبیح میکنند و شما افراد بشر کیفیت تسبیح آنها را نمی‌فهمید (و الله العالم باسرار کلامه).

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا زمانی که تو میخوانی ای پیغمبر قرآن را قرار میدهم ما میان تو و آنهائیکه ایمان بآخرت ندارند پرده‌ئی که از نظرها مستور است که تو را نبینند چنانکه آنها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عبور میکردند و او را نمیدیدند، و بعضی گفته‌اند اسم مفعول بمعنی اسم فاعل است یعنی حجابی که ساتر باشد بین تو و آنها. و شاید مقصود از حجاب محجوبیت باطن آنها باشد از فهم معانی و اسرار مندرجه در قرآن و اشاره به اینکه که آنهائیکه بآخرت ایمان ندارند در حجاب منیت و خودپسندی واقع گردیده و آن حقیقت انسانیت آنها در پس پرده حجاب قوای حیوانی آنها پوشیده گردیده.

صفحه : ۳۱۶

وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَ لَوَا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا اینکه آیه مؤید توجیه دوم است که در آیه بیان شد که شاید در مقام بیان حجابی باشد که بین پیغمبر و آنهائی که بآخرت ایمان ندارند بر آمده که آن حجاب پوششی است که منشأ آن انکار و لجاجت کافرین است که چون آنان دانسته و فهمیده برای استماع قرآن حاضر نگردیدند ما در قلب آنها پوششی قرار دادیم که اسرار و اعجاز آنرا نمی‌فهمند و نیز در گوش آنان سنگینی قرار دادیم که تاب

تحمل آنرا ندارند اینکه است که تو وقتی پروردگارت را بوحدت و حقیقت یاد میکنی چون قلبشان از کفر پوشیده شده و گوششان را چرکی کلمات ناهنجار سنگین گردانیده و تاب استماع ندارند رو بر میگردانند و نفرت میکنند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا در اینکه آیه خدای تعالی برسولش خبر میدهد که ما عالم‌تریم بحال کفار و مقالات ناهنجار آنان که آنها چنینند آیاتی میشوند و آنچه را که از قرآن استماع مینمایند پس از آن با هم نجوی میکنند آنوقت کسانی که ستمکار میباشند که هم بنفس خود ستم میکنند که خود را بدرک حیوانیت پرتاب نموده و از طریق هدایت و سعادت منحرف گردیده و در سیه چال طبیعت پرتاب شده‌اند و هم نسبت بمقدسات آیات قرآنی ستم میکنند زیرا در آن تدبیر نمیکنند تا اینکه بفهمند که آن از معدن صدق و حقیقت فرود آمده و عمل باحکام و قوانین آن حقیقت انسانیت آنها را تأمین میگرداند و هم نسبت بنفس قدسی ملکوتی نسبت ناروا میدهند و آن برگزیده الهی را گاهی ساحر و گاهی مسحور یعنی سحر گردیده شده و گاهی مجنون و گاهی شاعر و گاهی کاذبش نامند و از روی جهل و بیخردی یا از روی کبر و خودپسندی با هم یا با کسانی که تابع اسلام گردیده‌اند میگویند شما متابعت نموده‌اید مگر مردی که سحرش کرده‌اند یعنی عقلش زائل شده

صفحه : ۳۱۷

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا خطاب برسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده که نظر کن و بنگر چگونه کفار در باره تو مثلهائی زدند و آنچه لایق قدس تو نیست بتو نسبت میدهند از کذب و سحر و امثال آن و سبب آن گمراهی آنها است چون از راه حقیقت منحرف گردیده اینکه است که راه سعادت خود را گم کرده‌اند و دیگر قدرت بر هدایت گردیدن و یافتن راه راست ندارند زیرا که چشم دلشان بسته گردیده و دیگر نه چشم بینا دارند که خودشان راه سعادتشان را پیدا کنند و نه گوش شنوا دارند که بارشاد پیمبران براه سعادت رهسپار گردند.

صفحه : ۳۱۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۹ تا ۵۸]

اشاره

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲) وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (۵۳)

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يُرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (۵۴) وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ رُجُورًا (۵۵) قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷) وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)

[ترجمه]

کافرین گفتند آیا وقتی که ما مردیم و استخوان پوسیده گردیدیم دو مرتبه زنده می‌شویم و برانگیخته میگردیم و خلقت جدیدی پیدا مینمائیم (۴۹)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو هر گاه بوده باشید سنگ یا آهن (۵۰)

یا مخلوقی سخت‌تر از آنچه بتوانید در قلب خود تصوّر نمائید زنده میگردید (اگر گویند چه کسی ما را زنده میکند) بگو آنکسیکه در اول شما را آفریده (وقتی بآنها چنین گوئی) بزودی سرهای خود را بسوی تو حرکت میدهند و گویند چه زمانی چنین خواهد شد بگو شاید اینکه واقعه بزودی انجام گیرد (۵۱)

و آن روزی خواهد بود که شما را میخوانند و شما امر پروردگارتان را اجابت مینمائید و گمان میکنید که در دنیا مکث نموده‌اید مگر اندکی (۵۲)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ببندگان من بگو سخنی گوئید که آن نیکوتر باشد همانا شیطان (بین شما) دشمنی و نزاع بر میانگیزاند زیرا که شیطان همیشه برای انسان دشمنی است آشکارا (۵۳)

و پروردگار شما عالم‌تر است بشما از خود شما اگر بخواهد شما را رحم میکند و اگر بخواهد شما را عذاب مینماید و ما تو را بر آنها نفرستادیم نگهبان (۵۴)

و پروردگار تو عالم‌تر است بکسیکه در آسمانها و زمین است و حقیقه ما بعضی از پیمبران را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری دادیم و بداود کتاب زبور را عطاء نمودیم (۵۵)

بکافرین بگو بغیر خدا کسانی را بخوانید که گمان میکنید کاری از دستشان برمیآید در صورتی که آنها قدرت ندارند که سختی را از شما دفع نمایند و نه تغییر حالی بشما بدهند (۵۶)

آنها را که مشرکین میخوانند خودشان بسوی پروردگارشان دست آویزی می‌طلبند یعنی تقرب میجویند بخدا بفرمان برداری او هر کدام که تقریبشان بخدا زیادتر است و امیدوارند برحمت خدا و از او میترسند همانا عذاب پروردگار ترسیده شده است که بایستی از آن حذر نمود (۵۷)

و هیچ شهری و دهی نیست مگر اینکه پیش از روز قیامت هلاک کننده آنیم یا عذاب کننده اهل آنیم و اینکه حکم در لوح محفوظ نوشته شده (۵۸)

(توضیح آیات)

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا عمده ایراد کفار بیمبران دو چیز بود یکی میگفتند شماها هم مثل ماها بشرید، غذا میخورید، میخوابید، ازدواج میکنید، در تمام امور طبیعی مثل باقی افراد بشر میباشید چطور شد که شما رسول پروردگار شدید و میخواهید بر ما حکومت کنید و ما را ببندگی بگیریید لکن آن بی‌خردان ندانستند که برتری انبیاء بآن روح قدسی و روان پاک بی‌آلایش آنها بوده که لایق مقام بلند رسالت گردیده‌اند.

و دیگر آنکه چون انسان را فقط همین جسم دو پا میدیدند و از آن روح مجرد انسانی غافل بودند و میدیدند بمردن جسم مندرک و پراکنده میگردد و خاک گشته و خاک آن جزء اشیاء دیگری میگردد اینکه بود که از مقاله پیمبران که میگفتند شما پس از مردن در سرای دیگری زنده میگردید و پاداش اعمال دنیوی خودتان خواهید رسید تعجب و استبعاد میکردند که چگونه چنین خواهد بود و عقل ناقص آنها که مشوب بوهیشان گردیده بانان اجازه قبول نمیداد لکن اگر آن بی‌خردان قدری بخود میآمدند و فکر خود را بکار می‌انداختند و در خود فرو می‌رفتند آنوقت بوجدان در خود قوه و حقیقتی غیر از جهات مادی طبیعی می‌یافتند که از سنخ اینکه عالم طبیعی نیست و آن قوه و حقیقتی است در کمون بشری که طالب کمال است و علی‌الدوام وی را رو بکمال سوق میدهد اینکه است که می‌بینیم فردی پیدا نمیشود که با سلامتی قوی و مشاعر طالب کمال نباشد و رو بکمال نرود، اگر چه اکثر مردم در اینکه کمال حقیقی چیست و از چه راهی باید بوی پیوست در اشتباهند چنانچه می‌بینیم بعضی کمال را در مال یا جاه و بعضی در ریاست و فرمان فرمائی و بعضی در اطفاء قوای شهوانی و امثال حظوظات طبیعی مادی می‌پندارند لکن مقصود اصلی رسیدن بکمالات روحانی است و راه را

صفحه : ۳۲۱

اشتباه کرده‌اند و اینها را کمال وهمی نامند و کمال روحانی را کمال حقیقی گویند آری آن همان روح جاودانی است که در بشر بودیعه گذارده شده است و اصل آن از عالم ما فوق الطبیعه فرود آمده اینکه است که باقتضاء ذات خود میکوشد که باصل خود پیوندند و چون اینکه روح بشری از سنخ اینکه عالم کون و فساد نیست بلکه از عالم روحانیات بروز و ظهور نموده و بحکم اینکه (کل شیء یرجع الی اصله) پس از خراب شدن بدن باقی است و باصل خود رجوع مینماید و فناءپذیر نمیشود و در قیامت که آخرین مرتبه کمال انسانی است بحکم قادر متعال با اجزاء اصلیه که ماده‌المواد بدن دنیوی او است و در حال حیات و پس از آن در محل خود محفوظ است یا قوه اثیریّه یا هر چه باشد می‌پیوندد و او همان انسان شخصی است که در دنیا زندگانی مینمود زیرا بمردن از اجزاء اصلیه وی چیزی کم نگردیده نفس و روح جاویدانش با صورت مثالی دنیویش موجود است فناءپذیر نخواهد بود فقط چیزیکه هست روح بامر حق تعالی در روز موعود بازگشت ببدن میکند تا کیفر اعمال دنیوی خود را ببیند یا بکمالات روحانیش و نتیجه اعمالش برسد و باید چنین باشد زیرا بدیهی است که شالوده انسان از روح و بدن تشکیل شده نه بدن تنها بدون روح انسان است و نه روح تنها بدون بدن و در هر نشأه و عالمی که باشد روح با بدن همراه است منتهی الامر در هر عالمی بدن بمناسبت صفاء و کدورت آن عالم روح ظهور مینماید اینکه است که آیه بعد جواب مثبت بکافرین میدهد و خطاب برسولش نموده که در پاسخ آنان بگو:

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ أَكْرَمًا سَنَكُّمُ أَوْ أَهْنُ يَخْلُقُنِي بِالْأَتْرَافِ مِنْ حَيْثُ نَزَلْتُ عَلَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ شِرْكٌ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيَّ الْوَحْيُ لَأَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

شما نه کوچک و نه بزرگی فوت نخواهد گردید زیرا که کوچک و بزرگ نسبت بقدرت کامله الهی یکسانست

صفحه : ۳۲۲

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ مَقُولٌ قَوْلٌ مَنكُرِينَ مَعَادَ اسْتِ كَيْتُورٍ فِي صُدُورِكُمْ أَكْرَمًا سَنَكُّمُ أَوْ أَهْنُ يَخْلُقُنِي بِالْأَتْرَافِ مِنْ حَيْثُ نَزَلْتُ عَلَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ شِرْكٌ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيَّ الْوَحْيُ لَأَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

چنین قدرتی داشته باشد که پس از اضمحلال جسم ما بتواند ما را بحالت اولی برگرداند و زنده گردیم، خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که بگو همان کسیکه ابتداء شما را آفریده و از نیستی بهستی آورده قدرت دارد شما را برگرداند (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) سوره روم آیه ۲۶.

فَسَيُغْنِيْكَ عَنْكَ رِزْقِيْهِمْ وَ يَقُوْلُوْنَ مَتَىٰ هُوَ قَوْلَ عَسَىٰ اَنْ يَّكُوْنَ قَرِيْبًا رَاغِبًا گفته (انغاض، حرکت دادن سر است بطرف غیر مثل کسیکه از او تعجب نماید) معلوم میشود کفار زنده شدن پس از مرگ را عملی غریب میدانستند و نمیخواستند باور نمایند اینکه بود که شاید از روی استهزاء میگفتند چه وقت و در چه زمانی قیامت واقع خواهد گردید بگو شاید بزودی واقع گردد زیرا بهر نفسی و هر قدمی انسان بقیامت نزدیکتر میگردد اینکه است که در هر ساعتی میتوان گفت قیامت نزدیک گردیده.

يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ فَتَسْتَجِيْبُوْنَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّوْنَ اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا وَقَوْلُ عَسَىٰ اَنْ يَّكُوْنَ قَرِيْبًا رَاغِبًا گفته (انغاض، حرکت دادن سر است بطرف غیر مثل کسیکه از او تعجب نماید) معلوم میشود کفار زنده شدن پس از مرگ را عملی غریب میدانستند و نمیخواستند باور نمایند اینکه بود که شاید از روی استهزاء میگفتند چه وقت و در چه زمانی قیامت واقع خواهد گردید بگو شاید بزودی واقع گردد زیرا بهر نفسی و هر قدمی انسان بقیامت نزدیکتر میگردد اینکه است که در هر ساعتی میتوان گفت قیامت نزدیک گردیده.

و جمله اخیر (وَ تَظُنُّوْنَ اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا) شاید برای بیان وجه نزدیک بودن قیامت باشد که در آیه بالا تذکر داده که ساعت قیامت نزدیک است و امثال اینکه آیه آیات بسیاری است مثل قوله تعالی در سوره مؤمنون آیه ۱۱۴ (اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا) و در سوره روم آیه ۵۶ (وَ يَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُوْنَ مَا لَبِثُوْا غَيْرَ سَاعَةٍ) و غیر ذلك از آیات. و شاید نظر به اینکه که امتداد زمانی مخصوص بهمین عالم طبیعت میباشد چنانچه

صفحه : ۳۲۳

بعضی چنین گمان کرده‌اند و عالم ما فوق عالم دنیا بنا بگفته بعضی یا اصلاً امتداد زمانی ندارد زیرا زمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده یک امر اعتباری است که از وقوع متجددات اعتبار میگردد و چون در عالم برزخ تجدد و استحاله‌ئی برای انسان نیست آدمی بهمین حالیکه مرده است زنده خواهد گردید، دیگر امتداد زمانی معنی ندارد و اگر زمانی هم فرض شود مسلماً مثل زمان حیات دنیوی انسان نخواهد بود اینکه است که ممکن است آیه اینکه طور توجیه شود که وقتی مرده‌ها در صحرای قیامت حاضر میگردند گمان میکنند تازه مرده‌اند و مکششان در قبر اندک بوده.

وَ قَوْلَ لِعِبَادِي يَقُوْلُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِيْنًا تعالی بپیامبرش امر فرموده که ببندگان من بگو و ظاهراً مقصود مؤمنین باشند و اینکه آنها را ببندگان خود ستوده و مفتخر گردانیده نظر بایمان آنها است که اینها موقعیکه با کفار طرف مصاحبه واقع میگردند آنطوری که نیکوتر باشد با آنها صحبت کنند.

بعضی از مفسرین آیه را تخصیص داده‌اند باصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و گفته‌اند در اول اسلام معاندین بمؤمنین اذیت مینمودند و نسبت بمقام رسول (ص) کلمات ناروا میگفتند و مؤمنین میخواستند دفاع کنند و از رسول خدا اذن می‌طلبیدند که با آنها مجادله کنند و چون هنوز حکم جهاد نیامده بود آیه نازل شد که بمؤمنین بگو با آنها بهر زبانی که نیکوتر است صحبت کنید که بگفتار رکیک جنگ و نزاع بینشان واقع نگردد و اینکه عمل شیطان است که میخواهد بین شما دشمنی ایجاد نماید زیرا که شیطان نسبت بانسان دشمنی است آشکارا.

فرضا اگر شأن نزول آیه هم چنین باشد مورد مخصص نیست و آیه اطلاق دارد و میتوان گفت که یک دستور العملی است که بکلیه مؤمنین داده شده که در مورد امر بمعروف و نهی از منکر وقتی با کسی طرف شدند بطور ملایمت و خوشروئی

صفحه : ۳۲۴

و کلمات جالب آنها را مایل گردانند و نظیر اینکه آیه قوله تعالی در سوره زمر آیه ۱۹ (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ) و نیز در سوره نحل آیه ۱۲۵ خطاب برسولش نموده (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ).

رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَاءُ يَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَ كِيْلًا اُولَ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ) و نیز در سوره نحل آیه ۱۲۵ خطاب برسولش نموده (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ).

در مقام ارشاد غیر موظفید که بسخنهاى نیکو با آنها مجادله کنید حکم گنهکاران با خدا است هر کس را بخواهد رحم میکند و هر کس را بخواهد عذاب مینماید و آخر آیه (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ) راجع بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که تو نسبت بمردم وظیفه داری تبلیغ رسالت بنمائی و ما تو را نگهبان بر آنها قرار نداده‌ایم حکم آنها با ما است.

وَرُبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا آیه مربوط بآیه بالا است و در مقام اینکه خدای تو داناتر است که از اهل آسمانها و زمین چه کسانی قابل رحمتند و چه کسانی مستحق عذابند زیرا که موجودات از حیث رتبه و مقام در عرض هم نیستند حتی پیمبران هر یک مقامی و رتبه‌ئی دارند و بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت داده‌ایم و بمرتبه‌ئی اختصاص گردانیده‌ایم، ابراهیم علیه السلام بخلت خلیل حق تعالی گردیده، موسی علیه السلام بمکالمه کلیم الله اختصاص پیدا نمود، عیسی بن مریم (ع) بروح الله ستوده گردیده، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بحیب الله و خاتمیت متخصص گردیده و بعضی مثل داود (ع) بخلیفه الله سرفراز گردیده و بعضی بسطنت و حشمت و غلبه مظهر و نماینده سلطنت حق تعالی گردیده و نیز بداد (ع) زبور یعنی کتاب آسمانی عطاء گردید از کتاب انوار نقل شده که گفته است تخصیص دادن نام زبور را از بین کتابهای آسمانی برای اینکه است که در زبور است که محمد (ص) خاتم انبیاء است و امت او بهترین امم میباشند و صلحاء آنها بر تمام اطراف زمین مسلط میگرددند و همه را تحت تصرف خود درمی‌آورند.

صفحه : ۳۲۵

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا خطاب برسولش نموده که بگو باین مشرکین که گمان میکنند کسی یا چیزی غیر از خدا از دست او کاری برمی‌آید و در موقع حاجت رو باو می‌آورند که بدانند اینها مخلوقات ضعیفی میباشند و خود محتاجند پس چگونه ممکن است آنکه خود محتاج بغیر است بتواند ضرر را از کسی رفع کند و تغییر حالی بوی بدهد أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (أُولَئِكَ) مبتداء (الَّذِينَ) صفت اولئك (يَدْعُونَ) صله، و مرجع ضمیر يدعون، المشركين (يَبْتَغُونَ) خبر اولئك، و باقی ضمائر جمع با آخر آیه راجع باولئك.

(وَالْوَسِيلَةَ) بمعنی توسل و تقرب تفسیر شده و گاهی بمعنی چیزی که بآن توسل و نزدیکی پدید میگردد استعمال شده، و شاید معنی دوم بسیاق آیه نزدیک تر آید بقرینه اینکه عقب قوله تعالی (أَيُّهُمْ أَقْرَبُ) واقع گردیده.

(تفسیر المیزان) آنهائی را که مشرکین میخوانند و معبود خود قرار داده‌اند خود آن معبودان هر کدام نزدیک ترند بمنزلت نزد پروردگارشان بطاعت و عبادت دست آویزی بسوی او می‌طلبند و برحمت او امیدوارند و از عذاب او میترسند زیرا که عذاب پروردگار تو حذر گردیده شده چگونه مشرکین کسانی را پرستش میکنند که خودشان خدا را عبادت میکنند و از عذاب او میترسند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا آیه تذکر میدهد که در عالم قریه و دهی نیست مگر اینکه اهلس باقی نیمانند و همه هلاک شدنی میباشند و ما همه را پیش از روز قیامت هلاک میگردانیم و هلاک شدن آنها یا بمرگ یا بعذاب شدید انجام میگیرد.

شاید مقصود هنگامی باشد که اراده حق تعالی بر مندک گردیدن عالم دنیا

صفحه : ۳۲۶

و خراب شدن آن تعلق گرفته که البته آن قبل از وقوع قیامت واقع خواهد گردید و اشاره به اینکه که گمان نکنید که عالم دنیا باقی

و پایدار است بلکه دنیا زیر و رو خواهد گردید.

کان ذلک فی الکتابِ مسطوراً اینکه آیه تأیید مینماید آن توجیهی را که در آیه بالا- شد که خرابی عالم دنیا در عالم قیامت در کتاب تکوینی که شاید (لوح محفوظ) یا عالم قضاء الهی یا ام‌الکتاب و دفتر آفرینش باشد ثبت گردیده.

صفحه : ۳۲۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۹ تا ۶۷]

اشاره

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخَوِيفًا (۵۹) وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳)

وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (۶۵) رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلُوكَ فِي الْبَحْرِ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُكُمْ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷)

صفحه : ۳۲۸

[ترجمه]

و چیزی مانع نگردید ما را از اینکه آیاتی بفرستیم مگر اینکه جماعت پیشینیان آنرا تکذیب نمودند و بشمود (قوم صالح) ناقه دادیم در حالی که همه بینا بودند و بان ناقه ستم نمودند (او را کشتند) و ما آیات (معجزات را) نفرستادیم مگر برای ترسانیدن مردم (۵۹) و یاد کن وقتی را که برای تو گفتیم بحقیقت پروردگار تو بمردم احاطه دارد و ما قرار ندادیم آن رؤیائی که بتو نشان دادیم مگر آزمایش برای مردم و نگردانیدیم درخت لعنت شده در قرآن را مگر برای امتحان و میترسانیم آنها را و زیاد نمیکند آنان را مگر طغیان و سرکشی بزرگ (۶۰)

و یاد کن وقتی را که بملائکه گفتیم بآدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس لعین و گفت آیا من سجده کنم بکسی که او را از گل آفریده‌ئی (۶۱)

شیطان گفت خبر ده مرا که اینکه آدم خاکی را چرا بر من فضیلت دادی اگر مرا تا قیامت مهلت دهی تمام ذریه آدم را از جای میکنم (و مهار مینمایم) مگر کمی از آنها را (۶۲)

حق تعالی گفت برو (رها شو) و کسیکه از آنها تابع تو گردید بحقیقت جهنم پاداش تو و تابعین تو خواهد بود جزای تمام و با دوام (۶۳)

از جای بکن و بلغزان از آنها هر کسی را که استیلاء بر آن داری و برانگیزان بر آنها سواران و پیادگان خودت را و مشارکت نما با

آنها در مالهایشان و اولادانشان و بآنان وعده بده و شیطان وعده نمیدهد مگر بفریب (۶۴)
 حقیقه تو بر بندگان من سلطنت و تسلطی نداری و پروردگار تو کافی است که نگهبان بندگان خود باشد (۶۵)
 پروردگار شما آنکسی است که برای شما کشتی را در دریا میراند تا اینکه از فضل او بجوئید زیرا که او بشما مهربان است (۶۶)
 و وقتی در دریا بشما سختی برسد فراموش میکنید آنچه را که شما میخوانید مگر (خدا را) و وقتی شما را نجات دادیم و بخشکی
 رسیدید از حق اعراض میکنید و آدمی ناسپاس نعمت خداوند است (۶۷)

صفحه : ۳۲۹

(توضیح آیات)**اشاره**

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا گویا آیه در جواب کسانی است از قریش که بر رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ایراد می‌گرفتند که چرا تو مثل پیمبران پیش موسی (ع) و عیسی (ع) معجزات آنطوری که عصا را اژدها می‌کردند یا مرده را زنده مینمودند نمی‌آوری تا ما ایمان آوریم حق تعالی برای رفع ایراد آنها فرموده آنچه را که سبب عدم چنین معجزات گردیده تکذیب پیشینیان است که معجزاتی که بدست انبیاء جاری میشد تکذیب می‌کردند چنانچه برای قوم ثمود شتر آبستن از کوه بیرون آوردیم در صورتی که بآن بینا بودند که چنین عملی از عهده بشری خارج است با اینکه معجزه ظاهره بناقه ستم نمودند و ناقه را کشتند و ما معجزات را نمی‌فرستیم مگر برای ترسانیدن آنها خلاصه شاید آیه ارشاد بر اینکه است که چون پیشینیان از پیمبران خود معجزه طلب مینمودند و میگفتند اگر چنین معجزه‌ئی آورید ایمان می‌آوریم و پس از اظهار معجزه انکار مینمودند و حمل بر سحر می‌کردند اینکه بود که در همین عالم مبتلا بعذاب می‌گردیدند و چون مشیت الهی بر اینکه قرار نگرفته که اینکه امت مرحومه را مبتلا بعذاب استیصال گرداند زیرا که رسول خود را (برحمه للعالمین) ستوده البته آن اندازه‌ئی که اثبات نبوت آن بزرگوار منوط بآن بود بقدریکه اتمام حجت شده باشد از افعال و اقوال و حرکات آنسرور و قرآن باقیه‌اش و قانون کاملش که هر یک از آنها در حد خود معجزه کاملی بشمار میرود از او ظاهر و هویدا گردیده لکن معجزه‌ئی که بخواهش آنها واقع شود و سبب انکار آنها گردد و نزول عذاب را ایجاب نماید از روی رحمت از آنها منع نمودیم و شاید یکی از حکمت‌هایش چنین بوده که چون باید اینکه دین و ملت تا ظهور قیامت باقی باشد و خدای تعالی میدانست که از اصلاّب کفار اشخاصی موجود میشوند که مؤمن

صفحه : ۳۳۰

و متقی بعمل می‌آیند و چنین عذاب عالم سوز که کافرین را هلاک گرداند منافی با حکمت است اینکه بود که مشیتش مقتضی عذاب استیصالی نگردیده زیرا انکار معجزه ظاهره عذاب را ایجاب مینمود.

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ (سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از تفسیر مجمع البیان) ۱- ای محمد (ص) یادآور وقتی را که بتو گفتیم پروردگارت بیشر احاطه دارد یعنی بحالات آنها و آنچه میکنند از طاعت و معصیت و آنچه را از ثواب و عقاب

مستحق میگردند و خدا قادر است بر جزاء آنها زیرا که همه در قبضه اقتدار اویند و نتوانند از مشیت او خارج گردند. (ابن عباس) ۲- مقصود اینکه است که او بتمام اشیاء عالم است و میداند قصد آنها در طلب معجزه ایداء تو است وقتی که آنچه را خواستند از معجزات نیاموردی تو را اذیت کنند و آیه برای وادار نمودن رسول است بر تبلیغ و وعده است برای پیغمبر که او را از اذیت قومش حفظ کند. (حسن) ۳- خدا باهل مکه احاطه دارد و تو را بر آنها فاتح میکند. (مقاتل) ۴- و بقول فزء امر خدا بمردم احاطه دارد و تو را بر آنها فاتح میگرداند ۵- معنی آیه اینکه خدای تعالی قادر است بر آنچه از معجزات از تو طلب مینمایند و عالم است بمصلحت آنها و نمیکند مگر آنچه را صلاح بدانند و تو عمل نما بر آنچه از تبلیغ بتو امر شده اگر خدا آیات مقنحه نازل گرداند لطف و مصلحت در آن چنین بیند و اگر نازل نگرداند باز از روی لطف و مصلحت است (جبائی) وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- مقصود از رؤیا دیدن بچشم میاشد و آن همان است که در اول سوره راجع بسیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که از مکه بسوی بیت المقدس حرکت نمود و چون اینکه قضیه در شب واقع گردیده بود آنرا رؤیا گفته، و فتنه نامید نظر

صفحه : ۳۳۱

به اینکه که اصحاب بان امتحان گردیدند و آنکسی که تصدیق نمود مستحق ثواب جزیل گشته و کسیکه انکار نمود بعذاب الیم گرفتار گردد.

(ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و قتاده و مجاهد) ۲- بروایت دیگر از ابن عباس نقل شده که مقصود از رؤیا آن خوابی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه دید که بزودی داخل مکه میشود پس قصد مکه نمود و در حدیبیه مشرکین مانع گردیدند و از اینکه قضیه قوم شک کردند و گفتند یا رسول الله (ص) مگر بما خبر ندادی که داخل مسجد الحرام میگردیم فرمود آیا گفتم همین امسال گفتند نه فرمود انشاء الله داخل میگردیم و حضرت برگشت و اینکه آیه نازل شد و در سال بعد داخل مسجد الحرام گردیدند (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ) و فتنه و امتحان بودنش برای آنستکه در بالا گفته شد.

۳- مقصود از رؤیا اینکه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بوزینه‌هایی از منبر او بالا میروند و پائین میآیند و حضرت غمناک گردید و سهل ابن سعید از پدرش روایت میکند که پس از آن هرگز او را خندان ندیدند تا از دنیا رحلت نمود، و سعید بن یسار نیز چنین روایت کرده، و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز همین طور روایت شده، بنابراین توجیه مقصود از شجره ملعونه بنی امیه میباشند که خداوند در خواب بیمبرش نشان داد که آنها غالب میگردند بر مقام رسولش و ذریه او را بقتل میرسانند. (پایان) و آراء دیگری نیز از مفسرین نقل شده که برای اختصار از ذکرش خودداری نمودیم.

و نَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ذیل آیه راجع بآیه بالا- است و اشاره به اینکه که معجزات را ما برای ترسانیدن کفار میفرستادیم لکن چنانچه امم پیشینیان چنین بودند معجزات زیاد نمیکند کافرین را مگر طغیان بزرگ یعنی معجزات طغیان و سرکشی آنها را ایجاب مینماید مثل اینکه وقتی معجزه‌ئی دیدند حمل بر سحر و کذب میکنند و ضدیت

صفحه : ۳۳۲

و دشمنیشان نسبت برسول صلی الله علیه و آله و سلم زیادتر میگردد.

صفحه : ۳۳۴

رفته باشد نه کسانی که طوق بندگی بگردن انداخته و خود را در امان او محفوظ گردانیده‌اند.

اینکه است که شیطان را از تسلط پیدا نمودن و اغواء گردانیدن بندگان خود مأیوس میگرداند که تو با اینکه خیل و حشمی که داری تسلط و سلطنتی بر بندگان من نداری، اشاره به اینکه که بندگان خدا که در حفظ حق تعالی از شر شیطان محفوظند کسانی میباشند که مطیع امر پروردگارند نه مطیع شیطان البته شیطان بر تابعین خود تسلط دارد نه بر بنده خدا و کافی است پروردگار تو که بندگان خود را از شر تو حفظ نماید.

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً (کم) در (رَبُّكُمْ) شاید متعلق بعبادی باشد و شاید تمام مردم مراد باشند که گویا از راه لطف و کرم تذکر میدهد ای بندگان من پروردگار شما برای انتفاع شما کشتی را در دریا میراند تا بجوئید از فضل و رحمت او و منافی بدست آرید و تأمین معاش بنمائید و سبب آسایش شما باشد، اشاره به اینکه که غرض اصلی از اینکه آیه و امثال آن که در بیان تفضلاتی است که بپوشش نموده اینکه است که انسان را یادآوری گرداند که دست از انکار و خودسری بردارد و متذکر نعمتها و رحمت الهی گردد و بشکرانه نعمتهای بی پایان او سر عبودیت و بندگی بزیر افکنده و مطیع سفرای الهی گردد.

وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّكُم اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ كَفُوْرًا آیه در مقام بیان ناسپاسی انسان برآمده که مشرکین چنینند وقتی در دریا سختی از طوفانی یا غیر آن مشاهده نمودند باعتبار آنفطرت توحیدشان هر چه را که غیر خدا عبادت میکردند و چشم امید باو داشتند همه را فراموش میکنند و در باطن بهمان فطرت توحیدشان رو بحق میآورند و وقتی ما از غرق آنها را نجات دادیم و بخشکی رسیدند از حق تعالی اعراض میکنند و بحالت اولیه خود برمیگردند زیرا که انسان بسیار کفران نعمت میکند و ناسپاس است.

صفحه : ۳۳۵

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۸ تا ۷۷]

اشاره

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا فَآءٍ مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (۷۰) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۱) وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلاً (۷۲)

وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلاً (۷۳) وَ لَوْ لَا أَنْ جَبْتْنَاكَ لَقَدْ تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً (۷۴) إِذَا لِلذَّقَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً (۷۵) وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لَيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلاَفَكَ إِلَّا قَلِيلاً (۷۶) سَنَّهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً (۷۷)

صفحه : ۳۳۶

[ترجمه]

آیا وقتی از دریا بصحرا آمدید ایمن گردیدید از اینکه زمین شما را فرو ببرد یا اینکه خدا بر شما بفرستد بادیکه شما را سنگ ریزان کند و برای خود نگهدارنده‌ئی نیابید

یا ایمن شدید از اینکه بار دیگر خدا شما را بدریا برگرداند و بسبب ناسپاسی و کفر شما تندبادی بفرستد و شما را غرق گرداند و از پس آن بر خود نیابید کسی را که انتقام بکشد از ما (۶۹)

و حقیقه ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنان را در دریا و خشکی حمل نمودیم و از اشیاء پاکیزه وی را روزی دادیم (۷۰)
(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن روزی را که هر کسی را میخوانیم پیشوای او و کسیکه نامه عملش بدست راستش داده شد چنین مردمانی کتاب خود را میخوانند و بقدر فتیله‌ئی بآنان ستم نمیشود (۷۱)

و کسیکه در دنیا کور است چنین کسی در آخرت نیز کور است و در آخرت گمراه‌تر خواهد بود (۷۲)
نزدیک بود کافرین آنچه را بتو وحی فرستادیم بگردانند تا اینکه بر ما بربندی غیر ما را و آنگاه که چنین کنی تو را دوست خود گیرند (۷۳)

و اگر نبود اینکه تو را ثابت گردانیدیم برآستی همانا نزدیک بود که بسوی آرزوی آنها میل کنی میل کردنی (۷۴)
آنگاه که میل میکردی بتو دو برابر عذاب در دنیا و دو برابر عذاب در آخرت می‌چشانیدیم و نمی‌یافتی کسی را که از تو دفع عذاب بکند و یاوری نداشتی (۷۵)

همانا اهل مکه یا اهل مدینه خواستند تو را از زمین مکه یا مدینه بیرون کنند و اگر چنین کنند آنها مکث نکنند مگر اندک زمانی (۷۶)

سنت و رویه کسانی از پیمبران که پیش از تو فرستادیم چنین بوده و نباید تو در سنت و طریقه ما تغییر و تبدیلی نمائی (۷۷)

صفحه : ۳۳۷

(توضیح آیات)

اشاره

أَفَأَمْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً (أَفَأَمْتُمْ) همزه استفهامی برای انکار آمده و فاء عاطفه جمله را عطف میدهد بجمله محذوف یعنی پس از اینکه شما از غرق نجات یافتید و بخشکی رسیدید و از خدا اعراض نمودید آیا دیگر پس از نجات مطمئنید که آسیبی بشما نمیرسد آیا ممکن نیست زمین شما را فرو ببرد یا باد تندی بوزد و بریختن سنگ ریزه بر شما هلاک گردید و دیگر نیابید کسی را که شما را از آفات نگاه دارد و نجات دهد أمْ أَمْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا مِنْ الرِّيحِ فَيُغَرِّقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا آیه در مقام تهدید است و آفات را مؤکد میگرداند و بکافرین باز تذکر میدهد که شمائی که کفران نعمت کردید و پس از نجات یافتن از غرق از حکم خدا اعراض نمودید آیا مطمئنید که دفعه دیگری که در کشتی سوار شدید بر شما باد تندی وزیده شود و کشتی شما را در اثر ناسپاسی بشکند و غرق گردید (بِمَا كَفَرْتُمْ) ما مصدریه یعنی سبب غرق گردیدن شما کفران شما بود که پس از نجات اول شکر نعمت بجا نیاوردید و اعراض نمودید و چون اینکه عذاب در اثر ناسپاسی شما دامن گردان گردید کسی را نمی‌یابید که از ما مطالبه کند که چرا اینان را

موجودات از ملائکه و غیر آن.

(پاسخ) درست است که آیات دلالت صریح ندارد که نوع انسان افضل از تمام موجودات باشد لکن دلالت بر عدم افضلیت بطوریکه هیچ فردی از بشر یافت نشود که برتر و افضل از تمام موجودات باشد چنین دلالتی نیز ندارد زیرا که آیه اخیر (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا) در مقام امتنان بر نوع بشر است که شامل تمام از مؤمن و کافر و متقی و شقی می‌گردد اینکه است که آن فضیلت و کرامتی که تمام افراد را شامل می‌گردد فضیلت و برتری آنها است بر حیوانات و گیاه‌ها نه بر موجودات عالی چنانچه کافرین و مشرکین را پست‌تر از چهارپایان (بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) معرفی نموده.

و آن دو آیه اول نیز چنانچه از آیات جلو و عقب آن برمی‌آید و در جای خود بیان شده در مقام اعتراض و توهین بکفار است که بر خود بلندی ادعا مینمودند نه نسبت بانسان کامل، آری اینکه آیات نسبت بانسان که بعنوان خلیفه الله در زمین ستوده شده ساکت است لکن از آیات دیگر مثل مأمور گردیدن تمام ملائکه که بآدم سجده کنند و سجده کردن تمام ملائکه بآدم قوله تعالی (فَسَجَدَ

صفحه : ۳۴۰

الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ) سوره حجر آیه ۳۰ و تعلیم گردانیدن حق تعالی اسماء را بآدم در قوله تعالی (فَقَالَ أَنْبُؤْنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) و عجز ملائکه از علم با اسماء که گفتند (سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا) و مسجود واقع گردیدن آدم و نیز علم او با اسماء دلالت بر افضلیت او دارد.

و نیز جامعیت انسان زیرا چنانچه معلوم است از هر عالمی از عوالم نمونه‌ئی در انسان گذارده شده وقتی دو طرف اول و آخر مجموعه عوالم ممکنات را مینگریم مرتبه اول عقل یا روح اعظم که اول ما خلق الله بشمار میرود نمونه‌ئی از آن در انسان مخصوصا انسان کامل موجود است و آخر موجودات یعنی آخر مرتبه از حیث نزول عالم ماده است که حکماء آنرا هیولاء می‌گویند و بعضی اثیر و ماده‌المواد مینامند از آن نیز نمونه‌ئی در انسان گذارده شده و معلوم است اول و آخر بدون وسط تحقق پذیر نمیباشد و باین اعتبار انسان نمونه مجموعه هستی است و چنین موجودی را بایستی اشرف موجودات معرفی نمود زیرا موجوداتی که در وسط عالم وجود قرار گرفته‌اند نمیتوان آنها را اشرف و افضل از موجود جامع بحساب آورد لکن اینکه افضلیت در باره فردی صادق آید که در مرتبه عقل و دانش کامل گردیده و میتوان گفت آن انسانی است که عقل نظری و عقل عملی را بکمال رسانیده و انسان کامل گردیده نه آن فردی که مثل چهارپایان (بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) گردیده و جز خور و خواب و تعیّشات دنیوی چیزی منظور ندارد آنان از حیوانات هم پست‌ترند و راجع بفضیلت انسان بر ملائکه یا ملائکه بر انسان در جای دیگر از اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی بیان شده.

برای توضیح مختصری از گفتار فخر رازی را در اینجا ترجمه مینمایم پس از آیه بالا (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ الْخ) چنین گفته: بدان که مقصود از اینکه آیه بیان نعمت بزرگ دیگری است نسبت بانسان و آن چیزهائی است که انسان را بر اشیاء فضیلت داده و خداوند در اینکه آیه چهار نوع از آنها بیان نموده:

صفحه : ۳۴۱

نوع اول- بدان که انسان جوهری است مرکب از نفس و بدن و نفس انسانی اشرف نفوس است در عالم اسفل و نیز بدن او شریف‌ترین اجسام موجوده در عالم دانی است.

و بیان اینکه فضیلت در نفس انسانی است که نفس انسانی دارای سه قوای اصلیه است و آن اغتذاء و نمو و تولید مثل، و نفس حیوانیه دارای دو قوه است حس و حرکت اختیاری و اینها پنج قوه میشود و نفس انسانی مخصوص بقوه دیگری است و آن قوه عاقله است که مدرک حقایق اشیاء است کما هی هی و آن قوه‌ئیست که در آن نور معرفه الله تجلی مینماید و در آن اشراق می‌گردد

ضوء کبریا او و آن قوه‌ئی است که بآن اطلاع پیدا میکند باسرار عالم خلق و عالم امر و احاطه دارد باقسام مخلوقات خدا از ارواح و اجسام کما هی و اینکه قوه از ترکیب شدن جواهر قدسیه و ارواح مجردة الهیه پدید گردیده و از حیث شرف و فضیلت مناسبتی ندارد بقوای نباتیه و حیوانیه و وقتی اینکه طور است ظاهر است که نفس انسانیه شریف‌ترین نفوس موجوده در اینکه عالم است تا آخر کلامش.

(پایان) یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْنًا مَقْصُودًا مِنْهُ (یوم) روز قیامت است و متعلق بجمله محذوف (اذکر) یعنی یاد کن چنین روزی را و امام یعنی پیشوا شامل میگردد پیشوایان هدایت را مثل انبیاء قوله تعالی (وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا) و پیشوایان ضلالت را که آنها را ائمه کفر نامیده قوله تعالی (فَقَاتِلُوا اُمَّةَ الْكُفْرِ).

(سخنان مفسرین در توجیه آیه و در آن چند قول است)

۱- (امامهم) یعنی نبیهم (مجاهد و قتاده). و بنا بر اینکه معنی روز قیامت منادی نداء میکند بیاورید تابعین ابراهیم (ع) را، بیاورید تابعین موسی (ع) را بیاورید تابعین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پس اهل حق و تابعین انبیاء قیام مینمایند و نامه

صفحه : ۳۴۲

اعمالشان را بدست راستشان میگیرند پس از آن نداء میشود بیاورید تابعین شیطان و تابعین رؤساء ضلال را و همین معنی را سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده و از علی علیه السلام روایت شده که مقصود از ائمه ضالاند و ائمه هدایت و والبی نیز از او نقل میکند که مقصود ائمه در خیر و شرنند.

۲- (امامهم) یعنی کتابهم آن کتابیکه بر آنها نازل گردیده از اوامر خدا و نواهی او و گفته میشود یا اهل القرآن یا اهل تورات. (ابن زید و ضحاک) ۳- معنی آیه خطاب میرسد بچه کس از علمای خود اعتماد مینمودید.

(جبائی و ابو عبیده) و جامع اینکه اقوال آن روایتی است که عامه و خاصه از امام رضا علی بن موسی (ع) باسانید صحیح نقل میکنند که آنحضرت از آباء خود از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که فرموده روز قیامت هر کسی را بامام زمانش و کتاب پروردگارش و سنت پیمبرش میخوانند، و نیز از حضرت صادق (ع) چنین روایت شده که فرموده آیا حمد خدا را نمیکند وقتی قیامت برپا گردد هر قومی را بولی خود میخوانند ما را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شما را بسوی ما فرع میکنید پس فرمود شما گمان میکنید یکجا بروید و سه مرتبه فرمود.

۴- خواننده میشوند بکتاب اعمالشان. از ابن عباس در روایت دیگر و حسن و ابی عالیہ. (محمد بن کعب) ۵- خواننده میشوند باقوتهم یعنی هر کس بنام مادرش خوانده میشود.

(مجمع البیان) وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَ اَضَلُّ سَبِيْلًا در توجیه آیه نیز چند قول از مفسرین نقل شده بعضی کوری قیامت را بمعنی کوری چشم سر گرفته‌اند آنها بدو وجه تصور میتوان نمود یکی آنکه هر کس در دنیا اعمی و مبتلا بکوری چشم دل است که در راه هدایت قدم نهاده در قیامت کور و بی چشم است، دیگر کسیکه در دنیا چشم باطن ندارد که آیات

صفحه : ۳۴۳

تکوینی و تشریحی را بنگرد در قیامت بکوری چشم سر مبتلا میگردد اینکه معنی دوم نزدیک تر بواقع مینماید.

و ممکن است گفته شود مقصود از کوری قیامت نه کوری چشم سر است بلکه کوری دل است که هر کس در دنیا چشم دلش کور گردید و در آیات الهی تدبر نمود در قیامت نیز با اینکه قیامت عالم حیات و ظهور است و هر چیزی بحقیقت خود آشکارا می‌گردد چنین کسی در آنجا نیز قدرت ندارد که دستگاه عظمت و مقاماتیکه برای مردمان بصیر و بینا آماده شده بنگرد و از مشاهده آن لذت ببرد، و اینکه رأی را تأیید مینماید قوله تعالی (فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) سوره حج آیه ۴۵ (وَ أَضَلُّ سَبِيلًا) نیز مؤید همین معنی است همین طوری که کور در دنیا راه را گم میکند کوران قیامت گمراه‌ترند زیرا که در دنیا باز امیدی هست که شاید کوران دل وقتی بخود آیند و راه حقیقت را بیابند لکن در آنجا دیگر امیدی نیست.

وَ إِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا

(سخنان مفسرین در شأن نزول آیه)

۱- روایت است که قریش بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند ما نمیگذاریم تو حجر الاسود را مس نمائی مگر وقتی که دست بر بت‌های ما بمالی اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت از شدت شوقی که داشت که طواف کعبه نماید در خاطرش گذشت که چه شود اینکه کار را قبول کنم و خدا میداند که من از روی اکراه میکنم نه بمیل آنوقت اینکه آیه فرود آمد. (ابن جبیر) ۲- قریش گفتند از دشنام دادن بخدایان ما دست بردار و عقلای ما را سفیه مگو و اینکه جماعتیکه دور تو هستند از مردمان رذل و پست آنان را دور گردان تا ما با تو مجالست کنیم و کلام تو را بشنویم حضرت برای طمعی که در اسلام آنها داشت در صدد برآمد که چنین کند اینکه آیه آمد.

صفحه : ۳۴۴

عیاشی بسند خود نقل کرده که حضرت رسول تمام بت‌ها را از مسجد الحرام بیرون کرد قریش از او التماس نمودند که بتیکه در مروه است بگذار تا ما منقاد فرمان تو باشیم و استماع قرآن نمائیم حضرت در صدد شد که آن بت را بگذارد اینکه آیه آمد که اینان میخواهند تو را بدوستی بگیرند و از وحی ما باز دارند (منهج الصادقین) و لَوْ لَا أَن تَبْتَنَّاكَ لَقَد تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا حق تعالی از روی لطف بیمبرش خبر میدهد که اگر نبود فضل ما که تو را در طریق حق ثابت قدم داریم محققا نزدیک بود بسوی آنها که از روی تزویر و مکر میخواهند تو را بسوی خود کشانند اندکی میل بکنی.

إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ فِي عَفْوِ الْحَيَاءِ وَ عَفْوِ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصْرًا بَرًّا فِي مَقَامِ تَهْدِيدِ رَسُولِش فَرَمُودَهُ أَكْرَحِينَ مِيكَرْدِي مَبْتَلَا مِيكَسْتِي وَ بَتُو مِيچشانیدیم دو برابر عذاب در دنیا و دو برابر عذاب در آخرت و دیگر یآوری نداشتی که تو را یاری کند و از عذاب نجات یابی، شاید مقصود اینکه است دو برابر عذاب دیگران که رسول نیستند تو را عذاب مینمودیم.

وَ إِن كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا خدای تعالی برسولش خبر میدهد که اهل مکه خواستند تا تو را بلغزانند و از زمین مکه بیرون کنند وقتی چنین کردند و تو را از مکه بیرون کردند آنان در مکه مکث نخواهند نمود مگر زمان کمی.

و همین طور هم واقع گردید پس از مهاجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بمدینه واقعه جنگ بدر پیش آمد و اکثر آنها کشته شدند.

بقول دیگر از ابن عباس چنین نقل میکنند که یهودیها از اقامه داشتن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه حسد بردند و گفتند یا ابا القاسم پیمبران پیش در شام اقامت مینمودند و اگر تو پیغمبری و میخواهی تو را تصدیق نمائیم آنجا برو

صفحه : ۳۴۵

حضرت گمان کرد آنها از روی اندرز و نصیحت می‌گویند عزم سفر شام نمود و گویند چند منزلی هم بیرون رفت و منتظر بود اصحاب با او جمع کردند آیه آمد که یهود می‌خواهند تو را از زمین یرب دور کنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی امان نیابند و معذب گردند، بنا بر معنی اول آیه مکی است و در مکه فرود آمده و بنا بر معنی دوم آیه مدنی است یعنی در مدینه فرود آمده. سُنَّةٌ مِّن قَدِّ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا یعنی اگر کفار تو را از زمینت خارج گردانند پس از رفتن تو آنها را مستأصل می‌گردانیم مثل سنت و روش ما نسبت به پیمبران پیش که چنین بوده که پیش از تو نفرستادیم رسولی را که او را خارج کنند مگر اینکه آنها را هلاک گردانیدیم و هرگز تو نمی‌یابی برای طریقه ما گردشی یعنی سنت ما همیشه یک طور است.

صفحه : ۳۴۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۹]

اشاره

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّهُ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱) وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا (۸۳) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَ لَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ فَضَّلَهُ كَانِ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)

صفحه : ۳۴۷

[ترجمه]

نماز را از زوال شمس تا تاریکی شب بپای دار و نیز نماز فجر را بپای دار همانا نماز فجر مشهود (ملائکه) است (۷۸) و بعضی از شب را بتهجد و بنافله‌ایکه برای تو است عمل نما نزدیک است که پروردگار تو برگزیند تو را و مقام محمود بتو عطاء نماید (۷۹) و بگو ای پروردگار من مرا داخل گردان در راه صدق و درستی (هر کجا که بوده باشم) و مرا بیرون آر بیرون آوردن صدق و درستی (یعنی در همه حال مرا از لغزش حفظ گردان) و از جانب خودت قوت و شوکتی بمن عطاء نما که یاور من باشد (۸۰) و بگو حق آمد و ظاهر گردید و باطل را نابود ساخت زیرا که باطل همیشه نابود است (۸۱)

و ما قرآن را فرود آوردیم و در آن شفای (امراض نفسانی) و رحمت است برای مؤمنین و ستمکاران را زیاد نمیکند مگر خسران و زیان کاری (۸۲)

و هر گاه ما بانسان نعمتی عطاء نمودیم از ما اعراض میکنند و رو بجانب خود مینمایند و هر گاه بیماری و فقر بوی اصابت نمود مأیوس میگردد (۸۳)

ای محمد بگو هر یک از شما عملش بشکل او است و پروردگار شما عالم تر است بآنکه بهتر (براه حق) هدایت یافته (۸۴)
ای رسول از تو از روح سؤال میکنند بگو روح (از عالم امر) پروردگار من است و از علم بشما داده نشده مگر اندکی (۸۵)
و اگر ما بخواهیم البته میبریم آنچه را که بتو وحی نموده‌ایم پس از آن تو نمی‌یابی از برای خود بر ما و کیلی که آنرا استرداد نماید (۸۶)

مگر رحمتی از طرف پروردگار تو حقیقه فضل او نسبت بتو بزرگ است (۸۷)
ای محمد (ص) بگو اگر انس و جن اجتماع نمایند و بخواهند مثل اینکه قرآن بیاورند هرگز نتوانند مثل آنرا بیاورند و لو آنکه بعضی بر بعض دیگر کمک دهند (۸۸)
بحقیقت ما در اینکه قرآن از هر چیزی مثلی آوردیم و بیشتر مردم اباء نمودند و کافر شدند (۸۹)

صفحه : ۳۴۸

(توضیح آیات)

اشاره

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا در مجمع گفته (الدلوک) بمعنی زوال است و از مبرد نقل شده که دلوک الشمس از اول زوال ظهر است تا غروب آفتاب و بقولی آن خود غروب است و اصل آن از (دلک) است و (غسق اللیل) ظهور تاریکی آن است گفته میشود (غسقت القرحة اذا انفجرت) و ظاهر شد آنچه در او است و در مفردات گفته غسق اللیل شدت تاریکی شب است.

پس از آیات وعد و وعید خدای تعالی رسولش را مخاطب میسازد و باو امر مینماید و مخاطب نبی است لکن مقصود او و غیر او است از امت و مفسرین در (دلوک) اختلاف نموده‌اند.

۱- مقصود زوال است و اینکه قول ابن عباس است و ابن عمر و جابر و ابی العالیه و حسن و شعبی و عطاء و مجاهد و قتاده، و نمازی که مأمور به است بنا بر اینکه نماز ظهر است، و اینکه قول از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله (ع) روایت شده و معنی قوله لدلوک الشمس یعنی نزد دلوک آن.

۲- قومی گفته‌اند (دلوکها غروبها) و اینکه قول نخعی و ضحاک و سدی است، و بنا بر اینکه معنی نمازی که امر شده نماز مغرب است و همین معنی از ابن مسعود و ابن عباس روایت شده، و قول اول اوجه است یعنی بهتر است تا اینکه آیه نمازهای پنجگانه را جامع گردد، دلوک شمس ظهر و عصر، و غسق اللیل مغرب و عشاء، و مراد از (قُرْآنَ الْفَجْرِ) نماز فجر است و آیه شامل پنج نماز شب و روز میشود و اینکه معنای قول حسن و مختار و اقدی است، و غسق اللیل اول ظهور شب است ابن عباس و قتاده، و گفته شده

که غسق اللیل غروب است مجاهد.

و بقولی سیاهی شب و ظلمت او است (جبائی) و بقولی نصف شب است از ابی جعفر

صفحه : ۳۴۹

و ابی عبد الله علیهما السلام.

و جماعتی از اصحاب ما بآیه استدلال کرده‌اند که وقت ظهر موسع است تا آخر روز زیرا که خدای تعالی بیای داشتن نماز را از دلوک شمس تا غسق اللیل واجب گردانیده و اینکه اقتضاء میکند که ما بین ظهر تا تاریکی شب وقت باشد تا آنجا که گفته: اقول ممکن است استدلال نمود بآیه باین طور که گفته شود بدرستی که خدای سبحانه از دلوک شمس که آن زوال است تا غسق اللیل که تاریکی شب است وقت قرار داد برای چهار نماز مگر اینکه ظهر و عصر مشترکند از وقت زوال تا غروب و مغرب و عشاء در وقت مشترکند تا غسق اللیل و نماز فجر را منفرد ذکر نموده قوله تعالی (وَقُرْآنَ الْفَجْرِ) و در آیه بیان وجوب نمازهای پنجگانه و اوقات آنها است و اینکه توجیه را تأیید مینماید آن روایتی که عیاشی بسند خود عن عبید بن زراره از ابی عبد الله (ع) راجع باین آیه نقل میکند که گفته خدای تعالی چهار نماز واجب نمود اول وقت آن زوال شمس تا نصف شب و از آن چهار دو نماز است که اول وقت آن دو نماز زوال است تا غروب مگر اینکه ظهر قبل از عصر است، و از آن چهار نماز دو نماز دیگر است که اول وقت آن دو از غروب است تا نصف شب مگر اینکه مغرب قبل از عشاء است، و سید مرتضی علم الهدی قدس الله روحه نیز همین طور گفته تا آنجا که گفته (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً) تمام گفته‌اند که معنی آیه اینکه است که نماز فجر را ملائکه شب و ملائکه روز هر دو مشاهده میکنند. (توجیه طبرسی پایان رسید) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (تهجد) بمعنی بیدار شدن از خواب است برای نماز (نافله) یعنی آن عبادتی است برای تو زائد بر نمازهای پنجگانه واجب و معنی چنین میشود که تهجد زائد بر نمازهای مکتوبه است و آن فریضه است بر تو و بر دیگران تطوع است یعنی مستحب است، و بقولی تهجد بر تو و بر دیگران نافله است و رسولش را

صفحه : ۳۵۰

مخصوص بخطاب گردانیده تا سائرین اقتداء باو بنمایند (مقام محمودا) منصوب است برای ظرفیت یعنی تا اینکه پروردگار تو بیای دارد تو را در مقام پسندیده و آن مقامی است که اولین و آخرین آنرا ستایش میکنند و آن مقام شفاعت است. (طبرسی) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ پس از آنکه برسولش امر میفرماید که در شب نافله بجا آور که بزودی پروردگار تو مقام پسندیده بتو کرامت مینماید و باجماع مفسرین مقصود از مقام محمود مقام شفاعت است که در قیامت لواء حمد بدست میگیرد و در مقام شفاعت امت برمیآید، در اینکه آیه میفرماید خدای خود را بخوان و بگو که پروردگار من مرا داخل گردان در جایگاه صدق و راستی و درستی و بیرون آور مرا خارج گردانیدن صدق.

شاید مقصود از دخول صدق و خروج صدق دخول در مرتبه نبوت و خروج از آن که بطور صدق و راستی از عهده رسالت برآیم و نیز بتوانم امر رسالت را باتمام رسانم.

و از امام جعفر صادق (ع) چنین روایت شده که رسول اینکه دعا را در وقت دخول در غار نمود که خدایا مرا از غار بیرون آور و باز بمکه برگردان.

وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيحاً و برای من حاجتی قرار بده که بآن بتوانم بر کفار و مشرکین غالب گردم و بر آنها اتمام حجت بنمایم.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا خُطَابِ رَسُولِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ بَيْنَ مَرْدَمٍ شَائِدٍ مَقْصُودٍ قَرِيْشٍ وَاهْلِ مَكَّةَ بَاشِنْدِ بَگُو حَقِّ آمِدِ اِشَارَهَ بَهَ اَيْنَكِهَ كِهَ قُرْآنِ كِهَ دَرِ آيَهَ بَعْدِ تَذَكَّرِ مِيْدهِدِ حَقِّ وَازِ طَرَفِ حَقِّ وَحَقِيْقَتِ فِرُودِ آمِدِهَ وَبَاطِلِ كِهَ شَائِدِ بَتِهَا وَآنْجِهَ رَا كِهَ مَشْرَكِيْنَ بُوهِمِ نَاقِصِ خُودِ حَقِّ مِيْدَانِنْدِ بَاطِلِ وَنَابُودِ گِرْدَانِيْدِ زِيْرَا كِهَ بَاطِلِ دَرِ حَدِّ ذَاتِ خُودِ

صفحه : ۳۵۱

نابود است.

آری امر باطل اگر جلوه ضعیفی هم بنماید دوام‌پذیر نخواهد بود برق ناچیزی میزند و بزودی خاموش خواهد گردید هیچ ثابت و قراری برای وی نخواهد بود.

وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا خَسَارًا پَسِ از بِيانِ اَيْنَكِهَ حَقِّ ثَابِتِ وَمَقَابِلِ اَنِّ بَاطِلِ نَاقِيزِ اِسْتِ دَرِ بِيانِ بِيانِ حَقَانِيْتِ قُرْآنِ بَرِ آمِدِه.

(مِنْ) بِيائِيَهَ (مَا) مَوْصُولَهَ (هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ) بِيانِ مَوْصُولِ يَعْنِيْ از جَمَلَهَ خُصُوصِيَاتِ قُرْآنِ اَيْنَكِهَ اِسْتِ كِهَ اَنِّ شِفَاءِ اِسْتِ از امراضِ قَلْبِيْ از كِبَرِ وَنِفَاقِ وَبَاقِيْ امراضِ قَلْبِيْ وَبِرَايِ مَوْمِنِيْنَ رَحْمَتِ اِسْتِ كِهَ بَارشَادِ قُرْآنِ طَرِيْقِ سَعَادَتِ خُودِ رَا مِيْ يَابِنْدِ قُرْآنِ پِيْشِرُو رَاهَ رِوَانِ بَسُوِيْ خُودِ وَچِرَاغِ هِدَايَتِ اِسْتِ مَظْفَرِيْتِ وَكَامِيَايِيْ كَسِيْ رَا اِسْتِ كِهَ اَيْنَكِهَ كِتَابِ مَقْدَسِ قَانُونِيْ رَا دَرِ پِيْشِ رُو نَگَاهَ دَارِدِ وَتَمَامِ اَعْمَالِ وَافْعَالِ وَحَرَكَاتِ وَسَكَنَاتِ خُودِ رَا مَطَابِقِ دَسْتُورَاتِ اَنِّ قَرَارِ دِهَدِ قَوْلَهَ تَعَالِيْ (اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِيْ لِّلَّتِيْ هِيَ اَقْوَمُ) وَخَسْرَانَ وَزِيَانَ كَارِيْ بِرَايِ كَسِيْ اِسْتِ كِهَ ظَلَمِ بِنَفْسِ خُودِ نَمُودِهَ وَاَيْنَكِهَ كِتَابِ مَقْدَسِ رَا كِهَ شِفَاءِ هَرِ دَرْدِ بِيْ دَرْمَانِيْ اِسْتِ عَقَبِ سَرِ اِنْدَاخْتِهَ وَنَادِيْدِهَ اَنْگَاشْتِهَ وَبِهِدَايَتِ اَنِّ هِدَايَتِ نَگَرْدِيْدِه.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسَأُ اَيْنَكِهَ آيَهَ بِيانِ حَالِ مَرْدَمِ عَادِيْ اِسْتِ كِهَ اَنِّهَا چِنِيْنْدِ كِهَ وَقْتِيْ نَعْمَتِ رَا بَرِ اَنِّهَا زِيَادِ كَرْدِيْمِ از حَقِّ تَعَالِيْ اِعْرَاضِ مِيْكَنَنْدِ وَرُو بَهْمَانَ نَعْمَتِهَا آوَرْدِهَ وَمَشْغُولِ بِلذَائِدِ وَحَظُوظَاتِ مَادِيْ مِيْگِرْدَنْدِ وَازِ شَكْرِ وِلِيْ نَعْمَتِ خُودِ غَافِلِ مِيْشُوندِ وَوَقْتِيْ بَاتَانَ شَرِيْ اِصَابَتِ نَمُودِ مَأْيُوسِ مِيْگِرْدَنْدِ.

خُدَايِ تَعَالِيْ دَرِ اَيْنَكِهَ آيَهَ عَطَاءِ نَعْمَتِ رَا بَخُودِشِ نَسِبَتِ مِيْدهِدِ لَكِنْ شَرِّ رَا بَخُودِ مَنَسُوبِ نَمِيْگِرْدَانْدِ وَشَائِدِ سَرِّشِ چِنِيْنِ بَاشَدِ كِهَ او سَبْحَانَهَ خَيْرِ مَحْضِ وَكَامِلِ مَطْلُوقِ اِسْتِ وَازِ خَيْرِ جَزِ خَيْرِ نَايِدِ وَشَرِّ اَمْرِ عَدْمِيْ وَعَدْمِ اِضَافِيْ اِسْتِ يَعْنِيْ

صفحه : ۳۵۲

عَدْمِ كَمَالِ وَجُودِ اِسْتِ وَآنْزَا (عَدْمِ مَلَكَه) نَامَنْدِ اَيْنَكِهَ اِسْتِ كِهَ شَرِّ دَرِ جَائِيْ كُفْتِهَ مِيْشُودِ كِهَ خَيْرِيْ وَكَمَالِيْ مَفْقُودِ شُدِهَ بَاشَدِ مَثَلِ اَيْنَكِهَ عَمِيْ وَكُودِيْ دَرِ جَائِيْ صَادِقِ آيِدِ كِهَ بَايِدِ چَشْمِ وَبِيْنَائِيْ بَاشَدِ بَسَنَگِ وَجَمَادِ كُورِ نَمِيْگُوِيْنْدِ بَلَكِهَ بَانَسانِ يَا حَيِوانِيْ كِهَ بِيْنَائِيْ او مَفْقُودِ گِرْدِيْدِهَ كُورِ مِيْگُوِيْنْدِ، خُلاصَهَ دَانَشْمَنْدَانِ گُوِيْنْدِ شُرُورِيْ كِهَ دَرِ عَالَمِ كُونِ وَمَوْجُودَاتِ وَاَقِعِ مِيْگِرْدَدِ مَقَابِلِ خَيْرِ اَمْرِ مَتَحَقِّقِ ثَابِتِيْ نِيْستِ كِهَ دَرِ خَارِجِ مَا بَازَائِيْ دَاشْتِهَ بَاشَدِ هِمَانَ فِقْدَانِ كَمَالِ رَا شَرِّ نَامَنْدِ بَعْضِيْ از مَفْسِرِيْنَ از اِفْلَاطُونِ نَقْلِ مِيْكَنَنْدِ كِهَ كُفْتِهَ شَرِّ اَمْرِ عَدْمِيْ اِسْتِ وَمَثَلِ آوَرْدِهَ مَثَلًا كَشْتَنِ بَشْمَشِيْرِ شَرِّ اِسْتِ وَاَيْنَكِهَ شَرِيْكَ اَمْرِ وَجُودِيْ نِيْستِ زِيْرَا كِهَ شَرِّ نَهَ دَرِ قَدْرَتِ زَنْدِهَ اِسْتِ وَنَهَ دَرِ شَجَاعَتِ او وَنَهَ دَرِ قُوْتِ دَسْتِ او وَنَهَ دَرِ نَرْمِيْ عَضَلَاتِ مَقْتُولِ وَنَهَ دَرِ حَدَّتِ وَبَرَنْدِگِيْ شَمَشِيْرِ دَرِ هِيْچَكِدَامِ اَيْنِهَا شَرِّ نِيْستِ زِيْرَا كِهَ تَمَامِ اَيْنِهَا كَمَالِ وَحَسَنِ اِسْتِ بَاقِيْ نَمِيْمانْدِ مَگَرِ دَرِ اَعْدَامِ گِرْدِيْدِنِ رُوحِ مَقْتُولِ وَبَطْلَانِ حَيَاتِ او. (تَفْسِيْرِ الْمِيْزَانِ) قُلْ كُلُّ يَعْمالِ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ قَرُبُوكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدٰى سَبِيْلًا دَرِ مَفْرَدَاتِ كُفْتِهَ (الْمَشَاكِلَه) از شَكْلِ مَأخُودِ گِرْدِيْدِهَ وَبِمَعْنِيْ بَسْتَنِ دَابَهَ اِسْتِ وَآنْجِهَ رَا كِهَ دَابَهَ رَا بَانَ مِيْ بِنْدَنْدِ (شَكَال) بَكْسَرِ مِيْمِ نَامِيْدِهَ شُدِهَ، (الشَّاكِلَه) بِمَعْنِيْ سَجِيَهَ كُفْتِهَ مِيْشُودِ زِيْرَا كِهَ اِنْسَانِ رَا مَقِيْدِ مِيْگِرْدَانْدِ كِهَ اَمُورِ رَا جَارِيْ گِرْدَانْدِ بَرِ آنْجِهَ مَناسِبِ سَجِيَهَ وَاقْتِضَاءِ اَنِّ اِسْتِ.

و در مجمع گفته (الشاکله) الطریقه و المذهب گفته میشود (هذا طریق ذو شواکل) یعنی از آن طرق جماعت منشعب میگردد. (پایان) ظاهراً مقصود از آیه چنین است که عمل هر کسی ناشی از سجیه وی است و مناسب با صفات و ملکات درونی او است که هر صفت و خلقی که در باطن انسان نفوذ پیدا نموده اعمال ظاهری وی بروز و ظهور همان اوصاف و ملکات باطنی وی خواهد بود و چون قبول ایمان و عدم قبول آن نیز ناشی از همان سجیه باطنی هر کسی است و جز خدا که (علام الغیوب) است کسی از حقیقت باطنی کس دیگری

صفحه : ۳۵۳

خبر ندارد اینکه است که علم بآنرا محول میگردد و پیروردگار که او عالم تر است بحال و سجیه هر کسی که بجه اندازه قابل هدایت است زیرا که نفوس بشری از حیث لطافت و نورانیت و ظلمت و ثقلت بسیار متفاوت میباشند، نفوس نورانی به آیات قرآنی و معجزات بزودی هدایت میگرددند و نفوس کدر ظلمانی وقتی آیات بر آنها خوانده میشود بر ظلمت و ثقلت نفسشان افزوده میگردد اینکه است که در آن آیه بالا فرموده قرآن نسبت بمؤمنین شفاء و رحمت است (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) و ستمکاران را زیاد نمیکند مگر خسران و زیان.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي در شأن نزول آیه جماعتی از مفسرین گفته‌اند یهود برای امتحان آمدند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سؤال نمودند که روح چیست و چنین بنا داشتند که اگر حضرتش جوابی بگوید او را تکذیب کنند و چون حضرت قصد آنها را میدانست در جواب گفت روح از امر پروردگار من است و بشما از علم عطاء نشده مگر اندکی، و بقولی یهودیها مسلمانها را تحریک نمودند که از نبی صلی الله علیه و آله و سلم از روح سؤال کنید اگر جواب مثبت داد نبی نیست و اگر علم آنرا محول بخدا نمود نبی است و ظاهراً روح مورد سؤال آنها روح انسانی بوده نه مطلق روح و اقسام آن

(سخنان مفسرین در اطلاقات روح و اسامی آن)

۱- روح قوه‌ایست که قوام بدن بسته گی باو دارد. (ابن عباس و غیره) ۲- روح جبرئیل است زیرا که او را روح الامین نامیده (حسن و قتاده) ۳- از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که روح ملکی است از ملائکه هفتاد هزار رو دارد بهر روئی هفتاد هزار زبان و تمام آنها خدا را ستایش مینماید.

۴- روح عیسی بن مریم است زیرا او را روح الله نامیده، ۵- قرآن است، اختلاف علماء در اینکه هویت و ماهیت روح چیست مأخوذ از مجمع البیان.

۱- (الروح جسم رقیق هوائی متردد فی مخارق الحیوان) روح جسم لطیفی

صفحه : ۳۵۴

است که در بافته‌های مغز حیوان سریان دارد، و اینکه قول اکثر متکلمین است و سیّد مرتضی علم الهدی همین قول را اختیار نموده. ۲- روح جسم هوائی است و بنیه حیوان است و در کل و جزء از اجزاء حیوان سریان دارد و حیات حیوان باو است.

(اینکه قول مختار شیخ مفید و بلخی و جماعتی از معتزله بغداد است) ۳- بقولی روح معنایی است در قلب و بقول دیگر روح انسان زنده و مکلف است. (اخشید و نظام) ۴- بعضی از علماء گفته‌اند خدا روح را از شش چیز آفریده: از جوهر، طیب، بقاء، حیات، علم، علو و برتری آیا نمی‌بینی مادامیکه در بدن است جسد نورانی است بدو چشمش می‌بیند و بدو گوشش میشنود و بدن او طیب

و پاکیزه است و وقتی روح از بدن خارج گردید بدن پوسیده و فانی میشود و بی‌بودن روح زنده و بخارج گردیدن روح بدن میته میگردد و نیز بتعلق روح بدن عالم است و وقتی روح بیرون رفت چیزی نمیداند و روح موجود لطیف علوی است و انسان بروح دارای حیات است بدلاله قوله تعالی که در صفت شهداء فرموده (بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ) در حالیکه جسدهایشان در خاک پوسیده.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا بقولی خطاب نبی و غیر او است که بشما از علم عطاء نشده است مگر کمی یعنی علمی که نصی بر آن شده کمی از آن بشما عطاء گردیده و مراد مطلق علم نیست زیرا که نهایی برای معلومات خدا نیست و بقولی خطاب بیهود است که آنها از حضرت از روح سؤال کردند و گفتند خدا تورات را بما عطاء نموده اینکه بود که در جواب آنها گفت (وَمَا أُوتِيتُمْ الْخ) یعنی علمی که بشما عطاء شده نسبت بعلم خدا اندک است. (پایان) در اینکه روح مجرد است یا مادی، عرض است یا جوهر بین دانشمندان و علماء قدیما و حدیثا اختلاف بسیار است.

صفحه : ۳۵۵

آنهائیکه اصلا بمجردی غیر از حق تعالی معترف نیستند مثل بعضی از متکلمین از معتزله و غیر آنها روح انسانی را یا جسم لطیف میدانند یا عرض و گویند پس از استکمال بدن روح عارض بدن میگردد و نسبت بسیار نزدیک دارد بیافته‌های مغزی و دوامش را بسته بهمان بافته‌ها که از آن بنیه تعبیر میشود میدانند و گویند هر گاه آفتی بمغز وارد گردید روح از بدن مفارقت مینماید و باقی نیمانند بلکه فانی میگردد و در قیامت ثانیاً پس از تشکیل بدن عود مینماید و حکماء الهیین روح انسانی را جوهر مجرد از ماده میدانند و معتقدند که بفناء بدن آن جوهر مجرد فانی نمیگردد و در عالم برزخ باقی است تا در قیامت ثانیاً بامر ایزد متعال تعلق ببدن میگردد برای حساب و کتاب و ادراک لذائذ حسی علاوه بر روحانی اگر از سعادت باشد و چشیدن عذاب جسمانی اگر از اشقیاء باشد و نیز ادله بسیاری بر اثبات تجرد روح و بقاء آن در کتب حکمت و فلسفه آورده‌اند که بیان آن در اینجا مناسب نیست. لکن از خود آیه که در جواب از روح فرمود (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) چنانچه در آیه ۵۲ از سوره اعراف دارد (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) که مشعر بر اینکه است که عالم امر غیر از عالم خلق است، و شاید مراد از عالم امر عالم ابداع و مجردات باشد و عالم خلق عالم طبایع و مادیات، و در اینجا فرموده روح از امر پروردگار من است یعنی روح لطیفه ربانی است و از عالم ابداع و مجردات تراوش نموده.

و از جمله ادله بسیاری که بر تجرد روح آورده‌اند اینکه است که با اینکه اجزاء بدن چنانچه در جای خود محقق گردیده علی‌الدوام در کون و فساد است و ساعتی بیک حال باقی نیمانند روح انسانی که از آن تعبیر به (من) میشود در همه حال باقی است مثل اینکه گفته میشود من همانم که وقتی کودک و وقتی جوان و وقتی پیر شدم با اینکه مسلماً در مدت عمر چندین دفعه اجزاء بدن عوض گردیده لکن در همه حال (من) باقی است و اعمالیکه در کودکی نموده در خزینه خیال

صفحه : ۳۵۶

محفوظ است هر وقت بخواهد چیزی را بنظر آورد از لابلای محفوظات بیرون می‌آورد و اینکه بعضی گفته‌اند مجردی غیر از خدا نیست زیرا که از اثبات مجردات مثل عقول و نفوس لازم می‌آید ممکن مثل واجب گردد، جواب داده شده که بر فرض اشتراک اشتراک در سلوب مانعی ندارد و در حقیقت وجود و وجوب آن کسی با خدا شرکت ندارد، همین طوری که گوئیم خدا جماد نیست، نبات نیست گوئیم انسان هم جماد و نبات نیست و شرکت در مادی نبودن روح با مادی نبودن خدا اشتراک در وجود نیست بلکه اشتراک در سلوب است.

وَلَكِنَّ شَيْئًا لَّنْذَهَبْنَ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (لَّنْذَهَبْنَ) لام، قسم است یعنی دلالت بر قسم دارد و تقدیر چنین میشود که فو الله لا- یوتون بمثله) یعنی اگر ما بخواهیم قرآن را ببریم و از سینه‌ها محو میگردانیم و پس از آنکه محو نمودیم تو دیگر راهی برای استرجاع و بازگشت آن نداری و نمی‌یابی کسی را که از طرف تو از ما طلب استرجاع نماید و مطالبه کند. إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا أَلَا اسْتِثْنَاءِ جمله را استثناء میکند از آیه بالا (لَا تَجِدُ لَكَ الْخ) یعنی اگر ما قرآن را از سینه تو ببریم بازگشت آن میسر نخواهد بود مگر بفضل و رحمت از جانب پروردگار تو، اشاره به اینکه که قرآن را ما بسوی تو وحی نمودیم و از رحمت ما نزول نموده خودمان هم آنرا نگاه میداریم و حفظ آن بعهده ما است زیرا که فضل و کرم ما بر تو بزرگ است که از راه فضل و کرم قرآن را از آفات نگاه میدارد و آنرا در عالم باقی میگذارد قوله تعالی (نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا در شأن نزول آیه گفته‌اند نضر بن حارث گفت ما میتوانیم مثل اینکه قرآن

صفحه : ۳۵۷

بیاوریم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

آیه در مقام تحدی بقرآن است و الف و لام در (الْإِنْسُ وَالْجِنُّ) الف و لام جنس است و شامل میگردد تمام افراد انس و جن را و اختصاص بزمان و عصر خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ندارد زیرا که از آیه چنین استفاده میشود که در هر وقت و زمانی از موقع نزول قرآن تا قیامت اگر تمام افراد جن و تمام افراد بشر پشت بر پشت یک دیگر بگذارند و بهم کمک نمایند هرگز نتوانند مثل اینکه قرآن در فصاحت و بلاغت و اسلوب و جامعیت و اسرار و معانی مندرجه در آن را بیاورند.

و چه معجزه‌ئی است بالاتر از اینکه که تا حال یک هزار و چهار صد سال از نزول قرآن میگذرد و با اینکه دشمنان قرآن چه از اعراب زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که با اینکه همه اهل لسان و در کمال فصاحت و بلاغت بودند و چه بعد از آن تا زمان حاضر اگر قرآن معجزه و از جانب حق تعالی نبود با اینکه دشمنان که در صدد خاموش گردانیدن چراغ اینکه کتاب مقدس بودند و بمجرد اینکه اگر مثل آنرا می‌آوردند و لو آیه‌ئی حجت قرآن باطل میگردید در سوره بقره قوله تعالی (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

خطاب بکافرین و منکرین قرآن نموده که اگر در شکید از آنچه ما نازل کرده‌ایم بر بنده خود محمد (ص) شما هم یک سوره مثل آنرا بیاورید و بغیر از خدا حاضرین خودتان را بخوانید اگر راست میگوئید یعنی اینکه قرآن کلام خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ساختگی کرده و مسلم اگر آورده بودند بجهان اعلام میکردند و بما هم خبرش رسیده بود.

وَلَقَدْ صَيَّرْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا آیه تذکر میدهد که ما برای افراد بشر در اینکه قرآن همه طور مثالهایی آوردیم چه از حکایات و قصص پیشینیان و چه از انواع و اقسام موجودات از گیاهها و حیوانات و چه راجع باوضاع عالم قیامت و از آنچه صلاح انسانی است و آنچه

صفحه : ۳۵۸

بدبختی و شقاوت او را ایجاب مینماید در دنیا و آخرت همه را تصریحا و تلویحا و اشاره باحسن وجه بیان نمودیم و بیشتر مردم ابا و انکار نمی‌نمودند مگر از روی کفر و نفاق.

قسمتی از آیات سوره الاسراء

[سوره الاسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَثْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصِيْمًا مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أ إنا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أ وَ لَمْ يَزُوا أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)

صفحه : ۳۵۹

(ترجمه آیات)

کفار گفتند ما هرگز بتو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه برای ما از زمین چشمه آبی ظاهر نمائی (۹۰)
یا اینکه برای تو بوستانی باشد از نخلهای خرما و درخت انگور و جویهای بشدت آب در میان آنها روان گردانی (۹۱)
یا آسمان را بر سر ما همچنانکه گمان کردی پاره پاره بیفکنی یا خدا و ملائکه را نزد ما حاضر آوری (۹۲)
یا برای تو خانه‌ئی باشد از زر و جواهرات یا بر آسمان صعود نمائی و ما هرگز بر بالا رفتن تو ایمان نمی‌آوریم تا وقتی که بر ما کتابی بیاوری که ما آنرا قرائت نمائیم (ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) بگو منزّه است پروردگار من آیا نیستم من مگر یک بشری که بسوی شما فرستاده و رسول میباشم (۹۳)

و چیزی مردم را از هدایت باز نداشت وقتی که اسباب هدایت آمد مگر اینکه گفتند آیا خدا بشری را رسول قرار داده (۹۴)
باینها بگو اگر ملائکه (مثل آدمیان) در زمین راه میرفتند و سکونت داشتند ما از آسمان ملکی را فرود می‌آوردیم که رسول باشد (۹۵)

بگو خدا کافی است که بین من و شما گواه باشد

صفحه : ۳۶۰

زیرا که او ببندگانش دانا و بینا است (۹۶)

و کسی را که خدا هدایت نمود چنین کسی هدایت یافته و کسی را که گمراه نمود هرگز برای او دوستانی غیر از او نمی‌یابی و در

پاره‌ئی از آسمان را بر ما بیفکن تا هلاک گردیم یا خانه‌ئی از زر برای تو بسازد و تو در آن نشینی حضرت رسول (ص) فرمود اگر خدا بخواهد تمام اینکه کارها را میکند زیرا که او بر همه چیزها قدرت دارد، و یکی از آنها گفت ما بتو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه خدا و فرشتگان را برای ما بیاوری بعد از آن گفتند ما شنیده‌ایم آنکه در یمامه است بنام رحمان قرآن را بتو می‌آموزد و ما دست از تو برنمی‌داریم تا تو را هلاک کنیم یا تو ما را هلاک گردانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از میان آنها دل‌تنگ برخاست و بیرون رفت عبد الله بن ابی امیه که پسر عاتکه عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود برخاست و با او روان گردید و گفت ای محمد آنچه اینکه قوم گفتند قبول نمودی بخدا که من بتو ایمان نمی‌آورم تا اینکه نردبانی بنهی و با آسمان برآئی و من تو را بنگرم و از آنجا نامه‌ئی بیاوری با جمعی از فرشتگان که بر آن گواهی بدهند و با وجود مشاهده چنین عملی گمان میکنم که باز تو را تصدیق نکنم و باور ننمایم، ابو جهل گفت ای گروه محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچکدام از آنچه را گفتیم و از وی طلب نمودیم قبول نمود و با اینکه حال از فحش و مذمت الهان ما باز نخواهد ایستاد بخدا که فردا وقتی بیاید و رو بکعبه آورد و مشغول نماز شود و بسجده رود سنگ گران بر سر او زرم تا از جفای او آسوده شویم آنحضرت از سخنان آنها بسیار دل‌تنگ گردید خداوند اینکه آیات را

صفحه : ۳۶۳

از قوله تعالی (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ) که مقول قول مشرکین عرب است تا قوله (کتاباً نقرؤه) نازل کردانید. (پایان) قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا پس از ایرادهای بی‌مورد مشرکین خداوند برسولش خطاب مینماید که بگو منزه است خدای من و بزرگتر از اینکه است که کسی بتواند بر او تحکم کند و یا باو تکلیف نماید که چنین و چنان کند خدای سبحان عارف و دانا بمصالح و مفساد امور جهان و جهانیان است و نظام عالم بدست قدرت او است و پیمبران را برای ارشاد بطریق هدایت و یافتن راه سعادت بشر فرستاده و بهر یک معجزه‌ئی در خور صلاح بشر و موقعیت زمان آنها برای اثبات پیمبری آنها بدستشان داده بشر را نمیرسد که در نظام عالم و حکم پروردگار رأی اندیشی نماید و بدل خواه مردم و آراء کاری انجام دهد و من هم مثل شما بشری میباشم که بمن رسالت عنایت شده که شما را از گمراهی و شرک بشاهراه هدایت و یکتاپرستی رهسپار گردانم مرا چه رسد که بتوانم در امر خلقت و نظام آفرینش مداخله نمایم و آنچه شما طلب نموده‌اید در صورتی که بعضی از آنها محال عقلی است مثل آمدن خدا با فرشتگان زیرا که خدای تعالی منزه است از حرکت و سکون که صفت اجسام است و بعضی از آنها محال عادی و منافی با نظام عالم است مثل سقوط آسمان در غیر موقع آن و بعضی خلاف مصلحت شخصی یا نوعی است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذِ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا از آن کبر و نخوتیکه در اکثر افراد بشر نفوذ نموده اعراب نمیخواستند زیر بار یکی که گمان میکردند مثل خودشان است بروند و با اینکه معجزه قرآن بر آنها ثابت بود تا میتوانستند شانه خالی میکردند مخصوصاً جماعت اعراب مکه که اینکه خلق خبیث ظاهراً در آنها غالب تر مینموده اینکه بود که چون آنان فقط جسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را میدیدند که یک بشری است مثل آنها غذا میخورد، ازدواج میکنند، در بازار راه میرود و در تمام شئون بشریت مثل آنها است و خودشان

صفحه : ۳۶۴

را مردمان دانشمند و ثروتمند و شاید عالم و دانا بعضی علوم مثل ادبیات که مخصوصاً اعراب مکه در علم ادبیات ماهر بودند و آن حضرت بظاهر فقیر و تحصیل نکرده و بیسواد مینمود نمیخواستند زیر بار فرمان او بروند اینکه بود که میگفتند چرا خداوند بر ما رسولی نمیفرستد که از جنس ملائکه باشد نه بشری مثل خودمان قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطَمَّئِنِينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنْ

السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا خُطَابَ رَسُولٍ نَمُودَہُ کہ باین مردمان تھی عقل و دانش بگو اگر در زمین ملائکہ سکونت و منزل داشتند بایستی از جنس خودشان رسول برای آنها بفرستم کہ بتوانند با او تماس بگیرند و کلام او را بفهمند لکن شما کہ بشرید و دارای جسم کثیف ضخیم میباشید و ملائکہ اجسام لطیفند و شما اصلاً نتوانید آنها را ببینید و با آنها انس بگیرید چگونه ملائکہ را برسات بر شما بفرستم و چطور شما میتوانید از آنها استفاده نمائید.

و ارسال ملک وحی بر پیمبران اولاً بمناسبت روح قدسی آنها بود کہ ارتباط کامل با ملائکہ داشتند و افق روحانی آنها نزدیک بافق ملائکہ بود لکن عموم مردم چنین روح قدسی را ندارند کہ بتوانند با ملک تماس بگیرند و کلام او را ادراک نمایند.

و ثانیاً نزول ملائکہ هنگام وحی بر چشم پیمبران ظاهراً بصورت بشری پدید میگردد چنانچه مشهور است کہ رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم جبرئیل (ع) را هنگام وحی بصورت دحیہ کلبی مشاهده مینموده و از او استماع قرآن میکرد نہ بصورت اصلی، و رسول چون در روحانیت با ملائکہ سنخیت داشت او را میشناخت و تمیز میداد شما کہ چنین روح مصفائی ندارید چگونه ملک بر شما رسول شود.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهٗ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصِيراً (شَهِيداً) تمیز است برای فاعل (كَفَى) گویا مشرکین برای اثبات پیمبری حضرتش گواه میخواستند آیه در مقام اثبات رسالت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و تهدید

صفحه : ۳۶۵

کافرین خدا را گواه میآورد و برسولش امر میفرماید کہ بگو خدا کافی است کہ گواه من باشد در صدق گفتارم و نیز گواه شما است در انکار و تکذبتان زیرا کہ او بعمل بندگان خود بینا و دانا است شاید اشاره باین باشد کہ اگر من در ادعای رسالت خلاف گویم البتہ خدا مرا بدترین عقوبت مجازات خواهد نمود و مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ظاهراً آیه متعلق بآیه بالا است و شاید اشاره باین باشد کہ کسانیکہ طالب هدایت و در مقام پیمودن راه حقیقتند خداوند راه هدایت را برای آنها باز مینماید و بشاھراہ هدایت رهسپارشان میگرداند و کسیکہ طالب هدایت نگردیده البتہ گمراہ خواهد گردید و پس از گمراہی و اعراض از حق تعالی دوستی بغیر او نمی‌یابد و در گمراہی سرگردان خواهد گردید.

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمياً وَبُكماً وَصِيماً مَيَّأُوْهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعيراً آنهائیکہ در دنیا بهدایت انبیاء هدایت نیافته‌اند در قیامت محشور میگردند بروهایشان در حالی کہ کور و گنگ و کر میباشند.

در روایت از انس بن مالک نقل میکنند کہ پس از سؤال از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ چگونه بر صورت‌هایشان راه میروند فرمود همانطور کہ با پاهایشان راه می‌رفتند و جایگاه آنان جهنم است و هر گاه زبانه آتش کم شود شعله آنرا زیاد میکنیم.

ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِآيَاتِنَا وَقَالُوْا اِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا اِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِيْدًا جهنم و عذاب آن پاداش عمل آنها است (جزاءً وفاقاً) جزاء مطابق و بر وفق عمل است چون کافرین پس از آنکہ بر آنان اتمام حجت گردید و دانسته و فهمیده از روی عناد در آیات الهی نظر نمودند در طلب هدایت بر نیامدند کہ در گفتار انبیاء اعمال نظر نمایند و عقل خود را بکار بیندازند تا اینکه حق

صفحه : ۳۶۶

بر آنان ظاهر گردد اینکه بود کہ در امر معاد و بازگشت استبعاد مینمودند و میگفتند چگونه ممکن است کہ ما پس از آنکہ استخوان پوسیده گردیدیم ثانیاً زنده شویم و بحالت اول عود نمائیم.

أَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّهُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلْ لَهُمْ اَجَلاً لَّا رَيْبَ فِيْهِ فَاَبَى الظَّالِمُوْنَ اِلَّا كُفُوْرًا

اینکه آیه برای رفع استبعاد منکرین آمده که میگفتند چگونه ممکن است پس از اینکه مردیم و خاک گردیدیم دو مرتبه زنده شویم، اشاره بعموم قدرت نموده که آنکسیکه قدرت دارد بر خلقت آسمانها و زمین قدرت دارد بر اینکه مثل شما را بیافریند گمان نشود که اینکه مثلث بطور تباین بدن ثانوی با بدن اولی باشد اینکه طور نیست زیرا که در مسئله معاد بادله عقلیه و نقلیه محقق گردیده که بدن اخروی بعینه همان بدن دنیوی است عالمش عوض شده زیرا که انسان بروح و بدن انسان شخصی است نه بروح تنها.

و اینکه بعضی از مفسرین در توجیه اینکه آیات گفته‌اند مماثلت از جهت مقایسه بدن جدید با بدن اول با قطع نظر از نفس که حافظ وحدت انسان و شخصیت وی است با مثل آن بودن منافات ندارد با اینکه انسان اخروی عین انسان دنیوی باشد نه مثل او زیرا که ملاک وحدت و شخصیت نفس انسان است و آن نزد خدا محفوظ است نه باطل گردیده و نه معدوم شده و وقتی ثانیاً بدنیکه جدیداً خلقت گردیده تعلق گرفت او همان انسان دنیوی است کما اینکه انسان در دنیا واحد شخصی است و بر وحدت شخصیه‌اش باقی است با تغییر بدن بجمیع اجزایش زمانی بعد از زمانی. (تفسیر المیزان) ظاهراً اینکه توجیه بوجهی درست است که اجزاء بدن انسان در مدت حیات دنیوی در تحلیل دائمی است علی‌الدوام اجزائی میمیرد و اجزائی بجای او میآید لکن قبول نداریم که اجزاء تحلیل شده بکلی معدوم شده باشد بلکه بدلیل قوله تعالی در سوره ق آیه ۵ در پاسخ قول کفار که میگفتند چگونه ممکن است که

صفحه : ۳۶۷

ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم ثانیاً عود نمائیم و البته مقصود آنها عود بدن شخصی خودشان بوده، برای رفع استبعاد آنها پاسخ در آیه بعد فرموده (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ) یعنی ما دانستیم آنچه را از آنها (یعنی از بدن) آنها زمین کم میکند لکن نزد ما است کتابیکه حفظ میکند.

شاید مقصود چنین باشد وقتی انسان مرد و اجزاء بدنش را زمین در خود منحل گردانید فعلیت و حقیقت بدنیکه روحش در ایام حیاتش باو تعلق داشت فانی نگردیده بطوری که در هیچ نشأه و عالمی باقی نمانده باشد بلکه چون عوالم در طول یکدیگر است اگر چه بدن میت در ظرف زمان از نظر ما نابود گردیده و اثری از وی باقی نمانده لکن در لوح محفوظ و در احاطه علم حضوری حق تعالی بعینه موجود است و همان است که در عالم قیامت که محیط بعالم دنیا است ظهور و بروز مینماید و بمرگ حقیقت انسان که ترکیب شده از جسم و روح است عوض نمیگردد منتهی الامر جسم در هر عالمی بمناسبت همان عالم طوری ظاهر میگردد و چون عوالم در طول یکدیگر است هر عالم ما فوقی جامع و حاوی عالم مادون خود خواهد بود و گر نه فوقیت معنائی ندارد و عالم دنیا عالم دنی و عالم آخرت مافوق آنست اینکه است که متفرقات در عالم دنیا که در زمان متفرقا و متدرجا ظهور و بروز مینمایند مجتمعاً در عالم قیامت ظاهر میگردند و وحدت بدن انسان وحدت اتصالی است و اجزاء آن در تحلیل دائمی است که علی‌الدوام اجزاء زنده بدن میمیرند و اجزاء زنده تازه جای آنها را میگیرند بدون تخلل عدم و البته اجزاء زنده مثل همان اجزاء مرده‌اند و حافظ شخصیت و وحدت هر فردی نفس ناطقه وی است و انسان مادامیکه در دنیا حیات دارد گمان میکند از اول عمر تا آخر بدن او یک واحد شخصی است و از توارده امثال اکثر مردم خبر ندارند اینکه است که در آیه فرموده (بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) سوره ق آیه ۱۴، لکن چون عالم قیامت مافوق عالم دنیا است و چنانچه گفته شد هر مافوقی دارای مراتب زیرین خود خواهد بود اینکه است که بدن بوحدت شخصیه

صفحه : ۳۶۸

اخروی جامع تمام مراتب زیرین خود یعنی جامع اجزاء پراکنده بدن دنیوی وی است نه بدن مباین.

و خلاصه اینکه انسان با روح و بدن شخصی خود محسوس میگردد و (مِثْلَهُمْ) که در آیه بالا فرموده (قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ) و در سوره واقعه آیه ۶۱ و ۶۲ (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ) و امثال اینکه آیات که بعضی گمان کرده‌اند که در قیامت خدای تعالی بدن دیگری بانسان افاضه مینماید مابین با اینکه بدن دنیوی بظاهر بنظر درست نمیآید زیرا که اولاً روح هر کسی با بدن شخصیه‌اش سنخیت دارد و ثانیاً در جای خود مدلل گردیده که هیچ چیزی از موجودات پس از وجود فناءپذیر نخواهد بود اگر ظهورش از عالمی محو گردد در مافوق و در لوح محفوظ ثبت است وانگهی مثلیت در جائی صادق میآید که دو چیز در یک جهت عین هم باشند و در جهتی غیر هم، در اینجا شاید مقصود چنین باشد که بدن اخروی و بدن دنیوی در اصل وجود یکی میباشند و از جهت وحدت اجتماعی و اتصالی با هم در یک حال تفاوت دارند اجزاء بدن دنیوی با هم وحدت اتصالی دارند بتوارد امثال نه وحدت شخصیه و در قیامت همین اجزاء متفرق در زمان که در جای خود محفوظند بیک وحدت عینیه و بیک صورت وحدانیه شخصیه بروز و ظهور مینمایند. و شاید مقصود از مماثلت که در آیه فرموده (مِثْلَهُمْ) چنین باشد که وحدت شخصیه بدن اخروی غیر از وحدت بدن دنیوی خواهد بود از حیث تفرق اجزاء و توارد امثال در دنیا و اجتماع و بساطت آن در آخرت زیرا چنانچه محقق گردیده عالم آخرت عالم بقاء است و جامع ماحصل و غایت و نتیجه اعمال دنیوی انسان است اینکه است که موجودات اخروی هر یک در جای خود ثابت است و فناءپذیر نخواهد بود.

خلاصه توان گفت که بدن اخروی بعینه همان بدن دنیوی است از جهت اصل وجود و قوی و توان گفت که غیر آنست از جهت وحدت و فعلیت و بساطت قوله تعالی در سوره ق آیه ۱۴ (أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ

صفحه : ۳۶۹

جدید) همزه استفهامی را در مقام انکار و جهد آورند یعنی آیا چنین گمان میکنند که ما از آفرینش اول در مانده شده‌ایم و بر آفرینش جدید قدرت نداریم بلکه آنها از خلقت تازه در اشتباهند.

درست است که انسان در تحلیل دائمی است که علی‌الدوام اجزاء بدن او عوض میگردد و سلولهای بدن میمیرد و سلولهای تازه‌ئی جای آنرا میگیرد اگر سلولهای تازه آن مقداریکه در علم خدا در نظام تعیین شده نیاید انسان یا حیوان حیات خود را بدرود گوید لکن شکی نیست که همین بدن ترکیب شده از اجزاء متمم انسانیت است و لو آنکه حقیقت انسان روح درآکه او است لکن بدن متمم شخصیت او است و امتیاز انسان از باقی موجودات بهمین جامعیت وی است زیرا چنانچه محقق گردیده عالم آخرت بقاء و جامع ماحصل و غایت و نتیجه اعمال دنیوی انسان است اینکه است که موجودات اخروی هر یک در جای خود ثابت و فناپذیر نخواهد بود و اگر در قیامت بدن دنیوی بکلی معدوم گردد و بدن جدید مثل او بیاید انسانی که ترکیب شده از دو جزء است روح و بدن بتمام جهات همان بشخصه مبعوث نگردیده بلکه روح او با بدنیکه در دنیا جزء وی نبوده مبعوث گردیده و اینکه قول بنظر خلاف میآید زیرا آنچه از آیات و اخبار برمیآید اینکه است که انسان در قیامت بروح و بدن مبعوث میگردد حتی بعضی معاد را جسمانی فقط میدانند و بنا بر اینکه قول که مثل بدن مبعوث گردد چنین میشود که اصلاً انسان دنیوی نیست که مبعوث گردیده بلکه انسان جدیدی است و مسلماً اینکه خلافت بلکه تحولات انسانی از عالمی بعالم دیگر برای استکمال است که روحا و جسما کامل گردد و از اینکه جهت توان گفت بدن اخروی همان بدن دنیوی است از جهت اجزاء و قوی و مثل آنست نه خود آن از حیث وحدت و جامعیت و کمال روح انسانی برسیدن بآن درجات عالی است و استکمال بدن با اجتماع اجزاء متفرق در زمان و وحدت شخصیه آنست و نیز اگر بدن اخروی همین بدن دنیوی نباشد چگونه باعضاء آدمی امر میگردد که بر علیه خود شهادت دهند که در دنیا چه

صفحه : ۳۷۰

اعمالی انجام داده شد (و الله العالم باسرار کلامه) در جلد ششم اینک تفسیر در سوره ق تا اندازه‌ای بحث شده بآن جا رجوع شود. قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا در پاسخ قول مشرکین برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میرسد که بآنها بگو اگر بفرض آنچه خواسته‌اید از بوستانها و نهرها و میوه‌جات و باقی خواسته‌های شما حتی اگر مالک خزینه‌های رحمة پروردگار من بشوید شما از ترس فقر نگاه میدارید و انفاق نخواهید نمود. شاید اشاره باین باشد که شما از آن خبث باطنیکه جبلی شما گردیده و آن کبر و عنادی که در حقیقت شما ریشه دوانیده هر قدر هم اظهار معجزه برای شما بشود و هر قدر نعمت شما زیاد گردد آن بخل ذاتی شما نمیگذارد تصدیق نمائید و بحق بگروید و بر همین انکارتان باقی خواهید ماند.

صفحه : ۳۷۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹) قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَوْتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

صفحه : ۳۷۲

[ترجمه]

و بحقیقت ما بموسی نه آیات معجزات ظاهر هویدا عطاء نمودیم (ای رسول) از بنی اسرائیل سؤال کن وقتی را که موسی بر آنها آمد و فرعون بموسی گفت ای موسی گمان میکنم تو را سحر کرده‌اند (۱۰۱) موسی گفت همانا تو (ای فرعون) میدانی که اینکه معجزات را فرود نیاورده مگر پروردگار آسمانها و زمین و در آن بینائی است و ای فرعون من یقین دارم که تو از هلاک شدگانی (۱۰۲) پس فرعون اراده کرد که موسی و قومش را از زمین مصر براندازد و ما او را و کسانیکه با او بودند تمامشان را غرق نمودیم (۱۰۳) و پس از آن بنی اسرائیل گفتیم در زمین مصر سکونت کنید و وقتی وعده آخرت آمد تمام شما را با هم جمع میکنم (۱۰۴)

و ما قرآن را بحق و درستی نازل نمودیم و بحق و راستی فرود آوردیم و ما تو را فرستادیم مگر مژده دهنده و تهدید کننده (۱۰۵) و ما قرآن را آیه آیه و سوره سوره فرستادیم برای اینکه تو بتائی و مکث بر مردم قرائت نمائی و آنرا نازل گردانیدیم و فرو فرستادیم (۱۰۶)

بگو شما (کافرین) ایمان بیاورید یا نیاورید همانا کسانی که پیش از شما بآنها علم عطاء شده وقتی آیات قرآن بر آنان تلاوت میشود آنها بدقن‌ها یعنی بزخه‌هایشان می‌افتند در حالیکه سجده کنند گانند (۱۰۷)

و میگویند پروردگار ما منزّه است و حقیقه و عده پروردگار ما واقع است (۱۰۸)

و بدقن‌هایشان برو می‌افتند در حالیکه گریان میباشند و استماع قرآن فروتنی آنها را زیاد میکند (۱۰۹)

ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم بگو خدا را (الله) بخوانید یا رحمان هر کدام بخوانید خدا را خوانده‌اید و برای او است اسمهای نیکو و نماز را نه بسیار بلند بخوان و نه آهسته و بین اینکه دو وسط را اختیار نما (۱۱۰)

و بگو حمد و ستایش مخصوص بآن پروردگاری است که اولاد نگرفته و در مملکت خود شریک و انبازی ندارد و دوست و رفیقی نگرفته که او را از ذلت رهائی دهد و بزرگترین اوصاف کمال او را ستایش نما (۱۱۱)

صفحه : ۳۷۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْتَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَهُ تَذَكَّرَ مِيْدهد که بموسی نه معجزه ظاهر بین بخشودیم و برسول امر فرموده که از بنی اسرائیل سؤال کن.

(سخنان مفسرین در اینکه مقصود از تسع در آیه چه معجزه‌ئی است)

۱- آیات نه گانه: عصا، ید بیضاء، ملخ، شپش، قورباغه، خون، سنگ، دریا، طور، کوهیکه بالای سر بنی اسرائیل در بیابان تیه افراشته شده.

(ابن عباس) ۲- بقولی آن نه معجزه راجع باحکام بوده بروایتی بعضی یهود از حضرت رسول (ص) از احکام سؤال نمودند فرمود خداوند بموسی وحی کرد که: شریک برای خدا نیاورید، و دزدی نکنید، زنا ننمائید، و نفسی را که خدا حرام نموده نکشید مگر بحق، و سحر نکنید، و اکل ربا ننمائید، و نزد سلطان سبب کشتن کسی نشوید، و نسبت زنا بمحصنات ندهید، و از جنگ فرار نکنید، و ای یهودیها شما در روز شنبه تعدی نکنید، پس آن یهودی دست حضرت را بوسید و گفت شهادت میدهم که تو نبی میباشی.

(طبرسی) ۳- بقولی آیات و معجزاتی که از موسی (ع) ظاهر گردید زیاده از نه عدد بود و در اینجا بیان آیاتی است که با دعوت فرعون مقارن بود و آن نه عددی است که در اینکه آیه تذکر داده: عصا، ید، طوفان، جراد، قمل، قورباغه، خون، سنون، و نقص ثمرات. و ظاهرا اینها مقصود از آیات تسع است که مقول موسی است که بفرعون گفته (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ

و الْأَرْضِ بَصَائِرٍ) و اما غیر از اینکه آیات مثل سحر، احیاء مقتول بقره و احیاء کسیکه از قوش صاعقه گرفته بود و افراشته شدن کوه بالای سر بنی اسرائیل و غیر اینها تدریجاً ظاهر گردیده.

صفحه : ۳۷۴

و در تورات در تعداد تسع آیات دارد: عصا، دم، ضفادع، قمل، موت بهائم برد یا آتشی که نباتات و حیوانات را هلاک گردانید، جراد ملخ، ظلمت، موت کبار افراد بشر و جمیع حیوانات. (المیزان) فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا پس از اظهار معجزات و تبلیغ رسالت موسی (ع) فرعون لعین بموسی (ع) گفته ای موسی من گمان میکنم تو را سحر کرده‌اند موسی در پاسخ فرعون گوید لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا در مقابل سخن فرعون که پس از ظاهر گردیدن معجزات ظاهر بین بموسی علیه السّلام نسبت سحر شده میدهد موسی در پاسخ میگوید در صورتی که تو بیقین میدانی که اینها را نازل نکرده مگر پروردگار آسمانها و زمین که در آن بینائی است و دیگر جای شک و شبهه‌ئی باقی نگذاشته با اینکه حال تو مخالفت مینمائی یقین دارم که تو از هلاک شدگانی.

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا پس از اینکه همه معجزات که از موسی (ع) ظاهر گردید و کوچک‌تر اثری بفرعون و تابعین او نمود بلکه بر کفر و تفرعن آنان افزوده گردید و فرعون دید جلو معجزات موسی را نمیتواند بگیرد اینکه طور آیه خبر میدهد اراده کرد که موسی و قومش را از زمین مصر براندازد یا بهلاکت و یا بتبعید و شاید فرعون کمر قتل موسی و بنی اسرائیل را بسته بود و چون دیگر بر او اتمام حجت شده بود اینکه بود که خدای تعالی او را و کسانیکه با او بودند تمام آنها را برود نیل غرق گردانید.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا پس از آنکه فرعون و تابعین بغرق هلاک گردیدند بنی اسرائیل در زمین

صفحه : ۳۷۵

مصر بامر الهی جای گزین فرعونیان و در جای آنان ساکن گردیدند اینکه وعده اول بود که تفضلاً بینی اسرائیل پس از مشقّاتیکه از قبل فرعون و قبطیان تحمل نمودند عطاء گردید که شهر مصر در تصرف آنها در آمد و وعده دیگر وعده آخرت است (لفیف) بمعنی جماعت متفرقه آمیخته بهم است مفسرین در توجیه آیه چنین گفته‌اند یعنی در آخرت شما را با آنها با هم بیاوریم در حالیکه جماعتی آمیخته بهم باشید و بعد سعدها از اشیاء جدا میگردند.

و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا جار و مجرور در (بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ) منصوب المحل است یعنی ملتبساً بحق و بحقیقت فرود آمده، و بعضی از مفسرین چنین گفته ما نازل نمودیم قرآن را از آسمان مگر اینکه او را محفوظ گردانیدیم بر صدی از ملائکه و برسول نازل نمودیم مگر اینکه آنرا محفوظ گردانیدیم از اختلاط و تصرف شیاطین و شاید مقصود نفی اعتراء بطلان باشد در اول امر و آخر امر. (منهج الصادقین) وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا نزول فرود آمدن دفعی را گویند و تنزیل فرود آوردن تدریجی را نامند چنانچه در جای دیگر گفته شده بعضی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایراد می‌گرفتند که چرا قرآن مثل الواح تورات که یکدفعه برای موسی (ع) فرود آمد برای تو یکدفعه فرود نیامده اینکه آیه میشود پاسخ آنها باشد که علت اینکه قرآن را متفرقا نازل گردانیدیم اینکه بود که تو بر مردم بطور مکث و تائی بیان نمائی تا اینکه بهتر در ذهن آنها ثابت گردد و هر آیه‌ئی را در موقع خود بتدریج فرود آوردیم قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا شاید مقصود از کسانیکه علم بآنها عطاء گردیده اهل کتاب یعنی تورات باشند و نیز کسانی

میباشند که روح و قلبشان از دنس و کثافات اخلاقی پاک گردیده و نور علم و دانش در روحشان طلوع نموده و مستعد و آماده قبول حق

صفحه : ۳۷۶

میباشند که آنان کسانی هستند که وقتی آیات الهی قرآن بر آنها خوانده میشود بزنجایشان برو می‌افتند و در مقابل عظمت حق تعالی تواضع نموده و سجده کننده‌گانند و ضرر ایمان نیاوردن شما کفار و ملحدین عاید خودتان خواهد گردید خواه ایمان بیاورید یا نیاورید ضرر و نفعی بقرآن و دین حق وارد نمی‌آورد و يَقُولُونَ شَيْحَانِ رَبَّنَا إِنْ كَان وَعَدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا، وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَكُونُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (واو) عاطفه آیه را عطف بآیه بالا داده که نیز از اوصاف صاحبان علم و کسانی که بقرآن و دین حق ایمان آورده‌اند آنستکه موقعیکه آیات قرآن بر آنها خوانده میشود سجده میکنند و میگویند منزّه است پروردگار ما و البته وعده پروردگار ما واقع گردیده شده است و نیز از اوصاف آنها چنین است که در حال سجده گریه میکنند و آیات قرآن زیاد میکنند فروتنی آنها را قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى در اینکه آیه بپیمبر (ص) امر فرموده که بگو خدا را باسم (الله) یا باسم (رحمن) بخوانید هر کدام را بخوانید یکی است و برای او نامهای نیکو است گویند دعاء بمعنی تسمیه و متعدی بدو مفعول است و مفعول اول حذف شده (أَيًّا) برای تخخیر است و تنوین در آن عوض مضاف الیه است و (ما) صله آن است یعنی خدا را بهر کدام از (الله یا رحمن) که بخواید نام ببرید جائز است و یک ذات را خوانده‌اید و بعلاوه از اینکه دو اسم برای خدا نام‌های نیکوی دیگری است.

دانشمندان گویند اسماء الله سه قسم است: اول اسماء ذات بدون اعتبار اضافه بغیر، دوم اسماء ذات الاضافه، سوم اسماء اضافی. اسماء ذات بدون اضافه مثل: الله، رحمن، واحد، احد، قدیم، حی و غیر اینها. اسماء ذاتی ذات الاضافه مثل: قادر، عالم، رازق، سمیع، بصیر، خالق

صفحه : ۳۷۷

و غیر اینها از صفات ذاتی که اضافه بخلق دارد و اینها را صفات ذاتی ذات الاضافه مینامند مثل اینکه گوئیم خدا قادر است بر ایجاد ممکنات، عالم است بمصالح امور و غیر اینها که اضافه بغیر در آن مأخوذ است.

اما صفات اضافی محض مثل خالقیت و رازقیت و عالمیت و غیر اینها که بین متضائفین است.

فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى و در مجمع گفته بعضی از نامها دلالت دارد بر صفات یا معانی یا افعال حسنه اما اسمائیکه منبعث از صفات ذات است آن قادر، عالم، حی، سمیع، بصیر، علیم است. اما اسمائیکه منبعث از صفات افعال حسنه است مثل خالق، رازق، عدل، محسن، منعم، رحمن، رحیم و امیّا آن صفاتی که خبر میدهد از معانی حسنه مثل: صمد که آن بازگشت باعمال بنده گانست که باو طلب حوائج میکنند و مثل معبود و مشکور، خداوند در آیه بیان نموده که او شیئی واحد است اگر چه اسماء و صفاتش مختلف باشد و آیه دلالت دارد که اسم غیر مسمی است و اینکه است که تقدیم اسماء الحسنی قبل از دعاء مستحب است. (پایان) وَلَا تَجْهَر بِصَيْحَتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا خدای تعالی رسولش را امر فرمود که در نماز مراعات امر وسط بنما نه زیاد بلند بخوان و نه زیاد آهسته حدّ وسط بین آنرا نگاه دار، شاید نظر باین باشد که چون در همه کاری حدّ وسط نیکو است و افراط و تفریط در هیچ امری مطلوب نیست در نماز نیز که بهترین اعمال است بایستی مراعات آن بشود.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا خطاب بر رسول است که بگو حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ اولاد نگرفته چنانچه یهودیها گویند عزیر ابن الله است و عیسویان گویند

مسیح ابن الله است یا جماعت دیگری مثل مشرکین که ملائکه را دختران خدا

صفحه : ۳۷۸

مینامند و حمد و ستایش مر خدائی را است که در مملکت خود شریک ندارد و برای او دوستی نمیباشد که او را در ایجاد ممکنات یا در تدبیر نظام خلقت معاون خود بگرداند و باراده خود میآفریند و بقدرت و استیلاء خداوندی خود همه را روزی میدهد و بعلم ازلی خود ما یحتاج همه را بقدر صلاح دید خود منظم و مرتب میگرداند و از حال هیچ ذره‌ئی از ذرات عالم غافل نیست و حمد و ستایش خدائی را است که منزّه است از اینکه خوار گردد و محتاج بدوست و کمک کار شود ای رسول اکرم او را تکبیر نما و بزرگی و عظمت او را یاد نما.

اینک از سوره الرعد الی آخر سوره الاسراء از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن پایان رسید.

بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول (ع) در روز جمعه دهم شهر شعبان المعظم ۱۳۹۱ هجری قمری مطابق با روز نهم مهر ماه شمسی ۱۳۵۰ و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم

جلد هشتم

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم رسالت پیامبران و نزول کلام الهی برای تربیت انسان و سیر او از دنیای مادیت و حیوانیت به کمال معنوی و مقام والای خلیفه الهی است.

سخن گفتن از پیامبران و رسالت رسل الهی نه از عهده‌ی ما برمی‌آید و نه در آن مقام علمی معنوی هستیم که در اینکه مقدمه از آن سخن گوئیم چه بهتر که قلم را بدست آن کسی دهیم که خود فرزند پیامبر و رسالت پیامبران را بدوش دارد و همچون جد بزرگوارش پیامبر اسلام به تربیت نفوس پرداخته و بشریت را در اینکه دنیای الحادی و شرک متوجه‌ی اسلام نموده و جامعه‌ی ایران را از جهل و جاهلیت شاهنشاهی رهانیده و مملکت را به مملکت رسول الله مبدل ساخته و امت مسلمان را همه سربازان حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء نموده و ملل مسلمان را بجنگ با کفار غربی و ملحدان شرقی فرا خوانده و امت را مسلح بایمان که با دستی قرآن و دست دیگر سلاح بجنگ شیاطین فرستاده و تمامی دعوا را بر سر اسلام قرار داده و مرز دوست و دشمن را فقط و فقط اسلام قرار داده است.

لذا چه کسی سزاوارتر از اینکه عارف وارسته و عالم عامل و عبد صالح خداست که در باره‌ی انبیاء سخن گوید، که میفرماید: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ أَنْكِيْزَهٗ بَعَثَ رَا فِي اِيْنِكِهٖ آيَهٗ شَرِيْفَهٗ ذَكَرَ مِيْفِرْمَايِدُ كِهٖ خُدَايَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اَسْتِ كِهٖ دَرِ بِيْنِ اَمِيْنِيْنَ وَ بِيْ سَوَادِهَا، كَسَانِيْ كِهٖ تَرِيْبِتِ وَ تَعْلِيْمِ اَلِهِيْ نَدَاشْتِهَانْدِ، رَسُوْلُ فَرَسْتَاْدِهٖ اَسْتِ تَا اِيْنِكِهٖ آيَاتِ خُدَا رَا بَرِ اَنُهَآ قِرَائْتِ كُنْدُ وَ اَنُهَآ رَا بَا قِرَائْتِ آيَاتِ قُرْآنِ وَ تَرِيْبِتِ هَآيِيْ كِهٖ حُدُوْدُ شُدِهٖ اَسْتِ دَرِ تَعْلِيْمَاتِ اَلِهِيْ، اَنُهَآ رَا بِهٖ مَرْدَمِ عَرَضِهٖ كُنْدُ وَ تَرْكِيَهٖ كُنْدُ اَنُهَآ رَا، تَعْلِيْمِ كُنْدُ بَرِ اَنُهَآ كِتَابِ وَ حَكْمَتِ رَا. دَرِ اِيْنِكِهٖ آيَهٗ نَكَاتِ زِيَادِيْ هَسْتِ رَا جَعِ بِهٖ اَهْمِيْتِ تَرِيْبِتِ مَعْلَمِ وَ تَعْلَمِ بَا تَعْبِيْرِ هُوَ الَّذِيْ اُو اَسْتِ كِهٖ اِيْنِكِهٖ كَارَ رَا كَرْدِهٖ اَسْتِ وَ مِثْلِ يَكِّ مَطْلَبِ بَا اَهْمِيْتِيْ اَسْتِ كِهٖ مِيْفِرْمَايِدُ:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ اِيْنِكِهٖ اَسْتِ كِهٖ فَرَسْتَاْدِهٖ اَسْتِ بِيْنِ مَرْدَمِ وَ هَمَهٗيْ عَالَمِ اَمِيْ، هَسْتَنْدِ حَتِيْ اَنُهَآيِيْ كِهٖ بِهٖ حَسْبِ ظَاهَرِ دَرَسَهَآيِيْ خَوَانْدِهَانْدِ وَ بِهٖ حَسْبِ ظَاهَرِ دَرَسَهَآيِيْ خَوَانْدِهَانْدِ وَ بِهٖ حَسْبِ ظَاهَرِ صَنَاعِيْ رَا مِيْدَانْدِ وَ مَسَائِلِ رَا اَطْلَاعِ بَرِ اَنِ دَارَنْدِ. لَا كُنْ هَمِ اَنُهَآ نَسْبِتِ بِهٖ اَنِ

تربیتی که از جانب خدا بوسیله‌ی انبیاء به آنها میشود همه امی هستند، همه در ضلال مبین هستند. تنها راه تربیت و تعلیم راهی است که از ناحیه‌ی وحی و مربی همه‌ی عالم رب العالمین، تنها اینکه راهی است که از ناحیه‌ی حق تعالی ارائه میشود و آن تهذیبی است که با تربیت الهی به وسیله‌ی انبیاء، مردم تربیت میشوند و آن علمی است که به وسیله‌ی انبیاء بر بشریت عرضه میشود و آن علمی است که انسان را به کمال مطلوب خودش میرساند» ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۵۹ ولی آنچه ما امروز چه در داخل مملکت از سوی غربزده‌گان یا شرقزده‌گان و در خارج از مرزها علم پرستی‌ها، علم دوستی‌ها، علم محوری‌ها، علم فروشی‌ها ... که همه از مغزهای افراد مشرک و ملحد و منافق تراوش نموده که یا ریشه‌ی دهری‌گری یا هوای نفسانی و غرور حیوانی. و اخیراً هم با تفکر التقاطی رو برو شده‌ایم. در طی چهل سال اخیر روشنفکران غربزده یا شرقزده با استفاده از تفکرات بیگانه و التقاطش با مبانی قرآنی اسلامی، تفکرات التقاطی بوجود آورده که یا بسوی بلوک کاپیتالیسم است یا کمونیسم و اینکه چه بسا از سوی افراد دلسوز برای مذهب بوجود آمده باشد؟؟؟؟ و اخیراً مزدوران روس و روس پرستان مزدور با شیدای خاصی خواسته‌اند تضاد میان اسلام و مارکسیسم را از میان برداشته و خواسته‌اند اسلام انقلابی را با سوسیالیسم علمی آشتی دهند؟؟؟؟ اینکه نه از بابت حسن نیت که سوء نیت است و در پشت سر اینکه دسیسه، استعمار کرملین است ...

حال باید با اینکه جریانات انحرافی و گمراه کننده، چگونه برخورد کرد.

آیا بازگشت بقرآن!

آیا بازگشت به امامت!

یا طبق وصیت حضرت رسول اکرم (ص) اطاعت و پیروی کامل از قرآن و عترت میتواند سعادت دنیوی و اخروی مان را تضمین نماید.

امام میفرماید:

«ادعیه لسان قرآن است، ادعیه شارح قرآن هستند» ... مردم را نباید از دعا جدا کرد ... ما نباید بگوییم: که قرآن را ما داریم، دیگر ما به پیغمبر کاری نداریم، جدا از هم نیستند، مطلب همان است و با هم هستند
«لن یفترقا حتی بردا علی الحوض»

افتراقی در کار نیست، ما اگر بخواهیم حساب را جدا کنیم، قرآن علی حده باشد و ائمه علی حده باشند و ادعیه هم علی حده باشند و ادعیه را هم بگوئیم که: ما کاری به ادعیه نداریم ...»

آری امام اینکه سالک الی الله و قطب راهیان صراط مستقیم آن گونه که خود رفته و می‌رود ما را راهنمایی بسوی حق و حقیقت می‌نماید تا از هر گونه التقاطی یا چپ‌گرایی و غرب‌گرایی بر حذر بوده و آن گونه که خدا می‌خواهد عبد باشیم و عابد. نه از هوای نفس و انانیت در ما اثری باشد نه از مقام پرستی و دنیا طلبی.

حال بهتر آن است که نگاهی گذرا به صفات و مشخصات حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبد الله (ص) پیامبر اسلام نموده و همانگونه که خدای منان او را اسوه‌ی حسنه قرار داده و شاهد بر امت نموده، خویشتن را بسازیم و از پیامبران در ما نشانه‌هایی باشد.

سفینه البحار مجلد ۱ مینویسد:

پیامبر از بس با حیا بود هر کس از او چیزی می‌خواست باو میداد و حیاء می‌فرمود محرومش نماید.

سفینه البحار از انس حدیث میکند که:

ده سال خدمت رسول خدا را می‌کردم هرگز بمن کلمه ناهنجاری نفرمود و بخاطر کاری که کردم نفرمود چرا کردی و بخاطر چیزی که انجام ندادم نفرمود چرا نکردی.

انس گوید:

رسول خدا بظرف شیری افطار میکرد و مقداری هم برای سحرش میگذاشت و گاهی یک خوراک شیر بیشتر نداشت. و گاهی هم نان را در آن میگذاشت و میل میفرمود.

انس گوید:

شبی شیر را برای پیامبر آماده کردم ولی ایشان دیر آمدند. گمان کردم بعضی از یارانش او را دعوت نموده، لذا شیر را خود نوشیدم.

پیامبر پس از ساعتی از شب آمد و چیزی نفرمود. از یکی از یاران پرسیدم: آیا رسول خدا در جایی افطار فرموده بود. گفت: نه.

آن شب را جز خدا کسی نداند چه بر من گذشت از غصه اینکه پیامبر از من شیر را بخواهد و نیابد.

پس رسول خدا آن شب را گرسنه بود و روز را روزه داشت و از من شیر نخواست و تا کنون هم از آن سخنی بمیان نیاورده است.

۱- امام حسن فرمود: پیامبر بسیار بزرگوار و با شخصیت بود.

۲- امام حسن فرمود: پیامبر پیوسته هاله‌ای از خون وجودش را فرا گرفته بود، همواره فکر میکرد، راحت و آسایش برایش وجود نداشت، بی‌ضرورت حرف نمیزد، سکوتش طولانی بود، سخن را بگوشه لب تمام میکرد.

۳- امام حسن فرمود: پیامبر چون غضبناک میگشت هیچ چیز آتش غضبش را فرو نمیشاند تا وقتی که او را در راه حق یاری کنند و هرگز برای خود خشمگین نمیشد و برای خود جوش نمیزد.

۴- امام حسین فرمود: پیامبر اکرم جز در سخنان سودمند دهان فرو میبست و بین مردم الفت ایجاد مینمود و از ایجاد تفرقه پرهیز مینمود.

۵- امام حسین فرمود: پیامبر بزرگ هر قومی را گرمی میداشت.

۶- امام حسین فرمود: بهترین مردم در نزد پیامبر آن کس بود که خیر خواهیش بیشتر بود و کسی نزد او منزلتی بزرگتر داشت که مواساه و یاری و همکاری زیادتر مینمود.

۷- امام حسین فرمود: پیامبر اکرم نمینشست و برنمیخواست مگر با ذکر نام خدای متعال و برای خود جایگاه مخصوصی قرار نمیداد. و دیگران را هم از اینکار نهی میفرمود.

۸- امام حسین فرمود: پیامبر چون به مجلسی وارد میشد هر جا که خالی بود همانجا مینشست و دیگران را هم باین عمل امر مینمود.

۹- امام حسین فرمود: پیامبر چون به مجلسی وارد میشد بهر یک از اهل مجلس بمقدار و در خور حالش توجه میکرد که یک نفر نپندارد که دیگری نزد او برتر و گرامیتر است.

۱۰- امام حسین فرمود: مردم از اخلاق و سعه صدر پیامبر در راحت و فراخی بودند.

۱۱- امام حسین فرمود: پیامبر برای مردم پدری مهربان بود و همگان در نزد او از نظر حقوق در یک درجه قرار داشتند.

۱۲- امام حسین فرمود: مجلس پیامبر مجلس علم و شرم و صبر و امانت بود. در مجلس وی صداها بلند نمیگشت و حرمت کسی هتک و توهینی نمیشد و لغزشهای کسی بر ملا نمیگشت.

۱۳- امام حسین فرمود: در نزد پیامبر بزرگان احترام و توقیر میشدند و کوچکها و خردها مورد رحمت و شفقت قرار میگرفتند و حاجتمندان را بر خود ترجیح میدادند.

۱۴- امام حسین فرمود: پیامبر همواره خوشرو، سهل‌گیر، نرم‌خو بود.

۱۵- امام حسین فرمود: پیامبر خشونت و تندخویی نداشت، پرخاشجویی و دشنام‌گویی نمود، عیبجویی و یا مداحی نمیکرد، از آنچه نمپسندید تغافل میفرمود و در عین حال کسی را مأیوس نمیساخت و دیگران را که بدان مایل بودند ناامید و رانده نمیکرد.

- ۱۶- امام حسین فرمود: پیامبر از جدا و پرگویی و از کارهای بیهوده، خود را محفوظ میداشت.
- ۱۷- امام حسین فرمود: چون کسی در مجلسی شروع بسخن گفتن میکرد پیامبر کاملاً ساکت شده گوش فرا میدادند تا حرفش پایان رسد.
- ۱۸- امام حسین فرمود: پیامبر در برابر غربت سخت شکمیا بود.
- ۱۹- امام حسین فرمود: پیامبر در برابر سخنان خشن و تند و سؤالهای بی‌رویه مردم تحمل بخرج میداد.
- ۲۰- امام حسین فرمود: پیامبر هیچگاه اجازه نمیداد کسی او را بسیار ستایش کند.
- ۲۱- امام حسین فرمود: پیامبر کلام هیچکس را نمیبیرید مگر آنکه از حد تجاوز میکرد، در اینکه صورت یا برمی‌خواست، یا او را از ادامه کلام نهی میفرمود.
- ۲۲- امام حسین فرمود: پیامبر در سکوت یکی از چهار حالت را داشت: یا حلم، یا حذر، تقدیر، تفکر.
- ۲۳- انس بن مالک گوید: پیامبر همواره بیماران را عیادت مینمود.
- ۲۴- انس بن مالک گوید: پیامبر جنازه‌ها را تشییع میکرد و دعوت بندگان را اجابت مینمود.
- ۲۵- ابن عباس گوید: پیامبر همواره بر خاک مینشست و بر زمین غذا میخورد.
- ۲۶- انس گوید: پیامبر به کودکانی گذشت و بایشان سلام کرد، و به آنها خوراکی پخش کرد.
- ۲۷- عایشه گوید: پیامبر چون در خانه بود، جامه‌اش را میدوخت و نعلین خود را پینه میکرد، و کارهایی که یک مرد با اهل خود میکند مینمود.
- ۲۸- از ابی سعید خدری آمده است که: پیامبر سخت با حیا بود و هیچگاه از او در خواست چیزی نمیشد جز اینکه عطا میفرمود.
- ۲۹- ابن مسعود گوید: پیامبر فرمود: هیچکس از اصحاب من برای من سخن چینی نکند و چیزی را که پشت سرم شنیده بمن نرساند که من دوست دارم با دلی صاف و سینه‌ای سالم از بین شما بروم.
- ۳۰- امام علی فرمود: پیامبر سخت‌ترین مردم و خوش‌مجلس‌ترین مردم بود، هر کس با وی معاشرت و آمیزش میکرد و او را میشناخت بوی محبت میورزید.
- ۳۱- ابن عباس گوید: پیامبر فرمود: من تربیت شده خداوندم و علی ادب شده‌ی من است.
- ۳۲- ابن عباس گوید: پیامبر فرمود: پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی امر کرده، و از بخل و جفاکاری نهی نموده و هیچ چیز نزد خداوند متعال از بخل و بد اخلاقی مبغوضتر نمیباشد.
- ۳۳- امام علی فرمود: پیامبر دارای صفات زیر بود:
- دست و دل‌بازترین مردم، با جرئت‌ترین و راستگوترین و وفا کننده‌ترین و نرمخوترین مردم بود، از نظر قوم و عشیره کریمتر و برتر بود. هر کس او را زیارت میکرد در برخورد اول هیبتی بزرگ از وی احساس میکرد و چون با وی معاشرت مینمود و اخلاق او را میشناخت باو محبت پیدا میکرد، هر گز پیش از او و بعد از او کسی همانند او ندیده‌ام.
- ۳۴- انس گوید: پیامبر اکرم اگر سه روز یکی از اصحاب را نمیدید از حالش جويا میشد، اگر میگفتند غایب است برایش دعا میکرد، و اگر نه بدیدنش میشتافت.
- ۳۵- جابر گوید: نبی اکرم در بیست و یک جنگ شرکت کرد.
- صاحب سفینه البحار در مجلد اول مینویسد:
- هنگامی که دندان پیامبر اکرم را در جنگ احد شکستند، یارانش از شدت ناراحتی گفتند:

یا رسول الله مشرکین را نفرین نماید.

پیامبر فرمود:

من بسیار لعن کننده فرستاده نشده بلکه خواننده بسوی خداوند و برای رحمت فرستاده شده‌ام. علامه مجلسی در عین الحیوة گوید:
از حضرت علی منقول است که:

رسول خدا نان گندم تناول نفرمود و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی به چهار درهم مرهون بود هیچ طلا و نقره از او نماند با آنکه عرب مسخر او شده بود و غنیمت‌های عظیم از کفار بدست او آمده بود روزی بود که سیصد هزار درهم و چهار صد هزار درهم قسمت میفرمود شب سائل میآمد سؤال میکرد میفرمود «و الله» که نزد آل محمد امشب یک صاع جو و یک ساع گندم و یک درهم و یک دینار نیست منقول است که بر الاغ بی پالان سوار میشدند نعلین خود را بدست مبارک پینه میکردند و بر اطفال سلام میکردند و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول مینمودند که بروش بندگان مینشینم و بروش بندگان طعام میخورم کدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندگی خدا.

در زمینه‌ی صفات و مشخصات مقام مقدس نبوی ما یادداشتهای بسیاری داشتیم که بیش از اینکه را در اینکه مقدمه صلاح ندیدم امیدوارم در موارد دیگر و بمناسبت‌های مختلف اینکه مبحث را کامل نمائیم.

خداوند همه‌ی ما را پیرو حقیقی رسول الله و ولی الله قرار داده تا بتوانیم در پرتو رهبری الهی روح الله از زمره‌ی سربازان بقیه الله قرار گیریم.

و السلام علی عباد الله الصالحین و العاقبه للمتقین ۴/۴

۱۳۶۲

صفحه : ۲

سوره الكهف

اشاره

۱۳۶۲ مکیه و هی مائه و احدی عشر آیه

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كُنَّ فِيهِ أَبْدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِيعِدًا جُرُزًا (۸) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِن آيَاتِنَا عَجَبًا (۹)

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرْبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

(۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲)

صفحه : ۳

سوره الکهف در مکه نازل گردیده مگر آیه وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ که ابن عباس گفته در مدینه نازل گردیده و عدد آیات آن صد و یازده است بعدد بصری و صد و ده بعدد کوفی و صد و شش بعدد شامی و صد و پنج نزد حجازی. (منهج)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عام و خاص
 سپاس و ستایش مخصوص آن خدایی است که بر بنده خود محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) اینکه کتاب (قرآن) را نازل
 گردانید و در آن هیچ نقص و کجی نگذاشت (۱)
 (و قرآن کتابی است) ثابت و استوار نزد پروردگار تا اینکه کفار را بعداب سخت بترساند و مژده بدهد بمؤمنینی که اعمال نیکو
 مینمایند به اینکه اجر نیکو برای آنها (آماده) شده (۲)
 و در آنجا زندگانی ابدی خواهند داشت (۳)
 و تهدید بنماید آنهایی را که گفتند خدا اولاد گرفته (۴)
 نه آنان و نه پدرانشان علم بگفتارشان ندارند بزرگ است اینکه کلمه‌ای که از دهنشان بیرون می‌آید و نمیگویند مگر دروغ (۵)
 ای محمّد (ص) اگر ایمان نیاورند از شدت حزن نزدیک است خود را هلاک بنمایی (۶)
 بدرستی ما قرار دادیم آنچه در زمین است زینت و آن را آراسته گردانیدیم برای اهل زمین تا اینکه آنها را بیازمائیم که کدام یک
 از آنها عملشان نیکوتر است (۷)
 و حقیقه ما آنچه زینت زمین است میگردانیم ویران

صفحه : ۴

و بی گیاه (۸)

ای رسول آیا تو گمان میکنی داستان یاران کهف و رقیم از علامت قدرت ما عجیب است نه چنین است (۹)
 (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم) یاد کن آن وقتی که آن جوانان اصحاب کهف) در غار کوه جای گرفتند و گفتند پروردگار
 ما از جانب خود بر ما رحمت عطاء نما و برای ما وسیله رشد و هدایت کامل مهیا گردان (۱۰)
 و ما بر گوشهای آنها حجاب زدیم و سالهای شمرده شده آنها را در غار خواب نمودیم (۱۱)
 پس از آن آنها را برانگیختیم (بیدارشان کردیم) تا اینکه بدانیم کدام یک از آن دو گروه مدت لبث خود را در آن غار بهتر شماره
 نموده‌اند (۱۲)

توضیح آیات

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قَيِّمًا (قَيِّمًا) مَنْصُوبٌ اسْتِ بِنَفْعِلٍ مَقْدَرٍ يَعْنِي (جَعَلَهُ قَيِّمًا) أَوْ رَا مُسْتَقِيمٍ
 گردانید در اینکه آیه مطالبی مندرج گردیده:

اول- بیشتر تذکر میدهد و ستایش خود را از قبل قرآن بوی میآموزد که چگونه بایستی خدای خود را ستایش بنمایی، حمد و ستایش و ثناء را مخصوص بآن خدایی گردانی که از راه لطف و کرم برای هدایت بشر قرآن را بر بنده مقرب خود فرود آورده.

دوم- اشاره است بعظمت قرآن که انزال قرآن را بلا- واسطه بخود نسبت میدهد و خود را بقرآن معرفی مینماید زیرا که در مقام توصیف خود فرمود (الله) آن کسی است که بر بنده خود کتاب (قرآن) را نازل گردانیده و بما ارشاد مینماید که از قبل قرآن طریق بندگی و سعادت خود را بیابیم.

سوم- رسول گرامی خود را بمقام عبودیت و بندگی که بالاترین مقامات ممکنات است معرفی نموده و او را ستوده به اینکه بهترین کتابهای آسمانی که متّصف بکلام الله است بر او نازل گردانیده.

صفحه : ۵

چهارم- دو صفت از اوصاف بزرگ قرآن را تذکر میدهد: یکی آنکه در آن نقصی و کجی یافت نمیگردد، قرآن ریسمان محکمی است بین او و جهانیان و طریق مستقیمی است بسوی پروردگار عالمیان، و دیگر از اوصاف قرآن اینکه است که آن ثابت و استوار است و از نزد حق تعالی فرود آمده. اشاره به اینکه قرآن کلام الهی است و از معدن صدق و حقیقت از عالم قدس تنزل نموده و بصورت الفاظ و حروف در اینکه عالم طبیعت ظهور کرده.

لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا چون هر موجودی که در اینکه عالم طبیعت ظهور نمود چهار علت دارد: علت فاعلی، علت غایی، علت صوری، علت مادی. البته قرآن نیز باعتبار وجود ظاهری آن از آن چهار علت خالی نیست. علت مادی و صوری آن همان است که بصورت الفاظ و حروف و جملات بین جلدین قرار گرفته، و علت فاعلی آن ذات ذو الجلال الهی است که متکلم است و قرآن کلام او است، و علت غایی آن همانست که در آیه تذکر داده و به (لام) غایت خبر میدهد که قرآن را از جانب خود نازل گردانیدیم برای اینکه کافرین و مشرکین را بتهدیدات سخت از عذاب دردناک بترسانند، و بمؤمنین بشارت دهد که آن کسانی که عمل نیکو نموده‌اند دو پاداش و فضیلت بزرگ بآنها مژده میدهد: یکی آن کی برای آنان است اجر نیکو و آن دار کرامت الهی است و آن مقامات بلندی است که بنیکوکاران وعده داده شده. و دیگر (ماکین) فیهِ اَبَدًا) که فضیلت بالاتر از نعمتها و کرامتی که بمؤمنین عطاء میگردد اینکه است که نعمتهای آنها دائمی و همیشگی خواهد بود وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (الی قوله تعالی) إِلَّا كَذِبًا و او، در (وینذر) حرف عطف است آیه را بآیه بالا عطف میدهد که از جمله خصوصیات قرآن اینکه است که تهدید میکند و میترساند آنها را که گفتند خداوند اولاد گرفته در حالی که در اینکه نسبت ناروا نه برای خود آنها علمی

صفحه : ۶

و دانشی است و نه برای پدران پیشین آنان و اینکه بزرگتر کلمه دروغ و رکیک نامعقولی است که بدون فکر و رویه از دهن آنان خارج میگردد و اینکه چنین دروغی است که از فرط بزرگی آن در سوره مریم آیه ۸۹ فرموده تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا خطاب برسولش مینماید که تو از شدت حزن و اندوه بر کفر آنان و باین کلمه بزرگی که از دهن آنها بیرون میآید چنان محزون و متأسفی که شاید خودت را از غصه بکشی و آیه اشاره بجذیت و استقامت و پایداری رسول است بر تبلیغ امر رسالت، و شاید نظر بعلم حضرتش باشد که اینکه سیه بختان در اثر کفر و نسبت ولد

بخدا دادن خود را در چه مهلکه بزرگی انداخته‌اند و تو از شدت تأسف بر حال آنها و آن عذاب سختی که برای آنان مهیا گردیده چنین متأسفی که نزدیک است خود را هلاک گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا بَعْضِي (ما) را بمعنی من موصوله گرفته‌اند یعنی انبیاء و اولیاء و حکماء و علماء زینت زمینند که زمین بوجود آنها برپا است.

آیه ظاهراً می‌خواهد برای تسلی دل رسولش که بداند حکمت و سنت الهی چنین اقتضاء نموده بوی خبر میدهد که ما زمین را زینت و آراسته گردانیدیم و بانواع و اقسام زیبایی‌ها از اشجار و نباتات و حیوانات و دریاها و کوه‌ها و مناظر طبیعی زینت دادیم و بانواع جواهرات آراسته گردانیدیم و چنین کردیم برای اینکه اهلش را بیازمائیم و آنان را در مورد امتحان واقع گردانیم تا دانسته شود که کدام یک عملشان نیکوتر است.

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (صعید) جایی را گویند که گیاهی در آن نباشد، و (جرز) زمینی است که نباتی از آن روئیده نمیشود.

صفحه : ۷

خلاصه ذات احدیت بشر را متنبه میگرداند که بدانید زینت و زیباییها که در زمین مشاهده مینمائید برای اینها حقیقت ثابتی نیست بلکه زمین را اینطور مجلل و مزین گردانیده که افراد بشر را بیازماید که کدام یک بفریب نفس و شیطان آن را ثابت و پایدار می‌پندارد و در طلب آن پافشاری نموده از راه مستقیم منحرف گردیده و پابند حظوظات نفسانی گشته و مبدء و مآل امر خود را فراموش نموده و خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب گردانیده و چه کسی پیروی عقل و شرع را نموده و قدم پشت قدم اولیاء حق تعالی گذارده و در مورد امتحان حائز مقام بلند گردیده.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا تو چنین گمان میبری که اصحاب کهف و رقیم که سیصد و ده سال در غار زنده و در خواب بودند از آیات عجیب ما بودند بلکه داستان آنان عجیب‌تر از آفرینش و اوضاع شگفت‌آور جهانی نیست (الکهف) مغاره وسیعی است در کوه، و بین مفسرین در معنی (الرقیم) گفتاری است، بقولی آن لوحی است از سنگ که در آن قصه اصحاب کهف ثبت شده و بر درب غار آویخته گردیده، و بقولی آن نام وادی و محلی است که کهف در آنجا است، و بقولی کهف اسم آن شهری است که اصحاب کهف از آن بیرون رفتند، و اصحاب رقیم آن سه نفری بودند که داخل غار شدند و درب غار بسته گردید و هر یک از آنان دعاء نمودند بآن عملی که برای خدا از روی خلوص انجام داده بودند و درب غار برای آنها باز گردید و نجات یافتند (عجبا) خیر (کانوا) است. (خلاصه از طبرسی) إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وقتی اصحاب کهف از ترس دشمن که میخواست آنها را از یکتاپرستی و دین حق بیرون کند فرار نمودند و داخل مغاره کوه گردیدند آن وقت از روی

صفحه : ۸

خلوص و حقیقت گفتند ای پروردگار ما بما رحمت عنایت نما و از مغفرت و رزق و امن ما را برخوردار گردان و برای ما آنچه رشد و سعادت و فیروزی ما در آن است بآسانی مهیا گردان.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا الخ پس از آنکه آن جماعت وارد مغاره کوه شدند بامر حق تعالی پرده بر چشم آنها انداخته شد و آنان در سالهای بسیاری در غار خواب رفتند پس از آن خدا از خواب بیدارشان نمود تا آنکه معلوم شود کدام یک از آن جماعت بهتر میدانند که چند مدت در غار مکث نموده‌اند.

در بیان داستان اصحاب کهف ما در اینجا اقتصار میکنیم بر آنچه در تفسیر میر محمد کریم از تواریخ استنباط نموده و چنین گفته: توضیح- احوال اصحاب کهف در تواریخ باقوال مختلفه ذکر شده است حاصل آنها باختصار در اینجا ذکر میشود، مدتی بعد از عیسی بن مریم علیه السلام در مملکت روم (که فعلا بنام ایتالیا مشهور است) دین مسیح علیه السلام منتشر شد مردم بعبادت خداوند تعالی میل و رغبت کردند و مدتها در عبادت خدا بودند تا اینکه میان آنها پادشاهان فاسق و فاجری بظهور رسید مردم را از عبادت خدای یکتا باز داشته و بلهو و لعب و معصیت وادار نمودند.

از جمله آنها (دقیانوس) نام پادشاه روم و صاحب تاج و تخت گردید، رعیت را بت پرستی و معصیت دعوت نمود چند نفر از بزرگان که اهل ایمان بودند دعوت وی را قبول نکرده و در دین و مذهب خود پایدار ماندند بعد از آن از قهر و غضب دقیانوس خوف کرده مقداری وجه برای مخارج خود برداشته پنهانی از شهر خارج شده هجرت نمودند.

بین راه بچوپانی رسیدند چوپان نیز با آنها همراه شد، سگ چوپان از صاحب خود جدا نشد عقب سر آنها رفت آنها بچوپان گفتند اینکه سگ را برگردان از صدای سگ بمحل اختفای ما پی خواهند برد چوپان هر چه سگ را زد و از

صفحه : ۹

و از خود راند آن سگ برنگشت آخر الامر ناچار شده از سگ دست برداشتند و براه رفتن ادامه دادند در آن حوالی بکوهی رسیدند که در آن کوه غار وسیعی بود داخل آن غار شده متحصن گردیدند، خداوند تعالی بقدرت کامله خود آنها را خوابانید چندین سال در حال خواب بدنهای آنها مانده و از پوسیدن محفوظ نمود (دقیانوس) هلاک شده چندین پادشاه پس از آن بسلطنت رسیدند و از بین رفتند تا اینکه در مملکت روم پادشاه عادل و صالحی صاحب اختیار گردید، در زمان او در باره قیامت و رجعت انسان بین مردم اختلاف شد، آن پادشاه عبادت کرده و از خداوند تعالی برای رفع اختلاف بین مردم و معلوم داشتن حقیقت چاره‌جویی نموده.

اراده و مشیت الهی بر اینکه شد که برای اینکه پادشاه علامتی ظاهر سازد، پس اصحاب کهف را بیدار نمود و سگ آنها را هم که درب غار خوابیده بود از خواب بیدار نمود، اصحاب کهف بیکدیگر نظر کردند بعد از سلام و صحبت از تغییر حال یکدیگر تعجب کردند. لباسشان ضایع شده، رنگ صورتها تغییر یافته موها و ناخنهایشان بلند شده بود، گفتند مگر ما چقدر خوابیده‌ایم، یکی گفت یک روز، دیگری گفت نیم روز، آن یکی بوضعیت خود نگریست گفت خداوند تعالی میدانند چقدر خوابیده بوده‌ایم.

بعد از آن یک نفر بشهر فرستادند که برای آنها طعامی بیاورد و گفتند دقت کن که طعام پاک و پاکیزه باشد زیرا که در زمان دقیانوس هیچکس از نجاست پرهیز نمیکرد. آنها باعتقاد اینکه دقیانوس پادشاه است برای طعام سفارش کرده و جهت اختفای خودش اصرار بیشتر نمودند.

آن شخص حرکت کرد در نزدیکهای شهر همه چیز را متغیر دید بعد از آن بشهر داخل شده بهر طرف دید بازار و دکان و مردم همه تغییر یافته‌اند و دید مردم کنجکاوانه او را مینگرند ترسید که مبادا او را بشناسند و بدقیانوس خبر بدهند مضطربانه برای خریدن طعام بدکانی رسید پول درآورد و بصاحب دکان داد، دکان‌دار بعد از گرفتن پول بدقت او را بررسی نمود آن شخص نیز بدقت او

صفحه : ۱۰

تعجب کرد، بعد دکان‌دار پرسید اینکه پول را از کجا آورده‌ای گفت اینکه پول رواج اینکه شهر است دکان‌دار گفت چه می‌گویی اینکه سگه دقیانوس است و از دقیانوس چند صد سال گذشته است، بشنیدن اینکه خبر مؤمن متحیر ماند.

دکان‌دار گفت اگر خزینه پیدا نموده‌ای بیا با هم شریک گردیم و آن را قسمت کنیم آن شخص قسم خورد، گفت من خزینه پیدا

نکرده‌ام، دکاندار فهمید سزای در اینکه کار نهفته است به حکومت خبر داد آن شخص در موقع بردنش نزد حکومت ترسید که مبادا دقیانوس باشد، اما از علائم تغییر یافتن اعضاء حکومت تعجب نمود او را حضور پادشاه بردند دید پادشاه دقیانوس نیست قلبش قدری آرام شد، بعد پادشاه از او احوال پرسید و باو اطمینان داد که خوف نکند و بر او هیچ ضرری نخواهد بود.

آن شخص احوال را بیان نمود، پادشاه تعجب کرد گفت تو در اینکه شهر خانه و مسکن داشتی گفت بلی عیال و اولاد دارم پادشاه خود برخواست و با او بمنزلش رفتند گفت منزل من در اینکه جایگاه بود اما اینکه منزل نیست تغییر یافته است از آن منزل پیر مردی بیرون آمد از او احوال‌پرسی کرد گفت بلی پدر بزرگ من بنام (تملیخا) با چند نفر در فلان تاریخ در زمان دقیانوس از اینکه شهر هجرت کرده بعد از آن از آنها علامتی ظاهر نشده است، از آن شخص پرسیدند اسم شما (تملیخا) است گفت بلی.

تملیخا مثل کسی که تازه از خواب بیدار شود از چگونگی با خبر شد از رفقایش پرسیدند گفت در فلان غار هستند و فعلا منتظر من میباشند پادشاه با اعیان و اشراف از شهر خارج شده و گفت باید رفت و آنها را زیارت کرد در بین راه تملیخا گفت اجازه بدهید جلوتر من بروم و آنها را از احوال با خبر سازم اجازه دادند، تملیخا جلوتر رفت و چگونگی را برای رفقای خود نقل نمود، پس همه دانستند که خداوند متعالی آنها را برای مردم علامتی قرار داده و پادشاه با اعیان و اشراف تعجب نمودند، و آنها بعد از آن پادشاه گفتند که از تو توقع داریم

صفحه : ۱۱

که از ما کنار شوید پادشاه و اطرافیان کنار رفتند آنها مناجات نموده از خداوند تعالی درخواست رجوع بحال اول یعنی مرگ نمودند خداوند تعالی آنها را قبض روح کرد بعد از مدتی پادشاه از حال آنها مطلع گردید حکم داد دهانه غار را چیده و مسجدی در آنجا بپا نمودند. (پایان)

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۳ تا ۲۰]

اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (۱۴) هُوَ لَاءِ قَوْمَنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَ إِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶) وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَرَاوَرُّ عَنِ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷)

وَ تَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸) وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْ كَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تَفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا (۲۰)

صفحه : ۱۲

ای رسول ما بر تو خبر اصحاب کهف را حکایت میکنیم بآنچه واقع و حقیقت است آنها جوانمردانی بودند که پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما بر هدایت آنها افزودیم (۱۳)

و ما علاقه ایمان را در قلب آنها محکم گردانیدیم آن وقتی که نزد (دقیانوس) ایستادند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است و ما هرگز بغیر از او خدایی را نخواهیم خواند که اگر چنین کنیم بحقیقت راه خطا و تعدی را پیش گرفته‌ایم (۱۴)

اینکه گروه خویشان ما که بغیر خدای (یکتا) خدایانی گرفتند چرا برای اثبات پرستش او حجت و دلیل روشنی نمی‌آورند و کی است ستمکارتر از آن کسی که بخدا افتراء بزند و دروغ بندد (۱۵)

وقتی آن جماعت از مشرکین و از آنچه غیر از خدا میپرستیدند جدا گردیدند و عبادت نمودند مگر خدا را (پس از آن بزرگ آنها گفت) جای گیرید در

صفحه : ۱۳

غار کوه تا اینکه پروردگار شما رحمتش را برای شما پهن گرداند و برای شما مهیتا نماید چیزی را که بآن منتفع گردید (۱۶)

و می‌بینی تو چون آفتاب طلوع کند میل میکند از غار آنها بسمت راست و موقع غروب از طرف چپ آنها دور میزند و آنها در وسط غار در آسایش میباشند و اینکه از آیات خدا است هر کس را که خدا هدایت نمود هدایت یافته و کسی را که گمراه گردانید تو هرگز نمی‌یابی برای او دوستی که راه راست باو بنماید (۱۷)

و تو گمان میکنی آنها بیدارند در حالی که در خوابند و آنها را بپهلوی راست و پهلوی چپ میگردانیم و سگ آنها دو دست خود را بر آستانه غار پهن گردانیده و اگر تو بر آنها مطلع گردی از آنها پشت کرده فرار می‌نمایی و از هیبت آنها هراسان میگردی (۱۸)

و اینکه چنین ما آنها را بیدار نمودیم تا اینکه میان خودشان صحبت و سؤال کنند گوینده‌ای از آنها گفت چه مقدار ما مکث نمودیم گفتند یک روز یا بعضی از یک روز گفتند پروردگار شما عالم‌تر است بآنچه شما مکث نموده‌اید پس یکی را با پولتان بسوی شهر بفرستید و دقت کند هر طعامی که پاکیزه‌تر است بگیرد و بیاورد و باید ملتفت باشد که احدی او را نشناسد (۱۹)

بدرستی اگر اهل شهر مطلع گردند و بر شما ظفر یابند شما را سنگسار میکنند یا اینکه شما را بملت خود برمیگردانند و دیگر هرگز رستگار نخواهید شد (۲۰).

صفحه : ۱۴

توضیح آیات

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى اى محمد صلى الله عليه و آله و سلم ما داستان اصحاب کهف و شرح حال آنها را برای تو حکایت میکنیم (نباهم) نبا خبر با فائده بزرگ است که از او علم حاصل شود قال الراغب (النبا، خبر ذو فائده عظیمه يحصل به علم او غلبه ظن ولا يقال للخبر فى الاصل نبا حتى يتضمن هذه الاشياء الثلاثة). (پایان) و چون حکایت آنها از عجائب و امر غیر عادی بنظر می‌آید اینکه است که آن را (نبا) نامیده، و شرح حال و گذارش آنان آن طوری که مطابق واقع و حقیقت است چنین است: آنها جماعتی بودند که از روی حقیقت و درستی پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما بر هدایتشان افزودیم.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (الى قوله تعالى) على که

مرفقاً چنانچه در شرح آنها گفته شده (دقیانوس) آن سلطان مشرک جبار در زمان سلطنتش مؤمنین را می‌گرفت و بجبر و تهدید آنها را بت پرستی امر مینمود از جمله جماعتی را که بنام اصحاب کهف شناخته شدند حاضر گردانید و بآنان گفت اگر بدین من و بت پرستی نگرید شما را سنگسار خواهم نمود، و چون ایمان در قلب آنها ریشه دوانده بود و در یکتا پرستی راسخ گردیده بودند در مقابل آن سلطان ظالم ایستادگی نمودند و گفتند پروردگار ما ربّ و پرورش دهنده آسمانها و زمین است و ما هرگز بغیر او خدایی نمیخوانیم و اگر غیر از اینکه بگوئیم حقیقه ما حرف دور از حق و صواب گفته‌ایم.

و آنها با آن استقامت و عزمی که داشتند هیچ اندیشه نکردند و بر اثبات آلهای که آنها برای خود انتخاب نموده بودند طلب دلیل و حجت نمودند زیرا که هیچ مدّعی را بدون دلیل ظاهر نتوان قبول نمود، و آنان را بارشاد عقلی

صفحه : ۱۵

متذکر نمودند و گفتند کیست ظالم و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد و بتهای ناچیزی را شریک خدای آسمانها و زمین گرداند، وقتی نصیحت آنها سودمند نگردید و دقیانوس گفت یکی از دو کار را بایستی انتخاب نمائید، یا بدین بت پرستی درآید و سالم بمانید یا شما را سنگسار خواهیم نمود و گویند آن لعین بآنها چند روز مهلت داد که در کار خود فکر کنند که کدام یک از اینکه دو را انتخاب نمایند، آری کسی که ایمان در قلبش رسوخ پیدا نمود و قلبش مطمئن بایمان گردید اگر بدن او را قطعه قطعه نمایند دست از ایمانش برنمیدارد حکایات قرآن و تمثیلات آن تماماً برای تذکر و اندرز بشر است و باید بدانند چنانچه خودش در سوره العنکبوت آیه ۲ فرموده *أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* ما را متبّه میگرداند که بمجرد اینکه اظهار ایمان نمائید از شما پذیرفته نمیشود مگر وقتی که در مورد آزمایش واقع گردید، اینکه بود که اینکه جماعت در مورد امتحان واقع گردیدند.

خلاصه آن جماعت وقتی دیدند چاره‌ای ندارند یا باید تسلیم دقیانوس گردند و بدین وی درآیند یا در کناری خود را پنهان دارند، آن مردان پاک از خانه و منزل و اهل و عیال دست برداشتند و از شهر بیرون رفتند و فکرشان مقصور بر عبادت حق تعالی گردید و در کهف منزل گرفتند و چون چنین بودند و از بوته امتحان خالص بیرون آمدند و برحمت خدا امیدوار بودند خداوند رحمت خود را برای آنها پهن گردانید و برای آنها کارشان را آسان ساخت و از کرم خود مسئول آنها را اجابت فرمود.

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَوَارُؤُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُؤُ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْخَبِيرِ و از جمله تفضّلات الهی در باره آنها اینکه بود که برای اینکه بدن آنها از تابش آفتاب گداخته نگردد طوری مقرر شده بود که خورشید بر اطراف

صفحه : ۱۶

کهف آنها دور میزد، هنگام طلوع از طرف راست کوه طلوع مینمود و وقت غروب از طرف چپ کوه غروب مینمود و ضرری بآنها وارد نمیآمد زیرا ظاهراً کوه در نقطه قطب واقع بود.

و داستان اصحاب کهف از آیات خدا است که بمردم بفهماند که خداوند تعالی بر نگاه داشتن ارواح مردگان توانا و بر زنده نمودن آنها و اعاده روحشان در سرای دیگر بیدنشان قادر است و کسی که پس از اسباب هدایت که در دسترس هر کسی گذارده شده و بانواع و اقسام راهنمایی طریق هدایت را بوی آموخته پس او پیرو امر حق تعالی و مطیع سفرای الهی گردید چنین کسی بارشاد آنها از ضلالت و گمراهی نجات یافته و فضیلت و سعادت انسانی را دریافته و بکمال انسانیت فائز گردیده، لکن کسی که از راه حقیقت منحرف گردیده و دنبال رهروان بسوی حق تعالی را ننگرفته البته گمراه می‌گردد و بچاه خود سری در لجنزار طبیعت فرو خواهد

رفت و دیگر دوستی و فریادرسی نمی‌یابد که او را از چاه بدبختی نجات دهد.

و تَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلُّهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ الْخ (تحسبهم) خطاب است بهر کسی که آنها را ببیند (ایقاط) جمع (يقظ) بکسر قاف است یعنی بیدار، زیرا که آنها خوابند و چشمهای آنها باز است کسی که بآنها نظر کند گمان میکند بیدارند، و بقولی بکثرت گردیدن آنها از راست بچپ که بدنشان در خاک نپوسد گمان میشود که بیدارند.

(باسط ذراعیه) حکایت حال ماضی است زیرا که اسم فاعل عمل نمیکند مگر وقتی که بمعنی مضارع باشد و سگ آنها در پیشگاه غار بر آستانه غار دو دست خود را پهن کرده و سر خود را روی دست گذارده و اگر تو بر آنها مطلع شوی ترس و رعب تو را میگیرد و از آنان روی گردانیده فرار می‌نمایی.

صفحه : ۱۷

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ (و كذلك) شاید اشاره باین باشد که آنان را بیدار نمودیم پس از خواب سیصد و ده ساله که دانسته شود که خداوند بر زنده کردن مردگان در قیامت قدرت دارد و عجیب بنظرشان نیاید.

خلاصه پس از بیدار شدن از حالاتشان فهمیدند خواب سنگینی رفته‌اند لکن مقدار آن را نمیدانستند، اینکه بود که یکی از آنها سؤال نمود که شما چه مقدار خواب بودید گفتند یک روز یا بعضی از یک روز، گویند تملیخا که بزرگ آنها و داناتر بود بفراسط فهمید که خیلی خواب رفته‌اند گفت خدا داناتر است که ما چه مقدار خواب بوده‌ایم.

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ (الی قوله تعالی) إِذَا أَبَدًا وَ حكايت آن مشروحا بیان شده و چگونگی اطلاع آنها بر حال و مدت خوابشان هم بر خودشان و هم بر دیگران ظاهر گردید مختصر نمودیم.

صفحه : ۱۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۷]

اشاره

وَ كَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّهُ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِم قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَ لَا تَقُولَنَّ لِيْشَىٰ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكِ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُوا تِسْعًا (۲۵)

قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶) وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷)

صفحه : ۱۹

(ترجمه)

اینکه چنین ما مردم را بر اصحاب کهف مطلع گردانیدیم تا اینکه بدانند که وعده خدا حق است و بدرستی در وقوع ساعت قیامت شکی نیست (و قوم را مطلع گردانیدیم) وقتی که در کار آنها بینشان نزاع واقع گردید بعضی گفتند باید دور آنها حصاری بناء نمود پروردگار آنها عالم تر است بحال آنها و آنان که بر احوالات ایشان عالم تر بودند گفتند مسجدی برای آنها بناء کنیم (۲۱)

و بزودی بعضی از آنها میگویند اصحاب کهف سه نفر بودند و چهارمی آنها سگ آنها است و میگویند پنج نفرند و ششمی آنها سگ آنها است و با ندانسته گی از غیب سخن میرانند و میگویند هفت نفرند و هشتمی آنها سگ آنها است (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو پروردگار من عالم تر است بعدد آنها عدد آنها را نمیدانند مگر کمی از مردم پس تو با اهل کتاب جدال مکن مگر بقدری که برای تو ظاهر گردیده و هرگز در اینکه خصوص از احدی از آنها سؤال مکن (۲۲)

(و ای رسول) تو هرگز مگو که فردا چنین کاری را میکنم (۲۳)

مگر اینکه بگویی (ان شاء الله) میکنم و یاد کن پروردگارت را زمانی که استثناء را فراموش کردی و بگو امید است که پروردگار من مرا بحقایقی نزدیک از اینکه حکایت ارشاد گرداند (۲۴)

اصحاب کهف در غار سیصد و نه سال ماندند (۲۵)

بگو خدا بمدت مکثشان در غار عالم تر است و او بهمه اسرار غیب دانا و بینا و شنوا است و برای آنها غیر از خدا دوست و نگهبانی نیست و احدی را در (تدبیر خلقت) با خود شریک نمیگرداند (۲۶)

و آنچه از کتاب پروردگارت بتو وحی رسیده تلاوت کن و برای کلمات او تغییر دهنده‌ای نیست و نمی‌یابی تو از غیر او پناهی (۲۷).

صفحه : ۲۰

توضیح آیات

وَ كَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِنَّكُمُ الَّذِينَ كَفَرْتُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ فِي سُبُلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

و کذلک اعرضنا عنهم ليعلموا ان الله حق و ان الساعه لا ريب فيها انکم الذين کفرتکم قد ضللتکم فی سبلکم بما کنتم تکفرون

بیدارشان گردانیدیم برای اینکه بعین الیقین و بچشم سر ببینند و باطمینان قلبی و علم حضوری بدانند که وعده خدا حق است و ساعت قیامت محققاً آمدنی است و در آن شکی راه ندارد.

آری وقتی ممکن باشد که انسان در مدت سیصد و نه سال زنده بماند و با اینکه بدن طبیعی در محلی که اطراف آن بسته و کمتر هوای آزاد در آن داخل و خارج میگردد بدون خوردنی و آشامیدنی زنده بماند و حتی لباس او هم نپوسد و بعد بیدار شود آیا دیگر شک و شبهه‌ای در معاد و زنده شدن مردگان با جسم و روح باقی می‌ماند که در عالم ما فوق الطبیعه نزد علام الغیوب و در سعه علم حضوری حق تعالی با تمام خصوصیات موجود بوده زنده شوند و حیات جدیدی بآنها افزوده گردد هرگز شک و ریبی باقی نمی‌ماند آیا دیگر در امکان یا وقوعش تردیدی است آیا جز قدرت نمایی و تته دیگران چیز دیگری بوده، پس از اینکه همه دلایل بر توحید و اثبات معاد دیگر عذری برای منکرین معاد باقی نمی‌ماند، خداوند اتمام حجت نموده و اگر مبتلا بعذاب گردند بدست خود عذاب را برای خود مهیا نموده‌اند ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید سوره آل عمران آیه ۱۷۸.

إذ يتنازعون بينهم أمرهم فقالوا ابناؤنا ربهم أعلم بهم الخ برای ایضاح آیه خلاصه بیان شیخ طبرسی (ره) را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گفته (اذ يتنازعون) متعلق به (اعترنا) است یعنی آنها را مطلع گردانیدیم آن وقتی که بین آنها در امر مبعوث گردیدن

در قیامت اختلاف بود، بعضی از آن جماعت آن زمان می‌گفتند معاد روحانی است نه جسمانی، فقط روح

صفحه : ۲۱

انسان در آن وقت زنده است نه جسد او، و بعضی می‌گفتند جسدها زنده میشوند با ارواح (اینکه بود که خدای تعالی خواست) خواب و بیداری اصحاب کهف بآنها بنمایاند و ظاهر کند که جسدها مبعوث میگردند زنده و حساس همانطوری که قبل از موت چنین بودند. (پایان) و پس از آنکه اصحاب کهف پس از بیدار شدنشان از خواب بگمان بعضی مردند (و مردم از مردنشان مطلع گردیدند) بعضی گفتند باید حصارى دور آنها کشید که از چشم مردم مستور باشند و آنهایی که غالب بودند یعنی پادشاه مؤمن و گمان می‌کردند آنها زنده‌اند و شاید دو مرتبه بیدار شوند می‌گفتند مسجدي آنجا بنا کنید و خداوند عالم تر است بحال آنها.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ الخ مفسرین گفته‌اند بین اصحاب رسول (ص) در عدد اصحاب کهف اختلاف واقع گردید جماعتی گفتند آنها سه نفر بودند چهارمی سگ آنها بود، جماعت دیگر گفتند پنج نفر بودند ششمی آنها سگ آنها بوده (رَجْمًا بِالْغَيْبِ) یعنی بگمان و بدون علم چنین گفتند و جماعت دیگر گفتند هفت نفر بودند و هشتمی آنها سگ آنها بود. (قتاده) بقولی اینکه اخبار از خدای تعالی بود به اینکه بزودی در عدد آنها اختلاف واقع می‌گردد و همین طور هم شد نصارای نجران نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حکایت اصحاب کهف بمیان آمد و یعقوبیه از آنان گفتند سه نفر بودند چهارمی سگ آنها بود و نسطوریه گفتند پنج نفر بودند ششمی سگ آنها بود، مسلمانها گفتند هفت نفر بودند هشتمی سگ آنها بود اینکه بود که خدا بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که:

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ بقول عطاء (قليل من الناس) یا (قليل من اهل الكتاب) و ابن عباس گفته است من از آن قلیل میباشم که (عالم بعدد آنها) آنها هفت نفر بودند

صفحه : ۲۲

و سگ هشتمی آنها است و ظاهراً ابن عباس از جهت نبی صلی الله علیه و آله و سلم عالم بعدد آنها گردیده، ضحاک از ابن عباس نقل میکند که گفته آن هفت نفر بنام (مکشلمینا و تملیخا و قرطونس و نینونس و سارینوس و دریونس یا کشوینونس و آن چوپان بود) (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ) پس مجادله نکن ای پیغمبر در باره آنها (إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا) در معنی اینکه جمله چند وجه گفته شده:

اول- مجادله مکن مگر آنچه برای تو از امر آنها ظاهر گردانیدیم یعنی مجادله نکنند مگر بحجت و اخبار از جانب حق تعالی و آن جدالی است ظاهر (ابن عباس و قتاده و مجاهد) دوم- مقصود اینکه است که با آنها مجادله مکن مگر جدال ظاهر و آن اینکه است که بگویی شما عدد آنها را ثابت میکنید و مخالفت میکنید قول غیر خود را و در خبر احتمال صدق و کذب هر دو میرود پس شما دلیل خود را بیاورید تا اینکه شهادت دهیم بر صدق گفتار شما.

سوم- مقصود از (مراء ظاهراً) اینست که مردم حاضر شوند و شهادت دهند و اگر بر خلاف گفتار آنها بگویی تو را تکذیب میکنند و بر ضعفاء امر را مشتبه میگردانند و چنین مدعی میگردند که آنها بدرستی میدانند (بر خلاف آنچه تو میدانی) زیرا که داستان اصحاب کهف از غوامض علوم آنها است.

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی از اهل کتاب در باره اصحاب کهف هیچ پرسش مکن از احدی از آنان. (ابن عباس و مجاهد) و خطاب بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و شاید مقصود غیر آن حضرت از اصحابند تا اینکه آنها در اینکه موضوع بیهود مراجعه نمایند و وثوقشان باخباری باشد که از طرف خدا پیمبرش رسیده، چون اهل مکه بقول یهودیها دو سؤال از حضرتش پرسیدند فرمود فردا بیائید تا بشما خبر دهم و نفرمود (انشاء الله) پس ده روز کم و بیش وحی نیامد و قریش طعنه میزدند که خدا

صفحه : ۲۵

وَ اتل ما أوحى إليك من كتاب ربك لا مبدل لكلماته و لن تجد من دونه ملتحداً برسولش امر مینماید که آنچه از کتاب پروردگار تو بتو وحی رسیده تغییر و تبدیلی در آن نیست.

شاید مقصود از (کتاب ربیک) لوح محفوظ یا کتاب تکوینی عالم خلقت باشد که تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آفاقی محفوظ است و تبدیل‌پذیر نخواهد بود و کلمات الهی همان کلمات ابداعی است و اشاره بکثرت و غیر متناهی بودن آن دارد قوله تعالی در سوره کهف آیه ۱۰۹ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِدَاداً اگر آب دریاها مداد گردد برای نوشتن کلمات (ابداعی و ایجادی) آب دریاها تمام می‌گردد پیش از اینکه کلمات پروردگار تو تمام گردد اگر چه باز بمثل آن دریا دریاهایی برای نوشتن بیاوریم.

آری موجودات از دریای فیض غیر متناهی الهی سرچشمه گرفته‌اند همین طوری که فیض او غیر محدود است آثار فیض او نیز غیر متناهی است، و خطاب برسولش نموده که تو هرگز ملجأ و پناهی غیر از پروردگار خود نمی‌یابی پس در تمام امور پناهنده باو باش.

صفحه : ۲۶

[سوره کهف (۱۸): آیات ۲۸ تا ۳۶]

اشاره

وَ اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه و لا تعد عيناك عنهم تريد زينة الدنيا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان امره فظاً (۲۸) و قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر انا اعدنا للظالمين نارا احاط بهم سرادقها و ان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفعاً (۲۹) ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضيع اجر من احسن عملاً (۳۰) اولئك لهم جنات عدن تجري من تحتهم الأنهار يحلون فيها من اساور من ذهب و يلبسون ثياباً خضراً من سندس و إستبرق متكئين فيها على الأرائك نعم الثواب و حسنت مرتفعاً (۳۱) و اضرب لهم مثلاً رجلين جعلنا لهما جنتين من أعناب و حفنهما بنخل و جعلنا بينهما زرعاً (۳۲)

كَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِدَاداً (۳۳) وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفْراً (۳۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَداً (۳۵) وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهَا مُنْقَلَباً (۳۶)

صفحه : ۲۷

(ترجمه)

و نفس خود را شکبیا گردان با کسانی که در صبحگاه و شام پروردگار خود را میخوانند و رضای او را میطلبند و چشمهای خود را از آنها مگردان که اراده کنی زینت حیات دنیا را و مطیع کسی مشو که قلبش را از ذکر ما (خدا) غافل گردانیدیم و مطیع هوای خود گردید و کار خود را تبه و ضایع گردانید (۲۸)

و بگو دین حق همان است که از طرف پروردگار شما آمده پس هر کس بخواهد ایمان آورد و هر کس خواست کافر گردد بدرستی که ما مهیا نموده‌ایم برای ستمکاران آتشی که سراپرده آن بر آنها احاطه نموده و هر گاه از شدت عطش آب طلب کنند آبی مانند مس گذاخته سوزان یا دردی زیتون بآنان دهند که صورتهای آنها را بریان کند و بسوزاند آن بد شربتی است و آنها بد جایگاهی دارند (۲۹)

بدرستی کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند هرگز ما ضایع نمیگردانیم پاداش کسی را که عملش نیکو باشد (۳۰) برای چنین اشخاصی است بهشت‌های دائمی که از زیر درختهای آنها نهرهای آب جریان دارد در حالی که در آن بهشت بزیورها از دست‌بندهای طلا و لباس فاخر سبز از سندس و استبرق زینت یافته‌اند و بر تختهای عالی تکیه زده‌اند نیک پاداشی است بهشت و نیکو جایگاهی است (۳۱)

ای محمّد (ص) برای اینها مثل دو مردی بیاور که برای یکی از آن دو نفر دو بوستان از انگور بود و آن را بنخل خرما پوشانیدیم و قرار دادیم بین آن دو باغ زرعی (۳۲)

آن دو بوستان همیشه بموقع میوه میداد و هیچ آفت و نقصانی نداشت و میان آن دو باغ نهری روان کردیم (۳۳) و همیشه میوه داشت صاحب باغ برفیقش در مقام مجادله برآمد و گفت من مالم از تو بیشتر و کسانم از تو زیادتر و غالب‌ترند (۳۴) و داخل بوستان گردید و حال آنکه ظالم بنفس خود بود و بعجب و مفاخرت گفت گمان نمیکنم هیچوقت نابود گردد و اینکه بوستان نیست شود (۳۵)

و من گمان نمیکنم قیامتی ثابت باشد و اگر من بسوی پروردگارم بازگشت نمودم هر آینه می‌یابم البته بهتر از اینکه باغها جایگاهی (۳۶)

صفحه : ۲۸

توضیح آیات

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته‌اند جماعتی از اشراف عرب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند اینکه پشمینه‌پوشان بی‌مقدار مثل صهیب و عمار و خباب و سلمان و ابا ذر که ما از بوی عرق آنان متأذی میشویم از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم و چون که ما که از اشراف و بزرگان عربیم اگر با تو بنشینیم تمام اعراب مایل بصحبت تو میگردند، حضرت از جهت اهتمام و جدیتی که در باب اسلام داشت بقلب مبارکش شاید خطور نمود که با اشراف مجالست کند و وقت مخصوصی برای اصحاب تعیین نماید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و بحضرتش امر نمود که شکیبایی کن با آن کسانی که در صبح و شام پروردگار خود را میخوانند شاید مقصود از صبح و شام تمام اوقات شب و روز باشد، و مقصود آنها رضای حق تعالی است یا اینکه او را میخوانند و او را میجویند و وجهه قلبشان بسوی او نگران است.

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شخص بصیر بینا از اینکه آیه و امثال آن بخوبی میفهمد که چه اندازه خداوند نسبت بفقراء مؤمنین و اشخاص صالح و کسانی که معرفت و محبت الهی در قلب و روحشان نفوذ نموده نظر لطف دارد که با اینکه میدانست رسولش چشم بمتاع دنیا و زینت آن ندارد و اگر بظاهر با اهل دنیا مماشات نماید بامید اینست که شاید آنها باسلام بگروند و وقتی رؤساء و متمولین اسلام آوردند باقی تبعیت مینمایند با اینحال پیمبرش را جدا از ارضاء آنها و مطرود گردانیدن فقراء و لو در موقع ورود رؤساء نهی مینماید و گویا نهی را مؤکد میگرداند که اگر چنین کنی مانند کسی میمانی که طالب و مایل بزینت

دنیا و متاع دنیا شده باشد

صفحه : ۲۹

وَلَا تُطْعَمَنَّ مِنْ أَغْلَانَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا رَسُولُش را متبته میگرداند و باو تذکر میدهد که اینکه جماعتی که بتو چنین میگویند که فقراء را از خود دور کنی اینها کسانی میباشند که قلبشان از یاد ما غافل و تابع هواهای نفسانی خود میباشند و روزگار خود را تباه گردانیده‌اند تو فریب گفتار آنان را مخور اینها وجهه قلبشان از حق تعالی گردیده و هواهای نفسانی چنان قلب آنها را فاسد و مضمحل گردانیده و سیاه شده که دیگر قابل نفوذ ایمان نمیشد.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا رَسُولُش دستور میدهد که در پاسخ کافرین بگو حق یعنی قرآن از طرف پروردگار برای هدایت شما آمده و حجت بر شما تمام شده هر کس خواست باراده و اختیار ایمان میآورد و هر کس خواست کافر میگردد، اشاره به اینکه بگو وظیفه من تبلیغ است وظیفه دیگری ندارم و اینها را متذکر گردان که من چون رسول بشیر و نذیر میباشم شما را متذکر میگردانم که خداوند برای ستمکاران که مطیع حق نگردیدند آتشی آماده کرده که سراپرده آن بکافرین احاطه نموده احاطه آتش را بکافرین تشبیه سراپرده نموده.

بروایت ابو سعید خدری سرادق نار چهار دیوار است که ضخامت آن بقدر چهل سال راه است و آن بگرد کافرین احاطه مینماید، و ابن عباس گفته سرادق دخان غلیظ دوزخ است. (منهج) از (اعتدنا) در اینکه آیه و نیز از آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ إِن جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ سوره توبه آیه ۵۹، چنین استفاده میشود که آتش برای کافرین همیشه آماده و مهیا است و در همین حیات دنیا در معنی و حقیقت نه در ظاهر در جهنم کفر و اعمال نکوهیده‌شان خودشان آتش گیرانه جهنم و در آن غوطه‌ورند وَ إِن يَسْتَعْجِلُوْا يُعْجِلُوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوْهَ بِسِ الشَّرَابِ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًا

صفحه : ۳۰

وقتی که جهنمیان تشنه میشوند آب میطلبند آبی نزد آنان میآورند مثل مس گداخته یا از چرم و کثافات که از عرقهای دوزخیان گرفته شده وقتی آن را نزدیک آنها برند از شدت حرارت و کثافات آن روهای آنها را بریان میکند و بد محل و تکیه گاهیست یعنی محل قرار گاهی است برای آنها.

از سعید بن جبیر چنین نقل میکنند که گفته وقتی اهل دوزخ گرسنه گردند و از گرسنگی فریاد کنند آنان را از درخت زقوم میوه دهند و وقتی خوردند گوشت و پوست در بدن آنها پخته گردد چنانچه پاره‌های گوشت با عرق بریزد پس از آن تشنه گی بر آنها غالب گردد و چند سال از آن فریاد کنند آنان را آبی دهند در غایت حرارت وقتی نزدیک صورت برند گوشت صورتشان در آن بریزد (منهج) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (إِنَّا لَا نُضِيعُ) بجای خبر (انّ الذین) است و در حقیقت سبب بجای مسبب گذارده شده، و در تقدیر (انّ الذین آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) سنوفیهم اجرهم فأنهم محسنون و انّا لا نضيع اجر من احسن عملا). (تفسیر المیزان) بحکم اینکه یکی از شئونات رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مژده دهنده بمؤمنین انداز کننده کافرین و مشرکین است زیرا که حضرتش را بیشتر و نذیر ستوده و ستایش نموده اینکه است که در بسیاری از آیات هر جا وعده عذابی بکافرین شده بعد از آن بشارتی بمؤمنین و متقین داده و بعکس نیز همین طور هر جا نیکوکاران را بکرامت و تفضل سرافراز نموده کافرین را بعقوبت و مجازاتی توهین گردانیده و چون حق تعالی دائم الفضل و کثیر الاحسان است در اینکه آیه مؤمنین را امیدوار و دلخوش میگرداند که کسی که ایمان آورد و عمل نیکو کرد باید بداند که ما هرگز پاداش عمل نیک کسی را ضایع نمیگردانیم.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که مؤمن صالح اگر چه گناہانی از وی صادر گردد گناہانش باعث حبط اعمال خوب او نمیشود بلکه چنانچه در آیه دیگر

صفحه : ۳۱

اشاره دارد همان ترک کبیره در اثر ایمان گناہان صغیره اش بخشوده میشود.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، تا آخر آیه پاداش چنین اشخاص بهشتیایی که جای اقامت گاه آنها است جویها از زیر درختان آنها روان است و آنها زینت نموده‌اند به دستبندهای طلا- و لباسهای مجلل از سندس و استبرق پوشیده و بسریر و تختهای شاهانه تکیه زده‌اند چه خوب پاداشی و چه نیکو جایگاهی است.

وَ أَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (الی قوله تعالی) خِلَالَهُمَا نَهْرًا خدای تعالی حال مؤمنین و کافرین را تشبیه بدو مردی نموده که با هم بودند و یکی از آنها را دو بوستانی بود پر از درختهای انگور پیچیده شده بهم و گرداگرد آن نخل خرما درآوردیم و بین آن بوستانها مزرعهای بود، و بروایت ابن عباس آن دو مرد پسران یکی از سلاطین بنی اسرائیل بودند که مال بسیاری بارث گرفته و بدست آنها آمده بود آن شخص مؤمن از آن دو برادر مال خود را در راه خدا انفاق نمود و آن برادر دیگر بمال خود دو باغ و ضیاع تهیه نمود.

(پایان) و بروایت منهج یکی از آن دو برادر یهود نام داشت و مؤمن بود و آن دیگر بنام قطروس یا قطرس و کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بآنها بارث رسید، قطروس همه را باغ و بوستان و ضیاع و ملک و مزرعه کرد و یهود برادر مؤمن همه را در راه خدا و اعمال خیر انفاق نمود اینکه است که خداوند در اینکه آیه حال اینکه دو برادر را مثال میآورد برای اهل دنیا و اهل آخرت. (پایان) آری حال اهل دنیا مثال آن برادری ماند که ببوستان و ملک و زراعت خود مغرور گردیده و خدا و قیامت را فراموش نمود و بآن برادر مؤمن که مال خود را در راه خیر صرف نموده افتخار مینمود که مال من بیشتر و از حیث اولاد و خدم و حشم من شرافتمندتر از توام.

صفحه : ۳۲

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا آن برادر کافر در بوستان خود داخل شد در حالی که بنفس خود ستم نموده و چنان دنیا و مال او را مست و ظالم بنفس خود گردانیده که گمان میکرد مال و حیات او فناء پذیر نخواهد بود اینکه بود که گفت گمان نمیکنم هیچ وقت اینکه باغ فانی گردد.

وَ مَا أَظُنُّ السَّاعِيَةَ قَائِمَةً و برادر مؤمن خود گفت اگر بگمان تو آخرتی باشد و من بسوی پروردگارم برگردم هر آینه می‌یابم نزد او بهتر از اینکه باغ و بوستانی که فعلا دارم آن بدبخت گویا آخرت را مقایسه بدنیا مینمود و گمان میکرد هر کس در دنیا بظاهر عزیز و دارای شرافت و مال است اینکه کس نزد خدا عزیزتر و محترم‌تر خواهد بود، و هر کس در دنیا فقیر و بینوا بنظر میآید در قیامت نیز چنین است و خدا هر کس را دوست میدارد عزت و مال و شرافت بوی میدهد ولی بیچاره نمیدانست که مطلب بعکس آنست که تصور مینماید خوشبختی و شرافتمندی دنیا و آخرت برای مؤمنین است چنانچه در سوره یونس (ع) آیه ۶۵ فرمود (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) و در سوره فاطر آیه ۹ فرموده مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا و در سوره منافقین آیه ۷ فرموده (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ عِزٌّ حَقِيقِي مَخْصُوصٌ بِخِداوند تعالی است، کما اینکه همه چیز مخصوص باو تعالی است اولاً- و ثانیاً عزت را برسول صلی الله علیه و آله و سلم و بمؤمنین واقعی نه اسمی عطاء فرموده است.

[سوره الکف (۱۸): آیات ۳۷ تا ۴۶]

اشاره

قال له صاحبه وهو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفه ثم سواك رجلاً (۳۷) لکننا هو الله ربی و لا أشركه بربی أحداً (۳۸) و لو لا- إذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة إلا بالله إن ترن أنا أقل منك مالا و ولداً (۳۹) فعسى ربی أن یؤتین خیراً من جنتك و یرسل علیها حساباً من السماء فتصبح صعيداً زلقاً (۴۰) أو یصبح ماؤها غوراً فلن تستطيع له طلباً (۴۱) و أحیط بشمره فأصبح یقلب کفیه علی ما أنفق فیها و هی خاویة علی عروشها و یقول یا لیتنی لم أشرك بربی أحداً (۴۲) و لم تكن له فئة ینصرونه من دون الله و ما كان منتصراً (۴۳) هنالك الولاية لله الحق هو خیر ثواباً و خیر عقباً (۴۴) و اضرب لهم مثل الحیاة الدنیا کما أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشیماً تذروه الريح و كان الله علی کل شیء مقتدرًا (۴۵) المال و البنون زینة الحیاة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر أملاً (۴۶)

«۱»

(۱) (لکننا) را باید بفتح نون بخوانند چون که اصلش (لکن انا) بوده و اغلب (لکننا) میخوانند و غلط است.

(ترجمه)

رفیق او در حالی که با وی جدال مینمود گفت آیا تو کافر شدی بآنکسی که تو را اول از خاک پس از آن از نطفه آفرید پس از آن تو را مردی راست اندام و آراسته گردانید (۳۷)

لکن من میگویم خدا پروردگار من است و من احدی را شریک پروردگار خود قرار نمیدهم (۳۸)

چرا وقتی که داخل بوستان خود گردیدی نگفتی اینها آن چیزی است که خدا میخواست و قوه‌ای نیست مگر بخدا اگر تو می بینی مال من و اولادم کمتر از تو است (۳۹)

امیدوارم که پروردگار من بهتر از بوستان تو بمن خیر و مال عطا نماید و بر بوستان تو آتشی از آسمان بفرستد که چون صبح شود بوستانت خاک و فاسد شده باشد (۴۰)

یا در صبحگاهی آب آن فرو برود و تو قادر نباشی که برای آن آب بطلبی (۴۱)

و عذاب بمیوه آن باغ کافر فرا گرفته شد پس داخل صبح گردید در حالی که دست بر دست میزد (و افسوس میخورد) بر آنچه در آن باغ خرج نموده بود و میگفت ای کاش احدی را پروردگار خود شریک قرار نداده بودم (۴۲)

و برای او گروهی نبود که در دفع عذاب او را یاری کنند و انتقام کشنده‌ای برای او نبود (۴۳)

در آنجا ولایت و حکمرانی مخصوص بخدا است که او از جهت ثواب دادن بهتر و در عاقبت نیکوتر است (۴۴)

ای محمد (ص) حیات دنیا را برای اینکه کافرین مثل زن بآبی که از آسمان فرود آریم و با گیاه زمین مخلوط گردد و در صبحگاهی همه گیاهها خشک گردیده و بیاد آنها پراکنده گردند و خداوند بر هر چیزی مقتدر است (اقتدار کامل دارد) (۴۵)

مال و اولاد زینت حیات دنیا میباشند (لکن) اعمال صالحه که باقی و پایدار است نزد پروردگار تو هم از حیث ثواب و هم از جهت امیدواری بهتر است (۴۶).

صفحه : ۳۵

توضیح آیات

قال له صاحبُه وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ بَرَادٍ مُؤْمِنٍ فِي مَقَامِ انْكَارٍ قَوْلِ بَرَادٍ كَافِرٍ كَمَا مَكَرَدَ عَالَمِ دُنْيَا پَايِدَارِ اسْتِ بَرِ آمَدِه وَ بُوِي تَذَكَّرَ مِيْدَهْدُ وَ اُو رَا يَادْ اُوْرِي مِيْنَمَايِدُ بَا صِلْ خَلَقْتَشْ كِهْ تُو چِيْزِي نُبُوْدِي وَ دَرِ عَالَمِ نَامِي اَزْ تُو بَرْدِه نَمِيْشِدْ، خُدَايِ تَعَالِي دَرِ اَوَّلِ سُوْرِهْ دَهْرِ اِنْسَانِ رَا مَتَذَكَّرَ مِيْگَرْدَانْدُ بَقَوْلِهْ تَعَالِي هَلْ اَتِيْ عَلَيِ الْاِنْسَانِ حِيْنَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا الْخَ يَعْنِي دَرِ رُوْزْگَارِ وَ قَتِي بُوْدِ كِهْ تُو چِيْزِي نُبُوْدِي.

وَ پَسْ اَزْ نِيْسْتِي تُو رَا اَزْ خَاكْ اَفْرِيْدِهْ زِيْرَا كِهْ عِنْصَرِ غَالِبِ اِنْسَانِ خَاكْ اسْتِ قَوْلِهْ تَعَالِي لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ پَسْ اَزْ اَنِ اَزْ خَاكْ نَطْفَهْ مَتَكُوْنِ گَرْدِيْدِهْ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجِ نَطْفَهْ مَرْدِ مَمْزُوْجِ بِنَطْفَهْ زَنْ گَرْدِيْدِ وَ بَا مَوَادِ دِيْگَرِ بَقَدْرَتِ كَامَلِهْ خُوْدِ بَدَسْتِ مَرْبِيْ اَزَلْ دَرِ مَدْتِ نِهْ مَاهِ صُوْرَتِ اِنْسَانِ كَامَلِ مَعْتَدَلِ الْاَعْضَاءِ مِتْوَازِنِ الْقُوِي خَلَقْتِ اِنْسَانِ رَا تَمَامِ گَرْدَانِيْدِهْ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا وَ وَ قَتِي بَدْنِيَا اَمْدِي نِيْزِ دَرِ تَرِيْتِ تُو كُوْشِيْدِ تَا تُو رَا مَرْدِي گَرْدَانِيْدِ مَسْتَوِي الْقَامَهْ دَارِي جَسْمِ وَ رُوْحِ وَ اَنچِهْ لَازِمِهْ رَشْدِ وَ كَمَالِ اِنْسَانِيْتِ بُوْدِ بَتُو عَطَاءِ فَرْمُوْدِ اَيَا بَا اِيْنْحَالِ جَا دَارْدِ كِهْ كَسِي بَمَبْدِءِ وَ مَعَادِ خُوْدِ كَافِرِ گَرْدِد.

اَزْ اَيِهْ چِنِيْنِ بَرْمِيَايِدِ كِهْ اَنِ بَرَادِرِ كَافِرِ مَنكَرِ اَلِهْ عَالَمِ نَشْدِهْ بُوْدِ بَلَكِهْ مَنكَرِ مَعَادِ شْدِهْ وَ شَايِدِ مَشْرَكِ بُوْدِهْ وَ چِنِيْنِ گَمَانِ مِيْكَرْدِهْ مَثَلِ دَهْرِيْنِ كِهْ عَالَمِ رَا قَدِيْمِ مِيْدَانْدِ عَالَمِ رَا قَدِيْمِ مِيْدَانَسْتِهْ وَ مَعْتَقَدِ بَمَعَادِ نُبُوْدِهْ اِيْنَكِهْ بُوْدِ كِهْ اَنِ بَرَادِرِ مُؤْمِنِ دَرِ مَقَامِ اَنْدَرَزِ وَ نَصِيْحَتِ بَرْمِيَايِدِ وَ مِيْگُوِيْد:

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ضَمِيْرِ غَائِبِ (هُوَ) يَا اِسْاَرِهْ بَهُوِيْتِ مَطْلَقَهْ اَحْدِيْتِ اسْتِ كِهْ غَائِبِ اَزْ اَنْظَارِ اسْتِ يَا ضَمِيْرِ شَأْنِ اسْتِ وَ (اللَّهُ) عِلْمِ وَ نَامِ اَلِهْ عَالَمِ اسْتِ اَنِ هُوِيْتِ اَحْدِي كِهْ بِنَامِ اللّهِ خُوَانْدِهْ مِيْشُوْدِ پَرُوْرْدِگَارِ وَ مَرْبِيْ مِنْ اسْتِ وَ مِنْ نِهْ دَرِ الوهِيْتِ وَ نِهْ دَرِ خَلَقْتِ

صفحه : ۳۶

وَ نِهْ دَرِ تَدْبِيْرِ عَالَمِ دَرِ هِيْچِ جِهْتِ وَ بَهِيْچِ مَعْنَايِي بَرَايِ پَرُوْرْدِگَارِ خُوْدِمِ شَرِيْكَ وَ نَظِيْرِ وَ مَثَلِ وَ مَانَنْدِي نَمِيْپِذِيْرِمِ.
وَ لَوْ لَا - اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ اِنْ تَرَنْ اَنَا اَقْلَ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا بَاَزْ دَرِ مَقَامِ اَنْدَرَزِ گُوِيْدِ چِرَا وَ قَتِي دَاخِلِ بَاغْتِ شْدِي نَعْمَتَهَا رَا نَسْبِتِ بَخُدَا نَدَادِي وَ بَمَشِيْتِ وَ قَدْرَتِ وَ اَقْتِدَارِ اُو نَدَانَسْتِي وَ اِظْهَارِ نَمُوْدِي كِهْ هَمِهْ چِيْزِهَا اَزْ اُو وَ بَسْتِهْ بَخُوْاسْتِ وَ اِرَادِهْ اُو اَنْجَامِ مِيْگِيْرِدِ اِگَرِ تُو مِي بِيْنِي كِهْ مِنْ مَالِ وَ اَوْلَادِمِ كَمْتَرِ اَزْ تُو اسْتِ.

فَعَسَى رَبِّي اَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنْ السَّمَاءِ فَيُصْبِحُ صَيْعِيدًا زَلَقًا بَرَادِرِ مُؤْمِنِ دَرِ پَا سَخِ بَرَادِرِ كَافِرِ كِهْ بَا وِ افْتِخَارِ مِيْنَمُوْدِ كِهْ مَالِ وَ اَوْلَادِ وَ خُدْمِ وَ حَشْمِ مِنْ زِيَادْتَرِ اَزْ تُو اسْتِ چِنِيْنِ گَفْتِ شَايِدِ پَرُوْرْدِگَارِ مِنْ دَرِ دُنْيَا يَا دَرِ اَخْرَتِ يَا دَرِ هَرِ دُو بَمِنْ چِيْزِي عَطَاءِ كَنْدِ كِهْ بَهْتَرِ اَزْ بُوْسْتَانِ تُو بَا شْدِ وَ بَرِ عَكْسِ عَقِيْدِهْ تُو كِهْ گَمَانِ مِيْكُنِي هِيْچُوْقَتِ بَايْنِ بَاغِ وَ ثَرُوْتِ تُو ضَرْرِي وَ اَرْدِ نَمِيَايِدِ عَذَابِي اَزْ اَسْمَانِ بَفْرَسْتِ وَ وَ قَتِي تُو بِيَايِي بِيْنِي تَمَامِ بَاغَسْتَانِ وَ زَرَاْعَتِ تُو خَشْكِ وَ سِيَاهِ گَرْدِيْدِهْ وَ زَمِيْنِي بِي گِيَاهِ شْدِهْ.

اَوْ يُصْبِحُ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيْعَ لَهْ طَلْبًا يَا صَبِيْحِ كُنِي وَ بِيْنِي كِهْ اَبِ فَرُو رَفْتِهْ وَ هَرِ گَرِ قَدْرَتِ بَرِ بَا لَا اَمْدِنِ اَبِ نَدَارِي، اِيْنَكِهْ اَيَاتِ تَمَامَا بَرَايِ تَتَبِهْ بَشَرِ اسْتِ كِهْ بَدَانَنْدِ هَمَانِ طُوْرِي كِهْ خُدَايِ تَعَالِي مَبْدِءِ كَائِنَاتِ وَ پَدِيْدِ اَوْرَنْدِهْ مَوْجُوْدَاتِ وَ عِلْتِ مَوْجُوْدِهْ وَ عِلْتِ

فاعلی آنها است علت غایی اشیاء و علت مبقیه آنها نیز همان خدا است با اراده ازلی خود می‌آفریند و بقدری که حکمتش مقتضی بقاء آن است آن را نگاه میدارد خلاصه وجود و بقاء همه اشیاء بدست قدرت ازلی او بستگی دارد.

صفحه : ۳۷

وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَتِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا برادر مشرک که گویند بنام قطروس بود صبحی آمد در باغ ناگاه دید سخن برادرش یهود واقع گردیده و گویا آن مؤمن بالهام الهی در اثر قلب پاک و ایمان خالص قبلا ملهم گردیده بود که بزودی مال برادرش که بآن افتخار میکرد و خود را شریف و ثروتمند و وی را فقیر و حقیر می‌پنداشت فاسد و تباه خواهد گردید و میخواست باو تذکر بدهد که دنیا و مال مغرور نشو موجودات عالم طبیعی در معرض فناء و زوالند فقط حقیقت مبدء عالم است که تغییر و تبدیل و فناءپذیر نخواهد بود.

خلاصه اینکه آیه در مقام شرح حال آن کافر برآمده که وقتی آمد و دید عذابی آمده و تمام میوه‌جات آن را تباه گردانیده و سقفهای باغ افتاده و دیوارها بر روی سقفها سقوط نموده آن وقت گفته‌های برادرش را بیاد آورد و خطاء گفتار خود را معاینه نمود و از پشیمانی و حسرت دست بدست میزد که چقدر خرج نمودم و تلف شد و ای کاش حرف برادرم را قبول نموده بودم و برای پروردگار خود شریک قرار نداده بودم.

وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُتُنَصِّراً وَ چون مشرک بود و وجهه قلبش بسوی خدا نبود و امیدوار بغیر خدا بود آن وقت که موقع بلاء و بیچارگی رسید دید گروهی را که کمک کار او بودند کاری از دست آنها برنمی‌آید و نمیتوانند او را کمک و یاری نمایند و خود را نیز عاجز و ناتوان یافت و دید که قدرت ندارد از خود رفع ضرر نماید آن وقت فهمید غیر از خدا یار و یآوری نیست.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (هنالك) اشاره بموقع زوال نعمت و وقت بیچارگی است یا اشاره بقیامت است (الولاية) دو طور قرائت شده بفتح واو و کسر آن اگر (الولاية) بفتح خوانده

صفحه : ۳۸

شود بمعنی یاری است و اگر بکسر خوانده شود بمعنی سلطان و مالک است، و (هنالك) یعنی در اینکه حال و اینکه مقام یا در قیامت یاری کردن مخصوص بخدا است احدی جز او قدرت بر یاری نمودن ندارد و سلطنت مخصوص باو است، یا معنی چنین میشود که مثل اینکه حالت شدید هر مضطرّ و بیچاره‌ای بخدا ایمان می‌آورد و رو باو مینماید یعنی قول آن کافر که گفت ای کاش من برای خدا شریک قرار نداده بودم کلمه‌ای است که موقع بیچارگی و ضرورت آن را ایجاب میکند (الحق) اگر برفع خوانده شود صفت ولایت میشود و اگر بجز خوانده شود صفت (لله) است.

(هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا) برای اولیاء خدا است (وَ خَيْرٌ عُقْبًا) یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او (عقبا) بضم قاف و سکون آن هر دو قرائت شده.

(طبرسی) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهَ الرِّيحَ ببیمبرش امر فرموده که برای اینکه مردمانی که محبت دنیا در قلب و روح آنان ریشه دوانده، و شاید چنین گمان کنند که نعمتهای دنیا پایدار است، برای آنان مثل بیاور و حیات دنیا را تشبیه کن به آبی که از آسمان بزمین ریزش میکند و با نباتات و گیاههای زمین مخلوط میگردد و پس از آنکه نباتات رشد نماید و سبز و خرم گردد در صبحگاهی آن سبزی و خرّمی و زیبایی که داشت تغییر نموده و خشکیده بطوری که باد آنها را پراکنده میکند و متفرّق میگردد وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا خداوند بر هر چیزی مقتدر است

تمام موجودات تحت اقتدار و استیلائی او میباشند و علم و قدرت او بر همه چیز احاطه نموده و او فعال و درآک مطلق است چون (کل شیئی) عموم و اطلاق دارد و شامل همه چیز میشود.

اینکه است که شاید آیه اشاره باشد که گمان نشود که ایجاد و آفرینش چیزی و لو

صفحه : ۳۹

از آنچه بنظر محال میآید از تحت اقتدار او خارج است اینکه در نظر کوتاه‌بینان ما است که آفرینش بعض چیزها را بر خدا محال میدانیم و اگر بشود گفت که بعض چیزها مثل اجتماع ضدین و متناقضین بر خدا محال است آن نه از جهت محدودیت عموم قدرت او است بلکه از جهت عدم قابلیت ممکن است بایستی شیئی ممکن الوجود باشد تا بشود متعلق قدرت لم یزلی الهی واقع گردد. المال وَ الْبُنُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا پس از آنکه در آیات بالا تذکر داد که نعمتهای دنیا در معرض زوال و فناء است و بدو مثال چگونگی بی‌اعتباری آن را بیان نمود در اینکه آیه گویا امور عالم را دو قسمت میکند: قسمتی راجع بتعیّشات و محبوباتی که بشر در زندگانی دنیوی خود را سرگرم بآن نموده و در نظرش آنها زیبا مینماید و اس‌اساس آن مال و اولاد است و اینکه دو از زینت دنیا و از عالم طبیعت محسوب میگردد و راجع بحظوظات جسمانی وی است و بحکم اینکه (کل شیئی یرجع الی اصله) و عالم طبیعت علی‌الدوام در کون و فساد است هیچ چیز در آن پایدار نخواهد بود اینکه است که آنچه در آنست بزودی رو بفناء و زوال خواهد رفت.

و قسمت دیگر اموری است که راجع بهویتی نفسانی و کمال روحانی بشر است و آن ایمان بخدا و تحصیل تقوی و اعمال صالحه است و همین طوری که حقیقت روحانی و نفس ناطقه انسانی فناء‌پذیر نخواهد بود و بازگشت او نیز بعالم بقاء خواهد انجامید زیرا که اصل آن از عالم بقاء است و در اینکه عالم فانی طبیعت بدست مربی عالم ظهور نموده همین طور هر کمالی و هر عمل نیکی که از نفس ناطقه و روح سرمدی آن ناشی گردد باقی است و فناء‌پذیر نخواهد بود و نزد پروردگارش باقی است و پاداش نیکو بر آن مرتب خواهد گردید.

و اینکه در بسیاری از اخبار چنانچه از معصومین علیهم السلام نقل شده که مقصود از باقیات الصالحات ذکر (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر)

صفحه : ۴۰

یا غیر آنست از اذکار، یا مقصود نمازهای پنجگانه یا نافله شب است، یا مقصود محبت اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا غیر آنست، میتوان گفت تماماً از مصادیق اعمال صالحات است که نزد خدا باقی است و فناء‌پذیر نخواهد بود و اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد، و بقاء اینها از جهت بقاء حقیقت انسان و روح جاودانی او است و اعمال صالحه قائم بآن است.

صفحه : ۴۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۷ تا ۵۴]

اشاره

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحِيْدًا (۴۷) وَ عَرِضُوا عَلَي رَبِّكَ صَيِّفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ

أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صِدْغِيَّةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴)

صفحه : ۴۲

(ترجمه)

و یاد کن روزی که ما کوه‌ها را سیر می‌دهیم و زمین را صاف و ظاهر می‌بینی و همه را در محشر می‌آوریم و یکی از آنها را باقی نمی‌گذاریم (۴۷)

و در حساب پروردگار تو همگی عرضه میشوند در حالی که صف‌زدگانند و بآنها گفته میشود حقیقه باز آمدید بر ما همان طوری که اول شما را آفریدیم بلکه شما گمان کردید هرگز وعده‌گاهی برای شما قرار نمی‌دهیم (۴۸)

و کتاب اعمال خلاق گذارده میشود و تو می‌بینی چگونه گناهکاران از آنچه (در نامه عملشانست) ترسناکند و می‌گویند ای وای بر ما اینکه چگونه کتابی است که کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه شماره شده و آنچه را که عمل کرده‌اند نزدشان حاضر می‌بینند پروردگار تو باحدی ستم نمی‌کند (۴۹)

و یاد کن وقتی را که ما بملائکه گفتیم بآدم سجده کنید تماماً سجده کردند مگر ابلیس که از جنس جن بود و از مخالفت امر پروردگار فاسق گردید آیا شما کافرین شیطان و ذریه او را بجز من دوستان خود می‌گیرید در حالی که او دشمن شما است و ستمکاران (که بجای دوست گرفتن خدا شیاطین را دوست خود گرفتند) بد مبادله‌ای نمودند (۵۰)

ما شیاطین را نه در موقع آفرینش آسمانها و زمین و نه وقت خلقت نفسهای آنها حاضر نگردانیدیم و من فراگیرنده گمراه کنندگان و مدد و کمک گیرنده آنها نیستم (۵۱)

یاد کن روزی را که خدا می‌گوید (ای مشرکین) صدا زید آن کسانی را که گمان کردید شرکاء منند پس آنها را میخوانند و اجابت آنها را نمیکنند و بین مشرکین و بت‌هایشان جای هلاکتی قرار می‌دهیم (۵۲)

و گناهکاران آتش را می‌بینند پس یقین کنند که در آن واقع می‌گردند و از آن فرار گاهی ندارند (۵۳)

و ما در اینکه قرآن هر گونه مثالی برای انسان آوردیم (لکن) انسان بیشتر از هر چیزی با سخن حق جدال و خصومت میکند (۵۴).

صفحه : ۴۳

«توضیح آیات»

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً (یوم) مفعول فعل مقدر است یعنی یاد کن روزی را که کوه‌ها را از مستقر و جایگاه خود می‌کنیم و آنها را حرکت می‌دهیم.

راجع بموقع بروز قیامت و کنده شدن کوه‌ها و متفرّق گردیدن آنها در هوا آیاتی در قرآن یادآوری شده قوله تعالی در سوره واقعه آیه ۳ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا در سوره قارعه آیه ۵ وَتُكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ در سوره نبا آیه ۲۰ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا از اینکه آیات میتوان استفاده نمود که پس از منداک و منحلّ گردیدن کوه‌ها و عالم دنیا همین زمین ما صاف و کشیده و هموار میگردد و از حالت کنونی تغییر مینماید و تبدیل میگردد به ارض قیامت قوله تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سوره ابراهیم آیه ۴۹، و کوه‌ها پس از پراکندگی با زمین صاف میگردد بطوری که دیگر پستی و بلندی و اعوجاجی در آن نمودار نیست و بقدری زمین پهن میگردد که تمامی مردگان از افراد بشر در آن جای گیرند.

وَ حَشْرِنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا و تمام مردم از مؤمن و کافر و سعید و شقی را محشور میگردانیم و در همان زمین صاف و هموار همه را جمع مینمائیم قوله تعالی (یَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ و احدی از آنها را یعنی از افراد بشر را باقی نمیگذاریم که محشور نگردد.

در تفسیر مجمع البیان بیانی دارد که برای ایضاح مختصری از آن را ترجمه مینمایم. یَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ بقولی متعلق بما قبل است و تقدیر او اینکه است که (و الباقیات الصالحات خیر ثوابا) و بقولی ان ابتداء کلام است و در تقدیر است (اذکر یوم نسیر الجبال) یعنی یاد کن روز قیامت را، و سیر دادن کوه‌ها

صفحه : ۴۴

و کندن آنها است از محل خود خدای تعالی آنها را در آن روز از محلّش میکند و آنها را (هباء منثورا) میگرداند، و بقولی کوه‌ها را در زمین مثل ابر در آسمان پهن میگرداند (کتیبا مهیلا) چنانچه فرموده یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ الْخِ پس از آن میگرداند آنها را مثل پشم زده شده چنانچه فرموده وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ پس از آن میگرداند کوه‌ها را هَبَاءً مُتَّبَثًا چنان که فرموده فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا پس از آن میگرداند آنها را مثل سراب چنان که فرموده وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً یعنی ظاهره، در زمین چیزی از کوه یا بناء یا درخت نمودار نیست که آن را از چشمهای مردم ببوشاند، و عطاء گفته یعنی تو می بینی باطن زمین را ظاهر که آنچه بر پشت زمین و در باطن آن بوده ظاهر میگردد و در معنی باطن زمین را ظاهر می بینی وَ حَشْرِنَاهُمْ یعنی آنها را از قبرهایشان مبعوث میگردانیم و در موقف حساب جمعشان میکنیم (فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا) ما و نمیگذاریم احدی از آنها را مگر اینکه او را محشور میگردانیم و عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِرْفًا یعنی محشورین در آن وقت همه بر خدا عرضه داده میشوند (صفا) یعنی کل زمره و امیه صف کشیده میشوند، و بقولی عرضه میگردند صفی بعد از صفی مثل صفهایی که در نماز جماعت بسته میگردد، و بقولی همه در یک صف می ایستند بطوری که بعضی از بعض دیگر پوشیده نمیشوند.

(پایان) لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا موقعی که افراد بشر در صحرای محشر همگی جمع میگردند در حالی میباشند که برهنه‌اند نه لباس دارند و نه چیزی از تجملات دنیا با آنها است مثل همان موقعی که از مادر متولد گردیدند آن وقت خطاب سخت‌آمیز بمنکرین معاد میرسد که شمایی که گمان میکردید هرگز وعده‌گاهی نیست امروز نزد ما آمدید در حالی که عاجز و بیچاره و مضطرب همان طوری که در اول خلقت ضعیف و محتاج

صفحه : ۴۵

و مالک چیزی نبودید امروز نیز در تحت حکم ما واقعید.
وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا پس از آنکه

تمام افراد بشر در آن روز موعود با هم در صعيد واحد جمع می‌گردند در آن وقت کار بشر با تمام رسیده و هر کمالی که بالقوه در او موجود بود بفعلیت میرسد و دیگر حالت منتظره‌ای در او باقی نمی‌ماند اینکه است که آنچه را در مدت عمر دنیوی خود عمل نموده و آنچه را که از محسنات اخلاقی یا از اوصاف نکوهیده در خود اندوخته گردانیده با نتیجه و آثاری که بر آنها مترتب گردیده در نظر او یک دفعه حاضر میگردد حتی نظری که نموده یا سخنی که از دهنش خارج شده یا آنچه در ذهنش و دلش پنهان گردانیده تماما بیک صورت وحدانی در نظر او جلوه گر است.

آری ما کوتاه‌نظران گمان میکنیم که آنچه میکنیم همان طوری که از نظر ما محو گردیده و از آن اثری پدیدار نیست و در بوته فراموشی سپرده‌ایم در جهان هستی نیز اثری از آن پدیدار نخواهد بود، دیگر ندانسته‌ایم که اینکه گمان فاسدی است و ما در اشتباهیم گویا فراموش نموده‌ایم قوله تعالی را که فرموده در سوره ق آیه ۴ در جواب مشرکین که میگفتند ما پس از آنکه مردیم و خاک گردیدیم چگونه عود میکنیم قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ در جلد ششم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای اینکه آیه را توضیح دادیم تکرار نشود.

اینجا همین قدر اجمالاً می‌گوییم باید دانست که اینکه سعه عالم هستی و اینکه کاخ مجلل جهانی که در آن نشو و نما مینمائیم یک پرتوی است که از فیض منبسط و رحمت واسعه الهی نمودار گردیده و تمام اجزاء آن مثل حلقه‌های زنجیر یا مثل تار و پود یک پارچه مرتبط بهم و یک وحدت تشکیل میدهند و حلقه چشم عقل و دل ما بقدری کوچک است که اشیاء را همان طوری که در سعه عالم قضاء و لوح محفوظ و در احاطه علم حق تعالی با هم موجودند توانایی دیدن

صفحه : ۴۶

آن را نداریم و ما در اینکه عالم وسیع مانند مورچه‌ای می‌مانیم که روی صفحه نوشته‌ای گذر میکند حلقه چشم او تاب دیدن کلمات و جملات آن را ندارد شاید در گذرگاهش گاهی بسفیدی برسد و سفید بیند و گاهی بسیاهی برسد و گمان کند آنچه بتدریج از سفیدی و سیاهی کاغذ می‌بیند شیئا فشیئا احداث میگردد زیرا که همه را با هم نمیتواند بنگرد و نظر جمعی بآن بنماید و از آن معانی دریابد.

خلاصه آنکه انسان از اول پیدایش آن تا روز حشر خلایق همیشه بدست مربی ازل در راه کمال و سعادت و یا در طریق خذلان و شقاوت قدم میزند و علی‌الدوام از قوه بفعل می‌آید و روز قیامت روزی است که کار او و مدت مسافرتش پایان رسیده و دیگر محلی برای استکمال او باقی نمانده است آن وقت چون بکمال لائق بخود نائل گردید پرده از پیش چشم او برداشته میشود و قدرت دیدن دفتر آمل و جهاتی که از آن گذشته و فعلا زیر پای او است و او در جهان ما فوق قرار گرفته و در محکمه عدل الهی بایستی گزارش حال و دفتر سفرنامه خود را نزد حاکم عادل ارائه دهد آن وقت خود را می‌بیند که در عالمی است ما فوق تمام عوالمی که از آن گذشته.

ای انسان عاقل آن وقت که البته آمدنی است در نظر خود مجسم بنما و چنین فرض نما که الان وقت آن رسیده و تمام گفتار و کردار ما را در لوح بسیار روشن و واضحی که لا- يُعَادِرُ صَیْغِرَةً وَلَا- كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ثبت گردیده و باز نموده‌اند و پیش ما میگذارند و بما میگویند بخوان کتاب خود را، بین آدم گنهکار وقتی چشمش بکتاب اعمال و سجل احوالش افتاد چه حالی بوی دست میدهد، اینست که از روی ترس و حیرت و تعجب میگوید ای وای بر من اینکه چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن ثبت گردیده آن وقت بعلم حضوری تمام اعمال و افعال او از بد و خوب در آن کتابی که بدست کرام الکاتبین نوشته شده ثبت می‌بیند.

صفحه : ۴۷

وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا إِنَّكَ آيَةٌ كَثِيرَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا إِنَّكَ آيَةٌ كَثِيرَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا إِنَّكَ آيَةٌ كَثِيرَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

و واضح و هویدا می‌گردد که گویا خود را فعلاً عامل اعمال خود می‌نگرد و خود را مشغول بآن می‌بیند. و لَا يَظَلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا اشاره به اینکه گنهکاری که مبتلا بعداب می‌گردد گمان نکند که پروردگار تو باو ستم نموده ظلم و ستم در ساحت کبریایی حق تعالی روا نیست انسان در روز موعود و آن وقتی است که در ما فوق اینکه عالم دنیا قرار گرفته پرده از پیش چشمش برداشته میشود و میفهمد و تصدیق خواهد نمود که آتش برافروخته جهنم را خودش در دنیا بدست خود تهیه نموده بود و خدای تعالی روی میزان عدل که هر چیزی را بجای خود قرار میدهد برای او آماده نموده اینکه است که آدم گنهکار بایستی در آتش نیران گداخته گردد تا جرم گناهش پاک گردد و شاید اگر قابل باشد رحمت الهی و شفاعت شفعا شامل حالش گردد و بدار کرامت الهی نائل گردد

چون که بد کردی ز بد ایمن مباش چون که تخم است و برویاند خدایش

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ظَاهِرًا آيَةٌ كَثِيرَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

و میدانستند و برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایراد می‌گرفتند و حضرتش مأمور گردید با فقراء مجالست نماید و آنها را از خود نراند، در اینکه آیه تبتة آنها حکایت ابلیس و مخالفتش از امر حق تعالی را بیمبرش تذکر میدهد که وقتی بملائکه گفتیم به آدم سجده کنند همه سجده کردند مگر ابلیس.

كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ إِنَّكَ آيَةٌ كَثِيرَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

را متفرع نموده بر اینکه او از جن بود یعنی چون از جنس جن بود پروردگارش را مخالفت نمود، از اینجا معلوم میشود که ابلیس

صفحه : ۴۸

از جنس جن بود نه از جنس ملائکه، ملائکه نه مخالفت میکنند نه فاسق می‌گردند أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمَ لَكُمْ عَدُوٌّ هَمْزُهُ (أَفَتَتَّخِذُونَهُ) برای انکار و تعجب آمده که خدای رحمن از روی تعجب و انکار بپسر تذکر داده که چگونه شما او را که هم فاسق است و هم چنان که در جای دیگر گفته دشمن بنی آدم است و در اینجا نیز خاطرنشان میکنند که دشمن شما است پس چگونه او و ذریه‌اش را غیر از خدای رحمن دوست خود میگیرید.

بِسْمِ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَاللَّيْلِ إِذَا يَجْئُ وَاللَّيْلِ إِذَا يَجْئُ وَاللَّيْلِ إِذَا يَجْئُ

اطاعت او را بدل از اطاعت خدای تعالی قرار داده‌اند اینکه است که آیه بآنها تذکر میدهد که اطاعت خدا را تبدیل باطاعت شیطان نمودن بد تبدیلی است.

مَا أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذِي الْمُضِلِّينَ عَضُدًا شَيْطَانِي فِي الْبُحْرِ إِنَّكَ آيَةٌ كَثِيرَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

میکند که شیاطین علم بغیب دارند و از اوضاع عالم و آنچه واقع می‌گردد مطلعند بفهماند که گمانشان فاسد است چنین نیست که پنداشته‌اند زیرا که آنان در موقع آفرینش اوضاع آسمانها نبودند که از خصوصیات و آنچه متفرع بر آنها است مطلع گردند و نیز عالم بخلقت خودشان نیز نمیباشند با اینکه حال چگونه ممکن است بآنچه در غیب آسمانها و زمین است و چگونگی آثاری که از آنها ناشی می‌گردد اطلاع پیدا نمایند و نیست من گمراه کنندگان یعنی شیاطین را معین و کمک خود بگیرم یعنی در خلقت آسمان و زمین و سایر چیزها احتیاج بمعین ندارم.

و بقولی ضمیر (اشهدتهم) راجع بمشركين عرب است که موقع آفرینش آسمانها و زمین آنها را حاضر نکردم و نیز در وقت آفرینش

خودشان بعضی را

صفحه : ۴۹

حاضر نکردم که خلقت دیگری را ببیند پس از کجا دانستند که ملائکه دختران خدا میباشند. (منهج) و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم یتسجیبا لهم و جعلنا بینهم موبقاً ای محمد (ص) یاد کن روزی را که ملائکه یا حق تعالی بآنها ندا میکند که بخوانید کسانی را که بگمان خود شریک من قرار دادید و مشرکین آنان را میخوانند و آنها اجابت نمیکنند، و قرار دادیم بین مشرکین و معبودان آنها جای هلاکت یعنی آنها و معبودان آنها از شیاطین و بتهایی که پرستش مینمودند همگی با هم در مورد عذاب و سختی واقع میگردند.

و رأی المجرمون النار فظنوا أنهم مواقعوها و لم یجدوا عنها مصرفاً در مقام بیان حال گنهکاران برآمده که شاید مقصود مشرکین باشند زیرا که آیه بالا راجع بآنها است که وقتی مشرکین از مسافت بسیار دور آتش را ببینند یقین کنند و گویا معاینه نمایند که در آن واقع گردیده‌اند زیرا که در عالم قیامت بعد زمانی و مکانی تحقق ندارد اینکه است که دیدن آتش و وقوعشان در آن یکی است آن وقت از آتش فرار گاهی و نجاتی برای خود نیابند.

و لقد صیرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل و کان الإنسان أكثر شیء جدلاً خدای تعالی از راه فضل و کرم و امتنان ببشر خاطر نشان میکند که در اینکه قرآن از هر گونه مثلی و از هر گونه داستانی که از او متنبه گردد و بخود آید و عقل خود را بکار اندازد آوردیم و نیز از اوضاع قیامت و از حال سعدها و نیکوکاران و پاداش اعمال نیک آنها شمه‌ای و از حال کفار و سیه بختان نیز اندازه‌ای کافی بیان نمودیم، خلاصه آنچه باعث سعادت و شقاوت بشر میشود بنیکوتر وجهی و جامع‌ترین بیانی بآنها تذکر دادیم لکن آدمی از تمام موجودات جدل کننده‌تر است. ابن عباس گفته که مراد از انسان (نضر بن حارث) است. و کلبی گفته که مراد (ابی بن خلف) است. و زجاج گفته که مراد مطلق کافر است بدلیل قوله تعالی در آیه بعد از اینکه و یجادل الذین کفروا بالباطل الخ. مجمع البیان

صفحه : ۵۰

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۵ تا ۶۴]

اشاره

و ما منع الناس أن یؤمنوا إذ جاءهم الهدی و یتسغفروا ربهم إلا أن تأتيهم سنه الأولین أو یأتیهم العذاب قبلاً (۵۵) و ما نرسل المرسلین إلا مبشّرين و منذرین و یجادل الذین کفروا بالباطل لئیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما أنذروا هزواً (۵۶) و من أظلم ممّن ذکر آیات ربّه فأعرض عنها و نسی ما قدّمت یداه إنا جعلنا علی قلوبهم أکنه أن یفقهوه و فی آذانهم و قرأ و إن تدعهم إلی الهدی فلن یهتدوا إذا أبداً (۵۷) و ربک العفور ذو الرّحمه لو یؤاخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن یجدوا من دونه مؤثلاً (۵۸) و تلک القرى أهلكناهم لما ظلموا و جعلنا لمهلكهم موعداً (۵۹)

و إذ قال موسی لفتاه لا أبرح حتی أبلغ مجمع البحرین أو أمضی حقباً (۶۰) فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سرباً (۶۱) فلما جاوزا قال لفتاه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصباً (۶۲) قال أ رأیت إذ أوینا إلی الصخره فإنی نسیته الحوت و ما أنسانیه إلا الشیطانه أن أذکره و اتخذ سبیله فی البحر عجباً (۶۳) قال ذلک ما کنا نبغ فارتدا علی آثارهما قصصاً (۶۴)

صفحه : ۵۱

(ترجمه)

و باز نداشت مردم را از اینکه ایمان آرند وقتی که اسباب هدایت (یعنی قرآن و پیغمبر) بر آنها آمد و منع نمود که از پروردگارشان آموزش بطلبند مگر اینکه (مستحق گردند) که برای آنها بیاید سنت خدا در باره اولین (یعنی عقوبت پیشینیان) یا اینکه با عذاب رو برو شوند (۵۵)

و ما رسولان را نفرستادیم مگر اینکه مژده دهندگان (برحمت) و تهدید کننده گان از عذاب بودند و کافرین بسخنان باطل میخوانند حق را از مقرّ خود زائل گردانند و آیات ما و آنچه را که برای اندریشان آمد بلهو گرفتند (۵۶)

و کی است ظالم تر از آن کسی که اندرز داده شود بآیات خدا پس از آن اعراض نماید و عاقبت اعمالی را که پیش فرستاده فراموش کند (و چون چنین بودند) ما بر دل‌های آنها پوششها انداختیم از اینکه آن را بفهمند و در گوشهای آنان سنگینی قرار دادیم اینکه است که وقتی آنها را برای هدایت میخوانی هرگز و ابدا هدایت نمیگردند (۵۷)

و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است اگر آنها را بآنچه میکنند (خواهد) مؤاخذه کند عذاب را جلو می‌اندازد لکن برای عذاب وقت معینی است که هرگز بجز خدا نمیآید پناهی و گریز گاهی (۵۸)

و اهل آنها دهها (که حکایت آن را برای تو گفته‌ایم) چون ستم کردند آنها را هلاک گردانیدیم و قرار دادیم برای جایگاه هلاکت و عده گاهی معلوم (۵۹)

و یاد کن وقتی را که موسی برفیقش یوشع گفت همیشه خواهم رفت تا بمحل جمع دو دریا برسم یا میروم هشتاد سال (۶۰) وقتی آن دو نفر بمجمع البحرین رسیدند (آن ماهی که برای غذای خود تهیه نموده بودند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا گرفت و رفت (۶۱)

چون از مجمع البحرین گذشتند موسی بجوانمردش گفت غذای ما را بیاور ما از اینکه سفر رنج بردیم (۶۲) یوشع گفت آیا میدانی که ما وقتی در آن سنگ منزل گرفتیم آن وقت من ماهی را فراموش کردم و مرا بفراموشی نینداخت مگر شیطان که مرا مشغول ساخت (و نگذارد که بتو بگویم) و ماهی در دریا راه عجیبی را گرفت که هر جا میرفت راه فراخی پدید میگردید (و زمین

صفحه : ۵۲

دریا خشک میشد (۶۳)

موسی گفت آنجا همان است که ما در طلب آنیم پس از آن راهی که آمده بودند برگشتند و در اثر قدمهای خود جستجوی نمودند (۶۴).

توضیح آیات

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِنَّهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِنَّهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِنَّهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

آنها تمام گردید و دیگر عذری بر آنها باقی نماند.

إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ - اشاره به اینکه گویا اینکه امت نیز بفطرت خبیثشان نمی‌طلبند مگر همین سنّه جاریه در امم گذشتگان را که آن عذاب استیصال باشد، چنانچه امم گذشته مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان پس از آنکه پیمبران با آیات و حجتهای روشن آمدند و هدایت آنها سودمند نگردید مستحق عذاب گردیدند، اینکه امت نیز عملشان همان عذابها را ایجاب مینماید و لو اینکه مشعر بآن نباشند.

أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (او) عطف داده جمله را بما قبل یعنی یا اینکه عذاب مقابل آنها بیاید و آنها را یک دفعه فرا گیرد که در آن وقت ایمان دیگر فائده‌بخش نخواهد گردید و مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ - إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ - در بسیاری از آیات برای تسلی دل رسولش از امم گذشتگان خبر میدهد و گویا باو تذکر میدهد که ما رسول و پیمبری نفرستادیم مگر برای اینکه مردم را مژده و بشارت دهند بگراماتی که در اثر ایمان و عمل شایسته نصیب آنها میگردد و آنان را بترسانند از عذاب سخت که در اثر کفر و تکذیب و اعمال ناشایسته

صفحه : ۵۳

دامن گیر آنها خواهد گردید.

و يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا (لیدحضوا) (دحض) بمعنی باطل و (ادحاض) بمعنی ابطال است (الهزؤ) استهزاء و مصدر و بمعنی اسم مفعول است یعنی و مناظره میکنند کفار بامر باطل برای اینکه باطل کنند حق را و میگیرند قرآن و قیامت را بمسخرگی.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ كَى است ستمکار و ظالم تر از کسی که تذکر داده شود بآیات پروردگارش و پس از شنیدن و فهمیدن از آن اعراض نماید و اعمال ناشایسته‌ای را که قبلا نموده بگمان اینکه اثری بر آنها مترتب نخواهد شد فراموش نماید.

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ) دو طور معنی شده: بقولی ما بر قلبهای آنها پوشش قرار دادیم برای اینکه کراهت داشتیم از اینکه دریابند آن را. و بقول دیگر ما بر قلبهای آنها پوشش قرار دادیم برای اینکه در نیابند آن را. و بنا بر معنی اول کلمه مضاف در تقدیر است یعنی کراهت از اینکه دریابند آن را. و بنا بر معنی دوم (لام) جازه و (لاء) نافی در تقدیر است که میشود (لان لا یفقهوه) و تذکیر ضمیر و افراد آن تا اینکه آن را نفهمند، و نیز در گوشهای آنها سنگینی قرار دادیم تا نشنوند آیات خدا را، و بیان اینکه آیه همان بیان در آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ تا آخر است که گذشت.

و البته اینکه آیات منصرف بآن جایی است که کفار و معاندین دانسته و فهمیده و پس از اتمام حجت انکار میکنند و اعمال خود آنها است که تاریکی قلب و سنگینی گوش و کوری باطنی آنان را ایجاب مینماید نه اینکه ابتداء آنها اینگونه طور آفریده شده باشند، و چون آنان بدست خود خود را از قابلیت هدایت

صفحه : ۵۴

انداختند اینست که هیچ وقت هدایت نخواهند گردید.

وَ رَبُّكَ الْعَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا برسولش خبر میدهد و دو نام بزرگ پروردگارش که (غفور و رحیم) است بوی تذکر میدهد و باو اعلان میکند که اینکه دو صفت مغفرت و رحمت سبب

تأخیر عذاب کافرین گردیده یعنی اگر نبود مغفرت و رحمت پروردگار تو در همین عالم و در حیات دنیا برای کافرین بازاء اعمال نکوهیده‌شان و گفتار رکیکشان عذاب میفرستادم و آنها را مهلت نمیدادم لکن از روی حکمت و کرم عذاب آنان را عقب انداخته‌ام تا آنچه در باطن آنها از اوصاف رذیله پنهان گردیده نمایان گردد اینکه است که موعد معینی برای مجازات آنها مهیا نمودیم.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا بِأَيِّنْكَ دَرِيبًا خَيْرٌ مِمَّا يَحْسَبُونَ وَمَا يُؤْمِنُ بِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُ بِهِمْ يُحْكُمُ بِهِمْ رَبُّهُمْ ذَرَسُوا بَلَاءًا يُؤْتِيهِمْ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الَّذِينَ هُمْ يَكْفُرُونَ
کافرین عجله نمیکنیم بلکه برای پاداش اعمال آنها وقتی و موعد معینی قرار داده‌ایم که ظاهراً موعد معین قیامت و عذاب جهنمی است.

در اینکه آیه اشاره دارد بآن کفاری که قبلاً برسولش خبر داده مثل قوم عاد و ثمود و امم دیگر که در همین عالم آنها را بعذاب استیصالی هلاک گردانیدیم و علت تعجیل عذاب آنان را ظلم و ستم معرفی نموده، و از اینجا میتوان استفاده نمود که از کفار و مشرکین آنهایی که پیمبران ستم نمودند جز عدم قبول ایمان خدای تعالی از روی کرم بآنها مهلت میدهد که شاید متنبه گردند لکن آن قسمتی از کفار که به پیمبران و مؤمنین ستم نمودند و امیدی برای هدایت آنها باقی نمانده دیگر مهلتی برای آنها نیست بلکه بزودی از آنها در وقت معین انتقام میکشد مثل امم پیمبران پیشینان که در همین عالم مبتلا بعذاب گردیدند و بنیاد حیاتشان زیر و زبر گردید تا اینکه عبرت دیگران گردند.

صفحه : ۵۵

توضیح حکایت حضرت موسی و خضر علیهما السلام چنانچه مفسرین گفته‌اند موسی علیه السلام از خداوند سؤال کرد الهی از بندگان خود که را دوست تر داری خدای تعالی فرمود آنکه مرا بیشتر یاد کند و فراموش ننماید، موسی (ع) گفت کدام بنده است که تابع تو شده و عمل کننده احکام تو باشد، خدای تعالی فرمود شخصی که سخن حق گوید و بحق و عدالت حکم کند و تابع خواهش نفس نباشد، موسی گفت بار خدایا از بندگان تو عالمتر کیست فرمود شخصی که همیشه دنبال علم میگردد تا بلکه کلمه‌ای از علم مردمان بر معلومات خود بیفزاید.

موسی گفت الهی از بندگان خود شخص عالم‌تر از مرا بمن نشان بده بلکه از او مقداری تحصیل علم کنم، خدای تعالی فرمود بنده عالم‌تر از تو خضر است، موسی گفت خدای من او را از کجا بیابم خطاب رسید که در محل تلاقی (بحر سفید و بحر محیط) نزدیک صخره او را پیدا میکنی و فرمود هر جا که ماهی را فراموش کردید (خضر) آنجا خواهد بود.

موسی علیه السلام تدارک سفر دید و شاگرد خود را بمصاحبت برداشته تدارک سفر دید و براه افتاد چنانچه خداوند تعالی ضمن آیات خبر میدهد.

و مقصود از ذکر احوال موسی و خضر در ضمن آیات کریمه بیان شرافت و اهمیت علم میباشد تا مردم بدانند شخصی مانند موسی که کلیم الله بوده در طلب علم قطع بیابانها کرد. و تحمیل زحمت و مشقت مسافرت نموده تا کلمه‌ای بر معلومات خود بیفزاید. از نکات مندرج در قصص قرآن نباید غفلت نمود، بعضی از اهل تفسیر بسبب مقام و مرتبه موسی علیه السلام راضی نشدند که صاحب اینکه حکایت موسی بن عمران باشد بلکه آن را بموسی پسر میشا از اولاد یوسف (ع) که نبوت او معلوم نیست نسبت داده‌اند ولی از آیه کریمه که خداوند در سوره یوسف فرموده وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ عالم‌تر از عالمی همیشه هست غافل شده‌اند و نسبت حکایت را بموسی بن عمران تعجب میکنند.

(تفسیر میر محمد کریم)

صفحه : ۵۶

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (فتی) یوشع بن نون بود و او را خدا فتی نامید برای اینکه شاگرد و ملازم و تابع موسی گردیده بود که از او علم اخذ نماید و (لا ابرح) بمعنی (لا ازال) است و خبرش محذوف است زیرا که در سفر بود، یعنی موسی علیه السلام بشاگرد و مصاحب خود گفت همیشه سیر میکنم تا اینکه برسم (بمجمع البحرين) و آن مکانی بود که خدای تعالی بموسی وعده داده بود که در آنجا خضر (ع) را ملاقات میکند و آنجا محل تلاقی دو دریای فارس و روم بود، بحر روم در طرف مغرب و بحر فارس در طرف مشرق واقع گردیده (أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) حقب هشتاد یا هفتاد سال است یعنی سیر میکنم و لو آنکه هشتاد سال در سفر باشم تا وقتی که خضر را ملاقات نمایم.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَبَيْتَا حُوْتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا مُوسَى (ع) و یوشع با چند نانی و ماهی بریان کرده‌ای در راه روان شدند تا اینکه رسیدند بجایی که محل جمع دو دریا و (مجمع البحرين) بود، آنجا بر صخره‌ای که در کنار دریا بود نشستند موسی را خواب گرفت و یوشع وضوء گرفت قطره‌ای از آب وضوی او بماهی بریان کرده چکید ماهی زنده شد و راه دریا را پیش گرفت و در راه او دریا خشک میشد، یوشع متحیر شد و موسی از خواب بیدار گردید، یوشع حکایت ماهی را فراموش نمود و موسی نیز فراموش نمود سراغ از ماهی بگیرد.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا وَفَتَىٰ مُوسَىٰ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (ع) موسی با یوشع از مجمع البحرين گذشتند و خضر را ملاقات نمودند موسی علیه السلام بیوشع گفت غذای ما را بیاور ما از اینکه سفر بسیار زجر کشیدیم و بمراد نرسیدیم.

صفحه : ۵۷

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا آن وقت یوشع حکایت ماهی را بیاد آورد و گفت آیا میدانی آن وقتی که در صخره نشسته بودیم ماهی زنده شد و راه دریا را گرفت و برای عذرخواهی گفت من فراموش نمودم که حکایت آن را برای تو بگویم و فراموشی نینداخت مرا مگر شیطان و رفتن ماهی بریان شده بدریا بطور عجیبی مینمود، و گویند عجیب بودن او برای اینکه بود که هر جا میرفت راه باز میشد و خشک میگردید.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصِيصًا مُوسَىٰ بِيُوشَعَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصِيصًا (ع) خبر داده بود که آنجایی که ماهی زنده میگردد و راه دریا را پیش میگیرد خضر (ع) آنجا خواهد بود آن وقت موسی علیه السلام با یوشع برگشتند بطرف همان صخره و در اثر ماهی که راه باز کرده بود در پی خضر روان شدند تا اینکه او را دریافتند.

صفحه : ۵۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۸]

اشاره

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحِيمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ

أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَفِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتِكِ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)

صفحه : ۵۹

(ترجمه)

وقتی موسی (ع) با رفیقش برگشتند بنده‌ای از بنده‌گان ما را یافتند که از جانب خودمان باو رحمت عطاء نموده بودیم و هم از جانب خود بوی علم آموختیم (۶۵)

موسی باو گفت آیا من تابع تو بگردم که از آنچه عالم گردیده‌ای از علوم لدنی خود بمن بیاموزی که منتهی بر رشد من یعنی اصابه خیر باشد (۶۶)

گفت هرگز توانایی و صبر آن را نداری که با من باشی (۶۷)

چگونه توانی تحمل نمایی بر چیزی که بر اسرار آن احاطه نداری (۶۸)

موسی گفت اگر خدا بخواهد بزودی می‌یابی مرا که صبر میکنم و امر تو را عصیان نمیکنم (۶۹)

گفت اگر پیرو من شدی از من چیزی سؤال مکن تا وقتی که بتو جهت آن کار را خبر دهم (۷۰)

پس از آن موسی با آن (بنده صالح) رفتند و در کشتی نشستند آن عالم کشتی را سوراخ نمود موسی گفت کشتی را سوراخ نمودی برای اینکه اهلش غرق گردند تو بر امر شیعی اقدام نمودی (۷۱)

آن شخص گفت آیا نگفتم که تو هرگز نتوانی با من صبر کنی (۷۲)

موسی گفت مرا مؤاخذه مکن بر آنچه فراموش کردم و بر من سخت نگیر (۷۳)

پس از پیاده شدن از کشتی با هم رفتند تا پسری را ملاقات نمودند آن شخص پسر را کشت موسی گفت آیا میکشی نفس پاکیزه‌ای را بغیر قصاص حقیقه عمل منکری نمودی (۷۴)

آن شخص گفت آیا نگفتم تو طاقت نداری با من باشی (۷۵)

موسی گفت اگر بعد از اینکه از تو سؤال نمودم دیگر با من مصاحبت منما و در ترک مصاحبت معذوری (۷۶)

پس با هم رفتند تا بدهی رسیدند و از مردمان آن طلب طعام کردند و اباء داشتند که آنها را طعام دهند و دیدند دیواری نزدیک است خراب گردد آن شخص دیوار را بپا نمود موسی گفت اگر میخواستی بر اینکه عمل اجرت میگرفتی (۷۷)

خضر گفت اینست جدایی بین من و تو و بزودی بتو خبر میدهم تأویل آنچه را که قدرت بر صبر بر آن نداشتی (۷۸).

صفحه : ۶۰

توضیح آیات

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا پس از آنکه موسی علیه السلام با رفیقش برگشتند بآن جایی که ماهی بریان کرده زنده شده بود و راه دریا را باز نموده بود در آنجا خضر علیه السلام را ملاقات نمودند. در اینکه آیه چند فضیلت خضر (ع) را تذکر میدهد: یکی او را عبد مینامد (عبدنا) که اضافه بخود نموده و اشاره بمقام بلند عبودیت او است.

دوم- مشمول رحمت الهی گردیده (من عندنا) اینکه اضافه بخود نموده دلالت دارد بر رحمت خاص که شاید نبوت باشد و یا طول عمر بنا بر اینکه خضر هم نبی بوده و هم صاحب عمر طولانی. در منهج گفته بعقیده بعضی هنوز زنده است و راه‌نمای گمشدگان از مؤمنین میباشد و اینکه منافی با (لا نبی بعدی) نمیباشد زیرا که مقصود حضرت اینکه است که شریعت من ناسخ جمیع شرایع است و بعد از من هیچ پیمبری مبعوث نمیشود که مردم را بدین خود دعوت نماید و خضر علیه السلام اگر چه بعد از او زنده مانده است لکن شریعت او منسوخ است. (پایان سوم) - (وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) علمی که بخضر (ع) عطاء شده بود علم لدنی بود یعنی بدون اسباب عادی و تعلیم و تعلم از غیر ما از جانب خود بوی علم عنایت کردیم و آن علمی بود که مخصوص بحق تعالی است و بهر کس از انبیاء و اولیاء که خواهد عطاء مینماید. از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود نزد خضر علمی بود که در تورات نبود موسی (ع) گمان میکرد تمام علوم در تورات مکتوب است.

قال له موسى هل أتيتك على أن تعلمن مما علمت رشداً وقتی که موسی (ع) خضر علیه السلام را ملاقات نمود ادب نگاه داشت و بطور سؤال و پرسش از او اجازه مصاحبت و متابعت با وی را درخواست نمود که از آن علم لدنی که دارد چیزی باو بیاموزد و او را ارشاد نموده و عالم گرداند و اعتراض

صفحه : ۶۱

که بر فرض اینکه خضر نبی بوده باشد، موسی رسول اولوا العزم مقامش بالاتر از نبی است چگونه جایز است علم نبی بالاتر از علم رسول باشد، جواب داده شده به اینکه آن علمی که بایستی رسول دانایتر از همه باشد آن علم باحکام شریعت و اداء تکلیف است که نسبت بآن موسی (ع) عالم‌تر از خضر بوده، لکن علمی که بخضر عنایت شده آن علم بیاطن امور و اصلاح بعضی از مفاصد و اموری بود غیر از ادای تکلیف و ارشاد بطریق عبودیت که در آن وقت مخصوص بموسى (ع) بوده. خلاصه از آیات چنین برمیآید که موسی (ع) در احکام شریعت و تکالیف افضل از خضر بوده و خضر از جهت علوم باطن و اصلاح مفاصد عالم‌تر از موسی بشمار میرفته و با هم منافی نیست.

قال إنك لن تستطيع معي صبراً، وكيف تصبر على ما لم تحط به خيراً ظاهراً آنچه را خضر مأمور گردیده بود بر انجام آن در ظاهر شریعت خلاف مینمود زیرا که موسی (ع) صاحب شریعت بود و خضر صاحب طریقت، موسی مأمور بظاهر احکام بود و خضر مأمور باصلاحات امور باطنی و چون خضر (ع) بفراسد دانست که موسی طاقت تحمل آن را ندارد اینکه بود که خضر به (ان) ثقیله و (لن) که برای نفی ابدی میآورند مؤکداً گفت ای موسی تو هرگز قدرت و طاقت نداری با من باشی یعنی با عملیات من صبر نمایی و چگونه توانی صبر و خودداری نمایی بر چیزی که بظاهر خلاف شریعت مینماید و از حکمت باطن آن که مأمور بر انجام آن میباشم خبری نداری.

قال سي تجدني إن شاء الله صابراً ولا أعصي لك أمراً، قال فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكراً موسی (ع) با خضر (ع) قرارداد نمود که تابع او گردد و بر آنچه میکند صبر نماید و هیچ اعتراضی بر او نکند لکن بردباری خود را معلق بر مشیت گردانید زیرا میدانست صبر بر آنچه خلاف شریعت مینماید سخت است و گفت اگر خدا خواست تحمل میکنم و در آنچه میکنی تسلیم تو میگردم و مخالفت

صفحه : ۶۲

امر تو را نمیکنم خضر (ع) با او شرط نمود که اگر خواهی با من مصاحبت نمایی بایستی تابع من گردی و از آنچه میکنم سؤال نکنی تا وقتی که خودم تو را از اسرار و رموز آن آگاه نمایم.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَمْحَقْتَهَا لِيُتْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِمْرًا جَمَلَةً (فانطلقا) متفرع بر آیه بالا است، موسی (ع) با خضر (ع) روان شدند تا بدریا رسیدند و در کشتی سوار شدند، از ظاهر آیه چنین بر میآید که موسی یوشع رفیق خود را در کشتی نبرده بود خضر بتیری یا میخ یا چیز دیگر کشتی را سوراخ نمود بطوری که ممکن بود آب در آن وارد گردد چون اینکه عمل خلاف شرع مینمود و موسی بر حکمت آن اطلاعی نداشت همان طوری که خضر از اول گفته بود موسی در خود طاقت تحمیل آن را نیافت بخضر اعتراض نمود، لام (لتغرق) برای غایت است و گفت آیا کشتی را سوراخ کردی تا آنکه اهلش را بغرق هلاک گردانی، معلوم است وقتی کشتی سوراخ شد آب داخل کشتی میشود و مردم غرق میگردند و اینکه عمل بسیار منکر مینماید.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا خضر علیه السلام گفت آیا نگفتم که تو هرگز توانا نمیشی که با من صبر کنی یعنی بر آنچه میکنم از آن عملیاتی که تو اسرار آنها را نمیدانی و مخالف شریعت است صبر و خودداری نمایی.

قَالَ لَا تَأْخُذْ بِنِيسَتِهِ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا موسی علیه السلام در مقام عذرخواهی برآمد و گفت مرا بر آنچه فراموش کردم یا ترک کردم مؤاخذه مفرما و بر من سخت مگیر، شاید مقصودش اینکه بوده که من آنچه را که بر خلاف مبینم بی طاقت میشوم و در آن حال معاهده‌ای که با تو نموده‌ام فراموش میکنم نباید بر من سخت گیری کنی.

صفحه : ۶۳

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ پس از آن موسی با خضر از کشتی پیاده شدند و با هم روان گردیدند تا بجایی رسیدند پسر کوچکی را دیدند خضر بدون تأمل آن طفل را کشت و اینکه آیا بچه وسیله بود با کارد یا خنجر یا سنگ یا طور دیگر او را بقتل رسانیده معلوم نیست و چون اینکه عمل هم خلاف ظاهر اسلام و هم خلاف انصاف بنظر میآید موسی (ع) طاقت نیارود و بر آشفت و گفت آیا کشتی یک نفس پاکیزه بی گناهی را بدون قصاص یعنی بدون اینکه کسی را کشته باشد، و نظر بکلمه (بغیر نفس) که قصاص برای طفل نیست زیرا بر فرض اینکه طفل کسی را کشته باشد بقصاص او را نباید کشت اینکه است که بعضی گفته‌اند غلامی را که خضر کشت شاید صغیر نبوده زیرا که غلام بر پسر جوان گفته میشود.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً نُكْرًا (لام) تأکید و (قد) تحقیقی موسی (ع) کلام را مؤکد میگرداند که تو بکار منکر قبیحی عمل نمودی، اشاره به اینکه طفل بی گناهی را کشتن بدترین کارهای قبیح است و قبح اینکه عمل قتل بمراتب بدتر از سوراخ کردن کشتی بنظر میآید زیرا اگر چه آن عمل اول که سوراخ کردن کشتی بود عمل منکری مینمود لکن کشتن بی گناهی بدون سبب بدتر از آن است.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا خضر (ع) همان سخن اول را تکرار میکند و بموسی عتاب مینماید که مگر نگفتم که تو هرگز توانا نیستی که بر کارهای من صبر نمایی و بر من اعتراض ننمایی.

قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا موسی با خضر شرط کرد که اگر مرتبه دیگر از عملیات تو سؤال نمودم یعنی بر تو اعتراض کردم مصاحبت با من را ترک نما و در اینکه ترک معذوری زیرا خودم نتوانستم صبر نمایم و بآن شرط اول که سؤال نکنم و اعتراض ننمایم عمل نمودم

صفحه : ۶۴

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ الْخُ مَوْسَىٰ وَ خَضِرٌ پَسَ از اینکه شرط و قرار داد که دیگر موسی از کارهای خضر سؤال نکند و اگر سؤالی نمود مصاحبتشان قطع گردد با هم روان شدند رسیدند بدهی و چون گرسنه بودند از اهل آن ده طعام طلبیدند و آنها حاضر نشدند بآنان غذایی بدهند و از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده اگر موسی علیه السلام خودداری نموده بود و سؤال نمیکرد بهزار امر عجیبی از کارهای خضر دانا میگردید و آن قریه‌ای که وارد شدند انطاکیه بوده، و بقولی اهل ایله و بقول دیگر قریه‌ای بود بر ساحل دریا که آن را ناصره مینامیدند، و نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که اهل آن قریه لئام و پست ترین اهل دهها بودند که نه غریب را مهمانی میکردند و نه حق (ابن السبیل) را میشناختند. (طبرسی) خلاصه وقتی که موسی و خضر بآن ده رسیدند دیواری دیدند (یُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) بر وزن (ينفعل) که برای مطاوعه می‌آورند، و بقولی بر وزن (افعل) مثل احمر. دیدند دیواری را که در شرف افتادن است خضر مشغول شد بساختن آن دیوار که نیفتد باز موسی طاقت نیاورد و گفت اگر میخواستی بر اینکه اجرتی میگرفتی تا بآن طعام میگرفتم و سدّ جوع مینمودیم.

قال هذا فراق بيني وبينك سأتبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبراً خضر بموسى گفت بنا بر قراردادی که با من کردی که اگر باز سؤال کردم مصاحبت را قطع نمائیم بموجب آن شرط اینکه جداییست بین من و تو بایستی از هم جدا گردیم و بزودی خبردار میکنم تو را بتأویل و بحکمت آنچه را که توانا نبودی بر آن صبر بنمایی.

صفحه : ۶۵

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۷۹ تا ۹۱]

اشاره

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِيَ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَلْتُمَا عَلَيْنِ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَاتَّبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا (۸۷) وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَ قَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱)

صفحه : ۶۶

(ترجمه)

خضر گفت اما آن کشتی را که سوراخ کردم مال فقرایی بود که در دریا کار میکردند و در پیش راه آنها پادشاهی بود که کشتیها را بغصب میگرفت خواستم او را معیوب کنم (که آن را نگیرد) (۷۹)

و اما آن پسری را که کشتم پدر و مادر او مؤمن بودند ترسیدیم که کفر و طغیان او بآنها برسد (۸۰)

اینکه بود که خواستیم پروردگار آنها عوض بدهد بآنها اولادی بهتر از او از حیث پاکیزگی اخلاق و صالح تر از جهت مهربانی با والدین (۸۱)

و اما دیواری که (بنا نمودم) مال دو یتیم بود در آن شهر و در زیر آن گنجی مدفون گردیده و پدر آن دو یتیم مرد صالحی بود و پروردگار تو اراده کرد که آن دو یتیم بزرگ شوند و گنجشان را بیرون آورند بخشی از طرف پروردگار تو و من بامر خودم چنین نکردم بلکه بامر خدا کردم و اینکه بود حکمت آن چیزی که تو نتوانستی بر آن صبر بنمایی (۸۲)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) از تو از ذی القرنین سؤال میکنند بگو بزودی برای شما حکایتی از او بیان میکنم (۸۳)
همانا ما او را در زمین تمکن دادیم و سبب هر چیزی را باو عطاء نمودیم (۸۴)
و او رشته آن را پیروی نمود (۸۵)

تا وقتی که بمحل غروب شمس رسید خورشید را یافت که در چشمه آب گرمی فرو میرود و در آنجا جماعتی را یافت و ما گفتیم ای ذی القرنین در باره اینها یا بقهر و غضب یا بلطف و نیکی عمل نما (۸۶)
ذو القرنین گفت کسی که ستم نمود بزودی او را عذاب میکنم و پس از آنکه بسوی پروردگارش برمیگردد بکیفر عملش عذاب سخت تر باو خواهد رسید (۸۷)

و اما کسی که ایمان آورد و عمل نیکو نمود برای او پاداش نیکو مهیا گردیده و بزودی برای او می گوئیم امر آسانی را (۸۸)
پس از آن ذی القرنین با همان وسائل حرکت کرد (۸۹)
تا بمحل طلوع شمس رسید و یافت جماعتی را که برای آنها جز تابش آفتاب ستر و پرده‌ای قرار نداده بودیم (۹۰)
اینکه چنین کرد اسکندر و ما بآنچه نزد او بود احاطه داریم و با خبر میباشیم (۹۱).

صفحه : ۶۷

توضیح آیات

اشاره

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا پس از سؤال سوم بنا بر شرطی که شده بود که موسی (ع) بخضر (ع) گفت اگر مرتبه دیگر سؤال کردم همراهی با من را ترک نما خضر گفت بزودی خیردار میکنم تو را بتأویل و تفسیر آنچه را که طاقتم تحمل آن را نیاوردی.

امّا کشتی که سوراخ کردم مال فقرایی بود که در دریا عمل میکردند و از اینکه راه تأمین معاش مینمودند و جلو راه آنها پادشاه جائری بود که تمام کشتیها را میگرفت (وراء) بمعنی (امام) مثل قوله تعالی (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ) و (مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ) در سوره جاثیه آیه ۹، و بقولی بمعنی پشت سراسر است که طریق برگشتن آنها بسوی او است و فعلا آن فقراء از آن خبری ندارند و خضر بالهام خیر داشت اینکه بود که بامر الهی مأمور گردید که آن کشتی را معیوب گرداند زیرا که آن پادشاه کشتیهای بی عیب را غصب

مینمود وقتی دید آن کشتی سوراخ است دست از آن بر میدارد و متعرض آن نمیگردد.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِيَ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا خَضِرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّتْ أَنْ يَسِرَّ بِأَمْرِ حَقِّ تَعَالَى كَشْتَمَ بَرَاءِ أَيْنِكَ
پدر و مادر او مؤمن بودند و دانستم که اگر آن پسر بماند بطغیان و کفرش بپدر و مادر ضرر میرساند مگر اینکه در طغیان و کفر با
او سازگار گردند.

و بقولی خضر (ع) گفت ترسیدم آن پسر پدر و مادر خود را وادار بر طغیان و کفر نماید و با آنها طوری عمل نماید که نتوانند
منعش نمایند و بر آنان گناه حمل گردد.

(فخشینا) کلام خضر است زیرا که نسبت ترس و خشیت بر خدای تعالی روا نیست.

صفحه : ۶۸

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا خَضِرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّتْ چُون بَعْلَمَ لَدُنِّي دَانِسْتَمُ كِهْ أَنْ يَسِرَّ اِگَر بَمَانْدُ بَسْبَبِ
طغیان و کفرش نسبت بآنها طغیان و کفر ایجاب مینماید اینکه بود که اراده کردم او را بکشم تا اینکه خداوند بخواهد او بآنها
اولادی بدهد که هم پاک و بی آلاش باشد و هم بر پدر و مادر مهربانی کند.

در منهج از ابن عباس روایت میکند که خداوند پسر و مادر آن پسر دختری داد که بر پدر و مادر مهربان بود و پیمبری با او ازدواج
نمود و از نسل او هفتاد پیغمبر بوجود آمد. (پایان) از اینجا معلوم میشود که بازاء هر ناملائی که بر شخص مؤمن نیکوکار وارد
میگردد عوض خیری یا در دنیا یا در آخرت بلکه هم در دنیا و هم در آخرت تفضلاً بوی کرامت مینماید.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا أَمَّا حِكَايَةُ دِيوَارٍ وَسَرِّ أَوْ چَنِينِ اسْتِ كِهْ
آن دیوار مال دو بچه یتیم بود که گفته‌اند یکی بنام احرم و دیگری بنام حریم که آنها در همان قریه‌اند و زیر آن دیوار گنجی
مخفی است و نزدیک بود دیوار خراب شود و آن گنج ظاهر گردد و مال آن دو بچه یتیم سرقت شود و چون پدر آنان مرد صالحی
بنام کاشح بود خواستم دیوار ساخته شود و آن گنج محفوظ بماند.

فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي پس خواست پروردگار تو که آن دو یتیم کبیر
شوند و گنج خود را بیرون آورند (أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا) متعلق باراده میباشد.

خلاصه خضر گفت ای موسی من اینکه کارها را از پیش خود و بمیل خود نکردم، پروردگار تو از روی رحمت و شفقت اراده
نمود که اینکه گنج محفوظ بماند

صفحه : ۶۹

تا وقتی که آن دو یتیم بحدّ رشد برسند و گنجشان را بیرون بیاورند، از اینجا معلوم میشود که مال حلال را خداوند همیشه حفظ
مینماید تا بصاحبش برساند.

ذَلِكَ تَأْوِيلٌ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (ذَلِكَ) اشاره بهر سه عملی است که خضر انجام داد و با اینکه قبلاً با موسی شرط نموده بود که
از او سؤال ننماید تا اینکه بعداً اسرارش را بیان نماید با اینکه حال موسی طاقت نیاورد و پس از هر عملی که بظاهر خلاف شرع
مینمود با او مجادله نمود تا بالاخره جدایی بینشان ایجاب نمود و خضر در حال جدایی با موسی گفت اینکه هایی که گفتم تأویل و
تفسیر آن اعمالی است که انجام دادم و تو طاقت تحمل آن را نیاوردی.

(توضیح) ذو القرنین همان اسکندر ابن فیلقوس است (فیلقوس از اهل ماکیدونیه) مقدونیه است از سلاطین عظام بوده و بشجاعت معروف است از اینکه جهت بین اعراب بقوچ و شاخ او تشبیه شده و بلقب ذو القرنین یاد شده است.

بی‌خبران از علم و تاریخ در باره لفظ ذو القرنین سخنان خرافی و ترهات گفته‌اند که قابل ذکر نیستند و بین اعراب غیر از اسکندر اشخاص دیگری نیز بلقب ذو القرنین یاد شده‌اند، از جمله از جماعت بنی همدان وجیه الدوله بلقب ذو القرنین یاد شده، در سال چهار صد و چهارده هجری از طرف (الظاهر بامر الله) خلیفه فاطمی والی اسکندریه شد در تاریخ چهار صد و بیست و هشت هجری وفات یافت، همین اسکندر کبیر بنا بخبری که خدای تعالی در قرآن شریف داده مشرق و مغرب زمین را مالک شد، ملک مصر را از جماعت فارس گرفته داریوش (دارای) کبیر را بقتل رسانید و در مملکت مصر کنار دریا شهر اسکندریه را بناء نهاد شهرهای دیگری بناء کرد از جمله تفلیس پایتخت قفقاز را او بناء نمود.

نقشه شهر اسکندریه را بدست خویش ترسیم نمود اما اتمام عمل آن را بمهندس معروف آن زمان بنام (بنو کرانس) محول نمود عمر کمی در دنیا کرد

صفحه : ۷۰

ولی فتوحات زیادی نمود هنر و شجاعتش بمقامی رسیده است که قصه او لایق ذکر در قرآن شریف شده است، ده سال در دنیا سلطنت کرد و باکثر معموره فاتح شد در تاریخ ۳۳۲ قبل از مسیح و یا ۹۵۴ سال قبل از هجرت بتخت سلطنت جلوس نمود و بعد از فتوحات زیاد در سال ۳۲۳ قبل از مسیح و یا ۹۴۵ سال قبل از هجرت در سن ۳۳ سالگی وفات یافت، جسد او را در اسکندریه دفن نموده‌اند جماعت قریش از یهودیان احوال اسکندر را یاد گرفته بودند و از رسول خدا (ص) سؤال کردند خداوند تعالی ضمن آیات کریمه قصه اسکندر را بیان مینماید.

(تفسیر میر محمد کریم) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا لَأَبْرَأَ مِنْهُ لِيُصَاحِبَ بِيان شيخ طبرسی را ترجمه مینمایم (عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ) یعنی از خیر او و داستان او نه شخص او، و در باره او اختلاف است.

مجاهد و عبد الله عمر گفته‌اند او پیمبر فرستاده شده بود و خدا زمین را بدست او فتح نمود. و بقول دیگر او پادشاه عادل بود. و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده او بنده صالحی بود که خدا را دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت و دوستی خود را بخدا محکم نمود و خداوند هم دوستی او را محکم گردانید.

اسکندر چون قومش را امر نمود بتقوی الله با شمشیر بیک طرف سرش زدند پس از آن مدتی که خدا میخواست از آنان غائب گردید باز آمد بسوی قومش و آنها را بایمان بخدا دعوت نمود باز بطرف دیگر سرش زدند، اینکه است معنی دو شاخ او، پس از اینکه بیان حضرت امیر علیه السلام فرمود (و فیکم مثله) یعنی در شما هم مثل او هست و مقصود خودش بود که با شمشیر بفرق مبارکش زدند.

و در تسمیه اسکندر بذی القرنین گفتار دیگری هم هست یکی اینکه به دو طرف سرش دو گیس بافته بود، دیگر در طرف سرش دو برآمده گی داشت که در زیر عمامه اش مستور بود، دیگر آنکه بدو قطر زمین از مشرق و مغرب رسید

صفحه : ۷۱

و مستولی گردید، و دیگر اسکندر در خواب دید که بخورشید نزدیک شده و خواب خود را برای قومش گفت اینکه بود که او را ذی القرنین گفتند، و بقول دیگر در حیات او دو قرن از مردم منقرض شدند و او زنده بود، و دیگر از طرف پدر و مادر او از اشراف

بود و اسم او اسکندر بود و شهر اسکندریه را او بناء نمود (مجمع البیان) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا خدای تعالی بر سولش خبر میدهد که حقیقه ما ذو القرنین را در زمین تمکن و قدرت دادیم و برای انجام دادن هر یک از مقاصد و عملیاتش در ملک او سببی قرار دادیم که بمقصودش برسد وقتی اراده کرد بطرف مغرب برود اسباب آن را در کف اختیار او نهادیم و بمقصودش نائل گردید و بمغرب زمین رسید همین طور وقتی اراده طرف مشرق را نمود اسباب رسیدن آن را مهیا گردانیدیم.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا (حَتَّىٰ) دلالت دارد بر فعل مقدر و در معنی (فسار) یعنی سیر کرد تا اینکه بجای فرو رفتن خورشید رسید و مقصود آخر معموره در طرف مغرب است همین که اسکندر در افریقا کنار دریای محیط در هنگام غروب آفتاب دقت کرد چنین بنظرش رسید که خورشید داخل چشمه گل آلوده‌ای غروب نمود نه اینکه واقعا چنین باشد بلکه بنظر اینطور نمودار میگردد زیرا که برای طلوع و غروب محلی در زمین نیست بلکه بظاهر گردیدن خورشید در افق مشرق روز پدید میگردد و پنهان شدن او در طرف مغرب شب تاریک نمودار میگردد و در انتهای مغرب زمین جماعتی از مشرکین را پیدا نمود.

قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تَخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا خدای تعالی بر سولش خبر میدهد که ذو القرنین بطرف مغرب رسید و برخورد جماعت مشرکین نمود باو گفتیم ای ذو القرنین اختیار در کف اقتدار تو نهادم یا اینکه آنان را عذاب و شکنجه نما یا با آنها نیکی نما و آنها را بطریق

صفحه : ۷۲

حق هدایت گردان.

از اینجا میتوان پی برد که ذو القرنین پیمبر بوده که در باره ارشاد مورد خطاب و دستور میگردد، و شاید پیغمبر نبود که بوحی و بتوسط رسول ظاهر مأمور گردد بلکه بطریق الهام بقلبش خطور نموده.

قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا ذو القرنین پس از آنکه اختیار در کف اختیار او نهاده شد در پاسخ عرض میکند الهی کسی از اینکه جماعت که بکفر و شرک و مخالفت عمل نمود و ارشاد نیافت در همین زودی او را مجازات مینمایم بقتل و اعدام تا اینکه پس از مرگ بر گردد بسوی پروردگارش و او را بعذاب سخت تری شکنجه نماید.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَ سَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا در مقابل ستمکاران که بارشاد عقل و دعوت پیمبران مبتلا پاداش و عذاب دنیا و آخرت میگردد کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند برای آنها پاداش نیکو آماده شده و بزودی می گوئیم برای او از طرف خود امر آسانی را، ظاهراً مقصود اینکه است که کسانی که ایمان آوردند و بنایشان بر نیکوکاری است دیگر بر چنین کسی سخت نمیگیریم و کار او را آسان میگردانیم و هر گاه عمل بدی نمود و توبه کرد گذشت میکنیم.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا، حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (مطلع) بفتح لام و کسرها مصدر است، و رسیدن بمحل طلوع شمس مراد است.

پس از آنکه ذو القرنین سیر نمود و عملیات خود را در طرف مغرب زمین و آنچه مأمور بان گردیده بود انجام داد و بطرف مشرق آورد و اسباب وصول بمقصد و رسیدن بمشرق یعنی طرف طلوع آفتاب برای او میسر گردید گویند روان گردید تا آنکه بصحرایی رسید از طرف شرقی دید خورشید طلوع میکند

صفحه : ۷۳

بر قوم صحرانشین که جز آفتاب برای آنان پوششی نبود یعنی لباسی نداشتند و نیز مسکن و جای آرامگاهی برای آنها نبود و بر روی خاک زندگانی مینمودند و اینکه فرموده ما قرار ندادیم بغير آفتاب برای آنان ستر و پوششی اشاره است به اینکه چنین فهم و دانشی بآنها ندادیم که برای خود لباس و منزلی تهیه نمایند کذلک و قد أخطنا بما لَدَيْهِ خُبْرًا ظاهراً (کذلک) اشاره باوصاف آن جماعت است (و بماء) موصوله اشاره باحاطه و شمول علم ازلی الهی دارد. و شاید مقصود چنین باشد که بآنچه ذو القرنین بسیر و حرکت در مشرق و مغرب زمین بتدریج مطلع گردید ما بتمام آنها عالم و بکیفیت و وضعیت آن قبلاً باحاطه علمی دانا بودیم.

صفحه : ۷۴

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۲ تا ۱۰۱]

اشاره

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّهٗ يُاجُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶) فَمَا اسطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نَفَخْنَا فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَنصِتُونَ سَمْعًا (۱۰۱)

صفحه : ۷۵

(ترجمه)

(ذا القرنین) اسباب سفر مهیا نمود و از طرف مشرق حرکت کرد (۹۲)
تا وقتی که بین دو سد رسید پائین آن دو سد جماعتی را دید که سخن و کلامی نمیفهمیدند (۹۳)
گفتند ای ذا القرنین بدرستی که یا جوج و ماجوج در زمین فساد میکنند آیا (حاضری) که برای تو خرجی فراهم کنیم بر اینکه بین ما و بین آنها سدی بنا کنی (۹۴)
ذا القرنین گفت آنچه را که پروردگار من بمن تمکن داده بهتر است شما بقوت (و عمل) خودتان مرا کمک نمائید تا اینکه قرار بدهم بین شما و آنها حائلی (۹۵)
قطعه‌های آهن را بیاورید (و بین دو کوه بریزید) تا وقتی که با دو کوه مساوی گردید (آن وقت) گفت در آن نفخه‌ای بدمید تا وقتی که آهن‌ها مثل آتش گردد و گفت مس گداخته را روی آهن بریزید (۹۶)
پس آنها دیگر قدرت نداشتند از آن کوه بالا آیند و نه اینکه آن را سوراخ گردانند (۹۷)
ذا القرنین گفت اینکه رحمتی است از پروردگار من و وقتی وعده پروردگار من آمد قرار میدهد اینکه سد را خورد و پراکنده و وعده پروردگار من حق است (۹۸)
و در آن روز وا میگذاریم بعضی از آنها را مضطرب و ممزوج بیکدیگر و نفخه صور دمیده میشود پس آنها را جمع میکنیم با هم

(جمعا) یعنی تماما (۹۹)

و در آن روز (قیامت) جهنم را بر کافرین عرضه میکنیم (۱۰۰)

آن کافرانی که چشمهای آنها از ذکر من (خدا) در پرده است و آنان چنین هستند که قدرت بر استماع کلام حق ندارند (۱۰۱).

صفحه : ۷۶

توضیح آیات

ثُمَّ أَتَبَعَ سَبَبًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ (سَدَّ) بمعنی حاجز و مانع است و (سَدَّيْنِ) تشبیه است و مراد آن دو کوه است که اسکندر میان آن دو کوه را سد بست. و (رَدَمٌ) بمعنی سد و حاجز است مثل اینکه گفته میشود (رَدَمٌ فُلَانٌ مَوْضِعٌ كَذَا يَرُدُّهُ رَدْمًا) ذو القرنین از طرف مشرق منصرف گردید و بتوسط اسباب و وسائلی که در اختیار داشت روان گردید تا اینکه رسید بین دو کوهی که یأجوج و مأجوج پشت آن کوه بودند.

وَخِذْ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ذُو الْقَرْنَيْنِ در آنجا جماعتی را دید که سخن غیر خودشان را نفهمیدند و نیز احدی کلام آنها را نمی فهمید و قوله تعالی که فرموده لَا يَكَادُونَ الْخِ یعنی بعض اشیاء از آنها فهمیده میشد لکن بَمَشَقَّةٍ اینک است که خدای تعالی از آنها حکایت میکند که آنها گفته اند:

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ممکن است گفته شود خدای تعالی زبان آنها را بذو القرنین فهمانده باشد همان طوری که منطق طیر را بسلیمان فهمانید، و بقولی مترجمی داشتند که او بذو القرنین گفت یأجوج و مأجوج در زمین فساد میکنند از پشت کوه میآیند و چهار پایان ما را میکشند و گوشت آنها را میخورند، و بقولی آنها در فصل ربیع بیرون میآیند و گیاهی نه تر و نه خشک باقی نمیگذارند گیاههای تر را میخورند و خشکها را با خود میبرند.

و حدیثی گفته که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمودم از یأجوج و مأجوج فرمود (آنان سه صنفند صنفی مثال الارز) گفتم یا رسول الله (ص) الارز چیست فرمود درخت بلندی است در شام بنام (الارز) و صنفی از آنها طول و عرضشان

صفحه : ۷۷

مساوی است، و نیز از نبی صلی الله علیه و آله و سلم در وصف آنها روایت شده که احدی از آنها نمی میرد مگر اینکه می بیند هزار پسر از نسلش که حمل اسلحه جنگی کرده اند و بقولی آنها دو صنفند بعضی در بلندی قامت افراط نموده که بسیار بلندند. و بعضی در کوتاهی قامت که بسیار کوتاهند. (طبرسی) فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا الْخِ (خرجا) دو طور قرائت شده (خرجا و خراجا) مثل نولا و نوالا، آن جماعت بذو القرنین گفتند آیا حاضر میباشی که ما مئونه و آنچه خرج ساختمان و مزد آن میشود برای تو حاضر کنیم و تو سدی بین ما و یأجوج و مأجوج بنا کنی که از شر آنان در امان باشیم ذو القرنین در پاسخ آنها گفته آنچه را که پروردگار من بمن تمکن داده از کثرت مال و استعداد و قوت در عمل بهتر است از آنچه نزد شماست چون (خیر) با تنوین بدون اضافه شمول دارد.

ظاهرا مقصودش چنین بوده که آنچه بمن عطاء شده بهتر از هر چیزی است که نزد شماست و از آنچه برای خراج بذل نمائید و بمن بدهید.

فَمَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا، أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ ذُو الْقَرْنَيْنِ گوید من محتاج بمال و خرج کشیدن سد نیستم شما بقوت و صنعت و نیروی مردی خود مرا کمک نمائید تا اینکه بین شما و آنها (ردمی) حاجزی قرار دهم و

بیاورید پاره‌های آهن و بعد مس گذاخته و بقدری بین آن دو کوه بریزید تا بین آن دو کوه پر گردد و مساوی با آن دو کوه بشود و در آن آتش بریزید و نفخه بدمید تا آنکه آهن مثل آتش گردد.

اسکندر آهن را ذوب نمود پس از آن امر کرد مس بیاورید روی آهن بریزم و آهن و مس را داخل هم ذوب کرد و باین طور دیوار را محکم گردانید و چون آن دیوار بسیار بلند و صاف و املس بود دیگر یا جوج و مأجوج نتوانستند بالا- آیند یا آن را سوراخ گردانند.

صفحه : ۷۸

قال هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي اسکندر عمل سد را از خود سلب نموده و نسبت برحمت خدا میدهد اشاره به اینکه (العبد و ما فی یده کان لمولاه) هر قوت و قدرت و عمل نیکی که در عالم واقع می‌گردد از پرتو فیض و رحمت بی پایان جواد مطلق ظهور و بروز نموده. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانُ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا از آنجایی که مشیت الهی چنین اقتضاء نموده که در اینکه عالم طبیعت هیچ چیز پایدار نماند و آنچه پدید می‌گردد و لو آنکه در منتهی درجه استحکام بنظر آید فناء پذیر و غیر ثابت خواهد بود اینکه است که سد اسکندر با آن محکم کاری و لو مدتی باقی میماند لکن بالاخره وقتی که آن مدت معین فرا رسید بقدرت الهی آن را مندک و خورد و متفرق می‌گرداند.

و تَرَكَنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا بَسِيْرًا از مفسرین گفته‌اند که شکافته شدن سد یکی از آثار آخر الزمان و وقوع قیامت است، و بقولی آن سد در قیامت شکافته می‌گردد و بعضی از موجودات موج در بعض دیگر میزنند و در صور نفخه‌ای دمیده میشود و تمام خلق اولین و آخرین در صحرای قیامت جمع می‌گردند.

و گفته‌اند ذو القرنین پس از ساختن سد و تسخیر مردمان آن نواحی در زمین سیر مینمود و ولایات را مفتوح می‌گردانید و تسخیر میکرد و اهل آن را بیکتاپرستی دعوت مینمود تا بمحلی رسید دید مردمان آنجا همه نیکو سیرت با عدل و داد و همه متفق الکلمه و با هم متحد در طریق حق میباشند و از کید شیطانی میرا هستند، و دید درهای منزلهای آنها باز است و قبرهای آنان درب خانه‌های آنها ساخته شده ذو القرنین تعجب نمود و گفت من در شرق و غرب عالم گذر نمودم و هیچ جماعتی را مثل شما ندیدم مرا خبر دهید چرا قبرهای شما بر درب خانه‌های شما ساخته شده گفتند چنین کردیم تا مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا خانه‌های شما درب ندارد گفتند دزد در میان ما نیست، پرسید چرا

صفحه : ۷۹

امیر و حاکم ندارید گفتند ما خود امیر نفس خودیم و کاری نمیکنیم که محتاج بحاکم گردیم، گفت چرا در میان شما درویش و گدا نیست گفتند برای اینست که حق هیچ کسی را بر خود روا نمیداریم گفت چگونه است که عمر شما دراز است گفتند برای اینست که بناء کار ما بر اطاعت و طاعت و امتثال حضرت عزت است پرسید چرا هرگز نمی‌خندید گفتند از گناه خود میترسیم و پیوسته استغفار مینمائیم گفت چرا غمگین نمی‌باشید گفتند زیرا که دل بر بلاء نهاده‌ایم و خود را بر قضاء الهی تسلیم کرده‌ایم گفت پدران شما هم بر همین آئین بودند گفتند اینکه روش از پدران خود فرا گرفته‌ایم زیرا که آنها بر درویشان رحم میکردند و با محتاجان مواسات مینمودند و بهر کس که در باره آنها بدی میکرد در عوض نیکی میکردند و حفظ امانت مینمودند و نماز میکردند و وفاء بعهد مینمودند خلاصه همیشه کار آنها و بناء آنان بر اصلاح بود. (منهج الصادقین) وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا خدای سبحان خبر میدهد که پس از آنکه صور دمیده شد و مردگان همگی با هم در صحرای قیامت جمع گردیدند آن وقت جهنم بر کفار عرضه میشود یعنی آنان در معرض دوزخ واقع می‌گردند و اینکه (عرضنا) را بصیغه ماضی آورده با اینکه قیامت پس از

اینکه عالم واقع می‌گردد چنانچه بسیاری از اوضاع قیامت را در آیات قرآنی بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد آورده بچند وجه میتوان توجیه نمود.

میشود گفت آن طوری که مفسرین گفته‌اند چون امر قیامت محقق الوقوع است گویا همیشه واقع است، و ممکن است گفته شود که چون در قیامت زمانی تصوّر ندارد که گذشته و آینده در آن ملحوظ گردد و زمان مخصوص بعالم دنیا است اینکه است که گویا فعلاً واقع است.

و بوجه دیگر گوئیم چون تمام عوالم و تمام موجودات از گذشته و آینده در علم حضوری الهی موجودند و در آن مرتبه تمام ازمنه آنی مینماید و تمام

صفحه : ۸۰

امکنه نقطه‌ای جلوه دارد یعنی در آن مرتبه علمیه حق تعالی گذشته و آینده یکی است اینکه است که امور قیامت را واقع شده و بصیغه ماضی آورده.

(و الله العالم) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَشْعِرُونَ سَمِعًا در مقام بیان حال کافرینی که جهنم بر آنها عرضه میشود بر آمده و آنان را معرّفی مینماید که آنها کسانی میباشند که پرده غفلت چشمهای آنها را از ذکر حق تعالی که شاید مقصود قرآن باشد پوشانیده که در آیات قرآنی نظر نمیکند تا حقیقت آن را بچشم دل مشاهده نمایند و نیز آنان قدرت بر استماع و شنیدن آیات وعد و وعید آن ندارند.

و شاید مقصود از (ذکری) نظر و فکر باشد که کافرین کسانی می‌باشند که پرده غفلت و متیت قلب آنها را پوشانیده و نمیگذارد در آیات تکوینی و تشریحی نظر کنند و بگوش دل آیات الهی را بشنوند و بر طبق آن عمل نمایند و ایمان بیاورند.

صفحه : ۸۱

[سوره الکف (۱۸): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]

اشاره

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا- (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَدًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

صفحه : ۸۲

(ترجمه)

آیا کسانی که کافر شدند گمان کردند اینکه بنده گان من را (مثل عیسی و عزیر و ملائکه) بخدایی میگیرند برای آنها فائده‌ای دارد نه چنین است بدرستی که ما جهنم را آماده گردانیدیم برای کافرین که منزلگاه آنها باشد (۱۰۲)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو آیا میخواهید شما را خبردار کنم بعمل زیانکارترین مردم (۱۰۳)
آنها کسانی میباشند که سعی و کوشش آنها در حیات دنیا بخطا رفته در حالی که گمان میکنند که کارهای نیکی انجام میدهند (۱۰۴)

آنها کسانی میباشند که آیات پروردگارشان و لقاء او کافر گردیدند و چنین کسانی اعمالشان حبط میگردد و در روز قیامت برای اعمالشان وزنی و قیمتی نخواهد بود (۱۰۵)

اینکه است که پاداش آنها جهنم است بسبب آنکه کافر شدند و آیات و رسولان مرا بهزؤ و مسخره گرفتند (۱۰۶)
بدرستی کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند برای آنها بهشت فردوس آماده شده که محل نزول و منزلگاه آنها است (۱۰۷)

در حالی که در آن بهشت جاویدانند و طلب نمیکند رفتن از آن بهشتها را بمکان دیگر (۱۰۸)
ای (رسول اکرم ص) بگو اگر دریا مرگب گردد برای (نوشتن) کلمات پروردگار من دریا تمام میگردد پیش از اینکه کلمات پروردگار من تمام گردد و لو اینکه باز بمثل آن دریا مدد بدهیم (۱۰۹)
بگو اینکه است و جز اینکه نیست که من بشری میباشم مثل شما بسوی من وحی گردیده شده که اله شما یکی است و کسی که امیدوار بقاء پروردگارش باشد بایستی عمل نیکو بنماید و احدی را عبادت پروردگارش شریک نیاورد (۱۱۰)

صفحه : ۸۳

توضیح آیات

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزْلًا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَكِينَةٍ مَتَّعْنَاهُمْ بِمَا رَزَقْنَاهُمْ وَنَحْنُ بِهِمْ غَافِلُونَ (۱۰۲)
و بهمزه استفهامی در مقام انکار برآمده که آنهایی که توحید خدا را انکار کردند و بنده گان مرا مثل عیسی و عزیر و ملائکه را معبودهای خود گرفتند گمان کردند آن معبودها آنها را یاری میکنند و عذاب را از آنان دفع مینمایند نه چنین است، بعضی در معنی آیه اینطور گفته‌اند آیا کسانی که کافر شدند و غیر از من خدایانی گرفتند من برای آنها غضب نمیکنم و آنان را عقوبت نمی‌نمایم برای اینکه خدایانشان بندگان مقرب من بودند حاشا نه چنین است بلکه ما برای اینکه کفار و غیر آنها از کفار دیگر جهنم را مهیا گردانیدیم.

(نزل) چیزی را گویند که برای مهمان مهیا میکنند و معنی آیه چنین میشود: ما جهنم را برای کافر مهیا نموده‌ایم همان طوری که برای مهمان تشریفاتی مهیا مینمایند، و در مقابل آن در جای دیگر راجع بمؤمنین فرموده فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزْلًا قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ) صفت است برای (اخسرین) و ممکن است استیناف باشد و مبتداء (هم) خبر مبتداء محذوف است یعنی آیا خبردار کنم شما را بزبان کارترین مردم آنان کسانی میباشند که در اعمالشان بجای اینکه از آن نفع ببرند خسران میبرند و گمان میکنند کار نیکی انجام داده‌اند.

(الَّذِينَ) موصوله عموم دارد و شامل میگردد تمام کسانی را که برأی و سلیقه خود اعمالی میکنند و بعقل ناقص خود گمان میکنند عمل نیکی انجام

صفحه : ۸۴

داده‌اند، مصداق کامل اینکه اشخاص آنهايي میباشند که یا موجودات پست مثل بتها و سنگها را عبادت میکنند یا موجودات شریف مثل ملائکه یا عیسی علیه السلام را بگمان اینکه آنها شفیع آنها باشند یا غیر آنها از کسانی که عمل آنها مطابق دستور الهی و فرموده رسول صلی الله علیه و آله و سلم انجام نگرفته مثل رهبانان و آنهايي که بر خلاف قانون شرع ریاضات و اعمال شاقه بر خود تحمل مینمایند بگمان اینکه نفس و طبیعت خود را سرکوب نموده و راه باطن بر آنها مکشوف میگردد و دیگر ندانسته‌اند که روح و بدن مرتبط بیکدیگر میباشند و نسبت نزدیک بهم دارند چنانچه حکماء گفته‌اند (روح سالم در بدن سالم است) اگر قوای طبیعی تحلیل رفت و بدن ضعیف و علیل گردید عوض اینکه روح قوی گردد ضعیف و ناتوان میگردد و قوت صعود بمبادی عالیه برای او میسر نمیگردد بلکه قوای شیطانی و تخیلات وهمیه بر وی چیره میگردد و هر گاه آدم مرتاضی که بغیر قانون شرع ریاضت کشیده خبری بدهد آن بالقاء شیطانی است نه رحمانی و تمام اینها در اشتباهند و بخدعه نفس و شیطان گرفتار گردیده‌اند زیرا ندانسته‌اند که آنچه سعادت بشر و خوشبختی او بآن تأمین میشود در خلال آیات قرآنی مندرج است اگر خواهی روح حقیقت و سعادت دنیا و آخرت بر تو تأمین گردد و خوشبخت‌ترین مردم دنیا باشی اینکه کتاب مقدس آسمانی (قرآن) را در پیش روی خود بگذار و بروش پیشوای دین قدم پشت قدم آنها بگذار و بدستور و روش آن بزرگواران عمل بنما تا فیروزی و فضیلت نصیب تو گردد.

الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا در وصف و عمل زیانکاران است و اشاره به اینکه زیان کاران که سرمایه عمر خودشان را در کاری که بفرمان عقل و دستور شرع نبوده تلف نموده‌اند آنان در همین حیات دنیا سعی و کوشش آنها گم شده یعنی اعمالشان فانی و مثمر ثمر نخواهد گردید و آنان باغواء شیطانی و بگمان فاسد خود چنین پندارند که اعمال خوبی انجام داده‌اند.

صفحه : ۸۵

برای توضیح بیان بعضی از مفسرین را که در معنی خسران گفته ترجمه مینمایم چنین گوید.

انسان در حیات دنیای خود مرادی ندارد مگر سعی و کوشش برای تحصیل سعادت خود و غیر از اینکه وی را همی و مرادی نیست اگر بر طریق حق رهسپار گردید و بکمال و حق سعادت خود رسید او رستگار گردیده و اگر در راه خطاء رفت در حالی که علم بخطاء خود ندارد چنین کس خسران نموده لکن برای وی امید نجات هست و هر گاه راه سعادت را اشتباه کرد و غیر حق در نظرش جلوه نمود و در خطاء خود ثابت ماند چنین میگردد که هر وقت علائمی و لائحه‌ای از حق تعالی بر او ظاهر میگردد از آن اعراض مینماید آن وقت او از آن کسانی می‌گردد که خسران و زیانکاری وی زیادتر و امیدی برای سعی و کوشش آن نیست زیرا که چنین کسی در اعمال خود ضرر و خسارانی برده که امیدی برای جبران آن باقی نیست و طمعی باقی نمانده که روزی بسعادت خود برگردد و اینکه است معنی قوله تعالی الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (تفسیر المیزان) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (اولئك) اشاره بآیه بالا و صفت دوم آن کسانی است که در اعمالشان ضرر برده‌اند که ضرر برده گان کسانی میباشند که بآیات پروردگارشان کافر گردیدند آیات اعم از آیات تکوینی آفاقی و تدوینی تشریحی است، و کفر بمعنی پوشانیدن است یعنی صفت دیگر از اوصاف خسران برده گان اینکه است که اینها آیات تکوینی الهی و تدوینی تشریحی را میپوشانند و نظر تدبّر در آنها ندارند تا آنکه پس بحقیقت آن ببرند و از طریق آثار مؤثر را بنگرند و آیات تشریحی قرآنی را بنگرند و بنای کار و عمل خود را تطبیق بآن نمایند تا اینکه از عمر خود نتیجه نیکو ببرند و بهره‌مند گردند و سعادت و خوشبختی کامل نصیب آنها

صفحه : ۸۶

گردد و چنین مردمانی که در بیراهه سیر نمودند و از طریق حق و حقیقت منصرف گردیدند اعمال آنان حبط می‌گردد یعنی اگر بظاهر اعمال خوبی مینمودند در اثر کفر اعمال آنان تباه و بی‌ثمر گردیده و دیگر در قیامت وزنی و سنجشی برای اعمال آنها نیست یعنی اعمال آنها در قیامت (کأن لم یکن) می‌گردد و بیاد فناء خواهد رفت.

ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا (ذَلِكْ) از اسماء اشاره و مبتداء است و (جَزَاؤُهُمْ) خبر مبتداء و ظاهرا اشاره بحبط اعمال کفار است که چون کفر آنان بآیات پروردگار سبب حبط اعمالشان می‌گردد و دیگر در قیامت وزنی برای اعمال آنها نیست تا استحقاق پاداش نیک داشته باشند و کفر بآیات الهی و سخریه نمودن بانبیاء و سفراء الهی آتش جهنم را شعله‌ور می‌گرداند اینکه است که پاداش و جزای کفر آنها جهنم را ایجاب می‌گرداند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا در مقابل کفار که از عمرشان خسران و زیان بردند و اعمالشان حبط گردیده و جایگاه آنان جهنم است کسانی که بآیات الهی ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند محل نزول و ورودشان بهشت فردوس خواهد بود. از (نزلا) چنین استفاده میتوان نمود که بهشت فردوس پیش کشی و پیش قدمی مؤمنین نیکوکار است و جایگاه آنها بالاتر از آنست.

فردوس چنانچه مفهیرین تفسیر نموده‌اند محل اعلاهی بهشتی است و (جَنّات) را بصیغه جمع آورده نه مفرد شاید اشاره بعظمت و شمول بهشت فردوس است، و بهشت فردوس بهشتی است مشتمل بر چندین بوستان که منظوی بر تمام نعمتهای بهشتی است از اشجار و میوه‌جات و گلها و ریاحین و انهار و باقی نعمتها از جسمانی و روحانی قوله تعالی در وصف بهشت و نعمتهای آن فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ

صفحه : ۸۷

و بروایت عبادۀ بن صامت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده بهشت صد درجه دارد فاصله ما بین هر درجه‌ای مثل فاصله بین آسمان و زمین است:

درجه بالای همه فردوس است که نهرهای چهارگانه بهشت از آن منفجر میشود پس وقتی از خدا سؤال نمودید فردوس را از خدای تعالی بطلبید (مجمع البیان) آری انسان مادامی که در اینکه لباس طبیعی است ممکن نیست بتواند بدرستی نعمتهای بهشتی را و همچنین عذابهای جهنمی را تصور نماید اینکه است که نعمتها را از جنس مألوفات و محفوظات دنیوی معرفتی نموده تا اینکه بتوانیم تصویری از آن داشته باشیم، و نیز عذابهای جهنمی را از اغلال و نیران و باقی موزیات آن را تشبیه بموزیات و عذابهای دنیوی نموده و گر نه عذاب دوزخ فوق آن است که بتوانیم تصور نمائیم.

اشتباه نشود نمی‌گوییم از جنس آتش و آب حمیم و اغلال و غیر آن نیست مقصودم اینکه است که چون عالم قیامت عالم حقیقت است که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر می‌گردد آتش است لکن حقیقت آتش، بین چگونه آتش‌های دنیا بزودی منتفی و خاموش می‌گردد و آتش دوزخ چنانچه از آیات معلوم میشود علی‌الدوام بر حرارت آن افزوده می‌گردد، و میتوان گفت تمام آتش‌های دنیا یک پرتوی است از شراره آن و چنین است نعمتهای بهشتی، تمام نعمتهای دنیا یک نمونه مختصری است از آن نعمتهای کذایی که بمؤمنین با تقوی وعده داده شده که انتهاء ندارد و علی‌الدوام بر حسن و زیبایی آن افزوده می‌گردد، و در وصف آن فرموده (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا آیه شاهد بر توجیه بالا است که در اوصاف فائزین بهشت فردوس فرموده اهل آن همیشه در آن بهشت جاویدانند و طلب تغییر و تحوّل برای آنها نخواهد بود نعمتهای دنیوی در معرض تغییر و تحویل و فناء و زوال است لکن نعمتهای بهشتی دائمی است و فناء‌پذیر نمیباشد.

صفحه : ۸۸

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا الْف و لام (البحر) جنس است و شامل می‌گردد تمام دریاها را چه آنهایی که موجودند یا ممکن است موجود گردند، و مقصود از (مداد) جنس آن چیزی است که بآن کلمات نوشته و ضبط می‌گردد، و (کلمات) جمع کلمه است و کلمه بر جمله و مفرد هر دو اطلاق می‌گردد مثل قوله تعالی خطاب باهل کتاب یا اهل الکتاب تعالوا إلی کلمه سوا یننا و ینکم اَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ سوره آل عمران آیه ۶۴.

و کلمه و کلام وضع شده برای ارائه و نشان دادن (ما فی الضمیر) متکلم که انسان بتوسط کلام نشان میدهد بمخاطب و مراد خود را می‌فهماند.

و چون اینکه مبارک آیه پس از آیات بیان قدرت است که در قصص و داستانهای اینکه سوره است مثل حکایت اصحاب کهف و موسی علیه السلام و خضر علیه السلام و ذو القرنین که هر یک از آثار غریبی از عالم خلقتند شاید در اینکه آیه می‌خواهد تذکر بدهد که گمان نشود که آثار فیض و رحمت الهی محدود بحدی است همان طوری که علمش و رحمتش غیر متناهی است آثار فیض و رحمت او نیز انتهای ندارد اگر درختها قلم شود و دریاها مرکب گردد در آثار فیض و رحمت او را بنویسند تمام شدنی نیست و لو آنکه دریای دیگری بوی اضافه گردد، در آیه دیگر و لو أن ما فی الأرض من شجره أقلام و البحر یده من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات الله سوره لقمان آیه ۲۶، اگر هفت دریای دیگر بوی اضافه شود کلمات خدا نفوذ و تمام شدنی ندارد.

اکثر مفسرین آیه را حمل بر علم و حکمت الهی نموده‌اند لکن بقرینه مقام و اینکه کلام فعل متکلم و نماینده صفات و اخلاق و مراتب باطنی او است و کلام و کلمه مظهر و نماینده متکلم است و موجودات و مخلوقات نیز نماینده وجود و صفات جلال و جمال الهی می‌باشند که ما راهی برای شناسایی حق تعالی

صفحه : ۸۹

نداریم مگر همین آثار.

از اینجا معلوم میشود که میتوان گفت مقصود از کلمه همین آثار مخلوقاتند و از اینجا است که مسیح علیه السلام را (کلمه الله) نامیده و نیز آیات قرآن را کلام الله مینامیم و قوله تعالی وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الْحُسْنَى عَلٰی بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا سوره اعراف آیه ۱۳۳ که شاید مقصود از کتاب تورات باشد.

اینکه آیات و غیر از اینها دلالت واضح دارد بر اینکه همین طوری که علم و قدرت و حکمت و فضل الهی غیر متناهی است آثار وجود او که در ممکنات ظهور و بروز دارد آن هم غیر متناهی است حدّ یقف ندارد و محدود بحدی نیست، و شاید آیات اشاره باین باشد که گمان نکنید که عوالم و مخلوقات و آثار صنع الهی محدود بهمین عالمی است که شما مینگرید چنین نیست عوالم از عالم مجردات و مادیات و طبیعیات بقدری است که نمیتوان بشمار آورد و اخبار زیاد از معصومین (ع) رسیده که دلالت بر سعه عوالم دارد، در بعضی روایات است که گمان نکنید که عالم منحصر بعالم شما باشد چندین هزار عوالم دیگری است مثل اینکه عالم شما.

و کشفیات جدید نیز سعه و غیر متناهی بودن عالم خلقت را نشان میدهد و دانشمندانی که عمر خود را در کشف عوالم و موجودات مادی صرف نموده‌اند اعتراف بعجز خود مینمایند و اظهار میکنند که پس از تحمّل زحمات و مشقات بسیاری که در فهم تعداد عوالم مادیات و عدد کرات و طبقات زمین نموده‌اند هنوز بعشری از اعشار آن پی نبرده‌اند.

آری موجودات ترشّحی است از منبع فیض ازلی و نمونه‌ای است از آثار صفات لاهوتی نه انتهای دارد و نه محدود بحدی است

(رحمتش نامتناهی کرمش بی پایان) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ از بعض مفسرین است که در اینکه آیه تمام مراتب اصول دیانت را جمع

صفحه : ۹۰

نموده: توحید، نبوت، معاد.

توحید قوله تعالی أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ بدلاله تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ و معاد قوله تعالی فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا (تفسیر المیزان) بعضی گفته‌اند اینکه آیه جواب گفتار کفار است که از روی طعن و استهزاء میگفتند (ما لهذا الرسول يأكل الطعام و یمشی فی الاسواق) اینکه چه رسولی است که مثل ما غذا میخورد و در بازارها راه میرود، اینکه بود که خدای تعالی پیمبرش خطاب مینماید که باینها بگو من نیز بشری هستم مثل شما که در تمام لوازم بشریت مانند باقی افراد میباشم و امتیاز من از شما بهمین است که من از طریق وحی عالم گردیدم که اله شما و تمام موجودات یکی است و در الوهیت و حقیقت واحد است و شریک و نظیر و مثل و مانندی ندارد بذات بی‌زوال خود می‌آفریند و به اراده سرمدی و ازلی خود ممکنات را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و بغنای ذاتی صمدانیت خود همه را روزی میدهد و بقدری که حکمت الهیش اقتضاء نموده موجودات را نگاه میدارد حیات و ممات هر دو بدست قدرت او است خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ او هم علت موجوده اشیاء است و هم علت مبقیه موجودات است در نظام آفرینش اراده احدی مدخلیت ندارد.

وحی و الهام در حقیقت و معنی یکی است هر دو القاء معنی بقلب است و ظاهراً فرق بین آن دو اینست که رسول ملک وحی را بچشم می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در الهام چنین نیست اینکه است که وحی را برسول اختصاص داده‌اند و اولیاء را بالهام فقط و رسول هم دارای الهام است و هم متخصص بوحی و نیز رسول مأمور بابلاغ است و ولی مأمور نیست. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَخِذُوا بِرَبِّهِمْ بِرَأْسِ الْكُرْسِيِّ وَ لَا تَمُوتُوا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ کسی که آرزوی لقاء رحمت الهی را در دل می‌پروراند بایستی در دو عمل جدیت بسیار نماید یکی در عمل صالح

صفحه : ۹۱

یعنی عملی که لایق پیشگاه قرب جوار احدیت باشد، و دیگر در خلوص که موحد باشد و در عمل کسی را با خدا شریک نیاورد. آری برای انسان راهی بسوی حق تعالی نیست مگر همین ایمان کاملی که توأم با عمل صالح و خلوص نیت باشد، کسی ممکن است برحمت الهی نزدیک گردد که بتمام معنی موحد باشد. توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت. اگر چنین خلوصی برای کسی میسر گردید البته کامیاب خواهد شد.

صفحه : ۹۲

سوره مریم

اشاره

عليها السلام مكية و هي ثمان و تسعون آية

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کهیصص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَأَكُونُ لِي غُلَامًا وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبْرًا عَصِيًّا (۱۴)

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

صفحه : ۹۳

سوره مریم (ع) باجماع امت مکی است و نود و هشت آیه است بعدد عراقی و شامی و مدنی اول و نود و نه بعدد مکی و مدنی اخیر.

(ترجمه)

بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه است یاد کردن خبر رحمت پروردگارت (نسبت) ببنده خود زکریا (۲)

وقتی که پنهانی (و از صمیم قلب) پروردگارش را نداء کرد (۳)

گفت پروردگار من استخوان من سست شده و موی سرم سفید و آثار پیری در من ظاهر گردیده و ای پروردگار من از دعاء (و التجاء بکرم تو) بی‌بهره و ناامید نبودم (۴)

و حقیقه از وارثانی که عقب من میباشند بیمناکم و زن من عقیم و نازا است از جانب خودت فرزندی بمن عطاء نما (۵)

که وارث من و وارث آل یعقوب باشد و ای پروردگار من او را قرار بده شایسته که رضایت‌بخش خودت باشد (۶)

(خطاب رسید) ای زکریا ما تو را مژده میدهیم پسری که نام او یحیی است که قبلا برای او همنامی قرار ندادیم (۷)

زکریا گفت ای پروردگار من چگونه میشود پسری آورم در حالی که زن من عقیم و نازا است و من از پیری فرسوده شده‌ام (۸)

(ملک حامل وحی) گفت پروردگار تو گفته چنین کاری بر من آسان است و حقیقه قبلا- تو را خلق نمودم در حالی که چیزی نبود (۹)

زکریا گفت پروردگار من نشانه و علامتی برای من قرار بده خدا فرمود نشانه آن اینکه است که تا سه شبانه روز قدرت نداشته باشی با مردم سخن گویی (۱۰)

پس از آنکه زکریا از محراب بیرون آمد نزد قومش اشاره کرد بآنها که در صبح و عصر پروردگارتان را تسبیح نمائید یا نماز بخوانید (۱۱)

(خطاب شد) ای یحیی کتاب را بقوت بگیر و در همان سن کودکی باو نبوت بخشیدیم (۱۴)
 و اینکه بخششی و تزکیه‌ای بود از جانب ما و یحیی از پرهیزکاران بود (۱۳)
 و پیدر و مادر نیکو رفتار و بکسی ستم نمود و عصیان نورزید (۱۴)
 و سلام از ما بر یحیی است روزی که متولد گردید و روزی که می‌میرد و روزی که در قیامت زنده میشود (۱۵)

صفحه : ۹۴

توضیح آیات

(کهیعص) در اینکه مبارک سوره داستان چند نفر از پیمبران و مقام ولایت و اخلاص و صدق و زهد آن بزرگواران را تذکر میدهد.

حکایت زکریا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، اسماعیل، ادريس و اشاره به اینکه با جلالت شأنی که داشتند بعضی از ذراری آنها راه طغیان و فساد را گرفتند و از طریق آباء خود منحرف گردیدند و سوره بطور کلی منظوی بر سه مطلب است: اول- آنهايي که خداوند بر آنها انعام نموده از انبیاء و برگزیده گان که اهل هدایتند. دوم- اهل طغیان و فساد. سوم- کسانی که توبه نمودند و ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند و آنها باهل رشد و نعمت ملحق گردیده‌اند.

پس از آن تذکر میدهد ثواب توبه کنندگان و عذاب غاوین را که آنان نزدیکان و دوستان شیاطینند. (تفسیر المیزان) در مجمع البیان از امیر المؤمنین چنین روایت میکند که در دعاء میگفت
 (اسألک یا کهیعص).

و از ابن عباس نقل شده که (کهیعص) نامی است از نامهای الهی، و کلینی گفته اینکه ثنائی است که خداوند راجع بخود فرموده و کسی را بر حقیقت آن اطلاعی نیست.

و عطاء بن ثابت از سعید بن جبیر روایت نموده که ابن عباس فرموده اینکه حروف اشاره بصفات او سبحانه میباشد که برای تیمن ذکر نموده: کاف مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر است. هاء اشاره باسم هادی. و یاء ایماء بحکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید است. و عین اشعار بر علیم و عزیز و عظیم و عادل.
 صاد منبئی از صادق.

صفحه : ۹۵

و بروایت دیگر از کلینی مرویست معنای آن (کاف لخلق، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، و عالم بیرتته، و صادق فی وعده) و بقول دیگر اشاره به

(یا من یحیی من دعاه)

و نزد بعضی اینکه اسم بهترین اسماء الهی است. و بعض دیگر گفته‌اند قسم باین صفات مذکوره یاد نموده بر حقیقت آنچه که در اینکه سوره ذکر فرموده. و بقولی کهیعص اسم سوره است و ما بعد آن خبر او است.

(منهج الصادقین) ذکر رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا (داستان زکریا و یحیی) (ذکر) مضاف اضافه شده بمفعول و (رحمة) اضافه شده بفاعل و از آیه چنین برمیآید که (ذکر) خبر مبتداء محذوف و مصدر بمعنی مفعول باشد یعنی (هذا) یاد کردن رحمت پروردگار خودت زکریا را و شاید رحمت اشاره بتفضلاتی باشد که در باره زکریا (ع) فرموده از قبول نمودن دعای او و اینکه پس از پیری و

شکستگی پسری مثل یحیی بوی عنایت نموده.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ بِدَاءِ خَفِيًّا (نداء) بلند صدا نمودن است مقابل مناجات که آهسته صدا کردن است و شاید مقصود از نداء خفی، که زکریا در موقع حاجت خدا را خواند در جای تنهایی باشد، و پنهان گردانیدن حاجت خود را در طلب اولاد برای اینکه بود که در سن پیری که گویند آن وقت زکریا شصت سال یا شصت و پنج سال یا هفتاد و پنج یا هشتاد و پنج یا نود و نه سال داشت باختلاف اقوال، و زن او نود و هشت ساله و نازا بود با اینکه حال شرم داشت که کسی بر دعای او اطلاع پیدا نماید و شاید جهت مخفی گردانیدن دعا اینکه بوده که دعاء را مخفی نمودن بهتر است چنان که در اخبار رسیده لذا خواسته است که دعای خود را مخفی گرداند.

صفحه : ۹۶

قال رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا در مقام دعاء و التجاء گفته‌ای پروردگار من استخوان من سست شده شاید مقصود استخوان پشت باشد که ستون بدن است و سفیدی موها سر مرا گرفته‌ای پروردگار من هیچ وقت نبودم بخواندن من تو را بی بهره یعنی هر وقت تو را خواندم اجابت نمودی و مرا محروم نگردانیدی.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا زکریا علیه السلام در عرض حاجت گوید من از بنی اعمام که از بنی اسرائیل میباشند میترسم و نمیخواهم که اینان وارث من باشند، معلوم میشود که آنها مردمان خوبی نبوده‌اند که زکریا میل نداشته وارث او باشند و از آن طرف چون به پیری رسیده و زن او نیز پیر شده و عقیم بوده و عادتاً دیگر امیدی نداشته که اولاد پیدا کند که وارث او باشد و البته میدانسته که پیش قدرت الهی محالی تصور ندارد إذا قضی أمراً فإنما یقول له کن فیکون سوره آل عمران آیه ۴۱، بمحض اراده آنچه بخواد فوراً موجود خواهد شد اینکه بود که از خدا با اینکه سن پیری طلب اولاد میکند آنها اولاد پسندیده که وارث آل یعقوب و از اولیاء و دوستان تو یا دارای مقام نبوت باشد.

یا زکریا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا مفسرین گویند زکریا از اولادهای هارون بن عمران بوده، از مقاتل نقل شده که زکریا برادر عمران پدر مریم مادر عیسی است و از اولاد سلیمان بن داود است، و بقولی یعقوب بن ماتان برادر زکریا بوده، و بقول بعضی مقصود یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است زیرا که زکریا با خواهر مریم بنت عمران ازدواج نموده و نسب او متصل بیعقوب میگردد.

و از سدی نقل شده که زن او از اولاد سلیمان بن داود بود و داود از اولادهای یهود ابن یعقوب و زکریا از نسل هارون و هارون از اولاد لاوی بن

صفحه : ۹۷

یعقوب بود.

پس از دعای زکریا علیه السلام و اجابت او باو خطاب میرسد ای زکریا ما مژده و بشارت میدهیم که بتو پسری عطاء نمائیم که نام او یحیی است و پیش از او کسی را باین نام نخوانده‌ایم.

از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده که فرموده و همچنین بود حسین علیه السلام که قبلاً کسی را چنین نامی نبود و آسمان بر احدی گریه نکرد مگر بر یحیی و بر حسین علیهما السلام که چهل روز برای شهادت و مظلومیت آنها گریه نمود وقتی از حضرتش سؤال شد که چگونه آسمان برای آنها گریه کرد فرمود طالع میشد قرمز و غروب میکرد قرمز و قاتل یحیی و قاتل حسین

بود و در مدت عمر ازدواج ننمود و از لذائذ دنیا کناره‌گیری مینمود و با عیسی بن مریم معاصر بود و سید و بزرگ قوم خود بود و نفوس مایل باو و اطراف او را می‌گرفتند و آنان را موعظه و امر بتوبه و زهد مینمود تا وقتی که شهید گردید. و مفسرین در سبب شهادت او گفته‌اند زن طغیان‌کاری بود که سلطان بنی اسرائیل را مفتون نموده و وی را فریب داده و نزد او می‌آمد یحیی علیه السلام او را نهی مینمود آن زن کینه یحیی را در دل گرفت و چون سلطان آن زن را دوست میداشت مطیعش گردیده بود آن زن زناکار پادشاه را وادار نمود که یحیی را شهید کند و سر او را بیاورد.

صفحه : ۱۰۰

و بقول دیگر زن خود سلطان بود و از شوهر دیگر دختر زیبایی داشت و چون خودش پیر شده خواست دخترش را سلطان بگیرد یحیی (ع) منع نمود که دختر زن گرفتن حرام است اینکه بود که آن زن کینه یحیی را در دل داشت و شوهرش را وادار نمود که یحیی (ع) را شهید کند و سر او را بیاورد.

و از بعض اخبار نقل شده که آن زن دختر برادر ملک بود که میل داشت با او ازدواج کند یحیی (ع) منع کرد آن زن سلطان را وادار نمود که یحیی را شهید کند و سرش را برای او بفرستد و سلطان امر نمود سر یحیی علیه السلام را در طشت طلا بریند و برای آن زن هدیه داد.

صفحه : ۱۰۱

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۳۳]

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ انتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَیْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیًّا (۱۷) قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا (۱۸) قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّکَ لِاَهْبَ لَکَ غُلَامًا زَکِیًّا (۱۹) قَالَتْ اَنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّ لَمْ یَمَسَّ سِنِیْ بِشَرٍّ وَّ لَمْ اَکُ بِعِیًّا (۲۰)

قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیْنٍ وَّ لِنَجْعَلَنَّ اٰیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحِمَةٌ مِّنَّا وَ کَانَ اَمْرًا مَّقْضٰیًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَکَانًا قَصِیًّا (۲۲) فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰی جِدْعِ النَّخْلِ قَالَتْ یٰ لَیْتَنِیْ مَتَّ قَبْلَ هٰذَا وَ کُنْتُ نَسِیًّا مِّنْسِیًّا (۲۳) فَنَادٰهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِیْ قَدْ جَعَلَ رَبُّکَ تَحْتِکَ سَرِیًّا (۲۴) وَ هَزَّتْ اِلَیْکَ بِجِدْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَیْکَ رُطْبًا جَنِّیًّا (۲۵)

فَکُلِّیْ وَ اَشْرِبِیْ وَ قَرِّیْ عَیْنًا فَاِمَّا تَرٰیْنِ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقُوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا (۲۶) فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوْا یٰ مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئًا فَرِیًّا (۲۷) یٰ اُخْتِ هٰزُوْنِ مَا کَانَ اَبُوْکَ اَمْرًا سَوِیًّا وَ مَا کَانَتِ اُمُّکَ بِعِیًّا (۲۸) فَاشَارَتْ اِلَیْهِ قَالُوْا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا (۲۹) قَالَ اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ اَتٰنِی الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا (۳۰)

وَ جَعَلَنِی مُبَارَکًا اَیْنًا مَا کُنْتُ وَ اَوْصٰنِی بِالصَّلٰةِ وَ الزَّکٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِیْ وَ لَمْ یَجْعَلَنِی جَبْرًا شَقِیًّا (۳۲) وَ السَّلَامُ عَلٰی یَوْمٍ وُلِدْتُ وَ یَوْمٍ اَمُوْتُ وَ یَوْمٍ اُبْعَثُ حَیًّا (۳۳)

صفحه : ۱۰۲

ترجمه آیات

ای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن در کتاب (در قرآن) مریم را وقتی که از اهل خود کناره گرفت در طرف مشرق جایگزین گردید (۱۶)

پس گرفت پرده‌ای مقابل خود در آن حال بسوی او روح خودمان را بصورت بشری تمام خلقت برای او مجسم ساختم (۱۷)
مریم گفت پناه میبرم بخدا از تو اگر بوده باشی پرهیزکار (۱۸)

روح گفت من فرستاده خدای توام برای اینکه بیخشم بتو پسری پاکیزه (۱۹)

مریم گفت چگونه برای من پسر می‌باشد و مرا بشری مس‌نموده و من جوینده زنا نبوده‌ام (۲۰)

جبرئیل گفت پروردگار تو چنین گفته که اینکه کار برای من آسان است و هر آینه قرار میدهم او را برای مردم آیت و نشانه‌ای و رحمت از طرف ما و اینکه امری است که در قضای الهی گذشته است (۲۱)

پس مریم آبستن شد و بجای دوری منزل گرفت (۲۲)

وقتی او را درد زائیدن گرفت رو آورد بسوی تنه درخت خرمایی و گفت ای کاش من قبلا مرده بودم و از فراموش شدگان گردیده بودم (۲۳)

از زیر پای او وی را نداء کردیم که ای مریم محزون مباش پروردگار تو از زیر پای تو چشمه آبی روان گردانید (۲۴)

درخت خرما را بسوی خودت حرکت بده بر تو ریخته میشود خرمای تازه (۲۵)

پس بخور و بیاشام و چشمت (بفرزندت) روشن باشد و هر گاه کسی را از بشر به بینی بگو من برای خدای رحمن نذر کردم روزه صمت بگیرم و امروز با بشری سخن نمیگویم (۲۶)

کسان مریم آمدند و گفتند حقیقه آوردی چیزی شگفت آورنده‌ای (۲۷)

ای

صفحه: ۱۰۳

خواهر هارون پدر تو مرد بدی نبود و نیز مادرت زناکار نبود (۲۸)

مریم (بامر خدا) اشاره بعیسی نمود گفتند چگونه ما سخن گوئیم با طفلی که در گهواره است (۲۹)

عیسی گفت من بنده خدا هستم و بمن کتاب داده و مرا نبی گردانیده (۳۰)

و برای (جهانیان) هر کجا باشم با برکت قرار داده و مرا توصیه نموده بصلوة و زکاة مادامی که زنده‌ام (۳۱)

و بنیکویی نمودن بمادرم و مرا قرار نداده ستمکار و شقی (۳۲)

و سلام خدا بر من است روزی که متولد شدم و روزی که میمیرم و روزی که مبعوث میگردم زنده (۳۲).

صفحه: ۱۰۴

توضیح آیات

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا خُطَابَ بِرَسُولِهَا نَمُوْدَةٌ کَیْ اِیْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ یَادْ کُنْ دَرْ کِتَابِ خُودِ قُرْآنِ مَرْیَمَ (ع) رَا وَ قَتِیْ کَیْ اَزْ کَسَانَ خُودِ دُورِیْ جَسْتِ وَ دَرْ طَرَفِ مَشْرِقِ جَايْگَزِيْنِ گَرْدِيْدِ (اِذْ) بَدَلِ اسْتِ اَزْ مَرْیَمِ بَدَلِ اشْتِمَالِ وَ مَقْصُودِ اَزْ مَرْیَمِ حِکَايَتِ عَجِيْبِ وَیِ اسْتِ (اِنْتَبَذَتْ) یَعْنِیْ اعْتَزَلَتْ دَرْ مَکَانَ شَرْقِیِّ.

بصورت جوان امردی بر او داخل گردید اینکه بود که مریم گفت از شرّ تو بخدا پناه میبرم اگر تو متقی و پرهیزگار باشی از نزد من بیرون رو.

سؤال- چگونه پناه گرفتن بخدا را مشروط میگرداند بتقوی در صورتی که آدم متقی پیرامون عمل ناروا نمیگردد و محتاج پناه گرفتن از شرّ او بخدا نیست.

پاسخ- انسان با تقوی از پناه گرفتن بخدا از عمل زشت دست برمیدارد زیرا که از سخط و غضب خدا میترسد و اینکه مثل اینکه است که می‌گویی اگر مؤمنی بمن ستم نمیکنی و در معنی می‌گویی اگر مؤمنی ایمان تو باز میدارد تو را از ستم نمودن. و از علی علیه السلام روایت شده که فرموده مریم (ع) میدانست تقوی متقی را از معصیت باز میدارد، وقتی که جبرئیل اینکه سخن را از مریم شنید گفت:

قالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا جبرئیل یا روحی که بر او وارد شده بود گفت من فرستاده پروردگار توام برای اینکه بتو پسر طاهر پاکیزه‌ای ببخشم، مریم گفت چگونه ممکن است برای من پسری باشد و حال آنکه من نه با بشری ازدواج کرده‌ام و نه اهل فسق و فجور بوده‌ام و عاده محالست که بدون یکی از اینکه دو جهت فرزندی پدید گردد ملک وحی در جواب مریم میگوید: قالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ملك گفت پروردگار تو گفته که اینکه چنین کاری برای من آسان است و ما پسر تو را آیت و نشانه قدرت قرار میدهیم و آن رحمتی است از طرف ما

صفحه: ۱۰۷

و اینکه امری است که در ازل در قضای الهی ثبت شده و گذشته.

اینکه آیات دلالت دارد بر اینکه جایز است بر غیر انبیاء اظهار معجزه زیرا معلوم است که مریم پیمبر نبوده و با اینکه حال ملک بر او نازل گردید و او را بفرزند بشارت داد و بدون تماس با بشری اولاد پیدا نمود و اینکه از بزرگترین معجزات بشمار میرود پس چگونه توان گفت بر غیر نبی اظهار معجزه جایز نیست.

(مجمع البیان) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا مریم (ع) بعیسی (ع) آبستن شد، از ابن عباس روایت میکنند که جبرئیل بدو انگشت بالای آستین پیراهن مریم را گرفت و در آن نفخه‌ای دمید در همان حال مریم آبستن شد و در خود اثر حمل یافت.

و از امام محمد باقر علیه السلام چنین نقل شده که جبرئیل گریبان پیراهن مریم را گرفت و در آن نفخه‌ای دمید در همان ساعت ولد در رحم او بحد کمال رسید و مثل بچه نه ماهه در شکم مادر گردید و در شرف وضع حمل رسید خاله او وقتی او را باین حال دید مضطرب و پریشان گردید مریم از شرم و خجالت و برای دفع ضرر تهمت از خانه زکریا بیرون رفت و در جایی پنهان گردید.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا وَ قَتِي مریم (ع) از کسان خود فرار نمود و در مکان دوری متواری گردید شدت درد زائیدن او را گرفت مریم (ع) بسیار مضطرب و پریشان حال گردید زیرا از یک طرف تنهایی و از طرف دیگر درد مخاض و از طرف دیگر که بسیار برای مریم صدیقه ناگوار بوده با پاکدامنی متهم بزنا گردد چگونه میتوانست بمردم بگوید که جبرئیل مرا آبستن نموده اینکه بود که در آن وقت آرزو نمود که ای کاش مرده بودم و چنین روزی را ندیده بودم.

آری تا انسان جام بلا ننوشد بلذت وصال خورسند نگرود بین اولیاء و

صفحه: ۱۰۸

مقرّین هر یک بقدر طاقت خود بچه آفات و بلیاتی مبتلا میگردیدند و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که فشرده گردند و مانند

طلای ناب جوهر پاک روحشان بکلی از قذارات طبیعت خالص گردد تا لایق مقام قدس الهی گردند.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا، وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (سری) نهر آب را گویند (هز) حرکت شدید.

آیه عطف بآیه بالا است وقتی مریم خیلی مضطرب گردید الطاف الهی شامل حال او گردید و از زیر قدم او بوی نداء رسید که ای مریم محزون مباش که پروردگار تو از زیر پای تو آب خوشگواری جریان داده و تنه درخت خرما که در آن محل بود حرکت بده برای تو خرما میزند تازه ریزش میکند.

در اینکه آیا نداء کننده بمریم (ع) چه کس بوده بقولی همان روحی بود که بمریم علیه السلام روح دمید و همان روح بامر خدا مانند قابله‌ای مواظب حال او بود تا وضع حمل نمود و او را بالطاف الهی دلخوش گردانید، و بقول دیگر حضرت عیسی بوده که بمادرش نوید داد که محزون نباشد.

و از آیه چنین برمیآید که آن وقت در آنجا چشمه آب نبود یا اگر بوده خشکیده شده بود و درخت نیز خرما نداشته و خشک بوده و اینها از کرامت مریم بشمار میرود.

فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنَّسِيًّا أَصْل (ترین) ترائین بوده همزه حذف شده، و (یا) در آن ضمیر مؤنث مخاطب است. و ظاهراً چون مریم (ع) خیلی محزون و متفکر بود که جواب کسان خود که او را سرزنش مینمایند و شاید در مقام اذیت او نیز برآیند که چگونه یک دختر باکره که او از خانواده نبوت و شرافت است و نیز متسک و معتکف در بیت المقدس بوده و همه وقت مشغول عبادت و خدمت گذار خانه خدا

صفحه : ۱۰۹

گردیده چنین عمل ناشایسته‌ای از وی بروز نموده که ننگ طائفه خود باشد.

اینکه بود که بوی خطاب میرسد که ای مریم از اینکه آب بیاشام و تنه درخت خرما را حرکت بده خرما تازه ریزش میکند و چشمانت با ولادت روشن باشد و هر گاه از بشر زن یا مرد کسی را دیدی با او تکلم مکن و بآنان باشاره بگو که من روزه صمت گرفته‌ام و امروز با احدی از بشر سخن نگویم.

فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (فاتت) عطف بآیه بالا (فریاً) یعنی عظیماً و ظاهراً مرجع ضمیر (به) و (تحمله) عیسی است و مرجع ضمیر (قومها) مریم.

یعنی وقتی مریم عیسی را که در بغل خود گرفته بود نزد قوم خودش آورد قومش گفتند حقیقه چیز عجیبی آورده‌ای یا اینکه چیز قبیحی آورده‌ای زیرا هیچ زنی بدون شوهر نزائیده مگر از زنا، ای خواهر هارون پدرت که مرد بد نبود مادرت هم زناکار نبود. یا اُخت هارون ای خواهر هارون، در اینکه هارون که مریم را خواهر او خواندند کیست چند قول نقل شده:

۱- بقولی هارون نام مرد صالحی بوده در بنی اسرائیل و در آن زمان مردم او را بتقوی و زهد و صلاح میشناختند و هر شخص صالحی را نسبت باو میدادند (ابن عباس و غیره) ۲- هارون برادر پدری مریم بود و از مادرش نبود و معروف بود بحسن طریقت (کلبی) ۳- مراد هارون برادر موسی (ع) است و چون نسبت مریم باو میرسید او را خواهر او نامیدند. (سدی) ۴- هارون مردی فاسق و مشهور بود بقهر و فساد و مریم را نسبت باو دادند و خواستند از جهت عمل زشت مریم را منسوب باو گردانند. (سعید بن جبیر)

صفحه : ۱۱۰

مَا كَانَ أَبُوكَ إِمرًا سَوِيًّا وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا قوم مریم در مقام سرزنش باو گفتند چه شد که تو چنین عمل خلاف عفت را از خود

نشان دادی در صورتی که پدر تو مرد بدی نبود و مادر تو نیز طغیان کار و بر عمل خطاء نمیرفت چه شد که تو چنین کردی و گویا در مقام تعرض میخواستند بمریم (ع) بگویند که تو لکه ننگی بین کسان و اقوام خود گذاردی و زنا نمودی. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (فا) عطف بآیه بالا است، وقتی طائفه مریم با او بنای اعتراض را گذاردند مریم (ع) بامر خدا بعیسی علیه السلام اشاره نمود که از او سؤال کنید آنها شاید گمان کردند که مریم بآنها استهزاء میکند اینکه بود که از روی تعجب گفتند چگونه با طفلی که در گهواره است حرف بزنیم، شاید مقصود از گهواره دامن مریم مراد بوده که بمنزله گهواره عیسی در آن وقت بشمار میرفته.

قال إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا في آن وقت بحکم ایزد متعال عیسی (ع) بزبان آمد و اول بندگی و عبودیت خود را اظهار نمود، اشاره ببطلان سخن کسانی که در باره او ربوبیت قائل میگردند پس از آن در چند چیز شرافت و مقام خود را تذکر میدهد.

اول- مقام نبوت و رسالت و ایتاء کتاب آسمانی که شاید مقصود انجیل بوده دوم- وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ (و جعلنی) عطف داده شده به (و جعلنی) اول، یعنی و قرارداد مرا مبارک یعنی با برکت (اینما کنت) هر کجا که باشم و وجود مرا سبب خیر و برکت و تعلیم کننده افعال خیر و هدایت و سبب رستگاری خلق گردانید.

سوم- وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (واو) آیه را عطف بآیه جلو داده که من چون بنده و عبد حق تعالی هستم و وظیفه عبد بندگی است اینکه است که بمن توصیه شده مادامی که زنده هستم در

صفحه : ۱۱۱

امر نماز که عبادت بدنی است و در دادن زکاة که عبادت مالی است مداومت نمایم چهارم- وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (و بَرًّا بِوَالِدَتِي) عطف است بر (جَعَلَنِي مُبَارَكًا) یعنی خدا مرا قرار داد با برکت و قرار داد بر اینکه بمادرم نیکویی و مهربانی نمایم، و اینکه اختصاص بمادر داده اشاره است به اینکه پدری از بشر وی را نبوده که مریم متهم بزنا گردد، و نبوده باشم جبار و ستم کننده بخلق.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (الف و لام) (السَّلَام) شاید الف و لام جنس باشد یعنی جنس و حقیقت سلامتی از خدا در همه حال بر من است از آن وقتی که متولد گردیدم و وقتی که میمیرم و وقتی در قیامت مبعوث میگردم، و ممکن است الف و لام عهد باشد یعنی هم چنان که سلامتی در اینکه سه حال بر یحیی بود برای من نیز خواهد بود.

صفحه : ۱۱۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۴ تا ۴۷]

اشاره

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ (۴۰) وَ

اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳)
 يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمِمْكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷)

صفحه : ۱۱۳

(ترجمه)

اینکه حکایت او گذشت عیسی پسر مریم است میگویم قول حق در باره عیسی بن مریم که در آن شک میکنند (۳۴) نمیباشد برای خدا که اولادی برای خود بگیرد خدا منزّه و مبرا است (از آنچه در باره او میگویند) وقتی اراده‌اش بامری تعلق گرفت میگوید باش فوراً موجود میگردد (۳۵)

حقیقه خدا پروردگار من و پروردگار شما است او را پرستید اینکه است راه مستقیم (۳۶) طائفه‌هایی از مردم (در باره عیسی) بینشان اختلاف کردند وای بر آنهایی که کافر شدند از حاضر شدن در آن روز بزرگ (قیامت) (۳۷)

کافرها چقدر بینا و شنوا باشند در آن روزی که بیایند نزد ما لکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا میباشند (۳۸) (ای محمّد) آنان را از روز حسرت (قیامت) بترسان که در آن وقت دیگر کار گذشته و در دنیا آنها در غفلتند و آنان ایمان نمیآورند (۳۹)

همانا مائیم که زمین را و آنچه در آنست بارث میریم و مردم بسوی ما بازگشت میکنند (۴۰) یاد کن در کتاب ابراهیم را زیرا که او بود صدیق و پیمبر (۴۱)

وقتی که او پدرش (عمویش) گفت ای پدر من برای چه پرستش می‌نمایی چیزی را که نه می‌بیند و نه میشنود و از چیزی تو را بی‌نیاز نمیگرداند (۴۲)

ای پدر من آمده است مرا از طریق وحی علمی که تو را نیامده پس تابع من شو تا اینکه تو را راهنمایی کنم براه راست (۴۳)

ای پدر من پیروی شیطان را مکن زیرا که شیطان بخدای رحمن عصیان نموده (و اطاعت امر او را ننموده) (۴۴)

ای پدر من میترسم از عذابی که از طرف رحمن بتو اصابت نماید پس بوده باشی تو قرین و دوست شیطان (۴۵)

پدرش گفت آیا تو ای ابراهیم از خدایان ما روی گردانیده‌ای اگر (از گفتارت) دست برداری تو را سنگسار مینمایم و از من دور شو زمانی طولانی (۴۶)

ابراهیم گفت سلام و سلامتی بر تو باد بزودی از پروردگار خود برای تو طلب آمرزش مینمایم بدرستی که او بمن مهربان است. (۴۷)

صفحه : ۱۱۴

توضیح آیات

ذَلِكَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (ذلك) اشاره بتمام داستان و حکایتی است که راجع بعیسی علیه السلام در آیات بالا تذکر داده شده از کیفیت ولادتش و تکلم نمودن در مهد و اظهار بندگی و مقام نبوت و اظهار پاکدامنی مادرش.

(قول الحق) منصوب است بمفعولیت از برای (قلت) مقدّر و مؤکّد جمله بالا- است و گوینده آن حق تعالی است یعنی کلامی که مطابق واقع و حقیقت امر است و بین افراط و تفریط واقع است اینکه است که عیسی بن مریم بنده خدا و دارای مقام نبوت است نه آن طوری است که نصاری در باره او افراط و غلوّ نموده و او را پسر خدا (و ثالثاً ثلاثاً) گویند و نه آن طوری است که یهودیان در باره او تفریط نموده و او را پسر یوسف نجار گفته‌اند و سخن درستی که در آن شک و شبهه‌ای راه ندارد همان است که گفته شد که عیسی علیه السلام بنده خدا و رسول او و پسر مریم است.

ما كان لله ان يتخذ من ولدٍ سبحانه إذا قضى أمراً فإنما يقول له كن فيكون در اینکه آیه ذات ذو الجلال در مقام بیان اوصاف خود برمیآید و (بما) نافی (و كان تامه) تذکر میدهد که مقام کبریایی و عظمت الهی بالاتر از اینکه است که اولاد بگیرد زایش و تولید مثل به هیچ وجه و بهیچ معنایی درخور ذات صمدانی نیست (لم يلد ولم يولد) نه اولاد گرفته و نه اولاد کسی است اینها اوصاف ممکنات است خدا و مبدء عالم منزّه و مبرا از هر صفت نقصی است که در ممکنات دیده میشود.

ممکنات زایش و تولید مثل میکنند زیرا که تمام موجودات از اجزاء و موادّ ترکیب گردیده‌اند و از اجزاء و مواد آنها تولید مثل میشود و ولد فردی از نوع همان اصل و مثل آن میگردد لکن چون ذات حق تعالی ترکیب شده از

صفحه : ۱۱۵

اجزاء نیست و بسیط الحقیقه است اینکه است که تولید و ولد و فرزند و زایش نسبت باو محال است وقتی حکم و اراده او بر ایجاد و آفرینش چیزی قرار گرفت بمجرّد امر (کن) موجود میگردد.

امام علیه السلام فرموده که در آن مرتبه سخن و کلامی در کار نیست و تعبیر بامر (کن) بواسطه ضیق عبارت است و مجاز است و برای تقریب بذهن مستمعین میباشد و همان اراده ازلی بر وقوع هر امری کافی در پیدایش وی خواهد بود و نظیر اینکه آیه در قرآن بسیار است.

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر در ذیل قوله تعالی ذَلِكَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بیان مفصلی دارد که برای توضیح اجمالی از آن را ترجمه مینمایم.

(سرّ الوجود- الکهرباء و الارواح) همانا سرّ اینکه وجود برای ما شیئا فشیئا ظاهر میگردد. آیا میدانی الآن با تو چه میگویم میگویم کهرباء چیزی است که هیچ مکانی از آن خالی نیست در زمین و هوا و حیوان و نبات در همه چیز هست لکن برای احدی ظاهر نگردیده مگر بتفاعل وقتی مس را با توتیا آمیختیم مثلاً- با وسائلی آن وقت کهرباء کمی یا زیادی بحسب تفاعل ظاهر میگردد و اینکه کهرباء نور است در منزل ما و آتش است برای طبخ غذاء ما و آن کهرباء ضوء است و آن نار است و آن حرکات است و اسماء و اعمال آن متعدد لکن آن یک عنصر واحد است آیا اینکه عجیب نیست.

اما عالم روح بقیاس بکهرباء می گوئیم در فلسفه قدیم تعبیر بنفس کلیه نموده‌اند و آن حقیقتی است که بر اشیاء عالم محیط است شدیدتر از احاطه کهرباء و آن روح ظاهر نمیشود مگر در اجسامی که قابل تفاعل باشد مثل آنچه در کهرباء حاصل میشود سواء بسواء.

روح کل محیط بما و بکره ما است لکن اثرش ظاهر نمیگردد مگر وقتی که در اجسام تفاعل پدید گردد و مستعد شود برای قبول روح همان طوری که در

صفحه : ۱۱۶

کهرباء گفته شد و استعداد قبول یا کم است مثل نباتات یا زیادتر است مثل حیوانات همان طوری که نتیجه کهرباء موجب و سالبه است همان طور حیوان نتیجه میدهد ذکر و انثی (فنی کل منها زوجان) و وقتی نبات و حیوان مستعد گردیدند بقبول فیض از اینکه نفس کلیه هر یک از اعضاء حیوان بمناسبت خود از آن نفس کلی فیض میگیرد، و همان طوری که گفتیم در کهرباء نور و حرارت بحسب استعداد قوایل است، همان طور در اینجا گوئیم در فیض نفس کلیه بر هر ذی حیاتی بسته با استعداد آن است اگر اینکه فیض بر نبات افتد در کثرت اثمار و میوه‌جات پدید می‌گردد و اگر بر حیوان افتد حس و حرکت و ادراک عطاء میشود و از آن روح در هر حالی عطاء می‌شود آنچه را که مناسب او است، و چنانچه گوئیم فیض در نبات اینکه است که در زمین امتداد و ریشه می‌گرداند و برگها و ثمرات آن زیاد می‌گردد و تمام اینها باعتبار قوایل یعنی استعداد نبات است.

و همین طور در حیوان قلب و نبض و ریه و کبد و خون و دماغ و فکر و چشم و نظر و گوش و زبان و ذائقه و تمام اینها باعتبار قوایل و استعداد است همان طوری که در کهرباء گفتیم که آن نور است در حجره ما و آتش است برای طبخ غذاء ما و حرکت است برای آلات ما و همین طوری که حرکات مختص به آلات است و نور در حجره‌ها بالآلات و استعداد خاصی است همین اختصاص را دارد گوش برای شنیدن و چشم برای دیدن و معده برای هضم نمودن.

و نتیجه چنین شده که همین طوری که کهرباء ظاهر می‌گردد قوه و ضعفای بنحو خاص مناسبی با هم تفاعل پیدا نمودند آن وقت اثر آن ظاهر می‌گردد، چنین است حیات شدتاً و ضعفاً بحسب قوایل و تفاعل حاصل می‌گردد (پایان) خلاصه از ظاهر بیانات آن حکیم چنین بر می‌آید که افاضه روح کلی که از عالم ابداع است در اینکه عالم طبیعت شدتاً و ضعفاً باعتبار قوایل است که آن از ترکیب اجزاء و تعادل و توازی که بین آنها است پدید گردیده، هر قدر ترکیب

صفحه : ۱۱۷

موجودات مادی بهتر انجام گرفته باشد و مزاج معتدل‌تر باشد افاضه روح کلی در آن بیشتر خواهد بود، از اینجا معلوم می‌گردد که روح کلی در تمام موجودات بامر حق تعالی نفوذ دارد زیرا که حیات هر موجودی از نبات و حیوان و انسان بقدر افاضه آن است و شاید همین باشد مقصود از آن فقره دعای کمیل که از حضرت امیر علیه السلام است (و برحمتک الّتی وسعت کل شیئی)

و باین عبارت میتوان گفت نوعاً هر قدر مزاج معتدل‌تر باشد آثار حیاتی و دوام آن زیادتر است مگر تصادفی پدید گردد. و إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینک آیه عطف بآیه بالا است و مقول قول عیسی (ع) که فرموده (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ) که در همان حال کودکی در گهواره بکسانی که بمادرش مریم (ع) اعتراض نمودند در مقام ارشاد و اندرز آنان برآمده و اظهار مینماید که بدرستی و حقیقت می‌گویم که من بنده خدا و خدا است که پروردگار من و پروردگار شما است او را عبادت و پرستش نمائید و همین است راه هدایت و طریق مستقیمی که سرانجام آن قرب برحمت پروردگار عالمیان است.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ پس از آن در باره عیسی (ع) بین مردم اختلاف پدید گردید، بعضی غلو نمودند و گفتند عیسی (ع) خدا است چنان که خداوند تعالی خبر داده که لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ سوره مائده آیه ۷۶، و بعضی گفتند عیسی پسر خدا است چنانچه قرآن خبر داده که وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ سوره توبه آیه ۳۰، یا او را ثالث ثلاث نامیدند، و بعضی او را بیسمبری توصیف می‌نمودند و قرآن بعبودیت و رسالت که مطابق حق و حقیقت است حضرتش را ستوده.

و شاید مقصود از (بینهم) جماعت عیسویان باشد و بنا بر اینکه معنی (من) زائد میشود و چنین می‌شود که اختلاف بین حرفهای

عیسویان پدید گردید

صفحه : ۱۱۸

۱- حزب یعقوبیه و آنها جماعتی بودند تابع یک عالم نصرانی بنام یعقوب او بجماعت نصاری گفت عیسی (ع) خدا است بزمین هبوط نمود و پس از آن عروج باآسمان نمود.

۲- حزب نسطوریه تابع مردی عالم بنام نسطور گردیدند که بجماعت عیسویان گفت عیسی (ع) پسر خدا است او را ظاهر نمود پس از آن او را بسوی خودش بالا برد.

۳- حزب اسرائیلیه و آنها کسانی بودند که عیسی (ع) را ثالث ثلاثه نامیدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (ویل) کلمه عذاب است یعنی وای بر جماعتی که کافر شدند از موقع حضورشان در روز بزرگ قیامت که آن روز است که نتیجه گفتار و اعمالشان را بیان می‌بینند یا بگفتار ناروایی که در باره عیسی بن مریم (ع) گفته‌اند پاداش داده می‌شوند.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ گویند (اسمع و ابصر) هر دو در اینجا فعل تعجبند و در (ابصر) جار و معرور حذف شده یعنی چه چیز شنوا و بینا گردانید آنها را اشاره به اینکه در آن روز گوش و چشم آنان شنوا و بینا می‌گردد و از اعمال و گفتار خودشان تعجب می‌کنند بعد از آنکه در دنیا کر و کور بودند و امروز کافرین در گمراهی هویدا می‌باشند.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که اینکه کافرین و مشرکین را تهدید کن و آنان را بترسان از آن روزی که پس از گذشتن امر حساب و صادر شدن حکم بعدل و تعیین جایگاه هر کسی و وارد شدن هر فرقه‌ای بجهنم یا بهشت پس کسانی که بخود ستم نموده در آن روز وقتی جایگاه خود را در عذاب دیدند حسرت و ندامت عجیبی آنان را دست خواهد داد در حالی که اینها در دنیا غافل و بی‌خبر از چنین روزی می‌باشند

صفحه : ۱۱۹

و ایمان نمی‌آورند.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَحْنُ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ اشاره به اینکه ما ئیم وارث زمین و آنچه بر او است و مبدء موجوداتیم و غایت آن می‌باشیم و تمام امور از ما و باز گشت بسوی ما می‌نماید و در آن روز مالک و متصرفی باقی نمی‌ماند.

وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا چون در سوره انبیاء و جاهای دیگر داستان حضرت ابراهیم علیه السلام بیان شده اگر چه در تکرار مطالب در هر جایی خصوصیات زائدی است لکن چون اصول مطالب ذکر شده اینکه است که برای وضوح ترجمه اجمالی از آنچه بعضی از مفسرین در اینجا شرح داده‌اند قناعت مینمائیم.

وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ یعنی قرآن (و صدیق) از بناهای صیغه مبالغه است یعنی کثیر الصدق حضرت ابراهیم (ع) بسیار انبیاء و کتب الهی را تصدیق مینمود و خودش نیز پیمبر بود، و (اذ قال) بدل از ابراهیم است، و (ما بینهما) اعتراض یا متعلق بکان مقدر است یعنی (کان جامعاً) ابراهیم علیه السلام جامع خصوصیات پیمبران و صدیقین بود.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً وقتی که ابراهیم (ع) بنیکوتر تربیتی پیدرش خطاب میکند و اولاً از او در عبادت نمودن چیزی که نه میشنود و نه می‌بیند دلیل میجویید و باو تذکر میدهد که مستحق عبادت نیست مگر منعمی که همه نعمتها از او است و او خدای خالق رازق است که اصل نعمتها از خوان انعام او بروز نموده پس از آن بقوله:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيًّا پیدر خطاب مینماید که تابع من شو من بچیزی از علم بخدا و شناسایی او اطلاع یافته‌ام که تو عالم بآن نشده‌ای پس از آن از عبادت شیطان و از آنچه او را بسوی آن میخواند نهی مینماید و

بوی تذکر می‌دهد که شیطان پروردگار

صفحه : ۱۲۰

رحمان را عصیان نمود و استکبار کرد (و بآدم سجده نمود) اینکه بود که بلعنت ابدی گرفتار گردید.

یا أَبَتِ إِيَّيْ أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا پس از آن پدرش را از سوء عاقبت میترساند از آنچه در او است از مخالفت و اینکه بلفظ (یا اَبَت) نصیحت را صادر میگرداند اینکه است (که بداند) از روی لطف و مصلحت‌اندیشی او را اندرز می‌دهد (شاید از او بپذیرد) و (تا) در (اَبَت) عوض از یاء اضافه است، یعنی ای پدر من، و بعضی یا اَبَت بفتح تاء قرائت نموده‌اند.

و (ما) در ما لا- يَسْمَعُ و ما لَمْ يَأْتِكْ جایز است که موصوله یا موصوفه باشد و (مفعول) در لا يَسْمَعُ و لا يُبْصِرُ غیر منوی است و مقصود اینست که در آنها نه شنوایی است و نه بینایی. و (شیئا) در محل مصدر است یعنی اینکه بتها محتاج بهمه چیزند و بی‌نیاز نمیباشند، یا (مفعول به) است یعنی آنها تو را بی‌نیاز نمیگردانند.

قالَ أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمِ نَكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا پدرش گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من یعنی بتها اعراض کرده‌ای و از آنان بیزاری نموده‌ای اگر از اینکه گفتارت دست برداری هر آینه تو را سنگسار می‌کنم یا بزبان تو را مذمت می‌کنم یا در مقام قتل تو برمی‌آیم و تو را میکشم (و اهْجُرْنِي مَلِيًّا) یعنی دور شو از من زمانی طولانی یا سالم از عقوبت من. قالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا سلام برای متارکه و دوری کردن ابراهیم (ع) است از قومش مثل قوله تعالی وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا و جایز است که مقصود از سلام دعاء بر او باشد بدلیل اینکه ابراهیم علیه السّلام وعده استغفار پدرش داد، و (حفی) مبالغه در نیکی و الطاف است چنان که گفته میشود (حفی به).

صفحه : ۱۲۱

و چون در محل خود باجماع امامیه مبرهن گردیده که بایستی آباء انبیاء تا آدم همه موخّید باشند و پیمبر از نسل طاهر بوجود آید، اینکه است که گفته‌اند آذر که ابراهیم (ع) بوی خطاب (یا اَبَت) میکند پدر او نبوده بلکه جدّ امّی او بوده و نام پدرش تاریخ است، و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده همیشه خداوند مرا از اصلاّب طاهرین منتقل گردانید برحم طاهرات تا اینکه مرا در عالم شما خارج گردانید و کافر موصوف بطهارت نیست لقوله تعالی إِنَّمَا الْمُرْسِرُونَ نَجَسٌ (مجمع البیان)

صفحه : ۱۲۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۸ تا ۵۸]

اشاره

وَ أَعْتَرِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَفِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَ هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَ أذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳) وَ أذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ

بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ - اِنَّهٗ كَانَ صَدِيْقًا نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)
 اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْرٰٓئِيْلَ وَ مِمَّنْ هٰدَيْنَا وَ اٰجْتَبَيْنَا اِذَا
 تَتَلٰٓى عَلَيْهِمْ آيٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوْا سُجَّدًا وَ بُكِيًّا (۵۸)

صفحه : ۱۲۳

(ترجمه)

ابراهیم (ع) گفت از شما و بتهایی که میپرستید دوری میجویم و پروردگار خود را میخوانم امیدوارم که بخواندن پروردگار خود شقی نباشم (۴۸)

و چون ابراهیم از مشرکین و آنچه را که بغیر خدا پرستش مینمودند دوری نمود باو اسحق و یعقوب را عنایت نمودیم و قرار دادیم هر دو را پیغمبر (۴۹)

و آنها را از رحمت خود بهره مند گردانیدیم و قرار دادیم در زبانها ذکر بلند مرتبه آنها را (۵۰)
 ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتاب خود موسی (ع) را یادآور همانا که او پاک کرده شده از ادناس و نقائص و رسول و نبی بود (۵۱)

و نداء کردیم او را از طرف طور ایمن و نزدیک گردانیدیم او را و برگزیدیم وی را برای استماع کلام خود (۵۲)

و از رحمت خود باو بخشش نمودیم برادرش هارون را و پیغمبر هم بود (۵۳)

و یاد کن در کتاب خود اسماعیل را و او صادق الوعد و رسول و نبی بود (۵۴)

و چنین بود که اهل خود را امر مینمود باتیان نماز و زکاة و نزد خدا بنده پسندیده‌ای بود (۵۵)

و یاد کن در کتاب ادريس را همانا که او پیغمبر راستگویی بود (۵۶)

و ادريس را بلندمرتبه و بمقام عالی رسانیدیم (۵۷)

اینکه جماعت آن کسانی بودند از پیمبران که خداوند بآنها انعام نموده از ذریه آدم و از آن کسانی که در کشتی نوح آنها را حمل نمودیم و از ذریه ابراهیم و اسرائیل و از آن کسانی بودند که آنها را هدایت نمودیم و برگزیدیم و آنها کسانی بودند که وقتی آیات خدای رحمن بر آنها خوانده میشد برو میافتادند و سجده میکردند و گریه مینمودند (۵۸).

صفحه : ۱۲۴

توضیح آیات**اشاره**

وَ اَعْتَرٰٓلَكُمْ وَ مَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ اَدْعُوْا رَبِّيْ عَسٰى اَلَّا اَكُوْنَ بِدُعَاۤءِ رَبِّيْ شَقِيًّا پس از آنکه اصرار و الحاح ابراهیم (ع) در گوش مشرکین تأثیر نمود و آنچه اصرار مینمود که از شرک بوحدت آیند و خدای یگانه را پرستش نمایند او را بزبان میراندند و تهدید برجم میکردند تا اینکه گفت من از شما مشرکین دوری میجویم.

(وَ مَا تَدْعُونَ) (ما) موصوله یا موصوفه است و باو عطف داده شده به (اعتزلکم) ابراهیم (ع) وقتی از هدایت شدن آذر و قومش مأیوس گردید گفت من از شما و آنچه را که پرستش مینمائید کناره‌جویی مینمایم و پروردگار خود را میخوانم امیدوارم که از دعاء و خواندن پروردگارم بی‌بهره نباشم.

شاید ابراهیم علیه السلام خواست بآنان گوشزد نماید که شما هر قدر بتهایتان را بخوانید چون میدانید که آنها نه می‌بینند و نه میشوند که شما را اجابت نمایند، لکن من میدانم که خدای من شنوا و بینا است اینکه است که امیدوارم مرا بلطف و کرمش بپذیرد و دعائم را اجابت نماید و لفظ (عسی) مشعر بر اینکه است که بایستی انسان همیشه بین خوف و رجاء باشد.

تاریخ نویسان گفته‌اند ابراهیم (ع) از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف کوه‌های آنجا سیر میکرد و بمذمت بتها آغاز مینمود و در آن مدّت بود که بتها را شکست و آتش نمرودی بر وی سرد گردید و بیان آن مفصّلاً در سوره انبیاء شده و چون بحران رسید با ساره ازدواج نمود و با ساره و لوط بشام سفر نمودند.

فَلَمَّا عَتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّمْنَا جَعْلَانَ نَبِيًّا

صفحه : ۱۲۵

وقتی ابراهیم (ع) از مردم آن دیار و آنچه را که بغیر خدا پرستش مینمودند اعراض نمود و بطرف شام رفت خداوند اسحق و یعقوب را باو بخشش نمود و هر دو را نبی قرار داد و خلعت نبوت و ولایت بقامت رسای آن دو پوشانید.

و اینکه در اینجا موهبت را در بخشش اسحق و یعقوب اختصاص داده شاید برای اینکه باشد که اکثر انبیاء و بنی اسرائیل از نسل آنها بودند.

وَ هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا وَ اینکه آیه مشعر بر اینست که رحمتی که خدای تعالی باین پیمبران عطاء نموده شاید یکی رحمت نبوت و کثرت مال و اولاد باشد و دیگر ثناء جمیل و مقام بلند آنها که در عالم منتشر بود و تاقیامت بین تمام ملل و ادیان دائر است که همه آنها را بصدق و درستی و بمقام بلند توصیف مینمایند.

وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ای محمّد در کتاب خود (قرآن) موسی را یاد کن و متذکر باش که او خالص و رسول و نبی بود.

گویند (مخلصاً) دو طور قرائت شده بکسر لام مخلصاً و بفتح لام مخلصاً، اگر بکسر باشد چنین میشود موسی برای عبادت و تبلیغ و فرمان‌برداری حق تعالی خود را خالص نمود و محض بندگی عبادت و پرستش مینمود.

و اگر بفتح لام باشد چنین میشود که خدای تعالی او را خالص گردانیده خود را خالص نمود و محض بندگی عبادت و پرستش مینمود.

و اگر بفتح لام باشد چنین میشود که خدای تعالی او را خالص گردانیده برای نبوت یعنی قلب و سریره او را از ما سوی الله خالی گردانیده.

و به (کان) تامه خبر میدهد که او هم رسول بود و هم نبی رسول بود زیرا که صاحب کتاب و دارای مقام رسالت بود. و نبی کسی را گویند که (منبئی فی نفسه) باشد از خدا خبر بدهد و لو آنکه با او کتابی نباشد، و رسول اگر چه اعم است و هر رسولی البته نبی هم هست لکن ذکر نبی پس از رسول شاید اشاره باین باشد که هر رسولی اول بایستی نبی باشد یعنی دارای مقام ولایت باشد خودش عارف باشد بمقام ربوبی پس از آن مبعوث برسالت گردد، شخص

صفحه : ۱۲۶

تا خودش دارای چنین مقامی نباشد چگونه میتواند دیگران را ارشاد نماید.

وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا، وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا چون داستان موسی (ع) و هارون در سوره (طه) و نیز جاهای دیگر بتفصیل بیان شده، و نیز داستان بسیاری از پیمبران دیگر مکرر ذکر شده و البته در مکررات قرآن در هر جایی نکات و اسرار زائدی مندرج است لکن چون غرض ما اختصار است اینکه است که در اینجا اکتفاء مینمائیم ببعض نکات و از تفصیل آن خودداری مینمائیم.

خلاصه حق تعالی برسولش خبر میدهد که ما از طرف راست کوه موسی را نداء دادیم (ایمن) مأخوذ از یمن است یعنی از طرف راست کوه موسی را طلیدیم و شاید مقصود از یمن، یمن و صفت کوه طور باشد یعنی کوهی که متصف بیمن و برکت بود. (و قَرَّبْنَاهُ) و موسی را نزدیک گردانیدیم، مقصود قرب منزلتی و مکان شرافت او است که حضرتش را بلند مرتبه گردانیدیم بطوری که (نَجِيًّا) قابل مناجات و متصف (بکلیم الله) گردید پس از آن از روی رحمت و لطف برادرش هارون را نبی و یاور او گردانیدیم و اینکه از موهبت ما بود.

وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (الی قوله تعالی) مَرْضِيًّا اسماعیل (ع) نیز مثل پدرش ابراهیم (ع) هم رسول بود و هم نبی یعنی دارای هر دو مرتبه رسالت و نبوت بود، و بعض مفسرین گفته‌اند اسماعیل پسر ابراهیم پیش از پدرش فوت شد و رسالت نداشت، نبی بود رسول نبود زیرا که اولاد ابراهیم تابع دین پدرشان ابراهیم بودند شریعت تازه‌ای نداشتند، و شاید مقصود از رسول در اینجا معنی لغوی باشد، و شاید مقصود اسماعیل پسر حزقیل باشد که خداوند او را بقومی مبعوث گردانید آنان پوست از سر و صورت او کردند ملکی نزد او آمد که خدا تو را مخیر نمود که خواهی عذاب بر آنها بفرستم یا آنها را

صفحه: ۱۲۷

عفو میکنی عفو را اختیار نمود و گفت میخواهم بحسین (ع) تاسی نمایم و اصحاب ما از ابی عبد الله نیز نقل کرده‌اند. (مجمع البیان) آیه در بیان مقام شرافت حضرت اسماعیل (ع) برآمده و سه صفت و منقبت از فضائل بزرگ او را تذکر میدهد:
اول- آن بزرگوار (صادق الوعد) بود اگر چه همه پیمبران و اولیاء الهی چنینند که هرگز خلف وعده نمیکنند لکن اختصاص دادن با اسماعیل علیه السلام شاید از جهت پافشاری حضرتش در اینکه عمل بوده چنانچه بروایت طبرسی (ره) از ابن عباس نقل میکند آن حضرت با مردی وعده نمود که در مکانی منتظر آمدن او باشد آن مرد فراموش نمود او یک سال در آن محل اقامت نمود برای اینکه خلف وعده نشده باشد (البته معلوم است که چنین استقامتی از طاقتمردمان عادی خارج است) پایان دوم- بسیار جدیت مینمود و اهلش را امر مینمود بنماز که شریفترین عبادات بدنی است و زکاة که بالاترین عبادات مالی است.
سوم- وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا از جمله خصوصیات اسماعیل (ع) اینکه بود که از جهت استقامت و بردباری و فداکاری و صبر در حاضر شدنش هنگامی که پدرش میخواست او را در راه خدا قربانی نماید و گفت (ستجدنی انشاء الله من الصابرين) و باقی اوصاف حمیده نزد خدا پسندیده بود.

وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا از جمله پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه ادریس علیه السلام است که برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میکنند که در کتاب خود (قرآن) ادریس (ع) را یاد آور که او از جمله صدیقین و پیمبران بود.

و در حالات او گویند ادریس (ع) بدو پشت نسب او بشیث میرسد و جد پدر نوح (ع) است و در تورات نام او اخنوخ برده شده و گویند از جهت درست علوم و کثرت کتاب بادریس خوانده شد و او اول کسی بود که بقلم خط نوشت،

صفحه : ۱۲۸

و نیز خَیَاط بود و اول کسی بود که خیاطی نمود، و بعضی گفته‌اند که خداوند باو علم نجوم و حساب و هیئت تعلیم نمود و اینها معجزه بود.

و رَفَعَنَاهُ مَكَانًا عَلیًّا در اینجا ادریس علیه السّلام را بدو صفت حمیده فضیلت داده یکی اینکه او را از جمله صدیقین بشمار آورده و دیگر رفعت مکان که دارای مکان عالی گردید.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- باسّمان چهارم بالا رفت. (انس و ابی سید خدری و کعب و مجاهد) ۲- باسّمان ششم بالا رفت همان طوری که عیسی علیه السّلام بالا رفت و او زنده مییاشد و نمرده است. (ابن عباس و ضحاک) ۳- حین بالا- رفتن بین آسّمان چهارم و پنجم قبض روح گردید و از ابی جعفر علیه السّلام همین طور نقل شده.

۴- و بقولی معنی آیه چنین است که برسالت مقام و مرتبه او را بلند گردانیدیم مثل قوله تعالی وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و مقصود رفعت مکان نیست بلکه مرتبه روحانی است. (حسن و جبائی و ابی مسلم) پس از آنکه خدای تعالی اوصاف انبیاء و تخصیص دادن هر یک را بصفتی بیان نمود در مدح و ستایش آنها فرمود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ (اولئك) اشاره پیمبرانی است که در آیات بالا- یادآوری شده که آنان از اولاد آدم (ع) برگزیده گان و مشمولین نعمت خدا بودند از نبوت و رسالت و باقی اوصاف برجسته از صدق و رفعت مکان و قرب جوار احدیت.

وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ و از آن کسانی که در کشتی با نوح حمل نمودیم و از ذریه ابراهیم و اسرائیل بودند.

در تفسیر طبرسی گفته سّر اینکه فرق گذاشته بین نسبت پیمبران سابق الذکر که آنها را از ذریه آدم نامیده و پیمبران بعد را از ذریه ابراهیم معرفی

صفحه : ۱۲۹

نموده با اینکه تمام از اولاد آدم بشمار میروند برای اینکه است که مراتب آنها در شرافت ظاهر گردد زیرا که ادریس شرف قرب داشت به آدم و جدّ نوح بود و ابراهیم پسر سام بن نوح بود و اسماعیل و اسحق و یعقوب اولادان ابراهیم بودند و نیز موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی همه از ذریه اسرائیل بشمار میرفتند.

وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (سُجَّدًا وَبُكِيًّا) هر دو حال است و مزیت آن جماعت برگزیده گان چنین است که برو میافتادند در حالی که سجده کنندگان و زاری کنندگان بودند بقولی (ممن هدینا) اول کلام است و مطالب جلو تا (اسرائیل) خاتمه یافته و اینکه آیه راجع بامت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم و در اوصاف آنها است که آنهایی که بهدایت ما هدایت یافته‌اند و آنها را برگزیدیم آنان چنینند که وقتی آیات پروردگار رحمن بر آنها خوانده میشود برو میافتند در حالی که در سجده و گریه کنندگان میباشند. (ابی مسلم) و از علی بن الحسین (ع) روایت است که فرموده مقصود از آن کسانی که چنینند ما میباشیم. (مجمع البیان)

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۹ تا ۷۲]

اشاره

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵) وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِالَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا (۷۲)

(ترجمه)

سپس جانشینان (آن مردمان خداپرست) نماز را ضایع نمودند و تابع شهوات گردیدند و آنان بزودی بجزای طغیان خود خواهند رسید (۵۹)

مگر کسی که توبه نمود و ایمان آورد و اعمال شایسته بجا آورد چنین مردمانی داخل بهشت میگردند و بجزای عملشان ستم گردیده نمیشوند (۶۰)

بهشت عدن آن بهشتی است که خدای رحمان در غیب اینکه جهان بیندگان خود وعده داده و آن وعده‌ای است آینده (۶۱)

در آن بهشت سخن بیهوده شنیده نمیشود مگر سلام (از ملائکه) و روزی آنها در صبح و شام بر ایشان مهیا است (۶۲)

اینکه همان بهشتی است که ما بندگان پرهیزکار با تقوای خود را وارث آن گردانیده‌ایم (۲۳)

جبرئیل پیغمبر گفت ما فرود نمی‌آئیم مگر بامر پروردگار تو و برای او است آنچه بین دستهای ما و آنچه پشت سر ما است و آنچه بین آنها است و پروردگار تو فراموشی ندارد (۶۴)

او است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است پس عبادت کن او را و صبر بر عبادت نما آیا (کسی را) جز او میدانی که همانم او باشد (۶۵)

انسان (از روی تعجب گوید) آیا وقتی که من مردم بزودی زنده بیرون می‌آیم (۶۶)

آیا انسان متذکر نیست که ما قبلا وی را آفریدیم و او چیزی نبود (۶۷)

قسم پروردگار تو که (آنها را) محشور میگردانیم با شیاطین پس از آن آنان را حاضر میگردانیم در اطراف جهنم در حالی که بزانو در افتادگانند (۶۷)

پس از آن از هر فرقه‌ای بیرون آریم آن کس را که نافرمان تر بوده (۶۹)

پس ما دانایان هستیم بآن کسانی که سزاوارترند که زودتر در جهنم انداخته شوند (۷۰)
 و از شما آدمیان کسی نیست مگر اینکه رسنده و گذرنده بر دوزخ است و آن بر پروردگار تو وعده‌ایست حتمی گذشته (۷۱)
 پس از آن نجات می‌دهیم مردمان با تقوی را و او می‌گذاریم ستمکاران را در حالی که بزانو درآمدگانند (۷۲).

صفحه : ۱۳۲

توضیح آیات

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ (الْخَلْف) بسکون لام جانشین بد را گویند و بفتح لام جانشین خوب را گویند (و ضیاع الشیء) فاسد شدن چیزی است که بآن احتیاج باشد و (الغیء) گمراهی از رشد و صلاح است و در اینکه آیه بحذف مضاف یعنی مجازات (غیء) آیه خبر می‌دهد که پس از آن جماعتی از انبیاء که آنها را برگزیدیم و طریق و روش آنها خضوع و توجه و عبادت و بندگی بود جماعت بدی جانشین آنها شدند که نماز را ضایع کردند و تهاون و استهانت بنماز نمودند، شاید مقصود چنین باشد که بنماز اهمیت ندادند و نماز را توهین مینمودند و از وقت خودش عقب می‌انداختند، و نیز جانشینان آن پیمبران جماعتی بودند که تابع شهوات گردیده بمرکوبهای عالی سوار میشدند و لباس شهرت در بر میکردند.

فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا چنین جماعتی پاداش طغیان خود خواهند رسید، عرب هر عمل شری را (غیء) گوید و هر عمل خیری را (رشاد) نامد، و بقولی مقصود پاداش گناه غیء است مثل قوله تعالی (يَلْقَى أَثَامًا) یعنی مجازات گناه او اغواء و گمراهی او است از طریق بهشت، و بقولی (غیء) یک محل و وادی است در جهنم. (مجمع) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا (إلا استثناء از آنهایی است که بسبب تابع گردیدن شهوات و تزییع کردن نماز طغیان نمودند و گنهکار گردیدند که چنین کسانی اگر توبه کردند و ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند چنین کسانی در بهشت داخل می‌گردند و بآنان ذرّه‌ای ستم نمیشود.

از آیه چنین استفاده میشود که جانشینان پیمبران و شاید مقصود ذرّیه آنها باشد اگر راه طغیان و فساد پیش گرفتند و پس از آن پشیمان شده و توبه

صفحه : ۱۳۳

نمودند و بجزبان سیئات اعمال خیر انجام دادند چنین کسانی ملحق می‌گردند بآن کسانی که خداوند آنها را برگزیده از پیمبران و صدیقین و وقتی اینکه آیه را با آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدُقِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا سوره نساء آیه ۸۰، جمع کنیم معلوم میشود که اینکه موهبت اختصاص بذریه انبیاء ندارد هر گنهکاری اگر چنین کرد یعنی توبه نمود و عمل صالح انجام داد با آن جماعت در بهشت میباشد.

جَنَاتٍ عِدْنَ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا چه بهشتی آن بهشت عدن که خدای رحمن ببندگان خود وعده داده و فعلا غائب از نظر آنها است.

(جنات عدن) بدل است از (الجنه) در آیه بالا بدل کل از کل زیرا که (الجنه) اسم جنس است و (جنات عدن) را شامل می‌گردد یعنی جماعت توبه کنندگان در بهشتهای ثابت استوار در آیند، و بهشت عدن آن بهشتی است که از رحمت رحمانی و فیض صمدانی الهی برای بندگان صالح خود آماده نموده و در حیات دنیا غائب از حواس ایشان است لکن محققا آمدنی است که بمؤمنین خطاب مهرآمیز میرسد قوله تعالی فَمَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي وَ آن دار کرامت و محل امنی است که در آن کلام

لغوی شنیده نمی‌شود، (الا-سلاما) استثناء منقطع است یعنی نمی‌شنوند کلامی مگر تحیت و سلامی از جانب پروردگار رحمان یا ملائکه که دلالت دارد بر اینکه در محل امن و امان قرار گرفته‌اند، قوله تعالی «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» سوره یس آیه ۵۸، و آن سلام اشاره به سلامتی آنها است از هر چه منافی سریره پاک بی‌آلایش آنها است و «لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (رزق) شامل روزی روحانی و جسمانی هر دو میگردد، شاید اشاره باین باشد

صفحه : ۱۳۴

که بهشتیان علی‌الدوام هم از فیض رحمت الهی و اشراقات انوار فیوضات رحمانی بدل و روح خورسند و بهره‌مندند و هم از روزی جسمانی بهره‌مند میگردند، و تعیین صبح و شام شاید نظر بعبادت است که بین عربها بوده که در اینکه دو موقع غذا میخوردند، یا اشاره بدوام روزی آنها است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ارث در عرف مالی را گویند که یا بمردن یا بجهت دیگری از کسی بکسی منتقل گردد، و در کلام مجید در جاهایی اشاره دارد که مؤمنین و متقین بهشت را بمیراث میبرند مثل همین جا، و در سوره (المؤمنون) پس از اوصاف مؤمنین فرموده الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آیه ۱۱.

از اینکه آیات چنین استفاده میشود که متقین از دو جهت مورد الطاف الهی و نعمتها و بخششهای بی‌پایان او میگردند: یکی از جهت ایمان و تقوی و عمل نیکوی خودشان (جزاء وفاقاً) سوره نبأ آیه ۲۶، و دیگر تفضلی، و آیات شاید اشاره باین باشد که بهشتی که بنیکوکاران عطاء میشود نه فقط پاداش اعمال نیک آنان است بلکه به اهل تقوی نظر ببعض احادیثی که در جای دیگر اشاره شده بهشت دیگران را که بموت روحانی و ایمانی خود را از آن محروم گردانیده‌اند داده میشود و آنان باضافه بر بهشت خودشان آن مکان مقدسی که برای کافرین تعیین شده بود و بدست خودشان خود را از آن محروم گردانیده بهشتیان داده میشود. و مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ مفسرین گفته‌اند (وَمَا نَنْزَلُ) حکایت سخن جبرئیل (ع) است در آن وقتی که خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیر آمد.

(تنزل) در لغت بدو معنی آمده یکی نزول و پائین آمدن بتدریج و امهال دیگر بمعنی مطلق آمدن است.

در مجمع البیان بروایت ابن عباس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکند

صفحه : ۱۳۵

که بجبرئیل گفت چه مانعی دارد که تو ما را زیادتر از اینکه زیارت میکنی زیارت کنی، یعنی زود بزود بر ما فرود آیی جبرئیل گفت و مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ یعنی وقتی که ما مأمور گردیدیم بسوی تو نزول میکنیم.

(مجاهد و قتاده و ضحاک) و بقولی آیه مقول قول اهل بهشت است که گویند ما از بهشت منزلی فرا نگرفتیم مگر بامر خدا. (ابی مسلم) و بهشتیان یا جبرئیل باختلاف آراء گویند ملک ملک خدا و در تصرّف قدرت او است آنچه جلو ما است که شاید مقصود حیات دنیا باشد و آنچه پشت ما است که شاید آخرت مراد باشد و آنچه بین جلو و عقب است یعنی آنچه بین دنیا و آخرت است، بقول ابن عباس و جماعتی مقصود آنچه بین دو نفخه صور است که بقول مقاتل چهل سال طول میکشد (همه تحت امر و مشیت او است).

وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا بقولی تمام قول ملائکه است، و بقولی سخن اهل بهشت است، و بقول دیگر اینکه اول کلام و استیناف است که خدای تعالی از خودش خبر میدهد که خدای تو فراموش کار نیست و از حیطة علم و قدرت او چیزی خارج نمیباشد زیرا که او بذات خودش عالم است، و ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما تو را فراموش نمیکنیم و بقولی مقصود اینکه است که پروردگار

تو احدی را فراموش نمیکنند تا آنکه او را در قیامت مبعوث گرداند. (پایان) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَيْرٌ مَّبْتَدَأَ مَحْذُوفٍ يَأْتِيهِ الْغُيُوبَاتُ يَلْقَى السُّجُودَ وَالْقَنُوتَ لَمَّ سَوِيَ الْعِشْرُونَ الْأُولَىٰ يَسْتَسْقِئُ السَّمَكَاتَ الْكَلْبَاءُ وَالْحَبَابَ الْمُغْرِبَاتُ لِيَذْبَحَ لِلرَّبِّ أَضْحًا ذَلِيلًا (پایان) (سوره اعراف، آیه ۱۷۲-۱۷۳)

ممتنع و محال است و در مقام رفع توهم رکیک کفار برآمده که شاید گمان میکردند که پروردگار فراموش کار است و برای استقامت رسولش که مبادا از گفتار مشرکین ملالی بخاطر مبارکش برسد با او امر مینماید که پروردگار خود را عبادت کن و بر جفای

صفحه : ۱۳۶

معاندین صبر نما و چون میدانی که تو را فراموش ننموده در عبادت او صبر نما.

هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا أَيَا مِيدَانِي كِه بَرَاي خِدا هَم نَامِي بَاشَد، ظَاهِرَا مَقْصُودُ اَز اِسْمِ دَر اَيْنِجَا مَسْمِي اِسْتِ وَ (هَل) اِسْتِفْهَامُ دَر مَقَامِ اِنْكَارِ اَمَدِه وَ مَقْصُودُ چنين ميشود كه چون تو ميداني براي پروردگار جهان و جهانيان همتايي كه در الوهيت و ربوبيت با او شريك باشد نيست يعني او منفرد در ربوبيت است در عبادت و صبر در آن استقامت نما.

بقول بعضی آیای میدانی کسی را غیر از پروردگار آسمانها و زمین (اله) و (الله) نامیده شده باشد و اینکه از غیرت الوهیت و صمدیت او است که اینکه اسامی را از تصرف مشرکین نگاه داشته که چنین نامی بتهای خود نگذارند.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا، أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا يَكْفُرُ الْكُفْرَانُ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزَلْتُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَذَرَوْهُ لَنْ يَذُوقُوا الْعَذَابَ وَمِنْ آيَاتِهِ لَمَّا نَسُوا مَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ أَنْ يَقْرَأُوا الصَّلَاةَ فَغَلَبَهُمْ فَغَرَبُوا بِرِئَاسِ اللَّهِ فَنَنْصِتُ لَهُ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۷۲-۱۷۳)

اكرم صلى الله عليه و آله و سلم امر معاد و زنده شدن در قیامت پس از خاک گردیدن و منتفی گردیدن بدن بود و چون آنان انسان را عبارت از همین بدن محسوس تصور مینمودند و غافل بودند از روح و حقیقت انسانی اینکه بود که زنده شدن در سرای دیگر بسیار در نظر آنها بعید مینمود و تصور امکان آن را نمیکردند تا آنکه تصدیق و اعتراف بوقوع آن نمایند، و شاید مقصود از (الف و لام) در (الانسان) جنس باشد زیرا اینکه حرف در میان کفار دائر بود، و میشود عهد باشد که مقصود شخص معین یا اشخاصی چنین گفته باشند و آیه در مقام رد آنها برآمده.

اینکه است که برای رفع استبعاد آنها تذکر میدهد که بایستی انسان عقل خود را بکار اندازد و از معلوم مجهول را بدست آورد و بیاد آورد که قبلا هیچ نبوده و ما وی را از نیستی بهستی آورده ایم.

صفحه : ۱۳۷

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهِنَّ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضَنَّهِنَّ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا فِي مَا كُنَّ كَانِتَاتٍ لَئِيْلًا مُرْسِيًّا لَمَّا كُنَّ فِيهَا يَدْعُونَ نَارَ السَّمَاءِ فَتُلَاقِيهِمْ فَيَنْشَقُّونَهَا وَهِيَ كَالْحَبِّ ذَرَّةً وَكَانُوا بِهَا كَالْحَمَةِ (سوره اعراف، آیه ۱۷۲-۱۷۳)

متعال بیکی از اسماء الحسنی که آن (رب) است و اشاره بان نامی است که مبدء ایجاد کائنات است قسم یاد میکند. و نسبت دادن (رب) را برسولش نظر بشأن آن بزرگوار است، و جمله (لنحشرنهم) را مؤکد گردانیده به لام تأکید و نون ثقیله و واو (و الشیاطین) میشود عطف باشد بضمیر منصوب متصل و یا بمعنی (مع) است.

خلاصه خطاب مینماید که ای رسول اکرم قسم پیروردگار تو که منکرین معاد را البته محشور میگردانیم با شیاطین آنهایی که آنان را گمراه گردانیدند و در دنیا دوست و رفیق آنها بودند، و بروایتی هر کافری را با شیطانش در یک بند بسته میگردانند و همه را گرداگرد جهنم میآورند در حالی که بزانو درآمدگانند قوله تعالی در سوره (جاثیه) آیه ۲۷ وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً.

آری عالم قیامت عالمی است که هر چیزی بحقیقت و باطن خود ظاهر میگردد و آن حدیث مشهور که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده در قیامت هر کس با آنچه در دنیا دوست میداشته محشور خواهد گردید، و جهش معلوم است زیرا هر کسی دوستدار کسی میگردد که در روحیه او با وی سنخیت و ارتباط معنوی داشته باشد، و محبت مثل رشته ای ماند که

محب و محبوبش را بهم پیوند نماید، اینکه است که کفار چون مطیع و دوست شیاطین جنی و انسی گردیدند البته بایستی در قیامت با هم محشور گردند و مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ.

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَيْهَمُّهُمُ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا، ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِبِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلًا آیه خبر میدهد که در قیامت گروه گروه را از هم جدا میکنیم پس هر یک کدام از گروه‌های کافری و ملحدین که سرکشی و نافرمانی آنها از حکم پروردگار شدیدتر است از باقی جدا میکنیم و هر کسی را در خور عملش پاداش خواهیم داد

صفحه : ۱۳۸

و ما داناتریم به آنهایی که اولی و سزاوارترند بورودشان در جهنم.

وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا الْخ مرجع ضمیر (واردها) جهنم است در معنی ورود بین مفسرین دو قول است و برای وضوح مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه میکنیم:

اول- مقصود از (ورود) وصول و مشرف گردیدن بر آن است نه دخول در آن.

(و ابن مسعود و حسن و قتاده و ابو مسلم همین قول را اختیار نموده‌اند) و دلیل بر آن قوله تعالی و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ^(۱) و نیز قوله تعالی فَأَرْسِلُوا وَاِردَهُمُ فَاَدْلَىٰ دَلْوَهُ^(۲) و نیز می‌گویی بفلان بلد وارد شدم یعنی مشرف بر آن شدم خواه داخل شده باشی یا نشده باشی و حجاج گفته دلیل قطعی بر اینکه رأی قوله تعالی است إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا پس آیه دلالت دارد بر اینکه اهل حسنی داخل آتش نمیشوند، و معنی آیه اینست که همه برای حساب در اطراف جهنم حاضر میگردند و دلیل آن قوله تعالی است ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّ لَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا و داخل جهنم میگردد هر کس که اهل آن باشد.

قول دوم- (ورود) بمعنی دخول است بدلالته قوله تعالی (فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ) و قوله تعالی أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا و ابن عباس و جابر و بیشتر مفسرین همین قول را اختیار نموده‌اند و دلیل بر آن قوله تعالی است ثُمَّ تَنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا و نفرموده (و ندخل الظالمين) و (نذر) و (ترك) نسبت بچیزی گفته میشود که در مکانی حاصل شده باشد.

و بین قائلین بقول دوم اختلاف است، بقول بعضی مقصود مشرکین میباشند قوله تعالی (وَإِن مِّنكُمْ) که مرجع ضمیر (کم) آنها هستند مثل قوله تعالی

(۱) آیه اول راجع بحضرت موسی (ع) است وقتی بمدین رسید و دختران شعیب را ملاقات نمود.

(۲) راجع بحضرت یوسف است وقتی مصریان خواستند او را از چاه بیرون آورند. [...]

صفحه : ۱۳۹

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً که مرجع ضمیر (هم) و (کم) در (کم) مؤمنین هستند نه تمام مخلوق. و بیشتر آنها گفته‌اند که اینکه خطاب بتمام مکلفین است و باقی نمیماند نیکوکاری و نه فاجری مگر اینکه در جهنم وارد میگردد و آتش بر مؤمنین برد و سلامت میگردد و بر کافرین عذاب و مجازات. (پایان)

صفحه : ۱۴۰

اشاره

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيًّا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا (۷۵) وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَ وَلَدًا (۷۷)

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنكُتُبُهُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَ نَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَ يُأْتِينَا فَرْدًا (۸۰) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)

صفحه : ۱۴۱

(ترجمه)

وقتی آیات واضح و روشن ما بر مشرکین خوانده میشود آنهایی که کافر شدند بمؤمنین میگفتند کدام یک از اینکه دو فرقه (مؤمن و کافر) مکانشان بهتر و مجلسشان نیکوتر خواهد بود (۷۳)

و چه بسیار ما پیش از آنها از اهل قرنهای که آنها از حیث زندگانی و آسایش بهتر از اینها بودند هلاک گردانیدیم (۷۴)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسانی که در گمراهی باشند خدای رحمان زندگانی و عمر آنها را دراز میکند تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده شده‌اند یا عذاب دنیا یا ساعت قیامت را و اینکه کافرین بزودی خواهند دانست آن را که مکان او بدتر است و سپاه او ضعیف‌تر است یعنی یاری ندارد (۷۵)

و خداوند هدایت کسانی را که هدایت یافته‌اند زیاد میکند و اعمال صالح شایسته بهتر است نزد پروردگار تو هم از حیث ثواب و هم از حیث حسن پاداش اخروی (۷۶)

ای رسول آیا دیدی آن کسی که بآیات ما کافر شد گفت البته بمن داده شود مال و اولاد (۷۷)

چنین کسی آیا از غیب مطلع بود یا از نزد خدا عهده گرفته بود (۷۸)

اینچنین است بزودی ثبت میکنیم آنچه میگوید و بر عذاب او میافزایم (۷۹)

و آنچه میگوید (از مال و اولاد) ما وارث او میباشیم و میآید ما را در حالی که تنها است (۸۰)

و (مشرکین) از غیر خدا، خدایانی را گرفتند تا اینکه برای آنها عزت باشند (۸۱)

نه چنین است بزودی بعبادت بتهایشان کافر میشوند و بر معبودان خود دشمن میگردند یا آلهه ایشان دشمن آنها گردند.

صفحه : ۱۴۲

توضیح آیات

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا آیه در مقام شرح حال کفار و گفتار آنها است که چون آنها منکر وحدانیت خدا و رسالت پیمبران بودند و تصدیق بدادگاه قضاء و روز موعود قیامت نداشتند و عالم

آخرت را مقایسه بعالم دنیا مینمودند و گمان میکردند که هر کس در دنیا متنعم تر و مال و ثروت و ریاست و شهرت و باقی عناوین دنیوی وی زیادت است مقام و رتبه او نزد خدا نیز بالاتر است اینکه بود که وقتی آیات ظاهر واضح قرآن بر آنها خوانده میشد متمولین از صنایع قریش و رؤساء آنها بفقراء مؤمنین طعنه میزدند و میگفتند شما یک دسته از فقراء و مستمندی باسلام گرویده‌اید و بضیق معیشت زندگانی میکنید و بآنها چنین وانمود میکردند که ما نزد خدا شرافتمند میباشیم و مقام عالی داریم که چنین نعمتهایی در دسترس ما گذاشته و همین نعمتهای دنیوی را دلیل مینداشتند بر اینکه نزد خدا از مؤمنین شریف تر و ارجمندترند اینکه بود که میگفتند کدام یک از ما و شما از حیث مقام بهتر و از حیث رتبه نیکوتریم.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيَاءً (کم) مفعول (اهلکنا) است و (من قرن) بیان آنست (و احسن) صفت (کم) است. و آیه پاسخ گفتار کفار است که بمال و جاه خود می‌نازیدند اینکه است که آنها را متنبه میگرداند بگروه‌هایی از کفار پیشینیان در صورتی که بسیاری از آنها مثل اصحاب عاد و ثمود که چه مردمان قوی هیكلی بودند و فرعون و فرعونیان با آن سلطنت و ریاست و قارون با آن مال و ثروتی که در دست وی بود در اثر کفر و ضدیت با سفراء الهی همه را هلاک گردانیدیم و عناوین دنیوی جلو عذاب آنان را نگرفت.

صفحه : ۱۴۳

خلاصه حال گذشتگان را بآنها یادآوری مینماید که کسی بمال و جاه و رفعت خود مغرور نگردد و گمان کند که متاع دنیوی برای وی پایدار خواهد بود.

بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کان را بشبی برند و اینکه را به تبی

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ الْخِطَابِ بِرَسُولِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ است که باین کافرین بگو کسی که در گمراهی قدم نهاد (فلیمدد) لیمدد، صیغه امر غائب و بمعنی مضارع است یعنی خدا مهلت بوی میدهد و عمر او را زیاد میکند و چون از حق تعالی منصرف گردید آن وقت بوی مینمایاند آنچه را وعده داده از عذاب دنیا و آخرت، وقتی عذاب را معاینه دیدند آن وقت کافرین و مشرکین آنهایی که بمؤمنین طعنه میزدند و خود را ارجمند میدانستند و آنها را ضعیف و حقیر می‌پنداشتند بزودی خواهند دانست که از اینکه دو طائفه از کافر و مؤمن کدام یک مکان و مرتبه آنان شریف تر و سپاه و یاورانشان زیادتر و کدام یک مکان و جایگاهشان پست تر و بی‌مقدارتر و یاورانشان کمترند بر عکس دنیا قوله تعالی در باره کفار است وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ اصلاً کفار در قیامت یآوری ندارند که آنان را از عذاب برهانند.

وَ يَزِيدُ اللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا شاید مقصود از اعمال صالح آن اعمالی باشد که صلاحیت بقاء دارد و ظاهراً آن عمل خیری است که از روی ایمان کامل و خلوص نیت انجام گرفته و از چیزهایی باشد که اثر او در عالم باقی بماند و چنین عملی نزد خدا باقی و ثواب جزیل و پاداش شایان برای عامل آن مهیا گردیده. و (مردا) اسم مکان است و مقصود بهشت است که جایگاه آنان خوب جایگاهی است.

و اینکه آیه در مقابل آیه بالا است که در مقام چگونگی حال گمراهان بود تذکر داد که آنان را در گمراهی و ضلالتشان میکشاند. اینجا در بیان حال مؤمنین و هدایت شدگان برآمده که همان طوری که کافرین را در گمراهی

صفحه : ۱۴۴

باسفل سافلین میکشاند تا عاقبت کارشان را ببینند، هدایت شدگان را در طریق هدایت باعلا علیین میکشاند تا اینکه آنها را بمقام

قرب برساند و بآن مقام قدسی که برای آنها مهیا نموده نائل گردند.

اینکه آیه ارشاد باین است که کسی که در طریق هدایت قدم زند و مقصود و همش شناسایی حق تعالی و تحصیل رضای او باشد البته بهدایت الهی هدایت می‌گردد و بجوار قرب او نائل خواهد گردید و خداوند آنها را هدایت میکند و بمقصودشان می‌رساند. و اینکه آیه راجع بشق دوم از مقول قول کافرین است که بمؤمنین میگفتند *أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَاماً الْخِ* و بآنان تذکر میدهد که عاقبت شما عذاب و سخط الهی است و عاقبت مؤمنین نیکوکار رحمت و ثواب جزیل است.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا، أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (افرأیت) بمعنی (اخبر) تفسیر شده، آیا ندیدی آن را که بآیات ما نگرید زیرا که رؤیت قوی‌ترین سند اخبار است اینکه است که بمعنی خبر دادن استعمال شده. (منهج) و بعبارت دیگر چون رؤیت چیزی راهی است بسوی عمل نمودن بوی، و نیز خبر دادن از شیئی مرئی صحیح است اینکه است که (أرأیت) در معنی (اخبر) یعنی خبر دادن استعمال شده، و فاء (أفرأیت) برای تعقیب آمده، پس گویا آیه چنین میگوید خبر بده بدستان آن کافری که بنام عاص بن وائل بود و خباب ابن ارت از وی طلبی داشت و از او مطالبه نمود عاص بن وائل گفت (لا والله) قسم بخدا طلبت را نمیدهم تا وقتی که بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر گردی، خباب بن ارت گفت (لا والله) قسم بخدا هیچ وقت نه حیّا و نه میتا و نه وقتی که مبعوث میگردم بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر نخواهم گردید، عاص بن وائل گفت پس من هم محققاً مبعوث خواهم گردید و آن وقت برای من مال و اولاد هست آن وقت دین تو را رد میکنم

صفحه : ۱۴۵

(اطلع الغیب) اعتراض بوی است یعنی آیا تو بجایی رسیده‌ای که بر غیب مطلع گردیده‌ای تا اینکه میدانی که در قیامت بتو مال و اولاد عطاء می‌گردد یا اینکه تو با خدا عهد بسته‌ای زیرا اینکه ادعا میکنی رسیدن بآن نمیشود مگر بیک از اینکه دو راه. (شیخ طبرسی) *كَلِمَا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَنَمِيْدُ لَهُ مِنَ الْعِذَابِ مِيدًا* (کلاً) کلمه ردع است یعنی چنین نیست که آن کافر گفته و گمان میکند برای او مال و اولادی باقی میماند بزودی گفتار ناروای او را مینویسیم و ثبت میگردانیم، و صاحب منهج الصادقین گفته اینکه آیه منافی نیست با آنجا که فرموده *مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ* که بر عدم تأخیر دلالت دارد زیرا که در اینجا مقصود اینست که بزودی گفتار او را ظاهر سازیم و عذاب وی را دراز گردانیم.

وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا و نیز ما از کافر که از روی استهزاء چنین گفت مال و آنچه را در دست وی است از او میگیریم و در روز موعود او را میآوریم تنها که او را نه مالی و نه اولادی و نه عشیره و یاوری خواهد بود.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا، كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا کفار و مشرکین بغیر خدا معبودانی برای خود انتخاب نمودند بگمان اینکه آنان سبب عزت آنها کردند و نزد حق تعالی ارجمند شوند و مقام علی احراز نمایند (کلاً) نه چنین است که آنان گمان کردند بلکه آلهه آنان، آنان را تکذیب میکنند و از آنها بیزارند و بر ضد دوستی آنها با آنان دشمنی میکنند یعنی دشمن عبادت کنندگانشان میگردند زیرا تمام موجودات قشون حق تعالی و دوست دوستان و دشمن دشمنان او میباشند، قوله تعالی حکایه از آنها فرموده *تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ* و نیز قوله تعالی *إِذ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا*.

صفحه : ۱۴۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۳ تا ۹۸]

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَرَدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكزًا (۹۸)

صفحه : ۱۴۷

(توجه)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافرین فرستادیم تا آنان را بسوی معاصی تکان میدهند تکان سخت (۸۳)

و تو در عذاب آنها عجله نکن ما آجال ایام آنها را می‌شماریم شمردنی (۸۴)

یاد کن آن روزی را که پرهیزکاران محشور میگردند بسوی بهشت پروردگار رحمن در حالی که سواره‌اند (۸۵)

و گنهکاران را میکشیم بسوی جهنم در حالی که تشنه‌گان یا پیادگان باشند (۸۶)

در آن وقت کسی مالک شفاعت نمیباشد مگر کسی که نزد پروردگار عهدی گرفته باشد (۸۷)

کافرین گفتند خدای رحمن اولاد گرفته (۸۸)

حقیقه آنان با سخن زشت (بی‌معنی) آمدند (۸۹)

از اینکه سخن نزدیک است آسمانها شکافته گردد و زمین بشکافد و کوه‌ها پراکنده گردد (۹۰)

از اینکه اسناد فرزند بخدا داده‌اند (۹۱)

و سزاوار نیست برای خدا اولاد بگیرد (۹۲)

نیست آنچه در آسمانها و زمین است مگر اینکه آینده‌اند بسوی رحمن در حالی که بنده‌اند (۹۳)

همانا او همه را دانسته و بشماره تمام موجودات آگاهست (۹۴)

و روز قیامت تمام افراد بشر می‌آیند در حالی که فرد و تنها میباشند (۹۵)

و بحقیقت آنان که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند بزودی خدای رحمن برای آنها دوستی قرار میدهد (۹۶)

حقیقه ما قرآن را بزبان تو آسان گردانیدیم تا اینکه پرهیزکاران را مژده دهی و معاندین لجوج را بترسانی (۹۷)

و چه بسیار از قرنهای پیش از اینها جماعتی را هلاک گردانیدیم آیا تو احدی از آنها را می‌بینی یا صدایی از آنها میشنوی (۹۸)

صفحه : ۱۴۸

توضیح آیات

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا (الازَّ و الهَزَّ) هر دو بمعنی حرکت شدید استعمال شده، و رؤیت شامل دیدن هم میشود.

همزه (أَلَمْ تَرَ) استفهام و در مقام تعجب آمده، خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا تو ندیدی یعنی البته میدانی که ما شیاطین را بر کافرین گماشته‌ایم که مهیج و محرک آنان باشند و بوسوسه و تسویلات دنیا را در نظرشان زینت میدهند و بجدیت و شدت آنها را می‌جانبانند و بسوی فساد و معاصی میکشاند.

گمان نشود که از اینکه آیه جبر لازم می‌آید زیرا بدلالت آیه شیاطین آنها را بمعاصی میکشاند و کشیده شدن با اختیار خودشان نیست و جبر با اختیار منافات دارد.

پاسخ گوئیم چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند در خود آیه اشعار دارد که تسلط شیاطین بر کافرین برای کفر آنها است زیرا از کلمه (علی الکافرین) که بمعنی علو و استیلاء است اینکه معنی ظاهر میگردد و معلوم مینماید که چون آنان با اختیار تابع شیاطین گردیده‌اند و کفر را بر ایمان برگزیده‌اند البته شیاطین دوستان و متبوعان خود را بآنچه خواهان آند از شر و فساد و طغیان میکشاند و راهرا برای آنان باز مینمایند و خود آنها سبب شدند که شیاطین مسلط بر آنان گردند و جبری در کار نیست.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا شاید آیه اشاره باین باشد که ما راه را برای کافرین باز میکنیم و آنان را بخودشان و متبوعانشان از شیاطین وا میگذاریم که آنچه در سیریه خودشان مخفی داشته‌اند در مرتبه ظهور و بروز برسانند و تو در هلاکت آنها عجله مکن زیرا که بین تو و هلاکت آنها چیزی نیست مگر یک مدت کوتاهی (عدا) بمعنی احصاء

صفحه : ۱۴۹

و شماره معدود است، و شاید مقصود اینکه باشد که نفسهای آنها معدود است و شمرده شده است تا مدت معلوم.

از ابن عباس نقل شده که وقتی اینکه آیه را قرائت مینمود گریه میکرد و میگفت آخر عدد خروج نفس تو است، آخر عدد فراق اهل تو است، آخر عدد دخول قبر تو است، و ابن سماک روزی نزد مأمون اینکه آیه را خواند و گفت وقتی نفسها بعدد باشد نه بمدد (فما اسرع ما تنفد). (طبرسی) یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً، وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا آیه در مقام شرافت مؤمن با تقوی و خذلان گنهکاران اشاره بدو حالت هر یک از حالات آن دو دسته متقیان و مجرمان مینماید، نسبت بمؤمن با تقوی و شرافت او دو فضیلت تذکر میدهد:

اول- حشر متقی بسوی رحمن است یعنی در قیامت مبعوث میگردد در حالی که مشمول رحمت رحمانی حق تعالی و زیر سایه لطف او است.

دوم- (وفدا) مصدر (وفد) است و (وافد) شخص سواره را گویند و اینکه نیز اشاره بشرافت و عزت و مقام بلند وی خواهد بود که اینکه شرافتمندان در حالی بسوی رحمان وارد میشوند که سواره باشند.

از امام قشری نقل میکنند که گفته بعضی بر مرکوب عبادات و طاعات سوار باشند و برخی بر مراکب هم علیا که مقصد آنها قرب جوار حق تعالی است، جماعت اول بهشت جویانند آنها را بهشت جنان برند و طایفه دوم خدا طلبانند آنان را بقرب رحمان خوانند، بسیار فرق است بین طالب جنان و طالب رحمان. (منهج الصادقین) و نیز در باره گنهکاران دو ردیلت را تذکر میدهد: اول- گنهکاران کشیده میشوند بسوی جهنم مانند جانی خطاکار که او را بدادگاه مجازات میکشاند.

دوم- او را بجبر بسوی جهنم میکشند در حالی که تشنه‌گاند مثل شتر تشنه‌ای را که بسوی آب میکشند.

صفحه : ۱۵۰

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا در قیامت کسی مالک شفاعت نیست و قدرت بر شفاعت ندارد نه شفاعت کسی را میکند نه کسی تواند او را شفاعت کند آن وقتی که مؤمنین بعضی بعض دیگر را شفاعت میکنند.

در مجمع البیان گفته مالک گردیدن شفاعت دو قسم است یکی آنکه کسی شفاعت کسی دیگر را کند و دیگر آنکه از غیر طلب شفاعت بکند و خدای سبحان بیان مینماید که جماعت کفار چنینند که شفاعت غیر در باره آنها نافذ نیست یعنی فائده‌بخش نخواهد بود، و نیز شفاعت آنها نسبت بغیر نتیجه ندارد، پس از آن استثناء نموده **إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا** یعنی مالک شفاعت نیستند مگر آن جماعتی که با خدای رحمن قبلاً عهدی بسته باشند، و بقولی شفاعت نمیکند مگر برای آن جماعتی که چنین باشند، و عهد ایمان و اقرار است بوحدانیت خدا و تصدیق انبیاء او، و بقول ابن عباس آن شهادت، ان لا اله الا الله و تبری جستن از غیر بسوی خدا و بحول و قوه او و اینکه امیدوار نباشد مگر بخدا.

و بقولی معنی آیه اینکه است که شفاعت نمیکند مگر کسی که خدای رحمان بطور اطلاق بوی وعده شفاعت داده باشد مثل انبیاء و شهداء و علماء و مؤمنین بنا بر آنچه در اخبار وارد شده. (پایان) از جمع بین آیات مثل قوله تعالی در سوره زخرف آیه ۸۶ و **لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى** سوره انبیاء آیه ۲۹، با اینکه آیه بالا میتوان چنین استفاده نمود که کسی تواند شفاعت کند که نزد خدا برای شفاعت پیمان خصوصی گرفته باشد که چنین کسی که بطور اطلاق وعده شفاعت باو داده شده باشد تواند هر کسی را که صلاحیت شفاعت دارد شفاعت نماید و غیر از آن هر کسرا که خداوند باو اذن شفاعت بدهد شفاعت میکند.

خلاصه ظاهراً آیه در مقام ردّ عقیده سخیف مشرکین است که گمان میکردند

صفحه : ۱۵۱

آله و بتها شفیع آنهایند و تذکر میدهد که کسی مالک شفاعت نیست مگر کسی که با خدا عهد و پیمانی داشته باشد و عهد ایمان بخدا و تصدیق نبوت و معاد و باقی اصول دیانت است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا مشرکین گفتند خداوند اولاد گرفته (اد) بکسر همزه چیز منکر فضحیم مقدار را گویند. **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا** اینها بگفتار رکیکشان نزدیک است یعنی جای دارد که آسمانها شکافته و زمین منشق و پراکنده گردد و کوهها سقوط نموده و خراب گردد.

وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا، **إِنْ كُنَّ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا** (الی قوله تعالی) فرداً اشاره به اینکه چگونه سزاوار است کسی نسبت اولاد و تولید مثل بخدای رحمن بدهد در صورتی که آنچه در آسمانها از ملائکه و غیر آن از موجودات دیگری که جز خدا عدد و شماره آنها را نمیدانند و نیز آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و جن و انس که آن نیز علمش نزد خدا است و لا- يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ دانسته یا ندانسته همه آنها مطیع و مسخر امر تکوینی و تشریحی حق تعالی میباشند و در قیامت میآیند در حالی که همه بنده و مطیعند و برای خود ادعاء نمیکند آنچه را که مشرکین نسبت بآنها از الوهیت میدهند و تمام موجودات در علم تفصیلی حق تعالی احصاء و شمرده شده بطوری که چیزی نیست مگر اینکه علم ایزد متعال بآن احاطه نموده و تمام آنها در روز رستاخیز نزد پروردگار می آیند در حالی که فرد و تنها میباشند، **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** از مفسرین در تفسیر اینکه آیه پنج قول نقل شده:

صفحه : ۱۵۲

بقول ابن عباس آیه در باره علی بن ابی طالب (ع) وارد شده زیرا که هر مؤمنی دل او مملو است از محبت آن بزرگوار و در تفسیر

ابی حمزه ثمالی حدیثی از ابو جعفر علیه السلام نقل میکند که

(قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام: قل اللهم اجعل لى عندك عهدا و اجعل لى فى قلوب المؤمنين ودا فقال لهما على- (ع) فنزلت هذه الاية)

یعنی ابو حمزه در تفسیر خود گفته امام محمّد باقر (ع) بمن فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای علی بگو خدایا قرار بده نزد خودت برای من عهدی و در دلها و قلوب مؤمنین دوستی، آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام اینکه دعاء را نموده (اللهم اجعل الخ) و خداوند اینکه آیه را فرستاد و مثل اینکه روایت از جابر بن عبد الله نیز روایت شده.

دوم- آیه عام است و شامل میگردد هر کس را که متصف باین دو صفت ایمان و عمل صالح باشد که محبت آنها در قلوب مؤمنین جا دارد (قال هرم بن حبان ما اقبل عبد بقلبه الا اقبل الله بقلوب المؤمنين اليه حتى يرزقه مودتهم و رحمتهم و محبتهم).

سوم- خداوند محبت آنها را در قلوب دشمنان و مخالفین آنها قرار میدهد تا اینکه در دین آنها وارد گردند و بسبب آنها دین آنها عزیز و قوی شود.

چهارم- بعضی از مؤمنین را دوست بعض دیگر قرار میدهد تا اینکه در دین بهم کمک نمایند.

پنجم- بزودی قرار میدهند مؤمنین را در قیامت دوست یکدیگر بطوری که هر یک دیگری را مثل دوستی پدر باولادش دوست میدارد و اینکه بزرگتر سرور اهل بهشت است و تمام تر نعمت است برای اهل آن. (جبائی) و قول اول را تأیید مینماید روایت صحیحی که از امیر المؤمنین (ع) رسیده که فرموده اگر خیشوم مؤمن را بشمشیرم بزنم بر اینکه مرا دشمن دارد با من دشمنی نمیکند و نیز اگر دنیا را هم بمنافق بدهم بر اینکه مرا دوست دارد مرا دوست نمیدارد زیرا بحکم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (دشمن نمیدارد تو را

صفحه : ۱۵۳

مؤمن و دوست نمیدارد تو را منافق و خداوند اینکه طور تقدیر فرمود.

(مجمع البيان باختصار) میتوان گفت که آیه عام است و دلیلی بر تخصیص در کلام نیست اگر چه شأن نزولش در مورد علی (ع) باشد آری مصداق کاملش آن وجود بزرگوار است زیرا که مؤمن حقیقی کسی است که دوست اولیاء خدا و دشمن دشمنان آنها باشد و پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمیز بین مؤمنین و منافقین و معیار ایمان و نفاق در دوستی علی علیه السلام و دشمنی او نمایان گردید.

فَإِنَّمَا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لِيُتَشَرَّ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تَنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا سوره را خاتمه داده به اینکه قرآن را بزبان تو که عرب میباشی عربی فصیح وارد نمودیم برای اینکه برای تو آسان باشد که بمتقین بشارت و مژده بدهی بآنچه از کرامتها و نعمتهای بسیار بآنها عطاء میشود و بترسانی و تهدید نمایی جماعتی را که در خصومت و دشمنی سخت میباشند.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا شاید برای تسلی دل رسولش باشد که باو تذکر میدهد که چه بسیار از جماعت پیشینیان را که در اثر مخالفت و تکذیب انبیاء آنان را بعد از هلاک گردانیدیم آیا تو یکی از آنها را محسوس می نمایی یا صوت و صدایی از آنها میشنوی اشاره به اینکه همه مردند و هلاک گردیدند و نه از آنها اثری باقی مانده و نه صوت و صدایی از آنان شنیده میشود.

کو اثر از سروران تاج بخش کو نشان از خسروان تاجدار

سوخت دیهیم شهان کامجوی خاک شد تخت ملوک کامکار

صفحه : ۱۵۴

سوره طه

اشاره

مکیه و هی خمس و ثلاثون آیه

[سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه (۱) ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)
الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ
وَآخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹)
إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي
أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)
إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

صفحه : ۱۵۵

سوره طه، خلاقی نیست که اینکه سوره در مکه فرود آمده و بقول قتاده و مجاهد یکصد و سی و پنج آیه است و برای کوفیان صد و سی و پنج آیه و برای بصریان صد و سی و دو آیه است و برای شامیان یکصد و چهل آیه و برای حجازیها صد و سی چهار آیه. و هزار سیصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ما قرآن را بر تو نازل نگردانیدیم که بر تو رنج و مشقت باشد (۲)

و قرآن نیست مگر تذکر و اندرزی برای کسی که بترسد (۳)

فرو فرستاده ایست از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند پایه را آفریده (۴)

بخشنده ایست که امر او بر عرش مستولی است (۵)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است و آنچه زیر طبقه آخر است (تماما) ملک او و در تصرف او

است (۶)

اگر سخن را آشکار کنی همانا او میداند مخفی و مخفی تر از مخفی را (۷)

خدایی است که الهی نیست مگر او نامهای نیکو مخصوص باو است (۸)

(ای رسول) آیا برای تو داستان موسی آمده تا بدانی (۹)

(یاد کن) وقتی را که موسی آتشی دید باهل بیت خود گفت اندکی مکث کنید زیرا که من بچشم آتشی دیدم شاید من پاره‌ای از

آن برای شما بیاورم یا بر سر آتش راه‌نمایی بیابم (۱۰)

وقتی موسی نزد آتش آمد ندا شد ای موسی (۱۱)

همانا من پروردگار توام نعلین خود را بکن و دور کن زیرا که تو در وادی مقدس قدم نهاده‌ای (۱۲)

و من تو را برسالت خود برگزیده‌ام گوش فرا ده بآنچه وحی گردیده میشوی (۱۳)

همانا منم خدایی که اله و خالقی جز من نیست مرا عبادت نما و برای یاد من نماز را بیای دار (۱۴)

محققاً ساعت قیامت آینده است می‌خواهم وقت آن را مخفی دارم تا اینکه هر نفسی جزاء داده شود بآنچه سعی و کوشش نموده

(۱۵)

کسانی که ایمان بآخرت ندارند و پیرو خواهش‌های نفسانی خود میباشند البته تو را از نماز باز ندارند اگر چنین کردی هلاک

خواهی گردید (۱۶).

صفحه : ۱۵۶

توضیح آیات

اشاره

طه، ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

(سخنان مفسرین در معنی (طه))

۱- قسم است بنامی از نامهای خدا که بآن قسم یاد نموده (ابن عباس) ۲- خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی ای مرد.

(مجاهد و حسن بصری و عطاء و ضحاک) ۳- معنی (طه) (طاً الارض بقدمیک) یعنی در نماز دو پای خود را بزمین گذار. (مقاتل)

۴- (طه) خداوند قسم یاد نموده بطول و هدایتش و جواب قسم ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. (محمّد بن کعب قرطی) ابو الفتوح

رازی از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت میکند که (طه) طهارت اهل رسول است و اینکه آیه را خواند انما يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و غیر اینها از توجیهاتی که از مفسرین نقل شده و بهتر اینکه است که گفته شود

که (طه) دو حرف است از حروف مقطعه که بسیاری از سوره‌ها بحروف افتتاح گردیده مثل (الم) (المص) و غیر اینها که از

متشابهات قرآن بشمار می‌رود و علم آن پیش خدا است زیرا که رمز است بین او و رسولش اینکه است که سکوت در آن اولی است.

در مجمع البیان در بیان (آیه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی چنین گفته روایت شده که نبی-خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در نماز یک پای خود را بلند مینمود برای اینکه تعیش زیاد شود اینکه بود که اینکه آیه (طه) تا آخر آیه نازل گردید. در تفسیر قمی از ابی بصیر و او از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت میکند که گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز روی انگشتهای پا می‌ایستاد تا اینکه پاهای مبارکش ورم نمود خداوند اینکه آیه را فرستاد (طه) بلغت طی.

صفحه : ۱۵۷

تا آخر مأمور گردید هر دو پای خود را بزمین گذارد.

در بیان معنی (لتشقی) راغب چنین گفته شقاوت از حیث اضافه مثل سعادت است و همین طوری که سعادت در اصل دو قسم است سعادت اخرویه و سعادت دنیویه و سعادت دنیویه سه قسم است: سعادت نفسیه و بدنییه، و خارجییه، و چنین است شقاوت (که آن نیز سه قسم است) تا آنجا که گفته گاهی شقاوت را بجای تعب می‌آورند مثل اینکه گویند (شقیه فی کذا) یعنی در فلان امر بتعب و زحمت افتادم و هر شقاوتی تعب است و چنین نیست که هر تعب شقاوت باشد پس تعب اعم است از شقاوت. (پایان) و شاید مقصود از آیه معنی اعم باشد که ای رسول گرامی ما قرآن را بر تو نفرستادیم که خود را بتعب و زحمت اندازی فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و بر تو است ارشاد و بر آنها است قبول و شاهد بر اینکه توجیه آیات بعد است.

إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى (الّا) استثناء منقطع است، و (تذکره) مصدر ذکر است و ذکر بیاد آمدن بعد از فراموشی است و لام (لتشقی) لام علت است و چون در فطرت اولیه انسان حقایق اولیه و معارف الهیه نهفته شده و اقبال بدنیا و اشتغال بمزخرفات و هواهای نفسانی او را از فطرت اولیه اش منصرف میگرداند اینکه است که محتاج برادع و تذکری است که آنچه در باطنش نهفته در مرتبه ظهور و بروز بیاورد، و تذکر کسی را نفع می‌بخشد که حالت خشوع و قبول در وی باشد.

تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى فرق است بین تنزیل و نزول، تنزیل فرود آمدن تدریجی است و نزول اعم است، و در قرآن مجید هر دو قسمش آمده، مثل قوله تعالی در وصف قرآن (وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) و مثل (إِنَّا نَحْنُ مُنَزِّلُوهُ الذُّكْرُ) و نظیر اینکه آیات بسیار است خلاصه آیه رسولش را مخاطب میگرداند که ما قرآن را فرود نیاوردیم که بر تو تعب و زحمت ایجاب نماید و بمشقت افتی بلکه تذکری است از جانب

صفحه : ۱۵۸

کسی که زمین و آسمانهای بلند مرتبه را آفریده.

الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى استیناف از تذکر است و آیه آن کسی که قرآن را نازل گردانیده بچند صفت معرفی نموده:

اول- استوی بر عرش، شاید مقصود از استوی احاطه بر عالم ملک و ملکوت باشد یعنی رحمت رحمانی حق تعالی بر عرش وجود ممکنات احاطه نموده و همه مشمول فیض منبسط و رحمت واسع الهی میباشند.

دوم- مالکیت:

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى گویند (تحت الثری) آن خاک رطبی است که زیر زمین است، کسی که قرآن را نازل نموده بهمه موجودات ارضی و سمائی احاطه دارد و همه تحت اراده و مملوکیت و قیومیت و استیلاء او میباشند و تدبیر او منبسط بر تمام اشیاء است سوم- وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى قرآن از طرف کسی فرود آمده که علم ازلی او تمام موجودات احاطه نموده چیزی در عالم وجود یافت نمیگردد از افعال و اقوال و آنچه ظاهر و آنچه مخفی مینماید که از حیثه علم او خارج باشد.

چهارم- الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى نزول قرآن از طرف کسی است که منفرد بالوہیت و وحدت و جامع تمام صفات جلال و جمال و میرا و منزّه از تمام اوصاف و نقائص امکانی است و چون (الله) علم است برای ذات متعال و در معنی آن گفته‌اند آن ذاتی است که جامع تمام صفات کمال میباشد اینک است که اینک آیه اخیر جامع و حاوی آن اوصاف بالا میباشد از استوی و مالکیت و احاطه علمی که در اینک آیات ذات متعالی خود را معرفی نموده.

صفحه : ۱۵۹

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا بَصُورًا (هل) استفهام است و در معنی تفریع و تنبیه بر کلام بالا است و خطاب بر رسول خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا بر حکایت موسی مطلع شدی موقعی که آتش را دید. بروایت وهب موسی (ع) پس از آنکه با دختر شعیب ازدواج نمود و مدتی گذشت از شعیب دستور گرفت که برود و مادرش را ببیند شعیب دستور داد با زنش حرکت نمود و او حامله بود و در حال حرکت از راه عدول کرده و در بیراهه میرفت شبی تاریک و سرد از شبهای زمستان باران و رعد و برق میزد شب جمعه‌ای بود ناگاه زنش را درد زائیدن گرفت موسی سنگ و آهن برداشت هر قدر سنگ بر آهن زد آتش بیرون نیامد بغضب آمد و سنگ و آهن را انداخت سنگ و آهن بصدا آمدند که ما گماشتگان تو نیستیم ما بجز بفرمان الهی کاری نخواهیم نمود امشب هر آتشی که در عالم است خاموش باشد، موسی علیه السلام متحیر ماند نگاه کرد از دست چپ راه آتش دید.

فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنست نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (آنست) مأخوذ از ایناس و بمعنی دیدن است، باهل خود گفت همین جا بمانید من آتشی دیدم شاید پاره‌ای از آن برای شما آورم یا بیابم بر سر آتش راهنمایی را یا علامتی برای راه. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى چون موسی علیه السلام بر اثر آتش روان گردید درختی دید از پای سرش سبز و از او آتشی افروخته چون تسیح فرشتگان شنید و نوری عظیم دید ترسید و بتعجب فرو رفت خدای تعالی باو اطمینان و سکینه عطاء نمود آن گاه از آن درخت نداء آمد إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ- إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ای موسی من پروردگار توام نعلین از پای خود بیرون آر که تو در وادی

صفحه : ۱۶۰

مقدسی میباشی (طوی) اسم وادی است.

سخنان مفسرین در توجیه فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ-۱- نعلین موسی (ع) از پوست حمار مرده بود مأمور گردید که از پای خود بیرون بیاورد. (کعب و عکرمه و امام صادق (ع) ۲- نعلین آن حضرت از پوست گاو تذکیه شده بود و لکن مأمور گردید بیرون آورد برای اینکه دو قدمش تماس بارض مقدس نماید.

(حسن و مجاهد و سعید بن جبیر و ابن جریح) ۳- پای برهنه از علامت تواضع بشمار میرود چنانچه پیشینیان با پای برهنه طواف کعبه مینمودند. (اصم) ۴- موسی (ع) نعلین میپوشید برای اینکه پاهایش بنجاست آلوده نشود و ایمن از گزنده باشد و چون وادی مقدس از هر قذاراتی پاک بود گفته شد نعلین لازم نداری بکن نعلین خود را و در امانی (ابی مسلم- مجمع البیان) ۵- شاید مقصود از نعلین محبت زن و بچه باشد و چون موسی در آن وقت برای اینکه زن و بچه‌اش در بیابان تنها و در سرما و سختی بودند و توجه موسی بآنها بود امر شد که تو در جایی میباشی که بایستی همه چیزها را از دل بیرون کنی و یک دله و یک جهت روی بحق آری و فرمان او را اطاعت نمایی زیرا که تو در محل مقدسی میباشی.

شیخ طبرسی (ره) از وهب چنین نقل میکند که وقتی نداء رسید یا موسی گفت نمیدانم کیست مرا میخواند و گفت من صدای تو را

میشنوم و مکان تو را نمیدانم تو کیستی و کجا میباشی جواب شنید من فوق تو و با تو و پیش روی تو و پشت سر تو میباشم و بتو از نفس تو بتو نزدیکترم اینکه بود که موسی دانست که چنین اوصافی را لایق نیست مگر پروردگار عزّ و جل و یقین پیدا نمود. و نیز موسی دانست که اینکه نداء از جانب خدا است زیرا که معجزه عصا را بدست او ظاهر نمود، چنان که در جای دیگر گفته اِنِّی اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ

صفحه : ۱۶۱

وَ اَنْ اَلْقَرَ عَصَاكَ الْخ، و بقولی چون موسی دید درخت سبز از پائین تا بالای آن را آتش سفید گرفته و ملائکه تسبیح میکنند و نور عظیمی دید که نه سبزی درخت آن آتش را خاموش میکند و نه آتش آن درخت را میسوزاند متحیر ماند و دانست که آن معجزه و امر غیر عادی است و سکینه قلبی پیدا نمود آن وقت بوی خطاب شد (اِنِّی اَنَا رَبُّکَ) و تکرار (انا) بعد از (اِنِّی) برای مؤکد گردانیدن دلالت و زائل گردیدن شبه و تحقیق معرفت او است. (پایان) چگونه ممکن است شخصی مثل موسی کلیم اللّٰه علیه السّلام بدیدن نور و استماع نداء پروردگارش شک عارض او گردد که آیا اینکه نداء شیطانی است یا رحمانی در صورتی که ابرار دل و قلبشان در گرفته بنور توحید است و مفظور در معرفه اللّٰه میباشند و چنان محبت و انس آنها بمقام ربوبی محکم گردیده که بهر چه نظر کنند قبل از آن و بعد از آن و با آن حق را بینند چنانچه نظیر اینکه کلمات از پیشوای موحدین علی علیه السّلام نقل شده، اصلاً اگر پیمبران قبلاً دارای مقام ولایت نباشند یعنی (منبأ فی نفسه) که بنور قلبشان بدون واسطه غیر معرفت بمقام الوهیت پیدا ننموده باشند هرگز لایق مقام رسالت نخواهند گردید.

در اینجا طنطاوی بیانی دارد که برای ایضاح ترجمه مینمائیم:

چنین گفته بقولی موسی (ع) هر قدر بآن درخت نزدیک میشد شجره از وی دور میگردد و هر چه دور میشد شجره باو نزدیک تر میگشت و متحیر ماند و تسبیح ملائکه را شنید و بر وی سکینه و اطمینان حاصل گردید آن وقت صدایی شنید (یا موسی اِنِّی اَنَا رَبُّکَ) آن هنگام شیطان او را وسوسه نمود که شاید اینکه کلام شیطان باشد موسی گفت من کلام پروردگارم را میشناسم زیرا که از تمام جهات و اطراف و بجمیع اجزاء خودم (انا اللّٰه) میشنوم.

و اینکه معنایی بود که بر روح موسی القاء گردید پس از آن قلبش را سیراب نمود تا وقتی که اینکه معنی بر حسّ مشترکش فائض گردید، و حسّ مشترک آن قوه‌ای است که در دماغ و دویعه گذاشته شده و آن محل قبول هر چیزی است از علوم

صفحه : ۱۶۲

که از راه مشاعر و حواس بر آن وارد میشود و از آنجا بعقل مرتبط میگردد و علوم و معارف را عقل درک مینماید، بعکس (مردمان عادی که اول مطالبی از راه حواس ظاهره ادراک میکنند و از آنجا بحسّ مشترک داخل میگردد پس از آن بعقل آن را درک مینماید و کلیات را از جزئیات اخراج میگردانند) اینکه است که برمز گفته شده که موسی (ع) از جمیع جهات نداء (انا اللّٰه) را شنید نه از جهت مخصوص بلکه از نفسش شنید و برای نفس جهتی تصوّر ندارد بلکه امر آن فوق تمام جهات است چنانچه برای خدا مکانی نیست بلکه کلّ مکان تحت استیلاء امر او است. (بیان طنطاوی با کمی تفاوت بانتهاء رسید) وَ اَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحِی، اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِیْ وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِیْ پس از آنکه حضرت موسی بخلعت رسالت سرافراز گردید ثانیاً نداء شفقت آمیز از مصدر جلال خداوندی بلند گردید که ای موسی از بین افراد بشر تو را برسالت خود انتخاب نمودم گوش فرا ده بر آنچه از طریق وحی تذکر میدهم که آنها را پذیری و بر طبقش عمل نمایی.

در اینکه آیات موسی مأمور میگردد که مطالبی را انجام دهد:

۱- ای موسی من الهی هستم یکتا الهی و خالق جز من نیست پرستش و بندگی خود را مخصوص بمن گردان بنده و مطیع من شو.
 ۲- نماز را برای یاد و ذکر من بپای دار، اشاره به اینکه امر رسالت تو را از یاد من بیرون نبرد و در امر نماز استقامت نما برای اینکه همیشه بیاد من باشی إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ۗ ۳- محققا بدان که ساعت قیامت آمدنی است، ابن عباس گفته آیه چنین است (اکاد اخفیها عن نفسی) و در قرائت ابی بن کعب هم چنین است و از حضرت صادق علیه السلام هم چنین روایت شده، و اینکه بر عادت عرب است که وقتی در کتمان مبالغه میکنند میگویند (کتمته حتی من نفسی) پس خداوند مبالغه نموده در

صفحه : ۱۶۳

اخفاء قیامت ببالا تر چیزی که عربها مبالغه میکنند در کتمان نظیر قوله تعالی که در بیان مقول قول (عیسی علیه السلام) فرموده (تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک) یعنی تو میدانی آنچه در باطن من است و من میدانم آنچه در باطن تو است، و شاید مقصود چنین باشد که ساعت و وقت بروز آن را مخفی گردانیدیم تا اینکه مردم بفرغت خاطر آنچه خواهند بکنند و هر کسی را مطابق اعمالش پاداش دهیم.

فَلَا يَصِفُ لَدُنْكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ۗ ۴- موسی (ع) را نهی فرموده که مبدا ایمان نیاوردن کفار و ملحدین و کسانی که پیرو هوای نفسانی شده‌اند تو را از حق تعالی و عبودیت و فرمان او بازدارند و سد راه تو شوند و تو را از خدا دور گردانند که اگر چنین شوی (فتردی) تو هلاک خواهی گردید چنان که آنها هلاک میشوند.
 خطاب اگر چه ظاهرش بحضرت موسی است لکن در معنی و حقیقت بمکلفین است

صفحه : ۱۶۴

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۷ تا ۴۱]

اشاره

وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُبُ بِهَا عَلَىٰ عَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَىٰ (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ (۲۱) وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ (۲۳) أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَ أَشْرِكْ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶)

وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عِدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهُ وَ أَلْقَيْتَ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتِكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرْجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نَفْسًا فَجَعَلْنَاهَا مِنْ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِّينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰى قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱)

صفحه : ۱۶۵

(ترجمه)

ای موسی چیست اینکه بدست راست تو است (۱۷)

موسی گفت اینکه عصای من است بر آن تکیه میزنم و برگ از درخت میریزم برای گوسفندانم و کارهای دیگر نیز بآن انجام میدهم (۱۸)

خطاب شد ای موسی آن را ببنداز (۱۹)

وقتی موسی عصا را انداخت در آن هنگام عصا ماری گردید که سرعت حرکت مینمود (۲۰)

خدا گفت ای موسی عصا را بگیر و نترس ما بزودی وی را بحالت اولش برمیگردانیم (۲۱)

باز خطاب شد دست خود را در زیر بغلت بنما بیرون میآید درخشان بدون عیبی و اینکه معجزه دیگری است بر پیغمبری تو (۲۲)

اینطور کردیم تا باز بتو نشان دهیم آیات بزرگتر خود را (۲۳)

برو بسوی فرعون همانا او طغیان نموده (۲۴)

موسی گفت پروردگار من گشاده کن سینه من را (۲۵)

و آسان گردان امر مرا (۲۶)

و بگشا بستگی زبان مرا (۲۷)

تا اینکه بفهمند سخن مرا (۲۸)

و قرار بده برای من وزیری از اهل من (۲۹)

هارون برادر مرا (۳۰)

و باو پشت مرا محکم گردان (۳۱)

و در امر رسالت او را با من شریک گردان (۳۲)

تا اینکه دائم بستایش تو بپردازیم (۳۳)

و بسیار یاد تو نمائیم (۳۴)

زیرا که تو بحال ما بینا میباشی (۳۵)

خطاب شد ای موسی بحقیقت بتو عطاء گردید آنچه را که درخواست نمودی (۳۶)

و هر آینه حقیقه ما بر تو انعام کردیم دفعه دیگر (۳۷)

وقتی بسوی مادر تو وحی نمودیم آنچه وحی گردیده شد (۳۸)

(که کودک خود را) در صندوقی بگذارد و در دریا اندازد امواج دریا او را بساحل رساند و او را دشمن من و دشمن او میگیرد و دوستی از خودم یعنی دوستی را در دلها انداختم تا با اراده من پرورده شوی (۳۹)

یاد کن وقتی را که خواهرت در جستجوی تو حرکت نمود و گفت آیا راهنمایی کنم شما را بر کسی که اینکه (بچه) را کفالت

صفحه : ۱۶۶

نماید پس تو را بسوی مادرت برگردانیدیم تا اینکه چشمش روشن گردد و غمگین نباشد و تو یک نفر را کشتی و تو را از غم

نجات دادیم و بار دیگر تو را مبتلا گردانیدیم (تا اینکه آزمایش شوی) و در اهل مدین سالهایی ماندی پس از آن ای موسی باین مقام (نبوت) رسیدی (۴۰)
و تو را برای رسالت خودم برگزیدم (۴۱)

توضیح آیات

اشاره

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى، قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي پس از مبعوث گردیدن موسی (ع) بر رسالت وی را بر اموری مأمور میگرداند که رسالت خود را اجراء گرداند و برای اثبات رسالت معجزه عصا و ید بیضاء باو کرامت مینماید، و اول معجزه او عصا بود اینکه است که اول برای محقق گردیدن معجزه و تغییر دادن چوب را بازدها از او سؤال میکند ای موسی چه بدست راست داری. و شاید سؤال برای اینکه بوده که ذهن موسی را مستعد گرداند که میخواهد در عصا تصرف نماید و صورت وی را دگرگون گرداند که وقتی غفله اژدهایی دید نترسد و بداند اینکه همان عصائی است که در دست او و در تصرف وی است موسی علیه السلام در پاسخ گفته اینکه عصای من است که با اینکه عصا چند عمل اجراء میگردانم: ۱- برای رفع خستگی بر او تکیه میکنم. ۲- گوسفندانم را بآن میچرانم و برای خوراک آنان بدرخت میکوبم که برگها ریزان شود. و لی فیها مآربه آخری و بتوسط اینکه عصا کارهای دیگر نیز انجام میدهد.

بروایت ابن عباس موسی (ع) وقتی بسفر میرفت زاد و توشه خود را روی عصا میگذاشت و وقتی خسته میشد بر آن می نشست و در زیر پای او هموار میرفت

صفحه : ۱۶۷

و در راه با وی مانوس بود و در جایی که غذا نداشت بزمین میزد بقدر کافی برای قوت او از زمین غذا برمیآمد وقتی تشنه میشد بزمین میزد چشمه آبی نمایان میگشت در جایی که حرارت آفتاب او را اذیت مینمود بزمین میزد فوراً درختی با شاخه‌ها بیرون می آمد و سایه میانداخت و چون میوه میخواست شاخه‌ها پدید میگردید و میوه میداد و وقتی میخواست شبانی گوسفندان او را مینمود و وقتی بچاهی میرسید و طناب و دلو نداشت آب بیرون آورد در چاه فرو میرفت و از آن شعبه‌هایی بشکل دلو میگشت و آب بیرون میداد که خود و گوسفندان وی آب بخورند و هر گاه شب بجایی فرود میآمد مانند دو مشعل روشنایی میداد و وقتی بنشیب زمین میرسید عصا بلند میشد و در جایی که زمین بلند بود کوتاه میگردد. (پایان) و نیز در مجمع طبرسی از ابن عباس چنین نقل میکند که گفته موسی (ع) بر آن عصا زاد و توشه خود را بار میکرد و عصا را در زمین فرو میبرد آب از زمین بیرون میآمد و بزمین میزد غذا از زمین بیرون میآمد و بآن عصا حیوانات درنده را دور میکرد و وقتی دشمنی ظاهر میشد عصا با دشمن جنگ میکرد و چون موسی میخواست از چاهی آب بکشد عصا دراز میشد بقدر طناب و دو شاخه آن مثل دلو و بر آن عصا ظاهر میشد مثل شمعی و شب روشنی میداد و با موسی گفتگو میکرد و انیس او بود و اگر درخت بلندی بود عصا آن درخت را پائین میکشید تا برگ آن بریزد. (پایان) قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى، فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى الخ بموسى خطاب شد ای موسی عصای خود را بینداز وقتی انداخت ناگاه دید ماری گردید که حرکت مینمود چون موسی ترسید گفت عصا را بگیر و نترس آن را بحالت اول برمیگردانم.

(سؤال)

یک جا گفته (تُعَبَانٌ مُّبِينٌ) عصا اژدها شد، و یک جا فرموده (كَأَنَّهُا جَانٌ) که بمعنی مار کوچک است، اینجا گفته (حِیَّةٌ) عصا ماری گردید.

صفحه : ۱۶۸

از اینکه سؤال چند جواب داده شده: اول بصورت ماری کوچک ظاهر میشد و بتدریج بزرگ میگردید تا اژدها میشد. دوم- در هر وهله‌ای بصورتی نمودار میگردید گاهی بصورت مار، گاهی بصورت اژدها و گاهی (جان) مار کوچکی ظاهر میگشت.

سوم- در سرعت و نشاط جان بود و در قبح منظر و در محل استهوال اژدها میگردید.

اهل معنی گفته‌اند وقتی موسی (ع) عصا را انداخت و ماری گردید و موسی چنانچه در جای دیگر گفته (وَلَمَّا مَدَّ يَدَهُ اسْفَلَ وَرَأَى الْمَاءَ حَمِئًا) موسی ترسید (وَلَمْ يُعَقِّبْ) گفت ای موسی نترس و عقب نرو مگر اینکه همان عصائی نیست که گفتی (هِيَ عَصَايَ) اینکه عصای من است آیا کسی از عصای خود میگریزد، گفت خدایا اینکه چه حال است گفت برای اینکه است که بدانی جز بمن اعتماد نتوان نمود هر کس بغیر من اعتماد کند اعتماد او چنین شود. (ابو الفتوح رازی) وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى بِال كِبُوتَرٍ رَا جَنَاحَ كُوبِنِد، در اینجا زیر بغل را تشبیه بجناح نموده زیرا بازوی انسان بمنزله بال کبوتر است.

دیگر بار موسی امر گردید که دست خود را زیر بغل یا زیر بازوی خود کن سفیدی بیرون می‌آید بدون منقصتی و کثافتی، و اینکه معجزه دیگری است برای اثبات نبوت تو غیر از عصا.

اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ اُولَٓئِكَ رَسَالَتُ مَوْسَىٰ اِنَّكَ بَدِئَةُ الْاٰیَاتِ الْكُبْرٰى اِنَّكَ اَنْتَ الْاَبْرٰهٖمَ الْخَاسِرَ الَّذِیْ اٰتٰی فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ فَاِذَا اَنْتَ بِالْمُتَكَبِّرِ اِنَّ فِرْعَوْنَ لَکٰفِرٌ مِّنْ اٰیٰتِ رَبِّهِ الَّذِیْ اٰتٰی فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ فَاِذَا اَنْتَ بِالْمُتَكَبِّرِ قَالَ رَبِّ اَشْرَحْ لِي صَدْرِيْ، وَيَسِّرْ لِيْ اَمْرِيْ، وَ اَحْلِلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِيْ، يَفْقَهُوا قَوْلِيْ (الی قوله) اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا

صفحه : ۱۶۹

موسی (ع) وقتی دید اینکه بار سنگین رسالت را بدوش او نهادند و در خود طاقت تحمّل آن را ندید در یازده آیه که در اینجا شرح میدهد از پروردگارش یاری خواست که بتواند امر رسالت خود را اجراء نماید.

۱- شرح صدر طلب نمود و گفت خدایا سینه مرا باز گردان و اطمینان قلبی بمن عطاء نما که طاقت تحمّل جور فرعون را بیاورم و از جفاهای او خودباخته نگردم ۲- امر رسالت را بر من آسان گردان که بسهولت بتوانم امر تو را اجراء نمایم ۳- گروه و عقده از زبان من بگشا تا سخن مرا بفهمند.

از ابن عباس نقل میکنند که زبان موسی (ع) لکنت داشت و سبیش اینکه بود که وقتی در منزل فرعون بود یک روز سیلی بصورت فرعون زد و ریش وی را کند فرعون در غضب شد و گفت اینکه دشمن من است و همان است که منجمین گفتند ملک و سلطنت مرا بباد میدهد و قصد کشتن وی را نمود آسیه گفت اینکه کودک است و بحال بچگی چنین کرده، گفتند باید وی را آزمایش نمود، طبقی آتش و طبقی از جواهرات در دسترس او گذاشتند و گفت اگر رو بجواهرات رفت دانسته چنین کرده و او را بکشد و اگر رو بآتش رفت از سر کشتن او بگذرد، موسی اول خواست رو بجواهرات برود جبرئیل دست او را بروی آتش برد و حبه‌ای از آتش برداشت و بدهن خود گذاشت و زبانش سوخت و فرعون از سر کشتن او گذشت اینکه بود که زبانش لکنت پیدا نمود و از

خدا درخواست میکند که لکنت را از زبانش بردارد تا اینکه بتواند بدرستی با فرعون سخن گوید و تبلیغ رسالت نماید ۴- از سؤالات موسی (ع) اینکه بود و اجعل لی وزیراً من أهلی یار و یآوری برای من قرار بده. ۵- هارون اخی. ۶- آن کسی را که وزیر و یاور من قرار میدهی هارون برادر من باشد. در حدیثی که متفق علیه بین شیعه و سنی است اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی). ای علی تو نسبت بمن بمنزله هارونی نسبت بموسی مگر اینکه بعد از من

صفحه : ۱۷۰

پیمبری نیست و نبوت منقطع میگردد.

و اینکه حدیث یکی از ادله‌ای است که دلالت واضح دارد بر خلافت علی (ع) بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که هارون در زمان موسی (ع) هم وزیر و هم خلیفه موسی علیه السلام بود در آنجا که میگوید (اخلفنی فی قومی) خلیفه او بود و در آنجا که میگوید (وزیراً من أهلی) در ایام حیات موسی وزیر او بود و اگر پس از فوت حضرت موسی زنده بود البته خلیفه او میگردد.

و در اینکه حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به (الای) استثنایه تمام مناسبتی که هارون نسبت بموسی داشته در باره حضرت علی (ع) اثبات میگردد مگر مرتبه نبوت را که در حکمت الهی مقرر گردیده که بایستی پس از (نبی خاتم) نبوت منقطع گردد و دین اسلام تا قیامت بین مردم ابراز فعالیت نماید.

۷- اشدد به اذری پشت من را باو محکم گردان.

۸- و اشركه فی امری و آن هارون را در امر و کار من که ارشاد فرعون و تبلیغ رسالت باشد شریک گردان.

۹ و ۱۰ و ۱۱- (کی نسی بحک کثیراً الخ) شاید غرض موسی (ع) چنین بوده که هر گاه در کارم کمک داشته باشم مجالی برای ذکر تو و تسبیح و ستایش تو پیدا مینمایم.

و لقد منننا علیک مره آخری پس از مبعوث گردیدن موسی (ع) بر رسالت خدای متعال نعمتهای بزرگ را که انعام بر موسی (ع) فرموده باو تذکر میدهد.

إذ أوحینا إلی أمک ما یوحی، أن اقدفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم

(سخنان مفسرین در چگونگی وحی بمادر موسی (ع))

۱- الهام و القاء در قلب مادر موسی شد که او را در صندوقی بگذارد و سر صندوق را ببندد و در رود نیل بیندازد.

۲- مادر موسی در خواب دید که چنین کند و مطابق خوابش عمل نمود. (جبائی)

صفحه : ۱۷۱

فَلِیْلِقِهِ الْیَمُّ بِالسَّحْلِ یأخذہ عیدو لی و عیدو له (الی قوله تعالی) علی قدر یا موسی چون در قرآن مجید در آیات بسیاری داستان حضرت موسی و فرعون را تذکر داده و در اینجا در ترجمه لفظی بیان الفاظ و چگونگی بدست آمدن صندوق و بفرعون رسیدن و محبتی که از موسی بدل فرعون جای گرفت و ترتیب شیر و غذای او و اینکه بوسیله خواهرش او را بسوی مادرش برگردانیدیم تا

اینکه چشم مادرش روشن گردد و محزون نباشد و اینکه پس از آن موسی (ع) از قبطیان کسی را کشت و فرعونیان قصد کشتن او را کردند و خداوند او را نجات داد و از مصر فرار نمود و چند سال در مدین اجیر شعیب (ع) گردید و با دختر شعیب ازدواج نمود تا آنجا که فرموده **ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ، وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي** ای موسی اینکه قدر بتو انعام و اکرام نمودم تا اینکه لایق مقام رسالت گردیدی «۱» و تو را برای پیمبری خودم انتخاب نموده و برگزیدم چون تمام اینها واضح است اینکه بود که از توضیح و تفسیر آیات خودداری نمودیم.

(۱) شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد || که هشت سال بجان خدمت شعیب کند

صفحه : ۱۷۲

[سوره طه (۲۰): آیات ۴۲ تا ۶۰]

اشاره

اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوتُكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَتَّبِعُوا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (۴۴) قَالَ رَبُّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَىٰ (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۴۸) قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱)

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسَىٰ (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵) وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَىٰ (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسَحَرٍ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ (۶۰)

صفحه : ۱۷۳

(ترجمه)

(خطاب شد بموسی) که تو با برادرت با معجزاتی که داده‌ام بروید و در ذکر من سستی نکنید (۴۲)

دو نفری بروید بسوی فرعون همانا که او طغیان نموده است (۴۳)

و با کمال آرامی و نرمی با وی سخن بگوئید شاید او متذکر گردد یا بترسد (۴۴)

موسی و هارون گفتند پروردگار ما حقیقه ما میترسیم که فرعون بر ما بعقوبت پیشی گیرد یا زیاده‌روی کند در عقوبت ما و نگذارد

حرف بزنیم یا معجزه‌ای ارائه دهیم (۴۵)

خدای تعالی گفت شما نترسید من با شما میباشم می‌شنوم و می‌بینم (۴۶)

هر دو نزد فرعون بروید و بگوئید که ما هر دو رسول پروردگار توایم و بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه مکن حقیقه ما از جانب پروردگار تو با معجزه‌هایی آمده‌ایم و سلام و درود بر کسی باد که تابع هدایت گردیده (۴۷) همانا محققا بر ما وحی گردیده شده که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و اعراض نمود (۴۸) فرعون گفت کی است پروردگار شما ای موسی (۴۹)

موسی (ع) گفت پروردگار ما آن کسی است که بهمه موجودات وجود بخشیده پس از آن راه نموده او را بچگونگی انتفاع از زندگانی (۵۰)

فرعون گفت چگونه است حال مردمان پیشینیان (۵۱)

موسی گفت علم آن نزد پروردگار من در کتاب ثبت است و پروردگار من نه خطاء میکند و نه فراموش مینماید (۵۲) (خدای من) آن کسی است که زمین را برای شما گهواره و آرامگاه قرار داده و برای شما در آن راههایی پدید آورده و از آسمان باران را نازل گردانیده و از آن رویانیده جفتهایی از انواع نباتات مختلف (۵۳)

بخورید و چهارپایان خود را بچرانید بدرستی که در اینها آیاتی است برای خردمندان (۵۴)

از زمین شما را آفریدیم و زمین عود میدهیم و دفعه دیگر شما را از زمین بیرون میآوریم (۵۵)

و هر آینه حقیقه تمام آیات خود را که بموسی داده بودیم نمایانیدیم

صفحه : ۱۷۴

و او تکذیب کرد و امتناع نمود (۵۶)

فرعون گفت ای موسی آمده‌ای که بسحر خود ما را از زمین خودمان بیرون کنی (۵۷)

ما در مقابل سحر تو سحری خواهیم آورد و قرار بده بین ما و بین خودت یک موعدی معین که نه ما و نه تو هیچکدام تخلف نکنیم و در زمین جای مسطحی برای سحر مهیا کردیم (۸۵)

موسی گفت وعده‌گاه شما روز زینت باشد و مردم همه هنگام چاشت در آن موعد بیرون آیند (۵۹)

آن گاه فرعون از موسی رو گردانید و کید و مکر خود را جمع نمود سپس (در آن روز موعد) با ساحران بوعده‌گاه آمد (۶۰).

صفحه : ۱۷۵

توضیح آیات

اشاره

اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي پس از تذکر دادن بموسی (ع) بنعمتها و الطاف خداوندی خود او را مأمور میگرداند که خودت با برادرت هارون با معجزه‌هایی که شاهد صدق رسالت و پیمبری تو باشد بروید بسوی فرعون و در تبلیغ رسالت و یاد من سستی نکنید و بقدری که ممکن است در هدایت و ارشاد وی جدّ و جهد بنمائید.

اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ دو نفری بسوی فرعون بروید زیرا که او طغیان و سرکشی نموده و با او بکلام نرم و لئین سخن بگوئید، شاید اشاره به اینکه است که هر قدر او شما را تهدید کند شما از جای در نروید و نترسید شاید او

متذکر گردد یا بترسد.

(لعل) برای ترجی است و در جایی که در آن امید باشد می‌آورند.

(سؤال)

در صورتی که خدای تعالی میدانست که فرعون ایمان نخواهد آورد امیدواری چه معنی دارد.

(پاسخ)

۱- بروید با کلام نرم با او سخن گوئید بامیدواری شما که شاید او ایمان آورد ۲- با نرمی و سخن نیکو با او تکلم نمائید و معامله کنید معامله کسی که امیدوار باشد سخن او تأثیر کند. (ابو الفتح) ۳- بخوانید او را بامید و طمع نه بر ناامیدی از رستگاری وی تا اینکه تو و هارون از اینکه راه مأموریت و عبودیت خود را انجام داده باشید و نیز اینکه طریق برای تبلیغ و ارشاد بحق نزدیک‌تر است. (مجمع البیان) و از بعض مفسرین است که مقصود از قول (لئن) اینست که به فرعون بگوئید آیا میل داری تزکیه شوی و قلب تو پاک گردد و تو را بسوی پروردگارت

صفحه : ۱۷۶

هدایت نمائیم تا اینکه خوف او در دلت جای گیرد. (مقاتل) و بقول دیگر موسی (ع) نزد فرعون آمد و باو گفت پروردگار عالمیان ایمان و اسلام آور تا اینکه برای تو جوانی باشد بطوری که پیر نشوی و نیز برای تو مملکتی باشد که از تو گرفته نشود تا وقتی که بمیری و تا حیات داری لذت طعام و شراب و جماع برای تو باقی باشد و وقتی مردی در بهشت داخل گردی فرعون از گفتار موسی تعجب نمود و مایل بایمان شد و لکن چون بدون مشورت با هامان که وزیر او بود رأی نمیداد و آن وقت هامان حاضر نبود وقتی که آمد بهامان سخنان موسی را گفت و اظهار نمود که میخواهم دعوت موسی را قبول کنم هامان بوی گفت گمان میکردم که تو عاقل و دارای رأی متین هستی تو ربّی و خدایی میخواهی بنده و مطیع گردی و فرعون را از اینکه رأی برگردانید.

(مجمع البیان) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْزُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ پس از آنکه مأمور گردیدند بروند و فرعون را با کلام نرم هدایت نمایند آنها اظهار خوف و ترس نمودند و گفتند ای پروردگار ما فرعون پادشاه ظالم طاغی است میترسیم بمجرد دعوت بر ما پیشی گیرد و در ایذاء و اذیت بما اسراف نماید یا اینکه طغیان و سرکشی نماید و رسالت ما بانجام نرسد و بما مجال اظهار معجزه ندهد شاید مقصود آنها چنین بوده که قبل از اینکه ما باظهار معجزه بر او اتمام حجت نمائیم ما را بقتل برساند.

قال لا تخافا إني معكما أسمع و أرى در پاسخ اظهار خوف و ترس موسی و هارون از طغیان و تعدی فرعون برای اطمینان خاطر آنها و اینکه نظر لطف پروردگار با شما است فرمود خدا مکالمه شما با فرعون را میشوند و کوشش شما را می‌بیند و شما را یاری مینماید.

متذکر گردانیدن موسی و هارون را که من با شما میباشم و می‌بینم و میشنوم در صورتی که البته آنها علم یقینی داشتند که او

سبحانه و تعالی علمش بهمه چیز

صفحه : ۱۷۷

احاطه دارد و سمیع و بصیر است قوله تعالی هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ شاید مقصود چنین بوده که آنها مطمئن گردند که اراده خدا بر غلبه و فیروزی آنها تعلق گرفته چنانچه خود اینکه داستان رفتن موسی و هارون دو نفر بصورت راعی و چوپان نزد چنان سلطان مقتدری که بنی اسرائیلیان را ببندگی گرفته و دعوی خدایی میکرد و باضافه جنایتی که قبلا موسی در مملکت فرعون کرده بود و حکم اعدام او را صادر نموده و نیز حق تربیت او را نگاه نداشته و چند سال از مملکت او فرار کرده با اینکه حال اذن بورود او بدهد و با او سخن گوید و سؤال و جواب بین آنها مطرح گردد اینکه خود یک امر خارق العاده‌ای بشمار می‌آید و ظاهرا موسی و هارون از کشته شدنشان نمیترسیدند بلکه از طغیان و سرکشی فرعون میترسیدند و گمان میکردند بمجرد اینکه فرعون بفهمد که آنها چه مقصدی در نظر دارند آنها را حبس کند یا اعدام نماید اینکه بود که خداوند خبر میدهد که چنین نیست که شما گمان کرده‌اید من با شما هستم و شما را یاری میکنم.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَأْكِيدَ الْآيَةِ بِاللَّهِ وَدَسْتُورَ بِهِ إِنَّكَ بَأَيْسَرِي وَقْتِي كَمَا نَزَدَ فِرْعَوْنَ رَفْتِيْدَ بِأَطْمِينَانَ خَاطِرَ كَمَا مِنْ بَا شَمَا مِيَاشَمَ وَ مَرَاقِبَ حَالٍ وَ كَفْتَارَ شَمَا هَسْتَمَ أَوَّلَ رَسَالَتِ خُودِ رَا بُوِي تَذَكَّرَ دَهِيْدَ وَ بَكُوِيْدَ مَا دُو فَرَسْتَاْدَ وَ رَسُوْلِي مِيَاشِيْمَ اَز جَانِبِ پَرُوْرْدِ گَارِ تُو شَائِيْدَ مَتَذَكَّرَ گَرْدَدِ يَا بْتَرَسَدِ وَ سِيْپَسَ بَكُوِيْدَ بَنِي اِسْرَائِيْلِيَانَ رَا بَا مَا بَفَرَسْتِ وَ بَأَنَانَ عَذَابِ وَ شَكْنَجَهَ مَكْنِ وَ مَا اَز جَانِبِ پَرُوْرْدِ گَارِ تُو آْمَدَهَائِيْمَ بَا مَعْجَزَاتِي كَمَا شَاهِدَ صَدَقَ كَفْتَارَ مَا بَاشَدُ.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى سَلَامٌ فِيْ اِيْنَجَا بِمَعْنَى تَحِيْتِ نَيْسْتِ بَلَكَمَا مَقْصُوْدُ اِيْنَكَمَا اَسْتِ كَمَا سَلَامَتِيْ بَرِ كَسِيْ اَسْتِ كَمَا تَابِعَ هِدَايَتِيْ كَرِيْدِيْدَ. (مجمع البيان) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى وَ نِيْزُ وِي رَا تَهْدِيْدَ بَعْدَابِ كَنِيْدَ وَ بَكُوِيْدَ بِمَا وَحِي رَسِيْدَهَ كَمَا كَسِي كَمَا تَكْذِيْبِ

صفحه : ۱۷۸

کرد و از کلام حق تعالی اعراض نمود مبتلا بشکنجه و عذاب خواهد گردید.

قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى پس از آنکه موسی تبلیغ رسالت نمود فرعون در مقام پرسش برآمد و به (من) موصوله که در مورد پرسش از چگونگی شخص می‌آورند سؤال میکند که پروردگار شما کیست که شما فرستاده او میباشید یعنی پروردگار شما چه کسی است و چگونه است او را بمن بشناسانید و چون شناسایی ذات حق تعالی بدلیل (لَمِّي) که از علت و سبب پی بمعلول و مسبب می‌برند برای ذاتی که ما فوق ندارد و ما فوق همه چیزها است تصور ندارد چنانچه در جای دیگر مشروحا بیان شده اینکه است که حضرت موسی بدلیل (انّی) که از اثر پی بمؤثر بردن است در پاسخ سؤال فرعون فرموده:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى چنانچه تفسیر شده هدایت ارائه و نشان دادن راهی است که شخص را بمطلوب خود برساند.

اشاره به اینکه پروردگار ما آن کسی است که آنچه را که آفریده خلقت او را تام و تمام گردانیده یعنی در نظام عالم آنچه لازمه حیات و امور زندگانی هر موجودی است باحسن وجه باو اعطاء نموده و در خلقت چیزی را ناقص نگذارده و نیز راه رسیدن سعادت اخروی را بوی آزموده.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ صَوْرَتَ هَرِ چِيْزِي رَا آفَرِيْدَهَ وَ اَنْدَاْزَهَ گِيْرِي نَمُوْدَهَ (تُمْ هَدَى) وَ پَس اَز خَلْقَتِ وِي رَا بَأَنْچَهَ تَأْمِيْنَ مَعَاشِ اَو

است از خوردنی و آشامیدنی و نکاح و غیر اینها راه‌نمایی نموده. (مجاهد و عطیه و مقاتل) ۲- هر چیزی را عطاء نموده مثل او یعنی جفت او را مثل او و از جنس او قرار داده پس از آن بوی راه رسیدن بوی را آزموده. (ابن عباس و سدی) ۳- هر چیزی را که آفریده بوی هر نعمتی را از آنچه محتاجند بخورند و بیاشامند

صفحه : ۱۷۹

و از آن انتفاع ببرند عطاء نموده و نیز آنها را هدایت نموده بامور دین تا اینکه باین واسطه بنعمتهای اخروی برسند. (جبائی) (مجمع البیان) قال فما بال القرون الأولى، قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی مفسرین گفته‌اند پس از آنکه موسی (ع) برای تهدید و انذار فرعون گفت بر شما می‌ترسم که مثل جماعت نوح و عاد و ثمود مبتلا بعذاب گردید فرعون گفت حال امتان گذشته چگونه است و در چه حالی می‌باشند موسی گفت علمها عند ربی فی کتاب علم آن نزد خدا است و در کتاب که شاید مقصود لوح محفوظ باشد یا کتاب تکوینی و دفتر آفرینش ثبت است و آن کتابی است که پروردگار من در آن خطاء نکند و سهو و فراموشی عارض او نشود و علم او بجمیع موجودات احاطه نموده و هر چیزی بر آنچه در علم ازلی او مقرر گردیده ثابت و پایدار خواهد بود.

اللّٰذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَآءَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى، كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ موسی برای هدایت فرعون آثار قدرت و تفضلاتی که خداوند در باره بشر نموده تذکر داد و گفت پروردگار من آن کسی است که زمین را گهواره قرار داده و در آن راههایی باز نموده و از آن آب باران نازل گردانیده و از زمین نباتات و گیاههای جفت بیرون آورده که بخورید و چهارپایان را بچرانید و در اینها آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که صاحب عقل و ادراکند.
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (النهي) جمع (نهيه) است مثل (غرفه) و (غرف) و عقل را (نهيه) نامیده‌اند بجهت اینکه باز میدارد عقل عاقل را از ارتکاب قبائح، راغب گفته (النهيه) العقل الناهي عن القبائح جمعها (نهي) قال إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.
 مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى از جمله تفضلاتی که خداوند بانسان کرامت نموده و موسی (ع) فرعون را

صفحه : ۱۸۰

بآن متذکر میگرداند اینکه است که در مقام معرفی خود گوید شما را یعنی پدر شما آدم (ع) را یا افراد بشر را نظر به اینکه عنصر غالب انسان خاک است از خاک آفریدیم و شما را ثانیاً در زمین عود میدهیم یعنی وقتی مردید بازگشت بزمین میکنید و نیز بار دیگر در قیامت از زمین شما را بیرون می‌آوریم.
 بجهاتی ظاهر می‌گردد که انسان از خاک آفریده شده:

۱- آدم و حوا که پدر و مادر تمام افراد بشرند از خاک آفریده شده‌اند وقتی اصل اولی انسان از خاک باشد آنچه از آن زایش نموده همه منسوب بخاک میشوند ۲- واضح و هویدا است که انسان از منی آفریده شده، قوله تعالی در سوره الطارق آیه ۵ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ تا آخر انسان را معرفی نموده که از ماء جهنده آفریده شده و ماء جهنده منی است و منی جوهر خون است و خون جوهر غذاها است و جزء غالب غذاء خاک است خواه گیاه و حبوبات باشد یا حیوانات که از خاک تعبیه شده‌اند.

۳- در بعضی از اخبار رسیده که هر نطفه‌ای که مقدر شده اولاد شود ملکی مأمور می‌گردد از قبر وی قبضه خاکی داخل نطفه او کند.

(وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ) شما افراد بشر را از خاک آفریدیم و بحکم اینکه (کل شیئی یرجع الی اصله) ثانیاً شما را بسوی خاک عود میدهیم تا برگردید بحالت اول یعنی خاک گردید.

وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى و مرتبه دیگر شما را از خاک بیرون می‌آوریم برای ورودتان بنشأه دیگر تا اینکه جوهر و لب حقیقت انسانیت که بدست قدرت در کمون شما نهاده بغایت و فایده‌ای که برای آن آفریده شده و مربی ازی آن را پرورش داده و با خاک آمیزش گردانیده بمنتهای کمال لایق بخود برسد و پاداش اعمال و افعال خود را معاینه نماید.

در اینکه آیات دو چیز را بانسان تذکر میدهد: یکی در جواب فرعون که

صفحه : ۱۸۱

گفته (فَمَنْ رَبُّكُمَا) خدای تعالی خود را باین آثار معرفی مینماید.

و دیگر تفضلاتی که در باره انسان نموده باو یاد آوری میکند که از جمله آنها اینکه است که زمین را مهد و گهواره قرار داده‌ایم که انسان در آن آسایش نماید و اینکه آیه تأیید مینماید آنچه را که در کشفیات جدید ثابت نموده‌اند که زمین علی الدوام بدور خود میچرخد بخلاف اهل هیئت قدیم که عقیده داشتند که خورشید و آسمانها شب و روز در زمین می‌چرخند و زمین ثابت و بی حرکت است، و اینکه زمین را در آیه تشبیه مینماید بگهواره که برای آسایش طفل حرکت میکند تطبیق میگردد با همین کشفیات جدید زیرا که همین طوری که گهواره رفت و آمد میکند گویند حالت زمین هم چنین است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ كُلَّ آيَاتٍ و معجزاتی که بفرعون نمایش داده شده آن آیات نه گانه است که در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۳ فرموده و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ که از جمله آنها عصا و ید بیضاء بوده که در اول دعوت بوی ارائه داد و فرعون اینکه معجزات ظاهره را تکذیب کرد و اباء نمود.

قال أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ، فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى فرعون معجزه موسی را حمل بر سحر نمود و چون در آن زمان علم سحر خیلی شیوع داشت و چنانچه گفته‌اند سحره بسیار بودند و بسحر کارهای عجیب و غریب مینمودند و شاید یکی از حکمت اینکه معجزه موسی علیه السلام را در اول وهله تبدیل نمودن عصا را باژدها مقرر گردانید چنین بوده که اهل خبره باشند و معجزه را از سحر تمیز دهند و پس از تفحص از معجزات باقی انبیاء معلوم میشود که معجزه هر پیمبری از سنخ هنر اهل آن زمان ظاهر میگشته.

مثلا زمان حضرت عیسی علیه السلام اطباء حاذق بودند مثل افلاطون و غیر آن که امراض صعب العلاج را مداوا مینمودند اینکه بود که معجزه او مرده زنده کردن

صفحه : ۱۸۲

و کور را بینا کردن بود که ما فوق عمل آنها باشد و نیز در عصر نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ادبیات در میان اهل مکه و اعراب شایع بوده اینست که معجزه آن حضرت را قرآن قرار داد که ما فوق تمام آنها بشمار میرفت تا اینکه اهل فصاحت و بلاغت بدانند که قرآن کلام بشر نیست از قبیل وحی است و حجت بر مردم تمام شود.

خلاصه پس از اینکه موسی دعوت خود را با معجزه ظاهر گردانید فرعون شاید از روی سیاست خواست بمردم برساند که عمل موسی سحر است و میخواهد شما را از زمین خودتان خارج گرداند تا اینکه مردم باو بدبین گردند و ایمان نیاورند و بموسی اظهار نمود که ما نیز سحری می‌آوریم مثل سحر تو تا اینکه سحر تو و حجت تو را باطل گردانیم و وقتی و میعاد گاهی در مکان مستوی قرار دهیم که نه تو و نه ما هیچکدام تخلف نکنیم.

قال مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحَشِّرَ النَّاسُ صُحًى (یوم الزینة) شاید روز عیدی بوده که در آن روز مردم تعطیل عمومی داشتند موسی در پاسخ فرعون که گفت وعده گاهی تعیین نما که سحر تو ظاهر گردد موسی (ع) روزی را معین میکند که مردم بیکار باشند و

پیش از ظهر همگی در آن میعادگاه حاضر گردند و همه مشاهده نمایند و معجزه و سحر را از هم تمیز دهند فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى از آیه چنین استفاده میشود که فرعون برای باطل گردانیدن معجزه موسی همت میگمارید که ساحرین زبردست را پیدا نماید و آنان در عمل سحر کمال کوشش را مبذول گردانند و معجزه عصا را باطل نمایند اینکه است که فرموده برگشت بخلوت و مکر و کید خود را جمع نمود تا وقتی که موعد مبارزه سحره با موسی (ع) رسید.

صفحه : ۱۸۳

[سوره طه (۲۰): آیات ۶۱ تا ۷۳]

اشاره

قالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (۶۱) فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرَوْا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَبَّ نَعْوَا إِنْمَا صَبَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمَنَّ آئِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنْمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنْآ آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳)

صفحه : ۱۸۴

(ترجمه)

موسی بساخرها گفت وای بر شما بر خدا دروغ نبندید و افتراء نزنید (۶۱) که بنیاد شما بر باد رود و حقیقه ناامید گردید کسی که بر خدا افتراء بست (۶۲)

و کار ساخرها بنزاع و گفتگو انجامید و مخفیانه راز خود را با هم میگفتند (۶۳)

ساحرها یا فرعونیان گفتند اینها دو نفر ساحرند که میخواهند بسحرشان شما را از زمینتان بیرون کنند و آئین شما که بهتر و فاضلتر است براندازند (۶۴)

پس تدبیر خود را جمع کنید و صف کشیده بیایید و البته امروز رستگار شد کسی که غالب گردید (۶۵)

سحره گفتند ای موسی آیا تو اول می افکنی یا آنکه ما نخست کسی باشیم که افکنده است (۶۶)

موسی گفت بلکه شما بیندازید در آن هنگام ریسمانها و چوبهای آنها چنان بموسی وانمود گردید که بسرعت حرکت میکنند (۶۷) آن وقت موسی در خود ترس یافت (۶۸)

گفتیم (ای موسی) مترس همانا تو بلند مرتبه تر و غالب هستی (۶۹)

و بینداز آنچه در دست تو است که می‌بلعد آنچه را که آنها ساخته‌اند جز اینکه نیست که عمل آنها کید ساحری است و ساهر هر جا در آید فیروزی نخواهد یافت (۷۰)

پس (از معجزه موسی) ساحرها بسجده افتادند و گفتند پیروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم (۷۱)
فرعون گفت پیش از اینکه من بشما اذن بدهم ایمان آوردید حقیقه او در سحر بزرگ شما است که بشما سحر آموخته هر آینه دستها و پاهای شما را از چپ و راست میبرم و شما را در تنه درخت خرما بدار میکشم و تا بدانید که کدام یک از ما در عذاب نمودن شدیدتر و پاینده‌تریم (۷۲)

ساحرین گفتند هرگز تو را ترجیح ندهیم بر آنچه بر ما از معجزه‌ها ظاهر گردید قسم بآنکسی که ما را آفریده حکم کن آنچه را که تو حکم کنده‌ای زیرا که حیات دنیا میگذرد (۷۳)

حقیقه ما پیروردگار خود ایمان آوردیم تا اینکه لغزشها و آنچه را که از سحر ما را بکراهت وادار نمودی بیامرزد و خدا بهتر و پاینده‌تر است (۷۴).

صفحه : ۱۸۵

توضیح آیات

قال لَهُمْ مُوسَى وَيَلِكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا، فَيَسْحَتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (ویل) کلمه وعید و تهدید است و آن دو طور تفسیر شده: بقولی (ویل) بمعنی (وای) در فارسی است، و بقولی چاهی است در ته جهنم بنام (ویل) و ظاهرا مرجع ضمیر (لهم) سحره‌اند چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند، نه فرعون و تابعین او بدلیل (فتنازعوا) زیرا که سحره با هم نزاع کردند و با هم در کار سحر نجوی نمودند.

و چون عادت تمام انبیاء چنین بوده که در هر واقعه‌ای اول باطرفیان موعظه و اندرز مینمودند و آنان را در صورت مخالفت بعذاب تهدید مینمودند و در اثر موافقت بیاداش نیکو امیدوار میکردند اینکه بود که اینکه طور که آیه خبر میدهد حضرت موسی (ع) بساحرین خطاب میکند که وای بر شما بر خدا دروغ نبندید که بر شما عذاب فرود می‌آید و بنیاد شما بر باد میرود و همانا ناامید گردید کسی که بر خدا دروغ بست.

(لا تفتروا) الخ یعنی بر خدا دروغ نبندید و نگوئید معجزه پیمبرش سحر است یا نسبت خدایی بفرعون دهید. و ظاهرا همانطوری که بعضی از مفسرین گفته‌اند نهی موسی بساحرین که بخدا افتراء مبندید نه از جهت سحرشان بوده زیرا که آنها نسبت سحر را بخدا نمیدادند تا اینکه موسی آنها را نهی نماید که بخدا افترا نزنید بلکه از جهت نسبت شریک بخدا دادن و بتها یا فرعون را در نظام خلقت معاون و کمک کار او دانستن اثرش چنین میشود که مشرک را عذاب فرا گیرد و بنیادش را براندازد.

به که فتنازعوا أمرهم بينهم وأسروا النجوى (الی قوله) من استعلی تنازع و نزاع کشیدن چیزی را گویند از مقر خودش و در اینجا بمعنی اختلاف

صفحه : ۱۸۶

در آراء است.

خلاصه ساحرین با هم جمع شدند و با هم اختلاف نمودند و بنحوی با هم سخن گفتند که گفتار آنان بسخنان ساحرین نمی‌ماند و چون فرعون دید آنها نجوی میکنند ترسید مبادا موعظه موسی در اینها تأثیر کرده پرسید چه می‌گویید ساحرها از ترس گفتند دو نفر

ساحرند و میخواهند شما را از مصر بیرون کنند و طریقه شما که بهتر است از بین برند، یا اینکه شاید چنانچه ظاهر تر مینماید فرعون بساحرین برای تشویق آنها چنین گفته باشد که اینکه دو نفر ساحر میخواهند بطریق و دین بت پرستی شما که بهتر است زیان رسانند و چون چنین است شما کوشش نمائید و سحر خودتان را جمع کنید و در روز موعود در همان میعادگاه بیائید در حالی که صفزدگان باشید بگمان اینکه اگر آنها باین حالت در میعادگاه حاضر گردند هیتی در قلب موسی و هارون علیهما السلام افکنند و باین وسیله غالب گردند دیگر نمیدانست (يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ) و در آن روز علو مرتبه و مقام نصیب کسی میگردد که غالب شود. قالوا يا موسى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَىٰ مَنْ أَلْقَىٰ پس از آنکه ساحرها با اسباب سحرشان حاضر گردیدند بموسی (ع) خطاب نمودند و گفتند ای موسی آیا تو عصای خود را می اندازی یا ما اول کسی باشیم که عمل خود را ظاهر نمائیم.

قال بَلِ الْقَوْمِ فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ موسی (ع) در پاسخ ساحرها گفت بلکه شما اول بیندازید، اشاره به اینکه عمل شما وقری و قیمتی در نظر من ندارد، و البته موسی (ع) میدانست که چون (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) شاید نظر به اینکه وقتی آنان سحر باطل خود را ظاهر نمودند آن وقت حقانیت دعوی موسی و بطلان سحر ساحرها ببلعیدن عصا هویداتر میگردد زیرا هر ضدی بضدش شناخته میشود اینکه بود که گویا موسی بآنها گفت شما اول بیندازید تا اینکه عمل من عمل شما را باطل گرداند و حقانیت من ظاهر گردد

صفحه : ۱۸۷

و در آیه (فالقوا) حذف شده و در تقدیر است و معنی چنین میشود که وقتی موسی گفت (بل القوا، فالقوا) سحره انداختند. (اذا) مفاجات است ناگاه آن چوبها و ریسمانها چنان بخیال آمدند که حرکت میکنند از اینجا معلوم میشود که فقط کار ساحر تخیل آور است و باقسام و انواع سحر باطل را در خیال حاضرین حق نمودار میکنند و واقعیت و حقیقت ندارد. فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى، قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ از عمل باطل ساحرین خوفی در نفس موسی پدید گردید، و شاید موسی از آن میترسیده که مبادا عوام بین معجزه و سحر فرق نگذارند و گمان کنند که عمل عصا نظیر سحر میباشد و بر مردم حجت تمام نشود، و ممکن است اشاره بعظمت سحر جادوگران باشد که سحر آنان بظاهر بقدری بزرگ نمودار گردید که حتی نفس مطمئنه مثل نفس موسی که توانست تحمل وحی کند در اینجا خودباخته گردید و ترسید، اینکه بود که فوراً بوی وحی میرسد که ای موسی مترس تو بالاتر از آنی که نفس و طبیعت تو بر روح قدسی الهیت غالب گردد.

وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَبَّ نَعْوًا إِنَّمَا صَبَّ نَعْوًا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ پس از آنکه بطریق وحی موسی را مطمئن میگردد امر میکند که ای موسی (ع) آنچه در دست راست تو است بینداز یعنی اینکه قطعه چوبی که بدست داری بینداز.

شاید اشاره باین باشد که عصا را بینداز و عظمت الهی را بنگر که چگونه اینکه قطعه چوب بی مقدار تمام کید و صنعت ساحرین را می بلعد و همه را فانی میگردد که دیگر هیچ اثری از سحر ساحرین باقی نمیگذارد و چون عمل ساحر فقط تخیل آور است حقیقت و واقعیت ندارد اینکه است که بطور اطلاق فرموده ساحر هیچوقت مظفر و رستگار نخواهد گردید.

آری همیشه حق و اهل حق فیروزمند و جاویدند چون بمصداق آیه شریفه

صفحه : ۱۸۸

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳، حق و حقیقت مثال نور ماند و باطل مثال ظلمت وقتی نور آمد ظلمت فانی میگردد چنانچه داستان عصای موسی (ع) و اسباب سحر ساحرین اینکه مطلب را خوب نشان میدهد که وقتی موسی عصا را انداخت عصا ازدهایی گردید و آن سحر عظیمی که حتی موسی (ع) با آن نفس مطمئنه‌ای که داشت ترسید یک

دفعه اسباب و آلات آنان را فرو برد که دیگر نه اسبابی ماند و نه اثری از سحر.

خلاصه چنانچه مفسرین گفته‌اند چون حضرت موسی عصا را بامر حق تعالی انداخت بقدرت مبدء متعال اژدهایی گردید و دهان باز کرد و رو بسحره آورد و در همان ساعت تمام آن آلات و اسباب سحر را که چهار صد خروار چوب و ریسمان بود فرو برد و دیگر اثری از آنها پدیدار نگردید و از بلعیدن آنها بر عصا چیزی افزوده نشد و مردم از ترس رو بگریز نهادند موسی دست برد و عصا را گرفت بصورت اول عصا گردید آن وقت چون ساحرین اهل خبره بودند و تمام انواع و اقسام سحر را میدانستند یقین پیدا نمودند که آن از آیات الهی و معجزه است فَأَلْقَى السَّحْرَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى وَ قَتَى سَاحِرَهَا چنين دیدند برو افتادند در حالی که از روی دانستگی و یقین خدا را سجده نمودند و گناه خود را اظهار گردانیدند و گفتند ما پیروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

قال آمَنْتُ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ گویند جمله (آمنتّم) دو وجه قرائت شده: ابن کثیر و حفص و ورش (آمنتّم) بلفظ خبر قرائت کرده‌اند و کوفیان (آمنتّم) بطور استفهام خوانده‌اند یعنی بدون دستور من ایمان آوردید. إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ، الی آخر آیه فرعون خواست امر را بر حاضرین مشتبه گرداند که کار موسی نیز سحر است منتهی سحر او ما فوق سحر اینکه ساحرین است اینکه بود که گفت موسی (ع)

صفحه : ۱۸۹

رئیس شما است در سحر یا استاد و معلم شما است و ساحرین را تهدید میکند که شما را بر اینکه عمل مجازات میکنم و دست و پای شما را بر خلاف یکدیگر میبرم باین طور که دست راست و پای چپ شما را میبرم و شما را در تنه درخت خرما مصلوب میگردانم تا اینکه بدانید که کدام یک از ما و موسی (ع) که شما باو ایمان آوردید عذابمان شدیدتر و باقی تر است، و نصب (عذابا) تمیز است و بقولی مراد فرعون از (اینجا) در آیه عذاب خودش و خدایی که باو ایمان آورده‌اند بوده لکن بقرینه (له) در آیه مقصودش خودش و موسی بوده و در قرآن ایمان که بعدش (لام) باشد برای غیر خدا نیز آمده مثل قوله تعالی در سوره توبه آیه ۶۱ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ قوله تعالی فی سوره یوسف وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ الْخ (واو) در (و الَّذی) ممکن است عطف باشد، و شاید واو قسم باشد، ساحرها پس از تهدید فرعون گفتند هرگز ما تو را بر آنچه بر ما از معجزات واضح جلی آمد ترجیح نمیدهیم و نه بر آن خدایی که ما را آفریده، یا چنین باشد که قسم بآن خدایی که ما را آفریده تو را ترجیح نمیدهیم، بر ما هر آنچه خواهی حکم کن حقیقه اینکه حیات دنیا منقضی است و تمام خواهد گردید.

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ساحرین گفتند همانا ما ایمان آوردیم پیروردگار خودمان تا اینکه خطاهای ما و آنچه را که تو ای فرعون ما را باجبار وادار بسحر نمودی بیامرزد زیرا که خدا بهتر و باقی تر است، و شاید مقصودشان چنین بوده که عالم آخرت بهتر از دنیا است و عالمی است باقی و پاینده و دنیا فانی و زود گذر است.

صفحه : ۱۹۰

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۸۶]

اشاره

إِنَّهٗ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (۷۵) جَنَّاتٍ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ (۷۶) وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ وَ وَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَىٰ (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲) وَ مَا أَعْجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَ عَجَلتَ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَارْجِعْ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضَبَانَ أَسِيفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶)

صفحه : ۱۹۱

(ترجمه)

همانا کسی که پروردگارش را بیاید در حالی که گنهکار است برای او جهنمی است که در آن نه می‌میرد و نه زنده میشود (۷۴) و کسی که او را بیاید در حالی که با ایمان و عمل شایسته است برای چنین جماعتی درجات بلند مرتبه مهیا است (۷۵) در بهشتهای عدن که از زیر اشجار آنها چشمه‌ها و نهرها جریان دارد و در آن جاویدانند و اینکه پاداش کسی است که تزکیه نفس نموده (۷۶) و همانا که ما بموسی وحی نمودیم که شبانه بنده گانم را از مصر بیرون ببر و راهی خشک از میان دریا بر آنها پدید آید و نه از تعقیب کردن فرعون خوف داشته باش و نه اندیشه غرق شدن بنما (۷۷) وقتی فرعون با لشکریانش او را تعقیب نمودند چنان موج دریا آنان را گرفت که غرق گردیدند (۷۸) و فرعون تابعین خود را گمراه نمود (که منجر بهلاکت گردیدند) و هدایت نیافتند (۷۹) ای بنی اسرائیل ما شما را از دشمن خودتان نجات دادیم و به پیمبرتان انزال تورات را در طرف راست کوه طور وعده دادیم و برای شما ترنجبین و مرغ بریان کرده نازل گردانیدیم (۸۰) و گفتیم از اینکه رزق پاکیزه که روزی شما کردیم بخورید و سرکشی ننمائید که مورد غضب و خشم من واقع گردید و کسی که غضب من بر وی فرود آید هلاک خواهد گردید (۸۱) و همانا من آمرزنده کسی میباشم که توبه کرد و عمل صالح نمود پس از آن راه هدایت یافت (۸۲) ای موسی چه چیز تو را بشتاب انداخت که از قومت جلو افتادی (۸۳) موسی گفت اکنون قوم من در اثر من هستند و میرسند پروردگار من عجله نمودم تا اینکه تو خوشنود گردی (۸۴) خدا فرمود ما پس از تو قوم تو را آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه گردانید (۸۵) موسی برگشت در حالی که متأسف و غضبناک بود و گفت ای قوم آیا خداوند بشما وعده نیکو نداد آیا وعده خدا طولانی شد یا مایل شدید که مستوجب قهر و غضب الهی واقع گردید و وعده‌ای که با من بثابت بودن ایمان نمودید خلف وعده نمودید (۸۶)

صفحه : ۱۹۲

توضیح آیات

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (آنه) ضمیر شأن (مجرما) حال است از فاعل (یات) فاء (فان) جواب (من) شرطیه است.

کسی که بیاید روز حساب پروردگارش را در حالی که گناه کار باشد جزاء و پاداش چنین کسی جهنم است که در آن عذاب جهنم نه میمیرد که از غم برهد و نابود گردد و نه حیات دارد بحیات پاکیزه گوارا که از حیاتش برخوردار باشد و لذت ببرد، و در حدیث است که مراد از مجرم کافر است نه عاصی و آیه بعد مؤید معنی حدیث است.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ درجه در لغت بمعنی منزلتی است که در آن صعود باشد، اینکه آیه در مقابل آیات بالا در مقام بیان حال مؤمنین و کسانی که عمل نیکو نموده‌اند برآمده که برای آنها درجات عالی و مقامات بلندی تهیه شده و از نعمتها و آنچه از کرامتها بآنان افاضه شده همیشه محفوظند و زنده‌ای میباشند که مرگ پیرامون آنها نمیگردد و از حیات طیب پاکیزه خود خوشحال و مسرورند.

بعضی از مفسرین اینکه دو آیه اخیر را با آیات بالا جمع نموده و خلاصه کلام او را در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گفته که در اینکه آیه جمع کرده بین ایمان و عمل صالح همان طور که در آیه سابق وصف کرده جرمی را که از کفر و معصیت حاصل میگردد بعذاب جهنم و آیات بالا نظر دارد بوعید و وعده فرعون آنجا که سحره را تهدید نمود بقطع ید و صلب و ادعاء نمود که آن شدیدترین عذاب کننده و باقی‌ترین آنها است اینکه آیه اخیر در مقابل آن گفته گنهار نزد پروردگار در جهنم است که در آنجا نه میمیرد و نه زنده است، و نیز چون خدای تعالی حکایه نموده از فرعون و سحره

صفحه: ۱۹۳

در سوره اعراف آیه ۱۱۰ که ساحرها بفرعون گفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ آیا اگر ما غالب گردیم برای ما مزدی و اجری هست فرعون گفت آری شما از جمله مقربین میگردید، مقابل آن در آیه اخیر فرموده:

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ و مقابل وعده فرعون که در صورت غلبه شما از نزدیکان و مقربان من میگردید فرموده جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ چنین بهشتی اجر و پاداش کسی است که تزکیه نفس و عمل صالح نموده باشد.

(تفسیر المیزان) وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (اسراء) سیر دادن در شب است و مقصود از (بعبادی) بنی اسرائیلند، (فَاصْرَبْ لَهُمْ) بقولی زدن بعصا است چنانچه در جای دیگر گفته شده (الیس) مکانی است که در آن آب بوده و رفته است.

قال الراغب (و الیس مکان یکون فیه ماء فیذهب، قال تعالی فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا پس از آنکه معجزات نه گانه موسی در دل سنگین فرعون و تابعین آن تأثیر ننمود بلکه چنانچه گفته‌اند بیش از پیش بنی اسرائیل اذیت مینمود بموسی خطاب شد که بنی اسرائیل را در شب از مصر بیرون ببر، عصای خود را بزن بدریا تا اینکه راه خشکی برای شما باز شود و نترس از اینکه فرعون شما را بیاید درک و درک هر دو بمعنی ادراکند، و گویند وقتی موسی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد بنی اسرائیل هفتاد هزار بودند.

فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْإِثْمِ مَا غَشِيَهُمْ پس از آنکه بفرمان خدای تعالی بنی اسرائیل از مصر بیرون رفتند فرعون با لشکریانش از پی بنی اسرائیل درآمدند پس دریا آنان را گرفت.

صفحه : ۱۹۴

(ما غشیهم) ابهام است و اشاره به اینکه چنان موجی آنها را گرفت که بوصف نمی‌آید مثل قوله تعالی فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مفسرین گفته‌اند وقتی بنی اسرائیل لب دریا رسیدند از جلو خود آب دیدند و از عقب فرعون را با سپاه ترسیدند و بموسی گفتند إنا لَمِدْرُكُونَ، قَالَ كَلِمًا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ سوره شعراء آیه ۶۱ تا ۶۴ و تفسیر آن در سوره مزبور گذشت بآن جا مراجعه نمائید، وقتی چنین دیدند گفتند چه کنیم یا باید بدریا غرق گردیم یا بدست دشمن افتیم خطاب رسید ای موسی (ع) عصای خود را بدریا بزن و از غرق شدن نترس و أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ فِرْعَوْنَ قَوْمَ خُودٍ رَا كَمَرَاهُ كَرْدَانِيد و آنان را بطریق نجات هدایت نمود اینکه آیه مقابل حرف فرعون است که گفت وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.

در معنی آیه گفته‌اند که فرعون گروه خود را در دریا گم کرد و خودش نیز در دریا گم شد و راه بیرون آمدن نیافت و همه غرق شدند و هلاک گردیدند.

چون فرعون دید زمین دریا خشک شده و آب مثل دیوار مشبک گردیده و ۱۲ راه پیدا شده و اصحاب موسی می‌روند فهمید که معجزه موسی است خودش ایستاد و لشکرش را جلو فرستاد چون تمام اصحاب موسی از راه میان دریا بیرون رفتند و تمام لشکریان فرعون وارد راه دریا شدند آن دیوارهای مشبک آبی سر بهم آورد و همه آنها غرق گردیدند، جبرئیل بصورت بشری سوار مادیانی مقابل فرعون آمد و مادیان را در دریا راند اسب فرعون هم دنبال مادیان رفت هر قدر فرعون خواست جلو او را بگیرد و نگذارد برود نتوانست و چون اسب مقداری در آب شناوری میکند او را در وسط دریا برد، در آنجا جبرئیل نوشته‌ای را که بخط و مهر فرعون بود که جزای عبد عاصی اینکه است که در دریا لجن بدهنش بزنند مقابل صورت او گرفت و گفت بحکم خودت با تو عمل میشود و از خدای تعالی خطاب رسید فَأَلَيْتُمْ نَجِيكَ بَدَنِكَ و اینکه مطالبی که بیان شد خلاصه بعض

صفحه : ۱۹۵

روایات است.

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ خُطَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا كُنْتُمْ كَافِرِينَ. خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باشد که آنها ذریه سابقین میباشند و نجات آنها و بقائشان سبب بعدیها گردیده و بقرینه متصله و وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَجِهَ أُولَٰئِكَ نَسِيتُمْ آيَاتِنَا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّشْرِكِينَ. و اینها در اینک آیات بنی اسرائیل نعمتهای خود را تذکر میدهد:

اول- ای بنی اسرائیل شما را از دشمنان فرعون نجات دادیم و او را در رود نیل هلاک گردانیدیم.

دوم- به پیغمبر شما در طرف راست کوه طور وعده مناجات دادیم و کتاب تورات را نازل گردانیدیم.

سوم- وقتی شما در تیه بودید برای شما (من و سلوی) ترنجبین و مرغ بریان کرده فرود آوردیم.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ الخ (قلنا) در تقدیر است یعنی بنی اسرائیل گفتیم بخورید از طعامهای طیب پاکیزه و طغیان و سرکشی نکنید که نعمتها را در غیر مورد مصرف نمائید یا عوض شکر گذاری ولی نعمت کفران ورزید یا خلاف امر بنمائید یا بزیردستان تعدی کنید که اگر چنین کردید در مورد غضب من واقع خواهید گردید (فقد هوی) هلاک گردید و در هاویه جهنم افتید و از اوج

سعادت بحضیض شقاوت ابدی و عقوبت دائمی فرود آید، و در سوره بقره راجع باین آیات بیانی شده بآن جا مراجعه نمائید.

صفحه: ۱۹۶

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس از تهدید بنی اسرائیل که در مورد طغیان و ناسپاسی از نعمتهایی که بآنان داده در مورد غضب واقع میگردند بتوبه کنندگان و مؤمنین آنهایی که عمل نیکو نموده‌اند دو وعده بزرگ میدهد: یکی بصیغه مبالغه (لغفار) که تأکید در آمرزش گناهانشان است، و دیگر هدایت شدن بطریق رستگاری و نزدیکی آنها بجوار قرب احدی. بروایت طبرسی از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام است که (ثم اهتدی) یعنی (الی ولایتنا اهل البیت)

و قسم بخدا اگر مردی تمام عمر بین رکن و مقام خدا را عبادت کند پس از آن بمیرد و بولایت ما نیامده باشد خدا او را برو در آتش می‌اندازد، و اینکه روایت را ابو القاسم حسکانی بسند خود و عیاشی در تفسیرش بچند طریق نقل کرده‌اند. (پایان) و مَا أَعْجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى، قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَثْرَىٰ وَ عَجَلْتَهُ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَىٰ مَفْسِرِينَ در تفسیر اینکه آیه گفته‌اند که بنی اسرائیل پس از هلاک شدن فرعون از موسی خواهش نمودند که برای ما قوانین شریعت و طریق عبادت بیاور، موسی علیه السلام با خدا مناجات نمود و درخواست قوانین نمود باو خطاب رسید که با جماعتی از بزرگان بنی اسرائیل برو بکوه طور تا اینکه کتابی که جامع احکام و قوانین باشد بر تو بفرستم موسی هارون را بجای خود گذاشت و با هفتاد نفر از خوبان قوم خود رو بکوه طور رفتند و در حین رفتن به بازمانده‌گان وعده داد که چهل روز دیگر می‌آیم و کتابی که جامع قوانین باشد می‌آورم، وقتی نزدیک کوه رسیدند موسی قوم خود را گذاشت و باشتیاق استماع کلام الهی زودتر بالای کوه رفت اینکه بود که بوی خطاب رسید که چه چیز تو را بر آن داشت که قوم را گذاشتی و بعجله آمدی.

اینکه سؤال (وَمَا أَعْجَلَكُ) استفهام انکاری است، شاید اشاره باین باشد که

صفحه: ۱۹۷

اینکه عمل سزاوار تو نبود زیرا که توهین بآنها است و اغفال آنان را ایجاب مینماید موسی (ع) شاید در مقام عذرخواهی گفته باشد ای پروردگار من اشتیاق باستماع کلام تو مرا بر آن داشت که عجله و شتاب کنم بسوی تو و برای فرمان و رضایت تو بود که زودتر آمدم و آنان در عقب من می‌آیند.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَتَنَهُ بِمَعْنَى اخْتِبَارٍ وَامْتِحَانٍ اسْت، بِمُوسَى (ع) خطاب میرسد که پس از آمدن تو ما بنی اسرائیل را در مورد آزمایش قرار دادیم و (سامری) آنها را گمراه گردانید.

خدای تعالی اختبار را نسبت بخودش داده و گمراه گردیدن قوم را نسبت بسامری، اشاره به اینکه گمراه گردانیدن راجع بنقائص ممکنات است زیرا شر است و شر از ساحت قدس الهی که خیر محض است صادر نخواهد گردید هر جا شری یافت شود از جهات عدمی ممکنات بروز و ظهور مینماید، آری حکیم مطلق از روی صلاح‌اندیشی و حکمت عامی که در سراسر ممکنات جاری است بافرااد بشر مهلت داده تا وقت معینی که در نظام عالم مقرر گردیده از آنان انتقام بکشد مفسرین گفته‌اند قوم موسی (ع) ششصد هزار مرد بودند که همه بگوساله سجده نمودند مگر دوازده هزار نفرشان که سجده نمودند.

گویند سامری از بنی اسرائیل بود وقتی که فرعون پسرهای آنها را میکشت مادرش وی را در کنار رود نیل در جزیره‌ای انداخت بجبرئیل امر شد او را پرورش دهد جبرئیل متکفل او گردید اینکه بود که او جبرئیل را میشناخت روز غرق شدن فرعون چون از موسی شنیده بود که اثر خاک زیر سم اسب جبرئیل چنین است که بهر جا بزنند صدایی از آن بیرون می‌آید آن وقتی که جبرئیل

برای غرق گردانیدن فرعون آمد و بر مادیانی سوار بود سامری از زیر سم مادیان او خاک برداشته و محفوظ گردانیده بود وقتی موسی بکوه طور رفت طلا آلات فرعونیان را جمع آوری نمود و بصورت گوساله‌ای ساخت و آن خاک را در شکم آن نهاد

صفحه : ۱۹۸

گوساله بصدا آمد باغواى سامرى كه اينكه خداى موسى است آن ششصد هزار نفر مگر دوازده هزار نفر آنها بگوساله سجده نمودند.

فَرَجَحَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا (الى قوله تعالى) فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي موسى (ع) از ميعاد گاه پروردگار برگشت در حالى كه غضبناك و متأسف بود و بجماعت اسراييليان اعتراض نمود و گفت اى قوم آيا پروردگار شما بشما وعده نيكو نداد يعنى فرستادن كتاب تورات را كه دستور العمل شما و براى نجات از عذاب و سبب فيروزي شما باشد آيا گمراه گرديدن شما براى اينكه بود كه مدتى كه بشما وعده داده شده بود طولانى گرديد در صورتى كه با اشراف و بزرگان رفته و بهمان وعده باز آمدم، يا ميخواستيد مشمول غضب خدا گرديد و عذاب بر شما فرود آيد و از وعده‌اى كه كرده بوديد كه در ايمان ثابت قدم باشيد تخلف نموديد.

صفحه : ۱۹۹

[سوره طه (۲۰): آيات ۸۷ تا ۹۹]

اشاره

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا - وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱)

قال يا هارون ما منعك اذ رأيتهم ضلوا (۹۲) ألا تتبعن أفعصيت أمرى (۹۳) قال يا بن أم لا تأخذ بلحيتى ولا برأسى إني خشيت أن تقول فرقت بين بنى إسرائيل ولم ترقب قولى (۹۴) قال فما خطبك يا سامرى (۹۵) قال بصرت بما لم يبصروا به فقبضت قبضة من أثر الرسول فنبذتها وكذلك سولت لى نفسى (۹۶)

قال فاذهب فإن لك فى الحياه أن تقول لا مساس وإن لك موعداً لن تخلفه وانظر إلى الهك الذى ظلت عليه عاكفاً لتحرقتة ثم لنسفته فى اليم نسفاً (۹۷) إنما الهكم الله الذى لا إله إلا هو وسع كل شىء علماً (۹۸) كذلك نقص عليك من أنباء ما قد سبق وقد آتيناك من لدنا ذكراً (۹۹)

صفحه : ۲۰۰

(ترجمه)

(پس از آنکه موسی (ع) بقوم خود سرزنش نمود که چرا وعده من را تخلف نمودید و گوساله پرست گردیدید آنهایی که گوساله پرست نشده بودند در پاسخ گفتند) ما باختيار خود خلاف وعده تو را نموديم لکن اسباب تجمل و بارهائى از آرايش

جماعت (فرعونیان) بر ما تحمیل گردید آن را در (آتش انداختیم و سامری هم آنچه با او بود افکند) (۸۷) و سامری از آن زیورها گوساله‌ای ساخت که صدایی و ناله‌ای داشت (و سامری و پیروانش) گفتند که خدای شما و خدای موسی همین گوساله است (و موسی یا سامری) فراموش کردند (اله را) (۸۸)

آیا (گوساله پرستان) ندیدند که باز نمیگرداند گوساله بسوی آنها قولی را یعنی جواب نمیدهد و نمیتواند بآنها ضرر یا نفعی برساند (۸۹)

و همانا هارون قبلا بآنها گفته بود ای قوم شما مفتون گردیدید و پروردگار شما خدای رحمان است پس تابع من گردید و امر مرا اطاعت نمائید (۹۰)

آن جماعت گفتند ما در پرستش گوساله ثابت میمانیم تا وقتی که موسی بسوی ما برگردد (۹۱)

موسی گفت ای هارون چه چیز منع کرد تو را که وقتی دیدی قوم گمراه شدند

در پی من نیامدی (۹۲) آیا امر مرا مخالفت نمودی (۹۳)

هارون گفت ای پسر مادر من سر و ریش مرا نگیر ترسیدم بگویی بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی و وقعی بقول من نگذاری (۹۴)

موسی (با خشم و غضب) بسامری گفت چیست اینکه کار بزرگ که تو کردی (۹۵)

سامری گفت بینا شدم بچیزی که دیگران بینا نشدند و مشتی (از خاک) زیر پای جبرئیل را گرفتم سپس آن را (در شکم گوساله) انداختم و اینکه چنین نفس من برای من آراسته گردانید (۹۶)

موسی گفت ای سامری از نزد ما بیرون رو (و تو در دنیا بمرضی مبتلا خواهی شد) که می‌گویی کسی با من تماس نکند و اینکه برای تو (در قیامت وعده گاهی است از عذاب) که تخلف نخواهد نمود و نظر کن و ببین اینکه خدایی که همیشه در خدمتش ایستاده‌ای چگونه وی را میسوزانیم و خاکسترش را در آب میباشیم (۹۷)

فقط اله شما آن خدایی است که جز او الهی نیست و علم او به همه اشیاء احاطه دارد (۹۸)

اینکه چنین ما اخبار گذشتگان دیگر را نیز بر تو حکایت میکنیم و ما از جانب خود ذکر (یعنی قرآن را) بتو عطاء نمودیم (۹۹)

صفحه : ۲۰۱

توضیح آیات

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا (بملکنا) سه طور قرائت شده: جماعتی از قراء (ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر (بملکنا) بکسر میم خوانده‌اند و نافع و عاصم بفتح میم قرائت نموده‌اند و کسایب بضم میم خوانده. (ابو الفتوح رازی) در جواب اعتراض موسی که بقومش گفت چرا عهد مرا شکستید و گوساله پرست گردیدید آنها که گوساله نپرستیده بودند در مقام عذرخواهی برآمدند که ما باختیار خود چنین عملی ننمودیم بلکه بار گرانی از زینت فرعونیان حمل بر ما شده بود و ما آن را انداختیم در آتش که آب شود سامری هم آنچه با او بود انداخت در آتش.

گویند هارون بنی اسرائیل حکم کرده بود که آنچه از زر و زیور از قبطیان عاریه گرفته‌اید بدریا بریزید آنها ریختند سامری نیز از روی مکر آنچه از زر و طلا آلات داشت بدریا انداخت سپس تمام آنها را بیرون آورد و چون زرگری میدانست در مدت سه روز گوساله‌ای از طلا و جواهرات ساخت و خاکی که از زیر قدم اسب جبرئیل برداشته بود در شکم او ریخت آن گوساله که از طلا ساخته بود فوراً بصدا آمد و چون موسی (ع) اول بقوم سی روز وعده داده بود که از کوه طور برگردد پس از آنکه بفرمان حق

تعالی ده روز اضافه کرد قوم گفتند موسی نیامد سامری آنان را اغواء نمود که اینکه صدای خدا است که از گوساله میشنود. از مجاهد نقل میکنند که گفته سامری آن گوساله را طوری ساخته و در آن صنعتی نموده بود که از زیر او باد در شکمش میرفت و از مخرق گلوی وی بادی که در شکمش میرفت صدا میکرد مثل گاو و چون نی و مزمار از گلوی وی

صفحه : ۲۰۲

بیرون می‌آمد و وقتی میخواست صدا کند آن را در محل وزیدن باد میگذازد، وقتی گوساله را در محل وزیدن باد قرار داد و مردم را جمع نمود و گفت بیائید ببینید از طلا آلات چه ساخته‌ام وقتی مردم جمع شدند و باد آمد و در شکم او افتاد و از حلقوم آن بیرون آمد مثل صدای گاو و چون مردمان آن زمان چنانچه گویند گوساله پرست بوده‌اند وقتی صدایی از گوساله شنیدند بسجده افتادند آن وقت سامری گفت هذا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ نَفْسِيَ اِنَّكَ خدای شما و خدای موسی است موسی فراموش نموده که خدا اینجا است و بطلب او بکوه طور رفته و ظاهراً اینکه قول دوم که عمل سامری بصنعت بوده ظاهرتر مینماید اگر چه توجیه اول بقرینه آیه بعد بواقع نزدیکتر است.

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلْمَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرْأًا وَلَا نَفْعًا در مقام اعتراض بآنها است و گویا فرموده چگونه آن جماعت فریب سامری را خوردند و با آن همه معجزاتی که از موسی (ع) مشاهده نمودند و با اینکه میدانستند که گوساله عمل سامری است که برای اغواء آنان بکار برده از یک صدایی مفتون گردیده و بگوساله سجده نمودند آیا ندیدند که گوساله جمادی است و قدرت بر تکلم ندارد و سخن آنها را جواب نمیدهد و نه تواند بآنان نفعی رساند و نه ضرری را دفع گرداند.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَمَا تَبِغُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي الْخِ پس از آن آنچه هارون بآنها نصیحت نمود که شما مفتون گردیده‌اید و در مورد آزمایش واقع شده‌اید پروردگار شما آن کسی است که متّصف برحمانیت است تابع من گردید و امر مرا اطاعت نمائید و پیروی سامری نکنید سخن هارون در آنان تأثیر ننمود و گفتند ما نزد گوساله عکوف مینمائیم تا وقتی که موسی از میقات گاه باز آید.

صفحه : ۲۰۳

قال يا هارون ما منعك إذ رأيتهم ضلوا، أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصِيَّتْ أَمْرِي (الی قوله تعالی) قَوْلِي موسی (ع) وقتی از کوه طور برگشت در حالی که در شدت غضب بود الواح تورات را که در دست داشت بینداخت و رو بهارون نمود و بوی خطاب سخط‌آمیز نمود و گفت ای هارون چه چیز مانع تو گردید که وقتی آنها را گمراه دیدی متابعت نمایی مرا و در غضب آیی و با آنان بجنگی و حمایت دین نمایی و یا آنکه از پی من آیی و مرا خبردار نمایی (أَلَا تَتَّبِعُنَّ) لام زائده است برای تأکید آمده مثل (أَلَا تَسْجُد) در جای دیگر آیا میخواستی مخالفت امر مرا نمایی و گویا از شدت غضب ریش برادرش هارون را گرفته و بسوی خود میکشد هارون برای نشانیدن غضب برادر و رقت قلب او گفت ای پسر مادر من سر و ریش مرا مگیر ترسیدم از پی تو بیایم بگویی بنی اسرائیل را متفرّق گردانیدی و بوسیّت من عمل نمودی و من آنچه بایست در هدایت آنان کوشش بنمایم نمودم سخن من بآنها تأثیری ننمود.

قال فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قال بَصِيرَتِي بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي موسی (ع) پس از عتاب برادرش هارون رو بسامری کرد و با خشم و غضب بوی گفت مطلب تو چه بود که چنین کردی و بنی اسرائیل را گوساله پرست گردانیدی سامری در پاسخ گفت بچیزی بینا شدم که دیگران بآن بینا نشدند و از اثر رسول قبضه‌ای گرفتم و در گوساله انداختم و اینکه طور نفس من مرا فریب داد چنانچه در بالا گفته شد آنچه مشهور و معروف بین مفسرین است و بعضی از روایات هم دلالت دارد اینکه است که سامری از خاک زیر قدم مادیان جبرئیل که برای غرق گردانیدن فرعون بصورت بشر درآمده

بود گرفته و از آن خاک در شکم گوساله ریخته و گوساله بصدا آمده و سامری مردم را فریب داده که اینکه خدای موسی است و مردم گوساله را گرفته و بوی سجده نمودند.

صفحه : ۲۰۴

و از ابی مسلم چنین نقل کرده‌اند که گفته در قرآن تصریح باین توجیه که اکثر مفسرین کرده‌اند نشده و بوجه دیگر شاید مقصود از رسول موسی باشد و اثر او سنت و رسم او یعنی آنچه بآن امر نموده و مندرج در دین گردانیده مثل اینکه گفته میشود (فلان یقفو اثر فلان و یقتص اثره اذا کان یمثل رسمه).

و بنا بر اینکه توجیه وقتی موسی (ع) بسامری رو کرد و بوی ملامت نمود و از او سؤال کرد که چه تو را بر اینکه عمل وادار نمود که مردم را بگوساله پرستی گمراه گردانیدی سامری در پاسخ گفت من یک اندازه‌ای از دین تو گرفتم و آن را انداختم و بآن متمسک نگردیدم، و اینکه از لفظ موسی تعبیر بغائب نموده و گفته (گرفتم قبضه‌ای از اثر رسول) اینکه نظیر قول کسی است که در مقابل امیری بوی خطاب میکند و میگوید (ما قول الامیر فی کذا) قول امیر در فلان مطلب چگونه است، و اطلاق رسول بر موسی (ع) با اینکه کافر بوده نوعی از تهکم است و اینکه نظیر قوله تعالی است در حکایه از کفار (یا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ). (پایان) و بنا بر اینکه توجیه عمل سامری که گوساله را بصدا آورده صنعت او بوده نه اینکه چنانچه گفته‌اند در اثر خاک قدم مادیان جبرئیل بوده، و توجیهاات دیگر نیز از مفسرین نقل شده لکن چون نص معتبری که بشود بر آن اعتماد نمود بر اعتبار هیچ یک از آنها نیست زیرا که بعض اخباری که در اینکه موضوع رسیده ظاهراً از احادیث صحیح و معتبر نیست اینکه است که سکوت در آن و محول کردن علم آن را براسخین فی العلم اولی بنظر می‌آید.

قال فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ مفسرین گفته‌اند و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده و در مجمع البیان مسطور است که موسی اراده کرد وی را اعدام نماید وحی باو رسید که او را مکش زیرا که او متصف بصفه سخاوت است یعنی نفعش بمردم میرسد، و از اینجا ظاهر میگردد سرّ قوله تعالی وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمَا يَمُكُّهُ فِي الْأَرْضِ یعنی کسی که

صفحه : ۲۰۵

نفعش بمردم میرسد در زمین مکث مینماید.

اینکه بود که موسی (ع) پس از گفت و شنود با سامری بوی گفت برو که تو مادامی که زنده‌ای مبتلا میگردی بمرضی که می‌گویی کسی نزدیک من نیاید و با من تماس نگیرد و موعد عذاب تو در قیامت است هرگز تخلف پذیر نخواهد بود، گویند سامری را تب مسری گرفت که هر کس بوی نزدیک میگردید مبتلا بتب میشد اینکه بود که مردم از وی گریختند و احدی نزد او نمیرفت و بر اینکه مرض باقی ماند تا وقتی که هلاک گردید.

وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْ نَحْرُقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا پس از آن موسی (ع) بطور تهکم و سرزنش بسامری خطاب مینماید که حال نظر کن و ببین که خدایی که بر آن عکوف داشتی و همیشه در خدمتش قیام مینمودی چگونه وی را میسوزانم و خاکسترش را بدریا میریزم.

اشاره به اینکه اگر اینکه گوساله چنانچه تو بمردم وانمود کردی خدا بود یا لا اقل مقامی نزد خدا داشت البته از خود دفاع مینمود. إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا همانا حقیقه همین است و جز اینکه نیست که اله و مبدء آفرینش شما آن خدایی است که منفرد به الهیّت و حقیقت است و اله و خالق جز او نیست و علم او وسیع است که بهمه چیزها احاطه نموده لا

يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا لَنْ نَنْزِلُكَ فِي السَّمَاوَاتِ بِرِسُولٍ مِمَّنْ سَبَقَ بِرِسُولٍ مِثْلِهِ لَعَلَّ تَكْفُرُ الْإِنْسَانُ بِمَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ
پیشینیان و گذشتگان را بر تو نقل و حکایت میکنیم تا اینکه بآن حکایات متذکر گردی چنانچه قبلاً بتو (ذکر) یعنی قرآن را عطاء کرده بودیم، اشاره به اینکه داستان پیشینیان را بر تو حکایت میکنیم که هم علم تو باحوال گذشتگان زیاد گردد و هم معجزه تو باشد زیرا که همه میدانند که تو امی و بی سوادى نه درس خوانده‌ای و نه کتابی دیده‌ای و اینکه اخبارها همه وحی است و از طرف حق تعالی بر تو نزول نموده تا اینکه حجت بر خلق تمام گردد.

صفحه : ۲۰۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۰ تا ۱۱۴]

اشاره

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا (۱۱۲) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

صفحه : ۲۰۷

(ترجمه)

هر کس از ذکر (قرآن) اعراض نمود روز قیامت بار سنگینی بدوش میگیرد (۱۰۰)
در حالی که جاویدانند در آن و بد باری است برای آنان که روز رستاخیز باید حمل نمایند (۱۰۱)
روزی که در صور نفخه‌ای دمیده میشود گنهکاران را محشور میگردانیم در حالی که کبود چشمانند (۱۰۲)
آنها بین خودشان آهسته گویند ما در دنیا یا در قبر یا بین دو نفخه نماندیم مگر ده روز (۱۰۳)
ما عالم‌تریم بآنچه گنهکاران میگویند زیرا که بهتر آنها در مسلک گوید بلکه شما لبت نمودید مگر روزی (۱۰۴)
ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از تو از کوه‌ها سؤال میکنند بگو پروردگار من آنها را پراکنده کند (۱۰۵)
و جای آنها را واگذار ساده و هموار (۱۰۶)
که در آن نه پستی بینی و نه بلندی (۱۰۷)

در آن روز داعی (حق) را پیروی کنند در آن روز کسی نتواند که پیروی نکند داعی حق را و نزد خدای رحمان صداها خاشع و خاموش گردد و نمیشنوی مگر صدای آهسته (۱۰۸)

در آن روز شفاعت هیچکس پذیرفته نخواهد شد مگر کسی را که خدای رحمان اذن بدهد و قولش پسند او باشد (۱۰۹)
میداند آنچه بین دستهای آنها و آنچه پشت سر آنها است و کسی احاطه بذات خدا نمیتواند کرد از روی علم (۱۱۰)
و همه موجودات در پیشگاه خدای زنده و پاینده و ذلیل و خاضعند و همانا ناامید گردید هر کسی که بار ظلم و ستم بدوش گرفت (۱۱۱)

و کسی که اعمال صالح نماید در حالی که مؤمن باشد از هیچ ستم و آسیبی بیمناک نخواهد بود (۱۱۲)
و اینکه چنین ما فرود آوردیم قرآن را عربی و مکرر گردانیدیم در آن وعید (و تهدید بعذاب) را که شاید مردم پرهیزکار گردند یا باندرز تو متذکر گردند (۱۱۳)

برتر است خدای از صفات مخلوق و پادشاه و نافذ الامر و ثابت در ذات و صفات است و ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بخواندن قرآن عجله نکن پیش از آنکه وحی قرآن تماماً بتو برسد و بگو پروردگار من علم من را زیاد گردان (۱۱۴)

صفحه : ۲۰۸

توضیح آیات

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ظاهراً مرجع ضمیر (عنه) (ذکرا) در آیه بالا است و مقصود از ذکر شاید قرآن باشد یا نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و شاید مرجع آیه جلوتر الله الذی لا إله إلا هو مراد باشد زیرا که در آیات دیگر اطلاق ذکر بر اینها شده، قوله تعالی مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى سوره الانبیاء آیه ۱۲۳ و ۱۲۴.

خلاصه بازگشت تمام معنی باین میشود که هر کس اعراض نماید از ذکر خدا و قرآن و شریعت او و مطیع امر و قانون الهی نگردد در روز قیامت بار سنگینی بر او بار میگردد.

و گویند در آیه کلامی در تقدیر است یعنی (عقوبه الوزر و جزائه) و آن یا از قبیل تسمیه مسبب است باسم سبب یعنی اعراض کننده در آخرت حامل عقوبت گناه و بردارنده پاداش کردار خود میگردد.

خالدین فیهِ و ساء لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (خالدین) حال است برای فاعل (اعراض) یعنی اعراض کنندگان از ذکر در حالی میباشند که مخلد در جهنم و در آن جاویدانند و هرگز از آن خلاصی نیابند، و جمع (خالدین) یا مفرد بودن ضمیر اعراض از قرآن یا آیات الهی که ذی الحال است باعتبار معنی است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) بدل از (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) در آیه بالا- است، از جمله صفات مشرکین که در اینجا تذکر میدهد اینکه است که وقتی در صور نفخه‌ای دمیده شد گنهکاران محشور میگردند در حالی که چشمهای آنان کبود است، و اینکه آنان را باین صفت معرفی مینماید شاید برای اینکه باشد که بدترین چشمها

صفحه : ۲۰۹

نزد عرب چشم کبود است و غالباً رومیها که با عربها دشمن بودند چشمهایشان کبود بوده. و از فراء نقل شده که مقصود از (زرقا) یعنی عمی چشمهای آنها کور است.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا يَوْمًا در آن روز وقتی کفار اوضاع جهنم را مینگرند از هیبت و وحشت قدرت بر تکلم ندارند اینکه است که آهسته و مخفیانه با یکدیگر گویند شما در دنیا یا در قبر و عالم برزخ یا بین دو نفختین مکث نمودید مگر ده روز و دانشمندترین آنان گویند مکث نمودید مگر یک روز.

معلوم است عمر محدود دنیا نسبت بعالم آخرت غیر محدود اندک تر از اندک مینماید بلکه اصلاً نمیتوان امر محدود متناهی را با غیر محدود غیر متناهی مقایسه نمود، شاید همین باشد سرّ اینکه حق تعالی علم بمکث آنها را بخودش نسبت میدهد که خدا عالم تر است بآنچه آنان میگویند و گمان میکنند در دنیا ده روز مکث نموده‌اند و داناترین و صادق‌ترین آنها میگویند نه شما یک روز زیادتر مکث نمودید، و اینکه آیه نظیر آنجاست که فرموده قال- كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ- قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ الْعَادَّةِينَ- معلوم میشود شدت عذاب آنها را از مدت مکثشان غافل میگرداند، و شاید مقصود آنها عذر گناهانشان باشد که ما بقدری در دنیا نماندیم که بتوانیم عمل نیک نمائیم.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا خَطَابَ برسولش نموده که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از تو از کوهها سؤال میشود، در شأن نزول آیه گویند مردی از اهل ثقیف از حضرت سؤال از کوهها نمود، شاید میخواست بفهمد که موقع قیام قیامت کوهها و زمین چگونه میشوند اینکه آیه رسید که در پاسخ بگو خدا آن را خورد کند چون رمل و آن را میگرداند (هَبَاءٌ مُتَبَاً)

صفحه : ۲۱۰

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا پس وامیگذارد آن را زمینی ساده صاف و هموار بطوری که در آن نه پستی دیده شود و نه بلندی.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که همین زمین دنیا است که پس از زلزال شدید و پراکنده شدن اجزاء آن صاف و هموار و ملساء میگردد بطوری که آماده میگردد برای اجتماع جمیع افراد بشر، و شاید اشاره بهمین باشد قوله تعالی يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سوره ابراهیم (ع) آیه ۴۹. از اینکه آیات و امثال آن معلوم میشود که همین عالم دنیا است که تبدیل میگردد بعالم آخرت همین طوری که بدن دنیوی انسان تبدیل میگردد ببدن اخروی بطوری که لایق بقاء باشد، عالم دنیا نیز وقتی عمرش پایان رسید از صورت کنونی بدوی تحوّل مینماید بصورت حقیقی اخروی و آنچه در آن بالقوه موجود بوده بفعلیت میرسد زیرا که در محلّ خودش مبرهن گردیده که هیچ موجودی معدوم صرف نمیگردد، و همین طوری که انسان وقتی مرد و اجزاء وجودش مندرک گردید روحانیت و جوهر و لب حقیقتش حتّی جوهریت بدنش که در احادیث بطینت که شاید مقصود ماده اثیری باشد فانی نمیگردد و نزد مصوّر الصّور محفوظ است تا وقتی که عالم قیامت برپا گردد آن وقت هر فرعی باصل خود برمیگردد، همانا ماه و خورشید با هم جمع میگردند، روح بدن عود مینماید، اضداد با هم مجتمع میگردند و چون زمین نیز یکی از موجودات بشمار میرود ممکن نیست پس از منحل گردیدن بکلی معدوم گردد بلکه بدلالت همین آیه که فرموده (قَاعًا صَفْصَفًا) زمین پس از مندرک گردیدن صاف و هموار میگردد.

و نیز در سوره زلزال که در وصف زمین است يَوْمَئِذٍ تُجَدُّ الْأَخْبَارُها و از آیات دیگر چنین معلوم میشود که همین زمین معهود ما است که در آن وقت صاحب حیات و سخن گو میگردد.

صفحه : ۲۱۱

و شاید سرّ اینکه موجودات اخروی صاحب حیات میگردند چنانچه یکی از نامهای قیامت را «حیوان» نامیده و إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و نیز سرّ اینکه اجزاء آدمی بسخن میآیند و بر علیه او شهادت میدهند اینکه باشد که چنانچه ثابت گردیده

هر موجودی و لو بصورت جمادی باشد نیروی حیاتی در آن موجود است که جامع مشتقات و حافظ صورت جمعیه وی است و در هر مرتبه‌ای طوری تظاهر مینماید، در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره زلزال در توضیح آیه وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا تا اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود یَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عَوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا تنوین (یومئذ) عوض مضاف الیه است و اضافه بوقت نفس است یعنی روزی که زمین پراکنده میگردد مردم پیروی میکنند داعی حق را.

بروایتی چون موقع حشر میرسد حق تعالی باسرافیل امر مینماید که بر صخره بیت المقدس برآید و باواز بلند مردم را بخواند و هر کس از هر جایی که باشد رو بآن صدا آرد و آن داعی حق را همه افراد بشر متابعت نمایند و احدی نتواند سرپیچی کند و بجانب خواننده نیاید بلکه همه اجابت کنند و بشتاب بمیعادگاه حاضر گردند و در آن وقت صداها از عظمت و بزرگی و مهابت خدای رحمن در گلوها حبس گردد و از آنان صدایی شنیده نشود مگر سخن آهسته.

یَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا در همان روز قیامت شفاعت کسی نفع نمی‌بخشد مگر شفاعت کسی را که خداوند دستور باو بدهد و سخن او را در شفاعت بپسندد، و آنها کسانی میباشند که مقام و منزلتی نزد حق تعالی دارند از انبیاء و اولیاء و شهداء و مؤمنین با تقوی.

بقولی میشود مقصود مشفوع له باشد یعنی کسی را توانند شافعین شفاعت کنند که مأذون باشد در مورد شفاعت واقع گردد و خدا بخواهد او را شفاعت کنند بنا بر معنی اول (من موصوله) مرفوع المحل است و بدل از شفاعت بتقدیر حذف مضاف یعنی شفاعت کسی نفع نمی‌بخشد مگر کسی را که خدا بآن اذن بدهد

صفحه : ۲۱۲

و بمعنی دوم منصوب المحل است بمفعولیت یعنی کسی را که برای او اذن بدهد و راضی باشد شفاعت بشود. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا خدا میداند آنچه بین دستهای مردم از امور دنیا و عمل آنان است و آنچه پشت سر آنها است از امور اخروی، یا آنچه جلو آنها و حاضر نزد آنها است و آنچه پشت سر آنها است از امور آینده که از آن اطلاعی ندارند.

و شاید مقصود چنین باشد که میداند خدا آنچه را که در حال حاضر عمل میکنند و آنچه را که قبلا عمل نموده‌اند که تماما در علم ازلی او محفوظ است لَا يُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ و کسی را نه بذات و صفات حقانی الهی احاطه‌ای است و نه بمقدورات و معلومات ازلی سرمدی او راهی است در کافی احمد بن ادریس از محمد عبد الجبار از صفوان بن یحیی گفت ابو قره محدث از من سؤال نمود که من او را داخل کنم نزد ابی الحسن الرضا علیه السلام پس از آنکه از حضرت طلب اذن کردم و اذن دخول داد و ابو قره از حلال و حرام و احکام سؤال نمود تا اینکه سؤالش بتوحید رسید و گفت همانا ما روایت کرده‌ایم که خدای تعالی رؤیت و کلام را بین دو نبی تقسیم نموده، کلام را قسمت موسی کرده و رؤیت را بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم داده، ابو الحسن علیه السلام فرموده آیا کی است که ثقلین از جن و انس را تبلیغ نموده و گفته لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آیا رساننده اینکه آیات، محمد (ص) نبود، ابو قره گفت آری، حضرت فرمود چگونه مردی بسوی تمام خلق می‌آید و خبر میدهد که من از جانب خدا مبعوث شده‌ام و او مردم را بامر خدا بسوی خدا میخواند و میگوید (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ پس از آن میگوید من خدا را بچشم دیده‌ام و احاطه علمی باو پیدا نموده‌ام در حالی که خود او در صورت بشر است، اما شما تصحیح میکنید آنچه را زندقیها خواستند حضرت را رمی کنند به اینکه از نزد خدا چیزی می‌آورد پس از آن بوجه دیگر

صفحه: ۲۱۳

خلاف آن را میگوید.

پس از آن ابو قره گفته خدای تعالی میگوید و لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَهُ أُخْرَى ابو الحسن علیه السّلام فرمود بعد از اینکه چیزی است که دلالت دارد بر آنچه دیده آنجا که گفته ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى یعنی قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم دروغ نگفت آنچه را که دو چشمش دیده پس از آن خبر میدهد بآنچه دیده و گفت لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى پس آیات خدا غیر از خدا است (و قد قال الله وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) وقتی چشم او را دید باو احاطه علمی نموده و معرفت واقع شده.

پس از آن ابو قره گفته پس ما باید روایات را تکذیب کنیم، ابو الحسن علیه السّلام فرمود وقتی روایات مخالف قرآن است باید آن را تکذیب نمود در حالی که اجماع مسلمین بر اینکه است که (انه لا يحاط به علما- و لا تُدرِكُه الأَبصارُ- و لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (العنوة) بمعنی ذلّت است، اشاره به اینکه در قیامت که سلطنت و قهاریت حق تعالی ظهور و بروز تام و تمام پیدا مینماید چنانچه گفته‌اند در وصف آن روز است قوله تعالی لِمَنْ الْمُلْكَةُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سوره مؤمن آیه ۶، در آن روز ذلیل و خاضع میشود کسی که بار ظلم و تعدی را بنفس خود و بر دیگران بار نموده چنین کسی بخود ستم کرده که بکفران نعمتهای خدای تعالی و هدایت نیافتن بتعلیم احکام الهی خود را در چاه مذلت سرنگون نموده چنین کسی در آن روز خود را از رحمتهای غیر متناهی که نصیب مؤمنین با تقوی گردیده محروم ساخته.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا در مقابل مجرمین و کیفیت ورود آنان در محشر و ذلت و خواری و ناامیدی آنها، بیان حال کسانی را مینماید که در دنیا عمل نیکو کردند در حالی که با ایمان بودند، اشاره به اینکه عمل صالح وقتی در آخرت جزاء دارد که عامل آن مؤمن باشد پس اگر کافر عمل صالحی نمود جزاء او در همین دنیا داده میشود

صفحه: ۲۱۴

و در آخرت اجری ندارد.

بنا بر اینکه هر قدر عمل نیکو بنماید کسی که بدون ایمان است در عالم آخرت عملش ذرّه‌ای نتیجه‌بخش نخواهد بود ولی نتیجه دنیوی دارد، و هر قدر ایمان کامل تر و شدیدتر باشد بر قیمت عمل و حسن آن افزوده خواهد گردید و چنین کسی که اعمال خوب او با ایمان بخدا و اصول دیانت انجام گرفته در آن روز دیگر نه خوف و ترسی او را فرا میگیرد و نه ثواب و پاداش عمل آن نقصان پذیر است بلکه صحیح است در باره او گفته شود فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

و كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا یعنی هم چنانی که خبردار کردیم تو را باخبر قیامت فرو فرستادیم قرآن را بعربی الفاظ عربی از جهاتی بر الفاظ دیگر مزیت دارد: یکی زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قوم او بوده از اهل مکه و سایر اعراب، و نیز قوانین آن روی اصل منظمی قرار گرفته بطوری که مطالب بزرگی در کلمات کوچک آن جای میگیرد و تلفظ بآن را آسان مینماید و خصوصیات و امتیازات دیگری در الفاظ عربی است که در باقی لغات نمیباشد.

وَصِرفنا فيه مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا در اینجا سه امتیاز راجع بقرآن تذکر میدهد: اول قرآن را بزبان عربی فرود آوردیم، دوم- آیاتی در آن مندرج نمودیم که مشتمل باشد بر وعید و تهدید کسانی که از احکام قرآن اعراض میکنند یا تکذیب مینمایند و چنین کردیم شاید پرهیزگار گردند. سوم- در قرآن بآیات وعید و عذاب آنان را ترسانیدیم شاید بخود بیایند و متذکر گردند و پند گیرند و در اثر آن علومی بر آنها پدید گردد و بترسند از اینکه نازل شود بر آنها عذاب مثل اینکه در اثر نافرمانی بر امم گذشته نازل گردید.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ بزرگ و بزرگوار است خدایی که پادشاه و مالک حق

است و سلطنت و پادشاهی

صفحه : ۲۱۵

مخصوص باو است و برتر است صفات او از صفات مخلوق.

ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه وحی بتوسط رسول وحی تمام شود عجله نکن در فرا گرفتن آن. گویند وقتی جبرئیل امین برای حضرتش وحی میرسانید برای اینکه مبدا بعضی از آن را فراموش نماید با جبرئیل میخواند اینکه است که باو خطاب میرسد در فرا گرفتن آن عجله مکن، و بقولی مقصود اینکه است که پیش از تمام شدن وحی بر اصحاب خود آیات را مخوان تا وقتی که وحی تمام گردد و یا اینکه سؤال نکن انزال قرآن را پیش از آنکه بتو بفرستیم. وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و بخوان پرورد گار خود را و از او طلب نما و بگو پرورد گار من علم مرا زیاد گردان، آری خداوند بانسان قوه‌ای کرامت نموده که هر قدر در علم و دانش و کمال و فضیلت بالا- رود باز قابل زیادتی است و حدّ یقف ندارد اینست که با اینکه آن شخص اول عالم امکان بود که جامع تمام فضائل و کمالات بوده باز بوی خطاب میرسد که از پرورد گار خود طلب زیادتی علم نما و همین است معنی قوله تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ.

صفحه : ۲۱۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۷]

اشاره

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ - وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ - وَلَزَوْجَكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)

صفحه : ۲۱۷

(ترجمه)

همانا بآدم امر نمودیم که نزدیک شجره منهیه نرود او فراموش کرد و نیافتیم او را که عزم مخالفت داشته باشد (۱۱۵) ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن) وقتی را که بملائیکه گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه سجده کردند مگر ابلیس

که امتناع کرد (۱۱۶)

پس گفتیم ای آدم اینکه شیطان دشمن تو و زن تو است مبادا شما را از بهشت بیرون کند پس تو در رنج و تعب امر معاش بیفتی (۱۱۷)

و بدرستی تو در بهشت نه هرگز گرسنه میگردی و نه برهنه میشوی (۱۱۸)

و نه در آنجا هرگز تشنه میشوی و نه از تابش آفتاب گرما می بینی (۱۱۹)

پس شیطان آدم را بوسوسه انداخت و گفت ای آدم میخواهی که بتو نشان دهم درخت ابدیت و ملکی که جاویدان باشد (۱۲۰) همانا آدم و حواء (فریب شیطان را خوردند) و از آن درخت تناول نمودند پس (برهنه شدند) عورت آنها ظاهر گردید و خواستند بساتری از برگ بهشت خود را بپوشانند و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و از ثواب یا از ماندن در بهشت ناامید گردید (۱۲۱) پس از آن پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را قبول نمود و هدایتش گردانید (۱۲۲)

خطاب شد بآدم و حوا که (از محل رفعت خود) فرود آئید و بعضی از اولاد شما بر بعضی دشمنید و اگر از جانب من بر شما راهنمایی بیاید کسی که تابع هدایت من گردید هیچ وقت نه گمراه میشود و نه شقی میگردد (۱۲۳)

و کسی که از یاد من اعراض نماید زندگانش تنگ میگردد و روز قیامت کور محشور میشود (۱۲۴)

و میگوید پروردگار من چرا مرا کور محشور گردانیدی در حالی که من قبلاً بینا بودم (۱۲۵)

حق تعالی باو گوید همین طوری که برای تو آیات ما آمد و تو آنها را ندیده گرفتی ما نیز امروز تو را ندیده گرفتیم (۱۲۶)

و چنین پاداش میدهم کسی را که اسراف کند (در طغیان) و بآیات پروردگارش ایمان نیاورد و هر آینه عذاب آخرت شدیدتر و باقی تر است (۱۲۷).

صفحه : ۲۱۸

توضیح آیات

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ- وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (عهد) در اینجا بمعنی امر است، پس از حکایت موسی (ع) و فرعون و بیان بعض آیاتی که دلالت دارد بر سوء حال کفار و معاندین دین در عالم قیامت حکایت آدم و شیطان را تذکر میدهد و اینکه آدم (ع) با اینکه با او عهد کرده بودیم یعنی قبلاً- همان اول ورود او در بهشت باو امر نمودیم که از آن درخت معهود نخورد عهد ما را فراموش نمود و نیافتیم او را که بر آن عهد ثابت باشد یا نیافتیم او را که عمداً مخالفت امر نموده باشد و از آن درخت تناول نمود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ پس از خلقت آدم علیه السلام از طرف حق تعالی بملائکه خطاب میرسد که به آدم سجده کنید تمام ملائکه بآدم سجده نمودند مگر ابلیس که از سجده ابا نمود، و چنانچه در جای دیگر حکایت شده سجده نمود و گفت من بهتر از آدم هستم زیرا که آدم را از گل آفریدی و مرا از آتش و نزد رأی پلید خود چنین گمان میکرد که چون آتش افضل از خاک است من افضل و ارجمندتر از آدم هستم دیگر آن ملعون نمیدانست که خداوند چه گوهر گران‌بهایی در حقیقت آدم علیه السلام گذارده فقط جسم آدم را میدید نه روح و درون او را.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ- وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشقى حق تعالی بآدم تذکر میدهد که ای آدم اینکه شیطان دشمن تو و دشمن زن تو است خیلی مواظب حال خود باشید که مبادا فریب شیطان را بخورید و بوسوسه شما را اغواء بنماید و از بهشت بیرونتان بکند و تو بسختی و تعب بیفتی برای امر معیشت خودت و عیالت.

إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعُ فِيهَا وَلَا تَعْرِى، وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى حق تعالی بآدم (ع) تذکر میدهد که فعلاً تو در مکانی میباشی که

هیچوقت

صفحه : ۲۱۹

نه گرسنه میشوی و نه برهنه میگردی و نه تشنه میشوی و نه از تابش آفتاب سختی میبری زیرا که بقدری نعمتهای بهشتی فراوان است که آنچه خواسته باشید و محتاج بان گردید بدون زحمت و مشقت کسب و عمل در دسترس تو گذارده شده و ظاهراً اینکه دو آیه بیان (تشقی) در آیه بالا است که اگر فریب شیطان را بخوری تو را از اینکه دار کرامت میراند و بایستی در زمین برای کسب معاش چه زحماتی متحمل گردی.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ شَيْطَانُ بوسوسه آدم را اغواء نمود و باو گفت ای آدم آیا میخواهی تو را دلالت کنم بر درختی که اگر از آن تناول نمایی همیشه در بهشت جاویدان باشی و دارای ملک و سلطنتی گردی که زوال‌پذیر نخواهد بود.

آری القائنات شیطانی چنین است که هر چیزی را بر خلاف آنچه هست نشان میدهد چون خودش شالوده باطل و فساد است و با آن دشمنی و ضدیتی که با آدم داشته زیرا که در اثر مخالفت امر الهی که امر شد بآدم سجده کند و نکرد از آن مقامی که داشت رانده شد اینکه بود که جدیت مینمود که آدم را نیز مثل خود فاسد گرداند و از مقامی که داشت تنزل بدهد و کوشش نمود و قسم خورد که من خیرخواه شما هستم تا اینکه آن ملعون نسبت بآدم و حواء مراد خود را در مرتبه عمل اجراء گردانید، و چنین است عمل شیطان که تمام همش اینست که اولاد آن آدم را نیز اغواء بنماید، بایستی ماها از شر آن لعین بخدا پناه ببریم و مواظب حال خود باشیم که فریب شیاطین جنی و انسی را نخوریم چنانی که خدا دستور داده که یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ.

و در اینکه خود را چگونه و بچه تمهیدی بآدم رسانید در آن چند قول است: بعضی گفته‌اند بتوسط مار، دیگری گفته بتوسط طاووس خود را بدر بهشت رسانید و حواء را دید و اول حواء را فریب داد و خود را خیرخواه آنها معرفی نمود و بآدم گفت میخواهی تو را راهنمایی نمایم بدرختی که اگر از آن

صفحه : ۲۲۰

بخورید همیشه در بهشت میمانید آدم گفت آن چه درختی است شیطان همان درختی که از اکل آن نهی شده بود بآدم نشان داد، آدم گفت نهی شده‌ایم که از آن درخت بخوریم و ما خلاف نهی نمیکنیم، و چنانچه در جای دیگر بیان شده و قَاسِمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ سوره اعراف آیه ۲۰) شیطان بخدا قسم یاد مینماید که من ناصح و خیرخواه شما هستم و اینکه درختی است که هر کس از آن بخورد همیشه در بهشت مخلد خواهد ماند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا فَاَنْ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى شیطان کار خود را کرد و آدم و حواء را بقسم خوردن بخدا که هر گز گمان نمیکردند کسی جرأت داشته باشد بدروغ بخدا قسم یاد کند فریب داد و آنان از آن شجره منهیه قدری خوردند بمجرد خوردن لباس بهشتی و آن تاج مجللی که بر سر داشتند از بدن آنها ریخته شد و برهنه گردیدند آن وقت، برای اینکه عورتشان نمایان گردید از برگهای بهشت عورتشان را پوشانیدند و باین عمل یعنی مخالفت امر و لو اینکه نهی آدم از اکل آن درخت نهی تنزیهی بوده نه تحریمی، امر پروردگار خود را مخالفت کرد و آدم ناامید شد از ثواب یا از ماندن در بهشت زیرا چنین عمل و لو اینکه ترک اولی باشد برای پیمبری که اینکه اندازه در باره او تفضل شده و در منزل رفیع وی را جای داده و او را مسجود ملائکه گردانیده سزاوار نبود با اینکه قبلاً دشمنی شیطان را بوی تذکر داده بود مخالفت امر پروردگار را

نماید.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى، قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى پس از توبه و انابه و تضرع آدم پروردگارش او را برگزید برای پیغمبری و توبه او را قبول نمود، پس از آن خطاب رسید که از بهشت هبوط کنید (جمیعا) با اینکه آدم و حواء دو نفر بودند، و همچنین از ضمائر بعد (بعضکم، یا تینکم) که اشاره بجماعت دارد، معلوم میشود که مقصود آدم و حواء و شیطان میباشد،

صفحه : ۲۲۱

و شاید ضمائر جمع اشاره بآدم و حواء و اولادان آنها باشد چنانچه از سیاق کلام چنین متبادر میگردد، و (به فاء تفریح) تذکر میدهد که شما پس از هبوطتان بعضی دشمن بعضی دیگر میگردید و شما با اینکه از طرف حق تعالی که اسباب هدایت را برای شما آماده نموده هدایت میگردید و براه حق و حقیقت رهسپار میشوید آن وقت هرگز نه گمراه میگردید و نه بمشقت و رنج میافتید. وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا آیه اشاره بشق دوم دارد که آن کسی که بهدایت الهی هدایت نگردد و تابع سفراء و برگزیدگان الهی نشد و از آنها و ذکر خدا که ظاهرا (قرآن) یا تمام کتابهای آسمانی مراد باشد اعراض نمود چنین کسی زندگانی دنیای وی ضیق و تنگ میگردد اگر چه بظاهر متمول و ثروت مند و نیرومند باشد و خوش بنظر آید لکن چون فرح و انبساط روحی که در اثر ایمان و صفات شایسته و محبت نسبت بمقام الوهیت در قلب و روح وی جایگزین نگردیده و قلب و دل وی تاریک گردیده از ناله مخفیانه آن لطیفه روحانی که در باطن او پنهان است و در اثر رنجش طبیعت بفرغان آمده و طالب مقام خود میباشد آزار می بیند و لو اینکه پرده سیاه کفر و دنیاطلبی روی آن را گرفته و نمیگذارد بفهمد که گرفته گی او در اثر چیست، اینکه است که بکج روی چیز غیر مطلوب را آرزو میکند و گمان میکند که اگر بآن دست یافت از شکنجه روح اسیر طبیعت راحت میگردد اینکه است که دنبال آن میرود و هر قدر زیادت در طلب آن کوشش و پافشاری نماید از مطلوب حقیقی دورتر میگردد و پرده او هام و خیالات چنان او را در بند بسته که رهایی از آن مشکل بلکه محال عادی بنظر میآید، و قوله تعالی در باره چنین مردمانی است وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ سوره یس آیه ۸، و اینکه آیه در باره آنان صادق میآید اینکه است که گاهی مال می طلبد و نمی یابد و اگر یافت عطش او را فرو نمیشاند، جاه می طلبد از آن خورسند نمیگردد و هر قدر در مطلوبات طبیعی بیشتر پافشاری کند می بیند

صفحه : ۲۲۲

آرزوی او تمام نشده گشاده‌ای دارد که باو نمیرسد. وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى، قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا و چون آدمی که از ذکر حق تعالی اعراض نمود چشم دلش کور میشود و زندگانی دنیا بر او ضیق میگردد در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد چشم دل و سرش هر دو کور گردیده و در محشر کور وارد میشود آن وقت در مقام اعتراض برمیآید که ای پروردگار من برای چه مرا کور محشور نمودی من که در دنیا بینا بودم.

قال كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى جواب میرسد چون آیات ما از کتابهای آسمانی و ارسال پیمبران آمد تو را و آن را فراموش نمودی و ندیده انگاشتی همین طور ما امروز که روز مجازات است (جزاء وفاقاً) چون جزاء بایستی مطابق عمل انجام گیرد ما نیز امروز با تو معامله فراموشی نمودیم و تو را کور محشور گردانیدیم.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ظاهرا او در (و كذالك) استیناف است و اسراف

تجاوز نمودن از حدّ اعتدال است و آیه اطلاق دارد و شامل می‌گردد هر کسی را که از حدّ خود تجاوز نماید و بالاترین و جامع‌ترین چیزی که اسراف بر آن صادق می‌آید اسراف در کفر و تجاوز نمودن از حدّ خود و ایمان نیاوردن بآیات تکوینی و تشریحی پروردگار است که چنین کسی هم معیشت و زندگانی دنیای وی سخت و ناگوار می‌گردد و هم بکوری قیامت مبتلا خواهد گردید و البته عذاب آخرت از کوری و جهنم و آن مجازاتهای سخت که بزبان پیامبرانش خبر داده هم سخت‌تر و ناگوارتر و هم باقی‌تر است زیرا که دنیا دار فناء و آخرت دار بقاء است.

صفحه : ۲۲۳

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۵]

اشاره

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسِيئًا (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۳۱) وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲) وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى (۱۳۵)

صفحه : ۲۲۴

ترجمه آیات

آیا راه ننمود (کفار قریش) را حال گذشتگان از کفاری که پیش از اینها بودند در زمانهای گذشته که در اثر نافرمانی چه بسیار از آنان را هلاک گردانیدیم و اینکه کفار در سفر از منازل آن هلاک شدگان عبور میکنند همانا در هلاکت آنها نشانه‌هایی است برای عبرت گرفتن یا دلیل‌هایی است بر عذاب اهل انکار برای صاحبان عقل (که تدبیر نمایند) (۱۲۸)

اگر پیش نگرفته بود سخن و تقدیری از پروردگار تو در عذاب کافرین در وقت معین هر آینه عذاب ملازم آنها بود تا نابود شوند (۱۲۹)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آنچه کافرین گویند بردباری نما و ستایش و تسبیح کن پروردگار خود را پیش از طلوع شمس و قبل از غروب آن و در ساعات شب و اطراف روز شاید خشنود گردی (۱۳۰)

و چشمهای خود را مینداز بآنچه از متاع دنیا باصنافی از کفار داده‌ایم که آنها را بهره‌مند گردانیم (چنین کردیم) برای اینکه آنها را بیازمائیم و روزی پروردگار تو بهتر و باقی‌تر است (۱۳۱)

و اهل خود را امر نما بنماز و بر اینکه امر مداومت نما از تو برای مخلوق و خودت رزقی مطالبه نمیکنیم ما تو را روزی میدهیم و عاقبت خوب مخصوص پرهیزکاران است (۱۳۲)

کفار گفتند چرا از پروردگار او نشانه‌ای بر ما نمی‌آید آیا بر آنها نیامد خبر آنچه را که در صحف پیشینان است (از عذاب تکذیب کنندگان) (۱۳۳)

و هر گاه ما پیش از بعثت تو آنها را بشکنجه‌ای هلاک میگردانیدیم همانا میگفتند پروردگار ما چرا بر ما رسولی نفرستادی که ما تابع آیات تو کردیم پیش از آنکه رسوا شویم و خار گردیم (۱۳۴)
(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بگو) ما و شما همه منتظریم و انتظار ببرید بزودی میفهمید که یاران راه راست کیانند و چه کس هدایت یافته آیا هدایت یافته گان مائیم یا شما (۱۳۵)

صفحه : ۲۲۵

توضیح آیات

اشاره

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ شَآئِدٌ مَقْصُودٌ مِنْهُمُ) که جمله استفهامیه است در مقام اعتراض بکفار قریش و اهل مکه باشد که شمایی که برای تجارتان باطراف گذر میکنید آیا برایتان ظاهر نشده که چه بسیار از قرنهای گذشته مثل قوم عاد بطرف یمن و مساکن ثمود و اصحاب ایکه بشام و قوم لوط بفلسطن که ظاهراً اثر خرابی منزلهای آنها تا آن وقت باقی مانده بوده که چگونه در اثر مخالفتشان آنان را هلاک گردانیدیم إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ همانا در باقی ماندن آثار عذاب آنها آیات و نشانه‌هاییست برای کسانی که صاحب عقل و تدبّرند که کنجکاو می‌کنند که بچه علت و سببی اینکه طور منزلها خراب شده و اهل آن هلاک گردیده‌اند و از آن پند گیرند و خود را از مخالفت سفراء حق تعالی باز میدارند.

وَلَوْلَا - كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى گفته‌اند (لزام) یا مصدر لازم است که موصوف بواقع گردیده و یا فعال بمعنی مفعول یعنی ملزم که گویا آلت لزوم است و برای شدت لزوم لازم بآن مسمی شده یعنی اگر نبود آن کلمه‌ای که در ابتداء عالم از طرف پروردگار تو سبقت گرفته که عذاب منکرین و کافرین را عقب بیندازد تا موقع معین مثل عذاب قوم عاد و ثمود، عذاب ملازم اینها بود لکن حکمت و نظام جامعه چنین اقتضاء نموده که آنان را مهلت بدهند و در مورد آزمایش قرار گیرند تا وقت نام برده شده.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ پس از بیان اینکه تقدیر بر اینکه جاری گردیده که مجازات کفار و فسّاق را عقب بیندازیم فرموده ای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تو بایستی بر جفای معاندین

صفحه : ۲۲۶

و سخنان سخیف آنها از سحر و کذب و باقی نسبتهای ناروای آنان صبر کنی و تسبیح و تمجید نمایی بحمد و ستایش پروردگار خودت.

(بِحَمْدِ رَبِّكَ) در محل نصب و بمعنی حال است یعنی تکلیف تو اینکه است که صبر کنی در حالی که حمد کننده پروردگار خود باشی که تو را موفق گردانیده بر تسبیح نمودن و حمد پروردگار خودت.

مفسرین گفته‌اند مقصود از تسبیح نماز است چنانچه در ظاهر هم همین طور مینماید که مقصود از قبل از طلوع شمس نماز صبح (وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ) نماز مغرب و عشاء (وَأَطْرَافِ النَّهَارِ) نماز ظهر (وَقَبْلِ غُرُوبِهَا) نماز عصر است. (وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ) یعنی ساعات آن، و بروایت ابن عباس مقصود کل نماز شب است، و بقولی (قَبْلِ غُرُوبِهَا) نماز عصر است (وَأَطْرَافِ النَّهَارِ) نماز ظهر زیرا که وقت آن زوال است و آن طرف نصف اول و نصف ثانی از روز است، و بقولی مقصود از (آتَاءِ اللَّيْلِ) نماز عشاء (وَأَطْرَافِ النَّهَارِ) نماز فجر و مغرب است و تکرار فجر و مغرب اشاره باهمیت آن و اختصاص آن است مثل قوله تعالی حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَكُلِّمُوا عَلَى الظَّاهِرِ مقصود مداومت بر تسبیح و تحمید است در تمام اوقات.

لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ تو را اعانت نمودیم و موقت گردانیدیم بر تسبیح و تمجید پروردگارت که شاید رضا گردی بدرجات بلند و شفاعت امت. (طبرسی) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (ازواجاً) اصنافاً و اشکالاً، (ازواجاً) مفعول اول است برای (لَا تَمُدَّنَّ) و (به) بجای مفعول دوم آن است مثل اینکه گفته میشود (متعت فلانا بكذا). در تفسیر کاشفی از ابو رافع نقل میکنند که مهمانی در منزل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در خانه چیزی که برای مهمان آورند حاضر نبود مرا نزد یهودی فرستاد

صفحه : ۲۲۷

و فرمود باو بگو محمّد رسول الله (ص) میگوید مهمانی بمنزل ما آمده و چیزی که لایق مهمان باشد نیست اینکه مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا اول ماه رجب که وجه آن را بفرستم، ابو رافع گفته چون اینکه پیغام یهودی رسانیدم جواب داد معامله نمیکنم و نمیفرستم مگر اینکه چیزی گرو بدهی من برگشتم و بحضرت پیغام یهودی را دادم فرمود (و الله انی امین فی السماء و امین فی الارض) اگر با من معامله کرده بود حق وی را اداء میکردم و زره خود را بمن داد نزد یهودی گرو گذاشتم آن وقت اینکه آیه فرود آمد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ الْخ.

اگر چه آیه خطاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لکن شاید مراد امت باشند زیرا که شأن آن بزرگوار اجل از اینکه است که نظر بمتاع دنیا و زرد و سرخ عالم طبیعت داشته باشد تا اینکه نهی بشود.

(مَدَّ الْعَيْنَ) کنایه از تعلق و نظر داشتن بزینت دنیا است که برسولش خطاب مینماید که چشمهای خود را مینداز و نظر نکن بآنچه باهل دنیا از مال و منال عطاء کردیم (لنفتنهم) اشاره به اینکه بکفار زینت دنیا عطاء نمودیم که آنان را در آن آزمایش نمائیم و حال اینکه رزق پروردگار و آنچه بتو کرامت مینماید بهتر و باقی تر است، بهتر است زیرا که آن رزق روحانی و نعمت حقیقی است و نعمتهای دنیا در واقع دفع الم است. و باقی تر است چنانچه معلوم است نعمتهای دنیا در معرض فناء و زود گذر است و نعمتهای اخروی باقی است و فناء پذیر نخواهد بود.

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ آیه مربوط بآیه بالا است و در بیان مقصود از (اهلک) دو قول از مفسرین نقل شده:

اول- مقصود از (اهلک) اهل بیت خود حضرت است، از ابی سعید خدری است وقتی اینک آیه نازل شد که اهل خود را وادار بنماز یا مطلق ذکر و توجه بخدا گردان حضرت موقع نماز بدر خانه فاطمه سلام الله علیها میآمد و بصدای بلند میفرمود

صفحه : ۲۲۸

(الصلاة رحمکم الله، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ)

و بقول دیگر مقصود از اهل تابعین اویند که آنها را امر بنماز کن، و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که ای محمد (ص) اهل ایمان را امر بنماز کن و بر آن مداومت نما وظیفه تو همین ارشاد نمودن است ما از تو روزی نمی‌طلبیم. شاید اشاره باین باشد که تو بوظیفه خود عمل نما تو مسئول روزی آنها نیستی ما خود تو را و آنها را روزی میدهیم و حسن عاقبت و رستگاری و سعادت مندی در تقوی است.

وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ از جمله ایرادات مشرکین اینکه بود که میگفتند پیامبران معجزه داشتند از قبیل معجزات حضرت موسی و عیسی و غیر آنها علیهم السّلام چرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه قبیل معجزاتی برای ما نمی‌آورد.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- آیه در پاسخ آنها است که آیا معجزه‌ای نیامد شما را که اصل معجزه و حقیقت و اجل از همه معجزات باشد یعنی قرآن زیرا که شهادت قرآن صحت باقی کتب سماوی ثابت می‌گردد و تمام آنها محتاج بقرآند زیرا که قرآن معجزه است و باقی صحیفه‌ها معجزه نیستند (بیّنۀ) فاعل (تأت) میباشد و (هم) مفعول آن زیرا بیان آنچه در صحف پیشینان است و آیاتی که در آنها است از حکایات و بیان قوم آنها و عذابی که بر آنها وارد گردیده در قرآن آمده و آن دلیل و برهان است که قرآن اعظم معجزات است. (طبرسی) ۲- آیا نیامد آنها را داستان کسانی که طلب معجزه از پیغمبرشان نمودند و چون با معجزه ایمان نیاوردند عذاب آنان را فرا گرفت.

۳- آیا از اهل کتاب نشنیدند اوصاف نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را که در کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل ثبت گردیده.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا الْخ آیه از حال و مقال کفار خبر میدهد که اگر ما میخواستیم آنان را قبل

صفحه : ۲۲۹

از ارسال محمد صلی الله علیه و آله و سلم هلاک گردانیم آنها اعتراض میکردند در قیامت و میگفتند ای پروردگار ما اگر بر ما رسول فرستاده بودی ما متابعت میکردیم پیش از اینکه ما را گرفتار عذاب گردانی و ما را ذلیل و رسوا کنی، اشاره به اینکه برای اتمام حجت و رفع عذر آنها بود که محمد (ص) را فرستادیم و گر نه میدانستیم که با ارسال رسول و انزال قرآن آنها ایمان نخواهند آورد.

قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنْ اهْتَدَىٰ خُطَابِ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و سلم باین کفار و معاندین بگو ما و شما هر یک منتظریم، شما منتظرید که ما و اهل اسلام دچار آفت و بلیات شویم و شما مظفر و کامیاب گردید و بارزوی خود که منحل گردیدن اسلام است برسید، و ما نیز انتظار میبریم عقوبت شما و هلاکت شما را و بزودی خواهید دانست که کدام یک از ما و شما در طریق حق و حقیقت رهسپار گردیده و هدایت یافته‌ایم و کدام از اهل ضلالت و گمراهی هستیم و در چاه ضلالت واقع گردیده‌ایم.

صفحه : ۲۳۰

سوره الانبیاء

اشاره

مکیه کله‌ها و هی مائه و اثننا عشره آیه کوفی و احدى عشر آیه فی الباقین

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرَرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَّ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷) وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹)

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰) وَ كَمْ قَصَّيْنَا مِنْ قَرِيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخِرِينَ (۱۱) فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْتَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إنا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴)

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ (۱۵)

صفحه : ۲۳۱

ترجمه آیات

سوره انبیاء در مکه نازل گردیده و بعدد کوفیان صد و دوازده آیه است و بعدد بصریان و مدنیان صد و یازده آیه، و هزار و یکصد و شصت و هشت کلمه و چهار هزار و هشتصد و نود حرف است. و اختلاف آنها در یک آیه است و آن ما لا ینفعکم شیئاً و لا یضرکم است که کوفیان یک آیه بحساب می‌آورند.

ابی بن کعب از حضرت رسول (ص) روایت کرده که هر کس سوره انبیاء را بخواند خدای تعالی در روز قیامت حساب او را آسان کند و هر پیمبری که در قرآن ذکر اسم او شده است بر او سلام کند و با او مصافحه نماید.

(ابو الفتوح رازی)

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

نزدیک شد وقت محاسبه اعمال مردمان (یعنی قیامت) و آنها در بی‌خبری از حساب اعراض کنندگانند (۱)

برای آنان هیچ پند و اندرز تازه‌ای نیامد مگر اینکه استماع نمودند در حالی که بعمل بیهوده مشغول می‌گردند (۲)

و در آن حال ستمکاران پنهانی با هم نجوی میکنند که آیا هست اینکه (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) مگر بشری مثل شما آیا

سحر او را می‌پذیرید و شما می‌بینید (۳)

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب آنها گفت پروردگار من هر گفتاری که در آسمان و زمین است میداند و او شنوا و دانا است (۴)

بلکه گفتند (اینکه آیات قرآن) از قبیل خوابهای پوچ بی‌معنی است که (بخدا می‌بندد) بلکه او شاعر است (اگر راست می‌گوید) برای

صفحه : ۲۳۲

ما آیتی مثل آیتهای (معجزه‌های) پیشینان بیاورد (۵)

پیش از اینکه کافرین آنها را که ایمان نیاوردند هلاک گردانیدیم آیا اهل مکه ایمان خواهند آورد (۶)

و پیش از تو نفرستادیم مگر مردان (بزرگی را) که بآنها وحی فرستادیم و اگر شما نمیدانید بروید از دانشمندان اهل کتاب سؤال کنید (۷)

و قرار ندادیم پیغمبران را صاحب جسدی که غذا نخورد و نمیرد (۸)

همانا ما بوعده خود وفاء نمودیم و آنها و هر کس را خواستیم نجات دادیم و مسرفان ستمکار را هلاک گردانیدیم (۹)

هر آینه حقیقه برای شما امت کتابی نازل گردانیدیم که در آن شرافت و ذکر شما است آیا چرا در آن تعقل نمیکنید (۱۰)
و چه بسیار مردم مقتدری که در قریه‌ها و شهرها ظالم بودند (و آنها را هلاک گردانیدیم) و بعد از آنها جماعت دیگری را آفریدیم (۱۱)

و چون آنها احساس عذاب نمودند از آن دیار رو بفرار گذارند (۱۲)

(ای ستمکاران) فرار نکنید برگردید بخانه‌ها و مسکنهای خود (و کار خود را اصلاح نمائید) شاید از شما بازخواست شود (۱۳)

ستم کاران گفتند ای وای بر ما که از ستم کاران بودیم (۱۴)

و همیشه گفتار آنان چنین بود یا گردانیم آنها را مثل گیاه حصاد شده و مرده شده (۱۵).

صفحه : ۲۳۳

توضیح آیات

اشاره

(بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عام و خاص) اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ اقتراب بر وزن افتعال و مأخوذ از قرب است، و اقتراب و قرب بیک معنی است مگر اینکه اقتراب در نزدیکی بلیغ‌تر است و شدت نزدیکی را میرساند و قرب و اقتراب (بمن و الی) متعدی میگردد مثل اینکه گفته میشود (قرب یا اقتراب زید من عمرو) یا (قرب یا اقتراب زید الی عمرو).

و در اینجا مناسب آیه (الی) است یعنی مردم بسوی حساب نزدیک شدند و او (وهم) حالیه است یعنی نزدیک شدند و حال آنکه غافلند، و معلوم است هر آنی که از عمر بشر میگذرد بهمان مقدار بقیامت و بروز حساب نزدیک‌تر میگردد مثل مسافر که در سیرش بهر قدمی بمکان مقصودش نزدیک‌تر میشود.

مقصود از ناس شاید جنس باشد که شامل تمام افراد بشر بشود، و ممکن است خصوص کفار مراد باشد بقرینه آخر آیه (وَ هُمْ فِي

غَفَلَةً) زیرا که کفار غافلند نه مؤمنین.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ یعنی وقت حساب آنها در قیامت نزدیک شد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ یعنی وقت حساب و سؤال از آنها نزدیک شد که آیا در مقابل نعم او شکرگزاری نمودند و آیا اوامر او را امتثال نمودند و از نواهی او اجتناب کردند یا نه، و وصف قیامت بقرب و نزدیکی برای اینکه است که قیامت آمدنی است و هر چه آمدنی است نزدیک است، و برای اینکه یکی از شرائط ساعت قیامت مبعوث شدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه فرموده (انا و الساعة كهاتین)

و اشاره بانگشت ابهام و وسطی نمود و نیز زمان بسبب آنچه گذشته، نزدیک میگردد و آنچه مانده کم میشود پس باقی مانده نسبت

صفحه : ۲۳۴

بگذشته کم میگردد و هُمْ فِي غَفْلَةٍ یعنی آنها در غفلتند (معرضون) از تفکر در آن اعراض میکنند. (خلاصه از مجمع البیان) ۲- بقول بلیغ تر (كل هو آت آت) هر چه آمدنی است خواهد آمد، از قیس بن ساعده که سالها پیش از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده چنین نقل میکنند که در بازار عکاظ بر شتری نشسته بود و مردم را موعظه مینمود و میگفت ای مردم کسی که زندگی کند میمیرد و کسی که مرد فوت میگردد و هر چه آمدنی است خواهد آمد.

۳- مقصود از (حسابهم) محاسبه اعمال آنها است که خدای تعالی در قیامت بحساب اعمال مردم میرسد نه اینکه روز قیامت بنحو مجاز یا بتقدیر زمان باشد چنانچه بعضی توجیه کرده‌اند و گفته‌اند که زمان در قرب و بعد اصل است و قرب و بعد نسبت بحوادثی است که واقع در زمان است زیرا که غرض در اینکه مقام تذکر بنفس حساب است که متعلق باعمال مردم است زیرا که مردم مسئول از اعمالشان میباشند پس در حکمت الهی واجب است که مردم را متذکر گرداند بر آنچه از آنها سؤال میشود و بر مردم واجب است که جدا استماع نمایند و عمل کنند نه بلهو و لعب مشغول گردند، آری اگر موضوع کلام بیان احوال قیامت و آنچه برای مجرمین آماده شده است میباید مناسب چنین بود که تعبیر شود بروز حساب یا زمان در تقدیر گرفت. (تفسیر المیزان) ۴- توجیه دیگر که بنظر صحیح تر مینماید اینکه است که گفته شود اگر چه قرب و اقتراب بمعنی قلت زمان یا قلت مسافت است لکن چون (اقتراب) مخصوصا وقتی که به (لام) متعدی گردید دلالت بر منتهای نزدیکی دارد و منتهای نزدیکی شیئی بشیئی دیگر وقتی است که با هم در زمان مرتبط باشند مثل علت تا مه با معلول که معلول و لو رتبه متأخر از علت است لکن فاصله زمانی بین آنها نیست اینکه است که در اینجا ممکن است گفته شود که چون حساب متفرع بر عمل است و نیز علم خدا محیط بزمان و زمانیات است اینکه آیه میخواید افراد

صفحه : ۲۳۵

بشر را متذکر گرداند که گمان نکنید حساب شما در زمان طولانی بعدا کشیده میشود و بدانید که حساب شما با عملتان توأم انجام میگردد و شما خبر ندارید و در لعب و بازیچه روزگار خود را میگذرانید و اینکه منتهی درجه تهدید بشر است که بوی تذکر میدهد وقتی که حساب کشیده شد پاداش آن نیز تعیین میگردد و آیه نظیر قوله تعالی است إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً و نیز جای دیگر يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

آری چنانچه در جای خود مبرهن گردید، زمان و مکان امر اعتباری است و نسبت بحوادث زمانی و متجددات مثل ماضی و استقبال و حال اعتبار میگردد نه نسبت بآنکسی که ساحت قدسش منزّه از تغیر و تبدیل است پس گذشته و حال و آینده در احاطه علم حضوری او آنی مینماید و همان طوری که خود را معرفی نموده (بسرّیه الحساب) خودش حساب بندگان را باسرّ وقت خواهد کشید و چون محاسب خدا است و علم او محیط بزمان و زمانیات است حساب مردم متفرع بر عمل آنان است و قیامت جای پاداش و جزای عمل است نه حساب آن.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٌ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ظاهرًا مقصود از ذکر قرآن است (محدث) صفت ذکر است و اشاره است به اینکه آیات قرآن بتدریج و تازه بتازه بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده و شاید مقصود از (محدث) تمام قرآن باشد و قرآن چون در زمان واقع گردیده اینکه است که از حیث حروف و کلماتش زمانی و حادث است نه قدیم. و ممکن است گفته شود نزاعی که بین معتزله و اشاعره دائر است در حدوث و قدم قرآن که اشاعره قرآن را قدیم میدانند و معتزله قرآن را حادث می‌شمارند، نزاعشان لفظی است نه معنوی، چگونه ممکن است گفته شود حروف و ترکیب کلمات که امر وضعی اعتباری است قدیم باشد، و شاید مقصود اشاعره از قدم قرآن حقیقت قرآن و معنویت آن و آن جهتی است که بآن جهت آن را کلام الله نامند و حروف و کلمات دلالت وضعی دارد بر حقیقت قرآن که

صفحه : ۲۳۶

نسبت بخدا میدهیم اینکه است که بحث در قدم و حدوث قرآن از جهت اینکه کلام الله است بی معنی است زیرا که از جهت حروف و کلماتش شکی نیست که حادث است و در زمان واقع شده لکن از حیث اینکه کلام الله است و یکی از اوصاف جلال بشمار میرود قدیم است.

فخر رازی در تفسیر کبیر بعد از بیان آیه چنین گفته معتزله بر حدوث قرآن باین آیه تمسک نموده‌اند و گفته‌اند چون قرآن ذکر است و ذکر محدث است پس قرآن حادث است، و در بیان اینکه قرآن ذکر است آیاتی می‌آورند مثل قوله تعالی در وصف قرآن *إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ* و قوله تعالی *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ* و بیان اینکه ذکر حادث است قوله تعالی است در همین آیه *مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٌ* و از اینکه دو مقدمه که نص در حدوث قرآن است نتیجه گرفته‌اند که قرآن محدث است یعنی حادث است نه قدیم.

پس از آن دو وجه در جواب معتزله گفته: اول- قوله *هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ* مقصود از ذکر ترکیب شده از حروف و اصوات است و راجع بحروف و اصوات در حدوث آن نزاعی نیست بلکه حدوث آن بدیهی است و محل نزاع قدیم بودن کلام الله است بمعنی دیگر. دوم- قوله تعالی *مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٌ* دلالت ندارد بر حدوث هر چیزی که ذکر باشد بلکه دلالت دارد بر ذکر که حادث باشد نظیر قول قائل که گوید (در اینکه شهر داخل نمیشود مردی که فاضل باشد مگر اینکه آن را دشمن میدارند) اینکه بیان ایجاب نمیکند که هر مردی باید فاضل باشد، بلکه دلالت دارد بر اینکه در بین مردها مردی هست که فاضل باشد وقتی اینکه طور است آیه دلالت ندارد مگر بر اینکه بعضی از ذکر حادث است و نظم کلام چنین میشود که قرآن ذکر است و بعضی از ذکر محدث است. (پایان)

صفحه : ۲۳۷

لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ سرّ و خفی مقابل اعلان و اظهار است، و نجوی مبالغه در کتمان گفتار است و آیه مقول قول کافرین و آنهایی است که بنفس خود ستم نموده‌اند، و او (اسرّوا)

علامت جمع است یعنی کفار غیظ و حسد باطنی خود را پوشیده داشتند و دنیا و امور طبیعی غریزه انسانیت آنان را گرفته و آیات قرآن را می‌شنوند و دلشان مشغول چیز دیگری است، و بنجوی و مخفیانه با هم سخن می‌گفتند که آیا اینکه شخص که ادعای پیمبری میکند بشری نیست مثل شما، مقصودشان چنین بوده که وقتی می‌بینیم که در تمام لوازم بشریت مثل ما است چگونه او را بر خود امتیاز دهیم و مطیع فرمان او گردیم، لکن آن جهال بی‌خرد جسم او را نگرستند و از آن گوهر گرانبها و آن روح قدسی الهی که در باطن او مخفی بود اطلاعی نداشتند اینکه بود که معجزات پیمبران را حمل بر سحر میکردند، و چون میدیدند آیات قرآنی از درجه فهم آنها خارج است با هم می‌گفتند آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم سحر کرده که اینکه آیات را اینکه طور بنظر می‌آورد و نسبت بخدا میدهد.

قال رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قال) مقول قول رسول (ص) است که در ردّ سخن آنان علم بصدق و کذب خود را نسبت بخدا میدهد که خدا میداند سخن هر گوینده‌ای که در آسمان و زمین است زیرا که او سمیع است هر صدا و صوتی و هر گفتار و کلامی را چه ظاهر و جلی باشد و چه مخفی و پنهان او میشوند و علم ازلی او بتمام موجودات احاطه دارد شما سخنهای ناروای خود را چه ظاهر گردانید و چه مخفی گردانید او مطلع بر آن است.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ (بل) در هر سه جمله اضراب است، اول گفتند سخنان او سحر است بعد از آن اعراض نموده و گفتند که سحر نیست بلکه کلمات پریشان بی‌معنی مثل خوابهای

صفحه : ۲۳۸

پراکنده است که حقیقت ندارد.

(اضغاث) جمع ضغث است و آن دسته حشیشی از گیاه تر و خشکی را گویند که بهم بسته باشند و استعاره از خوابهای مختلف کاذبه است، باز ثانیاً کفار از اینکه نسبت نیز اعراض کردند و گفتند خودش اینکه آیات را بهم بافته و بخدا نسبت میدهد باز از اینکه نسبت هم اعراض کردند و گفتند نه اینطور نیست نه سحر است و نه اضغاث احلام بلکه اینکه آدمی است شاعر اگر راست میگوید و رسول خدا است معجزه و آیتی برای ما بیاورد همان طوری که پیمبران پیشینیان آوردند مثل معجزات حضرت موسی (ع) از ید بیضاء و عصا و غیر آن، و عیسی (ع) از مرده زنده کردن و کور و علیل را شفاء دادن و امثال آن معجزات را ظاهر گرداند تا ما ایمان آوریم.

ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرَبِهِ أَهْلُكُنَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ آیه پاسخ اعتراض کفار است که می‌گفتند چرا مثل پیمبران پیشینیان معجزه نمی‌آورد (أفهم) همزه استفهام انکاری است و در مقام ردّ آنها است که آیا اگر معجزه‌ای مثل معجزات پیمبران می‌آورد اهل مکه ایمان می‌آوردند یعنی اینها ایمان نمی‌آورند همین طوری که پیشینیان با آیات مقترحه از پیمبران ایمان نیاوردند و عذاب برای آنها نازل گردید و همه هلاک گردیدند بلکه چون مشرکین اهل مکه کبر و نخوت آنان زیاده‌تر از مردمان پیش است بمعجزات مقترحه ایمان نخواهند آورد و آن معجزات هلاکت آنها را ایجاب میکند و فعلاً اراده حق تعالی بهلاکت آنان تعلق نگرفته و شاهد اینکه آیه آیاتی است که در سوره (مائده) آنجا که حواریین از حضرت عیسی (ع) مائده و طعام آسمانی درخواست نمودند و گفتند مقصود ما اینکه است که بخوریم و قلبمان مطمئن بایمان گردد، وقتی عیسی (ع) طلب مائده میکند و گوید رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا لَخَّ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ سوره مائده آیه ۱۱۵ و ۱۱۶. خلاصه وقتی حواریین که از خواص عیسی بودند طلب معجزه نمودند خطاب رسید که اگر چنین معجزه‌ای برای آنها ظاهر گردیده و آنان کافر گردیدند عذابی بآنها

صفحه : ۲۳۹

میکنیم که باحدی نکرده باشیم، از اینجا معلوم میشود غذایی که در امت پیمبران پیش وارد میگشته پس از اظهار معجزات و اتمام حجت مستحق میگردیدند و چون نبی خاتم (ص) (رحمة للعالمین) بود نباید در زمان او عذاب استیصالی بر امتش وارد گردد اینک بود که چنین معجزاتی بدست مبارکش جاری نگردانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ حفص که یکی از قراء است (نوحی) بصیغه متکلم قرائت نموده یعنی وحی فرستادیم و باقی قراء (یوحی) بصیغه مجهول خوانده‌اند، ظاهراً آیه پاسخ اعتراضات کفار است که گفتند هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ چرا حق تعالی برای ارشاد مردم ملکی نفرستاده، در رد آنها فرموده ما قبلاً برای هدایت خلق نفرستادیم مگر مردانی را که بآنها وحی فرستادیم شما اگر نمیدانید سؤال کنید از اهل ذکر.

(سخنان مفسرین در اینکه مقصود از اهل ذکر کیانند)

۱- از علی علیه السلام روایت شده که فرمود مائیم اهل ذکر. و از ابی جعفر امام محمد باقر (ع) نیز همین طور نقل کرده‌اند. و مؤید اینکه توجیه اینکه است که خدای تعالی پیمبرش را (بذکر رسولاً) نامیده. و بقولی اهل ذکر اهل تورات و انجیل میباشند. (حسن و قتاده) و بقول دیگر مقصود اهل علمند آنهايي که از امم گذشته خبر میدهند. و بقول دیگر اهل ذکر اهل قرآنند زیرا که قرآن را ذکر نامیده.

ابن زید (مجمع البیان) آری ظاهراً مقصود از ذکر قرآن است و اهل ذکر اهل قرآنند و اهل قرآن کسانی میباشند که عارف بقرآنند و آیه اطلاق دارد مخصوص بزمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست زمانهای بعد را نیز شامل میگردد و ما حصل آیه چنین میشود که به (فاستلوا) امر فرموده که آنچه را میدانند رجوع کنند بعارفين بقرآن و آنها نیستند مگر ائمه طاهرين عليهم السلام که اهل قرآن و مفسر

صفحه : ۲۴۰

و مبین آن میباشند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ میگفتند اینکه رسول مثل ما غذا میخورد، خواب میرود و در تمام شئون بشری مثل ما است بر ما چه امتیازی دارد، آیه در پاسخ آنها است و گویا فرموده چون بایستی رسول از جنس بشر باشد که بشود با شما آمیزش نماید اینکه است که باید جسم باشد و هر جسم متحرکی محتاج بغذاء است و نیز هیچ جسمی پایدار نماند و البته میمیرد، پس رسول هم غذا میخورد و هم خواهد مرد.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (صدق) دو مفعول میگیرد مثل (صدقته الحدیث) و شاید آیه اشاره باین باشد که همین طوری که پیغمبران پیش از اینکه زمان را مظفر نمودیم و آنها را با مؤمنین بآنها نجات دادیم و تکذیب کنندگان بآنها را هلاک کردیم، با مشرکین مکه نیز چنین خواهیم نمود و اینکه آیه تخویف است برای کفار مکه یا اینکه مقصود اینکه باشد که ما مشرکین اهل مکه را از عذاب آسمانی نگاه داشتیم و آن وعده‌ای که بظفر و فتح مؤمنین و نجات آنان از دشمن و هلاکت کافرین داده‌ایم واقع میگردانیم و آنان که در خطاء و فساد اسراف نمودند هلاک گردانیدیم.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

- ۱- حق تعالی در مقام امتنان بر اینکه امت مرحومه آنان را گرامی داشته و برای آنها کتابی (قرآن) را فرستاده که در آن ذکر شما یعنی شرف شما است و در مواردی ذکر بمعنی شرف آمده قوله تعالی **وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ**.
- ۲- (فیه ذکرکم) یعنی در اینکه کتاب آنچه را که بآن محتاجید از کارهای دینی بیان نموده. (حسن) ۳- (فیه ذکرکم) یعنی تذکر میدهد آنچه را برای شما فائده می‌بخشد از محاسن اخلاق و خوبی اعمال.

صفحه : ۲۴۱

(أَفَلَا تَعْقِلُونَ) همزه استفهام در مقام سرزنش است که چرا در اینکه کتاب مقدس که شرافت و فضیلت و دستور العمل زندگانی شما در آن است فکر نمیکنید و تعقل و تدبر در آیات معجزنمای آن ندارید.

وَكَمْ قَصَبْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (تا قوله) خامدین- (کم) عبارت از عدد است و دلالت بر کثرت دارد و استعمال میشود در استفهام و نیز در خبر دادن از چیزی و اگر استعمال در خبر شد گاهی (من) داخل اسم بعد از آن میشود مثل همین آیه. (قاله الراغب) اینکه آیه بیان میکند نکبت حال کفار و عذابهایی که در اثر کفر و جحود و مخالفت پیمبران دامن گیر آنان شده یعنی چه بسیار از قریه‌ها و ده‌ها که اهل آن را هلاک گردانیدیم و پس از آنها جماعت دیگری را ایجاد نمودیم و وقتی اهل آن قریه حس عذاب نمودند.

إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (اذا) مفاجات است وقتی آنان از آن عذاب ناگهانی گریختند بطور توییخ و سرزنش گویا بآنان گفته میشود نگریزید و فرار نکنید برگردید بخانه‌ها و مسکنهایی که در آن متنعم بودید (لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ) شاید مورد سؤال واقع گردید مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیات در باره اهل حضور وارد گردیده و آن دهی است در یمن و اهل آن عرب بودند خدای تعالی پیمبری برای آنها فرستاد او را تکذیب نمودند و کشتند حق تعالی بخت نصر را بر آنان گماشت و آنها را کشت و خانه‌های آنان را خراب کرد و مالشان را بغارت برد و زن و فرزندانشان را اسیر گردانید وقتی چنین دیدند پشیمان گشته و پشیمانی دیگر سودی نداشت رو بفرار گذاردند وقتی گریختند فرشتگان بطور استهزاء بآنان گفتند:

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ

صفحه : ۲۴۲

آن وقت بگناه خود معترف گردیدند و گفتند یا ویلنا إنا كنا ظالمین ما ستمکار بودیم و بر خود و بر خلق ستم نمودیم. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ و همیشه گفتار آنها چنین بود تا آنها را از دم شمشیر هلاک گردانیدیم و آنان چون گیاه درو گردیده هلاک شدند و عذاب آنها را تشبیه نمود بحصاد زرع و خمود آتش یعنی مثل زرع تر و تازه ایستاده بودند تیغ عذاب ما آنان را درو نمود فروزنده و سوزنده بودند چون آتش خشم ما آنها را فرو گرفت خاموش شدند. (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۴۳

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸) وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹) أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰)

صفحه : ۲۴۴

(ترجمه)

ما آسمان و زمین و آنچه بین آنها است ببازیچه نیافریدیم (۱۶)

و اگر میخواستیم عالم را ببازیچه و لهُو بگیریم هر آینه از نزد خودمان میگرفتیم و خودمان چنین میگردیم (۱۷)

بلکه حق را (غالب) میگردانیم بر باطل (و حق) باطل را میکشند و ناچیز میگرداند و وای بر شما از آنچه وصف میکنید (و نسبت)

میدهد (۱۸)

و برای خدا (و ملک او است) آنچه در آسمانها و در زمین است و کسانی که نزد اویند از عبادت و بندگی تکبر نمیکنند و وامانده

نشوند (۱۹)

شب و روز تسبیح گویند و سست نشوند (۲۰)

آیا از زمین خدایانی گرفتند که آنان زنده کننده مردگانند (۲۱)

اگر در (آسمان و زمین) جز خدا خدایانی بود آسمان و زمین فاسد و تباہ میگردید همانا منزّه است خدا که پروردگار عرش است از

آنچه آنها وصف میکنند (۲۲)

از او آنچه میکند بازخواست نمیشود و از آنها بازخواست میشود (۲۳)

آیا اینها غیر از خدا خدایانی گرفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینان بگو برهان خود را بیاورید اینکه قرآن ذکر من و

کسی است که با من است و ذکر کسانی است که پیش از من بودند بلکه بیشتر (اینکه کفار) عالم بحق نیستند اینکه است که آنها از

حق اعراض میکنند (۲۴)

و ما پیش از تو رسولی نفرستادیم مگر اینکه بسوی او وحی نمودیم به اینکه الهی نیست مگر من پس مرا عبادت کنید (۲۵)

و کافرین گفتند خدای رحمن دارای فرزند است خدا منزّه است و چنین نیست بلکه (آنها را که مشرکین) فرزند مینامند بندگان

گرامی میباشند (۲۶)

که بگفتار بر او سبقت نمیگیرند و بفرمان او عمل میکنند (۲۷)

میداند خدا آنچه را که پیش کرده‌اند و آنچه را که بعد از اینکه میکنند و آنها شفاعت نمیکنند برای کسی مگر آن کسی که خدا بپسندد و آنها از خوف

صفحه : ۲۴۵

قهر خدا هراسانند (۲۸)

و کسی که از آنها بگوید که بحقیقت منم خدای عالم غیر از خدای بحق ما او را بآتش جهنم مجازات خواهیم نمود اینکه چنین ستمکاران را پاداش خواهیم نمود (۲۹)

آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند ما آنها را از هم شکافتیم و از آب هر چیزی را زنده قرار دادیم آیا چرا ایمان نمیآورند (۳۰).

توضیح آیات

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ظاهر آیه مربوط بآیات اول سوره است و شاید اشاره باشد به اینکه آفرینش آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست بیهوده و بازیچه تنظیم نشده است بلکه مقصد بزرگی در نظر است و آن وجود انسان است و تعدیل و توازن اعمال او و تعیین آن موقوف بحساب است و اعمال بشر بطور شایستگی که مثمر ثمر نیکو باشد منظم نمیگردد مگر بتبلیغ رسول و احکام و دستورات الهی بلکه غایت وجود انسان چنین است که از اینکه عالم فانی رجوع کند بعالم باقی و بسوی پروردگار خود و پس از حساب عادلانه پاداش اعمالش برسد (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشر).

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوْاً لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ در معنی لهو و لعب گویند آن عمل خیالی و موهومی نامنظمی است که غایت و فائده صحیحی بر آن مترتب نگردد مثل بازی کودکان که اثری بر آن مترتب نمیگردد مگر مفهوم خیالی.

شاید مقصود چنین باشد که چون عمل و فعل در عالم بدون اراده و خواست الهی واقع نخواهد گردید اگر اراده میگردیم عمل لهو و بی فائده‌ای در عالم واقع گردد آنهم بدست قدرت ما انجام میگرفت و ما کننده آن بودیم.

صفحه : ۲۴۶

بعضی از مفسرین گویند مقصود از لهو زن و فرزند است و آن ردّ است بر قول کسانی که برای خدا زن و اولاد قائل شده‌اند، و بقولی دیگر (من لدنا) یعنی از ملائکه نه از بشر چنانچه مسیحیان عیسی (ع) را پسر خدا نامند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که مشرکین گمان کرده‌اند که آفرینش آسمان و زمین بیهوده و بطور لهو و لعب انجام گرفته باشد بلکه حکمت الهی قاهر و غالب بر باطل گردیده و باطل را نابود میگرداند.

(القدف) انداختن چیزی است از دور بصلابت، و (دمغ) شکستن مغز کله است بطوری که دماغ شکافته و پرده آن پاره شود و منجر بفساد روح گردد و استعاره و مبالغه در اینکه است که حق را بر باطل غالب گردانیم جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً حق باطل را فانی و مضمحل میگرداند.

حق و باطل مقابل و نقیض یکدیگرند حق امر ثابت و باطل مقابل حق غیر ثابت را گویند که پایدار نباشد مثل آب و (سراب) که تشنه آن را آب پندارد و بسوی آن روان گردد حتی إذا جاءهم لم يجدوا شیئاً.

خلاصه اینکه سه آیه مترتب بر هم است، آیه اول بشر تذکر میدهد که خدای جلیل آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بیهوده و

بطور لهو و بازیچه خلقت نموده بلکه غایت و فائده بزرگی در آفرینش آنها مییابد.

آیه دوم اشاره به اینکه بایست بدانید که آفریننده و خالق جز ذات احدیت نیست اگر بفرض محال عمل لهو و بازیچه‌ای در تمام عالم واقع گردد آن نیز از طرف حق تعالی واقع گردیده.

و بآیه سوم اعراض نموده که چنین نیست که کار لغو و بیهوده‌ای در عالم واقع گردد زیرا که علم بصلاح و حکمت ازلی و نیز قهر الهی چنان غالب و قاهر بر باطل است که باطل را یکسره مضمحل و نابود میگرداند و عمل لغو و بیهوده‌کاری در ساحت قدس مرتبی عالم عرض اندام ندارد.

صفحه : ۲۴۷

وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (ما) در (مِمَّا) یا مصدریه یا موصوفه یا موصوله است و جمله در موضع حال است، گویند (ویل) کلمه حسرت و ندامت است وقتی که کفار عذاب را معاینه مینمایند متأسف و حسرت‌زده میگردند. و بقولی (ویل) چاهی است در ته جهنم و جای کفار و مشرکین است که نسبت ناروا بخدا و رسولش میدهند.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ، يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ پس از اظهار عظمت خلقت و الوهیت خود و ردّ قول منکرین معاد در مقام اظهار حکمت آفرینش آسمان و زمین برآمده و چنین اظهار مینماید که خلقت آسمان و زمین برای عبادت و عبودیت است چنانچه در سوره الذاریات آیه ۵۶، فرموده و مَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا وقتی که اینکه آیه و آیه بعد را با آیه اول و مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ جمع نمودیم دو مطلب بزرگ میتوان از آن استفاده نمود.

اول- اینکه آسمان و زمین و تمام موجودات ملک حق تعالی و در تحت تصرف و استیلا او میباشند جز ذات متعال حقیقه احدی مالک چیزی نیست.

دوم- اینکه خلقت آسمان و زمین غایت و فائده بزرگی در بردارد و آن شناختن او است بالوهیت و معبودیت و عبادت نمودن او است.

سوم- اینکه در آیه تذکر میدهد که موجودات آسمانی و کسانی که مقام عنایت دارند همیشه در شب و روز مشغول تسبیح و عبادتند و از عبادت و بندگی ملول و خسته نمیگردند.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (ام) منقطعه متضمن استفهام و اضراب از کلام اول است و ظاهراً مرجع ضمیر جمع (اتخذوا) مشرکین و بت پرستانند یعنی آیا مشرکین از زمین خدایان باطل را فرا گرفتند و آنها زنده کننده مردگانند اگر چه بت پرستان

صفحه : ۲۴۸

چنین معتقد نبودند که بتها مرده‌ها را میتوانند زنده کنند لکن لازمه الوهیت چنین است زیرا کسی لایق پرستش است که مقتدر باشد، هم حیات ببخشد و هم بمیراند و هم زنده کند.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا بِهِ (لو) امتناعی تعدّد اله را ممتنع میگرداند زیرا که تعدّد (اله) ملازم با فساد آسمان و زمین است و چون می‌بینیم که آسمان و زمین تباه و فاسد نشده معلوم میشود که (اله) آن یکی است.

و وجه ملازمه که چگونه تعدّد (اله) موجب فساد عالم میگردد ظاهراً در اینجا آیه بوضوح آن باقی گذاشته زیرا که اگر فرض کنیم در عالم خدایانی باشند البته تعدّد آنها ایجاب میکند تباین حقیقت آنها را ذاتا و صفتا و اختلاف حقیقت آنها سبب آراء و تدبیر آنان در نظام عالم میگردد و چون می‌بینیم که عالم مرتّب و منظم است و هر چیزی بجای خود قرار گرفته علم یقینی پدید میگردد

که (اله) و ناظم و مدبّر عالم یکی است اینست که در اینجا دلیل تمانع می‌آید و بنای متکلمین در اثبات وحدت و بطلان تعدد (اله) بر آن است و بیان آن چنین است.

که اگر فرض کنیم دو خدا در امر عالم دخالت داشته باشند چنانچه ظاهراً مشرکین تعدد اله را راجع به تدبیر امور عالم می‌گفتند نه اینکه مبدء و واجب الوجود را متعدد بدانند بدلیل اینکه می‌گفتند هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ إِنِّهَا رَأْسُهَا مِدَانَسْتَنْد و سیاق آیه بر ردّ مشرکین است، و بنا بر تعدد (اله) و مدبّر عالم گوئیم اینکه دو خدا یا هر دو قادر و عالم و قوی می‌باشند یا یکی قوی و دیگری ضعیف یا هر دو ضعیفند، بنا بر اینکه هر دو ضعیف باشند و هیچ یک بتنهایی قدرت بر ایجاد و اعدام نداشته باشد هیچکدام لائق الوهیت و خدایی نمی‌باشند. و اگر یکی ضعیف و دیگری قوی، البته ضعیف تحت استیلاء و اراده قوی قرار گرفته و لایق پرستش نیست، و اگر هر دو قوی و نیرومند باشند باراده یکی از آنها

صفحه : ۲۴۹

عالم موجود و منظم می‌گردد و اراده دیگری لغو و بی‌ثمر میشود مگر اینکه ضدّ آن را اراده نماید مثل اینکه اگر یکی اراده کند حیات چیزی را و دیگری موت آن را بخواهد اجتماع ضدّین یا نقیضین را ایجاب مینماید و اجتماع ضدّین و نقیضین از محالات عقلیه بشمار میرود، و اگر اراده هیچکدام حاصل نگردد ارتفاع نقیضین لازم آید که آن نیز محال است، اینکه است معنی (لفسدتا) که اگر (اله) زیادت از یکی بود عالم تباه می‌گردد، و نیز اگر بفرض خدایان در اراده موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور تعلق می‌گیرد و تعدد علت بر معلول واحد از محالات عقلیه بشمار میرود و اگر مخالفت نمایند عالم فاسد می‌گردد.

فَسَيَبْحَثُ اللَّهُ رَبَّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُ فُونِ ذَاتِ مَتَعَالٍ اُولِ خُودِ رَا تَبْرَثُهُ وَ تَنْزِيهِهِ مِيْنَمَا يَدُ اَنْجَحِ مَشْرِكِيْنَ اَز شَرِيْكَ وَ نَظِيْرِ وَ مَعَاوِنِ بَاوِ نَسْبِ مِيْدَهِنْدِ وَ دَر ثَانِيْ خُودِ رَا بَبَزْرَ كَثْرِيْنَ اَوْصَافِ جَمَالِ رُبُوْبِيْتِ مَعْرَفِيْ مِيْ نَمَا يَدِ وَ سَتَا يَشِ مِيْ نَمَا يَدِ كِهْ پَرُوْرْدِ گَارِ وَ مَرْبِيْ عَرْشِ عَظِيْمِ اسْتِ.

در اینکه آیه هم تنزیه است و هم تحمید، اول تنزیه و تخلیه از آن چیزی است که باو نسبت میدهند از شریک و نظیر، دوم تخلیه و محلی بودن ذات اقدس است بصفت ربوبیت، و شاید اختصاص بعرش که احاطه را می‌رساند اشاره بفیض منبسط و رحمت رحمانی او باشد که بهمه موجودات احاطه نموده.

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ مَرْجِعِ ضَمِيْرِ (هَمْ) شَا يَدِ اَلْهَةِ بَاشْدِ وَ مَمْكِنِ اسْتِ اَفْرَادِ بَشَرِ بَاشْدِ وَ مِيْشُوْدِ بَشَرِ وَ اَلْهَةِ هَمِهْ بَاشْدِ. عَظْمَتِ وَ بَزْرَ گِيْ خُداوَنْدِيْ مَانَعِ اَز اِيْنَكِهْ اسْتِ كِهْ مَوْرِدِ سْوَالِ مَخْلُوْقِ ضَعِيْفِ وَاْقَعِ گَرْدَدِ، وَ نِيْزِ چَوْنِ مَعْلُومِ وَ مَعِيْنِ اسْتِ كِهْ اَفْعَالِ اوِ تَعَالِيْ مَعْلَلِ بَاغْرَا ضِ زَائِدِ بَرِ ذَاتِشِ نِيْسْتِ اِيْنَكِهْ اسْتِ كِهْ دَرِ مَوْرِدِ سْوَالِ وَاْقَعِ نَمِيْگَرْدَدِ، لَكِنْ چَوْنِ مَمْكِنِ وَ مَخْلُوْقِ چِيْنِ نِيْسْتِ وَ اَفْعَالِشِ زَائِدِ بَرِ ذَاتِ وِيْ اسْتِ بَا يَسْتِيْ دَرِ مَوْرِدِ سْوَالِ وَاْقَعِ گَرْدَدِ وَ كَفْتِهْ شُوْدِ (لَمْ فَعَلْتَ) بَرَا يِ چِهْ كَرْدِيْ وَ نِيْزِ چَوْنِ حَقِ تَعَالِيْ حَكِيْمِ اسْتِ

صفحه : ۲۵۰

و افعال حکیم مطابق حکمت و نظام عالم واقع است دیگر جای سؤال نیست.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِيْنَكِهْ دَلِيْلِ دِيْگَرِيْ اسْتِ بَرِ اَثْبَاتِ مَنْفَرْدِ بُوْدِنِ ذَاتِ اَلْهِيْ دَرِ الوهِيْتِ وَ تَدْبِيْرِ اَمْرِ عَالَمِ، وَ چَوْنِ تَعَدُّدِ اَلِهِ وَ مَبْدِءِ اَز بَدِيْهَاتِ وَ ضَرُوْرِيَاتِ نِيْسْتِ اِيْنَكِهْ اسْتِ كِهْ اَثْبَاتِ اَنْ مَحْتَا جِ بَدَلِيْلِ اسْتِ وَ دَلِيْلِ بَرِ وُجُوْدِ صَاْنَعِ كِهْ اَثَارِ شَاهِدِ بَرِ اَنْسْتِ فَقَطْ ثَابِتِ مِيْگَرْدَانْدِ كِهْ عَالَمِ رَا خُدا يِيْ اسْتِ عَالَمِ وَ قَادِرِ وَ حَكِيْمِ وَ مَشْرَكِيْنَ كِهْ تَعَدُّدِ اَلْهَةِ مِيْگُوِيْنْدِ بَا يَسْتِيْ دَلِيْلِ دِيْگَرِيْ بَرِ اَثْبَاتِ مَدْعَا يِ خُودِ بِيَاوَرَنْدِ وَ چَوْنِ دَلِيْلِيْ بَرِ اَثْبَاتِ مَدْعَا يِ خُودِ نِدَارَنْدِ مَدْعَا يِ اَنِّهَا بَا طَلِ اسْتِ.

(در دو جهان قادر و یکتا تویی

چون قدمت بانک بر ابلق زند

ز تو که یا رداء که انا الحق زند).

هذا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (هذا) شاید اشاره باشد بکتابهای آسمانی و مقصود از آنچه با من است قرآن باشد (وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي) باقی کتب آسمانی مثل تورات و انجیل و زبور و غیر آنها که در تمام کتابهای منزل خدای تعالی را بوحدهت و یگانگی و بتمام اوصاف جلال و جمال و عظمت و کبریایی ستوده و یادآوری نموده لکن چون اکثر مشرکین و کافرین در اثر فرو رفتن در جهل و نادانی حق و باطل را از هم تمیز نمیدهند اینکه است که از حق و حقیقت اعراض میکنند.

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ اینکه آیه بیان آیه بالا است و حق تعالی به پیمبرش خبر میدهد که پیمبر و رسولی ما نفرستادیم مگر اینکه باو دو چیز وحی نمودیم و بوی آزمودیم اول اله و آفریننده‌ای نیست مگر همان خدای واحد یکتا، دوم بایستی عبادت و عبودیت را مخصوص باو گردانید و ظاهراً اینکه همان ذکر است که در آیه بالا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره بآن نموده و فرموده اینکه ذکر یعنی کلمه توحید آن طوری که خدای تعالی بمن و پیمبران پیش آموخته چون کفار بحقیقت آن طوری

صفحه : ۲۵۱

که باید آگاه باشند نیستند اینست که از آن اعراض مینمایند.

وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ اینکه آیه مقول قول مشرکین است که ملائکه را بنات الله میگفتند یا عیسویان و یهودیان عیسی و عزیر را پسر خدا می‌نامیدند و اولاد خدا میدانستند، حق تعالی منزّه و مبرّا از آنست که اولاد بگیرد بلکه ملائکه و آنچه را که نسبت بخدا میدهند مثل حضرت عیسی (ع) آنان بندگانی میباشند که از طریق عبادت و بندگی نزد خدا گرامی و ارجمند گردیده‌اند و چون مشرکین بگمان اینکه اینها مقرب عند الله میباشند آنان را شفیع خود میدانستند آیه عقیده سخیف آنها را ردّ میکند که آنها بدلخواه خود چیزی نمیگویند و بآنچه مأمورند عمل میکنند، مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند که آیه در ردّ عقیده سخیف خزاعه و جماعتی از مشرکین وارد شده که آنان ملائکه را بنات الله دختران خدا میگفتند لکن آیه اطلاق دارد و مورد مخصص نمیشود.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ گمان نکنید که آن بزرگواران بر خدا پیشی گیرند و پیش از آنکه فرمان الهی جاری گردد بدلخواه خود سخنی یا درخواستی نمایند چنانچه در باره بنده خاص و رسول خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ما يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ چنینند پیمبران و ملائکه مقربین که مطیع امر الهی و خودشان و اراده آنها فانی در وجود و اراده حق تعالی است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ و بعض دیگر از اوصاف (عباد مکرمون) اینکه است که خدا عمل و رویه آنان را میداند و علم او بتمام حالات آنها از آنچه جلو آنها یا عقب آنها است احاطه دارد و میداند که آنان شفاعت نمیکنند مگر کسی را که خدا راضی باشد بشفاعتشان و آنها از عظمت و هیبت الهی لرزان و ترسناکند، و اینکه آیه دوم مربوط بهمان آیه بالا است که باید مشرکین که اینها را پرستش میکنند بامید اینکه شفیع

صفحه : ۲۵۲

آنها کردند بدانند که آن بندگان مقرب بدون اذن شفاعت نخواهند نمود قوله تعالی مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. وَمَنْ يُقَلِّ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ و چون ظاهراً مرجع ضمیر (منهم) همان عباد مکرمون میباشند که در آیه بالا نام برده شد خواه ملائکه باشند چنانچه بعضی گفته‌اند یا مطلق باشد نظر باطلاق آیه و لو آنکه مسلماً خدا میدانند که ملائکه یا پیمبرانی را که پسر خدا نامیده‌اند اینها معصومند و هیچوقت چنین ادعای بزرگی که بگوید من خدا میباشم نخواهند نمود و ظاهراً غرض از اینکه تعبیر نظر باهمیت مطلب است که بفرض محال اگر ملکی یا انسانی مدعی الوهیت گردد پاداش او جهنم است زیرا که چنین کسی از ستمکاران محسوب گردیده و جزای ظالمین دار عذاب خواهد بود أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا رَتْقًا مَعْنَى مَرْتُوقٌ است یعنی ملتحم و بهم پیچیده، آیا کفار ندیدند و ندانستند که آسمانها و زمین شیئی واحد و بهم پیچیده و یکی بودند و ما آنها را از هم باز نمودیم.

طنطاوی راجع بآیه در جواهر التفسیر بیان مفصلی دارد، در اینجا برای ایضاح مختصری از آن را ترجمه مینمائیم: چنین گوید أَنَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا یعنی آسمانها و زمین ملتحم و متصل بهم بودند (ففتقناهما) و ما آنها را از هم جدا نمودیم و اتحاد آنها را زائل گردانیدیم، و اینکه مطلب مطابق است با کشفیات اهل اروپای اینکه زمان که آنان گفته‌اند ابتداء خورشید کره‌ای بود شبیه بآتش و با زمین و سیارات و توابع آنها میلیونها سال بدور خود میچرخید پس از آن زمین از خورشید جدا گردید و همچنین سیارات از خط استواء شمسی از خورشید جدا گردیدند و جدا شدن آنها از جهت سرعت سیر شمس و جریان او دور خود بود و زمین ما و زمینهای دیگر که سیاراتند همه آنها از خورشید دور شدند زیرا که شمس ما و سیارات دیگر

صفحه : ۲۵۳

تمام آنها سیاراتند و تمام آنها دارای زمینند و هر شمسی که ما می‌بینیم گویا یک ستاره‌ای می‌نماید، تا آنجا که گفته: پس ثابت شد که زمین ما مشتق از خورشید و خورشید از خورشید بزرگتر از خود و آن نیز از خورشید بزرگتر و همین طور هر شمسی از شمس بزرگتر از خود و بهمین ترتیب بالا می‌رود و حدّ یقف ندارد و فکر بشر متحیر می‌گردد و انتهای آن را نمی‌فهمد، اینست حکایت عالمی که ما در آن سکونت داریم و اینکه است قول بین اروپایی‌ها که کافر بسیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشند و هیچ خبر از قرآن ندارند و اینکه رأی در اینکه زمان مشهور است.

و قوله تعالی پس از استفهام تقریبی أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا الخ از معجزات قرآن بشمار می‌رود زیرا که اینکه علم در آن زمان نه نزد عرب بوده و نه نزد معاصرین آنها و اینکه علم در اینکه زمان ما پدید گردیده و سزاوار است که ما بر تمام خلق اعلان کنیم که اینکه معجزه پیمبر ما است که در قرآن خبر داده و اینکه خدای تعالی خبر داده بحسن صنعتش و اتقان حکمتش و اینکه او متفرد بحکمت و قدرت است زیرا که حرارت را سبب حرکات اینکه عوالم که نار محترقه بود قرار داده و بواسطه اینکه دوران که در زمان متمادی ادامه داشت ذره‌ای از آن منفصل گردید و سرد شد و از آن زمین و سیارات پدید گردید و زمین بعضی از آنها است و حساب چگونگی سیر آنها عقل را بدهشت می‌اندازد و خلقت بدیع بر پشت زمین پدید گردید و همین است معنی قوله تعالی (و اتقن کل شیئی خلقه) اینکه طور در قرآن یادآوری نموده و مسلمانها و غیر آنان از فرس و روم و امم از اینکه نظریه بی‌خبرند تا آنجا که گفته وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ یعنی و ما از آب هر حیوانی را آفریدیم چنانچه گفته وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ و چنین است هر بنائی که حیات آن از آب است، و علمای عصر حاضر گویند هر حیوانی ابتداء در دریا آفریده شده و اصل تمام پرندگان و حیوانات

صفحه : ۲۵۴

بری از دریا تکون گردیده و بعد بکثرت زمان با حیوانات بزی منطبق گردیدند و در اینجا سخنها بسیار است اینکه نیز معجزه دیگری است از اعجاز قرآن که در آن وقت کسی مطلع بر آن نبوده. (پایان) أَفَلَا- يُؤْمِنُونَ بهمزه استفهام در مقام تعجب گویا فرموده با اینکه آثار قدرت و اتقان صنعت آیا چرا و چگونه کافرین ایمان نمی‌آورند.

صفحه : ۲۵۵

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۱ تا ۴۵]

اشاره

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سِبْغًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوكم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَ إِذَا رَأَى الْكَافِرِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (۳۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۴۰) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَ لَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا فَهُمْ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَ لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵)

صفحه : ۲۵۶

ترجمه آیات

در زمین کوه‌ها برافراشتیم که آنها را باضطراب نیاورد و در آن راهها پدید آوردیم شاید آنان راه بیابند (۳۱) و آسمان را سقفی محفوظ و طاق محکم گردانیدیم و آنها از آیات آن اعراض مینمایند (۳۲) و خدا آن کسی است که شب و روز و شمس و قمر را آفریده و تمام آنها در فلک خود شناورند (۳۳) و پیش از تو (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) برای هیچ بشری عمر دائمی قرار ندادیم آیا اگر تو بمیری آنها جاویدانند (۳۴) هر نفسی چشنده مرگ است و شما را آزمایش و امتحان میکنیم (بآنچه) از بدی و خوبی یعنی بلاء و نعمت بشما اصابت مینماید و بسوی ما بازگشت خواهید نمود (۳۵) و چون ببینند تو را کافرها نمیگیرند تو را مگر بسخریه و گویند آیا اینکه آن کسی است که خدایان ما را ببدی یاد میکند در حالی که آنان بذکر خدای رحمان کافرند (۳۶)

خلقت شده است انسان از عجله یعنی طبع او عجله کننده است زود باشد که بنمایانیم بشما آیات خود را پس عجله نکنید (۳۷)
کافرین گویند وعده عذاب یا قیامت چه وقت است اگر شما راست می گویند (۳۸)
اگر کافرین میدانستند وقتی را که نتوانند نگاه دارند روهای خود و نه پشتشان را از آتش و یآوری برای آنان نمیباشد تعجیل
نمیکردند (۳۹)

بلکه قیامت ناگهان میآید و آنها را مبهوت گرداند و بر رد آن توانا نیستند و مهلت داده نمیشوند
و حقیقه برسولانی که پیش از تو بودند استهزاء نمودند و جزای سخریه آنها بازگشت بخودشان نمود و آنها را گرفت آنچه را که
باو استهزاء مینمودند (۴۱)
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو کی است شما را از خدای رحمن در شب و روز نگاه دارد

صفحه : ۲۵۷

بلکه کافرین از یاد پروردگارشان اعراض میکنند (۴۲)
آیا برای آنان خدایانی هست غیر از ما که باز میدارد آنها را و خدایان آنها قدرت ندارند خود را یاری کنند و کافرین از ما پناه داده
نشوند (۴۳)
بلکه آنها و پدران آنان را متمتع گردانیدیم تا عمر زیاد نمودند آیا آنها نمی بینند که ما زمین و اطراف آن را بمرگ میکاهیم آیا
آنها غالبند (یا ما) (۴۴)
ای محمد (ص) بگو من بوحی شما را آگاه میگردانم و از عذاب او میترسانم لکن گوش کر و عظم و سخن را نمیشنود وقتی که او را
از عذاب بترسانیم (۴۵).

صفحه : ۲۵۸

توضیح آیات

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا بزرگ و بزرگوار است خدایی که از آثار صنع و اتقان حکمت ازلی
او برافراشتن کوهها است، و در اینکه آیه تذکر میدهد که پس از گسترانیدن زمین و حرکت دائمی آن و آن حرارتی که در جوف
زمین است کوههایی برافراشته که اگر کوهها نبود که زمین را نگاه دارد و آن حرارت شدید آن را تکان ندهد و اهلس را مضطرب
نگرداند و بآرامش بادوار خود ادامه دهد بطوری که اهل زمین حس حرکت آن را نکنند و اعمال روزانه خود را بخوبی انجام
دهند، اهل زمین مضطرب میگرددند اینکه بود که کوههایی در زمین قرار داده که مانند میخی که کوبیده شود زمین را از تکان
دادن محفوظ گردانیده و در آن کوهها درّهها و راههایی قرار داده که باسانی بهر جا که بخواهند روان گردند.

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ شاید اشاره باین باشد که در کوهها راهی برای عبور و مرور قرار دادیم که شاید در اثر مسافرتها و تماس با دانشمندان
و نیز در اثر مشاهده آثار صنع بسوی حق و حقیقت راه یابند و رستگار گردند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ و نیز از آثار قدرت و حسن تدبیر مدبر و مربی عالم چنین است که آسمان را
سقف زمین قرار داده و آن را از افتادن بزمین نگاه داشته قوله تعالی در سوره فاطر آیه ۳۹ إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ
تَزُولَا و شاید مقصود از (محفوظا) نگاهداری او است از ورود شیاطین و راندن آنها (بشهاب ثاقب) یا افراشتن آن است بدون ستون
در جو.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ از جمله آثار صنع و اتقان خلقت که دلیل بارز و ظاهری است بر مدبّر

صفحه : ۲۵۹

حکیم آفرینش شب و روز و خورشید و ماه است (خلق) بمعنی اندازه‌گیری است شب مقابل روز قرار گرفته قوله تعالی وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا اگر شب نبود روزی هم تعیین نمیگردید زیرا که روز بشب تعیین میگردد (کل شیئی يعرف باضدادها) شب ضدّ روز و مقابل آنست، بقدرت کامله الهی و حسن تدبیر شب را برای استراحت از عمل روزانه و روز را برای کسب و عمل بشر مقرر گردانیده و برای هر یک از شمس و قمر که اصول عالم طبیعیاتند فلکی و کره‌ای قرار داده که علی الدوام مثل ماهی که در آب شناور است در مدار و کره خود میچرخند و از حرکت آنها و حرکت زمین بدور خود شب و روز پدید میگردد و بهمین گردش آنها است که عالم طبیعیات منظم و مطابق حکمت جریان دارد و بر پا مانده تا وقتی که حکم بر اندکاک و فنای آنان صادر گردد و نظام عالم مختل و رو بانحلال نماید و آن آن وقتی خواهد بود که عالم دنیا پس از اندکاک تبدیل گردد بعالم قیامت قوله تعالی در وصف قیامت یوم تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ گویا کفار و مشرکین منتظر مرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند، آیه خیر میدهد که ما برای هیچ بشری زندگانی جاویدانی مقرر نمودیم هر ذی روحی که در اینکه عالم قدم گذارد مرگ دنبال وی خواهد رسید. أَ فَإِنْ مِتَّ فَهَمَّ الْخَالِدُونَ شرط است و جزاء و داخل شده است (فا) بر سر شرط و بر سر جزاء و متعلق بما قبل است، و همزه استفهام انکاری است یعنی کسانی که منتظر مرگ تو میباشند آیا اگر تو مردی آنان نمی‌میرند و در دنیا جاویدانند چنین نیست که گمان کرده‌اند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْخَيْرِ فَتَنَّهُ هَر نَفْسِي طعم مرارت مرگ را خواهد چشید و مادامی که در دنیا حیات دارد

صفحه : ۲۶۰

وی را امتحان و آزمایش میکنیم (بالشّر) از مرض و اتلاف مال و مصیبات گوناگون که هر بشری که قدم در اینکه عالم گذارد در مورد بلیات و آفات واقع میگردد، (و الخیر) از نعمتهای فراوان. شرّ تفسیر بمرض شده و خیر بصحّت و وسعت و مال و باقی نعمتها که هر یک از اقسام خیر بشمار میرود. و شرّ و خیر چنانچه آیه خبر میدهد هر دو نسبت ببشر برای آزمایش است که آیا در مورد بلاء صابر و در مورد نعمت شاکر است یا در همه حال چنانچه اکثر مردم چنینند غافل است.

وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ بازگشت و مال هر بشری بسوی حق تعالی است همان طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات است معاد و بازگشت همه بسوی او است زیرا که (کل شیئی یرجع الی اصله) آری بازگشت همه بسوی او است لکن مؤمنین و صالحین بسوی رحمت و مغفرت او تمکن مینمایند و در بهشت رضوان و دار کرامت متنعم خواهند بود و کافرین و ملحدین بسوی شدید العقاب و سجن غضب او که جهنم است اقامت مینمایند و إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (ان) نافیه است و (الّا) استثنائیه برسولش خبر میدهد که حال کفار چنین است که تو را نمی‌بینند مگر اینکه تو را بهزو و مسخره میگیرند و با هم گویند آیا اینکه آن کسی است که خدایان شما را بیدی یاد میکند (واو) حالیه است یعنی در حالی که بذکر پروردگار رحمن آنها کافرند، تکرار ضمیر (هم) برای تأکید و اهمیت مطلب است. و شاید اشاره باین باشد که سزاوار چنین است که هر وقت تو را ببینند چون رسول پروردگار رحمانی بیاد سعه رحمت الهی افتند لکن پرده کفر و جهل عقل و دانش آنان را پوشانیده و غافل گردیده‌اند و گویا آن سعه رحمت رحمانی حق که بتمام موجودات احاطه دارد نمی‌بینند.

صفحه : ۲۶۱

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ طینت انسان و خلقت وی بر شتاب زدگی قرار گرفته، کنایه از شدت اینکه صفت است در آدمی که گویا ماده وجود وی از اینکه صفت تعبیه شده بطوری که در وقوع عذاب نیز عجله میکند، بقرینه آیات بعد مشرکین از روی تمسخر بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند اینکه قیامت و آن عذابهایی که ما را بآن تهدید می‌نمایی اگر راست می‌گویی کی خواهد بود، در پاسخ آنها است که عجله نکنید بزودی بشما آیات خود را نشان خواهیم داد.

شیخ طبرسی در مجمع البیان در اینکه مقصود از انسان در آیه چیست دو وجه از مفسرین نقل نموده: یکی آنکه مقصود از انسان آدم ابو البشر است، و دوم مراد بانسان تمام افراد بشر است، و نسبت بهر یک احتمالاتی داده (چون بیانش مفصل است و غرض ما اختصار است از بیان آن خودداری مینمائیم).

و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ از جمله عجله انسان تعجیل در وقوع قیامت است پیش از موعد خود که گویا منتظر بودند که در همین حالی که متلبس بلباس دنیوی طبیعی میباشند قیامت را بچشم سر بینند و پس از مشاهده کردن ایمان بیاورند، و آیه بعد جواب آنان است لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ جواب (لو) محذوف است در معنی اگر کافرین بدانند چنین عذابی را منتهی میشدند و آن آتشی است که باز ندارند از رویهای خود و نه از پشتهای آنها یعنی آتش بآنان احاطه نموده و یاری کننده‌ای ندارند که آنان را از عذاب نجات دهد.

بَلِ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که آنها گمان برده‌اند که وعده قیامت و وقوع عذاب دروغ باشد یا بشود در اینکه عالم بچشم معاینه نمایند بلکه

صفحه : ۲۶۲

عذاب بغته و یک دفعه بر آنان وارد میگردد و آنان را مبهوت و متحیر میگرداند و در آن وقت آتش چنان بر آنها مستولی گردیده که نه قدرت دارند آن را از خود دور گردانند و نه یآوری دارند که آنان را از عذاب برهاند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ برای تسلی خاطر رسول گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم باو خبر میدهد که محزون مباش اگر اینکه کفار بتو استهزاء و سخریه مینمایند مردمان پیشین نیز چنین بودند که هر پیمبری که برای آنان مبعوث میگردد و از واقعه قیامت و حساب و کتاب بآنها خبر میداد عوض آنکه سخن او را بپذیرند و از عذاب نجات یابند بسخنان آنها تمسخر مینمودند، اینکه بود که استهزای آنها بازگشت بخودشان کرد و بآنها عذاب احاطه نمود.

قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ (من) استفهام انکاری خطاب برسولش نموده که باین کفار و مشرکین بگو کیست که شما را در آنات شب و ساعات روز از عذاب و بلیات و آفات نگاه دارد اگر در مورد غضب پروردگار رحمان واقع گردید آیا جز رحمت و کرم پروردگار مانعی هست که جلوگیری آفات و بلیات دنیا و عذاب آخرت گردد هرگز چنین نیست فقط رحمت رحمانی او است که جلوگیری غضب و سرعت انتقام گردیده و شما را مهلت داده.

بَلِ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (بل) اضراب است یعنی اینکه کفار از یاد پروردگارشان که حافظ و مراقب آنان است و از بلیات و آفاتی که در هر آنی متوجه بآنها است آنها را نگاه میدارد اعراض مینمایند.

چون تمام موجودات قشون حق و دوست با دوستان خدا و با دشمنان خدا دشمنند اینکه است که اگر آن صفت رحمانیت حق تعالی نبود که جلو غضب او را گرفته و کافرین را مهلت داده تا وقت معلوم هر شیئی در هر آنی دمار از روزگار

صفحه : ۲۶۳

کفار و دشمنان خدا و سفرایش برمیآوردند لکن کفار از روی جهالت و بی‌خردی از پروردگار رحمان خود رو میگردانند. **أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمَنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ** (ام) منقطعه و استفهام انکاری و جمله بعد صفت آلهه، یعنی آیا در قدرت آله خود مشرکین چنین قدرتی هست که غیر از خدا توانا میباشند که از عبادت کنندگان خود رفع ضرر نمایند یا وقتی که آفت و بلیه‌ای رو بآنان آورد دفع آفات از خود نمایند در صورتی که بتها قادر بر دفع ضرر از خودشان نمیباشند چگونه میتوانند رفع ضرر از غیر خود بنمایند و از جانب ما نیز همچو قدرتی بآنها داده نشده که بیاری خود و عید خود توانا باشند. **يَلِ لِيَل مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ** (بل) اضراب است و ظاهرا (هؤلاء) اشاره بمشركين اهل مکه است که آنان و پدرانشان را عمر دراز دادیم که از دنیا متمتع گردند و اسباب زندگانی آنها را با حسن وجه برای آنان فراهم و روزگاری میگذرانیدند و در منزل امن حرم از هر آفتی در امان بودند.

أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ همزه (أفلا) استفهام تقریری است یعنی آیا ندیدند اهل مکه یعنی البته می‌بینند که ما زمین را از اطرافش کم میکنیم، مفسرین گویند اینکه بیان برای تبه آنها است که بدانند همیشه عیش گوارا برای آنها باقی نمی‌ماند بلکه ما زمین را از اطراف آنان میکاهیم و کوتاه میکنیم یعنی اهل اسلام را بر آنها مسلط میگردانیم و زمین را در تصرف مسلمین در میآوریم (**أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ**) استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که همیشه مشرکین غالب باشند وقتی میرسد که مغلوب گردند.

قُلْ إِنَّمَا أُنزِلُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ خطاب برسولش نموده که باین جماعت مشرکین و کافرین بگو من شما را

صفحه : ۲۶۴

از طرف وحی الهی تهدید میکنم و از عذابی که در دنیا و آخرت دامن‌گیر شما خواهد گردید میترسانم لکن چون پرده غفلت و جهالت گوش دل شما را کر کرده متأثر نمیشوید مثل اینکه آدم کر نمیشود صدای آن کسی را که او را از خطر تخویف میکند. قسمتی از آیات سوره الانبیاء

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۴۶ تا ۶۱]

اشاره

وَلَئِنْ مَسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ** (۴۷) **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ** (۴۸) **الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ** (۴۹) **وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ** (۵۰) **وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ** (۵۱) **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ** (۵۲) **قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ** (۵۳) **قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** (۵۴) **قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ** (۵۵) **قَالَ يَلِ لِيَل رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَآنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** (۵۶) **وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ** (۵۷) **فَجَعَلَهُمْ حِيَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ** (۵۸) **قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ** (۵۹) **قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ** (۶۰)

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)

صفحه : ۲۶۵

ترجمه آیات

و هر گاه (بکافرین) اندک چیزی از عذاب پروردگار تو برسد هر آینه البته گویند ای وای بر ما حقیقه ما از ستمکاران بخود بودیم (۴۶)

و ما در قیامت میزان عدل را میگذاریم و باحدی در آن وقت ظلمی وارد نمیآید اگر چه بقدر مثقال دانه خردلی باشد آن را میآوریم و ما برای محاسبه نمودن کافی میباشیم (۴۷)

و بموسی و هارون فرقان و روشنایی عطاء نمودیم و آن تذکری است برای پرهیزکاران (۴۸)

آن کسانی که از پروردگارشان پنهانی میترسند و نیز از ساعت قیامت ترسناکند (۴۹)

و اینکه (قرآن) ذکر مبارکی است که ما او را فرود آوردیم آیا شما (حقاتیت) آن را انکار میکنید (۵۰)

و حقیقه وقتی ابراهیم را قبالا بکمال رشد رسانیدیم و بشایستگی او برای اینکه مقام عالم بودیم (۵۱)

یاد بیاور وقتی را که پیدر (عمویش) و قومش گفت چیست اینکه مجسمه‌هایی که شما می‌پرستید و بر آنها مجاور میباشید (۵۲)

گفتند ما پدران خود را بر عبادت آنها یافتیم (۵۳)

ابراهیم گفت شما و پدرانتان در گمراهی هویدا میباشید (۵۴)

ببراهیم (ع) گفتند آیا تو بر ما بحق و درستی آمده‌ای یا بلعب و بازیچه می‌گویی (۵۵)

ابراهیم گفت بلکه حقیقت میگویم پروردگار شما پروردگار آسمانها و

صفحه : ۲۶۶

زمین است آن کسی که شما را آفریده و من بر اینکه مطلب از گواهانم (۵۶)

و قسم بخدا که هر آینه در شکستن بتهای شما تدبیر میکنم پس از آنکه شما از (بتخانه) روی گردانیدید (۵۷)

(ابراهیم داخل بتخانه شد) و بتها را در هم شکست مگر بزرگ آنها را برای اینکه شاید بسوی او برگردند (۵۸)

قوم گفتند هر کس با بتهای ما چنین کرده حقیقه او از ستمکاران است (۵۹)

(بعضی) گفتند ما شنیده‌ایم جوانی که او را ابراهیم گویند (شاید او چنین کرده) (۶۰)

گفتند او را بیاورید در حضور جماعت مردم شاید آنان گواهی دهند (۶۱)

توضیح آیات

اشاره

وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ برای تهدید کفار و مشرکین گوش‌زد آنان مینماید و اشاره بعظمت عذاب قیامت دارد که عذاب آن بقدری سخت و ناملائم است که اگر فرضاً (نفحه) وزیدن اندکی از آن عذاب بمشام جان آنها

برسد بلام و نون تأکید ثقیله (لیقولن) که برای مؤکد و مقرر گردانیدن آمده کلام آنها را مؤکد میگرداند که آنان البته میگویند که ای وای بر ما و عمل ما که ما از جمله ستمکاران بنفس خود بودیم وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً (قسط) صفت موازین است بتقدیر مضاف یعنی موازینی که دارای قسط و عدل است.

و در اینکه مقصود از موازین چیست از مفسرین دو وجه نقل شده: اکثر مفسرین حمل بر معنی ظاهر نموده‌اند و گفته‌اند که مقصود میزانی است مثل میزان معهود که برای آن عمودی و دو کفه باشد، و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده که فرمود در شب معراج ترازویی آویخته دیدم که سعه هر کفه آن

صفحه : ۲۶۷

مانند سعه مشرق تا مغرب بود گفتم خدایا اینکه ترازو بچه پر میشود خطاب آمد بعزت و جلال خودم اگر بنده با اخلاص حسنه بیاورد که مقدار نیم خرما باشد پر شود. و بعضی از مفسرین بر آنند که مقصود از میزان عدل است و وضع میزان از باب تمثیل است و اشاره دارد بمواظبت حساب که بدرستی و حقیقت حساب مردم از روی عدل کشیده خواهد شد و اینکه معنی بحقیقت ظاهر تر مینماید.

(اعتراض)

اعمال بشر از قبیل اعراضند و عرض بوزن و کیل در نمیآید، مفسرین از اینکه اشکال چند جواب داده‌اند که هیچکدام وافی بمطلب نیست.

بهرتر اینکه است که گفته شود چون عالم آخرت عالمی است که هر چیزی بحقیقت در او بروز و ظهور مینماید و قوله تعالی یوم تُبْلَى السَّرَائِرُ شاهد بر اینکه است زیرا که ظاهر شدن باطنها نیست مگر به اینکه صورت خارجی پیدا مینماید و شاهد بر اینکه توجیه آن اخباریست که راجع بتجسم اعمال از معصومین علیهم السلام رسیده است که عوارض دنیا مثل اعمال بشر در نتیجه بصورت جواهر در عالم آخرت خودآرایی مینماید و بقرینه قوله تعالی در سوره نبأ (جَزَاءٌ وَفَاءً) اعمال سعدهاء و نیکوکاران موافق نیکی رفتارشان بصورت حور و غلمان و نعمتهای بهشتی که از طرف حاکم جزاء موافق اعمالشان برای آنان مهتا گردیده که پاداش اعمال نیک آنها است جلوه گری میکند.

و همچنین است اعمال بد کفار و فسّاق که آن نیز موافق سریره و اعمال بدشان صورت میگیرد و بآتش جحیم تحوّل مینماید، و چنین است عذاب قبر که از طرف معصومین علیهم السلام رسیده که آن همان اخلاق و اعمال بد انسان است که در قبر بصورت مار و کژدم و غیره درآمده و صاحبش را اذیت مینماید (أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ).

صفحه : ۲۶۸

وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ضَمِير (بها) راجع بمثقال است، و تأنیث آن برای مضاف الیه آن است که (حَبَّةٌ) میباشد، و خردل دانه اسفند را گویند و اشاره بشمول و تحقیق در حساب است.

وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ از اینکه جمله معلوم میشود که ذات اقدس الهی بنفسه حساب بنده گان را میرسد و واگذار بملائکه یا غیر نمیکند و اینکه نیز شرافت انسان را میرساند که با آن عظمت الهیّتش خودش متکفل امور بشر میگردد که بین ملائکه حاملین امور رسوا نگردهد و کسی بر حال وی مطلع نشود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ پس از بیان حال مشرکین و کافرین راجع بمعاد در اینکه مبارک سوره هفده نفر از پیمبران گرامی را با شرح حالشان و جفاهایی که کفار بآن بزرگواران وارد نمودند تذکر میدهد: اول- در مقام شرح حال موسی و کتاب او تورات برآمده سه منقبت راجع بکتاب موسی (ع) یادآوری نموده:

اول- آن را فرقان نامیده باعتبار اینکه جدا کننده بین حق و باطل و حلال و حرام است.

دوم- ضیاء و روشنی، یعنی کتابی است روشن و روشنائی بخش که تابعین وی از ظلمت جهالت و حیرت و سرگردانی بشاه راه هدایت رهسپار و بمنزل امن فیروز خواهند گردید.

سوم- (وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ) و تذکر و موعظه و اندرزی است برای پرهیزکاران و شاید مقصود از (آتینا) تمام عطاها و معجزاتی باشد که بحضرت موسی علیه السلام عطا نموده نه فقط تورات.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ از جمله صفات اهل تقوی چنین است که اینها از عظمت پروردگارشان

صفحه : ۲۶۹

در حالی که از نظر آنان پنهان است میترسند، و شاید (بالغیب) حال باشد از فاعل یا مفعول (بخشون) یعنی میترسند در حالی که از مردم پنهانست یا در حالی که از نظر آنها پنهانست.

خلاصه آنکه متقی کسی است که نه در حضور مردم و نه در پنهانی مرتکب معاصی نشود و نیز ترس خود را بکسی اظهار نمیکند و نیز اهل تقوی از قیامت و واقعه محشر ترسناکند.

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (هذا) اشاره بقرآن مجید است یعنی اینکه قرآن بلند مرتبه تذکری است که فرو فرستادیم برای هدایت و راهنمایی مردم، همزه استفهام در مقام توییح و سرزنش ملحدین و منکرین حقانیت قرآن است که آیا شمایی که متصف باین صفات الحاد و انکارید حقانیت قرآن را انکار مینمائید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ دوم از انبیاء گرامی که در اینکه مبارک سوره نام برده شده ابراهیم خلیل علیه السلام است.

(و لقد) عطف بآیه بالا- است که همین طوری که بموسی (ع) تورات عطاء نمودیم و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مبارک دادیم، بابراهیم (ع) رشد و عقل و ذکاوت عنایت کردیم. و شاید مقصود برشد نبوت است که او را پیش از موسی و پیش از تورات ببیمبری و رسالت برگزیدیم و عالم بودیم باستحقاق او بچنین مقامی.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ، الی قوله تعالی أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ابراهیم (ع) پس از رشد و اتصاف او بمقام نبوت در مقام ارشاد قومش برآمد و پدرش آذر، مفسرین امامیه گویند که چون نمیشود پیمبران از نسل مشرک و کافر بوجود آیند در اینجا مقصود از (اییه) عمویش بوده و چون متکفل تربیت و پرورش او بود بوی پدر خطاب مینمود، بنا بر اینکه ابراهیم (ع) به عمو و قومش

صفحه : ۲۷۰

در مقام اعتراض برمیآید که اینکه مجسمه‌ها و مثال‌ها چیست که شما نزد آنها معتکفید و آنان را پرستش مینمائید. گویند آن (تماثیل) هفتاد و در صورت بودند و از تیسیر نقل شده که آنها نود بت بودند و بزرگتر از همه بتی بود که از زر ساخته شده بود و دو گوهر شاه‌وار در چشمهای وی نصب نموده و ترکیب کرده بودند، و در تبیان گفته صورتهایی نقش نموده بودند و اجسامی بهیئت سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی بر صور هیاکل کواکب و ستارگان، ابراهیم خلیل فرموده اینکه چه

صورت‌هایی است که پرستید. (کاشفی) آنان حجتی و دلیلی نداشتند مگر اینکه گفتند چون آباء و اجداد و پدران خود را چنین یافتیم ما نیز پیرو آنان گردیده و تابع آنهائیم، ابراهیم در پاسخ بآنها گوید شما و پدران شما در گمراهی ظاهر و هویدا می‌باشید، جماعت مشرکین از سخنان ابراهیم (ع) مبهوت می‌گردند و بطور اعجاب گفتند آیا تو ای ابراهیم بحق و درستی بر ما آمده‌ای یا می‌خواهی با ما ملاحظه و شوخی کنی ابراهیم (ع) گفت من سخن لغو نمی‌گویم بلکه بطور جدّ می‌گویم و بحقیقت آمده‌ام.

قال بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ (بل) اضراب است، ابراهیم (ع) از سخن آنها اعراض میکند و بآنها تذکر میدهد که چنین نیست که شما گمان کرده‌اید که اینکه بتها و مجسمه‌هایی را که پرستش مینمائید اینها مربی آسمانها و زمین باشند بلکه پروردگار شما همان پروردگار آسمان و زمین است و آن همان کسی است که شما را آفریده و از نیستی بهستی آورده.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که بت پرستان بت‌ها را در اصل آفرینش آسمانها و زمین و موجودات دیگر شریک خدا میدانستند لکن چنین گمان میکردند که تربیت و پرورش موجودات پس از آفرینش محوّل بآنها است و بتها را واسطه در فیوضات میدانستند اینکه بود که میگفتند ما بتها را عبادت میکنیم

صفحه : ۲۷۱

که شفیع ما گردند و ابراهیم علیه السلام گوشزد آنها می‌نماید که چنین نیست که گمان کرده‌اید بلکه همان که شما را آفریده همان مربی و پرورش دهنده عالم است یا همان پرورش دهنده تماثیل است.

وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ارشاد باین است که من اینکه مطلب را از روی شهود میدانم نه اینکه مثل شما از روی تقلید غیر و نفهمیده و ندانسته سخن بگویم، شما مشرکین نیز اگر عقل و فکر خود را بکار اندازید بدلالات عقلتان خواهید فهمید که پروردگار و مربی آسمانها و زمین همان کسی است که آنها را آفریده و از نیستی بهستی آورده و تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (تالله) عطف بآیه بالا است (بَلْ رُبُّكُمْ) و کید بمعنی تدبیر بد نمودن و ضرر رساندن بر چیزی را گویند، و در اینجا ابراهیم علیه السلام بخدا قسم یاد میکند که پس از آنکه جماعت از شهر بیرون رفتند راجع ببتهای آنان تدبیر سویی مینمایم مفسرین گویند چون ابراهیم (ع) در باره تماثیل و بتها بحث نموده و آنها را در پرستش بتها سرزنش میکرد باو گفتند فردا روز عید است با ما بیرون بیا تا ببینی دین و آئین ما چه زیبا است و یقین داریم اگر زینت و تجمل بتها و بتخانه‌ها را مشاهده نمایی در دین ما در آیی و سرزنش بتان ما را نمایی ابراهیم علیه السلام جوابی نداد، روز دیگر موقع رفتن خواستند او را ببرند ببهانه بیماری که (إِنِّي سَقِيمٌ) چنانچه تفصیل آن در سوره و الصفات گذشته وقتی گفت من مریضم دست از او برداشتند و رفتند.

وقتی که آن جماعت رفتند حضرت خلیل الرحمن (ع) بیتخانه آمد و تبری برداشت و بر سر بتها کوبید. فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ و بتها را قطعه قطعه و پاره پاره گردانید مگر بت بزرگشان را که باقی گذاشت که شاید بسوی او بازگردند و از وی پرش نمایند یا شاید بسوی ابراهیم (ع)

صفحه : ۲۷۲

باز آیند و از او سؤال کنند که چرا چنین کردی و حضرتش آنها را مجاب گرداند قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ وقتی که آن جماعت از تفریحشان برگشتند و در بتخانه وارد شدند و بتها را بچنین حال دیدند از روی تعجب گفتند هر کس نسبت بخدایان ما چنین عملی نموده از ستمکاران بشمار میرود.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ، قَالُوا فَأَتَوْا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ جماعتی گفتند که شنیده‌ایم جوانی است بنام ابراهیم (ع) که همیشه بتهای ما بد میگفت و ما را در پرستش آنان مذمت مینمود، از مجاهد و قتاده نقل میکنند که ابراهیم (ع)

اینکه سخن را در میان جماعت گفته بود و آنان بنمود رسانیدند اینکه بود که نمود که سلطان وقت و مشرک بود و باقی رؤساء گفتند که او را در برابر مردم حاضر نمایند که آنان در باره او شهادت دهند که اینکه همان است که نسبت به الهان ما ناسزا میگوید.

صفحه : ۲۷۳

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۶۲ تا ۷۷]

اشاره

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶)

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِتْيَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳) وَ لُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرِيْبَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ (۷۴) وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلِ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَجَعَلْنَا لَهُ مِنْ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ نَصْرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷)

صفحه : ۲۷۴

(ترجمه)

ابراهیم گفتند ای ابراهیم آیا تو بتهای ما را (اینکه طور شکسته‌ای) (۶۲) ابراهیم گفت بلکه اینکه کار را بزرگ آنها کرده شما از اینکه بتها سؤال کنید اگر سخن میگویند (۶۳) قوم رجوع بنفس خود نمودند و (با هم) گفتند حقیقه شما از ستمکارانید (۶۳) پس در مقابل حجت حضرت ابراهیم (ع) همه سر بزیر شدند و گفتند حقیقه تو میدانی که اینها سخن نمیگویند (۶۵) ابراهیم گفت آیا شما بغیر خدا پرستش میکنید چیزی را که نه بشما نفع میبخشد و نه ضرر میرساند (۶۶) اف بر شما و آنچه را که بغیر از خدا عبادت میکنید آیا شما تعقل (و فکر) نمیکنید (۶۷) گفتند ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر خواهید برای خدایان کاری کنید (۶۸) ما با آتش گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش (۶۹) و خواستند با ابراهیم مکر کنند (و او را بسوزانند) و آنها را از زیان‌کارترین گردانیدیم (۷۰) و ابراهیم را با لوط نجات دادیم و فرستادیم آنها را بسوی زمینی که آن را برای جهانیان برکت دادیم (۷۱) و عطاء نمودیم با ابراهیم اسحاق و یعقوب (نوه او) و تمام آنها را قرار دادیم از شایستگان (۷۲) و آنها را پیشوا گردانیدیم که بامر ما مردم را هدایت نمایند و بسوی آنها وحی کردیم بکارهای خوب و پبای داشتن نماز و عطاء

کردن زکاه و آنان از عبادت کنندگان بودند (۷۳)

و بلوط حکمت و علم عطاء نمودیم و او را نجات دادیم از قریه‌ای که اهلش عمل خبیث انجام میدادند و آنها جماعت بد عمل و از فاسقین بودند (۷۴)

و لوط را داخل گردانیدیم در رحمت خودمان زیرا که او از شایستگان بود (۷۵)

و یاد کن نوح را که پیش از آن پیمبران وقتی خدا را خواند ما او را اجابت کردیم پس او و اهلش را از بلای سخت (طوفان) نجات دادیم (۷۶)

و او را یاری کردیم (بر دفع) جماعت آن چنانی که بآیات ما تکذیب نمودند همانا که آنان جماعت بدی بودند پس تمام آنها را غرق نمودیم (۷۷).

صفحه : ۲۷۵

توضیح آیات

اشاره

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ (أَنْتَ) استفهام تقریری است که در مورد تعجب می‌آورند و در اینجا برای اقرار کردن فاعل آمده.

پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السّلام در بتخانه وارد گردید و بتها را شکست و چنانچه گفته‌اند تبر را روی شانه بت بزرگ گذارد و از بتخانه بیرون رفت وقتی که بت پرستان باز آمدند و چنین حالتی در بت‌هایشان و معبودانشان یافتند در مقام تحقیق برآمدند که چه کس نسبت بت‌های ما چنین ستمی نموده پس از جستجو کسی گفت جوانی است بنام ابراهیم گفتند بایستی او را در جماعت مردم حاضر گردانید تا او را بشناسند پس از آنکه حضرت ابراهیم (ع) را در حضور مردم حاضر نمودند گفتند ای ابراهیم آیا تو نسبت بت‌های ما چنین عملی نموده‌ای.

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ابراهیم (ع) در پاسخ به (بل) که برای اضراب و اعراض می‌آورند چنین وانمود میکند که من نکردم بلکه بت بزرگ چنین کرده از آنها سؤال کنید اگر آنان سخنگو می‌باشند.

(اعتراض)

پیمبران بایستی معصوم باشند و از دروغ گفتن می‌برآ، اگر دروغ‌گویی بر آنان جایز باشد دیگر بگفته‌های آنها اعتمادی نخواهد بود چطور پیمبر اولو العزم مثل حضرت ابراهیم (ع) در چند موقع بسخن دروغ تلفظ نموده: یکی همین جا که شکستن بتها را نسبت بت بزرگ آنها میدهد و خود را تبرئه مینماید و اینکه دروغی بود واضح.

دوم- قوله تعالی حکایه از او که (إِنِّي سَقِيمٌ) من مریضم در صورتی که در آن وقت مرضی نداشت.

صفحه : ۲۷۶

سوم- وقتی که جباره خواستند ساره زن او را بگیرند گفت (انها اختی) اینکه خواهر من است در صورتی که زن او بود. مرحوم طبرسی (ره) در تفسیر مجمع البیان پس از بیان اینکه اعتراضات در مقام جواب برآمده که برای ایضاح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گفته مفسرین در معنی قوله تعالی (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) اختلاف نموده‌اند و چند وجه بیان میکند:

۱- (فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) را مقید نموده بقوله (إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ) و باین اعتبار کلام مقید بشرطی است که موجود نیست و در معنی چنین میشود که بزرگ آنان کرده اگر آنها سخن گو میباشند برسید، و بنا بر اینکه دروغ نیست و اینکه مثل قول کسی ماند که بگوید فلانی راست میگوید اگر بالای سر ما آسمان نباشد.

۲- جمله (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) اگر چه در مورد خبر واقع گردیده لکن خبر نیست بلکه الزام است بدلیل حال و ملزم گردانیدن طرف است و الزام گاهی بلفظ سؤال آید و گاهی بلفظ امر و گاهی بلفظ خبر، و وجه لزوم اینکه اگر اینکه بتها آلهه باشند چنانچه گمان شما چنین است باید اینکه عمل بزرگ آنان باشد زیرا که غیر از اله کسی قدرت بر شکستن آلهه ندارد، تا آنجا که گفته: اما قوله تعالی (إِنِّي سَقِيمٌ) بقولی بمعنی (سَأْسَقِم) است بعلت اینکه وقتی در ستارگان نظر کرد فهمید که نوبت تب او نزدیک است اینکه بود که گفت إِنِّي سَقِيمٌ و بقول دیگر (إِنِّي سَقِيمٌ) یعنی بنظر شماها من مریض هستم که شما را دعوت بتوحید میکنم. و اما قول او در باره ساره که گفته باشد (انها اختی) مقصود از خواهر خواهر دینی بوده، قال الله تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. (پایان) و ممکن است در پاسخ اشکال اول گفته شود که کلام را بظاهر خود میگذاریم و گوئیم مقصود او از بزرگ آنها الله تعالی و خدای عالمیان است و حقیقه تمام امور بدست ازلی او جاری است و پیمبران باراده و دلخواه خود کاری

صفحه : ۲۷۷

نمیکنند و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ شاهد بر اینکه است، بنا بر اینکه معنی ابراهیم (ع) دروغ نگفته در اینکه نسبت شکستن بتهای کوچک را بزرگ آنها داده زیرا که مشرکین بتها را آلهه یعنی خدایان مینامیدند، ابراهیم (ع) شاید خواسته باشد آنان را متذکر گرداند که بقدرت خدای بزرگ بتهای کوچک شکسته شدند نه بقدرت من، لکن امام علیه السّلام فرموده که در اینکه کلام تقدیم و تأخیر است و چنین میشود که (ان كانوا ينطقون فعله كبيرهم).

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ وقتی ابراهیم علیه السّلام نمرودیان را ملزم گردانید و چون میدانستند که بتها جمادند و قوه ناطقه ندارند بعضی بعض دیگر رو کردند و با هم گفتند که حقیقه شما بر خود ستم نموده‌اید که از ابراهیم (ع) چنین سؤالی نمودید که شما را مجاب گرداند.

و بقول دیگر آنان رجوع بنفس خود نموده و پس از تأمیل بطلان مذهب خود را یافتند و با هم گفتند شما بر نفس خود ستم نموده‌اید که پرستش مینمائید چیزی را که نه می‌بیند و نه میشنود و نه سخن میگوید.

ثُمَّ نَكِبُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ پس از حجت ابراهیم (ع) جماعت نمرودیان از خجالت بطوری سر بزیر انداختند که اسفل آنها بر بالای آنها استیلاء نمود، و میشود آیه استعاره و کنایه باشد بعود آنها بسوی باطل یعنی آنان در مجادله مغلوب گردیدند و بطلان طریقه و مذهب خود واقف شدند و بعجز آلهه خود اعتراف نمودند.

و در اینجا کلامی در تقدیر است و در معنی چنین میشود (فقالوا لقد علمت) پس گفتند ای ابراهیم تو میدانی که اینها سخنگو نمیباشند پس چگونه از آنها سؤال بنمائیم.

قال أفتَعِدُّونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ پس از آنکه نمرودیان خجالت زده ملزم گردیدند و بعجز آلهه خود اعتراف

صفحه : ۲۷۸

نمودند، ابراهیم (ع) در مقام برآمده که آنان را بحکم عقلشان ارشاد نماید اینکه بود که بهمزه استفهام آیه را متفرع گردانیده بفهم خودشان که وقتی شما دانستید که اینها جمادند و قوه نطق و دفاع از خود ندارند چگونه تن می‌دهید که خود را در مقابل آنها بنده گردانید و پرستش نمائید بغیر خدا چیزی را که نه از پرستش آنها نفعی برید و نه بر ترک آن ضرری عاید شما گردد.

أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (اف) کلمه‌ای است در لغت عرب که در موقع کراهت و نفرت آرند یعنی پستی و رذالت است بر شما عمل شما و آنچه را که بغیر خدای واحد احد پرستش مینمائید آیا چرا فکر نمیکنید و در عملتان تعقل ندارید.

قَالُوا حَرْقُوهُ وَاَنْصِرُوا آلَهُتِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (قالوا) مقول قول نمرودیان است که وقتی درماندند و نتوانستند حجت ابراهیم (ع) جواب گویند و مجاب گردیدند گفتند اگر خواهید از شکننده بتها انتقام بکشید و کاری در مقابل عمل ظالمانه‌ای که نسبت ببتهایتان شده انجام دهید ابراهیم (ع) را بسوزانید و الهان خود را یاری نمائید.

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ مفسرین گفته‌اند که پس از اینکه داستان نمرود امر کرد ابراهیم (ع) را در غل و زنجیر بستند و برای سوزانیدن ابراهیم (ع) خطیره‌ای مهیا نمودند و هیزمهای بسیاری در آنجا ریختند و تا یک ماه مردم برای قضاء حاجات هر کسی دسته هیزمی در آنجا میریخت و بقدری هیزم جمع گردید که مانند کوهی از بالای آن محل نمایان بود پس از آن آتش در او انداختند و باندازه‌ای آتش شعله‌ور گردید که اگر کبوتری از نزدیک آن می‌پرید بریان میگردید و ابراهیم (ع) را دست و پا بسته در منجیق نهادند و در آن آتش پرت نمودند، از بعض اخبار نقل میکنند که در آن هنگام ملائکه آسمان بغغان آمدند و عرض کردند خدایا در تمام روی زمین فقط یک موحد بود روا مدار که او را با آتش بسوزانند و برای

صفحه : ۲۷۹

یاری او اذن گرفتند، ملک باد آمد که اذن بده باد را چنان شدید گردانم که آتش بخانه نمرودیان پراکنده شود ابراهیم (ع) اذن نداد، و همچنین ملک موکل بر آب و ملک موکل باران هر یک خواستند او را یاری کنند و از هیچ یک کمک نخواست و گفت

(حسبی الله)

خدا مرا کافست، و نیز میگفت

اللهم انت الواحد فی السماء و انا الواحد لیس فی الارض احد یعبدک غیری)

تا وقتی که آن خلیل الرحمن مشرف بر آتش گردید جبرئیل خود را باو رسانید و گفت ای ابراهیم آیا حاجتی داری فرمود اما بتو حاجت ندارم جبرئیل گفت از خدا بخواه ابراهیم علیه السلام گفت

(علمه بحالی حسبی عن سؤالی)

او خود حال من را میداند حاجت بسؤال نیست.

وقتی ابراهیم (ع) یکباره تسلیم رضای حق تعالی گردید با آتش وحی شد آتش برای ابراهیم سرد و سلامت باش.

و گویند در آیه کلامی در تقدیر است و چنین میشود (فلما القوه فی النار قلنا یا نار کونی الخ) از ابن عباس نقل شده که اگر نگفته بود (و سلاما) ابراهیم (ع) از سرما هلاک میگردید.

پس از آنکه آتش نمرودی بشدت فروخته شد و ابراهیم (ع) را بتوسط منجیق در آتش پرت نمودند آتش بامر حق تعالی تغییر ماهیت داد و گرمی و سوزندگی آن تبدیل بسردی متوسط گردید که آسیبی بحضرتش وارد نگردد.

در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید و گفته شود چنانچه در جای خود مبرهن گردیده قلب ماهیت محال است چگونه ممکن است آتش با آتش بودنش که حرارت از صفات ذاتی وی است تغییر ماهیت دهد و گرمی وی تبدیل بسردی گردد

سخنان مفسرین در توجیه آیه و پاسخ از اشکال

۱- گوئیم محال دو قسم است محال عقلی و محال عادی، محال عقلی چیزی را گویند که تصوّر آن در عقل محال مینماید مثل اجتماع نقیضین یا ضدّین که اصلاً تصوّر آن نزد عقل محال است چه جای وقوع آن، لکن محال

صفحه : ۲۸۰

عادی چنین نیست و تمام معجزات انبیاء و خوارق العادات که از انبیاء ظهور و بروز مینمود از همین قبیل بوده و سر شدن آتش برای خلیل الرحمن محال عادی است اگر چه صفت و لازمه آتش حرارت است لکن اینکه لازم لا ینفک نیست که عقل انفکاک آن را محال داند و چون از قبیل معجزه و ارتباط نبیّ بعالم ما فوق الطبیعه واقع گردیده اینکه است که برای ما اطلاع بر حقیقت و سبب آن میسر نیست زیرا که علم ما بروابط علّیت و معلولیت در غیر عادیات متکرره از حوادث کونیه که بتجربه و رؤیت مطلع نگردیده‌ایم و راهش بسوی ما بسته است ما را نمیرسد که در آن تصرف نمائیم مگر اینکه چون مخبر صادق خبر داده از روی ایمان بایستی تصدیق نمائیم و علم بحقیقت و اسرارش را محوّل براسخین در علم گردانیم.

۲- خدای تعالی بین ابراهیم و آتش حائلی قرار داده که آتش تماس با بدن مبارکش نکند.

۳- برودت مفروطی آفرید که غالب بر حرارت آتش گردد و بدن او را نسوزاند لکن حقیقه جواب همان جواب اول است و آیه از اینکه دو وجه دیگر عاری است زیرا که ظاهر آیه چنین مینماید که خطاب و لو خطاب تکوینی باشد بخود آتش شده که ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم اگر غیر از اینکه باشد لازم آید آیه را بغیر معنی حقیقی آن حمل نمائیم و صرف کلام بدون قرینه جایز نیست، و الله العالم باسرار کلامه.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ چون نمودیان خواستند بکید و مکر خود نور خدا را خاموش گردانند و حجت ابراهیم (ع) را باطل گردانند اینکه بود که کید آنان بخودشان بازگشت نمود و در عملشان و یاری کردن و انتقام کشیدن از دشمن بتهایشان عوض مظفریت رسوا گردیدند و بطلان عملشان بر جهانیان واضح گردید و نمود بی‌اختیار گفت هر کس خدایی میگیرد باید مثل خدای ابراهیم بگیرد.

صفحه : ۲۸۱

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ابراهیم (ع) پس از نجات یافتن از شرّ نمودیان با لوط که پسر برادر او ناخور نام بود و او اول کسی است که بابراهیم ایمان آورد با برادر دیگر لوط و ساره دختر عموی ابراهیم او نیز با آنان همراه بود و اینکه چهار نفر با هم بشام رفتند، و مقصود از (الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا) همان زمین شام است که آن را برکت دادیم بآب خوش گوار و میوه‌های بسیار، و مفسرین جهات دیگری نیز در وجه برکت آن گفته‌اند و ما برای اختصار از بیان آن خودداری مینمائیم.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ اسحق پسر ابراهیم علیه السّلام بود و یعقوب نیره او پسر اسحق (نافله) یعنی چون ابراهیم از ما اولاد خواست چنانچه در سوره (صافات) ذکر شد یعقوب را بر مسئول ابراهیم زیاد کردیم و تمام آنها را از صلحاء و شایستگان مقام نبوت و ولایت گردانیدیم.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ امام بر وزن فعال بمعنی مفعول مثل فراش بمعنی مفروش یعنی ما اینها را قرار دادیم امام و پیشوای مردم که بامر ما خلق را هدایت نمایند و آنها را براه حق و

اشاره

وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذِ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذِ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لِيُوسِلَ لَكُمْ لِيُحْصِيَ نَفْسًا مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲)

وَ أَيُّوبَ إِذِ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ زَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونََنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰)

صفحه : ۲۸۵

ترجمه آیات

یاد کن (حکایت) داود (ع) و پسر او سلیمان را وقتی در کشتزار یا در باغ قوم حکم کردند و ما بر حکم آنها حاضر بودیم (یعنی دانستیم) (۷۸)

و ما آن قضاوت را بسلیمان (بوحی) آموختیم و هر دو را حکمت و علم دادیم و کوه‌ها و مرغان را برای داود مسخر گردانیدیم که با او تسبیح میکردند و ما (خدا) چنین میکردیم (۷۹)

و بداود زره ساختن را آموختیم تا شما را در جنگ از زخم خوردن نگاه دارد (با اینحال) آیا شما شکرگزار نمیباشید (۸۰) و برای سلیمان باد تند زنده را مسخر نمودیم که بامر او بسوی زمینی (شامات) که در آن برکت داده بودیم روان بود و ما بهر چیزی دانا میباشیم (۸۱)

و کسانی از دیوان را مسخر گردانیدیم که (بامر سلیمان) بدریا فرو میرفتند و مروارید و غیر آن را بیرون می‌آوردند و غیر آن عمل دیگری (بفرمان او) نیز انجام میدادند و ما نگاه‌دارندگان آنها بودیم (۸۲)

و یاد کن ایوب (ع) را چون پروردگار خود را خواند و گفت ای پروردگار من سختی بمن اصابت نموده و تویی ارحم الراحمین (۸۳)

و ما دعای او را اجابت نمودیم و سختی را از او برداشتیم و اهل او و مانند او را بوی دادیم و آن رحمتی بود از جانب ما و تذکر و یادآوری است برای عبادت کنندگان (۸۴)

و یاد کن اسماعیل (ع) و ادريس (ع) و ذاکفول (ع) را که تمامشان از صبر کنندگان بودند (۸۵)

و جمیع آنها را داخل رحمت خود گردانیدیم زیرا که آنها از شایستگان بودند (۸۶)

و یاد کن صاحب ماهی (یونس ع) را وقتی که رفت در حالی که خشمناک بود و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمیگیریم و در تاریکی (شب) و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی خدا را

صفحه : ۲۸۶

خواند و گفت الهی نیست الهی مگر تو و تو منزهی و من از ستمکارانم (۸۷)

پس دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم نجات دادیم و همین طوری که او را نجات دادیم مؤمنین را نجات می‌دهیم (۸۸)

و یاد کن زکریا را چون پروردگار خود را خواند و گفت پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین میراث برندگان (۸۹)

دعای او را اجابت نمودیم و باو یحیی را عطاء کردیم و زنش را شایسته همسری و قابل ولادت گردانیدیم همانا اینکه پیمبران که ذکر شد چنین بودند که در نیکوئیها میشتافتند و ما را از روی رغبت بثواب و ترس از عقاب میخواندند و برای ما فروتنی مینمودند (۹۰).

توضیح آیات

اشاره

وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذِ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذِ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (الأنفص) بفتح فاء و سکون آن بمعنی رها نمودن شتر و گوسفند است در شب که بدون راعی چرا کنند.

پنجم و ششم از پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه داود و سلیمان در معنی یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که داود و سلیمان راجع بزراعتی که قوم در شب گوسفندان خود را رها نمودند و داود و سلیمان در باره آن حکم نمودند و ما (خدای تعالی) بحکم آنها عالم و شاهد بودیم.

(سخنان مفسرین در بیان حکمی که داود و سلیمان نمودند)

۱- بقولی آن زراعت بود، و بقول دیگر انگورستانی بود که خوشه‌های انگور از آن آویزان بزمین نزدیک گردیده، و اینکه قول از ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام روایت شده و ابن مسعود نیز چنین گفته.
و حقیقت اینکه داستان آن طوری که نقل شده اینکه است: روزی دو نفر برای

صفحه : ۲۸۷

محاكمه بمحاكمه قضاوت داود (ع) آمدند یکی دهقان بنام ایلیا و دیگری گوسفنددار بنام یوحنا، ایلیا گفت یا خلیفه الله همسایه من یوحنا شب گوسفندان خود را بکشت‌زار من رها کرده و تمام حاصل مرا خورده‌اند، و بروایت ابن عباس گوسفندان بیوستان من رفته‌اند و خوشه‌های انگور مرا خورده‌اند، داود علیه السلام از یوحنا سؤال نمود تو چه می‌گویی گفت راست می‌گویند من خواب بودم و چنین واقع شد، داود فرمود حساب کنید قیمت زرع و گوسفندان چه قدر میشود وقتی حساب کردند دیدند با قیمت گوسفندان مطابق میگردد، داود (ع) حکم کرد که یوحنا گوسفندان خود را بایلیا بدهد.

پس از اینکه حکم سلیمان (ع) در سن یازده سالگی بود پدرش گفت اگر حکم دیگری کرده بودی اصلح و بهتر بود، داود گفت چه حکمی بهتر بود سلیمان گفت باید گوسفندان را تسلیم بایلیا نمود تا از شیر و روغن و پشم آنان بهره ببرد و باغ را بیوحنا وا گذاشت تا بمرتب اول رساند وقتی کشت یا انگور بدرجه اول رسید تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بستاند که هیچکدام بی‌بهره

نمانند و اینکه طور مناسب‌تر است که هر کسی بصنعت خود مشغول باشد حضرت داود (ع) بر همین رأی حکم فرمود و حق تعالی رسولش را از اینکه قضیه خبر میدهد بقوله فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعَلِمَّا أَنَّ ابِي جَعْفَرٍ وَ ابِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) چنین نقل شده که آیه خبر میدهد ما اینکه حکم عادلانه را بطریق وحی بسلیمان فهمانیدیم تا مال هر یک بدست صاحبش برسد (ابن مسعود) شیخ طبرسی در مجمع البیان از جبائی چنین نقل میکند که خدا بسلیمان علیه السلام بآنچه از او حکایت شده وحی نموده پس از آن حکم داود را نسخ گردانید و اینکه حکم از اجتهاد داود نبود زیرا که برای انبیاء جایز نیست که باجتهاد حکم نمایند و اینکه مطلب نزد ما امامیه صحیح و معتبر است، و علی ابن عیسی و بلخی گفته‌اند که جایز است اینکه حکم از روی اجتهاد باشد زیرا که رأی نبی افضل از رأی غیر او است وقتی ما قبول نمودیم که حکم غیر نبی از طریق اجتهاد

صفحه : ۲۸۸

جائز باشد چگونه حکم نبی را از اینکه طریق منع کنیم.

و آنچه دلالت دارد بر صحت قول اول اینکه است که وقتی نبی از طریق وحی راهی داشته باشد بر علم بحکم چگونه جائز است عمل نماید بظن و قیاس الخ.

وَسَيَخْرُنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ يُسَبِّحُنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ، وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُتَحَصَّ نَعْمَ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ بِقَوْلِي (لبوس) نزد عرب اسم است برای تمام لباس جنگی، و بقول دیگر (لبوس) اسم زره است که در جنگ مجاهد را نگاه دارد (یسبحن) حال است از جبال.

آیه در مقام بیان فضیلت دیگری است که بدادود (ع) عطاء گردیده: یکی علم و حکمت، شاید مقصود از حکمت در اینجا نبوت باشد و از علم، علم بفصل خصومات و قضاوت عادلانه. دوم- تسخیر کوه‌ها و طیور که در موقعی که داود علیه السلام زبور را که کتاب آسمانی او بود قرائت مینمود کوه‌ها با او همصدا میشدند و چنان که گفته‌اند مرغان بالهای خود را باز گردانیده و بالای سر داود جمع میشدند و با او تسبیح میکردند، و در تسبیح کوه‌ها چنین گویند که هر وقت داود تسبیح و تقدیس مینمود کوه‌ها با هم تسبیح میگفتند و اینکه معجزه داود (ع) بوده، معجزه را امر خارق العاده گویند نظر به اینکه از امور عادی خارج است، و قول کسانی که تسبیح کوه‌ها و طیور را حمل بلسان حال نموده‌اند نه قال بی محل است زیرا تسبیح حالی بدلیل قوله تعالی وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ در تمام اشیاء هست، و اینکه تسبیح کوه‌ها و مرغان را اختصاص بدادود (ع) داده و بدلیل آخر آیه (وَ كُنَّا فَاعِلِينَ) دلالت ظاهر دارد که مقصود از تسبیح کوه‌ها و مرغان با داود علیه السلام تسبیح بلسان حال بوده نه حال و استبعاد ندارد و جای تعجب نیست زیرا که قدرت الهی عموم دارد و در مقابل اقتدار الهی محالی بنظر نمی‌آید، و چنانچه در جای خود مبرهن گردیده یکی از شئون پیمبری اینست که باذن خدا متصرف در مواد گردند زیرا که انبیاء مظهر

صفحه : ۲۸۹

اوصاف جلال و جمال الهی میباشند و تا دارای چنین رتبه‌ای نباشند هرگز لایق مقام ولایت و رسالت نخواهند بود.

سوم از معجزه‌های داود (ع) زره ساختن بود که آهن را بدست خود نرم مینمود و زره میساخت و ظاهراً زره‌سازی از مخترعات داود (ع) بشمار میرود که بتعلیم حق تعالی عالم گردیده بود.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا (و لسلیمان) عطف بدادود است یعنی باد را برای سلیمان مسخر گردانیدیم (عاصفه) حال است یعنی در حالی که تند بود و جاری میشد بامر سلیمان و بشدت میوزید بطوری که در یک روز بقدر دو ماه بساط سلیمان را می‌برد، و اشاره بهمین دارد قوله تعالی عُدُّوْهَا شَهْرًا وَ رَوَّاحُهَا شَهْرًا در هر روز و شبی بقدر دو ماه راه طی

مینمود.

خلاصه باد مسخر سلیمان بود و مطابق فرمان او حرکت مینمود هر جا که امر می نمود تند می وزید و هر جا میخواست ملایم میگردد و گویند مقصود از زمینی که در آن برکت دادیم شامات است.

از تلخیص نقل شده که در شام شهری بود بنام تدمر که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صبح از آنجا بیرون می آمد و برای نماز شام باز در آنجا نماز میخواند و نیز در کتاب مختار القصص چنین دارد که سلیمان صبح از تدمر بیرون می آمد و قیلوله را در اصطخر فارس میگذرانید و شب بکابل میرفت.

و در بعضی از تفاسیر دارد که سلیمان بساطی داشت که طول و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ بود وقتی بسفر یا بجنگ میرفت مهمات سفر و اسلحه جنگی در آن میگذارد و لشکر جن و انس را در آن جای میداد و مرغان بر بالای آن صف میزدند و بیاد عاصف امر مینمود که بساط را از زمین بلند کند و بآن جا که خواهد برد و در یک روز دو ماه راه میرفت چنانچه قرآن خبر میدهد (رخاء حیث اصاب) و نیز روایت شده که سلیمان در بعلبک متوطن بود و بدیوان

صفحه : ۲۹۰

امر کرده بود که بیت المقدس را میساختند و باد هر روز بساط او را از بعلبک برمیداشت و بارض مقدسه میرد و بنا را بدیوان تعلیم مینمود و باز بمکان خود مراجعت مینمود. (منهج الصادقین) وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ اشاره بشمول علم ازلی و حسن تدبیر است که آنچه بسلیمان عطاء نمودیم از سلطنتی که نظیر آن در عالم دیده نشده از روی علم بصلاح دید و ارائه قدرت و اقتدار مربی عالم ظهور و بروز نموده.

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (من) مبتداء مؤخر و نکره موصوفه و (من الشیاطین) متعلق بکان مقدر مبتداء مؤخر.

از جمله اعمالی که شیاطین بامر سلیمان (ع) مینمودند غواصی و جواهرات و اشیاء نفیس از دریا بیرون میآوردند و کارهای دیگر نیز میکردند و بحفظ و حمایت حق تعالی بوده که از شیاطین جلوگیری کرده که بفسادی که جبلی آنان بوده در زمین فساد نکنند.

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ نهم از پیمبران که در اینجا نام برده شده ایوب (ع) است.

قال الراغب (الضرُّ سوء الحال اما فی نفسه لقله العلم و الفضل و العفه، و اما فی بدنه لعدم جارحه و نقص، و اما فی حاله ظاهره من قلّه مال و جاه، و قوله تعالی فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ فهو محتمل لثلاثتها الخ).

مفسرین گفته اند ایوب (ع) مال و اولاد بسیار داشت در مورد امتحان واقع گردید مال و اولادش از دستش رفت و مبتلا بمرض بدنی گردید و مدتهایی طول کشید و زن او بنام رحمه دختر ابراهیم ابن یوسف پرستار او بود.

در تفسیر کاشفی گفته در تفاسیر است که ابلیس لعین از حق تعالی درخواست نمود که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر

صفحه : ۲۹۱

گردد خدای تعالی او را بر ظاهر او تسلط داد شیطان دیوان را بر گماشت تا بر هلاکت مال و اولاد او اشتغال نمودند.

در حقایق گفته بر اینکه سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار بیهوده ایست که کعب و وهب نقل کرده اند، حقیقت مطلب اینکه است که خداوند اقسام محنت و بلاها بر وی گماشت و افواج بلاء متواتر شد و امواج دریای محن متراکم گردید، شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندانش بسیل در آب فناء افتادند و زراعتش بیاد عاصفه متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر زیر دیوار

مردند و مؤمنین مرتد شدند و وی را از منزل و دهی که رفت و آمد میکرد بیرون کردند، و بر بدن مبارکش قروح ظاهر گردید و متعفن گشت و کرم و دیدان در آن قروح پدید گردیدند و زن او رحیمه دختر فرائیم بن یوسف یا دختر منشا بن یوسف در پرستاری او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت باین محنت مبتلا بود و سیزده سال هم گفته‌اند و حق تعالی برای تسلی دل مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم ثبات و شکیبایی حالت او را بیان فرمود. (پایان) وقتی بلاى ایوب علیه السلام بمنتهی رسید با خدا از حال خود مناجات نمود و گفت أَنِّي مَسْنِي الضُّرَّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ دعای او بهدف اجابت رسید و او از مرض و بلا نجات یافت.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ بپیمبرش خبر میدهد که وقتی ایوب مناجات نمود و از حال خود شکایت کرد که من مبتلا شده‌ام و تو بهترین رحم‌کنندگان ما دعای او را اجابت نمودیم و از مرض و سوء حال او را نجات دادیم و اولادان او و مثل آنها را باو دادیم، و نیز مال او را که تلف شده باو برگردانیدیم و اینکه رحمتی بود از طرف ما و تذکر و پندی است برای عبادت‌کنندگان که در بلاء صبر کنند و بدانند (که صبر

صفحه : ۲۹۲

تلخ است ولی میوه شیرین دارد) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و نیز بدانند که ما در مورد رحمت بهترین رحم‌کنندگانیم و در مورد غضب (شدید العقاب و شدید الانتقامیم) اگر گفته شود با اینکه حق سبحانه و تعالی در سوره (ص) آیه ۴۳ و ۴۴ در وصف ایوب فرموده إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ چنین فضیلتی با قول او در مقام شکایت از مرض و سوء حال أَنِّي مَسْنِي الضُّرَّ منافات دارد زیرا شکایت از سوء حال کاشف از بی‌صبری است.

مفسرین از اینکه اعتراف پیش‌بینی نموده و جوابهایی داده‌اند از آن جمله گفته‌اند که از شیطان و شماتت او بی‌اندازه رنج میکشید مثل اینکه نزد او و بقولی نزد زنش رحیمه آمده بود و میگفت مرا سجده کن تا تو را از اینکه رنج شفا بخشم اینکه بود که ایوب از ضرر او بخدا شکایت کرد.

و بقول دیگر جمعی که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر ایوب بر حق بود باین بلاء مبتلا نمیگردید اینکه شماتت دل مبارکش را مجروح گردانید و اینکه سخن بزبان راند یا چنان ضعیف گردیده بود که نماز و عرض حاجت نمیتوانست نمود، یا سپاه کرم‌ها روی دل و زبان او را آزار دادند، و اینکه دو عضو محل تمجید و توحید بود برای اینکه دل و زبان او گرفته نشود چنین دعائی نمود، یا زنش از بیچارگی گیسوانش را فروخت و برای ایوب قوتی فراهم نمود وقتی او مطلع گردید اینکه کلمه أَنِّي مَسْنِي الضُّرَّ بزبان جاری گردانید.

در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که چهل روز وحی به ایوب (ع) نرسید دل‌تنگ گردید و شکایت کرد، و گویند چون یکی از آن کرمها از وی میافتاد برمیداشت و بجای خود میگذاشت روزی کرمی افتاد آن کرم افتاده را برداشت و بدن خود گذاشت چنان او را گزید که طاقت نیاورد اینکه بود که اینکه مناجات بزبانش جاری گردید، و گویند سحری بی‌واسطه ملکی یا بشری از بارگاه کبریایی خطاب به ایوب رسید که ای بیمار ما چگونه‌ای ایوب بدوق و شوق اینکه نداء و پرسش کوه بلا را میکشید و بآن بیماری خوش بود.

صفحه : ۲۹۳

گر بر سر بیمار خود آبی بیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود

گویند در سحر آن روز که مرحمت راحت رسید بتحفه اینکه خطاب سرافراز شد و فریاد کشید (أَنْتِ مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) دانشمندان گفته‌اند شکایت باو بود نه از او.

از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته ایوب به بشریت از ضرر جسمانی مینالید اما روحانیتش ناظر جمال بود و کمال عنایت در بلاء میدید و بان وجهه بشریتش (أَنْتِ مَسْنِي الضُّرِّ) گفت و بلسان روحانیتش ندای (وَأَنْتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) بزبان جاری نمود. و از لطائف قشری است که اینکه سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است. بروایتی جبرئیل نزد ایوب آمد و گفت خاموش نشسته‌ای گفت چکنم مگر صبر جبرئیل فرمود در خزائن حق تعالی بلاها بسیار است تو طاقت نداری (کاشفی) و غیر اینها از مفسرین توجیهاتی نقل شده. لکن بهتر اینکه است که گفته شود بحکم اینکه (حسنات الأبرار سیئات المقربین)

و لو اینکه دعاء و طلب حاجت از خدا کردن اصولا- منافی با صبر نیست بلکه چون بامر حق تعالی که فرموده (ادعونی) امر بدعاء نموده و دعاء و عرض حاجت نمودن خود عبادت است لکن چون مقام پیمبران فوق مقام باقی افراد بشر است که بدون اذن و رضای الهی همین طوری که در باره دیگران بدون اذن خدای تعالی حق شفاعت ندارند در باره خودشان بطریق اولی بدون اذن جرئت بر طلب نفعی یا دفع ضرری نتوانند نمود و بنا بر اینکه صحیح است که گفته شود وقتی مرض و بلای ایوب بمنتهای رسید و بدرستی از بوته امتحان بیرون آمد رحمت الهی شامل حال وی گردید و مأمور شد در باره خود دعاء کند اینکه بود که دعا کرد و دعایش به هدف اجابت رسید و داخل صابرین گردید و چون مطابق مشیت و اذن خدای تعالی بود نه از مقامش چیزی کاسته گردید و نه خلافتی از وی صادر شد.

صفحه : ۲۹۴

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ وَاسْمَاعِيلَ وَادْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ، دهم و یازدهم و دوازدهم از پیمبران که در اینکه آیه نام برده شده اسماعیل پسر ابراهیم و ادريس و ذاك الكفل است.

و بعضی گفته‌اند (کفل) بمعنی دو برابر است یعنی عمل او دو برابر انبیاء زمان او بوده، و کفل بمعنی ضمانت نیز آمده، و در کتاب مختار القصص گفته الیسع از الیاس متکفل شد که پس از رفتن او بامر دین قیام نماید باین جهت او را ذو الکفل لقب دادند، و امام محیی السنه و صاحب تبیان گفته‌اند که بیکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی رسید که میخواهم روح تو را قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرضه نما که هر کس تعهد کند که شب نماز کند و تعدی نکند و روز را روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود را باو تسلیم کن وقتی آن پیمبر اینکه سخن را بین بنی اسرائیل اعلام نمود جوانی برخاست و گفت (انا اتکفل لک بهذا) من بآنچه گفتمی متکفل میگردد پیمبر ملک را بوی تسلیم نمود. (کاشفی) طبرسی فرموده بقولی ذاک کفل الیاس است و بقولی الیسع است و بقولی او پیمبری بود که بعد از سلیمان بین مردم حکم میکرد مثل حکم کردن داود علیه السلام و هرگز غضب نمی نمود مگر برای خدای تعالی، و بقول دیگر ذاک کفل بمعنی ضمانت آمده یعنی او ضامن امت خود شد که اگر براه حق تعالی سلوک نمایند بیبشت اعلا- و مرتبه عظمی رسند، و از بعض روایات نقل میکنند که الیسع ضامن شد برای پادشاه جباری که اگر منقاد امر الهی گردد او را بیبشت برد و نام آن پادشاه جبار کنعان بود و بهمین مضمون خطی نوشت و باو داد.

كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ خلاصه خدای سبحان برسولش خبر میدهد که اینکه پیمبران و آنچه را که از نعمتها بآنها عطاء نمودیم و تمام اینها از صابرین بودند که بر بلاهای گوناگون و بر مشقتهای طاعات و عبادات و اذیتهایی که دشمنان دین بآنها مینمودند صبر و

صفحه : ۲۹۵

استقامت مینمودند چنانچه اسماعیل در بیابانی که نه آب داشته و نه گیاه و زراعت صبر نمود و در آنجا خانه کعبه را بنا کرد و آن طوری که گفته‌اند ادریس اول کسی بود که بر قوش پیمبری مبعوث گردید و آنان را بدین تبلیغ نمود از وی نپذیرفتند و خداوند آنها را هلاک گردانید و ادریس را با آسمان ششم برد.

و مفسرین در ذو الکفل اختلاف کرده‌اند، بقولی او مرد صالحی بود پیغمبر نبود و لکن بنماز و روزه قیام مینمود و عمل بحق میکرد و هیچوقت غضب مینمود و بقولی آن همان الیاس است.

در کتاب نبوت از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی چنین روایت میکند که گفته بابی جعفر نوشتم و از ذو الکفل سؤال نمودم که آیا از رسولان بوده حضرت در پاسخ نوشت خدای تعالی یکصد و بیست و چهار هزار پیمبر فرستاد و مرسلین از آنها سیصد و سیزده نفر بودند و همانا ذو الکفل از جمله مرسلین بود و او بعد از سلیمان بن داود رسول بود و بین مردم مثل داود حکم مینمود و هیچوقت غضب نمی نمود مگر برای خدا و نام او عدویا بن ادارین بوده. (مجمع البیان) و ادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین شاید مرجع ضمیر (هم) اینکه سه نفر از انبیاء باشند و شاید تمام پیمبران نام برده در اینکه آیات مراد باشد زیرا که تماما داخل در رحمت بی پایان الهی و مشمول فیض سبحانی میباشند و تمام پیمبران عظام از صلحاء و نیکوکاران و برگزیدگان از بنده گان خاص پرورد گارند که از طرف حضرت عزت برای ارشاد بسوی مردم فرستاده شده‌اند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ الْخِ سِزْدَهْمُ از پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه یونس علیه السلام است، و مقصود از ذا النون یونس بن متی است، و (نون) اسم ماهی است، او بسوی اهل نینوی برسالت مبعوث گردید و اهل نینوی را دعوت نمود از وی نپذیرفتند تا وقتی که مستحق عذاب گردیدند، و بنا بر روایت ابن عباس یونس (ع)

صفحه : ۲۹۶

بآنها وعده عذاب داد که تا سه روز دیگر اگر ایمان نیاوردید بشما عذاب خواهد رسید اینکه را گفت و در حال غضب بطوری که بر آنان خشمناک بود از میان مردم بیرون رفت چون روز سوم رسید و اهل نینوا آثار عذاب را دیدند همه با هم جمع شدند و بنای گریه و توبه و استغاثه بقاضی الحاجات نمودند خداوند توبه آنان را قبول نمود و عذاب را از آنها برگردانید.

مغاضبه از باب مفاعله است و برای مبالغه می‌آورند و البته نمیشود گفت غضب یونس از برداشتن و رفع عذاب قوم بوده زیرا که پیمبران معصومند و مقامشان بالاتر از اینکه است که چنین نسبتی بآن بزرگواران داده شود آنها در مقام تسلیم و رضاء بمقدرات الهی از خود نه در ظاهر و نه در باطن هیچگونه خلافی یا کراهتی اظهار نمی نمودند، اینکه است که مفسرین در توجیه آیه گفته‌اند یونس (ع) بر خود خشمناک بود زیرا که بامر حق تعالی از میان قوم بیرون نرفته و برای همین ترک اولی مبتلا گردیده و مدتی در شکم ماهی محبوس و مجازات شد، و در سوره و الصافات تا اندازه‌ای در توجیه آیه بحث نمودیم بآن جا رجوع شود.

فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ پس از آنکه در حال غضب از قوم خود گریخت آمد لب دریا و در کشتی سوار شد آن طوری که مفسرین گفته‌اند ماهی آمد جلو کشتی گفتند هر وقت بنده گریخته‌ای در کشتی باشد ماهی کشتی را می‌بلعد، یونس (ع) گفت منم آن بنده گریخته مرا در دهن ماهی اندازید پس از آنکه یونس (ع) در شکم ماهی در (ظلمات سه گانه) ظلمت شب، ظلمت دریا، ظلمت شکم ماهی. بقول بعضی از مفسرین یونس چهل شبانه روز در شکم ماهی بود و بقول دیگر هفت شبانه روز و بقولی سه روز در شکم ماهی بهمین ذکر (لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) تا آخر مشغول بود و خدا را بوحدهت و یگانگی تنزیه و ستایش مینمود و باسم سبحان او را بصفات جلال و مبراء بودن او از نقائص ممکنات توصیف میکرد و اظهار میکرد

که تو مبرایی از ظلم و تعدی و من بر خود ظلم نمودم و گویا میخواستہ بگوید چون تو خیر محض و از

صفحه : ۲۹۷

هر عمل نقصی مبرایی هر نقص و عیبی هر جا پدید گردد ناشی از نقائص ممکنات است و بر خلاف عادت باراده ایزد متعال در اینکه مدت حیاتش باقی بود و بذکر مداومت می نمود تا وقتی که از دریا و شکم ماهی نجات یافت.

مفسرین گفته‌اند خداوند شکم ماهی را مثال آبگینه بلور گردانید و یونس (ع) را در هفت دریا سیر داد و موجودات عجیب دریاها برای وی پدیدار گردید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ آیه راه امیدی برای مؤمنین باز مینماید و تذکر میدهد که همین طوری که یونس (ع) را ببرکت ذکری که گفته بود از شکم ماهی نجات دادیم همین طور اگر مؤمن خطاکاری از کرده خود پشیمان گردد و بتوبه و انابه بمبدء و اله خود بازگشت نماید و او را بصفات جلال و کرم و بخشش ستایش کند و بگناه خود اقرار نماید وی را بکرمش می پذیرد و عفوش میکند و همان طوری که وعده فرموده فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سوره فرقان آیه ۷۰. گناهان وی را تبدیل بحسنات مینماید.

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ در آیه کلامی در تقدیر است یعنی ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن زکریا (ع) را او و پسرش یحیی (ع) چهاردهمین و پانزدهمین انبیایی است که در اینکه سوره مبارکه نام برده شده، وقتی با پروردگار خود مناجات نمود و گفت مرا تنها نگذار و مقصودش اولاد بود و چون میخواست بعد از خودش اولادی داشته باشد که دارای مقام ولایت و نبوت به پیشوایی خلق مفتخر گردد اینکه بود که بمناسبت درخواست خود خدای را ستایش مینماید که تو بهترین وارثانی اگر چه تمام عوالم مال خدا و در تصرف و اقتدار او میباشد لکن ظاهرا چون اولاد میخواست که وارث ملک او باشد نوع تنزیه خود در اینکه طور قرار داد.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ دَعَا زَكَرِيَّا بُهْدَفِ اجَابَتِ رَسِيدِ وَيَحْيَىٰ رَا بُوِي عَطَاءِ فَرَمُودِ وَ چُونِ زَنْشِ

صفحه : ۲۹۸

نازا و عقیم بود برای حمل و زایش بوی صلاحیت دادیم که بیحیی حامله گردد إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ شاید مرجع ضمیر جمع (آنهم) زکریا و یحیی و زوجه زکریا باشد و ممکن است تمام پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه مراد باشد چنانچه ظاهرتر بنظر می آید.

خلاصه آیه ارشاد باین است که بایستی تمام امم و مؤمنین پیمبران تاسی نمایند و صفات و اعمال آنها را سر مشق خود گردانند و ببینند که آنان متصف بچه صفات و اخلاق و اعمال بودند پیرو آنها گردند تا با آن بزرگواران محشور شوند اینکه آیه سه عمل و صفت نیک آنها را تذکر میدهد: ۱- إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ آنها در هر عمل خیر خداپسندی مسارعت مینمودند و پیش قدم بودند. ۲- وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا الرَّغْبُ وَ الرَّهْبُ هر دو مصدرند بمعنی امید و ترس و هر دو حال میباشند یعنی خدا را از سر حضور میخواندند در حالی که در مقام عظمت الهی چنان خاشع و متواضع و ترسناک بودند زیرا که معرفت بمقام ربوبیت و عظمت الهی چنان بر قلبشان غالب گردیده بود که ببدن خاشع و بقلب خاضع بودند. ۳- وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ نتیجه و ما حصل آن دو صفت باطنی است چون در حال امید و ترس خدا را میخواندند بظاهر نیز خاشع و در مقابل حق تعالی سر تعظیم فرود آورده و در حال خشوع و افتادگی قیام مینمودند.

صفحه : ۲۹۹

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۹۱ تا ۱۰۳]

اشاره

وَالَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱) إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَحَرَامٌ عَلَى قَرِيْبِهِ أَهْلِكْنَاهَا أَتَاهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵)

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶) وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَآءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَوْجُرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰)

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً فِيهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَجُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

صفحه : ۳۰۰

(ترجمه)

و یاد کن مریم را که رحم خود را نگاه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم و او و پسرش را معجز و آیه قرار دادیم برای جهانیان (۹۱)

حقیقه اینکه امت شما ملت یگانه است و منم پروردگار شما مرا پرستش نمایند (۹۲)

و امت امر خود را متفرق گردانیدند و تمام آنها بسوی ما بازگشت کنندگان خواهند بود (۹۳)

پس کسی که عمل شایسته‌ای نمود در حالی که مؤمن است سعی و کوشش او پوشیده نمیشود و همانا ما برای او نویسنده‌گانیم (اعمال او را می‌نویسیم) (۹۴)

و حرام است بر اهل دهی که ما آنان را هلاک کرده‌ایم (اینکه باز آیند) زیرا که آنان برنمیگردند (۹۵)

تا وقتی که سدّ یاجوج و مأجوج گشوده شود و آنها از هر بلندی می‌شتابند (۹۶)

و عده حق نزدیک شد در آن هنگام چشمهای آنها بی که کافر شدند راست می‌ایستد و گویند ای وای بر ما که قبلا از اینکه واقعه غافل بودیم بلکه ما از ستمکاران بشمار می‌آئیم (۹۷)

همانا شما و آنچه را که غیر از خدا میپرستید هیزم جهنم خواهید بود و شما در آن وارد میشوید (۹۸)

اگر اینکه بتها خدایان بودند در جهنم وارد نمیشدند و همه آنها در جحیم جاویدانند (۹۹)

و کافرین را در آن ناله و زفیری است و در آنجا هیچ سخنی که (در آن امیدواری باشد) نخواهند شنید (۱۰۰)

حقیقه آنها بی که از طرف ما سعادت و نیکی را سبقت گرفته‌اند آن گروه از دوزخ دور شدگانند (۱۰۱)

آنان آواز آتش را نمیشنوند و آنها (در محلی میباشند) که نفسهای آنها هر چه بخواهد (حاضر است) و در آنجا جاویدانند (۱۰۲)

فزع بزرگ قیامت آنها را محزون نمیگرداند و ملائکه آنها را ملاقات میکنند و میگویند همین است روز شما آن روزی که بشما وعده داده شده بود (۱۰۳).

صفحه : ۳۰۱

توضیح آیات

اشاره

وَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَفَنَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا أَي رَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَادُ كُنْ أَنْ زَنْ يَعْنِي مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَخْتَرِ عَمْرَانَ كَمَا أَنَّ خُودَ رَا حَفِظَ نَمُودَ وَ دَسْتِ اِحْدَى بَدَامِنْ عَصْمَتِ وَ عَفْتِ اُو نَرَسِيدُ نَهْ اَزْ حَلَالِ وَ نَهْ اَزْ حَرَامِ وَ خُودَ رَا مَحْفُوظَ كَرْدَانِيدِ چنانچه در جای دیگر حکایه از او و مقول قول او است قوله تعالی وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا وَ لَمْ أَكُ بَعْثًا وَ هَمِيشَهْ دَرِ بَيْتِ الْمَقْدَسِ مَشْغُولِ عِبَادَتِ وَ خِدْمَتِ كَزَارِي بُوْدُ تَا وَ قْتِي كَهْ اَزْ رُوحِ خُودِمَانِ دَرِ وِی نَفْخَهْ اِی دَمِیدِیمْ وَ رُوحِ مَسِيحِ رَا دَرِ وِی اِجْرَاءِ كَرْدَانِیدِیمْ، وَ بَقُولِي اَمْرِ نَمُودِیمْ كَهْ جَبْرَائِيلُ دَرِ یَقَهْ پِیرَاهَنْشِ نَفْخَهْ اِی دَمِیدِ (طَبْرَسِي) وَ بَعِیْسِي (ع) حَامِلَهْ كَرْدِیدِ وَ نَسَبَتِ دَادَنْ رُوحِ مَسِيحِ رَا بَخُودِ اِضَافَهْ تَشْرِیْفِي اَسْتِ زِیْرَا كَهْ خُودَا مَنَزَّهْ اَزْ رُوحِ اَسْتِ.

وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ آیه بمعنی نشانه و علامت است یعنی مریم و پسرش آن دو را علامت و از نشانه‌های قدرت خود قرار دادیم که مریم (ع) بدون شوهر حامله گردید و عیسی علیه السلام بدون پدر بدنیا آمد و چنانچه در سوره آل عمران آیه ۵۲ فرموده (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ) وَ نِيزِ قَوْلَهْ تَعَالَى كَهْ پَسِ اَزْ بِيَانِ خَلْقَتِ اِنْسَانِ فَرْمُودَهْ وَ نَفَخْتِ فِيهِ مِنْ رُوحِي ظَاهِرَا غَرَضُ اَزْ اَيْنَكِهْ آيَاتِ اِرْشَادِ بَدُو چيزِ اَسْتِ يَكِي عَمُومِ قَدْرَتِ اِلَهِي كَهْ بَدُونِ وِسَائِلِ خَارْجِي تَوَانَدِ اِنْسَانِ رَا بُوْجُودِ اَوْرَدِ. وَ دِیْگَرِ شَرَاْفَتِ وَ فُضَيْلَتِ حَضْرَتِ مَرْيَمِ (ع) اَنِ صَدِیْقَهْ وَ بَتُولِ عِذْرَاءِ كَهْ خَلْقِ عَالَمِ بَدَانَدِ دَسْتِ اِحْدَى بِنَامُوسِ عَفْتِ وَ عَصْمَتِ اَنِ بَرِگَزِیدَهْ عَالَمِ اِنْسَانِيَّتِ دَرَازِ نَشُدَهْ وَ اُو پَاكِ وَ طَاهِرِ بَدَنِيَا اَمْدِ وَ پَاكِ وَ پَاكِيْزَهْ بَا مَقَامِ عَصْمَتِي كَهْ دَاشْتِ اَزْ دُنْيَا رَحَلْتِ نَمُودِ وَ دَرِ جَوَارِ قَدَسِ اِلَهِي سَاكِنِ كَرْدِیدِ اَيْنَكِهْ اَسْتِ كَهْ نَامِ اُو رَا دَرِ رَدِيفِ پِيْمْبِرَانِ مَرْسَلِ قَرَارِ دَادَهْ وَ دَرِ آيْتِ وَ نَشَانَهْ بُوْدَنْ قَدْرَتِ اُو رَا اَصْلِ وَ پَسْرَشِ

صفحه : ۳۰۲

عیسی رسول اولو العزم را بوی معرفی نموده و اینکه طور بیان جلالت قدرش را میرساند اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَ اِحْدَةً اُمَّتِ جَمَاعَتِي رَا كُوْنِیدِ كَهْ بَرِ يَكِ مَقْصِدِ سَلُوكِ نَمَايَنْدِ، شَايِدِ مَقْصُودِ اَزْ (اُمَّةً وَ اِحْدَةً) دَرِ اَيْنْجَا مِلْتِ اِسْلَامِ بَاشَدِ يَعْنِي مِلْتِ اِسْلَامِ مِلْتِي اَسْتِ يَكَاَنَهْ وَ اِخْتِلَافِي دَرِ اَنِ نِيسْتِ تَمَامِي اِفْرَادِ بَشَرِ بَايَدِ اَنِ رَا بِيْذِیْرَنْدِ وَ بَرِ طَبْقِ اَنِ عَمَلِ نَمَايَنْدِ يَا اَيْنَكِهْ تَمَامِ اَنْبِيَاءِ دَرِ اَصْلِ تَوْحِيدِ وَ اَوْصَافِ جَلَالِ وَ صِفَاتِ جَمَالِ مَتَّفِقِ الْكَلِمَهْ بُوْدَنْدِ وَ اِحْدَى اَزْ اَنْهَا بَرِ خِلَافِ دِیْگَرِي دَرِ اَوْصَافِ رُبُوبِيَّتِ وَ تَنْزِيْهِ اَنِ فَرْدِ مَتَعَالِ چيزِي نَكْفَتَهْ شَمَا تَابِعِ پِيْمْبِرَانِ بَاشِیدِ، اَيْنَكِهْ مَعْنِي بَا آيَاتِ بَالَا كَهْ رَا جِعِ بَحْكَايْتِ پِيْمْبِرَانِ بُوْدِ مَنَاسِبْتَرِ مِيْنَمَايَدِ.

وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ شَايِدِ اِشَارَهْ بَايَنْ بَاشَدِ كَهْ چُونِ تَمَامِ اَنْبِيَاءِ دَرِ اَمْرِ تَوْحِيدِ مَتَّفِقِ الْكَلِمَهْ بُوْدَنْدِ وَ شَمَا جَمَاعَتِ بَشَرِ نِيزِ اَزْ جِهَاتِ بَشَرِيَّتِ بَرِ يَكِ مَقْصِدِ سَلُوكِ مِيْنَمَايَدِ بَايَدِ هَمْگِي شَمَا بَسُوِي پَرُورْدِ گَارِ خُودِ رُو اَوْرِيدِ وَ اُو رَا فَقْطِ پَرَسْتَشِ نَمَايَدِ وَ بَرَايِ اُو دَرِ عِبَادَتِ شَرِيكِي قَرَارِ نَدَهِيدِ.

وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كَلًّا لِيْنَا رَا جِعُونَ پَسِ اَزْ حَكَايْتِ اَنْبِيَاءِ عِظَامِ وَ اَمْرِ بَعْبَادَتِ پَرُورْدِ گَارِ اِشَارَهْ بَا اِخْتِلَافِ بَيْنِ اُمَّتْهَا نَمُودَهْ مِثْلِ مِلْتِ يَهُودِ وَ نَصَارِي وَ بَاقِي مِلَلِ كَهْ اَنَانِ وَ حِدْتِ خُودِ وَ مِلِيَّتِ خُودِ رَا مَتَشَتْتِ وَ قَطْعَهْ قَطْعَهْ كَرْدَانِیدَنْدِ وَ هَرِ يَكِ دِیْگَرِي رَا تَخْطئه مِيْنَمَايَدِ

قوله تعالی قَالَتْ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ و هر جماعتی برای خود مذهب و رویه‌ای انتخاب نمودند و بازگشت تمام بسوی خدا است که در دادگاه الهی هر یک در خور عمل خود مجازات خواهند گردید.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسِعِّهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ آیه در مقام بیان حال کسانی است که در ملیت متفرق گردیدند و هر جماعتی برای خود مذهبی انتخاب نمودند از آنها کسانی که اعمال نیکو نمودند، و او

صفحه : ۳۰۳

(و هو) حال است یعنی عمل نیک نمودند در حالی که ایمانشان بتوحید ثابت بود زیرا که بدون ایمان بخدا هیچ عمل نیکی بدرجه قبول نخواهد رسید، و لازمه ایمان بخدا ایمان بمعاد و انبیاء میباشد، و اشاره بهمین دارد قوله تعالی در سوره نساء آیه ۱۵۱ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا أَنَّ يَتَذَكَّرَ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ حَقًّا کسانی که بین خدا و رسولان او جدایی می‌اندازند آنها محققا کافرند و کافر عملش باطل و بی‌ثمر است و لو آنکه بنظر نیکو نماید لکن مؤمنی که عمل نیک نماید مثل انفاق فی سبیل الله و صلہ رحم و دست‌گیری بضعفاء و غیر اینها عمل چنین کسی لایق ستایش و پاداش نیکو خواهد بود و ما عمل وی را مینویسیم و ثبت و ضبط می‌نمائیم، اشاره به اینکه گمان نشود عمل شخص با ایمان فانی و بی‌اثر گردد هرگز چنین نخواهد بود کرام الکاتبین اعمال نیک مؤمنین را در دفتر اعمالشان ثبت نموده و پاداش نیک آن را خواهند دید.

وَ حَرَامٌ عَلَى قَرِيْبِهِ أَهْلِكْنَاهَا أَنْهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان)

۱- (لا) در (لا یرجعون) زائده است و معنی اینکه میشود که حرام است بر اهل قریه هلاک شدگان بعقوبت اینکه بدنیا برگردند.

۲- حرام بمعنی واجب است یعنی واجب است بر هلاک شدگان که بدنیا برنگردند. (قتاده و عکرمه و کلیبی) ۳- خدای تعالی نوشته و بر خود حتم گردانیده بقضاء حتمی کسی که هلاک گردید بدنیا برنگردد، و مقصود تهدید کفار مکه است به اینکه اگر آنان معذب و هلاک گردیدند بدنیا باز نگردند مثل غیر آنها از امتهایی که بعد از هلاک گردیدند. (عطاء) معنی چهارم- حرام است بر قریه‌ای که آنان را بسبب گناه از هلاک شدگان یافتیم اینکه از آنها عملی قبول نمائیم زیرا که آنان بتوبه بازگشت نمیکند.

صفحه : ۳۰۴

معنی پنجم- حرام است بر هلاک شدگان که پس از هلاکتشان برنگردند بلکه برای حساب و مجازات زنده گردیده و بر میگردند. (ابی مسلم) و محمد بن مسلم از ابی جعفر (ع) چنین روایت میکند که فرموده اهل هر قریه‌ای که خدا آنها را بعد از هلاک گردانید آنها دیگر برنمیگردند. (پایان) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (حَتَّى) برای غایت است یعنی محال است رجوع هلاک‌شده‌گان تا وقتی که سد یأجوج و مأجوج باز گردد و آنان از هر تلی و بلندی (ینسلون) بشتابند و در تمام اطراف بدون تا همه جاها را فرا گیرند.

از حذیفه بن الیمان چنین نقل شده که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اول نشانه و علامت آخر الزمان خروج دجال است پس از آن خروج دابة الارض بعد از آن خروج یأجوج و مأجوج آن گاه عیسی (ع) از آسمان فرود آید، و فرود عیسی

(ع) وقت ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه) است پس از آن آتشی از قعر عدن پدیدار گردد و مردم را بحشر کشاند، و اینکه یاجوج و ماجوج چگونه موجودی میباشند علم آن نزد خدا است.

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا الْخ (اقترب) کمال نزدیکی را می‌رساند و با اینکه در اول همین سوره فرموده اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ باز در اینجا که اواخر سوره است مردم را متنبه میگرداند و تذکر می‌دهد که وعده قیامت خیلی نزدیک است قوله تعالی إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً مردم قیامت را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک بینیم.

آری دور و نزدیکی اشیاء در نظر ما کوتاه‌بینان است که آنچه را با ما در زمان حاضر است می‌بینیم و آنچه در زمان از نظر ما غائب است معدوم پنداریم لکن آن کسی که علم او باشیاء احاطه دارد گذشته و آینده در احاطه علمیه او یکسان است اینکه است که تمام ازمنه نسبت بعلم ازلی آن فرد متعال آنی مینماید و چنین است علم او بمکانها که تمام امکانه نقطه‌ای میماند وَ سَبَّحُ كُرْسِيِّهِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُرسى

صفحه : ۳۰۵

عظمت او بهمه جا احاطه دارد.

خلاصه گویا تذکر می‌دهد که پس از باز شدن سدّ یاجوج و ماجوج دفعه قیامت برپا می‌گردد و در مقام بیان حال کفار فرموده که هنگام ورودشان در قیامت عظمی وقتی واقعه قیامت را مینگرند از شدت هول و اضطراب چشمهای آنان راست می‌ایستد و گویند ای وای بر ما و بر غفلت ما که از اینکه روز غافل بودیم بلکه ما بر خود ستم نمودیم و پیمبران که مصلح و خیرخواه ما بودند آنها را تکذیب نمودیم و نسبت سحر و دروغ بآن بزرگواران دادیم و امروز بچنین روز سیاهی گرفتار گردیدیم.

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ، لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ، لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (حصب) بسکون صاد مصدر و بمعنی رمی و انداختن ریگ است، گویا بکفار از روی قهر و غضب خطاب میرسد که شما مشرکین با معبودان خود سنگ و ریگ جهنمید و جایگاه همیشگی شما جهنم است و در آن جاویدانید (زفیر) ناله از شدت عظیمی است که بزرگتر از آن تصور نداشته باشد اینکه است که (زفیر) را تشبیه بصورت حمار نموده‌اند و گویا از ناله جهنمیان گوشهای آنها کر میگردد و آنها در جهنم چیزی که سبب امیدواری آنها باشد نمی‌شنوند.

و بقول بعضی از مفسرین (حصب و حصب) بصاد و ضاد آن چیزی را گویند که برای افروختن آتش مهیا گردیده است اینکه است که ابن عباس حصب را تفسیر بوقود یعنی آتش گیرانه کرده.

خلاصه آیه مشعر بر اینکه است که کفار و مشرکین بهمان کفر و شرکشان جز کوره جهنم که منزلگاه همیشگی آنان است لایق مقامی نمیباشند.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ پس از آن تهدید و انذار کافرین و مشرکین چنانچه عادت قرآن بر اینکه است

صفحه : ۳۰۶

که هر جا کافرین و مشرکین و منافقین را تهدید بعذاب مینماید در مقابل آن نعمتها و بخششهای بی‌اندازه و آن مقامات عالی بهشتی که برای مؤمنین و متقین و نیکوکاران مهیا نموده تذکر می‌دهد و بعکس نیز همین طور است زیرا که یکی از خصوصیات پیمبر اسلام اینکه است که او را ستوده و حضرتش را به بشیراً وَ نَذِيراً معرفی نموده.

و در شأن نزول اینکه آیه گفته‌اند روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم دید صناید قریش (یعنی بزرگان آنها) در مقابل سیصد و شصت بت سجده میکنند بآنها نزدیک گردید و مجادله و مناظره با آنان آغاز نمود، نصر بن حارث با او مجادله نمود بالاخره

حضرت آنان را مجاب نموده و آنها را ملزم گردانید چون هیچ جوابی نداشتند عناد ورزیدند و گفتند ما بر دین پدران خود ثابت و راسخیم و هرگز برنمیگردیم حضرت آیه **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** را بر آنها قرائت نمود آتش غضب در سینه آنها مشتعل گردید برخاستند و از مسجد بیرون رفتند در راه عبد الله بن زبیری بر آنها برخورد نمودید آنان بسیار پریشانند و در مهمی با هم مشورت مینمایند سؤال کرد که چه مطلبی ایجاب نموده که شما پریشان گردیده‌اید وقتی حکایت را باو گفتند گفت من میروم و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مباحثه مینمایم و او را ملزم میگردانم آمد نزد حضرت و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروردگار کعبه قسم که آمده‌ام با تو بحث نموده و تو را ملزم گردانم تو می‌گویی هر چه غیر از خدا میپرستید حسب جهنم خواهد بود در صورتی که عیسی و عزیر و ملائکه معبود نصاری و یهود و بنو ملیحند و کلام تو چنین ایجاب میکند که اینکه معبودان همه در جهنم باشند اگر چنین است معبودان ما نیز در جهنم باشند باکی نیست، حضرت فرمود معبودان اینها شیاطینند که اینان را باین امر قبیح وادار نموده نه عزیر (ع) و عیسی (ع) و ملائکه (ع) که از پرستش کنندگان خود بیزارند. خلاصه آیه تذکر میدهد که آنهایی که از طرف ما نیکی را پیشی گرفته‌اند برای آنها وعده ببهشت و سعادت است و از فزع اکبر قیامت و از آن عذابهایی که برای اهلش

صفحه: ۳۰۷

مهتا گردیده ایمن میباشند و بسیار دورند از جهنم. لا- **يَسْمَعُونَ حَسِيصِيهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ** آنهایی که پیشی گرفته است از ما برای آنها نیکی و سعادت و وعده ببهشت نمیشنوند صدای آتش را که از صدای آن نگران گردند (حسیس) صوتی را گویند که احساس میشود، و جمله فعلیه لا **يَسْمَعُونَ حَسِيصِيهَا** بدل است از (مبعدون) یا حال است از ضمیر آن. و نیز آنهایی که سبقت گرفته از ما برای آنها سبقت نیکی و سعادت یا وعده ببهشت در آن جایگاه مجلل هر چه بخواهند برای آنان مهتا و آماده است و در منزلگاه خود جاویدانند. لا **يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** و نیز آنها در جای امن و امان (عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ) جای گرفته و آنان چنانند که آن واقعه بزرگ قیامت آنها را بفرع و جزع نمیآورد و ملائکه رحمت بر آنها وارد میگردند و آنها را تبریک میگویند که اینکه همان روزی است که قبلا بشما وعده داده شده بود.

صفحه: ۳۰۸

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

یوم نطوی السماء کطی السجیل للکتاب كما یدأنا اول خلق نعیده و وعداً علینا انا کنا فاعلین (۱۰۴) و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون (۱۰۵) ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين (۱۰۶) و ما ارسینا ک إلا رحمة للعالمین (۱۰۷) قل انما یوحى الی انما الهکم الله واحد فهل انتم مسلمون (۱۰۸) فان تولوا فقل اذنتکم علی سواء و ان ادري اقرب ام بعید ما توعدون (۱۰۹) انه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون (۱۱۰) و ان ادري لعله فتنه لکم و متاع الی حین (۱۱۱) قال رب احکم بالحق و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون (۱۱۲)

صفحه : ۳۰۹

(ترجمه)

یاد کن روزی که آسمان را مثل طومار بهم می‌پیچیم و بحال اول که آفریدیم برمیگردانیم و اینکه وعده‌ایست بر ما همانا ما کننده آن خواهیم بود بی‌شبهه (۱۰۴)

و حقیقه ما در زبور داود پس از تذکر (بانبیاء) گفتیم که بندگان شایسته من زمین را بارث میبرند (۱۰۵)

و همانا در اینکه که یاد کردیم کفایت است برای جماعت عبادت کنندگان (۱۰۶)

و ما تو را نفرستادیم مگر رحمت بر جهانیان (۱۰۷)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو جز اینکه نیست که بمن وحی شده که اله شما خدای یکتا است آیا شما تسلیم (امر او) میگردید (۱۰۸)

و اگر کفار رو گردانیدند بگو من بتمام شما اعلام نمودم و میدانم آن وعده‌ای که بشما داده شده نزدیک است یا دور (۱۰۹)

خدا بتمام سخنان آشکار و پنهان شما آگاهست و میداند آنچه را که ظاهر میگردانید و آنچه را که پنهان میدارید (۱۱۰)

و نمیدانم شاید (تأخیر عذاب شما) برای آزمایش باشد و تمتعی (از دنیا ببرید) تا هنگام مرگ (۱۱۱)

(رسول) گفت پروردگار من (تو بین ما) بحق حکم کن و پروردگار ما مهربانست (و از او یاری می‌طلبیم) که در هر کاری از او یاری باید خواست بر آنچه شما وصف میکنید (۱۱۲).

صفحه : ۳۱۰

توضیح آیات**اشاره**

یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا يَدُّنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ - راعب گفته که (السجل) سنگ است که در آن چیز می‌نوشتند پس از آن سجل نام مکتوبات گردیده قوله تعالی كَطَيِّ السَّجِلِ لِلْكِتَابِ یعنی نوشته‌های در آن محفوظ ماند. (پایان) گویند یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یا متعلق است به (اذکر) مقدر یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن روزی را که آسمان را در هم پیچیم، یا ظرف است برای (لا- یحزنهم) یا (تتلقاهم) در آیه بالا، یا حال و یا بدل از عامل مقدر بنا بر اینکه (توعدون) در آیه بالا در تقدیر (توعدونه) باشد.

بنا بر اینکه (یوم) بدل باشد معنی چنین میشود روزی که ملائکه مؤمنین را ملاقات میکنند روزی است که آسمان را در هم پیچیم مانند طوماری برای کتابت یا کتاب که در آن چیزی نوشته میشود.

و گویند حفص که یکی از قراء است (للکتب) را بصیغه جمع قرائت نموده یعنی چون پیچیدن طومار برای نوشتن و جار و مجرور در محل نصب است و در معنی (نطوی السماء طیا مثل طی السجل).

خلاصه معنی آیه آنکه (ما آسمان را در هم پیچیم پس از آنکه گشوده‌ایم و همان طوری که در اول آن را آفریدیم همین طور آن

را باول عود میدهیم و اینکه وعده‌ایست که ما داده‌ایم و خود را ملزم نموده‌ایم و البته ما چنین کننده‌ایم.

خلاصه وقتی آیات را مثل همین آیه که منحل گردیدن آسمان را تشبیه مینماید بپیچیدن طومار برای کتاب، و نیز در سوره (کورت) تشبیه مینماید بعمامه پیچیده شده و در آخر آیه فرموده کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ هَمَان طوری که اول آن را ابداء نمودیم همین طور آن را باصل خود برمیگردانیم و با

صفحه : ۳۱۱

توجه به اینکه در همین سوره انبیاء آیه ۳۱ گفته أَنَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا آسمانها و زمین پیچیده بهم بود از هم باز نمودیم، از جمع بین اینکه آیات میتوان استفاده نمود که موقعی که عمر اینکه عالم دنیا پایان رسید قادر متعال صورت اینکه عالم را با آنچه در آن پدید گردیده و مانند معانی در کتاب مخفی گردانیده و آن را در خزینه قدرت خود محفوظ داشته قوله تعالی وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ سوره حجر آیه ۲۱، تبدیل مینماید بصورت اخروی و آن ماده اولیه آن را خواه جواهر فرده‌اش نامیم یا ماده‌المواد یا اثر آن را بصورت اخروی ظاهر میگرداند، چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۴۹ فرموده يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع بمعاد جسمانی و بیان اخباری که در جواب سائل که آیا بدن میت در قبر می‌پوسد معصوم (ع) در پاسخ فرموده آری چیزی نه از گوشت و نه از استخوان باقی نمیماند مگر طینتی که از آن آفریده شده که او باقی است و دور میزند تا آنکه دو مرتبه از آن خلق شود، و در بعض احادیث از آن باقیمانده تعبیر (بعجز ذنب) شده.

و از مجموع آیات و اخبار معلوم میشود که ماده اخروی همان ماده دنیوی است صورت دنیوی آن تبدیل میشود بصورتی که در خور آن نشئه باشد، و همچنین حقیقت و ماده بدن انسانی نیز باقی است و بمردن و اضمحلال صورت عرضی بدن فانی گردیده و بدن وی در روز موعود بمناسبت اعمال و اخلاقی صورت خواهد گرفت و او همان فردی است که در دنیا زندگانی مینموده و بنتیجه اعمالش خواهد رسید.

برای ایضاح آیه اجمالی از تفسیر جواهر القرآن شیخ طنطاوی را در اینجا ترجمه مینمایم.

پس از بیان قوله تعالی يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ الْخَاطِئَاتِ چنان گفته که کاش میدانستم چگونه از اینکه تشبیه تعبیر نامیم آری اینکه طور اختیار میکنم که

صفحه : ۳۱۲

آن اعجاز عجیبی است که مشتمل بر معنی بزرگی است آیا ندیدی آنچه تو را متذکر گردانیدم از اینکه آسمانها و زمین برمیگردند بحالی که لطیف است جدا و دقیق است بر چشمها و داخل میگردد در کمون طبیعت و در آن فرو میرود و داخل میشود بین اجزاء آن در وسط عالم لطیف که باثیر نامیده شده و آن ماده‌ایست لطیف‌تر از نور در حالی که تمام عالم فرو رفته شده‌اند در دریای لجی و وقتی اینکه عالم بان عالم برگردد صور آنها پیچیده میگردد و رسوم آن مخفی میگردد و از جمال و کمال و عمل و صور و عجائب چیزی ظاهر نمیگردد بلکه در آن ماده اثری فرو میرود مثل فرو رفتن آتش در سنگ و کهرباء در مواد محسوسه.

پس نظر کن که چگونه عناصر زمین و شمس و کواکب در کمون ماده اثری فرو میروند و چگونه استعدادی که منظوی بر صور متتالیه ادوارا و ادوارا و اجیالا و اجیالا و دهورا و دهورا تمام اینها منظوی و مخفی گردیده در اینکه ماده‌ای که از عالم ما منحل شده و در اثر فرو رفته برای ظاهر گردیدن کره دیگر آری میدانی تمام اینکه معانی در کجا است تمام آنها و کل آنها جمع گردیده و پیچیده شده است تحت قوله تعالی كُتِبَ السَّجْدُ لِلْكِتَابِ يَاللَّكْتُبِ یعنی همان طوری که پیچیده میشود طومار یا قرطاس علی المعانی

پس تعجب کن آیا طبیعت کتابی نیست که در آن صوری نوشته که مردم آن را قرائت نمایند آیا نیست اینکه صور بدیع پیچیده شده در عوالم ما بعد از فناء آنها شبیه‌تر بآنچه حروف کوچکی در کتاب مینویسند و از آن اعمال و آراء بسیار بیرون آورند چقدر بزرگ است علم و بزرگ است دین و بزرگ است مبدء کون بمثل اینکه بشناس بلاغۀ قرآن را اینکه طور باید مسلمانان کتاب حکیم را بشناسند تا آنکه صحیفه‌های آسمانها و زمین را قرائت نمایند خدا میگوید بدرستی که در روز قیامت آن کتابی است پیچیده شده در طرف راست من و آن همین کتابی است که الآن باز شده که فردا پیچیده میگردد و میگوید زمین و آسمانها صحیفه‌هایی است باز شده و آن کتاب من است آن را قرائت کنید و بفهمید تا اینکه نظام

صفحه : ۳۱۳

خلقت مرا بشناسید و مقام بزرگی مرا بدانید. (پایان) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ (زبور) چیست چند قول از مفسرین نقل شده است:

بقولی آن کتاب داود (ع) است چنانچه در سوره نساء آیه ۱۲۶ میفرماید وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا و نیز در سوره اسری آیه ۵۵. و بقولی مقصود قرآن است. و بقول دیگر زبور شامل تمام کتابهای آسمانی یا کتابهایی است که بعد از موسی علیه السلام بر پیمبران فرود آمده.

و نیز در اینکه مقصود از ذکر چیست بعضی گفته‌اند تورات است زیرا که در چند موضع تورات را ذکر نامیده مثل آنجا که فرموده فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و بقولی مقصود قرآن است چنانچه در جاهای بسیاری قرآن را ذکر معرفی نموده و بنا بر اینکه معنی اخیر بعدیت زبور بعدیت رتبی است نه زمانی، و بقولی مقصود از ذکر لوح محفوظ است.

أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- مقصود از (ارض) زمین بهشت است که بندگان صالح خدا میراث میبرند و میراث برندگان بهشت مؤمنین با تقوی و صالح میباشند بدلیل قوله تعالی که در وصف مؤمنین فرموده أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ سوره المؤمنون آیه ۱۱، و نیز مقول قول آنها است قوله تعالی الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَبَبًا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ سوره الزمر آیه ۷۴.

۲- مقصود از ارض زمین مقدسه است که امت پیغمبر آن را بمیراث میبرند ۳- ارض اسم جنس است و مقصود عامه اهل ایمانند بدلیل قوله تعالی وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا.

۴- مقصود صلحاء امت مرحومه‌اند که امت پیمبر آخر الزمان زمین را بفتح و غلبه از کفار میگیرند، و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آنها

صفحه : ۳۱۴

اصحاب مهدی (عجل الله تعالی فرجه) میباشند که در آخر الزمانند مشارق و مغارب زمین را تحت تصرف خود در می آورند و دلیل بر اینکه توجیه حدیثی است که عامه و خاصه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که

(لو لم یبق من الدنیا اَلمَا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یبعث رجلا من اهل بیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا).

یعنی اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز خداوند آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیخته شود مردی از اهل بیت من که زمین را پر از عدل و قسط نماید پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، و اخبار و احادیثی که دلالت دارند بر ظهور مهدی (عج) و اینکه او از ذریه فاطمه سلام الله علیها است از طرف سنی و شیعه بسیار است.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ در آنچه بشما خبر داده‌ایم از وعد و وعید، از پاداش اعمال مؤمنین، و از آن مقامات عالی بهشتی و خلود در آن و مجازات کافرین و مشرکین با آن عذابهای کذایی جهنمی و خلود در آن اینکه تبلیغات کافی است برای جماعت عبادت‌کنندگان و بقولی قرآن و دلائل آن کفایت‌کننده عابدین است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ خدای رحمن رسول رحمت خود را برحمة للعالمین ستوده و باو خطاب نموده که وجود تو رحمتی است برای تمام جهانیان و اشاره است به اینکه گمان نشود که رسالت تو اختصاص بجماعتی یا بزمانی دون زمانی داشته باشد رسالت تو عام است و تو برای کافه افراد بشر بلکه بر جن و انس تا صبح قیامت رسالت داری و اینکه لطفی است از طرف حق تعالی که باید همیشه آیات قرآنی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در زمین اهل جهان فعالیت نماید و دستور العمل تمام افراد بشر باشد و حجت بر خلق تمام شود.

صفحه : ۳۱۵

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ آیه نظیر آنجا است که فرموده قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ. (انما) مفید حصر است یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین مردم بگو بطور وحی بر من معلوم شده که اله و خدای شما یعنی آنکه آفریننده شما و مدبر و مربی نظام عالم است یک و یگانه است، و اینکه مطلب را از روی هوای نفسانی و سلیقه خود نمیگویم بلکه مأمور گردیده‌ام که بشما بفهمانم و ارشادتان نمایم تا براه حقیقت که سرانجام آن قرب جوار رحمت اله جهانیان است سلوک نمائید تا اینکه سعادت‌مند شوید و بفیوضات رحمانیه ارجمند گردید.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ آیا شما باین وحی که موافق فترت توحید است و همه شما بفترت توحید آفریده شده‌اید اسلام می‌آورید یعنی تسلیم گفتار من میگردید یا انکار نموده و تکذیب مینمائید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنِ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعِدُونَ ایزد متعال بیمبرش دستور فرموده که تبلیغ رسالت خود را بکن زیرا که وظیفه تو ارشاد بسوی حق تعالی است و پس از انجام وظیفه خود اگر اینکه کفار و مشرکین از گفتار تو اعراض نمودند باینان بگو من تمام شما را بطور تساوی اعلام نمودم و کلمه حق را بهمه شما بیک نحو رسانیدم و در اعلان کلمه حق بعضی را بر بعضی دیگر اختصاص نداده‌ام تا اینکه همه در توحید اله عالم متفق الکلمه باشید و همه بیک طریق سلوک نمائید و همه دست بدست هم داده و دین حق را بلند گردانید.

و ظاهراً چون مشرکین از روی استهزاء و سخریه یا واقعا بعضی میخواستند بفهمند قیامت که پیمبران وعده داده‌اند کی خواهد رسید اینکه بود که سؤال میکردند که قیامت کی خواهد بود، امر میشود که بآنها بگو من میدانم وقوع

صفحه : ۳۱۶

آن کی خواهد بود و اینکه آیه با آیه اول سوره اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ و آیه دیگر که اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ است یعنی ساعت قیامت خیلی نزدیک است منافات ندارد زیرا که مقصود از (اقترب) در آنجا بطور اجمال است که بطریق وحی میدانم که وعده قیامت نزدیک است و در اینجا از ساعت وقوعش و مدت بقاء دنیا نفی علم مینماید زیرا که چنانچه در اینکه آیه و یک آیه آن آخر سوره لقمان است و نیز در اخبار بسیار است یکی از چیزهایی که خداوند علم آن را اختصاص بخود داده ساعت وقوع قیامت است.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ظاهرًا اینکه آیه مربوط بآیه بالا است و از اینکه دو آیه چنین استفاده میشود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علم بساعت و وقوع قیامت را از خود نفی نموده و نسبت بخدای تعالی میدهد که او است عالم بآنچه ظاهر است از سخنان شما و اعتراضاتتان و آنچه را از حقد و حسد در دل مخفی گردانیده‌اید.

وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ بنا بر آنچه مفسرین در توجیه آیه گفته‌اند و از آیه بالا- میتوان استفاده نمود در اینجا کلامی در تقدیر است که نظر بآنچه شما از ضدیت و دشمنی با رسول و مؤمنین در دل پنهان دارید و آنچه را که ظاهر میگردانید و از هیچگونه عمل ناروایی نسبت بآنها خودداری نمیمائید حکمت در تأخیر عذاب شما چیست شاید آزمایش باشد که شما را مهلت داده که از زندگانی دنیا تمتع ببرید تا موقعی که عذاب برسد.

قال رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ در اینکه آیه از قراء سه وجه حکایت شده: حفص گفته (قال رب) که مقول قول رسول باشد یعنی رسول چنین گفت و بقرائت بعضی (قل رب) بصیغه امر آمده یعنی بگو پروردگار من و ابو جعفر (رب احکم) بضم باء قرائت نموده و گویا پس از آنکه تبلیغ رسول در گوش سنگین آنان تأثیر ننمود بلکه

صفحه : ۳۱۷

هر چه حضرتش بیشتر در نصیحت آنها اصرار و جدیت مینمود بر انکار آنها و دشمنی و لجاجت آنان افزوده میگردید، اینکه بود که شاید گفته باشد یا مأمور گردیده چنین بگوید که ای پروردگار من بین من و اینکه ملحدین بحق حکم فرما و از پروردگار خود طلب یاری میکنم و از او استعانت میجویم بر آنچه شما نسبت بمن وصف میکنید، شاید مقصود آن نسبتهای ناروایی از کذب و سحر و غیر اینها باشد که بحضرتش میدادند.

صفحه : ۳۱۸

سوره الحج

اشاره

مکیه و قیل مدنیه غیر ست آیات ثمان و سبعون آیه

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَصْعَقُ كُلُّ حَمَلٍ حَمَلُهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّרِيدٍ (۳) كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۴)

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُنَّيَنَّ لَكُمْ وَ نُفَرِّقُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَحْسَنِ مَسَئِمٍ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ

هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَأَنَّهُ السَّاعَةُ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷) وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ (۸)

صفحه : ۳۱۹

سوره الحج بروایت ابن عباس و عطاء در مکه فرود آمده مگر چند آیه، و بروایت حسن در مدینه نازل شده مگر آیاتی که در سفر فرود آمده و بقولی غیر از شش آیه، و بقول دیگر غیر از چهار آیه و عدد آیات آن ۷۸ آیه است بعدد کوفی و هفتاد و هفت بعدد مکی و هفتاد و پنج بعدد بصری و هفتاد و چهار نزد شامی‌ها و اختلاف آنها در پنج آیه است (الحمیم) و (الجلود) هر دو کوفی است (و عاد و ثمود) غیر شامی و (قوم لوط) حجازی و کوفی (سمیکم المسلمین) مکی راجع بفضیلت قرائت سوره، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده: هر کس سوره حج را بخواند خداوند باو ثواب تمام کسانی را دهد که حج و عمره نموده‌اند و آنهایی که بعدا حج و عمره خواهند نمود. و از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده کسی که در هر سه روزی یک دفعه بخواند آن سال تمام نمیشود مگر اینکه زیارت بیت الله مشرف گردد و اگر در سفر فوت گردد داخل بهشت میشود.

(مجمع البیان)

ترجمه آیات

بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای مردم (متقی و پرهیزکار) و خدا ترس باشید زیرا که زلزله روز قیامت حادثه بسیار عظیم و واقعه سختی خواهد بود (۱) وقتی هنگام آن روز بزرگ رسد مشاهده میکنید که هر زن شیردهی از هول طفل خود را فراموش میکند و هر صاحب حملی بار خود را فرو مینهد و مردم را از وحشت آن روز مست و بیخود مینگری در صورتی که مست نیستند و لکن عذاب خدا شدید است (۲)

برخی از مردم از جهل و نادانی در کار خدا جدل میکنند و از پی هر شیطان فریبنده‌ای میروند (۳) در کتاب آفرینش چنین مقرر شده که هر کس شیطان را دوست و پیشوای خود گرفت وی او را گمراه گرداند و بسوی عذاب جهنم او را رهبری خواهد نمود (۴)

ای مردم اگر شما از مبعوث شدن (در قیامت) در شک و ریب هستید (بدانید) بحقیقت ما شما را نخست از خاک آفریدیم پس از آن نطفه (گردانیدیم) پس علقه (خون

صفحه : ۳۲۰

بسته) و پس از علقه مضغه (پاره گوشت کوبیده شده) تمام (خلقت) یا ناتمام تا آنکه آیات (و تحولات قدرت) خود را برای شما ظاهر گردانیم و در رحم‌ها ثابت میگردانیم آنچه را بخواهیم تا وقت معین و پس از آن شما را طفلی از رحم بیرون آوریم پس از آن شما را (ترقی) میدهیم تا بمنتهای رشد رسیده و پاره‌ای از شما در بین بمیرند و بعضی بسن پیری و ضعف و ناتوانی رسند تا آنکه پس از دانش و هوش (خرفت گردند) و چیزی ندانند و نیز از جمله قدرتهای الهی اینکه است که تو می‌بینی زمین را وقتی که خشک و بی گیاه باشد آن گاه که بر آن باران فرود آریم بجنبش آید و سبز و خرم گردد و از هر نوع گیاه زیبا بروید (۵) (و اینها دلیل بر اینکه است) که حقیقه خدا است و او بر حق است و اینکه او است که مرده‌ها را زنده میگرداند و او بر هر چیزی توانا است (۶)

و برای اینکه (بدانید) که در ساعت قیامت شکی نیست و همانا خدا برمی‌انگیزاند کسانی را که در قبرهایند (۷) و برخی از مردم بدون علم و بی‌هیچ کتاب و (حجۀ روشن) در خدا مجادله میکند (۸).

صفحه : ۳۲۱

توضیح آیات

یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ خُطَاب (یا أَيُّهَا النَّاسُ) شامل میگردد تمام مکلفین را از زن و مرد و سفید و سیاه و مؤمن و کافر و عبد و آزاد که همه مشمول اینکه خطابند غیر از کودک و دیوانه که از تحت اینکه خطاب خارجند، ای افراد بشر (اتَّقُوا رَبَّكُم) از سخط پروردگار خود بترسید و حذر کنید.

إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ زلزله و زلزال شدت حرکت را گویند که اشیاء را از مرکز و قرارگاه خود خارج گرداند میشود (زلزله) اضافه بفاعل باشد از قبیل اضافه مصدر بظرف بتقدیر (انَّ السَّاعَةَ تَزْلُزِلُ الْأَشْيَاءَ) یا اضافه بمفعول فیه باشد بتقدیر (فی) باعتبار اتساع در ظرف و جاری گردیدن آن مجرای مفعول به مثل قوله تعالی بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

خدای متعال تقوی و پرهیزکاری را مترتب نموده بهول بزرگ زلزله ساعت اشاره به اینکه از سختی آن روز بترسید و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود گردانید شاید مقصود از ساعت قیامت باشد که در سوره واقعه آیه سَوِّمٌ در بیان بروز قیامت فرموده إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا زیرا که زلزله عظیم بوصف عظمت دلالت دارد بر شدت و حرکت و آن وقتی خواهد بود که زمین باراده خالقش منداک و پراکنده میگردد و اثر و فائده حقیقی تقوی در آن وقت ظهور و بروز مینماید، و از ابن عباس و جماعتی نقل شده که اینکه زلزله مقارن روز قیامت واقع میگردد.

يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ مرجع ضمیر (ترونها) میشود زلزله باشد و میشود ساعت باشد و (یوم) منصوب است به (تذهل) و مقصود از (مرضع) طفل شیرخوار است، آیه

صفحه : ۳۲۲

در مقام بیان عظمت آن روز است که از شدت هول آن روز بقول ابن عباس مشغول گردانند، ضحاک گفته دل خوش گردانند، مقاتل گفته فراموش کند هر زن شیر دهنده را از آن طفلی که شیر میدهد یعنی هول اینکه زلزله ناگهانی طوری است که زن شیرده با آن علقه و محبتی که بطفلش دارد بچه را رها میکند و بچه شیرخوار پستان را از دهن می‌افکند.

وَتَصَعُّ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ و هر زن آبستنی از هول بچه را سقط میکند، بعضی سکاری و بسکاری مثل (کسالی) قرائت نموده‌اند، و بعضی سکری و بسکری مثل (عطشان) خوانده‌اند مردمان را در آن وقت تشبیه نموده بآدم مست که حالت جنون بوی دست میدهد، آری مستی آنان از شرب خمر نیست بلکه از شدت سختی عذاب آن روز است که از هول از خود بی‌خود میگردند.

بروایت عمران بن حصین و ابو سعید خدری در شبی اینکه آیات فرود آمد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جهاد با بنی المصطلق بود و آنها قبیله‌ای بودند از بنی خزاعه و مردم در راه بودند، رسول (ص) امر فرمود صدا زند و مردم ایستادند حضرت اینکه آیات را برای آنها خواند همه گریان گردیدند چون روز شد لشکر خیمه نزدند و زین از اسبها برنداشتند بعضی مشغول گریه و جماعتی بحال دلتنگی بنشستند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن روزی است که خدای تعالی بآدم گوید برخیز و از فرزندان گروه دوزخی آنان را بجهنم بفرست او برخیزد و از هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بدوزخ فرستد و یکی را ببهشت،

اینکه سخن بر مسلمانها ناگوار آمد بگریه آمدند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهد بود فرمود (ابشروا فان معکم خلیقتین) مژده باد شما را همانا با شما دو خلقتند (بنام) یا جوج و مأجوج و عدد آنها بقدری است که شما نسبت بآنها مانند موی سفیدی مانند در گاو سیاه، پس از آن فرمود امیدوارم شما ربع اهل بهشت باشید اصحاب

صفحه : ۳۲۳

تکبیر گفتند بعد گفت امیدوارم شما ثلث اهل بهشت باشید باز فرمود امیدوارم شما دو ثلث اهل بهشت باشید، اهل بهشت یکصد و بیست صفند هشتاد صف آنها امت منند و از امت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل بهشت میگردند، و در بعضی روایات است که عمر بن خطاب گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد هزار فرمود آری و با هر یک هفتاد هزارند عکاشه برخواست و گفت یا رسول الله (ص) دعاء کن که من یکی از آنان باشم حضرت گفت (اللهم اجعله منهم) بعد مردی از انصار گفت از خدا بخواه که مرا از آنها قرار دهد فرمود عکاشه بر تو سبقت گرفت ابن عباس گفته که آن انصاری منافق بود اینکه بود که حضرت در باره او دعا نمود (خلاصه از مجمع البیان) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (من) اول تبعیضی و (من) دوم نکره موصوف است، مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند شخصی بنام نضر بن حارث زنده شدن در قیامت را انکار مینمود و میگفت قرآن اساطیر پیشینیان است و ملائکه را دخترهای خدا میدانست اینکه بود که اینکه آیه در رد او نازل گردید، و بقولی آیه عموم دارد و اعتراض بهر کسی است که در اوصاف الوهیت و آنچه سزاوار مقام احدیت نیست و بر آنچه از صفات و افعال نسبت بمقام قدس او روا است یا روا نیست بدون دلیل و برهان و علم و دانش بحث و جدال میکند و در اینکه عمل تابع گردیده هر شیطان مرید را.

(مرید) در لغت بمعنی متجرد از خیرات است و شامل میگردد هر کسی که بر فساد مهتیا گردیده و برای اغواء گردانیدن مردم از طریق راستی و درستی آماده باشد و وی بدون اینکه مدرکی از برهان و دلیلی در دست داشته باشد مجادله مینماید.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضَلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بعض مفسرین گویند مرجع ضمیر (علیه) شیطان است و مرجع ضمیر (تولاه) کسی است که تابع شیطان گردد، و بقول بعضی دیگر مرجع ضمیر

صفحه : ۳۲۴

(علیه) مجادله کننده است که آن نیز شامل شالوده فساد است هر کدام باشد، (کتب علیه) نوشته شده و در لوح محفوظ ضبط گردیده که کسی که شیطان را دوست دارد و پیرو وی گردد شیطان یا شیطان صفتان وی را از طریق حق گمراه گردانند و او را بسوی آتش سوزان سعیر رهبری خواهند نمود.

آری چون حقیقت شیطان و فلز او فساد است و دوزخ جایگاه هر فساد کننده‌ای خواهد بود البته هر کس وی را دوست داشت و تابع وی گردید سر انجام و جایگاه وی و مآلش بجهنم خواهد کشید بحکم اینکه در قیامت هر دوستی با دوست خود قرین میگردد اینکه است که شیطان با تابعین خود بآتش سعیر سوخته خواهند گردید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ الخ بطور عموم خطاب بتمام افراد بشر است و بخصوص اعتراض به آنهایی که منکر خلقت جدید پس از مرگ و زنده شدن در قیامتند که چگونه شما در مبعوث شدن شک میکنید در صورتی که ما بقدرت ازلی خود آن وقتی که شما هیچ نبودید پدر شما آدم علیه السلام را از خاک آفریدیم و عنصر غالب شما نیز از پست‌ترین اشیاء که خاک است تهیه شده پس از آن از نطفه یعنی منی شما را خلقت نمودیم و پس از استحاله و گذشتن چهل روز آن قطره منی خون بسته شده گردانیدیم و پس از گذشتن چهل روز آن را مضغه یعنی مثل پارچه گوشت جویده گردانیدیم.

مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و پس از گذشتن چهل روز و استحالات و تغییراتی که در مضغه بعمل می‌آید بقدرت مبدء متعال و مصور عالم صورت‌بندی میشود (مخلقه) خلقت تمام بدن بدون نقص یا ناتمام که بعلمتی بعضی از اجزاء ناقص ماند یا خلقت تمام می‌گردد و طفل سالم متولد میگردد یا سقط میشود.

لُبَّيْنِ لَكُمْ وَ تَقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ در حذف مفعول (لُبَّيْنِ) ایما و اشاره بقدرت تامه و علم ازلی و حکمت

صفحه : ۳۲۵

الهی است که اطوار خلقت را چنین ترتیب دادیم تا برای شما ظاهر گردانیدیم که همان طوری که ما قدرت داریم که در رحم تنگ تاریک از قطره آب منی بی مقدار آنچه خواهیم از صورتهای زیبا و تعادل اعضاء و قوی و مشاعر بمجرد اراده بدون مثنونه و کمک انشاء و تصویر مینمائیم البته قدرت داریم که انسان آفریده شده را به ابقای حقیقت انسانیت او که در محل لایق بخود محفوظ است در سرای دیگر پس از تحولاتی با جسم و بدن وی حیات نوینی که بمراتب کامل تر و قوی تر از اینکه بدن ضعیف ناتوان است که همیشه در معرض فناء و اضمحلال قوی و مشاعر مدت زندگانی حیات دنیوی خود را گذرانیده بخشوده گردانیم.

إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى مضغه پس از آنکه جنین گردید و در رحم صورت‌بندی شد بحکمتی بایستی مدتی در رحم بماند تا قوای وی محکم گردد و برای تحوّل از نشئه رحم بنشئه دنیا صلاحیت پیدا نماید اینکه است که پس از چهار ماه که خلقتش تمام میگردد و نفخه روح باو دمیده میشود شاید برای استحکام قوی و طبیعت وی است که باید پنج ماه دیگر در فضاء تاریک رحم بماند و خون بخورد و پس از نه ماه یا شش ماه که اقل ایام حمل بسر رسید و خلقت او کامل گردیده راه بیرون آمدن بوی بنماید ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس از آنکه اینک مرحله از کمال انسانی پایان رسید تحوّل دیگری برایش پدیدار میگردد و باین عالم خارج قدم میگذارد بحالت طفلی که ابتداء نه می‌بیند و نه میشنود و نه فکر و اندیشه دارد حتی مادر خود را هم نمیشناسد ظاهر میشود پس از آن بتدریج بدست مربی ازل بحدّ رشد و بلوغ میرسد و قوای عقلی او از پس قوای طبیعی ظاهر میگردد و آغاز کش مکش زندگانی فرا میرسد، دانشمندان گفته‌اند که حدّ رشد و کمال عقل بین سی و پنج و چهل سالگی است، وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا بعضی از شما افراد بشر بزودی و در جوانی حیات دنیا را بدرود گفته می‌میرد

صفحه : ۳۲۶

و پاره دیگر به (ارذل العمر) عمر دراز می‌یابد و پیری میرسد و بیائین درجه کمال و خرافت نازل میگردد بحدی که ضعیف البینه، سخیف العقل، قلیل الفهم میشود که آنچه میدانسته فراموش میکنید.

شاید علت جمله اخیر که کسی که به (ارذل العمر) رسید آنچه میدانسته فراموش میکند، اینکه باشد که چون در سن پیری قوای ظاهری وی از بینایی و شنوایی و قوای حسّاسه او ضعیف گردیده است علمی که از قبل مسموعات و محسوسات فرا گرفته بود چون قوای محسوسه‌اش ضعیف گردیده دیگر آنها را نمیتواند حفظ کند و در دل نگاه دارد و تجدید نظر کند لکن علوم موهبتی که از طریق عقل و قوای روحانی و القائنات رحمانی کسی را میسر گردیده باشد چنین نیست زیرا که هر قدر از قوای طبیعی کاسته گردد بر قوای روحانی وی افزوده خواهد گردید.

آری علمی که از دهنها گرفته شده یا از دفاتر و گفته‌های دانشمندان اخذ گردیده چنین علمی بعوارض ماند و گویند (العرض لا یبقی زمانین) پس البته آنها در انحطاط و پیری و اشتغال بدن درش بسوی وی بسته خواهد گردید یعنی آنچه بتوسط گوش و چشم از دیگران آموخته و صور ذهنی گردیده وقتی در اثر پیری چشم و گوش آدمی ضعیف گردید راه ورود اینکه علوم بسته میگردد

اینکه است که کم کم و بتدریج صور ذهنیه چون عرضی است محو میشود لکن معقولاتی که بعقل ادراک شده یا علوم و معارفی که از مبدء روحانی بقلب القاء گردیده چنین علمی از عوارض نیست که زائل گردد بلکه جوهری ماند و (باتحاد عاقل و معقول) با نفس ناطقه بشری یکی میگردد و فناء پذیر نخواهد شد بلکه بضعف بدن و قوای حسی بر قوت او افزوده خواهد گردید قوله تعالی در آیه الكرسی و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها آیه ارشاد باین است کسی که بریسمان محکم توحید چنگ زد دیگر گسیخته گی ندارد، و اینکه می بینیم بعضی از اینکه اشخاص در پیری در ظاهر خرفت مینمایند برای اینست که

صفحه : ۳۲۷

بضعف قوی و مشاعر حسی اندازه‌ای از ظاهر انصراف نموده و در باطن خود فرو رفته‌اند آن وقت وجود رابطی اش بدیگران ضعیف گردیده نه وجود نفسی او یعنی راه ظاهرش بسته میگردد و هر قدر ضعف بدن چنین مردمانی زیاده‌تر گردد بر قوت روحانشان افزوده خواهد گردید نمی بینی چگونه مرتاضین بدن و قوای طبیعی را ضعیف میگردانند تا اینکه قوای روحانشان قوی گردد و در حدیث دارد

(موتوا قبل ان تموتوا).

و ظاهرا آیه منصرف باکثر مردم است که علومشان همان جزئیاتی است که از قبل محسوساتشان بدست آورده‌اند بلکه اکثر علماء سطحی که مأخذ علومشان گفته‌های دیگران است چنین مردمانی وقتی بپیری میرسند و ضعیف البنیه و علیل المزاج میشوند و مشغول بخود میگرددند و در اثر ضعف قوای حسی محسوسات و علمی که از قبل محسوسات و مفاهیم الفاظ یافته‌اند زبون میگردد آن وقت است که (لا یعلم شیئا) نه علمای حقیقی که پس از مجاهده با نفس قلب و روحشان مهیا گردیده برای اشراق نور علمی که (یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده)

که آنها بمقام نفس مطمئنه رسیده‌اند و در جایگاه صدق قرار گرفته‌اند چگونه ممکن است انسانی که در نردبان ترقی و تعالی صعود نموده و در طریق استکمال قدم میزند از مقام شامخ علم حقیقی پرت گردد و راه فناء را بگیرد هرگز چنین نخواهد بود. و نیز بلام (لکیلا) که برای غایت آرند ارشاد بمنکرین معاد مینماید که نظر کنید بآفرینش خود و تغییرات و تحولات خود را از اول آفرینش تا آخر حیات دنیویشان را در نظر گیرند و ببینند چگونه وقتی بپیری رسیدند عود میکنند باول و همان طوری که در کودکی چیزی نمیدانستند در پیری نیز خرفت و کم فهم و زبون میگرددند، و از اینجا بفهمند آن کسی که قدرت دارد چنین تغییراتی در آنان بدهد البته قدرت دارد پس از مردن در سرای دیگری بآنها حیات نوینی ببخشد.

صفحه : ۳۲۸

و تری الأرض هامة فإذا أنزلنا علیها الماء اهترت وربت و أنبت من کل زوج بهیج راغب گفته (یقال همدت النار طفئت و منه ارض هامة لا نبات فیها و نبات هامة یابس، قال تعالی و تری الأرض هامة). (پایان) آیه خطاب است یعنی ای خواننده تو زمین را خشک و پژمرده می بینی که اثری از آن نمایان نیست وقتی آب باران بر آن ریخته گردید بجنبش و حرکت و نشاط میاید، و (ربت) تشبیه بخمیر مایه نموده که قابل هر صنفی از نبات و گیاه میگردد که از آن روئیده شود. اشاره به اینکه انسان نیز پس از مردن حقیقت انسانیتش قابل میگردد که پس از تحولاتی حیات نوینی بوی بخشوده گردد.

و نیز در مقام اظهار قدرت و امکان زنده شدن مردگان تذکر میدهد و مردگان را تشبیه مینماید بزمین مرده خشک فصل زمستان که بفرود آمدن باران (اهترت و ربت) بحرکت میاید و تر میگردد و سبز و خرم میشود و حبوبات و اشجار از آن میروید.

در آیات بسیار زنده شدن مردگان را در روز معاد تشبیه مینماید بزنده شدن زمین در فصل بهار پس از خشک گردیدن آن در فصل

زمستان، و وجه تشبیه چنانچه در جای دیگر گفته شده شاید چنین باشد که همان طوری که عین زمین در زمستان باقی است و آثارش از سبزی و خرمی و روئیدن نباتات از آن مفقود گردیده و در تابستان بنزول باران و تابش آفتاب از خمودی بیرون می‌آید و حیات نباتی دیگری در آن پدید می‌گردد، انسان هم نیز بمردن حقیقت انسانیش مفقود نگردیده آثار حیات و اعمال از وی سلب گردیده در بهار قیامت بآب رحمت الهی زنده می‌گردد و آثار حیاتی از وی بروز و ظهور مینماید.

و نیز از جهت دیگر همانطوری که بذر در پائیز در زمین ریخته میشود در قعر زمین فرو می‌رود و در آنجا پس از استحالاتی و پوسیدگی از مغز او دانه

صفحه : ۳۲۹

می‌روید چنین است اعمال و افعال انسان که پس از مردن و پوسیدگی بدن در حقیقت انسانیتش مرتکز گردیده و نمو میکند و نتیجه میرسد و در بهار قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظهور و بروز مینماید با آثار و لوازمش تظاهر مینماید.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (ذَلِكَ) از اسماء اشاره است و اشاره بآیات بالا دارد از خلقت انسان و مراتب آفرینش وی از آن وقتی که نطفه و در پشت پدر بوده و پس از آن در رحم مادر و از آنجا نقل مکان کرده تا آن وقتی که پیری و هرم برسد و خرافت و ضعف بنیه وی را عارض گرددد، و نیز زمین و حبوباتی که از آن روئیده میشود تمام اینها دلالت واضح دارد بر حقایق مبدء متعال که او حق و محقق الحقایق و مذوّت الذوات است مبدء کائنات او است و رجوع اشیاء بسوی او است (هو المبدء و المعید) همین طوری که می‌آفریند و حیات و ممات میدهد همین طور بقدرت ازلی خود مرده‌ها را در سرای دیگر زنده میکند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ثَابِتٌ وَ مُحَقَّقٌ اسْتِ وَ شَكِّيْ نِسْتِ كِه سَاعْتِ قِيَامْتِ آمَدْنِي اسْتِ (مَنْ) موصوله عموم دارد اشاره به اینکه گمان نشود بعضی از افراد مبعوث می‌گردند و بعضی مبعوث نمی‌گردند چنین نیست بلکه تمام مرده‌ها زنده خواهند گردید.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ تَكَرَّرَ هَمَان آيَه بَالَا اسْتِ وَ بَازْ كَشْتِ اَيْنَكِه آيَه بَهْمَان آيَه بَالَا اسْتِ بَا اَيْنَكِه تَفَاوُت كِه دَر اَنجَا جَدَال كُنْدِه رَا بَعْضِي اَز مَرْدَم مَثَل نَظَر بِن حَارْث بَاشَد يَا هَر كَس كِه دَر اَمْرَالِه جَدَال وَ بَحْث كُنْد اَز تَابَعِيْن شَيْطَان مَفْسَد مَرِيْد مَعْرِفِي نَمُودِه كِه هَمَان طُورِي كِه خُودَش بَكِيْد شَيْطَانِي اِغْوَاء گَرْدِيْدِه مِيخُوَاهَد دِيْگَرَان رَا نِيْز اِغْوَاء گَرْدَانَد وَ دَر اَيْنجَا وَي رَا چنين معرفي نموده كه گفتار چنين كسي نه مستند بعلم و دانشي است و نه او را سند و كتابي است كه سخن لغو خود را مستند بآن گرداند بلكه سخن لغو بيهوده‌اي است كه قابل اعتناء نيست.

صفحه : ۳۳۰

[سوره الحج (۲۲): آیات ۹ تا ۱۸]

اشاره

ثَانِي عِطْفِه لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نَذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابُ الْحَرِيْقِ (۹) ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتِ يَدَاكِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۰) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكْ هُوَ الضَّلَالَةُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ

نَفَعِهِ لَيْسَ- الْمَوْلَى وَ لَيْسَ- الْعَشِيرُ (۱۳)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴) مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنْ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸)

صفحه : ۳۳۱

(ترجمه)

با تکبر و نخوت از حق اعراض نموده تا خلق را از راه خدا گمراه گرداند چنین کسی را در دنیا ذلت و خواری است و در قیامت بوی میچشانیم عذاب آتش سوزان جهنم را (۹)

(باو گفته میشود که) اینکه آتش (نتیجه) همان اعمال زشتی است که بدست خود پیش فرستاده‌ای و بسبب آنست که خداوند ستم بینندگان نخواهد نمود (۱۰)

و بعضی از مردم کسی است که خدا را بحرف و زبان می‌پرستد (نه بحقیقت) و هر گاه خیری و نعمتی بآن برسد بایمان اطمینان پیدا میکند و هر گاه فتنه و آزمایشی (مثل فقر و آفتی) باو اصابت نماید از دین خدا رو برمیگرداند (چنین کسی) در دنیا و آخرت از زیان کاران است و آن زبانی است آشکارا (۱۱)

بغیر خدا چیزی را میخواند که نه تواند باو ضرر رساند و نه نفعی عاید گرداند و اینکه گمراهی است بسیار دور از حقیقت (۱۲)

بغیر خدا میخواند کسی را که ضررش نزدیک‌تر از نفع وی است و او بد یاری گرفته و بد مصاحبی اختیار نموده (۱۳)

حقیقه خدا داخل میگرداند کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند در بهشتهایی که از زیر اشجار آنها آبهای جریان دارد بحقیقت خدا آنچه خواهد میکند (۱۴)

کسی که چنین گمان میکند که هرگز خداوند نه در دنیا و نه در آخرت وی را (رسولش را) یاری نخواهد نمود پس طنابی بسقف خانه‌اش درآویزد و بگردن افکند و سپس طناب را قطع کند آن گاه بنگرد آیا باین حيله کید و غیظ او از بین میرود (۱۵)

اینکه طور ما آیات روشن خود را فرود آوریم و محققا خدا هدایت میکند هر کس را که بخواهد (۱۶)

و بدرستی و حقیقت که خداوند در روز قیامت جدا میکند بین کسانی که ایمان آورده‌اند و یهودیان و ستاره‌پرستان و نصرانیان و مجوس و مشرکین زیرا که او بر هر چیزی گواهد (۱۷)

آیا (بچشم دل) مشاهده نمودی که سجده میکنند خدا را کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و اشجار و چهارپایان و بسیاری از مردم (که بعبادت خدا مشغولند) و بسیاری از مردم برای آنان عذاب محقق و ثابت گردیده و هر کسی را که خدا

صفحه : ۳۳۲

خوار و ذلیل گرداند دیگر کسی او را عزیز و گرامی نتواند نمود و خدای (حکیم) بآنچه اراده‌اش تعلق گیرد عمل خواهد نمود (۱۸).

توضیح آیات

اشاره

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (ثانی عطفه) یعنی پهلو بر گردانیده و اینکه جمله عبارت از دو چیز است یکی تکبر، عرب گوید (جاء مستکبراً متجبیراً) یعنی فلانی متکبرانه و متجبرانه آمد، و دیگر عبارت است از عدول و اعراض و آیه محتمل هر دو معنی است و (ثانی) منصوب و حال است از ضمیر (یجادل) در آیه بالا و نظیر آن قوله تعالی است وَإِذَا تُلْتِي عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِي مُسْتَكْبِرًا و نیز قوله تعالی لَوْوَأَوْسَتْهُمْ وَرَأَيْتُهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. (ابو الفتوح رازی) (لام لیضل) بیان علت و سبب عمل است کفار و مشرکین چنین کنند برای اینکه راه دین حق یا راه توحید را ببندند.

لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ برای عامل چنین عملی در دنیا ذلت و خواری و رسوایی است، شاید مقصود هلاک گردیدن چنین کسی که اینکه طور کرده در جنگ بدر باشد و در قیامت بوی آتش سوزان جحیم را بچشانیم. ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (ذلك) مبتداء و (بما) جار و معرور و بجای خبر مبتداء است، و میشود (ذلك) خبر مبتداء محذوف باشد، و بنا بر اینکه در معنی چنین میشود (الامر ذلك). (طبرسی) و (قدمت) خطاب بحاضر است و اینکه از ضمیر غائب در آیه بالا بضمیر حاضر عدول نموده شاید برای تهدید باشد نه اینکه در اینجا کلامی محذوف است

صفحه : ۳۳۳

چنانچه بعضی گفته‌اند، و اشاره بعلت خذلان دنیوی و عذاب اخروی است تا اینکه دانسته شود که آنچه خواری و عذاب را ایجاب مینماید عمل شوم رکیک خود آدمی است.

شکی نیست که هر چیزی را سببی و اثری است و کبر و نخوت که از صفات نکوهیده کفار است سبب اعراض نمودن و پهلو تهی کردن از آیات الهی است و چنین عمل خذلان دنیا و عذاب جهنم را ایجاب مینماید اینکه است که ذات متعال خود را از ظلم و تعدی نسبت ببندگان خود تبرئه می‌نماید و بصیغه مبالغه (ظلام) از خود نفی ظلم میکند که بهیچ وجه نسبت ظلم و ستم بمقام کبریایی روا نیست.

آری یکی از صفات حقیقی او عدل است خدا غنی بالذات و بی‌نیاز از غیر است و نسبت ظلم و ستم نمودن بر کسی رواست که محتاج باشد و از راه تعدی بر دیگران بخواهد رفع احتیاج خود را بنماید تمام تفضلات و نعمتها از خوان نعمت او ظهور نموده و رحمت رحمانی او است که بر تمام ممکنات احاطه کرده و خود را بکرم و فضل و احسان معرفی کرده چگونه با اینکه سعه رحمت نسبت ببنده ضعیف ناتوان که بدست کرم خود وی را از ظلمت عدم و نیستی بفضاء وجود آورده و تمام ما یحتاج وی را با حسن وجه در دست‌رس وی گذارده و در کلام مجیدش در موارد بسیاری او را امیدوار بکرم و بخشش و فضل و احسان خود نموده حتی بنده گنهکار خود را از در خانه خود نرانده و ببندگی خود با اینکه طغیان نموده او را ستوده و بقوله تعالی یا عِبَادِ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تا آخر وی را امیدوار گردانیده با اینکه حال چگونه ممکن است بر او ستم نماید هرگز چنین نخواهد بود.

و باین آیه و امثال آن بخوبی ظاهر میگردد بطلان مذهب اشاعره که بنده را بکلی در عمل مجبور میدانند زیرا چه ظلمی است بالاتر از اینکه مسلوب الاختیار را عذاب کنند بر عمل غیر اختیار وی بهیچ ظالمی نمیشود چنین نسبتی دارد چه جای خدای مهربان بخدای

رعوف مهربان، و شاید مقصود آنها چیزی باشد غیر از

صفحه : ۳۳۴

آنچه از ظاهر کلمات آنان معلوم میگردد زیرا ظاهر کلام آنها عقلایی نیست و باین میماند که مولایی دست و پای بنده ناتوان خود را محکم ببندد و با اینکه حال بوی امر کند برخیز و چنین عملی را انجام بده و اگر نکرد وی را اذیت نماید و مجازات کند. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ (حرف) در لغت بمعنی طرف و جانب آمده و (اطمأن) بمعنی تمکن و اطمینان است، در شأن نزول آیه گویند جماعتی وارد مدینه شدند و ایمان آوردند و آنان چنین بودند که هر گاه سالم و خوش و مال زیاد و اولاد پسری نصیب آنان میگردد قلبشان بایمان مطمئن میگردد و هر گاه بر خلاف میلشان از مرض یا ضرر یا اولاد دختری پیدا میکردند فال بد میزدند و میگفتند اینکه اثر اینکه است که ما بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردیم و عبادت آنها را طرف نامیده نه در وسط که ثابت باشد، تشبیه بکسی که در جبهه جنگ در طرفی پشت قشون میایستد که اگر نشانه فتح و ظفر پدید گردید خود را داخل گرداند و غنیمت ببرد و اگر علامت شکست ظاهر گردید فوراً فرار کند و از جنگ بگریزد. اینکه است که آیه خبر میدهد که بعضی از مردم از روی دانستگی و حقیقت ایمان نیآورده‌اند بلکه ایمان و عبادت آنان مجازی است نه حقیقی و بزبان ایمان آورده‌اند و در دل بکفر باقی مانده‌اند و علامتش اینکه است که اگر فیضی و منفعتی بطور دلخواهشان نصیبشان گردید مطمئن بایمان میگردد و گویند اینکه مبارک دینی است که ما اختیار نموده‌ایم و دل بآن می‌بندند و ثابت میمانند. وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبْ عَلَىٰ وَجْهِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبْ عَلَىٰ وَجْهِهِ و اگر فتنه و بلیه‌ای با او اصابت نمود از اسلام رو بر میگردد و فال بد میزند و مرتد میگردد بگمان اینکه اسلام شوم است و در اثر شومی آن مبتلا گردیده است.

صفحه : ۳۳۵

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ چنان کسی هم در دنیا زیان و خسران برده زیرا که گمان میکند بلیاتی که در اثر ایمان گرفتار گردیده بکفر و ارتداد رفع میگردد وقتی مرادش بکفر حاصل نگردد سرمایه دین و دنیای خود را از دست داده و هم در دنیا بمراد خود نرسیده و هم در آخرت زیان و خسران برده که عمر خود را در کفر و ارتداد گذرانیده و عذاب سخت برای خود آماده گردانیده. ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (ذَلِكَ) اشاره بهمان کسانی است که ایمانشان بحرف است نه قلب مطمئن دارند نه رأی ثابت که در امری پای بند باشند (مُذَبَذَبِينَ بَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ) نه بر کفر ثابتند و نه بایمان پای بندند و اینان مصداق (همج رعاع) میباشند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روایتی مردم را سه قسمت نموده

۱) «عالم ربّانی، و متعلّم علی سبیل نجاه و همج رعاع» اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح الخ

زیرا که چنین مردمانی بر امری ثابت نیستند.

يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَـ يَنْفَعُهُمْ وَ مَا لَـ يَنْصُرُهُمْ وَ مَا لَـ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالَةُ البَعِيدُ آیه مربوط بآیه بالا- است و معرفی مینماید خاسرین و زیان‌برندگان دنیا و آخرت را که آنان عمل و رویه ایشان چنین است که میخوانند و عبادت میکنند چیزی را که نه در ترک عبادت ضرری بآنها اصابت مینماید نه عبادت آنها بحال اینها

(۱) الهمج جمع همجه مگسهای کوچکی را گویند که بر روی حیوانات می‌نشینند و (همج رعاع) مردم فرومایه و عوام و سفله و امثال آنها میباشند. خلاصه در اینکه روایت علی (ع) مردم را سه قسمت نموده (عالم ربّانی) آنها را که علومشان را از طرف حق تعالی اخذ نموده‌اند. و متعلّم بر راه نجات، کسانی میباشند که تابع چنین علمایی شده‌اند. و غیر از اینکه دو دسته باقی مردم را تشبیه

میفرماید بمگس‌هایی که بر روی حیوانات می‌نشینند و آنان چنینند که از هر راهی که باد بوزد بآنطرف میروند.

صفحه : ۳۳۶

نفع می‌بخشد و اینکه گمراهی بسیار دور از حقیقت است.

آری آدمی که راه مطلوب خود را گم کرده اگر توقّف کند و راه خطاء را نگیرد ممکن است بارشاد راهنمایی راه مستقیم را پیدا نماید و پس از سلوک در آن بمطلوب و مقصود خود برسد لکن کسی که راه را گم کرده و بدون راهنما راه خطایی را گرفت البته هر چه پیش رود از مطلوب و مقصود خود دورتر خواهد گردید چنین است حال مشرکین که راه بسوی حقیقت را گم کرده‌اند و براهنمایی سفراء و اولیاء الهی در طریق مستقیم قدم نگذارده و بفهم ناقص خود آله‌ای برای جود انتخاب نموده‌اند بگمان اینکه عبادت اینها بمقصود خواهند رسید دیگر ندانسته‌اند که آنچه بیشتر در عبادت معبودان خود پافشاری کنند از مطلوب دورتر میگردند همین است (ضلال بعید).

يَدْعُوا لِمَنْ ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِمَنْسِ الْمَوْلَىٰ وَ لِمَنْسِ الْعَشِيرِ آری مشرکین و کسانی که غیر خدا را میخوانند و از آن خیر و نفع میطلبند گمان میکنند اینکه عمل بنفع آنها تمام میشود دیگر نمیدانند که روی نیاز و طلب بغیر خدا و معبود بحق آوردن ضررش زیادتر از نفع او است.

(سؤال)

در عبادت و خواندن غیر خدا اصلا نفی تصوّر ندارد تا اینکه بصیغه (افعل التفضیل) گفته شود ضررش زیادتر از نفع وی است با اینکه در آیه بالا بکلی در عبادت غیر خدا ضرر و نفع را نفی نموده و اظهار مینماید که در عبادت بتها نه نفعی است و نه ضرری و در اینکه آیه گویا اثبات مینماید که در عبادت غیر خدا نفع دارد لکن ضررش زیادتر از نفع وی است.

(پاسخ)

ظاهرا آیه بالا (لا یضرّه) در مقام نفی ضرر است که اگر عبادت غیر خدا را نکنید ضرری و منقصتی برای شما نخواهد داشت و در اینکه آیه اخیر در عبادت غیر خدا اثبات ضرر و نفی نفع مینماید یعنی بگمان نفع عبادت بتها میکند

صفحه : ۳۳۷

در صورتی که ضررش زیادتر از نفع موهومی شما است و دو آیه منافی با هم نیست خلاصه جمع بین آیات چنین میشود که برای تبه مشرکین گوش زد آنان مینماید که اگر عبادت غیر خدا را نکنید ضرری عاید شما نخواهد گردید و اگر بکنید برای شما مضرّ است و در گمراهی بسیار دور از حقیقت واقع میگردید و در اثر گمراهی خسران و زیان دنیا بخزی و خواری و قتل و زیان و خسران آخرت و عذاب الیم واقع خواهید گردید.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ پس از بیان سوء اعمال کفار و خزی و ذلّت و بی‌مقداری آنان هم در دنیا بگمراهی و سرگردانی و هم رسوایی آنها در آخرت و ابتلای آنان بعذاب در مقابل همان طوری که دأب قرآن بر اینکه است که هر جا ذکری از کفار و مشرکین و خسران و زیان کاری آنها بشود در مقابل یادی از مؤمنین و حسن

حال آنها و سعادت و فضیلتی که نصیب آنها گردیده و درجات ارجمندی که در آخرت بر ایشان مهتبا گردیده میشود و بعکس هم چنین است که غالباً هر جا تعریفی و حسن حال مؤمنین بشود در مقابل ذکری از سوء حال کافرین و مشرکین را نیز تذکر میدهد زیرا که چنانچه دانشمندان گفته‌اند قرآن خلق محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و یکی از اوصاف نبی اکرم (ص) آن طوری که قرآن او را ستوده اینکه است که او را به (بشیرا و نذیرا) معرفی نموده که مؤمنین را برحمت و درجات بهشتی بشارت دهد و کفار و ملحدین را عذابهای کذایی تهدید نماید.

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ آیه اشاره است به اینکه دخول مؤمنین در بهشتهای کذایی و جایگاه کفار در دار عذاب بخواست و اراده حق تعالی انجام میگیرد جزافی و اتفاقی نیست و آن آثاری خواهد بود که مترتب بر عمل آنان است و جزای اعمال آنها خواهد بود.

صفحه : ۳۳۸

مَنْ كَانَ يُظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبْنَ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (ما) در (ما) (ما) میشود موصوله باشد و میشود مصدریّه باشد، و در اینکه مرجع ضمیر غائب در (ينصره الله) کیست بین مفسرین دو قول است: بقول اکثر مفسرین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، و بقول بعض دیگر که نسبت به ابن عباس میدهند کسی است که گمان میکند خدا روزی او را نمیدهد.

و بنا بر اینکه مرجع ضمیر رسول باشد چنین میشود: آن کسی که گمان میکند خداوند هرگز رسول خود را نه در دنیا و نه در آخرت یاری نمیکند که او را بر اعداء غالب گرداند و دین او را شوکت دهد و بلند کند و اینکه آرزو در دلش جایگزین گردیده چیزی غیظ و حقد و حسد او را فرو نمی‌نشانند مگر اینکه ریسمان و طنابی بگردن خود ببندد و بکشد بالا و آن را قطع کند تا خفه شود آیا بچنین عملی که منجر بهلاکت او گردیده غیظ و سخط وی زائل میگردد هرگز چنین نیست، و اینکه مثل عرفی است که گویند تو اگر خود را بکشی آرزوی تو برآورده نخواهد شد.

و اگر مقصود اینکه باشد که کسی که گمان میکند خدا روزی او را نمیدهد و امورات وی را اصلاح نمیگرداند بسببی خود را هلاک گرداند آیا در اینکه عمل چیزی هست که غیظ او را ببرد و بنا بر اینکه (ما) موصوله باشد یا بنا بر اینکه (ما) مصدریه باشد آیا هلاکتش غیظش را میرد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ اینکه چنین ما فرود آوردیم آیات ظاهر روشن خود را از حال متکبرین و متجبرین و خذلان و سوء عاقبت آنان و ذکر مقامات و درجات مؤمنین و سعادت و فضیلت آنها و اشاره به اینکه خدای تعالی (فَعَال) ما یشاء) است آنچه بخواهد از درجات بهشتی بمؤمنین تفضلاً عطاء مینماید و آنچه بخواهد از مجازات دوزخی‌ها از نیران و عذابهای کذایی بکافرین پاداش اعمال و حرکات آنها

صفحه : ۳۳۹

مهتبا میگرداند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ - الخ تابعین موسی را یهود نامند، ستاره پرستان را صابئین گویند و نصاری را عیسویان نامند و مجوس مشهور بتابعین زردشتند و گویند کتابی داشتند بنام کتاب المقدس لکن نه تاریخ حیات زردشت معلوم است و نه کتاب او و نه مذهب معینی دارد و اینان دو مبدء قائلند مبدء خیر و شر بنام یزدان که آن را مبدء خیر نامند و اهریمن که مبدء شر نامند و بسائط عنصریه را مخصوصاً آتش را محترم می‌شمارند و در ایران و هند آتشکده‌هایی دارند و گویند آنان سه مذهب دارند الصابئیه و الرهبانیه و البوزیه.

آیه تذکر می‌دهد که عالم آخرت غیر از عالم دنیا است که یهودی و نصرانی و مجوسی و ستاره‌پرست همه مخلوط بهم می‌باشند و در صورت انسانیت همه شبیه یکدیگرند و در بعض اوقات بین آنها تمیزی نیست، عالم قیامت چنین نیست همه از هم جدا می‌گردند و هر یک را پاداش ایمان یا کفر و اعمال و رویه‌شان محل معینی و مقامی و منزلی برای آنان آماده شده و حقیقه خداوند بر هر چیزی و بر هر یک آنها گواهیست فعل و عمل و رویه هر کسی در احاطه علم ازلی او موجود است و هر کسی را ب نتیجه کارش میرساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرأ).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ رُؤْيُتْ بِمَعْنَى عِلْمِ اسْتِ و (بهمزه انکاری) خطاب برسولش نموده که آیا تو نمی‌بینی یعنی البته می‌بینی و خطاب اگر چه ظاهرا بنبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لکن شامل تمام امت میشود. مفسرین گویند (أَلَمْ تَرَ) مقصود از رؤیت وضوح دلالت موجودات است بر مدبر حکیم و مقصود از سجده آنان مسخر و مطیع و منقاد بودنشان است بامر تکوینی و شاید مقصود از (من) موصوله که برای ذوی العقول می‌آورند اهل آسمانها

صفحه : ۳۴۰

و اهل زمین از عقلای آنها و ملائکه و جن و افراد بشر مراد باشد که آنها از روی عقل و دانش و اختیار و فهم و عبادت خدا را سجده نمایند نه از روی غریزه.

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ و چون سیاق آیه اینکه طور مینماید که سجده تمام موجودات بیک و تیره و بیک معنی در اینجا مراد است باین لحاظ ممکن است گفته شود که مقصود از سجده یک معنی عام‌تری مراد است که تمام موجودات از ذوی العقول و غیر ذوی العقول را شامل می‌گردد و آن مطیع و مسخر بودن تحت اراده و خواست مبدء حکیم و خاضع و منقاد بودن تحت مشیت ازلی او می‌باشد و باین معنی شامل ذوی العقول و غیر آنها تمام موجودات می‌گردد که همه مطیع و فرمان بردارند بامر تکوینی ازلی نه سجده اصطلاحی.

آیات راجع بسجده کردن و مطیع بودن تمام انواع ممکنات از صاحبان عقل و دانش و غیر آنها و نیز تسبیح و تمجید نمودن تمام ذرات دانسته و ندانسته باکراه و اجبار بسیار است قوله تعالی وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اینکه آیه چنین ارائه می‌دهد که هر موجودی را ذکری و تسبیحی است مخصوص بخود که شاید دانسته و از روی اختیاری که در جمله وی مأخوذ است مبدء خود را تسبیح و تمجید مینماید و از او روزی و بقاء خود را می‌طلبد و لو آنکه علم بعلم خود ندارد چنانچه بسیاری از افراد بشر نیز همین طورند بفطرت خدای خود را می‌شناسند و رو باو دارند لکن از دانش خود غافلند وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ و مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ اِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ در اینکه آیه تذکر می‌دهد که بسیاری از مردم خدا را سجده میکنند و بسیار دیگر و لو آنکه فطرتشان بر توحید است که در حال اضطرار بدون اختیار رو باو می‌آورند و حاجت می‌طلبند لکن جحد میکنند و دعوت پیمبران را نمی‌پذیرند بلکه انکار مینمایند برای چنین مردمانی عذاب محقق و ثابت گردیده و کسی را که خدا خوار کند دیگر هیچ عزت و کرامتی برای وی نخواهد بود و خدا بخواست و مشیت خود هر چه میکند کسی را بر او بحثی نیست.

صفحه : ۳۴۱

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۹ تا ۳۰]

هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفِ فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵) وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكْعِ السُّجُودِ (۲۶) وَ أَدْنِ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكُّرِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقْتَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)

صفحه : ۳۴۲

ترجمه آیات

اینکه دو گروه مؤمن و کافر که در دین خدا با هم جدال نمودند مخالف و دشمن یکدیگرند و برای کافرین لباسی از آتش بقامت آنان بریده‌اند و بر سر آنها آب سوزان جهنم ریزند (۱۹) گداخته میشود بآن آب جوشان آنچه در شکم آنها است و پوست بدن آنها یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن آنها میرسد (تا پوست و آنچه در شکم آنها است بآب جوشان گداخته گردد) (۲۰) و گرز آهنین برای آنها مهیا باشد (۲۱) هر وقت اراده کنند از جهنم بیرون آیند و از غم برهند (ملائکه عذاب) آنان را برمیگردانند و گویند بچشید عذاب آتش سوزان را (۲۲) آنان که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند محققا خداوند آنها را داخل میگرداند در بهشتهایی که از زیر درختهای آنها نهرها جریان دارد و آنان بدست بندهای طلا و مروارید زینت شده‌اند و بلباس حریر آراسته گردیده‌اند (۲۳) و بگفتار پاکیزه هدایت شده‌اند و بسوی راه راست رهبری گردیده‌اند (۲۴) حقیقه کسانی که کافر شدند و راه خدا را بستند و مسجد الحرامی که برای اهل شهر و بادیه‌نشینان حرمت (و احکام) آن را مساوی قرار دادیم مانع گردیدند و کسی که در آنجا الحاد و تعدی نماید بوی عذاب دردناک را می‌چشانیم (۲۵) (ای رسول اکرم) یاد آور وقتی را که معین نمودیم برای ابراهیم جای ساختن خانه کعبه را و وحی نمودیم باو که با من هیچ شریک و انبازی نگیرد و باو امر نمودیم که خانه مرا برای طواف کننده‌گان و نمازگزاران و رکوع و سجده کنندگان طاهر گرداند (۲۶) و نداء کن و بخوان مردم را بحج تا

صفحه : ۳۴۳

مردم پیاده و بر شتر لاغری سوار شوند و از هر راه دوری بیایند

تا حاضر شوند منافی را که برای آنها مهیا شده است و یاد کنند نام خدا را در روزهای معین بر آنچه روزی کرده آنها را از بهائم

(شتر و گاو و گوسفند) پس خودتان از آنها بخورید و بفقیران و مستمندان نیز اطعام کنید (۲۸)
 پس از آن مناسک حج را بجای آورند و بنذر خود وفا نمایند (و خانه عتیق) بیت الله الحرام را طواف کنند (۲۹)
 اینکه است (مناسک حج) کسی که احکام خدا را حرمت گذارد نزد پروردگارش خیر و خوبی یابد و حلال شده است برای شما
 چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود بر شما که حرام است مثل میت و خوک پس از پلیدی که بت‌ها می‌باشند دوری نمائید و اجتناب
 کنید از سخن دروغ (۳۰).

صفحه : ۳۴۴

توضیح آیات

اشاره

هَذَا خَصْمَانِ اخْتَصِمُوا فِي رَبِّهِمْ (خصمان) یعنی جمعان (خصم) اسم جنس است و صفت فوج میباشد بر مفرد و جمع و مذکر و مؤنث اطلاق میشود مثل اینکه گفته میشود (رجل خصم و رجالان خصم و رجال خصم و نساء خصم).
 اینکه آیه خبر میدهد که اینکه دو گروه که دشمنان یکدیگرند در دین پروردگارش با هم جنگ و جدال میکنند، و تشبیه (خصمان باعتبار لفظ است نه معنی).

سخنان مفسرین راجع بشأن نزول آیه

۱- از صحیح بخاری نقل شده که آیه در شش نفر از مؤمنین و کافرین نازل گردیده که در روز بدر با کفار مجاهده نمودند، حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیع را کشت، علی بن ابی طالب علیه السلام ولید بن عتبه را بقتل رسانید و عبید بن حرث بن عبد المطلب شیبه بن ربیع را بدرک رسانید، و از ابی ذر غفاری و عطاء نیز همین طور نقل شده ابی ذر بخدا قسم یاد نموده که آیه در باره اینها فرود آمد ۲- اینکه آیه در اهل قرآن و اهل کتاب نازل گردیده. (ابن عباس) ۳- راجع بمؤمنین و کافرین است و اینکه قول از حسن و مجاهد و کلبی است لکن آنها نگفته‌اند در روز بدر یا غیر آن. (مجمع البیان) ۴- پس از آنکه حق تعالی قبلاً آنچه را که برای کل از اینکه دو فرقه از مؤمنین و کافرین بیان نمود بعد از آن فرمود (هَذَا خَصْمَانِ) یعنی جمعان و فرق پنجگانه (در آیه بالا) یعنی با مؤمنین خصم یکدیگرند و اینکه دو فرقه از مؤمنین و یهود و صابئین الخ با هم راجع بدین پروردگارش جدال نمودند یهود و نصاری بمؤمنین گفتند ما اولی میباشیم از شما زیرا که پیمبر ما پیش از پیمبر شما بوده و دین ما قبل از دین شما است، و مسلمانها گفتند ما در حقانیت

صفحه : ۳۴۵

اولی هستیم از شما زیرا که شما کافر شدید بدین ما و کتاب ما و ما تصدیق نمودیم پیمبر شما و کتاب شما را و اینکه بود جدال آنها، و بقولی آنها (که (اختصموا) با مؤمنین جدال کردند در روز بدر کشته شدند.
 و بقولی (هَذَا) اشاره بدو قبیله‌ای است که در آیه پیش دلالت دارد بر آن قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ آیه بعد و

كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ لَكِنْ اَيْنَكه توجیه بعید است كما لا یخفی.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ الْحَمِيمُ اَلی قوله تعالی: ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ آیه در مقام بیان سختی عذاب کفار و کیفیت لباس آنها در جهنم برآمده و چهار نوع عذاب را در آیه یادآوری مینماید و تذکر میدهد که اول برای آنان لباسی از آتش بقدر قامتشان بریده شده چون لباس هر کسی بقدر قامتش اندازه گیری میشود شاید اشاره باین باشد که لباس جهنمی هر کافری بقدر جحودش و آن صفات خبیثه باطنی و اعمال رکیک ظاهری وی بقامتش آراسته میگردد نه کم و نه زیاد قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِیْدِ اَیْنَكه لباسی است که کافر بدست خود تهیه نموده نه اینکه باو ستم شده باشد.

دوم- از بالای سر آنها آب جوشان ریخته میگردد (يُصَهَّرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ) که از شدت حرارت آب آنچه در شکم آنها است و پوستشان گداخته میگردد، شاید ریخته شدن آب جوشان بر سر آنان بمناسبت آن کبر و نخوتی است که در کله آنها جایگزین گردیده بود، از ابن عباس نقل شده که اگر قطره‌ای از آن آب بر کوه‌های دنیا ریخته شود همه گداخته میگردد.

سوم- وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِیْدٍ گرزهای آهنین بدست ملائکه غلاظ و شداد نهاده که بشدت بر سر آنها میکوبند که بآن کله آنان خالی گردد.

چهارم- کُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِیْدُوا فِیْهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ عذاب چهارمی کفار که شاید از همه سخت تر و ناگوارتر

صفحه : ۳۴۶

باشد اینکه است که هر وقت اراده میکنند که از جهنم خارج گردند و از غم برهند باز ملائکه غضب آنها را برمیگردانند، و شاید برگردانیدن آنها بجهنم نتیجه همان کفری باشد که در باطن آنان رسوخ نموده زیرا که خود آن کفر و جحود آنها ایجاب آتش نموده و آن در باطن آنها نهفته و صفت آنان گردیده و بجهنمشان میکشاند همان طوری که در دنیا چنین بودند که اگر وقتی اراده بازگشت میکردند صفت نفسانیشان که ملکه آنها بوده و رسوخ در قلبشان نموده آنان را بکفر میکشاند اینکه است که همان ملکه در قیامت صورت گرفته و نمیکند از دار عذاب خارج گردند (اعوذ باللّٰه من النار و من غضب الجبار).

اِنَّ اللّٰهَ یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الْخَیْرَ مِنْ اٰیةِ اللّٰهِ اَیة در مقام عذاب شدید کفار مخصوصا آن جماعتی که راجع بمقام کبریایی الهی با مؤمنین مخاصمه و مجادله مینمودند توصیف نموده در مقابل نعمتها و کرامتهایی که بمؤمنین و آنهايي که در راه خدا جهاد نمودند کرامت نموده تذکر میدهد.

و همان طوری که در بالا اشاره نمودیم چهار نوع عذاب برای معاندین و کفار مهتیا نموده: اول- لباسی از آتش مطابق قامتشان. دوم ریختن آب جوشان از بالای سرشان. سوم گرزهای آهنین که بسر آنان میکوبند. چهارم در جهنم جاویدانند. در مقابل هر یک از اینکه عذابها تفضیلاتی برای مؤمنین آماده کرده چنانچه مقابل لباس آتشین لباس حریر و دست‌بندهای طلا و لؤلؤ برای قامت رسای آنها مهتیا گردیده و در مقابل آب حمیم جهنمی که مغز کفار را کباب میگرداند اهل ایمان هدایت و راهنمایی میگردند بگفتار پاکیزه و کلام طیب که شاید مقصود کلمه طیبیه (لا اله الا الله) باشد که اصل آن در قلب و روح مؤمن تمرکز نموده و ثابت است و فرع آن عمل صالح آنها (فی السماء) در عالم طنین‌انداز گردیده که دل و روح و قلب آنها را شاداب میگرداند و جلاء میدهد و آنان را مفتخر میگرداند، و در مقابل اراده نمودن آنان که از عذاب جهنم

صفحه : ۳۴۷

برهند زبانه آتش آنها را بخود میکشاند زیرا اهل آنند در مقابل مؤمنین هر قدر در مقام بلندشان بالا میروند فیض و رحمت الهی

آنها را بالاتر میکشاند تا بمقام لائق بخود نائل گردند و در مقام امین (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) تمکن نمایند.

(نکته جالب توجه)

ای مؤمن موحد متقی نظر کن و شیرینی و ملاحظت کلمات معجزنمای آیات قرآنی را بچشم دل بنگر و ببین آنجا که در سوره نبأ آیه ۲۶ فرموده جَزَاءٌ وِفَاقًا چگونه پاداش نیک و بد و آثار هر یک را مطابق هم قرار داده کافر چون ما دام حیات دنیوی بآن عادات و ملکات رذیله کفر و ارتداد بدست خود و عمل خود جهنم و دار عذاب را در خود تعبیه نموده قوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ در همین دنیا جهنم بآنان احاطه نموده اینکه است که در قیامت که هر چیزی بحقیقت ظاهر میگردد چنین کسی چون جهنم در خور او است اینکه است که هر وقت بخواهد خارج گردد آتش و نفس خبیثش او را بخود میکشاند زیرا که منزلگاه حقیقی وی (اسفل سافلین) است بایستی در مقام خود تمرکز نماید و در مقابل مؤمن موحد چون مرام و سجیه او چنین بوده که همیشه در مقام ترقی و تعالی رو بحق و حقیقت صعود مینموده و همیشه طالب علو و عروج بدار کرامت یزدانی بوده اینکه است که در باره او فرموده وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ علی الدوام بسوی رحمت خدا و راه هدایت بسوی مقام حمد و شکر پروردگار رهسپار گردیده و هر چه پیش برود بر قرب وی افزوده خواهد گردید، اللهم ارزقنا بحق محمد و آله (ع).

در تفسیر قمی است که وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ التَّوْحِيدِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ قَالَ الْوَلَايَةِ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الْخ در شأن نزول آیه گویند در سال حدیبیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب

صفحه : ۳۴۸

بعزم زیارت مسجد الحرام در حدیبیه فرود آمدند و مشرکین مکه مانع ورود حضرتش گردیدند و نگذاشتند وارد مکه گردند اینکه بود که اعتراضاً بآنان اینکه آیه فرود آمد لکن آیه اطلاق دارد و شامل میشود تمام کفاری که راه مسلمانان را از مسجد الحرام بستند.

و در وصف آنها است که آن کفار راه عبادت خدا و مسجد الحرام را که ما برای تمام مردم قبله قرار دادیم و محل عبادت گاه عموم است سد نموده‌اند.

سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ (سواء) مصدر است که بمعنی فاعل است، و عكوف در مکان اقامت در آن است، و البادی مأخوذ از بدو است یعنی آنهایی که وارد میگردند.

و گویند حفص از عاصم و روح و زید از یعقوب (سواء) بنصب قرائت نموده بنا بر اینکه مفعول ثانی باشد برای (جعلناه) و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که (جعلنا المسجد الحرام مستویا فيه العاكف و الباد) عاكف کسی است که در مسجد الحرام اقامت دارد، و بادی آنهایی میباشند که از بادیه‌ها و اطراف برای زیارت می‌آیند، و باقی قراء (سواء) برفع خوانده‌اند بنا بر اینکه خبر مبتداء مقدم باشد و کسی که تعدی و الحاد نمود نَذَقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ بوی عذاب دردناک قیامت میچشانیم.

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (وَ إِذْ بَوَّأْنَا) قَالَ الرَّاعِب (اصل البواء مساواة الاجزاء في المكان خلاف النبوة الذي هو منافاة الاجزاء يقال مكان بواء اذا لم يكن نايبا بنازله و بوّأت له مكانا سوّيته فتبوّأ).

یعنی یاد کن ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که شناسانیدیم بابراهیم (ع) خانه کعبه را که دیوار در اطراف آن بناء

بنماید و نیز وحی نمودیم بابراهیم (ع) که برای ما شریکی قرار مده و نیز بابراهیم امر نمودیم که خانه کعبه را از اصنام

صفحه : ۳۴۹

و قذارات پاک بگردان برای طواف کنندگان و ایستادگان بقیام و رکوع و سجود یعنی خانه مرا برای عبادت کنندگان پاکیزه و مهیا گردان.

وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اِبْرَاهِيمَ (ع) مأمور گردید که مردم را اعلام کند که پیاده و سواره بر هر شتر لاغری و از هر راه دوری که باشد بیایند بسوی حج و بصدای بلند نداء کند و بگوید (علیکم بالحج) حج خانه کعبه بر شما واجب گردیده.

بروایتی رفت بالای کوه ابو قییس و گفت ای مردم خانه پروردگار خود را حج کنید و خدای تعالی صدای او را شنواید بهر کسی که در علم ازلی او گذشته بود که تا روز قیامت بحج خواهد رفت و بتلبیه (لَبَّيْكَ) او را در صلبهای پدران اجابت نمودند. و از حسن روایت شده که خطاب (اِذِّنْ) برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است در حجه الوداع که امر نمود برای حج پیاده و سواره بیایند (رجالا) جمع راجل است مثل اینکه جمع قائم قیام است، و راجل یعنی پیاده (و علی کل ضامر) حال و عطف است به (رجالا) گویا گفته رجالا- و ركبانا سواره و پیاده بیایند، و (یأتین) صفت است برای هر ضامری زیرا که در معنی جمع است و حضرت صادق علیه السلام بضم را مشدده قرائت نموده و گفته (هم الرِّجَالَةُ) (فج عمیق) یعنی از راه دور. لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ الخ (منافع) را نکره آورده یعنی منافی که مخصوص باین عبادت است از دینیه و دنیویه و بقولی منافع اخرویه است از عفو و مغفرت.

و در اینکه مقصود از ایام معلومات در آیه چیست چند قول است از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که آن روز نحر و سه روز بعد از آن است یعنی ایام تشریق، و بقول ابن عباس ایام معلومات دهم ذی الحجه است و گفته ذکر دلالت دارد بر تسمیه موقع ذبح و نحر، و از حضرت صادق علیه السلام است که مقصود از ذکر

صفحه : ۳۵۰

تکبیر است، در (منی) در عقب پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز قربان است که باید بگوید (الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ابلانا و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام).

(طبرسی) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بقولی مقصود از اینکه طواف طواف زیارت است و بمذهب امامیه آن طواف نساء است که بآن مقاربت با زنهایشان مباح میگردد و اینکه طواف بعد از طواف زیارت است (و عتیق) یعنی خانه قدیم زیرا که آن اول محلی بود که برای عبادت مردم وضع گردید و معانی دیگر هم برای (عتیق) ذکر شده و در تفاسیر مشروح است ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ (ذَلِكَ) خبر مبتداء محذوف یعنی امر و شأن چنین است و اشاره بعظمت و جلالت قدر خانه کعبه دارد که آنچه را خداوند راجع بمناسک حج و غیره تکلیف نموده بایستی مراعات عظمت آن را بنمایند و هتک احترام آن را ننمایند و چنین عملی برای مؤمنین نزد پروردگارشان خیر و خوبی است و شاید چنانچه بعضی گفته اند آیه عام باشد نسبت بتمام تکالیف شرعیه که بایستی هر یک را در محل خود بزرگ بشمارند و محترم دارند.

وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ و برای شما مؤمنین تمام چهارپایان حلال گردیده مگر آنهایی که در آیات دیگر استثناء گردیده در سوره مائده حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ الخ.

فَاجْتَبِئُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَبِئُوا قَوْلَ الزُّورِ پس از آنکه حق تعالی مردم را تحریص و ترغیب نموده که حرمت خدا را بزرگ شمارند و تعظیم و تکریم نمایند در عقب امر فرموده که از عبادت بتها و اوثان اجتناب نمایند و عبادت و بندگی را منحصر بذات او سبحانه گردانند و ذات واحد احد را ستایش نمایند.

صفحه : ۳۵۱

و گویند مقصود از (قول زور) گفتار اهل زمان جاهلیه است، و بقول دیگر مراد دروغ گفتن است، و شاید قول زور یک معنی عام‌تری در بر دارد که شامل می‌گردد تمام کلمات و گفتار رکیک و آنچه را که از طرف شارع از گفتار و کردار منع در آن رسیده است. (و الله العالم)

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۱ تا ۴۰]

اشاره

حُفَاءَ اللَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵)

وَ الْبَدَنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجِبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُفُلًا خَوَّانٍ كُفُورٍ (۳۸) أُوذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰)

صفحه : ۳۵۲

ترجمه آیات

امر فرموده که از پرستش بتها و از کلام باطل اجتناب نمائید و خالص و بدون شائبه شرک خدا را پرستید و کسی که برای خدا شریک قرار دهد بکسی ماند که از آسمان بیفتد و مرغان هوا (با منقار) وی را برابند یا بادی تند او را بمکانی دور پرتاب گرداند (۳۱)

اینکه است (سخن حق) و کسی که شعائر دین خدا را بزرگ شمارد اینکه صفت دل‌های با تقوی است (۳۲)

و در اینکه شعائر برای شما منافی است تا وقت معین پس محل ذبح شعائر و حرم کعبه است (۳۳)

و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم و خدای شما اله یکتا است باو امر او تسلیم گردید (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بخاضعین و خاشعین بشارت بده (۳۴)

آن کسانی را که وقتی ذکر خدا برده شود قلبهای آنها لرزان می‌گردد و آنهایی که بر آنچه بآنها (از مصیبات برسد صبر مینمایند و

پادارندگان نمازند و از آنچه ما بآنان روزی داده‌ایم انفاق میکنند (۳۵)

(و قربانی کردن) شتران و گاووان از شعائر (دین) خدا است و برای شما در آن خیر و خوبی است و مادامی که شتران صف‌زده و

صفحه : ۳۵۳

ایستاده‌اند اسم خدا را یاد کنید و وقتی بپهلوی زمین افتاد (و کشته شد) از گوشت آن بخورید و بفقیر و سائل نیز بخورانید اینکه چنین ما اینکه (حیوانات را) برای شما مسخر نمودیم شاید شما شکرگزار باشید (۳۶)

گوشت و خون آن بخدا نخواهد رسید لکن باین کار تقوی نصیب شما میگردد اینکه چنین اینها را برای شما مسخر نموده تا اینکه خدا را بر آنچه شما را هدایت نموده بزرگ شمارید و ای رسول نیکوکاران را بشارت بده (۳۷)

که حقیقه خداوند از مؤمنین هر شری را دفع میکند بدرستی که خدا دوست نمیدارد هر خیانت کننده ناسپاسی را (۳۸)

بمؤمنین اذن داده شده که با کفار جنگ کنند زیرا بمؤمنین ستم وارد شده بود همانا خداوند بر یاری کردن مؤمنین قادر و توانا است (۳۹)

کسانی را که بغیر حق از وطنشان بیرون کردند جز اینکه نبود که میگفتند پروردگار ما خدا است و اگر نبود دفع کردن خدا بعضی را ببعض دیگر هر آینه صومعه‌ها و دیرها و کنش‌های یهودیها و مسجدها که در آن یاد خدا بسیار می‌شود خراب میگردد و خدا یاری میکند کسی را که او را یاری نماید حقیقه خداوند قوی و غالب و ارجمند است (۴۰).

صفحه : ۳۵۴

توضیح آیات

حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَوِجِحٍ إِنَّكَ آيَةٌ مَرْبُوطَةٌ بِآيَةِ بَالَا- است و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ، (حنفاء) جمع حنیف و بمعنی مایل گردیدن از اطراف است بحاق وسط یعنی میل کردن از ضلالت باستقامت، راغب گفته (حنفاء: هو میل عن الضلال الی الاستقامه) یعنی بر طریق امر خدا استقامت نمائید و از دین حق مائل باطراف نگردید.

و (حنفاء لله) و (غیر مشرکین) هر دو حال است از فاعل (فاجتنبوا) یعنی از عبادت بتها اجتناب کنید در حالی که مائل بحق تعالی باشید.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ الخ حال مشرکین را تشبیه نموده بکسی که از آسمان بیفتد و پرندگان بسرعت وی را برابند و اجزاء وی را متفرق گردانند یا مثل کسی ماند که باد تندی بوزد و اجزاء او را متفرق گرداند و هر جزئی از وی را در مکان دوری افکند.

چه تشبیه خوبی است در کلام الله زیرا که محل نور ایمان بخدا قلب مؤمن است که از سماء عظمت قدرت الهی در قلب مؤمن طلوع نموده و کسی که اینکه موهبت الهی را نگاه ندارد و پرورش ندهد از محل رفعت باسفل سافلین طبیعت نزول خواهد نمود و در حین نزول افکار متفرق و موهومات و آرزوهای مالا مال که تشبیه پرندگان نموده هر یک بمنقار خود وی را بخود میکشانند و خوردش میگردانند و هواهای متضاد وی را بیابان دور و دراز آمال پرتاب میگردانند چنانچه می‌بینیم کسی که در قلبش ایمان واقعی متمرکز نگردیده و ارتباط بعالم اله پیدا نموده اسیر جنود وهم و غضب میگردد و مغلوب افکار دور از حقیقت گردیده و هموم و غموم بر وی مستولی میگردد هر گوشه خاطرش را تشویشی فرا گرفته گاهی در کشاکش هواهای مختلف گاهی در خوف

تلف مال

صفحه : ۳۵۵

گاهی جاه می‌خواهد و نمیرسد و گاهی منصب می‌خواهد و دست‌رس بآن ندارد خار حسد و کبر و غضب هر آنی وی را بدره‌ای پرت مینماید و خانه دلش از ظلمات وهم و طبع تیره گردیده از هر طرف رو بگرداند سیل روزگار خوردش میکند و بهر جا پای نهد خاری پپایش فرو رود چنین است حال آدمی که از مبدء خود اعراض نموده و رو بغیر او آورده مگر وقتی که رو بحق آرد و ایمان در قلبش نفوذ نماید و هدف او یکی و وجهه دلش بسوی او نگران باشد چنین کسی از تضادّ خاطرات و موهومات بقدر درجه ایمان و تقوایش باندازه‌ای راحت می‌گردد که بوصف نیاید زیرا که هدف او یکی است و آن قرب بجوار احدی است و همه امور را بدست قدرت ازلی و فیض سرمدی میداند و بدل و جان تسلیم مقدرات می‌گردد آن وقت است که دارای مقام رضا و تسلیم که بالاترین مقام مقربین الی الله میباشد فائز می‌گردد.

ذَلِكْ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (ذَلِكْ) خبر مبتداء محذوف است و اشاره بآیه بالا دارد یعنی حال مشرکین چنین است که گفته شد اینان در اثر شرک و گفتار رکیک خود را بهلاکت انداخته‌اند، و (شعائر) جمع شعیره است و بمعنی علامت است یعنی معالم دین خدا، و ظاهرا مقصود در اینجا اعلامی است از احکام حج که خدای تعالی برای اطاعت خود نصب نموده قوله تعالی إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرَوَّةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ و بزرگ شمردن و مراعات نمودن شعائر را علامت تقوای قلب بشمار آورده زیرا که حقیقت تقوی آن حالت و ملکه‌ای است در قلب که او را از هر خطایی باز میدارد.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى بِقَوْلِي مَقْصُودٌ مِنْ شَعَائِرِ هَدَىٰ است یعنی شتر قربانی و منافع آن سوار شدن بر پشت او و آشامیدن شیر آن تا موقع ذبح میباشد، و از ابی جعفر (ع) همین طور روایت شده و عطاء که یکی از مفسرین است او نیز چنین گفته.

صفحه : ۳۵۶

ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بِقَوْلِ كَسَىٰ که گفته مقصود از شعائر الله (بدن) یعنی شتر قربانی است گفته محل هدی و بدن کعبه است و بقولی تمام حرم مکه است و اصحاب ما امامیه گفته‌اند اگر هدی برای حج باشد محل قربانی آن منی است و اگر برای عمره مفرده باشد محل آن مکه مقابل کعبه است، و بقول کسی که گفته مقصود از (شعائر الله) در آیه بالا مناسک حج باشد معنی آیه چنین میشود که منتهای محل حج و عمره و طواف بیت عتیق است زیرا محل شدن (از احرام) منوط بطواف است و طواف مختص بیت یعنی بکعبه است.

و کسی که گفته است مقصود از (شعائر الله) تمام دین است شاید چنین باشد که مقصود از بیت عتیق عباداتی است از حج و عمره و نماز و توجه و طواف و شاید مقصود اینکه باشد که اجر اعمال بر پروردگار بیت عتیق است.

(مجمع البیان) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيُذَكَّرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ (منسک) محل عبادت را گویند یعنی برای هر امت و قومی محلی برای عبادت و ذکر خدا قرار دادیم و بقربینه (عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ) تا آخر آیه مقصود قربانی حج است و محل عبادت مناسک حج و عمره و باقی وظائف آنست.

(بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) چهارپایانند، از آیه معلوم میشود که برای هر امتی یک نحو قربانی از جنس انعام مقرر گردیده تا موقع ذبح آن خدا را یاد کنند و اینکه یک نوع عبادت و طاعتی است که متذکر خدا باشند.

فَالِهَكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ پس ای افراد بشر بدانید که اله و خدای همگی شما یک و یگانه است تسلیم او امر حق تعالی گردید و ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مژده و بشارت بده بسعادت و فضیلت و نجات از عذاب و عیش گوارا بکسانی که متواضع و مطیع امر الهی گردیده‌اند.

صفحه : ۳۵۷

اللَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ در اینکه آیه چهار صفت حمیده از صفات (مخبتین) را تذکر میدهد که بآن صفات آنها شناخته میشوند:

اول- از اوصاف نیکوی مخبتین چنین است که وقتی اسم خدا برده میشود از هیبت اشراق نور معرفت و اشعه جلال ربّانی و انوار عظمت الهی قلبهای آنها لرزان میشود و از ترس سخط ایزدی دلهای آنان ترسان میگردد.

دوم- از صفت نیک آنها چنین است که بر آنچه از مکروهات و ناملائمات طبیعی و نفسانی و ناگواریها که بآنها اصابت مینماید صابر و بردبارند و خودداری می‌نمایند.

سوم- از اوصاف مخبتین آنست که آنان در نمازها ایستادگی مینمایند و نماز را اهمیت میدهند و هر نمازی را با مراعات اجزاء و شرائط آن در وقتش که برای آن مقرر گردیده بجا می‌آورند.

چهارم از صفات برجسته (مخبتین) چنین است که از آنچه بآنها روزی داده‌ایم در راه خدا انفاق مینمایند (انفاق) در آیه اطلاق دارد واجب و مستحب هر دو را شامل میگردد.

وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ الْخ (بدن جمع (بدنه) است مثل خشب و خشبه، و شتر نر ضحیم را (بدنه) نامند، و (من) برای تبعیض است یعنی انتخاب نمودن قوی را برای قربانی بعضی از (شعائر الله) قرار دادیم و برای شما در اینکه عمل خیر و خوبی است. خلاصه اینکه آیه اشاره باین است که چون در شتر چاق محبت زیادت است زیرا که نفع آن بسیار است اینک است کسی که چنین شتری را در راه خدا قربانی کند آن دلیل بر قوت دین و تعظیم (شعائر الله) و اطاعت امر میباشد.

پس چون شتر ایستاده است و میخواهید آن را نحر بنمائید یعنی نیزه

صفحه : ۳۵۸

بگلویش بزیند بسم الله بگوئید پس چون افتاد و روح از بدنش رفت از گوشت آن بخورید و بفقیر بدهید و بدانید که خدای تعالی اینکه حیوانات را اینکه طور مسخر شما گردانیده که شاید شما متذکر گردید و شکر گزار باشید.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ اشاره به اینکه خدا مستغنی و بی‌نیاز است محتاج بعمل و قربانی شما نیست و لکن از راه لطف قوانین و دستوراتی امر نموده و باعملی شما را موظف گردانیده که شاید دارای مرتبه ارجمند تقوی گردید و نیز اینکه حیوانات را مسخر شما گردانیده تا اینکه خدا را تکبیر و ستایش نمائید بر اینکه شما را براه سعادت و فضیلت رهسپار گردانیده و ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنیکوکاران مژده و بشارت بده.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (یدافع) از باب مفاعله و مبالغه است در دفع دشمن و (خَوَّان) اسم مبالغه و مأخوذ از خیانت است و چنین است (کفور) از کفر.

و مقصود از مؤمنین در اینکه آیه مؤمنین صدر اسلامند که از دست کفار مکه جفاها و آزارهای فراوان کشیدند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا زمانی که در مکه تشریف داشت مأذون بجهاد با کفار نگردیده بود و هر قدر مؤمنین از جور کفار بحضرتش شکایت مینمودند بآنان امر بصبر مینمود و میفرمود من مأمور بجهاد نیستم تا وقتی که بمدینه هجرت نمود آن وقت مأذون بجهاد گردید با کفاری که بسیار در کفر و خیانت مبالغه نموده‌اند.

أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقديرٌ از قوله تعالی (اذن) چنین برمیآید که اول مرتبه بوده که بمؤمنین اذن

بجهد با کفار داده شده، و حفص که یکی از قراء است بفتح (تاء) بصیغه مجهول قرائت نموده یعنی بآن کسانی که کفار با آنها جنگ میکنند دستور دادیم که با آنها بجنگند و خدا بر یاری کردن و غلبه دادن آنها بر کافرین توانا است.

صفحه : ۳۵۹

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ مُؤْمِنِينَ مَأْذُونٍ گزیدند که با کسانی که آنان را از شهر و وطنشان آواره نمودند بجنگند (بغیر حق) حال است یعنی در حالی که چنین حقی نداشتند و مؤمنین را تقصیری نبود مگر اینکه میگفتند پروردگار ما خدا است و موحد بودند و به بت سجده نمیکردند و قربانی را برای خدا و بنام او میکردند نه برای بت و باسم بتها و سزاوار چنین بود که همه تمکین نمایند و باین کلمه تصدیق کنند نه اینکه در مقام ضدیت و اذیت برآیند.

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُدْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ظاهراً اینکه آیه اشاره بعلت و حکمت مجاهده و جهاد با کفار دارد که اگر چنین مقرر نگردیده بود که بعضی از مردم مسلط بر بعضی دیگر گردند و از خود دفع ضرر نمایند مشرکین بر اهل ملل غالب میگرددند و عبادت گاه آنان را خراب مینمودند و دیگر نه برای نصاری کلیسا باقی میماند و نه بر رهبانان صومعه و نه بر یهودیان محل عبادت و نه مسجدها که در آن ذکر خدا بسیار میشود وَ لِيَنْصُرِنَا اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (و لینصرن) را مؤکد بنون تأکید ثقیله و لام تأکید گردانیده یعنی کسی که دین خدا را یاری کند البته خدا او را یاری میکند.

معلوم و مسلم است که حق تعالی منزّه و مبراء از احتیاج بیاری کردن میباشد و مقصود از یاری خدا یاری دین خدا و یاری رسول او و مؤمنین است و او قوی و غالب و مستولی بر همه اشیاء است هر کس دین خدا را بهر نحوی که ممکنش باشد یاری کند حق تعالی بوعده خودش وی را یاری خواهد نمود چنانچه مؤمنین صدر اسلام با آن قلت عدد و فقر ظاهری بر اکثر بلاد عرب و عجم فاتح گردیدند و بمؤمنین وعده داده که وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ روی اینکه وعده بایستی مؤمنین بدین اسلام در هر زمانی بر اهل عالم علو و برتری داشته باشند آیا چه شده که

صفحه : ۳۶۰

در زمان ما بعضی از ملل کفار بر بلاد مؤمنین استیلاء پیدا نموده‌اند معلوم میشود آن شرطی که در آیه نموده إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ در اکثر اهل ملت اسلامی مفقود است زیرا که فرموده شما علو و برتری دارید اگر مؤمن باشید چون ایمان و حقیقت اسلام در بسیاری از مؤمنین مرده و حیات ایمانی بدرود گفته عوض اینکه ما مسلمانها بر کفار علو و برتری داشته باشیم آنان بر ما سیادت و آقایی مینمایند و ما تحت فشار آنان میباشیم (فَأَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ)

صفحه : ۳۶۱

[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۱ تا ۵۱]

اشاره

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتَ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ

أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵)
 أَفَلَمْ يَسْتَبِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُوا لَهُمْ قُلُوبًا يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانًا يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي
 الصُّدُورِ (۴۶) وَاسْتَعْجَلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتَ
 لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ (۴۸) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
 مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰)
 وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱)

صفحه : ۳۶۲

(ترجمه)

یاران خدا (دین خدا) کسانی میباشند که آنها را در زمین تمکن دادیم و نماز را برپا میدارند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و انجام تمام کارها بدست خدا است (۴۱)
 ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر اینکه کفار تو را تکذیب میکنند همانا مردمان پیش از آنها از قوم نوح و ثمود پیمبران را تکذیب نمودند (۴۲)
 و قوم ابراهیم و قوم لوط (۴۳)
 و اصحاب مدین نیز پیمبران خود را تکذیب نمودند و نیز موسی تکذیب شد پس از اینکه کافرین را مهلت دادیم سپس آنان را بعذاب گرفتیم و چگونه بود (پاداش) انکار آنها (۴۴)
 و چه بسیار از قریه‌ای که اهلش را هلاک گردانیدیم در حالی که آنان ستمکار بودند و اینک آن شهرها از بنیاد ویران گردیده و چه قدر چاهای بی کار افتاده و قصرهای عالی آراسته که (اهلش را هلاک گردانیدیم) (۴۵)
 آیا اینکه کفار مکه در زمین سیر نمی‌نمایند و آثار عذاب پیشینیان را بنگرند تا اینکه بینش یابند و برای آنان قلبهایی باشد که بآن تعقل کنند و گوشهایی که بآن بشنوند و چشم سر اینکه کافرین کور نیست (می‌بینند) لکن چشم دل آنها که در سینه‌هایشانست کور است (۴۶)
 ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها در عذاب عجله میکنند و خداوند هرگز خلف وعده نمیکند و همانا یک روز از روزهای شما نزد پروردگار چون هزار سال بحساب شما است (۴۷)
 و چه بسیار از دهی و شهری که اهلش را مهلت دادیم در حالی که ستمکار بودند پس از آن آنها را بعقوبت گرفتیم و بازگشت امور بدست ما است (۴۸)
 ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو ای مردم من برای شما تهدید کننده ظاهری می‌باشم (۴۹)
 همانا آن کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند برای آنها مغفرت و روزی با کرامتی مهیا گردیده (۵۰)
 و آنهایی که در رد آیات ما کوشش نمودند که عاجز کنندگان باشند آنان ملازمان جهنم میباشند (۵۱).

صفحه : ۳۶۳

توضیح آیات

اشاره

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ (ان مکنّاهم) در محل نصب است و صفت (من) است فی قوله (من ینصره) در آیات پیش یا خبر است برای مبتداء محذوف یعنی (هم الذین).

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- آیه در مقام تعریف مؤمنین و معرّفی آنان است و خبر میدهد بآنچه در پرده غیب است و بزودی ظاهر میگردد که از جمله اوصاف آن مؤمنین چنین خواهد بود که هر گاه در زمین تمکن و بسط پیدا نمودند در قیام نمودن بامر دین کوشش میکنند. و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرموده (نحن هم و الله)

یعنی آن مؤمنین که دارای چنین اوصافی میباشند مائیم قسم بخدا. (طبرسی) ۲- مقصود از آن کسان مهاجرین و اذن داده شدگان در جهاند که اگر در زمین تمکن پیدا نمودند بامر دین قیام مینمایند و نماز را بیای میدارند و زکاة میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر را در بین مردم فاش میگردانند (منهج) و بقول دیگر ضمیر (هم) در (مکنّاهم) راجع بتمام مؤمنین میباشد که در اول آیات بعض اوصاف آنها بیان شده لکن اینکه قول بنظر درست نیاید زیرا که روی قاعده بایستی ضمیر نزدیک بمرجع باشد و بنا بر اینکه توجیه ضمیر از مرجع دور می افتد.

۳- اکثر مفسرین آیه را حمل بمهاجرین و امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و یاری کنندگان دین نموده اند که آنان چنینند اگر بر کفار و مشرکین غالب گردند بامر دین قیام مینمایند و قوانین را اجراء میگردانند.

صفحه : ۳۶۴

وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ مرجع و بازگشت تمام امور بسوی خدا است هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اشاره به اینکه پس از فنای عالم کسی نیست که مدعی مالکیت باشد قوله تعالی لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ اگر بدیده تحقیق بنگری امروز هم چنین است عالم ملک و ملکوت و آنچه هست ملک خدا و تحت اراده و تصرف او است.

وَإِن يَكْفُرْ بُوْكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ، الی قوله ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ نظیر اینکه آیات در کلام الله بسیار آمده که برای تسلی دل رسولش صلی الله علیه و آله و سلّم باو خبر میدهد که گمان مکن فقط اینکه جماعت زمان تو چنینند اینکه طور نیست عصر پیشین مثل قوم نوح (ع) و عادیان قوم هود (ع) و ثمودیان قوم صالح (ع) و نیز گروه نمرودیان و گروه لوط (ع) و (اصحاب مدین) اصحاب شعیب (ع) و فرعونیان گروه قبطیان چنین بودند و ما بکافرین مهلت دادیم و عجله در عذاب آنان نکردیم تا وقتی که در قضاء الهی تعیین شده بود ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ وقتی بر آنان اتمام حجت شد آن وقت آثار عصیان که ناپسند بود ظاهر گردید و نعمت آنها تبدیل بعذاب گردید.

فَكَأَيُّ مَن قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ پس چه بسیار از دهها یا شهرها که در اثر تکذیب نمودن آنان پیمبران را در حالی که ظالم بودند بر نفس خود که خانه‌های آنها را خراب کردیم بطوری که دیوار آنها بر سقفهای آن افتاده یعنی اول سقف آن خراب شده و بعد دیوار آن افتاده و آن ده خراب گردیده و دیوارهای آن بر سقف آن افتاد و

چه بسیار از چاه‌ها که بی‌ثمر گردیده و کسی از آن آب کشی نمیکند و چه بسیار از قصرهای مجلل که سکنه آن هلاک گردیدند و شیخ و نمونه‌ای از آن ظاهر نیست و صدایی از آن شنیده نمیشود.

صفحه : ۳۶۵

اینکه آیه مربوط بآیه بالا است وَ بئرٍ مَعَطَّلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ عطف است بر قریه و در تفسیر اهل بیت (ع) است که (بئر معطله) عالمی است که مردم باو مراجعه نمیکنند و از علم او منتفع نمیگردند، و گفته‌اند آن قصری است که پسر عاد ثانی که او را منذر گویند بنا کرده و در روایات شهرت زیادی دارد که وقتی قوم ثمود هلاک گردیدند صالح با چهار هزار نفر از مؤمنین بشهر یمن رفتند در بین راه صالح فوت گردید اینک بود که آن مکان را (حضر موت) نامیدند و بر سر آن چاه که (بئر معطله) اشاره بآن است قصرهای عالی ساختند و پس از مدتی بت‌پرستی بین آنان آغاز گردید و از دین حق برگشتند و حنظله بن صفوان که مردی شتربان بود به پیمبری بر آنها مبعوث گردید او را بخواری در بازار کشتند اینک بود که خدای تعالی آنان را مستأصل گردانید و قصر آنها خراب و چاه آنان معطل و بی‌فائده گردید. (منهج) آری ظاهر مثال باطن است وقتی نفس بهیمی بر حکم عقل غالب گردید و طبیعت بر عرش روح غلبه نمود آن وقت است که قلب که آن را (عرش الرحمن) نامیده‌اند از مقام خود تنزل مینماید و خراب میشود و قلبی که بایستی محل ورود و مرور ملائکه رحمت باشد در اثر صفات و اخلاق نکوهیده‌ای که در آن نفوذ نموده جایگاه شیاطین و محل جولانگاه اهریمن میگردد آن وقت است که در اثر خبائث نفس روح انسانی و قلب ملکوتی نیز بطریق مستقیم دین حق پایدار نماند و منحرف میگردد و خراب میشود و دیگر از آب خوشگوار علم ربّانی که بایستی از ته چاه قلب مصفی گردیده بعلم و عمل تراوش نماید محروم مینماید.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا الْخ بهمهزه استفهامی (أفلم) حث و ترغیب میکند که بایستی مشرکین و مؤمنین در اینکه دیارها و زمینها سیر نمایند و بدیده عبرت بنگرند و از سرگذشت و داستانهای اهل آن مطلع گردند تا اینکه در اثر تدبّر و فکر عقلشان قوی گردد

صفحه : ۳۶۶

و در اثر قوّت و جلاء قلب دارای گوش شنوا و عقل درّاک گردند و چشم دلشان باز شود و در اثر باز شدن گوش و دل آنها حقایق بر ایشان آشکار گردد زیرا که اینان گوش و چشم ظاهرشان کر و کور نیست لکن چشم دلشان کور است که آیات خدا را نمینگرند و نیز گوش دلشان کر است که کلمات حقّانی در گوش سنگین آنها تأثیر نمینماید.

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ كفار و مشرکین از روی استهزاء میگفتند اینکه وعده‌های عذاب که ما را بآن تهدید میکنی کی خواهد رسید، در اینکه آیه حکایه از قول آنان فرموده که ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم اینها در ورود عذاب عجله میکنند باینان بگو هرگز خدای تعالی خلف وعده نمیکند و وعده عذاب شما روزی فرا میرسد که آن روز نزد پروردگار شما مثل هزار سال از آن ایامی است که شماره میکنید.

اینکه آیه بما میفهماند که علم خدای تعالی علم حضوری است و گذشته و آینده نسبت بعلم او یکسانست و تمام زمانها در احاطه علمیه او آنی مینماید لکن چون سنّت او بر اینکه جاری شده که برای هر چیزی وقتی تعیین نموده اینکه است که موقع عذاب شما که در قید زمان میباشید روزی میرسد که بحساب شما آن یک روز مثل هزار سال بشمار میرود و او تعالی (حلیم است) در عذاب عجله نمیکند.

و برای جلوگیری عجله آنها و تسلی دل رسولش فرموده وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ مفسرین (یوماً عِنْدَ رَبِّكَ) در آیه را دو طور توجیه

نموده‌اند:

بقولی مقصود از (یوم) روز آخرت است که یک روز آن مطابق هزار سال دنیا است. و بقول دیگر چگونه شما در عذاب عجله میکنید در صورتی که عذاب آن یک روز مطابق با هزار سال بحساب شما است زیرا که روزهای سختی دراز مینماید و معنی اول بحقیقت نزدیک‌تر مینماید.

صفحه : ۳۶۷

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَتْ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا چه بسیار از اهل ده‌ها و شهرها که آنان را مهلت دادیم و عذاب آنها را عقب انداختیم در حالی که ستمکار بودند پس از آنکه ظلم و تعدی و مخالفت را بمنتها رسانیدند آنان را بعذاب گرفتیم. وَ إِلَى الْمَصِيرِ اشاره است به اینکه چون بازگشت تمام امور بدست قدرت ایزدی جاری میگردد و از روی علم بصلاح و عموم قدرت برای هر چیزی موقعی و وقتی در ازل برای آن تعیین گردیده اینکه است که در گرفتن کافین را بعذاب عجله نمیکند بلکه بموقع و وقت موقت آنها را میگیرد لا- يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ الی قوله أصحاب الجحیم خطاب برسولش نموده که بمردم بگو من از جانب خدای تعالی فرستاده شدم که شما را اعلام کنم بر آنچه سبب خذلان و باعث فرو رفتن و هلاکت شما در درکه جهنم میگردد و بشما تذکر دهم که آنچه سعادت و فضیلت و برتری شما را ایجاب مینماید آن ایمان و عمل نیکو است و آنهایی که ایمان آورده و عمل شایسته نموده‌اند برای آنان آمرزش و رزق کریم در بهشت موعود مهتا گردیده.

وَالَّذِينَ سِعُوا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (سعی) سرعت در حرکت است، در اینجا کنایه از کوشش و جدیت نمودن مشرکین است در باطل گردانیدن آیات قرآنی بگمان اینکه میتوانند ما را عاجز گردانند و نتوانیم حجت خود را تمام کنیم عمل چنین مردمانی بر ضرر خودشان تمام خواهد گردید و نتوانند جلو قدرت خدا را بگیرند و اینان از اهل جهنم خواهند بود.

صفحه : ۳۶۸

[سوره الحج (۲۲): آیات ۵۲ تا ۶۲]

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴) وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ (۵۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷) وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لِيَدْخِلْنَاهُمْ مُدْخَلَ بَرِّضُونَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۶۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۶۲)

صفحه : ۳۶۹

(ترجمه)

و ما پیش از فرستادن تو هیچ رسولی و هیچ نبی را نفرستادیم مگر اینکه چون آیات الهی را تلاوت کرد شیطان در تأویلات او چیزی افکند بطوری که بر مردم مشتبه گردید و گمان کردند پیغمبر خوانده و خداوند القاء شیطان را نسخ گردانید و آیات خود را محکم کرد و خدا دانا و درست کار است

و چنین کرد تا اینکه بآن القائنات شیطانی کسانی را که در قلبشان مرض شک و نفاق و شقاوت است بیازماید و همانا ستمکاران در خلاف و شقاق بی‌پایانند (۵۳)

و نیز برای اینکه اهل علم و دانش بدانند که (اینکه آیات قرآن) حق و از جانب پروردگار تو است و بآن ایمان آورند و نزد آن دل‌هایشان خاضع و مطیع گردد و حقیقه خداوند بسوی راه راست هدایت مینماید کسانی را که ایمان آوردند (۵۴) و آنهایی که کافر شدند همیشه در شکند (در اینکه قرآن از طرف خدا است) تا وقتی که آنان را ساعت مرگ و یا ساعت قیامت یک دفعه فرا گیرد یا بیاید آنها را عذاب روز عقیم (۵۵)

در آن روز (قیامت) ملک و سلطنت مخصوص بخدا است که بین آنها حکم مینماید و آنهایی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند در بهشت‌های پر نعمتند (۵۶)

و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند برای آنها عذاب خوار کننده‌ای مهیا گردیده (۵۷) و کسانی که در راه رضای خدا از وطنشان هجرت نمودند پس از آن کشته شدند یا مردند همانا خداوند آنان را روزی میدهد روزی نیکو و خدا بهترین روزی دهندگان است (۵۸)

و خدا در بهشت بآنها منزلی میدهد که خوشنود باشند و خداوند دانا و بردبار است (۵۹) کسی که انتقام کشد بقدر آنچه بر او ستم شده باز بر او ستم وارد گردید همانا خداوند او را یاری میکند و او از گناهان خلق گذرنده و آمرزنده است (۶۰)

و قدرت او چنان است که شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب داخل میگرداند و همانا خدا شنوا و بینا است (۶۱) حقیقت اینکه است که او خدای یکتا و حق مطلق است و آنچه را غیر او خوانند باطل صرف است (۶۲).

صفحه : ۳۷۰

توضیح آیات**اشاره**

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ (من) در رسول زائده و معنی آیه چنین میشود (و ما ارسلا من قبلک رسولا و لا نبیا) و رسول آن کسی است که از طرف حق تعالی برسالت فرستاده شده باشد و نبی کسی است که با بزرگی شأنش تابع رسول باشد.

سخنان مفسرین در فرق بین رسول و نبی

۱- فرق بین رسول و نبی اینکه است که رسول کسی است که صاحب شریعت باشد، و نبی در شریعت تابع او است چون حضرت لوط که بشریعت ابراهیم (ع) دعوت مینمود و مثل یوشع و موسی (ع) و شمعون و عیسی (ع)، یا رسول مخصوص بشریعتی است و نبی عام است و آن هر کسی است که مقرر شریعت سابق باشد پس نبی عام‌تر است از رسول (اینکه است که هر رسولی نبی هست لکن هر نبی رسول نیست) و گفته‌اند رسول کسی است که دارای معجزه و کتابی باشد که بر او نازل گردیده و گویند رسول آنست که فرشته بوحی بر او فرود آید و نبی آواز می‌شنود یا ملهم می‌گردد یا در خواب ببیند. (تفسیر کاشفی) ۲- رسول آنست که بر امتی و جماعتی مبعوث شده باشد و نبی چنین نیست ۳- رسول آن کسی است که احکام و قوانین وضع میکند و نبی آن کسی است که قوانین و شریعت رسول قبل را حفظ میکند.

و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق (ع) چنین روایت کرده که انبیاء و مرسلون بر چهار طبقه می‌باشند: طبقه اول- (فنبی منبأ فی نفسه) نبی آن کسی است که فقط در نفسش خبردار شود (یعنی نمی‌بیند نه ملک را و صدای ملک را نیز نشنود نه در خواب و نه در بیداری) طبقه دوم- در خواب ملک را می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود و در بیداری ملک را معاینه نمی‌نماید (و اینکه نبی است) و بر احدی مبعوث نگردیده و بر او امامی است مثل اینکه ابراهیم (ع) بر لوط امام بود.

صفحه : ۳۷۱

طبقه سوم- آن کسی است که در خواب ملک را می‌بیند و صدای او را می‌شنود و ملک را معاینه می‌بیند و او بر طائفه‌ای کم باشند یا زیاد رسول است (کما قال الله لیونس: وَ أَرْسَلْنَاہُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ) مقصود از (یزیدون) سی هزار نفرند، یعنی چنین کسی بر جماعتی رسول است، طبقه چهارم- آن پیمبری است که در خواب ملک را ببیند و صدای او را بشنود و در بیداری هم او را معاینه نماید و چنین کسی امام است (یعنی پیشوای تمام خلق است) مثل پیمبران اولو العزم (که هم نبی بودند و هم رسول) و ابراهیم نبی بود و امام نبود تا اینکه قال الله تعالیٰ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا وقتی خدای تعالیٰ بابراهیم فرمود تو را امام قرار دادم ابراهیم علیه السلام اینکه موهبت را برای ذریه خود نیز طلبید جواب رسید عهد من بظالمین نمیرسد یعنی کسی که عبادت صنم یا وثن نموده چگونه لایق پیشوایی تمام افراد بشر است.

و چون پیمبران اولو العزم هم نبی بودند و هم رسول اینکه بود که خدای تعالیٰ نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را گاهی بنبی خطاب نموده (یا أَيُّهَا النَّبِیُّ) و دفعه‌ای برسول او را ستوده (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) و رسول شامل ملائکه‌ای که حامل وحیند نیز میشود لکن نبی اختصاص بشهر دارد اینکه است که در بعض آیات بین رسول و نبی جمع نموده قوله تعالیٰ (وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِیًّا) در اینجا بین رسول و نبی جمع نمود مگر از جهت تمنی.

إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّیْطَانَ فِی أُمَّیَّتِهِ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- تمنی یا بمعنی تلاوت است چنانچه حسان بن ثابت گفته (تمنی کتاب الله اول لیلہ و آخرها لاتی حمام المقادری) و از صحاح نقل شده (تمنیت لکتاب قراءته) و فی المصادر الزوزنی و الکتز (التمنی) یعنی قرآن خواندن و آرزو کردن است، و راغب گفته (إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ) یعنی در تلاوت آن.

۲- اگر تمنی را بمعنی ظاهر گرفتیم که بمعنی آرزوی دل است معنی آیه

صفحه : ۳۷۲

چنین میشود که ما ارسال رسول و نبی نکردیم مگر وقتی دل او آرزوی چیزی میکرد شیطان در آن باطل وسوسه مینمود و او را بر خلاف حق میخواند و حدیث
(أنه لیغان علی قلبی فاستغفر الله سبعین مرّة)
مشعر بر آنست.

فَیَسِّخِ اللَّهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ پس خدا آنچه را که شیطان از کلمات کفر و وسوسه القاء مینمود باطل مینمود ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیَاتِهِ و آیات خود را محکم میگردانید و دلایل آن را در قلبها واضح مینمود و نشانه‌های باطل را دفع میکرد (وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) خدا بحالات بنده گان خود دانا است و در آنچه حکم کند محکم کار است.

(منهج الصادقین) لکن اینکه قول درست نیست بجهت اینکه در آیات عدیده است که شیطان بر انبیاء و امامها تسلطی ندارد من جمله قوله تعالی إِنَّ عِبَادَی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ پس (تمنی) بمعنی تلاوت و خواندن میباشد نه آرزو.

۳- از سید مرتضی (ره) است که تمنی در آیه نیست مگر یکی از دو معنی یا بمعنی تلاوت است چنانچه حسان بن ثابت گفته (تمن کتاب الله) تا آخر و یا بمعنی آرزوی قلب است، و اگر مقصود قرائت باشد معنی آیه چنین میشود که رسولانی که پیش از تو بودند وقتی برای قومشان آیات الهی را میخواندند قومشان آیات را تحریف و کم و زیاد مینمودند همان طوری که یهودیان چنین میکردند، و اینکه نسبت چنین عملی را بشیطان داده از جهت اینکه است که عمل آن قوم باغواء شیطان بوده فَيَسِّخِ اللَّهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ یعنی خداوند باظهار حجت عمل شیطانی را باطل و زائل میگرداند و آیه برای تسلی دل رسولش که او را تکذیب مینمودند نازل گردانیده.

و اگر مقصود تمنی قلب باشد چنین است که وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای امری آرزوی چیزی مینمود شیطان او را باطل وسوسه مینمود خداوند وسوسه شیطان را از او رفع مینمود و او را بمخالفت شیطان ارشاد میگردانید، اما احادیثی که

صفحه : ۳۷۳

در اینکه باب روایت شده نزد اصحاب ما ضعیف و مطعونست زیرا که متضمن چیزی است که انبیاء منزّه از آنند چگونه ممکن است آنهایی که گفته‌اند بر نبی جائز باشد در صورتی که خداوند در وصف او فرموده کَذَلِکَ لِنُبِّتَ بِهِ فُؤَادُکَ و قَالَ سَیَنْفَرُکَ فَلَآ تَنْسِ الِی آخِر). (پایان) ۴- سبب نزول آیه اینکه بود که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جماعت قومش سوره (و النجم) را قرائت نمود و رسید بقوله تعالی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى شیطان انداخت فی امتیته یعنی در قرائت وی (تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترجی) «۱» مشرکین گمان کردند که وصف آلهه آنها است حضرت دلتنگ گردید اینکه بود که اینکه آیه و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ تا آخر برای تسلی دل رسولش نازل گردانید.

و معنی آیه چنین است که (رسول و پیمبری مبعوث نگردید مگر اینکه وقتی او آرزویی مینمود شیطان در آن مغالطه مینمود و چیزی در قرائت او که موهم اینکه بود که از جمله وحی باشد می‌انداخت و خداوند با آیات محکمش آنچه را که شیطان القاء نموده بود برمیداشت، و بقولی بعضی از کفار چنین میکردند و اضافه آن بشیطان نظر باغواهی او است، و از چیزهایی که ظاهر میگرداند که (تمنی) بمعنی تلاوت آمده است قول حسان بن ثابت است الی آخر.

(خلاصه کلام طبرسی) ۵- موقعی که وحی تأخیر میافتاد حضرت آرزو میکرد وحی نازل شود آن وقت شیطان در آرزوی او وسوسه

می‌نماید و خداوند وسوسه شیطان را نسخ نمود و او را ارشاد نمود بچیزی که القاء شیطانی را زائل و باطل گردانید (و غرائق) اشاره بملائکة است یعنی آنها شفعا می‌باشند نه اصنام، و غرائق جمع غرنوق است و آن جوان جمیل خوش صورت را نامند. (مجاهد)

(۱) یعنی آنها نیکو و بلند مرتبه‌اند و بدرستی بشفاعت آنها امیدواری هست.

صفحه : ۳۷۴

وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خدای تعالی عالم است بعلم ازلی خود میداند رسالتش را در کجا و در چه کسی قرار بدهد و آن کسی خواهد بود که شیطان نتواند بر او ظفر یابد و بالقاء وسوسه او را فریب دهد و اغواء گرداند و حکیم است که آنچه بر وفق حکمت و مطابق نظام عالم است مرتب میگرداند.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ لام (لِيَجْعَلَ) لام علت است و در مقام بیان حکمت القاء شیطانی است و شاید مقصود چنین باشد که ما شیطان را تمکن دادیم که در تلاوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بیندازد تا اینکه آزمایش کسانی باشد که در قلب آنان مرض نفاق است و مرض شک و نفاق آنان زیاد گردد (و القَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ) مشرکین و تکذیب کنندگان و سرکشانی می‌باشند که در دشمنی و ضدیت بسیار از حقیقت دور افتاده‌اند.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و دیگر چنین تمکن را بشیطان دادیم برای اینکه امتحان و آزمایش باشد کسانی را که بآنها علم و دانش عطاء شده که بدانند آنچه را که از جانب خدا برسولش ارسال مینماید و بزبان او جاری میگردد آن حق است یعنی برای مصلحت و آزمایش است و شک و شبهه‌ای بر آنها طاری نشود و لو حکمت آن را ندانند و بدانند که آن از طرف پروردگار تو است و بآن ایمان آورند و بر ایمانشان افزوده گردد و دل‌هایشان نزد عظمت حق تعالی خاضع و مطمئن گردد و آنهایی که ایمان آورده‌اند در راه مستقیم که سرانجام آن قرب جوار احدی است ثابت قدم گردند و لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ بیان حال کفار است و شاید مقصود مشرکین باشند که آنان در تمام عمر

صفحه : ۳۷۵

در شک و ریب می‌باشند و آیات معجزنمای قرآن ایمان نخواهند آورد تا وقتی که ساعت مرگ بغتة و یک دفعه آنها را بگیرد، و شاید مقصود از (الساعة) روز قیامت باشد زیرا که قیامت یک دفعه واقع میگردد، و در بسیاری از آیات قیامت را بلفظ (الساعة) تعبیر نموده یا بر آنها وارد شود روزی که نسل آنها را فانی گرداند، مفسرین گفته‌اند که مقصود جنگ بدر است که بنیاد آنها کنده شد الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (جَنّات) جمع جنّة است و (نعيم) مبالغه در نعمت است.

در آن روز یعنی روز قیامت ملک و مملکت مخصوص بخدا است اختصاص بقیامت با اینکه ملک و سلطنت حقیقی همیشه مخصوص بخدا است نه در دنیا و نه در آخرت کسی مالکیت و سلطنتی برای وی نیست مگر اینکه از روی حکمت بعضی را مجازا نه حقیقه ملک پاره‌ای از اشیاء گردانیده لکن در قیامت اینکه مالکیت مجازی نیز مرتفع خواهد گردید کسی را نمیرسد که ادعاء مالکیت بنماید و حکم و داوری نیز مخصوص بخداوند است و روی میزان عدل آن طوری که بخواهد بین مردم حکم میکند و آن روزی است که مؤمنین نیکوکار در بهشت‌های پر نعمت که دار رحمت الهی است جایگزین میگردند و در مقابل آنها اهل جهنم در

عذاب الیم که در آیات شرح حال آنها را بیان نموده متمرکز میگردد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا پس از بیان مقام مؤمنین و تَفَضُّلاتی که در باره آنها میشود از بهشتهای پر نعمت و عذاب و خواری کافرین بیان فرموده مرتبه بلند آنهايي که از وطن خود بیاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (فی سبیل الله) یعنی برای رضای خدا نه برای منصب و مال و غیره از مکه بمدینه مهاجرت نموده و دست از مال و اولاد برداشتند و آنها یا در جهاد کشته شدند یا مردند.

لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

صفحه : ۳۷۶

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته است که مجاهدین فی الله بعرض مبارک پیغمبر اکرم رسانیدند که جماعتی از ما بجهاد کفار میرویم و بعضی از ما شهید و بدرجه بلند شهادت و حیات ابدی دائمی نزد پروردگارشان میرسند و ارتزاق مینمایند، و بعضی از ما بجهاد میرویم و شهید نمیگردیم آیا از اینکه منزلت و مقام محروم میمانیم اینکه بود که اینکه آیه برای تسلی دل آنان فرود آمد که آنهايي که در راه رضای خدا با نیت خالص بجهاد روند فرق نمیکند خواه شهید گردند یا بمیرند هر دو نزد خدا مقام بلند در جوار الهی و روزی نیکو از نعمتهای بهشتی برای آنها مهیا گردیده زیرا که خدا دائم الفضل و کثیر الاحسان است لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (مدخل) شاید اسم مکان باشد یعنی کسانی که با خلوص نیت از مکه بمدینه هجرت نمودند چه در جهاد کشته شده باشند یا بمیرند به لام در (لیدخلنهم) با نون تأکید ثقیله جمله را مؤکد میگرداند و اشاره است به اینکه مهاجرین فی سبیل الله اضافه بر آن نعمتهایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده منزل و جایگاه آنان را بطوری بلند مرتبه و مجلل قرار میدهم که موجب رضایت و مطابق دلخواه آنها باشد زیرا که خدا دانا و عالم است و جایگاه هر کسی را در خور مقام وی تعیین مینماید و حلیم و بردبار است که عجله در مجازات ستمکاران نمیکند و هر چیزی را در موقع خود مطابق صلاح و نظام عالم اجراء میگرداند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ (ذَلِكَ) اشاره بآیات بالا است که در توصیف و فضیلت مهاجرین فی سبیل الله نازل گردید و بیان مؤاخذه و انتقام کشیدن آنها از کسی است که بوی ستمی بغیر حق واقع گردیده بمثل یعنی ستم دیده انتقام بکشد بقدر ستمی که بر او واقع گردیده جزاء سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا.

و در شأن نزول آیه از تفسیر تبیان نقل شده که جماعتی از مشرکین در شب

صفحه : ۳۷۷

آخر محرم میخواستند با مؤمنین جنگ کنند و اهل اسلام چون ماه حرام بود از جنگ خودداری نمودند و گفتند صبر کنید تا ماه محرم تمام شود و مشرکین راضی نشدند و در مقام مبارزه برآمدند مسلمانها برای دفع و قصاص با آنها جنگ نمودند و منصور و مظفر گردیدند پس از آن حق تعالی اینکه آیه را فرستاد وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ الخ.

هر کس از اهل اسلام که انتقام بکشد از کفار و قصاص کند بمثل آنچه بر او ستم وارد شده پس از آن باز کفار بر او طغیان کند. لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ البته خدای تعالی کسی که بر او ظلم شده است یاری میکند و او را غالب میگرداند، و شاید عفو و غفور در آخر آیه اشاره باین باشد که و لو اینکه مؤمنین نباید در شهر محرم که یکی از اشهر حرم است جهاد نمایند لکن چون در اینکه مورد برای دفع ضرر و حفظ جانشان و انتقام کشیدن از کفار مبارزه نمودند که آنها را از شهر و وطنشان آواره کرده بودند پس از آنکه چه جفاها که بر مسلمانها در مکه وارد نمودند، چون جنگ با آنها در اینکه مورد بوده اینکه خلاف آنها را عفو نموده

و بخشیده و آنها را بر مشرکین مظفر و منصور گردانیده و جهاد با آنها را مباح و جائز نموده.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ و ولوج شب در روز و ولوج روز در شب حلول هر یک در دیگری است، ذلک شاید اشاره بهمان ظفر یافتن مظلوم ستم دیده بر ظالم ستمکار باشد که حکمت آن نظام عالم است و همین طوری که تاریکی شب را داخل در روشنایی روز میگرداند و نور و روشنایی روز را داخل در تاریکی شب میکند همین طور خیر و شرّ در عالم مثل دو نقطه پرگار بدور هم میچرخند گاهی شرّ مثل ظلم ظالم که مانند تاریکی شب و ضدّ نور است غالب میگردد بر خیر و عدالت که مانند روز روشن است و آن را تاریک میگرداند و گاهی عدالت که ضد شرّ و فانی کننده آن است غالب

صفحه : ۳۷۸

میگردد و ظلم و فساد را مرتفع میگرداند، تا اینکه عالم بپا است ظلم و عدالت، خیر و شرّ در مقابل یکدیگر عرض اندام میکنند. ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ (ذَلِكَ) اشاره بآیه بالا است که خدای تعالی اَضداد را اینکه طور با هم جمع نموده و تا مدت مدیدی بین اَضداد الفت داده و هر گاه یکی از اَضداد غالب گردیده بقدرت و حکمت خود زیادتی را بر طرف مینماید تا آنکه بین آنان مساوات پدید گردد چنانچه گاهی ظالم را غالب میگرداند بر مظلوم و گاهی بعکس مظلوم را بر ظالم مسلط میکند و سنت الهی در نظام عالم بر اینکه طور استوار گردیده و مثال آن آیه بالا است که بنا بر توجیهی که گفته شد اصحاب رسول الله و مهاجرین که در مکه نسبت بآنها مثل شب تاریک بود دچار ستمکاران مشرکین مکه واقع بودند و بمهاجرت نمودن بمدینه شب تاریک آنها تبدیل بروز روشن گردید و بالاخره مؤمنین که خیر محض بودند غالب گردیدند بر کفاری که شرّ محض و ظلمت بودند و خدای تعالی حقانیت خود را اینکه طور نشان میدهد تا آنکه بدانند که او است حق و حقیقت و آنچه را که مشرکین از بتها پرستش میکنند باطل است.

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و ثابت و محقق است که خدای تعالی بزرگ و بزرگوار و صاحب کبریایی و عظمت است.

صفحه : ۳۷۹

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۳ تا ۷۲]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرْؤُفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَازِغُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ (۶۷)

وإن جادلوك فقل الله أعلم بما تعملون (۶۸) الله يحكم بينكم يوم القيامة فيما كنتم فيه تختلفون (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱) وَإِذَا تَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَرٌ الْمَصِيرُ (۷۲)

صفحه : ۳۸۰

(ترجمه)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آیا ندیدی که خدا آب را از آسمان فرستاد و زمین (خشک) سبز و خرم گردید حقیقه خدا لطف کننده و آگاهست (۶۳)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک او و در تصرف او است و هر آینه خداوند بی نیاز و بهمه اوصاف کمال آراسته است (۶۴)

آیا ندیدی که آنچه در زمین است خدا برای شما مسخر نموده و کشتی در دریا بامر او روان میشود و آسمان را نگاه میدارد که بر زمین فرود نیاید مگر باذن او حقیقه خداوند نسبت بافراذ بشر رؤوف و مهربان است (۶۵)

و خدا آن کسی است که بشما حیات داد پس از آن شما را میمیراند پس از آن شما را زنده میکند حقیقه آدمی بسیار ناسپاس است (۶۶)

و ما برای هر امتی دینی و شریعتی قرار دادیم که آنها عمل میکنند باو یا محل عبادت گاهی قرار دادیم که در آن عبادت نمایند و نباید در امر دین با تو نزاع و جدال کنند و تو خلق را بسوی خدا دعوت کن زیرا که تو در راه راست و هدایت میباشی (۶۷)

و اگر یهود و نصاری با تو جدال و نزاع نمودند در ذبیحه بگو که خدا داناتر است بآنچه عمل میکنید (۶۸)

و روز قیامت خدا در آنچه اختلاف میکردید بین شما حکم میکند (۶۹)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آیا نمیدانی (البته میدانی) که آنچه در آسمان و زمین است خدا میداند و حقیقه آنها در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است و آن بر خدا آسان است (۷۰)

(اینکه مشرکین) چیزی را بغیر خدا عبادت میکنند که حق تعالی به پرستش آنها حجت و برهانی نفرستاده و چیزی را عبادت میکنند که بآن علمی ندارند و برای ستمکاران یار و یآوری نمیشد (۷۱)

وقتی که خواننده شود آیات ظاهر و هویدای ما برای آنان تو آنهايي که کافر شدند و انکار قرآن را نمودند در صورت آنها را میشناسی و نزدیک بود مشرکین که از شدت غیظ بزنند آنها را که آیات ما را بر آنها میخوانند بگو که میخواهید شما را خبر دهم بشری بدتر از اینکه عمل شما و آن آتشی است که خدا به آنهايي که کافر شدند وعده داده و برای آنان بد بازگشتی است (۷۲)

صفحه : ۳۸۱

توضیح آیات

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً در مقام بیان عموم قدرت و علم و کمال آفرینش بهمزه استفهامی که برای تقریر میآورند خطاب برسولش نموده که آیا تو ندیدی یعنی البته می بینی و میدانی که از کمال قدرت و نظام آفرینش چگونه آب باران را از سماء یعنی طرف بالا بسوی زمین فرود میآورد و زمینی که در موقع زمستان مرده و خشک گردیده و هیچ گیاهی از آن پدیدار نیست چگونه بریزش آب باران زنده و سبز و خرم میگردد و نبات و اشجار از آن روئیده میشود.

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَلِيمُ إِنَّكَ آيَةُ بَشَرٍ تَذَكَّرُ مِيْهُدُ كِه بَايْسْتِي بَأَثَارِ نَظَرِ

کنند و فکر خود را بکار اندازد و در نظام خلقت تدبیر نمایند تا اینکه از اثر پی بمؤثر بپسند و از معلول علت را بشناسند و از انزال باران و خزمی زمین پس از پژمردگی و خشکی آن بعموم قدرت و احاطه علم و لطف و کرم الهی و باقی صفات ذو الجلال دانا گردند و سر تسلیم فرود آورند و تابع گردند و بدانند که آسمانها و زمین ملک او و در تصرف قدرت او است و او غنی بالذات و از غیر بی نیاز است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ إِنَّكُمْ لَعِندَ اللَّهِ لَمَعْلُومُونَ
را نسبت بافرد بشر مؤکد میگرداند و در مقام امتنان بنوع انسان پیمبرش خطاب مینماید که آیا تو ندیدی یعنی البته می بینی اگر چه بظاهر در اینکه دو آیه خطاب پیمبر است لکن مقصود تمام بنی نوع انسانیت که قدری بخود آیند و لطف و کرم سبحانی را در آثار بنگرند و ببینند که چگونه زمین و آنچه در آنست از انواع و اقسام موجودات از جمادات، نباتات و اکثر حیوانات بزی و بحری با عظمت جتّه

صفحه : ۳۸۲

و قوت چنانچه معلوم است بعض حیوانات مثل اسب و شتر چندین برابر قوه آنها زیادت از انسان است همه را برای پیدایش و بقاء و رفع احتیاجات شما مسخر نمودیم که بر آنها تسلط یابید و عمل کنید و تأمین معاش بنمائید و نیز دریا را مسخر شما گردانیدیم که کشتی بسازید و بر روی آب روان گردانید.

وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَفْطُرَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا لِنَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ وَأَنْ نَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ وَأَنْ نَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ وَأَنْ نَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ
چنین است که آسمانها و کرات با آن عظمت و سنگینی و با آن کثرت عدد که عدد کرات و آسمانها را جز پدید آورنده آن کسی نتواند تعداد و شماره نماید و بطوری که کشف کرده اند گویند در جو هوا برای هر یک از کرات که آن را آسمان مینامیم دایره و منزل گاهی است که علی الدوام بدور خود میچرخد و از قدرت آفریننده آنها چنانست که با اینکه حرکت سریع دائمی سر سوزنی از محل خود تجاوز نمی نمایند و همان طوری که در نظام آفرینش مقرر شده بیک قوه جاذبه هر یک در محل خود قرار گرفته و مثل ماهی بدور خود شناورند قوله تعالی در سوره یس کُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ و از دایره خود منحرف نمیگردند و بهم استکاک نمیکنند تا وقتی که در ازل مقرر شده که عالم مضمحل و پراکنده و خراب گردد و تمام اینها از روی لطف و رحمت و کرم او است نسبت بنوع بشر.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا لِنَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ وَأَنْ نَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ وَأَنْ نَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ وَأَنْ نَحْيِيَ الْأَرْضَ بِالْغُلَامِ
و هو الذي احياكم ثم يميتكم ثم يحييكم و نیز برای معرفی خود و بیان رأفت و کرمش نسبت بنوع بشر تذکر میدهد که خدا و آفریننده عالم آن کسی است که شما را پس از نیستی و عدم بعالم وجود آورده و حیات داده و پس از آن شما را میمیراند و پس از آن در قیامت شما را زنده میگرداند.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که غایت و فائده عالم و مسخر گردانیدن موجودات برای پیدایش نوع انسانی است و اینکه مراتبی که بشر می پیماید از حیات دنیوی و نشو و ارتقاء و مردن وی پس از کمال طبیعی برای اینکه است که بنشأه

صفحه : ۳۸۳

(برای هر امتی از امتهای پیشین عبادت گاهی مقرر گردیده) دیگری که ما فوق عالم مادی دنیوی است تحوّل نماید و غایت وجود بشر با اینکه همه تشریفات که برای پیدایش و استکمال وی تنظیم داده غیر از اینکه نیست که وجود انسانی بمنتهای کمال خود برسد و حدیث قدسی

(لولاك لما خلقت الافلاك)

شاهد بر اینکه است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ چه قدر انسان ظلوما جهول ناسپاس است که تمام نعمتها را نادیده انگاشته و سر بندگی و عبودیت در برابر مولای کریم و ولی نعمت خود فرود نیآورد و بوظیفه خود عمل نمیکند که آن نیز برای نفع وی است اله عالم غنی بالذات است نه از عبادت و بندگی بندگان نفعی عائد او میگردد و نه از عصیان آنان ضرری باو اصابت مینماید.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ (منسک) مصدر میمی است بمعنی نسک و عبادت یا اسم مکان است بمعنی محل عبادت یا جایی که برای عبادت الفت گیرند و اصل منسک در عبادت جایی را گویند که مردم با هم برای عبادت یا کاری الفت گیرند. اینکه آیه خبر میدهد که ما برای هر امت و گروهی از امتهای پیشین عبادت گاهی قرار دادیم و مناسک حج از همین بابست. ابن عباس گفته (منسکا) یعنی عید، ما برای هر امتی عیدی قرار دادیم مجاهد و قتاده گفته‌اند مقصود از (منسکا) جای قربانی است. (ابو الفتوح) فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ الْخِ قِمتی چنین است که برای هر امتی محلی برای اجتماع در کاری مثل عبادت یا مناسک حج یا عمل دیگری که با هم جمع گردند مثل محل قربانی یا غیر آن دیگر جای ندارد که اینکه مردم با تو در حکمی نزاع کنند. در شأن نزول آیه گویند جماعتی از مشرکین باصحاب رسول گفتند چگونه

صفحه : ۳۸۴

است که ذبیحه‌ای که شما بدست خود میکشید میخورید و آن را که خدا میکشد یعنی میمیرد نمیخورید اینکه بود که برای رد آنها اینکه آیه فرود آمد:

وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ خطاب برسولش نموده که تو مردم را بدین حق دعوت کن زیرا که تو بر طریق مستقیم میباشی.

و اگر در امری با تو جدال و نزاع کنند حواله آنان را بمن واگذار و بگو خدا باعمال شما داناتر است.

در که الله یحکم بینکم یوم القیامه فیما کنتم فیہ تَخْتَلِفُونَ حاکم روز جزاء خدا است و در قیامت بین شما بعدل و حق حکم میکند و در آنچه با هم اختلاف و نزاع مینمائید بین شما داوری مینماید و پاداش گفتار و کردار هر کسی را بتمام و کمال باو خواهد داد. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ آیه مربوط بآیه بالا است و بمنزله علت و سبب است گویا فرموده خدا در قیامت بین شما حکم میکند و او حاکم روز جزاء است و میدانند آنچه را که در آسمان و زمین است زیرا که علم او محیط بتمام اشیاء است هیچ امری نه در ظاهر و نه در باطن بر او مخفی نیست.

إِنَّ ذَٰلِكَ فِی كِتَابٍ شَیْءٌ مَّقْصُودٌ از کتاب لوح محفوظ باشد که کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه در او ثبت است! و شاید مقصود از کتاب کتاب تکوینی آفاقی باشد یعنی هر چه بوده و هست و خواهد بود تماما در ازل در دفتر آفرینش در علم حضوری حق تعالی موجود است إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ یعنی حضور موجودات نزد او نسبت بعلم ذاتی و قدرت و کبریایی و عظمت و احاطه علمیه او که عین ذات او است چیز اندکی بشمار میآید.

صفحه : ۳۸۵

و یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ یُنزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ مشرکین مکه یا عموم مشرکین عمل آنان چنین است که پرستش و عبادت میکنند غیر خدا چیزی را که بپرستش آن خدا فرو نفرستاده است حجتی را و نیز می‌پرستند شیئی را که باو علم ندارند.

اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷)

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَهُ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

صفحه : ۳۸۸

(ترجمه)

(خطاب بتمام افراد بشر است) که ای مردم مثلی زده میشود گوش بدهید بحقیقت کسانی را که غیر از خدا میخوانید برای آنان هرگز ممکن نیست مگسی را بیافرینند و لو اینکه در خلقت آن اجتماع نمایند و هر گاه مگسی از آنها چیزی برآید نتوانند از آن بگیرند ضعیف است طالب (مشرکین) و مطلوب (بتها) (۷۳)

نشاختند خدا را حق شناسایی او حقیقه خدا قوی و توانا و غالب است (۷۴)

خدا از فرشتگان (رسولانی) برمیگزیند و نیز از بشر رسولانی برمی‌انگیزاند زیرا که خداوند شنوا و آگاهست (۷۵)

میداند آنچه را که بین دستهای آنها و آنچه را که پشت سر آنها است و بازگشت تمام امور بدست خدا است (۷۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خود را پرستش نمائید و اعمال خوب بجا آورید شاید شما رستگار گردید (۷۷)

و در راه خدا مجاهده کنید آن طوری که شایسته جهاد او است، او است که شما را برگزید و در دین برای شما کار حرجی و دشواری قرار نداده ملت پدر شما ابراهیم است و او شما را قبلاً مسلمین نامید و در اینکه (قرآن) نیز ابراهیم (ع) نام گذارد شما را در آنجا که گفت و مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكُمْ پس ملازم ملت ابراهیم باشد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عمل شما گواه و شما باشید گواه بر مردم پس نماز را بیای دارید و زکاة مال خود را بدهید و بدین خدا چنگ بزنید او است دوستدار شما و خوب دوستی است برای شما و خوب یاری کننده‌ای است (۷۸).

صفحه : ۳۸۹

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ الْخ ذباب جمع قله ذاب اذبيّه و جمع کثرتش ذبان بر وزن غراب و غربان و مثل در وصف چیزی آورند که آن در حالی از حالات شبیه ممثل باشد و آن وصف خواه متحقق باشد یا متخیل یعنی بخيال و فرض اینکه است که گفته‌اند، مثال بوجهی مقرّب و بوجهی مبعّد است.

در اینکه آیه خطاب بتمام افراد بشر نموده که برای شما مثلی می‌آورم گوش بدهید و بشنوید و نظر کنید در حال آلهه و خدایانی که شما مشرکین بغیر از خدا آنها را عبادت میکنید و گمان میکنید که آنها نزد خدا مقرّبند و کاری از دستشان برمی‌آید و باید بدانید که آنان قادر بر هیچ عملی نمیباشند نه قدرت بر ایجاد دارند و نه در امری توانند تدبیر نمایند حتی یک مگس که یک حیوان کوچکی است نتوانند بیافرینند و لو اینکه همگی آن سیصد و شصت بتی که در اطراف کعبه نصب کرده‌اند یا تمام بتها اگر همه با هم

همدست شوند و بکمک و معاونت یکدیگر بخواهند چنین عمل کوچکی را انجام دهند هرگز قادر بر آن نخواهند بود و آنان بقدری ضعیف و ناتوانند که بقدر مگسی هم ارزش ندارند و بطوری عاجزند که بفرض اگر مگسی از آنان چیزی را ربود نتوانند از آن بگیرند.

ضَعْفُ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ هُم طَالِبُ كَمَا مَشْرُكِينَ مِيَاشَنَدُ وَ هُم مَطْلُوبُ كَمَا بَتَهَائِنَدُ هَر دُو ضَعِيفِنَدُ وَ اَيْنَكِه مَثَال شَامِل مِيَشُود اَنچِه رَا كَمَا مَشْرُكِينَ غَيْر از خِدا پَرسَتَش مِيَنَمَائِنَد خِوَاه بَت بَاشَد كَمَا جَمَادِ اسْت خِوَاه غَيْر بَت مَثَل اِنْسَانِ يَا سِتَارِگَانِ وَ خُورَشِيدِ يَا غَيْر اَيْنِهَا زِيَرَا كَمَا جَزَالِه وَ اِجَابِ الوجودِ اِحدِي وَ لُو دَر عِظْمَتِ وَ بَزْرِ گِوَارِي اَوَّلِ مَخْلُوقَاتِ بِشِمَارِ رُودِ قَدْرَتِ بَرِ اِيْجَادِ وَ اَفْرِيْنَشِ ذَرَّهَی از ذَرَّاتِ مَمَكِنَاتِ رَا نَدَارَدِ چِه جَاي

صفحه : ۳۹۰

مگس که حیوانی است و بتهای مشرکین جمادی بیش نبودند، و شاید مقصود از (طالب) مگس باشد که عسل یا چیز دیگری را میرباید و ضعیف است و (مطلوب) یعنی صنم که بخواهد آنچه را که مگس ربوده از او بگیرد نمیتواند چگونه قابل پرستش باشد ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ اَيْنَكِه اَيِه بِيَانِ اَيِه بَالَا اسْتِ وَ دَر مَقَامِ سِرْزَنَشِ مَشْرُكِيْنَ بَرآمَدِه كَمَا اَيْنَانِ خِدايِ خُودِ رَا اَن طُورِي كَمَا حَقَّ شَنَاخْتِنِ اَو بُوْد نَشَنَاخْتِنَدُ وَ مَرْتَبِه عِظْمَتِ وَ وَحْدَتِ حَقِيْقِي وَ مَقَامِ كِبْرِيَايِي وَ اَوْصَافِ جَلَالِ وَ جَمَالِ الوَهِيْتِ اَو رَا بَقْدَرِي كَمَا دَر خُورِ اسْتِعْدَادِ بَشَرِي اسْتِ نَفْهَمِيْدِنَد اِگَر چِه اِحدِي از مَمَكِنَاتِ بَكْنِه ذَاتِ بِيْزِوَالِ وَ صِفَاتِ ذَاتِيَه اَن فَرْدِ مَتَعَالِ پِي نَبْرَدِه چِگونه مَمَكِنِ ضَعِيْفِ مَحْدُودِ بَحْدُودِ عَدْمِي رَا رَسَدِ كَمَا بِسَرَادِقِ عِظْمَتِ كِبْرِيَايِيْشِ پِي بَبْرَدِ خَاكِ رَا چِه نَسْبَتِي اسْتِ بَا عَالَمِ پَاكِ وَ اَنچِه گُفْتِه شُدِه كَمَا

(تفكروا في آلاء الله و لا تفكروا في ذات الله)

و قول امير المؤمنين عليه السلام در خطبه نهج البلاغه

(الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون و لا يحصى نعمائه العادون و لا يؤدى حقه المجتهدون الخ)

بيان همين معنى است.

آرى چنين است لکن برای بشر ممکن است که پس از مجاهده بسيار در تزكیه نفس و تحصيل ايمان كامل و تقوى و عمل صالح آثار رحمت الهی و فيض منبسط صمدانی را در آينه موجودات مشاهده نمايد و نفس خود و موجودات را از جهت اينكه آثار وجود حَقِّد بَنگَرَد نِه از جِهتِ شَيِّئَتِ خُودشانِ وَ بَا مَر حَقِّ تَعَالِي كَمَا فَرْمُودِه فَانظُرْ اِلَى اَثَارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا دَر خُودِ وَ مَوْجُودَاتِ نَظَرِ مَرآتِي نَمَائِدِ تَا اَثَارِ رَحْمَانِي رَا دَر يَابَدِ زِيَرَا كَمَا نَفْسِ اِنْسَانِي اَيْنِه جَمَالِ اِيْزِدِي اسْتِ، دَر حَدِيثِ نَبَوِي صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اسْتِ كَمَا

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

هر کس خودش را يعنى نحوه وجودش را بحقيقت شناخت خدا را بوجه شناخته است اينكه است كه گفته‌اند (خودشناسی كليلد خِداشِناسِي اسْتِ) وَ بِقَوْلِ اَن شَاعِرِ عَارِفِ:

تا تو با خویشی عدد بینی همه چون شوی بی خود احد بینی همه

صفحه : ۳۹۱

اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ بَايِنِ دُو صِفَتِ از اسْمَاءِ اللّٰهِ خُودِ رَا مَعْرِفِي مِيَنَمَائِدِ وَ گُويَا بِمَشْرُكِيْنَ خِطَابِ مِيَنَمَائِدِ كَمَا اَيِ مَشْرُكِيْنَ گَمْرَاهِ كَمَا از

جهل و بیخردی بیست‌ترین موجودات متمسک می‌شوید و نمی‌فهمید که الهیت و سزاوار پرستش آن کسی است که توانا و غالب است و مغلوب نخواهد شد و خدایان شما عاجزتر و ضعیف‌تر از کوچک‌ترین موجوداتند که نه بر خلقت مگسی قدرت دارند و نه از خود دفاع توانند نمود حتی نتوانند شیئی را که مگسی روده از او بگیرند و بخود برگردانند با اینکه حال چگونه آنان قابل پرستش می‌باشند.

اللّٰهُ يَصْطَفِي مَنِ الْمَلَائِكَةُ رُسُلًا وَمَنِ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ اصطفاء مأخوذ از صفو است یعنی خالص چیزی، راغب گفته (الاصطفاء تناول صفو الشيء كما ان الاختيار تناول خيره و الاجتباء تناول جبايته).

ظاهراً آیه در مقام ردّ اعتراض کافرین است که در بعض آیات بیان نموده که میگفتند چگونه از بین ما افراد بشر یک نفر را برای پیمبری و رسالت خود انتخاب نموده همه در لوازم بشریت مانند هم می‌باشیم در پاسخ آنان فرموده:

خدا شنوا و بینا است از بین انواع ملائکه و افراد بشر خالص‌ترین و زبده‌ترین آنها را برای رسالت خود انتخاب مینماید.

آری کفار ظاهر را مینگرند و چشم باطن‌بین ندارند فقط جسم رسول را می‌بینند و از حقیقت او بی‌خبرند نمیدانند که چه گوهر گران‌بهایی و چه روح قدسی در جان و روان او پنهان است قوله تعالی (اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ خدا میداند آنچه بین دستهای خلق است از حالات قیامت و آنچه در آینده برای آنها است (وَمَا خَلْفَهُمْ) آنچه را که از دنیای خود بجا گذاشته‌اند و مرده‌اند و بقولی يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ یعنی میداند اول اعمال آنها را (وَمَا خَلْفَهُمْ) میداند آخر اعمالشان را، و بقول دیگر میداند آنچه را که پیش از

صفحه : ۳۹۲

خلقت انبیاء و ملائکه چگونه بوده و آنچه را عقب آنها خواهد بود و در قیامت بازگشت تمام امور بسوی خدا است و برای احدی غیر از او نه امری است و نه نهی (مجمع البیان) و شاید مقصود از (بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) انبیاء باشند و اشاره باشد به اینکه خدا میداند از بین افرادی که در جلو شمایند چه کسی مصفّاتر و لایق‌تر است برای پذیرفتن منصب رسالت (وَمَا خَلْفَهُمْ) چنانچه میداند از بین ملائکه که عقب شما یعنی از شما پنهانند چه کس لایق رسالت است که رسالت را بوحی پیمبران برساند مثل جبرائیل که حامل وحی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ پس از مذمت و اعتراض بکفار و مشرکین و بیان عجز آله و خدایان آنها و قدرت و عظمت و احاطه علم و حکمت الهی در ارسال رسل بمؤمنین خطاب مینماید که در مقابل کبریایی و اقتدار اله عالم اظهار تواضع نمائید و سر بندگی مقابل الوهیت حق تعالی فرود آورید و رکوع و سجده کنید و پروردگار خود را پرستش نمائید و اعمال خوب و خیر بجا آورید شاید شما رستگار گردید.

اشاره به اینکه پس از ایمان و رکوع و سجود که شاید مقصود نماز باشد و عبادت و اعمال خیر در طریق هدایت واقع میگردید که امید رسیدن بمقصود میرود وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ ای مؤمنین در راه خدا آن خدایی که بنعمت اسلام شما را برگزید و گرامی داشت آن طوری که بایستی مجاهده نمود جهاد نمائید، جهاد در راه خدا دو قسم است: جهاد با اعداء دین و جهاد با نفس لکن بقرینه آیه پیش و بعد ظاهراً مقصود مجاهده در اینجا مجاهده با نفس است یعنی در طریق بندگی که از جمله آنها جهاد با کفار است کوشش نمائید و فریب شیطان و نفس خود را نخورید قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا سوره کهف آیه ۶۹، و بایستی بطوری

صفحه : ۳۹۳

مجاهده کنید که شما را بسعادت و رستگاری و کمال انسانیت که مقصود از خلقت همین است برساند.

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا در مقام امتنان بر مؤمنین بر آمده که آنها را بدین حق رهبری نموده و نیز امتناناً بر آنها دین را سهل و آسان گردانیده که نه در اصل حرجی و نه در احکام آن زحمتی است و شریعت شما شریعت سهله سمحه است و آن ملت پدر شما ابراهیم است و حنیف است که او شما را مسلم نامیده و دین شما را توسعه داده، ضمیر (هو) راجع بابراهیم علیه السلام است که در کتب سماویّه قبل و در قرآن شما را مسلمان نام نهاده قوله تعالی حکایه از ابراهیم (ع) که در دعای خود (وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَبِقَوْلِي فِي هَذَا) کلامی در تقدیر است یعنی (فی هذا القرآن).

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ جَمَلُهُ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً مُتَعَلِقٌ بِأَيِّهِ جَلُو (سَمَّيْكُمْ) مِيبَاشِدُ يَعْنِي اِبْرَاهِيمَ شما را مسلمان نامید و باین نام شما را معزز و محترم گردانید تا اینکه در قیامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواه شما باشد و باین نام بزرگ شناخته گردید و شما مؤمنین برای دیگران از افراد بشر گواهان باشید که آنان بدین پیمبران پیشین استوار بودند یا مخالفت نمودند، شاید ذیل آیه نظر بشرافت و فضیلت شریعت اسلام دارد بر باقی شرایع و ادیان گذشته که مؤمنین بایستی گواهان اعمال امم دیگر باشند قوله تعالی در شرافت امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) خطاب بمؤمنین نموده که شما امت وسط میباشید کنایه از جامعیت و کاملیت دین اسلام است که در اصول و فروع آن بمنزله نقطه وسط دایره است و باقی شرایع بمنزله نقطه‌های اطراف میباشند چنانچه ظاهر و هویدا

صفحه : ۳۹۴

است که تمام احکام و قوانین آن مطابق عقل و منطق استوار گردیده.

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است و خطاب بمؤمنین است که چون خدا بر شما منت گذارده و بدین اسلام موفق گردیدید پس نماز را بپای دارید و زکاة مال خود را بمستحقان بدهید و بریسمان محکم توحید چنگ بزنید و بدانید فقط خدا است که مولی و دوست شما است و خوب دوستی است که اگر رو باو آرید و مطیع امرش گردید در همه حال شما را یاری خواهد نمود.

پایان

جلد نهم

مقدمه

هدایت

قرآن نزولش برای هدایت انسان است. هدایت برای گذرا از اینکه دنیا به ابدیت و لقاء الله. ولی اینکه هدایت شامل چه کسانی می‌شود! چه کسانی میتوانند هدایتگر باشند چه کسانی مشمول هدایت میشوند! و کلام مبین در اینکه باب چه میفرماید! ... آنچه مسلم است خواهران و برادران ایمانی اسلامی خود در مسیر هدایت قرار گرفته و با کلام خدا، ادعیه ائمه هدی، احادیث و روایات وارده، کتب علمای اعلام و فقهای بزرگوار مفسرین عالیقدر و بالاخره آثار عرفای اسلامی همه و همه انسان در جهت حرکت بسوی خدای تبارک و تعالی قرار میدهند.

حضرت امام خمینی دامت برکاته در باب هدایت میفرماید:

هدایت بطوری که ذکر شد و معلوم گردید از برای هدایت بحسب انواع سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین الی الله مقامات و مراتبی است و ما بطریق اجمال اشاره ببعض مقامات آن می‌کنیم تا در ضمن صراط مستقیم و صراط مفرطین که مغضوب علیهم و ضالین می‌باشند بحسب هر یک از مراتب معلوم گردد.

اول نور هدایت فطری است اشاره بآن در تنبیه سابق شد و در اینمرتبه از هدایت صراط مستقیم عبارت است از سلوک الی الله بی احتجاب بحجاب ملکی یا ملکوتی و یا سلوک الی الله بی احتجاب بحجب معاصی قالبیه یا معاصی قلبیه یا سلوک الی الله است بی احتجاب بحجب غلو و یا تقصیر یا سلوک الی الله است بی احتجاب عجب نورانیه یا ظلمانیه و یا سلوک الی الله است بی احتجاب بحجب وحدت یا کثرت و شاید «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» اشاره به اینکه مرتبه از هدایت و احتجابات باشد که در حضرت قدر که نزد ما مرتبه واحدیت بتجلی به حضرات اعیان ثابته است تقدیر شده و تفصیل آن از حوصله اینکه رساله بلکه از نطاق تحریر و بیان خارج است و هو سر من سر الله و ستر من ستر الله.

دوم هدایت بنور قرآن است و در مقابل آن غلو و تقصیر از معرفت آن است و یا وقوف بظاهر و وقوف بباطن است چنانچه بعضی اهل ظاهر علوم قرآن را عبارت از همان معانی عرفیه عامیه و مفاهیم سوقیه و ضعیفه می‌دانند و بهمین عقیده تفکر و تدبر در قرآن نکنند و استفاده آنها از اینکه صحیفه نورانیه که متکفل سعادات روحیه و جسمیه و قلبیه و قلوبه است منحصر بهمان دستورات صوریه ظاهریه است و آن همه آیاتی که دلالت کند بر آنکه تدبر و تذکر آن لازم یا راجح است و از استناره بنور قرآن فتح ابوابی از معرفت شود پس پشت اندازند گویی قرآن برای دعوت بدنیا و مستلذات حیوانیه و تاکید مقام حیوانیت و شهوات بهیمیه نازل شده است.

و بعضی اهل باطن بگمان خود از ظاهر قرآن و دعوت‌های صوریه آن که دستور تادب بآداب محضر الهی و کیفیت سلوک الی الله است و آنها غافل از آن هستند متصرف شوند و با تلبیسات ابلیس لعین و نفس اماره بالسوء از ظاهر قرآن منحرف و بخیال خود بعلوم باطنیه آن متشبث هستند با آنکه راه وصول بباطن از تادب بظاهر است.

پس ایندو طایفه هر دو از جاده اعتدال خارج و از نور هدایت بصراط مستقیم قرآنی محروم و بافراط و تفریط منسوبند و عالم محقق و عارف مدقق باید قیام بظاهر و باطن کند و به ادبهای صوری و معنوی متأذب گردد چنانچه ظاهر را بنور قرآن متنور می‌کند باطن را نیز بانوار معارف و توحید و تجرید آن نورانی کند.

اهل ظاهر بدانند که قصر قرآن را بآداب صوریه ظاهریه و یک مشت دستورات عملیه و اخلاقیه و عقاید عامیه در باب توحید و اسماء و صفات نشناختن حق قرآن و ناقص دانستن شریعت ختمیه است که باید اکمل از آن تصور نشود و الا ختمیت آن در سنت عدل محال خواهد بود.

پس چون شریعت ختم شرایع و قرآن ختم کتب نازله و آخرین رابطه بین خالق و مخلوق است باید در حقایق توحید و تجرید و معارف الهیه که مقصد اصلی و غایت ذاتی ادیان و شرایع و کتب نازله الهیه است آخرین مراتب و منتهی النهایه اوج کمال باشد و الا نقص در شریعت که خلاف عدل الهی و لطف ربوبی است لازم آید و اینکه خود محالی است فضحیح و عاری است قبیح که با هفت دریا از روی ادیان حق لکه ننگش شسته نشود و العیاذ بالله.

و اهل باطن بدانند که وصول بمقصد اصلی و غایت حقیقی جز تطهیر ظاهر و باطن نیست و بی تشبث بصورت و ظاهر بلب و باطن نتوان رسید و بدون تلبس بلباس ظاهر شریعت راه بباطن نتوان پیدا کرد پس در ترک ظاهر ابطال ظاهر و باطن شرایع است و اینکه از تلبیسات شیطان جن و انس است و ما شمه‌ای از اینکه مطلب را در کتاب شرح اربعین حدیث مذکور داشتیم.

سوم هدایت بنور شریعت است.

چهارم هدایت بنور اسلام است.

پنجم هدایت بنور ایمان است.

ششم هدایت بنور یقین است.

هفتم هدایت بنور عرفان است.

هشتم هدایت بنور محبت است.

نهم هدایت بنور ولایت است.

دهم هدایت بنور تجرید و توحید است و برای هر یک دو طرف افراط و تفریط و غلو و تقصیر است که تفصیل آن موجب تطویل

است و شاید اشاره ببعض آن یا تمام مراتب آن باشد حدیث شریف کافی که می‌فرماید

«نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی و لا یسبقنا التالی

و

فی الحدیث النبوی (ص) خیر هذه الامه النمط الاوسط یلحق بهم التالی و یرجع الیهیم الغالی.

استعاذه

امام خمینی اینکه انسان کامل و مفسر بزرگوار و عارف بالله در هر مرتبه از مراتب سیر و سلوک برای سالکان و راهیان صراط مستقیم چون پیری کامل و مرشدی فنای فی الله راه «انسان شدن»، «کامل شدن»، «عبد» شدن را بما یاد داده و خود در کتب و تالیفات در گذشته چون: اسرار الصلاة، آداب الصلاة، شرح دعای سحر، جبر و اختیار، شرح اربعین، مصباح ولایت و مصباح الهدایه، ... و در سخنرانی‌ها و پیام‌ها همواره انسان را از شر شیطان نفس بر حذر داشته و به گذر از زندگی مادی و پیوست به ابدیت دعوت می‌نماید اینکه ناصح بزرگوار چون اجداد مطهرش برای جامعه‌ی بشری چون «بشیر و نذیر» است بشارت به لقاء الله، و ترساندن از سقوط در اسفل سافلین.

امام آنچه امام در باب استعاذه می‌فرماید:

در بیان ارکان استعاذه است و آن چهار است:

ال مستعید. دوم مستعاذ منه. سوم - مستعاذ به. چهارم - مستعاذ لاجله.

بدانکه برای اینکه ارکان تفصیل بسیار است که از حوصله اینکه اوراق خارج است و ما بذکر مختصری از آن اکتفاء می‌کنیم رکن اول در مستعید است و آن حقیقت انسانی است از اول منزل سلوک الی الله تا منتهی النهایه فنای ذاتی «و اذا تم الفناء المطلق ملک الشیطان رکن دوم در مستعاذ منه است و آن ابلیس لعین و شیطان رجیم است که بواسطه دام‌های گوناگون انسان را از وصول بمقصد و حصول مقصود باز دارد.

و آنچه که بعضی اعظم از اهل معرفت ذکر فرموده که حقیقت شیطان عبارت است از جمیع عالم بجنبه سوائه پیش نویسنده تمام نیست زیرا که جنبه سوائه که عبارت از یک صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیتی است از دامهای ابلیس است که انسان را سرگرم بآن می‌کند و شاید اشاره باین معنی باشد قول خدای تعالی ذلک به ألهاکم التکاثر حتی زُرتم المقابر و الا خود ابلیس، حقیقتی است که دارای مجرد مثالی و حقیقت ابلیسیه کلیه که رئیس ابالسسه است و هم ابلیس الکل است.

چنانچه حقیقت عقلیه مجرده کلیه که آدم اول است عقل الکل است و واهمه‌های جزئیه ملکیه از مظاهر و شئون آنست چنانچه عقول جزئیه از شئون و مظاهر عقل کلی است و تفصیل و تحقیق اینکه مقام از حوصله اینکه رساله خارج است.

بالجمله آنچه در اینکه سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد آن شیطان یا مظاهر آن می‌باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن حجاب روی جانان شود

چه از عوالم ملکیه دنیاویه باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهات و غیر آن و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالیه باشد چون بهشت و جهنم و علم متعلق بآن حتی علوم عقلیه برهانیه که راجع بتوحید و تقدیس حق است تمام آنها از دامهای ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت باو باز میدارد و بآنها سرگرم می کند حتی سرگرمی بمقامات معنوی و وقوف بمدارج روحانی که ظاهرش وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق است که جسر روحانی جهنم فراق و بعد و منتهی شود بجنّت لقاء و اینکه جسر مخصوص بیک طائفه قلیله از اهل معرفت و اصحاب قلوب است از دامهای بزرگ ابلیس الالبسه است که باید از آن پناه بذات مقدس حق جل شانہ برد.

بالجمله آنچه تو را از حق باز دارد و از جمال جمیل محبوب جل جلاله محجوب کند شیطان تو است چه در صورت انسان باشد یا جن و آنچه که بآن وسیله تو را از اینکه مقصد و مقصود باز دارند دامهای شیطانی است چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر اینها و اینها عبارت از دنیای مذموم است و دام شیطان است و استعاده از آن باید کرد.

و آنچه از رسول خدا (ص) منقول است که می فرمود

«اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله الّتی لا یجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما یُنزل من السماء و ما یرج فیها و شر ما ینزل من الارض و ما یرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل و النهار الا طارقاً» یطرق بخیر»
شاید مقصود همین معنا باشد. و تم الاستعاده».

و تفصیل اینکه اجمال آنکه انسان تا در بیت نفس و طبیعت مقیم است و بسفر روحانی و سلوک الی الله اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیه بهمه شئون و مراتب است بحقیقت استعاده متلبس نشده و لقلقه لسان او بی فایده بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است مگر با تفضل و عنایت الهی و چون بسیر و سلوک الی الله متلبس گردید و سفر روحانی را شروع نمود تا در سیر و سلوک است آنچه مانع از اینکه سفر و خار طریق است شیطان او است چه از قوای روحانیه شیطانیه و یا از جن و انس باشد زیرا که جن و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوک الی الله باشند بدستیاری شیطان و تصرف آن باشد.

چنانچه خدای تعالی اشاره بآن فرموده در سوره مبارکه ناس آنجا که فرماید مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ و شیطان اگر جن باشد از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جن است و انس یکی بالاصاله و دیگر بالتبعیه و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه بجن از آیه شریفه معلوم شود که اینکه دو نوع یعنی جن و انس نیز تمثالات شیطانیه و مظاهر آنند.

و در آیه دیگر نیز اشاره فرماید به اینکه معنی آنجا که فرماید شیاطین الانس و الجن و در اینکه سوره مبارکه اشاره بارکان استعاده چنانچه مذکور شد فرموده چنانچه ظاهر است.

بالجمله انسان قبل از شروع بسلوک و سیر الی الله مستعید نیست و پس از آنکه سیر تمام شد و از آثار عبودیت بهیچ وجه باقی نماند و بفنای ذاتی مطلق نائل شد از استعاده و مستعاذ منه و مستعید اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی نیست و از قلب خود و خود نیز خبری ندارد و اعوذ بک منک نیز در اینمقام نیست.

و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد باز استعاده را حقیقتی باشد لکن نه چون استعاده که سالک راست و لهذا بحضرت رسول ختمی (ص) نیز امر باستعاده شده چنانچه خدای تعالی فرماید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ.

پس انسان در دو مقام مستعید نیست یکی قبل از سلوک و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است و یکی بعد از ختم سلوک که فنای مطلق دست دهد که از مستعید و مستعاذ له و استعاذ خبری نیست و در دو مقام مستعید

است.

یکی حال سلوک الی الله که استعاذه کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند چنانچه خداوند از قول شیطان حکایت فرماید فَمَا أَعُوذُ بِتِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.

و یکی در حال صحو و رجوع از فَنای مطلق که استعاذه کند از احتجابات سلوکیه و غیر آن.

و استعاذه بوجه الله و کلمات الله استغراق در بحر جمال و جلال است و آنچه انسان را از آن باز دارد از شرور است و مربوط بعالم شیطان و مکاید آن است و از آن باید پناه بوجه الله برد چه آن از حقایق کامله سماویه باشد یا ناقصه ارضیه مگر آنکه طارق بخیر باشد که آن طارق الهی است که بخیر مطلق حق تعالی دعوت کند.

رکن سوم: در مستعاذ به است بدانکه چون حقیقت استعاذه در سالک الی الله متحقق در سیر و سلوک بسوی حق متحصل است یعنی استعاذه اختصاص دارد بسالک در مراتب سلوک پس بحسب مقامات و مراتب سایرین و مدارج و منازل سالکان حقیقت استعاذه و مستعید و مستعاذ منه و مستعاذ به فرق میکند.

و اشاره باین توان باشد سوره شریفه ناس که فرماید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب سالک بمقام ربوبیت پناه برد و توان اینکه ربوبیت، ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود با اعوذ بکلمات الله التامات و چون سیر سالک منتهی شد بمقام قلب مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند و در اینکه مقام بمقام ملک الناس از شر تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائزانه او پناه برد چنانچه در مقام اول از شر تصرفات صدریه او پناه برد.

و شاید اینکه فرموده اَلَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ با آنکه وسوسه در قلوب و ارواح نیز از خناس است برای آن باشد که در مقام معرفی بشان عمومی و صفت ظاهره پیش همه مناسب است تعریف شود.

و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود بمقام روح که از نفخه الهیه است و اتصالش بحق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس بشمس و در اینمقام مبادی حیرت و هیمان و جذب و عشق و شوق شروع شود و در اینکه مقام باله الناس پناه برد و چون از اینمقام ترقی کند و ذات بی‌مرآت شئون نصب العین شود و بعبارت دیگر بمقام سر رسد «اعوذ بک منک» مناسب با او است و در اینکه مقامات تفصیلی است که مناسب اینمقاله نیست.

و بدانکه اسم استعاذه باسم الله بواسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است و آن در حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه‌ها مقیده است.

رکن چهارم در مستعاذ له است یعنی غایت استعاذه بدانکه آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستفید از سنخ کمال و سعادت و خیریت است و آن بحسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است چنانچه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است غایت سیرش حصول کمالات نفسانیه و سعادات طبیعیه خسیسه است و اینکه در مبادی سلوک است و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیه و کمالات تجردیه ذوقی نمود مقصدش عالی‌تر و مقصودش کاملتر میشود و بمقامات نفسانیه پشت پا زند و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود.

و چون از اینمقام نیز عنان سیر را برتافت و بسر منزل سر روحی رسید مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند و لسان باطنش در اول امر و جهت وجهی لوجه الله و پس از آن و جهت لأسماء الله او لله و پس از آن و جهت وجهی له شود و شاید جهت «وَجْهَتَهُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» راجع بمقام اول باشد بمناسبت فاطریت.

بالجمله سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول کمال و سعادت است بالذات و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی قرین و دامی از دامهای او مانع حصول است ناچار سالک بحق تعالی پناه برد از آن شیطان و شرور و دامهای او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی. پس در حقیقت غایت استعاذه برای سالک حصول آن کمال مترقب و سعادت مطلوبه است و غایه

الغایات و منتهی الطلبات حق تعالی جلت عظمته است و استعاده از شیطان بالتبع واقع میشود و الحمد لله اولاً و آخراً».

نهضت زنان مسلمان ۴/ ۵

۱۳۶۱

صفحه : ۲

سوره المؤمنون

اشاره

۱۳۶۱ مکیه مائه و ثمانی عشر آیه کوفی و تسع عشره غیرهم

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)
أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)
ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَ
أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا
فَوَاكِهَ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)
وَسَجَّرَةَ خُرْجٍ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ (۲۰)

صفحه : ۳

خلافی نیست که سوره المؤمنون در مکه فرود آمده و نزد کوفیان عدد آیات آن یکصد و هیجده آیه و نزد غیر آنها یکصد و نوزده آیه است و هزار و چهل و پنج کلمه و چهار هزار و سیصد و دو حرف است.

و بروایت ابی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی که سوره مؤمنون را بخواند روز قیامت ملائکه وی را بروح و ریحان بشارت دهند، و نیز ملائکه بچیزی او را بشارت دهند که در وقت نزول ملائکه برای قبض روحش چشمش روشن میگردد و از حضرت صادق (ع) چنین روایت شده هر کس در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند عاقبت بخیر خواهد گردید و در فردوس اعلا با پیمبران است (طبرسی)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 حقیقه مؤمنین آنهایی که (دارای چنین صفاتی میباشند) رستگار گردیدند (۱)
 آن کسانی که در نماز خشوع و فروتنی میکنند (۲)
 و آنهایی که از بیهوده کاریها اجتناب مینمایند (۳)
 و کسانی که زکاء مالشان را میدهند (۴)
 و آنهایی که فرج خود را از زنا حفظ مینمایند (۵)
 مگر از ازواجشان و آنهایی را که مالک گردیده‌اند که حقیقه نسبت با آنان ملامت کرده نمیشوند (۶)
 و کسی که غیر از زن و کنیز خود غیری را بجوید (برای مقاربت) از حد تجاوز نموده (۷)
 و نیز از صفات مؤمنین اینکه است که امانتهایشان و عهدشان را مراعات میکنند (۸)
 و آنهایی که اوقات نمازشان را حفظ مینمایند (۹)
 اینکه چنین جماعتی وارثانند (۱۰)
 که بهشت را بمیراث میرند و در بهشت جاویدان خواهند بود (۱۱)
 و حقیقه ما انسان را از خلاصه گل آفریدیم (۱۲)
 پس از آن او را در جایگاه استوار قرار دادیم (۱۳)
 پس از آن او را نطفه (خون بسته) گردانیدیم پس از آن نطفه را مضغه (پارچه گوشتی) نمودیم و پارچه گوشت استخوان و
 باستخوان گوشت پوشانیدیم (وقتی خلقتش تمام گردید) بوی روح دمیدیم بزرگ و بزرگوار است خدایی که بهترین خلق
 کنندگان است (۱۴)
 پس از آن بحقیقت شما از مردگانید (۱۵)
 پس از آن محققا شما در قیامت مبعوث خواهید گردید (۱۶)
 و ما بالای سر شما هفت آسمان آفریدیم و از آفریده خود غافل نمیشیم (۱۷)
 و ما از آسمان باندازه معین آب را فرود آوردیم پس از آن آن را در زمین ساکن گردانیدیم و حقیقه بر بردن آب توانا میباشیم
 (۱۸)
 و برای شما بآن آب بوستانهایی از نخل خرما و انگور آفریدیم و برای شما در آنها میوه‌های بسیاری است که از آن میخورید (۱۹)
 و درختهایی که از طور سینا روئیده میشود با روغن که خورش نان خورندگان باشد (۲۰).

(توضیح آیات)

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ در اینکه آیات هفت صفت از صفات مؤمن کامل را تذکر میدهد و اینکه اوصاف را از علامات ایمان و فلاح و

رستگاری بشمار می‌آورد که مؤمن کامل که ایمان در قلبش نفوذ نموده از غیرش شناخته شود.

(فلاح) در لغت ظفر یافتن برآمد است. راغب گفته (الفلاح) بالفتح و السكون الشق و قيل الحديد بالحديد، يفلح اي يشق. و الفلاح الظفر و ادراك بغية و ذلك ضربان دنيوي و اخروي فالدنيوي الظفر بالسعادات التي تطيب بها الحياة الدنيا و هو البقاء و الغنى و العز. و الاخروي اربعة اشياء: بقاء بلا- فناء، و غنى بلا فقر، و عز بلا ذل، و علم بلا جهل) و لذلك گفته شده (لا عيش الا عيش الاخرة) (پایان) و بقولی بمعنی بقاء در عمل خیر است، و (افلاح) از باب افعال آمده یعنی مظفر و کامیاب و سعادت‌مند گردیدند مؤمنون کسانی که باین اوصافند.

در عرف قرآن ایمان، اذعان و تصدیق است بوحدانیت خدا و رسولان او و روز قیامت و بکل- (ما جاء به النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم).

اللَّذِينَ هُمْ فِي صِيَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ خشوع یک تأثر مخصوصی است از مقهور در مقابل قاهر و از آن خضوع پدید می‌گردد اینست که گفته‌اند خاشعون یعنی خاضعون.

اول از صفات مؤمنین آنهایی که مظفر و منصور گردیده‌اند مؤمنین میباشند که در نمازشان خاشعند. خشوع از خشیت ناشی میشود و خشیت امر قلبی است و آن عبارت از حضور قلب است و آثارش در اعضاء ظاهر می‌گردد و اعضاء را خاضع میگرداند، اگر نماز گزار در حال نماز متوجه باشد و عظمت و جلال الهی را منظور داشته و در حال قرائت و رکوع و سجود وجه دلش بسوی حق تعالی نگران باشد البته خواهی نخواهی اعضاء او خاضع میگردند دیگر باین طرف و آن طرف

صفحه : ۶

التفات نمیکنند و نیز فکر خود را متمرکز میگرداند که حواسش متفرق نگردد و بداند چه میگوید و حمد و ستایش کرا مینماید و چشم خود را از محل سجده بلند نمیکنند.

و بروایتی رسول صَلَّى الله عليه و آله و سلم مردی را دید که در نماز بریش خود بازی میکند فرمود آیا چنین نیست که اگر قلب او خاشع بود اعضائش نیز خاضع بودند.

و اینکه حدیث دلالت دارد که خشوع در نماز هم بقلب است و هم باعضاء، امّا بقلب اینست که در حال نماز هیچ همی در دل نباشد و از ما سوی اعراض نماید و غیر از عبادت و معبود بچیزی متوجه نباشد.

و بروایتی حضرت رسول (ص) در ابتداء وقتی مشغول نماز میشد باسما نگاه مینمود وقتی اینکه آیه فرود آمد سر خود را پائین می‌انداخت و بزمین نگاه میکرد. (مجمع البیان) ابو الفتوح رازی از سلمه بن دینار چنین روایت میکند که گفته وقتی من نزد زین العابدین علی بن الحسین (ع) نشسته بودم مردی آمد و باو گفت آیا میدانی چگونه باید نماز کرد من خواستم او را بزنم امام فرمود (مهلا یا ابا حازم ان العلماء هم الحلماء الرحماء)

ساکن باش بدرستی که علماء با حلم و مهربانند پس از آن روی بسائل کرد و گفت آری دامن نماز چیست (سائل) پیش از نماز بر تو واجب چیست! (امام) هفت چیز: نیت، طهارت، پوشانیدن عورت، پاک بودن جای سجده، وقت شناختن، جامه پاک پوشیدن، روی بقبله آوردن.

(سائل) بچه نیت از خانه بیرون می‌آیی! (امام) بنیت زیارت (سائل) بچه نیت در مسجد میروی! (امام) بنیت عبادت (سائل) بچه نیت در نماز قیام کنی! (امام) نیت خدمت (سائل) بچه نیت چنین نیت میکنی! (امام) بنیت عبودیت و اقرار و اعتراف بوحدانیت خدای تعالی (سائل) بچه حال رو بقبله آری (امام) بسه فریضه و یک سنت (سائل) آن سه چیست! (امام) توجه بقبله و نیت و تکبیر الاحرام فرض است و دست برداشتن در آن حین سنت است.

صفحه : ۷

(سائل) تکبیرات چند عدد است! (امام) اصل تکبیرات نود و شش است پنج از آن فریضه و باقی سنت است. (سائل) بچه در نماز وارد میشود!

(امام) بتکبیر. (سائل) برهان نماز چیست! (امام) قرائت. (سائل) خشوع نماز چیست! (امام) نظر در جای سجده. (سائل) تحریم نماز چیست!

(امام) تکبیرش. (سائل) تحلیل نماز چیست! (امام) سلامش.

(سائل) جوهرش چیست! (امام) تسیحش. (سائل) شعارش چیست! (امام) دعاء تعقیبش. (سائل) تمامی نماز چیست! (امام) صلوات بر محمد و آل محمد (سائل) قبولش چیست! (امام) ولایت ما و برائت از دشمنان ما. (سائل) هیچ حجت رها نکردی. سائل برخاست و میگفت (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ).

(پایان) اینها آداب ظاهری نماز است و روح نماز آن طوری که اهل حقیقت گفته‌اند برای هر یک از قوای باطنی نحوی از خشوع است:

خشوع نفس تمرکز او است از خواطر و هواجس و خشوع قلب ملازمه ذکر است و دوام حضور و خشوع سر مراقبت و کوشش نمودن است در نفی خواطر و تفرق حواس و خشوع روح در استغراق و فرو رفتن در بحر محبت و گداخته گردیدن نزد تجلی صفات جلال و جمال احدی.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ در مفردات گفته (اللغو من الكلام ما لا يعتد به و هو الذي يورد لا عن روية و فكر و يجرى مجرى اللغا و هو صوت العصافير و نحوها من الطيور) (۱).

دوم از صفات مؤمن کامل چنین است که از بیهوده کاری چه راجع بگفتار باشد و چه افعال اعراض میکند، وقت خود را عزیزتر از آن میداند که حتی آنی از آن را بیهوده مصرف بنماید و سودی عاید آن نگردد.

(۱) کلام لغو چیزی است که فائده در آن نباشد و آن سخنی است که بدون فکر و رویه صادر گردد و چنین کلامی مانند صدای گنجشکها و مانند آن از طیور می‌ماند.

صفحه : ۸

و شاید سر اینکه اینکه آیه را بآیه اول عطف داده چنین باشد کسی که ساعات عمر خود را در بیهوده کاری و لهو و لعب میگذراند برای چنین کسی ممکن نیست بتواند در نماز حضور قلب پیدا نماید زیرا که انسان آنچه مشغول بآن است قوه متخیله که کارش صورت سازی است در نماز مثل حالت خواب همان را در نظرش جلوه میدهد و می‌آراید پس با اینکه حال چگونه میتواند فکر خود را متمرکز گرداند و در نماز حالت خشوع پیدا کند بلکه هر چه بخواهد حواس خود را جمع کند فوری موهومات و خیالات وی را میگیرد و حواسش را متفرق میگرداند لکن کسی که در همه وقت فکرش و عملش مطابق فرموده عقل و شرع واقع گردد و همش در همه کار تحصیل رضای حق تعالی باشد (زیرا اگر بدقت بنگری هر عملی که در آن رضای خدای تعالی نباشد لغو و بیهوده کاری است) چنین کسی بخوبی میتواند بنا بر عادت خود را از موهومات و خیالات فاسد حفظ نماید و حضور قلب پیدا کند آن وقت است که حالت خشوع و خضوع پیدا مینماید.

گفته‌اند هر چه برای خدا نیست حشو است و آنچه تو را از خدا باز میدارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظی نباشد لهو است و

آنچه از جانب خدا نباشد لغو است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ- سوم از علامت مؤمن کامل عطاء نمودن زکاة است یعنی بر اداء نمودن زکاة مال خود مداومت نماید، بقولی مقصود از زکاة مطلق صدقه است اعم از واجب و مستحب، و از ابن عباس نقل میکنند که مقصود صدقه واجب است که همان زکاة مال و زکاة فطره باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ- چهارم از علامت مؤمنین چنین است که آنان عورات خود را حفظ مینمایند اگر چه مؤمن شامل مرد و زن هر دو میگردد لکن اینجا بقرینه قوله تعالی:

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

صفحه : ۹

مقصود رجالدنه نساء زیرا که ملک یمین که در آیه استثناء شده مختص بمردها است که حفظ فروج آنها نسبت بغیر ازواج و کنیزانی است که مالک گردیده‌اند لکن برای زن چنین نیست بغیر شوهر حفظ فروج واجب است.

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ- کسی که از ازدواج و ملک یمین یعنی کنیزان تجاوز نماید چنین کسانی آنان از حد خود تجاوز نموده و فلاح و رستگاری از آنها سلب گردیده زیرا که عمل منکری مثل زنا یا لواط یا استمناء که تمام آنها عمل حرام و غیر مأذون میباشند مرتکب گردیده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ- پنجم و ششم از علامت مؤمن کامل اینکه است که امانت و عهد خود را مراعات مینماید.

امانت دو قسم است امانات خدا و امانات بندگان خدا، امانات خدا آن اماناتی است که بین خدا و بندگان است مثل نماز، روزه، غسل و اقسام عبادات.

امانات مردم مثل مالی که ودیعه میگذارند یا عاریه میدهند و همچنین بیع و شراء و شهادت و غیر آنها از حقوقی که بین مردم دائر است.

و اما عهد سه قسم است: اول- اوامر خدای تعالی. دوم- نذری که کرده که باید بآن وفاء نماید. سوم- عقودی که بین مردم جاری است و برای انسان واجب است که بتمام اقسام امانات و عهد وفاء کند یعنی با هر کس هر طوری عهد بسته است قیام نماید و خلاف امانت و عهد نکند. (مجمع البیان) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ- هفتم از نشانه مؤمنینی که رستگار شده‌اند اینست که اوقات نمازها و شرائط و اجزاء آن را حفظ مینماید.

چقدر امر نماز مهم است که اول قدم بسوی فضیلت و رستگاری نماز است و آخر قدم فیروزی و سعادت مندی نیز نماز است.

صفحه : ۱۰

آیات و اخبار در فضیلت نماز بقدری است که بشمار نمی‌آید، شیخ صدوق رحمه الله علیه در کتاب خصال بسند متصل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده نماز از شرایع دین است و در آن رضای پروردگار است و نماز منهاج انبیاء یعنی راه سیر انبیاء است بسوی خدا و نماز سبب دوستی ملائکه و هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن میگردد و شیطان از نماز کراهت دارد و نماز سبب اجابت دعاء و قبول اعمال است و نماز زاد و توشه مؤمن است از دنیا بسوی آخرت و شفیع است بین مؤمن و ملک الموت و مونس و انیس او است در قبر و فرش او است زیر بدنش و جواب منکر و نکیر است و نماز در محشر تاج است بر سر بنده و نور است در صورتش و لباس است بر بدنش و پرده است بین او و آتش و حجت است بین او و بین پروردگارش تا آخر حدیث.

علامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار از جامع الاخبار از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین حدیث میکند که فرمود نماز عمود دین است کسی که نماز را ترک کند دین خود را خراب گردانیده و کسی که نماز را بوقت خود اداء نکند داخل در ویل میگردد و ویل وادی است در جهنم چنانچه خدای تعالی فرموده (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) و نبی (ص) فرمود (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ) وقتی عبد را در قیامت میآورند اول چیزی که از وی سؤال میشود نماز است اگر با نماز آمد کار او تمام است و گر نه میافتد در جهنم.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (أُولَئِكَ) اشاره مینماید بجماعت مفلحون آنهایی که متصف بآن اوصاف هفتگانه میباشند که در آیات بالا موصوف گردیده‌اند که اینان وارثینند فردوس را بارث میبرند. فردوس نام درجه اعلاهی بهشتی است اشاره به اینکه اینک جماعت پاداش اعمال نیکشان دارای چنین مقامی گردیده‌اند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ إِنَّكَ أَنْتَ عَلِيمُ السُّمُورِ (طین) اشاره بحسن تدبیر و نظام آفرینش و عظمت انسان و چگونگی ابتداء خلقت او است که اینک موجود شریف را از پست‌ترین موجودات که خاک

صفحه : ۱۱

است آفریدیم.

(سُلَالَةٍ) جوهر و آن اجزاء لطیف خاک است گویا فرموده خاک را گرفته و تجزیه نمودیم و جوهر و اجزاء پاک آن را از کدر آن بیرون آوردیم و از جوهر آن نطفه قرار دادیم (مِنْ طِينٍ) جار و مجرور یا متعلق به (خلقنا) است یا متعلق بکلام محذوف است که صفت (سالله) باشد یعنی انسان را از خلاصه کدر خاک آفریدیم و (مِنْ) اول ابتدایی است و (مِنْ) دوم بیانی.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ پس از آن نطفه‌ی که از خلاصه و جوهر خاک گرفته شده در جایگاه متین یعنی رحم متقن و محکم قرار دادیم که آسیبی بوی نرسد.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس از آنکه نطفه سفید در رحم قرار گرفت بدست قدرت ایزدی تغییرات و استحالاتی عارض وی میشود و پس از چهل روز از حالت منی خارج میگردد و بشکل خون بسته‌ای پدید میگردد باز پس از استحاللات و تغییراتی که در آن محل تنگ تاریک (رحم) علی الدوام عارض او میگردد تا چهل روز دیگر که میگردد مضغه‌ای مانند یک پارچه کوچک گوشت میگردد و پس از چهل روز دیگر استحاله دیگری پیدا کرده و مضغه استخوان میشود پس از آن با استخوان گوشت میپوشاند ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس از آنکه سه چهل روز گذشت و صورت بندی نطفه تمام شد و تغییرات و تحولاتی که بایستی در آن محل رحم علی الدوام عارض وی گردد پایان رسید آن وقت قابل میگردد که بوی خلقت دیگری افاضه شود و آن نفخه روح است قوله تعالی در سوره الحجر آیه ۳۰ (وَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِي) و پس از نفس نباتی روح حیوانی و قوای طبیعی در او ظاهر میگردد و در همان اول خلقت عقل هیولایی و استعداد ترقی و تعالی بمقام عالی عقل بالفعل نیز در او بودیعه گذارده میشود که هر گاه

صفحه : ۱۲

پس از آمدن بنشأه دنیا اگر با کوشش در علم و عمل مستعد گردید که خود را بمقام ارجمند انسان کامل برساند خواهد رسید و نظر بهمین استعداد و روح پاکی است که در قطعه خاکی نهاده شده که انسان را از پست‌ترین موجودات که خاک باشد وی را بمقام ارجمندی رسانیده که ممکن است از ملک و فلک برتر و بالاتر گردد اینک است که در آخر آیه خود را بزرگی و عظمت ستوده و آفرینش خود را تمجید نموده و در باره خود فرموده (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ).

از اینجا معلوم میشود چقدر خلقت انسان عجیب و مهم است که در آفرینش آسمانها و زمین و ماه و ستارگان و کهکشانها و کرات عظیم و اقسام و انواع ملائکه (أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ) (سوره فاطر آیه اول) و دستگاه مجلّل آفرینش چنین تعریف و تمجیدی از خود نموده حتی روح اعظم که بزرگترین موجودات بشمار میرود وقتی از رسولش سؤال میشود که روح چیست در جواب فرموده (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) همین قدر در تعریف روح میفرماید بگو روح از عالم امر است نه از عالم خلق.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (ثم) را برای تراخی میآورند، پس از آنکه خلقت اولیّه شما تمام شد و نشو و ارتقاء هر فردی بقدری که در عالم قضاء الهی و دستگاه آفرینش مقرر گردیده پایان رسید آماده میگردید برای تحول یافتن و منتقل گردیدن بعالم دیگری آن وقت مرگ شما را میگیرد و منتقل میگردید بعالم برزخ و آن یک نحو حیات دیگری است که نتیجه حیات دنیوی وی خواهد بود. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ پس از آنکه انسان عالم برزخ را گذرانید و مراتب سیر خود را باستكمال رسانید در روز قیامت که آخرین سیر بشر است پس از تحولات بسیاری که از اول تکوّن وجودش در پشت پدر و (رحم) مادر و ایام سیرش در حیات دنیا و تبدلاتی که علی الدوام عارض آن گردیده تماما بیک صورت وحدانی و فعلیتی

صفحه : ۱۳

که جامع تمامی مراتب وجود وی است از روح و بدن و قوی و مشاعر پایان رسید در روز قیامت مبعوث میگردد. اینکه آیات را بر هم مترتب گردانیده شاید اشاره باین باشد که اینکه مراتب مترتب بر همنند هر سابقی مقدمه بر مرتبه بالای خود و هر لاحقی نتیجه و ما حصل مرتبه زیرین خود میباشد.

بعبارت دیگر هر موجود دانی را مقام و محلی است در عالی که میکوشد و علی الدوام بدور خود میچرخد تا متصل بوی گردد. هر موجود عالی را ظهور و بروزی است در دانی اینست که تمام موجودات متصل و مرتبط بیکدیگرند و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته‌اند.

بین چگونه در اینکه آیات که مراتب بشری را بیان نموده از جوهر خاک آغاز نموده تا منتهای کمال بشری او که در قیامت تحقق می‌پذیرد.

خاک را مقدمه نطفه و نطفه را مقدمه مضغه و نطفه و مضغه را نتیجه و ما حصل جوهر خاک و همچنین و هر مرتبه ما دون را مقدمه بالاتر و بالاتر را ما حصل ما دون گردانیده و کمال انسانی که در قیامت ظهور و بروز پیدا مینماید نتیجه و ما حصل تمام مراتب زیرین خواهد بود و راجع باین موضوع در کتاب معاد و آخرین سیر بشر اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ طَرَائِقَ جَمْعَ طَرِيقَةٍ و طرق جمع طریق است، چون بعقیده علمای هیئت قدیم مقصود از طرائق طبقات آسمانهای هفت گانه است، در مفردات گفته (و اطباق السماء یقال لها طرائق) یعنی هفت آسمان هر طبقه بالای طبقه دیگر است زیرا که هر یک پیچیده شده بدیگری است. و بقولی مقصود راههای ملائکه است لکن بنا بر هیئت جدید مقصود از طرائق راههای سیارات هفتگانه: ماه، خورشید زهره، زحل، مریخ، عطارد، مشتری است که هر یک را کره‌ای است مخصوص بخود که در آن سیر مینماید و راه جداگانه‌ای دارند که چسبیده بهم نیستند.

صفحه : ۱۴

وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ-اینکه آیه اشاره است به اینکه مبدء آفرینش موجودات را از طبقات آسمانها گرفته تا وجود انسانی که گل سر سبد موجودات بشمار میرود و با اینکه نظام مرتب هر یک از اجزاء عالم را در مرتبه و محلی و مقامی بترتیب حیرت بخشی قرار داده و تا موقعی که در مرتبه قضاء مقرر گردیده امرار حیات مینمایند و اگر نبود حفظ و حراست خالق متعال و یکی از اجزاء مهم

عالم از آن نظام مقرر و وظائف مرجوعه بخود سر سوزنی تعدی مینمود عالم منحل میگردد.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِنَّ لِقَادِرُونَ برای نظام خلقت از روی حسن تدبیر از آسمان آب باران را بقدر حاجت و لزوم فرو فرستادیم تا اینکه چشمه‌های زمین و کاریزها از آب پر گردد و همان طوری که قدرت بر ایجاد و انزال آب داریم حفظ و حراست آن نیز بدست قدرت ما انجام میگردد اگر بخواهیم آب را در زمین نگاه میداریم و اگر بخواهیم آن را میخشکانیم.

ذات متعال در مقام بیان سعه قدرت و نفوذ حکم خود بشر را آگاه میگرداند که همین طوری که ما علت موجوده موجودات میباشیم علت مبقیه آن نیز خواهیم بود یعنی ایجاد ممکنات و اعدام آنان هر دو در قبضه قدرت ما است بقدری که حکمت خداوندی بر وجود و بقاء ممکنی از ممکنات اقتضاء مینماید آن شیئی از حال نیستی و عدم پا بعرضه وجود میگذارد و بقای آن نیز بدست قدرت او خواهد بود وقتی اراده فناء آن را کرد فوراً بحالت اصلی خود بر میگردد و معدوم میشود.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ در مقام تفضل و امتنان بر بشر بر آمده که برای انتفاع شما افراد بشر بوستانها و اشجار از درخت خرما و انگور و میوه‌های بسیار دیگری از انواع

صفحه : ۱۵

و اقسام آن آفریدیم و در دسترس شما گذاردیم و شما از آنها میخورید و اینکه در بسیاری از جاها نخل خرما و درخت انگور را اختصاص بذکر داده شاید برای اینکه است که منافع اینها بیشتر از باقی میوه‌جات است.

و بقول بعضی تخصیص خرما و انگور برای اینست که میوه اهل حجاز خرما و میوه اهل طائف انگور است.

و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ گویند مقصود از آن شجره‌ای که از کوه سینا بیرون می‌آید درخت زیتون است و کوه طور همان است که حضرت موسی علیه السلام در آن مناجات مینمود و در همانجا تورات بر حضرتش نازل گردید و آن کوه میان مصر و ایله است و همان شجره زیتون است که در آیه نور آن را مبارک نامیده.

تَثْبِتُ بِالذَّهْنِ وَ صَبْغٌ لِلْأَكْلِينَ بیشتر قراء (تثبت) بفتح تاء اول و ضم تاء دوم خوانده‌اند مأخوذ از نبت نبت، و باء (بالدهن برای متعدی گردیدن فعل آمده.

خلاصه اینکه درختی که از طور سیناء روئیده می‌شود در آن روغن زیتون است و آن ادام و خورش نان است برای غذا خورندگان.

صفحه : ۱۶

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۱ تا ۳۴]

اشاره

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلُكِ تَحْمِلُونَ (۲۲) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (۲۵)

قال رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبُونِ (۲۶) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلُكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا فَاذًا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورَ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ

اثین و أهلک إلا من سبق علیه القول منهم ولا تخاطبني فی الذین ظلموا إنهم مغرّقون (۲۷) فإذا استویت أنت و من معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین (۲۸) و قل رب أنزلنی منزلاً مبارکاً و أنت خیر المنزّلین (۲۹) إن فی ذلک لآیات و إن کنا لمبتلین (۳۰)

ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرین (۳۱) فأرسلنا فیهم رسلاً منهم أن اعبدوا الله ما لکم من إله غیره أفلا تتقون (۳۲) و قال الملائم قومہ الذین کفروا و کذبوا بقاء الآخرة و أترفناهم فی الحیاة الدنیا ما هذا إلا بشرّ مثلکم یا کل ممّا تأکلون منه و یشرب ممّا تشرّبون (۳۳) و لئن أطعتم بشرّاً مثلکم إنکم إذا لخاصرون (۳۴)

صفحه : ۱۷

(ترجمه)

بحقیقت در (خلقت چهارپایان برای شما جای عبرت گرفتن است که از آنچه در شکم آنها است (از شیر) بشما می‌آشامانیم و در آنها برای شما منافع بسیاری است و از (گوشت آنها) می‌خورید (۲۱)

و بر آنها و بر کشتی سوار می‌شوید (۲۲)

و حقیقه ما نوح (ع) را بسوی قومش فرستادیم نوح (ع) بقومش گفت ای گروه خدا را عبادت کنید برای شما غیر از او الهی نیست آیا چرا شما نمیرهیزید (۲۳)

پس جماعتی از قومش آنهایی که کافر شدند گفتند نیست (اینکه مرد) مگر بشری مثل شما می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می‌خواست ملائکه را نازل مینمود و ما از پدران پیشین خود چنین نشنیده بودیم (۲۴)

نیست اینکه مگر مردی که در او دیوانگی است و شما منتظر باشید تا هنگامی (که بمیرد یا بهوش آید) (۲۵)

نوح گفت پروردگار من مرا بر جماعت تکذیب کنندگان یاری کن (۲۶)

باو وحی کردیم که باعانت و وحی ما کشتی بساز و وقتی امر ما آمد و تنور جوشید پس در آور در آن از هر جفتی دو تا و از اهل خودت مگر کسی را که حکم قضاء بر او سبقت گرفته و با من سخن مگو در آن کسانی که ستم نموده‌اند که حقیقه آنان از غرق شدگانند (۲۷)

وقتی تو و کسانی که با تو (در کشتی) قرار گرفتید بگو حمد و ستایش مخصوص خدای آن چنانی است که ما را از جماعت ستمکاران نجات بخشید (۲۸)

و بگو پروردگار من فرود آور مرا در منزلی

صفحه : ۱۸

که برکت داده‌ای و تو بهترین فرود آوردگانی (۲۹)

بدرستی در اینکه حکایت آیاتی است و ما آزمایش کنندگان خواهیم بود (۳۰)

پس از آنها و بعد از آنان جماعت دیگری را آفریدیم (۳۱)

و از خودشان رسولی برای آنها فرستادیم (رسول گفت) خدا را عبادت کنید برای شما الهی غیر او نیست آیا چرا نمیرهیزید (۳۲) جماعتی از قوم آنهایی که کافر شدند و ملاقات آخرت را تکذیب نمودند و نعمت دنیا بآنها دادیم گفتند اینکه نیست مگر بشری

مثل شما که از آنچه شما می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌آشامید می‌آشامد (۳۳)

و اگر شما او را اطاعت نمائید در آن هنگام از زیانکاران خواهید بود (۳۴).

صفحه : ۱۹

(توضیح آیات)

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لَسِقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ اینکه آیه مربوط بآیات بالا است و یاد آوری مینماید تفصیلاتی که بانسان عنایت نموده که اولاً خلقت و آفرینش او را تام و تمام گردانیده و آسمان‌ها را بالای سر او و زمین را فرش او و محل آرامش او قرار داده و بآب باران بوستانها و انواع و اقسام میوه‌جات را در دسترس وی گذارده و در اینجا تذکر میدهد که در چهارپایان منفعت زائده‌ای است. (انعام) اگر چه اطلاق دارد لکن بقرینه آیه بعد وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ گویند مقصود از انعام شتر است که سفینه خشکی است که هم بر آن سوار میشوید و هم از آنچه در شکم او است از شیرش می‌آشامید و از گوشت او هم می‌خورید و بایستی که از آن عبرت بگیرید و عظمت مدبر آن را بنگرید و شکر گذار باشید و نظر بخلقت عظیم او است که در سوره غاشیه آیه ۱۷ فرموده أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) یعنی از خلقت بزرگ او عبرت بگیرید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ الخ در آیات بسیار حکایت نوح (ع) و قومش و جفاهایی که باو وارد کردند تذکر داده و البته در هر جایی بمناسبتی آمده و نکات زائدی در آن است لکن چون قبلاً بیان آن شده و اصلاً از محکّمات قرآن بشمار میرود در اینجا بترجمه تحت اللفظی آن اکتفاء مینمائیم.

قال رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُوا بِي پس از آنکه حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مردم را بیگانه پرستی دعوت نمود و از او نپذیرفتند و بقدری بحضرتش اذیت نمودند که از هدایت یافتن

صفحه : ۲۰

آنان مأیوس گردید آن وقت در مقام مناجات بر آمد و گفت پروردگار من مرا یاری گردان و دعای او بههدف اجابت رسید.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ الخ وقتی آن جماعت عصیان و هتّاکی را از حد گذرانیدند در مورد غضب الهی واقع گردیدند و بنوح (ع) وحی رسید که باعانت ما و حفظ ما کشتی بساز ظاهراً تا آن وقت مردم نمیدانستند کشتی چیست و شاید خود حضرت نوح (ع) نیز نمیدانسته کشتی چیست و چگونه میتوان او را ساخت اینست که فرموده بنظر ما و وحی ما که بتوسط ملائکه یا الهام تو را بساختن کشتی یاری مینمائیم وقتی کشتی تمام شد و موقع طوفان رسید (وَفَارَ التَّنُورُ) و آب را از تنور آتش فوران نمود آن وقت موقع طوفان رسیده.

فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ داخل گردان در کشتی از هر موجودی جفتی از نر و ماده و نیز داخل گردان در کشتی اهل بیت خودت را مگر آن کسانی که تقدیر شده که هلاک شوند یعنی زن تو و پسر تو و نیز مؤمنین را داخل کشتی بگردان و بعد تماماً بطوفان هلاک خواهند گردید و نجات یافتگان کسانی بودند که ایمان آورده بودند.

(اسلک) میشود فعل لازم باشد و میشود متعدی، اگر مصدرش (سلوک) باشد لازم است و اگر (سلک) باشد متعدی است:

وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ راجع بغرق شدگان است که بخود ستم نموده‌اند و خود را مورد غضب الهی گردانیده‌اند، و گویا خطاب شدید بنوح مینماید که در باره ظالمین که حکم بر غرق آنان جاری گردیده شفاعت مکن که آنها غرق شدگانند زیرا همان طوری که در کفر غرقند بایستی در عذاب دنیا نیز غرق گردند.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

صفحه : ۲۱

(استواء) بقرینه (علی) در اینجا بمعنی استیلاء است یعنی وقتی که خودت و کسانی از مؤمنین که با تو اند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش و حمد و ثناء مخصوص آن خدایی است که ما را از جماعت ستمکاران نجات داد.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ تمام قرآء (منزلاً) بضم میم و فتح زاء قرائت نموده‌اند مگر ابو بکر که از عاصم که یکی از قرآء است بفتح میم و کسر زاء نقل نموده، یعنی ابو بکر که راوی قرائت عاصم است از عاصم نقل کرده که عاصم بفتح میم و کسر زاء قرائت نموده.

پس از آنکه آب تمام روی زمین را گرفت و نوح و تابعین او از غرق نجات یافتند و تمام کفار هلاک گردیدند نوح (ع) خطاب میرسد که ای نوح خدای خود را بخوان و از او طلب نما و بگو ما را در محل با برکت فرود آور که از هر آفتی محفوظ باشیم. *إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ* (ان) در (وَإِن كُنَّا) مخففه از مثقله و ضمیر شأن در آن مستتر است یعنی در اینکه داستان نوح و طوفان عظیم هر آینه آیات و نشانه‌هایی است از قدرت و عظمت الهی و اینکه شأن و امر ما چنین بود که آنان را در مورد بلا و آزمایش در آوردیم.

آری داستان طوفان نوح یکی از اسرار عجیب عالم بشمار می‌رود، طبیعیین بایستی در حکایات قرآن قدری فکر خود را بکار اندازند تا بدانند که اگر مشیت الهی تعلق گیرد در آنی عالم را زیر و زبر میگرداند، بقول خود طبیعیین طبیعت بیشعور یک اقتضاء دارد و بیک روش پیش می‌رود اینکه تغییرات و تبدلاتی که چه در زمان قدیم و چه بعد از آن در عالم پدیدار می‌گردد اقوی شاهد و دلیلی است که دست توانای دیگری در کار است که از روی علم ازلی و قدرت سرمدی هر طوری که حکمت اقتضاء نماید امور عالم را منظم و مرتب میگرداند و نیز همان علت

صفحه : ۲۲

موجده علت مبقیه است بقدرت خود می‌آفریند و بمشیت خود نشو و ارتقاء میدهد و روزی و بقاء هر موجودی را در خور استعدادش اندازه گیری نموده خلاصه باراده خالق یکتا کارخانه آفرینش همیشه در گردش است.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ اهل هر عصر و زمانی را قرن نامند، پس از طوفان و هلاک اهل زمین جماعت دیگری را آفریدیم. *فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ* الخ شاید مقصود از رسولانی که پی در پی پس از طوفان ارسال گردیدند و از خود آن جماعت بودند هود نبی (ع) بوده یا صالح (ع) بدلیل قوله تعالی حکایه از قول هود (وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ) سوره اعراف آیه ۶۷ خلاصه پس از طوفان پیمبرانی پی در پی برای هدایت و ارشاد و اتمام حجت بر خلق از جنس خود بشر آمدند و متفقا بیک قول و منطق کلام آن بزرگواران اینکه بود که خدای یگانه را عبادت نمائید و گوشزد آنان مینمودند که خدایی غیر از او نیست (أَفَلَا تَتَّقُونَ) چرا شما راه صلاح و تقوی را پیش نمیگیرید تا رستگار گردید.

اشاره به اینکه تمام پیمبران برای دو مطلب ارسال گردیدند یکی افراد بشر را از شرک بوحدت آرند و پرستش خدا و باطاعت اوامر او قیام نمایند و دیگر بشر بیاموزند چگونگی حفظ نفس از خطاء و متابعت شیطان و ظلم و ایذاء بنندگان خدا نمایند و خود خواهی را کنار گذارند زیرا که تقوی کلمه جامعی است و معنی تحت اللفظی آن خودداری نمودن از آنچه غیر رضای حق تعالی است، مؤمن با تقوی در تمام امور و در جمیع حالات روی دلش بسوی خدا نگران است و هیچ وقت او را فراموش نخواهد نمود اینکه است که همیشه مواظب اعمال و افعال خود میباشد که خلافی از وی صادر نگردد.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۳۵ تا ۵۰]

اشاره

أَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَاباً وَ عِظَاماً أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ. (۳۵) هِيَ هَاتِ هَيْهَاتِ لِمَا تُوعَدُونَ. (۳۶) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ. (۳۷) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ. (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي. (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيعُنَّ نَادِمِينَ. (۴۰) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ بِالحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (۴۱) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ. (۴۲) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ. (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلِّ مَا جَاءَ أُمَّةً رُسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ. (۴۴) ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ. (۴۵) إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ. (۴۶) فَقَالُوا أُنزِلُوا نُؤْمِنُ بِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ. (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ. (۴۸) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ. (۴۹) وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ. (۵۰)

(ترجمه)

کفار (پس از تبلیغ پیمبران با هم میگفتند) آیا بشما وعده میدهد وقتی مرید و خاک و استخوان گردیدید شما را (از خاک) بیرون آرند (۳۵)

دور است دور است آنچه را که بشما وعده میدهند (۳۶)

ما را نیست مگر زندگانی دنیا میمیریم و زنده میگردیم و ما بر انگیخته نخواهیم شد (۳۷)

اینکه شخص نیست مگر مردی که بر خدا دروغ می‌بندد و ما هرگز باو ایمان نخواهیم آورد (۳۸)

آن رسول گفت پروردگار من مرا یاری کن و اینکه گروه را بسبب تکذیبشان (هلاک گردان) (۳۹)

خدای تعالی (برسولش) گفت اینکه جماعت بزودی از کرده خود پشیمان خواهند گردید (۴۰)

پس از آن بصیحه آسمانی که بحق بود آنها را گرفتیم و ما آنان را چون خاشاک گردانیدیم و دوری باد از رحمت خدا مر گروه ستمکاران را (۴۱)

پس بعد از آنها جماعت دیگری را آفریدیم (۴۲)

اجل هیچ امتی از وقتی که (برای هلاکت آن مقرر شده بود) نه پیش گیرد و نه عقب افتد (۴۳)

پس از آن رسولانی عقب یکدیگر فرستادیم و هر رسولی که می‌آمد امتش او را تکذیب مینمودند ما هم آنان را از پی هم هلاک

گردانیدیم و داستانهای آنها را عبرت دیگران قرار دادیم پس دوری است برای جماعتی که ایمان نمی‌آورند (۴۴)

پس از آن موسی و برادرش هارون را با معجزه‌های بسیار فرستادیم (۴۵)

بسوی فرعون و گروهان او و آنها استکبار نمودند و آنان جماعتی بودند که برتری و علو مینمودند (۴۶)

و گفتند ما ایمان آریم بدو بشری که مثل ما میباشند در حالی که قوم آنها از بندگان و تحت فرمان مایند (۴۷)

(فرعونیان) موسی و هارون را تکذیب نمودند و از هلاک شدگان گردیدند (۴۸)

حقیقه ما بموسی کتاب (تورات) عطا نمودیم که شاید آنها هدایت یابند (۴۹)

پسر مریم و مادرش را آیت و معجزه بزرگ قرار دادیم و آنها را در سرزمین بلندی که آنجا مکان همواری و چشمه‌های ساری بود منزل دادیم (۵۰).

صفحه : ۲۵

(توضیح آیات)

أَيَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ بعد از آنکه پیمبران پس از طوفان آمدند و مردم را بیرستش خدای یکتا و تقوی دعوت نمودند بزرگان و رؤساء آنها گفتند آیا شما مطیع یک بشری مثل خودتان میگردید و بشما وعده میدهد وقتی مردید و خاک و استخوان گردیدید در سرای دیگری زنده میگردید.

هیهات هیهات لما تُوعَدُونَ (هیهات) از اسماء افعال و بمعنی (بعد) بضم باء قرائت شده لکن در معنی دوری بلیغ تر و مؤکدتر است یعنی بسیار دور از حقیقت است آنچه را که پیمبران بشما وعده میدهند، و گویند ابو جعفر (هیهات) بکسر تا خوانده و نصر بن عاصم (هیهات) بضم تا، و ابو حبه شامی بضم و تنوین تا (هیهات) قرائت نموده و عامه قراء بفتح تا (هیهات) بدون تنوین خوانده‌اند.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ كَفَّارًا وَ مَنْكِرِينَ قِيَامَتِ بَا هَمْ كَفْتَنَد چیزی نیست مگر همین حیات دنیا که در آن میمیریم و زنده میشویم و افراد دیگری بدنیا می‌آیند و حیات پیدا میکنند و یا میمیریم و در همین عالم دنیا زنده میگردیم و شاید آنان تناسخی بودند و ما هیچوقت در عالم دیگری مبعوث نخواهیم گردید اِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ هود (ع) نیست مگر مردی که بخدا افتراء میزند و دروغ میگوید که خود را برسالت از جانب خدا معرفتی مینماید و هرگز ما بگفتار او مطمئن نیستیم و بوی ایمان نخواهیم آورد.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ پس از آنکه تبلیغ و کوشش آن پیمبر که شاید هود نبی علیه السلام بوده در گوش سنگین کفار تأثیر نمود و از هیچ قسم از اقسام و انواع ظلم و اذیت

صفحه : ۲۶

در باره او خودداری نمودند و نیز از هدایت یافتن آنها مأیوس گردید در مناجات عرض میکند خدایا مرا یاری گردان بآنچه اینکه جماعت مرا تکذیب میکنند و مسلماً نفرین پیمبران مثل باقی اعمالشان باذن خدا بوده وقتی کفر و الحاد را از حد میگذرانیدند و آنها میدانستند کلمه عذاب بر آنها محقق گردیده از خدا طلب یاری میکردند.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ماء (عمّا) زائده است و معنی (عن قلیل) یعنی یهود (ع) جواب میرسد اندک زمان دیگر طولی نمیکشد که اینان وقتی آثار عذاب را دیدند از کرده خود پشیمان خواهند گردید، آری وقتی میرسد که انسان از کرده خود نادم و پشیمان میگردد لکن متأسفانه وقتی عمر سر آمد و زمان عمل گذشت و ظهور جزاء ظاهر گردید دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ موقع عذاب رسید و آنان را صیحه آسمانی که بحق و مستعد عذاب بودند فرا گرفت، و شاید مقصود از صیحه آسمانی صدای مهیبی بود که جبرئیل بامر خدا چنان فریادی کرد که زهره‌های آنها شکافت و هلاک گردیدند، بقول بعضی اینکه جماعت قوم ثمود بودند بدلیل آنکه عذاب آنان صیحه آسمانی بوده، و بقول دیگر

تورات باو عنایت گردید و اطاعت نمودند آن وقت در مورد عذاب واقع گردیدند و همه بغرق شدن در رود نیل هلاک گردیدند. وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً پس از حکایت موسی و فرعونیان و هلاکت آنها اشاره بمقام و مرتبه مریم صدیقه و عیسی علیه السلام و مقام بلند آنها میکند و اینکه مادر و پسر را دو آیت و دو نشانه بزرگ قدرت خود بشمار می‌آورد زیرا که مریم (ع) بدون شوهر حامله شد و عیسی علیه السلام بدون پدر متولد گردید.

وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ و منزلگاه آنها را در زمین مرتفع قرار دادیم و آن زمین بیت المقدس بود که از همه زمین‌ها بلندتر است یا زمین کنست یا دمشق یا رمله یا فلسطین و بقولی مقصود سواد کوفه است و از امام صادق علیه السلام نقل شده که قرارگاه آنها

صفحه : ۲۹

مسجد کوفه بود و ذات معین آب فرات است که اصل آن آبی است که بر روی زمین جریان دارد.

و معین یا مأخوذ از (معن الماء) است یعنی وقتی آب جاری گردید و یا مأخوذ از (معاون) است که بمعنی منفعت است، و یا اسم مفعول است از (عانه) و وصف مکان مریم و عیسی علیهما السلام را باین اوصاف اشاره بتنزه و پاکی آنها است، و گویند مریم با پسرش عیسی (ع) و پسر عم خود یوسف ابن ماثان دوازده سال در آن محل زندگانی مینمودند و مریم (ع) ریسمان میافت و تأمین امرار معاش مینمودند.

صفحه : ۳۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۱ تا ۷۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱) وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴) أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُنَادُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنٍ (۵۵)

نُسَارِعْ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱) وَ لَا نَكُلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمَرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ (۶۵)

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷) أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰)

صفحه : ۳۱

[ترجمه]

(ذات متعال) خطاب پیمبران فرموده ای فرستادگان از مأکولات پاکیزه بخورید و اعمال شایسته نیکو بجا آرید بدرستی و حقیقت من بر آنچه شما میکنید دانا میباشم (۵۱)

و ملت شما ملتی است یگانه و منم پروردگار شما پرهیزکار باشید (۵۲)

(مردم) در امر دین خودشان را متفرق و جدا جدا گردانیدند و هر فرقه‌ای بآنچه نزد آنها است شادمانند (۵۳)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگذار آنان در گرداب ضلالت باقی باشند تا وقت معین (۵۴)

آیا کفار گمان میکنند آنچه از مال و اولاد بآنها میدهیم (۵۵)

در خیرات آنها مسارعت میکنیم نه چنین است آنان نمیفهمند (که برای امتحان است (۵۶)

بحقیقت آنهایی که از هیبت پروردگارشان ترسناکند (۵۷)

و کسانی که بآیات پروردگارشان گرویده‌اند (۵۸)

و آنهایی که برای خدا شریک نگرفته‌اند (۵۹)

و آنان که صدقه‌ها میدهند و قلبشان (از خوف عدم قبول) ترسناک است حقیقه چنین مردمانی بسوی پروردگارشان باز گشت کنند گانند (۶۰)

اینکه جماعت (که متصف بچنین اوصافی میباشند) کسانی هستند که در خیرات مسارعت میکنند و آنان بر هر امر خیری پیشی گیرند گانند (۶۱)

و ما بکسی تکلیف نمودیم مگر بقدر وسع و طاقتش و نزد ما کتابی است که بحق سخن میگوید و آنها ستم گردیده نمیشوند (۶۲)

بلکه دلهای (کافرین) در پرده جهل است و آنها را اعمال پستی است که عمل کنند گانند (۶۳)

تا وقتی که متنعمین آنان را بعد از گرفتن آن گاه فریاد و استغاثه خواهند نمود (۶۴)

(ای کفار) امروز استغاثه نکنید شما از جانب ما یاری گردیده نخواهید شد (۶۵)

حقیقه آیات ما بر شما قرائت شد و شما بعقبهای خود برگشتید (یعنی بآیات خدا اعتنا نمودید) (۶۶)

تکبر کنندگان میرفتید (بگمان اینکه اهل حرم هستید) و در شب بهذیان با یکدیگر سخن میگفتید (۶۷)

آیا اینان در قرآن تدبّر نمیکنند یا برای آنها چیزی آمد که بر پدران آنها نیامده بود (۶۸)

یا اینان رسول خدا را براستگویی نشناختند و انکار میکنند (۶۹)

یا گویند در او دیوانگی است (چنین نیست) بلکه برای آنها سخن حق آمد و اکثر آنان از حق کراهت دارند (۷۰).

صفحه : ۳۲

[توضیح آیات]

اشاره

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- خطاب بصیغه جمع شامل می‌گردد تمام پیمبران را که همه آنها مشمول اینکه خطاب بودند هر یک در وقت خود و منع از رهبانیت است که از مأكولات پاکیزه حلال بخورید و عمل نیکو نمائید و انجام رسالت دهید و ارشاد به اینکه مأكول لذیذ خوردن منافی با عمل صالح نخواهد بود.

۲- (الرسال) و لو آنکه جمع است لکن مقصود حضرت عیسی بن مریم (ع) است و آیه عطف بآیه بالا است (وَ أَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ) که چون منزل آنها در محل بلند یعنی کوهستان بیت المقدس قرار گرفته و بنا بر آنچه گفته‌اند آن حضرت با مادرش مریم (ع) منزوی و رهبانیت داشتند و بیشتر خوراک خود را از نباتات تهیه مینمودند و مریم (ع) ریسمان میریسید و غذایی تهیه مینمود و مشغول عبادت بود اینست که شاید خدای تعالی خواسته پیمبرش خبر دهد که چون عیسی علیه السّلام چنین بود ما باو امر نمودیم که از طیبیات طعام و مأكولات بخورید، و نظر بهمین معنی بعضی از مفسرین گفته‌اند در اینجا کلامی در تقدیر است (قلنا یا ایها الرسل) و بصیغه جمع آورده نظر بزرگی مقام یعنی بعیسی علیه السّلام گفتیم از طیبیات و اطعمه لذیذ بخورید و عمل نیکو نمائید، اشاره به اینکه غذایی لذیذ طاهر پاک حلال خوردن منافی با عمل نیکو نخواهد بود.

۳- مقصود از (الرسال) خود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و نظر بزرگی شأن او است که بصیغه جمع آورده گویا آن بزرگوار همه پیمبران بود (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) زیرا که سید و بزرگ هر طائفه‌ای را بلفظ جمع آورند که بجای همه است و ارشاد به اینکه رهبانیت در دین اسلام نیست.

صفحه : ۳۳

وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً قَرَأَ (ان) را سه طور قرائت نموده‌اند بعضی بکسر همزه قرائت کرده‌اند و ابن عامر که یکی از قراء است بفتح و تخفیف نون مخففه از مثقله که بمعنی (ولان) میباشد قرائت نموده و باقی قراء بفتح همزه و تشدید نون خوانده‌اند و (امتکم) بر رفع قرائت شده.

و بنا بر قرائت اول آیه بالا که خطاب بتمام رسولان است چنین میشود محقق و مسلم شما تمام رسولان یک امتید بدو جهت یکی همگی از نزد خدای واحد احد ارسال گردیده‌اید وقتی مرسل یکی شد تمام مرسلین نیز یکی میشوند.

و دیگر همه در قول و فعل و دعوت بیکتاپرستی و ترک اضداد و بجا آوردن اعمال نیک متفق الکلمه و متحد القول میباشد واحدی از آن بزرگواران بر خلاف قول دیگران سخن نگفته، و واو (و ان) عطف بآیه بالا است.

و بنا بر معنی دوم و سوم شریعت عیسی علیه السّلام با شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اصول عقائد یکی است لکن همان معنی اول متبادر بذهن و نزدیک‌تر بحقیقت مینماید زیرا دین حق یکی و امت نیز از حیث اتحاد در ایمان یکی و متحد بشمار میروند زیرا همه بر دین توحیدند.

وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ خطاب بتمام امت است که شمایی که بر دین توحید میباشید و من پروردگار شما میباشم و مرا پرستش مینمائید متقی و پرهیزکار باشید حکم و دستورات پروردگار خود را مراعات نمائید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (زبرا) حال و جمع (زبور) بمعنی صحیفه آسمانی است، کتابهایی که بتوسط پیامبران فرود آمده امت هر پیمبری مغالطه کاری نمودند و کتب آسمانی را قطعه قطعه گردانیدند و هر یک آنچه را که موافق موقعیت خود میدانستند

صفحه : ۳۴

قبول نموده و باقی را رد کردند یا برای و سلیقه خود آیات را تفسیر و تأویل نموده و هر طایفه و جماعتی از مغالطه کاران بر آنچه نزد آنان است از دین باطل که مناسب رویه خودشان است شادمانند.

فَلَدَرُهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (غمرة) آب زیادی را گویند که ته آن پیدا نباشد، قال الراغب (و الغمره معظم الماء الساتره لمقرها و جعل مثلا للجهالة التي تغمر صاحبها) تشبیه حال کافرین بغمرة اشاره بفرو رفتن آنان است در جهالت و باطل.

خطاب برسولش نموده که ای رسول گرامی اهل غوایت و فرو رفتگان در چاه ضلالت را بخود واگذار و دست از آنان بردار تا موقعی برسد که یا در جهاد و کشته شدن یا اسارت آنها بدست مسلمانان یا پس از مرگ پیدایش اعمال نکوهیده خود برسند.

امر بباز گذاشتن غامرین در کفر و جهالت شاید در موقعی بوده که دیگر آنها از قابلیت هدایت گردیدن افتاده و دیگر کلمات وحی در گوش سنگین آنان اثری نمی‌بخشیده.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَيْنِنَا نَسَاجِدُهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ هَمْزَه اسْتِفْهَامٍ در مقام توبيخ و انکار و اعتراض باهل غوایه است که آیا اینکه جماعت کافرین که آنان را بمال و پسران قوت دادیم چنین گمان میکنند که ما مساعدت با آنها نموده‌ایم و غرض ما خیریت آنها بوده.

بَل لَّأَيَحْسَبُونَ (بل) اضراب است یعنی نه چنین است که گمان کرده‌اند که مال و جاه و عناوین دنیوی برای آنان خیر باشد بلکه کثرت مال و اولاد بر ضرر آنان تمام میشود و نمی‌فهمند که در معرض آزمایش واقع گردیده‌اند، شاید اشاره باین باشد که مال و جاه و کثرت اولاد و باقی منافع دنیوی وقتی خیر و خوبی است که انسان را مغرور نگرداند و نیز در مصرف خیر صرف گردد.

صفحه : ۳۵

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ پس از بیان حال کفار و فرو رفتنشان در غوایت و بی‌خردی و جهالت در مقام بیان اوصاف مؤمنین بر آمده و پنج صفت از صفات نیکوی آنان را تذکر میدهد که دانسته شود سعادت و فضیلت مخصوص بچنین اشخاص است نه بمال و جاه که سبب طغیان کفار گردیده و بگمان غلط چنین پندارند خدای تعالی با آنها در خیرات مساعدت نموده.

۱- اهل خیر و سعادت کسانی میباشند که از هیبت و جلال پروردگارشان ترسناک میباشند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۲- آن کسانی که آنها بآیات پروردگارشان ایمان دارند و گویند (ربنا اطعنا) مقابل کسانی که آیات را برای خودشان قطعه قطعه نموده‌اند و هر جماعتی برای خود رأی اتخاذ کرده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۳- اهل خیر و سعادت اشخاصی میباشند که پروردگارشان شرک نمی‌آورند شرک چهار مرتبه دارد، بالاترین اقسام شرک شرک در مقام ذات است و طرفداران آن بسیار کمیابند که اله و آفریننده موجودات را دو ذات مستقل بنام یزدان و اهریمن بدانند و یکی را فاعل خیرات و دیگری را فاعل شرور معرفی نمایند.

دوم شرک در مقام صفات و آنها کسانی میباشند که صفات جلال و جمال خداوندی را زائد بر ذات او میدانند و باین اعتبار تعدد قدام لازم می‌آید یا مخلوقات را در بعضی از صفات مشابه بحق تعالی دانند.

سوم شرک در مقام عمل مثل قضاء حاجات و رزق و افاضه خیرات که دیگری را با خدا در فعل شریک بدانند و مؤثر در امور گردانند مثل مشرکین مکه و غیر آنان که جماعتی بتها و جماعتی ملائکه را در عمل مؤثر در امور دانند و طرفدار آن بسیاریند

شاید

صفحه : ۳۶

مقصود در اینجا اینکه قبیل از مشرکینند.

چهارم شرک در مقام عبادت و آن دو قسم است جلی و خفی: قسم اول که جلی باشد مثل بت پرستها که در مقام عبادت توجه به بتها می نمودند.

و قسم دوم که خفی باشد مصداق کامل آن ریا و سمعه در عبادت و نمایش دادن بدیگران است و دائره اینکه قسم از شرک که آن را شرک خفی نامند خیلی وسیع است و اینجا جای بحث در آن نیست و مؤمن کاملی که بتمام معنی موحد بشمار رود آن کسی خواهد بود که از تمام اقسام شرک جلی و خفی منزّه و مبراء باشد.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ ۚ وَ ۵- اهل خیر و سعادت کسانی خواهند بود که آنچه خدای تعالی از نعمتها بآنان داده بمستحقین عطاء مینمایند و بخل نمیورزند (وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ) (واو) حالیه است یعنی بخشش میکنند در حالی که قلبهای آنان ترسانست، بروایتی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی میترسند که از آنها قبول نشود و بروایت دیگر فرموده میدهند در حالی که هم میترسند که قبول نشود و هم امیدوار در قبولی آن میباشند آری یکی از اوصاف مؤمن کامل همین است که همیشه بین خوف و رجاء میباشند چنانچه در حدیث دارد خوف و رجاء در مؤمن مانند دو طرف میزان مساوی یکدگرند هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارد.

أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ گویند یک جمله جار و مجرور در آیه محذوف است و در معنی (لایقانهم انهم الی ربهم راجعون). و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود چنین مردمان که آنچه بآنان عطاء شده با خوف عدم قبول انفاق مینمایند برای اینکه یقین دارند که بسوی پروردگارشان بازگشت کنند گانند، خبر تمام اینکه آیات آیه بعد است.

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ (إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ) در آیه بالا بمنزله مبتداء و (اولئك) بمنزله

صفحه : ۳۷

خبر مبتدا و جملات در بین معطوف به (ان الذین) میباشد.

(اولئك) اشاره بمتصفین بفضائل پنجگانه فوق الذکر است یعنی اینکه جماعتی که موصوف باین فضائل میباشند اینهاست که مسارعت میکنند در خیرات و اینان سبقت گیرندگان در هر امر خیری میباشند، و شاید آنها داخل در آن (سابقینی) باشند که در سوره واقعه آنها را ستوده، و در علو مقامشان فرموده (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ).

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا اینکه اوصافی که راجع بمؤمنین مسارعت کنندگان در خیرات و شایستگان گفته شد خارج از وسع و طاقت بشری نیست و ما باحدی تکلیف شاق نمیکنیم مگر بقدر وسع و قدرتش، و در خبر است که

(الوسع ما دون الطّاقة)

پس تکلیف سهل است نه صعب.

وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سَجَلْ اعمال و دفتر کردار هر کس و ما حصل آنچه از اول عمر تا ساعت مرگ کرده تماما بدون کم و زیاد در لوح محفوظ و دستگاه آفرینش ضبط و ثبت گردیده و آن صحیفه کتابی است ناطق بحق که در روز موعود نطق بحق میکند و با شما سخن میگوید و تمام حالات و اعمال گذشته را ارائه میدهد قوله تعالی در سوره قاف آیه ۴ پس از بیان اینکه کفار زنده شدن پس از مرگ و خاک شدن را عجیب میدانستند برای رفع تعجب آنها فرموده (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ) خلاصه معنی آیه اینکه است که آنچه بمرگ از بشر در زمین کم میشود در دفتر آفرینش نزد ما در کتاب تکوینی بدون کم و زیاد موجود است و در آن صحیفه چیزی کم نمیگردد بلکه تماما ضبط و ثبت خواهد بود، و شاید مقصود از (وَلَدَيْنَا كِتَابٌ) قرآن باشد که بحق سخن میگوید.

وَهُمْ لَا يُظَلِّمُونَ سَاحَتِ قَدَسٍ أَحَدِي بِالْأَنْزَالِ مِنْهُ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ بِمَخْلُوقٍ ضَعِيفٍ خُودِ ظَلَمٍ وَ سَتَمٍ

صفحه : ۳۸

روا دارد بلکه آنچه بر بشر وارد می‌گردد چه در اینکه سرا و چه در آن سرا نتیجه دست کرد خود او است (بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ) اینکه دستگاه منظم گیتی و اینکه نظام مجلل آفرینش چیز خودسرانه‌یی نیست مبدء و مربی عالم از آفرینش کائنات غایت و فایده بزرگی در نظر داشته و آنچه در عالم بشریت پدید گردیده در آن کتاب حفیظ که ناطق بحق است با انسان سخن خواهد گفت و در آن کتاب (لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) و در آن وقت است که تمام اعمال و افعال آدمی بنتیجه خواهد رسید.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ آیات همه مربوط بهم است و (هذا) شاید اشاره باشد بآیاتی که در اوصاف مؤمنین ذکر شده، و میشود اشاره بقرآن باشد، (الغمرة) بمعنی غفلت شدید و جهل بسیار آمده.

(بل) اضراب است یعنی نه چنین است که اینکه کافرین و مشرکین گمان کرده‌اند که هر کس را ما بمال و اولاد و باقی عناوین دنیوی مدد و قوت دادیم در خیرات با وی مساعدت نموده‌ایم بلکه دل‌های آنان در پرده است و غافل از آن روزی میباشند که نامه اعمال آنها باز می‌گردد و بیند اعمالشان غیر از اعمال آنهاست که مسارعت در اعمال خیر داشتند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ (مترفیهم) مأخوذ از ترفه و بمعنی نعمت است و مترف کسی را گویند که وی را رها کنند تا در مال و ثروت و باقی حظوظات بمیل خود عمر خود را بگذرانند، و اینکه آیه بیان آیه بالا است که چنین مردمانی که قلبشان در پرده است وقتی موقع پاداش اعمال رسید و کتاب آنان باز شد آن وقت بفریاد و استغاثه می‌افتند، قال الراغب (جار- اذا افرط فی الدعاء و التضرع تشبیهها بجوار الوحشیات كالظباء و نحوها).

صفحه : ۳۹

لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ بکلمه (لا- تجاروا) جلو فریاد و فغان آنان را می‌گیرد و کلمه یأس بر آنها خوانده میشود، و از ضمیر غائب در آیات بالا رجوع بحاضر و خطاب توییح و سرزنش آنان را مشدد مینماید و گویا در مقام اعتراض بآنها گویند آیا شما نبودید وقتی آیاتی که از معدن صدق و حقیقت بر شما خوانده میشد اعتنایی بآن نمی‌نمودید (فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِبُونَ) و متکبران به‌طور قهقراپی عقب میرفتید (سامرا) در حالی که در شب آیات قرآن را با هم حدیث میکردید (تهجرون) و بگفتار فاحش از آن اعراض مینمودید.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ هَمْز (افلم) استفهام و در مقام انکار آمده و اعتراض بکفار و مشرکین نموده که آیا اینان در قول یعنی در کلمات معجز نمای قرآن تدبیر نمیکنند که حقایق آن را بفهمند یا اینکه ارسال رسول و انزال کتب آسمانی را چیز تازه‌ای پندارند که بر پدران آنها نیامده و برای آنان تعجب ایجاد نموده.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ آیا رسول خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمیشناختند و همیشه او را با من و امانت و صدق و درستکاری معرفی مینمودند و او را بمحمد امین (ص) نمیتودند و از راه ندانسته گی و نفهمیده گی نبوت او را انکار مینمودند و منکر رسالت او میشدند أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ یا اینکه میگفتند دیوانه شده و از روی جنون اینکه آیات را بهم بافته.

(بل جَاءَهُمْ) اضراب است یعنی سبب انکار اینها هیچیک از اینکه هایی که گفته شد نیست بلکه حقایق رسالت او را میدانستند و دانسته و فهمیده انکار مینمودند زیرا بیشتر کفار از سخن حق چنانچه گفته‌اند (الحق مَرَّ) کراهت داشتند و اعراض مینمودند،

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۱ تا ۹۰]

اشاره

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲) وَإِنَّكَ لَتِيدِعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ (۷۴) وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۷۸) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) بَلِ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ يَبْدِئُ مَلَكُوتَهُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)

(ترجمه)

و اگر حق تعالی تابع هوای آنان گردید هر آینه آسمانها و زمین و آنچه در آنست فاسد میگردد بلکه آوردیم بر آنها (قرآن) را بحق و آنها از ذکر (قرآن) و اندرز آن اعراض کنند گانند (۷۱)

آیا تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اینها مزد و خرجی طلبیدی و مزدی که پروردگار تو میدهد بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است (۷۲)

و بدرستی که تو آنان را براه مستقیم میخوانی (و مزدی نمیطلبی) (۷۳)

و بحقیقت آنهایی که بآخرت ایمان نمیآورند از راه راست برگشتگانند (۷۴)

و اگر ما بآنها رحم کنیم و کشف ضرر از آنان نمائیم بیشتر در سرکشی ستیزگی مینمایند و در سرکشی خود متحیرانه میروند (۷۵)

و حقیقه ما آنها را بعد از گرفتیم و باز آنها کوچکی و تضرع (بسوی پروردگار ننمودند) (۷۶)

تا وقتی که دری از عذاب الیم بروی آنان گشودیم در آن هنگام آنها مأیوس میگردند (۷۷)

و خدا آن کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب آفرید و کمند کسانی که شکر میکنند (۷۸)

و او خدایی است که شما را در روی زمین ایجاد نمود و بسوی او محشور خواهید گردید (۷۹)

و او آن کسی است که زنده میکند و میمیراند و حرکت و اختلاف شب و روز بدست او است آیا چرا تعقل نمیکنید (۸۰)

بلکه (اینکه کفار) گفتند مثل آنچه را که پیشینیان میگفتند (۸۱)

گفتند آیا وقتی که ما مردیم و خاک و استخوان گردیدیم مبعوث میگردیم (۸۲)

حقیقه ما و پدران ما قبلا همین طور وعده داده شده‌ایم و اینکه نیست مگر افسانه‌های

صفحه : ۴۲

پیشینان (۸۳)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو زمین و کسانی که در آن است برای کی و ملک کی است اگر شما دانا میباشید (۸۴)
 آنان بزودی میگویند مخصوص بخدا است بگو پس چرا پند نمیگیرید (۸۵)
 بگو کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ (۸۶)
 زود میگویند از برای خداست تو بگو پس چرا از شرک نمپیرهیزید (۸۷)
 بگو کیست آن کسی که ملکوت هر چیزی بدست او است و او بهمه پناه دهد و از کسی پناه نمیجوید اگر شما دانا هستید (۸۸)
 (باز گویند) محققا خدا است بگو پس چرا مفتون گردیده‌اید (۸۹)
 بلکه برای آنان کلام حق (قرآن را) آوردیم و بدرستی که آنها هر آینه دروغگویانند (۹۰)

صفحه : ۴۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- (الحق) خدای تعالی است و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده اگر خدای برای خود شریکی قرار میداد (لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ) (ابی صالح و سدی و ابن جریر) ۲- (حق) چیزی است که وادارد شخص را بر مصالح و محاسن. و (هواء) چیزی است که وادارد شخص را بر مفاسد و قبیح پس اگر پیروی کند حق داعی هوی را وادارد شخص را بر مفاسد و قبیح و فاسد میشود تدبیر در آسمان و زمین بجهت اینکه امر آسمان و زمین گذارده شده بر حق نه بر باطل.

۳- اگر امور عالم تابع هوی و دلخواه مردم میگردد هر آینه حالات آسمانها و زمین فاسد میگشت زیرا که دلخواه مردم متشتت و مختلف است میشود در یک آن هر کسی بر خلاف دیگری بر وفق مراد خود چیزی طلب کند مثل اینکه در یک وقت یکی آفتاب طلبد دیگری باران، یکی سرما طلبد دیگری گرما اینکه است که اگر اراده حق تعالی تابع دلخواه و هوای مردم گردد امور عالم فاسد خواهد گردید و چون نظام عالم مرتبط بهم و مطابق حکمت منظم گردیده آن وقت باختلاف هواها عالم و آنچه در آنها است از ملائکه و جن و عقلاء حال آنان نیز فاسد میگردد.

و چون نظام عالم مرتبط بهم و مطابق حکمت منظم گردیده آن وقت باختلاف هواها عالم و آنچه در آنها است از ملائکه و جن و عقلاء حال آنان نیز فاسد میگردد.

۴- مقصود از (وَمَنْ فِيهِنَّ) خلق است و معنی عام است و وجه فساد عالم بسبب تابع گردیدن حق هواهای آنها را اینست که تابع گردیدن هوای آنها ایجاب میکند بطلان ادله و ممتنع می‌گردد اعتماد بمدلول علیه و نیز ایجاب میکند عدم اعتماد بوعده و وعید و دیگر اعتمادی بنابت بودن و منقلب نگردیدن حکم حکیم باقی نمیماند. (کلبی) مجمع البیان

صفحه : ۴۴

بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (بل) اضراب و اعتراض بکفار و مقصود از ذکر قرآن است یعنی ما قرآن را که شرف و فخر آنها بآنست بتوسط رسولی که از خود آنها است برای هدایت آنان فرستادیم و آنها از قرآن که شرافت و سعادت آنان بعمل نمودن بآن تأمین می‌گردد اعراض نمودند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (خرج و خراج) بیک معنی است و آن غلّه‌ای را گویند که بطور وظیفه باشخاص میدهند، و بعضی بین خرج و خراج فرق گذارده‌اند و گفته‌اند آن قسمتی از غلّه واجب که بزکوة باید داده شود آن را خراج گویند و آنچه را تبرعا بکسی بدهند آن را خرج نامند.

خلاصه آیه اعتراض بکفار و مشرکین نموده و بپیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم خطاب مینماید که آیا از اینکه مشرکین ملحدین مالی طلب می‌نمایند و اینها چنین گمان می‌برند که تو از اینکه راه می‌خواهی ثروتی بدست آوری اینکه طور نیست که گمان کرده‌اند اجر و پاداش که بازاء تبلیغ نزد پروردگار خودداری بهتر است و روزی تو بر او است یعنی تو رسول پروردگاری و او بهترین روزی دهندگان است.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ چگونه اینان چنین گمان میکنند در صورتی که تو آنها را براه مستقیم که نزدیک‌ترین راهها بسوی قرب پروردگار و تحصیل سعادت و فضیلت است رهبری می‌نمایی و اینکه راه سعادت و فضیلتی است که بر آنان باز می‌نمایی.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصُّرَاطِ لَنَا كَبُونَ (ناکب) در لغت بمعنی عدول کننده آمده و بکسی که از حق عدول کند بیاطل او را (ناکب) گویند.

و آیه ارشاد باین است که کسانی که بآخرت ایمان ندارند از راه مستقیم که سر انجام آن قرب جوار رب العالمین است عدول نموده و بیراهه رفته‌اند

صفحه : ۴۵

و بالاخره بقعر چاه ضلالت سرنگون خواهند گردید.

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ خدای رحمان بمقتضای رحمت رحمانی برای اینکه انسان بند گسیخته خود را متنبه گرداند که شاید قدری بخود آید و از کبر و نخوت او کاسته گردد و سر اطاعت بولی نعمت خود فرود آورد وی را ببعضی از آفات و بلیات مثل قحطی یا امراض صعب العلاج یا آفات دیگر مبتلا میگرداند اینکه است که در اینکه آیه تذکر میدهد اگر بخواهیم بآنان ترحم کنیم و بلاء و آفات را از مفسدین برداریم.

لَلْجُوفِ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ آنان لجاجت میکنند و در طغیان و سرکشی خود می‌افزایند در حالی که نمیفهمند آری اگر آدمی همیشه در صحت و سلامت و در عین جاه و جلال و خوشی روزگار خود را بگذراند بطوری غافل می‌گردد که شاید مرگ را نیز فراموش کند آن وقت قوای شهوانی و غضبانی وی طغیان مینمایند و از هیچگونه ظلم و تعدی بندگان خدا و فساد در زمین و آنچه با دلخواهش موافقت نماید خود داری نخواهد نمود اینکه است که گاهی مبتلا می‌گردد که شاید از طغیان وی کاهیده گردد و بعض

مفسرین آیه را حمل بقیامت کرده‌اند و در توجیه آیه گفته‌اند مقصود اینکه است اگر ما عذاب قیامت را ترخما از آنها برداریم و دنیا بر گردند بهمان حال اولشان از کفر و عناد بر میگردند قوله تعالی (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ).
وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ اسْتِكَانَتِ بِرِزْنِ اسْتِفْعَالِ و مأخوذ از (کون) است، کفار چنان در لجالت و ضدیت فرو رفته که با اینکه برای تبه آنها را بعذاب دنیا مثل جنگ بدر یا قحطی و آفات دیگر مبتلا گردانیدیم بخود نیامدند و منقاد امر حق تعالی نگردیدند و بر کفر خود ثابت بودند.

صفحه : ۴۶

حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ اینان بخود سری باقی ماندند تا وقتی دری از عذاب بسوی آنها گشوده شد، (اذا) بمعنی مفاعلات است، ناگهان در آن هنگام در آن هنگام مینگری چنان عذاب آنان را فرا گرفته که آنها را مأیوس و ناامید یا سرگردان گردانیده و راه نجات برای آنها مسدود گردیده.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ در مقام اظهار رحمت و امتنان بر بشر برآمده و خود را معرّفی مینماید که خدای شما و آن کسی که باید او را بوحده و یگانگی بشناسید و پرستش نمائید و شکر گذار نعمت او باشید آن کسی است که شما را از نیستی بهستی آورده و آفریده و بگوش شنوا و چشم بینا و قلب دراک خلقت شما را کامل گردانیده که هم امور زندگانی دنیای خود را اصلاح نمائید و هم طریق سعادت و فضیلت اخروی را دریابید، بگوش بشنوید آنچه را که محتاج بشنیدن است و بچشم ببینید و لوازم احتیاجات خود را فراهم نمائید و بقلب بین اشیاء امتیاز دهید و نیز آیات وحی را بگوش بشنوید و بچشم آنها را بنگرید و بدل ادراک نموده و آن را بپذیرید.

قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ و با آنکه بحکم عقل بر هر نعمتی شکری لازم است با اینکه همه نعمتها و بخششها شکر گزاران بسیار کمیابند اکثر مردم اصلاً نه توجه به نعمت دارند و نه منعم را میشناسند. (ما) در (ما تشکرون) زائده و مؤکد قَلَّتْ شُكْرًا - گزاران است.
وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و او آن کسی است که شما را آفرید و نسل شما را در زمین منتشر و پراکنده گردانید و در قیامت بسوی او اجتماع خواهید نمود.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و نیز برای تذکر بپسر خود را معرّفی مینماید که خدا و مبدء آفرینش

صفحه : ۴۷

شما آن کسی است که زنده میکند و میمیراند و بامر و قدرت او است که شب را در روز و روز را در شب داخل میکند گاهی از روز در شب می‌افزاید و گاهی از شب در روز زیاد میکند با اینکه آثار قدرت چیست شما را که قلب و عقل دارید و در اینکه اوضاع کائنات و تجدد موجودات نظر نمیکنید تا اینکه تعقل کنید و بدانید هیچ بنائی بی بناء و هیچ حادثی بی محدث و هیچ متحرکی بدون محرک محال است انجام گیرد.

بَلِ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (بل) اضراب است و اینکه آیه مربوط بآیه بالا است و اشاره بعدم تعقل منکرین معاد دارد که اینکه ملحدین در نظام خلقت و تدبیر صنع قادر حکیم فکر و تدبیر نمیکنند تا اینکه بفهمند اینکه اوضاع کائنات و گردش موجودات و اینکه کاخ مجلل جهانی و وجود انسانی که از بدیع ترین و عجیب ترین ناموس خلقت بشمار میرود بلکه خلقت کره زمین و آنچه در آن است و تسخیر شمس و قمر و ستارگان و اوضاع شمسی همه چنانچه در کلام مجیدش خبر میدهد (خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) و در جای دیگر (وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ الْخ) و غایت و فایده آن را

پیدایش وجود انسانی بشمار آورده با اینکه حال چگونه آدم خردمند فکر میکند که انسان بمردن فانی و مضمحل میگردد و غایت و فائده‌ای برای او نخواهد بود لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ آیه مقول قول کافرین بمعاد است که با رفقاء ملحدین خود میگفتند نیست اینکه وعده‌هایی که اینکه شخص رسول بما میدهد از زنده شدن پس از مرگ و مجازات اعمال و بهشت و جهنم مگر مثل همان وعده‌هایی که پیشینیان میدادند و همه افسانه و دروغ و باطل است.

قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ خطاب برسولش نموده که باین منکرین معاد بگو زمین و آنچه در او است ملک کی و در قبضه تصرف چه کسی است آنان در پاسخ بشهادت عقلشان بزودی

صفحه : ۴۸

خواهند گفت مخصوص بخدا است بگو اگر چنین است چرا متذکر نمیگردید و با خود اندیشه کنید که قادر متعال آن را بیهوده نیافریده بلکه فائده بزرگی در نظر است و آن مبعوث گردیدن شما است در روز معاد.

قُلْ مَنِ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو کی است پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش با اینکه عظمت وقتی در پاسخ گفتند البته خدا بگو با تصدیق و اعترافتان که پروردگار جهان و جهانیان خدا است و موت و حیات و همه چیز بدست قدرت او انجام گرفته چرا از عذاب او اندیشه نمیکنید و سفراء و رسولان او را در آنچه بشما خبر میدهند تصدیق نمیکنید که میگویند پس از اینکه سرای دیگری و پس از اینکه پرده طبیعت اسراری نهفته و پس از اینکه عالم فانی عالم باقی در عقب دارید که البته بآن خواهید رسید و پاداش اعمال نکوهیده و انکار و اعراض از حق که سجنه شما چنین است خواهید دریافت.

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (ملکوت) صیغه مبالغه مأخوذ از ملک است و بقولی عالم ملکوت عالم معنی و حقیقت مقابل عالم ملک که عالم طبیعت است.

ای محمّد (ص) از اینها پرسش نما که آیا ملک و ملکوت تمام عوالم بدست کی است از مرتبه پائین زمین گرفته تا عالم بالا آسمانها و کرات و بالاتر از همه عرش عظیم و بالاتر از همه عالم معنی که ملکوت است، آیا پدید آورنده و مربی و ناظم آنها غیر از خدای واحد احد که هم علت فاعلی و هم علت غایی و هم علت موجد موجودات و هم علت مبقیه اشیاء است و همه پناهنده باو و او از همه بی‌نیاز و مستغنی بالذات است کی است.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ، بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وقتی از مشرکین سؤال کنید ملکوت اشیاء و قوام موجودات بدست کی است در پاسخ بدون تأمل گویند خدا است ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بگو وقتی چنین

صفحه : ۴۹

است چرا شما مفتون و مثل آدم سحر زده شده عقل خود را از دست داده‌اید (بل) اضراب است یعنی چنین نیست بلکه کلام حق (قرآن) را برای آنان فرستادیم و آن را تکذیب نمودند.

خلاصه اینکه آیات اعتراض بمشرکین است که خدا را مبدء اشیاء میدانند لکن در عبادت بتها و غیر آن را شریک میکنند و نیز منکر قیامتند، و غرض الزام نمودن آنها است از روی عقیده خودشان که شمایی که اعتراف مینماید عالم ملک و ملکوت بید قدرت او است و البته از نظام عالم بحکمت و علم و قدرت آفریننده او خواهید پی برد و با اینکه حال بدلات عقلتان بایستی بدانید که قادر متعال از بیهوده کاری و عبث منزّه و مبرا است، اگر برای وجود انسانی پس از مرگ عالم دیگری نباشد و بمردن معدوم صرف گردد کار عبثی فوق آن تصوّر ندارد، و نیز خدایی که چنین قدرت و استیلائی دارد که جهان و جهانیان تحت احاطه و استیلائی او

واقعد چگونه سزاوار است که در عبادت بغیر او رو آورید و بوی التجاء نموده حاجت بطلبید (قاضی الحاجات) فقط خدای واحد احد است.

صفحه : ۵۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۱ تا ۱۰۴]

اشاره

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سِبْحَانِ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲) قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرِيئُنِي مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴) وَ إِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵)
ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸) حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُعْتَدُونَ (۱۰۰)
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وَ يُجْوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴)

صفحه : ۵۱

(ترجمه آیات)

خداوند هیچ فرزندی نگرفته (تولید مثل بر خدا روا نیست) و با او هیچ الهی نیست (اگر با خدا خدایی دیگر بود) هر خدایی با آنچه آفریده در طرفی میرفت (و مستقل میگردد) و بعضی بر بعض دیگر علو و برتری میجستند منزّه و مبرا است خدای تعالی از آنچه او را بآن توصیف مینمایند (۹۱)

او دانا بغیب و شهود است و بزرگتر و برتر از آنست که برای او شریک قرار میدهند (۹۲)

ای محمد (ص) بگو ای پروردگار من اگر نمایانیدی بمن آنچه بکفار وعده داده شده از عذاب (۹۳)

پروردگار من مرا قرار نده در گروه ستمکاران (۹۴)

و البته ما توانا میباشیم که آنچه بکافریں وعده داده‌ایم بتو بنمایانیم (۹۵)

ای محمد بدی را بآنچه نیکوتر است دفع گردان و ما عالم تریم بآنچه (کافریں) توصیف مینمایند (۹۶)

و بگو ای پروردگار من بتو پناه میبرم از وسوسه‌های شیاطین (۹۷)

و بگو ای پروردگار من بتو پناه میبرم از اینکه شیاطین حاضر گردند (۹۸)

تا وقتی که بیاید مرگ یکی (از کفار) میگوید ای پروردگار من مرا برگردان (۹۹)

شاید تدارک ما فات نموده و عمل صالحی نمایم نه چنین است اینکه سخنی است که او میگوید و از عقب آنان برزخ است تا

روزی که در قیامت مبعوث گردند (۱۰۰)

پس چون در صور نفخه‌ای دمیده میشود در آن روز نسبه‌ها بین آنها قطع میگردد و از یکدیگر پرسیده نشوند (۱۰۱)
 پس کسی که در آن روز میزان اعمال او سنگین گردید چنین کسانی رستگارانند (۱۰۲)
 و کسی که میزان عملش سبک گردید آنان جماعتی میباشند که خسران و ضرر برده‌اند و در جهنم جاویدانند (۱۰۳)
 صورتهای آنها را آتش میسوزاند و آنان ترش رویان و بد صورتانند (۱۰۴)

صفحه : ۵۲

(توضیح آیات)**اشاره**

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ چون آیه جواب مشرکین و محاجه با آنان است دلالت دارد بر اینکه در اینجا شرطی محذوف است و در معنی اینکه میشود (ما کان معه من الهه فانه لو کان معه آلهه، اذا) تا آخر، معنی آیه چنین میشود: او را هیچ شریکی نیست زیرا اگر او را شریکی در الهیت بود او بایستی نیز آفریننده و دارای مخلوقات باشد و اگر چنین بود هر خدایی با مخلوقات خود مستقل و مستبد در آفرینش و مملکت و سلطنت بودند و هر یک از دیگر ممتاز و در طرفی قرار میگرفتند و بحکم مابینت برای هر یک علامتی بود که بآن از دیگری امتیاز یابد و چون تمیزی بین مخلوقات نیست معلوم میشود اله عالم یکی است.

وَلَعَلَّآ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ و بکلمه (لعللا) ارشاد میکند که هر یک از الاهان بر دیگری برتری می‌جستند و تقابل آنها نزاع و جدال بین آنان ایجاد مینمود و در اثر آن هرج و مرج پدید میگردد و بالا-خره عالم تباه و فاسد میگشت و چون می‌بینیم عالم منظم و مرتب و هر چیزی بجای خود قرار گرفته بدیهی است که آفریننده آن یکی است.

آیه بالا- بما دو مطلب را تذکر میدهد یکی بنفی ولد میرساند که ذات حق تعالی از حیث ذات یک و یگانه است و او را شبهی و شریکی و مثلی و مانندی نیست و اگر او را ولد و اولاد بود مثلی داشت زیرا که ولد شبیه بوالدین است آن وقت در ذات خلل پیدا مینمود و منفرد در ذات نبود، بلکه میتوان نفی ولد را تعمیم داد و گوئیم تولید مثل بهر معنایی باشد بر خدا روا نیست و ادله توحید بر نفی آن گواهیست، و دیگر بنفی الوهیت و آفرینش بلکه بنفی ولد وحدت اله نیز ثابت میگردد.

صفحه : ۵۳

و در بیان آن گوئیم شکی نیست که اس اساس دین و شریعت و پایه ترقی و تعالی بشر روی اصل یکتا پرستی است و چون معارف مخصوصا خداشناسی که اصل دیانت است تقلید پذیر نیست و فقط بدلیل نقلی بدون تدبیر نمیتوان قانع گردید بلکه هر کسی بایستی بقدر فهم و استعداد خود دلیل عقلی برای اثبات وحدت و باقی صفات اله عالم بیاورد.

و طریق اکتساب معارف یا وجدان است یا برهان: و جدان آن راه باطنی است که برای احدی میسر نگردد مگر پس از تزکیه نفس از صفات حیوانی طبیعی و متصف گردیدن بصفات حمیده انسانی و منقطع گردیدن از خلق و توجه کامل بحق تعالی با متابعت طریق شرع مطهر.

و پس از کوشش بسیار ممکن است در قلب تصفیه شده اشراق نور معرفت طلوع نماید بطوری که خود و موجودات را اثری از آثار

خدا و شأنی از شئون آن فرد بیهمتا بیند آن وقت متّصف می‌گردد بصفّت عبدیت (اللهم ارزقنا).

طریق دیگر برای اکتساب معارف برهان است و آن دلیل ظاهری است بهر دو قسم عقلی و نقلی که بکار انداختن فکر و تدبّر در آیات تکوینی و تشریحی میسر می‌گردد، و اگر چه حکماء و دانشمندان برای اثبات وجود حق تعالی دلیل بسیار گفته‌اند و اینجا جای بحث در آن نیست لکن برای نمونه اجمالاً بعض آنها اشاره می‌کنیم.

از جمله ادله قطعیه عقلیه که حکمای الهیین برای اثبات اله عالم آورده‌اند اینکه است که گویند بازاء هر مفهومی از مفاهیم مثل وجود و وحدت و غیر اینها حقیقتی است که منشأ انتزاع اینکه مفاهیم است و وجود یک امر عام بدیهی است و در تمام موجودات ممکنه زائد بر ماهیت و حقیقت آن است لکن چون حق تعالی را ماهیتی زائد بر ذات او نیست زیرا که ماهیت هر شیئی از حدود و نواقص آن انتزاع می‌گردد و ذات غیر متناهی اله عالم محدود بحدود عدمی نیست تا اینکه

صفحه : ۵۴

بشود برای او حدی معین نمود اینکه است که گفته‌اند (ائیت او ماهیت اوست) یعنی وجود او زائد بر حقیقت او نیست بلکه حقیقت ذات غیر متناهی الهی عین وجود و حقیقت وجود و صرف وجود است و حقیقت صرفه ثانی بردار نیست (کَلِمَا فَرَضْتَهُ ثَانِيَا لَهُ فَهَوُ).
 و باین دلیل ثابت می‌گردد که حقیقت واجب بنفس ذاتش اقتضاء وحدت دارد و دیگر در اثبات وحدت او محتاج بدلیل نیستیم غیر

از اثبات عینیت وجود و تحقق آن و اینکه وجود اصل است در موجودات و ماهیت امر اعتباری است.

و بهترین و جامع‌ترین ادله همانست که در کتاب کریم در آیه بالا فرموده (وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَمَذَهَبٌ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ الْخ) و آیه دیگر در سوره انبیاء آیه ۲۲ (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) که بنفی فساد در عالم ثابت می‌گردد وحدت اله عالم زیرا که بر فرض دوئیت هر یک از اینکه دو اله بذات خود قادر بر همه چیز می‌باشد حتی بر آنچه آن خدای دیگر قادر بر آنست و اگر قدرت او در مقدورات آن اله دیگر نفوذ نکند لازم آید هر یک از اینکه خدایان هم غالب باشند و هم مغلوب و اله آن کسی است که قادر مطلق باشد. (طبرسی) بروایتی زندیقی از امام صادق علیه السّلام سؤال نمود بچه دلیل گوئید نمیشود صانع عالم زیادتر از یکی باشد حضرت در پاسخ فرمود اگر فرض کنیم دو خدا باشد یا هر دو قوی بیا هر دو ضعیفند یا یکی قوی و دیگری ضعیف، اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک دیگری را دفع نمی‌کنند که خود در الهیت منفرد باشد و اگر هر دو ضعیفند هیچکدام لایق الوهیت نمی‌باشند و اگر یکی ضعیف و دیگری قوی، قوی خدا است و ضعیف تحت اقتدار او است.

(سؤال)

فرض می‌کنیم دو مبدء هر دو قوی و نیرومند در پیدایش عالم شرکت نمایند و رأی و سلیقه آنان در حدوث و ترتیب و نظام عالم یکی گردد و هیچ یک از آنها بر خلاف صلاح دید دیگری رأی ندهد زیرا که فرض هر دو حکیم و عالم بنظام

صفحه : ۵۵

عالمند و بر خلاف حکمت و نظام عالم رأی نمیدهند تا آنکه منجر بنزاع گردد و در اثر آن عالم تباه شود.

(پاسخ)

اولاً بنا بر اینکه فرض آن اراده وحدانی که از دو اراده تشکیل یافته آن مبدء و منشأ وجود عالم گردیده نه دو اراده مستقل بر خلاف یکدیگر و بازگشت مطلب باین میشود که اله عالم یکی است یعنی آن چیزی که منشأ پیدایش عالم گردیده یکی است و عالم از یک اراده وحدانی تحقق یافته.

و ثانیاً بنا بر اینکه فرض یا گویی اراده هر یک بدون اراده دیگری کافی است و اراده هر یک بتنهایی میتواند سبب پیدایش عالم بشود و محتاج باراده دیگری نیست یا هر یک از آن دو اله در خلقت محتاج بآن دیگری است.

بنا بر فرض اول که اراده هر یک کافی باشد در پیدایش عالم بمحض اراده یکی از آنها عالم موجود میگردد و دیگر موقعی برای اراده دیگری باقی نماند و اراده آن لغو و بی‌ثمر میگردد مگر آنکه اراده کند ضدّ اراده آن دیگری را یعنی نیستی عالم را و اینکه اجتماع نقیضین است که از محالات عقلیه بشمار میرود زیرا ممکن نیست شیئی واحد در آن واحد متّصف گردد بوجود و عدم و نتیجه چنین میشود که یا اراده یکی نافذ و اراده دیگری لغو و بی‌ثمر ماند و یا در اثر امتناع اجتماع نقیضین عالم فاسد و مضمحل گردد.

و اگر خواهی از اینکه دو آیه مبارک بخوبی استفاده نمایی بایستی در دو مطلب غور کامل بنمایی و در آن تدبّر نمایی یکی وحدت عالم و دیگر نظام عالم، و در کتاب سیر و سلوک و روش خوشبختی راجع باین دو موضوع تا اندازه‌ای بحث نموده‌ایم لکن چون اینکه مطلب جالب توجه است اجمالاً بآن اشاره مینمایم.

(وحدت عالم) مقدمه گوئیم اگر کسی بنظر تدبّر سر تا سر عالم را نگرد خواهد دید که تمام حوادث از موجودات سمائی و ارضی از حشرات و میکروبها گرفته

صفحه : ۵۶

تا برسد بافراذ بشر و ما فوق آن تماماً بیک قوه جاذبه که مدبّر حکیم در آنان گذارده مثل تار و پود یک پارچه درهم آمیخته و جهان مانند یک هیكل و تمام موجودات بمنزله اعضاء و اجزاء وی میباشند و از ارتباط و بهم بستگی اجزاء عالم میفهمیم که تماماً تحت اقتدار یک حقیقت وحدانی قرار گرفته و واحد حقیقی در آنها حکم فرما است که هر یک را برای کاری و وظیفه دار عملی گردانیده و تماماً مسخّر و زیر فرمان ویند و او است که با تضادی که بین آنها موجود است آنان را با هم متحد گردانیده و وحدت بین آنها تشکیل داده و اگر حفظ و حراست آن ناظم و مربی عالم نبود اجزاء عالم از هم متفرّق میگرددید، در عالم طبیعت هیچ موجودی یافت نمیشود که بتواند مستقیماً وجود داشته باشد یا بتواند بتنهایی عملی انجام دهد، آن کارگری که در فلان مزرعه کار میکند عمل وی مربوط بتمام اجزاء عالم است.

از اینکه مقدمه در نتیجه میگیریم: یکی وحدت صنع و آن دلیل بر وحدت صانع است زیرا در جای خود مبرهن گردیده که ممکن نیست دو علت مستقل در یک معلول شخصی دخالت نمایند، و دیگر نظام عالم و تدبیری که در مجموعه آن بکار برده شده دلیل واضحی است بر وحدت و قدرت و علم و حکمت منظم و مدبّر آن و همین است مناط آیه که فرموده (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا).

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ذات متعال تنزیه و تبرئه مینماید ذات خود را او ولد و شریک و آنچه سزاوار مقام الوهیت نیست. عالم الغیب و الشّهاده فتعالی عمّا یشرکون چون قاعدتاً تخلیه قبل از تحلیه است اینکه است که اول ذات بی‌زوال خود را از نقایص امکانی مثل نفی ولد و تولید مثل و عدم احتیاج بشریک و معاون در امر خلقت تبرئه و تخلیه مینماید سپس ذات خود را بی‌الاترین صفات ارجمند که علم است تحلیه و محلاً میگرداند و عموم علم خود را تذکر میدهد که خدای شما آن کسی است

صفحه : ۵۷

که آنچه را از نظر شما غائب و پنهان است از عوالم غیر متناهی و انواع و اقسام موجودات از مجرّادات و عوالم ملائکه و روحانیین و آنچه در عالم شهادت است از مادّیات و محسوسات تماما از خلق اوّلین و آخرین ازلا و ابتدا در احاطه علمیه او باعیانها و اشخاصها موجودند لا یُعزّب عنه مثقال ذرّه فی السّماواتِ و لا فی الأرضِ سوره سبأ آیه ۳.

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِیْنِی مَا یُوْعَدُونَ، رَبِّ فَلَا- تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظّالِمِیْنَ خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نموده بگو ای پروردگار من اگر ارائه دادی بمن آنچه را که بکافرین وعده داده‌ای از عذاب دنیا و آخرت مرا در جماعت ستمکاران قرار نده و مرا از بین آنان بیرون ببر.

بعضی از مفسّرین چنین گفته که خداوند بپیامبرش خبر داده بود که امت تو مبتلا بعذاب میگردند لکن وقت آن را تعیین نکرده بود که در حیاتش واقع میگردد یا بعد از موتش اینکه بود که مأمور میگردد اینکه طور دعا کند. و تکرار (ربّ) قبل از شرط (اما ترینی) که آن ربّ اول در آیه است و ربّ دوم قبل از (فلا- تجعلنی) که جزاء است ارشاد حضرت است بر تحریر و زیادتی رغبت او در دعاء و طلب حاجت. از اینجا معلوم میشود که در همه حال و راجع بهمه چیز و لو امر محقق الوقوع باشد دعاء مطلوب است در صورتی که حضرتش میدانست در جماعت ستمکاران واقع نیست باز مأمور میگردد که از روی تواضع و شکستگی نفس بخدا استغاثه نماید که مبادا داخل در جماعت ستمکاران واقع گردد.

و بقول بعضی چون ممکن است عمل شوم گنهکاران بی گناهان را نیز فرا گیرد مثل قوله تعالی اتّقوا فِتْنَةً لا تُصِیْبُ الذّٰلِیْنَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً لهذا مأمور بدعا گردید.

وَ اِنَّا عَلٰی اَنْ نُّرِیْکَ مَا نَعْدُهُمْ لَقَادِرُونَ آیه برسول صلی الله علیه و آله و سلّم خبر میدهد که اگر ما بخواهیم در همین زمان حاضر بزودی عذاب کافرین را بتو نشان دهیم توانا می‌باشیم لکن چون اینکه عالم دار مهلت

صفحه : ۵۸

و دار عمل است و آخرت جای جزاء و نتیجه اعمال است اینکه است که عذاب ستمکاران را عقب می‌اندازیم. و شاید مقصود چنین باشد که چون تو رسول رحمتی چنانچه او را (رحمة للعالمین) معرفی نموده اینکه است مادامی که تو در میان آنها میباشی عذاب آنان را نمیگیرد. و بیشتر مفسرین گفته‌اند مقصود از اینکه عذاب جنگ بدر است. و بقول دیگر فتح مکه است. بروایت حاکم ابو القاسم حسکانی بسند خود از ابی صالح و وی از ابن عباس و جابر بن عبد الله چنین نقل میکند که آن دو نفر گویند شنیدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در مکه در حجه الوداع وقتی در (منی) بود فرمود (لا- ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض و ایم الله لئن فعلتموها لتعرفنی فی کتیبته یضاربونکم قال فغمز من خلفه منکبه الایسر فالتفت فقال او علی فنزل (قل ربّ اما ترینی) (مجمع البیان)

یعنی پس از من کافر نشوید که گردن یکدیگر را بزیند بخدا اگر چنین کنید بشناسید مرا یعنی مرا ببینید در میان لشگری که با شما شمشیر زنند و وقتی اینکه سخن میفرمود کسی که پشت سرش بود شانه چپ آن حضرت را فشار داد پس چشم خود را بر گردانید نگاه کرد امیر المؤمنین (ع) را دید گفت یا علی را ببینید که با آن جماعت جنگ میکند سپس اینکه آیه قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِیْنِی الخ فرود آمد ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ السَّیِّئَةِ برسولش امر فرموده در موقعی که از کسی عمل بدی دیدی غمض عین نما و پرده پوشی کن و عمل بد وی را بآنچه نیکوتر است دفع گردان. شاید مقصود چنین باشد که در جایی که سینه ایجاب نکند حدی از حدود شرع مطهر را که در چنین موردی در سوره مؤمنون فرموده لا تَأْخُذْکُمْ بِهَمَّا رَأَفَهُ فِی دِیْنِ اللّٰهِ نَبَیْدَ حَاکِمٌ دَرِ اجْرَای حُدُودِ شَرْعِ بَرِ عَاصِی

ترحم نماید. لکن در موارد دیگر که حدی ثابت نشده باشد یا آنکه گناه کوچک باشد مثل اینکه یک کلمات

صفحه : ۵۹

رکیک غیر عقلا-یی یا حرکات ناشایسته‌ای که در عرف عقلاء مذموم باشد یا عمل بدی که رضایت بخش نباشد از کسی بروز نماید در چنین مواردی است که امر نموده که سیئه و بدی را بآنچه نیکوتر است جبران نما، و اینکه آیه یک دنیا درس اخلاقی بما می‌آموزد اگر رویه کسی چنین باشد که هر گاه کسی بوی بدی کرد در مقام انتقام نباشد بلکه در عوض تلافی بمثل در باره وی نیکی نماید البته بد کننده هر قدر بفساد اخلاق مبتلا باشد پیش خود شرمنده خواهد گردید و اگر چه دشمن باشد دوست می‌گردد. نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ما عالم هستیم بآنچه کفار و مشرکین می‌گویند از آن نسبتهایی که بخدا میدهند از فرا گرفتن فرزند و شریک و غیر آن یا آنچه را که بتو نسبت میدهند از دروغ و سحر و غیر اینها و البته آنها را بجزاء اعمالشان خواهیم رسانید. شاید مقصود چنین باشد که تو با آنها مدارا کن و بدی آنان را حمل بنیکی کن تا موقع پاداش برسد. وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ در اینکه آیه برسولش خطاب نموده و بوی می‌آموزد که از همزات و وسوسه‌های شیاطین بخدا پناه ببر.

(العوذ) التجاء نمودن بغیر و تعلق باو است. اصل (همز) بمعنی سخن است و (مهماز الرائض) یعنی معلم چهارپایان که تربیت حیوانات میکند و آنان را میراند. راغب گفته (الهمز كالعصر «یعنی دفع» يقال همزت الشيء في كَفَى و منه الهمز في الحرف) انتهى. (همز) شیاطین و وسوسه آنها را تشبیه نموده بچوپان که غنائم را میراند همین طور شیاطین افراد بشر را بخلاف و معاصی حث و ترغیب میکنند. و جمع الهمز الهمزات.

صفحه : ۶۰

وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ اِصْلَش (یحضرون) بوده نون دوم حذف گردیده و عوض یاء متکلم کسره آمده یعنی ای پروردگار من پناه می‌گیرم بتو از اینکه شیاطین نزد من حاضر گردند و اطراف من بگردند. و بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم موقع استفتاح نماز سه مرتبه (لا اله الا الله)

و سه مرتبه

(الله اکبر)

و سه مرتبه میگفت

(اللهم انی اعوذ بک من همزات الشیاطین من همزها و نفثها و نفخها و اعوذ بک رب ان یحضرون).

و بروایت دیگر حضرت رسول (ص) فرمود موقع خواب بگو (اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و من شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون).

(سؤال)

پیمبری که صاحب نفس قدسیه الهی است با آن مقام عصمت و طهارت نفس با اینکه در حدیث دارد که فرموده (شیطانی اسلم بیدی) یعنی شیطان من مطیع و منقاد و تسلیم من گردیده چگونه ممکن است شیاطین بر وی مسلط گردند و بتوانند او را اغواء

نمایند تا اینکه بحضرتش امر گردد که از وسوسه‌های شیاطین بخدا پناه ببرد.

(پاسخ)

آری مسلم و معلوم است و شکی نیست که شیطان بر نفوس انبیاء و معصومین مخصوصاً بر چنین نفس قوی و عقلی که اول ما خلق الله بشمار می‌رود و در احادیث آمده اول چیزی که در مقام آفرینش از حق تعالی صادر گردیده نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بود با اینکه حال البته شیطان بر او تسلط ندارد چنانچه خدای تعالی در خطاب بشیطان فرموده (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ).

لکن اولاً امر باو که از همزات شیاطین بخدا پناه ببر شاید مقصود امت باشند که آنان عظمت کید شیطان را بدانند که وقتی چنین نفس قوی باید از

صفحه : ۶۱

وسوسه او بخدا پناه ببرد دیگران بطریق اولی بایستی حذر کنند و مواظب حال خود باشند که بدام وی گرفتار نگردند. و ثانیاً انسان خواه نبی و رسول و دارای مقام عصمت باشد و خواه از مردمان عادی مادامی که در دنیا حیات دارد البته دارای نفس و طبیعت است و قوله تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ شاهد بر اینکه است و محل جولان گاه شیاطین نفس اماره و طبیعت است اینست که و لو اینکه روح قدسی آن بزرگوار غالب بر نفس و طبیعتش بود لکن امکان از ممکن جدا نمیشود، شاید برای جلوگیری که مبادا گوشه نظر شیاطین بطبیعت شریفش اصابت نماید مأمور گردیده از شر آن ملعون بخدا پناه ببرد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ بیاں حال کفار است که آنان وقتی مشرف بر مرگ میگردند و آثار عذاب را معاینه مینمایند، بقولی از آیه چنین استفاده میشود که در حال اول در مقام استغاثه بخدا پناه میبرد و گوید پروردگار من مرا برگردان و بعد بلفظ جمع (ارجعون) بملائکه قابض ارواح رجوع میکند و گمان میکنند اینان از پیش خود بغیر آنچه مأمور بر آنند توانند کاری انجام دهند التماس میکند که مرا بدنیا برگردانید.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ شاید بعمل تدارک ما فات نمایم، آن شقی بدبخت گمان میکند برگشتن بدنیا پس از مرگ ممکن است دیگر نمیداند آن قوه و استعدادی که قادر متعال در اول زمان آفرینش در وی نهاده بود و بآن قوه قدرت داشت خود را بمقامات عالیه برساند برایگان از دست داده و آن استعداد تمام شده و دیگر محلی برای استعداد کمال او باقی نمانده اینک است که در جواب آنان فرموده كَلِمًا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (كَلِمًا) کلمه ردع است یعنی حاشا اشاره به اینکه کلمه بی اصل و بی معنی

صفحه : ۶۲

است که شقی بزبان میگوید و هرگز اثری بر آن مترتب نخواهد گردید.

در تفسیر قمی چنین گفته برزخ امری است بین دو امر ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت و آن قول صادق علیه السلام است که فرموده (قسم بخدا که از شما نمیترسم مگر از برزخ اما وقتی امر برگشت بما نمود ما اولی تریم از شما).

و در کافی زید بسند خود و او از عمر بن یزید و او از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند که علی بن الحسین (ع) فرموده قبر

(روضه من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار)

یعنی یا باغی است از باغهای بهشت یا کوره‌ای است از کوره‌های آتش.

و نیز در کافی بسنده از ابی بصیر از ابی عبد الله (ع) روایت میکند که گفت ارواح مؤمنین در درختی از درختهای بهشت از طعام آن میخورند و از مشروب آن میآشامند و میگویند

(ربنا اقم الساعة لنا و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا)

و نیز در کافی از ابی بصیر از ابی عبد الله (ع) روایت میکند که فرموده (ارواح در صفت اجسامند در درختی از بهشت «تعارف» یکدیگر را میشناسند و از هم سؤال میکنند و وقتی روحی بر ارواح وارد گردید میگویند او را واگذارید زیرا که بر هول عظیمی اقبال نموده پس از آن از وی سؤال میکنند که فلان و فلانی در چه حالی میباشند اگر گفت زنده است امیدوار میشوند و اگر گفت مرده گویند «قد هوی هوی» هلاک گردید هلاک گردید).

و اخبار راجع ببرزخ و اینکه آنها در بدنهای میباشند مثل بدن دنیوی آنها بسیار بلکه متواتر است.

عیاشی بسند خود از فتح بن یزید جرجانی چنین روایت میکند که گفته بابی الحسن الرضا علیه السلام گفتم فدای تو شوم (آیا خدای قدیم میداند چیزی را که نبوده و نمیشد که اگر بود چگونه بود آن حضرت فرمود و ای بر تو اینکه سؤال صعب و مشکل است آیا قرائت نموده‌ای قوله تعالی لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مَّحْقُوقٌ مِّمَّا كَانَتْ تَدْعُوا وَإِن كُنتُمْ لَسَاءَتًا فَاذْكُرُوا يَوْمَ تُنْفَخُ الْأَشْجَارُ وَأَنْتُمْ لَبَصَائِرُ) (مجمع البیان) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَتَمَّازُ بِوُجُوهِكُمْ أَنْظَارُ فَمَنْ تَبَدَّلَ مَقَالِدَهُمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَخْرُجُونَ فِي سُبُوحٍ غَالِيَةٍ تَقَابُصُونَ (مجمع البیان) و اشاره بتفرقه آنها است که با اینکه همه با هم در صعيد واحد جمعند متفرقند جماعتی مثاب و بعمل نیکشان در درجات عالی مقام دارند و بعضی معذب و گرفتار اعمال خودشان خواهند بود. و بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در قیامت تمام حسبها و نسبها قطع میگردد مگر حسب و نسب من و لا یتساءلون و چون هر کس مشغول بخود است از دیگری و لو خویشاوندان وی باشند سؤال نمیکند.

صفحه : ۶۳

بود وجود او چگونه بود، و آن حضرت پس از حکایت قول اشقیاء آیه رَبِّ ارْجِعُونِ تا آخر آیه را قرائت نمود و فرمود که خدا خبر داده که و لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ پس بتحقیق میدانست آن چیزی که نبود که اگر بود چگونه بود (و هو السميع البصیر الخیر العلیم) (مجمع البیان) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَتَمَّازُ بِوُجُوهِكُمْ أَنْظَارُ فَمَنْ تَبَدَّلَ مَقَالِدَهُمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَخْرُجُونَ فِي سُبُوحٍ غَالِيَةٍ تَقَابُصُونَ (مجمع البیان) و اشاره بتفرقه آنها است که با اینکه همه با هم در صعيد واحد جمعند متفرقند جماعتی مثاب و بعمل نیکشان در درجات عالی مقام دارند و بعضی معذب و گرفتار اعمال خودشان خواهند بود. و بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در قیامت تمام حسبها و نسبها قطع میگردد مگر حسب و نسب من و لا یتساءلون و چون هر کس مشغول بخود است از دیگری و لو خویشاوندان وی باشند سؤال نمیکند.

و اینکه آیه با آنجا که فرموده و أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ منافی نیست زیرا همان طوری که انسان در دنیا حالاتی دارد که در هر موقعی عملی انجام میدهد در قیامت هم نیز ممکن است حالات گوناگون برای وی پیش آید، وقتی از اینکه دو آیه از ابن عباس سؤال شد که آیه بالا- با اینکه آیه منافات دارد گفت: (هذه تارات يوم القيمة) یعنی در قیامت برای انسان حالات مختلفی است در بعض اوقات مردم همدیگر را میشناسند و با هم سؤال میکنند و بعض اوقات شدت هول و فزع قیامت آنان را مشغول بخود میگرداند و از خود بدیگری نمینگرند، و بقولی آنهايي که از فزع قیامت رسته‌اند از یکدیگر پرسش میکنند.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (موازين) جمع میزان یا جمع موزون و موزونات است و ثقالت و سنگینی

صفحه : ۶۴

آن باعمال صالحه است که نزد خدای تعالی قدری و وزنی داشته باشد و جماعتی که اعمالشان ذی قیمت باشد آنها رستگارانند.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ سَبْكَى مِيزَانِ قِيَامَتِ دَرِ اَثَرِ نَدَاسْتِنِ اَعْمَالِ صَالِحِهٖ اَسْتِ زِيْرَا كِهٖ قَدْرٌ وَ قِيْمَتٌ وَ اَرْزَشُ هَرِّ چِيْزِيْ مَنَاسِبِ خُودِ اَنِّ شَيْئِيْ اَسْتِ مِثْلُ اَيْنِكِهٖ اَدَمُ بَا وَقَارِ رَا اَدَمُ سَنَكِيْنِيْ مِيْگُوِيْنِدُ وَ اَنِّ اَدَمِيْ اَسْتِ كِهٖ نَفْسٌ وَ رُوحٌ اَوْ مَتِيْنٌ گَرْدِيْدِهٖ وَ طَلَا- رَا اَزْ نَقْرَهٗ وَ نَقْرَهٗ رَا اَزْ مَسِّ سَنَكِيْنِ تَرِ وَ تَفَاوُتِ اَيْنِهَا اَزْ هَمِّ وَ اَرْزَشِ هَرِّ يَكِّ بَمَنَاسِبَتِ خُصُوصِيَّاتِيْ اَسْتِ كِهٖ دَرِ شَالُوْدِهٖ اَنِّهَا مَأْخُودِ اَسْتِ وَ اَرْزَشِ وِيْ رَا زِيَادَتَرِ نَمُوْدِهٖ.

فِيْ جَهَنَّمَ خَالِدُوْنَ جَمَلَهٗ جَارٌ وَ مَجْرُورٌ يَا بَدَلُ اَزْ (خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ) يَا خَبْرٌ بَرَاىِ (اَوْلٰئِكَ) يَا خَبْرٌ اَسْتِ بَرَاىِ مَبْتَدِءِ مَحْذُوْفِ يَعْنِيْ اَنِّهَائِيْ كِهٖ نَفْسِ خُودِ رَا بِيْ قِيْمَتِ نَمُوْدِنْدُ يَا چِنِيْنِ جَمَاعَتِيْ كِهٖ مِيْزَانِشَانِ سَبْكَى گَرْدِيْدِهٖ جَايْگَاهِ هَمِيْشَهٗ گِيْ اَنَّا جَهَنَّمَ خُودِ اَسْتِ بُوْدِ اَرِيْ كَسِيْ كِهٖ دَارَاىِ نَفْسٌ وَ رُوحٌ قُوِيْ وَ سَنَكِيْنِ بَا اَعْمَالِ بَرِ فَائِدَهٗ نَبَاشْدُ مَانَنْدِ فُضُوْلَاتِ وَ گِيَاهِاىِ خُشْكِ بِيْ مَصْرَفِ مَانْدِ كِهٖ جَزْ دَرِ كُورَهٗ اَتَشِ مَحَلِيْ بَرَاىِ وِيْ نَخُودِ بُوْدِ.

تَلْفَحُ وُجُوْهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيْهَا كَالِحُونَ (اللفح و النفع) يَكِّ مَعْنِيْ دَارْدُ، كَسَانِيْ كِهٖ عَمَلِشَانِ وَ سَنَجَشِ مِيْزَانِشَانِ سَبْكَى وَ بِيْ مَقْدَارِ گَرْدِيْدِهٖ جَايْگَاهِ اَنَّا اَتَشِ اَسْتِ وَ بَايْدُ رُوْهَائِشَانِ دَرِ اَتَشِ گَدَاخْتَهٗ گَرْدِدُ وَ اَنِّهَا دَرِ اَتَشِ زَشْتِ رُوِيَانَنْدِ (كَالِحُونَ) اَيْنَانِ دَرِ حَالِيْ مِيْبَاشَنْدُ كِهٖ لِبْهَائِ اَنَّا اَزْ هَمِّ بَازِ شُدِهٖ.

اَزْ اِبْنِ مَسْعُوْدِ اَزْ مَعْنِيْ (كَلُوْح) سْؤَالِ شُدِ گَفْتِ لِبْهَائِ اَهْلِ جَهَنَّمَ اَزْ هَمِّ بَازِ مِيْگَرْدِدُ بَطُوْرِيْ كِهٖ دَنْدَانِهَائِشَانِ رَا نَمَايَانِ مِيْگَرْدَانْدُ.

صفحه : ۶۵

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۱۰۵ تا ۱۱۸]

اشاره

اَلَمْ تَكُنْ اَيَاتِيْ تَتْلُوْا عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُوْنَ (۱۰۵) قَالُوْا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظَالِمُوْنَ (۱۰۷) قَالَ اِخْسَوْا فِيْهَا وَ لَا تَكَلَّمُوْنَ (۱۰۸) اِنَّهٗ كَانَ فَرِيْقًا مِّنْ عِبَادِيْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ (۱۰۹)

فَاتَّخَذْتُمُوْهُمْ سِيْخَرِيًّا حَتَّى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِيْ وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُوْنَ (۱۱۰) اِنِّيْ جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوْا اَنْهُمْ هُمُ الْفَائِزُوْنَ (۱۱۱) قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْاَرْضِ عَدَدَ سِنِيْنَ (۱۱۲) قَالُوْا لَبِئْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلُ الْعَادِيْنَ (۱۱۳) قَالَ اِنْ لَبِئْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا لَوْ اَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۱۱۴)

اَفَحَسِبْتُمْ اَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ اَنْتُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ (۱۱۶) وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ بِهِ فَاِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهٖ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُوْنَ (۱۱۷) وَ قُلْ رَبِّ اَغْفِرْ وَ اَرْحَمْ وَ اَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ (۱۱۸)

صفحه : ۶۶

(ترجمه آیات)

(باهل جهنم) خطاب میرسد آیا چنین نبودید که آیتهای من (قرآن) در دنیا بر شما خوانده میشد و شما بان تکذیب مینمودید (۱۰۵) در جهنم (کفار) گویند ای پروردگار ما شقاوت و بدبختی بر ما غلبه نمود و ما گروهان گمراهان بودیم (۱۰۶) ای پروردگار ما ما را از جهنم خارج گردان اگر باز بگناه برگشتیم آن وقت ما از ستمکاران خواهیم بود (۱۰۷)

خطاب رسد ساکت گردید و سخن مگوید (۱۰۸)

زیرا که شما گروهی بودید که وقتی بنده گان من میگفتند ای پروردگار ماها ایمان آوردیم ما را بیمارز و بما رحم کن و تو بهترین رحم کنند گانی (۱۰۹)

شما آنها را باسبزه و سخریه گرفتید تا اینکه آنها از شما بردند یاد من را و شما بآنها میخندیدید (۱۱۰)

و بحقیقت امروز (آن مؤمنین را) بسبب آنچه بر اذیت شما صبر نمودند پاداش خواهم داد و حقیقه آنها رستگارانند (۱۱۱)

بآنان گوید چند مدت شما در زمین ماندید (۱۱۲)

آنها گویند یک روز یا بعضی از روز پیرس از شمارندگان (۱۱۳)

گوید در دنیا درنگ نکردید مگر اندکی اگر شما میدانستید که دنیا نسبت با آخرت اندکست (۱۱۴)

آیا گمان کردید ما شما را بیهوده آفریدیم و بسوی ما باز گشت نخواهید نمود (۱۱۵)

بزرگ و بزرگوار است خدایی که مالک و سلطان بحق است نیست الهی مگر او پروردگار عرش کریم است (۱۱۶)

کسی که با خدای (یکتا) اله دیگری بخواند برهان و دلیلی (برای اثبات آن) ندارد و حقیقه حساب او نزد پروردگار وی است و

کافرین رستگار نخواهند گردید (۱۱۷)

ای محمد بگو ای پروردگار من مرا بیمارز و بمن رحم کن و تو بهترین رحم کنند گانی (۱۱۸)،

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ همزه (الم) استفهام و در مقام سرزنش اهل جهنم بر آمده که وقتی آنان را برو در آتش اندازند و شدت عذاب آنها را مضطر و بیچاره نمود و بفرغان آمدند از طرف حق تعالی خطاب سخط آمیز میرسد آیا شما چنین نبودید که هر گاه آیات ما (قرآن) بر شما خوانده میشد شما انکار و تکذیب مینمودید.

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (شقوتنا) دو طور قرائت شده: کوفیان غیر از عاصم (شقوتنا) بفتح شین و الف قرائت نموده‌اند و باقی قراء بکسر شین (شقوتنا) قرائت کرده‌اند اهل دوزخ بگناه خود اقرار مینمایند و گویند ای پروردگار و مرتبی ما شقاوت و بدبختی بر ما غالب گردید و ما را بچنین روز سیاه کشانید.

ضروری که نتیجه عمل بد و در آخر کار کسی را میگیرد آن را شقاوت گویند و آن عملی که سرانجام آن منفعتی عاید گردد آن را سعادت نامند.

خلاصه اهل جهنم گویند ما بدست خود شقاوت و بدبختی و سوء عاقبت را بر خود فراهم نمودیم و از طریق حق تعالی و دار کرامت او اعراض نموده و خود را بی بهره گردانیدیم و چون بیراهه رفتیم عاقبت ما بدوزخ کشیده شد.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عُودْنَا فَإِنَّا إِنَّهَا اینکه آیه بیان میکند که آخر سخنی که آن سیه بختان و بیخردان گویند تمنای بازگشت بدنیا است بگمان اینکه ممکن است ثانیاً بدنیا بر گردند و تدارک ما فات نموده خود را بسعادت برسانند دیگر نمیدانند که باز گشت بدنیا محال است زیرا استعدادی که مبدء متعال در جبهه آنان گذارده بود که بآن میتوانستند خود را بسعادت و خوشی دائمی برسانند

بمخالفت و نفس پرستی از دست داده‌اند، در جای دیگر فرموده (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) اگر چه نظر

صفحه : ۶۸

بعموم قدرت الهی چیزی محال نمی‌نماید لکن حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که دنیا را جای عمل و کسب کمال قرار داده و آخرت را دار جزاء و نتیجه گرفتن سنت الهی در نظام عالم بدست مرتبی ازلی طوری مرتب و منظم گردیده و هر چیزی در جای خود قرار گرفته که سرسوزنی تبدیل و تغییر پذیر نخواهد گردید، و هر جایی را محل برای انجام کاری و عمل و کسب کمالی مقرر گردانیده، همان طوری که رحم مادر را جای و محل صورت بندی (جنین) قرار داده که هر طور در آنجا مطابق حکمت و نظام آفرینش بایستی طفل صورت بندی شود و تعادل اعضاء و جوارح وی در همان محل تکمیل گردد و اگر عضوی از اعضاء طفل در آنجا ناقص ماند و تکمیل نگردد پس از متولد شدن دیگر جبران آن ممکن نخواهد بود و تا آخر عمر ناقص خواهد ماند. چنین است نسبت دنیا با آخرت که اینکه عالم دانی را محل و برای استکمال روح و نفس ناطقه بشر مهیا گردانیده و در ابتداء تکون وی قوه و استعدادی که آن را حکماء (عقل هیولایی) نامند در او گذارده و او را بر اعمالی موظف گردانیده اگر بدستور رسول باطن: عقل، و رسول ظاهر: شرع، آن استعداد و عقل (هیولایی) او از قوه بفعل آید و پس از مجاهده با نفس صاحب عقل بالفعل گردید آن وقت بکمال انسانیت و دارای سعادت و مقامات بلند اخروی و لایق قرب جوار احدیت و بفیوضات ربانی فائز خواهد گردید.

لکن اگر در اینکه عالم دنیا اینکه قوه و استعداد خدا دادگی را تکمیل نمود و رایگان از دست داد در عالم آخرت که فوق عالم دنیا (و ما حصل) آنست دیگر محلی برای استکمال آن نخواهد بود زیرا وقت و محلی که جای استکمال او بود گذشته و آن قوه را ضایع گردانیده و شاید همین باشد سر اینکه فرموده (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) مثل اینکه اگر کسی در رحم مادر یک عضو ناقص مانده و تکمیل نگردیده پس از متولد شدن دیگر ممکن نیست درست شود و تکمیل گردد زیرا که عوالم سیر بشری در طول یکدیگر است در هر عالمی از

صفحه : ۶۹

عوالم سیرش بایستی طوری استکمال یابد که تا آخرین درجه کمالش برسد و جای بروز و ظهور آن را عالم قیامت و معاد نامند و در هر مرتبه‌ای از مراتب اگر ناقص ماند آن نقص در او باقی خواهد ماند و دیگر علاج پذیر نخواهد گردید. در مجمع البیان از حسن نقل میکند که آیه بالا- (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنَ الْخ) آخر کلامی است که اهل آتش بآن سخن گویند پس از آن شهبی می‌کشند مثل شهبی خر قال اخسوا فیها و لا تکلمون اهل لغت گفته‌اند اینکه کلمه را در جایی آرند که خواهند سگی را بطور خواری دور کنند اینکه است که بطور اهانت باهل جهنم گویند دور شوید دور شدن سگ و سخن نگوئید. اینکه آیه اشاره بمنت‌های بعد و دوری کفار و مشرکین است از حق تعالی و ذلت و اهانت آنان را میرساند. و بقولی معنی آیه چنین میشود بآنان گویند سخن مگوئید که سخن شما مسموع نیست و عذاب از شما مرفوع و مدفوع نخواهد گردید.

إِنَّهٗ كَانَ فَرِيقًا مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَمَا غَفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ بضمیر شأن (آنه) و یاء متکلم (عبادی) نسبت بندگان را بخود داده اشاره بجلالت و عظمت کسانی است از انبیاء و مؤمنین که آن بزرگواران وقتی میگفتند ای پروردگار ما را بیامرز و بما رحم کن زیرا که تو بهترین رحم- کننده گانی.

فَاتَّخَذَتْهُمْ سَخِرِيًّا ای جماعت کفار شما آنها را باستهزاء و سخریه گرفتید، و بقولی شما آنها را بکراهت ببندگی خود وادار نمودید و بدون مزد و اجرت بکارهای خود مشغول گردانیدید، و بقول دیگر کافرین چنین بودند که وقتی مؤمنین را استهزاء و سخریه مینمودند با هم میگفتند نظر کنید چگونه اینان بطمع ثواب آخرت

صفحه : ۷۰

بزند گانی پست راضی شدند در صورتی که نه آخرتی پشت سر آنها است و نه ثوابی و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است (وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ).

(مجمع البیان) حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ تا وقتی که شما را از یاد من فراموش گردانیدند یعنی اشتغال شما کفار بسخریه اهل حق چنین ایجاب نمود که یاد مرا (یاد خدا را) فراموش نمودید و نسبت فراموشی آنان ذکر خدا را بعباد با اینکه فعل آنها نبود باعتبار سببیت است که مشغول شدن کفار بسخریه اهل حق سبب شد که آنها ذکر خدا را فراموش نمودند اِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا اَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ چون مؤمنین بر جفای شما کفار و ملحدین صبر نمودند شما امروز در نهایت ذلت و خواری در جهنم رانده شدید و آنها ببجوحه رحمت الهی در درجات عالی بهشتی فائز گردیده‌اند.

معلوم میشود مؤمنین اضافه بر ایمان و تقوایی که داشتند در اثر صبری که بر جفای کفار و استهزاء آنان مینمودند فیوضات دیگری نصیب آنها خواهد گردید قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِتِّينَ - قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ سَخْنَانَ مَفْسِّرِينَ در توجیه آیه ۱- آنان ملتفت بطول مدت لبث و بقائشان در قبر نمیباشند زیرا که مرده‌اند ۲- سؤال از مدت عمرشان میشود که چند مدت در دنیا عمر نمودید و آنان در پاسخ گویند روزی یا بعضی از روز زیرا که لبث آنها در آتش باز داشته و آنان را مشغول نموده از حیات دنیایشان و دروغ نمیگویند چون اینکه طور گمان کردند. (حسن) ۳- مقصود روزی یا بعضی از روزهای آخرت است که پنجاه هزار سال است این عباس گفته شدت عذاب آنها را از مدت لبث و بقائشان در دنیا باز داشته

صفحه : ۷۱

فَسَأَلَ الْعَادِينَ كَفَارَ كَوْنِهِمْ مِنْ مَلَأْتُمْ كَفَارَ كَوْنِهِمْ زِيْرَا كَهْ أَنْهَا مَحَاسِبِ أَعْمَالِ عِبَادِ مِيْبَاشِنْدِ قِتَادَهْ كُفْتَهْ عِنِيْ اَزْ حِسَابِ دَارِنْدِ گَانِ پِيْرَسِيْدِ چُونِ آنْهَا حِسَابِ سَالِ وَ مَاهِ رَا دَاشْتِنْدِ.

قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ بآنان گویند شما در دنیا یا در عالم برزخ نماندید مگر اندکی. شاید اشاره باین باشد که اگر میدانستید دنیا فانی است و آخرت باقی سرمدی است خود را ببهای لذت حیات اندک بی مقدار دنیوی نمی فروختید. أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ در آن مقام بهمزه استفهام انکاری بآنان خطاب سخط آمیز میرسد که آیا شما منکرین معاد چنین گمان کردید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم و شما بسوی ما بازگشت نمینمائید.

اینکه آیه ارشاد بحکم عقل است که شما رجوع کنید بعقل خود و در اینکه عالم مجلل و اینکه کاخ بزرگ آفرینش نظر کنید و ببینید چگونه مبدء متعال زمین و آنچه در آن است برای پیدایش و امرار حیات شما آفریده و ماه و خورشید و ستارگان را برای بقاء نوع بشر مسخر گردانیده آیا عقل و وجدان شما حکم میکند که شما را بیهوده آفریده و بمردن شما فانی میگردید و بسوی مبدء آفرینش خودتان بازگشت نمینمائید البته عقل اباء دارد و تصدیق خواهد نمود که عالم از روی حکمت و مصلحت بزرگی آفریده شده.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ بزرگ و بزرگوار است آن خدایی که بحق و حقیقت مالک عالم ملک و ملکوت است و اله و آفریننده‌ای نیست مگر او و پروردگار عرش کریم بزرگتر از اینکه است که کار بیهوده و عبث بنماید.

صفحه : ۷۲

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ لَبِثْتُمْ بِرْهَانِ (لَمْ ي) وَ (أَنْ) بِرْهَانِ (لَمْ ي) که شناختن معلول بعلت باشد نسبت بحق تعالی برای ممکن محال است زیرا شناختن کنه حق تعالی برای احدی میسر نیست زیرا که حق تعالی خود

علت العلل است و علتی برای پیدایش او نیست اینکه است که دلیل برای اثبات واجب الوجود منحصر برهان (ائی) است که آن از اثر پی بمؤثر بردن است و چنانچه در صفحات قبل تذکر دادیم وقتی ما ارتباط اجزاء عالم و نظام گیتی را مینگریم و می بینیم ارتباط اجزاء عالم بطوری متصل و مرتبط بهم گردیده که یک وحدت تشکیل داده‌اند علم یقینی پدید می‌گردد که مبدء و ناظم آن یک حقیقت وحدانی است و شاید آیه اشاره بهمین مطلب است که ممکن نیست یک معلول دو علت داشته باشد و آن اله دیگری که شما مشرکین او را پرستش مینمائید هیچ برهانی برای اثبات آن ندارید.

فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ اشاره به اینکه بازگشت کافرین و مشرکین بسوی خدا است و حساب و پاداش گفتار و اعمال آنان نیز نزد او است و محققا کفار رستگار نخواهند گردید.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ خطاب برسولش نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو ای پروردگار من بیامرز گناهان را و بر بندگان رحم کن زیرا که تو بهترین رحم کنندگان و ارحم الراحمینی،

صفحه : ۷۳

سوره النور

اشاره

مدنیه اربع و ستون آیه

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا يَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةٌ أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحْسَنِهِمْ أَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةُ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

صفحه : ۷۴

سوره نور مدنی است بلا خلاف و آیات آن نزد عراقی و شامی شصت و چهار است و شصت و دو در نظر حجازی و هزار و سیصد و شانزده کلمه است و پنج هزار و ششصد و هشتاد حرف است.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه سوره‌ای است که آن را فرستادیم و واجب گردانیدیم احکام آن را و نازل گردانیدیم در آن آیات واضح و روشن شاید شما متذکر گردید (۱)

بهر یک از زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و شما را مهربانی باین دو نفر در فرمان برداری خدا فرا نگیرد اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن دو نفر را جماعتی از مؤمنین مشاهده نمایند (۲)

مرد زناکار نکاح نکند مگر زن زانیه یا زن مشرکه را و زن زناکار را نکاح نکند مگر مرد زناکار یا مرد مشرک و اینکه حرام شده بر مؤمنین (۳)

و آن کسانی که زنهای عقیقه را بزنا نسبت میدهند و برای اثبات آن چهار شاهد نمی‌آورند بآنها هشتاد تازیانه بزنید و دیگر در هیچ وقت شهادت آنها را نپذیرید و آنها فاسقند (۴)

مگر آن کسانی که بعد از آن توبه کردند و صالح گردیدند حقیقه خدا آمرزنده و مهربان است (۵) و آنهایی که بزنهاشان نسبت زنا میدهند و برای آنان گواهی نیست مگر خودشان باید برای هر یک از آنها چهار گواهی باشد بخدا که بحقیقت او از راستگویانست (۶)

و در گواهی پنجم اینکه لعنت خدا بر او است اگر از دروغگویان باشد (۷)

و آن زن شکنجه و عذاب را از خود دفع مینماید اگر شهادت بدهد چهار شهادت بخدا که شوهرش از دروغگویان است (۸)

و در دفعه پنجم بگوید غضب خدا بر من یعنی بر آن زن اگر آن مرد از راستگویان باشد (۹)

و اگر نبود فضل خدا و رحمت او بر شما و اینکه حقیقه خدا پذیرنده توبه و درستکار است دروغگو را رسوا میکرد (۱۰)

صفحه : ۷۵

(توضیح آیات)

اشاره

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ (سوره) خبر مبتدای محذوف (هذا) یعنی (هذا سوره) و موصوف (بأنزلناها) اینکه سوره‌ای است که آن را نازل گردانیدیم، ابن کثیر و ابو عمرو (فرضناها) بتشدید بر وزن فَعَّلَ از باب تفعیل که برای مبالغه آورند خوانده‌اند و معنی چنین میشود اینکه سوره را فرود آوردیم و عمل باحکام آن را واجب گردانیدیم و با آن آیات ظاهر هویدا فرود آوردیم. و بقولی تشدید (فرضناها) برای تأیید احکام و بقای آن است که آیات اینکه سوره از وقت نزول تا قیامت در بین خلق ابراز فعالیت میکند، و باقی قرآء (فرضناها) بتخفیف قرائت نموده‌اند، (و انزلناها) صفت سوره است (و فرضناها) احکام آن را واجب و فرض گردانیدیم.

لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ (تذکرون) را بعضی بتشدید ذال قرائت نموده‌اند و بعضی بتخفیف اشاره به اینکه اینک سوره را نازل گردانیدیم و در آن برای مؤمنین حدود و قوانین واضح مقرر گردانیدیم که شاید آنان از خود سری و هوا پرستی باز آیند و اعمال قبیح خود را متذکر گردند و بحدود الهی مؤدب شوند.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- در اینکه آیات حکم زنا و حد آن را بیان نموده و لام (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي) الف و لام جنس است و عمومیت دارد و خلافتی در آن نیست که زن زناکار و مرد زناکار بشهادت چهار مرد عادل که رؤیت کرده باشند یا باقرار کردن هر کدام چهار مرتبه بایستی حاکم شرع بهر یک صد تازیانه بزند لکن آن طوری که در کتب فقهیه فقهاء گفته‌اند اینکه حکم زنا غیر محصنه است، زن زناکاری که در عقد مردی نباشد و نیز آزاد باشد یعنی کنیز نباشد و از روی رضایت بر اینکه عمل رکیک حاضر گردد پس از اثبات بایستی صد تازیانه بخورد، اما حکم زنا محصنه زن

صفحه : ۷۶

شوهردار یا مردی که زن دائمی داشته باشد و بنده نباشد در محل خود ثابت شده رجم است که هر یک از آنها را باید سنگسار نمود، و حکم امه کنیز بدلیل قوله تعالی (فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) نصف حد است یعنی پنجاه تازیانه و حکم را مؤکد نموده و بمؤمنین خطاب کرده (وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ). رأفت و شفقتی که نسبت بمؤمنین بعضی بیعضی از محسنات اخلاقی و ایمانی بشمار میرود در حدود و قوانین الهی اثر خود را از دست داده و مؤمنین را ملزم گردانیده که در اجراء حدود بر خلاف رویه و میل نفسانی یا فشاری نمایند و قانون شرع را بدستوری که رسیده جاری گردانند و باضافه بر اینکه زناکار را مجازات نمایند وی را بین مردم مفتضح و رسوا گردانند تا دیگران متنبه گردیده و چنین عمل قبیحی بین مردم دائر نگردد.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از تفسیر مجمع البیان)

۱- مقصود از نکاح عقد است و در شأن نزول آیه گفته‌اند مردی از مسلمانها آمد نزد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که اذن بطلبد که زن فاحشه‌ای را که مشهور بود و بر درب خانه خود علامتی گذارده بود که باین عمل شناخته شود با وی ازدواج نماید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

(ابن عباس و ابن عمرو و مجاهد و قتاده و زهری) و مقصود از آیه نهی است اگر چه ظاهر آن خبر است و اینکه قول را تأیید مینماید روایتی که از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله (ع) نقل میکنند که در عهد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردانی و زنانی مشهور بزنا بودند مثل ام مهزول و خداوند از چنین مردان و زنان ازدواج آنان را نهی کرد و کسی که باین عمل مشهور گردد و بر او حد جاری گردد نباید ازدواج کند مگر وقتی که توبه او معلوم گردد.

۲- مقصود از نکاح در اینجا جماع است یعنی وطی نکند زانی مگر بزانیه

صفحه : ۷۷

یا مشرکه و بعکس (ضحاک و ابن زید و سعید بن جبیر) و اینکه معنی نظر بقوله تعالی است (الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ).

۳- اینکه حکم عام است در هر زانی و زانیه پس از آن بآیه (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ) نسخ گردیده.

۴- مقصود عقد است و اینکه حکم ثابت است در کسی که با زنی زنا کند که پس از آن جایز نیست با او تزویج نماید و اینکه رأی جماعتی از صحابه است.

و اینکه خدای سبحانه و تعالی زانی و مشرک را مقارن هم انداخته برای بزرگی فحامت و قباحت امر زنا است و جایز نیست گفته

شود اینکه آیه خیر است که چنین امری واقع نمیگردد زیرا که می‌یابیم که زانی غیر زانیه را تزویج مینماید لکن در اینجا حکم کلی و نهی است چه مقصود از نکاح عقد باشد یا جماع زیرا که نکاح در لغت بمعنی وطی است.

وَ حُرْمٌ ذَلِكُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی نکاح زنهای زانیه حرام است یا زنا بر مؤمنین حرام است و نباید با آنها ازدواج کنید یا با آنها وطی نکند مگر مرد زناکار و مشرک. (پایان) خلاصه (لا ینکح) که بظاهر اخبار است نه انشاء ممکن است مقصود چنین باشد که مؤمنین از جهت عدم سنخیت رغبت نمیکنند در ازدواج نمودن با زناکار یا مشرک نه اینکه اخبار از عدم وقوع باشد تا اینکه (لا ینکح) حمل بر نهی گردد و بنا بر اینکه معنی (وَ حُرْمٌ ذَلِكُمْ) اشاره باشد بحرمت زنا نه حرمت نکاح و ازدواج با زناکار.

لکن اگر حمل بر نهی گردد همان طوری که از بعضی نقل شد باید گفته شود آیه نسخ شده بآیه (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ) و اینکه آیه معنی دوم را تأیید مینماید زیرا که امر میکند که با شایستگان از بندگان ازدواج نمایید. و نیز آیات دیگر مثل (الْحَبِثَاتُ لِلْحَبِثِينَ الْخ) آن نیز مؤید همین معنی است، و اگر حمل بر نهی شود ممکن است گفته شود که

صفحه : ۷۸

نهی تنزیهی است نه تحریمی و بمعنی کراهت باشد نه حرمت و بنا بر اینکه فرض لازم نیست گفته شود آیه نسخ شده بلکه جایز است ازدواج نمودن مرد زناکار و زن زناکار با غیر کسانی که مثل خودشان باشند لکن کراهت دارد مگر پس از آنکه توبه کرده باشند و احکام آن موکول بعلم فقه است اینجا جای بحث در آن نیست و الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءِ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً پس از آنکه حق تعالی حکم زنا و حد آن را معین فرمود در عقب آن قذف محصنات یعنی حکم نسبت زنا دادن بزنها محصنات را بیان نموده و محصنات از زنها آنهایی میباشند که واجد شرایطی باشند از بلوغ و کمال عقل و حریت و اسلام و عفت هر زنی که اینک اوصاف در آن جمع باشد اگر شخص مکلفی خواه مرد باشد یا زن از روی اختیار نسبت زنا باو بدهد و چهار شاهد عادل برای اثبات مدعای خود نیابد بحکم قرآن بایستی حاکم شرع او را هشتاد تازیانه حد بزند و گویند نسبت زنا دادن بمردهایی که واجد همین شرایط باشند نیز همین حکم را دارد و اختصاص آیه بزن محصنه برای اینک است که اینک نسبت بزن قبیح تر و شنیع تر بنظر میآید.

وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و چنین کسانی که نسبت زنا بمحصنات دادند و نتوانستند بچهار شاهد عادل مدعای خود را اثبات نمایند اینان از فاسقین بشمار آیند و نه در اینک موضوع و نه در غیر آن در هیچ جا شهادت آنها قبول نخواهد گردید.

بین لطف خدا و ستاریت آن فرد متعال بچه درجه‌ای است که راضی نیست سربنده گنهکار خطاء کار خود فاش گردد اینست که اثبات آن را بقدری مشکل گردانیده که عادتاً ممکن نیست ثابت گردد و باضافه اگر یک نفر و دو نفر و سه نفر در جایی که شاهد چهارمی نباشد حتی اگر قضیه را رؤیت کرده و مشاهده نموده باشند حق گفتن نداشته و خطاء کرده و اگر ابراز نمایند آنها به هشتاد تازیانه تعزیر و مجازات میشوند و محکوم بفسق میگردند و لو آنکه دروغ نگفته

صفحه : ۷۹

باشند مگر وقتی که از اظهار چنین نسبتی توبه کنند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ آیه ظاهراً استثناء از کسانی است که پس از اینک کار قبیح یعنی شهادت بر زنا محصنات بدون سه شاهد دیگر توبه کردند و خود را اصلاح نمودند که دیگر پیرامون چنین عمل رکیکی نگردند و شهادت ناحق ندهند خداوند آمرزنده و مهربان است توبه آنان را قبول میکند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فِي شَأْنِ نَزْوْلِ آيَةِ قَذْفِ نَازِلِ شَدَّ كَمَا كَسَى كَمَا زَنَ عَفِيفَةُ أَيَّ رَا بَرْنَا نَسَبَتْ دَهْدُ وَ چَهَار نَفَرِ عَادِلِ گَوَاهِ نِیَاوَرْدِ بَایَسْتِی هَشْتَادِ تَازِیَانَهِ وَی رَا حَدَّ زَنَدَ، ضَحَاكُ از اِبْنِ عَبَّاسِ چَنین رَوَایْتِ مِی‌کُنَدِ عَاصِمُ بِنِ عَدِیِّ بِرِخَوَاسْتِ وَ گُفْتِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اِگَر اَز مَردِی بَیْنَدِ زَنَشِ رَا بَا اِجْنَبِی زَنَّا مِی‌کُنَدِ اِگَر بَخَوَاهد چَهَار شَاهِدِ عَادِلِ پِیْدَا کُنَدِ اَنهَا اَز کَار خُودِ فَارَغِ شَدَه‌اَنَدِ وَ اِگَر بَخَوَاهد بَگُویَد بَایَدِ هَشْتَادِ تَازِیَانَهِ بَخُورَدِ. حَضْرَتِ فَرْمُودِ اِی عَاصِمُ آيَهِ اِیْنِکِه طُورِ نَازِلِ شَدَه عَاصِمُ بَرِگُشْتِ دَر حَالِی کِه سَامِعُ وَ مَطِیْعُ بُوَد وَ هَنُوزِ بَمَنْزَلِ خُودِ نَرَسِیْدَه بُوَد دِیدِ هَلَالِ بِنِ اَمِیَّهِ وَی رَا اسْتَقْبَالَ نَمُودِ وَ بَعَاصِمُ گُفْتِ شَرِّی رَا یَاقْتَمُ دِیدِمُ سَحْقًا بَرِ شَکْمِ زَنِ خُودِمُ (خُولَه) عَاصِمُ بَرِگُشْتِ نَزْدِ نَبِیِّ (ص) وَ گُفْتِ هَلَالِ گُویَد چَنین دِیدِمُ حَضْرَتِ فَرَسْتَادِ (خُولَه) زَنِ هَلَالِ رَا حَاضِرِ نَمُودِ وَ بَاوِ فَرْمُودِ شُوهَرِ تُو چِه مِی‌گُویَد گُفْتِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَحْقًا هَمِیْشَه خَاَنَه مَآمَدِ وَ بَمَا تَعْلِیْمِ قُرْآنِ مِیْنَمُودِ وَ بَعْضِی اَوَاقَاتِ نَزْدِ مَآ مِیْمَانَدِ وَ شُوهَرِمُ بِیْرُونِ مِیْرَفْتِ وَ مَن نَمِیْدَانَمُ اَز رُوی غَیْرَتِ چَنین گُفْتَه یَا اَز بَخَلِ کِه طَعَامِی نَزْدِ مَآ بَخُورَدِ پَسِ اَز اَنِ آيَهِ (وَ الَّذِیْنَ یَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ الخ) نَازِلِ گَرْدِیدِ.

وَ اَز حَسَنِ رَوَایْتِ شَدَه وَ قَتِی آيَهِ قَذْفِ مَحْصَنَاتِ نَازِلِ شَدَّ سَعْدُ بِنِ عَبَادَه گُفْتِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) اَیَا چَنین مِی‌بِیْنِی اِگَر مَردِی مَردِی رَا بَا زَنِ خُودِ بَیْنَدِ وَ او رَا بَکُشَدِ تُو اَنِ مَردِ رَا مِی‌کُشِی وَ اِگَر خَبَرِ دَهْدِ بَا نَچِه دِیْدَه وَی رَا صَدِّ تَازِیَانَهِ مِیْزَنِی اَیَا جَایِزِ نَبَاشَدِ کِه او رَا بَشْمِشِیرِ دَفْعِ کُنَدِ بَدُونِ قِصَاصِ حَضْرَتِ فَرْمُودِ (کُفِی

صفحه : ۸۰

بِالسَّیْفِ شَاه) خَوَاسْتِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَگُویَد (شَاهِدَا) خُودِ دَارِی کَرْدِ یَعْنِی بَسِ اسْتِ شَمْشِیرِ بَرَایِ شَاهِدِ بُوَدِنِ وَ بَعْدِ اَنِ آيَهِ لَعَانِ نَازِلِ گَرْدِیدِ.

وَ نِیْزِ عَکْرَمَةُ از اِبْنِ عَبَّاسِ رَوَایْتِ مِی‌کُنَدِ کِه سَعْدُ بِنِ عَبَادَه پَسِ اَز نَزْوْلِ آيَهِ قَذْفِ گُفْتِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) اِگَر مَن دَر خَاَنَهِ بَرُومِ وَ مَردِی رَا بَرِ شَکْمِ زَنَمِ خَفْتَه یَا بَمِ وَی رَا بَرِنَخِیْزَانَمِ وَ پِی چَهَارِ گَوَاهِ بَرُومِ تَا بَازِ اَیْمِ فَارَغِ شَدَه وَ رَفْتَه. اِگَر اَنَچِه دِیْدَه‌اَمِ بَگُویْمُ هَشْتَادِ تَازِیَانَهِ بَمَن بَزَنَدِ لَکِنِ اِیْنِکِه اَمْرِ عَجِیْبِی بَنْظَرِ مِآیْدِ حَضْرَتِ فَرْمُودِ اِی جَمَاعَتِ اَنْصَارِ مِیْشَنُویْدِ مَهْتَرِ وَ بَزَرْگِ شَمَا چِه مِی‌گُویَد گُفْتَنَدِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ او رَا مَلَامَتِ مَفْرَمَا کِه مَردِ غِیُورِیْسْتِ وَ هَر گَزِ زَنِ نَگَرَفْتَه مَگَر (زَنِ بَا کَرَه) وَ طَلَاقِ نَدَادَه هِیْچِ یَکِ اَز زَنَانَشِ رَا کِه جَرَأَتِ کَرْدَه بَاشَدِ اَز مَاهَا کِه اَنِ زَنِ رَا تَرْوِیْجِ بَنَمَایَدِ، سَعْدُ گُفْتِ جَانِ مَن فِدَایِ تُو بَادِ مِی‌دَانَمُ کِه اِیْنِکِه حَکْمِ خُودَا اسْتِ وَ لَکِنِ مَن اَز اِیْنِکِه حَکْمِ تَعَجَّبِ مِی‌کُنَمُ فَرْمُودِ حَکْمِ خُودَا چَنین اسْتِ سَعْدُ گُفْتِ صَدَقِ اللّٰهُ وَ صَدَقِ رَسُوْلَه، هَنُوزِ سَعْدُ بَخَاَنَه نَرَفْتَه کِه پَسَرِ عَمِّ وَی هَلَالِ بِنِ اَمِیَّهِ اَز نَخْلَسْتَانِی کِه دَاشْتِ بَازِ گُشْتِ دَر خَاَنَه خُودِ دِیدِ مَردِی رَا کِه بَا زَنِ او زَنَّا مِی‌کَرْدِ هِیْچِ نَگُفْتِ وَ نَزْدِ رَسُوْلِ رَفْتِ وَ گُفْتِ اِیْنِکِه وَاقِعَه رَا بَچَشْمِ خُودِ دِیدِمُ وَ بَگُوشِ خُودِ شَنِیدِمُ رَسُوْلَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَتَغَیْرِ گَرْدِیدِ وَ اَثَرِ کَرَاهَتِ بَرِ جَبِیْنِ مَبَارِکَشِ ظَاهِرِ گَرْدِیدِ هَلَالِ گُفْتِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) مِیْدَانَمُ کِه اَز اِیْنِکِه سَخْنِ تُو رَا خُوشِ نِیَایْدِ خُودَا مِیْدَانَدِ کِه مَن رَاسْتِ مِی‌گُویْمُ وَ اَمِیْدِوَارَمُ خُودَاوَنَدِ مَرَا فَرَجِ دَهْدِ رَسُوْلِ قِصَدِ کَرْدِ او رَا حَدَّ بَزَنَدِ اَنْصَارِ جَمْعِ شَدَنَدِ وَ گُفْتَنَدِ اَنَچِه رَا سَعْدُ گُفْتِ بَا نِ رَسِیْدِمُ وَ مَبْتَلَا شَدِیْمُ اِگَرِ هَلَالِ رَا حَدَّ بَزَنِی دِیْگَرِ گَوَاهِی وَی قَبُولِ نَشُودِ.

رَسُوْلِ (ص) دَر اِیْنِکِه گُفْتِگُو بُوَد کِه اَثَارِ وَحِیِّ ظَاهِرِ گَرْدِیدِ اَصْحَابِ سَاکَتِ شَدَنَدِ وَ قَتِی حَضْرَتِ اَز حَالَتِ وَحِیِّ بَازِ گَرْدِیدِ اِیْنِکِه آيَهِ رَا بَرِ اَنهَا قَرَأْتِ نَمُودِ.

(پَايَانِ خَلَاَصَه مَجْمَعِ الْبِیَّانِ) وَ الَّذِیْنَ یَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ تَا قَوْلِهِ تَعَالٰی تَوَّابٌ حَکِیْمٌ اِیْنِکِه آيَاتِ مَوْسُوْمِ بَايَاتِ لَعَانِ اسْتِ وَ پَسِ اَز آيَهِ قَذْفِ مَحْصَنَاتِ آيَهِ بَالَا نَازِلِ

صفحه : ۸۱

گردیده و حکم کسانی را که زنه‌های خود را بزنا نسبت میدهند و گواهانی غیر از خود ندارند بیان فرموده.
 فَشَهَادَةُ أَحْيَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ كَذِبٌ لِّعَانِ فَرُودٍ أَمَدَ حَضْرَتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلَالٌ رَا بِأ
 زنش خوله که نسبت زنا بوی داده بود حاضر گردانید و بهلال گفت بگو بخدا سوگند میخورم که خوله زنا داد و من در اینکه
 سخن راست میگویم هلال گفت.

حضرت فرمود بگو بخدا قسم میخورم که من شریک را بر شکم او دیدم و من در اینکه میگویم راست گویم هلال گفت.
 مرتبه سوم باز گفت بگو بخدا سوگند میخورم که اینکه حمل خوله از من نیست و من راست میگویم گفت.
 مرتبه چهارم گفت بگو بخدا سوگند میخورم که من چهار ماه است با او خلوت نکرده‌ام گفت.
 بار پنجم گفت بگو لعنت بر من اگر دروغ میگویم اینکه را هم گفت بوی فرمود بنشین.

بخوله فرمود برخیز و بگو بخدا قسم میخورم که من زنا نداده‌ام و هلال دروغ میگوید گفت. بار دوم گفت بگو بخدا سوگند
 میخورم که او شریک را با من در یک جا اینکه طوری که میگوید ندید و دروغ میگوید خوله گفت. مرتبه سوم حضرت فرمود بگو
 بخدا سوگند میخورم که من از او آبستم و او دروغ میگوید خوله گفت. بار چهارم گفت بگو بخدا قسم میخورم که او هرگز مرا بر
 هیچ فاحشه‌ای ندیده و او بمن دروغ می‌بندد گفت. مرتبه پنجم گفت بگو غضب خدا بر خوله باد اگر اینکه مرد راست میگوید
 اینکه را هم گفت، حضرت فرمود بین آنها باید جدایی انداخت و آن طفلی که دنیا می‌آید اگر رنگ او بسیاهی زد از شریک بن
 سحقا است و اگر سفید رنگ و ساق پای او سطر باشد از او نیست وقتی خوله زانید دیدند شبیه‌ترین مردم است بشریک. (ابو
 الفتوح رازی)

صفحه : ۸۲

فَشَهَادَةُ أَحْيَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ فِي كَلِمَةِ شَهَادَاتٍ بَيْنَ عِلْمَاءٍ اِخْتِلَافٌ اسْتِ كَمَا مَقْصُودٌ كَوَافِي اسْتِ يَاقَسْمِ اسْتِ بَرَأَى بِيَشْتَرِ
 مَفْسَّرِينَ وَامَامِيهِ سَوَكُنْدُ وَقَسْمِ اسْتِ (شَهَادَةُ بِاللَّهِ) يَعْنِي قَسْمَ بَخْدَا وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ جَوَابُ (لَوْ
 لَا) مَحْذُوفٌ وَ دَر تَقْدِيرِ اسْتِ يَعْنِي اِغْر نَبُودُ فَضْلٍ وَ رَحْمَتِ خْدَا بَر شَمَا بَنَهِي اِز زَنَا وَ فَوَاحِشٍ وَ اِقَامَهُ حُدُودِ، مَرْدَمِ دَر اَعْمَالِ
 شَهَوَاتِ بَهَلَاكْتِ مِيرَسِيدَنْدِ وَ نَسْلِ بَشَرِ فَاَسَدِ مِيْغَرْدِيدِ. (اَبِي مَسْلَمِ) وَ بَقَوْلِ دِيْغَرِ اِغْر نَبُودُ فَضْلِ خْدَا وَ اِنْعَامِ اَوْ بَر شَمَا وَ اِيْنَكِهْ خْدَا
 (تَوَّابٌ) اسْتِ كَسِي رَا كِهْ اِز مَعْصِيَتِ بَتُوبِهْ وَ اِصْلَاحِ نَفْسِ خُودِ بَر گَرْدَدِ بَر حَمْتِ خُودِ عُودِ مِيْدِهْدِ وَ (حَكِيمٌ) اسْتِ بَر وَاجِبِ
 گَرْدَانِيدَنْ اِقَامَهُ حُدُودِ الْخ. (مِجْمَعُ الْبِيَانِ)

صفحه : ۸۳

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ
 لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لَا إِذْ سَأَلْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعِهِ
 شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۳) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا
 أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)

وَلَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَيُيَسِّرُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ (۲۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعْيُ أَنْ يُوْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲)

صفحه : ۸۴

(ترجمه)

بحقیقت کسانی که بشما دروغ بزرگ بستند گروهی از شما میباشند گمان نکنید آن دروغ برای شما شرّ (و بد) بود بلکه برای شما خیر است و برای هر مردی از آنان از گناه آن چیزی است که کسب نموده و آن کسی که از شما بزرگ تر و شنیع تر آن را فرا گرفت برای او است عذاب بزرگ (۱۱)

چرا مؤمنین و مؤمنات وقتی اینکه خبر دروغ را شنیدند بنفسهای خودشان (بهم دینان خود) گمان نیکویی نبردند (باید گفته باشند) اینکه دروغی است ظاهر (۱۲)

چرا بر سخن خود چهار گواه نیاوردند و چون گواه نیاوردند آنها نزد خدا دروغ گویانند (۱۳) و اگر نبود بر شما افزونی کرم خدا و مهربانی او هر آینه در آنچه در آن خوض کردید از دروغ (بر عایشه) بر شما عذاب بزرگ اصابت مینمود (۱۴)

وقتی شما (سخن منافقین را) از یکدیگر تلقی میکنید و بزبان حرفی میزنید که بآن علم ندارید و اینکه عمل را سهل و کوچک میشمارید در صورتی که نزد خدا بسیار بزرگ است (۱۵)

چرا وقتی از منافقین چنین سخن شنیدید نگفتید هرگز برای ما تکلم نمودن باین سخن حلال نیست خدا منزّه است و اینکه بهتان عظیمی است (۱۶)

خدا شما را موعظه و اندرز میکند که هیچ وقت بچنین سخنانی عود نکنید اگر با ایمان باشید (۱۷)
خدا آیات خود را برای شما بیان نمود و او دانا و بحقایق

صفحه : ۸۵

امور (و مصالح خلق) آگاهست (۱۸)

حقیقه آنهايي که دوست دارند بین مردم و مؤمنین کار منکری را اشاعه دهند در دنیا و آخرت برای آنها عذاب دردناکی آماده خواهد بود خدا میدانند و شما نمیدانید (۱۹)

و اگر نبود بر شما فضل خدا و رحمت او و اینکه خدا رءوف و مهربان است عقوبت سخت بر شما وارد می آورد (۲۰)

ای کسانی که بخدا ایمان آورده‌اید گامهای شیطان را پیروی نکنید کسی که پیرو گامهای شیطان گردید البته شیطان وی را امر میکند بفحشاء و منکر و اگر نبود فضل خدا و رحمت او احدی از اینکه گناه (افک) پاک نمیگردید لکن خدا است که پاک میگرداند هر کس را بخواهد و خدا شنوا و بینا است (۲۱)

و باید صاحبان فضل و ثروت از شما قسم یاد نکنند که بخویشان خود و فقراء و مهاجرین در راه خدا نفقه ندهند و از بخشش و انفاق در راه خدا کوتاهی نمایند و باید (مؤمنین) جرم یکدیگر را عفو کنند و از انتقام کشیدن غماض بنمایند آیا دوست نمیدارید که خدا شما را بیامرزد شما نیز از گناه دیگران در گذرید و خدا آمرزنده و مهربان است (۲۲).

صفحه : ۸۶

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ الی قوله تعالی رُوْفٌ رَجِيمٌ شأن نزول اینکه آیات حکایت عایشه و عبد الله ابی سلول است بروایت زهری از عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و غیر اینها از عایشه که گفته عادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین بود که وقتی اراده سفر میکرد قرعه میزد بین زنهایش بنام هر یک از زنها در میآمد او را با خود میبرد، عایشه گفته در جنگ بنی مطلق قرعه بنام من در آمد و اینکه بعد از نزول آیه حجاب بود رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود برای من کجاوه‌ای ترتیب دادند و مرا با خود برد پس از آنکه فتح واقع شد در موقع مراجعت نزدیک مدینه در شب منزل کردیم من با زن دیگر برای قضای حاجت از لشکرگاه دور شدیم وقتی بر گشتیم گردن بندی که در گردن داشتم مفقود شده بود گمان کردم در همانجا که رفته بودم افتاده بر گشتم و در تاریکی شب آنچه گردش کردم نیافتم چون طول کشید و حضرت رسول (ص) از رفتن من بی‌خبر بود امر نمود لشکر حرکت کردند وقتی برگشتم همه رفته بودند و کسی در آنجا نبود من همانجا نشستم خواب بر من غالب گردید وقتی بیدار شدم صبح بود و صفوان نیز خواب رفته بود و لشکریان حرکت کرده بودند بر شتری نشسته بود که خود را بلشکرگاه برساند چون مرا دید و شناخت و من چادر بر سرم انداخته بودم آمد جلو من و شتر را خوابانید و با من هیچ حرف نزد من سوار شتر شدم جلو شتر را گرفت تا بمنزلی رسیدیم که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با اصحاب فرمود آمده بودند چون شتر من از دور پدیدار گردید عبد الله بن ابی سلول با جماعتی از منافقین طعنه زدند و آهسته با هم گفتند که ببینید زن رسول الله (ص) با یک مرد بیگانه تنها از اینکه بیابان می‌آید آیا در میان آنان چه‌ها واقع شده باشد و من از سخن آنها بی‌خبر بودم و حسان بن ثابت و حمه بنت جحش و مسطح بن اثامه آنان نیز شریک سخن

صفحه : ۸۷

آنها بودند و میدیدم رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمن بی‌اعتناء گردیده و سبب آن را نمیدانستم وقتی بمدینه رسیدیم مریض گردیدم و تا یک ماه مرض من طول کشید و هر وقت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بخانه من می‌آمد از اهل خانه میپرسید چگونه است حال مریض شما و یک ساعت پیش من نمی‌نشست وقتی بهبودی پیدا نمودم چون در خانه ما مستراح نبود شبی با زنها برای قضاء حاجت بیرون آمدم از جمله زنان امّ مسطح با ما بود پایش بچیزی خورد و بزمین افتاد (گفت تعس مسطح) هلاکت باد بر مسطح من گفتم چرا مرد مسلمان را دشنام میدهی که در جنگ بدر حاضر بوده و ابن مسطح از خویشان ابو بکر بود مادرش بمن جواب داد و گفت میدانی که وی در باره تو چه گفته گفتم نه گفت چنین و چنان گفته من دل تنک شدم و فهمیدم بی‌تفاتی رسول (ص) بمن برای همین است از حضرت اذن گرفتم و بخانه پدر و مادرم رفتم بمادرم گفتم مردم در باره من چه میگویند مادرم گفت چه‌ها میگویند و رسول (ص) برای همین است از تو دل تنگ است لکن بما هیچ نمیگویند من بگریه افتادم و شب و روز گریه میکردم شبها تا صبح خواب نمیرفتم و برای همین مرض من عود کرد پس از آن رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسامه بن زید و علی بن ابی طالب (ع) را طلبید و در باره من با آنها مشورت نمود اسامه گفت سخن اصحاب از روی غرض است نباید شنید،

علی بن ابی طالب علیه السلام گفت یا رسول الله (ص) دلتنگ مباش رأی تو اقوی و درست است بهر چه رأی تو بر آن قرار گرفت عمل نما و اگر میخواهی بریره که کنیز او است بخواه و از حقیقت کار او از وی استفسار نما حضرت بریره را طلبید و گفت تو در باره عایشه چه می‌گویی او گفت یا رسول الله (ص) بحق آن خدایی که تو را بحق فرستاده من تا حال از او هیچ خطایی ندیدم. عایشه گفته من گفتم بخدا سوگند که من خود را از اینکه مبرّا میدانم گمان نمی‌کردم که خدا در باره من آیه‌ای بفرستد لکن امیدوار بودم که حضرت خوابی ببیند که دلیل بر تبرئه من باشد و حضرت از امهات مؤمنین و صحابه از حال من تفتیش نمود همه بر پاکی من شهادت دادند، پس از آن حضرت در منبر رفت

صفحه : ۸۸

و پس از خطبه فرمود (ای گروه مؤمنین مرا معذور دارید از مردی که مرا میرنجاند در اهل من) و مقصود آن حضرت، عبد الله بن ابی سلول بود. سعد بن معاذ برخواست و گفت یا رسول الله اگر از اوس است بفرما تا گردنش را بزنم و اگر از خزرج است و از یاران و برادران ما است حکم کن تا سرش را ببرم، سعد بن عبادۀ که پیشوای خزرج بود برخواست و با سعد گفتگو نمود که عبد الله بن ابی سلول خزرجی است نه اوسی حضرت او را ساکت نمود و از منبر پائین آمد و در حجره من آمد و من گریه می‌کردم حضرت فرمود اگر از اینکه عمل مبرّایی خدا تو را عوض بدهد و اگر خطاء کاری توبه کن من گفتم یا رسول الله خدا میداند که مبرّایم و از من چیزی صادر نشده که از خدا شرم داشته باشم و دشمنان هر چه گفتند من صبر میکنم و می‌گویم آنچه را یعقوب گفت (فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون) اینکه گفتم و روی بدیوار نمودم و گریه را آغاز کردم ناگاه صدای شهپر جبرئیل بر آمد وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم از وحی فارغ گردید فرمود (ابشری یا عائشۀ اما و الله فقد برأك الله)

ای عایشه بتو مژده میدهم که خداوند تو را تبرئه نمود و اینکه آیه را قرائت فرمود.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ الْخ (افك) دروغی را گویند که شدیدترین اقسام کذب باشد و اصل (افك) بمعنی قلب کلام است بمعنی عظیمتر.

قال الراغب (الافك كل مصروف عن وجهه المذی يحق ان يكون عليه و منه قيل للرياح العادله عن المهاب مؤتفكه) و قال الطبرسی (ای بالكذب العظيم المذی قلب فيه الامر عن وجهه) یعنی دروغ عظیمی که مطلب را از وجه خود قلب گرداند و مقصود در اینجا دروغی است که بر عایشه و صفوان بن معطل سلمی بستند و ده عدد از مردها که ما بین چهل نفر باشند (عصبه) گویند و آن جماعتی که چنین دروغی را بستند عبد الله بن ابی سلول و زید بن ابی رفاء و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابو بکر و حمئه بنت جحش خواهر

صفحه : ۸۹

امّ المؤمنین زینب و غیر اینها بودند.

خلاصه اینکه آیات در مقام مذمت کسانی فرود آمده که چنین نسبت بزرگی را بعایشه و صفوان دادند. لا تحسبوه شراً لكم اینکه جمله کلام مستأنف است و ظاهراً ضمیر جمع در (لا تحسبوه) حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه و صفوان است که در اثر چنین نسبت ناگواری بسیار آزرده شدند و خداوند تعالی برای تسلی دل آنها خبر میدهد که گمان نکنید اینکه نسبت برای شما شرّ باشد بلکه خیر است، و ممکن است خیر بودنش از چند جهت باشد یکی همان دلتنگی و غم برای شما سعادت و اجر آورد و دیگر هیچجده آیه برای تبرئه شما نازل گردیده و باضافه نفاق مخفی منافقین ظاهر شد و عذاب بزرگ

برای آنها آماده گردید.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مِمَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ و نیز در مقام تسلی دل رسولش تذکر می‌دهد که هر کس هر عمل بدی نماید باز گشت بخودش مینماید و آن کسی که اینکه نسبت را شدیدتر کرده بود که گویند عبد الله بن ابی سلول یا مسطح بن اثانه یا حسان بن ثابت بوده برای او عذاب بزرگی مهیا گردیده.

لَوْ لَا إِذِ سَجَعْتُمْوه ظَنُّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ در مقام اعتراض بمؤمنین بر آمده که چرا اینها وقتی چنین افترا بی را نسبت بحریم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند انکار نمودند و مانع از گفتار منافقین نشدند بلکه ساکت شدند و هیچ نگفتند و سزاوار چنین بود که مؤمنین آنان را از اینکه گفتار رکیک باز دارند و ناموس پیمبرشان را از اینکه افتراء تبرئه نمایند و بگویند اینکه افتراء بزرگی است.

لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ

صفحه : ۹۰

چون در آیات بالا راجع بقذف محصنات چنین دستور رسیده بود کسی که بزنی محصنه نسبت زنا بدهد و چهار شاهد عادل گواهی بر آن ندهند باید هشتاد تازیانه باو بزنند و او از فاسقین محسوب گردیده و دیگر شهادت او در هیچ موردی قبول نخواهد شد و اینکه آیه تأکید میکند همان آیه را و سرزنش بکسانی است که نسبت زنا بزنها عقیفه میدهند عموماً و نسبت بعایشه خصوصاً که آنهایی که چنین سخن ناروایی گفتند چرا چهار شاهد عادل برای گواهی گفتارشان نیاوردند و چون شاهد نیاوردند نزد خدا یعنی بحکم خدا و قانون اسلام از دروغ گویان محسوب خواهند گردید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى رُؤْفٌ رَحِيمٌ اینکه آیات چون قبلاً ترجمه شده و نیز معانی آن واضح است برای اختصار از توضیح و تفسیر آن خودداری نمودم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ الخ خطاب بتمام مؤمنین نموده که شما در گفتار و رفتار و اعمالتان تابع شیطان نگردید زیرا عمل شیطان جز اغواء و فریب دادن بنی آدم و امر بفحشاء و منکر چیز دیگری نخواهد بود و شیاطین در اعماق قلب شما فرو رفته و بتوسیط قوای حیوانی از شهوت و غضب و قوای وهمیه که دری باز شده بسوی شیطان است بر شما چیره شده و بشر را از طریق سعادت منحرف گردانیده و بدانید که شیطان دشمن بزرگ شما است از او احتراز نمائید و تابع او نشوید قوله تعالی (أَلَمْ أَعْهَدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) سوره یس آیه (۱۶۰)، و اگر نبود فضل و احسان حق تعالی احدی از بنی آدم از دست شیطان نجات پیدا ننمود و لکن خدا هر کس را بخواهد تزکیه و پاک مینماید و او را از شر

(۱) خطاب بتمام بنی آدم است که آیا من در روز (الست) که شاید مقصود عالم قضاء و قدر و اول پیدایش مخلوقات باشد با شما عهد و میثاق نمودم تابع شیطان نگردید زیرا که آن ملعون دشمن ظاهری است برای شما.

صفحه : ۹۱

شیطان در پناه خود محفوظ میدارد.

البته معلوم است خواسته خدا که هر کس را بخواهد از شر شیطان حفظ مینماید و او را از آلودگی صفات نکوهیده پاک میگرداند جزافی نخواهد بود لطف حق تعالی و رحمت رحمانی او نسبت بتمام افراد بشر مساوی است البته کسانی که مشمول رحمت گردیده‌اند و خداوند آنان را از شر شیطان حفظ گردانیده و تزکیه و پاک شده‌اند بی‌جهت نبوده آنان کسانی میباشند که باختیار

خود را در معرض رحمت حق تعالی قرار داده و مطیع امر او گردیده‌اند.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعْيَةُ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَقَوْلِهِ (يَأْتَلِ) یا مأخوذ از (أَلِيَّة) بمعنی قسم است و یا مأخوذ از (الو) و بمعنی تقصیر است. و بنا بر معنی اول (ان یؤتوا) که بعد از آن است بمعنی علی است یعنی (علی ان یؤتوا) که علی محذوف است. و بنا بر معنی دوم که بمعنی تقصیر باشد فی در کلام مندرج است (فی ان یؤتوا).

خلاصه معنی آیه چنین میشود که صاحبان فضل و تمکن و مال باید تقصیر نکنند یا اینکه قسم نخورند بترک انفاق کردن مال بنزدیکان خود و بمستمندان و فقرای مهاجرین که در راه خدا از وطنشان هجرت نموده‌اند و اگر حقی نزد آنها دارند بایستی از حق خود بگذرند و اگر خطایی از آنها سر زده پویشانند و انتقام نکشند بلکه از حق خود غمض عین نمایند.

وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تَجِبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی اگر میخواهید خدا از گناهان شما در گذرد شما هم باید از ستم کننده بر شما در گذرید و هر که میخواهد مشمول عفو شود باید عفو کند و همین طور نسبت بسایر صفات الهی مثلاً رحم کند تا مشمول رحم شود کما

فی الحدیث (من لا یرحم لا یرحم)

و در مقام تحریص و ترغیب مؤمنین بر آمده و گویا گوشزد آنها میکند که کسی که دارای اینکه چند صفت باشد یکی انفاق بارحام و فقراء و مهاجرین

صفحه : ۹۲

نماید و دیگر اگر از کسی ظلم و ستم نسبت باو واقع گردیده عفو نماید و انتقام نکشد و چشم پوشد و ندیده فرض کند ستم کسی را که باو ستم کرده چنین شخصی در مورد مغفرت و رحمت حق تعالی واقع گردیده.

و اگر اینکه آیه را با آیه بالا جمع کنیم چنین نتیجه میدهد که اینها اینند که خدا خواسته تزکیه‌شان نماید زیرا که اینکه دو صفت یکی انفاق مال و دیگر غمض عین نمودن از انتقام کشیدن از کسی که در باره او ظلم و تعدی نموده البته چنین کسانی قلبشان مصفی گردیده و مورد نظر لطف پروردگارشان گردیده‌اند.

صفحه : ۹۳

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۳ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَ تَدْرِيُفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷)

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا

يُبْدِينَ زِيَّتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِيَّتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَىٰ الْإِرْيَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطُّفُلَ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِيَّتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

صفحه : ۹۴

(ترجمه)

کسانی که زنهای عقیقه مؤمنات را قذف میکنند (یعنی نسبت زنا بآنها میدهند) در حالی که آنان از اینکه نسبت بی‌خبرند آنان در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند و برای آنها عذاب بزرگ خواهد بود (۲۳)

بر آنها عذاب ثابت است روزی که گواهی میدهد بر ضرر آنها زبان و دستها و پاهاى آنها بآنچه (از گناهان) عمل میکردند (۲۴) در آن روز (قیامت) خدا پاداش اعمال آنها را تمام میدهد و در آن روز بعیان می‌بینند که او است حق ثابت بذات خود و ظاهر بالوهیت (۲۵)

زنهای پلید برای مردهای پلیدند و مردهای پلید برای زنهای پلیدند و زنهای پاک برای مردهای پاکند و مردهای پاک برای زنهای پاکند و آن جماعت پاکان بری هستند از آنچه در باره آنان می‌گویند و برای آنهاست آرمزش و روزی خوب (۲۶) ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌ای که غیر از خانه شما است داخل نگردید تا وقتی که اذن بطلبید و بر اهل خانه سلام کنید و اینکه عمل برای شما بهتر است شاید شما پند بگیرید (۲۷) و اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا وقتی که بشما اذن داده شود و اگر بشما گفته شود برگردید برگردید و اینکه عمل برای شما پاکیزه‌تر (و بهتر است) و خدا بآنچه شما میکنید آگاهست

صفحه : ۹۵

(۲۸)

و برای شما گناهی نیست که داخل شوید در خانه غیر مسکون که کسی در آن نباشد اگر در آن متاعی داشته باشید و خدا میداند آنچه را ظاهر گردانید و آنچه را مخفی نمائید (۲۹) ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بمردهای مؤمنین بگو دیده‌های خود را بپوشند و فرجهای خود را نگاه دارند اینکه برای آنها پاکیزه‌تر است حقیقه خدا بآنچه میکنید آگاهست (۳۰)

و بگو بزنهاى مؤمنات که چشمهای خود را بپوشانند و فرجهای خود را حفظ نمایند و زینت خود را ظاهر نگردانند مگر آنچه را از آن پیدا است و باید مقنعه‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بزنند یعنی در یخه پیراهن و زینت خود را آشکار نکنند مگر برای شوهرهایشان یا پدرهایشان یا پسرهای شوهرهایشان یا پسرهای شوهرهایشان یا برادرهایشان یا پسران برادرهایشان یا پسرهای خواهرانشان یا زنهایشان یا آنچه را دستهای آنها مالک گردیده‌اند یا پیروان آنها از مردهایی که محتاج (بزن) نباشند (یعنی از پیری) یا اطفالی که بر عورات زنها بی‌اطلاعتند و باید زنها (موقع راه رفتن) پاهاى خود را بزمین نکوبند تا آنکه ظاهر گردد از زینت آنچه را مخفی گردانیده‌اند ای مؤمنین تمامتان بسوی خدا توبه کنید شاید شما رستگار گردید (۳۱).

(توضیح آیات)**اشاره**

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه نیز در باره عایشه نازل گردیده، و اکثر مفسرین همین طوری که آیه دلالت دارد حمل بر عموم نموده‌اند زیرا که شأن نزول آیه مخصّص نیست و آیه بعموم خود باقی است.

آنهایی که بزنهاي مؤمنه عقیفه نسبت زنا میدهند اینان ملعونند هم در دنیا که بدون چهار شاهد عادل حکم حدّ بر آنها جاری است و هم در آخرت که از رحمت خدا دورند و عذاب دردناک سخت برای آنها مهیا است.

و اختصاص بمحصنات با اینکه چنین تهمتی نسبت بمردهای مؤمن هم نیز عذاب الیم را ایجاب میکند شاید برای اینکه است که چنین نسبت بزنی عقیفه شنیع‌تر و قبیح‌تر است و نوعاً زن از اینکه نسبت زیادتر از مرد آزرده می‌گردد و در نظرها خفیف و بی‌مقدار میشود و متهم می‌گردد بفاحشه‌گی.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (تشهد) بتا و یا هر دو قرائت شده و معنی یکی است.

اینکه آیه گناه کاران و خطاء کاران را تهدید میکند و بکلمه (علیهم) که برای ضرر آورند خبر میدهد و گویا گناهکاران را متنبه میگرداند که گمان نکنید که سخنی بزبان آوردید و بدستها و پاهای خود کارهای ناشایسته نمودید و کسی مطلع بر آن نگردید و نیز بر آن اثری مترتب نمی‌گردد چنین نخواهد بود بلکه در دادگاه الهی علاوه بر گواهانی از کرام الکاتبین و غیر آنها تمام اعضاء شما بحکم حق تعالی بر ضرر شما گواهی میدهند و آنچه باین اعضاء عمل نموده‌اید ارائه خواهند داد.

(سخنان مفسرین در توجیه چگونگی شهادت اعضاء) ۱- خداوند بنیهای در آنها قرار میدهد که قدرت بر تکلم پیدا نمایند ۲- در آنها ایجاد کلامی میکند که متضمن شهادت باشد پس متکلم خدا است نه جوارح و چون اعضاء محلّ کلام واقع میگردند کلام را نسبت باینها داده ۳- خداوند در اعضاء علامتی قرار میدهد که علامت نطق بکلام و شهادت است اما شهادت آنها بزبان برای اینکه است که میدانند دیگر انکار آنان فائده‌ای ندارد. و اما قوله تعالی (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ) جایز است بزبان بیرون آید و دهن بسته گردد و جایز است که در حال شهادت دست و پا و دهن بسته گردد.

(مجمع البیان) ولی همان معنی اول بحقیقت نزدیکتر مینماید باین طور که گفته شود بدلالته قوله تعالی که در وصف قیامت فرموده (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوَ كَانُوا يَعْلَمُونَ) سوره عنکبوت آیه ۷۴. و در جای دیگر در پاسخ اعتراض انسان باجزاء خود که چرا بر ضرر من شهادت میدهید (قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) که بدلالته آیات اجزاء موجودات در قیامت همه صاحب حیات و منطقتند و چنین عملی بر خدا آسان است و تا بشود نباید آیات را از معنی تحت اللفظی آن بمعنی دیگر منصرف گردانید.

يَوْمَ نَبِّئُ فِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ مقصود از دین روز جزاء است که خداوند در آن روز میعاد در دادگاه عدل الهی پاداش عمل هر کسی را بتمامه خواهد داد زیرا که او است حق ثابت قائم بذات خود و ظاهر است بالوهیت و

حقانیت و عادل است که جور و ستم نسبت بذات مقدّس او روا نیست البتّه حقّ هر مظلومی را از ظالم میگیرد و بصاحبش ردّ خواهد نمود.

صفحه : ۹۸

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ سَخْنَانِ مَفْسَرِينَ فِي تَوْجِيهِ آيَةِ ۱- مَقْصُودُ الْخَيْثَاتِ سَخْنَانِ نَاشِئَةٍ اسْتِ چنانچه بعضی در باره عایشه و صفوان گفتند و چنین سخنان رکیک شایسته مردهای ناشایسته است و سخنان پاکیزه و بی آرایش لائق مردمان پاکیزه و شایسته است زیرا سخن هر کسی ارائه و نشان میدهد (ما فی الضمیر متکلم را) قوله تعالی (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) (۱) و همین است نکته اینکه گفته‌اند (کلّ اناء یرشح بما فیہ) (۲) و اینکه تفسیر از ابن عباس و حسن و ضحاک و مجاهد نقل شده.

۲- مقصود از (خبیثات) زنهای ناپاکند و مقصود از (خبیثون) مردهای ناشایسته و ناپاکند. (ابی مسلم و جبائی) و همین معنی را از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله (ع) نقل میکنند. و آن آیات اوائل سوره (الزانی لا ینکح الا زانیه او مشرکه الخ) مؤید همین معنی دوم است.

خلاصه بنا بر معنی دوم چون سنخیت سبب الفت و اتحاد میشود هر کسی طالب هم سنخ و هم رویه خود است، مردهای پاک و طاهر طالب و مایل بزنها پاک و بی آرایشند و زنها پاک نیز همین طور طالب مردهای پاکند، و مصداق کامل اینکه آیه در زمان ما بخوبی ظاهر و هویدا است که می بینیم هر مرد و زنی در ازدواج طالب هم سنخ و هم جفت خودش میباشد مردهای پاک و طاهر طالب زنها پاک و صالح و عقیف میباشند، زنها پاک نیز همین طور طالب مردهای صالح با تقوی میباشند. و شاید آیه چنانچه بعضی گفته‌اند اگر چه مطلق است و عموم دار لکن بدلیل

(۱) بگو عمل هر کسی هم شکل گوینده وی است.

(۲) از هر ظرفی ترشح میکند آنچه را که در او است (از کوزه همان برون تراود که در او است).

صفحه : ۹۹

آخر آیه أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ مصداق کاملش عایشه و صفوان باشد که اینها از اینکه نسبتی که داده‌اند منزّه و میرایند و چون عایشه نسبت بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارد و او پاک و طاهر است البتّه بایستی بحکم سنخیت زنها او از هر عمل خلاف عفت پاک و طاهر باشند و زن پیمبر اگر چه ممکن است مثل زن نوح و زن لوط کافر باشند لکن باید از عمل خلاف عفت منزّه و مبراء باشند زیرا که سزاوار نیست زوجه رسول با دیگری هم بستر گردد و نظر بمقام بلند نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیات عذابی که راجع بافک و نسبت ناشایسته که بعایشه و صفوان داده شده اینکه قدر غلیظ و شدید رسیده که ظاهراً کمتر گناهی است در قرآن مجید اینکه طور تهدید بعذاب و لعنت خدا در باره آن ذکر شده باشد.

راجع بآیه (الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِثِينَ) در تفسیر جواهر طنطاوی بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم: چنین گفته بدان که در اینکه آیه اخلاق و طبایع و غریزه‌ها و امور عجیب آن را شرح میدهد و بیان میکند که انسان بلکه کلبه عالم موجودات ملازم و ارتباطی بین آنها نیست مگر بتناسب، و اتحاد در جایی پدید نمیگردد مگر بمناسبت صفات مثل اینکه کره زمین متجاذبه الاجزاء است یعنی هر یک از اجزاء آن مجذوب دیگری است، و همچنین است کره هوا و کره نسیم پس هر یک از اجزاء اینکه موادّ ملحق و چسبیده باصل خودشانند و تناسب و تشابه در صفات است که تمام موارد را مطیع اصل گردانیده، همین طور

افتاده و مردم برای قضاء حاجت آنجا میروند (عطاء) ۴- کاروانسراها است که در آن حجره‌های تجار است که در آن امتعه دارند

صفحه: ۱۰۲

۵- مطلق خانه‌های غیر مسکون است که از مردم و امتعه خالی باشد.

(ابن جریر) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (من) تبعیضی است و مقصود پوشانیدن چشم است از آنچه را که دیدن آن روا نیست و منحصر گردانیدن نظر بر آنچه دیدن آن جایز و مباح است و بنظر اخفش (من) زائده است. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که حفظ فروج در قرآن در تمام موارد عبارت از زنا است مگر در اینجا که مقصود ستر و پوشیدن است بطوری که احدی آن را نبیند و برای مرد جایز نیست که بعورت برادرش نظر کند و نیز زن نباید بعورت خواهرش نگاه کند، پس از بیان حکم در مقام تهدید خبر میدهد که خداوند میداند بآنچه عمل میکنید و بر شما است که از مخالفت اوامر الهی حذر کنید و در هر حرکت و سکونی مواظب باشید که خلاف نکنید. (طبرسی) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ پس از آن بزنها امر نموده که چشمان خود را بپوشانند و فروج خود را حفظ کنند، و گویند مقصود از (غض) چشم در مرد و زن چنین نیست که چشمان را بر هم گذارند و نه اینکه روی آن را بپوشانند بلکه ظاهرا مقصود اینکه است که نگاه نکنند بآنچه نباید نگاه کنند، و (من) در هر دو موضع تبعیضی است و زائده نیست چنانچه از اخفش نقل شده بلکه منع از بعض اقسام رؤیت است که آن نظر بغیر محارم باشد و معنی آیه چنین میشود که (ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگو بمردهای مؤمن و زنهای مؤمنه که نظر نکنید ببعضی از چیزهایی که نباید نظر کنید و نیز بگو فرجهای خود را نگاه دارید.

بروایت عباده بن صامت که گفته رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود شما برای من شش چیز را ضمانت کنید تا من بهشت را برای شما ضمانت نمایم: ۱- وقتی خبری دهید راست بگوئید. ۲- چون وعده کنید وفا بوعده خود کنید. ۳- امانتی

صفحه: ۱۰۳

که بشما دهند ادا کنید. ۴- فرجهای خود را از حرام باز دارید. ۵- چشم خود را از حرام نگاه دارید. ۶- دست خودت را از لقمه حرام بکشید.

أمیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود

(النظر الی محاسن المرأة سهم مسموم من سهام ابلیس)

نظر نمودن در حسن زن تیر مسمومی است از تیرهای ابلیس.

بروایت ام سلمه که گفته من و میمونه نزد پیمبر اکرم (ص) بودیم ام مکتوم آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت پنهان شوید گفتیم یا رسول الله ام مکتوم اعمی است فرمود آیا شما نیز اعمی میباشید.

و بعضی از مفسرین نقل میکنند که روزی رسول (ص) در حجره فاطمه سلام الله علیها بود ام مکتوم آمد فاطمه پنهان شد وقتی ام مکتوم رفت فاطمه (ع) نزد پدر آمد حضرت فرمود ای فاطمه چرا پنهان شدی ام مکتوم نابینا است گفت اگر او چشم ندارد من دارم اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم. (منهج) و لا- یُبدین زینتھنَّ إِلَّا ما ظہرَ منها یکی از جمله احکام خصوصی زنها اینکه است که زینت خود را ظاهر نگردانند مگر آنچه را که ظاهر است.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- مقصود از زینت محل زینت است یعنی آن اعضاء بدن را که در آن زینت مییابد در نظر غیر محارم و کسی که در حکم آنها است کشف آن جایز نیست و باید ظاهر نگردانند و مقصود نفس زینت نیست زیرا که نظر نمودن بآنها حلال است، و برای بعضی زینت دو قسم است: زینت ظاهر و زینت باطن و زینت ظاهر پوشانیدن آن واجب نیست و نیز نظر نمودن بآن حرام نمیباشد، لقله (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) و در اینکه مقصود از زینت ظاهر چیست سه قول است (طبرسی) ۲- زینت ظاهره ثياب و زینت باطن خلخالها و دو گوشواره و دو دست بند (ابن مسعود)

صفحه : ۱۰۴

۳- زینت ظاهره سرمه و انگشتر و دو طرف صورت و خضاب دو کف دست (ابن عباس) ۴- زینت ظاهر صورت و دو کف دست است. (ضحاک و عطاء) و در تفسیر علی بن ابراهیم دو کف دست و انگشتران. (مجمع البیان) ظاهرا زینت بمعنی عرفی آن چیزی را گویند که شیئی را بآن بیاریند مثل اینکه گویند مجلس را باسباب تجملات یا بسخنهای حکمت آمیز زینت دادیم و زینت یافتن هر چیزی در خور خود و مناسب وی است و معلوم است اسبابی که خارج از موضوع باشد زینت بشمار نمیآید، و انسان یا چیز دیگر وقتی به آلات زینت خود را آراسته گرداند گویند زینت کرده، و محل زینت نیز بدون پیراستگی بزینت متّصف بزینت نمیگردد. خلاصه ظاهرا در کلمه (زینت) دو قید مأخوذ است یکی اعضاء بدن زن که محل زینت است و دیگر آن اشیایی مثل گوشواره و دست بند و گردن بند و امثال آنها هر چیزی که زن بآن آراسته گردد و بر حسن و زیبایی وی افزوده شود و هیچ یک بتنهایی بدون دیگر از مصادیق زینت بشمار نمیآید چنانچه میدانیم هیچ وقت جواهرات و طلا- آلات بدون پیراستگی باعضاء در تعداد زینت محسوب نمیگردد مگر اینکه گفته شود اینها آلات زینتند، و اینکه شیخ طبرسی گفته مقصود از (زینت) اعضاء بدن است بنظر درست نمیآید زیرا که صرف نمودن کلام از ظاهرش بدون لزوم و قرینه مجوّز خلاف قاعده است بلکه در عطف جمله بعد (وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ) که در بیان قدر لزوم از پوشانیدن اعضاء بدن است و نمیشود عطف و معطوف یک چیز باشد معلوم میشود مقصود از زینت منهی عنہ اعم است که شامل میگردد اعضاء نامبرده شده در آیه و هر چه از اعضایی که زن خود را بآن آراسته گردانیده و مزید بر حسن و زیبایی وی گردیده و بنا بر اینکه لباس الوان خوش دوخت و مد و آلاتی که بآن آرایش میکنند از قبیل «یورد» و «ماتیک» و امثال اینها از مصادیق زینت بشمار میرود زیرا که تمام اینها مزید

صفحه : ۱۰۵

بر حسن و زیبایی زن میشود و بیشتر مورد توجه مردهای شهوت پرست قرار میگیرند و غرض شارع جلوگیری از آن است. پس از اینکه بیان معلوم میشود که برای زن دو حالت است یکی وقتی که از زینت عاری باشد آن وقت مشمول جمله اول است که (وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ) و دیگر آن وقتی است که خود را باسباب زینت آراسته گردانیده که در اینکه صورت از آیه چنین استفاده میشود که بایستی تمام اعضایی که بزینت تزین و آراسته شده از نظر غیر محارم پوشانند مگر آنچه را که ظاهر است و نمیشود آن را پوشانید مثل چادر (و اللّٰه العالم) و لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ (خمر) جمع خمار است و بمعنی مقنعه‌ها میباشد و آن پارچه‌ایست که زن بر سر میان‌دازد و کشیده میشود تا سینه او و آیه امر میکند که بایستی زن مقنعه خود را در سینه‌اش بکشد برای اینکه گردن و گلوی وی را بپوشاند.

و بعضی گفته‌اند باید زنها مقنعه خود را بیندازند تا پشت سرشان تا اینکه سینه آنها ظاهر نگردد و (جیوبهن) کنایه از سینه است. و بقولی زنها اینکه طور مأمور گردیده‌اند برای اینکه مویها و گوشواره‌ها و گردنهای آنها ظاهر نگردد، و از ابن عباس است که باید زن مو و سینه و اطراف آن را بپوشاند.

وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ یعنی زینت باطنه، و زینت باطنه آنهاست که در نماز کشف آنها جایز نیست، و این عباس گفته برای زن جایز نیست که عبا و مقنعه خود را بپندارد إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ یعنی مگر برای شوهرهای خود که سبب میل آنان و تحریک شهواتشان گردد و در روایت لعنت شده بر (سلطاء) یعنی بر زنی که خضاب نکند و بر (مرهء) یعنی زنی که سرمه بچشم نکشد و لعنت شده بر (مسوقه و مفسله) مسوقه زنی است

صفحه : ۱۰۶

که وقتی شوهرش خواست با او نزدیکی کند اجابت نکند و مفسله زنی است که هر گاه شوهرش وی را خواست برای مقاربت بدروغ بگوید حائضم. (مجمع البیان) أو آبَائِهِنَّ أو آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أو أَبْنَائِهِنَّ (الی قوله تعالی) أو التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ سخنان مفسرین در توجیه (تابعین) مأخوذ از مجمع البیان ۱- تابع کسانی را گویند که وارد منزلهایی میگردند تا طعامی بدست آرند و حاجت بز نداشتند یا ابله‌ها و اینکه قول مروی از حضرت صادق علیه السلام است. (ابن عباس و قتاده و سعید بن جبیر) و از ابا عبد الله (ع) نیز روایت شده ۲- مقصود مردهای عتین میباشند که مایل بز نداشتند برای عجزشان.

(عکرمه و شعبی) ۳- خنثی که رغبت بز ندارد. (شافعی) ۴- مقصود مرد پیری است که دیگر شهوتی در او نیست (یزید بن ابی حبیب) ۵- آن بنده کودک است که هنوز در او شهوت ظاهر نشده.

(ابی حنیفه و یاران او) أو الطُّفُلُ الَّذِي لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ از جمله مستثنیات حجاب کودکانی میباشند که اینان بر عورات زنان مطلع نیستند و هنوز شهوت در آنها ظاهر نگردیده، و بقولی قدرت بر مجامعت ندارند و وقتی بمرتب مردها رسیدند حکم آنها همان حکم مردها است. (پایان) وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ زنها باضافه بر حکم محبوب گردانیدن خود را از غیر محارم مأمور گردیدند که موقع راه رفتن پاهای خود را محکم بزمین نکوبند تا اینکه زینتی مثل خلخال یا چیز دیگری که زیر لباس مخفی نموده‌اند ظاهر شود و محرک شهوات گردد، و تمام اینکه آیات ارائه میدهد که مقصود از حجاب و تستر زن

صفحه : ۱۰۷

و غض نظر که نه مرد بز نظر کند و نه زن بمرد، و حدی که بر زناکار معین شده برای جلوگیری از زنا است که اختلال در انساب پدید نگردد و نطفه در محل طاهر واقع گردد.

و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و امر (توبوا) شامل تمام مؤمنین از زن و مرد میگردد زیرا که هر فردی از بشر بمقتضیات قوای شهوت و غضب و باقی قوای حیوانی در معرض خطاء و گناه است مگر کسانی که صاحب نفس قدسی باشند و قوای طبیعی آنها مطیع عقل لاهوتیشان گردیده که از گناه مصون میباشند، مخصوصاً در آیات بالا که راجع بزنا و حد آن و قذف و رمی محصنات و نظر بغیر محارم احکامی بیان نموده شاید اینکه آیه اشاره باین است که در هر جایی که مخالفت اینک احکام را نمودید توبه کنید و از مخالفت امر الهی بموافقت باز آئید که امید رستگاری برای شما هست.

صفحه : ۱۰۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۲ تا ۳۸]

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ آتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَ لَا تَكْرَهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لَبْتَتْنَغُوا عَرْضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴) اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي ثَبُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعُ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

صفحه : ۱۰۹

[ترجمه]

(ای اولیای عقد) بنکاح آرید زنان بی شوهر و مردان بی زن را و نیز بازدواج در آورید شایستگان از غلامان و کنیزان خود را (که بحال عزبیت نمانند) اگر فقیر باشند خداوند از فضل خود آنها را بی نیاز میگرداند و خدا وسعت دهنده و دانا است (۳۲) و کسانی که قدرت (مالی) بر نکاح ندارند باید خودداری کنند تا وقتی که خداوند آنان را از فضل خودش بی نیاز گرداند (و از بنده گان) آنهایی که از شما طلب مکاتبه کنند (و خواهند خود را از شما بخرند) اگر در آنها خیری یافتید با آنها مکاتبه کنید و از مالی که خدا بشما عطا نموده بآنان بدهید و بطور اکراه کنیزان خود را بزنا و نادارید اگر مراد آنان تحصن (و نگاهداری از زنا) باشد تا آنکه از اینکه عمل نفعی بجوئید و کسی که آنها را باکراه بر اینکه عمل وادارد پس از اکراه گردانیدن آنها خداوند آمرزنده و مهربان است (۳۳)

حقیقه ما بسوی شماها آیات روشن و داستانهایی فرستادیم از کسانی که پیش از شما بودند تا اینکه موعظه و اندرز باشد برای پرهیزکاران (۳۴)

خدا نور آسمانها و زمین است و مثال نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغ باشد و آن چراغ در شیشه‌ای نهاده و آن شیشه گویا ستاره‌ای است درخشنده افروخته شده از شجره زیتون که نه شرقی است و نه غربی نزدیک است روغنش بر افروزد اگر چه آتشی بوی نرسد نوری است بالای نور و خدا بنور خود هدایت مینماید هر کسی را که بخواهد و خدا برای مردم مثالها میزند و او بهر چیزی دانا است (۳۵)

در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که در آن اسم آن برافراشته شود در بامداد و شبانگاه او را تسبیح و تمجید میکنند (۳۶) مردهایی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و بپا داشتن نماز و اعطاء زکاة باز نمیدارد و از روزی میترسند که در آن چشمها و قلبها مضطرب میگردد (۳۷)

برای اینکه خداوند از فضل خودش پاداش دهد نیکوتر و زیاده‌تر از آنچه عمل کردند و او بهر کس بخواهد روزی بیحساب میدهد (۳۸).

(توضیح آیات)**اشاره**

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمُ الْخ (ایامی) جمع ایّم مثل یتامی که جمع یتیم است و آن زنی است که شوهر نداشته باشد خواه باکره باشد یا یتیمه، و مرد بی‌زن را نیز (ایّم) گویند و (ایّم) شخص عذب است خواه زن باشد خواه مرد. (و انکحوا) امر استحبابی است و باولیاء امر نموده که سزاوار است زنهای بی‌شوهر را شوهر دهید و مردهای بی‌زن را زن دهید و نیز زنهای مردهایی که در قید بندگی شما میباشند و صلاحیت ازدواج دارند آنان را در حال عزیمت باقی نگذارید، و اینکه آیه مربوط بآیه بالا است که راجع بزنا و قذف محصنات و حدودی که بر آنها مقرر گردیده و در اینجا برای جلوگیری از زنا و کثرت نسل بشر را امر بازدواج مینماید.

و بمردها وعده میدهد که اگر وسعت مالی ندارید و از خوف فقر و تنگدستی از امر ازدواج خودداری مینمائید خداوند از فضل و کرم خود شما را بی‌نیاز میگرداند زیرا که او وسعت دهنده است و باحتیاجات شما عالم است، و شاید اشاره باین باشد که فیض او وسیع است و همه موجودات از خوان نعمت او روزی میخورند همان زن و بچه‌های شما را نیز رزاق متعال روزی میدهد، قوله تعالی (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) منتهی الامر از روی حکمت اینکه طور مقرر گردانیده که نفقه زن و اولاد بدست شوهر و پدر باشد وقتی شما زن گرفتید و اولاد پیدا نمودید روزی آنها هم خواهد رسید.

در اخبار راجع بامر نکاح از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیار تأکید شده مثل اینکه فرموده

(النكاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی)

یعنی ازدواج سنّت و طریقه من است کسی که از آن اعراض نماید از من نیست، و در موضوع نکاح احادیث بسیار وارد شده که بیان آنها طولانی است.

وَلَيْسَتَعْفِيفِ الدِّينِ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

(سؤال)

بین اینکه دو آیه تناقض بنظر میآید زیرا که در آیه اول گوید اگر از فقر نتوانستید ازدواج کنید خدا شما را بی‌نیاز میگرداند. و آیه دوم گوید اگر فقیرید عفت خود را نگاه دارید و ازدواج نکنید تا وقتی که غنی گردید، یک جا میگوید ازدواج بکنید و از فقر نترسید و یک جا میگوید نکنید تا وقتی غنی گردید

(پاسخ)

در آیه اول امر ازدواج نموده برای اینکه از زنا محفوظ مانید و خوف از فقر را بوعده وسعت رزق مرتفع گردانیده و در اینکه آیه دوم امر بعفاف و صبر و خودداری مینماید که واقع در خلاف نگردید تا وقتی که خدا از فضل خود شما را وسعت دهد، شاید اشاره باین باشد که اگر پیش از وسعت مالی عفت خود را نگاه دارید و در زنا واقع نگردید همین خودداری و عفت شما سبب وسعت و غنای شما میگردد که بتوانید ازدواج کنید و مهر و نفقه بدهید زیرا وقتی شما عفت خود را نگاه داشتید و چشم امید بکرم حق تعالی دوختید خداوند بشما تفضل نموده و بی‌نیازتان میگرداند و وسائل ازدواج شما را فراهم آورد.

وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ (ما) موصوله در (مما) با صله‌اش مبتداء (فکاتبوهم) خبر او میشود و باجماع فقهای عامه و خاصه امر (فکاتبوهم) امر استجابی است نه وجوبی مگر بعضی از مفسرین که حمل بر وجوب نموده‌اند و در مقابل اجماع اعتنایی باین قول نمیشود.

آیه راجع بحکم عبید و اماء است آن غلامان و کنیزانی که در بند بندگی شما میباشند و زر خرید شما هستند اگر خواستند خود را از رقیبت بندگی آزاد کنند بایستی با صاحب خود مکاتبه کنند به اینکه یا بنویسند و یا قرارداد محکم

صفحه: ۱۱۲

نمایند که بجای نوشتن باشد و خود را بخرند بیک مبلغ معینی که پس از اینکه قرار داد آزاد گردند و بروند بکسب و عمل یا طور دیگر مال الکتابه خود را بصاحب خود رد کنند.

در آیه امر میفرماید که اگر شما آنان را شایسته و صالح دیدید و خواستند چنین کنند شما از آنها قبول کنید و از مال خدا که بشما کرامت نموده چیزی بآنان بدهید که برای آنها اداء مال الکتابه دشوار نگردد، و در اخبار و احادیث چقدر ثواب و فضیلت رسیده برای آنهایی که بنده آزاد کنند یا در مال الکتابه تخفیف دهند.

وَلَا تُكْرَهُوا قِتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آيَةَ نَهَى فرموده که کنیزان خود را برای اینکه مالی بدست آورید وادار بزنا نکنید اگر مراد آنان تحصن و پاکی است.

(سؤال)

و اشکال به اینکه چون (ان شرطیه) متضمن شرط است معنی آیه چنین میشود: اگر کنیزان اراده تحصن و عفت نداشته باشند و بر آنها چنین عملی ناگوار نیاید واداشتن آنان بر عمل ناشایسته مانعی نداشته باشد.

(پاسخ)

آیه مفهوم ندارد که دلالت کند در چنین موقعی واداشتن آنها بر عملی که خلاف عفت باشد جایز است بلکه آیه در مقام اینست که شما کنیزان خود را بجبر بر چنین عمل وادار ننمائید و از خود آیه اینکه معنی ظاهر است زیرا که اکراه تصور نمیشود مگر در موقع تحصن و اگر وی مایل بنجابت و عفت نباشد دیگر اکراه معنی ندارد.

وَمَنْ يُكْرِهِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (من) موصوله مبتداء (یکره) فعل و فاعل (هن) مفعول (من) مرجع ضمیر (یکرههن) جمله (من بعد إکراههن) مضاف و مضاف الیه، یعنی اربابانی که کنیزان خود را باجبار بر عمل زنا وادار نموده‌اند پس از توبه اگر معاودت بر اینکه

صفحه: ۱۱۳

عمل شنیع نکنند آنها آمرزیده میگردند و میشود (عَفُورٌ رَحِيمٌ) راجع بکنیزان باشد که چون آنان را باجبار و اکراه بر اینکه عمل وادار نموده‌اند خدا غفور است و زر و بال آن نیست مگر بر اکراه کننده و بر اینکه عمل زنا بر آنان مجازاتی نخواهد بود (رحیم است) نظر بزجری که از آقای خود میکشند و بر عمل قبیح حاضر نمیباشند مشمول رحمت حق تعالی واقع میگردند، معنی دوم بنظر ظاهر تر میآید.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ آیه در مقام بیان تفضلاتی است که بنوع بشر نموده که از جمله آنها همین آیات قرآنی و قوانین الهی است که نسبت ببشر از بالاترین نعمتها بشمار میرود زیرا که آن آیاتی است ظاهر و واضح و مشتمل بر فصاحت و بلاغت و مبین قوانین و حدود و احکام از حلال و حرام و بالجمله آنچه سعادت و فضیلت بشر را ایجاب میگرداند ببلوغ تر بیانی و فصیح تر کلامی در اینکه آیات و اضحات روشن گردانیده و نیز برای نصیحت و اندرز بشر داستان پیشینیان از انبیاء و امم آنها و عذابهایی که قوم آنها در اثر مخالفت گرفتار گردیده‌اند بشما تذکر میدهد و اینها موعظه‌هایی است که نسبت باشخاص با تقوی سودمند میگردد، اشاره به اینکه غیر پرهیزکاران از مواظب قرآن متعظ نمیگردند و از آن بهره نمیرند.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- خدا هدایت کننده اهل آسمانها و زمین است بآنچه مصلحت آنها در آن است و آنها بنور او هدایت یافته‌اند و بآن از حیرت گمراهی نجات یابند.

(ابن عباس) ۲- خدا بشمس و قمر و ستارگان منور و نور دهنده آسمانها و زمین است.

(حسن و ابی عالیه و ضحاک) ۳- خدا زینت دهنده آسمانها است بملائکه و زینت دهنده زمین است

صفحه: ۱۱۴

بانبیاء و علماء. (ابی بن کعب) ۴- مقصود اینکه است که هر نوری که در آسمانها و زمین است از او پدید گردیده مثل اینکه گویند فلانی رحمت است و فلانی سخط است یعنی رحمت و سخط از آن دو شخص میباشد و اینکه در وقتی است که از آن دو نفر رحمت و سخط بسیار ظاهر گردد.

۵- از غزالی نقل شده که در شرح اسم (نور) چنین گفته: نور ظاهری است که هر ظاهری باو ظاهر گردیده زیرا که نور چیزی را گویند که بخود ظاهر و ظاهر کننده غیر خود است و وقتی وجود و عدم را مقابل هم گرفتیم لا- محاله ظهور برای وجود است و ظلمتی نیست که تاریک تر از عدم باشد پس چیزی که ظلمت عدم را بظهور وجود منتفی میگرداند سزاوار است که آن نور نامیده شود و وجود نوری است که از نور ذات حق تعالی بر تمام اشیاء فائض گردیده اینکه است که او نور آسمان و زمین است و همین طوری که نیست ذره‌ای از نور شمس مگر اینکه دلالت دارد بر وجود شمس نورانی، همین طور از وجود آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است ذره‌ای نیست مگر اینکه دلالت دارد بر وجود پدید آورنده او. (پایان) (مَثَلُ نُورِهِ) سخنان مفسرین در مرجع ضمیر (نوره) ۱- نور خدا است که بآن مؤمنین را رهنمایی مینماید و مقصود از نور القاء ایمان است در قلوب مؤمنین. (ابی بن کعب و ضحاک) ۲- مثال نور خدا نور قرآن است که در قلوب مؤمنین نور است.

(ابن عباس و حسن و زید بن اسلم) ۳- مقصود نور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و نظر بشرافت و مقام محمّدی نور را بخود اضافه نموده. (کعب و سعید بن جبیر) ۴- نور او سبحانه ادله‌ایست که بر توحید و عدل او دلالت دارد که در

صفحه: ۱۱۵

وضوح و ظهور مانند نور است. (ابی مسلم) ۵- نور در اینجا بمعنی طاعت و عبادت خدا است که در قلب مؤمن ظهور نموده، و طاعت را نور نامیده آنجا که گوید (یسعی نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) یعنی نور طاعت آنها و اینکه قول بروایت دیگر از ابن عباس است. ۶- مقصود از نور خدا قوه ناطقه یا مطلق قوای درآکه انسانی است یا روح جاودانی وی است که بنور ماند که بخود ظاهر و ظاهر کننده علوم و معارف است و نظر بشرافت عقل و روح است که نسبت بخود میدهد.

اختلاف مفسّرین در تشبیه نور راجع بموضوع علوم آنها است که هر کسی بموجب همتش و مقامش در هر رشته‌ای از علوم که در آن نبوغ داشته مثال نور خدا را حمل بر آن معنی میکند مثل اینکه کسی که موضوع علومش مراتب ایمان است نور را حمل بر ایمان میکند. و کسی که محط کلامش علوم قرآن است حمل بر قرآن میکند. و نیز همین طور است آن کسی که حمل بر توحید و نبوت و عدل نموده. و نیز آن کسی که حمل بر نفس ناطقه و قوای درآکه انسانی کرده. لکن چون نور مطلق است ممکن است بر یک معنی جامع حمل نمائیم و گوئیم آنچه در عالم ممکنات از کمالات وجودی و اخلاقی از آنهاست که گفته شده یا نشده یافت گردیده شکی نیست که تماماً از منبع فیض الهی و از دریای رحمت بی‌انتهای سبحانی ترشح نموده و بنور وجودش ظلمت عدم را از عوالم امکانی برداشته و همه از پرتو نور و وجود سرمدی او در صحرای وجود قدم زدند، و شاید مقصود از نور خدا رحمت رحمانی و فیض منبسط صمدانی باشد که تمام ممکنات احاطه نموده و همه را از فیض وجود خود بهره‌مند گردانیده. کَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ مشکات آن فانوس و چراغدانی را گویند که مانند قندیل بر دیواری نصب نمایند و در آن چراغ گذارند. و مصباح بر وزن (مفعال) یعنی چراغ.

بعضی گفته‌اند سراج و مصباح یک معنی دارد، و بقول بعضی دیگر مصباح

صفحه: ۱۱۶

آلت و ظرفی است که جای روغن یا نفت و فتیله چراغ است، و سراج خود چراغ است و آن مهم‌تر است بدلیل قوله تعالی (وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا) و (سِرَاجًا وَهَاجًا).

المِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ تشبیه مینماید نور خدا را بچراغی که آن چراغ در شیشه‌ای باشد که روشنایی او از پشت شیشه هویدا گردد، و نیز از باد و آفات دیگر محفوظ گردد و آن چراغ در چراغدانی مثل کوه و قندیل در سقف و دیواری نصب گردیده الزُجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ (زجاجه) را تشبیه نموده بستاره درخشان مثل مشتری و زهره، درّی منسوب بدرّ است یعنی ابیض که از شدت سفیدی و تَلَأَلُوْا گویا درّی ماند.

(درّی) دو طور قرائت شده بعضی (درّی) با همزه خوانده‌اند یعنی از شدت درخشندگی گویا تاریکی باقی نمی‌ماند، و بعضی بدون همزه درّی بر وزن (مریق) قرائت نموده‌اند یعنی آن ستاره مانند درّی ماند درخشان.

يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ رُوحَانِ آن چراغ از شجره مبارکه با برکت زیتون گرفته میشود که آن شجره نه شرقی است و نه غربی. و در قرائت (یوقد) بین قراء اختلاف است حمزه و کسایی و خلف و عاصم بروایت ابو بکر بتاء مضموم خوانده‌اند باعتبار مرجع ضمیر که (زجاجه) باشد یعنی زجاجه از شجره زیتونه افروخته میگردد، و باقی قراء (توقد) بفتح تاء و تشدید قاف و فتح دال قرائت نموده‌اند بر وزن (تصرف) از باب تفعل بنا بر اینکه مرجع ضمیر (مصباح) باشد و سیاهی قرآن (یوقد) میباشد.

لَا شَرِيقَهِ وَلَا غَرِيبَهِ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- اینکه درخت در زمینی است که در اطراف آن کوه و دیوار و درخت

صفحه: ۱۱۷

و مزرعه‌ای نباشد که آن را بپوشاند و در تمام روز آفتاب بر آن میتابد و درخت زیتونی که در چنین محلی واقع گردد زیتون و روغن آن صاف‌تر و روشن‌تر باشد ۲- آن درخت زیتونی است که محل روئیدن آن معتدل باشد شرقی نیست که سردسیر باشد و غربی نیست که گرمسیر باشد. (ابن عباس و غیره) ۳- اینکه درخت شامی است زیرا که نه شرقی است و نه غربی بلکه وسط است. (زید) گویند روغن درخت زیتون را اختصاص بذکر داده برای اینکه روغن آن روشنتر و صاف‌تر است و شاخه‌های آن از بالا تا پائین همه برگ دارد، و نیز در روغن گرفتن آن محتاج بفشردن نیست و اول درختی است که بعد از طوفان نوح (ع) از زمین روئیده شده و محل روئیدن آن بیت المقدس است که منزل اولیاء و انبیاء است. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرموده (اللهم بارک فی الزيت و الزیتون).

و از مفسرین گفتار دیگری نیز راجع بشجره زیتون و مزیت آن بر سائر اشجار نقل شده.

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَاَوْ كَمَا تَمَسَّ سَهْ نَارٌ نُورٌ عَلٰى نُورٍ اشاره بفضیلت و برتری آن بر باقی اشجار باین است که بقدری روغن زیتون روشن و نورانی است که نزدیک است خودش بدون اینکه آتشی بآن برسد نور دهد و آن نوری است بالای نور هر نوری که از آن روغن تابش میکند نوری است فوق نور دیگر که از آن تابش مینماید و بالای آن نور دیگری نمایان میگردد. يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ خداوند هر کسی را که مشیتش قرار گیرد بنور خودش که آن نور آسمان و زمین است هدایت و رهنمایی میکند و برای مردم مثالهایی میزند که شاید هدایت گردند.

صفحه: ۱۱۸

وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدا بهمه چیزها عالم و دانا است میداند چه کسی بمثالها و اندرزه‌های قرآن متعظ گردیده و چه کسی کفران میورزد و گمراه میگردد.

(سخنان مفسرین و دانشمندان در توجیه آیه)

۱- (مشکاه) سینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و (زجاجه) دل او است و چراغ در آن نور نبوت است (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَاَوْ كَمَا تَمَسَّ سَهْ نَارٌ) یعنی نزدیک است نبوت و امر او آشکار گردد اگر چه او سخن نگوید مثل اینکه روغن زیت نزدیک است بدون آتش از شدت درخشندگی روشنایی دهد. (ابن عباس) ۲- بروایت دیگر (مصباح) محمد صلی الله علیه و آله و سلم است خدای تعالی در اینجا او را مصباح خوانده و در جای دیگر به (سراجاً مُنِيرًا) وی را ستوده و درخت مبارک که اینکه چراغ از او گرفته شده ابراهیم علیه السلام است و مبارکش نامیده برای اینکه بیشتر انبیاء (ع) از صلب او میباشند، و شرقی و غربی نیست یعنی مسلمان است

نه از نصرانیانست که رو بمشرق نماز میکنند و نه از یهودیانست که رو بمغرب نماز میکنند (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) نزدیک است جلال و عظمت و حسن اخلاق او ظاهر گردد (وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) نزدیک است نور نبوت او ظاهر گردد اگر چه وحی نیامده باشد (نُورٌ عَلِيٌّ نُورٌ) پیمبری از نسل پیمبری.

۳- (مشکاة) عبد المطلب (زجاجه) عبد الله (مصباح) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است که مکه وسط دنیا است (ضحاک) ۴- و از حضرت رضا علیه السلام چنین روایت شده که گفته مائیم (مشکاة) که در آن نور محمّد (ص) است خدا بولایت ما هدایت میکند هر کسی را که دوست دارد و در کتاب توحید ابی جعفر بن بابویه بسند خود از عیسی بن راشد از ابی جعفر باقر علیه السلام چنین روایت میکند که در تفسیر (کَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) فرموده مصباح نور علم است در سینه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که مثل چراغدانست (زجاجه) سینه علی علیه السلام است که علم رسول (ص) در سینه علی (ع) تابش نموده (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ) که

صفحه : ۱۱۹

نه شرقی است و نه غربی، نه یهودی و نه نصرانی (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) و لو لم تمسسه نار) آل محمّد (ع) تکلم بعلم مینمایند پیش از آنکه از آنها پرستش بنمایند (نُورٌ عَلِيٌّ نُورٌ) امامی مؤید بنور علم و حکمت در اثر امامی از آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت و آنها اوصیاء خواهند بود و اینکه مطلب از اول خلقت آدم بوده تا روز قیامت پس اینکه اوصیاء کسانی هستند که خدا آنها را خلیفه در زمین و حجت بر خلق قرار داده و در هیچ عصر و زمانی زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود. (مجمع البیان) ۵- مثال مؤمن است که مشکاة نفس او و زجاجه قلب او و مصباح نور ایمان است در قلب او و علم قرآن درخت مبارک که اخلاص است و او مثل درخت سبزی ماند که آفتاب باو نرسد نه در وقت طلوع و نه در وقت غروب زیرا که مؤمن در فتنه‌ها که بدیگران میرسد در امان است و او متّصف بچهار صفت است شکر در وقت عطاء، صبر در موقع بلا، عدل در وقت حکم، صدق در وقت قول در میان مردم مثل زنده در میان مردگان باشد (نُورٌ عَلِيٌّ نُورٌ) در میان پنج نور گردش میکند: کلامش نور، علمش نور، مدخلش نور، مخرجش نور، و در روز قیامت مرجعش با نور. (ابی بن کعب) ۶- مصباح قرآن است، زجاجه دل مؤمن است، مشکاة دهن و زبان او است، درخت مبارک درخت وحی است (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) هر گاه کسی در آن تأمّل کند نزدیک است حجت قرآن بر او روشن گردد پیش از آنکه بر او خوانده شود (نُورٌ عَلِيٌّ نُورٌ) یعنی در آن ادله عقلی است بالای ادله سمعی و خداوند بنور قرآن هدایت میکند هر کسی را که بخواهد.

۷- مثال قوای درّاکه پنجگانه‌ایست که بانسان عطاء شده برای اصلاح امر معاش و معاد او: اول- (حس مشترک) که بآن محسوسات را درک مینماید دوم- قوه خیال که خزینه محسوسات است. سوم- قوه متخیله یا ذاکره. چهارم- قوه عاقله که مدرک مفاهیم و حقایق کلیات است.

صفحه : ۱۲۰

پنجم- قوه قدسیه که لوایح غیب در او تجلی میکند و مخصوص بانبیاء و اولیاء علیهم السلام است.

۸- از ابن عباس نقل میکنند که مثال نور خدا هدایت او است در قلب مؤمن و همان طوری که زیت صاف نزدیک است خودش نور دهد پیش از آنکه بآن آتشی برسد وقتی تماس باتش نمود بر نورش نوری افزوده میگردد همین طور است قلب مؤمن هدایت می‌یابد پیش از آنکه عالم گردد وقتی علم باو رسید هدایت بر هدایت و نور بر نور او افزوده میگردد. (طنطاوی) و غیر از اینها گفتار دیگری از مفسرین نقل شده لکن ممکن است گفته شود اختصاص دادن آیه را ببعضی از اینکه آراء تخصیص بلا مخصّص است و

احادیثی که در معنی آیه مسطور شده از برای بیان مصداق است و غرض حصر معنی آیه در آن نیست و اثبات شیئی نفی ما عدا نمیکند و چون آیه صلاحیت برای تمام اینها دارد بهتر اینکه است که آیه را حمل بر یک معنی عام تری نمائیم که شامل تمام اینک معانی گردد.

و گفته شود شاید مقصود از (نُورُ السَّمَاوَاتِ) فیض منبسط و رحمت واسعه الهی است که امام الموحدین حضرت علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض میکند (و برحمتک الّتی وسعت کلّ شیئی) که آن فیض وجود و رحمت رحمانی او است که بتمام موجودات احاطه نموده، و مقصود از مشکاه وجود ممکنات است که از مرتبه خفاء بمرتبه بروز و ظهور آورده و مصداق حقیقی اینکه فیض مقدس انسان کامل است که در حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلّم طلوع نموده، و مصباح و زجاجه و مشکاه مراتب مستتیرات از عالم ممکنات است، و شاید مشکاه اشاره بعالم طبیعت باشد (فِي زُجَاجِيَةٍ الزُّجَاجِيَةُ) مقصود از زجاجه که در چراغدانست شیشه نفس و نفس در شیشه عقل باشد. (مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ) مصباح روح اعظم و انسان کامل است که نور معرفت او بمقام الوهیت از پشت پرده‌های قوای طبیعی و نفسانی و روحانی او میدرخشد، در حدیث دارد که بین بنده و خدا هفتاد هزار حجاب و پرده ظلمانی

صفحه : ۱۲۱

و نورانی است، و مقصود از پرده‌های ظلمانی مراتب عالم طبیعت و نورانی مراتب نفوس و عقول و ارواح باشد، (نُورٌ عَلَى نُورٍ) شاید اشاره دارد بمراتب سیر انسانی بمدارج کمال و قرب بحضرت ذو الجلال که هر چه پیش برود معرفتی بر معرفت او و نوری بر نور قلب وی افزوده میگردد (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ) اشاره بهمین فیض رحمت رحمانی است که هر کس قابل باشد وی را گرمی داشته و از فیض رحمت خود او را کامیاب میگرداند.

صدر المتألّهین صاحب اسفار راجع بآیه (نور) بیانی دارد که برای ایضاح مطلب اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:
بعد از بیاناتی چنین گوید پس از آنکه دانستی نور حقیقت بسیطه است و معنای شرح الاسم آن (ظاهر بذاته و مظهر لغیره) یعنی نور چیزی است که بنفس و حقیقت خود ظاهر و ظهور اشیاء باو است، و از آنچه گفتیم دانستی که حقیقه نور (یعنی وجود) برای احدی ظاهر نمیگردد مگر بمشاهده حضوریه نه حصولیه (یعنی بعلم وجدانی) و بمشاهده قلبیه توان او را شناخت نه بصورت حاصله در ذهن آن طوری که اشیاء شناخته میگردند، زیرا که صورت ذهنیه (مثل مفاهیم و ماهیات امکانی) همیشه کلی است و لو اینکه هزار مخصّص وی را تخصیص دهند پس صورت ذهنی مبهم است و شیئی مبهم هرگز متعین نمیگردد مگر اینکه ظاهر گردد فی نفس و بر فرض تخصّص در ظهور و تعین محتاج است بمتعین و مخصّص اینکه است که ظهور عین ذات او نیست تا اینکه ظاهر بنفسه و مظهر لغیره باشد، و ایضا هر چه غیر نور است یعنی (غیر وجود است) مخفی و تاریک است و بنور وجود روشن میگردد، پس چگونه میشود او ظاهر کننده نور وجود و معرف آن گردد و محققا خدای تعالی ظاهر بذاته و مظهر لغیره میباشد زیرا که ذات او عین ظهور ذات او است و نیز عین ظهور تمام موجودات است و بذات تیر خود تاریکی ممکنات را روشن گردانیده و شمس عظمت او بر آفاق و حقایق ماهیات تابیده و عدم و ظلمت را از اقلیم معانی و معقولات مطرود گردانیده، و اگر نبود

صفحه : ۱۲۲

طلوع ذاتش و اشراق وجودش نه برای ذره‌ای از موجودات در آفاق وجودی و نه برای شیئی از اشیاء حصولی بود نه در عقل و نه در عین، و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم است که (خدای تعالی خلق کرد خلق را در ظلت پس از آن از نور خود بآنها ترشّح داد).

و باین حدیث ظاهر می‌گردد معنی قوله تعالی (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) و نیز قوله تعالی (أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) زیرا که تدبیر از خدا عین اشراق نور وجود او است در مرتبه ابداع بر وجه حکمت و مصلحت و همچنین عالمیت او بر آنچه پنهان است عین ایجاد چیزهایی است که مستور و ناپیدا است یعنی علم ازلی حق تعالی عین ایجاد اشیاء است زیرا که وجودات اشیاء متأخر از اراده و مشیت او نیستند بلکه اراده او عین علم تفصیلی بوجود آنها است نه اینکه وجود موجودات متأخر از علم ازلی او باشد و همین است معنی علم فعلی که اشراقین از علماء قائل بآنند.

خلاصه علم حق تعالی که عین ذات او است سبب وجود موجودات است و آن عبارت از معلومیت موجودات است نزد او تعالی و اشراق نور وجود او بر آنها (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) و پس از اینکه بیان کشف می‌گردد معنی قوله تعالی (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

پس از آن چنین گفته از بعض مشایخ اینکه طریق چنین نقل شده که (نور) یعنی منور و آن کسی است که قلوب عارفین را بتوحید منور گردانیده و اسرار و بواطن دوستان را بتأیید خود روشن می‌گرداند، و گویند نور آن چیزی است که اشیاء را بتصویر و تنویر مکنون گردانیده، و نیز گفته‌اند نور است که قلوب را بایثار حق هدایت نموده و او را برگزیده، و بهمین معنی اشاره دارد قوله تعالی (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) یعنی از باطل بحق هدایت نموده و از بعد بسوی قرب و از اسفل بسوی اعلی و از هاویه بسوی جنان رهبری گردانیده. (پایان)

صفحه: ۱۲۳

فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أن تُرفعَ وَيُذكرَ فيها اسمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ در اینکه جار و مجرور (فی بیوت) متعلق بکجا است از مفسرین چند وجه نقل شده.

۱- (فی بیوت) متعلق (بمشکاة) است یعنی مشکاتی که در آیه بالا- توصیف شده آن در خانه‌هایی است و مقصود از (بیوت) مسجدها است.

(ابن عباس و حسن و مجاهد و جبائی) و مؤید اینکه قول است قول نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده مسجدها خانه خدا است در زمین و آن مساجد باهل آسمانها نور و روشنی میدهند همین طوری که ستارگان بزمین روشنی میدهند. و گفته‌اند چهار مسجد است که آنها را بنا نموده است مگر پیغمبر:

۱- مکه، که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بنا نموده‌اند. ۲- مسجد بیت المقدس که داود (ع) و سلیمان (ع) بنا کرده‌اند. ۳ و ۴- مسجد مدینه و مسجد قباء که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنا کرده.

و بقولی آن خانه‌های انبیاء است و بروایتی مرفوعاً از نبی (ص) که هنگام قرائت آیه از او سؤال شد آن بیوت چه بیوتی است گفت خانه‌های انبیاء (ع) ابو بکر ایستاد و گفت خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها از آنها است فرمود آری افضل آنها است. و مؤید اینکه حدیث است قوله تعالی (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) و قوله (رحمة الله و برکاته علیکم اهل البيت) و اذن بارتفاع خانه‌های انبیاء و اوصیاء (ع) مطلق است و مقصود از آن رفعت و بلندی قدر و پاک بودن آنها است از رجس معاصی و ادناس.

و بقول دیگر مقصود از (ترفع) اینکه آیه است (يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ) حاجات را بخدا عرض میکنند و در آن خانه‌ها صبح و شام نماز خوانده میشود.

صفحه: ۱۲۴

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶)

صفحه : ۱۲۷

[ترجمه]

آنان که کافر شدند اعمال آنها مانند سرابی ماند در بیابان هموار که آدم تشنه آن را آب پندارد وقتی بآن جا شتابد هیچ نیابد (پس از آن کافر) خدا را می‌یابد نزد خود و خدا بسرعت بحساب همه میرسد (۳۹)

یا اینکه اعمال (کفار) مانند ظلماتی مانند در دریای عمیقی که موجی بالای موجی آن را پوشانیده و بالای آن ابر تاریکی است که بعضی از آن بالای بعض دیگر قرار گرفته بطوری که وقتی دستش را بیرون آرد آن را نبیند و کسی را که خدا برای او نوری قرار نداد برای او نوری نخواهد بود (۴۰)

ای محمّد آیا ندیدی چگونه خدا را تسبیح و تنزیه میکنند کسانی که در آسمانها و زمین میباشند و پرندگان که در (هوا) صف زدگانند نیز تسبیح میکنند و همه آنها بحقیقت میدانند تسبیح و ستایش حق را و خدا بهر چه میکنند آگاهست (۴۱)

و مملکت آسمانها و زمین مخصوص بخدا و ملک او است و باز گشت همه خلایق بسوی او است (۴۲)

آیا ندیدی بدرستی خدا ابر را بهر طرف میراند پس از آن بهم پیوندند پس از آن متراکم گردند پس می‌بینی دانه‌های باران از میان ابر فرو میریزد و از کوه‌های آسمان تگرگ فرود میریزد پس اصابت کند بهر کس که بخواهد و از هر کس نخواهد باز دارد (تا بوی زیان نرساند) و چنان روشنی برق بتابد که نزدیک است روشنی برق چشمها را ببرد (۴۳)

خدا شب و روز را میگرداند و بدرستی در اینها عبرت (و نشانه‌ایست) برای صاحبان عقل (۴۴)

و خدا هر حیوانی را از آب آفریده بعضی از آنها (مثل مار) بر شکم راه میروند و بعضی بر دو پا (مثل کبوتران) و بعضی بر چهار پا (مثل اسب و شتر و گوسفند) خدا هر چه بخواهد (بهر طوری که مشتیش قرار گرفته) می‌آفریند و او بر هر چیزی توانا است (۴۵)
حقیقه ما آیات ظاهر روشن را فرود آوردیم و خدا هر کس را بخواهد براه راست هدایت مینماید (۴۶).

صفحه : ۱۲۸

(توضیح آیات)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ سَيْئًا (سراب) شعاعی است آب نما که در نیم روز بر زمین هموار اشراق می‌گردد راغب گفته (السراب، اللامع فی المغازة کالماء).

(قیعه) جمع قاع است مثل (جیره و جار) وقاع زمین هموار وسیعی را گویند، و جمع آن را اقواع و قیعان نیز گفته‌اند.

آدم تشنه در بیابان بتابش آفتاب و سفیدی آب بنظر می‌آورد و گمان میکند در آنجا آبی است بسرعت خود را بآن جا میرساند وقتی رسید چیزی نمی‌یابد.

خلاصه آیه اعمال کفار را تشبیه مینماید بسراب که واقعیت ندارد و بنظر تشنه آب مینماید وقتی با جدیت خود را بآن جا رسانید چیزی نمی‌یابد و در اثر ناامیدی عطش او شدت می‌یابد آن وقت میفهمد گمان او غلط بوده، چنین است اعمال کافر قوله تعالی (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا).

آری کافر از روی رویه و فکر و بدلالت عقل ناقص خود بگمان بیجا کارهای نیکی انجام می‌دهد بامید اینکه چنین اعمالی سعادت و فضیلت وی را تأمین می‌گرداند مثل اینکه بفقراء و مستمندان انفاق مال می‌نماید یا تأسیس پلی یا مریضخانه‌ای یا اختراعی یا کارهای دیگر که نفع آن عام باشد انجام می‌دهد و شاید منتظر پاداش نیز باشد لکن اینکه را ندانسته که عمل نیک وقتی ارزش واقعی پیدا میکند که با ایمان و تقوی توأم گردد.

وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ مفسرین در توجیه جمله (وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ) گفته‌اند خدا را نزد کردار خویش حساب کننده می‌یابد (فَوْقَاهُ حِسَابَهُ) و جزای عمل او را تمام می‌دهد

صفحه : ۱۲۹

یعنی مطابق کردارش پاداش می‌دهد زیرا که بسرعت حساب همه را خواهد کشید بروایتی از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد چگونه خدای تعالی در یک حال حساب همه را یک دفعه میکشد فرمود همین طوری که همه را یک دفعه روزی می‌دهد لکن وقتی اینکه آیه را با آن آیه در سوره (شوری) آیه ۱۹ (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) جمع نمودیم میشود مقصود چنین باشد، اگر کافر عمل نیکی کند برای نفع دنیوی خود میکند و بریاء و شهرت یا تحصیل مال یا غیر اینها عمل نموده نه برای رضای خدای تعالی اینست که پاداش عمل نیک خود را از جانب حق تعالی که از راه تفضّل بوی عنایت میکند نزد خدا مییابد و او را می‌بیند که حساب او را در همین دنیا بسرعت میکشد و تمام میکند که دیگر در آخرت نصیبی نداشته باشد.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا ظاهراً آیه اول راجع باعمال نیک کفار است که اعمال آنها مثل سراب است که از دور آب مینماید و یک نمایش خوبی بنظر جلوه می‌دهد لکن مثل همان سراب حقیقت ندارد و یک نمایش بی‌اصلی خواهد بود و برای تشنه آب خوشگوار رحمت الهی که دل و جان موحد و مؤمن را سیراب می‌گرداند حاصل نخواهد گردید.

و آیه دوم شاید مقصود اوصاف بد کفار است که شدت ظلمت و تاریکی دل کافر بلجه دریایی ماند که موجی بالای موجی بالای آن ابر ظلمانی ظلمتی فوق ظلمتی، تاریکی دریا یک طرف، تاریکی موجهای دریا بالای یکدیگر در طرف دیگر و ابر تاریکی بالای آن را پوشانیده، تاریکی دل و جان کافر چنانست که اگر دستش را از دریای نفس تاریکش بیرون آورد نمی‌بیند و خود را در آن تاریکی و ظلمت کفر ناپدید گردانیده.

صفحه : ۱۳۰

وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ دل و جان مؤمن با تقوی است که بنور ایمان منور گردیده و خدای تعالی بنور رحمت خود وی را بجاده مستقیم و نور قرآن هدایت گردانیده.

بعضی از مفسرین چنین گفته: ظلمات: اعمال تیره کفار، بحر لُجِّيٍّ: دل او، موج: آنچه دل او را از شرک و جهل میپوشاند، سحاب: مهر خذلان که دل او را در گمراهی و سرگردانی فرو برده. اینکه است که کردار و گفتارش ظلمت مدخل و مخرجش ظلمت و باز گشت او در قیامت در ظلمت بعکس مؤمن که دخول و خروجش در نور است.

مؤمنان از تیرگی دور آمدند لا جرم نور علی نور آمدند

کافر تاریک دل را فکرست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است

از بعض عرفاء است، ظلمات اشاره بصورت اعمالی است که در حال غفلت بدون حضور قلب و خلوص نیت انجام داده که مثل ظلماتی ماند در دریای لَجْجی که حب دنیا آن را پوشانیده و موجی از ریاء فوق او و موجی از حب جاه بالای آن و طلب ریاست بالای آن ابرهایی از شرک خفی همه اینها (ظلمات بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) یعنی ظلمت غفلت طبیعت، ظلمت حب جاه، ظلمت شرک اینها چنان مترکم شده که هر گاه بخواهد دست طلب و سعی و کوشش خود را برای اصلاح حالش و مآل امرش و خالص شدن از اینکه ظلمات بیرون آورد برای او میسر نخواهد گردید و بنظر عقلش راه خلاصی از اینکه ظلمات نمی‌بیند زیرا کسی که در موقع قسمت شدن انوار الهی ترشیحی از آن نور باو نشده باشد برای چنین کسی از انوار الهی نصیبی نیست و وی را نوری نیست که از اینکه ظلمات بیرون بیاورد زیرا که نور عقل چنین قوتی ندارد و آن از خصوصیت نور خدا است، قوله تعالی (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) تا آنجا که در بیان (یخرجهم) گفته پس از آنکه تو را بنور ایمان و یقین و اخلاص از ظلمت شرک بیرون آورد

صفحه : ۱۳۱

ابلیس و باقی طاغوت‌ها دیگر قدرت ندارند که تو را بشرک برگردانند.

(تفسیر روح البیان) در حدیثی دارد که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که در روز قیامت امت تو بر صراط چگونه میگذرند فرمود امت من بنور علی علیه السلام میگذرند و علی (ع) بر صراط بنور من میگذرد و من بنور خدا، و نور امت من از علی است و نور علی از من و نور من از خدا است و هر کس ولایت ما نداشته باشد وی را نور نباشد و اینکه آیه را خواند. (مثنوی گوید):

مؤمنان از تیرگی در آمدند لا جرم نور علی نور آمدند

کافر تاریک دل را فکرتست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ هَمَزَه اسْتِفْهَامِي، خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که آیا تو ندیدی یعنی البته به نوری که خدا در قلب تو گذارده تو کیفیت تسبیح و تنزیه موجوداتی که در آسمانها و ملائکه یا مطلق موجودات جوئی و سمائی از عقلاء و غیر عقلاء و نیز موجودات ارضی از جن و انس و حیوانات و غیر آنها را می‌بینی و میدانی که چگونه هر یک بزبانی و حالی که در خور خودشان است خدا را باوصاف جلال و عظمت ستایش مینمایند، و نیز از طریق وحی یا مکاشفه سرّی کیفیت تسبیح پرندگان که در هوا صف زده‌اند میدانی.

و تخصیص پرندگان بذکر اشاره بصنع بدیع و خلقت عجیب آنها است که با جسم ثقیل بالها را در هوا پهن نموده و صف میزنند، اینکه است که وجود و کیفیت طیران آنان در نظر عجیب مینماید و دلالت آن بر صنعت قادر حکیم ظاهرتر از دواب است که در زمین چرا میکنند، و لذا در آیه ۱۱ سوره نحل فرموده (أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

صفحه : ۱۳۲

كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ بقولی مرجع ضمیر مستتر در (علم) لفظ (كل) است یعنی كل موجودات هر یک تسبیح خود را میداند یا هر یک تسبیح خدا را میداند، و بنا بر اینکه مصدر یعنی صلاة و تسبیح اضافه شده باشد بمفعول معنی چنین

میشود که خدا میداند تسبیح و کیفیت حمد و ستایش هر نوعی از موجودات را.

و علم هر یک از انواع موجودات بکیفیت تسبیح و ستایش حق تعالی باعتبار نحوه وجود وی است عقلاً چون علم بخود دارند علم بعلمشان نیز دارند و بشهادت عقلشان تسبیح و ستایش مبدء خود را مینمایند، و غیر ذوی العقول مثل حیوانات بغریزه طبعشان یا بالهام ستایش مینمایند، و غیر حیوانات از جمادات و نباتات بدلالات وجود و کیفیت نظم و خلقت عجیبی که در سراسر موجودات هویدا است نشان میدهد قدرت و علم و حکمت مبدء خود را زیرا که هر موجودی دلالت دارد بر وجود مبدء خود.

بعضی از حکماء چنین اظهار مینمایند که همه موجودات حتی جمادات صاحب شعور و ادراکند منتهی الامر در بعضی ظاهر و در بعضی مخفی است و بسته بقوت و شدت هر موجودی علم و شعور آنها تفاوت میکند و بعضی از آیات و اخبار قول آنها را تأیید مینماید مثل قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) و مثل همین آیه که تمام اهل آسمانها و زمین و طيور تسبیح و ستایش میکنند و تسبیح خود را میدانند، و اخبار بسیار که دلالت دارد بر اینکه هر نوع از حیوانات را نطق مخصوصی است که پروردگار خود را ستایش میکنند نیز مؤید آن است.

در تفسیر روح البیان از ابی ثابت روایت میکند که گفته من نزد ابی جعفر محمد باقر علیه السلام بودم گفت آیا میدانی اینکه گنجشکها چه میگویند گفتم نه، فرمود وقت طلوع فجر و بعد از طلوع پس از آنکه پروردگار خود را ستایش میکنند روزی خود را میطلبند. (پایان)

صفحه : ۱۳۳

و غیر اینها در اخبار بسیار رسیده که هر نوعی از حیوانات ذکر مخصوصی دارد که پروردگار خود را ستایش مینماید. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ پادشاهی و سلطنت و مملکت آسمانها و آنچه در آنست از کرات و ستارگان و کهکشانش و انواع ملائکه و مملکت زمین با آنچه در آنست از جمادات و نباتات و حیوانات و افراد جن و بشر تماماً ملک حق تعالی و قائم باو و تحت اختیار اویند و همین طوری که او سبحانه و تعالی علت موجد تمام ممکنات است علت غایی آنها نیز همان است و باز گشت همه موجودات بسوی او است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا آیه در مقام نفوذ قدرت و نظام آفرینش به پیمبرش بهمه استفهامی تذکر میدهد که آیا تو ندیدی یعنی البته می بینی و میدانی که خداوند چگونه ابرها را میراند و آنان را حرکت میدهد و قطعات ابر را بهم میچسباند و با هم متراکم میگرداند و باران را از خلال ابرها بیرون میآورد.

وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ و از کوههایی که در آسمان است تگرگ را نازل مینماید یعنی تگرگ را فرو میریزد، شاید مقصود از جبال قطعه‌های بزرگ ابر باشد که با هم متراکم گردیده و مثال کوهی مینماید، و مقصود از سماء همان طرف علو و بالای زمین باشد، و شاید همین طوری که ظاهر آیه است در بعضی از کرات کوههایی باشد که وقتی بخارات زمین متصاعد میگردد اگر بان کوهها نرسد باران میشود و بزمین میریزد و اگر بان کوههای آسمانی برسد از شدت سردی در آنجا یخ میگردد و در حین نزول وقتی که برسد ببخاراتی که در ابرها است اگر منجمد نشده خورد گردیده برف میشود و اگر منجمد شده تگرگ میگردد، و شاهد بر اینکه معنی بعض اخباری است که از ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده که در ستارگان کوهها و دریاهاست مثل همین کوهها و دریاها و ابرهای شما.

صفحه : ۱۳۴

فِيصَيْبِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَن يَشَاءُ يَكَادُ سَيْنَا بَرَقَ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

بحسن تدبیر مدبّر حکیم شب و روز را متعاقب هم قرار داده و هر چه از هر کدام کم میشود بر دیگری افزوده میگردد شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شرّ بقدرت تامّه سبحانی و فیض صمدانی و تقدیر عزیز علیم مقابل هم مثل دو نقطه پرگار در اینکه عالم بدور هم میچرخند، تمام موجودات روی پایه اضداد قرار گرفته و بایستی عقلای عالم از همین ملثّم گردیده اشیاء از اضداد عبرت بگیرند که چگونه مدبّر حکیم بین اضداد الفت انداخته و هر موجود مادّی طبیعی را مرگب از اضداد قرار داده، هر کجا نوری است در مقابل ظلمتی است و هر کجا خیری است در مقابل شری خود نمایی میکند.

وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیه در مقام عظمت آفرینش است که دلیل ظاهر و بارزی است بر وجود و صفات جلال و جمال و الوهیت، و نیز اختلاف آنها در خلقت دلیل ظاهر است که او سبحانه در مرتبه وجود مخلوقات نمیباشد زیرا نمیشود علت در مرتبه معلول واقع گردد بلکه او اجل و بالاتر از اینکه است که متّصف بصفات ممکنات گردد در اصول کافی شیخ کلینی (ره) از ابی عبد الله علیه السلام در حدیث مفصّلی چنین نقل میکند که ذعلب نامی از علی علیه السلام موقعی که حضرتش در مسجد کوفه مشغول خطبه بود سؤال میکند
(هل رأیت ربّک)

آیا پروردگار خود را دیده‌ای در پاسخ فرمود پروردگاری را که ندیده باشم عبادت نمیکنم، پس از آنکه ذعلب سؤال میکند چگونه او را دیده‌ای میفرماید او را بمشاهده ابصار ندیده‌ام بلکه او را بحقیقت ایمان دیده‌ام، تا آنجا که در اوصاف پروردگارش گوید (بتشعیر المشاعر عرف ان لا مشعر له و بتجهیزه الجواهر عرف ان لا جوهر له و بمضادته بین الاشیاء

صفحه : ۱۳۵

عرف ان لا ضدّ له، ضادّ النور بالظلمه و الیس بالبلل و الخشن باللین) تا آخر کلامش که مفصّل است «۱». لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آیه اشاره بآثار قدرتی است که در آیات بالا تذکر داده از تضاد بین اشیاء و ائتلاف و ترکیب بین اضداد و اختلاف موجودات در وضع حرکات آنها و باقی عجایی که در خلقت آنان هویدا است و اینکه هر کس را بخواهد و مشیّتش اقتضاء نماید و بداند قابل هدایت است او را رهبری مینماید براه مستقیمی که سرانجام آن قرب بجوار پروردگار عالمیان است.

(۱) بجوهر کردن جواهر مثل اجسام و نفوس و قوی و مشاعر و قوایی که در آنها نهاده معلوم میشود که خدا جسم و جسمانی نیست زیرا که او علت وجود ممکنات است و محال است علت در مرتبه معلول واقع گردد و از کمال قدرت و حکمت او است که بین اضداد نور و ظلمت و تر و خشک و خشن و لین ائتلاف نموده. (حاشیه)

صفحه : ۱۳۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷]

اشاره

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ

لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱)

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَأَفْسَدُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لِنِ اَمْرَتِهِمْ لِيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعِيَهُ مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

صفحه : ۱۳۷

ترجمه

(و منافقین) میگویند ما بخدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان برداری کردیم پس از آن جماعتی از آنان روی میگردانند و اینها از مؤمنین نمیباشند (۴۷)

و وقتی آنها خوانده شوند بسوی خدا و رسول او تا آنکه بین آنها حکم کند گروهی از آنان از حکم خدا اعراض مینمایند (۴۸) و اگر حکم پیغمبر بر نفع آنها باشد میآیند بسوی پیغمبر فرمان برندگان و منقاد حکم حق میباشند (۴۹)

آیا در قلبهای آنان مرض است یا شک دارند و یا میترسند که خدا و رسولش در باره آنها ستم کنند بلکه آنها جماعتی از ستمکارانند (۵۰)

جز اینکه نیست که مؤمنین چنینند وقتی بسوی خدا و رسولش خوانده شوند که بین آنها حکم کند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و آنها جماعت رستگاران میباشند (۵۱)

و هر کسی که اطاعت نماید خدا و رسول او را و از خدا بترسد و پرهیزکار گردد چنین کسانی جماعتی هستند که سعادتمند و فیروزمندانند (۵۲)

(و جماعت منافقین) بجدیت قسم بخدا یاد نمودند که اگر تو بآنها امر نمودی البته (بجنگ دشمن) بیرون میروند بآنها بگو سوگند یاد نکنید مطلوب از شما طاعتی است شناخته شده و خدا بآنچه میکنید آگاهست (۵۳)

ای محمّد باینها بگو خدا و رسولش را اطاعت نمائید پس اگر رو گردانیدند جز اینکه نیست که بار تکلیف تبلیغ بر پیغمبر حمل گردیده شده و بر شما است آنچه را که حمل شده فرمان برداری نمائید و اگر رسول را اطاعت نمائید هدایت میگردید و بر رسول نیست مگر تبلیغ نمودن (بطریق) ظاهر روشن (۵۴)

خدا بکسانی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل نیکو کرده‌اند وعده داده که شما را در زمین خلیفه گرداند همین طوری که خلیفه گردانید کسانی را که پیش از شما بودند و هر آینه

صفحه : ۱۳۸

ثابت گردانید دین آنها را آن دینی که خدا برای آنها پسندیده و پس از خوف و ترس (از دشمن) بآنها امتیّت دهد تا اینکه مرا

عبادت کنند و برای من چیزی را شریک نیاورند و کسی که پس از آن کافر شد آنها از فاسقین محسوب خواهند گردید (۵۶) و نماز را بر پای دارید و زکاة مال خود را بدهید و خدا و رسول را اطاعت نمائید شاید شما رحم کرده شوید (۵۷) کسانی که کافر شدند گمان نکنند عاجز کنندگان خدا هستند از عذاب در زمین جایگاه آنها آتش است و بد بازگشتی است برای آنها (۵۸).

صفحه : ۱۳۹

(توضیح آیات)**اشاره**

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَشَارِئَهُ (ذَلِكَ) اقرار بایمان و اطاعت است یعنی منافقین پس از اقرار به اینکه بخدا و رسول ایمان آوردیم و مطیع فرمانیم دروغ گفتند و از حکم حق تعالی اعراض نمودند. و مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ اصلاً منافقین بقلب ایمان نیاورده بودند ایمان آنان صوری بود نه واقعی و آنهایی که بزبان گفتند ایمان آوردیم ایمان در قلب آنها نفوذ ننموده بود و اظهار آنان بایمان یا برای حفظ جان و مالشان بوده یا حب ریاست یا بدست آوردن غنائم یا غیر اینها از عناوین دنیوی که در نظر داشتند محرک عمل آنها گردیده است که خدای تعالی برسولش خبر میدهد بدان آنهایی که پس از اقرار بایمان از حکم خدا بر میگردند از اول از روی حقیقت ایمان نیاورده بودند از اینکه آیه یک مناط کلی بدست میآید که هر کس بظاهر اظهار ایمان نماید و در موقع عمل و آزمایش از حکم حق تعالی سر پیچد و اعراض نماید از عمل وی کشف میگردد که چنین کسی از اول ایمان واقعی نداشته.

در شأن نزول آیه از ابی الاقسام بلخی نقل شده بین علی علیه السلام و عثمان نزع واقع گردید عثمان از علی علیه السلام زمینی خریده بود و در آن بسیار سنگ در آمد خواست بیعت رد کند امیر المؤمنین (ع) گفت بیا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رویم که بین ما حکم کند و هر طوری حکم نمود عمل میکنیم، حکم بن ابی العاص بعثمان گفت اگر نزد محمّد (ص) روید بر ضرر تو و نفع علی حکم میکند زیرا علی پسر عموی او است نه بر نفع تو، اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد. (طبرسی) و إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ آیه در مقام بیان کسانی است که پس از شهادت بخدا و رسول و اقرار گفتند

صفحه : ۱۴۰

ایمان آوردیم و اطاعت نمودیم از گفته خود اعراض نموده و بر میگردند.

و دلیل بر اینکه اصلاً از اول ایمان واقعی نیاورده بودند اینست که وقتی خوانده شوند بسوی خدا و رسول که بین آنان حکم بحق نماید جماعتی از آنها که ایمان واقعی ندارند اعراض مینمایند و حاضر نمیگردند.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ و از اوصاف چنین مردمانی اینست که اگر بدانند رسول بر نفع آنان حکم میکند یعنی آن طوری که دلخواه آنها است حکم صادر میگردد منقاد و مطیع میگردند و برغبت تمام حکم رسول را اذعان و قبول میکنند و اگر بر ضررشان حکم صادر گردد اعراض مینمایند.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أم ارتابوا أم يخافون أن يحيف الله عليهم وَرَسُولُهُ همزة در (أ فـی) استفهام و در مقام توییح و سرزنش چنین

مردمانی است که از حکم خدا و رسول او سرپیچیده و اعراض مینمایند آیا قلب آنها مریض است بمرض نفاق یا اصلا در حقایق رسول شک دارند یا میترسند خدا و رسول در باره آنان ستم کنند و بدون حق بر علیه آنان حکم نماید، نه چنین است. بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (بل) اضراب و انکار از هر دو قسم است، نه اینطور است که رسول در محل تهمت باشد زیرا همه میدانند هیچ وقت حضرتش بدون حق بر نفع و ضرر کسی حکم نخواهد نمود. یا میترسند بر آنها ظلم و ستم وارد گردد، هیچکدام از اینکه دو قسم نیست بلکه اینان از ستم کارانند که در آنجایی که ضرری بر آنها وارد گردد و لو بحق باشد بحکم خدا راضی نیستند و خواهان نفع خودند و لو آنکه بر ضرر دیگران تمام شود.

صفحه : ۱۴۱

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آیه مؤمنین و ظالمین را از هم امتیاز میدهد و گویا علامت ایمان و رستگاری را چنین وارد نمود میکند که مؤمنین مردمانی خواهند بود وقتی بسوی خدا و پیمبرش خوانده میشوند که بین آنان بحق و درستی قضاوت کند و بعدل بین آنها حکم صادر نماید آنها مطیع و فرمان بردار امر خدا میگردند و از حکم خدا و رسول سرپیچی نمیکنند و هر طوری که در باره آنها حکم صادر گردد گویند مطیع و فرمان برداریم و اینها سعادتمندان و رستگاران.

آری چون هر چیزی را علامتی است که صادق را از کاذب تمیز میدهد و بآن امتحان میگردد قوله تعالی سوره عنکبوت آیه اول أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ آیا مردم چنین گمان میکنند که بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم از آنها قبول میشود و آنان آزمایش نمیگردند هرگز چنین نخواهد بود بلکه کسانی که پیش از شما بودند آنها را نیز در مورد امتحان قرار میدادیم تا مؤمن راستگو که ایمان در قلبش نفوذ نموده و منافق دروغگو که بزبان اقرار میکند و بقلب انکار دارد و یا در شک است امتیاز پیدا نمایند.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ آیه اعلام میکند که فائز گردیدن بمقامات عالیه منوط بچند چیز است:

اول اطاعت خدا و رسول او که آنچه بر آن موظف گردیده از عبادات و طاعات و ترک معاصی و اجراء حقوق الهی بدون کم و زیاد و رأی اندیشی از خود اطاعت نماید و فرمان بردار باشد.

دوم از علامت نفوذ ایمان در قلب مؤمن خوف و خشیت و استیلاء عظمت و جلال خداوندی است، البته کسی که خدا را بزرگی و الوهیت شناخت و بنفوذ قدرت او عارف گردید بقدر معرفت و شناسایی وی خوف از عذاب و سخط (شدید العقاب) بر قلب او طاری میگردد و از غضب و سخط او هراسان است.

صفحه : ۱۴۲

سوم تقوی است، تقوی در لغت بمعنی نگاهداری است، باید دانست که ایمان واقعی منوط بمعرفت است بدون معرفت و شناسایی ایمان محقق نخواهد گردید و کسی که خدا را شناخت باندازه معرفتش خوف و رجاء در قلبش پدید خواهد گردید و چنین کسی در تمام حالات حکم خدا را نگاه میدارد که از جاده شریعت ذره‌ای منحرف نگردد، اینست که در مقابل متمردین حکم خدا که آنان را متّصف بستم کاری و اعمال نکوهیده گردانیده و اعلام نموده که آنان بمرض قلبی گرفتارند، مؤمنی که متّصف بچنین صفات حمیده باشد از جمله فائزین برحمت بشمار آورده.

وَأَفْسَاهُمْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ مَنَافِقِينَ با جدیت تمام قسم میخورند بخدا که ما چنان تابع حکم خدا و رسول

می‌باشیم که هر وقت بما امر کنی بیرون برویم شاید مقصود بیرون رفتن برای جهاد با کفار باشد، و بلام تأکید و نون ثقیله قسم را مؤکد میگرداند که هر وقت چنین امری کنی ما اطاعت نموده و بیرون خواهیم رفت، و بقولی منافقین قسم غلیظ و شدید یاد مینمودند که ما چنان مطیع فرمان توایم که اگر بگویی از وطنتان بیرون روید بیرون میرویم. و بقول دیگر منافقین بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند هر کجا تو باشی ما آنجا هستیم و اگر بروی با تو میرویم و هر جا بمانی میمانیم و منقاد فرمان تو هستیم و منافقین چون متهم بنفاق بودند میخواستند بسوگندها خود را تبرئه کنند.

قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَهُ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (طَاعَةُ مَعْرُوفَهُ) خبر است برای مبتدای محذوف، یعنی امر شما و آنچه از شما طلب میشود آن طاعتی است معلوم که شکّی در آن نیست مثل طاعت مؤمن خالص نه اینکه بزبان سوگند یاد کنید و قبلهای شما مطابق با زبانتان نباشد، یا (طَاعَةُ) مبتداء محذوف الخیر است یعنی طاعت معلومه برای شما اولی است از

صفحه : ۱۴۳

اینکه قسم دروغ و خدا خیر و دانا است بآنچه در باطن شما از نفاق مخفی است.

(طبرسی) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ الخ خطاب بیسبب گرامی نموده که باین مردم بگو مطیع امر خدا و رسول گردید و اگر اعراض نمائید بضرر خودتان تمام میشود و وظیفه رسول همان است که تبلیغ رسالت نماید و حکم خدا را بمردم برساند و وظیفه شما چنین خواهد بود که اطاعت نمائید و گفته‌های رسول صلی الله علیه و آله و سلم بپذیرید اگر پذیرفتید بطریق سعادت و فضیلت رهسپار میگردید و اگر اطاعت ننمودید البته گمراه خواهید گردید و بر رسول ما وظیفه‌ای نیست مگر تبلیغ رسالت که حکم خدا را بمردم برساند.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (من) در (منکم) بیانی است یعنی از شما مؤمنین. خدای تعالی بمؤمنین و گروندگان و تصدیق کنندگان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ما جاء به النبی وعده داده که اگر مطابق ایمانتان اعمال شایسته کردید. لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بلام تأکید که متضمن قسم است و نون ثقیله وعده را مؤکد گردانیده مؤمنینی که چنین باشند آنها را جانشین گرداند در زمین و زمین کفار را از عرب و عجم بارث ببرند و سلطان و مالک روی زمین گردند همین طوری که با کسانی که پیش از شما از بنی اسرائیل بودند چنین کرد، زمین مصر را بارث بآنان منتقل گردانید. وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ بواو عطف جمله را متفرع بر جمله بالا گردانیده یعنی چنین کند تا اینکه برای آنان متمکن و مستقر گردد آن دینی یعنی دین اسلام را که برای آنها

صفحه : ۱۴۴

پسندیده و اختیار نموده.

وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا مؤمنین را بر زمین مستولی گرداند و سلطان زمین گردند تا اینکه خوف و ترس آنها از دشمن بامن و امان تبدیل گردد.

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا چنین میکنیم و خوف مؤمنین را تبدیل بامن و امان میگردانیم برای اینکه در حال امن و امان مرا عبادت کنند و در عبادت چیزی از بتها یا غیر آن را شریک خدا قرار ندهند و در عمل ریاء نکنند و عبادت را برای خدا خالص گردانند.

وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ اعلام میکند که پس از چنین عطیه و موهبتی که خداوند بمؤمنین عطاء نموده کسی که کافر شد بکفر انکار یا شرک جلی که بت یا غیر آن را در عبادت شریک گردانید یا شرک خفی که در عبادت ریاء و سمعه یا غیر

اینها که عبادت را از اثر میاندازد ضمیمه نمود چنین کسانی از فاسقین محسوب خواهند گردید و بقرینه فسق که پس از کفر آورده معنی دوّم که شامل کفر خفی نیز بشود بنظر ظاهرتر می‌نماید زیرا که کفر بمعنی اوّل اعم است و شامل فسق هم میگردد، و شاید ذکر خاص بعد از عام برای تأکید در کفر باشد که عمل ریکشان کفرشان را شدیدتر نموده.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

مأخوذ از تفسیر مجمع البیان:

۱- آیه در اصحاب نبی (ص) وارد گردیده. ۲- آیه عموم دارد و تمام امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را شامل می‌گردد. (ابن عباس و مجاهد) ۳- از اهل بیت رسیده که شأن نزول آن در مهدی آل محمّد (عجل الله تعالی فرجه) است و عیاشی (که یکی از علمای سنیها است) بسند خودش از علی بن الحسین (ع) چنین روایت کرده که آن حضرت اینکه آیه را قرائت نمود و

صفحه : ۱۴۵

گفت و الله اینکه هایی که در آیه وصف شده در باره ما اهل بیت وارد آمده که خداوند بدست مردی از ما که او مهدی اینکه امت (عجل الله تعالی فرجه) است چنین کند و آن آن کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدای تعالی آن روز را بلند میگرداند تا اینکه مردی از عترت من بیاید که اسم او اسم من باشد و زمین را از عدل و مساوات پر کند همان طوری که پر از ظلم و جور شده باشد، و از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله (ع) نیز همین طور روایت شده.

و بدالت اینکه روایات مقصود از الذین آمنوا و عملوا الصالحات نبی صلی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت او (صلوات الرحمن علیهم) است که آیه بآنها بشارت میدهد که موقع قیام مهدی (عج) آنها در زمین خلیفه و متصرف میشوند و در شهرها متمکن میگردند و خوف از آنها مرتفع گردد و مقصود از قوله تعالی کما استخلف الذین من قبلهم یعنی آنها برای خلافت صلاحیت دارند مثل آدم و داود و سلیمان و بر اینکه معنی دلالت دارد قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفه یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض و قوله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما و باضافه اجماع عترت طاهره بر آنست و اجماع آنها حجه است لقول النبی (انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض)

و نیز در هیچ زمانی چنین تمکنی برای مؤمنین محقق نگردیده و باید بعدا محقق گردد زیرا که خدای عزّ اسمه خلف وعده نخواهد نمود.

(پایان)

باتفاق تمام مسلمین رسول اکرم (ص) در آخر عمر خود فرمود «من از بین شما میروم و دو چیز بزرگ بین شما میگذارم یکی کتاب خدا یعنی قرآن و دیگر عترت و ذریه من که اینکه دو تا مادامی که دنیا باقی است از هم جدا نمیگردند تا وقتی که در قیامت نزد من وارد گردند بر سر حوض کوثر». حاشیه

صفحه : ۱۴۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ ثِيَابِكُمْ أَوْ ثِيَابِ آبَائِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ ثِيَابِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ ثِيَابِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ ثِيَابِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲) لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴)

صفحه : ۱۴۸

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنهایی که ملک یمین شما (یعنی غلام و و کنیز شما) و نیز کسانی که بحد احتلام و بلوغ نرسیده‌اند (در موقع ورود بر شما) در سه موقع بایستی اذن بطلبند پیش از نماز فجر، و موقعی که از روز جامه‌های خود را در می‌آوردید (قبل از ظهر) و بعد از نماز عشاء (اینکه سه وقت برای شما) سه عورت است و بعد از اینکه سه وقت نه بر شما و نه بر آنان دیگر گناهی نیست هر وقت خواهند رفت و آمد کنند خداوند اینکه طور آیات خود را برای شما بیان مینماید خدا دانا است آنچه صلاح شما است و حکم کننده است بمراسم آداب (۵۹)

وقتی اطفال محتلم گردیدند بایستی (برای ورود) دستور بگیرند همانطوری که پیش از اینها اشخاص بالغ دستور می‌گرفتند اینکه چنین خدا آیات خود را برای شما بیان مینماید و خدا دانا و درستکار است (۶۰)

و زنان بازنشسته‌گان که (از جهت پیری) دیگر امید نکاح ندارند برای آنان باکی نیست که جامه (و چادر) خود را بگذارند بدون اینکه ظاهر کنند گان زینت باشند و اگر عفت خود را نگاه دارند برای آنها بهتر خواهد بود و خدا شنوا و دانا است (۶۱)

بر آدم کور و شل و مریض باکی نیست و نیز بر خودتان که از خانه‌های خود بخورید یا از خانه پدرهائیان یا از خانه مادرهائیان یا خانه‌های برادرهائیان یا خانه‌های خواهرهائیان یا خانه‌های عموها و عمه‌هائیان یا خانه‌های دایی‌ها و خاله‌هائیان یا آنچه را که مالک کلید آن گردیده‌اید یا دوستان خودتان بر شما گناهی نیست (از آن خانه‌ها) با هم یا جدا جدا بخورید و وقتی داخل خانه‌ای شدید بر نفسهای خود سلام کنید و اینکه تحیتی است از خدا که مبارک و طیبه است خدا اینکه طور آیات خود را واضح مینماید شاید شما تعقل کنید (۶۲)

جز اینکه نیست که مؤمنین کسانی میباشند که بخدا و رسول ایمان آورده‌اند وقتی برای امر جمعی با رسول اجتماع نمودند بیرون نمیروند تا وقتی از پیغمبر اذن طلبند و بحقیقت آنان که از تو طلب اذن میکنند کسانی میباشند که واقعا بخدا و رسول ایمان آورده‌اند ای محمد (ص) وقتی برای کارشان

صفحه : ۱۴۹

از تو دستور خروج گرفتند بهر کس از آنها که خواسته باشی اذن بده و از خدا برای آنها طلب آمرزش نما زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (۶۳)

نداء رسول را بین خودتان قرار ندید مثل خواندن بعضی از شما بعض دیگر را حقیقه خدا میداند کسانی را که از روی کراهت اندک اندک از بین شما بیرون میروند در حالی که بیکدیگر پناه میجویند و باید کسانی که فرمان رسول را مخالفت میکنند بترسند اینکه بآنان آزمایشی یا عذاب دردناکی اصابت نماید (۶۳)

آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا و مخصوص باو است و محققا میداند آنچه را بر او هستید و روزی که بسوی او بازگشت مینمائید خبر میدهد آنچه عمل کرده‌اند و خدا بهر چیزی آگاهست (۶۴).

صفحه : ۱۵۰

(توضیح آیات)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةٍ مِنْ سَمَاءِ بَنَاتٍ لَكُمْ زَوَاجًا يُرِيدُونَ أَنْ يُطَافُوا بِكُمْ فِي الْغُلَامِ ذَلِكَ فَالَّذِينَ كَذَبُوا كَذَبٌ كَبِيرٌ
 یا ایها الذین آمنوا لیستأذینکم الذین ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم در شأن نزول آیه از مقاتل نقل شده که اسماء بنت مرسد غلام بزرگی داشت و در همه وقت آن غلام وارد منزل او میشد و در بعضی اوقات اسماء از آمدن وی کراهت داشت آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت نمود اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

آیه خطاب بمؤمنین نموده بقاعده تغلیب (آمنوا) اگر چه صیغه جمع مذکر است لکن شامل زنهای مؤمنات نیز میگردد که ای کسانی که از زن و مرد ایمان آورده‌اید بایستی عبید و مملوکان شما از زنها و مردها که مالک آنان میباشید و هنوز بحد احتلام که یکی از علائم تکلیف است نرسیده‌اند وقتی خواستند در منزل خلوت شما وارد گردند بایستی در سه موقع اذن بگیرند و وارد گردند:

۱- مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یعنی در آخر شب پیش از نماز فجر و آن بین طلوعین، طلوع فجر و طلوع آفتاب است که غالبا هر کسی لباس شب پوشیده و شاید بعضی از اعضای وی برهنه باشد و او چه زن باشد و چه مرد خوش ندارد کسی او را بنگرد و لو غلامش باشد.

۲- وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ و موقعی که در وسط روز لباس خود را فرو میگذارید شاید چون غالبا هر کسی در موقع ظهر برای استراحت لباس کار یا لباس بیرون رفتن خود را بر میدارد و در آن وقت ممکن است بعضی از اعضا او برهنه گردد و خوش ندارد در منزل خلوتش کسی وارد گردد اینکه است که نهی رسیده غلامان بدون اذن وارد نگردند.

صفحه : ۱۵۱

۳- وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و نیز بعد از نماز عشاء باید اذن بگیرند زیرا که آن وقت بیرون آوردن لباس و داخل گردیدن در خوابگاه است.

ثَلَاثَةٌ عَوْرَاتٍ خَيْرٌ مِمَّا مَحْذُوفٌ است یعنی اینکه اوقات سه عورت است برای شما و عورت در لغت بمعنی خلل است، و اعور

کسی را نامند که در چشمش خلل وارد گردیده.

خدای سبحان اینکه اوقات را سه عورت نامیده زیرا که در اینکه سه وقت انسان لباس خود را بر میدارد و عورتش ظاهر میگردد. (طبرسی) (سدی) گفته جماعتی از صحابه دوست داشتند که در یکی از اینکه سه وقت مجامعت بنمایند که بعد غسل بکنند و بروند برای نماز پس خدا امر فرمود که باید اذن بگیرند در اینکه سه وقت.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ پس از اینکه سه موقع دیگر حرجی و مانعی نیست نه برای شما و نه برای غلامان و مملوکین که در اطراف شما رفت و آمد نمایند یعنی دیگر مانعی در کار نیست.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ آیه اشاره باین است که خداوند عالم حکیم از راه لطف و کرم و اتمام نعمت چنین آیات و احکام خود را برای شما بیان فرموده که در هر موقعی طریق صلاح خود را بدانید و تمام اعمال و افعال شما بروش عقلایی انجام گیرد و در هیچ موقعی در بیراهه سیر ننمائید تا اینکه رستگار گردید.

وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ الخ پس از بیان حکم غلمان و بنده گان حکم اطفال را بیان مینماید که بعد احتلام رسیده و محتلم گردیده‌اند که حکم اینان همان حکم دیگران است که موقع وارد شدن در خانه غیر بایستی اذن بگیرند و وارد گردند و حکمش

صفحه : ۱۵۲

در آیات پیش بیان شده.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً قَوَاعِدُ جَمْعُ قَاعِدَةٍ است و مقصود زنان باز نشسته‌اند که از موقع حیض و حمل آنها گذشته و کسی آنها را بزینت نمیگیرد.

اینکه آیه مربوط بآیه ۲۹ و ۳۰ همین سوره است که در آنجا حکم غضب بصر و حجاب تأسیس شده و در اینجا زنهاى مسن پیر که از موقع ازدواج آنان گذشته و در موقعی میباشند که دیگر نه زنها مایل بمردها میباشند و نه مردها چنین زنهایی را بنظر شهوت مینگردند و رغبت بآنها ندارند اینکه است که آنها را فی الجمله از حکم حجاب خارج گردانیده.

و معلوم است که حکمت حجاب برای جلوگیری از مفسده زنا است زیرا چنانچه بتجربه و علم روان شناسی معلوم شده قوه مغناطیسیه در چشم بسیار قوی است وقتی چشم مرد و زن مقابل هم واقع گردید هر یک دیگری را جذب مینماید و بهم مایل میگرددند دیگر چه قوت نفسی میخواهد که خودداری کند و مرتکب فحشاء و منکر نگردد اینست که شارع مقدس در قرآن مجید اول امر فرموده بایستی هر یک از زن و مرد چشم خود را از نظر بنامحرم بیوشانند.

فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعَ عَنْ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در قرائت سیاهی قرآن لفظ (من) نیست لکن در غیر سیاهی لفظ (من) هست و با بودن لفظ (من) از امامین همامین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایتی هست، و اگر هم (من) نباشد معنی همین است که بعضی لباسشان نه تمام.

(من) تبعیضی است که برای چنین زنهایی که یائسه گردیده و از حد شوهر کردن آنان گذشته و هیچ مردی بنظر شهوت آمیز آنان را نمینگرد برای آنها باکی و گناهی نیست که بعضی از لباس خود را فرو نهند.

و در اینکه مقصود از بعضی از لباس خود برای تخفیف مأذون گردیده‌اند

صفحه : ۱۵۳

فرو گذارند چیست جلاب بالای خمار است که زنهایی عرب بسر میندند.

(این مسعود و سعید بن جبیر) بقولی آن خمار و عبا است. (جابر بن زید) و بقول دیگر آن مقنعه و غیر آن است، که بر زنهای مسنه جایز است با صورت و دست باز نزد اجانب بنشینند، و مقصود از برداشتن حجاب همین اندازه است نه همه لباس. (مجمع البیان) غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ آیه کشف حجاب زن مسنه را مقید گردانیده در جایی که زن قصد خود نمایی و جلوه‌گری نداشته باشد و باز هم در اینکه صورت اگر عفت و نجابت خود را نگاه دارد و خود را بپوشاند برای او بهتر خواهد بود.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ، تا قوله تعالی: أَوْ صِدْقِكُمْ اینکه آیه مربوط با آیه ۲۶ همین سوره نور است که پس از آنکه در آنجا نهی شده از دخول در خانه غیر بدون اذن صاحب خانه برای رفع عسر و حرج از مؤمنین که در خوراک در مضیقه نباشند اینکه جماعتی را که در اینکه آیه تذکر داده استثناء نموده، و حرج در لغت مجتمع اشیاء را گویند مثل درختی که شاخه‌های آن بهم پیچیده و راه عبور از آن مشکل باشد و باین لحاظ ضیق و تنگی را حرج گویند سخنان مفسرین در توجیه آیه ۱- چون مردم دوست نمیداشتند با اشخاص کور هم غذا شوند زیرا که کور نمییند که آنچه از غذا خوبتر است بخورد، و آدم اعرج نمیتواند بنشیند و غذا بخورد و نیز مریض همه غذایی نتواند بخورد اینست که نباید با آنها هم غذا شویم (ابن عباس و فراء) ۲- اینکه جماعت معیوبان از اشخاص سالم احتراز مینمودند که شاید آنان خوش نداشته باشند با ما هم غذا شوند. (سعید بن جبیر و ضحاک)

صفحه : ۱۵۴

۳- بعضی از صحابه وقتی مسافرت مینمودند کلید خانه و انبار خود را بدست چنین مردمان عاجز میدادند تا هر وقت گرسنه شوند طعام بخورند و آن درویشان بتوهم عدم رضای صاحب خانه احتراز نموده و غذا نمیخوردند.

(سعید بن مسیب و زهری) ۴- اگر کسی یکی از اینکه جماعت عاجزان را بغذایی که در خانه پدر و مادر و اقارب نزدیک بآنها دعوت مینمود اجابت نمیکردند. (مجاهد) خلاصه اینکه آیه از آدم کور و شل و مریض و صاحب خانه و از جماعت مؤمنین نفی حرج میکند که برای اینها مانعی نیست هر گاه بخواهند از خانه خود و خانه پدران و مادران و برادران و خواهران و عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های خود یا خانه‌هایی را که کلید آن را مالک گردیده‌اند یا خانه دوستان خود غذا بخورند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً خواه اینکه جماعت که مأذون گردیده‌اند با هم باشند یا جدا جدا، در شأن نزول آیه گویند عادت بعضی از صحابه چنین بود که تنها غذا نمیخوردند، در اینکه آیه اذن داده شده که برای شما مباح است و باکی نیست تنها و جدا جدا غذا بخورید یا با هم در یک منزل اکل نمائید سر یک سفره.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ در اینجا امر فرموده که وقتی داخل خانه‌ای شوید بر خود سلام کنید.

بقولی شاید مقصود از خود اهل خانه باشد که در دین و ملت یکی میباشند،

قوله عليه السلام (المؤمنون كنفس واحدة)

و قوله تعالی لا تفتلوا أنفسكم. (حسن) بقول دیگر بر اهل خانه سلام کنید تا آنها بشما جواب دهند زیرا چون جواب سلام واجب است گویا سلام کننده بر خود سلام کرده.

عبد الله بن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند: سلام اسمی است از اسماء الله بین خودتان فاش نمائید وقتی مرد مؤمنین بجماعتی گذر نمود

صفحه : ۱۵۵

و سلام کرد و جواب شنید بر او فضل و درجه‌ای است برای اینکه آنان را بذکر سلام متذکر گردانیده و اگر آنها سلام وی را رد نمودند باو جواب می‌دهد کسی که بهتر و پاکیزه‌تر از آنها است یعنی ملائکه.

ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده چون یکی از شما وارد مجلسی گردد بر اهل آن مجلس سلام کند اگر خواهد بنشیند و چون خواهد برگردد نیز سلام کند که اولی اولی‌تر از دومی است رسول (ص) فرموده (افشوا السلام تسلموا)

سلام را فاش کنید تا سلامتی یابید.

و نیز فرموده

(افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلوا باللیل و الناس نیام تدخلوا الجنة بسلام)

سلام را فاش کنید و اطعام طعام نمائید و صله رحم کنید و در شب موقعی که مردم خوابند نماز گذارید تا داخل بهشت شوید بسلامت انس بن مالک گوید من مدتی خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردم هرگز بمن نگفت چرا چنین کردی و اگر چیزی می‌شکستم نمی‌گفت چرا شکستی روزی بر دست او آب می‌ریختم بمن فرمود بتو سه صفت می‌آموزم که از آن انتفاع ببری گفتم پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله (ص) فرمود از امت من هر کسی را ببینی بر او سلام کن تا عمرت دراز شود، وقتی در خانه خود روی بر اهل خانه سلام کن تا خیر خانه‌ات زیاد شود و نماز سنت شب را بجای آور، یعنی یازده رکعت نافله سحر را. و بعضی دیگر در توجیه آیه گفته‌اند مقصود از خانه مسجد است.

عبد الله مسعود در معنی آیه گفته مقصود از بیوت مساجد است یعنی وقتی وارد مسجد می‌گردید بگوئید (السلام علینا و علی عباد الله الصالحین).

(ابو الفتوح رازی) کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ اینطور خدای تعالی آیات و احکام و دستورات خود را برای شما بیان می‌فرماید که شاید شما بخود آئید و فکر و عقل خود را بکار اندازید که اگر چنین کردید

صفحه : ۱۵۶

امیدی هست که عقل شما از پس قوی طبیعی سر در آورد و در آیات خدا تعقل نموده و از روزنه عقل راه صلاح و فساد خود را پیدا نمائید و اینکه کتاب مقدس (قرآن) را جلو خود نهاده و روش زندگانی و فیروزی خود را پیدا کنید و فاضلترین و سعادت‌مندترین مردم گردید زیرا که هیچ فعل و عملی برای انسان نیست مگر اینکه طریق نیکوتر آن را در اینکه کتاب آسمانی تذکر داده و بتوسط نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در دسترس مردم گذارده اگر تابعین اسلام بسعادت و کامیابی نرسیدند البته از جهت عمل نمودن بدستورات قرآن است.

اسلام بنفسه ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ پس از آنکه در آیه بالا- طریق معاشرت با اقرباء و مؤمنین را بیان نمود در اینکه آیه و آیه بعد طریق معاشرت با رسول (ص) را بیان مینماید و در وصف مؤمنین آنهایی که بحقیقت ایمان بخدا و رسول آورده‌اند می‌فرماید آنان چنینند که وقتی با رسول در یک امر جامعی مثل موقع مشورت یا جهاد یا در نماز جمعه یا غیر آن اجتماع نمودند اینها نمی‌روند تا وقتی که از رسول (ص) استیذان نمایند إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ آن

کسانی که از تو اذن میگیرند اینها کسانی هستند که واقعا ایمان بخدا و رسول دارند، و پس از بیان حکم مؤمنین که نباید بدون اذن از مجلس رسول بیرون روند بخود رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نیز دستور میدهد که هر گاه بعضی از مؤمنین کاری پیدا کردند و از تو برای خروج اذن طلبیدند بآنان اذن بده و برای هر کس که خواهی از خدا طلب آموزش نما زیرا که او آمرزنده و مهربان است.

شاید نظر به اینکه بر مؤمنین سزاوار نبود که پیش از موقع و لو اذن طلبیده باشند از مجلس رسول خارج گردند، اینجا خدای مهربان برای اینکه بر مؤمنین

صفحه : ۱۵۷

حرج و سختی نباشد پیمبرش امر مینماید که هر کس اذن طلبید برای خروج اذن بده اگر ماندن برای وی دشوار باشد لکن طلب آموزش برای او هم بکن زیرا که یک عمل خارج از ادب کرده.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا آیه بمؤمنین نهی فرموده که وقتی خواستید پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم را صدا بزنید او را باسم یا محمّد و یا ابن عبد الله آن طوری که عادت عربها بر آنست که باسم یکدیگر را میخواندند او را نخوانید زیرا که مقام رسول بالاتر از آنست که باسم خوانده شود بلکه بگوئید (یا رسول الله، یا نبی الله) در حالی که با تواضع و آهسته صدا کنید. (ابن عباس و قتاده و مجاهد) معنی دیگر نفرین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر شما چون نفرین سایرین نگیرید و بترسید از سخط و غضب او زیرا که دعاء او بر علیه شما یعنی نفرین او در باره شما مستجاب است بدون شک. (ابن عباس بروایت دیگر) و بقول دیگر مقصود اینست که آنچه را رسول بشما امر مینماید و شما را بر آن عمل میخواند مثل امر یکی از شما نسبت بدیگری نیست زیرا که باقی گذاشتن امر او و عمل بر آن نکردن همان بازداشتن امر خدا و مخالفت او است.

(ابی مسلم) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا (تسلل) در لغت بمعنی بیرون رفتن در پنهانی است مثل اینکه گفته میشود (تسلل فلان من بین اصحابه) یعنی فلانی مخفیانه از بین جماعت بیرون رفت، و (سلل) سرقت پنهانی. (لواذ) مستور گردانیدن چیزی را گویند از ترس اینکه دیده شود.

ابن عباس گفته چون خطبه روز جمعه بر منافقین خوانده میشد (فیلوذن) آنان خود را بین اصحاب پنهان میکردند و از مسجد بدون استیذان از رسول (ص) فرار مینمودند اینکه بود که برای تهدید آنها آیه فرود آمد.

صفحه : ۱۵۸

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اینکه آیه منافقین و آنهايي که عمل آنان چنین بوده تهدید مینماید که هر گاه از امر رسول مخالفت نمایند بایستی بترسند و حذر کنند از بلیه و آفتی که در دنیا دامن گیر آنان میگردد یا مبتلا گردند بعذاب دردناک در دنیا از قتل و غارت یا عذاب آخرت که مبتلا خواهند گردید.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذات متعال مردم را متنبه میگرداند که بدانید و آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا و در تصرف او است و میدانند و آگاهست بر آنچه بر او هستید و روز بازگشت یعنی روز قیامت شما را متنبه و دانا میگرداند بر آنچه در دنیا از خوب و بد عمل نموده‌اید و خدا بهر چیزی عالم و دانا است یعنی آنچه را ظاهر گردانیده یا پنهان دارید خدا میدانند و در روز معاد بجزای اعمالتان خواهید رسید.

صفحه : ۱۵۹

سوره الفرقان

اشاره

مکیه الا ثلاث آیات منها نزلت بالمدينه من قوله وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ- الى قوله- غَفُورًا رَحِيمًا و هي سبع و سبعون آیه بلاخلاف

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴)

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ- اكَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹) تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيجعل لك قُصُورًا (۱۰)

صفحه : ۱۶۰

بروایت مجاهد و قتاده سوره فرقان تمامش در مکه نازل گردیده و بروایت ابن عباس تمامش در مکه نازل شده مگر سه آیه از قوله تعالی وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ تا غَفُورًا رَحِيمًا که در مدینه فرود آمده و هفتاد و هفت آیه است بلا خلاف. (مجمع البيان)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

بزرگ و بزرگوار و بلند مرتبه است آن کسی که بر بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) فرقان را فرود آورد تا اینکه بیم دهنده و تهدید کننده جهانیان باشد (۱)

(فرستنده فرقان) آن کسی است که مخصوص باو است پادشاهی آسمانها و زمین و فرزند نگرفته و برای او در مملکت شریکی نخواهد بود و هر چیزی را که آفریده اندازه گیری کرده (۲)

(مشرکین) غیر از خدای (واحد احد) خدایانی فرا گرفتند که آنها نتوانند چیزی بیافرینند در حالی که آنان آفریده شده‌اند و آنها توانا نمیباشند که از خودشان ضرری را دفع بنمایند یا بخود نفعی برسانند و نیز قدرت ندارند نه بر موت و نه بر حیات و نه بر نشر گردانیدن کسی (۳)

و کسانی که کافر شدند گفتند نیست اینکه قرآن مگر دروغی که (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بهم بافته و بر اینکه دروغ

گروهان دیگر او را کمک و اعانت نمودند و حقیقهٔ اینان آمدند با سخن دروغ ناحق و ستم نمودند (۴) و گفتند اینها افسانه‌های پیشینیان است که آن را نوشته‌اند و بر او صبح و شام خوانده میشود (۵) ای محمد (ص) بگو اینکه (فرقان) را فرود آورده آن کسی که میداند (آنچه) در آسمانها و زمین پنهان

صفحه : ۱۶۱

است و بحقیقت او آمرزنده و مهربان است (۶) و گفتند چیست اینکه رسول را که طعام میخورد و در بازارها راه میرود چرا فرشته‌ای بر او نازل نشود تا با او در انذار و تهدید کمک نماید (۷) و چرا گنجی باو داده نشده یا اینکه برای او بوستانهایی باشد که از آن بخورد و ستم کاران گفتند شما پیروی نمیکنید مگر مردی را که سحر گردیده شده است (۸) ای محمد (ص) بنگر چگونه (کفار) برای تو مثلهایی زده‌اند و گمراه گردیداند و نتوانند راه هدایت را (پیدا نمایند) (۹) بزرگ و بزرگوار است آن خدایی که اگر بخواهد برای تو قرار میدهد بهتر از اینکه که آنها میگویند بوستانهایی که نهرها از زیر آن روان است و نیز بدهد تو را قصرهای (مجلل عالی) (۱۰).

صفحه : ۱۶۲

(توضیح آیات)

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (تبارک) بر وزن تفاعل مأخوذ از برکه و واقع گردیدن پرنده در آب و در خیرات الهیه استعمال شده و در محسوسات در جایی آورند که زیادتی حسی پدید آید و در معنویات ترقیات روحانی حاصل گردد یعنی بزرگ است برکات او و کثیر است نعمتهای او.

و برکت نسبت بمقام الوهیت بدو اعتبار می‌توان تصور نمود یکی برتری و بزرگواری او در ذات و صفات و افعال از آنچه بتصور در آید و موجود ممکن هر قدر بلند مرتبه باشد در مقابل عظمت او ناچیز بشما می‌آید و عظمت و بزرگواری آن فرد متعالی بالاتر از آنست که بذهن کوچک بشر خطور نماید یا محدود بحدی گردد بلکه او سبحانه محیط و مستولی بر تمام کائنات است.

و دیگر برکت باعتبار فیض وجود و بخشش او است آن فیض منبسط و رحمت واسعه که سراسر موجودات در تحت استیلاء و سیطره قدرت و اقتدارش نشو و ارتقاء مینمایند که از آن تعبیر بمشیت تامه و فیض مقدس میشود، و رحمت رحمانیه آن چنانی است که همه موجودات را فرا گرفته قوله تعالی أَلَمْ تَر إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا سوره فرقان آیه ۴۲.

بزرگوار خدایی که طائر افکار دور اندیش در پیرامون کوچکترین آثارش و اولین مرتبه اوصاف جلال و کمالش ره نبرد و چشم عقل در اشعه نور جلالش کلیل و زبور گردیده و اظهار عجز مینماید و صفات کمالش را حدی نیست که خرد بسرادق جمال الهیتش راهی پیدا نماید و بوی بیبوند و آثار کبریائیش بر تمام موجودات استیلاء و احاطه نموده و همه را بزبور وجود آراسته و خلعت نوینی بآنان پوشانیده.

خلاصه در اینکه مبارک آیه ذات متعال خود را بزرگواری و کثرت نعمت

صفحه : ۱۶۳

و فضل بی‌پایان ستایش نموده و اشاره به اینکه نزول قرآن و فرقان از مبدء احسان او تراوش نموده و بر بنده خود محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورده، بروایت ابن عباس (عظمت برکاته و کثرت خیراته) بزرگ است برکات او و بسیار است خیرات او. لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا شاید (نذیر) بمعنی ترساننده باشد و شاید مصدر و بمعنی انذار باشد و به (لام) تعلیل (لیکون) علت نزول فرقان که جدا کننده بین حق و باطل است و نیز اینکه هر یک از آیات آن بتدریج در موارد خاص فرود آمده بیان مینماید، و اشاره به اینکه فرقان را بر آن کسی که از فرط بندگی بمقام عبودیت رسیده بود و بهمین لحاظ لایق منصب رسالت و خلافت گردیده فرود آوردیم تا اینکه بر تمام جهانیان از جن و انس پیمبر و انذار کننده باشد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (الَّذِي) یا بدل از موصول اول است یعنی (الَّذِي نَزَّلَ) یا مرفوع است بنا بر اینکه محلاً مبتدا باشد یا در محل نصب و مدح است.

بنا بر اول یعنی آن کسی که فرقان را نازل گردانید او همان است که پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بوی است. و بنا بر معنی دوم بزرگ است آن کسی که آسمانها و زمین بید قدرت او و ملک او است. و بنا بر معنی سوم در مقام مدح و ستایش است یعنی ستایش و ثناء برای خدایی است که متّصف باین صفات است ۱- سلطنت آسمانها و زمین مخصوص باو است و کسی را در ملک او تصرفی نیست بذات بی‌زوال خود هر چه خواهد می‌آفریند، حیات میدهد، بنشو و ارتقاء می‌پروراند، روزی میدهد و تا مدتی که میخواهد و حکمت اقتضاء نماید آفریده خود را نگاه میدارد.

وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا ۲- از تولید مثل و ولد و فرزند منزّه و مبرّا است، صمد و بسیط است، جوفی برای او نیست تا بشود چیزی از او خارج گردد (بسیطة الحقیقه) است

صفحه : ۱۶۴

ولد و تولید مثل کسی را سزد که ترکیب شده از اجزاء باشد تا بشود از وی چیزی خارج گردد.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ ۳- از اوصاف جلال او جلّت عظمته اینست که در سلطنت و مملکت داری خود شریک و انبازی نگرفته.

وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ۴- تمام ممکنات را بید قدرت بدون شریک و معاون آفریده و هر یک را بطور نیکی که در خور آنست اندازه گیری نموده و بین اجزاء و قوای آن تعادل و توازن قرار داده و هیئت انسان را طوری اندازه گیری نموده که برای فکر و نظر و تعقل و تدبّر و اختراعات آماده گردد.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ بارشاد بحکم عقل مشرکین را متذکر میگرداند که رجوع بعقل خود نمایند که اینکه بتها که بدست خود میتراشند یا غیر آن از آنهاهی که آلهه و خدایان برای خود قرار میدهند آیا قادر و توانا میباشند که چیزی را از نیستی بهستی بیاورند و حال آنکه خودشان آفریده شده‌اند آیا ممکن است کسی که نه قدرت بر آفرینش دارد و نه قدرت بر ادامه وجود و آسایش خود دارد و نتواند چیزی را بیافریند آن را در الوهیه و پرستش شریک پروردگار جهانیان قرار داد حاشا و کلاً. وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا بتها مالک خود نیستند که بتوانند ضرری از خود دفع نمایند یا نفعی عاید خود گردانند نه بر مرگ دیگری استیلاء دارند و نه بر حیات دیگری، نه جان میدهند و نه جان میگیرند و نه توانند روح را بر گردانند و نشر بدهند.

انسان خردمند میدانند کسی که فاقد اینکه صفات از خلق و اماته و بعث و ضارّ و نافع باشد هرگز لایق الوهیت نخواهد بود، کسی که نتواند از خود ضرری دفع نماید چگونه تواند از دیگری دفع نماید.

صفحه : ۱۶۵

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ- وقتی کفار پس از تحدی از معارضه بمثل عاجز می‌ماندند میگفتند اینکه آیات دروغی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بافته و او را جماعتی مثل حبر موالی عامر و یسار غلام علاء بن حضرمی یا عبد حبشی یعنی حضرمی یا عداس موالی حویطب بن عبد العزی یا فکیه رومی یا جمعی دیگر از یهود او را کمک مینمایند و اخبار و قصص پیشینیان را بر او میخوانند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن اخبار را عبری در آورده و نسبت بخدا میدهد.

فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا أَنهائی که چنین گفتند ستم نموده و از حق تجاوز کرده و سخن ناحق گفتند و شاید (ظُلْمًا وَ زُورًا) منصوب بنزع خافض باشد و در معنی چنین شود (جاءوا بالظلم و الزور).

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ- اکتبها فهی تملی علیه بکره و أصیلاً میشود (اکتبهها) بمعنی استکتاب باشد چون کفار میدانستند حضرتش امی و بی سواد بود میگفتند اینکه آیات افسانه‌های پیشینیان است که دیگران نوشته و صبح و شام بر او خوانده‌اند و حفظ نموده و بزبان عربی فصیح در آورده قل أنزله الذي يعلم السر في السماوات والأرض إنه كان غفوراً رحيماً ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ گفتار اینکه ستمکاران دروغگو بگو اینکه کلامی که مشتمل بر اخبار غیبی است و از حکایت گذشتگان و امور آینده خبر میدهد و رموز و اسرار از آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است در آن مندرج است که کسی مطلع بر آن نیست مگر خدا چگونه میشود ساخته دست بشری باشد و آن کسی که قرآن را فرود آورده کسی است که متصف بصفات جلال و جمال و کبریایی و عظمت است که از آن جمله آمرزنده گناهان خطاء کاران است وقتی باز گشت نمایند و کریم و مهربان بر بندگان پرهیز کار میباشد.

صفحه : ۱۶۶

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلِ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا- کافرین از صنادید قریش مثل ابو جعل و عتبه و امیه و عاص و امثال آنها میگفتند اینکه چه پیمبری است که مثل ماها طعام میخورد و در بازارها برای رفع حوائجش راه می‌رود و چرا یک ملائکه‌ای بر او فرود نمی‌آید که در امر رسالت او را کمک و یاری نماید.

آری اینان چون از عالم مادّیات و طبیعات قدمی بالاتر نگذاشته بودند فقط جسم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌دیدند و از آن حقیقت و معنویت روحیه آن بزرگوار خبری نداشتند که چه گوهر گران بهایی و چه روح قدسی الهی در سریره او پنهان است و از روی جهالت و بی‌خردی گمان میکردند میشود رسول ملائکه باشد یا لا اقل ملکی با او همراه گردیده معاون او گردد دیگر نمیدانستند که اولاً آنها باین چشم دنیوی نتوانند ملک را ببینند مگر اینکه بشکل بشر ظاهر گردد، قوله تعالی وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ- سوره انعام آیه ۹، یعنی اگر پیغمبر را ملائکه قرار میدادیم او را بصورت مردی میکردیم و بآنها لباس بشری میپوشانیدیم.

و در ثانی بایستی رسول انسان باشد تا اینکه بتوانند با او انس بگیرند و قوانین و مقررات دین را بیاموزند.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكْوَنُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا- میگفتند اگر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیمبر است چرا دارای مال و ثروت از گنجها و بوستانها و باقی نعمتهای دنیوی نگردیده که از آنها متمتع گردد و بطور فراغت خاطر بتواند وظیفه پیمبری را انجام دهد.

وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا- گفته‌اند سحر مأخوذ از سحر است و آن مخلوط شدن ضوء و ظلمت است در یکدیگر بدون اینکه از هم جدا گردند و او را دو روی میباشد، رویی بسوی

صفحه : ۱۶۷

حق و رویی بسوی باطل یعنی ساحر حق و درستی را در باطل می‌گنجانند.

آنهايي که بنفس خود برسول و مؤمنین ستم نمودند و عزّت و عظمت را فقط در مال و جاه دنیوی میدانستند بمؤمنین طعنه میزدند که اینها تابع و پیرو نگردیدند مگر مردی را که وی را سحر کرده‌اند.

دشمنان دین گاهی نسبت جنون بحضرتش میدادند و آن عقل کل را دیوانه مینامیدند و گاهی ساحر و گاهی شاعرش میگفتند و گاهی از مبتلا شدگان بسحر او را معرفی مینمودند و چنین نسبتها برای اینکه بود که مردم از او متنفر گردند و بوی نگروند.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً خطاب برسولش نموده که نظر کن و بدیده بصیرت باطن و سریره خود کفار را بنگر و بین چگونه اینکه جهال بی‌خرد از طریق حق و حقیقت گمراه گردیده‌اند و مثلها و یاهو گوئها در باره تو میگویند و بگفتار و اعمال رکیک خودشان طریق هدایت و فضیلت را بروی خود بسته گردانیده‌اند و بطوری خود را از قابلیت هدایت انداخته‌اند که دیگر قدرت ندارند راهی برای نجات خود بیابند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (جنات) بدل از (خیرا) است، بزرگ و بزرگوار است آن خدایی که اگر مشیتش تقاضا نماید بهتر از اینکه هایی که آنها در باره تو گفته‌اند از گنج و مال برای تو قرار میدهد از بوستانها و نه‌رهای جاری که در زیر آن درختان جریان داشته باشد و قصرهای مجلل با شکوه و آنچه را بخواهی از نعمتهای دنیا بتو عطا مینماید.

بروایت ابن عباس وقتی مشرکین بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفقر و فاقه طعنه زدند حضرت دلتنگ گردید جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله (ص) حق تعالی تو را سلام میرساند و میگوید اینکه مشرکین چنین میگویند (ما لهذا

صفحه : ۱۶۸

الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ الْخَيْرَ) پس از آن برای تسلی دل مبارکش اینکه آیه را آورد که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وقتی جبرئیل (ع) اینکه آیه را بر من خواند دیدم منقبض و کوچک گردید و بقدر دانه عدسی شد من گفتم یا امین الله تو را چه شد گفت یا رسول الله (ص) دری از درهای بهشت گشوده شد که قبلاً نگشوده بودند نمیدانم برحمت مفتوح گردیده یا بعداب و من از خوف اینکه مبادا عذاب بر جماعتی که تو را طعنه زدند نازل شود ایمن نیستم پس از آن حال جبرئیل بحالت اول برگردید و گفت یا رسول الله (ص) تو را بشارت میدهم که اینکه در را برای تو گشادند و آن فرشته‌ای که می‌آید رضوان خازن بهشت است که از جانب حق تعالی تو را مژده بدهد که خدای تعالی از تو خوشنود است آن گاه رضوان فرود آمد و بحضرت سلام کرد و سفطی با او بود گفت اینکه کلیدهای گنجهای دنیا است اگر خواهی بردار و هیچ حظّی و ثوابی و لو بقدر پشهای باشد از تو کم نخواهد گردید رسول (ص) مثل کسی که مشورت کند رو بجبرئیل (ع) نمود او اشاره بزمین کرد یعنی تواضع کن حضرت گفت مرا حاجت بمال نیست فقر و درویشی را دوست‌تر دارم تا اینکه بنده صابر و شاکر باشم، رضوان گفت خوب گفتمی (اصبت اصاب الله بك الرشد) خدا تو را ارشاد نماید نداء آمد ای جبرئیل سر بلند کن جبرئیل دید درهای آسمان تا زیر عرش گشوده و خدا ببهشت عدن وحی نمود که شاخی از شاخه‌های خود را فرود آورد و در آن شاخه خوشه‌ای و بر آن خوشه غرفه‌ای بود از زبرجد سبز که در آن هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله سر بالا کن حضرت چون سر بالا کرد منزلهای انبیاء را دید و منزل خود را بالای همه دید. نداء رسید ای محمد (ص) راضی شدی گفت راضی شدم، بار خدایا آنچه خواستی در دنیا بمن بدهی ذخیره کن و عوض آن در قیامت شفاعت امّتم باشد (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۱۶۹

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (۱۲) وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴) قُلْ أَدْرِكُ خَيْرًا مِنْ جَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَأَنَّ لَهُمْ جِزَاءً وَمَصِيرًا (۱۵)

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صِرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظَلِمَ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا (۲۲) وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (۲۳) أَصْحَابَ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)

صفحه : ۱۷۰

(ترجمه)

بلکه سبب گفتار رکیک کفار اینکه بود که قیامت را انکار نمودند و ما برای آنهایی که معاد را تکذیب نموده‌اند آتش بر افروخته مهیا نموده‌ایم (۱۱)

وقتی کفار آتش را بینند و از جای دور او از جوشیدن از خشم و نعره آن را می‌شنوند (۱۲)

و وقتی از دوزخ بمکان تنگی افکنده شوند در حالی که در بند کشیده شده‌اند در آنجا هلاکت خود را می‌خوانند (۱۳)

امروز را یک هلاکت نخوانید (بلکه آن هلاکت) در بر دارد هلاکت بسیار (۱۴)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باین ملحدین بگو آیا چنین جایگاهی با اینکه عذاب بهتر است یا بهشت جاودانی که بمتقین وعده داده شده که پاداش و بازگشت آنها است (۱۵)

که در آن بهشت خلد آنچه خواهند برای آنان آماده شده و در آن جاویدانند و اینکه وعده‌ای است (از طرف) پروردگار تو که همیشه خواسته شده (۱۶)

روزی که مشرکین و آنچه را که بغیر از خدا پرستش مینمودند محشور میگردند (بمعبودان) آنها گویند آیا شما اینکه گروه از بندگان مرا گمراه گردانیدید یا آنها راه را گم کرده بودند (۱۷)

معبودان آنها گویند تو منزهی سزاوار نبود برای ما که بغیر تو دوستانی بگیریم لکن آنان و پدران آنها را در بهره برداری از دنیا

طوری گردانیدی که یاد تو را فراموش نمودند و آنان جماعت هلاک شدگان بودند (۱۸)
 پس ای مشرکین وقتی معبودان شما در آنچه می‌گویید تکذیبتان کردند دیگران معبودان نتوانند عذاب را از شما برطرف نمایند و نه اینکه شما را از عذاب نجات دهند و از شما مکلفین هر کس بشرک آوردن ستم کند بوی عذاب بزرگ دوزخ را بچشانیم (۱۹)
 (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) ما پیش از تو از پیمبران رسولی نفرستادیم

صفحه : ۱۷۱

مگر اینکه آنها طعام می‌خوردند و در کوچه و بازارها راه می‌رفتند و ما بعضی از شما را قرار دادیم سب آزمایش برای بعض دیگر که آیا (در مشقتها و طریق بندگی) صبر میکنید یا جزع مینمائید و پروردگار تو بهمه چیزها بینا است (۲۰)
 و آنهایی که امید ملاقات رحمت ما را نداشتند گفتند چرا ملائکه بر ما فرود نیامد یا اینکه ما پروردگار را ببینیم حقیقتاً آنان در نفسهای خود تکبر و سرکشی و علو بزرگ نمودند (۲۱)

روزی که گنهکاران ملائکه را می‌بینند بآنان گویند برای شما دوری است و شما محجور شدگانید (۲۲)
 و ما پیش می‌اندازیم آنچه از اعمالی که کفار عمل نمودند پس آن را پراکنده و نابود میگردانیم (۲۴)
 در آن روز اهل بهشت مسکن و قرار گاهی و بازگشتی بهتر (از اینکه دوزخیان خواهند داشت) (۲۴).

صفحه : ۱۷۲

(توضیح آیات)

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا مفسّرین گفته‌اند جمله (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) عطف است بر آنچه از کفار حکایت نمود یعنی تعجب نکن در اینکه تو را تکذیب میکنند و آنان بسخن عجیب‌تر آمده‌اند زیرا قیامت را انکار میکنند و تکذیب نمودن قیامت عجیب‌تر از تکذیب پیمبری تو است چنانچه در سوره واقعه آیه ۶۱ قوله تعالی وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ که بطور تعجب فرموده شمایی که بنشأه دنیا عالم شده‌اید چگونه بعالم آخرت متذکر نمیگردید زیرا که هر مرتبه دانی مرتبه فوقی دارد و هر پائینی بالایی دارد، و برای کسانی که قیامت را انکار نموده‌اند آتش برافروخته آماده نموده‌ایم، و گویند سعیر نامی است از نامهای جهنم.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا وقتی آتش منکرین معاد را از راه دور ببینند بغرّش و غلیان در آید.

سخنان مفسّرین در توجیه آیه ۱- مقصود اینست که وقتی کافرین نظر آنها بسعیر که برای آنان مهیّا شده افتد صدای التهاب آن را میشنوند، و تشبیه نموده صوت آتش را بصوت آدم غضبناک که از شدت غیظ بالتهاب آمده، و بقولی تغیظ صفت آتش است و زفیر صفت اهل آنست. (طبرسی) ۲- نسبت دیدن بآتش مجاز است، و نکته نسبت رؤیت بنار با آنکه حقیقه رؤیت مستند بمشرکین است برای ابلغیت کلام است یعنی گویا آنها آتش را مانند شخص غضبناک ببینند، و تأنیث فاعل برای اینست که سعیر بمعنی نار است، و گویند کلامی در اینجا محذوف است و در تقدیر (اذا رأتهم زبانیها) یعنی وقتی کافرین زبانیه آتش را از مکان دور که صد سال راه باشد و بقولی پانصد سال راه و از ابا عبد الله علیه السلام روایت شده بقدر یک سال راه دیدند غیظ و التهاب آن را

صفحه : ۱۷۳

میشنوند. (منهج الصادقین) ۳- بدالات آیات بسیار و احادیث که موجودات عالم قیامت همه صاحب حیانتند چنانچه قوله تعالی در

وصف معاد در سوره عنکبوت آیه ۶۴ فرموده (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانِ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ) و نیز در سوره زلزله آیه ۴ در وصف زمین قیامت فرموده (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا) و غیر اینها از آیاتی که دلالت صریح دارد که اجزاء قیامت صاحب حیاتند و در جای خود مبرهن گردیده، مادامی که بشود کلام را حمل بظاهر نمود نباید حمل بر معنای مجازی کرد، چه ضرر دارد که گفته شود همین طور که ظاهر آیه چنین است وقتی آتش مقابل با اشقیاء گردد و آنان را ببیند بغیظ و زفر و التهاب در آید بطوری که صدای آتش شنیده شود.

خلاصه چون در کون موجودات قوه و استعداد حیات و شعور مخفی است وقتی موجودی از صورت کنونی دنیوی بصورت جمعی اخروی تحوّل پیدا کند آنچه از قوه و استعداد حیات در باطنش نهفته بفعلیت و ظهور میرسد و همین است سرّ شهادت دادن اجزاء بدن آدمی بر علیه او، بلکه ممکن است گفته شود بطوری که از آیات بر میآید قوه شعور در تمام موجودات دنیوی نهفته است قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ).

وَ إِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَکَاناً ضَیْقاً مُّقَرَّنِینَ آیه در مقام بیان حال منکرین معاد بر آمده و سعیر که یکی از نامهای جهنّم بشمار میرود و سختی اهل آن را در اینجا (بمکانا ضیقاً) تذکر میدهد که برای اهل جهنّم انواع عذاب جمع شده: یکی از آنها تنگی مکان و دیگری تاریکی آن در حالی که دستهای آنها بگردنشان بسته گردیده، دیگری سوختن، دیگری طعام زقوم، دیگری (ماء حمیم) الی غیر ذلک از عذابهای کذایی که در آیات دیگر تذکر میدهد.

بروایتی پس از آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه آیه سؤال شد فرمود بحق آن کسی که جان من بدست قدرت او است آنها را چنان در دوزخ کشند مثل

صفحه : ۱۷۴

میخی که در دیوار بکوبند در حالی که دست آنها را بگردنشان بسته باشند.

دَعُوا هُنَالِکَ ثُبُوراً لَّا تَدْعُوا الْیَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً کَثِیراً ثُبُور بمعنی هلاکت است یعنی از شدت وجع و خوف، هلاکت خود را میطلبند و ملائکه عذاب بآنها میگویند امروز یک هلاکت نطلبید بایستی هلاکت بسیار بخواهید.

و بقول دیگر ثبور بمعنی واویلا است که گویند ای وای بر ما، و بقولی کفار در قیامت با شیاطین در سلاسل بسته میگردند و آنها گویند وا ثبورا.

قُلْ أَذَلَّکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کَانَتْ لَهُمْ جِزَاءً وَ مَصِیراً آیه متصل بآیه بالا است که پس از بیان سعیر که برای کافرین و آن عذابهای کذایی آن که آنان را بآن تهدید کرده خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که آنها را متذکر گردان و بگو شماها رجوع بعقل خود بنمائید و با خود اندیشه کنید و بارشاد عقلتان مقایسه نمائید بین عذابهای سختی که در اثر تکذیب و طغیان ما را بآن میترسانند و آن بهشت خلد که منزلگاه همیشه گی و مؤمنین با تقوی وعده داده شده که پاداش عمل نیک آنان و محل بازگشت آنها باشد و ببینید که آیا کدام یک از آنها بهتر است پس قطعاً عقل حکم میکند به اینکه بهشت که دار کرامت الهی است بهتر است.

شاید آیه اشاره باین باشد که اگر شما یقین بقول پیامبران بمعاد و زنده شدن در روز حشر هم نداشته باشید لا اقل احتمال میدهید که شاید واقع باشد و بحکم عقل دفع ضرر محتمل با قدرت داشتن واجب است آنهم چنین ضرر دائمی با اینکه حال با اینکه همه اعلان ضرری که از طرف سفرای الهی راجع بمبدء و معاد با اتفاق آنها در بیان اوضاع آخرت از حساب و کتاب و میزان و بهشت و جهنّم با ادله صدق گفتارشان گوشزد شما شده و با اینکه با عقل سلیم مطابق است باز انکار مینمائید.

صفحه : ۱۷۵

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ - كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُلاً در مقام بیان بهشت خلد که بمتقین وعده داده بر آمده و دو فضیلت بزرگ بهشت خلد را در اینکه آیه تذکر می‌دهد: اول آنجا مکانی است که آنچه بخواهند از نعمتهای جسمانی و روحانی برای آنها آماده و مهیا خواهد بود، و دیگر خلود و دائمی بودن آن نعمتهای دنیا هر قدر در نظر بزرگ نماید در معرض فناء و زوال است لکن بهشت خلد که باشخاص با تقوی وعده داده شده فناء و زوال در آن راه ندارد و اهل آن همیشه در آن جاویدانند.

در (وَعْدًا مَسْئُلاً) سه قول است: ۱- ابن عباس گفته خداوند وعده جزاء داده پس سؤال میکنند چگونه وفاء بوعده نمودید. ۲- محمد بن کعب گفته ملائکه از خدا سؤال کردند در قولشان که گفتند (رَبَّنَا وَادْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ). ۳- مؤمنین سؤال کردند از خدا بهشت را وقتی که در دنیا بودند پس اجابت کرد آنها را در آخرت و بآنها می‌دهد آنچه را که طلب کردند در دنیا. (مجمع البیان) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ، الی قوله تعالی: قَوْمًا بُورًا خلاصه اینکه در اینکه آیات خدای تعالی بپیامبرش خبر می‌دهد که وقتی مشرکین را با آنچه که بغیر خدا پرستش مینمودند در روز محشر با هم جمع مینمائیم از مصدر جلال احدی خطاب عتاب آمیز بمعبودان آنها میرسد که آیا شما اینکه بنده گان مرا گمراه نمودید یا آنها خود راه هدایتشان را گم نمودند و بی‌راهه رفتند.

شاید مقصود از معبودان حضرت عیسی و عزیز و امثال آنها از ذوی العقول باشند و شاید مقصود اعم از صاحبان عقل و بتها و غیره باشد، نظر به اینکه در قیامت همه اشیاء صاحب حیات و نطق میگردند چنانچه از (ما یعبدون) که موصوله است و معنی اعم از آن فهمیده میشود چنین میشود که در قیامت بتها بزبان در می‌آیند

صفحه : ۱۷۶

و خود را تبرئه مینمایند.

و معلوم است که اینکه سؤال برای الزام مشرکین است که گناه را بگردن غیر نگذارند و بگویند معبودان ما ما را فریب دادند و ما را ببندگی و عبادت خود گرفتند و گر نه چیزی از احاطه علم ازلی الهی مخفی نخواهد بود تا محتاج بسؤال باشد.

معبودان در پاسخ خواهند گفت ای پروردگارا تو منزّه و پاکی از شریک و نظیر چگونه سزاوار است که ما بغیر تو دوستانی بگیریم و آنان را بعبادت و پرستش خود وادار نمائیم اینکه جماعت مشرکین و پدران آنها را چنان بتمتع دنیوی و حظوظات نفسانی و عیاشی مشغول گردانیدی تا آنکه یاد تو را فراموش نمودند و خود را باسفل سافلین طبیعت و چاه مذلت پرتاب گردانیدند و اینکه جماعت در هلاکت خود پافشاری نمودند زیرا که از هلاکت شدگان بودند.

فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صِرْفًا وَلَا نَصْرًا الْخ (تستطیعون) را حفص که یکی از قراء است بتاء قرائت کرده چنان که سیاهی قرآن است، و خطاب بمشرکین است بحذف قول وفاء برای مفاجات است و معنی آیه چنین میشود که پس از آنکه معبودان انکار مینمایند از مصدر جلال خداوندی بمشرکین خطاب میرسد که امروز شما از خود نتوانید عذاب مرا دفع نمائید و یکدیگر را یاری دهید و از عقوبت برهائید.

و گفته‌اند ضمیر فاعل در (کذبوکم) راجع بمشرکین است، و ضمیر خطاب راجع باهل ایمان، یعنی مشرکین بآنچه شما مؤمنین راجع بقیامت گفتید شما را دروغگو دانستند و امروز نتوانند از خود عذاب را رفع نمایند یا شما پیامبران نتوانید عذاب را از آنها رفع کنید و بشفاعت آنها را یاری نمائید.

و بعضی از قراء (یستطیعون) بیاء قرائت نموده‌اند و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که امروز معبودان شما قدرت ندارند. از شما عذاب را رفع نمایند و نه اینکه شما را یاری کنند و از شما کافرین کسی که از قبل کفر بخود ستم نمود

صفحه : ۱۷۷

عذاب بزرگ دوزخ را بوی می‌چشانیم، و ما ارسَلنا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ (انهم) صفت است برای موصوف محذوف و در تقدیر، و معنی آیه چنین میشود که ما پیش از تو رسولی از مرسلین و پیمبران نفرستادیم مگر اینکه آنها هم غذا میخوردند و هم در بازارها راه میرفتند و اینکه آیه جواب گفتار رکیک کفار است که در آیه ۶ اینکه سوره بیان کرده که یکی از ایرادهایشان پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه بود که گفتند (ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) اینکه بود که برای رفع اعتراض آنها خبر میدهد که تمام پیمبران چنین بودند و ما پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه از جهات بشریت مثل باقی افراد بلوازم بشریت عمل مینمودند.

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ظاهراً برای تسلی دل رسولش خبر میدهد که سنه الهی بر اینکه جاری شده که ما همیشه بعضی مردم را فتنه و آزمایش قرار میدهم برای بعضی دیگر که هر کس را طوری امتحان نمائیم حتی پیمبران را که آنها را مورد جفاء جهال میگردانیم تا اینکه اندازه صبر و متانت و استقامت هر یک ظاهر گردد، ای رسول اکرم (ص) پروردگار تو بصیر و بینا است بحال تو و جفایی که از کفار بتو میرسد و باید تو صبر و بردباری نمایی.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْنا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرِي رَبَّنَا الخ از جمله ایراد کفار و مشرکین اینکه بود که میگفتند چرا بر ما ملائکه فرود نیاید تا مصدق گفتار تو باشد یا اینکه میگفتند چرا ما پروردگار خود را نمی‌بینیم، شاید مقصودشان اینکه بود که اگر راست می‌گویی و رسول خدایی چرا خدا را بما نشان نمیدهی تا ما بتو ایمان آوریم و آنان باین سخنانشان علو و استکبار کردند و از حد خود بی‌اندازه تجاوز نمودند مثل قوم موسی (ع) که

صفحه : ۱۷۸

گفتند (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) و آنها یا از روی جهل و نادانی چنین سخنان میگفتند یا میدانستند که رؤیت حق تعالی محال است و مقصودشان تعنت بود که برای تکذیبشان عذری بیاورند و چیزی که مقدر رسول نیست از او طلب نمایند. یَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا- بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا (یوم) منصوب است بفعل مقدر یعنی (اذکر) و (یومئذ) یا تکرار (یوم) است یا خبر (بشری) و (حجر) بمعنی منع است یعنی ای محمد (ص) یاد کن روزی را که گنجهکاران پس از مرگ یا در قیامت ملائکه را می‌بینند (و یقولون) عطف بر کلام جلو است آن وقت ملائکه بآنان مژده نمیدهند و میگویند خداوند بهشت و نعمتهای آن را در اثر شرک و کفرتان برای شما ممنوع گردانیده و معنی دیگری هم برای اینکه آیه گفته‌اند که برای اختصار ذکر نکردیم.

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا آیه تشبیه مینماید عمل مجرمین را از انفاق نمودن و صله رحم کردن و کمک بفقراء و بینویان و باقی اعمال خیری که در ایام حیات دنیویشان کرده‌اند به (هباء) و غباری که در هوا پراکنده گردیده که نتیجه و فائده‌ای از اعمال نیکشان عایدشان نخواهد گردید.

اشاره به اینکه اعمال نیک وقتی نتیجه بخش و صاحب اثر و فائده میگردد که با ایمان توأم باشد و البته هر قدر ایمان محکم تر و ثابت تر باشد پاداش آن زیادتر خواهد بود.

أَصْحَابِ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (مقیل) مکانی میباشد که برای استراحت وضع گردیده و گویند لفظ (احسن) رمز است و راجع بمقیل یعنی مکان استراحت بهشتیان بانواع و اقسام جواهرات و اشیاء قیمتی مزین گردیده و آنها با ازواجشان در آن منزلگاه مجلل می‌آرامند.

صفحه : ۱۷۹

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۵ تا ۴۱]

اشاره

و یَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵) الْمُلْكُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ یَوْمًا عَلَی الْكَافِرِینَ عَسِیرًا (۲۶) وَ یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمِ عَلَی یدِیهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا (۲۷) یَا وَیْلَی لَیْتَنی لَم اتَّخَذْ فُلَانًا خَلِیلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذِ جَاءَنی وَ كَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنْسَانِ حَدُولًا (۲۹)

وَ قَالَ الرَّسُولُ یَا رَبِّ إِنِّی قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰) وَ كَذَلِکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ وَ كَفِی بِرَبِّكَ هَادِیًا وَ نَصِیرًا (۳۱) وَ قَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَیهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِیلًا (۳۲) وَ لَا یَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیرًا (۳۳) الَّذِینَ یُحَشِّرُونَ عَلَی وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِیلًا (۳۴)

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَ زَیْرًا (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِینَ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِیرًا (۳۶) وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا هُمُومًا لِلنَّاسِ آیَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ عَذَابًا أَلِیمًا (۳۷) وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَیْنَ ذَلِكَ كَثِیرًا (۳۸) وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كَلَّا نَبْرُنَا تَنْبِیرًا (۳۹)

وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِی أَمْطَرْنَا مَطَرًا السَّوِءِ أَفَلَمْ یَكُونُوا یَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا یَرْجُونَ نُشُورًا (۴۰) وَ إِذَا رَأَوْكَ إِذِی تَتَخَدُّونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۴۱)

صفحه : ۱۸۰

(ترجمه)

و یاد کن روزی را که آسمانها شکافته میشود با ابر و ملائکه فرود می‌آیند (۲۵)

در آن روز پادشاهی حقیقی مخصوص پیروردگار رحمان است و آن روز بر کافرین سخت دشوار است (۲۶)

و یاد کن روزی را که ستمکار دست خود را بدنندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش من (در دنیا) با رسول (راه طاعت) پیش گرفته بودم (۲۷)

ای وای بر من ای کاش فلان کس را دوست خود نگرفته بودم (۲۸)

که حقیقه او مرا از یاد خدا یا موعظه پیغمبر یا قرآن پس از آمدن آن گمراه گردانید و همیشه شیطان برای انسان گمراه کننده است (۲۹)

رسول اکرم (ص) در مقام شکایت گوید ای پروردگار من قوم من اینکه قرآن را بهجو و مسخره گرفتند (۳۰)

و همین طور ما برای هر پیمبری قرار دادیم دشمنانی از گنهکاران (ای محمّد) پروردگار تو کافی است که هدایت کننده و یاور تو باشد (۳۱)

و کافرین گفتند چرا بر او قرآن یک دفعه و یک جمله واحده فرود نیامد لکن ما چنین کردیم تا دلت را بان ثابت گردانیم (و آیات) قرآن را جدا جدا (نازل گردانیدیم) با تأتی و مهلت (۳۲)

و کفار مثلی برای تو نمی‌آوردند مگر آنکه ما می‌آوریم برای تو جواب آنها را بآنچه نیکوتر است (۳۳)
آن کسانی که محشور میگردند و برویهای خود بسوی جهنم (کشیده میشوند) آنان بد جایگاهی دارند و از راه گمراه گردیده‌اند (۳۴)

بحقیقت ما بموسی (ع) کتاب عطاء نمودیم و قرار دادیم برادرش هارون را که وزیر او باشد (۳۵)
پس گفتیم بروید بسوی جماعتی که آیات ما را

صفحه : ۱۸۱

تکذیب نمودند پس آنان را هلاک نمودیم (و دمار از روزگار آنها بر آوردیم) (۳۶)
و چون قوم نوح (ع) پیمبران را تکذیب نمودند آنها را غرق گردانیدیم و قرار دادیم آنها را برای مردم علامت و نشانه و برای ستمکاران عذاب دردناک آماده نموده‌ایم (۳۷)
و عاد و ثمود و اصحاب (رس) و اهل قرنهای بسیار که در بین آن اقوام بودند و برای همه آنها مثلهایی زدیم و همه را هلاک گردانیدیم (۳۹)
و کفار گذر نمودند بر آن شهری که بارانیدیم بر آن باران عذاب را آیا آنان نبودند که در عبور آیات را دیدند بلکه اینان امیدوار بحشر و نشر نبودند (۴۰)
وقتی کافرین تو را می‌بینند نگرفتند تو را مگر بسخریه و گفتند آیا اینکه مرد همان است که خدا او را برسالت مبعوث گردانیده (۴۱).

صفحه : ۱۸۲

(توضیح آیات)

اشاره

و یَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (واو) عاطفه (یوم) را عطف داده به (یَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ) در آیه قبل که منصوب به (اذکر) مقدر بود.

یعنی ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن روزی را که آسمان شکافته شود (بالغمام) غمام ابر سفیدی را گویند که در بالای آسمانها نمایان است و شاید همانست که در اینکه زمان آن را کهکشانشانها نامند و گویند بابر سفید نازل تنگی ماند که شبها در زمین مانند طریق و خطی کشیده نمایان است و آن از همه آسمانها بزرگتر و فوق همه کرات است و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۰۶ (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ).

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- باء در (بالغمام) بمعنی (من) است یعنی آسمان از غمام شکافته گردد ۲- باء (بالغمام) بمعنی (مع) است مثل اینکه گفته شود

(اخذت برمه و اشتریت الدار بالآتها) یعنی آسمان با ابر شکافته میشود.

۳- باء (بالغمام) بمعنی (علی) است مثل اینکه گفته شود (رکب الامیر بسلاحه و خرج بثیابه) یعنی آسمان در حالی که شکافته میشود بالای او ابر باشد ۴- باء بمعنی (عن) است مثل (رمیت بالقوس و عن القوس) و بنا بر اینکه قول چنین میشود آسمان بشکافد و از بالای آن ابر پدید آید.

بروایت ابن عباس آسمان دنیا شکافته میگردد و اهلش فرود میآیند و آنها زیادترند از آنچه در زمین است از جن و انس پس از آن آسمان دوم شکافته میگردد و اهلش فرود میآیند و آنها از آنچه در آسمان اول بود زیادترند و همچنین هر آسمانی شکافته میگردد اهل و آن زیادتر از آسمان پائین تر آند تا آسمان هفتم. (مجمع البیان)

صفحه : ۱۸۳

۵- در تفسیر طنطاوی راجع باین آیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آن را ترجمه مینمائیم:

چنین گفته: قبلاً از اینکه تفسیر دانا شدی که ستارگانی که بشر بر آن متفطن شده‌اند صدها میلیونها میباشند و در علوم ظاهر شده که اطراف سیارات قمرها و شمسها و ستارگانی است همین طوری که اطراف شمس ما است و اینکه خورشیدهای عظیمی که بزرگتر از خورشید ما است از آن بغمام طائر تعبیر مینمودند و آن را سدیم جمع او سدم مینامیدند و میگفتند روزی اینکه شمسها بر میگردد بسیرت اول یعنی منحل و منهدم خواهند گردید و در جو پراکنده میگردند همان طوری که اول چنین بودند و پس از میلیونها سال خلقت تازه‌ای پیدا مینمایند و بهیئت کواکب جدید میآیند و خدای تعالی در آنها مخلوقات تازه‌ای می‌آفریند.

و قبلاً- دلیل علماء گذشتگان را بر اینکه مطلب گفتیم و در اینکه زمان ما مشاهده کرده‌اند که شصت هزار ستاره که تازه پدید گردیده بعضی از آنها نزدیک است خلقتش تمام گردد و بعضی تازه شروع بافرینش آنان شده و بعضی بین بینند و تمام مجهز و آماده گردیده‌اند برای اینکه عوالمی گردند مثل عالم شمسی ما و سیارات ما و قمرهای ما پس اینکه بود دلیل بر اینکه علماء میگفتند اینکه شمس و آنچه اطراف وی است قدیم است و آن عبارت از غمام طائر دائر است چنانچه امروز او را می‌بینند.

و در اینجا می‌گوییم قوله تعالی (وَیَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ) یعنی خورشید ما و ستارگان و بعض خورشیدهای دیگر و سیارات آنها شبیه‌ترند بغمام (ابر نازک) و آن بالاخره ناری میگردد متفرد در جو، و آسمانی که ما مشاهده مینمائیم از اینکه عالم لطیفه پدید گردیده که ما آن را برنگ ازرق مشاهده مینمائیم و ممکن نیست رنگ بدون متلون (یعنی بدون جسمی) ظاهر گردد و آن متلون همین عالمی است که آن را (اثیر) مینامند، و در سوره بقره گفتیم کسی که آسمان اثیریّه را انکار نماید او بعلوم متقدمین و متأخرین جاهل گردیده زیرا تماماً

صفحه : ۱۸۴

خلاء را محال میدانند و همه میگویند فضاء مملو است بچیزی که آن را (اثیر) نامند و آن جسمی است که ضوء کواکب را بخود میگیرد و بما میرساند، و در آنجا گفتیم که در برهان قدماء و محدثین در قوله تعالی (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ) نظر کن و تعجب کن که چگونه آسمانها را دخان و غمام نامیده، و نیز فرموده (انهما کانتا رتقاً ففتقناهما) پس تعجب کن از قرآن و حکمت و عجائبه و انظر کیف یقول هنا (وَیَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا الْمَلِکَةُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ کَانَ یَوْمًا عَلَی الْکَافِرِینَ عَسِیرًا، وَ یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلَی یدِیهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنی اَتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا) (تا قوله تعالی) وَ کَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُوْلًا در اینکه آیات برسولش خبر میدهد که ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن ظالم ستمکار را که وقتی آثار عذاب را معاینه مینماید چنان حسرت و ندامتی وی را میگیرد که مثل آدم متأسف غضبناک دست خود را

بدندان میگرد و لبهای خود را میچود و دندانهای خود را بهم میمالد و از روی ندامت و پشیمانی میگوید ای کاش تابع رسول گردیده بودم و قدم پشت قدم رهنمایان و هادیان حق تعالی گذارده بودم و چنین روز سختی را ندیده بودم. و نیز میگوید ای وای بر من ای کاش با فلان دشمن خدا که در مقام اغواء و گمراهی من بود دوستی نکرده بودم که پس از آنکه طریق هدایت بر من آمد مرا گمراه گرداند.

شأن نزول آیه بروایت ابن عباس اینکه آیه در باره عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف فرود آمده که اینکه دو نفر با هم رفاقت و دوستی داشتند و عادت عقبه چنین بود که هر وقت از سفر برمیگشت مردم را بضيافت خود میطلبید وقتی بعادت معهود ضیافت نمود چون با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مجالست قدیمی داشت حضرتش را دعوت نمود وقتی طعام حاضر شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من غذا نمیخورم

صفحه : ۱۸۵

مگر وقتی که شهادتین بگویی عقبه گفت (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) آن وقت حضرت غذا خورد. وقتی اینکه خبر بابی بن کعب رسید نزد وی آمد و او را ملامت نمود و گفت مگر از دین برگشته‌ای که سخن محمد صلی الله علیه و آله و سلم میپذیری عقبه گفت از دین خود برنگشته‌ام لکن چون و مهمان من بود و گفت غذا نمیخورم مگر اینکه اینک کلمه را بگویی و بر من گوارا نبود و حیاء کردم که مهمان من غذا نخورده از خانه‌ام بیرون برود، ابی بوی گفت از تو راضی نمیشوم هرگز مگر اینکه بروی نزد او و آب دهن بر روی او بیندازی، عقبه پس از آن که قبول کرد چنین کند نزد پیغمبر اکرم (ص) آمد در حالی که آن حضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن نجس خود را حواله روی مبارکش نمود حضرت فرمود ای عقبه تو را چنین می‌بینم که از مکه بیرون نمیروی مگر اینکه سر تو را بشمشیر برداریم، اینکه بود که در جنگ بدر عقبه را اسیر نمودند و بعد از اتمام جنگ سر او را از تنش جدا گردانیدند و ابی بن خلف را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود در جنگ احد کشت، و بروایت ضحاک آب دهن آن کافر دو شعله آتش گردید و برگشت و هر دو طرف صورتش را سوزانید و تا وقتی که مرد اثرش در صورتش باقی ماند.

و بعضی گفته‌اند آیه اطلاق دارد و شامل می‌گردد هر کافر و ظالمی را که در ظلم و کفر تابع ظالم و کافر دیگری گردد، و ابی عبد الله علیه السلام فرموده مردی از قریش نیست مگر اینکه در باره او یک آیه یا دو آیه نازل نشده باشد که او را بهشت رهنمایی نماید یا جهنم و آتش کشاند و بعد از آن فرمود جاری میشود حکم در اینکه آیات در باره کسانی که بعد از آنها میباشند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشررا). (مجمع البیان) وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (مهجور) مشتق از (هجر) است و بمعنی سخن بیهوده و هذیان است یعنی (جعل مهجورا فیه) و مفسرین آیه را دو طور تفسیر کرده‌اند.

صفحه : ۱۸۶

اول- گمان کفار چنین بود که قرآن سخن باطل و متضمن هذیان و از اساطیر اولین است.
دوم- هر وقت قرآن را میشنیدند سخنها لغو و هذیان در میان می‌انداختند قوله تعالی (لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ) و بنا بر اینکه معنی مهجور بمعنی کلامی است که کفار موقع استماع آن سخن لغو در میان می‌انداختند که دیگران استماع ننمایند.
خلاصه خدای تعالی حکایه از قول رسولش خبر میدهد که حضرتش در مقام شکایت از قوم چنین گفته یا در قیامت چنین میگوید ای پروردگار من اینکه مردم قرآن را مهجور گردانیدند.
بروایت انس بن مالک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (هر کس قرآن را بیاموزد و بداند و مصحف را در جایی

بیاویزد و آن را تعهد نکند و در آن ننگرد قرآن روز قیامت آید و در وی بیاویزد و گوید خدایا اینکه بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم فرما.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا (عدو) را صفت می‌آورند هم برای مفرد و هم برای جمع و گفته میشود (رجل عدو و قوم عدو) و جمع آن (اعداء) است.

ظاهراً آیه در مقام تسلی دل رسولش بر آمده وقتی که از قوم خود شکایت مینمود و گویا فرموده ای رسول اکرم غم مخور مردم گنهکار نفس پرست همیشه همین طور بوده و همیشه خواهند بود که با هادیان الی الله و سفرای الهی دشمنی مینمودند و برای هر پیمبری دشمنانی از مردمانی پست پلید عصیان کار قرار دادیم و باید دانست قرار دادن چنین دشمنانی از روی اجبار نیست تا جبر لازم آید بلکه در اثر امر ما که پیمبران دعوت بیکتا پرستی مینمودند و آن خلاف میل و عادت آنها بود با پیمبران دشمنی میکردند و چون طبیعت آنها چنین بود و مجاهده با نفس خود نمودند که عقلشان را بکار بیندازند ما آنها را بحال خود

صفحه : ۱۸۷

میگذاریم و آنان باقتضای عملشان دشمن پیمبران میشوند.

خلاصه دعوت پیمبران که بامر خدا بود سبب دشمنی آنها گردیده در اینجا سبب را بجای مسبب قرار داده و دشمنی آنان را بجعل خود بحساب آورده و پروردگار تو برای تو کافی است که راهنما و یار و یاور تو باشد یعنی تو رسول و پیمبر ما میباشی بچنین مردمانی اعتنا مکن و آنان را بحال خود واگذار.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ (نزل) بمعنی (انزل) مثل (اخبر) کفار گفتند چرا قرآن یک دفعه و در یک وقت مثل تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی نازل نگردد.

(کذالك) جواب سخن آنها است و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ما اینکه طور قرآن را آیه آیه فرود آوردیم و در اینکه ترتیب حکمتهایی منظوی گردیده:

۱- لَنْبِتَ بِهِ فُؤَادَكَ (لام) تعلیل است یعنی برای تقویت و استحکام قلب تو چنین کردیم تا اینکه بصیرت تو زیاد گردد زیرا در هر حادثه‌ای که رخ دهد و در هر موقع لزوم که بتدریج وحی فرود آید قلب تو را قوی میگرداند و بصیرت تو را زیاد میکند در محل خود بدلیل و تجربه مبرهن گردیده که یکی از سباب نفوذ علم و دانش در قلب آدمی القائنات است که شیئا فشیئا مطلبی یا بتوسط گفتار یا از جهات دیگر القاء بنفس گردد همین طور که می بینیم تمام علوم و معارف ابتدائاً بتوسط القاء و آموزش استادان و دانش آموزان پدید گردیده که بتدریس و تعلیم متدرجا از راه گوش تلقین بدانش جویان نموده‌اند.

بین طفل که ابتدائاً قدرت بر سخن گویی ندارد چگونه بتلقین مادر و پدر و دایه کم کم سخن گو میگردد اگر القائنات تدریجی نبود ابتدا طفل هیچ وقت سخن گو نمیگرد.

در مدتی از زمان پیش پس از آنکه در ذهنم خطور نمود که چه حکمتی

صفحه : ۱۸۸

است که ما مأمور گردیده‌ایم که نماز و دعاء را بزبان بگوئیم خدای عالم که از ما فی الضمیر ما آگاهست اگر معانی همین اذکار را در قلب خود خطور دهیم کافی خواهد بود، متفطن گردیدم که شاید یکی از حکمتهای آن همین القاء بنفس است که الفاظ آیات و دعاء و غیر آن از دهن و زبان ما بیرون آید و از راه گوش وارد (حس مشترک) ما گردد و در خزینه قوه خیال محفوظ گردد و بکثرت تلاوت معانی و حقائق اذکار ملکه نفسانی ما گردد و در قلب ما رسوخ نماید و همین القائنات اگر با توجه توأم گردد نفس

بقدر استعداد بصفت علم و صفات حمیده متّصف میگردد زیرا که نفس بشر بوجهی مؤثر است و بوجه دیگر متأثر.

۲- بقول بعضی کتب انبیاء که یک دفعه فرود آمده برای اینکه بود که آنها با سواد و نویسندگی بودند آنچه بآنها وحی میشد میخواندند و مینوشتند و آن را محفوظ میداشتند و نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم امی بود یعنی چیزی نمی‌نوشت اینک بود که برای اینکه آیات قرآن را حفظ نماید بتدریج آیه آیه بر او نازل میشد.

ولی ظاهراً اینکه توجیه بنظر درست نمیآید زیرا که در جایی خطاب بحضرتش نموده که تو در حفظ قرآن عجله نکن (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) سوره حجر آیه ۹.

۳- در آیات قرآن ناسخ و منسوخ هست و نمیشود ناسخ و منسوخ یک دفعه نازل گردد که اجتماع ضدین میشود زیرا که بازگشت ناسخ و منسوخ بامر و نهی میگردد.

و نیز بعضی از آیات جواب سؤال است که البته سؤال جلوتر از جواب واقع میگردد. و نیز در بعض آیات انکار چیزی است که قبلاً واقع گردیده یا حکایات چیزی است که فعلاً جاری است، اینکه توجیهاتی است که مفسرین راجع بآیه نموده‌اند.

وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (ترتیل) بمعنی تبیین است یعنی آیات را بیک نسق و استقامت و سهولت

صفحه : ۱۸۹

و تأنی فرود آوردیم (قال الراغب: الرتل اتساق الشيء وانتظامه على استقامة يقال رجل رتل الاسنان، والترتيل ارسال الكلمة من الفم بسهولة واستقامة، قال تعالى ورتل القرآن ترتيلاً. (پایان) و از عبد الله بن عباس نقل میکنند که گفته (ترتیل) یعنی آیات را مبین و ظاهر گردانیدیم.

دیگری گفته یعنی آیات را متفرّق گردانیدیم و در مدت بیست و سه سال بتدریج نازل گردانیدیم.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا شاید مقصود از ضمیر جمع در (يَأْتُونَكَ) كفّار مکه باشند که همیشه در مقام اینکه بودند که دسیسه چینی کنند و بمثلهای عجیب و کنایات و اعتراضات رکیک جلو کلام خدایی را بگیرند اینک آیه برسولش خبر میدهد که اینان هر مثل باطل یا هر سخن مزخرفی بیاورند و بخواهند جلو آیات را بگیرند ما در مقابل آن کلام حقی و بیان واضحی میآوریم که مثلهای آنها را باطل گرداند (جاء الحقّ و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً) باطل مقابل حق چطور میتواند عرض اندام نماید بلکه حق و اهل حق و سخن حق همیشه جلو باطل را میگیرد و باطل را زاهق و معدوم میگرداند.

الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ جَارٍ وَ مَجْرور (عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ) در موضع نصب است بنا بر اینکه حال است یعنی مشرکین بسوی جهنم کشیده میشوند در حالی که منکوس باشند که بسر کشیده شوند یا بصورت کشیده میشوند تا بجهنم واصل گردند. أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا بیان بدی حال كفّار و مشرکین و منزلگاه آنان است که بد جایگاهی برای آنها تهیّه و آماده شده، و نیز راه مرورشان که از طریق حق گمراه گردیدند بدترین راهها است که منجر باین حال سختی گردیده که از سر کشیده میشوند

صفحه : ۱۹۰

بجایگاه خودشان در دوزخ یا بصورت کشیده شوند پس مکانشان بدترین مکانها است و طریق سیرشان که منجر بچنین مکانی میگردد کج‌ترین و بدترین راه سلوک آنها است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ (تا قوله تعالى) وَأَصْحَابَ الرَّسِّ پس از نقل کلام مشرکین و اعتراضات آنان و پاسخ گفتار و پاداش اعمال آنها در اینکه آیات شروع مینماید بداستان پیمبران پیشین مثل موسی (ع) و نوح (ع) و باقی پیغمبران که چون آنها را تکذیب نمودند (فَدَمَّرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا) ما آنان را هلاک گردانیدیم و دمار از آنها بر آوردیم یعنی آنها را بسخت‌ترین عذاب اعدام نمودیم و

قوم نوح را بطوفان غرق گردانیدیم و آیت و نشانه برای مردم قرار دادیم.
و أصحاب الرّسِّ و قُرُوناً بَیْنَ ذَٰلِکَ کَثِیْرًا

(سخنان مفسرین در توجیه اصحاب رسّ)

۱- ابن عباس گفته آنها جماعتی بودند که در بیابانها صاحب چاه‌ها بودند ۲- (رسّ) نام چاهی است معروف که جماعتی در آنجا فرود آمده و دارای چهارپایان و بت پرست بودند خدای تعالی شعیب را برسالت بر آنها فرستاد شعیب آنان را باسلام دعوت نمود پذیرفتند و شعیب را اذیت نمودند بشعیب وحی رسید که اینکه کافرین را هلاک خواهم نمود شعیب هر قدر آنها را تهدید بعذاب نمود فائده نبخشید بالاخره زمین آنها را فرو برد.

۳- (رسّ) نام دهیست در طرف یمامه خدای تعالی برای اهل آنجا پیمبری فرستاد آن پیمبر را کشتند اینکه بود که آنها بعذاب هلاک گردیدند. (قتاده) ۴- (اصحاب الرسّ) بقیه قوم صالح بودند و رسّ آن چاهی بود که در آنجا فرود آمده بودند و اینکه همان چاهی است که در قرآن در وصف او است (و بئر معطله و قصر مشید).

۵- (اصحاب الرسّ) جماعتی بودند و پیمبری بین آنان بود بنام حنظله بن

صفحه: ۱۹۱

صفوان و در آنجا کوه بلندی بود که آن را فتح مینامیدند و سیمرغ مرغ بزرگی بود که از همه مرغها بزرگتر بود و بر پرهای وی همه طور الوانی نقش زده شده بود و نظر به اینکه دراز گردن بود آنها آن مرغ را عنقا مینامیدند آن از آن کوه پائین میآمد و تمام مرغها را صید میکرد روزی صید نیافت کودک کوچکی را بر بود، روز دیگر دختری صید نمود مردم آنجا شکایت بحنظله نمودند دعاء کرد صاعقه او را هلاک گردانید و نسلی از او باقی نگذاشت، اینکه بود که عرب چیزهای نایافت را بعنقاء مغرب مثل میزدند، پس از آن جماعت حنظله نبی (ع) را کشتند خدای تعالی آنان را هلاک گردانید. (سعید بن جبیر) و غیر اینها راجع به اینکه مقصود از (الرّسّ) چیست گفتاری از مفسرین نقل شده، ما برای اختصار در همین جا سخن را کوتاه میگردانیم.

و کُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ کُلًّا نَبَرْنَا تَبْیِیرًا (کَلَّا) منصوب بفعل مضمر است و در معنی ما آنها را تهدید نمودیم و حذر دادیم بمثالها و حکایات عجیب گذشتگان از انبیاء و امم آنها و عذابهایی که در اثر مخالفت بر کفار و فسّاق فرود آمده و همه را خورد کردیم و مثل خاشاک در زمین فرو بردیم.

و لَقَدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِی أَمْطَرْنَا مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ یَكُونُوا یَرَوْنَهَا بَعْضَ مَفْسِرِینَ گفته‌اند: مقصود قریه سدوم از قوم لوط است و (مطر سوء) سنگ بارانی است که آنها را خورد نمود و در زیر زمین پنهان گردانید و اثر خرابی قریه سدوم در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باقی بوده، و چون اثر خرابی قریه سدوم تا زمان رسالت حضرت رسول (ص) باقی مانده و قریش در تجارتشان از قریه سدوم گذر مینمودند و اثر خرابی آن را میدیدند و سدوم قریه‌نیست از مؤتفکات و گویند مؤتفکات پنج ده بوده و چهار عدد آن در اثر عذاب بر اهلس خراب گردیده بود و یکی از آنها را که اهلس مرتکب آن عمل قبیح نمیشدند باقی گذارده بود اینست که در اینکه آیه آنان را تهدید مینماید و تذکر میدهد که

صفحه: ۱۹۲

همان طوری که اهل سدوم در اثر مخالفت هلاک گردیدند شما هم مبتلا بعذاب خواهید گردید.

بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (بل) اضراب است و (لا یرجون) بمعنی (لا یتوقعون) میباشد یعنی چون آنان منتظر جزای عمل خود نبودند از آنجا گذر مینمودند و مثل حیوانات که قوه تدبیر و فکر در آنها مفقود است هیچ تدبیر نمیکند تا اینکه متنبه گردند و سبب اعدام اهل آنجا را بفهمند.

وَ إِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَوْ هَدَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (ان) نافیه و (الّا) استثنائیه یعنی کفار تو را نمی‌بینند مگر اینکه از روی استهزاء و سخریه با هم میگویند آیا اینکه آن کسی است که خدا وی را برسالت مبعوث گردانیده. آری آنان جسم رسول را میدیدند و بنظر خوردی او را مینگریستند و خبر از آن روح ملکوتی و قوه قدسی الهی او نداشتند.

صفحه : ۱۹۳

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۲ تا ۵۹]

اشاره

إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْ لَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۲) أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴) أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَ نُسْقِيهِ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنْاسِيَ كَثِيرًا (۴۹) وَ لَقَدْ صِدَّقْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَابَى أَكْثَرِ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰) وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱) فَلَا تُطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲) وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۵۶) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸) الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا (۵۹)

صفحه : ۱۹۴

(ترجمه)

کافرین گفتند نزدیک بود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را از خدایان خود گمراه گرداند اگر نبود که ما شکیبایی نمودیم (و بر بت پرستی ثابت ماندیم) (در جواب آنها فرموده) آن وقتی که عذاب را معاینه بینند بزودی میدانند که کیست گمراه‌تر از آنها (۴۲)

ای محمد آیا تو دیدی کسی را که خواهش خود را اله خود گرفت آیا تو بر چنین کسی و کیل میباشی (۴۳)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا گمان میکنی بیشتر آنان گوش شنوا و تعقل دارند آنها نیستند مگر مثل چهارپایان بلکه آنها گمراه‌تر از حیوان میباشند (۴۴)

آیا تو ندیدی چگونه پروردگار تو سایه را بگسترانید و اگر میخواست سایه را ساکن قرار میداد پس شمس را بر آن سایه دلیل قرار دادیم (۴۵)

سپس آن سایه را تدریجا بسوی خود میگیریم (۴۶)

خدا آن کسی است که شب را برای شما پوشش قرار داده و خواب را سبب آسایش شما و روز را قرار داد برای جنبش و حرکت شما (۴۷)

و خدا آن کسی است که باد را از بین دست رحمت خود فرستاده که بشارت دهنده باشد (بنزول باران) و از آسمان آب (باران) طاهر و طاهر کننده نازل گردانیدیم (۴۸)

تا آنکه بآن باران بلدهای مرده را زنده گردانیم و چهارپایان و مردمان بسیاری

صفحه : ۱۹۵

را سیراب کنیم (۴۹)

و ما آب باران را در اوقات مختلفه بین مردم گردانیدیم برای اینکه متذکر نعمتهای ما گردند و بیشتر مردم ابا کردند و نگرفتند مگر کفر و ناسپاس (گردیدند) (۵۰)

و اگر میخواستیم برای هر دهی پیمبری میفرستادیم (۵۱)

ای رسول کافرین را اطاعت نکن و با آنان جنگ کن جنگهای بزرگ (۵۲)

خدا آن کسی است که دو دریا را بهم آمیخته یکی آب شیرین گوارا و دیگر آب شور تلخ و بین آن دو دریا وسطی قرار داده که حائل و مانع بین آنها گردد (۵۳)

و خدا آن کسی است که از آب بشر را آفرید پس بین آنها نسب و پیوند قرار داد و پروردگار تو توانا است (۵۴)

اینکه مشرکین بغیر خدا عبادت میکند چیزی را که نه عبادتش بآنها نفع میرساند و نه در ترکش بآنها ضرر میزند و کافر بر نافرمانی پروردگار خود یاور شیطان است (۵۵)

ای رسول ما تو را نفرستادیم مگر مژده دهنده (مؤمنین) و تهدید کننده (کافرین) (۵۷)

(بآنان) بگو من از شما هیچ اجر و مزدی نمیطلبم مگر کسی را که بخواهد بسوی پروردگار خود راهی را بگیرد (۵۷)

ای محمّد (ص) اعتماد کن (بر خدای) زنده‌ای که هرگز نمیرد و بحمد او تسبیح کن و بس است که او ببندگان خود آگاهست (۵۸)

آن کسی که آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است در شش روز آفریده پس بر عرش خدای رحمان مستولی گردید پس از او سؤال کن که او خبیر (و دانا است) (۵۹).

صفحه : ۱۹۶

(توضیح آیات)

اشاره

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ فَهَمِيدَةٌ مِمَّا كَانَتْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ مَنَعَهُ اللَّهُ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

در امر رسالت و تبلیغ جدیت مینموده بطوری که نزدیک بود در اثر کوشش آنها را بتوحید بکشاند.

(ان) مخففه از مثقله و ضمیر شأن در آن مستتر است که در تقدیر (آنه) میشود و جواب (لولا) محذوف است یعنی اینکه رسول (ص) اینکه مشرکین نگرفته‌اند تو را مگر در مورد استهزاء و چنین گویند: نزدیک بود محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما را گمراه گرداند و ما را از عبادت بتهایمان باز دارد اگر نبود که ما در عبادت و پرستش بتهایمان جدیت نموده و صبر کردیم. و شاید غرض آنان چنین بوده که ما چون در عبادت بتها استقامت نمودیم باعجاز بتها بود که فریب اینکه مردم را نخوریم و ایمان بخدای یکتا آوریم.

وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَزُوقُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا

تمام جواب گفتار مشرکین است که چنین گمان میکردند اگر تابع رسول و قرآن و دین حق گردند از طریق راستی و درستی گمراه گردیده‌اند و سعادت خود را در پرستش بتهایی که بعضی از آنها بدست خود تراشیده بودند میدانستند و اینان غافل بودند و میدانستند که چقدر منحرف گردیده‌اند وقتی در قیامت یا هنگام مرگ که بآنها خیلی نزدیک است عذاب را معاینه مینمایند آن وقت خواهند دانست که آنها گمراه بودند یا اشخاصی که تابع دین حق گردید (مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا) پاسخ سخن آنها است اشاره به اینکه بزودی میدانند که گمراه کی است.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا

بهمزه استفهامی که در مقام تعجب آرند خطاب برسولش نموده که آیا دیدی آن کسی را که هوای خود را اله خود گرفت آیا تو نسبت بچنین کسی

صفحه : ۱۹۷

که هوای نفسانی خود را اله خود قرار داده اعتماد میکنی و امیدواری که بدین حق بگرود و ایمان آورد و آیا توانی وی را اجبار نمایی هرگز توانی، قوله تعالی در سوره غاشیه آیه ۲۲ (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) یعنی نیستی تو بر اینها مسلط زیرا که فردا بشر بایستی باختیار ایمان بیاورند ایمان اجباری نتیجه بخش نخواهد بود.

أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ

در اینکه آیه به (ام) منقطعه خطاب برسولش نموده ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو چنین گمان میکنی که اکثر اینکه مشرکین و کفار گوش شنوا دارند که سخن تو را استماع نمایند یا صاحب عقل و رویه‌اند و تعقل مینمایند و در ادله توحید و آیات قرآن تدبیر میکنند تا اینکه صحت گفتار تو را بیابند و ایمان آورند چنین نیست که گمان کرده‌ای نیستند اکثر آنها یعنی آنان که ایمان نیاوردند مگر مثل چهارپایان در عدم تعقل و فکر.

بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که گمان کرده‌ای بلکه آنها گمراه‌تر از حیواناتند زیرا حیوانات بهمان طریقی که وظیفه آنها است سلوک مینمایند و براه کج نمیروند و مطیع امر تکوینی اله گردیده و از آنچه برای آن آفریده شده‌اند تخطی مینمایند و آن قوه و استعدادی که برای ترقی و تعالی بشر داده شده و وسائلی که در دسترس وی گذارده شده برای اینکه درجات کمال را بیمایند و خود را بکمال انسانیت برساند برایگان از دست داده و بیراهه رفته‌اند و خود را باسفل سافلین طبیعت پرتاب گردانیده‌اند اینکه است که اینان از چهارپایان گمراه‌تر محسوب میگردند.

أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

صفحه: ۱۹۸

در اینجا ترجمه مینمائیم:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ) آیا نظر نکردی بصنعت پروردگار خودت و قدرت او که چگونه سایه را کشید یعنی آن را ممتد و منبسط قرار داد برای آنکه مردم از آن منتفع گردند و اگر میخواست قرار میداد آن را ساکن یعنی آن را ملتصق میگردانید باصل هر ذی ظلّی از بناها و درختها و اگر چنین بود احدی از آن منتفع نمیگردید، خدای سبحان انبساط ظلّ (سایه) و امتداد آن را حرکت ظلّ نامید و عدم حرکت و امتداد آن را سکون نامید و معنی قوله تعالی (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا) اینکه است که مردم بخورشید و حالات آن از سیر و حرکت آن بحال ظلّ پی میبرند که در مکان ثابت است یا زائل، وسیع است یا متقلص و اگر شمس نبود ظلّ و سایه شناخته نمیگردید و نیز اگر نور نبود ظلمت شناخته نمیشد و معنی (قبضته الیه) یعنی سایه را میگیرد و بتدریج کم میکند تا موقع ضحی یعنی وسط روز و در اینکه طور گرفتن منافع بسیاری منظوی است و اگر یک دفعه سایه گرفته میشد اکثر امور مردم معطل میگردید زیرا که تمام امور مبتنی بر شمس و سایه آن است، اما فائده (ثم) در اینکه دو جا برای بیان فضائلی است که بین امور سه گانه منظوی است و تباعدی که بین آنها است تشبیه نموده بتباعدی که ما بین حوادث در وقت است. (پایان) شاید مقصود از فضائل سه گانه در بیان طبریسی: اول- امتداد ظلّ و عدم سکونت آنست. دوم- دلالت نمودن شمس بر سایه. سوم- قبض کردن و گرفتن سایه و وقوع تدریجی آن بدست قدرت حق تعالی.

بقولی چون ظلّ امریست متوسط بین ضوء خالص و ظلمت خالص و آن ما بین طلوع فجر است تا بر آمدن آفتاب و چنین است کیفیاتی که داخل سقف و دیوارها است اینست که بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از امتداد سایه همان سایه بین الطلوعین میباشد که در آن وقت نه ظلمت است نه آفتاب. (فخر رازی) لکن ممکن است در اینکه آیه توجیه دیگری بشود و گفته شود شاید آیه

صفحه: ۱۹۹

اشاره دارد بحرکت زمین چنانچه در هیئت جدید ثابت نموده‌اند که زمین حرکت وضعی و انتقالی دارد و در هر شبانه روز یک دفعه بدور خود میچرخد و شب و روز از حرکت دوری آن پدید میگردد و آن طور نیست که علماء هیئت قدیم میگفتند که زمین همیشه ساکن و خورشید متحرک است و هر شبانه روزی یک دور بگرد زمین میچرخد و شب و روز پدید میگردد.

و شکی نیست که ظلّ از حائل شدن چیز ضخیمی پدید میگردد که بین شمس و ما وراء آن حاصل گردد اینست که چون زمین جسم ضخیم است در موقع حرکت طرفی که مقابل خورشید واقع گردیده بنور خورشید روشن و روز است و آن طرف دیگرش که پشت وی است تاریک و شب است.

بنا بر صحت اینکه کشف معنی آیه واضح تر میگردد و میتوان آیه را اینکه طور توجیه نمود که خدای تعالی بیمبرش خبر میدهد که ای رسول گرامی آیا ندیدی یعنی بنظر عبرت بین و بنگر که چگونه پروردگار تو بحرکت دوری زمین سایه را ممتد گردانیده و آن را گسترده‌تر تا آنکه زمین از حرارت دائمی آفتاب کاهیده نگردد اگر امتداد سایه زمین نبود از تابش همیشگی خورشید تمام موجودات زمین هلاک میگردیدند.

و لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا یعنی اگر میخواست زمین را ساکن و بی حرکت میگردانید تا آنکه سایه نیندازد و نور آفتاب را نپوشاند لکن مصلحت ایزدی چنین اقتضاء نموده که زمین حرکت دائمی داشته باشد و از اقبال آن بشمس و ادبار آن شب و روز پدید گردد که در شب زمین و اهل آن استراحت نمایند و از حرارت زمین کاهیده گردد و نیز تا اینکه اشجار و گیاهها و باقی موجودات زمینی امرار حیات کنند و روز بنور آفتاب استضاء نمایند و امور زندگانی خود را تأمین گردانند.

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَعْنِي خورشید را دلیل و سبب قرار دادیم بر امتداد سایه زمین یعنی بقرب

صفحه : ۲۰۰

و بعد زمین بطرف خورشید شب و روز پدید می‌گردد که اگر خورشید نبود و زمین حرکت نداشت سایه‌ای وجود نداشت یعنی اگر شمس نبود سایه‌ای شناخته نمی‌شد و اگر نور نبود ظلمت دانسته نمی‌گشت و در زمین موجودی پدید نمی‌گردید.

ثُمَّ قَبَضْنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا شاید مقصود چنین باشد که پس از آنکه سایه زمین در شب پهن گردید و تمام روی زمین را پوشانید سایه را گرفتیم و زمین را بتدریج کشانیدیم بطرف خورشید، گرفتن سایه بگرفتن آن چیزی است که مانع گردیده از اینکه نور خورشید بما و رای آن برسد و چنین کردیم تا اینکه خورشید در آن طلوع نماید و موجودات زمینی از تاریکی شب نجات پیدا نماید.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا (الی قوله تعالی) فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا خدای متعالی در اینکه آیات و آیه بالا کمال قدرت و شمول رحمت خود را ارائه می‌دهد که افراد بشر بنظر تدبیر آثار الهی را بنگرند و از اثر پی بمؤثر برند (جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا) تاریکی شب را لباس و ساتر نامیده و شب را بدو جهت تشبیه نموده بلباس: اول- همین طوری که لباس بدن را میپوشاند شب نیز روشنایی روز را می‌پوشاند. دوم- همانطوری که لباس بدن را از سرما و گرما محفوظ میدارد شب هم پوشش زمین است که زمین را از حرارت آفتاب حفظ می‌گرداند.

و اینکه نوم را (سبات) نامیده و روز را (نشور) خواب شب را تشبیه گردانیده بمردن و بیدار شدن از خواب را بزنده شدن در قیامت زیرا که خواب و بیداری شبیه بموت و حیاتند.

و بقولی (سباتا) یعنی شب را راحت بدن قرار داد از مشقت عمل (وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا) و روز را برای اینکه برای کسب معاش و حاجاتشان متفرق گردند (نشر و نشور) بمعنی زنده شدن و حیات پیدا نمودن بعد از مرگ است و مفرد و جمع آن یکسانست (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا) (نشرا) تخفیف

صفحه : ۲۰۱

(نشر) است و (بشرا) تخفیف (بشر) یعنی پروردگار شما آن کسی است که باد را بشارت دهنده آمدن باران در موقع خود قرار داده (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ) یعنی پیش از آمدن باران اشاره به اینکه باد و باران از سر چشمه رحمت و فیض منبسط فیاض وجود تراوش نموده.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (واو) عطف به جلو (هو الذی) است، یکی از بزرگترین نعمتهای الهی آب است قوله تعالی (وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ بِهِ) و آب را طهور نامیده زیرا که آب هم طاهر است هم مطهر تمام خبثات و کثافات بآب مرتفع می‌گردد و اضافه بر اینکه بآب قذارات رفع می‌گردد طهارت آور است و نیز آب را سبب حیات موجودات قرار داده.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا (تا قوله تعالی) إِلَّا كُفُورًا (لام) علت است در مقام علت و سبب انزال باران است یعنی آب طهور را از آسمان فرود آوردیم برای اینکه زمین مرده‌ای که در زمستان هیچ گیاهی از آن روئیده نمیشد و مرده‌ای می‌ماند آن را بآب زنده گردانیدیم تا آنکه آثار حیاتی پیدا کند و از آن نباتات پدیدار گردد باضافه آنچه را که آفریده شده از چهارپایان و حیوانات و افراد بشر را سیراب گردانیم و اعتراض باکثر افراد بشر نموده که اینها نعمتهای الهی را ابا و انکار کرده‌اند و آن را ندیده می‌انگارند و عمل و رویه آنان جز کفران نعمتهای الهی چیز دیگر نخواهد بود.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا پس از آنکه در آیات بالا گفتار کافرین را بیمبرش تذکر می‌دهد که بگمان آنها پیروی کردن تو

گمراهی و ضلالت است و پس از آن آیات قدرت و حکمت خود را در آفرینش و سعه رحمت در باد و باران یادآوری نمود در اینکه آیه شاید اشاره بشأن و مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مینماید که اگر میخواستیم در هر دهی

صفحه : ۲۰۲

و شهری رسولی و پیمبری میفرستادیم لکن نظر بمقام بلندی که از جانب حق تعالی داری بایستی بر جن و انس تا روز قیامت رسول و پیشوا باشی و دین تو چون جامع تمام ادیان است و قانون تو بر تمام قوانین علو و برتری دارد زیرا که تمام احکامش در وسط نقطه اعتدال واقع گردیده اینک است حکمتش اقتضاء نموده که بر هر دهی رسولی جداگانه‌ای بفرستیم تو و دین تو برای هدایت کافی خواهد بود.

فَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا پس تو با اینکه مقام بلندی که داری نباید تابع کافرین گردی که میخواهند تو را بمکر و خدعه تابع خود گردانند از آنان احتراز بنما و با آنها بقرآن که برهان بزرگی است در دست تو یا با نفس خود مجاهده نما و خود را از دسیسه کارهای آنها محکم نگاه دار که مبادا فریب گفتارشان را بخوری.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ الخ (مرج) ارسال و جاری گردانیدن آب است در مجرای خود مثل فرستادن حیوانات را در چراگاه، و بقولی (مرج) مخلوط گردیدن و در هم ریختن اشیایی است بیکدیگر قوله تعالی (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) یعنی مختلط.

آیه باز گشت بآیات بالا است که عموم قدرت و فضل غیر متناهی خود را بشر تذکر میدهد که از سعه علم و حکمت او چنین است که دو دریا یکی را آب شیرین و خوش گوار گردانید مثل شط فرات و جیحون و امثال آن و دیگری را در منتهای تلخی و بین آن دو دریا فاصله قرار داد بطوری که بکلی از هم جدا گردند با اینکه طبیعت آب سریان است بقدرت کامله الهی چنان از هم جدا گردیده که گویا بزبان حال هر یک بدیگری گویند (حجرا محجورا) من بکلی از تو مهاجرت و دوری مینمایم.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا الخ (واو) آیه را عطف بآیات بالا داده یعنی آن کسی که شب را لباس قرار داد و آن کسی که باد را فرستاد و آن کسی که آب را از آسمان نازل گردانید و آن کسی که دو دریا را جاری

صفحه : ۲۰۳

گردانید همان است که از آب منی بشر را آفریده.

از کمال قدرت مرئی جهان چنین است که بشر را از آب نطفه منی آفریده و بین آنها نسبی و سببی قرار داده یعنی بین بشر از یکی از دو راه اتفاق و دوستی قرار داده که با هم آمیزش نموده و در امور زندگانی یکدیگر را کمک نمایند یکی از راه نسب و خویشاوندی و دیگر از راه سبب و پیوند گردیدن زناشویی.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که سبب آنهایی میباشند که ازدواج با آنها را حرام نموده، و از ضحاک و قتاده و مقاتل نقل شده که نسب هفت است که خدای تعالی فرموده (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ) و صهر پنج است که در همان آیه بیان نموده (وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ (الی قوله) إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ).

ابن سیرین گفته آیه در باره امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که او نسبت برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامع هر دو منصب بود هم پسر عم رسول الله (ص) بود و هم داماد او هیچ یک از صحابه دارای چنین مقامی نبودند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ آیه در مقام مذمت کفار بر آمده و آنان را سرزنش مینماید که آنها عبادت نمیکند غیر خدا را و آنچه که پرستش مینمایند نه در عبادت آنها نفعی عایدشان میگردد و نه در ترک آن ضرری بآنها اصابت مینماید.

وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (ظهیر) بر وزن فعیل و بمعنی اسم فاعل در زبانها شایع است و در اینجا بمعنی مظاهر و معاونت آمده اشاره به اینکه کافرین در پرستش بتها و عبادت آنچه غیر خدا است در دشمنی و عداوت و شرک و مخالفت معاون شیطان گردیده‌اند، و بقول بعضی (ظهیر) بمعنی هین است که کافر نزد حق تعالی ذلیل و حقیر است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا پس از اظهار قدرت و شمول نعمت در اینکه آیه بالاترین تفضلاتی که بافرد

صفحه : ۲۰۴

بشر مبذول گردانیده تذکر میدهد و خطاب برسولش نموده که ما تو را برسالت نفرستادیم مگر برای دو مطلب یکی مژده دهنده باشی بمؤمنین بهشت و مقامات اخروی، دیگر تهدید و انذار کننده کافرین و عذابهایی که در اثر کفر و جحود پیرامون آنان خواهد گردید.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ای محمّد (ص) باین مردم که شاید گمان میکنند که تو برای تبلیغ رسالت مال و جاه می‌طلبی و غرض تو بدست آوردن متاع دنیوی و حظوظات نفسانی است بگو من از شما مزدی نمیخواهم مگر آنچه را که خدا خواسته عمل کنید از انفاق مال (فی سبیل الله) و طلب رضای او تا آنکه از اینکه طریق راهی بسوی پروردگار خود پیدا نمائید.

(ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) مقول قول رسول است که اجر و مزد رسالت خود را در نزدیکی مؤمنین بخدا تذکر میدهد که گوید همین است اجر و پاداش من و اینکه کلام بر صدق ادعاء و اخلاص او شهادت میدهد و بما میفهماند که منتهای سعادت اینکه است که عمل نیک لذاته محبوب باشد نه برای غایت و فائده دیگری و چون نبوت برای تکمیل بشر است و انبیاء نسبت بمردم مثل پدرها میباشند نسبت باولادها و همین طوری که پدرها از تربیت اولادشان طلب نمیکنند مگر ترقی و سعادت آنان را همین طور نه انبیاء و نه ملائکه و نه علمایی که صاحب خلوصند هیچ یک از آنها طلب نمیکنند مگر هدایت بشر را و در آن لذتی است که در مال و جاه نیست، و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که بعلی علیه السلام فرموده:

(اگر یک نفر بدست تو هدایت گردد برای تو بهتر است از

(حمر النعم).

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْثُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تو در تحمل بار رسالت و ایذاء مردم اتکاء و توکل نما بر آن کسی یعنی آن خدایی که حی و زنده است و هرگز مرگ و نیستی پیرامون او نمیگردد و ما بتو چیزی عطاء میکنیم که کفایت امورت را نماید و از تو

صفحه : ۲۰۵

باز میداریم شرّ آنچه را که بتو اذیت کند اینست معنی (وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ).

و از بعض علمای گذشته نقل شده که گفته (باء) (به) زائده است و آیه اینکه طور است (كفأك الله) و (خبیرا) تمیز یا حال است یعنی چیزی از امور بنده گان بر ما مخفی نیست ایمان آرند یا کافر گردند و مادر پاداش دادن آنان کافی میباشیم، و شاید غرض چنین باشد که امور بنده گان راجع بما است اگر خواستیم آنها را عذاب میکنیم یا آنان را از اعمال بدشان عفو مینمائیم.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ بقول بعضی (الذی) صفت (الحی) در آیه جلو است و در محل جرّ است و بقول دیگر ممکن است خبر مبتداء محذوف باشد یعنی آن خدایی که آسمان و زمین و آنچه بین آنها است در شش روز یعنی در مدّتی آفریده که در مدّت معادل با شش روز میگردد.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا پس از آفرینش آسمانها و زمین آن را مستوی بر عرش گردانیده، و بیان (استوی) و (عرش الرحمن) در سوره سجده آیه سوم (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الخ) در جلد هشتم اینکه تفسیر مشروحا بیان شده تکرار نشود.

سخنان مفسرین در توجیه (فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا) ۱- سؤال کن از مردی که بخدا عارف و عالم باشد که چون از خدا سؤال کنی او را بشناسد آن طوری که حق شناختن او است و تو را بحق جواب دهد.

۲- (فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا) مقصود بخیر خدا است یعنی او را از او پرس و باین معنی (به) در آیه بمعنی (عنه) میباشد یعنی کسی که خبیر باشد.

(این جریر) ۳- یعنی از خلقت آسمانها و زمین در شش روز و استواء رحمن علی العرش

صفحه : ۲۰۶

سؤال کن از عالمی که تو را بحقیقت آن خبر دهد زیرا که آفرینش آسمان و زمین در شش روز معنایی دارد غیر از آنچه عامه مردم میفهمند الخ.

(طنطاوی)

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۰ تا ۷۷]

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰) تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا (۶۱) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَن أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲) وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا (۶۴) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۶۶) وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانُوا بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)

إِلَّا- مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمَيَانًا (۷۳) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُوَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴) أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنْتَ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۷۶) قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

صفحه : ۲۰۷

(ترجمه)

وقتی (بکافرین) گفته شد که برای خدای رحمن سجده کنید آنان گفتند خدای رحمن کیست آیا ما سجده کنیم برای آنکه شما ما

را امر میکنید و نفرت آنها افزوده گردید (۶۰)

بزرگوار و مبارک است آن کسی که قرار دار در آسمانها بر جها و در آنها قرار داد چراغی و ماه درخشنده روشن (۶۱)
و او آن کسی است که شب و روز را در پی هم قرار داد برای کسی که بخوهد متذکر گردد یا بخوهد شکرگزاری نمایند (۶۲)
و بنده گان خدای رحمن کسانی میباشند که بآرامی در زمین راه میروند و وقتی جهال بآنها خطاب نمودند با سلامت (و خوش رویی) بآنان جواب میدهند (۶۳)

و آنها کسانی میباشند که شب را بسجده و قیام برای پروردگار خود بروز میآورند (۶۴)

و آنها کسانی هستند که میگویند پروردگار ما عذاب جهنم را از ما بگردان زیرا که عذاب جهنم دائمی است (۶۵)
و جهنم بد جایگاه و مقامی است (۶۶)

(و بنده گان خدا) کسانی میباشند که وقتی انفاق نمودند زیاده روی نمیکنند و تنگ هم نمیگیرند و بین اینکه دو اعتدال را نگاه میدارند (۶۷)

و اینکه آنها با خدا خدای دیگری را نمیخوانند و نمیکشند آن

صفحه : ۲۰۸

نفسی را که کشتن او را خدا حرام نموده مگر بحق و آنها زنا نمیکنند و هر کس چنین کند بکیفر عملش خواهد رسید (۶۸)

و در قیامت عذابش دو برابر گردد و در جهنم بخواری مخلد میگردد (۶۹)

مگر کسی که توبه کند و عمل صالح بنماید و چنین کسانی را خداوند گناهانشان را تبدیل بحسنات مینماید و خداوند همیشه آمرزنده و مهربان است (۷۰)

و کسی که توبه کند و عمل صالح نماید او بسوی خدا بازگشت نموده (۷۱)

و آنها کسانی میباشند که شهادت ناحق نمیدهند و وقتی بامر بیهوده‌ای (بر خورد نمودند) بزرگوارانه میگذرند (۷۲)

و آنان کسانی میباشند که وقتی بآیات پروردگارشان پند داده شوند برو نیافتند بطور کران و کوران بلکه بگوش هوش میشنوند و بچشم دل می‌بینند (۷۳)

و آنها کسانی هستند که میگویند پروردگار ما ببخش بما از ازواج ما و اولادان ما کسی را که روشنی چشم ما باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده (۷۴)

بچنین جماعتی بیاداش صبرشان از غرفه‌های (بهشتی) جزاء داده میشود و در آن غرفه‌ها میبایند تحیت و سلام (۷۵)

در حالی که در آن غرفه‌ها جاویدانند و برای آنها خوب جایگاه و مقامی است (۷۶)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو پروردگار من عنایتی بشما نکند اگر نبود خواندن و دعای شما و محققا شما (آیات خدا را) تکذیب نمودید پس بزودی ملزم میگردید (بهلاكت).

صفحه : ۲۰۹

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا اینکه آیه از گفتار و سخنان نکوهیده کفار خبر میدهد که اینان چنینند وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا مؤمنین بآنها بگویند برای (رحمان) یعنی خدایی که متصف بصفه رحمانی است سجده کنید آنان انکار نموده و گفتند (الرحمن) کیست ما رحمان را نمیشناسیم.

مفسرین گفته‌اند چون مشرکین خدا را باسم (الرحمن) ستایش نمیکردند و مسیلمه کذاب خود را باسم (الرحمن) ملقب نموده بود اینکه بود که میگفتند (ما الرَّحْمَن) ما رحمان را نمیشناسیم مگر آن کسی که در یمامه است یعنی غیر از مسیلمه کسی را باین نام نمیشناسیم.

ظاهراً سؤال آنها (بما الرحمن) (ما) حقیقه بوده نصیر قول فرعون که وقتی حضرت موسی علیه السلام باو گفت (إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) سوره شعراء آیه ۱۶، فرعون گفت (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) در آنجا در توجیه آیه گفتیم تعریف حقیقت شیئی که در جواب (ما) حقیقه می‌آورند بایستی یا بذات یا باجزاء ذاتیه او یا بلوازم داخلی یا خارجی آن باشد یا بآثار جلی.

و چون معرفی نمودن ذات پروردگار جهانیان بذات و اجزاء و لوازم ذاتیه او محال است معرفی آن منحصر میگردد بآثار جلی اینکه است که آنجا موسی علیه السلام خدا را بر بوبیت و الوهیت معرفی مینماید، و در اینجا نیز وقتی مشرکین گفتند حقیقت (الرحمن) چیست آیات ما باید برای یک نام و اسم بلا مسمائی چون شما بما امر مینمائید سجده کنیم اینکه است که حق تعالی در آیه بعد خود را بآثار جلی معرفی مینماید.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا

صفحه : ۲۱۰

(بروج) جمع برجهای دوازده گانه: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. (سراج) خورشید یا خورشیدها (قمر) ماه درخشانده.

(تبارک) در لغت مأخوذ از (برک) است و واقع گردیدن پرنده در آب و در ثبوت خیرات الهیه استعمال گردیده.

بزرگ و بزرگواری مر خدایی را سزد که طائر افکار دور اندیش در پیرامون کوچکترین از اوصاف جمال و جلالش ره نبرد و چشم عقل در اشعه نور جلالش زبون گردیده و اظهار عجز مینماید و صفات کمالش را حدی نیست که خرد بتواند بسرداق الهیش راهی پیدا نماید و بوی بیوندد و آثار کبریائیش بر تمام موجودات احاطه نموده و استیلاء دارد قوله تعالی (إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرَبِّنَا الكَوَاكِبِ) و بقدرت غیر محدود و علم و حکمت ازلی آسمان را ببرجهایی که جای گردش ستارگان و سیارات و محل خورشید درخشانده است و بتألؤ ماه روشن زینت داده.

برای توضیح آیه مختصری از بیان شیخ طنطاوی را در اینجا ترجمه مینمایم گوید بدان اینکه خدای تعالی در قرآن مکرر از ستارگان و بروج و شمس و قمر نام برده مقصود امر عظیمی است جدا (و در بیان آن گفته) حق تعالی حضرت آدم علیه السلام را از گل چسبنده آفریده و کسی که از گل خلقت گردیده اگر او با چیز دیگری که او را بلند گرداند مخلوط نشود همیشه بهمان حال گل بودن باقی ماند اینست که خداوند اضواء و نور شمس و کواکب را سبب حیات ما قرار داد اگر حرارت نبود ابرها سیران نمینمودند و از دریاها بخار ارتفاع نمیگشت پس حرارت بخار را بالا میبرد بادهایی که ابرها را حرکت میدهد و جاری میگرداند نیست اثر آن مگر حرارت اینست که اصل حیات ما حرارت است و همچنین ضوء و اگر ضوء و روشنی نبود ما نه راه را میشناختیم و نه روزها و ماه و سال را تمیز میدادیم و بضوء ظاهر میگردد سبزی نباتات و نماء آن و اگر نبود ضوء شمس و ستارگان نه حیات در زمین پدید میگردد و نه نظام و ترتیبی در آن یافت میشد

صفحه: ۲۱۲

و چسبیده بزمین میباشیم پس حال ما چگونه است وقتی بروح خودمان از زمین بسوی آسمان توجه نمودیم و باقی نماند مانعی که ما را از مباشرت رحمت منع گرداند پس در آنجا می‌بینیم چیزی را که چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده. (پایان) را که وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا از راه لطف و کرم برای افراد بشر زمان را توسعه داده و تذکر میدهد که شب و روز هر یک جانشین دیگریند در تمام ساعات شب و روز محل و موقعی است برای کسانی که بخواهند متذکر حق تعالی گردند و او را حمد و ستایش کنند یا بخواهند شکر گذاری نمایند، اشاره به اینکه اگر در شب کارهای روزانه او را خواب گرفت و نتوانست مشغول عبادت و ذکر گردد روز را جانشین آن گردانیدیم که جبران عبادت شب را بنماید، و همچنین اگر در روز بواسطه کسب معاش و تأمین زندگانی مجال برای ذکر و شکر و عبادت باقی نماند در شب که جانشین روز است جبران نماید.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا پس از آنکه حسن ابداع و جمال و صفای عالم سماوات را از ستارگان و ماه و خورشید و چگونگی نور افشانی آنها را در آیه بالا- تذکر میدهد و در آیات دیگر بشر را گرمی داشته و در مقام امتنان بوی یادآوری مینماید که ماه و خورشید و اوضاع سماوی را برای انتفاع بشر مسخر گردانیدیم و راجع بزمین فرموده (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) سوره بقره آیه ۲۷. و در اینکه آیات بعد تذکر میدهد که انسان وقتی بمقام عبودیت میرسد و متصف بصفه عبودیت میگردد که دارای دوازده صفت نیکو باشد و آن را شماره نموده.

۱- بندگان خدای رحمان چنینند که در زمین بطور وقار و سکینه و لین راه میروند چون در هر عملی حد وسط آن نیکو است در راه رفتن نیز چنین است

صفحه: ۲۱۳

که بایستی حد وسط را مراعات نمود نه متکبرانه و بسیار آهسته راه رفت و نه متجبرانه و کوبان بزمین راه برود. گفته‌اند (هونا) میشود مصدر و موصوف به باشد و در معنی (یمشون مشیا هینا) یعنی بطور خواری و شکستگی راه میروند، یا منصوب باشد بر حالت بمعنی هینین یعنی در حالتی که متواضع و متذلل باشند، یکی از وصایای لقمان پسرش اینکه بود (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سِلامًا ۲- از صفات عباد الرحمن اینکه است که وقتی جهال و سفهاء با وی بخشونت خطاب نمایند بسخن رکیک وی را بیازارند غمض عین نموده و بجواب نیکو آن را رد نماید.

سلام مأخوذ از سلامتی است، شاید اشاره باین باشد که در پاسخ گفتار جهال کلامی میگویند که خود را از اذیت آنها نگاه دارد یا سخنی گویند که سلامتی جهال و مردمان بی‌خرد در آن باشد و سبب هدایت آنان گردد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند اینکه آیه به آیات جهاد نسخ گردیده لکن اینکه توجیه وجهی ندارد زیرا که اینکه طور معاشرت حتی با کفار از حسن اخلاق بشمار میرود.

دیگری گفته مقصود از (سلاما) اینکه است که وقتی آنها را ببینند بآنها سلام کنند که از شر آنان ایمن گردند قوله تعالی (وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلامٌ عَلَیْكُمْ).

وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِیامًا ۳- واو (و اللذین) عطف به آیه بالا است یعنی عباد الرحمن چنینند که شب را بروز می‌آورند در حالی که سجده کنندگان و ایستادگان میباشند که تمام شب یا بعضی از شب را بنماز و سجده و قیام میگذرانند و نافله شب میکنند. از عبد الله بن عباس روایت شده که هر کس در شب دو رکعت نماز کند یا

صفحه : ۲۱۴

بیشتر داخل کسانی باشد که در اینکه آیه او را توصیف نموده.

بقول بعضی مقصود نافله مغرب و عشاء است، دیگری گفته هر کس احیاء نماید بعض شب یا تمام شب را و یک نماز بکند خواه در جزء اول شب باشد یا آخر داخل در اینکه آیه است.

واو (و الذین) و دو آیه بعد نیز حرف عطف است و آیات را بهم مربوط نموده و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها کان غراماً ۴- از اوصاف آنان اینست که همیشه از عذاب جهنم ترسانند و بطور ذلت از پروردگار خود مسئلت میکنند و گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان زیرا عذاب دوزخ ملازم و دائمی است.

إنها ساءت مستقرّاً و مقاماً و آن بد جایگاه و مقامی است، در اینکه آیه از حال بندگان مطیع خبر میدهد که اینان با اینکه همیشه ملازم تقوی و مراقب حال خود میباشند که خلافتی از آنان صادر نگردد با اینکه حال از نفس خود مطمئن نمی‌باشند و خود را تخطئه مینمایند و از پروردگار خود در خواست مینمایند که آنها را از عذاب جحیم نگاه دارد.

و الذین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا ۵- از اوصاف ممتازه عباد الله چنین است که وقتی انفاق مینمایند اسراف و زیاد روی در بذل و بخشش نمی‌کنند و از حد شرع خارج نمیگردند و مال خود را در عمل نامشروع و بیهوده صرف نمی‌کنند و نیز در انفاق بخل نمی‌ورزند و گویند اسراف بذل مال در محارم است اگر چه یک حبه باشد و تقییر منع حق واجب است.

و کان بین ذلک قواماً چون طریق عدالت میانه روی در تمام اعمال است حتی در انفاق مال، و شخص عادل کسی است که در تمام امور حد وسط بین افراط و تفریط را اختیار

صفحه : ۲۱۵

نماید و چون شناختن نقطه وسط اعتدال در امور که مطلوب شارع و تمام عقلای عالم است مقدور هر کسی نیست و محتاج بوضع قانون صحیح است و نخستین شرط قانون گذار اینکه است که بحد وسط عارف باشد و عالم بطبایع موجودات و تمیز عدل و تساوی حقوق مردم را مراعات نماید و آن اعتدال حقیقی است که از طرف وحدت صادر میگردد اینکه است که بشر پیش خود نمیتواند مقنن قانون عدل گردد زیرا که طبیعت وی مشوب بکثرت است و از کثرت امر واحد یعنی قانون عدل و مساوات هرگز صادر نخواهد شد، اینکه است که گوئیم قانون گذار بایستی خدای تعالی باشد که حد وسط هر چیزی را بداند و بتوسط انبیاء مردم را بمراعات آن موظف گرداند و قانون خدایی را بین مردم اجراء نماید.

و الذین لا یدعون مع الله إلهاً آخر ۶- از خصوصیات آنها اینکه است که با خدای واحد احد اله دیگری را نمیخوانند و وجه قلبشان و چشم دلشان بمبدء خود نگرانست و در عبادت و طلب حاجت فقط روی امید بدر گاه رحمت او دارند.
و لا یقتلون النفس الّتی حرّم الله إلاّ بالحقّ اینکه آیه نیز عطف بآیه بالا است.

۷- از صفات ممتازه بندگان خدا چنین است که آنها قتل نفس نمیکند مگر آنجایی که از طرف حق تعالی مأذون باشند مثل قصاص نفس بنفس یا در حدودی که از طرف شرع حکم باعدام کسی صادر شده باشد.

۸- و لا یزنون در اینکه آیات سه گناه بزرگ را تذکر میدهد که بندگان خاص خدا کسانی میباشند که از آنها اجتناب می‌نمایند، اول و بالاترین آنها شرک بخدا است و شرک بخدا خواه در ذات یا در صفات یا در افعال یا در عبادت هر کدام باشد گناهی است که بدون توبه صحیح آمرزیده نخواهد شد لکن بدلاّت قوله تعالی در سوره نساء آیه ۱۵ (إنّ الله لا یغفرُ له و لا یغفرُ ما دون ذلک لمن یشاء)

صفحه : ۲۱۶

از استثناء در اینکه آیه توان چنین استفاده نمود که باقی گناهان غیر از شرک اگر مشیت الهی تعلق گیرد ممکن است بدون توبه آمرزیده شود.

پس از آن در مرتبه دوم قتل نفس بدون حق و در مرتبه سوم زنا است (و لا یزنون) و نظر بعظمت اینکه سه گناه است که در اینکه آیه تخصیص بذکر داده.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلِقْ أَثَامًا (آثام) بمعنی گناهست، کسی که مرتکب اینکه سه گناه عظیم گردیده پاداش بدکاریش بوی خواهد رسید.

بروایتی (آثام) وادی است در جهنم که زناکاران را در آنجا مجازات خواهند نمود. (ابن عمر و قتاده و عکرمه و مجاهد) يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ آیه بدل (یلق آثام) است زیرا که در معنی اینست که هر کس مرتکب اینکه سه گناه بزرگ گردد عذاب او در قیامت دو برابر گردد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا خلود در جهنم با خواری و خفت برای کسی خواهد بود که مرتکب اینکه سه گناه بزرگ که در آیه تذکر داده: شرک، قتل نفس، زنا گردد.

از بعضی مفسرین است دو برابر بودن عذاب بازاء ضمیمه شدن گناهست بشرک زیرا که شرک بخدا گناه را چندین برابر میگرداند. إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- مگر کسی که توبه کند و پیروردگارش ایمان آورد و اعمالی که بین او و خدا می باشد صالح گرداند و گناه و عصیان را بطاعت تبدیل گرداند و یاد کند خدا را پس از آنکه او را فراموش نموده و عمل خیر کند پس از شر.

۲- خدای تعالی اعمال قبیح آن را که در حال شرک نموده تبدیل می گرداند

صفحه : ۲۱۷

بمحاسن اعمال در اسلام مثل اینکه شرک را بایمان تبدیل میگرداند و قتل مؤمنین را تبدیل میگرداند بجهاد با کفار و زنا را تبدیل میگرداند بعفت و احسان.

(ابن عباس و مجاهد و سدی) ۳- معنی آیه سیئات را از بنده محو مینماید و آن را بدل مینماید بحسنات.

(سعید بن مسبب و مکحول و عمر بن میمون) و احتجوا بحدیث صحیح مسلم مرفوعاً از ابی ذرّ نقل نموده که ابا ذرّ گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود در قیامت مردی را میآوردند و گفته میشود گناهان کوچک او را بر وی عرضه کنید و گناهان بزرگ وی را ببوشانید آن شخص هر گناهی که نموده حسنه‌ای بوی بدهید گنهکار میگوید برای من گناهی است که آن را نمی بینم ابا ذرّ گوید دیدم رسول الله (ص) تبسم نمود بطوری که دندانهایش نمایان گردید (وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا) گناهان بندگانش را میبوشاند (رحیما) یعنی بفضل و رحمت خود بآنها انعام مینماید. (مجمع البیان) وَ مَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ ۹- از صفات ممتاز بندگان خدا چنین است که برای شهادت ناحق حاضر نگردند، و بقولی در مجلس دروغگویان و هوسرانان حاضر نمیشوند و از زجاج نقل میکنند که (زور) در لغت بمعنی کذبست و هیچ کذبی قبیح تر از شرک

نیست و بقول دیگر آنها کسانی میباشند که بمجلس عید اهل ذمه یعنی یهود و نصاری حاضر نمیگردند یا بمجلس غنا و لهُو و لعب نمیروند و اینکه قول را بابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام نسبت میدهند. خلاصه ممکن است از (لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) یک معنای اعم اراده شده باشد که شامل تمام مجالسهای باطل گردد از شهادت ناحق و تمام اقسام فسق و فجور از غناء و کذب و غیره آنچه را که در نظر عقل و شرع قبیح نماید زیرا که اصل

صفحه : ۲۱۸

(زور) تمویه و آراستن باطل است بصورت حق، و (تزویر) مأخوذ از زور است و گویند در آیه کلامی محذوفست یعنی (لا يشهدون شهادة الزور).

وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۱۰- از اوصاف برجسته آنان چنین است که هر کجا کار لغوی دیدند بگذرند در حالی که بزرگواران باشند.

طبرسی (رحمه الله) در مجمع گفته (اللغو) شامل تمام گناهان میگردد (وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) مرّوا به مرّ الکرماء الذین لا یرضون باللغو لانهم یجلّون عن الدخول فیه، یعنی بزرگان بطور بزرگی مرور میکنند و آنها کسانی میباشند که راضی بعمل لغو نمیباشند زیرا که جلالت قدرشان بالاتر از آنست که در کار لغو داخل شوند و با اهلش مخلوط گردند. (حسن و کلبی) و در معنی وقتی که آنها باهل لغو و صاحبان لغو میگذرند نفس خود را تنزیه نموده و از آنان اعراض مینمایند و با آنها در عمل لغو نزدیکی و خوض مینمایند و اینکه است صفت کرام (یقال تکرم فلان عمّا یشینه اذا تنزه و اکرم نفسه عنه) مرور مردمان بزرگ نفس چنین است که هر گاه گذر کند بکسی که بآنها فحش میدهد چشم میپوشند و کسی که از آنها طلب یاری کند اعانتش مینمایند (پایان) وَ الذّین إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَ عُمَیَانًا ۱۱- از صفات عباد الله بلکه بالاترین اوصاف برجسته آنها اینک است که وقتی آیات پروردگارشان یادآوری میشوند چنین نیستند که برو بیفتند در حالی که کران و کوران باشند بلکه در آیات نظر میکنند و تدبّر مینمایند و مثل کران نباشند که گویا نشنیده‌اند و مثل کوران نباشند که گویا ندیده‌اند بلکه آنان چنینند که آیات تشریحی قرآنی را میشوند و در آن تدبّر مینمایند و از آن منتفع میگردند و آیات تکوینی آفاقی را مبینند و بچشم باطن در آن مینگردند و آثار رحمت خدایی را در آنها مشاهده مینمایند.

صفحه : ۲۱۹

از اینکه آیه چنین بر میآید که قرائت قرآن بدون توجه بمعنی و فهم بعضی رموز و اسرار آن چندان فائده‌ای بر آن مترتب نمیگردد زیرا که الفاظ برای دلالت بر معنی وضع گردیده کسی که کلماتی بگوید و هیچ متوجه معنای آن نگردد مثل آدم دیوانه مینماید که بدون شعور بآنچه میگوید تکلم نماید چیزی میگوید و نمیداند که چه میگوید، یا مثل آدم کر ماند که صدا را میشنود و کلمات را از هم تمیز نمیدهد، یا مثل آدم کور ماند که از راهنمایی رهنما راه را پیدا نماید.

رهنمای ما بطریق سعادت قرآن است کسی که بخواهد سعادت یابد و رستگار گردد بایستی اینکه کتاب قانونی که قرآن است و جامع تمام فضائل است و هم فرقان است که جدا کننده بین حق و باطل است اینکه کتاب عظیم که نور و روح است پیش روی خود گذارد و در آیات آن خوض نماید و بدستورات و احکام آن عمل کند وَ الذّین یقولون رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّیَاتِنَا قُرَّةَ أَعْیُنٍ ۱۲- از اوصاف آنان چنین است که در مقام مناجات و دعاء از پروردگارشان ازواج و اولاد صالح میطلبند که چشم آنها را روشن گردانند.

گویند (من) برای بیان است یعنی بما ببخش روشنی چشم پس از آن (قُرَّةَ أَعْیُنٍ) بیان مینماید (مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّیَاتِنَا) و اینکه مثل

اینکه است که گفته شود (رأیت منک اسدا) یعنی تو شیری. و شاید (من) ابتدایی باشد یعنی بما ببخش از جهت ازواج ما و اولادان ما چیزی که چشم ما را روشن گردانند یعنی آنها عالم و صالح و با تقوی باشند که ما را در دین و دنیا کمک گردانند و دل ما خوش شود. (قره) را نکره آورده بتقدیر مضاف گویا گفته (هب لنا منهم سرورا و فرحا).

وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا یعنی ما را پیشرو متقیان گردان و چنان تقوایی بما عطاء نما که از همه متقیان در مرتبه تقوی جلوتر گردیم. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده

صفحه : ۲۲۰

(هذه فینا) یعنی ما ئیم امام و پیشوای اشخاص با تقوی، و بعضی گفته‌اند اینکه کلام قلب شده و مقصود اینست که متقیان را امام و پیشوای ما گردان، اینکه آیات همه عطف بهم و مربوط بیکدیگر است کسی که در اینکه آیات نظر کند بنظر تدبیر میفهمد که گویا تمام محاسن اخلاقی و حقایق ایمانی را جمع نموده و تذکر داده از وظیفه انسانی راجع بخدا که شریک برای او قرار ندهد، و وظیفه او نسبت بنفس خود از اجتناب گناهان که بالاترین آنها قتل نفس و زنا است و آداب نفسانی از انفاق و وقار در مشی و طریق معاشرت با جهال و طریق عبادت از قیام لیل در نماز و طاعت و دعاء و تدبیر در آیات خدا و مخلوط نگردیدن با اهل فساد و تذکر میدهد که اینها صفات بندگان خدا است و کسی که متصف باین صفات گردد مستعد میگردد برای قبول فیض رحمانی (و از اسفل سافلین طبیعت ترقی و تعالی مینماید بمرتبه کمال انسانیت چنانچه در آیه بعد فرموده:

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (الغرفة) اعلی درجه بهشتی است و اسم جنس و بمعنی غرفات است. (اولئك) اشاره بان بنده گان خاصی است که در آیات بالا از بعض محسنات اخلاقی آنان نام برده شده و اینکه مقامات بلند که خبر از قرب معنوی آنها میدهد پیاداش صبری است که در حیات دنیا در مقابل خدعه نفس و طبیعت و وسوسه شیاطین جتنی و انسی نموده‌اند و از طرف حق تعالی بانها تحیت و سلامت دائمی عطاء گردد.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَاتٍ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا بالاترین تفضلی که بنیکوکاران عطاء میگردد خلود و دائمی بودن آنها است در آن مکان بلند که شاید اشاره بان جایگاه دارد قوله تعالی در سوره القمر آیه ۵۵ (فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) و آن خوب جایگاه و مقامی است که خدای رحمان ببندگان مؤمن و اهل تقوی عطاء مینماید.

قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (يعبؤا) مأخوذ از (عبأ) و عبأ بمعنی مبالات و مهتأ گردیدن است مثل اینکه

صفحه : ۲۲۱

گفته میشود (عبئت الجیش) وقتی که جیش را مهتأ کرد.

خلاصه آیه تأکید بدعاء نموده و خطاب بر رسول خود مینماید که باینها تذکر بده و بگو که اگر دعاء شما و استعانت شما نبود پروردگار من بشما اعتنایی نمینمود و از ابن عباس در تفسیر آیه چنین نقل میکنند که گفته (لولا دعاؤه ایاکم الی الدین و الاسلام) یعنی اگر برای دعوت شما بدین اسلام و قبول کردن شما نبود پروردگار من هیچ اعتنایی بشما نداشت، و اضافه ضمیر غائب از قبیل اضافه مصدر است بمفعول، از اینجا معلوم میشود چیزی که بنده را بخدا نزدیک میگرداند همان عبادت و ذکر و دعاء است که سبب مزیت انسان میگردد نزد خدا و بهمین واسطه او را گرامی میدارد و مورد نظر لطف پروردگارش قرار میگیرد و شما چون پیمبران را تکذیب نمودید عمل شما ملازم شما است و از شما جدا نخواهد گردید، عبد الله بن عباس گفته (لزما) یعنی موتا.

صفحه : ۲۲۲

سوره الشعراء

اشاره

مکیه کُلِّهَا اَلَّا قَوْلَهُ تَعَالَى (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ اِلَىٰ اٰخِرِهَا) وَ هِيَ مَائَتَانِ وَ سَبْعٌ وَ عَشْرُونَ آيَةً

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹) وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ (۱۳) وَ لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴)

قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ تُرَبِّبْنَا فِينَا وَ لِيداً وَ لَبَّتْ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُمَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُمْ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲)

صفحه : ۲۲۳

(ترجمه)

سوره شعراء در مکه نازل گردیده مگر قوله تعالی (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ) تا آخر سوره که در مدینه فرود آمده و دو بیست و بیست و هفت آیه و هزار و دویست و بیست و شش کلمه و پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه آیات کتاب (ظاهر) و روشن کننده است (۲)

(ای محمد) شاید تو هلاک کننده نفس خود باشی برای اینکه مردم ایمان نمیآوردند (۳)

اگر ما بخواهیم از آسمان آیتی میفرستیم تا آنکه (بجبر و اضطراب گردنهایشان خاضع گردد) (۴)

و هیچ موعظه تازه‌ای از طرف پروردگار رحمن نمیآید مگر اینکه آنها از آن اعراض مینمایند (۵)

پس حقیقه اینها آیات را تکذیب نمودند بزودی بآنان خبر کسانی که بآیات استهزاء نمودند خواهد رسید (۶)

آیا اینها نگاه نمیکنند بسوی زمین که چه بسیار از هر جفت‌های نیکویی رویانیدیم (۷)
 بحقیقت در اینها آیات و نشانه‌ای است و بیشتر آنها از مؤمنین نمیباشند (۸)
 و محققا پروردگار تو غالب و مهربان است (۹)
 و یاد کن وقتی را که پروردگار تو بموسی نداء داد که اینک برو بسوی قوم ستمکاران (۱۰)
 گروه فرعون آیا آنان (از غضب خدا) نمیپرهیزند (۱۱)
 موسی گفت ای پروردگار من میترسم مرا تکذیب نمایند (۱۲)
 و دل من از تکذیب آنها تنگ گردد و زبانم بهدایت آنها باز نگردد و هارون برادرم را با

صفحه : ۲۲۴

من بفرست (۱۳)

و از اینها بر من گناهی است میترسم (قبطیان) مرا بکشند (۱۴)
 (خدا فرمود ای موسی) هرگز مترس با برادرت هارون با معجزات بروید بدرستی ما با شما هستیم و گفتار شما را می‌شنویم (۱۵)
 هر دو بسوی فرعون بروید و بگوئید ما رسول پروردگار عالمیانیم (۱۶)
 بنی اسرائیل را با ما بفرست (۱۷)

فرعون بموسی گفت آیا تو نه آن کودکی بودی که تو را تربیت نمودیم و سالهایی از عمرت نزد ما گذشته (۱۸)
 و کردی آن کاری که (از کشتن قبطی) کردی و تو (بنعمت ما) از ناسپاسان بودی (۱۹)
 موسی گفت آری چنین کردم و در آن هنگام من از گمراهان بودم (غافل بودم که از مشت زدن میمیرد) (۲۰)
 و چون از شما ترسیدم فرار نموده پس پروردگار من بمن حکمت آموخت و مرا از جمله رسولان خود قرار داد (۲۱)
 و اینکه چه نعمتی است که بر من منت مینهی که اولادان یعقوب را ببندگی گرفته‌ای (۲۲).

صفحه : ۲۲۵

(توضیح آیات)

طسم سخنان مفسرین در معنی (طسم) ۱- حروف مقطعه در اوائل سور از اسرار غامضه است و آن سرّ محکمی است که (لا یعلم سرّه الاّ الله) و بعضی گفته‌اند برای هر کتابی سرّی است و سرّ قرآن در حروف مقطعات است اینکه است که بحث نمودن از معنایی که نه از زبان در آن حظّی متصوّر و نه قلم را از آن نصیبی است بی معنی خواهد بود لکن چون برای هر حقیقتی لوازمی است که اشاره بحقایق است از اینکه جهت برای بیان آن راهی هست که بشود بآن اشاره نمود اینکه است که در توجیه آن چند وجه گفته شده بقولی طاء اشاره بطیران سائرین باللّه. و سین سائرین الی اللّه. و میم مشی روندگان بسوی خدا.

اول- مرتبه اهل نهایت. دوم- مرتبه متوسطین. سوم- مرتبه اهل بدایت. و برای هر سالکی قدمی است و برای هر طائری بالی است. و بقول دیگر طاء اشاره بطهارت اسرار اهل توحید. و سین اشاره بسلامت قلبهای آنها از ورود و مسکن هر مخلوقی. و میم اشاره بمنت خالق است بر آنها بقول دیگر طاء طرب توبه کنندگان در میدان رحمن. سین سرور عارفین در میدان وصلت. میم مقام محبین در میدان قربت.

(خلاصه بیان تفسیر روح البیان) ۲- طسم و طس از نامهای قرآن است. ۳- از ابن عباس در روایت والبی طسم قسم است و او از

اسماء الله است. ۴- از قرطبی است (طسم) یعنی بخدا قسم میخورم بطوله و سنائه.

و بروایتی از ابن الحنفیه و او از علی علیه السلام و او از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده چون طسم نازل گردید فرمود: طاء طور سینا. سین اسکندریه. میم مکه.

صفحه : ۲۲۶

و بقول دیگر طاء شجره طوبی. سین سدره المنتهی. میم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم (مجمع البیان) تلک آیات کتاب المبین (تلک) از اسماء اشاره است و اشاره بآیات اینکه سوره نموده که اینکه آیاتی که برای شما خوانده میشود آیات ظاهر و روشن است.

و شاید اشاره باین باشد که اینکه آیاتی است که حقیقت و معنویت آن از ام کتاب یا لوح محفوظ گرفته شده و از مقام عالی و سماء قدرت تنزل نموده و در ارض قابلیت بشکل حروف و کلمات فرود آمده کتاب روشنی است.

لَعَلَّكُمْ بَاخِعٌ نَفْسِكُمْ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ چون اینکه سوره در مکه فرود آمده و مادامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بودند مؤمنین بسیار کم بودند زیرا که در اوائل بعثت بود از یک طرف قریش بناء ضدیت داشتند نه خود ایمان میآوردند و نه میگذاردند دیگران ایمان آرند بلکه حضرتش را زجر مینمودند و از طرف دیگر اینکه بار سنگین رسالت بگردن مبارکش بود و شاید میترسید نتواند انجام وظیفه دهد زیرا که آنچه در تبلیغ و ارشاد جدیت مینمود بر انکار آنان افزوده میگردد.

اینکه بود که بسیار دلنگ و در مضمیقه بود و پروردگار مهربان برای تسلی خاطر رسول گرامی خود آیه میفرستد و از روی شفقت باو خطاب مینماید که شاید تو برای اینکه اهل مکه ایمان نمیآورند میخواهی خود را از غم و غصه هلاک گردانی ممکن است اشاره باین باشد که تو نباید اینطور خود را بمشقت بیندازی وظیفه تو فقط تبلیغ و تذکر آنها است بطریق مستقیم اسلام و آنان را مژده دهی بیهشت در صورتی که مطیع فرمان الهی گردند و آنها را تهدید نمایی و بترسانی از جهنم اگر مخالفت نمایند وقتی وظیفه خود را انجام دادی دیگر جای نگرانی نیست.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (اعناق) جمع عنق است، و خضوع ظهور ذلت در اعضاء است.

صفحه : ۲۲۷

خلاصه ذات متعال برسولش خبر میدهد که اینکه مشرکین ملحدین مقهور و تحت اقتدار ما میباشند اینکه عالم دنیا جای مهلت است و حکمت چنین اقتضاء نموده که افراد بشر در افعالشان مختار باشند و باراده و اختیار پس از آنکه راه سعادت و شقاوت برای آنان باز گردیده و بتوسط رسول باطن یعنی عقل خودشان و رسول ظاهری یعنی پیمبران و سفراء الهی که رهنمای آنها میباشند خیر و شر را تمیز دادند هر طریقی را بخواهند اختیار نمایند و اگر ما بخواهیم عذابی برای آنها بفرستیم که منقاد امر تو گردند و سر فرود آورند و ایمان بیاورند قدرت داریم لکن (لَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) سنت خدا بر اینکه جاری گردیده که هر کس با اختیار و اراده خود عمل نماید زیرا که ایمان اجباری هرگز سعادت و فضیلت آور نخواهد گردید و باضافه نقض غرض میشود زیرا غرض اینست که انسان در اعمال شخصی خود مختار باشد.

ابو حمزه ثمالی گفته مقصود از اینکه آیه آوازی است که در نیمه رمضان از آسمان شنیده میشود و از آن صدا همه خاشع و منقاد میگرددند.

و در تفسیر اهل بیت است که در آخر الزمان از آسمان ندایی میرسد که

(إِلَّا أَنْ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ).

از این عباس نقل میکنند که گفته اینکه آیه راجع بما است که خداوند وعده داده که دولت و خلافت را از بنی امیه بستاند و بما بدهد و گردنهای آنان ذلیل و منقاد ما گردد.

در کتب تواریخ تذکره نویسان چنین نوشته‌اند که چون دولت بنی امیه منتقل ببنی عباس گردید بنی عباس از بنی امیه اندیشه مینمودند و بانان احترام میگذاشتند و آنها را بر کرسیهای زرین میشانیدند تا وقتی که خلافت بمنصور رسید او پسر عم خود عبد الله بن علی را بشام فرستاد و او بدار الاماره فرود آمد و مجلسی تهیه نمود و تمام اعیان و اشراف بنی امیه را دعوت نمود و آنان هشتاد مرد بودند و همه را بر کرسیهای زرین مرصع نشاند وقتی همه نشستند بخدمتگذاران

صفحه : ۲۲۸

خود اشاره نمود و گفت (علیکم بالکافرین) آنها با عمودهای آهنین که قبلا تهیه نموده بودند یک دفعه بر سر آنها ریختند و همه را کشتند و در میان عمارت ریختند آن وقت امر نمود سفره گسترده و روی جسد آنها انداختند در حالی که بعضی مرده و بعضی در حال مردن مینالیدند و بمردم غذا دادند.

(تفسیر ابو الفتوح رازی) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ بین اشاعره که جماعتی از سنیها میباشند و معتزله که جماعت دیگر از آنانند در خلقت قرآن بحث مفصلی است، اشاعره چنین اظهار مینمایند که قرآن قدیم است، و معتزله قائل بحدوث آنند. و فخر رازی که از اشاعره و امام آنها است در تفسیر اینکه آیه چنین گوید: معتزله برای اثبات حدوث قرآن استدلال نموده‌اند بقوله تعالی (وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ) و گفته‌اند مقصود از ذکر قرآن است بدلیل قوله تعالی (وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ) و در اینکه آیه بیان نموده (ذکر محدث) و از جمع بین اینکه دو آیه (ذکر مبارک) و (ذکر محدث) لازم میآید حدوث قرآن. و همچنین استدلال بقوله تعالی (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا) و بقوله تعالی (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) و پس از آنکه ثابت شد که قرآن حادث است و برای او خالق است پس لا محاله مخلوق است.

الجواب- باز گشت تمام اینکه ادله راجع میگردد بالفاظ و ما میدانیم که الفاظ حادث است و ما ادعاء میکنیم قدم امر دیگری را که وراء اینکه حروف است و در آیه بر آن دلالتی نیست. (پایان) ظاهرا نزاع بین اشاعره و معتزله در اینکه قرآن حادث است یا قدیم نزاع لفظی است نه معنوی زیرا گمان نمیکند عاقلی گفته باشد اوامر قرآن و الفاظ آن قدیم باشد. لکن ممکن است در جمع بین اقوال گفته شود الفاظ قرآن که بتوسط ملک وحی بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وارد میگردد مسلم حادث است زیرا که معنی

صفحه : ۲۲۹

حدوث غیر از اینکه نیست که چیزی در زمان نبوده و بعدا موجود گردد چگونه حادث نباشد در صورتی که الفاظ قرآن از حیث ورود هم زمانی و هم متجدد است یعنی بتدریج و شیئا فشیئا فرود آمده لکن حقیقت و معنویت قرآن از جهت منطوق بودن آن در علم ازلی حق تعالی و عالم قضاء و لوح محفوظ و دفتر آفرینش البته قدیم است در زمان واقع نشده تا آنکه حدوث زمانی داشته باشد.

خلاصه آنکه میگوید قرآن قدیم است شاید مقصودش از جهت منطوق بودن آن در علم ازلی الهی و عالم امر باشد که در آن مرتبه لفظا و معنی قدیم است حدوثی در کار نیست، و آنکه میگوید حادث است از جهت ورود الفاظ آن در عالم خلق و عالم متجددات و متغیرات زمانی است پس بنا بر اینکه توجیه نزاع بین اشاعره و معتزله مرتفع میگردد.

أَوْ لَمْ يَزُوا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ذات متعال برای اظهار قدرت و حکمت خود اشاره میکند بگیاها و نباتاتی

که از زمین روئیده میشود و در آنها نظام خلقت و حسن تدبیر لم یزلی خود را ارائه میدهد و بهمزه استفهامی که در مقام تعجب آرند کفار را متنبه میگرداند که آیا اینها بزمین نظر عبرت نمینمایند تا اینکه خلقت عجیب نباتات را بنگرند و ببینند چگونه موجودات نباتی از حبوبات گرفته تا گلها و ریاحین که چطور از هر یک از انواع و اقسام آنها زوج و جفت نیکو آفریدیم. گویند نباتات ارضی ۳۲۰ هزار نوعند و برای هر یک منافع و مناظر و خواص و طبیعت جداگانه‌ایست که مخالف دیگری است و وی را اثر مخصوصی است.

(کریم) صفت نباتات است و گیاهها و نباتات را متصف بکریم گردانیده برای اینکه بعضی غذای انسان و بعضی دواء او است. خلاصه از هر یک از انواع آن نفعی عاید انسان میگردد زیرا که غرض از آفرینش زمین و نبات وجود انسان و بقاء نوع او است. (پایان) در علوم جدید ثابت نموده‌اند که تمام موجودات از نباتات و گیاهها و حیوانات

صفحه : ۲۳۰

زوج و جفت آفریده شده‌اند حتی عناصر و مواد اولیه و آن اجزاء و موجودات ذره بینی همه و همه زوج ترکیبی میباشند و وحدت و فردیت منحصر بذات باری تعالی است و چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که یکی از ادله بر وجود و وحدت حق سبحانه و تعالی همان ترکیب موجودات است زیرا بحکم عقل هر مرکبی ترکیب کننده لازم دارد تا برسد بموجودی که واحد بسیط و مجزّد از مادیات باشد و آن فرد ازلی است عزّ و جلّ و بس.

وَ إِذِ نادى رَبُّكَ مُوسىٰ اَنْ اَنْتَ الظَّالِمِینَ، قَوْمِ فِرْعَوْنَ اَلَا یَتَّقُونَ (اذ) توفیتی است یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن وقتی را که پروردگار تو بموسی (ع) گفت جماعت ستمکاران را بیاور یعنی بآنها یادآوری کن زیرا اینها قوم فرعونیانند که پرهیزکار نمیباشند.

چون در آیات قرآن حکایت حضرت موسی علیه السلام و فرعون مکرر بیان شده اگر چه در هر جایی خصوصیتی در آن منطوی است لکن چون غرض ما اختصار است و نیز معنی تحت اللفظی آن را درج نموده‌ایم از توضیح مکررات آن خودداری مینمائیم. خلاصه وقتی موسی پس از آنکه بخلفت نبوت مفتخر گردید مأمور شد با آن دو معجزه‌ای که بوی داده شده بود برود فرعون و فرعونیان را هدایت و ارشاد نماید موسی (ع) گفت از برای آنها بر من گناهی است یعنی کشته شدن آن قبطنی (وَلَهُمْ عَلٰی ذَنْبٍ فَاَخَافُ اَنْ یَقْتُلُوْنِ) و میترسم مرا تکذیب کنند و بکشند و برادرم هارون را با من بفرست.

قَالَ کَلَّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا اِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ، فَآتٰیَا فِرْعَوْنَ فَقُوْلَا اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ، اَنْ اَرْسِلْ مَعَنَا بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ پُرُوْدْ گار عالم سخن موسی که میگوید میترسم قول من را قبول نکنند و بجرم گناهی که کرده‌ام مرا بکشند انکار مینماید و او را مطمئن میگرداند که من با شما میباشم و سخن شما را میشنوم برو و رسالت خود را اظهار نما و بگو ما دو

صفحه : ۲۳۱

برادر رسول پروردگار عالمیانیم و بنی اسرائیل را با ما بفرست.

قَالَ اَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَ لِیْدًا وَ لَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمْرِکَ سِتِّیْنِ فِرْعَوْنَ بِمُوسٰی در مقام امتنان و منت گذاری گفت آیا تو سالهایی نزد ما نبودی و تحت تربیت ما رشد نمودی. بقولی هیجده سال و بقولی سی سال و بقول کلبی چهل سال موسی در منزل فرعون بود و تحت تربیت او واقع گردیده.

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ اَنْتَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ فرعون گفت ای موسی تو بجای حق نعمت و تربیتی که بر تو داشتم چنین کردی و یکی از ما را کشتی و تو از کافرین نعمت بودی و حق نعمت را بجای نیاوردی و حالا میخواهی مرا مطیع خود گردانی.

قالَ فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ موسی علیه السّلام در مقام عذرخواهی در پاسخ قول فرعون گفته آری چنین کردم لکن اینکه عمل از من بطور غفلت و بغیر موقع واقع گردید، شاید موسی (ع) میخواست به بگوید قصد کشتن آن قبطی را نداشتم و نمیدانستم از یک سیلی کشته میگردد یعنی کشتن من بعمد نبوده تا مورد ملامت واقع گردم و شما از من قصاص بکنید.

فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ موسی در پاسخ منت گذاری فرعون گفته پس از قتل قبطی که قصد کشتن مرا داشتید از ترس از شما فرار نمودم پس از آن خداوند بمن حکمت و نبوت عطاء نمود و مرا از جمله رسولان خود گردانید و من مأمور گردیدم برای هدایت نزد تو بیایم.

وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرعون اینکه چه منتی است بر من مینهی که بنی اسرائیل را تحت فشار خود و بنده خود گردانیدی، اشاره به اینکه تو بر من منتی نداری چون اولادان بنی اسرائیل را میکشتی مادرم از ترس تو مرا در صندوق نهاد و بدست تو افتادم و آیا تعبید کردن بنی اسرائیل اینکه منتی است بر من.

صفحه : ۲۳۲

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۳ تا ۵۱]

اشاره

قالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قالَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴) قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) قالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قالَ رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قالَ لئنِ اتَّخَذتِ الْهَآءُ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (۳۰) قالَ فَآتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (۳۲) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ (۳۳) قالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجْكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سِحْرٍ عَلِيمٍ (۳۷) فَجَمَعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلْنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْعَالِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنْ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْعَالِينَ (۴۱) قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيَّتَهُمْ وَ قالُوا بَعْرَةٌ فِرْعَوْنَ إنا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۴۶) قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۴۸) قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأَصْلَبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) قالُوا لا ضَيْرَ إنا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إنا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

صفحه : ۲۳۳

(ترجمه)

فرعون بموسی علیه السّلام گفت کیست ربّ العالمین که (تو رسول او میباشی (۲۳)

موسی گفت او است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است اگر بیقین باور دارید (۲۴)
 فرعون باطرافیانش گفت آیا شما نمیشنوید (۲۵)
 موسی گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشینیان شما است (۲۶)
 فرعون (باز بدرباریانش) گفت پیمبری که بسوی شما فرستاده شده دیوانه است (۲۷)
 موسی گفت او است پروردگار مشرق و مغرب و آنچه بین آنها است اگر شما فکر و تعقل کنید (۲۸)
 فرعون بموسی گفت اگر جز من خدایی پرستش کنی البته تو را بزندان خواهم انداخت (۲۹)
 موسی گفت اگر چه برای تو معجزه‌ای ظاهر بیاورم (۳۰)
 فرعون گفت اگر راست می‌گویی معجزه خود را بیاور (۳۱)
 موسی عصای خود را انداخت ناگاه اژدهای عظیمی پدیدار گردید (۳۲)
 و نیز دست از گریبان خود بیرون آورد در آن هنگام روشنی شدیدی در نظر بینندگان نمودار گردید (۳۳)
 فرعون باطرافیان خود گفت اینکه مرد حقیقه یک ساحر دانایی است (۳۴)
 و بسحر خود میخواهد شما را از مملکت و شهرستان بیرون کند شما چه صلاح

صفحه : ۲۳۴

میدانید (۳۵)

درباریانش گفتند او و برادرش را مهلت بده و بفرست در شهرها (سحره را) جمع آوری کن (۳۶)
 تا اینکه ساحران ماهر دانا را بیاورند (۳۷)
 و در روز معینی معلوم تمام ساحرها جمع گردیدند (۳۸)
 و بمردم گفته شد آیا شما در آن روز معین (در آن محل میقات اجتماع مینمائید تا واقعه را بنگرید)
 اگر ساحرین غالب گردند شاید ما تابع آنها گردیم (۳۹)
 وقتی ساحرها آمدند بفرعون گفتند آیا اگر ما بر موسی غالب گردیم پاداش (بزرگی) برای ما خواهد بود (۴۰)
 فرعون گفت آری اگر چنین باشد شما از مقربان درگاه خواهید گردید (۴۱)
 موسی بساحرها گفت آنچه از سحر تهیه کرده‌اید بیندازید (۴۲)
 آن گاه ساحرها طنابها و عصاهایی که بآن سحر کرده بودند انداختند و گفتند قسم بعزت فرعون که محققا ما غالب خواهیم گردید
 (۴۴)
 پس از آن موسی عصای خود را انداخت که ناگاه (اژدها گردید) و همه وسائل سحر ساحرین (که بدروغ نمایش داده بودند) فرو
 برد (۴۵)
 ساحرین وقتی (چنین معجزه‌ای دیدند) بسجده افتادند (۴۶)
 و گفتند ما پیروردگار عالمیان ایمان آوردیم (۴۷)
 پروردگار موسی و هارون (۴۸)
 فرعون (بساحرها) گفت پیش از آنکه من اجازه بدهم شما ایمان آوردید اینکه استاد بزرگ شما است که بشما تعلیم سحر نموده و
 بزودی خواهید دانست که برای خلافتی که کرده‌اید دست و پای شما را قطع میکنم و شما را بدار میکشم (۴۹)
 ساحرها گفتند (از تهدید) تو ضرری بمانخواهد رسید بحقیقت که ما بسوی پروردگار خود باز گشت کنندگانیم (۵۰)

و ما از خدای خود تمنا داریم که خطاهای ما را ببخشد بجهت اینکه ما اول گروندگانیم (۵۱).

صفحه : ۲۳۵

(توضیح آیات)

قال فرعون: و ما رَبُّ الْعَالَمِينَ پس از آنکه موسی علیه السلام و هارون (ع) نزد فرعون آمدند و گفتند ما فرستادگان پروردگار عالمیانیم فرعون گفت کیست پروردگار جهانیان که شما فرستادگان او میباشید.

سؤال فرعون از (ما) حقیقیه بود که حقیقه پروردگار خود را بیان نما که او چیست و چون تعریف حقیقت شیئی که در جواب سؤال از (ما) حقیقیه میآوردند یا باید بخود حقیقت باشد یا باجزاء حقیقیه او یا بجیزی که از لوازم داخلی و خارجی آن باشد یا بآثار جلی آن.

امّا معرفی نمودن ذات پروردگار جهانیان که مورد سؤال فرعون بوده بخود حقیقت محال است زیرا که معرف بایستی اجلی از معرف باشد و حقیقت را بحقیقت معرف نمودن درست نیست مثل اینکه ماند که گفته شود حقیقه حقیقت است.

اما معرفی نمودن ذات واجب را باجزاء حقیقیه آنهم راجع بحق تعالی محال است زیرا که او سبحانه مجرد و بسیط است ترکیب شده از جنس و فصل نیست که در تعریف ماهیات و انواع ممکنات میآوردند و او منزّه و مبرا است از مرکب بودن. و نیز معرفی نمودن او را بلوازم داخلی و خارجی آن هم ممکن نیست زیرا وقتی که حقیقت ذات مجهول باشد لوازم ذاتی آن نیز برای بشر مجهول است.

اینکه است که برای معرف نمودن حقیقت واجب و پروردگار جهانیان فقط یک راه باقی است و آن استدلال بآثار جلی و واضح است که شناسایی حقیقت واجب برای هر ممکن خواه ملک باشد یا جن یا انسان محال است.

آری شناسایی حقیقت هر شیئی باحاطه بآنست و ذات الهی محیط است نه محاط هر چه در عقل و وهم و فهم و حواس آید خدای تعالی منزّه از آنست زیرا

صفحه : ۲۳۶

که همه حادثند و حادث جز مثل خود را نتواند درک نمود.

آنکه او از حادث برآرد دم چه شناسد که چیست سرّ قدم

علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست

(مثنوی) آری انسان کامل را ممکن است پس از مجاهده تام و سلوک الی الله در اثر ایمان و تقوی قلبش باز گردد و چشم دلش بینا شود و در اثر مؤثر را بیند و بطریق و جدان ارتباط خود و موجودات را بمبدء متعال بقدر طاقت بشریت فی الجمله بفهمد و علامت چنین انسانی اینست که بهر چه نظر میکند آن را اثری از آثار ربوبیت و الوهیت ربّی عالم میبیند (و لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود نموده دیده دلش بسوی مبدء خود نگرانست.

قال رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ موسی علیه السلام در پاسخ سؤال فرعون که گفت (و ما رَبُّ الْعَالَمِينَ) و بماء حقیقیه سؤال از حقیقت ربّ جهانیان میکند گوید او است آفریننده آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است اگر شما اهل یقین میباشید و میدانید که هیچ اثری بدون مؤثر نمیشود و هیچ حادثی بدون محدث و پدید آورنده تحقق نپذیرد.

قال لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ چون فرعون خود را بالوهیت معرّفی کرده بود از روی تعجب باطرافیاناش گفت آیا شما نمیشنوید که چه میگوید میخواهد غیر از من خدایی برای شما معرّفی نماید.

قال رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ موسی علیه السّلام برای اینکه مطلب را واضح تر نماید دلیل را عوض کرد بدلیل واضح تر و گفت که اگر شما شک دارید که آسمانها و زمین حادث و محتاج بآفریننده باشند در اینکه شما و پدران شما پس از عدم بوجود آمده‌اید و هر چه نیست و بعد موجود گردد شکی نیست که آورنده و پدید کننده‌ای لازم دارد

صفحه : ۲۳۷

و ممکن نیست شیئی معدوم بخودی خود بدون علت و سبب موجود گردد چگونه حادث بدون محدث پدید می‌گردد. قال إِنْ رَسُوكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ اینکه فرعون اول نسبت جنون بحضرت موسی داد خواست بقومش تذکر دهد که اصلا اینکه آدم دیوانه‌ایست که نمیفهمد من از حقیقت اله عالمین سؤال میکنم و او از آثار جواب میدهد دیگر نمیدانست که خودش دیوانه و از عقل تهی است که از حقیقت واجب الوجود سؤال میکند اینکه بود که موسی نسبت جنون را بخود فرعون میدهد. قال رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اشاره به اینکه اگر شما عقل و تعقل داشتید میدانستید که شناسایی حقیقت مبده جهانیان برای بشر و هر موجود ممکن محال است.

و شاید اینکه در آخر استدلال مشرق و مغرب را معرف قرار داده خواسته استدلال نماید بحرکت موجودات سماوی از ماه و خورشید و ستارگان و غیره که از حرکت و طلوع و غروب آنها بفهمند آفریننده آنها غیر خودشانست زیرا بدلیل عقل ظاهر است که هر متحرکی محتاج بمحرک است هرگز شیئی خود نتواند خود را حرکت دهد اینکه بود که حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز در اول وهله نظر بطلوع و افول ماه و خورشید و ستارگان نمود و بمردم تذکر داد که خدای شما کسی است که پدید آورنده اوضاع سماوی است و من از موجودی که افول و ذبول دارد بیزارم.

قال لَئِنْ أَخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ فرعون وقتی از جواب عاجز ماند موسی (ع) را تهدید نمود و گفت اگر غیر از من خدایی اختیار کنی تو را از جمله مسجونین و زندانیان قرار میدهم. الف و لام (المسجونین) الف و لام عهد است یعنی تو را از زندانیان میگردانم و تو حال آنها را میدانی. چنانچه روایت دارد که زندان فرعون از کشتن بدتر

صفحه : ۲۳۸

بود زیرا که زندانیان را در گودال عمیقی می‌انداختند که در آنجا نمیدیدند و نمی‌شنیدند و بیرون نمی‌آوردند مگر مرده او را و اینکه طور خواست موسی (ع) را بترساند که دست از تبلیغ بردارد. (منهج) قال أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ظاهرا موسی (ع) خواست جلو غضب فرعون را بگیرد و آن ملعون را آرام نماید گفت مرا زندانی میکنی و لو اینکه برهان ظاهری برای اثبات مدّعی خور بیاورم، کلمه (واو) را برای حال آورده با همزه و فعل در تقدیر است و در معنی (أُتْفَعِلْ ذَلِكَ و لو جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ).

قال فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ فرعون چون از موسی اینکه سخن را شنید فهمید معجزه‌ای برای اثبات مدّعی خود دارد گفت آنچه داری بیاور اگر از راستگویانی.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وقتی موسی علیه السّلام عصا را انداخت بقدرت ایزد متعال عصا اژدها شد.

و گویند آن اژدها دهن باز نمود و شاید بتخت فرعون حمله نموده که او را با تختش فرو برد و مردمی که در آنجا ازدحام نموده بودند فرار نمودند و گویند فرعون از ترس بموسی گفت بحق آن کسی که تو رسول او میباشی بگیر آن را موسی دست برد و دهن

اژدها را گرفت اژدها عصا گردید.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ فرعون پس از آن بموسی گفت آیا علامت دیگری هم داری حضرتش دست در بغل و گریبان خود نمود و چون بیرون آورد سفیدی و درخشندگی بسیار جلی که از لمعان و درخشندگی آن چشمها را خیره مینمود پدیدار گردید.

قالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ فرعون دیگر با ظهور چنین معجزه‌ای چاره‌ای ندید مگر اینکه نسبت سحر

صفحه : ۲۳۹

و جادوگری بموسی علیه السلام بدهد اینکه بود که هم نسبت سحر بحضرتش داد و هم آنان را ترسانید که میخواهد شما را از وطن آواره نماید.

و چون ناموس الهی بر اینکه جاری شده که باید معجزه هر پیمبری از سنخ هنر اهل زمانش باشد برای اینکه اهل خبره معجزه را از اعمال کسبی و صنعتی تمیز دهند، چنانچه در زمان عیسی بن مریم (ع) اطباء بسیار بودند که مرضهای مزمن را معالجه مینمودند اینکه بود که معجزه او مرده زنده کردن و کور را بینا کردن بود که فوق عمل آنها باشد، و همچنین در عصر نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم معجزه او قرآن و از سنخ کلام گردید زیرا که در آن زمان فصاحت و بلاغت و ادبیات بین اهل آن زمان دائر و از کمالات آنها بشمار میرفت، اینکه بود که قرآن که از بالاترین مراتب فصاحت و بلاغت بشمار میرود معجزه آن سرور قرار داد زیرا که در عصر هر پیغمبری بایستی اشخاصی باشند که معجزه را از سحر یا عمل دیگر تمیز دهند و گر نه مردمان عاری از دانش کجا توانند معجزه را از سحر که شاید در صورت شبیه بهم میباشند تمیز بدهند.

خلاصه فرعون با اینکه خود را اله جهانیان و ما فوق همه اهل زمانش ارائه میداد وقتی خود را مضطر دید از ملتش اتخاذ رأی نمود و گفت شما در باره موسی چه رأی دارید.

قَالُوا أُرَجِهَ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ، يَا تَوَكُّبُ كُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ، فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ارکان مملکت چنین رأی دادند که امر موسی و برادرش را تأخیر بینداز و در شهرها و مملکتها بفرست تا آنچه ساحر عالم هست جمع آوری نمایند و وقتی را معین نما که مردم جمع گردند و معارضه کردن ساحرها را با موسی مشاهده نمایند تا اینکه بر مردم ظاهر گردد که موسی ساحر است.

صفحه : ۲۴۰

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَأْجُرُكَ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وقتی ساحرها نزد فرعون اجتماع نمودند چون بعمل سحر خود بسیار اطمینان داشتند و غلبه خود را مسلم میدانستند زیرا که از زبر دست‌ترین ساحرهای زمان خود بودند بفرعون گفتند آیا از برای ما مزدی هست اگر غالب شویم فرعون از فرط علاقه‌ای که بغالب شدن خود و مغلوب گردیدن موسی داشت در جواب آنها گفت آری اجر و مزد برای شما هست و بعلاوه از اجر و مزد از مقربان در گاه میشود.

قالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ، فَالْقُوا جِبَالَهُمْ وَعَصَتِ يَهُمْ وَقَالُوا بَعْزَةُ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ وقتی ساحرین در آن مکان و زمان معلوم با موسی (ع) جمع شدند و مردم همه منتظر مشاهده بودند که کدام یک غالب میگردد موسی بآنها امر نمود که آنچه را تهیه نموده‌اید از سحر بیندازید آنان ریسمانهایی و چوبهایی که گویند هفتاد هزار ریسمان و هفتاد هزار عصا بود و آنها را مجوف نموده و بزبیک پر کرده بودند که بتابش آفتاب بحرکت آیند و بصورت مار گردیدند و آن سحر بزرگی بود که سحره ماهر تهیه کرده

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ آری اگر نور ایمان در قلب کسی نفوذ نماید تمام جدولهای قلب مؤمن را فرو میگردد و اثر آن در تمام قوی و مشاعر او ظاهر میگردد و قوای طبیعی و حیوانی تمام مسخر و تابع آن روح ایمانی میگردد آن وقت نفس سبعی و بهیمی اراده خود را تحت سلطان عقل کم میکنند دیگر حکم عقل ایمانی خواهد بود و چون در آن وقت چنین ایمان کاملی در ساحرین نفوذ پیدا نمود اینکه بود که از تهدیدات و عذاب سخت اندیشه نمودند و دانستند که مجازات سخت فرعون بنفع آنها تمام میشود و آنها را از گناهان پیش پاک میگرداند تا آنکه لایق مشمول رحمت و فیض غیر متناهی الهی گردند.

صفحه : ۲۴۳

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۲ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّهُ هُوَ لَشَرُّ ذَمَّةٍ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶)
فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَ كُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (۶۱)
قَالَ كَلَّا إِنَّهُ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزَلْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ (۶۴) وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (۶۶)
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸) وَآتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ (۷۱)
قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكَ أَوْ يُضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶)
فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱)
وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْأَحْقَنِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴) وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶)
وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَبَرَزَتْ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱)
وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ (۹۳) فَكَبِكُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶)
تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸) وَمَا أَصَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱)
فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

(ترجمه)

و بموسی وحی نمودیم که با بنده گان من شب بیرون رو شما را تعقیب خواهند نمود (۵۲)
 پس از آن فرعون برای جمع آوری لشکر در اطراف شهرها فرستاد (۵۳)
 و گفت بنی اسرائیل یک جماعت اند کی میباشند (۵۴)
 و حقیقه آنان ما را بخشم آورد گانند (۵۵)
 و حقاً ما جماعتی میباشیم مهیا (و بر آنها غلبه کننده گانیم) (۵۶)
 و آنان را از بوستانها و چشمه‌ها بیرون کردیم (۵۷)
 و از گنجها و مقامات عالیه (مصر) آنها را خارج نمودیم (۵۸)
 همین طور ما بنی اسرائیل را وارث (شهر مصر و مقامات عالی آن) گردانیدیم (۵۹)
 صبحگاهی (فرعونیان بنی اسرائیل را) تعقیب نمودند (۶۰)
 وقتی (فرعونیان بنی اسرائیل) نزدیک شدند یاوران موسی گفتند محققاً بما خواهند رسید (۶۱)
 موسی گفت چنین نیست (که گمان کرده‌اید) با من است پروردگار من بزودی مرا براه نجات هدایت خواهد نمود (۶۲)
 پس از آن ما بموسی وحی نمودیم که عصای خود را بدریا بزن چون موسی عصا را بدریا زد دریا شکافته شد و هر قطعه‌ای از آن
 مثل کوهی بزرگ (روی هم ریخته گردید) (۶۳)
 و دیگران را در آنجا که شکافته شده بود نزدیک گردانیدیم (۶۴)
 و موسی و کسانی که با او بودند تمامشان را نجات دادیم (۶۵)
 پس از آن دیگران (فرعونیان را) هلاک گردانیدیم (۶۷)
 بحقیقت در اینها آیت و نشانه (حکمت و قدرت الهی نمودار است) و لکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند (۶۸)
 و حقیقه پروردگار تو مقتدر و مهربان است (۶۹)
 (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) خبر ابراهیم را بر اینها بخوان (۷۰)
 هنگامی که پدیر (عمویش) و گروه او گفت چه چیز است که شما پرستش مینمائید (۷۱)
 گفتند ما بتها را میپرستیم و بر عبادت آنها ثابت میباشیم (۷۲)
 ابراهیم بآنان گفت وقتی شما آنها را میخوانید سخن شما را میشنوند (۷۳)
 یا توانند بشما نفع رسانند یا ضرر بزنند (۷۴)
 در پاسخ گفتند ما پدران خود را یافته‌ایم که چنین میکردند (ما تابع آنان میباشیم) (۷۵)
 ابراهیم بآنها گفت آیا شما بیقین میدانید که چه چیزی را عبادت میکنید (آیا معبود خود را میشناسید)

(۷۵)

و آنچه پدران پیشینیان شما عبادت مینمودند (۷۶)

اینان دشمن منند (۷۷)

آن کسی که مرا آفریده پس از آن هدایت‌م نموده (۷۸)
و آن کسی که مرا طعام می‌دهد و سیرابم میگرداند (۷۹)
وقتی مریض شدم مرا شفا می‌دهد (۸۰)
و آن کسی که مرا میمیراند و پس از آن مرا زنده میکند (۸۱)
و آن کسی که امیدوارم در روز معاد گناهانم را ببخشد (۸۲)
پروردگار من (علم) و حکمت بمن عطا نما و مرا ببندگان صالح خود ملحق گردان (۸۳)
و برای من در آینده گان ثنای نیکو قرار بده (۸۴)
و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان (۸۵)
و پدرم (عمویم) را بیمارز که حقیقه او از گمراهانست (۸۶)
و روز بعث و قیامت مرا رسوا نگردان (۸۷)
آن روزی که مال و اولاد نفع نبخشد (۸۸)
مگر کسی که با قلب سلیم وارد محشر گردد (۸۹)
(در آن روز) بهشت بمتقین نزدیک می‌گردد (۹۰)
و دوزخ بر گمراهان پدیدار خواهد گردید (۹۱)
و بآنان گفته خواهد شد کجایند آنهایی را که شما عبادت مینمودید (۹۲)
آیا بغیر خدا (امروز) میتوانند شما را یاری کنند یا خود یاری می‌جویند (۹۳)
پس در آن حال مشرکین با معبودانشان برو در جهنم می‌افتند (۹۴)
با تمام لشکریان ابلیس (۹۵)
و در دوزخ با هم مجادله و نزاع میکنند (۹۶)
(گویند) قسم بخدا ما در گمراهی هویدا بودیم (۹۷)
وقتی بتها را با خدای عالمیان برابر میکردیم (۹۸)
و ما را گمراه نمودند مگر گنهکاران (۹۹)
و برای ما امروز نه از غریبه‌ها شفیع است (۱۰۰)
و نه از خویشان دوستی است (۱۰۱) که از ما حمایت نماید
و اگر برای ما بدنیا باز گشتی بود از مؤمنین می‌گردیدیم (۱۰۲)
بحقیقت در اینها آیت و نشانه‌ایست و اکثر آنان از گروندگان نمیباشند (۱۰۳)
و بحقیقت پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۰۴).

صفحه : ۲۴۷

(توضیح آیات)

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ پس از اظهار معجزات موسی علیه السّلام و ایمان آوردن جماعتی از بنی اسرائیل از طرف حق تعالی بموسی (ع) وحی گردید که بندگان مرا در شب از مصر بیرون ببر بطوری که قبطیان و گروهان فرعونیان نفهمند

که مانع شما گردند و محققاً بعقب شما خواهند آمد.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمِدَائِنِ حَاشِرِينَ، إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ گفته‌اند که روز آن شبی که موسی (ع) با بنی اسرائیلیان از مصر بیرون رفتند فرعون و قبطیان نفهمیدند روز بعد خبر بفرعون رسید که موسی با بنی اسرائیل از شهر مصر بیرون رفته‌اند فرعون امر نمود اعلان نمودند و از اطراف چندین هزار قشون جمع نمود و با آنان گفت و لو اینکه اینها جماعت اندک و بی مقدارند لکن ما را بغضب آورده‌اند که بدون اجازه ما از شهر گریخته‌اند.

آری فرعون گمان میکرد که با قشون بسیار و اوضاع سلطنتی خود بر موسی علیه السلام غالب خواهد گردید و آنها را گرفته و بیدترین عذاب آنان را معدّب خواهد نمود ولی دیگر نمیدانست که دست دیگری است روی دستها و فرعون بهلاکت خود و تابعینش شتاب مینمود.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (حاذرون) را دو طور معنی کرده‌اند. بعضی بمعنی حذر کننده گان گفته‌اند یعنی و لو آنکه اینها جماعت اندک بی مقدار میباشند لکن دأب سلاطین چنین است که از دشمن و لو خورد و حقیر باشد بایستی حذر کنند (دشمن نتوان حقیر و بی چاره شمرد).

و بقول دیگر (حاذر) بمعنی مستعدّ و با قوه و اسلحه پوشیده است فرعون

صفحه : ۲۴۸

گفت ما دارای اسلحه و مهمات جنگی میباشیم و آنان فاقد آنند و البته مغلوب خواهند گردید زیرا که آنها حقیر و زبونند. فرعون گمان میکرد که قوم موسی (ع) چون اسلحه ندارند و نیز جماعت اندکی میباشند بر آنها غالب خواهد گردید دیگر اینکه را نمیدانست که آنان اسلحه معنوی که ایمان بخدا و وثوق باو و تقوی باشد با آنها همراه است.

ابن عباس گفته فرعون با هزار هزار سوار شجاع سوار شد و در عقب موسی روان گردید.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ چون مدّت سلطنت و اقتدار فرعون پایان رسیده بود اسباب هلاکتش بدست خودش فراهم گردید و برای هلاکت موسی و هارون (ع) و بنی اسرائیلیان از شهر مصر که مشتمل بر بوستانها و چشمه‌های روان و گنجهای مال و آن مقامات عالی بود بخواست خداوندی بیرون رفت و خود را بهلاکت انداخت.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و آن بوستانها و چشمه‌ها و آن مقامات عالی بارث بنی اسرائیل عطاء گردید بقولی پس از هلاکت فرعون و قشون وی موسی و بنی اسرائیل برگشتند بمصر و تمام ذخایر و بوستانها و مقامات عالی آنجا را تحت تصرف خود در آوردند.

و بقول صحیح تر اینکه است که در زمان دولت داود سلیمان (ع) بر مملکت مصر استیلاء یافت. (منهج الصادقین) فَأَتَبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ، فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ فرعون و قشون وی چون در عقب موسی و بنی اسرائیل رفتند بقولی در طرف صبح با آنها نزدیک گردیدند و بقول دیگر مقصود از (مشرقین) طرف مشرق است چون بطرف مشرق رفته بودند آنها نیز بطرف مشرق رفتند، وقتی که چشم بنی اسرائیل با آن قشون انبوه مسلح افتاد ترسیدند و گفتند الان ما بدست دشمن میافتیم از جلو ما دریا و از عقب ما دشمن چگونه ممکن است ما نجات پیدا کنیم.

صفحه : ۲۴۹

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ وقتی موسی (ع) اضطراب بنی اسرائیل را دید گفت چنین نیست که شما گمان کرده‌اید حقیقه بدانید که نصرت پروردگار من با من است.

از بعضی مفسرین است که گوید اهل تحقیق چنین گفته‌اند که موسی علیه السّلام در کلام خود معیت خود را مقدم داشت چنانچه گفته (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي) و نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم معیت حق تعالی را مقدم داشت آنجا که فرموده (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) موسی (ع) معیت حق تعالی را تأخیر انداخته برای اینکه در ضمائر عرفاء روشن گردد که کلیم از خود بحق نگرست و اینکه مقام مرید است و حبیب (ص) از حق بخود نظر کرد و اینکه مرتبه مراد است، مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند.

آن یکی را روی او در روی دوست و آن دگر را روی او خود روی دوست (روح البیان) و (معنا) در قول حضرت خاتمیت که صیغه جمع است نیز دلالت بر شدت شفقت و فرط مرحمت آن حضرت نسبت بامت است چنانچه قوله تعالی در باره او است و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ بخلاف موسی (ع) که معیت را بخودش تخصیص داد.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ پس از آنکه موسی (ع) با بنی اسرائیل بر لب رود نیل که ما بین ایله و مصر است و بقول دیگر بدریای قلزم که میان یمن و مکه است رسیدند موسی (ع) بامر حق تعالی و باراده او عصا را بدریا زد دریا شکافته شد و هر پاره از آن آبهایی که در هم ریخته شده بود (كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) مانند کوهی نمودار میگردد و دوازده راه بعدد اسباط بنی اسرائیلیان که دوازده سبط بودند پدید گردید، و گفته‌اند که باد تندی وزید و راه آنها را خشکانید و هر سبطی از راهی وارد دریا گردیده

صفحه : ۲۵۰

و عبور نمودند.

وَأَرْسَلْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ فرعونیان را بآن جایی که دریا شکافته شده بود نزدیک گردانیدیم.

از ابو عبیده نقل میکنند که گفته (ازلفنا) بمعنی جمعنا است یعنی فرعونیان را در آن موضع جمع آوردیم.

گفته‌اند چون فرعون بکنار دریا رسید و دریا را شکافته دید خواست سفهاء گروهان خود را فریب دهد گفت می بینید چگونه دریا از هیبت من شکافته شده همامان وزیر او باشاره بفرعون گفت تو خود میدانی که دریا بدعاء موسی (ع) شکافته شده وارد نشو که خود و کسان خود را هلاک خواهی نمود.

گفته‌اند فرعون خواست برگردد جبرئیل بر مادیانی سوار گردید خود را پیش از فرعون بدریا افکند اسب فرعون چون چشمش بمادیان افتاد خود را در دریا انداخت وقتی لشگریان دیدند فرعون داخل دریا گردید همه دنبال او در دریا در آن راههایی که خشک شده بود وارد شدند وقتی همه وارد دریا شدند باراده ایزدی آبهایی که از هم جدا شده بود بهم وصل گردید و فرعون و فرعونیان همگی غرق گردیدند و هلاک شدند و بنی اسرائیل بسلامت از دریا گذشتند.

اینکه است که فرموده:

وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ موسی و کسانی که با او بودند نجات دادیم و فرعون و تابعین وی را غرق گردانیدیم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ، وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ شکی نیست که شکافتن دریا و نجات بنی اسرائیل یکی از آیات بزرگ سبحانی بشمار میرود.

(لآیه) را نکره آورده اشاره به اینکه اینک (آیه) چه آیتی است بلکه اینک معجزه بزرگی بود که دلالت بر قدرت و اقتدار الهی دارد. و اینکه همه قبطیان غرق شدند و هلاک گردیدند برای اینکه بود که بیشتر

صفحه : ۲۵۱

آنها کافر بودند و گویند در فرعونیان فقط یکی از مردها بنام حزقیل ایمان آورده بود و با موسی (ع) از مصر بیرون رفت و از زنها فقط آسیه زن فرعون ایمان آورده بود و فرعون او را کشت و اعدام نمود، و زن دیگر که تابوت یوسف را نشان داد گویند یوسف دعا کرده بود که تا تابوت او را از رود نیل بیرون نبرند بنی اسرائیل از مصر بیرون نتوانند رفت و هیچکس اطلاع بر محل آن نداشت مگر پیره زنی نشان داد بشرط اینکه در قیامت زن حضرت موسی (ع) باشد و موسی قبول نمود.

آیه اشاره باین است که چون آنها و اکثر آنها کافر بودند بعد از اتمام حجت و معجزات حضرت موسی مستحق عذاب گردیدند زیرا که پروردگار تو غالب و قاهر و مهربان است.

وَ اتلّٰ عَلَيْهِمْ نَبِیًّا اِبْرَاهِیْمَ خَطَابًا بِرَسُولِ اَكْرَمٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَمُودَه كِه اِی مَحْمَدٌ بِخَوَانِ بِرِ مَشْرِكِیْنِ عَرَبٍ كِه خُود رَا مَنْتَسَبٌ بِاِبْرَاهِیْمِ خَلِیْلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِیْدَانَنْدُ وَ بَاو اَفْتَخَارَ مِیْكَنَنْدُ حِكَایْتِ اَنْ حَضْرَتِ رَا وَ بَرَایِ اَنْهَا بِیَانِ نَمَا كِه بَدَانَنْدُ اِبْرَاهِیْمِ بَتِ پَرَسْتِ نَبُودَ وَ قَتِی اِبْرَاهِیْمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ دِیدَ مَرْدَمِ زَمَانَشِ حَتّٰی اَنْ كَسِی كِه بَجَایِ پَدْرَشِ بُودَ كِه گُویَنْدَ عَمُوی حَضْرَتَشِ بُودَه زِیْرَا كِه جَمَاعَتِ اِمَامِیَه مَتَّفَقَنْدُ بِرِ اِیْنَكِه پِیْمَبْرَانِ بَایْسْتِی اَز اَصْلَابِ طَاهَرِیْنِ بُوْجُودِ آیَنْدَ، عَقْلِ اَبَاءِ دَارْدُ اَز اِیْنَكِه پَدْرِ اَصْلِی هَمْجِه پِیْمَبْرِی مَثَلِ اِبْرَاهِیْمِ (ع) بَتِ پَرَسْتِ بَاشَد چَگونَه مَمْكَنِ اسْتِ نَطْفَه طَاهِرِ اَز نَجَسِ پَدِیدِ گَرْدَدُ.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ خَلَاصَه وَ قَتِی اِبْرَاهِیْمِ دِیدَ هَمَه مَرْدَمِ حَتّٰی اَنْ كَسِی رَا كِه بَجَایِ پَدْرَشِ مِیْدَانَنْسْتِ وَ آذْرِ نَامِ دَاشْتِ تَمَامَا بِیْتِ سَجْدَه مِیْكَنَنْدُ دَرِ مَقَامِ سْؤَالِ بِرِ اَمْدِ بَا اَنْكِه مِیْدَانَنْسْتِ كِه اِیْنَهَا بَتِ مِیْپَرَسْتَنْدُ وَ اَز رُوی تَحْقِیرِ گُفْتِ اِیْنَكِه چِیْسْتِ كِه شَمَاهَا اَنْ رَا پَرَسْتَشِ مِیْكَنِیدِ اِشَارَه بَه اِیْنَكِه اِیْنَهَا لَایقِ پَرَسْتَشِ نَمِیْباشَنْدُ.

قَالُوا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِیْنَ

صفحه : ۲۵۲

در پاسخ سؤال ابراهیم (ع) گفتند ما صنمها را عبادت میکنیم و همه روز در پرستش آنها مداومت داریم زیرا که (ظلم) بمعنی انجام کار در روز است یا مقصود از (فنظلم) تمام اوقات شب و روز باشد.

گویند فرق است بین (صنم) و (وثن) اصنام جمع صنم است و صنم بتی را گویند که صورتی داشته باشد و بت بدون صورت را مثل حجر و شجر آن را (وثن) نامند.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ، أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ اِبْرَاهِیْمِ (ع) اَنَانِ رَا اَرْشَادِ بَدَلِیْلِ عَقْلَشَانِ مِیْنَمَایْدُ وَ بَطُورِ سْؤَالِ پَرَسَشِ مِیْكَنْدُ كِه آيَا اِیْنَكِه بَتَهَايِی رَا كِه مِیْپَرَسْتِیْدُ وَ اَز اَنْهَا اسْتِغَاثَه وَ طَلَبِ حَاجَتِ مِیْكَنِیْدِ آيَا اِیْنَانِ صَدَایِ شَمَا رَا مِیْشِنُونْدُ یَا تَوَانَنْدُ بَشَمَا نَفْعِی رَسَانَنْدُ یَا ضَرَرِی بَزَنْدُ.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ مَشْرِكِیْنِ دَرِ پَاسَخِ سْؤَالِ اِبْرَاهِیْمِ (ع) جَوَابِی نَدَاشْتَنْدُ مَگَرِ اِیْنَكِه گُفْتَنْدُ چُونِ پَدْرَانِ مَا چَنِیْنِ مِیْكَرْدَنْدُ مَا نِیْزِ تَاَبِعِ اَنْهَا گَرْدِیْدَه اِیْمِ.

و گفته‌اند که شبهه مشرکین در عبادت (صنم) و (وثن) از چند جهت بوده که شیاطین جنّی و انسی آنها را باشتباه انداخته بودند: یکی میگفتند چون عبادت ما آلوده بتقصیر است شایسته مقام ربوبی نیست ما از مخلوقات چیز بزرگی را واسطه قرار میدهیم که چون او بخدا نزدیک است بواسطه آن ما نیز بخدا نزدیک گردیم، قوله تعالی حکایت از مشرکین فرموده مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلٰی اللّٰهِ زُلْفٰی.

و دیگر باعث بت پرستی آنان اینکه بود که آنها بصورت بعضی از ستارگان مجسمه میساختند و آن را قبله خود قرار میدادند بگمان اینکه ستارگان موجودات عظیمی میباشند و اساس آفرینش روی پایه اینها قرار گرفته و آنان جماعتی از هندوها هستند.

و دیگر بعضی از جبابره که دعوی خدایی مینمودند وقتی نزدیک بمرگ

صفحه : ۲۵۳

او رسید گفتند پس از تو ما چه کسی را پرستش نمائیم امر نمود مجسمه‌های از طلا بصورت او ساختند و گفت بعد از من اینکه صورت را پرستش نمائید گفتند همه جا که نمیتوان آن را برد گفت مثل اینکه را بسیار بسازید گفتند همه تمکن ندارند که از طلا بسازند گفت از هر چه خواهند بسازند گفت از آهن و برنج و چوب و سنگ هر چه باشد کافی است و شبهه بزرگتر آنها تقلید از آباء آنها بوده که چون پدران ما چنین میکردند ما پیرو آنها میباشیم و میگفتند (هُؤْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ). (تفسیر ابو الفتوح رازی) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ، فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي (ما) در (ما کنتم) موصوله است و (انتم) تأکید در (کنتم) و (آباؤکم) عطف بانتم است و (عدو) یا مصدر است یا جنس.

خلاصه آن طوری که مفسرین گفته‌اند مقصود ابراهیم علیه السلام چنین بوده که آنچه را شما و پدران پیشین شما عبادت میکنید اینان دشمنان من هستند، اشاره به اینکه چون چنین است بتها دشمن منند و من آنها را عبادت نخواهم نمود. (فراء) گفته اینکه جمله مقلوب است و معنی آن اینست که من دشمن آنها هستم نه اینکه آنها دشمن من میباشند، و آن بتها را مثل دشمن قرار داده در ضرر زدن چون که عبادت بتها ضرر میزند بشخص مثل اینکه دشمن ضرر میزند.

إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ استثناء منقطع است، یعنی آن عبادتی که نفع دارد و ضرر ندارد عبادت پروردگار جهانیان است. الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ در اینکه آیات ابراهیم (ع) هفت صفت از صفات ربوبی که راجع بعبد و افاضه نعمت و پرورش وی است بمردم تذکر میدهد که بدانند آن کسی که مستحق بنده گی و پرستش است آن مبدء و الهی است که منشأ تمام فیوضات است نه وثن و صنمی که جمادی بیش نیستند.

صفحه : ۲۵۴

اول- پروردگار جهانیان آن کسی میباشد که مرا پس از نیستی و عدم آفریده و نعمت وجود و هستی بمن عطاء نموده. دوم- پس از آفرینش مرا بطریق صلاح زندگانیم راه نمائیم نموده مثل اینکه در ابتداء تولد گرفتن پستان مادر را بمن آموخته و پس از آن طریق کسب و عمل آنچه در خود صلاح دید من بوده بروی من باز نموده و نیز مرا بسوی معرفت و وظائف بنده گی خود ارشاد فرموده.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ سوم و چهارم- ربی جهانیان آن کسی است که وقتی گرسنه میشوم مرا طعام میدهد و روزی مرا باحسن وجه میرساند، و وقتی تشنه گردم مرا سیراب میگرداند تا اینکه حیات من تا مدتی که مقرر گردیده باقی بماند. وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ پنجم- اله عالم آن کسی است که وقتی مریض گردیدم مرا شفا میدهد، در اینجا حضرت ابراهیم (ع) مرض را نسبت بخود میدهد و شفاء را از طرف حق تعالی زیرا که مرض از نقص قوای عماله و ضعف بنیه تولید میگردد که بازگشت آن بجهات عدمی (و عدم ملکه) خواهد بود، و یکی از اسماء الله (الشافی) است و از اوصاف کمال و فیض حق تعالی بشمار میرود که بقدرت تامه و فیض غیر متناهی مرض را که ناشی از غلبه میکروبهای موزیه در بدن انسان است بتوسط دواء که آنهم یکی از نعمتهای الهی است یا بدون دواء تبدیل بصحت میگرداند.

و جهت دیگر اینکه مرض را بخودش نسبت داده نه بخداوند مراعات حسن ادب نموده، نظیر قول خضر (ع) که گفت (فَأَزَدْتَهُ أَنْ أَعْيَبَهَا) و نظیر قول ایوب (ع) که گفت (مَسَّنِي الضُّرُّ) و حال آنکه تمام از خدا بوده.

وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ششم و هفتم- اله جهانیان آن کسی است که مرا بوقتی که مقرر فرموده میمیراند و از بدن عاریتی موقتی

طبیعی رهایم میگرداند و پس از آن در عالم

صفحه : ۲۵۵

قیامت زنده‌ام میگرداند بحیات سرمدی حقیقی نوین و اینکه منتهای تفضّل است نسبت بیشتر که او را از حالی بحالی و از نشئه‌ای بنشئه دیگر تحوّل دهند تا هر فردی بکمال لایق بخود برسد.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ هشتم خدای عالمیان آن کسی است که امیدوارم که در روز قیامت خطاها و گناهان مرا بیامرزد با اینکه حضرتش معصوم بود و هرگز خطا و گناهی از او سر نزد از روی ادب و اظهار بنده‌گی در مقابل ربّ جلیل خود را مقصّر میدانند و چنین وانمود مینماید که من آن طوری که وظیفه بنده‌گی خودم و بزرگواری مولای من است بندگی نمودم و مقصرم.

آری وظیفه پیمبران خیلی سنگین است بیک چشم بهم زدن بدون امر پروردگار جهانیان خود را مقصر میدانند و اعمالشان را لایق پیشگاه حضرت احدیت نمیدانند اینست که گفته‌اند
(حسنات الأبرار سيئات المقرّين)

و بزرگی و عظمت و خشیت حق تعالی چنان بر قلب و جهان آن بزرگواران غالب گشته که با مقام عصمت و طهارت همیشه لرزانند که مبدا خطایی از آنها صادر گردد.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصّٰلِحِيْنَ ابراهیم علیه السّلام پس از ارشاد قومش روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز آورده و دعاء میکند و اول چیزی که از خدای خود مسئلت مینماید اینکه است که بمن حکمت عطاء نما، مقصود از حکمت همان حکمتی است که در کلام الله فرموده (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا).

و بروایت ابن عباس مقصود از حکمت نبوت است تا کسی دارای مقام حکمت که شاید آن علم لدنی باشد که بدون تعلیم و تعلّم علوم و معارف بر قلب نبی ریزش مینماید و مقام نبوت چنین است که هر پیمبری بدرجه مقامش بدون واسطه بشر عالم میگردد بحقیقت اشیاء، و در روایت در وصف نبی فرموده نبی کسبست که (منبأ فی نفسه) باشد و چنین کسی البته متصف بحکمت است که بالهام الهی

صفحه : ۲۵۶

عارف میگردد بحقیقت اشیاء آن چنانی که هست.

دوم- طلب میکند که مرا ملحق گردان بنیکوکاران و کسانی که شایسته پیشگاه قرب تو میباشند که آنها هم در درجه اول همان پیمبرانند.

سوم- وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ مفسرین گویند مقصود از زبان صدق که ابراهیم علیه السّلام از خدا طلب نمود نام نیک او بود یعنی همیشه نام نیک و ثناء جمیل از من در دنیا باقی ماند تا قیامت اینکه بود که دعای او باجابت رسیده و اهل تمام ادیان از مجوس و یهود و نصاری و مسلمین تماما او را بنام نیکو ستایش مینمایند و او را بزرگواری و عظمت میشناسند وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ چهارم- از دعاهاى ابراهیم (ع) اینکه بود که مرا از وارثین بهشت قرار بده در احادیث رسیده که خداوند برای هر فردی از بشر منزلی در بهشت معین نموده و منزلی در جهنم و کسانی که اهل جهنم میگردند منزل بهشت آنها را مؤمنین بارث میبرند، قوله تعالی در وصف مؤمنین فرموده الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

وَ اغْفِرْ لِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ پنجم- از دعاهاى ابراهیم (ع) طلب مغفرت و آمرزش برای پدرش یعنی عمویش بود.

گویند خواهش ابراهیم آمرزش پدرش را برای اینکه بود که قبلا باو وعده ایمان داده بود، قوله تعالی و ما کان استغفاراً ابراهیم لایه
إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتَابَهُ شَیْءٌ اِبْرَاهِیمَ (ع) باین امیدواری که ایمان آورده و تقیه مخفی داشته طلب آمرزش برای او کرده و در باره
او دعاء و طلب آمرزش میکند و گر نه برای پیمبران جایز نیست در باره کفار دعاء کنند.

وَلَا تُخْزِنِ یَوْمَ یُبْعَثُونَ، یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ششم - از دعاهاى ابراهیم علیه السلام در باره خود گوید پروردگارا مرا در قیامت

صفحه : ۲۵۷

رسوا و خوار مگردان در آن روزی که دیگر نه مال و نه اولاد بحال کسی نفعی ندارد هر کس از رسوایی و فضیحت آن روز نجات
یافت فقط بفضل و احسان تو است و لو آنکه ابراهیم (ع) معصوم و دارای مقام نبوت و رسالت بوده لکن با اینکه حال باز از جهت
نقص امکانی که ممکن آنچه دارد از طرف واجب الوجود بوی رسیده و بنفسه در معرض فناء و زوال خواهد بود اینکه است که از
فزع بزرگ قیامت از خدا یاری میطلبد.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ سخنان مفسرین در معنی (قلب سلیم) ۱- قلبی که از شرک و شک سالم باشد. (حسن و مجاهد) ۲- سلیم
قلبی است که از فساد و معاصی سالم باشد، و تخصیص دادن قلب بسلامت برای اینست که وقتی قلب سالم شد باقی اعضاء نیز از
فساد سالم میگردند زیرا که فساد اعضاء ناشی از فساد قلب است.

۳- از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که قلب سالم قلبی است که از محبت دنیا خالی باشد، و تأیید مینماید آن را قول نبی
صلى الله عليه وآله و سلم که فرموده
(حب الدنيا راس كل خطيئة).

(مجمع البیان) آری قلب سالم قلبی است که از آنچه غیر خداست خالی باشد زیرا قلبی که مشوب بمحبت دنیا است هرگز جای
محبت خدا و جایگاه ملائکه نیست بلکه محل دخول و ورود شیاطین میباشد.

وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ بهشت بمتقین نزدیک میگردد و جهنم برای طغیان کنندگان ظاهر میشود او (و
ازلقت) عطف است بآیه بالا (یوم لا ینفع مال و لا بنون) و دو صفت از صفات روز قیامت را تذکر میدهد، و شاید از تمه اندرز و
نصایح ابراهیم علیه السلام باشد که در اوصاف قیامت برای ارشاد مشرکین آورده.

صفحه : ۲۵۸

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (تا قوله تعالی) و ما کان أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ در مقام اوصاف غاوین و سوء حال طغیان کنندگان بر آمده
که آنان را در روز محشر در دادگاه عدل الهی در مقام مؤاخذه نگاه میدارند و از آنها سؤال میشود معبودانی که شما چشم شفاعت
بآنان داشتید کجا میباشند چرا در اینکه روز سختی و بیچارگی بفریاد شما نمیرسند آیا توانند شما را یاری کنند و از عذاب رهایی
دهند، وقتی که آنان از جواب وامانده شدند.

فَكُذِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ تمام مشرکین و لشگریان ابلیس که پیشوایان آنها بودند در جحیم ریخته میگردد و چنانچه در آیات
دیگر تذکر داده وقتی شیاطین جنی و انسی با تابعین آنها در جهنم می افتند با هم نزاع و جدال میکنند، مشرکین گویند شما ما را
فریب دادید و بتان را برای ما آراسته گردانیدید و ما را از عبادت پروردگار جهانیان باز داشتید و در مقام شکایت و عذر خواهی
گویند ما را گمراه نمودند مگر آنهایی که خود گنهکار بودند و امروز (روز قیامت) برای ما نه دوستی است و نه شفیع و اگر ما
ثانیا بدنیا برگردیم از مؤمنین میگردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ظاهرا آیه باز گشت بحکایت ابراهیم علیه السلام است که در آن موعظه و حکمت و بیان

حیات انسانی از خلق و هدایت مندرج است و اشاره بآنچه موجب حیات جسمانی او از مآکول و مشروب و دواء و غذاء و موت و حیات است، پس از آن وصف حال مشرکین و سرانجام اشیاء و کیفیت پشیمانی آنان است در روزی که حقایق بر آنها مکشوف میگردد و میفهمند سعادت برای کسی میسر گشته که سرانجام او با قلب سالم از امراض نفسانی و اوصاف نکوهیده خاتمه یافته، اینکه است که از خدا تمنا میکنند که دفعه دیگر بدنیا برگردند و تدارک ما فات بنمایند لکن متأسفانه برگشتن دیگر ممکن نیست زیرا آنچه در ابتداء خلقت از کمالات برای انسان بالقوه موجود بوده بالفعل گردیده و بانتها رسید. بقول مولوی:

صفحه : ۲۵۹

(هیچ انگوری دیگر غوره نشد) چگونه ممکن است آفرینش از ابتداء گرفته شود هرگز ممکن نیست.
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ شاید اشاره باین باشد که ای محمد (ص) پروردگار تو غالب و قادر است که در همین دنیا نیز از مشرکین و کافرین انتقام بکشد لکن از روی حکمت و مصلحت دنیا را جای مهلت قرار داده که هر کس خواهد باختیار کار نیک کند و مستحق رحمت و ثواب گردد و هر کس خواهد عمل بد نماید و مستحق عذاب گردد.

صفحه : ۲۶۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۴۰]

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۰۸) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَنْزَلْنَاكَ إِلَّا رِجْسًا مِنْ بَيْنِنَا أَلَمْ يَكُن لَكَ آيَةٌ أَنْ تُبْعِكَ الْآرْذَلُونَ (۱۱۱) قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَو تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَ مَا أَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)
إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹)
ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ (۱۲۰) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲) كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴)
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۲۶) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷) أَتَبْنُونَ بُكُلًا رِيعًا آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ (۱۲۹)
وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۳۱) وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ (۱۳۳) وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۳۴)
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعظت أم لَمْ تَكُن مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶) إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأُولِينَ (۱۳۷) وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)
وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

(ترجمه)

قوم نوح (ع) فرستادگان را تکذیب نمودند (۱۰۵)
 یاد کن هنگامی که برادر آنها نوح بآنان گفت آیا شما نمی‌تسید از خدا که ترک عبادت او میکنید (۱۰۶)
 بدرستی که من برای شما پیمبر امینم (۱۰۷)
 از خدا بترسید و فرمان بردار من گردید (۱۰۸)
 و من از شما اجر و مزدی سؤال نمیکنم پاداش من نیست مگر بر خدای عالمیان (۱۰۹)
 پرهیزد از خدا و مرا فرمان ببرید (۱۱۰)
 گفتند آیا بتو ایمان بیاوریم و حال آنکه مردمان پست بتو ایمان آورده‌اند (۱۱۱)
 نوح گفت من دانا نیستم بآنچه آنها عمل میکنند (۱۱۲)
 نیست حساب آنها مگر بر پروردگار من اگر شما میدانید (۱۱۳)
 من گروندگان را (از خود) نمی‌رانم (۱۱۴)
 نیستم من مگر ترساننده و تهدید کنند هویدا (۱۱۵)
 قوم گفتند ای نوح اگر از دعوت دست برداری از سنگسار شدگان خواهی بود (۱۱۶)
 نوح (ع) (در مقام مناجات) گفت پروردگار من گروه مرا تکذیب نمودند (۱۱۷)
 باز کن بین من و آنها گشایشی و مرا و کسانی که با منند نجات بده (از کافرین) (۱۱۸)

(دعای نوح به‌هدف اجابت رسید) پس نوح و کسانی که با او بودند در کشتی که پر بود نجات دادیم (۱۱۹)
 پس باقی را بآب غرق گردانیدیم (۱۲۰)
 در اینکه (حکایت) هر آینه آیت و نشانه ایست و بیشتر قوم نوح (ع) از گروندگان نبودند (۱۲۱)
 و بدرستی که پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۲۲)
 جماعت عاد نیز فرستادگان را تکذیب نمودند (۱۲۳)
 یاد کن وقتی برادر آنان هود نبی (ع) گفت آیا پرهیزگار نمیگردید (۱۲۴)
 حقیقه من برای شما پیمبر امینم (۱۲۵)
 از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید (۱۲۶)
 و من از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم پاداش من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۲۷)
 آیا بنا میکنید بهر سرزمینی عمارتی و کاخ بلندی برای اینکه لهب و لعب کنید (۱۲۸)
 و قصرهای بلندی بپا مینمائید که شاید در آن جاویدان باشید (۱۲۹)
 و در آن هنگام (بر مردم) سخت میگیرید سخت گرفتن گردن کشان (۱۳۰)
 از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید (۱۳۱)
 و بترسید از آن کسی که شما را امداد نموده بآنچه میدانید (۱۳۲)

شما را مدد داد بچهارپایان و پسران (۱۳۳)

و بوستانها و چشمه‌ها (۱۳۴)

هود (ع) بآنها گفت من بر شما از روز عذاب بزرگ (قیامت) میترسم (۱۳۵)

گفتند اندرز و موعظه کردن و نکردن تو بر ما یکسانست (ما ایمان نمیآوریم) (۱۳۶)

و اینکه نیست مگر سچیّه و عادت پیشینیان (۱۳۷)

و هرگز ما از عذاب شدگان نخواهیم بود (۱۳۸)

و چون هود را تکذیب کردند ما آنان را هلاک گردانیدیم و در اینکه حکایت آیت و نشانه‌ای است و بیشترین قوم عاد ایمان

نیاوردند (۱۳۹)

و حقیقه پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۴۰).

صفحه : ۲۶۳

(توضیح آیات)

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ پس از حکایت ابراهیم علیه السلام و اندرزها و نصایح او حکایت نوح نبی علیه السلام را تذکر میدهد که آن جماعت همین طوری که پیمبران را تکذیب کردند و نسبت دروغ بآنها دادند نوح (ع) را هم که از جمله رسولان بود او را نیز تکذیب نمودند ضمیر مؤنث در (كَذَّبَتْ) باعتبار قوم است که بمعنی جماعت است، و ارجاع ضمیر مذکر در آیه بعد (لهم) باعتبار لفظ قوم است.

و کسی که یک پیمبر را تکذیب نمود در واقع همه پیمبران را تکذیب نموده زیرا که همه آنها در کلمه طیبه (لا اله الا الله) و واقعه قیامت متفقند و همه خود را رسول یک خدای واحد احد معرفی مینمایند اینست که انکار یکی از آنها انکار تمام آنها است.

و بروایت ابو جعفر علیه السلام مقصود از (مرسلین) نوح است و انبیایی که بین او و آدم بودند. (مجمع البیان) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ، إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ گفته‌اند نوح (ع) برادر نسبی آن جماعت بود و چون آن جماعت نوح (ع) را براستگویی و پاکدامنی بخوبی میشناختند اینکه بود که بآنها تذکر میدهد که از جانب حق تعالی برسالت برای هدایت شما فرستاده شده‌ام و همین طوری که مرا بصدق و امانت و درستی میشناسید من رسول امین میباشم و هر چه گویم حق میگویم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ نوح (ع) در مقام ارشاد قوم گفته از خدا بترسید و عملی که خلاف تقوی و ایمان باشد نکنید و مطیع من گردید تا شما را بطریق تقوی و ایمان بمقام ربوبیت و آنچه صلاح شما باشد و مأمورم شما را بآن ارشاد نمایم رهبری کنم تا از ظلمت کفر

صفحه : ۲۶۴

بنور ایمان بیاید و برای ارشاد شما اجر و مزدی از شما مطالبه نخواهم نمود پاداش من نزد آن کسی است که مرا برسالت بسوی شما فرستاده و او پروردگار جهانیان است.

قَالُوا أَوْ تَوَمَّنْ لِمَكِّ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ همزه در (أ تَوَمَّنْ) در صورت استفهام است و در معنی جحد و انکار، و (ارذلون) جمع (رذل) است و بمعنی اشخاص پست میباشد.

قوم در پاسخ نوح (ع) گفتند آیا ما بتو ایمان بیاوریم و حال آنکه مردمان ارذل و پست که نه مال و مکنت دارند و نه جاه و منصب تابع تو گشته‌اند.

شاید مقصود از ارذل عوام و کسبه مردم باشند زیرا چنانچه معلوم است اگر مردم را بقسمت اولی سه قسمت کنیم: یک قسمت متمولین و ثروتمندان و رؤساء میباشند، قسمت دوم متوسطین و کسبه و اهل فن، قسمت سوم فقراء و مستمندان و بیچارگانند. ثروتمندان و اغنیاء مخصوصا رؤساء بسیاری از آنها چنان بمال و جاه خود غرّه شده‌اند که گویا خود را از خدای تعالی بی‌نیاز میدانند و اگر حق بر آنها ثابت گردد بیشترین آنها کبر و نخوت بقدری آنان را گرفته که عار میدانند مطیع پیمبران و اهل الله گردند.

فقراء و مستمندان نیز فقر و بیچارگی و نکبت چنان دامن گیر آنها گردیده که تمام فکر و همشان تهیّه معاش و اداره کردن خرج زندگانی و عیالاتشان گردیده دیگر هیچ همی ندارند، دانشمندان گفته‌اند (من لا معاش له لا معاد له) کسی که طریق معاش و لو باقل ما یقنع تأمین نداشته باشد چگونه تواند دنبال اصلاح نفس و معادش برود خیلی مشکل است با فقر و تنگدستی کسی بتواند امور معاد خود را اصلاح نماید مگر فقیری که ایمان قوی داشته باشد مثل فقراء صدر اسلام و فقراء صفّه.

باقی میماند آن قسمت دوم که متوسطین باشند که طریق معاششان یا از

صفحه : ۲۶۵

طریق کسب و عمل یا بطریق دیگر باندازه‌ای تأمین است، و آن طوری که بتجربه معلوم شده در هر زمانی اول چنین مردمانی تابع پیمبران میگرددند و نیز غالباً در هر امر خیری اینها پیش قدم میباشند و ثروتمندان بنظر پستی اینان را مینگرند در صورتی که در واقع بیشترین آنها مردمان بلند پایه میباشند که بر خود عار نمیدانند استماع کلام حق کنند و تابع علماء و پیمبران گردند.

قالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (ما) نافیه است یعنی نمیدانم صنعت و کسب آنها چیست و من با دنائت و خساست کسب و کار آنها کاری ندارم وظیفه من دعوت آنها است بایمان بخدا و روز جزاء و آن وظیفه را انجام دادم و آنها هم ایمان آوردند.

یا اینکه مقصود قوم نوح (ع) که گفتند اتباع تو ارذل هستند اینکه بوده که اینها در ظاهر پیرو تو شده‌اند و در باطن ایمان ندارند و مخالف و منافقند پس نوح علیه السلام در پاسخ آنها گوید من از وضعیت داخلی و مقصود و مراد آنان اطلاع ندارم و من مأمور بظاهرم.

وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ هر کس بظاهر تابع گردید و کلمه توحید بزبان جاری نمود او را می‌پذیرم و حساب هر کسی با خدا است او (عالم السرّ و الخفیات) است و شما مردم اگر فهم و شعور داشتید می‌فهمیدید که وظیفه پیمبران جز اینکه نیست که مردم را بحق ارشاد نمایند، و نوح (ع) بکلمه (لو تشعرون) کلام آنان را ردّ کرد که اگر شما شعور داشتید می‌فهمیدید عزّت و غناء عزت دین و غناء ایمانست نه مال.

کفار و مشرکین قریش نیز در ابتداء امر رسالت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از روی استهزاء و سخریه میگفتند یک مشت مردمان بی‌بضاعت مثل اصحاب صفّه و امثال اینان که نه منزل دارند و نه خوراک و نه پوشاک دور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته‌اند که باین وسیله فضله طعامی از عربها بدست آرند و سد رمق کنند و بر خود عار میدانستند با آنها بنشینند اینکه بود که میگفتند اینها را از مسجد بیرون کن تا ما

صفحه : ۲۶۶

با تو مجالست کنیم و آیه بر رد آنها آمد.

قَالُوا لئن لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ وقتی نوح (ع) دعوت و اصرار را از حد گذرانید چنانچه در سوره نوح حکایه از قول او فرموده من شب و روز آشکارا و پنهان آنها را دعوت نمودم و بجز انکار چیزی نشنیدم، آن جماعت در مقام تهدید نوح بر آمدند که اگر دست از تبلیغ بر نداری تو را سنگسار خواهیم نمود.

قال رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذِبُونَ، فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نوح (ع) وقتی از هدایت آن جماعت مأیوس گردید و آنان قصد اعدام او را نمودند دست بدعاء برداشت و در مقام مناجات و شکایت از کفار فتح و نجات خود را طلب نمود. فَأَنْجِينَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ، ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ دعای نوح بهدف اجابت رسید و خداوند او را و مؤمنین را که با او بودند در کشتی که مملو و پر از آدمیان و امتعه و مأكولات و حیوانات بود که از هر حیوانی یک جفت در کشتی نهاده بود از غرق نجات داد و تمام مردم و آنچه با آنها بود همگی غرق شدند.

و چون حکایت نوح و کشتی او و گرفتن آب تمام روی زمین را مکرر در قرآن بیان شده و لو اینکه در هر جایی مزایا و خصوصیاتی دارد لکن چون بنای ما بر اختصار است در اینجا از بیان خصوصیات آن خودداری مینمائیم.

بین چقدر فرق است بین رسول اولوا العزم حضرت نوح (ع) که وقتی او را باعدام تهدید نمودند و از ایمان آوردن کفار مأیوس گردید نفرین نمود و تمام موجودات زمینی بطوفان هلاک گردیدند، و بین سید و نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مشرکین اهل مکه چه جفاها و سرزنشها و اذیتها که بوجود مبارکش وارد نمودند و نسبت کذب و سحر و غیره باو دادند تا بجایی رسانیدند که برای اعدام او دور منزلش را گرفتند و از روی ناچاری پسر عمو و دامادش را بجای خود خوابانید

صفحه : ۲۶۷

و از خانه و منزل و وطن خود فرار نمود و آواره گردید و با اینکه حال در باره آنها دعاء میکرد که خدا آنان را هدایت نماید، اینکه بود که در قرآن مجید او را (برحمة للعالمین) توصیف نموده.

إِنَّ فِي ذَلِكْ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ طوفان نوح (ع) یکی از آیات و معجزه‌های بزرگی است که چشم روزگار مثل آن را ندیده و تذکره نویسان تمام ملل دنیا در کتب تواریخ نوشته و ضبط نموده‌اند و آن را معجزه نوح علیه السلام میدانند و با اینکه حال بیشتر مردم متنبه نمیگردند و بگفتار پیمبران سر تسلیم فرود نمی‌آورند.

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (تا قوله تعالی) إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مرجع تأنیث (کذبت) قبیله است یعنی قبیله عادیان برادر نسبی خود هود را تکذیب نمودند. پس از حکایت و سخنان ابراهیم (ع) و نوح (ع) حکایت هود (ع) و عادیان را تذکر میدهد.

شاید آیه (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) که در سخنان انبیاء مکرر گردیده برای اینست که دانسته شود که هدف و مقصود تمام پیمبران ایمان بوحدانیت حق تعالی و تحصیل تقوی و عمل خالص بوده و همه بیک کلام و بیک قول خود را رسول و فرستاده پروردگار جهانیان معرفی می نمودند.

أَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ، وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- آیا بهر مکان بلندی بنائی میکنید. (عبد الله بن عباس) ۲- بقول دیگری بهر راهی بنائی میکنید. (مقاتل و ضحاک و کلبی) ۳- راهی بود میان دو کوه یا بر هر بلندی عمارتی بنا میکنید. (مجاهد) ۴- از سلیمان نقل میکنند که جماعت در مسافت بدالات ستارگان راه می‌جستند و برای همین در بیابانها علامتی گماشته بودند اینکه بود که هود (ع)

صفحه : ۲۶۸

بآنها گفت شما باینها خود را بازی می‌دهید.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرموده (هر بنائی در قیامت برای صاحبش و بال است مگر بقدری که محتاج بآن است).

و بقولی آنان در مکانهای بلند عمارت بناء میکردند برای اینکه ببینند کسانی را که از آنجا گذر میکردند که با آنها در آویزند، و مأخذ آب را مصادع نامند.

خلاصه هود (ع) در مقام نصیحت و اندرز بقوم عاد گفت شما برای لهو و لعب در هر مکان مرتفعی عمارتی بناء میکنید و در جایی که محل جریان آب است برای عیاشی و کارهای قبیح عمارت عالی میسازید و گمان میکنید همیشه در دنیا جاویدانید و إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ اخذ بشدت و قوت را بطش گویند، و نیز هود علیه السلام بقوم خود گفت شما جماعتی میباشید که بر مردم سخت گیری میکنید و وقتی بر کسی غالب گشتید جابرانه و متکبرانه از او مؤاخذه میکنید یا بشمشیر یا بتازیانه آنها را اذیت مینمائید و هیچ رحم و شفقت در دل شما نیست.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید و خود را باز دارید از مخالفت آن کسی که شما را امداد نموده بآنچه میدانید از نعمتهای بسیار.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَيْنِينَ، وَ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ هود (ع) در مقام تفصیل نعمتهای الهی که بر آنان افاضه شده بر میآید برای اینکه متذکر گردند و از اعمال رکیک دست بردارند اینکه است که گوید اطاعت نمائید خدایی را که بشما مال و اولاد و بوستانهای پر نعمت و چشمه‌های جاری عنایت نموده و بشکرانه نعمتهای الهی تقوی پیشه خود نمائید و پیرو گفتار من گردید که از جانب خدا برسالت برای هدایت شما فرستاده شده‌ام.

صفحه : ۲۶۹

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ باز هود (ع) در مقام نصیحت گوید ای جماعت من بر شما از عذاب روز بزرگ ترسانم، عذاب دنیا که هود از آن میترسید بر آن قوم همان باد صرصر بود که همگی آنها را هلاک نمود، و عذاب آخرت جهنم و آتش دوزخ خواهد بود.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَّعْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ عادیان در پاسخ اندرزهای هود (ع) گفتند خواه تو ما را موعظه و نصیحت کنی یا نکنی مساویست ما نصیحت تو را نمی‌پذیریم.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ شاید مقصود آنها اینکه بوده که همیشه عادت ما و پیشینیان ما چنین بوده که هم بت پرست بودیم و هم دنبال لهو و لعب و هم جبار و خونخوار.

یا اینکه همیشه کسانی که میآمدند و دعوی پیمبری میکردند و ما را بتوحید و حساب و کتاب و قیامت و عذاب تهدید مینمودند ما نمیپذیرفتیم و دست از عادت خود بر نمیداشتیم.

از خدا بترسید و مطیع من گردید (۱۴۴)
 و برای رسالت خودم از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم پاداش من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۴۵)
 آیا شما همیشه در زمین دنیا در حال امن و امان باز گذاشته خواهید بود (۱۴۶)
 و نیز در بوستانها و چشمه‌ها (۱۴۷)
 و کشتهای خود و درختهای خرما و شکوفه‌های لطیف آن (باقی خواهید ماند) هرگز چنین نخواهد بود (۱۴۸)
 و از کوه‌ها خانه‌ها میتراشید در حالی که در تراشیدن ماهر میباشید (۱۴۹)
 از خدا بترسید و مرا فرمان بردار باشید (۱۵۰)
 و مطیع امر فساد کنندگان مشوید (۱۵۱)
 آن کسانی که در زمین فساد میکنند و اصلاح نمی‌نمایند (۱۵۲)
 آن جماعت بصالح گفتند تو از سحر شدگانی تو را سحر کرده‌اند (۱۵۳)
 نیستی تو مگر یک بشری مثل ما اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور (۱۵۴)
 صالح گفت اینکه است ناچه‌ای

صفحه : ۲۷۲

که شما طلب کردید آب نهر یک روز برای شتر و یک روز برای شما (۱۵۵)
 و هرگز قصد سویی باین ناچه نکنید که روز سخت عظیمی شما را فرا میگیرد (۱۵۶)
 (قوم صالح) ناچه را پی کردند (کشتند) پس از آن صبحگاهی از پشیمان شدگان گردیدند (۱۵۷)
 (پاداش عملشان) آنان را عذاب فرا گرفت حقیقه در اینکه واقعه آیت و نشانه‌ایست (و با اینکه معجزه آن جماعت ایمان نیاوردند)
 (۱۵۸)
 و حقاً پروردگار تو مقتدر و مهربانست (۱۵۹)
 قوم لوط نیز پیمبران را تکذیب نمودند (۱۶۰)
 یاد کن وقتی را که برادر آنها لوط بآنان گفت آیا چرا پرهیزگار نمیگردید (۱۶۱)
 حقیقه من برای شما رسول پروردگار و امینم (۱۶۲)
 از خدا بترسید و فرمان بردار من گردید (۱۶۳)
 و من از شما اجر و پاداشی سؤال نمیکنم مزد من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۶۴)
 آیا عمل (زشت خود را) با مردها انجام میدهید (۱۶۵)
 و زنان را وا میگذارید بلکه شما از طریق درستی تعدی نموده‌اید (۱۶۶)
 جماعت گفتند ای لوط اگر از ما دست برداری تو را از شهر بیرون میکنیم (۱۶۷)
 لوط گفت حقیقه من از اعمال شما دشمن (و بیزارم) (۱۶۸)
 و در مقام مناجات گفت پروردگارا مرا و اهل مرا از آنچه اینان میکنند نجات بده (۱۶۹)
 او و اهلش را تماماً نجات دادیم (۱۷۰)
 مگر پیره زنی که از وامانده‌گان در عذاب گردید (۱۷۱)
 و دیگران را هلاک گردانیدیم (۱۷۲)

و بر آنها بارشی بارانیدیم و بد بارشی بود باران تهدید شدگان (۱۷۳)
 بحقیقت در اینکه حکایت آیت و اعجازی است و با اینکه حال اکثر آنان از مؤمنین نگردیدند (۱۷۴)
 و هر آینه پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۷۵).

صفحه : ۲۷۳

(توضیح آیات)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ صَالِحٌ أَأَلَا تَتَّقُونَ (الی قوله تعالی) إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ شاید یکی از اسرار تکرار نمودن اینکه آیات از قول پیامبران اینکه باشد که در اینکه چند آیه خداوند برسولش خبر میدهد و بمردم می‌آگاهاند که تمام پیامبران در اعلان کلمه توحید و امر بتقوی همه یکسان بودند و بین آنها هیچ اختلاف و تشتت رأی راجع باصول دیانت از شناسایی معارف الهی و صفات جلال و اوصاف جمال احدیت و امر معاد از حساب و کتاب و میزان و صراط و بهشت و جهنم و خوشی حال سعادت و تیره‌بختی و سختی حال اشقیاء در آن روز یافت نمیشود بلکه در اصول و کلیات احکام و قوانین الهی از واجبات و محرمات همه یکسان بودند و تفاوت در جزئیات اعمال بوده نه در کلیات آن.

أَتُرْكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ، فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ همزه (ا تترکون) استفهام انکاری است یعنی نه چنین است که شما گمان میکنید، صالح بجماعت عادیان گوید آیا خداوند شما را در اینکه نعمتهای دنیا از بوستانها و چشمه‌های جاری و زراعت و کشتها و نخلستانهای خرما وا میگذارد وَتَنْحُوتُونَ مِنَ الْجِبَالِ مِيَّاتًا فَارِهِينَ گویند (فارہین) مشتق از فراغت و بمعنی نشاط است، صالح گوید شما از کوه‌ها خانه‌ها میسازید و در تراشیدن سنگها حاذق و ماهرید و در اعمال خود بشاش و خوشحالید. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (فا) آیه را متفرع گردانیده بآیات بالا یعنی آن خدایی که اینکه قدر بشما نعمت عنایت نموده بشکرانه اینکه نعمتها باید متقی و پرهیزگار باشید و منکه رسول و فرستاده اویم مرا اطاعت نمائید زیرا که اطاعت من اطاعت خدا است و پیرو مردمانی که در معصیت اسراف نموده‌اند نگردید.

صفحه : ۲۷۴

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ اینکه مردمان مسرف که شاید مقصود رؤساء و ثروتمندان آن جماعت باشند در زمین فساد میکنند و کاری که صلاح و سعادت شما در آن باشد و شما را از شقاوت بسعادت آورد پیش نهادتان نخواهند نمود. قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ، مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ آن جماعت بصالح علیه السّلام گفتند تو را سحر کرده‌اند و عقلت ضایع گردیده که بما چنین سخنان می‌گویی و تو یک بشری میباشی مثل ما چطور ادعای پیامبری میکنی و اگر تو پیامبری و راست می‌گویی یک معجزه و آیتی برای ما بیاور که نشانه صدق گفتارت باشد.

مفسرین گفته‌اند پس از آنکه قوم از صالح معجزه خواستند صالح گفت چه میخواهید گفتند میخواهیم از اینکه کوه ناچه آبستنی که ده ماهه باشد بیرون آید و فوراً وضع حمل نماید صالح متحیر ماند بوی وحی رسید دو رکعت نماز بخوان و از خدا بخواه که چنین معجزه‌ای را بدست تو جاری گرداند صالح چنین کرد فوراً کوه شکافته شد و یک شتر ماده آبستن ده ماهه بقدرت ایزد متعال از کوه بیرون آمد.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لَهَا شَرِبٌ وَلَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ، وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ ثمودیان آبی داشتند که همه روزه برای انجام کارهای خود اعمال مینمودند صالح بآنها گفت اینکه آب یک روز مال شتر باشد و یک روز مال شما روزی که آب قسط

شتر بود می‌آمد لب آب و تمام آب را می‌خورد و در مقابل آن شیر میداد و روزی که آب قسمت ثمودیان بوده شتر لب آب نمی‌آمد و شیر هم نمیداد، و صالح بآنها سفارش نمود که مبادا متعرض اینک شتر بشوید اینک ناقه الله است اگر باو صدمه‌ای وارد بیاورید عذاب بزرگی در روز عظیمی بشما اصابت خواهد نمود.

صفحه : ۲۷۵

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ، فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ- بیشتر آن جماعت با اینکه معجزه بزرگ ایمان نیاوردند و برگشتن و پی کردن شتر چنانچه در آیات دیگر شرح آن داده شده و داستان آن چنین بوده که در آن جماعت دو مرد بنام قدار و مصدع که رئیس قوم بودند و با دو زن زانیه یکی بنام قطام و دیگری بنام ملکاء تمهید نمودند و متصدی قتل شتر گردیدند و شتر را پی کردند وقتی آثار عذاب را دیدند از عمل خود پشیمان گردیده و دیگر پشیمانی بحال آنان سودی نداشت و همه آن جماعت بصیحه آسمانی هلاک گردیدند با اینکه چنانچه گفته‌اند اینک عمل بدست دو مرد و دو زن انجام گرفت لکن چون همگی آنها بر اینکه عمل راضی بودند و اصلاً اکثر آنها ایمان نیاورده بودند اینک بود که همگی مبتلا بعذاب گردیده و هلاک شدند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و تکرار اینک آیه پس از فرود آمدن عذاب و هلاک گردیدن مشرکین و کافرین اشاره بدو صفت از اوصاف جلال و جمال الهی است، و خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که بدان پروردگار تو هم غالب و قاهر فوق عباد است و هم رحیم و مهربان در موقع غضب سخت انتقام و شدید العقاب است و در موقع رحمت رحیم و مهربان است و کفار و اشقیاء باعمال خودشان خود را در موقع غضب و سخط الهی واقع گردانیده‌اند.

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ (الی قوله تعالی) إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ تکذیب نمودند قوم لوط پیغمبران را و نیز لوط نبی (ع) که از رسولان بود تکذیب نمودند و لوط (ع) که برادر نسبی آنها بود مثل سائر انبیاء در مقام تبلیغ رسالت بر آمد و آنان را امر بتقوی و اطاعت نمودن امر حق تعالی نمود، و چنانچه گفته شد تکرار اینک آیات برای اینست که دانسته شود که روش تمام

صفحه : ۲۷۶

پیمبران در اعلان کلمه حق بیک منوال و یک روش بوده.
أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ (من العالمین) شاید (من) تبیین باشد یعنی از اولاد آدم با ذکور و طی میکنید با آنکه اناث در آنها بسیار است.

و شاید (من) تبعیضی باشد یعنی شما عضو مباح از ازوج خود را میگذارید و از آن تجاوز مینمائید بعضو غیر مباح. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ- شما جماعتی هستید که از روش عقلی و طریق انسانیت تجاوز نموده‌اید زیرا محلی که برای نسل مقرر گردیده و باید تولید مثل شود و افراد بشر در عالم زیاد شوند میگذارید و مشغول عملی میگردید که عقل از آن تنفر دارد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ- جماعت گفتند ای لوط اگر دست از تبلیغ و مذمت و تقبیح ما بر نداری بلام و نون تأکید ثقیله (لتکونن) که هر دو را برای تأکید می‌آورند مؤکدا لوط (ع) را تهدید مینمایند که تو را از شهر بیرون میکنیم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ- لوط علیه السلام در پاسخ بآنها گفت من از اینکه عمل رکیک شما یکی از دشمنانم و با عمل شما بسیار مخالف و بیزارم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ- وقتی لوط (ع) از ارشاد یافتن آن جماعت ناامید شد و آنها بنای ضدیت و دشمنی با او را گذاردند در

مقام مناجات بر آمد و گفت ای پروردگار من مرا و اهلم را از اینها و از عقوبت اعمال بد آنان نجات بده و دعای او به هدف اجابت رسید فَجَبَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ لوط و اهل او را تماماً نجات دادیم مگر پیر زن او را که در عذاب شدگان باقی ماند، وقتی از طرف حق تعالی بوی وحی شد که خودش و اهلس و تابعینش

صفحه : ۲۷۷

بیرون روند همه بیرون رفتند، بقولی زن لوط چون ایمان نداشت با لوط بیرون رفت و از هلاک شدگان گردید، و بقولی بیرون رفت و بامر لوط که فرموده بود روی خود را برنگردانید اطاعت نمود و عذاب بوی اصابت نمود و هلاک گردید وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ الف و لام (المنذر بن) جنس است و معرفه زیرا (مطر) که فاعل (ساء) میباشد اضافه شده است بمنذرین یعنی بد است باران تهدید شدگان و مطری که بر آنها بارید آب نبود بلکه سنگ ریزه بود که چنان سنگ بر آنان باریدن گرفت که همانطوری که در جاهای دیگر گفته شد تمام آنها هلاک گردیدند و جسدهایشان در زیر سنگ مخفی گردید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ از اینجا دو مطلب توان استفاده نمود یکی آیه خبر میدهد که حکمت عذاب اینکه جماعت و نیز باقی مشرکین برای اتمام حجت و ارسال پیامبران بود زیرا که اکثر عذاب شدگان ایمان نیاورده بودند اینکه بود که مستحق عذاب گردید نه اینکه باینها بدون استحقاق ستم شده باشد.

و دیگر برای تنبیه دیگران که شاید وقتی آثار عذاب گذشتگان که در اثر نافرمانی و کفر مبتلا گردیدند ببینند از مخالفت و خود سری بیرون آیند و موافقت نمایند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ای پیمبر گرامی بدان که پروردگار تو هم غالب و ارجمند و هم رحیم و مهربان است. اشاره به اینکه کفار و اشیاء خودشان عذاب دنیا و آخرت را برای خود فراهم نمودند و در عذاب واقع گردیدند.

صفحه : ۲۷۸

(قسمتی از آیات)

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۲۲۷]

اشاره

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ- (۱۷۶) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ- (۱۷۷) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ- (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۱۷۹) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ- (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ- (۱۸۱) وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ- (۱۸۲) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ- (۱۸۳) وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبَلَةَ الْأُولِينَ- (۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ- (۱۸۵)

وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِنْ نُنْظِقُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ- (۱۸۶) فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ- (۱۸۷) قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ- (۱۹۰)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ- (۱۹۱) وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ- (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ- (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ- (۱۹۵)

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ- (۱۹۶) أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ- (۱۹۷) وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ- (۱۹۸) فَفَرَّاهُ

عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ- (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ- (۲۰۰)

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ- (۲۰۱) فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ- (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ- (۲۰۳) أَلْبَعْدَآبِنَا يَسْتَعْجِلُونَ-

(۲۰۴) أَمْ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ- (۲۰۵)

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ- (۲۰۶) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ- (۲۰۷) وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ- (۲۰۸) ذِكْرِي وَ مَا كُنَّا

ظَالِمِينَ- (۲۰۹) وَ مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ- (۲۱۰)

وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ- (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ- (۲۱۲) فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ- (۲۱۳) وَ أَنْذِرْ

عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ- (۲۱۴) وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- (۲۱۵)

فَإِنْ عَصَيْتَ وَ كَفَّ فَعَلَّ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ- (۲۱۶) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيْزِ الرَّحِيْمِ- (۲۱۷) الَّذِي يَرَاكَ حِيْنَ تَقُومُ- (۲۱۸) وَ تَقَلَّبَكَ فِي

السَّاجِدِينَ- (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ- (۲۲۰)

هَلِ أَلْبَسْنَاهُ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلْنَا الشَّيَاطِيْنَ- (۲۲۱) تَنْزَلْ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيْمٍ- (۲۲۲) يَلْقَوْنَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهمْ كَاذِبُونَ- (۲۲۳) وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ

الْغَاوُونَ- (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ- (۲۲۵)

وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ- (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيْرًا وَ اتَّقَوْا مِنَ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ

ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ- (۲۲۷)

صفحه : ۲۸۰

(ترجمه)

جماعت (ایکه) پیمبران را تکذیب نمودند (۱۷۶)

هنگامی که شعیب بآنها گفت آیا از عذاب خدا نمیترسید (۱۷۷)

حقیقه من برای شما رسول امینم (۱۷۸)

از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۷۹)

و من از شما اجر و پاداش نمی‌طلبم مزد من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۸۰)

پیمانۀ فروش را تمام بدهید و از کاهندگان و زیان رسانندگان نباشید (۱۸۱)

(و جنس خود را) بمیزان راست و بی‌عیب بسنجید (۱۸۲)

و از اجناس مردم کم نکنید و در زمین فساد ننمائید (۱۸۳)

و از عذاب آن کسی که شما را و گذشتگان را آفریده بترسید (۱۸۴)

آن جماعت بشعیب گفتند حقیقه تو را سحر کرده‌اند (۱۸۵)

تو بشری نیستی مگر مثل ما و گمان میکنیم تو از دروغگویانی (۱۸۶)

اگر راست می‌گویی (و پیمبری) پاره ابری که (در آن عذاب باشد) از آسمان بر ما فرود آور (۱۸۷)

شعیب گفت پروردگار من عالم‌تر است بآنچه شما عمل میکنید (۱۸۸)

و چون شعیب را تکذیب نمودند آنان روز سایه بعذاب سخت مبتلا گردیدند و حقیقه آن عذاب بزرگی بود (۱۸۹)

و آیت و نشانه (قدرت الهی) بدرستی در آن هویدا بود و با اینکه حال بیشتر آنها از گروندگان نبودند (۱۹۰)

و هر آینه پروردگار تو مقتدر و غالب و مهربان است (۱۹۱)

و حقیقه اینکه قرآن (بزرگوار) فرستاده شده از طرف پروردگار جهانیان است (۱۹۲)
 (بتوسط) روح الامین (جبرئیل)
 بقلب تو نازل گردیده (۱۹۳) تا آنکه از تهدید و اندرز دهندگان بوده باشی (۱۹۴)
 و اینکه قرآن بزبان عربی فصیح هویدا گردید (۱۹۵)
 و نام اینکه قرآن در کتابهای پیمبران پیشینیان ثبت

صفحه : ۲۸۱

گردیده (۱۹۶)

آیا نشانه بر صحت قرآن یا نبوت پیغمبر برای مشرکین بس نیست اینکه علمای بنی اسرائیل آن را (در کتب خود خوانده‌اند) و آن را میدانند (۱۹۷)

و اگر قرآن را نازل کرده بودیم بزبان عجمی (غیر عربی) بهمین لغت
 و رسول بر آنان قرائت مینمود آنان بآن ایمان نمیآوردند (۱۹۹)
 ما قرآن را اینکه طور بقلب گنهکاران گذرانیدیم (۲۰۰)
 و آنها ایمان نمیآوردند مگر وقتی که عذاب دردناک (جهنم را) ببینند (۲۰۱)
 و یک دفعه آنان را عذاب فرا گیرد در حالی که وقت آن را ندانند (۲۰۲)
 آن وقت گویند آیا بر ما مهلتی هست که ایمان آوریم (۲۰۳)
 آیا اینان بعذاب ما عجله میکنند (۲۰۴)
 ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا نمیدانی اگر ما سالهایی آنها را مهلت دهیم (۲۰۵)
 سپس بیاید آنچه را که بآنها وعده داده شده بود (۲۰۶)
 آنها را بی نیاز نمیکند آنچه را که از دنیا بهره بردند (۲۰۷)
 و ما اهل هیچ مملکتی را هلاک نمودیم مگر پس از آنکه پیمبرانی برای آنان فرستادیم (۲۰۸)
 اینکه قرآن تذکری است و ما بکسی ظلم و ستم نمودیم (۲۰۹)
 اینکه قرآن را شیاطین فرود نیاوردند (۲۱۰)
 و نزول قرآن هرگز شایسته شیاطین نخواهد بود و قدرت بر آن ندارند (۲۱۱)
 زیرا که آنها از استماع وحی معزولند (۲۱۲)
 ای محمد (ص) با خدای یکتا خدای دیگری مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود (۲۱۳)
 و عشیره و نزدیکان خود را از عذاب بترسان (۲۱۴)
 و فروتنی و مهربانی کن با آن مؤمنینی که پیرو تو گردیدند (۲۱۵)
 و اگر با تو مخالفت نمودند بگو من از آنچه شما میکنید بیزارم (۲۱۶)
 و بر خدای غالب مهربان توکل نما (۲۱۷)
 آن کسی که تو را می بیند وقتی که بنماز ایستاده‌ای (۲۱۸)
 و آن وقتی که با سجده کنندگان بسجده میروی (۲۱۹)
 آن خدایی که هم بگفتار مردم شنوا و هم دانا است (۲۲۰)

آیا آگاه کنم شما را که شیاطین بر چه کسانی فرود می‌آیند (۲۲۱)
 بر هر آدم دروغگوی گنهکاری نازل می‌گردند (و بر آنان ظفر می‌یابند) (۲۲۲)
 و از فرشتگان استماع میکنند و بیشتر آنها دروغگویانند (۲۲۳)
 و شاعرهای دروغگو پیروی گمراهان را میکنند (۲۲۴)
 آیا ندیدی

صفحه : ۲۸۲

که شعراء در هر وادی سر گشته‌اند» (۱) (۲۲۵)
 و آنان چیزی میگویند که عمل نمیکنند (۲۲۶)
 مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نمودند و ذکر خدا را بسیار میکنند و پس از آنکه ستم کشیدند از خدا طلب یاری نمودند و کسانی که ظلم و ستم نمودند بزودی خواهند دید که بازگشت آنان بکجا خواهد کشید (۲۲۷).

(۱) آیا نمی‌بینی که شعراء در هر وادی از فون سخن سرگردانند.

صفحه : ۲۸۳

(توضیح آیات)

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (الی قوله تعالی) إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ گویند شعیب (ع) از اهل ایکه نبود و از اهل مدین بود اینکه بود که نگفت (اخواهم شعیبا).

اینکه آیه خبر میدهد که اصحاب (ایکه) مثل اصحاب باقی پیامبران شعیب را تکذیب نمودند، یاد کن وقتی را که بآنها گفت من رسول امینم و از طرف پروردگار برای هدایت شما آمده‌ام که بشما بگویم از غضب و عقاب خدا بترسید و از معاصی احتراز نمائید و از من که رسول او میباشم فرمان بردار باشید و من برای رسالت خود از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم پاداش من بر پروردگار جهانیان است.

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ گویا در زمان شعیب کم فروشی مثل زمان ما بین مردم دائر بوده که اول چیزی که شعیب علیه السلام بمردم آن وقت امر میکند اینست که کیل را تمام بدهید و در کیل و وزن خسران نکنید.
 وَزِنُوا بِالْقِسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ متاع خود را وزن کنید بمیزان عدل که به هیچ وجه خسران و زیانی در آن نباشد قسطاس مأخوذ از قسط و بر وزن فعال و گویند بزبان رومی بمعنی عدل است.

اگر چه آیه راجع بکیل و وزن است لکن شاید یک معنای عام‌تری از قسطاس مستقیم اراده شده باشد و اشاره باشد بتمام حقوقی که بین شما هر یک نسبت بدیگری بایستی مراعات نمائید تمام را روی میزان مستقیم عدل نگاه دارید و هر یک بدیگری ظلم و تعدی ننمائید.

صفحه : ۲۸۴

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ آیه بالا راجع بکیل و وزن است (اوفوا الکیل) که در کیل و وزن کم نکنید و در اینکه آیه بطور اطلاق

فرموده از حقوق مردم چیزی کم نکنید یعنی حقوق هر کس را بطور عدل مراعات نمائید.

وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ- دوم از نصایح شعیب (ع) اینکه بود که بآن جماعت گفت در زمین فساد نکنید معلوم میشود جماعت ایکه هم کم فروشی میکردند چنانچه گفته‌اند آنان دو میزان و دو سنگ داشتند و دو کیل یکی کم نشان میداد و دیگری زیاد. وقتی میخریدند بآن کیل و وزن زیاد معامله میکردند وقتی میفروختند کم میفروختند قوله تعالی وَيَلِّمُ الْمُطْفَفِينَ تا آخر تهدید کم فروشان است.

و دیگر در زمین فساد مینمودند از قتل و غارت و همه طور ظلم و تعدی را نسبت بهم روا میداشتند اینکه بود که بآنها از فساد نهی میفرمود.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولَى- (جبله) بمعنی خلقت است و بمعنی خلق و طبیعه استعمال شده، راغب گفته (الجبله) یعنی مجبولین علی احوالهم الّتی بنوا علیها و سبلهم الّذی فیضوا لسلوکهم یعنی کافرین مجبولند بر حالاتی که بنا بر او گذارده در روششان و اشاره بهمین دارد قوله تعالی قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (پایان) یعنی بترسید و مخالفت نکنید آن کسی را که شما را و کسانی را که پیش از شما بودند از آباء و اجداد شما و تمام خلائق را آفریده.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ، وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نُنْظِقُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ- جماعت ایکه مثل باقی افراد در پاسخ نصایح و اندرزهای شعیب (ع) گفتند تو را سحر کرده‌اند و در اثر سحر عقل خود را از دست داده‌ای که چنین سخانی می‌گویی تو نیز بشری میباشی مثل ما و دیوانه شده‌ای که می‌گویی من رسول پروردگارم و بدرستی که ما گمان داریم که تو از دروغگویانی.

صفحه : ۲۸۵

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ- چون شعیب آنان را تهدید بعذاب و امر بتقوی نمود آنها گفتند تو اگر راست می‌گویی و ما در مورد عذاب واقع میگردیم امر کن پاره‌ای از آسمان بر سر ما بیفتند.

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ- شعیب (ع) گفت پروردگار من عالم‌تر است بآنچه شما عمل میکنید یعنی خدا اعمال و اقوال شما را میداند از کم فروشی و بت پرستی و فساد در زمین و غیر اینها و بجزای اعمال خود خواهید رسید گویا آن جماعت در بی‌دینی چنان محکم و مصر بودند که در ذهن آنان خطور نمیکرد که شاید مورد عذاب گردند و اگر آنها کوچک‌تر احتمال میدادند که ممکن است سخنان شعیب (ع) راست باشد و در مورد عذاب واقع گردند هرگز چنین حرفی نمیزدند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (ظله) در لغت بمعنی سایبان است، مفسرین گفته‌اند چون آن جماعت انکار و مخالفت را از حد گذرانیدند و تبلیغ شعیب (ع) کوچک‌تر تأثیر در اعمال نکوهیده آنان ننمود مورد عذاب واقع گردیدند و عذابشان چنین بود که هفت شبانه روز هوا بقدری گرم گردید که آب چشمه‌ها و چاههای آنها بجوش آمد و از شدت گرما نفسهایشان گرفته شد در سردابها و جاهای خنک می‌رفتند فائده نمیبخشید در بیشه‌ها رفتند هر یک زیر درختی افتادند از گرما پخته شدند ناگاه ابر سیاهی پدید گردید و از آن باد خنکی وزیدن گرفت همگی زیر سایه آن درختها جمع شدند وقتی همه زیر درختها جمع شدند آتشی پدید گردید و همه آنها را سوزانید، اینکه است که آن روز را در آیه يَوْمِ الظُّلَّةِ یعنی روز سایبان نامیده که در اثر تکذیب جماعت (ایکه) در زیر سایبان هلاک گردیدند و اینکه عذاب در روز عظیمی واقع گردید، و بقول دیگر از شدت گرما در سایبان کوهی رفتند و آتشی از کوه نمایان گردید و همه را هلاک گردانید.

صفحه : ۲۸۶

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ- اینکه نیز مثل باقی عذابهایی که بپاداش انکار منکرین و شرک مشرکین واقع گردیده

حکمت‌هایی در آن مأخوذ بوده یکی آیت و معجزه پیمبر آن وقت و اثبات مدّعی او، دوم عظمت و قدرت الهی، سوم تّبه دیگران که شاید اثر عذاب‌هایی که بر دیگران واقع گردیده ببینند و از خود سری و کبر و لجاجت بیرون آیند و پیمبران را تصدیق نمایند، چهارم تسلّی دل رسولش که بداند همه مردم در هر زمانی چنین بودند و غیر اینها از حکمت‌های بسیار.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ این‌که آیه که پس از حکایت و داستان‌های هفت پیمبر از پیمبران نامی آمده شاید اشاره باین باشد که ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم بدان پروردگار تو هم غالب و شدید الانتقام و هم مهربان است ظلم و تعدّی نسبت ببندگان خود روا نمیدارد کفار و مشرکین خودشان بخود ظلم کردند و مورد عذاب واقع گردیدند.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ اعراب (تنزیل) ممکن است رفع باشد بتقدیر (هو) و ممکن است نصب باشد بتقدیر (اعنی) یا (نزل) و شاید جرّ باشد بتقدیر (و القرآن الحکیم).

فرق است بین تنزیل و نزول، تنزیل صیغه تکثیر و مصدر است و برای مبالغه آمده و بمعنی فرود آمدن بتدریج در دفعات است، و نزول بر وزن فعول فرود آمدن دفعی است.

و راجع بقرآن بهر دو قسم نزول آمده آنجا که تنزیل فرموده مثل همین جا مقصود فرود آمدن آیات است بتدریج در مدّت بیست و سه سال از جانب پروردگار جهانیان.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ بء (به) یا برای متعدّی کردن (نزل) آمده یعنی (انزله) و شاید برای ملابست باشد یعنی روح الامین با قرآن فرود آمده، ظاهراً مفسّرین متفقند که

صفحه : ۲۸۷

مقصود از روح الامین جبرئیل امین (ع) است زیرا که او امین وحی است، و او را روح نامیده نظر به اینکه همان طوری که حیات جسد بروح حیوانی است حیات روح انسانی از موت جهل بآیات قرآنی است که بتوسط جبرائیل بر قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرود آمده، قوله تعالی (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ لام در (لتكون) تعلیل و بیان علت نزول قرآن است یعنی قرآن بر قلب تو نازل شد که از جمله پیمبران باشی.

نزل، دلالت دارد که نزول جبرائیل بقلب رسول اکرم دفعی بوده، دفعی بودن آن ممکن است نسبت بهر آیه‌ای باشد، و شاید مقصود آن معنویت قرآن باشد قوله تعالی إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که در شب قدر حقیقت قرآن بقلب مبارکش فرود آمده.

و شاید آنجا که (تنزیل) میگوید مقصود آیات و الفاظ قرآن باشد که بتدریج بتوسط ملک وحی بر جسد مبارکش فرود آمده و آنجا که نزول فرموده آن معانی و حقیقت قرآن است که از عالم ما فوق الطبیعه بر آن روح قدسی آن بزرگوار که در گرفته بنور توحید بود و قلب منور او است نزول نموده و بعد آیه آیه در موارد خاص بتوسط ملک وحی نازل گردیده زیرا علوم انبیاء که آن را وحی نامند بر عکس علوم حکماء و دانشمندان است.

علوم حکماء از مرتبه دانی بتوسط تعلیم و تدریس اول مطالبی وارد حس مشترک میشود و از آنجا بقوه ذاکره و خیال سپرده میگردد پس از آن بسطان عقل عرضه میشود و عقل از محسوسات و بدیهیات کلیات را انتزاع مینماید و قضایا ترتیب میدهد و نتیجه میگیرد و باین طریق امر مجهولی را معلوم میگرداند.

لکن انبیاء در علومشان محتاج باین مقدمات نمیباشند آنچه از خدا خواهند بآنها بفهماند اول معانی بطریق وحی بقلیشان القاء میگردد و از آنجا بقوه خیال و ذاکره فرود میآید تا میرسد بحس مشترک و ملک وحی را بصورت می بینند.

صفحه : ۲۸۸

پس از حکایت انبیاء و گذارش امم و عذابهایی که در اثر مخالفت امتشان فرود آمده بمنقبت و فضیلت رسول گرامی خود سوره را خاتمه میدهد و بزرگتر فضیلت حضرتش را که فرمود آمدن جبرئیل بالقاء وحی و آیات قرآن مجید بقلب مبارکش را تذکر میدهد و چنین فضیلتی در باره هیچ یک از پیمبران و کتابهای آنها نفرموده بلکه تورات که اینقدر فضیلت در باره آن رسیده ظاهراً بتوسط الواح و صحیفه بر حضرت موسی (ع) نازل گردیده.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ در اینکه دو آیه دو فضیلت برای قرآن تذکر میدهد: اول آنکه قرآن بزبان عربی فصیح نازل گردیده و عربی بودن قرآن از جهاتی بر شرافت آن افزوده اول چون خود حضرتش عرب بود و بزبان عربی تکلم میفرمود از اینکه جهت زبان عربی که نسبت بخود او دارد بر باقی لغات افضل است، و نیز بحکم (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) که مأمور شد اول نزدیکان خود را تبلیغ نماید که اگر قرآن بغیر زبان آنها فرود آمده بود آنها نمیفهمیدند و در نپذیرفتن معذور بودند، و همچنین تمام قبیله‌هایی که در اطراف مکه بودند همه عرب بودند اگر اول آنان ایمان نمیآوردند باقی مردم بطریق اولی ایمان نمیآوردند مخصوصاً عربهای متعصب متکبر که زبان عجمی که غیر عربی خودشانست عار میدانند.

و دیگر بتصدیق اهل لسان زبان عربی جامع‌تر و کامل‌تر از همه لغات بشمار میرود بطوری که مطالب بزرگ را میتوان در آن گنجانید زیرا تحت قواعد و قانون مضبوطی پایه گذاری شده و اگر بقاعده صحیح حجازی تلفظ گردد متصف بفصاحت و بلاغت خواهد گردید اینکه است که یکی از اعجاز قرآن همان فصاحت و بلاغت آنست.

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ دوم وصف قرآن و فضیلت آن در کتابهای پیشینیان آمده و ضمیر (آنه) شاید راجع بقرآن باشد که اوصاف قرآن در کتب آسمانی ثبت گردیده. و بقول

صفحه : ۲۸۹

دیگر مرجع ضمیر خود رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است یعنی فضائل و خصوصیات نبی خاتم (ص) و علامات او در کتب پیمبران پیشین نوشته شده.

أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (یکن) فعل مضارع مذکر و (آیه) منصوب و مفعول او و جمله (ان يعلمه) بتأویل مصدر اسم کان میباشد.

و بعضی (تکن) بتأنیث قراءت نموده‌اند و (آیه) را بر رفع خوانده‌اند بنا بر اینکه در (تکن) ضمیر مستتر است و (آیه) خبر مبتداء و مبتداء (ان يعلمه) بتأویل مصدر و جمله خبر کان، یعنی آیا نبود علم علماء بنی اسرائیل مثل ابن سلام و غیره بر آمدن محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دلالت کننده بر صحت نبوت او قوله تعالی وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ.

(طبرسی) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ قرآن را همین طوری که وارد شده در میآوریم یا خطور میدهیم در قلبهای گنهکاران یعنی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قرآن را برای آنها قراءت مینماید و چون آیات قرآن بزبان خودشانست هم فصاحت و بلاغت آن را که بنحو اعجاز است میفهمند و هم بعضی از معانی و اسرار آن مطلع میگرددند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ با اینکه اعجاز و حقانیت قرآن نزد کفار و مشرکین ثابت و محرز گردیده آنان ایمان نمیآوردند تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند در دنیا مثل اینکه مبتلا گردند بعذاب آسمانی یا جنگ و کشته شدن و اسارت و غیر اینها چنانچه بر امم پیشینیان وارد گردیده، یا عذاب اخروی از جحیم و نار و نیران و غیر اینها و عذاب استیصال چه از عذابهای دنیوی باشد یا اخروی یک دفعه و بغتة وارد میگردد و دیگر چاره پذیر نخواهد بود.

صفحه : ۲۹۰

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ- وقتی یک دفعه عذاب بگنجهکاران اصابت مینماید گویا آنان امیدوارند که بآنها مهلت داده شود که تدارک ما فات نمایند اینکه است که از روی حسرت و ندامت آرزو میکنند و میگویند آیا بما مهلت میدهند دیگر نمیدانند که وقت عمل گذشته و هنگام پاداش رسیده.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ- اینان در موقع امنیت و فرصت عمل نیک نمیکنند بلکه از روی استهزاء و سخریه میگویند چه وقت قیامت میرسد و آن عذابهایی که ما را بآن تهدید می‌نماید چه وقت خواهد رسید وقتی موقع عذاب میرسد آرزو میکنند که بدنیا بر گردند و عمل نیک نمایند و از عذاب برهند لکن متأسفانه خواهش آنان پذیرفته نخواهد شد أَمْ فَارَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِتِّينَ، ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ- ما أغنى عنهم ما كانوا يُمْتَنَعُونَ- اینکه آیه بخوبی پاسخ میدهد اعتراض کسانی را که هر گاه بگویند کافر و مشرک و عاصی در مدت کوتاهی از عمر دنیایشان خلاف و خطاء کرده‌اند چگونه خدای کریم و مهربان آنان را در جهنم و عذاب مخلد میگرداند در صورتی که خودش در کلام مجیدش در باره پاداش اعمالش فرموده (جَزَاءً وَفِاقًا) جزاء باید بر طبق عمل انجام گیرد.

خلاصه اینکه آیه خبر میدهد که اگر کفار را سالهای بسیار از زندگانی دنیا متمتع و بهره‌مند گردانیم و بر آنها وارد شود آنچه را که بآنها از عذاب وعده داده‌ایم زندگانی دراز دنیا دافع عذاب آنان نخواهد گردید.

از اینجا توان استفاده نمود که اگر کافر و مشرک سالهای بسیار در دنیا باقی باشند و از نعمتهای دنیا بهره‌مند گردند اگر بر کفر و طغیانشان که سبب عذاب آنان است افزوده نگردد چیزی کم نخواهد گردید زیرا که آن ملکات و صفات نکوهیده‌ای که باعث کفر و زندقه و طغیانشان گردیده بلکه نفسانی شده

صفحه : ۲۹۱

و در قلب آنها نفوذ نموده اینکه است که بر فرض محال اگر همیشه در دنیا بودند بهمین کفر باقی میماندند و کفر دائمی آنها ایجاب میکند عذاب دائمی آنها را و باین لحاظ گوئیم بخوبی (جَزَاءً وَفِاقًا) در باره آنها صادق آید و در باره آنان ظلم و ستمی واقع نگردیده.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ، ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ- خدای تعالی در اینکه آیه خود را از ظلم و ستم نمودن بکفار در هلاک گردانیدن آنها تبرئه مینماید که عذاب آنان پس از اتمام حجت و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و اقامه دلیل انجام گرفته.

مفسرین گویند (ذکر) بمعنی تذکر و اندرز است و میشود منصوب و بمعنی علیت باشد یعنی علت هلاکت کفار پذیرفتن انذار پیمبران بوده و میشود بمعنی مصدری باشد زیرا که انذار و ذکر در واقع یکی میشود چون انذار پیمبران تذکره است، و میشود مرفوع و صفت (منذرون) باشد و در هر حال در محل نصب یا رفع میباشد نه لفظاً.

خلاصه آیه چنین تذکر میدهد که اول پیمبران را با معجزات بر آنان فرستادیم وقتی آنها دانسته و فهمیده از روی لجاجت و خودسری نصایح رسولان را نپذیرفتند و انواع و اقسام ظلم و اذیت را نسبت بآن بزرگواران روا داشتند آن وقت مستحق عذاب گردیدند.

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، وَمَا يَتَّبِعِي لَّهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (شیاطین) جمع شیطان است چون بساتین و دهاقین در جمع بستان و دهقان و در اصل شیطان دو قول است یکی بر وزن فاعل و دیگری بر وزن فعلا.

چون بعضی از مشرکین شاید گفته باشند که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم آیات قرآن را از شیطان گرفته برای ردّ قول آنان و تأکید آیات بالا که قرآن بتوسط روح الامین یعنی جبرئیل بقلب مبارک رسول اکرم (ص) فرود آمده، در اینکه آیه تصریح فرموده که ممکن نیست قرآن بالقاء شیاطین نزول نموده باشد و عدم امکان

صفحه : ۲۹۲

آن بدو جهت است: یکی شیاطین قدرت و علمی ندارند که توانند چنین آیات معجزه‌نمایی را القاء نمایند. **إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ** و دیگر چون راه آسمانها بسوی آنها بسته شده چنانچه در آیات دیگر بیان نموده که هر گاه شیاطین بخواهند با آسمانها عروج کنند و کلمات ملائکه را استماع نمایند بتیر شهاب زده و پرت میگردند اینکه است که شیاطین نه در خودشان چنین علم و دانشی است که آیات قرآنی را بقلب مبارک رسول القاء نمایند و نه توانند از ملائکه و ساکنان جبروت بیاموزند.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ مسلم و معلوم است که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن مقام توحید و عصمتی که جبلی او بود هیچ وقت با خدای واحد احد، الهی قرار نمیداد. پس مخاطب گر چه بظاهر پیغمبر (ص) است ولی مراد تمام مردم میباشد، بعلاوه در اخبار رسیده که خطابات قرآن از باب (ایاک اعنی و اسمعی یا جاره) میباشد و معنی اینکه شعر همان است که بفارسی میگویند «بدر میزنم دیوار تو بشنو».

و شاید اینکه طور خطاب برای قطع طمع مشرکین بوده که میگفتند تو قدری با ما همراهی کن و یک دفعه بخدایان ما سجده کن تا ما نیز با تو همراهی کنیم و خدای تو را پرستش نمائیم اینکه آیه و امثال آن برای قطع طمع آنها فرود آمده که بدانند رسولی که شالوده مقام توحید است هرگز سر بیت فرود نخواهد آورد و **أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** مفسرین گفته‌اند وقتی اینکه آیه فرود آمد که عشیره و نزدیکان خود را از عذاب خدا بترسان آن حضرت فرستاد و تمام فرزندان عبدالمطلب را در خانه ابو طالب جمع نمود و آنها چهل نفر بودند و بحضرت امیر (ع) امر نمود که یک پای گوسفند طبع نماید و با یک ظرف شیر نزد آنان بیاورد و چون آن چهل نفر مردمان پر خور بودند خندیدند و گفتند اینکه خوراک یک نفر از ما نمیشود حضرت

صفحه : ۲۹۳

فرمود (بسم الله) بگوئید و بخورید آنها ده نفر ده نفر میآمدند و میخوردند و سیر میشدند آن شیر را نیز همه خوردند و سیراب شدند، ابو جهل گفت اینکه مرد ما را سحر نموده پس پیمبر (ص) آن روز حرفی نزد و باز فردای آن روز بهمین طریق آنان را دعوت نمود پس از صرف غذا بلند شد.

و فرمود ای پسران عبدالمطلب بدانید که خدای تعالی مرا بر عموم خلق فرستاده و بر شما بخصوص و آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) را بر آنان قرائت نمود و من شما را بدو کلمه که در زبان آسان و در ترازوی اعمال سنگین است دعوت مینمایم که باین دو کلمه بر عرب و عجم فاتح شوید و همه مطیع شما گردند، و نیز از دوزخ نجات یافته بهشت نصیب شما گردد و اینکه دو کلمه اینکه است که گواهی دهید که خدای بحق یکی است و من رسول اویم و هر کس مرا در اینکه کار اجابت کند و معاون من گردد برادر و وزیر و وصی و خلیفه بعد از من باشد هیچکس با او جوابی نداد مگر علی بن ابی طالب (ع) پیا برخواست و گفت من در اینکه کار تو را یار و مددکار باشم و او بسال از همه کهنتر و بساق از همه باریکتر و بجسم از همه دردمندتر بود، رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بنشین سه مرتبه حضرت اینکه سخن را تکرار نمود کسی جواب نداد مگر علی بن ابی طالب (ع) در مرتبه سوم بامیر فرمود بنشین

(فَأَنَّكَ آخِي وَوَصِيٌّ وَوَزِيرٌ وَوَارِثٌ وَ مِنْ بَعْدِي خَلِيفَتِي)

آن وقت آن جماعت از آنجا برخواستند و از روی استهزاء و سخریه بابو طالب گفتند پسرت را اطاعت کن که او را بر تو امیر نموده و اینکه روایت را ثعلبی در تفسیرش آورده.

(مجمع البیان) و نیز بروایت ابن عباس وقتی آیه و أَنْذِرَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل گردید حضرت بر کوه صفا بالا رفت و فرمود (یا صباحاه) و اینکه کلمه را در وقتی میگفتند که امر مهمی مثل هجوم دشمن یا بلایه دیگر واقع شده باشد چون قریش اینکه کلمه را شنیدند دور حضرتش جمع شدند و گفتند برای تو چه پیش آمده فرمود اگر بشما خبر دهم که در صبح یا شام دشمن میرسد آیا قبول میکنید، و بروایت

صفحه : ۲۹۴

دیگر اگر بگویم زیرا اینکه کوه جمعی سوار آمده‌اند مرا تصدیق مینمائید گفتند آری فرمود من شما را تهدید میکنم و میترسانم از عذاب سختی که در پیش دارید آن جماعت از استماع اینکه سخن در حال غضب متفرق گردیدند، ابو لهب گفت (تَبَا لَكَ) خسران باد تو را ما را برای اینکه خبر دعوت نمودی حق تعالی در جواب او سوره‌ای فرستاد تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ تَا آخِر سوره. (ابو الفتوح رازی) وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ خفض جناح استعاره از خفض جناح طائر است وقتی که خواهد انحطاط نماید امر بر سولش نموده که با مؤمنین بنرمی و مهربانی و خوش خلقی عمل نما که بسوی تو راغب گردند و پس از آنکه تو نزدیکان خود را دعوت بایمان نمودی و مخالفت نمودند بگو من بیزاری میجویم از آن اعمال بد شما مثل بت پرستی و خیانت و ظلم و غیر اینها از اعمال رکیک شما. وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بر سولش امر فرموده که پس از آنکه بوظیفه خود و تبلیغ رسالت عمل نمودی و آنان عصیان و نافرمانی کردند تو اتکاء و توکل نما بر خدای غالب قاهر مهربان، آن خدایی که می بیند تو را که چگونه در امر رسالت ایستادگی و مقاومت نموده‌ای یا آن خدایی که می بیند تو را آن وقتی که در شب برای تهجد بیا می ایستی و نیز می بیند تو را که بین نماز گزاران در نماز جماعت سجده میکنی و اظهار ذلت و بندگی می نمایی زیرا که او هم شنوا است که مناجات درونی تو را میشنود و هم دانای آشکار و نهان است. و از ائمه علیهم السلام روایت شده که (تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ) یعنی تو را در اصلاط طاهرین گردانیده تا اینکه تو را نبی قرار داده. (طبرسی)

صفحه : ۲۹۵

هَلْ أَتَبُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ، تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (افَّاك) یعنی کذاب کسی که بسیار دروغ میگوید و آدم گنهگار که کار قبیحی را انجام دهد او را (اثیم) نامند. چون در آیه بالا خبر میدهد که قرآن بتوسط (روح الامین) ملک وحی بقلب رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرود آمده نه از طرف شیاطین در اینکه آیه خبر میدهد و معرّفی مینماید اینکه هایی را که از کهنه که با شیاطین مراوده پیدا مینمایند و گویند کهنه مثل طلیحه و مسیلمه کذاب و امثال آنان که در آن زمان بوده‌اند و آنها را بچند صفت معرّفی نموده: یکی اخبار دروغ میگویند و دیگر از ارتکاب هیچ گناهی باک ندارند و صفت دیگر آنها چنین است که: يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ مفسرین گفته‌اند شیاطین پیش از نزول قرآن بطرف آسمانها میرفتند و القاء سمع مینمودند و بعضی از آنچه را که از ملائکه شنیده بودند بکهنه که دوستان خودشان بودند با دروغ آمیخته و بآنها میآموختند تا وقت بعثت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بتیر شهاب راه شیاطین بسوی آسمانها بسته گردید، قوله تعالی در وصف قرآن فرموده وَ إِنَّهُ لَنَزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ آری قلب مبارک رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جولانگاه شیاطین نبوده بلکه مکان ورود و مرور ملائکه رحمت بوده.

خلاصه آیه خبر میدهد که آیات و اخبارات قرآن از قبیل خبرهایی که اهل کفایت و ساحرین میدهند نمیباشد بدو دلیل: یکی ساحرین و کاهنین اصلاً مردمان دروغگو و خطاکارند و غالب اخباراتشان مشوب بدروغ و خلاف واقع است و شیاطین فرود میآیند بر کسانی که مثل خودشان باشند تا دوستی بین آنها پدید گردد و اینکه دوستی بین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شیاطین مفقود است و اخبارات قرآن تماماً صدق و حقیقت و مطابق باقی کتب آسمانی است و از معدن صدق فرود آمده.

دوم- تجربه شده که اهل سحر و کفایت غالباً مردمان ناقص العقل میباشند

صفحه: ۲۹۶

و قوای دماغی آنها در اثر ریاضت ضعیف گردیده و از همان نقطه ضعف آنها است که با شیاطین مرادده پیدا مینمایند و بتخیلات قوه واهمه بالقاء شیاطین اموری را تخیل میکنند که اکثر آنها مطابق واقع نیست اگر چه ممکن است بعضی از آنچه را که بامارات و ظنون خود یافته‌اند مطابق واقع باشد لکن اکثر آنها دروغگویانند و الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ طبرسی در جامع المجامع راجع باین آیه بیانی دارد در اینجا ترجمه مینمائیم:

(الشُّعْرَاءُ) مبتداء (يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ) خبرش یعنی تابع شعراء نمیگردند بر دروغشان و باطلشان و سخنان هجوشان و مدح مردمان غیر لایق مگر (غاون) یعنی سفهاء، و بقولی (الغاون) الراون، و بقولی شیاطین، و بقولی آنها شعراء مشرکینند مثل عبد الله زبیری و ابو سفیان بن حرث ابن عبد المطلب و ابو غزه و امیه بن ابی الصلت و غیر آنها که آنان میگفتند ما سخنانی می‌گوییم مثل آنچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته و سخنان هجو میگفتند و اعراب دور آنها جمع میشدند و استماع اشعار و کلمات هجوشان را مینمودند، و قوله تعالی:

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ، وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ مثل عمل آنها است که در هر شعبه‌ای از سخنان دروغ وارد میکردند و هیچ پروا نداشتند از غلو در کلام و تجاوز از حق و قذف و تهمت بخلق.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا مؤمنین را از (غاون) استثناء نموده که آنها بیشتر اشعارشان راجع بذکر خدا و تلاوت قرآن است و هر وقت شعری میگویند توحید خدا و حکمت و موعظه و آداب نیکو و مدح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صلحاء مؤمنین است و اگر هجوی در اشعارشان باشد غرضشان یاری کردن مؤمنین و رد کردن هجوی است که نسبت بمسلمین نموده‌اند و آنان عبد الله رواحه و کعب بن مالک و کعب بن زهیر

صفحه: ۲۹۷

و حسان بن ثابت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکعب بن مالک گفت (آنهایی که مؤمنین را هجو میکنند) تو هجوشان کن و فرمود قسم بآنکسی که نفس من بید او است که هجو کردن بر آنها شدیدتر از تیر است و بحسان گفت بگو و روح القدس یاری میکند تو را. (پایان) وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ یعنی (ای منصرف ینصرفون) ستمکاران را تهدید شدید مینماید، و شاید مقصود چنین باشد آنهایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین ظلم نموده‌اند و بسخنان رکیک مثل شاعری و کفایت و کذب آنها را ستم کردند بزودی خواهند دانست که بکدام محل و مکانی منقلب و بازگشت خواهند نمود.

و شاید بطور عموم اشاره باین باشد که ستم کنندگان منقلب بدوزخ میگردند یعنی سرانجام آنها بعداب میکشد.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه را اینکه طور قرائت مینمود

و سيعلم الذين ظلموا آل محمد حقهم

و شاید اینکه طور قرائت بطور تأویل باشد یعنی آیه را اینکه طور تأویل نموده. (طبرسی)

صفحه : ۲۹۸

سوره النمل

اشاره

مکیه و هی اربع و تسعون آیه بصری و خمس و تسعون حجازی و ثلاث و تسعون کوفی

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تلك آيات القرآن و كتاب مبين (۱) هدى و بشرى للمؤمنين (۲) الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم بالآخرة هم يوقنون (۳) إن الذين لا يؤمنون بالآخرة زيننا لهم أعمالهم فهم يعمهون (۴) أولئك الذين لهم سوء العذاب و هم فى الآخرة هم الأخسرون (۵) و إنك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم (۶) إذ قال موسى لأهله إني آنست ناراً سأتيكم منها بخبر أو آتيكم بشهاب قبس لعلكم تصطلون (۷) فلما جاءها نودى أن بورك من فى النار و من حولها و سبحان الله رب العالمين (۸) يا موسى إنه أنا الله العزيز الحكيم (۹) و ألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مديراً و لم يعقب يا موسى لا تخف إني لا يخاف لدى المرسلون (۱۰) إلا من ظلم ثم بدل حسناً بعد سوء فإني غفور رحيم (۱۱) و أدخل يدك فى جيبك تخرج بيضاء من غير سوء فى تسع آيات إلى فرعون و قومه إنهم كانوا قوماً فاسقين (۱۲) فلما جاءتهم آياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين (۱۳) و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلماً و علواً فانظر كيف كان عاقبة المفسدين (۱۴)

صفحه : ۲۹۹

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه آیات قرآن و کتاب ظاهری است (۱)

(قرآن) هدایت و مزده ایست برای کسانی که ایمان آورده اند (۲)

مؤمنین کسانی میباشند که نماز را بیای میدارند و زکاة مال خود را میدهند و بوقوع قیامت هم یقین دارند گانند (۳)

حقیقه کسانی که باختر ایمان ندارند برای آنان اعمالشان را آراسته گردانیم پس آنها سر گشته (و بی خردانند) (۴)

آن جماعت کسانی میباشند که برای آنها عذاب بد مهیا گردیده و آنان در روز قیامت هم از زیانکاران خواهند بود (۵)

و محققاً قرآن از جانب (خدای) حکیم دانا بر تو القاء گردیده شده (۶)

متذکر بشو وقتی را که موسی باهل خود گفت من آتشی می بینم (در طلب آتش میروم) بزودی برای شما از آن خبر میآورم یا

شعله‌ای از آن که شاید شما گرم شوید (۷)

و چون موسی (بطلب) آتش آمد (بموسی نداء رسید) که برکت برای کسانی است (که در مکان) آتشد و کسانی که اطراف آن میباشند و خدای تعالی منزّه و مبّرّا (از لوازم امکانی است) و پروردگار عالمیان است (۸)

ای موسی بحقیقت من خدای غالب و درستکار میباشم (۹)

(ای موسی) عصای خود را بینداز و چون موسی نظر کرد دید عصا حرکت میکند و گویا ماری است (آن وقت) ترسید و رو برگردانید (خطاب شد) ای موسی نترس نزد من فرستادگان (پیمبران) نمیترسند (۱۰)
مگر کسی که ستم نمود و پس از آن بدی را بنیکی تبدیل گردانید حقیقه

صفحه : ۳۰۰

من خدای آمرزنده مهربانم (۱۱)

ای موسی دست خود را در گریبانت داخل گردان روشنایی بدون سوء و آفتی بیرون میآوری و نزد فرعون و گروه او برو با نه معجزه زیرا که اینان جماعت بدکاران میباشند (۱۲)

پس چون موسی نزد فرعون و تابعین او با آیات روشن کننده ما آمد گفتند اینکه سحری است آشکارا (۱۳)

و آیات را از روی ستمگری و علوّ و برتری انکار نمودند در حالی که در باطن (بحقانیت) آن یقین داشتند ای محمّد نظر کن و بین که چگونه بود سر انجام مفسدین (۱۴).

(توضیح آیات)

اشاره

طس سخنان مفسرین در توجیه (طس) ۱- (طا) اشاره بطهارت قدس الهی، و (سین) بسناء و عزّت نامتناهی ۲- (طا) اشاره برونندگان راه و سلامت قلوبشان بطلب قدس الهی و خالی بودن دل آنها از ما سوی الله تعالی.

۳- از ابن عباس نقل شده که (طس) نامی است از نامهای خدا که بآن قسم یاد نموده که اینکه سوره آیات کتاب روشن کننده است.

۴- (طا) مأخوذ از لطیف و (سین) از سمیع است.

تِلْكَ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (تلك) مبتداء و (آیات القرآن) خبر آن و (هدی) خبر بعد از خبر یا خبر مبتداء محذوف و محل آن نصب است بنا بر اینکه حال باشد برای آیات یا محلا مرفوع است بنا بر یکی از سه وجه: ۱- خبر مبتداء محذوف که (هی) باشد، ۲- بدل از آیات، ۳- خبر بعد از خبر. و در معنی آن دو طور گفته شده یکی بیان قرآن بیان کننده و نماینده راه حق و باطل است، و دیگر لطف

صفحه : ۳۰۱

از جهت اعجازی که دلالت کننده است بر صحت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مزده است برای اشخاص مؤمن که متصف بچند فضیلت میباشند:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ یکی از روی ایمان نماز را بیای میدارند و دیگر زکاة مال خود را میدهند و اینها کسانی میباشند که یقین بآخرت دارند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس از آنکه در آیه بالا شرافت و فضیلت مؤمنین و مزده به آنهاپی که بهدایت قرآن هدایت یافته‌اند و مطیع دستورات و قوانین آن گردیده‌اند بنیکوتر وجهی و شیرین‌تر بیانی آیات را ارائه داده و در مقابل آن در اینکه آیه اخیر خباثت و سرگردانی منکرین معاد را نیز بطرز نیکو واضح گردانیده که اعمال بدشان که موجب هلاکت و خسران آنها گردیده در نظرشان آراسته گردانیده و در آن با فشاری مینمایند.

در اینجا ممکن است دو سؤال پیش بیاید

(سؤال اول)

اگر آراسته گردانیدن اعمال بد بخواسته خدا و فعل او انجام میگیرد اولاً اینکه عمل منافی با کرم او است و در ثانی وقتی خدای تعالی چنین کند تقصیر بنده چیست اگر عمل بد در نظر آراسته و خوب نباشد انسان هرگز چنین عملی را نخواهد نمود.

(پاسخ)

از خود آیه جواب اینکه اعتراض داده میشود که زینت دادن اعمال بد در نظرشان اگر چه بخواسته خدا انجام گرفته زیرا که بدون اراده حق تعالی چیزی در عالم پدیدار نخواهد گردید لکن خواست خدا منوط بعمل خودشان است چون آنان از روی اختیار و دانستگی ایمان بآخرت نیاورده‌اند اینست که نفس خطاکار قوی گردیده و اعمال بد را در نظرشان جلوه خوب مینمایاند.

صفحه : ۳۰۲

(سؤال دوم)

در اینکه آیه خدای تعالی تزین دادن اعمال بد را نسبت بخودش میدهد زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ و در همین سوره نمل آیه ۳۴، نسبت بشیطان میدهد وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و نیز در سوره عنکبوت آیه ۳۸ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

(پاسخ)

مفسرین گفته‌اند آراسته گردانیدن اعمال بد نسبت بشیطان بطور حقیقت است و نسبت بحق تعالی بطور مجاز است چون لازمه حیات دنیا و بقاء آن در مدت معین اینکه است که قوایی از شهوت و غضب باو داده شود، و نیز برای تأمین معاش و اینکه رزق او توسعه پیدا نماید قوای حیوانی باو داده تا جذب ملاتم و دفع منافی نماید و اینها سبب طغیان وی گشته و منکر دار جزاء و پاداش گردیده و چون اینها بخواسته خداوندی تحقق گرفته استعاره نسبت آراستگی اعمال بد را بخود میدهد زیرا که قوای حیوانیه از شهوت و غضب سبب فرو رفتن او در شهوات گردیده از اینکه جهت فرموده ما در اثر متابعت شهوات و انکار معاد اعمال وی را در

نظرش زینت دادیم.

لکن نسبت آراسته گردانیدن اعمال بد آنان بشیطان بطور حقیقت است که بوسوسه قوای سبعیه و حیوانیه را تحریک میکند تا آنکه اولاً منکر معاد گردد و ثانیاً اعمال بد را در نظرش آراسته گردانیده و خوب جلوه میدهد تا اینکه مرتکب معاصی گردد که در اثر آن بدترین عذاب دائمی مبتلا خواهد گردید و چنین کسانی شدیدترین مردم میباشند هم از جهت پاداش و هم از جهت زیانکاری. وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ الْقَاءَ، اقسامی دارد که آن را خاطرات نامند: القاء شیطانی، القاء نفسانی، القاء روحانی، القاء رحمانی.

۱- القاء شیطانی، هر گاه چیزی در قلب تو خطور نماید که گناهی یا امر شرّی را ایجاب نماید اینکه القاء شیطانی است و تابع آن را نفس اماره نامند زیرا که شیطان شالوده شرّ و فساد و محرّک اعمال قبیح است.

۲- القاء نفسانی، اگر در قلب چیزی خطور نماید که راجع بحفظ نفسانی

صفحه : ۳۰۳

باشد بدون اینکه باعث گناهی یا فسادی گردد آن را القاء نفسانی نامند که از خود نفس بروز نموده.

۳- القاء روحانی، هر گاه در قلب میلی ظاهر گردد که انسان را مایل گرداند باعمال خیر مثل طاعات و عبادات و احسان بینندگان خدا آن را القاء روحانی گویند زیرا که اعمال خیر ناشی از میول روحانی است که مرتبط با روحانیتین و ملائکه است اینکه است که اینکه قسم از خاطرات را الهام ملکی نامند ۴- القاء رحمانی، و آن لمعه نوری ماند که از افق قلب منور گردیده بنور ایمان و تقوی تابش مینماید و راه موخّذ را بسوی حقیقت باز میگردد و آن نفعه‌ای است از نفعات رحمانی که در آن حدیث معروف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نقل شده

(انّ لله فی ایام دهر کم نفعات الا فتعرّضوا لها)

یعنی در روزهای عمر شما از جانب خدا نسیمهای رحمتی میوزد آگاه باشید و خود را آماده کنید و در معرض قبول آن نفعات رحمت در آورید.

کسی که پای خود را بزنجیر آرزو و آمال دنیوی از مال و جاه و باقی حظوظات طبیعی بسته گردانیده در نردبان ترقّی و تعالی قدمی بالاتر نخواهد گذاشت و چنین کسی چگونه ممکن است قدمی بسوی حقیقت و ترقّی و تعالی بردارد و از آن اشراقات و القانات رحمانی خورسند گردد هرگز میسر نخواهد گردید.

و شاید اشاره بهمین مطلب دارد که برای تذکر افراد بشر رسولش را مخاطب قرار داده که ای پیامبر گرامی آیات قرآنی که بقلب تو القاء میگردد القاء رحمانی است نه شیطانی و نفسانی بلکه بالاتر و برتر از القانات ملکی بشمار میرود و آن (من لدن حکیم علیم) از طرف خدای حکیم دانا است.

آری قرآن از حاق حقیقت و از طرف حکیم درست کردار و راست گفتار و دانای پنهان و آشکار فرود آمده.

و (علیم) صیغه مبالغه و مبالغه در علم است مثل (سمیع و بصیر) که مبالغه در شنوایی و بینایی است.

صفحه : ۳۰۴

(اعتراض)

اگر گفته شود بتواتر ثابت گردیده که قرآن بتوسط جبرئیل ملک وحی آیه آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم وارد گردیده و

القاء رحمانی بدون واسطه باید بقلب نبی وارد گردد.

(پاسخ)

ممکن است در جواب گفته شود الفاظ و خطوط آیات چون از سنخ اینکه عالم طبیعی است و بر بدن رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده مراتبی را گذرانیده تا باین صورت الفاظ در آمده و در اینکه عالم طبیعت نازل گردیده اینکه است که بایستی ملک وحی بصورت بشری بر جسم رسول و قوای جسمانی او فرود آورد لکن حقیقت و معنویت قرآن که از حاق حقیقت و معنویت پدید گردیده و چنانچه در محل خود مبرهن گشته که نبی خاتم در شرافت و فضیلت در مرتبه عقل اول و اول موجودی است که از حق تعالی صادر گردیده اینکه است که در گرفتن حقیقت و معنویت قرآن محتاج بواسطه نخواهد بود.

مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ اینکه آیه توطئه و مهیّا گردانیدن ذهن بشر است برای اینکه بدانند آیاتی که راجع بقصص و حکایت پیمبران و غیر آنها در قرآن تذکر داده از طریق وحی بقلب مبارک رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده نه اینکه از جای دیگر یاد گرفته باشد إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنستہ ناراً (اذ) توقیته منصوب است محلاً بمفعولیت برای (اذکر) محذوف گویا فرموده ای محمّد (ص) یا ای خواننده از آثار حکمت و علم حق فرا گیر و مردم را بحکایت موسی متذکر گردان وقتی که باهلهش گفت من آتشی میبینم از دور سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ فَبَسَ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ اهل کوفه (بشهاب) بتنوین قرائت نموده‌اند و باقی قراء بغیر تنوین باضافه خوانده‌اند.

صفحه : ۳۰۵

موسی باهلهش گفت من میروم که خبری از آتش یا پاره‌ای شعله کشنده را بیاورم تا شاید شما گرم شوید.

گویند شبی تاریک در وسط بیابان زن موسی (ع) را درد زائیدن گرفت رعد و برق بود و ابر سیاه هوا را پوشانیده و گوسفندان رمیدند و باران میبارید، موسی سنگ و آهنی که داشت بیرون آورد تا آتش روشن کند آنچه سعی نمود آتش جستن نمود مضطر و بیچاره ایستاد آن وقت از جانب کوه طور آتشی دید در طلب آتش روان گردید دید آتش سر درخت سبزی است که بر گهای آن را نمیسوزاند تعجب نمود هر چه بآتش نزدیک میشد آتش بالا میرفت آن گاه از میان آتش نداء آمد:

أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا (بورک) فعل مجهول از (بارک) یعنی خیر و برکت در آن قرار داده شده و خبر است نه انشاء، خیر و برکت برای کسی خواهد بود که در مکان آتش است (و من حولها) و کسانی که در اطراف آنند، قوله تعالی فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ سوره قصص آیه ۳۰.

برای وضوح مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

(وهب) چنین گفته وقتی موسی آتش را دید در نزدیکی آتش توقف نمود دید از درخت سبز آتش مشتعل است نه حرارت آتش درخت را میسوزاند و نه رطوبت درخت آتش را خاموش میکند تعجب نمود ترکه‌ای در دست او بود بسوی آتش برد برای اینکه از آتش روشن شود پس آتش بطرف موسی آمد، موسی ترسید و عقب رفت (نودی) بوی وحی رسید که خیر و برکت برای کسی مییابد که در آتش است یعنی ملائکه‌اند و برای کسی است که در طرف او است یعنی موسی زیرا نوری که موسی دید ملائکه بودند که خدا را تسبیح و تقدیس مینمودند و آنکه دور درخت بود آن موسی بود، و گویا گفته خیر و برکت بر آنکه در آتش است و بر تو ای موسی زیرا که موسی نزدیک آتش بود نه در آتش،

صفحه : ۳۰۶

و (بورک) خبر است نه انشاء.

دیگری گفته (بُورِكٌ مَنْ فِي النَّارِ) یعنی کسی که سلطنت و قدرت و برهان او در آتش نمودار است پس برکت راجع باسم (الله) است و تأویل آن چنین است که خیر و برکت بر کسی خواهد بود که اینکه نور و آنچه اطراف آنست نورانی گردانیده یعنی موسی و ملائکه. (ابن عباس و حسن و سعید بن جبیر) و بقول دیگر (بورک) بحذف مضاف است یعنی برکت بر کسیست که در طلب آتش است و آن موسی است (وَمَنْ حَوْلَهَا) ملائکه یعنی همیشه برکت بر موسی و ملائکه است و اینکه تحیتی است از جانب خدای تعالی بر موسی همین طوری که وقتی ملائکه بر ابراهیم (ع) نازل گردیدند گفتند رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد. خلاصه بیان طبری بیان رسید و سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ذات متعال برای رفع توهم خود را بصفات قدس و جلال ستایش مینماید که پروردگار عالم منزّه و مبرّا از جسم و جسمانیات و عوارض است و محتاج بمکان و زمان نخواهد بود، نه زمانی باو احاطه دارد و نه مکانی وی را فرا گرفته و نه در تکلم محتاج بجارحه از آلات مثل دهان و زبان و غیر آن است بلکه بقدرت و علم سرمدی ایجاد کلام مینماید.

یا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پس از آنکه در آیه بالا خود را بصفات جلال که آن را صفات سلبیه نامند تقدیس و تنزیه نمود در اینکه آیه خود را بصفات جمال که آن را صفات ثبوتیه گویند معرّفی مینماید و خطاب بموسی علیه السلام مینماید که ای موسی آن کسی که با تو بتوسط نور سخن میگوید آن منم که خدایی میباشم که عزیز ارجمند و قادر و غالب بر هر چیز، غالبی است که مغلوب نخواهد شد، قادری است که هرگز عاجز نمیگردد در افعالش محکم و در تدابیرش متقن است.

صفحه : ۳۰۷

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ موسى بن عمران (ع) پس از نداء (انا الله) مفتخر بمنصب رسالت گردید و بدو معجزه عصا و ید بیضاء و معجزات دیگر که شاهد بر صدق مدعایش باشد او را بهدایت فرعون و گروهان او مأمور گردانید، وقتی موسی بامر حق تعالی عصا را انداخت و دید ماری گشته حرکت میکند ترسید و عقب رفت بوی خطاب میرسد ای موسی ترس لا یخاف لَدَى الْمُرْسَلُونَ.

آری در اول وهله جای داشت که حضرت موسی بترسد زیرا که ظاهرا اول خارق العاده و معجزه‌ای بود که بدست مبارکش اجراء گردید.

و ظاهرا خوف او باقتضاء طبیعت بشری بود که انسان از هر امر هولناکی مخصوصا در اول مرتبه پیدایش آن میترسد و فرار میکند و لو آنکه بداند ضرری از آن متوجه او نخواهد گردید.

(نکته قابل توجه) نظر بقوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۵۴ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ کسی که اندکی در اینکه آیات تدبّر نماید بذره‌ای از فضائل و علو نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و برتری او بر رسول اولو العزم موسی بن عمران مطلع خواهد گردید.

موسی بن عمران پس از آنکه مدّتی در خدمت شعیب نبی (ع) تربیت یافت و مراتب سیر الی الله را بپایان رسانید و لائق رسالت گردید در موقع اضطرار بتوسط نور یا نار که جمادی مانند مخاطب بنداء (أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) مفتخر بمنصب رسالت گردید و باو امر شد که فرعون و گروهان وی را هدایت نماید و برای اثبات رسالتش جمادی را بدست مبارکش مار گردانید و نوری بکف دستش نمودار شد.

لکن سیّد و رسول ما رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بدون استاد و معلم و آموزگار پس از آنکه مربّی بتربیت ازلی و

فیوضات سرمدی گردید در محیط اعراب دژنده سیرت و خوگ صفت که از انسانیت بهره‌ای نداشتند بتوسط ملک اعظم و واسطه

صفحه : ۳۰۸

وحی جبرئیل امین علیه السّلام بنام بزرگ ربوبیت خود (اقرء باسم ربّک الاعلی) حضرتش را مخاطب قرار داد و باسم مبدئیت و خالقیت او را بمنصب رسالت رسانید و خلعت پیشوایی بر تمام خلق را تا روز قیامت بر اندام رسای آن بزرگوار پوشانیده و نکته کلام اینجا است:

که ذات متعال در اول نزول وحی خود را بدو صفت بموسی علیه السّلام معرّفی مینماید که صاحب نداء را بشناسد اینست که فرمود (منم خدای عزیز و حکیم) و پس از آنکه موسی (ع) صاحب نداء را بصفات جلال شناخت او را بمنصب رسالت مفتخر گردانید.

لکن نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم بقدری در مقام معرفت و شناسایی بمقام الوهیت کامل بود که در همان ابتداء نزول وحی بمجرّد خطاب (اقرأ باسم ربّک) بنا بر مشهور که اول نزول وحی سوره (اقرء) باشد، یا بقول دیگر که سوره مدثر یا ائها المذثر قم فأنذر و هر چه باشد او را مأمور میگرداند که باسماء الحسنی و صفات علیا که دلالت بر مسمی دارد و قبلا عارف بآن گردیده‌ای مردم را بمقام الوهیت و وحدت آشنا گردان.

خلاصه پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم بقدری در معرفت بمقام الوهیت قبل از نزول وحی و منصب رسالت کامل بود که بمجرد رؤیت ملک وحی بنور سرّی خود جبرئیل را شناخت و فهمید که آن رسول پروردگار او است که او را منصوب بر رسالت و مأمور بهدایت خلق گردانیده، اینکه بود که برای رفع اشتباه محتاج بشاهد و علامتی نبود که دلیل بر حقانیت او باشد و نداء رحمانی را از القاء شیطنی تمیز دهد و نیز معجزات حضرت موسی و نیز معجزات پیمبران دیگر اکثر آن از جنس مادیات و مخصوص بعصر خودشان بود لکن معجزه پیمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم قرآن مجید و آن دفتر مجلّل از جنس کلام و یکی از اقسام دلالت وضعی بشمار میرود که دلالت بر مسمی دارد و صفات والای حقّانی را ارائه میدهد و معجزه باقیه او است که تا قیام قیامت بین خلق ابراز فعالیت مینماید.

صفحه : ۳۰۹

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (مبصره) اسم فاعل و مقصود اسم مفعول است یعنی آیاتی است مرئی که هر بیننده‌ای که نظر کند آن را ببیند، و قوله تعالی (مبصره) مثل قوله تعالی است که فرموده (هدی و نورا) و هر چه بر وزن (مفعله) باشد بمعنی شیاع و کثرت است چنانچه گویند (ارض مضبّه) یعنی کثیره الضباب و امثال آن بسیار است که آنچه بر وزن (مفعله) آید معنی کثرت در آن مندرج است.

خلاصه وقتی موسی علیه السّلام مأمور گردید فرعون و گروه او را هدایت نماید و دو معجزه بزرگ برای اثبات رسالت بدست او داده شد و حضرتش خود را بفرعون رسانید و پس از تبلیغ رسالت دو معجزه ظاهر و بین خود را ارائه داد و آنها بقدری ظاهر و بین بود که هر کس آن را مشاهده مینمود بیقین میدانست که آن از عالم ما فوق الطبیعه ظهور و بروز نموده و آن کار خدائست و چنین عملی از عهده بشر خارج است با اینکه حال نسبت سحر بحضرتش دادند و گفتند اینکه سحری است آشکارا.

وَجَعَلُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَرَعُونَ و گروه او بزبان انکار نمودند در حالی که بیاطن یقین کردند که اینکه کار خدایی است و غرض از انکارشان یا ستم بموسی و هارون بود یا بگمان اینکه خللی بسطنت و ریاستشان وارد نیاید علو نمودند و بخود ظلم کردند زیرا که انکارشان سبب انهدام آنها گردید و نیز چون طالب علو و برتری بودند بدریای هلاکت سرنگون گردیدند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ- خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده که بنظر عبرت بنگر و ببین چگونگی عاقبت ستمکاران و کسانی که طالب علو و برتری بودند و بخود و دیگران ستم نموده‌اند چه خواهد بود، و اگر چه مخاطب بخطاب (فانظر) نبی خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است لکن شاید مقصود اصلی امت باشند که از حکایت گذشتگان متنبه گردند

صفحه : ۳۱۰

و بدانند که ظلم و ستم نمودن بخلق برای علو و برتری بالاخره انسان را بچاه مذلت فرو خواهد برد.

شعر

همه حالت مفسدان ناخوش است سر انجام اهل فساد آتش است

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۲۶]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ- (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْيُثُوقُ الْمُبِينُ- (۱۶) وَحَشَرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ- (۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ- (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ- (۱۹)

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ- (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ- (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِط بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ- (۲۲) إِنِّي وَجَدتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ- (۲۳) وَجَدتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ- (۲۴) أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ- (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ- (۲۶)

صفحه : ۳۱۱

(ترجمه)

حقیقه ما بداود و سلیمان علم عطاء نمودیم و گفتند حمد و ستایش مخصوص بخدایی است که ما را بر بسیاری از بنده گان مؤمن خود تفضیل و برتری داده (۱۵)

و سلیمان از داود ارث برد و گفت ای مردم (بدانید) که زبان پرندگان بما آموخته شده و از هر چیزی بما عطاء گردیده و بحقیقت هر آینه اینکه فضل و بخششی است آشکارا (۱۶)

و برای سلیمان لشگریانی از جن و انس و پرندگان جمع گردیده شد و بهم پیوسته (و مرتبط بیکدیگر) بودند (۱۷) تا وقتی که (سلیمان و قشونش) بر وادی مورچه گان آمدند مورچه‌ای گفت ای گروه مورچه گان در منزلگاه خودتان داخل گردید

که سلیمان و قشون او شما را پایمال نکنند در حالی که آنها ملتفت شما نشوند (۱۸)
 سلیمان از سخن مورچه تبسم کرد و گفت پروردگارا مرا الهام کن که بر نعمتی که بمن و پیدر و مادر من انعام نموده‌ای تو را شکر
 کنم و اینکه عمل صالحی بنمایم که شایسته پسند تو باشد و برحمت خود مرا در بنده گان شایسته خود داخل گردان (۱۹)
 و سلیمان پس از آنکه

صفحه: ۳۱۲

پرنده گان را جستجو کرد و گفت چه شده که من هدهد را نمی بینم یا اینکه او از غائبین گردیده (۲۰)
 البته آن را معذب میگردانم بعداب سخت یا سرش را میبرم یا (برای غیبت خود) حجت و دلیل آشکارایی بیاورد (۲۱)
 پس از اندک وقتی (هدهد آمد) و بسلیمان گفت من بچیزی دانا گردیدم که تو بآن دانا نشده‌ای و از شهر سبا بر تو خبر یقینی
 آورده‌ام (۲۲)

زنی را در آنجا یافتم که بر اهل آنجا پادشاهی مینمود و برای وی همه چیز حاضر بود و آن دارای تخت عظیمی بود (۲۳)
 آن زن و گروه او را چنین یافتم که بخورشید سجده میکردند نه بخدا و شیطان اعمال آنان را در نظرشان زینت داده و راه آنها را
 سدّ نموده و آنها هدایت نمیگردند (۲۴)
 و سجده نمیکنند آن خدایی را که آنچه در آسمانها و زمین است بیرون میآورد و آنچه را مخفی میگردانید یا ظاهر میکنید همه را
 میدانند (۲۵)

خدا آن کسی است که نیست خدایی مگر او و او پروردگار عرش بزرگ است (۲۶).

صفحه: ۳۱۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا بَلَامَ تَأْكِيدٍ وَ (قد) تحقیقی در مقام فضیلت دو پیمبر بزرگوار داود (ع) و سلیمان (ع) بر آمده و آنان
 را بشارت علم برگزیده و گرامی داشته و پاره علومی را اختصاص بآنها داده. و (علم) در آیه اگر چه اطلاق دارد لکن نکره بودن
 آن دلیل بر اینکه است که بعضی از اقسام علوم را اختصاص بآنها داده و بقرینه آیات دیگر و بعضی روایات آن علمی که مخصوص
 بدادود علیه السلام گردانیده یکی علم زره سازی بوده که بدون آتش آهن در دست مبارکش نرم میگرددید، و دیگر تسبیح نمودن
 کوهها با وی، و فرود آمدن کتاب (زبور) که آن کتاب آسمانی او و مشتمل بر توحید و مواعظ و اخبار آمدن نبی خاتم صلی الله
 علیه و آله و سلم و خلفای گرامی او علیهم السلام بود.

و آن علمی که مخصوص بسلیمان (ع) گردانیده دانستن زبان پرندگان و حیوانات و متصرف گردانیدن او را بر باد و آتش و جن و
 انس و باقی علومی که بآنها عطاء نموده و البته تمام پیمبران و جانشینان آنها دارای تمام اقسام علوم میباشند و فاقد هیچ نوع کمالی
 نخواهند بود لکن بحکمت الهی و بمقتضای وقت بایستی هر یک نوعی از علوم را اظهار بنماید که آن بر عظمت و اقتدار حق تعالی
 و اثبات رسالت او گواهی دهد.

وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ- اینک آیه دلالت واضح دارد بر فضیلت و شرافت علم و اینکه نعمت علم و دانش از بالاترین و ارجمندترین نعمتهای الهی بشمار میرود و بهر کس دانش داده شود خیر و فضیلت و شرافت و برتری از غیر بوی عنایت گردیده و فاقد آن در نظرها خفیف و خوار و در پیمودن طریق سعادت و رسیدن بمقصود ناتوان خواهد بود و مثل آدم نابینا راه را از چاه تمیز نخواهد داد زیرا که پیمودن راه فضیلت منوط بعلم

صفحه : ۳۱۴

و عمل است.

و اگر چه هر علمی از جهلش بهتر است لکن تمام علوم در یک درجه نمیباشند شرافت علم بشفافیت موضوع و فائده آنست. بالاترین اقسام علوم نخستین علم و معرفت بمقام الوهیت و معارف حقه است سپس علم اخلاق و علم احکام است، در آن حدیث مشهور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

(أَنَا الْعُلُومُ ثَلَاثَةٌ: آيَةُ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ)

و اینکه سه علم بعلم توحید و اخلاق و احکام تفسیر گردیده، و بکلمه (أَنَا) حضرت علم نافع را منحصر بهمین سه قسم میگرداند و باقی علوم را فضل میدانند.

و علومی که بداد و سلیمان علیهما السلام داده شده مثل زره سازی و دانستن زبان مرغان اگر چه از صنایع مستطرفه بشمار میآید لکن چون علم آنها علم لدنی و از سر چشمه علم ازلی گرفته شده و بدون وسائل خارجی بروز و ظهور نموده اینک است که علوم آن بزرگواران بر باقی علوم فضیلت و برتری دارد زیرا که بعلمشان که نماینده اوصاف الهی است کمالات ازلی حق تعالی را نشان میدهند و در مقام شکر گذاری اظهار مینمایند که حمد و ستایش مخصوص بآن خدایی است که ما را بر بسیاری از بنده گان مؤمن خود فضیلت و برتری داده و ما را مظهر و نماینده علم و قدرت و سلطنت خود گردانیده.

و وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ اینک آیه دلالت صریح دارد که سلیمان مال و ملک و سلطنت داود را وارث گرفت، و گویند حضرت فاطمه سلام الله علیها اینک آیه را در جواب ابو بکر که کذاب میگفت من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود

«(نحن معاشر الانبياء لا نورث)»

استشهاد نموده و اینک مخالفین گفته‌اند مقصود از ارث در اینجا اینک است که سلیمان نبوت و پادشاهی را از داود بمیراث برد نه مال، اینک کلام مردود است زیرا که

(۱) از ما جماعت انبیاء ارث برده نمیشود.

صفحه : ۳۱۵

اولا نبوت و سلطنت ارث نمیشود، نبوت منصب خدایی است و همچنین سلطنت سلیمان یک امر خارق العاده و بخشش الهی بود امر انتقالی نبود که سلیمان از داود وارث برده باشد.

و در ثانی میراث در لغت برای مال وضع گردیده و صرف کردن کلام از ظاهرش بدون قرینه خلاف طریقه عقلایی است.

وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقام اظهار شکرگزاری از نعمتهای الهی و فضیلت خود اعلام میکند و مردم را خبردار مینماید بآن سلطنت و علم و فضیلتی که نصیب وی گردیده که بدانند و سر اطاعت فرود آورند و مطیع حق تعالی گردند و تذکر میدهد بعض نعمتهایی را که بوی عطاء گردیده که از جمله آنها دانای گردیدن بزبان پرندگان است

و اینکه از هر چیزی بهره‌ای باو داده شده، و شاید از (علمنا) که بصیغه جمع آورده مقصود خود و پدرش داود باشد، و شاید خودش باشد نظر بزرگی و عظمتی که نصیب او شده بصیغه جمع آورده.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ و اظهار مینماید که بخشش اینکه علوم و باقی نعمتها تفضّل و نعمت بزرگی است که از سر چشمه رحمت الهی بر من ترشح نموده، اشاره به اینکه ممکن خواه ملک باشد یا نبی یا ولی در حدّ ذات خود (لیس) است و باو (ایس) است یعنی فاقد وجود و کمالات وجود است و از خود هیچ ندارد آنچه از فضل و کمالات در او دیده شود پرتو فیض رحمت رحمانی ایزدی است که ظهور و بروز نموده.

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (یوزعون) وزع- در لغت بمعنی بازداشتن و منع نمودن است و مانع را (وازع) گویند یعنی سلیمان لشگریانی از جن و انس و مرغان را جمع گردانید و بالهام الهی برای هر گروهی رئیسی مقرر گردانید که از هم پراکنده نگردند و نیز مشغول اعمال ناشایسته نشوند.

صفحه : ۳۱۶

(گفتار بعضی از مفسرین راجع بنطق و کلام پرندگان) نطق و منطق لفظی را گویند که ارائه و نشان دهد ما فی الضمیر ناطق و گوینده را خواه مرکب باشد و خواه مفرد، و گاهی مجازا بر هر صوتی که دلالت بر معنایی دارد گفته میشود، و چنانچه معلوم است هر نوعی از حیوانات دارای یک نوع صوتی میباشند که موقع حاجت ما فی الضمیر خود را ارائه میدهند و افراد همنوع خودشان را مطلع میگردانند، و اهل فراست نیز گاهی از هر صدای مخصوصی که از بعض حیوانات میشنوند مقصود آنان را میفهمند و خبر میدهند، وقتی چنین فراستی در بعض افراد که صاحب ولایت و نبوت نباشند یافت گردد در نبی مثل سلیمان (ع) که صاحب ولایت و نفس قدسی است تعجب ندارد که در او مرتبه اعلائی آن تحقق داشته باشد.

اینکه بود که هر وقت سلیمان (ع) صدایی از حیوانی میشنید بآن قوه قدسیه خود مقصود او را میفهمید و گاهی خبر میداد، مثل اینکه گویند وقتی آواز بلبل را شنید گفت میدانید بلبل چه میگوید گفتند خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود میگوید من امروز نیم خرما خورده‌ام خاک بر سر اینکه دنیا، طاووس صدا کرد گفت میگوید (کما تدین تدان) همان طوری که عمل میکنی جزاء داده میشود یعنی هر چه کنی مکافات آن را خواهی دید، هدهد صدا کرد گفت میگوید هر که رحم نکند خدا بر او رحم نکند، (صرد) صدا کرد گفت میگوید استغفار کنید ای گنه کاران، طوطی صدا کرد گفت میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد، خطاف آواز داد گفت میگوید (قدّموا خیرا تجدوه) از جلو نیکی بفرستید تا آن را بیابید، کبوتر صدایی کرد سلیمان (ع) گفت میگوید (سبحان ربی الاعلی ملاً سماءه و ارضه) حدّاه صدا کرد گفت میگوید (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) یعنی هر چیزی فانی میگردد مگر خدا، قطاّء گوید (من سکت سلّم) هر کس خاموش گردد بسلامت ماند، خروس گوید (اذکروا الله یا غافلین) ای غافلین خدا را یاد کنید، عقاب گوید دوری از مردم سکینه دل

صفحه : ۳۱۷

و آرامیدن حواس است، ضفدع گوید (سبحان ربی القدّوس)، باز گوید (سبحان ربی العظیم و بحمده)، هزار دستان گوید (سبحان الخالق الدائم) چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا بر دشمن محمّد و آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم لعنت کن، سار گوید خدایا از تو روزی روز بروز میخوام، درّاج گوید (الرحمن علی العرش استوی).

بروایت کعب الاخبار روزی ورشان نزد سلیمان آمد و آواز داد و گفت بزائید برای مردن بسازید برای خراب شدن، هدهد نزد سلیمان آمد و صدایی کرد سلیمان علیه السّلام گفت میگوید

(من لا یرحم لا یرحم)

هر که رحم نکند رحم کرده نشود. (منهج الصادقین) محمد بن کعب در اوصاف لشگرهای سلیمان چنین گفته: بیست و پنج فرسخ جایگاه انسان و بیست و پنج فرسخ جای جن، بیست و پنج فرسخ جای وحوش و بیست و پنج فرسخ جای پرندگان، و در آن لشگر گاه هزار خانه از آبنگینه ساخته شده و سیصد خانه زنان آزاد داشتند و هفتصد خانه کنیزان بفرموده سلیمان باد عاصف لشکرگاه را بلند مینمود و بیاد آرام آن را حرکت میداد بهر جا میخواست آن را میرد و بسلیمان (ع) وحی رسید که ما چنین مقرر نمودیم که در مملکت تو هر کس هر چه بگوید باد صدای او را بگوش تو برساند.

و روایت شده که سلیمان (ع) از بیت المقدس بیرون میرفت با ششصد هزار کرسی که در طرف یمین و یسار او بود و امر مینمود طیور پره‌های خود را از بالا سایه بیندازند، و بیاد فرمان میداد که تخت او را بلند کند و بمدائن برساند و از آنجا بر گردد در اضطرخ، بعضی بیعضی گفتند آیا هرگز مملکت باین عظمت دیده‌اید یا شنیده‌اید گفتند نه آن وقت منادی از آسمان ندا کرد ثواب یک سبحان الله بزرگتر از آنست که می‌بینید. (طبرسی)

صفحه : ۳۱۸

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سَلِيمَانَ وَجُنُودَهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ بهمین ترتیب باد بساط سلیمان را حرکت داد تا اینکه در طائف یا در شام بوادی مورچه گان رسید، و (علی) در آیه مشعر بر اینکه است که حرکت بساط سلیمان در هوا بالای وادی مورچه گان حرکت مینموده، یا مقصود از (علی) علو و نفوذ امر سلیمان باشد بدلیل اینکه اگر تخت سلیمان در هوا بالای زمین بود جا نداشت مورچه گان بترسند که مبادا لشکر سلیمان آنان را پایمال کنند مگر اینکه گمان میکردند در آخر وادی بزمین فرود آید و مورچه گان همه پایمال گردند، و شاید در آن وقت لشکر سلیمان بعضی سواره و بعضی پیاده بودند یا آن وقتی بود که هنوز باد مسخر سلیمان نشده بود.

فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا سلیمان از سخن مورچه تبسم نمود و خندید، البته خنده سلیمان از روی تعجب بود که چگونه اینکه حیوان صغیر قبل از فرود آمدن لشکر سلیمان بغریزه خود فهمید که اگر آن لشکر انبوه در آن وادی وارد آیند تمام مورچه گان پایمال خواهند گردید.

و شاید تبسم سلیمان از روی فرح و سروری بود که خداوند او را بچنین مزیت و خصوصیتی گرامی داشته، و گویا آن مورچه سلطان آنان بوده که امر کرد داخل خانه‌هایشان گردند.

(سؤال)

مورچه که صوت و صدا ندارد که از صدای او سلیمان (ع) چنین معنایی را بفهمد و خبر دهد، از کجا دانست، و نیز مورچه بچه لغتی بباقی خبر داد.

(پاسخ)

علوم انبیاء (ع) موهبتی است و بتوسط فرشته وحی بقلب آنها القاء میگردد در مفردات در لغت وحی گفته (اصل الوحی الاشارة السریعة) و وحی گاهی

صفحه : ۳۱۹

بتوسط کلام بطور رمز گفته میشود و گاهی بصدا بدون ترکیب حروف ظاهر میگردد و گاهی باشاره یا بتوسط کتاب یا غیر آن وحی میگردد.

خلاصه استماع سلیمان سخن مورچه را بگوش سرش نبوده زیرا که مورچه نه عالم و نه متکلم و نه عاقل است بلکه مورچه بغریزه خدا داده که در باطنش مأخوذ گردیده بمورچه گان خبر داد که خود را حفظ نمایند.

اگر چه بعض حکماء گفته‌اند بدلیل قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) هر موجودی حتی جمادات بدرجه وجودش عارف و عالم و عاقل است زیرا که تسبیح و تمجید نمودن فرع شعور است، و نیز گفتار حیوانات که در بیان آیه بالا حکایه از قول سلیمان (ع) (عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) و حکایه سخن بعض حیوانات میشود شاهد بر اینکه قول باشد.

و در محل خود مبرهن گردیده که علوم انبیاء (ع) از عالم ما فوق الطبیعه و ناشی از ارتباط قلب نبی است بعالم علوی و آن علم وجدانی و نحوه وجود معلوم است نه علم حصولی و صورت معلوم که از کیفیات نفسانی بشمار میرود و از سماء قدرت و علم ازلی تنزل نموده و در قلب و سر نبی و ولی بصوت و حروف یا طور دیگر ظاهر گردیده بخلاف علوم حکماء و نوع بشر که از ظاهر از طریق دلیل و برهان بعضی اسرار دانا میگردند.

بعضی از اهل معانی چنین گفته‌اند که اصوات طیور و حرکات موجودات تماما از جانب خدا خطاب است بانبیاء مرسلین و اولیاء عارفین که مطلع میگردند بحالات و مقامات آنها.

انبیاء مرسلین حالات و مقامات موجودات را بلغتی که اختصاص بهر یک دارد بعینه میفهمند یعنی از صداها و حالات آنها مقصد و مطلوب هر یک را بلغت خودشان میدانند، اما اولیاء بالهام الهی که در قلبشان القاء میگردد از صدای آنها مقصد آنان را میفهمند لکن لغت مخصوص هر یک را نمیفهمند.

(پایان)

صفحه : ۳۲۰

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر در ذیل اینکه آیه راجع بعجایب خلفت مورچه بیان مفصّلی دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن دراز میشود و بنای ما بر اختصار است لکن بطور اختصار یک اجمالی از بیان او را در اینجا ترجمه مینمائیم چنین گفته: در اینجا از عجائب خلقت مورچه بیان میکنیم چیزی را که علماء را دهشت انداخته و مسلمانها در خوانند، اینکه آیه از آیاتی است که خداوند بسلیمان علیه السلام عطاء نموده که کلام مورچه را بداند و معجزه او قرار داده و غریزه عجیب و طبیعت و ذکاوت او را بوی فهمانیده و در آخر سوره خداوند خبر میدهد بقوله (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا) و باین آیه وعده داده که بزودی عجائب خلقت را بشما نشان میدهیم، نفرموده (نعلمکم) که بشما تعلیم میکنیم بلکه گفته بشما نشان میدهیم، خداوند خبر داده که بعض آنچه بسلیمان (ع) از طریق وحی تعلیم نمودیم بشما نشان میدهیم، گمان نشود که از طریق تعلیم و تعلم علم ما مثل علم سلیمان باشد علم او معجزه ربّانی است و سلیمان (ع) از عجائب مورچه چیزی درک میکرد که ما باجتهاد و تعلم نتوانیم درک بنمائیم، تا آنجا که گفته:

(عجائب مورچه) حال مورچه عجیب است جدّا کار و فعل و عمل وی بسلاطین می ماند، تدبیر میکند و سیاست مینماید همان طوری که ملوک در مملکت خود تدبیر و سیاست مینمایند، بین چگونه مورچه در زیر زمین دهها ترتیب میدهد و در آنها خانه میسازد و در آنها غرفه‌ها و دهلیزها و پله‌ها قرار میدهد و طبقات بر روی هم ترتیب میدهد تا اینکه آن جاها را از حبوبات پر نماید و برای

زمستان خود ذخیره کند و چگونه بعضی خانه‌ها را زیرتر میسازد تا آنکه از جریان آب محفوظ ماند، و بعضی را بالا میسازد، و بعضی را اطراف آن میسازد که آب باران در آن جاری گردد، و عجیب است که حیوانات را در مرتبه پائین قرار می‌دهد، و نظر بعجایب صنعت مورچه بود که خداوند پیمبرش در حکایت سلیمان

صفحه : ۳۲۱

خبر می‌دهد که حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ تَا آخِر آیه).

پس بین چگونه نسبت عقل و فهم و نداء کردن مورچه را بنوع خود و امر نمودن آنان را بفرار از شرّ و داخل گردیدن آنها بمنزلگاه خود را بآنان فرمان داده تا اینکه لشگر سلیمان در حال ندانستگی آنها را پایمال نمایند، و غرض از اینکه حکایت تنبیه بر اینکه است که مردم بر عجائب مورچه آگاه گردند و عقل آنها بیدار شود تا اینکه بحسن نظام و سیاست و آنچه بمورچه ضعیف از حسن هندسه و دهلیزها که در منزلهای خود ترتیب داده‌اند مطلع گردند.

و از جمله عجائب عمل مورچه اینست که هر گاه یکی از مورچه‌گان چیز بزرگی را بخواهد ببرد و بتنهایی نتواند کمی از آن را بگیرد و بر میگردد نزد برادران خود از مورچه‌گان و از آنچه گرفته قدری بآنها می‌دهد و با آنها بر میگردند و هر مورچه‌ای را که در راه دیدند با خود همراه مینمایند، پس بین چگونه جماعتی از مورچه‌گان با هم معاونت و کمک میکنند و باتحاد آن شیئی سنگین را با جدیت تمام میکشانند بمنزل خود و اینکه معاونت و اتحاد مهم‌تر است در رسانیدن آنها را بمطلوبشان و از اینکه از دشمن فرار کنند زیرا که تخلیه یعنی خالی شدن از ضدّ مهم‌تر است از تخلیه در طلب مقصود.

نظام امت را مقایسه کن با نظام مورچه بعد از آن چنین گوید: غرض ما از اینکه حکایت اینکه نیست که بخواهیم روایت یا حدیث بخوانیم بلکه اینکه مثالی است زده شده برای کسانی که تعقل می‌کنند تا اینکه حال کاینات را بفهمند و بدانند چگونه مورچه‌گان در طلب نافع اجتماع میکنند بر فرار همان طوری که در طلب نافع اجتماع می‌کنند، و امت وقتی در طلب نافع بقدر حیوان بی‌زبان از روی حکمت عمل نکنند گمراه و نادان هستند و در گمراهی و ضلالت خواهند ماند و از انسانیت سقوط نموده و منتهی میگردند بافق دیدان و حشرات (وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

صفحه : ۳۲۲

دقت مورچه در عمل و حرص وی و از جمله حکمت الهی اینکه است که در موقع ریزش باران در روزهای آفتاب دانه‌های خود را مثل گندم و جو و عدس و باقلا- دو نصف میکنند که سبز نشود و تخم گشنیز را چهار قطعه میکنند چون که نصف آن هم سبز میشود.

تأمل کن و بین چگونه اینکه حیوان ضعیف میداند که روزهای تابستان میگذرد و زمستان می‌آید و محتاج بغذاء میشود اینکه است که قبلا شب و روز در طلب قوت زمستان است که در خانه خود ذخیره نماید، تا آنجا که گوید:

مهم‌ترین حشرات مورچه است که در حکایت او برای انسان بینایی و تذکر و بهجت و سرور عقل او است، چگونه چنین نباشد در حالی که وقتی تو جسم او را مشاهده نمودی می‌بینی برای وی سری است که حاوی دماغ او است که در آن اینکه علوم و سیاستها منطوقی است و برای او وسطی است مثل صندوق که در آن ریه و دم اسطوانی است و مثل باقی حشرات برای سرعت حرکت در طلب معاش شش پا دارد و او را دو بالست برای جستن از مکانی بمکان دیگر، و پنج چشم دارد دو چشم در جانب جلو سرش ملتئم بیکدیگر ترکیب شده بطوری که گویا یکی است و سه چشم دیگر بالای آن دو چشم بر هیئت مثلث ترکیب گردیده و اینکه سه چشم بسیطند مرکب نمیباشند.

تأمل کن و بعقل خود حکم کن و تعجب کن از قدرت قادر حکیم و اگر نبود اتفاق آراء علمای عصر حاضر عقل تصدیق نمی نمود که چگونه حیوان باین خوردی دارای چنین چشمها که هر یک از آنها دارای قرنیه و زجاجیه و عدسیه محدب الشکل و غیره مثل چشم انسان میباشد.

آیا بذهن تو خطوط مینماید که مورچه حساب بداند، جبر نمیداند لکن هندسه میداند بدلیل اینکه بناء نیکو می سازد. آیا تصدیق میکنی که مورچه مرض را میشناسد و معالجه می کند، وقتی ملکه آنها تخم میگذارد مورچه گان اطراف او جمع میگردند و هر یک تخمی از

صفحه : ۳۲۳

آن را بذهن میگیرد و بمحلی که برای آن آماده شده میگذارد و تخمها را از جهت حجم آن میشناسند، تخمهای بزرگتر را در صفی میگذارند و کوچک را در صف دیگر و اطراف آنها را دایره میکشند و سر تخمها را برای تغذیه بیرون میگذارند و برای آنها مربی قرار میدهند که مواظب آنان باشد تا بعد رشد برسند.

مورچه جراح ماهر است و عمل جراحی او عجیب است و غریب تر اینکه مورچه‌ها مرده‌های خود را دفن مینمایند. مورچه فلاح است و باغها و مزرعه‌ها میسازد و از درختها بعض نباتات را میجوید تا مثل خمیر گردد و آن را در زمین پهن میکند و از درختها دانه‌ها را میگیرد و در باغهای خود غرس مینماید و نباتی از آن روئیده میشود.

بیانات شیخ طنطاوی در عجائب مورچه خیلی مفصل است که بیان آن کتاب علی حدّه لازم دارد همین قدری که بیان شد برای شخص متفکر کافی است و در آخر کلامش میگوید:

قسم بجان خودم که حکایت مورچه از عجائبی است که گردن فحول علماء را فرود میآورد و بسجده می افتند و میگویند (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) آتش جهل در دنیا و تقهقر در شهرها است و نار آخرت (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) در آخرت است. (پایان) وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْيِدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (تفقد) در لغت طلب چیزی را گویند که غائب باشد از نظر. و (طیر) اسم جنس است. و در اینجا مقصود یک فرد خاص از طيور است که هدهد نام داشت، وقتی سلیمان یک فرد از نوع هدهد را که گویند آن رئیس نوع خود بوده نیافت در طلب او بر آمد.

مفسرین گویند خصوصیت هدهد از بین پرندگان در نظر سلیمان (ع) برای اینکه بود که هدهد آب را در زیر زمین میدید، اینکه بود که هدهد خصوصیت

صفحه : ۳۲۴

داشت و او را طلبید وقتی وی را نیافت در غضب شد که بدون اجازه غائب گردیده و گفت:

لَأَعَذَّبَنَّكَ عَبْدًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ یعنی یا او را مجازات سخت مینمایم مثل زدن و بستن و حبس نمودن یا او را میکشم مگر اینکه عذر موجهی داشته باشد که وی را عفو مینمایم.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِط بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ پس از مدت کمی هدهد باز آمد نزد سلیمان و گفت من بمطلب مهمی اطلاع پیدا نموده‌ام که تو بآن احاطه نداری و نمیدانی.

(سؤال)

اولاً چگونه آن حیوان ضعیف در مقابل چنین سلطان مقتدری که اراده قتل وی را دارد گستاخانه اظهار میکند که من دانش و علمی پیدا نموده‌ام که تو فاقد آن میباشی، مثل اینکه در اینکه موضوع خواسته خود را برتر از سلیمان معرفی نماید زیرا که بالاترین کمالات علم است.

و ثانیاً کسی مثل سلیمان که از (ما فی الضمیر) مورچه‌ای مطلع گردد و لغت او را بفهمد چطور از مملکت سبأ و اهل آن که خورشید پرست بودند بی‌اطلاع بوده که باید حیوان ضعیفی بر او بدانش افتخار نماید با اینکه وظیفه پیمبران هدایت گمراهان است.

(پاسخ)

البته هدهد نخواست به باطلاحش بر شهر سبأ بر سلیمان علیه السّلام افتخار کند و خود را بر او ترجیح دهد، بلکه چون فهمید سلیمان قصد مجازات او را دارد پیش بینی نمود و چنین خبری را بسمع مبارکش رسانید که او را عفو نماید. و اطلاع نداشتن سلیمان از اهل سبأ منافی دانش او نیست، و نیز با مقام پیمبری او منافات ندارد، قوله تعالی (لا يعلم الغیب الا هو) غیب چیزی را گویند که از مرتبه حسّ بشر خارج باشد، وقتی اینکه آیه را با آیات بالا که

صفحه : ۳۲۵

ارائه میدهد سلیمان (بما فی الضمیر) مورچه و لغت وی و لغت باقی حیوانات آشنا بود و آن از اقسام غیب بشمار می‌رود جمع نمودیم در توجیه آن ممکن است گفته شود چنانچه دانشمندان گفته‌اند کسی عالم بغیب نیست مگر خدا و هر کسرا خدا خواهد و بقدری که خواهد او را دانای بغیب میگرداند، چنان که در سوره جن آیه ۲۶ فرموده فَلَا يُظْهِرُ عَلٰی غَيْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنْ ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ (شعر)

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن روان پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر گه نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود نینیم

و در اینجا ظاهراً حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که سلیمان بتوسط هدهد بشهر سبأ و سلطنت بلقیس و خورشید پرستیدن آنان مطلع گردد و آنها را بخدا پرستی و ایمان هدایت نماید، و علم بمنطق حیوانات و لغت آنها لطفی بود از خدا که برای اثبات نبوت سلیمان علیه السّلام و ابراز نفوذ قدرت حق تعالی و اقتدار و استیلاء او بوی کرامت نموده که هم عظمت الهی را نشان دهد و هم اثبات پیمبری خود را بنماید.

إِنِّي وَجَدتْ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ هَدَهْد بسلیمان خبر میدهد که در شهر سبأ زنی را دیدم در آنجا سلطنت مینمود و سعه ملک او بطوری بود که آنچه از مال و زینت و دستگاه سلطنتی میخواست برای وی آماده گردیده و علاوه برای آن تخت عظیمی مهیا و آراسته بود مفسرین گفته‌اند بلقیس دختر شراحیل یا شرجیل پسر مالک بن ریّان بود که پدر او پادشاه همه نواحی

یمن بود و اجداد او تا چهل بطن پادشاه بودند شراحیل را همین یک دختر بود اینکه بود که بعد از او سلطنت ببلقیس رسید.
 علقمه از ابن عباس چنین روایت کرده که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سبأ سؤال

صفحه : ۳۲۶

شد فرمود او مردی بود از عرب که ده پسر داشت شش نفر از آنها یمن رفتند و چهار نفر آنها بشام روانه شدند و آن چهار نفر که بشام فرستاد: لخم، جذام، غسان، عامله بودند. و آنهایی که یمن رفتند: کنده، اشعرون، ازد، مذحج، حمیر، و انمار و از انمار است (خثعم) و (بجیله). (مجمع البیان) و لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ گویند جلو تخت بلقیس از طلا با یاقوت و زمرد ساخته شده و اطراف آن بانواع و اقسام جواهرات مزین گردیده و در آن هفت خانه بود و بر هر خانه دری آویخته و گویند آن تخت را چهار پایه و قائمه بود: یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صفحه‌های آن از طلا- مرصع بجواهرات آراسته گردیده و زینت یافته بود.

وَجَدْتُهُمْ وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ هدهد بسلیمان عرضه میدارد در شهر سبأ اهلش را دیدم که بخورشید سجده میکردند نه بخدا، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده و آنها را از راه حق بر گردانیده و چون چنین بودند اعمال ناشایسته‌شان باغواء شیطانی در نظرشان جلوه خوب مینمود اینکه بود که دست از مبدء آفرینش برداشته و مطیع شیطان گردیده و یک مخلوقی که مسخر امر خدای تعالی و محتاج باو است قبله خود قرار داده‌اند و باین عمل شیطان راه آنها را که می‌توانستند بعبادت و بنده‌گی راهی بسوی حق تعالی پیدا نمایند و رضای او را تحصیل کنند بسته گردانیده اینکه است که آنان بسوی مبدء عالم هدایت نمی‌گردند.

آری تا موقعی که عمل بد در نظر انسان جلوه خوب ندارد و انسان پای بند آن نگردیده باسانی می‌توان وی را باشتباه خود مطلع گردانید، و وقتی اشتباه خود را فهمید می‌شود بسهولة او را براه حق هدایت نمود، لکن آنهایی که پای بند مذهب و دین خلافی گردیده‌اند مثل صاحبان مذاهب مختلفه چنان تعصب

صفحه : ۳۲۷

دینی کند پبای آنان زده و آنان را مقید گردانیده که اصلاً حاضر نیستند بر اشتباه خود مطلع گردند و بر همان راه کجی که می‌روند ادامه میدهند.

أَلَمْ يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (الآ) متعلق است به (زین) در آیه بالا و در آن لام جرّ مستتر است یعنی (لئلا يسجدوا).

آیه اشاره به اینکه است که شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان آراسته و زینت داده برای اینکه سجده نکنند آن خدایی را که آنچه در آسمانها و زمین مخفی است بیرون آورده.

(خبأ) مصدر و بمعنی (مخبوء) اسم مفعول است و هر ذخیره شده مستور را (خبأ) مینامند، قال الراغب (يخرج الخبأ) يقال ذلك لكل مدّخر مستور (پایان) خدا آن کسی است که بقدرت کامله خود بیرون می‌آورد آنچه را که در آسمانها است، مثل باران که از میان ابرها بیرون می‌آورد و آنچه در زمین پنهان است از نباتات و بذرها، و نیز میداند آنچه را مردم از حقد و حسد و کبر و متیت و باقی صفات نکوهیده مخفی گردانیده و آنچه را ظاهر گردانند از گفتار و کردار و اعمال خوب یا بد، زیرا که ظاهر و باطن در علم ازلی حضوری او یکسان است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ذات احدیت در اینکه آیه خود را توصیف می‌نماید بوحدت و الوهیت و ربوبیت و احاطه.

و سه صفت از اوصاف جمال خود را ارائه می‌دهد: اول- اله و خالق و آفریننده‌ای نیست مگر او. دوم- او ربّ و مرّبی تمام عالمیان است، سوم- باضافه نمودن ربّ را به (عرش العظیم) احاطه و قیومیت خود را نشان می‌دهد زیرا چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مقصود از (عرش الرحمن)

صفحه : ۳۲۸

طاق بلندی نیست بالای آسمانها چنانچه اعتقاد عوام است بلکه مقصود از (عرش الرحمن) نسبت او است بممکنات یعنی نسبت رحمت او بتمام ممکنات علی السواء است، بعضی نزدیکتر و بعضی دورتر نخواهد بود، همه در احاطه رحمت و علم ازلی او یکسانند.

در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در معنی (استوی) فرموده (استوی من کل شیئی) چیزی باو نزدیکتر از چیز دیگر نیست.

و در بعض روایات دارد که مقصود از (عرش) احاطه علم خدا است که علم او بهمه چیز احاطه دارد. مفسرین گفته‌اند (علی العرش استوی) بمعنی (استولی) و مسلط بودن است نکته کلام اینجا است که آیه بالا عرش بلقیس را بنکره بدون الف و لام معرفه آورده (و لها عرش عظیم) و عرش ربوبیت خود را با الف و لام استغراق یا جنس که مفید استغراق است ذکر نموده (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) و از آن چنین استفاده میشود که عرش پروردگار و عظمت ربوبیت او احاطه دارد بر عرش بلقیس و بر همه چیزها یعنی تخت بلقیس با عظمتش در احاطه و عظمت ربوبیت حق تعالی ناچیز خواهد بود.

صفحه : ۳۲۹

[سوره النمل (۲۷): آیات ۲۷ تا ۴۴]

اشاره

قالَ سَيَنْظُرُ أَ صِدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ- (۲۷) اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ- (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ- (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- (۳۰) أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ- (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ- (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأُولُوا بِيَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ- (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ- (۳۴) وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظَرَهُ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ- (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ- (۳۶)

ارجع إِلَيْهِمْ فَلَمَّا تَيَسَّنَّهْمُ بِجُنُودِ لَاقِبِلَ لَهُمْ بِهَا وَنَخِرَ جَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ- (۳۷) قالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ- (۳۸) قالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ- (۳۹) قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ- (۴۰) قالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ- (۴۱)

فَلَمَّا جَاءَتْ قَبِلَ أَمْ هَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتِنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ- (۴۲) وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ- (۴۳) قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ

إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

صفحه : ۳۳۱

ترجمه

(سلیمان ع) در جواب خبر دادن هدهد از شهر سبأ) گفت من نظر و تأمل میکنم که آیا تو راست گفتی یا از دروغگویان میباشی (۲۷)

اینکه نامه من را ببر و بسوی آنها بینداز و رو بگردان از آنها و ببین با هم چه میگویند (۲۸)

بلقیس گفت ای گروه اشراف کتاب بزرگواری بسوی من افتاده (۲۹)

(و در آن چنین نوشته شده) اینکه نامه از سلیمان است و محققا آن بنام خداوند بخشنده مهربان است (۳۰)

بر من برتری نجوئید و بسوی من بیائید در حالی که تسلیم شدگان باشید (۳۱)

ای گروه اشراف در کار من فتوی دهید (یعنی رأی اندیشی نمائید) من در کار خودم (بدون حضور و صلاح دید شما) برنده و فیصل دهنده کاری نمیباشم (۳۲)

آن جماعت گفتند ما مردمان قوی و توانا و شجاع هستیم و فرمان تو راست بنگر چه چیز امر میکنی (۳۳)

بلقیس گفت حقیقه وقتی پادشاهان داخل شهری کردند فساد خواهند نمود و عزیزترین اهل آنها را خوار میگردانند و چنین میکنند (۳۴)

و من هدیه‌ای برای او میفرستم پس نگرنده میباشم که فرستادگان ما چگونه برمیگردند (۳۵)

چون فرستادگان بلقیس (با هدیه) نزد سلیمان آمدند سلیمان گفت آیا مرا بمال مدد میکنید و آنچه خداوند بمن عطا نموده بهتر است از آنچه بشما عطاء کرده بلکه شما بتحفه خودتان شادمانید (۳۶)

بر گردید بسوی او و البته بسوی آنها لشگری میآورم که آنان طاقت (مقابلی با آنها را) ندارند و البته آنها را بذلت از شهر خودشان بیرون میکنم و آنها خوار شدگان باشند (۳۷)

سلیمان گفت ای گروه بزرگان کدام یک تخت بلقیس را حاضر مینمائید پیش از آنکه آنان تسلیم شدگان بیایند (۳۸)

دیوی از جن گفت من تخت او را پیش از آنکه تو از جای خود حرکت کنی میآورم و بدرستی که من برای اینکه عمل توانا و امین میباشم (۳۹)

آن کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت پیش از آنکه تو چشم خود را برگردانی من تخت او را خواهم آورد و چون سلیمان دید تخت بلقیس نزد او گذارده شده گفت اینکه از فضل پروردگار من است تا آنکه مرا بیازماید که آیا او را شکر میکنم

صفحه : ۳۳۲

یا کفران ورزم و کسی که شکر نمود برای خود شکر گذارده (یعنی نفع شکرش عاید خودش میگردد) و کسی که کفران نعمت نمود محققا پروردگار من بی‌نیاز و صاحب کرم است (۴۰)

سلیمان گفت اوضاع تخت بلقیس را تغییر بدهید تا بنگریم که آیا تخت خود را میشناسد یا از کسانی است که نمی‌شناسد (۴۱)

و چون بلقیس آمد باو گفتند آیا تخت تو اینکه طور است گفت گویا همانست و قبلا دانش بما عطاء شده بود و ما از تسلیم شدگان می‌باشیم (۴۲)

و خدا بازداشت بلقیس را از آنچه قبلاً می‌پرستید و از جماعت کافرین بود (۴۳) گفته شد بلقیس در اینکه صحن داخل شو وقتی نظر کرد گمان کرد که آب بسیار است و جامه را از ساق پای خود بالا زد سلیمان بوی گفت اینکه صحنی است از شیشه و آبگینه بلقیس گفت پروردگار من، من بنفس خود ظلم نمودم و با سلیمان تسلیم گردیدم بخدایی که پروردگار عالمیان است (۴۴).

صفحه : ۳۳۳

(توضیح آیات)

اشاره

قالَ سَيَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ پس از آنکه هدهد خبر اهل سبأ را برای سلیمان آورد سلیمان همین طور که عادت بزرگان است که هر مطلبی را بزودی پیش از تفحص و اندیشه ترتیب اثر بر او بار نمی‌نماید بدهد میگوید من بایست نظر و فکر کنم و امتحان نمایم که تو در اینکه خبر راستگو میباشی یا از دروغگویانی. مفسرین گفته‌اند سلیمان بدهد گفت حال تفحص کن آب کجا هست که لشکر تشنه‌اند و میخواهیم وضو بسازیم هدهد راهنمایی کرد زمین را کردند و بقدری که خواستند آب در آوردند.

سلیمان نامه‌ای نوشت و بمهر مخصوص خود مهر نمود و بروایتی هدهد را نزد خود طلبید و دست مبارک خود را بتن او مالید رنگهای مختلف بر بدن هدهد پیدا شد و انگشت بر سر او زد تاج بر سر او پدید آمد و مکتوب نامه اینکه طور بود إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ ما ذا يَرِجُعُونَ و باز گرد و بین با هم چه میگویند، هدهد نامه را گرفت و پرواز نمود گویند در راه هدهد دیگر باو رسید و گفت با اینکه تزیین و ترفیع بکجا میروی گفت من رسول رسول خدایم تاج او بر سر من، نامه او در منقار من، مهر سلیمان

(۱) از بعض عرفاء است که باء (بسم الله) بقاء او، سین سناء او، میم ملک او، الف احدیت او، و دو لام جمال او و جلال او، و هاء هویت او، و رحمان اشاره برحمت او بر عموم در دنیا و آخرت، رحیم اشاره برحمت خصوصی او در آخرت. (روح البیان)

صفحه : ۳۳۴

بر آن و مهر خدا در دل من.

خلاصه هدهد نامه را گرفت و نزد بلقیس برد، بعضی گفته‌اند در مآرب که سه میلی صنعاء است بلقیس در تخت نشسته بود و جماعتی از اشراف و بزرگان مملکت اطراف وی بودند هدهد پرواز نمود تا آمد در برابر تخت بلقیس و نامه را نزد بلقیس انداخت. و بقول دیگر بلقیس در منزل مخصوص خود خلوت نموده و درها را بسته بود هدهد از روزنه‌ای که آفتاب تابیده بود آمد و نامه را نزد او انداخت بلقیس نامه را برداشت و قرائت نمود و چون عنوان نامه و مهر سلیمان را دید دانست که اینکه نامه سلطانی است که مملکت او عظیم تر از مملکت او است که حیوان را مسخر خود نموده بر خود لرزید و وزراء و اشراف مملکت را احضار نمود و گفت:

يا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلِّقِيَ إِلَيْكَ كِتَابٌ كَرِيمٌ و تا آخر نامه را بر آنان قرائت نمود و آن را بکتاب بزرگوار معزفی نمود زیرا که عنوان نامه و قاصد آن که حیوانی آورده بود در نظرش بزرگ نمود، و شاید اوصاف سلیمان را شنیده بود که جن و انس مسخر او میباشند اینکه بود که گفت:

يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتَ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونَ مفسرین گفته‌اند اشراف و بزرگان مملکت بلقیس سیصد و سه هزار نفر بودند همگی آنان را حاضر کرد و با آنها مشورت نمود و چنین اظهار کرد که اینکه نامه از شخص کوچکی نیست بلکه از شخص بزرگوار است بایستی شماها در اینکه کار تدبیر کنید و قضاوت نمائید که باید چه جواب بگوئیم.

مشورت رهبر صواب آمد در همه کار مشورت باید

کار آن کس که مشورت نکند غایتش غالباً خطا آید
(مثنوی)

صفحه : ۳۳۵

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا يَأْسَ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا نُنْظِرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ اشراف گفتند ما مردمان قوی هستیم که زور و قوت جسمانی ما شدید است و در شجاعت نیز نیرومند میباشیم و چون تو سلطان ما میباشی آنچه رأی تو است بفرمایی عمل میکنیم.
قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ بلقیس گفت وقتی سلاطین از روی غضب و استیلاء در شهری یا دهی وارد گردند فساد میکنند و عزیزترین آنها را ذلیل مینمایند و عادت پادشاهان چنین است و إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجَعُ الْمُرْسِلُونَ بلقیس گفت رأی من چنین است که از راه صلح و دوستی در آئیم و هدیه‌ای برای سلیمان بفرستیم و انتظار ببریم که بفرستاده‌گان ما چه جواب میگوید تا تکلیف خود را بدانیم که باید با وی چگونه عمل کنیم.

مفسرین گفته‌اند بلقیس پانصد غلام لباس کنیزان پوشانیده و لباسهای زربافت که زنان در بر میکنند در بر آنان نموده و دست بندهای طلا در دست آنها کرده و طوق‌های طلا در گردن آنها و گوشواره‌های زرین در گوش آنها نموده و آنان را بر اسبهای تازی سوار گردانیده و پانصد کنیز را بزای غلامان در آورده و لباس مردان بآنها پوشانیده و بر اسبهای یابو سوار نموده و هر یک را بجواهرات بیاراسته و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی با زین مرصع و تاجی از زر مکرر بدر و یاقوت و مقداری از مشک و عنبر و حقه‌ای از جواهر و مروارید سوراخ نشده را بسته گردانید و اینها را برسم هدیه خدمت حضرت سلیمان علیه السلام فرستاد، و در روایتی کنیزان و غلامان را یک طور لباس پوشانید و نامه‌ای نوشت و هدیه‌ها را بتفضیل در آن تذکر داد و گفت اگر تو پیمبری بگو کدام یک از اینها غلامند و کدام کنیز، و نیز گفت بگو در حقه چیست و مروارید سوراخ نشده را سوراخ کن و مندر بن عمره را با یکی دیگر از اشراف با آن هدیه‌ها فرستاد

صفحه : ۳۳۶

هدهد پیش از آنکه آنها نزد سلیمان آیند از آمدن رسولان و هدیه‌ها بسلیمان خبر داد سلیمان بدیوان امر فرمود دیوانگاهی از زر و نقره ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول آن بود با خشت‌های طلا و نقره فرش نمودند و فرشهای شاهانه که مرصع بدر و یاقوت و انواع جواهرات بود بر آن بگسترده و بدیوان امر فرمود که اسبهای الوانی که از آن نیکوتر نباشد از دریا بیاورند و بر همه آنها زین‌های مرصع نهاد و در روز رسیدن رسولان بلقیس همه را در اطراف میدان نگاه داشتند و امر کرد جماعتی از آدمیان و پریان و

دیوان و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در هوا پرها در هم انداختند و تخت سلیمان را در میان میدان قرار دادند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین بر دست راست و چپ او گذاردند و وزراء و علماء و اعیان مملکت بر آن کرسیها نشستند و لشگریان بترتیب صف در صف کشیدند باین ترتیب که چند فرسخ آدمیان در جلو و چند فرسخ جنیان در پشت آنها و از پشت آنها چند فرسخ سباع و درندگان مجلسی ترتیب دادند که چشم فلک دو هزار قرن چنین مجلسی باین خوبی ندیده بود.

وقتی رسولان بلقیس بکنار میدان رسیدند دیدند اسبهایی با لجام زرین روی خشتهای طلا و نقره ایستاده‌اند و چون پیش تر آمدند سباع را دیدند بر روی خشتهای طلا و نقره‌اند ترسیدند موکلان آنها گفتند نترسید اینها مطیع امر سلیمانند بدون اذن او بکسی آسیبی نمیرسانند، و چون بدیوان و شیاطین رسیدند و منظره هولناک آنان را دیدند ترس آنها زیادتر گردید از آنجا گذشتند وقتی کوبه و طنطنه سلیمان و شوکت او را دیدند از هدیه‌های خود شرم‌منده شدند تا نزد سلیمان آمدند و سر بزیر انداخته ایستادند آن حضرت با روی باز تبسم کرد و از آن رسول که نامش منذر بود سؤال نمود و با انواع ملامت و مهربانی از حال آنها تفحص کرد، منذر نامه را در آورد و باو داد، سلیمان پیش از مطالعه بالهام الهی فرمود حقه را بیاورید که در آن در و مروارید سوراخ نکرده است

صفحه : ۳۳۷

و مهره کج سفته است.

و بروایتی چون حقه را نزد سلیمان (ع) گذاشتند آن را گرفت و جنابید جبرئیل نازل گردید و گفت در اینکه حقه چند در بی سوراخ و مهره ثمین کج سفته است و سلیمان بمنذر خبر داد منذر گفت همین طور است بفرما تا ناسفته را سفته کنند و در سفته ریسمان کشند سلیمان علیه السلام برؤساء لشگر خود گفت از شما کیست که اینکه در را سوراخ کند، آدمیان و جنیان نتوانستند و گفتند اینکه کار (موریانه) است سلیمان او را حاضر نمود و فرمان داد چنین کند و جای سوراخ کردن را بوی نشان داد (موریانه) مویی در دهن گرفت و در را سوراخ گردانید، سلیمان دعاء کرد خداوند روزی وی را از چوب درخت قرار داد، بعد از آن گفت کی است که ریسمان در سفته کشد، دوده که کرمی است در سبب و به گفت من در آن ریسمان میکشم ریسمان در دهن گرفت از یک طرف رفت و از طرف دیگر بیرون آورد و بدعای سلیمان خدا میوه را نصیب وی گردانید.

پس از آن امر نمود غلامان و کنیزان را حاضر نمودند و گفت آب آوردند و بانان فرمود شما از گرد و غبار راه آلوده شده‌اید دست و روی خود را بشوئید غلامان بیکدست آب برداشتند و بر روی خود زدند و کنیزان از دستی بدست دیگر آب برداشتند و بروی خود زدند، و نیز کنیزان اول بر پشت بازو آب ریختند و مردان بر روی صاعد و اینکه از عادت قدیم زنان و مردان بود، سلیمان علیه السلام بین غلامان و کنیزان تمیز داد.

گفته‌اند بلقیس با هدیه‌ها عصای تراشیده که مساوی الطرفین بود و از ملوک بوی میراث رسیده بود و نیز قدحی با او فرستاد و در نامه نوشت بگو اینکه عصا پیش از بریدن، تنه آن کدام طرف بوده و سر آن کدام طرف، و قدح را از آبی پر کن که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان، سلیمان (ع) فرمود عصا را بر هوا انداختند فرمود هر طرف آن که زودتر بزمین آمد اسفل او است و امر کرد بقدری اسبها را دوانیدند که قطرات عرق از آنان ریزش نمود قدح را

صفحه : ۳۳۸

پر نمودند و گفت اینکه آبی است که نه از زمین است و نه از آسمان پس از آن هدیه‌های آنها را رد نمود. (منهج الصادقین) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ سلیمان بفرستاده بلقیس خطاب میکند که مرا

صفحه : ۳۴۰

بشمار میرفت و وصی او بود و مهم‌ترین نام خدا را میدانست و بآن نام مستجاب الدعوه گردیده.

آصف بن برخیا گفت من تخت بلقیس را پیش از آنکه تو چشم خود را بگردانی نزد تو حاضر خواهم نمود.

طنطاوی در تفسیر جواهر در اینجا بیان خوبی دارد مختصری از آن را ترجمه مینمایم:

در تفسیر آیه چنین گفته سلیمان گفت ای اشراف (أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرِشَهَا) غرضش اینکه بود که ببعض نعمتهایی که خدا باو داده از عجائب نبوت و آیات الهی مطلع گرداند تا اینکه صدق نبوت او را بشناسند و برای اینکه بدانند مملکت دنیا در مقابل عظمت الهی و بدیع قدرت او اندک خواهد بود و حکمت خدا وسیع تر است از آنچه از آثار خلقت در امور طبیعی عادی مشاهده مینمایند، و نیز خواست بفهمد اندازه عقل بلقیس بچه درجه‌ای است که تخت خود را چگونه مینگرد.

و چون ارواح ارضیه و سماویه دو قسمند:

قسمی نورانی الهی و قسمی ظلمانی ارضی، قسم اول علما و قوه و قوه وسیع ترند و قسم دوم هم از جهت علم و هم از حیث قوه محدودند، و فرقی نیست بین ارواحی که در اجسام و در زمینند و ارواحی که مجرد از ماده میباشند، و نیز فرقی نیست بین ارواحی که از عالم ما خارجند و در زمین ساکن نیستند و آنهایی که در زمینند، و اینکه قاعده‌ای است مقرر کرده که هم در کتب انبیاء نوشته شده و هم در علم حدیث ثابت گردیده که اقطار عالم پر از ارواحند و در اینکه تفسیر شرح داده‌ایم که روحی که در زمین ما است وقتی که از جسمش خارج میگردد علم و قدرتش از جهت رفعت و پستی بمقدار اخلاق و صفات وی است.

و همین طورند ملائکه بعضی از آنان در اعلا مقامند و بعضی از آنها نزدیک بعالم ما میباشند (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) و هر روحی که آراء عرضیه و حالات مادیه بر وی غالب گردیده علم و قدرتش باقتضاء حال وی است، و هر روحی که از

صفحه : ۳۴۱

صفات و اخلاق و حالات مادیه مجرد گردیده و صاحب اخلاق الهیه و حب عام و رفعت شأن و نزدیک گردیده بنور اعلی چنین کسی وسعت مقامش بمقدار همت و علومش خواهد بود و آنچه از کمالات متصف بآن گردیده (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ) تا آنجا که گفته:

پس از اینکه بیان میفهمی قوله تعالی (عَفْرِيْتٌ مِّنَ الْجِنِّ) یعنی خبیث مارد قوی هیکل که مانند کوهی ماند هر قدمی که میگذارد مسافتی طی میکند گفت (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ) یعنی مجلس قضاوت تو (و انی علی حمله لقوی امین) و چون سلیمان از آن عفریت اینکه سخن شنید گفت من میخواهم باسرع وقت تخت حاضر گردد زیرا که میدانست در ارواح کسی هست که قدرتش بر احضار تخت سریع تر خواهد بود (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) و آن کسی بود که نفس وی از ظلمت مادی تصفیه شده بود و از کبر، حسد، ظلم و آنچه از عالم مادیات است خالی گردیده و مصفّی شده و مرتبط بعالم علوی گردیده چنین کسی از حیث اشراق نفسش و صفاء باطنش از اینکه عفریت بر اینکه عمل لایق تر است و کسی که چنین باشد علم کتاب نزد وی خواهد بود خواه جبرئیل باشد یا ملک دیگر یا آصف بن برخیا که دوست سلیمان بود و اسم اعظم را میدانست یا خود سلیمان که خدا را باسماء الحسنی مثل (یا ذا الجلال و الاکرام) خواند یا گفته باشد (یا حی یا قیوم) یا گفته باشد (یا الهنا و اله کل شیئی الها واحدا لا اله الا انت ایتنی بعرشها) یا غیر ذلک، فالاصل واحد، و آن نفسی است که بنور خدا اشراق گردیده، وقتی چنین کسی بخدا توجه نماید بهر اسمی که باشد یا بهمت خود قدرت پیدا مینماید بر آنچه باقی عاجز از آنند، پس مدار بر همت و نفس صاف بی آرایش خواهد بود و هیچ نفسی تصفیه پیدا نمیکند مگر وقتی که از مادیات خالی گردد، وقتی مناط صفای قلب شد مهم نیست

که بدانیم چه کسی بوده که تخت بلقیس را حاضر گردانیده، و نیز چه دعائی خوانده شده. (پایان)

صفحه : ۳۴۲

آری چون قوت روحانی را نمیتوان با قوت جسمانی مقایسه نمود اگر قوت روح در اثر ترکیه و تصفیه بکمال رسد چنان قوتی پیدا مینماید که بیک ساعت کار صد ساله و هزار ساله را خواهد نمود و در حکایت آوردن تخت بلقیس بخوبی فرق بین قوت جسمانی و روحانی پدیدار خواهد گردید که با اینکه آن عفریت از جنس جن بود و سرعت جتیان در عمل چنانچه گفته‌اند چندین برابر قوت افراد بشر میباشد لکن چون قوت وی جسمانی بود نه روحانی اینکه بود که گفت من تخت بلقیس را در نصف روز که مدت قضاوت سلیمان بود میآورم و آن کسی که علم کتاب نزد او بود گفت من پیش از آنکه تو چشم خود را بر هم گذاری تخت را نزد تو حاضر مینمایم، عمل او بقوت روحانی بود نه جسمانی زیرا اگر روح انسانی در اثر مجاهده با نفس قوت گرفت کوه‌های مشکلات را زیرا پا هموار خواهد نمود و چنان قوت و شوکتی پیدا مینماید که در تمام امور جسمانی و روحانی قوی و نیرومند میگردد، و معجزات انبیاء ناشی از قوت روحانی و تصمیم اراده آنها ظاهر گردیده نه بقوت جسمانی، چنانچه حضرت امیر علیه السلام فرمود

(ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة بل بقوة ربانیة).

در اینکه حکایات تنبیه و اندرز است برای کسانی که در آیات قرآنی و حکایات گذشتگان فکر و اندیشه میکنند و طریق سعادت و فضیلت خود را در خلال آیات قرآنی و حکایات آن پیدا مینمایند.

فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ

وقتی سلیمان علیه السلام تخت بلقیس را نزد خود حاضر دید برای اینکه اظهار نماید که تمام قدرتها و سلطنتها در مقابل عظمت و اقتدار و علم ازلی حق تعالی ناچیز است، پس اگر بنده شکر کند و بوظیفه بنده گی خود عمل نماید یا کفران نعمت کند و ناسپاس گردد، ابدا بدستگاه عظمت الهی ضرری نخواهد رسانید زیرا که او غنی و بی نیاز است نه از شکر کننده گان نفعی عاید او میگردد و نه از

صفحه : ۳۴۳

کفران کسی ضرری متوجه باو خواهد گردید، منتهی کسی که شکر نمود و اظهار نعمت کرد و نیز بوظیفه بندگی خود عمل نمود فائده شکرش عاید خودش میگردد قوله تعالی لئن شکرتم لأزيدنکم در اثر شکر نعمت او زیاد میگردد و کسی که کفران نعمت نمود و لئن کفرتم إن عذابی لشدید محققا عذاب من شدید است.

خلاصه چون تخت نزد سلیمان حاضر شد فرمود اوضاع آن را تغییر دهید تا چون آمد امتحانش کنیم که هدایت میشود یا نمیشود. قال نكروا لها عرشها ننظر أتهتدي أم تكون من الذين لا يهتدون فلما جاءت قيل أهاكذا عرشك قالت كأنه هو وقتی بلقیس نزد سلیمان آمد و تخت خود را نزد سلیمان یافت سلیمان خواست او را امتحان کند و اندازه شعور و عقل او را بفهمد بوی گفته شد آیا تخت تو اینکه طور است بلقیس گفت گویا اینکه همانست و نگفت حتما اینکه همان است زیرا که عاداتا محال مینمود که تخت با عظمت او که در جای محکم قرار داده بزودی نزد سلیمان حاضر گردد، و نگفت آن نیست چون عقلا محال نبود که باعجاز حاضر کرده باشد.

وَأوتينا العلم من قبلها وَكُنَّا مُسْلِمِينَ بلقیس اظهار مینماید که پیش از اینکه بحضور تو آئیم ما پیغمبری و معجزات تو عالم گردیده بودیم و تسلیم امر تو گردیدیم، و اقوال دیگر هم در معنی اینکه آیه گفته‌اند که در مجمع البیان مذکور است که در هر یک احتمال

و حقیقه ما بسوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم (صالح گفت) خدا را بپرستید و آنان دو فرقه شدند و با هم دشمنی مینمودند (۴۵)

صالح گفت ای گروه من چرا ببدی عجله میکنید پیش از نیکی چرا از خدا طلب آموزش نمیکنید شاید مورد ترحم واقع گردید (۴۶)

گفتند ما نسبت بتو و کسانی که تابع تو گردیده‌اند فال بد میزنیم صالح گفت فال خیر و شرّ شما نزد خدا است بلکه شما گروه آزموده و مبتلا گردیده‌اید (۴۷)

و در آن شهری که صالح بود نه طائفه بودند که آنان در زمین فساد میکردند و اصلاح نمی نمودند (۴۸)

(آن جماعت نه گانه) با هم متحد گردیده و قبلا با هم هم قسم شده بودند بخدا که بر صالح و اهل او شیخون زنیم پس از آن بوارث او گوئیم ما وقع هلاکت صالح و اهل او حاضر نبودیم (و قاتل او را نمیشناسیم) و ما در اینکه سخن راستگویانیم (۴۹)

آنها مکرری کردند و ما هم بجزای مکر آنان مکر کردیم در حالی که آنها آگاه نبودند (۵۰)

ای محمّد (ص) بنگر چگونه بود عاقبت مکر آنها که ما تمام آنها و گروه آنان را هلاک گردانیدیم (۵۱)

اینکه است خانه‌های آنها که خالی و خراب است پیاداش آنچه ستم نمودند و حقیقه در اینها آیت و نشانه‌ای است برای کسانی که میدانند (۵۲)

و آنهایی را که ایمان آوردند و پرهیزگار گردیدند نجات دادیم (۵۳)

و یاد کن وقتی را که لوط بقومش گفت آیا شما عمل زشت میکنید و قبح آن را مینگرید (۵۴)

آیا شما از روی شهوت با مردها می‌آویزید غیر از زنها بلکه شما جماعت نادانید (۵۵)

قوم لوط جوابی ندادند مگر اینکه گفتند اهل و کسان لوط را از ده خود بیرون کنید اینان جماعتی میباشند که پاکیزگی میکنند (۵۶)

و ما لوط و اهل او را نجات دادیم مگر زنش را که مقرر کردیم از هلاک شدگان باشد (۵۷)

و بر آنها بارانیدیم باران (سخت) و بد است بارش تهدید شدگان (۵۸).

صفحه : ۳۴۷

(توضیح آیات)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ جمله (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) عطف بحکایت سلیمان (ع) است که آیه خبر میدهد که ما صالح را که برادر نسبی آنها بود برسالت بسوی قبیله ثمود فرستادیم و صالح بآنان چنین گفت خدای یکتا را بپرستید و دست از مخالفت بردارید و قوم ثمود دو فرقه گشتند و با یکدیگر جنگ و نزاع میکردند آنهایی که ایمان آورده بودند میگفتند حق با ما است و آنهایی که کافر بودند انکار می نمودند، و نزاع آنها را در سوره اعراف آیه ۷۴ بیان فرموده قوله تعالی قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنْ صَالِحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ الخ.

معلوم میشود نزاع آنها در ایمان و کفر بوده که مؤمنین صالح را تصدیق مینمودند و کافرین انکار میکردند و چون بین آنها دشمنی و جنگ پدید گردیده بود منکرین از روی کبر و جهالت بصالح میگفتند اگر تو راست می‌گویی که ما مورد عذاب میگردیم آنچه که ما را بآن میترسانی و تهدید میکنی بیاور، و حضرت صالح از روی شفقت و اندرز بآنها میگفت:

لَمْ تَسْتَعْجِلُونِ بِالْسَيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ ای قوم چرا شما در عذاب عجله میکنید پیش از اینکه عمل نیک انجام دهید یعنی وقتی کار خوب

گذاشته چرا که بد میکنید تا مستوجب عذاب گردید.

لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ صالح گفت چرا شما جهال توبه و طلب آمرزش از خدا نمیکنید که شاید عذاب از شما رفع شود.

نصیحت صالح در گوش سنگین آن جماعت تأثیر نمود و گفتند ما فال بد بر تو و تابعین تو زده‌ایم تو از وقتی که در میان ما آمده‌ای همیشه ما در نزاع

صفحه : ۳۴۸

و کش مکش واقع گردیده‌ایم و تفرقه بین ما افتاده و آمدن تو بر ما میمون نبوده صالح در پاسخ بآنان فرموده فال بد شما ناشی از خودتان و بازگشت بخودتان خواهد نمود و محنت و بلیه از جانب خدا بشما اصابت مینماید.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ شما جماعتی هستید که آزمایش میشوید و شما مورد امتحان واقع خواهد گردید و بشومی اعمال بد خودتان گرفتار میشوید.

وَ كَانِ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ گویند محلی که صالح در آن بود قطعه‌ای از زمین حجر بود و در آنجا نه دسته از اشرار و اکابر بودند که رئیس آنها بنام قدار بن سالف بود و در اعدام نمودن ناقه صالح بیشتر از دیگران جدیت مینمود، و از حضرت رسول (ص) حدیث میکنند که فرموده شقی‌ترین پیشینیان قدار است که ناقه صالح (ع) را پی نمود، و شقی‌ترین مردم در امت من کشنده علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وَ كَانِ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ از سه نفر تا ده نفر را رهط گویند و اینکه نه نفر چون از اشراف و رؤساء ملت بودند هر یک بمنزله جماعتی بحساب می‌آمدند.

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ اینکه نه نفر که شریرترین مردم بودند در زمین حجر که محل تبلیغ رسالت صالح بود فساد مینمودند و با هم معاهده نمودند و بخدا قسم یاد کردند که هم دست شوند و بر صالح و تابعین او شیخون زنند و آنان را اعدام نمایند و پس از آن عمل زشت خود را مخفی گردانند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ از ابن عباس روایت شده که صالح در غاری مسجدی داشت و شبها در آنجا مشغول عبادت و نماز میشد و آن نه نفر رهط با هم گفتند صالح بما گفته تا سه روز دیگر بر شما عذاب نازل خواهد شد، ما پیش از اینکه سه روز درب غار می‌نشینیم

صفحه : ۳۴۹

وقتی صالح بیرون می‌آید او را میکشیم، آمدند با شمشیرهای کشیده درب غار نشستند خداوند فرشتگانی بفرستاد که هر یک سنگی بآنها زنند و آنها را هلاک نمایند و باقی بصیحه آسمانی هلاک گردیدند.

و بروایت دیگر خداوند سنگی بر درب غار انداخت و آنها آنجا ماندند تا هلاک گشتند، و بروایت مقاتل آن نه نفر در پائین کوه ماندند و انتظار بیرون آمدن صالح را میکشیدند که ناگاه کوه بر سر آنان فرود آمد و همه را هلاک گردانید. (منهج الصادقین) فَانظُرْ كَيْفَ كَانِ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ میشود (کان) تا مه باشد و (کیف) حال، یعنی ای رسول اکرم نظر کن در چگونگی حال و هلاکت آنها.

و میشود (کان) ناقصه باشد و (کیف) خبر مقدم و جمله (دمرناهم) خبر مبتدای محذوف (هی) و در معنی یکی است، و مقصود خبر دادن از مکر آن جماعت است و اینکه عاقبت مکر آنان و باقی ظالمین بازگشت بخودشان مینمود که گاهی بصورت صیحه آسمانی

و گاهی بریزش سنگ یا باد صرصر یا غیر اینها مناسب عملشان دمار از آنان بر می آورد و چنین است عاقبت مکر مکر کنندگان (و) **اللَّهِ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**.

و لوطاً إذ قال لقومه أتأتون الفاحشه و أنتم تبصرون أ إنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون حکایت لوط نبی (ع) و قومش و آن عمل فاحشه لوط که بین آنان دائر گردیده بود و در اثر آن مبتلا بعذاب گردیدند در بسیاری از آیات البته هر جایی بمناسبتی بیان شده چون بیان آن در جاهای دیگر اجمالاً ذکر شده در اینجا تکرار نشود خلاصه لوط بجماعت فاسقین میگوید شما عمل زشت غیر عقلایی مرتکب میگردید و خودتان مینگرید، و شاید مقصود از دیدن رؤیت بچشم عقل باشد که اینکه عمل غیر عقلایی را بچشم دل می بینید و قبح آن را می شناسید، یا مقصود

صفحه : ۳۵۰

چشم سر باشد که بقدری شما مردم بی حیاء و بی عفت گردیده‌اید که رو بروی یک دیگر چنین عمل قبیحی را انجام می‌دهید و هیچ شرم ندارید و اینکه نیست مگر در اثر جهل و بی خردی شما. **فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ** آنچه حضرت لوط (ع) آن گروه اشقیاء را موعظه و نصیحت نمود که دست از اینکه عمل شوم زشت خود بردارند فائده نبخشید و آنچه اصرار مینمود آنان بر انکار و ضدیت با او می‌افزودند تا آنکه با هم گفتند باید لوط و تابعین او را از ده و قریه خود بیرون کنیم زیرا اینها مردمانی میباشند که از اینکه عمل زشت یا از هر عمل بدی طاهرند یا اینها خود را پاک و از هر خبثاتی طاهر میدانند و ما را پلید و نجس بشمار می‌آورند و بما استهزاء مینمایند.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا من الغابرين چون اهل سدوم ظلم و فسق و تعدی را از حد گذرانیدند لوط علیه السلام و اهل او که ظاهراً دختران او مراد است نجات دادیم مگر زن او را که چون با کفار در ظلم و مخالفت همدست بود از باقی گذارده‌گان با قوم لوط قرار دادیم.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنذَرِينَ چنانچه در جاهای دیگر بیان شده پس از زیر و زبر شدن مؤتفکات سنگ ریزه بر آنان باریدن گرفت و آن بارش بد بلائی بود که بتهدید شدگان فرود آمد

صفحه : ۳۵۱

[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۷۰]

اشاره

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سِیْلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَا يُشْرِكُونَ (۵۹) **أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حِبْدائقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا** أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ (۶۰) **أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً وَ جَعَلَ خِلالَهَا أَنْهَاراً وَ جَعَلَ لَهَا رِوَاسِیَ وَ جَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَاجِزاً** أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱) **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَكْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ** أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِیلاً مَا تَدْكُرُونَ (۶۲) **أَمَّنْ یَهْدِیْكُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَی رَحْمَتِهِ** أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا یُشْرِكُونَ (۶۳)

أَمَّنْ یَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ مَنْ یَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (۶۴) **قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی**

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) يَلِدْ إِذَا رَكَعَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ يَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)

صفحه : ۳۵۲

(ترجمه)

(خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است) که بگو سپاس و ستایش مخصوص بخدا است و سلام و تحیت بر بنده گان او آن کسانی را که برگزیده است (و از خلق برتری داده) آیا خدا (آفریننده جهان) بهتر است یا آنچه که برای او شریک میگیرید (۵۹)

آیا کیست که آسمان و زمین را آفریده و از آسمان برای شما آب فرود آورده و بآب بوستانهای خرم رویانیده و شما قدرت نداشتید که درختان آن را برویانید آیا با خدا خدایی است بلکه مشرکین جماعتی میباشند که از حق و حقیقت تجاوز میکنند (۶۰) آیا کیست که زمین را آرامگاه شما قرار داده و از میان آن نهرها جاری گردانیده و در زمین کوههایی برافراشته و بین دو دریا مانعی قرار داده (که در هم ریزش نکنند) آیا با خدا خدایی هست بلکه بیشترین (مشرکین) نمیدانند (۶۱)

آیا کیست که اجابت کند درمانده را وقتی که او را بخواند و بدی و سختی را از وی بردارد و شما را جانشینان زمین گرداند آیا با اله جهان خدایی است کمند از کسانی که متذکر میگردند (۶۲)

آیا کیست که در تاریکیهای صحرا و دریاها شما را راهنمایی میکند و کیست که بادهای مژده دهنده را پیش از باران میفرستد آیا با اله خدایی هست خدا بزرگتر از آنست که برای او شریک قرار دهند (۶۳)

آیا کیست آفریننده خلق و پس از آن او را برگرداند و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد آیا با اله خدایی است ای محمد «ص» (بآنها بگو) دلیل خود را بیاورید اگر راست گویانید (۶۴)

بگو کسانی که در آسمانها و زمینند غیب را نمیدانند مگر خدا و اینها نمیدانند چه وقت مبعوث خواهند گردید (۶۵) بلکه در آخرت دانش آنان

صفحه : ۳۵۳

بکمال میرسد بلکه اینها (از مبعوث شدن در قیامت) در شکند بلکه اینان از آن کوراند (۶۶)

آنان که کافر شدند گفتند آیا وقتی که ما و پدران ما خاک گردیدیم ما بیرون شدگانیم (۶۷)

قبلا (پیمبران) بما و پدران ما چنین وعده داده بودند و اینکه نیست مگر افسانه‌های پیشینیان (۶۸)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که چگونه بود عاقبت گنه کاران (۶۹)

(ای رسول اکرم «ص») بر اینکه مشرکین محزون مباش و دل تنگ مشو از آنچه اینها مکر میکنند (۷۰).

صفحه : ۳۵۴

(توضیح آیات)

قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ پس از آنکه در آیات بالا- حکایت پیمبران مثل صالح و لوط و امم پیشینیان و چگونگی عذاب و نکالی که در اثر مخالفتشان بر آنان فرود آمد و نجات و فیروزی اهل حق را بیان نموده، در اینکه آیه برسولش امر مینماید که بگو حمد و ستایش مخصوص بخداست که در یاری رسولان خود کفار و ظلمه را مستأصل گردانیده، و بعضی گفته‌اند که معنی اینکه آیه چنین است. بگفتیم لوط (ع) را که بگو سپاس و ستایش مر خدای راست بر هلاک، و قول اصح آنست که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بحمد میباشد.

و سلام سلامتی است بر بنده گان صالح خود از پیمبران و تابعین آنها آن کسانی که از طریق بندگی و عبودیت برگزیده گان حضرت احدیت گردیده‌اند و از لوث معاصی طاهر و پاک شده‌اند.

مصدق حقیقی چنین بندگانی در مرتبه اول پیمبران و رسولان و خلفای آنها میباشند که صاحب مقام عصمت گردیده‌اند که دل آنها از لوث معاصی سالم و سر ایشان از مکر خلابی خالی است، و در مرتبه ثانی تابعین آنها کسانی که یک‌دله و یک‌جهته رو بحق آورده و تابع پیمبران و خلفای آنها گردیده‌اند.

اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ اعتراض بمشركين نموده که آیا خدای واحد احدی که با عظمت و کبریایی خود از راه لطف و شفقت نسبت ببندگان مطیع خود اینکه طور اظهار لطف مینماید و آنها را گرامی داشته و برگزیده و بسلام که اشاره بسلامتی آنها است هم در دنیا از عذابی که بر کفار و مشرکین نازل گردیده مصون و محفوظند و هم از عذاب آخرت در مقام امن و امان قرار گرفته و از فرع قیامت ایمنند، آیا چنین خدایی بهتر است یا آنچه را که شریک او میگردانید، ای مشرکین رجوع بعقل خود

صفحه : ۳۵۵

نمائید آیا عقل و وجدانتان شهادت میدهد که بایستی خدای واحد احد را پرستش نمائید و عبادت و بنده گی را مخصوص بآن ذات یگانه گردانید، البته عقل و وجدان هر عاقلی شهادت میدهد که یکتا پرستیدن که مبدء و آفریننده تمام موجودات است بهتر از شرک است قوله تعالی در سوره یوسف آیه ۳۹ حکایه از یوسف (ع) فرموده (یا صاحبی السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) حضرتش رفقای زندانی خود را ارشاد نموده که آیا ارباب متفرق را پرستش نمودن بهتر است یا پرستش نمودن یک خدای غالب قاهر.

بعضی از مفسرین اظهار نموده که در اینکه آیات هفده نعمت از نعمتهای الهی خود را تذکر داده و اینک در اینجا شماره مینمائیم:

- ۱- أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۚ ۲- وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ۚ ۳- فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ۚ ۴- ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا ۚ ۵- أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا ۚ ۶- وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا.

ارشاد بحکم عقل است که رجوع بعقل خود نمائید که آیا کی است اینکه موجودات ارضی و سمائی را برای پیدایش شما و امرار حیاتتان آفریده و از آسمان آب باران فرود می‌آورد و بوستانهای زیبا آراسته و بانواع و اقسام میوه‌جات و گلها و ریاحین در آن قرار داده و مزین گردانیده که هم روزی شما باشد که از آنها بخورید و بیاشامید و هم از مناظر طبیعی آن فرح روحی و نشاط طبیعی یابید و مسرور باشید، آیا چه کسی از شما چنین قدرتی دارد که از زمین درخت بیرون آرد أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ آیا چنین پندارید که با خدا خدایی هست هرگز چنین نخواهد بود شما از طریق حق و حقیقت تجاوز نموده و گمراه گردیده‌اید آیا کی است که زمین را قرارگاه شما گردانیده و میان آن نهرها جریان داده.

۷- وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ ۚ ۸- وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۚ از نعمتهای هفده گانه اینکه، برای استحکام زمین کوهها برافراشته و بین

صفحه : ۳۵۶

دو دریای شیرین و شور یا بین دو دریای خلیج فارس و خلیج روم مانع قرار داده که در هم ریزش نکنند. **أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلِّلٌ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** هرگز چنین نخواهد بود بلکه بیشتر مشرکین بی‌خرد و نادانند اگر اینان عاقل و دانشمند بودند بدلیل عقلشان میدانستند که ممکن نیست با خدای واحد یکتا خدایانی از بتها و غیر آن باشد. از شیخ انصاری رحمه الله علیه نقل میکنند که چنین گفته (الهی تَلَطَّفْتَ بَأَوْلِيَانِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحْدُوكَ وَان تَلَطَّفْتَ بَاعْدَائِكَ مَا جَهْلُوكَ).

۹- **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ۱۰- وَيَكْشِفُ السُّوءَ** از جمله نعمتهای الهی اینکه، انسان وقتی که در اثر بلا و مصیبات و امراض و بلیات گوناگون بی‌چاره گردید بسبب آن فطرت توحیدی که در طبیعت او مأخوذ گردیده ملتجی و پناهنده میگردد بمبدء متعال و بزبان حال و قال از او رفع اضطرار خود می‌طلبد آن وقت خدای ودود بحسب وعده‌ای که داده دعای مضطربین را اجابت نماید هر سختی و بلائی که بوی اصابت نموده رفع میگرداند وقتی مضطر از روی حقیقت دعاء کرد مقرون باجابت خواهد گردید مگر در جایی که باقی ماندن او در آفات و بلیات اصلح بحال او باشد، اینست که بعضی الف و لام (المضطر) را جنس گرفته‌اند نه استغراق که عمومیت داشته باشد بلکه مقید بمصلحت است نه مطلقاً ۱۱- **وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ** علاوه بر اینکه دعاء مضطر را اجابت میکند شما را خلیفه‌های روی زمین میگرداند یعنی شما را جانشین پیشینیان قرار میدهد که بعضی بدل از بعضی در زمین تصرف نمایند و همه افراد بشر از نعمتهای الهی بهره‌مند گردند.

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ در آیه ۶۰ سوره، عدول و تجاوز از حق را علت شرک و کفر قرار داده و در آیه بالا (۶۱) علت را عدم دانش و علم معرفی نموده (**بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**)

صفحه : ۳۵۷

و در اینکه آیه عدم تذکر را دلیل بر کفر و شرک گرفته، و اینکه ترتیب اشاره به اینکه است که اگر کسی طالب هدایت باشد و از طریق راستی و درستی منحرف نگردد و براهی که پیشوایان بشر رفته‌اند قدم پشت قدم آنان گذارد و عمل را با علم توأم گرداند چشم دلش باز خواهد گردید آن وقت متذکر میگردد و بوجدان سرّی خود وحدت و حقانیت اله عالم را میباید و شریک برای او قرار نمیدهد.

۱۲- **أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۱۳- وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ذَاتِ احْدِيثِ** در مقام اعتراض بمشرکین و تبه آنان بهمزه استفهام که در مورد انکار آرند سؤال مینماید که آیا وقتی شما در مسافرتان در بیابانها و دریاها در شبهای تاریک بیچاره و مضطر گردید و در بیابان گم شدید یا دریا طوفانی شد کشتی شما شکست آیا کیست که شما را بهدایت نجوم و ستارگان یا بتوسط علمی که بشما عطاء نموده یا بدون وسائل بسبب آن وعده‌ای که داده مضطر را در موقع بیچارگی اجابت نماید شما را راهنمایی می‌نماید و از غرق و هلاکت نجات میدهد و کی است آنکه قبل از نزول باران بادهایی میفرستد که بنزول باران شما را بشارت دهد.

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ آیا با خدا الهی هست که قادر بر چنین امور باشد و بظاهر و باطن و تمام امور خلقت عالم باشد و امور خلق خود را اصلاح گرداند، کسی که بوجدان خود رجوع نماید از صمیم قلب اعتراف می‌نماید که اله و مبدء عالم بزرگتر از آن است که مشرکین در جهتی از جهات برای او شریک قرار دهند.

۱۴- **أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۱۵- وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** آیا کیست که شما را از نیستی بهستی آورده پس از آن شما

را برمیگرداند بحالت اول، شاید مقصود اینکه باشد که شما را از خاک آفریده و پس از آن باز بدن شما بخاک عود مینماید، آیا چنین کسی قدرت ندارد که شما را در قیامت زنده نماید

صفحه : ۳۵۸

و حیات نوینی بشما افاضه گرداند.

و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد، اشاره به اینکه موجودات آسمانی از کرات و سیارات و کهکشانها و موجودات زمینی و جوّی همه را برای بقاء و تأمین معاش شما بیک قوه جاذبه مسخر گردانیده و همه با هم متحد و همدست شده و کمر خدمت بسته و انجام وظیفه میدهند و چون نتیجه عمل آنها یکی است معلوم میشود مبدء آنها هم یکی است، زیرا اگر خدای عالم متعدّد بود نتیجه عملشان نیز متعدّد میگردید زیرا که تعدّد در مدبّر مقتضی اختلاف عمل میگردد و ممکن نیست با تعدّد مدبر نتیجه عمل یکی گردد.

أَلِلهِ مَعِ اللّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- آیه ارشاد بحکم عقل است که عقلای عالم در اثبات امور غیر ضروری البته دلیل و برهان میاورند و شما مشرکین که برای خدا شریک می آورید بایستی خدای دیگر را بدلیل اثبات نمائید، موجودات ارضی و سمائی تماما دلیل بر وجود مبدء واجب الوجود میباشند و وحدت عملشان شهادت میدهد که همه زیر فرمان یک حقیقتند اگر خدای دیگر بود آنهم بایستی عالمی و آثاری داشته باشد و چون آثاری از غیر یک خدای واحد پدیدار نیست معلوم میشود برای خدا شریک و مثل و ماندی نیست.

۱۶- قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ-۱۷- وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ خطاب برسولش نموده که بگو غیر از خدا نه از موجوداتی که در آسمانها میباشند و نه آنهایی که در زمینند علم بغیب ندارند یعنی آنچه غایب از حواس و مشاعر آنها است یا اموری که هنوز واقع نگردیده عالم باو نیستید و علم بغیب منحصر بحق تعالی است، گویند استثناء در (إِلَّا اللَّهُ) استثناء منقطع است نه متصل زیرا که خدا نه در آسمان است و نه در زمین، یا کلام مستأنف است و نمیدانند که چه وقت مبعوث خواهند گردید.

صفحه : ۳۵۹

بَلْ إِذْ أَرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (بل) اضراب است و مربوط بآیات بالا است، و شاید اشاره باین باشد که اینکه مردمانی که منکر معاندند باین آثار قدرت و علم که در موجودات مشاهده مینمایند متنبه نمیگردند و بمعاد اعتراف نمیکند تا آنکه اعمال خیری که از آنان فوت شده تدارک نمایند.

(بل) دوم نیز اضراب است یعنی با اینکه آیات قدرت که می بینند باز اینان در شکند و یقین ندارند.

(بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ) عمون جمع عمی و مقصود کوری دل است، (بل) سوم نیز اضراب است یعنی آنها اصلا کورانند و چشم دل ندارند که آیات الهی را بنگرند از قوله تعالی (أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) تا (بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ) هفده آیت از آیات و نشانه‌های قدرت و علم و حکمت الهی را تذکر داده که شاید مشرکین از جهالت و شرک بیرون آیند و بوحدت حق تعالی و بعالم آخرت اعتراف نمایند و قال الدین کفروا إذا کتبا تراباً و آبوا أئنا لمخرجون لقد وعدنا هذا نحن و آبوا من قبل إن هذا إلا أساطیر الأولین حکایه از قول کفار است چنانچه در بسیاری از آیات تذکر داده که اینان از روی تعجب و استبعاد میگفتند چگونه ممکن است که ما پس از آنکه مردیم و خاک گردیده زنده شویم و از خاک بیرون آئیم، آیا آباء و اجداد پیشینیان ما هم بیرون می آیند اینکه همان وعده‌ای است که قبلا بما و آباء ما داده شده و اینکه نیست مگر افسانه‌های پیشینیان یعنی اینکه دروغی است که پیمبران بهم بستند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ای رسول گرامی در پاسخ مقاله فاسد منکرین معاد بگو اگر شما شک در معاد و روز جزاء دارید در زمین بگردید و بنگرید و منزلها و خانه‌های منکرین را مثل دیار حجر، احقاف، مؤتفکات و امثال آنها را ببینید که در اثر انکار

صفحه : ۳۶۰

و وجود آنها چگونه ویران شده و عذاب آنها را فرا گرفته تا اینکه از حاضر پی بغائب بیرید و بدانید دار جزاء و پاداش اعمال محققا واقع است.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ در بسیاری از آیات برای تسلی دل رسولش که برای گمراهی و کفر آنان محزون بود زیرا که آن بزرگوار بعلم لدنی خود میدانست که اینکه سیه بختان در اثر کفر و مکرشان چگونه آن گوهر گران بهاء روح انسانی را در لجن زار طبیعت غوطه‌ور گردانیده و خود را باسفل سافلین نفس پرستی پرتاب نموده‌اند امر میفرماید که تو بر آنان محزون مباش و از مکر آنها اندیشه مکن گویا میفرماید باز گشت مکر آنها عاید خودشان خواهد گردید بر تو حرجی نیست.

صفحه : ۳۶۱

[سوره النمل (۲۷): آیات ۷۱ تا ۸۲]

اشاره

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُضُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹) إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰)

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲)

صفحه : ۳۶۲

(ترجمه)

کافرین گویند وعده قیامتی که گوئید کی خواهد رسید اگر شما راستگویان میباشید (۷۱)

باینان بگو بعضی از آن وعده‌ها که بوقوعش عجله میکنید در پی شما خواهد آمد (۷۲)

حقیقه پروردگار تو در باره خلق و مردم صاحب فضل و رحمت است لکن بیشتر مردم شکر گذار نمیباشند (۷۳)

و البته پروردگار تو میداند آنچه را در سینه‌های خود مخفی میدارند و آنچه را ظاهر مینمایند (۷۴)

و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر اینکه در کتاب (علم الهی یا لوح محفوظ) آشکارا نوشته شده (۷۵)
 حقیقه اینکه قرآن اکثر احکامی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند حکایت میکند (۷۶)
 و اینکه قرآن برای مؤمنین هدایت و رحمت است (۷۷)
 و پروردگار تو بدرستی بین آنها حکم خواهد نمود زیرا که او خدای مقتدر و دانا است (۷۸)
 (ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) تو بر خدا توکل نما و بدرستی و حقیقت که تو بر حقی و حقانیت تو بر همه آشکار
 است (۷۹)
 و تو (هرگز) نتوانی مردگان را بشنوانی یا کران (باطن را) که از همه گفتارت رو بر میگردانند (هدایت نمایی) (۸۰)
 و هرگز نتوانی راه نماینده کوران باشی (که از گمراهیشان بجاده حقیقت رهسپار گردانی) فقط تو توانی شنوا گردانی و راه نمایی
 کنی کسانی را که بآیات ما ایمان آورده‌اند و اینهاست که تسلیم امر حق تعالی گردیده‌اند (۸۱)
 و وقتی بر آنان عذاب واقع گردید دابه‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنها تکلم کند و مردم چنین میباشند که بآیات ما یقین
 ندارند (۸۲).

صفحه : ۳۶۳

(توضیح آیات)**اشاره**

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ كَفار و مشرکین از روی سخریه برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین میگفتند
 اینکه دار جزاء و آخرتی که ما را بآن تهدید مینمائید کی خواهد بود اگر شما راست می‌گویید موقع آن را بگوئید تا ما بدانیم و بآن
 تصدیق نمائیم.

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ مشرکین در رسیدن وعده عذاب شتاب میکنند، ای رسول اکرم (ص) باینان
 بگو بزودی بعضی از آنچه وعده شده که یا عذاب دنیا باشد مثل جنگ بدر یا قحطی و گرانی یا سختی جان‌کندن و عذاب قبر که
 در اثر اعمال نکوهیده و اخلاق ناپسند دچار خواهید گردید و امروز غافل از آنید.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ شاید آیه اشاره باین باشد که چون فضل و کرم الهی نسبت بافراد بشر
 بسیار است اینکه است که در عذاب عجله نمیکند و آنان را مهلت میدهد که از روی اراده و اختیار بدون اجبار و اکراه کار نیک
 نمایند تا مستحق اجر و ثواب گردند زیرا عمل وقتی ارزش واقعی پیدا میکند که از روی اختیار در حال امنیت صادر گردد نه از
 روی اجبار و ترس، لکن انسان (ظلوم جهول) با اینکه همه لطف و کرمی که از پروردگار خود مشاهده میکند در مقام شکرگزاری
 ولی نعمت خود بر نمیآید بلکه بعضی نسبت بسفراء و رسولان حق تعالی ستم میکنند و نسبت ناروا بآن بزرگواران میدهند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ محقق و مسلم است که پروردگار تو ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هر آینه
 میداند آنچه را که اینکه کفار و مشرکین از حقد و حسد و باقی صفات ناپسند که در سینه خود مخفی گردانیده‌اند و آنچه را که بر
 خلاف عقیده خود از روی نفاق

صفحه : ۳۶۴

تظاهر مینمایند.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ اشاره بعموم علم حق تعالی و احاطه او است که (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) آنچه در کمون آسمانها و طبقاتشان و آنچه در زمین و موجودات آن از دریاها و کوه‌ها و انواع و اقسام موجودات زمینی از جمادات و حیوانات و افراد بشر و موجودات ذره بینی آنچه بوده و هست و موجود میگردد همگی آنها در کتاب آفرینش و لوح محفوظ و دفتر قضاء و قدر و بهر چه تعبیر شود، (کتاب مُبِينٍ) اشاره باحاطه علم حضوری حق تعالی است که ذرّه المثقالی از علم ازلی او خارج نیست.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْضِي عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اینکه چند آیه تا قوله تعالی وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ راجع بنی اسرائیل است و در اینکه آیات تذکر میدهد که آنچه شما بنی اسرائیلیان در آن اختلاف دارید و بر خلاف یکدیگر سخن می گوید از تشبیه و تنزیه انبیاء و عیسی و مریم علیهم السلام و راجع ببهشت و جهنم و راجع باخبار تورات و نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف او که در تورات ذکر شده تمام آنها در قرآن منطوی است، و نیز قرآن جامع تمام قصص و حکایات موسی علیه السلام و فرعون و باقی اموری است که شما به ندانستگی با هم بحث و جدال میکنید، و حکایات انبیاء و پیشینیان اخبار بغیب است و یکی از معجزات قرآن بشمار میرود، و هر آینه قرآن راه نمای جاده حقیقت و رهنما و رحمت است نسبت بکسانی که پیرو آن گردیده‌اند و بهدایت آن هدایت یافته و از گمراهی و ضلالت بشاهراه هدایت فائز گردیده‌اند.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب مینماید که تو از انکار منکرین و نسبتهای ناروای آنها آزرده خاطر مشو و اتکاء و امید تو بر خدا باشد زیرا که محققا تو بر حقی و حقیقت رسالت تو ظاهر و هویدا است.

صفحه : ۳۶۵

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ گویا فرموده ای نبی گرامی چگونه منتظری که اینکه مردم که کرانند و کوران کلام تو را بشنوند و ایمان آورند آیا میتوانی و توانایی داری که آدم کوری را در حالی که پشت کرده بوی سخن بشنوانی و وی اجابت کند هرگز میسر نخواهد بود، اینکه کفار در اثر لجاجت و کبر و تعصب و غیر اینها از صفات و اخلاق نکوهیده، از صفات حمیده انسانی بی نصیب گردیده و گوش دلشان کر شده اصلا سخن حق را نمیشنوند تا اینکه قبول یا رد نمایند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ و نیز هرگز نتوانی ارشاد نمایی و از گمراهی و واقع گردیدن در چاه خود خواهی و نفس پرستی بطریق مستقیم توحید و خدا پرستی هدایت نمایی کوران را یعنی آنهایی که چشم دلشان از دیدن حقایق و آثار ربوبی کور گردیده و نه در آثار آفاقی و آیات تکوینی نظر میکنند و نه در آیات تدوینی قرآنی تدبّر مینمایند تا آنکه حقایق برای آنها مکشوف گردد و تصدیق نمایند.

إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ تو بر شنوایی احدی قدرت نداری مگر آنهایی را که بآیات ما که شاید مقصود آیات تکوینی آفاقی باشد که در آنها آثار صفات حق تعالی از علم و قدرت و حکمت پدیدار است و نظر مرآتی آنان را مینگردن چنین مردمانی گوش شنوا و چشم بینا دارند و بچشم حق بین خود حقایق را می بینند و بگوش دل کلمات خدایی را استماع مینمایند و براه حقیقت پیش میروند تا بسر حد مقصود میرسند و تسلیم امر پروردگار میگردند.

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

راجع به (دابة الارض) که در اینکه آیه اشاره شده از مفسرین گفتاری نقل میکنند، شیخ طبرسی در تفسیر خود بیانی دارد اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمائیم

صفحه : ۳۶۶

چنین گفته که (و اذا وقع القول) یعنی وقتی آنچه را خداوند وعده داده از علامات وقوع قیامت و ظهور شرائط آن از بین صفا و مروه دابه‌ای (جنبده‌ای) بیرون می‌آید و آن دابه خبر میدهد که مؤمن کی است و کافر کدام است.

و بروایت حدیفه، نبی صلی الله علیه و آله و سلم در وصف دابه فرموده دابة الارض طول او شصت ذراع است باو نمیرسد طلب کننده‌ای و از دست او نمیرود فرار کننده‌ای مگر آنکه بین دو چشم مؤمن علامتی میگذارد و بین دو چشم کافر نیز علامتی میگذارد، و با او است عصای موسی و خاتم سلیمان، و بعصاء روی مؤمن را جلاء میدهد و بینی کافر را مهر میزند تا آنکه گفته میشود ای مؤمن ای کافر.

و بروایتی بعصای موسی بین دو چشم مؤمن نشان میگذارد نقطه سفید پدید می‌گردد و پهن میشود تا اینکه صورت او را میگیرد و بین دو چشمش می‌نویسد مؤمن، و بین دو چشم کافر مهر میزند و پهن می‌گردد تا آنکه تمام صورتش را میگیرد و سیاه میشود و بین دو چشمش مینویسد کافر.

و بروایت محمد بن کعب که گفته از علی علیه السلام از دابة سؤال شد فرمود (اما و الله) برای او دم نیست بلکه دارای ریش است و اینکه اشاره است به اینکه دابة انسان است. و نیز از او علیه السلام است در روایت دیگر که فرموده (منم صاحب عصاء المیسم).

و بروایت ابن عباس و غیره (تکلمهم) در آیه مأخوذ از کلم (بکسر کاف) و کلم بمعنی جرح است و مقصود اینکه است که پیشانی کافر را بعصاء و خاتم داغ می‌گذارند.

و ممکن است (تکلمهم) از کلم و بمعنی تکثیر و زیادتی باشد مثل اینکه گفته میشود (فلانی مکلم یعنی مجرح) و ضمیر متکلم در (آیاتنا) خدا است و اگر مقصود دابه باشد نیز باز گشت آن بخدا است، و دابه یکی از آیات الهی بشمار می‌رود (بآیاتنا) یعنی آیات ربنا زیرا که دابه از خواص خلق خدا است (کلام طبرسی ملخصا بپایان رسید)

صفحه : ۳۶۷

و بروایت ابن جریح در وصف دابه چنین گفته سرش بسر گاو و چشمش بچشم خوک و گوشش بگوش فیل و گردنش بگردن شتر مرغ و سینه‌اش بسینه شیر و رنگش برنگک پلنگ و تهی گاهش بگربه ماند. (پایان) و چون دلیل بر اینکه قول نیست اعتبار ندارد.

و از سنیه و مخالفین در وصف دابة الارض گفتار بسیاری نقل شده و رأی بعضی از مفسرین شیعه بر اینکه است که مقصود از دابة الارض مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که در آخر الزمان ظاهر خواهد گردید آن وقتی که مردم همین طوری که آیه بیان مینماید آیات خدا سست عقیده می‌گردند، و اینکه روایتی که موافق و مخالف از علی علیه السلام نقل میکنند که فرموده باشد قسم بخدا او را دم نیست بلکه صاحب ریش است شاهد بر آن است زیرا معلوم میشود انسان است.

و نیز آن روایاتی که دارد با او است عصای موسی (ع) و خاتم سلیمان (ع) و بمؤمن و کافر علامت میگذارد، روی مؤمن سفید و روی کافر سیاه می‌گردد و از بین صفا و مروه بیرون می‌آید و غیر اینها از اخباری که موافق و مخالف از مفسرین نقل میکنند و تصریحا و تلویحا دلالت دارد که مقصود از (دابة الارض) امام زمان علیه السلام است تماما مؤید همین توجیه است.

در تفسیر منهج چنین گفته نزد بعضی از اصحاب ما (دابة الارض) کنایه از ظهور صاحب الامر است که مهدی امت است، و اینکه

در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده

(انا دابّة الارض)

اینکه معنی را تأیید مینماید، و سرّ اینکه با اسم دابّه خوانده شده برای اینکه است که (دابّه) بمعنی (ما یدب علی الارض) یعنی وقتی حکم خدا بر ظهورش جاری گردید فی الفور از مکنن غیب در بیرون آمدن مسارعت مینماید و در اندک وقتی روی زمین را احاطه میکند.

و بروایت حدیقه که گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم خروج دابّه از کجا است فرمود از مسجدی که از آن نزد خدا با حرمت تر نباشد یعنی مسجد الحرام و عیسی (ع) از آسمان فرود آید و در نماز بوی اقتداء کند و چون طواف کند

صفحه : ۳۶۸

همه با او طواف کنند و در زیر قدم آنان زمین بجنبد که ناگاه کوه صفا شکافته شود و دابّه بیرون آید و مردم را بنام ایمان و کفر بخواند.

(پایان) لکن بهتر اینکه است که گفته شود چون اینکه آیه از تشابهات قرآن بشمار میرود اینکه است که سکوت در آن و محوّل کردن علم آن را بخدا و راسخین فی العلم اولی مینماید، اگر از تشابهات نبود البته بایستی در خود آیات و نیز در احادیث بهتر و واضح تر از اینکه رسیده بیان شده باشد، و اخباری که در بیان اوصاف دابّه رسیده چندان معتبر نیست و مفسرین نیز با اختلاف نقل نموده‌اند.

(و الله العالم بحقایق الامور)

صفحه : ۳۶۹

[سوره النمل (۲۷): آیات ۸۳ تا ۹۳]

اشاره

و یوم نحسّر من کلّ أمّه فوجاً ممّن ینکذب بآیاتنا فهم یوزعون (۸۳) حتّی إذا جاؤ قالوا کذبتم بآیاتنا و لم تحیطوا بها علماً أما اذا کنتم تعملون (۸۴) و وقع القول علیهم بما ظلّموا فهم لا ینطقون (۸۵) ألم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیها و النهار مبصراً ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون (۸۶) و یوم ینفخ فی الصور ففرع من فی السماوات و من فی الارض الا من شاء الله و کلّ اتوه داخرین (۸۷) و ترى الجبال تحسبها جامده و هی تمزّ مرّ السحاب صنع الله الذی اتقن کلّ شیء انّه خبیر بما تفعلون (۸۸) من جاء بالحسنه فله خیر منها و هم من فرع یومیّد آمنون (۸۹) و من جاء بالسیئه فکبت و جوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون (۹۰) انما امرت ان اعیّد ربّه هذه البلده الذی حرّمها و له کلّ شیء و امرت ان اکون من المسلمین (۹۱) و ان اتلوا القرآن فمّن اهتدی فانما یهتدی لِنفسه و من ضلّ فقلّ انما انا من المنذرين (۹۲)

و قل الحمد لله سیریکم آیاته فتعرفونها و ما ربک بغافل عما تعملون (۹۳)

صفحه : ۳۷۰

(ترجمه)

و روزی که از هر امتی جماعتی را که بآیات ما تکذیب نمودند محشور میگردانیم و آنها بازداشت خواهند شد (۸۳)

و روزی که همه بمحضر آمدند (خدای تعالی) بآنان گوید آیات ما را که بآن احاطه و علم نداشتید با آن چگونه عمل کردید (۸۴)

و فرمان عذاب بر آنان فرود آید برای آنکه ستم نمودند و هیچ سخن نتوانند گفت (۸۵)

آیا (اینکه کفار) ندیدند که ما برای اینها شب را مقرر گردانیدیم که آرامش پیدا نمایند و روز را روشن گردانیدیم حقیقه در اینکه شب و روز آیات و نشانه‌هایی است برای جماعتی که ایمان آورده‌اند (۸۶)

و یاد کن روزی که نفخه دمیده میشود در صور تمام آنهایی که در آسمانها و آنهایی که در زمینند بفرع (و اضطراب) در آیند جز آن کسی که خدا خواسته و همه ذلیل و منقاد (در محشر) در آیند (۸۷)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو کوه‌ها را مینگری و گمان میکنی اینان ساکن و جامدند در حالی که مثل ابر حرکت میکنند اینکه صنعت خدایی است که هر چیزی را محکم و متقن قرار داده و او بآنچه میکنید خبیر و دانا است (۸۸)

کسی که عمل نیک کند در قیامت پاداش بهتر از آن یابد و از فرع و هول آن روز در امانست (۸۹)

و کسانی که بد عمل و زشت کارند برو در آتش جهنم افتند آیا جزا داده میشوند مگر بآنچه عمل نموده‌اند (۹۰)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو من مأمور گردیده‌ام که پروردگار اینک بلد مکه (معظمه) را که بیت الحرامش نامیده عبادت کنم و هر چیزی برای خدا است و مأمور گردیده‌ام که از تسلیم شدگان او امر او باشم (۹۱)

و مأمورم که قرآن را برای شما قرائت نمایم کسی که هدایت یافت نفعش عاید خودش میگردد و کسی که گمراه گردید زیان برده و بگو من از پیمبرانی میباشم که برای هدایت و تهدید نمودن آمده‌ام (۹۲)

و بگو حمد و ستایش مخصوص بخدا است که بزودی آثار قدرتش را ارائه خواهد داد تا آنکه او را بشناسید و پروردگار تو از آنچه مشرکین میکنند غافل نخواهد بود (۹۳).

صفحه : ۳۷۱

(توضیح آیات)**اشاره**

و یوم نحشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ (من) تبعیضی شاید مقصود چنین باشد که روز قیامت از هر امتی گروهی از آنهایی که آیات الهی را تکذیب نمودند حاضر میگردانیم، و شاید مقصود رؤساء کفار باشند که همان طوری که آنان در دنیا پیش رو و رئیس بودند در قیامت نیز جلوتر از تابعین وارد محشر میگردند و آنها را نگاه میدارند تا متبوعین و اصل گردند و همه را یک دفعه در جهنم اندازند و وقتی همه با هم در دادگاه الهی جمع شدند خطاب عتاب آمیز میرسد:

قالَ أَلَمْ یَا بَیَّتِی وَ لَمْ تُحِیْطُوا بِهَا عَلِماً أَمَا ذَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ شمایی که بآیات ما جاهل و نادان بودید و علم ببطلان آن نداشتید و از روی کبر و عناد اصلا در آیات ما تأمل نمودید تا صدق و کذب آن را بفهمید چگونه آن را دروغ پنداشتید، اشاره به اینکه همینطوری که تصدیق نمودن منوط بعلم است تکذیب نمودن نیز بایستی منوط بعلم باشد، شما کفار ملحدین بدون تحقیق و فهمیدگی آیات خدا را انکار نمودید علم شما چنین بود که بین جهل و انکار جمع نمودید اینست که بازاء دو خلافی که نموده‌اید یکی اعراض از آیات و بی‌اعتنایی و نظر نمودن بآن که صدق و کذب آن را بیابید و دیگر از روی نفهمیده‌گی نسبت دروغ

بسفراء الهی دادید اینکه است که مستحق مجازات سخت می‌باشید.

و شاید مقصود از (یوم) در آیه بالا ایام دنیا باشد یعنی روزی که ما جماعتی را در همین دنیا جمع میکنیم چنانچه بعضی از علمای امامیه اینکه آیه را دلیل بر رجعت ائمه علیهم السلام گرفته‌اند که در احادیث بسیار از ائمه طاهرین (ع) رسیده باین بیان که مقصود از (یوم نحشر) در آیه روزی باشد که ما از هر گروهی جماعتی را زنده کنیم و نمیشود که مقصود روز قیامت باشد زیرا که در صفحه : ۳۷۲

آن روز فرموده (یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا) همه مردگان را زنده میکنیم نه جماعتی را، از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت شده در زمان رجعت دو گروه زنده کردند مؤمن محض و کافر محض.

و شاید مقصود از (نحشر) عالم برزخ باشد وقتی که عالم دنیا هنوز مندرک نگردیده جماعتی از کفار که مرده‌اند در عالم برزخ نگاه داشته میشود تا قیامت که همه با هم جمع شوند و پس از سؤال همگی آنها را در جهنم ریزند زیرا چنانچه از آیات و احادیث ثابت شده وقتی قیامت بر پا گردید همه افراد بشر یک دفعه از قبرهایشان بمیعاد پروردگار میشتابند (و الله العالم باسرار کلامه) وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ مسلّم در آن موقع که کفار و مشرکین مورد غضب الهی واقع میگردند و خود را مقصر و در مورد سخط و عذاب می‌بینند دیگر یارای سخن گفتن برای آنان باقی نمی‌ماند چه بگویند و چه عذری بیاورند برای آنها حجت تمام شده چاره‌ای نیست مگر اینکه تسلیم عذاب گردند.

و یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (من) موصوله عمومیت دارد، آیه خبر میدهد که روزی که در صور نفخه دمیده میشود تمام موجودات آنهایی که در آسمانها میباشند از ملائکه و آنان که در زمینند از افراد جن و انس حتی حیوانات از صدای مهیب صور تماما بفرع و ترس و اضطراب میافتند.

بروایت ابو هریره که گفته من گفتم یا رسول الله صور چیست فرمود صور شاخی بزرگ است و دور آن مقابل چند آسمان و زمین است و اسرافیل سه مرتبه در آن میدمد. اول نفخه (فزع) که در آن وقت خلق آسمانها و زمین بترس و فرع افتند و کوهها بجنبش در آید و مثل گرد در هوا پراکنده گردد، قوله تعالی (یَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذَلُّ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا) یعنی مادران شیر ده بچه‌های خود را از هول رها کنند و زنهای آبستن بچه بیندازند صفحه : ۳۷۳

دوم (نفخه صعقه) که خلق بیهوش میگردند و همه میمیرند.

سوم (نفخه احیاء) که پس از صور سوم مرده‌ها زنده میگردند و بمیعاد پروردگار می‌شتابند، روایت مفصل است مختصر نمودیم. إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ تمام خلق آسمانها و زمین بفرع و ترس می‌افتند مگر کسی را که خدا بخواهد، و شاید مقصود از آنها متقیان باشند که در باره آنها فرموده إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ و شاید شهداء باشند یا ملائکه مقربین مثل جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل یا هر کسی که در محل امن و امان قرار گرفته.

و كُلُّ أَتَوَةٍ دَاخِرِينَ (کل) اگر چه مفید عموم است که همه در صحرای محشر حاضر میگردند در حالی که خوار شدگان باشند لکن ظاهرا در اینجا مقصود کفار و مشرکین و فساق خواهند بود نه مؤمنین با تقوی زیرا اهل تقوی (فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) قرار گرفته‌اند چنین اشخاص خوار شدگان نخواهند بود بلکه معزز و محترمند.

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو کوهها را می‌بینی و گمان میکنی آنها ساکن و بی‌حرکتند در صورتی که آنها حرکت میکنند مثل حرکت ابر.

و مفسرین نظر بسیاق آیات پیش آیه را حمل بقیامت کرده‌اند که در قیامت کوهها بحرکت می‌آیند تا اینکه با زمین صاف گردند و جسم سنگین وقتی بیک طرف حرکت کند محسوس نمیگردد.

لکن بنا بر کشفیات جدید که زمین علی الدوام بدور خورشید میچرخد معنی آیه خوب واضح میگردد زیرا آیه مقید بقیامت نشده و

بهمین حرکت زمین کوه‌ها چون از اجزاء زمین است با زمین حرکت میکنند و چون زمین جسم سنگینی است و بیک سمت حرکت میکند حرکت آن محسوس نمیگردد. صفحه : ۳۷۴

و باضافه در قیامت دیگر کوهی باقی نمانده که بصور اسرافیل قبل از قیام ساعت حرکت کند موقعی که زمین بحرکت آید چنانچه قوله تعالی در سوره واقعه إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا در آن وقت کوه‌ها قبلاً پراکند گردیده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده و اینکه یکی از معجزات قرآن بشمار میرود زیرا در وقت نزول قرآن اهل هیئت متفق بودند در اینکه خورشید در هر شبانه روزی یک دور، دور زمین میچرخد و اینکه آیه خبر میدهد که کوه‌ها که از اجزاء زمینند حرکت میکنند صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ. اینکه آیه تأیید میکند کشفیات جدید را زیرا اتقان بمعنی استحکام و محکم کاری است نه تخریب و اعدام کردن، و بنا بر اینکه حمل بقیامت شود با اتقان و محکم کاری درست نمی‌آید، زیرا بنا بر توجیه مفسرین در قیامت کوه‌ها پراکنده و خراب میشوند تا اینکه با زمین یکی گردد و زمین محشر صاف گردد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمُونُونَ هر کس کار نیک کند پاداش او را بهتر از عملش میدهند. در اینکه آیه نیکوکاران را از مشمولین عذاب که در آیات بالا تهدید بعذاب نموده استثناء مینماید، و اشاره به اینکه آنهایی که بصور اسرافیل بفرز می‌افتند غیر از کسانی خواهند بود که با حسنه وارد محشر گردند که آنان در مقام امن و امان قرار گرفته‌اند و آنها اولیاء میباشند که در باره آنان فرموده لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

(سخنان مفسرین که مقصود از حسنه چیست)

بقولی مقصود از حسنه کلمه (لا-اله الا الله) است. (حسن بصرن) بقولی دیگر مراد اخلاص است. (قتاده) از علی بن الحسین زین العابدین (ع) روایت میکند که فرموده مردی بجنگ رفته بود و عادت او چنین بود هر جا تنها میشد میگفت (لا اله الا الله وحده لا شریک له) چون بزمین روم رسید بعبادت او که داشت همین کلمه را گفت

صفحه : ۳۷۵

سواری از مرغزاری بیرون آمد و گفت چه گفتمی گفت همان که شنیدی گفت و الله همین است معنی (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، تا آخر).

ابو داود السیعی از ابو عبد الله الجدلی چنین روایت میکند که امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت یا ابا عبد الله تو را بحسنه‌ای خبر دهم که هر کس بجا آورد ببهشت رود و بهتر از آن حسنه بوی بدهند، و بسئته‌ای که هر کس آن کند بجهنم رود و هیچ عملی از وی قبول نشود گفت یا امیر المؤمنین (ع) آن چیست فرمود حسنه دوستی ما است که ما اهل بیت میباشیم، و سئته دشمنی ما اهل بیت است قوله تعالی (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) او را بهتر از آن باشد یعنی بهتر از آن حسنه، و آن ثواب و نعمت ابدی است.

و بقول دیگر مقصود رضای خدا است که بهتر از هر چیزی است.

(ابو الفتوح رازی).

و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن چون کلمه (بالحسنه) با الف و لام جنس است و اطلاق دارد میتوان گفت که شامل تمام اعمال نیک میگردد و شاید مقصود چنین باشد که هر کس در دنیا کارهای وی نیکو باشد بازاء هر عمل خیری که کرده پاداش بهتر باو میدهند، چنانچه در جای دیگر فرموده (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) و در اینجا بطور اطلاق (خیر منها) فرموده،

بهرتر بودن ممکن است باضعاف مضاعف باشد، البته خوبی عمل و پاداش آن بسته بایمان و خلوص و تقوای عامل آنست، عملی که با ایمان کامل و تقوی و خلوص صادر گردد هیچ طرف مقایسه با عملی نخواهد بود که بدون تقوی و خلوص صادر گردیده و ممکن است که الف و لام (الحسنه) و هکذا در (السیئه) الف و لام عهد ذهنی باشد که مراد حسنه و سیئه مخصوصی باشد و برای مصلحتی بیان مراد آن نشده باشد چنان که از بعضی احادیث معلوم میشود، و العلم عند الله.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ مِقَابِلَ حَسَنَةٍ سَيِّئَةٍ هِيَ، همین طوری که برای نیکوکاران پاداش بهتر از

صفحه : ۳۷۶

عملشان مهیا گردیده برای بدکاران نیز آتش جهنم مهیا و آماده است که آنان را برو در جهنم می‌افکنند. هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اینکه آیه نیز دلیل بر اینکه است که انسان در اعمال مختار است و اجباری در کار نیست چنانچه اشاعره انسان را در عمل مضطر میدانند، زیرا که جزاء مترتب بر عمل اختیاری خواهد بود نه بر عمل اضطراری. وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَبِّحْكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (سَبِّحْكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ) ای رسول گرامی (ص) باین مشرکین بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است و در نشانه‌های قدرت خدای تعالی و پاداش اعمالتان عجله نکنید بزودی نتیجه اعمال رکیک خود را خواهید دید.

شاید مقصود از آیاتی که بزودی کافرین می‌بینند بلیات دنیا از جنگ بدر یا قحطی و مصیبات دیگر باشد یا تلخی جان کندن و عذاب قبر و عالم برزخ از اموری که پیش از وقوع قیامت کفار و مشرکین مبتلا خواهند گردید، و باید همه بدانند که پروردگار تو از آنچه عمل میکنند غافل نخواهد بود و هر کسی را بمجازات و پاداش عملش خواهد رسانید (الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیرا و ان شرا فشررا).

صفحه : ۳۷۷

سورة القصص

اشاره

مکیه و هی ثمان و ثمانون آیه

[سورة القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَا مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُمِ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالتَّقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸)

وَقَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)
 وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ
 جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَيْلٌ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِبٌ حُونَ (۱۲)
 فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَىٰ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ
 حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴)

صفحه : ۳۷۸

سوره قصص در مکه نازل گردیده مگر دو آیه از ابن عباس است که گفته قوله تعالی (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ) در جحفه نازل شده با آیه (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ «تَا» لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) و اینکه سوره هشتاد هشت آیه و هزار و چهارصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و هشتصد حرف است.

ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود هر کس سوره (القصص) را بخواند داده میشود باو اجر ده (حسنه) بعدد هر کس که تصدیق موسی علیه السلام نموده و بعدد هر کس که تکذیب او را نموده و باقی نماند هیچ فرشته‌ای در آسمان و زمین مگر اینکه شهادت میدهند برای او در قیامت که راستگو بوده

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه آیات، آیات کتاب هویدا است (۲)

که بحق و درستی بر تو میخوانیم بعضی از خبر موسی و فرعون را برای گروهی که ایمان آورده‌اند (۳)
 حقیقه فرعون در زمین علو نمود و قرار داد اهل زمین را (یعنی زمین مصر را) فرقه فرقه که ضعیف گرداند گروهی از آنها را و
 پسرهای آنها را سر میبرد و زنان آنان را زنده

صفحه : ۳۷۹

میگذاشت زیرا که او از فساد کنندگان بود (۴)

و ما خواهیم که منت گذاریم بر آنها بی را که در زمین ضعیف گردانیدند و آنها را پیشوایان قرار دهیم و قرار دهیم آنان را از ارث
 برنده گان اموال فرعون (۵)

و آنها را در زمین مصر متمکن (و فرمان روا) سازیم و بفرعون و هامان و لشگریانشان بنمایانیم آنچه را که از آن میترسیدند (۶)
 و بمادر موسی وحی نمودیم که موسی را شیر بده و چون بر او ترسیدی او را در دریا بینداز و بر او نترس و محزون مباش ما او را
 بسوی تو بر میگردانیم و قرار دهنده‌ایم او را از پیمبران (۷)
 آل فرعون موسی را از روی دریا گرفتند و نتیجه‌اش اینکه شد که برای آنان دشمن و اندوه گردید حقیقه فرعون و هامان و
 لشگریانشان خطا کار بودند (۸)

زن فرعون (بفرعون) گفت اینکه (پسر) برای من و برای تو روشنی چشم است نکشید او را شاید او بما نفع بدهد یا آنکه او را بجای
 اولاد بگیریم در حالی که آنها (از حال موسی) بی خبر بودند که هلاکت آنها بدست موسی (ع) خواهد شد (۹)
 صبحگاه دل مادر موسی خالی از صبر گردید (و بحدی) بی طاقت گردید که اگر نبود که ما دلش را نگاه داشتیم تا اینکه از مؤمنین

باشد سرّ خود را آشکار مینمود (۱۰)

و مادر موسی بخواهر موسی گفت برو بجستجوی برادرت و سرّ خود را بخواهر موسی گفت او رفت و موسی را از دور دید و شناخت در حالی که فرعونیان نفهمیدند (۱۱)

و ما شیر هر دایه‌ای را از پیش بر موسی حرام کردیم پس خواهر موسی گفت آیا میخواهید شما را راهنمایی کنم بخانواده‌ای که برای شما کفالت اینکه طفل را بنماید و آنها باو مهربان باشند (۱۲)

و ما موسی را بسوی مادرش برگردانیدیم تا اینکه چشم او روشن گردد و غمگین نباشد و تا اینکه بداند که وعده خدا حق است و لکن بیشترین مردم نمیدانند (۱۳)

و چون موسی بحدّ رشد رسید و قوای او معتدل گردید باو حکمت و علم عطاء نمودیم و همین طور ما نیکوکاران را پاداش خواهیم داد (۱۴)

صفحه : ۳۸۰

(توضیح آیات)

چون در آخر سوره پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را بتلاوت قرآن امر فرموده و نیز پیغمبر (ص) فرمود که (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَبِّحُهُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا) در اینکه سوره بیان میکند که (طسم) از جمله آیات قرآن است و بر شما قصه موسی و فرعون را میخوانیم.

سخنان مفسرین در توجیه (طسم) ۱- حق تعالی حروف مقطعه را سبب محافظت قرآن گردانید که از کم و زیاد گردیدن محفوظ ماند چنانچه فرموده (نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) که حفظ قرآن باین حروف است که کسی بر اسرار آن اطلاع ندارد.

۲- طاء اشاره بطهارت نفوس عبادت کنندگان است از عبادت غیر و طهارت قلوب عارفان است از تعظیم غیر آفریدگار، و طهارت ارواح محبتان است از محبت ما سوی، و طهارت اسرار موحدان است از شهود غیر خدا.

و سین رمزی است از سرّ الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبتان بدوام مناجات.

و میم اشاره است بمنّت خالق بر کافه خلایق بکفایت مهمات بقدر حاجات و مرامات.

۳- اینکه حروف ثلاث قسم است بطور سینا و اسکندریه و مکه و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین راجع بحروف (طسم) کرده‌اند، لکن چنانچه در جاهای دیگر گفته شد حروف مقطعات در اوائل سور از متشابهات قرآن بشمار میرود و علمش و اسرارش نزد خدا است اینکه است که سکوت در آن اولی است.

تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (تلك) مبتداء و خبرش جمله (آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) است و بنا بر اینکه (طسم) قسم باشد اینکه جمله جواب قسم است، و اشاره به اینکه است که اینکه سوره یا

صفحه : ۳۸۱

اینکه آیات کتاب روشن است.

تَلَّوْا عَلَيْكُمْ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ خداوند قسم یاد میکند که اینکه آیتی که راجع بحکایت موسی و فرعون برای تو میخوانیم آیات واضح و روشن یا واضح کننده راه نیکو و از روی حقیقت و درستی و صدق صادر گردیده و برای جماعتی سودمند است که تصدیق نموده و ایمان آورند و هیچ کجی و اشتباهی در آن پدید نخواهد گردید، و (من) تبعیضی است یعنی

زمین امام و پیشوا گرداند، و گفته اینکه قول اولی‌تر است زیرا که از چند جهت مطابق ظاهر است: یکی الف و لام (ارض) را حمل بر جنس و عموم کردن اولی‌تر است و دیگر لفظ امام در باره او حقیقت و در حق بنی اسرائیل مجاز است، دیگر وارث باو لایق‌تر است زیرا که او آخر تمام ائمه و وارث گذشتگان است و دولت او بدامن قیامت متصل گردد و مثل اینکه آیه است قوله تعالی (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ الِیْ آخِر) (پایان) و بعضی (نری) را (یری) قرائت نموده‌اند و بنا بر اینکه (نری) بصیغه مجهول قرائت شود چنانچه بسیاری از قراء اینک طور قرائت نموده‌اند فرعون مفعول میشود یعنی و نمایانندیم بفرعون و تابعین او، و بنا بر اینکه (یری) بیاء قرائت شود، فرعون مرفوع و فاعل (یری) میشود یعنی فرعون و تابعین او می‌بینند.

خلاصه آیه اشاره باین است که چون فرعون و فرعونیان از ترس اینکه مبادا آنچه کهنه گفته‌اند که پسری از بنی اسرائیلیان بدنیا می‌آید و مملکت را از دست وی می‌گیرد پیش‌گیری کرد و چند هزار از بچه‌های بی‌گناه را سر برید، دیگر نمیدانست که دست دیگری است روی دستها وقتی او و تابعین او غرق گردیدند آن وقت بآنان نمایان شد آنچه را که از آن حذر می‌نمودند یا آنکه آنان دیدند آنچه را که از آن می‌ترسیدند.

صفحه : ۳۸۴

آری اینکه منظره وقتی بود که آنان علامت هلاکت و اعدام خود را مشاهده نمودند و دیدند بنی اسرائیلیان تفرج‌کنان بر ساحل دریا قدم می‌زنند و دانستند که ظلم و تعدی آنها بود که آنان را مقهور گردانید.
وَ أَوْحِنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِ بِهٖ فَإِذَا خِفَتْ عَلَیْهِ فَأَلْقَیْهِ فِی الیمِّ نام مادر موسی علیه السلام حابد یا بو حابد دختر لای پسر یعقوب بوده.

در تعریف وحی گویند (الوحی الاشارة السریعة).

و در تعریف الهام گویند (الالهام القاء الشیء فی الزوع و یختص ذلك بما كان من جهة الله تعالی) پس وحی و الهام قریب المعنی می‌باشند که هر دو القاء معنی است در قلب زیرا که هر دو از عالم ما فوق الطبیعه سر رشته گرفته است لکن وحی مخصوص بآنکسی خواهد بود که فرشته وحی را در خواب یا بیداری بچشم سر ببیند و بگوش حسّی کلمات وحی را بشنود، لکن الهام چنین نیست مطالب و معانی واقعی که بدون سابقه فکر و ترتیب مقدمات در قلب ولی‌ریش میکند و نمیداند از کجا آمده آن را الهام گویند، اینست که مأخذ وحی و الهام یکی است، و در اغلب وحی مخصوص پیمبران خواهد بود که قوای باطنی آنها در منتهی درجه قوّت و شدّت و تجرّد است و چنان بعالم علوی مرتبط گردیده‌اند که قوای ظاهری آن بزرگواران در گرفته بنور توحید گردیده، در جلد ششم اینک تفسیر در سوره (و النجم) راجع بخصوصیات وحی و فرق بین وحی و الهام و بین علوم انبیاء و حکماء تا اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا رجوع شود.

و گاهی هم وحی در غیر انبیاء استعمال شده مثل همین آیه (وَ أَوْحِنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) و مثل آیه (وَ أَوْحِی رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا) بعضی از مفسرین از علمای اهل فصاحت و بلاغت چنین نقل میکنند که گویند اینکه آیه در منتهی درجه فصاحت و بلاغت است زیرا که در آن دو خبر است و دو امر و دو نهی و دو بشارت.

دو خبر (اوحینا) و (خفت) و دو امر (ارضعیه و القیه) دو نهی (لا تخافی

صفحه : ۳۸۵

و لا تحزنی) دو بشارت (إِنَّا رَأَدُّوهُ إِلَیْكَ، وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ).

گویند وقتی اثر حمل بر مادر موسی (ع) ظاهر گردید بفرعون خبر دادند که زن عمران آبستن است او زنان را فرستاد تا وی را

تفتیش و آزمایش نمایند زنان هر قدر تفحص نمودند اثری از حمل در وی نیافتند وقتی دست بر شکم او می‌گذاشتند کودک پشت مادرش می‌چسبید زنها بفرعون خبر دادند که اثری از حمل پدیدار نیست.

گویند وقتی درد زائیدن مادر موسی را گرفت فرستاد قابله‌ای که قبلاً با وی دوستی و رفاقت داشت حاضر نمود و بوی گفت بان رفاقت و دوستی که با هم داریم اگر مولود پسر است مخفی دار کسی مطلع نگردد، آن زن با خود اندیشه نمود که اگر پسر است یا او را میکشم یا خبر بفرعون میدهم، وقتی مولود متولد گردید قابله دید نوری از میان چشمهای او هویدا گردیده و چشم قابله را خیره گردانید و محبت طفل در دل قابله افتاد، آن وقت بمادر موسی گفت که من در دل تصمیم داشتم که مولود را بکشم یا بفرعون خبر دهم لکن حال که چنین دیدم و اینکه نور پیشانی او گواهی میدهد که اینکه طفل همان است که هلاکت فرعون و قبطیان بدست او انجام میگیرد.

و گویند چون قابله از خانه بیرون رفت بعضی وی را دیدند و خبر بفرعون دادند وقتی فرعون مفتشین را بخانه عمران فرستاد مادر موسی او را در خرقة‌ای پیچید و در تنور انداخت، و خاله موسی از روی ندانسته گی آتش بتنور انداخت وقتی مفتشین آمدند آنچه تفحص کردند چیزی ندیدند و از تنور آتش شعله میکشید، وقتی مادر موسی سر تنور آمد دید آتش گرد موسی می‌چرخد و بوی آسیبی نمیرساند طفلش را از تنور سالم بیرون آورد و دلش مطمئن گردید که خدا او را حفظ مینماید.

صفحه : ۳۸۶

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ گویند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان گردانید در اینکه سه ماه موسی نه گریه کرد و نه حرکت مینمود تا اینکه مادر موسی پس از القاء وحی او را در صندوق گذاشت و در رود نیل انداخت و کسان فرعون صندوق را گرفتند لام (لیکون) را که برای تعلیل و عاقبت آرند، در اینجا مجازاً برای غایت و نتیجه استعمال شده زیرا که مقصود فرعونیان چنین نبود که موسی سبب حزن آنها گردد بلکه غایت و نتیجه گرفتن آنان چنین شد.

وَ قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَّ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ زن فرعون دختر مزاحم و از قوم بنی اسرائیل و از اولاد انبیاء و بهترین زنان عصر خود بود و بر اهل ایمان بسیار مشفق و مهربانی مینمود، و بعضی گفته‌اند او عمه موسی بود و چون می‌ترسید که مبادا فرعون او را بکشد گفت اینکه طفل روشنی چشم من و تو است او را نکش زیرا علامات خوب از چهره او هویدا است و لایق فرزندی تو هست او را بجای اولاد نگاه میداریم شاید بما نفع بدهد گویند وقتی فرعون دید آسیه مایل باو گردیده موسی را بوی بخشید و آسیه در تربیت او جدیت مینمود و بمناسبت اینکه چون بلغت آنها آب را (مو) میگفتند و درخت را (سا) و موسی را بین آب و درخت جسته بودند اینکه بود که او را (موسی) نامیدند.

وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتَبْدِي بِهِ (فارغا) شاید مقصود چنین باشد که دل مادر موسی بی‌قرار گردید یعنی از صبر خالی شد زیرا که شنید موسی بدست فرعون افتاده، یا دل او از اندوه فارغ گشت وقتی که شنید طفلش در حمایت آسیه قرار گرفته، لکن معنی اول با ذیل آیه (لَوْ لَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) مناسبت تر بنظر می‌آید

صفحه : ۳۸۷

که اگر نبود که دل او را بستیم و محکم گردانیدیم سر خود را فاش مینمود.

وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبِصُورَتِ بِهِ عَنِ جُنُبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ مادر موسی پس از آنکه بی‌طاقت گردید بخواهر موسی گفت برو در پی او و خبری از او پیدا کن خواهر موسی رفت و از دور نظر کرد موسی را شناخت و فرعونیان ملتفت نشدند که آن زن خواهر موسی است.

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِحَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلَّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحَةٌ حُونَ آسِیَه چندی زن شیرده که بچه‌های آنها را بحکم فرعون کشته بودند حاضر نمود، موسی پستان هیچ دایه‌ای را نگرفت وقتی خواهر موسی چنین دید گفت آیا میخواهید از خانواده محترمی برای او دایه‌ای بیاورم که او را خوب پرستاری کند.

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَىٰ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّهُ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا خدای جلیل موسی (ع) را بمادرش برگردانید که چشم او روشن و دل او خوش شود و بداند که وعده خدا حق است که قبلاً بوی وعده داده که او را در دریا بینداز و نترس و محزون مباش بچه‌ات را بتو بر میگرددانیم.

آری وعده خدا حق است، آیه بمؤمنین تذکر میدهد که بدانند وعده‌هایی که بتوسط سفراء خود بآنان تبلیغ نموده از رحمت و مغفرت و نعمتهای بهشتی برای مطیعین و عذابهای جهنمی برای عاصین و کافرین تماماً حق است و تخلف پذیر نخواهد بود زیرا که حق تعالی صادق و عادل است.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ چون بیشتر مردم آن طوری که بایستی خدا را باوصاف جلال و جمال بشناسند و او را از هر صفت نقص و عیبی که در ممکنات دیده میشود که از جمله آنها کذب و وعده خلافی است منزّه و مبرا بدانند چنین دانشی ندارند، زیرا اگر بعلم یقینی میدانستند و تصدیق مینمودند که آنچه خداوند وعده داده حق و صدق است

صفحه : ۳۸۸

هرگز اینکه طور مخالفت و عصیان نمیکردند، هتاک و بی‌باکی در اثر ضعف ایمان پدید میگردد.

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا چون حضرت موسی در منزل آسیه در دامن مادرش نشو و ارتقاء نمود و قوای روحانی و جسمانی او بحد استواء و اعتدال رسید همین طوری که بمادرش وعده داده شده بود که بچه تو را حفظ میکنیم و وی را از انبیاء مرسل قرار میدهیم وقتی که بحد سی سالگی که گویند انسان در سن سی سالگی بمنتهی درجه رشد طبیعی و کمال عقل میرسد، آن وقت لایق گردید که بوی حکمت و علم افزای گردد.

و بعضی گفته‌اند (اشده) سی سالگی است که غایت رشد طبیعی است (و استوی) سن چهل سالگی است.

خلاصه اینکه آیه خبر میدهد که موسی (ع) وقتی بمنتهای رشد طبیعی رسید و قوای دماغی او معتدل گردید (آتیناه حکماً و علماً) (حکماً) تعبیر نبوت شده (و علماً) تفسیر بتورات گردیده، لکن از آیات بعد چنین استفاده میشود که مقصود از (حکماً و علماً) در اینجا نبوت و رسالت و تورات نیست شاید مقصود مقام ولایت باشد که مقدمه نبوت و رسالت است زیرا که کشتن قبطی و فرار او از مصر قبل از مبعوث شدن او بمقام نبوت و رسالت انجام گرفته و هر پیمبری اول بمقام ولایت میرسد و پس از آن بمقام نبوت و رسالت فائز میگردد.

و (ولی) چنانچه در حدیث صحیح از معصوم علیه السّلام رسیده آن کسی خواهد بود که (منبأ فی نفسه) باشد یعنی علوم و معارف در قلب او ریزش نماید و دل و قوای روحانی او در گرفته بنور توحید گردد و لو آنکه هنوز بمرتبه رسالت و رؤیت ملک وحی بچشم سر و شنیدن صدای ملک بگوش ظاهر برای وی میسر نشده باشد، اینکه است که گویند دایره ولایت وسیع تر از دایره نبوت است هر (ولی) رسول نیست لکن هر رسولی (ولی) هست.

صفحه : ۳۸۹

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ آیه اشاره است به اینکه همین طوری که بموسی و مادرش در اثر نیکوکاری و فرمان برداری پاداش خوب از علم و حکمت و تفصّلات بسیار عطاء نمودیم هر نیکوکاری را پاداش نیکی او و نعمتهای فراوان از علم و حکمت و باقی

نعمتها برخوردار خواهیم گردانید.

صفحه : ۳۹۰

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ (۱۹) وَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱) وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲)

صفحه : ۳۹۱

[ترجمه]

موسی داخل (قطعه‌ای از زمین) مصر گردید در حالی که اهلش غافل و بی‌خبر بودند دید آنجا دو مردی را که با هم جنگ و جدال مینمودند یکی (از بنی اسرائیل) که تابع او بود از او استعانت طلبید و دیگری (از قبطیان) که دشمن او بود موسی مشت محکمی بان قبطی زد (قبطی کشته شد) زیرا که حکم مرگ بر او جاری شده بود (موسی چون چنین دید) گفت اینکه از عمل شیطان بود زیرا که شیطان دشمنی است گمراه کننده پدیدار (۱۵)

موسی گفت پروردگارا من بنفس خود ظلم نمودم مرا بیامرزد پس او را آمرزیدیم بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است (۱۶)

موسی گفت پروردگار من آنچه بمن انعام و احسان نمودی (مرا نگاه دار) که نبوده باشم پشتیبان گناهکاران (۱۷) پس صبح کرد موسی در حالی که می‌ت رسید و منتظر بود که از او انتقام کشند در اینکه هنگام آن کس که در روز پیش از وی یاری طلبیده بود فریاد بر آورد و از او یاری طلبید موسی باو گفت تو آدم گمراه ظاهری میباشی (۱۸)

و چون موسی خواست آن کس را که دشمن خود و بنی اسرائیل بود بزند و دفع کند آن اسرائیلی یا قبطی گفت ای موسی آیا میخواهی مرا بکشی همین طوری که دیروز نفسی را اعدام نمودی تو اراده نمیکنی مگر اینکه در زمین سرکشی و طغیان نمایی و از کسانی نیستی که بین مردم اصلاح نمایی (۱۹)

در آن هنگام از بالا- و دورترین شهر مردی آمد که نام او حزقیل بود و بعجله خود را بموسی رسانید و گفت جماعت اشراف مشورت مینمایند که تو را بکشند در عوض مقتول از شهر بیرون رو من از جمله نیکوخواهان و مهربانان توأم (۲۰) پس از آن موسی از شهر مصر خارج گردید در حالی که بر خود ترسان و مراقب بود که کسی از عقب وی را نگیرد گفت

سوم- از خدا طلب آمرزش مینماید و طلب آمرزش پس از خطاء است، اگر کشتن قبطی گناه نبود طلب آمرزش معنی نداشت، و اگر بر حضرت موسی پیمبر اولوا العزم گناه و لو صغیره روا باشد بر تمام پیمبران روا خواهد بود.

از عیون اخبار الرضا علیه السلام است که علی بن جهم گفت در مجلس مأمون حاضر بودم، مأمون بحضرت رضا (ع) گفت یا بن رسول الله (ألیس من قولک ان الانبیاء معصومون) آیا تو نمی‌گویی انبیاء معصومند فرمود آری از صغائر و کبائر معصومند، مأمون گفت چه می‌گویی در قوله تعالی فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فرمود مقصود اینکه است که وقتی موسی (ع) در وقت

صفحه : ۳۹۴

غفلت که میان مغرب و عشاء بود در مدینه‌ای از مدائن فرعون داخل گردید دو مرد را دید که با هم نزاع میکنند یکی از گروه او بود و دیگری از گروه فرعون موسی (ع) بحکم خدا مشت بر قبطی زد او مرد آن وقت گفت اینکه نزاع که بین اینکه دو نفر است از کردار شیطان است نه اینکه عمل موسی و مشت زدن او عمل شیطانی باشد.

مأمون گفت چه معنی دارد قول موسی (ع) که گفت (رب ائی ظلمت نفسی فاغفر لی) حضرت فرمود مقصود موسی از اینکه مناجات اینکه بود که خودم را داخل نمودم در غیر موقع برای اینکه در اینکه شهر وارد گردیدم، مرا از دشمنان پوشان تا بر من دست نیابند و مرا بقتل نرسانند، و حق تعالی او را از دشمنان مستور گردانید، پس از آن گفت بار خدایا بآنچه بمن از کمال قوت انعام کرده‌ای که بیک مشت اینکه مرد را بکشم مرا هرگز پشتیبان و مددکار دشمنان قرار مده بلکه باین قوت در راه تو مجاهده نمایم تا آنکه راضی شوی.

(منهج الصادقین) از سید مرتضی علم الهدی قدس سره در تنزیه الانبیاء چنین نقل میکنند که اینکه آیه را بدو وجه بیان نموده: یکی آنکه مراد بظلم ترک مستحب است که تأخیر انداختن در کشتن قبطی اولی بوده.

دوم- مرجع (هذا) در آیه عمل قبطی است یعنی نزاع قبطی از عمل شیطان است و باین جهت مستحق کشتن گردید.

و بعد از آن فرموده اگر کسی گوید، یا قبطی مستحق کشتن بود یا نبود اگر مستحق نبود چگونه موسی چنین عملی نمود در صورتی که انبیاء پیش از زمان نبوت و بعد از آن از جمیع گناهان معصومند، و اگر مستحق بود پشیمانی او و طلب آمرزش آن بی‌محل بود.

(پاسخ) کشتن او بطور عمد نبود و موسی اراده قتل او را نداشت بلکه قصدش یاری

صفحه : ۳۹۵

شیعه خود بود که وی را از دست قبطی نجات دهد و هر المی که اینکه طور واقع گردد آن نیکو است اگر چه بکشتن بکشد، و فرقی نیست بین اینکه قاتل در مقام دفع ضرر از خود باشد یا از دیگری، و استغفار موسی از باب رجوع و انقطاع او بخدا و اعتراف بتقصیر خود بود، و یا از جهت بازداشتن نفس خود از ثواب که بر عمل خوب مترتب گردد، و مقصود از (غفر له) قبول استغفار بطور انقطاع و پشیمانی بر ترک مندوبی بود که از او صادر شده بود. (پایان) آری چنانچه گفته‌اند

(حسنات الأبرار سیئات المقربین)

چگونه میتوان قبول نمود که پیمبران با آن مقام دانش و علمشان بمقام کبریایی و عظمت الوهیت الهی ممکن باشد که مرتکب گناهی گردند یا مخالفت نهی نمایند.

و از آن چنین استفاده میشود که قبطی مشرک و کافر بوده و آن دیگری موحد و حضرت موسی (ع) برای دفع شرّ کافر از مؤمن چنین کرد و مقصودش دفع شرّ او بود نه کشتن قبطی، و باین اعتبار موسی علیه السلام در اینکه عمل گناهی نکرده و استغفارش

کننده‌ای برای خود نیافت در مقام مناجات بر آمده چون میدانست تمام امور بدست حق تعالی است گفت پروردگارا مرا از جماعت ستمکاران نجات بده و دعای او بههدف اجابت رسید و او بجانب مدین روانه گردید.

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ گویند مدین شهری بود بنام بانی آن و او مدین بر ابراهیم خلیل بود و آنجا در تحت تصرف فرعون نبود و شعیب نبی علیه السلام در آنجا منزل داشت و از مصر تا آنجا هشت روز راه رفت و چون موسی (ع) راه را نمیدانست توکل بر خدا نمود و با آن حسن ظنی که داشت گفت خدای تعالی مرا براه راست هدایت میکند و بروایتی در راهی که میرفت بر سر سه راه رسید، وسط آن که راه مستقیم بود اختیار نمود و بمقصد رسید، و شاید (سواء السبیل) اشاره براه راست باشد.

صفحه : ۳۹۸

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۳ تا ۳۲]

اشاره

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَحَدَّ عَلَيْهِ أُمَّهُ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَحَدَ مِنْ دُونِهِمْ أَمْرًا تَيْنَ تَدُودَانَ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكِيحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸) فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ بَخِذٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲)

صفحه : ۳۹۹

(ترجمه)

چون (حضرت) موسی بر سر آن آب جماعتی از مردم را یافت که حیوانات خود را آب میدادند و در عقب آنها دو زن را دید یکی بنام صفوان و دیگری بنام صفیرا) که آنان از گوسفندان خود جلوگیری میکردند موسی گفت کار شما چیست گفتند ما گوسفندان خود را آب نمیدهیم تا اینها بروند و پدر ما پیر مرد بزرگواری است (۲۴)

موسی (ع) پس از آنکه گوسفندان آنها را آب داد بسوی سایه دیواری باز گشت و گفت ای پروردگار من حقیقه از خیر آنچه برای من بفرستی محتاجم (۲۵)

پس از آن یکی از آن دو زن آمد نزد موسی در حالی که با شرم و وقار راه میرفت و گفت پدر من تو را خواسته تا اجرت آب دادن

تو را بگوسفندان ما بدهد وقتی موسی نزد شعیب آمد و حکایت خود را برای او نقل نمود شعیب (ع) گفت نترس از جماعت ستمکاران نجات یافتی (۲۶)

یکی از آن دو زن (که صفوان نام داشت) گفت ای پدر من او را مزدور گردان که بهتر کسی است برای اجیر گرفتن زیرا که او توانا و امین است (۲۷)

شعیب بموسی گفت بحقیقت میخواهم یکی از اینکه دو دختر خود را بنکاح تو در آورم بشرط اینکه هشت سال باجاره و مزدوری من در آیی و اگر ده سال را تمام کنی آن زیادتی از کرم تو است و نمیخواهم بر تو مشقت نهم و اگر خدا بخواهد بزودی میبایی مرا از نیکوکاران (۲۸)

موسی گفت اینکه است بین من و تو هر کدام از اینکه دو مدت (هشت سال یا

صفحه : ۴۰۰

ده سال) را که باتمام رسانیدم زیادتی بر من نیست و بر آنچه می گوئیم خدا گواه است (۲۹)
و چون موسی (ع) مدت را پایان رسانید و با اهل خود مسافرت نمود از طرف کوه طور آتشی دید باهل خود گفت در اینجا مکث کنید من آتشی میبینم بروم یا برای شما خبر آورم یا پاره‌ای از آتش برگیرم که شما گرم شوید (۳۰)
چون موسی نزدیک کوه آمد و بآن آتش نزدیک گردید از کنار رودی که سمت راست بود در آن بارگاه مبارک از آن درخت مقدس ندایی شنید که بحقیقت منم خداوند و پروردگار جهانیان (۳۱)

(ای موسی) عصای خود را بینداز (پس از آنکه) موسی عصای خود را انداخت نگاه کرد دید گویا ازدهایی است که میجنبد موسی پشت کرد (خطاب میرسد) ای موسی عقب نرو پیش بیا و نترس حقیقه تو از ایمن شدگانی (۳۲)
دست خود را در گریبانت کن و سفید و درخشان و بدون عیب بیرون میآوری و بسوی خویش بال خود را جمع کن و دست خودت را بر سینهات بگذار تا از ترس تسکین یابی و اینکه دو (یعنی ازدها شدن عصا و روشنی دادن دستت) دو دلیل و برهان است از طرف پروردگارت بر پیمبری تو که بروی بسوی فرعون و گروه او زیرا که آنان جماعتی میباشند که از دائره فرمان برداری بیرون رفته‌اند (۳۳).

صفحه : ۴۰۱

(توضیح آیات)

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ، وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا خَلَاصَهُ موسی از خوف راه مدین را گرفت و خوراک او برگ درخت بود تا بارشاد حق تعالی بسر چاه مدین رسید دید جماعتی از مردهای مختلف دور چاه را گرفته‌اند و از پشت آنها در جای پائین تر دو زن ایستاده‌اند (تذودان) بمعنی طرد و دفع است، آن مردها از گوسفندان خود جلوگیری نمی‌کردند که آن دو زن دختران شعیب یکی بنام صفورا و دیگری بنام صفیرا پیش بروند و گوسفندان خود را آب دهند، موسی (ع) از راه مهر نزدیک آن دو زن رفت و گفت شما در اینجا چه میکنید گفتند میخواهیم گوسفندان خود را آب دهیم قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرَّعَاءُ (یصدر) دو طور قرائت شده، جماعتی مثل ابن عامر و ابو عمرو و ابو جعفر و بعضی دیگر (یصدر) بفتح یاء و ضم دال قرائت کرده‌اند، و جماعت دیگر بضم یاء و کسر دال (یصدر) خوانده‌اند، و بقرائت اول فعل لازم میشود و بقرائت دوم متعدی، و مفعول به در تقدیر است. و معنی چنین میشود ما صبر میکنیم تا مردم بروند و از زیادی آب آنان که در حوض مانده گوسفندان

خود را آب دهیم و اَبونا شَیخ کَبیر گویا موسی (ع) از آنها سؤال نمود مگر شما مرد ندارید که گوسفندان را آب دهد و آنها در جواب گفته باشند پدر پیر مرد بزرگواری داریم و قوت آب کشتی ندارد.

فَسَقَى لَهُمَا موسی علیه السَّلام با آن قوت نبوتی که داشت مردم را عقب زد و گوسفندان شعیب را سیراب گردانید، و بروایتی از دخترها سؤال نمود آیا در اینجا چاه

صفحه : ۴۰۲

دیگری هست گفتند آری چاهی هست ولی متروک است و سنگی بر آن افتاده که چهل مرد نتوانند آن را حرکت دهند، پرسید که آن چاه کجا است وقتی موسی سر چاه رسید دست برد و بیک قوت سنگ را از سر چاه عقب زد دید آب پائین است گفت قدری آب بمن بدهید و قدری از آن آب را در دهن خود گردانید و در چاه ریخت فوراً آب بالا آمد بطوری که گوسفندان سر چاه با دهن خود آب میخوردند و فربه گردیدند و پستانهایشان پر از شیر گردید و بروایت دیگر مردمان را عقب زد و گوسفندان را آب داد. (ابو الفتوح) مفسرین گویند در مسافرت بجنک صفین نظیر چنین معجزه‌ای بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السَّلام ظاهر گردید، در بعضی از منازل آب نبود و قشون هر قدر تفحص کردند آب نیافتند بدیر راهبی رسیدند از راهب سؤال از آب کردند گفت از اینجا تا آب دو فرسخ راه است، حضرت رو بقبله نمود و پس از مناجات بموضعی اشاره نمود و فرمود اینجا را بکنید کنند سنگ بزرگ سفیدی نمایان گردید همه جمع شدند سنگ را از سر چاه عقب زنند نتوانستند حضرت پیاده شد و آستین بالا زد و بقوت ید اللّهی آن سنگ را بچند ذرع عقب انداخت آب سفیدی که از برف سردتر و سفیدتر بود نمایان گردید تمام قشون خوردند و اسبها را آب دادند و مشکها را پر نمودند راهب چون چنین دید نزد حضرت آمد و گفت تو پیمبری یا ملک مقرب فرمود نه، وصی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم میباشم پس از اداء شهادتین گفت در کتب پیشینیان چنین دیده‌ام که اینکه چاه مفتوح نگردد مگر بدست پیمبر مرسل یا وصی او، و با حضرت روانه صفین گردید و جنگ نمود تا کشته و شهید گردید. گویند پس از اینکه از دیر گذشتند حضرت فرمود کدام یک از شما راه آن چشمه را میداند گفتند همه میدانیم دیر راهب علامت آن است رفتند آنچه تفحص کردند چشمه را نیافتند، فرمود آن چشمه تا قیامت ظاهر نگردد.

صفحه : ۴۰۳

ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ حضرت موسی علیه السَّلام پس از آنکه گوسفندان را سیراب گردانید از شدت حرارت و گرسنگی خسته و کوبیده در سایه درختی رفت و در مقام مناجات بر آمد و گفت پروردگار من بخیری محتاجم که تو بر من بفرستی.

گویند (لام) بمعنی (الی) است و (فقیر) متعدی بلام شده مثل اینکه گفته میشود (فلان فقیر الی کذا) از امام محمد باقر علیه السَّلام روایت شده که «و الله چنین نگفت مگر وقتی که محتاج بنیم خرما بود» و مفسرین گفته‌اند در آن وقت محتاج بیک قرص نان جو بود که سد رمق کند و چون حضرتش از روی اضطرار از خدا طلب روزی نمود بفوریت دعای او باجابت مقرون گردید.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ وقتی دخترها بمنزل رفتند پدرشان گفت چطور شد امروز زودتر آمدید حکایت را برای پدر نقل نمودند آن وقت دختر بزرگتر را فرستاد بطلب موسی وقتی که موسی آمد و حکایت خود را برای شعیب نقل نمود گفت نترس که از جماعت ستمکاران نجات یافتی.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ یکی از آن دو دختر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده دختر کوچکتر بود گفت ای پدر اینکه شخص را اجیر خود گردان زیرا او هم قوی است و هم امین گویا شعیب گفته باشد تو از کجا فهمیدی که اینکه مرد متّصف باین دو صفت است او در پاسخ گفت چون با قوت بازو گوسفندان ما را آب داد، یا بنا بر صحت آن روایت از کشف نمودن چاه و برداشتن سنگ گران و بالا آمدن آب ظاهر و هویدا گردید که او هم در قوت جسمانی و هم در قوت روحانی ما فوق دیگران است.

صفحه : ۴۰۴

و گوید امانت آن را از آنجا دانستم که عقب من راه نمیرفت که مبادا باد چادر مرا عقب زند و چشمش بلباس من افتد خودش جلو افتاد و بمن گفت اگر اشتباه رفتم بکلوخی مرا مطلع گردان، از اینجا فهمیدم که او هم قوی و هم امین است و کم اتفاق می افتد که کسی متّصف باین دو صفت باشد، مگر اینکه پیغمبر یا امام باشد زیرا که غالباً اشخاص امین کم قوه و سست عنصرند و مردمان قوی البته جسور و بی باکند، و چون دختر چنین گفت حضرت شعیب رغبت نمود که دخترش را باو بدهد اینکه بود که گفت:

قالِ اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ اِحْدَى اَبْنَتِي هَاتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَاْجِرْنِيْ ثَمَانِيْ حَبْحَبِ الْخِ شَايِدْ شَعِيْبٌ اَزْ سَخْنِ دَخْتَرِ كَمَا ن كَرْدَ بَمُوْسَى مَائِلِ كَرْدِيْدِه اِيْنِكِه بُوْد كِه بَمُوْسَى كَفْت مِيْخَوَاهَم يَكِيْ اَز اِيْنِكِه دُو دَخْتَرِ خُوْد رَا بَعْقَد تُو دَر اَوْرَم و مَعِيْن نَكْرَد تَا خُوْد مُوسَى هَر كِدَام رَا خَوَاهَد اِنْخَاب نَمَائِد و چُون او چيزی نداشت که مهریه قرار دهد عوض مهریه او چنین قرار داد نمود که هشت سال اجیر او گردد و گفت اگر خواهی بمیل خود دو سال اضافه گردانی آن از کرم تو است من نمیخواهم کار بر تو مشکل گردد و بزودی مرا از شایستگان یابی، موسی (ع) قرار داد را قبول کرد و گفت اینکه دو مدت هر کدام تمام شد دیگر ستمی بر من نیست و خدا را و کیل و شاهد قضیه قرار دادند.

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که هشت سال بجان خدمت شعیب کند

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَاراً پس از آنکه موسی (ع) مدت را که هشت سال یا ده سال باشد، و بقول بعضی بیست سال نزد شعیب ماند بهوای پدر و مادر و خویشاوندان از منزل شعیب با عیالات و گوسفندان که شعیب باو داده بود بیرون رفت و رو بمصر نمود گویند در شبی در بیابانی رسید که هوا بسیار سرد و تاریک بود و رعد و برق میوزید زنش در چنین موقعی درد زائیدنش گرفت نه آتشی داشتند که گرم شوند و نه چراغی داشتند که در روشنی آن راه چاره‌ای بجویند، از شدت باد گوسفندان

صفحه : ۴۰۵

او در بیابان متفرق گردیدند، وقتی که موسی بسیار مضطر و متحیر گردید، یک وقت از طرف کوه که شاید کوه طور بوده روشنایی آتشی دید.

قالِ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا اِنِّيْ اَنْسَتْ نَاراً اَلْعَلٰى اَتِيْكُمْ مِنْهَا بَخَبْرٍ اَوْ جِدُوْهُ مِنْ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ باهل خود گفت در اینجا بمانید تا من بروم و برای شما یا خبری و راه و چاره‌ای یا پاره‌ای از آتش بیاورم که شما گرم شوید.

آری چون موسی (ع) مضطرّ و درمانده گردید و جز لطف و کرم ایزدی راه چاره‌ای بر خود نیافت در آن حال اضطرار از خدا فرج خواسته آن وقت بمقتضای وعده حق تعالی که فرموده (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) راه چاره برای او باز شد و برسالت مفتخر گردید.

در قوله تعالی (جذوة) سه لغت است: بقرائت عاصم (جذوة) بفتح جیم و بقرائت حمزه (جذوة) بضم جیم و باقی بکسر (جذوة) خوانده‌اند، و در معنی یکی است و هر چه بر اینکه وزن باشد جائز الوجوه است مثل (صفوة).

بعضی گفته‌اند (جدوه) چوب بلند را گویند خواه بر سر آن آتش باشد یا نباشد اینست که فرموده (جَدْوَةٌ مِنَ النَّارِ) یعنی چوبی که بر سر آن آتش باشد خلاصه وقتی موسی از دور بنظرش آتش آمد زن و بچه را رها نمود و بطلب آتش رفت.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ (من شاطئ) و نیز (من الشجره) برای ابتداء غایت است یعنی نداء از کنار رودخانه از جانب راست موسی (من الشجره) بدل اشتمال است از (شاطئ الواد) زیرا که شجره بر کنار وادی روئیده شده بود. و گویند آن درخت یا عناب بوده یا سدر (الایمن) مجرور و صفت (شاطئ) است، و (وادی) موضعی را نامند که سیل در آن جاری میگردد.

(فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) قطعه‌ای از زمین است که در آن درخت روئیده

صفحه : ۴۰۶

نشده و وصف آن بمبار که شاید برای آن است که ابتداء رسالت حضرت موسی علیه السلام واقع گردید.

أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ موسی (ع) وقتی در آن وادی ایمن رسید آتشی از شجره نمایان دید و گویند وقتی نزدیک گردید دید آتشی نیست نور است.

عرفاء گفته‌اند وقتی موسی بدل خود نگاه کرد شعله شوق لقاء حضرت معبود را مشاهده نمود از مشاهده دو آتش ظاهر و باطن نزدیک بود که شمع وجودش بکلی و بالتمام سوخته گردد.

هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست اینکه قدر دانم که همچون شمع می‌کاهم دگر موسی (ع) از نداء (یا موسی) سوخته عشق و گداخته شوق گردید، در پیش درخت ایستاد و آن نداء (إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) در کون ذاتش چنان تأثیر نمود که نزدیک بود درخت وجودش متلاشی گردد تا وقتی که خلعت قرب پوشید شراب الفت نوشید ریحان رحمت بوئید.

ای عاشق دلسوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار

(تفسیر روح البیان) دیگری گفته آری موسی (ع) در شجره وادی ایمن نور تجلی مشاهده نمود و از شجره که در آن حین مظهر تجلی بود نداء (إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) شنید و یقین نمود که شجره مظهر تجلی است (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) سخن حق تعالی است.

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ (وَأَنْ أَلْقِ) عطف بر جمله پیش (أَنْ يَا مُوسَى) است و هر دو جمله تفسیر (نودی) است، یعنی بموسی نداء رسید که عصای خود را بینداز وقتی موسی (ع) عصاء را انداخت دید ماری است که حرکت میکند و اینکه همان ماری بود که در نظر

صفحه : ۴۰۷

فرعون ازدها مینمود، موسی وقتی مار را دید ترسید و عقب رفت خطاب بوی میرسد ای موسی رو کن و عقب نرو (إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ) تو در امان و حفظ ما میباشی، در جای دیگر (لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ) باین خطاب موسی مطمئن گردید و دست در دهن مار کرد عصا بصورت اول در آمد.

اسْلُوكَ يَدِكَ فِي جَبِيكَ تَخْرُجُ بَيضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ پس از آن بموسی (ع) خطاب میرسد دستت را در گریبان خود کن بیرون میآید از آن سفیدی که هیچ نحو بدی مثل سفیدی برص یا سفیدی زنده چشم یا غیر آن در آن نمیباشد.

وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ حَفْص (من الرهب) بفتح (راء) و سکون (هاء) قرائت نموده، کوفیان و شامیان بضم راء و سکون هاء خوانده‌اند، و گفته‌اند معنی آیه چنین است که تو وقتی دست سفید از گریبان بیرون آری تو را خوفی پدید آید بار دیگر دست

در گریبان کن تا بحال اول بر گردد. (ابو الفتوح) دیگری گفته معنی آیه اینکه است که وقتی تو را خوفی در دل آید دست بر دل نه تا خوف ساکن گردد زیرا که خوف از اضطراب دل پدید می‌گردد، و ضم جناح کنایه از سکون دل است مثل قوله تعالی (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) و نیز قوله تعالی (وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

و ابن عباس و مجاهد گفته‌اند خداوند بموسی امر نمود که دست خود را بسینه خودش بچسباند تا آن ترسی که از رؤیت مار عارض او گردیده بود بر طرف گردد و بقول بعض دیگر خداوند امر نمود که بر آنچه از او اراده نموده تصمیم گیرد و او را تخصیص داد به اینکه در عمل جدیت نماید و در بعض احوال خوف او را نگیرد و از عمل باز ندارد. دو دست انسان بمنزله دو بالی است که در حیوانات هست، و شاید آیه اشاره باین باشد که در موقع خوف خود را جمع کن و محکم دار و ایستادگی و با متانت

صفحه : ۴۰۸

و استقامت در آنچه مأمور گردیده‌ای پایداری نما و نگذار خوف و ترس تو را زبون گرداند و بزمن زند و دشمن بر تو مسلط گردد.

فَإِنَّكَ بُرْهَانَ مِنَ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّكَ دُونَ دَلِيلٍ وَ بُرْهَانَ رُشِدٍ مِمَّا يَشَاءُ الذُّلُومُونَ (ع) پیغمبری تو بسوی فرعون و قومش.

پس از آنکه موسی (ع) مبعوث نبوت و رسالت گردید خداوند دو معجزه و دو برهان هویدا باو عطاء نمود که برود و فرعون و تابعین او را بخدا پرستی ارشاد نماید.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ وَ چون اینها جماعتی بودند فاسق و کافر برای اتمام حجت بمقتضای لطف بر خداوند لازم بود که رسولی با معجزاتی بسوی آنان بفرستد که راه عذرشان را مسدود گرداند و بر باقی مردم هم حجت تمام گردد و گر نه خداوند میدانست که فرعون و تابعین او بموسی (ع) هرگز ایمان نخواهند آورد (وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

صفحه : ۴۰۹

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۳ تا ۴۲]

اشاره

قال رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳) وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَيْدُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴) قال سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَ مَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (۳۶) وَ قال مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷)

وَ قال فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِيرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ (۴۱) وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲)

[ترجمه]

گفت موسی ای پروردگار من بدرستی که من یکی از (فرعونیان) را کشته‌ام پس میترسم که (باین جرم) مرا بکشند (۳۳) و برادر من هارون در گفتار از من فصیح‌تر است او را با من بفرست که مددکار و تصدیق‌کننده گفتار من باشد زیرا که میترسم مرا تکذیب کنند (۳۴)

حق تعالی فرمود بزودی بازوی تو را برادرت محکم گردانم و برای شما دو تا بسبب آیات خودمان سلطنتی قرار میدهم که دست کسی بشما نرسد و شما و تابعین شما غلبه کنندگان خواهید بود (۳۵)

وقتی موسی با آیات ما که واضح و هویدا بود آمد (فرعونیان) گفتند نیست اینکه مگر سحری که بهم بافته شده و ما چنین (کلامی) که موسی میگوید) از پدران پیشین خود نشنیده بودیم (۳۶)

موسی گفت پروردگار من عالم‌تر است بکسی که براستی و درستی برای هدایت از نزد او آمده (و میداند) کسی که برای او در دار آخرت عاقبت نیکو می‌باشد و محققاً ستمکاران رستگار نخواهند گردید (۳۷)

فرعون گفت ای گروه (اشراف) من غیر از خودم خدایی برای شما ندانستم ای هامان آتشی برافروز بر گل و آجر بساز پس بنا کن برای من قصری شاید من بر خدای موسی مطلع گردم و من گمان میکنم که او از دروغگویان است (۳۸)

فرعون و لشگریانش بدون حق در زمین سرکشی نمودند و گمان کردند بسوی ما بازگشت نمیکنند (۳۹)

پس آنان را گرفتیم و در دریا انداختیم پس نظر کن و بین که چگونه بود عاقبت ستمکاران (۴۰)

و فرعون و فرعونیان را قرار دادیم که مردم را بسوی آتش میخواندند و روز قیامت یاری کرده نخواهند گردید (۴۱)

و در اینکه دنیا از برای آنان از پی در آوردیم لعنتی و روز قیامت از زشت رویان و مفتضحان خواهند بود (۴۲).

(توضیح آیات)

قال رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ موسی (ع) پس از آنکه برسالت مفتخر گردید و مورد الطاف الهی واقع شد و عصا و ید بیضاء باو کرامت شد مأمور گردید با اینکه دو معجزه بزرگ برود و فرعونیان را هدایت نماید و پرستش خدای یکتا آنان را دعوت نماید در آن هنگام متذکر گردید که یکی از قبلیان را کشته است و ممکن است در مورد سیاست فرعون واقع گردد اینکه بود که اظهار میکند میترسم مرا بکشند.

وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَيِّدُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ابو جعفر و نافع (ردا) بغیر همزه خوانده‌اند و باقی قراء با همزه قرائت نموده‌اند، و عاصم و حمزه (یصدقتی) را برفع یعنی بضم قاف تلاوت نموده و باقی بجزم قاف خوانده‌اند، و در هر حال (رداء) بمعنی ناصر و معین است و حال است از (ارسله) یعنی برادر من هارون چون زبانش فصیح است و من در زبانم لکنت است و نمیتوانم کلام فصیح بگویم برادرم هارون را با من بفرست که هم یار و معین من باشد و هم در سخن گفتن مرا یاری نماید و مصدق گفتار من باشد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَقَتِي مُوسَى (ع) با برادرش هارون برای تبلیغ رسالت و ارشاد فرعون و فرعونیان وارد مصر گردیدند با دو معجزه بزرگ نسبت سحر بحضرتش دادند و گفتند اینکه جادویی است که بهم بافته. از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت شده که بخدا سوگند گویا موسی (ع) را می‌بینم با دست بلند و موسی گندم گون و در بر او جبه‌ای است از صوف و عصا در کف دارد و کمر خود را بسته و نعلین او از پوست خر است و بند نعلین او لیف خرما است وقتی بدر خانه فرعون رسید خبر بفرعون دادند که جوانمردی

صفحه : ۴۱۲

پشت در است و گمان میکند که او رسول خداوند عالمیان است فرعون بشیربان که موکل بر شیر بود امر نمود که زنجیر شیر را باز کند و عادت او چنین بود که بر هر کس غضب مینمود وی را نزد شیر می‌انداخت تا او را هلاک گرداند. منزل فرعون نه درب داشت وقتی موسی (ع) درب اول را کوبید نه درب تمام باز گردید و موسی داخل شد شیران وقتی موسی را دیدند دم جنبانیدند و تملق کنان سر خود را پپای او می‌مالیدند، فرعون بحاضرین گفت آیا هرگز مثل اینکه را دیده بودید، وقتی موسی (ع) نزدیک فرعون رفت فرعون موسی را سرزنش نمود گفت (أَلَمْ نُزَبِّكْ فِينَا وَلَيْدًا تَا آخِر) پس از آن فرعون بمردی امر کرد که دست موسی را بگیر و بدیگری گفت با شمشیر گردن او را بزن آن وقت جبرئیل با شمشیر گردن شش نفر از یاران فرعون را زد فرعون گفت دست از او بردارید پس از آن موسی دست زیر بغل نمود چون بیرون آورد مانند آفتاب درخشنده بود، عصا را انداخت ازدها گردید، فرعون گفت تا فردا مهلتم بده. (مجمع البیان) با چنین معجزات ظاهر هویدا فرعون گفت اینها سحر است و ما از پدران پیشینیان خود نشنیده‌ایم که ساحری ادعای نبوت کند، و شاید مقصود فرعون اینکه بود که ما از پیشینیان نشنیده‌ایم که خدایی باشد و پیمبری بفرستد اینکه بود که فرعون برای اغواء گردانیدن مردم گفت:

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي الْخِ فرعون لعین از سخنانش چنین معلوم میشود که میخواسته امر بر مردم مشتبه گردد و معجزات حضرت موسی (ع) را حمل بر سحر نمایند، و همانطوری که از آیه استفاده میگردد اینکه بود که با اینکه شاید حَقَانِیت موسی بر او واضح بود بجهاتی مغالطه کاری نموده و بچند وجه امر را مشتبه گردانید.

اول- (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ) با اینکه علم با احتیاج عالم بصانع از ضروریات بلکه از فطریات بشمار میرود و در آن خدشه ممکن نیست اینست که

صفحه : ۴۱۳

خداوند رسولی نفرستاده که بگوید عالم را مبدء و خدایی است بلکه وظیفه آنها چنین بوده که مردم را ارشاد نمایند که خدای واحد احد را پرستش نمایند و غیری را با او در عبادت شریک نگردانند و بدانند غیر از او هیچ موجودی مدخلیتی در تأثیر و افاضه ندارد و فرعون خواسته در اینکه امر فطری در دل مردم شک اندازد.

دوم- قوله که گفته (اله غیری) خواسته امر اله را بر مردم مشتبه گرداند و بگمان آنان در آورد که مصداق آن امر فطری ضروری منم یعنی منم خدای عالم نه آنکه موسی میگوید.

سوم- قوله (فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى).
اینکه مغالطه دیگری است که امر بر مردم مشتبه گردد و گمان کنند اله عالم جسم است و برای او مکانی است که وصول باو ممکن است، و وقتی ممکن باشد خدا جسم باشد میشود فرعون اله باشد.

و واقعا جای تعجب است که چگونه میخواست امر را بر مردم مشتبه کند و جلو گیر رؤیت اشعه شمس وجود گردد

(عمیت عین لا تراک)

با اینکه اشعه نور قیومی به هیاکل موجودات احاطه دارد.

و عجب تر اینکه انسانی که میداند تمام اجزاء عالم محتاج است چگونه باین اندازه امر بر وی مشتبه می‌گردد که مثل فرعون نسبت الوهیت بنفس ضعیف ناچیز خود می‌دهد و بمردم پرستش خود امر مینماید.

و مسلم کسانی که زیر بار او رفته بودند یا از ترس و تقیه یا بطمع مال و جاه و ریاست سر بنده گی بسوی وی فرود آورده بودند و گر نه البته میدانستند که فرعون یک آدم ناچیز مثل خودشان نمیشود پدید آورنده و اله عالم باشد.

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمِ الْإِلَهِاءُ - يُرْجَعُونَ فرعون بدون حق استکبار نمود با اینکه کبر و کبریایی مخصوص بذات احدیت است چنانچه در حدیث قدسی است که فرموده

(الکبریاء ردائی و العظمه

صفحه : ۴۱۴

ازاری فمن نازعنی واحد منهما القیمه فی النار).

(یرجعون) بضم یاء و فتح جیم و بفتح یاء و کسر جیم هر دو قرائت شده خلاصه چون فرعون کبر و کبریایی که مخصوص بحق تعالی بود بخود نسبت داد و بگمان غلط خود چنین تصور مینمود که همیشه اینکه ملک و سلطنت بر او باقی خواهد ماند و نمیدانست که دست قدرت ایزدی غالب است و بزودی او را از پا در می‌آورد و بجهنم که دار سیاست و مجازات او است وی را سرنگون خواهد گردانید.

فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ (فاء) را برای تفریع می‌آورند و اینکه آیه متفرع بر آیه جلو است و اشاره است به اینکه چون فرعون استکبار کرد و نسبت الوهیت بنفس خبیث خود داد، قهر الهی او و قشون وی را در کف قدرت خود گرفت و در دریای نیل غرق گردانید فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای محمد (ص) بنظر عبرت بنگر و بین که سر انجام کار ستم کاران بکجا کشید.

و در اینکه خطاب دو فائده بنظر میرسد: یکی تسلی دل پیمبر گرامی خود که از جفای کفار و آزار آنان دل تنگ مباش همانطوری که فرعون و فرعونیان پیاداش عمل خود رسیدند جماعت کفار نیز بجزای عمل نکوهیده خود خواهند رسید و دیگر چون که در بسیاری از اوامر، امت نیز در مأمور به با حضرتش شریکند بایست آنها از سرگذشت پیشینیان متنبه گردند و بدانند که ستمکاران بزودی بمکافات اعمال زشت خود خواهند رسید.

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ما آنان را پیشوایان و امامان قرار دادیم که تابعین خود را بدوزخ دعوت نمایند، چون ابتداء جعل شر نسبت بخیر محض و ایزد متعال نمیتوان داد زیرا که از خیر محض جز خیر ناید، حکماء گفته‌اند یا شر امر عدمی است یعنی

صفحه : ۴۱۵

عدم و ملکه است یا امر عرضی اضافی است که عارض شیئی موجود می‌گردد، اینکه است که مفسرین آیه را دو طور توجیه نموده‌اند و گفته‌اند (جعل) در اینجا یا بمعنی خذلان و تخلیه است که پس از آنکه الطاف بسیار و نعمتهای فراوان بآنها دادیم و آنان متنبه و شکر گذار نگردیدند و کفران نعمت نمودند ما آنان را بخودشان واگذاشتیم و هدایتشان نمودیم و چون آنها را هدایت نمودیم.

گمراه گردیدند و در قیامت یاری کننده‌ای نخواهند داشت.

و یا گوئیم (جعل) بمعنی حکم و تسمیه است مثل قوله تعالی (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا) معنی آیه چنین نیست که آنها ملائکه را دختران خدا قرار دادند بلکه مقصود اینست که آنها اینکه طور حکم نمودند (ابو الفتح) وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ آری فرعون و فرعونیان از اعمال رکیک خود نتیجه‌ای عائدشان نگردید مگر اینکه در دنیا مورد لعنت خدا و فرشتگان و انبیاء و مؤمنین گردیدند و در آخرت هم از زشت صورتان وارد محشر خواهند گردید زیرا چنانچه از احادیث بسیار استفاده میگردد هر کسی در آخرت بصورت عملش وارد محشر میگردد، و یکی از اوصاف قیامت که در قرآن تذکر داده اینکه است که فرموده (يَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ) در آن روز باطنها ظاهر میگردد و زشتیهای اعمال هر کسی شاید در صورت وی ظاهر گردد و چنین خواهد بود حال خوب سیرتان که اثر اعمال نیک آنان در جبهه نورانی آنها تظاهر مینماید. قوله تعالی (يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالْأَنْوَاصِ وَالْأَقْدَامِ) و قوله تعالی (سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

صفحه : ۴۱۶

[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۵۱]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳) وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴) وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ (۴۵) وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶) وَ لَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنْ أَلَّ اللَّهُ لَآ يَهْدِيَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰) وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

صفحه : ۴۱۷

[ترجمه]

محققا پس از آنکه امتهای پیشین را هلاک گردانیدیم بموسی (ع) کتاب (تورات) دادیم که برای مردم بینایی و هدایت و رحمت باشد شاید آنها پند گیرند و متذکر گردند (۴۳)

ای محمد (ص) تو بطرف غربی (کوه طور) حاضر نبودی آن وقتی که امر رسالت را بر موسی جاری گردانیدیم و از مشاهده کننده گان محسوب نمیشدی (۴۴)

و لکن ما گروهی را آفریدیم و عمر آنان دراز گردید و تو در اهل مدین مقیم نبودی که برای آنها آیات ما را بخوانی و لکن ما

بودیم فرستادگان (۴۵)

(ای رسول اکرم) تو در طرف کوه طور نبودی وقتی که (موسی را) نداء کردیم و لکن (اینکه نداء) رحمتی بود از جانب پروردگار تو و باید بترسانی جماعتی را که پیش از تو برای آنها ترساننده‌ای نیامده شاید آنان متذکر گردند (۴۶) و اگر نبود اینکه مصیبتی (یعنی عذاب) که بآنها رسیده بسبب آنچه از اعمالشان پیش انداختند که میگفتند پروردگار ما چرا برای ما رسولی نفرستادی که ما آیات تو را متابعت نمائیم و از جمله گروندگان باشیم (۴۷) پس چون حق از طرف ما آمد گفتند چرا عطاء گردیده نشده‌ای مثل آنچه بموسی عطاء گردید آیا آنها کافر نگردیدند بآنچه قبلا بموسی عطاء شد که گفتند (موسی و هارون) دو ساحری میباشند که ظاهر شده‌اند و گفتند ما بتمام اینها کافریم (۴۸) ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باینان بگو شما از جانب خدا کتابی بیاورید که راه نماینده‌تر باشد (از تورات و قرآن) تا من آن را متابعت نمایم اگر شما راست گویان میباشید (۴۹) و اگر آنها اجابت گفتار تو را نمودند پس بدان که حقیقه اینان تابع هوای خود گردیده‌اند و کیست گمراه‌تر از کسی که پیرو هوای نفس خود گردد بغير هدایتی که از جانب خدا باشد محققا خدا هدایت نمیکند جماعت ستمکاران را (۵۰) حقیقه ما برای آنها کلام را پیوستیم شاید آنها پند گیرند (۵۱).

صفحه : ۴۱۸

(توضیح آیات)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى (ما) در (ما اهلکنا) مصدریه است و شاید مقصود از (قرون اولی) قوم عاد و ثمود و نوح و غیر آن از امم پیشینیان باشد، و ممکن است فرعون و فرعونیان و قبطیان مراد باشد که پس از هلاکت آنها حق تعالی تورات را بموسی علیه السلام عطاء فرمود.

بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً تورات را بسه فضیلت نیکو معرفی فرموده: اول- در آن بصیرت و بینایی است که آنهایی که چشم دلشان از دیدن حقایق کور گردیده بنور آیات تورات و الواح روشن گردد و حق را از باطل امتیاز دهند.

دوم- در آن هدایت و راهنمایی جاده مستقیم الی الله و رسیدن بسر حد کمال انسانی است.

سوم- مشتمل بر رحمه و بخشایش و فیوضات غیر متناهیه برای کسانی است که باحکام و دستورات تورات عمل نمودند پس از آنکه بحقانیت آن اعتراف کردند لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ چنین کتابی بر بنی اسرائیلیان بتوسط حضرت موسی (ع) فرود آمد که شاید آنان متذکر گردند و بنور آیات آن اضاءه نمایند و از کج روی برگردند و بجاده ایمان رهبر و رهسپار شوند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آن وقتی که در طرف مغرب کوه طور امر رسالت بر موسی جاری گردید تو در آنجا نبودی که تکلم خدا با موسی و واقعه آنجا را مشاهده نمایی و امروز برای مردم بیان کنی.

شاید اشاره باشد به اینکه اینک قصص و خبرهایی که از اخبار پیشینیان میدهی

صفحه : ۴۱۹

اینها خبرهای غیبی است که بتوسط وحی تو را آگاه گردانیدیم که هم معجزه تو باشد که بدون اینکه از جایی شنیده یا در کتابی خواننده باشی و نه آنجا حاضر بودی حکایات را مطابق تورات برای مردم بیان نمایی و هم مردم را باحکام و دستورات الهی و راه

رسیدن آنها بسعدت علاوه بر آنچه بخودت وحی میرسد از طرق باقی کتب الهی نیز مستفیض گردانی و نیز بدانند که همیشه قوانین و احکام حقانی بتوسط پیمبران در میان مردم جاری بوده و هیچ وقت خدای رءوف خلق خود را مهمل نگذاشته زیرا که سنت الهی بر اینکه است که اتمام حجت گرداند و لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلُ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ آیه خبر میدهد که ما جماعتی را آفریدیم و چون عمر آنها دراز شد و قرن‌ها گذشت آن وقت احکام شرع رو باندراست گذارد و مردم از جاده حقیقت منحرف گردیدند.

وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا خُطَابِ بِيْمْبِرٍ گرامی خود میکند که تو در آن زمان در اهل مدین نبودی که موسی با شعیب راجع بآیات الهی و معارف حقانی و احکام سخن می‌گفتند که حکایت آنها را بفهمی و امروز بر مردم آیات ما را بیان نمایی.

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ و لکن ما حکایات و قصص آنها را از طریق وحی بر تو بیان نمودیم، اشاره به اینکه حکایت موسی و شعیب و فرعون و باقی حکایاتی که بر مردم بیان می‌نمایی اخبار بغیب است و یکی از معجزات تو بشمار میرود.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ الخ باز برای مزید امتنان خطاب میکند که ای محمد (ص) تو بطرف کوه طور نبودی آن وقتی که پروردگار تو بموسی ندا کرد و با او تکلم نمود لکن اینکه آیاتی که بر تو وحی مینمائیم رحمتی است از طرف خدای تو که بترسانی از عذاب و تهدید نمایی آنها را که پیش از تو در زمان فترت بین عیسی و رسول اکرم (ص)

صفحه : ۴۲۰

که پانصد و پنجاه سال طول کشید، رسول و رهنمایی برای اعراب نیامده شاید آنها متذکر گردند، تمام آیاتی که راجع بحکایت پیمبران و غیر آنها در قرآن بیان شده برای اثبات رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا همه میدانستند که حضرتش امی و درس نخوانده است و اینکه حکایت مطابق تورات و انجیل و باقی کتب الهی بزبان عربی فصیح فرود آمده که دیگر برای کسی عذری باقی نباشد و حجت بر خلق تمام گردد.

وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (لولا) اول امتناعیه و جوابش محذوف است، و (لولا) دوم تخصیصیه است و (فاء) اول برای عطف است و دوم جواب (لولا) و در حکم امر است که سبب عمل گردد.

خلاصه اینکه ظاهراً معنی آیه چنین میشود که اگر نبود برای اینکه وقتی بر کفار بسبب اعمال بدی که بدستهای خود کرده‌اند عذاب و مجازات وارد گردد که میگویند پروردگار ما چرا بر ما رسولی و رهنمایی نفرستادی که ما تابع آیات تو گردیم و از جمله گروندگان بوده باشیم چون چنین بودند برای اتمام حجت تو را فرستادیم چنانچه فرموده لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ برای آنها رسول فرستادیم.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى حُكْمًا كَفَّارًا است که وقتی که بر آنان قرآن نازل شد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت آنها آمد گفتند چرا معجزاتی مثل عصا و ید بیضاء و باقی معجزات تسع که بر حضرت موسی (ع) فرود آمد برای تو نیامد.

أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا خدای تعالی کلام آنها را رد میکند که ای مشرکین و کافرین ابناء جنس شما از مردمان شیطان صفت مثل قبطیان زمان موسی و فرعون و فرعونیان راجع

صفحه : ۴۲۱

بمعجزات موسی چه گفتند آیا نگفتند که موسی و هارون دو نفر ساحری میباشند که سحر خود را ظاهر نموده‌اند.

وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَّ أَنهَا كَفْتَنَد مَا بَتَمَام پیمبران و معجزات آنها کافریم، میشود مرجع ضمیر (قالوا) همان فرعونیان باشند که آنان گفته باشند ما بتمام معجزات موسی کافریم و تصدیق پیمبری موسی نداریم، یا مرجع فرعونیان و مشرکین مکه باشند که آنها میگفتند ما بتمام پیمبران و معجزات آنان کافریم.

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا در اینکه آیات در مقام پاسخ اعتراض مشرکین بر آمده و بدلیل نقضی و حلی آنان را جواب میدهد، اول کلام آنها را نقض میکند به اینکه اگر شما و نظیر شما از اهل جحود و انکار راست می‌گویید و معجزاتی مثل معجزات موسی را اگر آوردم قبول میکنید، چرا ابناء جنس شما از مشرکین زمان موسی معجزات موسی را حمل بر سحر نمودند و شما هم چنین خواهید بود، اشاره به اینکه من هم اگر معجزاتی مثل معجزات موسی و بالاتر از آن هم بیاورم شما حمل بر سحر خواهید نمود.

أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) جمله شرطیه و (أَتَّبِعُهُ) جواب شرط است.

و بعد بجواب حلی در پاسخ گوید اگر معجزه بودن قرآن را قبول ندارید و راست می‌گویید که قرآن از جانب خدا نیست شما از جانب خدا کتابی بیاورید که از قرآن و تورات طریق هدایت را بهتر بنمایاند و راه نزدیک‌تری بشما بیاموزد اگر چنین کردید من هم تابع شما میگردم و دست از مدعای خود بر میدارم، و چون چنین قدرتی ندارید که جمله‌ای یا آیه‌ای مانند قرآن و تورات بیاورید بایستی سر تسلیم فرود آورده تابع من گردید.

صفحه : ۴۲۲

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ (لم يستجيبوا) فعل و فاعل است و مفعولش محذوف است و در معنی چنین میشود که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر کفار و آنان که بتو اعتراض میکنند و از تو معجزاتی مثل معجزات موسی طلب میکنند و تو از آنها برای اثبات حقانیت قرآن مطالبه کردی کتابی را که طریق هدایت را بهتر نشان بدهد بیاورند اگر راست میگویند و از آوردن همچو کتابی عاجز ماندند، بدان که اینان تابع هوای نفس خود گردیده‌اند و خواهند راه عذری برای خود باز نمایند و زیر بار اسلام نروند و مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ آیه در مقام توییح و سرزنش کفار است، و اشاره به اینکه گمراه‌ترین گمراهان کسی است که بدون راهنمایی که از جانب خدا باشد تابع هوای نفس خود گردد.

(من) موصوله (اضل) افعال التفضیل است یعنی گمراه‌ترین گمراهان کسی میباشد که بدون متابعت پیمبری که وی را بجاده حقیقت رهبری نماید و طریق سعادت و فیروزیابی را بوی بنمایاند بدلخواه خود عمل نماید.

از آیه میتوان استفاده نمود که توییح و سرزنش راجع بکسی است که از طرف حق تعالی هدایت نیافته و عمل وی فقط از روی هوای نفسانی انجام میگردد لکن گاهی میشود که هوای نفسانی مطابق میگردد با طریق هدایتی که از طریق حق تعالی میباشد و آن وقتی است که نفس تابع عقل گردیده و بفرمان عقل عمل میکند و چنین کسی اگر چه بدلخواه خود عمل میکند لکن خواست او همان خواست خدا است، قوله تعالی وَ مَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ واضح و مسلم است که کسانی که تابع هوای نفسانی خود گردیده‌اند و از طرف حق تعالی هدایت نیافته‌اند چنین کسانی بخود ستم نموده و خود را از درجه اعتبار ساقط گردانیده‌اند و دیگر استعداد هدایت در آنان باقی نمانده است،

صفحه : ۴۲۳

اینکه است که خداوند آنها را هدایت نمیکند زیرا که دیگر قابل هدایت نمیباشند و گر نه بخل و منعی در مبدء حکیم فیاض نیست.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید مقصود از قول قرآن باشد و بخواهد بفرماید ما آیات قرآن را که بتدریج نازل گردیده بهم متصل گردانیدیم، و با نظم و اسلوب صحیح مواعظ را مرتبط گردانیدیم بقصص و امثال، و احکام را بوعد و وعید و نیکی را پاداش نیکو و عصیان را بعذاب سخت و اینکه طور آیات را بهم پیوستیم که شاید مردم متعظ گردیده و متذکر گردند و از جاده انحراف بر گردند و بطریق مستقیم اسلام در آیند و براه سعادت رهبر شوند.

صفحه : ۴۲۴

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۲ تا ۶۱]

اشاره

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِيئَهُ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶) وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَ لَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِكَ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ (۵۹) وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰) أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسِينًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)

صفحه : ۴۲۵

[ترجمه]

آن چنان کسانی که بآنها کتاب عطاء نمودیم پیش از او (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آنها باو میگردیدند (۵۲) و وقتی (آیات قرآن بر آنها خوانده میشد) میگفتند بآن ایمان آورده‌ایم حقیقه آن حق است و از جانب پروردگار ما است و ما پیش از اینکه باو تسلیم شدگان بودیم (۴۳)

بآن جماعت دو مرتبه پاداش داده میشود بسبب آنچه صبر نمودند و میپوشانند بنیکی بدی را و از آنچه بآنان روزی گردانیده‌ایم انفاق مینمایند (۵۴)

و وقتی سخن لغوی شنیدند از آن اعراض مینمودند و میگفتند برای ما است اعمال ما و برای شما است اعمال شما درود بر شما باد ما طلب نمیکنیم مجالست مردمان نادان را (۵۴)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بحقیقت تو هدایت نمیکنی کسی را که دوست داری و لکن خدا هدایت میکند کسی را که بخواهد و او براه یافته‌گان عالم‌تر است (۵۶)

(کافرین) گفتند اگر ما پیرو هدایت تو گردیم از زمین ربوده شویم آیا ما آنها را در حرم امن (مکه) متمکن نگردانیدیم که ثمرات هر چیزی را در آنجا می‌آورند و آن رزقی میباشد که از جانب ما بآنها میرسد و لکن بیشتر آنها نمیدانند (۵۷)

و چه بسیار هلاک گردانیدیم (اهل) قریه و دهی را که در زندگانی شادمان بودند پس اینست مسکنهای آنان که پس از ویران شدن آن کسی در آن ساکن نگردید مگر اندکی و ما خود از وارثین بودیم (۵۸)

و نبود پروردگار تو هلاک کننده اهل قریه‌ای مگر پس از آنکه بر آنها رسولی فرستاد که آیات ما را بر آنها قرائت نماید و ما نبودیم هلاک کننده قریه (و شهری) مگر آنکه اهلش ستمکار بودند (۵۹)

و آنچه از هر شیئی بشما عطاء گردیده آن متاع اندکی است از حیات دنیا و زینت آن و آنچه نزد خداست آن بهتر و باقی تر است آیا چرا شما تعقل نمیکنید (۶۰)

آیا کسی را که ما باو وعده داده‌ایم و عده نیکو پس او ملاقات کننده آن چیزی است که بوی وعده داده‌ایم (چنین آدمی) مثل کسی میماند که وی را از امتعه و نعمتهای دنیا متمتع گردانیده‌ایم پس از آن در روز قیامت او از حاضرین (محضر سؤال) خواهد بود (۶۱).

صفحه : ۴۲۶

(توضیح آیات)**اشاره**

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ- مراد از (الَّذِينَ) یهود و نصاری میباشند که قبلا برای هدایت آنها تورات و انجیل فرود آمده، و مرجع ضمیر (من قبله) شاید محمّد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و بعضی گفته‌اند قرآن است، و مرجع ضمیر (به) محمّد (ص).

و ظاهرا آیه در مقام ستایش اهل کتاب است از یهود و نصاری که بقرآن ایمان آورده‌اند.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند در باره اهل انجیل فرود آمده که آنان چهل نفر از عیسویان بودند، سی و سه نفر آنها از حبشه با جعفر بن ابی طالب و هفت نفر از شام در مکه بخدمت رسول اکرم (ص) رسیدند و ایمان آوردند، و بنا بر اینکه مقصود از (کتاب) در آیه انجیل میشود و اهل آن عیسویان.

لکن چنانچه گفته‌اند مورد مخصص نیست و لو اینکه در شأن آن چهل نفر فرود آمده باشد آیه اطلاق دارد و شامل میگردد تمام اهل کتاب را آنهایی که ایمان آورده‌اند و متصف بآن صفاتی میباشند که در آیه بعد آنان را توصیف فرموده و إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا اول- آنها چنینند که وقتی آیات قرآن بر آنان خوانده میشد میگفتند ما قبلا بقرآن ایمان آورده بودیم و تسلیم آن شده بودیم و دانستیم که آن حق است و از طرف پروردگار ما است برای آنکه در تورات و انجیل اوصاف پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده بودیم و باو ایمان داشتیم.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا اینکه جماعت کسانی میباشند که پاداششان دو برابر است یکی بر آنچه صبر نمودند از ایذاء منکرین اسلام و دیگر بمجاهده نمودن با نفس بر ترک تعصب دینی و مخفی داشتن ایمانشان از معاندین مستحق دو اجر میگرددند: یکی اجر بر ایمانشان به پیمبر سابق یعنی

صفحه : ۴۲۷

(یا مقلب القلوب ثبت قلب عبدك على دينك و طاعتك)

و هدایت

صفحه : ۴۲۹

عبارت از گرداندن قلب است از ما سوی بسوی حضرت حق تعالی.

(تفسیر روح البیان) بعضی از اهل سنت و جماعت در شأن نزول آیه گفته‌اند که آیه در باره ابو طالب عموی پیغمبر (ص) فرود آمده که حضرت رسول بسیار در ایمان آوردن او حریص بود اینست که خدا میفرماید تو نتوانی هر کس را خواهی هدایت نمایی خدا هر که را خواهد هدایت مینماید، و عقیده بسیاری از آنان اینست که حضرت ابو طالب بدون ایمان از دنیا رفت.

لکن بدلاست اخبار اجماع شیعه بر اینکه است که ابو طالب قبل از موت ایمان آورد بلکه گویند بنی هاشم همیشه موخید بودند و هیچوقت به بت سجده نکردند البته بایستی چنین باشد چگونه ممکن است از نسل مشرک پیغمبر و امامی بوجود آید هرگز ممکن نیست و اگر ابو طالب چنانچه گفته‌اند اظهار ایمان ننموده شاید برای مصلحت وقت که حمایت رسول یا غیر آن بوده است.

فخر رازی در تفسیر کبیر گوید آیه در ظاهر دلالت بر کفر ابو طالب ندارد تا آنجا که گفته ابو طالب هنگام موتش گفت ای جماعت عبد مناف محمدا را اطاعت کنید و او را تصدیق نمائید تا راستگار و ارشاد گردید تا آخر کلامش که مفصل است، و از گفتارش چنین بر میآید که او با ایمان از دنیا رفته و برای حفظ برادر زاده خود ایمانش را ظاهر نمی‌نموده لکن در باطن تصدیق داشته، بعلاوه از اینکه اشعار حضرت ابو طالب تماما اشعار و تصریح بایمانش دارد.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا (بطر) بمعنی طغیان در نعمت است و بعضی گفته‌اند (بطر) بمعنی شره و افراط در قوای شهوانی است، و آیه در مقام تهدید و تخویف اهل مکه بر آمده و اشاره به اینکه شما باین مال و جاه و ثروت و وسعت و عیش گوارایی که در دست دارید مغرور نگردید و در شهوات افراط نکنید چه بسیار مردمانی که پیش از شما مثل قوم عاد و ثمود و ملل دیگر که آنان در زندگانی خود بسیار شاد و خرم

صفحه : ۴۳۰

و خوشحال بودند و گمان میکردند اینکه عیش گوارا برای آنها باقی است و در اثر نافرمانی بعذاب گرفتار گردیدند و خانه و مسکن آنان ویران گردید.

فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ معلوم میشود تا عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اثر خرابی آفت زدگان باقی بوده که نشان میدهد که اینکه است منزلگاه آنان که پس از نزول عذاب منزلگاه آنها طوری خراب و ویران گردیده که دیگر قابل منزل گرفتن نیست مگر اندکی از رهگذران و اهل مکه در طریق مسافرتشان از آنجا مرور مینمودند و گویند شهر عاد در احقافست و آن محلی است بین یمن و شام، و شهر ثمود بوادی قری است، و شهر قوم لوط بسدوم نامیده شده.

وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ شاید اشاره باین باشد که عالم ملک و ملکوت و آنچه هست همه ملک خدا و در قبضه قدرت او است هیچ چیزی از متاع دنیا برای احدی پایدار نخواهد بود نعمتها از او است و بسوی او بازگشت مینماید بهر کس خواهد میدهد و از هر کس خواهد میگیرد.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكُ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا لطف و عدل و رحمت خداوندی چنان است که در هر زمان و عصری برای هدایت گمگشتگان وادی ضلالت و فرو رفتگان در چاه جهالت رسولی که از جنس خودشان باشد بفرستد که راه و روش طریق سعادت را بآنان بیاموزد و آنها را از خود سری و نفس پرستی بجاده حقیقت رهبری گرداند تا آنکه از طریق او

حجت بر خلق تمام گردد و برای کسی راه عذری باقی نماند.

اشاره به اینکه خدای تعالی بمقتضای عدل قوم و ملّتی را هلاک نمیگرداند و برای آنان عذاب نمیفرستد مگر وقتی که دانسته و فهمیده از روی هوای نفسانی مخالفت سفرای الهی را نمودند.
رسول دو قسم است: رسول ظاهری مثل پیمبران که از جانب خدا برای

صفحه : ۴۳۱

هدایت افراد بشر فرستاده شده‌اند، و رسول باطنی یعنی عقل بشری که بآن بین خوب و بد و شرّ و خیر و زشتی و زیبایی را فرق میگذارد و حق و باطل را از هم تمیز میدهد، و اگر کسی را چنین عقل درّاکی در اصل خلقت نباشد که بتواند حق و باطل را از هم تمیز دهد چنین کسی قاصر است نه مقصّر، و شاید مشمول تکلیف نباشد مگر آنکه در هوی پرستی عقل خود را که رسول باطنی است مشوب بوهم و آلوده بحب مال و جاه و عیاشی گردانیده و چشم حق بین خود را کور نموده که چنین کسی مقصّر و مورد عذاب و شکنجه الهی خواهد گردید و پس از ارسال رسول ظاهر (پیمبران) و رسول باطن (عقل) دیگر راه عذری برای احدی باقی نمیماند و در مورد عذاب واقع خواهد گردید.

(اعتراض)

البته خدایی که عالم السرّ و الخفیّات است میدانسته که اکثر مردم مگر کمی از آنها مخالفت پیمبران را مینمایند و مخالفت آنها است که موجب عذاب آنان میگردد، بر چنین کسانی اگر رسول نیاید البته گناه آنان کمتر و عذاب آنها سبک‌تر میگردد، پس اگر خدای عالم مهربان پیمبری نفرستد و آنها راه عذری پیدا کنند عذاب آنان کمتر میگردد و اینکه چه لطفی است که عذاب شدیدی را ایجاب مینماید.

(پاسخ)

آری بمخالفت رسول عذاب کفر آنان شدیدتر میگردد، لکن چون مقصود از خلقت عالم و پیدایش نظام گیتی همان اشخاص مهذب موّخّد میباشند و تمام موجودات عالم بشری بطفیل وجود آنها آفریده شده‌اند و اصل مقصود از ارسال پیمبران و کتابهای آسمانی نیز چنین مردمانی بوده که برای آسایش آن بزرگواران عالم را تعمیر نمایند تا آنکه آنها بتوانند امرار حیات کنند و بکمال لایق بخود برسند، و نسبت بباقی نیز اتمام حجت شده باشد که قاطع عذرشان گردد اگر چه غرض اصلی اولی همانها میباشند، در حدیث قدسی است

صفحه : ۴۳۲

که خطاب بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نموده
(لولاک لما خلقت الافلاک)

اگر برای وجود تو نبود من آسمانها را خلق نکرده بودم.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى ... إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ آیه اشاره باین است که خداوند عادل است و ظلم و ستم بکسی روا ندارد و

آنهايي که گرفتار عذاب گردیدند و شهری و قریه‌ای که در آنجا زندگانی مینمودند با اهلش هلاک گردانیدیم، آثار اعمال نکوهیده آنها بود که آنها ستمکار بودند و بخود ظلم نمودند و با آنکه بر آنان حجت تمام شده بود دانسته و فهمیده و باختیار خود راه عدوان و ستمگری را پیش گرفتند اینکه بود که عمل آنها ایجاب هلاکت آنان را گردانید.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا بَفِرُوا فِيهَا فِي حَقِّهَا وَنَفْسَانِي خَبْرٌ مِيْدهد که آنچه بشما از نعمتهای دنیوی مثل مال و جاه و عزت و ریاست و سلطنت و هر چه از امتعه و زینتهای دنیا بنظر شما بزرگ آید آن متاع اندکی است و راجع بدنیای دنی است و حظوظ آن بی‌مقدار و زود گذر است که اضافه بر اینکه در اصل حظوظ دنیوی قدر و قیمتی و بقاء و ثباتی نخواهد داشت اصلاً عیش و لذت آن خیالی و موهومی است حقیقت و واقعیت ندارد و در واقع دفع الم است.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ پس از آنکه بیشتر تذکر میدهد که حیات دنیا و زینت آن و آنچه را که بخود می‌آرئید یک شیئی اندک بی‌مقدار بیشتر نخواهد بود که خود را بآن سرگرم نموده‌اید در صورتی که آنچه نزد خدا است و ببندگان صالح خود از نعمتهای جسمانی مثل نعمتهای بهشتی و نعمتهای روحانی از قرب جوار احدیت و نظر بوجه کریم که نصیب اولیای خود گردانیده و عطاء مینماید هیچ طرف مقایسه با امتعه و حظوظ دنیای دنی نتوان نمود زیرا که آنچه نزد خدا است و ببندگان صالح خود وعده داده که در آخرت عطاء نماید بهتر و دائمی است، بلکه در همین دنیا هم

صفحه : ۴۳۳

نیز بهره‌ای از آنها را نصیب آنان خواهد گردانید لکن آنها باصل و حقیقت و کمال آن در آخرت کامیاب خواهند گردید. و آنچه نزد خدا است از دو جهت آن را بر امتعه و لذتهای دنیا مزیت میدهد یکی آنچه نزد خدا است و برای دوستان خود آماده نموده بهتر از نعمتهای دنیوی است، بهتر بودنش معلوم است زیرا که لذائد دنیا اولاً اکثر آنها رفع الم است مثل غذا خوردن و آب نوشیدن که برای رفع الم و گرسنگی و تشنگی است تا انسان گرسنه و تشنه نشود از غذا خوردن و آب نوشیدن لذت نمیرد و در ثانی لذتهای دنیا مشوب بآلام است، غالباً خالص نیست بلکه همان فراهم آوردن لذتهای خیالی منوط بچه وسائلی است که فراهم آوردن آنها چقدر دشوار است.

(و ابقی) بودن آن نیز بسیار واضح و هویدا است زیرا که عالم دنیا عالم کون و فساد است چنانچه ظاهر و هویدا است و هیچ چیز آن باقی و پایدار نیست وجود و عدم اجزاء آن مثل دو نقطه پرگار بدور یکدیگر میچرخند، هر موجودی عدم در پی او است، هر حیاتی موت دنبال وی است هر خوشی را غم و هر صحتی را مرض و هر غنائی را فقر با آن همراه است: بقول آن شاعر عارف

دهنی شیر بکودک ندهد مادر دهر که دگر باره بخون در نبرد پستانش

و حیات آخرت حیات پاکیزه جاودانی است کسی که سعادت نصیب وی گردید و هدایت یافت در خوشی دائمی و حیات همیشگی همیشه محظوظ میگردد و از مرگ و فناء و مرض و غم اندیشه ندارد و همیشه از اشراقات انوار الهی با نعمتهای جسمانی محظوظ میگردد و امرار حیات مینماید.

اینکه است که در آخر آیه فرموده أَفَلَا تَعْقِلُونَ اشاره به اینکه شما که تغییرات عالم دنیا را علی‌الدوام مشاهده مینمائید و می‌بینید که هیچ چیزی در آن ثبات و بقایی ندارد و اجزاء عالم همیشه در کون و فساد است و عالم آخرت عالم بقاء و ثبات است تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد چگونه فکر خود را بکار نمی‌اندازید تا اینکه بعقل خود بفهمید و حیات پاکیزه اخروی را بر حیات فانی دنیا ترجیح دهید

صفحه : ۴۳۴

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسِينًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (همزه) استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که کسی را که خداوند پاداش ایمان و عمل نیکو وعده رحمت و مغفرت و درجات بهشتی و نعمتهای بسیار داده، و چون وعده الهی خلف ندارد البته آن نعمتها را ملاقات خواهد نمود و آن نعمت دائمی و حیات پاکیزه همیشگی را خواهد دریافت، آیا آن نعمتهای سرمدی در نظر عقل بهتر است یا متاع اندک بی مقدار دنیا که زود گذر است و اضافه بر اینکه نعمتهای دنیا بقاء و ثباتی ندارد، نعمتهای دنیا را نمیتوان بنعمتهای اخروی که بدوستان خود وعده داده مقایسه نمود، متاع دنیا لذت خالص نیست لذت موهومی است و رفع الم است نه لذت حقیقی که روح و روان انسان را محظوظ گرداند.

ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ واقعا انسان خردمند کسی خواهد بود که بهیچ وجه دنبال متاع دنیا و تعیشات حیوانی نرود مگر بقدر ضرورت و آن اندازه را هم با نیت صحیح انجام دهد یعنی برای اینکه مقدمه آخرت باشد افعال او نه صرف التذاذ حیوانی زیرا که در نظر آدم عاقل علاوه بر اینکه تعیشات دنیوی ارزش ندارد، بوعده و وعید الهی در آخرت پای میزان عدل الهی بایستی حاضر گردد و از اعمال و افعالی که در دنیا نموده سؤال شود.

صفحه : ۴۳۵

[سوره القصص (۲۸): آیات ۶۲ تا ۷۵]

اشاره

و يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷) وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۶۹) وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ (۷۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

صفحه : ۴۳۶

(ترجمه)

متذکر شو روزی را که خدا کفار را نداء میکند و گوید شریکان من کجایند آنهایی را که شما گمان میکردید شریکان منند و آنها را عبادت میکردید (۶۲)

کسانی که بر آنها عذاب محقق گردیده گویند ای پروردگار ما اینها کسانی میباشند که ما آنها را گمرا گردانیدیم همان طوری که خودمان گمراه بودیم و ما از آنان بسوی تو بیزاری میجوئیم آنها عبادت ما را نمی نمودند (۶۳)

(بمشرکین) گفته میشود شرکاء خود را بخوانند و پس از آنکه آنان را میخوانند و دعوت آنها را نمی پذیرند عذاب را معاینه می بینند اگر اینها هدایت یافته بودند (عذاب را از خود دفع مینمودند) (۶۴)

یاد کن روزی را که خداوند کفار را نداء کند و گوید بانبیاء و فرستادگان ما چه جواب گفتید (۶۵)

و در آن روز خبرها بر آنها پوشیده میگردد (و کفار) از یکدیگر سؤال نکنند (۶۶)

اما کسی که توبه کرد و عمل صالح نمود شاید چنین کسی از رستگاران باشد (۶۷)

و پروردگار تو آنچه را خواهد می آفریند و آنچه را که در آن خیر و خوبی است اختیار میکند و اختیار بدست مردم نیست خدا منزّه و مبزّا و بزرگوارتر از آنست که بر او شریک می آورند (۶۸)

و پروردگار تو میداند آنچه را که در سینه‌های خود پنهان گردانیده و آنچه را ظاهر میکنند (۶۹)

و او است خدای (واحد احد) که خدایی جز او نیست حمد و ستایش در دنیا و آخرت مخصوص باو است (و همه) بسوی او باز میگردند (۷۰)

ای محمد باینان بگو آیا شما می بینید اگر خدا شب را سردی (و همیشگی) قرار میداد غیر از خدا چه

صفحه : ۴۳۷

کسی برای شما روشنایی می فرستاد آیا چرا شما نمی شنوید (۷۱)

بگو اگر خدا روز را تا قیامت سردی (و همیشگی) قرار میداد چه کسی برای شما شب را می آورد تا در آن آرامش یابید آیا چرا نمی نگرید (۷۲)

و از رحمت او است که برای شما شب و روز را قرار داده تا اینکه در شب آرامش یابید و فضل او را در روز بجوئید شاید شما شکر گذار باشید (۷۳)

و متذکر شو روزی را که منادی خدا کفار را نداء کند و گوید کجایند آنهایی که شما گمان میکردید شرکاء منند (۷۴)

و از هر گروهی شاهدی بیرون می آوریم و بآنان گوئیم حجت و دلیل خود را بیاورید آن وقت می فهمند که حق و حقیقت مخصوص بخدا است (و در نظر آنها) گم میشود آنچه را که در دنیا افتراء می بستند و آن را عبادت مینمودند (۷۵)

صفحه : ۴۳۸

(توضیح آیات)**اشاره**

و یوم ینادیهیم فیقول ین شرکائی الذین کنتم تزعمون (یوم) منصوب است و مفعول (اذکر) مقدر است یعنی ای محمّد یاد کن و امت خود را متذکر گردان بروزی یعنی روز قیامت که خداوند خطاب سخط آمیز بمشرکین مینماید که کجایند آنهایی که بگمان غلط شما آنها شریکان من بودند و شما آنان را عبادت می نمودید آن طوری که باید مرا عبادت نمائید.

قال الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا مَشْرِكِينَ در پاسخ اعتراف بگناه خود نموده و گویند پروردگار ما آنها را اغواء گردانیدیم همان طوری که خودمان گمراه بودیم.

شاید مقصود مشرکین چنین باشد که همانطوری که ما باختیار گمراهی را بر هدایت ترجیح دادیم، اینکه مشرکین نیز روش ما را پیش گرفتند و ارسال رسل و کتابهای آسمانی و اینکه قدر وعده و وعید و زجر و توبیخ که از طرف حق تعالی رسیده هیچ انگاشتند و با اینکه بشهادت عقلشان بایستی تابع پیمبران شوند و بهدایت آنها براه حقیقت ارشاد گردند تابع ما گردیدند و مثل ما گمراه شدند.

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ مشرکین و رؤساء آنان گویند پروردگارا ما از اینکه جماعتی که تابع ما گردیدند تبرئه و بیزار میجوئیم اینها ما را عبادت نمودند، شاید میخواهند بگویند اینان تابع نفس و شیطان گردیدند نه تابع ما.

و نظیر اینکه آیه آنجا است که حکایت از شیطان فرموده که روز قیامت میگوید إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْ مَوَّأَنْفُسَكُمْ سُورَةُ اِبْرَاهِيمِ آیه ۲۷ و ۲۸ خلاصه اینکه آیه خبر میدهد که در قیامت کفار و مجرمین میخواهند گناه را بگردن شیطان گذارند که او ما را فریب داد و بوسوسه ما را گمراه

صفحه : ۴۳۹

گردانید، شیطان خود را تبرئه مینماید و در پاسخ میگوید خداوند بتوسط پیمبران بشما وعده حق داد که تخلف پذیر نبود و من نیز بشما وعده بر خلاف آن دادم و شما وعده خدا را مخالفت نمودید و من بر شما سلطنتی نداشتم که شما را بر کفر و گناه مجبور نمایم پس مرا ملامت نکنید بلکه خودتان را ملامت نمائید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ پس از بیان وخامت حال مشرکین و اینکه آنان در مقابل منادی حق تعالی و موقع حساب و خطاب نتوانند جوابی بدهند بلکه از شدت هول و ظهور عذاب خود و اعمال خود را فراموش خواهند نمود. در مقام حال کسانی بر آمده که پس از اینکه از اعمال بد که شاید مقصود کفر باشد بازگشت نموده و ایمان آوردند و اعمال صالحه بجا آوردند نسبت بچنین اشخاص امیدواری رستگاری و سعادت مندی میرود.

شاید اینکه بطور قطع نفرموده که اینها رستگار میگردند برای اینکه باشد که بقرینه (تاب) معلوم می شود مقصود کفاری باشد که تازه از کفر بایمان بازگشت نموده، یا گناهکارانی که از گناه توبه نموده‌اند که ممکن است چنین مردمانی بحالت اول بر گردند، اینکه است که توبه و ایمان و عمل صالح را با هم توأم گردانیده که وقتی اینکه سه عمل با هم شد ممکن است در مورد رستگاری و سعادت واقع گردند.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مفسرین گویند بزرگان عرب طعنه میزدند که چرا خدا محمّد را برای رسالت انتخاب نمود بایستی چنین منصب عالی را ببزرگ مکه مثل ولید بن مغیره یا بزرگ طائف مثل عروه بن مسعود ثقفی بدهد قوله تعالی در سوره الزخرف آیه ۳۱ (لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ) اینکه بود که اینکه سخن رکیک آنان را ردّ میکند که پروردگار تو آنچه را که بخواهد می آفریند و برای منصب رسالت بر می گزیند و اختیار می کند هر کس را که لایق چنین منصبی

صفحه : ۴۴۰

باشد و تمام امور بدست او انجام می گیرد.

ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

در معنی آیه دو قول است: اول- اینکه (ما) نافیه باشد و بعد از (و یختار) وقف کنیم و در اینکه رد است بر مشرکین که گفتند (لولا نزل).

دوم- اینکه (ما) بمعنی (الذی) باشد یعنی و اختیار میکند خدا آن چیزی را که برای مردم خیر و صلاح است و در اینکه صورت وقف میکنند بعد از (الخیره) و در واقع برگشت هر دو طور بیک معنی است و تفصیل آن در مجمع البیان می‌باشد.

اینکه وجه دوم بسیاق آیه مناسب‌تر می‌نماید زیرا که در سوره الاحزاب آیه ۳۶ فرموده (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَّ لَا مُمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ تسبیح مقابل تحمید است، خدای سبحان منزّه و مبرا است از آنچه مشرکین نسبت ناروا از شریک و نظیر و مثل و آنچه لایق بخودشان است از نقایص و حدود امکانی از ظلم و ستم و جهل و افعال قبیح و غیره بآن ذات مقدّس میدهند تمام از روی جهل و بی‌خردی و نفهمی صادر گردیده، افعال خدا تمام عین مصلحت و صلاح اندیشی است و آنچه از مقام ربوبی و از دستگاه آفرینش سرزند تماما مطابق نظام عالم و از روی عدل و رحمت صادر گردیده.

وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُوْنَ پس از آنکه ذات حق تعالی را از نقائص امکانی که از کلمه (سبحان الله) استفاده میگردد تبرئه نموده خود را بالا-ترین صفات جمال و کمال یعنی علم معرفی مینماید، و اشاره است به اینکه علم ازلی او بتمام موجودات امکانی احاطه دارد و آنچه را که کفار بقول و فعل بظاهر می‌آورند و آنچه را که از کبر و حسد و غیره در باطن خودشان مخفی میدارند تماما نزد (علام الغیوب) ظاهر و بارز است و هیچ

صفحه : ۴۴۱

امری بر او مخفی و پوشیده نمی‌ماند.

وَ هُوَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْاَوَّلٰی وَ الْاٰخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ذات متعال در آیه بالا بکلمه (سبحان الله) خود را بصفات جلال که آن را صفات سلبیه می‌گویند و بمعنی مبرا بودن از نقائص امکانی است توصیف نموده زیرا که تخلیه قبل از تخلیه است و در اینکه آیات بعد خود را بصفات جمال که آن را صفات ثبوتیه می‌نامند معرفی فرموده و پس از آنکه احاطه علمیه خود را ارائه میدهد مردم را متذکر میگرداند که الهی و آفریننده‌ای جز او نیست و حمد و ثناء و ستایش و عظمت و بزرگواری در دنیا و آخرت مخصوص بآن ذات یگانه است و آنچه در عالم ممکنات واقع میگردد بقضاء و قدر و حکم او تحقق می‌پذیرد و باز گشت تمام امور بدست قدرت ازلی او انجام میگیرد، و شما افراد بشر بسوی او در قیامت باز گشت خواهید نمود.

و پس از آنکه او صفات جلال و جمال احدی را تذکر میدهد در مقام بیان آثار رحمت و عموم قدرت بر می‌آید تا اینکه بدلیل (آئی) که از اثر پی بمؤثر بردن است خود را بخلق بشناساند اینکه است که برسولش خطاب نموده که آنان را متذکر گردان و بگو: قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ اللَّیْلَ سَرْمَدًا اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ یَأْتِیْكُمْ بِضَیَّاءٍ اَفَلَا تَسْمَعُوْنَ (تا آنجا که فرموده) وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ- باین منکرین و کافرین بگو اگر همیشه شب بود غیر از خدا چه کسی چنین قدرتی داشت که برای شما روشنایی روز را بیاورد که شما در طلب معاش برآئید و حیات خود را ادامه دهید آیا چرا گوش دل باز نمیکنید که سخن حقّانی را بشنوید.

و اگر تا روز قیامت همیشه روز بود و خورشید بزمین می‌تابید و شبی نبود که شما در تاریکی شب استراحت نمائید چه کسی غیر از خدا که قادر و قاهر

صفحه : ۴۴۲

و توانا است می‌توانست برای شما شب و موقع استراحت تعیین نماید، آیا چرا شما چشم دل باز نمیکنید که آثار قدرت خدایی را مشاهده نمائید، و از آثار رحمت رحمانی او است که شب و روز را دنبال یکدیگر قرار داده که روز دنبال کسب معاش بروید و شب استراحت نمائید، اگر در نظام خلقت فکر و تدبّر نمائید شاید شکر گذار گردید.

آری اگر شب و روز دنبال هم نبود مثل اینکه همیشه شب بود گیاهی از زمین نمی‌روئید و طفلی از مادر متولد نمی‌گردید بلکه نظام خلقت بهم می‌خورد زیرا که ظاهر و معلوم است که یکی از عناصر که مبدء متعال برای پیدایش موجودات مقرر نموده حرارت است و چنانچه معلوم است حرارت از تابش خورشید بر زمین تولید میگردد.

و نیز اگر شب نبود که از غیبت خورشید قدری از حرارت آن کاهیده گردد و زمین و اشیاء زمینی خنک شود همه چیز از حرارت خورشید میسوخد و بثمر نمی‌رسید (تعالی الله الملك القدوس) که در عالم فضاء و دستگاه آفرینش برای هر چیزی اندازه و قدر معین تعیین گردانیده، لکن اکثر افراد بشر نه چشم بینا و نه گوش شنوا و نه فکر رسا دارند تا نعمتهای آفریننده خود را بنگرند و شکر گذار باشند.

و یوم ینادیهم فیقول این شُرکائی الذین کُنتم ترعّمون چون در آیات بالا اول طریقه مشرکین و روش آنان را هجو گردانیده و کلام را بادله توحید بیابان رسانیده، در اینکه آیه ثانیاً برای تأکید بطریق نداء و استفهام انکاری در مقام هجو مشرکین بر آمده و آنها را تویخ و سرزنش مینماید که امروز که روز قیامت است روز سختی و درماندگی شما است، شرکاء من کجا می‌باشند که شما گمان میکردید توانند شما را نجات دهند.

در اینکه آیه و آیات دیگر اعلام می‌نماید که بالاترین چیزی که موجب غضب خدا است شرک است، چنانچه جامع‌ترین فضائل و آنچه موجب رضای الهی

صفحه : ۴۴۳

است توحید است هر قدر انسان در مقام توحید محکم‌تر و کامل‌تر باشد بهتر توانسته رضای الهی را جلب نماید.

و نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً آیه عطف بآیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که روز قیامت در دادگاه عدل الهی باید برای محاکمه بین مشرکین گواهی حاضر باشند که در باره آنها شهادت دهند، و در اینکه شهود قیامت کیانند چند قول است:

۱- عادل‌های قیامتند که گویند هیچوقت زمان از آنها خالی نیست.

۲- دیگری گفته شاهد و گواه هر امتی پیمبر زمان خودشان است که در محکمه قیامت بر کفر و شرک و طغیان امت خود شهادت میدهد.

و قول دوم بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا بدون اتمام حجت که آن بتوسط پیمبران و حجج الهی انجام میگردد مطابق عدل مجازات درست نیست، و شاید گواهی پیمبران و حضور آنها در دادگاه عدل برای قطع عذر آنها باشد که کفار و مشرکین در کفر و شرکشان نتوانند عذر بیاورند که ما ندانستیم و نفهمیدیم اینکه است که بایستی پیمبران بر علیه آنها شهادت دهند که ما در هدایت آنها با کمال جدیت کوشش نمودیم و از ما نپذیرفتند.

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ پس از آنکه گواهان در باره کفر و شرک آنان گواهی دادند، از مصدر جلال احدی بکفار و مشرکین خطاب سخط آمیز میرسد که شمایی که برای خدا شرکائی قرار دادید و آنها را عبادت نمودید دلیل و برهان خود را بیاورید، آیا چه کمال و فضیلتی در آنان دیدید که آنها را مستحق عبادت و بنده‌گی پنداشتید و از حق و حقیقت بریدید و متوسل بغیر گردیدید.

فَعَلِمُوا أَنَّهُ الْحَقُّ لِلَّهِ آن وقت مشرکین (بعلم الیقین) یا (بعین الیقین) برای آنها ظاهر و هویدا میگردد که حق و حقیقت مخصوص بخدای یکتا است.

صفحه : ۴۴۴

وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وقتی که حق ظاهر گردید باطل محو میگردد، مشرکین، وقتی عالم گردیدند که حق و حقیقت منحصر بآن فرد متعال است آن وقت آنچه از بتها و غیر آن از باطل که در دنیا بهم می‌بافتند از نظر آنان محو میگردد، اینکه است که آنها چنانچه در آیه بالا تذکر داده بقوله تعالی (فعمیت علیهم الانباء) انکار میکنند که غیر از خدای یکتا غیری را پرستیده باشند.

صفحه : ۴۴۵

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۸۸]

اشاره

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَآكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ إِنَّهُ لَمُدُو حَظًّا عَظِيمًا (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰)

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادِ قُلُوبِ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸۵)

وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصِدُّدَنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

صفحه : ۴۴۷

[ترجمه]

بحقیقت قارون از بنی اسرائیل بود پس بر آنها علو و سرکشی کرد و از گنجها بقدری بوی داده بودیم که کلید آن گنجها (بطوری سنگین بود) که جماعت مردمان قوی را از برداشتن آنها بزحمت می‌انداخت وقتی گروه او بوی گفتند شاد مباش زیرا که خدا شادی کنندگان را دوست نمیدارد (۷۶)

و در آنچه خدا بتو عطاء نموده خانه آخرت را بجوی و از دنیا نصیب خود را فراموش مکن و نیکویی کن همان طوری که خدا بتو

نیکی نموده و در زمین تعدی و فساد مکن زیرا که خدا فساد کنندگان را دوست نمی‌دارد (۷۷)

قارون (در پاسخ نصیحت قوم) گفت مالی که بمن داده شده در اثر علمی است که نزد من است آیا (قارون) ندانسته که حقیقه خداوند از قرنها پیشینیان کسانی را هلاک گردانیده که آنان از حیث قوت شدیدتر از او بودند و از جهت اعوان بیشتر از او یاران داشتند (و موقع عذاب که میرسد) گناهکاران از گناهایشان سؤال کرده نمی‌شوند (۷۸)

روزی قارون با زینت (و دستگاه مجلل) بر قوم خود بیرون آمد کسانی که خواهان حیات دنیا بودند گفتند ای کاش برای ما نیز مثل چنین مالی بود که بقارون داده شده زیرا که قارون صاحب بهره و حظ بزرگ است (۷۹)

و کسانی که بآنها دانش عطاء شده بود گفتند وای بر شما ثواب خدا بهتر است برای کسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده و نمیرسند بآن مگر کسانی که شکیبایی نمودند (۸۰)

پس ما قارون و خانه‌اش را بزمین فرو بردیم و از گروه او کسی غیر از خدا نتوانست او را یاری کند و عذاب را از وی دفع نماید و قارون از یاری گردیده شدگان نبود (۸۱)

و کسانی که در روز پیش ثروت و دستگاه قارون را دیده و حسرت خورده بودند گفتند از روی پشیمانی وای بر تو بدرستی که خدا رزق را پهن مینماید برای هر کس که بخواهد از بنده گانش و تنگ میگیرد بر هر که بخواهد و اگر نبود که خدا بر ما منت گذاشت (و ما را مثل قارون ثروتمند نگردانید) و گر نه ما را نیز زمین فرو میگرفت و خدا از روی مصلحت کافرین را رستگار نمیگرداند (۸۲)

خانه آخرت را ما قرار دادیم برای کسانی که نمیخواهند در زمین علو و برتری

صفحه : ۴۴۸

نمایند و نه اینکه فساد کنند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است (۸۳)

کسی که کار نیک نمود برای وی است (پاداش) بهتر از او و کسی که عمل گناهی نمود جزاء داده نمیشوند کسانی که اعمال بد نموده‌اند مگر مطابق آنچه عمل کرده‌اند (۸۴)

حقیقه آن کسی که بر تو عمل بقرآن را واجب گردانید تو را بر میگرداند بسوی محل عودت ای محمّد (ص) بگو پروردگار من عالم‌تر است بکسی که برای هدایت آمده و کسی که او در گمراهی آشکار است (۸۵)

ای محمّد تو امیدوار نبودی که برایت کتاب القاء گردد و نزول قرآن نبود مگر رحمتی از نزد پروردگار تو پس هرگز پشتیبان کافرین مباش (۸۶)

و پس از آنکه آیات خدا بر تو نازل گردید مردم را بخوان بسوی پروردگارت و هرگز از مشرکین نبوده باش (۸۷)

و با خدا اله دیگر را نخوان نیست الهی مگر او هر چیز هلاک شونده است مگر ذات خدا فرمان مخصوص بوی است و بسوی او باز میگردند (۸۸)

صفحه : ۴۴۹

[توضیح آیات]

چون ذات احدیت جلّ شأنه سوره را بنام موسی بن عمران (ع) و حکایت فضیلت و جلالت شأن او افتتاح نمود، آخر سوره را بنام قارون و فضیحت و رسوایی و عذاب او خاتمه داده تا اینکه دانسته شود که او تعالی در مورد احسان کثیر الفضل و در موقع غضب شدید الانتقام است اینکه است که فرموده:

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ (فاء) که برای تفریع جمله بجمله آورند چنین بر می آید که قارون اول از گروه موسی (ع) و از گروندگان برسالت او بوده و بعد شاید در اثر ثروت و مال زیاد مغرور گردیده بنای دشمنی و ضدیت را با حضرت موسی (ع) گذاشت و طغیان نمود و بر علیه او و مؤمنین اقدام کرد و میخواست در زمین فساد نماید و اشاره بکثرت مال او دارد قوله تعالی: وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ خدای تعالی بقدری مال و ثروت بقارون عطاء نموده بود که کشیدن کلیدهای آن برای جماعت مردمان قوی مشکل می نمود.

(من) در (من الكنوز) بیاتیه است، و (ما) در (ما انّ) موصوله و بمعنی (الذی) می باشد و (مفاتح) جمع مفتاح است و مفاتیح جمع مفتاح است و معنی هر دو یک چیز است یعنی کلیدها، و (کنوز) جمع کنز است و کنز بمعنی گنج است، و (تنوء) اشاره باین است که بقدری کلیدهای گنجهای او سنگین بود که برداشتن آن پشت مردمان قوی را خم می نمود.

بعضی گفته اند چندین شتر قوی هیکل کلیدهای گنجهای او را میکشیدند و با اینکه نسبت نزدیکی بموسی داشت که بقولی پسر عموی او و بقولی پسر خاله او بود و اول بظاهر تابع موسی و مبلغ او بود، و بقول بعضی از اول ایمان نداشت و نفاق می نمود و بسیار خوش صورت و خوش بیان بود و چون مغرور گردید خداوند خودش و مالش را بزمین فرو برد، و آیه اشاره بکثرت مال وی است که وی را بهلاکت رسانید.

صفحه : ۴۵۰

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ - ظاهراً چون مال زیاد قارون را مغرور نموده و بگمان اینکه دیگر از آفات دنیا و از فناء و مرگ مصون و از فقر و احتیاج در امان گردیده اینکه بود که بسیار دل خوش بود و خود را بی نیاز از حق میدید و اوقات خود را بتفریح و خوش گذرانی میگذرانید، اینکه بود که کسان او بوی گفتند که بسیار شادمان مباش خدا شادی کنندگان بر دنیا را دوست نمیدارد زیرا که دنیا و مالی که انسان را مغرور گرداند و او را از طریق حق و درستی دور اندازد نزد خدا مبغوض است و شاد بودن بآن بی مورد خواهد بود.

وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ نِزِ قَوْمِ قَارُونَ در مقام اندرز بوی گفتند باین نعمتی که خدا بتو عطاء نموده خانه آخرت خود را آباد گردان و مال خود را در لهو و لعب مصرف مگردان و نصیب خود را هم از دنیا فراموش مکن. از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده از دنیا تندرستی و قوّت و فراغت و نشاط و توانگری خود را فراموش مکن و از دنیا برای آخرت خود بهره برداری کن از اینکه شش چیز.

آری دنیا مزرعه آخرت است آنچه در اینجا کشتی در آنجا درو خواهی نمود اگر بنعمتهای دنیا از جوانی و نیرومندی و سلامتی و مال و غیره تجارت آخرت بشود انسان نصیب خود را که حیات سرمدی و خوشی دائمی و لذّت همیشگی است از طریق نعمتهای دنیا بدست آورده و اگر غیر از اینکه باشد که نعمتهایی که بوی عطاء شده صرف تمتّعات بیهوده دنیا بنماید نصیب خود را از دنیا نبرده زیرا که موقع تحصیل سعادت و فضیلت بشر همین حیات دنیا است که از اینجا بایستی نصیب سعادت خود را بدست آورد، دنیا نسبت بآخرت مثل رحم مادر است نسبت بدنیا اگر طفلی در شکم مادر صورت طبیعی وی کامل نگردید و عضوی از بدن وی ناقص ماند پس از خارج شدن دیگر تکمیل نخواهد شد تا آخر عمر ناقص

صفحه : ۴۵۱

خواهد ماند، در اینکه عالم دنیا هم اگر روحیه وی تکمیل نگردد از فضیلت انسانی محروم خواهد ماند.

وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ جماعت ناصحین در نصیحت و اندرز بقارون پا فشاری میکنند و میخواهند او را بنعمتهای خدای تعالی متذکر گردانند که بکبر و غروری که در اثر ثروت وی را فرا گرفته مغرور نگردد و بشکرانه نعمت بنندگان خدا نیکویی کند و بخلق انعام و بخشش نماید و وی را متنبه میگردد که در زمین ظلم و فساد نکند زیرا که خدای تعالی فساد کنندگان را دوست نمیدارد.

قالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي قارون در پاسخ ناصحین گوید اینکه همه مالی که نزد من است در اثر دانشی است که بمن داده شده.

(سخنان مفسرین در نوع دانش قارون)

۱- مقصودش علم تورات است زیرا که خود را عالم‌ترین بنی اسرائیل بعلم تورات میدانست و بهمین جهت برای خود مزیت و برتری فوق العاده قائل بود.

۲- علم کیمیا است که گویند حضرت موسی (ع) بخواهر خود علم کیمیا آموخت و او بقارون تعلیم داد، و بقول دیگر موسی ثلث علم کیمیا را بقارون داد و ثلث دیگر را بیوشع بن نون و ثلث دیگر بکالب و قارون بحیله آن دو ثلث را از آنها گرفت و بیان علم مس را نقره و برنج را طلا- مینمود و اینها را روی هم ریخته گنج می‌نمود اینکه بود که مال انبوهی جمع گردانید، و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده که حاجت بیان آن نیست.

أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً آیه اشاره به اینکه است که آیا قارون ندانسته و نفهمیده که پیش از او از ده‌ها و شهرها چه مردمانی بودند که آنان هم از حیث جمعیت افرادی و هم از جهت

صفحه : ۴۵۲

قُوَّتِ بَدَنِي مثل قوم عاد و ثمود و قوم صالح و فرعون و غیر اینها که قویتر و نیرومندتر از وی بودند با اینکه حال وقتی طغیان نمودند چگونه در مورد غضب الهی واقع گردیدند و همه آنها بآتش غضب سوختند و هلاک گردیدند.

فَخَسِيَ فَنَابِهٍ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضِ - فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ وقتی قارون هتاک و بی‌حیایی را از حد گذرانید بامر خدا خودش و مالش بزمین فرو رفتند و هلاک گردید و از گروهانش کسی نبود که وی را یاری کند.

تذکره نویسان گفته‌اند وقتی موسی (ع) از دریا گذر نمود و فرعون و قومش هلاک گردیدند موسی علیه السلام ریاست و ولایت مذبح و قربانی را به هارون داد هر کس میخواست قربانی کند نزد هارون می‌آورد و بفرمان هارون میکشند و آتشی می‌آید و قربانی را میسوزانید.

قارون از اینکه مطلب برآشف و گفت ای موسی اینکه چه قسمتی است که تو نمودی، نبوت برای خود و ریاست برای برادرت و مرا از اینکه دو هیچ نصیبی نیست، موسی (ع) گفت اینکه حکم بمن تعلق ندارد امر خدا است، قارون گفت من سخن تو را قبول نمیکنم تا نشانه‌ای بمن بنمایی.

موسی علیه السلام برای اینکه قارون قبول کند که اینکه بامر خدا است رؤسای بنی اسرائیل را جمع نمود و گفت همگی عصای خود را در اینکه عبادتخانه بگذارید قارون و هارون هم عصای خود را در آنجا انداختند، موسی گفت صبح بیائید و هر یک عصای

خود و عصای هارون را نیز بنگرید تا شرافت هارون بر شما ظاهر گردد، صبح که آمدند تمام عصاها بحال خود بود مگر عصای هارون که سبز گردید و برگ و بادام داده بود همه گفتند فضل هارون بر قارون بر ما معلوم بود و معلوم تر گردید. قارون چون اینکه طور دید بموسی گفت اینکه چیزها از سحر تو عجب نیست و برخواست و رفت و از موسی کناره گیری نمود و تابعین او بموسی اذیت مینمودند

صفحه : ۴۵۳

و کاخ مجللی بنا کرد و هر روز بنی اسرائیلیان را دعوت مینمود و پول و طعام میداد و آنها را وادار مینمود که بموسی و مؤمنین اذیت کنند و حضرت موسی بردباری مینمود تا وقتی که حکم زکاة نازل شد، موسی (ع) از قارون مطالبه زکاة نمود، قارون گفت اینکه تو می گویی مال بسیار میشود و من نمیتوانم بدهم موسی بامر خدا با او مدارا نمود و گفت از تو کمتر می ستانم تا اینکه قلت را بجایی رسانید که از هزار دینار یک دینار و از هزار هزار گوسفند یک گوسفند، قارون گفت فکر میکنم و جواب میگویم وقتی حساب کرد دید آن اندک هم بسیار میشود دلش نیامد بدهد گفت بسیار است نتوانم بدهم.

پس از آن بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت موسی هر روزی تکلیفی برای من معین میکند و میخواهد مال مرا بگیرد شما در باره او چه می گوید گفتند تو رئیس و بزرگ مایی آنچه رأی تو است ما می پذیریم.

گفت رأی من اینست که فلان زن فاحشه را بیاوریم و باو پول بسیار بدهیم تا او را بزنا متهم گرداند و مردم بر او بشورند و بازار او شکسته گردد.

اینکه بود که آن زن زانیه را حاضر نمودند و باو گفتند هزار دینار بتو میدهیم که موسی را متهم گردانی گفت یک طشت طلا میگیرم قبول کردند.

روزی در جای وسیعی که بنی اسرائیلیان جمع بودند و حضرت موسی علیه السلام بوعظ و خطابه و امر بمعروف و نهی از منکر مشغول گردید و حدود و احکام برای آنها بیان می نمود که هر کس دزدی کند دستش بریده شود و هر کس زنا کند باید او را تازیانه زنند.

قارون گفت ای موسی اگر چه تو باشی، گفت آری اگر چه من باشم، قارون گفت بنی اسرائیلیان گویند تو با فلان زانیه زنا کرده ای، موسی گفت او را حاضر کنید اگر او گفت قبول میکنم، زن را حاضر نمودند موسی رو بآن زن نمود و گفت ای زن میگویند من با تو زنا نموده ام تو را قسم میدهم بحق آن خدایی که دریا را شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و فرعون و قومش را هلاک

صفحه : ۴۵۴

نمود و آنچه واقع است بگو، زن با خود فکر کرد که اگر راست بگویم خداوند گناه گذشته مرا عفو خواهد نمود زن گفت (لا والله) قسم بخدا چنین نیست و تو مبرایی دروغ میگویند قارون مرا خواسته و دو همیان زر بمن داده که من تو را متهم نمایم و من با رو سیاهی چگونه توانم پیمبر خدا را متهم کنم و اینک دو همیان زر با مهر قارون نزد من است و قارون بیول خواسته مرا فریب دهد و من چنین نمیکنم.

موسی (ع) پس از اینکه واقعه صورت بر زمین گذارد و گفت خدایا اگر من رسول تو می باشم برای من قارون را غضب کن، جبرئیل (ع) آمد و گفت خدا فرموده زمین را در اختیار تو گذاردیم هر طوری که میخواهی امر نما، موسی علیه السلام بنی اسرائیل گفت بدانید که خدای تعالی مرا بقارون فرستاده همان طوری که بفرعون فرستاده، فرعون طغیان کرد خدا وی را هلاک نمود، هر

کس خواهد با من باشد از او دور شود همه از او بریدند مگر دو نفر.

موسی علیه السلام گفت (یا ارض خذیهم) ای زمین قارون را بگیر، قارون با آن دو نفر تا زانو بزمین فرو رفتند، در مرتبه دوم باز گفت ای زمین آنان را بگیر تا بکمر بزمین فرو رفتند، و چون حضرت موسی بسیار خشمگین بود آنچه آنها تضرع و التماس نمودند فائده نبخشید، تا بامر سوم تمامشان بزمین فرو رفتند، بروایتی هفتاد مرتبه قارون از موسی (ع) طلب نجات نمود فائده نبخشید خدای تعالی بموسی وحی نمود که قارون از تو هفتاد مرتبه نجات طلبید از وی نپذیرفتی، بعزت و جلال خودم اگر یک مرتبه از من طلب نموده بود او را نجات میدادم.

گویند پس از آنکه قارون و تابعین او بزمین فرو رفتند بعضی از جهال گفتند موسی قارون را بزمین فرو برد که مال او را بگیرد اینکه بود که موسی بزمین امر نمود که خانه و دارایی او را فرو برد.

(ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۴۵۵

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا (تلك) از اسماء اشاره و مبتداء است و اشاره بعظمت و بزرگی عالم آخرت دارد و (الآخرة) صفت (الدار) و خیر آن جمله بعد است، اشاره به اینکه عالم آخرت با آن جلالت و عظمت که بتوسط وحی خبرش بتو رسیده اینکه مقام عالی عظیم القدر را قرار داده‌ایم برای کسانی که دارای دو صفت نکوهیده نباشند: یکی مقصود و مرادشان علو و برتری بر دیگران نباشد و بجاه و مال و غیر آن نخواهند رئیس و پیشوای مردم گردند و آنها را تحت فشار و حکومت خود آرند مثل قارون و امثال او از کسانی که شرعا استحقاق پیشوایی ندارند.

و دیگر در زمین فساد نکنند و از قتل و غارت و هزار گونه مفسده‌ای که ظلمه برای انتفاع شخصی خود میکنند خودداری نمایند چنانچه فرعون برای بقاء مملکت و سلطنت خود از هیچگونه ظلم و تعدی فرو گذار نمود، چه قدر اطفال بی گناه را سر برید، بنی اسرائیلیان را تحت عبودیت خود در آورد.

اگر چه آیه اطلاق دارد که هر علو کننده‌ای که مراد و مقصودش علو و برتری بر دیگران باشد خواه مرادش واقع گردد یا نگردد، و هر فساد کننده‌ای را شامل می‌گردد، لکن چون در زمینه حکایت قارون و پس از حکایت فرعون ذکر شده معلوم میشود مصداق کامل آن قارون و فرعون بوده‌اند.

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ شکی نیست که عاقبت نیکو و سرای پاکیزه دار آخرت و حیات جاودانی و عیش همیشگی دائمی و سعادت و فضیلت روحانی مخصوص بکسانی خواهد بود که خود را از تمام صفات نکوهیده از فسق و فساد و حب جاه و مال و کبر و علو بر دیگران و غیر اینها تبرئه نموده و دارای فضیلت تقوی و آراسته بفضائل اخلاقی گردیده‌اند.

صفحه : ۴۵۶

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. ظاهر آیه مربوط بآیه بالا است که اشاره بعظمت قیامت بود و علو کسانی که در دنیا نه طالب برتری بر غیرند و نه در زمین فساد میکنند، در اینجا تذکر میدهد که از چنین اشخاصی کسانی که در قیامت با سنجیه نیکو و اعمال خوب بیایند برای آنان خیر و خوبی است.

و شاید مقصود از خیر خیر مطلق باشد که تمام اقسام و انواع خیرات را شامل می‌گردد، در سوره نمل آیه ۸۹ فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمْنُونَ. خلاصه از جمع بین آیات می‌توان چنین استفاده نمود که کسی که در دنیا از فسق و فساد و کبر و متیت و علو بر دیگران خالی گشته و بصفت تقوی و اوصاف نیک و اعمال شایسته آراسته گردیده در قیامت وارد می‌گردد در

حالی که برای وی تمام انواع فیوضات و اقسام خیرات مهیا و آماده شده و از عذاب و فرع قیامت نیز در امان خواهد بود. لکن کسی که چنین نباشد و مرتکب معاصی از فسق و کفر و زندقه و انواع و اقسام کبائر گردیده مجازات او بقدر گناهانش خواهد بود نه زیادتیر، در جای دیگر فرموده (هر عمل خوبی را ده برابر ثواب میدهند و هر عمل بدی را یک برابر مجازات میکنند. إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ أَكْثَرُ مَفْسِرِينَ گفته‌اند مقصود از معاد بازگشت بمکه معظمه است که حق تعالی برای دل خوشی پیمبر اکرمش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ باو وعده میدهد که تو را بعدا بمکه برمیگردانیم و آن وقتی ظاهر گردید که فتح مکه نصیب او گردید و گویند اینکه آیه بین مکه و مدینه بر حضرتش فرود آمد، و شاید مقصود از معاد قیامت باشد یعنی همین طوری که از طرف ما مبعوث پیمبری گردیدی عود تو نیز در

صفحه : ۴۵۷

قیامت بسوی رحمت ما است.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَ أَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ آیه خطاب برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نموده و بنون تأکید ثقیله خطاب را مؤکد گردانیده که ای محمد (ص) مبدا که کفار و مشرکین بتدلیس و مکر سد راه تو کردند و پس از آنکه آیات الهی بر تو فرود آمده تو را از اجراء و قرائت آن باز دارند، و مردم را بسوی توحید و عبادت حق تعالی دعوت نما و هرگز از مشرکین نبوده باش.

مسئلاً خدای تعالی میدانست که پیمبرش از مشرکین نخواهد بود، شاید مقصود از نهی با تأکید امت باشند که امت تو نباید مایل باشند که از مشرکین مساعدت و کمک بخواهند و با آنها و لو بظاهر دوستی و رفاقت نمایند.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ آیه عطف بآیه بالا است و خطاب برسولش نموده که در مقام دعوت مردم را بتوحید و اجراء کلمه (لا اله الا الله) اله دیگری را ضمیمه نگردان و بدان که الهی و مبدئی نیست مرگ خدا.

و شاید برای قطع طمع مشرکین که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را مایل بکیش و رویه خود گردانند اینکه طور بموخذ حقیقی خود خطاب نموده و گر نه خود میدانست که هرگز رسولش مشرک نمیگردد.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اینکه آیه مطلب را بخوبی واضح میگردند چون همه چیز هالک و در معرض فناء و اضمحلال است و باقی و پایدار نخواهد بود مگر وجه حق تعالی یعنی ذات متعال اینکه است که بایستی انسان بتمام قوی و مشاعر رو بآن فرد ذو الجلال آرد و در همه امور اتکاء و امید باو داشته باشد بلکه از همه بگسلد و بوی پیوندد زیرا که بازگشت همه بسوی او است (پایان)

جلد دهم

در آداب قرائت قرآن

چنان که در مقدمه‌های گذشته ذکر کردیم بعضی از اقوال عارف بالله و عبد صالح خدا مرجع بزرگوار حضرت آیت الله العظمی امام خمینی روحی فدا که ایشان چون مراد دست سالکان را گرفته و در طریق حق و حقیقت بمنزل مقصود رسانده. امیدمان آنکه بتوانیم باز گوش بفرامین و روش ایشان داده و چنان که او خود رفته و راه را نشان داده بسیر و سلوک پردازیم و بعد از جهاد اصغر که پیروزی بر کفار و ملحدان و منافقان بود اینک در جهاد اکبر مسلط گشتن بر نفس شیطانی موفق گردیم.

حضرت امام در باب قرائت قرآن و شروطی که دارد در ششمین شرط میفرمایند:

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بی شمار نائل کند تطبیق است و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر میکند مفاد آن را با حال خود منطبق کند و نقصان خود را بواسطه آن مرتفع کند و امراض خود را بدان شفا دهد.

مثلا در قصه شریفه حضرت آدم (ع) به بیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده‌ها و عبادتهای طولانی چه بوده خود را از آن تطهیر کند زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه نتوان گذاشت. از آیات شریفه استفاده شود که مبدء سجده نمودن ابلیس خود بینی و عجب بوده که کوس *أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ زِدْ* و اینکه خود بینی اسباب خود خواهی و خود فروشی که استکبار است شد و آن اسباب خود رایی که استقلال و سرپیچی از فرمان است شد پس مطرود در گاه شد ما از اول عمر شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود باوصاف خبیثه او متصف هستیم و در فکر آن برنیامدیم که آنچه سبب مطرودیت در گاه قدس است در هر کس باشد مطرود است شیطان خصوصیتی ندارد آنچه او را از در گاه قرب دور کرد ما را نگذارد که با آن در گاه راه یابیم میترسم لعن‌هایی که بابلیس میکنیم خود نیز در آن شریک باشیم. و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او را از ملائکه الله به بینیم چه بوده خود نیز بمقدار طاقت بآن متصف شویم می بینیم تعلیم اسماء سبب آن بوده و چنانچه فرماید *وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا* و مرتبه عالیه تعلیم اسماء تحقق بمقام اسماء الله است چنانچه مرتبه عالیه از احصاء اسماء که در روایت شریفه است

(ان لله تسع و تسعين اسما من احصاها دخل الجنة)

تحقق بحقیقت آنها است که انسان را بجنّت اسمایی نائل کند.

انسان با ارتیاضات قلبیه میتواند مظهر اسماء الله و آیت کبرای الهیه شود و وجود او وجود ربانی و متصرف در مملکت او دست جمال و جلال الهی باشد و در حدیث قریب به اینکه معنی است که همانا روح مؤمن اتصالش بخدای تعالی شدیدتر است از اتصال شعاع شمس بآن یا بنور آن.

و در حدیث صحیح وارد است که بنده چون با نافله بمن نزدیک شد او را دوست دارم و چون دوست داشتم او را، من گوش او شوم که با آن میشنود و چشم او شوم که بآن می بیند و زبان او شوم که با آن نطق میکند و دست او شوم که با آن اخذ میکند.

و در حدیث است که علی عین الله و ید الله الی غیر ذلک و در حدیث است که نحن اسمائه الحسنی «۱» و در اینکه خصوص شواهد عقلیه و نقلیه فراوان است بالجمله کسی که بخواهد از قرآن شریف حظ وافر و بهره کافی بردارد باید هر یک از آیات شریفه را با حالات خود تطبیق کند تا استفاده کامله کند مثلا در آیه شریفه در سوره انفال فرماید *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* «۲» الخ.

شخص سالک باید اینکه اوصاف ثلاثه را به بیند با او منطبق است آیا وقتی ذکر خدا میشود قلب او فرو میریزد و ترسناک میشود! و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده میشود نور ایمان در قلبش افزایش پیدا میکند و اعتماد و توکلش بحق تعالی است! یا در هر یک از مراتب راجل و از هر یک از اینکه خواص محروم است اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش از ترس خداوند فرو میریزد با اعمال خود نظر کند انسان ترسناک در محضر کبریایی جسارت بمقام مقدسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمت الهیه نماید اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود نور ایمان بمملکت ظاهرش نیز سرایت کند.

ممکن نیست قلب نورانی باشد و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد بشر نورانی آنست که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه اش نور بخش باشد و علاوه بر آنکه خود او را هدایت بسعدت و طریق مستقیم کند بدیگران نیز نور افشانی کند و آنها را براه انسانیت هدایت کند.

چنانچه اگر کسی بخدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج خود را بدر گاه غنی مطلق

افکند و دیگران را که چون خود او فقیر و بینویانند مشکل گشا نداند پس وظیفه سالک الی الله آنست که خود را بقرآن شریف عرضه دارد و چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار و لا اعتبار حدیث آن است که آن را بکتاب خدا عرضه دارند و آنچه مخالف آن باشد باطل و زخرف شمارند میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن است که در میزان کتاب الله درست و مستقیم در آید.

و چنانچه خلق رسول الله قرآن است خلق خود را با قرآن باید موافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق گردد و خلقی که مخالف کتاب الله است زخرف و باطل است و هم چنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند و عرضه دارد تا بحقیقت قرآن متحقق گردد و قرآن صورت باطنی او گردد (و انت الكتاب المبین الذی باحرفه تظهر المضمرة) و در اینکه مقام آداب دیگری است که ذکر آنها منجر بتطویل شود از اینجهت از آنها صرف نظر شد و الله العالم.

خاتمه در ذکر ترجمه پاره‌ای از روایات شریفه است برای تتمیم فائده و تبرک بکلام عترت طاهره در کافی شریف سند بسعد میرساند از حضرت باقر العلوم علیه السلام که فرمود ای سعد تعلم کنی قرآن را زیرا که قرآن می‌آید در روز قیامت در بهترین صورتها پس فرمود فریب باین معنی که در هر یک از صفوف خلائق از مؤمنین و شهداء و انبیاء و در صف ملائکه الله عبور کند و آنها همه گویند اینکه از ما نورانی تر است تا آنکه رسول ختمی معرفی آن کند الی آخر الحدیث. و از حضرت صادق روایت کند که خدای تعالی وقتی که جمع فرماید اولین و آخرین را ناگاه آنها شخصی را می‌بینند که پیش می‌آید که هرگز صورتی از او بهتر دیده نشده و احادیث به اینکه مضمون بسیار است و دلیل واضح بر گفته اهل معرفت است که از برای موجودات اینعالم در آخرت صورتهای اخروی است.

و از احادیث اینکه باب صورت اخروی اعمال نیز مستفاد میشود کافی شریف سند بحضرت باقر العلوم علیه السلام می‌رساند که فرمود رسول خدا فرمود من و کتاب خدا و اهل بیت من اول کسی هستیم که وارد میشویم بر عزیز جبار پس از ما امت من وارد شوند پس از آن سؤال کنیم که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من. و در حدیث دیگر است که میفرماید جبار عز و جل بقرآن بعزت و جلال و بلندی مقام قسم که البته اکرام کنم کسی را که اکرام کرده است تو را و اهانت کنم کسی را که اهانت کرده تو را و باید دانست که اگر احیاء احکام و معارف قرآن را بعمل بآن و تحقق بحقیقت آن نکنیم در آن روز جواب رسول خدا را نتوانیم داد کدام اهانت بالاتر از آنست که پشت پا بمقاصد و دعوتهای آن زده شود اکرام قرآن و اهل آن که اهل بیت عصمت است فقط بوسیدن جلد آن و ضریح مطهر اینها نیست اینکه یک مرتبه ضعیفه از احترام و اکرام است که اگر بدستورات آن و فرمایشات اینان عمل کردیم مقبول است و الا شبیه باستهزاء و بازیچه است و در احادیث شریفه تحذیر سخت شده است از قاری قرآن که عامل بان نباشد.

چنانچه از عقاب الاعمال شیخ صدوق رضوان الله علیه منقول است بسند خودش از رسول خدا (ص) که فرمود در حدیثی که کسی که تعلم قرآن کند و عمل بآن نکند و حب دنیا و زینت آن را بر آن ترجیح دهد و اختیار کند مستحق سخط خدا شود و میباید در درجه با یهود و نصاری که کتاب خدا را به پشت سر خود انداختند و کسی که قرائت قرآن کند و اراده کند بآن، سمعه (۳) و وصول بدنیا را ملاقات کند خدا را در صورتی که روی او استخوانی است که گوشت بر آن نمیباشد و قرآن به پشت گردن او زند تا داخل آتش شود و بیفتد در آتش با کسانی که افتادند و کسی که قرائت قرآن کند و عمل بآن نکند محشور کند خدا او را روز قیامت کور میگوید پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم فرماید چنانچه آیات ما آمد تو را و نسیان آنها را کردی دهمین طور امروز نسیان شدی پس امر شود که او را در آتش اندازند و کسی که قرآن را بخواند برای رضای خدا و برای یاد گرفتن معالم دین میباید از برای او از ثواب مثل جمیع آنچه عطا شده است بملائکه و انبیاء مرسلین.

و کسی که تعلم کند قرآن را و اراده کند بان ریاء و سمعه را تا مجادله کند با آن با سفهاء و مباهات کند بان بر علماء و طلب کند

بآن دنیا را از هم جدا کند خدا استخوانهای او را در روز قیامت و نمیشد در آتش، عذاب کسی از او شدیدتر و هیچ نوعی از انواع عذاب نیست مگر آنکه بآن معذب شود از شدت غضب و سخط خدا بر او.

و کسی که تعلم قرآن کند و تواضع کند در علم و تعلیم کند بندگان خدا را و خواهش کند از ثواب آنچه نزد خدا است نمیشد در بهشت کسی که ثوابش بزرگتر باشد از او و هیچ منزل و درجه رفیعه نفیسه نیست در بهشت مگر آنکه در آن نصیب او وافرتر و منزل او شریفتر است و در خصوص تفکر در معانی قرآن و اتعاظ بآن و تاثر از آن.

نیز روایت کثیره وارد است چنانچه در کافی شریف سند بحضرت صادق رساند که فرمود همانا در اینکه قرآن است محل نور هدایت و چراغهای شبهای تاریک پس جولان دهد جولان دهنده بصر خود را و باز کند از برای روشنایی نظر خویش را زیرا که تفکر زندگانی قلب بینا است چنانچه طالب نور بنور راه میرود در ظلمات انتهی.

مقصود حضرت آن است که انسان چنانچه با نور ظاهری در ظلمات باید مشی کند تا از خطر پرتگاهها مصون باشد با قرآن که نور هدایت و مصباح المنیر راه عرفان و ایمان است باید در راه ظلمانی سیر الی الاخره و الی الله مشی کرد تا در پرتگاههای مهلک نیفتد.

و در معانی الاخبار در حدیثی از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام منقول است که فرمود فقیه حقیقی آن است که ترک نکند قرآن را از روی بی میلی و بغیر آن متوجه شود آگاه باش که خیری نیست در علمی که در آن تفهم نباشد و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبر نباشد و خیری نیست در عبادتی که در آن تفقه نباشد.

و در خصال و معانی الاخبار از رسول خدا (ص) حدیث کند که فرمود حمله قرآن، عرفاء و اهل بهشت میباشند و معلوم است مقصود از اینکه حمل، حمل معارف و علوم قرآن است که نتیجه آن در آخرت آن است که در عداد اهل معرفت و اصحاب قلوب است چنانچه اگر حمل صورت آن کند بدون اتعاظ از مواعظ آن و تحمل معارف و حکم آن و عمل باحکام و سنن آن مثل چنان است که خدای تعالی فرماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا^(۴).

و احادیث شریفه در شئون قرآن شریف و آداب آن بیش از آن است که در اینکه مختصر بگنجد و السلام علی محمد و آله.

نهضت زنان مسلمان ۱۱/ ۵/ ۱۳۶۱

(۱) - مائیم اسماء حسنی (نامهای زیبای) الهی.

(۲) - مؤمنان تنها کسانی هستند که چون یاد خدا بمیان آید دلهاشان ترسناک شود و چون قرآن بر آنان تلاوت شود ایمانشان فزونتر گردد و بر پروردگارشان توکل داشته باشند. [.....]

(۳) - سمعه از اقسام ریا است و آن عبارت است از اینکه عبادت خود را بگوش مردم برساند برای جلب قلوب آنها.

(۴) - کسانی که تورات بر دوش آنان گذاشته شد ولی آنان بزیر بار نرفتند مانند درازگوشی است که کتابهایی بر پشت او باشد.

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الم (۱) أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ
 الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)
 مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَمَنْ جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷)

ترجمه

آیا مردم چنین گمان می‌کنند که بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم آنان را وامیگذاریم و آنها را در مورد امتحان و آزمایش در
 نمی‌آوریم (۲)
 (چنین نیست) و حقیقه ما آزمایش و امتحان نمودیم کسانی را که پیش از آنها بودند تا اینکه خدا بداند (و ظاهر گردد) که چه
 کسانی در دعوی ایمان راستگو بودند و چه مردمانی

صفحه: ۳

دروغگو (۳)

آیا آنهایی که عمل بد می‌کنند چنین گمان می‌کنند که توانند بر ما سبقت گیرند بد حکم و قضاوتی است که از آنها ناشی
 می‌گردد (۴)
 کسی که امیدوار باشد بملاقات رحمت خدا محققا آن مدتی که (خدا معین نموده) هر آینه خواهد آمد و خدا شنوا و دانا است (۵)
 کسی که مجاهده نمود جز اینکه نیست که نفعش عاید خودش می‌گردد زیرا که خداوند غنی و بی‌نیاز از تمام عالمیان است (۶)
 و کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند البته ما محو می‌کنیم اعمال بد آنها را و محققا و البته بآنان پاداش خواهیم داد
 بنیکوتر از آنچه عمل نمودند (۷).

توضیح آیات

اشاره

الم أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

(۱) اینکه آیه در شأن گروهی نازل شد که از مکه خواستند هجرت کنند بمدینه مشرکین راه را بر آنان بستند و آنها را بمکه

برگردانیدند و چون شنیدند که اینکه آیه در باره آنها نازل گردیده با مشرکین جنگ نمودند و گروهی از آنان کشته شدند و گروهی از دست آنها جستند و بمدینه رسیدند. (قتاده و شعبی) (۲) اینکه آیه در شأن عمّار یاسر فرود آمده که مشرکین در مکه وی را اذیت نمودند و او بر جفای آنها صبر نمود. (ابن جریح و ابن عمیر) (۳) اینکه آیه در شأن مردی فرود آمد که نام وی مهجع بود و او را روز بدر کشتند مادرش جزع مینمود خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و رسول اکرم «ص» فرمود او اول کسی بود از شهداء جنگ بدر که بهشت خوانده شد. (مقاتل) و بعضی از مفسرین در توجیه (الم) گفته‌اند الف اشاره به الله، لام به لطیف میم به مجید، یعنی الله منم روی نما بطاعت من لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران را مسلم مدار.

صفحه : ۴

و بقول دیگر حروف مقطعه اشاره باین است که خلق عاجزند که بحقیقت اینکه کتاب راه بیابند و عقل هیچ عاقلی پی بکنه آن نبرد (منهج الصادقین) و آراء دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن چنانچه در جاهای دیگر گفتیم حروف مقطعات را در اوائل سوره از متشابهات قرآن بشمار میرود و علمش نزد خدا است.

أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (همزه أ حسب) همزه استفهامی انکاری است و برای تقریر می‌آورند. معنی آیه چنین می‌شود که آیا گمان مردم اینکه است که بقول آنان که گویند ایمان آوردیم رها می‌گردند و حال آنکه آنها امتحان و آزمایش نشوند نه چنین است بایستی در مورد آزمایش در آیند و آیه اگرچه در مورد خاص هم وارد شده باشد مورد مخصص نیست آیه اطلاق دارد و اطلاقش شامل می‌گردد که بهمه طور امتحانی آزمایش شوند خواه بمال و جان بازی باشد یا بلاء و آفات از فقر و مرض و مصیبت و غیر اینها امتحان گردند تا معلوم گردد که چه کس در ایمان ثابت قدم گردیده و هنگام ورود ناملایمات استقامت و بردباری مینماید یا ایمانش صوری است و در مورد بلاء از رحمت حق تعالی مأیوس می‌گردد. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ذَاتَ مَتَعَلٍ بمردم خیر میدهد که بدانند همیشه عادت الله بر اینکه جاری بوده که مردم را امتحان کند که چه کس در دعوی ایمان راستگو است و چه کس دروغگو و همین طوری که تابعین انبیاء پیش را بواجبات و فرائض و تکلیفات شاقه و بآفات و محن و غیره آنان را امتحان نمودیم شمایی که در اینکه زمان اظهار ایمان می‌کنید البته در مورد امتحان واقع میگردید و از بعض احادیث نقل شده که قبلا مؤمنینی بودند که اگر از بفرق آنان می‌گذاشتند از دین خود بر نمی‌گشتند.

صفحه : ۵

فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ در علت و سبب امتحان فرموده آزمایش حق تعالی برای اینست که ظاهرا بفرماید که چه کس در دعوی ایمان صادق و راستگو است و چه کس منافق و دروغگو است. ممکن است در اینجا اشکالی پیش آید که خدایی که علمش بهمه چیزها احاطه دارد البته ازلا و ابدا میدانند راستگو کی است و دروغگو کیانند و آزمایش برای کسی خواهد بود که جاهل باشد بحقیقت حال و بامتحان خواهد بداند و تمیز دهد بین راستگو و دروغگو اینکه است که مفسرین از اینکه اعتراض پیش بینی نموده و جوابهایی داده‌اند.

مثل اینکه بعضی فلیعلمن الله را به فلیمیزین الله «۱» و بعضی به فلیزین الله «۲» و بعضی دیگر به فلیظهرن الله «۳» تأویل نموده‌اند.

فخر رازی در تفسیر کبیر راجع بآیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آن را ترجمه مینمایم.

پس از توجیحات مفسرین چنین گفته مفسرین گمان کرده‌اند اگر آیه حمل شود بر ظاهرش لازم آید که علم خدا حادث باشد نه قدیم در صورتی که خدای تعالی قبل از اختبار و بعد از آن تغییری در علم او نخواهد گردید پس چگونه ممکن است گفته شود امتحان می‌کند تا بداند راستگو کی است و دروغگو کیانند، پس از آن چنین گفته می‌گویم آیه را حمل بر ظاهرش مینمایم زیرا علم

خدا صفتی است که ظاهر می‌گردد در آن هر چیزی که واقع است بآنطوری که واقع است مثل اینکه قبل از تکلیف خدا میدانسته که زید مثلاً مطیع می‌گردد و عمرو عاصی خواهد گردید پس از آن موقع تکلیف و اتیان عمل که میرسد میداند که زید مطیع است و عمرو عاصی و بعد از انجام عمل میداند که زید اطاعت نموده و عمرو عصیان کرده و علم

(۱) تمیز داده شود مؤمن از کافر.

(۲) یا خدا بشناساند مؤمن را از کافر.

(۳) تا اینکه خدا ظاهر گرداند راستگو را از دروغگو.

صفحه : ۶

او در هیچ حالی از احوال تغییر پذیر نخواهد گردید آنچه تغییر پذیر است معلوم است نه علم. و گفته ما اینکه مطلب را بمثالی از حسیات ظاهر می‌گردانیم (و لله المثل الاعلی) و آن اینکه است که اگر آینه مصفّایی را در جایی معلق گردانند و آن را هیچ حرکت ندهند پس از آن شخصی با لباس سفید از برابر آن آینه گذر نماید آن شخص با همان لباس سفید در آینه ظاهر میگردد و وقتی کس دیگری با لباس زردی عبور نمود در آینه همانطوری که هست ظاهر خواهد گردید آیا کسی تصور می‌کند که آینه در آهن بودن در آن تغییر پیدا شده یا در مدور بودن آن یا در صفاتش تبدیلی پدید گردیده یا بقلبش خطور می‌نماید که آینه جابجا گردیده البته هیچ یک از اینکه احتمالات در قلب وی خطور نخواهد نمود بلکه یقین دارد که اینکه تغییرات از جهتی است که خارج از آینه است و از اینکه مثال بفهم که علم خدا نسبت به موجودات بچه نحو است بلکه بالاتر از آن در آینه ممکن است تغییراتی پدید گردد و علم خدا محال است تغییر پذیرد فقله فلیعلمن الله الذین صدقوا یعنی واقع می‌گردد آن چیزی را که خدا میداند اطاعت نموده پس باین علم می‌داند که او مطیع است «و لیعلمن الکاذبین» یعنی کسی که گفت من مؤمنم صدق وی موقع فرض عبادات ظاهر می‌گردد و دانسته می‌شود و کسی که گفت من مؤمنم و منافق باشد آن نیز هنگام عمل ظاهر می‌گردد.

و در قوله تعالی «الذین صدقوا» که بصیغه فعل آورده و قوله «الکاذبین» که بصیغه اسم فاعل آورده نکته‌ای است با اینکه اختلاف در لفظ بالاترین چیزی است در فصاحت و او اینکه است که در بسیاری از موارد اسم فاعل را برای ثبوت مصدر و رسوخ آن در فاعل می‌آورند و فعل ماضی چنین نیست یعنی دلالت بر ثبوت مصدر در فاعل ندارد مثل اینکه گفته شود فلانی خمر آشامیده و فلانی شارب- الخمر است و فلانی امر وی نفوذ نموده و فلانی نافذ الامر است که صیغه فعل دلالت بر تکرار و رسوخ ندارد و اسم فاعل دلالت بر تکرار و رسوخ دارد. (پایان)

صفحه : ۷

طبرسی در تفسیرش گفته «و لیعلمن الله» یعنی در موقع امتحان بداند کی راستگو و کی دروغگو است و همیشه خدای تعالی عالم بآن است و لکن نمیداند موجود را مگر وقتی که موجود میگردد و بسیاری از مفسرین گفته‌اند (فلیعلمن الله) یعنی تا خدا آنچه از عمل ناکرده که خواهند کرد بداند که آن را کرده و موجود شده زیرا حق تعالی معدوم را بعنوان موجود نداند بلکه تا موجود نشود آن را بصفت موجود نداند لکن اینطور بیان موهم اینکه است که بحدوث اشیاء علم خدا حادث میگردد و چنین نیست علم حق تعالی بگذشته و آینده یکسان است هیچ تغییری در علم ازلی او نخواهد بود.

و بگفته فخر رازی که هر چیزی که واقع است بآنطوری که واقع است میداند نزدیکتر بحقیقت مینماید اگر مقصودش چنین باشد که

آنچه در عالم واقع است بدون اینکه زمان گذشته و آینده در آن مدخلیت داشته باشد می‌داند درست است زیرا که علم حق تعالی باشیاء از جهت علم بعلم آنهاست نه از جهت معلول و علت و سبب اشیاء ذات مقدس او است که علم بخودش از جهت اینکه علت و سبب موجودات است بعینه علم بآنهاست.

لکن از اینکه مثال که علم خدا را تشبیه بآینه نموده که هر چه واقع گردد همان طور میداند با علم ازلی سابق وفق نمی‌دهد و چنین معلوم می‌شود که می‌خواهد بگوید حادثات را هنگام حدوث میداند نه قبلا ولی اگر چه گفته‌اند (المثال یقرب من وجه و یبعد من وجه) لکن از اینکه استظهار نموده که فعل دلالت بر ثبوت مصدر ندارد و اسم فاعل دلالت بر ثبوت مصدر دارد موهم اینکه است که خواهد بگوید «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ» چون فعل است دلالت بر دوام مصدر که علم باشد ندارد یعنی حادثات را هنگام حدوث بر آن وجهی که حادث شده میداند نه قبل از آن.

و چون یکی از معارف بلکه بالاترین آنها علم حق تعالی است بخود و مخلوقاتش اینکه است که بر هر مؤمن فرض است که و لو اجمالا بداند و تصدیق نماید که علم مبدء تعالی بموجودات ازلی است.

صفحه : ۸

لا- يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ و بین حکماء و متکلمین خلاف و اشکالی نیست در اینکه علم حق تعالی بذاتش حضوری است یعنی ذات او سبحانه همیشه نزد خودش مکشوف است و خلاف و اشکال بین آنان در اینکه است که آیا علم او بغیر خودش از مخلوقاتش حضوری است و علم حضوری عبارت از انکشاف ذات معلوم است نزد عالم- یا حصولی است و علم حصولی انکشاف صورت معلوم است نزد عالم آنها دو قسم است فعلی و انفعالی علم فعلی حصولی مثل علم مهندس و معمار پیش از بناء که او اول صورته بناء را در ذهن ترسیم می‌کند و بعد مطابق آن بناء را می‌سازد و علم حصولی انفعالی بعکس آن است که پس از رؤیت بناء صورتی مطابق آن در ذهن حاصل می‌گردد.

و نزد فحول علماء مثل محقق طوسی و بعضی از حکماء اسلامی از اشراقیین علم حق- تعالی را بذاتش و بمخلوقاتش حتی حوادث یومیه قبل از وجود آنان و بعد از پیدایش آن ازلا و ابداء علم حضوری دانسته‌اند نه حصولی یعنی عین و حقیقت و نحوه وجود معلوم همیشه نزد او سبحانه و تعالی حاضر است و بسیاری از حکماء مشائین و متکلمین علم خدا را بمخلوقاتش حصولی فعلی دانسته‌اند نه حضوری.

دلیل بر اینکه علمش بذات خودش حضوری است اینکه است که ذات بی زوال او مجرد از ماده و لوازم ماده و جسمانیات است و هر مجردی چنین است که علمش بخودش حضوری است و از خود غائب نیست.

و دلیل بر اینکه علمش بغیر خود از معلولاتش حضوری است اینکه است که او علت و سبب موجودات است و در محل خود مبرهن گردیده که علم بعلم تامه علم بماهیت و وجود و عوارض و خصوصیات معلول وی است و چون محقق و ثابت است که خدای تعالی عالم بذات خود است لازمه آن اینکه است که بجمیع موجودات عالم باشد زیرا که او سبب و علت موجودات میباشد.

صفحه : ۹

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

چگونه توان تصور نمود موجودی که در یک قطعه‌ای از زمان پدید گردیده بعینه همیشه نزد حق تعالی حاضر باشد بلکه چگونه توان تصدیق نمود که چیزی که هنوز پا بر عرصه وجود نگذاشته متعلق علم واقع گردد مگر نه اینکه است که علم تابع معلوم است شیئی معدوم متعلق علم نخواهد گردید

پاسخ

گوئیم چون حق تعالی علت و سبب موجودات است علم بخودش بعینه علم بمعولات او است زیرا که علم بسبب همان علم بمسبب خواهد بود و از اینجا برای ما معلوم میگردد که همین متجددات زمانی که علی‌الدوام از نظر ما میگذرند با تجدد و حدوث و عدم بقاء و زوالشان حتی موجودات آنی الحصول همیشه نزد مبدء حدوثشان حاضر و متعلق علم ازلی او خواهند بود و هر موجود زمانی با حدوثش و زمان حدوثش در احاطه علمیه او منظوی گردیده و عدم استمرار وجود ممکن و حدوث و محدودیت او منافات با علم حضوری حق تعالی ندارد درست است که علم تابع معلوم است و محال است چیز معدوم متعلق علم واقع گردد لکن چنانچه در جای خود مبرهن گردیده اینکه در علم (حصولی است) که علم تابع معلوم میگردد آنهم در قسمت انفعالی آن نه قسمت فعلی آن زیرا علم فعلی ارتسامی مثل علم نقاش و معمار نسبت بآن نقشه‌ایکه در ذهن خود مرتسم میگرداند و خود علت و سبب آن نقشه و عمارت است پیش از وجود خارجی آن نقشه و او علت و سبب صوری آن بناء است پیش از وجود خارجی آن، و نه اینکه است که آن نقاش و آن معمار در اینکه حال علم بمعدوم داشته باشند بلکه متعلق علم آنها همان صورت بنا و نقشه‌ای خواهد بود که در ذهن خود مرتسم گردانیده‌اند که آن در ذهنشان موجود است و علمشان بصورت بنا و نقشه از خودشان است نه از بناء و نقشه خلاصه و لو آنکه ما علم حق تعالی را بموجودات علم حصولی بدانیم و گوئیم

صفحه : ۱۰

چنانچه مشائین از حکماء گفته‌اند علم خدا نسبت بموجودات قبل از وجود آنها علم حصولی فعلی است یعنی صورت موجودات نزد او تعالی حاضر است نه اعیانشان باز نتیجه اینکه میشود که همیشه صور موجودات قبل از وجودشان و بعد از وجودشان و در حال وجودشان نزد او حاضر خواهند بود زیرا که او علت صور و حقیقت موجودات است و و بتغییر موجودات علم ازلی حق تعالی همان طوری که بوده و هستند باقی و تغیر پذیر نخواهد گردید لکن بنا بر آنکه علم خدای تعالی بموجودات حضوری باشد چنانچه دانشمندان گفته‌اند یعنی اعیان و اشخاص موجودات نزد او همیشه حاضر باشند و در نظر آن کسی که چشم دلش بنور حق باز شده باشد قول حق و درست همین است بدلیل اینکه ذات او علت و سبب وجود موجودات است نه صور اشیاء و چون علمش بذاتش حضوری است علم بمعولاتش که ناشی از ذات مقدس او است آن نیز علم حضوری است و چون علم او محیط بهمه اشیاء است که در قرآن مجید مکرر اشاره بآن شده اینست که زمان و زمانیات نسبت باحاطه علمیه او مثل آنی مینماید و مکان و مکانیات مانند نقطه‌ای نمایش میدهد و بتغییر موجودات تغییری در علم ازلی او پدید نخواهد گردید زیرا که تقدّم و تأخر بعضی بر بعض دیگر باعتبار حدود و تجدد زمانی آنها پدید گردیده و ساحت قدس الهی از تقیید بزمان و مکان مبرا و منزّه خواهد بود و زمانی و مکانی بودن موجودات منافی با اجتماع آنها در علم الهی نخواهد بود زیرا که علم او بممکنات از قبل علم او بخودش که علت و سبب است پدید گشته نه از قبل وجود اشیاء پس از اینکه بیان معلوم خواهد شد (قوله تعالی) در آیه بالا (فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا) که بصیغه مضارع آورده اگر چه در ظاهر چنین مینماید که خداوند امتحان میکند برای اینکه بداند صادق و راستگو کی است و دروغگو کدام است و به لام که برای علت و سبب آرند و نون تأکید که برای مؤکد گردانیدن فعل است جمله را مؤکد گردانیده

لکن اینکه در نظر بدوی چنین مینماید و برای اینکه نیست که خودش بداند، مسلماً خودش میدانسته زیرا که شکی نیست که او سبحانه و تعالی عالم

صفحه : ۱۱

بحقایق موجودات است شاید مقصود اینکه باشد که آنچه خود میدانسته از صدق و کذب مدّعین ایمان در معرض ظهور خارجی در آورد تا برای خود مدّعی و دیگران صدق و کذب آن ظاهر گردد. شیخ کلینی در کافی در ذیل حدیث مفصلی از ابی عبد الله صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرمود «کان ربّاً اذ لا مربوب و الها اذ لا مألوه و عالما اذ لا معلوم و سمیعا اذ لا مسموع»

اعتراض

اینکه صفات و غیر اینها را صفات ذات اضافه مینامند که تحقق نمیگیرد مگر بمتضائفین چگونه ذات ایزدی در ازل عالم و اله و رب است آن وقتی که معلوم و مألوه و مربوبی وجود ندارد

پاسخ

آری چنین است لکن برای جمع بین ادله عقلیه و نقلیه گوئیم موجودات را بدو اعتبار توان نگریست باعتبار ذات و ماهیات متکثرات و متفرقاتند هر یک محدود بحد زمان و در قطعه‌ای از زمان و مکان واقع گردیده‌اند و باعتبار نسبتشان بمبدء آفرینش مجتمعات و مرتبطات بیکدیگر و تحت اراده و قدرت و علم یک مبدء و قائم باقتدار یک مدبر حکیم واقعد و باین اعتبار صادق آید قوله علیه السلام «کان ربّاً اذ لا مربوب تا آخر» و از اینجا معلوم میشود اینکه اهل علم گفته‌اند موجودات «شئون بیدیه‌ها لا شئون یتدیه‌ها» یعنی هر موجودی در موقع خود شأنی از شئون حق تعالی است که آن را در آن وقت ظاهر گردانیده نه اینکه آن وقت آن را ابداء و ایجاد گردانیده باشد خلاصه پس از اینکه بیانات ظاهر شد که مقصود از قوله تعالی «فلیعلمن» آن چیزی خواهد بود که متعلق علم ازلی او واقع گردیده یعنی آزمایش میکند تا آنچه از حوادث میدانسته از صدق و کذب قول آنان در مرتبه ظهور و بروز رسد بهمان نحوی که در علم ازلی او گذشته

صفحه : ۱۲

چنانچه قاریان قرآن میدانند در بسیاری از آیات آینده را بصیغه ماضی آورده و گذشته را بصیغه مضارع و در سببش ممکن است گفته شود آنجا که آینده را بصیغه ماضی آورده مثل بسیاری از اوضاع قیامت نظر بعلم خود او است که اوضاع قیامت نزد او حاضر است و آنجا که گذشته را بصیغه مضارع آورده نسبت بفهم دیگران است چون علم بشر علم انفعالی است نه فعلی و از قبل حواس عالم بمحسوسات میگردند اینست که پس از حدوث حادثات یومیه عالم میشوند بحادثات نه قبل از آن.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (ام) استفهام جمله را منقطع از ما قبلش میگرداند و بمعنی اضراب است و اعتراض به آنهایی است که مرتکب گناهان میگردند و گمان میکنند در مورد سخط و غضب الهی واقع نمیگردند و چنین گمان

میکند که تواند بر خدا پیشی گیرند و خدا را از مجازاتشان عاجز گردانند اینکه گمان آنان غلط است و قضاوت آنها بر ضرر خودشان تمام خواهد گردید (هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) (يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ دست دیگری است روی دستها من کانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ذات متعال بمحبین و کسانی که آرزوی لقاء رحمت خدا را در دل خود میپروانند مژده میدهد که موقع ملاقات خواهد رسید شاید اشاره باین باشد که خود را مهیا و آماده گردانید که وقتی موقع ملاقات رسید بآنچه امیدوار میباشید نائل گردید قوله تعالی «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» وعده الهی حق است و تخلف پذیر نخواهد بود اکثر مفسرین «لقاء الله» را حمل نموده‌اند بر ملاقات ثواب و آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: آن وقتی که برای ثواب معین گردیده خواهد آمد و گویا اینکه دانشمندان جز نعمتهای جسمانی از رسیدن بهشت و نعمتهای آن فضیلت و سعادت برای بشر قائل نمیشدند و اینکه را ندانسته‌اند که شرافت و فضیلت منحصر بنعمتهای جسمانی نیست سعادت انسان در قرب جوار احدیت و ارتباط بمقام روحانین تحقق پذیرد

صفحه : ۱۳

آیه بدوستان خود وعده میدهد که بآنچه امیدوارید از درك فیوضات روحانی که در اثر قرب جوار رحمت الهی میسر میگردد بزودی خواهید رسید و خدا شنوا است نداء درونی قلب شما را که در (آناء شب و اطراف روز) با چشم گریان و دل بریان محبوب خود را میخوانید و از او پوزش میطلبید میشوند و جواب شما را میدهد و باسرار باطنی و سری شما آگاهست و بوعده خود که دعای مضطربین را میپذیرد وفا خواهد نمود و مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ گویا در اینکه آیه بکسانی که آرزوی ملاقات قرب جوار احدی را دارند ارشاد مینماید که اگر خواهید کامیاب گردید و بمطلوب خود برسید بایستی با نفس شیر خود و قوای سبعی و بهیمی مجاهده نمائید و کسی که در مقام مجاهده و جنگیدن با نفس خود بر آمد نفع آن عاید خودش میگردد زیرا که خداوند غنی بالذات است و هر چه غیر او است فقیر الی الله خواهند بود قوله تعالی آن به «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (عالمین) جمع عالم است اشاره به اینکه عالم منحصر بهمین عالم محسوسات که شما مینگرید نیست عالم بسیار است و اهل آن بشمارند و همه نیازمند باویند و او از همه بی نیاز خواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ بیشتر آیاتی که در وصف مؤمنین آمده یا راجع بکسانی است که ایمان آنها با تقوی یا با عمل صالح توأم گردیده از اینجا معلوم میشود که ایمان بدون تقوی و عمل صالحی که منبعث از تقوی نباشد چندان مورد اعتناء نخواهد بود در آیه دو فضیلت بزرگ بمؤمن با تقوی وعده داده و آنان را گرمی داشته یکی هر گاه گناهی از آنان صادر گردید غمض عین نموده عفو میکند زیرا که ایمان واقعی نوری ماند که ظلمت کفر و خطا را میرد و نابود میگرداند و دیگر پاداش عمل نیک

صفحه : ۱۴

آنها را بهتر و زیادتر مثل یک بده که در جای دیگر وعده داده بلکه یک به هفتصد و زیادتر چنانچه در انفاق تعیین فرموده پاداش خواهد داد.

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۸ تا ۱۸]

اشاره

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصِّالِحِينَ (۹) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲)

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْتَ لَا تَعْتَصِمُ أَثْقَالَهُمْ وَ لَيْسَتُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَانجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵) وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِن تَكذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸)

صفحه : ۱۵

ترجمه

ما بانسان توصیه نمودیم که بپدر و مادر خود احسان و نیکی نماید و اگر آنها با تو جنگ و جدال کنند که چیزی را که تو علم بآن نداری شریک من (خدا) قرار دهی در اینکه مورد آنان را اطاعت منما بازگشت شما بسوی من است (یعنی شما بسوی خدا) بازگشت مینمائید پس من شما را خبر دار مینمایم آنچه که بودید عمل مینمودید (۸) و کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند ما البته آنها را در نیکوکاران داخل میگردانیم (۹) و بعضی از مردم کسانی هستند که میگویند بخدا ایمان آوردیم و هر گاه بسبب ایمان بخدا بوی اذیتی وارد گردید از دین برمیگردد و عذاب مردم را عذاب خدا پندارد و وقتی فتوحی و غنیمتی بدست آمد البته میگویند که حقیقه ما با شما مؤمنین میباشیم آیا چنین نیست که خدا داناتر است آنچه در سینه (و باطن) عالمیان است (۱۰) و خدا میداند آنهایی را که ایمان آوردند و میدانند منافقین را (آنهایی که در ادعای ایمان) دروغگویند (۱۱) کسانی که کافر شدند بمؤمنین گفتند تابع روش ما گردید ما گناهان شما را بگردن میگیریم (در صورتی که چنین نیست) کافرین حامل گناهان آنان نمیشوند و هر آینه در قیامت سنگینی گناه خود را با سنگینی گناه آنها نخواهند داشت و البته در روز قیامت از آنان از آنچه افتراء زدند و دروغ بستند پرسیده خواهد شد (۱۳) و حقیقه ما نوح (ع) را بسوی قوم خودش فرستادیم و نوح علیه السلام در بین آنها هزار سال مگر پنجاه سال (نهصد و پنجاه) سال آنان را دعوت نمود (و پس از مخالفت آنها را طوفان گرفت در حالی که آنان بنفس خود ستم نمودند (۱۴) و ما نوح (ع) و اصحاب کشتی را (از غرق) نجات دادیم و قرار دادیم کشتی یا واقعه قوم نوح (ع) را آیه و نشانه برای عالمیان (۱۵) و یاد کن ابراهیم را وقتی که بقومش گفت خدا را عبادت کنید و تقوی را پیشه خود گردانید و اینکه کار برای شما بهتر است اگر دانا باشید (۱۶) (و بقومش گفت) شما غیر از خدا عبادت بتها را میکنید و بدروغ نسبت خدایی بآنان میدهید حقیقه آنهایی را که پرستش مینمائید قدرت ندارند شما روزی بدهند پس باید روزی خود را از نزد خدا بخواهید و خدا را عبادت کنید و شکر

صفحه : ۱۶

او را بجای آورید زیرا که بازگشت شما بسوی او است (۱۷)
 (ای اهل مکه) اگر شما رسول من را تکذیب کنید محققاً مردمانی که پیش از شما بودند پیغمبران خود را تکذیب کردند و بر رسولان ما چیزی نیست مگر تبلیغ نمودن واضح و هویدا (۱۸)

توضیح آیات

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا خدای متعال از راه مهر و شفقت انسان را مأمور میگرداند که پیدر و مادر نیکی کند، اطلاق آیه شامل هر پدر و مادری می‌گردد و لو اینکه کافر باشند که وظیفه اولاد احسان و نیکی نمودن بآنان و اطاعت آنها است مگر در جایی که باولاد امر نمایند که شریک برای خدا قرار دهد یا خلاف شرعی مرتکب گردد که در همچو موردی دیگر نباید اطاعت آنها را نمود و إِنَّ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا پس از آنکه بطور کلی امر فرموده که اولاد باید پیدر و مادر نیکی و احسان کند در جایی که آنها وی را امر بشرک نمایند در چنین موردی حکم الغاء می‌گردد بلکه مخالفت آنان واجب میشود زیرا و لو اینکه پدر و مادر علت مادی اولادند و حق تربیت دارند اینکه است که اینکه قدر در آیات قرآن سفارش در باره آنها شده بخصوص مادر، در حدیث است که بهشت زیر قدم مادر است در سوره بنی اسرائیل آیه ۲۴ فرموده «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ» بلکه در جای دیگر احسان پیدر و مادر را ردیف عبادت خود گردانیده لکن خدای تعالی علت حقیقی وجود تمام موجودات است که همه را او از کتم عدم بفضاء وجود آورده و او بقدرت کامله خود پدر و مادر را اینقدر به اولاد مهربان گردانیده که چه فداکاریها در باره اولاد خود مینمایند بیچاره مادر که در پرورش اولاد خواب و استراحت را از خود سلب مینماید مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند: سعد بن ابی وقاص وقتی اسلام آورد بمادرش خبر دادند مادر او (حمنه) بنت ابی سفیان بن بنی امیه بن عبد شمس ابن

صفحه : ۱۷

عبد مناف بود بسعد گفت ای پسر اینکه چه کیش و رویه‌ای است که اختیار نموده‌ای و الله زیر سایه ننشینم و غذا نخورم و آب نوشم تا تو بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوی سعد گفت من هیچ وقت باو کافر نخواهم شد مادرش یک روز و دو روز تا سه روز غذا نخورد و آب ننوشید تا آنکه مریض گردید و نزدیک بهلاکت رسید مردم سعد را ملامت نمودند که مادرت مریض شده و ممکن است بمیرد سعد نزد حضرت رسول (ص) آمد و قضیه را بعرض مبارک رسانید، اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد لکن چنانچه در جای دیگر گفتیم در صورتی هم که آیه در اینکه مورد نازل شده باشد مورد مخصص نیست و آیه اطلاق دارد که احسان پیدر و مادر در جایی واجب است که پدر و مادر به اولاد حکمی نکنند که در آن خلاف مقام وحدت و الوهیت کبریایی باشد یا خلاف گفته رسول (ص) و کتاب الله لازم آید.

اینکه است که در آیه فرموده اگر پدر و مادر با تو جدال کنند که با خدا چیزی را که تو علم بآن نداری شریک گردانی نباید مطیع آنان گردی «ما لیس به علم» دو شق پیدا میکند یکی آنجایی که اصلاً بآن چیزی که تو را امر میکنند بعبادت آن خبردار نیستی که لایق عبودیت باشد و دیگر آنجایی که بدلیل توحید برای تو ثابت گردیده که برای حق تعالی شریک و نظیری نخواهد بود، در اینکه شق دوم عدم العلم بمعنی عدم المعلوم است یعنی چون شریک خدا معلوم البطلان است تو علم بآن نداری و در واقع آیه ارشاد بحکم عقل است که چیزی را که تو علم نداری که لایق الوهیت و خدایی باشد عقل سلیم اجازه نمیدهد که در عبادت و پرستش او را شریک خدای تعالی گردانی در صورتی که تمام آثار او را در خود و در اشیاء مشاهده می‌نمایی.

إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مردم را خبردار میکند که بازگشت شما بسوی من است که بایستی روز رستاخیز در دیوان

قضاء پای میزان عدل الهی بایستید و من که خدای عادل میباشم شما را خیردار میکنم بآنچه در حیات و زندگانی دنیایان کرده‌اید

صفحه : ۱۸

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ إِنَّكُم بِآيَاتِهِ لَعَالَمِينَ ظاهر آیه در مقام بیان روش منافقین است که آنان بزبان ایمان آوردیم و ایمان در قلبشان نفوذ نموده و چون در مورد امتحان واقع میگردند یا از جهت ایمان در مورد اذیت کفار واقع میگردند یا مأمور میشوند که با کفار بجنگند و در راه خدا جان بازی کنند اذیتی که از کفار بآنها اصابت مینماید مثل عذاب خدا میدانند و از دین بر میگردند لکن وقتی فتح و فیروزی از جانب پروردگار تو رسید خود را داخل مؤمنین میگردانند و لَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ظاهر آیه در مقام بیان روش منافقین است که آنان بزبان شهادتین میگفتند و وقتی در مورد امتحان واقع میگردیدند و از جهت دین بنا ملائمی مثل جهاد با کفار یا غیر آن برخورد میکردند از دین اعراض مینمودند و هر وقت فتح و ظفری برای مؤمنین پیش میآمد برای گرفتن غنیمت خود را داخل مؤمنین میکردند که ما از شمائیم و قسمت ما را بدهید اینکه است که خدای تعالی باستفهام انکاری در مقام اعتراض بر آمده و آنها را تهدید مینماید که آیا چنین نیست که خدا عالم تر است بآنچه در باطن عالمیان است یعنی البته میداند آنچه را که منافقین مخفی میدارند.

در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و آن اینست که چون اذیت و فتنه را نسبت بناس میدهد و فتح و فیروزی را نسبت بپروردگار از اینجا میتوان استفاده نمود که آنچه در عالم از فساد مثل جنگ و غارت و ظلم و تعدی و شرّ پدید میگردد بازگشت آن بسوی اختیار بشر خواهد بود و آنچه خیر و فتح و نعمت در عالم واقع میگردد منشأ او فضل و احسان مرّبی و خالق عالمیان است زیرا که او خیر محض است و از خیر جز خیر نیاید و منشأ شرّ و فساد نقائص بشری است مفسّرین در شأن نزول آیه بالا از قوله تعالی «وَمِنَ النَّاسِ تَأَخَّرُوا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ» از کلبی نقل نموده‌اند که آیه در باره عیاش بن ابی ربهعه مخرومی فرود

صفحه : ۱۹

آمده که وقتی اسلام آورد از ترس کسان خود پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت نماید بمدینه هجرت نمود مادر او اسماء بنت مخزّمه بن ابی جندل تمیمی سوگند یاد نمود که سر نشوید و آب ننوشد و غذا نخورد و در خانه نرود تا وقتی که عیاش از اسلام برگردد، ابو جهل و حرث که دو برادر مادری عیاش بودند چون بی تابی مادر بدیدند سوار شده و بطلب عیاش بمدینه رفتند و او را ملاقات نموده و قضیه مادر را بر او گفتند و هر قدر خواستند او را برگردانند میسر نشد تا آخر عیاش با برادران عهد و میثاق بست که اگر با آنها برگردد او را از اسلام برنگردانند لکن آنها بعهد خود وفاء نمودند و چون از مدینه بیرون شدند او را گرفته و بستند و هر یک صد تازیانه باو زدند تا آنکه بی طاقت گردید و از دین برگشت و چون حرث بیشتر او را زده بود عیاش قسم یاد نمود که هر وقت دست یافتم بیرون از حرم مکه او را میکشم و حرث بعد از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شده بود لکن عیاش نمدانست در ظهر مسجد قبا باو رسید و گردن او را زد، وقتی فهمید مسلمان شده بوده پشیمان گردید و بسیار گریه نمود و حکایت را بعرض مبارک رسول (ص) رسانید آن وقت آیه نازل گردید «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً» لکن بسیاری از مفسّرین چنانچه از صدر و ذیل آیه استظهار میشود گفته‌اند راجع بمنافقین است و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلنَحْمِلَ خطايكُم در صدر اسلام مؤمنین در فشار کفار بودند و خیلی زجر میکشیدند لکن کلمه توحید چنان در اعماق قلوب آنها فرو رفته بود که هر طور جفایی میکشیدند صبر و متانت و استقامت خود را محفوظ میداشتند و دست از دین بر نمیداشتند، گاهی بزدن و فحش و گاهی بمکر و خدعه و تدلیس شیطانی میخواستند آنها را فریب دهند مثل اینکه بمؤمنین میگفتند شما تابع روش ما گردید و اگر گمان میکنید خطا کار میگردید ما گناهان شما را بگردن

میگیریم، گویا بعضی از مسلمانهای امروزه ما روش کفار سابق را فرا گرفته‌اند که شنیده شده بعضی بیعض مقدسین که بعض کارها را خلاف و خطاء

صفحه : ۲۰

میدانند و نمیخواهند مرتکب آن گردند گویند گناه فلان عمل بگردن من نترس و وارد شو، اینکه است که اینکه آیه جواب سابقین و لاحقین را بطور نیکو میدهد.

وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (من اول) برای تبیین است و (من دوم) زائده است یعنی کفار بزبان چنین گویند لکن بردارنده چیزی از خطاهای آنان نخواهند بود زیرا که چنین قدرتی ندارند قوله تعالی «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و بزبان چیزی میگویند که در دل معتقد بآن نمیباشند زیرا اگر واقعا روش خود را خطاء میدانستند در مقام علاج آن بر میآمدند نه اینکه بخواهند دیگران را نیز مثل خود گردانند و لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ فقط چیزی که بر کفار زیاد میشود اینکه است که باین گفتار رکیک خود که از راه خدعه و تدلیس میخواستند مؤمنین را اغوا نمایند چنین میشود که در اثر سخنان گناهان خودشان را سنگین تر میکنند و سنگینی دیگری بر سنگینی خود اضافه مینمایند و البته روز قیامت در دادگاه الهی پای میزان عدل از آنان سؤال خواهد شد که اینکه چه دروغی بود که بخود بستید که بار گناه دیگری را بتوانید کشید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ پس از بیان سخن رکیک کفار برای تسللی دل رسولش «ص» در مقام بیان داستان نوح «ع» بر میآید که با اینکه مدت تبلیغ او بین جماعت مردم که نهصد و پنجاه سال بود چنانچه در آیات دیگر تصریح نموده با کمال کوشش و جدیت در شب و روز در خفاء و علانیه مردم را بیکتا پرستی دعوت مینمود مردم از او نپذیرفتند و از هیچگونه اذیت و آزار و توهینی در باره آن بزرگوار خود داری ننمودند تا اینکه پس از اتمام حجت عذاب طوفان آنان را فرا گرفت زیرا که آنها ستمکار بودند اینکه بود که پاداش عمل خود گرفتار شدند و همگی غرق گردیدند

صفحه : ۲۱

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ داستان طوفان و حکایت کشتی نوح یکی از داستانهایی است که کهنه گی ندارد زیرا که آن یکی از آیات بزرگ الهی است و اعجاز آن از جهاتی مورد تعجب تمام اهل عالم میباشد و تمام تذکره نویسان و اهل ملل در کتب تواریخ نوشته و ضبط کرده‌اند احدی و لو طبعین که همه چیز را حمل بر طبیعت میکنند نتوانند در اعجاز آن خدشه‌ای وارد نمایند و اعجاز آن یکی از جهت سن آن حضرت است و اینکه طوری که ضبط شده و آیه هم تصریح فرموده نهصد و پنجاه سال قبل از طوفان بین مردم انجام رسالت میداد و گویند پس از طوفان مدت مدیدی باقی بود که اولاد بسیار از او متولد شد در سن شریفش پنجاه بقول بعضی و بروایت ابن عباس در چهل سالگی مبعوث برسالت گردیده بود و در حدود عمرش از شیخ ابو جعفر بابویه روایت میکنند که در کتاب نبوت فرموده که عمرش بدو هزار و پانصد سال رسیده و هنگام مردنش ملک الموت از او پرسید دنیا را چگونه یافتی گفت مثل خانه‌ای دیدم که از یک در درآمد و از در دیگر بیرون رفتم و اعجاز دیگر آنکه داستان طوفان که تمام روی زمین را یک دفعه آب بگیرد و تمام اهل زمین را هلاک گرداند از اول پیدایش زمین تا حال نظیرش واقع نگردیده و اعجاز دیگر آنکه حکایت کشتی ساختن حضرت نوح علیه السلام که ظاهرا تا آن وقت بذهن کسی خطور نمیکرده که چنین صنعتی میتوان اختراع نمود، البته معلوم است آن معجزه و بالهام خدایی بوده که خدای تعالی برای حفظ جان رسولش و عدّه

کمی از مؤمنین که در آن وقت بودند کشتی سازی را بنوح (ع) تعلیم نمود و از آن وقت کشتی سازی اختراع گردید، اینست که در آخر آیه فرموده وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ عالمین جمع عالم است اشاره به اینکه طوفان نوح (ع) نشانه قدرتی است که بر تمام خلق اولین و آخرین هویدا گردیده

صفحه : ۲۲

وَ اِبْرَاهِيمَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ پس از داستان طوفان و کشتی ساختن نوح نبی (ع) در مقام حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام و ارشاد نمودن او برآمده که عمده چیزی که منظور نظر آن بزرگوار و نیز باقی پیمبران بوده عبادت و پرستش خدای یکتا و ایمان و تقوی است زیرا که سعادت بشر در تحصیل دو حکمت تحقق میپذیرد یکی را حکمت نظری نامند که اول خدا را از طریق برهان و نظر بشناسد زیرا که ثمر و نتیجه (حکمت نظری) همین است که معارف از طریق نظر و استدلال حاصل گردد نه از راه تقلید و عادت و دیگر (حکمت عملی) که از آن (تقوی) پدید میگردد زیرا (بحکمت عملی) است که میتوان صفات و ملکات نفسانی را روی میزان و حدّ معتدل قرار داد بطوری که از آن عدالت که حد وسط بین افراط و تفریط است پدید گردد و تقوی ثمره و نتیجه عدالت خواهد بود و بدون تحصیل اینکه دو علم ایمان واقعی و تقوای حقیقی پدیدار نخواهد گردید، اینست که در آخر آیه فرموده خیر و سعادت شما در عبادت خدا است (که پدیده شناسایی اوست) و در تقوی است که اثر و نتیجه تهذیب اخلاق و صفات شما خواهد بود اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ اِفْكَارًا اِنَّ الَّذِیْنَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا یَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا اَیْهَ بَدُوْا مطلب اشاره مینماید یکی در مقام سرزنش و رکاکت عمل مشرکین برآمده که اینان از روی جهالت و بی خردی بتها را پرستش می نمودند «افک» دروغی

را گویند که برهم بافته شده باشد و مشرکین بدروغی که بهم بافته اند بتها را اله میگفتند و دیگر ارشاد بحکم عقل مینماید که آدم عاقل چگونه پرستش مینماید غیر از خدا بتهایی را که شعور و عقل ندارند در صورتی که شما مشرکین میدانید که بتها چنین قدرتی ندارند که بشما روزی بدهند فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوْهُ وَ اشْكُرُوا لَهٗ اِلَیْهِ تَرْجَعُونَ خطاب بافرد بشر است که اگر خدا را بطور شایستگی عبادت نمائید و دنبال کسب و عمل بروید و شکر گذار نعمتهای او باشید روزی شما را از راه (لا یشتب) (لا یشتب)

صفحه : ۲۳

بآسانی و از راهی که گمان ندارید میرساند زیرا که روزی هر کس نزد حق تعالی تعیین و معین گردیده و شکر او سبب زیادتى نعمت میگردد و کفران نعمت عذاب می افزاید قوله تعالی «لَیْنِ شَکْرْتُمْ لَازِیْدُنْکُمْ وَ لَیْنِ کَفْرْتُمْ اِنَّ عَذَابِیْ لَشَدِیْدٌ» وَ اِنْ تُکَذَّبُوْا فَقَدْ کَذَّبْ اُمَّمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ خطاب بکفار نموده که اگر شما محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب میکنید و نسبت ناروا باو میدهید همین طور جماعت پیشینیان نیز چنین بودند که نسبت دروغگویی به پیمبران میدادند و وظیفه پیمبران جز اینکه نیست که رسالت خود را ابلاغ نمایند و مردم را براه حق و حقیقت ارشاد گردانند و امثال اینکه آیه در آیات قرآن بسیار آمده که برای تسلی دل رسولش سرگذشت پیشینیان و اتمتهای پیمبران و مخالفت آنان بلکه بیان زجر و اذیتهایی که کفار نسبت بسفرای الهی روا میداشتند ابلاغ مینماید که از تکذیب دشمنان دین نگران نباشد و دل مبارکش خوش باشد که خواه کسی ایمان بیاورد یا نیاورد، حضرتش پس از ابلاغ کلمه توحید و وظیفه خود را انجام داده زیرا که در آیه تذکر میدهد که فقط وظیفه پیمبران تبلیغ است چیز دیگری نخواهد بود تکلیف آنها چنین نیست که بایستی مردم را بزجر وادار بر ایمان و عمل نمایند.

اشاره

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَبَعْضٌ يَلْعَنُ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ (۲۵) فَمَا مَن لَّهُ لُحُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُم لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ (۲۸)

أَإِنَّكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰)

صفحه : ۲۴

(ترجمه)

آیا اینکه منکرین قیامت نمی بینند که چگونه خداوند خلق را از نیستی بهستی پدید می آورد پس از آن وی را بر میگرداند محققاً اینکه کار بر خدا آسان است (۱۹)

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در زمین گردش کنید و بنگرید از راه تفکر که چگونه موجودات را پدید گردانیده پس از آن خدا نشئه آخرت را ظاهر میگرداند بدرستی که خداوند بر هر چیزی توانا است (۲۰)

هر کس را بخواهد عذاب میکند و بهر کس که خواهد رحم میکند و بسوی او بازگشت مینماید (۲۱)

و شما نتوانید خدا را عاجز نمائید نه در زمین و نه در آسمان و برای شما غیر از خدا نه دوستی است و نه یاری

صفحه : ۲۵

کننده‌ای (۲۲)

آنهايي که آیات خدا و بملاقات او کافر گردیدند چنین مردمانی از رحمت من (خدا) مأیوس خواهند بود و برای آنان عذاب دردناک آماده گردیده (۲۳)

پس جواب (تبلیغ و اندرزهای ابراهیم علیه السلام) نبود مگر اینکه گروه (نمرودیان) گفتند ابراهیم (ع) را بکشید یا او را بسوزانید و خداوند او را از آتش نجات داد حقیقه (در اینکه داستان ابراهیم «ع») آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان آورده‌اند (۲۴)

(و نیز ابراهیم علیه السلام بقومش گفت جز اینکه نیست که شما غیر از خدا بتها را بخدایی گرفتید برای اینکه در زندگانی دنیا دوستان شما باشند پس از آن در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر کافر میگردند و بعضی بعضی دیگر را لعنت میکنند و جایگاه

شما آتش است و برای شما کسی نیست که شما را یاری نماید (۲۵)

پس لوط علیه السلام بابرهم علیه السلام ایمان آورد (و ابراهیم «ع») گفت من هجرت کننده‌ام بسوی آنجا که امر پروردگارم میباشد زیرا که او است غالب و درستکار (۲۶)

و بابرهم اسحق و یعقوب را بخشیدیم و در ذریه آنان نبوت قرار دادیم (و بآنها کتاب عطاء نمودیم) و در دنیا باو اجر و پاداش عطا کردیم و حقیقه ابراهیم (ع) در آخرت از شایستگان خواهد بود (۲۷)

و یاد کن وقتی را که لوط بقومش گفت شما مرتکب عمل قبیحی میگردید که در اینکه عمل احدی از پیشینیان و عالمیان بر شما پیشی نگرفته‌اند (۲۸)

آیا شما با مردها مقاربت میکنید و راهها قطع مینمائید و در محفل خود عمل زشت و قبیح انجام میدید و جواب قوم لوط نبود مگر آنکه گفتند عذاب خدا را بر ما بیاور اگر تو از راستگویان میاشی (۲۹)

(پس از انکار قوم) لوط گفت پروردگار من مرا یاری گردان (و مسلط گردان) بر اینکه گروه تباه‌کاران (۳۰)

توضیح آیات

اشاره

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ (پروا) دو طور قرائت شده، اهل کوفه بناء خطاب قرائت نموده‌اند یعنی آیا شما نمی بینید و باقی قراءت بیاء غیبت قرائت نموده‌اند یعنی آیا کفار نمیبینند چگونه

صفحه : ۲۶

اوضاع آفرینش را که خدای تعالی خلق را از نیستی و عدم بهستی و وجود پدیدار نموده تا آنکه از حاضر غائب را بنگرند و بدانند همان کس که پدید آورنده موجودات است پس از آن عود دهنده آنها خواهد بود *إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* اشاره به اینکه عود دادن موجودات بحال اول آسان‌تر از ابداء و آفرینش او خواهد بود چنانچه در سوره روم آیه (۲۶) فرموده *«وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»* و در توضیح آیه در وجه اهوئیت گفته شده که عود دادن انسان بحالت اول با بقاء روح و حقیقت او البته بنظر سطحی بشر بمراتب بسیار آسان‌تر از آفرینش ابتدایی اوست که از عدم آن وقتی که *«لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»* بوده بوجود آورده اگرچه برای قادر متعال همه چیز آسان است قوله تعالی *«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اینکه آیه بیان و تأکید آیه قبل است که طریق فکر و تدبیر را بمردم میآموزد و پیمبر گرامیش را مخاطب قرار میدهد که ای محمّد (ص) باین منکرین معاد بگو در زمین گردش کنید و فکر خود را بکار بیندازید و آثار گذشتگان را ببینید که با چه بناهای عالی و با چه قوت و شوکتی که داشتند آنان را چگونه بتازیانه عذاب معذب نمود تا اینکه قدرت خدایی را بنگرید و بدانید که آن کسی که خلق را از نیستی بهستی آورده و اینکه نشئه دنیا را پدیدار نموده و هر یک از افراد بشر را پس از آنکه بکمال لایق بخود رسانیده آنان را با خاک یکسان گردانیده، قدرت دارد که پس از نشئه دنیا نشئه و عالم دیگری را ابداء نماید زیرا اگر نظر و تدبیر کنید بعقل خود خواهید فهمید که آن کسی که توانا بر نشئه اول است بر نشئه و عالم بعد نیز توانا خواهد بود.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ اینکه آیه راه امیدواری را برای انسان باز مینماید زیرا که عذاب گنهکاران و رحمت و مغفرت بر نیکوکاران را معلّق بر مشیّت خود فرموده و اینکه هم یکی از الطاف

صفحه : ۲۷

الهی نسبت بگنہکاران خواهد بود که با کثرت گناه باز از رحمت پروردگارشان مأیوس نباشند و در همه حال روی امید و نیازمندی بدرگاه بینیاز مطلق آورند و از او پوزش بطلبند و بدانند سرانجام کارشان بسوی ربّ کریم خواهد بود و مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ شاید آیه اشاره باین باشد که چون تمامی امور شما راجع بمشیت و خواست الهی انجام میگردد اگر در مورد غضب حق تعالی واقع گردید هیچ قدرت ندارید که جلوگیری از عذاب او کنید اگر در قعر زمین پنهان گردید یا فرضاً در جوف آسمانها وارد شوید هرگز چنین قدرتی ندارید که او را از عذاب ناتوان گردانید و غیر از خدا برای شما نه دوستی است که بتواند شما را از عذاب برهاند و نه یآوری دارید که جلوگیری از عذاب نماید پس باید خود را در مورد رحمت و کرم او در آورید که اگر چنین شد چون تمام موجودات قشون حق تعالی و زیر فرمان اویند همه مشفق و مهربان و یار و یاور شما خواهند گردید وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آیه اشاره است به اینکه کسانی که کافر گردیدند بآیات خدا و لقاء او که معاد باشد آنان از رحمت خدای تعالی مأیوس خواهند بود، آیات شامل آیات تکوینی آفاقی و انفسی و آیات تدوینی قرآنی هر سه میگردد و ایمان بغیر اینکه سه چیز کامل نخواهد گردید، و نیز آنهایی که بقاء رحمت الهی که معاد و روز رستاخیز است کافر گردیدند یعنی انکار معاد نمودند، نتیجه انکار آیات خدا و معاد دو چیز خواهد بود: یکی مأیوس بودن از رحمت خدا در صورتی که رحمت رحمانی او تمام موجودات را فرا گرفته کافرین بمبدء و معاد بانکارشان خود را از آن رحمت واسعه فیض سبحانی محروم گردانیده‌اند و دیگر آنکه خود را در معرض عذاب الیم که منتج دوری از رحمت او است واقع گردانیده‌اند، و در سوره یوسف (ع) آیه (۸۶) حضرت یعقوب نبی (ع) پسران خود

صفحه : ۲۸

امر مینماید که بروید و تجسس کنید از یوسف و برادران او «وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» فقط کفارند که از رحمت خدا مأیوسند فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ آیه (۱۸) «وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» جملات معترضه بود که در بین حکایت حضرت ابراهیم (ع) واقع شده اینکه آیه بازگشت بداستان حضرت ابراهیم علیه السلام است که پس از آنکه امتش را بعبادت و تقوی ارشاد مینماید و در مقام اندرز و نصیحت آنها کوشش مینماید جماعت کفار کمر قتل او را می‌بندند که باید او را بکشیم یا بآتش بسوزانیم اینکه بود که آتش نمودی را برافروختند و بگمان فاسد خود خواستند برای یاری بتهای خود جسد مبارکش را بسوزانند دیگر ندانستند که «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» در سوره انبیاء آیه ۶۹ فرموده وقتی آتش افروختند خطاب بآتش میرسد که «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» اینکه بود که رحمت خدا بر نار کبر و حسد آنان سبقت گرفته و آتش تبدیل بگل و ریاحین گردید و خدای جلیل خلیل خود را از دست دشمن نجات داد إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ تبدیل گردیدن آتش بگل و ریاحین یکی از آیات بزرگ الهی بشمار میرود که حق تعالی برای نجات حضرت خلیل الرحمن و اثبات پیمبری او و اظهار بزرگی و عظمت و قدرت بی‌متتهای خود در معرض ظهور و بروز درآورده و آتش را تبدیل بگل گردانیده

(اعتراض)

بنا بر قاعده مسلمّه بین حکماء که گویند قلب ماهیت محال است چگونه ممکن است آتش گل گردد در صورتی که گل و آتش

ضد یکدیگرند و ممکن نیست در یک محل جمع گردند

(پاسخ)

درست است که ممکن نیست ماهیتی بعینه ماهیت دیگر گردد مثل اینکه آتش با آتش بودن گل گردد لکن در اینجا بقدرت ایزدی صورت آتش را محو گردانیده

صفحه : ۲۹

و گل را ایجاد نموده، چنانچه تمام موجودات طبیعی چنینند مثل اینکه نطفه وقتی انسان می‌گردد نه اینکه است که یک شیئی هم نطفه باشد و هم انسان خداوند صورت نطفه را معدوم می‌گرداند و بماده نطفه صورت انسانیت می‌پوشاند، در اینجا نیز چنین است که صورت آتشی را از آتش گرفته و ماده آن را بصورت گل و ریاحین در آورده و چنین عمل و امثال آن برای خدای تعالی آسان است بلکه چنانچه مشاهده مینمائیم مواد موجودات علی‌الدوام در خلع صورت و لباس صورت دیگری می‌باشند و چه مانعی دارد که در اینکه مورد باراده حق تعالی از روی حکمت خلع صورت ناری و لباس صورت گلی بفوریت انجام گرفته باشد و قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ و ابراهیم (ع) به آنان گفت اینکه بتها را برای دوستی که بین شما بت پرستان دائر می‌باشد فراگرفتید که بیکدیگر بی‌بوندید و در زندگانی دنیا با هم الفت گیرید و بر عبادت بتها اتفاق نمائید و در روز قیامت بعضی از شما که متبوع بود از تابع خود بیزار گردد و دوستی با او را انکار نماید و بعضی از شما که پیروان بودند بعض دیگر را که پیش روان بودند لعنت کنند و باز گشت تمام شما جهنم خواهد بود و در آن روز یاری و مددکاری برای شما نخواهد بود که از آتش دوزخ خلاص یابید آنچه ابراهیم در تبلیغ و اندرز آن جماعت پافشاری نمود ذره‌ای در گوش سنگین آنان تأثیر نمود فَاَمَّنْ لَهُ لُوطٌ پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام وظیفه رسالت خود را انجام داد و در ارشاد و نصیحت بنمرودیان بسیار مبالغه نمود و با آن اظهار معجزه بزرگی که بچشم خود دیدند که آن توده آتش کذایی برای او گلستان گردید با اینکه حال از او اعراض نمودند و گویند اول کسی که با ابراهیم (ع) ایمان آورد لوط (ع) بود، بقولی لوط خواهر زاده و بقول دیگر برادر زاده او بود

صفحه : ۳۰

تفسیر سوره العنکبوت و قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي ابراهیم علیه السلام پس از آنکه از قوم خود بسیار جفاء دید گفت من هجرت کننده‌ام بآن جا که امر پروردگار من است، گویند هجرت او از کوهی بود که از سواد کوفه است و از آنجا بنجران روانه گردید و از نجران بشام رفت و در تمام مسافرت لوط (ع) و ساره زنش با او همراه بودند، از مقاتل روایت شده که ابراهیم (ع) در وقت هجرت هفتاد و پنج سال داشت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اشاره است به اینکه من میروم بامر پروردگار خودم که او غالب و مقتدر و دانا و درستکار است و مرا مغلوب دشمنان خود نخواهد نمود وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابِ خدای متعال در مقام اظهار قدرت و کرم خود پیمبرش خبر میدهد که پیاداش زحمات ابراهیم (ع) و صبر او بر اذیت کفار وی را بدو موهبت بزرگ سرافراز نمودیم یکی اینکه او را در کبر سن و زن عقیم پیر نازاد (ساره) بوی فرزندی اسحق نام و نبیره‌ای یعقوب نام عطا نمودیم، و دیگر اینکه در ذریه او نبوت و کتاب قرار دادیم که پیمبران از زمان حضرت ابراهیم تا آخر همه از نسل شریف او بودند، و مقصود از کتاب جنس کتاب است که تمام کتب آسمانی که بعد از او فرود آمده مثل تورات و انجیل و زبور و فرقان را شامل

میگردد، اینکه بود که محبوب القلوب اهل ملل گردید و آتیناه أجره فی الدنیا و إنه فی الآخرة لمن الصالحین و اینکه دو موهبت بزرگ پاداش و اجر دنیوی وی بود که ذریه او پیمبران و صاحب کتاب آسمانی باشند، و بالاتر از اینها اینست که آن بزرگوار را در آخرت گرامی داشتیم و او را در تعداد صلحاء قرار دادیم و لوطاً إذ قال لقومه إنکم لتأتون الفاحشه ما سبکم بها من أحد من العالمین و او (و لوطا) عطف بر ابراهیم (ع) است بعد از حکایت ابراهیم در مقام حکایت لوط که گویند پسر برادر ابراهیم یا پسر خواهر او بود برآمده و پس از آنکه او

صفحه : ۳۱

بابراهیم (ع) ایمان آورد همیشه و در مهاجرت بشام با حضرتش همراه بود، و در اینکه آیه خبر میدهد که وقتی لوط را برای اهل سدوم فرستادیم و دید که آنان مشغولند بآن عمل قبیح که مقصود لوط باشد لوط نبی علیه السلام در مقام نصیحت و اندرز آنان برآمد و آنها را متذکر گردانید که اینکه عمل قبیح و زشتی است که طبیعت منجر از آن است حتی حیوانات از اینکه عمل نفرت دارند و احدی از عالمیان در اینکه عمل بر شما سبقت نگرفته اند اِنَّکُمْ لتأتون الرجال و تقطعون السبیل و تأتون فی نادیکم المنکر چون عمده حکمت ازدواج زن و مرد برای پدید شدن افراد بشر است در انسان و افراد حیوانات است در حیوان و اینکه عمل (لوط) بر خلاف حکمت زناشویی واقع میگردد و مفسرین گویند عمل جماعت سدوم چنین بوده که راه را بر رهگذران می بستند و هر غریبی که وارد میشد وی را میگرفتند و بزور با وی لوط میکردند و اگر مالی همراه داشت سرقت مینمودند، و بروایتی بر سر راه می نشستند و هر کس وارد میشد بر او سنگ می انداختند هر کدام بوی اصابت مینمود او را گرفته و با وی لوط مینمودند و آنچه مال همراه داشت اول از وی میگرفتند سپس سه درهم بوی میدادند و اینکه عمل را بحکم قاضی شهرستان مینمودند، و قوله تعالی «و تقطعون السبیل» هر دو معنی را شامل میگردد که باین عمل هم قطع راه نسل مینمائید زیرا راه نسل از طرف زنها باز میگردد و بعمل لوط طریق نسل بسته خواهد گردید و هم راه آمد و شد مردم را می بندید که کسی دیگر جرئت نخواهد نمود بشهر شما وارد گردد و شما در هتاک و بیحیایی چنین شده‌اید که صفت حیا که از خواص انسانیت است بکلی متروک نموده و در مجلسهای خود رو بروی یکدیگر مرتکب اینکه عمل قبیح میگردد و نیز از هیچ عمل زشتی پروا ندارید فما کان جواب قومہ إلا أن قالوا ائتنا بعذاب الله إن کنت من الصادقین آن جماعت چون تصدیق بنبوت حضرت لوط (ع) نداشتند و حضرتش آنان را

صفحه : ۳۲

تهدید بعذاب مینمود در مقام سخریه و استهزاء برآمدند که اگر تو راست می گویی و پیغمبر خدایی یا اگر راست می گویی و ما بر اینکه عمل مورد عذاب میگردیم عذاب خدا را بر ما بیاور قال رب انصرنی علی القوم المفسدین وقتی لوط (ع) از هدایت آنان مأیوس گردید در مقام مناجات برآمد و گفت پروردگارا مرا مظفر و منصور گردان بر جماعتی که فاسد و فاسد کننده‌اند زیرا که اگر اشرار و آنهایی را که در زمین فساد میکنند اعدام نگردانی و بر همین عمل باقی مانند تمام مردم را فاسد خواهند گردانید آری اگر عمل زشتی و قبیحی در بین مردم شایع گردد بکثرت استعمال قبح واقعی آن ممکن است در نظرها بعمل نیکو تبدیل گردد و اعمال بد چون مناسب بعض طبیعتهای اشرار است بد خوب مینماید و بعکس خود بد مینماید، همان طوری که در آخر الزمان مردم چنین میشوند و امروزه برای العین می بینیم که بسیاری از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام خبر داده‌اند بعینه واقع گردیده و باقی هم واقع خواهد گردید.

اشاره

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُواكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷) وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيْنَ الشَّيْطَانِ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰)

صفحه : ۳۳

ترجمه

هنگامی که فرستادگان ما (ملائکه) برای بشارت و مژده دادن ابراهیم (ع) را بفرزند آمدند گفتند بدرستی که ما هلاک کنندگان اهل اینک قریه میباشیم زیرا که اهل اینک قریه از ستمکاران میباشند (۳۱) ابراهیم گفت لوط در میان اینک جماعت است ملائکه عذاب گفتند ما بآنکسی که در میان آنها است داناتریم البته لوط و اهل او را نجات خواهیم داد مگر زن او را که از باقی ماندگان در عذاب خواهد بود (۳۲) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند لوط اندوهگین گردید و سینه او تنگ شد که مبادا بآنها رنجی اصابت نماید رسولان باو گفتند نترس و محزون مباش محققا ما تو را و اهل تو را نجات میدهیم مگر زن تو را که از بازماندگان و هلاک شوندگان خواهد بود (۳۳)

بحقیقت ما بر اهل اینک قریه عذابی فرود خواهیم آورد بسبب آنچه از فسق و فجور عمل مینمودند (۳۴) و ما نشانه‌ای از عذاب (اهل آن قریه را) باقی گذاشتیم که حجّت

صفحه : ۳۴

روشن باشد برای جماعتی که تعقل میکنند (۳۵) و برادر آنها شعیب را بسوی اهل مدین فرستادیم شعیب گفت ای جماعت من، خدا را عبادت نمائید و بروز قیامت امیدوار باشید و از جمله فساد کنندگان در زمین نباشید (۳۶) پس از آنکه آن جماعت شعیب را تکذیب نمودند آنان را زلزله گرفت و داخل صبح گردیدند در حالی که آنها بزانو درآمدگان بودند (۳۷)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن قوم عاد و ثمود را که حقیقه از خانه‌های آنها هلاکت آنها برای شما روشن شده و

صفحه : ۳۶

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ وَأَهْلَكَ ضَيْقِ ذَرَعٍ يَازَعِ عِبَارَتِ از فقد طاقت است مثل اینکه در مثل گویند «فلانی ضاقت یده» دست وی بسته شده، و در مقابل او گویند فلانی «رحب ذراعه بكذا» یعنی دست او باز است وقتی ملائکه برای هلاکت جماعت قریه سدوم نزد لوط (ع) آمدند چون بصورت مرد جوان زیبایی مجسم گردیده بودند و ظاهراً اول لوط آنها را نشناخت و گمان کرد بشرند چون عمل قوم خود را میدانست تنگ دل و غمگین گردید و ترسید مبادا مردم آنان را ببینند و آنها را بگیرند و بخواهند با آنان عمل قبیح نمایند و بقولی چون خود لوط و اهل او میان جماعت کفار بودند ترسید که عذاب آنان را هم بگیرد و شاید تنگی دل حضرتش برای اهل سدوم بود زیرا که پیمبران مظهر رحمت خدا میباشند واقعا جای تأسف و نگرانی است که نوع بشر اینکه طور در غفلت و مخالفت مصرند تا بالاخره بعذاب دنیوی و اخروی گرفتار گردند اینست که ملائکه وقتی لوط علیه السلام را چنین دیدند بلوط گفتند نترس و محزون مباش ما تو را و کسان تو را از عذاب نجات خواهیم داد مگر زنت را که داخل در هلاک شدگان خواهد بود مفسرین گفته‌اند وقتی ملائکه بصورت مردان زیبایی بخانه لوط آمدند جماعت مردم خبردار شدند ریختند بخانه او ملائکه پر خود را بصورت آنها زدند همه کور گردیدند مردم از خانه لوط بیرون دویند و گفتند لوط ساحر است پس از آن لوط مأمور میگردد که با اهل خود بطوری که کسی آنها را نبیند از خانه بیرون رود و بانان میرسد آنچه باید برسد از عذاب الهی جل شأنه إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ملائکه وقتی دیدند لوط بسیار بغلق و اضطراب افتاده گفتند نترس ما از جانب حق تعالی مأمور گردیده‌ایم که بر آنها فرود آوریم «رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ» «رجز» و «رجس» در لغت بمعنی عذاب شدیدی است که معذب را بغلق و اضطراب اندازد

صفحه : ۳۷

در سوره هود آیه ۸۰ است که ملائکه گفتند «إِنَّا رُسُلٌ مِّنْ رَبِّكَ لَنْ يَصِبُوا إِلَيْكَ» ما رسولان پروردگار تو ایم و برای رفع شرّ اینکه مردم آمده‌ایم هرگز آسیبی بتو نخواهد رسید و نیز قوله تعالی در همان سوره آیه ۸۰ «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ إِنَّهُ مَصِيبٌ بِهَا مَا أَصَابَهُمْ» حضرت لوط مأمور میگردد که خود با اهلش بطوری که کسی غیر از زنتش ملتفت نشود از شهر بیرون روند، و نیز در سوره هود آیه ۸۱ «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ» یعنی وقتی امر ما بعذاب جاری گردید آن شهر را سرنگون گردانیدیم و بر آن جماعت بارانیدیم سنگهایی پی در پی از گل پخته که نزد پروردگار تو ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نشان دار و معین بود بما کأنوا يَفْسُقُونَ اشاره به اینکه عذاب آنها در اثر و پاداش فسق و کفر و گناه آنان بوده «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» وقتی جماعتی هتاک و فسق و فساد را بانتهاء رسانیدند روی میزان عدل چون آنان مثل مکروبهای مضرّ مسریه مانند که فسق و فساد آنها باقی تأثیر میکند اینکه است که بمقتضای حکمت بایستی از روی زمین برطرف گردیده و اعدام شوند و لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عذاب قوم لوط و اعدام آنان دو فایده در برداشت یکی رفع فساد آنها و دیگر تبه و تذکر دیگران که مردم آثار خرابی قریه سدوم را ببینند و اگر آثارش اینکه زمان محو شده البته حکایتش در داستانها و تواریخ و افواه باقی خواهد بود و سبب عبرت دیگران خواهد گردید و إِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ (وَالِي) متعلق بکلام محذوف است یعنی «و ارسلا الی مدین» برادر آنها شعیب را (بمدین) فرستادیم، و نیز واو عطف بآیه بالا است قوله تعالی «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» که چنین میشود «و كذلك ارسلا الی مدین اخاهم» در جنات الخلود مینویسد شعیب بقولی پسر نوبه پسر مدین پسر ابراهیم بوده

صفحه : ۳۸

و بقول دیگر نام پدرش منکیل بن یشحب پسر ابراهیم علیه السلام و منکیل دختر لوط است و نزد بعضی نام آن حضرت مشیرون پسر صیفون پسر عنقا پسر ثابت پسر مدین پسر ابراهیم است و بهر حال شعیب علیه السلام یکی از پیمبران عظیم الشان است که بر اهل مدین فرستاده شده بود و آنان بت پرست و کم فروشی میکردند و مجموع اهل مدین یکصد هزار نفر بودند که چهل هزار آنها بد و شصت هزار از آنان نیک و ایمان آوردند و حضرت شعیب مدتها آنها را دعوت نمود فائده نبخشید آخر در باره آنها دعاء کرد گرما بر آنان غالب گردید بطوری که نه سایه و نه آب بحال آنان فائده نمیخشید و بدنهایشان نزدیک بگداختن گردید آخر قطعه ابری پدید گردید چون بگمان نجات زیر درخت رفتند یک دفعه درخت آتش گرفت و زمین زیر پای آنان زلزله شد که همه سوختند و خاکستر شدند، و بروایتی آن شصت هزار نیک هم سوختند برای اینکه قدرت بر منع آنان داشتند و آنها را منع نکردند، و عمر شریفش بدویست و چهل دو سال رسید و پس از هلاکت «اهل مدین» با جمعی که ایمان آورده بودند مراجعت بمکه نمود، و در آنجا بود که حضرت موسی (ع) بخدمتش رسید و دختر او را بنام حمیرا خواستگاری نمود.

پایان خلاصه شعیب علیه السلام در مقام تبلیغ و اندرز بجماعت مدین فرمود خدای یکتا را عبادت کنید و امیدوار باشید بروز قیامت یعنی عمل کنید که سبب امیدواری شما باشد که در روز قیامت از آن نفع ببرید، در اینجا مسبب که عبارت از امیدواری باشد بجای سبب که اعمال نیک و اجتناب از معاصی است گذاشته شده، و بقول بعضی رجا یعنی خوف نیز آمده یعنی از روز آخرت بترسید و دست از بت پرستی و اعمال بد بردارید و لا تَعْتَوُا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ در سوره هود در وصف امت شعیب (ع) چنین دارد که عمل آنان کم فروشی بود که حضرت شعیب هر قدر آنها را نهی میفرمود فائده نمی بخشید نه دست از بت پرستی برمیداشتند و نه از کم فروشی فَكَذَّبُوهُ علاوه بر آن شعیب علیه السلام را متهم بکذب مینمودند و میگفتند تو

صفحه : ۳۹

پیمبر نیستی وقتی که بر آنان اتمام حجت شد و ایمان نیاوردند عذاب آنان را گرفت فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس از آنکه طغیان و کفر را از حد گذرانیدند یا بزلزله سخت بنا بروایتی یا بصیحه آسمانی بنا بروایت دیگر داخل صبح شدند در حالی که همه بزانو در آمده گان و مردگان بودند و عَاداً وَ تَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ در تقدیر «اذکر» ای محمّد (ص) یاد کن جماعت عادیان را که قوم لوط نبی بودند، و چنانچه مفسرین لوط (ع) معرفی نموده اند خاله زاده ابراهیم علیه السلام بوده، و بقول دیگر برادر زاده او است و گویند ساره زن ابراهیم (ع) خواهر لوط بود و برای اهل مؤتفکات که هفت شهر بهم پیوسته بود از طرف ابراهیم (ع) مبعوث برسالت گردید و از اهل آنجا زنی بنام الهه گرفت و از وی چهار دختر پیدا نمود و سی سال در میان آنان تبلیغ رسالت مینمود و پس از آنکه لواط بین اهل عاد دائر گردید که مردها بمردها و زنها بزنها می پرداختند و ارشاد و اندرز لوط در آنان مؤثر نگردید اینکه بود که بعذاب که در آیات بالا بیان آن گذشت معذب گردیدند.

«و تمود» عطف «بعاد» است، یاد کن قوم تمود را تمودیان قوم صالح نبی (ع) بودند، گویند صالح نسب او بسه پشت بنوح نبی (ع) میرسد و در سن شانزده سالگی مبعوث برسالت گردید و یکصد و بیست سال در میان تمودیان تبلیغ رسالت نمود پس از آنکه از او طلب معجزه نمودند بدعای حضرت از میان کوه شتر آبستنی بیرون آمد و بنوبه خود که یک روز آب ده برای او و یک روز برای اهل شهر مقرر شده بود همه آب را میخورد، اینکه بود که دو نفر مرد یکی بنام قدار و دیگری بنام مصدع که رئیس قوم بودند با دو زن زانیه یکی بنام قطام دیگر بنام ملیکا همدست شدند و ناقه را کشتند و چون چنین کردند در مورد عذاب واقع گردیدند و اینکه عذاب بیاد عظیمی بود که آنان را بهوا بلند میکرد و بزمین میزد تا اینکه همگی کفار هلاک گردیده و خانهها و مسکنهای آنها ویران گردید و گویا تا وقت فرود آیه اثر خرابی شهرستان قوم عاد

صفحه : ۴۰

و نمود باقی بوده که فرموده از منزلهای آنان اثر نزول عذاب ظاهر و هویدا است و زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَيَّرَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ از آیه چنین استفاده میشود که علاوه بر اینکه قوم عاد و ثمود قوی هیکل و زورمند و با عظمت بودند از حیث قوای دماغی نیز نیرومند و صاحب نظر بشمار میرفتند لکن با اینکه قوت و فطانت چون تابع هوای نفس خود گردیدند شیطان بر آنان غالب گردید و اعمال بدشان را در نظرشان جلوه داد و راه عقلشان را سد گردانید و قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ (واو) عطف، آیه را بآیه بالا «و عادا و ثمود» عطف داده و در معنی «و اذکر» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، یاد کن قوم موسی را که وقتی موسی با معجزه‌های بسیار مثل عصا و ید بیضاء و باقی معجزات نه گانه برای ارشاد فرعون و فرعونیان مأمور گردید آنان از روی کبر و متیت که میخواستند در زمین فساد کنند دعوت حضرت موسی را نپذیرفتند و قارون با آنکه گویند از بنی اسرائیلیان و منسوب بخود حضرتش بوده مخالفت ورزید و فرعون دعوی خدایی مینمود و بنی اسرائیلیان تحت فشار و جفای فرعون و هامان که وزیر فرعون بود اسیر بودند و حضرت موسی پسر عمران بود و نسب عمران بسه پشت بابراهیم (ع) میرسد در شمایلش گویند بلند قد موی پیچیده گندم گون بود و عمر شریفش بیکصد و بیست و شش سال رسید

معجزات نه گانه حضرت موسی (ع)

آن طوری که در قرآن مجید خبر میدهد یکی عصاء که وقتی بزمین می‌انداخت بقدرت ایزدی ازدها میگردید و دیگر دست مبارک در یقه داخل مینمود وقتی بیرون می‌آورد نوری مثل قرص ماه از کفش ظاهر میگردید دیگر از معجزات او وقتی ملخ و وقت دیگر شپش، وقت دیگر غورباغه و غیر اینها باذن خدا برای تهدید بر آنان مسلط میگردانید، دیگر برافراشتن کوه بر سر بنی اسرائیلیان وقتی اینکه معجزات با اینکه تهدیدات فائده نبخشید قارون با آن مال زیاد بزمین فرو رفت که عبرت دیگران باشد و فرعون و فرعونیان برود نیل غرق گردیدند

صفحه : ۴۱

فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ اشاره به اینکه فرعون و امثال او گمان میکنند که بتوانند بر خدا سبقت گیرند و نور خدا را که از افق پیمبران که سفراء و خلفاء الهی میباشند طلوع نموده بظلمت فسق و فساد خود خاموش گردانند دیگر ندانستند که «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ آيِدِيهِمْ» مکر و تدلیس آنان در مقابل عظمت الهی ناچیز بشمار خواهد رفت، وقتی حکم بعذاب تعلق گرفت تمام موجودات: آب، خاک، باد، آتش، تمام حیوانات حتی گیاه ها چون همه اجزاء عالمند و زیر فرمان و قشون او میباشند و با دوستان حق تعالی دوست و با دشمنان او دشمنند کمر ضدیت را با دشمنان الهی خواهند بست، اینکه بود که فرعون با آن حشمت و جلالی که بغلط در خود تصور مینمود آب بروی غالب گردید و خود و سپاهش را هلاک گردانید فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ ذَاتِ احْدِيثٍ برای تذکر فرموده تمام اینکه کفاری که گفته شد بگناهشان گرفتیم بعضی از آنان را فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا مثل جماعت عاد و قوم لوط نبی علیه السلام که بیاد سخت که در آن سنگ ریزه بود هلاک گردانیدیم و بعضی از آنها را وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ آنان قوم ثمود و اهل مدین بودند که در اثر مخالفت شعيب (ع) بصیحه آسمانی همگی هلاک شدند وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ مثل قارون که مال زیاد وی را مغرور گردانید و کمر ضدیت و دشمنی و مخالفت را با حضرت موسی علیه السلام بست و بالاخره کبر و متیت او را بزمین فرو برد وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا مثل قوم نوح (ع) که بطوفان هلاک گردیدند و فرعونیان که برود نیل همگی غرق شدند

صفحه : ۴۲

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ خدای مهربان باینها ستم نمود که آنان را مبتلا بعذاب گردانید بلکه اعمال و افعال خودشان چنان اینان را از خوی انسانیت خارج گردانیده که شالوده فساد گردیدند و وجودشان گویا مانند شراره آتشی گردیده بود که ممکن بود عالم را فاسد و تباہ گردانند اینکه بود که اعمال آنان موجب طغیان غضب الهی گردید و اسم «شدید العقاب» بر شرارت نفوس خبیثه آنها غالب گردید و باسفل سافلین فرو رفتند برای اینکه زمین از لوث کثافت آنها پاک گردد

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۵۲]

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) اتل ما أوحى إليك من الكتاب و أقم الصلاة إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِارْتَابِ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰)

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲)

صفحه : ۴۳

(ترجمه)

مثل کسانی که بغیر از خدا دوستانی (یعنی خدایانی) گرفتند در سستی و بی اعتمادی مثال خانه عنکبوت ماند که برای خود خانه‌ای تهیه مینماید و اگر بدانید سست ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است (۴۱)

محققا خدا میداند آنچه را که بغیر او میخوانند و خداوند غالب و درستکار است (۴۲)

و چنین مثلهایی برای مردم میزنیم (لکن) تعقل نمیکند و نمیفهمند مگر دانایان (۴۳)

خداوند آسمانها و زمین را بحق و درستی آفریده و هر آینه (در آفرینش آنها) آیت و نشانه‌ای است برای آنهایی که ایمان آورده‌اند (۴۴)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه از کتاب (قرآن) بر تو وحی گردیده برای مردم بخوان و نماز را بپای دار محققا نماز (انسان را) از کارهای زشت (غیر عقلایی) و آنچه از آن نهی شده باز میدارد و هر آینه یاد خدا بزرگتر است و آنچه میکند خدا

میداند (۴۵)

(ای مؤمنین) با اهل کتاب مجادله و بحث نکنید مگر بآنچه آن نیکوتر باشد مگر از آنها کسانی را که ستم کرده بودند و بگوئید به آنچه بر ما نازل گردیده و آنچه بر شما نازل گردیده ما ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم شدگان آن خدای واحد میباشیم (۴۶)

ای محمد (ص)

صفحه : ۴۴

همین طوری که بر پیمبران گذشته کتاب فرستادیم بر تو هم کتاب فرستادیم و کسانی را که بآنها کتاب عطاء نمودیم بقرآن ایمان میآورند و بعضی از آن جماعت کسی است که باو ایمان آورده و آیات ما انکار نمیکنند مگر کافرین (۴۷)

(ای رسول اکرم «ص») تو قبلاً کتابی نخوانده بودی و بدست خود کتابی ننوشته بودی و اگر خوانده یا نوشته بودی تباہ کاران راهی برای شک و گمراه کردن عوام پیدا مینمودند (۴۸)

بلکه قرآن آیات روشن است در سینه‌های کسانی که بآنها علم عطاء گردیده و جحود و انکار آیات ما را نمیکنند مگر ستمکاران (۴۹)

و (کافرین) گفتند چرا بر (محمد ص) آیات و معجزاتی فرود نیامده بگو تمام آیتها نزد خداست و من از جانب خدا تهدید کننده و ترساننده هویدایی میباشیم (۵۰)

آیا برای آنها کافی نیست که ما برای تو کتابی نازل نمودیم که بر آنها خوانده شود و حقیقه در نازل کردن قرآن رحمت و تذکر و اندرزی است برای جماعتی که ایمان آورند (۵۱)

ای محمد (ص) بگو خدا کافی است که بین من و شما گواه باشد و خدا میداند آنچه را که بین آسمانها و زمین است و آنان که بیاطل ایمان آورده‌اند و بخدا کافر گردیدند آن گروه زیان کاران خواهند بود (۵۲)

توضیح آیات

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا فِي رِجْلِ غَابِلِينَ وَ كَسَانِي كَه بجز محسوسات و مادیات توجّهی بمعنویات ندارند مثالهایی زده شده که معقولات را در پرده محسوسات بنگرند و تعقل بنمایند اگرچه مثال بوجهی مقرب و بوجهی مبعده خواهد بود لکن مثال اندازه‌ای معقول را نزدیک بذهن میگرداند اینکه است که در اینکه مبارک آیه دوستی با غیر خدا را در بی اعتباری تشبیه بخانه عنکبوت نموده و تشبیه بخانه عنکبوت بدو اعتبار مطلب را بذهن نزدیک میگرداند یکی باعتبار صورت و دیگری باعتبار معنی خانه عنکبوت با آن اشکال هندسی و نازک کاری بسیار جالب توجّه است بطوری که هیچ مهندس و ریاضی دان شاید نتواند چنین

صفحه : ۴۵

نقشه‌ای باین ظریفی و طرّاری در ذهن خود نقشه نماید چه جای آنکه در خارج در مقام عمل بیاورد و اینکه یکی از نمایشهای

قدرت الهی بشمار می‌رود و دیگر از جهت سستی و بی‌اعتباری که اینکه نقشه باین شکلی و قشنگی بیک باد مختصری یا یک نفس آهسته‌ای بزودی پراکنده می‌گردد و هیچ دوامی و استقراری ندارد و نیز هیچ فائده‌ای در آن متصور نمی‌باشد و إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر بدانید، چنین است دوستی با غیر خدا مثل دوستی با کفار یا بتها که بسا میشود در ظاهر جالب توجه و طبیعت بغلط مایل بآن می‌گردد و نفس خیانت کار بوسوسه شیطانی آن را در نظر آراسته می‌گرداند لکن در واقع و حقیقت مثال همان خانه عنکبوت ماند که نه دوام دارد و نه استقرار و نه فائده و نتیجه مطلوبی از آن عاید می‌گردد لکن دوستی با حق تعالی چنانچه در سوره صف آیه ۴ در وصف مؤمنین مجاهدین فرموده «كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَرْصُومٌ» تشبیه میکند آنان را ببناء استوار که پایه آن در قعر دل موخّید ریخته شده و بناء آن چنان محکم و استوار گردیده مانند کوه پا برجا که بادهای مخالف اوهام و شکوک وی را تکان نخواهد داد قوله تعالی در سوره ابراهیم آیه ۲۹ «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» کلمه طیبه «لا اله الا الله» را تشبیه نموده بدرخت پاکیزه‌ای که در زمین پاک غرس گردد که ریشه آن در قعر دل موخّید جای گزین می‌گردد و شاخهای آن سر بفلک میکشد و همه وقت میوه و ثمره آن تازه است و موخّید از آن کامیاب خواهد گردید و آن «عروة الوثقی» است که گسستگی ندارد و آن ریسمانی است کشیده شده از سماء رحمت بارض ممکنات هر کس چنک بآن زد از مرتبه خاک سر بفلک آرد إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ اینکه آیه متفرّع بر آیه بالا است که خدای تعالی عالم و دانا است و بر ظاهر و باطن شما مطلع است و میداند آنچه را که بغیر خدا پرستش مینمائید شاید «ما» استفهام باشد در موضع نصب بیدعون و جایز نیست منصوب باشد

صفحه : ۴۶

بیعلم لکن جمله «ما یدعون» در محل نصب بیعلم می‌باشد و «من» تبیینی است یعنی خدا میداند چه چیز را می‌پرستید، و شاید «ما» نافیه باشد و «من» زائده و «شیئی» مفعول «یدعون» و بنا بر اینکه توجیه چنین میشود که خدا میداند مشرکین چیزی را نمی‌پرستند زیرا که بتها در حکم لا شیئی می‌باشند، و شاید «ما» در «ما یدعون» موصوله باشد بمعنی «الذی» و از خدا وعید باشد بر کفار که خدا میداند آنچه را که اینک کفار عبادت میکنند وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اعتراض بمشرکین نموده و اشاره است به اینکه شما چگونه جمادی را پرستش میکنید که نه شعور دارد نه ادراک، خدای شما که مستحق پرستش و عبادت است غالب و قاهر و حکیم و درستکار است و او مستحق پرستش و عبادت است نه غیر او وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِبِهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ «تلك» از اسماء اشاره است، اشاره به اینکه اینک مثل عنکبوت در آیه بالا- و بسیاری از آیات دیگر برای فهم عموم مردم مثللهایی زده شده که اندازه‌ای معقولات را در پرده محسوسات بنگرند زیرا که نوع افراد بشر از بس در محسوسات فرو رفته‌اند برای آنان امکان ندارد که معانی و امور عقلی را بتوانند مجرد از محسوسات تعقل بنمایند لکن علمای حقیقی که عالم بحقایق و معنویات گردیده‌اند دیگر محتاج باین مثالها نخواهند بود بدون مثال بتعقل بعض حقایق امور برای آنها مکشوف خواهد شد خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ «حق» را مقابل باطل آرند، شاید آیه در مقام بیان معرفی علماء باشد که علماء و دانشمندان کسانی می‌باشند که بروح پاک و عقل مجرد و ایمان حقیقی که در قلب و ذاتشان نفوذ نموده آنان «کشجره طیبه» مانند که «اصلها فی الارض و فرعها فی السماء» که حق و کلمه توحید در باطن جانسان ریشه دوانده و شاخهای آن بتمام جدولهای قوای روحیه‌شان سر کشیده چنین اشخاصی تمام موجودات ارضی و سمائی

صفحه : ۴۷

را بنظر عبرت مینگرند و همه را آیات تکوینی و نشانه‌های قدرت و علم ازلی می‌بینند و در اثر مؤثر را مینگرند و میدانند که

آسمانهای با اینکه عظمت و زمین با اینکه وسعت بیهوده آفریده نشده دست توانای قدرت برای مصلحت بزرگی آنها را از عدم و نیستی بعالم وجود آورده و البته غایت و فائده بزرگی در نظر خواهد بود اتل ما أوحى إليك من الكتاب و أقم الصلاة إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که برای مردم بخوان آنچه را که از آیات قرآن از طریق وحی بتو رسیده و مردم را بوعد و وعید آن متذکر گردان و نماز را بپای دار و استقامت و پایداری بنما در آن زیرا که نماز معجونی ماند که اثرش چنین خواهد بود که اگر با اجزاء و شرایط واقع گردد مخصوصا با حضور قلب و توجه کامل مثل آب طاهر ماند که غسل در آن تمام کثافات بدن را رفع مینماید، نماز صحیح نیز چنین خواهد بود که تمام چرکیها و قذارات درونی نماز گذار را پاک میگرداند و زنگ هر عمل قبیحی و هر صفت ناشایسته‌ای که موجب فحشاء و عمل زشت یا آنچه را که باعث خلاف دستورات شرع مطهر میگردد از آینه دل پاک میکند و قلب را جلا میدهد و برایمان و یقین مؤمن افزوده خواهد گردید لکن متأسفانه نمیدانم چه شده و چه سببی پیدا نموده که چنین معجونی که بایستی دواى دردهای مزمن ما باشد در بیشترین مردم اثر واقعی خود را از دست داده و غالبا امراض درونی مؤمنین را رفع نمیکند، فلان مؤمن چهل یا پنجاه سال نماز میکند و می‌بینیم ذره‌ای در اخلاق و روحیه او تأثیر ننموده و اینکه عبادتهای چند ساله او جلوگیری از هیچ فحشاء و منکر او نکرده آیا عیب در کی است و از کجا ناشی گردیده (البته از ما است که بر ما است) که ماها بصورت قانع گردیده‌ایم و از معنی و حقیقت غافل شده‌ایم قشر را گرفته‌ایم و لب را رها نموده‌ایم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است «که فرموده

من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم تزد من الله الا بعدا

« کسی که نمازش وی را از فحشاء و منکر باز ندارد برای او

صفحه : ۴۸

از جانب خدا چیزی زیاد نمی‌گردد مگر دوری (طبرسی) بعضی از مفسرین در توجیه آیه فحشاء و منکر را بموقع نماز تخصیص داده‌اند که نماز گذار در حال نماز البته فحشاء و منکر از وی صادر نمی‌گردد، لکن اطلاق آیه آبی از اینکه توجیه است زیرا که آیه چنین ارائه میدهد که اثر نماز چنین است که نماز گذار را از هر عمل زشت و آنچه در آن منع رسیده باز میدارد، و وقتی مشاهده میکنیم که بسیاری از نماز کنندگان مشغول اعمال ناشایسته میباشند معلوم میشود که اینکه نمازی که مطلوب شارع است نخواهد بود و لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- «اکبر» افعّل التفضیل و بمعنی بزرگتر بودن است یعنی نماز از باقی طاعات دیگر که خالی از ذکر باشد بزرگتر است و وجه افضلیت صلاه برای اینکه است که چون نماز مشتمل بر ذکر و حمد و تسبیح و دعاء و باقی اذکار است اینکه است که از باقی عبادات افضل خواهد بود و نماز را ذکر نامیده چنانچه فرموده «فأسعوا إلى ذکر الله» گویا گفته نماز بزرگتر از هر چیزی است زیرا که در آن ذکر و یاد خدا است، و از ابن عباس روایت شده «و لذكر الله اياکم برحمته اکبر من ذکرکم اياه بطاعته» (طبرسی) ۲- یاد کردن خدا شما را بزرگتر خواهد بود از یاد کردن شما خدا را زیرا که یاد او نسبت بما مهتر و بهتر از یاد کردن ما است او را زیرا که خواندن ما بطور تعبد و تذلل است و یاد او نسبت بما بوجه رحمت و لطف و مغفرت است ۳- از ابو درداء و قتاده و ابن زید نقل شده که گفته‌اند معنی آیه چنین است «ذکر خدا بزرگتر و فاضل تر و بهتر از هر چیزی است» (ابو الفتوح رازی) در آیات و احادیث و اخبار بقدری تعریف و تمجید از ذاکرین شده که ذکر تمام آنها محتاج بکتاب علی حده خواهد بود در سوره بقره آیه ۱۴۷

«فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» در اینکه آیه یاد کردن بنده خدا را

صفحه : ۴۹

مقدم انداخته بر یاد خدا بنده را یعنی مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم در سوره آل عمران آیه ۱۸۸ در تعریف ذاکرین فرموده «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ذاکرین کسانی خواهند بود که در همه حال ایستاده و نشسته و خوابیده متذکر حَقند و در حقیقت آسمانها و زمین فکر میکنند در سوره احزاب آیه ۴۱ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» خطاب بتمام مؤمنین است که بسیار خدا را یاد کنید و در سحر و شام او را تسبیح و ستایش نمائید و امثال اینکه آیات و اخبار بسیار است باید دانست که ذکری که اینکه همه تعریف و تمجید در باره آن رسیده همین تلفظ نمودن بکلمات بتنهایی وافی بمقصود نیست زیرا که اصل و حقیقت ذکر تذکر و بیاد بودن خدا و آثار عظمت و تفکر در عجائب خلقت او است منتهی الامر زبان حاکی و ترجمان از قلب است، اگر انسان در اکثر اوقات بدل متوجه بخدای تعالی باشد و بزبان اذکاری که از طریق شرع رسیده مداومت نماید با خلوص نیت مسلماً باندک وقتی انس بحق تعالی پیدا میکند و از انس محبت تولید میگردد و از محبت قرب پدید میشود آن وقت مقام بنده را بجوار احدیت نزدیکتر خواهد گردانید و الله يعلم ما تصنعون آیه بمؤمنین تذکر میدهد که آنچه از اطاعت مثل نماز و ذکر و باقی اعمال دیگر از کارهای خوب که یا بارشاد عقلتان و یا بحکم رسول انجام میدهید و نیز آنچه از اعمال قبیح و زشت که بر خلاف رویه عقلایی و خلاف حکم شارع بوده عمل نموده‌اید همه آنها در احاطه علم حضوری حق تعالی ظاهر و بارز خواهد بود و باید مؤمنین بدانند که هر عملی را در خور آن پاداشی خواهد بود که البته بآن خواهند رسید و لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مجادله بر وزن مفاعله آن است که بین دو نفر باشد که هر یک در مقام محاجه و مباحثه بخواهد دیگری را ملزم گرداند در اینکه آیه بمؤمنین دستور میدهد که موقعی

صفحه : ۵۰

که خواستید با اهل کتاب مثل یهود و نصاری مجادله کنید و راجع بدین بحث نمائید جدیت نمائید که به هر طوری که نیکوتر باشد با آنان سخن گوئید مثل اینکه اول با رفق و مدارا و کلام جالب توجه دل آنها را بسوی خود جذب کنید و از سخنان خشن و رکیک خوداری نمائید که اصلاً مایل گردند با شما مکالمه نمایند و بعداً حتی الامکان مسلمیات خود آنها را بگیریید و بطریق خودشان آنان را بدین حق ملزم گردانید و اصلاً بطریق ارشاد چنین است که اول از راه رفق و مدارا سخن گفته شود و اگر از اینکه راه نشد بعداً از طریق جهاد آنها را از کفار کسانی که ستمکار باشند که در مقام اذیت مؤمنین و فساد در اسلام برآمده‌اند که علاجی برای رفع فساد آنان نشود مگر بجهاد و قولوا آمنا بالذی انزل إلینا و انزل إلیکم و إلینا و إلکمم واحداً و نحن له مسلمون آیه ارشاد باین است که برای تألیف قلوب اهل کتاب بطریق مجادله و بحث با آنها برآئید و چنین دستور میدهد که اول از طریق اتحاد و یگانگی با آنان مکالمه نمائید و بگوئید ما در اصل دین که در حدیث دارد «اول الدین معرفه الجبار» با شما یکی میباشیم و آنچه بر ما (یعنی قرآن) و آنچه بر شما مثل تورات و انجیل و زبور و باقی کتابهای آسمانی نازل گردیده متفقیم و خدای ما و شما یکی است و ما تسلیم همان خدای یگانه میباشیم و باین طریق آنان را بدین اسلام مائل گردانید و محسنات آن را بآنان ابلاغ نمائید که شاید آنها راغب گردند و بطور رضا و دانستگی مایل گردند که اسلام بیاورند و اگر باین طریق مایل نگردیدند و بنای دشمنی و خصومت را گذاشتند چنانچه در آیه فرموده «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» آن وقت با آنان بجنگید و کذلک انزلنا إلیک الکتاب فالذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به و من هؤلاء من یؤمن به کذلک» از اسماء اشاره است یعنی همین طوری که برای پیمبران پیش کتاب مثل تورات و انجیل فرستادیم بسوی تو «قرآن» فرود آوردیم که تصدیق کننده باقی

صفحه : ۵۱

کتب سماوی است و به آنهایی که قبلاً کتاب عطاء شده بود مثل عبد الله بن سلام و امثال او بقرآن ایمان می‌آورند «وَمِنْ هَؤُلَاءِ» یعنی از اهل مکه کسانی هستند که ایمان می‌آورند بقرآن، و بقول بعضی مفسرین مقصود از «هؤلاء» که بآنان کتاب داده شده آنهایی بودند که پیش از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان خود حضرت رسول بعلاماتی که در کتب آسمانی دیده بودند قبلاً ایمان آورده بودند و ما یَجِدُ بآیاتنا إِلَّا الْكَافِرُونَ بقدری آیات قرآن در اعجاز ظاهر و هویدا است که دیگر برای احدی جای شک و تردید باقی نگذاشته و انکار نمیکنند مگر آنهایی که از روی عناد و ضدیت بخواهند کفر ورزند و اینکه آیات ظاهر هویدا را بکفر و جحود خود بیوشانند و ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ-اینکه آیه در مقام بیان اعجاز قرآن است که رسول خود را مخاطب گردانیده که ای پیمبر گرامی تو پیش از آنکه رسالت خود را بمردم ابلاغ گردانی و بعض آیاتی که بر تو فرود آمده بر آنان بخوانی کتابی ندیده و نخوانده بودی و بدست خود هم خطی ننوشته بودی که یاد داشت تو باشد و اینکه مطلب بر همه معلوم و مسلم است که تو بظاهر اُمّی و ناخوانده میباشی و اینکه قرآن وحی است و برای اثبات پیمبری تو نازل گردیده زیرا که برای هیچ عاقلی شک و تردیدی باقی نخواهد بود که چنین آیاتی که بزرگترین دانشمندان و متبحرترین فیلسوفان عالم بکوچکترین اسرارش پی نبرند از عهده بشر خارج است پس چگونه ممکن است که آدم بی سواد اُمّی بتواند از خود چنین آیاتی انشاء نماید، با اینکه حال مردمانی که در مقام ابطال دین تو میباشند در آیات قرآنی تشکیک مینمایند مثل اینکه بعضی از اهل کتاب میگفتند که در کتاب ما رسول خاتم را معرفی نموده که او اُمّی است نه چیزی خوانده و نه کلمه‌ای نوشته و اینکه همان رسولی است که در کتب ما آن را توصیف نموده، و بعضی دیگر می گفتند حضرتش در راه مسافرت بشام که برای تجارت میرفته با بعضی از رهبانین تماس گرفته و اینکه آیات را از آنان آموخته، و بعضی دیگر چنین میگفتند یک نفر نصرانی

صفحه : ۵۲

بنام بلعام در مکه آهنگری میکرد و شمشیرهای خوب میساخت پیمبر اکرم گاهی که از جلو دکان وی گذر مینمود قدری میایستاد و صنعت او را مینگریست و شاید او را باسلام نیز دعوت مینمود و مشرکین از اینجا سوء استفاده نموده میگفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه مرد چیز میآموزد و بنام وحی برخ مردم میکشد، در قرآن کریم برای ردّ قول آنها در سوره النحل آیه ۱۰۵ فرموده «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» توده عرب برای اینکه مردم را باشتباه اندازند میگفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم داستان پیمبران را از اینکه مرد رومی میآموزد قرآن برای ردّ قول آنان فرموده آن شخص رومی عجمی است نه عرب و قرآن کلام عربی فصیح است و نکته کلام اینجا است که یکی از اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت در کلام

عربی است و اگر قرآن از جانب خدا نیست شما آن حکایات را بپذیرید و بزبان عربی فصیح بیاورید إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ یعنی اگر تو میخواندی یا می نوشتی اهل باطل راهی برای بشک انداختن پیدا میکردند و لکن چون که تمام اهل مکه میدانستند که رسول اکرم (ص) اُمّی است و درس نخوانده است که کتابی دیده باشد و حکایت و داستان گذشتگان را فرا گرفته و بر آنان بخواند با اینکه حال دیگر جای شک و ریبی باقی نمیماند که کسی انکار حجیت قرآن را بنماید مگر آنهایی که در مقام ابطال و خاموش کردن چراغ اسلام میباشند که شبهه تراشی نموده و گمان میکردند بسخنان مزخرفشان می توانند نور هدایت را خاموش نمایند دیگر نمیدانستند (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) اگرچه در قرآن مجید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را «اُمّی» معرفی نموده و آیه مطلق است و چنین مینماید که تا آخر عمر حضرتش باین صفت باقی بوده، لکن نظر به اینکه بایستی پیمبران و خلفاء

آنها در تمام کمالات نفسانی و روحانی سر آمد و بالاتر از اهل زمانشان باشند زیرا که در تمام جهات آن بزرگواران پیش رو آنها و پیشوای همه میباشند مخصوصاً نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که البته بایستی در تمام صفات کمالیه از تمام

صفحه : ۵۳

افرادی که تا قیامت بوجود میآیند برتر و بالاتر باشد و شکی نیست که از جمله کمالات نفسانی خواندن و نوشتن است پس باین لحاظ میتوان گفت که حضرتش قبل از بعثت امی بوده زیرا که با امی بودنش اعجاز قرآن را ظاهرتر میگرداند لکن ممکن است پس از آن بانزال وحی و شرح قلب مبارکش که در سوره «الم نشرح» آیه اول فرموده «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» سینه او چنان باز گردیده که حتی نوشتنهای و خواندنهای نزد او ارائه داده شده باشد و شاهد بر اینکه مطلب آن روایت متفق علیه بین شیعه و سنی است که هنگام موتش فرمود قلم و دوات بیاورید که برای شما چیزی بنویسم که هیچ وقت گمراه نگردید و عمر ممانعت کرد و نسبت هذیان بآن عقل کل داد بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ «بل» را برای اضراب و ردع می آورند و ارائه میدهد که نه چنین است که مردمان باطل و گزاف گو گمان کرده‌اند که آیات قرآن ساخته شده و پرورش داده شده دست بشری است بلکه اینکه آیات از محل صدق و حقیقت در قلب و روح صاحبان علم و دانش فرود آمده و آنها علومشان از سر چشمه علم ازلی ریزش نموده اشخاصی که بآنان علم عطاء شده در مرتبه اول پیمبران و اوصیاء آنانند که علومشان از مصدر علم ازلی بدون ترتیبات قوانین منطقی و علوم کسبی گرفته شده و علوم آنها موهبتی است که بدون سابقه فکر و ترتیب مقدمات نظری از مبدء فیاض بقلب مبارکشان ریزش نموده، و در مرتبه ثانی کسانی میباشند که تحت الشعاع نور وجود آنها واقع گردیده‌اند و در اثر متابعت و بندگی قلب و دل خود را بنور دانش اولیای حق تعالی رونق داده و علم حقیقی در اعماق روح و جان آنان نفوذ نموده بطوری که دیگر در معارف حقّه محتاج بادله فلسفی نخواهند بود بلکه از طریق علم بوجدان رسیده‌اند و مَا يَجْعَلُ بآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ کسانی بآیات روشن و واضح جحد و انکار میکنند که از روی جهل و بیخردی بخود ستم نموده و خود را از اولیاء حق تعالی دور گردانیده و از نور دانش آنها استضاءه نمینمایند و در تاریکی جهل فرو رفته و چشم دلشان کور گردیده

صفحه : ۵۴

وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ وَآنَانِ كَسَانِي مِيباشند که از اینکه آیات جلی و واضح قرآنی که نزد اهل خرد هر آیه‌ای از آن اقیانوس کبیری ماند که در قعر آن خروارهای جواهر و گوهرهای شب نمای علوم و معارف مندرج گردیده و اهل دانش غواص وار در قعر آن فرو رفته و هر کس بقدر استعداد و نیروی دانشی که دارد اندازه‌ای از آن جواهرات قیمتی را بدست می آورد و امور دنیا و عقبای خود را رونق میدهد و دیگر بچیز دیگری نیازمند نخواهد بود چشم پوشیده و بحضرتش اعتراض مینمودند ایراد کفار و مشرکین بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه بود که چرا معجزه‌ای مثل معجزه باقی پیمبران مثل معجزه موسی (ع) و عیسی (ع) که عصا

ازدها گردد یا مرده زنده شود یا شتری مثل ناقه صالح از کوه بیرون آید یا آنچه ما بخواهیم از تو بتوانی غیر از آنچه خدا بدست تو جاری کرده بدلخواه ما برای ما بیاوری چنین نیستی، قوله تعالی حکایه از آنها که میگفتند «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا» سوره بنی اسرائیل آیه ۹۲ با اینکه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه بتواتر رسیده مثل شق القمر و بیرون آمدن چشمه آب از انگشتان مبارکش و غیر اینها که بسیار نقل شده معجزه‌های زیاد داشت با اینکه حال اعرابی که در باره آنان فرموده «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا» در مقام ضدیت و خورده گیری ایرادهای بی مورد میگرفتند و گمان میکردند باین چیزها میتوانند نور اسلام را خاموش کنند قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ «اینکه است که از جانب رب العزة خطاب بسفیر اعظمش

مینماید که باین مشرکین بگو تمام معجزه‌ها که بدست پیمبران اجراء میگردیده نزد خدا است و در هر موقعی از روی حکمت و علم بصلاح برای اثبات رسالت آنچه را که بخواهد بدست پیمبران خود ظاهر میگرداند، پیمبران باراده خود کاری نه از گفتار و نه از کردار از پیش خود انجام نخواهند داد بلکه مطیع امر پروردگارتند آنچه را او بخواهد بدست آنها اجراء

صفحه : ۵۵

میگرداند و من موظفم که شما را تهدید نمایم و بترسانم و بشما تذکر دهم که برای اینکه اعمال و افعال بدتان پاداش بدی است و مجازات ناگواری خواهید دید ا و لَمْ يَكْفِيهِمْ اَنَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ هَمْزَه «أ و لَمْ» استفهام انکاری است و در مقام اعتراض بکفّار برآمده که ای رسول اکرم اینکه قرآن اینکه کتابی که برای تو از سماء علم و قدرت فرود آوردیم که برای آنان تلاوت نمایی با اینکه همه اعجاز و رموز و اسراری که در آن منظوی گردیده بطوری که عقلای عالم در مقابل عظمت آن زانو میزنند آیا در اعجاز آن کافی نیست و همین بس نیست که با اینکه فصحاء و دانشمندان عرب که اهل لسان و ادبیت میباشند با کمال کوشش که در معارضه نمودن با آن داشتند و باعتراف خود قرآن اگر سوره‌ای مثل آن می‌آوردند اعتبار قرآن از بین میرفت از آوردن سوره‌ای بلکه آیه‌ای از آن عاجز مانده و اظهار عجز مینمایند با اینکه حال دیگر در نظر متدبر شکی باقی نخواهد ماند که با بودن قرآن دیگر برای اثبات نبوت محتاج بدلیل دیگری نمیشیم اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَّ ذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ پس از آن کلام را مؤکد گردانیده و اشاره بقرآن مینماید که آیات قرآنی چراغ هدایت است برای جماعت مؤمنین که از آن استضاءه و استفاده کامل مینمایند و طریق هدایت و سعادتشان را پیدا نموده و در اثر پیروی آن بمقصد خواهند رسید قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ بَيِّنًا وَّ بَيِّنٰتُمْ شٰهِدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَّ الْاَرْضِ خَطَابٌ برسولش نموده که ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم باین کافرین که در آیات قرآن مناقشه میکنند و چنین گمان میکنند که قرآن ساخته شده دست بشری است بگو خدا را گواه میگیرم که اینکه قرآن از مقام صدق و حقیقت فرود آمده و گواهی خدا بین من و شما کافی خواهد بود زیرا که او آنچه در آسمانها و زمین است میداند و بر او چیزی مخفی نخواهد بود و الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْبٰطِلِ وَّ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ آنان که بحق ایمان آوردند فائز گردیده و رستگار شدند و آنان که بباطل پیوستند

صفحه : ۵۶

و از حق و بحق کافر گردیدند آنها زیانکارانند که مایه عمر خود را ببازیچه تلف نمودند و از عملشان سودی عایدشان نخواهد گردید بلکه ضرر و خسران بردند

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۳ تا ۶۹]

اشاره

وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ وَاَجَلٌ مُّسَمًّى لِّجَآءِهِمُ الْعَذَابُ وَاَيُّتِنَهُمْ بَعْتَهُ وَاَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَاِنَّ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ وَاَيُّوْلَهُمْ وَيَقُوْلُ ذُوْقُوْا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۵۵) يَا عِبَادِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ اَرْضِيْ وَاَسْعَةً فَاِيَّايْ فَاَعْبُدُوْنَ (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذٰئِقَةٌ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ (۵۷) وَاَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاَعْمَلُوا الصّٰلِحٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ (۵۸) الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَاَلَّذِيْنَ يَتَوَكَّلُوْنَ (۵۹) وَاَكَايِنٍ مِّنْ دَآئِبَةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ يَرْزُقُهَا وَاِيَّاكُمْ وَاَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ (۶۰) وَاَلَّذِيْنَ سِاَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقٍ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّهُ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲)

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَفُّهُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

صفحه : ۵۷

(ترجمه)

کفار (از روی استهزاء و سخریه) از تو تعجیل عذاب میطلبند و اگر نبود آن مدت معین نامیده شده هر آینه عذاب آنان را فرا میگرفت و البته عذاب برای آنها بغتۀ می‌آید در حالی که آنها غافل و بیخبراند (۵۳) بعجله از تو عذاب میطلبند و بدرستی که جهنم احاطه بکافریں دارد (۵۴) روز قیامت از بالای سرشان و از زیر پاهایشان عذاب آنها را میپوشاند و بآنها میگویند (پاداش) اعمال خود را بچشید آن اعمالی که (در دنیا) قبلاً عمل مینمودید (۵۵) (خطاب بمؤمنین نموده) که ای بندگان من که ایمان آورده‌اید حقیقتاً زمین من وسیع است پس مرا عبادت نمائید (۵۶) هر جاننداری چشنده مرگ خواهد بود پس از آن بسوی ما بازگشت مینمائید (۵۷) و کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند فرود می‌آورم آنان را در بهشت در غرفه‌هایی که جایگاه آنها باشد و از زیر آن غرفه‌ها آبهایی جریان دارد و در آن غرفه‌ها جاویدان خواهند بود و آن پاداش خوبی است برای عمل کنندگان (۵۸) و آنان کسانی میباشند (که در سختیها) صبر کردند و بر پروردگارشان توکل نمودند (۵۹) و چه بسیار از جنبدگان که نمیتوانند روزی خود را ذخیره و آماده کنند و خدا آنها را روزی میدهد و نیز شما را خدا روزی میدهد و اوست شنوا و دانا (۶۰) و اگر از

صفحه : ۵۸

کافریں سؤال کنی که چه کس آسمان و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر گردانیده هر آینه میگویند البته خدا پس کجا باز گردیده میشوند (۶۱) خدا است که روزی هر کس از بندگانش را که بخواهد وسیع میگرداند و روزی هر کس از بندگانش را بخواهد تنگ میگرداند و بحقیقت او بهر چیزی دانا است (۶۲) ای محمد اگر (از کافریں) پرسش نمایی که چه کس از آسمان آب را فرود آورده و زمین را بآب زنده گردانیده پس از مردن آن هر آینه البته میگویند خدا بگو حمد و سپاس مخصوص بخدا است بلکه اکثر آنها تعقل و فکر ندارند (۶۳)

آورده برای تحقق وقوع عذاب جهنم و ثبوت و دوام آن است که در قیامت تحقق میابد لکن تا ضرورت ایجاب نکند نباید کلام را از ظاهرش منصرف گرداند در سوره همزه آیه ۵ در وصف (الحطمه) فرموده (نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلَعُ عَلَى الْأُفُقِ الْأَعْلَى) از ظاهر آیه

صفحه : ۶۰

چنین بر می آید که در همین دنیا جهنم در باطن کفار تعبیه شده.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ گویند عامل در یوم (لمحیطه) در آیه بالا است اشاره بکیفیت احاطه جهنم است که در آن روز از بالای سر آنها و زیر پاهایشان عذاب بآنان احاطه نمود بطوری عذاب آنها را فراگرفته مانند لباسی که از سر تا قدم را بپوشاند و جایی را فرو گذار ننموده.

وَيَقُولُ دُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیا گوینده اینکه قول کی است مفسرین گویند خدا میگوید و بقول دیگر خزنه دوزخ بکفار میگویند اینکه عذابی است که باعمال زشت خود در دنیا مهیا نموده‌اید و امروز که روز پاداش و نتیجه اعمال است طعم عذاب را بچشید. یا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ آیه خطاب به مؤمنین نموده و بلفظ عبادی آنان را معزز و محترم گردانیده و اشاره به اینکه ای کسانی که در دار کفر گرفتار اشقیاء و مردمان خطا کار میباشید بدانید که زمین وسیع است از وطن خود مهاجرت نمائید در جای امن که باطمینان قلب خدا را پرستش نمائید و در اینکه عمل تأسی نمودن بابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه ابراهیم «ع» از شرّ نمرود بشام هجرت نمود و محمد «ص» از شر کفار از مکه بمدینه گریخت.

فَأَيُّهَا فَاعْبُدُونِ بقاعده عربیت هر جا که مفعول را جلو فعل و فاعل آورند افاده حصر میکند و (فا) جواب شرط محذوفست و شاید اشاره باین باشد که اگر خواهید عبادت شما خالص باشد و از شائبه تقیه و ترس از دشمن و غیر آن بکلی خالی و خالص برای خدا انجام گرفته باشد از وطن خود مهاجرت کنید بجایی که کسی شما را نشناسد که هم از آفت دشمنان دین مصون باشید و هم عبادت شما بکمال خلوص برسد و بکلی از شائبه ریاء و خود نمایی خالص گردد.

صفحه : ۶۱

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ هر نفسی ناگواری مرگ را خواهد چشید چه در خانه و وطن خود باشید یا در جای دیگر وقتی آن موقعی که در قضاء الهی تعیین گردیده رسید (لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) دقیقه و آنی نه عقب افتد نه پیش اینکه آیه مربوط بآیه جلو است و اشاره به اینکه گمان نکنید اگر از وطنتان بیرون رفتید دچار آفات میگردید و مرگ شما را می گیرد در منزلتان باشید یا جای دیگر مزه مرگ را خواهید چشید.

و پس از چشیدن مزه مرگ بازگشت شما بسوی ما خواهد بود همین طوری که خدای تعالی علت فاعلی موجودات است علت غایی هم همان خواهد بود (هو المبدء و المعید) همان کسی که موجودات را برحمت رحمانی خود وجود داده بازگشت هم یا بسوی رحمت او است اگر مؤمن و صالح باشید و یا بسوی غضب او است اگر کافر و شقی باشید وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ شاید مقصود از اینکه مؤمنین کسانی خواهند بود که در اثر اعمال نیکشان در بهشت صاحب مقام عالی و غرفه‌های مجلل با شکوه گردیده‌اند و در جوار قرب الهی متمکن گشته و در مقام امین ساکن گردیده و جاویدانند و آنان همان اشخاصی باشند که در آیه بالا- اشاره بآن شده که برای حفظ ایمانشان از وطن مألوفشان فرار نموده مثل مهاجرین از مکه بمدینه و جماعت دیگر که از ترس مشرکین عرب بحبشه رفتند لکن آیه اطلاق دارد و هر کس مثل اینها بهر نحوی که باشد و در راه حق فداکاری کند و دارای ایمان کامل و عمل صالح باشد چنین مقام عالی و منزلت نصیب او خواهد گردید اینکه است که در آخر آیه فرموده (نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) چه نیک است پاداش کسانی که در راه دین زحمت

کشیدند و از جان و مال در یاری اسلام بھر نحوی که باشد فداکاری نمودند تا بیرق اسلام را بلند گردانند.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

صفحه : ۶۲

در مقام معرّفی مؤمن صالح که دارای چنین مقام و جایگاه عالی میباشند بر آمده که و دو صفت از اوصاف حمیده آنان را تذکر میدهد

اول صبر و دوم توکل

مقام و منزلت یافتن در غرفه‌های بهشتی نصیب کسی می‌گردد که برای حفظ دین با نفس خود مجاهده نماید و بر ناگواریه‌ها و سختی‌های روزگار و جفای دشمنان صبر و بردباری کند و نیز در تمام امور اتکاء و امیدش پیرو دگارش باشد آری صبر و توکل دو اصل و دو پایه از نردبان سعادت و کامیابی بشمار میرود بدون اینکه دو صفت کسی بمرتبه عالی و متمکن در مقام صدق نخواهد گردید، شنیده نشده در عالم کسی دارای رتبه بلندی و مقام ارجمندی شده مگر در اثر اینکه دو صفت حمیده صبر و متانت و استقامت کوه‌های مشکلات را در زیر پا هموار مینماید زیرا که صبر در عبادت و خودداری در ترک معصیت و نیز بردباری در مشقتهای دنیا با اتکاء بحق تعالی نفس انسان قوی میشود و روح وی جلاء می‌یابد، همین مصیبات و مشقتهای است که گل وجود انسانی را فشار میدهد تا آن عطری که در باطن روح وی پنهان است ظاهر گردد آن وقت مشمول رحمت الهی می‌گردد قوله تعالی در سوره البقره آیه ۱۵۳ در باره صابرین فرموده «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ من برای تبیین است نه تبعیض و ظاهرا اینکه آیه نیز مرتبط بآیه بالا است و تذکر میدهد که چه بسیار از جنبنده‌ها چنینند که خودشان نتوانند روزی خود را مهیا نمایند و بقول بعضی نتوانند روزی خود را ذخیره نمایند چنانچه اکثر حیوانات از وحوش و سباع و طیور چنینند که وقتی شکاری بدست آنان آمد بقدر اشتهاشان می‌خورند و ما بقی آن را رها مینمایند لکن وقتی گرسنه میشوند و طلب روزی مینمایند رزاق متعال از راهی که بگمان انسان نمیرسد آنها را سیر می‌گرداند.

صفحه : ۶۳

واقعا اگر کسی فکر کند در فصل زمستان که گیاهی در زمین روئیده نمیشود و برگی نیز در درختها وجود ندارد و همه را یخ و برف فرا گرفته وحوش و هوام و پرندگان از کجا روزی می‌خورند اندوخته‌ای هم که ندارند مگر اندکی از حیوانات مثل مورچه و موش و امثال اینها که بآنها امرار حیات نمایند و انسان متدبّر از اینجا میفهمد که تمام امور بدست قدرت حق تعالی انجام می‌گیرد آن وقت اتکاء و توکل او در تمام امور بخلاق و مدبّر و مربّی عالم می‌گردد بزرگ و بزرگوار است رزاق موجودات که تمام جنبنده‌ها از انسان و حیوانات و آنچه محتاج بروزی است هر یک را در خور خود روزی میدهد و همه را می‌سازد و مینوازد زیرا که او هم شنوا است که ناله درونی محتاجین بروزی را میشنود و هم دانا است که طریق روزی رسانیدن بھر موجودی را میداند و لکن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ اشاره به اینکه هر بشری مفطور بتوحید است همین مشرکین که در عبادت بتها را شریک خدا می‌گردانند و نیز هر کافر ملحدی که منکر وحدت صانع باشد وقتی از وی پرسش نمایی اینکه آسمانهای با عظمت و اینکه زمین با اینکه سعه را چه کسی آفریده و کی است که خورشید و ماه را اینطور مسخّر گردانیده که از خدمت

مرجوعه خود ذرّهای تخلف نمی‌نمایند در پاسخ باقتضای فطرت گوید خدا و ظاهراً مقصود از آنهایی که مورد سؤال واقع گردیده‌اند و از آنها سؤال شده چه کس آسمان و زمین را خلق نموده مشرکین عرب باشند که آنان منکر صانع و خالق آسمان و زمین نبودند و شاید چنین گمان میکردند که خداوند تدبیر امر عالم را ببتها تفویض نموده و آنها بغلط چنین گمان میکردند که بتها واسطه در فیض و مقرّبین در گاه احدیت میباشند و عبادت آنها سبب قربشان بخدا میگردد اینکه بود که میگفتند ما اینها را عبادت نمیکنیم «إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» فَأَنْتِي يُؤَفِّكُونَ باید باینان گفته شود وقتی شما بوجود حق تعالی که آفریننده و ناظم و مربّی

صفحه : ۶۴

عالم است اعتراف نمودید چنین امری عقلایی نیست از خالق خود بگریزید و روی نیازمندی بغیر او آورید و از وی حاجت بخواهید و روزی بطلبید و آن را مؤثر در امور بدانید همان کسی که شما را از نیستی بهستی آورده و تمام امور شما بدست قدرت او انجام میگردد بحکم عقل و وجدان بایستی روی نیازمندی بسوی آن واحد احد بیاورید و کسی را نه در آفرینش و نه در تربیت و نه در عبادت با او شریک نگردانید زیرا که همین طوری که در اصل آفرینش محتاج بکسی نیست در تدبیر امور و نظام عالم نیز محتاج بمعاون و شریک نخواهد بود اگر چنین باشید البته کامیاب خواهید گردید.

اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اینکه آیه نیز مربوط بآیه بالا است و بمشرکین تذکر میدهد که گمان نکنید بتهایی را که پرستش مینمائید در روزی و امور زندگانی شما یا در نظام عالم تصرف داشته باشند و امر خلقت تفویض بآنان شده باشد خدایی که آفریننده و پدید آورنده موجودات است بدست قدرت خود می‌آفریند و روزی هر جنبنده‌ای را اندازه‌گیری نموده از روی حکمت و صلاح بینی برای هر کس بخواهد روزیش را وسیع میگرداند و برای هر کس که بخواهد روزیش را تنگ میگرداند و او بهر چیزی دانا و عالم است که از روی علم بصلاح و طبق مصلحت، امور عالم را انجام میدهد و لَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ - مَنْ بَعْدَ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، و مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ «ماء نافی» و «الاستثنائی» بطور عموم بشر تذکر میدهد که زندگانی دنیا چیزی نیست مگر عبث و بیهوده «لهو» کار باطل را گویند «لعب» بازی کودکان و جوانان است که از روی شهوت ساعتی خود را مشغول بآن مینمایند و نتیجه‌ای بدستشان نیامده میگذارند و میروند و إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «حیوان» در اصل «حیوان» بوده برای تأکید معنی حیات که بمعنی حرکت

صفحه : ۶۵

است مقابل موت که بمعنی سکون و بی حرکتی است یاء دوم را قلب بواو کردند حیوان شده بر وزن فعلان زیرا فعلان مثل غلیان بمعنی شدت حرکت است و عالم آخرت را عالم حیوان نامیده زیرا که حیات حقیقی و زندگانی دائمی که در شرف مرگ نباشد و انسان دائماً از لذت حیات کامیاب باشد مخصوص با آخرت است دنیا مثل (سرابی) مانند که (يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) چنین گمان نشود که مقصود اینکه است که بطور اطلاق حیات دنیا لهو و لعب و کار بیهوده باشد اگر چنین بود هرگز آفریده نمیشد کار لهو و لعب از ساحت قدس کبریایی و حکیم علی الاطلاق صادر نخواهد گردید.

بلکه بقرینه اینکه آخرت را مقابل دنیا انداخته چنین ارائه میدهد که مقصود از دنیایی که لهو و لعب بشمار میرود آن دنیای مذموم است که مقدمه کسب سعادت اخروی نباشد لکن دنیایی که بآن زراعت آخرت و کسب سعادت گردد بسیار ممدوح و نیکو خواهد بود چگونه میتوان بطور کلی دنیا را مذموم و بیهوده دانست در صورتی که تا دنیا نباشد آخرت اصلاً معنی ندارد زیرا که دنیا اول محل پیدایش وجود انسان است و آخر محل کمالش آخرت خواهد بود.

خلاصه آیه تذکر میدهد که غایت و فایده حیات دنیا حیات حقیقی پاکیزه دائمی اخروی است و اگر غیر از اینکه شد حیات دنیا جز بازیچه‌ای نخواهد بود اینکه است که در آخر آیه فرموده (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) یعنی اگر میدانستید که غایت و فایده دنیا کسب سعادت اخروی است نه همین تعیش طبیعی حیوانی.

فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ مشرکین چنینند وقتی در کشتی می‌نشینند آن وقت بآن فطرتی که جلی آنهاست رو باو آرند و خدا را میخوانند در حالی که دینشان و توجهشان فقط بخدا است از او نجات از غرق شدن و سلامت بمنزل رسیدن خود را میطلبند.

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ و چون آنان را از غرق نجات دادیم و بخشکی رسیدند بمقتضای طبیعتشان

صفحه : ۶۶

برای خدا شریک قرار میدهند گویا آنها گمان میکنند که بتها و الله آنها را از مرگ نجات دادند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَنَّوْا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ظاهرًا لام (لیکفروا) لام غایت است یعنی غایت و فایده نعمتهایی را که ما بآنان عطا نمودیم و از غرق و هلاک آنها را نجات دادیم اینکه شد که بنعمتهای ما کافر گردیدند و اینها اندک مدتی از حیات دنیا بهره‌مند میگرددند پس از آن بزودی جزاء و پاداش عمل خود را خواهند دانست.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ هَمْزَه (أَوَلَمْ) همزه استفهام و برای تقریر و توییح است آیا اینکه اهل مکه ندانستند و نفهمیدند که ما حرم کعبه را محل امن و امان قرار دادیم که در آنجا همه در امان باشند و بعضی بعض دیگر تعدی و ظلم نکنند و در اطراف مکه بعضی مال دیگری را سرقت مینمایند و وی را میرباید و میکشد یا حبس مینماید و اهل مکه در امن و امان نمیباشند.

أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ بچنین مردمانی که بنعمت امنیت شکر نمیکند اعتراض نموده که آیا بیاطل ایمان آورده‌اید یعنی آیا تصدیق میکنید عبادت بتها و حال آنکه آنها باطل و مضمحل میباشند و بنعمت امنیت که خدا بشما اهل مکه داده و آنجا را محل امن قرار داده کافر میشوید و سپاس‌گزاری نمی‌نمائید.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ستمکارترین مردم کسی خواهد بود که بر خدا دروغ ببندد دروغ بستن بر خدا بچند وجه تصور دارد یا اینکه است که برای خدا شریک قرار می‌دهد یا صفاتی که لایق ذات احدیت نیست مثل دروغ و ظلم و غیر آن باو نسبت می‌دهد یا از پیش خود چیزی میگوید و چنان اظهار می‌کند که اینکه کلام خدا است یا خود را رسول و فرستاده خدا معرفی می‌نماید یا غیر اینها آنچه را که سزاوار مقام الوهیت نیست

صفحه : ۶۷

نسبت بخدا می‌دهد.

أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ یا آنچه را که از جانب حق آمده و حقانیتش بروی محرز گردیده انکار مینماید مثل رسالت پیمبران و نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و سایر کتب آسمانی مثل تورات و انجیل و غیره که با اینکه محقق و ثابت گردیده که آنها از طرف حق تعالی فرود آمده انکار مینمایند مثل بسیاری از عربهای قریش که حقانیت قرآن نزد آنان محرز و مسلم بود و از روی کبر و حسد و عصبیت جاهلیت انکار مینمودند، شکی نیست که چنین مردمانی ستمکارترین مردم و بدترین خلق بشمار میروند.

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ بهمزه استفهامی گویا سؤال می‌کند که ای اهل عقل و دانش آیا نباید منزل و جایگاه چنین کسی که هم بخدا دروغ ببندد و هم بحقایقی که بر او ثابت گردیده نسبت دروغ دهد جهنم و دار عذاب باشد اشاره به اینکه در اینکه

صورت با چنین جنایت و گناهی آیا مستحق جهنم نیست و نباید جایگاه همیشگی او جهنم باشد هر عاقلی تصدیق می‌نماید که البته بمقتضای عدل و حکمت الهی که هر چیزی را در جای خود قرار داده بایستی قرارگاه چنین کسی دار عذاب باشد.

وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا پس از تهدید و توبیخ آنهایی که بحق و حقیقت افتراء زدند که جایگاه چنین کسانی جهنم خواهد بود در مقام اوصاف مؤمنین برآمده و طریق نجات و رستگاری آنها را تذکر میدهد به اینکه آنها اشخاصی میباشند که در راه وصول و رسیدن بقرب احدی و کسب سعادت اخروی مجاهده و کوشش مینمایند.

جهاد و مجاهده را بمعنی عرفی در جایی می‌آورند که شخص با دشمن رو برو شود لکن مجاهده بمعنی حقیقی اعم است زیرا که دشمن یا دشمن ظاهری است که فقط دشمن جان و مال انسان است و یا دشمن باطنی است مثل نفس اماره و شیطان چنانچه در حدیث است که فرموده

(جاهدوا اهلکم کما تجاهدون اعدائکم)

و نیز

صفحه : ۶۸

در حدیث است که فرموده

(اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنییک)

یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفس تو است که میان دو پهلوی تو جا دارد و دشمنی شیطان با بنی آدم آنهم معلوم است و در قرآن مجید مکرر تذکر داده شده که شیطان دشمن روح و حقیقت شما است تابع شیطان نگردید.

لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا رَاغِب گفته (السبیل الطریق الذی فیه سهولۃ) و سبل جمع سبیل است و شاید اشاره باین باشد که راههای هدایت بسیار است و گفته‌اند (الطریق الی الله بعدد انفس الخلائق)

سخنان مفسرین در توجیه هدایت

(۱) مقصود از (سبلنا) یعنی راه سیر بسوی ما و وصول بما (۲) مقصود مهاجرین و انصارند که آنها با مشرکین و کفار در راه خدا جهاد نمودند و بر آنان غالب گردیدند ابن عباس (۳) معنی هدایت در اینجا ثابت گردانیدن بر ایمان و تقویت ایمان است زیرا که حق تعالی در مجاهدین هدایت می‌افزاید و در کافرین ضلالت قوله تعالی (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى) سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیه ۱۹ و در حدیث است

(من عمل بما یعلم ورثه الله علم ما لم یعلم)

کسی که بآنچه میداند عمل کند خداوند باو آنچه نمیداند عطاء میکند و در حدیث دیگر

(من اخلص لله اربعین صباحا انفجرت ینایع الحکمۃ من قلبه علی لسانه)

کسی که چهل روز قلب خود را برای خدا خالص گرداند چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌گردد. در مشنوی گفته:

گر گران و گر شتابنده بود آنکه جوینده است یابنده بود

در طلب زن دائما تو هر دو دست که طلب در راه نیکو رهبر است

صفحه : ۶۹

اعتراض

اگر بمجاهده راه بحقیقت باز می‌گردد چرا فیلسوفان و رهبانان بمقام مشاهده و مکاشفه نرسیده‌اند در صورتی که آنان با جدیت با نفس خود مجاهده مینمایند.

پاسخ

اشاره

اینان با نفس خود مجاهده مینمایند لکن مراعات شرط عمده آن را نمیکند یعنی مجاهده و ریاضتشان برای اینکه نیست که بمشاهده برسند چنانچه در آیه فرموده (جاهدوا فینا) یعنی (خالصا لنا) و غالبا اینها مجاهده و کوشششان از روی هوی و دنیا و خلق و ریا و سمعه و شهرت و طلب ریاست و علو در زمین و تکبر بر خلق انجام گرفته.

و طریق مجاهده در راه خدا چنین است که بایستی اول محرّمات را ترک نمود پس از آن از مشتبهات احتراز کرد پس از آن از مکروه‌ها پرهیز نمود پس فضولات (یعنی رسوم و عادات که زائد بر ضروریات معاش است) ترک نمود پس از آن برای تزکیه نفس تعلقات طبیعی را از خود زائل گردانید پس از آن قلب را در همه اوقات از آنچه او را مشغول میگرداند تنقیه و پاک گردانید پس از آن دل را از اوصاف ذمیمه تخلیه نمود پس از آن از کونین قطع التفات کند و قطع طمع نماید از دارین (دنیا و آخرت و پس از آنکه نفس خود را اینکه طور تخلیه نمود روح وی تخلیه میشود) (وَالَّذِينَ جَاهِدُوا) آنها کسانی میباشند که با نفس خود در قطع نمودن از اغیار بسبب انقطاع و انفصال از خلق و اغیار مجاهده نمودند (لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (بالوصول و الاتصال) فینا یعنی بحق تعالی (تفسیر روح البیان) وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ قوله تعالی (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) معیت حق تعالی با مخلوقات معیت قیومیت است و از حیثیه علیت و خالقیه نسبت او تعالی بتمام موجودات یکسان است و خصوصیت او نسبت بنیکوکاران از جهت خصوصیتی است که در خود آنها است چنانچه گویند در زبور است که (انا المطلوب فاطلبنی تجدنی) یعنی من مطلوبم پس مرا طلب کنید

صفحه : ۷۰

می‌یابید مرا.

مسلم هر کس با خلوص نیت در راه طلب برآید و با کمال کوشش با نفس و شیطان و هوای نفس مجاهده نماید و بهمان طریقی که پیشوایان بشر رفتند قدم پشت قدم آنان گذارد آن وقت بقدر استعداد و کوششی که از راه صحیح و بدستورات صاحب شریعت انجام گرفته پیش برود کامیاب خواهد گردید.

صفحه : ۷۱

سخنان مفسرین در توجیه (الم)

(۱) از ابن عباس نقل شده که حروف مقطعه آئینه ربانی‌اند و هر حرفی اشاره بصفتی است که بآن ثناء پروردگار را گویند- الف در (الم) کنایه از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک.

صفحه : ۷۳

(دوم) الف اشاره باسم (الله) و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خدا توسط جبرئیل به محمد (ص) وحی فرستاد (سوم) حروف مقطعه برای اینکه است که مردم بدانند که کسی بحقایق و اسرار اینکه کلمات راه نبرد (چهارم) الف اشاره به (الله) و لام به (لطیف) و میم به (مجید) است یعنی الله منم روی اطاعت بمن آر، لطیف منم در عبادت اخلاص فرو مگذار، مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار و آراء دیگری نیز از مفسرین در توجیه (الم) نقل شده لکن چون حروف مقطعه از تشابهات قرآن بشمار میرود سکوت در آن اولی است غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ ظاهراً مقصود از (ارض) زمین عربستان است زیرا که الف و لام آن عهد است و منصرف بزمین آنها است و گفته‌اند آن اطراف زمین شام است و بقول دیگر زمین جزیره است که نزدیکترین زمین رومیان است بزمین فارس و (بضع) ما بین سه عدد است تا ده و چون اهل فارس مجوس بودند و رومیان اهل کتاب وقتی خبر باهل مکه رسید که اهل فارس بر رومیان غالب گردیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین غمگین شدند و هُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سَنِينَ اینکه بود که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که رومیان پس از مدت کمی بر فارس غالب میگردند و اینکه یکی از پیش گوئیهای قرآن است مفسرین گویند وقتی اهل فارس یعنی ایرانیان که مشرک و مجوس بودند بر رومیان که اهل کتابند غالب گردیدند مشرکین عرب بمؤمنین شمات نمودند رومیها که اهل کتاب بودند مغلوب شدند شما هم که اهل کتابید مغلوب خواهید گردید آیه رسید که در مدت کوتاهی رومیان غالب خواهند گردید، از ابن مسعود چنین نقل شده که وقتی آیه رسید ابو بکر با بعضی از مشرکین که انکار مینمودند گفت آیه رسیده که

صفحه : ۷۴

اندک سال دیگر رومیان غالب خواهند گردید آن کافر گفت از کجا می گویی گفت از رسول خدا ابی بن خلف گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دروغ گفت ابو بکر گفت تو دروغ می گویی ای دشمن خدا ابی بن خلف گفت وقتی را معین کن تا گرو ببندیم و هنوز حکم حرمت قمار نازل نشده بود ابو بکر هفت سال را معین کرد بده شتر چون ابو بکر نزد رسول خدا (ص) آمد و حکایت گرو را عرض نمود حضرت فرمود (بضع سنین) ما دون عشره است برو در مال و مدت بیفزای ابو بکر برگشت و مدت را تجدید نمود بصد شتر و نه سال وقتی ابو بکر خواست از مکه بیرون رود ابی جلو او را گرفت که باید ضامن بدهی عبد الله ضامن پدر شد و چون ابی خواست بجنگ احد رود ابو بکر گفت تو را رها نکنم تا ضامن دهی ابی ضامن داد و بجنگ احد رفت و در آن واقعه مجروح گردید و بمکه آمد و مرد در همان روز خبر آمد که رومیان بر اهل فارس فاتح گردیدند و مسلمانها شاد گشتند ابو بکر نزد ورثه ابی بن خلف رفت و گرو را گرفت و نزد رسول الله (ص) آورد حضرت فرمود آن را صدقه بده ابو بکر آن را بین مسلمانها قسمت نمود تذکره نویسان گویند حکایت غلبه رومیان بر فارس چنین است که شهریران وقتی بر رومیان غالب گردید ولایت آنان را خراب نمود روزی در مجلس شراب با برادر خود فرحان نشسته بود فرحان گفت من در خواب دیدم که بر تخت کسرا نشسته‌ام سخن بگوش کسری رسید نامه‌ای بشهریران نوشت که فرحان برادرت را گردن بزن و سرش را نزد من بفرست شهریران پس از مطالعه نامه نوشت که ایها الملک فرحان مردی شجاعست و در اینجا دشمن بسیار است از مردی چون او چاره نداریم در کشتن او تعجیل مفرما کسری سه مرتبه پی هم نامه نوشت و در کشتن وی تأکید نمود و شهریران در هر دفعه‌ای عذری

آورد کسری غضب نمود بار چهارم نامه بر رؤساء قشون نوشت که من شهریران را معزول نمودم و بجای او فرحان را امیر گردانیدم و نامه را برسولی داد و گفت وقتی فرحان بر تخت نشست نامه را باو بده چون خبر معزول شدن بشهریران رسید از تخت پائین آمد و فرحان را بجای خود نشانید پس از آن رسول نامه کسری را بفرحان داد دید نوشته برادر خود شهریران را بکش و سرش را برای من بفرست

صفحه : ۷۵

فرهان حکم کرد شهریران را گرفتند وقتی خواستند او را بکشند گفت عجله نکن و فرستاد آن نامه‌هایی که کسری در کشتن فرهان نوشته بود حاضر نمودند و گفت کسری سه مرتبه بمن امر کرد تو را بکشم و من هر دفعه عذری آوردم تو بیک نامه می‌خواهی مرا بکشی فرهان از تخت پائین آمد و سلطنت را برادر داد شهریران کسی بقیصر روم فرستاد و گفت خواهم با تو سخنی گویم که حشمت و سعه مملکت تو در آنست لکن باید بطور مشافهه باشد وقتی را تعیین نما که من و تو آنجا حاضر شویم و با هر یک پنجاه نفر مرد باشد چون قیصر روم اینکه را شنید جایی را معین نمود و خیمه زدند و با هم نشستند شهریران گفت دشمن تو که مملکت را ویران نمود من و برادرم بودیم کسری حالا بر ما حسد برده و امر بکشتن ما نموده اکنون ما دو برادر با هم معاهده نموده‌ایم و کمر اطاعت تو را بسته‌ایم بما قشون بده تا با او جنگ کنیم و همه مملکت او را در تصرف تو درآوریم قیصر لشکر بسیار در اختیار آنان گذارد شهریران و فرحان با قشون وارد کسری شدند بهر شهری می‌رسیدند می‌کندند و می‌سوزانیدند تا کار بر کسری سخت گردید بناحیه‌ای فرار نمود و مملکت فارس بر قیصر روم مسخر گردید و روز حدیبیه بود که اینکه خبر برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید مسلمانان شاد گردیدند و مشرکین غمگین شدند.

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَبْعُدْ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ تمام امور بدست قدرت ازلی حق تعالی انجام خواهد گرفت آنچه پیش افتد و آنچه عقب واقع گردد همه بامر تکوینی او واقع گردیده ازل و ابد نسبت بعلم حضوری او یکسان است و مؤمنین هنگامی که خبر فتح رومیان بآنان رسید شاد و خرم گردیدند زیرا که قبلا خبر از قضاء الهی نداشتند بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ عزت و ذلت و غلبه و خذلان و فتح و مظفریت و آنچه بر هر کس واقع گردد بخواست و اراده ازلی از روی حکمت و نظام آفرینش محقق گردیده و کسی در عالم مظفر و کامیاب نمی‌گردد مگر کسی را که حکم و امر الهی و مشیت ازلی بیاری وی تعلق گرفته و او بر

صفحه : ۷۶

هر چیزی غالب است و در آنجایی که مصلحت اقتضاء نموده رؤوف و مهربان بر مخلوقاتش خواهد بود وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (وعد) مصدر است و آیه بالا (و یومئذ) را مؤکد می‌گرداند که وعده خدا حق است و هر کس را که خواست و مشیت الهی بیاری او تعلق گرفته مظفر و منصور خواهد گردید و خداوند خلف وعده نخواهد نمود و مؤمنین را بمظفریت رومیها خوشحال می‌گرداند.

یکی از وعده‌های خدای تعالی همان غالب شدن روم بود بر فارس پس از مغلوب شدن آنها لکن آیه مطلق است و شاید اشاره بعموم وعده‌های الهی دارد از آن نعمتهای بهستی و رحمت و مغفرت خود که بمؤمنین وعده داده، و نیز آن وعید و تهدیدات و عذابهای کذایی که برای کفار و منکرین مهیا گردانیده که تماما حق و محقق خواهد بود و خلاف پذیر نخواهد گردید يَعْلَمُونَ ظاهراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ آیه در مقام نکوهش و مذمت کفار برآمده که اینان چشم باطن ندارند و در باطن و حقیقت دنیا نفوذ نمی‌کنند تا اینکه در ظاهر دنیا که رقیقه باطن است و آخرت که جوهر و ما حصل دنیا است و مثل روغن در شیر

در اینکه عالم دنیا پنهان است بنگرند بلکه اینان فقط جمود بظاهر دنیا که قشر آخرت است نموده و همت بر تعمیر آن گماریده‌اند اینک است که از طریق حق و حقیقت باز مانده‌اند و از آخرت غافل گردیده‌اند **أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى (أَوْ لَمْ)** همزه استفهام انکاری را برای تقریر می‌آورند، چرا اینکه کفار که منکر معادند رجوع بنفس خود نمیکنند و در خود فرو نمیروند و خلقت عجیب آسمانها و کرات و اوضاع آسمانی و اینکه دستگاه مجلل جهانی از زمین و کوهها و اقیانوسها و آنچه بین آسمانها و زمین است نمیگردند تا اینکه بدانند که مبدء حکیم اینها را

صفحه : ۷۷

بیهوده نیافریده و بی‌فائده اینان را برای پیدایش و بقاء نوع بشر مسخر نموده بلکه غایت و فائده بزرگی هم در اصل وجود آنها و هم در مدت بقای آنها در نظر است، و شاید مقصود از **(فِي أَنْفُسِهِمْ)** چنین باشد که چرا اینان در نفس خود فرو نمیروند و آثار خلقت الهی را در خود نمی‌بینند تا اینکه خود را بشناسند و از خود شناسی چنانچه در آن حدیث معروف فرموده **(من عرف نفسه فقد عرف ربه)** خدا را بشناسند آری خود شناسی کلید خدا شناسی است انسان جامع تمام مراتب موجودات است پیشوای

عارفین فرموده **دائک فیک و ما تشعر و دوائک فیک و ما تبصر**

أُتْرَعِمُ أَتْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیْكَ انطوی العالم الاکبر

فانت الكتاب المبین الذی با حرفه یشهر المضمیر

وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لِبَلَاءٍ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ چون بسیاری مردم چنینند که فقط عوارض مثل الوان و اشکال دنیوی را مینگرند و تمام همشان مصروف امور طبیعی و پیروی شهوات بهیمی و حظوظات سبعیه گردیده و ادراکات عقلانی خود را مصروف امور مادی دنیوی نموده‌اند اینک است که از حقیقت دور افتاده و بمبدء و مربی وجود خود چون منزّه و مبرا از جسم و جسمانیات است کافر گردیده‌اند مسلم و معلوم است چشمی که همیشه در تاریکی امور مادی باز گردیده هرگز قدرت ندارد بطرف نور و روشنائی باز نماید بلکه بمجرد مختصری از اشعه نور کور خواهد گردید عالم دنیا و عالم طبیعت عالم تاریکی و ظلمت است و عالم آخرت که بازگشت بسوی مبدء است عالم نور حقیقی و محل تجلی نور صمدانی است و هر چشمی تاب دیدن آن را ندارد اینست که در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۴ فرموده **(وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا)** و کسی که هیچ آشنایی با چنین نوری ندارد چنین کسی البته بقاء پروردگار خود کافر خواهد بود **أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** همزه **(أَوْ لَمْ)** همزه استفهام است و اینجا برای انکار و تویخ آورده‌اند ذات

صفحه : ۷۸

احدیّت در مقام ارشاد بکافرین آنان را رهنمایی مینماید که بایستی در زمین سیر نمایند آیا اینها در شهرها گردش نمیکنند تا اینکه مآل و وخامت حال گذشتگان را ببینند که در اثر تکذیب پیمبران و مخالفت امر حق تعالی بچه عذاب و بلیاتی مبتلا گردیدند معلوم میشود تا عصر بعثت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هنوز اثر ویرانی و خرابی شهرستان عاد و ثمود باقی بوده که باید بنظر عبرت آنها را بنگرند و متنبه گردند **كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَنَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا** در صورتی که آنان از حیث

قوت و شدت بسیار قوی‌تر و شدیدتر از اینها بودند و نیز از حیث عمل نمودن در زمین از زراعت و تخم افشانی و شخم کردن و گردانیدن زمین و نیز تعمیر نمودن زمین از بناهای محکم و قصرهای مجلل که گویند قوت آنان بقدری بوده که از کوه سنگ میکنند و خانه میساختند با اینکه قوت و شدت وقتی حکم بعذاب آنان جاری گردید قوت و غلبه آنها نتوانست از سخط خدا جلوگیری نماید آنها را هلاک نمود و مملکت آنان را ویران گردانید و جاءَ تَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ برای هدایت و ارشاد چنین مردمان پیمبران آمدند با معجزه‌های بسیار و آنچه آنها را هدایت بسوی حق تعالی نمودند از آنها نپذیرفتند و نسبت بآن بزرگواران از هیچگونه ستم و آزاری خود داری نمودند تا آنکه عمل وخیم آنان منجر بعذاب گردید و عذابی که آنان را گرفت از صیحه آسمانی و باد سر سر نتیجه اعمال خودشان بود که بازگشت بخودشان نمود خدای مهربان که همه مخلوقات را از روی رحمت و فضل و احسان آفریده ستم و ظلم نسبت بمخلوقات خود روا نمیدارد کسانی که مبتلا بعذاب میگردند آثاری است که ناشی از اعمال خودشان گردیده و بر خودشان وارد خواهد گردید ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا لَلَّذِينَ أَنْفَسُوا لِيَسْتَهْزِؤُنَ (سوای) اسم مؤنث اسوء است مثل (حسنی) در تأیید احسن قوله تعالی (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى) و (سوای) اسم کان و عاقبت خبر آن است و گویند (سوای) یکی از نامهای جهنم است

صفحه : ۷۹

خلاصه معنی آیه چنین است کسانی که بد کردند از کفر و معصیت بدی آنان عاقبت آنها را میکشاند بیدی که بدتر از آن است و آن عذاب دوزخ است و عذاب دوزخ جزاء کسانی است که آیات خدا را قولا و عملا تکذیب نمودند و باضافه بمقدسات شرع استهزاء نمودند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ذات متعال در اینکه آیه اعلام مینماید و خود را معرفی مینماید و مردم را متذکر میگرداند که بدانند خدا آن کسی است که خلق را از نیستی و عدم بهستی و وجود ابداء نموده و پدیدار گردانیده پس از آن خلق را برمیگرداند بحالت اول که آن مرگ است آن وقت بظاهر از اشیاء و موجودات اینکه عالم مفقود میگردند و اثری از آنان نمایان نخواهد بود اگرچه در عوالم دیگری که فوق عالم زمان است موجود خواهند بود، (ثم) را برای تراخی آرند، پس از آنکه افراد بشر مدتی در عالم برزخ ماندند و عالم قیامت برپا گردید خلق بسوی پروردگار بازگشت خواهند نمود و سر انجام آنان یا بسوی رحمت او و زیر لوای الطاف سرمدی دائما در مهد امن و امان امرار حیات جاودانی مینمایند (یا نعوذ بالله) بازگشت آنها بسوی غضب و اسم (المنتقم) مبتلا بدترین عذاب خواهند گردید.

«آیات»

سورة الروم

اشاره

مکیه و هی ستون آیه

[سورة الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ

المؤمنون (۴)

بَنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَعَدَ اللَّهُ لَأِخْلِفَ اللَّهُ وَعَدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹)

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤا السُّوَاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ (۱۰) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱)

(ترجمه)

سوره روم در مکه فرود آمده و شصت آیه و هشتصد و نوزده کلمه و سه هزار و پانصد و سی چهار حرف است.

صفحه : ۷۲

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

(جماعت) رومیان

در نزدیکترین زمینها مغلوب گردیدند (۲) و آنان از پس مغلوب شدن

در اندک سالی بزودی غالب گردند (۳) امر (و حکم) از پیش و بعد مخصوص بخدا است و در آن روز (برای فتح رومیان) مؤمنین خوشحال میگردند (۴)

بیاری خدا و خدا یاری میکند هر کس را که بخواهد و او است غالب و مهربان (۵)

و عده خدا است و خداوند خلف وعده نمیکند و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۶)

(آنها) ظاهر حیات دنیا را میدانند و حال آنکه آنان از آخرت غافلند (۷)

آیا آنها در نفسهای خود فکر نمیکنند که خدا نیافریده آسمان و زمین و آنچه را که بین آسمانها و زمین است مگر بحق و مدت نام برده شده و بحقیقت بیشتر از مردم بملاقات پروردگارش هر آینه کافرانند (۸)

آیا (اینکه کافرین) در زمین سیر نمیکنند پس نظر کنند که چگونه بود عاقبت آنهايي که پیش از آنها بودند (از قوم عاد و ثمود و امثال آنها) که شدیدتر و نیرومندتر از اینها بودند و آثار آنان از تعمیر عمارات و زراعات زیادتر از اینها و عمرشان زیادتر از عمر

اینان بود و برای آنها پیمبران با معجزه‌های بسیار آمدند و خدا آنها را ستم نمود لکن خودشان بخود ستم نمودند (۹)

و همین بود عاقبت کسانی که بد کردند و بدتر از آن اینکه آیات خدا را تکذیب نمودند و بآن استهزاء و سخریه مینمودند (۱۰)

خدا است که پدید آورنده و آفریننده مخلوقات است پس از آن خلق را برمیگرداند و بسوی او بازگشت مینماید (۱۱)

توضیح آیات

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱۲ تا ۲۵]

اشاره

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَ لَمْ يَكُن لَّهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶)

فَسَبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ (۲۱)

وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ (۲۲) وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ (۲۳) وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

صفحه : ۸۰

(ترجمه)

روزی که قیامت برپا میگردد گنهکاران ناامید میگرددند (۱۲)

و از آنهایی که شریک (خدا) قرار دادند کسی یافت نمیشود که شفیع آنان گردد و آنها بشرکاء خود کافر میباشند (۱۳)

و روزی که قیامت برپا میگردد در آن روز (مردمان) متفرق میگرددند (۱۴)

اما کسانی که ایمان آورده بودند و عمل نیکو نموده‌اند چنین کسانی در بوستان (بهشتی) شادمان و مسرور خواهند بود (۱۵)

و اما آنهایی که کافر بودند و آیات ما و ملاقات آخرت را تکذیب نمودند آنها در عذاب حاضر شدگان خواهند بود (۱۶)

پس ستایش کنید خدا را یا نماز گذارید هنگامی که شام کنید و هنگامی که وارد صبح

صفحه : ۸۱

شوید نیز تسبیح گوئید یا نماز بخوانید (۱۷)

و مخصوص بخدا است حمد و سپاس گذاری در آسمانها و زمین و شامگاه و هنگام ظهر مشغول نماز شوید (۱۸)

خداوند زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و زمین را زنده میکند پس از مردن آن و چنین است بیرون

گردیدن شما از قبر (۱۹)

و از جمله آیات الهی اینکه است که شما (افراد بشر را) از خاک آفرید پس از آن شما انسانی شدید که پراکنده میشوید (۲۰)

و از جمله آیات و نشانه‌های (قدرت خداوندی) اینکه است که برای شما از جنس شما جفت‌هایی آفریده تا با آنان انس بگیرید و

بین شما مودت و دوستی و رحمت قرار داد و حقیقتاً در اینها هر آینه آیات و نشانه‌هایی است برای جماعتی که فکر میکنند (۲۱)

و از جمله آیات الهی آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما است و حقیقتاً در تمام اینها آیات و نشانه‌های

(قدرت و اقتدار) الهی است که برای دانایان نمودار است (۲۲)

و از آیات الهی خواب شما است در شب و در روز و روزی جستن شما است از فضل الهی و در اینها آیاتی است برای جماعتی که

گوش شنوا دارند (۲۳)

و از آیات الهی چنین است که بشما برق را می‌نمایاند که هم از (غضب خدا) بترسید و هم (بزیادتی نعمت) طمع نمائید و از آسمان آب را فرو میریزد پس زمین را بعد از مردن آن زنده میگرداند و حقیقتاً در اینها آیاتی است برای جماعتی که تعقل مینمایند (۲۴) و از آیات الهی است که آسمان و زمین بامر (و فرمان) حق تعالی بیای ایستاده پس از آن وقتی شما را از زمین بخواند شما از قبرها بیرون می‌آئید (۲۵)

توضیح آیات

اشاره

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ

(سخنان مفسرین در معنی «یلبس»)

(۱) گنهکاران در روز قیامت محزون و اندوهناک خواهند بود.

(مجاهد)

صفحه : ۸۲

۲- (ابلاس) بمعنی یأس و ناامیدی است گنهکاران در قیامت ساکت و متحیر و ناامید میگردند.

۳- بقولی مبلس کسی را گویند که بروی بلا فرود آمده. (ابن زید) ۴- (مبلس) کسی است که منقطع الحجته باشد یعنی در دادگاه الهی نتواند خود را تبرئه نماید و عذر آورد. (فراء) و بقرینه آیه بعد مقصود از (مجرمون) مشرکین میباشند زیرا که در آیه بعد فرموده و لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَ كَانُوا بِشُرْكَائِهِمْ كَافِرِينَ خلاصه آیه خبر میدهد مشرکین امیدوار بودند بتهایشان یا آنچه را که غیر از خدای واحد احد پرستش مینمودند شفیع آنان گردند و آنان را از عذاب نجات دهند در آن روز رستخیز میفهمند که بیراهه رفته‌اند و کاری از دست آنان بر نمی‌آید آن وقت متحیر و ناامید میگردند و از معبودان خود بیزاری میجویند.

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ اکثر مفسرین فاعل در (یتفرقون) که صیغه جمع است تمام افراد بشر گرفته‌اند نه مشرکین تنها نظر بآیه بعد است که (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) که تصریح میکند بتفرقه مردم.

لکن چون باید مرجع مقدم بر ضمیر باشد اینکه است که ممکن است گفته شود مرجع ضمیر فاعل در (یتفرقون) که صیغه جمع است همان مشرکین در آیه بالا باشد یعنی روز قیامت که مجرمین برخیزند متفرق شوند پس از آنکه امروز مجتمعند.

و چون از شفعاء خود ناامید گردیدند متفرق و پراکنده میگردند و هر یک در درکه‌ای از آتش جهنم واقع خواهند گردید.

است که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ بنا بر اینکه مقصود از ضمیر (یتفرقون) در آیه بالا تمام افراد بشر باشند در اینکه آیه مردم را دو قسمت نموده بعضی مؤمنین میباشند و بعضی مشرکین و کافرین.

صفحه : ۸۳

لکن بنا بر معنی دوم که ضمیر جمع در (یتفرقون) مجرمین باشند پس از آنکه بیان حال کافرین را نمود اینکه آیه را ردیف آن آیه قرار داده و در مقام فضیلت مؤمنین و خذلان کافرین برآمده و در منهج چنین گوید در قیامت مؤمن و کافر از هم جدا میگردند مؤمنین را باعلا علین برند و کافرین را باسفل الشافین بعضی در مرتبه قرب و بملاقات پروردگارشان فائز گردند و پاره‌ای در درک مفارقت واقع شوند و طایفه‌ای بر سریر محبت و جماعتی در حصیر محنت یکی را از انواع ثواب و دیگری را از اصناف عذاب جمعی از دولت نازان و برخی از آتش فراق سوزان و گدازان خواهند بود (پایان) و مؤمنین متّصف باین اوصاف کسانی میباشند که ایمانشان با اعمال صالح نیکو توأم گردیده که آنان در مرغزار بهشتی و بوستانهایی که مشتمل بر انواع و اقسام گلها و ریاحین و چشمه‌های روان باشد مسرور و شادمان خواهند بود (حبر) بمعنی سروری است که اثر آن در صورت نمایان گردد.

سخنان مفسرین در نحوه سرور اهل بهشت

بقولی آنان گرامی باشند بکرم لم یزلی الهی، بقول دیگر منتعمند بنعمت ازلی، بقول دیگر آنها زینت یافته شده‌اند بانواع و اقسام زینتهای بهشتی از عین المعالی نقل شده که خوشی اهل بهشت از طریق استماع است و برای آنان هیچ لذتی مثل سماع نباشد که آن از بالا-ترین نعمتهای اهل بهشت بشمار آید و بروایتی دختران بهشتی تغنی میکنند با صوتی که احدی مثل آن را نشنیده و اینکه نعمتهای بهشتیان است.

از کشف نقل میکنند که چنین گفته وقتی پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان نعمتهای بهشتی را میفرمود از آخر مجلس یک نفر اعرابی برخواست و گفت یا رسول الله (ص) در بهشت سماع (یعنی غناء و تغنی هست) حضرت فرمود در بهشت جویی است که در کنار آن حوریان بکر نشسته‌اند و آنان سفید اندام و فراخ چشمان با حدقه سیاه به آوازهایی غناء میکنند که هیچ کس مثل آن را نشنیده و اینکه از بهترین نعمت بهشتی‌ها بشمار میرود

صفحه : ۸۴

و اخبار و احادیث در اینکه در بهشت غناء هست بسیار است و در بعضی اخبار دارد که غنای بهشتی مخصوص بکسانی است که در دنیا از استماع غنا خود داری نموده‌اند و بهترین حظوظات بهشتیان همان سماع خواهد بود، و بقرینه همین احادیث بعضی (یحبرون) در آیه را تفسیر نموده‌اند به (یلتذون بالسماع) یعنی اهل بهشت در بوستانهای بهشتی از طریق غناء و سماع لذت میبرند و *أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ* (واو) در (و اما) آیه را عطف میدهد بآیه بالا و چون هر چیزی بزدش شناخته میشود چنانچه گفته‌اند (يعرف الاشياء باضدادها) اینکه است که در مقابل ایمان و ضد آن کفر است و کفر بمعنی پوشانیدن است که کافر حق را میپوشاند و مقابل و ضد عمل صالح تکذیب و انکار آیات خدا و عدم اعتراف بقیامت و دار جزاء است که عمل کافر چنین است عوض اعتراف انکار مینماید و حقایق را پوشیده میدارد اینکه است که نظر به (جزاء وفاقاً) مطابق میزان عدل جزاء و پاداش بایستی مقابل عمل انجام گیرد مقابل مقام مؤمنین که در وصف آنها است که (فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ) در اوصاف کفار است (فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ) مؤمنین در آن بوستانهای مجلّل با انواع و اقسام نعمتها منتعم و شادمانند و کفار همیشه در انواع و اقسام عذاب حاضر گردیده شادگان خواهند بود.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (سبحان) مصدر است و در معنی امر بتسبیح و تنزیه حق تعالی است (تمسون) طرف شام (تصبحون) طرف صبح است، و اکثر مفسرین اینکه آیه و آیه بعد را حمل بنمازهای پنجگانه نموده‌اند زیرا که در اینکه ساعات قدرت و عظمت و نعم حق تعالی ظاهرتر خواهد گردید و شاید اختصاص بشام و صبح که در اینکه دو وقت امر بتسبیح و تنزیه حق

تعالی و میرا گردانیدن او را از نواقص امکانی فرموده برای اینکه باشد که خورشید پرستان هنگام طلوع خورشید و غروب آن بخورشید سجده میکنند و باو ملتجی میگردند

صفحه : ۸۵

در مقابل آنها بموحدین امر مینماید که خدا را در اینکه دو وقت تنزیه و ستایش نمائید و نظر بهمین است که بعضی از فقهاء بدلالت اخباری که از معصومین رسیده در اینکه دو وقت یعنی حین برآمدن خورشید و غروب آن نماز و سجده را مکروه میدانند اگر چه حدیث بر عدم کراهت هم وارد شده و آن اخبار کراهت را حمل بر تقیه نموده‌اند و تحقیق اینکه مطلب موکول بعلم فقه می‌باشد و لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ تحمید و تسبیح هر دو ستایش و اظهار عظمت حق تعالی است لکن چنانچه گفته شده تحمید و حمد راجع بصفات جمال است و تسبیح راجع بصفات جلال وقتی در مقام ستایش گفتیم (سبحان الله) ذات ازلی سرمدی را تنزیه میکنیم و او را از هر صفت نقص و عیبی که در موجودات امکانی دیده میشود تبرئه مینمائیم و چنین اظهار میکنیم که ذات بی زوال احدی از آنچه مشرکین از نسبت شریک و عدیل و ولد و غیر آن از آنچه در خور خودشانست و باو نسبت میدهند مبرا و منزّه از آن خواهد بود و در مقام ستایش گوئیم (سُبْحَ قَدَّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ) و پس از آنکه ذات مقدس الهی را از نقایص امکانی تخلیه نمودیم و بصفات جلال آن حقیقت پاک را ستایش نمودیم آن وقت در مقام تخلیه برمیائیم زیرا که تخلیه بعد از تخلیه است و گوئیم (الحمد لله) و اظهار مینمائیم که پروردگار ما متّصف بتمام اوصاف کمال است هر صفت کمالی که در ممکنات دیده میشود پرتوی و نمونه‌ای از اوصاف سرمدی او خواهد بود (جمالک فی کل الحقائق سائر و لیس الا جلالک سائر) بقول آن شاعر عارف

خلق را چون آب دان صاف و زلال و اندران تابان جمال ذو الجلال

پادشاهان مظهر شاهی حق عارفان مرآت آگاهی حق

خوب رویان آینه خوبی او ماه رویان عکس مه رویی او
(مثنوی) و پس از آنکه او را تسبیح و تحمید نمودیم ببالاترین اوصافش که وحدت باشد

صفحه : ۸۶

او را ستایش مینمائیم و گوئیم (لا اله الا الله) وحدت و الوهیت و مبدئیت منحصر بذات بی زوال واجب الوجود تعالی است عارفی گفته:

چه ذات از روی وحدت جلوه آرد رخ کثرت دیگر تابی نیارد

کشد احکام توحید از میانه نیابد کثرت از اسماء بهانه

بر اندازد احد بازار واحد نه وجد آنجا بود پیدا نه واجد

و به (لاء نافیه) آنچه سزاوار الوهیت بلکه شیئیت و مؤثریت و استقلال نیست نفی مینماید و (لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود مینماید و به (الا الله) اثبات مینماید که در عالم مؤثریت بلکه وجود حقیقی منحصر بذات کبریایی اله و مبدء عالم است. و پس از آنکه اظهار نمودیم که ذات احدیت متصف بتمام صفات کمال و خالی از تمام نقایص امکانی است اظهار نقص خود مینماید و گوئیم (الله اکبر) ما کوچکتر از آنیم که بتوانیم اوصاف ذات بی زوال احدیت را بفهم خود یا گفتار ناقص خودمان محدود گردانیم و او بزرگتر از آنست که در وهم یا بعقل بشر یا هر ممکنی بگنجد و چون برای بشر ممکن نیست مبدء عالم را آن طوری که شایسته بزرگی و عظمت او است آن وجود حقیقی را توصیف و ستایش نماید مگر بقدر فهم و استعداد خود اینکه است که پیشوایان ما دستور داده‌اند که در نماز حق تعالی را باین اوصافی که در خور فهم ما است او را حمد و ستایش نمائیم و از بالاتر اظهار عجز نمائیم و گوئیم تو بزرگتر از آنی که ما بتوانیم تو را بستائیم آنچه گوئیم بقدر فهم ناقص خودمان است راوی خبر گوید باین عباس گفتند آیا در قرآن چیزی یافته‌ای که بر نمازهای پنجگانه دلالت داشته باشد گوید آری و اینکه دو آیه را قرائت مینماید (تُمْسُونَ) نماز مغرب (تُصْبِحُونَ) نماز صبح و (عَشِيًّا) نماز عصر (وَ حِينَ تَطْهَرُونَ) نماز ظهر يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ صفت مشبّهه است و بر هر چه قابل حیات است صادق آید مثل نطفه انسان و حیوان و تخم مرغ و حبات و امثال اینها که قابل نفوذ روح و قوه نشو و ارتقاء

صفحه : ۸۷

میباشند و قبلا- می‌تند و آثار روح و حیات در آنان پدیدار نیست و بقدرت و اراده ایزد متعال بنفوذ روح آثار حیاتی در آنها ظاهر میگردد و باین اعتبار بر آنان صادق آید که زنده را از میت بیرون آورده و اینکه نحو عدم را، عدم و ملکه نامند و يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و همان طوری که بقدرت ازلی الهی زنده را از مرده بیرون می‌آورد همین طور میت را از زنده بیرون می‌آورد زیرا که موت در اینکه عالم دنیا برای زندگان حتمی است (کل شیئی یرجع الی اصله) آنچه از اشیاء مرده گرفته شده باصل خود خواهد برگشت حیات دائمی در قیامت که عالم حیات و عالم حقیقت است بروز و ظهور خواهد نمود بزرگ و بزرگوار است مبدء آفرینش که اشیاء را از عدم بوجود آورده و از وجود بعدم برمیگرداند تا آنکه کمال قدرت و علم و رحمت و لطف غیر متناهی خود را بجهانیان بنماید و آنان را از فیض وجود ازلی خود بهره‌مند گرداند و يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا زمین در فصل زمستان مرده‌ای ماند که هیچ آثار حیاتی در آن پدیدار نیست در فصل بهار بقدرت مبدء متعال بنهضت و جنبش می‌آید و گیاهها و حبوبات و میوه‌جات در آن پدید میگردند و حیوانات و انسان از آن منتفع میشوند و از گل‌های رنگارنگ آن محفوظ گردیده و لذت میبرند و کَذَلِكَ تُخْرَجُونَ در بسیاری از آیات زنده شدن مرده‌ها در روز معاد را تشبیه نموده بزنده شدن زمین پس از مردن آن و چنانچه قبلا تذکر داده‌ایم شاید اشاره باین باشد که همین طوری که در زمستان زمین بعینه باقی است و آثار نباتی از آن پدیدار نیست انسان هم پس از مرگ بحقیقت انسانیت خود باقی خواهد بود لکن نه عملی از وی تظاهر مینماید و نه آثاری بر عمل وی هویدا است و در روز موعود حیات نوینی بوی بخشوده میشود و آثار اعمال گذشته وی با پاداش و کیفر آن ظاهر میگردد و اینکه آیات اشاره بعموم قدرت ایزد متعال دارد که مرگ و حیات را عقب هم قرار داده و انسان را

صفحه : ۸۸

متبّه میگرداند که غائب را در ظاهر بنگرد و ببیند در اینکه عالم چگونه زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد تا اینکه بداند که چنین کس با اینکه سعه قدرت تواند در روز موعود زنده را از مرده بیرون آورد و وی را بحالت اول برگرداند برای وضوح تشبیه زنده شدن مردگان در روز معاد بزنده شدن زمین پس از مردن آن و رفع استبعاد منکرین دانشمندی در کتاب خود

چنین مینویسد:

دنایای بشر همچون فصل زمستانی ماند که قطعاً بهاری در پی دارد ذرات بی جان اینکه جهان بفرمان الهی در بهار قیامت جان میگیرند چه بسا اعمال یا ملکاتی که بشر آنها را مرده و بیجان و گم شده می‌پندارد آن چنانچه معماری بهنگام گل مالی بام دانه‌هایی از جو را نادیده بحساب گاه آورد اما با وزیدن باد بهاری همان دانه‌های بحساب نیامده یا در حساب گم گشته سبز شده و معمار را باشتباه خود واقف میگرداند، همین طور در روزی که روز بعثت یا زندگی مجدد و حساب نام دارد انسان بحقیقت اشتباه خود خواهد رسید قرآن مقدس بمنظور هدایت کامل احساس فطری انسانها در باب نشئه آخرت و رستاخیز آیات فراوانی در زمینه‌های گوناگون دارد و هر گونه شک و تردید و گمراهی را در باب وجود روز رستاخیز و نشئه آخرت با کیفیات مربوطه به آنرا از دلها میزداید ضمن آیاتی بیان مینماید که سراسر آفرینش تحت نظام و حساب است خلقت بشر نمیتواند عبث و مهممل باشد و از هر سوئی بحساب منتهی نشود.

و ضمن آیاتی دیگر شگفتی زنده ساختن مردگان و حشر و بعثت با نظیرهای روشن و براهین قانع کننده از دلها کنار میزند و ضمن آیات دیگر علائم ظهور قیامت و روز رستاخیز که از جمله سر آمدن عمر اینکه عالم است، و علوم بشری نیز عمر خورشید و زمین و ماه و سیارات و ...

تخمین میزند که اینکه اجرام در چه تاریخی عمرشان بسر خواهد آمد و متلاشی خواهند گردید و سایر علائم دیگر بیان میدارد (پایان) ابن عباس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل نموده که هر کس اینکه آیات را از

صفحه : ۸۹

قوله تعالی (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ) تا آنجا که فرموده (وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ) با آخر سوره (و الصافات) (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ) و سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ضمیمه نماید و قرائت کند در قیامت وقتی اعمالش در میزان حساب سنجیده میشود بکیل تمام تر وزن میکنند و بروایت دیگر کسی که در صبح و شام اینکه آیات را بخواند آنچه از نوافل و مستحبات از وی فوت شده تلافی میکند و مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ آیت بمعنی علامت و نشانه است در اینکه آیات شش علامت از آیات بزرگ الهی را که در آفرینش انسان نمودار است تذکر میدهد که هر یک از آنها نشانه و دلیل بارزی است بر حکمت و قدرت مبدء متعال اول در مقام پیدایش و اصل آفرینش انسان برآمده که عنصر غالب او خاک است و اشاره به اینکه از دلائل نفوذ قدرت او چنین است که خاک با جمود و پستی و بی حرکتی آن را اصل آفرینش و ماده وجود چنین موجود شریفی قرار داده و چنان نیرو و نهضتی بآن داده که پس از مرتبه خاکی وی را بصورت انسانی در می‌آورد و همان خاک پست جامد انسانی میگردد نیرومند و صاحب قوت و شدت و در روی زمین حرکت میکند و بدلخواه خود هر گونه تصرفی خواهد در آن مینماید.

و مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً دَوْمَ از آیات بزرگ خلقت مربی عالم چنین است از جنس بشر جفت و همتا برای او آفریده که با او انس گیرد و بین آنان محبت و شفقت استوار گردد زیرا اگر جفت انسان از غیر جنس او بود هرگز ممکن نبود که با هم انس گیرند و آمیزش نمایند و بین آنها محبت و ملایمت پدید گردد تا آنکه از آنان تولید مثل شود و افراد بشر در زمین منتشر گردند و اینکه آیات دلیل بارز و روشنی خواهد بود بر کمال اقتدار و استیلاء مبدء متعال بر احیاء مردگان در روز حشر.

صفحه : ۹۰

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اینکه علامت را اختصاص داده بکسانی که گوش شنوا و دل بینا دارند و آیات الهی را استماع میکنند و شاید مقصود چنین باشد که آن افرادی که برای استماع آیات قرآنی و احادیث نبوی حاضر می‌گردند و پس از آنکه بگوش سر زنده شدن پس از مردن و اوضاع قیامت را شنیدند بهمین علامت خواب و بیداری در گوش دل آنها تأثیر نموده شنوا می‌گردند و قبول خواهند نمود.

وَمِنَ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا پندم از علامات وقوع قیامت اینکه است که موقعی که رعد و برق صدا کرد در شما دو حالت پدید می‌گردد یکی ترس از سوختن و دیگر طمع در آمدن باران و نمو نباتات ارض زیرا که بآب باران زمین پس از خشکی و خمود که در زمستان مانند مرده‌ای ماند که هیچ آثاری از آن پدیدار نیست و خدای متعال بآب باران آن را زنده میگرداند همین طور انسان را در قیامت بباران رحمت وی را زنده میگرداند و حیات طیب پاکیزه دائمی بوی کرامت میفرماید (و هذا فضل كبير) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ تمام اینکه آیات نشان میدهد و علاماتی است که دلالت دارد بر علم و قدرت و تمام صفات جلال و جمال خداوندی و اینکه او سبحانه قدرت بر اعاده مردگان دارد و اینکه تذکرات مخصوص بکسانی خواهد بود که در آثار الهی فکر و تعقل می‌کنند در قرآن مجید مکرر در مکرر تصریحا و تلویحا ستایش مینماید کسانی را که در آیات الهی بهر دو قسم آن یعنی آیات تکوینی و تشریحی تدبیر مینمایند تا آنکه از روی فهمیدگی و دلیل عقلی که از اثر پی بمؤثر بردن است علم یقینی برای آنان پدید گردد.

وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ششم از آیات و نشانه‌های قدرت ایزدی که دلالت دارد بر رد ارواح در قیامت

صفحه : ۹۳

بجسد‌هایشان ایستاده گی آسمانها و زمین است بامر او.

ظاهرا مقصود از امر حق تعالی بقیام آسمانها و زمین امر تکوینی است نه امر تشریحی زیرا چنین بنظر می‌آید که آسمانها و زمین صاحب عقل و شعور نمیباشند و نیز در عمل خود مختار نیستند اگرچه بعقیده بعضی از دانشمندان آنان را ذوی العقول میدانند و بعض آیات قرآن را شاهد می‌آورند مثل قوله تعالی در سوره (فصلت) آیه (۱۰) بعد از بیان خلقت زمین فرموده «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» زیرا که امر باسما و زمین نموده و امر مولوی بغیر ذوی العقول نمودن قبیح است.

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ چون آسمانها و زمین در قبضه اقتدار او است وقتی بزمین امر میفرماید: (وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ) سوره انشقت آیه سوم زمین سنگینی خود را بیرون بینداز زمین مطیع امر حق تعالی میگردد (وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) و امر پروردگار را اجابت مینمایند و نیز افراد بشر برای حضور دعوت میشوند.

خلاصه در حدیث رسیده وقتی روز موعود رسید خطاب از ذات احدیت میرسد که ای اهل قبور اخرجوا مرده‌ها زنده میگردند و امر پروردگارشان را اجابت نموده و با کمال سرعت بمیعادگاه می‌شتابند و در دادگاه عدل الهی برای حساب حاضر می‌گردند و هر کس بجزاء و کیفر اعمال خود خواهد رسید.

(ان خیرا فخیرا و ان شرا فشررا).

صفحه : ۹۴

اشاره

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

مُنْبِئِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

(ترجمه)

هر کس که در آسمانها و زمین است مملوک خدا و مخصوص باو است و تمام آنها زیر فرمان و مطیع اویند (۲۶) و خدا آن کسی است که خلق را آفریده (و پس از مردن) وی را زنده می‌گرداند و برای او زنده گردانیدن (مردگان) (از ابداء آنها) آسان‌تر خواهد بود و برای او در آسمانها و زمین صفات بلندتری است و او غالب و درست کار است (۲۷) (خداوند) برای شما از قبل نفسهای خودتان مثل میزند آیا آنهایی که بنده و عبد شما میباشند در مالهایی که خدا بشما روزی داده شریک شما میباشند (و آن طوری که شما در مالتان تصرف میکنید) آنان با شما در تصرف کردن مساوی میباشند (و آیا) شما از بنده‌گان خود میترسید آن طوری که از شریکانی که

صفحه : ۹۵

(مثل خودتان آزادند) میترسید ما برای کسانی که تعقل و تدبر مینمایند اینطور آیات را بیان میکنیم (۲۸) بلکه بدون علم تابع هوای ستمکاران گردیدند (و پیروی آنها را نمودند) پس کی است که هدایت نماید کسی را که خدا وی را گمراه گردانیده و برای چنین مردمانی یاری کننده‌ای نخواهد بود (۲۹)

(ای محمّد) روی خود را قائم و ثابت گردان برای دین پاکیزه اسلام که آن بر فطرت خدایی است که مردم بر آن آفریده شده‌اند و در خلقت خدا تبدیلی نخواهد بود و اینکه است دین ثابت و پا برجا لکن بیشتر مردم نمیدانند (۳۰) (خطاب بپسر است) که بسوی خدا بازگشته‌گانید و از او بترسید و نماز را پبای دارید و از کسانی نبوده باشید که برای خدا شریک قرار دادند (۳۱)

و از آنهایی نباشید که دین خود را پراکنده ساختند و حزب، حزب گردیدند و هر حزبی بآنچه نزد آن است از دین خوشحالست (۳۲)

توضیح آیات

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اینکه جمله عطف بجمله بالا است و لام (له) لام ملک است و مرجع ضمیر الله تعالی است و (من) موصوله از الفاظ عموم است لکن برای ذوی العقول آورند و اینکه تخصیص بعقلاء داده برای اینکه است که غیر عقلاء در حکم تابع می‌باشند و اشاره به اینکه آیاتی که در بالا گفته شد از بیرون آمدن زنده از مرده و خلقت انسان از خاک و خلقت آسمانها و

زمین و اختلاف زبانها و اوضاع آسمانی از رعد و برق و غیر اینها آنچه در آسمانها و زمین است عموماً تحت اقتدار و خلاقیت قادر متعال انجام می‌گیرد و مالک حقیقی تمام موجودات او است که همه را از نیستی بهستی آورده.

كُلُّ لَهٗ قَانُونٌ و تمام موجودات مطیع امر تکوینی و زیر فرمان و مسخر اراده اویند و

صفحه : ۹۶

هیچ یک از آنها سر سوزنی از آنچه موظف بر آن میباشند تخلف نمیورزند و فرمان بردارند.

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ذَاتِ مَتَعَالٍ بَدَلِيلِ اُنِّيْ كِه از اثر پی بمؤثر بردن است خود را بخلق معرفی مینماید که آن کسی که مالک آسمانها و زمین است آن کس است که باینها وجود بخشیده و از کتم عدم بعرضه وجود آورده.

(ابداء) در لغت بمعنی ظهور و بروز شیئی است (راغب) در مفردات چنین گفته (بدء الشیء بدوای ظهر ظهورا) و نیز گفته مبدء الشیء هو الذی منه یتربک او منه یکون. پایان خلاصه آیه خبر میدهد آن کسی که موجودات را از کتم عدم و خفاء و نیستی بعرضه وجود و ظهور آورده پس از مرگ و خفاء هستی او وی را ثانیاً بحالت اول که همان پیدایش اولیه او است برمیگرداند.

وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ اعاده بر خدای تعالی آسانتر از اصل ابداء است در تفسیر مجمع البیان راجع باهون بودن چند وجه از مفسرین نقل نموده که مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم.

چنین گفته: (يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) یعنی خلق کرد (انشاء) و یخترعهم (ابتداء) پس از آن بعد از افناء آنها را ثانیاً عود میدهد و ابتداء خلقش را دلیل قرار داد بر آنچه از اعاده مخفی است استدلالاً بشاهد بر غائب پس از آن آیه را مؤکد گردانیده بقوله (وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ) و ضمیر (هو) راجع بمصدر (یعیده) میباشد یعنی اعاده آسانتر است و در وجه اهون بودن اعاده از (ابداء) از مفسرین چند قول نقل میکنند:

۱- (اهون) بمعنی (هین) است مثل (الله اکبر) یعنی کبیر است و در کبریایی کسی با او نزدیک نیست نه اینکه بزرگتر از چیزی باشد مثل قول شاعر که گفته:

صفحه : ۹۷

ان الذی سمک السماء بنی لنا بیئا دعائمه أعزّ و اطول

یعنی عزیز و طویل.

(۲) اهون بصیغه افعال التفضیل برای اینکه است که عود دادن هر چیزی آسانتر از ابتداء آن است و اینکه مطلب در نظر عرف واضح و معلوم است که هر کاری ابتداء عمل آن مشکل تر از اعاده آن است و اشاره به اینکه شما باین مطلب مقرر و معترفید پس چگونه مشکلتر را می‌بینید و اعتراف با آسانتر نمیکنید یعنی آن کسی که کار مشکل از او بر می‌آید البته کار آسانتر را بطریق اولی میتواند انجام بدهد.

۳- (هأء) در (علیه) بر میگردد بخلق یعنی بمخلوق و بنا بر اینکه چنین میشود که اعاده مخلوق آسانتر است از انشاء اول زیرا که در اعاده (بکن فیکون) شیئی موجود میگردد لکن در نشئه اول بایستی مراتبی را از علقه و مضغه و گوشت و استخوان و نفخه روح و غیر آن را طی بنماید تا آنکه مراتب خلقتش تمام گردد لکن چون در اعاده محتاج باین مواد نیست اینکه است که اعاده از خلقت آسانتر خواهد بود یعنی اعاده آسانتر است. (پایان) کسی که بدلیل عقل و نقل معتقد گردید که انسان بمردن فانی نمیگردد و پس از مردن حقیقت انسانیت وی با تمام تشخصاتی که در شیئیت او مدخلیت داشته در عالم دیگری که آن را عالم برزخ یا عالم مثال

گویند موجود است.

دیگر در وجه (اهون) یعنی آسانتر بودن اعاده محتاج باین توجیهاات که اکثر آن غیر مناسب بنظر می‌آید نمیباشد بدیهی است چیزی که اصلا نبوده و عامل تازه خواهد آن را انشاء و ابداء نماید بنظر عرفی و بدوی بسیار مشکل تر بنظر می‌آید از آن چیزی که تغییرات و تحولاتی در آن رخ نموده و عامل خواهد آن را اصلاح نماید و وی را بحالت اول یا کاملتر از اول برگرداند شکی نیست و در نظر دانشمندان و اهل ادیان مسلم و محرز میباشد که انسان بمردن بکلی فانی نمیگردد بلکه چنانچه از احادیث بسیار برمی‌آید انسان پس از مرگ با قالب مثالی که در صورت شبیه بهمین بدن دنیوی است باقی است تا وقتی که نفخه صور دوم بدمد و ارواح بقدرت خالق

صفحه : ۹۸

متعال برگردند بجسد هایشان برای جزای اعمال اینکه است که بنظر عرفی عود دادن روح باقی بجسد البته آسانتر بنظر می‌آید از آن وقتی که هیچ نبوده و او را جسد و روحا از عدم بوجود آرند وانگهی چنانچه بدلیل عقل و نقل ثابت شده در قیامت بدن هر کسی بمناسبت روحش و اخلاق و اوصافی که در خود اندوخته و اعمالی که از وی سر زده بروز و ظهور مینماید پس بنا بر اینکه ما در وجه آسانتر بودن اعاده بر ابداء محتاج باین توجیهاات رکیک نمیباشیم آیه را بظاهر عرفی آن بگذاریم بهتر خواهد بود *وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* مفسرین گویند مثل الاعلی یعنی برای حق تعالی اوصاف بلندی است که مثل او یا شبه او در مخلوقات یافت نمیگردد و اوصاف عظمت او در آسمانها و زمین نمایان و قدرت او چنان است که نه انشاء چیزی و نه اعاده آن او را عاجز نمیگرداند و در افعال حکیم است که هر چیزی را منطوی بر حکمت و استحکام و تدبیر بنا نهاده و از قتاده نقل شده که مثل اعلی قول (لا اله الا الله است) و بعضی از حکماء اسلامی چنین گفته که انسان کامل مثل اعلی حق تعالی است زیرا که مظهر تام و نماینده اوصاف الهی است و با وحدت شخصیه‌ای که دارد موازی کل انواع است و جماد و نبات و حیوان تماما مشمول ویند. (پایان) آری چون انسان کامل نسخه جامعه عالم جهانی است آنچه در عالم کبیر منتشر و پراکنده بنظر می‌آید در نسخه جامعه انسانی بیک صورت وحدانی موجود است پس باین لحاظ جای دارد که گفته شود انسان کامل مثل اعلائی حق است یعنی مظهر و نماینده اوصاف الهی است و نظر بجامعیت وی است که بیک اعتبار وی را عالم صغیر گویند و باعتبار دیگر او را عالم کبیر نامند زیرا که او در وسط دائره وجود ممکنات قرار گرفته و مقام وی نسبت بموجودات نسبت نقطه وسط دائره است باطراف و تمام موجودات بدور مرکز وجود او میچرخند و همیشه مجذوب اطراف است و دو راه برای او باز است قوله تعالی (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) سوره بلد آیه ۱۰ یعنی راه خیر و شر را بوی نمایم راهی بسوی مرتبه اعلا و راهی بسوی عالم طبیعت و

صفحه : ۹۹

باختیار هر کدام را اختیار نمود سر انجام از اهل آن عالم میگردد»۱ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرموده (اگر نبود که شیاطین اطراف قلب بنی آدم را گرفته‌اند هر آینه بملکوت آسمان و زمین نظر مینمود. *ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّالِكُمْ مِمَّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ* در اینکه آیه سه (من) مذکور است (من) اول (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) ابتدائی و (من) دوم (مِنْ مَّالِكُمْ) تبعیضیه و (من) سوم (مِنْ شُرَكَاءَ) زائده است. خلاصه در آیات برای تتبه بشر همه طور مثالی زده شده در اینکه آیه مثال آورده بکسی که غلام و کنیز دارد که آنها را ملک یمین می‌نامند آیا با اینکه حال خود را با آنان در مال شریک میگرداند هر گز چنین نخواهد بود. آیه اعتراض بمشركین است و اشاره به اینکه همین طوری که شما بندگان خود را در مال و ملک شریک خود نمیگردانید حق

تعالی هم کسی را در عالم ملک و ملکوت شریک خود نگردانیده.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَ هُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که مشرکین گمان کرده‌اند که کسی در ملک با خدا شرکت داشته باشد بلکه چون ستمکاران تابع هوای نفس خود گردیده‌اند و در اثر آن قوه تمیز و ادراک خود را از دست داده اینک است که از روی نفهمی و بیخردی اشیایی را در عبادت و پرستش با خدا شریک میگردانند.

فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ کسی که بهدایت خدای تعالی هدایت نگردید دیگر هدایت کننده و یار و یآوری برای وی یافت نخواهد گردید و چنانچه در جای دیگر گفته شد چنین نیست که کسی که قابل هدایت باشد خدای تعالی وی را گمراه گرداند بلکه کسی که باختیار

(۱) دیوی و ددی و ملکی و انسانی || در تو است هر آنچه غالب آید آنی (مثنوی)

صفحه : ۱۰۰

خود خود را در معرض هدایت واقع نگردانید البته گمراه خواهد گردید و گمراه گردانیدن او که در بعض آیات نسبت گمراهی را بخود میدهد همان هدایت نشدن است البته کسی که بهدایت الهی هدایت نگردید گمراه خواهد گردید.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ رسول خود را مخاطب قرار داده و باو امر الزامی مینماید که روی خود را یعنی همت خود را بر دین پاکیزه حق مصروف گردان و در امر آن استقامت و پایداری نما زیرا که دین اسلام فطرت خدایی است که مردم را بر آن مفظورند یعنی فطرت توحید که بشر را بر آن مفظور گردانیده و تغییر و تبدیلی در خلقت خدا نیست یعنی همه را بفطرت توحید آفریده.

و اگرچه مخاطب نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است لکن مقصود تمام امت میباشند که خطاب شامل هر فرد فرد از مسلمین میگردد که بایستی هر یک با کوشش بسیار در استحکام دین توحید کوشش نمایند.

و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ اشاره به اینکه بیشتر مردم چنین فهم و ذکاوتی ندارند که بفهمند دین اسلام مطابق فطرت اولیه بشر است که قادر متعال همه را بفطرت توحید خلق نموده و اکثر مردم در اثر پیروی هوای نفسانی و آرزو و آمال دنیوی آن فطرت اولیه خود را خلل رسانیده و از راه حق منحرف گردیده‌اند.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَاَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ در اینکه آیه برای بازگشت آن فطرت اولیه توحید که در هر فردی نهاده شده سه طریق بیان فرموده و مردم را مخاطب قرار داده.

اول روی دل بسوی او آرید در حالی که از غیر بریده و بسوی او بازگشت نمائید. دوم تقوی پیشه خود کنید و از آنچه خلاف رضای او است خود داری نمائید. سوم نماز را بپای دارید و اهمال در امر نماز ننمائید اشاره به اینکه اگر

صفحه : ۱۰۱

اینکه امور را بدرستی مراعات نمودید آن فطرت توحید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (کل مولود یولد علی الفطرة حتی یكون ابواه هما اللذان یهودانه و ینصرانه و یمجسانه) هر مولودی بر فطرت اولیه خود (که فطرت توحید باشد) متولد میگردد مگر اینکه پدر و مادر وی را یهودی یا نصرانی یا مجوسی گردانند بمراعات اینکه امور بخوبی همان فطرت اولیه بخوبی ظهور و بروز نموده و آثارش بدرستی ظاهر خواهد گردید.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا) بدل از مشرکین است یعنی بازگشت بخدا نمائید و

تقوی و عمل صالح را شعار خود گردانید تا آنکه بفطرت اولیه خود رجوع نمائید و از کسانی نباشید که برای خدا شریک قرار دادند و شعبه شعبه گردیدند و هر جماعتی از مشرکین بآنچه نزد آنها است خوشحال و فرحناکند زیرا که بعقل ناقصشان گمان می‌کنند آنچه را از بتها یا ستارگان یا غیر اینها که شریک خدا قرار داده‌اند کاری از دستشان برمیآید و آنان را در حال بیچارگی نجات خواهند داد دیگر نمیدانند که غیر از مبدء متعال همه فقیر و ضعیف و محتاج باویند و اوست غنی متعال.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۳ تا ۴۰]

اشاره

وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسُوفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتِنُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لِيُرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

صفحه : ۱۰۲

(ترجمه)

وقتی بمردم سختی برسد پروردگارشان را میخوانند در حالی که بسوی او بازگشت- کنندگانند پس از آن وقتی از جانب خود بآنها رحمتی بچشانند جماعتی از آنها پروردگارشان مشرک میگردند (۳۳)
تا کافر شوند بآنچه بآنان عطاء نمودیم (خطاب بکافرین است ای کافرین از نعمت دنیا بهره ببرید که بزودی سرانجام کار خود را خواهید دید) (۳۴)
آیا بر اینکه (مشرکین) حجت و بینه‌ای نازل گردانیدیم که بآن تکلم نمایند و بآن شرک آورند (یعنی آیا مشرکین دلیلی بر شرکشان دارند) (۳۵)
و وقتی ما ببشر رحمتی بچشانیدیم مسرور میگردند و هر گاه بآنها مصیبتی برسد بسبب آنچه که بدست خود عمل کرده‌اند آن وقت ناامید میگردند (۳۶)
آیا اینها نمی‌بینند (و نمیدانند) که خداوند روزی هر کس را بخواهد پهن میگرداند و روزی (هر کس را بخواهد) تنگ میگیرد و محققا (در اینکه قبض و بسط) هر آینه نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان آورده‌اند (۳۷)
پس ای پیغمبر حق خویشانت را بده حق فقراء و ره‌گذران را ادا کن و اینکه عمل خیر است برای کسانی که مرادشان خشنودی خدا است و چنین کسانی اینها رستگارانند (۳۸)
و آنچه از ربا میدهد تا اینکه مالهای مردم زیاد گردد پس نزد خدا مال آنها زیاد نمیشود و آنچه را زکاة میدهد و مراد شما خوشنودی خدا است چنین کسانی مال آنها افزون

صفحه : ۱۰۳

میگردد (۳۹)

خدا آن کسی است که شما را آفرید پس شما را روزی داد پس از آن شما را میمیراند پس از آن شما را زنده میگرداند آیا از شریکانی که شما برای خدا قرار داده‌اید کسی هست که چیزی از اینکه کارها را بتواند انجام دهد خدای تعالی منزّه و بلند مرتبه‌تر است از آنچه اینکه مشرکین نسبت شریک باو میدهند (۴۰)

توضیح آیات

وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ حال بشر چنین است که وقتی سختی یا دردی و مصیبتی و ناملایمی بآنان برخورد نمود بآن فطرت اولیه خود که مفسور بر توحیدند روی نیازمندی بینیاز مطلق می‌آورند و از پروردگارشان نجات می‌طلبند. ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ پس از آن بوعده الهی که تخلف پذیر نیست که فرموده (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ) دعای مضطر را قبول نموده رحمت خود را شامل حال مضطر میگرداند و سختی را از او رفع میگرداند و انسان (ظُلُومًا جَهُولًا) عوض سپاس‌گزاری و اظهار بندگی راه عناد را پیش گرفته و جماعتی از افراد بشر پروردگار و ولی نعمتشان مشرک میگردند و بتها یا خورشید و ستارگان یا غیر اینها را در عبادت با خدا شریک میگردانند. لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ گویند لام (لیکفروا) لام غایت است اشاره به اینکه عاقبت و نتیجه رحمتی که بآنان عطاء شده عوض شکر‌گذاری بکفر می‌انجامد پس خداوند تعالی بچنین اشخاصی بطور توییح و تهدید امر میفرماید که بهره برداری کنید از اینکه نعمت‌های که بزودی (یعنی پس از مرگ) خواهند فهمید عاقبت کفرتان را که عذاب جهنم خواهد بود

صفحه : ۱۰۴

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَ إِن تَصَبَّ بِهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتَطُونَ از اینکه دو آیه که نزدیک بهم واقع گردیده میتوان استفاده نمود که ناسی که در آیه بالا گفته شده راجع بکفار و مشرکین باشد که در حال خوشی و رفاهیت تمام روی آنان بعالم طبیعت است و دنبال حظوظات نفسانی میباشند و فقط در حال اضطرار بفطرت توحیدشان رو بخدا می‌آورند اینکه است که پس از رفع بلا بهمان شرکی که داشتند بازگشت مینمایند و ناس در آیه دوم که همین آیه باشد شاید راجع بمؤمنین باشد که بدرستی ایمان در قلبشان نفوذ نموده و موقع نعمت و خوشی مرتکب سیئات میگردند و وقتی بمکافات آن در مورد امتحان واقع گردیدند و دچار بلیات و مصیبات طاقت فرسا میشوند حالت یأس و ناامیدی برای آنها روی میدهد لکن مؤمنی که ایمان در قلب او نفوذ نموده مثل کوه پا برجا بادهای مخالف وی را تکان نخواهد داد و هر قدر دچار بلا و مصیبات گردد ذره‌ای بایمانشان خلل نمی‌رساند بلکه در اثر صبر و رضاء و توکل بر قوت ایمانش افزوده میگردد.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ظاهراً بهمزه استفهام اعتراض بآن اشخاص مؤمنینی است که ایمانشان بدرجه یقین نرسیده که چرا اینان نمی‌بینند یعنی باید بچشم دل به بینند که خداوند روزی هر کس را بخواهد وسیع میگرداند و روزی هر کس را بخواهد تنگ میکند و اینکه تنگی و گشاده‌گی روزی آیت و نشانه‌ای است برای آنهایی که ایمان آورده‌اند.

شاید آیه اشاره باین باشد که نشانه و علامت مؤمنینی که ایمان در قلبشان نفوذ نموده است که اینان میدانند و یقین دارند که تمام امور بدست قدرت ایزدی جاری میگردد و هر چیزی در موقع خود از روی علم و حکمت ازلی اجراء گردیده و بخل در مبدء فیاض نمیشد فقر بعضی و غنای بعضی از روی علم بصلاح واقع گردیده و جزافی نیست و از روی طبیعت بی شعور انجام نگرفته.

صفحه : ۱۰۵

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ رَسُولَ اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مخاطب بخطاب گردانیده و بحضرتش امر فرموده که حق خویشاوندان و نزدیکان خود را و نیز حق فقراء و نیازمندان و ره‌گذران را عطاء نما و نزدیکان بحضرتش در مرتبه اول حضرت زهرا سلام الله علیها یگانه اولاد آن بزرگوار بود اینکه است که بعضی از مفسرین گفته‌اند نظر بروایتی که از ابی سعید خدری نقل شده و از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله (ع) نیز روایت شده وقتی اینکه آیه نازل گردیده حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فدک را بفاطمه (ع) بخشید و در مرتبه ثانی حضرت امیر المؤمنین و اولاد آن حضرت علیهم السلام و بنی هاشم از خویشاوندان او بشمار می‌آیند و از بعض مفسرین نقل شده که اگرچه خطاب بخود آن حضرت است لکن مقصود امتند که حقوق خویشاوندان و فقراء و رهگذران را مراعات نمایند و بقول دیگر که از مجاهد و سدی نقل شده مقصود تمام امتند که بایستی خمس مالشان را بفقرای اهل بیت سید مختار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدهند.

ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اول آیه چون امر است از آن وجوب استفاده می‌گردد چون بنا بر تحقیق امر دلالت بر وجوب دارد لکن از آخر آیه که فرموده (ذَلِكَ خَيْرٌ) سیاق چنین کلامی مفید استحباب است یعنی امر (فَاتِ) استجابی است نه امر لزومی اینکه است که بین مفسرین در اینکه واجب است انفاق نمودن بذوی الارحام و محارم یا مستحب است بعضی بدلال آیه نسبت بارحام فقیر حمل بر وجوب نموده و بعضی نسبت باولاد و پدر و مادر هر گاه فقیر باشند واجب دانسته و نسبت بباقی مستحب.

لکن در آیه تصریح نشده بلکه امر مطلق است و ظاهرا در مقام حسن انفاق و کمک نمودن بارحام و فقراء و رهگذران برآمده و راجع به اینکه در چه موردی انفاق واجب است و در چه موردی مستحب است باطلاق آیه نمیتوان تمسک نمود مگر بقرینه آیات دیگر یا احادیث معتبره و مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُرْبُوا فِيْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوْا عِنْدَ اللّٰهِ در توجیه اینکه آیه دو قول از مفسرین نقل شده:

صفحه : ۱۰۶

اول مقصود رباء حرام است و آیه مثل آیه (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ) است که مال می‌دهد برای اینکه زیادتر بگیری که چنین انفاقی علاوه بر اینکه نزد خدا زیاد نمیشود مورد عقوبت می‌گردد. (حسن و جبائی) دوم مقصود مالی است که بطور هدیه و تعارف و بخشش بکسی می‌دهید یا برای اینکه جلب قلوب کنید یا بعناوین دیگر مثل رسومات و غیر آن که خلوص در آن نیست چنین انفاقی نزد خدا زیاد نمیشود و فائده آن همان عوضی است که از مردم می‌گیرید. (ابن عباس و طاوس) و از ابی جعفر علیه السلام و سعید و مجاهد باین مضمون نیز روایت شده که مال و عطیه بدهد بآنکه زیادتر بگیرد و اینکه ربای حلال است و چنین کسی را نزد خدا نه مزدی است و نه وزر و رسول خدا از اینکه طور عطیه نهی فرمود زیرا که ثوابی بر آن مترتب نخواهد شد و آیه (لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ) در همین معنی است منهج الصادقین و مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ اِشَارَةٌ اِلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ عمل وقتی نزد حق تعالی ارزش واقعی پیدا میکند که وجه الله و رضای او محرک بر عمل گردد نه منافع دنیوی یا اخروی اگر کسی برای نفع دنیوی عمل مباحی را انجام داد پاداش او همان فوائد دنیوی است که عاید وی می‌گردد و در آخرت برای او نصیبی نخواهد بود و اگر برای آخرت کاری انجام دهد یعنی غرض او نعمتهای بهشتی باشد نظر بوعده الهی که تخلف پذیر نیست از آخرت با زیادتر بوی عوض خواهد داد و کسی که وجهه قلبش بسوی خدای تعالی باشد و عملش یا از روی اطاعت امر مولی یا رضای او یا محبت بمقام الوهیت محرک بر عمل او شده باشد (فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ) از اطلاق (مضعفون) چنین استفاده میشود که چنین مردمانی کسانی میباشند که باضعاف مضاعف بقربشان و درجه و مقامشان نزد حق تعالی اضافه می‌گردد زیرا که پاداش بایستی در خور عمل باشد

(جزاء وفاقاً) کسی که مقصودش از عمل (وجه الله) باشد که به هیچ وجه حظ نفسانی در آن ملحوظ نباشد پاداش آن همان میشود که مقصودش بوده از قرب جوار الهی و مطالعه وجه الله.

صفحه: ۱۰۷

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ آية اعتراض بکفار است و ارشاد بدلیل عقل آنها نموده و برسولش ابلاغ مینماید که اینکه مشرکین را متذکر گردان و بآنان بگو خدایی که شما موظفید که او را پرستش نمائید آن کسی است که شما را آفریده و پس از آن بشما روزی میدهد و پس از آن شما را میمیراند و پس از آن شما را در نشئه قیامت زنده میگرداند اوصاف خدایی چنین است آیا اینکه هایی که شما پرستش مینمائید توانایی دارند که چیزی بیافرینند یا روزی بدهند یا پس از مردن شما را زنده کنند وقتی دیدند کاری از دست آنها ساخته نمیگردد عقلایی نیست که در عبادت که مخصوص بخدای تعالی است کسی یا چیزی را باو شریک گردانید.

سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ خدا منزّه و مبراء است از آنچه مشرکین از بتها یا خورشید و ستارگان یا غیر آن را برای خدا شریک گردانند البته هر عاقلی بدلالت عقلش میداند که غیر از واجب الوجود همه ممکن و ممکن از خود هیچ ندارد و همه فقیر الی الله و محتاج بغنی بالذاتند.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۱ تا ۴۹]

اشاره

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا أَكْثَرُ هُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَ لَهُمْ يَمْهَدُونَ (۴۴) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِيْرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْسِينَ (۴۹)

صفحه: ۱۰۸

(ترجمه)

در بیابانها و دریاها تباهی آشکارا گردید بسبب اعمال بدی که از دست‌های مردم سر زده (و عذاب و فساد که واقع گردیده) برای اینکه است که بمفسدین بچشانند جزای بعضی از آنچه کرده‌اند شاید آنان از شرک بتوحید و از فساد باصلاح باز گردند (۴۱) ای محمد (ص) باین کافرین بگو در زمین گردش کنید و نظر کنید و ببینید چگونه (حال) کسانی که پیش از شما بودند که سر انجام کارشان چه شد و آنهایی که بعد از شما بودند بیشترین آنها مشرک بودند (۴۲)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وجهه خود را برای دار دین پاینده پیش از آنکه روزی بیاید که بازگشتی برای آن نخواهد بود و در آن روز مردم از هم جدا میگردند (۴۳)

کسی که کافر گردید ضرر کفرش عاید خودش میگردد و کسی که عمل صالح نمود (برای خود جایگاه خوب) میگذراند (۴۴) تا اینکه (خداوند) از فضل خود پاداش دهد کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح نموده‌اند محققا خدای تعالی کافرین را دوست نمیدارد (۴۵)

و از

صفحه : ۱۰۹

جمله آیات الهی اینکه است که بادهای مژده دهند، را میفرستد تا اینکه از رحمت خود بشما بچشاند و تا اینکه کشتیها بامر او روان گردند و تا اینکه فضل او را بجوئید و شاید شما مردم شکر گذار باشید (۴۶)

(ای رسول اکرم) حقیقه ما پیش از تو بسوی گروه آنها پیمبرانی فرستادیم و رسولان با معجزه بسیار آمدند پس ما از آن کسانی که گناهکار بودند انتقام کشیدیم و بر ما محقق گردید که مؤمنین را یاری نمائیم (۴۷)

خدا آن کسی است که بادهای را میفرستد و آن بادهای ابرها را بر می‌انگیزاند و آنها را در آسمان پهن میگرداند آن طوری که بخواهد و آن ابرها را پاره پاره میگرداند پس تو می‌بینی که از خلال ابر باران ریزش میکند و وقتی باران را برساند بهر کس از بندگان خود که بخواهد آن گاه آنان شادمان میگردند (۴۸)

و بدرستی که آنها پیش از ظاهر شدن ابرها و ریزش باران ناامید بودند (۴۹).

توضیح آیات

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ذَاتِ مَعَالٍ و سبب هر فساد و هر بلاء و آفتی را که در زمین از برّ و بحر مثل قحطی و امراض مسریه و وباء و طاعون و جنگ و نزاع و خون ریزی و خشک سالی و فساد غله و زیاد شدن میکروبهای مفسده در بدن یا در خارج و زمین لرزه و آفاتی که در دریاها از قبیل طوفان و غرق شدن کشتیها و غیر اینها از آفات و بلیاتی که همیشه نوع بشر مبتلا بآند تمام اینکه بلیات را مستند میگرداند بعمل خود انسان لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا و چون علت و سبب فساد عالم خود بشر است غایت و نتیجه آن نیز عاید خود بشر میگردد که اینکه بلیاتی که بانسان اصابت مینماید آن پاداش عمل خود آنها است و برای اینست که اثر و نتیجه بعض اعمال رکیک خود را بچشند و بفهمند که آثار اعمال بد مخصوصا ظلم و تعدی نسبت ببندگان خدا گرفتار شدن بلیات دنیوی خواهد بود چه جای عذاب اخروی.

صفحه : ۱۱۰

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (لعل) را برای ترجی و امیدواری می‌آورند و چون امیدواری نسبت بذات حق تعالی موضوع ندارد باید حمل بر ناس نمود که نسبت بخود مردم امیدواری هست که هنگام بلیات متذکر اعمال قبیحشان گردند و بتوبه و انابه بسوی حق تعالی بازگشت نمایند و مبتلا گردیدن بلیات دنیوی یکی از نعمتهای الهی بشمار میرود که شاید مردم از اینکه راه که هنگام بیچارگی و اضطراب است و هر کسی در آن هنگام بفطرت اولیه خود رجوع بمبدء مینماید و بزبان حال و قال از او نجات میطلبد باین وسیله بسوی حق تعالی بازگشت نمایند و از مخالفت بموافقت برگردند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ ۚ چُونِ تَذَكَّرْ داده که آنچه عذاب و فساد در زمین واقع

میگردد در اثر اعمال و افعال ناشایسته مردم است در اینکه آیه برای مزید تذکر رسولش را مأمور میگرداند که باین کفار بگو در زمین گردش کنید و حال گذشتگان را ببینید که در اثر مخالفت و اعمال رکیکه‌شان بچه عذاب‌هایی گرفتار گردیدند، معلوم میشود تا زمان نازل گردیدن قرآن آثار خرابی شهرستان عاد و ثمود و قوم لوط (ع) و غیره باقی بوده که در بسیاری از آیات چنین تذکر میدهد که اینها در مسافرتشان نظر کنند و آثار خرابی منزلهای آنان را بنگرند و ببینند تا شاید متنبه گردند.

کان أَكثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ شاید اشاره باین باشد که اگر اکثر آنها یا نصف جماعت آنها موخید بودند چنین عذاب تباه کننده که تمام آنها را گرفت واقع نمیگردید و برای حفظ موخیدین عذاب از آنها برداشته میشد فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ أَمْرًا (فاقم) خطاب بپیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که در امر دین که ثابت و پایدار است و هیچ کجی و نقصی در آن یافت نخواهد شد استقامت و پایداری بنما پیش از آنکه بیاید روزی که مر آن روز را از جانب خدا بازگشتی نخواهد بود، شاید جار و مجرور

صفحه : ۱۱۱

(من الله) متعلق (بیأتی) باشد یعنی روزی که از جانب خدا بیاید و کسی نتواند آن را برگرداند و شاید (من الله) متعلق (بمرد) باشد که مصدر است یعنی خدای تعالی آن روز را باز نگرداند و آن روزی است که مردم از هم متفرق و پراکنده گردند (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ).

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَ لَهُمْ يَمْهَدُونَ (مهد) بمعنی فراش است و (علی) را در مورد ضرر می آورند و (لام) را در مورد نفع و آیه خبر میدهد که کسی که کافر گردید ضرر کفرش عاید خودش میگردد و کسی که عمل شایسته نمود آنهم بنفع خود خیر و سعادت را میگستراند و پهن میگرداند و تشبیه بفراش برای اینکه است که همین طوری که فرش سبب استراحت میگردد عمل صالح نیز چنین است آسایش آور خواهد بود.

غرض تذکر و اندرز بمشرکین و کافرین است که گمان نکنید کفر و ایمان شما نفع و ضرری برای پیمبران و مؤمنین داشته باشد اگر کافر گردید پاداش کفر همیشه معدب خواهید گردید و اگر ایمان بیاورید در سرای دیگر منزل عالی و مقام و مرتبه بلندی برای خود مهیا گردانیده‌اید.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ (لام) لیجزی لام غایت است یعنی غایت و نتیجه عمل صالح چنین است که اشخاصی که ایمان آورده و عمل شایسته نموده‌اند حق تعالی از فضل و رحمت خود جزاء و پاداش عمل نیک آنها را خواهد داد. از اینکه آیه دو مطلب بزرگ می‌توان استفاده نمود یکی عمل صالح وقتی نتیجه بخش میگردد که با ایمان توأم گردد بدون ایمان هر قدر عمل نیکو بنظر آید عامل بآن مورد فضل الهی نخواهد گردید و مستحق اجر نیز نمیگردد اگرچه اندکی آثار قهری دنیوی بر آن مترتب میگردد از بدست آوردن مال و جاه و غیره.

و دیگر جزاء و پاداشی که برای ایمان و عمل صالح بمؤمن داده میشود آن فضل و احسانی است از طرف الهی و گر نه وظیفه عبد بنده‌گی است باطاعت نمودن

صفحه : ۱۱۲

مستحق پاداش نمیگردد و اینکه آن را جزاء و پاداش نامیده شاید برای اینکه باشد که مردم راغب بعمل گردند.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ آیه خبر میدهد که خدای تعالی کافرین را دوست نمیدارد حب و محبت یک جذابه‌ای است الهی هر کس که ایمان آورد و مطیع امر الهی گردید از اینکه جذابه الهی برخوردار میگردد و مورد نظر لطف و رحمت ایزدی خواهد گردید و کسی

که خود را از اینکه نعمت عظمی محروم گردانید و خود را از نظر رحمت حق تعالی انداخت از اینکه جذابه الهی بی نصیب خواهد گردید و نشانه محبت الهی نسبت بانسان محبت او است بمقام الوهیت قوله تعالی در سوره مائده آیه ۵۹ (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) اگر دیدی حب الهی در سراسر قلب تو نفوذ نموده و همیشه طالب قرب جوار احدیت میباشی بدان که اینک محبت تو ناشی از محبت او است نسبت بتو، و بعمل صالح و تقوی خود را مستعد گردان برای نفوذ نور معرفت تا اینکه کاملاً از آن جذابه محبت کامیاب گردی و مجذوب حق تعالی گردی و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات و لیذیقکم من رحمته و لتجرى الفلک بامرہ و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون اینک چند جمله بواو بهم عطف داده شده، و آیات جمع آیه است و آیه بمعنی نشانه و علامت شیئی است و تمام موجودات آیات و نشانه‌های رحمت خدا میباشند و از جمله آیات الهی وزیدن باد است موقعی که نشانه باران باشد و در موقع خشکسالی که مردم منتظر باران میباشند وزیدن باد مژده بریزش باران میدهد و چون حیات موجودات زمین بآب است اینک است که در مقام اظهار بعضی از نعمتهای خود انسان را متذکر میگرداند که باد و باران را میفرستد برای اینک از رحمت خود بشما بچشاند و برای اینک کشتیها در آب روان گردد و برای اینک بتجارت و کسب و عمل فضل خدا را بجوئید و اینقدر نعمت بشما عطاء و بخشش نموده برای اینک شاید شما شکر گذار باشید و لقد أرسلنا من قبلك رسلًا إلى قومهم فجاءوهم بالبینات در آیات بسیاری برای تسلی دل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تذکر میدهد که پیش از تو

صفحه: ۱۱۳

پیمبرانی با معجزه‌های هویدا برای هدایت گروه مردم آمدند و بعضی بآنها گرویدند و بعضی مخالفت نمودند بلکه چنانچه از آیات بسیاری معلوم میشود اضافه بر اینک سخن آنها را نپذیرفتند از هیچ نوع ایدایی در باره آن بزرگواران خودداری نمودند نسبت سحر و دروغ از انواع و اقسام افتراءها و اذیت زبانی و غیره فروگذار نمودند فانتقمنا من الذین أجزؤا چون بعضی کافر شدند و بعضی ایمان آوردند اینک بود که ما از آنها بی که نگریدند انتقام کشیدیم زیرا که آنان در مورد انتقام واقع گردیدند.

وَكان حقاً علينا نصر المؤمنین خدای تعالی خود را ملزم گردانیده و بکلمه علینا بر خود ثابت کرده که بر ما محقق و ثابت است که مؤمنین را یاری کنیم و برای فتح و مظفریت آنها از کفار انتقام بکشیم و مؤمنین را بر کفار مسلط گردانیم.

الله الذی یرسل الریاح فتثیر سیحاباً فیسیطه فی السماء کیف یشاء اینک آیه متمم آیه بالا است «و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات» در اینجا در مقام اظهار قدرت و آثار عظمت و رحمت خود برآمده و چگونگی نزول باران و آن لطائف صنعتی که در ترتیب و نظام آن بکار برده تذکر میدهد که بامر تکوینی باد را مأمور میگرداند که ابرها را در آسمان پهن کند و آنها را بهیجان درآورد و قطعه قطعه گرداند و بآطوری که مشیت ازلی اقتضاء نموده بهر محلی و جایی که مأمور گردیده اند می بارند و از حسن تدبیر ایزدی چنین مقرر فرموده که از خلال ابرها باران قطره قطره بر زمین ریزش نماید و در زمین فرو رود و خرابی نرساند و بهر محلی که خدا خواست از منزلگاه بندگان که بزراعت و مزرعه و محل کشت و کار آنان است بارش اصابت نموده و اهل آن محل شادان و مسرور گردند.

وَإن کاتوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین (ان مخففه از مثقله جمله را بتأویل مصدر آرد) یعنی قبل از نزول باران ناامید بودند، و آیه منصرف بموقع خشکسالی است که مردم از نزول باران ناامید بودند

صفحه: ۱۱۴

و شاید (من عباده) در آیه اشاره باین باشد که در آنجایی که مردم امید باران نداشتند از برکت بندگان خدا باقی مورد ترحم گردیدند و باران نازل گردید.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۵۰ تا ۶۰]

اشاره

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَلَئِن أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعَمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعِيَةُ يُقَسِّمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعِيَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مُعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِن جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

صفحه : ۱۱۵

(ترجمه)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه کن بسوی آثار رحمت خدا و بنگر چگونه زمین را پس از مردن آن زنده میگرداند بحقیقت همان خدا است که مرده‌ها را پس از مرگشان زنده میگرداند و او بر هر چیزی توانا است (۵۰)

و اگر ما بادی فرستاده بودیم و دیدند زراعتشان زرد گردیده آنها بعد از زردی بنعمتهای گذشته کافر میگردند (۵۱)

ای محمد بحقیقت تو نتوانی مردگان را بشنوانی و نمیتوانی (دعوت خود را) بکران بشنوانی آن موقعی که پشت کرده برمیگردند (۵۲)

و تو نیز ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم (قدرت نداری) که کوران را راهنمایی کنی تو نتوانی بشنوانی مگر کسی را که آیات ما ایمان آورده و آنها تسلیم شدگانند (۵۳)

خدا آن کسی است که شما را از چیز سست آفرید (نطفه منی) و پس از ضعف برای شما قوت قرار داد و پس از قوت برای شما ضعف پیری قرار داد آنچه را که بخواهد می آفریند و او (بمصالح) دانا و توانا است (۵۴)

روزی که قیامت برپا میگردد گنهکاران قسم یاد میکنند که در قبر درنگ نکردند مگر ساعتی چنین بود حال آنها که همیشه دروغگویانند (۵۵)

و کسانی که بآنها علم و ایمان عطاء شده گفتند محققا لبث شما (و قرار گاه شما) در کتاب خدا بود تا روزی که مبعوث گردیدید و همین است روز بعث و معاد و لکن شما مردمانی بودید که نمیدانستید (۵۶)

و در روز معاد عذر ستمکاران نفع نمیبخشد (و پذیرفته نمیگردد) و نمیتوانند رضایت خدا را تحصیل نمایند (۵۷)

و حقیقه ما در اینکه قرآن برای بشر از هر نوع مثلی آوردیم ای محمد (ص) اگر تو برای اینکه کفار هر معجزه و آیتی بیاوری آنهايي که کافر گردیدند گویند نیست اینکه مگر یک عمل تزویر و باطلی (۵۸)

اینطور خدا مهر میزند بر قلب آنهایی که دانش ندارند (۵۹)

ای محمّد (ص) صبر کن و محققا بدان که وعده خدا حق است و نباید کسانی که یقین بآخرت ندارند تو را از جا بکنند (و تو بر خلاف صبر و بردباری رفتار کنی) (۶۰).

صفحه : ۱۱۶

توضیح آیات

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا چون تمام موجودات آثار رحمت خدای تعالی میباشند اینکه است که رسول خود و تمام افراد بشر را مخاطب میگرداند که نظر کنند بنظر عبرت و آثار رحمت خدا را در زمین که نزدیک ترین موجودات است بانسان بچشم دل بنگرند و چگونگی زنده شدن زمین را در فصل بهار بعد از مردن و از اثر افتادن آن در موقع زمستان را مشاهده نمایند و اگرچه خطاب پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لکن امت را نیز شامل است و همه مؤمنین مخاطب باین خطابند.

کسی که بنظر تدبّر در موجودات بنگر دو چیز عاید وی خواهد گردید یکی سعه رحمت و فیض خدا را مشاهده مینماید و بر ایمانش افزوده میگردد و دیگر در امر معاد و زنده شدن مردگان استبعاد نمیکند.

إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ به (انّ) ثقیله محقق و ثابت میگرداند که همین طوری که زمین را بعد از جمودی و بی اثر ماندن او با آنچه در کمون وی اندوخته وی را بحالت اول برگردانیده و آثار وجودی از آن پدیدار گردانیده حال افراد بشر هم همین طور خواهد بود که پس از مرگ که آثار وجودی از آن پدیدار نیست باز ثانیاً در نشئه دیگر که موقع بروز و ظهور کمالاتی است که در او مخفی بوده و بهار وجود او است وی را با آنچه در حیات دنیا در خود اندوخته از اعمال خوب و بد با نتایج آن در مرتبه ظهور و بروز میآورد و ممکن است از اینکه آیه و امثال آن که بسیار است فائده دیگری عاید ما گردد و گوئیم تشبیه زنده شدن مردگان را در روز معاد بما تذکر میدهد که همین طوری که زمین در فصل زمستان بحقیقت خود باقی است منتهی آثار حیات از آن پدیدار نیست انسان نیز پس از مرگ بحقیقت انسانیت و شخصیت وجود خود باقی خواهد بود منتهی الامر آثار وجودی از وی پدیدار نیست تا روز معاد که آخرین مرتبه صعود و کمال وی است

صفحه : ۱۱۷

آن وقت است که جسما و روحا با تمام خصوصیات و آنچه از ملکات حمیده و نکوهیده که در خود اندوخته و حسنات و سیئاتی که عمل نموده با آثار و خواصی که از آنها پدیدار میگردد تماما تظاهر مینماید.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ-لام (لئن) توطئه قسم است (لظلوا) جواب قسم است و مرجع ضمیر (فراوه) میشود (رحمة الله) در آیه بالا- باشد و ممکن است زرع باشد و نزد بعضی ضمیر راجع بسحاب است که زردی ابر علامت باران نیست.

خلاصه آیه اعتراض بکسانی است که کفران نعمت میکنند که اینان وقتی بادی را که (دبور) مینامند بوزد و زراعت خودشان که سبز و خرم بود ببینند زرد گردیده و بر خلاف آنچه منتظر بودند از رحمت خدا که زراعتشان حاصل نیکو دهد ببینند بی ثمر گردیده آنان عوض اینکه رو بخدا آرند و از او طلب رحمت کنند بنعمتهای گذشته کافر گردند و از رحمت خدا ناامید شوند.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ-در اینکه آیه و آیات دیگر کافرین را بمرمّدگان تشبیه نموده زیرا آنان

از آن روح ایمانی که در مؤمنین پدید گردیده خود را بی نصیب گردانیده‌اند اینکه است که از آن حیات حقیقی محرومند و در اثر فقدان آن روح حقیقی گوش و چشم روحانی آنها کر و کور گردیده نمیتوانند کلام حقّانی را بشنوند و نه آثار رحمت الهی را ببینند و اینان مانند کرانی مانند که پشت کرده باشند که بهیچ ترتیبی نمیشود وی را فهمانید و اگر پشت نکرده باشند با اشاره قدری میفهمند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ثانياً باز خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که تو چنین قدرتی نداری که کوران یعنی آنهایی که چشم دلشان کور گردیده از گمراهی و کجروی بطریق مستقیم اسلام رهبری گردانی مگر کسانی را که بآیات و نشانه‌های قدرت خدای تعالی ایمان آورده و تسلیم امر پروردگار گردیده‌اند.

صفحه : ۱۱۸

آیه ارشاد بحکم عقل است که پیمبران کسی را میتوانند هدایت نمایند که دارای دل زنده باشد و آیات جلو و عقب تماماً تذکر است که بایستی نظر کنند در آیات تکوینی آفاقی و انفسی و بدلیل عقل از طریق برهان (ائی) که از اثر پی بمؤثر بردن ایمان بیاورند بوجود مبدء متعال و وظیفه پیمبران بیش از اینکه نیست که مردم را بحکم عقلشان متذکر گردانیده و ارشاد نمایند پس از آن کسانی که حالت تسلیم در آنها هست بارشاد پیمبران در طریق بندگی و عبودیت رهسپار گردند.

کسی که بدلیل عقلش تصدیق بوجود مبدء قادر حکیم ننموده چگونه ممکن است تصدیق برسولش نماید و مطیع او گردد هرگز ممکن نیست بلکه اگر خدا بپیمبر شناخته شود و پیمبر نیز چون رسول خدا است بایستی بخدا شناخته شود دور محال لازم می‌آید و در جای خود بدلیل قطعی عقلی بطلان دور مبرهن گردیده.

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً إِنَّكَ آيَةُ انْشَاءٍ إِنَّكَ آيَةُ انْشَاءٍ
بترتیب آفریده شدن خودش پس از آنکه در آیات بالا اشاره بآیات آفاقی نموده و آیات آفاقی و انفسی را معرّف خود گردانیده که خدا و مبدء شما آن کسی است که شما را از شیئی ضعیف آفریده که مقصود نطفه است پس قرار داد برای شما قوه نمو و زیادتى تا باعلا درجه قوه رسیدید و پس از قوت و شباب جوانی ثانياً شما را ضعیف گردانید تا بحدی که کهولت و پیری و هرم شما را فرا گرفت و انسان عاقل کسی خواهد بود که در تمام حوادث و تغییرات مدبّر عالم را ببیند و تغییرات و تبدلاتی که در خود و تمام موجودات می‌نگرد بنظر عبرت و بمشاهده قلبی آثار صنع مدبّر حکیم را نصب العین خود قرار دهد و در اثر مؤثر را مشاهده نماید يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ در بعض احادیث معتبره از معصوم (ع) نقل شده که (خداوند همه چیز را بمشیت خلق نموده و مشیت را بچیز دیگری خلق نموده بلکه مشیت را بنفسها آفریده (از اینجا معلوم میشود که اول چیزی که آفریده شده مشیت بوده) و مشیت

صفحه : ۱۱۹

ناشی از علم و قدرت ازلی مبدء متعال پدید گردیده اشاره به اینکه تمام موجودات (شئون) حق میباشند و تماماً بخواست و اراده ازلی او پدیدار گردیده و وجود و بقاء هر چیزی بسته باراده او است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ شَآئِدًا قَدِيرًا
مکث آنها در حیات دنیا باشد و چون حیات دنیای خود را در لهو و لعب و عیاشی گذرانیده گمان میکنند ساعتی زیادت‌تر در دنیا مکث ننموده‌اند زیرا که عمر دنیا زود گذر است و مکثشان را در عالم برزخ فراموش نموده‌اند و فراموشی آنان ممکن است از دو راه باشد یکی آنکه غیر از موحدین در عالم برزخ حیات طیب فرح بخش ندارند چنانچه از بعض آیات استفاده میشود که اهل جهنم نه میمیرند که از عذاب برهند و نه زنده‌اند

که از حیات لذت ببرند از اینجا معلوم میشود که کفار اصلاً برای خود بقاء و ثباتی پس از مرگشان تصوّر نمیکنند مثل آدم بی هوش یا خواب که هر قدر مدت بی هوشی و خواب وی زیاد باشد اندک بشمار می‌آورد. و دیگر آنکه چون عالم برزخ جهت روحانیت آن بر جسمانیتش غلبه دارد اینکه است که سرعت حرکت در آن عالم بقسمی است که گویا مسافت و مکان مرتفع گردیده و چون اجزاء آن تغیر و تبدل و حدوث و تجدد ندارد و زمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده ظرف متغیّرات است لهذا امتداد زمانی نیز در آنجا تصوّر نخواهد داشت کذلک کائوا یؤفکون شاید غرض کفار از انکار مکث و بقائشان در عالم برزخ نه از روی عمد باشد زیرا که در قیامت که پرده از روی کارها برداشته میشود هر چیزی بحقیقت خودش ظاهر میگردد دیگر جای تکذیب نیست بلکه چون عادت آنان بر انکار پیمبران و دروغ بستن بآن بزرگواران بوده بعادت دیرینه شان که ملکه آنها گردیده بود دروغ میگویند یا اینکه چنانچه تذکر دادیم کفار در عالم برزخ سعه نفس و روح مصفی ندارند لذا آن مدت را فراموش نموده‌اند اینکه است که انکار دوام و بقاء خود را مینمایند.

صفحه : ۱۲۰

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ إِنَّكَ آيَةٌ وَأَمْثَالُهَا بَرَاهَانُ ظَاهِرِيٌّ اسْتَبْرَاهَاتُ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنُونَ آيَةَ ۱۰۲ (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) پس از آنکه گنهکاران قسم یاد می‌کنند که نبود مکث و بقاء ما مگر ساعتی آنهایی که دارای علم و ایمان میباشند در پاسخ آنان می‌گویند از موقع پیدایش وجودتان تا روز قیامت در کتاب تکوینی الهی موجود بودید، شاید مقصود از (کتاب الله) تمام عوالم وجود باشد که از جمله آنها عالم برزخ و عالم مثال است و مقصود چنین باشد که شما در عالم برزخ موجود بودید یا مقصود از (کتاب الله) لوح محفوظ باشد که آنچه واقع شده و میشود در آنجا ثبت گردیده که از جمله آنها بقاء و ثبات بشر است در علم حضوری حق تعالی که هر گز فناء پذیر نخواهد بود چنانچه از معصوم (ع) رسیده که

(خلقتم للبقاء لا للفناء)

فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لِكِنِّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ خلاصه مؤمنی که قلبش بنور ایمان باز شده و علم و دانش بوی عطاء شده است در حیات دنیا بگفتار پیمبران و پیشوایان دین ایمان دارد و تصدیق میکند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری است و انسان بیهوده آفریده نشده و برای بقاء خلق شده نه برای فناء و مسافرت‌های طولانی در پیش دارد تا برسد بآخرین منزل همیشه‌گی خود، اینست که بطور سرزنش بمنکرین معاد میگویند که شما پس از مردن فانی نشدید بلکه در دفتر آفرینش باقی بودید لکن شما چنان در گرداب شهوات نفسانی فرو رفته بودید که فقط حیات را همین حیات طبیعی میدانستید و گمان میکردید پس از مرگ فانی میگردید و منکر روز بعث و قیامت بودید و همین است آن روزی که انکار مینمودید فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که اینکه کفار قسم یاد میکنند که ما ساعتی بیشتر مکث نداشتیم شاید خواهند اینکه را عذر خود قرار دهند که ما در دنیا اینکه قدر مکث نمودیم که بتوانیم برای امروز خود چیزی تهیه نمائیم اینکه است که ذات متعال

صفحه : ۱۲۱

خبر میدهد که عذر آنان پذیرفته نخواهد شد و بچنین عذرها نتوانند رضایت خدا را حاصل نمایند.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ اینکه آیه اشاره بجامعیت قرآن دارد که چیزی در آن فرو گذار نشده و راجع به امری که انسان را بکار آید از امور معاش و معاد و طریق معاشرت و تحصیل سعادت و کمال انسانیت مثلی از حکایت گذشتگان از پیمبران و امم و اقوام آنها و از عذاب گنهکاران و فیروزی مطیعان و غیر اینها آورده که قرآن از اینکه مثالها پر است (لَا زَطْبٍ وَلَا

يَا بَسِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین (قرآن) ثبت گردیده و لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ظاهرًا کفار و مشرکین از روی بهانه گیری از پیمبر اکرم (ص) طلب معجزه مینمودند اینکه است که خدای تعالی به لام (لیقولن) و نون مشدّد به پیمبرش خبر میدهد که هر گاه تو برای آنان آیتی از آیات قرآن که بطریق اعجاز نازل گردیده یا معجزه دیگری بیاوری البته و مسلم کسانی که کافر شدند گویند اینکه یک عمل باطل و بی اصلی است و نمیباشید شما مگر مردمان تزویر کننده کَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اینکه طور خداوند مهر میزند یعنی میندند قلبهای کسانی را که دانش ندارند و حق و باطل را از هم تمیز نمیدهند اشاره به اینکه کسانی که علم بمبدء و معاد ندارند و از دانش تهی میباشند و خود را از قابلیت افاضه نور ایمان انداخته اند آنان چنینند که گویا خداوند بقلب آنها مهر زده و بسته گردانیده دیگر لایق نفوذ نور معرفت نمیباشند فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ راغب گفته (لَا يَسْتَخِفَّنَّكَ) ای لا یزعجنک و یزینک عن اعتقادک بما یوقعون من الشبهه یعنی شبهه کفار تو را از اعتقاد بآنچه واقع است از جا در نبرد، و در مجمع البحرین گفته (لَا يَسْتَخِفَّنَّكَ) یعنی (لَا يَجْهَلَنَّكَ).

صفحه : ۱۲۲

خلاصه آیه خطاب برسولش مینماید که صبر کن و بردباری را پیشه خود گردان و از گفتار کسانی که بمعاد و حساب یقین ندارند از جا در نرو و سبکبار مشو و قلق و اضطراب بخود راه مده و بدان وعده خدا حق است موقع مجازات آنها خواهد رسید و شاید مقصود اینکه باشد که نباید سخنان آنها تو را وادار نماید که از جا در روی و در باره آنان نفرین کنی که عذاب آنها در وقت معین مقرر گردیده.

صفحه : ۱۲۳

سوره لقمان

اشاره

در مکه فرود آمده غیر از سه آیه که در مدینه نازل شده و آن سه آیه از اول (وَلَوْ أَنَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ) است تا سه آیه و عدد آیاتش ۳۳ است برای حجازیها و ۳۴ آیه است نزد دیگران.

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَوَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)

صفحه : ۱۲۴

(ترجمه)

سوره لقمان در مکه نازل گردیده غیر از سه آیه که در مدینه فرود آمده و سی و چهار آیه و نزد بعضی ۳۳ آیه و پانصد و چهل و هشت کلمه است و دو هزار و صد و ده حرف است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه آیات قرآن کتابی است دارای حکمت (۲)

که راه نماینده و رحمت برای نیکوکاران است (۳)

آن نیکوکارانی که نماز را پای میدارند و زکاة را عطاء مینمایند و آنها با آخرت هم یقین کنندگانند (۴)

چنین اشخاصی از جانب پروردگارشان هدایت یافته‌اند و آنان رستگارانند (۵)

و بعضی از مردم کسانی هستند که سخنهاى بیهوده را می‌خرند تا اینکه بدون دانش مردم را از راه حق گمراه گردانند و طریق حق را بسخریه میگیرند برای چنین کسانی عذاب خوار کننده‌ای مهیا گردیده (۶)

و او چنین است که وقتی آیات ما بر او خوانده میشود از روی تکبر پشت میکند بطوری که گویا اصلاً آن را نشنیده گویا در دو گوش او سنگینی است ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را بعد از دردناک بشارت بده (۷)

محققاً کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند برای آنان بهشتی پر نعمت مهیا گردیده (۸)

که همیشه در آن بهشتها مخلد خواهند بود وعده خدا حق است و او غالب و درستکار است (۹)

آسمانها را آفرید بدون ستونی که شما آن را ببینید و کوههایی در زمین انداخت تا زمین شما را حرکت ندهد و در زمین از هر جنبه‌ای پراکنده نمود و از آسمان آب را فرود آوردیم و از زمین از هر صنف گیاهی نیکو و پر منفعت رویانیدیم (۱۰)

اینکه است آفرینش خدا پس بمن نشان دهید کسانی را که بغیر از خدا پرستش میکنند آنها چه چیز آفریده‌اند (اینطور نیست که گمان کرده‌اند) بلکه ستمکاران در گمراهی ظاهر میباشند (۱۱).

صفحه : ۱۲۵

توضیح آیات**اشاره**

الم

۱- الف اشاره به (أنا) و لام به (لی) و میم به (من) (انا الله) یعنی منم خدای یکتا و جز من کی است اله عالم.
 ۲- (انا الله اعلم) من بر همه چیزها عالم‌ترم و نیز توجیحات دیگری از مفسرین نقل شده لکن چنانچه قبلاً گفته شد چون حروف مقطعات در اول بعضی از سوره‌ها از متشابهات قرآن بشمار میرود و علم او نزد حق تعالی است سکوت در آن اولی است تلک آیه الکتاب الحکیم (تلک) از اسماء اشاره است و اشاره بآیات قرآن است که اینکه قرآن کتابی است مشتمل بر حکمت، حکیم صفت قرآن است یعنی تمام قوانین و دستورات آن مطابق عقل سلیم و منطق واقع گردیده و از طرف حکیم علی الاطلاق فرود آمده.
 هُدًی و رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (هدی) مصدر و حال است برای آیات، هدایت و رحمت دو صفت دیگری است از اوصاف قرآن یعنی در حالی که آیات قرآن هدایت و رهنما و رحمت است برای نیکوکاران.

اللَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ نیکوکاران را به صفت از اوصاف حمیده معرفی فرموده:

۱- نیکوکاران کسانی خواهند بود که نماز را پیای میدارند و در امر نماز مداومت و استقامت دارند.

۲- نیکوکاران کسانی میباشند که زکاة مال خود را بفقراء و مستمندان میدهند.

۳- نیکوکاران کسانی هستند که بمعاد و عالم آخرت یقین دارند (واو) در (وهم) حائیه است و مرجع (هم) محسنین میباشند اشاره به اینکه اینک دو عمل که صلاه و زکاة باشد در صورتی انسان را در تعداد نیکوکاران بشمار میآورد که از روی ایمان و یقین بمعاد واقع گردیده باشد.

صفحه: ۱۲۶

یقین مراتبی دارد و مرتبه دانی و پست آن (علم یقین است) هیچ عملی بدون آن مثمر ثمر نخواهد گردید و یقین قطعی بآخرت و معاد علاماتی دارد که پیای داشتن نماز با تمام اجزاء و شرائط داخلی و خارجی آن یکی از علامات یقین بآخرت بشمار میآید و چنین است عطاء نمودن ذکاة که آنهم علامت دیگری خواهد بود. و تخصیص دادن اینکه دو عمل را (بمحسنین) برای اهمیت آن است که یکی راجع بزحمت بدنی است و دیگر مالی زیرا که انسان باین دو چیز که آسایش بدن و کثرت مال باشد خیلی علاقه‌مند است و کسی که از روی خلوص مداومت بر اینکه دو عمل نماید معلوم میشود که بآخرت یقین دارد.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اولئک) اشاره است بکسانی که دارای اینکه اوصاف سه گانه باشند پیای داشتن نماز و عطاء کردن زکاة و یقین بآخرت و اینکه اشخاص از طرف پروردگارش از هدایت شدگان و رستگارانند ظاهراً تکرار (اولئک) و نیز ضمیر (هم) برای تأکید و اهمیت اینکه سه مطلب است.

گمان نشود که نماز یک امر کوچکی است اگر با تمام شرایطی که در محل خود ذکر شده با یقین بآخرت مداومت شود آدمی را از هر عمل بد و منکری محفوظ میدارد چنانچه در سوره (عنکبوت) آیه ۴۴ فرموده (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) و چنین نمازی که انسان را از هر کار قبیح و منکری باز دارد البته راه وی را بسوی پروردگارش باز میگرداند و سبب سعادت و رستگاری او خواهد گردید لکن متأسفانه فلان مؤمن چهل پنجاه سال نماز میخواند و اگر بر فحشاء و منکرش زیاد نشده باشد می‌بینیم ذره‌ای از آن کم نگردیده آیا چه شده که نمازی که هدایت مؤمن و سبب رستگاری اوست و باید راه وی را بسوی معرفت و رحمت حق تعالی باز گرداند و او را مورد رحمت خدای متعال واقع گرداند و نیز نماز گذار را از فحشاء و منکر نگاه دارد اثر خود را از دست داده و خنثی گردیده معلوم میشود عیب در نماز گذار است که اولاً یقین قطعی بمعاد ندارد و ثانیاً در شرائط نماز اهمال

صفحه: ۱۲۷

نموده و صورت نماز را نماز واقعی دانسته.

آیا نمیدانید اگر سر سوزنی از لباس و مکان و آب و محل وضوی نماز گذار غصبی باشد نماز باطل است اکثر مؤمنین ابداً مراعات اینکه جهات را نمیکنند آیا ندیده‌اید که در قرآن مجید در سوره مائده آیه ۳۱ فرموده (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) خداوند اعمال صاحبان تقوی را قبول میکند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا (لهو) هر باطلی است که انسان را از عمل خیر باز دارد و (لهو الحدیث) استهزاء و طعنه زدن در امر حق و استهزاء و سخنهاى خرافاتی و غناء و امثال آن است و اضافه لهو بالحدیث بمعنی تبیین است یعنی کسی که کلام بیهوده را میخرد و بدون علم و دانش از طریق حق تعالی انحراف نموده و راه باطل را میگیرد. از مقاتل و کلبی نقل شده که در شأن نزول آیه چنین گفته‌اند نصر بن حارث برای تجارت بطرف شام رفته بود و حکایت رستم و اسفندیار و بهرام را خریده و در محل اجتماع قریش طوری از آنها سخنرانی مینمود که همه شیفته و فریفته وی میگرددند و برای استماع آن گوش بقرآن میدادند و نصر بن حارث از روی عناد و دشمنی لاف میزد و میگفت اگر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان (ع) و داود (ع) خبر میدهد من از سعه ملوک عجم و ابتهت و عظمت آن سخن میگویم.

و بقول ابن عباس و اکثر مفسرین مقصود از (لهو الحدیث) غناء است و از ابی جعفر و ابی عبد الله و ابی الحسن الرضا علیهم السلام نیز بهمین معنی روایت شده.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (اولئك) اشاره بهمان مردمانی است که عملشان چنین است که سخنان لهو و حکایات بیهوده و سخنان خرافاتی و آلات لهو و غناء را میخرند و بآن مردم را سرگرم نموده و از طریق حق و استماع قرآن باز میدارند و برای آنان عذاب خوار کننده‌ای آماده شده.

مصدق کامل (لهو الحدیث) در اینکه زمان بین مردم دائر گردیده از رمانهای

صفحه: ۱۲۸

دروغ و مجله‌های بی‌اساس که پر از خرافات و افسانه است و شاید روزی چندین عدد آن چاپ شده و بین مسلمانان منتشر میگرددند- و مصداق دیگرش (رادیو و سینما و تلویزیون) میباشد.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ قِرَاءٌ مَّرْجِعٌ ضَمِيرٌ (تتلی) (من) در آیه بالا است، در اینکه آیه برای آن کسی که دنبال سخنان باطل می‌رود چهار صفت نکوهیده بیان مینماید:

اول چنین کسی علم بتجارت ندارد قوله تعالی (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) زیرا که حق را بیاطل و هدایت را بگمراهی فروخته.

دوم وقتی آیات الهی بروی خوانده میشود از روی تکبر پشت میکند و بی‌اعتنایی مینماید.

سوم مثل کسی وانمود میکند که اصلاً نشنیده در صورتی که میشوند.

چهارم گویا در دو گوش او سنگینی و ثقلت است.

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ خطاب برسولش نموده که چنین آدمی را مژده بده بعذاب دردناک جهنم.

آری انسان خودش باعمال و کردار ناشایسته عذاب سخت جهنم را بر خود مهیا میگرداند و خود را از فیوضات و رحمت‌های غیر متناهی حق تعالی محروم میگرداند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ (جَنَات) جمع جنه یعنی بهشتها و (نعیم) جمع نعمت یعنی نعمتها، ذات متعال بمؤمنین آنهاپی که اعمال نیکو نموده‌اند خبر میدهد که برای آنان بهشتهایی است که انواع و اقسام نعمتهای گوناگون در آن آماده و مهیا گردانیده.

عادت قرآن بر اینکه جاری گردیده که هر جا ذکری از عذاب اشقیاء برده شود در عقب الطاف و نعمتهایی که برای مؤمنین مهیا گردیده تذکر میدهد و بعکس هم همین طور، در آیه بالا کفار آنهایی که عملشان چنین است که بقرآن توهین مینمایند و استماع آیات را نمیکند بعذاب الیم تهدید فرموده، در مقابل آن مؤمنین آنهایی که

صفحه : ۱۲۹

اعمال نیکو میکنند بوعده بهشت پر نعمت آنها را دلخوش و شادمان گردانیده خالِدینَ فیها وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بالاترین نعمتها و کرامتی که بمؤمنین وعده میدهد اینکه است که آنان در بهشت جاویدانند و وعده خدا تخلف ندارد کرامات و فیوضاتی که بمؤمنین وعده داده شده محققاً ثابت و پا برجا است لکن عذابهایی که کافرین را بآن تهدید مینماید نظر به اینکه در حدیث قدسی فرموده

(سبقت رحمتی علی غضبی)

و نیز قوله تعالی در سوره مائده آیه ۴۴ (يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (هر کس را خواهم عذاب میکنم و هر کس را خواهم میبخشم) عذاب را معلق بر مشیت نموده راه امیدی هست که شاید بعضی از گنهکاران بلکه بعضی از کافرین که کفرشان از روی عناد نبوده بلکه از قصور و بی خردی و نفهمیدگی ایمان نیاورده باشند مورد ترحم واقع گردند و عذابشان تخفیف پیدا نماید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا مِنْ جَمَلِهِ نَفُوذُ قُدْرَتِهِ وَ اسْتِيْلَاءُ وَ اقتدار حکیم علی الاطلاق اینکه است که آسمانهای با اینکه عظمت و بزرگی را بدون ستونی که شما افراد بشر آن را ببینید معلق در هوا نگاه داشته.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

در تفسیر مجمع البیان چنین گوید اگر آسمانها ستون داشت دیده میشد و چون آسمانها اجسام سنگینی میباشند ستون آنها محتاج بستون دیگر و آن ستون محتاج بستون دیگر و همین طور ستونی محتاج بستون دیگر الی غیر النهایه و تسلسل محال لازم میآید از اینجا معلوم میشود که آسمانها را بی ستون افراشته.

و از مجاهد نقل میکند که گفته از آیه برمیآید که آسمانها ستون دارد لکن ستون آنها مرئی نیست و دیده نمیشود و خود طبرسی قول اول را اختیار نموده (پایان) لکن از آیه چنین استفاده میشود که آسمانها ستون دارد و شما آن را نمی بینید و اینکه آیه تأیید میکند رأی تمام دانشمندان از علمای قدیم و جدید را که گویند

صفحه : ۱۳۰

ارتباط موجودات بیکدیگر بواسطه دو قوه جاذبه و دافعه غیر مرئی است که بقدرت کامله مبدء و مربی عالم در تمام موجودات اینکه دو قوه ساری و جاری است و هر موجودی را خواه ثقیل باشد یا خفیف بآنطوری که حکمت اقتضاء نموده در محل خود مطابق نظام عالم نگاه میدارد و اگر چنین قوه‌ای در موجودات نبود اجزاء موجودات در هم ریزش مینمودند آری مدبر حکیم بقدرت تام خود تمام موجودات را پس از آفرینش بیک قوه وحدانی بهم پیوسته بطوری که مدار کرات متعدده با هم تصادم نمایند و هر یک مانع از دیگری نگردد، در سوره یس اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) بعضی از دانشمندان چنین مینویسد وقتی ما نظام کلیه موجودات را در نظر می آوریم می بینیم تماماً بیک نظام و یک علت باین ترتیب منظم که حفظ جامعه موجودات بآن میباشد وجود دارد و آن علت واحده قوه جاذبه است

که مدبر حکیم اینکه قوه را در تمامی موجودات باختلاف قرار داده که شمس و ستاره‌ها و ماه و زمین در اثر اینکه قوه در مدار منظمی بدون تصادم سیر نموده تا روز و شب و فصول چهارگانه و غیره که وسائل حیات موجوداتند بطور منظم موجود شوند و در ذرات ماده نیز بواسطه اینکه قوه تغییرات پیدا شده و در نتیجه اینکه قوه و از ترکیب بعضی با بعضی موجود دیگری که دارای خاصیت دیگری است پدیدار گردد اینکه وحدت قوه منتظمه موجودات و اینکه اختلاف درجه و کیفیت آن که در هر جایی بقدری که لازم و کیفیتی که سزاوار بوده ایجاد شده بصدای بلند شهادت می‌دهد که مدبر حکیم قادری بیک نسق تمام موجودات را بهم پیوسته است (پایان) وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ در مقام امتنان بر بشر و نفوذ قدرت تامه ازلی خود پس از بیان اینکه آسمانها را بی ستون افراشته در باره زمین نیز چهار قسم از الطاف خداوندی خود را تذکر می‌دهد اول- برای استحکام زمین کوه‌هایی در آن قرار داده که زمین محکم گردد و شما افراد بشر را تکان ندهد.

صفحه : ۱۳۱

دوم- حیواناتی در زمین پراکنده گردانیده که شما از گوشت و شیر و غیره از آنها استفاده نمائید سوم- (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) از آسمان آب باران را فرود آوردیم تا اینکه از زمین گیاهها روئیده شود که شما و حیواناتان از آن بخورید و بیاشامید و سیراب گردید.

چهارم- فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ در اینکه آیه تذکر می‌دهد که تمام موجودات از نباتات و حیوانات و افراد بشر تماماً حتی مواد اولیه زوج ترکیبند که بمنزله نر و ماده در حیوانات میباشند و تماماً ترکیب از دو جزء گردیده‌اند تا اینکه از آنان تولید مثل گردد و وحدت و فردیت منحصر بذات ازلی الهی است که (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ) است.

هذا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوَنِي مَا ذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ اعتراض بکفار است که خلقت آسمانها و زمین و موجوداتی که در آنست تماماً بقدرت و اراده خالق واحد احد انجام گرفته.

و بدلیل منطقی عقلی برسولش تذکر می‌دهد که ای محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بگو به آنهایی که غیر از خدای یکتا خدایانی برای خود قرار میدهند بمن نشان دهید که خدایان شما چه چیز خلق کرده‌اند زیرا که خدایی که مستحق پرستش باشد آن کسی خواهد بود که قدرت بر آفرینش داشته باشد که ایجاد ممکنات و اعدام آنها بدست قدرت او انجام گیرد، بشهادت عقل سلیم خدای ناتوان ضعیف هرگز لایق خدایی و پرستش نخواهد بود.

بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (بل) اضراب است که نه چنین است که کفار گمان کرده‌اند که بتهایی را که میپرستند منشأ اثر باشند و کاری از آنان ساخته گردد بلکه آنها از طریق حق و حقیقت منحرف گردیده و در وادی ضلالت گمراه و سرگردانند.

صفحه : ۱۳۲

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۹]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَ هُنَّ وَ فَصَّالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَ إِنَّ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا

مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكَ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِي بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)
 يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

(ترجمه)

حقیقه ما بلقمان حکمت عطاء کردیم (و باو امر نمودیم) که شکر خدا را نماید و هر کسی که شکر کند جز اینکه نیست که شکرش عاید خودش خواهد گردید و کسی که کفران (نعمت نمود) محققا خدا غنی و بینواز و ستوده است (۱۲) و یاد کن وقتی را که لقمان پسر خود در حالی که وی را موعظه مینمود گفت ای پسرک من برای

صفحه : ۱۳۳

خدا شریک قرار نده زیرا که شرک ستم بسیار بزرگی است (۱۳) و ما بانسان (در باره) پدر و مادرش توصیه و سفارش نمودیم (که بآنان نیکی کند) مادرش او را حمل نمود در حالی که او سست میشد بالای سستی (و از شیر برداشتن) آن در مدت دو سال طول کشید و گفتیم که مرا (خدا) و پدر و مادرت را سپاس گزاری نما بسوی من است بازگشت آدمیان (۱۴) و هر گاه پدر و مادرت کوشش کنند که برای من (خدا) چیزی را که بآن دانا نمیباشی شریک قرار دهی (در اینجا) نباید آنان را اطاعت نمایی و با آنها مصاحبت و همراهی کن بطور معروف و نیکویی و متابعت کن راه کسی را که بسوی من (خدا) بازگشت مینماید بازگشت شما بسوی من است پس شما را خبردار مینمایم بآنچه عمل نموده‌اید (۱۵) ای پسرک کوچک من بحقیقت اگر کار شخص در خوردی بقدر یک دانه اسپند باشد و آن در شکم سنگی یا در آسمانها یا در زمین پنهان گردیده آن را خدا میاورد حقیقه خدا باریک دان و آگاهست (۱۶) ای پسرک من نماز را بیای دار و امر بمعروف و نهی از منکر نما و بر آنچه (از ناملایمات روزگار) بتو میرسد صبر و خودداری نما زیرا که (صبر نمودن) از ثبات و استحکام کاریها است (۱۷) و روی خود را از مردم نگردان و با تکبر و تجبر در زمین راه مرو خدا دوست نمیدارد هر متکبر فخر کننده‌ای را (۱۸) در راه رفتن میانه روی را اختیار کن و صدای خود را (در حرف زدن) بلند نکن زیرا که بدترین صداها صدای خر است (۱۹).

توضیح آیات

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ ذَاتِ مَتَعَالٍ لُقْمَانَ رَا حَكِيمٌ نَامِيدٌ نَهْ نَبِيٌّ، از آیه چنین استفاده میشود که لقمان دارای مقام شامخ ولایت و حکمت بوده و شاید حکمتی که بلقمان عطاء شده فطانت و علم لدنی و عقل کامل و رأی صائب و عزم کامل باشد و حکماء در تعریف حکمت گفته‌اند (حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت) و چنین علم و دانشی که در

صفحه : ۱۳۴

کمون اشیاء نفوذ داشته باشد از عطا‌های پروردگار است و نیز لقمان در مقام معرفت و محبت بمقام الوهیت حائز مقام شامخی گردیده بود و بسیار فکور و در عمل استوار بود

سخنان مفسرین در اینکه لقمان چه مقامی داشت

بقولی نبی بود نه رسول، بقول دیگر نبی نبود و حکیم بود زیرا که در قرآن مجید او را بحکمت ستایش نموده نه بنبوت و اخبار نیز شاهد بر اینکه است.

و گویند او را مخیر گردانیدند بین حکمت و نبوت حکمت را اختیار نمود.

نافع از ابن عمر روایت میکند گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود حقا میگویم لقمان پیغمبر نبود و حکیم بود و لکن بنده‌ای بود نیکو یقین و بسیار فکر میکرد او خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست میداشت و در باره او انعام بزرگ نمود و باو حکمت عطا فرمود در نیمه روزی خوابیده بود ندایی شنید که ای لقمان آیا میخواهی خدا تو را خلیفه کند و در روی زمین بین مردم حکم بحق بنمایی لقمان صدای ملک میشنید و ملک را نمیدید.

لقمان در جواب آن نداء گفت اگر پروردگار مرا مخیر گرداند عافیت را اختیار میکنم و بلا را قبول نمینمایم و اگر بر من حتم نماید که خلیفه شوم (سمعا و طاعة) قبول میکنم زیرا من میدانم اگر مرا خلیفه گرداند اعانت میفرماید و مرا از خطا نگاه میدارد.

ملائکه گفتند برای چه قبول نمیکنی که خلیفه باشی لقمان در جواب آنها گفت برای اینکه حکم نمودن بین مردم از سخت ترین منازل است و از هر طرف ظلم و ستم آن را فرا میگیرد اگر خود را از ستم حفظ نمود سزاوار است نجات پیدا کند و اگر خطا کرد راه بهشت را خطا نموده و کسی که در دنیا ذلیل و در آخرت عزیز باشد بهتر از اینکه است که در دنیا شریف و در آخرت ذلیل گردد و هر کس دنیا را بر آخرت اختیار کند دنیا از دستش می‌رود و بنصیب آخرت هم نمیرسد.

ملائکه از گفتار نیکوی لقمان و استدلال او تعجب نمودند پس از آن لقمان خوابید و خداوند در خواب بوی حکمت عطا نمود و وقتی بیدار شد بحکمت تکلم

صفحه : ۱۳۵

مینمود و بحکمتی که داشت با حضرت داود علیه السلام تکلم مینمود و او را کمک میکرد و داود (ع) باو میگفت ای لقمان خوشحال تو که بتو حکمت دادند و بلا را از تو گردانیدند (مجمع البیان) و نیز از حکمتهای لقمان اینکه است که گفته‌اند وقتی بر داود (ع) وارد شد که او داشت آهن را نرم کرده زره میساخت لقمان با اینکه نمیدانست چه میکند هیچ نگفت تا وقتی که داود (ع) زره را تمام کرد و پوشید و گفت زره برای جنگ چه چیز خوبی است لقمان گفت سکوت حکمت است و عامل آن بسیار اندکند.

و گویند لقمان غلام کسی بود و شبانی یا نجاری میکرد و او سیاه پوست از سیاهان مصر یا حبشه بود.

ابو هریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند روزی یکی از بزرگان بنی اسرائیل بروی گذر نمود دید جمعی ایستاده و از وی استماع کلمه حکمت می نمایند آن شخص بزرگ از روی تعجب نه سخریه بوی گفت ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی فلانی را مینمودی گفت آری از وی سؤال نمود چه چیز تو را باین پایه ارجمند رسانید گفت سه چیز: اول- راست سخن گفتن. دوم- امانت نگاه داشتن. سوم- ترک ما لا یعنی، یعنی آرزو و آمال دنیا را از خود دور کردن.

و نیز در منهج روایت مفصّلی از ابی عبد الله علیه السلام در حکمت لقمان بروایت داود از حماد بن عیسی نقل میکند که در آخر آن فرموده بخدا قسم که لقمان را از جهت حسب و مال و حشمت و جاه و جمال حکمت ندادند او مردی بود که در امر خدا قوی و متورّع، بسیار خاموش و عمیق النظر و طویل التفکر و حدید النظر بود، در روز خواب نمیکرد و در مجلس تکیه نمینمود و آب دهن در هر جایی نمایانداخت با چیزی بازی نمیکرد و هیچکس او را در حال بول و غائط و غسل نمیدید و از هیچ چیزی نه خنده مینمود و نه غضب میکرد از ترس اینکه مبادا گناهی در دین خود کرده باشد و از هیچ چیزی که از دنیا بوی میرسید خوشحال نمیشد و از فقدان آن اندوهگین نمیکردید بسیار زن گرفت و بسیار اولاد آورد و اکثر آنها پیش از او فوت شدند بر فوت هیچیک

صفحه : ۱۳۶

گریه نمیکرد بین دو نفر که با هم جنگ و نزاع میکردند حکم نمیکرد مگر بر آنچه اصلح بود و از آنها جدا نمی شد تا وقتی که از هم جدا میشدند و هر گاه از کسی سخن نیکی می شنید از او سؤال می نمود و با فقهاء و علماء مجالست می نمود و از قضات و سلاطین تفتیش می نمود و بحال قاضیان گریه میکرد و بر ملوک و سلاطین برای مغرور شدن آنان بخدا طلب مغفرت مینمود و آنچه را که نفس بر شیطان غالب گردد فرا میگرفت و با هوای خود میجنگید و با نفس خود مجاهده می نمود و از سلطان احتراز می کرد و بعبرت و تدبیر نفس خود را مغلوب می گردانید و در کاری شروع نمینمود مگر آنکه بوی نفع رساند و نظر نمی کرد مگر در آنچه وی را اعانت نماید و باین صفات حسنه و خصلتهای پسندیده خداوند درهای حکمت را بر او مفتوح گردانید (پایان) بروایتی از لقمان سؤال کردند بدترین مردم کیانند گفت آن کسی که باک نداشته باشد بد خود را ب مردم بنمایاند باو گفتند چقدر بد صورتی گفت (تعیب علی النقش او فاعل النقش) نقش را عیب میکنی یا نقاش آن را.

از کتاب من لا یحضره الفقیه نقل میکنند که لقمان پسر خود گفت دنیا بحر عمیقی است که بسیاری از مردم در آن هلاک شدند ایمان بخدا را سفینه آن گردان و خود را بر توکل استوار گردان و تقوی را توشه خود نما اگر از آن بحر عمیق نجات یافتی برحمت خدا نجات یافته‌ای و اگر هلاک گردیدی بسبب گناه تو است.

(مجمع البیان) و از جمله کلماتی که بدادود (ع) توصیه نمود اینست که گفت ای داود از من پنج کلمه را یادگیر که در آن علم اولین و آخرین مندرج است:

اول- عمل تو برای دنیا بقدر لبث و ماندن تو در آن باشد. دوم- عمل تو برای آخرت بقدر لبث تو در آن باشد. سوم حاجت تو از مولای خود آزادی تو از دوزخ باشد. چهارم جرأت تو در معصیت بقدر صبر تو بر آتش باشد.

پنجم- هر وقت اراده معصیت کنی جایی برو که خدا تو را نبیند. (منهج الصادقین) و نیز از حکمتهای لقمان نقل میکنند که وقتی آقای او بوی گفت گوسفندی ذبح

صفحه : ۱۳۷

کن و بهترین اعضاء او را برای من بیاور او دل و زبان آن را آورد از او پرسید چطور اینها بهترین اعضاء گوسفند میباشند گفت اینها بهترین اعضا هستند اگر خوب باشند و بدترین اعضا هستند اگر بد باشند.

خلاصه از لقمان حکمتهای بسیاری نقل شده که بیان آن طولانی و غرض ما اختصار است و برای اهل بصیرت همین اندازه کافی خواهد بود.

و در نسب او گویند وی پسر باعور بن ناحور بن تارخ است و تارخ برادر ابراهیم علیه السلام بوده و از طرف مادر پسر خواهر یا پسر خوله ایوب بوده و بعضی گفته‌اند هزار سال عمر کرد و زمان داود (ع) را درک نمود و از داود علم آموخت.

أَنْ اشْكُرَ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ در آیه کلامی مندرج است و معنی آیه چنین است که بلقمان حکمت عطا نمودیم و بوی آزمودیم که برای چنین نعمت بزرگی خدا را شکر نماید و خداوند از شکر شکرگزاران بی نیاز است هر کس شکر کند فائده شکرش عاید خودش خواهد گردید و هر کس کفران نعمت کند آن نیز ضررش بخودش برمیگردد. کفر در لغت بمعنی پوشانیدن است، در اینجا کفر را مقابل شکر قرار داده، شاید آیه در مقام مذمت کسی است که نعمتهایی که بوی عطاء شده ببوشاند و اظهار نماید و دیگران را از آن متمتع و بهره‌مند نگرداند و بالاترین نعمتهای الهی نعمت حکمت است که فرموده (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) و چنین است باقی نعمتهای دیگر از علم و مال و جاه چنانچه در سوره و الضحی آیه ۱۱ فرموده (وَ أَمَّا نِعْمَةُ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) حدیث کردن همان اظهار نمودن نعمت است و در اینجا بلقمان امر مینماید که خدا را که بتو حکمت عنایت نموده شکرگزار باش شاید مقصود چنین باشد که بعضی از آن حکمتها را بمردم بیاموز و خلق را از آن بهره‌مند گردان و کسی که هر نعمتی که بوی عنایت شده در آن مصرفی که برای آن بوی داده شده صرف نماید فائده آن عاید خودش خواهد گردید و آن نعمت زیاد میگردد و هر کس نعمتها را ببوشاند و بمصرف خود نرساند آنهم ضررش عاید خودش خواهد گردید و شاید

صفحه : ۱۳۸

ضررش چنین باشد که نعمت از وی گرفته خواهد شد در سوره ابراهیم علیه السلام آیه ۷ فرموده (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) خلاصه وقتی آیات را با هم جمع کنیم از مجموعش چنین استفاده میشود که شکر هر نعمتی اظهار آن و بهره دادن ب دیگران است.

وَ إِذْ قَالَ لِقَمَانَ لِبَنِيهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ اَوَّلُ از اندرزه‌های لقمان پسرش اینکه بود که شریک برای خدا قرار نده زیرا که برای خدا شریک آوردن تعدی جابرانه و اخذ عدوانی است چیزی که لایق الوهیت و ربوبیت نیست آن را بگیری و همتا قرار دهی با آن کسی که آفریننده عالمیانست زیرا که آنچه غیر او است همه فقیر و ذلیل و محتاج بآن فرد یکتا میباشند پس اینکه چه حکم ظالمانه‌ای است که مخلوق خدا را با او شریک گردانی قوله تعالی در سوره روم آیه ۲۷ از نفس خود انسان و عملش مثال می آورد (هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ، تا آخر) آیا آنهایی که بنده و عیب شما میباشند در مالهایی که خدا بشما داده شریک شما میباشند.

اشاره به اینکه همین طوری که شما بنده گان خود را در مالهایتان شریک نمیگردانید بدانید که خدای تعالی نیز در مملکت خود کسی را با خود شریک نمیگرداند و مملکت خود را بکسی واگذار نخواهد نمود.

باید دانست که شرک مراتبی دارد شرک جلی و شرک خفی، شرک جلی شرک در مقام ذات یا شرک در مقام صفات حقیقیه است که آنهم عین ذات است و قائلین بآن بسیار کم یابند حتی مشرکین عرب که میگفتند ما چون بتها را مقرب درگاه احدیت میدانیم آنان را عبادت میکنیم تا مقرب گردیم لکن شرک خفی یا شرک در عبادت است و آن وقتی است که در عبادت غیر خدا را شریک گرداند مثل اینکه در عبادت رب یا حظوظات نفسانی یا غیر آن را داخل گرداند یا شرک در افعال است که غیر خدا را در افعال و آثار مؤثر بالاستقلال بداند و چنین گمان کند که بدون اراده حق تعالی در عالم چیزی واقع میگردد و طرفداران

صفحه : ۱۳۹

شرک خفی بسیارند.

و موحد کسی خواهد بود که در اینکه چهار مرتبه توحید کامل باشد: توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام

صفحه : ۱۴۱

خدا آن را می‌آورد و نزد تو حاضر میگرداند.

اینکه آیه دلالت واضح دارد که آنچه انسان در دنیا عمل نموده از خوب و بد سر سوزنی از آن فانی نگردیده و تماماً با آثار و خواص آن در صفحه نفسش نقش بسته و در باطنش مخفی و در قیامت که (یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) است کتاب نفس باز میشود و بطوری در نظر صاحبش ارائه داده میشود که گویا گمان میکند فعلاً مشغول بآن اعمال است قوله تعالی (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا). و شاید سرّش اینکه باشد که چون قیامت عالم جمع است قوله تعالی (يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) و آخرین سیر کمال بشری است اینکه است که آنچه از اوّل عمر تا آخر از ملکات حمیده یا نکوهیده و نیز اعمال و افعالی که از وی صادر گردیده و در راه نوردی خود کسب نموده تماماً با وی همراه است.

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ بحقیقت خدا باریک بین است آنچه نازک و خورد باشد در کمال لطافت و خوردی و آنچه ثقیل و سنگین و عظیم و بزرگ باشد در منتهی درجه عظمت تماماً در علم حضوری او حاضر و بآن داناست.

پس از اینکه لقمان پسرش اکیدا توصیه مینماید که برای خدا شریک قرار نده و یکتا پرست باش راجع بحسن اعمال و اخلاق مطالبی را گوشزد وی مینماید:

اول گوید (یا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ) ای پسرک من نماز را بپای دار و راجع بنماز استقامت نما و اینکه پس از نهی شرک بخدا امر بنماز مینماید که نماز را بپای دار اهمیت امر نماز را میرساند.

دوم (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) او را توصیه مینماید که مردم را بکارهای شایسته خوب و ادا گردان (وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و از کارهای منکر و زشت نهی کن.

سوم (وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ) و در آنچه بتو میرسد از ناملایمات و سختیهای روزگار صبر کن و بردباری نما زیرا که صبر و بردباری (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) عزم و اراده را قوی میگرداند و متانت و استقامت را زیاد میکند بطوری که آدم صابر

صفحه : ۱۴۲

در هر کاری که وارد میگردد با قوت عزم و اراده و استقامت و متانت آن عمل را بخوبی و درستی انجام خواهد داد.

چهارم- (وَلَا تُضَيِّرْ مَرْحَدَكَ لِلنَّاسِ) از مردم روی مگردان اشاره به اینکه چنین عمل منتج مفاسد بسیار خواهد بود یکی باعث توهین مردم است و توهین بمسلمان نمودن گناه بزرگی است، دیگر بین تو و آن کسی که نسبت بوی اینکه عمل را نموده‌ای دشمنی تولید میگردد، سوم از اینکه عمل آن صفت نکوهیده باطنی خود را که کبر یا حقد و حسد باشد ظاهر نموده‌ای.

پنجم و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ بین مردم متکبرانه و متجبرانه راه نرو زیرا که خدا دوست نمیدارد کسی را که باین اوصاف باشد که در راه رفتن بخرامد و بسیار فخر کننده باشد اشاره به اینکه ممکن است سر تا پا احتیاج و فقر و ذلت و بیچارگی است چه جا دارد که بدیگران فخر و مباهات نماید و در مشی و عمل و در گفتار و کردار ببندگان خدا کبر فروشی کند و بنظر حقارت مردم را بنگرد.

ششم- (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ) در راه رفتن میانه روی را اختیار کن نه زیاد تند راه برو که بوقار و متانت تو ضرر رساند و نه اینقدر آهسته راه برو که یک آدم تنبل سستی بنظر آیی بلکه در راه رفتن بین اینکه دو را مراعات نما، آری (خیر الامور اوسطها) انسان بایستی در تمام اعمال حدّ وسط را اختیار کند نه در طرف افراط رود و نه در طرف تفریط و معنی عدالت همین است.

هفتم- وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ در سخن گفتن غضّ صوت کن صدای خود را بسیار بلند نکن زیرا

اگر صدای خود را بسیار بلند نمایی شبیه بصدای خر میشود و منکرترین صداها صدای خر است که طبع منزجر از آن است.

صفحه : ۱۴۳

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۲۸]

اشاره

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدَّثَنَا آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَن يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

صفحه : ۱۴۴

(ترجمه)

آیا نمی‌بینید که خدا برای شما (افراد بشر) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر نموده و برای شما تمام گردانید نعمتهایی را که ظاهر و هویدا است و نعمتهایی که در باطن (و بر شما پنهان است) و بعضی از مردم کسانی هستند که بدون دانش و بدون رهنمایی و بدون کتاب روشنی در آیات خدا مجادله مینمایند (۲۰)

و وقتی بآنان گفته میشود آنچه را که خدا نازل نموده (از آیات قرآن) پیروی نمائید گفتند بلکه پیروی میکنیم ما آن چیزی را که یافتیم بر آن پدران خودمان را آیا اگر شیطان بوساوس بخواند ایشان را بسوی عذاب دوزخ بکشد باز ایشان پیروی کنند شیطان را و دست از تقلیدشان برندارند (۲۱)

و کسی که ذات خود را بسوی خدا تسلیم نماید در حالی که نیکوکار باشد (چنین کسی) محققاً چنگ زده بحلقه محکمی و سر انجام کارها بسوی خدا است (۲۲)

(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) کسی که کافر شد کفر او تو را غمگین نگرداند بازگشت آنان بسوی ما است پس آنان را خبردار مینمائیم بآنچه کرده‌اند زیرا که حقیقتاً خدا بآنچه در سینه‌ها است دانا است (۲۳)

برخورداری آنها (از دنیا) اندک خواهد بود پس از آن آنان را ناچار مینمایند بعذاب سخت (۲۴)

اگر از (مشرکین) سؤال کنی که چه کس آسمانها و زمین را آفریده هر آینه البته گویند خدا، ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو حمد و ستایش مخصوص بخدا است بلکه بیشترین (کفار) نمیدانند (۲۵)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مخصوص بخدا است زیرا که خدا بی‌نیاز و ستوده است (۲۶)

اگر آنچه در زمین است از درختها قلم شود و دریاها مداد شوند و پس از آن هفت دریای دیگر (مداد گردد) پس از فناء آن باز

کلمات خدا تمام نشود زیرا که خدا غالب و درستکار است (۲۷)
نیست آفرینش شما و نه مبعوث شدن شما مگر مانند یک نفس زیرا که خدا شنوا و بینا است (۲۸).

صفحه : ۱۴۵

توضیح آیات

اشاره

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هَمْزَه استفهامی در مقام اعتراض بکفار است که آنان چگونه انکار آیات الهی را مینمایند آیا ندیدند البته می‌بینند که چگونه خدای تعالی برای نفع آنها موجودات عظیم را از آنچه در آسمانها است از خورشید و ماه و ستارگان و تمام موجودات جوئی از قبیل ابر و باد و باران و برف و غیر اینها و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و اشجار و حیوانات بزی و بحری و غیر اینها را برای پیدایش انسان و حیات و بقای او همه را مسخر نموده که خورشید و ماه و ستارگان هر یک بمقدار معینی بر زمین نور افشانی کنند و زمین را زیر پای بشر نرم و ملایم گردانیده که انسان بتواند باسانی در آن حرکت نماید و نیز آب را از آسمان بزمین فرود آورده که ما محتاج خود را رفع نماید و با اینکه بین عناصر آب و خاک و آتش و هوا تضاد است که هر یک دیگری را فانی میکند چنان ائتفاق و اتحاد بین آنان قرار داده که برای نفع بشر با هم همکاری میکنند و دست در گردن یکدیگر انداخته و در رفع احتیاجات او میکوشند و هر یک برای وظیفه معینی که مربی عالم برای آنها معین نموده انجام وظیفه میدهند.

وَ أَسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً بعض قراء یعنی ابو عمر، حفص، نافع و ابو جعفر (نعمه) خوانده‌اند که نعم جمع نعمت است باء اضافه بضمیر هاء یعنی نعمتهای خدا و باقی قراء (نعمه) بتنویین تاء قرائت نموده‌اند که مفرد باشد نه جمع و چون اسم جنس است شامل تمام نعمتها میشود پس اینکه دو قرائت در معنی یکی میشود.

اینکه آیه در مقام امتنان بر بشر و تبه او است که او را متذکر نماید که ای بشر مربی عالم از راه فضل و کرم اوّلا برای پیدایش تو آنچه را در آسمان و زمین است مسخر نموده که همه برای تو کار میکنند و ثنایا نعمتهای بسیاری از نعمتهای ظاهره و باطنه بر تو ریزش داده و تمام گردانیده.

صفحه : ۱۴۶

نعمتهای ظاهره مثل اصل حیات و صحت و روزی و لوازم زندگانی از خوراک و پوشاک و مسکن و لوازم و مقدمات پیدایش آنها و آنچه انسان در زندگانی محتاج بآن است با حسن وجه بر او فراهم نموده و در کف اختیار وی نهاده.

سخنان مفسرین در توجیه نعمتهای باطنه

۱- بروایت ابن عباس نعمت ظاهره نعمتی است که متعلق بعلم انسان است و نعمت باطنه آنچه مصالح دین و دنیای وی است که غیر از حق تعالی کسی عالم بآن نیست.

۲- ضحاک از ابن عباس چنین روایت کرده که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نعمت ظاهره و باطنه سؤال نمودم فرمود نعمت ظاهره اسلام است و تسویه قامت تو بطور اعتدال و رزق بسیار و نعمت باطنه پوشانیدن اعمال بد و مفتضح نشدن بآن، یا ابن عباس خدای تعالی میفرماید ببنده مؤمن سه چیز عطاء نمودم که بدیگری ندادم اول دعای مؤمنین را در وقتی که عمل او منقطع گردد در باره او قبول نمودم. دوم- اختیار ثلث مال او را بوی دادم که در راه من صدقه دهد و من تکفیر گناهان او را کنم. سوم- اعمال بد او را پوشانیدم که رسوا نگردد و اگر اظهار میکردم اعمال بد او را هر آینه اهل او و مردم او را دور می‌انداختند یعنی دفنش نمی‌نمودند.

و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که نعمت ظاهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ما جاء به است از معرفه الله تعالی و توحیده و نعمت باطنه ولایت ما اهل بیت و محبت بما است. (ابو الفتوح) ظاهرا نعمت ظاهر آن نعمتهایی است که تعلق بجسم و بدن انسان دارد و نعمتهای باطن آن نعمتهایی خواهد بود که متعلق بنفس و روح و قلب انسان باشد که خدای متعال همین طوری که نعمتهای ظاهر را در دسترس انسان گذاشته که بکسب و عمل بر خود فراهم نماید همین طور در استعداد وی کسب ظفر یافتن بنعمتهای باطنی را نیز گذاشته و شکی نیست که بالاترین نعمتهای باطنی نعمت علم و معارف و فهم حقایق است، و علم سه قسم است:

صفحه : ۱۴۷

(اقسام سه گانه علم) مأخوذ از جواهر التفسیر

برای انسان در باطن غیر از حس مشترک و قوه خیال که راجع بمحسوساتند سه قوه دیگری است که امتیاز او از حیوانات بهمین سه قسم از فضیلت خواهد بود.

اول- متخیله و علوم راجع بمتخیله مثل شعر، موسیقی، نقاشی، صورت سازی و امثال آن است که منشأ اینها قوه خیال است. دوم- قوه (ذاکره) و علوم آن تاریخ، علوم طبیعی و ریاضی از علوم سماوی و حساب و هندسه که تماما راجع بقوه ذاکره است. سوم- قوه (مفکره) و آن علم بنظام طبیعت و معرفه الله و شناختن نفس و اینکه قسم از علوم را فلسفه نامند. و از اقسام فلسفه ادراک ارتباط موجودات بیکدیگر و فهم اینکه ارتباط و نسبت آن بحقایق عقلیه آنهاست که غائب از حسند و شناختن نفس و قوای نفسانی و علم منطق و علم اخلاق و سیاست و تمام اینها داخل در علم فلسفه بشمار می‌آید. آیا اینکه قوی و مشاعر بیان قوله تعالی نیست که در آیه بالا فرموده (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّهُ اللَّهُ يَخْرُجُ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) که انسان باین قوی و مشاعر تمام اقسام موجودات ارضی و سمائی را مسخر نمود، که هیچ موجودی از حیظه اینکه قوی خارج نیستند و نعم ظاهره آن علمی است که راجع بجسم ما است و نعم باطنه آن علمی است که راجع بعقل ما است.

بیان تنطوای ملخصا بپایان رسید و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ آیه در مقام مذمت کسانی است که بدون اینکه علم و دانشی از علوم الهی یا علوم طبیعی و غیر آن داشته و بدون رهنما و پیشوایی که از وی طریق جدل را آموخته باشند و بدون آنکه تابع یکی از کتابهای آسمانی شده باشند از روی کبر و عناد در ذات حق تعالی یا صفات و افعال او بحث میکنند و خواهند اظهار فضل و دانش نمایند و بگمان فاسد خود از اینکه راه خود را در بی دینی قانع گردانند.

صفحه : ۱۴۸

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْنَا آيَاتِنَا مِنْ قَبْلِهِ وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ
میشود تابع گردید قرآنی را که خدای تعالی بپیمبرش نازل گردانیده انکار نموده و گفتند ما تابع پدران خود میگردیم و بهمان روش آنها عمل مینمایم.

أَوَلَوْ كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ أَشَارَهُ بِأَنَّكَ رُوحُ شَيْطَانِي أَمْ لَا أَعْلَمُ
که شیطان بالقاء در نفسشان آنها را دعوت مینماید و آنها را میکشاند بسوی آتش سوزان جهنم.

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ مَرْجَعُكُمْ أجمعين
میآموزد که کسی که بخوهد از شر شیطان و عذاب دوزخ محفوظ ماند بایستی بتمام قوی و مشاعر رو بسوی خدا نماید و تسلیم او گردد در حالی که نیکوکار باشد چنین کسی چنگ زده است بحلقه یا ریسمان محکمی که گسسته گی ندارد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که در آیه الكرسي فرموده (وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَأَنْفِصَامَ لَهَا) تشبیه معقول است بمحسوس همین طوری که کسی که بخوهد مثلا از کوه بلندی بالا رود و بترسد از پرت شدن خود را دست آویز میکند بچیز محکمی مثل ریسمان یا حلقه یا غیر آن که از پرت شدن نجات یابد و از غله کوه بتواند بالا رود همین طور کسی که بخوهد از کوه توحید بالا رود و بغله آن برسد و از کید نفس اماره و شیاطین جنی و انسی محفوظ ماند طریق آن اینکه است که خود را بتمام جهت تسلیم امر حق تعالی نماید و تمام امور خود را تفویض باو نموده و نیز نیکوکار باشد.

وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ اشاره به اینکه کسی که بکل وجه رو بخدا نماید و بخلوص نیت اعتماد و توکل بر او نموده و تمام امور خود را واگذار باو گردانیده چنانچه از متعدی شدن (یسلم) به الی الله چنین استفاده میشود و نیز نیکوکار هم باشد همچو کسی سیرش سیر

صفحه : ۱۴۹

إِلَى اللَّهِ مِشْهُدٌ وَ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ اشاره به اینکه کسی که بکل وجه رو بخدا نماید و بخلوص نیت اعتماد و توکل بر او نموده و تمام امور خود را واگذار باو گردانیده چنانچه از متعدی شدن (یسلم) به الی الله چنین استفاده میشود و نیز نیکوکار هم باشد همچو کسی سیرش سیر

إِلَى اللَّهِ مِشْهُدٌ وَ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ اشاره به اینکه کسی که بکل وجه رو بخدا نماید و بخلوص نیت اعتماد و توکل بر او نموده و تمام امور خود را واگذار باو گردانیده چنانچه از متعدی شدن (یسلم) به الی الله چنین استفاده میشود و نیز نیکوکار هم باشد همچو کسی سیرش سیر

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ زیرا که خدا عالم است بآن حقد و حسد و بغض و کبر و باقی صفات نکوهیده‌ای که در باطنشان مخفی گردانیده‌اند و در روز (تبلی السرائر) همه اعمال و صفات و آنچه بر آنند مکشوف گردد و بمجازات افعال خود خواهند رسید.

نُمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ خدای تعالی کثیر الفضل و قدیم الاحسان است اینکه است که بمقتضای رحمت واسعیه هر مخلوقی بقدر استعداد و قابلیت خودش باید از رحمت غیر متناهی الهی برخوردار گردد و چون در قیامت برای کفار نصیبی از رحمت الهی نیست اینکه است که در دنیا از نعمتهای جسمانی دنیوی آنان را نمتتع میگرداند چنانچه گفته‌اند

(الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر)

مخصوصا آنهایی که برای دنیای خود زراعت نموده که حاصل زراعتشان در همین دنیا نصیبشان خواهد گردید زیرا که غایت عملشان همین دنیا بوده قوله تعالی (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ).

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ چون هر فردی از بشر بلکه هر موجودی بفطرت یا بغریزه خود خدا را میشناسد

اینکه است که هر گاه از کفار سؤال کنی که چه کس آسمانها و زمین را آفریده و از نیستی بهستی آورده آنان بفطرت اولیه خود بزبان حال و قال گویند البتّه خدا،

صفحه : ۱۵۰

و در آیه (بلام) که در آن قسم مندرج است و نون تأکید ثقیله کلام آنها را مؤکّد نموده اشاره به اینکه فطرت و سنجیه انسان گواهد است که هیچ بنائی بدون بناء و هیچ حادثی بدون محدث و هیچ متحرکی بدون محرک و هیچ مرکبی بدون ترکیب کننده انجام نخواهد گرفت پس چطور ممکن است که اینکه کاخ مجلّل جهانی و اینکه نظام بدیع آفرینش از ترکیب نظام کرات و سیارات و ستارگان و کهکشانشا و زمین و کوهها و اقیانوسها و موجودات زمین از جمادات و نباتات و حیوانات و ارتباط موجودات بهم و اسراری که در هر یک از آنها مندرج گردیده که هزاران فکر عمیق بکوچکترین از اسرار و رموز پست ترین موجودات پی نخواهد برد با اینکه حال چگونه ممکن است کسی بتواند انکار نماید که دست توانایی در کار است و آن خدا و مبدئی خواهد بود که فوق همه چیز و ما فوقی برای او نخواهد بود و بیک اراده وحدانی و قدرت نامحدود ازلی جهان و جهانیان و آنچه در آنست از حیز عدم بصحرای وجود آورده (همه را او نوازد و سازد، بلکه از خود دیگری نپردازد).

قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ خطاب بر سولش نموده که در صورتی که اینها معترفند که آسمانها و زمین را خدا آفریده تو آنها را بارشاد عقلشان متنبه گردان و بآنان بگو وقتی شما اعتراف میکنید که آفریننده آسمانها و زمین خدا است بایستی حمد و ستایش و اظهار عبودیت خود را مخصوص باو گردانید و کسی یا چیز دیگری را مثل بتها یا غیر آن در عبادت و طلب حاجت با او شریک نگردانید و لکن چون اکثر مردم امور طبیعی بر عقلشان چیره گردیده و نمیتوانند بغیر محسوسات توجه نمایند اینکه است که در طلب حاجت نیز بفطرت طبیعتشان بمحسوسات رو مینمایند بگمان اینکه اینها چون مقرب بخدا میباشند بواسطه آنها اینان نیز بخدا نزدیکی یابند دیگر نمیدانند که خداوند بانسان از رگ گردن او که حیات وی بآن است نزدیکتر باو است چنانچه فرموده (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) سوره ق آیه ۱۵.

صفحه : ۱۵۱

کلمات تکوینی و فیض الهی غیر متناهی است

وَلَوْ أَنَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ شَآئِدٌ مَقْصُودٌ مِنْ كَلِمَاتِ مَخْلُوقَاتِ بَاشَدِ كِهْ دَرِ اَیْنَجَا وَ سُوْرَهْ كَهْفِ اَیْهْ ۱۰۹ فَرْمُوْدَهْ (لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَادًا) اِشَارَهْ بَاشَدِ بَسْعَهْ وَ كَثْرَتِ مَخْلُوقَاتِ كِهْ كَلِمَاتِ تَكْوِیْنِیْ اَوِیْنَدِ، دَرِ بَارَهْ حَضْرَتِ مَسِيْحِ عَلِيْهِ السَّلَامِ فَرْمُوْدَهْ (كَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلَى مَرِيْمَ) وَ اَیْنَكِهْ بَيَانِ دَلَالَتِ وَاضِحِ دَارِدِ كِهْ مَخْلُوقَاتِ خُدا بِيْ اَنْتِهَاءِ اَسْتِ زِيْرَا كِهْ مَخْلُوقَاتِ مَعْلُومَاتِ حَقَّقَدِ كِهْ نَاشِيْ اَزِ عِلْمِ وَ قَدْرَتِ بِيْ اَنْتِهَائِ اَوِ اَسْتِ، دَرِخْتَانِ هَرِ قَدْرِ زِيَادِ بَاشَدِ بَرَايِ قَلَمِ وَ دَرِيَاها بَا سَعَهْ وَ كَثْرَتِ اَبِ مَرْكَبِ گَرْدَنَدِ وَ بَايْنَهَا هَفْتِ دَرِيَايِ دِيْگَرِ اِضَافَهْ شُوْدِ وَ بَخُوَاَهَنْدِ مَخْلُوقَاتِ خُدا رَا بَنُوِیْسَنْدِ اَیْنَهَا تَمَامِ مِيْگَرْدَنْدِ پِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ كَلِمَاتِ كِهْ نَاشِيْ اَزِ زَبَانِ قَدْرَتِ وَ عِلْمِ اَزَلِيْ صَاْدِرِ گَرْدِيْدَهْ تَمَامِ گَرْدَدِ زِيْرَا كِهْ اَیْنَهَا مَتْنَاهِيْ اَسْتِ وَ مَعْلُومَاتِ خُدا غَيْرِ مَتْنَاهِيْ.

مفسّرین در شأن نزول آیه چنین گویند که یهودیها نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند تو می گویی (وَ مَا أُوتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا) آیا در باره همه است فرمود آری گفتند در کتاب تو هست که بما تورات داده و در آن همه چیز هست در

پاسخ فرمود با اینکه در تورات علم بسیاری است لکن نسبت بعلم حق تعالی اندک خواهد بود إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اشاره به اینکه خداوند غالب بر همه ممکنات و حکیم است که فعل و عمل و خلقت او از روی حکمت بنظام عالم انجام میگیرد خلقت و آفرینش او جزافی نیست مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كُنْفُسًا وَاِحْدَاهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ به (ماء) نافیه و استثناء به (الَّا) آفرینش انسان و مبعوث شدن وی را در قیامت مثل یک شخص معرفی مینماید همان طور که در پیدایش و آفرینش شما زحمتی و مشقتی نیست در مبعوث شدن شما در قیامت نیز برای خدا زحمت و مشقتی نخواهد بود.

و شاید اشاره باین باشد که خلقت دنیوی شما و حیات اخروی شما یکی است

صفحه : ۱۵۲

یعنی همین شخص شماست که در قیامت مبعوث میگردید و در هیچ حالی شخصیت و هویت شما عوض نخواهد گردید زیرا خدا شنواست و گفته‌های شما را که راجع بزنده شدن در قیامت با هم می‌گوید میشنود و بینا است که از حالات درونی و گمانها و موهومات که در باطن خود میپروراند مطلع است.

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۹ تا ۳۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِئَلْيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَإِذَا غَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعِيَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

صفحه : ۱۵۳

ترجمه قسمتی از آیات سوره لقمان

آیا ندیدی که خدا شب را در میاورد در روز و روز را در میآورد در شب و خورشید و ماه را مسخر گردانیده تماما جریان دارند تا مدتی که مقرر گردیده و محققا خدا بآنچه می‌کنید آگاهست (۲۹)

اینکه سعه علم بسبب آنست که خدا او است حق (و حقیقت) و آنچه را که غیر از او میخوانید باطل و ناچیز است و حقیقه خدا او است که بلند مرتبه و بزرگوار است (۳۰)

آیا ندیدی جریان کشتی را در دریا و آن نعمت خدا است برای اینکه بشما بنمایاند بعضی از آیات خود را و در اینها هر آینه آیات و نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکر گذارنده‌ای (۳۱)

و وقتی موجی که چون سایبان باشد آنان را بگیرد خدا را میخوانند در حالی که دین را برای خدا خالص کننده باشند و چون آنها

را از (غرق) نجات دادیم و بیابان رسیدند بعضی از آنها بخلوص باقی میمانند و آیات ما را انکار نمیکنند مگر هر غدار ناسپاس کننده (نعمتهای خدا را (۳۲)

ای (افراد بشر) از عقوبت پروردگار خود بترسید و بترسید از روزی که پدر بفرزندش پاداش ندهد و نه اولاد پیدارش چیزی پاداش دهد محققاً وعده خدا حق است پس حیات دنیا شما را مغرور نگرداند و شما را بخدا مغرور نگرداند (دیو) فریبنده (۳۳) علم قیامت نزد خدا است و اوست که باران را فرود میآورد و عالم است بآنچه در رحما (مخفی گردیده) و هیچ نفسی نمیداند فردا چه چیز (از خیر و شر) بدست میآورد و نمیداند بکدام زمین میمیرد و حقیقه خدا (بهمه چیز) دانا و آگاه است (۳۴).

صفحه : ۱۵۴

توضیح آیات

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ در ظاهر خطاب برسولش نموده و بهمزه استفهام انکاری خواهد امت را متنبه گرداند فرموده آیا نمی بینید یعنی البته می بینید که چه قدرت و استیلائی است که برای نظام عالم تاریکی شب را در روشنایی روز داخل میگرداند و روشنایی و ضیاء روز را در شب داخل میگرداند، اشاره بکمال قدرت دارد که با اینکه تاریکی و روشنایی ضد یکدیگرند و در هم ممکن نیست جمع شوند و هر یک دیگری را فانی و مضمحل میگرداند از کمال قدرت و اقتدار هر یک را داخل دیگری مینماید که بآمدن یکی دیگری فانی میگردد و دیگر بقاء و ثباتی برای آن نخواهد ماند.

وَسَيَخْرُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و نیز از نفوذ قدرت و حکمت او است که ماه و خورشید و تمام کواکب و سیارات را مسخر گردانیده که هر یک حرکت میکنند و در مدار و قرارگاه خود جریان دارند تا آن مدتی که در علم ازلی حق تعالی برای بقاء و عمل آنها مقرر گردیده.

و لفظ (کل) اگرچه اطلاق و عموم دارد لکن در اینجا و نیز در سوره (یس) قوله تعالی (لا الشمس ينبغي لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون) گویند در هر دو آیه تنوین (کل) تنوین عوض از مضاف الیه است در اینجا چنین میشود (کل منهما) از شمس و قمر در مدار خود جریان دارند و در سوره (یس) کل شمس و قمر و نجوم در مدار و قرارگاه خود مثل ماهی که در آب شناوری میکند حرکت میکنند.

وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اشاره بعموم علم و قدرت نموده که باید بدانید که خداوند تعالی بهمه چیز و اعمال و افعال شما آگاه است (لا یعزب عن علمه مثال ذره).

صفحه : ۱۵۵

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ بيشتر تذکر میدهد که ولوج شب در روز و روز در شب و تسخیر شمس و قمر و حرکت دوری تمام موجودات دلیل ظاهر و بارزی خواهد بود بر حقایق حق تعالی که او است حق و حقیقت و آنچه غیر او است همه باطل و عاطل خواهند بود نه از خود وجود دارند نه بقاء نه ثبات دارند و نه سکونت دارند بلکه بدست قدرت قادر ازلی علی الدوام در کون فسادند و وجودشان محفوف بعدم و بقائشان عین زوالشان و هستیشان عین عدمشان خواهد بود.

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ حقا و حقیقتا او است خدای بزرگ مرتبه که صاحب علو و عظمت و بزرگواری است او عالی و غیر او همه دانی او عزیز و غیر او همه ذلیل و او غنی و بی نیاز و غیر او همه فقیر و نیازمند باو، او ثابت و غیر او همه باطل خواهند بود.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ خُطَابِ برسولش مینماید و بعض نعمتهای خود که برای بشر مبذول گردانیده اشاره

مینماید که از جمله آنها کشتی است که در آب روان می‌گردد و بقدرت و حسن تدبیر ازلی کشتی با چندین هزار بار و چندین نفر از مردم مخصوصاً کشتیهایی که در اینکه زمانها ترتیب میدهند با اینکه ثقلت و سنگینی بر روی آب جریان دارد.

لِيرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ به لام تعلیل در مقام بیان علت و سبب چنین نعمتی برآمده که کشتی را در آب جریان دادیم برای اینکه بشما افراد بشر بنمایانیم بعضی از نشانه‌های قدرت و اقتدار خود را و نظر کنید بسعه دریا و موجودات بسیاری که در آن است مثل ماهی و حیوانات دریایی که همه آنها در آب زندگانی مینمایند و نشو و نما نمود و بزبان حال از مبدء خود روزی میطلبند و همه را از خوان نعمت خود روزی میدهد و امرار حیات مینمایند (صَبَّارٍ وَ شَكُورٍ) هر دو صیغه مبالغه‌اند و اشاره به اینکه هر کسی چنین روح و قلب مصفّایی در وی نیست که موجودات را آیات خدا ببیند و بنظر عبرت در آنها

صفحه : ۱۵۶

بنگردد مگر کسی که در اثر صبر بسیار که در اطاعت پروردگار و جهاد با نفس و تحصیل ملکه تقوی و بردباری در رو برو شدن با ناملایمات دنیا نموده و نیز در اثر صبر و بردباری صاحب متانت و استقامت و روح مصفّا گردیده چنین کسی از شاکرین محسوب خواهد شد و در تعداد (وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِ الشَّكُورِ) می‌گردد و بر هر نعمتی شکر بسیار مینماید و آن نعمت را صرف مینماید در همان چیزی که برای آن نعمت باو داده شده و اختصاص اینکه دو فضیلت شاید برای اینکه باشد که کسی بدون اینکه دو صفت حمیده چشم دل او باز نخواهد گردید که بآن عجائب صنع پروردگار را بنگرد و ایمان او کامل گردد.

وَ إِذَا غَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلُمِ اللَّيْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ آیه ظاهرا در مقام بیان حال کسانی است که فاقد اینکه دو صفت صبر و شکر میباشند که آنان چنینند وقتی در کشتی نشستند و دریا طوفانی شد چون صبر و بردباری ندارند اینکه است که بفرع و جزع میافتند و چون بفطرت عقلشان میدانند که غیر از خدا نجات دهنده‌ای نیست اینکه است که بخلوص تبت خدا را میخوانند که آنها را نجات دهد.

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ و چون بعضی از مردم شکر گزارند و بعضی شکر گزار نیستند وقتی از غرق نجات یافتند آنهايي که شکر گزارند بخلوص و حسن عقیده و ایمان باقی میمانند و بعضی کفران نعمت نموده و عوض آنکه باین نعمت بزرگ شکر نمایند انکار آیات خدا را مینمایند و چنین مردمانی بسیار غدار و ناسپاس خواهند بود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ أَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ الْوَالِدِ شَيْئًا خُطَابِ بتمام افراد بشر نموده و بآنها اعلام مینماید که برای شما روزی می‌آید که فریاد رسی غیر از خدا نیست بایستی از چنین روزی ترسید زیرا در آن وقت نه پدر تواند نفعی باولاد رساند و از وی عذاب را دفع نماید و نه اولاد از پدر و یگانه چیزی

صفحه : ۱۵۷

که در آن روز یعنی روز قیامت شما را از عذاب نگاه میدارد تقوی و خود داری از مخالفت امر پروردگار است.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ خدای کریم از راه لطف و کرم بانسان تذکر میدهد که بدانید محققاً وعده خدا بر وقوع قیامت و دار ثواب و جزاء حق و واقع است نباید حیات چهار روزه دنیا و مال و جاه و باقی عناوین اینکه عاریت سرا شما را بفریبد و مغرور گرداند و دیو سرکش بالقاء شیطانی شما را وسوسه نماید و به آمال و آرزوهای دور و دراز شما را سرگرم و امیدوار گرداند که خدا کریم است هر چه میخواهی بکن و بعد توبه کن بخشیده میشوی، اینها غرور شیطانی است اولاً از کجا توان مطمئن گردید که حیات باقی ماند برای توبه و ثانیاً از کجا معلوم شده که آدم گنهکار موفق بتوبه میگردد و ثالثاً از کجا توان فهمید که توبه او قبول است توبه شرائطی دارد که اصل توبه ندم است یعنی پشیمانی و تصمیم بر ترک، آدم جسور مصرّ

بر گناه غالباً از عمل بد خود پشیمان نمیشود مگر وقتی که آثار اعمال بد خود را بنگرد که در آن وقت دیگر توبه سودی برای وی نخواهد داشت بصریح آیه قرآن.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَدَائِعٍ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَدَائِعٍ

اینکه آیه خداوند پنج قسم از علوم را اختصاص بخود داده:

اول- ساعت وقوع قیامت در بسیاری از آیات است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال میکردند از وقوع قیامت که کی خواهد بود حضرتش علم به آنرا محول باراده حق تعالی مینمود که فقط علم او نزد خدا است.

دوم- ساعت نزول باران که آنهم علمش نزد خدا است، اهل هیئت و منجمین اگر از روی قانون حسابی که دارند حدس بزنند اگر حدسشان درست باشد راجع بمقدمات باران است نه اصل ریزش باران و اندازه آن، علم بساعت فرود باران و قطرات آن نزد خدا است.

صفحه : ۱۵۸

سوم- فقط خدا میداند آنچه در رحماها است از بشر و حیوانات که نر است یا ماده تام الخلقه است یا ناقص خوش صورت است یا زشت صورت و نیز او بموقع تولد او عالم است که در چه وقت و چه ساعت متولد میگردد.

چهارم- و نیز هیچ کس غیر از حق نمیداند که فردا چه عملی انجام خواهد داد چنانچه تجربه شده است که انسان گاهی تصمیم بر عملی میگیرد و آن عمل واقع نميگردد، از علی علیه السلام چنین روایت شده که فرموده (عرفت الله بفسخ العزائم)

خدا را باین شناختم که وقتی بر عملی تصمیم میگیرم پشیمان میشوم و آن عمل انجام نمیگیرد.

پنجم- هیچکس نمیداند که در کجا و در چه زمینی میمیرد.

صفحه : ۱۵۹

آیاتی از سوره سجده

سوره السجده

اشاره

مکیه ما خلا ثلاث آیات فانها نزلت بالمدينه (أفمن كان مؤمناً) الى ثلاث آیه و هی تسع و عشرون آیه بصری و ثلاثون فی الباقین

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سِنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)
وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وَكَّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)

صفحه : ۱۶۰

سوره سجده در مکه فرود آمده آیه از آن که در مدینه نازل شده و آن سه آیه از اول (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا) می باشد تا سه آیه، و برای کوفیان آیات آن سی عدد است و برای بصریان بیست و نه عدد است، و سیصد و هشتاد کلمه، و هزار و پانصد و سیزده (۱۵۱۳) حرف است.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خواص

شکی نیست که قرآن فرو فرستاده شده از جانب پروردگار جهانیان است (۲)

آیا (اهل مکه) گویند (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن را بهم بافته (اینطور نیست که گمان کرده‌اند) بلکه قرآن حق است و از طرف پروردگار تو فرود آمده تا اینکه بترسانی و تهدید نمایی جماعتی را که برای آنها پیش از تو تهدید کننده (رسولی) نیامده شاید آنان هدایت یابند (۳)

خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است در شش روز آفریده پس بر عرش مستولی گردیده غیر از خدا برای شما نه دوستی خواهد بود و نه شفاعت کننده‌ای آیا چرا شما متذکر نمیگردید (۴)

(خدا است) که تدبیر امور مینماید از آسمان بسوی زمین پس از آن بالا می‌رود بسوی او در روزی که اندازه آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید (۵)

اینکه است آن خدایی که دانا است به پنهان و آشکار که غالب و مهربان است (۶)

آن کسی که نکو آفرید هر چه را که خلقت کرد و آغاز خلقت انسان را از گل نمود (۷)

پس از آن قرار داد نسل انسان را از آب سست (یعنی منی) (۸)

پس از آن بین اجزاء او تعادل و تسویه قرار داد و از روح خود در نسل انسان نفخه‌ای دمید و برای شما افراد بشر گوش و چشم و دل قرار داد کمند کسانی که شکر میکنند (۹)

و گفتند کفار آیا ما وقتی در زمین گم شدیم (و دیگر اثری برای ما باقی نمانده) خلقت تازه‌ای پیدا میکنیم بلکه آنان بملاقات پروردگارشان کافراند (۱۰)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو جان شما را میگیرد آن فرشته مرگ آن ملکی که موکل شما گردیده پس از آن بسوی پروردگارتان برگردیده میشوید (۱۱)

ای محمد (ص) اگر تو ببینی آن وقتی را که گنه کاران در قیامت نزد پروردگارشان از خجالت سر بزیر انداخته‌اند (و گویند) پروردگار ما دیدیم و شنیدیم پس ما را برگردان دنیا که عمل نیکو نمائیم بحقیقت که ما یقین دارند گانیم (۱۲)

توضیح آیات

اشاره

(الم) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سخنان مفسرین در توجیه (الم)

از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت شده که هر کتابی از کتابهای خدا را خلاصه‌ای هست و خلاصه قرآن حروف مقطعه است (مثل الم، طه، کهیعص و امثال اینها) ۲- حروف مقطعات رمز است بین خدا و پیمبرش و کسی تأویل و تفسیرش را نمیداند مگر خدا.

۳- الف اشاره به الله، لام اشاره به جبرئیل که حامل وحی است و میم اشاره بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم که مخاطب بخطاب است و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین کرده‌اند اگرچه برای هر یک از آنها وجه صحیحی هست لکن بهتر اینکه است چنانچه قبلاً گفته شده که بگوئیم حروف مقطعات از متشابهات قرآن بشمار می‌رود و علمش نزد خدا است و سکوت در آن اولی است. (تنزیل) مبتدا است و خبرش (مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) است.

(لا- رَيْبَ فِيهِ) در مقام اعتراض بمنکرین قرآن است که قرآن کتابی است که از جانب پروردگار جهانیان فرود آمده چگونه ممکن است در آن شک و ریبی باشد اشاره به اینکه آیات قرآن خودش اعجاز است و شاهد بر حَقَّانیت خود خواهد بود. *أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ* (ام) تقریر حَقَّانیت قرآن است یعنی چنین نیست که مشرکین نسبت افتراء و دروغ بقرآن و اینکه کلام ریانی می‌بندند (بل) اضراب است یعنی اینطور نیست که کافرین گویند بلکه قرآن حق است و از محل صدق از نزد پروردگار تو فرود آمده خلاصه آیه بجهاتی بنظم و اسلوب فصیح و صحیح واقع گردیده. اول- اشاره باعجاز قرآن نموده که نظم و اسلوب و فصاحت و بلاغت کلام بطوری است که شکی در آن نیست که از جانب پروردگار عالمیان نازل گردیده، پس از آن به (بل) منقطعه که برای

اضراب آرند تقریر مینماید که قرآن حق است و از طرف پروردگار فرود آمده (منهج) *لْتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ* به (لام تعلیلی) در مقام علت و سبب نزول قرآن برآمده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را فرود آوردیم تا اینکه تو بوعده نعمتهای بهشتی و عذابه‌های سخت جهنمی بترسانی آنها را که مثل قریش در زمان فترت بین حضرت عیسی علیه السلام و بعثت پیمبر اسلام واقع بودند و در اینکه مدت برای آنان پیمبری نیامده بود و بقاعده لطف که خدای رحمان همیشه برای اتمام حجت پیمبر و رسولی برای هدایت و ارشاد بندگان خود میفرستد اینکه بود که رسول گرامی خود را فرستاد که شاید در مرتبه اول قریش که از قبیل خود حضرتش بودند و به *(أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)* اول مأمور گردید قریش را بسوی حق هدایت نماید و پس از آن باقی خلق را ارشاد فرماید.

اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ بِدَلِيلٍ (انّی) که از اثر پی بمؤثر بردن است بخلقت و آفرینش عالم مادّیات و نظام و ترتیب خلقت آنها و کمال صنعی که در آفرینش آنها بکار برده اشاره باین دارد که آفرینش آنها دفعی نبود بلکه بتدریج در مدّت شش روز که هر روزی هزار سال باّیام ربوبی بشمار آید بذات بی زوال خود آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنها است از مرتبه خفاء بمرتبه ظهور و پیدایش آورده.

چون پیش از آفرینش آسمانها و زمین شب و روز و ماه و سالی نبود که خلقت آنها را محدود بحدّ شش روز نماید اینکه است که مفسّرین آیه را توجیه نموده‌اند.

۱- ساده‌ترین توجیحات اینکه است که گفته شود مقصود از روز یوم ربوبی است (وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) و مقصود از شش روز اینکه است که خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است چون تدریجی الحصولند در مدتی آفریده که تطبیق بشش روز می‌گردد و هر روزی هزار سال بحساب می‌آید.

و صدر المتألّهین صاحب اسفار در توجیه آیه پس از تأسیس مقدمات مفصّلی همین معنایی که گفته شد نتیجه گرفته و برای توضیح اجمالی از آن را در اینجا

صفحه : ۱۶۳

ترجمه مینمایم.

چنین گوید برای اینکه آیه را طوری معنی کنیم که محتاج نگردیم که الفاظ را از معنی تحت اللفظی خود تغییر دهیم محتاج بمقدماتی میباشیم.

(مقدمه اول)

آنچه از حق تعالی صادر می‌گردد اقسامی دارد- اول چیزی که نه در وجود و نه در تعقل محتاج بحرکت و زمان نیستند مثل عقول و آن قسمی از ملائکه و روحانین میباشند و بعضی اشیاء در هستی و وجود محتاج بزمان و مکان هستند لکن در تعقل محتاج نمیشوند مثل ریاضیات و بعضی هم در تعقل و هم در وجود محتاج بزمان و محلّ قابلند مثل امور طبیعی از جسم و جسمانیات.

(مقدمه دوم)

برای هر یک از اینکه سه قسم در دنیا عالم دیگری نامیده شده، امور طبیعیّه را عالم شهادت و عالم حسّ گویند، و امور مقداری غیر مادّی را عالم غیب و عالم جزا نامند، و آنچه فوق اینکه دو قسم است آن را امور ربّیانی گویند. و برای درک هر یک از اینکه موجودات مشعر دیگری است، انسان بحواسّ ظاهره آنچه را که در دنیا است از جسم و جسمانیات ادراک مینماید و در ذهن و بعقل عملی امور اخروی را تعقل مینماید و بروح و عقل نظری امور الهیّه را ادراک مینماید.

(مقدمه سوم)

شیئی گاهی باعتبار حقیقت و ماهیّت از امور عقلیّه بشمار میرود و باعتبار تشخّص داخل می‌گردد در اموری که محتاج بمادّه و

عوارض ماده است مثل جوهر صوری که باعتبار اصل جوهریتش قوام ماده باو است و باعتبار تعین و تشخص و انفعالات محتاج بماده است.

(مقدمه چهارم)

افلاک و آنچه در آنها است در تشخص و انفعالات و تشکل و مکان محتاج بماده و عوارض ماده است.

صفحه : ۱۶۴

(مقدمه پنجم)

تشخص هر شیئی عبارت از اینکه است که بادراک حسی مدرک گردد ائیا محسوس بما هو محسوس یعنی چیزی که قابل محسوسیت گردد قوام وجود و تحققش بسته بانفعال ماده و عوارض ماده است و همچنین جوهر حاسه در وجود محتاج بماده محسوسه است.

(مقدمه ششم)

اشیاء تدریجی الحصول باعتبار اینکه وجودش بتدریج حاصل میگردد از اینکه حیثیت بقاء وجودش عین زمان حدوث وی است. پس از بیان اینکه مقدمات چنین گوید چون مشهور است که ابتداء وجود عالم مقارن ابتداء وجود بنی آدم است زیرا که انسان از انواع شریفه‌ای است که عالم منفک از وجود او نمیشود و نوع آن ببقاء اشخاص باقی خواهد بود و تمام عقلاء گویند مکاتبات ابتداء و انقضاء آن باعتبار اکوارات و طوفانات انجام گرفته حتی بعضی از حکماء گویند نشو انسان من غیر توالد در ابتداء کائنات صورت گرفته، و دانستی که هیئت آسمان بر اینکه کیفیت مخصوص زائد بر ذاتش نیست لکن در وجود محتاج بانفعال و تغییرات ماده خواهد بود و حقیقت هیولی همان نحوه انفعال و دثور و تغییر وی است حتی گفته شده که هیولی همان حرکت در جوهر اشیاء است و حقیقت آسمان فوقیت است با اینکه هیئت مخصوص، تا آنجا که گفته بحکم مقدمه اخیر حدوث آسمانها از حیث آسمان بودن بتدریج تحقق یافته و چون تدریجی است محتاج بزمانی است که در آن واقع گردیده لکن وجود زمان و حرکت محتاجند باصل سماء اعلی نه بر وجه دوری بلکه بآن وجهی که نزد راسخون فی العلم کیفیت استناد کل متغیر بثابت محقق گردیده و بیان اینکه مطلب محتاج بمقام وسیع تری است.

پس از اینکه بیان ثابت شده که آسمان باعتبار شخصیت مخصوصه و همچنین تمام محسوسات مادی که در عالم دنیا موجودند وجودشان زمانی و تدریجی الحصولند و مدت بقاء آنان عین مدت انشایی آنها است و بهمین مطلب اشاره دارد قوله تعالی (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) و اما

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (جف القلم بما هو كائن الي يوم القيمة)

صفحه : ۱۶۵

آن اشاره بعالم دیگری است که فوق عالم دنیا است.

و اگر بهر شیئی متغیر محسوس باعتبار حقیقت ثابتة عقلیه وی نظر کنی میبایی آن را که از زمان و مکان بالاتر و از تجدد و تغیر (و اینکه و متی) برتر خواهد بود مثل اینکه گوئیم: الله عالم، انسان انسان، فلک فلک و امثال اینها که در تعقل اینها محتاج بزمان و مکان و غیر آن نمیباشیم و چنین است صفات ذاتیه اسماء و لوازم ماهیات و اگر بفرض حواس و احساسات ما برداشته شود بارتفاع آن تمام اعتقادات زمانی و مکانی برداشته خواهد گردید (و تبدلت الارض و السماوات غیر سماوات) آن وقت آسمانها و زمین را غیر از اینکه بینی و همه را (مطویات بیمین الحق) می‌یابی.

و پس از اینکه بیانات بوجه عقلی منکشف گردید سرّ خلقت آسمانها و زمین در شش روز از ایام الهیه از روز شنبه تا روز پنجشنبه روز ولادت عیسی بن مریم (ع) (که شش هزار سال میشود) و روز جمعه ابتداء آن روز ولادت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و او رسول آخر الزمان و امام جماعت انبیاء و اولیاء است و خطیب و داعی الی الله و منادی برای نماز در آن روز آن ذکر خدا و شهود وحدانیت قوله تعالی (یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون). (پایان) ثم استوی علی العرش از (ثم) که برای تراخی آرند چنین استفاده میشود که خلقت عرش غیر از آسمانها است که پس از آفرینش آسمانها مستولی بر عرش گردید.

چنانچه در جای دیگر گفته شد که عرش بمعنی تخت سلطنتی است وقتی اینکه آیه را با آنجا که فرموده (الرحمن علی العرش استوی) جمع نمودیم چون نمیشود از قبیل جسم و جسمائیات بحساب آورد شاید مقصود از استواء آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است بر عرش بقرینه (علی) که برای علو آرند استیلاء رحمت رحمانی حق تعالی باشد اشاره به اینکه فیض رحمت او است که مستولی بر تمام موجودات گردیده و تمام اجسام و جسمائیات و غیر آن را فرا گرفته و همه تحت احاطه قیومیت و استیلاء

صفحه : ۱۶۶

رحمت او نشو و نما و ابراز فعالیت مینمایند.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- مقصود از تدبیر امر وحی است که بتوسط جبرئیل از آسمان بزمین فرود می‌آید پس از آن بالا میرود آنچه را که از وحی قبول شده یا با جبرئیل ردّ میشود و ایام نزول و صعود در روزی واقع میگردد که مسافت آن بسیر انسانی هزار سال طول میکشد زیرا چنانچه تحدید شده مسافت بین آسمان و زمین بقدر پانصد سال راه است اینکه است که نزول و صعود وحی را بمقدار هزار سال تحدید نموده.

۲- مقصود کلّ تدبیر امور دنیا است که تدبیر امور دنیا را بامر حق تعالی در ایام الله از آنچه نزول مینماید و آنچه صعود مینماید بسوی او و ثابت میماند نزد او هزار سال بحساب می‌آید و در هر وقتی از اینکه ایام در صحف ملائکه ثبت میگردد تا آخرین مدت و بهمین ترتیب امور عالم دنیا نزول و صعود مینماید تا موقعی که قیامت بر پا گردد پس از آن تمام امور برگشت باو مینماید تا آنکه بین آنها حکم نماید ۳- مقصود اوامر الهی است نسبت بمخلوقات که مدبر عالم بتدریج نازل میگردد و صعود مینماید مگر کمی از اعمال صالحه زیرا که عمل لایق صعود نمیکردد مگر عملی که خالص باشد.

۴- توجیهی است که صدر المتألهین صاحب اسفار در تفسیر آیه نموده که برای توضیح اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمائیم.

چنین گوید: مقصود از (امر) در آیه وجود اشیاء است و تدبیر حق تعالی آن افاضه وجود است بفیض ایجادی که عرفاء از آن تعبیر بنفس رحمانی میکنند زیرا که علم حق تعالی باشیاء عین موجودیت آنها است و قوله تعالی (مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) اشاره بموجوداتی خواهد بود که در ابتداء بطور ابداع بدون مدخلیت حرکات و استعدادات صادر گردیده‌اند. اول- عقل قدسی با آنچه تلو وی است که در شرافت از عقول قدسیه و عالم آنها از عالم فضاء

صفحه: ۱۶۷

و عالم قلم اعلا- بشمار می‌رود و در مرتبه دوم نفس کلی که تعلق بفلک دارد با سایر نفوس فلکیه که در شرافت دون او می‌باشند و عالم آنان عالم قدر و عالم لوح محفوظ است پس از آن صور نوعیه و کیفیات آنها پس از آن صور جرمیه امتدادیه پس هیولاهای فلکیه و عنصریه و آن را در علم رصد و هیئت تحدید بده عدد نموده‌اند یکی برای عنصریات و نه عدد برای فلکیات و قوله تعالی (ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ) اشاره بسلسله عود اشیاء بسوی حق تعالی و بازگشت آنها بفطرت اصلیه شان است و از ترکیب عناصر و تحصیل مزاج متوسط بین اضداد و اعتدال بین آنها که نگاه میدارد آن را از انحلال و مظهر و نماینده اسم الله و خلیفه الله میگردند پس مراتب موجودات از مرتبه اخس گرفته میشود تا منتهی میگردد باشرف فالاشرف و آن هیولی اول پس از آن جسم مطلق پس از آن مرکب معدنی پس از آن نبات پس از آن حیوان پس از آن انسان، و انسان مراتبی دارد: مرتبه اول عقل هیولایی پس از آن عقل بالملکه پس از آن عقل بالفعل تا برسد بمرتبه انبیاء و اولیاء واصلین بسوی عالم ربوبی و مجاورت حق تعالی و ملائکه مقربین و قوله تعالی (فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) ممکن است ظرف باشد برای قوله تعالی (ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ) و بهر معنی بگیرییم اختصاص دارد بسلسله عائدات اما وجودات ابداعی دفعه صادر از حق تعالی گردیده‌اند (كَلَّمَ بِالْبَصْرِ) مقید بزمان نمیشاند.

تا آنجا که گفته شاید مقصود از (امر) در (يُؤْتِي الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) اشاره بروح انسانی باشد بدلیل قوله تعالی (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) زیرا که روح انسانی از ابتداء خروجش از مقام فطرت اصلیه و نزولش در عالم ارض در مراتبی مرور نموده پس از آن در مرتبه صعود اگر توفیق مساعد او گردید بتوسط علم و عمل از سافل ترین مراتب عروج میکند تا برسد بمقام اصلی قوله سبحانه (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) تا آنجا که فرموده اینکه گفتیم از مرور نمودن حقیقه انسانی بر جمع مراتب و نشأت و جامعیت او بر تمام حقایق از اعلی سماء عالم قدس تا سافل ترین مراتب

صفحه: ۱۶۸

اینکه مخالف ذوق ارباب علوم رسمیه است زیرا که آن مطابق افکار قیاسیه آنها نیست لکن ارباب حکمت متعالیه و نظرکننده گان بعینی که مکمله بنور توحید وحدت گردیده آنان دانا و عارف گردیده‌اند که علت شیئی همان طوری که مقوم وجود آن شیئی است مقوم وحدت حقیقیه او هم همان است و اینکه ما هو و لم هو در هر وجود صوری یکی است و نزد آنها مجعول نحوه وجود معلول است بجعل بسیط نه جعل مرکب و آن عین هوئیّه خارجیّه او است که آن وجهی از وجوه علت وی است و علت جاعلیه تمام حقیقه معلول و صورت عقلیه او است.

و هر موجودی از موجودات کائنه در اینکه عالم برای او طوری ثابت است و از آن تعدی نمی‌نماید مگر هوئیّه انسانیّه که لایق ارتقاء و عروج از اسفل الاسافل است الی الاعلی الاعالی لکن اینکه مخصوص بیعض افرادی است که در مراتب قوس صعودیه مسافرت نماید و غیر او را چنین سعه وجودی نیست مگر مقدار قلیلی.

و بعضی از افراد بشر مثل باقی حیواناتند (بَلْ هُمْ أَصْلٌ سَبِيلاً) و سرّ او چنین است که معاد هر صنف از بشر بسوی مبدء وی است اگر عائق و مانع خارجی جلوگیر وی نباشد.

و کمند افراد بشری که حق تعالی خودش بتنهایی علت وجودش و متکفل و مباشر امر خلقت وی و تکون او بدو دست قدرت ایزدی انجام گرفته باشد و چنین کسی بدو وجودش از او و معاد وی نیز بسوی مبدء‌اش خواهد بود (هو المبدء و المعاد).
و بعضی افراد دیگر مبدء وجود قریب وی یکی از مبادی نازل‌های میباشند که در مرتبه اخیر مراتب واقع گردیده بلکه بسا از افرادی هستند که شیاطین در وجود آنان مدخلیت نموده‌اند و اینها افرادی میباشند که از عمار شرّ و وسواس و فسادند و چنین انسانی که ممسوس بنار شیطان گردیده بازگشت او باصلش و منشأش میگردد پس باتشی که اصل وجود وی است گذاخته میگردد مثل اشرار. چه قدر فرق است بین کسی که حق تعالی بنفسه مباشر وی گردیده و تسویه و تعادل وجودش بدست قدرت او انجام گرفته و پس از تمام وجودش بنفسه بقوله تعالی (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)

صفحه : ۱۶۹

نفخه روح در او دمیده که لازمه چنین روحی دانایی او است بر تمام اسماء و مسجود گردیدن او تمام ملائکه را و جلوس او در مرتبه خلافت و بین کسی که وجودش بدست یکی از عمال و وسائط طولیه واقع گردیده و اینکه گفتیم افراد بشر در اصل خلقت بحسب فطرت اصلیه تفاوت دارند از فحوای اخبار و احادیث مختلفه که در کیفیت بدو انسان رسیده و از جمع بین آنها توان استفاده نمود چقدر فرق است بین آن کسی که ملک باذن پروردگار نفخه در آن دمیده و غیرش چنانچه بعضی اخبار دلالت بر آن دارد. نظر کن در روایتی که فرموده پس از آنکه نطفه علقه گردیده و علقه مضغه و مضغه جنین بملکی امر میگردد که در او نفخه دمد ملک گوید یا ربّ ذکر باشد یا انشی شقی باشد یا سعید چه چیز است رزق او چه قدر است مدّت عمر او عملش چه باشد خدای تعالی املاء میکند و ملک مینویسد.

آیا چه نسبتی است بین چنین کسی با آنکه در باره او فرموده (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) و نیز اخبار بسیاری که جمع بین آنها دلالت دارد بر آنچه گفتیم که هر فردی از بشر عود میکند بآن جایی که مبدء خلقتش بوده. (پایان) بهترین توجیحات همین توجیه چهارم است که از تفسیر صدر المتألهین نقل نمودیم.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (ذَلِكَ) اشاره بمدبّر و ناظم عالم است که علمش عین ایجاد اشیاء است و عالم غیب عالمی را گویند که از حواس و مشاعر ظاهره بشر پنهان است، و عالم شهادت همین عالم مادّیات و طبیعاتی است که بچشم و گوش و باقی مشاعر ادراک مینمائیم.

در اینجا آیه بما تذکر میدهد که آن کسی که تدبیر امور عالم بدست قدرت او انجام گرفته عالم و دانا است بآنچه بتوسط حواس بر شما ظاهر و آنچه که از شما غائب و پنهان است و شما از آن بیخبرانید، و او سبحانه و تعالی در منتهی درجه عظمت و کبریایی و منزّه و مبّرّا از صفات ممکنات است، و رحیم است که نور فیض و رحمت و واسع او عالی و دانی و شریف و خسیس همه را فرا گرفته.

صفحه : ۱۷۰

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ چون ذات حق تعالی در منتهی درجه عظمت و جلال و کبریایی است و عوالم ممکنات منبعث از رحمت رحمانی و فیض منبسط صمدانی است اینکه است که هر شیئی ممکنی را بقدر قابلیت و استعداد او وی را در منتهی درجه حسن و صفاتی که ممکن است دارا باشد آن را بزبور وجود آراسته گردانیده و مطابق علم ازلی و حکمت الهی او را ببهترین نظام و نیکوترین صورتی که در خور ماهیت و حقیقت وی است او را تنظیم گردانیده و حسن و قبحی که در موجودات بنظر میآید نسبت بعضی ببعض دیگر است که در نظام کلیه عالم هر یک بجای خویش نیکو و زیبا خواهد بود بقول آن شاعر عارف

جهان چون خط و خال و چشم و ابرو است که هر چیزی بجای خویش نیکو است

و در جای خود مبرهن گردیده که شرّ امر عدمی است و اصلاً در عالم وجود شرّ مطلق یافت نمیگردد و آنچه را شرّ نامند یا امر عرضی است که برای نفع موجودات عارض شیئی گردیده و آن را (عدم ملکه) گویند نه شرّ حقیقی مثل اینکه کور و اعمی بکسی گفته میشود که ملکه بینایی در استعداد او بوده و بمرضی که امر عرضی است یا مانع دیگر نابینا گردیده هیچ وقت سنگ یا جماد یا چیز دیگر که ذات وی لایق بینایی نبوده آن را کور نمیگویند.

وَيَدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ذات متعال باین آیات ارائه میدهد خلقت نیکوی خود را که بالاترین شاهکار آفرینش او وجود انسانی است، مدبّر عالم چه نیکو تدبیری نموده و اندام آدمی را بنیکوتر صورتی تشکیل گردانیده، ماده آن را از پست ترین اشیاء که خاک باشد قرار داده و پس از آن عنصر خاک را بصورت منی درآورده پس از آن وی را ترقی داده و در مراتبی از آفرینش سیر داده تا آنکه از مرتبه خاک پس از تسویه اجزاء و تعادل قوی او را بصورت انسانی معتدل القامه و متساوی الاجزاء گردانیده و اجزای او را با هم معادل قرار داده و بصورت زیبا در بهترین نظام آفرینش او را برای دوره دیگری از استعداد یافتن او برای افاضه رحمت در سرای دیگر مهیا گردانیده، آری از کامل

صفحه : ۱۷۱

مطلق و خیر اتم و حسن مطلق جز افاضه حسن و بهاء و کمال چیزی بروز و ظهور نخواهد نمود.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ پس از آنکه خلقت او تمام گردید مزاج او معتدل میگردد و در اثر اجزاء معادل او مهیا و مستعد میشود برای افاضه نفس رحمانی از عالم روحانی و آن روح اعظم که شاید نظر بعظمت آن روح باشد اینکه نسبت بخودش میدهد آنجا که فرموده (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) آن وقت ببدن نفخه‌ای دمیده میشود و انسان صاحب حیات میگردد و آثار حیات از بینایی و شنوایی و دل و آنچه لازمه وجود او است بنیکوتر وجهی و بهتر خلقتی بوی عنایت میگردد و انسان (ظلوم و جهول) خلقت خود را فراموش میکند و نعمتهای آفریننده خود را در نظر نمیآورد تا آنکه سپاسگزاری ولی نعمت خود را بنماید اینکه آیات اخیر شاهد آن توجیه چهارمی است که در آیه بالا از صدر المتألهین در بیان آیه (يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) ذکر شد و مصداق کامل تدبیر امر از آسمان بزمین و عروج و صعود آن بسوی حق تعالی وجود انسانی است و شاید اشاره باشد بمراتب خلقت انسان و نظام آفرینش وی که در مرتبه نزول در منتهی درجه پستی است و در مرتبه عروج درجه بدرجه مدبّر عالم او را بالا میبرد تا بجایی میرسد که اگر مانعی جلوگیری نشد مرتبط میگردد بعالم ملائکه و شاید مقصود از (الف سنه) اشاره باین باشد که خلقت عالم طبیعت تدریجی است نه دفعی.

وَ قَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ عمده نظر منکرین معاد روی همین اصل بوده که از روی تعجب بهمزه استفهامی سؤال مینمودند چگونه ممکن است که ما وقتی که در خاک پنهان شدیم یا خاک گردیدیم ثانیاً یک خلقت تازه‌ای پیدا نمائیم و نظیر اینکه آیه در بسیاری از آیات ذک... شده در سوره (ق) آیه سوم حکایه از قول کفار فرموده (أِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجَعٌ بَعِيدٌ) و در آیه بعد از آن در مقام پاسخ و رفع تعجب آنها فرموده

صفحه : ۱۷۲

(قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ) در جلد ششم اینکه تفسیر راجع باین آیات و رفع استبعاد آنان تا اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود و حاصل آن اینکه است که گفتیم انسان بمردن چیزی از او کم نمی‌شود بلکه فعلیت و حقیقت

بدنی که در دنیا روحش بآن تعلق داشت فانی نگردیده و در عالم دیگری که در طول اینکه عالم دنیا و فوق آنست و در احاطه و سعه علم حضوری حق تعالی و لوح محفوظ بعینه موجود خواهد بود.

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (بل) اضراب است اشاره به اینکه چنین نیست که کافرین گمان کرده‌اند که انسان بمردن فانی گردیده و در هیچ عالمی وجود ندارد بلکه تعجب آنها برای اینکه است که رجوع و بازگشت بسوی پروردگار خود را انکار مینمایند.

آری کسی که منکر مبده گردید البته منکر معاد که بازگشت بمبده وجود است خواهد گردید، کافر گمان میکند حقیقت انسانی همین جسم خاکی است وقتی بیند جسم خاک گردید و بآن روح ملکوتی که بقدرت ایزدی در اینکه کالبد بدن پنهان گردیده تصدیق ننموده چنین کسی چگونه تواند بمعاد که بعینه رجوع بمبده است اعتراف نماید قُلْ يَتَوَفَّأَكُم مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (توفی) گرفتن چیزی را گویند که بالتمام گرفته شود و (وکل) وا گذاشتن چیزی است بغیر که او انجام دهد، در پاسخ اعجاب منکرین معاد برسول خود خطاب مینماید که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کافرین ملحدین بگو وقتی اجل شما میرسد فرشته مرگ که موظف بر قبض و گرفتن ارواح بنی آدم میباشد تمام جانهای شما را خواهد گرفت و شما بسوی پروردگار خود بازگشت خواهید نمود.

در (مجمع البیان) از ابن عباس چنین نقل میکند که گفته دنیا پیش روی ملک الموت مثل جامی ماند که از او هر چه بخواهد میگیرد، وقتی که اجل کسی رسید جان وی را میگیرد بدون آنکه برای وی مشقت و زحمتی باشد و عظمت او بقدری است که بین مشرق و مغرب بقدر یک گام برداشتن او است و بعضی گفته‌اند برای او اعوان

صفحه : ۱۷۳

بسیار است از ملائکه‌های رحمت و غضب. (فتاده و کلبی) پس بنا بر اینکه مقصود از ملک الموت جنس است نه فرد و دلیل بر آن اینکه است که یک جا فرموده (تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ). اما آنجا که نسبت بخودش میدهد که (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) برای اینکه است که خدای تعالی خالق موت و حیات است و غیر خدا کسی قدرت بر آن ندارد (پایان) و لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ الخ اینکه آیه در مقام بیان حال منکرین معاد و گنهکاران برآمده که اگر تو بنگری آنان را خواهی دید که آنها نزد پروردگارشان بچه حال ذلت و خجلت و پشیمانی خواهند بود که سر بزیر انداخته و در مقام عذر خواهی و اظهار گناهان خود گویند پروردگارا دیدیم ما آنچه را بما وعده داده بودی و شنیدیم گفتار پیمبران تو را و آنچه را که بما وعده و وعید نمودند و تبلیغ آنها را نپذیرفتیم ما را بدنیا برگردان تا عمل صالح نمائیم زیرا که دیگر ما از جمله مردمان یقین دارندگان هستیم.

صفحه : ۱۷۴

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱۳ تا ۲۱]

اشاره

و لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴) إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم

مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹)
وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَ
لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

صفحه : ۱۷۵

ترجمه قسمتی از آیات سوره سجده

اگر میخواستیم برای هر شخصی (از جن- و انس) راه هدایت را باز مینمودیم لکن از طرف ما (حق تعالی) ثابت و محقق گردیده که جهنم را پر کنیم از جنیان و افراد بشر جمیعا (۱۳)

(ای جهنمیان) عذاب جهنم را بچشید بسبب اینکه ملاقات چنین روزی را فراموش نمودید (چون شما رسیدن بچنین روزی را فراموش نمودید) ما هم شما را فراموش نمودیم و برای اعمال بدی که کردید عذاب محلد بودن در جهنم را بچشید (۱۴)

جز اینکه نیست که میگردند بآیات ما آنان که چون پند داده شوند بآن آیات بروی درافتند و سجده کنند و تنزیه و ستایش پروردگارشان نمایند و آنان کسانی میباشند که (از سجده و حمد پروردگار) تکبر نمیکنند (۱۵)

پهلوهای خود را از رختخواب خود بلند میکنند و پروردگار خود را میخوانند در حالی که هم (از عذاب) خائف و ترسناکند و هم (برحمت حق تعالی) امیدوارند (و نیز) آنها کسانی میباشند که از آنچه بآنان روزی داده‌ایم انفاق مینمایند (۱۶)

پس هیچ نفسی نمیداند آنچه را که برای او پنهان گردیده از چیزهایی که موجب روشنی چشم او است برای جزای اعمالی که در دنیا میکرد (۱۷)

آیا کسی که ایمان آورده مساوی است با آنکه فاسق است هرگز (اینکه دو نفر) مساوی نخواهند بود (۱۸)

آنهايي که ایمان آوردند و اعمال نیکو نموده‌اند فرودگاه آنها بهشتهایی است که مأوی و جایگاه آنها است بسبب آن اعمالی که کرده‌اند (۱۹)

اَمَّا كَسَانِي كِه فَاسِقُ بُونِدُ جَايْگَاهِ اَنهَا اَتَشُ اَسْتُ هُرُ وُقْتِ اِرَادَهْ كِنْنِدُ اَزْ اَنُ بِيْرُونِ اَيْنِدُ بَرْمِيْگِرْدَانِنْدُ اَنهَا رَا دَرِ اَنُ اَتَشُ وُ بَانَهَا كُفْتَهْ مِيْشُوْدُ بِچَشِيْدُ عَذَابِ اَتَشِيْ رَا كِه اِنْكَارِ مِيْنَمُوْدِيْدُ (۲۰)

و هر آینه بآنها میچشانیدیم (در همین دنیا) عذاب سبک‌تر نه عذاب بزرگ‌تر شاید آنان از (از کفر) برگردند بایمان (۲۱).

صفحه : ۱۷۶

توضیح آیات

اشاره

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا فِي اِيْنِكِهْ اَيِهْ ذَاتِ مَتَعَالِ هِدَايَتِ هُرِ يَكُ اَزْ بَشَرِ رَا مَعْلُقُ بَرِ مَشِيْتِ گِرْدَانِيْدَهْ كِهْ اِگِرْ مَشِيْتِ وُ خَوَاسْتُ خِدَاوَنْدِيْ اِقْتِضَاءِ مِيْنَمُوْدُ هُرِ كَسُ رَا بَسُوِيْ هِدَايَتِ رِهْسِيْپَارِ مِيْگِرْدَانِيْدُ وُ لَكِنْ حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّيْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

لکن در علم ازلی و عالم قضاء الهی محقق گردیده که جهنم از افراد جنّ و انس پر گردد.

(سؤال)

از آیه چنین استفاده میشود که هدایت نیافتن کفار برای اینکه است که خدا نخواست اینها هدایت گردند و مسلم و معلوم است که بدون خواسته ایزدی در عالم چیزی یافت نمیگردد و چون خدا نخواست آنها هدایت شوند البته گمراه خواهند گردید و گمراهی سبب خلود در جهنم میشود.

اینکه است که جماعت اشاعره انسان را مختار در عمل نمیدانند بلکه گویند هیچ شیئی مؤثر در چیز دیگری نخواهد بود و تمام افعال را حتی حرارت و سوزانیدن آتش و سر کردن آب و غیر آن را مستند بخدا میدانند.

(پاسخ)

اینکه آیه منافی با اختیار نیست بلکه مؤید آنست، درست است که بدون خواست و اراده حق تعالی در عالم چیزی واقع نمیگردد لکن همین مختار بودن بنده در عمل خود آنهم باراده و خواست حق تعالی انجام گرفته، خدای عزّ و جلّ چنین خواسته که انسان در عمل مختار باشد و ثواب و عذاب را معلق بر اختیار او گردانیده.

ظاهراً مقصود از اینکه آیه چنین است که اگر میخواستیم بجبر و بر خلاف اختیار او که ضلالت و گمراهی را بر هدایت برگزیده او را بسوی راه راست رهسپار میگردانیدیم لکن حکمت چنین اقتضاء نموده که پس از آنکه اسباب هدایت بنیکوتر و جبهی در

صفحه : ۱۷۷

در دست رس همه گذاشته شده و کفار دانسته و فهمیده راه ضلالت را پیش گرفتند ما هم بنا بر حکم سابق که مشیت چنین اقتضاء نموده که انسان در عمل مختار باشد او را بجبر هدایت نمودیم زیرا که اینکه عالم دار تکلیف است و بایستی هر کس از قبل عمل خود مستحق ثواب یا عقاب گردد و وقتی که هدایت نشدند گمراه میگردند و لازمه گمراهی آنها خلود در جهنم و عذاب دائمی خواهد بود فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ نسیان مقابل تذکر است مطلبی که در ذهن هست و انسان التفات و توجه بآن ندارد آن را نسیان گویند و فراموشی آنست که مطلبی را اول دانسته و بعداً فراموش نموده و آن یا اینکه است که آن را بکلی فراموش نموده یا پس از تأمل باز عود مینماید و بخاطرش میآید اگر پس از توجه بیادش آید آن را سهو گویند و گر نه نسیانش نامند که بکلی از خاطرش زایل گردیده و اینکه آیه تأیید مینماید توجیهی را که در آیه بالا کردیم که مقصود اینکه است اگر خدا میخواست کفار را مجبور مینمود بر اینکه ایمان آرند لکن مشیت و خواست الهی چنین اقتضاء نموده که مردم از روی اختیار ایمان بیاورند و چون کفار از روی کبر یا هوی پرستی و فرو رفتن در شهوات و عدم توجه گویا روز معاد را فراموش نمودند و وقتی آنها چنین روزی را فراموش نمودند از باب مجازات بمثل ما نیز با آنان معامله فراموشی میکنیم و آنها را در عذاب دائمی وا میگذاریم.

(اعتراض)

بنا بر آنچه گفته شد فراموشی آنست که آدمی مطلب دانسته را فراموش نماید کفار اصلاً متذکر معاد نبودند تا آنکه فراموش نمایند.

(پاسخ)

اولاً- بارشاد عقلشان که خداوند حکیم انسان را بیهوده نیافریده و مقصد بزرگی در نظر است که او را برای دوره دیگری و حیات جدیدی آفریده میدانستند و ثانياً

صفحه : ۱۷۸

تبلیغ پیامبران که مردم را بارشاد عقلشان متذکر میگردانیدند بمعاد میدانستند و بغفلت آن را فراموش مینمودند. **إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حُزُّوا وَسَجِدُوا** وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ چون لازمه ایمان و تذکر آیات الهی خضوع و خشوع و اظهار ذلت است و منتهای اظهار آن اینکه است که بنده ضعیف در پیشگاه ربّ جلیل بخاک افتد و پیشانی که اشرف اعضاء بدن بشمار می‌رود بر پست‌ترین اشیاء که خاک باشد بگذارد اینکه است که به (انما) که برای حصر می‌آورند علامت ایمان را منحصر گردانیده بسجده و تسبیح و حمد پروردگار.

و از آیه میتوان استفاده نمود که سجده وقتی از علامت ایمان حقیقی محسوب میگردد که با تذکر با آیات تکوینی و تدوینی توأم باشد وقتی انسان آن آیات بزرگ خلقت و اینکه دستگاه مجلّ جهانی و آیات بزرگ معجزه‌نمای قرآنی را نگریست آن وقت بزرگی و عظمت الهی بروی غالب میگردد و کوچکی و بی‌مقداری خود را در نظر میگیرد و سر بندگی و اطاعت در پیشگاه کبریایی فرود می‌آورد.

ظاهراً اجماعی است که هر کس اینکه آیه را بخواند یا بشنود سجده بروی واجب میگردد و اینکه سجده را سجده تلاوت و تذکر نامیده‌اند یعنی آنچه را که از نعمتهای حقّ تعالی و از نشانه‌های قدرت او غافل گردیده متذکر گردد و آنچه را که از وی فوت گردیده جبران نماید.

و همچنین درسه موضع دیگر از قرآن که در خواندن و شنیدن آنها سجده واجب میگردد: یکی در (حم سجده) آیه **(لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ)** و آخر سوره (اقراء) و آخر سوره (و النجم) و اینکه سوره‌ها را عزائم اربع خوانده‌اند. **تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا** و دیگر از صفات مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که اینان از

صفحه : ۱۷۹

برای عبادت از خوابگاه خود برمیخیزند در حالی که هم از عذاب خدا ترسناکند و هم برحمت او امیدوارند. از بلال چنین روایت میکنند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (بر شما باد بقیام در شب که آن عادت مردان صالحی بود که پیش از شما بودند زیرا که قیام در شب نزدیکی بخدا، و نهی کننده از گناه، و کفاره گناهان است، و درد را از بدن دور میگرداند.

و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که شرف مؤمن در نماز شب است و عزّت او در باز داشتن اذیت از مردم است.

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و دیگر از علامت مؤمنین که آیات خدا گرویده‌اند اینکه است که از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق مینمایند.

(ما) در (مَمَّا) اطلاق دارد یعنی از آنچه بآنان کرامت نموده‌ایم از مال یا غیر مال از جاه و ریاست و علم همه را شامل می‌گردد و مؤمنین کسانی میباشند که از نعمتهای خدا داده خود بدیگران انفاق مینمایند، اگر مال است بفقراء و مستمندان کمک مینمایند، اگر جاه و ریاست است مظلومین را از شر ظالم حفظ میکنند، اگر علم است که بالا-ترین نعمتهای الهی است جهّال را از علم خود مستفیض میگردانند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ پَس هِيَج نَفْسِي نَه مَلِكٌ مَقْرَبٌ وَ نَه نَبِيٌّ مَرْسَلٌ نَمِيْدَانْد أَنچِه رَا كِه بَرَاي مَؤْمِنِيْنِي كِه بَايْن سَه صَفْت مَوْصُوفُنْد: ۱- در موقع تذکر آیات خدا بزرگی حق تعالی و کوچکی خود را بیاد می‌آورند و بسجده می‌افتند. ۲- و برای عبادت از بستر گرم و نرم خود برای نماز تهجد برمیخیزند و بذكر و دعاء و نماز از روی خوف و رجاء مشغول میگردند. ۳- و از آنچه خدای تعالی بآنان روزی داده انفاق مینمایند.

برای چنین مردمانی آماده گردیده چیزی که چشم آنها را روشن میکند.

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ چنین نعمتهای کذایی که چشم آنها را روشن میکند جزای اعمال نیک آنهاست

صفحه : ۱۸۰

در دنیا.

با اینکه وظیفه بنده بندگی است و نیز توفیق عبادت هم از نعمتهای الهی است و بنده هر عمل نیکی بکند و لو بسیار باشد شکر یکی از نعمتهای بیکران الهی را ننموده و استحقاق عوض ندارد لکن خدای مَنان از روی شفقت و عظمت و بزرگواری خود گویا از نعمتهای خود غمض عین نموده برای عمل بنده که وظیفه او بوده چنین اجر و پاداشی برای اعمال نیک او مخفی گردانیده که چشم او را روشن میگرداند و چنین نعمتی را پاداش عمل عبد بشمار می‌آورد که بوی تذکر دهد که من بر تو در اینکه نعمتها منّتی نمیگذارم اینکه پاداش اعمال خود تو است.

در حدیث قدسی است که قال الله تعالی (برای بندگان صالح خود چیزی آماده نموده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده).

أَفَمَن كَانُ مَؤْمِنًا كَمَن كَانُ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ بهمزه استفهامی که در مقام انکار آرند چنین تذکر میدهد که آیا میشود آدم مؤمن با آدم فاسق مساوی باشد هرگز چنین نخواهد بود.

شاید مقصود از فاسق کافر باشد که مقابل با ایمان انداخته و شاید معنی اعم مراد باشد که شامل آدم گنهگار نیز بشود و بنا بر معنی دوّم مقصود از مؤمن، مؤمن صالح با تقوی است و فاسق مؤمنی است که از هیچ گناهی باک نداشته باشد. و آیه بعد که فرموده أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تأیید مینماید معنی دوّم را که مقصود از مؤمن، مؤمن صالح با تقوی است که محل نزول و جایگاه او بهشت های پر نعمت است که پاداش اعمال نیک او بوی عطاء میگردد. لکن آیه بعد که فرموده وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا تأیید مینماید همان معنی اول را که در اینجا مقصود از فسق کفر است زیرا که در آخر آیه میفرماید وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ

صفحه : ۱۸۱

زیرا شکی نیست که مقصود از ضمیر (لهم) فاسقین میباشند که در آیه بالا بآنها اشاره نموده و در اینجا نیز بآنان تذکر میدهند که اینکه عذاب آتش جزاء انکار کافرین است که منکر جهنم و عذاب آتش گردیده‌اند و مسلماً کفار چنینند نه آدم با ایمان و لو هر

قدر گناه کار باشد زیرا که مؤمن و لو در درجه اول ایمان هم باشد نمیتواند انکار بهشت و جهنم و نعمتهای بهشتی و عذابهای جهنم را از آتش و آب جوشان و باقی عذابهای دوزخ را بنماید زیرا انکار چیزی که مکرر در مکرر بصراحت در قرآن مجید بیان نموده و از محکومات قرآن بشمار میرود از صفات کافرین است نه مؤمنین.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ-بلاها و مصیبات دنیوی از قتل و غارت و اسارت و آنچه بنظر بزرگ میآید نسبت بعذابهای اخروی کوچک مینماید اینکه است که ذات متعال بیمبر خود خبر میدهد و به لام تأکید (و لنذیقنهم) تأکید مینماید که آنهایی که منکر آیات خدا و عذاب اخروی از آتش و غیر آن گردیدند پیش از آنکه بآن عذابهای بزرگ قیامت برسند در دنیا هم بعذاب دنیوی که شاید مقصود از (ادنی) کشته شدن و اسیر شدن بدست مسلمانان و غیر آن باشد تنبیه خواهند گردید شاید آنان متنبه گردیده بازگشت نمایند و از مخالفت بموافقت و از نفس پرستی بخدا پرستی بگردند.

بین کرم و لطف پروردگار را نسبت بینده عاصی دشمن دین خود چه قدر است که علاوه بر آن راههای هدایت از ارسال پیمبران و کتب آسمانی مخصوصا نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید که سر لوح تمام کتب سماوی است وی را در اثر تکذیب و دشمنی با اولیاء حق تعالی از خود نرانده و باز از راه فضل و کرم که شاید در اثر ذلت و بیچارگی آن کبر و نخوت وی زائل گردد و بخود آید و ایمان آورد و سعادت مند گردد او را ببلایات دنیا گوش مال میدهد (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) که شاید از کفر برگردد بایمان و رستگار گردد.

صفحه : ۱۸۲

[سوره السجده (۳۲): آیات ۲۲ تا ۳۰]

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳) وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَلَّا يَسْمَعُونَ (۲۶)

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَلَّا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انتظر إِنَّهُمْ مُنتظرون (۳۰)

صفحه : ۱۸۳

ترجمه قسمتی از آیات سوره سجده

کیست ستمکارتر از آن کسی که تذکر داده شود بآیات پروردگارش (یعنی قرآن) پس از آن روی بگرداند بدرستی ما از گنهکاران انتقام کشنده گانیم (۲۲) و محققا ما بموسی کتاب عطا نمودیم ای محمّد (ص) تو از ملاقات آن کتاب (یعنی تورات) در شک مباحش و ما آن کتاب را قرار دادیم برای بنی اسرائیل (۲۳) که هدایت و راهنمای آنان باشد

و از بنی اسرائیل بعضی را پیشوا قرار دادیم که بامر ما (حق تعالی) مردم را باحکام تورات هدایت مینمودند که آنها (آن پیشوایان) بر جفای کفار صبر مینمودند و آیات ما یقین کنندگان بودند (۲۴)

محققا روز قیامت پروردگار تو در آنچه اختلاف نمودند بین آنان حکم خواهد نمود (۲۵)

آیا برای (اهل مکه) راه هدایت باز نمود (و مشاهده نمودند عقوبت‌ها را) که چه بسیار ما هلاک گردانیدیم از قرنها آنهایی که پیش از اینها بودند و شما در منزلهای آنها گذر مینمائید (و بدانید آنها را یک دفعه عذاب گرفته) و در واقع گردیدن کفار در عذاب از آیات و نشانه‌های قدرت الهی است آیا (اینکه کفار) حکایت پیشینیان را نشینند (۲۶)

آیا نمیبینند چگونه ما آب را بسوی زمینی میرانیم که از گیاه قطع گردیده پس از آن گیاه را بیرون میآوریم که از آن چهارپایانسان و خودشان بخورند آیا چرا اینکه مردم (بآیات خدا) بی‌انمیگردند (۲۷)

و کفار گویند آن فتح و فیروزی که وعده میدهی چه وقت خواهد بود اگر شما مؤمنین راستگو میباشید (۲۸)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو روز فتح روزی است که دیگر ایمان آوردن برای کافرین نفع نمی‌بخشد و دیگر مهلت داده نمیشوند (۲۹)

ای محمد (ص) از کافرین اعراض نما و منتظر نصرت الهی باش و کفار نیز منتظرند که بر تو غالب گردند.

صفحه : ۱۸۴

توضیح آیات

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا آیت بمعنی نشانه است و آیات دو قسم است آیات تکوینی و آیات تشریحی، آیات تکوینی: هر یک از موجودات امکانی آیت و نشانه وجود خالق متعال و علم ازلی و قدرت و باقی صفات جلال و جمال الوهیتند. و آیات تشریحی نیز هر یک از آیات قرآنی بتنهایی از جهت اعجاز و معانی و اسرار مندرجه در آن دلیل بارزی است بر اینکه از نزد حکیم علی الاطلاق فرود آمده و بعضی از کفار کسانی میباشند که یا از جهت فرو رفتن در شهوات نفسانی و آمال و آرزوهای طولانی و یا از جهت جهل و قصور و بی‌خردی اصلا نظر در آیات الهی ندارند و اصلا نه متذکر آیات تکوینی میباشند و نه فهم تدبیر در آیات تشریحی را دارند و (آیات) اگرچه عموم دارد و شامل آیات تکوینی و تشریحی هر دو میشود لکن در اینجا منصرف بآیات تشریحی است.

و بعضی از کفار چنین بوده و هستند مخصوصا منافقین که متذکر آیات الهی هستند و یا از روی کبر و تفرعن و یا از روی تنبلی و هوی پرستی که میخواهند زیر بار تکلیف نروند دانسته و فهمیده از آیات الهی اعراض میکنند.

ظاهرا آیه نظر بقسم دوم دارد یعنی آیات تشریحی که از روی استبعاد فرموده چه کس ظالم‌تر است از آن کسی که متذکر بآیات الهی گردیده و پس از تذکر و دانستگی از آن اعراض مینماید و آیات خدا را ندیده می‌انگارد و اعتنایی بآن نمینماید که چنین کسی از هر ظالمی و ستمکاری چه در باره نفس خود که خود را از هر سعادت و فضیلتی محروم گردانیده و چه در باره آیات الهی که تجاوز عدوانی نموده ظالم‌تر و ستمکارتر خواهد بود.

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُتَقِمُونَ چنین کسی که ستمکار و گنهکار است و بآیات الهی بی‌اعتنایی نموده است البته

صفحه : ۱۸۵

در موقع امتحان واقع می‌گردد و از او انتقام خواهیم کشید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- مرجع ضمیر (لقائه) قرآن مجید است و مقصود از کتاب جنس کتاب است و نهی (فلا تکن) راجع بکفار است، و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است (فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ) و بنا بر اینکه توجیه اعتراض بکسانی است که اگر در قرآن شك دارند باید رجوع کنند بتورات موسی (ع) که در آن طریق هدایت و ارشاد بقرآن را بیان نموده.

۲- مقصود از (لقائه) ملاقات نمودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است موسی علیه السلام را که وعده ملاقات باو داده شده و حضرتش موسی را در شب معراج دید یا روز قیامت خواهد دید.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ در اینکه آیه چند فضیلت از فضائل حضرت موسی (ع) و قوم او را تذکر میدهد یکی او راهنما و هدایت کننده بنی اسرائیل است که بامر خدا بنی اسرائیل را براه حق ارشاد میفرمود.

دیگر در بنی اسرائیل که قوم و تابعین حضرتش بودند پیمبرانی که گویند هفتاد نبی غیر مرسل در بنی اسرائیل آمدند که هر یک پس از دیگری برای هدایت آنان مبعوث گردیدند و فضیلت بنی اسرائیلیان از غیر برای اینکه بود که آنها بجفای فرعون و فرعونیان صبر نمودند و دیگر آیات تورات یقین داشتند.

در قرآن مجید راجع بفضائل تورات آیات بسیار آمده لکن میتوان گفت که قرآن بجهاتی از تمام کتب آسمانی افضل و بالاتر است.

صدر المتألهین در تفسیرش نه خصوصیت و فضیلت از قرآن مجید را تعداد و شماره نموده که هر یک دلالت دارد بر اینکه قرآن از تمام کتب آسمانی برتر و بالاتر است و ما در اینجا اجمالی از آن را ترجمه مینمائیم.

صفحه : ۱۸۶

چنین گوید فرق است بین قرآن مجید و باقی کتب آسمانی که قرآن هم کلام خدا و هم کتاب او است و باقی فقط کتاب او است و

بوجوهی کلام خدا اشرف بر کتاب خداست ۱- کلام قول او است و کتاب فعل او و قول نزدیکتر است بگوینده از فعل و عمل او

۲- کلام و قول از عالم امر است چنانچه فرموده (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) و کتاب از عالم خلق است و

عالم امر عالم معانی عقلیه و حقایق معنویه است بخلاف عالم خلق که علوم و معارف در آن داخل نمیگردد مگر بر صحیفه های مدارک و لوحهای مشاعر.

۳- کلام الله بر قلب مبارک نبی خاتم (ص) فرود آمده و کتاب الله عبارت از صورت الفاظی است که بر لوحها و کاغذها نوشته میشود.

۴- حقیقت کلام تجلی میکند و لقاء میگردد بقلب هر کس از بنده گان را که بخواهد، قوله تعالی (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا) و کسی را که خداوند اینطور بوی قرآن را تعلیم نمود فضل خدا بر او بسیار

بزرگ است چنانچه برسولش بعد از تعلیم قرآن فرمود (عَلَّمَيْكُمْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُونَ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ عَظِيمًا) و قرآن خلق رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه روایت دارد پس از آنکه از بعض زندهای او از خلق مبارک سؤال شد گفت قرآن خلق او است.

۵- قرآن و کشف اسرار آن و تجلی انوار آن بر قلب نبی (ص) نازل گردید و آن حقیقتی بود بین آن سرور و خدای تعالی که مطلع نبود بر آن نه ملک مقرب و نه نبی مرسل اما کتب انبیاء چنین بود که هر قاری می‌توانست قرائت نماید.

۶- باقی کتابهای آسمانی در هدایت نمودن بآن خود رسول و امت مساوی بودند و در همین آیه اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی که در وصف تورات فرموده (وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ، اَمَّا قرآن از حیث کلام بودن خدا وقت تجلی انوار آن حین نزول بر قلب مبارکش رسول را مخصوص بهدایت آن نموده چنانچه فرموده (وَ لَکِن

صفحه : ۱۸۷

جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا) و نیز فرموده (وَ عَلَّمَكُمَا لَمَّا تَكُن تَعْلَمُ) یعنی تو را مخصوص گردانیدم بعلم قرآن و هدایت آن.

۷- کتاب منزل بر انبیاء تصرف پیمبران در آن بعنوان اینکه بوده که کتاب نوری است که از جانب خدا و برای امت آورده تا آنکه راهنمای آنان باشد چنانچه خطاب بر رسول اکرمش نموده (قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُوراً وَ هُدًى) اما نزول قرآن بر قلب نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و تصرفش در آن باعتبار اینکه بود که خدا نوری در قلب مبارکش قرار داده و با او قرآن بود (یعنی خدا نوری در قلب نبی اکرم (ص) نازل نموده که با آن نور قرآن بود نه اینکه فقط قرآن نوری باشد برای هدایت خلق) قوله تعالی (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ (محمّد) وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (قرآن) و چه قدر فرق است بین پیمبری که بذات خودش نور باشد و با آن کتاب باشد و بین پیمبری که بیاید و با او نور کتاب باشد.

۸- خدا فرق گذاشته بین شرافت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به اینکه کلام را در قلب مبارکش پنهان گردانیده و باقی پیمبران به اینکه بر آنها کتاب فرود آورده.

۹- و دیگر از جمله خصوصیات قرآن یکی اینست که در قرائت آن خضوع و خشوع آورد و دیگر اینکه قاری را متخلّق میگرداند باخلاق الله اینکه است که گفته شده اگر تورات بر قلب موسی (ع) نازل شده بود در حال غضب الواح را نمایانداخت و نیز در تعلّم محتاج بهمراهی با خضر علیه السلام نبود. (پایان) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ یکی از اسامی روز قیامت اینکه است که قیامت را یوم الفصل نامیده یعنی در آن روز حق از باطل جدا میگردد و در دیوان دادگاه الهی از طرف حاکم جزاء بین مردم بحق حکم میشود و هر کس بجزاء اعمال خود خواهد رسید (ان کان خیرا فجزائه خیر و ان کان شرا فجزائه شر). أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ (همزه) استفهام برای تقریر است و اعتراض باهل مکه است که آیا اینکه مردم

صفحه : ۱۸۸

ندیدند که چگونه بود حال پیشینیان مثل قوم عاد و ثمود و امثال آنان که شما در حال مسافرت از منزلهای آنها عبور میکنید آیا نمیبیند که در اثر مخالفت آیات الهی چگونه آنها را هلاک نمودیم و آنان نتوانستند از خود دفع عذاب بنمایند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ کفار در هلاکت و عذاب آنها باید تدبّر بنمایند و متنبّه گردند زیرا که در آن نشانه‌های قدرت و اقتدار الهی و صدق قول پیمبران در وعد و وعید نمایانست کفار عذاب و شکنجه پیشینیان را اگر ندیدند آیا نمیشنوند البته میشنوند آیا چرا و چگونه استماع نمیکنند یعنی چرا گوش نمیدهند تا اینکه متنبّه گردند و دست از لجاجت و تعصّب جاهلیت بردارند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ (ارض جرز) زمینی را گویند که از گیاه خالی باشد اینکه آیه کفار را ارشاد مینماید و آنان را منتبه میگرداند بنعمتهای خود و در مقام اعتراض بکافری بر آمده که آیا اینان نمی بینند چگونه بقدرت خلّاقه الهی سیل آب را جریان میدهیم در بیابان خشک لم یزرع در زمین‌هایی که یا از جهت بلندی یا دوری از نهرها آب باو نمیرسد که بتوسط قوت سیل آب را بچنین زمین‌ها میرسانیم و از آن گیاه‌ها و نباتات را بیرون می‌آوریم تا آنکه خودشان و چهارپایانشان از آن بخورند اینکه است که در مقام تعجب فرموده (أَفَلَا يُبْصِرُونَ) بسیار جای تعجب است که مردم اینها را می‌بینند و گویا چشم دلشان کور و بخدای یگانه بی همتا اعتراف نمی‌نمایند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ چون مؤمنین بحسب وعده الهی همیشه منتظر فتح و فیروزی اسلام بودند و باین امید هم دل خوش داشتند کفار از روی استهزاء و سخریه بآنها میگفتند روز فتح و مظفریت شما کی خواهد بود اگر شما راستگویانید اینکه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب گردید که باینها بگو:

صفحه : ۱۸۹

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ظاهراً غرض کفار چنین بوده که اگر دیدند اسلام غالب گردید آن وقت ایمان آورند اینکه است که پیمبرش خطاب مینماید که باینان بگو بدانید وقتی در جنگ مؤمنین غالب گردیدند و شما در شرف اعدام واقع گردیدید دیگر ایمان آوردن شما نتیجه بخش نخواهد گردید و برای شما دیگر مهلتی نخواهد بود.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور میگردد که از کفار اعراض نماید و آن وقتی بود که تبلیغ در گوش سنگین کافرین اثر ننمود و آنان دست از لجاجت و ضدیت با رسول (ص) و مؤمنین بر نمیداشتند و در مقام ایذاء در باره آنها از هیچ گونه فحشاء و منکری خود داری نمینمودند و چاره آنها فقط شمشیر بود اینکه بود که وعده فتح و فیروزی بحضرتش داده میشود و مأذون میگردد که با آنان جهاد بنماید و منتظر فتح باشد چنانچه در جنگ بدر که اول جهادی بود که مؤمنین مظفر و منصور گردیدند و کفار مخذول و کشته شدند و بدست مؤمنین اسیر گردیدند، اینکه بود وعده‌ای که مؤمنین و کافرین هر دو منتظر چنین روزی بودند.

صفحه : ۱۹۰

سوره الاحزاب

اشاره

اینکه سوره مدنی است و هفتاد و سه آیه است و هزار و دویست و هشتاد و هشت کلمه و پنج هزار و هشتصد و نود و شش حرف است.

[سوره الاحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا

تَعْمَلُونَ خَيْرًا (۲) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)
 ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶)

صفحه : ۱۹۱

ترجمه قسمتی از آیات سوره الاحزاب

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

ای پیمبر اکرم (پرهیزگار باش) و خدا را نگاه‌دار و مطیع کافرین و منافقین مشو بحقیقت و درستی که خداوند دانا و درستکار است (۱)

و متابعت نما آنچه را که از جانب پروردگارت بسوی تو وحی می‌گردد محققاً خدا بآنچه می‌کنید آگاهست (۲)
 ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) توکل کن بر خدا و بس است خدا (برای اینکه) مهمات را کفایت نماید (۳)
 خدا برای هیچ مردی در درون او دو قلب قرار نداده و قرار نداده زنهایی را که ظهار می‌کنید (و بآنان می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است) باین گفتار اینان مادرهای شما نمیشوند و نیز پسر خواننده‌های شما را قرار نداده اولاد شما اینها حرفی (بی معنی است) که بزبان می‌گویند و آنچه خدا می‌گوید حق است و او است که براه (راست) هدایت مینماید (۴)
 پسر خواننده‌ها را باسم پدرانشان بخوانید آن راست‌تر است نزد خدا و اگر پدرهایشان را نمیدانید آنها برادران دینی و دوستان شما خواهند بود و بر شما گناهی نیست در آنچه خطا کردید (در نسبت اولاد دادن آنها بخودتان) لکن گناه آن چیزی است که عمداً دل شما خطا کار باشد و همیشه خداوند آمرزنده و مهربان است (۵)
 پیغمبر اولی است بمؤمنین از نفسهای آنها و زنهایی او بمنزله مادرهای مؤمنین میباشد و خویشاوندان در ارث بردن بعضی در کتاب خدا اولویت دارند بر بعض دیگر از مؤمنین و مهاجرین مگر آنکه نسبت بدوستان خودتان بطور معروف عمل کنید اینکه طور در کتاب ثبت گردیده (۶).

صفحه : ۱۹۲

توضیح آیات

اشاره

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ (ممکن است اینجا سؤالاتی پیش آید) ۱- چرا حضرتش را باسم نخوانده همان طوری که پیمبران دیگر را باسم مخاطب قرار داده: یا آدم، یا موسی، یا عیسی، یا داود، یا نوح، یا زکریا و غیر آنها بلکه در قرآن بالقاب متعدده او را مخاطب قرار داده مثل اینجا (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ) و در جای دیگر (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) بلکه به (یس) و (طه) و غیر اینها او

را ستوده و معزفی نموده.

(پاسخ)

مسلم و معلوم است که زیادتى اسماء و القاب دليل بر علوّ شرف و عظمت مسمّى خواهد بود و اينکه حضرتش را بنام نخوانده بلکه باوصاف و القاب بسيار خوانده برای آنکه مقام و منزلت و علوّ مرتبه او را بر باقى پيبران ظاهر بفرمايد و لکن قوله تعالى در آنجا که فرموده (محمّد رسول الله) برای اينکه است که مردم او را بمرتبه رسالت بشناسند.

۲- امر برسول الله (باتق الله) بچه معنى است مگر پيمبر اولوا العزم صاحب تقوى نبود که مأمور بتقوى گردد و در صورتى که مسلماً داراى تقوى بود امر باو تحصيل حاصل خواهد بود و نيز نهى باو که مطيع کافرين و منافقين مشو مگر نبى اکرم صلى الله عليه و آله و سلم ممکن بود مطيع آنان گردد تا مورد نهى گردد که مطيع آنها مشو!

(پاسخ)

آرى رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم داراى کمال تقوى بلکه ما فوق آن بود و نيز در رتبه و مرتبه يقين بدرجه‌اى بوده که برای آن ما فوقى متصور نميشد لکن در اینجا اگر چه مفسرين توجيهاتى نموده‌اند مثل اينکه گویند امر بثبات تقوى است و تأکيد در مداومت بر آن است زیرا که کفار مثل ابو سفیان و عکرمه و تابعين آنان با کمال جدیت

صفحه : ۱۹۳

کوشش مى کردند که پيمبر اکرم مدتی دست از تبليغ بردارد و ميگفتند بگذار ما عبادت الهان خود کنیم تا ما نيز دست از تو برداريم و منافقين مثل ابن ابى و معتب بن قشير و حدب بن قيس و امثال آنها از منافقين رأى کفار را تصويب مينمودند اينکه بود که اينکه آيه نازل گرديد که اى پيمبر گرامى از خدا بترس و تابع آنان نگرد لکن اينکه توجه بنظر درست نيمآيد زیرا خدا ميدانست هيچوقت رسولش دست از وظيفه خود برنخواهد داشت و آنان را بحال خود وانميگذارد.

شايد آيه برای قطع طمع کافرين و منافقين باشد که آنان بدانند حضرتش از جانب خداى تعالى مأمور بر تبليغ است و ممکن نيست دست از وظيفه و مأموريت خود بردارد و لو آنکه اجزاء بدن مبارکش را قطعه قطعه کنند *إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا* و حکيم دو صفت از اوصاف جلال و جمال الهى است خطاب برسولش نموده و اشاره به اينکه او عالم است ميداند که کفار کاذب و دروغگوينند تمام گفتارشان از روى تدليس و توطئه برای اغواء گردانيدن تو و تابعين تو انجام گرفته، حکيم است آنچه در باره آنان حکم کند بجا و بموقع خواهد بود.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (الخ) برای آرامش دل رسولش فرموده اى نبى اکرم (ص) تو فريخته گفتار ريکک کافرين و منافقين مشو اتکاء و اعتماد تو فقط بر خدا باشد و او بر دشمنانت کافى خواهد بود.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (الخ) قلب جسمانى يک پارچه گوشت کوچکی است صنوبرى در جانب چپ سينه و بدو رگ پيوسته و آن محل علوم و معارف است و در عرف جوف انسان را شکم او نامند.

گویند جميل که کنیه او ابو معمر است مردى بود ادیب و قوه حافظه او بسيار زياد بود و حافظ امور مردم گرديده و باين جهت ميگفت من دو قلب دارم و بهر يک از اينها تعقل ميکنم بهتر از عقل محمّد صلى الله عليه و آله و سلم و قریش او را صاحب دو قلب

می‌نامیدند

صفحه: ۱۹۴

و وی را (ذو القلین) لقب نمودند، برای رد ادعای آنان اینکه آیه نازل شده که خدای برای احدی دو قلب قرار نداده. و شاید آیه راجع بمنافقین باشد که خدا برای کسی دو دل قرار نداده که بیکی ایمان قبول کند و بدیگری کفر بلکه چنانچه مکرر گفته شد مورد مخصّص نیست ممکن است مقصود چنین باشد که چون حقیقت انسان قلب و دل او است که آن محل علوم و ایمان و معارف و حب است و آن یک حقیقت وحدانی است اینکه است که دو چیزی که ضدّ و مباین هم باشند در آن جمع نخواهد گردید کسی که قبول ایمان نمود و ایمان در دل وی جای گزین گردید چگونه ممکن است قبول کفر نماید، اینکه است که گفته‌اند محبت دنیا و نفس پرستی با محبت خدا و یکتا پرستی جمع نخواهد گردید زیرا که در یک دل دو محبت ضدّ هم نشاید و آیات بعد نیز مشعر بر همین معنی است.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ چون پیمبر برگزیده و رسول خدا است و بآن قوه قدسیه و روح حقیقت و بصیرت دل آنچه صلاح بشر است آنان را ارشاد بآن مینماید بخصوص نسبت بمؤمنین که نسبت بانان مهربان و مشفق بلکه پدر روحانی آنها است اینکه است که در همه کار دین و دنیای آنان آنچه امر فرماید عین صلاح و سبب نجات آنها خواهد بود و بایستی او را از نفس خود دوست‌تر و اولی‌تر دارند و اوامر او را بجان پذیرند زیرا که نفس بشر (امارة بالسوء) میباشد اگر بچراغ هدایت پیشوایان دین راه سعادت را پیدا نماید او را بچاه مضلت و خود سری خواهد کشانید، و زنهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چون نسبت بیمبر دارند بمنزله مادرهای مؤمنین میباشد که بایستی آنها را از اینکه جهت محترم شمارند و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نظر زنا شویی بانها نداشته باشند قوله تعالی (وَلَا أَنْ تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا).

صفحه: ۱۹۵

وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ مَفْسِرِينَ گفته‌اند آیه راجع بمیراث است که میراث را مخصوص میگرداند بخویشاوندان که بعضی از آنها در ارث اولی‌ترند از بعض دیگر از مؤمنین مهاجرین که صاحب رحم نباشند و اولویت و برتری دارند (فی کتاب الله) در لوح محفوظ یا در قرآن یا در دفتر خلقت هر چه مقصود باشد که آنها در ارث بردن از مؤمنین و مهاجرین سزاوارتر خواهند بود و نیز بعضی از خویشان و اقرباء از بعض دیگر به سهم ارث سزاوارتر از بعض دیگر میباشد، و اولویت در اینجا اولویت تعیینی میباشد.

إِلَّمَا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا (آلما) برای استثنا اعم است که اول بطور اطلاق ارث را مخصوص باولی الارحام از مهاجرین گردانیده بعد موارد وصیت را استثنا گردانیده خلاصه مقصود چنین میشود که ارث مخصوص بخویشان و نزدیکان است آنهم هر کس نسبت بدرجه نزدیکی خود بمیت آن طوری که در کتاب خدا مقرر گردیده مگر اینکه شخص در ایام حیات بخشش بدوستان و نزدیکان خود بکند یا بطور معروف متداول وصیت کند و از ثلث مال خود سهمی برای دوستان خود معین نماید. کان ذلک فی الکتاب مسطوراً جمله مستأنفه در مقام بیان اینکه است که احکام ارث و قسمت بین طبقات آن عام است اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد و محقق و ثابت و در قوانین کلیه الهیه مقرر گردیده.

بعضی از علمای امامیه باین آیه بر اولویت خلافت و امامت علی بن ابی طالب «ع» استدلال نموده‌اند نظر به اینکه در اول آیه فرموده (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) و بعد فرموده (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) یعنی خویشان او بعضی ببعضی اولی‌ترند

پس از آن خویشان او را که اولویت دارند بدو صفت معرفی نموده یکی ایمان و دیگری هجرت پس اولی با اولویت منوط بسه چیز میشود یکی قرابت دوّم ایمان سوّم هجرت با رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و هر دسته‌ای از امت امامت را در یکی از پنج نفر

صفحه : ۱۹۶

ادّعا نموده‌اند (مرتضی علی علیه السلام ابو بکر، عمر عثمان، عباس و ابو بکر و عمر و عثمان اگرچه در ظاهر مسلمان و از مهاجرین بودند لکن با رسول قرابت نداشتند و عباس اگرچه ایمان و قرابت داشت از مهاجرین نبود پس امامت و خلافت منحصر میگردد به امیر المؤمنین (ع) پس از اینجا معلوم میشود که پس از رسول (ص) علی (ع) والی و حاکم بر همه خواهد بود.

صفحه : ۱۹۷

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱۶ تا ۲۷]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لَيْسَ لَ الصّٰدِقِيْنَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْتُونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶)

صفحه : ۱۹۸

[ترجمه]

(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم یاد کن) وقتی را که (در اجراء کلمه توحید) از پیمبران و از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی عهد و میثاق گرفتیم و پیمان را سخت و محکم گردانیدیم (۷) تا آنکه (خداوند) در قیامت از صادقین از صدق و راستی و وفاء بعهد (و انجام دادن وظیفه) آنها سؤال کند و برای کافرین عذاب سخت آماده شده (۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید متذکر گردید نعمت خدا را بر شما وقتی که لشگرهای (کفار) بر شما وارد گردیدند پس ما بر آنها بادی و لشگرهایی فرستادیم که شما آنها را نمی‌بینید و خداوند بآنچه عمل میکنید بینا است (۹) یاد کنید وقتی را که از بالای شما (از اعلاى وادی) و از پائین تر آمدند که چشمها خیره گردید و قلبها (از ترس دشمن) بحنجره‌ها رسید و بخدا گمان بد بردید (۱۰)

آنجا بود که مؤمنین در معرض آزمایش در آمدند و بدن آنان بسختی بلرزش درآمد (۱۱)
 (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم) یاد کن وقتی را که منافقین و آنهایی که در قلب آنها مرض بود گفتند آنچه را که خدا و
 رسولش بما وعده داده‌اند نیست مگر مکر و فریب (۱۲)
 و یاد کن وقتی را که جماعتی از منافقین گفتند ای اهل مدینه دیگر در لشکرگاه (محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم) جای شما
 نیست برگردید و جماعتی از آنان در برگشتن از پیمبر (ص) رخصت می‌طلبیدند و میگفتند در خانه‌های ما خلل و خرابی است در
 صورتی که در خانه‌های آنها خلل نبود و آنان قصدی نداشتند مگر فرار (۱۳)
 و اگر از اطراف مدینه کفار بر آنها وارد کردند و پس از آنها طلب فتنه نمایند (یعنی آنان را مشرک) گردانند آنها نیز اجابت نمایند
 و مشرک گردند و آنان تلبّث و درنگ بآن فتنه نمایند مگر اندکی (۱۴)
 و حقیقه آنان کسانی بودند که قبلاً با خدا عهد بسته بودند که پشت بجنگ نکنند و محققاً آنها از عهد خدا سؤال گردیده خواهند
 شد (۱۵)
 (ای محمّد ص) (بمنافقین) بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار میکنید آن گریختن برای شما سودی نخواهد داشت و از دنیا بهره
 نمیرید مگر اندکی (۱۶).

صفحه : ۱۹۹

توضیح آیات

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ رسول خود را تذکر میدهد بآن عهد و معاهده‌ای که در عالم قضاء و قدر در اول پیدایش خلقت با
 سفراء و رسولان خود نموده که احکام رسالت را بخوبی بمردم برسانند و در انجام وظیفه سستی ننمایند و مردم را براه حق و حقیقت
 رهبری گردانند و اینکه آیه نظیر آن عهدی است که از بنی آدم گرفته آنجا که فرموده (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا
 الشَّيْطَانَ) و آنجا که خطاب بیشر نموده (أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ) وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابنِ مَرْيَمَ پنج نفر از
 پیمبران اولوا العزم را در اینکه آیه مخصوص بذکر گردانیده و اول آنها (نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم) را تذکر داده اشاره
 بعلو شأن و برتری آن بزرگوار از تمام پیمبران اولوا العزم خواهد بود که اگرچه در عالم طبیعت آخری آنان واقع گردیده لکن در
 عالم (ما فوق الطبیعه) و در شرافت اول همه و مقدّم بر تمام پیمبران محسوب گردیده.
 وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا، لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ و اینکه عهد و میثاق را مؤکّد گردانیده شاید برای اینکه باشد که کفار و
 منافقین که منتظر اینند که بدسیسه و خدعه میتوانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در عقیده با خود همراه گردانند و یا
 حضرتش دست از رسالت بردارد و آنان را بحال خود بگذارد قطع طمع نمایند و بدانند ممکن نیست که او دست از رسالت بردارد
 زیرا که خداوند از او عهد و میثاق محکم گرفته که در انجام وظیفه پافشاری نماید که اگر فرضاً بقیمت جانش تمام شود هرگز
 دست از تبلیغ برنخواهد داشت زیرا که در دیوان جزاء مورد سؤال واقع خواهد گردید.

وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا در مقام انذار و تهدید برآمده که کسی که حق را بپوشاند و مخالفت عهد و میثاق

صفحه : ۲۰۰

نماید عذاب و شکنجه سخت دردناک برای وی آماده گردیده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودُ خدای متعال از روی امتنان و کرم و رأفت مؤمنین را مخاطب گردانیده

صفحه: ۲۰۲

از هجوم دشمن دور شهر را خندق میکنیم که دشمن نتواند وارد شهر گردد چون اینکه رأی بسمع همایون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید تصویب نمود و آن وقت زمین را بر اصحاب قسمت گردانید که هر قطعه آن بعهده یک نفر باشد و آنها مشغول کردن خندق شدند و خود حضرتش نیز در بالا آوردن خاک کمک مینمود و مؤمنین را بوعده مظفریت در دنیا و مقامات بهشتی اخروی تشویق مینمود و میفرمود (عیشی نیست مگر عیش آخرت) و بروایت سلمان که گفته من و حذیفه بن یمان و نعمان بن مقرن و عمر با شش نفر دیگر از انصار چهل ذرع از خندق را کنسیم و اصحاب هر یک بر قدر قسمت خود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها مقرر نموده بود میکنند در اثنای کردن بسنگ بسیار بزرگ و سختی برخورد نمودند که تیشه و تبر بر آن کارگر نمیشد چون برسول (ص) خبر دادند آن حضرت با سلمان بسر سنگ آمدند حضرت کلنگ را گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد دو دانگ از آن سنگ شکست و از آن نوری مانند نور برق که مثل چراغ در وسط شب تاریک بود جستن نمود و چشم سید عالم در آن روشنایی برق بر قصرهای شام افتاد گفت (الله اکبر) مفاتیح شام را بمن دادند مؤمنین نیز تکبیر گفتند مرتبه دیگر نیز ضربت دیگر بر آن سنگ زد دو دانگ دیگر آن شکست نور دیگری از آن ظاهر گردید قصرهای یمن بنظر مبارکش جلوه نمود فرمود (الله اکبر) مفاتیح یمن را بدست من دادند مسلمانها همه تکبیر گفتند مرتبه سوم ضربت دیگر بر آن سنگ زد و سنگ خورد گردید و نوری از آن بدرخشید قصرهای کسری بر حضرتش نمایان گردید گفت (الله اکبر) کلیدهای مملکت فارس را بقبضه اقتدار من دادند مؤمنین باز گفتند (الله اکبر) و حمد و شکر خدا را نمودند و منافقین گفتند محمد (ص) وعده مملکت کسری و قیصر بما میدهد با اینکه امروز بقدری خوف و ترس ما را گرفته که نمی‌توانیم برای تخلیه غائط بیرون رویم.

ایمن مخزومی از جابر بن عبد الله چنین روایت کرده که روزی که خندق می‌کنسیم سنگی نمایان گردید و مانع کردن شد گفتیم یا رسول الله سنگی پدید گردید

صفحه: ۲۰۳

و مانع کردن گردیده فرمود آب بر آن پاشید پس از آنکه آب بر آن پاشیدیم برخواست و از شدت گرسنگی سنگ بر شکم بسته بود بیل و تیشه برداشت و آن سنگ را مانند پشته ریگ گردانید گفتم یا رسول الله (ص) اجازه فرما بمنزل روم بمنزل رفته و بزنی خود گفتم هیچ طعامی هست رسول خدا بسیار گرسنه است گفت یک صاع جو و بزغاله‌ای هست جو را آورد نمودم و بزغاله را کشتم و پوست کردم و بزنی خود گفتم طعام درست کن ساعتی رفته و از حضرت اذن گرفتم و برگشتم طعام حاضر بود گفتم یا رسول الله نزد ما غذای اندکی هست که سه چهار نفر سیر میشوند فرمود چقدر است گفتم یک صاع جو و یک بزغاله حضرت همه مسلمانها را امر فرمود که برخیزید تا غذا بخوریم جابر گوید من از کمی غذا و کثرت مسلمانها خجل گردیدم آمدم منزل بزنی گفتم گفت مگر نگفتی غذا اندک است گوید گفتم زنی گفت خدا و رسولش عالم تراست.

آن وقت رسول با اصحاب رسیدند رسول فرمود ظرفی حاضر کن حضرت نان را در آب گوشت طرید نمود و گوشت را تکه تکه کرد و بر اصحاب قسمت نمود و همه سیر شدند و هنوز دیگ و تنور از نان و گوشت پر بود بعد از آن بزنی گفت بخور و به اقوام خود بده و اینکه روایت را (بخاری) نیز در صحیح خود آورده است.

(منهج الصادقین) خلاصه گویند مدت شش روز اصحاب جز سنگ و خاک کشیدن بکار دیگر مشغول نشدند پس از تمام شدن خندق بیرق لشکر کفار ظاهر گردید و از اطراف مدینه از جانب شرقی که بنی غطفان بودند و از طرف مغرب که قریش بودند وارد

گردیدند و مسلمانها از شدت خوف دل‌هایشان بسینه رسید منافقین گمان می‌کردند که لشکر اسلام تاب نیاورده شکست خواهند خورد و مؤمنین با اینکه قلب‌هایشان مطمئن بایمان بود مضطرب گردیدند اینکه است که در آیه فرموده: (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ) در اینکه موقع مؤمنین در مورد آزمایش در آمدند (وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا) و از هول و هراس بدن‌هایشان سخت بلرزش آمد.

صفحه : ۲۰۴

گویند تا بیست روز دو قشون کفر و اسلام در برابر هم نشستند و فقط بهم سنگ و تیر می‌انداختند و چون کار سخت شد حضرت رسول بسعد بن معاذ و بسعد بن عباده گفت من در اینکه فکرم که مدینه را بثلث میوه آن بخرم تا غطفان با سائر قبائل برگردند و فتنه کوتاه شود شما در اینکه باب چه رأی دارید گفتند یا رسول الله اگر حکم خدا چنین است اطاعت میکنیم و گر نه جان و مال خود را فدای خدا و رسول میکنیم حضرت فرمود در اینکه باب وحی نیامده اما من می‌بینم که همه عرب متفق-الکلمه شده‌اند و من میخواهم شر آنها را از اینکه شهر رفع کنم سعد بن معاذ گفت یا رسول الله (ص) در زمان جاهلیت هرگز اینکه قوم طمع نداشتند که بآنان از میوه خود نصیبی دهیم مگر بیهاء و مهمانی امروز که حق تعالی ما را باسلام گرامی داشته چگونه مال خود را بآنها دهیم و مقابل آنها اظهار عجز نمائیم قسم بخدا بآنها جز شمشیر چیز دیگری نخواهیم داد آن وقت حضرت دانست که آنان در ایمان ثابت قدمند.

خلاصه احزاب در مدت بیست روز یا بیست و هفت روز در اطراف مدینه توقف میکردند روزها بکنار خندق می‌آمدند و تیر می‌انداختند و شبها شبخون میزدند و حضرت رسول (ص) با جماعتی از اصحاب سوار میشد و آنان را رد مینمود روزی عمرو بن عبدود سوار شد با جماعتی از سواران قریش مسلح و مکمل شده بقصد مبارزه بیرون آمدند و گرد لشکرگاه برآمدند و بنی عامر و بنی کنانه گفتند مشغول مبارزه شوید تا بر شما معلوم گردد که آنچه محمد گفته دروغ است و چون آمدند کنار خندق گفتند اینکه مکر و کید از غیر عرب است آن وقت اسبان را بجولان درآوردند و از خندق با زحمت جستن دادند آن وقت امیر المؤمنین (ع) با چند نفر دیگر جلو راه آنان را گرفتند از میان ایشان عمرو اسب خود را بیرون تاخت و او در شجاعت بی نظیر بود که وی را با هزار سوار مقابل میکردند وقتی حضرت امیر (ع) در نبرد مقابل او آمد عمرو گفت تو کیستی فرمود من پسر ابو طالب هستم گفت ای علی بر گرد

صفحه : ۲۰۵

نمی‌خواهم تو در دست من کشته شوی زیرا که من با پدرت دوستی داشتم علی (ع) گفت من میخواهم تو بدست من کشته گردی ولی من شنیده‌ام که تو گفته‌ای کسی نیست که از من دو چیز طلب کند مگر آنکه اجابت کنم و من از تو یک چیز میخواهم عمرو گفت آن چیست گفت اینکه بخدا و رسول او ایمان آری گفت مرا بآن احتیاجی نیست خواهش دوم را بگو فرمود اینکه پیاده شوی تا با هم جنگ کنیم گفت علی نمی‌خواهم بدست من کشته شوی امیر المؤمنین گفت از کجا که تو بدست من کشته نشوی عمرو غضب کرد و پیاده شد و یک دو نوبت بگرد هم گشتند عمرو پیش دستی نمود و شمشیری بر علی علیه السلام زد آن حضرت سپر بر سر کشید شمشیر از سپر گذشت و کلاه خود را پاره کرد سر مبارکش را زخم دار گردانید حضرت امیر (ع) در گوشه‌ای رفت که زخم را ببندد عمرو گمان کرد که حضرت شهید شده مبارز دیگر طلبید علی (ع) ثانیاً آمد مقابل او گفت تو کیستی گفت من همانم که اول بودم عمرو گفت من گمان نمی‌کردم کسی از ضربت من جان بدر برد علی (ع) فرمود دیگر نوبت من است گفت بیار تا چه داری علی علیه السلام بر او حمله کرد سپر بر سر کشید حضرت امیر (ع) ضربتی در ران او زد بزمین افتاد علی (ع) بسینه او

نشست و سر او را از بدن جدا نمود و بدست گرفت تا دو لشکر بدیدند.

بروایت زهری وقتی عمرو بن عبد ود اسب خود را از خندق بیرون زد حضرت رسول (ص) باصحاب فرمود کی است او را دفع کند علی (ع) برخاست فرمود ای علی بنشین اینکه عمرو است تا سه مرتبه کسی برنخواست مگر علی (ع) و اذن طلبید و وارد مبارزه گردید.

بروایتی حضرت رسول (ص) درع خود را باو پوشانید و شمشیر خود را بدست او داد و فرمود ای علی در جنگ تعجیل مکن امیدوارم ظفریابی و بر عمرو غالب گردی و در باره او دعا کرد پس از آنکه عمرو کشته گردید آنان که با وی بودند فرار کردند و نوفل بن ازرق که از رفقای او بود در خندق افتاد مسلمانها بروی سنگ میزدند حضرت امیر (ع) وارد خندق گردید و سرش را از بدنش جدا نمود وقتی علی علیه السلام فاتح

صفحه : ۲۰۶

شد و نزد پیغمبر اکرم برگشت حضرت در باره او دعا کردند و فرمودند ضربت علی بر عمرو این عبد ود بهتر از عبادت جن و انس بشمار می‌رود.

و در روایات آمده که پیغمبر اکرم از جنگ احزاب دلتنگ بود نعیم بن مسعود نزد او آمد و گفت یا رسول الله من بتو ایمان آوردم و از ترس قوم خود نتوانم بتو اظهار نمایم اکنون کاری بمن رجوع نما که از دست من برآید حضرت فرمود اگر در اینکه کار تدبیری داری بکن زیرا که اکثر کار جهاد و جنگ بخدعه تمام میشود نعیم نزد بنی قریظه رفت و بآنان گفت ای بنی قریظه شما مودت و نصیحت مرا در باره خود میدانید و دانسته‌اید که من در نصیحت متهم نیستم گفتند (لا والله) که از تو تهمت دور است و نصیحت تو محض شفقت است گفت بدانید که قریش و غطفان که بجنگ محمد (ص) آمدند و شما را از جای خود حرکت دادند و از منزلهای خود بیرون آوردند من عاقبت آن را نیک نمی‌بینم زیرا که اینان در اینجا غریبند و در اینکه شهر زنی و فرزند و ملکی ندارند اگر نتوانند با محمد (ص) مقاومت نمایند فرار میکنند و زنان و فرزندان و املاک شما اینجا است و میدانم طاقت جنگ با محمد را ندارید شما کشته می‌گردید و زنان و فرزندان شما اسیر خواهند گردید و مالهای شما را بغارت می‌برند و من چنین صلاح میدانم تا عهد و میثاق محکم از آنان نگیرید با آنها در اینکه عمل اتفاق نکنید گفتند خوب گفتی پس از آن نزد ابو سفیان و جماعت قریش آمد و گفت شما دوستی و نصیحت مرا دانسته‌اید و میدانید با محمد صلی الله علیه و آله و سلم یکی نیستم گفتند چنین است گفت امروز من سخنی شنیدم که از اسرار است اگر عهد می‌کنید که فاش نکنید بگویم پس از آنکه عهد کردند گفت یهودیها بجنگ محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شما را وادار نمودند که از منزلهای خود بیرون آئید حال پشیمان شده‌اند و بمحمد (ص) پیغام فرستاده‌اند که ما بر عهد توایم اگر از ما راضی شوی ما برای آن عهدی که با تو بسته‌ایم جماعتی از اشراف قریش و غطفان را بگیریم و نزد تو فرستیم تا همه را گردن زنی و محمد (ص) باین رضا داده و هم عهد شده زنهار هوشیار

صفحه : ۲۰۷

باشید و تدبیر و اندیشه‌ای در کار خود بکنید که سر انجام کار شما را بد می‌بینم آنان از اینکه خبر بسیار پریشان شدند و کسی را نزد یهودیان فرستادند که ما تا کی اینجا بنشینیم اگر برای جنگ آمده‌ایم باید شروع نمود یهودیان گفتند فردا روز شنبه است و ما روز شنبه هیچ کار نمیکنیم و دیگر تا از شما وثیقه نگیریم مشغول جنگ نمیشویم مصلحت چنین است که از مردان خود چند نفر پیش ما فرستید تا آنان نزد ما وثیقه باشند و ایمن باشیم از اینکه شما فرار کنید و ما را در دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگذارید قریش و غطفان گفتند نعیم راست گفته جواب دادند ما بر شما اعتماد نداریم آنان گفتند ما نیز با شما دست یکی نداریم

آن وقت خلاف و نزاع بین آنها افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و سه شنبه در مسجد برای فتح دعاء نمود روز چهارشنبه بین نماز ظهر و عصر اثر فتح ظاهر گردید و حق تعالی باد سردی و سختی بر آنها فرستاد بطوری که خیمه‌های آنها را میدرید و طنابها را میگسیخت و دیگهای آنان را میافکند و خاک و خاشاک در چشمهای آنان می‌انداخت و آتشهای آنان را خاموش گردانید و همه اسبها رم کردند مفسرین گویند اینکه باد صبا بود که بر قوم عاد وزید و آنان را هلاک نمود و چون اینکه حادثه را دیدند بسیار ترس در دل آنها پدید گردید و فرشتگان در دل آنان ترس انداختند و چنان ترس آنها را گرفت که بزرگ هر قومی بقوم خود میگفت مرا نگاه دارید و طلحهٔ ابن خویلد اسدی گفت محمد (ص) با شما سحر کرده راه نجات طلبید و بگریزید ابو سفیان گفت ای جماعت قریش ما در اینجا بقصد توطن نیامده‌ایم اسبان و چهارپایان ما سقط شدند و بنو قریظه و بنو نظیره وعده‌ای که بما داده بودند خلاف کردند پس برخواست و از شدت ترس بر شتری که سوار شده بود عقال پپای آن بسته بود هر قدر او را میزد نمیرفت نگاه کرد دید پای آن بسته است خلاصه ترس در دل قشون افتاد و همه فرار نمودند و پراکنده شدند و رفتند.

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا اشاره به اینکه در اینجا مؤمنین در مورد آزمایش واقع گردیدند و چنان ترس و رعبی عارض آنان گردید که بشدت بدن آنها بلرزه افتاد لکن مؤمنین استقامت نمودند

صفحه : ۲۰۸

و خود را نباختند و تسلیم امر حق گردیدند لکن منافقین و آنان که در قلبشان مرض نفاق بود گفتند (ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) چنین گمان کردند که وعده فتح و فیروزی که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طرف حق تعالی داده برای فریب دادن و اغوا گردانیدن آنان خواهد بود.

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا جماعتی از منافقین بانصار و اهل مدینه گفتند بمنزلهای خود برگردید شما تاب مقاومت با اینکه لشکر انبوه را نخواهید داشت.

وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ جماعتی از منافقین یا آنهایی که شاید منافق نبودند لکن در مقابل آن لشکر انبوه کفار طاق استقامت نیاوردند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلب اذن نمودند و گفتند خانه‌های ما خالی است اذن بده ما بخانه‌های خود برگردیم اینکه بود که خدای تعالی پیغمبرش خبر میدهند که:

وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا عَوْرَةٌ در لغت بمعنی خلل است ای رسول گرامی اینان دروغ می‌گویند در خانه‌هایشان خلل و خرابی نیست مقصود اینان فرار از جنگ است و در اینجا بود که مؤمن کامل از غیر کامل تمیز داده شد.

وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَ مَا تَلَبُّوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا ظاهراً آیه راجع بانکسانی است که بهانه اینکه در مدینه خانه‌های ما خراب است و حفاظی ندارد از پیغمبر اکرم اذن می‌طلبیدند که از جهاد فرار کنند آیه تذکر میدهد که اینان کسانی می‌باشند که اگر دشمن از اطراف مدینه برای غارت بر آنها هجوم آورند و از آنان تقاضا نمایند که بکفر اولیشان برگردند اینها اجابت خواهند نمود در صورتی که اندک زمانی بیشتر با آنها مکث نخواهند کرد.

صفحه : ۲۰۹

وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَارَ کسانی که بهانه جویی از جهاد می‌خواهند فرار کنند آنهایی خواهند بود که در موقع بیعت با رسول الله (ص) از آنها عهد و میثاق گرفته شد که پشت بکنگ نکنند و آنان عهد خدا را شکستند و خواهند پشت بکنگ کنند.

وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُلاً مَسْلَمًا وَ مُحَقَّقٌ اسْتِ كِه دَر قِيَامَتِ دَر دِيوَانِ عَدْلِ اَلْهِي كِه مَوْعِ پَرَسَشِ اَز اَعْمَالِ خَوَاهِدِ بُوَدِ اَز اَنِ عَهْدِي كِه بَا خُدَا دَر مَوْعِ بِيَعْتِ بَسْتِه بُوَدَنْدِ جَدًّا سْوَالِ مِيشُودِ وَ اَيْنَانِ بَرَايِ شَكْسْتَنِ عَهْدِ مَعْدَبِ خَوَاهَنْدِ كَرْدِيدِ.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوْ الْقَتْلِ وَ اِذَا لَا تُمْتَعُونَ اِلَّا قَلِيلاً خَطَابِ بَرَسُولَشِ نَمُودِه اِي مَحْمَدِ (ص) بَايْنِهَا بَكُو شَمَا اَز خَوْفِ مَرَكِّ يَا كَشْتِه شَدْنِ اَز جَنْكِ فَرَارِ مِيكْنِيدِ وَ گَمَانِ مِيكْنِيدِ بَفَرَارِ نَمُودَنْ جَانِ خُودِ رَا حَفْظِ نَمُودِه اَيْدِ بَدَانِيدِ كِه عَمْرِ دُنْيَا كُوتَاهَسْتِ بَرِ فَرْضِي كِه بَاقِيِ بَمَانِيدِ يَكِّ مَدْتِ كَمِيِ حَيَاتِ دَارِيدِ پَسِ اَز اَنِ خَوَاهِيدِ مَرْدِ وَ بَعْدَابِ سَخْتِ مَخَالَفْتِ عَهْدِي كِه بَا خُدَا بَسْتِه اَيْدِ هَمِيْشِه مَعْدَبِ خَوَاهِيدِ بُوَدِ دَر صُورْتِي كِه شَخْصِ عَاقِلِ هَر كَزِ ضَرَرِ بَسِيَارِ رَا دَر مَقَابِلِ نَفْعِ يَسِيرِ قَبُولِ نَخَوَاهِدِ نَمُودِ.

صفحه : ۲۱۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۱۷ تا ۲۵]

اشاره

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوءًا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيْرًا (۱۷) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمَعْوِقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِاِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ اِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ اِلَّا قَلِيلاً (۱۸) اَشْحَهَّ عَلَيْكُمْ فَاِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ تَدْوُرُ اَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ اَشْحَهَّ عَلَيَّ الْخَيْرِ اَوْ لَيْكُ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاَحْبَطَ اللَّهُ اَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْاِحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ اِنْ يَأْتِ الْاِحْزَابَ يَوَدُّوْا لَوْ اَنْتُمْ بَادُونَ فِي الْاَعْرَابِ يَسْتُلُونَ عَن اَنْبِيَائِكُمْ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا اِلَّا قَلِيلاً (۲۰) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ اُسُوَةٌ حَسِيْنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيْرًا (۲۱)

وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاِحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ مَا زَادَهُمْ اِلَّا اِيْمَانًا وَ تَسْلِيْمًا (۲۲) مِنْ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيْلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِيْنَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِيْنَ اِنْ شَاءَ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوْرًا رَحِيْمًا (۲۴) وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا وَ كَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيْزًا (۲۵)

صفحه : ۲۱۱

ترجمه قسمتی از آیات سوره الاحزاب

ای محمّد (ص) باین مردم بگو کی است که بتواند شما را از خدا نگاه دارد اگر اراده سویی بشما داشته باشد یا اراده کند بخششی که بشما عنایت نماید و شما بغیر از خدا نه دوستی دارید و نه یاری کننده‌ای خواهید داشت (۱۷)

حقیقه خدا میدانند آنهایی را که شما را (از جنگ باز میدارند) و کسانی را که برادران خود گویند بیائید بسوی ما (و منافقین بجنگ) نمی‌آیند مگر اندکی (۱۸)

در حالی که بر شما بخل ورزند و چون آنان را ترس از دشمن فرا گرفت (آن وقت) تو آنها را چنین بینی که چشمهای آنان دور میزند مانند کسی که مرگ آن را فرا گرفته و وقتی خوف و ترس آنها تمام گردید شما را بزبانهای تند برنجانند در حالی که (در غنیمت) گرفتن حریصند و (در انفاق نمودن) بخیلند و چون اینان (منافقند) و ایمان نیاورده‌اند خداوند اعمال آنان را حبط میکند و

حبط (و بی اثر گردانیدن اعمال) بر خدا آسان است (۱۹)

(منافقین) گمان میکنند که لشگر کفار نرفته‌اند و اگر لشگر کفار بار دیگر بیایند آنها دوست دارند که در میان عربها در صحرا نشینند و از خبرها و اسرار شما تفتیش کنند و اگر اینان در ظاهر با شما مؤمنین باشند داخل در جنگ نمیگردند مگر کمی از آنها (۲۰)

محققاً مر شما را در کار پیغمبر اقتدای پسندیده است برای کسی که امید بثواب خدا و روز جزا دارد و یاد خدا بسیار کند (۲۱) و چون مؤمنین لشگرهای کفار را دیدند گفتند اینکه آنست که خدا و رسولش بما وعده داده‌اند و خدا و رسولش راست گفتند و برای مؤمنین زیاد نمیگردد مگر ایمان و تسلیم گردیدن امر خدا (۲۲) از مؤمنین مردانی هستند که راست آوردند (و عمل نمودند) بآنچه با خدا عهد بستند و بعضی از آنها کسی است که بعهد خود وفا نمود و کشته شد و بعضی از آنها کسی است که انتظار میکشد (شهید گردد) و اینکه مؤمنین عهد با خدا را تبدیل نمودند البته خدا پاداش میدهد راست گویان را بسبب راستی و درستی آنان و اگر بخواهد منافقین را عذاب میکند یا توبه آنها را قبول میکند اگر توبه کردند بدرستی و حقیقت که خدا پذیرنده توبه و مهربان است (۲۴) و بر گردانید خدا کفار احزاب را

صفحه: ۲۱۲

با غیظ و غضب آنها از اینکه فاتح نشدند بر مسلمانان و غنیمتی نبردند و کفایت کرد خدا مؤمنین را از جنگ کردن با کفار بارسال باد سخت و ملائکه را بر فرار دادن کفار و خداوند قوی و غالب است (۲۵).

توضیح آیات

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً تَأْخِرُ ذَاتَ الْمُتَعَالَى فِي آيَاتِهِ وَ آيَاتِهِ بِاللَّهِ فِي مَقَامِ بِيَانِ بَعْضِ أَوْصَافِ نَكْوَيْدِ مَنَافِقِينَ وَ أَوْصَافِ حَسَنَةِ مُؤْمِنِينَ بَرَأَمَدِهِ كَمَا فِي مَوَاقِفِ وَ قَتَى فِي مَوَاقِفِ أَمِينٍ وَ لَشْكَرِ كَفَّارِ فِي بَالَا وَ پَائِنِ آنان را احاطه نمودند جماعتی از منافقین که بظاهر ایمان آورده و قلبشان از ایمان تهی بوده آنان را بصفتی معرفی مینمایند اینکه است که فرموده در آن وقت آنهایی که مبتلا بمرض نفاق بودند بصفتی و آثاری شناخته شدند.

۱- گفتند آن وعده‌هایی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بما میدهد که فتح و فیروزی نصیب ما میگردد جز فریب و اغوا کردن ما چیز دیگری نخواهد بود.

۲- جماعتی از آنان گفتند ای اهل مدینه برگردید بمنزلهای خود و بهانه جویی میکردند که خانه‌های ما ویران است و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اذن می‌طلبیدند که از جنگ فرار کنند.

۳- منافقین چنین بودند که اگر کفار بر آنها وارد میشدند با آنها همدست میگرددند اینکه است که خدای تعالی به پیغمبر امر فرموده که باینان بگو اگر خدا بخواهد بشما ضرر رساند یا رحمت بفرستد کی تواند جلوگیر آن گردد و غیر از خدا نه دوستی دارید و نه یار و یآوری خواهید داشت.

۴- (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلْمْ إِلَيْنَا).

دیگر از اوصاف نکوهیده منافقین چنین بود که مؤمنین را از جهاد باز میداشتند

صفحه: ۲۱۳

و بسوی خود می کشیدند و از منافقین کسی داخل جنگ احزاب نمیشد مگر اندکی.

۵- از اوصاف منافقین اینکه بود که (أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ) بخل میورزیدند و بآنها انفاق نمیکردند و دیگر از حالات آنان چنین بود که فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ چون منافقین ایمان واقعی نداشتند وقتی آن قشون انبوه کفار را میدیدند گویا چشمهای آنها میخواست از کاسه سر بیرون آید یا مثل آدم محتضری بودند که چشمش پوشیده میگردد اشاره به اینکه مبهوت میگرددند.

۶- نیز از اوصاف خبیثه منافقین اینکه بود که وقتی ترس آنان برطرف میگردد بزبانهای تند مؤمنین را میرنجانیدند و بر امر خیر و انفاق بمؤمنین بخل میورزیدند و در غنیمت گرفتن حریص بودند و در انفاق نمودن بخیل.

۷- (أُولَئِكَ لَمْ يُوْثِقُوا) منافقین حقیقه ایمان نیآورده بودند و چون هیچ عملی بدون ایمان قبول نخواهد شد اینکه است که خدا اعمال آنان را حبط میکند یعنی بی اثر میگرداند.

۸- منافقین گمان میکردند که قشون کفار (لَمْ يَذْهَبُوا) لکن اینان چنین بودند که اگر قشون احزاب بار دیگر بیایند با آنها همدست گردیده و اسرار شما مؤمنین را بآنها خبر دهند.

۹- منافقین کسانی خواهند بود که با مؤمنین داخل در جنگ نمیگردند مگر کمی از آنها (که بطمع غنیمت) داخل میگرددند اینها بعضی از اوصاف رذیله منافقین بود که در اینکه چند آیه تذکر میدهد.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اول مؤمنین را ارشاد می نماید بخصلتها و اوصاف نیکی که در رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ به نحو اتم موجود است که شما مؤمنین بایستی اقتداء و پیروی از آن حضرت بنمائید و باین وسیله خود را بحضرتش نزدیک گردانید.

صفحه : ۲۱۴

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا اگر شما مؤمنین برحمت و فضل الهی امیدوارید و معتقد بروز جزاء یعنی روز قیامت میباشید و خود را از مؤمنین میدانید باید صفت نیک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ را ببینید و پیرو نبی اکرم (ص) باشید و در امر جهاد و باقی اوامر و نواهی و دستورات آن سر اطاعت و فرمان برداری فرود آورید و نیز بایستی یاد خدا بسیار بنمائید شاید مقصود از ذکر کثیر توجه دائمی بحق تعالی و انوار قدس او باشد.

وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ پس از آنکه در آیات بالا صفات نکوهیده منافقین را تذکر میدهد بعضی از فضائل و مناقب مؤمنین را نیز یاد آوری مینماید تا مؤمن از منافق تمیز داده شود.

۱- از صفات مؤمنین چنین بود که وقتی منافقین لشکر انبوه کفار را دیدند گفتند وعدههای پیمبر اکرم دروغ است و میخواهد ما را اغوا نماید در مقابل آنان مؤمنین وقتی آن لشکر کذایی را دیدند ابدای ذره‌ای سستی بر آنها طاری نگردید بلکه بر ایمانشان افزوده گردید و گفتند اینکه همان است که خدا و پیمبرش قبلا بما خبر دادند و بر ایمان ثابت قدم ماندند.

۲- مؤمنین گفتند (صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ) خدا و رسولش راست و درست گفتند که بما وعده چنین روزی را داده بودند و ما قول خدا و رسولش را تصدیق مینمائیم.

۳- وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا در آن وهله با آن لشکر کذایی که اطراف مسلمانها را احاطه نموده بودند چیزی از شک و ریب یا خیال فاسدی در دل مؤمنین خطور نمود مگر ایمان و تسلیم گردیدن امر حق تعالی و آنان (کنبیان مرصوص) مثل کوه پا برجا ذره‌ای تکان نخوردند.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ ۣ-۴ بروایت ابن عباس مقصود از مردانی که بعهد خود که با

رسول الله بسته بودند عمل نمودند و ثابت بودند تا کشته و شهید گردیدند حمزه بن عبد المطلب بود

صفحه : ۲۱۵

و کسانی که با او بودند و انس و یاران او.

و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا بعضی از مجاهدین بنا بر عهدی که بسته بودند شهید گردیده و بعض دیگر منتظر شهادتند یعنی خود را برای شهادت آماده کرده‌اند که در موقع جهاد ثابت قدم باشند که یا کشته شوند یا بر دشمن ظفر یابند و هیچ یک از مجاهدین فی الله عهد خود را تبدیل نمیدهند از حضرت امیر (ع) چنین روایت شده که فرموده (و الله من منتظر شهادت بودم و اینکه آیه در باره ما فرود آمده) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ (لام لیجزی) برای تعلیل است یعنی خدای تعالی مؤمنین را مبتلی بجهاد و و خونریزی میگرداند برای اینکه راستگو از دروغگو، مؤمن از منافق تمیز داده شود چنانچه در آیات بالا- فرموده (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ) تا اینکه بکسانی که بعهد خود وفاء کردند و در امر جهاد استقامت نمودند بآنان جزاء و پاداش نیکو دهد و منافقین را نیز در اثر نفاقشان مجازات نماید.

و در اینجا مجازات منافقین را موكول بمشیت نموده که اگر خدا خواست آنها را عذاب مینماید و اگر حکمت اقتضاء نمود آنها را می‌بخشد و توبه آنان را می‌پذیرد و عذاب را از آنها رفع مینماید یعنی اگر توبه کردند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ظاهراً اینکه آیه اشاره باین دارد که منافقین هم نباید از کرم حق تعالی مأیوس باشند زیرا ممکن است آنها نیز از نفاقشان برگشت نمایند و با مؤمنین همراه گردند وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً پس از آنکه قشون کفار از باد صبا و ملائکه و کشته شدن عمرو و ابن عبد و بدست علی بن ابی طالب (ع) منهزم گردیدند و با غیظ و غضب فرار کردند که نه فاتح شدند و نه غنیمت بردند آن وقت بحال غضب برگشتند.

صفحه : ۲۱۶

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزاً قوله تعالی (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) قوت و قدرت و عظمت الهی غالب و همه ممکنات ذلیل و تحت اختیار خداوندی او میباشند هر کس را خواهد قوی و عزیز میگرداند و هر کس را خواهد ذلیل و همه مقهور اراده او خواهند بود.

در قرائت عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود چنین است که (و كفى الله المؤمنين القتال بعلى بن ابی طالب). منهج الصادقین

صفحه : ۲۱۷

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۶ تا ۳۴]

اشاره

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَّوُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۲۸) وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً (۳۰)

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ فَلَاحًا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

صفحه : ۲۱۸

(ترجمه)

خدای تعالی از اهل کتاب جماعتی را از قلعه‌هایشان فرود آورد که آنان با کفار پشتیبانی کردند و در دل آنها ترس انداخت و (مؤمنین) جماعتی از آنها را کشتند و جماعتی را اسیر نمودند (۲۶)

(و خداوند) زمین و خانه‌ها و مالهای آنها را بشما مؤمنین ارث داد و نیز زمین که شما گام بر آن نهاده بودید (بشما ارث داد) و خداوند بر هر چیزی توانا است (۲۷)

ای نبی اکرم (ص) بزندهای خودت بگو اگر مراد و مقصد شما زندگانی دنیا و زینت آنست پس بیایید تا شما را بهره‌مند گردانیده رها کنم و طلاق دهم طلاق نیکو (یعنی شما را رضا کنم و رها گردانم) (۲۸)

و اگر مراد شما خدا و رسول و خانه آخرت است خداوند برای نیکوکاران شما اجر و پاداش بزرگ مهیا نموده (۲۹)

ای زنهای رسول از شما کسی که کار زشت ظاهری از وی بروز نماید عذاب او بدو برابر زیاد می‌گردد و چنین کاری برای خدا آسان است (۳۰)

و از شما (زنهای نبی) کسی که خدا و رسولش را اطاعت نماید و اعمال وی نیکو باشد اجر و پاداش وی دو برابر می‌گردد و برای آنان روزی نیکو آماده گردانیده‌ایم (۳۱)

ای زنهای رسول شما مثل یکی از زنهای (مسلمین) نمی‌باشید اگر پرهیزکاری کنید پس نباید در موقع سخن گفتن (با مردان) نرم و نازک سخن بگوئید تا اینکه کسی که در قلبش مرض است در شما طمع نماید و گفتار پسندیده بگوئید (۳۲)

(ای زنهای رسول) در خانه‌های خود بنشینید و زینت خود را ظاهر ننمائید و بروش زمان جاهلیت از خانه بیرون نیائید و نماز را بپای دارید و زکاة بدهید و خدا و رسول را اطاعت نمائید جز اینکه نیست که خدا میخواهد ای اهل بیت که خبثات و پلیدی را از شما خانواده پیمبر برد و شما را از هر خبثاتی پاک گرداند

و در خانه‌های خود از آیات و حکمت آنچه بر شما خوانده میشود متذکر گردید بدرستی که خدا لطف کننده (و بر اعمال شما آگاهست) (۳۴).

صفحه : ۲۱۹

توضیح آیات

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ (الصيصه، ما تحصن به) و آن حصار و قلعه‌ای را گویند که در آن شخص از شرّ خارج محفوظ گردد.

متار که نماید زیرا که زیادت از حق خود از حضرت مطالبه مینمودند و چون حضرت تمکن ظاهری نداشت که بدخواه آنها عمل نماید اینکه بود که آنها را مخیر نمود بین طلاق گرفتن و رها شدن یا بقناعت زیستن.

گویند ام السلمه از او بردی خواست، میمونه حله، زینب بنت جحش برد یمنی، ام حبیبه جامه عالی، حفصه جامه مصری، جویریہ چادر، سوده گلیم، و در آن وقت حضرت نه زن داشت: عایشه، حفصه، ام حبیبه بنت ابی سفیان، سوده دختر زمعه، ام سلمه دختر ابی امیه اینکه پنج نفر از قریش بودند، صفیه دختر حی خبیره، میمونه دختر حرث هلالیه، زینب دختر جحش اسدیہ، جویریہ دختر حرث اینکه چهار نفر از غیر قریش بودند.

و چون زنها حضرتش را اذیت مینمودند بامر خدا از بین آنها بیرون رفت و تا یک ماه در غرفه مسجد که خزینه او بود منزل گرفت پس از آن اینکه آیه فرود آمد (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ) تا آخر اینکه بود که آنان را جمع نمود و اینکه آیات را بر آنان خواند و آنان را مخیر گردانید بین طلاق و قناعت که اگر زینت و متاع دنیا خواهید حاضر گردید برای طلاق گرفتن و اگر خدا و رسول و خانه آخرت خواهید فإن الله أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا خدا برای نیکوکاران شما اجر بزرگ مهیا نموده.

(من) در (منکن) برای تبیین است نه تبعیض زیرا که تمام زنها شوق دوم را اختیار کردند که خدا و رسول و خانه آخرت باشد. چگونه ممکن بود طلاق گرفتن را اختیار کنند زیرا همان شرافتی که زوجیت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سلطان دنیا و آخرت بود داشتند برای آنان کافی بود.

یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ اُولَٰئِكَ خُطِّبَ بِخُودِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بود (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ) در اینکه آیه خطاب بخود ازواج است و آنان را تهدید مینماید که هر گاه بعضی از شما کار زشتی که در خور مقام شما نباشد از وی صادر گردید عذاب شما چون منسوب بپیغمبرید دو برابر عذاب

صفحه : ۲۲۲

دیگران خواهد بود.

وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا اشاره به اینکه گمان نکنید چون زن پیمبر و هم خوابه او هستید شما از عذاب مصون میباشید چنین نخواهد بود همانطوری که برای نیکوکاران شما اجر بزرگ دو برابر آماده شده برای بدکاران و گناهکاران از شما نیز عذاب مضاعف میگردد و مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا و در مقابل آن کسی از شما که مطیع خدا و رسول گردد و عمل نیکو نماید دو برابر بوی اجر داده میشود و برای وی روزی با احترام مهیا است.

معلوم است ثواب و عقاب هر کسی بسته بدرجه و مقام وی است چنانچه بعضی از پیمبران برای ترک اولی در مقام مؤاخذه واقع میگرددند، و نیز بسیار فرق است بین عمل شخص عالم عاقل و آدم نادان کم عقل، خلاصه هر کس مقامش بلندتر اجر و پاداش بر اعمال خوب و عذاب و سخط بر اعمال بد وی زیادت خواهد بود.

یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ تا آخر در اینکه آیات زنان پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بچند حکم گردیده‌اند و اگرچه اینکه آیات و احکام را ظاهراً مخصوص بزنها نبی اکرم (ص) گردانیده لکن شاید شامل زنان امت رسول (ص) نیز بشود زیرا که حکمت در همه یکی است منتهی الامر در زنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم مهم‌تر است.

۱- ای زنان پیمبر اگر شما با تقوی میباشید در سخن گفتن با مردان چنین نرم و نازک سخن نگوئید زیرا آنهایی که مبتلا بمرض اخلاقی میباشند چون زن رسولید ممکن است در شما طمع نمایند و خیال فاسدی در باره شما بنمایند بلکه بطور معمول و متعارف با آنها گفتگو نمائید.

۲- ای زنان پیمبر در خانه‌های خود بنشینید و زینت خود را ظاهر ننمائید

صفحه : ۲۲۳

آن طوری که در زمان جاهلیت قبل از بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زنان چنین بودند که زینت نموده و جلوه گری مینمودند و مثل حیوانات مردان و زنان با هم مخلوط بودند مثل زنهای امروزی که گویا روش زمان جاهلیت را پیش گرفته‌اند و قوانین اسلام را بکلی فراموش کرده‌اند و نمیدانم عایشه که او را امّ المؤمنین می‌نامند چگونه اینکه حکم صریح قرآن را که مأمور گردیده بود در خانه بنشیند و مثل زمان جاهلیت که زنها با مردها بجنگ میرفتند و داوری مینمودند فراموش کرده و در جنگ جمل بجنگ حجت خدا و امام وقت بیرون رفته ببهانه خون خواهی عثمان با علی علیه السلام طرف گردید و حق حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حکم قرآن را نگاه نداشته با اینکه حال جماعت اهل سنت وی را امّ المؤمنین و بهترین زنهای پیمبر میدانند.

۳- ای زنان رسول نماز را بپای دارید همان طوری که بشما دستور داده شده است ۴- زکاة مال خود را بدهید.

۵- فرمان برداری بنمائید خدا و رسول او را.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً برای توضیح آیه مختصری از تفسیر مجمع البیان طبرسی رحمه الله را ترجمه مینمایم، چنین گوید: ابن عباس گفته رجس عمل شیطان است و شامل میگردد آنچه را که در آن رضای خدا نباشد، و الف و لام (البیت) برای عهد است و مقصود از بیت خانه نبوت و رسالت است و آنچه را که شخص ملتجی بآن میگردد عرب آن را بیت نامند اینکه است که انساب را بیوت نامند.

بقولی مقصود از بیت (بیت الحرام) است و اهل آن بطور اطلاق اشخاص با تقوی میباشند بدلیل اینکه دوستان خدا منحصر باهل تقوایند.

و بقول دیگر مقصود از بیت (مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل او کسانی میباشند که در آنجا مکان دارند و از آنجا بیرون نشدند و درب خانه‌شان از مسجد سد نگردید و تمام امت متفقند که مقصود از اهل بیت در آیه اهل بیت رسولند.

صفحه : ۲۲۴

بقول عکرمه آنان زنهای پیمبرند زیرا که اول و آخر آیه در باره آنها فرود آمده. ابو سعید خدری، انس بن مالک، وائله بن اسقع و عایشه و امّ سلمه تماماً گفته‌اند آیه مختص است (برسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم) ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود از شهر بن حوشب و او از امّ سلمه چنین نقل میکند فاطمه برای پدرش حریره‌ای آورد حضرت باو فرمود شوهر و دو فرزندان خود را حاضر گردان که از اینکه طعام بخورند وقتی آنها جمع شدند کساء خیری روی آنها انداخت و گفت

(اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً)

امّ سلمه گوید گفتم یا رسول الله من هم از آنها میباشم فرمود عاقبت تو بخیر است لکن از آنان نمیباشی.

و نیز ثعلبی در تفسیرش با اختلاف کمی همین طور از امّ سلمه نقل نموده.

و باز ثعلبی بسند خود از مجمع روایت کرده و چنین گوید روزی من با مادرم نزد عایشه رفتیم مادرم باو گفت دیدی چگونه در روز جمل خروج کردی و از حکم خدا که فرموده (وَقَرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ) عدول نمودی عایشه در پاسخ گفت بقضاء و قدر الهی بود پس از آن مادرم از حال علی علیه السلام سؤال نمود عایشه گفت سؤال نمودی از دوست ترین مردم نزد خدای تعالی و از شوهر دوست ترین خلق باو بخدا قسم من دیدم که پیغمبر (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را جمع نمود و جامه‌ای در سر ایشان کشید و گفت خدایا اینها اهل بیت و خویشان نزدیک منند رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و اینها را پاک و پاکیزه گردان عایشه گوید من گفتم یا رسول الله (انا من اهلک) من هم از اهل تو میباشم فرمود دور شو.

و نیز بروایت ابو احمد که گفته حاکم ابو القاسم از زراره و او از حسن بن علی (ع) چنین نقل میکند که وقتی آیه تطهیر نازل گردید رسول الله (ص) ما را جمع نمود و عبا بر سر ما انداخت و گفت خدایا اینها اهل بیت و عترت منند و روایات از طرف عامه یعنی سنیها و خاصه یعنی شیعیان بسیار است اگر بخواهیم بیان کنیم کتاب طولانی

صفحه : ۲۲۵

میشود و در آنچه گفته شد برای اهل بصیرت کافی خواهد بود و تمام جماعت شیعه نظر بهمین روایات آیه را مخصوص بآل عبا دانسته‌اند بدلیل اینکه لفظ (انما) محقق آن چیزی است که بعد از آن است و غیر آن را نفی مینماید مثل اینکه کسی گوید (انما لک درهم و انما فی الدار زید) اینکه دو جمله چنین معنی میدهد که از تو نزد من نیست مگر درهمی و در خانه کسی نیست مگر زید.

و وقتی اینکه معنی را فهمیدی می‌گوییم یا مقصود از اراده اراده محضه است یا اراده‌ای است که تعلق بتطهیر و پاک گردیدن از پلیدها گرفته و نمیشود گفت مقصود از اراده محضه باشد زیرا که حق تعالی از هر مکلفی اینکه را خواسته مختص باهل بیت نیست.

و دیگر بدون شک و شبهه اینکه طور بیان برای اهل بیت مقتضی مدح و تعظیم است و در مطلق اراده مدح منتفی است پس مراد وجه دوم است و باین طور که بیان گردید معصوم بودن آل عبا و طاهر بودن آنها از تمام افعال قبیح ثابت میگردد و از بدیهیات و ضروریات است که غیر از اینکه پنج نفر آل عبا کسی معصوم نبوده پس اینکه آیه مختص بآنها میگردد نه غیر آنها و پس از اینکه بیان گفته اینکه صاحب کشف گفته است که آیه دلیل بر اینکه است که زنهاى نبی صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیت او میباشند. و بیضاوی گفته تخصیص دادن شیعه اهل بیت را بفاطمه و علی و حسن و حسین ضعیف است کلام آنها ضعیف است و اگر گفته شود اول آیه و آخر آن در باره ازواج است پس مراد باهل بیت زنهاى پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشند در پاسخ گوئیم در عرف و عادت بین فصحاء شایع و متداول است که در اثنای کلام خطاب بغیر میکنند و بعد باز بکلام اول برمیگردند و قرآن از اینکه طور بیان پر است و نیز کلام و اشعار عرب باین مضمون بسیار واقع شده و اینکه طور بیان مثبت مدعاء نخواهد شد. (بیان شیخ طبرسی پایان رسید) و اذکرن ما یتلی فی یئوتکن من آیات الله و الحکمۀ چنانچه گفته شد در اینکه آیات چند حکم راجع بزنهاى نبی (ص) تأسیس فرموده:

صفحه : ۲۲۶

اول- غلظت در گفتار موقعی که با مردهای اجنبی سخن گویند بایستی نازک و آهسته حرف نزنند و بطور معمول بلکه با خشونت سخن گویند.

دوم- در خانه خود بنشینند و مثل زمان جاهلیت که زنها زینت کرده از منزل بیرون می‌آمدند نباشند.

سوم- نماز را ربای دارند. چهارم- زکاء بدهند.

پنجم- متذکر بشوند آنچه را که خوانده میشد در خانه‌های آنها از آیات خدا و حکمت‌ها. و شکی نیست که اینکه احکام شامل تمام زنهاى امت میشود منتهی الامر نسبت بآنها مهم‌تر خواهد بود.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا محققاً خداوند لطیف است که از راه لطف و کرم بندگان خود را بآنچه صلاح آنها در آنست ارشاد مینماید و خبیر و بینا بمصالح عباد است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۵ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعْيَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (۳۶) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

(ترجمه)

بحقیقت مردهای مسلمان و زنهای مسلمان، مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه، مردهای مطیع (امر خدا و رسول) و زنهای مطیع، مردهای راستگو و زنهای راستگو، مردهای صبر کننده و زنهای صبر کننده، مردهای فروتنی کننده و زنهای فروتنی کننده مردهای صدقه دهنده و زنهای صدقه دهنده، مردهای روزه دار و زنهای روزه دار، مردهای نگاه دارنده فرجهای خود و زنهای نگاه دارنده فرجهای خود، مردهای بسیار ذکر کننده خدا و زنهای بسیار ذکر کننده. خداوند برای اینها مغفرت و اجر بزرگ آماده نموده (۳۵) نمیشد برای مرد مؤمن و نه زن مؤمنه‌ای اختیاری در در جایی که از جانب خدا و رسولش در باره آنان حکمی رسیده (بایستی مطیع امر خدا) باشند و کسی که نافرمانی خدا و رسول او را کند محققاً گمراه گردیده گمراهی هویدا (۳۶) و یاد کن (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) آن را که گفתי بانکسی که خدا باو نعمت داده و تو نیز باو انعام و بخشش نموده‌ای که زن خود را نگاه دار و بپرهیز از مخالفت خدا و در خود پنهان گردانیدی آنچه را که خدا ظاهر کننده است و از سرزنش مردم میترسیدی و خدا سزاوارتر است بترس (از مردم) پس چون زید حاجت خود را از زنش گرفت (و او را طلاق داد) ما زینب زن زید را با تو تزویج نمودیم تا آنکه برای مؤمنین حرجی نباشد در تزویج نمودن پسر خوانده‌هایشان وقتی که آنها حاجت خود را از آنان گرفته (و رهانشان نموده‌اند) و حکم خدا واقع شدنی است (۳۷) نیست بر پیغمبر وزری در آنچه خدا بر او واجب گردانیده و سنت و طریق حق تعالی چنین است در آن (پیمبرانی که) پیش از او بودند و امر خدا حکمی است نافذ (و قبلاً) اندازه گرفته شده (۳۸) (از پیمبران گذشته) آن کسانی که رسالت و احکام خدا را بمردم میرسانیدند و از خدا میترسیدند و از احدی (در آنچه منوط بتبلیغ رسالت بود) نمیترسیدند و بس است خدا برای نگاهداری اعمال بندگان (۳۹) محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر احدی از مردان شما نبود لکن رسول خدا و آخرین پیمبران است و خدا بهمه چیز عالم و

دانا است (۴۰)

صفحه : ۲۲۹

توضیح آیات

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بروایتی وقتی که اسماء بنت عمیس با شوهر خود جعفر بن ابی طالب از حبشه مراجعت نمود آمد نزد زنه‌های پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفت آیا در قرآن در باره ما چیزی نازل شده است گفتند نه پس از آن نزد رسول اکرم (ص) رفت و گفت زنها ناامیدند حضرت فرمود از چه چیز گفت برای اینکه اینها بخوبی یاد نشده‌اند آن طوری که مردها یاد شده‌اند و بروایت دیگر زنان رسول چنین گفتند یا رسول الله (ص) آیا در ما فضیلتی نیست و طاعت ما قبول نیست اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و مردها و زنها را در فضیلت و ثواب اعمال ردیف هم قرار داد، و در اینکه مبارک آیه ده فضیلت و منقبت مشترک بین زنان و مردان را تذکر میدهد:

اول و دوم اسلام و ایمان است (اسلام مأخوذ از انقیاد و تسلیم شدن اوامر الهی است) و (ایمان اقرار بلسان و تصدیق بجان و عمل بارکان است) و بیک معنی ایمان اخص از اسلام است زیرا که بگفتن شهادتین اسلام بمعنی اعم حاصل میگردد قوله تعالی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا) هر مؤمنی مسلمان هست لکن هر مسلمانی مؤمن نیست مگر وقتی که ایمان که عبارت از عقد قلب و تصدیق جزمی بمقدسات اسلام باشد در باطن وی نفوذ نماید و همان طلوع ایمان در قلب است که محرک عمل بارکان میگردد.

و بمعنی دیگر اسلام اخص از ایمان است که هر مؤمن مسلم نیست و هر مسلمی مؤمن است و اسلام باین معنی تسلیم گردیدن بتمام قوی و مشاعر در مقابل تمام اوامر شرعی تدوینی و اوامر تکوینی و ترک اعتراض و رأی اندیشی در مقابل دستورات الهی اینکه است که بمؤمنین پس از ایمان خطاب میکند (ادخلوا فی السّلم کافّةً) وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ ۳- از فضائل ده گانه که در اینکه آیه مشترک بین مردها و زنها قرار داد قنوت

صفحه : ۲۳۰

است (و قنوت بمعنی ثبوت است) و آنها مردها و زنهایی میباشند که در اطاعت احکام الهی ثابت قدم و در طاعات و عبادات مداومت مینمایند و در هیچ وقت سستی نخواهند نمود وَالصّادِقِينَ وَالصّادِقَاتِ ۴- از فضائل مشترک بین مردها و زنها اینست که راست گفتار و راست کردارند و هر دو صنف در ثواب مساوی هستند و اعمالشان مصدق گفتارشان و گفتارشان منبعث از نیاتشان در دعوی ایمان صادق و در عمل درستکارند.

وَالصّابِرِينَ وَالصّابِرَاتِ ۵- از فضائل مشترک بین آنها اینست که اینان صبر کنندگانند (صبر بطور اطلاق شامل میگردد صبر بر عبادت، صبر بر ترک معصیت، صبر در مصیبات و آنچه را که تحمل آن ناگوار باشد و بالاترین اقسام صبر چنانچه تجربه شده صبر بر ترک معاصی و خودداری نمودن از مشتبهات نفسانی خود از آنچه مخالف احکام الهی است.

وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ ۶- از فضائل مشترک بین زن و مرد اینکه است که اینان همیشه بقلبشان و دلشان ترسناک و ببدن و جسدشان در مقابل اوامر الهی متواضع و منقادند وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ ۷- از فضائل مشترک بین زن و مرد انفاق مال است. و (متصدق، کسی است که مال خود را در امور خیریه بذل و بخشش مینماید مثل بذل زکاء و مطلق انفاق فی سبیل الله).

وَالصّائِمِينَ وَالصّائِمَاتِ ۸- از فضائل مشترک بین آنها روزه داری و باز داشتن قوای حیوانی است در مدت معین همان طوری که از

طرف شریعت مقدسه اسلام رسیده بلکه خود داری نمودن از مشتهیات نفسانی زیادتر از قدر حاجت در همه وقت مطلوب است. وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ۹- از فضیلت مشترک بین آنها حفظ فروج است از ارتکاب معاصی و خودداری

صفحه : ۲۳۱

نمودن از زنا و لواط و از آنچه از طریق مطهر اسلام نهی از آن رسیده مثل استمناء و غیر آن. وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ ۱۰- از فضائل مشترکه بین آنها ذکر کثیر است و مصداق کامل ذاکرین کسانی میباشند که همیشه بدل بیاد حق تعالی و بزبان گویای حمد و ثنای الهی باشند و در هیچ موقعی و در هیچ شغلی که باشند خدا و حکم خدا را فراموش نمایند.

و از مجاهد نقل میکنند که گفته بنده از ذاکرین الله کثیرا نباشد مگر اینکه نشسته و ایستاده و خوابیده بذکر خدا مشغول باشد. ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین نقل کرده‌اند که هر کس در شب بیدار شود و اهل خود را بیدار کند و دو رکعت نماز با آنها بخواند خداوند نام آنان را در جمله ذاکرین ثبت گرداند.

و از ابی عبد الله علیه السلام چنین روایت شده کسی که در شب وقت خواب تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را خواند از (ذاکرین الله کثیرا و الذاکرات) محسوب گردد.

أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا اشخاصی که از زن و مرد متّصف باین اوصاف ده گانه در آیه باشند خدای تعالی برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ آماده نموده، و ضمیر (لهم) که جمع مذکر آورده برای تغلیب است و شامل مردان و زنان هر دو میشود. وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ در شأن نزول آیه گفته‌اند حضرت رسول (ص) زینب بنت جحش اسدیّه که دختر امیمه دختر عبد المطلب و عمه رسول الله (ص) بود برای زید بن حارثه که آزاد کرده و پسر خوانده خود بود خواستگاری نمود زینب بگمان اینکه برای خود حضرتش میخواهد قبول نمود وقتی دانست برای زید میخواهد اباء کرد زیرا جمال زیبایی داشت و دختر عمه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از زنان اشراف قریش بود گفت چرا زن

صفحه : ۲۳۲

آزاد کرده شوم برادرش عبد الله نیز باین وصلت راضی نبود اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و خلاصه معنی آیه چنین میشود نیست برای مرد مؤمن و زن مؤمنه که در مقابل حکم خدا و رسولش بر خلاف آن اظهار رأی نمایند. وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (من موصوله) عموم دارد اشاره به اینکه هر کس که از امر خدا و رسولش در آنچه بآن حکم کنند سر پیچی کند و اطاعت ننماید و بمیل خود عمل کند چنین کسی از طریق هدایت منحرف گردیده و در چاه خودسری فرو خواهد رفت.

پس از نزول آیه زینب راضی شد و گفت (رضیت یا رسول الله) رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زینب را با زید عقد بست. وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ بَعْضِيَّ مِنْ تَفْسِيرِ آيَةِ چنين گفته‌اند رسول خدا زید را بسیار دوست میداشت هر وقت دیر نزد حضرتش می آمد بسراغ او میرفت روزی آمدن او دیر شد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمنزل او رفت دید زینب در وسط حجره نشسته چون وی بسیار وجیبه و زیبا بود چون چشمش باو افتاد گفت (سبحان الله خالق النور تبارك الله احسن الخالقين)

وقتی زید آمد زینب واقعه را باو گفت زید گفت شاید تو در قلب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افتاده‌ای میخواهی طلاق بدهم تا پیغمبر (ص) تو را بگیرد، زینب جواب داد میتراسم طلاقم بدهی و پیغمبر (ص) مرا نگیرد، پس زید آمد نزد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و آله و سلم و گفت می‌خواهم زینب را طلاق دهم حضرت بوی فرمود زنت را نگاه‌دار.

لکن اینکه طور تفسیر از چند جهت منافی با مقام نبی خاتم (ص) است: یکی عصمت که ما جماعت امامیه در باره انبیاء قائل می‌باشیم مخصوصاً پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که مقام خاتمیت آن بزرگوار شاهد بر افضلیت او است و عاشق شدن بزنی غیر مناسبتی با مقام عصمت نخواهد داشت.

دیگر بدالالت نص صریح که در سوره نور آیه ۲۷ فرموده (یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا) که نهی فرموده از دخول در خانه

صفحه : ۲۲۳۳

غیر بدون اذن اهلیش وقتی تمام مؤمنین مأمور باشند بدون اذن داخل خانه احدی نشوند پیمبر اکرم (ص) اولی باین حکم می‌باشد و مخالف نهی صریح نمودن منافی با مقام عصمت خواهد بود.

و دیگر کسی که رجوع بعقل خود نماید بشهادت عقلش می‌فهمد که اینکه توجیهی که اهل سنت در آیه نموده‌اند بکلی بی اساس است زیرا که زینب دختر عمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود ممکن نیست که در کوچکی و بزرگی قبل از فرود آمدن آیه حجاب او را ندیده باشد چطور شد قبلاً که موقع بروز حسن و زیبایی او بود خواستگار او نشد و پس از مدتی که زن پسر خوانده او شده و مسلماً از طراوت جوانی او کاهیده شده بود بیک نظر عاشق وی گردید و کلامی بگوید که مشعر بر دل باختگی او باشد هرگز چنین نخواهد بود و سزاوار نیست چنین نسبتی بیک شخص عادی متعصب داده شود چه جای نبی خاتم (ص) که شأن او اجل از اینکه نسبتها خواهد بود چیزی که باعث اشتباه شده تتمه آیه است که فرموده:

و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ در توجیه آیه ممکن است گفته شود چون پیغمبر (ص) میدانست که تقدیر چنین جاری شده که زینب زن او گردد لکن چون در نظر عرب پسر خوانده حکم پسر را داشت که حرام میدانستند که شخص زن پسر خوانده‌اش را که طلاق داده بگیرد و پیغمبر (ص) میخواست که اینکه حکم جاهلیت را نسخ بنماید لکن از گفتار عرب می‌ترسید اینکه بود که از ترس زبان مردم اظهار نمینمود و چون تقدیر چنین شده بود خود زینب چنانچه مفسرین گویند بزرگ منشی زینب و مباحات او و بی‌اعتنایی بوی باعث شد که حاضر گردد او را طلاق دهد و حکمت اینکه خداوند چنین اراده نمود که زینب زن حضرت رسول (ص) شود شاید همان باشد که آیه بیان فرموده فَلَمَّا قُضِيَ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون در عرب جایز نبود که کسی زن پسر خوانده خود را بگیرد اینکه بود که

صفحه : ۲۲۳۴

خدای تعالی بر خلاف عقیده عرب زینب را برای محمد (ص) که زن پسر خوانده او بود تزویج نمود که اینکه عادت شوم از میان عربها برداشته شود و کان امر الله مفعولاً آیه اشاره باین دارد که خدای تعالی خودش زینب را برسولش تزویج نمود زیرا که امر خدا و اراده او در زمین واقع است.

ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله في الذين خلوا من قبل چون در نظر مردم چنین کاری که شخص زن پسر خوانده خود را بگیرد جائز نبود خداوند برای رفع تهمت که چرا رسول چنین کاری نمود گویا در آیه تذکر می‌دهد که چون نبی اکرم آنچه کند بامر خدا است و اطاعت امر حق تعالی برای او فرض و واجب است و حرج و گناهی برای او نیست و لو آنکه در نظر مردم گناه باشد چنانچه روش و سنت انبیاء پیش هم چنین بوده که مطیع امر حق تعالی بودند و کان امر الله قدراً مقدوراً و حکم

خدا و امر او آن چیزی است که در قضاء سابق و لوح محفوظ اندازه گیری شده و واقع گردیده.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ (الَّذِينَ) محلاً مجرور است بنا بر اینکه صفت (الَّذِينَ خَلَوْا) در آیه بالا باشد یا مبتدا و مرفوع المحل است یعنی پیمبران گذشته کسانی بودند که در آنچه در امر رسالت مأمور بودند پیغام خدا را بمردم میرسانیدند و چنین بودند که فقط از خدا میترسیدند و از احدی غیر از خدا نمیترسیدند.

آری خوف و خشیت از خدا مخصوص کسانی است که عارف باو باشند قوله تعالی (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) کسی که عظمت و جلال و کبریایی حق تعالی در قلبش نفوذ نموده خوف و ترس او بقدر معرفت وی است (و آن را خشیت نامند نه خوف اصطلاحی که موجب فرار میشود) و انبیاء چون معرفشان بمقام احدیت از تمام مردم زیادتر بود اینست که از تمام خلق بیشتر از خدا ترسان بودند و فقط از

صفحه : ۲۳۵

خدا میترسیدند نه از خلق چون بحقیقت ایمانشان میدانستند که تمام امور بدست قدرت او انجام میگیرد.

وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا و خدا برای نگاهداری حساب اعمال خلائق و جزاء دادن بآنها کافی است.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ رِجَالِكُمْ و پس از ازدواج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با زینب منافقین که پی بهانه میگشتند که حضرتش را تنقید نمایند و پسر خوانده را بجای اولاد صلبی بحساب میآوردند جنجال راه انداختند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم زن پسر خود را گرفته اینکه بود که آیه بالا بر رد آنان فرود آمد که محمد (ص) پدر احدی از مردان امت نخواهد بود و بقید (رجالکم) مقید میگرداند پدر نبودن را بامت.

و آیه دلالت ندارد که پدر احدی از مردها نیست زیرا که طاهر و قاسم و ابراهیم از پسرهای او بودند که پیش از وفات پیمبر اکرم (ص) از دنیا رفتند، و نیز منافات ندارد که حسن و حسین علیهما السلام پسران حضرتش بشمار آیند چنانچه احادیث شاهد بر آنست که پیمبر اکرم (ص) آنها را پسران خود میدانست.

وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا قَرَأَ (خاتم) را دو طور قرائت نموده‌اند بعضی بفتح تا و معنی آیه چنین میشود که بوجود (محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم) نبوت و رسالت مهر خورده و دفتر رسالت بوجودش پیچیده شده و خاتمه پیدا نموده، و بعضی خاتم را بکسر تاء خوانده‌اند یعنی محمد بن عبد الله (ص) آخرین پیمبران خواهد بود که پس از او تا قیامت پیمبر و رسولی نخواهد آمد زیرا که خداوند دانای اسرار است و میداند دین اسلام بطوری کامل است که دیگر اقتضاء ندارد دین کامل تری بیاید و آن را نسخ گرداند.

صفحه : ۲۳۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَجِئْتُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامًا وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵)

وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَ لَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا (۴۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِنَّ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰)

صفحه : ۲۳۷

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید (بانواع و اقسام ذکر از تحمید و تهلیل و تسیح) خدا را بسیار یاد کنید (۴۱) و او را در صبحگاه و شام ستایش نمایید (۴۲) او کسی است که بر شما رحمت میفرستد و ملائکه بر شما درود و طلب رحمت مینمایند تا اینکه شما را از ظلمتهای (کفر و نفاق و جهل) بنور ایمان آورند و همیشه خداوند بمؤمنین مهربان خواهد بود (۴۳) برای آنان است درود (و رحمت) خدا روزی که او را ملاقات نمایند و سلام یعنی سلامتی (از هر آفتی) و خدا برای آنها اجر بزرگی آماده کرده است (۴۴) ای رسول گرامی بدرستی که ما تو را فرستادیم که گواهی دهنده و مژده دهنده و تهدید کننده باشی (۴۵) و خواننده بسوی خدا باذن او و بوده باشی چراغ روشن (۴۶) ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بمؤمنین مژده بده به اینکه از جانب خدا برای آنان فضل بزرگی است (۴۷) و اطاعت نکن کافرین و منافقین را و دست بدار از آنها و بر خدا توکل نما و خدا کافی است که کار تو را کفایت نماید (۴۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی با زنهای مؤمنه ازدواج نمودید و پس از آن قبل از آنکه با آنان تماس بگیرید آنها را طلاق دادید پس برای شما بر آنها هیچ عده‌ای نیست که آنها نگاه دارند پس آنها را (از مال خود) بهره‌مند گردانید و رهاسان کنید رهایی نیکو (۴۹) ای نبی گرامی بدرستی که ما بر تو حلال نمودیم زنان تو را آنهایی که مهرشان را عطاء نموده‌ای و آن زنانی را که در جنگی که بدست خود نموده و مالک آنان گردیده‌ای و نیز دختران عموهایت و دختران عمه‌هایت و دخترهای دایی‌هایت و دخترهای خاله‌هایت آن زنانی که با تو (از مکه بمدینه) مهاجرت نمودند و زن مؤمنه که نفس خود را بنبی بخشید اگر پیغمبر بخواهد با او ازدواج کند (حلال است بر تو) در صورتی که اینکه حکم مخصوص بتو است و برای سایر مؤمنین نیست) یعنی اگر زنی خودش را به پیغمبر (ص) بخشید حلال میشود و برای سایر مؤمنین حلال نیست) بدرستی که ما دانسته‌ایم آنچه را که واجب کرده‌ایم بر امت تو از شرائط عقد در باره زنان ایشان و در باره ملک یمین آنها یعنی کنیزان آنها و ما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد بخشیدن خودشان را بتو بدون مهر و عقد تا نباشد بر تو تنگی و حرجی و هست خدا آمرزنده و مهربان (۵۰)

صفحه : ۲۳۸

توضیح آیات

- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا سخنان مفسرین در توجیه ذکر کثیرا ۱- از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که مقصود از ذکر کثیر اینک است که در هیچوقت خدا را فراموش نکنید. (مجاهد) بنا بر اینکه حدیث مقصود از ذکر کثیر توجه قلبی است که مؤمن بایستی همیشه متذکر و بیاد حق تعالی باشد زیرا که ذکر لسانی دائمی نمیشود.
- ۲- مقصود از ذکر کثیر محبت قلبی است چنانچه گفته‌اند (من احب شیئا اکثر ذکره) نشان دوستی ذکر و بیاد بودن محبوب است زیرا که محبت نگذارد زبان از ذکر دوست و قلب از فکر او خالی ماند.
- ۳- مراد از ذکر کثیر تسبیح و تنزیه حق تعالی از نقایص امکانی و ستایش او است بصفات علیاء و اسماء الحسنی.
- ۴- مقاتل از ائمه علیهم السلام نقل نموده که مقصود از ذکر کثیر مداومت نمودن بر تسبیحات اربع است (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر).
- ۵- از زراره و حمران چنین نقل کرده‌اند که هر کس تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را بگوید ذکر بسیار کرده است. وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً و ذات کبریایی احدی را در صبحگاه و شام تنزیه کنید و مبرّا گردانید او را از تمام نقایص امکانی ذکر خاص بعد از عام شاید اشاره بنماز صبح و شام باشد و شاید نمازهای پنجگانه مراد باشد.
- هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ مرجع (هو) (الله) در آیه بالا- است و در اینکه مبارک آیه ذات احدیت خود را بصفت رأفت و رحمت معرفی مینماید که آن خدایی که بایستی شما دائما بیاد و

صفحه : ۲۳۹

ذکر او مشغول باشید آن خدای مهربانی است که از راه فضل و کرم بر شما درود و رحمت میفرستد و ملائکه مقربان در گاه احدیت آنها نیز برای شما طلب رحمت و مغفرت میکنند تا اینکه شما را از تاریکی کفر و جهل بنور اسلام و دانش و معرفت هدایت نمایند و خداوند همیشه نسبت بمؤمنین مهربان خواهد بود.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ اَعِدَّ لَهُمْ اَجْرًا كَرِيْمًا (تَحِيَّتُهُمْ) مصدر بمفعول اضافه شده یعنی درود و رحمت خدا بر مؤمنین در روزی که مؤمنین رحمت خدا را دریابند سلام است که مژده سلامتی از هر آفت و بلیه‌ای خواهد بود شاید مقصود از روز ملاقات موقع مردن باشد و ممکن است مقصود روز قیامت باشد که مؤمنین در آن وقت درجات کمال را پیموده و هر کس بدرجه استعداد و مقامش بمنتهای درجه قرب میرسد زیرا دیگر حالت منتظره‌ای برای احدی باقی نمانده و شاید موقع ورود مؤمنین باشد بهشت قوله تعالی (وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) «۱» یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا در اینکه مبارک آیه و آیه بعد (وَ دَاعِيًا اِلَى اللَّهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا) چند منصب و مقام برای نبی رحمت خود تذکر میدهد و آن بزرگوار را بالقاب و خصوصیات سرافراز میگرداند.

۱- او را بشاهد و گواه معرفی فرموده که تو در دنیا و آخرت گواه امت خود میباشی و در باره آنان شهادت بحق میدهی و حکم تو در باره آنها جاری است.

۲- از خصوصیات مقام تو چنین خواهد بود که بمؤمنین مژده میدهی برحمت و مغفرت حق تعالی و فائز گردیدن آنان بدرجات بهشتی و متنعم گردیدن آنها

(۱) سوره رعد آیه ۲۴ وقتی مؤمنین وارد بهشت میگردند ملائکه از هر دری بر آنها وارد میگردند و گویند سلام و سلامتی بر شما

باد ای مؤمنین بواسطه اینکه صبر کردید در دنیا پس نیکو است عاقبت اینکه خانه شما.

صفحه : ۲۴۰

بفیوضات غیر متناهی سرمدی.

۳- (وَ نَذِيراً) ای نبی گرامی از خصوصیات تو چنین است که در عین حالی که مؤمنین و نیکوکاران را مژده می‌دهی بفیوضات غیر متناهی ایزدی آنها را می‌ترسانی و تهدید می‌نمایی بعذاب و سخط الهی تا آنکه همیشه بین خوف و رجاء باشند نه عبادت خود مغرور گردند و نه از رحمت حق تعالی مأیوس شوند ۴- تو مطابق فرمان الهی آن طوری که مأمور گردیده‌ای بدون رأی اندیشی و دلخواهی خود و بدون کم و زیاد مردم را بسوی خدای تعالی میخوانی و راه هدایت و وصول بقرب احدی و فائز گردیدن بفیوضات غیر متناهی را با آنان میآموزی.

۵- (وَ سِرَاجاً مُنِيراً) حضرت را متصف گردانیده بچراغ روشن اشاره به اینکه همین طوری که در شب تاریک که ظلمت روی زمین را پوشانیده بچراغ روشن تاریکی بر طرف می‌گردد. در اینکه زمان تاریک که ظلمت کفر و شرک اهل عالم را فرا گرفته تو چراغ روشنی میباشی که بنور وجود تو ظلمت کفر و جهل و خود خواهی و خود پسندی بکلی مرتفع گردیده.

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً پس از آنکه ذات احدیت رسول گرامی خود را بفصائل و مناقب چندی بمؤمنین معرفی مینماید بحضرتش دستور میدهد که مؤمنین را مژده بده و آنان را دل خوش دار که از طرف پروردگارتان برای شما فضیلت بزرگ آماده شده.

معلوم است آن فضل و شرافتی را که خدای تعالی بزرگ بشمار آورده بالاتر از آن خواهد بود که ذهن کوچک بشر بتواند آن را محدود بحدی بنماید از نعمتهای جسمانی دنیوی بلکه نعمتهای اخروی جسمانی مثل بهشت عنبر سرشت و حور و غلمان بلکه شاید اشاره بهمان تفضلاتی است که در باره آن فرموده (نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده و نه بخاطر احدی خطور نموده.

وَ لَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ پس از آن حضرتش را امر میفرماید که مطیع مردمان کافر و منافق مشو با اینکه

صفحه : ۲۴۱

حق تعالی میدانست که حضرتش هرگز مطیع کفار و منافقین نخواهد شد، شاید امر (لا تطع) برای رفع طمع کفار و منافقین صادر شده زیرا چنانچه آیات بسیار ارائه میدهد دشمنان اسلام در صدد بودند که بانواع و اقسام حيله گری حضرت را از امر تبلیغ باز دارند وقتی آیات منزل را بشنوند دیگر میدانستند که چون او مأمور به تبلیغ و شکستن بتها است قطع طمع نمایند و دست از دسیسه کاری بردارند.

وَ دَعَا لَهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا باز امر فرموده که کفار و منافقین را بخودشان واگذار و از انتقام کشیدن از آنها و ایذاء آنان دست بردار و اتکاء و اعتماد تو بر خدا باشد که او کافی است برای اینکه آنان را بمجازات اعمالشان برساند.

شاید آیه اشاره باین باشد که پس از اینکه تو کمال جدیت و کوشش خود را در هدایت گردیدن آنها نمودی و بر آنها گران آمد که دست از دین و رویه خود بردارند و از هدایت یافتن آنها مأیوس گردیدی دیگر دست از آنها بردار و دیگر با آنها جهاد مکن و آنها را بر کفرشان مؤاخذه مکن و اعتماد و توکل بر خدا کن که اگر مشیت الهی مقتضی گردد آنان را هدایت خواهد نمود.

از ابن عباس روایت شده که اینک آیه به آیه جهاد نسخ گردیده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّ حُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيعاً آیه خطاب بمؤمنین نموده و راجع بازواج آنان با زنهای مؤمنات احکامی مقرر فرموده که از جمله آنها چنین است که

هر گاه زن مؤمنه‌ای را عقد کردید و پیش از آنکه با آن تماس بگیرید یعنی جماع واقع گردد او را طلاق داده و رها نمودید در اینکه مورد چند حکم را بایستی مراعات نمائید:

- ۱- برای چنین زنی عده‌ای نیست یعنی اگر بخواهد پس از طلاق فوراً شوهر کند از طرف شرع مظهر مانعی ندارد.
- ۲- برای همین ازدواجی که شده و لو اینکه شوهر تماس با زن نگرفته باید از

صفحه : ۲۴۲

مال خود او را متمتع گرداند یعنی بقدر وسعت خود چیزی بوی بدهد قوله تعالی (عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ) یعنی هر کس بقدر استطاعت در چنین موقعی باید زن را راضی گرداند و اطلاق آیه (فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ) مقید بجایی است که در موقع عقد مهر معین نکرده باشند لکن بدلال آیات دیگر مثل قوله تعالی (وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفَ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ الزَّكَاحِ) در جایی که مهر معین شده بایستی شوهر نصف مهر زن را بدهد مگر اینکه زن یا ولی او عفو نماید و ببخشد.

۳- (وَسِرَّحُوهُنَّ سِرَّاحًا جَمِيلًا) اینکه جمله تأکید مینماید همان جمله (فَمَتَّعُوهُنَّ) را یعنی زنهاى مطلقه را بطور خوب و رضایت بخش رها کنید نه بطور نگرانی و نارضایتی آنها.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ در اینکه آیات در مقام بیان زنهاى برآمده که ازدواج با آنها را بر پیامبر اکرمش مباح نموده و نظر به اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مؤمنین در بسیاری از احکام مساوی میباشند مگر در بعض احکام استثنایی که اختصاص برسولش داده مثل زیادت از چهار زن عقدی گرفتن و مثل بعض فروع دیگر که در اینکه آیات اشاره شده یکی (مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ) آن زنهاىی که بقیه و غنیمت بدست خود پیغمبر آمده که مؤمنین در آن حقی نداشتند مثل صفیه که از غنائم خبیر است و ریحانه که از غنائم بنی قریظه مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و بناتِ عَمَّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ و دیگر دخترهای عمو و دخترهای عمه‌ها و دخترهای دایی و دخترهای خاله‌های تو آنهایی که با تو از مکه بمدینه مهاجرت نمودند، آیه مشعر بر اینکه است که آن دخترهایی که با حضرتش مهاجرت نمودند ازدواج آنان بر او جایز نیست.

وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

صفحه : ۲۴۳

و دیگر زنی که خود را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هبه کند و مهر از او مطالبه نماید و اینکه حکم مخصوص تو است ای پیغمبر و برای مؤمنین جایز نیست که اگر زنی خودش را بآنها بخشید بدون عقد زن آنها بشود.

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ یعنی بتحقیق که ما دانسته‌ایم آنچه را که واجب کرده‌ایم بر امت از عقد و شرائط آن در باره زنهاىشان و در داشتن مملوکات یعنی کنیزان ایشان.

لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا خداوند از راه لطف و کرم نسبت بنبی گرامی خود ازدواج با بسیاری از زنها را برای پیامبر برگزیده خود مباح گردانیده تا اینکه از اینکه جهت در مضیقه نیفتد و کار ازدواج بر او آسان باشد و نیز زنهاى او بدانند که تمام کار او بحکم خدا و امر او است که از طریق وحی باو دستور میرسد و انجام میدهد.

و البته در تعدد ازواج هم حکمتهایی مندرج بوده نه اینکه از روی شهوت رانی و نفس پرستی حضرتش بسیار زن گرفته باشد چنانچه دشمنان دین نسبت میدهند زیرا که دانسته شده که غیر از عایشه که باکره بوده تمام زنان پیغمبر شوهر مرده و بیوه زن بودند

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظر بمصلحتی وی را می‌گرفتند (کار نیکان را قیاس از خود مگیر).

صفحه : ۲۴۴

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُوْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُمْ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱) لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَ لَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَ لَا أَبْنَائِهِنَّ وَ لَا إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا نِسَائِهِنَّ وَ لَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَ أَتَقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

صفحه : ۲۴۵

[ترجمه]

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با هر یک از زنه‌های خود که بخواهی همخوابی را ترک کن و هر یک را که خواهی بسوی خودت جای ده، یا هر کدام را که خواهی طلاق بده و هر کدام را که خواهی برای خود نگاه دار و نیز بر تو گناهی نیست که آن زنانی را که از آنان عزلت گزیده‌ای (و پس زده‌ای) باز بطلبی (و دلجویی کنی و اینکه عمل نزدیک تراست که چشم آنها روشن شود و دل خوش کردند بآنچه بآنان عطاء و بخشش می‌نمایی تمام آنها را (یعنی تمام آنها امیدواری‌شان بتو زیادتر می‌گردد) و خدا میداند آنچه را که در قلبهای شما است و خداوند همیشه دانا و بردبار است (۵۱)

و بعد از اینکه (نه زن) دیگر بر تو زن عقدی جایز نیست و نیز ای رسول اکرم برای تو جایز نیست زنه‌های خود را تبدیل نمایی بزنه‌های دیگر (که یکی از اینها را طلاق دهی و زن دیگر بگیری) و لو آنکه حسن و زیبایی او تو را بشگفت و تعجب آورد مگر آن زنی که زر خرید تو و برده باشد و خداوند بر هر چیزی نگهبان است (۵۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل خانه‌های پیغمبر (ص) نشوید مگر پس از آنکه دعوت شوید برای غذا خوردن و زودتر از وقت نروید و منتظر پخته شدن طعام باشید و لکن وقتی برای طعام خوانده شدید و غذا خوردید پراکنده شوید (و بروید) و پس از آن با هم مشغول صحبت کردن و حدیث نشوید و چنین عملی اذیت است برسول و او از شما حیاء میکند و خدا از سخن حق حیا نمیکند (و ای مؤمنین) وقتی از زنه‌های پیغمبر متاعی خواستید با آنان (رو برو) نشوید بلکه از پشت پرده و حجاب با آنها صحبت نمائید و اینکه طور سؤال نمودن از آنها باعث پاکی قلب شما و آنها است و جایز نیست برای شما (مؤمنین) که رسول خدا را اذیت نمائید و نیز بر شما جایز نیست که زنه‌های رسول را تزویج نمائید ابدا نه در حال حیات او اگر طلاق داد و نه پس از رحلت او چنین عملی نزد

بدون اذن صاحب خانه نهی فرموده.

إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ گویند وقتی پیامبر اکرم (ص) بعض اصحاب را برای ضیافت میطلبیدند آنان بعد از صرف غذا می‌نشستند و با هم صحبت مینمودند یا سؤالاتی از حضرت میکردند اینکه بود که آیه نازل گردید.

إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ خلاصه آیه اینکه مؤمنین را از اینکه عمل نهی میفرماید که شما باین عمل پیغمبر را اذیت میکنید و شرم حضور مانع از اینکه است که شما را از منزلش بیرون

صفحه : ۲۴۸

کند لکن چون حیا یکی از فضائل نفسانی است از ساحت قدس پروردگار جهان خارج است اینکه است که شما را از اینکه عمل نهی مینماید.

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ شکی نیست که مرجع (هن) در سالتموهن و قلوبهن هر دو زنهای پیامبر اکرمند و در شأن نزول آیه گویند وقتی رسول الله (ص) اصحاب را ضیافت نموده و طعام میداد و عایشه رفت و آمد میکرد و دست مردی بدست عایشه تماس نمود حضرتش بسیار نگران شد آن وقت آیه حجاب فرود آمد.

وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أُيَّدًا بروایتی پس از آیه حجاب بعضی گفتند پیامبر اکرم ما را نهی فرموده که با دختر عموهای خود صحبت نمائیم مگر از پس پرده وقتی پیامبر وفات نمود من عایشه را میگیرم از مقاتل نقل میکنند که آن شخص طلحه پسر عبید الله بوده اینکه بود که برای قطع امید مردمان بو الهوس آیه نازل گردید که شمایی که مدعی ایمان میباشید نباید پیامبر خود را ایذاء نمائید و باید بدانید زنهای پیامبر بمنزله مادرهای شما میباشند نه در حیات پیامبر هر گاه آنها را طلاق دهد و نه بعد از فوت آن حضرت برای هیچ احدی حلال نیستند.

إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا زیرا عظمت و مقام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چه در حیات و چه در ممات نزد خدا خیلی بزرگ است و احترام آن بزرگوار بر هر مؤمنی واجب است و طمع بزنهاى او بر هیچ شخص مؤمنی جایز نخواهد بود.

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا گویند بعضی در دل خیال میکردند که وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مرد زنهای او را میگیریم و بعضی بزبان میگفتند اینکه بود که آیه خبر میدهد که چه بزبان گوئید یا بدل گذرانید و بزبان نیاورید خدا از ظاهر و باطن شما آگاهست.

صفحه : ۲۴۹

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَ لَا أَبْنَائِهِنَّ وَ لَا إِخْوَانِهِنَّ تا آخر مفسرین گفته‌اند وقتی آیه حجاب فرود آمد مخصوصا آیه بالا که مردها مأمور گردیدند اگر کاری با زنهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ پیدا نمایند و متاعی خواستند از پشت پرده سؤال کنند پسرها و نزدیکان آنها گفتند یا رسول الله ما هم نسبت بانها مثل باقی مردم نباید حضورا با آنها تکلم نمائیم بایستی از پشت پرده و حجاب با آنان حرف بزیم اینکه بود که اینکه آیات فرود آمد که پدر و پسر و برادر و اولاد برادران و اولاد خواهران و زنهای مؤمنات و برده‌ها که مالک آنها گردیده‌اند از اینکه حکم خارج گردیدند و کلیه زنهای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و زنهای امت مأذون گردیدند که خود را از اینها نپوشانند.

صفحه : ۲۵۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۶ تا ۶۵]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذُونَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخَذُوا وَقَتَّلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲) يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵)

صفحه : ۲۵۱

[ترجمه]

بدرستی که خدا و ملائکه او بر پیامبر درود میفرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما نیز درود و سلام بر پیامبر بفرستید (و تسلیم گردید) (۵۶)

محققا کسانی که خدا و رسولش را میرنجاند خدا آنان را در دنیا و آخرت (از رحمت خود) دور گردانده و برای آنان عذاب خوار کننده مهیا نموده (۵۷)

و آنهایی که مردهای مؤمن و زنهای مؤمنات را اذیت کنند بغير آنچه کسب کرده‌اند (یعنی بدون حق) محققا اینان بر خود حمل نموده‌اند بهتان و گناه هویدا (۵۸)

ای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بزنها و دختران خود و زنهای مؤمنین بگو (وقت بیرون آمدن از خانه) بخود نزدیک کنند خمار و چادرهای خود را تا اینکه بعفت و نجابت) شناخته شوند و از مردمان هوسرانان اذیت نکنند و همیشه خداوند آمرزنده و مهربان است (۵۹)

اگر منافقین و آنهایی که بمرض قلبی گرفتارند و مردمانی که خبر ترسناک در مدینه انتشار میدهند اگر از عملشان باز نایستند تو را بجنگ آنان بگماریم پس آنها در جوار تو نمانند مگر اندکی از آنها (۶۰)

در حالی که اینان از رحمت خدا دورند هر جا یافت گردند گرفته و کشته شوند (۶۱)

عادت و سنت خدا در پیشینیان چنین بوده و هرگز تو نمیایی در سنت خدا تبدیلی (۶۲)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم از تو سؤال میکنند قیامت چه وقت واقع میگردد بگو علم آن نزد خدا است چه میدانی تو شاید ساعت قیامت نزدیک باشد (۶۳)

محققا خداوند کافرین را لعنت نموده و برای آنان آتش سوزان مهیا گردانیده (۶۴)

و در جهنم همیشه جاویدان خواهند بود و برای آنان نه دوستی است و نه یابوری (۶۵).

توضیح آیات

اشاره

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۚ خدای متعال در اینکه آیه رسول خود را برگزیده و اظهار کرم و رحمت خود را نسبت بآن بزرگوار مبذول میگرداند تا اینکه جلالت و عظمت او بر جهانیان ظاهر گردد و بدانند که مقام و مرتبه او بدرجه‌ای است که مورد رحمت و الطاف خاص خداوندی واقع گردیده و نیز ملائکه همیشه بر روان پاک او سلام و درود میفرستند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا در تفسیر مجمع البیان طبرسی از ابو حمزه ثمالی چنین نقل میکند: قال حدثني السدي و حميد بن سعد الانصاري و يزيد بن ابي زياد عن عبد الرحمن ابي ليلي عن كعب بن عجرة که گفته چون اینکه آیه فرود آمد گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو را دانستیم آیا باید چگونه بر تو صلاة بفرستیم فرمود بگوئید (اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد و بارك على محمد و آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد).

و از عبد الله بن مسعود است که گفته وقتی شما بر نبی صلوات فرستید نیکو صلوات بفرستید زیرا شما نمیدانید شاید بعرض مبارک او برسد گفتند بما تعلیم گردان چگونه صلوات بفرستیم گفت بگوئید (اللهم اجعل صلواتك و رحمتك و برکاتك على سيد المرسلين و امام المتقين و خاتم النبيين محمد عبدك و رسولك امام الدين و قائد الخير و رسول الرحمة اللهم ابته مقاما محمودا يغبطه به الاولون و الاخرون اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد).

و از ابی بصیر است که گفته از ابا عبد الله از معنی اینکه آیه سؤال نمودم و گفتم که صلاة خدا بر رسولش چگونه است فرمود تزکیه او و پیاکی ستایش نمودن او را در آسمانهای بلند، گفتم شناختم کیفیت صلوات فرستادن ما را بر او، چگونه است تسلیم بر او فرمود در تمام امور تسلیم شدن امر او، پس طبرسی رحمه الله علیه گفته

على هذا معنى قوله تعالى (وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) منقاد شدن اوامر او و کوشش نمودن در آنچه را که بشما امر نموده و بعضی گفته‌اند معنی آیه اینکه است که (سلموا علیه بالدعاء) یعنی بگوئید السلام عليك یا رسول الله.

و عن انس بن مالك عن ابي طلحة که گفت بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم داخل شدم و ندیدم روزی را که باین قدر حضرتش بشاش و خرم باشد گفتم یا رسول الله (ص) هرگز تو را باین مسروری و خوشحالی ندیده بودم فرمود چگونه خوشحال باشم و حال آنکه جبرئیل آمد و گفت کسی که بر تو یک دفعه صلوات فرستد من بروی ده مرتبه صلوات فرستم و محو کنم از نامه عمل او ده گناه و ده حسنه در نامه عمل او مینویسم. پایان إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا در اینکه آیه تذکر میدهد که آنهایی که بخدا و رسولش اذیت میکنند در دنیا و آخرت بلعنت خدا گرفتارند و برای آنان عذاب خوارکننده مهیا گردیده.

سؤال- اذیت رسول معلوم است که کفار و مشرکین نسبتهای ناروایی بحضرتش میدادند ساحر و کذابش میگفتند نسبت جنون بآن

شخص اول امکان میدادند زجرش میکردند لکن اذیت بخدا را چگونه توان تصور نمود اولاً کسی را بسرادق جلال احدیت راهی نیست او غالب بر تمام موجودات است و ثانياً چنین فهمی نداشتند که بتوانند و لو اجمالاً تصور واجب الوجودی که منزّه و مبرا از تمام صفات ممکنات باشد را بنمایند و جحد و انکار آنان از همین جهت بوده و وقتی آنها بکلی به هیچ وجه خدا را نمیشناختند اذیت باو نمودن معنی ندارد.

(پاسخ)

آری اذیت بمعنی حقیقی عرفی نسبت بذات احدیت معنی ندارد لکن مخالفت نمودن امر او و تشبیه او بآنچه منزّه از او است و اذیت نمودن برسولش بلکه اذیت نمودن بمؤمنین و دوستان خدا کانه اذیت باو است اینکه است که مجازاً اذیت برسولش

صفحه : ۲۵۴

و مؤمنین را اذیت بخدا بشمار آورده.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا وَالَّذِينَ عَظِفَ بآيه بالا است، اذیت بمؤمنین و مؤمنات را عطف باذیت خدا و پیمبرش داده اشاره به اینکه اذیت بمؤمنین بدون حق بازگشت باذیت خدا و رسول او مینماید و سرش شاید چنین باشد که چون در اثر ایمان محبت خدا و رسول و اولیاء او در قلب مؤمن تمرکز پیدا نموده و محبت جذابه الهی است در هر قلبی که پدید گردید محب را بمحسوب خود مرتبط میگرداند اینکه است که اذیت باو بدون حق بازگشت باذیت خدا و پیمبرش مینماید و معلوم است اذیت بخدا و رسول گناه ظاهر و هویدایی است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ أَهْلَ لَغْتٍ كَفْتَهْ اَنْد جَلْبَابِ جامه وسیعی است کوچکتر از عبا و بزرگتر از خمار و مقنعه‌ای است که زنهای عرب بر سر میاندازند و بطوری است که اطراف سینه‌های ایشان را فرا میگیرد. و از ابن عباس روایت شده که جلباب عبایی است که از سر تا پا را میگیرد و بعضی گفته‌اند جلباب بمعنی ملحقه یعنی لفافه‌ای است که تمام بدن را میگیرد. پایان در اینکه آیه ایزد متعال خطاب برسولش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نموده که ای محمد (ص) بزنها و دختران خود و زنهای مؤمنین بگو در موقع بیرون آمدن از منزل عباها و چادرهای خود را بر سر بیندازید و خود را بپوشانید تا آنکه بعفت و نجابت شناخته شوید ذَلِكْ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ (ذَلِكْ) از اسماء اشاره و ارشاد بعفت حکم است که حکم جلباب برای اینکه است که خانم از کنیز شناخته شود و نیز خانم هرزه گرد و عقیف از هم تمیز داده شوند و مردمان ارادل و اوباش دنبال آنها نیفتند و بخانمهای محترم اذیت نرسانند.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا آیه ارشاد باین است کسی که مخالفت نمود و بر خلاف امر حق تعالی خلافی از

صفحه : ۲۵۵

وی صادر گردید درب توبه باز است اگر از روی حقیقت توبه کند پذیرفته خواهد شد لکن لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنْغَرِيْبِكُمْ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا آیه در مقام تهدید منافقین و آنهایی است که مرض نفاق در قلبشان تولید گردیده اگر اینان از کید و دشمنی و فسق و اذیت بزنان مسلمین دست برندارند و نیز اراجیف آنهایی که اخبار دروغ منتشر میگردانند اگر اینان دست از عمل رکیکشان برندارند هر آینه بتو امر مینمائیم که آنان را بگیری و ملجأ گردانی که جلاء وطن نمایند یعنی آنها را از مدینه بیرون کنی آن وقت آنان در مدینه باقی نمانند مگر اندکی.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا و از چنین مردمان اراجیف گو هر کس در مدینه ماند ملعونند و از رحمت خدا دورند ای مؤمنین هر کجا چنین مردمانی را یافتید بگیرید و بکشید بکشتن سخت.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا عادت و سنت خدا در تمام زمانهای پیمبران پیشین نیز چنین بوده که آنهایی که در زمین فساد میکردند پیمبران بامر خدا آنها را گرفته و میکشستند که مؤمنین از شرّ آنان راحت کردند ای پیمبر گرامی تو نمیبایی عادت و سنت خدا در هیچ زمانی تبدیل نموده باشد.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ كَفَّارٌ وَمُشْرِكِينَ یا از روی سخریه یا واقعا برای اینکه بفهمند قیامتی که پیمبر اکرم (ص) همیشه آنها را بآن میترساند و تهدید مینماید بنظر مبارک او کی و چه وقت واقع میگردد اینکه بود که از او سؤال مینمودند قیامت در چه وقت واقع میگردد و شاید چنین گمان میکردند قیامت هم روزی است از روزهای دنیا دیگر نمیدانستند که قیامت پس از انقضاء عالم دنیا ظهور مینماید و علم بمدت دنیا نزد علام الغیوب خواهد بود.

صفحه : ۲۵۶

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا در هر آنی که مشیت الهی تعلق گیرد بمنحل گردیدن عالم دنیا همان موقع قیامت خواهد بود و از جمله چیزهایی که غیر از خدا کسی نمیداند همان وقوع قیامت است که آیه اشاره باین دارد حتی تو که بافاضه حق تعالی عالم بعلم اوّلین و آخرین میباشی تو هم نمیدانی قیامت کی واقع میگردد و چه می‌دانی در هر آنی ممکن است قیامت واقع گردد مقدمه وقوع قیامت همین عالم دنیا است وقتی عالم دنیا سیر خود را باتمام رسانید و افراد بشر هر یک بمنتهای کمال لایق بخود رسیدند نتیجه و غایت عمر دنیا همان قیامت است که یک دفعه واقع خواهد گردید و هر کس به نتیجه اعمال دنیوی خود خواهد رسید. إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا آن موقع قیامت است که کفار از رحمت دورند و برای آنان آتش سوزان جهنم آماده شده و جهنم جایگاه همیشه‌گی آنها خواهد بود و در آن وقت دیگر نه دوستی برای آنان یافت میگردد و نه یار و یابوری که از عذاب آنها را نجات دهد.

صفحه : ۲۵۷

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۶ تا ۷۳]

اشاره

يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَصَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنَا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

صفحه : ۲۵۸

(ترجمه)

(در بیان حال کفار است) یاد کن روزی را که صورتهای آنان در آتش گردانیده میشود میگویند ای کاش ما خدا و رسول او را اطاعت نموده بودیم (۶۶)

و میگویند پروردگار ما ما اطاعت نمودیم رؤساء و بزرگان خود را و آنها بودند که ما را (از جاده حق) منحرف گردانیدند (۶۷)

پروردگار ما عذاب آنان را دو برابر گردان و آنها را لعنت کن لعنت بزرگ (۶۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما مثل کسانی نباشید که بموسی علیه السلام اذیت نمودند و خدا موسی را از آنچه (باو تهمت زدند) تبرئه گردانید و او نزد خدا مقرب بود (۶۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید متقی و پرهیزکار باشید و در گفتار استوار گردید (یعنی سخن لغو نگوئید) (۷۰)

تا اینکه (خدا) اعمال شما را اصلاح گرداند و گناهان شما را بیامزد و کسی که خدا و رسولش را اطاعت نماید محققاً فائز گردیده و رستگاری بزرگی (نصیب وی گشته) (۷۱)

بحقیقت ما امانت را عرضه کردیم بر آسمانها و زمین و کوهها و همه آنان از برداشتن آن اباء نمودند و از برداشتن آن ترسیدند و انسان برداشت (آن بار امانت را) و بدرستی که انسان بسیار ستمکار و بسیار جاهل و نادان است (۷۲)

تا اینکه خدا مردهای منافق و زنهای منافقه را و نیز مردهای مشرک و زنهای مشرکه را عذاب نماید و تا آنکه خدا برحمت خود پذیرد مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را و همیشه خداوند آمرزنده و مهربان است (۷۳).

صفحه : ۲۵۹

توضیح آیات**اشاره**

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ (یوم) متعلق (باعد) در آیه بالا است، روز قیامت روزی است که صورتهای کفار را میگردانند در آن آتش سوزانی که برای کفار آماده شده، اشاره به اینکه اهل جهنم از شدت عذاب و اضطراب در آتش میغلطند و از پشیمانی و بیچارگی همیشه آرزو میکنند کاش مطیع حق تعالی و رسولان او شده بودیم.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا مردم دو دسته‌اند بعضی دانایان و اهل علم و دانشند و قوه تمیز و ادراک دارند و میتوانند حق و باطل را از هم تمیز دهند و از چنین اشخاص بیشتر آنها حب ریاست و پیشوایی بر آنان چیره گشته و برای اینکه مبادا بریاست و پیشوایی آنها لطمه‌ای وارد آید زیر بار فرمان پیمبران نرفته و نمیروند و بعضی از عوام کالانعام را مطیع خود گردانیده و برای دوام ریاستشان آنها را اغواء مینمایند که بار بر دوش آنان گذارند و آنها نیز کور کورانه یا از روی فقر یا جهل و نادانی زیر بار آنان میروند و آن سیه بختان در دنیا بظلمت جهل و نادانی و در آخرت بآن عذابهایی کذایی مبتلا خواهند گردید امان از جهل و نادانی که خود عذاب بزرگی است که همه مبتلا بآن هستیم و نمی فهمیم.

رَبَّنَا آتِنِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا اینکه است که ضعفاء بنای نفرین را میگذارند و از خدا درخواست میکنند که عذاب رؤساء را دو برابر گردان و آنان را از رحمت خود دور دار در منتهی دوری اینکه نفرین ضعفاء نسبت بر رؤساء رد ندارد زیرا که محققاً عذاب رؤساء که در مقام اغواء و فریب دادن ضعفاء باشند دو برابر بلکه زیادتراً از عذاب ضعفاء خواهد بود زیرا اولاً غالباً

رؤساء از روی فهمیدگی نخواستند پیرو اهل حق گردند و ثانیاً سبب گمراهی دیگران شدند اینکه است که روی میزان عدل الهی بایستی عذاب آنان

صفحه : ۲۶۰

بمراتب زیادتر از عذاب ضعفاء باشد اصلاً عذاب و ثواب بر اعمال بد یا خوب انسان بمقتضای عقل و دانش وی خواهد انجام گرفت.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ شَايِدَ خَطَابَ بِمُناقِقِينَ باشد که بظاهر ایمان آورده و در باطن در مقام ایذاء پیمبر اکرم (ص) بودند که آنان را تشبیه میگرداند به آنهایی که بحضرت موسی علیه السلام افتراء زدند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- آیه اشاره بزید و زینب است که پس از طلاق دادن زید زینب را و ازدواج رسول (ص) با او بعضی از منافقین طعنه بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زدند که عاشق زن پسر خوانده خود شده و چنین عمل بر حضرتش سزاوار نبود اینکه بود که آیه آمد و حضرتش را تبرئه نمود که بامر خدا اینکه عمل انجام گرفته.

۲- راجع باذیت موسی (ع) است بقولی قارون نسبت زنا بحضرتش داد که گویند مال زیادی بزنی زانیه‌ای داد که وقتی حضرت موسی علیه السلام مشمول موعظه است بین مردم بلند شود و بگوید موسی (ع) با من زنا کرده و آن زن زانیه بعکس از بین مردم برخاست و گفت قارون بمن چنین و چنان گفته و من هرگز بیغمبر خدا نسبت دروغ نخواهم داد.

و بقول دیگر مردم حضرت موسی (ع) را بقتل هارون برادرش متهم نمودند وقتی که هارون (ع) در کوه طور وفات نمود گفتند موسی (ع) او را کشت ملائکه جسد هارون را بیرون آوردند و ارائه دادند تا مردم بفهمند که او بمرگ خدایی مرده کسی او را نکشته است.

فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً (ما) در (مما) مصدریه است، پس از آنکه نسبت ناروا بحضرت موسی علیه السلام دادید خداوند او را تبرئه نمود و بمردم عصمت و پاکی او را ظاهر گردانید زیرا که موسی (ع) نزد خدای تعالی مقام بلند و خصلتهای نیکو دارد.

صفحه : ۲۶۱

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً ذات احدیت از روی شفقت در مقام اندرز و نصیحت مؤمنین برآمده که شمایی که در جاده حق-رهسپار گردیده‌اید و ایمان آورده‌اید اولاً در عمل متقی و پرهیزکار باشید و ثانیاً مواظب گفتار خود باشید نفهمیده از روی گمان و تخمین یا القاء شیطانی یا از روی گفتار مردم سخن نگوئید بلکه بایستی مواظب باشید که گفتار شما از روی درستی و فکر اندیشی صادر گردد و سخن محکم پا برجا بگوئید تا در عوض یصلح لكم أعمالکم و یغفر لكم ذنوبکم اینکه آیه اخیر متفرع بر آیه بالا است که اگر شما مؤمنین دارای صفت تقوی باشید و در گفتار استوار گردید که سخن بیجا نگوئید باین دو خصلت نیکو اعمال و افعال شما را خدا اصلاح میگرداند و بدرجه قبول میرسد چنانچه فرمود (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) و گناهان شما را می‌بخشد.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً کسی که مطیع امر خدا و رسولش گردد چنین کسی بدرجات بلند فائز گردیده آری

کسی که مطیع امر خدا و رسول گردید البته از اطاعت نفس اماره بالسوء و شیطان بیرون می‌رود (دیو چه بیرون رود فرشته درآید) آن وقت دل و روان او میدان جولان گاه ملائکه و محل اشراق و تجلی نور معرفت جلال و اوصاف جمال احدی می‌گردد و چنین کسی بفیوضات غیر متناهی و مقامات ارجمند انسانی فائز خواهد گردید *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ* سخنان مفسرین در توجیه آیه که مقصود از امانت چیست.

۱- مقصود طاعت است که اداء آن لازم است مثل امانت ظاهری که باید به صاحب امانت برگرداند (ابو العالیه) ۲- حدود شرع از فرائض و احکام که آنهم امانت است (ابن عباس و مجاهد) ۳- نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد و یا امانت مردم یا وفاء بعهود و

صفحه : ۲۶۲

نگاه داشتن زبان از زیاد سخن گفتن.

۴- غسل جنابت است که بر هر مکلفی واجب گردیده و اداء کردن و نکردن آن را جز خدا کسی نمی‌داند.

بروایتی ابو درداء از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل مینماید که پنج چیز است که هر کس آن را اداء کند البته در بهشت وارد میگردد: اول اداء نماز یومیّه با شرائط و ارکان. دوم اداء زکاة بطیب نفس و برای خدا که اینکه دو را غیر از مؤمن نکند. سوم اداء روزه رمضان. چهارم حج با استطاعت، پنجم اداء امانت گفتند اداء امانت چیست فرمود غسل جنابت و اینکه حدیث با ضعف سند اگرچه جامع توجیهاست مفسرین است لکن ظاهراً در مقام معنی آیه نیست زیرا که در آن نفرموده مقصود از اینکه آیه چنین است.

خلاصه توجیهاست بسیاری راجع باین آیه از مفسرین نقل شده لکن با هیچکدام نص صریحی یا آیه‌ای که شاهد بر آن باشد که بتوان مطمئن بآن گردید نگردیده پس بنا بر اینکه آیه از متشابهات قرآن بشمار میرود و علم آن نزد خدا است.

فَأَبِينِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ پس از آنکه آسمانها و زمین و کوهها امانت را قبول نکردند و از تحمیل آن ترسیدند انسان آن امانت را حمل نمود و قبول کرد. بقول شیخ حافظ شیرازی

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

شاید مقصود از آسمان و زمین و کوهها اهل آنها از موجودات صاحب شعور باشد زیرا بر جماد عرضه کردن بطور معنی حقیقی درست نمی‌آید مگر آنکه آیه از قبیل قوله تعالی باشد که اشاره بعظمت قرآن دارد آنجا که فرموده *(لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)* و چنین اشاراتی در کلام عرب بسیار است *إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* محققاً انسان بسیار ظالم بنفس خود میباشد و بسیار جاهل و نادان است زیرا که نه قدر آن امانت خدایی را شناخته و بآن دانا گردیده و نه حق او را اداء نموده

صفحه : ۲۶۳

آیا امانتی بزرگتر و شریفتر از آن روح ملکوتی انسانی که از عالم امر پروردگار که در باره آن بعد از خلقت بدن عنصری فرمود *(وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)* عظیم‌تر و شریف‌تر تصور دارد که انسان ظالم نادان قدر او را نشناخته و آن را پرورش نداده و آن را اسیر سر پنجه قوای نفسانی قرار داده در صورتی که اینکه فضیلت را که از روح خودم نفخه بانسان دمیدم در باره خلقت هیچ موجودی از موجودات نفرموده و برای همان روح ملکوتی آدم بود که تمام ملائکه مأمور گردیدند بآدم سجده کنند و کسی که اینکه امانت الهی را درست نگاهداری کرده و آن را قوی و نیرومند گردانیده و در روز موعود بصاحبش برگردانیده چنین کسی حق امانت را ادا نموده.

اینکه جان عاریت که بحافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم
 نخواستم آیه را اینکه طور تفسیر کنم چنانچه گفته شد از تشابهات قرآن بشمار میرود و علم واقعی آن نزد خدا است لکن میشود
 آیه را باین معنی تطبیق نمود.
 الله عالم بحقایق کلامه

صفحه : ۲۶۴

سوره سبأ

اشاره

سوره سبأ اینکه سوره در مکه فرود آمده و بقول مجاهد و قتاده و حسن در آن ناسخ و منسوخ نیست و گفته‌اند یک آیه از آن در
 مدینه فرود آمده و آن قوله تعالی (وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و پنجاه و پنج آیه است نزد شامی‌ها و پنجاه و چهار آیه است در نزد
 باقی و هشتصد و هشتاد و سه کلمه و هزار و پانصد و دوازده حرف است.
 (ابو الفتوح)

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ
 مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ
 لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
 عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)
 وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵) وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ
 يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶)

صفحه : ۲۶۵

ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 حمد و ثنا و ستایش مخصوص آن کسی است که برای او (و ملک او) است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آن کسی که
 در آخرت (نیز) حمد و ستایش مخصوص باو است و او درستکار و آگاهست (۲)

و میداند آنچه را که در زمین نفوذ میکند و آنچه از زمین بیرون می‌آید و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه در آسمان صعود مینماید و او است مهربان و آمرزنده (۳)

آنان که کافر بودند چنین گفتند که ساعت قیامت نخواهد آمد ای محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بگو آری قسم پروردگار من بر شما قیامت را بیاورد (آن کسی که) دانای غیب است و پوشیده نیست از علم او هموزن مورچه‌ای یا هموزن ذره‌ای از ذرات در هوا از آنچه در آسمانها و زمین است و چیزی نیست که کوچکتر از ذره باشد و نه بزرگتر مگر آنکه در کتاب روشن (قرآن یا لوح محفوظ) ثبت است (۴)

تا پاداش بدهد آنهایی را که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند برای چنین اشخاصی آمرزش و روزی نیکو آماده شده (۵) و آن کسانی که در (باطل گردانیدن) آیات ما (قرآن کوشش مینمایند (بگمان اینکه) عاجز کنندگانند برای آنها عذاب مولم و دردناک آماده خواهد بود (۶)

و کسانی که بآنان علم عطا شده (بچشم ایمان) می‌بینند که آنچه از جانب پروردگار تو بسوی تو فرود آمده یعنی قرآن حق و درست است و آن قرآن راه نماینده است بسوی راه خداوند غالب و ستوده شده

صفحه : ۲۶۶

توضیح آیات

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ پنج سوره از سوره‌های قرآنی (بحمد) افتتاح گردیده:

۱- سوره حمد (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ۲- سوره انعام (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ) ۳- سوره كهف (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا) ۴- سوره ملائکه (یعنی سوره فاطر) (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا) ۵- سوره سبأ همین سوره (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) الف و لام (الحمد) الف و لام استغراق است که تمام اقسام ستایش را شامل می‌گردد، و لام (له) لام تملیک است که دلالت بر اختصاص دارد اشاره به اینکه تمام ثنای جمیل و ستایش غیر محدود مخصوص بآن ذات کبریایی است که هم علت فاعلی موجودات و هم علت غایی ممکنات است و آنچه در آسمانها است از شمس و اقمار و کرات و کهکشانشا و منظومه شمسی و اهل آسمانها از انواع اقسام ملائکه و آنچه در زمین است از انواع اقسام جمادات و معدنیات و نباتات از اشجار و گیاهها و حیوانات و افراد بشر تماما ملک او و در قبضه تصرف او است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ حمد اول اشاره بنعمت ایجاد است که تمام عوالم ممکنات را از نیستی بهستی آورده و خلعت وجود بر آنها پوشانیده، و حمد فی الاخره اشاره ببقاء وجود بشر است و اینکه علت موجد همان علت مبقیه خواهد بود.

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ سزاوار حمد و ستایش آن کسی است که آثارش محکم و متقن و در اعمالش بینا و دانا خواهد بود و بر آنچه میکند خبیر و آگاهست.

صفحه : ۲۶۷

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا دخول در محل تنگ را ولوج گویند خدا میداند آنچه در زمین از بذور و اشجار و آب و غیر آن نفوذ میکنند و نیز کیفیت نشو و ارتقاء آن را میداند و میداند آنچه را که از گیاهها و حبوبات و اشجار و آبها و غیر آن که از زمین بیرون می‌آید و نیز آن فرد متعال باوضاع آسمانی آگاهست از آنچه از آسمان فرود می‌آید از باران و برف و حرارت و انواع

ملائکه که برای انجام وظیفه‌ای که محول بآنها است بزمین نزول مینمایند و نیز میداند آنچه باسما صعود مینماید از اعمال نیک بشر و ملائکه عماله و دعاء و طلب حاجات از غرائب التفسیر چنین نقل میکنند که گفته آنچه فرود میآید یعنی جبرئیل و آنکه بالا می‌رود یعنی حضرت رسالت در شب معراج.

و صاحب کشف الاسرار گفته از علم قدیم حق تعالی پوشیده نیست آنچه بر دل‌های اولیاء از واردات و مکاشفات پائین میآید و آنچه بالا می‌رود از انفاس اصفیاء در همه اوقات یا آنچه فرود میآید از الطاف و کرم که از بارگاه قدم متوجه دلها گردیده هر جا که بوی آشنا میآید در آنجا منزل میکند، چنانچه در حدیث فرموده

(انّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها)

و آنچه بالا می‌رود از ناله تائبان و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت بیچون آرد فی الحال رقم قبول بروی کشد که

(اینن مذنبین احب من وحل المسبحین)

پایان (منهج) و هُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ در آیه اول خود را (بحکیم و خبیر) معرفی نموده اشاره به اینکه آفرینش جهان و جهانیان از روی حکمت و اتقان و علم بصلاح بینی انجام گرفته، و در آیه دوم (برحیم و غفور) خاتمه داده اشاره به اینکه نسبت تمام مخلوقاتش رءوف و مهربان است و هر کس رو باو آورد وی را می‌پذیرد و از لغزش و خطای او گذشت مینماید.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ لَام (لتأتینکم) لام جواب قسم است و قسم او (و ربی) میباشد، و به پیمبر خود امر میفرماید که در پاسخ گفتار رکیک کفار که منکر قیامتند و گویند هیچوقت

صفحه : ۲۶۸

قیامت نمیآید تو با کمال جدیت گفتار خود را مؤکد نما بقسم و بگو آری قسم پیروردگار من که البتّه برای شما قیامت میآید و قیامت از طرف آن کسی پدیدار میگردد که دانای باسرار است و آنچه از نظر شما غائب و پنهان است نزد او ظاهر و هویدا خواهد بود و علم او بتمام موجودات محیط است کوچک و بزرگی در آسمانها و زمین یافت نمیگردد مگر آنکه در کتاب مبین (لوح محفوظ) (یا قرآن) ثبت است.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ لام (لیجزی) لام علتّ است اشاره به اینکه علتّ وقوع قیامت اینکه است که هر کسی بکیفر و جزای اعمالش برسد و آیه مشعر باین است که اصلا علتّ غایی وجود عالم قیامت برای پاداش دادن مؤمنین و اهل تقوی است که از اعمالشان بهره نیکو ببرند که بالاترین نعمتها و تفضلات الهی در باره آنان در مرتبه اول مغفرت و آمرزش گناهان و لغزشهای آنها است و در ثانی انعام و کراماتی است که تفضلاً بآنها کرامت مینماید آری (تخلیه) قبل از (تخلیه) است اول بایستی بآب رحمت و مغفرت قلب و دل انسانی از جرم گناه پاک گردد و تصفیه شود تا قابل فرا گرفتن نعمتهای الهی و فیوضات رحمانی گردد.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ کسانی که بدسیسه کاریهایشان که راجع بآیات قرآن بکار میبرند گمان میکنند میتوانند نور خدا را خاموش نموده و بر خدا غالب گردند و او را عاجز نمایند که نتواند دین خود را حفظ نماید برای چنین مردمانی عذاب بسیار سخت دردناکی مهیا گردیده و بیری الذین اوتوا العلم الذی انزل إليك من ربك هو الحق و یهدی الی صراط العزیز الحمید در مقام فضیلت صاحبان علم است که برسولش خبر میدهد ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دانشمندانی که از راه علم و دانش چشم دلشان باز شده و حق و باطل را از هم تمیز میدهند آنها چنین خواهند بود وقتی آیات قرآنی که پیمبرش فرود آمده میشوند بنور قلب و بصیرت باطنی خود حقایق آن را میفهمند و تصدیق مینمایند که آن حق

صفحه : ۲۶۹

و از طرف پروردگار تو فرود آمده است و هادی و راهنمایی میکند بجاده مستقیمی که سرانجام آن قرب جوار پروردگار غالب و ستوده شده خواهد بود.

ظاهراً مقصود از چنین علمی که اینکه طور حقایق را مکشوف میگرداند آن علمی است که امام علیه السلام در باره آن فرموده (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده)

که چنین علمی نور است و حقایق را مکشوف میگرداند نه علم صوری ظاهری که از کتب یا دهنها گرفته شده زیرا که اینکه قبیل علوم علم نما است آن علمی نیست که از سر چشمه علم الهی تراوش نموده و قلوب اولیاء خود را بآن رونق داده و در آیات و اخبار اهل عصمت از آن تمجید شده و دانشمندان اینکه قدر در باره آن تعریف و توصیف نموده‌اند.

علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال

صفحه : ۲۷۰

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هِيلَ نَدُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْبِكُمْ إِذَا مَنَّكُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَحْسِفَ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹) وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآتَيْنَاهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَلِشَيْمَانَ الرِّيحِ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَاسْلَمْنَا لَهُ الْغَيْبَ وَالْقَطْرَ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

صفحه : ۲۷۱

ترجمه قسمتی از سوره سبأ

کفار (از روی تعجب) با هم گفتند آیا میخواهید شما را راهنمایی کنیم بمردی که گوید وقتی شما مرید و بدن شما پاره پاره و ریز ریز گردید شما در یک خلقت نوینی خواهید بود (۸)

آیا اینکه شخص بخدا دروغ می‌بندد یا اینکه دیوانه است نه چنین است که منکرین معاد میگویند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخدا افتراء بسته یا دیوانه است بلکه آن کسانی که ایمان با آخرت ندارند در آخرت در عذابند و در دنیا در گمراهی دور از حق

میباشند (۹)

آیا اینکه کفار نظر نمیکنند که چگونه آسمان و زمین بآنها احاطه دارد و قدرت بر بیرون رفتن ندارند اگر بخواهیم آنها را بزمین فرو بریم یا پاره‌ای از آسمان بر سر آنان فرود آریم و حقیقه آسمانها و زمین دلالت (واضح) دارد برای بنده‌ای که بازگشت (بحق تعالی) میکند (۱۰)

و محققاً بداود علیه السلام از جانب ما فضیلتی عطاء شد (گفتیم) ای کوه‌ها صدای داود را با او بر گردانید (و گفتیم) ای پرندگان (شما نیز با داود (ع) همراه گردید) و آهن را در دست داود علیه السلام نرم گردانیدیم (و با او امر نمودیم) که زره بسازد و در آن اندازه‌گیری نماید (و گفتیم) عمل صالح نمائید بحقیقت من بر آنچه عمل میکنید بینا خواهم بود (۱۱)

و برای سلیمان باد را مسخر نمودیم در صبحگاه بقدر یک ماه راه میرفت و در شبها (نیز) بقدر یک ماه راه میرفت و جاری کردیم برای سلیمان علیه السلام چشمه مس گداخته را تا از معدن مس بیرون می‌آمد و از آن مس آنچه میخواستند میساختند و از جن برای او کسانی را مسخر گردانیدیم که بفرمان پروردگارش در مقابل او عمل مینمودند و از جن کسی که سرکشی میکرد از عذاب آتش افروخته بوی میچشانیدیم (۱۲)

دیوان بامر سلیمان (ع) غرفه‌ها و صورتهای (فرشته) و انبیاء را و کاسه‌های چوبی بزرگ و دیگهای عظیم میساختند (گفتیم) ای اهل داود برای اینکه نعمت بزرگ شکر گذار باشید و اندکی از بنده‌گان من شکر گذار خواهند بود (۱۳) و چون حکم مرگ بر سلیمان جاری گردید آنان را مطلع نگردانید بر آن مگر جنبنده‌ای از زمین (وقتی) موریانه عصائی (که بر دست داشت خورد) و سلیمان (ع) بزمین افتاد بر جیان معلوم گردید که سلیمان مرده است و اگر جیان عالم بغیب بودند درنگ نمیکردند در عذاب خوار کننده (۱۴).

صفحه : ۲۷۲

(توضیح آیات)

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ كَفَّارٌ مِنْ رُوحِ اسْتِهْزَاءٍ وَ سَخِرِيْهِ بِيَكْدِ بِيْغْرِ مِيْكَفْتِنْدِ آيَا مِيْخَوَاهِيْدِ مَرْدِيْ رَا بِيْنِيْدِ (و مقصود آنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود) که سخن عجیبی میگوید چنین اظهار مینماید که وقتی که شما مردید و بدن شما پاره پاره گردید و پس از آن خاک شد و هر ذره‌ای از آن بطرفی افتاد (إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيْدٍ) با اینکه حال در خلقت نوینی خواهید بود آیه ارشاد باین است که بمردن فانی نگردیده‌اید بلکه وجود شما تحول نموده و از نشئه‌ای به نشئه‌ای کامل‌تر میگردد و در روز معاد حیات ثانوی بوی افاضه میشود که آن حیات کامل و باقی خواهد بود.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ چنان زندگی پس از مرگ در نظر آنان بعید مینمود که گمان کردند آن شخص اول امکان دیوانه است و بدون عقل و رویه سخن میگوید و اگر جنون ندارد برای ریاست و پیشوایی بخدا دروغ می‌بندد و چنین اظهار مینماید که خدا بمن وحی نموده که شما پس از مردن زندگانی نوینی خواهید نمود.

آری کسی که چنان در طبیعیات فرو رفته که جز زرد و سرخ عالم طبیعی چیزی را ننگرد و منکر روح مجزّد است چگونه میتواند

نظر خود را بالا- برد و تعقل نماید عالمی را که ما فوق اینکه عالم و وسیع تر و عالی تر و محیط بر اینکه عالم باشد آیا انسان اگر رجوع بعقل و حقیقت خود نماید نمیفهمد که روح و عقل درآکش که متصرف در مادّیات گردیده و غالب و قاهر بر ما دون خود میباشد از عالم دیگری ظهور و بروز نموده و برای استکمال بحکم قادر توانا چهار صباحی بعالم طبیعیات تعلق گرفته و پس از تکمیل بایستی بمحل خود برگردد و حیات دائمی و زندگی پاک بی آرایش همیشگی پیدا نماید، قوله تعالی (إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ) سوره القیمه آیه ۱۲ یعنی و محل قرارگاه او بسوی رحمت پروردگارش خواهد بود (وَأَنزِلْنَا إِلَيْكَ الْمُنْتَهَى) سوره النجم آیه ۴۳ (إِنِ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي) سوره العلق آیه ۹

صفحه : ۲۷۳

۹ تمام اینکه آیات اشاره بآخر مقام انسان است.

در جلد دوم اینکه تفسیر در سوره بقره آیه ۱۵۵ در ذیل قوله تعالی (وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ) راجع بمقالات فاسده مادّیین اندازه‌ای بحث نمودیم، و خلاصه گفتار رکیک آنان چنین است که روح و نفس مجردی در کار نیست و آنها چنان در مادیات فرو رفته‌اند که وجود خدا را که فطری هر بشری است انکار مینمایند، و در آنجا پس از بحث طولانی گفتیم شکی نیست که ما علم وجدانی بوجود و معلومات خود داریم و وقتی بخود رجوع نمائیم خود را بهویت و شخصیت میشناسیم بدون اینکه چیزی بخود ضمیمه نمائیم و در هیچ حالی نه در خواب و نه در بیداری از خود غافل نمیشیم و همان خودی و هویت خود را نفس یا روح و روان مینامیم وقتی ثابت شد حقیقت ما غیر از بدن ما است تصدیق بزندگی پس از مرگ و امر معاد آسان میگردد و استیجاب منکرین معاد دیگر موضوعی ندارد بلکه امر معاد را ایجاب میگرداند چون در آنجا راجع بشبهه مادّیین در تجرد روح که بازگشت آن بامر معاد است بیانی شد، اینجا سخن را کوتاه نمودیم رجوع بآن جا شود.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ آیه ارشاد بحکم عقل مینماید که اینکه هایی که منکر معاد و زندگانی پس از مرگند آیا نظر بخلقت عجیب و اینکه نظم بدیع عالم مادّیات از زمین که جلو روی آنها است و آسمانها که پشت آنها و بالای سر آنها است نمیکنند تا آنکه در اینکه کاخ مجلل جهانی و نظام موجودات عموم قدرت مدبر و آفریننده آن را بنگرند و اذعان نمایند که خلقت جهان و جهانیان که گل سر سبد آنان وجود آدمی خواهد بود و آسمانها و زمین برای پیدایش و بقاء نوع انسانی مسخر گردیده‌اند بیهوده نخواهد بود.

إِن نَّشَأْ نَخْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ چون تمام موجودات مسخر امر حق تعالی و زیر فرمان اویند کسی که مورد غضب الهی واقع گردید بامر حق تعالی ممکن است زمین او را فرو گیرد یا پاره‌ای از آسمان بر سر وی افتد و او را هلاک گرداند.

صفحه : ۲۷۴

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِتٍ تمام اینها آیه و نشانه است برای بندگانی که روی دل بسوی حق دارند و بچشم عبرت موجودات را مینگرند و در اینها آثار علم و قدرت و اقتدار آفریننده را مشاهده مینمایند و تصدیق مینمایند که اگر نبود حفظ و حراست مبدء آفرینش که نظام جهانی را روی یک میزان معینی نگاه دارد و اینها تحت تسخیر خالق کون انجام وظیفه دهند ممکن بود در اثر سرعت حرکتی که دارند پاره‌های آسمان بر سر خلق ریزش نماید یا زمین در اثر سرعتی که دارد از هم بازگردد و مردم

را فراگیرد مخصوصاً نسبت بکفار که چون تمام موجودات قشون حق تعالی و زیر فرمان او میباشند و با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمن خواهند بود اگر حفظ او نبود دمار از روزگار کفار برمیآوردند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا آيَةً تَذَكَّرُ مِيْهُدُ بَعْضِيْ مِنْ تَفَضُّلَاتٍ وَ نِعْمَتِهَائِيْ رَا كِه بَدَاوُد نَبِيْ عَلِيْهِ السَّلَام عَطَاءَ نَمُوْدَه وَ اُو رَا بَر سَاثِرِيْنَ بِنُبُوْت وَ كِتَاب زُبُوْر وَ عِلْم قِضَاوَت وَ اِجْرَاء گِرْدَانِيْدن حَكْم عَدَل بِيْن خَلْق وَ مَعْجَزَات دِيْگَر فَضِيْلَت دَاْدَه، اَز جَمْلَه قَوْلَه تَعَالَى يَا جِبَالَ اُوْبِيْ مَعَهُ وَ الطَّيْرَ خَطَابَ بَكُوْهَهَا نَمُوْدَه كِه اِي كُوْهَهَا صَدَاي دَاوُد رَا بَر گِرْدَانِيْد وَ اِي پَرنْد گَان بَا دَاوُد عَلِيْهِ السَّلَام هَمْرَاز گِرْدِيْد.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- ای کوه وقتی داود (ع) مشغول بتسبیح و ذکر گردید با او تسبیح و ذکر گوئید. (ابن عباس و حسن و قتاده) ۲- مقصود از (اوبی) چنین است ای کوه‌ها و ای طیور با داود حرکت کنید

صفحه : ۲۷۵

هر کجا که او حرکت و سیر مینماید و اینکه از معجزات داود بشمار میرفته (جبائی) اوبی مأخوذ از آب یثوب و بمعنی رجوع و بازگشتن است (و الطیر) را قراء دو طور قرائت نموده‌اند اکثر آنها بنصب (و الطیر) خوانده‌اند بنا بر آنکه یا عطف باشد بر (فضلا) یا عطف باشد بر جبال که محلا منصوب است نه لفظاً و بعضی برفع (و الطیر) خوانده‌اند بنا بر اینکه عطف بلفظ جبال باشد (و الطیر) اسم جنس است که شامل تمام پرندگان میگردد.

و مقصود از امر بکوه‌ها که با داود علیه السلام همصدا گردید و همچنین امر بطیور که در موقع تسبیح و ذکر داود (ع) مشغول الحان و نغمه‌سرایی شوید یا امر تکوینی است و اشاره بعظمت و جلال و کبریایی و نفوذ و قدرت خداوندی است که تمام موجودات مطیع امر تکوینی او جل و علا میباشند و بقول حکماء که گویند تمام موجودات با شعور و ادراکند میشود امر بکوه‌ها را امر تشریحی گرفت و اشاره بنفوذ قدرت و عظمت شأن خداوندی او است.

خلاصه گویند وقتی داود (ع) تسبیح و ستایش حق تعالی را مینمود یا کتاب زبور میخواند کوه‌ها بصدا آمده او را کمک مینمودند و کبوتران صف میکشیدند و ترجیع و الحان نغمه‌سرایی مینمودند و در آن موقع منظره‌ای پدید میگردید که بسیاری از مستمعین از شدت شغف تاب نیاورده غش مینمودند.

وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ مِنْ صَادِقِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ چِنِيْنَ رَوَايَتِ شَدَه

۱ «ان الله تعالی اوحی الی داود نعم العبد لو لا انک تأکل من بیت المال».

پس از اینکه وحی داود (ع) چهل شبانه روز گریه کرد و از حق تعالی طلب نمود که وی را ارشاد نماید بکسبی که معیشت نماید و از بیت المال نخورد اینکه بود که خدای تعالی آهن را بدست او نرم گردانید و زره ساختن را بوی تعلیم نمود.

(۱) خداوند بداد وحی نمود که تو خوب بنده‌ای هستی اگر از بیت المال نمیخوردی

صفحه : ۲۷۶

أَنْ اِعْمَلِ سَابِغَاتٍ وَ قَدَّرَ فِی السَّرْدِ وَ دَاوُد (ع) مَأْمُوْر گِرْدِيْد كِه زَرَه‌هَای رَا پَهْن وَ دَاْمَن دَار بَگِيْرِد وَ حَلَقَه‌هَای اَن رَا مَسَاوِي وَ دَرَهْم قَرَار دَهْد تَا اَنَكِه بَصُوْرَت نِيْكَو دَر آيِد.

روایت دارد که لقمان حکیم روزی نزد داود بود و داود (ع) زره میساخت لقمان سؤال نمود که اینکه چیست تا وقتی که فارغ گردید و برخاست و پوشید و گفت زره چه خوب لباسی است برای جنگ لقمان گفت خاموشی چه حکمت خوبی است و عمل کننده بآن چه بسیار کم است، گفته‌اند داود هر روزی یک زره میساخت و بهزار درهم میفروخت و خرج میکرد و صدقه میداد.

وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و دیگر بداود امر نمودیم که بشکرانه اینکه همه نعمتی که بتو و آل تو دادیم اعمال شایسته نمائید و بدانید که حقیقه من بر آنچه میکنید آگاه و بینا خواهم بود مفسرین بنا بر قول تذکره نویسان چنین گفته‌اند خدای تعالی بر آل ابراهیم (ع) برکت داد و کثرت آنها را بحدی رسانید که جز خدا کسی عدد آن را ندانست چون نوبت بداود (ع) رسید و داود پیمبر بنی اسرائیل بود در زمان او هر روز زیاد میشدند چون بسیار زیاد شدند کبر و عجب آنان را فرا گرفت و آغاز ظلم و معصیت نمودند و حی بداود (ع) رسید که ای داود من چون پیدر شما ابراهیم علیه السلام پیداش قربانی پسرش وعده دادم که عدد اولادان او بحدی رسد که جز من کسی نداند من بوعده خود وفا نمودم و نعمت را بر شما تمام گردانیدم نعمت مرا تبدیل بکفران نمودید و عاصی گردیدید و بکثرت اولاد فخر کردید و عجب آوردید.

ای داود اکنون بدان که من قسم یاد نموده‌ام که آنها را مبتلا گردانم بیکی از سه چیز که عدد آنها کم شود و عجب و کبرشان تمام شود و آنان را مخیر مینمایم بیکی از سه بلاء: یا سه سال قحطی یا سه ماه جنگ که دشمن بر آنها مسلط گردد یا سه روز طاعون هر کدام را خواهند اختیار کنند، وقتی داود (ع) بقوم خبر داد گفتند یا رسول الله تو اختیار داری گفت اختیار با خود شما است گفتند ما طاقت قحطی نداریم

صفحه : ۲۷۷

و با دشمن هم نتوانیم مقاومت نمائیم طاعون را اختیار میکنیم، غسل کردند و کفن پوشیدند و بصحرا رفتند و زنان و کودکان خود را بردند و دل بمرگ بستند و بخدای خود بنالیدند و آن پیش از بنای بیت المقدس بود خدای تعالی بر گنهکاران آنها طاعون فرستاد در یک روز بقدری مردند که در دو ماه دفن نمودن آنها تمام نمیشد روز دیگر داود (ع) بزمین بیت المقدس آمد و رو برخاک گذاشت و نیکان بنی اسرائیل تضرع و زاری نمودند و از خدا طلب نمودند که طاعون را رفع نماید دعای داود اجابت گردید و عذاب از آنان برداشته شد بداود وحی رسید که ببندگان من بگو در شکر بیفزایند که من بدعاء تو بلا را از آنها برداشتم و در اینکه زمین مسجدی بنا کنید که شما و فرزندان شما در آنجا عبادت کنید وقتی خواستند مسجد را بنا کنند مرد صالحی از بنی اسرائیل آمد و گفت در اینجا مرا ملکی و حقی است و بر شما حلال نیست که بدون رضایت من مسجد بنا کنید گفتند در اینجا بسیاری حق داشتند و برای خدای تعالی بخشیدند تو نیز حق خود را ببخش گفت فقیرم اگر خواهید از من بخرید بداود خبر دادند داود گفت باید او را رضا نمود آمدند با او آنچه قرار دادند زمین را بخرند قبول نمود تا بها را بجایی رسانیدند که در زمین او دیواری بکشند و پر از سیم و زر نمایند گفت اکنون راضی شدم چون آن مرد صالح دید آنها اینکه طورند گفت بقدر جوی پول نخواستم و اینکه زمین را در راه خدا دادم و غرض من امتحان شما بود که جدیت شما در اینجا بچه حد است.

پس از آن شروع ببناء مسجد نمودند داود (ع) سنگ پشت میگرفت و میآورد و مردمان صالح بنی اسرائیل نیز چنین میکردند تا دیوار مسجد بقدر قامت یک مرد گردید خدای تعالی بداود (ع) وحی نمود که نصیب تو از اینکه مسجد همین قدر بود رها کن و باقی آن بدست پسر تو سلیمان سلیم القلب که بر دست او هیچ خون ریخته نشده باشد تمام خواهد گردید و داود و مردمان صالح بنی اسرائیل در آنجا عبادت مینمودند و در آن وقت عمر داود بصد و بیست و هفت سال رسیده بود چون سالش بصد و چهل رسید وفات

صفحه : ۲۷۸

نمود و سلیمان بجای او نشست و خداوند بسلیمان وحی نمود که تو باید اینکه مسجد را تمام نمایی سلیمان (ع) جن و انس و شیاطین را جمع گردانید و عمل مسجد را بین آنان تقسیم نمود چون حکایت عمل جنیان و آدمیان در اینجا مفصل است در همین جا سخن را کوتاه مینمائیم. (پایان) و لَسَلِيمَانَ الرِّيحِ غَدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ یعنی باد را برای سلیمان مسخر نمودیم، و (الرِّيح) دو طور قرائت شده عامه قراء بنصب قرائت نموده‌اند و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود (و سخرنا لسليمان الرِّيح) و عاصم مرفوع خوانده و در تقدیر (و الرِّيح لسليمان) که الرِّيح مبتدا باشد و خبرش (لسليمان) جار و مجرور و خبر بر مبتداء مقدم افتاده و بنا بر نصب (الرِّيح) مفعول فعل مقدر (و سخرنا) میشود.

پس از اظهار کراماتی که ذات متعال نسبت بداود (ع) مبذول گردانیده در مقام تعداد بعضی از نعمتها و تفضلاتی که بسلیمان (ع) کرامت نموده برآمده و بسه فضیلت از فضائل سلیمان (ع) را برمیگزینند و در اینکه آیات تذکر میدهد:

۱- باد را برای سلیمان مسخر گردانیدیم که باد بامر او بساط سلطنتی وی را بلند مینموده و در هر روزی بقدر سیر یک ماه و هر شبی نیز بقدر سیر یک ماه راه می‌پیموده که در هر روز و شبی بقدر دو ماه راه میرفته.

گویند سلیمان (ع) صبح از (تدمر) بیرون می‌آمد و قبل از ظهر در اضطرخ شیراز فرود می‌آمد و شب در کابل بیتوته مینمود، و تدمر شهری بود در شام که اجنه برای او ساخته بودند و غیر اینها راجع بگردش سلیمان (ع) در اطراف زمین روایات بسیار نقل شده. و از ابن زید چنین نقل میکنند که سلیمان (ع) مرکوبی از چوب ساخته بود و در آن هزار قصر بنا نموده و در هر قصری هزار خانه قرار داده که لشکر جن و انس در آنجا می‌نشستند و در زیر هر رکنی هزار شیطان مسخر او بودند که مرکوب او را می‌گرفتند و از زمین بلند مینمودند و باد بآرامی آن را میبرد و در هر روز و شبی

صفحه : ۲۷۹

بقدر دو ماه راه میرفت و بهر کجا میخواست فرود می‌آمد.

۲- از تفضلات الهی اینکه بود که (وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ) یعنی چشمه مس گداخته را برای سلیمان (ع) جاری گردانیدیم که مثل آب از زمین بیرون می‌آمد و گویند آن چشمه مس در موضعی از یمن نزدیک بصنعا بود در هر ماهی سه شبانه روز جریان داشت.

۳- و مِنَ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ جَنَّاتٍ مَسْحَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مسخر نمودیم اجنه را نیز مسخر او گردانیدیم، و میشود (و من الجن) را مبتدا گرفت و خبرش جمله (من يعمل بين يديه باذن ربه) باشد و (من) تبعیضی مشعر است بر اینکه بعضی از افراد جن باذن پروردگار مسخر سلیمان (ع) بودند نه تمامشان و آنچه امر میفرمود از اعمال شاقه اطاعت مینمودند.

وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ بروایت (سدی) در زمین ملکی مقرر گردیده بود و تازیانه‌ای از آتش در دست داشت هر کدام از اجنه که از امر سلیمان (ع) مخالفت مینمودند با آن تازیانه بر وی میزد و او را میسوزانید.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ دِيوان مسخر سلیمان (ع) بودند و بفرمان او کار میکردند (من محاریب) غرفه‌های بلند و منظره‌های عالی بنا مینمودند و نیز از جمله بناهای عالی آن بیت المقدس بود که گویند دیوان و جنیان بامر سلیمان (بیت المقدس) را که داود (ع) بنا نموده بود باتمام رسانیدند (و تماثیل) و نیز در آنجا صورتهای ملائکه و آدمیان و انبیاء را از زجاج و حدید و مس نقش مینمودند و گویا در شریعت سلیمان صورت سازی مباح بوده لکن در شریعت اسلام ممنوع است و شاید (تماثیل) صورتهای اشجار و نباتات از اشیاء غیر ذی روح بوده و جَفَانِ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و نیز جنیان و دیوان بامر سلیمان (ع) کاسه‌های چوبی (کالجواب) مانند

صفحه : ۲۸۰

حوضهای بزرگ میساختند و گویند کاسه‌ها بقدری بزرگ بود که هزار نفر دور آن نشسته غذا میخوردند (وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) و نیز دیگهای بزرگ که بر سه پایه قرار گرفته بنا می نمودند و سلیمان (ع) با اینکه دیگها و ظرفها لشگریان را طعام میداد. (راسیات) جمع راسیه و بمعنی ثابت می باشد گویند دوازده هزار طبّاخ در آن دیگها غذا میپختند و بقشون غذا میدادند. اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا اى آل داود (ع) برای چنین سلطنت بزرگی که در خلق اولین و آخرین کسی بدرجه و پایه آن نرسیده شکر گذاری نمائید و آن همان سلطنتی بود که سلیمان از خدای تعالی طلب نموده آنجا که عرض میکند (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي) اینکه بود که مأمور میگردیدند بشکر گذاری ولی نعمت خود.

شکر دو قسم است شکر لسانی و شکر عملی: شکر زبانی عبارت از حمد و ستایش نمودن مبدء متعال است با تذکر به اینکه هر نعمتی از خوان انعام او پدید گردیده و تفضّلا بهر کس خواسته بدون استحقاق عنایت نموده و شکر عملی چنین خواهد بود که هر نعمتی را در آن مصرفی که برای آن عطا شده مصرف نمایند مثل اینکه شکر نعمت سلطنت و ریاست اینکه است که سلطان با رعیت بعدل و شفقت و مهربانی رفتار نماید و بزیر دستان ظلم و ستم روا ندارد و حق هر مظلومی را از ظالم گرفته و بوی رد نماید و شاید مقصود از (اعملوا) یعنی عملتان شکرانه باشد و چون شکر عملی کمتر انجام میگیرد اینکه است که فرموده (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) البته کسی که تمام نعمتهای الهی را از نعمتهای ظاهری و باطنی در آن مصرفی که رضای الهی در آن باشد مصرف نماید کم یابست فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهِمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةٌ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ مفسرین در تفسیر آیه با کمی اختلاف چنین گویند حضرت سلیمان (ع) پنجاه و سه سال عمر کرد سیزده ساله بود که بتخت سلطنت نشست در سال چهارم سلطنتش شروع بنای بیت المقدس نمود جن و شیاطین را مسخر نموده و بکار واداشت پیش از اتمام

صفحه : ۲۸۱

بیت المقدس اجلس نزدیک گردید و برای او از شیشه خانه‌ای ترتیب داده بودند جن و شیاطین از پشت شیشه او را میدیدند و بکار مشغول بودند اجل سلیمان رسید و قبض روح گردید و خداوند برای اتمام بیت المقدس او را بهمان حالی که بعصاء تکیه نموده بود نگاه داشت تا بنای بیت المقدس تمام گردید آن وقت در اثر خوردن (موریانه) عصا شکست و سلیمان بزمین افتاد و مرگ او بر اجنه و شیاطین معلوم شد و همگی فرار نمودند.

بعضی از مفسرین گفته‌اند برای امتحان که بدانند چند مدّت بود که سلیمان مرده بود و دیوان مشغول کار بودند موریانه‌ای را داخل چوبی کردند یک شبانه روز آن چوب را خورد روی اینکه حساب حدس زدند که یک سال بوده که سلیمان (ع) قبض روح گردیده و خداوند او را نگاهداشته.

فَلَمَّا حَرَ تَبَيَّنَتْ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ آیه ارشاد باین است که (لا يعلم الغیب الا هو) علم غیب و آنچه از حواس ظاهره پنهان است دانش آن مخصوص بخدا است (إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) تذکر میدهد که انبیاء هم آنچه از غیب میدانستند بالهام و از طریق وحی آنها را عالم میگردانید لکن جن یا غیر جن عالم بغیب نخواهند بود اگر جن و شیاطین مردن سلیمان را که در نظر آنها زنده مینمود میدانستند از بار زحمت و عمل خود را خلاص مینمودند و ندانستن آنان دلیل بر اینکه خواهد بود که جن و شیاطین علم بغیب ندارند.

صفحه : ۲۸۲

اشاره

لَقَدْ كَانَ لِسِيَّيَا فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جِئْتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّهُ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جِنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثَلٍ وَ شَىءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِد بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرَقْنَاَهُمْ كُلَّ مُمْزَقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

صفحه : ۲۸۳

ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ

حقیقه برای اولاد سبأ در محل سکونت آنان نشانه‌ای بود و آن نشانه دو بوستان بود (یکی) طرف یمن جنوب (و دیگری) در طرف یسار شمال (ای اولاد سبأ) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر کنید اینکه شهر شما شهری است پاکیزه و پروردگار شما آمرزنده (۵)

پس آنان اعراض نمودند و فرستادیم بر آنها سیلابی سخت و آن دو بوستان آنان را تبدیل گردانیدیم بدو بوستانی که میوه آنها تلخ و بد مزه و درخت شور و کز و کمی از درخت سدر بود (۱۶)

اینکه بود که آنان را پاداش دادیم بآنچه کفران نمودند و آیا ما مجازات میکنیم کسی را مگر بقدری که کفران ورزیده (مجازات ناسپاس نیست مگر بمثل خودش) (۷)

(و دیگر برای اهل سبأ قرار دادیم بین آنان و ده‌هایی که در آنها برکت داده بودیم (دهات شهر شام) دهات معموره ظاهره و در آن ده‌ها اندازه‌گیری نمودیم منازل سیر را (ای اهل سبأ) در آن منازل شبها و روزها در حال امن و امان حرکت نمائید (۱۸)

(اهل سبأ) گفتند ای پروردگار ما میان سفرهای ما (به بیابان) جدایی انداز (و باین خواهش) بنفس خود ظلم نمودند (و خداوند آن دهات را چنان خراب نمود) که برای (باقی) عبرت داستانها گردید و آنان را پراکنده گردانیدیم بتمام پراکندگی و حقیقه در اینکه حکایت آیت و نشانه‌ای خواهد بود برای کسانی که بسیار صبر کننده و بسیار شکر کننده میباشند (۱۹)

و حقیقه شیطان (بر اهل سبأ) یا بر جمیع مردم گمان خود را محقق گردانید و مردم وی را تابع گردیدند مگر مؤمنین (۲۰) و شیطان را بر آنها تسلطی نبود مگر (آزمایشی) که بدانیم کسی را که باختر ایمان دارد و کسی را که در شک است و پروردگار تو بر هر چیزی نگهبان است (۲۱).

صفحه : ۲۸۴

(توضیح آیات)

اشاره

لَقَدْ كَانَ لِسَيِّبِا فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةً تَذَكَّرْهُ نَوِيْسَانِ كُوِيْنِدِ طَائِفَهٗ سَبْأُ اَوْلَادَانِ سَبْأُ بِنِ يَشْحَبِ بِنِ يَعْرَبِ بِنِ قَحْطَانَ مِيْبَاشِنْدِ وَّ اَنَانِ دَرِ شَهْرِ يَمَنِ مَنَزَلِ دَاشْتَنْدِ وَّ اَزِ نَشَانَهٗ هَايِ قَدْرَتِ خَدَا كِهٖ بَرِ اَنَهَا ظَاهَرِ بُوْدِ دُو بُوْسْتَانِي بُوْدِ كِهٖ بَانَوَاعِ وَّ اِقْسَامِ مِيُوِهْ جَاتِ شِيْرِيْنِ وَّ خُوْشِ مَزِهٖ بَرَايِ اَنَهَا اَمَادَهٗ بُوْدِ كِهٖ اِيْنَكِهٖ دُو بَاغِ اَزِ طَرَفِ رَاسْتِ وَّ چَپِ مَنَزَلِهَايَشَانِ رُوِيْدَهٗ شُدِهٖ بُوْدِ (جَتْتَانِ) يَا بَدَلِ اسْتِ اَزِ (آيَةُ) يَعْنيِ اَنِ اَيْتِ دُو بُوْسْتَانِ بُوْدِهٖ وَّ يَا خَبَرِ اسْتِ بَرَايِ مَبْتَدَاءِ مَحْذُوْفِ يَعْنيِ دَرِ مَنَزَلِهَايِ اَنَهَا دُو بُوْسْتَانِ بُوْدِ وَّ اَزِ آيَةُ اَلِهِي چَنِينِ نَمُوْدَارِ گَرْدِيْدَهٗ كِهٖ هِيچِ حَيَوَانَاتِ مَوْذِي وَّ حَشْرَاتِ اَزِ قَبِيْلِ مَارِ وَّ كَزْدَمِ وَّ شَپِشِ وَّ كِيْكِ دَرِ اَنِ زَمِيْنِ يَافْتِ نَمِيْشُدِ.

فِرْوَةُ بِنِ مَسِيْكِ گَفْتَهٗ اَزِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَّ اٰلِهِ وَّ سَلَمٍ پَرَسِيْدِمِ سَبْأُ مَرْدِ بُوْدِهٖ يَا زَنِ فَرْمُوْدِ سَبْأُ مَرْدِيْ اَزِ عَرَبِ بُوْدِ وَّ دِهٖ پَسَرِ دَاشْتِ شَشِ نَفَرِ اَزِ اَنَهَا بِيْمَنِ رَفْتَنْدِ وَّ چَهَارِ نَفَرِ شَانِ بَشَامِ وَّ شَشِ نَفَرِ اَنَهَا مِيْمُونِ وَّ مَبَارَكِ بُوْدَنْدِ وَّ چَهَارِ نَفَرِ اَنَهَا شُوْمِ وَّ بَدِ. اسَامِيِ اَنِ شَشِ نَفَرِ كِهٖ بِيْمَنِ رَفْتَنْدِ: اَزْدِ، كَنْدَهٗ، مَذْحِجِ، اَشْعَرُوْنِ، اِنْمَارِ، حَمِيْرِ. وَّ اسَامِيِ اَنِ چَهَارِ نَفَرِ كِهٖ بَشَامِ رَفْتَنْدِ: عَامَلَةُ، جَذَامِ، لَحْمِ، غَسَّانِ وَّ سَبْأُ رَا بَعْضِيِ اسْمِ مَنَصْرَفِ دَانَسْتَهٗ وَّ گَفْتَهٗ اسْتِ كِهٖ سَبْأُ نَامِ مَرْدِيْ اسْتِ، وَّ اَنَكِهٖ مَنَصْرَفِ نَدَانَسْتَهٗ گَفْتَهٗ اسْتِ اَنِ نَامِ قَبِيْلَهٗ اسْتِ.

كُلُوْا مِّنْ رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَّ اشْكُرُوْا لَهٗ بَا نَانَ گَفْتَنْدِ اِيْنَكِهٖ شَهْرِ شَمَا مَحَلِّ بَسِيَارِ خُوْبِيِ اسْتِ اَزِ اَنُچِهٖ پَرُوْرْدِ گَارِ شَمَا بَرَايْتَانِ رُوْزِيِ نَمُوْدَهٗ بَخُوْرِيْدِ وَّ شَكْرِ گَزَارِ بَاشِيْدِ زِيْرَا كِهٖ شَهْرِ شَمَا شَهْرِ پَاكِيْزَهٗ اسْتِ وَّ پَرُوْرْدِ گَارِ شَمَا اَمْرَزَنْدَهٗ. بَلَدُهُ طَيِّبُهُ وَّ رَبُّهُ غَفُوْرٌ اِشَارَهٗ بَهٗ اِيْنَكِهٖ نَعْمَتِهَايِ دُنْيَوِيِ كِهٖ بُوْسْتَانِهَا وَّ اِنَوَاعِ وَّ اِقْسَامِ نَعْمَتِهَايِ دُنْيَوِيِ بَاشَدِ دَرِ دَسْتَرَسِ شَمَا گِذَاشْتَهٗ شُدِهٖ وَّ پَرُوْرْدِ گَارِ شَمَا اَمْرَزَنْدَهٗ وَّ مَهْرَبَانَ اسْتِ اِگَرِ تُوْبَهٗ وَّ بَازِ گِشْتِ

صفحه : ۲۸۵

نمائید شما را میپذیرد و در آخرت مقام بلند بشما عطاء مینماید.

فَاعْرَضُوا بِرَوَايْتِ وَهَبِ خَدَايِ تَعَالَى سِيْزْدَهٗ پِيْمْبَرِ بَسْبَأُ فَرَسْتَادِ وَّ اَنَهَا اَهْلِ سَبْأُ رَا بَخْدَايِ يِگَانَهٗ دَعُوْتِ نَمُوْدَنْدِ وَّ نَعْمَتِهَايِ خَدَا رَا بَا نَانَ تَذَكَّرِ دَادَنْدِ وَّ اَنَهَا اِعْرَاضِ نَمُوْدَهٗ وَّ اِنْدَرَزِ پِيْمْبَرَانَ رَا نَپِذِيْرَفْتَنْدِ وَّ اِنْكَارِ نَعْمَتِ نَمُوْدَنْدِ وَّ گَفْتَنْدِ مَا اَزِ خَدَا نَعْمَتِيْ بَرِ خُوْدِ نَمِيْشَنَاسِيْمِ وَّ اِگَرِ اِيْنَكِهٖ نَعْمَتِهَا اَزِ اُو اسْتِ بَگُوْ اَزِ مَا بَگِيْرِدِ (فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيِّلَ الْعَرَمِ) چُوْنِ اَنَانِ كَفْرَانَ نَعْمَتِ نَمُوْدَنْدِ بَرِ اَنَانِ سِيْلَابِ سَخْتِ فَرَسْتَا دِيْمِ تا نَعْمَتِهَا اَزِ اَنَهَا گَرَفْتَهٗ شُوْدِ.

سخنان مفسرين در توجیه سيل عرم

۱- (عرم) نام سيل موصوف ببنده است يعنی سيل بندي محكم كه بلقىس ساخته بود ۲- (عرم) صفت جز است و اضافه بآن برای اينكه است كه جز يعنی موش دشتی كه قوی و شديد بود سد آن را سوراخ نمود و سيل جاری گرديد.

۳- صاحب معانی گفته (عرم) بمعنی شدت است و اضافه سيل بآن اضافه موصوف است بصفت يعنی (سيل العرم) ۴- (عرم) باران شديد است يعنی سيلی كه از باران درشت جمع شده بود.

خلاصه مقصود ارشاد باین است كه اهل سبأ در اثر كفران نعمت و انكار پيمبران خدای تعالی سيل بر آنها فرستاد كه تمام باغات آنان را خراب گردانيد و آن بوستانهای مجلل و آن نعمتهای بسيار را از آنان گرفت.

وَيَدُلُّنَاهُمْ بِجَنَّتِيْهِمْ جَنَّتِيْنِ ذَوَاتِيْ اُكْلِ خَمِطٍ وَّ اَنِ دُو بَاغِ رَا تَبْدِيْلِ گَرْدَانِيْدِيْمِ بَدُو بَاغِ دِيْگَرِ كِهٖ مِيُوِهْ هَايِ تَلْخِ وَّ بَدِ مَزِهٖ دَاشْتِ (وَأَوَّلِ وَّ شَيْئِيْ مِّنْ صَدْرِ قَلِيْلِ) عَكْسِ الْعَمَلِ اَنَهَا چَنِينِ شُدِ كِهٖ مِيُوِهٖ شِيْرِيْنِ اَنِ تَبْدِيْلِ گَرْدِيْدِ بَمِيُوِهٖ تَلْخِ وَّ شُوْرِ وَّ بَعْضِ گِيَاَهْ هَايِ عَالِيِ اَنِ

تبدیل گردید بگیاه‌های بی مقدار کم ارزش تا اینکه متبّه گردند و (عکس العمل) خود را بعیان بینند و نامیدن آن محل را بیاغ برای (مشاکلت است) قال الله تعالی (وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ) چون آن دو بوستان بهترین بوستانهای روی زمین بود در اثر نافرمانی تبدیل گردید باشجار بی مصرف.

صفحه : ۲۸۶

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ شاید اشاره باین باشد که چون اهل سبأ کفران نعمت نمودند و شکر ولی نعمت خود را ننمودند بلکه آن نعمتها را بکفر پوشانیدند (عکس العمل) آنان چنین شد که خدای تعالی نیز نعمتهای را بر آنان پوشانید و از آنها گرفت (جَزَاءً وَفَقَاءً) جزاء مطابق عمل است و جزاء کفران نعمت پوشانیدن نعمت و گرفتن آن است. وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا گویند مقصود از قری شهرهای شامست مثل فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا که بکثرت آب و اشجار و زیادتی نباتات و میوه‌جات برکت و فضیلت بر جاهای دیگر داشت (قری ظاهراً) و بین اینکه شهرها دههای معموره آشکار و متصل بیکدیگر قرار گرفته بود.

وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ چنان اندازه گیری و مرتب گردیده که مسافر چون میخواست از شهری از شهرهای شام سفر کند بشهر دیگر در کمال آرامش و امانت در شب و روز هیچ آسیبی باو نمیرسید و در همه دههای وسط همه طور نعمتی در دسترس آنان گذاشته بود بطوری که دیگر محتاج به برداشتن زاد و توشه بهمراه خود نبودند فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا گویند چون اهل سبأ میخواستند تجارت نمایند از یمن بشام میرفتند و شب در دهی میخوابیدند و موقع قیلوله در دهی آباد دیگر که محتاج بزاد و توشه نبودند میماندند متمولین بر فقراء حسد بردند که دیگر فرقی بین ما و فقراء نخواهد بود همین طوری که ما در کمال آرامش و امانت در اطراف شهرها مسافرت میکنیم فقراء نیز چنین خواهند بود و از خدا طلب نمودند که منزلهای ما را از هم دور گردان و شاید تجار و سرمایه داران آنها برای اینکه متاع آنها کم یاب و گران گردد از خدا خواستند که مسافرت نمودن در اطراف مشکل شود (وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و باین خواهش قدر نعمت نشناختند و بنفس خود ظلم نمودند.

صفحه : ۲۸۷

فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ چون کفران نعمت نمودند دههای آنها خراب گردید و آنان بتمام معنی متفرق شدند و هر طائفه‌ای از آنان بشهری و دیاری پراکنده گردیدند بطوری که حال آنها عبرت و حکایت و سرگذشت شد برای بعدیها. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ در پراکندگی و تفرقه بین آنها هر آینه آیات و نشانه‌هایی خواهد بود برای هر صبر کننده و هر شکر کننده‌ای (صَبَّارٍ وَ شَكُورٍ) هر دو صیغه مبالغه میباشند و شامل میگردد هر مؤمنی را که در بلایات و مصیبات بسیار صابر و در نعمتها بسیار شاکر باشد وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ گمان ابلیس که در ابتداء خلقت آدم (ع) گفت (فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) و آنجا که گفت (وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) بر آنان صادق آمد زیرا ظاهراً مرجع ضمیر (علیهم) اهل سبأ میباشند که شیطان آنها را اغواء نمود و بموجب کفران نعمت بلاد آباد آنان بویرانی انجامید و جمعیت آنها بتفرقه و سرگردانی کشید و بقول بعضی مرجع ضمیر تمام مردمند مگر کسی که مطیع امر خدا گردید (فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (من) بمعنی تبیین است یعنی تمام مؤمنین آنهایی که دشمنی شیطان را با بنی آدم فهمیدند تابع وی نگردیدند.

وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ شیطان سلطنت و استیلاء بر بنی آدم ندارد که آنان را مجبور بفسق و فساد گرداند فقط کار او و سوسه است چنانچه حق تعالی حکایه از قول شیطان فرموده (وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي) «۱».

(۱) در قیامت شیطان خواهد خود را تبرئه نماید در پاسخ کفار و فساق که خواهند گناه را بگردن شیطان گذارند گوید (من بر شما استیلاء و سلطنتی نداشتم مگر آنکه شما را براه کج دعوت نمودم و شما اجابت نمودید).

صفحه : ۲۸۸

إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ دَخَلَ شَيْطَانٌ بِرِئَاسَانِ بَرِّ انْسَانٍ لِأَنَّ مَثَلَهُ مَثَلُ الْكَاذِبِ وَكَافِرٍ بَأَنِّ امْتِحَانٍ كَرَّدَ زَيْرًا كَمَا شَيْطَانُ كَمَا بَسُوسَهُ وَالْقَاءُ خِلَافِ انْسَانٍ رَا دَرِ شَكِّ مِیْ اِنْدَاذِ دَوَّ كَرَّ نَهْ هَرِّ عَاقِلٍ بَارشَادِ عَقْلِشْ وَ تَبْلِیغِ بَیْمِرَانِ مِیْ فَهْمِدِ كَمَا اَیْنَكَا جَهَانَ كَمَا كَلَّ سَرِّ سَبْدِ اَنِّ انْسَانِ اسْتِ بَیْهُودَهْ اَفْرِیْدَهْ نَشْدَهْ غَايَتِ وَ فَاَئِدَهْ بَزْرُكِیْ دَرِ نَظَرِ اسْتِ كَمَا اَكْرَ بَاغْوَايِ شَیْطَانِیْ نَبُودَ شَايِدَ هَرِّ كَسِیْ بَفْطَرْتِ خُودِ مَبْدِءِ وَ مَعَادِ خُودِ رَا مِیْدَانَسْتِ لَكِنْ عِلْمِ یَقِیْنِیْ كَمَا مَبْرَا اَزْ هَرِّ كُونَهْ شَكِّ وَ رِیْبِیْ بَاشَدِ بَرِّیْ كَسِیْ ثَابِتِ وَ مُسْتَقَرٌّ اسْتِ كَمَا بَا وَ سُوسَهْ وَ الْقَاءُ شَیْطَانِیْ تَزَلْزَلِ پِیْدَا نَمَايِدِ وَ مَثَلِ جَبَلِ رَاسِخِ مَحْكَمِ وَ پَايْدَارِ مَانَدِ.

صفحه : ۲۸۹

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۲ تا ۳۰]

اشاره

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْ قَدْرِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍَ وَلَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

صفحه : ۲۹۰

(ترجمه)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) (باین مشرکین) بگو آنچه را که بغیر خدا گمان میکنید که کاری از دستشان ساخته میشود آنان مثقال ذره‌ای از آنچه در آسمانها و زمین است مالک نمیشوند و در آسمانها و زمین شرکتی برای آنها نخواهد بود و از برای خدا از اینکه بتها معاونت و کمکی در خلقت آسمانها و زمین و چیزی از چیزها نمیشود (۲۲) و شفاعت کسی نزد خدا نفع نمی‌بخشد مگر کسی را که اذن شفاعت بدهد و وقتی خاصان حق تعالی اضطراب جلال و سطوت الهی از دلهایشان برطرف گردد گویند خدا چه فرمود گویند حق و او خدای بلند مرتبه و بزرگوار است (۲۳) (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بمشرکین بگو کیست که شما را از آسمانها و زمین روزی میدهد پس بگو خدا است، و اینکه ما (موحّدین) با شما (مشرکین) کدام یک در هدایتیم یا در گمراهی ظاهر انصاف دهید تا بفهمید (۲۴) بگو شما مسئول جرم ما و ما مسئول جرم شما هرگز نخواهیم بود (۲۵)

ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو پروردگار ما بین ما و شما (در قیامت) جمع میکند آن وقت بحق و درستی بین ما داوری خواهد نمود و او گشاینده دانا است (۲۶)

(ای رسول اکرم ص) بگو بمن نشان دهید کسانی را که بعنوان شریک بخدا بسته‌اید نه چنین است که گمان کرده‌اید بلکه او خدایی است غالب و مقتدر و درستکار (۲۷)

ای محمد (ص) ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای تمام مردم که آنان را بشارت دهی (ببهشت) و بترسانی و تهدید نمایی آنها را از جهنم و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۲۸)

(و کفار) گویند وعده (قیامت) چه وقت خواهد بود اگر شما (پیبران) راست گویانید (۳۹)

با آن بگو وعده‌گاه شما روزی است که البته خواهد آمد و ساعتی از وقتش تأخیر و نه تقدیم نخواهد افتاد (۳۰).

صفحه : ۲۹۱

توضیح آیات

اشاره

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْخِطَابِ بِرَسُولِ كَرَامِيْشِ نَمُوْدَه كَه بَايْنِ مَشْرِكِيْنَ بَكُوْ شَمَا كَه دَر بَارَه بَتَهَا يَا غَيْرِ اَنْ كَه مَعْبُوْدِ خُوْد قَرَار دَاوَدَه اِيْدِ و اَنَان رَا عِبَادَتِ نَمُوْدَه و از آنها حاجت میطلبید در باره آنان چه گمان میبرید آیا آنها را مالک چیزی میدانید یا گمان میکنید در آفرینش آسمانها و زمین با خدا شرکت دارند یا اینکه قوت و استیلاء و تفوقی برای آنها تصور مینمائید هر چه در باره آنان فکر کنید خلاف است آنها در مملکت آسمانها و زمین ذره‌المثقالی مالک نمیباشند.

اشاره به اینکه مالک حقیقی فقط خدا است احدی مالک ذره‌ای از اجزاء عالم نخواهد بود و اگر چیزی بدست کسی باشد عاریتی است از وی گرفته خواهد شد و نیز نیست از برای خدا از اینکه بت‌ها معاون و کمکی.

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ اِلَّا لِمَنْ اُذِنَ لَهُ اِيْنَكِه اِيَه از قبیل آنجا است که فرموده (وَلَا يَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنْ اَرْتَضَى مَشْرِكِيْنَ بَكَمَا اِيْنَكِه بَتَهَا يَا غَيْرِ اَنَهَائِي رَا كَه عِبَادَتِ مِيَكْنَنْدِ دَر دُنْيَا حَاجَتِ اَنَهَا رَا مِيْدَهَنْدِ و نزد خدا شفیع آنان میگردند و مقام و منزلت آنان را بلند میگردانند، قوله تعالی حکایه از آنها فرموده (مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفَى) و (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ) اِيْنَكِه اِيْتِ كَه رَدِّ قَوْلِ اَنَهَا رَا نَمُوْدَه كَه شَفَاعَتِ اَحْدَى نَفْعِ نَمِيخْشَدْ مَكْرَ اَنْ كَسِي كَه مَأْذُوْنِ دَر شَفَاعَتِ بَاشْدِ زِيْرَا كَه مَقَامِ شَفَاعَتِ مَنْصَبِ بَزْرُگِي اِيْتِ هَر كَسِي يَا هَر چيزی دارای چنین مقامی نخواهد بود.

فخر رازی در تفسیر کبیر در توجیه آیه چنین گفته چون خدای تعالی حال شاکرین و کافرین را در آیات پیش بیان نمود خطاب را اعاده کرده و برسولش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بمشکرین بگو (ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ بِطَوْرِ تَحَكُّمٍ بِكِفَارِ اَمْرِ مِيْنَمَايْدِ اَكْرَ گمان میکنید که از دست اینکه بتها کاری بر می‌آید آنان را بخوانید و

صفحه : ۲۹۲

از آنان طلب کنید که ضرر از شما رفع نمایند (ليكشفوا عنكم الضر).

پس از آن بیان مینماید (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) و بدان راههایی که بسوی شرک کشیده شده چهار

قسم است:

۱- قول کسی که میگوید خدای تعالی آسمانها و زمین را آفریده و قرار داده آسمانها و زمینها را در حکم خودشان و ما از جمله اهل زمینها میباشیم پس باید بنده گی و عبودیت نمائیم ستارگان و ملائکه‌ای که در آسمانهایند و آنان خدایان ما میباشند و الله اله آنها است اینکه بود که خدای تعالی در ابطال گفتار آنها میگوید (انهم لا یملکون فی السموات شیئا و لا فی الارض) یعنی آنها نه در آسمانها و نه در زمین مالک چیزی نمیباشند اینکه طوری که شما گمان کرده‌اید.

۲- بعضی از مشرکین چنینند که میگویند آسمانها و زمینها بطور استبداد از او است لکن بواسطه کواکب زیرا که خدای تعالی عناصر و ترکیبات آن طوری که بین آنها است باتصالات و حرکات و طوابع قرار داده پس غیر خدا با او در زمین شرکت دارند و آنان قرار دادند زمین را برای غیر خدا و آسمانها را برای او، قوله تعالی در ابطال قول آنها (وَ مَا لَهُمْ فِیْهَا مِنْ شِرْکٍ) یعنی در زمین مثل آسمانها برای او شریکی نیست و برای غیر او در آن نصیبی نخواهد بود.

۳- قول کسی که گفت ترکیبات و حوادث تماما از خدا است لکن تمام امور بدست ملائکه عمال انجام خواهد گرفت اینکه است که ما بایستی ملائکه را عبادت کنیم قوله تعالی در ابطال سخن آنها است (وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهْرِ).

۴- قول کسی که گفته ما عبادت میکنیم بتهایی را که بر صورت ملائکه‌اند تا آنکه برای ما شفاعت نمایند اینکه است که خدای تعالی در ابطال قول آنها فرموده (وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) پس عبادت آنها بغیر خدا فائده بخشش نخواهد بود زیرا که خداوند اذن نمیدهد بشفاعت کسی که غیر خدا را عبادت نماید (پایان)

صفحه : ۲۹۳

حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

در اینکه مرجع ضمیر در (قلوبهم) کیست چند قول از مفسرین نقل شده است:

اول- اینکه مرجع ضمیر مشرکین می‌باشند زیرا که آیه پیش راجع بمشرکین بود و معنی چنین میشود- تا وقتی که در قیامت فرع از قلوب مشرکین زایل گردد.

دوم- اینکه مرجع ضمیر هم در (قلوبهم) ملائکه می‌باشند و قائلین باین قول دوّم اختلاف کرده‌اند در معنی آیه.

اول- اینکه وقتی که ملائکه اعمال بنده‌گان را بسوی آسمان بالا میبرند با صدای عظیم و آوازی مثل صدای سلسله زنجیر که بسنگ خورد ملائکه گمان میکنند قیامت برپا گردیده از شدت فرع قیامت بسجده میافتند پس از آنکه دانستند که قیامت پیا نگرده گویند (ما ذا قال رَبُّكُمْ) خدای شما چه گفت گویند (الحق) سخن راست و درست گفت که برای اعمال نیک اعطای ثواب است.

دوم- پس از زمان فتره بین عیسی (ع) و بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی جبرئیل را بوحی بر محمد (ص) فرستاد ملائکه گمان کردند قیامت پیا گردیده و بیهوش شدند آن وقت جبرئیل در تمام آسمانها مرور نمود و فرع و ترس را از آنها برداشت آنها سرها را بلند نموده و بعضی بیعضی دیگر گفتند (ما ذا قال رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ) یعنی وحی. (مقاتل و کلبی) سوم- وقتی خدای تعالی وحی فرستد بیعض از ملائکه، ملائکه صوت عظیمی مثل صدای سلسله بشنوند بسجده می‌افتند و بیهوش میگردند چون جبرئیل را با وحی بینند دانند که آن آواز وحی بوده ترس از دل آنان زائل گردد و از جبرئیل سؤال کنند (ما ذا قال رَبُّكُمْ) پروردگار تو چه گفت جبرئیل گوید حق گفت یا بعض ملائکه از بعض دیگر سؤال کنند پس می‌فهمند که وحی است و راجع

بآنها نیست. (مجمع البیان) بقرینه آیه پیش که راجع بشفاعت بود شاید مقصود فرع کسانی باشد که مأذون

صفحه : ۲۹۴

در شفاعتند و مرجع ضمیر (قلوبهم) مأذونین در شفاعت باشند که آن بزرگواران وقتی بطور وحی دستور شفاعت بآنها داده میشود از آن هیئت الهی که بقلب مبارک آنها استیلاء پیدا مینماید حالت غشوه و فرع بر آنان مستولی میگردد چنانچه گویند پیغمبر اکرم (ص) در اول وهله الهام و مأمور گردیدن او برسالت لرزه و فرع او را گرفت بطوری که تاب نیاورد و بزمین افتاد، ممکن است شافعین نیز چنین باشند که در موقع ورود اذن بفرع افتند و پس از آرامش از آنها سؤال شود که پروردگار ما راجع بشفاعت چه گفت گویند پروردگار حق گفت یعنی آن کس از مؤمنین که لایق شفاعت است شفاعت کنید و اینکه حکمی است حق و درست (و الله عالم باسرار کلامه) وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ خاتمه آیه باین دو اسم شریف که خدا بلند مرتبه و بزرگوار است مؤید همین توجیه اخیر خواهد بود.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَسُولُكُمْ رَا مَخَاطَبَ قَرَارِ دَادَه كَه اَز اَيْنَان سْوَال كُن كِي اَسْت كَه شَمَا رَا اَز آسْمَانَهَا بْتَوْسَط بَارَان وَ بَرَف وَ آقْتَاب وَ اَز زَمِين بْتَوْسَط آب وَ خَاك وَ هَوَا رُوْزِي مِيْدَهْد قُلْ اللّٰهُ اِي رَسُوْل اِكْرَم (ص) خُوْدت بْگُو وَ خُوْدت خُوْد رَا جَوَاب بَدَه زِيْرَا كَه مُشْرِكِيْن كُوش شَنُوَا نَدَارَنْد كَه كَلَام تُو رَا بِحَقِيْقَت اَسْتَمَاع كَنْنَد وَ پَاَسْخ كُويْنَد بْگُو خُدا اَسْت كَه اَز آسْمَانَهَا وَ زَمِيْن شَمَا رَا رُوْزِي مِيْدَهْد.

وَ اِنَّا اَوْ اِيَّاكُمْ لَعَلِيْ هُدًى وَ مَا مَوْحِدِيْن كَه دَر طَرِيْق هِدَايْت قَدَم مِيْزَنِيْم خُداي يِگَانَه رَا مِيْ پَرَسْتِيْم يَا شَمَا كَه دَر عِبَادت بَرَاي خُدا شَرِيْك قَرَار مِيْدَهِيْد كَدَام يَك دَر هِدَايْتَم اَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ (اَوْ) حَرْف عَطْف اَسْت يَا كَدَام دَر كَمْرَاهِي هُوِيْدَا مِيْبَاشِيْم مَقْصُوْد اَلْزَام اَسْت كَه نَمِيْشُوْد مَن وَ شَمَا هَر دُو بَر حَق بَاشِيْم يَا مَن بَر حَقْم يَا شَمَا پَس بَر شَمَا لَازِم اَسْت كَه جَدِيْت كُنِيْد وَ حَق وَ بَاطِل رَا اَز هَم تَمِيْز دَهِيْد.

گویند در جمله لف و نشر است و (اَوْ) بمعنی واو است و معنی چنین میشود (یا من بر هدایتیم یا شما در گمراهی آشکار میباشید).

صفحه : ۲۹۵

نبی خاتم (ص) بر کافه خلق از جن و انس برسالت مبعوث گردیده قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ اِي رَسُوْل اِكْرَم (ص) بَايْن مُشْرِكِيْن بْگُو شَمَا مَسْئُوْل كَنَاه مَا مُؤْمِنِيْن نِيْسْتِيْد وَ مَاهَا نِيْز مَسْئُوْل اَعْمَال شَمَا نِيْسْتِيْم (وَ لَا تَرِزُّ وَ اَزِرَّةً وَ زَرَّ اُخْرَى) هَر كَسِي مَرهُون اَعْمَال خُوْدش خُوَاهَد بُوْد كَنَاه كَسِي رَا بْكَرْدن دِيْگَرِي نَخُوَاهَد كُذَاشْت.

از اینکه آیات معلوم میشود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ایمان آوردن مشرکین اهل مکه مأیوس گردیده بود و میخواست خود را از تبلیغ بآنان تبرئه نماید و آیه اشاره است به اینکه من بوظیفه خود عمل نمودم گناه شما بگردن خود شما است.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ خُطَابَ بَرَسُوْلش (ص) نَمُوْدَه كَه بَايْن كَفَّار وَ مُشْرِكِيْن بْگُو كَه پَرُوْرْد كَار مَا دَر قِيَامت كَه (يَوْم الْجَمْع) نَامِيْدَه شُدَه بِيْن مَا وَ شَمَا جَمْع مِيْنَمَايْد وَ حَق وَ بَاطِل رَا اَز هَم جَدَا مِيْكَنْد وَ هَر كَس رَا بِيَادَاش اَعْمَال خُوْد خُوَاهَد رَسَانِيْد وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيْرًا وَ نَذِيْرًا ذَات مَتْعَال دَر اِيْنَكَه آيَه اَعْلَام مِيْكَنْد وَ رَسَالت عَامَه رَسُوْل خُوْد رَا بَتَمَام مَرْدَم اَبْلَاغ مِيْنَمَايْد كَه بَايْسْتِي هَمَه بَدَانَنْد كَه تُو رَسُوْل وَ فَرَسْتَادَه خُدا مِيْبَاشِي وَ تَمَام اَفْرَاد بَشَر اَز سَفِيْد وَ سِيَاه وَ زَن وَ مَرْد اَز هَر نَزَادِي وَ دَر هَر مَحَلِّي كَه بَاشَنْد بَايْسْتِي مَطِيْع اَمْر تُو كَرْدَنْد وَ تُو مَطِيْعِيْن رَا مَرْذَه مِيْدَهِي بِيْهَشْت كَه دَار كَرَامت الهی اَسْت وَ مَتَمَرِّدِيْن وَ كَافَرِيْن رَا اَز عَذَاب سَخْت جَهَنَّم مِيْتَرَسَانِي.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ چُون بِيْشْتَرِيْن مَرْدَم چَشْم حَقِيْقَت بِيْن نَدَارَنْد وَ اِيْنَكَه مَقَام وَ مَنزَلت تُو رَا بَنُوْر عَقْل وَ دَانَش نَمِيْنَكُرْدن

اینکه است که رسالت عامه تو را انکار مینمایند، بروایت ابن عباس حضرت رسول (ص) فرمود پنج خصوصیت بمن دادند که بهیچ یک از انبیاء پیشین نداده بودند و من نمیخواهم فخر و مباهات نمایم بلکه برای شکر گذاری اظهار مینمایم. اول بر عرب و عجم و سیاه و سفید از ترک و هند مبعوث گردیده‌ام.

صفحه : ۲۹۶

دوم زمین را برای من طاهر و مسجد گردانیده‌اند تا هر جا خواهم نماز کنم یا تیمم نمایم. سوم غنیمت را بر من حلال گردانیده و برای احدی پیش از من غنیمت حلال نبوده چهارم در دل دشمنان من رعب و ترس غالب گردانیده که در موقع جنگ از شدت ترس بقدر سیر یک ماهه فرار مینمودند و در برابر من تاب مقاومت نداشتند. پنجم شفاعت را در کف اقتدار من گذارده و آن را ذخیره قرار داده‌ام که در قیامت امیت گنه کارم را شفاعت نمایم. و نیز از خصوصیات آن حضرت است که بر تمام افراد جنیان و آدمیان رسالت داشته و هیچیک از انبیاء بر تمام جن و انس مبعوث نبودند. (منهج الصادقین) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ منکرین معاد مکرر از روی سخریه و استهزاء به پیمبران میگفتند قیامتی که شما وعده میدهید چه وقت واقع میگردد بگمان اینکه قیامت در همین عالم در یک زمانی واقع خواهد شد اینکه بود که (بمتی) که ظرف زمان است سؤال مینمودند دیگر نمیدانستند که وقوع قیامت پس از انقضای عالم زمان و زمانیات واقع خواهد گردید زیرا که عالم قیامت فوق عالم دنیا و محیط بر آن است نه اینکه در عرض عالم دنیا باشد بلکه منتهی الیه آن است. قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ بآنان بگو وقتی ميعاد گاه پروردگار شما رسید ساعتی عقب و جلو نخواهد افتاد و آن را وقتی است مخصوص بخودش که در علم ازلی حق تعالی تعیین گردیده و در آن وقت راه چاره برای شما مسدود میگردد و در سیه چال جهنم همیشه معذب خواهید بود تا وقت باقی است چاره‌ای برای روز سیاه خود بنمائید.

صفحه : ۲۹۷

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۱ تا ۳۷]

اشاره

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أُنْدَادًا وَ اسْتَرَوْا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَعْلَالِ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)

صفحه : ۲۹۸

ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ

وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ (اسرُوا) دو طور معنی شده زیرا که آن از لغات اضداد است و بمعنی ظاهر و پنهان گردانیدن هر دو استعمال شده شاید در اینجا بمعنی پنهان کردن باشد که رؤساء پشیمانی خود را پنهان میدارند که مورد سرزنش ضعفاء واقع نگردند و بقرینه آیات دیگر که

صفحه : ۳۰۰

تفسیر سوره سبأ هر یک از تابعین و متبوعین بگناه خود اظهار مینمایند شاید مقصود چنین باشد که در آن وقت رؤساء نیز گناه خود را اظهار مینمایند.

وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا چون واقعه قیامت محقق الوقوع است و مرسوم است که امر محقق الوقوع را بصیغه ماضی ذکر کنند نه مستقبل لهذا (جعلنا) را و نیز بسیاری از امور معاد را بصیغه ماضی آورده نه مستقبل، اشاره به اینکه در واقع و حقیقت گردن کفار بغل و زنجیر نفس و هوی پرستی بسته شده و نمیتوانند سر اطاعت فرود آورند.

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ استفهام برای تقریر و تفریع است که جزاء متفرع بر عمل است عذاب کفار و غلهای آتشین در گردن آنان پاداش عمل آنها است که در دنیا گردن کشی نمودند و از روی کبر و حسد زیر بار فرمان خدا نرفتند زیرا که در واقع عذابهای اخروی عکس العمل اعمال دنیوی خواهد بود.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرِيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ آیه خبر میدهد که در هر وقت و زمانی اول رؤساء و متمولین آنها انکار رسالت پیمبران را مینمودند و پس از آن فقراء و ضعفاء پیرو آنان میگشتند زیرا که آنها را عاقل تر و داناتر از خود مینداشتند یا آنکه چشم طمع بآنها داشتند برای اینکه از آنها فیض ببرند تابع آنها میگردیدند دیگر نمیدانستند که متمولین بمال و اولادشان مغرور گردیده و دانسته و فهمیده زیر بار پیمبران نمیرفتند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ برسول اکرمش (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) خطاب مینماید که بمغرورین بمال و تمکن بگو وسعت روزی و تنگی آن بدست پروردگار من است روزی هر کس را که خواهد وسیع میگرداند و روزی هر کس را که بخواد تنگ میگرداند و شما بشکرانه نعمت بایستی سر اطاعت فرود آورید تا اینکه نعمت را بر شما زیاد نماید (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) و اگر کفران ورزیدید و بغرور شیطان زیر بار اطاعت نروید (إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)

صفحه : ۳۰۱

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى و باید بدانید مال و اولاد کسی را بخدا نزدیک نمیگرداند و بتوسط مال و اولاد کسی حائز مقام بلندی نخواهد گردید بلکه همین طوری که آیه بما میفهماند غالباً همین مال زیاد و اولاد است که آدمی را مغرور میگرداند و گمان میکند مال و اولاد همیشه برای وی باقی و اسباب نجات او خواهد بود.

إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا اَعْلَام مینماید که بدانید کسی از عذاب قیامت نجات نخواهد یافت مگر آنکه ایمان آورده و عمل نیکو نموده که پاداش عمل نیک وی دو برابر خواهد بود.

وَهُمْ فِي الْعُزْفَاتِ آمِنُونَ کسانی که ایمان آورده و عمل صالح خالی از هر گونه حظوظات نفسانی و طبیعی نموده‌اند آنان در غرفه‌ها و گلزارهای بهشتی با آن همه نعمتها که بمؤمنین وعده داده شده در محل امن و امان قرار گرفته‌اند نه مرضی عارض آنها میگردد نه مرگ پیرامون آنان میشود (فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

صفحه : ۳۰۲

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۸ تا ۴۵]

اشاره

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُكُمْ بَعْضٌ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲)

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرٍ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

صفحه : ۳۰۳

ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ

و آن کسانی که کوشش میکنند در تضعیف آیات ما بقصد عاجز گردانیدن (از اثبات حقایق) آنان در عذاب حاضر شوندگان خواهند بود (۳۸)

ای محمد (ص) بگو محققا پروردگار من روزی هر کس از بندگان خود را که بخواهد پهن مینماید و روزی هر کس را که بخواهد تنگ میگردد و آنچه شما چیزی انفاق نمودید خداوند عوض آن را میدهد و او بهترین روزی دهندگان میباشد (۳۹)

و روزی که تمام آنها را با هم جمع مینماید پس از آن بملائکه میگوید آیا اینکه گروه شما را میپرستیدند (۴۰) ملائکه گویند تو منزّه (از شریک و نظیر) میباشی تو دوست و صاحب مایی (اینها ما را عبادت نمیکردند) بلکه عبادت جن (شیاطین) را میکردند و بیشترین آنها شیاطین را معبود خود قرار داد. و تصدیق کننده و مطیع آنها بودند (۴۱)

پس امروز (که روز قیامت است) بعضی از شما مالک نیستید که نه نفعی ببعض دیگر رسانید و نه ضرری از وی رفع نمائید و ما به آنهایی که (بنفس خود) ستم نمودند گوئیم بچشید عذاب آتش را آن آتشی که (قبلا) تکذیب مینمودید (۴۲) و هر گاه آیات روشن و ظاهر ما بر کافرین خوانده میشد میگفتند نیست اینکه (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) مگر مردی که میخواهد باز دارد شما را از آنچه پدران شما میپرستیدند و گفتند نیست اینکه (قرآن) مگر دروغی بافته شده و چون آمد آنها را حق گفتند نیست اینکه مگر سحری آشکار (۴۳)

و برای مشرکین کتابی نفرستادیم که خوانده باشند (و دلیل بر بطلان تو آرند) و پیش از تو پیمبری برای آنان نفرستادیم (۴۴) و تکذیب نمودند پیمبران را آن کسانی که پیش تر از اینکه کفار بودند و نمیرسند اینکه قوم تو به ده یک آنچه بکفار قبل داده بودیم از قوت و مال و آنها تکذیب نمودند پیغمبران من را پس نظر کن که چگونه آنها را هلاک نمودیم (۴۵).

صفحه : ۳۰۴

(توضیح آیات)

در دنیا

صفحه : ۳۰۶

انکار مینمودید حال طعم عذاب را بچشید.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَتَّبِعُهَا قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ در بیان شرح حال کفار است که وقتی آیات ظاهر قرآن را میدیدند و راه عذری برای آنان باقی نبود میگفتند اینکه مرد سخنانی بهم بافته و میخواهد ما را باز دارد از پرستش آنچه را که پدران ما پرستش مینمودند گویا عمل پدران خود را بر حق میدانستند و کور کورانه دنبال آنها را گرفته و عقل خود را بکار نمیانداختند و چون میدیدند آیات قرآن با آنکه زبان خودشان است طوری است که از عهده آنها بر نمیآیند معارضه بمثل نمایند حمل بسحر مینمودند و میگفتند اینکه آیات سحری خواهد بود آشکارا.

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ اشاره به اینکه سخنان کفار از روی فهم و دانش نبوده زیرا که اینان مردمانی میباشند که بهیچ وجه دانش نیاموخته‌اند نه کتابی برای آنان آمده بود که درس انسانیت بیاموزند و نه پیش از تو ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اینکه جماعت پیمبری آمده بود که تربیت خدایی پیدا نمایند اینکه است که اینها مردمانی وحشی بی‌خرد و بی‌سواد وقتی آیات قرآن را میشنوند بنظرشان غریب می‌آید و حمل بر سحر و امثال آن مینمایند و کذب‌الذین من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتیناهم در جمله اخیر دو احتمال داده شده یکی اشاره باشد بقوت و قدرت امم سابقه که آنان با آن قوت و عظمت جسمانی‌شان مثل قوم عاد و ثمود و فرعون و فرعونیان و امثال اینان که آنها در قوت و زور و بازوی جسمانی چنین بودند که اهل مکه بده یک آنچه بآنها از مال و قوت داده بودیم نمیرسند و وقتی مورد غضب الهی واقع گردیدند و در اثر انکار آیات مبتلا بعذاب شدند قوتشان جلوگیری از عذاب نگردید و همه هلاک شدند.

صفحه : ۳۰۷

دیگر مقصود چنین باشد که به پیشینیان نداده بودیم آنچه را از ادله و براهین و اسباب هدایت مثل قرآن عظیم الشان و باقی حجج آنچه را که باهل ایمان و گروندگان بتو داده‌ایم.

فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ امتهای پیش با آن قوت و قدرتشان چگونه بود انکار آنها و چطور تسلیم عذاب گردیدند بعدیها بایستی چگونگی عذاب آنان را بنگرند و ابتلا و مجازاتی که در اثر نافرمانی و کفر دامن گیر آنها گردید ببینند و متنبه گردند و دست از انکارشان بردارند و ایمان آرند.

[سوره سبا (۳۴): آیات ۴۶ تا ۵۴]

اشاره

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)
 قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلامَ الْغُيُوبِ (۴۸)
 قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيهِ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُمْ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فِرْعَوْنُ فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

صفحه : ۳۰۸

ترجمه قسمتی از آیات سوره سبأ

ای محمّد (ص) باین جماعت (مشرکین) بگو من شما را (بیک کلمه) موعظه و اندرز مینمایم که شما برای (امر خدا) قیام نمائید و دو تا دو تا یا تنها فکر خود را بکار بیندازید و فکر کنید آیا در رفیق شما (محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) جنون و دیوانگی است (یا آنکه) نیست مگر آنکه شما را میترساند از آن عذاب شدید قیامت که پیش روی شما است (۴۶)

ای محمّد (ص) بگو من برای رسالت اجر و مزدی از شما طلب نمیکنم مزد من برای نفع شما است و نیست اجر و مزد من مگر بر خدا و او بر هر چیزی گواهد است (۴۷)

بگو پروردگار من القاء وحی میکند بحق (در قلب کسی که لایق است) و او عالم و دانای اسرار خواهد بود (۴۸)
ای پیغمبر بگو آمد سخن درست و راست (یعنی قرآن) و نمی آفریند باطل (یعنی شیطان یا بت‌ها) چیزی را و باز نگرداند آن را (یعنی اصنام قادر بر خلق و بعث نیستند) (۴۹)

بگو اگر من از طریق حق گمراه گردیدم (ضرر گمراهیم) عاید خودم خواهد گردید و اگر هدایت گردیده‌ام برای اینکه است که پروردگار من بمن وحی نموده محققاً او شنوا و نزدیک خواهد بود (۵۰)

و چون تو ببینی کافرین را در قیامت که فرج میکنند پس کسی از آنان نیست که محشور نشود و از مکان نزدیک گرفته شوند (۵۱)
و کفار (در قیامت) میگویند که بمحمّد (ص) ایمان آوردیم و کجا دیگر توانند از جایگاه دور ایمان آرند (۵۲)
و حقیقه آنها قبلاً (در دنیا) بمحمّد (ص) کافر گردیدند (و سخنان ناروایی) دور از حقیقت بر او می‌افکندند (۵۳)
و حایل گردیده میشود بین کفار و آنچه را که آرزو داشتند همان طوری که قبلاً امثال آنان از کفار در حقانیت پیمبران در شک بودند (۵۴).

صفحه : ۳۰۹

(توضیح)

اشاره

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَىٰ خُطَابِ بَرَسُولِش مِیْنَمَیْدِ کِه بَیْنِ کَفَّارِ مَلْحَدِ کِه نَسَبِتِ جَنُونِ وَ دِیَوَانِگِیِ بَتُو مِیْدَهَنْدِ بَگُو شَمَا رَا بِحَکْمِ عَقْلِ خُودَتَانِ اَرشَادِ مِیْنَمَیْمِ کِه بَرَایِ خُودَا اسْتِقَامَتِ نَمُودِه یَا هَرِ نَفْرِیِ اَز شَمَا فِکْرِ خُودِ رَا بَکَارِ بِیْنْدَازِیْدِ یَا هَرِ دُو نَفْرِیِ اَز شَمَا بَا هَمِ مَشُورَتِ کَنِیْدِ کِه آیَا اِیْنِکِه کَسِیِ کِه هَمِیْشِه بَا مَا وَ رَفِیْقِ مَا بُوْدِه وَ کَامَلَا اَز حَالَاتِ اُو اَز کُودِکِیِ اُو تَا حَالَ مَطَّلَعِیْمِ آیَا هِیْجِ وَ قَتِ جَنُونِ یَا چِیْزِیِ کِه بَرِ خِلَافِ رُویَّه عَقْلَیِّیِ بَاشَدِ اَز وَیِ دِیْدِه شُدِه اَلْبَتِه خُودَیْدِ تَصْدِیْقِ نَمُودِ کِه چِیْنِیِ نِیْسَتِ بَلْکِه حَضْرَتِش عَاقِلْتَرِیْنِ اَهْلِ زَمَانِش بُوْدِه وَ خُودَیْدِ بُوْدِ.

إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لِّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ پس از آنکه رجوع بعقل خود نمودید خواهید فهمید که نیست او مگر رسول خدا که برای ارشاد شما فرستاده شده که تهدید نماید و بترساند افراد بشر را و آنان را مطلع گرداند بآن عذاب سختی که در جلو آنها که قیامت است برای کافرین آماده شده که خود را از آن عذاب برهانند و گر نه عذاب آنها را خواهد گرفت.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ امثال اینکه آیه در آیات بسیار است و اشاره است برفع توهم که گمان نشود که پیمبران برای تبلیغ رسالت منافع مادی دنیوی یا منافع اخروی در نظر دارند بلکه بایستی بدانند که فقط بامر خدا مأمور گردیده‌اند که مردم را از کجروی بجاده مستقیم که سرانجام آن قرب جوار رب العالمین است رهسپار گردانند و چون رسول خدای تعالی و گماشته از طرف اویند البته پاداش عملشان و جزاء تحملشان بر جفای خلق بر خدا است و گمان نشود که واقعا آن بزرگواران در تبلیغ رسالتشان خود را ذی حق میدانستند و از خدا مزد و اجری طلب مینمودند زیرا البته میدانستند که چون بنده‌اند و وظیفه بنده بنده‌گی است و اگر نعمت و کرامتی بکسی عطاء کند از روی کرم و بخششی

صفحه : ۳۱۰

خواهد بود نه از روی استحقاق و اینکه میگفتند اجر ما بر خدا است یعنی از روی تفضل هر گاه بخواهد تفضل در باره ما مینماید زیرا که او بر تمام نیات و اعمال مخلوقات خود گواهد است.

بروایتی پیغمبر (ص) فرمود تمام اهل بهشت بفضل و کرم خداوند تعالی بهشت میروند شخصی عرض کرد حتی تو هم یا رسول الله فرمود حتی من هم قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ يَكْفِيكَ فَرْدِي است از ما چطور شد که او منصب رسالت پیدا نموده و بر ما امیر گردیده (اینکه مینمودند اینکه بود که میگفتند آنهم یک فردی است از ما چطور شد که او منصب رسالت پیدا نموده و بر ما امیر گردیده (اینکه بود که در پاسخ آنها در سوره کهف آیه آخر سوره فرموده که (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ) بگو ای پیغمبر جز اینکه نیست که من هم در تمام شئون بشری مثل شما خواهم بود مگر اینکه بمن وحی رسیده که خدای شما یکتا است، و (يقذف) در اینجا بمعنی وحی است زیرا که وحی همان اللقاء بقلب و نفوذ معنی در باطن است (عَلَّمَ الْعُيُوبَ) آن کسی که دانای اسرار است میدانند چه کسی لایق آن است که حقایق در قلب او ریزش نماید و صاحب وحی گردد و آن کسی خواهد بود که اولاً خودش صاحب نفس قدسیه الهیه گردیده و ارتباط کامل بعالم ملکوت پیدا نموده و بنور قلب خود خدا را بوحدت و یگانگی شناخته چنین کسی مأمور میگردد که در مقام هدایت دیگران نیز برآید و آنان را بسوی حقیقت رهسپار گرداند.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بِرَسُولِهِ نَمُودَه که باین جماعت بگو سخن حق و امر خدا باسلام و توحید یا امر بجهد یا قرآن برای ارشاد شما فرود آمده.

وَمَا يُبَدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ يَعْنِي بَاطِلٌ كَمَا أَنَّ الْبَاطِلَ يَأْتِي بِالسَّاطِنَاتِ وَالْحَقُّ يُخْرِجُهُنَّ وَالْحَقُّ يَكْفِيكَ فَرْدِي (هذا خلق الله فأروني ما ذا خلق الذين من دونه)

صفحه : ۳۱۱

و نظیر (جاء الحق وزهق الباطل) است یعنی وقتی حق آمد باطل زائل و فانی گردد و دیگر ابقاء و ابداء و اعاده‌ای برای آن نخواهد بود زیرا که در مقابل حق باطل هیچ است نه وجود دارد نه بقاء نه ابداء تواند و نه اعاده.

۱- باطل ابلیس است نه چیزی تواند خلق کند و نه عود دهد. (قتاده) ۲- باطل در دنیا چیزی برای اهلش ابداء و ظاهر نمی‌نماید و در آخرت نیز عود نمیده‌د. (حسن) ۳- جایز است که ماء را استفهامیه در موضع نصب بگیریم بنا بر اینکه مفعول به (بیدئ و یعید) باشد یعنی باطل چه چیز تواند بود که ابداء و ایجاد نماید و چه چیز تواند عود دهد یعنی نه قدرت بر ایجاد دارد و نه بر اعاده (زجاج) و بروایت ابن مسعود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داخل مکه گردید و در آنجا سیصد و شصت بت در اطراف کعبه نصب شده بود و حضرت با آن چوبی که در دست داشت بآنان طعنه میزد و میفرمود (جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الباطلُ إِنَّ الباطلَ كانَ زَهُوقاً) (جاء الحقُّ وَ ما يُبَدِّئُ الباطلُ وَ ما يُعِيدُ). (مجمع البيان) وَ لَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا فَوْتَ جَواب (لو) محذوف است و جمله بعد بیان او است، خطاب برسولش نموده که ای محمّد اگر تو ببینی کافرین را چون موقع مرگشان یا وقت ظهور قیامت رسد که چگونه از شدت هول و اضطراب بفرع و اضطراب میافتند و برای آنان هیچ فرار و محل مفقود شدنی و گریختن نخواهد بود وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَ ببینی که چگونه از روی زمین بزیر زمینشان که قبر است میکشند یا از موقف قیامت بجهنمشان کشند.

و بروایت ابن عباس شأن نزول آیه راجع بجماعت خسف بیداء است که هشتاد هزار کس از سفیانی از شام بقصد خراب کردن کعبه حرکت کنند وقتی بیابان مکه رسند همه آنان بزمین فرو خواهند رفت و مقصود از مکان نزدیک چنین است که آنان

صفحه : ۳۱۲

از زیر قدمهایشان گرفته خواهند گردید و اینان جماعت سفیانی میباشند که در آخر الزمان خروج مینمایند و بقصد خراب گردانیدن کعبه معظّمه قشون میفرستند و از آن هشتاد هزار نفر دو نفرشان نجات می‌یابند یکی باهل مکه مژده دهد و دیگری صورت وی برمیگردد و بسفیانی خبر میدهد.

و بروایت حدیفه که چنین گوید از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم چون از فتنه آخر الزمان خبر میداد از آن جمله فرمود سفیانی خروج میکند و از بیابان خشک لشگری بدمشق و لشگری بمدینه فرستد چون بزمین بابل رسند که میان زمین مدینه و بغداد است بیشتر از هزار نفر بکشند و صد زن را شکم بدرند و سیصد مرد معروف از بنی عباس را نیز بکشند و رو بکوفه آرند و اطراف آن را خراب کنند پس از آن رو بشام آرند و در اثنای اینکه بیرق هدایت از کوفه پدید آید و در عقب آنان روان گردد و بعد از دو روز راه آنها و اکثر آنها را بکشند و از آنان غنیمت گیرند و اسراء را از دست آنان بگیرند و غنائم را از آنها اخذ نمایند و سفیانی بعض دیگر بمدینه فرستد و سه شبانه روز غارت کنند و از آنجا بمکه روند چون بیداء رسند حق تعالی جبرئیل را بفرستد تا آنها را هلاک گرداند جبرئیل پا بر زمین زند و یکباره تمامشان بزمین فرو روند و همین است معنی قوله تعالی (وَ لَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ) و از آنها دو نفر نجات یابند یکی بشیر و دیگری نذیر بشیر باهل مکه بشارت رساند و نذیر سفیانی را بترساند و از هلاک قومش خبر دارش نماید و هر دو از (جهینه) می‌باشند و اینکه روایت را اصحاب ما از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله علیه السلام در احادیث ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه) نقل نموده‌اند (منهج الصادقین) وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُوسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وقتی کفار عذاب را در دنیا یا در آخرت ببینند گویند ما بخدا و قرآن ایمان آوردیم و کجا دیگر پشیمانی و ایمان برای آنان نفع بخشد در صورتی که آنها از قابلیت پذیرفته شدن دور گردیده‌اند.

ابن عباس گفته آنان آرزوی میکنند که بدنیا رجوع نموده و بتوبه و انابه

صفحه : ۳۱۳

از عذاب برهند و اینکه آرزو از آنان دور است (پایان) آری دنیا دار استکمال و عملست و آخرت جای پاداش و نتیجه گرفتن خواهد بود وقتی حیات دنیوی انسان پایان رسد آنچه در او از استعداد کمال مخفی بوده بانتهای رسیده و آنچه در او بالقوه موجود

بوده بفعلیت میرسد و دیگر محل استعداد کمالی در او باقی نمانده که بشود تدارک ما فات بنماید اینکه است که فرموده (اَنَّى لَهِم التناوش) تناوش بمعنی تناول و انتفاع است وقتی کفار عذاب را معاینه مینمایند آرزو خواهند نمود که بدنیا برگردند و ایمان آورند و عمل نیکو نمایند لکن متأسفانه آنان از محل استکمال دور گردیده و دستشان کوتاهست و دیگر برنخواهند گردید تا آنکه از حیات دنیا انتفاع ببرند.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (وَقَدْ كَفَرُوا) جمله حالیه است یعنی چگونه کفار پس از مرگ توانند ایمان آرند و حال آنکه تا در دنیا بودند و استعداد کمال در آنان باقی بود بقرآن و به محمد (ص) کافر گردیدند و سخنان ناروایی دور از حقیقت بر او میافکندند مثل اینکه گاهی ساحرش گفتند و گاهی مجنون و گاهی کاذبش نامیدند و سخنان ناروایی که نسبت بحضرتش میدادند رجم بغیب و دور از حقیقت بود.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ (یعنی بامثالهم)

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- مرگ بین آنها و بین آرزوهای آنها جدایی انداخت همانطوری که امثال آنها مردند و آرزو نرسیدند. (ابی مسلم) ۲- آرزوی آنها توبه و ایمان یا برگشتن بدنیا بوده که ممنوع از آن گردیدند.

۳- آرزوی آنان نعمتهای بهشتی بوده که بآن نرسیدند. (جبایی) ۴- بقول دیگر کفار باز داشته شدند از آنچه آرزو داشتند و خداوند آنها را بنفاد و فساد ملحق گردانید پس آنان چیزی درک نمیکنند مگر آنکه از آن الم می‌بینند چنانچه اشباه و امثال اینها از کافین از امتهای گذشته چنین بودند که

صفحه : ۳۱۴

وقت رؤیت عذاب توبه آنها قبول نگردید.

۵- مقصود اصحاب فیلسد که آرزوی آنها برای خرابی کعبه انجام نگرفت (مجمع البیان) إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ آنان به آرزو و آمال خود نرسیدند زیرا که آنان همیشه از وقوع قیامت و زنده شدن پس از مرگ در شک و ریب روزگار خود را میگذرانیدند چنانچه میگفتند قیامت و معاد و زنده شدن پس از مندک گردیدن اجزاء بدن امر عجیبی است و انکار مینمودند.

صفحه : ۳۱۵

(سوره الفاطر) یا (الملائكة)

اشاره

مکی است مگر دو آیه یکی (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ) و دیگر (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ) نزد بعضی اینکه دو آیه مدنی است و عدد آیات آن چهل و شش است بعدد شامی و چهل و پنج بعدد بصریان و کوفیان و هفتصد و نود و هفت کلمه و سه هزار و صد و سی حرف است.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هِيَ مِنْ خَالِقِكُمْ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ (۳) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶)

صفحه : ۳۱۶

ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص حمد و ثناء مخصوص خدایی است که خالق و پدید آورنده آسمانها و زمین است قرار داده فرشتگان را رسولان به پیمبران خود و ملائکه صاحب دو بال یا سه بال یا چهار بال میباشند (و خداوند) در آفرینش زیاد میکند آنچه را که بخواهد بدرستی که خدا بر آفرینش هر چیزی توانا است (۲)

آنچه را از رحمت بسوی مردم می‌گشاید باز دارنده‌ای مر او را نخواهد بود، و آنچه را نگاه دارد پس فرستنده‌ای برای آن نمیباشد و او است غالب و درستکار (۳)

ای مردم یاد کنید نعمت خدا را که برای شما (مقرر گردانیده) آیا غیر از خدا خالق و آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد نیست الهی مگر او پس بکجا برگردانیده میشود (۴)

ای محمّد اگر کافرین تو را تکذیب میکنند محققاً پیمبران پیش از تو را نیز تکذیب کرده‌اند و باز گشت تمام امور بسوی خدا است (۵)

ای افراد بشر بدانید که حقیقه و عده خدا حق است پس البته زندگانی دنیا شما را فریب ندهد و نفریب شما را البته دیو فریبنده (۶) و بدانید بحقیقت شیطان دشمن شما است پس شما هم او را دشمن خود بگیرید جز اینکه نیست که (شیطان) گروه (و تابعین) خود را میخواند تا آنکه همه از یاران جهنم باشند (۷)

صفحه : ۳۱۷

توضیح آیات و اقسام بالهای ملائکه

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ (فاطر) مأخوذ از فطر است در مفردات گفته (اصل الفطر الشق طولاً) یعنی فطر بمعنی شکافتن در طول است تا آنجا که گفته (فطر الله الخلق) یعنی خلق را آفرید. (پایان) گویا شیئی معدوم مثال بسته‌ای ماند که خدای تعالی با آفرینش او

را شکافته و از حیز عدم بعرضه وجود آورده.

و اگر اینکه آیه را با قوله تعالی در سوره انبیاء آیه (۳۱) «أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»^(۱) جمع نمائیم ممکن است گفته شود شاید مقصود چنین باشد که ابتداء آفرینش آسمانها و زمین بهم بسته و ملتحم بیکدیگر بود و آن را شکافتیم و از هم جدا نمودیم و ملائکه را آفریدیم و آنان را رسول انبیاء گردانیدیم و اینکه معنی در آیه درست تر بنظر می‌آید زیرا شکافتن در جایی درست می‌آید که شیئی بسته‌ای باشد و شکافته شود و اینکه گفته‌اند معدوم مثال بسته‌ای ماند که بآفرینش شکافته شود با معنی عرفی درست نمی‌آید زیرا معدوم چیزی نیست که وی را بشکافند.

و نیز مؤید اینکه معنی کلام علی علیه السلام است در نهج البلاغه در ضمن خطبه مفصلی که راجع بترتیب آفرینش عالم بیان نموده بعد از خلقت آسمانها چنین فرموده

۲ «ثم فتق ما بين السموات العلی فملاهنّ اطوارا من ملائکته منهم سجود لا- یرکعون و رکوع لا- ینتصبون و صافون لا یتزایلون و مسبحون لا یسأمون لا یغشاهم نوم العیون و لا سهو العقول و لا فترة الأبدان و لا غفلة النسیان و منهم امناء علی وحیه و السنه الی رسله و مختلفون بقضائه و امره الی آخر».

(۱) در مفردات (الرتق الضم و الالتحام خلقه کان ام صنعته و الفتق الفصل بین المتصلین و هو ضد الرتق) یعنی بدرستی که آسمانها و زمین بهم پیوسته بود پس آنها را از هم گشودیم و جدا نمودیم.
(۲) یعنی پس از آنکه آسمانها گشوده شد اطراف آن را از ملائکه پر نمود و از برای آنها انواع و اقسامی است: بعضی همیشه در سجودند و رکوع ندارند و بعضی همیشه در رکوعند

صفحه : ۳۱۸

أولی أجنیه ملائکه را معرفی مینماید که آنها صاحب بالها میباشند مثنی و ثلاث و رباع اسمی است برای دو دو، سه سه، چهار چهار- و برای اینکه تکرار نشود از اصل عدول نموده (و مثنی و ثلاث و رباع فرموده) و ظاهرا تفاوت در بالهای آنها اشاره بتفاوت مراتب آنها است در قوت و شدت و سیر آنها در آفاق و سعودشان، در آسمانها و نزولشان بزمین که صاحب سه بال پیشی میگیرد بر صاحب دو بال و نیز چهار بال بر سه بال.

چون ملائکه جسم لطیفند برای آنها میسر است که بهر شکلی که مأمور گردند در آیند اینکه است که جبرئیل در موقع آوردن وحی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بصورت دحیه کلبی که گویا عرب جوان زیبایی بوده ظاهر میگشته، و نیز قرآن خبر میدهد که ملائکه برای حضرت ابراهیم و داود و حضرت لوط علیهم السلام بشکل بشر ظهور نمودند پس چه مانعی دارد که آیه را بحال خود باقی گذاریم و گوئیم برای سرعت سیرشان در آفاق صاحب بالها میباشند که باسانی توانند سیر نمایند لکن ظاهرا بالهای آنان مثل بال کبوتران نیست زیرا اگر چنین بود ماها هم بهمین چشم سرمان میتوانستیم آنها را ببینیم زیرا چنانچه از اخبار بسیار معلوم میشود ملائکه اطراف عالم را گرفته‌اند بعضی ملائکه موکل بر باد بعضی موکل بر آتش بعضی بر آب و نیز نزدیک تر از همه بما (کرام الکاتبین اند) که موظف بر ضبط اعمال بشرند با اینکه حال ما آنها را بچشم سر نمی‌بینیم.

و چون بدلالیت آیه و روایات بسیار ثابت و محقق گردیده که ملائکه صاحب بالها میباشند ممکن است گفته شود چون ملائکه از عالم روحانین و عالم ملکوتند

و قیام ندارند و بعضی همیشه صف زدگانند قوله تعالی (وَإِنَّا لَنَحْنُ الصّافون) و بعضی همیشه تسبیح کنند گانند و ملول نمیشوند قوله

تعالی (وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) چشم آنان را خواب نمیگیرد و نه سهو و فراموشی در عقلهایشان پدید می‌گردد و نه سستی در بدنشان عارض میشود و نه غفلت و فراموشی (در ذهنشان) نمودار میگردد و بعضی از ملائکه امین و حیند و زبانان و ترجمانانند بسوی پیمبران و تردد کنند گانند باحکام و اوامر الهی.

صفحه : ۳۱۹

نه از عالم ملک، و صفات روحانین غیر از صفات طبیعیین است آنها صاحب بالها هستند لکن چون لطیفند بال آنها نیز در خور خودشانست و همین طوری که حقیقت آنها را نمیتوانیم تعقل کنیم بلکه بایمان قبول میکنیم کیفیت و چگونگی بال آنها را نیز نمیتوانیم تصوّر نمائیم لکن چون مخبر صادق خبر داده تصدیق مینمائیم.

در تفسیر روح البیان چنین گوید همین طوری که برای اجسام بالهای جسمانی است برای ارواح بالهای روحانی است چنانچه بگفته رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جعفر طیار علیه السلام پس از شهادت بدو بال بعالم روحانین طیران نموده و الحاصل مناسب حال علویین طیران نمودن است چنانچه مناسب حال سفلیین سیر نمودن است. (پایان) یَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ سَخَانِ مَفْسِرِينَ در توجیه آیه ۱- مقصود زیادتی بال ملائکه است که هر چه بخواهد بر آن می‌افزاید.

۲- غرض خلقت آدمیان است و زیادتی آن در صفات است که بعضی در عقل زیاد ترند و بعضی در جمال و حسن صورت و بعضی در فصاحت و بیان بر بعض دیگر برتری دارند.

لکن ظاهرا (الخلق) اطلاق دارد و ملائکه و غیر آن را شامل میگردد یعنی آنچه بخواهد در آفرینش زیاد مینماید زیرا که قدرت او محدود بحدی نمیباشد و نیز عوالم ممکنات از عالم ملک و ملکوت چه در طول و چه در عرض چه مادیات آن و چه مجردات و معنویات آن حدی و اندازه‌ای برای آن متصوّر نخواهد بود زیرا که عوالم ممکنات از سر چشمه علم ازلی و قدرت و حکمت غیر متناهی ایزد متعال ناشی گردیده این شهاب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده یک روز بجبرئیل گفتم میخواهم تو را آن طوری که در آسمان هستی ببینم گفت یا رسول الله (ص) طاقت نداری گفتم باید بینم جبرئیل (ع) پرها را انداخت رسول (ص) در وی نگریست از هوش رفت چون بهوش آمد دید جبرئیل ایستاده و یک دست بر سینه او نهاده و یک دست بر کتف حضرتش گذاشته رسول (ص) گفت (سبحان الله) نپنداشتم

صفحه : ۳۲۰

که خداوند باین شکل و عظمت خلقی آفریده جبرئیل گفت اگر اسرافیل را ببینی که دوازده پر دارد یک پر بر مشرق و یک پر بر مغرب و عرش بر دوش نهاده و بعضی اوقات در مقابل عظمت خدای تعالی مانند گنجشکی کوچک میگردد در حالی که عرش خدا بر قدرت اوست.

و در روایت آمده که رسول الله (ص) فرمود برای خدای تعالی فرشته‌ایست که هزار هزار سر دارد و بر هر سری هزار هزار روی است و بر هر رویی هزار هزار دهان است و بر هر دهانی هزار هزار زبان است و بهر زبانی خدا را بهزار هزار لغت میخواند تا آخر حدیث. (تفسیر ابو الفتوح رازی) آری چون علم و قدرت و حکمت الهی محدود بحدی نیست آثار صفات و جلال خداوندی را نیز نمیتوان محدود نمود دستگاه آفرینش خیلی وسیع است آنچه پیمبران و اولیاء الهی در باره سعه مخلوقات گفته‌اند بقدر فهم بشر است و آن قطره‌ای است از دریای فیض غیر متناهی او اینکه است که در آخر آیه فرموده:

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اشاره بعموم قدرت دارد که در مقابل عموم قدرت محالی بنظر نمیآید حتی اجتماع نقیضین و ضدین در نظر کوتاه‌بینان ما محال مینماید بر هر چه اراده ازلی تعلق گیرد واقع خواهد شد بین با اینکه اجتماع عناصر مثل آب و آتش در یک

محل بنظر ما محال مینماید لکن بقدرت الهی تمام عناصر با ضدیت و تنافری که با هم دارند در بدن ما و همچنین در موجودات دیگر تنافر و ضدیت را در مدتی از بین آنها برداشته و با هم الفت و رفاقت نموده‌اند و بدن ما را اداره مینمایند.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا كَسَى رَا كَه خدائوند در ب رحمت بسوی او گشود چه کس تواند جلو فیض او را بگیرد و نگاه دارد و نگذارد مورد رحمت حق تعالی واقع گردد.

چراغی را که ایزد بفرورد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
(ما) در (ما يَفْتَحُ اللَّهُ) شرطیه و در محل نصب است چون که مفعول (يفتح)

صفحه : ۳۲۱

میباشد و فتح در لغت بمعنی باز کردن بستگی است و بمعنی عرفی گشایش و ظفر یافتن است مِنْ رَحْمَةٍ عموم دارد و شامل تمام نعمتهای الهی از صحت و علم و حکمت و هدایت و غیر آن میگردد زیرا که تمام فیوضاتی که بانسان میرسد ترشیحی است از دریای بیکران رحمت رحمانی و فیض سبحانی و کسی که مورد رحمت الهی واقع گردید احدی از مخلوقات قادر بر حبس و منع او نخواهد بود (هو القابض و الباسط) قبض و بسط بدست او است.

وَمَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ و در مقابل آن آنچه را که از فیض رحمت نگاه دارد کسی قدرت بر اعطاء و ارسال آن ندارد، اشاره به اینکه تمام نعمتها از حیات و صحت و عقل و علم و کمال تماما آنچه بآدمی رسد و از آن تمتع برد از خوان احسان او سرزده احدی از ممکنات نه قدرت بر عطاء و بخشش دارد و نه بر منع آن هر گاه اراده الهی تعلق بر اعطاء گرفته باشد.

و بعض مفسرین گشایش رحمت را که از (من رحمة) استفاده میشود اختصاص داده بارسال انبیاء و گفته مقصود از (رحمة) در اینجا ارسال انبیاء است که ارسال آنها رحمت است قوله تعالی در باره پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) و امساک آن در زمان فترت بحکمت است کسی قدرت بر ارسال آن ندارد.

(پایان) اگر چه واضح و معلوم است که مصداق کامل رحمة ارسال انبیاء و انزال کتب الهی است لکن چون از (من رَحْمَةٍ) عموم استفاده میشود تخصیص دادن بوجود انبیاء بی محل خواهد بود بلکه اگر بنظر حقیقت بنگری خواهی دید که تمام عوالم ممکنات از عالم مجردات گرفته تا عالم خاک و مواد با مراتب و در جایی که بین آنها است (یجمعها حقیقه واحدة الهیة) یعنی فیض وجود و رحمت رحمانی او همه را گرفته و همه مشمول فیض منبسط او و تحت اقتدار و قیومیت ازلی او نشو و ارتقاء مینمایند و همه موجودات رو باو دارند و از خوان نعمت او روزی و بقاء میطلبند.

صفحه : ۳۲۲

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عزیز و حکیم دو صفت از اوصاف جمال خدائندی است که غالب و قاهر و بر تمام ممکنات استیلاء و تفوق دارد (هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) و حکیم و درستکار است که آنچه از در ب رحمت بر بندگان خود باز نماید و آنچه را نگاه دارد از روی حکمت و مصلحت انجام گرفته بخل در مبدء فیاض نخواهد بود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ خطاب بتمام افراد بشر است و امر فرموده که بایستی همیشه و در همه وقت یاد کنید و در نظر آرید نعمتهایی را که برای شما مهیا و آماده نموده.

گویا فرموده قدری در اینکه دستگاه مجلل عالی تدبّر نماید و فکر خود را بکار بیندازید و نظام خلقت را بنگرید که چگونه زمین را برای آسایش شما گسترانیده که براحتی در آن حرکت نمائید و کوهها را افراشته که میخ زمین باشد و نهرها را جاری گردانیده که

بیاشامید و امرار حیات نمائید و ماه و خورشید و ستارگان و اوضاع سماوی را برای پیدایش و بقاء نوع بشر مسخر گردانیده. هیل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الأرض بالاترین فیض سبحانی قوه فکر و تدبیر است کسی که عقل و فکر خود را بکار انداخت و اینکه دستگاه گیتی و ارتباط موجودات را بهم نگریست و بقوه فکر دریافت که تمام اوضاع جهان مرتبط بهم و مثل حلقه‌های زنجیر بهم بسته است و مثل تار و پود یک پارچه در هم پیوسته و یک وحدت جهانی را تشکیل میدهند آن وقت از وحدت عالم پی بوحدت اله عالم میرد زیرا که در جای خود مبرهن گردیده که وحدت معلول دلیل بر وحدت علت و وحدت صنع دلیل بر وحدت صانع خواهد بود ممکن نیست دو علت حقیقی در یک معلول شخصی تأثیر نمایند. اگر بچشم دل نظر کنی گویا میبینی که تمام موجودات را یک حقیقت واحد الهیه و یک نور منبسط صمدانیه فرا گرفته و آن حقیقتی است که بعضی از آن تعبیر بفیض مقدّس، و بعضی بنفس رحمانیه، و در اخبار برحمت واسع الهیه تعبیر شده

صفحه : ۳۲۳

(برحمتک الّتی وسعت کلّ شیئی).

و گمان نکن که وحدت عالم وحدت اعتباری است که محلّش ذهن باشد چنین نیست بلکه وحدت عالم وحدت حقیقی و ظلّ وحدت حقّه حقیقیه اله عالم است و آن همان فیض منبسط و رحمت واسع الهیه است و آن وجهه (الله) است که در سوره الرحمن آیه ۲۷ فرموده (کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ) و آن است که بتمام اشیاء احاطه دارد و اجزاء را متصل بهم گردانیده که از هم منفصل نگردند، اگر نبود آن فیض منبسط ممکن نبود اجزای متفرّق با هم متصل گردند و یک وحدت حقیقی تشکیل دهند.

اینکه است که خالق متعال بعد از بیان اینکه قبض و بسط نعمت بدست کرم او است تذکر میدهد و به (هل) استفهامی گویا پرسش مینماید آیا در نظر عقل ممکن است خالق و آفریننده‌ای که از آسمان و زمین روزی شما را مقرر گردانیده که آسمان بیارد و زمین بروید تا روزی شما تأمین گردد غیر از خدای واحد یکتا باشد لا- إله إلا هو همین نظام عالم و قبض و بسط رحمت را دلیل بر وحدانیت و الوهیت خود میآورد زیرا چنانچه گفته شده نظام و وحدت عالم اقوی دلیلی بر وحدت اله عالم خواهد بود.

فَأَنْتَ تُؤَفِّكُونَ وَ قَتَى بَعْلَمَ نَظَرِي يَقِينِي فَهَمِيدِيَدُ كِهْ اَلِهْ وَ رَازِقِ وَ مَدْبِّرِ اَمُورِ هَمِهْ مَوْجُودَاتِ هَمَانِ خُدَايِ وَ اَحَدِ اَحَدِ اَسْتِ كِهْ مَرَاقِبِ حَالِ شَمَا اَسْتِ وَ رُوزِي شَمَا بَدَسْتِ كَرَمِ اَوْ تَاْمِينِ مِيْگَرُدِدِ رُو بَكْجَا مِيْكَنِيْدِ چَگونِهْ اَز مَبْدِءِ خُودِ گَسِيخْتِهْ وَ رُو بَغِيْرِ نَمُودِهْ وَ اَز وِي حَاجَتِ مِيْطَلِيْبِيْدِ، اَرْشَادِ بَحْكَمِ عَقْلِ اَسْتِ كِهْ وَ قَتَى فَهَمِيدِيْدِ تَمَامِ اَمُورِ اَز حَيَاتِ وَ مَمَاتِ وَ قَبْضِ وَ بَسْطِ نَعْمَتِ وَ رَحْمَتِ بَدَسْتِ كَرَمِ اَوْ اَسْتِ عَقْلَايِي نِيْسْتِ كِهْ رُوزِي دَلِ بَغِيْرِ نَمَائِيْدِ وَ بَغِيْرِ اَوْ اَمِيْدُوَارِ بَاشِيْدِ بَلَكِهْ بَحْكَمِ عَقْلِ وَ وَجْدَانْتَانِ بَايْسْتِيْ مَلْتَجِيْ بَاوْ گَرْدِيْدِهْ وَ هَرِ چِهْ خُوَهِيدِ اَز كَرَمِ وَ رَحْمَتِ غَيْرِ مَتْنَاهِيْ اَوْ بَخُوَهِيدِ كِهْ اَوْ فَيَاضِ عَلِيْ الْاِطْلَاقِ اَسْتِ.

وَ اِنْ يُكْذِّبُوْكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ- بَرَايِ تَسْلِيْ دَلِ رَسُوْلَشِ خَطَابِ بَحْضَرْتَشِ نَمُودِهْ كِهْ اِيْ مَحْمَدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمَ اِگَرِ كَفَارِ

صفحه : ۳۲۴

رسالت تو را تکذیب میکنند و نسبتهای ناروایی بتو میدهند مردمان زمان پیمبران گذشته نیز چنین بودند که همه آن بزرگواران مورد تهمت و انکار جهال زمان خودشان واقع بودند و آنها صبر مینمودند و در تبلیغ رسالت پافشاری میکردند تو نیز بایستی بآنها تأسی نموده و استقامت نمایی.

وَ اِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ شَايِدِ اَشَارِهْ بَايْنِ بَاشِدِ كِهْ اِيْ رَسُوْلِ اَكْرَمِ (ص) تُو بُوْظِيْفِهْ خُودِ عَمَلِ نَمَا وَ رَسَالَتِ خُودِ رَا بَمَرْدَمِ بَرَسَانِ خُوَهِ

آنان قبول بکنند و بدستورات الهی عمل نمایند یا نسبت دروغگویی بتو بدهند باکی بر تو نیست زیرا که بازگشت تمام امور بسوی خدا است که او حاکم روز جزاء است و هر کس را بمجازات عملش خواهد رسانید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ حَقًّا بِتَمَامِ أَفْرَادِ بَشَرِ نَمُودَةِ آيِ بَنِي آدَمَ بَدَانِيدِ مُحَقَّقًا وَ مُسَلِّمًا تَمَامِ وَعْدِهِ هَيَّ خُدا بوقوع قیامت و زنده شدن شما در روز موعود و حشر و نشر و میزان و صراط و حساب و بهشت و جهنم و آنچه بتوسط پیمبران بشما ابلاغ گردیده تماما حق و صدق است.

فَلَا تَعْرَنُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزَنُكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ (غرور) بر وزن (فعول) صیغه مبالغه است، یعنی چهار روزه حیات دنیا و نفس اماره شما را مغرور نگرداند، حیات دنیا عاریتی است و بامید اینکه خدا کریم است تابع هوای نفسانی نگردید بدانید که وعده‌های خدا حق و واقع است و خلافی در آن نخواهد بود.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا خُداي متعال از روی کرم و مهربانی بافراذ بشر تذکر میدهد که شیطان آن دیو سرکش رانده شده از رحمت الهی بآن دشمنی دیرینه‌ای که با پدر شما آدم (ع) داشت در مقام دشمنی با شما برآمده و از راه نفس اماره بر انسان وارد میگردد و دنیا را در نظر وی میآراید و زینت میدهد تا اینکه او را مثل خود از رحمت الهی

صفحه : ۳۲۵

بی نصیب گرداند و شما ملتفت باشید و فریب شیطان را نخورید و همان طوری که او دشمن شما است شما نیز با او دشمنی کنید. دشمنی با شیطان چنین است که بر خلاف مراد او مخالفت نفس اماره نمائید و از شر او بخدا پناه ببرید و هر گاه شیاطین بوسوسه اطراف قلب شما را گرفتند بتازیانه ذکر و کلمه طیبه (لا اله الا الله) آنان را از خود برانید، قوله تعالی (ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون) سوره الاعراف آیه ۲۰۰، پرهیزکاران چنینند که وقتی جماعتی از شیاطین بآنان اصابت نمودند توجه بحق تعالی نموده و از شر آن لعین بخدا پناه میبرند پس در اینکه هنگام آنها (بکید او بینا میگردند) و از او و تابعین او حذر مینمایند.

إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ چون هر جنسی طالب هم جنس خودش میباشد شیطان جهنمی که اصلا خلقتش از آتش شده میخواند و طلب میکند تابعین و لشکریان خود را که همین طوری که در دنیا تابع او بودند در جهنم نیز با او باشند.

صفحه : ۳۲۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَمْ مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸) وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ (۱۰)

صفحه : ۳۲۷

ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر

برای آنهایی که کافر شدند عذاب سخت مهیا گردیده (۸) و برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند آمرزش و پاداش بزرگ آماده خواهد بود (۹)

آیا آن کس که عمل بدش در نظر وی زینت داده شده باشد و عمل نکوهیده‌اش را خوب بداند (مانند آدم حقیقت بین است) و حقیقه خدا در گمراهی گذارد هر کس را که بخواهد و هدایت مینماید هر کس را که بخواهد ای محمّد نفس خود را از حسرت و تأسف بر آنها هلاک نگردان محققاً خدا بآنچه میکنند عالم و دانا است (۱۵)

خدا آن کسی است که باد را فرستاد تا ابر را برانگیزد پس فرستادیم آن را بشهر مرده و سیراب گردانیدیم آن را و ما بآب زمین را پس از مردن آن زنده سیراب گردانیدیم همین طور خواهد بود زنده شدن (مردگان در قیامت (۱۱)

کسی که مراد او عزّت باشد (باید بداند) که تمامی عزّت و بزرگواری مخصوص بخدا است سخن پاک (و کلمه توحید) و عمل نیکو و شایسته بسوی او بالا می‌رود و کسانی که در سیئات و اعمال بد حيله میکنند برای آنان عذاب سخت آماده شده و مکر آنها کاسته شود و از پیش نرود و اثری نخواهد داشت (بلکه بازگشت بخودشان خواهد نمود).

صفحه : ۳۲۸

(توضیح آیات)

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ كَفَّارِ كَسَانِي مِيَاشَنْدِ كِه فَرِيْب شَيْطَانِ رَا خورده و آنان را بدنيا مغرور گردانیده و در اثر غرور حق در نظر آنان پوشیده شده و انکار مینمایند و در اینکه آیه آنها را تهدید مینماید بعذاب و شکنجه سخت و در مقابل آنان کسانی که فریب شیطان را نخورده‌اند و ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند مورد الطاف الهی و مغفرت و آمرزش او گردیده‌اند و برای آنها پاداش بزرگ مهیا گردانیده، شکی نیست چیزی را که خدای جلیل بزرگ بشمار آورد نظر بزرگی خودش عظمت آن فوق آنست که بذهن کوچک بشر در آید و بتواند برای آن حدّ و اندازه‌ای تعیین نماید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ در آیه کفر و ایمان را مقابل هم انداخته و همین طوری که برای کفر که پوشانیدن حق است عذاب شدید مهیا نموده بازای ایمان که اظهار حق و عمل بر طبق آنست اجر و پاداش بزرگ آماده نموده و چقدر بزرگ است اجر و پاداشی را که خدای بزرگ آن را بزرگ نامیده.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا آیه در مقام بیان حال کفار است که آنها چنان فریفته دنیا و مطیع شیطان و هوای نفسانی گردیده‌اند که چشم عقلشان معکوس گردید. و عمل بدشان در نظرشان جلوه خوب مینماید و قبح عملشان را نمی‌فهمند.

فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ کسی که در اثر متابعت شیطان و نفس پرستی آن فطرت اولیه انسانی را از دست داده و عقل او اسیر سرپنجه هوای نفسانی وی قرار گرفته بطوری که عمل عقل را که تمیز دادن بین خوب و بد است از کار انداخته آن وقت نتیجه آن چنین خواهد شد که عمل بد در نظرش خوب جلوه میکند و خوب را بد می‌پندارد و البته چنین کسی

صفحه : ۳۲۹

دیگر قابل هدایت نخواهد بود زیرا که خداوند انسان را از طریق عقل و شرع هدایت مینماید کافر تابع پیمبران نگردیده و فرض اینکه است که عقلش نیز از نظر نکردن در ادله عقلیه و هوی پرستی معکوس گردیده و از عمل خودش که تمیز دادن بین حسن و

قبیح بود از دست داده البته چنین کسی دیگر قابل هدایت نخواهد بود وقتی هدایت نشد گمراه خواهد گردید.

و اینکه فرموده خدا گمراه می‌کند کسی را که بخواند همان هدایت نکردن او بعینه سبب گمراهی او است نه اینکه خدای تعالی کسی را گمراه گرداند همه را از راه لطف و کرم آفریده و اسباب هدایت را نیز در دسترس بشر گذارده وقتی انسان باختیار نعمت خدا داد خود را که عقل است و بآن حسن و قبیح عمل را تمیز می‌دهد از دست داده و بد را خوب می‌پندارد و خوب را بد چنین کسی اصلاً راه هدایت بسوی او بسته گردیده و دیگر قابل هدایت نخواهد بود و کسی که قابل هدایت باشد مورد الطاف الهی واقع است و بطریق سعادت و فضیلت رهسپار خواهد گردید.

فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ اِی رسول اکرم (ص) تو منتظر هدایت یافتن آنان مباش و ملول و حسرت خورده بر کفر و گمراهی آنها نفس خود را بزحمت مینداز.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ خدای تعالی خودش آنها را آفریده و البته بر اعمال و افعال و روش آنان آگاه است و هر کسی را مطابق عمل و رویه‌اش پاداش خواهد داد.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثَبَّثُوا سَفَاحًا فَأَنفُتْنَا إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ذَاتِ احْدِثٍ در اظهار قدرت و دوام نعمت خود چنین اظهار نموده و خود را معرفی کرده که اله و مبدء آفرینش آن کسی است که ابرها را بتوسط باد بهیجان آورده و آن را حرکت می‌دهد و از کمال قدرت او چنان است که ابرها را میراند و میکشاند بسوی زمین‌هایی که مرده هستند و آثار حیات نباتی از آنها پدیدار نیست و ما بگردانیدن

صفحه : ۳۳۰

ابرها زمین‌های مرده را سیراب گردانیدیم و آنها زنده شدند پس از آنکه خشک گردیده و مرده بودند.

كَذَلِكَ النُّشُورُ در بسیاری از آیات تشبیه می‌گرداند زنده شدن مردگان را در قیامت بزنده شدن زمین در فصل بهار پس از آنکه در زمستان مرده بود و آثار حیاتی از او نمایان نبود و در اینکه تشبیه اسراری منظوم است زیرا که تشبیه نمودن چیزی بچیز دیگر در صورتی درست می‌آید که مشبه با مشبه به در جهتی یا جهاتی مثل هم باشند و گر نه تشبیه بی ربط خواهد گردید و در اینجا از چند جهت مردگی زمین با مردگی انسان شباهت دارد:

یکی همین طوری که عین زمین در زمستان باقی است و بفقدان آثار نباتی معدوم نگردیده انسان نیز بمردن آثار حیاتی اگر چه از وی مفقود گردیده لکن اصل وجود و حقیقت انسانیت او در عالم دیگری که فوق اینکه عالم است موجود است.

دیگر همین طوری که تابستان بذری که در زمین پاشیده میشود بخشکیدن زمین معدوم نگردیده بلکه دانه‌ها در جوف زمین بقدرت الهی پس از پوسیدگی جوهر آن نشو و نما میکند و از بالای زمین نور و حرارت و آب را بخود میکشاند و خود را برای دوره دیگری از حیات نباتی آماده می‌گرداند تا موقع بهار زمین را میشکافد و سبز و خرم بیرون می‌آید و باضافه بر قوت و شدت آن افزوده میگردد و حیات پاکیزه‌تری پیدا مینماید.

همین طور است حال مردن انسان که بذری اعمال و افعال و ملکاتی که در ایام حیات دنیوی در مزرعه جانش پاشیده از گفتار و کردار و اعمال و ملکات بمردن فانی نگردیده بلکه در باطنش نمو مینماید (ان خیرا فخیرا و ان شرافشرا) و در روز رستاخیز که بهار وجود انسانی و آخر مرتبه سیر بشری است روح با آنچه در آن ذخیره نموده از باطن بظاهر پدیدار میگردد و بآدمی حیات نوینی بخشوده میشود و بنتیجه اعمال خود خواهد رسید.

و دیگر وجه مناسبت زنده شدن زمین در تابستان بزنده شدن انسان پس از

صفحه : ۳۳۱

مرگ در عالم برزخ و در قیامت اینکه است که همین طوری که بذری که در زمستان در زمین مدفون گردید پس از انتقالات صورت جمادی آن پوسیده میگردد و در زمین متعفن میشود زیرا که هر صورت دانی چنین است که بمرتب بالا-تری منتقل نخواهد گردید مگر پس از آنکه صورت اولیه آن پوسیده و مندرس گردد شاید همین باشد بیرون آمدن زنده از مرده که در سوره روم آیه ۱۹ فرموده (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ الْخ) مثل نطفه در رحم که از صورت نطفه گی تحولاتی پیدا مینماید تا بمرتب انسانی میرسد چنین است حکم ترقیات بشر که مسبوق بانتقالاتی خواهد بود اینکه است که بقدرت ایزد متعال اجسادی که در زمین مدفون گردیده بایستی صورت اولیه‌شان و قوای جسمانی‌شان مندرس و مضمحل گردد و در رحم زمین انتقالاتی پیدا نماید تا اینکه قوای روحانی که در قفس جسم طبیعی محبوس و پنهان بوده و در مطبخ طبع نضج گردیده از زمین بدن و قوای جسمانی سر درآورد و از تنگ‌نای عالم دنیا در فضای عالم آخرت متولد گردد.

پس همین طوری که زمین مرده زمستان از باد بهاری زنده میگردد و حبوبات و اشجار و نباتات پاکیزه‌تری از آن پدید میگردند انسان مرده و مدفن گردیده در قبر نیز پس از مرگ و مندک گردیدن بدن بنسیم الطاف الهی مانند مغز بادام که از پوست ضخیم آن بیرون آید قوای روحانی او از پشت قوای طبیعی سر برون آرد و زنده میگردد و در فضای وسیع عالم برزخ و مثال حیات پاکیزه‌تری که قابل دوام باشد پیدا می‌نماید و در روز قیامت با نفس و بدن و قوای جسمانی و روحانی وارد محشر میگردد من کان يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا شکی نیست که تمام عزت و جلال و کبریایی و ارجمندی مخصوص بذات بی‌زوال خداوندی است و اگر عزت و جلالی در غیر او از ممکنات تصور شود مظهر و نمونه‌ای خواهد بود از معدن جلال و اوصاف جمال خداوندی او و ممکن در حد ذات خود (لیس است و باو ایس است) یعنی موجود ممکن از خود هیچ ندارد اگر جلال و کمال و بهایی در مخلوقات دیده شود تماما مظاهر و نماینده جلال احدی است.

صفحه : ۳۳۲

تفسیر سوره فاطر آیه ارشاد باین است کسی که طالب عزت و جلال باشد بایستی از معدنش طلب کند و آن از راه بندگی و عبودیت روی دل بخدا آوردن و ذلت و نیستی خود و عظمت او را همیشه در نظر داشتن است و بقدری که بنده از راه بندگی و عبودیت روی دل بخدا آرد و نیستی خود و عظمت او را همیشه در نظر داشته بهمان قدر قرب بحق تعالی یافته و بهمان درجه عظمت و استیلاء بر ما دون خود پیدا خواهد نمود و عزت مخصوص بخدا و پیمبرش و مؤمن کامل است قوله تعالی (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ).

بروایت انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده

(ان ربکم یقول کل یوم انا العزیز فمن اراد عز الدارین فلیطع العزیز)

«۱» (مجمع البیان) اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ مرجع ضمیر (الیه) (الله) است صعود: حرکت نمودن بمقام عالی است مقابل هبوط و نزول که فرود آمدن بمرتب دانی است (الکلم) بقولی جمع کلمه است و بقولی (الکلم) بکسر لام جنس است مثل تمر و تمره. و شاید مقصود از کلمات طیب، ذکر (لا اله الا الله) یا مطلق اذکار و اسماء الحسنی باشد.

و بنا بر اینکه (الکلم) جنس باشد تمام اقسام ذکر از تکبیر و تهلیل و تسبیح و تمجید و قرائت قرآن و دعاء و استغفار بلکه تمام گفتار نیکو را شامل میگردد.

و الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ یعنی عمل شایسته کلام طیب را بسوی حق تعالی بالا میبرد و صعود بسوی خدای تعالی همان قبول نمودن عمل است که سبب قرب معنوی و نزدیکی شرافتی عبد است نزد مولی خلاصه از صدر و ذیل آیه چنین استفاده میشود که چون

تمام شرف و عزت و جلال مخصوص بذات کبریایی است هر فردی که طالب عزت و شرافت باشد بایستی از

(۱) بحقیقت هر روزی پروردگار شما میگوید من عزیز (و غالب و قاهر) کسی که طالب ارجمندی است و عزت دنیا و آخرت خواهد البته باید اطاعت و بندگی کند عزیز خود را. [.....]

صفحه : ۳۳۳

طریق ذکر و دعا و اذکار پاکیزه توأم با عمل نیکو قرب معنوی بحق تعالی پیدا نماید تا ارجمند و شرافتمند گردد چنانچه مضمون حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمودیم همین است که عزت یافتن منحصر باطاعت نمودن عزیز خواهد بود. و اینکه می‌بینی بر حسب ظاهر بعض از کفار و فسّاق و فجار عزت ظاهری دنیوی دارند در واقع و حقیقت عین ذلت است، و همچنین اگر دیدی یا شنیدی که پیغمبری یا امامی یا مؤمنی بر حسب ظاهر ذلیل و خوار شده اینکه در واقع و حقیقت عین عزت است زیرا که چنانی که در کلام حضرت امیر علیه السلام است، و عقل خالی از شوائب اوهم هم حاکم بآن است
(لا خیر بخیر بعده النار و لا شرّ بشرّ بعده العجّة)

و خوب تفکر بنما در حال حضرت سید الشهداء علیه السلام و حال یزید پلید لعنة الله تا اینکه مطلب بر تو واضح تر از آفتاب روشن گردد.

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (مکر) از مقتضیات عقل مشوب بوهم پدید می‌گردد وقتی عقل بشر تابع شهوات حیوانی گردید قوه واهمه و نفس اماره بر او استیلاء پیدا میکند و عقل را تابع خود میگرداند آن وقت عقل که سلطان بدن است مانند پادشاهی می‌گردد که رعیت او را بسته باشند و وی را مجبور گردانند که مطابق میل رعیت حکم نماید، اینست که عوض آنکه قوای حیوانی که رعایای او میباشند و بایستی آنان را براه حق و حقیقت رهسپار گرداند بکمک شیاطین جنی و انسی برای آنها راه حيله و مکر باز مینماید تا اینکه بآمال شهوانی و غضبانی خود نائل گردند.

گویند آیه در باره قریش فرود آمده که مخفیانه بانواع و اقسام حيله گری اندیشه می‌کردند که رسول اکرم (ص) را اذیت نمایند مثل حبس و اخراج و تهدید بقتل که شاید دست از تبلیغ بردارد قوله تعالی در سوره انفال (وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْح) و شاید مقصود از مکر شرک باشد زیرا که شرک بخدا از بالاترین گناهان بشمار میرود.

خلاصه آیه خبر میدهد کسانی که از روی خبث باطن برای اذیت نمودن

صفحه : ۳۳۴

برسول (ص) یا مؤمنین یا نائل گشتن بفحشاء و منکر حيله و مکر بکار میبرند و گمان میکنند راه خوبی برای رسیدن بمقصودشان پیدا نموده‌اند برای آنان عذاب سخت مهیا گردیده و باضافه از مکرشان نتیجه منفی میگیرند زیرا چنین گمان میکنند که مکر اندیشی آنان را بمراد میرساند در صورتی که همان مکرشان اسباب هلاکتشان خواهد گردید هم در دنیا و هم در آخرت چنان که مکر کفار قریش چنین شد و در تفاسیر مبسوطه و تواریح مسطور است.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۴]

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ اِلَّا فِي كِتَابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ (۱۱) وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِحٌ شَرَابُهُ وَهٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَاْكُلُوْنَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوْنَ حَلِيَةً تَلْبَسُوْنَهَا وَتَرٰى الْفُلُكَ فِيْهِ مَوَآخِرٌ لِّتَبْتُغُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۲) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرٰى لِاَجَلٍ مُّسَمًّى ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهٗ الْمُلْكُ وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ مَا يَمْلِكُوْنَ مِنْ قَطْمِيْرٍ (۱۳) اِنْ تَدْعُوْهُمْ لَا يَسْمَعُوْا دُعَاۗءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوْا مَا اسْتَجَابُوْا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُوْنَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلَ خَبِيْرٍ (۱۴)

صفحه : ۳۳۵

ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر

خدا شما را از خاک آفرید پس از آن (آن را) نطفه گردانید پس از آن شما را جفت جفت قرار داد و ماده‌ای بار برنمیدارد و بار نمینهد مگر بعلم خدا (خدا عالم بر او است) و باحدی عمر طولانی داده نشود و از عمر کسی کم نگردد مگر اینکه در کتاب (لوح محفوظ) ثبت گردیده و اینکه (کم و زیاد نمودن عمر) بر خدا آسان است (۱۳)

و یکسان نمی‌باشند دو دریا یکی آب شیرین خوش گوار که در آشامیدن آن (لذت باشد) و دیگر آب شور و تلخ و از هر یک (از دو دریا) گوشت تازه (ماهی) میخورید و از دو دریا بیرون می‌آورید زیور (جواهرات قیمتی) که می‌پوشید و خود را زینت می‌دهید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو می‌بینی چگونه کشتی در دریا آب را می‌شکافد تا اینکه فضل و نعمت خدا را بجوئد (و بدست آرید) شاید شما شکر گذار باشید (۱۴)

شب را در روز در آورده و روز را در شب در آورده و خورشید و ماه را مسخر گردانیده هر یک از آنها (در مدار خود) حرکت می‌نمایند تا وقت نام برده شده (آن مدتی که مقرر گردیده) آنکه (اینطور حکمش در عالم جاری است) آن پروردگار شما است ملک و پادشاهی مخصوص باو است و آنهایی که (بتها را) بغیر خدا میخوانند مالک یک پوست هسته خرمایی نمی‌باشند (۱۵) اگر آنان را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و اگر (بفرض) بشنوند قدرت بر استجابت دعای شما ندارند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌نمایند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسی تو را خبر دار نکند مانند دانای بحق (۱۶).

صفحه : ۳۳۶

(توضیح آیات)

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ذَاتِ مَتَعَالٍ رَاجِعٍ بِخَلْقَتِ اِنْسَانٍ وَ نَفُوْذِ قَدْرَتِ خُوْدٍ وَ چگونگی ترتیب آفرینش بشر وی را متذکر می‌گرداند که شما را از خاک که پست‌ترین مواد است آفریدم زیرا که عنصر غالب انسان خاک است و نظر بهمین پستی ماده آدم علیه السلام بود که شیطان بخود بالید و گفت چون من از آتشم و آدم (ع) از خاک است من شریف‌تر از آدم (ع) بشمار می‌روم و عقلائی نیست که شریف در مقابل دنی‌سرفروذ آورد و آن ملعون ظاهر و جسم آدم (ع) را دید و ندانست چه گوهر گران‌بهایی در حقیقت آدم علیه السلام تعبیه شده.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ بِقَدْرَتِ كَامِلَةِ اَلٰهِي خَاكٍ كِه جَمَادِ بُوْد تَبْدِيْلِ گَرْدِيْدِ بِنُطْفَه وَ دَر اَن نَفْسِ نَبَاتِي پَدِيْدِ گَرْدِيْدِ وَ پَس اَز اَن تَحْوَلَاتِي اَز عِلْقَه وَ مَضْغَه وَ چنين سیر استکمالی نمود تا بصورت انسانی از فضاء رحم تنگ و تاریک پا در اینکه عالم وسیع نورانی نهاد ثم

جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وقتی خلقت اولیه شما بنی آدم تمام شد برای بقاء نوع بشر شما را جفت جفت ذکور و اناث قرار دادیم که با هم مأنوس گردید و ازدواج نمائید و نسل نوع انسانی در زمین باقی بماند.

وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ الخ در اینکه آیه دو صفت از صفات کمالیه خود را ارائه میدهد یکی عموم قدرت و چگونگی نفوذ آن را در مواد و تحولاتی که در آن پدیدار میگرداند و دیگر احاطه علمیه و قدم علم ازلی باری تعالی که آنچه در عالم واقع گردد از حمل و زایش و کم و زیادتی عمر بشر و غیر اینها تماما را پیش از پیدایش آن در اینکه عالم در دفتر آفرینش و لوح محفوظ بدون کم و زیاد ثبت نموده و محفوظ است و تمام اینها برای خدای تعالی آسان است زیرا که علم و قدرت او محیط بر کائنات است.

صفحه : ۳۳۷

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ الخ از اینکه آیه دو مطلب بزرگ می توان استخراج نمود: یکی از ظاهر آیه که کمال قدرت خود را ارائه میدهد که بقدرت کامله خود دو دریا با اینکه هر دو از زمین پدید گردیده‌اند و هر دو جریان دارند یکی شیرین و خوش طعم که در فرو بردن و آشامیدن آن لذت است. و دیگری شور و تلخ که و هر دو از سر چشمه فیض ازلی جریان پیدا نموده و دریای شور دریای شیرین را از فساد حفظ مینماید که متعفن نگردد.

و دیگر ببشر تذکر دهد که در زمین بایستی خوب و بد، شرّ و خیر مانند دو نقطه پرگار بدور هم بچرخند و هر دو مقابل و پهلوی هم جریان داشته باشند تا امور عالم منظم گردد و مثل دو دریا مطابق هم با یکدیگر حیات موجودات را تأمین نمایند اگر فقط دریای شیرین خیر جریان داشت و مقابل آن دریای شرّ نبود هرگز انسان از گوشت لذت بخش ماهی تازه دنیا و زر و زیور متاع دنیوی و لذائد جسمانی بهره‌ور نمیگردید، انسان باید از طبیات بخورد و از آبهای خوش گوار بیاشامد و شکر گزار ولی نعمت خود باشد.

و نیز ببشر تذکر میدهد که اگر چه برای نظام عالم باید شرّ و خیر و بد و خوب هر دو با هم باشند هم مؤمن و آدم خیر باشد و هم آدم شرور فاسق کافر لکن اینکه دو نفر در ظاهر بشریت مساویند لکن در معنی و حقیقت با هم مساوی نخواهند بود چنانچه بعضی گفته‌اند دو دریای شیرین و تلخ ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات بین آنها نخواهد بود یکی از حلاوت و شیرینی ایمان عین عذب عرفانست و دیگر از مرارت و تلخی کفر عین دریای شور و تلخ عصیان است.

وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَرَاخِرٌ لِّتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ اشاره به اینکه از کمال قدرت و نفوذ فیض و رحمت رحمانی الهی می بینی که چگونه کشتی اینکه دو دریا را شکافته و بر روی آن حرکت میکند تا آنکه از نعمت و فضل او کامیاب گردید.

صفحه : ۳۳۸

آری همین طوری که کشتی دریا را میشکافد و بر بالای آن حرکت می کند و دریا آن را فرو نمی برد همین طور نفسی که از آرایش طبیعی و فساد اخلاقی تصفیه گردیده علو و برتری و تفوق پیدا مینماید و تمام مشکلات طبیعی زیر پای وی رام می گردد نه بر شیرینی دنیا دل خوش و مطمئن می شود و نه بر مرارت و تلخی امور طبیعی نگران میگردد دل بحق تعالی بسته و همیشه منتظر اشراق و تجلیات و نفعات رحمت او است.

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شکر گذار کسی خواهد بود که هر یک از نعمتهای الهی را در آنچه رضای او است و برای آن بوی عطا نموده صرف نماید اگر مال است پس از آنکه بمصارف لوازمات زندگانی خود و عیالات خود رسانید بفقره و مستمندان انفاق نماید، و اگر علم است بنادانان بیاموزد و آنها را از معلومات خود بهره‌مند گرداند، و همچنین شکر ریاست و شهرت و باقی نعمتهای الهی که بایستی بشکرانه نعمت او بباقی انفاق نماید و بقول

آن شاعر عارف (شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است)

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ يَعْنِي دَاخِلٌ مِیْگَرَدَانَدِ شَبَّ رَا دَر رُوزِ پَسِ زِیَادٌ مِیْشُودُ سَاعَاتِ رُوزِ اَز سَاعَاتِ شَبِّ وَ دَاخِلٌ مِیْگَرَدَانَدِ رُوزِ رَا دَر شَبِّ پَسِ بَلَنْدٌ مِیْشُودُ شَبِّ وَ كُوتَاهُ مِیْشُودُ رُوزِ.

اشاره بعموم قدرت خود مینماید که بقدرت کامله الهی اَضداد را درهم در می آورد تاریکی شب روشنی روز را تباه می گرداند و هر یک از روز و شب از دیگری میکاهد و بهمین گردش اَضداد بگرد هم نظام موجودات مرتب خواهد گردید، اگر تاریکی و سردی شب از شدت حرارت روز نمیکاهید جنبه‌ای روی زمین امرار حیات نمینمود و نیز اگر حرارت آفتاب در روز نبود هیچ گیاهی سر از زمین بیرون نمیآورد و هیچ طفلی از مادر متولد نمی گردید بزرگ و بزرگوار است پدید آورنده و مرتبی موجودات که بین اَضداد الفت انداخته که در تربیت نظام عالم هر یک دست در آغوش دیگری نهاده و با هم همکاری مینمایند و اینکه کاخ مجلل جهانی را برپای میدارند.

صفحه : ۳۳۹

وَسَيَخْرُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ نِيرٌ اعْظَمُ يَعْنِي خُورْشِيدٌ وَ مَاهٌ رَا مَسْخَرٌ نَمُودَه كَه هِر يَكُ دَر مَدَارِ قَرَارِ گَاهِ خُودِ تَا وَ قَتِ مَعْيَنٌ كَه دَر عَالَمِ قَضَاءِ وَ دَسْتِگَاهِ آفَرِينِشِ بَرَايِ اَمْرَارِ حَيَاتِ دُنْيَا مَقْرَرٌ گَرْدِيدَه گَرْدِشِ نَمَايَنْدِ وَ اَيْنَكَه نِظَامِ گَيْتِي رَا بَرپَايِ دَارَنْدِ. ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ اَيْنَكَه عَالَمِ رَا اَيْنَكَه طُورِ مَرْتَبِ گَرْدَانِيدَه اَن پَرُورِدِ گَارِ شَمَا اَسْتِ كَه مَرْتَبِي وَ نَاظِمٌ وَ پَدِيدِ اَوْرَنْدَه جَهَانِيَانِ اَسْتِ كَه هَم عِلَّتٌ مَوْجِدَه مَخْلُوقَاتِ اَسْتِ وَ هَم عِلَّتٌ مَبْقِيَه كَائِنَاتِ وَ اَلَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِهِ رَا كَه بَغِيْرِ خُدَا مِيْ خُوانِيدِ وَ اَز اَنَانِ حَاجَتِ مِيْ طَلِيْبِدِ مَا يَمْلِكُوْنَ مِنْ قِطْمِيْرٍ قِطْمِيْرٍ پُوسْتِ نَازِكِيْ اَسْتِ كَه رُويِ هَسْتَه خَرْمَا چَسْبِيْبِيدَه، اِشَارَه بَه اَيْنَكَه نَه وَجُودِ اَنهَا شَرِيْفِ اَسْتِ وَ نَه اَز دَسْتِ اَنَانِ كَارِي بَرْمِيْ اَيِدِ.

اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ اِگَرِ شَمَا اَنَانِ رَا بَخُوانِيدِ وَ دَر مَقَابِلِ اَنهَا تَضَرَّعٌ وَ اِظْهَارِ كُوجِكِي نَمَائِدِ اَنَانِ دَعَايِ شَمَا رَا نَمِيْشُونَدِ زِيْرَا كَه گُوشِ شَنُوا نَدَارَنْدِ وَ بَر فَرَضِ كَه بَشُونَدِ وَ جَمَادِ نَباشَنْدِ وَ قَادِرِ بَر جُوابِ باشَنْدِ مَيَا اَسْتَجَابُوا لَكُمْ دَعُوتِ شَمَا رَا اِجَابَتِ نَخُوانَهَنْدِ نَمُودِ زِيْرَا كَه قَدْرَتِ بَر اِجَابَتِ نَدَارَنْدِ خُودِ اَنهَا مِثْلِ شَمَا مَخْلُوقِ ضَعِيْفِيْ خُوانَهَنْدِ بُوْدِ كَه مَحْتَاجِ وَ نِيَازْمَنْدِ بَخُدَايِ تَعَالِيْ مِيْباشَنْدِ.

وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ مَعْبُودانِ شَمَا دَر قِيَامَتِ اَز شَمَا بِيْزاري مِيْجوِيْنَدِ وَ شَرِكْتِ خُودِ رَا بَا خُدَا اِنْكارِ مِيْنَمَايَنْدِ، اِشَارَه بَه اَيْنَكَه اَنْچَه رَا كَه شَمَا مَشْرِكِيْنِ دَر مَقامِ عِبَادَتِ شَرِيْكَ خُدَا مِيْگَرْدَانِيدِ خُواهِ بَتِ باشَدِ خُواهِ اِنْسَانِ يَا مَوْجُودِ دِيْگَرِ نَه حَاجَتِ دَنْبُويِ شَمَا رَا تُوَانَنْدِ رُوا كَنْنَدِ وَ نَه دَر اَخْرَتِ نَفْعِيْ بَحَالِ شَمَا مِيْ بَخْشَنْدِ وَ شَمَا رَا اَز خُودِ مِيْرَاَنْدِ زِيْرَا كَه (قَاضِيِ الْحَاجَاتِ) خُدَا اَسْتِ وَ بَسِ وَ نِجَاتِ دَهَنْدَه اَز عَذابِ اَخْرُويِ نِيْزِ فِقْطِ او اَسْتِ وَ بَسِ.

صفحه : ۳۴۰

وَ لَا يُبْنِكُكَ مِثْلُ خَبِيْرٍ خُطابِ بَر رُسُولِ اَكْرَمِ خُودِ نَمُودَه كَه اِي مَحْمَدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ هِيْجِ كَسِّ عِلْمِ وَ خَبْرَتِيْ بَحَقَائِقِ اَمُورِ وَ خُصُوصِيَاتِ وَ اَثَارِ وَ لُوازِمِيْ كَه بَر اَعْمَالِ مَرْتَبِ مِيْگَرْدَدِ وَ بِنْتِيْجَهِ عَمَلِ مَشْرِكِيْنِ اَز عَذابِ وَ سَخَطِ وَ نِكَالِيْ كَه دَاْمَنْ گِيْرِ اَنَانِ خُواهِدِ گَرْدِيدِ عَالَمِ بَاَنْ نَخُواهِدِ بُوْدِ مَگَرِ خُدَايِيْ كَه خَبِيْرِ وَ دَانَايِ بَتَمَامِ اَشْيَاءِ وَ اَسْرارِ مَوْجُودَاتِ اَسْتِ.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِهَا لَا يَحْمِلُهَا مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَفَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳)

صفحه : ۳۴۱

ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر

خطاب بتمام افراد بشر است که بدانید و آگاه باشید که همگی شماها فقیران و محتاجان بخدا میباشید و خدا بینای از خلق و ارجمند است (۱۷)

(قدرت او) چنان مستولی بر خلق است که اگر بخواهد تمام شماها را افناء و اعدام مینماید و خلق تازه‌ای میآفریند (۱۸) و اعدام گردانیدن شما و آفرینش خلق تازه‌ای برای خدا دشوار نیست (زیرا که او غالب و مستولی بر تمام ممکنات است) (۱۹) و هیچ بردارنده‌ای بار گناه کسی را برنمیدارد و اگر بخواند کسی را بحمل کردن بار سنگین گناه او از بار گناه وی چیزی کم نخواهد گردید اگر چه آن خوانده شده از نزدیکان او باشند جز اینکه نیست که (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) تو تهدید میکنی کسانی را که از پروردگار خودشان که از نظرشان غائب است میترسند و نماز را بیای میدارند و کسی که (نفس خود را) تزکیه نمود حقیقه خود را پاک گردانیده و بسوی خدا است بازگشت (۲۰)

و یکسان نمیباشد کور و بینا،

و نه تاریکی و روشنی،

و نه سایه و گرما (۲۱)

و برابر نیستند زنده‌ها و مرده‌ها محققاً خدا می‌شنواند کسی را که بخواهد و نیستی تو (ای محمد «ص») شنونده کسانی را که در قبرها هستند (۲۲)

و نیستی تو (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) مگر بیم دهنده (۲۳).

(توضیح آیات)

آن که یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ در اینکه آیه ذات متعال بتمام افراد بشر اعلام مینماید که بایستی بدانید و آگاه باشید که تمامی شماها در فقر و نیستی ذاتی مساوی میباشید و هستی و مال و قوت و قدرت و آنچه را که پندارید مالک میباشید تماماً ملک خدا و در قبضه تصرف او است و نسبت بشما عاریتی است هر آنی که مشیتش قرار بگیرد فوراً از شما گرفته خواهد شد

صفحه : ۳۴۲

غناي ذاتی و وجود حقیقی مخصوص بذات ازلی و ابدی مبدء تعالی است هر ممکنی بقدر استعدادش از فیض رحمت او تعالی

بهره‌ای میبرد لکن مالک خودش و کمالاتش نخواهد گردید.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ اعدام نمودن شماها و آفرینش خلق تازه‌ای بر خدا آسان است، اشاره به اینکه همین طوری که شما چیزی نبودید و بمحض اراده ازلی از نیستی بهستی پیدایش نمودید همین طور بقاء شما بسته باراده او تعالی است (علت موجد همان علت مبقیه است) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى بار گناه هر کسی بشانه خود او است بار گناه کسی تحمیل دیگری نخواهد گردید نه اولاد بار گناه پدر و مادر تواند حمل نماید و نه پدر و مادر قدرت بر تحمّل دارند و نه خویش و اقربا، هیچ کس متحمّل بار گناه کسی نخواهد گردید.

شاید سرّ اینکه در قیامت کسی قدرت بر کمک بغیر ندارد اینکه باشد که انسان هر عملی از خوب و بد که از وی بروز میکند اثری از آن در روحیه وی باقی می ماند تا اینکه بکثرت عمل ملکه نفسانی گردیده و رسوخ در نفسش پیدا مینماید، و شاید بجایی رسد که خلق ثانوی وی گردیده و صعب العلاج گردد اینکه است که چون کثرت اعمال نکوهیده جزء ذاتیات او گشته جزایش دوزخ است و علاجی برای وی میسر نخواهد بود حتی شفاعت شافعیین در باره همچو کسی سودمند نخواهد گردید زیرا که چنین کسی دیگر قابل شفاعت نمیباشد.

إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ إِنَّكَ آيَةٌ مُّؤَيَّدَةٌ آیه بالا- است که آنهایی که بکثرت گناه و نفس و هوی پرستی از فطرت توحید خارج گردیده‌اند انذار و تهدید تو در آنها کوچکتر اثری نخواهد نمود، ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط تو توانایی که بترسانی و متنبه گردانی کسانی را که فطرت توحیدشان برجای مانده و خدای نادیده بچشم سر را بچشم دل میبینند و میترسند و مطیع امر حق تعالی گردیده‌اند و نماز را پبای میدارند.

صفحه : ۳۴۳

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ اول چیزی که محک مؤمن و کافر و منافق است نماز است زیرا که نماز از بالاترین عبادات بشمار میرود و کفار از آن کبر و نخوتی که در نفسشان رسوخ نموده حتی حاضر نبودند مقابل مبدء و آفریننده خود سر بندگی فرود آورند و حمد و ستایش او را نمایند اینکه است که در سوره المرسلات آیه ۴۸ در اوصاف تکذیب کنندگان فرموده (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وقتی بانان گفته شود که در مقابل عظمت حق تعالی رکوع کنید رکوع نمیکنند.

وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ تَزَكِّيهِ نَفْسِ پاك گردانیدن سریره و دل است از غل و غش امور طبیعی و خاطرات شیطانی و امور نفسانی که بالاترین آنها کبر و خود پسندی خواهد بود، ذات متعال در اینکه آیه از روی رحمت و کرم بپش تذر می دهد کسی که در مقام تزکیه نفس خود برآید و روح و روان خود را از اوصاف نکوهیده حیوانی پاک گرداند نفعش عاید خودش میگردد زیرا آنچه مانع از سعادت و پیشرفت بشر میگردد همان صفات رذیله است از کبر و نخوت و حسد و حب جاه و مال و باقی صفات نفسانی، آری کسی که دست و پای خود را بزنجیر آرزو و آمال دنیوی بسته گردانیده چگونه تواند در نردبان ترقی و تعالی پله‌ای بالا رود هرگز قدمی بالا نخواهد رفت و در همین عالم پست طبیعی با هم جنسان خود عکوف خواهد نمود حتی پس از اینکه عالم نیز با رفقای دنیوی از شیاطین و حیوانات انسان نما در همین عالم پست طبیعت محشور گردیده و معذب خواهد بود.

وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ بازگشت تمام امور بسوی خدا است زیرا که او سبحانه هم علت فاعلی و هم علت غایی موجودات است حاکم روز جزا هم او است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ الخ هرگز آدم نابینا و آدم بینا مساوی نخواهند بود و نیز هرگز در سایه خنک آرمیدن با در حرارت سموم زیستن مساوی نمیباشد چگونه ممکن است کسی که در اثر مجاهده بسیار و کوشش بیشمار قلب خود را مصفا گردانیده و محل جلوه گاه نور احدی و جای

صفحه : ۳۴۴

جولان گاه ملائکه رحمت گردیده و چشم قلبش بینا شده و آثار رحمت الهی را بچشم دل می‌بیند مساوی باشد با آن کوردلی که جز زرد و سرخ دنیای دنی چیزی در نظرش جلوه نمیکند.

إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ خدای سخنان حقانی را می‌شنواند بهر کس که بخواهد، اشاره به اینکه هر کسی گوش شنوا ندارد مگر آنان که بتوفیق الهی موفق گردیده و صاحب (اذن و اعیه) گوش شنوا گردیده باشند و اینکه فضیلت نصیب کسی خواهد گردید که گوش دل خود را برای استماع سخنان وحی آماده گرداند.

شکی نیست که فیض و رحمت حق تعالی نسبت بتمام افراد بشر مساوی است و درست است که شنوایدن و هدایت نمودن کار خدا است لکن مستعد گردیدن برای گرفتن فیض و واقع گردیدن در معرض رحمت الهی باختیار خود انسان است چنانچه در آن حدیث مشهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (ان الله في ايام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها)

در اینکه حدیث پیغمبر رحمت (ص) خبر میدهد که ای افراد بشر بدانید که در روزهای عمر شما علی الدوام (نفحات) نسیم خنک الطاف الهی میوزد آگاه باشید و خود را در معرض نفحات رحمت مستعد گرفتن فیض الهی گردانید.

وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ صدر و ذیل اینکه آیات بما اسراری میآموزد و خبر میدهد که اولاً بدانید کسی بار گناه کسی را برنمیدارد و زر و وبال عمل هر کسی بگردن خود او است و در ثانی ما را متنبه میگرداند که اگر طالب سعادتید بکوشید در تزکیه نفس و صفای روح، و تصفیه نمودن قلب از اوصاف نکوهیده حیوانی چشم و گوش قلب را باز میگرداند و حقایق بر او ظاهر میگردد لکن کسی که در ار محبت دنیا و اوصاف رذیله چشم دل او کور و گوش قلب وی کر گردیده حتی تو که رسول خدایی و گفتار تو از سر چشمه دریای فیض الهی ترشح نموده چون دل آنان مرده است نتوانی آنها را بشنوانی و آنها مانند مرده‌ای خواهند بود که نه می‌بینند و نه می‌شنوند فقط وظیفه تو ترسانیدن و تهدید کردن آنان است از عذاب دوزخ.

صفحه : ۳۴۵

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۴ تا ۳۰]

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذتَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانِ نَكِيرٍ (۲۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْوَانُهُمْ كَذَلِكَ إِنَّمَا يُخَشَى اللَّهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُؤْتِيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

(ترجمه)

نیز آثاری از خود نشان خواهد داد کفّار زمان پیشین مثل جماعت عاد و ثمود و اصحاب (ایکه) و غیر اینها در اثر ظلم و تعدی نسبت ببندگان خدا و شرک و گناه عذاب سخت الهی آنان را گرفت.

فکیف کان نکیف بایستی عقلاء آثار عذاب گذشتگان را ببینند و پند بگیرند و بدانند که حق تعالی در موقع رحمت کثیر الاحسان است و در موقع غضب شدید العقاب خواهد بود تا آنکه بین خوف و رجاء اینکه راه پر خطر را طی نمایند و نیز نه بعمل نیکشان مغرور گردند و نه از کثرت گناه از حق تعالی مأیوس شوند و بفضیلت انسانی نائل گردند.

در کتاب کافی در ضمن حدیثی از ابا عبد الله صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرموده
 ۱) «کان ابی یقول: انه لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران

صفحه : ۳۴۸

نور خیفه و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا»

ألم تر أن الله أنزل من السماء ماءً (ألم تر) اگر چه در ظاهر خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لکن در واقع مقصود تمام افراد بشر است که بطریق دلیل (انی) که از اثر پی بمؤثر بردن است بموجودات و بدایع آفرینش نظر کنید و نظام عالم گیتی را بنظر عبرت بنگرید که چگونه از آسمان آب ریزش میکند و از زمین اشجار و نباتات میروید و از یک آب و یک زمین میوه‌های رنگارنگ هر یک یک رنگی و خاصیت و اثری در بردارد و کوه‌های زمین هر یک بشکلی و رنگی تأثیر در اشجار مینماید و از اینکه موجودات مختلف وحدت جهانی تشکیل میگردد و وحدت عالم دلیل بر وحدت اله خواهد بود.

إنما يخشى الله من عباده العلماء فرق است بین خوف و خشیت، خوف در جایی صدق میکند که انسان حذر کند و فرار نماید از چیزی که منافی با وی است خواه امر وجودی باشد مثل فرار از شیر یا دشمن یا امر عدمی مثل فرار از مرگ اگر چه مرگ امر عدمی نیست عدم نماء است (خالق الموت و الحیاء) دلیل بر اینکه است و چیزی که ضروری بر آن مترتب گردد مثل معاصی که بر آن عذاب مترتب میگردد در موقع فرار خواهد بود.

و خشیت یک حالت نفسانی است که از ادراک امر بزرگی در روحیه انسان پدید میگردد و تشنج در اعضا و انقباض قلب از آثار آن است و اینکه حالت ممکن است برای عارفین بالله در حال توجه و فکر روی دهد و خشیت از ادراک امر بزرگ فرار آور نیست بلکه مقتضی ارتباط و نزدیکی و انس آور است لکن خشیت بر امر عدمی

(۱) هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او دو نور است یکی نور خوف و دیگری نور رجاء و امیدواری زیرا که غضب و سخط الهی سبب خوف و ترس از او است و رحمت و کرم او سبب رجاء و امیدواری است و چون غضب و رحمت ناشی از دو اسم از اسماء الحسنی میباشند و تماماً ناشی از ذات واحد گردیده اینکه است که فرموده اگر خوف و رجاء را با هم بسنجیم مساوی خواهند بود.

صفحه : ۳۴۹

هم اطلاق شده (خشیه الاملاق) شاهد بر آن است.

شکی نیست که منتهای درجه کمال و سعادت بشر در قرب بخدا و انس با او است و قرب تحقق نپذیرد مگر بانس، و قرب متفرع بر محبت است و محبت از دوام فکر و ذکر پدید میگردد، و فکر و ذکر در صورتی نتیجه می‌بخشد که با تخلیه نفس از صفات نکوهیده توأم گردیده باشد، و مجاهده با نفس منوط بخوف و رجاء است اینکه است که اول وظیفه پیمبران اینکه است که مردم را

از عذاب بترسانند و بوعده رحمت و مغفرت آنان را دل‌گرم و امیدوار نمایند.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (عزیز و غفور) دو صفت از اوصاف جلال و کبریایی است، اشاره به اینکه با اینکه ذات احدیت غالب و قاهر فوق بندگان است در عین حال آمرزنده و پذیرنده توبه و رحیم و مهربان خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ فِيهَا آيَةٌ مِّنْهُ لَعَلَّهُمْ يَحْتَفَتُونَ (قرآن را قرائت میکنند). ۲- نماز را پیای میدارند. ۳- در ظاهر و پنهان از آنچه بآنان روزی و بخشش نموده‌ایم بمستحقین انفاق مینمایند.

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ در واقع چنین مردمانی با خدا معامله میکنند و بامید وعده الهی که تخلف پذیر نخواهد بود و برای هر عمل نیکی جزاء و پاداشی وعده داده اینها کتاب الهی را میخوانند که بدستورات و قوانین آن عمل نمایند و نماز را برای حمد و ستایش و اظهار بندگی آن طوری که سزاوار ستایش است و خودش دستور داده پیای میدارند و در همه حال برای اطاعت امر او سرّاً و جهراً انفاق مینمایند اینکه است که تجارت چنین مردمانی خسران و زیان نخواهد داشت. مؤمنین بایستی بدانند که وقتی عمل نیک ارزش پیدا مینماید که با خلوص نیت

صفحه : ۳۵۰

تفسیر سوره فاطر توأم گردد یعنی امر مولی محرک عمل بنده گردد نه شوق بهشت یا خوف جهنم.

آری چنانچه فقهاء گفته‌اند اگر غرض اصلی اطاعت امر باشد و عمل بداعی امر واقع گردد لکن باعتبار وعده الهی که برای هر عمل نیکی اجر و پاداشی تعیین فرموده در ضمن امید پاداش هم داشته باشند در صورتی که استحقاقی برای خود قائل نباشند مانعی ندارد و بآنچه امیدوار است با زیادتر تفضلاً بوی عنایت خواهد نمود إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ زیرا که خداوند آمرزنده گناهان اشخاص نیکوکار و پاداش دهنده طاعات قاریان و نماز گزاران و انفاق کنندگان باضعاف مضاعف خواهد بود، و نیز شکر سپاس گزاران را قبول میکند.

صفحه : ۳۵۱

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۱ تا ۳۶]

اشاره

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

صفحه : ۳۵۲

ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر

(ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) آنچه را که ما از کتاب (قرآن) بسوی تو وحی نمودیم آن حق و واقع و تصدیق کننده (کتب آسمانی) است و حقیقه خداوند بحال بندگانش آگاه و بینا خواهد بود (۳۱)

پس از آن ما کتاب (تورات یا قرآن را) ببندگان خود بارث دادیم آن کسانی که آنان را برگزیدیم و بعضی از آنها ظلم بنفس خود نموده (و عمل باحکام تورات یا قرآن ننمودند) و بعضی میانه روی نموده (ببعضی عمل کرده و ببعضی عمل ننمودند) و بعضی بتوفیق و خواست الهی سبقت گیرندگان و پیش قدمان در امر خیر باشند اینکه است فضل و کرم بزرگ خدا (که بهر کس خواهد عطاء مینماید) (۳۲)

برای آنان است بهشتهایی که اقامتگاه (و آرامگاه) آنها است که داخل میگردند و خود را در بهشت زینت میکنند بدست بندهایی از طلا و جواهرات و لباس آنان از حریر مهیا شده (۳۳)

و آنهایی که (در بهشت عدن) که اقامتگاه آنان است و از فضل الهی (نصیب آنان گردیده) وارد گردند (۳۴) و گویند در اینجا ما از هر تعب و رنجی آسوده شدیم (۳۵)

و آنهایی که کافر شدند برای آنان آتش جهنم آماده شده و نه حکم موت بر آنها جاری است (که بمرگ از عذاب راحت گردند) و نه عذاب آنها تخفیف می یابد اینکه طور ما مجازات مینمائیم هر کافری که در کفر مبالغه مینماید (۳۶)

صفحه : ۳۵۳

(توضیح آیات)

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ خدای جلیل حبیب خود را مخاطب گردانیده که ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ما کتاب یعنی قرآن را بر تو فرود آوردیم و آن کتابی است بر حق و صدق که باطل و کذب در آن راه نخواهد داشت زیرا که از معدن حقیقت (و مقعد صدق) نزول نموده.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ و از خصوصیات اینکه کتاب الهی چنین است که تصدیق مینماید آنچه را که در کتب پیشینیان بدست آنها است از قوانین الهی و آنچه را که بشارت داده و مطابق اصول عقائد آنان است، اشاره به اینکه قرآن با کتابهای آسمانی در اصول دیانات و کلیات قوانین الهی موافق است.

(من) در (من-الکتاب) شاید من بیانی باشد که در مقام بیان قرآن است که قرآن چنین است که آنچه را که بدست آنها است از کتب آسمانی تصدیق مینماید و شاید (من) تبعیضی باشد بنا بر اینکه مقصود از (او حینا) جنس وحی باشد یعنی قرآن بعضی از مطلق وحی است.

إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ خداوند بحال بنده گانش دانا و بینا است میدانند چه کس لایق نزول وحی است قوله تعالی (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) سوره انعام آیه ۱۲۵.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله سخنان مفسرین در اینکه مرجع ضمیر در (منهم) کیانند در اینجا دو قول است: بعضی گفته اند مرجع ضمیر عباد است یعنی صاحب قرآن رسول است و وارث آن عباد است و بعضی از بندگان بنفس خود ظلم نموده و حق قرآن را نگاه نداشته و در آن تفریط نموده و باحکام آن عمل ننموده اند بلکه

صفحه : ۳۵۴

مدعیان کاذب متشابهات قرآن را گرفته و برآی و سلیقه خود تفسیر و تأویل میکنند قول دوم - برآی اکثر مفسرین مرجع (منهم) (مصطفین) از عباد است.

و خلاصه اینکه نظریه اینکه میشود که وارث قرآن بنا بر اینکه (الکتاب) مخصوص قرآن باشد یا تمام کتابهای آسمانی که شامل تورات هم بگردد برگزیدگان امت میباشدند که قرآن بارث بدست اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تورات بدست بنی اسرائیلیان افتاد و اینها سه فرقه خواهند بود: بعضی (ظالم لِنَفْسِهِ) که حق قرآن و تورات را اداء نمیکند و باین کتاب مقدس (قرآن) احترام نمیگذارند یعنی برای خود تفسیر و تأویل مینمایند، و بعضی (سابق بالخیراتند) که اینان سبقت گیرندگان بخیر و پیش قدمان بسوی حقیقت میباشدند، و بعضی متوسط بین اینکه دو دسته‌اند که بعضی از دستورات قرآن و محکامات آیات بدون آنکه از خود رأی اندیشی نمایند عمل مینمایند و بعضی عمل مینمایند و اینکه قسمت اینجا نظیر آن سه قسمتی است که در سوره (واقع) باصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقین قسمت نموده.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ وَ (ذَلِكَ) اشاره (سابق بالخیرات) است که اینکه قسم از برگزیده گان وراث کتاب بخواست خدا دارای فضیلت بزرگ و سعادت بسیار خواهند بود.

ظاهراً جَنَاتٍ عَدْنٍ با باقی نعمتهای بهشتی از زینتها و لباسهای فاخر مخصوص دسته سوم یعنی (سابق بالخیرات) است. وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ اِنان که از سابقین خیراتند وقتی در بهشت عدن وارد گردیدند زبان بثناء و ستایش یزدان پاک می‌گشایند و در مقام شکرگزاری برمی آیند که پروردگار ما را از غم و گرفتاری دنیا و شرّ کفّار نجات داد و از فضل و کرم خود آرامگاه ما را در محلی قرار داده که از هر تعب و ناملایمی مصون خواهیم بود زیرا که پروردگار ما آمرزنده و بسیار پاداش دهنده نیکوکاران خواهد بود.

صفحه : ۳۵۵

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ چون قانون قرآن بر اینکه است که هر جا بیان نعمتی که برای مؤمنین و نیکو کاران مهیا نموده تذکر میدهد در عقبش عذاب کفّار و گرفتاری آنها را نیز بیان میفرماید زیرا که پیغمبر اسلام موظف بوده که مژده دهد بمؤمنین و تهدید نماید کافرین را اینکه بود که حضرتش را (ببشیرا و نذیرا) معرفی نموده.

و در اینکه آیه بالا - پس از آنکه بعضی از نعمتهایی را که برای پیشی گیرندگان بخیر تذکر میدهد در عقبش عذاب کافرین و ظالمین را نیز بیان مینماید و بالاترین عذاب کفّار اینکه است که آنها در جهنم جاویدانند.

لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ وَ آنان چنینند که نه میمیرند تا از عذاب برهند و نه عذاب آنها تخفیف می‌یابد و اینکه حکم بر تمام کفّار جاری است که همیشه مخلد در جهنم و مبتلا بعذاب خواهند بود.

صفحه : ۳۵۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۷ تا ۴۱]

اشاره

وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ

أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ يَا آتَانَ أَنْدَاذَهُ بِشَمَا نَدَادِيمُ كَهْ بِتَوَانِيدِ حَقِّ وَ بَاطِلِ رَا اَزْ هَمْ جَدَا كُنِيدُ وَ آيَا پِيمْبِرَانِ نِيَامْدَنْدُ كَهْ بِشَمَا چَنِينِ رُوْزِي رَا تَذَكَّرُ بَدَهَنْدُ.

اشاره به اینکه دو حجت بزرگ در شما گذاشته شده بود یکی رسول باطن که عقل خودتان باشد زیرا وقتی انسان مشمول تکلیف میگردد که بحد رشد برسد و دارای عقل و تمیز گردد و بتواند حق و باطل را از هم جدا کند و طریق حق را بجوید و لذا در ذیل آیه فوق از معصوم علیه السلام روایت شده که مقصود شخصی است که هیجده سال عمر کرده باشد، و شما کافرین در دنیا باین حد رسیده بودید منتهی الامر پیرو عقل نگشتید بلکه پیرو هوای نفسانی و شیطانی گردیدید و خود را باین روز سیاه انداختید و دیگر رسول ظاهر که معاون رسول باطن یعنی عقل می‌باشد و لذا گفته‌اند که (کَلَّمَا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ) و نیز گفته‌اند (الواجبات الشرعیة الطاف فی الواجبات العقلیة) لکن عقل خالی از شوائب اوهام.

صفحه : ۳۵۹

آری در هر وقتی سفراء و رسولان الهی آمدند و مردمان را براه مستقیم که سرانجام آن قرب جوار رب العالمین است هدایت نمودند و آنچه پیغمبران گفتند روی میزان عقل و منطق صحیح استوار گردیده مخصوصاً دین مطهر اسلام که تمام قوانینش روی نقطه اعتدال قرار گرفته و بطوری کامل است که اگر ذره‌ای از کوچکترین احکامش کم گردد بطرف تفریط می‌افتد و اگر چیزی بر آن افزوده شود بطرف افراط واقع میگردد اینکه است که شرع مطهر اسلام بایستی تا قیامت باقی باشد و جای ندارد که پیمبر دیگری بیاید و آن را تکمیل نماید.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آیه اشاره باحاطه علم حق تعالی دارد که اضافه بر آنچه در نزد شما ظاهر و هویدا است از آنچه در آسمانها و زمین از نظر شما غائب و مستور است و نیز آنچه را که در دل خود پنهان دارید از ایمان و کفر و حقد و حسد و خاطرات شیطانی و غیر اینها تماماً در احاطه علم ازلی خدای تعالی ظاهر و هویدا خواهد بود.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ذَاتِ مَتَعَالٍ فِي مَقَامِ امْتِنَانٍ بَرَأَمَدَهُ وَ بِحَاضِرِينَ خَطَابِ نَمُودَهُ وَ تَذَكَّرُ مِيدَهْدُ كَهْ شَمَا رَا جَانَشِينِ جَمَاعَتِ پِشِنِيَانِ گَرْدَانِيدَمْ وَ مَلِكُ وَ مَالِ دِیْگَرَانِ رَا دَرِ قَبْضَهٗ اِقْتِدَارِ شَمَا دَرِ آوَرْدَمْ.

فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ هَرِ كَسِ كَافِرُ شُدْ كَفْرُشُ بَرِ ضَرَرِ خُودِشُ تَمَامِ مِشُودُ وَ خُدَاوَنْدُ اَزِ كَفْرِ وَ اِيْمَانِ بَشَرِ مَسْتَعْنِي وَ بِيْ نِيَازِ خُودِشُ بُوْدُ.

وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا كَافِرِينَ كَهْ بَايَاتِ خُدَا جُحُودِ مِينَمَايَنْدُ وَ بَكْفَرِشَانِ حَقِّ رَا مِيْ پُوشَانَنْدُ وَ بَا سَفْرَايِ اِلَهِي دَرِ مَقَامِ مَجَادَلَهٗ وَ اِنْكَارِ بَرْمِيْ آيَنْدُ بَايَسْتِي بَدَانَنْدُ كَهْ كَفْرِشَانِ بِحَالِ اَنَهَا نَتِيْجَهٗ نَمِيْ بَخْشِدُ مَگَرِ دَشْمَنِيْ بَا پُرُورْدِ گَارِشَانِ يَا اِيْنَكِهٗ نَتِيْجَهٗ كَفْرِشَانِ چَنِينِ مِشُودُ كَهْ دَرِ مُورِدِ غَضَبِ وَ بَغْضِ رَبَّانِيْ وَاقِعِ مِیْگَرْدَنْدُ وَ بَغْضِ اِلَهِي مَوْجِبِ عَذَابِ اَنَهَا خُودِشُ گَرْدِيدُ.

صفحه : ۳۶۰

وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ظَاهِرُ وَ مَعْلُومُ اسْتُ كَهْ نَتِيْجَهٗ بَغْضِ اِلَهِي خَسْرَانِ وَ زِيَانِ كَارِي اسْتُ كَسِي كَهْ عَمْرُ خُودِ رَا دَرِ كَفْرِ وَ مَخَالَفَتِ گُذْرَانِيدُ اَزِ حَيَاتِ خُودِ نَتِيْجَهٗ مَعْكُوسِ خُودِشُ بَرْدُ وَ دَرِ عَوْضِ صَعُودِ بَمَرَا حِلِ تَرْقِيْ وَ تَعَالِيْ اِنْسَانِيْتِ سِيرِ قَهْقَرَايِي نَمُودَهُ وَ بَدْرَكِ اسْفَلِ طَبِيْعَتِ كَهْ جَايْگَاهِ شَيْطَانِ وَ دَشْمَنَانِ خُدَا اسْتُ نَزُولِ خُودِشُ نَمُودُ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِي مَقَامِ الزَّامِ مُشْرِكِينَ وَ تَتَّبِعُهُ اَنَانِ خَطَابِ بِيْمْبِرِ گَرَامِيْ خُودِ نَمُودَهُ كَهْ اِيْ مُحَمَّدُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بَايْنِ مُشْرِكِينَ كَهْ بَغَيْرِ خُدَا رُوْ آرَنْدُ وَ دَرِ عِبَادَتِ بَتَهَا يَا غَيْرِ اَنِ رَا شَرِيْكَ خُدَا دَانَنْدُ وَ اَنَانِ رَا سَجْدَهٗ نَمُودَهُ وَ اَزِ اَنَهَا حَاجَتِ مِیْطَلَبَنْدُ بَا نَهَا بَگُوْ دَلِيْلِ شَمَا بَرِ اِيْنَكِهٗ عَمَلِ چِیْسْتِ آيَا اَنَانِ قَدْرَتِ بَرِ آفَرِيْنِشِ دَارَنْدُ وَ چِیْزِيْ آفَرِيدَهْ اَنْدُ اِگَرِ

چنین است آنچه در زمین خلق کرده‌اند بمن نشان بدهید و یا اینکه طور گمان میکنید که در خلقت آسمانها با خدا شرکت نموده‌اند آنها بایستی دلیل بر شرکت خود را بنمایانند أم آتیناهم کتاباً فهم علی بیئنه منه آیا از جانب خدا بر آنان کتابی نازل شده و آن کتاب بیئنه و حجّت است بر اینکه اینها شریک خدا میباشند و خودش اینها را شریک خود گردانیده و بشما اذن داده که اینها را پرستش نمائید.

خلاصه اینکه آیه ارشاد باین است که اینکه مشرکین بچه دلیل و برهان در عبادت و طلب حاجت برای خدا شریک قرار میدهند روش عقلایی چنین نیست که شخص عاقل کورکورانه بدون دلیل و برهان زیر بار چیزی برود و آن را برتر از خود و خود را نیازمند بآن بداند و در مقابل آن زانو بزند و التجاء باو آرد، حضرت امیر علیه السلام فرموده

(لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً)

یعنی بنده غیر خود مباش در حالی که خداوند تو را آزاد قرار داده.

بَلْ إِنْ يَعِدُّ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلَّا غُرُوراً (بل) اضراب است، اشاره به اینکه اینک مشرکین دلیلی بر شرکشان ندارند

صفحه : ۳۶۱

مگر گفتار پیشینیان و پندار بی‌اصلی که بینشان دائر است و آن نیست مگر فریب نفس و شیطان که بموهوماتی آنها را دل خوش گردانیده که چون اینها نزد خدا قدر و منزلتی دارند عبادت و پرستش آنها شما را بخدا نزدیک میگرداند (اینکه بود که در پاسخ اعتراض بآنها که بچه جهت اینها را عبادت میکنید میگفتند (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) لکن اگر از آنان سؤال میشد بچه دلیل اینها مقربند و پرستش اینان شما را بخدا نزدیک میگرداند عاجز از جواب میماندند.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا آیه ارشاد میکند مشرکین را که بدانند فقط خدای واحد یکتا است که هم علت موجد اشياء و هم علت مبقیه موجودات است، آسمان و زمین و تمام موجودات را بیگانگی خود از روی علم ازلی و حکمت سرمدی آفریده و بقدرت خود تا مدّت معینی که در حکمت خود مقرر فرموده آنها را نگاه میدارد، اگر آنی فیض وجود بممکنات نرسد (بهم ریزند قالبها).

وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ و اگر اوضاع عالم رو بزوال و فساد رفت بعد از ذات کبریایی کی تواند آنها را نگاه دارد. در جای خود مبرهن گردیده که غیر از ذات حق تعالی تمام موجودات حرکت جوهری دارند یعنی همیشه بین وجود و عدم می‌باشند و هر موجودی در مدّتی که حکم بر دوام آن مقرر گردیده علی‌الدوام از مبدء متعال فیض وجود باو میرسد که اگر آنی نرسد فوراً بهمان حال عدم اولیه خود برمیگردد و بوادی فناء رهسپار خواهد گردید اینکه است که ذات کبریایی بپوشش تدرّک میدهد که تمام موجودات علی‌الدوام از مبدء آفرینش فیض وجود میگیرند، انسان عاقل کسی خواهد بود که همیشه روی دلش بسوی مبدء و اله عالم نگرانست و از او فیض می‌طلبد و از نفحات رحمانی روح و روان خود را رونق داده و شاداب میگرداند.

صفحه : ۳۶۲

إِنَّهٗ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا حلم و بردباری یزدان پاک چنین است که از روی حکمت و مصلحت مدّتی مشرکین و کافرین را مهلت داده تا آنچه در کانون قلبشان مخفی گردیده در معرض ظهور و بروز آید و در عین حال آمرزنده و مهربان خواهد بود، در هر آنی از حیات که بنده گنهکار روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز آورد و اظهار پشیمانی بنماید او را بکرمش قبول خواهد نمود.

اشاره

وَ أَفْسِدُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِيحَادِي الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا تَحْوِيلًا (۴۳) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴) وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَ لَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

صفحه : ۳۶۳

ترجمه قسمتی از آیات سوره فاطر

کفار و مشرکین با جدیت تمام بخدا قسم یاد نمودند که اگر پیمبری بر ما بیاید البته ما پیرو او میگردیم و هدایت یافته‌ترین امتی از امم پیشین خواهیم بود وقتی رسول (پیمبر اسلام) برای هدایت آنان آمد بر آنان افزوده نگردید مگر فرار (و دوری از حق تعالی) (۴۲)

و نفرت آنها نبود مگر اینکه از فرمان حق تعالی در زمین سرکشی کردند و حيله نمودند (که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین اذیت کنند) و حيله بد احاطه نمیکند مگر باهل خودش پس آیا اینان انتظار نمی بردند عادت الهی را که پیشینیان را (در اثر مخالفتشان) چگونه عذاب فرمود (و ای رسول اکرم ص) تو هرگز تبدیل در سنت خدا نخواهی یافت و هرگز در عادت خدا تحوّل و تغییری نمی‌یابی (۴۳)

آیا اینکه جماعت منکرین در زمین سیر نمودند تا آنکه ببینند چگونه بود عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند در حالی که آنان توانایی و قوتشان شدیدتر از آنها بود و در آسمانها و زمین چیزی یافت نخواهد شد که (بتواند) خدا را عاجز گرداند حقیقه خداوند عالم و دانا و توانا است (۴۴)

و اگر خدا مردم را بپاداش آنچه عمل نموده‌اند بگیرد (آن وقت) بر پشت زمین جنبنده‌ای باقی نخواهد ماند لکن مجازات آنها را عقب می‌اندازد تا مدّت معین نام برده شده پس وقتی اجل (و آن وقت مقرر فرا رسید) در آن وقت خداوند بینندگان خود بینا است (۴۵) (و آنچه خواهد در باره آنان اجراء میگرداند).

صفحه : ۳۶۴

(توضیح آیات)

وَ أَفْسِدُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ چنانچه در تفسیر آیه گفته‌اند کفار قریش چون میدیدند موسویان و عیسویان و باقی اهل ادیان بکتاب آسمانی مثل تورات و انجیل عمل نمیکند بلکه کتاب خدا را تحریف و تغییر میدهند میگفتند اگر خدای تعالی بر ما پیمبری و کتابی بفرستد و قانونی بیاورد ما بر تمام امتها پیشی میگیریم و هدایت یافته‌ترین امم خواهیم بود فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا پیمبر اکرم (ص) را بیکی از اوصافش که در توصیف او فرموده (بشیرا و نذیرا) در اینجا معرفی مینماید که وقتی سفیر اعظم خود را برای هدایت آنها فرستادیم که آنها را از اوضاع قیامت و عذابی که از قبل شرک و اعمال بدشان دامن گیرشان خواهد گردید آگاه

نموده و آنان را تهدید نماید آنها از روی کبر و نخوت که گمان میکردند در زمین مقام بلندی دارند و اگر تابع پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گردند از مقامشان کاسته خواهد گردید با اینکه حجت بر آنان تمام بود دانسته و فهمیده انکار نمودند و از استماع قرآن فرار مینمودند.

وَمَكْرُ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ در معنی چنین است (و مكروا المکر السیئی) «۱» یعنی ای محمد (ص) اگر

(۱) در مفردات در لغت مکر چنین گفته (المکر صرف الغیر عما یقصد به حیلۀ و ذلک ضربان: مکر محمود و ذلک ان یتحرى بذلک فعل جمیل و علی ذلک قال (وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) و مذموم و هو ان یتحرى به فعل قبیح قال (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) الخ. یعنی مکر: گردانیدن غیر است از راه حیلۀ از آنچه قصد نموده است و آن دو قسم است: قسمی از آن نیکو است و آن اینکه است که مکر سبب کار نیکو گردد و آن مکرى است که حق تعالی خود را متصف بآن گردانیده و فرموده (وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) و قسمی مذموم است که سبب عمل قبیح گردد مثل قوله تعالی (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) (پایان)

صفحه : ۳۶۵

کفار قریب مکر اندیشی نمودند که در مقام خاموش گردانیدن چراغ هدایت بر آیند و بانواع و اقسام حیلۀ گری در صدد اعدام تو بر آمدند بالاخره ضرر مکرشان باز گشت بخودشان نمود و در جنگ (بدر) اکثر آنها بدست مجاهدین اسلام روی خاک مذلت افتادند زیرا که ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که مکر هر مکر کننده که مبنای آن بر دروغ و فساد باشد بخودش احاطه خواهد نمود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ گویا اینکه جماعت مشرکین و کافرین منتظر نمیشاندند مگر نظیر همان عذابی که بر پیشینیان واقع گردیده زیرا که عادت خدا بر اینکه جاری است که از روی عدل هر کسی را پیاداش عملش برساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشر). فَلَئِنْ تَجَدَّ لَسُنَّتِ اللّٰهُ تَبَدُّلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِيلاً گردیدن چیزی بچیز دیگر را تبدیل گویند و جابجا شدن شیئی را تحویل نامند چون مبدء آفرینش هر یک از اجزاء عالم را روی میزان معینی مرتب گردانیده و نظام عالم روی پایه تغییر ناپذیری استوار شده و هر چیزی بجای خودش قرار گرفته که اگر ذره تغییری در آن پدید گردد مخالف عدل گردیده بلکه نظام عالم مختل خواهد گردید.

اینکه است که در اینجا خطاب برسولش نموده که تو هرگز در سنت خدا یعنی نظام آفرینش و میزان عدل که جزای ایمان و کار نیک و احسان، بغیر احسان باشد و پاداش کفر و ظلم عذاب نیران، اینکه سنت خدا است که نه تبدیل و عوض بردار است و نه تغییر و تحوّل پذیر خواهد بود.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم بایستی مشرکین و کافرین آثار گذشتگان را به بینند و آن آثار عذابی که در اثر تکذیب پیمبران آنان را گرفته و دمار از روزگارشان بر آورده تحت نظر گیرند و در حال آنان نظر کنند و متتبه گردند و دست از لجاجت بردارند و تسلیم امر الهی گردند در صورتی که آنان مثل قوم عاد و ثمود و اصحاب فیل نیستند که از جهت قوه

صفحه : ۳۶۶

بمراتب بسیار قوی تر از اینها و شدیدتر از اینان بودند و وقتی مورد غضب الهی واقع گردیدند تسلیم عذاب شدند و قوه و قدرت آنان جلو گیر غضب خدا نگریدند.

إِنَّهٗ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً زیرا که علم الهی محیط بر همه چیز است از اعمال و افعال و ئیات مردم آگاهست و قدرت او نیز غالب و

مستولی بر تمام کائنات خواهد بود و هر کسی را بجای خود می‌شناسد و بجزاء و پاداش عملش خواهد رسانید. وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ آیه بالا اشاره بصفه عدل الهی است که مقتضای عدل چنین است که هر کس را بمجازات عملش برساند. پاداش احسان، احسان و پاداش ظلم و طغیان بینندگان خدا عذاب نیران است و مکر مکاران بضرر خودشان تمام میشود و بازگشت آن بمکر کننده خواهد گردید.

و اینکه آیه اخیر اشاره بصفه حلم و رحمانیت خدای رحمان است که بمقتضای حلم که یکی از اسماء الحسنی بشمار میرود مؤاخذه را عقب انداخته تا روز موعود که اگر بنا بود در همین عالم ۱۰ تعالی از کفار و اشقیاء مؤاخذه نماید و عذاب بر آنها فرود آورد وقتی عذاب می‌آمد همه را میگرفت حتی اطفال و مردمان بی گناه و حیوانات را نیز فرا میگرفت آن وقت عالم دنیا تباه میگردد و دیگر جنبنده‌ای در پشت زمین باقی نمی‌ماند اینست که بمقتضای صفت لطف و رحمانیتش که اهل زمین تا مدت معلومی در زمین باقی باشند مؤاخذه را عقب انداخته تا وقتی که در عالم قضاء و لوح محفوظ مقرر گردیده.

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا پس وقتی که مدت عمر دنیا منقضی گردید آن وقت هر کسی پاداش اعمالش خواهد رسید و خداوند بافعال و اعمال بنده گانش بینا و آگاهست و جزای هر عمل کننده‌ای را مطابق عدل و رحمت عطاء خواهد نمود.

جلد یازدهم

اشاره

از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن بقلم:

یک بانوی ایرانی چاپ محمدی

صفحه : ۲

[مقدمه]

ابی ابن کعب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند کسی که سوره یس را قرائت نماید و مراد او رضای خدای تعالی باشد خدای عز و جل گناهان او را می‌آمرزد و اجر او مثل کسی خواهد بود که دوازده مرتبه تمام قرآن را خوانده باشد و هر گاه نزد مریض خوانده شود بعدد هر کلمه از آن ده ملک نازل میگرددند و در مقابل وی صف میزنند و برای او طلب آمرزش مینمایند و قبض روحش را مشاهده می‌نمایند و تشییع جنازه او را میکنند و در موقع دفنش حاضرند و هر مریضی که در حال سكرات مرگ خودش یا دیگری نزد وی قرائت کند خازن بهشت قدحی از شراب بهشتی می‌آورد و باو می‌آشاماند و او را ببهشت بشارت دهد و او سیراب بمیرد و سیراب مبعوث گردد و دیگر هیچ احتیاج بآب ندارد تا وقتی که داخل بهشت گردد.

(مجمع البیان) و از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت شده که برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن (یس) است کسی که در روز (یس) را قرائت نماید تا شام از محفوظین و مرزوقین میگردد (تا آخر خبر) و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است کسی که داخل قبرستان گردد و اینکه سوره را در مقبره بر اموات بخواند در آن روز عذاب مردگان کم میگردد و برای هر یک بعدد هر کسی از آنها حسنه‌ای ثبت می‌گردد و غیر اینها از احادیث بسیاری که در فضیلت سوره (یس) رسیده.

(مصباح کفعمی)

سوره یس صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

ثلث و ثمانون آیه و هی مکئیه

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یس (۱) و القرآن الحکیم (۲) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ (۳) عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ (۴)
 تَنْزِیْلِ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهٰی إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ (۸) وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ (۹)
 وَ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِیْمٍ (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتِی وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَیْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِیْ إِمَامٍ مُّبِیْنٍ (۱۲) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْیَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَیْهِمُ اثْنِیْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِنِثَالٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَیْكُمْ مُّرْسَلُونَ (۱۴)
 قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَیْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا یَعْلَمُ إِنَّا إِلَیْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ (۱۷) قَالُوا إِنَّا تَطَیَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَ لَنَمَسِّنَنَّكُمْ مِّنَّا عَذَابًا أَلِیْمًا (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)
 وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِیْنَةِ رَجُلٌ یَسْعٰی قَالَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِیْنَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَن لَّا یَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ (۲۱) وَ مَا لِیْ لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِیْ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَ اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّی شَفَاعَتُهُمْ شَیْئًا وَ لَا یُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّی إِذًا لَفِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ (۲۴)
 إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونَ (۲۵)

ترجمه

سوره یس نزد کوفیان هشتاد و سه آیه است و در نظر بصریان و مدنیان هشتاد و دو آیه و هفتصد و بیست و نه کلمه و سه هزار حرف است و در مکه فرود آمده و بگفته ابن عباس فقط آیه (و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله) تا آخر در مدینه فرود آمده (بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

ای سید عالم

قسم بقرآن (ناطق بحق) و مشتمل بر حکمت (۲)

که ای محمد بحقیقت تو از پیغمبرانی (۳)
 و بر طریق راستی و درستی (ثابت قدم خواهی بود) (۴)
 خدای غالب مهربان (قرآن را) فرو فرستاده (۵)
 تا آنکه بترسانی و تهدید نمایی گروهی را که پدران آنان ترسانده نشدند پس آنها بی‌خبراند (۶)
 حقیقتاً قول حق (کلمه عذاب) بر بیشتر آنان محقق گردیده پس آنها ایمان نخواهند آورد (۷)
 بحقیقت ما در گردن آنها غلهایی نهادیم که تا بزندهایشان پیوسته بطوری که سر آنها را در هوا کشیده و چشم بر هم نهاده‌گانند
 (۸)
 و بین دستهایشان از پشت سرشان پرده نهادیم پس از آن چشمهایشان را پوشانیدیم و آنان نمی‌بینند (۹)
 یکسان است چه آنان را بترسانی یا نترسانی ایمان نخواهند آورد (۱۰)
 جز اینکه نیست (دعوت تو را میپذیرد) و هدایت میگردد کسی که پیرو قرآن گردیده و از

صفحه : ۵

خدای رحمن که از نظر وی غائب است بترسد ای محمد (ص) چنین کسی را بمغفرت و اجر بزرگ مژده بده (۱۱)
 حقیقتاً ما مرده‌ها را زنده میکنیم و از اعمال و آثار عملشان و آنچه را پیش فرستاده‌اند مینویسیم و هر چیزی را در پیشوایی که ظاهر
 و روشن است شماره و احصاء نموده‌ایم (۱۲)
 (ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) برای کفار مثل گروه انطاکیه را بیاور وقتی که فرستادگان ما بآن ده آمدند (۱۳)
 (اول) دو کس را فرستادیم (و چون) آن دو کس را تکذیب نمودند پس آنها را بشخص سوم قوت دادیم (و یک نفر دیگر بآن دو
 نفر اضافه نمودیم) و بآنان گفتند بحقیقت ما (از جانب خدا) بسوی شما فرستاده شده‌ایم (۱۴)
 (آن گروه) گفتند شما نیستید مگر بشری مثل ما و خدای رحمن چیزی (یا علامتی) با شما نفرستاده و شما از جماعت دروغگویان
 خواهید بود (۱۵)
 پیمبران گفتند پروردگار ما میداند که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم (۱۶)
 و ما مأمور نیستیم مگر اینکه رسالت ظاهر خود را بشما ابلاغ نماییم (۱۷)
 کفار گفتند ما نسبت بشما فال بد زده‌ایم اگر از اینکه دعوت باز نایستید شما را سنگسار نماییم و از ما عذاب دردناکی بر شما وارد
 خواهد گردید (۱۸)
 پیمبران گفتند فال بد شما باز گشت بخودتان مینماید آیا متذکر میگردید بلکه (چنین نیست زیرا) شما جماعتی از اسراف‌کننده‌گان
 خواهید بود (۱۹)
 مردی از آخر شهر با عجله آمد و گفت ای جماعت فرستادگان را پیروی کنید (۲۰)
 متابعت نمائید کسی را که از شما اجر و مزدی نمیطلبد و اینها (بطریق حق و حقیقت راه یافته شدگان خواهند بود (۲۱)
 و چیست مرا که عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده و شما بسوی او بازگشت خواهید نمود (۲۲)
 آیا من بغیر از خدای (یکتا) خدایان دیگر فراگیرم اگر خدای رحمن اراده نماید بمن ضرری وارد گردد شفاعت بتها و درخواست
 آنان مرا چیزی از عذاب بی‌نیاز نخواهد گردانید و از عذاب خلاص نگرداند (۲۳)
 و محققاً در آن وقت من در گمراهی هویدا خواهم بود (۲۴)
 ای جماعت بشنوید که من پروردگار شما ایمان آوردم (۲۵)

صفحه : ۶

توضیح آیات

اشاره

یس یا در محل رفع است و خبرش محذوف یعنی هذه یس یا در محل نصب است بنا بر اینکه مفعول فعل مضمر باشد یعنی (یس) را بخوان.

سخنان مفسرین در معنی (یس)

(۱) از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که (یس) اسمی است از اسماء سید انبیاء (ص).
 (۲) محمّد بن مسلم از ابی جعفر (ع) روایت کرده که رسول الله (ص) بدوازده اسم خوانده شده پنج عدد آن در قرآن آمده: محمّد، احمد، عبد الله، یس نون.
 (تفسیر مجمع البیان) (۳) یس یعنی ای انسان کامل (ابن عباس و اکثر مفسرین) (۴) بقول دیگر یا رجل، بقول دیگر یا سید الاولین و الاخرین و چون (یس) یکی از نامهای آن حضرت است اینکه است که اهل بیت را آل یاسین گویند.
 و بقول دیگر یا سید الانبیاء و بقول دیگر (یس) اسم سوره است لکن اکثر مفسرین (یس) را یکی از نامهای نبی خاتم (ص) می‌دانند و اختلاف آنان در تعبیر است.
 وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ (واو) قسم ذات متعال بقرآن قسم یاد مینماید که ای سید انبیاء (ص) سوگند بقرآن که محکم و متقن و خالی از هر منقصت از تحریف و لهو و کلام باطل و غیره خواهد بود و نیز قوانین آن روی نقطه اعتدال واقع گردیده.
 و شاید (وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ) اشاره بعقل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد زیرا که در او صور اشیاء و حقایق موجودات منطوی گردیده و آن مثال لوح محفوظ است اینکه است که عقل رسول اکرم (ص) (بذکر الحکیم) نامیده شده و در بعض اصطلاحات، عقلی را که مبدء تفاسیل معقولات است عقل قرآنی نامند و نفسی را که بتفاسیل صور معلومات منتقش گردیده آن را عقل فرقانی نامند و باتفاق بین

صفحه : ۷

صاحبان ذوق سلیم قرآن باعتبار ذات و ماهیت خلق رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود (صدر المتألهین) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ اینکه جمله جواب قسم است قسم بقرآن که متصف بحکمت و آیات متقن است که تو رسول مایی.
 و چون بایستی قسم و جواب آن مناسب هم باشند و قسم را شاهد آرند بر آنچه برای آن قسم یاد میکنند در اینجا خدای متعال قرآن را شاهد و گواه آورده بر اثبات پیمبری نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که قرآن هم معجزه او است و هم کتاب قانونی و بر اثبات نبوت او دلیل قاطعی خواهد بود که بفرموده خدای تعالی (اگر جن و انس) با هم جمع گردند و با یکدیگر همکاری نمایند نتوانند مثل قرآن بیاورند بلکه مثل سوره‌ای از آن یا بعضی از آن را نیز نتوانند آرند.

و معجزه بودن قرآن نه فقط از حیث الفاظ و فصاحت و بلاغت آن است اگر چه چنین است که از اینکه جهت نیز معجزه خواهد بود لکن عمده آن اسرار و معانی مندرجه در آن است که غیر از خدا و پیمبرش و راسخین فی العلم احدی بکوچکترین اسرارش پی نخواهد برد اینکه است که قرآن را بحکمت معرفی نموده و چون آیات قرآن محکم و متقن و قوانین و احکام آن مطابق عقل و منطق استوار گردیده اینکه است که دست تحریف و تبدیل از ساحت قدس آن کوتاهست و تا قیامت باقی و ابراز فعالیت خواهد نمود.

علی صراطِ مُسْتَقِیمِ نزدیکترین راه بسوی مقصود طریق مستقیم است که در آن کجی و پستی و بلندی نخواهد بود اینست که شریعت محمدی را بطریق مستقیم معرفی نموده.

و رسولش را مخاطب گردانیده که تو در راه مستقیم سلوک خواهی نمود.

اگر چه تمام پیمبران در راه مستقیم توحید سلوک مینمودند و مردم را براهی که سرانجام آن منتهی گردد بجوار رب العالمین رهبری مینمودند لکن در اینکه آیه

صفحه : ۸

بکلمه (علی) که علو و برتری را میرساند چنین اشاره دارد که تو در طریق هدایت و نشان دادن منازل و مراحل که سالکین الی الله بایستی از آن بگذرند و بطریق مستقیم قطع طریق نمایند تا بسرحد مقصود برسند قانون و قرآن تو بر تمام کتابهای آسمانی علو و برتری خواهد داشت زیرا چنانچه مشاهده میشود قانون محمدی (ص) و قرآن مجید تمام وظائف یک نفر سالک الی الله را بطور وضوح بیان می نماید و از آنچه سد راه او میگردد و وی را در بیراهه میکشاند او را خبر دار نموده و نیز بآنچه راه او را باز میگردد آگاهش گردانیده اینکه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث (ثقلین) فرموده «قرآن ریسمانی است که از آسمان بزمین کشیده شده اگر بآن چنگک زنید گمراه نمیگردید.

آری قرآن مبین «جبل الله متین» است که بآن (یسلمک سبیل رب العالمین و یخرج الی سماء الحق و الیقین) تَنْزِیلِ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ تنزیل فرود آمدن تدریجی است و نزول فرود آمدن دفعی است و بعضی تنزیل را برفع خوانده اند بنا بر اینکه خبر مبتداء محذوف باشد و بنصب نیز قرائت شده بنا بر اینکه مفعول (اعنی) باشد و بجر نیز خوانده شده بنا بر اینکه بدل از قرآن یا بدل از صراط باشد.

و بهر تقریر یعنی قرآن از طرف خدای غالب مهربان فرود آمده و شاید عزیز و رحیم که دو اسم از اسماء الحسنی بشمار میروند دو صفت از صفات قرآن باشد زیرا که عزیز را در جایی آرند که در آن سه خصوصیت مأخوذ باشد: اول وجود وی کمیاب گردیده دوم خلق نیازمند باو باشند، سوم رسیدن بآن سخت و دشوار باشد و رحیم و رحمان مأخوذ از رحمت است و اینکه معانی بدرستی بر قرآن صادق آید اول قرآن عزیز و غالب و کمیاب خواهد بود زیرا که قرآن منحصر بفرد است ثانی ندارد و خلق نیازمند باویند و دریافتن معانی و اسرار آن سخت و دشوار است و رحیم و رحمن مأخوذ از رحمت است و اینکه معنی نیز بر قرآن صادق آید زیرا

صفحه : ۹

که هم از صفت رحمت فرود آمده و هم مشتمل بر صفات رحمانی خواهد بود.

لْتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ خطاب بر رسولش نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما قرآن را بر تو نازل گردانیدیم که تو بترسانی و تهدید نمایی جماعتی را که پدران آنان ترسانیده نشدند.

شاید مقصود جماعت قریش و پدران نزدیک آنان باشد که در زمان فترت بین حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) زندگانی مینمودند (قتاده) و بقول دیگر قانون و شریعتی مثل اینکه بر تو فرستادیم برای آنها نیامد و اینکه معنی بنا بر قول کسی خواهد بود

که گفته پیش از پیمبر ما «پیمبری» مثل خالد بن سنان و قیس بن ساعده و غیر اینها برای آنان آمده بودند. (طبرسی) و اینکه معانی نظر بظاهر آیه است که ماء در (ما انذر) را نافیہ بگیریم لکن اگر ما را موصوله و مفعول دوم (لتنذر) باشد معنی آیه چنین میشود تا اینکه جماعتی را بترسانی که بآنچه در زمان عیسی (ع) تهدید شده بودند نپذیرفته و شاید (ما) مصدریه باشد بمعنی (انذارهم) تا آنکه آنان را بترسانی مثل ترسانیدن انبیاء پدران آنها را در زمان پیشین و بقولی بترسانی کسانی را که پدرانشان بکتب آسمانی وعظ و اندرز شدند.

فَهُمْ غَافِلُونَ چون پدران آنان بعذاب تهدید نشدند بنا بر معنی اول یا دعوت پیمبران را نپذیرفتند بنا بر معنی دوم و سوم اینکه است که آنان از عذابی که از قبل اعمال نکوهیده‌شان دامن گیرشان می‌گردد غافلند اینکه است که از وعد و وعید قرآن متنه نمی‌گردند فرق است بین غفلت و نسیان اگر مطلب در ذهن نیامده آن را غفلت گویند و اگر آمده و فراموش گردیده آن را نسیان نامند در حدیثی نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعلی (ع) فرمود (با مردگان منشین عرض میکند مردگان کیانند فرمود اهل جهالت و غفلت).

آری زنده کسی خواهد بود که دل او بنور حق تعالی روشن گردیده بقول

صفحه : ۱۰

آن شاعر عارف.

هر کرا حق داد معرفتش کائن بائن بود صفتش

جان بحق تن بغیر حق کائن تن ز حق جان ز غیر حق بائن

ظاهر او بخلق پیوسته باطن او ز خلق بگسسته

از درون آشنا و همخانه وز برون در لباس بیگانه

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ چون جماعت کفار و مشرکین بتهدید و انذار پیمبران متنه نگردیدند و دعوت آنها را پس از آنکه حجت بر آنان تمام گردید شده بود نپذیرفتند اینکه بود که کلمه و حکم عذاب بر بیشتر آنها محقق و ثابت گردید. زیرا که در علم ازلی الهی و عالم قضا گذشته که بیشتر کفار از روی اختیار و دانستگی ایمان نخواهند آورد اینکه بود که در ازل حکم عذاب بر آنان ثابت گردیده و بهمین معنی اشاره دارد قوله تعالی در سوره هود آیه ۱۲۰ (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) و نیز در جواب ابلیس لعین آنجا که گفت «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» فرموده «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» سوره ص آیه ۵۸ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ مفسرین بدلاله اعناق و اغلال کلمه ایدیه‌م را در تقدیر دانسته‌اند یعنی در دستها و گردن آنها غل قرار دادیم.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- خدای تعالی عمل مشرکین را راجع بدعوت شدن آنان بایمان و اعراض نمودن آنها را مثل زده بکسی که دستش بگردنش

غلف شده باشد و ممکن نباشد دست خود را برای عمل خیری باز کند و نیز مثل آدمی ماند که سرش بسوی هوا است و نتواند پیش قدم خود را نگاه کند. (حسن و جبائی) ۲- سنگینی قرآن مثال غلهایی ماند در گردن آنان که از استماع آن مانع گردیده و نتوانند در نکات آن تدبر نمایند و چون از استماع قرآن از روی تکبر

صفحه : ۱۱

اعراض مینمودند آنان را تشبیه نموده بکسی که دستش بگردنش بسته شده و سرش را بهوا بلند نموده و زیر پای خود را نمینگرد و کفار موقع تلاوت قرآن چنین بودند (حتی انسوکم ذکری) (ابی مسلم) ۳- بیان حال کسی از قریش است که اراده نمود حضرت رسول را بکشد آن وقت چنین شد که دستش بگردنش قفل گردید و قدرت نداشت دستش را باز کند ۴- مقصود وصف حال کفار است که در قیامت چنین خواهند بود و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» «و جعلنا» را بلفظ ماضی آورده اشاره بتحقیق قیامت است که گویا واقع گردیده «فهم مقمحوں» یعنی چون دستهای آنها بگردنشان و غل بزیر زنج آنان بسته شده و سرهایشان را بسوی هوا بلند گردانیده اینکه است که آنان (مرفوع الراس) خواهند بود (ازهری و قتاده) پایان و شاید مقصود از اغلال اشاره بصفات و اخلاق نکوهیده کفار و مشرکین باشد که صفات حیوانی که از قوای شهویه و غضبیه آنان تراوش نموده مثال زنجیری خواهد بود که دست عقل آنها را بگردن هوای نفسانی آن بسته گردانیده و حسد و بغض که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داشتند مثال غلی گردیده زیر زنج آنها که از روی کبر سرهایشان را بهوا بلند گردانیده نمیتوانند سر فرو دارند و در آیات تکوینی و تشریحی الهی نظر کنند و چنین شده‌اند که حتی زیر قدم خود را هم نمی‌بینند که در صراط انسانیت لغزش پیدا نمایند و بالاخره بدرک دوزخ سرنگون خواهند گردید.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ آیه بالا اشاره بصفات باطنی کفار بود و اینکه آیه راجع بلوازم و آثاری است که مترتب بر صفات و اخلاق آنان میگردد که وقتی آنها دستهایشان بگردنشان بسته گردیده و سرشان در هوا است در اثر آن از پیش رو و پشت سر آنها پرده غفلت کشیده میشود و حق و کلام حق را از نظرشان مستور میگرداند اینکه است که

صفحه : ۱۲

چشم دلشان کور میگردد و نتوانند در آیات قرآن نظر کنند و گوش دلشان کر میگردد طاقت شنیدن کلام الله را ندارند و آنان بدرستی مصداق اینکه آیه خواهند گردید (صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) سوره بقره آیه ۱۶۶ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ چون کفار در اثر متیت و هوی پرستی پای عقل خود را بسته گردانیده و نتوانند قدمی بسوی ترقی و تعالی بالا روند تا آنکه ایمان در قلبشان نفوذ نماید و نور جمال حق تعالی از پشت ابرهای سیاه طبیعت پرتو افکند و قلبشان را روشن گردانیده و طراوش بخشد اینکه است که برسول خود تذکر میدهد و گویا باو میفرماید خود را بزحمت مینداز چه آنها را بعد از تهدید نمایی یا ننمایی یکی است اینها ایمان نخواهند آورد.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ای رسول اکرم تبلیغ و انذار تو بکسی نفع خواهد بخشد که در وی حالت اطاعت باشد و پیرو قرآن گردیده و از خدای رحمن که از نظرها غائب است بترسد یا کسی که در باطن چنان هیبت و عظمت خدای رحمن بر قلبش مستولی گردیده که با آنکه رحمت و فیض او را در موجودات معاینه مینماید لرزان باشد.

از اینکه آیه و امثال آن توان استفاده نمود که مقصود اصلی از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی اشخاصی بوده که مستعد قبول دعوت و دارای دل پذیرنده باشند و چون ابتداء بین افراد بشر تمیز داده نمیشود که آنان کیانند اینکه بود که پیمبران مأمور بودند

همه مردم را تبلیغ نمایند و نیز تا آنکه حجت بر خلق تمام گردد و بدانند که عذاب آنها از قبل خودشان است که در اثر هوا پرستی خود را از قابلیت انداخته‌اند و گر نه فیض حق تعالی نسبت بتمام موجودات علی السوی خواهد بود اینکه است که بر رسول خود دستور میدهد اشخاصی که مستعد قبولند آنان را باجر بزرگ و آمرزش مژده بده.

صفحه : ۱۳

تمام اعمال در روز رستاخیز ارائه خواهد گردید

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ آیه راجع بقیامت و زنده شدن مردگان و نامه اعمال آنان و آثاری است که در روز قیامت متفرع بر اعمال دنیوی آنها میگردد و افراد بشر بایستی اولاً بدانند که در قیامت متصدی تمام امور ذات حق تعالی و ملائکه عمال مثل کرام الکاتبین و (سائق و شهید) که در سوره (ق) آیه (۳۰) تذکر داده و غیر اینها که همه مطیع امر پروردگار و مسخر اویند انجام خواهد گرفت و در آن وقت احدی از خود رأی اندیشی نخواهد نمود.

و در ثانی متذکر باشند که هر عملی از خوب و بد که در حیات دنیا از آنان ناشی گردیده ما آن عمل و آثار آن را ثبت نموده و در روز رستاخیز ارائه خواهیم داد.

مفسرین گویند مقصود از (آثارهم) آن آثار خیر یا شری است که در دنیا باقی مانده که آن را (باقیات الصالحات) گویند مثل اینکه اولاد صالحی از کسی مانده یا پلی ساخته یا کتابی نوشته که در آن ارشاد خلق باشد و همچنین آثار عمل بد خلاصه تمام اعمال اعم از خوب یا بد و آثاری که متفرع بر آن گردیده آنهم از نیک و بد شماره و ضبط شده و در دفتر آفرینش و (لوح محفوظ) نوشته و ثبت گردیده و دست تغییرات عالم کون و فساد و تبدل زمان از فنا گردانیدن آن کوتاه خواهد بود.

باید دانست هر عملی که از آدمی سرزند از خوب یا بد از آن اثری در نفسش میگذارد و بتکرار ملکه نفسانی گردیده و بنفوذ آن در قلب خلق ثانوی پدید خواهد گردید آن وقت جزء حقیقت وی گشته و دیگر قابل زوال نخواهد بود و آنچه منشأ خلود در بهشت میگردد برای نیکوکاران و اصحاب یمین، و خلود در جهنم میگردد برای بدکاران و کفار همان ملکات نفسانی آنان خواهد بود لکن عمل خوب باش

صفحه : ۱۴

یا بد اگر بتکرار در قلب رسوخ نموده و بحد ملکه نفسانی نرسیده باشد سبب خلود نمیشود و هر گاه عمل بد باشد اگر ایمان باقی مانده بتوبه و بازگشت مادامی که حیات دنیا باقی است یا باندازه‌ای از عذاب اخروی، یا بتوسط شفاعت شافعین ممکن است بخشیده شود و عاصی از عذاب نجات یابد.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ خُطَابُ رَسُولِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَمُوْدَةٌ كَيْفَ إِذَا مَحَمَّدٌ (ص) لِأَيِّ أَهْلِ مَكَّةَ بِجَمَاعَةٍ انطاكیه مثل بیاور آن وقتی را که پیمبران با معجزات بسیار برای هدایت آنان آمدند و آنها مثل اینکه کفار سخن پیمبران را نپذیرفتند و در کفر و عناد و اعراض از حق ماندند و اطاعت نمودند بلکه سفرای الهی را اذیت کردند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ (إِذْ أَرْسَلْنَا) بدل از جاءها است یعنی ما اول دو نفر رسول بسوی جماعت انطاکیه فرستادیم پس از آنکه آن دو نفر را تکذیب نمودند آن دو نفر رسول را بیگ نفر دیگر قوت دادیم آن سه نفر پیمبر باهل آن محل گفتند ما از طرف حق تعالی برای ارشاد و تبلیغ شما فرستاده شده‌ایم که ایمان بیاورید و خدای واحد رحمن را

اطاعت نمائید.

مفسرین گویند اینکه سه نفر مبلغین از طرف حضرت عیسی (ع) بودند و حکایتش آن طوری که بیان نموده‌اند چنین است. حضرت عیسی (ع) دو نفر از حواریین بنام یوحنا، و یونس، یا یحیی و تومان یا باروض، و ماروص برای تبلیغ بانطاکیه فرستاد چون نزدیک شهر رسیدند پیر مردی را دیدند که گوسفندان خود را میچرانید باو سلام کردند پرسید شما از کجا آمده‌اید و بکجا میروید گفتند ما فرستادگان عیسی پیمبریم آمده‌ایم که شما را با سلام دعوت نمائیم و از عبادات بتها باز داریم گفت آیا شما بر صدق ادعای خود هیچ دلیلی دارید گفتند آری بیماران را بدعاء شفاء می‌دهیم و کور و کر را بینا و شنوا می‌گردانیم.

صفحه : ۱۵

پیر مرد گفت چند سال است فرزند من مریض است آن دو نفر گفتند بیا برویم او را به بینیم چون رفتند و بر بدن آن مریض دست کشیدند باذن خدا فوراً شفا یافت آن وقت آن پیر مرد که آن را حبیب نجار و مؤمن آل یاسین نامند ایمان آورد و همین حبیب نجار است که ششصد سال قبل از زمان حضرت خاتم الانبیاء (ص) وقتی که حضرت عیسی اوصاف آن حضرت را بیان نمود باو ایمان آورد، و در روایت صحیح رسیده که در باطن ایمان داشت و بنماز و عبادت مشغول بود چون رسولان آمدند ایمان خود را اظهار گردانید.

چون خبر آن دو مرد در انطاکیه فاش گردید و بیماران زیادی بدعای آنان شفا یافتند سلطان آن شهر که وی را افطیخس رومی می‌نامیدند بت پرست بود آنها را استحضار گردانید و از آنان استفسار نمود که شما کیانید و از کجائید گفتند ما رسولان حضرت عیسی (ع) می‌باشیم و برای راه نمایی و هدایت اینکه محل آمده‌ایم گفت نشانه پیمبری شما چیست گفتند کور و ابرص و تمام مریضان را شفا می‌دهیم گفت بر گردید تا من در باره شما فکر کنم.

وهب بن میته چنین گفته آنان مدتی در آن شهر بودند و نمیگذاشتند نزد سلطان بروند روزی سلطان را در بازار دیدند تکبیر گفتند و ذکر خدا را اظهار نمودند پادشاه امر کرد آنان را در زندان حبس نمودند خبر بعیسی (ع) رسید شمعون صفا را که بزرگ حواریین بود بیاری آنها فرستاد او بشهر آمد و با رؤساء و خواص سلطان آشنایی و رفاقت انداخت و از جهت دانش و حکمتی که داشت نزد سلطان مقرب گردید.

بعضی گفته‌اند شمعون با ملک بیت‌خانه رفت و خدا را سجده نمود شاه گمان کرد بیت سجده نموده شمعون طوری تظاهر نمود که مورد اعتماد سلطان گردید و در هر کاری با وی مشورت مینمود روزی گفت ای پادشاه شنیده‌ام دو نفر را حبس نموده‌ای برای اینکه ادعای دین دیگر می‌کنند گفت آری شمعون از روی تعجب گفت ای ملک بفرما آنان را حاضر گردانند که گفتار آنان عجیب است سلطان

صفحه : ۱۶

باحضار آنها امر نمود وقتی آنها شمعون را نزد ملک دیدند خوشحال شدند و دلیرانه بنشستند شمعون از آنها پرسید شما چه کسانیید گفتند رسولان رسول خدائیم شمعون گفت برای چه کار آمده‌اید گفتند آمده‌ایم تا سلطان و اهل مملکت او را از عبادت بت باز داشته و عبادت کسی که آفریننده آسمان و زمین است ترغیب نمائیم شمعون گفت آیا برای اینکه ادعای خودتان حجت و بینه‌ای دارید گفتند آدم کور و ابرص و تمام مرضی را بفرمان خدا شفاء خواهیم داد ملک امر کرد جوان کوری که حلقه چشمش با پیشانی‌اش مساوی بود حاضر نمودند گفت بخدای خود بگوئید اینکه جوان را چشم دار گرداند آنها دعا کردند فوراً جای دو چشم شکافته شد و آنها دو قطعه گل برداشتند بجای چشم وی گذاشتند دو تخم چشم گردید و آن جوان بینا شد سلطان تعجب نمود

شمعون گفت ای ملک اگر از (اله) خودت یعنی بتی که میپرستی بخواهی مثل چنین کاری انجام دهد برای خودت و خدایت شرافتی خواهد بود ملک آهسته گفت ای شمعون مگر تو نمیدانی که آنان نه میشنوند و نه می‌بینند و بر هیچ کاری قدرت ندارند باز پادشاه بآن دو رسول گفت اگر خدای شما توانست مرده‌ای را زنده گرداند بخدای شما ایمان می‌آورم گفتند خدای ما قدرت بر همه چیز دارد ملک گفت پسر دهقان من هفت روز است مرده و چون پدرش حاضر نبود وی را دفن نکردند (بعضی گفته‌اند آن پسر خود سلطان بود) وقتی جنازه آن پسر را آوردند در حالی که متعفن گردیده بود آن دو نفر دست بدعا برداشتند و شمعون در دل دعا می‌کرد و حیات آن پسر را از خدا خواستند فوراً آن پسر زنده گردید و بلند شد و ایستاد و گفت ای جماعت از خدا بترسید و ایمان آرید در اینکه هفت روز مرا بهفت وادی آتش بردند از بت پرستی حذر کنید و بخدا ایمان آورید پادشاه تعجب نمود وقتی شمعون فهمید گفتارش در قلب پادشاه اثر دارد او را بخدای یکتا دعوت نمود و پادشاه و جمعی اهل مملکت او ایمان آوردند و جماعت دیگر بکفر باقی ماندند.

و مثل اینکه حکایت را عیاشی بسند خود از ثمالی و او از امام محمد باقر (ع) نقل نموده

صفحه : ۱۷

و در بعضی از روایات آن میت پسر سلطان انطاکیه بوده که بعد از آنکه وی را دفن کرده بودند بدعای آن دو رسول زنده گردید و بر خاست و خاک‌ها را از سرش پاک میکرد پادشاه باو گفت ای پسرک من حال نو چگونه بود گفت من در حال موت دو مرد را دیدم که حیات مرا از خدا در خواست مینمودند سلطان گفت اگر آنها را به بینی میشناسی گفت آری امر کرد تمام مردم بصحرا آیند و چنین تعیین نمود که مردم یک یک از مقابل پسرش عبور نمایند پس از آنکه جمعی از نزد وی عبور نمودند یکی از آن دو رسول عبور نمود پسر گفت اینکه یکی از آن دو نفر است و بعد از آن دیگر را دید گفت دیگرش اینکه است اینکه سخن در سلطان اثر نمود آن وقت شمعون با آن دو نفر شروع بدعوت نمودند و سلطان با اهل مملکتش ایمان آوردند.

و ابن اسحاق گفته پادشاه ایمان نیاورد و با تمام اهل مملکتش بر اعدام رسولان اتفاق نمودند.

(طبرسی) فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ پس از اظهار معجزه رسولان گفتند ما از نزد عیسی روح الله برای ارشاد شما بدین حق فرستاده شده‌ایم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ عمده ایراد مردم به پیمبران دو چیز بوده یکی میگفتند شما هم مثل ما بشری میباشید و در تمام خصوصیات بشری مثل ما خواهید بود مزیت شما بر ما چیست که ما مطیع امر شما گردیم. و دیگر زنده شدن در قیامت امر عجیبی در نظر آنان می‌نمود که پس از آنکه مردم و بدن ما خاک گردید و اجزایش پراکنده شد چگونه ممکن است ثانیاً زنده گردیم.

در پاسخ سؤال اول همین بس که گوئیم درست است که پیمبران در شئون بشری مثل ما بودند چنانچه میگفتند (أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) لکن در آن روح قدسی

صفحه : ۱۸

و مقام ولایت و قرب معنوی و معرفت آنان بمقام الوهیت و غیر اینها از باقی امتیاز داشتند نه بدن طبیعی.

کلینی ره در کافی بسند خود از جابر و او از ابی جعفر علیه السلام چنین روایت می‌کند جابر گفت از علم عالم سؤال نمودم فرمود ای جابر در انبیاء و اوصیاء پنج روح است:

روح القدس، روح الایمان، روح الحیوة، روح القوه، روح الشهوة.

ای جابر بروح القدس می‌شناسند آنچه را که زیر عرش است تا آنچه تحت زمین است، پس از آن فرمود ای جابر آن چهار روح دیگر در معرض حدوث و زوالند لکن روح القدس ثابت و در معرض لهو و لعب واقع نمی‌شود.

و بهمین معنی احادیث بسیاری رسیده که انبیاء و اوصیاء را بیک قوه دیگری اختصاص می‌دهد که بآن قوه مستعد قبول وحی می‌گردند.

و راجع برفع اشکال دومی در سوره (ق آیه ۲) حکایه از قول کفار که از روی تعجب می‌گفتند (أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكُمْ رَجْعٌ بَعِيدٌ) چگونه ممکن است ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم دو مرتبه برگردیم در پاسخ و رفع استبعاد آنان در آیه بعد فرموده (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ) یعنی ما میدانیم آنچه را که زمین از آنها کم میکند و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن ثبت گردیده.

در توضیح اینکه آیه در جلد ششم تفسیر مخزن العرفان اندازه‌ای بحث نمودیم و خلاصه آن چنین است که انسان بمردن فانی نخواهد گردید بطوری که در هیچ نشئه و عالمی باقی نمانده باشد بلکه چون عوالم در طول یکدیگر و مرتبط بهم است کسی که مرد اگر چه در ظرف زمان از نظر ما نابود گردیده لکن فعلیت وجودش بلکه فعلیت بدنی که در ایام حیاتش روحش بآن تعلق داشت فانی نگردیده و در سعه علم حضوری حق تعالی و لوح محفوظ که محیط بر تمام عوالم است بعینه موجود است و در قیامت بروز و ظهور خواهد نمود زیرا که عالم قیامت محیط بر عالم دنیا و جامع

صفحه : ۱۹

تمام شئون بشری خواهد بود.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ- وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پیمبران گفتند پروردگار ما میداند که ما از جانب او فرستاده شده‌ایم و وظیفه ما غیر از اینکه شما را بدین حق که ظاهر و روشن است ارشاد نمائیم چیز دیگری نخواهد بود.

شاید مقصود آنها چنین بوده که ما بخودی خود نیامده‌ایم بلکه از طرف عیسی (ع) مأمور گردیده‌ایم و از شما مالی یا چیز دیگری نمی‌طلبیم بلکه فقط می‌خواهیم انجام وظیفه بدهیم و شما را بدین حق و کلمه توحید که بسیار ظاهر و روشن است دعوت نمائیم.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ در مفردات راغب در ماده (طیر) چنین گفته (الطیر) اصله التفاؤل بالطیر ثم يستعمل في كل ما يتفأل به و يتشأم (قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ) «۱» اهل انطاکیه گفتند ما در باره شما فال بد می‌زنیم زیرا از وقتی شما آمده‌اید امور ما مشکل گردیده اگر از اینکه ادعاء دست بر ندارید شما را سنگسار خواهیم نمود و بعداب و شکنجه سخت گرفتار خواهید گردید.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أِِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ رسولان در پاسخ آنان گفتند اگر بدانید و متذکر باشید فال بد شما از عقیده فاسد و اعمال نکوهیده خودتان ناشی گردیده که وزر و وبال شما شده و روزگارتان را تباه گردانیده و جماعتی می‌باشید که در انکار حق تعالی و نافرمانی او زیاده‌روی مینمائید.

(۱) اصل (طیر) از فال بد زدن اخذ گردیده زیرا که در زمان پیشین مردم خرافاتی از صدای کبوتر مثل صدای کلاغ و امثال آن معتقد بودند و فال بد می‌زدند و خود را ناراحت مینمودند پیمبر اسلام فال بد زدن را منع فرمود.

صفحه : ۲۰

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ وَ در حالی که اهل انطاکیه قصد کشتن رسولان را کردند ناگاه مردی

از دورترین طرف شهر که شاید دروازه آن شهر بوده بسرعت و شتاب خود را بجماعت رسانید و گفت ای مردم رسولان را متابعت نمائید گویند آن مرد حبیب نجار بوده که در همان اول ایمان آورده بود أَتَبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ متابعت نمائید کسی را که اجر و مزدی برای هدایت نمودن از شما طلب نمی‌نماید و اینکه جماعت رسولان هدایت شدگانند.

حبیب نجار در مقام نصیحت جماعت بر آمده و میگوید اینکه رسولان برای تبلیغ رسالت از شما تمنای مزدی و اجری ندارند و خود آنان طریق حق را یافته‌اند و می‌خواهند شما را از ظلمت کفر و بت پرستی بنور ایمان و دانش رهبری نمایند.

وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ گویا آن جماعت بحیب نجار گفتند آیا تو دین ما را میگذاری و تابع اینها می‌گرددی در پاسخ گفته برای من چیست که عبادت و بندگی نه نمایم آن کسی که مرا آفریده و از نیستی بهستی آورده و بازگشت ما نیز بسوی او خواهد بود و غرض او چنین بوده که مردم را متذکر گرداند که بنده گی مخصوص بکسی خواهد بود که مبدء پیدایش کائنات و بازگشت ما و تمامی موجودات بسوی وی است و تمام امور از حیات و ممات و امور معاش بدست قدرت او انجام خواهد گرفت نه بت‌هایی که جمادند و از دستشان کاری ساخته نخواهد گردید.

أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونَ- إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مشرکین عبادت بتها می‌کردند بگمان اینکه آنها مقام و منزلتی نزد حق تعالی دارند و شفیع آنان می‌گردند چنانچه قرآن خبر میدهد که می‌گفتند:

صفحه : ۲۱

(هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) حبیب نجار برای تبه آنان میگوید اگر خدای رحمن بخواهد بمن ضرری برساند شفاعت بتها فائده نمی‌بخشد و مرا از عذاب نجات نخواهند داد. ظاهراً مقصودش اینکه بوده بر فرضی که اینکه بتها قابل شفاعت کردن باشند که گمان شما چنین است جلوگیری از اراده حق تعالی نتوانند بکنند پس سزاوار نیست که غیر از خدای واحد یکتا خدایانی بگیریم و عبادت کنیم که در اینکه هنگام من بعبادت غیر در گمراهی آشکار واقع خواهم گردید.

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ مَفْسِرِينَ گویند وقتی حبیب نجار از روی خیر خواهی و اندرز بان جماعت اینکه طور گفت و اظهار ایمان خود را نمود مردم آن شهر قصد کشتن او را کردند اینکه بود که رو برسولان نمود و گفت من پیروردگار شما ایمان آوردم بشنوید و خواست رسولان را شاهد بر ایمان آوردن خود بگیرد که در باره او شهادت بدهند.

[سوره یس (۳۶): آیات ۲۶ تا ۳۶]

اشاره

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰)

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَ إِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲) وَ آيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵)

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

صفحه : ۲۲

ترجمه

چون بحیب نجار گفته شد در بهشت داخل شو گفت کاش عشیره من میدانستند
 بآنچه (۲۶) مرا پروردگار من آمرزیده و مرا مورد رحم و کرم قرار داده (۲۷)
 (پس از کشته شدن حیب نجار) برای هلاک گردانیدن قوم او از آسمان قشونی

صفحه : ۲۳

نفرستادیم و هیچوقت چنین نخواهیم نمود که برای عذاب (طائفه‌ای) از آسمان قشون بفرستم (۲۸)
 و برای هلاکت آنان نبود مگر یک صدای شدیدی (که زهره‌شان را برید) و مثل شعله‌ای خاموش گردیدند (۲۹)
 جای تأسف است بر بندگان من زیرا پیمبری بر آنان نیامد مگر آنکه او را استهزاء مینمودند (۳۰)
 آیا کفار ندانستند که چه بسیار از قرنهایی که پیش از آنها بودند (۳۱) (و در اثر مخالفت) ما آنان را هلاک گردانیدیم و آنان
 بسوی کسانشان باز گشت نخواهند نمود (۳۲)
 و (روز قیامت) تمام مردم (از گذشته و آینده) نزد ما حاضر شدگان خواهند بود (۳۳)
 و برای نشانه قدرت ما همین بس که زمین مرده (در فصل زمستان را در فصل تابستان) زنده میگردانیم و دانه‌ها و حبوبات از آن
 بیرون می‌آوریم و از آن میخورید (۳۴)
 و ما بوستانهایی از درخت انگور و خرما در زمین قرار دادیم و چشمه‌هایی در زمین جاری گردانیدیم (۳۵)
 تا آنکه از میوه‌های آن و از آنچه دستهای آنان در آن کار کرده بخورند آیا چرا مردم از اینکه نعمت‌ها شکر گذاری نمیکنند (۳۶)
 منزله و مبرا (از هر نقص و عیبی خواهد بود) آن کسی که تمام ممکنات را جفت آفریده از آنچه از زمین روئیده میشود و از نفسهای
 (آنان تولید میگردد) و از آنچه را که آفریده و شما نمیدانید (۳۷)
 (و نیز) از جمله نشانه‌های قدرت او شب است که پس از تمام شدن و کنده شدن روز شب فرا میرسد و در آن وقت شما در
 تاریکی خواهید بود (۳۸)
 خورشید در محل و مستقر خود جریان دارد و آن بتقدیر (و اندازه‌گیری) خدای غالب داناست (۳۹)
 و برای ماه منزلهایی مقرر گردانیدیم (که در آن منازل حرکت میکند تا آنکه مانند شاخ درخت خرما شش ماهه میگردد که
 بشکل ماه خشک شده و کج گردیده (۴۰)
 نه خورشید را سزد که قمر را دریابد و نه اینکه شب بر روز سبقت گیرد و تمامشان در فلک (و جایگاه خود شناورند) (۴۱)
 و از نشانه‌های قدرت الهی اینکه است (که در وقت طوفان نوح) آباء و اجداد آنان را در کشتی که (پر از مردم و حیوانات و ما
 یحتاج آنها بود) نشانیدیم (۴۲)
 و نیز برای آنها امثال کشتی را آفریدیم که بر آن سوار میشوند (۴۳)

صفحه : ۲۴

و اگر بخواهیم اهل کشتی را غرق نمائیم برای آنان هیچ فریاد رسی نخواهد بود و آنها از مرگ رها نمیشوند (۴۴)
 مگر اینکه ما بآنها رحم کنیم (و آنها را از غرق نجات دهیم) تا آنکه در مدت معلومی از حیات بهره ببرند (۴۵)

و چون (بکفار) گفته شود از معاصی پرهیز نمائید (و تقوی پیشه خود سازید) و از آنچه رو بروی شماست (از عذاب امتهای گذشته) و آنچه پشت سر شماست (از عذاب آخرت) بترسید شاید شما مورد رحم (الهی) واقع گردید (بدل سنگ آنان تأثیر نمیکند) (۴۶)

و هیچ آیه‌ای از آیات پروردگار بر آنها نیامد مگر آنکه (کفار) از آن اعراض می نمودند (۴۷)

توضیح آیات

اشاره

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ استیناف از حکایت حبیب نجار است که گویا از وی سؤال میشود که پس از شهادت در چه حالی بودی در جواب گوید وقتی بجوار رحمت ایزدی رسیدم بمن گفته شده در بهشت داخل شو یعنی در دار رحمت الهی نزول نما قال یا لیت قومی یَعْلَمُونَ بنا بر قول مفسرین ذات متعال حکایه از قول حبیب خبر میدهد که پس از آنکه ایمان خود را ظاهر نمود و برای جماعت انطاکیه زبان بنصیحت و اندرز گشود و آنان را بدین حق تبلیغ گردانید جماعت کفار در مقام اعدام او بر آمده بقولی او را سنگسار نمودند و بقولی پایمالش کردند تا هلاک گردید وقتی بمقام شهادت فائز گردید و داخل بهشت که دار کرامت الهی است و اصل شد و نزد پروردگارش بحیات ابدی دمامد بوی روزی میرسید و روح و قلب منورش از رحمتهای بی پایان پروردگارش روشن و محفوظ گردیده آرزو می نمود که کاش قوم و کسان من منزلت مرا میدانستند و ایمان می آوردند.

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و میدانستند چگونه مشمول رحمت و مغفرت پروردگارم گردیده‌ام و مرا گرامی داشته و از بزرگان اهل بهشت قرار داده

صفحه : ۲۵

میشود (ما) در (بِمَا غَفَرَ لِي) ماء استفهامیه باشد یعنی کاش قوم میدانستند که من در اثر ایمان و ترک بت پرستی بچه مقامی رسیده‌ام و میشود (ماء) مصدریه باشد یعنی کاش میدانستند که بآمرزیدن خدا باین مقام رسیده‌ام.

در تفسیر ثعلبی بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ چنین حدیث می کند که فرموده سابقین از امتها سه نفرند که بقدر چشم بهم زدن کافر نشدند یکی علی بن ابی طالب «ع» دوم صاحب (یس) حبیب نجار سوم مؤمن آل فرعون که نام او جزیل است (هُمُ الصَّادِقُونَ) و افضل آنها علی علیه السلام است.

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ - إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ظاهراً مرجع ضمیر (قومه و بعده) هر دو حبیب نجار است که پس از آنکه او را کشتند و بقولی باآسمان بالا رفت بر آن جماعت انطاکیه عذاب نازل گردید و آن صیحه آسمانی بود نه آنکه خداوند برای هلاکت آنان از آسمان قشونی بفرستد زیرا که آنها بی مقدارتر از آن بودند که ملائکه برای هلاکت آنان فرود آیند و نزول ملائکه در روز بدر که خدای تعالی خبر میدهد برای شأن رسول اکرم «ص» و یاری دین خدا بود.

و بقولی (ما) در (ما کنا) موصوله است نه نافیه و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که ما بر اینکه قوم بعد از حبیب نجار نفرستادیم آنچه را که برای امم سابقه میفرستادیم بلکه هلاکت آنان بیک صیحه آسمانی واقع گردید و آن فریاد جبرئیل یا غیر آن بود که مثل آتشی که بیک بادی خاموش گردد همه گی کفار یک دفعه مردند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

۱- اینکه حسرت و ندامت حکایه از قول کفار است که وقتی آثار عذاب را دیدند

صفحه : ۲۶

پشیمان گردیدند و متأسفانه گفتند (وا حسرتا) اگر ما رسولان را نکشته بودیم و بآنان ایمان آورده بودیم بعداب مبتلا نشده بودیم و بنا بر اینکه معنی (ما یأتیهم تا آخر) کلام مستقل است و مربوط بآیه پیش نیست.

۲- شاید اینکه حسرت استعاره از خدا باشد که نظر بعظمت و بزرگی رسولان و پیمبران فرموده جای تأسف بر آن بزرگواران است که مردم بیشعور ببندگان خدا که برای هدایت نمودن بطریق نجاتشان فرستاده شدند اینکه طور جفا و اذیت نمودند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ اهل مکه را برای تنبه مستحضر میگرداند که آیا آنان ندانستند و نفهمیدند که چه بسیار جماعتی از کفار که در قرنهای پیش از آنها بودند و در اثر مخالفت اوامر الهی و جفا پیمبران چگونه آنان را هلاک گردانیدیم و احدی از آنها دنیا بازگشت ننموده و نخواهد نمود.

گویا در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اثر خرابی شهرها مندرک گردیده هنوز باقی بوده و چون دیده میشد فرموده آیا ندیدند یعنی در صورتی که می بینند آثار عذاب را که بر گذشتگان آنان در اثر کج روی و مخالفت دامن گیر آنها گردیده و با اینحال چگونه متنبه نمیگردند.

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ مفسرین آیه را حمل بر قیامت نموده اند که تمام افراد بشر از امم سابقه و لاحقه در روز رستاخیز نزد ما یعنی در حضور حق تعالی حاضر شدگانند و هر یک بجزا و پاداش عمل خود خواهند رسید.

لکن آیه اطلاق دارد تخصیص بقیامت ندارد و شاید اشاره بعلم حضوری حق تعالی باشد و لفظ کل در آیه عموم دارد و شامل تمام موجوداتی که متفرق در زمانند میگردد که ازلا و ابدا تماما نزد ما حاضر و در احاطه علمیه ما جمعند زیرا که زمان گذشته و آینده و حال نسبت باحاطه علمیه او آنی می نماید

صفحه : ۲۷

و چنین است بعد مکانی که تمام مکانها نسبت باحاطه آن فرد ذو الجلال مثل نقطه ای مینماید بلکه در آن مرتبه زمان و مکان معنی ندارد (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) سوره (سبا) آیه (۳) وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و نشانه علم ازلی و قدرت سرمدی او جلت عظمته اینکه است که زمین مرده که در فصل زمستان گیاهی از آن روئیده نمیشود در فصل تابستان گویا حیات تازه ای پیدا نموده سبز و خرم میگردد و از آن حبوبات روئیده خواهد گردید و شما بآن تغذیه می نمائید.

اشاره به اینکه همین طوری که قدرت دارد زمین مرده را زنده گرداند و آثار حیات از آن پدید گردد همین طور قدرت دارد افراد بشر را در قیامت زنده گرداند و حیات نوینی بآنها عطا نماید.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَنِزَاتٍ مُتَعَالٍ در مقام امتنان بر بشر و اظهار قدرت خود بر آمده که بشر را تذکر دهد که نظر کنند و قدرت و علم و حکمت ازلی را در سراسر عالم خلقت بنگرند و بچشم عقل

چگونگی عالم خلقت را تحت نظر و بازرسی قرار دهند آن وقت کمال قدرت الهی را در نظام عالم از بوستانها و اشجاری که در زمین قرار دادیم از نخلهای خرما و درختان انگور خواهند دید و نیز از کمال قدرت او اینکه است که در زمین چشمه‌های آب را جریان دادیم تا آنکه از میوه اشجار بخورند.

وَمَا عَمَلَتَهُ أَيْدِيهِمْ مَفْسَرِينَ إِنَّكَ جَمَلُهُ رَا دُو طُورٍ مَعْنَى نَمُودَهْ أُنْدَ بَعْضَى (مَا) رَا مَوْصُولَه وَ عَطْفٌ بَر (لِيَأْكُلُوا) دَادَهْ أُنْدَ بَايْنِ مَعْنَى تَا اِيْنَكِهْ اَز مِيَوْهْ اَشْجَارٍ وَ اَنْجِهْ رَا كِهْ بَدَسْتِهَائِ خُودِ عَمَلِ نَمُودَهْ اُنْدَ اَز غَرَسِ اَشْجَارٍ وَ زَحْمَتِ اَبْيَارِي وَ غَيْرِ اَنْ كَرْدَهْ اُنْدَ وَ شَكِي

صفحه : ۲۸

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۷ تا ۵۰]

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نُنْظَرُ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۸) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰)

ترجمه

وقتی بکفار گفته میشود از آنچه خداوند روزی شما نموده انفاق نمائید کفار در پاسخ بمؤمنین گویند آیا ما طعام بدیم بکسی که اگر خدا بخواهد بآنان طعام میدهد و شما مؤمنین در گمراهی ظاهر خواهید بود (۴۸) و کفار گویند (ای مؤمنین) اگر شما راست می گوید اینکه وعده (قیامت و عذاب) کی خواهد بود (۴۹) اینان انتظار نمبرند مگر یک صیحه‌ای که آنها را بگیرد در حالی که آنها در آن هنگام با یکدیگر خصومت و جدال مینمایند (۵۰) (هر گاه آن صیحه آنان را گرفت) دیگر قدرت ندارند نه بر وصیت نمودن و نه بر رجوع کردن

صفحه : ۲۹

و ما تغيب عنا منه و قصرت ابصارنا عنه و انتهت عقولنا دونه و حالت ستور الغيوب بيننا و بينه اعظم) «۱»

[توضیح آیات]

اشاره

بین چگونه مولی حضرت امیر «ع» آنچه از موجودات دیده شده و از علمای هیئت‌شناسی شنیده شده نسبت بآنچه بشر نمی‌داند و علم بآن ندارد ناچیز بشمار آورده آری چنین است زیرا که علم بشر مثل وجودش محدود خواهد بود حتی علمای جدید که با جدیت تمام همت بر اینکه گماشته‌اند که طبقات زمین و کرات و موجودات آنها را بشناسند باعتراف خودشان هنوز بعشری از اعشار آن واقف نگردیده‌اند همین طوری که فیض حق تعالی نامتناهی است عوالم که از سر چشمه فیض یزدانی ظهور و پیدایش

نموده محدود بحدی نخواهد بود و آیهٔ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ (نسلخ) سلخ بمعنی کندن پوست حیوان است استعارهٔ بیرون آمدن روز را از شب تشبیه نموده بکندن پوست و شاید اشاره باین باشد که شب مانند پوستی ماند که روی ضیاء و روشنی روز را میپوشاند و شما را در تاریکی میگذارد.

و شب و روز از نشانه‌های قدرت الهی است که از حرکت موجودات بگرد هم پدید می‌گردد و نظام موجودات بسته بهمین حرکت دوری است اگر شب و روز دنبال هم نمی‌گشتند هیچ دانه‌ای بثمر نمی‌رسید و هیچ طفلی از مادر متولد نمی‌گردید بزرگ و بزرگوار است مربی و ناظم عالم که هر چیزی را در مرتبه خود بانجام عملی موظف گردانیده و اصول عالم را روی یک میزان صحیح حیات بخشی مرتب گردانیده.

(۱) یعنی چه ناچیز است آنچه را که از خلقت تو می‌نگریم و از قدرت تو تعجب می‌کنیم و از عظمت سلطنت تو توصیف می‌کنیم در صورتی که آنچه از ما پنهان است و دیده‌های ما از رسیدن بآن کوتاهست و خرده‌های ما از فهم آن قاصر است و پرده‌های غیب بین ما و او حاجز و حایلست بزرگتر است یعنی آنچه می‌بینیم نسبت بآنچه نمی‌بینیم اندک خواهد بود.

صفحه : ۳۰

و الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ در اینکه آیه ذات متعال برای ارائه قدرت خود برسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از اوضاع شمسی خبر میدهد که خورشید در محل قرارگاه و استقرار خود همیشه در حرکت خواهد بود و اینطور حرکت خورشید بتقدیر خدای غالب داناست.

از اینکه آیه دو مطلب توان استخراج نمود

یکی از کلمه مستقر چنین توان استفاده نمود که برای خورشید قرار گاهی است که در آن ثابت است و حرکت وضعی ندارد یعنی از مقر و مرکز خود تجاوز نمی‌کند بلکه در مدار خود متحرک است بخلاف آنچه در هیئت قدیم چنین می‌پنداشتند که زمین ثابت و در هر شبانه روزی خورشید یک دفعه بدور زمین می‌چرخد و چون بعقیده آنان خورشید حرکت وضعی دائمی دارد و دیدند با کلمه (لمستقر) وفق نمی‌دهد اینکه است که توجیهاتی نموده‌اند و گفته‌اند مقصود از (لمستقر) یا وسط حقیقی آسمان است که در آنجا حرکت طوری کم می‌گردد که گویا در آنجا قرار گرفته و ساکن گردیده یا مقصود بمنتهی رسیدن منازل آن است در زمستان و تابستان یعنی در موقع ارتفاع و حین هبوط از آن تجاوز نخواهد نمود لکن بنا بر کشف جدید که زمین بدور خود حرکت می‌کند معنی آیه واضح می‌گردد که خورشید در قرارگاه خود ثابت است یعنی از قرارگاه خود تجاوز نمی‌کند و اینکه آیه یکی از معجزات قرآن بشمار می‌رود زیرا در آن زمان علمای هیئت متفق بودند که خورشید بدور زمین می‌چرخد و آیه خلاف آن را می‌رساند.

و نیز از آیه چنین استفاده می‌شود که با اینکه خورشید از مستقر و قرار گاهی که دارد تجاوز نمی‌نماید همیشه در جریان است یعنی بدور خود و در دایره خود می‌گردد چنانچه در هیئت جدید ثابت گردیده که تمام موجودات مادی چنینند که همه متحرکند و ثابت و لا یتغیر فقط ذات یکتای باری تعالی خواهد بود.

صفحه : ۳۱

اسامی منازل ماه برای علمای هیئت قدیم

وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و نیز از نشانه‌های قدرت الهی اینکه است که برای قمر منزلهایی مقرر گردانیدیم. ماه بیست و هشت منزل دارد در هر ماهی باید از آن منزلهای عبور نماید وقتی منزلهای را طی نمود مانند شاخه خرمایی می‌گردد که شش ماه یا یک سال روئیده شده ثانیاً بمنزل اولش عود مینماید و شاید وجه تشبیه هلال بشاخه خرما اینکه باشد که شاخه یک ساله خرما وقتی خشک شد کج می‌گردد مثل هلال.

در سوره یونس آیه ۶ (هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ) اسامی منازل ماه برای علمای هیئت قدیم بشرح زیر است:

(۱) الشوطین (۲) البطین (۳) الثریا (۴) الدیران (۵) الهقعه (۶) الهتعه (۷) الزراع (۸) الشره (۹) الطرف (۱۰) الجبهه (۱۱) الذبره (۱۲) الصرقة (۱۳) العواء (۱۴) السماک (۱۵) الغفر (۱۶) الثربانی (۱۷) الاکلیل (۱۸) القلب (۱۹) الشوله (۲۰) النعام (۲۱) البلده (۲۲) سعد الذابح (۲۳) سعد بلع (۲۴) سعد السود (۲۵) سعد الاخیبه (۲۶) المقدم (۲۷) المؤخر (۶۸) الرشاء و قمر در هر شب از ماه در یکی از اینکه منازل وارد می‌گردد و یک شب اگر سی کم باشد و در دو شب اگر سی تمام باشد در محاق خواهد ماند لکن اهل هیئت جدید اعتنایی باین منزلهای ندارند و باید دانست که تمام گفتار علمای قدیم و جدید بظن و تخمین است اعتمادی بر آن نخواهد بود. لَمَّا الشَّمْسُ مِتَّبِعِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَمَّا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ذات متعال در مقام نظام عالم و نفوذ قدرت ازلی خود اشاره به نیرین یعنی ماه و خورشید که دو رکن از ارکان جهان بشمار می‌روند نموده و گوشزد بشر مینماید که از کمال قدرت الهی هر یک از ماه و خورشید مقام و منزلی و سیر و حرکتی مخصوص بخود دارند که اگر از مدار خود ذره‌ای تجاوز نمایند نظام عالم مختل و منحل خواهد گردید و اشاره بهمین دارد قوله تعالی که خورشید را نسزد که از مدار خود تجاوز

صفحه : ۳۲

نماید و بماه برسد و نیز نمیشود شب بر روز سبقت گیرد تا روز نباشد شب پدید نخواهد گردید زیرا که شب از غائب شدن روز و حیلولة زمین از ارائه خورشید تظاهر می‌نماید.

وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در مفردات در لغت (سَبَحَ) چنین گفته (السبح الممر السریع فی الماء و فی الهواء یقال سبح سبحا و سباحة و استعیر لمرّ النجوم فی الفلک نحو «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ») پایان «۱» از اینکه آیه توان استفاده نمود که خورشید و همچنین تمام کواکب که از لفظ (کل) در آیه معلوم میشود حرکت وضعی ندارند بلکه هر یک در مدار خود مثل شناگر در آب بدور خود حرکت میکنند و از نور خورشید استضاء مینمایند و از جمله کرات زمین ما است مثل باقی کرات و لفظ (کل) در آیه شامل زمین ما هم می‌گردد که آنهم حرکت دوری مینماید و چون حرکت دوری مینماید آن طرفش که مقابل خورشید واقع است روز است و روشن و آن طرفش که پشت بخورشید میشود شب و تاریک است.

از اینکه آیه توان استفاده نمود که آن طوری که اهل هیئت قدیم میگفتند که آسمانها را هفت عدد می‌شمرند و کرسی را بالای آن و عرش را بالای همه و افلاک را تو در تو مثل پرده‌های پیاز بر گرد هم چسبیده و بعقیده آنان غیر از ستارگان که مثل میخ در فلک خود کوبیده شده و بتوسط افلاک حرکت می‌کنند یعنی فلک الافلاک که آسمان هشتم بشمار می‌آوردند و گویند هر شبانه‌روزی یک دوره بدور زمین ما می‌چرخد و مقعر هر فلکی مماس با محدب فلک بالای آن است و تمام ستارگان جز هفت سیاره حرکت ندارند و بالای آنها چیزی حتی فضا هم

(۱) یعنی (سبح) حرکت سریع در آب است و در هواء مثل آنکه گفته شود در آب حرکت کرد حرکت سریع و منبسط در آب گردید و مجازا در حرکت نجوم در فلک استعمال شده مثل (وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) را اونیامی باشد اینکه آیه و امثال آن مثل قوله تعالی (وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلٌّ لِّیَجْرِيَ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى) بجهاتی خلاف آن را میرساند. اولاً آیه چنین دلالت دارد که خود خورشید و ماه حرکت میکنند نه فلک آنها و ثانیاً ظاهراً لفظ (کل) و نیز (یسبحون) در آیه دلالت دارد که نیرین و تمام ستارگان و اوضاع شمسی در مقر و قرارگاه خود مثل شناوری مانند که در آب بدور خود گردش میکند و از همان محیطی که در آن شناوری میکنند خارج نمیگردند در جلد ششم اینکه تفسیر در سوره (الذاریات آیه ۷ راجع بقوله تعالی السَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ) حدیثی از امام رضا «ع» و حدیثی از امام جعفر صادق «ع» راجع بکثرت عالم طبیعیات نقل شده بآن جا رجوع شود. خلاصه بسیاری از مطالب هیئت جدید مطابق میگردد با بعض آیات و احادیثی که از معصومین رسیده بخلاف هیئت قدیم مثل اینکه هیئت قدیم عوالم مادیات را منحصر بهشت فلک میکردند و بگمان آنان افلاک از موجودات حیّه خالی میباشند در صورتی که هم بدلیل عقلی که چون حق تعالی (فیاض مطلق) است نمیشود فیض او را محدود گردانید و هم بدلیل نقلی مثل آن مناجاتی که از حضرت امیر علیه السّلام از نهج البلاغه نقل شد. و نیز از سید جلیل سید نعمه الله جزائری در (انوار النعمانیه) نقل میکنند که از اهل بیت عصمت روایت میکند که (خدای تعالی یکصد هزار قنديل آفریده و آنها را بر عرش آویزان گردانیده و آسمانها و زمین و آنچه در آنها است حتی بهشت و دوزخ تماماً در یک قنديل قرار داده و آنچه در باقی قنادیل است کسی بغیر از خدا نمیداند. و معلوم است عدد صد هزار اشاره بکثرت موجودات است نه آنکه غرض محدود بودن عوالم باین عدد باشد. و ظاهراً مقصود از قنادیل مجره‌ها است که تشبیه بقنديل نموده‌اند و آن عبارت از همین کهکشانشان خودمان است و عرش مرکز تمام مجره‌ها است.

صفحه : ۳۴

از کتاب کافی چنین روایت میکنند مردی وارد شد بر امام جعفر صادق علیه السّلام و گفت فدایت شوم اینکه قبه آدم است فرمود آری و در ملک خدا قبه‌های زیاد است در پشت مغرب شماسی و نه مغرب است که در همه آنها زمین سپیدی است پر از خلق که بنورش استضاءه مینمایند و طرفه العینی نافرمانی خدا را نمیکنند و نمیدانند آدم آفریده شده یا نه.

خلاصه نمیخواهم مدعی گردم که هیئت جدید صد در صد مطالبش مطابق واقع و درست است لکن بنا بر قول بعض دانشمندان چون در هیئت جدید عظمت و وسعت و زیادتی مخلوقات را بقدری گوید که عقل خیره میگردد و باز اظهار عجز میکند و اینکه طور بیان مناسب فیض غیر متناهی الهی خواهد بود.

و نیز مبنای هیئت قدیم فقط از روی حساب و حدس و تخمین است و مبنای هیئت جدید بتوسط اسباب بر حس و رؤیت است اگر چه در آنها هم اشتباهات بسیار خواهد بود و ما از کشفیات آنان آن قدری که از آیات و اخبار شاهدهی بر آن هست بر آن اعتماد میکنیم و ما بقی آن را در (بقعه الامکان) خواهیم گذاشت.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ- وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ و نیز از نشانه های عموم قدرت و فیض غیر متناهی فیاض مطلق اینکه خواهد بود که برای رفع احتیاج بشر و سائلی فراهم نموده که از جمله آنها کشتی است همان طوری که از زمین و اشجار و حبوبات و گیاه‌های زمین بهره‌مند میگردند بتوسط کشتیها مثل کشتی نوح که حضرت نوح (ع) بالهام الهی موقع طوفان بدست خود کشتی ساخت و از آباء و اجداد شما مردم پر نمود از آن نیز بهره‌مند خواهید گردید.

گویند ذریه در اینجا بمعنی خلق است اگر چه بیشتر بر اولاد اطلاق میگردد لکن بقربینه (المشحون) که بمعنی پر بودن است شاید مقصود از (ذریتهم) خلق کثیر از پدران و اولادان باشد که از غرق نجات یافتند و شاید مقصود چنین

صفحه : ۳۵

باشد که برای نجات ذریه شما کشتی پر بار قرار دادیم.

و باز در مقام امتنان بر بشر فرموده مثال کشتی چیزهای دیگری آفریدیم که بر آن سوار شوید و شاید مقصود از (مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ) وسائلی باشد که بهدایت الهی بدست بشر در اینکه زمانها اختراع گردیده مثل طیاره و کشتی‌های آتشی و غیره و اینکه یکی از پیش‌گوئیه‌های قرآن بشمار میرود.

صدر المتألهین در تفسیر سوره (یس) راجع باین آیه بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

چنین گفته (الذریه) در قوله تعالی (وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ) اشاره بروح انسانی است (و الْفُلُكِ الْمَشْحُونِ) اشاره ببدن است که مثل کشتی برای استکمال نفس آفریده شده و خلاصی از اینکه دنیا که منزل مردمان شرور است پس از استکمال وی است زیرا که نفس در اول خلقت چیز ضعیفی است شبیه بعدم و عقل هیولایی، و بالقوه دارای کمال است نه بالفعل مثل طفل که محتاج بگهواره و باقی لوازم خواهد بود (و مشحون) در آیه اشاره باین است که نفس انسانی مملو از قوای مدر که میباشد که آنها بمنزله سکان سفینه و عمال آن خواهند بود و برای اینکه کشتی جریان پیدا نماید برای هر یک از آنها عمل مخصوصی و آلت خاصی تعیین گردیده.

و قوله تعالی (وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِن مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ) اشاره ببدن مثالی برزخی است که مرکوب نفس و متعلق بآن خواهد بود و نفس انسانی پیش از وقوع قیامت مادامی که در عالم برزخ و در قبر است سوار بر او است و رأی بسیاری از حکماء پیشینیان و علمای اسلامی بر اینکه است و دلیل بر اینکه است رأی کتاب و سنت و امارات و حدیث نبوی که تماماً شاهد بر اینکه است و رؤیای صادقه و حکایت مردگان نیز مؤید آن خواهد بود و غیر اینها از آن مؤیداتی که بیان آن طولانی است و محل بیان مقامی است از قرآن که لایق‌تر از اینکه مقام باشد. (پایان) اگر چه اینکه بیانات در جای خود بسیار نیکو خواهد بود لکن اینکه تأویل است و ظاهر آیه مبارکه و توضیحی که بشود بر آن اعتماد نمود و تفسیر برآی

صفحه : ۳۶

منهی عنه لازم نیاید همانست که قبلاً مسطور گردیده و الله العالم بحقایق کلامه.

وَ إِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَيْرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ وقتی اراده حق تعالی غرق شدن اهل کشتی تعلق گرفت برای آنان فریادرسی نخواهد بود چه کسی تواند جلو خواست و اراده الهی را بگیرد، آب، دریا، زمین، و تمام موجودات مسخر امر او خواهند بود.

جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حقند پیدا و نهان

إِلَّا رَحِمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ از آیه چنین استفاده میشود که فقط دو چیز جلوگیر غضب الهی میگردد که مردم را از عذاب دنیوی مثل غرق و غیره نجات دهد یکی صفت رحمانیت که در حدیث قدسی است (سبقت رحمتی علی غضبی)

و دیگر قضای الهی که مطابق نظام عالم برای هر کسی (اجل مسمی) و وقتی و موقعی خاص قرار داده که:

(لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ).

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید مقصود از آنچه بین دستهای شما است عذاب دنیوی از قبیل غرق یا آفات دیگر از بلیات ارضی و سمائی و غیره باشد و مقصود از پشت سر شما عذاب اخروی از جهنم و نار و غیر آن است که

اگر مخالفت نمودید شاید خداوند بشما رحم کند و در پناهگاه حق تعالی از آفات دنیا و آخرت محفوظ مانید. و مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ پیمبر خود را خبر میدهد که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم حال و رویه کفار چنین خواهد بود که همیشه از حق و حقیقت اعراض مینمایند و هیچ دلیل و برهانی از نشانه‌های پروردگارشان که در مقابل آنان نمایش دارد نمیینند مگر آنکه از آن اعراض نموده و رو برمیگردانند شاید اشاره باشد که چنین مردمانی قابل هدایت نخواهند بود تو برای هدایت آنان خود را بزحمت مینداز.

آیات اعم است از آیات تکوینی و آیات تشریحی کسی که بنظر تدبیر آیات

صفحه : ۳۷

رحمت و قدرت الهی را بنگرد البته اذعان مینماید که آفریننده جهان برای هدایت افراد بشر باید سفراء خود را بفرستد که طریق سعادت آنان را بنمایاند و در چاه خود سری فرو نرود لکن متأسفانه کفار چنان در لجن‌زار طبیعت فرو رفته‌اند و خود خواهی و نفس پرستی چنان آنان را مشغول گردانیده که چشم باز نمیکنند که نشانه‌های قدرت خدا را در اینکه جهان پهناور مشاهده کنند و بوحدت و یگانه‌گی مدبر کون اعتراف نمایند و نیز آیات معجز نمای قرآنی را به بینند و بحقانیت آن اعتراف نموده و سر فرود آورند و مطیع اوامر آن گردند.

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۷ تا ۶۷]

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدُنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِينَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِفُونَ (۵۶)

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸) وَ امْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَلَمْ أَعْهَدِ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۰) وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) أَصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶)

وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ (۶۷)

صفحه : ۳۸

ترجمه

وقتی بکفار گفته میشود از آنچه خداوند روزی شما نموده انفاق نمائید کفار در پاسخ بمؤمنین گویند آیا ما طعام بدهیم بکسی که اگر خدا بخواد بآنان طعام میدهد و شما مؤمنین در گمراهی ظاهر خواهید بود (۴۸) و کفار گویند (ای مؤمنین) اگر شما راست می گویند اینکه وعده (قیامت و عذاب) کی خواهد بود (۴۹) اینان انتظار نمیبرند مگر یک صیحه‌ای که آنها را بگیرد در حالی که آنها در آن هنگام با یکدیگر خصومت و جدال مینمایند (۵۰) (هر گاه آن صیحه آنان را گرفت) دیگر قدرت ندارند نه بر وصیت نمودن و نه بر رجوع کردن

صفحه : ۳۹

باهل و کسان خود (۵۱)

(وقتی) در صور اسرافیل نفخه دیگر دمیده میشود پس ناگاه آنان از قبرها بسوی پروردگار خود شتابانند (۵۲) گویند وای بر ما کی ما را از خوابگاه خودمان برانگیخت (بآنها گفته میشود) اینکه همان است که خدای رحمن بشما وعده داده بود و پیمبران برآستی (و درستی) بشما گفتند (۵۳)

(واقعیه قیامت نمیباشد) مگر یک فریادی پس در آن هنگام تمام (افراد بشر) نزد ما حاضر شوند گانند (۵۴) (و در آن روز قیامت) اندک ظلمی بر کسی وارد نخواهد گردید و جزاء داده نمیشود مگر آنچه را که قبلا (در دنیا) عمل میگردید بحقیقت در آن روز (قیامت) بهشتیان در شغل و عملشان خندان و شادمانند (۵۶)

و آنان با ازواجشان در سایه‌های (رحمت حق تعالی) بر تختهای خود تکیه - کنندگان خواهند بود (۵۷)

و برای (اهل بهشت) از میوه‌جات و هر چه خواهند در بهشت مهیا است (۵۸)

ملائکه از طرف پروردگار مهربان بآنها درود و سلام رسانند (۵۹)

(در آن روز بگناهکاران خطاب رسد) که از هم جدا شوید (۶۰)

(خطاب میرسد که ای اولادان آدم آیا من با شما عهد نکردم که اطاعت شیطان را نکنید بدرستی که شیطان برای شما دشمنی آشکار خواهد بود (۶۱)

و مرا (یعنی خدا را) عبادت نمائید و همین است راه راست (که انسان را برحمت حق تعالی میرساند) (۶۲)

و محققا (شیطان) جماعت بسیاری از شما را گمراه گردانیده آیا چرا تعقل نمیکنید (۶۳)

اینکه همان جهنمی است که بشما وعده داده شده (۶۴)

(ای کفار) امروز در جهنم درآید برای اینکه انکار مینمودید (۶۵)

امروز (روز قیامت) بر دهنهای مردم مهر میزنیم و دستهای آنان با ما سخن گوید و پاهای آنها بر آنچه کرده‌اند شهادت میدهد (۶۶)

و اگر بخواهیم چشم‌های آنان را محو میگردانیم پس سبقت گیرند براهی که (عادت نموده‌اند) پس (دیگر کجا توانند راه (سعادتشان را) به بینند (۶۷)

و اگر بخواهیم آنان را بر جایگاه خود مسخ نمائیم (و از صورت انسانیت بشکل دیگر در آوریم) پس توانا نخواهند بود نه بر رفتن و نه بر بازگشتن (۶۸)

صفحه : ۴۰

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعِمُهُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ حِكَايَتِ سَخْنِ رَسُولٍ وَ مُؤْمِنِينَ اسْتِ
 كِهِ وَ قَتِي بَكْفَارِ مِيكَفْتَنَدِ اَزِ اَنچِه خدای تعالی بشما عطا نموده بفقراء و مستمندان از حقوق واجب مثل زكاه و غيره يا مطلق انفاق في
 سبيل الله چیزی بدهید آنان بر بخل خود راه عذری باز مینمودند و میگفتند خدا بهتر میداند چه کسی بایستی فقیر باشد و چه کسی
 غنی و اگر خدا میخواست بفقراء مثل اغنیاء مال و ثروت میداد.

و آن مردمان جهال بی خرد نمیدانستند که غناء بعضی و فقر بعضی حکمت‌های زیادی در بر خواهد داشت.

از جمله آنها یکی نظام عالم روی اینکه پایه قرار گرفته آنهام بجهاتی از جمله تعمیر دنیا که بایستی افراد بشر هر یک بجهتی محتاج
 بدیگری باشد که هر یک بمعاونت دیگری امور عالم را مرتب و منظم گردانند فقیر محتاج بغنی و غنی محتاج به فقیر.

دیگر چون مشیت الهی بر اینکه استوار گردیده که وجود هر چیزی از امور طبیعی را معلل بعلم بسیاری گردانیده از ماده و مدت و
 زمان و مکان و باقی علل بشماره‌ای که هر یک مترتب بر دیگری خواهد بود وقتی تمام علل و شرائط وقوع شیئی موجود گردید آن
 وقت باراده (عله العلل) یعنی اراده ازلی حق تعالی آن شیئی در خارج تحقق پذیرد و فقر و غناء نیز از اینکه ناموس الهی خارج
 نیست فقر آن فقیر مربوط بعلم بسیار، و غنای آن دیگر نیز بعلم دیگر و تمام اینها در نظام عالم مدخلیت خواهد داشت.

و دیگر فقر و غناء نیز برای انسان امتحان و آزمایشی خواهد بود که خدای تعالی از راه فضل و کرم برای نجات بشر و جلوگیری از
 نفس شرور و سائلی مقرر فرموده که هر فردی بجهاتی از فیض غیر متناهی الهی بهره‌مند گردد فقیر

صفحه : ۴۱

بفقر خود راضی و شاکر و همیشه نیازمند بحق تعالی و روی امید بکرم او داشته و از او درخواست نماید و از اینجهت مورد الطاف
 الهی واقع گردد، و غنی بانفاق قدری از بخل وی کم شود و نیز همیشه شکر گذار باشد، آن وقت از دو جهت یا از جهاتی فائز
 میگردد، یکی متصف میگردد بصفت سخاوت که از بالاترین صفات ارجمند انسانی بشمار میرود، و دیگر چون محبت مال خیلی
 زیاد است کسی که در راه خدا انفاق نماید مستحق پاداش نیکو و مورد الطاف الهی خواهد گردید بین در کلام الله مجید چقدر
 توصیف و تعریف و وعده جزا و پاداش باضعاف مضاعف بانفاق کنندگان داده در سوره توبه آیه (۵۰) فرموده (أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
 هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) «۱» و در سوره (زخرف) اشاره بعلم اختلاف مردم در فقر و
 غناء فرموده (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا) «۲» اگر تمام مردم غنی بودند کسی اجیر دیگری نمیشد یعنی کسی دیگر برای کسی کار
 نمیکرد و نظام عالم مختل میگردد.

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه) مأخوذ از تفسیر مجمع البیان

(۱) نقل کلام کفار است که به آنهایی که امر باطعام فقرا میکردند چنین میگفتند. (قتاده) (۲) رد بر کفار است که خداوند سخن
 رکیک آنان را رد نموده (علی بن عیسی) (پایان) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ کفار و مشرکین یا از روی سخریه و
 استهزاء یا برای کسب اطلاع از

- (۱) آیا (مردم) نمیدانند که خداوند از بندگان خود قبول توبه میکند (و آنچه بفقرا) بخشش و انفاق میکنند خودش میگیرد و او خدایی است مهربان که بسیار قبول توبه میکند
- (۲) (مردم را در فقر و غنا مختلف قرار داد) تا آنکه بعضی بعض دیگر را بکار و دارند و امور عالم منظم گردد.

صفحه : ۴۲

پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال مینمودند که اینکه وعده‌هایی که بما میدهی و ما را بعذاب تهدید می‌نمایی کی و چه زمانی خواهد بود زیرا چنین گمان میکردند عالم قیامت در عرض همین عالم دنیا واقع خواهد گردید و بهمین چشم و گوش دنیوی توانند آن را حس نمایند اینکه بود که (بمتی) که ظرف زمان است سؤال مینمودند که آخرت چه زمانی خواهد بود و ندانستند که عالم قیامت فوق اینکه عالم و محیط بر آن و ما حاصل آن و فعلیت و نتیجه آن خواهد بود بلکه نسبت عالم آخرت بدنیای شبیه بمحیط دایره است بمرکز آن، و چشم و گوش و قوی و مشاعر دیگری برای احساس آن لازم دارد اینکه است که خداوند در جواب کلام آنها که میگفتند (متی هذا الوعد) فرموده.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ اَيْنَانَ اِنْتِظَارِ نَمِيرِنْد مگر یک فریادی که دفعه آنان را بگیرد در حالی که مشغول کسب و عمل و با هم در جدال میباشند.

چون انسان مادامی که در اینکه دنیا حیات دارد برای وی ممکن نیست کیفیت واقعه قیامت را بدرستی بفهمد مگر اشخاصی از انبیاء و اولیاء که چشم دیگری پشت چشم ظاهری آنان باز شده و چنین اشخاصی که (مؤید عند الله) میباشند بالهام الهی برای اینکه بمحبوسین در سجن طبیعت خبر دهند که در محیط اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری خواهد بود که خواهی نخواهی به آن خواهید رسید و آنجا اعمال و افعال شما به نتیجه میرسد (ان کان خیرا فجزائه خیرا و ان کان شرا فجزائه شرا) و آنچه سعادت و نجات آنان در آن است به آنها بیاموزند.

اینکه بود که هر جا سؤال از واقعه قیامت میشد از باب عدم ادراک سائل بکیفیت آن، علم بوقوع آن را محول باراده حق تعالی مینمودند اشاره به اینکه چون شما قوه ادراک و چگونگی آن را ندارید اینکه است که تعقل کیفیت آن را نتوانید نمود لکن بدلاله عقل میفهمید که اینکه دستگاه مجلل آفرینش بیهوده

صفحه : ۴۳

نخواهد بود و البته مقصود بزرگی در کار است و بهمین دلالت عقلی توان تصدیق پیمبران را نمود.

(در سوره نحل آیه ۷۹) «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» شاید آیه اشاره باین باشد که وقوع قیامت مثل امور طبیعی محتاج بمدت و عدت نیست بلکه پس از انقضاء اینکه عالم زمانی یک دفعه قیامت ظاهر خواهد گردید و اینکه بیان برای محبوسین در عالم طبیعت است لکن مردمانی که از قید زمان و مکان وارسته گردیده‌اند با اینکه در لباس همین عالمند بسته بسعه روحانشان هر یک بقدر صفاء قلبشان که آینه مانند جلو عالم خلقت نهاده بسیاری از عوالم وجود در آن منعکس گردیده و بعض عوالمی که از نظر ماها غائب است در نظر آنها ظاهر گردیده و بقدری که فهم عموم تاب تحمل استماع آن را دارد خبر می‌دهند.

فَلَا يَسْتَبِيعُونَ تَوَصِيَّتَهُ وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ - وَنَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ آیات در مقام بیان خرابی دنیا و منحل گردیدن آن و وقوع قیامت و زنده شدن مردگان اشاره بدو صور مینماید.

اول چنانچه آیه بالا- خبر میدهد بیک صیحه و صدای شدیدی تمام مردم در حالی که مشغول داد و ستد و عملهای روزانه خود میباشند بصیحه آسمانی یک دفعه می‌میرند و عالم مادیات منحل خواهد گردید، پس از آن بنفخه دیگری روح بشر در بدنهایشان

عود می‌نماید و همگی از قبرها بمیعاد پروردگارشان می‌شتابند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ، وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ. وقتی مردگان از قبر بیرون می‌آیند و اوضاع محشر را می‌نگرند از هول و بهت گویند کی ما را از خوابگاه خود برانگیخت. معلوم میشود عالم برزخ نسبت بعالم قیامت مثال خوابی ماند همین طور

صفحه : ۴۴

حیات دنیا نسبت بعالم برزخ مثل خوابی میماند از حضرت امیر علیه السلام روایت میکنند که فرموده (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا)

دنیا یک نوع خوابی است نسبت بعالم برزخ و برزخ نیز خوابی ماند نسبت بعالم قیامت.

آری بایستی چنین باشد همین طوری که در حالت خواب روح ملکوتی بشر و نفس ناطقه برای استراحت قوای حیوانی موقتا بدن و قوای حیوانی را بحال خود میگذارد و تصرف در بدن نمیکند و در آن حال بدن مثل مرده میماند و در بیداری عود بدن می‌نماید و باز گرفتار قوای طبیعی و مشغول امور دنیوی میگردد وقتی مرد و از تنگنای عالم طبیعی خلاص گردید چشم دل وی باز میشود و آن قوای روحانی که در کمون روح وی مخفی بود و قوی و مشاعر طبیعی مانع از بروز و ظهور وی گردیده پدیدار میگردد مثل آدم خواب که وقتی بیدار میگردد مشاعر روحی وی بکار میافتد انسان هم بمردن قوی و مشاعر روحانی او بدون مزاحمت قوای طبیعی حیوانی او باز میگردد و خود را در عالمی میبیند که از حیث احاطه و سعه فوق اینکه عالم دنیا بشمار میرود، و همین طوری که در خواب دنیوی بدن مثل مرده است و بعود روح بیدار میگردد بمردن بدن و روح حیوانی نیز مرده و روح انسانی زنده میگردد. لکن چون در عالم برزخ که بین عالم دنیا و عالم قیامت خواهد بود گویا انسان هنوز در راهست و سیر کمال وجودی او پایان نرسیده و مادامی که صورت اینکه عالم باقی است گویا یک نحو تعلقی بآن دارد وقتی اینکه عالم منداک گردید آن وقت است که افراد بشر هر یک بکمال لایق بخود رسیده و آنچه قادر متعال در کمون آنها بالقوه گذارده بفعلیت اخیر خود خواهد رسید و دیگر حالت منتظره‌ای برای آنان باقی نخواهد ماند.

آن وقت است که قوای روحانی آنها کاملا باز گردیده و از خواب غفلت بیدار خواهند گردید و گویند (یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله) زیرا که میفهمند

صفحه : ۴۵

که چه گوهر گران بهایی را که میتوانستند بآن حیات پاکیزه اخروی و مقامات بلندی را برای خود تهیه نمایند از دست داده و بایستی پای میزان عدل پروردگار بایستند و از گذشته خود جواب دهند و مجازات گردند.

اینکه است که بحال تأسف گویند ای وای بر ما کی ما را از خواب گاه خود بیدار نمود آن وقت یا ملائکه بآنها گویند یا نفس بیدار شده خودشان بخود گوید ای نفس شریر غافل اینکه همان قیامتی است که پروردگار رحمن بتوسط سفرای خود بما خبر داده بود و رسولان حق تعالی راست گفتند و ما نسبت کذب بآن بزرگواران دادیم.

(قتاده) گفته اول آیه راجع بکفار است و آخرش راجع بمؤمنین کفار گویند (یا ویلنا من بعتنا من مرقدنا) و مؤمنین گویند (هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون) ان كانت إلا صيحة واحدة فإذا هم جميع لديننا محضرون آیه اشاره بسرعت اجابت مردگان است که بیک صدای عظیم صور اسرافیل همه گی در میعاد گاه حق تعالی حاضر میگرددند.

شاید تعبیر بصیحه اشاره بکثرت خلق باشد که آن صدا را باید همگی مردمان بشنوند و بمجرد شنیدن اجابت امر حق تعالی را نموده

و بصرای محشر اجتماع نمایند.

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس از آنکه همگی در محشر حاضر گردیدند و میزان عدل پروردگار بر پا گردید و بایستی هر کسی روی میزان عملش جزا بیند در آن وقت بکسی ظلم نخواهد شد (جَزَاءٌ وَفَاءٌ) جزای هر کسی موافق عمل وی خواهد بود.

آری ظلم و تعدی از ساحت قدس پروردگار بیرون است غنی مطلق که جهان و جهانیان را از روی رحمت و احسان آفریده بدون اینکه محتاج بکسی یا چیزی باشد چگونه رواست که نسبت ظلم و تعدی بوی داده شود.

صفحه : ۴۶

لکن مطابق عدل و حکمت ازلی که هر عملی را آثاری است که بر آن مترتب خواهد گردید و هر فعلی را جزائی و پاداشی خواهد بود که اگر غیر از اینکه باشد خلاف عدل گردیده، زیرا عدل مقتضی اینکه است که هر چیزی بجای خود واقع گردد البته کفر و شرک و آزار بینندگان خدا آثار بدی دارد که خواهی نخواهی بر عمل مترتب خواهد گردید، بالاتر از همه مخالفت اوامر الهی و بی‌اعتنایی بقول پیمبران و کتابهای آسمانی است که خود بخود تولید عذاب مینماید و آدمی را در مورد غضب الهی واقع میگرداند. چیزی که سبب امیدواری ما گردیده اینکه است که در حدیث قدسی خدای تعالی فرموده (رحمت من سبقت بر غضبم دارد) لکن امیدواری برحمت آنهم علامتی دارد که انسان خود را در مورد رحمت قرار دهد و خود را مجذوب فیض گرداند بمجرد اینکه بگوید خدا کریم است فائده نمیبخشد بلکه چنین کسی دروغ میگوید اگر واقعا امیدوار برحمت بود خود را در معرض رحمت قرار میداد و نیکوکار میگردید مگر نمی‌بینی در سوره (اعراف آیه ۵۴ فرموده «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ») آری نیکوکارانند که از رحمت الهی بهره‌مند میگردند.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ وقتی قیامت بر پا گردید در آن روز اهل بهشت و اولیاء الهی چنان بنعمتهای بهشتی که جزاء و پاداش اعمال دنیوی آنها است سرگرم و مشغول خواهند بود که شاید التفاتی باشقیاء و اوضاع محشر و عذاب گناهکاران حتی خویشاوندان خود نیز نخواهند داشت.

و بعضی گفته‌اند هفت نوع نعمت بازاء هفت عضو از اعضاء آنان برای آنها مهیا گردیده:
(اول) پاداش پای آنها است که بآن اشاره دارد قوله تعالی:

(ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ).

(دوم) پاداش دست آنها است قوله تعالی (يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا)

صفحه : ۴۷

(سوم) پاداش فرج آنان است قوله تعالی (وَحُورٌ عِينٌ) تا آخر (چهارم) پاداش شکم آنها است قوله تعالی (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا).
(پنجم) پاداش گوش آنها است قوله تعالی (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا) و امثال آن (ششم) پاداش زبان آنها است قوله تعالی (وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ) تا آخر.

(هفتم) پاداش چشم آنها است قوله تعالی (وَتَلْمِذُ الْأَعْيُنِ) (مجمع البيان) هُم وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ (ارائك) جمع اریکه بمعنی تخت حجله یا مطلق تخت است که برای تکیه گاه تأسیس میکنند ظاهرا مقصود از ازواج زنهای دنیوی باشند که در ایمان و عمل با شوهرهای خود که اهل بهشتند موافقت دارند و همین طوری که در دنیا موافق و مونس هم بودند در بهشت نیز چنینند.

و شاید مقصود از ازواج حور العین بهشتی باشند که در کمال حسن و زیبایی در آن تختها مونس اهل بهشت خواهند بود. لَّهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَّهُمْ مَاءٌ يَدْعُونَ ماءً مَوْصُولَةٌ در (ما يدعون) اطلاق دارد یعنی برای اهل بهشت هر نعمتی از انواع و اقسام نعمتها از نعم جسمانی و روحانی که مایل گردند بمجرد میل و خواهششان فوراً مهیا خواهد گردید.

از جمله کرامتی که خداوند به بهشتیان کرامت مینماید چنانچه از بعضی احادیث استفاده میشود خلایق است که هر نعمتی را اراده کنند بنفوذ اراده آنان فوراً موجود خواهد گردید نظیر آن در اینکه عالم دنیا تخیلات ذهنی است که انسان آنچه را تصور نماید از آن صورتی مشابه آن در ذهنش پدید می‌گردد لکن چون در دنیا چنان غلبه و استیلابی در مواد خارجی ندارد که بتواند مثل انبیاء که در موقع بروز معجزه باذن خدا تصرف در مادیات مینمودند در آنها تصرف نماید فقط باراده او صور اشیاء در ذهنش نمایش مینماید، لکن مؤمنین در قیامت بقوت وجودشان متصرف در اشیاء ما دون خود خواهند گردید و آنچه بخواهند فوراً نزد آنها ظاهر میگردد

صفحه : ۴۸

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ بقولی سلام مبتداء و خبرش (مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ) است و بقول دیگر سلام بدل از (ماء) در (ما يدعون) است یعنی خداوند باهل بهشت میفرماید (سلام علیکم) بالاترین نعمت بهشتیان همین سلام و درودی خواهد بود که از طرف حق تعالی بتوسط ملائکه رحمت یا بدون واسطه بر آنان گفته میشود.

از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرموده اهل بهشت در حالی که غرق در نعمتند ناگاه نوری بر آنها لامع گردد وقتی سر بالا نمایند از آن صدایی خواهند شنید (السلام علیکم یا اهل الجنة).

(منهج الصادقین) سلام اشاره بسلامتی است که اهل بهشت در سَلَم و سلامت و خوشی دائمی خواهند بود و هیچگونه ناملایمات روحانی و جسمانی عارض آنان نخواهد گردید و در محل امن و امان قرار گرفته‌اند (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) و نیز قوله تعالی (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعِدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) متقین از هر گونه الایشی پاک و در جوار قرب رب العالمین متمکن گردیده‌اند.

وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ در صحرای محشر بگناه کاران خطاب سخط آمیز میرسد که ای گنهکاران امروز که روز قیامت و روز فصل است روزی است که خوب و بد از هم ممتاز گردیده و هر کسی بمحل خود به نتیجه اعمال خود از خوب و بد خواهد رسید شما کفار از مؤمنین جدا گردید.

و بقولی خطاب بکافرین است که همه از هم جدا گردید و بایستی هر یک بمحل و دوزخی که برایش مهیا گردیده وارد گردد. (ضحاك) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ شاید اینکه آیه نیز راجع بقیامت باشد که خدای تعالی خطاب سخطاً میز بمتابعین شیطان و کسانی که بفریب آن لعین رجیم از عبادت حق تعالی برگشتند

صفحه : ۴۹

خواهد نمود که ای افراد بشر و اولادان آدم آیا من با شما عهد نکردم که مطیع شیطان نگردید و فریب او را نخورید. شاید مقصود از عهد توصیه و خبر دادن سفرای الهی باشد که از طرف خدا بافراذ بشر خبر داده‌اند که شیطان دشمن شما خواهد بود فریب او را نخورید چنانچه فرموده (یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان؛ کما أخرج أبویکم من الجنة) «۱» و نیز آنجا که فرموده (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) «۲» و غیر اینها از آیات بسیار که از راه لطف بانسان توصیه مینماید و افراد بشر را خبر دار میکند

که شیطان دشمن داخلی است و از راه قوای شهویّه و غضبیه و قوه واهمه آدمی را اغواء میگرداند و مقصود از عبادت شیطان اطاعت وی است نه عبادت اصطلاحی زیرا کسی که مطیع غیر گردد بنده وی گردیده و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ای افراد بشر مطیع شیطان نگردید زیرا که دشمنی شیطان ظاهر و آشکار است، اگر چه شیطان از راه باطن بانسان و سوسه میکند و بچشم ظاهر دیده نخواهد گردید لکن چون در مقابل شیطان و قوای حیوانی که محل جولان گاه وی است عقل که رسول باطن و شرع که رسول ظاهر است مقابل شیطان قرار داده که اگر انسان مطیع عقل و شرع گردید که دو رسولان یکی در باطن و دیگری در ظاهرند ممکن است راه شیطان را به بندند و دشمنی وی را ظاهر و هویدا گردانند و آن اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ خدای تعالی باولاد آدم امر میفرماید که عبادت شیطان را نکنید و مرا که

(۱) (سوره الاعراف آیه ۲۶) خطاب باولاد آدم نموده که شیطان شما را فریب ندهد آن طوری که پدر و مادر شما (آدم و حوا) را از بهشت خارج گردانید.
 (۲) (سوره البقره آیه ۲۰۴) خطاب ببنی آدم است که پیروی ننمائید گامهای شیطان را زیرا حقیقتاً دشمنی شیطان برای شما آشکار خواهد بود.

صفحه : ۵۰

مبدء وجود شماییم و بازگشت شما نیز بسوی من خواهد بود عبادت نمائید و عبادت من طریق مستقیمی است که شما را بمقصد و بمتتهی سعادتان میرساند.

انسان اول پیدایش وجودش در اینکه عالم دنیا تا هنگام مرگش همیشه در راهست یعنی علی الدوام در حرکت جوهری است از حالی بحالی و از نشئه‌ای به نشئه‌ای سیر مینماید از آن وقتی که نطفه و در رحم مادر قرار گرفته نشو و ارتقاء نموده و بدست قدرت مربی عالم عوالمی را طی خواهد نمود تا بحد رشد و کمال عقل رسد آن وقت برای وی دو راه باز خواهد گردید (در سوره بلد آیه ۱۰ اشاره بهمین دو راه فرموده: (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) «۱»).

و پس از آنکه رشد او تمام شد و تا پیری و افسردگی میرسد هنوز در راهست آن وقت اگر بخط مستقیم بسوی مقصد اصلی که غرض از خلقت وی بوده سیر الی الله نموده و بدون اعوجاج و کج روی همیشه روی دل بمبدء آفرینش نهاده و در همه حال چشم دل باو دوخته و در عین حال قدم پشت اولیاء الله و اصلین بحق و پیشوایان بشر گذاشته و نیز مواظب زیر قدم خود گردیده که مبدا از صراط انسانیت بلرزد آن وقت ممکن است که سرانجام بجوار قرب رب العالمین فائز گردد و راه مستقیم که نزدیکترین راه بمقصد است همان طریق شریعت اسلام خواهد بود و باید دانست کسی بمجرد ورود در دین اسلام بمقصد نمیرسد مگر در پرتو علم و عمل در اینجا صدر المتألهین در تفسیرش بیان مفصلی دارد که برای توضیح در اینجا مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

بعد از مقدماتی چنین گفته- بدان آن عبادتی که در آیه اشاره نموده که موجب وقوع در صراط مستقیم و خلاصی از شر شیطان رجیم میگردد آن استقامت

(۱) راغب در مفردات چنین گفته (نجد) مکان سخت بلند را گویند و قوله تعالی (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) مثال دو راه خواهد بود، حق و باطل در اعتقاد، و راست و دروغ در گفتار، خوب و بد در کردار (خداوند سبحان اینکه دو راه را بانسان شناسانیده بقوله تعالی (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) پایان

صفحه : ۵۱

نمودن بر طریق حق بعلم و عمل خواهد بود- اما علمی که از دو جزء عبادت افضل بشمار میرود آن علم ربوبی است که متعلق بذات خدا و صفات و افعال و کتب و رسل او است و نیز آن علم بحقیقت ملائکه و شیاطین و علم بقلب و حالات وی است و نیز علم بکیفیت سلوک عبد از دنیا بسوی آخرت و از خلق بسوی حق و علم بطریق خلاصی از ضلالت شیطان و مستعد گردیدن برای الهام ملکی است و اینها اصول علوم ایمانی است که برای انسان میسر گردد با حزب شیطان مجاهده بنماید و همین است اصل صراط مستقیم که در هر نمازی دو مرتبه از خدا میطلبیم و همین است دین توحید و طریق سلوک پیمبر ما و سایر انبیاء علیه و علیهم السلام که مأمور گشته‌ایم بقوله تعالی (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ) (۱).

و قوله تعالی (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا) (۲) تا آنجا که فرموده و اما اصل عمل دارای شعب بسیار خواهد بود و مرجع و اصل تمام آنها سلامت قلب است از کدورت شهوات و پاره کردن پرده غضب، و از برای انسان بعد از معرفت نافع تر از سلامتی قلب از کدورت شهوات و پاره شدن پرده‌های غفلت چیز دیگری نخواهد بود و همین است قلب سلیم که فرموده:

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (۳) تا آخر کلامش که مفصل است. (پایان) و لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (بهمزه استفهامی أفلم) در مقام سرزنش و مذمت تابعین شیطان بر آمده که چرا شما تعقل نمی‌کنید و فکر خود را بکار نمی‌اندازید و از خدعه شیطان حذر نمی‌نمائید تا آنکه شما را به بیراهه نبرد و مآل و سر انجام شما جهنم و دار عذاب گردد.

(۱) سوره یوسف آیه ۱۸۰

(۲) سوره شوری آیه ۱۱

(۳) سوره شعراء آیه ۸۸

صفحه : ۵۲

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ- اصلوها اليوم بما كنتم تكفرون- وقتی کفار و مشرکین جهنم را معاینه می‌نمایند گویا بآنان گفته میشود اینکه همان جهنمی است که رسولان ما بشما خبر دادند و گفتند فریب شیطان را نخورید که شیطان دشمن شما است و بفریب شیطان براه کج و بیراهه رفتید تا آنکه سر انجام سیر شما بدوزخ کشید و اینکه جهنم نتیجه روش زندگانی دنیای شما است که سر انجام باسفل سافلین طبیعت پرتاب گردیدید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) در روز قیامت اعضاء سخن می‌گویند و بگناه خود اعتراف مینمایند.

(۲) خدا در اعضاء آنها خلق کلام خواهد نمود و کلام را نسبت باعضاء میدهند زیرا که بتوسط آنها سخن گفته میشود.

(۳) معنی شهادت اعضاء و سخن گفتن آنها برای اینکه خواهد بود که دلالت کند و نشانه باشد که اینان معصیت خدا را نموده‌اند و اینکه آن را شهادت نامیده‌اند مثل اینکه است که گفته میشود چشم تو شهادت میدهد که سحر بیدار بوده‌ای. (مجمع البیان) بهتر اینکه است که در توضیح آیه گفته شود چون در محل خود بدلیل عقلی و نقلی ثابت گردیده که در کمون تمام موجودات قوه و

استعداد حیات مخفی است و وقتی از صورت کنونی دنیوی تحول پیدا میکند بصورت جمعی اخروی آنچه از استعداد کمال در آنها موجود بوده بفعلیت و ظهور خواهد رسید اینکه است که عالم قیامت را عالم حیوان نامیده قوله تعالی در سوره فصلت آیه ۲۰:

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانِ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ) و شاید همین باشد سر شهادت اعضاء آدمی بر علیه وی و بنا بر اینکه معنی آیه بظاهر خود باقی خواهد بود دیگر توجیه و صرف الکلام از ظاهر لازم نمی‌آید و در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره

صفحه : ۵۳

(زلزال) راجع بقوله تعالی (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا) اندازه‌ای شرح نمودیم بآن جا رجوع شود.

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَیْ أَعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى یُبْصِرُونَ چون کفار در دنیا چشم دلشان کور گردیده و در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر می‌گردد و آنان چشم حقیقت بین ندارند اینکه است که بنا بر عادت دنیویشان که در بیراهه قدم میزدند رو بباطل سبقت خواهند گرفت دیگر کجا قدرت دارند که چشم باز کنند و رو بجاده مستقیم که منتهی بهشت و دار کرامت الهی می‌گردد روان شوند مثل آدم کور که راه را از چاه تمیز نمیدهد و بالاخره بچاه خواهد افتاد، و نابینا گردیدن آنها نتیجه نظر نکردن آنها در آیات الهی است و لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَی مَکَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیًّا وَلَا یَرْجِعُونَ اینکه دو آیه را معلق بر مردم نموده شاید اشاره باین باشد که اگر مشیت ما قرار گیرد نسبت بکفار و مشرکین یکی از دو عمل اجرا مینمائیم یا چشم آنها را نابینا می‌گردانیم که از روی نابینایی و کوری بیراهه بسوی جهنم روند و یا آنان را از صورت انسانیت مسخ نموده و بشکل دیگری که مناسب اعمال و افعالشان باشد در می‌آوریم که دیگر توانا نباشند نه بر رفتن و نه بر باز گشتن و بجای خود بمانند و منجمد گردیده و دیگر قدرت بر حرکت نخواهند داشت.

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۸ تا ۸۳]

اشاره

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا یَنْبَغِیْ لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِیْنٌ (۶۹) لَیُنذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا وَ یَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ (۷۰) أَوْ لَمْ یُرُوا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِکُونَ (۷۱) وَ دَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا یَأْکُلُونَ (۷۲)

وَلَهُمْ فِیْهَا مَنَافِعٌ وَ مَشَارِبٌ أَفَلَا یَشْکُرُونَ (۷۳) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنصِرُونَ (۷۴) لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ (۷۵) فَلَا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنْآ نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ (۷۶) أَوْ لَمْ یَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِیْنٌ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحِی الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ (۷۸) قُلْ یُحِیْهَا الَّذِیْ أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ (۷۹) الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰) أَوْ لَیْسَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ (۸۱) إِنْمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِیْ یَبْدِئُ مَلْکُوتَ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

صفحه : ۵۴

هر کس را که ما عمر دراز دادیم وی را در آفرینش (و طراوت جوانی و شادابی) منعکس میگردانیم (و او بپیری و شکستگی و پژمردگی خواهد رسید) آیا چرا تعقل نمیکنید (۶۸)

و ما بمحمد تعلیم شعر ندادیم و برای او شعر گفتن سزاوار نخواهد بود قرآن نیست مگر پند و اندرز می‌دهد (۶۹)

تا آنکه بترساند و تهدید نماید کسی را که (قلب او) زنده است نه قلوب مرده را و کلمه عذاب برای کافران محقق گردیده (۷۰)

آیا نمی‌بیند که ما بدست خود بدون مشارکت

صفحه : ۵۵

غیر چهارپایان را آفریدیم و آنها مالک و متصرف در آنها گردیدند (۷۱)

و آن حیوانات را رام و مسخر آنان گردانیدیم که بعضی از آنها مرکوب (بشر) گردیده و از بعض آنها تغذیه مینمایند (۷۳)

و برای (افراد بشر) در آن حیوانات منافع دیگری خواهد بود از آشامیدن (شیر و پشم و کرک و غیره که سود می‌برند) آیا چرا (با اینکه همه منافع) شکر نمیکنید (۷۴)

بت‌ها قدرت یاری کردن آنها را ندارند و بت پرستان در مقابل بت‌هایشان (گویا) سپاهی میباشند حاضر شدگان (۷۵)

پس ای محمد سخنان (ناروای آنان) تو را محزون نگرداند و بدرستی ما میدانیم آنچه را پنهان نموده و آنچه را ظاهر گردانیده‌اند (۷۶)

آیا انسان ندانست که ما وی را از نطفه‌ای آفریدیم (و در امر معاد) جدال میکند و دشمنی میگردد هویدا و برای ما مثل آورده و خلقت خود را فراموش نموده و گفت کی است (که بتواند) استخوانهای پوسیده را زنده گرداند (۷۸)

ای محمد بگو او را زنده میگرداند آن کسی که ابداء وجود وی را نموده (که او را از نیستی بهستی آورده و او بهر چیزی توانا خواهد بود (۷۹)

خدا آن کسی است که برای شما در درخت سبز آتش قرار داده (مثل سنگ چخماق) که از آن آتش میافروزند (۸۰)

آیا آن کسی که آسمان و زمین را آفریده قدرت ندارد که مثل آنها را بیافریند آری قدرت دارد و او بسیار آفریننده و بسیار دانا است (۸۱)

حقیقتا امر او (چنین است) که وقتی وجود چیزی را اراده کند باو گوید باش فوراً موجود میگردد (۸۲)

منزه و مبرا (از هر عیب و نقصی خواهد بود) آن کسی که باطن هر چیزی بدست قدرت او است و شما بسوی او باز گشت می‌نمائید (۸۳)

توضیح آیات

اشاره

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ظاهر و هویدا است کسی که بپیری رسد در خلقت منعکس میگردد جوانی و طراوت وی تبدیل بشکستگی و پژمردگی و قوای طبیعی که در ابتداء خلقت بحد

صفحه : ۵۶

رشد همیشه در ازدیاد و قوت و زیادی بود بعکس در پیری رو بانحلال خواهد رفت گوشش سنگین چشمش ضعیف اعضاء و جوارحش سست میگردد تا بتدریج حیات دنیا را بدرود گوید.

اشاره بعموم قدرت الهی است که دانسته شود مربی عالم از روی حکمت چنین مقرر گردانیده که عالم طبیعی علی الدوام در کون و فساد باشد هیچ چیز در آن بیک حال باقی نخواهد ماند همیشه در حال وجود و عدم است اول از نقص رو بکمال میرود پس از آن وقتی بکمال لایق بخود رسید رو بنقص میگذارد و حیات و موت متعاقب یکدیگر خواهند بود و بقاء و حیات همیشگی در عالم قیامت تحقق پذیرد زیرا که در آنجا کون و فساد و تغییر و تبدیلی نخواهد بود.

آری عالم طبیعیات چنین است لکن عالم روحانیات بعکس آن است انسان اگر پس از رشد طبیعی در تقویت قوای روحانی خود بکوشد و بخط مستقیم رو بحق آورد و محنت او را در دل خود بپروراند و مطیع اوامر او گردد و با نفس شرور خود مجاهده نماید هر چه بیش میرود بر عقل و قوت روحانی وی افزوده خواهد گردید و لو آنکه بدن وی کاهیده و قوای طبیعی وی ضعیف گشته باشد روح و قلب وی جوان و شاداب میگردد اگر چشم سرش ضعیف شود چشم دلش روشن تر خواهد گردید و چنین کسی چنان در باطن مشغول مشاهده معانی و عوالم روحانی گردیده که دیگر چندان التفاتی بعالم ظاهر ندارد اینکه است که در نظر ظاهر بینان خرفت مینماید و نمیدانند که چشم و گوش دلش باز شده و در باطن خود فرو رفته و قوای باطنی او رو باز دیاد است.

اینکه است که در آخر آیه فرموده (أَفَلَا يَعْلَمُونَ) وقتی اینکه عالم و حال خود را چنین مینگرید چرا عقل خود را بکار نمیاندازید تا آنکه اسرار خلقت را بفهمید که غرض از خلقت شما چیست و چگونه دل بر اینکه زندگانی ناچیز دنیا بسته‌اید که هیچ چیز آن قرار و ثباتی نخواهد داشت و بایستی بدانید که در زندگانی شما مقصود بزرگتری در کار خواهد بود.

صفحه : ۵۷

رد کلام کنار که نسبت شاعری پیمبر اکرم «ص» میدادند

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ مشرکین عرب وقتی میدیدند آیات قرآنی از مرتبه فهم آنان بالاتر است و با آنکه زبان خودشان است قدرت ندارند مثل آن و لو یک آیه باشد بیاورند اینکه بود که گاهی نسبت جنون بآن عقل کل میدادند و گاهی نسبت سحر و گاهی میگفتند اینکه قرآن اشعاری است که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بهم بافته و بخدا نسبت میدهد. در اینکه آیه بر رد سخن سخیف آنان فرموده ما پیمبر خود علم شعر نیاموختیم زیرا که شعر گویی سزاوار او نیست اینکه آیاتی که برای شما میخواند نیست مگر تذکری که شما را بطریق سعادت و فضیلت آشنا گرداند و اینکه قرآنی است که قوانین آن بطوری روشن و هویدا است که نزد هیچ عاقلی مخفی نخواهد بود که آن کتابی است آسمانی و از عالم قدس از طرف حق تعالی برسولش فرود آمده و حضرتش هیچ وقت شعر نگفته.

از حسن روایت شده که وقتی حضرت رسول اینکه شعر را گفت

(کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا)

ابو بکر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاعر اینطور نگفته بلکه چنین گفته (کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا) و من شهادت میدهم که تو رسول خدایی (و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک).

(مجمع البیان) در حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرموده (اگر شکم شما پر از چرک و ریم باشد من دوست تر دارم از اینکه پر از شعر باشد).

و شاید شعری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن دلتنگ میگردید اشعاری بود که در هجو اسلام گفته میشد یا اشعار دروغ و بیمعنی و اغراق نه اشعاری که منظوی بر توحید و نصیحت و اندرز و مدح ائمه و متضمن سخنان صحیح باشد. چنانچه گویند حضرتش حسان بن ثابت را بر شعر گفتن تحریر میفرمود و می گفت ای حسان تو مادامی که باشعار خود ما را یاری میکنی بروح القدس مؤید گردیده‌ای.

صفحه : ۵۸

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ قرآن اندرز و نصیحت و تذکری خواهد بود برای کسی که زنده دل باشد نه مردگان. مقصود از حیات، حیات روحانی است نه جسمانی زنده کسی است که دل او زنده باشد و چشم حق بین او باز گردیده حیات کفار حیات حیوانی است نه حیات انسانی.

از اینکه آیه چنین استفاده میشود که غرض اصلی از فرود آمدن قرآن اندرز و راه‌نمایی کسانی خواهد بود که روح انسانی آنان زنده و در راه حقیقت سیر می‌نمایند که براه نمایی قرآن بخط مستقیم بسوی مقصد اصلی روان شوند و بمقصد خود نائل گردند و از الطاف الهی کامیاب گردیده بهره بردارند لکن آیات قرآن نسبت بکفار در اثر تاریکی قلبشان سودمند نخواهد بود زیرا که آنان از روش خودشان بازگشت نمی‌نمایند و ای محمد کوشش تو در آنها تأثیر نخواهد نمود زیرا که برای آنها عذاب محقق گردیده. أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ بهمزه استفهام در مقام اعتراض بکفار بر آمده که آیا اینان خلقت عجیب موجودات را از آنچه ما بدست قدرت خود بدون کمک و معاون و شریک عمل نموده‌ایم نمی‌بینند که از جمله آنان چهارپایان مثل اسب و شتر و غیر آن است که آنها را مالک و متصرف در اینکه حیوانات گردانیده‌ایم و آنان را خاضع و ذلیل بشر قرار داده‌ایم که بعض آنها مثل اسب و شتر سوار شوند و از گوشت بعض آنها بخورند و در آنان منافع دیگری است مثل پوست و کرک و گوشت و شیر آنها مثل شیر گاو و شتر و گوسفند که بیاشامند با اینهمه آثار قدرتی که علی‌الدوام مشاهده مینمایند چگونه شکر گذار نمیباشند و در مقابل او سر تسلیم فرود نمی‌آورند و بوحدت و علم و قدرت و باقی صفات جلال و جمال آن فرد احدی و آله عالم اعتراف

صفحه : ۵۹

نمی‌نمایند و اینان مثل مردگان خواهند بود و حیات دل ندارند.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ - لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ ذات متعال اعتراض و سرزنش بمشرکین نموده که اینان با اینکه همه آثار قدرتی که در موجودات مشاهده مینمایند غیر از خدای واحد قهار خدایان و معبوداتی برای خود قرار میدهند بگمان اینکه شاید معاون آنان کردند و در زندگانی دنیایشان آنها را یاری و کمک نمایند و آنان را از عذاب برهانند.

در صورتی که بتهایی که بخدایی خود پذیرفته‌اند عاجزند و بدست خودشان درست شده‌اند زیرا که بسیاری از الهان آنها سنگ یا فلزی بوده که بدست بشری تشکیل شده و چنین رویه منتهای حماقت و نفهمی بشر را نشان خواهد داد چگونه کسی که اسم خود را انسان میگذارد و ادعاء عقل میکند بجمادی که دست کرد خودش یا مثل خودش باشد سر فرود آورد و از آن یاری و کمک خواهد در صورتی که میداند آنان قدرت بر یاری کردنشان نخواهند داشت.

وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ تشبیه آنها بقشون و سپاه شاید اشاره باین باشد که همین طوری که لشگریان در مقابل سلطان بدون صادر شدن امر در جای خود ایستاده و حرکت ندارند و ذلیل و منقاد سلطاند بت پرستان نیز در مقابل بتها خود را مسلوب الاختیار می‌پندارند و گویا هیچ قدرتی ندارند.

و از جایی در تفسیر آیه چنین نقل شده که مشرکین با آله خود در جهنم حاضر شدگانند زیرا که هر حزبی با آنچه را که پرستش میکنند از بتها در آتشند و نه الهان توانند عبادت کنندگان خود را از عذاب نجات دهند و نه عبادت کننده گان الهان را چنانچه در جای دیگر فرموده:

(إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) و از قتاده نقل شده که مشرکین قشون بتهایند و در دنیا نزد آنان حاضرند و چون از آنها خیر و منفعتی و رفع ضرری نمی‌بینند بر آنها غضب دارند (مجمع البیان)

صفحه : ۶۰

فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ- برای تسلی دل رسولش بوی خطاب فرموده ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو از سخنان ناروای کفار محزون مباش اعمال و افعال و گفتار و آنچه را از حقد و حسد در باطن خود مخفی میگردانند و آنچه را ظاهر می‌نمایند تماما نزد ما و در علم حضوری ما مکشوف خواهد بود اشاره به اینکه چون اعمال و گفتار و آن صفات نکوهیده آنان را میدانیم و آنان را بجزا و پاداش عملشان عذاب می‌نمائیم دیگر تو نباید از سخنان ناروای آنان متأذی گردی جزای آنها را بما واگذار و دل خوش باش که بزودی از آنان انتقام خواهیم کشید.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ - وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

بقولی یا سائل امیه بن خلف یا و عاص بن وائل سهمی یا ولید بن مغیره بوده و از مجاهد و قتاده نقل شده که سائل ابی بن خلف بوده و همین قول از امام جعفر - صادق علیه السلام روایت شده که ابی بن خلف بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد گردید و در آن مجلس بعضی از صناید قریش حضور داشتند و استخوان مرده پوسیده‌ای در دست داشت پس از آنکه آن را خورد نمود گفت ای محمد (ص) کیست اجزاء متفرق اینکه را جمع آورد و بوی حیات دهد و وی را زنده گرداند حضرت رسول (ص) فرمود پروردگار عالم اینکه اجزاء را جمع آوری مینماید و آن را زنده خواهد گردانید آن وقت اینکه آیه فرود آمد.

(ا و لم) همزه استفهام و در مقام انکار آرند که آیا انسان ابتداء خلقت خود را نمیداند که چگونه ما آن را از قطره آب منی با آن همه وسائل و معدات و شرائطی که برای پیدایش او مهیا نمودیم و چه مراتبی را طی نموده از آن وقتی که در پشت پدر او را بصورت منی در آوردیم و از آنجا تغییر محل دادیم تا برحم مادر در آمد

صفحه : ۶۱

و تغییراتی نموده از صورتی بصورتی تبدیل گردیده منی علقه شد علقه مضغه گردید تا بصورت جنین و طفل در آمد و نفخه بوی دمیده شد و انسان گردید و پس از تمامیت مدت حمل در اینکه عالم پا گذاشت و پس از آن نیز مراحل را طی نمود تا وقتی که سخن گو گردید آن وقت مراحل قبلی خود را فراموش نموده و در مقام مجادله و مخاصمه بر می‌آید و باستخوان پوسیده مثل می‌آورد و می‌گوید کی تواند اینکه استخوان پوسیده را زنده کند قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ أَيْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بگو همان کسی که در اول در مواد مرده و عناصر تصرف نموده و بتدریج بنفوذ قدرت ازلی آن را بصورت کنونی انسانی در آورد و باو حیات بخشید قدرت خواهد داشت که پس از آنکه بصورت ماده اولیه خود بر آمده و خاک و جزء عناصر گردیده ثابا حیات نوینی بوی ببخشد و وی را زنده گرداند.

وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ شاید آیه اشاره باین باشد که گمان نکنید کسی که مرد و حیات دنیا را بدرود گفت در هیچ عالمی و در هیچ نشئه‌ای از عوالم موجود نباشد تا اینکه بگوئید اعاده معدوم محال خواهد بود چنانچه بعضی چنین توهم کرده‌اند اینطور نیست بلکه هر چه موجود شده و میشود با تمام خصوصیاتش در عالم قضاء و لوح محفوظ که شاید عبارت از احاطه علم حضوری حق تعالی باشد موجود است و گذشته و آینده نسبت بآن مرتبه یکسان خواهد بود.

پس از اینکه بیان معلوم میشود همان انسانی که در دنیا زندگانی مینمود چون در مرتبه احاطه علمیه حق تعالی مفقود نشده اینک است که همانست که در نشأ آخرت ثانیاً حیات جدیدی بوی بخشوده و او را زنده میگرداند بزندگی دائمی همیشه‌گی و اینکه مطلب نزد اهلش ظاهر و معلوم خواهد بود اگر چه نزد ظاهر بینان که هنوز فهمشان از مرتبه محسوسات تجاوز نموده بعید مینماید و چنین سعه روحی ندارند که بتوانند تصور نمایند که انسان پس از مردن و مندک گردیدن

صفحه : ۶۲

اعضاء در عوالم دیگری که فوق اینک عالم بشمار می‌آید موجود خواهد بود.

اللَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ برای رفع استبعاد منکرین معاد و زنده شدن مردگان و عموم قدرت خود آنان را متنبه میگرداند که آن کسی که از درخت سبز با آنکه در آن آب است و آب و آتش ضد هم است از آن آتش ظاهر میگرداند و شما از آن آتش می‌افروزید چنین کسی چگونه قدرت ندارد بر زنده گردانیدن مردگان.

گویند در بیشتر بیابانهای عربستان دو درخت است یکی را (مرخ) و دیگری را (عفار) نامند وقتی دو شاخه تری از اینک دو درخت را بهم بمالند از آن آتش میجهد و عربها گویند (فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار) یعنی در هر درختی آتش است لکن اینک دو درخت (مرخ و عفار) تمجید شده کلبی گفته از هر درختی آتش بیرون می‌آید مگر درخت عناب. (مجمع البیان) چون فهم بیشترین افراد بشر از محسوسات بالا نمیرود اینک است که بسیاری از مطالب معقولات را تشبیه به محسوسات مینماید و در اینجا اشاره بعموم قدرت دارد که در قبال قدرت غیر متناهی الهی محالی تصور ندارد همین طوری که با ضدیت و تنافری که بین آب و آتش است از آب آتش میجهد همین طور از مرده زنده بیرون می‌آید و از زنده مرده.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ آیه بشر را متذکر میگرداند بارشاد عقلی که رجوع بعقل خود نمائید و اینک خلقت عظیم آفرینش را تحت تدبیر و بازرسی قرار دهید و بخلقت آسمانها و زمین و در اینک دستگاه مجلل جهانی از کرات و آسمانها و کهکشانش و عوالم غیر متناهی و موجودات عظیم خلقت نظر کنید که چگونه بعضی از حیث عظمت و بزرگی طوری خواهد بود که تحت تصور نمی‌آید و بعضی در جهت کوچکی و خوردی بقدری

صفحه : ۶۳

دقیق است که با دستگاه عظیم ذره بینی باز نتوانند درست آنها را به بینند.

در نظر عقل سلیم کسی که قدرت دارد بر خلقت چنین عوالم غیر متناهی که محدود بحدی نخواهد بود آیا قدرت ندارد که مثل آن را خلق نماید.

آری قدرت دارد زیرا که او خلاق است خلقت و آفرینش او بسیار است و محدود بحدی نخواهد بود و بر آنچه میکند و می‌آفریند عالم و دانا است.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ لفظ کن اشاره بسرعت اجابت ممکنات است که بمحض امر تکوینی و اراده ازلی هر

چه را که اراده نمود فوراً قبول امر نموده موجود می‌گردد نه اینکه محتاج بلفظ باشد زیرا در دستگاه آفرینش که از منبع علم و قدرت ازلی سر چشمه گرفته لفظی در کار نخواهد بود.

و شاید نفوذ اراده را تشبیه نموده بلفظ (کن) که همانطوری که الفاظ اراده می‌دهد (ما فی الضمیر متکلم) را وجود موجودات نیز اراده می‌دهد علم و قدرت و اراده ازلی حق تعالی را زیرا که بمحض اراده ممکنات داعی حق را اجابت خواهند نمود فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ منزله و میرا از هر عیب و نقصی است آن کسی که ملکوت و باطن هر چیزی بدست او است و بازگشت تمام امور و رجوع شما افراد بشر بسوی او خواهد بود.

شاید اشاره باین باشد که ذات ازلی حق تعالی بالاتر از اینکه است که در خلقت محتاج بلفظی و کلامی یا معاون و شریکی باشد بلکه ملکوت و باطن موجودات و حقیقت هر چیزی بدست قدرت او انجام خواهد گرفت و او جلت عظمت هم مبدء موجودات و علت فاعلی آنها است و هم مرجع و علت غایی آنان است و بازگشت همه چیز بسوی او است (هو المبدء و المعید) حیات و ممات و بعث و نشور همه بقدرت و علم و اراده او پذیرفته خواهد گردید.

صفحه : ۶۴

سورة الصافات

اشاره

مائة و اثنتان و ثمانون آیه و هی مکیه

[سورة الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ (۴)
 رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بَزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۶) وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷) لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹)
 إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴)
 وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۵) أ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أ وَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹)
 وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) احشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲۴)
 مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶)

صفحه : ۶۵

ترجمه

سوره و الصافات بعدد کوفیان و مدنیان صد و هشتاد و دو آیه است و در مکه فرود آمده و در عدد بصریان صد و هشتاد آیه و هشتصد و بیست کلمه و سه هزار و هشتصد و بیست و سه حرف است (بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

قسم بملائکه‌ای که صف کشیده و در مقام بندگی آراسته‌اند (۲)

و قسم بملائکه‌ای که رانندگان شیاطینند (۳)

یا آورنده وحی بر انبیاء میباشند (۴)

که حقیقتا خدای شما یک و یگانه خواهد بود (۵)

و او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است و پروردگار مشرقها است (۶)

بحقیقت ما آسمان دنیا را بستارگان زینت دادیم و آراسته گردانیدیم (۷)

و آن را از هر دیو نافرمانی نگاه داشتیم (۸)

که نمیشوند تسبیح ملاء اعلا را و از هر طرفی برای رانندگان شیاطین تیر انداخته میشود (۹)

و برای آنها عذاب ثابت و مستقر خواهد بود (۱۰)

مگر آنکه از شیاطین کسی چیزی دریابد که آتش درخشنده از پی وی خواهد درآمد (۱۱)

پس ای محمد از آنها پرسش کن آیا از حیث خلقت و قوت آنان سخت تر (و نیرومندترند) یا آنچه را از آسمان و زمین ما آفریدیم و ما انسان را از گل چسبنده خلقت نموده‌ایم (۱۲)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو از انکار کفار تعجب می کنی و آنان (بسختان تو سخریه) میکنند (۱۳)

و وقتی بآنان پند و اندرز داده شود متذکر نمیگردند (و سخن حق را نمی پذیرند) (۱۴)

و وقتی معجزه و آیتی دیدند سخریه میکنند (۱۵)

و گفتند نیست اینکه مگر سحری آشکار (۱۶)

آیا وقتی مریدیم و خاک و استخوان گردیدیم ما ثانیاً زنده خواهیم شد (۱۷)

آیا پدران پیشینیان ما هم زنده میشوند (۱۸)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بآنها بگو آری (همه زنده خواهید شد) و در آن وقت شما خوار و بیمقدار باشید (۱۹)

و جز اینکه نیست که برای واقع گردیدن قیامت یک صیحه آسمانی

صفحه : ۶۶

(نسخه صور) کافی خواهد بود پس در آن هنگام همه زنده میگردند و اوضاع قیامت را مینگرند (۲۰)

و گویند وای بر ما همین است روز جزاء (که پیمبران بما وعده دادند) (۲۱)

(ملائکه گویند) اینکه است روزی که حق و باطل از هم جدا میگردد و شما چنین روزی را دروغ پنداشتید (۲۲)

(ای ملائکه) کسانی که ظلم کردند با زنهایشان و آنچه را که از غیر خدا پرستش می نمودند با هم جمع نمایند (۲۳) پس آنان را بسوی جهنم راه نمایی کنید (آن وقت خطاب میرسد) آنها را نگاه دارید تا اینکه در مورد سؤال در آیند (۲۴)

چيست مر شما را که یکدیگر را یاری نمیکنید (۲۵)

بلکه در آن روز (همه آنها) گردن نهاده گانند از روی عجز و منقاد شدگانند از روی بیچارگی (۲۶)

توضیح آیات

اشاره

وَ الصَّافَّاتِ صِيْفًا - فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا - فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا صافات جمع الجمع صاف است و بر جماعتی گفته میشود که در یک خط مستقیم آراسته گردند و بواو قسم سوگند یاد میکند بجماعت بسیاری که صف زده و منتظر فرمانند.

سخنان مفسرین در توجیه آیات

توجیه اول اشاره بسه نوع از ملائکه است (وَ الصَّافَّاتِ) ملائکه‌ای میباشند که یا در آسمان صف زدگانند مثل صفوف جماعتی که برای نماز صف می‌بندند آنها نیز برای اجراء فرمان الهی صف زده و خود را آماده گردانیده‌اند یا در هوا چنین صف زده‌اند مثل صفوف پرندگان که آنان هنگام نزول بزمین و اجراء امر چنین خواهند بود.

(زاجرات) نیز نوع دیگری از ملائکه میباشند که هنگام معصیت در قلب بشر نفوذ نموده و مقابل وسوسه شیطانی که بوی القاء معصیت مینماید وی را زجر

صفحه : ۶۷

میدهند و سرزنش مینمایند و او را از عمل قبیح باز خواهند داشت.

یا ملائکه‌ای میباشند که وقتی شیاطین برای فرا گرفتن کلام فرشتگان صعود بآسمان مینمایند آنان را زجر نموده بر میگردانند. (تالیات ذکرا) نیز نوع دیگری از ملائکه خواهند بود که واسطه وحی بانبیاء میباشند و در قلب بشر و در نفس ناطقه انسانی القاء ذکر مینمایند و آنان را در کمالات روحانی از قوه بفعل می‌آورند تا آنکه کامل گردند.

فخر رازی در تفسیر کبیر در توجیه آیات چند احتمال داده یکی آنکه مقصود از آیات سه صنف از ملائکه باشند و بیان مفصلی دارد که برای توضیح مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

چنین گوید (وَ الصَّافَّاتِ صِيْفًا) اشاره باین است که ملائکه برای استکمال جوهر ذاتشان در مرتبه عبودیت ایستاده گی مینمایند و در مقام اطاعت آراسته خواهند بود.

و قوله تعالی (فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا) اشاره بکیفیت تأثیر آنها در ارواح بشریت است که آنان را بزجر از آنچه سزاوار آنها نیست باز خواهند داشت (و قوله تعالی) (فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا) اشاره بچگونگی تأثیر آنها است در نفوذ نمودن تجلیات قدسیه و انوار الهیه در ارواح ناطقه بشریه و اینکه اعتبار عقلیه منطبق خواهد گردید بر اینکه آیات سه گانه.

(پایان) توجیه دوم مقصود از (الصافات) یا عبادت کننده گانی خواهند بود که برای نماز جماعت صفوفی آراسته میگردانند یا مجاهدین که در جبهه جنگ در مقابل کفار صف میکشند یا مرغانی که در هوا پرها گسترده و باز نموده صف میکشند قوله تعالی (أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ).

و مقصود از (زاجرات) آن اشخاص مؤمنی باشند که برای نهی از منکر مردمان عاصی را زجر میکنند آنان را از عمل قبیح باز میدارند.

و مقصود از (فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا) تلاوت کنندگان قرآن یا کسانی باشند که

صفحه : ۶۸

بسیار ذکر گویند و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین در توضیح اینکه چهار آیه نموده‌اند.

و اگر چه آیات بر هر یک از اینکه توجیهات صادق آید بلکه نظر باطلاق آیات بر همه آنها صادق آید لکن تخصیص دادن آیات بمعنی خاص بدون مخصص جائز نیست.

و اگر بخواهیم آیات را بموارد خاصی تخصیص دهیم همان توجیه اول بنظر بهتر می آید که مقصود سه نوع از ملائکه باشند و دلیل بر تخصیص دادن آیات بملائکه از همین سوره و غیر آن می توان استخراج نمود آیه ۶۵ حکایه از قول ملائکه فرموده (وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ) و در سوره فجر آیه ۲۱:

(وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) و اینکه آیات تأیید مینماید که مقصود از صافات نوعی از ملائکه باشند که عمل آنها چنین خواهد بود.

و نیز مقصود از (زاجرات) نوع دیگری از ملائکه باشند و مؤید آن آیه هشتم همین سوره است که در عمل ملائکه زاجرات فرموده (وَيَقْدِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُخُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ) ملائکه شیاطین را بزجر از اطراف آسمانها میرانند. و مقصود از (تالیات ذکرا) نیز نوع دیگری از ملائکه باشند چنانچه آیه ۶۶ همین سوره از قول آنها است که فرموده (وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) و عطف آیات بفاء که دلیل بر ترتیب است نیز مؤید همین توجیه خواهد بود زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که هر نوعی از ملائکه موظف بانجام عملی و مسخر برای کاری میباشند یک ملک از وی چند عمل بر نمی آید انسان است که چون جامع مراتب و شئون و دارای قوای مختلفه است اعمال متشتت از وی ساخته خواهد شد لکن با اینحال چون می شود اینکه آیات را از متشابهات قرآن بشمار آورد بهتر اینکه است که علم آن را بخدا و راسخین فی العلم تخصیص دهیم و در باره آن رأی اندیشی ننمائیم.

إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ

صفحه : ۶۹

اینکه جمله جواب قسم است که ذات متعال باین موجودات شریفه قسم یاد میکند که خدای شما یکتا و یگانه است و شریک و انبازی ندارد.

دانشمندان گویند فرق است بین واحد و احد خدای تعالی واحد است شریک و نظیر و عدیل و مثل و ضد و مانندی برای او تصور نخواهد داشت، و در وجوب و جوب و در قدم ذاتی و در الوهیت و ربوبیت یکتا است و در خلقت محتاج بشریک و معاون نخواهد بود بذات بیزوال خود می آفریند روزی میدهد حیات میدهد می میراند و باین اعتبار ذات او متصف بصف واحد است.

و چون ترکیب شده از اجزاء نیست و بسیط الحقیقه است که مانند اجسام از ماده و صورت ترکیب نشده و باعتبار دیگر ترکیب شده از ماده و نیرو نگردیده بلکه مجرد صرف و متفرد بذات و حقیقت خواهد بود باین اعتبار احد است، و گاهی واحد گویند و مقصود ذاتی است که جامعه تمام صفات جمالیه و جلالیه است رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ در کتاب کافی چنین روایت میکند که مردی بر امام جعفر صادق علیه السلام وارد گردید و گفت جانم فدای تو باد (هذه قبه ادم) «۱» یعنی اینکه عالم قبه ادم است فرمود آری و قسم بخدا که برای حق تعالی قبه‌های زیاد است و پشت مغرب شما سی و نه مغرب است که همه آنها را

زمین سفیدی است پر از خلق که بنورش استضاء می نمایند و طرفه العینی نافرمانی خدا را نخواهند نمود آیه در جواب مشرکین است که بر خود آلهه و خدایان متعدد قرار دادند فرموده همان خدای واحد مربی و پرورش دهنده آسمانها و زمین و آنچه در آن است و پروردگار مشرقها خواهد بود.

مشارق جمع مشرق و مقابل مغرب است.

بگفته ابن عباس بر فلک خورشید سیصد و شصت سوراخ است و در ایام سال هر روزی خورشید از محلی بر میآید

(۱) ظاهرا مقصود از قبه همان است که کره نامیده میشود. [.....]

صفحه : ۷۰

و در دعای معروف بسماوات امام (ع) در مقام مناجات عرض میکند:

(و خلقت بها الكواكب و جعلتها نجوما و بروجاً و مصابيح و زينة و رجوما و جعلت لها مشارق و مغارب و جعلت لها مطالع و مجاری و جعلت لها فلکا و مسابح و قدرتها فی السماء منازل فاحسنت تقديرها و صورتها فاحسنت تصویرها) (۱).

از فقرات اینکه دعاء بضمیمه حدیثی که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و آن روایتی که از کتاب خصال در سوره (یس) از آن حضرت نقل نمودیم که فرموده برای خدای عالم دوازده هزار عالم است و هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین بشمار می‌رود.

از اینکه دعاء بضمیمه آن دو حدیث میتوان استخراج نمود که مقصود از مشارق و بقرینه آن مغارب چنانچه در کشفیات جدید ثابت نموده‌اند منحصر بمحل طلوع و غروب اوضاع شمسی عالم ما نیست و مقصود از آسمانها و زمین و موجودات بین آنان نیز منحصر باین عالم محدود ما نخواهد بود بلکه نظر به اینکه حق تعالی فیاض مطلق است فیض او غیر متناهی است، و دوازده هزار اشاره بکثرت عوالم است نه اینکه باین عدد محدود باشد (و الله العالم باسرار مخلوقاته) إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ در تفسیر قمی از ابی عبد الله علیه السلام که حضرتش از فرموده امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند:

(۱) خدایا ستارگان را بحکمت خود آفریدی و آنها را چراغها و زینت زمین و جلوگیری از شیاطین قرار دادی و برای آنها مشرقها و مغربها و محل طلوع و جایگاه جریان مقرر نمودی و برای هر یک کره و فلکی قرار دادی که در آن شناور گردند و در آسمانها برای آنها منازلی تقدیر نمودی و چه خوب تنظیم و صورت بندی نمودی. بقرینه قوله (ع) (و خلقت بها الكواكب و جعلتها نجوما و بروجاً) میتوان استفاده نمود که در هر کوکبی که آن را کره گویند ستارگان دیگری هست که هر یک از آنها کره‌ای بشمار می‌آید و دارای شمس و قمر و ستارگان و مخلوقات میباشند.

صفحه : ۷۱

«۱) هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل مدائن التي في الارض مربوطة كل مدينة الى عمود من نور طول ذلك العمود في السماء مسيرة ماتي و خمسون سنة»

و از اینکه حدیث و امثال آن از احادیث که از آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیده چنین استفاده توان نمود که هیئت قدیم که بنام بطلموس گفته میشود بسیاری از آن مخالف واقع خواهد بود و اگر چه هیئت جدید نیز معلوم نیست که تامش مطابق واقع باشد البته بسیاری از آنها از روی حدس و تجربه تعیین گردیده که بعدا خود مخترعین می فهمند و تغییر میدهند لکن بعضی از آنها

با آیات قرآن و اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق می‌گردد و از آن دو فائده نصیب ما خواهد گردید یکی آنچه مطابق با احادیث است توان بآن اطمینان نمود، دیگر اینکه خود یکی از معجزاتی بشمار میرود که از معصومین رسیده. در آن وقتی که غیر از همان هیئت غلط قدیم که بدست مردم بوده و آن را صد در صد درست می‌انگاشتند از آن بزرگواران راجع بتعداد عوالم و اینکه در هر یک از ستارگان در آن عالمی و شهری است و در آنها مخلوقات بسیاری سکونت دارند می‌فهمیم اینکه دانشی است که از روی همان روح قدسی و نفس ملکوتی آنها پدیدار گردید نه از روی حدس و تخمین و نه اینکه بوسیله اسباب و آلات حسی طبیعی عالم بما فوق گردیده باشند بلکه بعلم لدنی و احاطه روحی بر ما دون خود احاطه نموده و بقدری که مشیت الهی اقتضاء نموده آن بزرگواران را دانا بما کان و ما یکون گردانیده تا آنکه حجت بر خلق تمام گردد.

وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ چون آسمانها که طرف علو و جایگاه ملائکه مقربین است با آن عظمت و نورانیت و آثار قدرتی که از آنها نمایان است جای هر شیطان رانده شده‌ای و نفس

(۱) اینکه ستارگانی را که شما در زمین مینگرید در آن شهرهایی نهفته مثل شهرهایی که در زمین است و آن شهرها مربوط بیک عمودی از نور در آسمان خواهند بود که طول اینکه عمود بقدر سیر نمودن دوپست و پنجاه سال است و همه مربوط بیکد گردند.

صفحه : ۷۲

خیثی نخواهد بود اینکه است که نظر به اینکه عنصر غالب شیاطین از آتش تعبیه شده و طبیعت آتش مایل بفرق است، وقتی آنان بمقتضای طبیعتشان رو ببالا- میروند و خواهند از اوضاع عالم بالا و حوادث و تسییح روحانین اطلاع پیدا نمایند رانده خواهند گردید.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ- دُحُورًا چون شیاطین از موجودات خیث پست بشمار میروند چنین قدرتی نخواهند داشت که بتوانند تسییح ملائکه را استماع نمایند زیرا ذکری و تسییحی که مخصوص موجودات علوی و ملائکه مقربین است مخصوص بخودشان خواهد بود اینکه است که شیاطین از هر طرفی بقصد استماع بالا میروند بر آنان تیر انداخته میشود و رانده خواهند گردید.

وَلَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ملائکه شیاطین را از طرف آسمانها میرانند و نمیگذارند وارد ملاء اعلا گردند مگر آنکه کسی از آنان از آن موجودات علوی سخنی دریابد یا بر اسراری مطلع گردد در آن حال یک شعله آتش درخشنده از پی وی در آید و او را محترق و مضمحل و نابود گرداند.

و اینکه آیات بر بعض افراد پست بشر نیز صادق آید آنهایی که در باره آنها فرموده (صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) سوره بقره آیه (۱۶۶) چنین مردمانی از سماء عظمت قرآن نتوانند استفاده نمایند و از سخنان وحی بهره برداری کنند اگر ندرتا گاهی بخوانند از معارف چیزی دریابند قهر الهی آنان را میراند زیرا چنین مردمانی روح معارف را در خود کشته‌اند و در اسفل سافلین طبیعت فرو رفته‌اند و دل و جان آنان محل جلوه گاه شیاطین گردیده دیگر کجا لایق اینکه خواهند بود که روحشان بطرف بالا صعود نماید.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ در جمله (أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) ممکن است سه وجه گفته شود.

صفحه : ۷۳

۱- شیخ طبرسی در مجمع البیان چنین گوید خداوند رسول خود را مخاطب قرار داده که ای محمد از کفار سؤال کن آیا آنان از حیث قوت و شدت محکم‌ترند یا گروه گذشتگان که ما آنها را بعذاب گرفتیم و هلاکشان گردانیدیم.

۲- و برای بعضی آیا آنان از جهت قوت شدیدترند یا خلقت آسمانها و ملائکه (پایان) ۳- و شاید نظر به اینکه آیه پیش راجع بصعود شیاطین با آسمان و طرد و عذاب آنان بود باین لحاظ ممکن است در توجیه آیه چنین گفته شود ای محمد از کفار سؤال نما که آیا خلقت شما و تمام بنی آدم که از گل چسبیده آفریده شده‌اید شدیدتر و قوی‌تر خواهد بود یا خلقت شیاطین که از آتش که شدیدتر و قوی‌تر از خلقت بشر بشمار میرود زیرا که عنصر غالب بشر خاک است و همین بود که شیطان را مغرور گردانید و چون خود را شریف‌تر از آدم میدانست نظر به اینکه عنصر غالبش آتش است و آدم از خاک آفریده شده از سجده ابی نمود و از مقامی که داشت رانده گردید، و شیطان بهمین قوت و شدت مادی وی است که از اطراف بر انسان وارد می‌گردد و وی را اغواء میگرداند. خلاصه شاید آیه در مقام اعتراض بکفار بر آمده و می‌خواهد بآنان تذکر دهد که با اینکه شیطان از حیث مواد آفرینش شدیدتر و لطیف‌تر و قوی‌تر از شما افراد بشر بشمار میرود و با اینکه در ملاء اعلا خود را ردیف ملائکه قرار داده بود با آن عبادتهای چند ساله با اینحال در اثر یک نافرمانی و کبر چنان رانده شد که دیگر برای وی صعود بنزدیک آسمانها که مقام او بود میسر نخواهد گردید چیست شما را که باین پستی طبیعت اینکه طور مغرور گردیده و مطیع امر خدا نمی‌گردید.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ وَإِذَا ذُكِرُوا لَا يَدْكُرُونَ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ اینکه آیات مؤید توجیه اخیر است که مقصود از (أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) در آیه بالا شیاطین باشند نه گروه گذشتگان چنانچه طبرسی توجیه نموده و نه آسمانها و

صفحه : ۷۴

ملائکه که دیگری توجیه نموده و اشاره به اینکه شیطان پاداش یک گناه چنین مردود گردید چگونه خواهد بود حال شما با اینهمه مخالفتها که وقتی آیات قرآن و سخنانی که از معدن وحی فرود آمده و بر شما خوانده میشود چون از حیثه فهم شما بالاتر است انکار می‌کنید و از روی کبر و نخوت سخریه مینمائید و وقتی شما را از عاقبت کارتان متذکر گردانیدند حمل بر سحر نموده گوئید اینکه سحری است آشکار.

أِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ کفار از روی نفهمی و بی‌خردی خود را فقط همین هیکل و جسم دو پا مینداشتند و عقل و روح و عالم دیگری غیر از همین عالم محسوسات تصور نمیکردند عالم طبیعت اینکه قدر بر آنان استیلاء نموده که حتی اله خود را جسمی بنام (بت) بدست خود میتراشیدند و بآن سجده مینمودند و نمی‌فهمیدند که حقیقت انسانی روح و عقل و قوای دراکه باطنی او خواهد بود نه فقط صورت ظاهر.

اینکه بود که وقتی سفرای الهی آنان را متذکر مینمودند که شما بمردن فانی نمی‌گردید و عالم دیگری در پیش دارید که آنجا محل اقامتگاه و منزل جاودانی همیشه گی شما خواهد بود و بایستی برای آن سفر و آخرین فرودگاه خود که آن را قیامت نامند زاد و توشه بردارید قوله تعالی:

«تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» از روی تعجب می‌گفتند چگونه ممکن است ما وقتی خاک گشتیم دو مرتبه زنده گردیم آیا آباء و اجداد پیشینیان ما زنده خواهند گردید.

قُلْ نَعْمَ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینان بگو آری شما در حال خاری و ذلت بیک فشار و زجری زنده خواهید گردید و شما بیک صدای مهیب در صور مثل صدای چوپان که گوسفندان را میراند بسوی محشر رانده خواهید گردید آن وقت اوضاع قیامت را می‌نگرید.

صفحه : ۷۵

در مفردات در لغت (زجر) چنین گوید (الزجر طرد بصوت يقال زجرته انزجر قال فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) «۱».

شاید آیه اشاره باین باشد که بصور اسرافیل قیامت یک دفعه و بغتة واقع خواهد گردید.

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ آن وقت کفار بهت زده از روی تعجب گویند ای وای بر ما و بر هلاکت ما:

(یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله) همین است روز قیامتی که پیمبران بما خبر دادند و ما باور نمودیم و آنان را تکذیب کردیم و همین است روزی که حق و باطل از هم جدا خواهد گردید و همین است روزی که حاکم جزاء میزان عدل برپا نموده و بین مردم بعدل و قسط داوری مینماید.

قیامت را (یوم الفصل) نامیده زیرا در آن روز مشرک از موحد، مؤمن از کافر، صالح از منافق، عابد از عاصی، ظالم از مظلوم، خوب و بد از هم تمیز داده خواهند گردید و هر کسی مطابق رویه‌اش در مرتبه خود در محکمه الهی بر وفق عملش پاداش خواهد گرفت (جزاء وفاقاً) احشروا الذین ظلموا و أزواجهم و ما كانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم إلى صراط الجحیم کسانی که بنفس خود ظلم نمودند و عمر خود را بیهوده تلف گردانیدند و با جفت‌هایشان از شیاطین جنی و انسی و کسانی که با آنان قرین و رفیق بودند و در انکار حق با هم همراه و همکاری می‌نمودند و آنچه را که غیر از خدا بنده گی می‌نمودند همه با هم جمع گردیده و با هم بسوی جهنم رهسپار خواهند گردید.

وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ پس از آنکه کافرین با معبودان خود برای ورود بجهنم مهیا می‌گردند

(۱) یعنی راندن بصدا مثل اینکه گفته میشود او را راندم پس او رانده گردید.

صفحه : ۷۶

خطاب سخظ آمیز از مصدر جلال احدی رسد اینکه کفار را نگاهدارید بایستی پس از محاکمه در دادگاه الهی مورد سؤال واقع گردند.

ما لکم لا تناصیون آن وقت از طرف حق تعالی یا ملائکه موکلین دوزخ از روی سرزنش بآنان خواهند گفت ای جماعت مشرکین چه شد که شما یکدیگر را یاری نمیکنید شما در دنیا از معبودان خود کمک می‌طلبیدید و آنان را واسطه قرار میدادید بل هم‌الیوم مُستسلِمون امروز که روز دادرسی شما است همگی تسلیم عذاب گردیده‌اید و قدرت ندارید یکدیگر را کمک نموده از عذاب نجات یابید.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت شده (که روز قیامت نگذارند کسی قدم قدم... قدم بردارد مگر آنکه از پنج چیز از وی سؤال خواهد شد:

(اول) از جوانی که در چه چیز مصرف نمودی.

(دوم) از عمر که در چه عملی گذرانیدی.

(سوم) از مال که از چه راه فراهم نمودی و در کجا خرج کردی.

(چهارم) از علم که چه علمی آموختی و آنچه آموختی و دانستی بآن عمل نمودی یا نه.

(پنجم) از ولایت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۲۷ تا ۶۰]

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱) فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلَهُتِنَا لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهِ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۴) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَلِدِيُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدْتَ لَتُرْدِينِ (۵۶) وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتَ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۵۷) أَ فَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتِنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰)

صفحه ۷۸ :

ترجمه

در روز قیامت بعضی کفار رو ببعض دیگر کرده و از هم پرسش می کنند که (۲۸) شما بودید که بر ما وارد می شدید و ما را اغواء می نمودید (۲۹) رؤسای آنان (در جواب گویند) بلکه اصلا شما ایمان نیاورده بودید و ما بر شما تسلطی نداشتیم و شما از جماعتی بودید که طغیان می نمودید (۳۰) و کلام پروردگار ما بر ما محقق و ثابت گردید و حقیقتا ما بایستی عذاب را بچشیم (۳۱) و شما را گمراه گردانیدیم و ما خود گمراهان خواهیم بود (۳۲) و در روز قیامت محققا تابعان و مطبوعات همگی در عذاب مساوی خواهند بود (۳۳) اینطور ما گناهکاران را پاداش خواهیم داد (۳۴) زیرا که آنان چنین بودند که وقتی بانان گفته میشد بگوئید (لا اله الا الله) تکبر کرده (انکار می نمودند) (۳۵) و میگفتند آیا ما بقول یک آدم شاعر دیوانه‌ای خدایان خود را واگذاریم (۳۶) (چنین نیست که گمان کرده‌اند) بلکه محمد (ص) آمد بحق و راستی و پیمبران را تصدیق نمود (۳۷) بحقیقت شما (منکرین رسالت او) بایستی عذاب دردناک را بچشید (۳۸) و مجازات نمیگردید مگر بر آنچه عمل نموده‌اید (۳۹) همه (مجازات میگردند) مگر از بندگان خدا کسانی که خالص گردیده‌اند (۴۰)

که برای آنها روزی معین آماده گردیده (۴۱)
 از میوه‌های بسیار و آنان بزرگوار و گرامی میباشند (۴۲)
 در بوستانهای پر نعمت (۴۳)
 بر تختهایی که رو بروی هم گذاشته شده (۴۴)
 بر آنان بجامی از خمر سفید دور میزنند (۴۵)
 که در آشامیدن آن برای کسانی که می‌آشامند لذت آور خواهد بود (۴۶)
 در آن (خمر بهشتی) نه فساد است و نه مستی آور است (۴۷)
 و نزد آنان حوریان کوتاه نظران فراخ چشمان خواهند بود
 که گویا آنان تخم شتر مرغ پوشیده‌اند (۴۸)
 بعضی از بهشتیان رو به بعض دیگر میکنند و از هم پرسش مینمایند (۴۹)
 گوینده از آنها گوید برای من همنشینی بود (۵۰)
 و میگفت تو البته از مؤمنین و تصدیق کننده گانی (۵۱)
 آیا وقتی مریدیم و استخوان و خاک گردیدیم آیا ما در موقع پاداش واقع میگردیم (۵۲)

صفحه : ۷۹

(و بآن گوید) آیا شما از وی اطلاع دارید (۵۳)
 پس از آنکه بنگرد وی را در میان آتش بیند (۵۴)
 (آن وقت بوی گوید) قسم بخدا نزدیک بود تو مرا هلاک گردانی (۵۵)
 اگر بخشش خدا نبود من هم از جمله حاضرین نزد تو بودم (۵۶)
 آیا ما از مردگان نیستیم
 (و نمیگفتی) ما نمی‌میریم مگر مردن اول (که در دنیا بودیم) و ما معذب نمیگردیم (۵۷)
 حقیقتا (نعمت نجات از عذاب و خلود در بهشت) سعادت و رستگاری بزرگی است (۵۹)
 و برای کسب چنین سعادت بایستی عمل کننده گان بسیار عمل کنند (تا فائز گردند بفیوضات ربانی) (۶۰)

توضیح آیات

وَأَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ وَفِي جَهَنَّمَ جَنَّةٌ لَّيْسَ لَهَا فِي سُمْرٍ وَلَا بَدُنٍ لَّا يَدْخُلُهَا إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ خَلْقُوا فَلْيَا حَرْشَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ
 آورده و با هم در مقام مجادله و نزاع بر می‌آیند و هر یک خواهد گناه را بگردن دیگری گذارد.
 قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (یمین) شاید اشاره بقوت و غلبه و استیلاء باشد زیرا که یمین نسبت بسیار شریف‌تر و قوی‌تر بنظر می‌آید اینکه است که مرءوسین بر رؤساء که قوی‌تر از آنها و تابع آنان گردیده بودند اعتراض مینمایند که ما ضعیف بودیم و شما قوی و بوعده و تهدید ما را فریب دادید و چون بمقتضای طبیعت هر ضعیفی تابع قوی می‌گردد اینکه است که گفته‌اند (النَّاسُ عَلَى دِينٍ مَلُوكِهِمْ) غالباً ضعیفاء تابع اقویاء می‌گردند.
 و شاید مقصود شیطان باشد که از طرف شریف‌ترین اعضا بلکه از اطراف بشر داخل می‌گردد و وی را اغواء می‌گرداند.

صفحه : ۸۰

قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ - وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ رُؤَسَاءٍ يَا شَيْطَانِینَ در پاسخ خواهند گفت ما بر شما تسلطی نداشتیم بلکه شما اصلاً در جاده شریف و دین حق وارد نشده بودید تا ما شما را فریب داده و بر گردانیده باشیم شما همیشه در گمراهی قدم میزدید.

بَل كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ- شما جماعتی بودید سرکش و مفسد و طغیان کننده و در صدد خاموش کردن چراغ هدایت منتظر وقت بودید و راه مؤمنین را می بستید و آنها را راحت نمی گذاشتید.

فَاحْقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَمَذَائِقُونَ- پس از آنکه همگی تسلیم عذاب گردیدند زیرا که در آن وقت حقایق ظاهر می گردد و هر کسی آثار اعمالی که در دنیا نموده بعیان مشاهده خواهد نمود اینکه است که متمرّدین از طریق حق اعتراف می نمایند که سخن پروردگار ما بر ما ثابت و محقق گردیده که نتیجه تمرد سخنان وحی (عذاب الیم) و جهنم خواهد بود فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ- آن وقت رؤساء و شیاطین اعتراف مینمایند و گویند چون ما خود گمراه بودیم و خواستیم شما ضعفاء را بخدمت وزیر فرمان خود در آوریم اینکه بود که شما را مثل خود گمراه گردانیدیم.

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ- روز قیامت تابع متبوع عابد، معبود، رئیس، مرءوس همگی در عذاب با هم شرکت دارند، زیرا که اوضاع قیامت عکس العمل دنیا خواهد بود همین طوری که در دنیا با هم دوست و رفیق بودند و در حظوظات طبیعی با هم بهره برداری مینمودند در قیامت که آخرین مال بشر است بایستی با هم محشور باشند و در عذاب و شکنجه قهر الهی نیز با هم شرکت نمایند.

بروایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده در قیامت حشر هر کسی

صفحه : ۸۱

با آن چیزی است که در دنیا دوست میداشته و لو آنکه سنگی باشد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ- آری در دادگاه الهی مجرمین را چنین پاداش خواهند داد (جَزَاءً وَفِاقاً) روی میزان عدل بازاء هر عملی از نیک و بد پاداشی مطابق وی است که خواهی و نخواهی مترتب بر عمل خواهد گردید.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ- وقتی سفراء الهی و مؤمنین بمشركين می گفتند کلمه توحید بزبان جاری کنید و بگوئید (لا اله الا الله) آن کبر و نخوت که از نفس پلیدشان بروز و ظهور مینمود نمیگذاشت اعتراف بحق و کلمه توحید نمایند. وَ يَقُولُونَ أِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ- مشرکین در پاسخ سخن مؤمنین که در مقام خیر خواهی و مآل اندیشی آنان میگفتند دست از لجاجت بردارید و در اثر شرک روزگار خود را سیاه نکنید و بوحدانیت آله و مربی عالم اعتراف نمائید می گفتند آیا درست است که بگفته یک شاعر دیوانه ما دست از خدایان خود برداریم و بیگ خدا اعتراف نمائیم گویا بعقل ناقص خود اینکه عمل را عقلایی نمیدانستند.

آری عقلی که پابند موهومات گردید از سیرت اولیه خود خارج میگردد و عوض اینکه حقایق که شأن عقل است بر وی مکشوف گردد باطل در نظر وی آراسته و جلوه گری خواهد نمود.

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ- (بل اضراب است) یعنی ای جماعت کفار و مشرکین چنین نیست که گمان کرده اید که پیمبر ما دیوانه یا شاعر باشد بلکه از طرف حق بحق و حقیقت آمده که شما را از کج روی بسوی طریق راستی و درستی رهسپار گرداند و گفته های پیمبران گذشتگان در وحدت و صفات الهی و کتابهای آسمانی آنها را تصدیق نموده و کلامش مطابق گفتار تمام انبیاء و سفراء الهی خواهد بود.

صفحه : ۸۲

و نیز تمام پیمبران پیشین برسالتش خبر داده و تصدیق بحقانیتش نموده‌اند با اینکه حال دیگر جای شک و انکاری باقی نخواهد ماند.

إِنَّكُمْ لَمَذَانِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ پس از اثبات حق و اتمام حجت و انکار شما که از روی کبر و حسد و کینه لجاجت میورزید برای شما مشرکین محقق و ثابت میگردد که عذاب دردناک جهنم را بچشید.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ در دادگاه عدل الهی جزاء مطابق عمل انجام خواهد گرفت اینکه آیه تصریح می‌نماید که انسان در عمل مختار است اجباری در کار نخواهد بود چگونه توان تصور نمود خدایی که خود را برحمت معرفی فرموده کسی را بر کفر و خلاف مجبور گرداند چنانچه رأی اشاعره بر اینکه است پس از آن وی را مجازات نماید و گوید اینکه پاداش اعمال خود تو است هرگز چنین نخواهد بود.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ در اینکه مبارک سوره در پنج موضع اینکه آیه تکرار شده و البته هر جایی بمناسبت مخصوصی و اشاره بمطلب مهمی خواهد داشت.

(الا) شاید استثناء منقطع از ضمیر ذائقوا باشد و راجع باشخاصی است که از غیر خدای تعالی خالص گردیده که چنین کسانی از جمله مخاطبین بعذاب استثناء گردیده و اینان طعم عذاب را نخواهند چشید.

و شاید استثناء از ضمیر (تجزون) باشد که تمام مردم مطابق عملشان پاداش خواهند گردید مگر کسانی که دل و قلبشان از غیر خدا خالی گردیده که جزاء و پاداش اعمال نیک آنها فوق عملشان داده میشود.

و باید دانست که بسیار فرق است بین (مخلصین) بکسر لام و (مخلصین) بفتح لام زیرا که (مخلصین) بکسر لام کسی خواهد بود که اعمال وی از ریاء و شهرت یا اغراض دیگری از منافع و حظوظات و شوائب دنیوی بلکه اخروی خالص

صفحه : ۸۳

گردیده و عمل او بامر خدا و اطاعت فرمان او انجام گرفته.

و باین مرتبه از خلوص اشاره دارد قوله تعالی در سوره (بینه) آیه (۴) (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) «۱». و نیز قوله تعالی در سوره کهف آیه (۱۱۰) «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» «۲» اشاره بهمین اشخاص است.

خلاصه (مخلصین) بفتح لام که بصیغه مفعول آمده در باره کسانی درست می‌آید که خود را خالص گردانیده و مثل زر ناب از بوته امتحان خالص بیرون آمده و از شائبه غیریت بکلی آزاد گردیده و در مقام صدق تمکن پیدا نموده‌اند.

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ «اولئک» اشاره بجماعت (مخلصین) نموده که نظر به مقام ارجمند آنان روزی آنها معلوم و نزد پروردگارشان معین خواهد بود چنانچه در باره شهداء در سوره آل عمران آیه (۱۶۳) فرموده (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) «۳» هر موجودی در خور مرتبه خود نزد رزاق متعال روزی دارد روزی قوای جسمانی اشیاء جسمانی از قبیل مأكولات و مشروبات و باقی تمتعات طبیعی خواهد بود که علی الدوام بوی میرسد و تغذی مینماید.

لکن روزی روح پاک خالی از شائبه غیریت که از خود فانی و بحق باقی گردیده آن نیز بایستی در خور خودش آنچه بآن استکمال می‌یابد بوی برسد و آن غیر از اشراقات و لوايح انوار ازلی که دل و جان او را زنده نگاهدارد چیز دیگری نخواهد بود فَوَاكِهِ وَهُمْ مُكْرَمُونَ اول تشریف مخلصین انواع و اقسام میوه‌جات بسیار و متنوعی است از جسمانی

(۱) مردم امر گردیده نشده‌اند مگر برای اینکه دین خود را برای خدا خالص گردانند

(۲) کسی که بملاقات پروردگار خود امیدوار است بایستی عمل خود را (برای خدا) خالص گرداند و در عبادت خدا احدی را شریک نگرداند.

(۳) (شهداء) نزد پروردگارشان زنده (و علی الدوام) بآنها روزی میرسد.

صفحه : ۸۴

و روحانی که جسم و جان آنان را شاداب گردانیده و لذیذ و مفرح روح و روان خواهد بود و مقصود از میوه‌جات بهشتی لذت است نه رفع الم گرسنگی و بدل ما يتحلل و اهل بهشت مخصوصا مخلصین که در (مقعد صدق) قرار گرفته‌اند و آنچه در آنها بالقوه و استعداد مأخوذ بوده بفعلیت رسیده و حالت منتظره‌ای برای آنها باقی نمانده یعنی بکمال لایق بخود رسیده‌اند اینکه است که جسم و روح از تغییر و تبدیل و کون و فساد محفوظند و دیگر محتاج بعوض ما يتحلل نخواهند بود و برای اول تشریفات آنان است که میوه بسیار برای آنها مهیا نموده‌اند.

اگر چه ظاهرا مقصود از فاکهه که روزی مخلصین خواهد بود میوه جسمانی است لکن بمناسبت مورد شاید اشاره بمیوه روحانی و آن الطاف الهی و فیوضات رحمانی است که میوه دل و روح آنان خواهد بود که نمونه‌ای از آن در همین حیات دنیوی برای اهلش میسر و از آن کامیاب گردیده و دل و جانشان را شاداب میگرداند خلاصه کسی که از شوب منیت و خودیت وارسته گردید و یک جهت و یک‌دله رو بحق آورده وی را مخصوص بکرامات و فضائل میگرداند.

(اول) از میوه‌هایی بآنان روزی میدهد که دل و جان آنان را قوت میبخشد و شاداب می گرداند قوله تعالی در سوره واقعه آیه (۱۱) (وَ فَاكِهَهُ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ) تشریف مقربین است.

(۲) آنان گرامی و بزرگواران و سادات اهل بهشت خواهند بود.

(۳) (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) جنات بصیغه جمع اشاره بعلو مقام و احاطه آنان است و آیه در مقام رتبه و مقام مخلصین بفتح لام است که آرامگاه آنها محدود بیک درجه و یک مقام بهشتی نخواهد بود بلکه تمام درجات بهشتی تقدیم قدم آنان خواهد بود.

آیاتی که در اینجا راجع بمقامات و درجات مخلصین آمده خیلی شبیه است با آیاتی که در سوره واقعه در باره (مقربین) و تفضلاتی که در باره آنها شده است مثل همین آیه (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) و نیز آیه بعد در اینجا (عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) و در سوره واقعه

صفحه : ۸۵

آیه (۱۵ و ۱۶) (عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَكَبِّينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ) آنان بر تختها و سریرهای سلطنتی که در مقابل هم آراسته گردیده تکیه زده‌اند.

در اینجا (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ) راجع بمشروبات (مخلصین) ساقیان بهشتی باجمال و زیبایی و رخسار درخشان که از نور دل و مهر جان و روان وارسته گان از کثافات نفسانی پدیدار گردیده با کوزه‌های آبگینه مرصع پر از خمر سفید بدور تخت سلطنتی آنان برای خدمت دیوانه‌وار دور میزنند.

در سوره واقعه آیه (۱۷ و ۱۸) «يُطَوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ - بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ» در اینجا در وصف شراب بهشتیان فرموده (لا- فِيهَا عَولٌ و لا- هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ) شراب بهشتی چون از نور حقیقت دل اشخاص خالص ظهور نموده مثل شراب دنیوی نخواهد بود که دردسر و جنون و چندین ضرر جسمی و روحی پدید آورد بلکه روح و دل اهلش را مصفا و نورانی میگرداند و بر

سرور و فرح آنها خواهد افزود.

و نظیر اینکه آیه در سوره واقعه فرموده (لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ كَأَنَّهِنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ در وصف حوریان بهشتی که نامزد مخلصین خواهند بود فرموده آنان چنینند که از روی حیا چشمان خود را فرو بسته و غیر شوهر خود را ننگرند زیرا از اعماق قلب آنان سرشته شده‌اند و آنها را از سفیدی و لطافت تشبیه بتخم شتر مرغ نموده زیرا عادت شتر مرغ چنین است که تخم خود را زیر پر خود می‌پوشاند که محفوظ ماند.

و نظیر اینکه آیه در سوره واقعه فرموده (وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) خلاصه وقتی آیاتی که در اینجا در اوصاف (مخلصین) آمده با آیات سوره واقعه که در فضیلت (سابقین و مقربین) بیان فرموده با هم جمع کنیم چنین استفاده میشود که مخلصین همان بزرگوارانی خواهند بود که چنان مهر حق تعالی و عشق پاک بدون شائبه غیریت بر دل و جان آنان رسوخ نموده که بکلی از غل و غش امور طبیعی و نفسانی پاک و وارسته گردیده‌اند و بتمام قوی و مشاعر روی

صفحه : ۸۶

نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز مطلق گردانیده و هدف و آرزوی آنها جز اشراقات و تجلیات نور جمال احدی و فیض سرمدی چیز دیگری نخواهد بود، و چنین اشخاصی نه فقط از حظوظات طبیعی اعراض مینمایند بلکه آرزوی مقامات بهشتی را نیز در دل خود نمی‌پروراند.

فَأَقْبَل بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ - قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ پس از آنکه بهشتیان در محل امن و امان و در کاخ مجلل خود بالای تختهای مرصع که قبلاً برای آنان آماده شده و رو بروی یکدیگر نشسته با هم آغاز سخن می‌نمایند یکی بدیگری گوید من در دنیا هم نشینی داشتم از انسان بنا بقول ابن عباس یا از شیاطین بنا بر قول مجاهد که منکر عالم آخرت و چنین روزی بود و مرا سرزنش و سخریه مینمود.

يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَ دِينُونَ میگفت آیا تو سخنان پیمبران را تصدیق میکنی چگونه خواهد بود که ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم ثانیاً زنده شویم و در دادگاه جزا مجازات گردیم هرگز چنین نخواهد بود. قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ آن شخص مؤمن از رفقای بهشتیان خود سؤال می‌کند آیا شما از حال و مکان هم نشین من اطلاع دارید که در چه حال و چگونه زیست مینمایند پس از آنکه بحال و جایگاه رفیق دنیوی خود مطلع میگردد وی را در میان دوزخ می‌بیند.

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدت لَتَرْدِينِ وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنت مِنَ الْمُحْضَرِينَ آن وقت آن شخص مؤمن خواهد گفت قسم بخدا اگر حفظ و نعمت پروردگار من نبود بزودی تو مرا لغزاینده و فریب داده بودی و امروز مثل تو در عذاب گرفتار بودم. در شأن نزول آیه گویند دو برادر بودند یکی کافر بنام قرطوس و دیگری مؤمن بنام یهودا برادر کافر بخل میورزید و مال خود را اندوخته میگردانید و برادر مؤمن انفاق مینمود تا آنکه مالش تمام شد و فقیر گردید قرطوس کافر بیهودا

صفحه : ۸۷

اعتراض نموده که چرا مال خود را تلف نمودی یهودا در پاسخ گفت من مال خود را دادم که در آخرت عوض بگیرم قرطوس منکر آخرت و قیامت و دار جزا گردید و گفت هرگز ممکن نیست که ما پس از مردن و خاک گردیدن زنده شویم و در دار جزا مجازات گردیم نه زنده میگردیم و نه مجازات خواهیم دید.

بین چگونه آیات قرآنی بطور وضوح بما نشان میدهد و بما می‌فهماند که دنیا و آخرت قرین یکدیگر خواهند بود همین افرادی که

در دنیا با هم مجالست دارند با شخصیت جسمی و روحی با همان حالات و مشاعر دنیویشان در قیامت با هم صحبت می نمایند مثل عده‌ای از رفقاء که بمسافرت رفته و پس از برگشتن دور هم نشسته از کیفیت مسافرت و اعمالی که کرده و مناظری که دیده و حالات گذشته خود از خوب و بدو منافع و ضرری که برده‌اند با هم سخن می گویند از اینجا توان پی برد که دنیا و آخرت قرین یکدیگر خواهند بود.

آری توان گفت دنیا و آخرت دو مرتبه از مراتب وجود انسانی بشمار میرود بلکه یک حقیقتند ظاهر و قشر آن را دنیای دنی نامند زیرا که مقدمه آخرت است و لب و باطن آن را آخرت نامند که سرانجام و نتیجه و غایت حیات دنیوی وجود بشر است و همین آدم دنیوی بعینه و شخصه همان انسان اخروی است.

و چون عالم قیامت عالم فصل است که بایستی خوب و بد از هم تمیز داده شود و هر کسی روی میزان اعمال و اخلاقش پاداش داده شود و مقام اخروی هر کسی تعیین گردد اینکه است که همین طوری که آیات بما نشان می دهد جهنمیان با هم جدال و نزاع مینمایند و هر یک میخواهد گناه را بگردن دیگری گذارد و بهشتیان هم رو بروی هم نشسته از اعمال دنیویشان با هم صحبت مینمایند و از انس بهم لذت فراوان خواهند برد.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَبِئْتِينَ إِلَّا مَا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ آن وقت آن برادر مؤمن بآن کافر از روی سرزنش گوید آیا تو نمی گفتی همین مردن است دیگر قیامتی و دار جزائی در کار نخواهد بود و بین چگونه امروز حقیقت

صفحه : ۸۸

بر تو ظاهر گردیده و چگونه در اثر کفر و انکار مبتلا بعذاب گردیده‌ای.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ شاید (هذا) اشاره باشد بآن کرامات و نعمت‌های بسیاری که برای مخلصین و نجات یافته گان از عذاب و فائز گردیده گان باین مقامات عالی که برای آنان مهیا گردیده و افراد بشر را ارشاد مینماید که ای عمال و کارکنان شما نیز مثل (مخلصین) و اهل خلوص خالص گردید تا بچنین مقامات ارجمند فائز گردید.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۶۱ تا ۱۰۰]

اشاره

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) أَذْكَرَ خَيْرٌ تَزَلًّا- أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ- (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵) فَبِأَنَّهُمْ لَمَّا كَلُونِ- مِنْهَا فَمَا لَوْنِ- مِنْهَا الْبُطُونِ- (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعَهُمْ لِلْآلِ الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ- (۶۹) فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ- (۷۰) وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ- (۷۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ- (۷۲) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ- (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ- (۷۴) وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ- (۷۵) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ- (۷۷) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ- (۷۸) سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ- (۷۹) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ- (۸۰) إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ- (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ- (۸۲) وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ (۸۳) إِذِ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذِ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵)

أَفِكَأَ آلِهَتُهُ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷) فَنَظَرَ نَظْرَهُ فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰)

فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۴) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵)

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶) قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰)

صفحه : ۸۹

ترجمه

(خطاب بپسر نموده) که آیا ورود شما در منزلگاه امن (با آن همه نعمتها و تشریفاتی که برای بهشتیان مهیا گردیده) بهتر خواهد بود یا درخت زقوم (۶۱)

که حقیقتا ما آن را برای ستمکاران محنت و عذاب قرار دادیم (۶۲)
حقیقتا درخت زقوم (ریشه آن) از کمون جهنم بیرون آید (۶۳)
خوشه آن درخت گویا از سرهای شیاطین روئیده شده (۶۴)
کفار بقدری از آن درخت خواهند خورد که شکمهایشان پر گردد (۶۵)
پس برای دوزخیان محقق میگردد شرابی که آمیخته از حمیم سوزان خواهد بود (۶۶)
پس از آن بازگشت و سرانجام آنان بسوی جهنم خواهد گردید (۶۷)
حقیقتا آنها چون پدران خود را گمراه یافتند (۶۸)

پس

صفحه : ۹۰

بدنبال آنان بشتاب حرکت مینمایند (۶۹)
و حقیقتا پیش از قوم تو بیشتر از پیشینیان گمراه گردیدند (۷۰)
و محققا برای ارشاد آنان پیمبرانی فرستادیم (۷۱)
پس ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بین چگونه بود عاقبه ترسانیده شدگان (۷۲)
مگر آن بندگان خدا که برای پذیرفتن (کلام حق) پاک و شایسته بودند (۷۳)
و چون نوح نبی (ع) ما را از روی حقیقت خواند (او را اجابت نمودیم) و ما خوب اجابت - کننده‌ای میباشیم (۷۴)
و ما نوح و اهل آن را از اندوه بزرگ (غرق) نجات دادیم (۷۵)
و فرزندان او را از باقی ماندگان قرار دادیم (۷۶)
(و ذکر خیر او را تا آخر الزمان) باقی گذاشتیم (۷۷)
سلام و تحیت جهانیان بر نوح باد (۷۸)
ما اینطور نیکوکاران را پاداش خواهیم داد (۷۹)

بدرستی که نوح از بندگان مؤمن ما بود (۸۰)
 پس از نجات او دیگران را غرق گردانیدیم (۸۱)
 بحقیقت از جمله پیروان نوح ابراهیم بود (۸۲)
 (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن وقتی که ابراهیم (ع) پروردگار خود را با دلی پاک آمد (۸۳)
 و وقتی که بیدرش و قومش گفت چیست که شما میپرستید (۸۴)
 آیا بدروغ بتها را غیر از خدا الهان میخوانید (۸۵)
 پس چه گمان می‌کنید بآفریننده عالمیان (که غیر او را پرستش مینمائید) (۸۶)
 پس از آن ابراهیم بستارگان نگرست (۸۷)
 و گفت من مریض میباشم (۸۸)
 (چون چنین گفت) گروه بوی پشت کرده و رفتند (۸۹)
 پس ابراهیم قصد کرد (به بتخانه در آمد) و رو به بتهایی کرد که الاهان می‌نامیدند و بانان (بطور استهزاء و سخریه) گفت آیا چرا از
 اینکه غذاها نمیخورید (۹۰)
 (چون از آنها جوابی نشنید) گفت چیست شما را که سخن نمیگوئید (۹۱)
 و در پنهانی رو به بتان کرد و با قوت ضربت محکمی به بت‌ها زد و بت‌ها را خورد نمود مگر بت بزرگ را (۹۲)
 پس از آن بت پرستان بشتاب رو باو آوردند (۹۳)
 ابراهیم بانان گفت شما چگونه عبادت می‌کنید چیزی را که بدست خود میتراشید (۹۴)
 در صورتی که خالق و آفریننده شما و آنچه در آن عمل می‌کنید خدا است (مخلوق خدا را خالق مینامید)
 (نمرودیان گفتند محلی بنا کنید پر از هیزم) و ابراهیم را در آتش بیندازید (۹۶)

صفحه : ۹۱

(و برای هلاکت ابراهیم و انداختن او در آتش) مگری پدید آوردند و ما عمل آنان را سافل و بی‌اثر گردانیدیم (و آتش را بر
 ابراهیم گلستان نمودیم (۹۷)
 ابراهیم گفت من بسوی پروردگار خود رونده میباشم (۹۸)
 ای پروردگار من (اولادی بمن ببخش) که از نیکوکاران و سعادت‌مندان باشد (و مرا کمک و یاری نماید)

توضیح آیات

أَذِكَ خَيْرٌ نَزَّلْنَا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ - إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ پس از کراماتی که برای مؤمن خالص مهیا گردانیده بخردمندان و
 دانشمندان اشاره نموده که آیا بدلیل عقل چنین نعمت‌هایی برای پیشکشی و جلو قدم نیکوکاران و وارسته گان مهیا گردیده بهتر
 است یا درخت زقوم که ما آن را بلاء و آفت قرار دادیم برای کسانی که ظالم بنفس خود خواهند بود.
 (نزلاء) اشاره باول کرامتی است که در حین نزول بهشتیان در جلو آنها نهاده شده لکن برای مؤمنین مخصوصا اهل خلوص از آنها
 نعمت‌ها و کراماتی تهیه شده چنانچه در آیات دیگر تذکر داده که (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور
 نموده) آیا چنین کراماتی بهتر است یا درخت زقوم إِنَّا شَجَرَةُ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ گویند درخت زقوم درختی است در تهامه
 که برگ‌های ریز دارد و میوه آن بسیار تلخ و بدمزه است اینکه است که میوه جهنمیان را تشبیه بدرخت زقوم نموده.

اشاره به اینکه همین طوری که پیشکشی و اول قدم اهل بهشت چنین انعام و کراماتی خواهد بود که جلو قدم آنان نهاده شده پیش قدمی کفار و اهل جهنم نیز درخت زقوم است.

بعد در مقام معرفی و اوصاف درخت زقوم بر آمده که ریشه و بنیاد درخت

صفحه : ۹۲

ز قوم از حقیقت جهنم روئیده شده چه جهنم همان جهنمی که در باطن کفار افروخته شده و آن آتشی خواهد بود که آتش گیرانه آن انسان و دل سنگ او است که سخت تر از سنگ کبریت بشمار می‌رود، و آن از اخلاق نکوهیده مثل عصیبت جاهلیت و حسد و تفرعن و غیر آن ناشی گردیده و سر چشمه گرفته.

طَلَعَهَا كَأَنَّه رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ خلاصه در مقام اصل و فرع درخت زقوم بر آمده که ریشه آن از کجا سر میزند و میوه آن چیست و تذکر می‌دهد که ریشه آن از جهنم دل کافر سرزده و شاخه‌ها و ثمره آن سرهای شیاطین خواهد بود که از درخت جحیم دل کافر سر در آورده.

فَإِنَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْنٌ مِنْهَا الْبُطُونِ خوراک اهل جهنم از همان درخت زقوم تلخ و بد بو و بد مزه خواهد بود که خود آنان در حیات دنیویشان ریشه آن را در قعر قلبشان غرس نموده و در روز موعود میوه و ثمره آن عاید خودشان خواهد گردید و همین طوری که در دنیا بانکار پیمبران و اعمال نکوهیده آن را آب داده و پروریده‌اند در آنجا بثمر رسیده و خوراک آنها همان میوه آن است که در اثر حرصی که از اخلاق دیرینه دنیویشان پدید گردیده بقدری در خوردن آن حریص میگردند و اسراف مینمایند که شکم آنها پر می‌گردد و تشنه میشوند.

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ پس از آنکه تشنه گی آنان بمنتهی می‌رسد آب می‌طلبند آن وقت آب گرمی که مشوب بکثافتاتی باشد بخوردشان می‌دهند و چون آن آب مشوب جوشان بدهان آنها رسد از شدت حرارت گوشت صورت آنها ریخته میشود قوله تعالی:

(يَشْوِي الْوُجُوهُ) سوره کهف آیه ۲۸ در باره آنان است و چون بشکمها رسد تمام روده‌ها را پاره خواهد گردانید و در سوره محمد آیه ۱۷ در وصف آب حمیم فرموده (فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ).

صفحه : ۹۳

ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعُهُمْ إِلَى الْجَحِيمِ اینکه خوردنی و آشامیدنی کفار و مشرکین در اول ورود آنان است بسوی عذاب که در پیش روی آنها تحویلشان خواهند داد پس از آن بازگشت جایگاه همیشگی آنان بسوی جهنم خواهد انجامید.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ - فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ و اینکه همه عذاب و شکنجه آنان در اثر اینکه است که چون پدرانشان گمراه بودند و آنها را بگمراهی و کج روی ترغیب مینمودند و آنان بدون تحقیق و فکر که وظیفه هر بشری خواهد بود که بایستی در کار خود اندیشه و فکر نماید و کورکورانه دنبال هر صدایی نرود دنبال پدران خود را گرفتند تا آنکه سر انجام کار آنان را بجهنم کشانید.

در اینجا ارشاد بحکم عقل است که وظیفه هر بشری است که عصیبت را کنار گذارد و اول در ادیان تحقیق نماید و بعقل و فکر خود از روی برهان عقلی و منطقی حق را از باطل تشخیص دهد زیرا اگر از اول در بیراهه سیر نمود هر چه پیش رود بر گمراهی افزوده خواهد گردید.

البته کسی که از روی خلوص نیت و غرض صحیح از راهش وارد گردد خداوند او را موفق میگرداند و طریق حق و واقع را از راه

باطن بوی میآموزد و وی را بسعدت میرساند و کامیاب میگرداند و هر چه پیش رود بر فضیلت و کامیابی وی افزوده میگردد. **وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ** و در اثر همان پیروی کورکورانه‌ای بود که پیشینیان بدون تحقق و فهمیدگی پیرو آباء و اجداد خود گردیده و گمراه شده و در اثر آن بچاه مضلت و گمراهی فرو رفتند. **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ** خدای تعالی برای گمراهان که بدون دانستگی پیرو آباء خود گردیده

صفحه : ۹۴

و گمراه شده بودند رسولانی و راه نمایانی فرستاده که آنان را براه حق هدایت گردانند و بیشتر مردم در گمراهی ماندند و بتهدید و وعد و وعید پیمبران اعتنایی ننمودند **فَانظُرْ كَيْفَ كَانِ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ** خطاب بر رسول اکرم است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نظر کن و بین چگونه خواهد بود عاقبت کسانی که پیرو پیمبران نگردیدند و آنچه بآنها گفتند که در اثر مخالفت بعذاب دنیا و آخرت مبتلا- خواهید گردید سخنان آنان در گوش سنگین کافرین کوچکتر تأثیری نمود اینک بود که بالاخره بسیاری از امم سابقه مثل قوم عاد و ثمود و غیر اینها معذب بعذاب گردیده و هلاک گشتند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ تمام تهدیدشدگان از امم سابقه مشمول عذاب گردیدند مگر بنده گان خدا که قلب و دلشان از غیر خدا خالی گردیده و مطیع حق بودند نه مطیع نفس و شیطان، چنین اشخاصی در محل امن و امان قرار گرفته و از هر گونه عذابی در حصن و قلعه کلمه توحید آرامش یافته‌اند.

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس از آنکه حضرت نوح (ع) از هدایت یافتن قومش مایوس گردید و آنان عوض اینکه پیرو گفتارش گردند نسبت بحضرتش از هیچگونه ظلم و اذیتی خودداری ننمودند وقتی ضدیت را از حد گذرانیدند حضرتش در مقام مناجات برآمد و از خدا یاری طلبید و در باره آن گروه نفرین نمود و خدا دعای او را اجابت گردانید اینک بود که بطوفان همه هلاک گردیدند.

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ - وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ گویند از اولادان نوح سه پسر بنام سام، حام، یافث و چهار دختر که در کشتی بودند از غرق نجات یافتند و باقی ماندند و مردمان بعد از نوح همه از نسل نوح (ع) بوجود آمدند زیرا کسانی که بحضرت نوح ایمان آورده و در کشتی با نوح

صفحه : ۹۵

بودند پس از طوفان همه مردند و از نسل آنان کسی باقی نماند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ در تمام زمانها تا آخرین زمان و دوران عالم نام جمیل نوح (ع) و معجزه و طوفان او در زبانها و تواریخ دائر و در تمام ادیان او را بزرگی و عظمت میشناسند و آیه (سلام علی نوح فی العالمین) مشعر بر اینکه است که در تمام ادوار عالم و زمانها تحیت و درود بر نوح ثابت و محقق گردیده و همیشه نام او و ذکر خیر او بر سر زبانها مستدام و برقرار خواهد بود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ آری حال نیکوکاران چنین است که خداوند نام نیک آنها را در زمین باقی خواهد گذاشت که نیکی کردن سرمشق دیگران گردد و همیشه آنان را به نیکی یاد نموده و ستایش نمایند و در مقابل آنها نام اشرار و ستمکاران که در زمین فساد مینمودند و سجیه و اعمال زشت آنان را نیز مثل فرعون و نمرود و امثال آنان که ظالم و ستمکار بودند و در زمین فساد مینمودند با ابتلاآت که پاداش عملشان گرفتار گردیدند آن را هم باقی خواهند گذاشت که بفهمند پاداش احسان، احسان و پایان ظلم و ستمگری جز خسران و هلاکت چیز دیگری نخواهد بود.

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ نام نیک نوح (ع) را در زمین باقی گذاشتیم و همیشه مشمول سلام و تحیت خواهد بود و ذکر خیر او در دهانها نیز دایر خواهد ماند زیرا که نوح از بنده گان مؤمن ما بود که قلب و دلش مطمئن بایمان گردیده و در مقام فرمان برداری و عبودیت ثابت قدم گشته و حضرتش هر قدر از کفار جفا و اذیت دید دست از وظیفه و تبلیغ رسالت برداشت تا وقتی که لجاجت مشرکین بانها رسید و مسلما نفرین او در باره کفار آنها بفرمان حق تعالی انجام گرفته نه اینکه از مقتضای قوه غضب او پدید گردیده باشد زیرا که شأن پیمبران بالاتر از آن خواهد بود که بر آنان قوای

صفحه : ۹۶

طبیعی چیره گردد و آنان را مقهور گرداند و بدلخواه خود عملی آنها عملی که افراد بشر را اعدام گرداند از آنها ناشی گردد هرگز چنین نخواهد بود.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ جزای عمل خیر چنین خواهد بود که نام حضرت نوح (ع) و ذکر خیر او در عالم باقی ماند و تمام مردم از کفار و مشرکین بطوفان که از اعمال بد آنان سرچشمه گرفته و بیاداش آن قهر الهی طغیان نموده همگی غرق دریای غضب گردیده هلاک شدند.

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ از جمله تابعین نوح (ع) که در طریق توحید و سنت حق تعالی و طریق عبودیت ثابت قدم گردیده ابراهیم (ع) بود.

بعضی از مفسرین آیه را اینکه طور تفسیر نموده که از جمله تابعین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه او ابراهیم بود. و حمل آیه بر اینکه معنی اگر چه باعتبار معنی و حقیقت صحیح خواهد بود نظر به اینکه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم سید انبیاء و شریف ترین آنها بشمار میرود و پیمبران سابق اگر پس از زمان آن سرور دنیا آمده بودند همگی تابع شریعت او میگرددند لکن اینکه توجیه که مرجع ضمیر (شیعته) محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام باشد و ابراهیم از شیعیان و تابعین آنها شمرده شود خلاف ظاهر آیه بنظر میآید.

خلاصه ظاهر آیه مشعر بر اینکه است که ابراهیم (ع) در ابلاغ کلمه توحید و متانت و استقامت در دین و صبر و بردباری بر جفای کفار بروش نوح (ع) عمل مینمود و شاید در اکثر فروع شرعی نیز تابع او گردیده.

تذکره نویسان گویند بین نوح (ع) و ابراهیم (ع) ششصد و چهل سال فاصله بود و بین آن دو پیمبر الوا العزم هود و صالح مبعوث گردیدند.

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ - إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ پس از بیان فضائل و مناقب نوح (ع) در مقام فضیلت ابراهیم (ع) بر آمده قلب ابراهیم (ع) از هر غل و غش و شرک و خود خواهی پاک بود و با قلب سالم

صفحه : ۹۷

از کدورت نفسانی و اخلاقی از طرف پروردگارش بر رسالت مبعوث گردید وقتی دید مردم عبادت بت مینمایند و میدانست بتها در ملکوت آسمانها ارزش ندارند و برای آنان مقام و منزلتی نخواهد بود و مشرکین از روی نفهمی چنین پندارند از دست بتها کاری ساخته میگردد اینکه بود که حضرتش در مقام انکار و ارشاد آنان بر آمده و خواست بآنها علنا نشان دهد که بتها نتوانند خود را از عذاب نجات دهند چگونه توانند دیگری را کمک نمایند اینکه بود که گفت شما چه خصوصیت و امتیازی در اینان مشاهده می‌نمائید که اینکه چیزهایی که جمادی بیش نخواهند بود معبود خود قرار داده‌اید.

أَفِكَأَ آلِهَتُهُ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ- فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ- شاید اشاره باین باشد که شما بفطرت عقلتان میدانید بتها هرگز لایق الوهیت و پرستش نمیباشند چگونه آنها را اله مینامید و اینکه افترا و دروغی هویدا خواهد بود آیا شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان میکنید آیا غیر از خدا بتها را مؤثر در عالم میدانید یا گمان می کنید اینها شریک خدا یا واسطه در فیض می باشند هر چه در باره اینان گمان برید ناشی از کمال سفاهت و بیخردی شما خواهد بود زیرا که غیر از پروردگار عالم هرگز چیزی مستحق پرستش نخواهد بود فَظَنَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ- مفسرین چنین گویند وقتی حضرت ابراهیم (ع) بت پرستان را ملزم گردانید و در پاسخ سخنان او جوابی نداشتند گفتند فردا روز عید است و ما تهیه طعام می نمائیم و نزد بتها میگذاریم و برای گردش بیرون می رویم تو هم با ما بیا وقتی برگشتیم به بتخانه می رویم و اطعمه‌ای که ببرکت بتها تبرک یافته بین خود قسمت خواهیم نمود.

حضرت ابراهیم (ع) وقت را غنیمت شمرده توریه نمود و پس از آنکه نظر بستارگان کرد گفت من مریضم و شاید واقعا کسالتی هم داشته نه اینکه فقط برای مقصدی که در نظر گرفته گفته باشد من مریضم.

صفحه : ۹۸

فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا- تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا- تَنْطِقُونَ- پس از رفتن قوم ابراهیم (ع) وارد بتخانه گردید و بطور استهزاء گفت اینکه طعامهای لذیذ که در مقابل شما گذاشته شده چرا نمیخورید پس از آنکه از آنها جوابی نشنید گفت چرا جواب نمی دهید چگونه است حال شما چطور حرف نمی زنید اشاره به اینکه بتها جمادند نه لایق تغذیه اند نه قدرت بر تکلم دارند فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ آن گاه ابراهیم (ع) با قوت هر چه تمام تر بدست راست کلنگی بر سر بتان کوبید هفتاد و دو بت بودند که ابراهیم (ع) همه آنان را خورد گردانید مگر بت بزرگ که از طلا- ساخته شده و در چشمش یاقوت نهاده بودند پس از آن تبر را بر دوش بت بزرگ گذاشت، وقتی آن جماعت مراجعت نمودند و به بت خانه آمدند و بتها را بآن حالت نگرستند.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ- بشتاب بسوی ابراهیم دویدند و او را گرفته و گویا در مقام پرسش بر آمدند که اینکه چه جنایت و ظلمی بود که در باره اینکه بتها نمودی در سوره انبیاء آیه ۱۶۳ فرموده:

«قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِ يَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (۱) «قال أتعبدون- ما تبحتون- و الله خلقكم و ما تعملون ابراهیم (ع) در مقام سرزنش و اعتراض بر آمده که چگونه شما عبادت می کنید آنچه را که بدست خود میتراشید خالق و آفریننده شما خدا است و آن خدایی که شما را آفریده و آن موادی که در آن عمل می کنید آن نیز مخلوق او خواهد بود.

(۱) گفتند ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کردی ابراهیم گفت بزرگ بتها چنین کرد.

صفحه : ۹۹

ادعاء اشاعره که انسان مختار نیست و پاسخ

حضرات اشاعره برای اثبات مدعای خود که انسان را در عمل مختار نمی دانند در اینجا (ماء) در (ما تعملون را) ماء مصدریه گرفته اند نه موصوله و گویند همان طوری که انسان را خدا آفریده عمل و کار او را نیز او آفریده پس چطور انسان در عمل مختار است بلکه هر کاری را که خدا بخواهد انجام خواهد داد در پاسخ گوئیم علاوه بر اینکه آیه دلالت بر مدعای آنان ندارد وقتی اینکه آیه را با آیه جلو (أتعبدون- ما تبحتون) که در هر دو آیه (ماء) موصوله است نه مصدریه جمع کنیم دلالت واضح دارد که انسان در

عمل مختار است زیرا که در آیه جلو نسبت تراشیدن بتان را بخود مشرکین می‌دهد و در اینکه آیه در مقام اعتراض بآنها است که چگونه عمل خود را خدای خود قرار می‌دهید در صورتی که آفرینش خودتان و مواد و ان قوه و قدرتی که در مواد عمل می‌کنید و بصورت بت در می‌آورید همه مخلوق خدا خواهد بود.

باضافه شکی نیست که هر عملی از هر عاملی بروز نماید خواه با اختیار یا بدون اختیار مستند بخداست لکن خداوند تعالی از راه فضل و کرم انسان را بهمین صفت مختار بودن او در عمل بر تمام موجودات فضیلت و برتری داده و وی را نماینده صفت مختار بودن خود قرار داده حتی ملائکه مقربین دارای چنین فضیلتی نخواهند بود.

اینکه است آدمی که با اختیار خدا داد خود، زیر فرمان خدا برود و از خود رأی اندیشی ننماید و در مقابل عظمت و فرمان او سر تسلیم فرود آورد ممکن است از ملک برتر و شریفتر گردد قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ نمرود و تابعین وی رأی آنان بر اینکه قرار گرفت که بنائی پر از آتش گردانند و ابراهیم (ع) را در آتش انداخته بسوزانند. گویند بنائی آماده نمودند که طول آن سی زرع و عرض آن بیست زرع بود.

صفحه : ۱۰۰

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ و در چگونگی انداختن ابراهیم (ع) در توده آتش بدستور شیطان حيله‌ای بکار بردند و او را بالای منجیقی نهادند و با فلاخن در آتش پرتاب گردانیدند.

در سوره انبیاء آیه ۶۹ فرموده: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» ۱۱.

و بظهور چنین معجزه بزرگی حقانیت ابراهیم (ع) و بطلان دین آنان را واضح گردانید که چنین امر خارق العاده‌ای را به بینند و ایمان آرند لکن از آیه بعد که ابراهیم (ع) گوید.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ معلوم میشود که اینکه معجزه باین بزرگی در دل سنگ مشرکین اثر بخشید زیرا از آیه چنین معلوم می‌گردد که حضرت ابراهیم (ع) پس از اینکه واقعه از بین جماعت مشرکین بیرون رفت زیرا که دانست به تبلیغ وی کوچکتر اثری در آنها نخواهد نمود.

ابراهیم (ع) پس از آتش نمرودی بطرف شام رفت و در بین راه ساره زن ابراهیم (ع) هاجر را بکنیزی گرفت و بابراهیم بخشید و بدعای ابراهیم (ع) اسمعیل از هاجر متولد گردید.

(۱) از طرف رب جلیل بامر تکوینی بآتش خطاب شد ای آتش بر ابراهیم (ع) سرد و سلامت باش.

صفحه : ۱۰۱

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۳۸]

اشاره

فَبَشِّرْ نَاهِ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُئِينُ (۱۰۶) وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳) وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۱۴) وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵)

وَنَصَّرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ (۱۱۶) وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۷) وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۰)

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲) وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذِ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵)

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولَىٰ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰)

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذِ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵)

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ (۱۳۶) وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸)

صفحه : ۱۰۲

ترجمه

پس از (اجابت دعای ابراهیم) وی را پسری بردبار بشارت دادیم (۱۰۰)

وقتی ابراهیم (ع) با آن پسر بمحل سعی رسیدند (۱۰۱) گفت ای پسرک من در در خواب دیده‌ام تو را سر می‌برم حال بنگر در اینکه عمل چه عقیده داری (۱۰۲) پسر گفت ای پدر بر آنچه مأموری عمل نما اگر خدا بخواهد بزودی مرا بیابی از صبر کنندگان (۱۰۳)

وقتی پدر و پسر تسلیم امر پروردگار گردیدند و ابراهیم پسر خود را برای ذبح به پیشانی بروی زمین انداخت (۱۰۴)

او را ندا کردیم و گفتیم ای ابراهیم

حقیقتا خواب خود را راست آوردی (۱۰۵) ما نیکوکاران را چنین پاداش خواهیم داد (۱۰۶)

و بحقیقت اینکه رؤیای ابراهیم بلاء و آزمایشی بود هویدا (۱۰۷)

و برای (فدای اسمعیل) گوسفند بزرگی فرستادیم (۱۰۸)

و ذکر خیر او را تا آخرین (زمان) باقی گذاشتیم (۱۰۹)

سلام و تحیت باد بر ابراهیم (۱۱۰)

ما نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم (۱۱۱)

حقیقتا ابراهیم (ع) از بندگان مؤمن ما بود (۱۱۲)

و ابراهیم را باسحاق بشارت دادیم و اسحق از پیمبران و از شایستگان محسوب گردید (۱۱۳)

و بر ابراهیم (ع) و اسحق (ع) برکت دادیم (و اولاد آنها را زیاد گردانیدیم) و بعضی از ذریه آنان مردمان نیکو بودند و بعضی دیگر بنفس خود ستمگری بودند ظاهر (یعنی بسیار معصیت کاری مینمودند) (۱۱۴)

و حقیقتا ما بر موسی (ع) و هارون (ع) منت گذاردیم
و آن دو

صفحه : ۱۰۳

و قومشان را از رنج و تعب بزرگ نجات دادیم (۱۱۵)
و آنها را یاری کردیم تا آنکه بر دشمن غالب گردیدند (۱۱۶)
و بآنان کتاب روشن (تورات) عطا نمودیم
و موسی و هارون را بطریق روشن راه نمایی گردانیدیم (۱۱۸)
(و نام خیر) موسی و هارون را در امم بعدیها باقی گذاشتیم (۱۱۹)
سلام و تحیت بر موسی و هارون باد (۱۲۰)
ما نیکوکاران را چنین پاداش خواهیم داد (۱۲۱)
حقیقتا آنها از بندگان مؤمن ما محسوب بودند (۱۲۲)
و بحقیقت الیاس نیز از پیمبران بود (۱۲۳)
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن وقتی را که الیاس بگروه خود گفت آیا شما از عذاب خدا نمیترسید (۱۲۴)
شما چگونه بعل (بت را) میپرستید و بهترین خلق کنندگان را وامیگذارید (۱۲۵)
(فقط) خدا است که پروردگار شما و پروردگار پدران شما خواهد بود (۱۲۶)
آن جماعت الیاس را تکذیب نمودند (۱۲۷) و همگی آنها حاضر شدگان (در جهنم خواهند بود) (۱۲۸)
و الیاس را تکذیب کردند مگر آن بندگان خدا که خالص گردیده بودند (۱۲۹)
و نام جمیل الیاس را در آخرین باقی گذاشتیم (۱۳۰)
سلام و تحیت بر الیاس باد (۱۳۱)
حقیقتا ما نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم (۱۳۲)
بحقیقت الیاس از بنده‌گان مؤمن ما خواهد بود (۱۳۳)
حقیقتا لوط از جمله پیمبران بشمار میرفت (۱۳۴)
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن وقتی را که ما لوط و اهلس را تماما نجات دادیم
مگر پیره زن او را که وی را در عذاب شدگان باقی گذاشتیم (۱۳۵)
پس از آن همگی آن گروه را هلاک گردانیدیم (۱۳۹)

توضیح آیات

اشاره

فَبَشِّرْ نَاهِ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ پس از آنکه جناب ابراهیم (ع) خلیل بسوی شام حرکت نمود و هاجر نصیب وی گردید از طرف ربّ جلیل باو
مژده رسید که پسر بردباری بتو کرامت

صفحه : ۱۰۴

خواهیم نمود بعد از آنکه اسمعیل از هاجر متولد گردید، ابراهیم بفرمان الهی هاجر و اسمعیل را بمکه برد و اسمعیل در زمین مکه نشو و نما نمود تا وقتی که ابراهیم (ع) برای دیدن اسمعیل (ع) بمکه رفت.

گویند آن وقت اسمعیل پسر سیزده ساله‌ای بود و بشکار میرفت ابراهیم (ع) بر سر راه وی نشست وقتی اسمعیل از شکار برگشت جوانی دید با رخساری چون ماه و گونه‌های گل انداخته با اندامی مناسب مثل سرو میخرامید، شاید در آن حال مهر پدری ابراهیم (ع) از طبع بشری وی بحرکت آمد و از آنجایی که قلبی مانند قلب ابراهیم (ع) که از محبت حق تعالی پر گردیده و خداوند وی را بخیلی خود پذیرفته هرگز جای غیر نخواهد بود گویا غیرت الهی بحرکت آمد و ابراهیم (ع) را مورد آزمایش واقع گردانید.

و در شب هشتم ذی الحجه شب ترویبه ابراهیم پس از عبادت خوابید، و شاید در رؤیا بروی چنین نمودار گردیده که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و محبت فرزند در دل میپرورانی اگر وصال ما خواهی برخیز و فرزند خود را قربانی نما زیرا که هرگز در یک‌دل دو محبت نخواهد گنجید.

ابراهیم (ع) از هیبت اینکه خواب بیدار شد و همه روز با خود فکر میکرد اینکه چه خوابی بود آیا امر رحمانی بود یا خیال نفسانی شب عرفه باز در خواب دید پسرش را قربانی دوست می‌کند گویند تا سه شب چنین خواب دید که بدست خود پسرش را قربانی می‌کند آن وقت یقین پیدا نمود که آن خواب رحمانی است و از طرف حق تعالی مأمور گردیده که در راه محبت بدست خود اولاد عزیز خود را سر ببرد.

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ، قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أُرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فِي ذَلِكَ لَيْلٍ فِي الْمَنَامِ (ع) در خواب بکشتن وی مأمور گردیده کدام پسران او بودند اسمعیل بود یا اسحق معروف و مشهور بین مسلمانان اینک است که اسمعیل را ذبیح الله نامند و دلیل آن یکی اخبار است اگر چه در

صفحه : ۱۰۵

بعض احادیث اسحق را ذبیح الله نامیده لکن در احادیث صحیح اسمعیل را ذبیح الله گفته‌اند.

و دیگر وقتی آیات را با هم جمع می‌کنیم چنین استفاده خواهد شد که اسمعیل ذبیح الله است نه اسحق زیرا بعد از حکایت رؤیای ابراهیم و مهیا شدنش برای کشتن پسرش او را باسحاق مژده می‌دهد و پیش از رؤیا وی را (بغلام حلیم) بشارت داده بود از اینجا معلوم میشود که (غلام حلیم) اسمعیل بوده نه اسحق خلاصه ابراهیم تصمیم گرفت که بخواب خود عمل کند زیرا که خواب پیامبران بمنزله وحی است وقتی در منی موقع قربانی رسید خواب خود را بر پسرش گفت و با ملاطفت پدری باو گفت من در رؤیا چنین دیده‌ام که تو را سر میبرم.

فَمَا نَظَرُ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ اسمعیل بدون تأمل و نگرانی گفت ای پدر بر آنچه مأموری عمل نما من هم بخواست خدا صبر خواهم نمود.

یکی از نکته اینک قصص و حکایت شاید چنین باشد که دانسته شود کسی بمقام و رتبه‌ای نخواهد رسید مگر پس از آنکه در مورد امتحان و آزمایش واقع گردد و البته امتحان هر کسی در خور استعداد وی انجام میگیرد هر قدر مقام انسانی بلندتر باشد آزمایش او سخت‌تر و بزرگتر خواهد بود.

آری چنین نفس قدسی مثل ابراهیم (ع) خواهد بود که در مقام فرمان‌برداری چنان متانت و استقامتی از خود نشان دهد که او را در توده آتش انداختند صبر نموده و دل برضای حق تعالی بست و از آتش باک نمود حتی اینکه گویند جبرئیل بامر حق تعالی نزد او

آمد و گفت

(أ لك حاجة قال اما اليك فلا)

جبرئیل گفت پس بآنکه حاجت داری بگو گفت

(حسبی من سؤالی علمه بحالی)

فقط امید و اتکاء او پیرویدگارش بود.

آری در عالم شنیده نشده کسی حائز مقام و مرتبه‌ای گردیده مگر در اثر متانت و استقامت، استقامت است که کوه‌های مشکلات را زیر پا هموار

صفحه : ۱۰۶

نموده و راهرا باز می‌نماید و آدمی را بمقصود خواهد رسانید.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ وَ قَتَى پدر و پسر تسلیم امر خدای تعالی گردیدند و ابراهیم برای قربانی اسماعیل را روی زمین انداخت و چنانچه گویند بخواهش خود اسماعیل دست و پای او را بست و پیشانی او را بزمین گذاشت و کارد بخلق او کشید هر قدر کوشش نمود خلق اسماعیل بریده نشد تا آنکه ابراهیم بغضب آمد و کارد را بزمین انداخت گویند صدایی از کارد شنید که خلیل مرا امر بریدن می‌کند و رب جلیل نهی مینماید آن وقت جای داشت که از ملاء اعلا خروش بر آید که ای رب جلیل بیش از اینکه خلیل خود را میازار او از بوته امتحان سالم بیرون آمده او را دریاب و نادیناه آن یا ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ چنانچه از آیه معلوم میشود ابراهیم در خواب دیده بود سر پسر خود را میبرد و از آنجایی که خواب پیامبران بمنزله وحی است گمان کرد باین عمل مأمور گردیده و همین طور هم بود زیرا که ابراهیم (ع) بهمین اندازه موظف گردیده که برای کشتن پسرش مهیا گردد کشته شدن و نشدن بدست ابراهیم انجام نمی‌گرفت.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ خواب ابراهیم (ع) و عمل او بمقدمات کشتن پسر خود برای امتحان و آزمایش بود و برای فدای اسماعیل مقرر گردید گوسفند بزرگی قربانی نماید

سؤال

آیا فائده امتحان برای ابراهیم (ع) چه بود خدا که خودش مقام ابراهیم را میدانست که در خلوص بمقامی حائز گردیده که اگر فرضاً هزار پسر داشت و از جانب رب جلیل مأمور میگردد همه را قربانی مینمود.

پاسخ

آری تمام موجودات و آنچه واقع شده و آنچه واقع خواهد شد و ظاهر

صفحه : ۱۰۷

و باطن هر چیزی در علم ازلی حق تعالی ظاهر و هویدا خواهد بود چیزی بروی پوشیده نخواهد بود تا آنکه محتاج بآزمایش باشد، فائده آزمایش پیامبران و نیز اشخاص شایسته برای اینکه نیست که بخواهد بفهمد آنان در اطاعت ثابت قدم میباشند یا نه نکات

دیگری در کار خواهد بود از جمله آنها شاید چنین باشد که مقام و منزلت آنها بر خلق ظاهر گردد که آن بزرگواران چگونه در مقام اطاعت و بندگی ثابت قدم و استوار گردیده و مثل کوه پابرجا ایستاده و در مقام توحید و وظیفه‌شناسی بطوری متانت و استقامت از خود نشان میدهند که اگر فرضاً بدن آنها را قطعه قطعه کنند در تبلیغ و انجام وظیفه سستی نخواهند نمود و نیز بدانند کسی بدون مجاهده با نفس و گذشت از خود و فناء فی الله بمقام و رتبه‌ای نخواهد رسید.

و شاید حکمت دیگرش اینکه باشد که آن کسانی که استعداد ترقی و تعالی در کالبد آنان موجود است بایستی در فشار روزگار فشرده گردند تا آنکه آن جوهر و حقیقت روح قدسی آنها و آن عطر حقیقی که در برگ‌های گل قوای نفسانی آنان مخفی گردیده صاف و پاک بیرون آید و در مقامات روحانی باعلا درجه قرب صعود نمایند و خلق را باستشمام آن مستفیض گردانند.

و تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَ نَامِ نِيكَ اِبْرَاهِيمَ در زمانها بعد تا آخرین ادوار عالم باقی خواهد گذاشت و در تمام ادیان و ملتها او را بعظمت و بزرگی و سلام و درود میستایند و می‌شناسند و وی را ستایش و تحنیت خواهند نمود.

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ آری نیکوکاران چنینند در دنیا و آخرت نزد حق تعالی و ملائکه مقربین و اولیاء صالحین همیشه عزیز و محترم و نامشان در زبانها بنیکی دائر گردیده و در دل و جان مردم نفوذ نموده و در قلوب حکومت خواهند نمود.

وَبَشِّرِ نَاهِ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ

صفحه : ۱۰۸

چنانچه گفته شده از اینکه آیه می توان استفاده نمود که پس از آزمایش ابراهیم (ع) در مهیا گردیدنش بقربانی اسمعیل خداوند پاداش عملش در باره او تفضلاتی نموده یکی عمل انجام نگرفته را قبول نموده و او را (بذبح عظیم) مفتخر گردانیده و دیگر باضافه بر اینکه اسماعیل را بوی پس داد و وی ذبیح الله نامیده شد ابراهیم (ع) را به پسر دیگر اسحق بشارت داد و او را نیز از انبیاء بشمار آورد.

و بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلٰى اِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ در مقام امتنان بر حضرت ابراهیم برآمده که خداوند در ذریه ابراهیم برکت داد و آنان را بسیار گردانید لکن بعضی از آنها نیکوکار و با ایمان و بعضی دیگر ستمکار و ظالم بنفس خود گردیدند که قدر خود را نشناختند و بنا فرمانی خود را از درجه خانمان نبوت انداختند.

آیه اشاره به اینکه شرافت انسان بنیکوکاری انجام خواهد گرفت نه بحسب و نسب خوبی و بدی شرافت و شقاوت ناشی از کردار و رفتار خود آدمی است.

در حدیث مشهور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده که در خطبه (حجۃ الوداع) فرموده ای مردم پروردگار شما یکی و تمام شما از آدم میباشید و آدم از خاک است (أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ) نه عربی را شرافت بر عجمی نه عجمی بر عربی نه سیاه را فضیلتی است بر سفید نه سفید را بر سیاه برای احدی فضل و شرافتی نیست مگر در تقوی.

قوله تعالی: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (۱) «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ تفضلاتی در باره موسی و هارون اجراء گردیده (اول) آنها و قومشان

(۱) سوره مؤمن آیه ۱۰۳ وقتی نفخه دمیده شد در صور و قیامت بر پا گردید در آن وقت نسبا قطع میگردد و از یکدیگر سؤال نمیشود یعنی در آن وقت هر کسی پاداش عمل خود جزا خواهد دید نه بعمل غیر

صفحه : ۱۰۹

بنی اسرائیل را از سختی و بلاء بزرگ فرعون و فرعونیان نجات دادیم.

وَصَيَّرْنَا هُمْ فَكَاثِرًا هُمُ الْغَالِبِينَ (دوم) آنها را یاری نمودیم و بر دشمنانشان غالب گردانیدیم و برای نجاتشان همگی را برود نیل غرق گردانیده و هلاک نمودیم.

وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (سوم) کتاب تورات که حقانیت آن هویدا و ظاهر بود و تمام احکام و قوانین آن مطابق عقل و منطق استوار گردیده بموسی و هارون عطاء نمودیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (چهارم) موسی و هارون را بر طریق مستقیم توحید و جاده حقیقت استوار و ثابت قدم گردانیدیم که هرگز کوچک تر لغزش و خطایی پیرامون آنها نگریدید.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (پنجم) همین طوری که نام نیک و سجیه نیکوی پیمبران پیش مثل نوح و ابراهیم (ع) و پیمبران الوا العزم را تا قیامت در عالم باقی مانده اسم موسی (ع) و هارون و نیز کتاب و قوانین آنها در تمام ادوار و زمانها بجا و پایدار خواهد بود و نسخ شدن احکام تورات بقوانین قرآن منافی با آیه نخواهد بود زیرا که ناموس الهی و قوانین کلی در تمام شریعتها یکی است قرآن ناسخ ادیان است بلحاظ کمال و تمامیت و مردم موظفند بدستورات قرآن عمل نمایند و گر نه قوانین کلی از قبیل صلاه و زکاه و صوم و غیره در تمام ادیان یکسان بوده و خواهد بود جزئی تفاوتی که در آنها دیده می شود بمقتضای وقت و زمانها و استکمال خلق راجع بمعارف و قوانین کلی الهی و تهذیب اخلاق خواهد بود که هر وقتی بمناسبت وقت پیمبران موظف بودند مردم را طوری تکمیل نمایند اینکه بود که جزئی اختلاف بین قوانین پدید میگردید.

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ

صفحه : ۱۱۰

(سلام) مأخوذ از سلم و سلامتی است و شاید اشاره باین باشد که چون موسی (ع) و هارون (ع) و نیز باقی پیمبران از امراض روحانی و کثافات اخلاقی بالمره خالی و پاک و طاهر و سالم گردیده اینکه بود که شایسته مقام نبوت و پیشوایی بشر گردیدند. و شاید مقصود از سلام تحیت و درود از طرف حق تعالی بر آنان باشد، یا مقصود چنین باشد که تا قیامت ستایش خلق بر آن ارواح طیبه جاری خواهد بود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ همین طوری که در اثر ایمان واقعی و حقیقی به پیمبران پاداش نیکو دادیم و نام خیر آنان را باقی گذاشتیم بهر نیکوکاری چنین خواهیم نمود.

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ چون اینکه دو برادر از بندگان مؤمن حقیقی بودند و دارای قلب پاک بی آلایش و از هر ناپاکی سالم گردیده اینکه بود که چنین کراماتی نصیب آنان گردید.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله پیمبران مرسل الیاس بود و در نام و نسب الیاس از مفسرین گفتاری نقل شده.

۱- الیاس لقب ادریس است (ابن مسعود و قتاده) ۲- الیاس یکی از انبیاء بنی اسرائیل از اولاد هارون بن عمران پسر عموی یسع می باشد.

و محمّد بن اسحق و غیر آن از سیر و تواریخ چنین نقل میکنند که وقتی خرقیل از دنیا رفت بنی اسرائیل عهد خدا را شکستند و تورات را عقب سر انداختند و اوامر خدا را فراموش نمودند و مشغول بت پرستیدن گردیدند اینکه بود که خداوند پیمبرانی برای ترویج تورات فرستاد نه برای تجدید شرع تازه و در آن وقت پادشاهی بود بنام آجب و بت پرست و نام بت وی بعل بود و آن بت بیست زرع قد داشت و چهار صورت و مجوف و توخالی بود و شیطان داخل آن بت میشد و مردم را

صفحه : ۱۱۱

تحریص ببت پرستیدن مینمود و آن سلطان زنی داشت بنام (ازبیل) و او فاحشه و از شرورترین و ظالم‌ترین مردم بشمار میرفت پادشاه وقتی از شهر بیرون میرفت وی را بجای خود می‌نشانند و وی لباس مردانه میپوشید و مشغول حکمرانی میگردد آن زن بحیله هفت نفر از شوهران خود را کشته بود و دارای هفتاد نفر اولاد گردیده بود و در همسایگی آن بستان بسیار نیکی مال مرد صالحی بود گاهی سلطان با زنش در آن باغ می‌نشستند و از میوه آن میخوردند روزی زنش گفت اینکه بستان لائق ما است بایستی از او بگیریم سلطان گفت از پادشاه قوی بر رعیت ضعیف ظلم نمودن سزاوار نیست و حرف زنش را قبول نمود تا وقتی که سلطان مسافرت نمود و از شهر خارج گردید زن خواست باغ را از آن مرد صالح بگیرد حيله‌ای بکار برد و بوی گفت تو پادشاه دشنام داده‌ای و چند نفر شهود آورد و باین بهانه او را کشت و باغ را تصرف نمود وقتی پادشاه برگشت و از قضیه خبردار شد بسیار نگران گردید و گفت گمان می‌کنم شومی اینکه عمل بروزگار ما برسد.

پس از آن مورد غضب پروردگار واقع گردیدند و الیاس را برسالت بر آنان فرستاد که باین ظالمان بگو برای اینکه خون ناحق که ریختید از تو و زنت انتقام خواهیم کشید و هر دو در همین بستان هلاک خواهید گردید و کسی بر شما رحم نخواهد نمود و جسد شما روی زمین بماند و گوشت شما را حیوانات بخورند و استخوان شما در روی زمین پوسیده گردد وقتی الیاس اینکه رسالت را از طرف حق تعالی بآن سلطان رسانید وی در غضب شد و گفت تو و هر کس که ادعای پیمبری می‌کند دروغ گوئید و خواست الیاس را بگیرد و سیاست نماید الیاس فرار نمود و در غاری پنهان گردید و عبادت می‌نمود.

چون حکایت طولانی است مختصر می‌نمائیم الیاس چند سال در کوه ماند و آن سلطان جابر همیشه در مقام بود که او را بگیرد و زجر نماید بالاخره

صفحه : ۱۱۲

الیاس بنای نفرین گذاشت و تا سه سال باران نیامد و قحطی در آن شهر بجایی رسید که بسیاری از مردم از گرسنگی مردند و الیاس برای تبلیغ رسالت در خانه‌های بعضی میرفت و بخانه پیر زنی رفت پسری داشت بنام الیسع بن اخطوب آن پسر در اثر قحطی مریض شده بود بدعای الیاس خدا وی را شفا داد آن وقت مادر و پسر هر دو ایمان آوردند و الیسع با الیاس همراه گردید.

پس از آن الیاس بمردم آن شهر گفت ایمان آرید تا دعا کنم خدا برای شما باران فرستد قبول نمودند گفت بتهای خود را حاضر نمائید و از آنان بخواهید که باران بفرستند بتها را حاضر نمودند آنچه در برابر آنها التماس نمودند باران بفرستند فائده نبخشید الیاس فرمود من اکنون دعا می‌کنم خدا باران فرستد بشرط اینکه ایمان آرید قبول نمودند و بدعای الیاس باران آمد لکن آنها ایمان نیاوردند.

مفسرین گویند حق تعالی بالیاس وحی فرستاد که از میان اینان بیرون رو که وقت هلاکت آنان رسیده و بفلان جا برو هر چه را دیدی بر آن سوار شو و مترس الیاس (ع) وقتی بآن مکان رسید اسبی از آتش دید بر آن سوار شد اسب از زمین بلند گردید (الیسع) که در همراهی او بود گفت من چه کنم الیاس گفت تو در زمین خلیفه من باش تا چه دستور بتو رسد و خدای تعالی بالیاس دو پر داد که هر وقت میخواست در هوا میپرید و هر وقت میخواست در زمین حرکت می‌نمود و پس از آن دیگر الیاس احتیاج بخوردنی و آشامیدنی نداشت و او انسانی بود ملکی و انسی، ارضی و سمائی و همان طوری که الیاس خبر داده بود خداوند بر آن سلطان دشمنی مسلط گردانید که خودش و زنش را در همان باغ کشت و جسد آنها را درندگان خوردند و قوم او را کشتند پس از آن الیسع برای بنی اسرائیل پیمبری انتخاب گردید و بسیاری بوی ایمان آوردند.

(تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه: ۱۱۳

حکایت الیاس نبی (ع) و پادشاه ظالم

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ الیاس در مقام تبلیغ و هدایت مردم مبالغه نمود و گفت آیا از عذاب خدا نمیترسید و آنان را سرزنش می نمود شما که ادعای عقل و انسانیت می کنید آیا عقل شما چنین اجازه می دهد که (بت) را پرستش و عبادت کنید و آنکه بهترین خلق کننده گان و آفریننده شما و آباء و اجداد پیشینیان شما بوده و خواهد بود و گذارید و او که سزاوار پرستش است عبادت ننمائید فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ تمام مردمانی که سخنان (الیاس) را می شنیدند و معجزات او را می دیدند و وی را تکذیب نمودند در عذاب قیامت حاضر شدگان خواهند بود مگر بندگان خدا آنهایی که قلب و دلشان برای محبت الهی خالص گردیده و از شرک و ریب بری و بتمام قوی و مشاعر رو بحق آورده و در مقام بنده گی ثابت قدم گردیده.

و شاید (لمحضرون) اشاره بقیامت عظمی باشد که تمام مردم بایستی پای میزان حساب حاضر باشند مگر کسانی که در اینکه عالم مراقب حال خود گردیده و بحساب نفس خویش رسیدگی نموده در آن عرصه قیامت از حساب معاف و فارغ خواهند بود و آنان از بندگان خالص خدا بشمار می آیند که دیگر آنان را در دیوان محاسبه نخواهند واداشت.

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ بقول بعضی (الیاسین) اسم الیاس است مثل میکال و میکائیل و بعضی (آل یاسین) قرائت نموده اند که بنا بر اینکه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می شود زیرا که یکی از نامهای مبارکش (یس) است یعنی سلام و درود بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود

صفحه: ۱۱۴

سفیان ثوری از طریق اهل سنت از منصور و وی از مجاهد و مجاهد از ابن عباس چنین روایت میکند که بلغت سریانی (یاسین) یعنی ای انسان و مقصود از انسان محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و مقصود از آل اهل بیت آن بزرگوار است. و نیز از طریق اهل سنت وهب از کادح روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که فرموده. (یس) محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و ما آل (یس) می باشیم. وَ إِنَّ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ - إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ اینجا در مقام امتنان برای لوط دو فضیلت تذکر میدهد یکی (لوط) را از جمله پیمبران مرسل بشمار آورده.

و دیگر خود و اهله که مقصود تابعین وی بودند از عذاب نجات داده در موقعی که همه حتی زنش که و لو آنکه در ظاهر اهل او بشمار میرفت لکن چون ایمان نیاورده بود از اهل او خارج بحساب آمده و داخل هالکین گردیده و چون حکایت عذاب قوم لوط را در جاهای دیگر گفته شده از بیان آن خودداری نمودیم.

وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ - وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ آیه چنین ارائه میدهد تا زمان نزول قرآن خرابی شهر مؤتفکه که در اثر عذاب قوم لوط ۲۱ شده بود باقی مانده اینکه بود که حق تعالی برای تذکر باهل مکه خطاب می نماید که شمایی که شب و روز از آن طرف گذر مینمائید چگونه تعقل نمی کنید و اندرز نمی گیرید.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۹ تا ۱۸۲]

اشاره

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذِ ابْتُغِيَ لَكَ الْفُلُوكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتَ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳)

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ زَيْدُونَ (۱۴۷) فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۱۴۸)

فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُتُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكَهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَّ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳)

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّهُ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸)

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳)

فَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۴) وَأَبْصَرَ رَهُمْ فَنَسُوفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَلَفَبِعَدَابِنَا يُسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷) وَتَوَلَّى عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۸)

وَأَبْصَرَ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)

ترجمه

حقیقتاً یونس (ع) نیز از جمله پیامبران و فرستادگان بشمار می‌رود (۱۴۰)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کن وقتی را که یونس از جماعت بگریخت بسوی کشتی که پر از مردم بود (۱۴۱)

(پس از آنکه ماهی جلو کشتی را گرفت و قرعه بنام یونس درآمد و وی را بدریا انداختند) (۱۴۲)

ماهی او را بلعید و یونس (ع) خود را ملامت مینمود (۱۴۳)

اگر برای اینکه نبود که یونس از تسبیح کنندگان بشمار میرفت (۱۴۴)

هر آینه در شکم ماهی تا روز قیامت باقی مانده بود (۱۴۵)
 پس از آن یونس را در صحرا انداختیم در حالی که او بیمار بود (۱۴۶)
 و برای یونس (ع) درخت کدو را رویانیدیم (۱۴۷)
 و او را برای صد هزار نفر یا زیادتر برسالت فرستادیم (۱۴۸)
 و آن جماعت پس از آنکه ایمان آوردند تا زمانی متمتع و بهره‌مند گردیدند (۱۴۹)
 ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه کفار بیرس (آیا بحکم عقل سزاوار است) که برای پروردگار تو دختران باشد و برای آنان پسران (۱۵۰)
 آیا ما ملائکه را دختران آفریده‌ایم (و موقع آفرینش شما حاضر بودید) و مشاهده مینمودید (۱۵۱)
 آگاه باشید که از دروغ کافرین چنین است که گویند
 خدا فرزند آورد (۱۵۲) و حقیقتا آنان دروغگویان خواهند بود (۱۵۳)
 آیا خدا دختران را بر پسران برگزید (۱۵۴)
 چیست شما را (در اینکه قسمت ناروا) چگونه چنین حکم می‌کنید (۱۵۵)
 آیا چرا

صفحه: ۱۱۷

فکر نمیکنید و متذکر نمیگردید (۱۵۶)
 آیا شما کافرین بر اینکه ادعاء دلیل و برهان دارید (۱۵۷)
 اگر چنین است کتابی که از آسمان برای شما فرود آمده بیاورید (۱۵۸)
 و آن کفار بین خدای تعالی و بین جنیان و شیاطین یا ملائکه پیوند و خویشی قرار داده‌اند در صورتی که جنیان و شیاطین حقیقتا میدانند که در قیامت نزد خدای تعالی حاضر گردیده‌گان خواهند بود (۱۵۹)
 پاک و منزّه و مبرا است پروردگار عالم از آنچه اینکه کافرین باو نسبت میدهند (۱۶۰)
 (اکثر مردم چنینند) مگر آن بندگان خدا (که از لوث معاصی) خالص گردیده‌گان باشند (۱۶۱)
 (ای کفار) شما و آنچه را که معبود خود میدانید و آنان را پرستش مینمائید
 گمراه کننده نخواهید بود (۱۶۲)
 مگر کسی را که در آتش سوزان در آینده است (یعنی اهل جهنم باشد) (۱۶۳)
 و از ما انواع ملائکه کسی نیست مگر او را مقامی و جایگاه معینی خواهد بود (۱۶۵)
 بحقیقت ما صف زدگانیم (۱۶۶)
 و بحقیقت ما تسبیح کننده گانیم (۱۶۷)
 و کفار میگویند (۱۶۸)
 اگر نزد ما کتابی از پیشینیان بود (که از آن اندرز می‌گرفتیم) (۱۶۹)
 هر آینه از بندگان خالص خدا بودیم (۱۷۰)
 پس بقرآن کافر گردیدند و بزودی (بعمل بد خود) دانا میگردند (۱۷۱)
 و حقیقه سخن ما بر بندگان ما که فرستاده شدگان ما بودند سبقت گرفت (۱۷۲)

و حقیقتاً آنان ظفر یافته گان خواهند بود (۱۷۳)
 و محققاً لشگریان ما (بر کفار) غلبه کننده گان خواهند بود (۱۷۴)
 ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا موقع معین از کفار رو بگردان
 و آنان را بنگر و نزدیک است که آنان نیز (فتح و فیروزی تو را) به بینند (۱۷۶)
 آیا کفار عجله میکنند که بر آنها عذاب فرود آید
 چقدر سخت و بد است صبحگاه تهدید شدگان (۱۷۸)
 ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا موقع معین از آنها روی بگردان (یعنی تا موقع جنگ)
 و بنگر و منتظر موقع باشد (۱۸۰)
 (ای محمد) پاک و منزّه است پروردگار تو که غالب و قاهر (و بلندتر از آن است) که کافرین او را وصف مینمایند (۱۸۱)
 و سلام و درود بر پیمبران و فرستادگان باد (۱۸۲)
 و حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است

صفحه : ۱۱۸

توضیح آیات

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و از جمله پیمبرانی که در اینکه سوره مبارکه نام برده شده یونس بن متی (ع) است که او نیز از انبیاء مرسل بشمار میرود و بر اهل نینوی که یکی از ولایت موصل محسوب بود مبعوث گردیده و بعد از تبلیغ رسالت و نپذیرفتن اهل نینوی بنا بر روایت ابن عباس یونس (ع) بآنان وعده عذاب داد و از بین آنها بیرون رفت و حکایت آن آن طوری که مفسرین از ابن مسعود و سعید بن جبیر و سدی و وهب و باقی مفسرین نقل می کنند چنین است:
 خدای تعالی یونس (ع) را بر رسالت باهل نینوا که از موصل بود فرستاد و آنچه یونس (ع) آنان را دعوت بایمان کرد نپذیرفتند و ایمان نیاوردند پس از آنکه یونس بخدا شکایت نمود بوی خطاب رسید بآنان بگو تا سه روز مهلت دارید اگر ایمان نیاوردید مورد عذاب خواهید گردید یونس (ع) اینکه را گفت و از بین آنان بیرون رفت چون روز سوم رسید آثار عذاب پدیدار گردید و آن ابری بود از پاره‌های آتش که بالای سر آنها و اطراف شهر را گرفت فهمیدند آن آثار عذابی خواهد بود که یونس بآنها وعده داده بروایتی نزد پادشاه رفتند و گفتند ما چه کنیم سلطان گفت یونس دروغ نگفته بروید وی را پیدا کنید هر چه تفحص کردند او را نیافتند پادشاه گفت یونس (ع) را برای اینکه می‌خواستیم که ایمان آریم شما ایمان آرید تا عذاب رفع شود اگر یونس پنهان است خدای او آشکار خواهد بود همگی جمع شوید و دعا کنید تا از ما عذاب بر طرف گردد خود سلطان لباس سلطنت را در آورد و پلاس پوشید و مردم شهر از زن و مرد کوچک و بزرگ پیر و جوان حتی حیوانات را بصحرا بردند و صورت بخاک گذاشتند و یک مرتبه بنای گریه و توبه و تضرع از شهر بلند شد و از سر خلوص و حقیقت توبه نمودند و ایمان آوردند چون خدای تعالی از باطن آنان خبردار

صفحه : ۱۱۹

بود که توبه آنها حقیقی است دعای آنها را قبول نمود و کم کم آتش برطرف گردید. و بروایتی پیر مردی در آن نواحی ساکن بود نزد او رفتند او به آنها دستور داد که همگی توبه کنید و از سر خلوص اینکه ذکر را بخوانید:

(یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا من یحیی الموتی یا حی لا اله الا انت) اگر خدا را باین کلمات بخوانید از شما عذاب برداشته خواهد گردید.

کرم بین و لطف پروردگار مردمانی که سالهای دراز در کفر گذرانیده و پیمبرش را تکذیب نموده و آزارش کرده بتوبه و دعایی که از سر خلوص نمودند آنان را قبول نمود و عذاب فرود آمده را از آنها بر گردانید.

چه گمان میبری بلطف و کرمش نسبت باشخاصی که تمام عمر خدای تعالی را بوحدانیت و کرم ستایش مینمایند آیا چنین اشخاصی را نمی‌پذیرد و در محل قدس جای نمیدهد و دعاء و توبه آنان را قبول نمیگرداند هرگز چنین نخواهد بود بلکه زیر هر یا رب تو لیبک‌ها است.

خلاصه چند روزی گذشت یونس بالای کوهی آمد که به بیند شهر بچه حالت مانده دید شهر بر قرار است شبانی را دید که گله گوسفند میچرانید سراغ گرفت شبان گفت مردم بسلامت می‌باشند پرسش نمود که عذابی بر آنان نیامد گفت نه یونس با خود اندیشه نمود که اگر وارد شهر کردم مرا بدروغ نسبت میدهند سر بیابان گذاشت.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (اباق) در لغت بمعنی گریختن بنده است از مولای خود.

یونس مثل بنده گریخته رسید لب کشتی که پر از مردم و امتعه و اشیاء دیگری بود چون وارد کشتی گردید و کشتی میان دریا رسید ماهی جلو کشتی را گرفت گفتند بنده گریخته‌ای در اینکه کشتی هست یونس (ع) گفت منم بنده گریخته مرا بدریا اندازید اهل کشتی گفتند از سیمای تو هویدا است که تو بنده نیستی

صفحه : ۱۲۰

عن که فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ بنا شد قرعه بزند چند دفعه قرعه زدند بنام یونس (ع) در آمد او را در دریا انداختند. فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ماهی بزرگی یونس (ع) را بلعید در حالی که یونس خود را ملامت و سرزنش مینمود که چگونه بدون اذن مولای خود چنین کردم.

شاید بماهی وحی رسیده که ما یونس (ع) طعمه تو قرار ندادیم بلکه چون سزاوار نبود که بدون امر حق تعالی و از روی غضب برای رفع عذاب از شهر بگریزد اینکه است که بایستی مدتی در شکم ماهی محبوس گردد.

گویند ماهی گاهی سر از آب بیرون می‌آورد که یونس (ع) در شکم آن تنفس نماید باین طور سه روز یا هفت روز بروایتی بیست یا چهل روز یونس (ع) در شکم ماهی ماند و ماهی او را در هفت دریا گردانید و او بگوش شنوای خود تسبیح اهل دریا را میشنید.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ - لَلَّبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تسبیح یونس (ع) همانطوری که در سوره (انبیاء) آیه ۸۷ فرموده چنین بوده (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) آیه خبر میدهد که اگر برای اینکه تسبیح نبود یونس (ع) تا قیامت در شکم ماهی می‌ماند.

شخص متدبر در آیات قرآنی میفهمد که در هر یک از آیات چه اندازه اسرار و رموزی مندرج گردیده که دانشمندترین مردم بعشری از اعشار آن پی نخواهند برد بین چگونه ذات متعال در اینکه آیات خود را بدو اسم از اسماء الله معرفی مینماید یکی از اسماء جمال و دیگری از اوصاف جلال از آنجایی که رحمتش سبقت بر غضبش دارد اول بقبول شدن توبه اهل نینوا و رفع عذاب از آنان صفت غفاریت و رحمانیت و کرم و لطف ایزدی را که ناشی از اوصاف جمال احدی است نشان میدهد که در موقع لطف کثیر الاحسان و دائم الفضل خواهد بود.

صفحه : ۱۲۱

دوم بمحبوس شدن یونس (ع) در شکم ماهی صفت قهاریت خود را که از اوصاف جلال بشمار میرود تذکر میدهد تا آنکه دانسته شود که در موقع غضب نیز شدید العقاب خواهد بود.

در صورتی که یونس (ع) مخالفت امر و نهی ننموده بود تا آنکه مستحق عقاب گردد بلکه برای ترک اولی که بدون اذن بگمان آنکه متهم بدروغ نگرده و وارد شهر نگردد مورد غضب و سیاست الهی گردید و مدتی در شکم ماهی محبوس شد وقتی معصومین چنین باشند که برای ترک اولی مورد سیاست الهی واقع گردند بر ما گنهکاران چه خواهد بود که شب و روز خود را در گناه و مخالفت میگذرانیم و چشم بکرم او دوخته و از (شدید الانتقام) بودن او و تهدیداتی که بتوسط سفرای خود بما ابلاغ گردانیده چشم پوشیده ایم و اینکه غیر از غرور چیز دیگری نخواهد بود رحمت و کرم نیز محل قابل میخواید بلکه اینکه امید نیز یکی از خدعه‌های نفسانی و نیرنگهای شیطانی بشمار خواهد رفت.

فَبَدَّلْنَا بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ - وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ پس از آنکه آن مدت معهود بیابان رسید بامر الهی ماهی لب خشکی آمد و یونس را از دهن خود بیرون انداخت در حالی که یونس (ع) مریض و ناتوان گردیده چون در آنجا بیابان خشک زاری بود بامر خدای تعالی فورا درخت کدو روئیده شد که یونس (ع) از میوه آن تغذیه نماید و زیر برگ‌های آن از تابش آفتاب محفوظ بماند. وَ أَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فَمَا آمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ گویا خدای جلیل پس از مجازات خلعت تازه‌ای بیونس (ع) کرامت فرموده و او را بر یکصد هزار نفر یا زیادتر رسول گردانیده و چون پس از نزول عذاب و قبول توبه آنان حقانیت حضرت یونس (ع) برای آنها هویدا گردید اینکه بود که خلق بسیاری بوی ایمان آوردند و در مدت زیادی متمتع گردیدند.

صفحه : ۱۲۲

فَاسْتَفْتَيْهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُتُونُ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود نموده که ای محمد (ص) از اینها بخواه که رجوع بعقل خود نمایند و به بینند آیا بشهادت عقل و وجدانشان رواست که حکم کنند که برای پروردگارشان دختران باشد و برای آنان پسران.

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ آیا موقع آفرینش ملائکه کفار حاضر بودند و کیفیت خلقت آنان را مشاهده می نمودند.

واقعا آنها چه مردمان سفیه و نفهمی بودند که بذات اقدس الهی و مربی عالم چنین نسبت‌های ناروایی میدادند و بدروغ نسبت اولاد بخدا دادن غیر از جهالت و بیخردی چیز دیگری نخواهد بود چگونه توان نسبت اولاد بمبدء کائنات داد در- صورتی که اولاد نسبت ولد بخدای تعالی دادن منافی با مقام وحدت خواهد بود.

و ثانيا چرا دختران را نسبت بخدا می دهید و پسران که بنظر شما شریفتر و نیرومندترند مخصوص بخود میگردانید.

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ - أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مشرکین اضافه بر اینکه نسبت اولاد بخدا می دادند چنین گمان میکردند خدای تعالی دختران را برای خود اختیار نموده و پسران را مخصوص بآنها گردانیده اینکه بود که ملائکه را (بنات الله) می نامیدند.

ما لکم کیف تحکمون ذات احدیت در مقام سرزنش بمشرکین بر آمده که چگونه و از روی چه مبنایی چنین نسبت ناروایی می دهید بذاتی که منزله و مبراء از جسم و جسمانیات و اوصاف امکانی خواهد بود و در آیات بسیار آنان را تهدید نموده و باین سخنان رکبیک مشرکین اشاره نموده که فطاعت چنین گفتار بطوری است که:

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» سوره مریم آیه ۹۲.

صفحه : ۱۲۳

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا چرا و چگونه آنان بعقل خود رجوع نمیکنند تا آنکه متذکر گردند که ذات مجرد واجب الوجود بالاتر از اینکه است که نسبت فرزند باو داده شود در صورتی که تولید مثل صفت ممکنات و مادیات خواهد بود نه صفت خدای واحد واحد.
 أم لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ - فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ آیه مشرکین را مخاطب گردانیده که آیا برای اینکه سخنان رکیک خود شاهد و برهان ظاهری دارید یا برای شما از آسمان کتابی فرود آمده که ملائکه دختران خدا می‌باشند اگر چنین است و درست می‌گویند کتاب و دلیل خود را ارائه دهید.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِجَابًا وَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ شاید مقصود از جن در آیه جن مقابل انسان باشد که همین طوری که مشرکین ملائکه را نسبت بخدا میدادند و آنان را دختران خدا می‌نامیدند شاید گفته باشند خدا با جنیان نیز نسبت نزدیکی خواهد داشت.

و شاید مقصود از جن ملائکه باشد زیرا بمناسبت معنی لغوی که جن موجودی را گویند که از حواس ظاهری بشر پنهان باشد باین معنی بر ملائکه نیز جن گفته میشود زیرا که خارج از مرتبه محسوسات خواهند بود و بسیاق آیات بالا که ملائکه را دختران خدا می‌نامیدند اینکه معنی بحقیقت نزدیکتر مینماید.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ پروردگار و مربی عالم پاک و منزّه و بالاتر از آنست از آنچه ستایش کنندگان او را ستایش نمایند و هرگز کسی را نرسد که ستایش نماید او را بآنطوری که ذات مقدس او است زیرا که ستایش نمودن آن ذات پاک آن طوری که مخصوص باو است در خور احدی نخواهد بود حتی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که عرض می‌کند:
 «انت كما اثبتت على نفسك لا احصى ثناء عليك»

صفحه : ۱۲۴

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ - بندگان خالص را از کفار و گفتار ناروای مشرکین استثناء مینماید اشاره به اینکه تمام وصف کنندگان در خلاف و خطاء خواهند بود مگر بندگان خالص که دل و قلبشان از هر گونه آلاشی پاک گردیده و بقدر جلاء و صفاء روحشان محل جلوه گاه احدی گردیده و او را بآنچه از نور معرفت بقلبشان افزوده می‌خوانند و ستایش می‌نمایند و اینکه منتهی درجه کمال انسانی است تا بامر ایزد متعال چشمه‌های حکمت از قعر زمین دل پدیدار نگردد کسی قطره‌ای از آن بحر محیط بذائقه جاننش نخواهد رسید.

و نیز تا کسی سیر در عوالم آفاقی و انفسی ننماید و دیده دل در مملکت عالم لاهوتی نگشاید پا در بساط (عند ربهم) نخواهد گذاشت و لباس حیات ابدی نخواهد پوشید.

فَأَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ - مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ - إِيَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ خطاب بمشرکین نموده که شما و آنچه را که پرستش می‌نمائید چنین قوت و قدرتی نخواهید داشت که بتوانید کسی را فریب داده و گمراهش گردانید مگر کسی را که از اهل دوزخ باشد.

اشاره به اینکه شما مشرکین و معبودان شما از شیاطین قدرت بر اغواء نمودن کسی را که ایمان در قلبش نفوذ نموده نخواهید داشت مگر آنهایی که مثل خودتان شقی و تاریک دل باشند و خودشان جهنم را برای خود مهیا نموده که در آن غوطه‌ور خواهند بود.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ - وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ - وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ همین طوری که در اول سوره تذکر دادیم اینکه سه آیه اخیر تأیید می‌نمایند رأی آنهایی را که چهار آیه اول سوره از (و الصافات) تا آخر را حمل بر انواع ملائکه نموده‌اند که سوگند بچهار نوع از ملائکه خواهد بود.

و در اینجا ذات احدیت در مقام فضیلت و مراتب ملائکه حکایه از قول

صفحه : ۱۲۵

آنها چنین اظهار می‌نماید که گویند برای هر نوعی از ما یا فردی از ما مقام و رتبه معینی است که از آن تجاوز نخواهیم نمود و همیشه مشغول بتسبیح و تمجید آن ذات احدیت خواهیم بود.

شاید اشاره باین باشد که چون ملائکه هم ممکن الوجودند و هر ممکنی محدود بحدی است و محدودیت و احتیاج از ممکن سلب نخواهد گردید و ممکن محدود هرگز از حد امکانی یا بالاتر نخواهد گذاشت و ممکن هم در اصل وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود خواهد بود پس چنین موجودی را چگونه توان نسبت بخدا داد و اولاد او بشمار آورد هیچ عاقلی چنین نسبتی بذات کبریایی روا نمی‌دارد.

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ- لَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ- از جمله دروغ مشرکین برای سرپوشی خطاهای خود اینکه بود که عذر می‌آوردند و چنین اظهار می‌نمودند که اگر در زمان پیشین برای ما پیمبری و کتاب آسمانی فرود آمده بود ما می‌پذیرفتیم و بدستور آن عمل می‌نمودیم و از بندگان خالص خدا می‌گردیدیم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ- وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ- کفار ببهانه اینکه قبلاً کتابی و پیمبری برای هدایت ما نیامده بقرآن کافر گردیدند و بزودی یا در همین عالم یا پس از مردنشان حقانیت قرآن برای آنان معلوم خواهد گردید.

و چون قبلاً پیمبران آمدند و مردم را بدین حق دعوت نمودند و آنان کلام الهی را که بتوسط پیمبران بر آنها ابلاغ گردیده نپذیرفتند و بآنها افتراء زدند بزودی پاداش عمل نکوهیده خود را خواهند دید.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ- وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ- همیشه سفراء الهی غالب و ظفر یابند- و لشگریان حق تعالی غالب و مظفر و منصور خواهند بود در جای دیگر فرموده (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) ثابت

صفحه : ۱۲۶

و محقق است که خدا و پیمبران او غالب و غیر او مغلوب و تحت اقتدار اویند و بزودی از کفار انتقام خواهد کشید.

قَتُولَهُ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ- وَأَبْصَرَهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ- ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه کفار ملحد دروغ گو تا وقت معین اعراض نما شاید مقصود از وقت معین موقع عذاب دنیوی آنان باشد یا موقع عذاب قیامت و آنان را بچگونگی عذابی که پاداش عملشان در دنیا یا در آخرت بر آنان فرود خواهد آمد و مجازات میگردند بنگر و آنها نیز بزودی عذابی که در نتیجه اعمالشان مبتلا گردیده‌اند مثل کشته شدن آنها در جهاد مسلمین خواهند دید.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ- فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صِيْحُ الْمُنْذِرِينَ- وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ- آیا اینکه مشرکین در فرود آمدن عذاب عجله میکنند وقتی بر آنها عذاب فرود آمد آن وقت بد روزگاری و صبحگاهی برای تهدید شدگان خواهد بود.

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه کفار و معاندین رو بگردان و اعراض نما اشاره به اینکه فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است پس از انجام وظیفه دیگر خود را بزحمت نینداز بزودی بمجازات کردار و پاداش عمل رکیک خود خواهند رسید.

وَأَبْصَرَ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ- ای محمد (ص) خودت منتظر باش و چگونگی عذاب آنها را ببین و آنان هم بزودی خواهند دید تکرار آیه برای تأکید است یا اول اشاره بعذاب دنیوی و دومی بعذاب اخروی است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ- منزه و مبراء است پروردگار تو از آنچه مشرکین از نسبت فرزند و آنچه لایق مقام قدس او نیست او را وصف مینمایند.

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ- وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ- سلام و تحیت و درود بر روح پاک پیمبران و سفراء الهی باد و حمد و ستایش مخصوص پروردگار و مربی عالمیان است

صفحه : ۱۲۷

سوره مبارکه «ص»

اشاره

مکی است و عدد آیات آن در نزد کوفین هشتاد و هشت است و در نزد حجازیین و بصریین و شامیین هشتاد و شش آیه است و فقط نزد ایوب بن متوکل هشتاد و پنج آیه است (مجمع البیان)

[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتِ حِينَ مَنَاصٍ (۳) وَ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴)
 أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ (۵) وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنٌ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹)
 أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنْدًا مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابِ (۱۳) إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴)
 وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) وَ قَالُوا رَبَّنَا عَبَّجَلْنَا قَطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ (۱۸) وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹)
 وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصَّلَ الْخِطَابِ (۲۰)

صفحه : ۱۲۸

ترجمه

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

قسم بقرآن که صاحب شرف و تذکر و اندرز است (۱)

بلکه کسانی که ایمان نیاوردند (از قبول حق) سرکشی و دشمنی می کنند (۲)

چه بسیار که ما (پیش از کفار مکه) از روزگارهای گذشته مردمانی را هلاک گردانیدیم و در آن هنگام آنچه فریاد کردند (و

استغاثه نمودند) راه چاره‌ای و فرار گاهی نیافتند (۳)

و آنان عجیب میدانستند که از جنس آنها پیمبری بیاید (و از عذاب قیامت) آنها را تهدید نماید و کفار گفتند اینکه شخص (که دعوی نبوت میکند) ساحر و دروغگو خواهد بود

آیا خدایان را خدای یکتا قرار داده و محققا اینکه امر عجیب مینماید (۵)

(و بزرگان آنان با هم) رفتند و گفتند بروید و بر پرستش خدایان خود شکیبایی ورزید و مقصود ما همین است (۶)

و ما از پیشینیان نشنیده‌ایم (که خدایان یکی باشد) و اینکه نیست مگر چیزی که (محمد) بهم بافته (۷)

آیا از بین ما فقط بر اینکه یک نفر ذکر (یعنی) قرآن فرود آمده بلکه آنان (راجع بقرآن) در شکند زیرا که هنوز طعم عذاب را نچشیده‌اند (۸)

آیا نزد آنان است خزینه‌های رحمت پروردگار تو که غالب و بخشنده است (۹)

آیا مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است ملک آنها (و در تصرف آنان خواهد بود) اگر چنین است بتوسط اسباب بالا روند (۱۰)

آنان لشگری میباشند از حزبهای شکست خورده و مهزوم خواهند گردید (۱۱)

پیش از اینها گروه نوح و عاد و فرعون که صاحب میخها (یعنی قوی و مقتدر بودند) پیمبران را تکذیب نمودند (۱۲)

و نیز قوم ثمود و قوم لوط

صفحه : ۱۲۹

و یاران ای که آنان گروه‌هایی بودند (۱۳)

و نبودند آنان مگر جماعتی که پیمبران را تکذیب نمودند پس برای آنها عذاب محقق گردید (۱۴)

اینکه جماعت کفار انتظار نمیرند مگر یک فریادی (صور اسرافیل) که دیگر رجوعی نخواهد بود (۱۵)

و گفتند ای پروردگار ما (نامه اعمال ما را) پیش از روز حساب بیانداز (۱۶)

ای محمد بر آنچه کفار در باره تو میگویند صبر کن و یاد کن بنده ما داود را که صاحب ید (یعنی قوی بود) و بسیار بسوی ما رجوع کننده بود (۱۷)

و بحقیقت ما کوه‌ها را مسخر نمودیم که در موقع شب و روشنی روز با او خدا را ستایش مینمودند (۱۸)

و پرندگان همگی بالها باز کرده (دور او جمع شده بودند) (۱۹)

و مملکت او را محکم گردانیدیم و باو حکمت (و پادشاهی) و قوه خطابه عطا نمودیم (۲۰)

توضیح آیات

اشاره

(ص)

- ۱- (ص) اسم سوره است ۲- از ابن عباس است که گفته آن اسمی است از اسماء الله که خدای تعالی بآن سوگند یاد نموده و بهمین معنی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت شده.
- ۳- (صاد) و باقی حروف مقطعه برای ساکت شدن کفار فرود آمده زیرا عادت آنان چنین بوده که هر وقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نماز یا وقت دیگر مشغول به بلند خواندن قرآن میگردید از روی دشمنی دست بدست زده و صغیر میزدند که آیات قرآن را نشنوند، اینکه بود که اینکه حروف فرود می آمد تا آنها در معنی آن متحیر گردند و دست از اینکه حرکت بردارند.
- ۴- (صاد) اشاره با اسماء الحسنای خواهد بود که اولش صاد باشد مثل

صفحه : ۱۳۰

صانع، صمد، صادق، یا اشاره بصدق و راستی و حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

۵- (صاد) فعل ماضی است و اشاره باین است که محمد «ص» قلوب عارفین را صید نموده.

۶- از بعض عرفاء نقل شده که (ص) اشاره بصفای دل محبین و عارفین خواهد بود و آراء دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن چون حروف مقطعه در اول بعض سوره‌ها از تشابهات قرآن بشمار میرود و علم آن نزد علام الغیوب است پس سکوت در آن اولی است.

وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ (واو) قسم سوگند بقرآن که صاحب شرف و فضیلت است.

و بقول بعضی (ذی الذِّکْرِ) یعنی قرآن صاحب بیان و گشاینده راه بسوی حق تعالی و نماینده طریق سعادت و هدایت خواهد بود زیرا که مشتمل بر ادله و براهینی است که اگر شخص عاقل در آن تأمل نماید باستکشافات حقایق علمی و روش عقلایی معارف الهی و طریق سیر الی الله بر وی مکشوف و واضح خواهد گردید.

و بقول دیگر قرآن صاحب تذکر است که در آن ذکر خدا و توحید او و اسماء الحسنی و اسماء انبیاء در آن منظوم گردیده و نیز از اخبار گذشتگان و بیان حشر و نشر و قوانین عبادات و معاملات و حقوق و آنچه انسان محتاج بوی است تماماً باحسن وجه در قرآن ثبت و ضبط گردیده و اینکه رأی را تأیید مینماید- قوله تعالی (ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (مجمع البیان) در مفردات برای ذکر چند معنی گفته شده از جمله آنها تذکر بعد از نسیان است مثل قوله تعالی (فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ) و نیز گفته (الذکر ذکران ذکر بالقلب و ذکر باللسان و کل واحد منهما ضربان ذکر عن نسیان و ذکر لا عن نسیان بل عن ادامه الحفظ و کل قول یقال له ذکر فمن

صفحه : ۱۳۱

الذکر باللسان مثل قوله تعالی (ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ) «۱» (پایان) و شاید مقصود از (ذی الذِّکْرِ) چنین باشد که قرآن انسان را متذکر میگرداند و بیاد وی می آورد آنچه را که خدای حکیم از معارف الهی در فطرت و سجیه وی نهاده زیرا همانطوری که فرموده همه را بر فطرت توحید خلقت نمودیم مگر اینکه هر گاه ابوین وی یهودی یا نصرانی باشند وی را از فطرت اصلی او باز داشته و بسوی کفر خواهند کشانید و آیات بعد شاهد بر اینکه توجیه است.

اگر فطرت و سجیه انسان بر توحید و طریق سعادت نبود ارسال رسل و انزال کتب آسمانی لغو و بیهوده میگردید زیرا ممکن نیست کسی حائز مقامی گردد مگر آنچه را که در استعداد او مخفی گردیده و خدای رحمن بتوسط پیمبران مخصوصا نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نوع انسانی را متذکر میگرداند بر آنچه در باطن آنها نهاده تا آنچه در باطن آنان است از فطرت اولیه از علین یا از سجین هر کدام باشد هویدا گردد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ آری فطرت بشر بلکه تمام موجودات بر توحید استوار گردیده با اینحال چون کفار بمرض نفسانی مثل کبر، عصبیت، جاهلیت، حسد و هزاران امراض نفسانی مبتلا بودند اینکه بود که طبع خبیثشان نگذاشت مطیع حق تعالی و تابع سفراء الهی گردند تجاهل نموده انکار میکردند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلا تَحِینْ مَنَاصِرٌ برای تهدید و اندرز بکفار تذکر میدهد که اینان بایستی به پیشینیان رجوع

(۱) ذکر دو قسم است، ذکر بقلب و ذکر بزبان و هر یک از آن نیز دو قسم خواهد بود یکی تذکر پس از فراموشی دیگر تذکری که مسبوق بفراموشی نباشد یعنی مطلب همیشه در نظر باشد و هر سخنی را ذکر نامند و از جمله ذکر زبانی مثل قوله تعالی. (ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الدُّکْرِ) رانمایند و سرگذشت آنان را در موقع بازرسی قرار دهند و ببینند در اثر کفر و مخالفت پیمبران سر انجام کار آنها بکجا کشید و چگونه پیاداش اعمالشان ما آنان را هلاک گردانیدیم و آنچه در موقع نزول عذاب فریاد و استغاثه نمودند فریاد رسی نیافتند. وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ چون چشم باطن کفار در پرده خود پرستی و ظاهر بینی پوشیده شده فقط جسم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را میدیدند و از باطن و حقیقت روحانی او خبر نداشتند و نمیدانستند که روح مبارک و نفس مقدس آن سرور مرتبط بملای اعلا گردیده بلکه او اولین نور وجود و فیض مقدس خواهد بود که از مبداء آفرینش باراضی ممکنات تابیده و بتوسط او عالم ممکنات را بنظام معین و ترتیب حکیمانه از نعمت وجود کامیاب گردانیده اینکه بود که گمان میکردند آنها یکی از آنها و مثل آنان است و بآن کبر و حسد جبلی که در آنها مأخوذ بوده تجاهل مینمودند و معجزات و کرامات او را حمل بر سحر و کذب میکردند. أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (همزه اجعل) استفهام انکاری و در موقع تعجب آرند چون رسول اکرم عبادت بتها را باطل نمود و آنان را عبادت خدای واحد احد ارشاد گردانید اینکه بود که کفار تعجب نمودند که چگونه ما دست از عبادت ۳۶۰ بت برداریم و عبادت را مخصوص بیک اله گردانیم و در نظر آنان چنین عملی بسیار عجیب می نمود. واقعا امر عجیب اینجا است که با اینکه مشرکین بتها را آفریننده عالم نمی دانستند بلکه بگمان فاسد آنان بتها را واسطه در فیض میدانستند اینکه بود که میگفتند ما بتها را عبادت میکنیم (لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) با اینحال فطرت انسانیت را از دست داده و بجمادی سر تعظیم فرود آورده و آنها را مؤثر در عالم میدانستند و از آنها حاجت می طلبیدند و از خدای واحد اعراض می نمودند و از

صفحه : ۱۳۳

اطاعت پیمبران بیزاری می جستند بلکه آنها را زجر مینمودند و انطلق الملامنهم أن امشوا و اصبروا علی آلهتکم إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ گویند چون حمزه عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد بیست و پنج نفر از بزرگان قریش آمدند نزد ابو طالب و از محمّد (ص) شکایت نمودند که او بخدایان ما بد میگوید و عقلای ما را سفیه بشمار میآورد و ما را بدین جدید خود دعوت می نماید و بین ما تفرقه انداخته.

ابو طالب حضرت را طلبید و از روی نصیحت باو گفت آنها را یک دفعه از خود مران زیرا که اینان قوم و عشیره تو خواهند بود اینکه بود که حضرت فرمود ای جماعت قریش شما از من چه میخواهید گفتند می خواهیم دست از خدایان ما برداری و متعرض آنان نشوی تا ما نیز دست از تو و تابعین تو برداریم فرمود من هم از شما یک کلمه میخواهم که بگوئید (لا اله الا الله) اینکه بود که با هم گفتند همه خدایان ما را یکی کرده و ماها چاره‌ای نداریم جز اینکه برویم و صبر کنیم و دست از الاهان خود بر نداریم و مقصود ما نیز همین خواهد بود.

ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ و نیز مشرکین با هم می گفتند ما در هیچ ملتی حتی ملت اخیر که ملت عیسی (ع)

باشد نشنیده‌ایم که خدا را یکی و یکتا بدانند زیرا که عیسویان نیز قائل به تثلیث میباشند و اینکه سخنان را محمّد از پیش خود بهم بافته.

أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا چون جماعت قریش خود را روشن فکر و دانشمند و شریف‌ترین مردم می‌دانستند و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را یتیم و فقیر و عامی و نادان می‌پنداشتند بهمزه انکاری که از روی تعجب آرند می‌گفتند چطور از بین ما او صاحب وحی گردیده و مخصوص برسالت شده هرگز چنین نخواهد بود.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ (بل) اضراب است چنین نیست که کفار گمان کرده‌اند که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

صفحه : ۱۳۴

مثل آنها و یکی از آنها است آری در صورت بشریت مثل آنها است لکن در معنی و حقیقت تفاوت از زمین تا آسمان است وقتی آنان طعم عذاب را چشیدند و بیچاره گردیدند آن وقت حقانیت قرآن را خواهند فهمید و دیگر ایمان آنان نتیجه بخش نخواهد گردید.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنٌ رَحْمَةٍ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ آیه در پاسخ سخن مشرکین است که می‌گفتند چگونه از بین ما محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بذکر گردیده فرموده آیا خزینه‌های رحمت پروردگار تو که قاهر و بخشنده است نزد آنان است که رحمت و فیض او را محدود میگردانند و مقایسه بمثل مینمایند و او را مانند خودشان جاهل و بی‌خرد تصور می‌کنند و مقصود از رحمت شاید نبوت باشد چنانچه فرموده (أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ) چنین نیست که گمان کرده‌اند بلکه علم و دانش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از دریای فیض و رحمت غیر متناهی فیاض مطلق سر چشمه گرفته و از منبع علم حق تعالی رشحات علم و فیوضات رحمانی بر قلب مبارکش ترشح نموده.

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ در مقام سرزنش مشرکین بر آمده که شمایی که رحمت و فیض الهی را محدود می‌نماید آیا مملکت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است تحت اقتدار شما خواهد بود و عالم بآن و متصرف در آنها میباشید اگر چنین است بتوسط اسباب بالا روید تا بر اسرار آنچه در آنها است مطلع گردید و شاید مقصود از اسباب دستگاه آفرینش و عرش ممکنات باشد که مقدم بر خلقت آسمانها و زمین و تمام امور طبیعی خواهد بود یعنی خود را بلوح محفوظ و عالم قضاء و قدر برسانید زیرا که آنجا خزینه رحمت و فیض غیر متناهی الهی تعبیه شده و اگر شما تسلط و حکومت در آنجا دارید از مرتبه خود بمرکز آفرینش صعود نمائید و تعیین رسول و تقدیرات خود را بطور دلخواه خود مقرر گردانید و شمایی که علم بمراتب خلقت ندارید چگونه چنین حکم ناروایی مینمائید و آن شخص اول عالم امکان

صفحه : ۱۳۵

را مثل خود و یکی از خودتان میدانید هرگز چنین نخواهد بود زیرا که شما در مرتبه نازل از خلقت واقع گردیده‌اید نه مالک آسمانها و زمین میباشید و نه خزینه- دار علم حق تعالی خواهید بود (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ اینکه هایی که چنین گمان میکنند لشگر شکست خورده از لشگریان کفار خواهند بود.

اشاره به اینکه ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم تو از سخنان ناروای کفار محزون مباش بالاخره اینان مغلوب و تو مظفر و منصور و بر آنان غالب خواهی گردید.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَثَمُودٌ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ برای تسلی دل رسولش اشاره

مینماید بقوم نوح (ع) و طائفه عاد و قوم هود و فرعون و موسی (ع) که اینها صاحب میخها بودند شاید اشاره بقوت و شدت و اقتدار آنان باشد که باین قوت و شدت بالاخره بچاه هلاکت فرو رفتند و آنان را عذاب گرفت.

إِنْ كُنْ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ وَقْتِي مَخَالَفَتٍ وَ لَجَاجَتٍ رَا مِنْ حُدِّ كَذْرَانِيْدِنْد عَذَابٍ مَا بَرَايَ أَنَانِ مَحْقُقٍ وَ ثَابِتٍ كَرِيْدٍ وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ لَا إِلَا صِيْحَهُ وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ مُشْرِكِيْنٍ وَ جَمَاعَتٍ كَفَارٍ اَنْتَظَارِيْ بَرَايَ أَنَانِ بَاقِيْ نَمَانْدَه مَكْرَ هَمَانِ صَوْرٍ اَوَّلِ اِسْرَافِيْلِ كِه بِيَكِّ بَارَه هَمَكِيْ هَلَاكْ كَرِنْدِنْد دِيْكَرَ نَدَانَسْتِنْد وَقْتِيْ صَوْرٍ وَ اَنْ صَدَايْ عَجِيْبٍ وَاَقْعٍ كَرِيْدٍ دِيْكَرَ بَازْ كَشْتِيْ بَرَايَ أَنَانِ نَخَوَاهْد بُوْد كِه بَتَوَانِنْد تَدَارِكْ مَا فَاْتِ نَمَانِيْنْد.

وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجَّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ كَفَارٍ كَفْتِنْد پَرُوْرْد كَارٍ مَا پِيْش بِيْنْدَازِ قِسْطٍ مَا رَا اَزِ عَذَابِ كِه مَحْمَدٌ مَا رَا

صفحه : ۱۳۶

تهدید مینماید پیش از روز حساب و شاید مقصودشان اینکه بوده که آنچه محمّد ما را بآن تهدید می نماید اگر راست می گوید اندازه‌ای از آن را بما بنما تا یقین بگفتار او بنمائیم و اینکه آیه نظیر آن آیه است که گویند نضر بن حارث گفت خدایا اگر نصب خلافت و امامت علی بن ابی طالب (ع) حق و از حکم تو است (فامطر علينا حجارة) ما را سنگ باران نما فورا سنگی از آسمان فرود آمد و او را هلاک گردانید و در باره او (سأل سائل) نازل گردید.

بِقَوْلِ بَعْضِيْ كَفَارٍ كَفْتِنْد پَرُوْرْد كَارٍ يَكِّ قِسْطِيْ اَزِ نَعِيْمٍ بَهْشْتِيْ كِه مَحْمَدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِمُؤْمِنِيْنٍ وَعَدَه مِيْدِهْد بَمَا عَطَا نَمَا تَا اِيْمَانِ اَوْرِيْم.

اصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِيْ إِنَّهُ اَوَّابٌ خَدَايَ تَعَالَى بَه پِيْمْبَرَشِ اَمْرٍ بَصْبِرٍ مِيْ نَمَانِيْد وَ بَدَاسْتَانِ پِيْمْبَرَانِ پِيْشِيْنِ وَ جَفَاهَايِ كَفَارٍ وَ اَنْ عَذَابَهَايِيْ كِه دَرِ اَثَرِ مَخَالَفَتِ بَرِ اَنَهَا وَاَرْدِ كَرِيْدِيْ وَيِ رَا مَتَذَكَّرِ مِيْ كَرْدَانْد كِه اِيْ مَحْمَدٌ بَرِ سَخْنَانِ رَكِيَكِّ كَفَارٍ صَبْرٍ نَمَا وَ اَنْ مَتَانَتِ وَ قُوْتِ قَلْبِ خُوْدَتِ رَا اَزِ دَسْتِ مَدَه وَ يَادِ كُنْ بِنْدَه مَا دَاوُدِ (ع) رَا كِه دَرِ تَحْمَلِ بَارِ رَسَالَتِ بَسِيَارِ اسْتَوَارِ وَ دَرِ عِبَادَتِ نِيْزِ اسْتِقَامَتِ دَاشْت.

دَرِ اِيْنَكِه اَيَه رَا جَعِ بَفَضِيْلَتِ دَاوُدِ (ع) دُو صِفْتِ اَزِ صِفَاتِ نِيَكِّ اَوْ رَا تَذَكَّرِ مِيْ دِهْد: يَكِي (ذَا الْاَيْدِيْ) يَعْنِيْ صَاْحِبِ يَدِ بُوْد كِه شَايِدِ اِسْرَاهِ بَقُوْتِ جِسْمَانِيْ وَ رُوْحَانِيْ حَضْرَتَشِ بَاشْد كِه هَمِ دَرِ تَبْلِيْغِ رَسَالَتِ وَ هَمِ دَرِ مَنَازَعَاتِ وَ مَجَادَلَاتِ وَ فَضْلِ خُصُوْمَاتِ بِيْنِ مَرْدَمِ يَدِ طَوْلَايِيْ دَاشْت وَ هَمِ دَرِ قُوْتِ جِسْمَانِيْ اَنْ هَمِ اَزِ جِهْتِ تَحْمَلِ عِبَادَاتِ وَ رِيَاضَاتِ وَ هَمِ اَزِ حِيْثِ قُوْتِ بَازُوْ كِه كُوِيْنْدِ دَرِ جَنْكِ وَ رُو بَرُو شْدِنِ بَا دَشْمَنِ كَسِيْ تَابِ مَقَاوْمَتِ بَا اَوْ رَا نَدَاشْت يَكِي رَا سَنْكِ مِيْزِدِ قُوْتِ دَسْتِ اَوْ چِنِيْنِ بُوْدَه كِه اَزِ پَشْتَشِ بِيْرُوْنِ مِيْ اَمْد.

وَ دِيْكَرِ اَزِ اَوْصَافِ اَنْ بَزْرِ كُوَارِ (إِنَّهُ اَوَّابٌ) بَسِيَارِ مَوَاطِبِ بُوْد كِه اَزِ مَكْرُوْهَاتِ اجْتِنَابِ نَمَانِيْد وَ رُوِيْ دَلِ بَسُوِيْ حَقِّ تَعَالَى بَكَرْدَانْدِ وَ بَازْ كَشْتِ بَاو نَمَانِيْد.

صفحه : ۱۳۷

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

سخنان مفسرین در کیفیت تسبیح کوهها با داود علیه السلام

۱- بصدایی که خدا در کوهها خلق مینمود و برای داود تمثیل مینمود.

۲- تسبیح کوهها بزبان حال بوده نه قال مثل حرف زدن انسان یا صداهای حیوانات و اینکه توجیه بنظر درست نمی آید زیرا اولاً

اینکه معنی اختصاص بکوه ندارد تمام موجودات بزبان حال خدا را تسبیح و تمجید می‌نمایند و ثانیاً تمام عقلاء و موحدین مشعر باین معنی می‌باشند و آیه در بیان خصوصیات و فضائل حضرت داود است.

۳- اینکه کرامتی بود مخصوص بحضرت داود و معجزه او.

۴- خدا در جسم کوه حیات و عقل و قدرت و قوه تکلم نمودن آفرید برای اینکه تابع داود گردند.

۵- دانشمندان گفته‌اند چون حیات در تمام موجودات ساری است و هر موجودی خواه جماد باشد یا نبات یا حیوان یا انسان بقدر بهره وی از حیات دارای علم و قدرت و شعور خواهد بود اینکه است که در غریزه هر نوعی از انواع موجودات تسبیح و ذکر خاصی است که بطرز مخصوص بخود مبدء خود را ستایش مینمایند همانطوری که هر یک از انواع موجودات بغریزه‌ای که در طبیعت وی مأخوذ گردیده لوازم و ما یحتاج حیات خود را فراهم می‌نماید و در انجام امور خود محتاج بفکر و رویه نخواهند بود و غریزه در حیوانات مثال فطرت در انسان است.

و دلیل بر اینکه قول از آیات قرآنی مثل قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) و نظائر آن بسیار است و نیز از اخبار و احادیث امثال آن بیشمار است منتهی الامر برای استماع تسبیح کوه گوشی خواهد مثل گوش داود (ع) یا روحی باشد مثل روح سلیمان که سخن مورچه را درک نماید آنجایی که قرآن خیر می‌دهد:

صفحه : ۱۳۸

«قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۱) «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَابٌ» موقعی که داود مشغول خواندن زبور می‌گردید علاوه بر اینکه کوه با او تسبیح می‌نمود پرندگان همگی دور او جمع شده و بال‌های خود را گسترده استماع می‌نمودند.

و شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ در اینکه آیه سه فضیلت از فضائل داود (ع) را تذکر می‌دهد یکی مملکت و اقتدار او را محکم و پایدار گردانیدیم دوم بوی حکمت دادیم تفسیر بنیوت شده که او را نبی و رسول گردانیدیم سوم علم قضاوت و فصل خصومات بوی عطاء نمودیم و وی را چنان نیرومند گردانیدیم بطوری که در هیچ حکمی متحیر نمیگشت بلکه بحق بین مردم حکم مینمود از حضرت امیر علیه السّلام روایت میکنند که فرموده داود (ع) چنین قضاوت می‌نمود که میگفت مدعی بایست بینه بیاورد و مدعی علیه سوگند.

(۱) سوره نمل آیه ۱۸ یعنی مورچه خطاب می‌کند بجماعت مورچه‌ها که داخل خانه‌های خود گردید سلیمان «ع» و قشون او شما را پایمال نگردانند و مشعر نخواهند بود.

صفحه : ۱۳۹

[سوره ص (۳۸): آیات ۲۱ تا ۳۴]

اشاره

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذِ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذِ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكَمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي

فِي الْخُطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹) وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)

صفحه : ۱۴۰

ترجمه

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا خبردار شدی (بآن دو نفر ملک) که در مقام خصومت متصور گردیدند (۲۱) (در موقعی که داود) در محراب بود

وقتی وارد شدند داود از آنان ترسید گفتند نترس ما دو نفر با هم نزاع داریم (و آمده‌ایم که بین ما بحق حکم نمایی) (۲۲) بعضی از ما بر بعض دیگر طغیان کرده (و اخذ عدوانی نموده) و بین ما بحق حکم کن و جور و تعدی نکن و ما را براه راست هدایت نما (۲۳)

(یکی از آنان گفت اینکه برادر من نود و نه میش داشته و من صاحب یک میش بودم بمن گفت یک میش خود را بمن بده که کفیل میش تو باشم و در خطاب بر من غالب گردید (۲۴)

داود گفت محققا بتو ظلم نموده که یک میش تو را بسؤال از (تو گرفته) و داخل میش‌های خود کرده و بسیاری از شرکاء چنینند که بعضی بر بعضی طغیان مینمایند مگر کسانی که ایمان آورده و عمل نیک نموده‌اند و چنین مردمانی بسیار کمیابند و داود گمان کرد که ما وی را در مورد آزمایش قرار داده‌ایم پس از پروردگار خود طلب آمرزش کرد و خم شد برای رکوع و بتوبه بازگشت بحق تعالی نمود (۲۵)

پس ما او را آمرزیدیم و توبه او را قبول نمودم برای اینکه داود نزد ما صاحب مقام و منزلتی نیکو خواهد بود (۲۶)

(خطاب از مصدر جلال میرسد) ای داود ما تو را در زمین خلیفه خود قرار دادیم پس بین مردم بحق و درستی حکم نما و تابع هوای خود مشو که تو را گمراه گرداند محققا کسانی که از طریق حق گمراه گردیدند برای آنان عذاب سخت مهیا

صفحه : ۱۴۱

گردیده زیرا که آنان روز حساب را فراموش نموده‌اند (۲۷)

و ما آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده‌ایم (بلکه فائده بزرگی در نظر است) و اینکه گمان کسانی خواهد بود که کافر گردیدند وای بر آنهایی که تکذیب نمودند که آتش دوزخ (برای آنان مهیا است) (۲۸)

آیا چنین (گمان میکنید) که ما قرار میدهیم کسانی را که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند مانند کسانی که در زمین فساد

صفحه : ۱۴۵

آن دو ملک فهمید که آنان ملائکه بودند و از جانب حق تعالی برای آزمودن او آمده که باو بفهمانند که چنین عمل مناسب مقام نبوت نخواهد بود.

اینکه بود که داود (ع) بسیار متأثر و پشیمان گردید و برو بسجده افتاد و بنای گریه و تضرع گذارد و بنا بر روایتی مفسرین گویند داود پس از عتاب چهل روز در سجده بود و از سجده سر بر نمیداشت مگر برای نماز و در اینکه مدت آب نمی-آشامید مگر آنکه دو ثلث آن آب چشم او بود.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ خدای تعالی برسولش (ص) خبر میدهد که پس از توبه و انابه داود بر ترک اولی او را آمرزیدیم.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَّآبٍ اینکه آیه تأیید مینماید مذهب امامیه را که عمل داود را حمل بر ترک اولی نموده‌اند نه گناه و معصیت زیرا که اینکه آیه در مقام عظمت و بلندی مقام داود بر آمده و اگر نعوذ بالله داود مرتکب امر حرامی شده بود در اینجا هرگز ذکر چنین مقامی مناسب نبود منتهی چنانچه گفته‌اند:
(حسانات الأبرار سیئات المقربین).

لکن چون برای انبیاء وظیفه سنگینی است بایستی متحمل گردند اینکه است که اگر سر سوزنی تخلف نمایند مورد عتاب واقع میگردند.

یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ پس از آن خطاب عتاب‌آمیز از مصدر جلال احدیت میرسد که ای داود تو را در زمین خلیفه و نماینده خود گردانیدم و تدبیر امور مردم را بدست تو قرار دادم تو بایستی مظهر و نماینده اوصاف الهی باشی و صفت عدل خدا را ارائه دهی تا اینکه افراد بشر بنمایندگی تو اوصاف آفریننده و مربی خود را بشناسند و نیز صفت عدل را از تو بیاموزند تا آنکه میانه روی و مساوات بین مردم استوار گردد و کسی بکسی تعدی و اخذ عدوانی ننماید.

صفحه : ۱۴۶

فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ پس بحق و درستی بین مردم حکم نما و تابع هوای نفس خود مشو (فَيُضِئْكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) اشاره به اینکه اگر بدخواه خود عمل کنی آن راهی که از عالم اله بقلب تو باز شده بود و طریق ملائکه وحی بود آن راه بسته خواهد گردید آن وقت تو گمراه می گردی.

إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بما نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ اول خطاب بخود حضرت داود (ع) است که اگر چنین کردی چنین خواهد شد، بعد اثر و مؤثر را تعمیم میدهد که هر کس تابع هوی گردد از طریق حق گمراه میگردد و در اثر گمراهی روز حساب را فراموش مینماید و در اثر آن عذاب سخت برای وی آماده خواهد گردید.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا شاید اشاره باین باشد که بایستی انسان فکر خود را بکار بیندازد و با خود اندیشه نماید که آیا ممکن است ما آسمان و زمین و آنچه بین آنها است بیهوده آفریده باشیم هرگز چنین نخواهد بود بلکه آدم عاقل می‌فهمد که اینکه عوالم کذایی از افلاک و کواکب و کرات و کهکشانها و آنچه در آنها است باطل و بیهوده آفریده نشده‌اند بلکه مقصد بزرگی در نظر است که غایت و نتیجه آن تحقق قیامت است که منتهی درجه کمال انسانی است.

ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ چون کفار در اثر متابعت هوی از طریق حق و از راه سعادت باز مانده و در اثر غفلتشان از درک حقائق محبوب گردیده اینکه است که بالقاء شیطانی چنین گمان کردند که خلقت آسمانها و زمین بیهوده و بی‌فائده خواهد بود وای برای کافرین که حق پشت پرده‌های طبیعتشان پوشیده شده و در اثر آن آتش برای آنان مهیا خواهد گردید.

صفحه : ۱۴۷

أَمْ نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعِلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ام) منفصله و بمعنی اضراب است و همزه استفهام را در مقام انکار آرند که هرگز چنین نخواهد بود که کفار گمان کرده‌اند که ما اشخاص با ایمان و نیکوکار را با آنهایی که در زمین فساد میکنند مساوی قرار دهیم یا پرهیزکاران را مانند اشرار و فجار بشمار آریم.

کتابه أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ مَقْصُودٌ مِنْ كِتَابِ الْقُرْآنِ است ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن کتاب با برکتی است که آن را بر تو فرود آوردیم برای آنکه افراد بشر در آیات آن تدبیر بنمایند و اسرار مندرجه در آن را بقوه فکر و تدبیر و جمع بین آیات بدست بیاورند.

وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ آری بزرگترین چیزی که انسان را در سیر تکامل رهبری مینماید و وی را بسعادت جاودانی میرساند تعقل و تفکر است قوه عقل بالاترین فیض سبحانی و سرچشمه حیات جاودانی و مصدر فیوضات غیر متناهی خواهد بود اینکه است که شناختن اسرار کلام الله را موکول باعمال نظر و فکر مینماید فقط صاحبان عقلند که بارشاد عقلشان تدبیر در آیات قرآن نموده و طریق سعادت خود و دیگران را استنباط مینمایند و گمراه کسی خواهد بود که از اینکه فیض الهی محروم گردیده اینکه است که معصوم (ع) (تفکر یک ساعت را بهتر از عبادت شصت سال بشمار آورده).

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ از جمله تفضلاتی که نسبت بداد (ع) عطاء گردیده اینکه بود که فرزندی مثل سلیمان (ع) باو عطاء نموده و در وصف سلیمان (ع) فرموده سلیمان (ع) از بندگان خوب بود زیرا که از خلق اعراض نموده و رو بحق آورده بود.

صفحه : ۱۴۸

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِيَاتِ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ آیه در مقام فضیلت حضرت سلیمان (ع) و چگونگی رجوع وی از خلق بسوی حق تعالی بر آمده و پیمبر گرامی خود را بدستان آوردن اسبهایی نزد او و بازماندن او از ذکر خدا و رغبت او را بآنها خبر میدهد و حکایت آن بنا بر آنچه اکثر مفسرین گفته‌اند چنین است که اسبهای جمیلی برای سلیمان آوردند و حضرتش چنان مشغول تاخت و تاز آنان گردید که آفتاب غروب نمود و ذکر مخصوصی که در آن وقت داشت از دست او رفت و اینکه مطلب چنان بر حضرتش ناگوار آمد که امر فرمود اسبها را بر گردانیدند و برای اینکه او را از ذکر حق تعالی باز داشته بودند آنها را کشت و چون ظاهرا گوشت آنها قابل تغذیه بوده بین فقراء قسمت نمود و بقولی آنان اسب دریایی بودند که دیوان برسم هدیه آورده بودند و چون اسبهای جمیل بودند ترسید باز رغبت بآنان نماید و از یاد خدا بازماند بعضی گفته‌اند باعمالقه جنگ کرده بود و بر آنان غالب گردیده و هزار اسب از آنها گرفته بود.

آری اهل حق مخصوصا پیمبران از هر چه غیر حق است اعراض دارند در یک دل دو محبت جمع نخواهد شد اگر چنین نباشد هرگز لایق مقام پیمبری و رسالت نخواهند بود بلکه آیه ارشاد باین است که سزد هر مؤمن و موحدی که مدعی حب الی الله است چنین باشد که آنچه او را از یاد حق باز دارد دشمن او گردد و از خود براند.

اینکه طور تفسیر مشهور مفسرین است لکن فخر رازی و بعضی دیگر که تابع وی گردیده در تفسیر آیه چنین گویند حضرت سلیمان (ع) وقت عصری بصحرا رفت و اسبهای اصیل و نجیبی که برای جهاد نگاهداشته بود مشغول تاخت و تاز بودند سلیمان بتعلیم و ریاضت آنها دقت مینمود همین که اسبها می‌تاختند گفت من اینکه اسبها را بخواش نفسانی درست نمیدارم بلکه برای تقویت دین خدا اسبان را

صفحه : ۱۴۹

مانند ذکر خدا دوست میدارم تا آنکه بواسطه تاریکی اسبها از وی دور شدند پس از آن امر فرمود اسبها را حاضر نمودند از شدت محبت دست بگردن و ساق آنان مالید طبرسی بروایت ابن عباس گوید از علی علیه السلام از معنی اینکه آیه سؤال نمودم حضرت فرمود راجع بآن چه خبر بتو رسیده گفتم از کعب الاخبار شنیدم که میگفت سلیمان بتاخت و تاز اسبها مشغول گردید تا آنکه نماز او فوت گردید گفت اسبها را بر گردانید و آنان چهارده اسب بودند آن وقت با شمشیر گردن و ساق آنان را قطع نمود و آنها را کشت پس در اثر چنین عملی خداوند چهارده روز مملکت را از وی گرفت علی علیه السلام فرمود کعب دروغ گفته لکن روزی سلیمان برای تهیه جنگ بتاخت و تاز اسبها مشغول گردید تا آفتاب غروب نمود و خداوند برای او خورشید را برگردانید و سلیمان نماز عصر را در وقت خود نمود و پیمبران نه ظلم می‌کنند و نه کسی را امر بظلم مینمایند زیرا که آنها معصومند اگر اینکه روایت صحیح باشد میتوان بآن اعتماد نمود و گر نه قول مشهور بسیاق آیه نزدیکتر مینماید و بنا بر اینکه میگویند گوشت آنها را بین فقراء تقسیم کرد معلوم میشود که آنها غیر اسبهای معمولی بودند و گوشت آنان لطیف و قابل تغذیه بوده اگر چنین باشد ظلمی وارد نمی‌آید بلکه در اینجا سلیمان دو عمل خوب نموده یکی انفاق و دیگر رفع مانع که از ذکر خدا غافل نگردد و الله عالم باسرار کلامه.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلِيَّ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ مفسرین در تفسیر اینکه آیه بنا بر گفته طبرسی چنین گویند سلیمان علیه السلام هفتاد زن داشت یک شب قصد نمود که با تمام آن هفتاد زن هم‌بستر شود که خداوند هفتاد پسر باو دهد و آنها در راه خدا با کفار جهاد نمایند و انشاء الله نگفت اینکه بود که خداوند برای ترک مستحب وی را در مورد امتحان و آزمایش در آورد و هیچکدام از آن زنها حامله نگردیدند مگر یک زن که بچه مرده‌ای زائید و بقلب وی القاء گردید که آن بچه مرده را روی تخت سلیمان بیندازد. ابو هریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث می‌کند که فرموده بحق آن

صفحه : ۱۵۰

خدایی که جان محمد بدست قدرت او است اگر سلیمان انشاء الله گفته بود هر آینه تمام آنها در راه خدا جهاد میکردند- یعنی خداوند هفتاد پسر بوی کرامت مینمود که همه در راه خدا جهاد کنند.

(مجمع البیان) و بعضی از مفسرین از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند (که خداوند پسری بسلیمان کرامت نموده بود و آن پسر را بسیار دوست می‌داشت دیوان از ترس اینکه آن پسر آنان را بعد از پدر مسخر نماید اجتماع بر قتل وی نمودند سلیمان او را بملائکه سپرد که او را حفظ کنند و از شرّ دیوان محفوظ ماند بقضاء الهی آن پسر مرد و دیوها او را بر تخت سلیمان انداختند.

(منهج الصادقین)

[سوره ص (۳۸): آیات ۳۵ تا ۶۱]

اشاره

قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَبْغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ (۳۷) وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹)

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مِآبٍ (۴۰) وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لَأُولَى الْأَلْبَابِ (۴۳) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ (۴۷) وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴۸) هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹)

جَنَاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَتِحَةٍ لَهُمْ الْأَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (۵۱) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٍ (۵۲) هَذَا مَا تُوَعَّدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴)

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ (۵۷) وَآخِرٌ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (۵۸) هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹)

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدَّهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱)

صفحه : ۱۵۱

ترجمه

سلیمان گفت پروردگار من مرا پیامرز و بمن سلطنتی عطا نما که سزاوار احدی بعد از من نباشد بدرستی که تویی بخشنده (۳۵) پس ما باد را برای او مسخر گردانیدیم که بامر او حرکت می کرد (و بفرمان او) نرم و

صفحه : ۱۵۲

آرام بود و بهر طوری و هر جهتی که امر میکرد میوزید (۳۶)

(و نیز شیاطین را مسخر او گردانیدیم) که بفرمان او بناء میکردند و در دریا غوص مینمودند (۳۷)

و دیوان دیگری را مسخر او گردانیدیم که در غله‌های آهنین بسته گردانیده شده بودند (۳۸)

(ای سلیمان) اینها عطا و بخشش ما است بر هر کس خواهی عطا کن و از هر کس خواهی بازدار و منع نما زیرا که بخشش ما بی حساب است (۳۹)

و بحقیقت از برای سلیمان نزد ما قدر و منزلتی و بازگشت خوبی خواهد بود (۴۰)

ای محمد یاد کن بنده ما ایوب را وقتی پروردگار خود را خواند که شیطان مرا برنج و تعب انداخته و بمن وسوسه مینماید (۴۱)

گفتم پایت را بزین زمین چشمه‌ای است در اینجا سرد که محل غسل نمودن و آشامیدن خواهد بود (۴۲)

و کسان او و مانند آنها را بوی بخشیدیم و اینکه رحمت و بخششی بود از ما و تذکر و اندرزی است برای صاحبان عقلا (۴۳)

و بدست خود دسته‌ای (از چوب بگیر) و بزین بوی (و بر ترک قسم) گناهکار مشو زیرا که ما تو را یافته‌ایم از صبر کننده گان (۴۴)

ایوب خوب بنده‌ای بود زیرا که او بحق رجوع کننده بود (۴۵)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن بنده ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را که دارای دستهای (منبسط) و چشمهای (بینا) بودند (۴۶)

و بحقیقت ما آنان را خالص گردانیدیم بخصلتی که آن یاد من و عالم قیامت باشد (۴۷)

و محققا آن پیمبران نزد ما از جمله برگزیدگان و خوبان بشمار آیند (۴۸)

ای محمد یاد کن اسماعیل و الیسع و ذا الکفل که تمام آنان از خوبان و برگزیدگان بودند (۴۹) اینک‌ه‌هایی که گفته شد تذکر و (اندرزی است) و محققا برای پرهیزکاران بازگشت نیکویی خواهد بود (۵۰) که درهای بهشت عدن که اقامتگاه آنها است برای آنان گشوده شده (۵۱) و در آن بهشت تکیه نموده و میوه‌های بسیار و مشروبات (لذیذ) نزد آنها مهیا گردیده که هر وقت طلب کنند (می‌یابند) (۵۲) و نزد آنها است (حوریان) که نظر خود را از غیر شوهران خود فرو بسته و هم سن هم می‌باشند (۵۳) اینها آن وعده‌هایی است که مخصوص بروز حساب

صفحه : ۱۵۳

(یعنی روز قیامت است) و اینها چیزهایی است که وعده داده شد (۵۴) (گویا اهل بهشت گویند) اینک‌ه نعمت‌ها روزی ما خواهد بود و تمام شدنی نخواهد بود (۵۵) (اینها برای پرهیزکاران است) و محققا بازگشت طغیان کننده گان بسوی شر خواهد انجامید (۵۶) و آن جهنمی است که در آن در آیند و دوزخ بد فراش و جای گاهی خواهد بود (۵۷) اینک‌ه است جزاء (گناهکاران) که از آب گرم جوشان و غساق چرک گندیده باید بچشند (۵۸) و عذاب‌های دیگر از شکل همین عذابها و جفت اینها (رن... رنگ) (برای آنان مهیا گردیده) و اینان جماعتی میباشند که برنج و سختی بدون مرحبا با شما در آتش در آیند (۶۰) (اهل جهنم) بآن جماعت گویند خوش آمدی برای شما نیست شمائید که (اینک‌ه عذابها را برای ما پیش انداختید پس بد قرار گاهی برای ما مهیا گردیده (۶۱) ای پروردگار ما عذاب آنهايي که رؤساء و پیشوای ما بودند دو برابر گردان (۶۲)

توضیح آیات

اشاره

قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَبْغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي حضرت سلیمان (ع) بعد از توبه از ترك اولی از پروردگار خود مملکت و سلطنت می‌طلبد که مخصوص بخودش باشد بطوری که نه در حیاتش و نه بعد از او کسی سزاوار چنین سلطنتی نخواهد گردید.

سؤال

چگونه پیمبری مثل سلیمان (ع) بآن علو شأن و مقام عنایت که در آیه (۳۹) همین سوره در باره او فرموده (وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ) می‌رسد؟

صفحه : ۱۵۴

ممکن است آرزوی سلطنت و جهانگیری نماید آنهم سلطنتی که سزاوار احدی نباشد با اینک‌ه شأن انسان کامل و لو آنک‌ه بمراتب

بسیار دون مرتبه نبوت بشما رود سزاوار نخواهد بود که بغیر خدا توجه داشته باشد بلکه بایستی چنان شیفته جمال الهی گردد که حتی خود را هم فراموش نماید چه جای مملکت داری.

(پاسخ)

شخصیتی مثل سلیمان سزاوار نیست چنین نسبتی داده شود زیرا که شأن نبی اجل و بالاتر از اینکه است که روح و دل وی بامور فانی طبیعی و حظوظ نفسانی مایل گردیده و از روی هوای و دلخواه مایل بجیزی گردد و برتری از غیر را در دل خود بیوراند هرگز چنین نخواهد بود.

و در رفع اینکه اشکال ممکن است گفته شود اولاً ذوق و طلب پیمبران مثل مردمان عادی نخواهد بود زیرا که آنان صاحب ولایت کلیه و مظهر صفات جبروتیه الهیه و دارای مقام عصمت خواهند بود و در اعمال و افعال آن بزرگواران اسرار و رموزی منظوم گردیده که منحصر بخودشان است کسی که در مرتبه آنان نیست هرگز نتواند باسرار اعمال آنها پی ببرد.

و ثانیاً آن قدری که ما بتوانیم در باره آنها بگوئیم اینکه است که آنان فانی در حق تعالی گردیده‌اند، بحق گویند، بحق شنوند، بحق ادراک می‌نمایند، بحق خواهش می‌کنند، و چون هر موجودی بقدر خود نماینده اوصاف الهی و مظهری از مظاهر ربوبی است اگر آنان از امور دنیوی چیزی بطلبند شاید میخواستند در آن اوصاف الهی و فیوضات رحمانی بینند و ممکن است غرض حضرت سلیمان (ع) از طلب چنین سلطنتی که ما فوق تمام سلطنتها باشد چنین بوده که مظهر و نماینده سلطنت الهی گردد و در سلطنت خود سلطنت حقیقی خدا را بنگرد زیرا که برای احدی شناسایی حق تعالی و صفات او ممکن نیست مگر بقدر وعاء و ظرفیت وجود خودش و بقدر کمالاتی که بوی افاضه نموده و در وی مندرج گردانیده اینکه است که در حدیث مشهور پیغمبر

صفحه : ۱۵۵

فرموده

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

زیرا که نفس و کمالات نفسانی هر کس آینه کمال موجد و مربی وی خواهد بود روح انسانی هر قدر مصفی‌تر و کاملتر باشد آینه مانند کمالات مبدء خود را بهتر ارائه می‌دهد و پیمبران مظهر اتم اوصاف الهی خواهند بود، در مجمع البیان از اینکه سؤال چهار جواب دیگر داده شده هر کس خواهد بآن جا رجوع نماید.

فَسَيَخْرُنَا لَهُ الرِّيحُ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ دَعَايَ سَلِيمَانَ بَهْدَفِ اجَابَتِ رَسِيدِ وَ بَادِ مَسْخَرِ أَوْ كَرْدِيدِ كِهْ بِنَرْمِي وَ آرَامَشِ بَامِرِ أَوْ حَرَكْتِ مِينَمُودِ وَ اِينَكِهْ آيَهْ مَنَافِي نَيْسْتِ بَا آن آيَهْ كِهْ فَرْمُودِهْ (وَ لِسَلِيمَانَ الرِّيحُ عَاصِفَةٌ) زِيْرَا كِهْ هِرْ دُو قِسْمِ دَرِ اِخْتِيَارِ أَوْ كُذَّاشْتِهْ. وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ عَوَاصِرِ وَ نِيْزِ دِيْوَانِ وَ شَيْطَانِيْنَ رَا مَسْخَرِ سَلِيمَانَ (ع) كَرْدَانِيدِ كِهْ بَفَرْمَانَ وَ يِ بِنَاهَايِ عَالِي بِنَا مِيْ نَمُودَنْدِ اَزْ جَمْلَهْ اَنَهَا بَيْتِ الْمَقْدَسِ بُوْدِ كِهْ دِيْوَانِ بَامِرِ حَضْرَتَشِ بِنَا نَمُودَنْدِ.

وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ وَ دِسْتِهْ دِيْكَرِ اَزْ جِنْيَانِ وَ دِيْوَانِ شُرُورِ رَا دَرِ غَلِّ وَ زَنْجِيرِ بَسْتِهْ كَرْدَانِيدِ كِهْ فِسَادِ نَكَنْدِ.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ بِسَلِيمَانَ خَطَابِ مِيرَسِدِ كِهْ اِينَكِهْ سَلْطَنْتِ مَجْلَلِ رَا بَتُو عَطَا نَمُودِيمِ وَ اِينَكِهْ مَوْجُودَاتِ قُوِي رَا مَسْخَرِ تُو كَرْدَانِيدِيمِ وَ اِخْتِيَارِ اَن رَا دَرِ كَفِّ اِقْتِدَارِ تُو نِهَادِيمِ بَهْرِ كِهْ هِرْ چِهْ خَوَاهِي بَخْشَشِ كَنْ وَ اَزْ هِرْ كَسِ خَوَاهِي مَنَعِ نَمَا.

وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ اِشَارَهْ بِمَقَامِ بَلَنْدِ سَلِيمَانَ اِسْتِ كِهْ چُونِ نَزْدِ حَقِّ تَعَالَى مَقَامِ (عَنْدِيْتِ دَاشْتِهْ) سَلْطَنْتِ دَنْبُوِي وَ يِ رَا اَزْ مَقَامِ رُوْحَانِيْ اِخْرُوِيْ أَوْ كَاسْتِهْ نَكْرْدَانِيدِ.

صفحه: ۱۵۶

وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْنِىَ الْمَسْنِىَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابِ خَدَاىِ تَعَالَى بَعْدَ اِذْ دَاوُدَ و سَلِيْمَانَ پِيْمِرِ گَرَامِىِ خُودِ رَا خَبْرِدَارِ مِيْنَمَايِدِ بَسْرَ گَزِشْتِ حَضْرَتِ اَيُّوبِ (ع) و چُونِ حَكَايَتِ اَن طَوْلَانِيِ اسْتِ مَخْتَصِرِيِ اِز دَاسْتَانِ اَن رَا نَقْلِ مِيْكَنِيْمِ.

مفسرين چنين گویند ایوب (ع) از طرف پدر بچهار پشت نسبت او باسحاق بن ابراهیم (ع) می‌رسید و از طرف مادر از اولاد لوط (ع) بود و او هم صاحب مال و اولاد بسیار بود و هم مقام نبوت داشت و زن وی بنام رحمه و بعضی گویند وی دختر ابراهیم پسر یوسف بود و بقول دیگر دختر ماخیر می‌شا بن یوسف بود و از او هفت پسر و هفت دختر آورد.

خلاصه گویند ایوب (ع) اولاد بسیار و ثروت فراوان داشت و بفقیران و مستمندان کمک فراوان مینمود روزی از طریق وحی خبردار گردید که هنگام نعمت بسر رسیده و حال موقع بلاء و آزمایش است مستعد بلاء باش ایوب گفت آنچه از دوست میرسد خوب است و آماده بلاء گردید تا وقتی که مال او تلف شد و اولادان وی مردند و خودش نیز مبتلا بمرض گردید و در همه حال بحال عبادت و شکرگزاری مشغول بود و مدت مرض او را بعضی سه سال و بعضی هفت سال گفته‌اند و از عبد الله نقل میکنند که مرض او هفت سال طول کشید و گویند مرض تمام اندام وی غیر از زبان و دل او را گرفته بود.

و هر قدر بلاء بر وی زیادتر میشد او بیشتر شکر مینمود و میگفت خدایا چون تو را دارم همه چیز دارم و چون بلاء و مصیبت آن بمنتهای رسید و ایوب بطور شایستگی از بوته امتحان بیرون آمد و از شاکرین محسوب گردید آن وقت شاید بامر خدا مأمور گردید در باره خود دعا کند و از خدا طلب عافیت بنماید اینکه بود که مناجات نمود و گفت شیطان مرا بوسوسه بسختی انداخته و مقصود از شیطان شاید شیطان جنی باشد که وقت بدستش آمده که در موقع شدت و بلاء بر اولیای الهی غالب گردد و بوسوسه صبر آنها را ببرد.

صفحه: ۱۵۷

و شاید مقصود شیطان انسی باشد که گویند تمام مردم از مریدان از وی رمیدند مگر سه نفر که گاهی نزد او رفت و آمد می‌کردند یکی از آنها بدیگران گفت اگر ایوب پیمبر باشد چگونه خداوند وی را بچنین عذابی معذب میگرداند.

اینکه بود که ایوب بامر خدا مناجات مینماید و از خدا طلب شفاء می‌جوید آن وقت از مصدر رحمت الهی بوی خطاب میرسد.

ارْکُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ اَيُّوبَ بَا مَرَحِ تَعَالَى پَاىِ خُودِ رَا بَزْمِيْنِ زِدْ چَشْمِهْ اَبِيِ بِيْرُوْنِ اَمَدِ دَرِ اَن غَسْلِ نَمُوْدِ تَمَامِ اَمْرَاضِ ظَاهَرِيِ اَن بَرطَرَفِ گَرْدِيْدِ و کَفِيِ اِز اَن اَشَامِيْدِ اِز اَمْرَاضِ بَا طَنِيِ نِيْزِ شَفَا يَافْتِ.

وَ وَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ پَسِ اِز اَنكِهْ اَيُّوبِ (ع) بَخُوْبِيِ اَمْتِحَانِ خُودِ رَا دَاْدِ اَنچِهْ دَرِ زَمَانِ اَزْمَايِشِ و اَمْتِحَانِ اِزِ وِيِ گَرَفْتِهْ شُدِهْ بُوْدِ خَدَاىِ مَنَانِ اِزِ رُوِيِ كَرَمِ و بَخَشْشِ پَسِ اِز اَنكِهْ اِسْمِ او رَا دَرِ دِيْوَانِ صَابِرِيْنِ ثَبْتِ نَمُوْدِهْ بُوِيِ بَرِ گَرْدَانِيْدِ.

رَحْمَةً مِّنَّا وَ ذِكْرًا لِّاُولِيِ الْاَلْبَابِ و اِيْنكِهْ بَخَشْشِ رَحْمَتِ و تَفْضَلِيِ اسْتِ بَرَاىِ صَابِرِيْنِ و تَذَكْرِ و اَنْدَرزِيِ اسْتِ بَرَاىِ صَاْحِبَانِ عَقْلِ و دَانَشْمَنْدَانِ كِهْ بَدَانَنْدِ خَدَاوَنْدِ بَرَاىِ صَابِرِيْنِ چِهْ پَادَاشِيِ مَقْرَرِ فَرْمُوْدِهْ كِهْ دَرِ بَلَاءِهَا و مَصِيْبَاتِيِ كِهْ بَرَاىِ اَنَانِ پَدِيْدِ مِيْگَرْدَدِ جَزَعِ و فَرَعِ نَمَايَنْدِ و بَدَانَنْدِ كِهْ بَا زَاءِ هَرِ بَلَائِيِ اَجْرِيِ و هَرِ مَصِيْبَتِيِ رَا پَادَاشِيِ هَمْرَا خُوَاَهْدِ بُوْدِ.

وَ خُذْ يَدِيْكَ ضِعْفًا فَاصْرِبْ بِهٍ وَ لَا تَحْنَتْ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا مَفْسَرِيْنِ دَرِ تَوْجِيْهِ اَيِهْ اِزِ اِبْنِ عَبَّاسِ چِنِيْنِ نَقْلِ مِيْكَنَنْدِ كِهْ دَرِ مَوْقِعِ شَدْتِ مَرَضِ اَيُّوبِ زَنْشِ بِيْچَاْرِهْ گَرْدِيْدِ شَيْطَانِ بَصُوْرَتِ طَبِيْعِيِ نَزْدِ وِيِ اَمَدِ و گَفْتِ اِگَرِ خُوَاْهِيِ شُوْهَرْتِ خُوبِ شُوْدِ مَنِ او رَا مَعَالِجِهْ مِيْ كَنْمِ بَشْرَطِ اَنكِهْ وَ قَتِيِ خُوبِ شُدِ بگوِيْدِ مَنِ او رَا شَفَا دَاْدَمِ و زَنْ او قَبُوْلِ كَرْدِ وَ قَتِيِ بَايُّوبِ (ع) گَفْتِ اَيُّوبِ

صفحه : ۱۵۸

قسم یاد نمود که تو را صد چوب خواهم زد.

بقول دیگر شیطان بزنی ایوب گفت بمن سجده کن تا شوهرت را شفا دهم و مال و اولاد شما را رد گردانم زن اول قبول کرد لکن فوراً پشیمان شده و توبه نمود وقتی بحضرت ایوب گفت ایوب قسم یاد نمود که تو را بصد چوب حد میزنم اینکه بود که از طرف حق تعالی بوی دستور رسید که دسته‌ای از حشیش خشک خرما که صد دانه باشد بدست خود بگیر و یک مرتبه باو بزنی که مخالفت قسم نکرده باشی.

نعم العبدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ بعد از بیان صبر ایوب (ع) در بلیات در مقام فضیلت او فرموده ایوب (ع) خوب بنده‌ای بود زیرا که از بوته امتحان خوب در آمد و در تمام بلیات توجه بحق و روی دلش بسوی او نگران بود.

باید دانست که غرض از بیان داستان پیمبران البته قصه‌خوانی نیست بلکه مقصد و فائده بزرگی در نظر است و یکی از اسرارش شاید اینکه باشد که دانسته شود اشخاص بزرگ بایستی با بلیات بزرگ رو برو گردند و در فشار روزگار فشرده گردند تا آنچه در استعداد و کمون آنها نهفته شده بروز و ظهور نماید و نیز مقام صبر و بردباری و عبودیت آنان ظاهر و بارز گردد تا عمل آنها سر مشق دیگران بشود و باضافه از طریق گفتار و از راه عمل نیز خداپرستی را بمردم بنمایانند تا اینکه بدانند بدون جهت کسی دارای مقام و رتبه‌ای نخواهد گردید مجاهده فراوان و صبر بر بلیات لازم دارد.

در اینکه آیات پیمبران خود را بفضائلی از دیگران امتیاز داده راجع بداد علاوه بر حکمت و علم قضاوت و داوری عادلانه وی را (بعندیت و قرب و حسن بازگشت) ستوده و در باره سلیمان نیز باضافه بر سلطنت کذایی همین فضیلت که مقام قرب و منزلت باشد در باره او نیز اجراء گردانیده و راجع بایوب پس از آنکه وی را از صابرین بشمار آورده بفضیلت دیگری او را معرفی فرموده (که ایوب خوب بنده‌ای بود که بسیار بحق تعالی بازگشت مینمود) که در حال سختی و

صفحه : ۱۵۹

مرض هم همیشه روی دلش بسوی حق تعالی نگران بود.

سؤال

چطور دو پیمبر یکی سلیمان و دیگری ایوب یکی باید بچنین سلطنت کذایی ارجمنند گردد و دیگری بچنین بلائی و مصیبتی آزموده شود.

پاسخ

خداوند از روی حکمت و مصلحت هر کسی را طوری در معرض آزمایش درمی آورد (نه آتش بمهر نه انس بکین) گمان نکن بلاء سلطنتی که بسلیمان داده و وی را در معرض امتحان در آورده کم از بلائی ایوب باشد کسی که بچنین مقامی برسد و با وظیفه سنگین جهان داری وی از تبلیغ رسالت و ارشاد خلق باز نماند و خود را در مقابل حق تعالی یک عبد ذلیل بلکه هیچ داند و فانی صرف و فقیر الی الله بیند و در سلطنت خود سلطنت و اقتدار خدا را بنگرد و نیز بدرستی و آنچه سزاوار شکر الهی است بنیکوتر وجهی اداء نماید اینکه از بالاترین امتحانات بشمار خواهد رفت.

و در اینکه آیه اخیر چند نفر از پیمبران عالی مقام را با هم جمع نموده و فضایی راجع بمقام بلند آن بزرگواران را تذکر میدهد. و اذکر عبادنا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدَى وَ الْأَبْصَارِ بعضی از مفسرین در توضیح آیه گفته‌اند اینکه پیمبران صاحب ید بودند یعنی در عبادت و در اعمال نیک پیش دستی مینمودند و در دین صاحب بصیرت بودند و احکام الهی را بمردم میرسانیدند. ظاهرا آیه در مقام عظمت و علو شأن پیمبران و صفات خصوصی آن بزرگواران برآمده و آنان را بفضایی از باقی مردم امتیاز داده. و شاید اشاره باشد بآن دو مقامی که حکمای الهیین در باره پیمبران شرط اساسی میدانند یکی عقل عملی و دیگر عقل نظری کسی بمقام پیمبری و بمنصب رسالت نخواهد رسید مگر وقتی که در اینکه دو فضیلت بحد کمال رسیده باشد.

صفحه : ۱۶۰

در عقل عملی که آن را قوه عمیاله گویند نبی در قوت قوه عماله بایستی چنان قوی و نیرومند باشد که ماده کاینات باذن خدای تعالی مطیع او و مسخر امر وی گردند و متصرف در آنها گردد و در جایی که مصلحت اقتضاء بنماید بتواند بآنان تغییر شکل دهد یعنی بهر شکلی بخواهد تواند آنان را در آورد و اصول معجزات روی همین پایه قرار گرفته است. و در قوت عقل نظری چنان قوی باشد که در کمال علمی افضل از تمام اهل زمانش بشمار آید و تمام معلومات با اکثر آنها نزد وی بتأیید الهی و افاضه او نه از طریق تحصیل یا حدس همیشه حاضر باشد و عقل وی مستولی گردد بر تمام قوای طبیعی و نفسانی خود و مالک نفس و قوای طبیعیش باشد.

و بنا بر اینکه تفسیر (أُولَى الْأَيْدَى) اشاره بقوت عقل عملی (وَالْأَبْصَارِ) اشاره بقوت عقل نظری آن بزرگواران خواهد بود. إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ فضیلت دیگری که فوق تمام فضایل و مناقب بشری بشمار میرود مرتبه خلوص است و پیمبران مرتبه اعلاء آن را دارا بودند زیرا که آنها از هر غل و غش طبیعت وارسته گردیده و قلب و دل آنان از همه چیز خالی گشته و همشان فقط بندگی و انجام وظیفه و ارشاد خلق بسوی حق تعالی و جوار رحمت الهی و واقع گردیدن آن در معرض نفحات الهی و تأییدات ربانی و سعادت اخروی آنها است اینکه است که در آیه آن را معرفی مینماید که آنان نزد پروردگارشان از برگزیدگان و خوبان و شریفترین خلق بشمار خواهند رفت.

وَ اذْكَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ خطاب برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خود نموده که باقی پیمبران گرامی را نیز در نظر بگیر و بدان که تمام آنها از نیکان و خوبان و در قوت عقل نظری و عقل عملی بر تمام اهل زمانشان تفوق و برتری داشتند اگر چنین نبودند هرگز لایق رسالت و عهده‌دار پیشوایی خلق نمیگردیدند اگر چه همانطوری که در سوره

صفحه : ۱۶۱

بقره آیه ۱۵۴ فرموده (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) بین آنها درجات بسیار بوده لکن در اینکه دو شرط اساسی که نام برده شد که قوت عقل نظری و عقل عملی باشد همه آنها شرکت داشتند و هر یک از آنها در اینکه فضیلت بر اهل زمانشان سبقت مینمودند.

و صفت دیگری که بایستی هر پیمبری دارا باشد قوه حسیه‌اسه و استیلائی قوای طبیعی آنان است که در اینکه نیز باید از دیگران برتری و امتیاز داشته باشند تا آنکه بخوبی بتوانند تاب تحمل بار رسالت داشته و بر جفای کفار تاب آورند و بازمانده نگردند.

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ پس از بیان مقام ارجمند پیمبران و صفات برجسته آنان مقام مردمان با ایمان و تقوایی را تذکر میدهد که دون مرتبه آنان خواهند بود و بعضی صفات پرهیزکاران و مقام و درجه آنان اشاره مینماید که بازگشت و سرانجام کار آنها بخیر و سعادت و فضیلت خواهد گردید.

آری مؤمن پرهیزکار بهر عمل نیکی دری از بهشت عدن بروی خود میگشاید و در همین حیات دنیا از گلها و ریاحین آن نسیمی بمشام جاننش میرسد و از آن همیشه مسرور و محظوظ و خورسند خواهد بود.

مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٍ اشاره ببعض مقامات بهشتیان و نعمتهایی است که برای آنها مهیا نموده از تخته‌های مرصع و میوه‌های بسیار لذت بخش و مشروبات لذیذ و حوریانی که از اعمال نیک آنها سرشته شده‌اند که از غیر چشم بسته دارند.

هَذَا مَا تُوَعِدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ، إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (هذا) اشاره بآن نعمتهایی خواهد بود که در آیه بالا در قیامت برای اهل تقوی آماده شده (إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا) شاید گفتار اهل بهشت باشد که وقتی چنین نعمتهایی

صفحه : ۱۶۲

مشاهده مینمایند از روی بهجت و سرور گویند اینها همان تفضلاتی است که بزبان پیمبران در دنیا بما وعده داده شده و اینکه روزی همیشگی ما است که آن را فناء و زوالی نخواهد بود.

و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند کلام حق تعالی باشد که فرموده باشد آنچه گفته شد عطاء و بخشش ما است که برای اهل تقوی ثابت خواهد بود و دائمی و همیشه‌گی است که تمام شدنی نخواهد بود.

ظاهر و هویدا است که برای بهشتیان نعمتی بالاتر و تفضلی ارجمندتر از مخلد بودن آنان در بهشت تصور ندارد و مقابل آن غم و اندوه و بلائی برای جهنمیان نیز بالاتر از خلود آنها در جهنم و عذاب دائمی آنان نخواهد بود.

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرًّا مَّآبٍ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسِفُ إِلَيْهَا هَذَا فَلْيَذُقُوا حَمِيمًا، وَغَسَّاقًا هَمِينُورِي که باز گشت پرهیزکاران و مردمان با تقوی بهشت عدن با آن نعمتهای کذایی است که در جای دیگر در وصف آن فرموده (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده).

باز گشت طغیان کنندگان آن کسانی که از فرمان الهی و اطاعت سفراء او سرکشی نموده و مطیع امر خدا نگردیدند و رود آنان بجهنم و دار عذاب خواهد بود و جهنم بد منزلگاه و گهواره و قرارگاهی است که خوراک آنها چرک گندیده و مشروب آنان آب جوشان است و در جهنم جاویدانند.

وَ آخَرٌ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٍ أَهْلِ بَصْرَه (آخر) را (آخر) بضم الف خوانده‌اند بنا بر اینکه جمع مؤنث مثل (کبر) باشد و باقی قرآء (آخر) قرائت نموده‌اند یعنی انواع دیگر از شکل عذاب آنها.

از ابن عباس چنین نقل شده که وقتی رؤساء کافرین را بدوزخ اندازند و تابعین آنان در عقبشان در جهنم در آیند از خزنه جهنم سؤال کنند که اینکه هایی که از عقب ما

صفحه : ۱۶۳

آمدند کیانند آن وقت مالک جهنم گوید (هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ) اینان جماعتی میباشند که چون در دنیا تابع شما بودند حال هم بدنبال شما بدوزخ کشیده شدند رؤساء گویند (لَا مَرَحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ) یعنی برای اینان تحیت و خوش آمدی نخواهد بود.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرَحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَمُّوهُ لَنَا فَيَسِّرْ الْقَرَارُ تَابِعِينَ بَرُؤَسَاءِ گویند شما را تحیت و مرحبایی مباد شمااید که ما را فریب دادید و ما از روی نادانی و جهالت تابع شما گردیدیم و باین روز سیاه گرفتار آمدیم و برای ما دوزخ بد قرار گاهی خواهد بود.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ تابعین وقتی خود را در عذاب گرفتار و بیچاره بیند بنای نفرین میگذارند و گویند ای پروردگار ما کسانی که پیش وای ما بودند و ما را فریب دادند عذاب آنان را دو برابر عذاب ما گردان

[سوره ص (۳۸): آیات ۶۲ تا ۸۸]

اشاره

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴) قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰) إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَتَعَلَّمَنَّهُ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

صفحه : ۱۶۵

ترجمه

اهل جهنم گویند چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که (در دنیا) آنان را از اشرار بشمار می‌آوردیم (۶۳) و آنها را بسخریه می‌گرفتیم آیا در جهنم هستند و ما آنها را نمی بینیم (۶۴) و اینکه اهل جهنم با هم جدال و نزاع میکنند البته محقق و واقع است (۶۵) ای محمد باین مردم بگو من فقط شما را تهدید می‌کنم (از عذاب) و اینکه نیست الهی مگر خدای واحد قهار (۶۶) او مربی آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است و غالب و مقتدر و آمرزنده (و مهربان است) (۶۷) ای محمد بآنان بگو حکایت قیامت خبر بزرگی است (۶۸) با اینکه حال شما از آن اعراض می‌نماید (۶۹) (بآنان بگو قبل از وحی) هیچ دانشی برای من بملا اعلی نبود آن موقعی که اهل آن با هم جدال مینمودند (۷۰) بمن وحی نشده است مگر اینکه من تهدید کننده ظاهری باشم (۷۱) یاد کن ای محمد وقتی که پروردگار تو بملائکه گفت من خلق میکنم بشری را از گل (۷۲) وقتی اجزاء او تسویه گردید و از روح خودم بوی نفخه دمیدم برای او سجده کننده- گان باشید (۷۳) پس تمام ملائکه و جمیع آنها (بآدم) سجده نمودند (۷۴) مگر ابلیس که تکبر نمود و از کافرین بود (۷۵)

(بابلیس خطاب میرسد) ای ابلیس چه چیز مانع شد تو را که سجده نمودی بآن چیزی که بدو دست (قدرت خود) آفریدم (۷۶) تو استکبار نمودی یا آنکه تو از عالترین میباشی (۷۷)

شیطان گفت من بهتر از آدم هستم مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک (۷۸)

(از مصدر جلال احدی خطاب میرسد ای ابلیس از مقام خودت بیرون رو زیرا که تو رانده شده‌ای (۷۹)

و لعنت من تا روز قیامت بر تو محقق خواهد بود) (۸۰)

شیطان پس از رانده شدن گفت ای پروردگار من مرا تا روز قیامت مهلت ده (۸۱)

خدا فرمود محققا تو از مهلت داده شد گانی (۸۲)

تا موقع و وقتی که نزد من معلوم و معین است (۸۳)

شیطان گفت قسم بعزت و عظمت تو که البته و محققا تمام (بنی آدم را) گمراه میگردانم (۸۴)

مگر بنده گان تو از آنها کسانی که برای

صفحه : ۱۶۶

تو خالص گردیدند (۸۵)

خدای تعالی (در پاسخ شیطان) فرمود منم خدای بحق و بحق و حقیقت و درستی میگویم که البته از تو و کسانی که تابع تو گردیده‌اند جهنم را پر خواهم گردانید (۸۶)

ای محمد (باین مردم بگو که من برای تبلیغ رسالت اجر و مزدی از شما برای خود سؤال نمیکنم و من رسالت را بخود نمی‌بندم و از پیش خود قرآن را نیاورده‌ام) (۷۸)

و اینکه (قرآن) نیست مگر تذکر و اندرزی برای تمام اهل عالمیان (۸۸)

و البته قرآن (و حقانیت آن را) بعد از زمانی خواهید فهمید

توضیح آیات

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ وقتی جهنمیان وارد جهنم میگردند هر چه تفحص میکنند که اشخاصی مثل عمار و صهیب و بلال و ابا ذر و مقداد و امثال اینکه مؤمنین صدر اسلام را به بینند اثری از آنها را نخواهند دید از روی تعجب یا حسرت گویند چیست ما را که اینکه مردمانی که آنها را از اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرموده سنی‌ها وقتی وارد جهنم کردند گویند ما چرا رافضی‌ها یعنی شیعه را نمی‌بینیم.

أَتَخَذْنَا هُمْ سَخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ از عیاشی چنین نقل میکنند که بسند خود از جابر روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام باصحاب خود فرمود مقصود کفار از رجالی که در اینکه آیه ذکر شده شمائید و بخدا سوگند یاد می‌کنم که کفار هیچ فردی از شما را در جهنم نخواهند دید.

صفحه : ۱۶۷

آیه دو طور تفسیر شده بنا بر اینکه ام متصله باشد کفار در مقام سرزنش نفس خود گویند آیا ما بآنان سخریه می‌کردیم یا چون آنان نزد ما حقیر مینمودند اصلا در گفتار آنها نظر نمی‌کردیم و چرا چنین کردیم که امروز باین سختی گرفتار گردیم.

و اگر (ام) منقطع باشد چنین میشود آیا بآنان استهزاء مینمودیم پس از آن گویا اعراض نموده و گویند چون آنها را حقیر

می‌پنداشتیم چشم‌های خود را از آنها منحرف می‌نمودیم و در آنان نگاه نمی‌کردیم.

(منهج الصادقین) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاضُمُ أَهْلِ النَّارِ جِدَالٍ وَ نِزَاعٍ نَمُودُنْ أَهْلِ جَهَنَّمَ بِأَهْمٍ وَ تَأْسُفِ أَتَانِ بِرِ مِخَالَفَتِ بِيْمْبِرَانِ الْبَتِّهٖ مَحْقُقٍ وَ ثَابِتٍ خَوَآهْدُ بُوْد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَ مَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ پس از بیان داستان پیامبران خطاب به پیامبر گرامی خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ب مردم بگو و آنان را متذکر گردان که من فقط از جانب حق تعالی برای ارشاد شما ارسال گردیده‌ام که شما را از عذاب که پیدایش عملتان گرفتار می‌شوید بترسانم و گوشزد شما بنمایم که اینکه بت‌ها یا غیر آن را که پرستش مینمائید اینان سزاوار پرستش نیستند نیست الهی که مستحق پرستش باشد مگر خدای یکتا که قاهر و غالب بر همه چیزها است و غیر از او الهی نخواهد بود.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْعَقَّارُ وَ هَمَانِ خَدَائِ وَاحِدٍ قَهَّارٍ اسْتِ كِهٖ تَرْبِیْتِ كُنْتِنْدَهٗ وَ پَرُورِشِ دَهْنْدَهٗ تَمَامِ عَالَمِیَانِ اسْتِ از آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنها است و او غالب است که کافرین مشمول غضب و سخط وی‌اند و غفار است که مؤمنین مشمول رحمت و مغفرت اویند.

صفحه : ۱۶۸

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ— أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ-ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافرین را خبردار نما بخبر بزرگ و آن امر عظیمی که شما از آن رو گردانیدید بقول بعضی مقصود از خبر بزرگ قرآن است که شما کفار از آن اعراض نموده رو میگردانید یا داستان پیامبران است که در قرآن تذکر میدهد.

و بقول دیگر واقعه قیامت است که البته بآن خواهید رسید و حال از آن اعراض مینمائید وقتی موقع آن رسید دیگر علاج و چاره‌ای ندارید.

مَا كَانَ لِي مِن عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ-رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اینکه ب مردم برساند که من رسول پروردگار شمایم و آنچه گویم از عالم قیامت و حشر و نشر و احکام و آنچه موظف بر انجام آن میباشید از پیش خود و بفکر خود نمیگویم بلکه وحی است و از جانب حق تعالی مأمور گردیده‌ام بشما برسانم اینکه است که فرموده من قبل از نزول وحی هیچ دانشی از اوضاع عالم بالا نداشتم وقتی که ملائکه در باره آدم گفتگو و مجادله می‌کردند.

در سوره بقره در مقام اعتراض ملائکه راجع بخلقت آدم در آیه ۳۰ فرمود:

«وَ إِذِ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ الْخِ انْ وَ قْتِ خَدَائِ تَعَالَىٰ خَطَابِ بَادِمِ نَمُودَهٗ أَنْبِئَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» اِنْ يُوحَىٰ اِلَىٰ اِلَّا اَنْمَا اَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ اشاره باین است که برای اینکه من شما را از پیش آمدتان و عذابی که پیدایش اعمال نکوهیده‌تان که دامن گیر شما خواهد گردید بترسانم مرا از اوضاع عالم بالا و چگونگی خلقت آدم و شرافت او مطلع فرموده.

إِذِ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَاِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِّن رُّوحِي فَقَعُّوْا لَهُ سَاجِدِيْنَ- پس از خلقت آدم خواهد بملائکه بنمایاند که چه شرافتی در آدم نهاده‌ام که در زمین لایق خلافت الهی گردیده و آن نفخه‌ای است که از روح خود در

صفحه : ۱۶۹

وی دمیدم و شما ملائکه که سکان ملاء اعلا میباشید بشرافت آن روح الهی که در آدم بودیعه گذاشته شده بایستی در برابر او سجده نمائید.

بدیهی است که اضافه روح بخودش اضافه تشریفی است خدای تعالی منزله و میراء از صفات ممکنات است میخواید شرافت آدم را بملائکه برساند که بدانند برای آن روح الهی است که در زمین وی را خلیفه و نماینده خود گردانیده.

فَسَيَجِدَ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ بفرمان الهی تمام ملائکه از اعلا و ادنی به آدم سجده نمودند مگر شیطان که تکبر نمود و خود را برتر و عالی‌تر از آدم دانست و مخالفت نموده و سجده نکرد.

قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي، أستكبرت أم كنت من العالين بابلیس خطاب سخط آمیز میرسد که چه چیز مانع شد تو را از اینکه سجده کنی بآنکه بدست خودم خلقت نمودم آیا شریفتر از آدم بودی یا تکبر نمودی ذات متعال در اینکه آیات دو فضیلت بزرگ نسبت بآدم که دلیل افضلیت اوست بر ملائکه ارائه میدهد یکی قوله تعالی (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) از روح خودم در او نفخه‌ای دمیدم دیگر (خَلَقْتَهُ بِيَدِي) (یدی) و بدو دست خود گل آدم را سرشتم شاید اراده به ید قدرت و ید رحمت باشد و از بعض عرفاء است که (یدی) اشاره دارد بدو صفت لطف و قهر و اینکه دو صفت شامل میگردد تمام صفات جمال و جلال احدی را زیرا که صفتی نیست مگر اینکه یا از صفت لطف است یا از صفت قهر و از مخلوقات مخلوقی نیست مگر اینکه یا ناشی از صفت لطف گردیده یا از صفت قهر چنانچه ملک مظهر صفت لطف حق تعالی است و شیطان مظهر قهر او مگر آدمی که مظهر و نماینده هر دو صفت لطف و قهر میباشد و عالم با آنچه در وی است بعضی مرآت صفت لطف او و بعضی مرآت صفت قهر و یند و آدمی مرآت ذات و صفات او تعالی خواهد بود چنانچه فرموده: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا

صفحه : ۱۷۰

فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) و بهمین جامعیت بود که مسجود ملائکه گردید.

پایان و شاید اشاره باین باشد که گل آدم را بدست خودم سرشتم و خودم مباشر امر خلقت وی گردیدم زیرا که مقام او بالاتر از ملائکه عماله میباشد و غیر از خودم که عهده‌دار خلقت او بودم کسی را بر وی استیلائی نخواهد بود و نظر بهمان مقام بلند آدم است که ملائکه مأمور گردیدند باو سجده تواضع نمایند.

قال أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ شيطان ظاهر و جسم آدم را مینگریست و خبری از حقیقت روحانی وی نداشت اینکه بود که چون میدانست که خودش از آتش آفریده شده و آدم از خاک گمان کرد شریفتر از آدم است.

لکن از آن گوهر گران بهایی که خدای متعال در سر و حقیقت وی گذاشته که از آن تعبیر (بروحی) فرموده و بهمین جهت او را مسجود ملائکه گردانیده هیچ خبری نداشت اینکه بود که بخود نازید و غلّو نموده و خود را از آن درجه‌ای که داشت پرتاب گردانید.

قال فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ چنانچه گفته‌اند شیطان پس از چندین سال عبادت بیک نافرمانی مطرود و رجیم گردید چه خواهد بود حال ما گنهکاران که شب و روز چندین گناه مرتکب میگردیم و باز از (غفار الذنوب) امید عفو و بخشش داریم.

قال رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ پس از آنکه ابلیس لعین از مقام خود رانده شد و تا روز قیامت مشمول لعنت خدا گردید گفت ای پروردگار من مرا تا روز قیامت مهلت بده که بدخواه خود کار کنم وقتی مهلت گرفت از آن دشمنی که به آدم داشت که برای سجده نکردن باو از مقام قرب رانده شده بود گفت:

صفحه : ۱۷۱

قال فِعِزَّتْكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ آن وقت بباء قسم سوگند یاد میکند که بعزت و قهر و غلبه و استیلاء تو

که تمامی اولادان آدم و جمیع آنان را گمراه میگردانم مگر بندگان تو از آنهایی که از تمام غل و غش طبیعت خالی گردیده‌اند و قلب و روح و روان آنان از غیر خالی و از معرفت و محبت تو پر گردیده است.

آری قلب انسان مادامی که از محبت دنیا و آرزو و آمال دنیوی خالی نگردیده همیشه دوچار موهومات و خیالات شیطانی خواهد بود و قوه واهمه که آرزو و آمال در آن جایگزین گردیده دری است باز که شیاطین از آن وارد بر قلب میگردند و راه فتنه و فساد را بآدمی میآموزند و راه ورود ملائکه را می‌بندند اینکه است که شیطان بعزت قسم یاد میکند که شاید اشاره بقهر و غلبه وی بر بنی آدم باشد که مظهر قاهریت حق تعالی گردیده تمام افراد بشر را گمراه گرداند مگر کسانی که از راه زهد و تقوی مهر و محبت خدا را در دل خود جای گزین گردانیده و بنفی خاطر و تمرکز خیال درب شیطانی را بسته تا راه عبور و مرور ملک باز گردد و بر چنین اشخاصی دیگر شیطان راه نیابد.

قال فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (فالحق) شاید منصوب خوانده شود بنا بر اینکه مفعول اقول باشد و ممکن است به رفع خوانده شود بنا بر اینکه مبتداء و خبرش محذوف یا جمله بعد باشد.

حق را مقابل باطل آرند اینکه است که یکی از اسماء الله (حق است) قوله تعالی (أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) و هر چه غیر او است باطل و نقیض حق است (وَالْحَقُّ أَقُولُ) خطاب بشیطان لعین است که ذات متعال در جواب شیطان فرموده بحق و حقیقت گویم که جهنم را از تو و تابعین تو از اولاد آدم پر گردانم.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ خطاب برسول اکرم است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کفار بگو گمان نکنید

صفحه : ۱۷۲

که ارشاد نمودن من بطریق حق برای منافع دنیوی باشد و در مقابل آن مزدی و عوضی از شما خواهان باشم هرگز چنین نیست بلکه از جانب حق تعالی مأمور گردیده‌ام که طریق هدایت و ارشاد را بشما بیاموزم که در بیراهه نیفتید و خدای یگانه را پرستش نمائید تا آنکه بسعادت و فضیلت برسید.

و نیز گمان نکنید که من رسالت را بخود بسته‌ام یا قرآن را از پیش خود بهم رشته و نسبت بخدا میدهم و چنین گمانی افتراء است گویا میفرماید در آیات قرآن نظر کنید و پس از آن قضاوت نمائید که اینکه آیات آیا شبیه بسرخنان مخلوق است اگر چنین است شما هم که از فصحاء عرب میباشید مثل اینکه آیات را بیاورید اگر چنین کردید دست از دعوت خود خواهم برداشت.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ قرآن نیست مگر تذکر و پند و اندرزی برای تمام عالمیان از جن و انس و از مردمان حال و آینده که اگر روش زندگانی خود را روی قانون و دستورات قرآن تطبیق نمایند کامیاب خواهند گردید.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ خطاب بمشركین نموده که ای مشركین بعد از زمانی و پس از مرگ متنبه میگردید و میفهمید که قرآن حق و از طرف حق و حقیقت فرود آمده آن وقت البته بآتش حسرت و ندامت خواهید سوخت و دیگر علاجی برای شما نخواهد بود.

صفحه : ۱۷۳

سورة الزمر

اشاره

خمس و سبعون آیه و هی مکئیه الآ قوله تعالی (قل یا عبادی الذین أسرفوا) الخ

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲) أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُصْرَفُونَ (۶) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلٍ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) أَمْنَ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹) قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰)

صفحه : ۱۷۴

ترجمه

سوره زمر در مکه فرود آمده و هفتاد و پنج آیه و هزار و یکصد و هشتاد دو کلمه است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قرآن از جانب خدای غالب درستکار فرود آمده (۲)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم محققا ما کتاب (قرآن) را بحق و درستی بسوی تو فرود آوردیم پس خدا را پرستش نما در

حالی که دین را برای او خالص کننده باشی (۳)

آگاه باشید که دین خالص مخصوص بخدا خواهد بود (۴) آنهایی که دوستانی بغیر خدا گرفتند (چنین گویند) ما پرستش نمیکنیم

آنها را مگر برای اینکه ما را بسوی خدا نزدیک کنند بحقیقت خدا بین آنان حکم خواهد نمود در آنچه در آن اختلاف میکنند (۵)

البته خدا کسی را که دروغگو و ناسپاس باشد هدایت نخواهد گردانید (۶)

اگر خدا اراده کرده بود که فرزندی بگیرد بر میگزید از آنچه خلق نموده آنچه را که میخواست منزه و مبرا است (از اولاد و او

خدایی است یگانه و قهار (۷)

آسمانها و زمین

صفحه : ۱۷۵

را بحق و درستی آفریده شب را میافزاید بر روز و روز را میافزاید بر شب و خورشید و ماه را مسخر گردانیده و تمام آنها (در مدار خود دور میزنند) تا وقتی که معین گردیده، آگاه باشید که او خدایی است غالب (و قاهر) و آمرزنده (۸)

شما (بنی آدم را) از یک نفس (و یک حقیقت) آفریده پس از آن از همان یک نفس جفتی برای او قرار داده و از چهارپایان هشت جفت برای شما فرستاده و شما را در شکمهای مادرانتان آفریده خلقتی بعد از خلقتی، در تاریکیهای سه گانه اینکه است پروردگار و پرورش دهنده شما، که ملک و سلطنت مخصوص باو است و نیست خدایی مگر او پس بکجا بر گردانیده میشوید (۹)

اگر شما کافر بشوید (بدانید) که خدا از شما بی نیاز است و برای بنده گانش کفر نمی‌پسندد و اگر سپاس‌گزاری بنمائید آن را برای شما می‌پسندد بر نمی‌دارد باربرداری بار گناه کسی دیگر را پس از آن بازگشت شما بسوی پروردگارتان خواهد گردید و خبردار میگرداند شما را بآنچه کرده‌اید (۱۰) محققا خداوند دانا و عالم است بآنچه در سینه‌های شما (پنهان است) (۱۱)

وقتی بانسان ضرری رسد خدا را میخواند و بازگشت باو مینماید و وقتی بوی نعمتی عطاء میکند فراموش مینماید آنچه را که قبلا (برای رفع ضررش) از او میخواست و برای خداوند همتا قرار داده تا اینکه از راه خدا مردم را گمراه گرداند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین (بت پرستان) بگو حظّ اندکی از کفر خود ببرید لکن محققا از یاران آتش خواهید بود (۱۲)

(آیا کسی که برای خدا همتا قرار میدهد بهتر است) یا کسی که در ساعات شب ایستاده (و خدا را) سجده کننده است و از عذاب آخرت میترسد و برحمت پروردگار خود امیدوار است ای محمد باینان بگو آیا آنهایی که میدانند با آنهایی که نمیدانند یکسانند (هرگز چنین نخواهد بود) فقط عقلاء هستند که پذیرنده (پند و اندرز میباشند) (۱۳)

ای محمد بگو ای بندگان من ای کسانی که پذیرنده ایمانید خودداری کنید از مخالفت پروردگارتان، برای کسانی که در اینکه دنیا نیکی کرده‌اند نیکی است و زمین خدا وسیع است و محققا (خداوند) بصبر کنندگان اجر تمام و بغیر حساب عطا مینماید (۱۴)

صفحه : ۱۷۶

توضیح آیات

اشاره

تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ (تنزیل) یا خبر مبتداء محذوف است یعنی اینکه قرآن یا مبتداء و خیرش جمله بعد است.

آیه اشاره بمقام قرآن و مقام نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مینماید که چنین کتابی از مبدء آفرینش و از عالم ما فوق الطبیعه عالم قضاء و لوح محفوظ بتوسط ملک حامل وحی از طرف خدای غالب قاهر حکیم درست کار در اینکه عالم ناسوت طبیعت فرود آمده.

و تذکر میدهد که قرآن از دو جهت پدیده ایست که مورد ستایش و پذیرفتن خواهد بود یکی از جهت مبدء نزولش که از چنین مبدئی ظهور نموده و دیگر از جهت حقایق و رموزی که منظوم در آن است و آن کتابی است بحق و حقیقت که کجی و خلافی در آن راه ندارد.

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ - با اینکه میدانست که رسولش در مرتبه بندگی ثابت قدم و با کمال خلوص عبادت مینماید اول نظر با اهمیت خلوص در دین و عبادت رسول گرامی خود را مخاطب بخطاب گردانیده که وقتی نزد تو محقق و ثابت گردیده که قرآن حق و از طرف حق و حقیقت صادر گردیده خدا را بوحده و یگانگی عبادت نما بطوری که عبادت تو خالص گردیده و او را اهل عبادت و خود را بنده و موظف بر اطاعت امر مولی و تحت قهاریت او بدانای یا اینکه اینک خطاب بامت میباشد - گرچه ظاهرش خطاب به پیغمبر است که در حدیث است که خطابات قرآن از باب (ایاک اعنی و اسمعی یا جاره) میباشد.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ - و در ثانی بطور عموم بیشر تذکر میدهد که بدانید و آگاه باشید که دین خالص مخصوص بخدا است شاید مقصود از دین خالص کلمه توحید باشد و اشاره

صفحه : ۱۷۷

به اینکه در هر چهار مرتبه توحید (توحید در مقام ذات و صفات و افعال و عبادت خالص گردید در مرتبه ذات بدانید) که (واجب الوجود) از مثل و ند و عدیل و نظیر منزّه و مبراء خواهد بود و در مرتبه صفات بعلم حقیقی بدانید که حق تعالی منزّه و میرا از تمام صفات ممکنات است و صفات حقیقیّه او عین ذات اوست و در مرتبه افعال (لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود گردانید و مؤثر حقیقی را منحصر بذات متعال بدانید و در مرتبه عمل خدا و مبدء خود را عبادت و ستایش نمائید در حالی که پرستش و عبادت شما از هر گونه غل و غش طبیعت پاک و خالی از شوب اوهام باشد و دینی که رهرو و رهبر انسان باشد بمراتب چهارگانه توحید فقط دین اسلام است و باین لحاظ ممکن است گفته شود مقصود از دین خالص دین اسلام خواهد بود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَا يَشَاءُ لَمْ يَلْحَقْ بِهِ شَرْكًَا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَسَاءَ مَا كَفَرُوا - اینک آیه تأیید مینماید آن توجیهی را که گفتیم مقصود از دین خالص مراتب چهارگانه توحید است زیرا که از اینکه آیه چنین استفاده میشود که مشرکین شرکشان در مقام ذات و الوهیت نبوده بلکه در مقام عبادت مشرک بودند زیرا که بگمان فاسد خودشان چنین می پنداشتند که اینکه بتها نزد خدای عالم شرف و منزلتی دارند و در مهماتشان متوسل به بتها می گردیدند و در برابر آنان خضوع و خشوع می نمودند تا باین وسیله بحق تعالی نزدیک گردند و چون بتها را و لو از جهت واسطه آنان را مؤثر و لایق بندگی و عبودیت میدانستند اینکه بود که خدای تعالی پیمبران را فرستاده که اینکه اشتباه را از بشر رفع کنند و بدانند که در مقام عبادت نیز بایستی موحد باشند و فقط اله عالم را عبادت نمایند و از او حاجت بخواهند و بعلم یقین بدانند که در عالم مؤثری غیر از او نخواهد بود و در همه حال دست نیازمندی بسوی بی نیاز مطلق دراز نموده و از او استمداد بجویند نه از بتهای بی شعور.

صفحه : ۱۷۸

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ - چون بین بت پرستان در انتخاب بتها اختلاف بود هر قوم و طائفه‌ای از آنان رأی و سلیقه‌ای داشتند و برای خود بتی انتخاب مینمودند و نسبت‌های ناروایی بمقام الوهیت میدادند عیسویان عیسی (ع) را پسر خدا می دانستند یهودیها عزیز را پسر خدا میدانستند دسته دیگر ملائکه را معبود قرار میدادند جماعت دیگر ملائکه را دختران خدا مینداشتند بعض دیگر بتهایی را که بدست خود ساخته عبادت مینمودند اینکه است که قیامت که دادگاه عدل الهی است از روی عدل حکم هر یک در خور عملشان تعیین میگردد کسانی که بخدا دروغ می - بندند و حق را میوشانند خدا چنین اشخاصی را هدایت نخواهد نمود.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ - اعتراض بمشرکین نموده که اگر خدا خواسته بود اولاد بگیرد خودش از بین مخلوقاتش کسی را که شایسته فرزندی او بود انتخاب مینمود لکن چون ذات متعال منزّه و مبراء از تولید

مثل و شبه و نظیر خواهد بود و او واحد و احد و قاهر و غالب بر هر چیزی است زایش و جفت و همتا برای او محال است. حَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى در مفردات در لغت (کور) چنین گفته «کور الشیء ادارته و ضم بعضه الی بعض ککور العمامه و قوله، یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل فاشارة الی جریان الشمس فی مطالعها و انتقاض اللیل و النهار و از دیادهما» (۱)

(۱) کور الشیء بمعنی دور زدن وی است و چسبیدن بعضی از وی ببعض دیگر مثل پیچیدن عمامه و قوله تعالی (يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ) تا آخر اشاره نموده بجریان خورشید از محل طلوع خود و کم و زیاد شدن شب و روز.

صفحه : ۱۷۹

و نیز در (المنجد) چنین گفته (کاریکور کورا) العمامه و نحوها علی راسه لُقِّها و ادراها» (۱).

آیه برای اثبات نفی ولد و مبراء بودن خود از نسبت‌های ناروای کفار اشاره بخلقت عجیب عالم طبیعیات از آسمانها و زمین و حرکت دوری آنها می‌نماید و از کلمه تکویر در آیه بمناسبت معنوی لغوی آن که پیچیده شدن دوری است و تشبیه بعمامه شده و از مفردات و المنجد نقل نمودیم دو مطلب مهم که نظام عالم طبیعی بستگی بآن دارد می‌توان از آن استخراج نمود، یکی ادوار و دور زدن اشیاء است بگرد خود که تمام موجودات طبیعی از منظومه شمسی گرفته تا موجودات خورد و از جمله آنها زمین ما است که بحرکت اتصالی چنانچه هیئت جدید نشان می‌دهد و بعض آیات شاهد بر آن است بدور خود می‌چرخد و از همین حرکت ادواری موجودات است بگرد خود که شب داخل در روز و روز داخل در شب می‌گردد قوله تعالی (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) و عالم طبیعی روی همین نظام بر پا خواهد بود.

دوم مطلبی که از کلمه (یکور) در آیه میتوان استخراج نمود اتصال و ارتباط موجودات و پیچیدگی آنان است در یکدیگر، چنانچه در محل خود محرز و مبرهن گردیده که تمام موجودات مادی طبیعی مثل حلقه‌های زنجیر یا مانند تار و پود یک پارچه بهم بستگی خواهند داشت اینکه است که روز در شب و شب در روز پیچیده گردیده و باین نظر بین تمام موجودات یک وحدت اتصالی دائر است که از پرتو وحدت حقه حقیقی اله عالم تشکیل گردیده.

خلاصه از کلمه (یکور) و جریان شمس و قمر که در آیه تذکر میدهد دو مطلب می‌توان استفاده نمود یکی حرکت دوری موجودات بگرد خود که هر موجودی بگرد خود بحرکت دائمی می‌چرخد و باین حرکت شب و روز و ماه و سال پدید خواهد گردید، و دیگر پیچیدگی موجودات و اتصال آنان

(۱) (کاریکور کورا) یعنی عمامه و مانند آن پیچیده بر سرش و دور زد. [.....]

صفحه : ۱۸۰

است بیکدیگر و تشبیه آن بعمامه هر دو جهت را میرساند زیرا که عمامه هم گرد است و هم به هم پیچیده و از اینکه دو مطلب که بمنزله دو مقدمه است نتیجه‌ای بدست می‌آید که عالم با کثرتی که در آن بنظر می‌آید یک وحدت اتصالی بین آنها حکمفرما خواهد بود و چون در جای خود مبرهن گردیده که یکی از ادله آنی برای اثبات توحید وحدت موجودات و وحدت نظام عالم است و اینکه وحدت بخوبی بما نشان میدهد وحدت اله عالم را زیرا که اتفافی بین تمام عقلای عالم است که وحدت صنع دلیل بر وحدت صانع خواهد بود.

و نزد عاقل متدبر مخفی نخواهد بود که موجودات با تباین و ضدیتی که بین آنان دائر است چنان وحدت و یگانگی تامی بین آنها تشکیل یافته که گویا مشاهده مینمائیم یک امر غیر مرئی وحدانی و یک حقیقت محیطی تمامی آنان را تحت استیلاء و اقتدار خود در آورده و هر یک از اجزاء عالم را برای انجام کاری مسخر گردانیده و آن نیست مگر رحمت واسعه و فیض منبسط الهی - (برحمتک الّتی وسعت کل شیئی).

پس از آنکه از وحدت عالم خلقت و وحدت مجموعه جهان وحدت اله عالم ثابت گردیده آن وقت بعلم یقینی ثابت می گردد که اله از ولد و فرزند و تولید مثل منزّه و مبراء خواهد بود زیرا که وحدت بسیط مجرد حقانی آبی از مثل و مانند است اینکه است که ذات متعال بهمین آیه و امثال آن خود را تنزیه و تبری مینماید از پیدایش فرزند و تولید مثل زیرا که تولید مثل با وحدت حقه حقیقه الهیه و بساطت او محال خواهد بود قوله تعالی:

أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ آگاه باشید که خدا غالب و قاهر و بسیار آمرزنده است.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ذَاتِ مَتَعَالٍ در بیان ابتداء خلقت بشر بر آمده که شما افراد بشر را از یک حقیقت و یک وجود یعنی آدم ابو البشر آفریدیم و ان یک حقیقت فرد بود و

صفحه : ۱۸۱

چون فردیت منحصر بذات باری تعالی است و همگی ممکنات زوج ترکیبی خواهند بود اینکه بود که جفتی (حواء) برای زوجیت او قرار دادیم.

حکماء نظر بآن قاعده مسلمه بینشان که گویند (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) گویند اول چیزی که از مبدء آفرینش پدید گردیده یک حقیقت بود و آن را عقل اول نامند و از او عقل دوم و فلک اول پدید گردید و از دوم و سوم بهمین ترتیب عقل و فلکی تا برسد بعقل فعال که آن را عقل دهم نامند و از آن عناصر که مواد طبیعیات است پدید گردیده و بضم و ترکیب عناصر موالید ثلاث جمادات و نباتات و حیوانات ظاهر گردیده‌اند.

اگر چه باین ترتیبی که آنان گفته‌اند دلیلی بر اثبات آن نداریم لکن چون مبدء هر کثرتی وحدت خواهد بود اینکه اندازه را توانیم تصدیق نمائیم که ذات واحده حقه حقیقیّه بسیطه من جمیع الجهات معقول نیست که ابتداء بدون جهت واحده کثراتی از او پدید گردد و اینکه آیه آن را تأیید مینماید که قادر تعالی انسان را از یک حقیقت آفریده که حقیقت شیئی را نفس او گویند (جاء زید نفسه) یعنی زید خودش آمد و شاید مقصود از نفس واحده موجود مجردی باشد که آن را عقل نامند در بعض احادیث کافی دارد که اول چیزی که خدای تعالی آفریده عقل بود در بعضی اخبار دیگر فرموده اول چیزی که خلق گردیده قلم بوده در جای دیگر اول چیزی که آفریده شده حقیقت محمّدیّه است (عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال نشیر) خلاصه از اخبار بسیار بضمیمه دلیل عقلی میتوان اثبات نمود که اول چیزی که از مبدء متعال صادر گردیده یک حقیقت بسیطه بوده و از آن حقیقت حقیقت دیگری آفریده که زوج او گردید و آن را نفس نامند و از ازدواج عقل و نفس موجودات دیگری پدید گردیدند.

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ پس از آفرینش آدم و حواء از چهار پایان هشت جفت که یکی نر و دیگری ماده است آفریده دو شتر، دو گاو، دو میش، دو بز که اینها هشت عدد و چهار جفت میشوند.

صفحه : ۱۸۲

و شاید نزول در قوله تعالی (وَ أَنْزَلَ لَكُمْ) اشاره بمرتبّه نازله حیوانات باشد که باعتبار مراتب خلقت در مرتبه دانی واقعدا اگر مقصود از (نفس واحده) که در اول آیه استظهار نمودیم و گفتیم شاید مقصود مخلوق اول و عقل کل باشد باین اعتبار حیوانات در مرتبه

نازله واقع خواهند گردید.

يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ إِنَّكُم لَآتُونَ قَدْرًا مَّا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 بر آمده و اشاره بمراتب خلقت نموده که ابتداء آفرینش انسان از یک حقیقت واحده نشو نموده و پس از آن باعتبار وجود طبیعی او و پیدایش وی در عالم طبیعت در شکم مادرها در سه ظلمت یعنی تاریکی شکم تاریکی رحم تاریکی مشیمه برای او خلقتی پس از خلقتی پدید خواهد گردید نطفه علقه، علقه مضغه و در مضغه صورت بندی میشود از پوست و گوشت و استخوان تا آنکه چنین گردد و بصورت انسانی در آید تا وقتی که بوی روح حیوانی داده شود و پس از آن روح انسانی باو افاضه گردد ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُصِرُّونَ (ذا) از اسماء اشاره است اشاره به اینکه آن کسی که چنین قدرت و توانایی را دارد که چنین عالم مجللی باین ترتیب نیکو از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورد نخواهد بود مگر خدای یکتا که آفریننده شماها و عالم ملک و ملکوت تحت اقتدار او خواهد بود و اله و خالق نیست مگر او وقتی وجود و حیات و بقای شما تحت قیومیت او است شما چگونه از او رو می گردانید و بکجا میروید و بکی پناه آرید.

إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ
 خدای تعالی از شما بی نیاز است ایمان و کفر شما نفع و ضرری بذات کبریایی او نخواهد رسانید و با اینکه غنی بالذات و از شما بی نیاز است از راه رحمت و لطف راضی بکفر

صفحه : ۱۸۳

بندگان نخواهد بود زیرا که کفر انسان را از آن مقام عالی که برای رسیدن بآن آفریده شده اسقاط مینماید و به پست ترین مقام حیوانیت سرنگون میگرداند و لکن اگر در مقابل نعمت‌های الهی سر بندگی و تسلیم فرود آرید و بشکرانه بخششهای بیکران الهی سپاس گزار باشید از شما راضی خواهد گردید.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ
 گذاشت.

و انسان پس از حیات دنیوی رجوع و بازگشت وی بسوی پروردگار خود خواهد بود و در آن وقت کرام الکاتبین که حافظ اعمال وی بودند وی را بآنچه از خوب و بد کرده خبردار مینمایند بلکه در آن وقت خود انسان تیزبین گردیده و صحیفه اعمالش را که در نفس او نقش بسته مینگرد و از سر انجام کار خود خبردار خواهد گردید و مقام و منزل خود را می یابد.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ محققا پروردگار عالم بآنچه در ظاهر و آنچه در باطن و در سینه‌ها مخفی گردانیده‌اند از حقد و حسد و نفاق و سوء ظن بمؤمنین عالم و خبیر خواهد بود.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ آیه در مقام حال انسان و ناسپاس بودن وی بر آمده که از اوصاف نکوهیده او چنین خواهد بود که وقتی ضرر و مصیبتی بوی میرسد از روی ناچاری روی نیازمندی بدرگاه بی نیاز مطلق آرد و از او یاری و رفع ضرر میطلبد زیرا که فطرت انسان بر توحید است دانسته و ندانسته در حال بیچارگی و درماندگی به فطرت اولی خود پناه گاهی میطلبد و چون از همه جا مأیوس گردید رو بمبدء آفرینش میآورد و از او کمک میطلبد.

از بعض احادیث نقل شده که کسی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمده و راجع بشناسایی حق تعالی سؤال نمود حضرت بوی فرمود هیچ وقت مسافرت دریا کرده‌ای گفت آری فرمود وقتی شده که کشتی شکسته باشد در جایی که کشتی دیگر نیست

صفحه : ۱۸۴

که تو را نجات دهد و نزدیک بساحل دریا نیست که بتوانی بشناوری از غرق رهایی بیابی - عرض کرد بلی - فرمود در آن وقت آیا قلب تو متوجه شد که کسی هست که قادر بر خلاص و نجات تو می‌باشد - گفت بلی - پس حضرت صادق علیه السلام فرمود آن کس خدا است که قادر بر نجات دادن است آنجا که نجات دهنده‌ای نیست و قادر بر فریادرسی می‌باشد آنجا که هیچ فریادرسی نخواهد بود (ارشاد القلوب دیلمی باب ۵۰) **ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسَىٰ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ** و پس از آنکه ضرر از او رفع گردید و نعمتی بوی بخشوده شد آن وقت ولی نعمت خود را فراموش مینماید.

آری حال و سنجیه نکوهیده آدمی چنین خواهد بود وقتی بلاء رو باو آرد بنای تضرع و زاری میگذارد و از خدا رفع آن را میطلبد لکن وقتی نعمت رو باو کرد بتعیشات طبیعی مشغول میگردد و از شکر نعمت غافل میشود و سپاس‌گزاری نمینماید و باضافه بر اینکه شکر گذاری نمیکند کفران نعمت نموده و غیر خدا چیزی مثل بت‌ها و امثال آن را در نعمت مؤثر میندازد (و لا مؤثر فی الوجود الا الله) را منکر میگردد یا غیر را در عمل همتا با خدای تعالی قرار میدهد و همین گمان فاسد که جز خدا کسی از دستش کاری بر میآید آدمی را از راه حق تعالی گمراه گردانیده و وی را بچاه مذلت خواهد انداخت.

قُلْ تَمَنَّعَ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ خطاب برسول خود نموده که باین مشرکین که بتها یا غیر آن را در عبادت شریک خدا میگردانند بگو شما اندک مدتی با همین حال کفری که دارید زندگانی خواهید نمود و بالاخره سرانجام کار شما باتش کشیده خواهد شد زیرا که غیر از خدا برای شما فریادرسی نخواهد بود.

صفحه : ۱۸۵

بیان آیه (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ شکی نیست که بالاترین اوصاف حمیده علم است.

ترقی و تکامل بشر منوط بهمین صفت ارجمند دانش خواهد بود علم نوری ست که از مصدر جلال احدی صادر گشته و پرتوی از آن بر قلب مؤمن اشراق نموده و اطراف دل را روشن گردانیده و از شبکه حواس از باطن بظاهر ظهور مینماید و آیات و اخبار در فضیلت علم بقدری زیاد است که احصاء و شماره نتوان نمود و در فضیلت علم همین بس که در همین آیه بالا به (هل) استفهامی بطور تعجب فرموده.

(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) یعنی هرگز عالم و جاهل مساوی نخواهند بود.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده

(العلماء ورثة الانبياء)

در حدیث دیگر

(مداد العلماء افضل من دماء الشهداء)

خلاصه فضیلت علم بقدری زیاد است که محتاج بتوضیح نیست چیزی که نزد مردم قدری مشتبه شده اینکه است که آیا علم نافع که اینقدر در باره آن توصیف شده چه علمی است.

متکلمین و حکماء علم نافع را علم کلام و حکمت میدانند زیرا که در آن بحث از حقیقت اشیاء از الهیات و طبیعیات از روی دلیل و برهان میشود و سرانجام آن منتهی میگردد بشناسایی مبده و معاد.

محدثین و مفسرین و کسانی که موضوع بحثشان تفسیر قرآن و احادیث است علم نافع را در حفظ اخبار و تفسیر آیات قرآن دانسته‌اند.

علمای اخلاق و آنهایی که موضوع بحثشان صفات خوب و بد است نظر به اینکه اصل هر کمال و فضیلتی در تهذیب اخلاق میسر خواهد گردید و مقدمه بایستی صفات خوب و بد از هم تمیز داده شود و آن تمیز در علم اخلاق پدید خواهد گردید.

صفحه : ۱۸۶

فقها علم نافع را منحصر در علم فقه میدانند زیرا که بآن عمل روی میزان شرع صحیح واقع میگردد و حلال و حرام از هم تمیز داده میشود.

و مخترعین صنایع جدید و طرفداران آنان علم «نافع را» منحصر بهمان اختراعات محیر العقول دست بشر دانسته‌اند لکن اینکه را ندانسته‌اند که پیشوایان بشر اعتنایی بعالم طبیعت و دنیای فانی نداشته‌اند و هر جا تعریف از علم کرده‌اند مقصودشان آن علمی بوده که روحانیت انسان را تکمیل نماید و وی را بجاده تکامل و سر حد بین عبودیت و ربوبیت رهبری نماید.

آری هر علمی در مرتبه خود هر گاه مقدمه باشد برای صفای باطن و قلب آدمی را مهیا گرداند برای پذیرفتن نور معرفت و محبت الهی و وی را رهبری گرداند بجاده سعادت نافع خواهد بود زیرا که علم نوری است که از مبدء فیاض بقلب مصفی از صفات حیوانی افاضه میگردد چنانچه در حدیث است که (علم بکثرت تعلّم پدید نمیگردد بلکه نوری است که از مبدء فیاض افاضه میگردد بقلب هر کسی که خدا خواسته باشد و هر علمی که انسان را نزدیکتر گرداند باین مقصود چنین علمی در نظر شارع بلکه نزد تمام عقلای عالم شریفتر و عظیمتر خواهد بود.

در آیه بالا- گویا ذات متعال ارشاد بحکم عقل مینماید که رجوع بعقلتان نمائید آیا آن کس که در ساعات شب در مقام بندگی و عبادت بپا می‌ایستد و در مقابل مبدء خود سو تعظیم فرود آورده گاهی در قیام گاهی در سجده از روی دانستگی و شناسایی خالق یکتای خود را ستایش مینماید با آن کسی که هیچ دانشی ندارد نه مبدء می‌شناسد نه معاد آیا بحکم عقل اینکه دو نفر مساوی می‌باشند هر گز چنین نخواهد بود.

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ بهترین وسیله برای درک حقایق تفکر و تذکر است کسی که عقل خود را بکار انداخت و دو نفر را در نظر گرفت یکی عالم و عارف بعلم روحانی که در شناسایی مبدء و معاد عمر صرف نموده و نیز در معرفت طریق عبادت زحمت‌ها کشیده تا آنکه بعلم ربوبی عالم گردیده.

صفحه : ۱۸۷

و دیگری جاهل نادان که نه مبدء می‌شناسد نه معاد و در عبادت غیر را شریک خدا میگرداند و گمان می‌کند بتها نزد خدا مقرب میباشند و به بتها سجده می‌کند و از اشیاء پستی که نه حس دارند و نه فهم شفاعت می‌طلبد آیا نزد عاقل خردمند اینکه دو نفر مساوی میباشند هر گز چنین نخواهد بود البته عابدی که از روی علم و دانش با خلوص نیت عبادت می‌کند در فضیلت و پاداش هیچ طرف مقایسه نخواهد بود با آن عابدی که عبادت وی بدون علم و معرفت انجام گرفته بایستی اول معبود را شناخت سپس در مقام بندگی و پرستش برآمد در حدیث مشهور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده:

(طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة)

که طلب علم را بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان واجب بشمار می‌آورد.

و هر کس علم نافع را در آنچه هم خود قرار داده تصور مینماید، فقها در علم فقه که موضوع بحث آنها است، علماء علم اخلاق در

تمیز دادن اخلاق نیک و بد، محدثین در علم کتاب و سنت، متصوفه در علم تصوف که عبد بآن مقام خود را در توحید می‌شناسد، متکلمین در علم کلام زیرا بآن خدا و صفات او شناخته می‌شود.

(احیاء العلوم غزالی) آری شکی نیست که هر علمی در مرتبه خود نیکو است لکن چون مقصود اصلی شناسایی واجب تعالی و صفات و افعال او خواهد بود باین لحاظ هر علمی که مقدمه علم توحید باشد و راه انسان را بمبدء خود نزدیک گرداند آن مطلوب خواهد بود و اگر غیر از اینکه باشد ارزش واقعی نخواهد داشت مثلاً- علم فقه وقتی ارزش دارد که اول خدای تعالی شناخته شود سپس طریق عبادت و پرستش او بطریقی که بتوسط سفراء الهی بما ابلاغ فرموده دانسته شود.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ خدای متعال به پیمبر خود امر می‌فرماید که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم

صفحه : ۱۸۸

از بنده گان من به آنهایی که ایمان آورده‌اند بگو از مخالفت پروردگار خودتان خودداری نمائید و از معاصی اجتناب و دوری کنید و خود را به صفت حمیده تقوی متصف گردانید.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَتْهُ إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ چون نیکی و نیکوکاری فقط در اثر ایمان و تقوی پدید خواهد گردید اینکه است که اشخاصی که در اینکه عالم متصف باین دو فضیلت گردیده‌اند آنان را به بندگی و عبودیت که از بالا-ترین صفات ارجمند انسانی بشمار می‌رود ستوده و از عباد خود نامیده و نظر به اینکه (هل جزاء الإحسان إلا الإحسان) برای چنین اشخاص در آیه بطور اطلاق فرموده برای آنان (حسنه است) یعنی آنها دارای هر فضیلتی و سعادتی خواهند بود.

و چون ایمان بدون تقوی در معرض زوال و روی پایه محکمی استوار نخواهد بود اینکه است که در اینکه مبارک آیه و بسیاری از آیات دیگر ایمان را با تقوی و با عمل صالح توأم گردانیده وقتی ایمان با تقوی و اجتناب از معاصی و عمل صالح اینکه سه فضیلت با هم جمع گردید دارنده او جامع تمام فضائل و متصف بجمع کمالات انسانی خواهد بود آن وقت است که جای دارد داخل در عباد مکرمین گردد و تمام نیکی‌ها بتمام معنی برای وی آماده گردد.

صفحه : ۱۸۹

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵)

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَبَابِ (۱۸) أَمْ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ عَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِعَادَ (۲۰)

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَيَلَكَ يَنْبِيعٍ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَنُفْرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهُ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴)

صفحه : ۱۹۰

ترجمه

ای محمد بگو من مأمور گردیده‌ام که از روی اخلاص خدا را پرستش نمایم و دین (حق) که مخصوص با او است همین خواهد بود و نیز مأمورم که اول از گروندگان اینکه امت باشم (۱۵)

ای محمد بگو حقیقتاً من میترسم اگر عصیان و نافرمانی پروردگار خود را نمایم بعد از روز بزرگ (قیامت) مبتلا گردم (۱۶)

ای محمد بگو من خدا را عبادت مینمایم در حالی که دین من برای او خالص گردیده (۱۷)

و شما نیز هر کس را غیر او خواهید پرستش نمائید بآن بگو محققاً زیانکاران کسانی خواهند بود که از نفسشان و کسانشان خسران و ضرر بردند (یعنی عمرشان را در بیهوده صرف نمودند) و در روز قیامت (نفعی عایدشان نخواهد بخشید) بلکه خسران ظاهر و هویدا همین خواهد بود (۱۸)

از بالای سر (کافین) سایبانهایی است از آتش و از زیر آنها نیز سایبانهایی است از آتش اینکه است که خدا بآن بندگان خود را میترساند ای بندگان من تقوی و پرهیزکاری را شعار خود گردانید (تا از چنین عذابی نجات یابید) (۱۹)

کسانی که از پرستش طاغوت اجتناب نمودند و بخدا بازگشت نمودند برای آنان است مژده ای محمد به بندگان من بشارت بده آن کسانی که کلام حق را استماع مینمایند و نیکوتر آن را پیروی میکنند اینکه جماعت کسانی میباشند که خداوند آنان را هدایت گردانیده و آنها صاحب عقل خواهند بود (۲۰)

ای محمد آیا کسی که کلمه عذاب بر وی محقق گردیده تو میتوانی وی را از عذاب برهانی (۲۱)

لکن کسانی که متقی و پرهیزکار گردیدند برای آنها غرفه‌ای خواهد بود که بالای آن غرفه، غرفه دیگری بنا شده و از زیر آن

صفحه : ۱۹۱

غرفه‌ها آب جریان دارد خدا اینطور وعده داده و وعده خدا حق است و تخلف پذیر نخواهد بود (۲۲)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا تو ندیدی که خداوند از آسمان آب فرو آورد و در زمین چشمه‌هایی روان گردانید پس از آن از زمین کشتهای رنگارنگ بیرون آورد پس از آن خشک میگردد پس آن را زرد می‌بینی پس از آن چوب میگردد حقیقتاً (در اینکه ترتیب خلقت) تذکر و اندرزی خواهد بود برای کسانی که صاحبان عقل و فکر میباشند (۲۳)

آیا کسی که خداوند سینه وی را برای اسلام گشاده گردانید پس (چنین کسی که) از جانب پروردگارش دارای نور است مثل کسی میباشد که سینه وی از قبول اسلام تنگ است پس شدت عذاب برای کسانی است که دل‌هایشان از یاد خدا سخت گردیده و چنین در گمراهی هویدا خواهند بود (۲۴)

خدا نازل گردانید بهترین کتابی (که آیات آن) متشابه و شبیه یکدیگر است (و در آن ثنای الهی و خاصان) او مکرر شده و از

قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ باز خطاب بر سولش می نماید که گوشزد کفار کن و آنان را بضررشان خبردار نما که شرک بخدا و عبادت غیر خدا خسران و زیانکاری خواهد بود و در قیامت سودی برای آنها و اهل آنها نخواهد داشت.

أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آگاه باشید و بدانید که عمل شما اضافه بر اینکه سودی ندارد و نتیجه بخش نیست زیان آور است و در قیامت ضرر آن ظاهر و هویدا خواهد گردید.

آری عملی که خالص برای خدا و وجهه حق در آن ملحوظ نشده باشد در روز معاد ارزشی ندارد بلکه جز اتلاف عمر و تولید عذاب چیزی بر آن مترتب نخواهد گردید عمل وقتی ارزش واقعی دارد که با خلوص و وجهه حقانی توأم گردد و آن از اقسام عبادت بشمار آید یا مقدمه عبادت باشد حتی اعمالی که راجع بتأمین معاش و از احتیاجات زندگانی دنیا بشمار آید بایستی وجهه حقانی در آن ملحوظ باشد که اگر چنین باشد آنهم مقدمه عبادت محسوب خواهد گردید.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ

صفحه : ۱۹۴

در بیان حال کفار و مشرکین و عذابهایی که پیداداشت اعمال و افعال آنان دامن گیرشان گردیده بر آمده و آنها را تهدید مینماید و اشاره به اینکه همین طوری که در دنیا پرده‌های کفر و نفس پرستی اطراف قلب آنان را گرفته و آنها را از حق و حقیقت دور گردانیده و نمیگذارد نور ایمان داخل قلب آنان گردد در قیامت که امور باطنی صورت خارجی بخود میگیرد همین اعمال و افعال آنها است که سایبانها و سراپرده‌هایی می گردد از آتش که از بالا و زیر بآنان احاطه خواهد نمود.

ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (ذَلِكَ) از اسماء اشاره است و اشاره بعذاب کفار نموده و اول از روی شفقت و رحمت بندگان خود را از عذاب چنین روزی میترساند که شاید از عذاب بترسند و از کفر و شرک بر گردند و ایمان بیاورند.

پس از آن خطاب را متوجه بمؤمنین میگرداند و بلفظ یا عباد که اشاره بمقام عبودیت آنها است آنان را بتقوی و پرهیزکاری و خلوص مأمور میگرداند و اینکه نحو خطاب مشعر بر کمال رأفت و شفقت او نسبت بمؤمنین خواهد بود که ای کسانی که در ایمان استوار گردیده‌اید ایمان خود را بتقوی و خود داری از آنچه بر خلاف رضای خدا است تقویت نمائید بطوری که نخواهید و نجوئید مگر حق را و رضای او را برضای خود ترجیح دهید اینکه است راه سعادت و رستگاری زیرا که فضیلت بشری فقط در پرتو ایمان حقیقی و تقوی پدید خواهد گردید.

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى (البشری و البشارة) آگاه کردن شخصی است دیگری را بر چیزی که سبب بشاشت و سرور وی میشود و اثر آن در صورت نمایان میگردد قوله تعالی در سوره یوسف (یا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ) و مقصود از طاغوت در مرتبه اول شیطان است، زیرا که طاغوت مأخوذ از طغیان است و منشأ طغیان شیاطینند قوله تعالی (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمْ الطَّاغُوتُ) و در مرتبه ثانی نفس خطاکار انسانی باغواء شیطانی طغیان نموده و از طریق حق منحرف میگردد.

صفحه : ۱۹۵

در اینکه آیه مبارکه اشاره بکسانی مینماید که مخالفت شیطان و نفس اماره را نموده‌اند که هر گاه اینان عبادت شیطان را نمایند و از روی خلوص خدا را عبادت کنند و انابه و توجه باو داشته باشند بآنان مژده و بشارت رحمت خواهد رسید و صورت آنها اعلام مینماید بآن سروری که در باطن آنها مرکوز است در اینکه در چه موقع بمؤمنین مژده رحمت و سرور آمرزش میرسد و در صورت آنان خورسندی هویدا میگردد بقول بعضی شاید موقع مردن بزبان فرشتگان باشد و بقول دیگر مقصود همان بشارتهای قرآن است

بخوبی قرآن از حیث فصاحت و بلاغت و ملاحظت و از جهت رموز و اسراری که منظوی در او است و از حیث تأسیس قواعد و احکام و آنچه را که انسان در امور معاش و معاد و معارف و تهذیب اخلاق موظف بر آن است بنیکوتر و جهی و صحیح‌تر اسلوبی که مشتمل بر اعجاز باشد نیامده و نخواهد آمد.

سوم آیات قرآن را متشابه بیکدیگر قرار داده مقصود از متشابه شاید چنین باشد که همه آیات در اعجاز و فصاحت و بلاغت در گفتار و در نظم و اسلوب شبیه بیکدیگرند سبک و سیاق آیات بیک و تیره است.

و شاید مقصود اینکه باشد که با اینکه بعض آیات برای تأکید و نفوذ در افهام بشر و حکمتهای چندی تکرار شده همه آنها شبیه بهم است در آن اختلافی بنظر نمی‌آید و مؤید اینکه توجیه قوله تعالی است که در مقام اعجاز قرآن در سوره نساء آیه ۸۲ فرموده (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا).

چهارم از خصوصیات و امتیازات قرآن اینکه خواهد بود که اشخاصی که خوف و هیبت الهی بر قلبشان استیلاء گردیده وقتی آیات عذاب را میشنوند از ترس بدن و پوست آنان می‌لرزد زیرا که آنان از یقین بمرتبه‌ای رسیده‌اند که گویا کلام را از متکلم میشنوند و پس از آنکه آیات رحمت را شنیدند قلبشان نرم میگردد.

شاید اشاره باید باشد که یکی از صفات مؤمن اینکه است که خوف و رجاء در قلب آنها مثل دو کفه میزان خواهد بود بقدری که از عذاب خدا مترسند بهمان قدر به رحمت او امیدوارند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (ذَلِكَ) از اسماء اشاره و اشاره بآیه بالا نموده و در وصف مؤمنینی خواهد بود که هیبت و عظمت الهی بر قلب آنان مستولی گردیده و آنان چنینند وقتی آیات قرآن را استماع مینمایند اول خوف و خشیت آنها را فرا میگیرد پس از آن قلب آنان نرم میگردد آنها هدایت شدگان خواهند بود، و شاید اینکه باشد معنی

صفحه : ۲۰۰

قوله تعالی که فرموده خدا هدایت میکند هر کسی را که بخواهد و کسی را که خدا گمراه گردانید هدایت کننده‌ای برای وی نخواهد بود.

وقتی آیات را با هم جمع کنیم دلالت واضح دارد که خدا هدایت می‌کند کسی را که در طریق هدایت قدم زند و هر سخن خوبی که میشنود آن را فرا میگیرد و از بین آنها بهترین آن را گرفته و بآن عمل مینماید البته کسی که چنین باشد خدای تعالی وی را بطریق مستقیم هدایت مینماید و بعکس آنهایی که از آیات الهی و کلمات حقانی گریزانند دیگر قابل هدایت نخواهند بود و گمراهی آنان بعینه همان هدایت نشدن آنها خواهد بود نه اینکه خدا آنها را گمراه گرداند ذات حق تعالی بالاتر از اینکه است که کسی را که قابل هدایت است گمراه گرداند کسانی که باختیار رو بطرف حق ننمودند اینکه است که خود را از فیض هدایت انداخته‌اند أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اشاره به اینکه آیا کسی که از پرهیز نمودن از عذاب قیامت و سخط الهی خود را نگاه دارد و مطیع اوامر حق تعالی گردد مساوی خواهد بود با کسانی که مخالفت نموده و خود را در معرض عذاب واقع گردانیده‌اند هرگز اینکه دو نفر مساوی نخواهند بود.

وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ در موقع عذاب بکافرین گفته خواهد شد عذاب دوزخ را بچشید و اینکه همان عذابی است که بعمل خود مهیا نموده‌اید و اینکه آیه مؤید همان آیه بالا است که در توجیه آن گفتیم گمراه کردن خدا که فرموده (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ) که گمراهی را بخودش نسبت میدهد همین هدایت نشدن آنها است که چون در مقام هدایت نبودند گمراه گردیدند یعنی خدای تعالی آنها را هدایت نمود.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۵ تا ۴۲]

اشاره

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَ الَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴)

لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخُوفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)

ترجمه

پیش از کفار مکه کسانی بودند که پیمبران خود را تکذیب نمودند پس عذاب آنها را گرفت از جایی که نمیدانستند و منتظر نبودند (۲۷)

پس در همین حیات دنیا خواری و رسوایی بانان چشاندیم و اگر میدانستند عذاب اخروی بزرگتر و سخت‌تر از (عذاب دنیا) خواهد بود (۲۸)

و محققا ما در اینکه قرآن از هر داستانی مثلی آوردیم شاید اینکه مردم پند گیرند (۲۹)

قرآن را بزبان عربی نازل گردانیدیم و هیچ کجی و خلافی در آن یافت نخواهد گردید که شاید اینکه کفار پرهیزکار گردند (۳۰) خداوند مثل آورده بداستان غلامی که چند آقا دارد که با هم مخالفند و هر یک باو خدمتی رجوع کنند (و آن غلام نتواند هیچ کدام را راضی کند) و غلامی که یک آقا دارد (و کس دیگر نیست که باو فرمان دهد) آیا اینکه دو غلام مثل هم میباشند (یعنی در راحتی و آسودگی) مانند هم خواهند بود (هرگز چنین نخواهد بود) حمد و ستایش مخصوص بخدای (یکتا است) لکن بیشتر مردم نمیدانند (۳۱)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو خواهی مرد و اینان نیز میمیرند (۳۲)

پس

صفحه : ۲۰۳

از آن محققا در قیامت نزد پروردگارتان جدال و نزاع خواهند نمود (۳۳)
کی است ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بست و بقرآن که صدق و حقیقت است افترا زد آیا جایگاه کافرین جهنم نمیباشد
(۳۴)

آن کسی که سخن راست (و حقیقت) آورد و آن کسی که آن سخن راست را تصدیق نمود چنین اشخاصی از پرهیزکاران بشمار
می‌روند (۳۵)

آنچه خواهند برای آنان نزد پروردگارشان مهیا و آماده است اینکه است پاداش نیکوکاران (۳۶)

برای اینکه خدا از آنها میبوشاند بدترین عمل بدی که کرده‌اند و بآنان پاداش می‌دهد بنیکوتر عمل خیری که نموده‌اند (۳۷)
آیا چنین نیست که خدا امور بندگان خود را کفایت مینماید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم (کفار) تو را بکسانی غیر از خدا
میتراسانند و کسی را که خدا گمراه گردانید برای او هدایت کننده‌ای نخواهد بود (۳۸)

و کسی را که خدا وی را راه نمایی نماید کسی نتواند او را گمراه گرداند آیا خدا غالب و قاهر و انتقام کشنده نمیباشد (۳۹)
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر از اینکه مشرکین سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده البته گویند خدا، ای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو بکفار آیا اینکه بتهایی را که غیر از خدا میخوانید اگر خدا بخواهد بمن (که پیغمبر میباشم)
سختی و محنتی برساند، آیا اینکه بتها میتوانند آن سختی و محنتی که خدا رسانیده بر طرف نمایند یا اینکه اگر خدا بخواهد بمن
رحمتی و منفعتی رساند آیا اینکه بتها قدرت دارند از رحمت خدا جلوگیری نمایند که بمن نرسد، ای محمد بگو خدا مرا کافی
است و بر او اتکاء و توکل مینمایند توکل کنندگان (۴۰)

ای محمد بگو ای جماعت بجایگاه خود باشید (و آنچه خواهید بکنید من نیز کار و عمل میکنم و بزودی خواهید دانست (۴۱)
آن کسی را که عذاب بر وی وارد گردد آن عذابی که او را خوار و رسوا گرداند و عذاب دائم او را فرا خواهد گرفت (۴۲)
بحقیقت ما قرآن را بحق و درستی بر تو فرود آوردیم (برای راهنمایی مردم) کسی که به هدایت قرآن راه هدایت را دریافت فائده
آن عاید خودش خواهد گردید و کسی که گمراه گردید آن نیز ضررش بر خودش وارد میگردد و تو نگهبان

صفحه : ۲۰۴

آنان نخواهی بود (۴۳)

نفس‌ها را موقع مردنشان خدا میگیرد آن نفسی را که در موقع خواب نمرده است پس نگاه میدارد آن نفسی را که حکم مرگ بر
آن جاری گردیده و رها میکند آن نفسی را که هنوز اجلش نرسیده تا وقت معین و حقیقتا در اینکه گرفتن و رها کردن (که در
وقت مرگ نفس آدمی را می‌گیرد و در وقت خواب رها می‌نماید) هر آینه آیات و نشانه‌هایی است (از قدرت خدا) برای کسانی
که تفکر می‌نمایند

توضیح آیات

اشاره

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. جماعت پیشینیان مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان و جماعت بسیاری از کفار و مشرکین پیداش انکار حق و آن نسبت‌های ناروایی که بمقام شامخ پیمبران و سفرای الهی می‌دادند و آن جفاهای بسیار که نسبت بآنها روا میداشتند بمکافات عملشان در حالی که بی‌خبر بودند عذاب که از سخط و غضب الهی بروز نموده آنان را یک دفعه گرفت.

فَأَذَاتَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. با اینکه دنیا جای عمل و محل مهلت است و آخرت دار جزاء است و هر کسی در آن دادگاه الهی بایستی حکم او صادر گردد و بمجازات اعمال خود برسد با اینکه حال وقتی طغیان از حد گذشت از آن جهنم موعود که برای کفار و فجار مهیا گردیده نمونه‌ای در اینکه عالم دنیا بروز می‌نماید لکن اصل و حقیقت آن در قیامت که جایگاه همیشه‌گی آنان است ثابت و برقرار خواهد بود.

و عذاب اخروی از جهاتی بزرگتر و شدیدتر از عذاب دنیوی بشمار میرود یکی از جهت شدت آن که سختی عذاب دوزخ را نمیتوان باین عذاب جزئی که یک دفعه آنها را گرفته و فانیشان گردانیده طرف مقایسه قرار داد.

و دیگر عذاب دنیوی فقط جسمانی است لکن عذاب اخروی هم جسمانی و هم روحانی خواهد بود چنانچه در وصف آن فرموده (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ)

صفحه : ۲۰۵

و دیگر عذاب دنیوی موقتی است و عذاب اخروی دائمی است انتهایی برای وی تصور نمیگردد در قرآن کریم مکرر گوش‌زد بشر نموده که اهل جهنم در جهنم و اهل بهشت در بهشت جاویدان خواهند بود عالم آخرت جایگاه همیشه‌گی انسان خواهد بود.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. چون اکثر مردم نمیتوانند امور معنوی را برهنه از لباس حسی طبیعی ادراک نمایند اینکه است که عقلاء امور معنوی را در غالب مثال حسی ریخته که شاید از راه محسوس پی بمعقول برده شود و قرآن که حاق معنویات و لب معقولات است راجع بهر مطلبی تشبیهاتی و مثالهایی آورده که شاید از راه مثال پی بحقیقت برده شود. راجع پیداش اعمال نیک و بد حکایات و سرگذشت امم پیشینیان و عذابها و بلیاتی که در اثر مخالفت پیمبران دامن گیر آنان گردیده تذکر میدهد، مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان و غیر اینها و اشاره بهمین دارد آنجا که فرموده (وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ) و نیز برای اثبات عموم قدرت و علم خود مثل‌هایی می‌آورد از قبیل مگس و عنکبوت و غیر اینها که شاید مردم پند گیرند و مراقب اعمال و افعال خود گردند.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. در اینکه آیه دو صفت از محسنات قرآن را تذکر میدهد یکی آنکه قرآن بزبان عربی فصیح فرود آورده، و دیگر آنکه از اوصاف قرآن چنین است که در آن کجی و انحرافی نخواهد بود بلکه بر طریق مستقیم ثابت و استوار گردیده و چنین قرآنی برای شما مردم فرستاده شد که شاید از تعالیم و اندرزه‌های قرآن متنبه گردیده و پرهیزکار شوید.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا. آیه از جمله مثل‌هایی است که در آیه بالا اشاره نموده و توضیح آن اینکه است که آیه راه و طور

صفحه : ۲۰۶

توان توجیه نمود یکی گفته شود آیه مشرک و موحد را تشبیه گردانیده بدو مردی که یکی از آنان شرکائی دارد مخالف هم که در امر شرکت با هم اتحاد و یگانگی ندارند هر کدام رأی و سلیقه‌ای از خود اظهار مینمایند و روی همین اصل در عملشان سودی عاید آنان نخواهد گردید و بر عکس مردی که با یک نفر موافق و صحیح‌الرأی شرکت نماید آیا اینکه دو نفر مساوی میباشند هرگز

چنین نخواهد بود و استفهام (هل یستویان) برای انکار آرند و بنا بر اینکه توجیه (فیه شُرکاء) در آیه بمعنی (معه) میشود.

و اکثر مفسرین اینکه دو نفر را تشبیه بدو غلام نموده‌اند که یکی از آنان مشترک بین دو نفر یا بنده چند نفر ارباب باشد و هر یک از آنان رأی و سلیقه‌ای داشته و از آن توقعی دارند و اینکه غلام نتواند همه آنها را بخدمت راضی نماید و اگر حاجتی دارد نمیداند از کدام یک بخواهد ممکن است هر یک محول بدیگری نماید در اینجا غلام متحیر خواهد گردید.

و غلام دیگر منحصر بیک آقایی باشد که از صفات بد وارسته گردیده شکی نیست که چنین غلامی در آسایش و راحتی زندگانی مینماید و هر چه خواهد از مولای خود طلب میکند و نیز مولای او وی را بکاری که در قوه وی نیست وادار مینماید چنین است حال مشرک و موحد مشرک چون خدایانی میپرستد و هر یک از آنها طوری میباشند و هیچ جهت اتحاد و یگانگی بین آنان نیست نمیداند کدامیک از آنها را بایستی عبادت کند و بچه نحو پرستش نماید و از کدام یک از آنان طلب حاجت نماید (مُذَبِّبِينَ ذَلِكُمْ) لکن شخص موحد که خود را معبود یک خدای (عزیز متعال) میداند و بندگی و پرستش را منحصر بآن (واحد قهار) میگرداند و او را (قاضی الحاجات) میداند آیا توان حال اینکه دو نفر را بهم مقایسه نمود هرگز چنین نخواهد بود (هل یستویان) استفهام انکاری است یعنی نه چنین است.

و شاید آیه اشاره دارد بدو نفری که یکی از آنان محبت دنیا وی را مجذوب

صفحه: ۲۰۷

گردانیده و مشغول کسب و عمل و در مقام جمع آوری مال و جاه و ریاست و مقام است و همیشه در کش مکش موهومات و خاطره‌های شیطانی اوقات خود را می‌گذرانند و آنی راحت نمی‌باشد و دیگری از خلق بریده و یک‌دله و یک‌جته رو بحق آورده آیا اینکه دو نفر مساوی میباشند هرگز چنین نخواهد بود طالبین دنیا اگر عبادتی کنند بدنشان در رکوع و سجود و قلبشان مشغول بامور دنیا خواهد بود نظیر اینکه آیه قوله تعالی است در سوره یوسف حکایه از قول یوسف که با آن دو نفر از رفیق زندانی خود در مقام اندرز و نصیحت فرموده (أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

الْحَمْدُ لِلَّهِ يَلِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس از مثال دو غلام یا دو شریک مردم را ارشاد میگرداند که بدانید حمد و ستایش و بندگی مخصوص خدای واحد یکتایی است که شریک و نظیر و مثل و مانندی برای او نیست اگر طوق بندگی بگردن اندازید و یگانه پرست گردید در مهد امن و امان قرار خواهید گرفت لکن عیب کار اینجاست که اکثر مردم نادانند فکر خود را بکار نمایانند تا مبده و معاد خود را بشناسند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ اگر چه میت صفت مشبه است و برای ثبوت و دوام آرند لکن در اینجا میت بماتت تفسیر شده گویند چون کفار قریش منتظر مرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند اینکه بود که خطاب می‌رسد ای محمد (ص) باینان بگو مال من بمرگ خواهد کشید و مال همگی شما نیز بمرگ منجر خواهد گردید.

و بمعنی لطیف‌تر ممکن است آیه را بحال خود گذاشت و گوئیم چون در هر آنی انسان در شرف مرگ است بمرگ تدریجی که در هر آنی در مرگ و حیات خواهد بود پس باین اعتبار در همه حال هم حی است و هم میت و بعبارت دیگر حیات دنیوی برای انسان عاریتی است و مرگ صفت حقیقی وی است و باین لحاظ میت بر وی صادق آید.

صفحه: ۲۰۸

خلاصه آیه به پیمبر اکرم (ص) دستور میدهد که باین کفار بگو من میمیرم و شما هم خواهید مرد و در روز قیامت در دادگاه الهی در مقابل پروردگارتان با هم جدال و خصومت مینمائید و هر یک از شما خواهید گناه را بگردن دیگری اندازید من گویم بوظیفه

۲- اینان نزد پروردگارشان مقام عنایت دارند و آنچه بخواهند برای آنان مهیا خواهد بود زیرا که نیکوکارانند.

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا ۗ ۳- خداوند از چنین کسانی که سخن راست آورده و آنهایی که تصدیق آن را نموده‌اند لغزش و اعمال بد آنان را میپوشاند و از اعمال نکوهیده گذشته آنان

صفحه : ۲۱۰

غمض عین نموده عفو میفرماید.

آری ایمان و تصدیق بمقدسات شرع مقدس اسلام آب طاهری ماند که از سر چشمه قلب مؤمن جریان نموده و تمام جدولهای قوی و مشاعر وی را فرا گرفته و از تمام کثافات اخلاقی و طبیعی او را پاک مینماید و خوار و خس خود پرستی و آرزو و آمال دنیوی که از قوای حیوانی و شیطانی پدید گردیده بر طرف مینماید و یجزیهم أجزهم بأحسن الذی كانوا یعملون ۴- بوعده حق تعالی پاداشت اعمالی که از روی قلب تصفیه شده بنور ایمان و یقین صادر گردیده بنیکوتر از عملشان داده میشود هر عملی ده برابر بلکه زیادتیر بسته بدرجه ایمان و یقین تضاعف مینماید.

أليس الله بكاف عبده و يخوفونك بالدين من دونه كفار قریش در ابتداء بعثت بانواع و اقسام حيله گری میخواستند حضرت رسول را از تبلیغ منصرف گردانند اینکه بود که گاهی او را تهدید بقتل و تبعید و امثال آن مینمودند و گاهی بوعده مال و سلطنت میخواستند او را منصرف گردانند که دست از خدایان آنها بردارد و متعرض آنان نگردد بروایتی وقتی خالد بامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواست (عزی) بت بزرگ آنها را بشکند گفتند ای خالد بترس که اینکه بت از تمام بتها شریفتر است مبادا از شکستن آن ضرری بتو وارد گردد خالد تبر را بر سر عزی فرود آورد و گفت ای بت تو نه پاکی و نه پاک کننده کسی میباشی که تو را ستایش نماید.

و من یضلل الله فما له من هاد و من یهد الله فما له من مضل کسی را که خدا گمراه نمود چه کسی قدرت دارد او را هدایت نماید و کسی که از طرف پروردگارش راه هدایت یافت کسی یارایی بر گمراهی وی نخواهد داشت درست است که گمراهی و هدایت هر دو از طرف حق تعالی انجام میگیرد لکن نسبت خدا بتمام افراد بشر یکسان است همه از فضل احسان او متنعمند اگر انسان باختیار خدا دادی که در کف اقتدار وی گذاشته شده براهی که هادیان بشر

صفحه : ۲۱۱

بوی نموده‌اند راه سعادت را پیش گرفت و خود را مستعد نفعات رحمانی قرار داد البته خدای رحمان وی را هدایت نموده و او را بسر حد مقصود خواهد رسانید لکن اگر باختیار خود راه شقاوت در پیش گرفت هرگز بهدایت حق تعالی نائل نخواهد گردید یعنی چون خود را از قابلیت انداخته خدای تعالی او را هدایت نخواهد نمود وقتی هدایت نیافت گمراه خواهد گردید همین است معنی گمراه گردانیدن خدا نه اینکه خدا او را گمراه گردانیده.

أليس الله بعزیز ذی انتقام اشاره به اینکه خداوند از کفار انتقام میکشد و چون اینان در عبادت مشرکند و تصدیق پیمبران و سفراء الهی را نمیکند بلکه از هیچ نحو ظلمی در باره آنها فرو گذار نمیکنند اینکه است که راه سعادت بروی آنها بسته میگردد و از نعمت هدایت محروم میگردند.

و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولن الله چون مسلم و معلوم است که هیچ عاقلی چنین گمان نمیکند که بتهایی که از سنگ یا فلزی و جمادی ساخته شده‌اند اینان خالق و پدید آورنده عالم باشند اینکه است که باین آیه تذکر میدهد و رسولش را آگاه میگرداند که اینکه مشرکین در باطن معترف بخدا هستند و با اینحال براه کج افتاده‌اند وقتی از آنان سؤال کنی چه کس

آسمان و زمین را آفریده بطور جدیت گویند البته خدا.

قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باینها بگو رجوع بعقل خود کنید و از خود پرسید آیا آن کسی که اینکه عالم مجلل و اینکه دستگاه خلقت را که در آن آثار علم و قدرت و اراده آفریننده او از وی پدیدار است اگر اراده کند ضرری بر من وارد گردد آیا اینکه بتهایی را که بغیر او می‌پرسید می‌توانند از من رفع ضرر بنمایند یا اگر بخواهد بمن نفعی برساند اینان می‌توانند جلو نفع را بگیرند.

صفحه : ۲۱۲

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کفاری که تو را از شکستن بتها می‌ترسانند بآنها بگو خدا کافی است که از من رفع ضرر بنماید و اتکاء و توکل من و هر مؤمنی بر خدا است که از او رفع ضرر بنماید.

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وقتی تبلیغ رسول بدل سنگ کفار تأثیر نکرد خطاب برسولش مینماید که باینان بگو بجایگاه خود باشید و آنچه خواهید بکنید و مرا بحال خود گذارید شما مطابق دلخواه خود اعمال و رویه‌ای دارید و من نیز در عمل خود رویه‌ای مطابق دستور الهی دارم که بایستی انجام دهم و بجدیت تمام میکوشم که از عهده و وظیفه خود در تبلیغ رسالت بر آیم و بزودی پس از مرگ یا پیش از آن شما نیز قبح اعمال و پاداش کردار خود را خواهید فهمید.

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ آیات قرآنی بانواع و اقسام مختلف در مقام ارشاد افراد بشر بر آمده و به بیانات واضح جلی مطابق عقل و منطق آنان را از قبح اعمالشان و رکاکت رفتارشان و آن آثار بدی که بر آن مترتب میگردد آنها را مطلع میگرداند.

و در اینکه مبارک آیه بسه خصوصیت عذاب کفار را از حیث شدت و سختی و دوام از باقی بلیات و مصیبات امتیاز میدهد.

اول کسی که در مورد عذاب واقع گردید چه عذاب دنیا باشد مثل قتل و غارت و اسارت و غیر آن و چه عذاب اخروی باشد که عظیم‌تر و شدیدتر و از روی غضب الهی ناشی گردیده خواری و بی‌مقداری می‌آورد و آدمی را از درجه انسانیت ساقط خواهد گردانید.

دوم بکلمه (یحل علیه) اشاره به اینکه عذاب الهی چون از حیث سریره عاصی بروز نموده ظاهر و باطن وی را فرا میگیرد نه فقط در جسم وی وارد گردد بلکه در جسم و روح وی حلول مینماید در وصف آتش جهنم فرموده (نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي

صفحه : ۲۱۳

تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ) «۱» سوم بکلمه (مقیم) عذاب را مؤکد میگرداند که آن عذابی است که همیشه ثابت و پایدار خواهد بود زیرا که آن آثاری است که از قلب و جان کافر سر رشته گرفته و از باطن که آلوده بصفات بهیمی و شیطانی وی است بروز نموده و همین طوری که صفات نکوهیده ثابت و جزء طبیعت ثانوی وی گردیده آثار آن نیز ثابت و پایدار خواهد بود.

آری شراره آتش دوزخ از آن آتش کفر و نفاق تولید میگردد که کافر و مشرک و منافق در دل و جان خود مخفی گردانیده و در قیامت که پرده از روی کارها برداشته میشود و هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد آتش نفاق و شرک از قلب آنان شراره میکشد و ظاهر و باطن آنها را میسوزاند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا حَقٌّ را مقابل باطل آورند و قرآن را بحق معرفی گردانیده زیرا که تمام آیات آن از طرف حق و حقیقت فرود آمده و در آن خلاف و باطل راه ندارد.

و چنین کتابی را که از معدن صدق و حقیقت برای هدایت و راهنمایی افراد بشر فرود آورده و آنچه صلاح معاش و معاد آنها است در آن منظوری گردانیده برای اینکه است که از طرف حق تعالی بر خلق اتمام حجت شده باشد و قاطع عذر گردد هر کس باندرز و نصایح قرآن متعظ گردیده و راهنمایی آن پیرو سعادت شد نفع آن عاید خودش می‌گردد زیرا که خدا از عبادت خلق مستغنی و بی‌نیاز می‌باشد و کسی که راه عناد و ورزید و مخالفت نمود آن نیز بخودش ضرر رسانیده.

وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ خطاب به پیمبرش نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ابلاغ چنین آیاتی و تبلیغ

(۱) سورة (الهمزة) آیه ۸ آتش خدایی که بر افروخته شده و آن آتشی است که از غضب خدا شراره گرفته و قوت و شدت آن طوری است که بقلب سرایت مینماید.

صفحه : ۲۱۴

رسالت و انجام دادن وظیفه خود دیگر تو و کیل آنان نیستی یعنی در ایمان آوردن یا نیاوردن آنها تو مسئول نخواهی بود.
 اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (توفی)
 بمعنی تمام گرفتن و قبض نمودن است و الف و لام در (الانفس) مفید استغراق است یعنی وقت رسیدن اجل آن موقعی که (لا)
 يستأخرون ساعة و لا يستقدمون) ذات متعال بواسطه ملائکه عماله نفس بشر را بالتمام از بدن میگیرد و آن نفسی خواهد بود که در
 موقع خواب نمرده است و آن را نفس حیوانی نامند و آن نفسی که در خواب گرفته میشود آن نفس ناطقه انسانی است که در
 تعریف آن گفته‌اند (جوهر مجرد دراک) و حقیقت انسانی همین عقل مجرد خواهد بود و شعور و فهم و ادراک کلیات از شئون
 وی بشمار میرود و تعلق آن بدن تعلق تدبیری است نه آنکه حلول در بدن داشته باشد و موقع خواب بحکم ایزد متعال برای
 استراحت بدن موقتا از بدن و قوای حیوانی اعراض مینماید و نفس حیوانی در بدن باقی میماند و حیات بدن بآن نفس حیوانی باقی
 ماند و هر گاه حکم بر حیات دنیوی وی جاری گردیده آن نفس ناطقه گرفته شده ببدن بر میگردد و انسان از خواب بیدار میشود و
 اگر حکم بر مرگ وی جاری گردیده همان روح مجرد نفس حیوانی را از بدن میگیرد و بدن را رها مینماید زیرا که نفس حیوانی
 که آن را در عرف جان میگویند شعاعی است از همان روح مجرد.

خلاصه آن نفسی که هنگام خواب خدا از نائم میگیرد آن قوه عقل و تمیز است که در موقع خواب از آدم خواب گرفته میشود و
 شعور و ادراکی در آن موقع برای وی نخواهد بود و آن نفسی که موقع مرگ از وی گرفته میشود آن نفس حیوانی است که بآن
 تنفس میکند و نوم مقابل یقظه و بیداری و مرگ مقابل حیات است و مؤید اینکه توجیه روایت طبرسی است از عیاشی و او بدو
 واسطه از ابی جعفر علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده احدی نمیخواهد مگر اینکه نفس وی بسوی آسمان عروج مینماید و
 روح او در بدنش باقی میماند و بین نفس و روح چیزی

صفحه : ۲۱۵

است مثل شعاع خورشید وقتی خدای تعالی اذن دهد در قبض ارواح روح اجابت نفس مینماید و اگر در رد روح اذن دهد نفس
 روح را اجابت مینماید و همین است معنی قوله تعالی (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا الْخَيْر) و آنچه را که نائم در ملکوت آسمانها
 میبند آنست که تأویل دارد و آنچه را که بین آسمانها و زمین میبند آن از تخیلات شیطانی بشمار میرود و تأویل برای آن نیست.
 (مجمع البیان) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ چون خواب و بیداری و رؤیای صادقه یکی از آیات بزرگ الهی بشمار میرود زیرا
 که خواب هم نمونه مرگ است و هم نمونه عالم برزخ تعطیل قوی و مشاعر حسی نمونه سلب حیات و از آنچه در خواب میبند

نمونه‌ای است از عالم برزخ و نشان می‌دهد که در انسان قوای دیگری می‌باشد غیر از قوای ظاهری که در خواب بآن می‌بیند و می‌شنود و احساس مینماید.

اینکه است که خواب و بیداری را آیت و نشانه قرار داده برای کسی که رجوع بعقل خود نموده و غائب را در ظاهر می‌بیند و بفکر باز خود می‌فهمد که فوق اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده طبیعت داستان دیگری می‌باشد که آن را خدای متعال در همین عالم طبیعت بما نشان داده که در آن تعقل و فکر نمائیم.

در حدیثی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

«و الله كما تنامون تموتون و كما تستيقظون تحشرون»

یعنی قسم بخدا هم چنانی که خواب می‌روید می‌میرید و هم چنانی که بیدار می‌شوید در قیامت محشور خواهید گردید- و گفته‌اند: «النوم اخو الموت»

یعنی خواب رفتن برادر کوچک مردن است- و لقمان حکیم پسرش گفت ای فرزند اگر گمان می‌کنی که می‌توانی نمیری هر وقت خوابت گرفت نخواب و اگر گمان می‌کنی که می‌توانی در قیامت محشور نشوی هر وقت که خواستی از خواب بیدار شوی بیدار نشو- یعنی تو نمی‌توانی با برادر کوچک که خواب است مبارزه کنی چگونه با برادر بزرگتر که مرگ است مبارزه می‌کنی و همچنین خواهد بود بیداری و محشور شدن در قیامت.

صفحه : ۲۱۶

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۳ تا ۵۹]

اشاره

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَأ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷)

وَ بَدَأ لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸) فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِمَّا قَالُوا إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيِّئَةٌ يَبْهَمُ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۵۴) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمِنَ السَّخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷)

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةٌ فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَى قَدْ جَاءَ تَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹)

صفحه : ۲۱۷

ترجمه

بلکه کفار غیر از خدا شفعا ئی بر خود فرا گرفتند، ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بآنان بگو آیا بتهایی که مالک چیزی نیستند و نه عقل دارند و نه دانش چگونه توانند شما را شفاعت نمایند (۴۵)

بلکه همه شفاعت‌ها مخصوص بخدا است و او است مالک آسمان و زمین و بسوی او بازگشت خواهید نمود (۴۶)
وقتی نام خدای یکتا (نزد مشرکین) برده شود قلبهای آنان که بآخرت ایمان ندارد رمیده و گرفته می‌گردد و وقتی نام غیر خدا یاد میشود آنها متبشر و خوشحال میگردند (۴۷)
ای محمد بگو خدایا تو پدید آورنده آسمانها و زمین و آنچه (از نظرها غائب) و آنچه ظاهر است دانایی تو بین بندگانت در آنچه اختلاف دارند حکم فرما (۴۸)

اگر ستم کاران آنچه در زمین است تماما دارا باشند و مثل آن را نیز تماما دارا باشند و همه آنها را فدا می‌کردند از بدی و سختی روز قیامت نجات نخواهند یافت و از جانب خدا برای آنان ظاهر می‌گردد آنچه را که بحساب نمی‌آوردند (۴۹)
و برای آنها ظاهر گردد بدی اعمالی که (در دنیا) کسب نموده‌اند و آنان را بگیرد آنچه را که بآن استهزاء مینمودند (۵۰)
وقتی انسان بضرری مواجه گردید ما را (خدا را) میخواند وقتی که از طرف خود بوی نعمتی بخشیدیم گوید اینکه نعمتی است که در اثر علم خودم نصیب گردیده (چنین نیست که گمان کرده) بلکه اینکه فتنه و آزمایشی است لکن

صفحه : ۲۱۸

بیشتر آنان نمیدانند (۵۱)

و بحقیقت کسانی که پیش از اینکه کفار بودند همین کلمه را میگفتند و آنان را بی‌نیاز نگردانید آنچه را کسب مینمودند (۵۲)
پس آنان بدی کسب و عمل خود را دریافتند و آنهایی که ستم نمودند بزودی بدی آنچه کرده‌اند بآنان خواهد رسید و آنها نتوانند خدا را عاجز نمایند (۵۳)

آیا نمیدانند که حقیقتا خدا است که روزی هر کسرا بخواهد پهن مینماید و برای هر کس بخواهد تنگ میگرداند و محققا (در اینکه قبض گردانیدن و بسط نمودن رزق) برای کسانی که گرویده‌اند آیات و نشانه (قدرت هویدا خواهد بود) (۵۴)
ای محمد بگو ای بندگان من آن کسانی که بر نفس خود اسراف نموده از رحمت خدا مأیوس نباشید خدا تمام گناهان را می‌آمرزد زیرا که پذیرنده توبه و مهربان است (۵۵)

بسوی پروردگار خود بازگشت نمائید و تسلیم اوامر او گردید پیش از آنکه عذاب شما را فرا گیرد پس از آن یاری کننده‌ای نخواهید داشت (۵۶)

و پیروی نمائید بهتر چیزی (قرآن) که از طرف پروردگار برای شما فرود آمده پیش از آنکه ناگاه عذاب بشما اصابت نماید و شما مشعر بآن نبوده باشید (۵۷)

آن گاه انسان (با کمال حسرت و اندوه) گوید وا حسرتا بر من بر آنچه در حضور حق تعالی از نفس خود تفریط نموده‌ام و من از مسخره کنندگان (پیمبران) بودم (۵۸)

یا گوید اگر خدا مرا هدایت نموده بود من از پرهیزکاران بشمار میرفتم (۵۹)

یا وقتی عذاب را ببیند گوید اگر برای من بازگشتی بود من از جمله نیکوکاران محسوب بودم (۶۰)
(بوی گفته میشود) آری بحقیقت آیات من بر تو آمد و تو دروغ انگاشتی و سرکشی نمودی و از کافرین گردیدی (۶۱)

توضیح آیات

اشاره

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبَهُمْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (ام) در اینجا بمعنی بل آمده بلکه اینکه کفار و مشرکین غیر از خدا شفیع‌هایی از بت‌ها و غیر آن برای خود انتخاب نمودند و بآن متوسل گردیدند

صفحه : ۲۱۹

و بهمن معنی اشاره دارد قوله تعالی که می‌گفتند (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم باینان بگو آیا ممکن است بت‌ها شفیع شما گردند در صورتی که میدانید اینها مالک چیزی نخواهند بود.

جواب (لو) محذوف است و یعنی با اینکه بتها فاقد همه گونه کمالی میباشند نه فهم دارند و نه عقل چگونه آنان را اله خود قرار میدهد و از آنها حاجت میطلبد روش عقلایی چنین نخواهد بود.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ای پیمبر گرامی آنها را متذکر گردان و بگو تمام معنی شفاعت مخصوص بخدا است یعنی کسی را یارای شفاعت نیست مگر باذن خدا در آیه الكرسي فرموده (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) در آیه دیگر فرموده (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) شفاعت نخواهند نمود مگر برای کسی که خدا به پسندد.

و مملکت آسمانها و زمین تحت اقتدار و سلطنت پروردگار و مربی عالمیان است و باز گشت شماها و هر چیزی بسوی او خواهد بود زیرا که او هم علت فاعلی موجودات است که اشیاء را از عدم بوجود آورده و هم علت غایی که غایت و منتهی الیه همه چیز بسوی رحمت او است (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

او اول است که اول ندارد و آخری است که آخری برای وجود بی‌زوال او تصور ندارد او ظاهری است که چیزی نور فیض او را پنهان نمیگرداند بلکه در همه چیز ظاهر و هویدا خواهد بود و او باطنی است که ما فوق ادراک هر مدرکی است و عقلای عالم از ادراک حقیقت و کنه ذاتش اظهار عجز مینمایند.

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ سَخْنًا مفسرین در معنی «اشمأزت» ۱- وقتی سخن از وحدت خدا بمیان میآید دل مشرکین و کسانی که بقیامت معتقد نبودند تنگ و گرفته میشد (ابن عباس و مجاهد و مقاتل)

صفحه : ۲۲۰

۲- وقتی نام یک خدا برده شود کافر گردند و کبر نمایند.

(کسای) ۳- کفار و مشرکین جماعتی خواهند بود که بآخرت ایمان ندارند زیرا اگر کسی بمبدء واحد احد که متصف بتمام صفات جلال و جمال است ایمان آرد البته بمعاد نیز ایمان خواهد داشت.

وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ حال مشرکین و کفار چنین بود وقتی صحبت از خدای یکتا مطرح میکردید آنان گرفته و دلتنگ میشدند و وقتی از غیر خدا صحبت بمیان میآمد بشاش و خنده‌رو می‌گردیدند.

قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس از آنکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کفار را چنین دید که حتی حاضر نیستند اسمی از خدای یکتا بشنوند و گویا از هدایت یافتن آنها مأیوس گردید خدای تعالی از روی مهر و شفقت باو خطاب مینماید که ای محمد روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز مطلق آور و بگو ای خدایی که آفریننده آسمانها و زمین میباشی و آنچه از نظرها غائب و آنچه ظاهر است دانا و عالم خواهی بود.

أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. تو حاکم عادل بین بندگان حکم فرما.

گویا بزبان نیازمندی عرض میکند تو میدانی که من بجدیت تمام انجام وظیفه داده‌ام و اینان نمی‌پذیرند تو (احکم الحاکمین) میباشی خودت در قیامت بین بندگان خود در آنچه با هم اختلاف دارند حکم فرما زیرا که میدانی چه کسانی بر حق میباشند و چه مردمانی بر باطل سیر مینمایند.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ظاهر آیه در مقام بیان حال آنهایی است که بنفس خود ظلم نمودند و در اثر طغیان و پیروی هوای نفسانی آن گوهر گران بهاء نفس قدسی را پایمال خواهشهای

صفحه : ۲۲۱

طبیعی خود گردانیدند و خود را از درجه انسانیت ساقط نمودند و نیز بسفراء و اولیاء الهی و رسولان حق ستم کردند و پیرو آنها نگردیدند بلکه از هیچ نوع ظلمی در باره آنان خود داری ننمودند و نیز بمؤمنین ستم نمودند و آنها را سفهاء و مورد مسخره قرار داده و مردمان نفهم پنداشتند.

چنین کسانی بر فرض اگر دارای تمام مملکت روی زمین و دو برابر آن هم بودند و موقعی که عذاب را معاینه مینمودند و میخواستند آنها را فدا بدهند از آنان قبول نمیگردید و در همان روز قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد آن وقت برای آنها ظاهر میگردد آنچه را که پیمبران گوشزد آنان مینمودند و آنان آن را بحساب نمی‌آوردند و اعتناء بسخنان نصیحت‌آمیز آنان نمیکردند.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و در آن روز قیامت برای آنان هویدا خواهد گردید قبح و زشتی اعمالی که در دنیا نموده‌اند.

آری هواهای نفسانی و آرزو و آمال طبیعی پرده و حجاب ضخیمی است که روی اعمال زشت اهل دنیا را گرفته و حقایق را از نظر آنان پوشانیده وقتی پرده طبیعت پاره گردید حقائق ظاهر خواهد گردید آن وقت می‌فهمند آن استهزاء و سخریه‌هایی که باهل حق می‌نمودند برگشت بخودشان گردید و از قبل آن عذاب آنان را فرو گرفته.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ظاهر آیه در (فاذا) جمله را عطف بجمله بالا یعنی (وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ) داده و آیات بعد از آن جملات معترضه بشمار می‌آیند و در بیان خلق و رویه آن افرادی است که چشم از حق پوشیده و عمل و کسب خود را منشأ اثر میدانند و رویه چنین مردمانی اینطور است که وقتی ضرر و بلائی بآنان رسید باقتضای فطرت توحیدشان رو بحق مینمایند و از او رفع ضرر می‌طلبند و وقتی نعمت بآنان عطاء

صفحه : ۲۲۲

شد گمان میکنند از جدّ و جهد خود و از روی علم و دانش خودشان نعمت را بدست آورده‌اند و حال اضطراب خود را فراموش مینمایند و خود و بتهای خود را منشأ اثر میدانند.

بلکه اینان در اشتباهند و نمیدانند نعمت‌های دنیوی که بآنان عطاء شده فتنه و آزمایش خواهد بود که تمیز داده شود شاکر کدام است و کافرین به نعمت کیانند و نیز آنچه در باطنشان اندوخته ظاهر گردد و بیشتر مردم نمیدانند که نعمت‌هایی که بکفار و مشرکین عطاء میشود در ظاهر رحمت است لکن در واقع بلاء و آفت بشمار می‌رود زیرا که بر طغیان آنان افزوده خواهد گردید.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَعْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مردم پیشینیان از امم سابقه نیز چنین بوده‌اند که اتکاء بنفس خودشان داشتند و چنین گمان میکردند که بدانش و عمل خود میتوانند فضیلتی یا مالی را بدست آورند اینکه بود که کسب و عمل و جدیت و کوشش آنان را از حق بی‌نیاز نگردانید و عمل آنها بضررشان تمام گردید و چنین مردمانی از عملشان سودی نخواهند برد بلکه اعمال بد آنها بود که سبب هلاکتشان گردیده.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ اینکه آیه راجع بمردمانی خواهد بود که در آیه بالا روش آنان را توصیف کرده که وقتی بضرر و بلائی برخورد مینمایند بمقتضای فطرتشان رو بحق آورند و از او رفع بلاء میطلبند و وقتی نعمتی بآنها رسید مستند بدانش و جدیت خود مینمایند و چنین اشخاصی بزودی پاداش عمل خود خواهند رسید و ظاهر اینکه آیه چنین ارائه می‌دهد که مردم را دو قسمت نموده بعضی فقط ظلم بخود نموده و رو از حق گردانیده و خود و عمل خود را منشأ اثر میدانند، و بعضی باضافه به پیمبران و اولیاء الهی و مؤمنین تعدی مینمایند و آنها را زجر میدهند اینکه دسته دوم آنها میباشند که علاوه بر مجازات اخروی بزودی پاداش عمل خود را در دنیا هم خواهند

صفحه : ۲۲۳

دید زیرا که خدا غالب و قاهر و اهل حق نیز چون اتکاء بحق دارند همیشه مظفر و منصور خواهند بود.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. ظاهر این آیه که آیات بهم مربوط است و تماماً برای تذکر و اندرز غافلین و کسانی خواهد بود که در کسب و عمل و کار اتکاء و توکل بخدا ندارند و از- (لا مؤثر فی الوجود الا الله) غافل گردیده و خود یا غیر از خدا را منشأ اثر میدانند و اینان (موحد در مقام فعل) نخواهند بود و در توحید ناقصند زیرا کسی که غیر از خدای قادر توانا چیزی را مؤثر بیند چنین کسی مشرک بشرک خفی خواهد بود (همزه أ و لَمْ) استفهام است و در مقام انکار آورند آیا اینکه مشرکین و کفار ندانستند در صورتی که باید بدانند که حقیقتاً خدا وسیع میگرداند روزی هر کسرا که بخواید و نیز تنگ میگرداند روزی هر کس را که بخواید و اینکه وسعت و تنگی روزی از روی حکمت آفرینش و نظام عالم پدید گردیده و همین تفاوت مردم در تنگی و سعه روزی آیات و نشانه‌هایی است از علم و قدرت الهی جل‌شأنه و مطابق صلاحدید هر کسی انجام گرفته است لکن اشخاص با ایمان که میدانند و ایمان دارند که آنچه واقع گردد باراده قادر حکیم است آنچه بینند بر ایمان و یقینشان افزوده خواهد شد و چون و چرا در کار مری عالم نخواهند نمود و اینکه تخصیص در (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) برای اینست که آنها را از این آیه بهره‌مند میشوند- مثل اینکه شخص بینا و چشم دار از روشنی بهره‌مند میشود نه شخص کور.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ای عاصی گنهکار قدری بخود آی و لطف و کرم پروردگار خود را بنگر که بنده گریخته از امر مولی که در هر آنی بایستی مورد غضب و پاداش اعمال نکوهیده خود معذب گردد چگونه نواخته و از چند جهت وی را مورد لطف و کرم خود قرار

صفحه : ۲۲۴

داده اول وی را از بنده‌گان نامیده و بلفظ (یا عبادی) وی را مخاطب گردانیده و اینکه خود لطف بزرگی است و اشاره به اینکه با اینهمه خطاء و نافرمانی باز تو را از بندگان خود بشمار آورده‌ام و تو را از درگاه فیض خود نرانده‌ام.

بین لطف حق تعالی نسبت بانسان بچه درجه‌ای است که شیطان چنانچه در احادیث رسیده چندین هزار سال عبادت نمود بطوری که از کثرت عبادت مقام خود را بملائکه رسانید و دقیقه‌ای از عبادت کوتاهی نمود و بیک مخالفت که در امر سجده بآدم کوتاهی نمود از محل و مقام خود رانده شد و تا ابد بلعت خدا و ملائکه و انبیاء و مؤمنین گرفتار خواهد بود.

دوم با آنکه بدلالیت آیه عاصی در معصیت اسراف نموده و سرمایه عمر خود را در مخالفت از دست داده باز وی را میطلبد و وعده بخشش و رحمت بوی میدهد که تا مادامی که حیات باقی است از رحمت خدا مأیوس مباش هر وقت رو بحق نمودی و لو آنکه عاصی و گنهکار باشی بلطف خود تو را پذیرفته و قبول وی خواهد بود سوم بطور عموم وعده داده که تمام گناهان را میبخشم و لفظ توبه در آیه ذکر نشده لکن بقرینه آیات دیگر در غیر مورد توبه بخشش را بمشیت معلق نموده در آنجا که فرموده (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) یعنی در آنجایی که مشیتش اقتضاء نماید تمام گناهان را میبخشد مگر شرک) و نیز فرموده (يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ) معلوم است خواستن خدای تعالی جزافی نیست از روی قابلیت محل تحقق می‌پذیرد. و ظاهراً بقرینه آیات دیگر اطلاق کلمه (من یشاء) در جایی درست می‌آید که عاصی توبه نکرده باشد لکن در جایی که توبه کرده بوعده حق تعالی تمام گناهان بخشیده میگردد حتی شرک.

چهارم از خصوصیات آیه اینکه است که بعد از (لا تقنطوا) رحمت را بر مغفرت مقدم انداخته و اینکه طور اظهار شفقت نسبت بینده عاصی گنهکار برای اینکه است که وی را امیدوار گرداند که در هیچ حالی از رحمت خدا مأیوس نگردد و همیشه چشم

صفحه : ۲۲۵

دلش بسوی مولای خود نگران باشد و بوعده

(سبقت رحمتی علی غضبی)

خود را در معرض رحمت خدا در آورد اگر نبود امید رحمت و مغفرت بچه جرأتی بنده عاصی که عمر خود را صرف در معصیت نموده رو بمبداء خود مینمود و اظهار پشیمانی کرده و پوزش میطلبید بلکه از خوف و وحشت معاصی از رحمت حق تعالی مأیوس میگردد و یأس از رحمت خدا صفات کفار خواهد بود که خدا را باسماء الحسنی نمی‌شناسند در سوره یوسف (ع) آیه ۸۷ فرموده: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

پنجم- با اینکه در خود آیه ذکر رحمت شده برای مزید امیدواری عاصی آن را مؤکد گردانیده بقوله «هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ».

واقعا اینکه آیه و امثال آن چقدر باعث امیدواری ما گنهکاران خواهد بود که اتلاف عمر نموده و در نافرمانی روزگار خود را تباه نموده‌ایم و در اینجا بما میآموزد که بایستی گنهکاران را بوعده رحمت و لطف و کرم امیدوار نمود که از رحمت خدا مأیوس نگردند و بدانند تا مادامی که حیات باقی است هر قدر هم گنهکار باشند اگر رو بحق نمایند آنان را بکرمش میپذیرد و قبولشان مینماید بلکه بدلالیت آن آیه که در باره توبه کنندگان فرموده (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) گناهان آنان را تبدیل بحسنات مینماید.

لکن بایستی دانست که اینکه لطفها نسبت بکسانی خواهد بود که در اصول دینان بر یقین باشند زیرا مقابل شرک موحد است و از آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» چنین استفاده میشود که خداوند می‌آمرزد گناهان کسانی را که موحد باشند و موحد کسی است که بوحدت خدا و عدل و باقی صفات از علم و حکمت و قدرت او ایمان داشته باشد و عدل و حکمت و لطف مقتضی ارسال پیمبران و انزال کتب آسمانی است که آنها مردم را براه حق تعالی ارشاد نمایند و کسی که منکر پیمبران یا خلفاء آنها یا معاد باشد چنین کسی موحد نخواهد بود.

اینکه است که در آن روایت مشهور وقتی حضرت رضا علیه السلام باستحضار مأموم از

صفحه : ۲۲۶

مدینه بخراسان تشریف میبرد مردم نیشابوری اجتماع نمودند و از حضرتش التماس حدیث کردند حضرت سر از محمل بیرون آورد و فرمود

(قال الله تعالى كلمة لا اله الا الله حصني و من دخل حصني امن من عذابي)

و بعد فرمود بشرطها و شروطها

(و انا من شروطها)

یعنی در صورتی کلمه لا اله الا الله قلعه محکم خدا است که با ولایت ما ائمه توأم باشد.

و جهتش هم معلوم است زیرا کسی که دارای ولایت ائمه طاهرین باشد تمام ارکان توحید را فرا گرفته و بتمام اصول دیانات متمسک گردیده و چنین کسی را مؤمن نامند و غیر از او نسبت بیک رکن ایمان ناقص خواهد بود اینکه است که امام (ع) یکی از شرائط ایمان ولایت را قرار داده.

و نیز در آن حدیث مشهور که باتفاق سنی و شیعه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کنند که فرموده:

(حب علی حسنة لا تضر معها سيئة و بغض علی سيئة لا تنفع معها حسنة)

سرش معلوم است زیرا بازگشت محبت علی علیه السلام بمحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و محبت رسول بمحبت خدای تعالی متصل خواهد گردید و کسی خدا را دوست ندارد از کافرین بشمار میرود.

و چون محبت خدا و اولیاء او معجونی می نماید که در هر قلبی که نفوذ نماید میکروب امراض نفسانی و صفات حیوانی و شیطانی را برطرف مینماید اینکه است سر اینکه در حدیث فرموده (محبت علی حسنه‌ای است که با او گناه ضرر نمیرساند) انتفاع ضرر بانتفاع موضوع وی است یعنی دوستی علی انسان را از سیئات مخصوصا کبائر باز میدارد و از چنین کسی گناهی که باعث دوری وی از علی علیه السلام باشد ولی نخواهد گردید.

چگونه قلبی که مملو از ولایت گردیده مرتکب فحشاء و منکر میگردد هرگز چنین نخواهد بود زیرا که محبت جذابه‌ای است که محب را بسوی محبوب میکشاند و وی را مطیع فرمان وی میگرداند و مؤید اینکه توجیه اخبار و احادیثی است که از معصومین در صفات شیعیان خود رسیده که شیعیان علی علیه السلام بچه صفاتی شناخته میگردند

صفحه : ۲۲۷

در آیه امر بتوبه و انا به مینماید

وَ أٰنۡبِیۡوۡاۤ اِلَی رَبِّکُمْ وَ اَسۡلِمُوۡا لَهُ مِنْ قَبۡلِ اَنْ یَاۡتِیَکُمُ الْعِذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُوۡنَ پس از وعده رحمت و مغفرت نسبت بگناهکاران آنان را متذکر میگرداند که خدایی که اینطور نسبت بشما اظهار لطف فرموده در صورتی در معرض رحمتش واقع میگردید که بتوبه و پشیمانی روی نیازمندی بسوی او آورید و تسلیم اوامر او که بتوسط رسولش بشما ابلاغ گردیده بشوید و از مخالفت بموافقت رو آورید پیش از آنکه عذاب شما را بگیرد و در آن وقت یعنی پس از انقضاء عمر دیگر راه چاره برای شما مسدود خواهد گردید و دیگر یار و یآوری نخواهید داشت که شما را از عذاب نجات دهد و تا وقت دارید بتوبه و انابه خود را از گناهان پاک نمائید تا در مورد رحمت واقع گردید.

جماعتی از سنیها که آنان را اشاعره نامند معتقدند که خداوند بدون توبه تمام گناهان کبیره را می‌بخشد و بآیه بالا و امثال آن تمسک نموده‌اند که لفظ توبه در آن نیست و گویا از آیات بعد مثل همین آیه که امر مینماید (أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ) و نیز در آیات دیگر که مؤمنین را بعد از توبه تهدید مینماید و امر مینماید که از گناه اجتناب نمایند که تماماً دلالت واضح دارد بر رأی اهل حق که عدلیه‌شان نامند و آنها چنین معتقدند که گناهان کبیره بدون توبه آمرزیده نخواهد شد مگر در جایی که مشیت و حکمت مقتضی بخشش باشد و آنها از تمام اینها غافل گردیده‌اند آری اینها یک چشمه آیات و اخبار را مینگرند و برأی و سلیقه خود حکم مینمایند و أَتَيْبُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ اگر چه (ما) در (ما انزلنا) عموم دارد و شامل تمام کتب آسمانی میگردد لکن بقرینه (احسن) و بدلیل قوله تعالی در همین سوره آیه ۲۴ (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا) اختصاص بقرآن پیدا مینماید و آیه در مقام ارشاد بر آمده و برای تسلیم گردیدن مردم و بازگشت بسوی پروردگارشان چنین امر مینماید که بایستی متابعت نمائید (قرآن) را که آن بهتر کتابی است که برای هدایت شما

صفحه : ۲۲۸

نازل گردیده زیرا که (قرآن) کتابی است جامع که آنچه را در طریق سعادت بشر مدخلیت داشته تماماً و جمیعا بطور کامل در اینکه دفتر مجلل فرو گذار نموده چنانچه در معرفی (قرآن فرموده (لا رطبٍ و لا یابسٍ الا فی کتابٍ مُبینٍ) هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب مبین که تفسیر (بقرآن) شده ثبت گردیده.

و در آیه بالا توجیهاات دیگری نیز از مفسرین نقل شده بقولی مقصود واجبات و مستحبات قرآن است که امر بمتابعت شده و بقول دیگر مراد (باحسن ناسخ است نه منسوخ و غیر اینها از توجیهااتی که شده لکن بهتر همان معنی اول است.

خلاصه (قرآن مجید) بما می‌آموزد که طریق سعادت و رستگاری بشر و خلاصی از چنگال عفریت نفس و رهایی از کیدهای نفسانی و شیطانی همان متوسل گردیدن بقرآن و عمل نمودن بدستورات آن خواهد بود اگر ما مسلمانها اینکه کتاب آسمانی را پیش روی خود قرار دهیم و بجراغ هدایت او قدم پشت قدم اولیاء خدا گذاشته پیش رویم خوشبخت‌ترین و سعادت‌مندترین بشر خواهیم بود.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ خدای متعال از راه کرم و رحمت بمردم تذکر میدهد که شمایی که عمر خود را در معاصی صرف نموده بتوبه و انا به بسوی حق تعالی باز گشت نمائید پیش از اینکه بموقعی برسید که راه چاره برای شما مسدود گردد و آن وقتی خواهد بود که پشیمان و حسرت زده بخود گوئید (و وا حسرتا و واویلا) بر آن عمر گران بهایی که در حضور حق تعالی تفریط نمودیم و از کسانی بودیم که باولیاء الهی سخریه می‌نمودیم و بمقدسات شرع توهین میکردیم.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ اینکه آیات شرح حال کسانی خواهد بود که عمر خود را در معاصی گذرانیده‌اند و بدون توبه و بازگشت از کفر مرده‌اند که پس از مردن وقتی عذاب را معاینه

صفحه : ۲۲۹

می‌بینند بعضی از آنها خود را مقصر میدانند و همیشه بحسرت و ندامت بخود عتاب و خطاب مینمایند، و بعضی از روی نفهمی خواهند خود را تبرئه نمایند گویند اگر خدا میخواست ما از مؤمنین با تقوی باشیم ما را براه راست هدایت مینمود بعضی دیگر آرزو میکشند که اگر ما بدنیا برگردیم از نیکوکاران خواهیم بود.

بلی قد جاءتك آياتي فكذبت بها واستكبرت و كنت من الكافرين- اینکه آیه اخیر در مقام پاسخ گفتار تمام فاسقین و کافرین برآمده و اشاره به اینکه حجت خدا بر خلق تمام گردیده پیمبران و سفرای الهی با معجزات و براهین بسیار برای هدایت خلق و راهنمایی بشر فرستاده شدند و کتابهای آسمانی نیز ارسال گردید و شما دانسته و فهمیده از روی کبر و نخوت آن بزرگواران را تکذیب نموده و زیر بار فرمان حق تعالی نرفتید و تا توانستید در مقام خاموش گردانیدن چراغ هدایت کوشیدید و خواستید حق را بپوشانید و کافر گردیدید امروز دیگر بازگشتی برای شما نخواهد بود تا جبران ما فات نمائید.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۰ تا ۷۵]

اشاره

و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) يَلِلُ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶) وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظَلِّمُونَ (۶۹) وَ وُقِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰) وَ سَيِّقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فَتَنَحَّتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱) قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) وَ سَيِّقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵)

صفحه : ۲۳۱

ترجمه

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) روز قیامت تو می بینی رویهای کسانی را که بخدا دروغ بستند سیاه گردیده آیا (چنین نیست) که جهنم منزلگاه سرکشان خواهد بود (۶۲) و خدا پرهیزکاران را برای ایمانشان نجات میدهد و هیچ سختی و بدی احساس نمیکنند و محزون هم نخواهند بود (۶۳) آفریننده هر چیزی خدا است و او بر هر چیزی نگهبان است کلیدهای آسمانها و زمین بدست (قدرت) او است و کسانی که بآیات خدا کافر گردیدند آنان کسانی میباشند که زیان بردند (و از عمرشان سودی عایدشان نگردید) (۶۴) ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم (باین کفار) بگو ای جهال آیا بمن امر می کنید که غیر خدا را عبادت نمایم (۶۵)

و محققا بتو (و پیمبرانی که پیش از تو بودند) وحی نمودیم که اگر شرک آوری عمل تو نابود می‌گردد و البته میبایی از زیان کاران (۶۶)

بلکه خدا را بندگی نما و بوده باش از جمله شکر کنندگان (۶۷)

(و اینکه مشرکین) عظمت خدا را نشناختند در صورتی که در روز قیامت زمین در قبضه قدرت او است و آسمانها در دست قدرت او پیچیده شده (خدای تعالی) منزّه و مبراء و بزرگتر است از آنچه برای او شریک آرند (۶۸)

و در صور نفخه دمیده میشود و آنچه در آسمانها و زمین است بیهوش میگردند مگر کسی را که خدا بخواهد پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود در آن هنگام همه برخاسته می‌نگرند (۶۹)

و زمین بنور پروردگارشان روشن گردد و کتب اعمال گذاشته شود (در آن وقت) پیمبران و گواهان بیاورند و بین مردم بحق (و عدالت) حکم کرده شود و بآنها ستم نخواهد گردید (۷۰)

و پاداش عمل هر کسی بالتمام داده شود و خدای تعالی عالم‌تر است بآنچه عمل کرده‌اند (۷۱)

و کسانی که کافر گردیده‌اند گروه گروه آنان بسوی جهنم کشیده میشوند تا هنگامی که آمدند درهای جهنم باز میگردد و مالک دوزخ بآنان گوید آیا رسولان که از جنس خودتان بودند نیامدند که بر شما آیات پروردگارتان را میخواندند و شما را از ملاقات امروز میترسانیدند کفار گویند آری (آمدند) و لکن کلمه عذاب برای کافرین محقق

صفحه : ۲۳۲

گردید (۷۲)

(بکافرین) گفته میشود از درهای جهنم داخل گردید در حالی که در آن جاویدانید و جهنم برای گردن کشان بد جایگاهی است (۷۳)

و کسانی که از مخالفت پروردگارشان خودداری نمودند و متقی و پرهیزکار گردیدند گروه گروه به بهشت رانده میشوند تا وقتی که درهای بهشت بروی آنان باز میگردد و مالک بهشت بآنان میگوید درود و سلام و سلامتی بر شما باد در آید در بهشت در حالی که جایگاه همیشه گی شما خواهد بود (۷۴)

اهل بهشت گویند حمد و ستایش مخصوص آن خدایی است که وعده خود را راست گردانید و زمین بهشت را بمیراث بما داد که از هر جای بهشت که بخواهیم جای گیریم (چقدر) خوب است پاداش عمل - کننده گان (۷۵)

(ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) تو در آن روزگار ملائکه را به بینی که اطراف عرش را فرا گرفته‌اند و بحمد و تنزیه و ستایش پروردگارشان (مشغول خواهند بود) و در آن روز قیامت بین مردم بحق و درستی حکم گردیده میشود و گفته میشود که حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است (۷۶)

توضیح آیات

و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ بیان حال آنهایی است که نسبت دروغ بخدا دادند و ملائکه را دختران خدا نامیدند و نیز مسیح و عزیز را ابن الله نامیدند و همچنین نسبتهای دیگر مثل اینکه هدایت نیافتن خود را نسبت بخدا میدهند که اگر خدا میخواست ما هدایت شده بودیم و غیر اینها با اینکه بتها را شفاعت عند الله میدانند.

خلاصه آیه بطور عموم اشاره دارد بکسانی که برأی و سلیقه خود نسبت ناروایی بخدا میدهند حتی شاید آیه شامل گردد کسانی را که بدون اذن نامی را که در خور کبریایی او نیست وضع نموده و نسبت بمقام الوهیت میدهند زیرا که اسماء الله توقیفی است هر

کس را نرسد نامی برای خدا بگذارد مگر نامهایی که بتوسط پیمبران اذن رسیده

صفحه : ۲۳۳

چنین مردمانی که بخدا دروغ می‌بندند در قیامت روهای آنها سیاه است و منزل و جایگاه متکبرین که خواهند اظهار فضل و دانش نمایند و نسبت ناروایی بخدا میدهند مثل باقی کفار جهنم خواهد بود و ظاهر آیه چنین مینماید که پیش از ورود بجهنم روهای آنان سیاه میگردد که اهل محشر آنها را بشناسند در منهج از سوده نقل میکند که گفته از امام محمد باقر علیه السلام از معنی اینکه آیه سؤال نمودم فرمود مقصود هر کس است که نسبت امامت بخودش دهد در صورتی که خدا منصب امامت بوی نداده گوید من گفتم اگر علوی باشد فرمود آری اگر چه علوی باشد گفتم اگر چه فاطمی باشد فرمود اگر چه فاطمی باشد.

پایان و یَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اشخاصی در قیامت اهل نجاتند که در دنیا پرهیزکار گردیدند و تمام اعضاء و جوارح خود را کنترل نموده و همه را تحت فرمان عقل و شرع در آورده نمیگویند مگر باذن حق و نمیشنود مگر آنچه را شنیدنش مأذون گردیده و همین طور باقی اعضاء و جوارح هیچ کدام خود سرانه بمقتضای طبیعت عمل نمی‌نمایند چنین کسانی فائز گردیده‌اند بفیوضات ربّانی و از عذاب جهنم در امان خواهند بود و هیچگونه ناراحتی بآنان اصابت نخواهد نمود و نیز چیزی که سبب حزن و ناراحتی گردد برای آنها نمیباشد.

خلاصه مؤمن با تقوی در قیامت در جوار قرب پروردگارش در مهد امن و امان همیشه آسایش خواهد داشت.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مفسرین گویند حارث همدانی از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم مقصود از مقالید آسمانها و زمین چیست فرمود یا علی از چیز بزرگی سؤال نمودی مقالید آسمان و زمین اینکه است که بنده هر صبح و شام ده بار بگوید «لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن له الملك و له

صفحه : ۲۳۴

الحمد یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیئی قدیر»

هر کس صبح و شام ده مرتبه اینکه کلمات را بگوید خداوند شش فضیلت بوی عطا مینماید اول وی را از شر ابلیس و لشکرش پناه میدهد دوم قنطاری از بهشت باو دهد که در کفه حسنات او از کوه احد سنگین تر باشد سوم او را بدرجه ابرار و نیکوکاران رساند چهارم از حور العین جفت او قرار دهد پنجم دوازده هزار فرشته حاضر گردند برای نوشتن اینکه کلمات و در قیامت برای او شهادت دهند و اگر در آن روز یا شب یا هفته‌ای که خوانده بمیرد ثواب شهیدان بوی دهند که تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده و حج و عمره را نموده.

(ابو الفتوح) در مقام عظمت و بزرگواری خود چند صفت از اوصاف جلال احدیت را تذکر میدهد اوّل (الله) که نامی است مخصوص بمقام (الوهیت) که خود را باین نام مبارک ستوده (دوم) (خالق) که خالقیت بمعنی ایجاد ممکنات پس از عدم آنها مخصوص به (الله) است که هیچ شیئی از عدم بمرتبه وجود نخواهد آمد مگر باراده و مشیت اله عالم.

و افعال عباد اگرچه باختیارشان از آنان صادر میگردد لکن چون خود انسان و اسباب عملش بخالقیت حق تعالی انجام گرفته عملشان نیز بواسطه اختیارشان منسوب بخدا خواهد گردید و شاید همین باشد مقصود از قوله تعالی: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ».

سوم آن خدایی که خالق و آفریننده همه چیز است حفظ و نگهبانی و کفالت هر چیزی بعهد خود او است زیرا که (علت موجد همان علت مبقیه است آنکه آفریده نگهبان آن هم خواهد بود.

چهارم کلید آسمانها و زمین بید قدرت او است یعنی درهای خیرات چه از انواع و اقسام فیوضات باشد که از آسمان بزمین فرود می‌آید از آفتاب و حرارت و غیر آن و چه آن فیوضاتی که از زمین بیرون می‌آید از انواع و اقسام گیاه‌ها و میوه‌جات و گل و ریاحین همه تحت اراده و اختیار او است و نعمت و برکت را برای

صفحه : ۲۳۵

هر کس بخواهد زیاد میکند و وسیع می‌گرداند و برای کسی که بخواهد تنگ می‌گیرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و آن کسانی که آیات و نشانه‌ها و دلائل قدرت خدا از اوضاع آسمانها و زمین و گردش لیل و نهار و نیز بمعجزات پیمبران کافر گردیدند یعنی در اینها نظر عبرت نمودند تا اینکه دانسته و فهمیده بشهادت عقلشان ایمان آوردند و پیرو پیمبران گردند و بسعادت و فضیلت انسانی نائل گردند چنین مردمانی زیان کارانند که سرمایه عمر خود را تلف نموده‌اند و بالاخره جز حسرت و ندامت و عذاب اخروی چیزی عایدشان نخواهد گردید.

قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ آیه چنین ارائه میدهد چنانچه در بعض آیات دیگر نیز اشاره دارد مشرکین مکه بانواع و اقسام تدلیس و حيله گری میخواستند پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را با خود در عبادت بتها شریک گردانند اینکه بود که بحضرتش خطاب می‌رسید که باین مردمان جاهل نفهم بی‌شعور بگو آیا شما بمن امر میکنید که غیر خدا را عبادت کنم هرگز شما بمراد خود نخواهید رسید.

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ چگونه ممکن است که تو غیر خدا را عبادت کنی در صورتی که قلب و سر تو در گرفته بنور توحید است و از راه وحی بتو و هم چنین به پیمبران پیش از تو رسیده که اگر کسی را در عبادت با خدا شریک گردانید تمام اعمال شما حبط و بی‌اثر میگردد و البته از زیان کاران خواهید گردید.

اگر چه آیه راجع بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پیمبران است لکن عمومش شامل تمام افراد بشر میگردد اگر کسی در مقام عبادت مشرک باشد یعنی عبادتش خالص برای خدا نباشد اعمالش حبط میگردد و بدرجه قبول نخواهد رسید.

صفحه : ۲۳۶

بَلِ اللَّهِ فَاعْتَبِدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم عبادت نکن آنچه را که مشرکین بتو امر می‌نمایند بلکه عبادت و پرستش خود را مخصوص بخدا گردان و همیشه شکر گذار نعمتهای بی‌انتها حق تعالی باش.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ شَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ اینکه جماعت مشرکین نشناختند خدا را آن طوری که بایستی بشناسند نه وحدت حقه حقانی را می‌شناسند نه قدرت و استیلاء و احاطه علمیه او را توانند بفهمند اینکه فرموده زمین در روز قیامت در قبضه او است و آسمانها در دست راست او تشبیه معقول است بمحسوس و اشاره بفاعلیت و اقتدار او است که تمام زمین مثل مومی ماند در دست قدرت او که بهر شکلی خواهد وی را در می‌آورد برای او زحمتی ندارد و نیز آسمانها با آن سعه نسبت بعظمت و کبریایی در طرف او چیز ناقابلی خواهد بود و اینکه طور احاطه و استیلاء که تمام موجودات نسبت باحاطه و قیومیت او هیچ می‌نمایند (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) اختصاص بقیامت ندارد حالا و در همه وقت هم چنین خواهد بود و شاید اختصاص بقیامت نسبت بفهم بشر است که در دنیا چون امور طبیعی غالب است حقایق را پوشانیده لکن در قیامت که همه چیز بحقیقت خود ظهور و بروز می‌نماید آن وقت بشر بی‌مقداری عالم طبیعت را نسبت بعظمت آفریننده آن

درک خواهد نموده آن وقت بدرستی تواند تصدیق نماید که خدای عالم منزه و مبراء و بزرگتر از آن است که نسبت شریک و نظیر و مثل و مانند بمرتبه قدس و کبریایی او داده شود.

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَمَا إِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (نفخ در لغت بمعنی باد دمیدن است و از آیه چنین استفاده میشود که در موقع منداک گردیدن اینکه عالم دنیا اول صدای عجیبی اسرافیل در صور میدمد و

صفحه : ۲۳۷

موجودات عالم تماماً هلاک می گردند مگر کسی را که خدا بخواهد زنده بماند پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود آن وقت همه زنده میگردند و قیامت بر پا میشود و مفسرین در معنی (نُفِخَ فِي الصُّورِ) گویند در موقع خرابی عالم دنیا اسرافیل بامر خدا در صور که مانند شاخی است نفخه‌ای میدمد و از شدت آن صدا تمام جنبنده‌های زمین بیهوش گردند یعنی بمیرند و در حکمت آن گویند علامتی است که عقلاء آخرین دار تکلیف خود را بدانند و بفهمند که خلقت دیگری پس از آن تجدید خواهد گردید و نفخ صور را تشبیه نموده بوق رحیل و انتقال آنها بدار دیگر یعنی مردم بدانند که موقع آن رسیده که در منزل قیامت نزول نمایند و اینکه بهتر طریقی است برای نشان دادن فناء دنیا و پدید شدن عالم آخرت.

و از قتاده نقل شده (نُفِخَ فِي الصُّورِ) یعنی نفخ در صورت خلق و در قرآن نفخ به پنج وجه آمده: اول نفخ جبرئیل (ع) در سینه مریم (ع) قوله تعالی «فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» یعنی جبرئیل بامر ما در سینه مریم نفخه دمید، دوم نفخه عیسی (ع) در گل قوله تعالی «فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»، سوم خداوند نفخه دمید در گل آدم (ع) قوله تعالی «وَأَنفَخْتَهُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» یعنی بروح امر نمودم که در آدم داخل گردد، چهارم ذی القرنین در آهن نفخه دمید قوله تعالی حکایه عنه «قَالَ أَنفُخُوا» منزّه است خدایی که بنفخه ذی القرنین حدید را مثل آتش گردانید، پنجم نفخ اسرافیل (ع) در صور منزّه است کسی که بیک نفس ارواح را از ابدان بیرون می آورد مثل اینکه چراغ بیک نفس خاموش میشود و بنفس دیگر آتش روشن می گردد و منزّه است کسی که بیک نفس ارواح را بیدنها برمی گرداند.

(روح البیان) گویند صور شاخی است از نور و بدست ملک مقرب اسرافیل است که بامر خدا وقتی در آن نفخه میدمد تمام خلق می میرند و وقت دیگر نیز بامر حق تعالی نفخه دیگری میدمد ارواح بابدانشان عود می نمایند. و در نفخه اول آنچه در آسمانها از ملائکه و غیر است و آنچه در زمین است

صفحه : ۲۳۸

از افراد بشر و جن و حیوانات و گیاهها همه بیهوش میگردند گویند مقصود از (صعق) که بمعنی بیهوشی است در اینجا بمعنی مرگ آمده که همه می میرند مگر کسی را که خدا بخواهد زنده بماند.

و در اینکه مقصود از (مَنْ شَاءَ اللَّهُ) که همه می میرند مگر کسی را که خدا بخواهد نمیرد بین مفسرین چندین قول است بعضی گویند آن جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت است که بآن صور اول نمی میرند و بعدا حکم بمرگ آنان می رسد و دیگر ذی حیاتی باقی نمی ماند مگر ذات اقدس الهی که از مرگ و زوال مصون است و در آن وقت جا دارد که از مصدر جلال و عظمت خطاب رسد (لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) ذات کبریاء خود گوید و خود جواب دهد اشاره بوحدهت و مالکیت مطلقه خود او است که در آن وقت کسی نیست که مدعی مالکیت باشد. و بعضی گفته اند آنکه حکم بمرگ آن نمیرسد (حور العین) و خزنه بهشت و جهنم و موجودات بهشتی اند که برای بقاء خلق شده اند نه برای فناء و دیگری گفته مقصود حمله عرشند که بصور اسرافیل

نمیرند نظر به اینکه عرش و کرسی غیر از آسمانها است که در آیه فرموده بصور اسرافیل همه بیهوش میگردند و شاید آن وجه الله باشد که در آیه فرموده (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) و آن مشیة الله است که از معصوم رسیده و اول چیزی است که خدا خلق نموده و همه چیزها را باو آفریده و اول ممکنی که مشمول مشیت گردیده حقیقت محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم است که آن موجودی است که فناء در آن راه ندارد.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظَلْمُونَ خلاصه در اینکه آیات در مقام منحل و مندک گردیدن عالم دنیوی و ظهور عالم قیامت بر آمده و بعضی اوضاع قیامت را شرح می دهد. که پس از آنکه صور اول اسرافیل دمیده شد و اینکه آن صور بچه شکل و کیفیتی میباشد علمش نزد خدا است ما بظاهرش تصدیق مینماییم که وقتی اراده

صفحه : ۲۳۹

خدا تعلق گرفت عالم دنیا مندک گردد اسرافیل در صور میدمد و همه موجودات ارضی و سمائی بیهوش می گردند یا می میرند مگر کسی را که خدا بخواهد زنده بماند پس از آن صور دیگری میدمد و مدت بین اینکه دو صور را نیز خدا میداند که چهار صد سال باشد چنانچه بعضی نظر پاره‌ای از روایات چنین گفته‌اند و بقول دیگر شاید چهل سال باشد و شاید اصلاً فاصله نباشد زیرا که پس از فناء دنیا شب و روزی تصور ندارد تا زمان تحدید شود.

وقتی صور دوم دمیده شد آن وقت عالم قیامت بر پا می گردد و در زمین قیامت میزان عدل پروردگار که در محکمه قضاء قرار گرفته و بعدل بین مخلوقات خود داوری مینماید حکم هر کسی صادر میگردد و بنور رحمت و فیض رحمانی خود که ثانیاً موجودات را پس از اعدامشان زنده میگرداند و حیات نوینی بآنان افاضه مینماید روشن میگردد و از آیه چنین بر می آید که اول پیمبران و شهداء را در ارض قیامت حاضر می گرداند و دفتر اعمال گشوده میشود و بین آنها بحق و درستی و عدالت حکم خواهد نمود.

و شاید مقصود چنین باشد که چون همه پیمبران در یک مرتبه و درجه نمی باشند قوله تعالی (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) مقام هر یک از آن بزرگواران را در خور خودشان مقرر میگرداند و روی میزان عدل پاداش زحمات هر یک را باحسن وجه عطاء مینماید.

وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَّا يَفْعَلُونَ پس از آن باعمال و افعال مردم رسیدگی مینماید و چون هر کس هر عملی از نیک و بد که در دنیا نموده در احاطه علمیه حق تعالی چنانچه فرموده (وَ مَا يَعْرِضُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ) سوره یونس آیه (۶۲) و در دیوان قضاء نزد کرام الکاتبین ثبت و محفوظ گردیده آن وقت پاداش عمل هر کسی را در خور عملش (ان کان خیراً فحیراً و ان کان شراً فشرراً) بوی داده خواهد گردید و بفرموده حق تعالی (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) سوره

صفحه : ۲۴۰

زلزال آیه آخر ذره‌ئی از خوبی و بدی که در اینکه عالم دنیا نموده مفقود نمی ماند و نیز هیچ عملی از کوچک و بزرگ بی اثر نخواهد گردید.

وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا پس از آنکه در دیوان قضاء روی میزان عدل پاداش اعمال و کردار هر کسی تعیین میگردد و حکم الهی

بر اجراء آن صادر میشود آن وقت درهای جهنم باز می‌گردد و کفار گروه گروه بسختی بجهنم کشیده میشوند مالک جهنم بکافرین و کسانی که خود را مبتلا بچنی عذاب سختی نموده‌اند سرزنش میدهد و آنان گویند مگر رسولان الهی نیامدند و شما را از اینکه بدبختی امروزتان مطلع نمودند و آیات روشن کتابهای آسمانی که در آنها طریق نجات شما را بیان نموده بود برایتان بواضحتر بیانی و بنیکوتر حجتی توضیح ندادند و تلاوت نمودند و شما مطیع نفس گردیدید و اعتنائی بآنها نمودید امروز باید عذاب را بچشید.

قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّ حَقَّ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ اهل جهنم در پاسخ سؤال مالک دوزخ گویند آری پیمبران آمدند و کتابهای آسمانی با حجت‌های واضح روشن برای هدایت ما فرود آمد لکن چون در علم خدا و قضای الهی محقق و ثابت گردیده بود که ما از روی دانستگی و اختیار پیرامون خطا و گناه می‌گردیم اینکه است که کلمه عذاب برای کافرین ثابت گردید قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس از آنکه درهای جهنم را بروی کفار باز می‌گردانند و برای عذاب کفار حکم جاری می‌گردد مالک دوزخ یا باقی ملائکه عمال بکفار گویند اینک جهنم برای شما مهیا گردیده وارد گردید و اینجا جایگاه همیشه‌گی شما خواهد بود و جهنم بد منزلگاهی است برای کسانی که از روی کبر و نخوت زیر بار پیمبران نرفتند.

صفحه : ۲۴۱

از اینجا میتوان فهمید که منشأ تمام فسادها کبر است اینکه است که در حدیث وارد شده داخل بهشت نمی‌گردد کسی که مثقال ذره‌ای از کبر در قلب وی باشد قوله تعالی (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ) شاهد بر اینکه است. وَ سَيَقُولُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ فِيهَا پس از آنکه دادگاه قضاء بر چیده میشود و پاداش اعمال هر یک از افراد بشر تعیین میگردد همین طوری که درهای جهنم برای کافرین باز میگردد و فوج فوج کفار را بجهنم میکشانند درهای بهشت نیز بروی اهلش باز میگردد و فوج فوج بهشتیان را با عزت و احترام وارد بهشت می‌گردانند و ملائکه مستخدمین آنان را استقبال نموده و سلام و تحیت می‌گویند و نیز آنها را بشارت میدهند که بهشت دار کرامت و در آن جاویدان خواهید بود.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ بِهِشْتِيَانِ وَوَقْتِي از فرع اکبر نجات یافتند و وارد بهشت گردیدند زبان بحمد و ستایش پروردگار خود میگشایند که آنچه بما وعده داده بود باحسن وجه بما عطاء فرمود.

وَأُورِثْنَا الْأَرْضَ نَبَوًّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و نیز بهشتیان در مقام حمد و ستایش و اظهار امتنان گویند زمین وسیع بهشت را که در آن آیه در وصف بهشت و سعه آن فرموده (عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) بارث بما منتقل گردانید. در بعض روایات رسیده که خداوند برای هر فردی از بشر در ابتداء خلقتش منزلی در بهشت و محلی در جهنم معین فرموده آنهايي که خود را از اینکه سعادت محروم نمودند منزل بهشت آنان را بمؤمنین خواهند داد اینکه است که بهشتیان اضافه بر منزل خود در بهشت منزل باقی را بارث میبرند.

صفحه : ۲۴۲

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ پس از آنکه ذات کبریایی اوضاع قیامت و بیان شکنجه و عذاب کافرین و جنه و بهشت و نعمت‌های متقین را بیان فرموده اشاره بمقام و منزلت خود رسول - اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌نماید که مقام تو فوق مقام مؤمنین و متقین از مؤمنین خواهد بود (فَبَصُرُكُ الْيَوْمَ حَدِيدًا) آن وقت تمام حقایق برای تو از عرش و حاملین عرش و حمد و ستایش نمودن ملائکه مقربین و چگونگی دادگاه قضاوت و میزان عدل الهی و نیز تمام انواع و

اقسام ملائکه و موجودات عالم اعلا برای تو ظاهر میگردد و تو آنها را بعیان خواهی دید.

اگر چه در دنیا پیمبران مخصوصا نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باعتبار مقام ولایتشان بچشم دل عالم ما فوق الطبیعه را مینگردند و با آنها ارتباط کامل دارند و بتوسط آنها مورد وحی میگردند لکن چون عالم طبیعت قشر و پرده است کمال معرفت آن بزرگواران در قیامت بروز و ظهور خواهد نمود.

وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ملائکه و هم مؤمنین پروردگار خود را بزبان حال و قال تسبیح مینمایند یعنی او را هم تنزیه میکنند از هر صفت نقصی که در ممکنات می باشد و هم تحمید میکنند یعنی اظهار مینمایند که ذات متعال متصف بتمام صفات حسنی و آلاء نیکو می باشد.

صفحه : ۲۴۳

سوره المؤمن

اشاره

خمس و ثمانون آیه و هی مکیه

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تتریل کتاب من الله العزیز العلیم (۲) غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر (۳) ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغزرک تقلبهم فی البلاد (۴)

کذبت قبلهم قوم نوح و الأحزاب من بعدهم و همت کل أمه برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فأخذتهم فكیف كان عقاب (۵) و كذلك حقت کلمه ربک علی الذین کفروا أنهم أصحاب النار (۶) الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین آمنوا ربنا و سعت کل شیء رحمة و علما فاعفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم (۷) ربنا و أدخلهم جنات عدن الی و وعدتهم و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم إنک أنت العزیز الحکیم (۸) و قهم السینات و من تق السینات یومئذ فقد رحمتهم و ذلک هو الفوز العظیم (۹)

إن الذین کفروا ینادون لمقت الله اکبر من مقتکم أنفسکم إذ تدعون الی ایمان فتکفرون (۱۰) قالوا ربنا أمتنا اثنتین و أحتینا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل (۱۱) ذلکم بآنه إذا دعی الله وحده کفرتم و إن یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر (۱۲) هو الی یریکم آیاته و ینزل لکم من السماء رزقا و ما یتذکر الا من ینیب (۱۳) فادعوا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون (۱۴)

رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لئینذر یوم التلاق (۱۵) یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار (۱۶)

صفحه : ۲۴۴

ترجمه

سوره مؤمن بعدد کوفیان هشتاد و پنج آیه و در عدد مدنیان هشتاد و چهار آیه و در عدد بصریان هشتاد و دو آیه است و هزار و یکصد و نود و نه کلمه و چهار هزار و نهصد و شصت حرف است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم (بحم)

که قرآن فرستاده شده از جانب خدایی است که غالب و قاهر و عالم بهر چیزی است (۲)
و فرستاده شده آن کسی است که آمرزنده گناه و قبول کننده توبه و عذاب او (بر گناه کاران) سخت و دشوار خواهد بود (۳) آن خدایی که صاحب نعمت فراوان است و الهی نیست مگر او و بازگشت هر چیزی بسوی او است (۴)
مجادله (و انکار) آیات الهی را نمیکنند مگر کسانی که کافر گردیدند پس ای محمّد (ص) گردیدن آنان در شهرها تو را فریب ندهد (۵)

پیش (از قریش) قوم نوح رسالت نوح را تکذیب نمودند و گروهی چند که پس از قوم نوح بودند (آنان نیز) پیامبران را تکذیب نمودند و هر گروهی چنین قصد داشتند که بیاطل با پیامبران

صفحه : ۲۴۵

جدال نمایند تا آنکه بعملشان حق را باطل گردانند (و بیاداش عملشان آنان را گرفتم پس چگونه بود برای آنها عقاب و عذاب (۶)
و همین طور محقق گردیده حکم پروردگار تو در باره آنهایی که کافر گردیدند که آنان یاران آتشند (۷)
حاملین عرش الهی و آنهایی که اطراف عرشند همگی تسبیح و ستایش مینمایند پروردگار خود را و باو ایمان دارند و طلب آمرزش مینمایند برای کسانی که ایمان آورده‌اند (گویند) پروردگار ما رحمت و علم تو وسیع است (و هر چیزی را گرفته) پیامرزی کسانی را که توبه نمودند و در راه (رضای تو) رهسپار گردیده‌اند و از آنان عذاب جهنم را بازدار (۸)
(حاملین عرش گویند) پروردگارا آنها را در بهشت عدن داخل گردان آن بهشتی که بآنان وعده داده‌ای و از پدرانشان و ازواجشان و اولادانشان آنهایی که صلاحیت دارند ملحق بآنها گردان زیرا که تو غالب و درستکاری (۹)
و آنها را از اعمال بد بازدار و هر کس که تو وی را در دنیا از گناه بازدار حقیقتاً در اینکه روز (روز قیامت) باو رحم کرده‌ای و همین است فوز بزرگ (۱۰)

و محققاً کسانی که کافر شدند خوانده می‌شوند بدشمنی خدا (ملائکه بآنان گویند) دشمنی با خدا بزرگتر است از دشمنی شما با خودتان زیرا که شما دعوت شدید بایمان و کافر گردیدید (۱۱)
کفار گویند پروردگارا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده گردانیدی و ما بگناهان خود اعتراف مینمائیم پس آیا برای ما راه خروجی هست (۱۲)

بآنها گفته میشود اینکه است (جزای عمل شما) که وقتی خوانده میشدید بسوی (پرستش) خدای یگانه کافر می‌شدید و هر گاه با او شریک قرار داده میشد ایمان می‌آوردید پس داوری بین شما مخصوص بآن خدایی است که بلند مرتبه و بزرگوار است (۱۳)
خدا آن کسی خواهد بود که آیات خود را بشما می‌نمایاند و روزی شما را از آسمان فرود می‌آورد و متذکر نمی‌گردد مگر کسی که بازگشت نماید (۱۴)

(خطاب بتمام افراد بشر نموده) که بخوانید خدا را در حالی که دین را برای او خالص گردانیده باشید اگر چه کافرین اکراه داشته

باشند (۱۵)

(بخوانید خدایی را) که بلندکننده درجات و صاحب عرش

صفحه : ۲۴۶

است بامر خود روح را می‌افکند بر هر کسی از بندگان خود که بخواهد تا آنکه مردم را بترساند از روزی که جان و جسد بهم

رسند (۱۶)

و آن روزی خواهد بود که هر چیزی بارز و ظاهر گردد و از آنها چیزی بر خدا مخفی نمی‌ماند در آن روز ملک و سلطنت برای

کی است مخصوص بخدای واحد قهار است (۱۷)

توضیح آیات

اشاره

«حم»

سخنان مفسرین در توجیه «حم»

۱- عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده که «حم» اسمی است از اسماء حق تعالی و هر اسمی از اسماء الله کلیدی است از کلیدهای خزائن او.

و از بعض عرفاء نقل شده کسی که با اسمی از اسماء الهی مشغول گردد بین او و آن اسم مناسبتی پدید می‌گردد یعنی بقدر اشتغال بآن اسم مناسبتی بین سرّش و روحش ظاهر میگردد و بکثرت اشتغال بآن اسم مناسبت قوی میگردد آن وقت بین اسم و مدلول حقیقی آن مناسبت دیگری پدید خواهد گردید در آن هنگام از مرتبه آن اسم حق تعالی بر او تجلی مینماید و بقدر استعدادش بر وی افزوده می‌نماید آنچه را که بخواهد و حقیقتاً هر یک از اسماء الهی اسم اعظم است.

(روح البیان) ۲- حم اسم الله اعظم است و از بزرگترین نامهای خدا بشمار میرود.

(ابن عباس) ۳- حم کلید اسمایی است که اول آن حاء یا میم باشد مثل حمید، حامد، حی، حق، حکیم، حافظ، حفیظ، حنان، ملک، ملیک، مالک، مجید، مبدء، معید، معز، مهیمن، منان، و گویند مؤید اینکه قول روایت انس است که گوید روزی یک اعرابی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود که حم چیست که در لغت ما نیست فرمود مبادی اسماء و مفاتیح سوره‌ها است.

۴- معنی حم قضی ما هو کائن یعنی آنچه بوده و هست و خواهد بود مقدر و

صفحه : ۲۴۷

ثابت گردیده.

(کلبی) ۵- خدای تعالی قسم یاد نموده بحلمش و ملکش که عذاب نکند کسی را که باو پناه بگیرد و از خلوص قلب بگوید (لا اله الا الله).

۶- حاء اشاره بحکم حق تعالی است که حکم او حق و ثابت خواهد بود، و میم ایماء است بمالکیت او که فناء و زوال گرد سرادقات جلال و عظمت او نخواهد گردید.

۷- از بعض دانشمندان نقل شده که حاء و میم، دو حرف است در وسط اسم رحمن و اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن اشاره بسرّی است که بین خدای تعالی و حبیب او است و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل پی بآن نبرد یعنی حق تعالی قسم یاد می کند بسرّ دو حرف که بین دو اسم است که قرآن برای ثقلین (یعنی جن و انس) از طرف خدای تعالی فرود آمده.

(منهج الصادقین) و غیر اینها از توجیهاات دیگری که از مفسرین نقل شده، لکن چون حروف هجاء در اوائل سوره‌ها از متشابهات قرآن بشمار می‌رود محول نمودن علم آن را بخدا و راسخین فی العلم اولی است.

تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ذات متعال (بحم) قسم یاد میکنند که اینکه قرآن از جانب خدای مقتدر غالب درستکار فرود آمده.

اشاره به اینکه گمان نشود که آیات قرآن ساخته شده و پرداخته دست بشری است بلکه از جانب خدای مقتدر غالب عالم دانا که علم او بتمام ذره‌های موجودات احاطه نموده فرود آمده.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ در اینکه دو آیه بالا چند صفت از اوصاف جلال و کبریایی خود را ارائه میدهد ۱- عزیز- نزول قرآن از طرف خدای غالب و قاهر است (هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) غالبی است که مغلوب نخواهد شد قاهری است که احدی نتواند او را مقهور نماید

صفحه : ۲۴۸

یگانه موجودی است که همتا و ضد و ندی برای او متصور نمیباشد.

۲- عالم است که تمامی موجودات اولین و آخرین در علم حضوری او همیشه پدیدارند چیزی در آسمانها و زمین یافت نخواهد شد که از علم او غائب باشد ۳- غفار الذنوب است بیک توبه و پشیمانی گروه گناهان را می‌بخشد ۴- (شدید العقاب است) در موقع بخشش بذل و احسان او بی‌انتهاء و در موقع غضب شدید الانتقام است.

در اینکه آیه اینکه دو صفت که بظاهر ضد هم مینماید و در واقع ضد هم نمیباشند یکی ناشی از صفت رحمت و دیگری از صفت عدل خواهد بود بخشش در مورد توبه مجازات در موقع انتقام و چون بنده بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد اینکه است که اینکه دو صفت را پشت هم انداخته تا اینکه هم از رحمت الهی دل خوش باشد و هم از غضب او لرزان نه از کثرت گناه از رحمت خدا مأیوس گردد و نه از عبادت مغرور شود.

۵- (ذی الطول) صاحب نعمتها و رحمتها و بخششهای طولانی و فراوان است ۶- خدای شما که متصف بتمام صفات جلال و جمال و کبریایی است و یکی و یکتا است شریک و نظیر و مثل و مانندی ندارد و آله و آفریننده‌ای جز او نخواهد بود (وحده لا اله الا هو).

۷- همان طوری که مبدء فاعلی او است که بفردانت خود همه موجودات را از کتم عدم بعرضه وجود آورده علت غایی موجودات هم او است و بازگشت همه موجودات بسوی او خواهد بود.

بعضی از دانشمندان آیه را چنین معنی نموده (غافر الذنب فضلا قابل التوب و عدا، شدید العقاب عدلا، ذی الطول کرما، لا اله الا الله الیه المصیر فردا).

خلاصه ذات متعال هم علت موجد اشياء و هم علت مبقیه آنها و هم علت غایی موجودات خواهد بود (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) همه چیز از رحمت او پدید گردیده و بقای آن نیز بدست قدرت او انجام گرفته از او پدید می‌گردد و

صفحه : ۲۴۹

بسوی او خاتمه می‌یابد (هو المبدء و المعید) (و الیک الرجعی و اَنِّ اِلی رَبِّکَ الْمُنتَهی).

ما يُجَادِلُ فِی آيَاتِ اللّهِ اِلَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَا یَغْزُرُکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلَادِ مجادله و گفتگو در آیات قرآنی بیکی از دو طریق واقع میگردد یکی مجادله بباطل که غرض کفار و مشرکین مغالطه کاری و خاموش کردن نور خدا و ابطال حجت قرآن باشد چنانچه در آیه بعد فرموده (وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ) یعنی غرض کفار از جدال و نزاع با اهل حق باطل گردانیدن حقانیت قرآن است. دیگر گفتگوی علماء در حل مشکلات و کشف معانی و رموز مندرجه در آیات است که در اصل حقانیت قرآن جدال و نزاعی بین مؤمنین نخواهد بود فقط استنباط حقایق آن است و آن از بزرگترین طاعات و عبادات بشمار میرود و قطعاً آیه منصرف بمعنی اول خواهد گردید و آن بحث و جدالی است که کفار راجع بآیات می‌کردند تا آنکه بگمان خود قرآن را باطل نمایند و آن را عذر خود قرار دهند.

اینکه بود که خداوند تعالی برسول خود خبر میدهد که در آیات مجادله نمیکنند مگر کفار و میخواهند بکلمات فاسدشان کلمات وحی را بیوشانند و نباید تو بقوت و سرعت حرکت آنان در شهرها فریب بخوری اینجا جای مهلت است. کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ و الْأَحْزَابِ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ای رسول گرامی همین طوری که مشرکین و کفار در مقام ایذاء و نزاع با تو برآمده‌اند جماعت گذشتگان مثل قوم نوح و گروهی بعد از آن آنان نیز چنین بودند که همت بر اینکه گماشته که رسولان خود را بگیرند و اذیت نمایند و در امر رسالت با آنها جدال و انکار مینمودند تا آنکه کلمات حقانی و معجزات آنها را باطل گردانند چون چنین بودند خدا آنها را بعذاب گرفت و چگونه خواهد بود عذاب الهی وقتی کفار را فرا گرفت.

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

صفحه : ۲۵۰

و همین طوری که بر امم گذشته در اثر کفرشان عذاب ثابت و محقق گردیده همین طور بر امت تو آنهایی که کافر گردیدند حکم عذاب ثابت و مقرر گردیده.

اشاره به اینکه آنچه سبب عذاب میگردد کفر و مجادله و انکار آیات الهی و انکار معجزات پیمبران و اذیت و ستم باولیاء و مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و در اینکه حکم عذاب فرقی بین مردمان پیشین و بعدیها نخواهد بود همه در عذاب مساوی خواهند بود.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ تخت سلطنتی را عرش نامند گویند عرش جسم عظیمی است که محیط بر تمام موجودات گردیده لکن چنانچه ظاهر و محقق است مقصود از عرش رحمن در قوله تعالی (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) تخت جسمانی نیست زیرا که ذات متعال منزله از جسم و جسمانیات خواهد بود.

شاید غرض از عرش رحمان اشاره باحاطه علمیه و استیلاء او بر ممکنات و شمول رحمت او باشد که تمامی موجودات را فرا گرفته و مقصود از حاملین عرش ملائکه اعظم‌اند که آنان را کروبیان نامند که آنان در عالم مجردات حاملین معلومات خدا خواهند بود و دلیل بر اینکه معنی یکی جمله‌ای است که در خود آیه منطوقی گردیده زیرا بنا بر اینکه مقصود از عرش الرحمن احاطه علمیه حق تعالی باشد حاملین عرش حاملین معلومات و مخلوقات او خواهند بود اینکه است که از جمله دعا‌های حاملین عرش چنین است که

در اوصاف حق تعالی گویند پروردگار ما علم و رحمت تو همه موجودات را فرا گرفته و چون آنان حاملین معلومات خدا میباشند اینکه است که او را باحاطه علم و رحمت توصیف مینماید.

و مؤید اینکه توجیه روایتی است که علی بن ابراهیم از جابر و او از ابی جعفر (ع) نقل مینماید که فرموده قوله تعالی (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) یعنی رسول الله (ص)

صفحه : ۲۵۱

و اوصیاء بعد از او که اینها حاملین علم خدا میباشند.

(پایان) و بنا بر اینکه روایت حامل عرش در مرتبه اول نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است و پس از او اوصیاء او که در گرد عرشند و علمشان از سر چشمه علم نبی اکرم (ص) اخذ گردیده.

خلاصه ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اولیاء مقربین تماما خدا را بپاکی ستایش مینمایند و بر بوییت و وحدانیت و سعه رحمت و علم ازلی و احاطه سرمدیت او تصدیق و اعتراف مینمایند و طلب آمرزش میکنند برای کسانی که ایمان آورده‌اند و در باره مؤمنین دعاء میکنند که خدایا بیا مرز کسانی را که توبه و بازگشت بسوی تو نمودند و پیرو طریق و راه حق گردیدند و از عذاب جهنم آنان را باز دار.

میسره از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل نموده که پای حمله عرش در طبقه آخرین زمین قرار گرفته و سرهایشان از آسمان گذشته و دستهایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته و همیشه در خضوع و خشوعند و از غایت ترس الهی سر در پیش انداخته و اصلا چشم بالا نمیکنند.

و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده در ذات خدا فکر نکنید و در مخلوقات خدا و در اصناف ملائکه فکر نمائید که یکی از فرشتگان اسرافیل است و گوشه‌ای از عرش بر دوش او است و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از آسمان بیرون رفته و در مقابل عظمت حق تعالی چنان خود را حقیر می‌شمارد و فروتنی می‌کند که گویا جثه وی کمتر از مرغی که کوچکتر از گنجشک باشد مینماید و اینکه حمله عرش از اهل هفت آسمان خاضع ترند و اهل آسمان هفتم از اهل آسمان ششم خاضع تر و ششم از پنجم ترسناک تر و همین طور تا آسمان اول.

(منهج الصادقین و تفسیر کبیر) از اینکه دو حدیث میتوان استفاده نمود که ملائکه حاملین عرش از حیث علم و قدرت و سعه وجودی و کمال و عظمت و قوت و قدرت فوق تمام موجودات مادی و طبیعی و جامع تمام مراتب مخلوقات ما دون خود خواهند بود و علم و قدرت آنها

صفحه : ۲۵۲

محیط بر کائنات گردیده و موظف بر انجام امور خلاقند.

رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ چون مؤمنین در مورد رحمت خدا و نظر لطف او میباشند و ملائکه دوست داران دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا خواهند بود اینکه است که ملائکه حاملین عرش که شاید مقصود چهار ملک مقرب جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل باشد که هر یک عهده‌دار قسمتی از تدبیر امور خلق میباشند جبرائیل حامل وحی، میکائیل وظیفه‌دار ارزاق خلایق، اسرافیل حامل صور، عزرائیل قابض ارواح و تابعین و اطرافیان آنها در باره مؤمنین دعاء و طلب مغفرت می‌کنند از جمله دعا‌های آنها اینکه است که گویند پروردگار ما مؤمنین را داخل گردان در بهشت عدن که اقامتگاه و آرامشگاه آنان باشد همان دار کرامتی که بآنها وعده داده‌ای و برای مزید الطاف و رحمت

خود با آنها محشور گردان کسان آنها را از آنهایی که لایق باشند از پدران و زنها و اولادانشان زیرا که تو غالب و قاهر و درستکاری در نهج البلاغه از حضرت امیر علیه السلام است که در انواع ملائکه فرموده بعضی همیشه در سجودند که رکوع نمیکنند و اینان مقربان احدیت‌اند و بعضی همیشه در رکوع‌اند که هیچوقت قیام ندارند و آنها حاملین عرشند و دسته‌ای صف زدگانند و اینکه مقام طواف کنندگان اطراف عرشند و جماعت دیگر همیشه تسبیح کننده گانند که از عمل خود خسته نمیگردند و آنان صد هزار صف از ملائکه خواهند بود که پشت ملائکه اطراف عرش ایستاده‌اند و دست روی هم گذاشته و خواب چشمها و سهو عقلها و غفلت و نسیان عارض آنان نخواهد گردید و مانع عبادت آنها نمیشود زیرا که اینها صفات حیوانی است و ملائکه از آن مبراء و منزهد (پایان) وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و باز ملائکه حاملین عرش در باره مؤمنین دعاء می‌کنند و طلب رحمت

صفحه : ۲۵۳

مینمایند که خدایا آنهایی که ایمان آورده‌اند از هر گناه و خطایی محفوظ دار زیرا کسی که در روز قیامت از جزاء سیئات خود محفوظ ماند مورد رحمت تو میگردد اشاره به اینکه کسی در قیامت مورد نظر لطف حق تعالی و مشمول رحمت او میگردد که از هر گناه و خطایی در دنیا خودداری نموده باشد و قلب و دل خود را آلوده بگناه نگردانیده آدم عاصی گنهکار از رحمت رحیمی حق تعالی که مخصوص مردمان مؤمن با تقوی است دور است و مشمول رحمت نخواهد گردید مگر آنکه مغفرت و عفو خدای تعالی وی را فرا گیرد و چنین کسی که مشمول رحمت گردیده فائز شده بفیوضات بزرگ.

اشخاص با ایمان بایستی قدر خود را بدانند که نزد خدای تعالی برای آنان چه مقام و رتبه‌ای است که ملائکه حاملین عرش که بزرگترین سکان ملکوت بشمار میروند در باره آنان دعا میکنند و مغفرت و فیروزی و سعادت و رحمت برای آنها میطلبند و مسلماً چون ملائکه پاک و طاهرند دعای آنان رد ندارد پس ما اگر بخواهیم که مشمول دعای ملائکه گردیم باید کاری بکنیم که از مؤمنین واقعی محسوب گردیم یعنی باید بوظیفه ایمان خود عمل نمائیم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتِ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِذِ تَدْعُونَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ در توضیح آیه مفسرین چنین گویند وقتی کفار را بجهنم اندازند و آن عذاب کدایی را ببینند با نفس خود ملامت نموده و عتاب کنند که چرا تابع پیمبران نگردیدیم و بکتابهای الهی عمل نمودیم ملائکه عذاب بآنان می‌گویند که غضب خدا با شما بزرگتر است از غضب خودتان با نفسهای خودتان زیرا که او شما را بسوی ایمان میطلبید و شما کافر میگشتید.

و بوجه دیگر در اینکه روز غضب خدا نسبت بشما بزرگتر است از غضب بعضی از شما نسبت ببعض دیگر و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است:

(يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا).

صفحه : ۲۵۴

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ کفار وقتی عذاب را مشاهده مینمایند پیروردگار خود ملتجی می‌گردند و در مقام استغاثه میگویند ای خدایی که دو دفعه ما را می‌میرانیدی و دو دفعه ما را زنده گردانیدی و ما امروز که روز قیامت است بگناه خود اعتراف مینمائیم آیا راه خروجی از اینکه عذاب برای ما هست.

در اینکه مقصود از دو مرتبه مردن و دو مرتبه زنده شدن چیست از بعض مفسرین است که مردن اول در دنیا هنگام اجل است و مردن دوم بعد از زنده شدن در قبر برای سؤال و دو حیات یکی زنده شدن در قبر است و دیگری زنده شدن در قیامت خواهد بود.

و از ابن عباس و قتاده و ضحاک چنین نقل می‌کنند که مقصود از مردن اول آن وقتی است که نطفه و در اصلا ب پدران بودند و مردن دوم بعد از زندگانی اینکه دنیا است و زندگانی اول برای عمل و حیات آخرت برای جزاء است و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» و چون قول اول موافق بعض اخباری است که از معصومین علیهم السلام رسیده از اینکه جهت نزدیکتر بحقیقت خواهد بود و اینکه آیه تأیید می‌نماید وقوع سؤال قبر را ذلکم بآنکه إذا دُعِيَ اللَّهُ وَ حُدَّه كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُوْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ گویا ملائکه عذاب در پاسخ عذر خواهی کفار میگویند ابتلاء و عذاب شما برای اینکه است که وقتی پیمبران شما را خواندند که بخدای یگانه ایمان آورید اباء نمودید و اعراض کردید و وقتی خوانده شدید که برای خدا شریک قرار دهید ایمان آوردید و قبول نمودید و امروز حکم مخصوص بخدای بلند مرتبه و بزرگوار است که هر طوری بخواهد در باره بندگانش حکم میکند هر کرا خواهد میبخشد و هر کرا خواهد عذاب می‌نماید.

صفحه : ۲۵۵

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ آیه در مقام معرفی ذات بی‌زوال مبدا متعال بر آمده و بدلیل ائی که از اثر پی بمؤثر بردن است ثابت میگرداند وجود حقانی حق را که او کسی است که آیات آفاقیه و انفسیه خود را بشما می‌نمایاند و روزی شما را از آسمان بتوسط آفتاب و باران و غیره فرود می‌آورد و باین آثار حقانی متذکر نمی‌گردند مگر کسانی که روی دلشان بسوی حق است و بازگشت باو مینمایند.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ خطاب بمؤمنین نموده که شمایی که بسوی خدا بازگشت نموده‌اید خدا را بخوانید در حالی که دین و عمل شما برای خدا خالص باشد و در عبادت با خدا کسی یا چیزی را شریک نگردانید که مشرک در مقام عبادت خواهد گردید و لو آنکه کفار و مشرکین از چنین روشی کراهت دارند.

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ آن کسی که نشانه‌های قدرت خود را بشما مینمایاند و روزی شما را از آسمان فرود می‌آورد او بلند کننده درجات و صاحب عرش عظیم است.

مقصود از رفعت درجات شاید درجات و بلند گردیدن آسمانها باشد که طبقات و کرات آسمانی را رفیع گردانید بعضی بالای بعضی تا بعرش رسید و شاید رفعت معنوی باشد که درجات انبیاء و اولیاء را بلند گردانید آن نیز بعضی فوق بعضی دیگر (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) و اطلاق آیه شامل هر دو معنی میگردد و نیز عرش چنانچه گفته شده شامل میگردد هم عرش جسمانی و هم احاطه علم و قدرت الهی را.

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

سخنان مفسرین در توجیه روح

- ۱- بقولی قرآن و هر کتاب آسمانی است که بر انبیاء نازل نموده.
- ۲- وحی است که بالقاء آن زنده میکند دل هر کسی را که لایق آن با

صفحه : ۲۵۶

- مثل اینکه گفته میشود (القیث علیه کذا) یعنی او را فهمانیدم.
- ۳- مقصود از روح جبرئیل است که بامر خدا بر پیمبران ارسال گردید.

۴- مقصود نبوت است.

(تفسیر مجمع البیان) لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ارسال روح بقولی برای اینکه است که مردم را بیم دهد و بترساند از روزی که اهل آسمان و اهل زمین با هم جفت گردند یا روح ببدن ملحق گردد و آن روز قیامت است.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ روز قیامت روزی است که هر چیزی بحقیقت و آنچه در کمون آن مخفی گردیده ظاهر خواهد گردید و بر خدا چیزی از آنها مخفی نمیگردد.

با اینکه در هیچوقت چیزی بر خدا پنهان نخواهد بود ظاهر و باطن نزد او آشکار است و اختصاص بروز قیامت برای تهدید و تبه است.

و شاید اشاره باین باشد که در آن وقت مردم بینا می گردند و بعین یقین می بینند که تمام اعمال و سجدات احوالشان نزد حق تعالی حاضر و مکشوف است اگر چه در دنیا در غفلت بودند.

لِمَنَ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ آیه چنین ارائه میدهد که در روز (تلاق) یعنی روز قیامت وقتی اولین و آخرین با هم جمع شدند و پرده غفلت برداشته شد مشرکین و کافرین همه عارف بحق میگردند و میدانند که حاکم روز جزاء فقط خدا است که مالک ملک و ملکوت است آن وقت ندایی از مصدر جلال احدیت بلند میگردد که ملک و سلطنت امروز برای کی است تمام خلق گویند (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) مخصوص بخدای واحد قهار است.

و بعضی مفسرین آیه را حمل بر موقعی نموده اند که دیگر احدی در عالم باقی نمانده که آن بین نفخه اول صور اسرافیل است که عالم منحل می گردد و

صفحه : ۲۵۷

صور دوم که قیامت بر پا میگردد و گویند در آن وقت حق تعالی خود گوینده- (لِمَنَ الْمُلْكُ) است و خود پاسخ دهنده است که (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) لکن اینکه رأی مناسب سیاق آیات پیش و بعد نخواهد بود زیرا که از قوله تعالی (يَوْمَ التَّلَاقِ) که یکی از اسماء قیامت بشمار میرود و اشاره باجتماع موجودات است و آیه بعد که (الْيَوْمَ تُجْزَى) چنین استفاده میشود که اینکه نداء (لِمَنَ الْمُلْكُ) نیز مخصوص بهمان روز قیامت خواهد بود.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۷ تا ۲۸]

اشاره

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعَ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶)

وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكْفُرْ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكْفُرْ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ (۲۸)

صفحه : ۲۵۸

ترجمه

امروز هر نفسی جزاء داده میشود بآنچه کسب نموده و در اینکه روز ظلمی و ستمی (نسبت بکسی) وجود ندارد حقیقتا خدا سرعت حساب کننده است (۱۷)

ای محمّد کافرین را بترسان از روز قیامت وقتی که دلها بحجرها میرسد و آنان خشم خود را فرو میبرند و در آن روز برای ظلم کنندگان نه دوستی است و نه شفیع که (شفاعتش) پذیرفته شود (۱۸)

خدا میداند قلبهای خیانت کار را و آنچه را که در سینه‌ها مخفی گردیده (۱۹)

و خدا بحق و حقیقت (بین بندگانش) حکم خواهد نمود و آنهایی را که غیر از خدا میخوانند آنان حکم بجیزی نتوانند نمود بحقیقت او خدا است که شنوا و بینا است (۲۰)

آیا چرا (اینکه مردم) در زمین سیر نمیکنند تا آنکه بنگرند چگونگی عاقبت آنهایی که پیش از آنها بودند در صورتی که آنان در زمین از حیث قوای و آثار شدیدتر و قوی‌تر از اینها بودند (با اینحال) خدا آنها را بسبب گناهانشان گرفت و نگهدارنده‌ای از عذاب برای آنها نبود (۲۱)

و عذاب آنها برای اینکه بود که پیمبران با معجزه‌های ظاهر می‌آمدند و آنان کافر شدند پس خدا آنان را (بعذاب گرفت) زیرا که او قوی و سخت عقوبت کننده است (۲۲)

و حقیقتا ما موسی (ع) را فرستادیم با معجزه‌ها و حجتی هویدا (۲۳)

بسوی

صفحه : ۲۵۹

فرعون و هامان و قارون و آنان گفتند که او جادوگری است دروغگو (۲۴)

پس چون موسی (ع) حق را که از جانب ما بود آورد گفتند بکشید پسرهای کسانی را که ایمان آوردند بموسی (ع) و زنده گذارید زنان آنان را و نیست مکر و خدعه کافرین مگر در تباهی (۲۵)

فرعون گفت بگذارید موسی را بکشم و باید بخواند پروردگارش را (تا از کشتن من او را جلوگیری کند- و اگر نکشم او را) من میترسم دین شما را تبدیل بنماید یا در زمین فساد کند (۲۶)

موسی (ع) گفت بدرستی که من پناه میبرم پروردگار خودم و پروردگار شما از هر تکبر کننده‌ای که بروز حساب ایمان نیاورده باشد (۲۷)

مرد مؤمنی از کسان فرعون که ایمان خود را مخفی میگردانید گفت آیا شما میکشید مردی را برای اینکه میگوید پروردگار من خدا است و حقیقتا برای شماها معجزه‌هایی از جانب پروردگار شما آورده و اگر اینکه شخص دروغ میگوید (ضرر) دروغ وی وارد بر خودش می‌گردد و اگر راست میگوید میرسد بعضی از آن چیزهایی که بشما وعده میدهد و حقیقتا خدا هدایت نمی‌نماید اسراف

کننده بسیار دروغگو را (۲۸)

توضیح آیات

اليوم تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمِ اِيْنِكَ آيه نيز راجع باوضاع قیامت است آن روز را بچند صفت و خصوصیت معرفی نموده:

اول- آن را (بیوم التلاق) نامیده که دلالت دارد بر جمع شدن موجودات مثل اجتماع ماه و خورشید قوله تعالی راجع بقیامت فرموده (وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) و نیز تلاقی روح با بدن و اجتماع خلایق در صعيد واحد و غیر اینها.

دوم- قوله تعالی در وصف قیامت است (يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ) قیامت روزی خواهد بود که حقایق و آنچه در کمون قلبها مخفی بوده ظاهر میگردد.

سوم- نداء (قهاریت حق تعالی بلند میگردد و اظهار مینماید که امروز کی است که بتواند اظهار مالکیت و سلطنت نماید مگر ذات کبریایی الهی.

صفحه : ۲۶۰

چهارم- آن روز را روز جزاء و پاداش اعمال نامیده و اظهار مینماید که جزای هر کسی در خور عمل وی داده خواهد شد و در آن روز ظلم و تعدی بر کسی نخواهد گردید و روزی است که میزان عدل الهی بر پا میگردد قوله تعالی (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) از اینکه جمله میتوان استفاده نمود که ذات حق تعالی خودش چنانچه در بعض روایات رسیده حساب هر کسی را خواهد کشید و بیک نداء حساب همه کشیده میشود و هر کسی را بجزای عملش میرساند.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لِمَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ بِنَجْمٍ- از اوصاف قیامت آن را (يَوْمَ الْأَزْفَةِ) نامیده (آزفة) در لغت بمعنی نزدیکی است در مفردات گفته قوله تعالی (أَزْفَتِ الْأَزْفَةُ) (ای دنت القیامة) یعنی قیامت نزدیک گردید و اینکه بلفظ ماضی آورده اشاره بسرعت وقوع قیامت است.

(پایان) در اینکه آیه خطاب برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده که کفار و معاندین را بترسان از روزی که از شدت خوف و هول قلبها بحنجره میآید و از راه بیچارگی کظم غیظ مینمایند اشاره به اینکه قلب آنها از غیظ و اندوه پر است و در آن شدت هول و اضطراب راه چاره بر آنان مسدود گردیده زیرا که در آن وقت دوستی و شفيعی نمیابند که باو ملتجی و پناهنده گردند و از عذاب رهایی یابند و دوستان دروغی دنیوی آنان در آن روز بعضی دشمن بعض دیگرند قوله تعالی (الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ).

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ حاکم روز جزاء خدا است و آنچه حکم میکند بعدل و درستی و حقیقت خواهد بود زیرا که او از ظاهر و باطن و آنچه در قلبهای خیانتکار بشر و سینه‌های پر از فساد اخلاقی اشرار مخفی گردیده مطلع و دانا است، شنوا است که راز نهانی

صفحه : ۲۶۱

را میشوند و آنچه در سینه‌ها مخفی گردیده بینا است، بتهایی که مشرکین رو بآنان دارند و شفيع خود میدانند و آنان را پرستش مینمایند در روز معاد حکمی از آنها ظاهر نخواهد گردید زیرا که آنان فاقد عقل و شعورند.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ

بَدُنُوهُمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ چون امثال اینکه آیات در هر جایی از قرآن بمناسبتی آمده و تفسیر و توضیح گردیده و معنی تحت اللفظی آن در ترجمه همین جا گفته شده اینکه است که از توضیح آن خودداری مینمائیم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ - إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ وقتی حضرت موسی (ع) با آن معجزه‌های نه گانه و حجتی ظاهر و هویدا که بر تمام سحره غالب گردید و برای هدایت فرعون مأمور گردید زیرا که فرعون تفرعن و کبر را بجایی رسانده بود که دعوی خدایی مینمود و بنی اسرائیل را به بندگی خود مجبور میگردانید و هامان که وزیر وی بود و قارون که و لو اینکه از بنی اسرائیلیین بشمار میرفت لکن از قراری که گفته‌اند مستشار و مورد اطمینان فرعون بود و حضرت موسی (ع) آنان را به پرستش خدای یگانه دعوت نمود و حضرت موسی اگر چه برای تمام بنی اسرائیل مبعوث گردیده بود لکن اختصاص باین سه نفر شاید از جهت ریاست آنان بر سائرین بوده چنانچه گفته شده-

(الناس علی دین ملوکهم)

پس از آنکه موسی (ع) با آن معجزه‌های واضح روشن آنان را بایمان دعوت نمود نسبت سحر و کذب بحضرتش دادند و دعوت او را نپذیرفتند بلکه باضافه بر آن در مقام ایذاء خودش و تابعین او بر آمدند چنانچه آیه خبر میدهد گفتند موسی را با پسرهای کسانی که باو ایمان آورده‌اند بکشید و اینکه نگفته خود بنی اسرائیلیان را بکشید شاید برای اینکه بوده که

صفحه : ۲۶۲

میخواسته مؤمنین بداغ اولادانشان آزرده دل و پریشان حال گرداند و از دین حق بر گردند و همچنین زنهای آنها که مادرهای اطفال میشوند آنهایی که ایمان آورده بودند باقی گذارید که خدمتگزار فرعونیان و دل آزرده باشند.

وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ فرعون گمان کرد که از راه ظلم و کید و تعدی میتواند نور خدا را خاموش گرداند دیگر ندانست که همیشه حق و اهل حق غالب (جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) اینکه بود که مکر فرعون سبب گمراهی و هلاکت وی گردید و قَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ وقتی فرعون دید نمیتواند با دلیل و برهان معجزات موسی (ع) را باطل بنماید و با او معارضه کند و آن قوه خدا داده موسی (ع) غالب بر وی می‌باشد تصمیم بر قتل او گرفت و میگفت میترسم دین شما را عوض کند یا در زمین فساد نماید و از آیه چنین بر می‌آید که وزراء وی مانع میشدند و میگفتند کشتن او دلیل بر عجز تو خواهد بود که چون از روی دلیل نتوانسته‌ای با وی معارضه کنی او را اعدام نموده‌ای.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنَ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وقتی حضرت موسی (ع) بر قصد آنها مطلع گردید از شر کفار بخدا پناه برد و گفت من پناهنده بخدا و در حفظ و حمایت او میباشم.

آری اگر آن پیمبر و رسول الوالعزم یعنی موسی (ع) و باقی پیمبران خود را از شر هر متکبر سرکش کافر بروز حساب و قیامت در حصن حصین توحید محفوظ نمی‌دیدند چگونه برای آنان تصور داشت که در مقابل مردمان اشرار از کافرین و مشرکین عرض اندام نمایند و آنان را بغیر روش و عادت دیرنشان بوحدت پرستی وا دارند اینکه هم یکی از امور خارق العاده آن بزرگواران بشمار می‌رود.

صفحه : ۲۶۳

وَقَالَ رَبِّ جَبَلٍ مِّنْ مَّوْمِنٍ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكْفُرْ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكْفُرْ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ فِي ذَلِكَ أَنْ تَقْبَلُوا مِنْهُ نِعْمَةً مِّنْ رَبِّكُمْ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ

بوده اختلاف است بقولی آن ولی عهد فرعون و حزیبیل نام داشت و بقول دیگر او از بنی اسرائیل و نام وی حبیب یا شمعون بود و

ظاهراً قول اول صحیح‌تر است زیرا که در آیه تصریح نموده که او آل فرعون بود اگرچه آل با قرینه بر رفیق و دوست و معاون صدق مینماید لکن ظاهراً در اینجا مراد قرابت حسبی است بروایت ابن عباس از کسان فرعون غیر از آسیه زن فرعون و ابن عم وی حزیل کسی بموسی ایمان نیاورده بود.

خلاصه وقتی حزیل دید فرعون اعدام حضرت موسی (ع) را در نظر گرفته در مقام موعظه و صلاح بینی آنان بر آمد و بدلیل عقل و شهادت وجدانشان خواست آنان را از اینکه عمل شنیع بازدارد گفت چگونه شما در مقام کشتن کسی بر آمده‌اید که گوید پروردگار من خدا است و کلامش را مقرون به معجزاتی نموده که شاهد بر صدق مدعای او است و اینکه شخص اگر در دعوی رسالت دروغ گوید ضررش بخودش بازگشت مینماید و اگر راست گوید بعضی از آن عذابها که شما را بآن میترساند و تهدید مینماید بشما خواهد رسید مسلم و محقق است که خداوند هرگز کسی را که در دروغگویی اسراف نماید هدایت نخواهد نمود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ شَآئِدٌ إِنَّكَ آيَةٌ مِنْ تَمَمِ حِكَايَةِ هَمَانِ مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ بِأَنَّكَ وَأَمْرٌ خَارِقٌ الْعَادَةِ كَامِيَابِ خَلَاصَهُ آيَةٌ أَشَارَهُ بِهِ إِنَّكَ إِنْ كَرِهْتَ مُوسَى (ع) فِي دَعْوَى رِسَالَتِ دُرُغٍ مِثْلَ حِكَايَةِ هَمَانِ مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ بِأَنَّكَ وَأَمْرٌ خَارِقٌ الْعَادَةِ كَامِيَابِ نَمِيكَرِدِيدِ زَيْرًا كَمَا عَدَلَ خَدَا بِلَا تَرَا مِنْ آيَةٍ إِنَّكَ أَسْتِ كَسِي رَا كَمَا فِي دَعْوَى نُبُوتِ وَ رِسَالَتِ دُرُغٍ كَمَا بِأَنَّ خَارِقَ الْعَادَةِ أَيْ بَدَسْتِ وَ يَ جَارِي كَرْدَانِدِ هَر كَزِ چنين نخواهد بود.

صفحه : ۲۶۴

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۹ تا ۴۴]

اشاره

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَأْسِ اللَّهِ إِنَّ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۴) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَيْدٌ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰) وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَاشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (۴۲) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسْتَدْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْئُوسُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴)

ترجمه

(آن مرد مؤمن از کسان فرعون گفت) ای گروه مردم امروز برای شما در زمین سلطنت پدیداری است و اگر عذاب خدا آید کی است که بتواند ما را از عذاب خدا یاری کند، فرعون گفت بشما ارائه نمیدهم مگر آنچه را که برای شما مصلحت می‌بینم و بشما نمی‌نمایانم مگر راه راست را (۲۹)

آن کس که ایمان آورده بود گفت ای گروه من بر شما می‌ترسم مثل آنچه بر جماعت گذشتگان وارد شده (۳۰)
مثل عادت (خدا در نازل گردانیدن عذاب) بر قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود و آنهایی که بعد از آن آمدند و خداوند هرگز اراده نمیکند که ببندگانش ظلم و ستم نماید (۳۱)

و ای گروه بر شما می‌ترسم از عذاب روز ندا کردن (روز قیامت) (۳۲)
روزی که بر گردیده شوید (از حساب) در حالی که از آنجا بازگشته‌گان باشید (بسوی جهنم) و در آن وقت برای شما پناه دهنده‌ای از عذاب خدا نخواهد بود و کسی را که خدا (در ضلالت) فرو گذارد هدایت کننده برای او نمیباشد (۳۳)
و حقیقتا پیش از اینکه یوسف (ع) با معجزه‌هایی آمد (و مردم) همیشه در آنچه از

کرامات می‌آورد در شک بودند تا وقتی که (یوسف) از دنیا رحلت نمود گفتند خدا هرگز بعد از او پیمبری مبعوث نخواهد گردانید اینطور خدا گمراه میگرداند کسی را که شک آورنده و اسراف کننده باشد (۳۴)

کسانی که در آیات خدا جدال و نزاع مینمایند بدون حجت و دلیلی که بر آنان آمده باشد (اینکه عمل) دشمنی بزرگی است نزد خدا و نزد مؤمنین نیز چنین خواهد بود اینطور خدا مهر میزند بر قلب هر تکبر کننده سرکشی را (۳۵)
فرعون گفت ای هامان برای من بنای بلندی بساز شاید براهی برسم (۳۶)

براههای آسمانها پس بخدای موسی آگاه گردم حقیقتا من گمان میکنم موسی از دروغگویان خواهد بود (۳۷) و برای فرعون چنین آراسته گردید بدی عمل او و بازداشته شد از راه راست و نبود کید فرعون مگر در تباهی و نیستی (۳۸)
و آن مردی که ایمان آورده بود گفت ای مردم مرا متابعت نمائید تا آنکه شما را راهنمایی کنم براه راست (که رشد شما در آن است)

ای مردم جز اینکه نیست که اینکه زندگانی دنیا متاع و حظ اندکی است و محققا آخرت جایگاه قرار است (۳۹)
کسی که عمل بدی بکند مجازات نمیشود مگر مانند عملش و کسی که از مرد یا زن عمل شایسته‌ای بنماید در حالی که وی مؤمن باشد چنین جماعتی در بهشت داخل میگردند و بآنان روزی بیحساب داده میشود (۴۰)

و ای مردم چیست برای من که میخوانم شما را بسوی راه نجات و شما مرا میخوانید بسوی آتش (۴۱)
مرا دعوت میکنید که بخدا کافر گردم و چیزی را که علم باو ندارم شریک او قرار دهم و من شما را میخوانم بسوی مقتدر غالب آمرزنده (۴۲)

مسلم و محقق است مرا میخوانید بسوی چیزی که برای او دعوتی نیست نه در دنیا و نه در آخرت و حقیقتا بازگشت ما بسوی خدا است و بحقیقت که اسراف کننده‌گان یاران آتشند (۴۳)

(آن مرد مؤمن گفت) بزودی یاد میکنید آنچه را که من برای شما میگویم و من کار خود را بخدا وا میگذارم زیرا که او بحال

بندگان خود بینا و آگاهست (۴۴)

صفحه : ۲۶۷

توضیح آیات

اشاره

یا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا حَزِيبٌ مِمَّنْ آمَنُوا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَنْ يَكُونُوا رَبَّاعِيَ الْأُيُوتِ فِي يَوْمٍ كَانَ وَعْدُ اللَّهِ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَجْرًا كَثِيرًا بِمَا كَانُوا فِيهَا يَخْتَلِفُونَ

یا قوم! امروز شما را در زمین ظاهر می‌کنیم و اگر چه حزیبی از فرعون که وصفش در آیات بالا گفته شد ثانیاً از روی اندرز و نصیحت بفرعون و بگروه قبطیان خطاب مینماید که اگر چه امروز شما صاحب ملک و سلطنت و مسلط و غالب بر بنی اسرائیل می‌باشید لکن اگر مورد غضب حق تعالی واقع گردید کسی نیست که بتواند ما را یاری کند و از عذاب خدا نجات یابیم و در کشتن موسی (ع) مظنه خطر است شاید واقعا رسول خدای تعالی و راستگو باشد و عقلایی نیست که انسان خود را در مهلکه اندازد.

قال فرعون ما أريكم إلا ما أرى وما أهديكم إلا سبيل الرّشاد فرعون از روی تدلیس و مکر بقوم خود که دید در رأی با وی مخالفت مینمودند و از کشتن موسی (ع) مانع میشدند گفت مصلحت شما را در چیزی می‌بینم که بشما مینمایانم و شما را ارشاد نمی‌نمایم مگر بطریقی که رشد و صلاح شما در آن خواهد بود و شاید غرض او چنین بوده که مصلحت در اینکه می‌بینم که موسی کشته شود و شما سر تسلیم و بنده‌گی بسوی من فرود آرید و مرا بخدایی بپذیرید.

وقال الذي آمن يا قوم إني أخاف عليكم مثل يوم الأحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذين من بعدهم و ما الله يريد ظلماً للعباد حزیب همان مؤمن آل فرعون در نصیحت قوم اصرار نمود و خواست آنان را بحال امم پیشینیان مثل قوم نوح، ثمود و مردمانی که بعد از آنها بودند متذکر گرداند که آنها در اثر مخالفت و تکذیب پیمبران چگونه مبتلا بعذاب گردیدند و نیز آنان را متذکر گرداند که بدانند پیاداش عمل نکوهیده خودشان بود که بعذاب مبتلا گردیدند خداوند بر بندگان خود ظلم روا ندارد. اینکه آیه دلالت صریح دارد بر بطلان مذهب اشاعره که گویند آنچه در عالم

صفحه : ۲۶۸

از نیک و بد حتی ظلم و تعدی واقع گردد فعل خدا است و بنده را بکلی مسلوب الاختیار میدانند زیرا در اینجا چنانچه ظاهراً تصریح فرموده که اصلاً خدای تعالی اراده ظلم هم ببندگان خود ندارد چه جای عمل آن و در جای دیگر فرموده (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدای تو هرگز ببندگان خود ظلم کننده نخواهد بود.

آری ذات متعال تمام موجودات را از روی رحمت و فضل و احسان آفریده چگونه تصور میشود که خودش بنده ضعیف خود را بگناه وا دارد پس از آن وی را عذاب کند که چرا چنین و چنان کردی از هیچ ظالمی چنین عملی روا نیست چه جای خدای کریم. و یا قَوْمِ إني أخاف عليكم يوم التناد

سخنان مفسرین در توجیه يوم تناد

۱- روز قیامت را (تناد) نامیده بمناسبت اینکه در آن روز کافرین بوایلا و وا اسفا بهلاکت خود فریاد کنند قوله تعالی (دَعُوا هُنَالِكَ تَبُورًا).

۲- بقول دیگر قیامت روزی است که اهل دوزخ اهل بهشت را صدا زنند و اهل بهشت اهل جهنم را و اهل اعراف اهل اعراف را بخوانند قوله تعالی در سوره اعراف (وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ). (حسن و قتاده و ابن زید) ۳- در قیامت هر گروهی پیشوای خود را بخوانند قوله تعالی (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (ابو الفتوح رازی) خلاصه خربیل همان مؤمن آل فرعون در مقام نصیحت و اندرز بگروه قبطیان تذکر میدهد که بترسید از روزی که ملجاء و پناهگاهی بر خود نمی‌بینید و از روی ناچاری بفریاد رفیقان را می‌طلبید و صدا می‌زنید که بفریاد ما برسید و ما را از عذاب برهانید و در آن وقت کسی بفریاد شما نخواهد رسید. یَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ رُزِ قِیَامَتِ رُوزِی اَسْتِ کِه وَ قَتِی اَهْلِ جَهَنَّمَ مَشَاهِدَه عَذَابِ نَمُودَنْدِ رُو گِرْدَانِیْدَه بَر مِیگِرْدَنْد بَگَمَانِ اِیْنکِه تَوَانَنْد اَز عَذَابِ فَرَار نَمایَنْد و گُویَا بَأَنَانِ گُفْتَه مِی شُود

صفحه : ۲۶۹

کجا فرار میکنید امروز ملجأ و پناهگاهی از عذاب برای شما نخواهد بود کسی که در دنیا باختیار خود را در طریق هدایت رهسپار نگردانید خدا امروز بسوی رحمت خود وی را هدایت نمیگرداند و او را از رحمت خود محروم گرداند و دیگر هدایت کننده‌ای برای وی یافت نخواهد گردید.

آری خدا هدایت میکند هر کرا بخواهد و نیز گمراه میگرداند هر کسرا بخواهد لکن کار خدا عبث و جزافی نیست در اینکه دنیا همه طور وسائل هدایت یافتن و نیز گمراه گردیدن را باسانی در دسترس هر کسی گذاشته، چنانچه هر کسی بوجدان خود می‌یابد که در عمل خود مختار است وقتی انسان تابع هوی و پیرو آرزو و آمال خود گردید البته راههای هدایت بروی وی بسته خواهد گردید و دیگر قابل هدایت نخواهد بود وقتی هدایت نشد البته گمراه میگردد و همین است معنی گمراه کردن خدا که چون قابل هدایت نیست گمراه میگردد.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَلِيَّاتِ فَمَا زَلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا شَائِدِ مَقْصُودِ حَزْبِيلِ يُوسُفِ صَدِيقِ ابْنِ يَعْقُوبَ نَبِيٍّ بُوْدَه وَ بَقُولِ بَعْضِي يُوسُفِ بِنِ اِبْرَاهِيْمِ بِنِ يُوسُفِ بُوْدَه کِه اُو هَم پِيْمْبِرِ وَ اِظْهَارِ مَعْجَزَاتِ وَ كِرَامَاتِ نَمُودِ وَ بَعْضِي گُويَنْدِ فَرْعُونِ مُوسَى هَمَانِ فَرْعُونِ يُوسُفِ صَدِيقِ بُوْدِ وَ دَرِ زَمَانِ حَضْرَتِ يُوسُفِ پَسِ اَز اَنکِه فَرْعُونِ اسْبِي دَاشْتِ مَرْدِ وَ بَدْعَايِ يُوسُفِ (ع) زَنْدِه گِرْدِيدِ فَرْعُونِ بَاو اِيْمَانِ آوَرْدِ وَ بَعْدَا اَز اِيْمَانِ بَکْفَرِ خُودِ بَر گِشْتِ.

خِلاصَه حَزْبِيلِ دَر مَقَامِ اَنْدَرزِ وَ نَصِيحَتِ بَگِرُوْه فَرْعُونِيَانِ گُويْدِ خِداوَنْدِ هَمِيْشَه بَرایِ اِتْمَامِ حِجْتِ پِيْمْبِرَانِي بَرایِ شَمَا فَرَسْتَادَه بَا مَعْجَزَاتِ بَسِيَارِ وَ شَمَا اَنَانِ رَا تَکْذِيبِ نَمُودِيدِ وَ اَز جَمْلَه اَنهَا يُوسُفِ (ع) بُوْدِ کِه دَر پِيْمْبِرِي وَ مَعْجَزَاتِ اُو شَکْ دَاشْتِيدِ وَ وَ قَتِي اُو اَز دُنْيَا رَفْتِ گَمَانِ کَرْدِيدِ بَعْدِ اَز اُو دِيگَرِ رَسُولِي نَمِيآيْدِ.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ اِیْنکِه اِيَه عِلْتِ گَمْرَاهِي رَا گُوشِ زِدِ مَرْدَمِ مِيْنَمَايْدِ کِه چُونِ دَر فِهْمِ حَقَائِقِ کُوشِشِ

صفحه : ۲۷۰

نمیکنند تا آنکه قوه عقل آنان باز گردد و حق و باطل را از هم تمیز دهند اینکه است که قوای حیوانی بر آنها چیره گردیده و هوای نفسانی آنان پای بند عقلشان گردیده و در نتیجه چشمان آنان از دیدن حقایق کور و گوشه‌هایشان از استماع کلمات حقانی کر گردیده و همیشه در شک و پندار باقی میمانند و چون میتوانند از راه عقل از شک بیقین برسند عمر خود را در باطل صرف نمودند (يُضِلُّ اللَّهُ) چون چنین بودند و دیگر قابل هدایت نبودند خدا آنها را گمراه گردانید یعنی بهدایت حق تعالی نائل نگردیدند.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلطَانٍ أَتَاهُمْ كَثِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا در مقام مذمت کسانی است که بدون علم و دانش در آیات الهی جدال می‌کنند چنانچه عادت بسیاری از جهال که عاری از دانشند چنین است که با اهل حق در آیات قرآنی یا مقدسات قوانین شرع جدال میکنند و میخواهند برای اعمال بدشان تمسکی بدست آرند که سرپوش اعمال نکوهیده‌شان گردد و نمیدانند که جدال نمودن در آیات الهی موجب سخط و غضب خدا و غضب مؤمنین خواهد بود.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ اشاره به اینکه در اثر چنین اعمال بدشان خداوند مهر می‌زند و بسته میگرداند قلب کسانی را که از راه کبر و خود پسندی زیر بار رسولان و سفرای الهی نمیروند و سرکشی میکنند اینکه است که چنین مردمانی از جاده حق بیرون رفته و در پرتگاه ضلالت و گمراهی واقع خواهند گردید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ، أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا محققا فرعون میدانست که خودش عاجز است و برای وی ممکن نیست راهی با آسمانها پیدا نماید و خدای موسی را بیابد لکن غرضش اینکه بود که مردم را اغواء نماید و چنین وانمود کند که خدای موسی جسم و جسمانی است وقتی میشود

صفحه : ۲۷۱

خدا جسم باشد خودش هم میشود خدا باشد.

در سوره قصص در آیه (۳۸) حکایه از قول فرعون فرموده: (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ) در اینکه آیات اشاره است به اینکه فرعون از چند جهت برای اغواء نمودن مردم مغالطه کاری نموده که مردم را فریب دهد.

۱- گفته (ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ) در صورتی که علم بمبدء عالم و اثبات صانع فطری هر بشری است اینکه است که شنیده نشده که پیمبری گفته باشد بدانید که خدایی هست میگفتند خدای شما و مربی شما یکی است و مثل و مانندی ندارد و منزله از صفات مخلوقین است و وظیفه شما پرستش او است نه غیر او و چون احتیاج عالم بصانع از ضروریات و بدیهیات اولیه بشمار میرود فرموده (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

۲- (مِنْ إِلَهِ غَيْرِي) و اینکه مغالطه دیگری است که آن خدایی که شما بفطرت خود میدانید که صانع و پدید آورنده عالم است منم غیر از من نیست.

۳- بوزیرش هامان دستور میدهد که بناء بلند محکمی برای من بساز بلکه براه آسمانها برسم و بر اله موسی مطلع گردم زیرا که من گمان میکنم موسی (ع) دروغ میگوید و مغالطه کاری آن لعین شاید از اینکه راه بوده که بر مردم امر را مشتبه گرداند و تصور کنند خدا جسم است و مکان دارد وقتی ممکن است خدا جسم باشد ممکن است فرعون نیز خدای زمین باشد.

وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ آری فرعون و امثال وی چنین گمان میکنند باین تدلیسها و مغالطه کاریها میتوانند جلو نور خدا را به بندند و راه حق را بسوی اهلش مسدود گردانند و بر اهل الله غالب گردند دیگر نمیدانند که (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) و کید و مکر آنان

صفحه : ۲۷۲

بازگشت بخودشان خواهد کرد و جز خسران و زیانکاری چیزی عایدشان نخواهد شد چنانچه مکر فرعون منجر بهلاکتش گردید و خود و تابعینش در رود نیل غرق شدند و هلاک گردیدند.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ مؤمن آل فرعون چون منسوب بفرعون بود باز در مقام اندرز خطاب بفرعونیان

می‌کند و می‌گوید ای گروه من اگر طالب نجات و سعادت می‌باشید فریب نخورید و پیرو گفتار من گردید تا آنچه سبب رشد و ترقی و تعالی و فضیلت است بشما بنمایانم.

یا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ تَكَرَّرَ (یا قوم) برای تته آنها است گوید ای گروه من یعنی ای فرعونیان چشم دل خود را باز کنید و عقل خود را بکار بیندازید تا بر شما محقق و ثابت گردد که اینکه حیات دنیا در جنب آخرت یک متاع اندکی است که زود در گذر است و قرار و ثباتی برای آن نخواهد بود و محل قرارگاه و آرامشگاه شما آخرت است که خانه همیشگی شما خواهد بود.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ جمله حالیه (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) اشاره باین دارد که عمل صالح وقتی با ایمان مقرون باشد آن وقت آدمی را لائق بهشت که دار کرامت الهی است میگرداند لکن عمل هر قدر بنظر بدوی خوب جلوه کند اگر مقرون با ایمان نباشد چنین عملی که خالی باشد از نیت صحیح و قصد رضای الهی که از ایمان ناشی می‌گردد مثمر ثمر نخواهد گردید اگر فائده‌ای بر آن مترتب گردد یعنی اگر عمل واقعا خوب باشد نتیجه و فائده آن در همین دنیا عائد عاملش خواهد گردید قوله تعالی (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) (سوره شوی آیه ۱۹) کسی که مقصودش از عمل نیکو نفع و زراعت آخرت باشد

صفحه : ۲۷۳

ما نفع و ثمره زراعت او را زیاد می‌کنیم و کسی که مقصودش از عمل نفع و زراعت دنیا باشد از دنیا بوی عطا می‌کنیم و دیگر در آخرت نصیبی برای او نخواهد بود.

خلاصه باز حزیبیل در مقام نصیحت بآنها گفت وقتی شما دانستید که قرارگاه شما آخرت است بایستی فکری برای آخرت خود بکنید و بدانید از مردان و زنان شما هر کس در اینکه عالم عمل بدی کند بقدر عمل بدش مجازات می‌گردد و کسی که عمل خوبی که توأم با ایمان باشد انجام بدهد خداوند بدون حساب تفضلاً نعمت باو عطا مینماید اشاره به اینکه در عذاب و مجازات مساوات در کار است لکن در ثواب و پاداش نیک اندازه و مساواتی در آن مراعات نخواهد گردید زیرا که رحمت و فضل الهی نسبت بمؤمن صالح حدّ و اندازه‌ای نخواهد داشت.

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ آیه مشعر باین است که بعد از سخنان حزیبیل فرعونیان وی را سرزنش نمودند که تو بموسی ایمان آورده‌ای و از اینکه رأی و عقیده بر گرد و گر نه سیاست فرعون مبتلا خواهی شد اینکه بود که حزیبیل گویا از روی تعجب گوید خیلی عجیب است که من شما را براه نجات و سعادتتان دعوت می‌نمایم و شما مرا بسوی آتش دعوت می‌نمائید. تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ شما مرا دعوت بکفر مینمائید که برای خدا شریک قرار بدهم چیزی یا کسی را که علم بالوہیت آن ندارم و من شما را دعوت مینمایم بسوی خدایی که غالب و مقتدر و پذیرنده توبه است.

اشاره به اینکه از طریق برهان و وجدان ثابت گردیده که عالم را خدایی است که آفریننده تمام عالمیان است و از راه دلیل و برهان بیشتر از یک خدای عالم قادر حکیم ثابت نگردیده پس چگونه انسان عاقل کورکورانه قبول می‌کند چیزی را که هیچ دلیلی بر اثبات آن نخواهد بود.

و جمله (ما لیس لی به علم) سالبه بانتفاء موضوع است و مشعر بر اینکه است

صفحه : ۲۷۴

که چون خدایی جز خدای واحد و احد نیست علم باو ندارم- نه اینکه هست و من علم باو ندارم.
 لا جرم أنما تدعونني إليه ليس له دعوة في الدنيا ولا في الآخرة و أن مردنا إلى الله و أن المسرفين هم أصحاب النار (لا) (در لا جرم)
 بمعنی نفی است و برای رد آن چیزی آورده که کفار او را عبادت وی میخواندند و (جرم) فعل ماضی است و بمعنی کسب یا جنی
 و فاعل آن ضمیر مستتر و جمله (أنما تدعونني إليه) در موضع فاعل است یعنی چنین نیست که شما گمان میکنید بلکه ثابت است و
 شبهه‌ای در آن نیست که آنچه را که شما مرا بآن دعوت میکنید (لیس له دعوة) برای او دعوتی نیست یعنی الهه شما لایق دعوی
 الوهیت نمیباشند یا دعوت فرعون بالوهیت استحقاق اجابت در آن نیست یا اجابت دعوت معبود باطل نه در دنیا و نه در آخرت نفع
 نخواهد داشت.

(منهج الصادقین) خلاصه حزیبیل گوید معبودان دروغی که مرا دعوت پرستش آنها می‌کنید عبادت آنان نه در دنیا و نه در آخرت
 هیچ نفعی نخواهد داشت و مبدء و آفریننده ما خدا است و بازگشت ما هم بسوی او خواهد بود و آنهایی که عمر خود را در باطل
 تلف گردانیده‌اند آنان اهل آتشند یعنی سرانجام آنها بعد از خواهد کشید.
 فَسْتَذَكُرُونَ ما أقول لكم و أفوض أمری إلى الله إنه الله بصیر بالعباد حزیبیل گوید من شما را بآنچه صلاح شما بود متذکر گردانیدم و
 بزودی صدق گفتار مرا خواهید فهمید و من امور خود را بخدا واگذار میکنم زیرا که او بحال بندگان خود بینا است.
 اشاره به اینکه آن وقتی که غرق میگرددید و مشرف بهلاکت میشوید آن وقت پشیمانی دیگر سودی برای شما نخواهد داشت.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۵ تا ۵۹]

اشاره

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵) النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ
 أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) وَ إِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ يَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا نَصِيًّا مِنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ
 الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِحَزَنِهِمْ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ
 (۴۹)

قالوا أ و لم تك تأتيكم رسلكم بالبينات قالوا بلى قالوا فادعوا و ما دعاء الكافرين إلا في ضلال (۵۰) إنا لننصُرُ رُسُلنا و الذين آمنوا في
 الحياة الدنيا و يوم يقوم الأشهاد (۵۱) يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار (۵۲) و لقد آتينا موسى الهدى و
 أورثنا بني إسرائيل الكتاب (۵۳) هدى و ذكرى لأولى الألباب (۵۴)

فأصبر إنه وعد الله حق و استغفر لذنوبك و سبِّح بحمد ربك بالعشي و الإبرار (۵۵) إنه الذين يجادلون في آيات الله بغير سلطان
 آتاهم إن في صدورهم إلا كبر ما هم ببالغيه فاستعذ بالله إنه هو السميع البصير (۵۶) لخلق السماوات و الأرض أكبر من خلق الناس و
 لكن أكثر الناس لا يعلمون (۵۷) و ما يستوى الأعمى و البصير و الذين آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسمى قليلاً ما تتذكرون (۵۸)
 إنه الساعة لآتية لا ريب فيها و لكن أكثر الناس لا يؤمنون (۵۹)

صفحه : ۲۷۶

پس خداوند حزیبیل را از خبث اعمال بد آنها نگاه داشت و عذاب فرعونیان را فرا گرفت (۴۵)
و در صبح و شام بر فرعونیان آتش عرضه میشود و روزی که قیامت بر پا میگردد (بفرعونیان گفته میشود) ای آل فرعون در آئید در سخت‌ترین عذاب (۴۶)

وقتی در آئید در آتش با یکدیگر مجادله و نزاع مینمایند ضعفاء به آنهاپی که تکبر و سرکشی مینمودند گویند حقیقتا ما تابع و پیرو شما بودیم آیا شما بهره‌ای از عذابی که نصیب ما شده دفع نمیکنید (۴۷)
آنهاپی که سرکشی و تکبر کردند (در پاسخ) گویند ماها تماما در آتش خواهیم ماند حقیقتا خدا بین بندگانش چنین حکم نموده (۴۸)

و آنهاپی که در جهنم‌اند بخازنان جهنم گویند پروردگار خود را بخوانید که روزی عذاب ما را تخفیف دهد (۴۹)
آنان در پاسخ گویند آیا چنین نبود که پیمبران با معجزه‌های واضح برای شما آمدند (کفار) در جواب گویند آری آمدند (خزانه جهنم) گویند پس دعا کنید و نیست دعای کافرین مگر در گمراهی (۵۰)

بدرستی ما یاری میکنیم پیمبران خود را و آنکسانی که در حیات دنیا ایمان آوردند و آن روزی که گواهان برپا می‌ایستند (۵۱)
و آن روزی است که عذر- خواهی ستم‌کنندگان سودی نخواهد داد و برای آنان است لعنت و برای آنها است بدی سرای (قیامت) (۵۲)

و حقیقتا بموسی عطاء نمودیم (کتابی که) در آن هدایت بود و بنی اسرائیل آن کتاب را بمیراث بردند (و در آن کتاب) (۵۳)
هدایت و تذکر بود برای کسانی که صاحب عقل بودند (۵۴)
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم صبر کن حقیقتا وعده خدا حق است و طلب آمرزش کن برای گناه خودت و در صبح و شام تسبیح و ستایش و حمد نما پروردگار خود را (۵۵)

بحقیقت کسانی که در آیات خدا جدال و نزاع مینمایند بدون آنکه حجت و بینه‌ای بر آنها آمده باشد در سینه آنان نیست مگر کبر و سرکشی که آنان (هرگز بآرزوی خود) نخواهند رسید پس ای محمد بخدا پناه ببر زیرا که او شنوا و بینا است (۵۶)
هر آینه خلقت آسمانها و زمین از خلقت انسان بزرگتر است لکن بیشتر مردم نمیدانند (۵۷)
کور و بینا هرگز با هم مساوی

صفحه : ۲۷۷

نخواهند بود (و نیز مساوی نیستند) کسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند (با آدم) بدکار، کمیابند کسانی که متذکر میگردند (۵۸)

و ساعت قیامت محققا آینده است و شکی در آن نیست و لکن بیشتر مردم ایمان ندارند (۵۹)

توضیح آیات

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكُرُوا وَ حَاقَ بِالْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ پس از آنکه بر فرعون و تابعین وی از طرف حق تعالی حجت تمام گردید و بمعجزات بسیار (و تسع آیات) که برای اثبات پیمبری و رسالت حضرت موسی (ع) در معرض نمایش فرعونیان ظاهر گردیده بود و آنان ظلم و تعدی را بجانب موسی از حد گذرانیدند و فرعون کمر قتل موسی (ع) و حزیبیل مؤمن آل فرعون را که در مقام اندرز آنان برآمده بود بسته بود آن وقت در مورد غضب الهی واقع گردیدند و خدا موسی (ع) و حزیبیل را از مکر آنها حفظ نمود و بر آنان عذاب فرود آمد و در رود نیل غرق گردیدند.

و کرام الکتبیین و غیر اینها برای گواهی اعمال افراد بشر ایستادگی میکنند در همه حال ما سفراء خود را و نیز گروندگان بآنها را یاری میکنیم و اینان در همه حال مظفر و منصور خواهند بود.

یاری اولیاء و مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد بچند وجه تصور میگردد اول بحجت و بینه که طرف را ملزم گرداند دوم در جهاد و محاربه که مؤمنین بقدری که حکمت مقتضی بود فاتح و بر کفار غالب میگرددند سوم بالطف الهی و تأییدات قلبی دشمنان آنها را هلاک میگرددانید و تمام اینکه فیوضات از جانب خدای تعالی برای انبیاء و مؤمنین واقع بود و باینها بر کسانی که مخالفت آنها را مینمودند غالب می-گردیدند و بقهر و غلبه بر آنها یی که با آنان منازعه و جدال مینمودند تسلط و قدرت

صفحه : ۲۸۰

می یافتند و نیز بر اعدام دشمنانشان و نجات خودشان و مؤمنین و قدرت بر انتقام کشیدن ظفر می یافتند.

(طبرسی) یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ رُوزِ قِیَامَتِ که گواهان برای شهادت بر پا می ایستند در آن روز هر قدر ستمکاران که هم بنفس خود و هم بدیگران از مؤمنین و اولیاء الله ظلم و تعدی نمودند عذر-خواهی کنند عذر آنان پذیرفته نخواهد گردید و برای آنها است لعنت یعنی دورند از رحمت خداوند و جهنم جایگاه همیشه گی آنها است.

اگر چه خداوند خود را بصفت غفاریت ستوده و بمقتضای اینکه صفت باید عذر گنهکاران را بپذیرد لکن اینکه عذر آنها پذیرفته نمیشود برای اینکه است که آنچه در آنها بالقوه موجود بوده و بآن استعداد قبول داشتند بمرگ تمام شد و دیگر قابل بخشش نیستند زیرا که مرض کفر و عصیان چنان در اعماق قلب آنان فرو رفته و صفحه قلب آنان را سیاه گردانیده که دیگر جای تدارک ما فات باقی نمانده پس عیب در خود کافر و عاصی است نه در غفاریت حق تعالی زیرا که غفاریت در محل قابل نفوذ مینماید.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ، هُدَى وَ ذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ شَیْءٌ (هُدَى وَ ذِكْرٍ) حال باشد برای کتاب که آن کتاب تورا در حالی بود که هدایت و تذکر بود بر صاحبان عقل یا مصدر باشد یعنی برای عقلاء راه باز مینمود یا آنکه در محل رفع و خیر مبتداء محذوف باشد یعنی کتاب تورا هدایت کننده عقول سالم خواهد بود.

(منهج) بنی اسرائیل اولادان حضرت یعقوب نبی (ع) بودند و از خویشاوندان حضرت موسی (ع) بشمار می رفتند و کتاب تورات را خدای تعالی بموسی (ع) عطاء نمود و کتاب تورات بارث منتقل ببنی اسرائیلیان گردید و در وصف تورا فرموده که آن کتابی است که در آن طریق هدایت و سعادت بشری را از معرفت بخدا و

صفحه : ۲۸۱

صفات ذاتیه او باحسن وجه بیان نموده و برای صاحبان عقل و دانش تذکری است که بآیات آن آنچه را که بفطرت توحید و دلالت عقلشان شاهد بر آن است متذکر می گردند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ در اینکه آیه پیمبر خود را بچند چیز مأمور میگردداند یکی صبر پس از آنکه در آیه بالا- اشاره بانبیاء (ع) و حضرت موسی (ع) و بضمیمه آیات دیگر که دلالت دارد بر اینکه آن بزرگواران با آن معجزات و کتابهای آسمانی چه قدر از مردم جفا کشیدند و متحمل چه مصائبی گردیدند امر بحیب خود محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می نماید که تو هم مثل باقی انبیاء بر جفای کفار صبر کن چنانچه در جای دیگر فرموده:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ دوم- او را مأمور میگردداند باستغفار و طلب عفو نمودن از گناه در اینکه مقصود از گناهی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور باستغفار گردیده چیست کسانی که پیمبران را معصوم میدانند از کبائر نه صغائر گفته اند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردیده که از صغائر توبه کند زیرا که نعمت خدا بر انبیاء خیلی بزرگ است

اینکه است که حضرتش مأمور گردیده که مداومت نماید بر توبه از گناهان یعنی از گناهان صغیره‌ای که از او سرزده توبه کند. و بعضی ذنبی را که در اینجا و در سوره فتح نسبت بحضرتش داده بر ترک اولی حمل نموده‌اند زیرا که پیمبران از کبائر و صغائر هر دو معصومند و بعضی معتقدند که مقصود از گناه ترک مستحب است - و بعضی گفته‌اند مقصود (ذنب) امت او است و کلام صحیح‌تر اینکه است که گفته شود امر باستغفار در اینجا امر تعبیدی است مثل امر بتسبیح و تنزیه و حمد و ستایش پروردگار که حضرتش مأمور گردیده که همیشه بزرگی حق تعالی و کوچکی خود را در نظر داشته باشد و مخصوصاً موقعی که مشغول بتبلیغ رسالت و در مقام هدایت خلق است بمقتضای جهات بشریت از خدا غافل نگردد

صفحه : ۲۸۲

خلاصه برسول گرامی خود امر فرموده اولاً بصبر و استقامت و متانت در مقام تبلیغ و ثانیاً خود را در اداء تکلیف و تحمل بار رسالت کوچک داند و اظهار عجز نموده و باین وسیله از خدا کمک طلب نماید و ثالثاً صبح و شام که بعضی حمل بر نمازهای یومیه نموده‌اند و شاید مقصود از صبح و شام تمام اوقات باشد بطور استیعاب که همیشه بدل و زبان مشغول باش بتنزیه و حمد و ستایش پروردگار تا اینکه امت نیز بتو تأسی بنمایند و آنها نیز از ذکر پروردگارشان غافل نگردند *إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ* شاید آیه راجع بآن کفاری باشد که بدون علم و دانش از روی جهل و نفهمی یا از روی کبر و سرکشی در آیات خدا مجادله و نزاع مینمودند و آنچه سبب مجادله و انکار آنان گردیده نبود مگر آنکه از روی تکبر و خود پسندی گمان میکردند که بمجادله و انکار حق میتوانند بر حق تعالی و اهل حق غالب گردند دیگر نمیدانستند *(يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)* همیشه حق و اهل حق غالبند.

و بقولی یعنی حسد کفار بر تو از جهت مقام نبوت است که خدای تعالی بتو کرامت نموده که اینان باین درجه نخواهند رسید زیرا که خداوند بشفاعت نبوت بلند میگرداند هر کسی را که بخواهد و بقول بعضی *(مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ)* مقصود خروج دجال است یعنی خروج دجال که از جمله آیتهای خدا است و واقع خواهد گردید و از احادیث بسیار معلوم میشود در آخر الزمان نزدیک ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر میگردد انکار مینمایند.

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه مردمان متکبر لجوج نفهم بخدا پناه ببر که از روی نفهمی و جهل با تو مکابره مینمایند و گمان میکنند بانکارشان توانند نور حق را خاموش گردانند دیگر نمیدانند *(وَيَأْتِي اللَّهُ إِلًّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)* (سوره توبه آیه ۳۲) خدای تعالی هم شنوا است که سخنان رکیک آنان را

صفحه : ۲۸۳

میشنود و هم بینا است که از ظاهر آنها و آن خبث باطن و کینه درونی آنان خبر دار است. *لَخَلِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* شاید اینکه اینکه آیه را مقدم انداخته بر آیه بعد که *(إِنَّ السَّاعِيَةَ لَأَتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا)* اشاره باین باشد که آنهایی که منکر عالم قیامتند و قدرت خدا را محدود بهمین حیات دنیوی میدانند و خدا را بر عوالم بعد از مرگ قادر نمیدانند باید بدانند که خلقت اجرام سماوی و ارضی که عظمت و بزرگی و تعداد کرات و موجوداتی که در آن است هم از حیث کمیّت و عدد از خوردی و بزرگی که بمراتب بسیار بزرگتر و وسیع تر است از خلقت بشر لکن اکثر مردم عالم بعظمت خلقت آنها نخواهند بود و هم از حیث کیفیت و آثار و قوای مکنونه در آنها که غیر از خدا کسی نمیداند و اینکه مطلب منافی با آن نیست که گفته شده است انسان اشرف مخلوقات است زیرا که اولاً آن انسانی که اشرف مخلوقات بشمار میرود انسان کامل است و روی سخن با کفار است که از هر حیوانی پست ترند که - *(بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا)* شاهد بر

آن است و ثنیا شرافت انسان بجامعیت وی است که آنچه در عالم پراکنده بنظر می‌آید در نسخه جامعه انسانی بطور وحدت و بساطت موجود است که همان جامعیت و وحدتی که در افراد کاملی که بحد کمال بشری رسیده‌اند موجود است از بالاترین شاهکارهای خلقت بشمار میرود.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمَسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند هرگز مساوی نیستند با آنهایی که روزگار خود را بکفر و گناه تباه نموده‌اند مثال اینکه دو نفر مثال آن دو نفری است که یکی کور و نابینا باشد که راه را از چاه تمیز نمیدهد و دیگری بینا که شخص کور جز ظلمت و تاریکی چیزی در نظر وی هویدا نخواهد بود و نیز راه بمقصود نمیرد و از نور و روشنایی و لذائد مادی و ادراک اشکال رنگارنگ

صفحه : ۲۸۴

طبیعت که لا ینقطع صاحبان چشم از آن محفوظ میگردند بی نصیب خواهد بود.

خردمندان میدانند که آن لذائد و حظوظی که انسان کامل در اثر ایمان و عمل صالح بآن خورسند گردیده و چشم دلش را باز گردانیده آن نور رحمت و فیض الهی است که در سراسر ممکنات پرتو افکنده است و آنان علی‌الدوام مینگردند و بآن محظوظ خواهند بود و شکی نیست که کوری دل بمراتب بدتر از کوری چشم سر است زیرا که کوری چشم فقط ممکن است شخص کور را در چاه یا منجلاب عالم طبیعت اندازد با آنکه نجات برای وی میسر است لکن کوری دل آدمی را بگودال جهنم می‌اندازد با آن عذابهای کذایی که بالاترین آنها بعد و دوری از حق است و گودال جهنم آن گودالی است که نجات از آن برای آدم گنهکار میسر نخواهد گردید.

إِنَّ السَّاعِيَةَ لَأَتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ برای اشخاصی که چشم دلشان باز شده و ایمان در قلبشان نفوذ نموده و آثار علم و قدرت خدایی را در تمام اجزاء عالم مشاهده مینمایند شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که (ساعة) یعنی قیامت آمدنی است بلکه محقق و ثابت است- (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) چنانچه در محل خود بدلات آیات و احادیث و عقل سلیم میرهن و محرز گردیده که در همین عالم نیز در معنی و حقیقت نه در صورت و ظاهر اهل جهنم در جهنم می‌باشند و بعداب روحی گرفتار خواهند بود و اهل بهشت در بهشت متنعم هستند و دم بدم از اشراقات نور رحمت الهی شادمانند.

صفحه : ۲۸۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۰ تا ۷۰]

اشاره

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ- (۶۰) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ- (۶۱) ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُوْفِكُونَ- (۶۲) كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ- (۶۳) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ- (۶۴)

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ- (۶۵) قُلْ إِنِّي نُهَيْتُهُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِربِّ الْعَالَمِينَ- (۶۶) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ

لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلَتَبْلُغُوا أَجْلًا مُّسَيَّمِيٍّ وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶۸) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ (۶۹)
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰)

صفحه : ۲۸۶

ترجمه

پروردگار شما گفته مرا بخوانید تا دعاء شما را اجابت نمایم بحقیقت کسانی که از عبادت من سرکشی میکنند بزودی در جهنم داخل گردند در حالی که خوار و ذلیل خواهند بود (۶۰)
خدا آن کسی است که شب را برای شما قرار داده تا آنکه در آن آرام گیرید و روز را برای بینایی شما قرار داد (که عمل نمائید) و حقیقتا خدا بافرد بشر صاحب فضل و رحمت خواهد بود لکن بیشتر از مردم شکر گذار نخواهند بود (۶۱)
اینکه است خدا و پروردگار شما که آفریننده هر چیزی است و خدایی نیست مگر او (و چون چنین است) شما بکجا (و بسوی کی) بر گردیده میشوید (۶۲)

اینکه طور از خدا بر گردیده میشوند کسانی که بآیات خدا انکار کننده بودند (۶۳)
خدا آن کسی خواهد بود که زمین را قرارگاه (و محل آرامش شما) قرار داد و آسمان را بنائی افراشته و صورتها را تصویر گردانید پس (بنگرید) چقدر صورت شما را نیکو تصویر نموده و از نعمتهای پاکیزه روزی شما را مقرر گردانیده و آنکه (چنین الطافی در باره شما نموده) خدا و پروردگار شما خواهد بود پس (چقدر) بزرگ و بزرگوار است پروردگار و مربی جهانیان (۶۴)
او زنده (و پاینده) است و نیست الهی که مستحق پرستش باشد مگر او پس او را بخوانید در حالی که دین (و عمل) خود را برای او خالص گردانید، حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است (۶۵)
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کفار بگو محققا من نهی گردیده شده‌ام که عبادت و پرستش نمایم آنهایی را که بغیر خدا میخوانید زیرا از جانب پروردگار براهین ظاهری برای من آشکار گردیده و مأمور گردیده‌ام که مطیع امر حق تعالی و تسلیم پروردگار جهانیان گردم (۶۶)

خدا آن کسی است که شما را از خاک خلقت کرد پس از آن شما را از نطفه آفرید پس از آن نطفه را علقه گردانید پس از آن شما را بیرون آورد در حالی که طفل بودید، پس از آن شما را رشد داده و قوای شما را محکم گردانیده (و بحد جوانی رسیدید و نیرومند گردیدید) پس از آن شما را پیر میگرداند و بعضی از شما کسی است که قبل از پیری میمیرد

صفحه : ۲۸۷

(و افراد بشر چنینند) تا وقتی که بآن وقت معین نام برده برسند شاید (شما متنبه گردید) و تعقل و تفکر نمائید (۶۷)
خدا آن کسی خواهد بود که زنده می‌کند و میمیراند و وقتی بامری حکم کند جز اینکه نیست که بوی گوید (کن) یعنی باش پس آن شیئی موجود میگردد (۶۸)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا ندیدی کسانی را که در آیات خدا جدال مینمایند (اینها) کجا بر گردانیده میشوند (۶۹)
آن کسانی که کتاب خدا را تکذیب نمودند و دروغ پنداشتند آنچه را که با پیمبران خود فرستادیم چنین مردمانی بدی کارشان و جزای آن را بزودی خواهند فهمید (۷۰)

توضیح آیات

اشاره

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ در اینکه آیه ذات متعال از راه رحمت و شفقت بسفیر اعظم خود محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای بندگان نیازمند خود پیغام می‌دهد که موقع حاجت یا غیر آن التجاء بمن آرید و مرا بخوانید من دعاء شما را اجابت مینمایم.

در جای دیگر فرموده (فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) شیخ طبرسی ره در مجمع البیان در توضیح آیه بیانی دارد که برای ایضاح ترجمه مینمایم (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) یعنی وقتی مصلحت در اجابت هست اجابت مینمایم و هر کس از خدا چیزی طلب مینماید لا- بد باید یا بزبان یا در دل همین معنی منظور وی باشد و اگر غیر از اینکه باشد قبیح است زیرا که بسا میشود که طلب مینماید چیزی را که در آن مفسده می‌باشد و دعای او مشروط بشرط مصلحت نشده باشد.

ابن عباس گفته است که معنی آیه چنین است که مرا بوحدت و یگانگی بشناسید و مرا اطاعت نمائید تا بشما اجر عطاء نمایم و دلیل بر اینکه معنی کلام رسول است که فرموده مقصود از دعاء عبادت است که مرا عبادت نمائید تا بشما ثواب دهم. (پایان)

صفحه : ۲۸۸

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ اینک آیه اشاره بعظمت و اهمیت دعاء و طلب حاجت نمودن از خدا و قطع امید از غیر او دارد و آیات و اخبار در اهمیت و فضیلت دعاء بسیار است چنانچه در اول اینک آیه امر مینماید (ادْعُونِي) بخوانید مرا و امر مولوی دلالت بر وجوب دارد و در آخر آیه تهدید مینماید بعذاب جهنم کسانی را که از روی کبر از دعاء خودداری مینمایند زیرا کسی که خود را فقیر الی الله و خدا را غنی بالذات دانست البته در همه حال روی نیازمندی بسوی بی نیاز مطلق می‌آورد و در ظاهر و باطن ملتجی و پناهنده باو خواهد گردید.

و آیات و اخبار در فضیلت دعاء بسیار است مثل همین آیه و قوله تعالی در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۱۰ (قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا) و نیز قوله تعالی در سوره فرقان آیه ۷۷ (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) و نیز اخبار در فضیلت و فائده دعاء بقدری رسیده که از تعداد و شماره بیرون است.

در اصول کافی از حنان بن سدیر و او از پدرش چنین روایت میکند که گوید بای جعفر علیه السلام گفتم چه عبادتی بهتر است فرمود چیزی نیست که نزد خدای تعالی بهتر باشد از اینکه از او سؤال شود از آنچه نزد او است و احدی دشمن تر نیست نزد خدا از کسی که از عبادت او کبر نماید و از آنچه نزد او است سؤال نکند.

و غیر اینها از آیات و احادیث بسیاری که امر بدعاء نموده و بدلالات عقل و نقل ثابت و مبرهن گردیده که کسی نیست که محتاج بدعاء نباشد زیرا که در دعاء فوائد بسیاری نهفته که کسی باو نمیرسد مگر بدعاء:

اول- دعاء عبادت است زیرا که در آیات امر بدعاء و طلب حاجت نموده و اطاعت امر از عبادات بشمار میرود و فائده خلقت چنانچه از آیه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) استفاده میشود عبادت است و اصل عبادت بطوری که

صفحه : ۲۸۹

از اخبار استفاده میشود دعاء کردن و طلب حاجت نمودن قرار داده.

دوم- دعاء سبب قرب و منزلت بنده میشود نزد خدا زیرا که فائده دعاء منحصر به برآمدن حاجت نیست بلکه برای دعاء فوائد بسیاری است.

ابو سعید خدری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده هیچ مسلمانی نیست که بخواند خدا را بدعایی که در آن طلب قطع رحم و طلب امر حرامی نباشد مگر اینکه خداوند بسبب آن دعاء بوی یکی از سه چیز عطاء می- نماید یا بزودی حاجتش را بر آورده میگردداند یا از روی مصلحت عقب میاندازد یا اینکه از وی رفع میگردداند ضرری را که باید باو برسد اصحاب عرض کردند ما در اینصورت باید بسیار دعاء کنیم.

و بالاتر از همه اینها اینکه است که بنده بدعاء در زمره سائلین و داعین داخل میگردد و اینکه خود مقام بلندی خواهد بود که سائل مورد نظر لطف الهی واقع گردد و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی آنجا که برسولش خطاب نموده:

(قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا- دُعَاؤُكُمْ) یعنی ای رسول اکرم بگو اگر برای دعاء و التجاء شما نبود پروردگار من هیچ اعتنایی و نظر لطفی بشما نداشت.

و باضافه وقتی بنده از روی خلوص نیت خدای خود را خواند البته خدای رثوف مهربان جواب او را خواهد داد و لو آنکه مصلحت در عطاء آنچه خواسته نباشد (زیر هر یا رب تو لیبیکها است) و اینکه چه رتبه و فضیلتی برای بنده خواهد بود که نداء او جواب داشته باشد و لو آنکه بگوش سر صدای لیبیک را نمیشنود لکن بحقیقت ایمان که وعده خدا که فرموده (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) مرا بخوانید بشما جواب خواهم داد بگوش ایمان لیبیک را میشوند.

از اینجا معلوم میشود که بنده از طریق دعاء بمقام عالی میرسد و مورد لطف الهی خواهد گردید و شاید یکی از حکمت ابتلاء مؤمنین همین باشد که از حق تعالی سؤال کنند و بآنها عطاء نماید تا آنکه از سائلین بشمار آیند.

صفحه : ۲۹۰

سؤال

اگر اجابت دعاء متفرع بر مصلحت است و در جایی که مصلحت در عطاء مسؤل نباشد یا باعتبار نظام عالم که اجابت سبب اختلال نظام عالم گردد، و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی در سوره مؤمنون (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ) یا باعتبار مصلحت در نظام وجود خود داعی که صلاح وی را در اجابت و عطا نباشد در اینکه دو صورت دعاء بی فائده خواهد گردید زیرا اگر در چیزی مصلحت باشد بدون طلب و دعاء بمقتضای فیاضیت مبدء تعالی انجام خواهد گرفت و اگر مصلحت نباشد بدعاء نیز واقع نخواهد گردید با اینکه بفرموده قوله تعالی (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) بایست هر دعائی مقرون باجابت گردد پس چگونه توان بین اینکه دو را جمع نمود

پاسخ

اولا اطلاق آیات مقید بشرائطی خواهد بود که در احادیث بیان شده که برای دعاء شرائطی ذکر نموده‌اند.

از جمله آنها دیلمی در ارشاد القلوب در باب چهل هفتم از امیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت میکند که فرموده دعاء اجابت نمیگردد مگر بچهار شرط:

اول- احضار نیت یعنی حضور قلب. دوم- خالص و پاک بودن دل. سوم- معرفت مسئول یعنی شناختن آن کس که از او سؤال مینماید. چهارم- انصاف در مسألت شاید مقصود اینکه باشد که داعی در طلب از مرتبه خود تجاوز ننماید و آنچه در خور وی نیست طلب نکند.

و نیز در روایت دیگر فرموده

(من سئل فوق قدره استحق الحرمان)

یعنی کسی که بالاتر از آنچه لایق وی است سؤال نماید مستحق محروم گردیدن خواهد بود. و نیز عالم جلیل ابن فهد حلی در عده الداعی اجابت دعا را مشروط بدوازده شرط از وقت و زمان و حال و غیر آن نموده که بیان آن طولانی است و جای آن کتب اخبار است و در کتاب اربعین هاشمیه اندازه‌ای راجع بدعاء و شرائط و آداب آن بحث نمودیم رجوع بآن جا شود.

صفحه : ۲۹۱

و نیز ابن فهد گفته شرط دوازدهم معرفت مسئول تعالی و تقدس مییابد و اینکه شرط سید آداب و پیشرو همه آنها است. آری (عدیم المعرفة) کسی که خدا را نمیشناسد از داعیان حق تعالی که متضمن اجابت باشد محسوب نخواهد بود زیرا فرموده (ادعونی) یعنی مرا بخوانید.

بدیهی است کسی که خدا را بقدری که ممکن است شناخته شود نشناخت برای وی ممکن نیست در حال دعاء توجه باو نماید بلکه در حال دعاء نیز بهمان صورت ذهنیه خود توجه دارد نه بخدا.

و نیز در وافی از توحید صدوق از موسی بن جعفر علیه السّلام چنین نقل میکند که فرمود جماعتی از حضرت صادق سؤال نمودند که ما دعاء میکنیم و اجابت نمیشود حضرت فرمود برای اینکه است که شما کسی را میخوانید که نمیشناسید.

و ثانیاً باید دانسته شود که چون اطلاق آیه (ادعونی أستجب لکم) مقید بشرائطی است و تقیید مطلقاً امری است شایع و متعارف اینکه است که در آنجایی که یا برای مصلحتی یا از جهت فقدان شرائط اثر دعاء ظاهر نگردید نباید انسان مأیوس گردد و دعا را ترک نماید زیرا که محقق و مسلم است که دعاء بی اثر نخواهد بود و وعده خدا حق است و در مبدء فیاض بخل نیست.

خلاصه در جایی که مصلحت در اجابت آنچه خواسته بعینه نباشد ممکن است خداوند او را بآن فایده‌ای که در نظر داشته از راه دیگر که صلاح در آن باشد بوی برساند مثل اینکه دعاء میکند که خدا از طریق معینی که در نظر گرفته روزی او را برساند و آن طریق فعلاً صلاح نیست راه دیگری که تأمین معاش وی بشود برای او باز می‌نماید.

سؤال

بدلالت حدیث مشهور

(جف القلم بما هو کائن)

و نیز آیات و احادیث بسیار که آنچه واقع شده و میشود تماماً در قضاء الهی تعیین گردیده و در لوح محفوظ

صفحه : ۲۹۲

ثبت شده و معلوم است آنچه تقدیر شده و ثبت گردیده تخلف بردار نخواهد بود پس بنا بر اینکه چه انسان دعاء بکند و چه نکند آنچه باید بشود واقع خواهد شد.

پاسخ

آری تقدیرات همه در ازل ثبت گردیده لکن حکمت خدا و نظام عالم روی اسباب جاری گردیده مسببات را معلق باسباب نموده اینکه است که در بعض موارد یکی از اسباب را دعاء مقرر نموده یعنی وقوع چیزی را معلق بدعاء و طلب گردانیده که اگر دعاء و طلب شد فلائن امر واقع گردد و اگر طلب نشد واقع نشود و چون معلوم نیست که بین حاجات کدام یک معلق بشرط دعاء است اینکه است که بایستی در همه وقت دست از طلب بر نداریم دعاء شبیه دواء است برای مریض که گاهی دواء یکی از اسباب صحت مریض میگردد و گاهی تأثیر ندارد دعاء نیز یکی از اسباب بر آمدن حاجت میشود آنجایی که با اسباب دیگر توافق پیدا نماید.

صدر المتألهین در اسفار در سرّ دعاء و اجابت آن بیانی دارد و اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گوید گاهی در هنگام دعاء بر نفس پاک از مبدء متعال قوه‌ای افزایه میگردد که بآن در عناصر تأثیر مینماید و تصرف در آنها میکند زیرا که عناصر مهیّا میباشند برای عمل انسان و همین است معنی اجابت دعاء و همین طوری که تخیلات انسان در بدن خودش تأثیر مینماید اگر نفس قدری بتمرین و غیر آن قوی گردد ممکن است در غیر نفس خود نیز تأثیر نماید مثل اعمال مرتاضین هند چنانچه شنیده شده است.

پایان آری نفس پاکی که از قذارات اخلاقی پاک گردیده وقتی توجه کامل بمبدء خود پیدا نماید و مداومت نماید بدعاء و استغاثه در اثر آن قوای روحانی وی بتدریج و تکرار توجه قوی میگردد مثل اینکه هر گاه چیز جامد سردی را نزدیک آتش ببرند بمجاورت آتش کم کم گرم میگردد تا آنکه بجایی میرسد که روشن و سوزاننده میگردد همین طور بنده‌ای که از غیر منقطع گردید و بتمام قوی و

صفحه: ۲۹۳

مشاعر رو بحق آورد ممکن است قوه‌ای بوی افزایه گردد که بتواند در مادّیات باذن خدا تأثیر نماید زیرا که موجودات دوست و مطیع دوستان و اولیاء خدا میباشند.

و دشمن دشمنان خدا خواهند بود.

اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَمَدُّو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ پس از آنکه ذات متعال بنندگان خود امر بدعاء و طلب حاجت مینماید و برای تذکر و بطریق دلیل (انی) که از اثر پی بمؤثر بردن است خود را از قبل آثار معرفی مینماید که آن کسی که شما را مأمور بدعاء گردانیده آن کسی است که برای شما شب را مقرر گردانیده که از زحمت و مشقت روزانه خود استراحت یابید و برای شما روز را قرار داده که در روشنی روز دنبال کسب و عمل بروید و تمام اینها از روی فضل و نظر رحمتی است که نسبت بمخلوقات خود دارد لکن چون بیشتر مردم از روی جهل و نادانی متذکر نعمتهای الهی نیستند اینکه است که در مقام شکر گذاری بر نمیآیند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ - كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ در اینکه آیه و آیه بعد یعنی: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا (تا آخر) ذات احدیت اعتراض بمشركين دارد که آن کسی که برای آسایش شما اینطور عالم را منظم و مرتب گردانیده زمین را محل قرار گاه شما و آسمان را سقف و بالای سر شما قرار داده و شما را به بهترین صورتها

تشکیل داده و روزی شما را از غذاهای پاکیزه مهیا گردانیده آن پروردگار و مربی شما و آفریننده هر چیزی است که اله و خالقی جز او نیست وقتی چنین است شما رو بکجا میروید اینکه طور رو از حق گردانیدند کسانی که آیات خدا را انکار نمودند (فَتَبَارَكُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

صفحه : ۲۹۴

چقدر بزرگ و با عظمت است خدایی که پروردگار شما و پروردگار تمام عالمیان است. هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ در اینکه آیه سه صفت از اوصاف جلال و جمال خود را تذکر میدهد اول بضمیر غائب (هو) تذکر میدهد که آن کسی که غائب از حواس است و از جهت عظمت و بزرگی و کبریایی او نه بحواس ظاهر که مدرک محسوسات است و نه بحواس باطن که مدرک معانی و کلیات است نتوان او را ادراک نمود زیرا که حقیقت حق جل و علا ما فوق ادراک هر ممکنی است بقول شاعر:

بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

او (حی) است یعنی زنده‌ای است که مرگ پیرامون او نخواهد گردید.

دوم- اله و خدایی نیست مگر او. سوم- او آفریننده و تربیت کننده تمام عالمیان است پس ببندگان خود امر میفرماید که باید آن کسی که موصوف باین صفات و پروردگار و مربی شما است روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز او آورید و از سر اخلاص در حالی که دین شما برای او خالص باشد او را بخوانید و التجاء باو بنمائید زیرا که حمد و ستایش مخصوص بخدای عالمیان است.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُهُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ چنانچه از احادیث برمی آید مشرکین قریش بگمان فاسد خود که میتوانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را فریب دهند بانواع و اقسام وسائل و افسون‌گریها در مقام بودند که حضرتش را از تبلیغ رسالت و ارشاد بکلمه توحید باز دارند و او را در بتها با خود شریک گردانند اینکه بود که برای قطع طمع آنان خطاب میرسد که ای محمّد (ص) باین مردم بگو پس از آنکه از طرف پروردگار من حجتها و علامات ظاهر بر وحدانیت حق تعالی بر من پدیدار گردیده و از قبل وحی و بیانات روشن نهی گردیده شده‌ام که پرستش بنمایم آنچه را که شما بگمان غلط خود صاحب

صفحه : ۲۹۵

اثر دانسته و پرستش مینمائید و نیز از طریق وحی مأمور گردیده‌ام که بتمام قوی و مشاعر بدل و جان تسلیم اوامر پروردگار جهانیان کردم چون بقطع و یقین یگانگی حق بر من واضح و آشکار گردیده مأمور گردیده‌ام که هرگز در عبادت کسی را با او شریک نگردانم.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى پس از آن بمردم تذکر میدهد که مستحق عبادت آن کسی خواهد بود که شما افراد بشر را از خاک آفریده و تحولات و انتقالاتی برای تکمیل شما مقرر فرموده از آن وقتی که از حالت خاکی بصورت نطفه در آمدید پس از آن علقه و مضغه تا آنکه طفل گردیدید و از مشیمه رحم بفضاء خارج منتقل شدید و درجه بدرجه نشو و ارتقاء پیدا نمودید تا آنکه بعضی از شما بحدّ پیری میرسند و بعضی نمیرسند و برای هر کسی وقتی و اجل معینی در علم ازلی الهی تعیین شده که (لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید اشاره باین دارد که با اینکه اینک مراتب خلقت را همه میدانید بشما تذکر میدهم که فکر خود را

بکار بیندازید و عقل خود را حکم قرار دهید که آیا آن کسی که اینکه خلقت عجیب انسانی را که مشتمل بر علم و قدرت و حکمت است و آن را از نیستی بهستی آورده سزاوار پرستش است یا مخلوق ضعیفی که فاقد هر طور کمالی است و از خود هیچ ندارد البته کسی که اندک شعوری داشته باشد هرگز سر بمخلوق ضعیفی مثل خود یا پست تر از خود فرود نمی‌آورد. هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ أَنْ كَسَىٰ كَسِيًّا كَمَا كَانَ يَوْمَ نُوحٍ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ وَمَنْ صَحَبَكَ يَأْتِ بِحِجَابٍ غَلِيظٍ يُمْسِكُ الْبَابَ وَخَصَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَهْلَ الْبُيُوتِ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا يَفْعَلُونَ لَكُمْ فِي الدِّينِ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَافِرًا رَحِيمًا هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ أَنْ كَسَىٰ كَسِيًّا كَمَا كَانَ يَوْمَ نُوحٍ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ وَمَنْ صَحَبَكَ يَأْتِ بِحِجَابٍ غَلِيظٍ يُمْسِكُ الْبَابَ وَخَصَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَهْلَ الْبُيُوتِ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا يَفْعَلُونَ لَكُمْ فِي الدِّينِ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَافِرًا رَحِيمًا

صفحه : ۲۹۶

دارد که بمشیت و اراده ازلی خود هر کس را خواهد زنده میکند و حیات می‌بخشد و هر کرا خواهد پس از حیات میمیراند. فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ شاید اشاره باین باشد که پس از آنکه امر تکوینی و مشیت ازلی او در عالم قضاء بجیزی تعلق گرفت بمحض اینکه باو گوید باش موجود میگردد و در خارج ظهور و پیدایش پیدا مینماید و ظاهرا لفظ (کن) در آیه اشاره بسرعت قبول وجود ممکن است نه اینکه در آفرینش محتاج بلفظی و کلامی باشد زیرا همان تعلق اراده بوجود ممکن که در نظام عالم حکمت در هستی او باشد کافی در پیدایش وی خواهد بود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده که ای محمد (ص) آیا نمی‌بینی استفهام انکاری است یعنی البته می‌بینی که کفار و مشرکین آنهایی که در آیات خدا مجادله مینمایند و آیات شامل میگردد هم آیات تکوینی یعنی موجودات آفاقی و هم آیات تشریحی یعنی آیات قرآنی که اینان بکجا بر میگرددند وقتی رو بحق نمی‌روند رو بکجا می‌روند مقابل حق باطل خواهد بود.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رَسُولِنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و در اینکه آیه معرفی مینماید آنهایی را که از حق اعراض نموده و بسیر قهقرایی رو بباطل می‌روند و اینها آن کسانی هستند که تکذیب قرآن را نمودند و کسانی بودند که کتابهای آسمانی پیش را تکذیب نمودند و سخنان انبیاء را دروغ پنداشتند و نیز بآنچه بتوسط پیمبران بآنها امر نمودیم انکار نمودند چنین مردمانی بزودی در قیامت و پس از مرگ وقتی عذاب را معاینه مینمایند خواهند دانست که چه بسر خود آورده‌اند.

صفحه : ۲۹۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۱ تا ۸۵]

اشاره

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵)

ادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين (۷۶) فاصبر إن وعد الله حق فإما نرينك بعض الذي نعدهم أو نتوفينك فإلينا يرجعون (۷۷) ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك من قبلك منهم من قصصنا عليك ومنهم من لم نقصص عليك وما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله فإذا جاء أمر الله قضي بالحق وخسر هنالك المبطلون (۷۸) والله الذي جعل لكم الأنعام لتركبوها ومنها تأكلون (۷۹) ولكم فيها منافع ولتبلغوا عليها حاجة في صدوركم وعلينا وعلى الفلك تحملون (۸۰)

و يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ- (۸۱) أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ- (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ- (۸۳) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّاهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ- (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ- (۸۵)

صفحه : ۲۹۸

ترجمه

(آنهايي که پيبران و کتابهای الهی را تکذیب نمودند) هنگام وقوع (قیامت) غلهایی در گردن آنان بسته شده و بزنجیرها در آب جوشان کشیده میشوند پس از آن در آتش تابیده شوند (۷۱) پس از آن بآنها گفته میشود کجايند آنهايي که شریک خدا قرار دادید (۷۲) (در پاسخ) گویند آنان از نظر ما گم شدند بلکه ما در دنیا چنین نبودیم که چیزی را بخوانیم خدا اینطور کافرین را گمراه میگرداند اینکه خذلان شما برای اینکه است که در دنیا بچیزی که غیر از حق بود شادمان بودید و برای اینکه (چنین بودید که) بخودتان می نازیدید (۷۴) خطاب بمشركين ميرسد که بدرهای جهنم در آید در حالی که در آن جاویدان میباشید چقدر بد خواهد بود جایگاه مردمان متکبر سرکش (۷۵) ای محمد (بر جفای کفار) صبر نما حقیقه و عده خدا حق است و ما یا (در حیات تو) بتو نشان میدهم بعضی عذابهایی را که بآنها وعده داده‌ایم یا تو را بمیرانیم پس بسوی ما بر میگردند (۷۶) و حقیقتاً ما پیش از تو پیمبرانی فرستادیم و حکایت بعضی از آنها را بر تو بیان نمودیم و سرگذشت بعضی دیگر را برای تو نقل نمودیم (۷۷) و نبود پیمبری که آیه (و معجزه‌ای) بیاورد مگر باذن خدا و وقتی فرمان خدا رسد بحق و درستی حکم جاری میگردد و آنهايي که بر باطل مشی مینمودند در آنجا (در قیامت) خسران و زیان برند (۷۸) خدا آن کسی خواهد بود که برای شما چهارپایان را بیافرید که بعضی از آن سوار شوید و از گوشت بعضی دیگر تغذیه نمائید و نیز در آنها برای شما منافع دیگری است و تا آنکه شما را بآن حاجتی که در دل دارید برساند و بر آن چهارپایان و بر کشتی

صفحه : ۲۹۹

سوار شوید (۸۰)

و آیات (و نشانه‌های رحمت خود را) بشما می نمایاند (۸۱)

آیا چرا کفار در زمین سیر نمی نمایند تا بنگرند چگونه بود عاقبت کسانی را که پیش از آنها بودند و عدد آنان زیادتر و قوای آنان شدیدتر و آثارشان در زمین بیشتر از اینها بود و آنچه کسب نمودند (از جمع مال و ترتیب سپاه) آنها را از عذاب بی نیاز نگردانید (۸۲)

و چون پیمبران با معجزه‌ها آمدند آنان با آن دانشی که داشتند خشنود بودند و فراگرفت آنها را آنچه را که بآن استهزاء مینمودند (۸۳)

پس چون مشرکین عذاب ما را دیدند گفتند بخدای یگانه ایمان آوردیم و کافر شدیم بآنچه برای خدا شریک قرار میدادیم (۸۴)

و چون عذاب خدا را دیدند دیگر ایمان بآنها نفع نبخشید زیرا سنت خدا نسبت ببندگان چنين گذشته و کافرین از عمرشان زیان بردند (یعنی چیزی از عمرشان عایدشان نگردید) (۸۵).

توضیح آیات

إِذِ الْأَغْلَالِ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلِ يُسْحَبُونَ - فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ كَفَارًا چه وقت بقبح عملشان و نتیجه تکذیبشان دانا می‌گردند وقتی که غل‌ها و زنجیرهای آتشین را در گردن خود بسته بینند در حالی که کشیده میشوند تا آنها را در آب جوشان بیندازند پس از آن در آتش جهنم سوخته گردند.

در اینکه آیه آن کفاری که انکار پیمبران و آیات الهی را نموده‌اند آنان را سه عذاب بزرگ که از بالاترین عذاب‌های جسمانی بشمار می‌رود تهدید فرموده یکی غلهایی که علامت ذلت است در گردن آنها بسته گردیده که آن نتیجه همین غل‌ها و زنجیرهای آرزو و آمال دنیوی و کبر و نخوت و خودپسندی خواهد بود که در اینکه دنیا دست و پای آنان را بسته گردانیده و نمی‌گذارد قدمی بسوی ترقی

صفحه : ۳۰۰

و تعالی و صعود بمرتب انسانیت بردارند و رو بمرکز کمال بالا روند و در اثر تصدیق بنبوت پیمبران و عمل بگفتار آنان خود را از تنگنای طبیعت رها نموده رو بفضای عالم وسیع روحانی و حقیقت آورند.

(عذاب دوم) که (بو او عطف) عطف (باغلال) داده اینکه است که پس از اینکه بگردن آنها غل بسته شده با زنجیرهای آتشین آنان را میکشانند و در آب جوشان می‌اندازند و ظاهراً اینکه تشریفات پیش کشی جهنمیان خواهد بود. (سوم) پس از اینهمه مجازات آنان را در آتش می‌اندازند.

(یسجرون) سجر در لغت بمعنی انداختن هیزم است در آتش شدید مثل هیزمی که در تنور پر از آتش بیاندازند و باین مناسبت شاید مقصود چنین باشد که در حقیقت کفار خود هیزم جهنم خواهند بود و اینکه توجیه را تأیید مینماید قوله تعالی در سوره (تحریم) آیه ۶ (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) آتش کرانه جهنم مردم سنگ است.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ پس از آنکه کفار و مشرکین در جهنم واقع می‌گردند ملائکه بآنان گویند کجا بندگان شما در عبادت شریک خدا می‌گردانیدید در پاسخ گویند ما آنها را گم کرده‌ایم بلکه یا از روی خدعه و دروغ‌گویی که عادت دیرینه آنها بوده یا واقعا از شدت عذاب یا از باب اینکه بتها چیز قابل اعتنا نبودند اصلاً انکار مینمایند و گویند ما چیزی را عبادت نمیکردیم اینکه طور خدا کافرین را از طریق سعادت گمراه می‌گرداند.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ شاید ملائکه عذاب بآنها گویند اینکه عذاب و مجازاتی که امروز دچار گردیده‌اید کیفر آن امور باطلی است که در دنیا بآن دل داده و راه شما را از حق تعالی بسته گردانیده و شما از روی نفهمی بآن خوشحال بودید و نیز بآن شاد و خرم می‌آرامیدید

صفحه : ۳۰۱

قوله تعالی (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا بَكْفَارِ خَطَابِ سَخَطِ آمِيزِ مِيرَسِدِ كِه دَر دَره‌ای جَهَنمِ دَاخِلِ گَرْدِيدِ هَمِينِ - طوری که برای بهشت درجاتی است که هر درجه‌ای اختصاص بافرد معینی دارد جهنم را نیز درکاتی خواهد

بود که هر درکه‌ای اختصاص بطائفه‌ای دارد در سوره (نساء) آیه ۱۴۴ فرموده (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) منافقین آنهایی که از روی خدعه و جاسوسی خود را داخل مؤمنین می‌اندازند آنان در درکه زیر جهنم واقع خواهند بود و در درکات دیگر بعضی فوق بعض دیگر جای دارند زیرا همانطوری که ایمان مراتب و درجاتی دارد که در اخبار بهفت پله تشبیه شده و درجه بهشتی هر کس درخور درجه ایمان و تقوی وی است بعضی فوق بعض دیگر کفر هم که مقابل ایمان است آن نیز مراتبی دارد پائین تر از همه مراتب شرک بخدا خواهد بود.

فَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ شاید مقصود از متکبرین آنهایی باشند که از روی کبر و نخوت دانسته و فهمیده زیر بار پیمبران نرفتند و سخنان خدایی آن بزرگواران را حمل بر دروغ و افسانه پیشینیان می‌نمودند که جایگاه چنین مردمانی دوزخ با آن عذاب‌ها و شکنجه‌های کذایی که در آیه بالا شرح داده خواهد بود و متکبرین بد منزلگاهی برای خود تهیه نموده‌اند.

فَصَابِرٍ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ از اینکه در بسیاری از آیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مأمور بصبر میگرداند معلوم میشود حضرتش از کفار و مشرکین بسیار اذیت میکشید و در اینکه آیه برای تسلی دل مبارکش باو خبر میدهد که موعد ظفر و فیروزی تو خواهد رسید.

اینکه است که فرموده ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو باید صبر کنی و بدان که حقیقتا آنچه را که خدا راجع ثواب و درجات مؤمنین و صابرین و عذاب کفار وعده

صفحه : ۳۰۲

داده حق است و بآن خواهند رسید و قسمتی از عذاب کفار در زمان حیات تو خواهد بود که بتو مینمایانیم شاید مقصود مغلوب شدن کفار باشد در جنگ بدر و باقی جهادها که در زمان خود حضرت واقع گردید و کفار مغلوب و مخدول گردیدند و بعضی کشته و بعضی بدست مسلمین اسیر شدند.

أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ یا بعد از رحلت و فوت تو که امر آنان راجع بما است که بکیفر عملشان خواهند رسید مفسرین جمله اخیر (فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ) را حمل بقیامت نموده‌اند که کفار را در قیامت پاداش عملشان و کیفر رفتارشان میرسانیم لکن چنین بنظر می‌آید که آیه اختصاص بقیامت ندارد و شاید برای تسلی دل رسولش میخواست باو بفرماید تو دل خوش دار خواه تو در حیات باشی یا نباشی وعده ما حق است مؤمنین را در دنیا مظفر و منصور گردانیم و در آخرت آنان را بآن مقامات عالی بهشتی خواهیم رسانید و امر کافرین نیز راجع بما است که آنان را بکیفر و مجازات عملشان هم در دنیا که آنها مخدول و مغلوب و بعضی در دست مسلمانها کشته و بعضی اسیر خواهند گردید و در آخرت نیز بآن عذابهای کذایی که تهدید شده‌اند خواهند رسید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ آن پیمبرانی که در قرآن حکایت آنها شده بیست و نه پیغمبرند و بعض دیگر نام برده شده لکن شرح حال آنها نشده مثل (یسع) و غیر آن و بعض دیگر اصلا اسمی از آنها در قرآن برده نشده و بعضی از روایات عدد پیمبران را یکصد و بیست و چهار هزار نفر گفته و در روایات دیگر دارد که عدد آنان هشت هزار بوده چهار هزار در بنی اسرائیل و چهار هزار از غیر آنها لکن مشهور و معروف همان روایت اول است و ایمان آوردن بانبیاء مشروط بدانستن عدد آنها و اسم آنها نیست.

(منهج الصادقین)

صفحه : ۳۰۳

در تفسیر مجمع البیان از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت شده که فرموده یکی از پیمبران سیاه بود و در قرآن حکایت آن ذکر

نشده.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنَ اللَّهُ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند کفار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم طلب معجزه مینمودند مثل اینکه میگفتند تو اگر پیغمبری بوستانها یا چشمه‌های آب بر ما روان گردان یا کوه احد را طلا گردان یا جلو ما با آسمان رو و کتابی باز بر ما بیاور و امثال اینکه ایرادات که بعضی از گفتار رکیک آنان را در سوره بنی اسرائیل شرح داده. و در اینکه آیه بالا- برای رد آنان فرموده هیچ پیغمبری از پیمبران معجزه و خارق العاده‌ای نمی‌آورد مگر باذن خدا در جایی که مصلحت اقتضاء مینمود حق تعالی برای اثبات رسالت آنها معجزه و خارق العاده‌ای بدست آنها جاری مینمود.

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ شاید آیه اشاره باین باشد که در جایی که امر خدای تعالی جاری گردد بر آنچه کفار از معجزات و خارق العاداتی که خواسته‌اند که بمیل آنان بدست پیمبرش ظاهر گردد و با اینحال باز کفار دست از عمل و رویه خود بر نداشته و انکار نموده و معجزه را حمل بر سحر نمایند آن وقت حکم عذاب بر آنان محقق خواهد گردید و خسران و زیان برند آنهایی که در طریق باطل قدم میزنند.

در سوره مائده حکایه از حواریین حضرت عیسی علیه السلام فرموده که پس از آنکه از عیسی (ع) طلب مائده آسمانی نمودند که بخوریم و قلبمان مطمئن بایمان گردد و حضرت عیسی (ع) بامر حق تعالی طلب مائده نمود اینکه آیه نازل گردید (قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعدت له عذابا لا اعدت له احدا من العالمین) (۱)

(۱) سوره مائده آیه ۱۱۵ بعد از خواهش عیسی (ع) خدا فرمود من مائده‌ای که خواسته‌اند بر شما فرود می‌آورم لکن کسی که پس از آن کافر می‌گردد او را چنان عذابی مینمایم که احدی از عالم را چنین عذابی ننموده باشم.

صفحه : ۳۰۴

و نیز در حکایت ناقه صالح علیه السلام و فرود آمدن عذاب بر قومش در اثر کشتن ناقه اینکه مطلب هویدا است که پس از اتمام حجت بر منکرین استحقاق عذاب دنیوی علاوه بر عقوبات اخروی حتمی است.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ- وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفُلُكِ تُحْمَلُونَ در اینکه آیه بطریق (ائی) که از اثر پی بمؤثر بردن است خود را معرفی مینماید که خدا و آفریننده جهانیان آن کسی است که چهار پایان را با آن عظمت جته‌شان چنان برای شما افراد بشر رام گردانیده و آنان را مسخر شما گردانیده که بعضی از آنها را مرکوب شما گردانیده و از گوشت بعضی از آنها می‌خورید و منافع دیگر از پوست و پشم و کرک آنان میبرید و نیز باقی احتیاجات شما را از قبل موجودات در دسترس شما نهاده و بر کشتی سوار شده از دریا گذر میکنید اشاره به اینکه آیا اینهمه آیتها و نشانه‌های قدرت بر اثبات وجود و وحدت حق تعالی برای شما کافی نیست که دنبال معجزه میگردید.

آری کسی که حالت اطاعت در وی نیست بمعجزات هم قانع نمی‌گردد چنانچه معجزات انبیاء را حمل بر سحر مینمودند. وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ اینک آیه شاهد بر توضیح آیه بالا است که شما علی الدوام آیات تکوینی و آثار خلقت را مشاهده مینمائید در صورتی که در تمام موجودات آثار خلقت و علم و حکمت و قدرت مدبر حکیم هویدا است با اینکه آیات ظاهر و روشن چگونه میتوانید انکار وحدت نمائید و در عبادت و قضاء حوائج خود رو بغیر آورید و کسی را با او شریک گردانید. أَلَمْ يَسْتَوُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پس از اظهار قدرت و تذکر به نعمتهایی که برای بشر بتدبیر حکمت و نظام آفرینش بوجه نیکو مهیا گردانیده در مقام تهدید و تذکر کفار بر آمده که آیا

صفحه : ۳۰۵

اینکه مردمانی که آیات خدا را انکار میکنند و پیمبر ما را تکذیب مینمایند در اطراف زمین سیر نمیکنند تا آنکه آثار عذابی که در اثر مخالفت سفرای الهی دامن گیر آنان گردیده مشاهده نمایند و به بینند و بیابند چگونگی حال کسانی که پیش از آنها بودند از آیه معلوم میشود که تا وقت نزول آیه آثار خرابی شهرستان عاد و ثمود و مؤتفکه باقی بوده که فرموده در موقع جهان گردی آنان نظر کنند و به بینند آنهایی که هم از حیث عدد و هم از حیث قوت جسمانی و هم از جهت آثار و اعمال و مال و ثروت قوی تر و شجاع تر از اینها بودند وقتی در مورد غضب الهی واقع شدند قوت و شوکت و کثرت آنها جلوگیری عذاب از آنان نگردید و مبتلا بعذاب گردیدند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ظاهرًا مرجع ضمیر (جاءتهم) همان کفاری میباشد که مبتلا بعذاب گردیده و اثر خرابی شهرستانهای آنها تا وقت نزول آیه باقی مانده بود که آنان چنین مردمانی بودند که وقتی سفراء الهی با معجزه‌های ظاهر برای هدایت آنها فرستاده میشدند آنان بآنچه از اباطیل میدانستند که در واقع جهل مرکب بود نه علم و از دانشی که سبب نجاتشان باشد بی نصیب بودند و علم ظاهری دنیوی را علم حقیقی می پنداشتند قوله تعالی «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (سوره روم آیه ۶) در سوره دیگر است «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» - یعنی منتهای دانش آنها علم دنیوی است نه اخروی بگمان اینکه علم و دانشی دارند دل خوش بودند و پیمبران را استهزاء و سخریه مینمودند اینکه بود که بالاخره اثر استهزاء آنها باز گشت بخودشان کرد و عذاب آنان را فرا گرفت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَدَّهْ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ، فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا حال کفار چنین بود که وقتی آثار عذاب را میدیدند از کرده خود پشیمان

صفحه : ۳۰۶

می گشتند و اظهار توبه و پشیمانی نموده و می گفتند ما بخدای یگانه ایمان آوردیم و آنچه را که در عبادت شریک خدا قرار داده بودیم از آن بیزاری میجوئیم لکن وقتی آثار عذاب را دیدند دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت زیرا که موقع عمل گذشته است و حکم خدا بر وقوع عذاب آنها جاری گردیده.

سُنَّتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ قانون خلقت و نظام آفرینش بر اینکه استوار گردیده که بمردن عمل قطع میگردد زیرا وقتی عمر انسان بآخر رسید آنچه از کمال در او بالقوه موجود بود بانتهاء میرسد دیگر استعداد کمالی در وی باقی نمانده اینکه است که دیگر محلی برای پذیرفتن توبه او باقی نخواهد بود.

صفحه : ۳۰۷

سوره فصلت

اشاره

اربع و خمسون آیه و هی مکیه

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنْ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُضِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸) قُلْ أَإِنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ آئِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲) فَإِنِ اعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ (۱۳) إِذِ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِيرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَهْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ (۱۶) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)

صفحه : ۳۰۸

ترجمه

سوره فصلت مکی است و در عدد کوفیان پنجاه و چهار آیه و در عدد حجازیان پنجاه و سه آیه و در عدد بصریان و شامیان پنجاه و دو آیه است، و هفتصد و نود و شش کلمه و سه هزار و پنجاه حرف است
بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(قرآن) فرو فرستاده شده‌ایست (از طرف خدای) بخشنده و مهربان (۲)
قرآن کتابی است عربی که آیات آن مفصل و برای جماعتی است که عالم و دانایانند (۳)
قرآن بشارت دهنده (بمؤمنین و تهدید کننده کافرین خواهد بود) و بیشتر مردم (از استماع قرآن) رو میگردانند پس آنان آیات را نمیشنوند (۴)
(کفار) چنین گفتند دل‌های ما از آنچه ما را بسوی آن میخوانی در غلاف است و در گوش ما

صفحه : ۳۰۹

سنگینی است و بین ما و تو حجاب است (و گویند ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) آنچه خواهی بکن (ما هم آنچه خواهیم) میکنیم (۵)

ای محمد بگو حقیقتا من هم بشری میباشم مثل شما بسوی من وحی گردیده شده که خدای شما الهی است یکتا و یگانه پس بسوی پرستش او استقامت نمائید و از او آمرزش بطلبید و وای بحال کسانی که بخدا شرک آرند (۶)

آن کسانی که زکاه نمیدهند در حالی که بآخرت کافرند (۷)

حقیقتا کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند برای آنها پاداش غیر مقطوع (و غیر منت) خواهد بود (۸)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم (باین کفار) بگو آیا شما کافر میگردید بآنکسی که زمین را در دو روز آفریده و برای او ند و مانند قرار میدهد آن است مربی جهانیان (۹)

و در بالای زمین کوههایی بر افراشته و در آن کوهها برکت داده و روزی اهل زمین و قوت آنها را در چهار روز اندازه گیری نموده و اهل زمین همه خواهان روزی خودند (۱۰)

پس از آن بسوی آسمان قصد نمود در حالی که آسمان دودی بود، پس بآسمان و زمین گفت بیائید برغبث یا کراحت آسمان و زمین گفتند ما فرمان بران می آئیم (۱۱)

پس حکم او در آسمان و زمین در دو روز (جاری گردید) و عمل هر آسمانی را بوی وحی گردانید و آسمان دنیا را بچراغها زینت داد و آن را نگاهبانی نمود اینکه است تقدیر (خدای) غالب دانا (۱۲)

و اگر (کفار) با اینکه تذکرات اعراض نمودند (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بگو شما را تهدید نمودم بصاعقه‌ای مثل صاعقه قوم عاد و ثمود (۱۳)

وقتی پیمبران از جلو آنان و از پشت سر آنها آمدند (و بآنان گفتند) عبادت نکنید مگر خدا را (کفار) گفتند اگر خدا میخواست (که غیر او را عبادت نکنیم) برای ما ملائکه را فرو میفرستاد و حقیقه ما برسالت شما کافرانیم (۱۴)

و اما (گروه) عادیان در زمین بدون استحقاق دعوی بزرگی نمودند و گفتند کی است که از ما قوی تر باشد آیا (آن کافرین) ندانستند آن خدایی که آنها را آفریده قوت او از آنان شدیدتر خواهد بود و آنها چنین بودند که آیات ما را انکار مینمودند (۱۵)

(و چون آنان خود را قوی و نیرومند می پنداشتند) ما باد سختی در روزهای

صفحه : ۳۱۰

نحسی بر آنها گماشتیم تا آنکه در حیات دنیا بآنها بچشانیم عذاب خواری (کننده) و عذاب آخرت خوار کننده تر خواهد بود در حالی که یاری کرده نشوند (۱۶)

و اما جماعت ثمود را (نیز بتوسط پیمبران) هدایت نمودیم و آنان کوری را بر بینایی اختیار نمودند (اینکه بود) که در اثر اعمالی که کسب نمودند صاعقه که عذاب خوار کننده‌ای بود آنها را گرفت (۱۷)

و آن کسانی که ایمان آورده بودند و از شرک و نافرمانی پرهیز میکردند نجات دادیم (۱۸)

توضیح آیات

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَقُولِ بَعْضِي (حم) در محل رفع و مبتداء و تنزیل خبر او است و بقول دیگر (تنزیل) خبر مبتداء محذوف است یعنی اینکه قرآن از طرف پروردگاری فرود آمده که رحمت رحمانی و رحمت رحیمی او تمام موجودات امکانی را فرا گرفته است.

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ كتاب بدل از تنزیل است یعنی اینکه از جانب خدای رحمن و رحیم برای هدایت شما فرستاده شده کتابی است که آیات آن مفصل و مبین است و آن قرآنی است که بزبان عربی فرود آمده و اینکه قرآن فرستاده شده

است برای جماعتی که عالم و دانایانند (بزبان عربی و از آوردن مثل آن عاجز خواهند بود).

اشاره به اینکه آنهایی که توجه بقرآن ندارند کسانی خواهند بود که از علم و دانش حقیقی تهی و پی بهره‌اند و غرض از انزال قرآن از عالم لاهوت بعالم ناسوت دانشمندانند که بعضی از اسرار قرآن را میفهمند و میدانند که چنین کلامی از عهده بشری خارج خواهد بود و از روی دانستگی و فهمیدگی ایمان آورده و تصدیق مینمایند که اینکه قرآن از جانب پروردگار عالمیان است اگر چه قرآن

صفحه : ۳۱۱

برای تمام افراد بشر بلکه برای هدایت جن و انس فرود آمده لکن فقط دانشمندان می‌توانند از قرآن بهره‌مند گردند. *بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ* دو صفت از صفات قرآن را تذکر میدهد یکی اینکه قرآن مؤمنین را بشارت و مژده میدهد بدرجات عالی و نعمتهای بهشتی که پیدایش اعمال نیکو نصیب آنان خواهد گردید و دیگر آنکه کفار را از عذاب و شکنجه جهنمی که در کیفر اعمال بدشان گرفتار میگردند میترساند و آنهایی که از استماع قرآن اعراض نموده و رو بر گردانیده‌اند آنها نمیشنوند و گوش دلشان در اثر اعراض فاسدشان کر گردیده و اشاره بهمین مردم دارد قوله تعالی.

صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ آری کسی که روی دلش از خدا برگشته و رو طبیعت آورده و تمام همش منصرف بامور مادی و حظوظ نفسانی گردیده واقعا از استماع سخنان حقانی کر میگردد و چنین کس دیگر تاب شنیدن آیات قرآنی را ندارد. *وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ فَعَمَلْنَا إِنَّا عَامِلُونَ* چون کفار خود را چنین میدیدند که چنان در ظلمت طبیعی فرو رفته‌اند که دیگر گویا قدرت بر استماع آیات قرآنی ندارند اینکه بود که از حال خود خبر میدادند که قلب ماها در غلاف طبیعت بسته شده و گوش ما سنگین گردیده و طاقت استماع آیات قرآنی را نداریم و پرده خود خواهی و کبر و جهل بین ما و تو حائل گردیده چون چنین است دیگر منتظر مباش که ما بآیات قرآن بگرویم طمع از ما بیر تو بکار خودت برو ما هم بکار خودمان میرویم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ خطاب بسفیر اعظم خود نموده که ای رسول اکرم باین مردمانی که در اشتباهند و از روی نفهمی بتو اعتراض می‌کنند که چرا تو مثل آنان غذا میخوری و میخوابی

صفحه : ۳۱۲

و زن میگیری و چنین گمان میکنند که تو هم مثل خودشان دنبال حظوظات نفسانی از قبیل مال و جاه و سلطنت و غیره میاشی و دعوی خدایی داری بگو من ملک و جن نیستم من هم مثل شما بشری میباشم که غذا میخورم و میخوابم و نیز در تمام امور طبیعی بشری مانند شما هستم فقط امتیاز من از شما باین است که از راه باطن بمن وحی رسیده که اله و آفریننده و مبدء و معاد شما یکی است که باید او را بپرستید نه غیر او را و از او استعانت بجوئید نه از غیر او و اینکه مطلبی است کاملاً عقلی و منطقی و گویا خواهد بفرماید شما هم اگر پرده کبر و عصبیت و جهالت را پاره کنید و در صفات انسانیت معتدل و در روح بشریت مصفی و از صفات حیوانیت وارسته گردید آن وقت بعقل و وجدان خود خواهید دریافت که مرجع و پناهگاه همان کسی است که شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده است و تمام امور بدست قدرت ازلی او انجام میگیرد و ظهور وحدت فیض او را در تمام موجودات مشاهده خواهید نمود.

فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ بتمام افراد بشر امر میفرماید که در مقام توحید استقامت و پایداری بنمائید و برای گناهان گذشته‌تان از خدای تعالی طلب آمرزش کنید و مشرکین در چاه مذلت و خواری خواهند واقع گردید.

و در سوره هود آیه ۱۴ خطاب بر رسول خود مینماید که (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) یعنی در مقام اجراء کلمه توحید استقامت نما و بر آنچه مأمور گردیده‌ای ثابت قدم باش.

آیه اشاره به اینکه وقتی در اثر ایمان و تقوی نور وحدت در قلب شما تجلی نمود و خدا را به یگانگی شناختید در طریق عبودیت و پرستش او استقامت پیدا نمائید و در اجراء اوامر او بردبار باشید و نفس اماره و شیطان شما را از طریق حق بسوی باطل نلغزاند و از راه برون نبرد و بخدا پناه ببرید و از او طلب یاری نمائید.

آری کوه‌های مشکلات در اثر متانت و استقامت هموار خواهد گردید در عالم

صفحه : ۳۱۳

شنیده نشده کسی حائز مقامی گردیده باشد مگر در اثر ثبات در عزم و استقامت در عمل فیروزی و مظفریت نصیب کسی می‌گردد که در مقام عمل و رو برو شدن با موانع با نفس و شیطان مجاهده نموده و با عزمی ثابت موانع را بر طرف گرداند و بقوت یقین در راه نوردی خود استوار گردد قوله تعالی «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» سوره عنکبوت آیه ۶۹.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ در مقام اوصاف مشرکین برآمده و آنها را بدو صفت معرفی می‌فرماید اول از جمله صفات نکوهیده مشرکین چنین است که از دادن زکاة خوداری مینمایند دوم بعالم آخرت کافرند یعنی آنان منکر قیامت می‌باشند. از اینکه آیه چنین استفاده میشود که بالاتر چیزی که مؤمن با آخرت بآن امتحان می‌گردد دادن زکاة است زیرا که مال محبوب القلوب است و انسان باسانی نمیتواند دست از آن بردارد در سوره (الحجرات) آیه (۱۵) در اوصاف مؤمنین فرموده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۱) و نظیر اینکه آیه بسیار است که در مجاهده فی سبیل الله انفاق مالی را مقدم می‌اندازد بر مجاهده با نفس و صدق مؤمنین در اظهار ایمانشان را مرتب می‌گرداند بمجاهده بمالشان و نفسشان.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ کرم بین و لطف خداوند را که در صورتی که ایمان و عمل صالح هر دو بتوفیق او انجام می‌گیرد و اجری هم که بمؤمنین وعده داده آنهم از راه لطف و کرم خداوندی او است بنده هر قدر عمل صالح کند مستحق اجر و عوض نخواهد بود زیرا که وظیفه بنده بندگی است با اینکه حال در اینکه آیه بالا اعلان نموده بکسانی که

(۱) حقیقتاً مؤمنین کسانی خواهند بود که بخدا و رسول او ایمان آوردند پس از آن شک پیرامون آنان نگردیده (و نیز آنها چنین می‌باشند) که بمالها و نفسهای خود در راه خدا مجاهده مینمایند و چنین اشخاصی (در دعوی ایمان) راستگویانند.

صفحه : ۳۱۴

ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند که اجر متصل غیر مقطوع و بی‌منت خواهیم داد قُلْ أَإِنُّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً باستفهام انکاری در مقام سرزنش بشر برآمده و بر رسول خود خطاب نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کافرین بگو آیا شما کفران می‌ورزید و انکار مینمائید کسی را که زمین را در دو روز آفریده و اشباه و امثال برای او قرار میدهید، کسی که زمین را در مدت دو روز آفریده او پروردگار تمام عالمیان است و آن کسی که بر آفرینش زمین قدرت دارد خالق تمام موجودات خواهد بود زیرا که آسمان و زمین و تمام عوالم موجودات متصل بهم و مربوط بیکدیگرند قوله تعالی: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا».

آری وحدت عالم دلیل بر وحدت اله عالم است زیرا که در جای خود مبرهن گردیده که موجودات مثل حلقه‌های زنجیر و تار و

بود یک پارچه بهم مرتبط و متصل خواهند بود.

و وحدت صنع دلیل بر وحدت صانع است دو علت نمیشود در یک معلول شخصی تصرف نمایند اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

اشاره باین است که موجودات مادی طبیعی تدریجی الحصولند باید بتدریج موجود گردند و آن کسی که زمین را آفریده تمام عوالم ممکنات را همان آفریده است ظاهراً مقصود از دو روز مدتی خواهد بود که اگر روز و شبی میبود مقدار دو روز بحساب میآمد زیرا که در آن وقت روز و شبی نبوده تا آنکه خلقت را محدود نماید وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءٍ لِلسَّائِلِينَ بعد از تذکر به اینکه زمین را پس از نیستی در مدت دو روز از عدم بوجود آورده در مقام نظم آفرینش آن برآمده که در بالای زمین کوههایی برافراشته و در آنها از انواع و اقسام گیاهها و معادن و غیر آن برکت داده و روزی خلق را در آن اندازه گیری نموده و نظام آفرینش زمین و تعیین روزی هر کسی را بقدر خواهش

صفحه : ۳۱۵

و طلب استعدادی وی در مدت چهار روز تسویه نموده و اندازه گیری کرده مفسرین گویند آفرینش زمین با تنظیم آن مطابق حکمت چهار روز میشود.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ مفسرین (استوی) را بمعنی قصد گرفته‌اند و در معنی آیه چنین گفته‌اند که پس از اتمام خلقت زمین بسوی خلقت آسمان قصد نمود در حالی که آسمان (دود بود) یعنی بخارات زمین بود که ببالا متصاعد گردیده و مثال دود مینمود.

و اینکه آیه را دلیل گرفته‌اند که خلقت زمین پیش از خلقت آسمان شده لکن بنا بر اینکه معنی اینکه آیه با آن آیه که در سوره (النازعات) آیه ۳۰ فرموده:

«وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» منافات پیدا مینماید و مفسرین در پاسخ اینکه اعتراض گفته‌اند اول زمین بطور پیچیدگی آفریده شده و پس از آن آسمان خلقت گردیده و پس از خلقت آسمانها زمین کشیده و پهن گردیده و بنا بر اینکه توجیه بین دو آیه منافاتی نخواهد بود.

لکن اینکه توجیه بنظر درست نمی‌آید زیرا که در آیه بالا تصریح دارد که در دو روز زمین آفریده شده و در آن کوههایی افراشته گردیده که خلقت زمین و کوهها با هم چهار روز میشود و معلوم است خلقت کوهها بعد از کشیده شدن زمین واقع گردیده و پس از آن به (ثم) که مشعر بر تراخی است فرموده (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ) اینکه طور بیان دلیل بر اینکه خواهد بود که پس از اتمام زمین و کوهها قصد نمود استواء آن را با آسمان.

و برای رفع اشکال ممکن است در آیه توجیه دیگری بشود به اینکه گفته شود (اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ) یعنی زمین پس از خلقت تساوی و تعادل با آسمان پیدا نمود در حالی که آسمان دودی بود و شاید مقصود از دود آن جسم لطیفی باشد که از آن بقوه (اثیری) تعبیر مینمایند.

از کتاب کافی و فقیه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام چنین روایت شده که فرمود:

«۱» ان من الآيات التي قدرها للناس مما يحتاجون اليه البحر الذي خلقه الله

صفحه : ۳۱۶

بين السماء و الارض و ان الله قدر فيها مجارى الشمس و القمر و النجوم و الكواكب الخ».

خلاصه ممکن است در جمع بین دو آیه چنین گفته شود آسمانها اجسام ثقیل نیستند آن طوری که اهل هیئت قدیم حدس میزدند و ستارگان مانند میخ در آن فرو رفته باشند بلکه فضاء متخلخل بین کرات جسمی باشد که از شدت لطافت بحس در نمی آید و اهل هیئت جدید از آن تعبیر باینکه یا اثر نموده‌اند که آن شبیه‌تر چیزی ماند بآب قوله تعالی در سوره نور آیه ۴۵ «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» و نیز در سوره هود آیه ۹ فرموده «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» و در اینجا آسمان را دود نامیده شاید اشاره بلطافت و تخلخل بین اجزاء آن باشد و بنا بر اینکه معنی آیه دلیل نمیشود که آفرینش زمین قبل از آفرینش آسمانها باشد.

باضافه از آیه چنین استفاده میشود که آسمان قبل از خلقت زمین موجود بوده بشکل دود و زمین پس از تنظیم تساوی و تعادل با آسمان پیدا نموده.

(وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِاسْرَارِ كَلَامِهِ) فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ و بعد از آنکه خلقت آسمان و زمین منظم و مرتب گردید از مصدر جلال احدیت بآنها خطاب رسیده که بآنچه بشما امر مینمایم اقدام و اطاعت نمائید در حالی که با رضا و رغبت باشید یا کاره و بی رغبت.

از اینکه آیه توان استفاده نمود که آسمان و زمین و تمام موجودات صاحب شعور و ادراکند اینکه است که مورد خطاب واقع گردیده‌اند و آیه قول حکماء را تأیید مینماید که گویند موجودات هر یک باعتبار تفاوت قوت و ضعف وجودشان صاحب شعورند وقتی صاحب شعور و ادراک باشند ممکن است مورد خطاب نیز واقع

(۱) یعنی از جمله نشانه‌های قدرت خدا که برای بشر تقدیر نموده اینکه است که از جمله آنچه بآن محتاجند دریایی است که خدا بین آسمان و زمین خلق نموده و بدرستی که خدا آن دریا را مجری و محل شمس و قمر و ستارگان قرار داده.

صفحه : ۳۱۷

گردند، و شاید خطاب تکوینی باشد نه تشریحی و اشاره بنفوذ قدرت دارد که ممکنات مطابق اراده خدای تعالی و تحت اقتدار او امثال او امر تکوینی مینمایند فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا و در مدت دو روز حکم خدا و قضاء او در سراسر هفت آسمان جاری گردید و فرمان هر آسمانی بخودش وحی گردید.

اشاره به اینکه در غریزه هر آسمانی نهاده که مطابق حکمت و نظام عالم امر تکوینی خود را اجرا گرداند.

وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (سما) مأخوذ از سمو و بمعنی بالا- است و بر فضاء محیط بجرم ستارگان آسمان گفته میشود و مقصود از چراغهای آسمان خورشید و ماه و کواکب و کراتی خواهند بود که معلق در آسمان و بالای سرما میباشند و تشبیه بچراغ برای روشنی آنها است که در شب و روز بزمین نور میدهند.

و از تخصیص مصابیح بآسمان دنیا چنین استفاده میشود که آنچه از ستارگان و سیارات در آسمان دیده میشود مخصوص بهمین آسمان دنیای ما است که از تمام کرات پائین تر خواهد بود زیرا که دنیا مأخوذ از دنو است و بر بالای آن آسمانهای دیگری است که عدد آن را غیر از خدا کسی نمیداند چنانچه در بعضی از احادیث اشاره بآن شده است.

در کتاب خصال از امام جعفر صادق (ع) چنین نقل میکنند که فرموده:

«ان لله عزّ و جلّ اثنی عشر الف عالم کل عالم منها اکبر من سبع سماوات و سبع ارضین ما یری عالم منها ان لله عزّ و جلّ عالما غیرها»

و غیر از اینکه احادیث بسیار است که دلالت دارد بر اینکه عالم منحصر به هفت زمین نیست.

(۱) برای خدای عز و جل دوازده هزار عالم است که هر یک از آنها بزرگتر است از هفت آسمان و هفت زمین و عالمی از آنها نمی‌بیند که برای غیر خدا عالمی غیر از او باشد.

صفحه : ۳۱۸

فَبِإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَتَمُودَ فِي ذَلِكَ آيَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ آلِهِمْ يَأْتُونَ بِالْبُرْهَانِ
 فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَتَمُودَ فِي ذَلِكَ آيَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ آلِهِمْ يَأْتُونَ بِالْبُرْهَانِ
 است و شما هلاک خواهید گردید همانطوری که گروه عاد بباد صرصر و گروه ثمود بصیحه آسمانی هلاک گردیدند.
 إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
 و ثمودیان اینکه بود که با کثرت پیمبران که برای هدایت آنان از جلو و عقب آنها آمدند و آنان را عبادت خدای یگانه دعوت نمودند آنها را تکذیب نموده و گفتند اگر پروردگار ما میخواست رسولی برای ما بفرستد ملائکه را از آسمان فرود می‌آورد و چون شما مثل ما بشر هستید ما زیر بار رسالت شما نخواهیم رفت.

آن بیخردان ندانستند که چون ملائکه از جنس بشر نیستند ممکن نیست انسان بتواند با آنها آمیزش نماید و از طریق آنها هدایت گردد مگر آنکه بشکل انسان در آیند آن وقت آنها در نظر آنان نیز بشری میشود مثل خودشان قوله تعالی در سوره انعام آیه ۹ (وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ) «۱» فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
 استحقاق کبر و نخوت بر آنان غالب گردیده بود و چون خود را قوی و نیرومند میدانند گمان میکردند کسی بر آنان غالب نخواهد گردید اینکه بود که می‌گفتند کی است که از ما قوی‌تر باشد که بتواند بر ما غالب گردد.

(۱) کفار میگفتند چرا خدا برای هدایت ما ملک نازل نمود در جواب آنها فرمود اگر میخواستیم پیمبر ملک باشد او باید مردی باشد و بلباس شما درآید.

صفحه : ۳۱۹

آری کبر که ناشی از قوه سبعی حیوانی است وقتی بر بشر استیلاء پیدا نمود و انسان تحت استیلاء اینکه قوه مقهور گردید آن عدم ذاتی و احتیاجات امکانی خود را فراموش نموده و بخود مینازد و میبالد و وقتی در خود یک قوت و شوکتی دید گمان می‌کند که اینکه قوت برای او پایدار خواهد بود دیگر نمیداند دست دیگری است روی دستها بلکه در مقابل قدرت و قوت حق تعالی تمام قوت‌ها ناچیز مینماید.

اینکه است که بهمزه استفهام انکاری بآنان اعتراض نموده که آیا اینکه جماعتی که از روی کبر و خودپسندی زیر بار پیمبران نمیروند فکر ندارند که آن کسی که آنان را از نیستی بوجود آورده او قوی‌تر و شدیدتر از آنها خواهد بود پس چگونه آنان آیات و نشانه‌های قدرت ما را انکار می‌کنند.

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۹ تا ۳۲]

و يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَيِّئُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَّجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَوُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَيِّئُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُّوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۲۶) فَلَنَذِقَنَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أقدامنا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲)

صفحه : ۳۲۰

ترجمه

و روزی که دشمنان خدا بسوی آتش محشور میگردند و آنها نگاه داشته (۱۹) میشوند تا آنکه گوش و چشم و پوست آنان بر اعمال بد آنها شهادت دهد (۱۰)

و آنها بیوستهای خود گویند چرا شما بر ضرر ما شهادت دادید (در پاسخ) گویند بسخن در آورد ما را آن کسی که هر چیزی را گویا گردانیده و او آن کسی است که در اول دفعه شما را آفریده و بسوی او باز گشت گردیده‌اید (۲۱) و برای شما میسر نیست که

صفحه : ۳۲۱

آنچه را گوش و چشم و پوست شما بر ضرر شما شهادت میدهد آن را پنهان گردانید و لکن شما چنین گمان میکنید که خدا بسیاری از آنچه را که میکردید نمیداند (۲۲)

و بان گمان بدی که پیروردگار خود داشتید شما را هلاک گردانید و شما از زیانکاران گردیدید (۲۳) پس اگر صبر کنند منزلگاه آنان آتش خواهد بود و اگر طلب رضایت خدا را نمایند نیز عذر آنان پذیرفته نخواهد گردید (یعنی چه صبر کنند یا نکنند از آتش نجات نخواهند یافت (۲۴)

و هم نشینانی برای آنها گماشتیم که آنچه پیش روی آنان و آنچه پشت سرشان بود برای آنها آراسته گردانیدند و بر ضرر آنان محقق و ثابت گردید آن گفتار (یعنی عذاب) با گروه پیش از آنها از جن و انس زیرا که آنان از زیانکاران بودند (۲۵)

آنهايي که کافر شدند چنین گفتند استماع قرآن نکنید و آن را بگفتار لغو (باطل) گردانید شاید شما غالب گردید (۲۶) و به آنهايي که کافر شدند البته میچشانیم عذاب بسیار سخت (۲۷) و البته آنها را مجازات خواهیم نمود ببدتر چیزی که بان عمل میکردند (۲۸)

چنین است پاداش دشمنان خدا که آتش منزل جاویدان آنها خواهد بود و آن جزاء آن است که آیات ما را انکار مینمودند (۲۹)

و آنهایی که کافر شدند چنین میگویند ای پروردگار ما بما بنما از جن و انس آن کسانی را که ما را گمراه گردانیدند تا اینکه آنان را زیر قدم خود بنهیم و آنها در درک سافل تر از ما باشند (۳۰)

حقیقتا کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است پس از آن در ایمان ثابت قدم ماندند بر چنین اشخاصی ملائکه فرود می‌آیند (و گویند) نترسید و اندوهناک مباشید و آنان را بشارت میدهند بآن بهشتی که بآنها وعده داده شده (۳۱)

(ملائکه بآنها گویند) ما در حیات دنیا از دوستان شما بودیم و هم در آخرت دوستان شما خواهیم بود و برای شما مهیا است آنچه را که نفسهای شما بخواهد و نیز در آنجا برای شما آماده است آنچه را بطلید (۳۲)

(و تمام نعمتها) روزی مهیا شده ایست از جانب (خدای) آمرزنده مهربان (۳۳)

صفحه : ۳۲۲

توضیح آیات

اشاره

و يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خدای متعال از حال کفار و ورود آنان در روز قیامت به پیمبرش خبر میدهد که وقتی دشمنان خدا محشور میگردند آنهایی را که جلو میباشند نگاه میدارند تا بعدیها برسند تا آنکه همه را داخل آتش گردانند وقتی همه آنان حاضر گردیدند بامر الهی اعضاء آنها بسخن می‌آیند و بر ضررشان شهادت میدهند گوش آنها شهادت میدهد که کلام پیمبران را شنیدند و اعتناء نمودند و چشم آنها شهادت میدهد که آیات تکوینی را که علی الدوام از نظر آنها می‌گذشت و آیات تدوینی قرآنی را نیز که مشاهده مینمودند هیچ عبرت نمیگرفتند و ندیده می‌انگاشتند و پوست بدنشان نیز در آنچه تماس باحرام نموده شهادت میدهد.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

- ۱- خدای تعالی دهان و زبان باعضاء می‌دهد و آنان را بسخن در می‌آورد و وادار مینماید که بر ضرر صاحبانشان شهادت دهند.
 - ۲- در آنها ایجاد کلام مینماید مثل اینکه برای حضرت موسی «ع» درخت را بصدا در آورد.
 - ۳- مقصود از شهادت اعضاء اینکه است علاماتی در آنان پدید خواهد گردید که دلالت دارد بر اعمال آنها مثل اینکه بکسی که شب بیدار بوده گفته میشود که چشم تو شهادت میدهد بر اینکه تو سحر بیدار بوده‌ای و گفته شده است مراد از (جلود) در اینجا (فروج) است بطریق کنایه و اینکه قول از ابن عباس و مفسرین نقل شده است.
- (تفسیر مجمع البیان) چون عالم قیامت عالم حیات و عالم فعلیت است قوله تعالی (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) سور عنکبوت آیه (۶۴) و برهان عقلی و نقلی ثابت گردیده که تمام موجودات هر یک بدرجه استعداد خود دارای نیروی حیاتی می‌باشند

صفحه : ۳۲۳

زیرا که هر موجودی و لو بصورت جمادی باشد دارای نفسی و قوه‌ای است که جامع مشتتات و حافظ صورت جمعیه وی می‌باشد که در جمادات تعبیر از آن بقوه جمادی مینمایند و در نباتات بنفس نباتی و در حیوانات بنفس حیوانی و اگر اینکه قوه یا نفس که حافظ مشتتات اجزاء است در شیئی نباشد اجزاء آن از هم متفرق خواهند گردید و اصل تمام نیروها نفس کلی است که در هر نوعی از موجودات طوری تظاهر مینماید چنانچه قوه جمادی مرتبه نازله‌ای است از نفس نباتی و نفس نباتی مرتبه نازله‌ای است از نفس ناطقه انسانی اینکه است سرّ تحوّل موجودات بیکدیگر و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ، وَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ) (۱) و نیز در سوره الزلزال که راجع بزمین فرموده (يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا) (۲) خلاصه آنکه چون در کمون اجزاء بدن انسان نیروی حیاتی موجود است و در قیامت که هر چیزی بکمال میرسد وقتی بدن انسان نیز از عالم دنیا بعالم آخرت تحول نمود آنچه در باطنش از اعمال و رفتار صاحبش بوده بامر حق تعالی ظاهر می‌گرداند و شاید همین باشد سرّ شهادت دادن اجزاء بدن آدمی بر علیه خودش.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا فِي بَعْضِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي نَحْنُ بِهَا مُؤْمِنُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا فِي بَعْضِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي نَحْنُ بِهَا مُؤْمِنُونَ قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ گویند ما را بسخن در آورده آن کسی که هر چیزی را بسخن در آورده.

چون لفظ (شیئی) در آیه عموم دارد معلوم میشود تمام اجزاء عالم قیامت سخن گو خواهند بود و شاید مقصود از گفتن آنها اظهار (ما فی الضمیر) آنها باشد

(۱) چیزی نیست مگر اینکه خدا را تنزیه و تحمید میکند لکن شما (افراد بشر آنها را نمیفهمید و خدا را سجده میکند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.
(۲) در آن روز (روز قیامت) زمین خبرهای خود را حدیث میکند.

صفحه : ۳۲۴

که در آن وقت هیچ چیزی مخفی نمی‌ماند و هر چیزی بحقیقت خود و آنچه در کمون وی بوده ظاهر میگردد و آن کسی که تمام اشیاء را بسخن در آورده آن کسی خواهد بود که در اول مرتبه شما را آفریده و ثانیاً بسوی او بازگشت خواهید نمود.
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ آیه در مقام اعتراض بکفار بر آمده که شما چنین گمان میکنید که میتوانید آنچه را از اجزاء بدنتان از گوش و چشم و پوست شما بر علیه شما شهادت میدهند مستور گردانید و اینکه گمان فاسدی است که پروردگار خود نسبت میدهد که بتوانید از او چیزی مخفی گردانید بگمان اینکه خدا اطلاع کافی بر تمام اعمال شما ندارد.

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَيْتُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ مفسرین در شأن نزول آیه از ابن عباس چنین نقل میکنند که گفته من روزی خود را در پرده کعبه پوشیده بودم سه نفر آمدند یکی صفوان که از ربیعیه بود و دو نفر دیگر امیه و عبد الله ثقفی و با هم سخن میگفتند یکی از آنان گفت آیا ما آنچه می‌گوئیم خدا میشنود دیگری گفت اگر بلند گوئیم میشنود دیگری گفت اگر بلند را بشنود آهسته را هم خواهد شنید من آمدم سخنان آنان را خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمودم آن وقت اینکه آیه فرود آمد که در اثر چنین گمان بدی که پروردگار خود بردید روزگار خود را فاسد گردانیده و هلاک گردیدید و از زیانکاران محسوب خواهید گردید.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَصِينَ اگر کفار بر الم آتش صبر کنند یا صبر نکنند آتش منزلگاه و مأوای

آنان خواهد بود و اگر از خدا طلب خشنودی نمایند که آنها را ببخشد و عفو نماید که از آن مهلکه نجات یابند و هر قدر جزع و فزع نمایند بخشیده نخواهند گردید.

صفحه : ۳۲۵

وَقَيُّضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ خلاصه آیه در مقام بدبختی و سوء عاقبت کفار و پستی و زبونی آنان برآمده و اشاره به اینکه آنان در اثر هوی پرستی آن روح قدسی و آن قوه ملکوتی که در ابتداء خلقت در استعداد بشر گذاشته شده بود برایگان از دست دادند و قلبی که بایستی محل جولانگاه ملائکه باشد منزلگاه شیاطین گردانیدند اینکه است که برای آنان همنشینان و دوستانی از شیاطین جنی و انسی گماشتیم که رفیق و دوستاران آنها باشند و از جلو و عقب بآنها احاطه نمایند و اعمال زشت آنان را در نظرشان جلوه دهند.

در سوره زخرف آیه ۳۵ فرموده (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) (نقیض) بمعنی تبدیل است زیرا وقتی روح و روان آدمی در اثر مخالفت و ضدیت با اهل حق از طریق خود که باید در راه مستقیم حرکت نموده و ترقی و تعالی نماید و رو بسعدت رود در عوض حرکت قهقرایی نموده و باسفل سافلین طبیعت فرود آمده آن وقت با شیاطین که از رفقای دنیوی و دوستان او بودند مقارن میگردد و در قیامت با آنها محشور خواهد گردید اینکه است که کلمه عذاب بر آنها ثابت و محقق میگردد و همانطوری که بر امتهای پیش عذاب محقق گردیده بود آنهایی که تابع هوی و شیطان گردیدند از زیانکاران خواهند بود که سرمایه عمر خود را تلف گردانیده و جز حسرت و ندامت برای آنان چیزی باقی نخواهد ماند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْعَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ در شأن نزول آیه از ابن عباس چنین روایت میکنند که رؤساء و بزرگان کفار چون معارضه نمودن با آیات قرآنی از عهده آنها خارج بود و ترسیدند که اعراب از اطراف بیایند و ایمان بیاورند پس از مشورت با هم بنا بر اینکه گذاشتند که وقتی حضرت مشغول قرائت قرآن میگردد کاری کنند که در غلط افتد اینکه بود که

صفحه : ۳۲۶

هر وقت حضرت مشغول خواندن قرآن میشد با هم جمع میشدند و مشغول میشدند بغنا و آوازه خوانی و سخنان بیهوده میگفتند و صغیر میزدند و دست بر دست می - کوفتند که به اینکه وسیله مردم آیات قرآن را نشنوند.

اینکه بود که خدا بپیامبرش خبر میدهد که کفار با هم گویند بآیات قرآن گوش ندهید و در موقعی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن میخواند سخن لغو و بیهوده گویند شاید به اینکه وسیله بر او غالب گردید و نتواند کار خود را انجام دهد.

آری دشمنان دین گمان کردند که باین دسیسه‌ها می‌توانند نور خدا را خاموش گردانند قوله تعالی در سوره (توبه) آیه ۳۲ (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) در سوره (صف) آیه (۸) (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) غافل از اینکه

چراغی را که ایزد بفرورد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا، وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ کفار چنین گمان کردند باین اعمال ناهنجار که بر خلاف روش انسانیت است مظفر و منصور خواهند گردید دیگر ندانستند که تیشه بریشه خود زدن است زیرا که آیه بلاجم تأکید و نون تأکید ثقیله مؤکدا اعلام میفرماید که البته در اثر حرکات نکوهیده کفار عذاب بسیار سخت بآنان میچشانیم و آنان را در اثر اعمال بدشان که عمل مینمودند به بدترین عذاب مجازات خواهیم نمود.

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (ذلك) اشاره بآیه بالا است که آن عذابی که از حیث کمیت و کیفیت بسیار شدید است آن آتش دوزخ است که دشمنان خدا بآن مجازات خواهند گردید و آتش منزل جاوید و همیشگی آنان خواهد بود و مخلد بودن آنها در آتش که از بالاترین عذاب جهنمیان بشمار میرود مجازات اینک است که همیشه آیاتی را که از مصدر فیض ربانی در اینکه عالم فرود آمده انکار مینمودند.

صفحه : ۳۲۷

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ آمَنَّا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُم تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونُوا مِنَ الْأَسْفَلِينَ- کفار وقتی خود را در هاویه ظلمانی و در آتش سوزان جهنم می‌بینند با یأس و ناامیدی آنان از نجات از روی غیض و بیچارگی که بینند راه چاره بر آنان منسد گردیده میگویند پروردگار ما بما بنما آن کسانی را از جن و افراد بشر که ما را از جاده حق منحرف گردانیدند و باین روز بیچارگی انداخته‌اند تا آنکه از آنها انتقام کشیم که ما را اغواء نمودند و زیر پای خود آنان را لگد- کوب گردانیم تا آنکه آنان را در درکه زیرین جهنم درآوریم.

شاید مقصود کفار چنین باشد که آنهایی که بر ما ریاست می‌نمودند و پیشوایان ما بودند و ما را اغواء نمودند بینیم که چگونه امروز پست‌تر از ما و در درکه زیر پای ما واقع گردیده‌اند و به اینکه وسیله قدری دل ما خوش شود که انتقام ما از آنها کشیده شده. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ بعد از بیان تیره‌بختی و عذاب کفار که مترتب بر اعمال و افعال نکوهیده آنان گردیده و در اثر آن در وادی ظلمانی جهیم واقع گردیده‌اند در مقام اوصاف مؤمنین با تقوی بر آمده و آنان را اینطور معرفی مینماید که زبان حال و قال آنان چنین بود میگفتند پروردگار و مربی ما خدا است اینکه را گفتند و بر گفته خود استقامت نمودند و در عمل بوظائف ایمانشان ثابت قدم گردیدند چنین مردمانی موقع مردن و پس از آن وقت ورودشان در صحرای محشر ملائکه آنان را استقبال می‌نمایند و در آن موقعی که تمام مردم از منظره هولناک محشر در اضطراب شدید واقع میگردند آنان را مطمئن میگردانند که نترسید و محزون نباشید زیرا که شما بحسب وعده الهی که فرموده (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) در امن و امان خواهید بود و نیز ملائکه آنان را بشارت می‌دهند بآن بهشتی که خدا به مؤمنین وعده

صفحه : ۳۲۸

داده و ملائکه بآنها میگویند:

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ملائکه به مؤمنین گویند ما هم در دنیا و هم در آخرت دوستان شما و با شما همراه بودیم.

از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که فرموده ملائکه به مؤمنین گویند ما در دنیا شما را از انواع بلیات و آفات محافظت مینمودیم و هنگام مردن شما را از وساوس شیطانیه حفظ می‌نمائیم و در آخرت نیز از شدت عقاب شما را باز می‌داریم و در رسانیدنتان به بهشت با شما همراهی مینمائیم.

بعضی از اهل اشاره در بیان آیه (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) گفته آنان گفتند خدای ما الله است، پس از آن استقامت نمودند بوفاء، و ترک جفاء، فرشتگان بر ایشان فرود آیند برضاء، و گویند مترسید از عناء، اندوه مدارید بر فناء، بشارت باد شما را بقاء در سرای بقاء (أَلَّا تَخَافُوا) نهراسید که بر اهل استقامت خوف نیست، اندوه مدارید که برای شما انواع کرامت حاصل خواهد بود، بشارت باد شما را بانواع نعمت، (استقیمو و لا تحزنوا بحبل الله اعتصموا و ابشروا بالجنة الّتی هی دار الرضوان).

(ابو الفتوح) آری ملائکه در دنیا و آخرت یار و مشفق دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا خواهند بود بلکه تمام موجودات چون قشون و زیر فرمان خدای رحمانند حافظ و نگهبان دوستان خدا و دشمن دشمنان حقند در آنجایی که مأذون گردند دمار از روزگار کافرین در میآورند.

تُزَلُّوا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ راغب در مفردات گفته: (و النزل ما يعدُّ للنازل من الزاد) یعنی (نزل) آن چیزی خواهد بود که برای میهمان که وارد می شود آماده می کنند.

(پایان) شاید آیه اشاره باین باشد که پیش کشی اهل بهشت مرده ملائکه است که

صفحه : ۳۲۹

بمؤمنین گویند همانطوری که ما در دنیا دوست شما و حافظ و نگهبان شما بودیم حال هم که موقع سختی شما است با شما هستیم تا شما را بهشت که دار کرامت الهی است برسانیم و در آن بهشت پر نعمت برای شما مهیا و آماده گردیده آنچه را که بخواهید و نفس شما مایل بآن باشد از جانب آن کسی که پذیرنده توبه و آمرزنده گناهان و بر مؤمنین رحیم و مهربان است.

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۳ تا ۴۴]

اشاره

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳) وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵) وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶) وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷)

فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِقُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخَفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲)

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَد قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَمَذُومٌ مَغْفِرٌ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴)

صفحه : ۳۳۰

ترجمه

و کیست نیکوتر از حیث گفتار از کسی که (خلق را) بسوی خدا خواند و عمل نیکو نمود و گفته باشد حقیقه من از مسلمانان خواهم بود (۳۴)

و هرگز خوبی و بدی با هم یکسان نخواهند بود ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بدی را بچیزی که نیکوتر باشد رفع گردان

(یعنی بدی را بنیکی رفع گردان) و اگر (چنین کردی) کسی که بین تو و او دشمنی و عداوت باشد گویا او دوست مهربان تو خواهد گردید (۳۵)

و چنین فضیلتی داده نشود (که رفع بدی بنیکی کند) مگر کسانی که شکیبایی و کظم غیظ نمودند و چنین سجیه و خلق نیکو عطا نمیگردد مگر بکسی که صاحب حظ بزرگی (از عقل و فطانت باشد) (۳۶)

ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر از شیطان و سوسه‌ای بتو برسد بخدا پناه ببر زیرا که او شنوا و داناست (۳۷) و شب و روز و خورشید و ماه از نشانه‌های قدرت خدا میباشند اگر شما خدا را پرستش مینمائید از برای شمس و قمر سجده نکنید و برای کسی که اینها را آفریده سجده کنید (۳۷)

و اگر شما از عبادت حق تعالی سرکشی نمودید (بدانید) آن کسی که نزد پروردگار تواند

صفحه : ۳۳۱

(ملائکه) در شب و روز خدا را تسبیح و ستایش مینمایند (و از کثرت عبادت) ملول نخواهند گردید (۳۸)

و از جمله نشانه‌های قدرت خدا اینکه است ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو زمین را مبینی فرسوده و خشک وقتی بر آن آب فرود آوردیم بجنبش در آید و بگیاه افزون گردد (مثل خمیر مایه) (۳۹) و حقیقه آن کسی که زمین را زنده گردانید همان است که مرده‌ها را زنده میگرداند زیرا که محققا او بر هر چیزی توانا خواهد بود (۴۰)

و حقیقه بر ما پنهان نمیباشد آنهایی که در آیات ما سخنان باطل میگویند آیا کسی که در آتش افتاده بهتر است یا کسی که در روز قیامت بیاید در حالی که در امن و امان باشد ای مردم هر چه خواهید بکنید بدرستی خدا بر آنچه می‌کنید عالم و بینا است (۴۱) بحقیقت کسانی که وقتی قرآن آمد کافر شدند در صورتی که قرآن کتاب ارجمندی است (۴۲)

که نه از پیش رو و نه از پشت او (کلام) باطل در آن داخل نخواهد گردید (و آن) فرستاده شده از جانب (خدای) ستوده درستکار است (۴۳)

ای محمد «ص» بر تو گفته نمی‌شود مگر آنچه بر پیمبرانی که پیش از تو بودند گفته شده و پروردگار تو حقیقتا هم صاحب آموزش و هم صاحب شکنجه دردناک است (۴۴)

اگر قرآن را بلغت غیر عربی فرستاده بودیم (کفار) میگفتند چرا آیات آن بیان نشده آیا قرآن عجمی و مخاطب عربی ای محمد «ص» بگو قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و شفا خواهد بود و آنهایی که ایمان نیاوردند در گوشه‌های آنان سنگینی است و آنها کورند (و مانند کسی میباشند) که از راه دوری آنان را صدا زنند که نمیشنوند (۴۵)

توضیح آیات

وَمَنْ أَحْسَنُ مَقُولًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ در اینکه مبارک آیه در مقام تعریف و ستایش اشخاصی است که دارای سه عمل باشند اول مردم را بسوی خدا دعوت کند و ارشاد نمایند و طریق سعادت و هدایت

صفحه : ۳۳۲

را بمردم بیاموزند و آنان را از کج روی بطریق مستقیم شریعت رهبری گردانند که چنین کسی از داعین الی الله بشمار میرود و کلام او که در اینکه مورد سخن میگوید از بهترین سخنها بشمار میرود و عمل او از بهترین اعمال خواهد بود.

دوم آن کسی که داعی الی الله است بایستی دارای عمل صالح باشد تا آنکه کلامش مؤثر و نافذ گردد بتجربه معلوم شده کسی که

مردم را تبلیغ می‌کند و آنها را بسوی حقیقت میخواند اگر عملش مصدق گفتارش نباشد سخنش در قلب کسی تأثیر نمی‌کند زیرا سخنی که فقط از دهان بر آمد در یک گوش وارد گشته و از گوش دیگر بیرون خواهد گردید چنین سخنی هرگز در قلب شنوندگان نفوذ نخواهد نمود سوم وظیفه داعی الی الله اینکه است که اظهار نماید و بگوید من از کسانی خواهم بود که کاملاً مسلمان و تسلیم اوامر حق تعالی گردیده‌ام و شما مدعوین را نیز دعوت مینمایم بهمین طریق اسلامی که از پیروان آن گردیده‌ام و از روی حقیقت بآن ایمان دارم و باید اینکه سخن نه فقط بگفتار باشد بلکه حقیقتاً چنین باشد.

وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ مُحْرَزٌ وَمُسَاوِی نَخَوَاهُ بُوَد نَه ظَالِمٌ بَا عَادِلٌ وَ نَه مُؤْمِنٌ بَا كَافِرٌ وَ نَه مُوَحِدٌ بَا مُشْرِكٌ وَ نَه عَالِمٌ بَا جَاهِلٌ وَ نَه سَخِی بَا بَخِیْلٌ هَرْ كَزِ یَكْسَانٌ بِشْمَارِ نَمِی آئِنْد چگونگی ممکن است آدم راست گفتار و درست کردار که عملش مصدق گفتارش می‌باشد با آدم دروغگو و کج رفتار مساوی باشد هرگز چنین نخواهد بود اَدْفَعِ بِآلَتِی هِیْ أَحْسَنُ فَاِذَا اَلَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عِداوَةٌ كَانَتْهُ وِلِیُّ حَمِیْمٌ خَدَای رَحْمَانٌ بَانَ رَحْمَتِ عَامِی كَه نَسَبَتِ بِمَخْلُوقَاتِ وَ بِنْدَه گان خود دارد نبی رحمت خود که مظهر و نماینده رحمت رحمانی او است و او را متصف بصف «رحمة للعالمین» گردانیده چنین امر میفرماید که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدی و سیئه را برطرف گردان بچیزی که نیکوتر باشد غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو ببوشان یا بسخن حق سخن باطل را رد کن.

خلاصه شاید مقصود چنین باشد که هر قدر کفار در باره تو سخنان ناروا

صفحه : ۳۳۳

گویند و بتو ظلم و جفاء روا دارند تو برای تألیف قلب آنان در مقابل سخنان رکیک آنها بردباری کن و بطور ملاحظت و مهربانی با آنان صحبت نما که وقتی اینکه طور با مردم سلوک نمودی آن کس که دشمن تو و ضد تو باشد ممکن است از اینکه راه با تو دوست مشفق گردد و مایل شود باسلام در سوره (نحل) آیه ۱۲۶ فرموده:

«وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیْ أَحْسَنُ».

و رویه پیمبر اسلام هم چنین بود که با دشمنان خود دوستی مینمود و با آنها بطور ملاحظت و دوستی معارضه مینمود اینکه است که گفته‌اند بیشتر کسانی که ایمان آوردند در اثر خلق مبارکش مایل باسلام گردیدند در قرآن در باره خلق حمیده‌اش فرموده «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَ چنین صفت حمیده‌ای که مقابل بدی نیکی کردن باشد دارا نمیگردند مگر کسانی که صبر را شعار خود نموده و در مشکلات امور بردباری مینمایند و بچنین مقامی یعنی مقام صابرین و کسانی که بدی را بنیکی میبوشانند فائز نمیگردند مگر کسانی که دارای حظ بزرگ از عقل و حلم و دانش باشند و آن منافعی که در اثر صبر و شکیبایی عاید آنان خواهد گردید نصیب غیر آنان نخواهد شد.

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بیشتر موقعی که ابلیس بر بشر مسلط میگردد موقعی خواهد بود که در اثر ناملائمی قوه غضب بحرکت می‌آید که در آن موقع خون بغلیان آمده بسا می‌شود اختیار از کف انسان بیرون می‌رود و ممکن است در آن وقت گناهی مرتکب گردد اینجا است که خداوند برسول اکرمش امر میفرماید که هر گاه شیطان نیشی بر تو فرو برد و خواست تو را از جا حرکت دهد در آن موقع از شر شیطان بخدا پناه ببر زیرا که او هم شنوا است که استغاثه تو را میشنود و هم دانا است که چیزی بر او مخفی نمیباشد و معلوم است که امر باستعاذه و لو در اینجا خطاب برسول است لکن مقصود امت میباشند زیرا که شیطان تسلطی بر پیغمبران ندارد دیگر چه رسد

صفحه : ۳۳۴

بخاتم آنها و آیات عدیده قرآن شاهد بر اینکه مطلب میباشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ مِنْ جَمَلِهِ نَشَانَهُ هَاي قَدْرَتِ وَ عِلْمِ وَ تَدْبِيرِ قَادِرِ مُتَعَالِ شَبِّ وَ رُوزِ اسْتِ كِه دَنْبَالِ هِم مِيآيند وَ مِيروند وَ نيز از آيَاتِ بَارزِ او سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خُورَشِيدِ وَ مَاه مِيبَاشد كِه هِر يَكْ دَر مَقْر خُود بَآنطُورَى كِه نَازِمِ وَ مَرْبَى عَالَمِ مَقْررِ گِرْدَانِيْدَه اَنْجَامِ وَظِيْفَه مِيْدَهْنْد وَ ذِرَه‌اى از مِدَارِ خُود تَجَاوُزِ نَمِيْ نَمَاينْد وَ بَا اينكِه خُورَشِيدِ وَ مَاه بَا عِظْمَتِ وَ حِشْمَتَى كِه دَارَنْدِ مَطِيْعِ وَزِيْرِ فِرْمَانِ اوِيْنْدِ وَ وَجُودِ وَ بَقَائِشَانِ بَسْتَه بَارَادَه حَقِّ تَعَالَى اسْتِ وَ از خُود هِيْچِ نِدَارَنْدِ بَا اِيْنحَالِ سَزَاوَارِ نِيْسْتِ كِه بَآنْهَآ سَجْدَه وَ اَظْهَارِ ذَلَّتِ نَمَائِيْدِ سَجْدَه وَ اَظْهَارِ تَذَلُّلِّ مَخْصُوصِ بَآنْكَسَى خُوَآهْدِ بُوْدِ كِه اِيْنْهَآ رَا از نِيْسْتَى بَهْسْتَى آوَرْدَه وَ آنانِ رَا بَرَاىِ وَجُودِ وَ بَقَاىِ شَمَا مَسْخَرِ گِرْدَانِيْدَه.

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ چُونِ مَشْرِكِيْنِ چِنِيْنِ گَمَانِ مِيْكَرْدَنْدِ كِه بَعْبَادَتِ وَ سَجْدَه نُمُودَنْ بَايْنْهَآ قُرْبِ وَ مَنزَلْتِ نَزْدِ خُودِ پِيْدَا مِيْنَمَايْنْدِ اِيْنكِه بُوْدِ كِه مِيْگِفْتَنْدِ «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» بَرَاىِ تَنْبَهِ آنْهَآ مِيْفرْمَايْدِ اِگَرِ غُرْضِ شَمَا از عِبَادَتِ وَ سَجْدَه بَآنْهَآ نَزْدِيْكَىِ بَحْقِ وَ عِبَادَتِ او اسْتِ اِيْنْهَآ رَا سَجْدَه نَكْنِيْدِ خُودِ رَا كِه آفَرِيْنَنْدَه وَ مَرْبَى آنْهَآ اسْتِ سَجْدَه كْنِيْدِ.

فَبِإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ خُطَابِ بَرَسُولِشِ نُمُودَه وَ بَاوِ خَبَرِ مِيْدَهْدِ كِه اىِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اِگَرِ اِيْنكِه مَشْرِكِيْنِ از رُوىِ كِبَرِ وَ عِنَادِ از سَجْدَه وَ عِبَادَتِ خُودِ رُو گِرْدَانِيْدَه وَ اِمْتِنَاعِ نُمُودَه‌اَنْدِ اَنْوَاعِ وَ اَصْنَافِ مَلَائِكَه وَ مَوْجُودِ عُلُوىِ كِه مَقَامِ عِنْدِيْتِ نَزْدِ خُودَاىِ تَعَالَى دَارَنْدِ شَبِّ وَ رُوزِ پُرُورْدِ گَارِ تُو رَا تَسْيِيْحِ وَ تَمَجِيْدِ وَ سَتَايِشِ مِيْنَمَايْنْدِ وَ از كَثْرَتِ عِبَادَتِ مَلَالَتِ وَ خَسْتِگَى عَارِضِ آنانِ نَخُوَآهْدِ گِرْدِيْدِ.

صفحه : ۳۳۵

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ... ۱۰۱ المَاءُ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنْ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحَى الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بَرَاىِ اَثْبَاتِ مَعَادِ وَ زَنْدَه شَدَنْ مَرْدَه‌هَآ دَر رُوزِ حِشْرِ خُطَابِ بَرَسُولِشِ نُمُودَه كِه حَضْرَتِشِ مَرْدَمِ رَا مَتَذَكَّرِ گِرْدَانْدِ كِه نَظَرِ كَنْنْدِ وَ تَدْبِيرِ دَر آيَاتِ اِلَهَى نَمَايْنْدِ وَ بِيْنِيْنْدِ زَمِيْنَى كِه دَر مَوْقِعِ زَمِسْتَانِ خَشْكِ وَ مِثْلِ مَرْدَه بِيْ ثَمْرِ گِرْدِيْدَه چِگُونَه دَر مَوْقِعِ بَهَارِ بَنْزُولِ بَارَانِ از رُوىِ نِشَاطِ بَجْنِيْشِ دَر آْمَدَه وَ زَنْدَه وَ سَبِزِ وَ خُرْمِ مِيْگِرْدَدِ تَا آنْكِه بَدَانَنْدِ آن كَسَى كِه چِنِيْنِ قَدْرَتَى دَارْدِ كِه زَمِيْنِ مَرْدَه رَا بَآبِ قَدْرَتِ زَنْدَه وَ سَبِزِ گِرْدَانْدِ قَدْرَتِ دَارْدِ كِه جِسْدَه‌اىِ پُوسِيْدَه وَ مَرْدَه رَا نِيْزِ بَآبِ رَحْمَتِ زَنْدَه گِرْدَانْدِ زِيْرَا كِه او بَهْرِ چِيْزَى تُوَانَا اسْتِ.

دَر بَسِيَارَىِ از آيَاتِ زَنْدَه شَدَنْ مَرْدَه‌هَآ رَا دَر قِيَامَتِ تَشْبِيْهِ نُمُودَه بَزَنْدَه شَدَنْ زَمِيْنِ دَر فَصْلِ بَهَارِ پَسِ از خَشْكِ شَدَنْ آن دَر فَصْلِ زَمِسْتَانِ وَ چُونِ دَر كَلَامِ فَصِيْحِ بَايْدِ قَدْرِ مَشْرَكَىِ بِيْنِ مَشْبَهِ وَ مَشْبَهِ بَه بَاشْدِ وَ گَرِ نَه تَشْبِيْهِ بِيْ مَحَلِّ مِيْ گِرْدَدِ بَايْنِ اِعْتِبَارِ مِيْ تُوَانِ از آيَه چِنِيْنِ اسْتِنْبَاطِ نُمُودِ كِه هَمِيْنِ طُورَى كِه دَر فَصْلِ زَمِسْتَانِ هُوِيْتِ وَ فَعْلِيْتِ زَمِيْنِ باقىِ اسْتِ وَ مَعْدُومِ نَكِرْدِيْدَه مَنْتَهَىِ اَلْمَرِ از اَثَارِ خَارْجِيْ مِثْلِ رُويْدَنْ حُبُوبَاتِ وَ گِيَاَه‌هَآ اَفْتَادَه وَ مِثْلِ مَرْدَه بِيْ اَثَرِ گِرْدِيْدَه اِنْسَانِ نِيْزِ هَمِيْنِ طُورِ بَمَرْدَنْ هُوِيْتِ وَ شَخْصِيْتِ وَ جُودِ او باقىِ اسْتِ وَ مَعْدُومِ نَخُوَآهْدِ گِرْدِيْدَه وَ دَر وِعَاءِ خُودِ باقىِ اسْتِ مَنْتَهَىِ اَثَارِ خَارْجِيْ از او پَدِيْدَارِ نِيْسْتِ وَ دَر قِيَامَتِ كِه بَهَارِ كَمَالِ وَ جُودِ وَ فَعْلِيْتِ وىِ اسْتِ بَا مَرِ قَادِرِ مُتَعَالِ بَجْنِيْشِ دَر آيْدِ وَ اَنْچَه دَر بَاطِنِ وىِ نَهْفْتَه بُوْدِ بَا اَثَارِ عَمَلِشِ بَرُوزِ وَ ظُهُورِ خُوَآهْدِ نُمُودِ.

إِنَّ الَّذِيْنَ يَلْحَدُونَ فِى آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا كَفَارِ وَ قَتَىِ آيَاتِ قُرْآنِ رَا مِيْ شَنِيدَنْدِ مَخْصُوصَا بَرَاىِ اِيْنكِه حَاضِرِيْنِ كَلِمَاتِ وَحَىِ رَا نَشْنُودَنْ دَسْتِ بَرَهْمِ مِيْزْدَنْدِ وَ جَنْجَالِ مِيْكَرْدَنْدِ دَر اِيْنكِه آيَه تَذَكَّرِ مِيْدَهْدِ كِه بَايْدِ بَدَانَنْدِ اَعْمَالِ رَكِيْكَ آنانِ بَرِ مَا مَخْفَىِ نِيْسْتِ وَ اِشَارَه بَه اِيْنكِه هَمِيْنِ اَعْمَالِ اسْتِ كِه آنْهَآ رَا بَجْهَنِمِ مِيْكَشَانْدِ.

صفحه : ۳۳۶

أَفَمَنْ يُلْقَى فِى النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ هَمْزَه (اَفَمَنْ) اسْتِفْهَامِ اِنْكَارَىِ وَ دَر مَقَامِ اِرْشَادِ مَلْحَدِيْنِ وَ تَنْبَهِ آنْهَآ اسْتِ كِه بَايْدِ

عقل خود را بکار اندازند و با خود اندیشه نمایند که در صورتی که نتیجه چنین اعمالی جهنم و عذاب خواهد بود آیا در قیامت کسانی که بجهنم کشیده می‌شوند بهترند یا کسانی که در حال امن و امان وارد صحرای محشر میگردند و هیچ خوف و ترسی برای آنان نخواهد بود برای شخص عاقل پوشیده نیست که هرگز حال اینکه دو طائفه مساوی نخواهد بود.

اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ خطاب تهدید متوجه بهمان کسانی است که در باره قرآن سخنان باطل میگفتند که اینجا جای مهلت است هر چه خواهید بکنید و باید بدانید که بر آنچه می‌کنید خداوند بصیر و بینا است و شما را بجزاء و پاداش اعمالتان خواهد رساند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابًا عَزِيزًا گویند اینکه جمله (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) یا بدل از جمله آیه بالا- (إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ) میباشد یعنی کسانی که در آیات خدا الحاد میکنند آنان کسانی میباشند که بقرآن کافر گردیدند یا کلام مستانف است و خبر آن محذوف است یعنی آنان که در مورد عذاب واقع خواهند بود چگونه آنها باین کلامی که از معدن صدق فرود آمده کافر گردیدند در صورتی که قرآن کتاب ارجمند و گرامی است.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ سخنان مفسرین در توجیه آیه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در توجیه آیه پنج وجه از مفسرین نقل نموده که در اینجا ترجمه مینمائیم:

اول- مقصود از باطل شیطان است و شیطان قادر بر اینکه نیست که چیزی از قرآن را کم کند یا باطلی در آن زیاد نماید.

قتاده و سدی) دوم از کتب پیشینیان پیش از قرآن چیزی بر بطلان قرآن نیامده و بعد از آن

صفحه : ۳۳۷

نیز کتابی بر بطلان آن نخواهد آمد که آن را باطل نماید.

(ابن عباس و کلبی و مقاتل) سوم- در اخبار قرآن باطل راه ندارد نه از آن اخباری که از گذشته داده و نه از آنچه از آینده میدهد تمامی مطابق واقع و حقیقت است.

(از ابی جعفر «ع» و ابی عبد الله «ع» روایت شده) چهارم- نه از اول قرآن و نه از آخر آن باطلی وجود ندارد.

(حسن) پنجم در هیچ جهتی از جهات باطلی در آن یافت نمیگردد نه در الفاظ آن تناقضی است و نه در اخبار آن دروغی است و نه در آن چیزی زیاد میشود و نه کم میشود و نه تغییر و تبدیل پیدا مینماید بلکه قرآن محفوظ است و بر مکلفین تا روز قیامت حجت است و مؤید آن قوله تعالی است (إِنَّا نَحْنُ مُنَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (پایان) ظاهراً بهترین آراء که میتوان بوجهی تطبیق با روایت نمود همان قول اخیر است زیرا که قرآن حق است و حق را مقابل باطل آرند اینکه است که قرآن همیشه ثابت و پایدار خواهد بود و باطل را در آن راهی نیست و قرآن از مبدء حکمت و محل ثابت و استوار فرود آمده اینکه است که همیشه ثابت و پایدار است.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَد قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرٌ وَ دُوٌّ عِقَابٍ أَلِيمٌ برای تسلی دل رسولش که کفار نسبت دروغ و سحر و باقی نسبتهای ناروایی که بحضرتش میدادند گاهی او را ساحر و گاهی کاذب و گاهی شاعر و گاهی کاهن و گاهی مجنون می‌نامیدند بحضرتش خبر میدهد که در هر زمانی مردم چنین بوده‌اند که نسبتهای ناروایی را نیز بیمبران پیش از تو هم میدادند و حقیقتاً پروردگار تو هم صاحب مغفرت و آمرزش است نسبت بتوبه کنندگان و هم صاحب مجازات و عذاب دردناک است نسبت بکفار و دشمنان دین.

صفحه : ۳۳۸

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ در مقام بیان حال کفار برآمده که اینها چنینند اگر ما قرآن را

ترجمه

حقیقتا ما بموسی (ع) کتاب (تورات را) دادیم و آنان در آن اختلاف کردند (بعضی تصدیق و بعضی تکذیب نمودند) و اگر نبود برای آن کلمه‌ای که از طرف پروردگار تو بر آن سبقت گرفته بود هر آینه بین آنها حکم گردیده میشد و حقیقتا (قوم موسی «ع» یا مشرکین عرب از تورات یا قرآن) در شک و گمان (باطل‌اند) (۴۶)

کسی که عمل نیک کند (نفعش) عاید خودش خواهد گردید و کسی که بد کند آن نیز ضررش بخودش خواهد رسید و ای محمد (ص) پروردگار تو ببندگان خود ظلم و ستم کننده نخواهد بود (۴۷)

علم بوقوع قیامت راجع بخداست و هیچ میوه‌ای از غلافهای خود بیرون نمی‌آید و هیچ ماده‌ای بار نمیگیرد و وضع حمل نمی‌کند مگر بعلم او، روزی که حق تعالی بمشرکین ندا کند که شرکاء ما کجایند مشرکین گویند اعلام میکنیم که از ما هیچ گواهی نیست (۴۸)

و از نظر آنان مفقود خواهد گردید آنچه را که قبلا میخواندند (و میپرستیدند) و یقین کنند گریزگاهی برای

آنان نخواهد بود (۴۹)

انسان از طلب خیر ملول نمیگردد و هر گاه بوی شری اصابت نمود ناامید و مأیوس میگردد (۵۰)

و اگر از طرف ما رحمتی بوی بچشانیم پس از آنکه ضررهایی باو اصابت نموده البته گوید اینکه برای من است (یعنی من سزاوار آنم یا گوید همیشه برای من باقی خواهد بود) و من گمان نمیکنم قیامتی واقع گردد و اگر بسوی پروردگار خود بر گردم محققا برای من نزد او نیکویی و حسنه‌ای خواهد بود و ما البته کافر را با آنچه از کفر و تکذیب کرده‌اند خبردار مینمائیم و البته عذاب سخت بآنان میچشانیم (۵۱)

و وقتی نعمتی بانسان دادیم (از سپاس‌گزاری) و از حق روی میگرداند و هر گاه شری بوی اصابت نمود آن وقت (روی بحق تعالی نموده) و دعاء طولانی دارد (۵۲)

ای محمد باینان بگو مرا خبر دهید اگر (قرآن) از جانب خدا باشد و شما باو کافر شده باشید کی گمراه‌تر خواهد بود از آن کسی که وی در دشمنی و مخالفت بسیار است (۵۲)

بزودی آیات و نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در نفسهای خودشان بآنان می‌نمایانیم تا آنکه بر آنها نمایان گردد که او است حق (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آیا برای پروردگار تو کافی نیست که او بر هر چیزی گواهد است (۵۴)

آگاه باش (که اینکه کفار) بملاقات پروردگارشان در شکند آگاه باش (و بدان) که او بر هر چیزی احاطه دارد (۵۵)

توضیح آیات

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ لِرَبِّهِ تَسْلَى دَلَّ رَسُولُ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تَذَكَّرَ مِدْهُدْ كِهْ اَيْنَكِهْ اِخْتِلَافِي كِهْ

راجع بقرآن بین امت تو واقع است که هر کسی در باره قرآن بفهم ناقص خود چیزی گفته و تعبیراتی از آن نموده امت موسی «ع» نیز در باره توراۀ چنین بودند که بعضی تورات را حق دانسته و پیرو آن گردیده و بعضی قبول ننموده و حضرت موسی را تکذیب نمودند.

صفحه : ۳۴۲

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ اِی رسول گرامی اگر نبود آن کلمه‌ای که یعنی آن وعده‌ای که سابقاً پروردگار تو بتو تذکر داده در تأخیر عذاب امت تو آنجا که فرموده (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) حکم عذاب بر آنان جاری مینمودیم و حقیقه اینکه کفار مردمانی میباشند که با اینکه ظهور حقانیت قرآن همیشه در شک و ریبند و نفسشان مطمئن بایمان نخواهد گردید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ شکی نیست که هر کس عمل صالح کند نفعش عاید خودش میگردد و عمل صالح عملی است که مطابق دستور قرآن و تعلیمات شرع اسلام واقع گردد و انسان بچنین عملی مورد نظر لطف حق تعالی واقع گردد و کسی که بد کند یعنی از حکم خدا اعراض نماید و پیرو هوای نفسانی و مطیع شیطان گردد آن نیز ضررش عاید خودش خواهد گردید و آن عذابهای کذایی که برای کفار مهیا گردیده پاداش و نتیجه اعمال خود آنها است و خدا بندگان خود ستم روا ندارد البته هر عملی از خوب و بد اثری بر آن مترتب خواهد گردید.

اعتراض

بدلالت آیه بالا که کفار در حقانیت قرآن مشکوکند و شک داشتن امر اختیاری نیست وقتی آدمی نتوانست یقین بجیزی پیدا نماید نمیتواند ترتیب اثر بر آن جاری بنماید و بر امر غیر اختیاری عذاب و مجازات نمودن ظلم است پس چگونه فرموده (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ).

پاسخ

صحیح است که شک داشتن امر غیر اختیاری است لکن مقدمات آن اختیاری است اگر کفار با اختیار خودشان بدون کبر و عصیت نظر در آیات قرآن و گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مینمودند البته بظهور حقانیت قرآن بزودی شکشان تبدیل به یقین میگردد همانطوری که مؤمنین چنین کردند و باندک توجه و نظری صاحب یقین

صفحه : ۳۴۳

کامل گردیدند پس چون اینان از روی اختیار نخواستند بچشم حق بین نظر در آیات قرآن نمایند اینکه بود که در شک که عدم یقین است باقی مانده و گمراه گردیدند.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ مَقْصُودٌ مِنَ السَّاعَةِ) روز قیامت است و شاید آن را (السَّاعَةُ) نامیده‌اند بمناسبت آنکه دفعی الوقوع است کفار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال مینمودند که قیامت چه وقت واقع خواهد گردید در پاسخ فرموده وقتی که اراده حق تعالی بوقوعش تعلق میگیرد دفعه موجود خواهد گردید و

علم آن نزد خدا است و هیچ میوه‌ای از غلاف خود بیرون نمی‌آید مگر اینکه خدا قبل از وقوع آن کمیت و کیفیت و رنگ و اثر و خاصیت آن را میداند و نیز هیچ ماده‌ای بار برنمیدارد مگر آنکه او عالم است بآنچه در رحم وی است از نر و ماده و شکل و رنگ و غیر آن و نیز هیچ حامله‌ای بار نمینهد مگر آنکه خدای تعالی عالم بموقع وضع حمل او است.

و یَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ قَالُوا أَذْنَاكُمَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ در روز قیامت از روی سرزنش بمشركین ندا میرسد که کجایند آنهایی که شما شریک من قرار میدادید امروز که روز بیچارگی شماست آنان را بطلبید که از اینکه مهلکه نجاتتان بدهند آنان در جواب گویند ما که قبلا اعلام کردیم و گفتیم هیچ گواهی دهنده‌ای بر شریک تو نیست.

در آن وقت کفار بوحدانیت حق تعالی اعتراف مینمایند زیرا در آن وقت معارف بمرتبته شهود میرسد و آنچه در دنیا از راه دلیل و برهان باید معلوم شود در قیامت بدیهی و ضروری میگردد اینکه است که آنچه را در اینجا از روی گمان بنظرشان بزرگ مینمود و چنین مینداشتند که بتها را قدر و منزلتی است و موجودات شریفی میباشند و بهمین نظر آنان را پرستش مینمودند آن وقتی که پرده غفلت از نظرشان برداشته میشود اعتراف خواهند نمود که ما غیر از خدای واحد کسی را که شریک او باشد مشاهده نمی‌نمائیم و از بتها بیزاری میجویند.

صفحه : ۳۴۴

و شاید (ما مِنَّا مِن شَهِيدٍ) سخن کسانی باشد که مشرکین نسبت شریک خدا بودن بآنها میدادند که گویند از ما کسی نیست که گواهی دهد که آنچه مشرکین از نسبت شریک خدا بودن بما میدهند درست باشد.

و ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ وَ ظُنُّوا مَا لَهُمْ مِن مَّحِيصٍ و از نظر مشرکین مفقود خواهد گردید آنچه را که قبلا در دنیا آنان را میخواندند و از آنها طلب حاجت می‌نمودند، در آن وقت مشرکین می‌فهمند که دیگر راه چاره برای آنان بسته گردیده. لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِن دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسِّسُ قَنُوطٌ گویند یأس بمعنی ناامیدی از دعاء است و (قنوط) بمعنی گمان بد بردن است.

شاید آیه اشاره باین باشد که حال آدمی چنین خواهد بود که همیشه خواهان مال است و آنچه را که خیر و سعادت میداند در طلب آن میشتابد و از خدا طلب مینماید و ملول نمیشود و اگر باو شری یا ناملا-یمی برخورد نمود مأیوس گردیده و پروردگار خود بدگمان میگردد.

و لَئِن أذَقْتَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِن بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَ هِرْ غَاةٍ از طرف پروردگار رحمت و فیضی نصیب وی گردید (لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي) گوید اینکه خیر برای خوبی من است یعنی من استحقاق اینکه فضیلت را دارم.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُّجِعْتَ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنَدِيْقَنَّهُمْ مِن عَذَابٍ غَلِيظٍ در مقام شرح حال کفار است که آنان را بچند صفت نکوهیده معرفی می‌نماید:

۱- همیشه دنبال حظوظات نفسانی و طالب منافع دنیوی میباشند و از خدا می‌طلبند آنچه را که طالب آنند کافر اگر بجای خیری که از منافع دنیوی میطلبد شری بوی رسید از خدا ناامید خواهد گردید چنانچه در باره آنان صادق آید

صفحه : ۳۴۵

قوله تعالی (إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) سوره یوسف آیه (۸۷) زیرا که کافر خدا را باسما الحسنى نمی‌شناسد تا آنکه تصدیق نماید که آنچه برای وی پیش آید خیر او در آن است و هر گاه نعمت بوی رسد خود را مستحق آن میداند و شکر گذار نمیشد.

۲- کافر منکر قیامت است گوید گمان نمیکنم قیامتی بر پا خواهد گردید.

۳- عجب و خود پسندی وی را گرفته و گوید بر فرض که حشر و نشر آن طوری که پیمبران خبر داده‌اند در کار باشد من نزد پروردگارم بسیار نیکو و پسندیده خواهم بود یعنی همین طوری که در دنیا مرا عزیز گردانیده و مال و جاه داده در قیامت هم چنین خواهد بود که استحقاق دارم همیشه در نعمت باشم.

۴- البته در قیامت کفار را باعمال بدشان و عقیده خلافشان که در دنیا داشتند خبردار خواهند نمود و پیداشت آن بآنها عذاب سخت می‌چشانند.

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ حال آدمی چنین است که وقتی در نعمت و خوشی و سلامتی باشد از منعم خود اعراض مینماید و در مقام شکر گذاری ولی نعمت خود بر نمی‌آید بلکه شاید اصلاً در آن وقت نه ملتفت نعمت است و نه متوجه منعم حقیقی بلکه بخود مغرور خواهد گردید و رو بخود نموده و در غفلت میگذراند لکن موقعی که بوی شری و ناملایمی رو آورده آن وقت است که رو بخدا آورد و دعاء طولانی خواهد نمود.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ای محمّد «ص» باین کافرین بگو مرا خبر دهید اگر شما در باطن چنین میدانید که اینکه قرآن از نزد خدای تعالی فرود آمده و با اینکه حال روی خود نیاورده و بحقانیت آن اعتراف نمی‌نمائید با اینحال کی است گمراه‌تر از کسی که دانسته و فهمیده انکار حق نموده و اینطور دشمنی و ضدیت مینماید و چنین کسی از حق و حقیقت بسیار دور خواهد بود.

و شاید مرجع ضمیر کان آیه بالا یعنی (انعمنا) باشد که وقتی شما میدانید

صفحه : ۳۴۶

که هر نعمتی یا ضرری که عاید شما گردد از طرف حق تعالی است و با اینکه حال بکلام و پیمبر او کافر گردیدید در اینصورت کی است که گمراه‌تر باشد از شما در دشمنی و مخالفت طولانی با خدا و سفرای او یعنی چنین آدمی دیگر دشمنی و ضدیت را بحدّ اعلا رسانیده.

سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ سخنان مفسرین در توجیه آیه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان از مفسرین پنج وجه بیان نموده و در اینجا برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمائیم.

۱- بزودی در آفاق عالم و اقطار آسمان و زمین از شمس و قمر و نجوم و نبات و اشجار و دریاها و کوه‌ها و نیز در نفسهای خودشان و آنچه در آن است ظاهر میگردانیم از لطائف صنعت و بدایع حکمت تا آنکه بر آنها پدید گردد که او حق است.

۲- بزودی آیات و ادله و براهین بر صدق محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را در آفاق یعنی آن فتوحاتی که بدست او و بدست مؤمنین در اطراف عالم و در نفس خودشان یعنی فتح مکه ظاهر گردد نشان میدهیم.

(سدی و حسن) ۳- مقصود از (فی الآفاق) وقایع امم گذشته (وَفِي أَنْفُسِهِمْ) واقعه روز بدر است.

۴- مقصود از (افاق) آن چیزهایی است که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر بوقوع آن میداد که شاهد صدق او بوده (وَفِي أَنْفُسِهِمْ) یعنی آن معجزه‌هایی که برای اثبات پیمبری او در مکه واقع گردید از شق القمر و غیره.

۵- (سُنْرِيهِمْ) مقصود آثار امم گذشتگان و عذابهایی است که در اثر مخالفتشان بآنها رسیده (وَفِي أَنْفُسِهِمْ) کیفیت خلقت آنها است از آن وقتی که نطفه بودند تا وقتی که بمرتبۀ عقل و تمیز رسیدند که تمام اینها دلیل ظاهر و بارزی است بر اینکه اینها فعل و عمل خدای واحد احد است.

(زجاج) (پایان)

بسین (سنریهم) خبر میدهد بعجایب خلقت که پدید خواهد گردید

اینکه توجیهاتی که از مفسرین نقل شده هر یک بجای خود صحیح است لکن نکته کلام اینجا است که سین استقبال در (سنریهم) دلالت بر استقبال دارد و اینکه هایی که در توجیه آیه گفته شده اکثر آنها همان چیزهایی است که در جلو آنها بوده و میدیدند و مشاهده مینمودند و ظاهراً آیه خبر میدهد که در زمان آینده بعضی آیات و نشانه‌های قدرت خود را علاوه بر آنچه فعلاً می‌بینید و در دسترس آنها هست در اطراف عالم از زمین و کرات و طبقات افلاک و کیفیت وجود و حرکات و اجزاء و آن آثار و خصوصیات که منظوری در آنها است پاره‌ای از آنها را ظاهر میگردانیم تا آنکه آثار آفرینش و نظام عالم و عجایب خلقت را بنگرند هم در عالم کبیر آفاقی و هم در عالم صغیر انسانی و بدانند که مدبر و ناظم عالم چه عجایب صنعتی بکار برده و اینکه کاخ مجلل جهانی و اینکه نظام بدیع آفرینش را بچه ترتیب حیرت بخشی مرتب گردانیده و آن وقت بر آنان ظاهر و هویدا خواهد گردید که آفریننده او حق و حقیقت است و جز او همه باطل خواهد بود.

و اینکه خود یکی از پیش‌گوییها و معجزه‌های قرآن است که امروز مخترعین از روی علم و دانششان باجاء و خواص و آثار بعضی از موجودات پی‌برده‌اند و عالم گردیده‌اند بطبقات زمین و اجزاء ذره‌بینی که بالآلات و وسائلی آنها را مینگرند و نیز اجزاء عظیم کرات و نسبت اجزاء آنها بیکدیگر و علم بعضی خصوصیات و اجزاء آنها و لو آنکه یکی از بسیار و اندکی از بشمار آن را نفهمیده‌اند و نخواهند فهمید با اینحال از روی همین علم است که اینهمه اختراعات محیر العقول دست بشری مثل رادیو، تلویزیون برق، هواپیما، کشتی، زیر دریایی، و غیر اینها را پدیدار نموده‌اند و اینکه آثاری است که خداوند تعالی در کمون اشیاء نهاده است و اینها بعد از زحمات بسیار باندک آثار آنها پی‌برده‌اند و بکار انداخته‌اند کسی که اندک نظری بنظام عالم و کیفیت ارتباط موجودات بیکدیگر بنماید مجال شکی برای وی باقی نخواهد ماند که آفریننده آن قادر و عالم و حکیم و واحد و احد است مگر اینکه چنان در گودال طبیعت فرو رفته باشد که لجن زار نفس پرستی چشم و

گوش عقل وی را پر کرده و نتواند بما و رای طبیعت نظر کند تا آنکه ناظم و مدبر عالم را بچشم عقل ببیند و بحقیقت آن اعتراف نماید اینکه است که در آخر آیه فرموده أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بهمزه استفهام در مقام انکار خطاب برسولش نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا چنین آثار خلقتی برای کفار کافی نیست که بدانند و تصدیق نمایند که پروردگار تو بر هر چیزی گواهد است یعنی از اینکه آثار پی‌برند که اینکه دستگاه‌گذاری آفرینش از روی علم و تدبیر بر پا گردیده و جزافی نیست و طبیعت بی‌شعور خود بخود نتواند در خودش تأثیر کند بلکه دست توانایی است که چنین دستگاهی را بر پا نموده است.

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آگاه باش و بدان که اینکه کفار از ملاقات رحمت‌های مخصوصه پروردگارش در آخرت و قیامت در شکند آگاه باشید که او بر هر چیزی احاطه دارد.

شاید اشاره باین باشد که چون کفار امیدوار بقرب پروردگارش نمیباشند یا یقین بقیامت که باز گشت آنان است بسوی حق تعالی ندارند اینکه است که غیر او را پرستش مینمایند و باید آگاه باشید که ذات متعال با هر چیزی معیت قیومیت و احاطه علمیه دارد.

صفحه : ۳۴۹

سوره الشوری

اشاره

ثلث و خمسون آیه و هی مکیه

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) عسق (۲) كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۴)

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵) وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۸) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹)

وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰) فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۱) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الدِّينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۴)

صفحه : ۳۵۰

ترجمه

سوره حم عسق در مکه فرود آمده و در عدد کوفیان پنجاه و سه آیه و در عدد بصریان و مدنیان پنجاه و دو آیه است، و هشتصد و شصت و شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف است ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده هر کسی سوره حم عسق را بخواند از جمله کسانی گردد که فرشتگان بر او صلوات فرستند و برای وی استغفار و طلب رحمت نمایند

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای محمّد بسوی تو و آن کسانی که پیش از تو بودند چنین وحی شده که خدای تعالی غالب و حکیم و درستکار است (۴)
مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه

صفحه : ۳۵۱

در زمین است و او بزرگوار و عظیم الشانست (۳)

نزدیک است آسمانها از بالای آنان بشکافد و ملائکه بحمد و ستایش پروردگارشان تسبیح و ستایش مینمایند و برای کسانی که در زمینند طلب آموزش میکنند ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم بدان و آگاه باشد که او است خدای آمرزنده مهربان (۴)
و کسانی که غیر از خدا دوستانی گرفتند خدا نگهبان (اعمال) آنها است ای محمّد «ص» تو گماشته شده بر آنها نمیشی (۵)
و ما چنین قرآن عربی را بسوی تو وحی نمودیم برای اینکه اهل مکه و کسانی را که اطراف مکه میباشند از روز جمع (روز قیامت) که شکی در وقوع آن نخواهد بود تهدید نمایی (و در آن روز) جماعتی را بهشت میرند و جماعتی را در آتش سوزان خواهند انداخت (۶)

اگر خدا خواسته بود آنها را یک گروه قرار میداد و لکن هر که را خواهد در رحمت خود داخل میگرداند و برای ستمکاران هیچ دوستی و مدد کاری نخواهد بود (۷)

آیا اینکه کفار غیر از خدا دوستانی گرفتند (در صورتی که) دوستی نیست مگر خدا و او است که مرده‌ها را زنده میگرداند و او بر هر چیزی توانا است (۸)

ای مؤمنین آنچه را که با کفار در چیزی اختلاف میکنید حکم او راجع بخداست اینکه است خدا که پروردگار من است و بر او اعتماد کردم و بسوی او است بازگشت من (۹)

آفریننده آسمانها و زمین است جفت شما را از خودتان قرار داد و برای چهارپایان (نیز) جفتهایی قرار داده (جفت قرار دادن) برای اینکه است که عدد شما را زیاد گرداند و مثل او چیزی نیست و او شنوا و بینا است (۱۰)

کلیدهای آسمانها و زمین نزد او است روزی هر کس را بخواهد پهن میگرداند و روزی هر کس را بخواهد تنگ میگیرد حقیقتا او بهر چیزی دانا است (۱۱)

از برای شما قرار داد از دین آنچه را که بآن نوح را توصیه نمود و آنچه را که ما بتو وحی نمودیم (و نیز) آنچه را که بآبراهیم «ع» و عیسی «ع» توصیه نمودیم (و آن اینکه بود) که دین را برپای دارید و در آن متفرق نگردید بزرگ و ناگوار خواهد بود بر مشرکین آنچه را که آنان را بسوی آن میخوانی (۱۲) خدا بسوی خودش بر می‌گزیند هر کس را که بخواهد و بسوی خود هدایت مینماید

صفحه : ۳۵۲

هر کس را که بسوی او بازگشت نماید (۱۳)

و امتهای پیش پراکنده نشدند مگر بعد از آنکه برای آنان علم و دانش آمد (و آنان) پس از دانستگی طغیان نموده (و سرکشی) کردند و اگر نبود آن کلمه‌ای که از طرف پروردگار تو پیشی گرفته در مهلت دادن آنان تا زمان معین هر آینه حکم عذاب بین آنها جاری میگردید و حقیقتا کسانی که بعد از آنها کتاب (قرآن) بآنها داده شده در شکنند (و مسلمانها را) در گمان و اشتباه می‌اندازند (۱۴)

توضیح آیات

اشاره

حم عسق

سخنان مفسرین در توجیه آیه

- ۱- (حا) اشاره برحمان و (میم) بمجید و (عین) بعالم و (سین) بقُدوس و (قاف) بقاهر. (سعید جبیر) ۲- اشاره است باسم حکیم، مجید، علیم، سمیع، قدیر.
- ۳- رمز است بآن عطاء و بخششهایی که خداوند برسولش عنایت نموده. (حا) حوض و مورد آن یعنی حوض کوثر که تشنه لبان از آن سیراب گردند. (میم) ملک او که از مشرق تا مغرب بتصرف امت عالی همّت او در آید. (عین) عزت نامحدود او است که عزیزترین چیزها خواهد بود. (سین) سناء و بزرگی مشهور او که احدی بر تبهکاران او نخواهد رسید. (قاف) مقام محمود او در شب معراج که آن درجه او ادنی است و در روز قیامت که آن شفاء کبری است. (منهج الصادقین) و ثعلبی از ابن عباس نقل میکنند که اینکه کلمه را از امیر المؤمنین (علیه السّلام) استفسار نمودند فرمود (حا) حربست میم مهلکه عین عذاب سین مسخ قاف قذف

صفحه : ۳۵۳

و اینکه قول را تأیید مینماید آنکه در اخبار رسیده که وقتی اینکه آیه آمد اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک سید عالم ظاهر گشت گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا دلتنگ شدی فرمود مرا خبر دادند بیلابی که بامت من فرود میآید و آن خسف و مسخ و قذف و امثال آن از خروج دجال و سایر وقایعی که در زمان خروج مهدی علیه السلام و عیسی (ع) پیدا میگردد. (منهج الصادقین) و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین کرده‌اند لکن حروف مقطعات در اول بعضی سوره‌ها از متشابهات قرآن بشمار میرود بهتر اینکه است که بگوئیم آن رمز است بین خدا و رسولش و علم آن نیز نزد خدا است اینکه است که سکوت در آن اولی است کذلک یوحی إليك و اِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَه مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ اشاره به اینکه تمام انبیاء و گماشته‌گانی که از طرف حق تعالی برای هدایت خلق مبعوث گردیدند بیک قول و یک زبان مردم را بسوی پرستش الهی که متصف بصفات جلال و جمال و احدیت و سرمدیت است دعوت نمودند و بآنها تذکر دادند که خدای عالم غالب و عزیز و درستکار است و تمام عوالم ملک و ملکوت و آسمانها و زمین و آنچه در آنها است ملک او و تحت استیلاء و قدرت و نفوذ خلافت اویند و علو و عظمت و کبریایی و قدرت و علم او محیط بر تمام کائنات است و همه تحت نفوذ اراده او و نشو ارتقاء مینمایند و او بر تمام موجودات علو و برتری دارد.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ شَكَفْتَن آسمانها از بالا بیابن شاید اشارت بسطوت و عظمت و هیبت و کبریایی و بزرگواری حق عزّ و جلّ باشد که اگر نبود حفظ خدای عزیز حکیم از هیبت و

عظمت او آسمانها تاب استقامت نیاورده از هم پراکنده میگردیدند.

و شاید مقصود چنین باشد که سخنهاى مشرکین که نسبت ولد و شریک بخدای واحد احد میدهند چنان رکیک و فاحش و قبیح است که جای دارد آسمانها شکافته

صفحه : ۳۵۴

گردد و آنها را بغیر وقت موعود هلاک گرداند همانطوری که قوم موسی (ع) طلب رؤیت کردند و جواب (لَنْ تَرَانِي) شنیدند و موسی (ع) مأمور شد که نگاه کند بکوه و اگر کوه برقرار تواند ماند خدا را میتوان دید (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا) پس چون تجلی فرمود کوه از هم پاشید و موسی (ع) مدهوش شد و آن جماعت بآتش غضب خدا هلاک گردیدند.

و ممکن است خبر از وقوع قیامت باشد و غرض تته کفار و مشرکین است که بزودی آسمانها از هم شکافته میگردد و ملائکه مشغول حمد و ستایش پروردگار میباشند و برای اهل زمین دعاء و طلب آمرزش میکنند.

أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اینکه آیه تأیید مینماید اینکه احتمال اخیر را که بیمبرش خبر میدهد بدان و آگاه باش که خدای تعالی هم آمرزنده و هم مهربان است که در حال سختی شکافته شدن آسمانها نظر رحمت و مغفرت به مؤمنین نه بکافرین خواهد داشت و نیز در آن وقت ملائکه برای مؤمنین طلب آمرزش مینمایند چنانچه در سوره المؤمن استغفار حمله عرش را مخصوص بمؤمنین گردانیده آنجا که فرموده:

(وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا).

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ برای آرامش دل رسولش او را تسلی میدهد که از شرک مشرکین که ایمان بخدای واحد نمیآوردند و غیر از خدا دوستانی برای خود میگیرند تو غمگین مباش کفر آنان ضرری بتو نخواهد رسانید تو نگهبان و وکیل آنها نمیشی وظیفه تو تبلیغ رسالت است خواه آنها پذیرند و براه حق هدایت گردند یا بخود سری و لجاجت خود را در چاه گمراهی پرتاب نمایند بر تو حرجی نخواهد بود.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ مَكَّةَ رَأْسَ الْقُرَى (ام القری) نامیده نظر به اینکه چنانچه از اخبار و احادیث بر میآید

صفحه : ۳۵۵

اول زمینی که آفریده شده زمین مکه بود و تمام زمینها از زمین مکه پهن گردیده اینکه است که گویا زمین مکه مادر تمام زمینها است (وَمَنْ حَوْلَهَا) آنهایی که در مکه و اطراف مکه در باقی زمینهایی باشند که از زمین مکه پهن شده مشمول تهدیدات قرآنی خواهند بود.

خلاصه خدا برسولش تذکر میدهد که ما قرآن عربی را بتو وحی گردانیدیم که تمام اهل زمین را تهدید نمایی و بترسانی از روز جمع که شک و ریبی در وقوع آن نخواهد بود.

و در بسیاری از آیات قیامت را روز جمع نامیده نظر به اینکه خلق اولین و آخرین در آن روز در صعید واحد جمعند و از آیه (يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجُمُعِ) میتوان استفاده نمود که روز قیامت روز جامعی است که آنچه انسان در سیر نوردی خود و آن عواملی که از اول پیدایشش تا انتهای سیرش از آن گذشته و اعمال و افعالی که در هر مرحله‌ای از وی صادر گردیده و اثری از آن در خود اندوخته گردانیده تماما نزد وی حاضر میگردد و عالم قیامت بایستی چنین باشد که گویا تمام عوالم ما دون در آن گنجیده شده زیرا که قیامت عالم کامل و منتهای کمال انسان است و چون هر کاملی جامع مراتب زیرین خود خواهد بود باین لحاظ عالم قیامت

شود و بفناء بعضی نسل آنها از بین نرود.

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اکثر مفسرین کاف (کمله) را زائده گرفته‌اند نظر به اینکه اگر کاف را بمعنی خود باقی گذارند نفی مثل اثبات مثل میشود و تناقض لازم آید اینکه است که گویند یا باید کاف را زائده و برای تأکید نفی مثلثیت گرفت یا گوئیم که اگر بفرض محال برای خدا مثلی در صفات بود آن مثل مثلی نداشت.

صفحه : ۳۵۸

و شاید معنی آیه چنین باشد که (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) چیزی مثل ذات او نیست یعنی متفرد در حقیقت و غناء ذاتی و صفات حقیقی است و اینطور بیان برای تأکید است مثل اینکه در عرف گویند مثل تو چنین عمل را نخواهد نمود و آن ذات اگرچه باعتبار حقیقت مثل و ماندی ندارد لکن نمونه بعضی از صفات خود را مثل شنوایی و بینایی در مخلوقات ظاهر گردانیده که او را بصفات بشناسند و ستایش و تمجید نمایند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ کلیدهای آسمانها و زمین بدست قدرت او است و روزی هر کس آن طوری خواهد بود که در ازل و عالم قضای الهی مطابق حکمت و نظام عالم مقرر گردیده و آن طوری که مشیت ازلی بر آن استوار گردیده روزی بعضی را وسیع قرار داده و بعضی را تنگ روزی گردانیده (إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) گمان نشود که وسعت و تنگ روزی و غناء بعضی و فقر بعضی دیگر از روی تصادف و اتفاق یا جزافی باشد چنین نیست خدا و مربی عالم از روی مصلحت و حکمت برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر گردانیده قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (سوره حجر آیه ۲۱).

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ آیه در مقام اینکه است که دین حق یکی است و گوشزد آنان مینماید که اینکه شریعت اسلام و قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مطابق همان شریعت پیمبران الوا العزم گذشتگان است شمایی که اهل دیانت و تابع پیمبرانید بدانید اگر تابع اسلام گردید در واقع تابع همه پیمبران گردیده‌اید و ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بتو وحی نمودیم آنچه را که بپیمبران (ع) و موسی و عیسی و نوح (ع) توصیه نمودیم که دین حق را پای دارند و در دین تفرقه نیندازند. اشاره به اینکه دین و قانون تمام پیمبران بیک منوال و روی یک میزان قرار

صفحه : ۳۵۹

گرفته و همه آنها در کلمه توحید متفق القول بودند که خدای واحد احد را بپرستید و در دین حق ثابت قدم باشید و نباید هر کسی برای و سلیقه خود روش معینی پیدا نماید و طریقی پیش گیرد.

كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ چون مشرکین تابع هیچ دین و ملتی نمی‌باشند زیرا که تمام پیمبران مردم را بپرستش خدای یگانه دعوت مینمودند و آنان بتها یا غیر آن را در عبادت شریک خدا میگردانیدند بگمان اینکه شفیع آنها گردند اینکه بود که بر آنها اتفاق تمام انبیاء بر پرستش خدای واحد ناگوار مینمود.

اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن کسی که آنان را بسوی او میخوانی آن خدا است که بسوی خود برمیگزیند هر کس را که بخواهد و بسوی خود راه نمایی می‌نماید کسی که بازگشت باو کند.

جمله اخیر اشاره باین است که هدایت بسوی حقیقت نصیب کسی گردد که از خلق اعراض نموده و بتمام قوی و مشاعر رو بحق آورد البته خداوند برای چنین کسی راه بسوی خود را باز میگرداند.

از اینجا معلوم میشود رو بحق آوردن عمل بنده است که با اختیار توجه بخدا نماید و هدایت گردیدن و در طریق مستقیم رهسپار شدن بارشاد حق تعالی خواهد بود و ما تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ شَآئِدِ اِشَارَه باین باشد که تفرقه مردم در دین که هر کسی رویه و دینی برای خود انتخاب نموده نبود مگر از روی طغیان و تعصب جاهلیت که حقانیت دین اسلام و قرآن را انکار نمودند با اینکه میدانستند و حقانیت دین اسلام برای آنها محرز و ظاهر گردیده با اینحال طغیان و سرکشی نمودند و اگر نبود آن قضای سابق که

صفحه : ۳۶۰

برای مجازات آنان وقتی تعیین گردیده در همین عالم حکم عذاب صادر میگشت همین طوری که قوم عاد و ثمود (و ایکه) مبتلا بعذاب گردیدند لکن چون برای هر چیزی در علم خدا وقتی است اینکه است که در اینجا عذاب آنها عقب افتاده. وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ و نیز اهل دیانات مثل موسویان و عیسویان با اینکه در کتابهایشان پیمبر خاتم را با اسم و نسب معرفی کرده و حتی خصوصیات دین اسلام را یادآوری نموده با اینحال چون عصبیت و منیت آنها نمی گذارد در طلب دین حق برآیند و دانسته و فهمیده تسلیم گردند اینکه است که در شک و ریب باقی مانده اند غرض آنکه چون نخواستند بفهمند تا آنکه دنبال دلیل بروند در شک باقی ماندند.

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۵ تا ۲۵]

اشاره

فَلِذَلِكَ فَادَعِ وَاَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵) وَ الَّذِينَ يُخَاجُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۱۶) اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (۱۷) يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحِ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵)

صفحه : ۳۶۱

پس ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای (رفع شک آنها) خلق را بسوی توحید دعوت کن و در آنچه مأمور گردیده‌ای استقامت نما و تابع هواهای آنها مشو و بگو من ایمان آوردم بآنچه خدا از کتاب فرود آورده و مأمور گردیده‌ام که بین شما عدالت نمایم

صفحه : ۳۶۲

خدا است پروردگار ما و شما برای ما است اعمال ما و برای شما است اعمال شما بین ما و شما خصومتی نیست خدا در قیامت جمع میکند بین ما و شما و بسوی او بازگشت خواهیم نمود (۱۵)

بعد از ظهور دین اسلام و دخول دسته‌ای (از مردم) بدین اسلام اشخاصی که در دین اسلام مخاصمه و منازعه میکنند خصومت آنان نزد پروردگارش باطل و ناچیز است و آنها مشمول غضب خدا گردیده و برای آنان عذاب سخت مهیا خواهد گردید (۱۶)

خدا آن کسی است که کتاب و میزان را بحق و حقیقت و درستی فرود آورده (ای محمد) تو چه میدانی شاید ساعت قیامت نزدیک باشد (۱۷)

بوقوع قیامت شتاب میکنند آنان که ایمان بقیامت ندارند و آنهایی که ایمان دارند از قیامت ترسناکند و یقین دارند که وقوع قیامت حق خواهد بود آگاه باشید آنهایی که در وقوع قیامت شک میکنند آنان در گمراهی دور (از حقیقت میباشند) (۱۸)

خدا ببندگانش مهربانست روزی میدهد هر کسی را که بخواهد و او است توانای غالب (۱۹)

کسی که اراده کند کشت آخرت را در زراعت وی میافزایم و کسی که اراده کند کشت زراعت دنیا را از همان دنیا بوی عطاء مینمائیم و برای وی در آخرت نصیبی نخواهد بود (۲۰)

بلکه برای کفار شریکانی است که بدون اذن خدا برای آنان دین تشریح میکنند و اگر نبود کلمه حق (و آن حکم سابق بر تأخیر عذاب) خدا بین آنان حکم مینمود و حقیقه برای ستمکاران عذاب دردناک مهیا گردیده (۲۱)

میبینی (چگونه) ستمکاران از آنچه کرده‌اند ترسناکند (و از آنچه میترسند) بر آنها واقع خواهد بود و آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته نموده‌اند (در چمنزارهای) باغهای بهشتی (منتعم خواهند بود) و برای آنان آنچه بخواهند نزد پروردگارش (مهیا) خواهد بود اینکه است فضل و رحمت بزرگ (۲۲)

اینکه است آن چیزی که خدا ببندگانش بشارت میدهد و آن بنده‌گانی که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته نموده‌اند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو من برای (رسالت و ارشاد شما) اجر و مزدی خواهان نمی‌باشم مگر دوستی و محبت در باره خویشاوندانم هر کس نیکی کسب نمود در آن (عمل) نیک وی

صفحه : ۳۶۳

نیکی دیگری می‌افزایم حقیقتا خدا آمرزنده و پذیرنده سپاس گزاران است (۲۳)

بلکه کفار (میگویند) تو بر خدا دروغ بسته‌ای و اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر میزند و باطل را محو مینماید و حق را بکلمات خود محقق میگرداند زیرا که حقیقتا او بآنچه در سینه‌ها (مخفی گردیده) دانا است (۲۴)

خدا آن کسی است که توبه بنده‌گانش را قبول میکند و از بدیها و لغزشها گذشت مینماید و بر آنچه میکنند آگاهست (۲۵)

توضیح آیات

اشاره

فَلذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ آیه متعلق بآیه قبل است و خطاب بر رسول اکرم نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون اهل کتاب در حقایق قرآن و رسالت تو مشکوکند و هم و گمان بر آنان مستولی گردیده تو دست از تبلیغ و ارشاد آنها بر مدار و آن طوری که مأمور گردیده‌ای در امر دین استقامت و کوشش نما که شاید گمان آنها تبدیل بیقین گردد و تابع هواهای نفسانی آنان مشو که میل دارند مطابق عقاید و روش آنها سخن گویی از تبیان نقل می‌کنند که مغیره بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت از دعوت دست بردار نصف مالم را بتو میبخشم عتبه گفت اگر از دینت برگردی دخترم را بتو میدهم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد لکن آیه اطلاق دارد مورد مخصوص نیست و بگو من مطیع امر خدا میباشم و بر آنچه در قرآن برای من فرود آورده عمل خواهم نمود و من مأمور گردیده‌ام که بین شما از روی عدل حکم کنم و شاید مقصود چنین باشد من مأمورم که بین شما تعادل و اتفاق و وحدت کلمه دائر نمایم که همه بر دین حق ثابت قدم گردید.

صفحه : ۳۶۴

اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ پس از آنکه پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همانطوری که مأمور گردیده بود در تبلیغ رسالت و ارشاد با کمال جدیت و متانت استقامت کرد و بر جفای آنان صبر و بردباری نمود و وقتی از هدایت یافتن آنها مأیوس گردیده بود گفت پروردگار ما و شما خدا است نتیجه اعمال ما عاید بخودمان خواهد گردید و بازگشت اعمال شما نیز رجوع بخودتان خواهد نمود وقتی برای شما از طرف حق تعالی حجت تمام گردید و دیگر راه عذری برای شما در دنیا باقی نمانده دیگر خصومت و نزاعی با هم نداریم در قیامت که خدا ما و شما را با هم جمع میکند آن وقت بین ما داوری مینماید و بازگشت تمام امور بسوی او است.

وَالَّذِينَ يَحْتَابُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُمْ حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- اعتراض بکسانی است که در دین خدا نزاع و مجادله مینمایند پس از آنکه در روز عهد و میثاق و آن روزی است که در قرآن اشاره بآن نموده بقوله تعالی (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) (و همه افراد بشر بلی گفتند) پس از اقرار بربوبیت انکار آنان نزد پروردگارش باطل خواهد بود.

۲- آنهایی که از یهود و نصاری در کتابهای خود اوصاف نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند و اجابت نموده پس از ظهور او طغیان نمودند حجت و دلیل آنها بر رد نبوت آن حضرت باطل است.

۳- آنهایی که از اهل کتاب ایمان آورده بودند لکن گمان میکردند دین اولی آنها بهتر است اینکه بود که بمؤمنین می‌گفتند کتاب ما پیش از کتاب شما است و پیمبر ما پیش از پیمبر شما است پس ما بحق اولی‌تریم چون اینکه را گفتند پس از آنکه پیمبری حضرت رسول را اجابت کرده بودند دلیل آنان نزد پروردگارش باطل خواهد بود

صفحه : ۳۶۵

و آنان مشمول غضب پروردگارند و برای آنها عذاب شدید مهیا خواهد بود و غیر اینها از توجیهاتی که از مفسرین نقل شده. و شاید مقصود کسانی باشند که پس از آنکه حجت بر آنان تمام شده و دعوت رسول را اجابت نمودند در آنچه راجع باحکام مطابق میل آنها نبود در دین خدا نزاع و مجادله مینمودند که چرا فلان حکم چنین و چنان است و بسا بود بعقل ناقص خود اظهار اطلاع مینمودند که اگر فلان حکم غیر از اینکه بود مثلاً بهتر بود چنین کسانی قولشان نزد پروردگارشان باطل و مشمول غضب او گردیده‌اند و عذاب شدید برای آنها مهیا خواهد بود.

اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ در اینکه آیه خدا را بکتاب یعنی بقرآن معرفی مینماید که خدا آن کسی است که قرآن را بحق و حقیقت نازل گردانیده و احکام و قوانین آن روی میزان عدل قرار گرفته و نیز قرآن را بدو خصوصیت معرفی مینماید یکی حقانیت قرآن و دیگر اینکه قرآن میزانی است برای سنجش و معیاری است بین حق و باطل و بقرآن صفات ذوالجلال و الاء و اسماء الحسنی الهی شناخته میشود و بآیات معجز نمای او ثابت میگردد که از طرف حق و حقیقت صادر گردیده.

خلاصه از یک جهت حق تعالی معرّف قرآن است زیرا که آیات معجزنمای آن ارائه میدهد که از طرف عالم حکیم فرود آمده و از جهت دیگر قرآن معرّف خدای تعالی است زیرا که بقرآن صفات و اسماء الحسنی حق معلوم میگردد چون اسماء الحسنی توقیفی است اگر در قرآن اسماء و صفاتی برای آن ذات متعال تذکر نمیداد ما نمی‌توانستیم نامی برای حقیقت بگذاریم و او را بآن نام بخوانیم و ستایش نمائیم.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعِيَةَ قَرِيبًا ظاهراً اینکه جمله مستانفه است که تذکر میدهد ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو با اینکه رسول مایی و خزینه دار اسرار آفرینش میباشی با اینحال وقوع ساعت قیامت از اسراری است که فقط علم آن نزد خدا است و کافرین از تو سؤال میکنند قیامت

صفحه : ۳۶۶

کی خواهد بود در پاسخ آنان بگو علم آن نزد خدا است شاید نزدیک باشد.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعِيَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ کفار چون ایمان بقیامت نداشتند شاید از راه سخریه و استهزاء می‌گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینکه قیامت که ما را بآن تهدید می‌نمایی کی واقع خواهد گردید لکن چون اهل ایمان یقین داشتند که قیامت واقع خواهد شد اینکه بود که همیشه از وقوع قیامت ترسناک و لرزان بودند و مؤمنین در طریق سعادت و فضیلت قدم میزنند لکن کسانی که در وقوع قیامت شک دارند در گمراهی طولانی رهسپارند و بالاخره بچاه مذلت فرو خواهند رفت.

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (اللطيف) یکی از اسماء الحسنی بشمار میرود و مأخوذ از لطف و بمعنی رفق و ملاحظت و رحمت پنهانی است و در علم نیز استعمال شده و در اینجا شاید مقصود چنین باشد که خدا روزی هر کس را از راهی که گمان نبرد میرساند.

آری لطف و بخشش الهی بسیار است و وسعت و تنگی روزی مردم بسته بمشیت و خواست خدا است و خواست او مطابق حکمت و مصلحت انجام خواهد گرفت و او قوی و مقتدر و غالب و قاهر است قوله تعالی (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ).

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ حَرْثٌ در لغت بمعنی کسب و عمل نمودن است گویند (فلان یحرت لعیاله) یعنی فلان کس برای خرج عیالش کسب و کار می‌کند و زمینی را که برای تخم پاشیدن شخم میزنند آن را نیز مجازاً (حرت) نامند زیرا که از آن نفع میبرند مثل دهقانان که در موقع پائیز زمین را کنده و بذر میپاشند تا موقع تابستان ثمر و منافع آن را برچینند.

صفحه : ۳۶۷

و عمل را تشبیه ببذر نموده زیرا همین طوری که بذر بایستی در زمین فرو رود و در آن مدتی بماند و بآب و تابش آفتاب قوت گیرد تا دانه بروید و بثمر رسد همین طور عمل نیک در مزرعه نفس انسانی فرو میرود و بتکرار ملکه نفسانی میگردد آن وقت اثرش یا در دنیا یا در آخرت یا در هر دو سرا ظاهر خواهد گردید.

و باید دانست هر عملی را ثمره‌ای است و آن بسته بنیت و اراده عامل آن است کسی که تخم عمل نیک در مزرعه دلش پاشید و بتیسه تقوی زمین دل را از خاشاک و کثافات اخلاقی پاک گردانید و بآب طاهر ایمان و خلوص آن را آب یاری نمود بامید اینکه در آخرت حاصل آن را بدست آرد آن عمل نیکی خواهد بود که خالص و با ایمان کامل توأم گردیده و بوعده حق تعالی همانطوری که در انفاق فرموده یکی به هفتصد برابر بلکه اگر بخواهد زیاده حاصل آن را بر میچیند و کسی که کار نیک نمود که در همین دنیا بفائده و ثمره آن برسد آن نیز بمقتضای رحمت و کرم الهی که فرموده (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) در همین دنیا که مقصود او بوده بنتیجه عمل خیرش خواهد رسید لکن دیگر در قیامت نصیبی نخواهد داشت.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آیه اعتراض و تهدید بکفار است که چگونه آنان بتوسط شرکاء و رفقاییشان از شیاطین جنی و انسی برای عملیانشان بدون دستور خدا قانون مدنی تأسیس مینمایند و قبح عمل آنان بحدی است که اگر حکم سابق بر اینکه جاری نگشته بود که دنیا جای مهلت و آخرت محل مجازات باشد حکم عذاب در اینکه عالم هم بر آنها جاری میگردید لکن برای ستمکاران که بنفس خود ستم نموده و بغیر قانون الهی عمل مینمایند عذاب دردناک مهیا خواهد بود.

آری اینکه آیه باطلاشش شامل اهل زمان ما هم میگردد که در بعض موارد بر خلاف قانون اسلام قانون گذاری میکنند و بایستی مقننین قانون بدانند که باین عمل مستوجب عذاب الیم خواهند گردید.

صفحه : ۳۶۸

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقعٌ بِهِمْ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که تو ستمکاران را می بینی که از اعمال خود ترسناکند معلوم میشود قبح عمل خود را میدانستند و با اینحال از اعمال نکوهیده خود دست بر نمیداشتند و ملتفت نبودند که نکبت عملشان در همه حال آنان را فرا گرفته و بر آنها واقع گردیده اگر چه آب گل آلوده دنیا چشم و گوش آنان را پر نموده و قبح عملشان را نمیفهمند.

وَ الدِّينِ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ گویا اشاره باین است که همین طوری که نتیجه اعمال ستمکاران و آن نکبت اثر اعمال بدشان در همین عالم نیز واقع بر آنان و پایچشان گردیده و قلب و دل آنها را سیاه و تاریک گردانیده اگر چه اصل و حقیقت آن را در قیامت خواهند دریافت همین طور اثر ایمان مؤمنین و نتیجه اعمال نیکوی آنها در همین عالم نیز چنان قلب و دل آنان را نورانی و جلا داده که گویا در سبزه زارهای بهشت میخرامند و آنچه بخواهند برای آنها نزد پروردگارشان مهیا خواهد بود اینکه اثر ایمان و اعمال صالح آنها است لکن پیاداش حقیقی آن در قیامت خواهند رسید.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (ذَلِكَ) اشاره بآیه پیش نموده که اینکه فضل بزرگی که برای مؤمنین با تقوی گفته شد بشارت و مژده‌ای است که خداوند ببندگان صالح خود میدهد قوله تعالی در سوره (یونس) آیه (۶۵) (لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

خلاصه از اینکه آیات چنین استفاده میشود که مؤمن کامل گویا در همین عالم دنیا بآن اشراقات و لوايح نوری که دم بدم بر قلبش اشراق مینماید سرشار و فرحناک است و گویا در بهشت برین خواهد بود (غم آینده و پریشانی معدوم ندارد) - (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

صفحه : ۳۶۹

بیان آیه قل (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى خطاب برسول خود مینماید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین کافرین ملحدین بگو من برای تبلیغ رسالت خود اجرت و عوضی از شما نمیخواهم مگر دوستی با نزدیکان و خویشاوندانم و کسی که نیکی کند در آن عمل نیک وی نیکی دیگری میافزایم.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از تفسیر مجمع البیان)

۱- بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت از شما اجرت و عوضی نمیطلبم مگر دوستی و محبت با یکدیگر در چیزی که نزدیک کننده شما باشد بدرگاه الهی از عمل صالح.

حسن و جبایی و ابی مسلم ۲- معنی آیه اینکه از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم مگر اینکه از جهت قربانی که با شما قریش دارم مرا دوست دارید و حفظ نمائید زیرا که تمام قریش با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خویشی داشتند یعنی اگر مرا از جهت نبوت دوست نمیدارید از جهت نزدیکی من با شما مرا دوست بدارید. ابن عباس و قتاده و مجاهد و جماعتی ۳- برای تبلیغ رسالت از شما اجر و مزدی نمیطلبم مگر دوستی با عترت من که آنها را دوست بدارید و حفظ نمائید و عمر بن شعیب و جماعتی همین قول اخیر را از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت میکنند.

علی بن حسین علیه السلام و سعید بن جبیر و شیخ طبرسی بسند متصل خود از ابن عباس چنین نقل میکنند که وقتی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فرود آمد گفتند یا رسول الله (ص) اینها کیانند که خدا بما امر بدوستی آنها نموده فرمود (علی و فاطمه و ولدهما)

پایان و فخر رازی در تفسیر کبیر راجع به اینکه مقصود از قریب اقباء و نزدیکان باشند اشکالاتی وارد نموده از جمله آنها اینکه خدای تعالی از قول بسیاری از پیمبران تصریح نموده که آنان میگفتند برای تبلیغ رسالت مردی از شما نمیطلبیم در حکایت نوح است (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نِيز

صفحه : ۳۷۰

راجع بخود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جای دیگر تصریح نموده که (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ). و خود فخر رازی در پاسخ گفته است که محبت بدوی القربی اجر بشمار نمیآید زیرا که محبت بین مسلمین واجب است قوله تعالی (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) و وقتی محبت بین افراد مسلمین واجب باشد در باره شریفترین و بزرگترین آنها بطریق اولی واجب خواهد بود پس محبت باقرباء اجر رسالت بشمار نمی آید.

پایان بقول معروف که گویند (الفضل ما شهدت به الاعداء) فخر رازی آن سنی متعصب احادیث بسیاری از بزرگان سنیها نقل نموده که مقصود از (ذوی القربی) علی علیه السلام و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) است اینک بعضی از گفتار او را در اینجا ترجمه می‌نمائیم:

چنین گفته صاحب کشف از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده (کسی که با دوستی آل محمد مرده باشد شهید مرده است) (الا) آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است (الا) آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد مرده باشد با توبه مرده است (الا) آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد مرده باشد ایمانش کامل گردیده (الا) آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد مرده باشد ملک-الموت و پس از آن نکیرین او را مژده بهشت خواهند داد (الا) آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد بمیرد دو درب از بهشت بقبر او باز میگردد و او را مثل عروسی که بحجله برند بهشت می‌برند (الا) آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد بمیرد قبرش زیارتگاه ملائکه رحمت واقع میگردد (الا) آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد بمیرد بر سنه و جماعت مرده است (الا) آگاه باشید کسی که با بغض آل محمد بمیرد روز قیامت می‌آید در حالی که بین دو چشمش نوشته شده است (آیس من رحمه الله) (الا) آگاه باشید کسی که با بغض آل محمد بمیرد بویی از بهشت بمشامش نخواهد رسید.

پایان

صفحه : ۳۷۱

بیان فخر رازی راجع بذوی القربی

فخر رازی پس از بیان روایت صاحب کشف چنین گفته است: من میگویم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسانی خواهند بود که بازگشت امر آنها بسوی رسول است و کسی که چنین باشد او کاملترین و شدیدترین آل رسول محسوب گردد و شکی نیست در اینکه تعلق بین رسول الله و فاطمه و علی و حسن و حسین شدیدترین تعلقات بوده و اینکه مطلب بتواتر ثابت گردیده پس واجب است که آنها آل رسول باشند.

تا آنجا که گفته صاحب کشف چنین روایت کرده وقتی اینکه آیه نازل گردید گفتند یا رسول الله اقبای تو کیانند که خدا محبت آنها را بر ما واجب نموده فرمود (علی و فاطمه و ابناهما) پس ثابت شد که اینکه چهار نفر اقبای رسول هستند و اینها ایند مخصوصین بمزید تعظیم و دلیل بر آن چند چیز است:

اول قوله تعالی (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) و وجه استدلال بآن گذشت.

الثانی اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را دوست میداشت و گفت (فاطمه بضعة منی يؤذینی ما يؤذیها)

و نیز بتواتر ثابت گردیده که رسول الله علی علیه السلام و حسن (ع) و حسین (ع) را دوست میداشت و وقتی دوستی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بآنها ثابت گردید ثابت میگردد که بر تمام امت نیز محبت بآنها واجب است لقوله تعالی (وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) و نیز قوله تعالی (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) و لقوله سبحانه (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

الثالث دعاء بآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم منصب بزرگ است و از اینکه جهت آن را خاتمه تشهد قرار داده و دعاء اینکه است (اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد) و چنین تعظیمی در باره غیر آل محمد یافت نگردیده پس

تمام اینها دلالت دارد بر اینکه دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم واجب است.

(کلام فخر رازی بپایان رسید) خلاصه سنی و شیعه و دوست و دشمن تماماً متفق‌اند که ولایت و دوستی و یاری نمودن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ذریه آن حضرت باشند واجب است و بر هر مسلمانی فرض است.

صفحه : ۳۷۲

وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا شَيْدًا مَقْصُودًا مِنْ حَسَنَةِ هِمَانِ (مودّه ذی القربی) آل رسول باشد که کسی که چنین نیکی را کسب نمود ما در حسنات او میافزایم و مؤید اینکه توجیه آن حدیث مشهور است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرموده

(حب علی حسنه لا تضرّ معها سيئه) (و بغض علی سيئه لا تنفع معها حسنه).

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ شَيْدًا مَقْصُودًا مِنْ غَفُورٍ وَ شَكُورٍ فِي رَجْعِ بِمَحَبَّتِ ذِي الْقُرْبَى بِأَنَّهَا سَبَبُ آمُرْشِ الْغَنَاهَانِ مِيكَرْدَدِ وَ خَدَاوَنَدِ بَا دُوسْتَانِ آلِ مُحَمَّدٍ مَعَامَلَهٗ سِيَاَسْكَزَارِي مِيَنِمَايَدِ.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ خَدَايَ مَتَعَالِ آيَهٗ رَا دَلِيلَ آوَرْدَهٗ بَرِ صَدَقِ كَلَامِ رَسُولِشِ كِهٖ كَفَارِ مِيكَوِينَدِ تُو قُرْآنِ رَا اَزِ پِيَشِ خُودِ كُفْتَهٗ آيِ وَ بَخْدَا اَفْتَرَا مِيَزْنِي وَ مِي كُويِي قُرْآنِ كَلَامِ خَدَا اَسْتِ اَكْرَ چنين است که بخدا نسبت دروغ بدهی اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر میزند و خدا باطل را محو میگرداند (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) زیرا که باطل ثبات و قراری نخواهد داشت و چون قرآن حق و بحق و حقیقت نازل گردیده اینکه است که حقانیت قرآن بآیات و کلماتش محقق و ثابت و پا بر جا گردیده و تاقیامت باقی خواهد ماند و خدا بآنچه در سینه‌های کفار از حقد و حسد مخفی گردیده دانا است.

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ يَكِي اَزِ اَسْمَاءِ الْحَسَنِي (تَوَاب) اَسْتِ وَ تَوَابِ صِيغَهٗ مَبَالِغَهٗ اَسْتِ كِهٖ بَرَايِ تَأْكِيدِ مِيَاوَرْنَدِ عِنِي خَدَا بَسِيَارِ قَبُولِ تُوْبَهٗ كَنْنَدَهٗ اَسْتِ وَ كُسي كِهٖ اَزِ گَنَاهَانِ تُوْبَهٗ نَمُودِ وَ اَزِ مَخَالَفَتِ بِمُوَافَقَتِ بَا زِ گُشْتِ نَمُودِ گَنَاهَانِ وِي رَا عَفُو مِيَنِمَايَدِ وَ بَتَمَامِ اَعْمَالِ وَ اَفْعَالِ شَمَا آگَاهَسْتِ چيزِي اَزِ عِلْمِ اَوْ مَخْفِي نَخَوَاهَدِ بُوَدِ.

صفحه : ۳۷۳

گویند التوبه یا متعدی بمن میگردد یا بعن اگر بمن متعدی گردد بمعنی اخذ و گرفتن است و اگر بعن متعدی گردد بمعنی عزل و ابانه یعنی دوری از گناه.

و بدلیل عقلی و نقلی توبه نمودن از گناهان واجب خواهد بود و حقیقت توبه پشیمانی بر گذشته و عزم بر ترک در آینده است. از جابر بن عبد الله انصاری چنین روایت میکنند که اعرابی در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دو رکعت نماز کرد و بعد از نماز گفت (اللهم انی استغفرک و اتوب الیک) حضرت امیر علیه السلام فرمود سرعت زبان باستغفار توبه دروغگویانست از اینکه نوع توبه هم توبه باید کرد اعرابی گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام توبه چیست فرمود توبه اسمی است مشروط بر شش شرط: ندامت بر گناه گذشته، قضاء کردن فرائض، ردّ مظالم بصاحب خودش، ایذاء نفس در طاعت همانطوری که در معصیت پروریده شده، چشاندن بنفس تلخی عبادت را همانطوری که شیرینی معصیت را چشیده بود، گریه عوض هر خنده‌ای که در معصیت نموده.

وقتی اینکه حدیث را با احادیث دیگر جمع نمودیم معلوم میشود که بعضی از اینکه شروط راجع بکمال توبه است نه اینکه جزء حقیقت توبه باشد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند که فرموده

(الندم توبه)

و عزم بر ترك لازمه پشیمانی واقعی است و در مناجات حضرت سجّاد (ع) است که
 (الهی ان كان الندم من الذنب توبه فانی و عزّتک من التّادین - و ان كان الاستغفار من الخطیئه حطه فانی لک من المستغفرین لک
 العتبی حتّی ترضی).

صفحه : ۳۷۴

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۶ تا ۴۳]

اشاره

و یَسْتَجِیْبُهُ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ یَزِیْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ (۲۶) وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی
 الْاَرْضِ وَ لٰكِنْ یُنزِّلُ بَقْدَرٍ مَّا یَشَآءُ اِنَّهٗ بِعِبَادِهِ خَبِیْرٌ بَصِیْرٌ (۲۷) وَ هُوَ الَّذِیْ یُنزِّلُ الْعِثَّ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِیْدُ
 (۲۸) وَ مِنْ آیٰتِهٖ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِیْهِمَا مِنْ دَابَّهٖ وَ هُوَ عَلٰی جَمْعِهِمْ اِذَا یَشَآءُ قَدِیْرٌ (۲۹) وَ مَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِیْبَةٍ فِیْمَا
 كَسَبْتُمْ اَیْدِیْكُمْ وَ یَعْفُو عَنْ كَثِیْرٍ (۳۰)
 وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ فِی الْاَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِیٍّ وَّ لَا نَصِیْرٍ (۳۱) وَ مِنْ آیٰتِهٖ الْجَوَارِ فِی الْبَحْرِ كَالْاَعْلَامِ (۳۲) اِنْ یَشَآءُ
 یُسْكِنُ الرِّیْحَ فِیظَلِّلْنَ رَوَاكِدَ عَلٰی ظَهْرِهٖ اِنَّهٗ فِیْ ذٰلِكَ لَآیٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُوْرٍ (۳۳) اَوْ یُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوْا وَ یَعْفُ عَنْ كَثِیْرٍ (۳۴) وَ یَعْلَمُ
 الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ فِیْ آیٰتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِیْصٍ (۳۵)
 فَمَا اُوْتِیْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتَاعٌ الْحِیَآةِ الدُّنْیَا وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَ اَبْقٰی لِّلَّذِیْنَ آمَنُوا وَ عَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُوْنَ (۳۶) وَ الَّذِیْنَ یَجْتَنِبُوْنَ كِبَآئِرَ الْاِثْمِ وَ
 الْفَوَاحِشِ وَ اِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُوْنَ (۳۷) وَ الَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَمْرُهُمْ شُورٰی بَیْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُوْنَ (۳۸)
 وَ الَّذِیْنَ اِذَا اَصَابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُوْنَ (۳۹) وَ جَزَآءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَاجْزِهٖ عَلٰی اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ (۴۰)
 وَ لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهٖ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیْلِ (۴۱) اِنَّمَا السَّبِیْلُ عَلٰی الَّذِیْنَ یَظْلِمُوْنَ النَّاسَ وَ یَبْغُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ اُولٰٓئِكَ
 لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۴۲) وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ عَفَرَ اِنَّهٗ ذٰلِكَ لَمِنْ اَعْمَالِ الْاَمُوْرٍ (۴۳)

صفحه : ۳۷۵

ترجمه

خداوند اجابت میکند دعای کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته نمودند و کرم و احسان خود را نسبت بآنها میافزاید و
 برای کافرین عذاب شدید (مهیا خواهد بود) (۲۶)
 و اگر خداوند روزی (همه) بندگان را وسیع مینمود هر آینه در زمین طغیان مینمودند و لکن روزی هر کس را باندازه‌ای که
 بخواهد برای هر کس فرو میفرستد حقیقتاً او ببندگان آگاه و بینا خواهد بود (۲۷)
 خدا آن کسی است که پس از آنکه ناامید شدید باران را فرو میفرستد و رحمت خود را پهن میگرداند و او متولی امور (بندگان) و
 ستوده شده (بهمه زبانها است) (۲۸)
 و از جمله آیات (وحدانیت) او آفرینش آسمانها و زمین است از جنبنده‌ها و او بر جمع کردن آنها (در عرصه) قیامت هر گاه

بخواهد توانا خواهد بود (۲۹)

و هر مصیبتی که بشما میرسد بسبب آن است که قبلا بدست خود عمل نموده‌اید و خدا بسیاری از گناهان را می‌بخشد (۳۰) و شما چنین قدرت ندارید که خدا را (از انجام تقدیراتش) در زمین عاجز نمائید و بجز خدا برای شما هیچ دوستی و یاری کننده‌ای نخواهد بود (۳۱)

و از جمله آیات خدا کشتیهای روان است که مثل کوه‌های (دریایی مینماید) اگر بخواهد باد را ساکن میگرداند و کشتی بر پشت

صفحه : ۳۷۶

دریا می‌ایستد و بحقیقت اینکه (حرکت نکردن کشتی) نشانه ایست برای کسانی که بسیار صبر کننده (در بلا) و بسیار سپاس گذارنده (در نعمت باشند) (۳۳)

(یا اهل کشتی را) هلاک گرداند برای آن اعمال بدی که بدست خود کسب نمودند و از بسیاری (از مردم) عفو و گذشت مینماید (۳۴)

و خدا میداند آن کسانی را که در آیات ما (حق تعالی) مجادله مینمایند (در قیامت) هیچ گریز گاهی برای آنها نخواهد بود و آنچه بشما عطاء شده آن بهره اندکی از زندگانی دنیا خواهد بود و آنچه نزد خدا است بهتر و باقی‌تر است برای کسانی که ایمان آوردند و پروردگارشان توکل میکنند (۳۵)

و کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب نمودند (و نیز) وقتی غضب نمودند گذشت مینمایند (۳۶) و آنچه نزد خدا است برای کسانی خواهد بود که حکم (و فرمان) پروردگارشان را اجابت نمودند و نماز را پبای داشتند و آنها (در امور مدنی) بین خود مشورت مینمایند (و نیز) از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق می‌نمایند (۳۷)

و نیز کسانی که وقتی (از کفار) بآنان ستمی رسید انتقام میکشند (۳۸) و پاداش بدی و تعدی (و انتقام کشیدن) بمثل آن است (نه زیادت) و کسی که در گذرد و اصلاح کند اجر و پاداش عمل خیر او بر خدا است حقیقتا خدا ستمکاران را دوست نمیدارد (۳۹)

و کسی که انتقام بکشد (و دادخواهی کند) پس از آنکه بر وی ستمی وارد شده بر چنین کس هیچ راهی برای (عتاب او نخواهد بود)

حقیقتا راه عتاب (و مؤاخذه) بر کسانی خواهد بود که بمردم ستم می‌کنند و در زمین بغیر حق فساد مینمایند برای چنین مردمانی عذاب دردناک مهتا است (۴۱)

و کسی که صبر نمود و گذشت کرد حقیقتا برای چنین کسی عزمی ثابت و پایدار خواهد بود (۴۲)

صفحه : ۳۷۷

توضیح آیات

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بوعده الهی کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته نموده‌اند وقتی خدا را از روی خلوص خواندند دعای آنها را اجابت مینماید و زیادت از آنچه خواسته‌اند بآنها میدهد و فضل و احسان او نسبت بمؤمنین بسیار است و در مقابل تفضلات بسیاری که در باره مؤمنین اجراء میگرداند عذاب سخت برای

کافرین مهیا خواهد بود.

وقتی اینکه آیه را با اطلاق آیه (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) که بظاهر شامل تمام افراد بشر می‌گردد جمع نمودیم معلوم میشود که اجابت و قبولی دعاء را مخصوص بمؤمنین گردانیده است آری کسی که نور ایمان و توحید در قلبش نفوذ نموده و امر حق تعالی را استقبال کرده جای دارد که وقتی اقبال بحق نماید خدا نیز اقبال باو نماید (جَزَاءٌ وِفَاقًا) اینکه است که در روایات رسیده کسی که یک وجب بسوی خدا برود خداوند یک زراع بسوی وی می‌آید (من كان لله كان الله له).

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِّلُ بَقْدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ آیه مؤمنین را ارشاد مینماید که اگر روزی آنها تنگ گردید دلگیر نباشند و بدانند صلاح آنها در همان است که تقدیر شده حکمت چنین اقتضاء نموده که بعضی تنگ روزی گردند زیرا ممکن است وقتی روزی انسان وسیع گردید نفس اماره طغیان نماید و هواها و آرزو و آمال دنیوی وی را مغرور نموده و از جاده شریعت بیرون رود فقر و تنگدستی یکی از راههایی است که انسان را بخدا نزدیک می‌کند - گرداند زیرا کسی که فقیر و بیچاره گردید و ایمان برزاقیت خدا دارد همیشه دلش

صفحه : ۳۷۸

بسوی او نگران است و رو باو دارد و از آن روزی میطلبد بعکس غناء ممکن است آدمی را مشغول نفس پرستی گرداند و او را از خدا دور سازد و چون خداوند خبیر است و بحال بندگان خود بینا است روزی بعضی را تنگ میگرداند و روزی بعضی را در جایی که حکمت اقتضاء مینماید وسیع میگرداند.

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ از آثار فضل و رحمت حق تعالی اینکه است که در موقع خشک سالی که شما از باران ناامید بودید باران را بر شما فرود آورده و رحمت خود را منتشر گردانیده که روزی شما وسیع گردد و حبوبات و میوه‌جات و اشجار شما رونق گیرد و او است ولی و دوست شما که باید بشکرانه نعمتهای الهی اطاعت نمائید و حمد و ستایش ولی نعمت خود را بنمائید.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ آیت بمعنی نشانه است و موجودات علوی و سفلی از آسمانها و آنچه در آن است و زمین و آنچه در آن است از جمادات و نباتات و حیوانات که در آن پراکنده‌اند تماما نشانه وجود واجب الوجود و اسماء الحسنی و صفات علیا از علم و قدرت و مشیت و وحدت و باقی اوصاف جلال و جمال آفریننده و مربی عالم خواهند بود زیرا بدلیل (آئی) که از اثر پی بمؤثر بردن است از طریق همین محسوسات پی بمبدء آفرینش میبریم و او را حمد و ستایش و پرستش مینمائیم و شاید مقصود از دابّه حیوانات و افراد بشر باشند که در قیامت با هم جمع میگردند و شاید بقرینه (فیهما) در آیه که شامل می‌گردد تمام جنبنده‌ها را از آنهایی که در آسمانها میباشند از ملائکه و موجودات دیگری که علمش نزد حق تعالی است و موجودات زمینی که وقتی مشیت الهی اقتضاء نمود تمام موجودات ارضی و سمائی را با هم جمع میگرداند و اینکه در قیامت کبری تحقق خواهد گرفت.

صفحه : ۳۷۹

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ بگنهاران تذکر میدهد که هر سختی و بلیه‌ای که رو بشما آرد پاداش آنهایی است که بدست خود بر خود مهیا نموده‌اید اشاره به اینکه اعمال نکوهید یک آثار قهری دارد که در عرف آن را مکافات گویند و آن غیر از پاداش اعمالی است که در قیامت آدم گنهار با آن مجازات می‌گردد بقدری مکافات اعمال بد خصوصا ظلم و تعدی بزیردستان

زودرس است که بعضی کوتاه‌بینان نظران گمان میکنند مجازاتی که گنهکاران را بآن تهدید نموده‌اند همین مکافات دنیوی خواهد بود و نمیدانند که آن یک اثر اندکی است که مترتب بر عملشان گردیده جای مجازات در قیامت در دادگاه حق تعالی انجام خواهد گرفت.

وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ آری خداوند بسیاری از سیئات و اعمال بد را عفو و بخشش مینماید زیرا که او جل و علا دائم الفضل و قدیم الاحسان است چندین ساله گناه را بیک توبه عفو می‌نماید.

گمان نشود هر کس بلیه‌ای و مصیبتی مبتلا گردید مکافات عمل بدی باشد که بدست خود نموده زیرا که آیه اشاره بگنهکاران دارد که مصیبتی که بآنان برخورد مینماید آثار گناه آنان است و اینکه هم از کرم الهی بشمار میرود که آفات دنیا قدری از عذاب اخروی آنها را میکاهد حضرت امیر علیه السلام از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکند که فرموده بهتر آیه در قرآن اینکه آیه است نیست هیچ خراش چوبی یا نکبت و لغزش پای می‌گردد بسبب گناه و آنچه را که خداوند در دنیا عفو فرموده کریم‌تر و عادل‌تر از اینکه است که در آن عود کند یعنی پس از آنکه در دنیا عفو نموده در آخرت عقوبت نماید. (مجمع البیان) لکن مثل انبیاء و اولیاء که معصوم از گناهند مصیبات دنیا بر مقام و علو درجه آنها می‌افزاید نه آنکه مکافات باشد.

صفحه : ۳۸۰

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ آیه اعتراض بکفار و مشرکین نموده که گمان نکنید باعمال بد و گفتار ناشایسته‌تان بتوانید خدا را عاجز نمائید و نتوانید پیشی بگیرید بفرار نمودن از خدا (و لا يمكن الفرار من حکومته)

و غرض ترغیب در عبادت و بندگی و ترهیب از نافرمانی است که غیر از خدا برای شما صاحب اختیاری که بتواند عذاب را از شما رفع کند نخواهد بود و نه یاری کننده‌ای خواهد بود که بتواند شما را یاری کند و جلو عذاب خدا را بگیرد. (مجمع البیان) و مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَشَأُ يُسْكِنُ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ و از جمله آیات و علامات قدرت و رحمت او کشتیهایی است که در دریاها مثل کوه‌های بلند است اگر بامر خدا باد نوزد کی است بتواند اینکه کشتیهای باین عظمت را حرکت دهد و در آب روان گرداند.

چون در زمانهای پیشین کشتیها بواسطه باد روی دریا حرکت مینمود اگر باد ملایم میوزید و دریا تلاطم نداشت کشتیها را بخوبی بمقصد میرسانید لکن در جایی که دریا متلاطم و رعد و برق میوزید برای کشتی و اهل کشتی بسیار خطرناک بود و اگر اصلا باد نمیوزید کشتی روی آب راکد میماند اینکه است که در آیه تذکر میدهد که بدانید تمام اینها از علامات و نشانه‌های قدرت خدای تعالی بشمار میرود در جایی که بخواد باد را ملایم حرکت میدهد تا سرنشینان و اموال آنان بسلامت بمنزل برسند (باد را بادی است کو میراندش).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ، أَوْ يُوقِنُ بِمَا كَسَبَ جُورًا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ چقدر زندگانی دنیا شبیه بکشتی روی دریا است که گاهی متلاطم و انسان در سختی معیشت یا غیر آن در تلاطم و سرگردانی است و گاهی امور وی راکد

صفحه : ۳۸۱

میگردد و متحیر میماند که چه کند و گاهی لطف الهی شامل حال وی گردیده آرامش پیدا مینماید گویا آیه کسانی را که چشم دلشان باز شده و باین تغییرات آیات و نشانه‌های قدرت الهی را مینگرند ارشاد مینماید که بایستی هر ناملامی که بآنها برخورد نمود بسیار صابر و شاکر و بردبار باشند و چنین کسانی از آنچه برای آنان پیش آمد میکنند سودمند خواهند گردید و از غرق

گردیدن در دریای سرگردانی نجات خواهند یافت زیرا میدانند آنچه برای آنها تقدیر گردیده عین حکمت خواهد بود و آنهایی که در تلاطم دریای آرزو و آمال نفسانی دست و پا میزنند بالاخره غرق خواهند گردید مگر آنکه لطف حق تعالی شامل حالشان گردیده و آنها را از اینکه گرداب دنیا بسلاطت بساحل نجات رهبری گرداند.

وَعَلَّمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ شَآئِدِ آيَةِ بَكْسَانِي بَاشَد كِه بَدُون دَانَش دَر آيَاتِ الْهِي مَجَادِلِه مِينَايَنَد كِه چَرَا چنين و چنان شده و چون علم بشر وافى باسرار آفرينش نيست بالاخره بجايى برخورد مينمايد كه گريز گاهى براى او نخواهد بود يعنى هر قدر كوشش كند كه باسرار قضاء و قدر برسد بين بستى خواهد رسيد كه متحير مى ماند.

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ خَطَابِ مَتَوَجِه بَاْفَرَادِ بَشَرِ اسْتِ كِه آنچه بشما عطاء و بخشش نموده ايم چه از مال و منال دنيوى باشد و چه از علم و دانش و عناوين ديگرى باشد براى بهره بردارى از دنيا است يعنى بقدرى بشما عنايت گردیده كه بآن امور دنيوى خود را اصلاح نمائيد لكن آنچه نزد خدا است از نعمتهاى اخروى و علم حقيقى و حيات جاودانى براى اشخاصى كه ايمان آورده و مرجع و پناهگاه خود را پروردگار و مربى خود قرار داده و متكى بكرم او گردیده اند بسيار بهتر و باقى تر خواهد بود.

صفحه : ۳۸۲

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ اينكه چند آيه از اينجا تا قوله تعالى (هُمْ يَنْتَصِرُونَ) ظاهرا در مقام اوصاف كسانى است كه ايمان آوردند و بر پروردگار خود توكل نمودند كه آنچه نزد پروردگارشان براى آنها مهيتا گردیده بهتر و باقى تر خواهد بود از بهره اندك دنيا كه بكفار عطاء شده.

يكي از اوصاف مؤمنين چنين است كه آنها از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب مينمايند و نيز ديگر از اوصاف آنها اينكه است كه موقعى كه آتش غضب شراره ميكشد از انتقام كشيدن خوددارى نموده و گذشت مينمايند.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ و نيز ديگر از اوصاف مؤمنين و آنهایی كه پروردگار خود اتكاء دارند اينكه است كه اينها امر پروردگار خود را اجابت نموده و نماز كه مأمور بآن گردیده اند پياى ميدارند و در امر نماز جهات ظاهرى آن را از اجزاء و شرائط و نيز راجع بجهات باطنى آن از خلوص و توجه و حضور قلب و باقى امورى كه باعث قبولى اعمال ميگردد با كمال جديت مراعات نموده و استقامت مينمايند، و ديگر از صفات مؤمنين اينكه است كه در امور خود با يكديگر مشورت مينمايند و بصواب ديد يكديگر عمل مينمايند و مستبد برأى خود نيستند، و در امورات مشورت نمودن از دو جهت نيكو مينمايد يكي كارى كه با مشورت عقلاء و دانشمندان انجام گيرد غالبا نيكو خواهد گرديد و ديگر اينكه بمشورت دوستى و مودت بين مؤمنين ايجاد ميگردد زيرا گوياء هر يك ديگرى را در اسرار خود امين گردانیده و با او رفاقت نموده و خير خود را از او ميطلبد.

و نيز از اوصاف مؤمنين چنين است كه از آنچه بآنها از مال و عناوين ديگر مثل علم و شهرت و رياست عطاء شده بديگران انفاق مينمايند از مال خود بفقراء

صفحه : ۳۸۳

و بيچارگان دست گيرى مينمايند و بقوت و رياست دست مظلومى را گرفته كار وى را انجام ميدهند.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ و نيز از اوصاف مؤمنين چنين خواهد بود كه وقتى از كفار ستمى بآنها رسيد انتقام ميكشند و سر بذلت نزد مخالفين حق فرود نمى آورند بلكه شجاعانه با آنها ميچنگند تا بر آنها غالب گردند زيرا كه ذلت مسلمانها ذلت اسلام

خواهد بود.

وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و مؤمنین چنین میباشند که اگر کسی بآنها بدی و ظلمی نمود مثل همان ستمی که باو وارد شده انتقام میکشد نه زیادترو کسی که از ستم برادر مؤمن خود گذشت نمود و انتقام نکشید پاداش عمل نیک او بر خداست زیرا که خدا ستمکاران را دوست نمیدارد.

وَلَمَنْ أَنْتَصِرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ کسی که انتقام بکشد از کسی که بوی ستمی وارد نموده برای جماعت مسلمین راهی نیست که عقوبتش کنند یا ملامتش نمایند که چرا چنین کردی، إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ خلاصه اینکه دو آیه در مقام بیان حکم ستمکاران و ستم دیدگان است ستم- دیدگان بنص آیه (فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ) هر گاه از ظالم بقدری که ظلم بر آنها وارد شده انتقام بکشند مورد عقوبت مؤمنین واقع نمی- گردند زیرا که استیفاء حق خود را نموده‌اند.

لکن ستمکاران که بمردم ظلم مینمایند و در زمین بدون حق فساد می‌کنند برای مؤمنین راهی هست که آنان را مجازات نمایند و برای ظلم کننده‌گان عذاب دردناک جحیم آماده شده.

صفحه : ۳۸۴

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و کسی که گذشت و بردباری نمود چنین کسی صاحب عزم ثابت و سجیه نیکو خواهد بود.

شاید مقصود چنین باشد که کسانی که در مورد ستم دیگران واقع گردیدند و نتوانستند استیفاء حق خود نمایند و صبر و بردباری را شعار خود گردانیده اینها صاحب استقامت و متانت و عزم ثابت خواهند بود زیرا که روح قوی و نفس مطمئنه‌ای میخواهد که با مشکلات رو برو شود و تکان نخورد چنانچه پیمبران الوا العزم چنین بودند که قوت قلب مبارکشان چنان قوی و ثابت بود که چقدر ستم و جفا از خلق میدیدند و مثل کوه پابرجا و ثابت قدم بودند و بر انجام وظیفه خود پایداری مینمودند و هیچوقت در مقام انتقام از دشمن بر نمی‌آمدند مگر آنجایی که مأمور میگرددند که برای یاری دین با کفار بجنگند.

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۴ تا ۵۳]

اشاره

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَائِشِينَ مِنَ الذَّلِيلِ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ (۴۵) وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶) اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلَجٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنِثَاءً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰) وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ (۵۱) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۳)

صفحه : ۳۸۵

ترجمه

کسی را که خدا گمراه گرداند پس از گمراهی او کسی نیست که ولی و دوست وی باشد (۴۳) ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو ستمکاران را می‌بینی وقتی که عذاب را دیدند گویند آیا برای بازگشت راهی هست (۴۴) و نیز تو آنان را می‌بینی وقتی در معرض عذاب در آیند چگونه خاشع و ذلیل می‌باشند و از گوشه چشم نگاه میکنند (که راه نجاتی بیابند) و کسانی که ایمان آورده‌اند گویند حقیقتا زیان کاران کسانی می‌باشند که در روز قیامت از نفس خود و اهل خود ضرر بردند (و سرمایه عمر خود را تلف نموده‌اند) آگاه باشید که ستمکاران در شکنجه دائمی خواهند بود (۴۵) و برای آنان بغیر از خدا دوستی نخواهد بود که آنها را یاری گرداند و کسی را که خدا گمراه گردانید دیگر برای وی راه نجاتی نخواهد بود (۴۶)

حکم پروردگار خود را اجابت نمائید پیش از آنکه روزی بیاید که برای احدی بازگشت نخواهد بود و در آن روز از جانب خدا هیچ پناهگاهی نمیباشد و نیست

صفحه : ۳۸۶

برای شما (کفار) که انکار نمائید (۴۷)

پس اگر کفار اعراض نمودند (ای محمد) ما تو را نفرستادیم که بر آنها نگهبان باشی بر تو چیزی نیست مگر تبلیغ رسالت و حقیقتا ما وقتی بانسان رحمتی چشاندیم خوشحال میگردد و هر گاه بآنان بموجب آن اعمالی که بدست خود نموده‌اند بدی برسد (در آن وقت) محققا انسان ناسپاس میگردد (۴۸)

پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بخدا است و آنچه خواهد می‌آفریند و بهر کس بخواهد دختر عطا میکند و بهر کس بخواهد پسر می‌بخشد (۴۹)

یا دو جفت پسر و دو جفت دختر میدهد و هر کسرا بخواهد نازا میگرداند زیرا که او دانا و توانا است (۵۰)

و بشری را نرسد که با خدا تکلم نماید مگر بوحی یا از پشت حجاب یا میفرستد رسولی (از ملائکه) که باذن خدا آنچه را بخواهد باو وحی میفرستد او بزرگوار و درستکار است (۵۲)

و همانطوری که (به پیمبران پیش از تو وحی نمودیم) بسوی تو وحی نمودیم روحی (قرآن را) بامر خودمان و تو (قبل از فرود آمدن قرآن) نمیدانستی که چه چیز است کتاب و نمیدانستی ایمان چیست لکن ایمان را نوری قرار دادیم که بآن هر کس از بنده گان خود را که بخواهیم هدایت مینمائیم و حقیقتا تو براه راست هدایت می‌نمایی (۵۳)

و آن راه خدایی است که آنچه در آسمانها و زمین است مخصوص باو است آگاه باش که بازگشت امور بسوی خدا است (۵۴)

توضیح آیات

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَدِيِّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلِ گمراه کسی خواهد بود که بهدایت حق تعالی هدایت نگردیده و کسی که باختیار خود از حق اعراض نمود و برهنمایی حق تعالی موفق نگردید در چاه مذلت

و گمراهی رهسپار خواهد گردید و پس از آن دیگر نه دوستی برای او خواهد بود و نه دادرسی دارد.

صفحه : ۳۸۷

ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنان چشم دل تو بنور حق تعالی روشن گردیده که در همین عالم گویا مشاهده می‌نمایی که جهنم محیط بکافریں است و می‌بینی که چگونه ستمکاران وقتی در قیامت عذاب را معاینه مینمایند از روی اضطراب می‌گویند آیا برای ما راهی هست که بدنیا بر گردیم و تدارک ما فات بنمائیم.

و تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ نِزِ تُو مِی بِنِی حَالَت سَتْمَكَارَان رَا كَه بِنَفْسِ خُود ظَلَم نَمُودَه وَ اَز هِدَايَت مَحْرُوم گَرْدِيْدَه اَنْد مَوْعِی رَسِيْدَه كَه بِيَادَاش اَعْمَالِشَان دَر مَعْرُض عَذَابِ وَاِیْنَان چِنَان خَاشِع وَ ذَلِيْل وَ دَر مَانْدَه خَوَاھَنْد بُوَد كَه اَز هِيْت جَهَنم قَدْرَت چِشْم بَالَا كَرْدَن نَدَارَنْد وَ اَز گُوشَه چِشْم آتِش رَا مِيَنْگَرَنْد.

وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ وَ مُؤْمِنِينَ كَه اَز عَذَاب رِسْتَه اَنْد دَر قِيَامَتِ وَ قَتِي عَذَابِ كَافِرِيْن رَا مِيَنْگَرَنْد گُويَنْد اِيْنَان زِيَانكَاراَنْد كَه دَر دُنْيَا كَه مَوْعِی تِجَارَتِ وَ سُود بَرْدَن اَنھَا بُوَد عَمْر گَرانْمَايَه خُود رَا تَلْف نَمُودَه وَ ضَرَر بَرْدَن دِ خُود وَ كَسَان خُود رَا كَه تَابِع اَنھَا گَرْدِيْدَه بگُودال جَهَنم سَرنِگُون گَرْدَانِيْدَنْد بَايَد اَهْل عَالَمِ بَدَانْد وَ آگَاھ بَاشَنْد كَه سَتْمَكَارَان اَز مُشْرِكِيْن وَ كَافِرِيْن اِقَامَتگَاھ اَنان عَذَابِ خَوَاھَد بُوَد وَ دَر جَهَنم جَاوِيْداَنْد.

وَ مَا كَان لَّهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُوْنَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيْلٍ مُشْرِكِيْن كَه بَتْهَا وَ غِيْرَه رَا شَفْعَاءِ وَ دُوسْتَانِ خُود گَرَفْتَنْد وَ گَمَان مِيكْرَنْد كَه كَارِي اَز اَنان بَرْمِي آيِد وَ دَر مَوْعِی بِيچَارگِي بَداد اَنھَا مِيْرَسَنْد دَر اَشْتَبَاھَنْد وَ نَمِيْداَنْد كَه جِز خُودا دُوسْتِ وَ دَادْرَسِي نِيْسْت كَه اَنان رَا اَز مَهْلَكَه نِجَات بَدَهْد وَ كَسِي كَه بَهْدَايَتِ اِهْيِ رَاھ سَعَادَتِ خُود رَا پِيْدَا نَمُودِ دِيگَر رَاھ نِجَاتِي بَرَايِ وِي نَخَوَاھَد بُوَد.

اَسْتَجِيْبُوْا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَاٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيْرٍ

صفحه : ۳۸۸

خطاب متوجه بتمام افراد بشر است که امر پروردگار خود را اجابت نمائید و آنچه را که بتوسط پیمبر گرامی خود بشما دستور میدهد بپذیرید و از گفته‌های او تخلف ننمائید پیش از آنی که عمر دنیایان که بآن میتوانیذ ذخیره‌ای برای روز بیچارگی و درماندگی خود تهیه نمائید سپری گردد و بیاید روزی (یعنی قیامت و معاد شما برسد) که دیگر برای احدی از جانب خدا بازگشتی نخواهد بود زیرا آنچه در حقیقت وجود شما استعداد کمال نهفته بود تفریط نمودید و بیازبیچه از دست دادید پس دیگر محلی برای بازگشت شما باقی نمانده که تدارک نمائید یعنی روز قیامت روزی است که دیگر ملجأ و پناهگاهی نیست که بآن پناهنده گردید و چون در دنیا بحجتهای الهی برای شما حجت تمام شده و شما دانسته و فهمیده انکار حقانیت قرآن و رسول خدا را نمودید دیگر در اینجا که محل دادگاه الهی است نمیتوانیذ انکار نمائید.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلاَّ الْبَلَاغُ بَرَايِ تَسْلِي دَل رَسُوْل خُود كَه بَر اَنْكَار كَفَّار بَسِيَار نِگَرَان وَ مَتَأَسَف بُوَد حَضْرَتِش رَا تَسْلِي مِيْدَهْد كَه اِگَر كَفَّار اَز تُو اَعْرَاض مِيْنَامِيَنْد غَمگِيْن مَبَاش مَا تُو رَا نَفْرَسْتَاْدَه اِيْم كَه نِگْهِيَان اَعْمَالِ اَنان بَاشِي فِقْط وَ ظِيْفَه تُو اِيْنَكَه اَسْت كَه اَنھَا رَا بَجَاْدَه مَسْتَقِيْم شَرِيْعَت رَاھنْمَايِي كُنِي وَ بَأَنان اِبْلَاغِ كُنِي اوامر و نواھي مَا رَا.

وَ اِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ رَحْمَةٍ فَرِحَ بِهَا وَ اِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيَهُمْ فَاِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ دَر مَقَامِ بِيَان صِفَاتِ نَكُوْھِيْدَه اِنْسَانِ بَر اَمْدَه كَه حَالِ بَشَر چِنِيْن اَسْت كَه هَر گَاھ بُوِي رَحْمَتِي وَ نَعْمَتِي چِشَانِيْدِيْم خُوشحَالِ وَ مَسْرُور مِيگَرْدَد وَ هَر گَاھ بَسَببِ اَعْمَالِ بَدِي كَه كَرْدَه مَصِيْبِتِ يَا بَلَاءِ وَ آفَتِي بُوِي رُو اُورْدَه نَاسِپَاس مِيگَرْدَد زِيْرَا كَه سَجِيْه بَد اِنْسَانِي چِنِيْن اَسْت كَه بَسِيَار كَفْرَان نَعْمَتِ مِيْنَامِيْد.

آری اقتضاء طبیعت آدمی اینکه خواهد بود که اگر فرضاً یکصد سال در نعمت و خوشی بگذراند و یک روز ناملائی برای وی پیش آمد کند گویا تمام نعمتهای

صفحه : ۳۸۹

چندین ساله را نادیده انگاشته و آن یک روز که بمصالح چندی پیش آمد ناگواری می‌بیند جزع و فزع خواهد نمود و کفران نعمت مینماید.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ بِأَسْمَانِهَا وَ زَمِينٍ مَّخْصُوصٍ بَخْدَا اسْتِ اَوْ مَالِكِ مَلِكٍ وَ مَلَكُوتِ اسْتِ وَ اَوْضَاعِ اَفْرِينِشِ تَحْتِ اِقْتِدَارِ وَ خِلَاقِيْتِ اَوْ اِنْجَامِ كَرَفْتِهِ وَ تَمَامِ اَمُورِ تَحْتِ اِرَادِهِ وَ مَشِيْتِ اَوْ پَايْدَارِ كَرْدِيْدِهِ وَ بَهْرِ كَسِّ كِهْ خَوَاهِدِ اَزِ رُويِ حِكْمَتِ وَ نِظَامِ اَفْرِينِشِ دَخْتَرِ عِطَاءِ مِيْ كَنْدِ وَ بَهْرِ كَسِّ كِهْ خَوَاهِدِ پَسْرِ مِيْ بَخْشِدِ.

اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ اِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيْمًا اِنَّهٗ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ وَ نِيْزِ دَرِ جَايِي كِهْ حِكْمَتِ اِقْتِضَاءِ مِيْ كَنْدِ پَسْرَانِ جَفْتِ وَ دَخْتَرَانِ جَفْتِ جَفْتِ خَوَاهِدِ دَادِ يَ اَوْ پَسْرَانِ بَسِيَارِ وَ دَخْتَرَانِ بَسِيَارِ عِطَاءِ مِيْ نَمَايْدِ وَ بَعْضِي رَا نِيْزِ بَاقْتِضَايِ حِكْمَتِ عَقِيْمِ وَ نَازَا مِيْ كَرْدَانْدِ (اِنَّهٗ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ) اَيَاتِ اِشَارِهٖ بَكَمَالِ قَدْرَتِ وَ كَمَالِ عِلْمِ دَارْدِ كِهْ اَنْچِهٖ اِرَادِهٖ وَ مَشِيْتِشِ بَرِ اَنْ قَرَارِ كَرَفْتِهٖ رَادِعِ وَ مَانَعِيْ بَرَايِ اِجْرَاءِ اَنْ نَخَوَاهِدِ بُوْدِ.

وَ مَا كَانِ لِشَيْءٍ اَنْ يُكَلِّمَهٗ اللّٰهُ اِلَّا وَ حِيًّا اَوْ مِّنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ (الوحي في اللغه ما جرى مجرى الايماء و التنبه على الشيء من غير ان يفصح به).

خلاصه وحی افهام و القاء معنی است در قلب و آیه در مقام بیان چگونگی رسانیدن وحی است بانبیاء و تخصیص آنان باین مقام و بیان اینکه بشر را نمیرسد که بدون پرده و حجاب با خدای تعالی تکلم بنماید.

قوله تعالی (وَ مَا كَانِ لِشَيْءٍ) یعنی نیست برای بشر که با خدا سخن گوید مگر از یکی از سه راه یا بطور وحی است و وحی بمعنی اعم الهام و القاء معنی است در قلب بسخن پنهانی که بسرعت دریافت میگردد و آن یا در خواب است یا در بیداری مثل اینکه در خواب بابراهیم (ع) وحی شد که پسرش را قربانی بنماید و

صفحه : ۳۹۰

بمادر موسی وحی شد که موسی را در صندوق گذارد و روی آب اندازد قوله تعالی (وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ اُمِّ مُوسَى) و گویند زبور برای داود بهمان القاء در قلب بوده و شامل میگردد غریزه‌ای که در حیوانات است مثل قوله تعالی (وَ اَوْحَى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنْ اَتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا) و فرق بین انسان و حیوانات در اینجا اینکه است که حیوانات علم بعلمشان ندارند و مأخذ علومشان را هم نمی‌دانند لکن انسانی که صاحب وحی است علم بعلم خود دارد و مأخذ آن که از کجا سرزده و غایت و فائده آن را هم میدانند.

یا از پشت حجاب با بشر سخن گوید البته مقصود از حجاب نه اینکه است که خدای تعالی در پرده‌ای اعم از جسمانی یا روحانی باشد برای خدا پرده و حجابی نیست پرده و حجاب همان انانیت امکانی است بقول حافظ:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخی

و وجود خدای تعالی بخود ظاهر و ظهور اشیاء باو است (ظاهر فی ذاته و مظهر لغیره) در شأن نزول آیه مفسرین گویند یهودیها بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند خدا با موسی (ع) سخن گفت و موسی خدا را دید و با تو سخنی نگفت حضرت

فرمود خدا بی‌پرده با موسی (ع) سخن نگفت و موسی خدا را ندید و اینکه آیه فرود آمد.

أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ طریق سوم از طرق وحی فرستادن ملک است در (کافی) از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مراتب انبیاء و انزال وحی برای آن بزرگواران سه طریق بیان فرموده:

اول- (منبأ فی نفسه) (انباء) بمعنی الهام و القاء در قلب خواهد بود.

دوم- اینکه است که صدای ملک را در خواب یا در بیداری میشوند و ملک را نمییند.

سوم- صدای ملک را در بیداری میشوند و ملک را مییند و با او سخن میگوید.

در اینجا شاید سؤالی پیش آید که نبی از کجا ملک را میشناسد ممکن است خیالات خودش در نظرش مجسم گردیده نظر اکثر خوابها که چنین است یا شیطان بصورتی در آمده و بنظر وی چنین وانمود میکند که ملک است.

صفحه : ۳۹۱

در اینجا امام فخر رازی در تفسیر کبیر پس از ورود همین سؤال چنین گفته آری ممکن نیست قطع و یقین باین اخبار مگر سه مرتبه از معجزات معجزه اول استماع ملک از خدا لا بد بایستی مقرون بمعجزه‌ای باشد که دلالت کند که اینکه کلام خدا است دوم ملک برای اینکه کلام خدا را برسول برساند لا بد باید با معجزه‌ای باشد سوم وقتی رسول خواهد کلام خدا را بمردم برساند باید با معجزه همراه باشد پس ثابت شد که رسانیدن تکلیف بخلق واقع نمیگردد مگر پس از سه معجزه. پایان در پاسخ سؤال گوئیم در موردی که رسول خواهد کلام خدا را بخلق برساند درست است که باید با معجزه‌ای باشد که مردم بصدقش معترف گردند لکن در آن دو قسم دیگر که استماع ملک از خدا باشد و استماع رسول از ملک معجزه خارجی لازم ندارد بلکه کسی که خدا را باوصاف جلال و جمال و کبریایی شناخت بهمین اوصاف آن ذات مقدس را از باقی موجودات امتیاز خواهد داد و چنین کسی بوجدان سرّی و بنور قلبی هم ملک را میشناسد و هم شیطان را و نیز تمیز میدهد بین سخنی که از معدن صدق و حقیقت صادر گردیده و بین کلام شیطانی که پدیده باطل خواهد بود و اصلاً کسی که باین مقام نرسیده باشد که خدا را بخود خدا بشناسد چنانچه از معصوم رسیده (اعرفوا الله بالله)

چنین کسی لایق مقام نبوت و رسالت نخواهد بود و کسی که چنین معرفتی پیدا نمود و خدا را از طریق صفات و آثار از ممکنات امتیاز داده وقتی مخاطب بخطاب میگردد دیگر محتاج بمعجزه زائدی نمیباشد. (اذا جاء الحق زهق الباطل).

معلوم میشود خود فخر رازی از معارف حقیقی و از علوم باطنی هیچ بهره‌ای نداشته که گمان کرده پیمبران هم مثل باقی مردم بمعجزه و خارق العاده‌ای باید حق و باطل را از هم تمیز دهند.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا همانطوری که پیمبران وحی فرستادیم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بسوی تو نیز روحی

صفحه : ۳۹۲

از امر خودمان یعنی قرآن را وحی نمودیم قرآن را روح نامیده نظر به اینکه همین طوری که حیات اجسام بروح است قرآن نیز زنده کننده و حیات دهنده دل مرده بشر خواهد بود و قرآن از عالم امر پروردگار فرود آمده.

و شاید مقصود از روح القدس باشد یا ملک وحی یعنی جبرئیل امین که بتوسط آن قرآن برسول اکرم فرود آمده ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو پیش از نزول قرآن چه میدانستی کتاب و ایمان چیست شاید مقصود اینکه باشد که تو عارف بقوانین

الهی از حلال و حرام نبودى لکن قرآن نوری است که دل تاریک بشر را بعلوم قرآن روشن میگرداند قرآن نور و نورانی کننده دل مؤمنین است آیات قرآنی خدا هدایت مینماید هر کسی را که بخواهد از بندگانی که در طریق هدایت قدم زنند. وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ اَي مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حَقِيقَتَا تو هدایت و رهبری می‌نمایی براه مستقیم راه خدایی که مملکت آسمانها و زمین ملک او و در قبضه اقتدار او است. غرض اینکه است که طریق مستقیم که منتهی می‌گردد بجوار رب العالمین منحصر بدین اسلام و عمل باحکام قرآن خواهد بود. إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ آگاه باشید و بدانید که بازگشت تمام امور بسوی خدا است (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

اینک جلد هفتم از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن پایان رسید بقلم: کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول و امه من اماء الله تعالی

جلد دوازدهم

سوره الرحمن

اشاره

در مکه یا مدینه فرود آمده و هفتاد و هشت آیه است

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۳۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)
 الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا
 الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)
 وَالْأَرْضَ وَوَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 (۱۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴)
 وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸)
 مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹)
 بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ
 الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴)
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸)
 يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹)
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰) سَيَنْفِخُ لَكُمْ أَثْبَثُ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ
 تَتَفَدُّوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُدُوا لَا تَتَفَدُّونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴)

يُرْسَلْ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)

صفحه : ۳

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش دارای رحمت عام و خاص
 خدای رحمن
 پیغمبر خود آموخت قرآن را،
 و انسان را آفرید،
 و بوی نطق و بیان آموخت،
 خورشید و ماه را بحسابی منظم (مقرر گردانید)،
 و گیاه بی ساقه و درختان ساق دار سجده می کنند (پروردگار خود را)،
 و آسمان را برافراشته و بلند نمود، و قرار داد میزان را (برای سنجش)،
 تا آنکه در سنجش (و داد و ستد) طغیان و تعدی نکنید،
 و زمین را (برای آسایش) مردم گسترانید،
 و در زمین میوه‌ها و درختان خرما و غلاف دار،
 و حبوبات و دانه‌های برگ دار و گیاهان خوشبو قرار داد،
 پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
 آفرید آدم را از گل خشک مانند گل پخته شده،
 و آفرید جن را از آتشی که ممزوج بهوا گشته،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
 پروردگار دو مشرق (تابستانی و زمستانی) و پروردگار دو مغرب (تابستانی و زمستانی)
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید
 دو دریا روان گردید بطوری که بهم نرسند

صفحه : ۴

بین آن دو دریا را فاصله‌ئی قرار داد که در هم نریزند
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
 از آن دو دریا بیرون می‌آورد مروارید و مرجان،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
 و بر آن دریاهاست کشتیهای برافراشته مانند کوه‌ها،
 پس بکدام آلاء پروردگارتان تکذیب میکنید،
 هر که در روی زمین است فانی است

و باقی ماند ذات پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و کرامت است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

سؤال و طلب حاجت از او نماید هر کسی که در آسمانها و زمین است، در هر زمانی و آنی او در احداث کردن و آفریدن است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

زود باشد فارغ شویم و خود را آماده کنیم برای رسیدگی بحساب شما ای جن و انس (یعنی بزودی از عمل خلقت شما فارغ

میگردیم و خلقت شما تمام و بفعلیت میرسد)،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

ای گروه جن و انس اگر توانید بیرون روید از قطرها و حدود آسمان و زمین پس بیرون روید نتوانید بیرون روید مگر با قدرت و

استیلا شایان،

پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

بر شما فرستاده زبانه تند از آتش و مس گذاخته پس نتوانید از خود دفع نمائید،

پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

توضیح آیات

اشاره

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مبتداء و خبرش جمله فعلیه (عَلَّمَ الْقُرْآنَ) اینکه سوره مبارکه را بنام (الرَّحْمَن) افتتاح نموده نظر به اینکه اکثر آیات آن مشتمل بر انعامات و اکراماتی است که از قبیل رحمت واسعه پدیدار گردیده و اشاره بآن فیض منبسط و رحمت رحمانی لم یزلی است که فیاض مطلق شمه‌ای از آن فیض غیر متناهی و از آن اشعه نور رحمت واسعه رحمانی بارض قابلیتات ممکنات پرتو افکنده و بسراسر موجودات احاطه نموده و اعدام را از ظلمت عدم و نیستی بعالم نور و هستی ظهور و بروز

صفحه ۵ :

داده و هر ممکنی را در خور استعداد و قابلیت از آن فیض منبسط و رحمت واسعه (وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) بهره مند گردانیده (هر کسی را هر چه لایق بود داد) بزرگوار خدای رحمن و جواد مطلق است که بصفت رحمانیت و فیاضیت از هیچ ممکنی از ممکنات منع فیض ننموده و هر یک را در خور استعداد و بقدری که حکمت اقتضاء نموده از نعمتهای غیر متناهی خود وی را برخوردار گردانیده.

رحمن مثل الله نامی است مخصوص بذات کبریایی که احدی را نسزد موصوف بآن گردد و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون (الله) دلالت دارد بر ذاتی که جامع تمامی اسماء الحسنی و اوصاف جلال و جمال احدی است و رحمن دلالت دارد بر شمول رحمت غیر متناهی ایزدی و اینکه دو وصف ذاتی را سزد که در حد ذات خود غیر متناهی و در مرتبه صفت رحمانیت نیز غیر محدود باشد اینکه است که اینکه دو نام شریف اختصاص بذات کبریایی پیدا نموده و دیگری را نشاید، زیرا که جز او همه محدود و متناهی میباشد (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) اشاره باستیلاء و سلطنت و کبریایی و احاطه و سعه رحمت رحمانی او است که تمامی ممکنات را فرا گرفته و همه موجودات تحت پرچم و سیطره قهاریت او مسخر امر تکوینی او گردیده و انجام وظیفه میدهند و رحمن

و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی الهی اند لکن رحمت رحمانی شامل تمام موجودات و ممکنات گردیده و تمام موجودات از پرتو همین اسم شریف ظهور و بروز نموده‌اند و در شمول رحمت، همه یکسانند لکن رحمت رحیمی اختصاص بخواص و موحدین دارد باقی از آن محرومند اینکه است که در (بسم الله) الرحمن را مقدم انداخته بر (الرحیم).

عَلَّمَ الْقُرْآنَ نخستین موجودی که مشمول رحمت رحمانی و از اشعه نور وجود ازلی در عالم مادیات تظاهر نموده آیات قرآنی (و من خوطب به) او است که مخاطب به خطابه‌های فرقانی است و همین آیات قرآنی است که پس از تنزلاتی از عالم ما فوق الطبیعه بصورت الفاظ و عبارات شیرین برآمده و بوصف فرقانی در محل قدس و قلبی که بنور الهی تالو یافته بتوسط فرشته رحمت نزل به الرُّوحِ الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ

صفحه : ۶

فرود آمده که آن نبی رحمت صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر اسم رحمن (و رحمه للعالمین و اول ما خلق الله) بشمار میرود آیات وعد و وعید را بمردم بیاموزاند و باین وسیله خلق را از کج روی بسوی جاده مستقیم که منتهی میگردد بجوار قرب رب العالمین رهبری نماید.

و همانطوری که آدم ابو البشر علیه السلام بآموختن اسماء فضیلت و شرافت یافت بر تمام ملائکه و مسجود آنها گردید آن پیغمبر رحمت را نیز بتعلیم قرآن فضیلت و برتری داد بر تمام موجودات و اعلام نمود (لو لاک لما خلقت الافلاک)

اشاره باین که تمام موجودات بطویل وجود تو خلق شده‌اند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ دومین موجودی که باعتبار مقام و رتبه مشمول اینکه نام شریف گردیده و از پرتو نور رحمانی بوجود آمده انسان کامل است که جامع تمام فضائل و گنجینه اسرار الهی و چکیده جمیع عوالم امکانی و شاهکار خلقت و نماینده اوصاف احدی و خلیفه اوست در روی زمین که مبدء آفرینش بدست قدرت ازلی در شالوده خلقت انسانی اسرار خلقت و رموز آفرینش را نهفته و نظر بهمان شرافت انسانی است که آدم را مسجود ملائکه قرار داده و تمام موجودات را مسخر بشر و مأمور بخدمت گذاری وی گردانیده و آنچه در عالم کبیر منتشر و پراکنده بنظر میآید در نسخه وجود آدمی بنحو وحدت مرتکز نموده و وی را مظهر و نماینده اوصاف ازلی خود قرار داده و وی را بتاج و لَئِمْدَ كَرَمْنَا بَنِي آدَمَ مفتخر و سرافراز گردانیده و به نَفَخْتَهُ فِيهِ مِنْ رُوحِي او را بمقام قرب و عندیت و منزلت در مقام قدس معرفی فرموده.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ از راغب اصفهانی است که بیان کشف و ظاهر نمودن چیزی را گویند اعم از آنکه کلام و نطق و آنچه بر اینکه صفت باشد یا غیر آن (پایان) در مقام معرفی انسان اولین صفتی که انسان را بر سایر موجودات امتیاز و برتری میدهد اینکه است که بوی قوه بیان عطاء نموده و وی را بدین صفت ممتاز گردانیده

صفحه : ۷

چنانچه در وصف وی فرموده الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ سوره اقرء آیه ۳ و تعلیم بقلم کرامتی است مخصوص بانسان که هیچ موجودی خواه ملک کراما کاتبین باشد یا فلک مجرد باشد یا مادی بچنین فضیلتی مخصوص نگردیده.

در اینکه مقصود از انسان کیست که در اینکه سوره مبارکه در مرتبه دوم از مشمولین رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی واقع گردیده و بوی بیان آموخته، در اینجا بین مفسرین گفتاری است.

۱- آدم ابو البشر است و اینکه رأی را تأیید مینماید قوله تعالی وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که تمام اسماء را بآدم آموختیم و وی را

بقوله تعالى أَنبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مأمور گردانیدیم ملائکه را بآن اسماء خبردار نماید.

۲- مقصود پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در حدیث است خداوند حضرتش را بعلم اولین و آخرین دانا گردانید.

لکن نظر بالف و لام در الانسان که دلالت بر جنس دارد شاید مقصود جنس انسان است که تمام افراد بشر مشمول همین منقبت و فضیلت میباشند زیرا که پروردگار رحمن بهر فردی از بشر قوه‌ای در باطن و روحیه وی نهاده و آن قوه عقل وی است که بین خوب و بد تمیز میدهد و کلیات را ادراک مینماید و خیر و شر را میشناسد و نیز در ظاهر قوه نطق و سخنرانی بوی عطا نموده که ترجمان عقل او باشد و ما فی الضمیر او را ارائه دهد و بهمین قوه انسان از حیوانات امتیاز و برتری پیدا نموده و در اینکه آیه وی را در مرتبه ثانی خلقت بشمار آورده و باین صفت وی را معرفی نموده.

از بعضی مفسرین است که خداوند اینکه سوره را باسم (رحمن) مفتوح گردانیده و ابتداء نمود بذکر قرآن اشاره به اینکه قرآن اصل اصول دینی و از بالاترین نعمتهای الهی بشمار میرود زیرا که قرآن اساس دین متین و منشأ شرع مبین است و در رتبه بالاترین اقسام وحی و نیکوتر چیزی است که در گشوده شدن درهای دین و ملت و اعز کتب الهی است در اعجاز و اینکه خلقت انسان را پس از تعلیم قرآن بیان نموده برای اینکه است که دانسته شود که غرض و غایت از آفرینش

صفحه : ۸

انسان متدین گردیدن وی است بدین حق و چون علت غایی مقدم بر علت فاعلی است لذا خلقت قرآن را مقدم انداخته بر انسان و خلقت انسان را مقدم انداخته بر آموختن وی را نطق و بیان زیرا که انسان بتوسط کلام و بیان ارائه میدهد آنچه را که در باطن خود نهفته دارد. پایان الشمس و القمر بحسبان الشمس مبتدا و القمر عطف بر آن بحسبان خبر مبتداء سومین موجودی که در اینکه سوره مبارکه مخصوص بذکر گردانیده و مشمول فیض رحمانی بشمار آورده شمس و قمر است که پس از مرتبه و مقام قرآن و آزمودن آن و پس از خلقت انسان و آزمودن وی را بنطق و بیان اول ظهور رحمت عام او در عالم طبیعیات که مقدمه پیدایش انسان و برای نفع و بهره بردن و آسایش او لازم و ابقاء نوع بشر منوط بآنست خورشید است که در عالم مادیات مظهر اتم فیض سبحانی است و ماه که خلیفه و جانشین وی است در شب زمین را بنور خود روشنی میدهد و روتق میبخشد.

بحسبان اشاره به اینکه شمس و قمر هر یک بنظام معین در فلک خود همان طوری که ناظم و مربی عالم در طبیعت آنان گذارده و مقرر فرموده مسخر امر تکوینی الهی گردیده‌اند و بدون آنکه سر سوزنی از مدار خود تجاوز نمایند انجام وظیفه میدهند و اشاره بنظم و نسق حرکات ماه و خورشید دارد قوله تعالی در سوره یس و الشمس تجری لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَاتِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدَرًا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ اشاره به اینکه شمس در همان قرارگاه و محل استقرار خود حرکت میکند لکن قمر منزلهایی را طی مینماید لکن هیچ یک از ماه و خورشید از مدار خود تجاوز نمی‌نمایند و هر یک در فلک و کره مخصوص بخود شناورند.

و النجم و الشجر يسجدان نجم در لغت نباتاتی را گویند که ساق ندارد و روی زمین پهن میشود مثل

صفحه : ۹

خیار و خربوزه و غیره و شجر درخت ساقدار است و النجم عطف بقمر و الشجر عطف بنجم داده شده. چهارمین موجود از موجوداتی که در آیات نام برده شده و از مشمولین فیض رحمت و اسعه الهی بشمار آورده گیاههایی است بهر دو قسم آن ساق دار و بی ساق و شاید سر اینکه بی ساق را در ذکر مقدم انداخته اینکه باشد که نباتات از قبیل گندم و جو و باقی

حیوانات هم از حیث عدد زیادترند و هم از حیث فائده مهمتر و نیز احتیاج بآنها بیشتر است.

و شاید مقصود از نجم چنانچه بعض مفسرین را رأی چنین است ستارگان باشند که نسبت بعالم بشری از حیث رتبه و مقام پس از شمس و قمر بشمار آیند و مرجع ضمیر یَسْجُدَانِ نجم و شجر است و اشاره به اینکه اینان خاضع و منقاد امر تکوینی پروردگارانند و هیچوقت از خدمت مرجوعه بخود سستی نمیکنند و اگر کسی بدیده تحقیق بچشم و قلب آنان را نگردد آن وقت بچشم دل که بمراتب بسیار بیناتر و روشن تر از چشم سر است میبیند چگونگی رکوع و سجود آنها را. قوله تعالی أَوْلَمْ يَرَوُا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الِیْمِیْنِ وَالشَّمَائِلِ سِجْدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ و سجده دارای مراتبی است از تکوینی و تشریحی و همین طوری که ظل و سایه شیئی تابع ذی ظل و قائم بوی است تمام موجودات قائم بوجود حق تعالی و موجود باو و همه خاضع و مسخر امر تکوینی الهی میباشند پس باین لحاظ همه اشیاء سجده تکوینی دارند.

از بعض مفسرین است که مقصود از سجده آنها سایه آنها است که سایه آنها از وقت طلوع تا غروب علی الدوام کم میشود یا زیاد میگردد مثل کسی که گاهی برای رکوع خم میشود و گاهی برای سجده در زمین پهن میگردد. دیگری گفته اشاره بحرکت اشجار و گیاهاست موقع وزیدن باد، دیگری گفته سجود آنها عبارت از حدوث آنهاست که وجود و پیدایش آنان پس از عدم دلیل بارزی است بر مخلوقیت و احتیاج آنها در وجود و بقاء بمدبر حکیم که پس از نیستی بهستی و پس از عدم بوجود آمده‌اند.

صفحه : ۱۰

لکن دانشمندان گویند هر نوعی از موجودات را سجده خاصی است که مخصوص بوی است و ما باین چشم سر نتوانیم سجده آنها را فهم نمائیم چنانچه هر نوعی از موجودات را تسبیح مخصوصی است که نتوانیم چگونگی آن را درک نمائیم و قوله تعالی وَلَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیْحَهُمْ اشاره بآنست.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ پَنجَمین موجودی که از حیث رتبه و مقام مخصوص بذکر و مشمول رحمت رحمانی واقع گردیده آسمان است سماء مأخوذ از سمو و بمعنی علو و بلندی است که نسبت بزمین ارتفاع دارد و شاید مقصود از (رفعهها) اشاره برفعت و بلندی کرات و کهکشانها و سیارات و اوضاع سماوی دارد که آن موجودات نسبت بزمین هم علو مکانی دارند و هم رفعت شرفی، که موجودات سماوی کما و کیفاً علو و برتری دارند بر زمین و آنچه در زمین است مگر انسان که خلاصه و چکیده تمام موجودات ارضی و سمائی است و افضل و ارجمندتر از اکثر موجودات بشمار میآید.

وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ششمین از تظاهرات فیض رحمانی وضع میزانست، میزان بوضع اولی برای سنجش و موازنه نمودن چیزی بچیزی وضع گردیده مثل میزان، قپان، مکیال و مقیاس و امثال آن لکن بوضع ثانوی شامل میگردد آنچه را که در معنی موازنه و سنجش نمودن چیزی بچیزی باشد و لو آنکه از قبیل جسم و جسمانیات محسوب نگردد مثل اینکه عملی را بسنجند بعمل دیگر، و نیز شامل میگردد تساوی و توازنی که بین اجزاء شیئی مراعات میگردد و گویند اینکه دو شیء اجزایش بیک میزان است بلکه توان گفت چنانچه بعضی را عقیده بر اینکه است که بوضع اولی میزان برای اعم از موازنه حسی و معنوی وضع گردیده زیرا که میزان لفظ عامی است که دارای مصادیق عدیده است و در تمام امور از اعتقادات و اخلاقیات و امور دیگر تعدیل میشود و شامل میگردد آنچه را که برای سنجش در امور عادی و طبیعی و

صفحه : ۱۱

در نظام جامعه تمدن بشری بکار میبندند که در معاملات تعدی بر افراد نشود و خسران و زیان بر کسی وارد نیاید و عدل و مساوات

در معاملات که از آن تعبیر بعدالت میشود، در تمام امور بین جامعه برقرار باشد و نیز شامل میگردد آنچه را در معنی موازنه باشد مثل تعدیل در قوای شهویه و غضبیه.

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ در اینکه آیات سه مرتبه میزان نام برده شده ممکن است در هر یک معنایی غیر از دیگری مقصود باشد میزان اول (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) چون بعد از ذکر اوضاع عالم از شمس و قمر و نجوم و اشجار و رفعت آسمانها عطف داده شاید اشاره بتعادل و توازن و نظام بین اوضاع عالم مراد باشد و میزان دوم أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ شاید میزان حسی که موازنه جسمی بجسم دیگر است مراد باشد، که از فروع و نمونه آن میزان حقیقی بشمار میرود، که ناظم عالم بین موجودات تأسیس نموده و همانطوری که اوضاع عالم روی یک میزان معین برقرار گردیده بایستی جامعه بشری نیز در معاملات و معاشرات روی پایه اعتدال قرار گیرد اینکه است که مؤکدا نهی فرموده که نباید در میزان طغیان نمائید وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ و در سوره مطففین بکم فروشان تهدید بعذاب نموده وَايِلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ.

و میزان سوم وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ شاید اشاره بمیزان عدل باشد که امر فرموده در همه حال و در همه اعمال و افعال مراعات عدل نمائید و حد وسط بین افراط و تفریط را بگیریید زیرا که جمع وزن موزون و جمع میزان موازن است و قسط بمعنی عدل است.

در مفردات چنین گفته الوزن، بمعنی شناختن اندازه شیئی است چنانچه گفته میشود (زناً زنةً و زناً) و در نزد عموم مردم وزن چیزی را گویند که بآن اندازه گیری میشود بعدل و مساوات وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ - وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ اشاره بعدالت و میانه روی در تمام اعمال و افعال و اقوال است.

خلاصه چون وزن و میزان عام است و در امور حسی و معنوی هر دو استعمال

صفحه : ۱۲

شده ممکن است مصادیقی پیدا کند در آیه اول (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) بقرینه آنکه بشمس و قمر و اوضاع سماوی و نظام آنها عطف داده شده مراعات معنی اول اولی بنظر می آید که گفته شود مقصود از میزان تعادل و توازن بین امور سماوی و ارضی است زیرا که تعادل و توازن بین تمام اجزاء موجودات برقرار است چنانچه اگر در اجزاء موجودی از موجودات سر سوزنی خلل یابد یا نظام و تعادل وجودش بهم خورد آن موجود بسوی عدم و نیستی رهسپار خواهد گردید چنانچه در حدیث است (بالعدل قامت السموات و الارض)

آری موجودات با کثرتی که بین آنهاست کما و کیفاً و تضاد و تباینی که بین آنها دیده میشود (بجمعها حقیقه واحده الهیه) زیرا جلوه وحدت ربوبی و ظهور فیض رحمت رحمانی در تمامی آنها نمودار است و بآن جلوه وحدت الهی است که متفرقات لباس وحدت پوشیده و با هم الفت نموده و در انجام اوامر تکوینی حق تعالی میکوشند.

و از بعض مفسرین نقل شده که مقصود از میزان قرآن است که قوانین و احکام آن روی میزان عدل واقع گردیده و میزان در آیه دوم بقرینه آنکه مؤکدا بنی آدم را نهی نموده از طغیان نمودن در میزان حمل بر میزان حسی نمودن اولی بنظر می آید و در آیه سوم بقرینه امر بقیام که ثبوت و استقامت در عمل را میرساند و نیز لفظ وزن و قسط و أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ اینکه سه کلمه مشعر بر اینکه است که مقصود از لفظ میزان امر بعدل و میانه روی و مراعات نمودن نقطه اعتدال در تمام امور مراد است. (و الله العالم) وَ الْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ لَام لِلْأَنَامِ لَام غایت است که برای فائده عمل آرند.

هفتمین از تظاهرات فیض رحمانی زمین، و نعمتهای آنست و در اینکه مقصود از انام خصوص انسان است یا اعم از انسان و جن یا مقصود تمام خلق روی زمینند یا خصوص جنبندگان روی زمین، از مفسرین گفتاری نقل شده و هر کسی نسبت بآن اظهار رأی

نموده لکن بقرینه اینکه وضع زمین را مقابل ارتفاع آسمان قرار داده

صفحه : ۱۳

بمعنی اعم گرفتن اولی بنظر می‌آید و همین طوری که ارتفاع آسمانها اختصاص بنوعی ندارد بلکه برای نظام کلی خلقت است زمین نیز برای نفع تمام اهل زمین است لکن وقتی اینکه آیه را با آنجا که فرموده خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً جمع کنیم توان چنین استفاده نمود اگر چه لفظ انام تعمیم داشته باشد و اهل زمین را شامل گردد لکن علت غایی خلقت زمین و آنچه در زمین است نفع برداری انسان است.

در تفسیر روح البیان چنین گوید آیه اشاره ببسط ارض وجود بشریت است تا اینکه هر صنفی از افراد بشر تعیش و زندگانی خود را بر آنچه ملایم طبع آنهاست بکمال رسانند چنانچه تعیش نوع بشر باستیفای شهوات حیوانیه و لذائد جسمانیه است و تعیش اصحاب قلوب و اهل معنی بواردات غیبیه و الهامات قلبیه است و تعیش ارواح علویه بتجلیات روحانیه و محاضرات ربانیه انجام گیرد و تعیش صاحبان اسرار لاهوتیه قدسیه به تجلیات ذاتیه احدیه که مبنی و فنا کننده ما سواست خاتمه مییابد.

فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (کم) در لغت آن پرده‌ای را گویند که میوه را میپوشاند و جمع او اکمام است. پس از آنکه اشاره بخلقت زمین و وضع آن نموده و در مقام تعداد منافع زمین بر آمده و بعضی از نعمتهای زمین را در اینکه آیات تذکر میدهد که از جمله منافع زمین پدید شدن فاکهه است که شامل میگردد انواع و اقسام میوهجات را که خلق زمین از آن منتفع گردند و تغذیه نمایند.

و دیگر درخت خرما که در آن غلاف و لیف قرار داده که از آفات سماوی و ارضی مصون ماند و در پوست و غلاف محفوظ ماند چنانچه معنی اکمام است اختصاص بدرخت خرما ندارد بسیاری از میوهجات را شامل میگردد و شاید اینکه ذات الاکمام اختصاص بدرخت خرما داده شده برای شرافت و اهمیت درخت خرما است که نسبت بباقی درختان مزیت دارد.

صفحه : ۱۴

وَ الْحَبَّةُ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّيحَانُ سَوْمٌ از منافع زمین حبوبات است از قبیل گندم و جو و ارزن و عدس و باقی حبوباتی که از زمین روئیده میشود و انسان از آن تغذیه مینماید و (عصف) در لغت پوست حبوبات است و برای حفظ آنست تا وقتی که بثمر رسد و پس از رسیدن و درو کردن پوست آنها را جدا میکند و خوراک چهارپایان میگردد.

چهارم از فائده‌های زمین روئیده شدن ریحان است ریحان چیز خوشبو را گویند و شاید مقصود از ریحان تمام انواع و اقسام گلها و ریاحینی باشد که انسان از استشمام آن محفوظ میگردد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس شما کافرین ای جن و انس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان انکار میکنید آیا اینها را نعمت نمی‌دانید یا انکار دارید که از پروردگارتان باشد.

مفسرین گویند ضمیر (کما) راجع بجن و انس است بدلیل آنکه انام آیه بالا وَ الْأَرْضِ وَ ضَعَهَا لِلْأَنَامِ جن و انسند و نیز (جان و ثقلان) که در آیات بعد ذکر شده تأیید مینماید که مقصود از ضمیر (کما) جن و انس می‌باشد.

و اینکه آیه درسی و یک موضع از اینکه سوره تکرار شده و تکرار نه فقط برای تأکید باشد چنانچه بنظر بدوی چنین می‌نماید بلکه برای تقریر و تنبیه غافلین و توبیخ و تنبیه جاحدین و منکرین نعمتهای الهی است که عقب هر نعمتی تذکر می‌دهد که بایستی یک یک موجودات را تحت نظر قرار دهند و بدانند که آنچه روی زمین و بالای زمین بلکه هر ممکنی که در عالم ظهور و بروز کرده و می‌کند تماماً ملک خدا و تحت تصرف او و ظهور و پرتوی است از رحمت رحمانیه غیر متناهیه او و نمایشی است که از فیض

منبسط و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ بروز و ظهور نموده.

و نیز پس از دانستن و توجه داشتن که هر چه موجود است از نعمتهای غیر منتهای او بشمار میرود در مقام شکرگزاری ولی نعمت خود برآیند پس تکرار آیه بمناسبت کثرت نعمتهایی است که تذکر می‌دهد که اولاً باید دانست که

صفحه : ۱۵

اینکه هایی که در سوره تذکر داده هر یک یک نعمت جداگانه است، و در ثانی متذکر گردید که اینها از نعم الهی است و تفضلاً بنوع بشر عطا فرموده کسی که متذکر اینکه دو جهت گردید البته در مقام شکرگزاری برمی‌آید. خلاصه تکرار آیه دو فائده در بر دارد، یکی تذکر نعمت بودن آنچه را که در آیات تذکر می‌دهد و دیگر بدانند که اینها از نعم الهی است زیرا اکثر مردم و لو موحدین با اینکه وفور نعمتهایی که در دسترس آنان گذاشته شده اصلاً توجه به نعمت بودن آن ندارند چه جای آنکه متذکر باشند که اینها نعمتی است از نعم غیر منتهای الهی که بایستی بشکرانه آن بوظائف راجع بآن عمل نمایند،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

و از بعضی مفسرین است که تکرار آیه برای مبالغه است زیرا تکرار را در عرف برای مبالغه بسیار آرند، مثل اینکه در مقام احسان و امتنان گویند آیا من بتو نیکی نکردم، وقتی بتو بخشش نمودم، آیا بتو نیکی نکردم، وقتی بتو مال دادم، آیا بتو نیکی نکردم، وقتی تو را مثلاً نجات دادم.

از جابر انصاری چنین نقل میکنند که گفته پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه سوره را تا آخر بخواند پس از آن فرمود چرا شما را خاموش میبینم جنیان از شما بهترند، زیرا که در عقب هر دفعه که آیه مبارکه قَبَائِلِ آلِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ را بر آنان خوانده میشد آنان در پاسخ میگفتند

(لا بشيء من نعمك ربنا نكذب) فلک الحمد

یعنی بر هیچیک از نعمتهای تو ای پروردگار انکار نمیکنیم و حمد و ستایش مخصوص بتو است.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ در لغت گل خشگی را گویند که از شدت جفاف و خشگی در موقع جدا شدن اجزاء آن صدا میکند کَالْفَخَّارِ گل پخته شده را گویند مثل آجر و خرف و امثال آن که از ضخامت و سفتی وقتی بدست اصابت نماید دست را صدمه زند.

در جای دیگر در بیان خلقت آدم فرموده خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و در جای

صفحه : ۱۶

دیگر إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ و در جای دیگر مِنْ طِينٍ لَازِبٍ اینکه آیات در باره خلقت انسان مخالف با هم نیست، چنانچه بعض مفسرین چنین توهم نموده‌اند زیرا وقتی آیات را با هم جمع نمودیم بضمیمه بعض احادیث از مجموعش چنین برمیآید که خداوند آدم را از خاک خلقت نموده پس از آنکه خاک را گل نموده (مِنْ طِينٍ لَازِبٍ) یعنی گل چسبنده گردید آن گل پس از آنکه مدتی ماند حَمَإٍ مَسْنُونٍ یعنی مثل لای و لجن گردید و پس از مدتی آن گل مِنْ صَلْصَالٍ خشک و سفت شد مثل خزف گردید پس باین بیان منافاتی بین آیات نیست و تماماً حالات گلی است که آدم از آن خلقت گردیده.

با آنکه نظر بشرافت انسان دارد که در اول سوره وی را در مرتبه دوم از مظاهر رحمت خود بشمار آورده، لکن در اینجا در مقام

قدرت نمایی ذات کبریایی خود برآمده که انسانی که اینکه قدر شریف است وجود جسمانی و طبیعی او از پست‌ترین مواد تهیه شده، که اول شالوده پدر او از گل خشک و پس از آن خلقت افراد بشر از ماء مهین آب سست منی بوجود آمده و آخر او مردار گندیده، خواهد گردید، و در بین شاهکار خلقت چه عجایب موجودی پدید گردانیده که بر بیشترین موجودات شرافت دارد و امتیاز پیدا نموده بلکه از تمام موجودات وی را برتری داده بدلیل آنکه پس از خلقت آدم تمام ملائکه را مأمور گردانید که به آدم سجده کنند و اگر انسان افضل از تمام ملائکه نبود چگونه روا بود که ملائکه مقریین در پیشگاه او سجده که اظهار کوچکی و تواضع است بنمایند.

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ نَارٍ مَارجٍ در لغت بمعنی اضطراب آمده و مارج من نار ظرف آتش را گویند که مخلوط بدود باشد در (المنجد) است که مارج (الشعلة ذات اللهب الشدید) یعنی شعله آتشی که بسیار شدید باشد.

از فتوحات مکی از باب نهم آن چنین نقل میکنند مارج آتشی است ممزوج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند و (جان) مخلوق از دو عنصر آتش

صفحه : ۱۷

است و آدم آفریده شده از دو عنصر آب و خاک است چون آب و خاک ممزوج بهم گردد آن را طین نامند و تناسل بشر بالقاء آب نطفه است در رحم و تناسل جن بالقاء هوا است در رحم انثی و بین آفرینش جان و انسان مدت هشت هزار سال طول کشید. (پایان) فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ گویا خطاب سرزنش آمیز بجن و بشر مینماید که چرا باول خلقتتان رجوع نمیکنید تا آنکه بدانید از چه ماده‌ای و عنصر ضعیفی بدست قدرت ازلی بشر بصورت بشریت و جن بهیئت مخصوص بخود در آمده‌اید و از مرتبه پست جمادی پس از تحول چه مراتب و چه مراحل را پیموده تا صاحب عقل و ادراک گردیده‌اید پس چگونه توانید با اینهمه تفضلاتی که پروردگار در باره شما انواع جن و انس اجراء نموده انکار نعمت نمائید یا انکار نمائید که اینکه نعمتها از طرف پروردگار است رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ دیگر از تظاهرات رحمت رحمانی و آلاء و نعمتهای غیر متناهی او اینکه است که پروردگار رحمن پدید آورنده و تربیت کننده دو مشرق و دو مغرب است.

مشرق و مغرب زمستانی و تابستانی که طلوع و غروب خورشید و نیز باقی کواکب در تابستان و زمستان مخالف یکدیگر است و کمال قدرت و احاطه رحمت او را نشان میدهند و اینکه اختلاف که ناشی است از گردش موجودات و حرکت اوضاع سماوی و ارضی بگرد یکدیگر، برای اینکه است که شب و روز و ماه و سال و اختلاف فصول پدید شود و در نتیجه انواع موالید سه گانه حادث گردد و سرانجام آنکه غایت و فائده حرکات موجودات است از نقص بکمال رساندن بشر بلکه سایر موجودات میباید پدید شدن وجود بشری است.

صفحه : ۱۸

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ دو دریا یکی شیرین و یکی تلخ گویند آن دو دریا اشاره بدریای فارس و دریای روم است که سطح آنها با هم تماس دارند و در هم ریزش نمیکند، و بعضی مفسرین در توجیه آیه چنین گفته مانعی بین آن دو دریا است که از حد خود تجاوز نمی‌کنند نه آب شیرین در آب شور ریخته میگردد و نه شور ممزوج بشیرین میگردد اینکه است که گویا در مقام سرزنش خطاب بجن و انس نموده که با اینکه عجائب خلقت چگونه نعمت و رحمت پروردگار و مربی عالم را انکار می‌نمائید.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ از آن دو دریا بیرون آید مروارید و مرجان و برای رفع اعتراض که مروارید از دریای شور بیرون آید

نه از دریای شیرین و در آیه مرجع ضمیر (منها) هر دو دریا است بدون تعیین.

مفسرین در پاسخ گفته‌اند شاید مروارید و مرجان از محل تلاقی اینکه دو دریا پدیدار میگردد، یا آنکه گوئیم چون آن دو دریا متصلند بهم آنچه از یکی از آن دو خارج گردد مثل اینکه است که از دیگری خارج گردیده، و نیز عادت عرب بر اینکه است که وقتی دو چیز را با هم گویند اگر در عقب چیزی آرند که مناسب یکی است نسبت بهر دو میدهند نظیر قوله تعالی یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ چنانچه معلوم است ضمیر کم انس است نه جن.

دیگری گفته است کسی غیر از خالق و مربی عالم خبر از ته دریا ندارد شاید در ته دریای شیرین نیز مروارید و مرجان یافت بشود.

سخنان مفسرین در تأویل آیه

(۱) طبرسی از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت میکند که مقصود از بحرین، علی علیه السّلام و فاطمه علیها سلام است و برزخ بین آن دو و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ حَسَنٌ عَلَيْهِ السّلام و حسین علیه السلام میباشند و!!!

صفحه : ۱۹

و بروایت منهج اعمش از اهل تسنن چنین گفته من از عبد الرحمن اسلمی شنیدم که گفت من از ابن مالک شنیدم که گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود (وقتی خورشید را مفقود نمودید رو بقرم آرید وقتی قمر را نیافتید رو بزهره آرید وقتی زهره را نیافتید رو بفرقدین آرید پس از سؤال که شمس و قمر و زهره و فرقدین چیست فرمود من مثل خورشیدم و علی علیه السّلام بجای من مثل ماه است و فاطمه علیها السّلام بجای زهره و حسن و حسین بمنزله فرقدین. اشاره به اینکه نجات از ظلمات گمراهی موقوف باشراقات انوار باهره و مصباح هدایت آل عبا حاصل میگردد و بدون تمسک بانوار هدایت آنان ممکن نیست کسی از ورطه هلاکت نجات یابد شاعر چه خوب گفته:

(لی خمسۀ اطفی بهم حرّ الجحیم الحاطمه المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه)

(پایان) رأی دوم مقصود از دو دریا اطاعت و مخالفت نفس است و بین آن برزخ رحمت و غضب است و لا بیغیان اشاره به اینکه نفس بر معرفت دل طغیان نکند.

(سوم) بین بنده و خدا دو دریا است یکی دریای نجات و آن قرآن است که هر کس بآن تمسک نماید از غرقاب هلاکت نجات یابد و یکی دریای هلاکت و آن دنیا است که هر کس رو بان آرد هلاک گردد و برزخ بین آن دو مواعظ الهی است که دل مؤمن بآن منور گردد و همانطوری که از دریای شور درّ و مرجان بیرون آید از دریای شیرین رحمت که قرآن است در علم حلال و حرام بیرون آید (عطاء) (چهارم) دریای عقل است و دریای هوی و برزخ بین آنها لطف حضرت عزّت و لؤلؤ و مرجان و توفیق و عصمت.

(پنجم) دو دریای خوف و رجاء است، یا قبض و بسط، یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ حالات صافیه و مرجان لطائف وافی.

و از کشف الاسرار چنین نقل میکنند که خوف و رجاء نسبت بعموم مسلمانان مانند دو دریایی است که از آن گوهر صدق و ورع بیرون میآید و قبض و بسط نسبت

صفحه : ۲۰

بخواص مؤمنین مانند دو دریایی است که از آن جواهر فقد و وصل زایش می‌کند و انس و هیبت نسبت بانبیاء و صدیقین که از آن گوهر فناء بیرون آید تا وقتی که آنان در منزل بقاء بیاسایند.

(از قعر بحر فنا گوهر بقا یابی و گر نه غوطه خوری اینکه گهر کجا یابی)

(پایان) و از بزرگان عرفاء نقل میکنند که دو دریا اشاره ببحر روح و بحر قلب است و دریای روح اشاره بجریان تجلیات ذاتیه الهیه دارد و دریای قلب اشاره به جریان تجلیات صفاتیه دارد و التقاء و تماس روح و قلب در مقام وحدت و اتحاد آنها با بقاء برزخ معنوی، اشاره است به اینکه بین دریای روح و دریای قلب حاجز و مانعی قرار داده که دریای روح در دریای قلب ریزش نکند و خاصیت قلب را فاسد نگرداند، و نیز دریای قلب غلبه نکند و مخلوط بدریای روح گردد تا خاصیت قلب باقی بماند و ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ اشاره بهمین است که هر موجودی بایست در مرتبه خود باقی ماند تا خاصیت راجع بخود را در معرض عمل آورد. (پایان) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ و نیز از تظاهرات رحمت رحمانی و فیض سبحانی کشتیهایی است که در دریا روان است و در آنان بادبانها برافراشته که در بلندی مثل گوهری ماند، از مجاهد نقل میکنند که گفته منشآت کشتیهایی را گویند که با بادبانها حرکت میکنند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ در هر دو آیه اشاره باین دارد که وقتی شما آیات رحمت و نشانه‌های قدرت و عظمت پروردگار خود را مشاهده میکنید و از جمله الطاف خداوندی او اینکه است که می‌بینید دریای باین عظمت را بتوسط پاره چوب بی‌مقداری زیر پای شما رام گردانیده و شما را بر آن سوار نموده چگونه آلاء و نعمتهای پروردگار خود را

صفحه : ۲۱

انکار مینمائید آیا جز پادشاه جناب قهار کسی بشما چنین قدرت و استیلائی داده.

كُلٌّ مِّنْ عَلَيَّهَا فَاِنَّ اَيْنَكُ اِيَه ۸۸ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ.

که مفسرین (فان) در اینجا و (هالك) در آنجا را حمل بر استقبال نموده‌اند که بعدا اشیاء فانی و هالك می‌کردند لکن حمل نمودن صیغه اسم فاعل را بر استقبال خلاف ظاهر است مگر با قرینه (فان) و (هالك) هر دو اسم فاعل میباشند و دلالت بر حال دارند و از ظاهر آیه چنین برمیآید که اشیاء در حد ذات خود فانی و ناچیز و باقی وجه الله است که در هیچ حالی فناء پذیر نیست. وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ در سوره بقره آیه ۱۰۹ فرموده فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَجْهَ اللّٰهِ وَ لِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا (وجه) در لغت آن قسمتی از بدن را گویند که بآن مواجه و رو بروی دیگران میشود.

در مفردات چنین گوید اصل الوجه الجارحه، قال فاعسلوا وجوهكم و ایدیکم و تغشی وجوههم النار و چون وجه اول چیزی است که استقبال میکند شیء بسوی او و اشرف چیزی است که در ظاهر بدن است لهذا در شریف‌ترین و فاضلترین اشیاء و مبدء اشیاء استعمال میشود مثل اینکه گفته میشود (کذا وجه النهار) و بسا از ذات تعبیر بوجه می‌گردد مثل قوله تعالی وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه در اینجا توجه بسوی حق تعالی است باعمال صالحه مثل قوله تعالی فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَجْهَ اللّٰهِ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهِ اللّٰهِ و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه الله در تمام اینکه آیات ذات خداست و مقصود اینکه است که همه چیز هالك است مگر ذات حق تعالی.

(پایان) و چون نمیشود وجه را در آن دو آیه (فان و هالک) را حمل بر صورت نمود و نیز در آن آیه فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فِئِمَّ وَجْهَ اللَّهِ را حمل بر ذات نمود و نیز نظر به اینکه سوره

صفحه : ۲۲

باسم الرَّحْمَنِ افتتاح گردیده شاید مقصود از وجه الله در هر سه آیه فیض منبسط و مظاهر رحمت رحمانی باشد و بنا بر اینکه توجیه آیه كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فان اشاره باین دارد که تمام موجوداتی که در عالم عرض اندام نموده و خود آرای می نمایند از جهت ذات و حقیقتشان چون ممکنند و ممکن فی حد ذات خود فاقد وجود و شیئیت است پس باین لحاظ فانی و هالک و ناچیز است مگر وجه ذو الجلال و الاکرام و آن وجه محقق و وجود ثابتی است که موجودات رو بآن جلال و وجه کریم دارند و از آن اشعه نور وجودی که از صفت فیاضیت و رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی اشراق گردیده و تمام ممکنات را روشن گردانیده فیض وجود میطلبند، پس آنچه موجود است وجه حق است و هر چیزی جز مظاهر اسماء و صفات الهی، فناء و هلاک از لوازم ذات و حقیقت آنست. و عبارت دیگر شاید مقصود از وجه باقی وجود ربطی و ظلی موجودات باشد زیرا ممکنات وجود استقلالی ندارند موجودیتشان عبارت از ارتباط آنها است بخالقشان.

عبارت واضحتر شاید مقصود از فانی و هالک دائمی حقیقت موجودات مراد باشد و از وجه باقی آن وجود ربطی و ظلی آنان است که ارتباط بخالقشان دارند بلکه وجود آنها عین ربط و افتقار است.

و توان اینکه معنی را از اسم (القیوم) که یکی از اسماء الحسنی است استفاده نمود زیرا که در لغت (القیوم) گفته اند (قائم بذاته مقوم لغیره) یعنی خودش بذات خود موجود و قوام هستی دیگران بسته بوجود و اراده او است اینکه است که بعقیده بعضی (القیوم) اسم اعظم الهی است.

و نظر بهمین معنی دارند دانشمندانی که گفته اند کسی که ممکنات را ملاحظه نماید واجب را ملاحظه نموده من حیث لا یشرع زیرا که معنی قوام ممکنات بواجب چنانچه از اسم (القیوم) استفاده میشود اینکه است که موجودات را تحقق نیست مگر بآن چیزی که قوام هستی آنان بسته بوی است وقتی حقیقت شیئی چنین شد و چون علم صحیح اینکه است که مطابق معلوم باشد پس در شناختن وجود ممکنات

صفحه : ۲۳

بایستی اول واجب را شناخت و بعدا ممکن را باو شناخت و گر نه شناسایی ممکنات بدرستی ممکن نیست.

اینکه است که گفته اند وجود ممکن مثل معنی حرفی است و همانطوری که معنی حرفی مثل من والی که دو حرفند و برای ابتداء و انتهاء هر چیزی وضع شده اند و معنی مستقلی ندارند اگر معنی مستقلی از آن اراده شود از معنی حرفی ساقط می گردد و معنی اسمی بخود میگیرد و وجود ممکنات نیز چنین میباشند چون وجود مستقل ندارند نمیتوان بنظر استقلالی آنان را نگریست مگر از جهت ربط آنها بخالق و موجدشان.

اینکه است که گفته اند ممکن (فی حد ذاته لیس و به ایس) یعنی ممکن از حیث امکان نیست مگر قوه صرف و عدم محض و فاقد کل کمالاتست و هر کمالی که در او دیده میشود از تجلیات کمال خالق وی است.

خلاصه هر گاه موجودات را به اعتبار ذات و حقیقتشان بنگریم فنا و زوال از لوازم ذات آنان است و هر گاه باعتبار قوام وجودشان بموجد و خالقشان بنگریم در احاطه علمیه او باقی و دائمی اند زیرا که فانی و هالک حقیقت ممکناتند که ازلا و ابد فانی اند و وجه باقی دوام فیض رحمت رحمانی حق تعالی است که از نور رحمت پرتوی بممکنات اشراق گردیده و هر ممکنی را بقدر استعداد و

آنچه در خور او است لباس وجود و هستی پوشانیده و نظر بهمین نعمت وجود و فیض ربانی دارد که بعد از آیه فرموده قَبَائِلِ آلاءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ زیرا چه آلاء و نعمتی بزرگتر و بالاتر از وجود است که از طرف فیاض مطلق موجودات را خلعت وجود بخشوده و از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ آنچه در آسمانها و زمین است رو بآن وجه کریم دارند و از او سؤال مینمایند و از او فیض می طلبند.

صفحه : ۲۴

سخنان مفسرین در توجیه آیه

برای وضوح آیه مختصری از بیان طبرسی که در مجمع البیان نموده ترجمه مینمائیم اهل آسمان و زمین از او بی نیاز نیستند و رفع حوائج خود را از وی خواهانند (قتاده) اهل زمین و ملائکه از او روزی و آمرزش میطلبند. (مقاتل) و نیز طبرسی چنین گوید بین مفسرین در توجیه کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ گفتاری است.

بعضی گفته‌اند یعنی شَأْنِ حق تعالی زنده کردن طائفه و میرانیدن طائفه دیگر است و عاقبت بخشودن بعضی و مریض گردانیدن بعضی دیگر است.

افاضه فیض و منع عطاء و غیر اینها راجع بامور دنیا و آخرت نیز لا تعدّ و لا تحصی است و ابو درداء، راجع بآیه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرمود (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ) از شَأْنِ او اینکه است که گناهان را بیامرزد و آدم مهموم را فرج دهد و قومی را بلند کند و طائفه‌ای را پائین آرد.

و از ابن عباس چنین روایت میکنند از جمله چیزی که خداوند خلق نموده لوحی است از درّ سفید و مدادی است از یاقوت احمر و قلمی از نور و برای خداوند هر روزی سیصد و شصت نظری است که خلق میکند روزی میدهد زنده میکند، میمیراند عزیز میکند دلیل میگرداند یفعل ما یشاء اینکه است معنی قوله تعالی کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ.

و مقاتل گفته چون یهودیان گفتند خدا در روز شنبه کاری نمیکند و حکمی نمی نماید و نیز گفتند دهر نزد خداوند دو روز است یکی مدت ایام دنیا و دیگری روز قیامت و شَأْنِ خداوند در دنیا اختیار و امتحان است بامر و نهی و احیاء و اماتة و اعطاء و منع و شَأْنِ او در قیامت جزاء و ثواب و حساب، اینکه بود که بر ردّ آنها اینکه آیه فرود آمد. (پایان) آری تمام موجودات چه بلسان حال و استعداد و چه بلسان قال از او طلب حاجت میکنند و چون فناء و زوال ذاتی ممکن است و ممکن هم در اصل وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود و هستی بخش خود میباشد و بلسان استعداد و

صفحه : ۲۵

اضطرار علی الدوام از جواد مطلق فیض وجود و بقاء میطلبد اینکه است که گفته‌اند دعاء بلسان استعداد و حال ردّ نمیشود و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ بقول مولوی:

(آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست)

و خلاصه در موقع احتیاج و طلب حاجت از قاضی الحاجات دعاء ردّ نمیشود و هر موجودی باعتبار استعداد خود از جواد مطلق

چیزی می‌طلبد یکی نعمت دنیا خواهد، یکی بهشت می‌طلبد، یکی دیدار دوست می‌جوید.

و کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ اشاره بدوام فیض و رحمت الهی است که اگر آنی فیض وجود بممکن نرسد بسوی عدم اصلی رهسپار خواهد گردید فَبَآئِ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تنبیه غافلین است که بدانند و متذکر باشند که موجودات علی الدوام مشمول فیض رحمت و الطاف الهی می‌باشند پس چگونه نعمت‌ها و آلاهی غیر متناهی الهی را انکار مینمایند.

(اعتراض) اینکه آیه منافات دارد یا حدیث مشهور

(جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمه)

زیرا که از حدیث چنین بر می‌آید که آنچه بایست موجود گردد تا روز قیامت قلم تقدیر بر آن جاری گردیده و ثبت شده و کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ دلالت دارد که خالق تعالی علی الدوام در کار خلقت است.

در پاسخ مفسرین گفته‌اند منافاتی بین آیه و حدیث نیست زیرا که مقصود از شأن در آیه کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ شئون بیدیهها لا شئون بیتدیهها، یعنی حکم ازلی بر وقوع اشیاء طوری مقرر گردیده که هر چیزی در وقت معین ظهور و بروز نماید پس مقصود از (جف القلم)

آن حکم ازلی است نسبت بتقدیرات (کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) نسبت بوقوع پیدایش هر موجودی در موقع خود، پس منافاتی بین آیه و حدیث نیست.

و بوجه دیگر ممکن است گفته شود جف القلم اشاره بلوح محفوظ و کل یوم هو فی شأن اشاره بلوح محو و اثبات است.

بعبارت واضح‌تر جمع بین آیه و حدیث اینکه طور میشود که در ازل برای

صفحه : ۲۶

هر چیزی وقت معینی مقرر گردیده و خلاف پذیر نیست که خود آن شیئی با وقت مخصوص بتقدیر ازلی تعیین گردیده پس نظر بآن حکم و تقدیر ازلی

(جف القلم بما هو کائن)

صادق آید زیرا که حکم و تقدیر امور در ازل شده و نظر بوقوع تدریجی موجودات، هر چیزی در وقت خود کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ صادق آید زیرا که وقوع اراده ازلی بر مراد بتدریج تحقق پذیرد.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) اشاره بجن و انس است که بزودی از کار شما فارغ می‌گردیم و در قیامت بحساب شما رسیدگی مینمائیم.

برای وضوح آیه مختصری از تفسیر فخر رازی را ترجمه مینمایم، چنین گوید، اما تحقیق در مطلب اینکه است که بگوئیم عدم فراغ عبارت از اینکه است که فاعل مادامی که مشغول عمل است در آن حال ممکن نیست کار دیگری انجام دهد مثلا کسی که مشغول خیاطی است گوید من فارغ نیستم که بتوانم نامه بنویسم لکن عدم فراغ گاهی از جهت اینکه است که هر یک از دو عمل نسبت بعامل مانع از دیگری است و عامل قدرت بر جمع بین دو عمل ندارد و گاهی عمل طوری است که با عمل دیگر جمع نمی‌گردد نه آنکه مانع در عامل و کننده عمل باشد مثل اینکه نمیشود یک جسم در یک آن هم متحرک باشد و هم ساکن تا آنجا که گفته وقتی خداوند باختر خود انسان را ایجاد نمود و اراده نمود که مدتی باقی ماند، قبل از تمام شدن مدت ممکن نیست وی را فانی

نماید و باعتبار اراده اولی بایست وی را باقی دارد، پس در آن مدّت مانع از فراغت او از عمل، راجع بعمل او است نه قصور اقتدار او، لکن پس از آن مدتی که تعیین نموده ممکن است او را اعدام نماید و از او فارغ گردد. و فخر رازی از اینکه مقدمه میخواید نتیجه بگیرد که آیه *سَيَنْفِرُخَ لَكُمْ* یعنی بزودی مدّت عمر شما تمام میشود و از شغل شما فارغ میگردیم و نیز از بعض

صفحه : ۲۷

مشایخ نقل میکند که گفته اند (سنفرغ) یعنی بزودی قصد شما را میکنم و نیز گفته بعضی را عقیده بر اینکه است که اینکه کلام در مقام تهدید است مثل اینکه که آقا هنگام غضب بغلامش گوید بزودی فراغت پیدا میکنم و بحساب تو رسیدگی مینمایم در صورتی که مولی مشغول کار نیست. (پایان) لکن از جمع بین اینکه آیه و آیه *يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* ممکن است چنین استظهار نمائیم و بگوئیم شاید آیه اشاره باین باشد که چون ممکن مادامی که در دنیا حیات دارد علی الدوام در راه استکمال قدم میزند و بآن استعدادی که در حقیقت وی مأخوذ گردیده از مبدء وجود فیض میطلبد تا وقتی که بمرگ جهات ما بالقوه‌ای که در او نهاده شده بفعلیت رسید اینکه است که وقتی مبدء متعال از کار او و فیض دائمی که بایستی علی الدوام او را از قوه بفعل آورد و به کمال رساند فارغ گردید آن وقت جهات قابل وی بانتهای رسد دیگر لایق فیض جدید نیست، اگر چه ممکن مادامی که موجود است همین طوری که در اصل وجود محتاج بواجب الوجود است در بقاء نیز محتاج باو است، لکن چون دیگر استعداد کمال پس از مرگ باقی نیمماند که از حق تعالی فیض بطلبد اینکه است گویا حق تعالی از کار او فارغ گردیده. و اینکه که جن و انس را در آیه (ثقلان) نامیده از جهت ثقل معنوی آنها است و آن جهات معنوی و استعدادی که در آنان مأخوذ گردانیده و بهمین ثقل معنوی اشاره دارد آن حدیث مشهور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي).

(طبرسی) از راغب اصفهانی است که ثقل و خفت مقابل یکدیگرند و هر چیزی که در مقابل چیز دیگر سنگین تر باشد آن را ثقل نامند و اصل خفت و ثقالت در اجسام است لکن در معانی نیز استعمال شده پایان

صفحه : ۲۸

یا مَعَشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ خُطَابٍ مَتَوَجَّهٍ بَجَنِّ وَ أَنْسٍ است که ای جماعت عظیم جنیان و آدمیان اگر بآن قوت و قدرتی که در خود مینگرید توانا میباشید که نفوذ نمائید یعنی داخل گردید در قطرها یعنی در اطراف و نواحی آسمانها و زمین و از آن خارج شوید فَانْفُذُوا پس نفوذ کنید و داخل گردید و شما نتوانید داخل گردید و خارج شوید مگر بِسُلْطَانٍ يَكُ قُوَّةٍ وَ قَدْرَتٍ وَ اسْتِيْلَائِيٍّ خواهد بود که بتوانید عروج باآسمانها نمائید. در (المنجد) در لغت قطر گوید (قطر الدائرة و قطر المربع و المستطيل و المعين هو الخط المستقيم الواصل بين الزاويتين المتقابلتين). و نیز در لغت نفذ چنین گوید (نفذ نفذا و نفوذا و نفاذا الشيء الشيء):

خرقه و جاز عنه و خلص منه، يقال نفذ السهم الرميّه و فيها و منها ای دخل جوفها و خرج طرفه من الشق الاخر) خلاصه توان از معنی لغوی اقطار السموات و الارض چنین استفاده نمود که مقصود از جوانب و نواحی آسمان و زمین کرات و سیارات است، و نفوذ که بمعنی دخول چیزی در چیز دیگر و خروج از آنست، دخول در کرات و خروج از آنست و بنا بر اینکه معنی در اینکه مبارک آیه که توانگفت یکی از معجزات و پیشگوییهای قرآن بشمار میرود معلق گردانیده عروج باآسمان و کرات را بیک قدرت و استیلاء فوق العاده.

و شاید اشاره باین باشد که برای آدمیان و همچنین جنیان ممکن است عروج بقطرهای آسمانها و زمین نمایند لکن با یک قوت و قاهریت فوق العاده، و چون در آن زمانها عروج بشر بکرات و اطراف آسمانها بنظر محال مینموده اینکه بود که مفسرین (چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند) و بسیاری از آنان آیه را حمل بر قیامت نمودند.

صفحه : ۲۹

(۱) اگر قدرت دارید از مرگ فرار نمائید و باقطار آسمانها و زمین فرار کنید لکن نتوانید مگر باستیلا و سلطنتی که من بشما عطا کنم و چنین تسلطی برای شما نیست و معنی سلطان قوتی است که انسان بر چیزی استیلاء یابد و چنین قوتی برای شما نیست هر جا روید مرگ ملازم شما است.

(۲) در روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانه آتش جهنم بآنان احاطه نماید و منادی ندا کند ای آدمیان و پریان اینکه عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید لکن نمیتوانید بیرون روید مگر بحجت و برهان و شما را برهانی نیست. (۳) اگر قادرید بیرون روید از اقطار آسمانها و زمین تا عالم شوید بآنچه در ملکوت علوی و سفلی است پس بیرون روید لکن قادر نیستید بیرون روید مگر به بینه و حجتی که خدا بشما کرامت فرماید. (ابن عباس) و غیر اینها از توجیحات دیگر نیز راجع باین آیه از مفسرین نقل شده.

لکن قطع نظر از ظاهر آیه آن توجیه سوم مناسب تر بنظر میآید و چون در اینکه زمان که می بینیم اروپائیا که بقدرت علم و اختراع وسائل و اسبابی فراهم نموده اند و در شرف عروج باطراف آسمانها و کرات میباشند معنی ظاهر آیه بخوبی نمایان میگردد دیگر محتاج باین توجیحات نیستیم.

إلی که فَبَآئِ آلاءِ رَبِّکُمْ تَکْذِبُونَ اشاره به اینکه وقتی خداوند قوت و قدرتی در بشر و همچنین در جن نهاد که بقوت علم و عمل سلطنت و استیلاء پیدا نمایند که اراده کنند عروج با آسمانها نمایند چگونه سپاس گزاری از ولی نعمت خود نمیکند بلکه نعمتهای او را انکار میکنند.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ مَرَجِعٌ ضَمِيرٌ عَلَيْكُمَا جَنٌّ وَ اَنَسٌ دَرِ آيَةِ جَلُوْا اَسْتِ (شواظ) در لغت بمعنی لهب

صفحه : ۳۰

و زبانه آتش است و دود آتش را نحاس نامند.

و از مقاتل چنین نقل می کنند که گفته پنج نهر است از مس گداخته که از زیر عرش جاری گردد و بر سر اهل دوزخ ریخته شود. (پایان) و بنا بر تفسیری که مفسرین کرده اند معنی آیه چنین میشود در قیامت وقتی ملائکه اطراف آدمیان و جنیان را میگیرند آن وقت آتش دوزخ نیز آنان را فرا می گیرد و دیگر راه چاره ای ندارند.

شیخ طبرسی از مسعود بن صدقه و او از کلب چنین روایت میکند که گفته ما نزد ابا عبد الله علیه السلام بودیم و بر ما حدیث میگفت پس فرمود روز قیامت خداوند مردم را در صعید واحد جمع می نماید آن وقت امر مینماید بملائکه هفت آسمان که هبوط بزمن نمایند و آنها هفت صنف گردند و باطراف جن و انس احاطه نمایند و آنان در میان هفت صنف ملائکه گرفتار گردند که هیچ مفزّی برای آنها باقی نماند آن وقت منادی ندا کند یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ تا آخر آیه. (پایان) اینکه روایت تأیید مینماید قول مفسرین را که آیه را حمل بر قیامت نموده اند لکن بنا بر آنچه از ظاهر آیه استفاده میشود چنانچه از آیه بالا یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ استظهار نمودیم معنی ظاهر آیه اینطور می شود که پس از آنکه جنیان و آدمیان با آن قوت و استیلاء عروج باطراف آسمانها و کرات نمودند شعله آتش و دود بآنها اصابت مینماید و آنها را بیچاره می گرداند و آن وقت دیگر راه علاجی برای آنان نیست

چنانچه آیاتی در قرآن تصریح مینماید که جنیان وقتی عروج با آسمان می نمایند که استراق سمع نمایند بتیره‌های شهاب رانده میشوند، مثل قوله تعالی در سوره جن- آیه ۸ حکایت از جن- فرموده وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا مُلْأَتٍ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا وَ نِيزٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الصَّافَاتِ آیه ۷ راجع با آسمان دنیا فرموده وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ وَ نِيزٌ فِي السَّمَاوَاتِ آیه ۱۶ راجع با آسمان فرموده وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ؛

خلاصه راجع بجن- چنانچه آیات قرآنی شاهد بر آن است در همین عالم وقتی

صفحه : ۳۱

عروج با آسمان مینمایند به تیره‌های شهاب که پاره آتش است رانده میشوند شاید حال انسان نیز چنین باشد که ممکن است بقوت علم و اختراع عروج بطرف آسمان نمایند و بهمان تیره‌های شهاب که بجنیان اصابت می نماید بآنان نیز برخورد نماید. و روایت منافی با اینکه معنی نیست بلکه مؤید آنست زیرا که امام علیه السلام فرموده آیه منحصر بموقع قیامت است شاید مقصود چنین باشد که در قیامت وقتی ملائکه هفت آسمان کفار را محاصره نمودند بطور سرزنش بآنان گفته میشود شما که در دنیا آرزوی تسخیر کرات آسمانها را در دل میروانیدید اگر راست می گوید حالا عروج با آسمان نمائید. لکن با اینحال ممکن است مقصود از اینکه دو آیه همانطوری باشد که مفسرین توجیه نموده‌اند یا معنی دیگری مقصود باشد علم آن نزد خدا و راسخین فی العلم است. (الله اعلم بتفسیر کلامه).

صفحه : ۳۲

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۷۸]

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يُطوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آناً (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵) وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱)

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنَسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَذَانُھُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَيْلٌ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱)

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ (۶۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَمَمَاتٍ (۶۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رَمَانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱)

رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱)

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (۷۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵)
 مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶)
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

صفحه : ۳۳

(ترجمه)

پس در آن هنگام آسمان شکافته و میگردد گل سرخ مثل روغن

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

و در آن روز نه از جن و نه از انسان از گناهانش سؤال نمیشود،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

گناهکاران بروی‌هایشان شناخته میشوند پس گرفته میشوند بموهای پیشانی و قدم‌هایشان،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

اینکه همان جهنمی است که گناهکاران تکذیب مینمودند (و دروغ می‌انگاشتند)

گناهکاران دور میزنند بین جهنم و بین آب جوشان گداخته کننده،

و برای کسی که بترسد از عظمت و مقام پروردگارش وی را دو بهشت است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت (اقسام و انواع نعمتهای گوناگون مهیا است)

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت دو چشمه جریان دارد،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو صنف وجود دارد،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

اهل بهشت تکیه میکنند بر فرشهایی که آستر زیر آنها از استبرق و حریر تهیه شده و میوه‌های (اینکه دو بهشت) نزدیک است بزمین

بهشت،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن (دو بهشت است) فراخ چشمان که قبلا تماس ننموده آنان را نه انسانی نه جنی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

گویا آنها یاقوت و مرجاند،

صفحه : ۳۴

بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

آیا نمیشد جزای نیکی جز نیکی،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 و نزدیک بهشتیان دو بوستان دیگر است،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید
 که بسیار سبز و از شدت سبزی بسیاهی زند
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 در آن دو بهشت که (نزدیک بآن دو بهشت اول است) دو چشمه‌ای است که در جوشیدند
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 در آن دو بهشت میوه و درخت خرما و انار است،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 در آن بهشتهای زندهای نیکو سیرت و نیکو صورت میباشند،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 حوریهایی هستند پرده نشینان در خیمه‌ها،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 تماس نگرفته پیش از آنها با آن حوریان نه جنّی و نه انسانی،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 اهل بهشت تکیه کنند بر بالشها و فرشهای سبز و بساطهای قیمتی نیکو،
 پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،
 بزرگ و بزرگوار است نام پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و کرامت است.

توضیح آیات

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (شق) در لغت بمعنی شکافتن و بدو نصف گردیدن آمده.
 از اینکه قبیل آیات راجع بواقعۀ قیامت در قرآن بسیار آمده مثل إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ و
 امثال اینها اشاره به اینکه هنگام وقوع عالم قیامت عالم مادّیات و طبیعیات مندک و پراکنده می گردند و سماء چنانچه در جای دیگر
 تذکر دادیم شاید مقصود کرات و سیارات و کهکشانشا باشد زیرا که سماء مأخوذ از سمو است و بمعنی علو و مرتبه بالا است اگر
 شیئی مادّی و طبیعی موصوف بسمو گردد مرتبه بالا و علو مکانی آن مقصود است

صفحه : ۳۵

و اگر امر معنوی موصوف بسمو گردد علو مرتبه و بلندی مقام و رتبه آن مقصود است و در قرآن مجید سماء را بدخان معرفی
 نموده آنجا که فرموده ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ و شاید دخان اشاره بجسم لطیف اثیری یا شبیه باو باشد و مقصود از

شکافتن آن تفرق کرات و سیارات باشد که بفقدان آن قوه اثیری و نیرویی که بتقدیر (عزیز علیم) آنها را با هم جمع نموده وقتی آن نیرو و جسم اثیری باراده حق تعالی مضمحل گردید اوضاع آسمانی از هم گسیخته و اجزاء آن پراکنده می‌گردد و رَدَّة کَالدَّهَانِ در مجمع البحرین گفته و رَدَّة کَالدَّهَانِ یعنی حمراء که آسمان پس از شکافته شدن متلون رنگ برنگ می‌گردد مثل روغن آب شده اول زرد و پس از آن قرمز و سرخ می‌گردد مثل گل سرخ، و دهان جمع دهن و بمعنی روغن است. (پایان)

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) چون آسمان شکافته گردد در آن حال ملائکه فرود آیند فَكَانَتْ وَرَدَّةً پس از آن آسمان برنگ گل سرخ گردد و اگر چه الوان مختلف را ورد نامند لکن رنگ سرخی بر باقی الوان غلبه دارد پس باین لحاظ اطلاق ورد بر گل سرخ از قبیل اطلاق کلی بر فرد غالب. (منهج) (۲) فَكَانَتْ وَرَدَّةً یعنی آسمان مثل اسبی گردد که سفیدی وی بسرخ یا بزردی زند که در زمستان سرخ و در تابستان زرد و در شدت سرما خاکستری رنگ گردد منزّه است خالق آن که مطابق مشیت خود تغییر می‌دهد آن را بالوان مختلف (طبرسی) کَالدَّهَانِ تشبیه بروغن زیت از آن جهت است که هر ساعت روغن زیت برنگی می‌نماید پس در آن روز آسمان مثل ورد باشد در رنگ و مثل دهن باشد در اختلاف الوان. (مجاهد و قتاده و ضحاک).

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ شاید اشاره باین باشد که آن کسی که در مدت مدیدی اوضاع عالم را روی

صفحه : ۳۶

یک میزان مضبوطی نگاه داشته و هر یک از اجزاء عالم ارضی و سمائی را در محل و مقر خود موظف بانجام عملی گردانیده و در مدت معینی بقدری که حکمت الهی اقتضاء بقاء آن را داشته همگی دست بدست هم داده و بیک صورت وحدانی بطرز حکیمانه اینکه کاخ مجلل عالم جهانی را تشکیل داده‌اند که افراد بشر و افراد جن در اینکه عامل استکمال روحانی و جسمانی پیدا نمایند و پس از منحل شدن عالم طبیعیات عامل دیگری که آخرین مقام انسانی و در خور رتبه و مقام وی است بجزای اعمال خود (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشررا) برسند پس چگونه نعمتهای الهی را تکذیب مینمائید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ پس از شکافته شدن آسمان و پدید شدن عالم قیامت سؤال نمیشود نه از آدمی و نه از جن که چه کردید زیرا که اعمال هر کسی در بشره وی ظاهر می‌گردد بلکه چون یکی از اوصاف قیامت تَبْلَى السَّرَائِرُ است که باطنها ظاهر می‌گردد و نیز تمام اجزاء بدن انسان بزبان آیند و بر ضرر او شهادت می‌دهند اینکه است که قیامت را عالم حیوان معرفی نموده وقتی چنین است دیگر چه جای سؤال است (آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است) و آیه بعد يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوَصِي وَ الْأَقْدَامِ همین معنی را تأیید می‌نماید که روز رستاخیز در صورت و سیمای گناهکاران آثار گناه ظاهر و هویدا است.

و اینکه منافی با آیات دیگر نیست که دلالت دارد که از همه سؤال می‌شود مثل قوله تعالی فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ سوره حجر آیه «۱۹۲» و نیز قوله تعالی وَ قَفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُوْلُونَ سوره الصافات آیه «۲۲۴» زیرا چنانچه

(۱) پس قسم پیروردگار تو که هر آینه از تمام آنها سؤال می‌کنیم از آنچه بودند که عمل می‌کردند

(۲) نگاه دارید آنان را که آنها پرسیده شوند گانند

صفحه : ۳۷

از آیات و احادیث توان استفاده نمود مراحل و عقبات قیامت بسیار است و شاید اینکه آیه (لا یسئل) راجع بیکی از مواقف باشد یا اول ظهور قیامت مراد باشد، و طبری از امام رضا علیه السلام چنین روایت می‌کند که فرمود (هر کس معتقد بخدا باشد گناه کند و توبه نکند در عالم برزخ او را عذاب کنند و روز قیامت دیگر بر او گناهی نیست که از او سؤال شوند بِالنَّوَاصِی وَ الْأَقْدَامِ یعنی آنها را بموی پیشانی و قدم هایشان می‌گیرند شاید اشاره باین باشد که آثار گناه مجرمین از موی پیشانی آنان تا بقدم آنها را گرفته و در تمام اندام آنها آثار غضب الهی هویدا و ظاهر گردیده و اینکه آیه تأیید می‌نماید آن اخبار و احادیثی را که دلالت دارد در قیامت هر کسی بصورت عملش وارد محشر می‌گردد و بصورت اخلاقی ظهور می‌نماید.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ شاید اشاره باین باشد که آن پروردگاری که پس از مردن و منحل گردیدن بدن شما و خراب شدن دنیا شما را فانی نمیگرداند بلکه در عالم دیگر که از حیث رتبه و تمامیت فوق اینکه عالم دنیا است بشما حیات نوینی می‌بخشد و شما را زنده می‌گرداند بزندگی تامتر و کاملتر تا اینکه بنتیجه اعمال و افعال خود برسید پس چگونه ولی نعمت خود را ستایش نمیکنید و نعمتهای او را تکذیب می‌کنید.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (هذه) از اسماء اشاره و اشاره بآیه بالا است و گویا ملائکه یا خزنه جهنم بگناهکاران گویند اینکه آن جهنمی است که انبیاء گوشزد شما نمودند و شما دانسته از روی کبر و عناد و یا ندانسته از روی بیخردی و عدم تدبیر انکار نمودید و دروغ پنداشتید.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن (حمیم) در لغت آب جوشان را گویند و (آن) مشتق از (ائی یا ئی) بمعنی اشتداد و شدت حرارت است در مقام تهدید گناهکاران بر آمده و اشاره بسختی عذاب

صفحه : ۳۸

آنهايي است که منکر معاد و جهنم و بهشت و باقی اوضاع اخروی می‌باشند که وقتی آنان را بجهنم انداختند آنان در بین درکات دوزخ و بین آب جوشانی که در انتها درجه شدت است دور می‌زنند و همان طوری که بهشتیان در درجات بهشت مقامات و درجات غیر محدودی دارند که از هر درجه‌ای بدرجه دیگر صعود نمایند و از نعمتهای بهشتی محظوظ گردند، زیرا که آنان مشمول الطاف الهی و بهشت دار کرامت و مظهر اسم (الرحمن) است و فیض حق تعالی محدود بحدی نیست و غیر محدود است همین طور که جهنم که مظهر غضب و نماینده اسم (شدید العقاب) است درکات غیر محدودی دارد و منکرین معاد که آیه بالا اشاره بآنان دارد در آن درکات دور می‌زنند و شاید یطوفون اشاره باین باشد که همانطوری که آنان در دنیا مثل کرم ابریشم علی الدوام بدور آرزوهای دور و دراز خود می‌چرخند و در مقام انسانیت و معارف الهیه قدمی بالا نمی‌روند همین طور در جهنم که نتیجه اعمال آنها است برای چشیدن عذاب در درکات آن دور می‌زنند و صعود و خروجی برای آنان نیست.

در تفسیر منهج الصادقین چنین گفته در بعض روایات است که یک وادی در جهنم است که در آن چرک و ریم جهنمیان جمع شده و اهل جهنم را با همان زنجیر و غلهایی که بسته شده‌اند بآن جا بکشانند و همه را در آنجا معذب نمایند تا آنکه مفصلها و رگهای آنها از هم بگسلد و دو مرتبه رگهای آنها بهم پیوندد پس آنها بهمین ترتیب همیشه معذب باشند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ چون اینکه مبارک سوره باسم (رحمن) افتتاح گردیده و تکرار اینکه آیه نیز اشاره بآلاء و نعمتهای الهی رحمن است اینکه است که آنچه در هر عاملی از برای بشر مهیا نموده و بوی وعده یا وعید داده تماما حتی جهنم بدلالیت حدیث (غلبت رحمتی علی غضبی)

آن نیز نسبت ببشر نعمت و رحمت است زیرا که خلقت جهنم دو فائده در بر دارد یکی برای تهدید و انذار بشر است که شاید از

و نیز بقرائن و اماراتی می‌توان اینکه رأی را ترجیح داد یکی از خود آیه و لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ بُضْمِيمَةٍ آیاتی که گفته شد و روایتی که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و نیز حدیث دیگر که وقتی حضرت امیر علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت باو گفتند از او نترسیدی فرمود (کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه

صفحه : ۴۱

طرفه عین)

از مجموع اینها چنین استفاده می‌شود که اینکه دو بهشت موعود برای کسی است که دارای دو صفت باشد یکی از عظمت خدا و بزرگواری او بترسد و دیگر در مقام بندگی پایداری نماید و خوف از خدا منوط بمعرفت است، کسی که خدا را (بعلم الیقین یا بعین الیقین) نشناسد هرگز خوف و خشیت بر وی غالب نمیگردد و در مقام بندگی استقامت و پایداری ننماید، و معرفت چون امر روحانی است، و بایستی جزای عمل درخور عمل باشد اینکه است که جزای او بهشت روحانی است، و ایستادگی در عمل چون بعمل جسمانی تمام می‌گردد جزای آن بهشت جسمانی است آری خوف و خشیت منوط بمعرفت است، و قیام و ایستادگی در مقام اطاعت کسیراست که در طریق بنده‌گی و اطاعت و فرمان بری ثابت و با متانت و استقامت باشد، و چنین موهبتی کسی را میسر می‌گردد که معارف وی از (علم الیقین) تجاوز نموده و (بعین الیقین یا حق الیقین) رسیده و آنان (سابقین) میباشند که در باره آنهاست وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و نیز در باره آنان است فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٍ البته چنین اشخاصی نه فقط در آخرت بلکه توان گفت اینان در همین دنیا نیز دارای دو بهشتند بهشت روحانی و بهشت جسمانی زیرا که روحا و جسما همیشه از الطاف الهی و نظر بوجهه الکریم محظوظ و شادمانند و در باره آنان صادق آید قوله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ از بعض عرفاء است که دو بهشت یکی بهشت همین دنیاست و آن لذت مناجات و آن حظوظ و لذائذی است که عارفین را از قبل مناجات و کشف حقایق و مشاهدات و واردات قلبی می‌سر می‌گردد، و دیگر بهشت موعود که در عالم آخرت از آن کامیاب می‌گردند.

ذواتا أفنان (افنان) جمع فنن است و عبارت از غصنه و قنچه‌ای است که اول در اشجار پدید می‌گردد و مرجع ضمیر تشبیه در (افنان) دو بهشتی است که در آیه بالا ذکر شده و اشاره است به اینکه این دو بهشت صاحب غصون و قنچه‌هایی است.

صفحه : ۴۲

سخنان مفسرین در توجیه آیه

اگر چه مفسرین توجیهاتی راجع بافنان نموده‌اند که مقصود میوه‌های رنگارنگ یا میوه‌های مختلف یا قنچه‌هایی است که در اشجار بهشت روئیده شده لکن شاید مقصود از افنان قنچه‌هایی است که در اثر معارف حقه و اعمال صالحه در باغستان نفس ناطقه انسانی در اینکه عالم دنیا روئیده شده است و در عالم آخرت بثمر رسیده و صورت خارجی پیدا نموده و در دو بهشت روحانی و جسمانی، آنان نمودار گردیده و شجره توحید که (أصلها ثابتٌ وَفَرعها فی السماء) هر قدر قطورتر و محکم تر باشد ساقه‌های و قنچه‌های آن زیادتر می‌گردد فیهما عینان تجریان، فیهما من کل فاکهه زوجان در مقام اوصاف آن دو بهشت موعود بر آمده که در آن دو بهشت دو چشمه آب جریان دارد، و از هر میوه‌ای جفت جفت برای اهلش مهیا است بنا بر اینکه آن دو بهشت هر دو جسمانی باشند اینکه

اوصاف نیز جسمانی میشود، لکن چنانچه از آیه استظهار نمودیم اگر یکی جسمانی و دیگری روحانی مقصود باشد صفات هر یک نیز بایستی در خور خودش باشد.

مثل اینکه شجره بهشت روحانی آن است که فرموده (كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ) و نیز چشمه آن عین کافوری و غین زنجبیلی و ماء سلسبیل است و میوه آن لذائذ روح افزایی است که روح و قلب اهلش را تقویت مینماید و در وصف آن صادق آید که (نه چشمی دیده و نه گوش شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده) و قوت بخش حیات جان آنان است و نعمتهای بهشت جسمانی نیز در خور خوش حیات بخش قوای جسمانی است.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اشاره به اینکه شما افراد آدمیان و جنیان با اینکه همه نعمتهای دنیوی و اخروی که از طرف پروردگار برای شما مهیا شده چگونه سپاس گذاری نمیکنید و آنکار نعمت

صفحه : ۴۳

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ بمیزان عربی متکینین حال است برای و لَمَنْ خَافَ در آیه بالا و بَطَائِنُهَا جمع بطن و باطن مقابل ظاهر است و آنچه در کمون شیئی ناپیداست آن را بطن آن گویند و بهمین مناسبت آستر فرش بهشتیان که بر آن تکیه نموده‌اند بطائن گویند، استبرق حریر چینی است که متوسط بین رقت و غلظت است.

و خلاصه اینکه آیه در مقام تعداد نعمتهایی است که برای کسانی مهیا گردیده که همیشه خائف و ترسناکند که مبادا در مقام عبودیت و بندگی استوار نگردیده باشند که از جمله تشریفاتی که برای چنین اشخاص مهیا گردیده متکا و بالشها و فرشهایی است که آستر آنها که در باطن آنها مخفی است و مرتبه زیرین آنست از حریر دیباج تهیه شده وقتی آستر فرش بهشتیان چنین باشد روی آن چه خواهد بود البته روی آن از تعریف و توصیف بیرون است.

از اینکه آیات چنانچه تمام آیات قرآنی چنین است توان رموز و اسراری استخراج نمود شاید اینکه اشاره باین باشد آن کسانی که در طریق بندگی قیام و استقامت نمودند مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ در بهشت از تعب و مشقت و زحمت و از هر گونه آلام و مشقت و بیچارگیهای دنیوی راحت گردیده و در دستگاه سلطنتی و مقام مجلل خود بدون هر گونه رنج و تعب جسمانی و روحانی استراحت نموده و تکیه زده‌اند.

و بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ که آستر فرش بهشتیان از (استبرق) تهیه شده چون که (استبرق) در آیه تخصیص بذکر داده شده از بالاترین اشیاء نفیس و قیمتی دنیا بشمار میرود شاید اشاره باین باشد که شریفترین و نفیسترین موجودات اینکه عالم دنیا نسبت بعالم آخرت پست و زبون مینماید و در مرتبه زیرین آن واقع است زیرا که دنیا مأخوذ از دنی و پستی است مقابل عالم آخرت که عالمی است از حیث رتبه و مقام فوق عالم دنیا بشمار میرود و چون عوالم در طول هم واقع است عالم آخرت فوق عالم دنیا است زیرا که نهایت شرف و کمال عالم دانی دنیوی بدایت

صفحه : ۴۴

عالم اخروی است مخصوصا مقام بهشتیان و درجات صعود آنان زیرا که بهشتیان کسانی میباشند که مراتب کمال را پیموده و با آخرین درجه کمال انسانیت رسیده‌اند و علو روحانی پیدا نموده و روحانیتشان غالب بر طبیعت آنها گردیده اینکه است که جامع تمام مراتب زیرین که در راه نوردی خود کسب نموده‌اند گردیده‌اند و بفعلیت اخیر خود رسیده‌اند، اینکه حال بهشت جسمانی آنها است چه جای بهشت روحانی آنها که مقام مقربین است که آن فوق تمام مراتب و درجات است و اصلا در خور وصف نیاید زیرا که آن از منتهی درجه کمال انسانی بروز و ظهور نموده و چون عموم بشر تا در اینکه جلاباب عالم طبیعی پیچیده شده‌اند نتوانند مقام

بهشت مقربین را درک نمایند اینکه است که در اکثر آیات هر جا توصیفی از بهشت شده تشبیه باشیاء نفیس دنیوی نموده که هر کس بقدر فهم خود از آن استفاده نماید.

وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ مِوَاهِیَ بَهْشْتِ نَزْدِیْکَ بَزْمِیْنِ وَ دَر دَسْتَرَسِ اَنَانِ قَرَارِ گَرْفْتِه اَشَارِه بِه اِیْنِکِه اَهْلِ بَهْشْتِ دَر اَنجَا دَر کَمَالِ اسْتِرَاحَتِ وَ خَوْشِیِ مِیَاشَنْدِ حَتّٰی زَحْمَتِ بَرخَاسْتَنِ وَ مِوِه چِیْدَنِ اَز دَرخْتِ بَرایِ اَنَانِ نِیْسْتِ.

و شاید اشاره باین باشد که چون اهل بهشت مخصوصاً آن قسمت مقربین آنها چون مظهر و نماینده صفات حق تعالی و محیط بر موجودات و متصرف در مادیاتند همه چیز نزد آنان حاضر و بر همه چیز مسلط و استیلاء دارند هر چه بخواهند بمحض اراده نزد آنها حاضر بلکه بدلالیت آن روایت مشهور (العبودیة جوهره کنهها الربوبیة)

ظهور تام اینکه مقام در قیامت تحقق پذیرد و باذن حق تعالی خلاق بهشت و نعمتهای بهشتی میگردند چنانچه در روایات رسیده که علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و جهنم میباشد، اگر احاطه و استیلائی نباشد چگونه حضرتش قسمت کننده بهشت و جهنم میگردد.

صفحه : ۴۵

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ چون اکثر آیات در اینکه سوره در مقام بیان نعمتها و تفضلات گوناگون است و شکر هر نعمتی بایست در خور همان نعمت باشد اینکه است که در عقب هر آیه که مشتمل بر نعمتها و بیان چیزهایست که از چشمه فیض صفت رحمانی اله عالم جل شأنه تراوش نموده بشر را تذکر میدهد که بایستی همیشه شکر گذار باشید.

فِیْهِنَّ قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ ظَاهِرًا مَرَجِعِ ضَمِیْرِ جَمْعِ دَر (فِیْهِنَّ) قَصُورِ وَ مَنَازِلِ اَن دَو (جَنَّتِیْنِ) دَر آیه بِالَا اسْتِ مَفْسَرِیْنِ گَوِیْنْدِ قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ صِفْتِ حَوْرِیَانِ بَهْشْتِیِ اسْتِ کِه اَنَانِ چِشْمِ فَرُو بِنْدَنْدِ اَز اِیْنِکِه بَغِیْرِ شُوْهَرِهَائِیِ کِه بَرایِ اَنهَا مَهْیَا گَرْدِیْدِه اَنْدِ بَنْگَرَنْدِ اَز اِبْنِ عَبَّاسِ چِنِیْنِ نَقْلِ مِیْکَنْنْدِ کِه هَر یِکِ اَز اَن زَنَانِ حَوْرِیَه بَشُوْهَرِهَائِیِ خَوْدِ گَوِیْنْدِ بَعَزَّتِ وَ جَلَالِ خُدا دَر بَهْشْتِ اَز تُو زَبِیْا تَر نَمِی بِنِیْمِ خُدا رَا شُکْرِ مِیْکَنْمِ کِه مَرَا نَصِیْبِ تُو گَرْدَانِیْدِه لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ اَن حَوْرِیَانِ بَهْشْتِ چِنِیْنْدِ کِه نِه اِنْسَانِ وَ نِه جَنیِ قَبْلَا اَنَانِ رَا مَسِ نَمُودِه.

اینکه آیه نیز مثل آیات دیگر اسرار و رموزی در بر دارد و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که گوش زد بشر نماید که همانطوری که عذاب اخروی نتیجه اعمال و افعال نکوئیده انسان است چنانچه از احادیث استفاده میشود که در قیامت و همچنین در قبر اعمال مجسم میشود و صورت میگیرد و آثار خارجی پیدا مینماید همین طور نعمتهای بهشتی که بمؤمنین و متقین و خائفین وعده داده شده نتیجه اعمال و ظهور افعال و اخلاقیات خود انسان و عکس العمل او و ناشی از خود وی است وَ اَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ.

پس از اینکه بیان معلوم میشود که شاید قاصرات الطرف اشاره باین باشد که چون آن حوریان ناشی از اعمال خود انسانند که عمل نیک آنها علت و سبب پیدایش آنان گردیده و هر معلولی تابع علت و هر مسببی تابع سبب خود است

صفحه : ۴۶

اینکه است که حوریان چشم از غیر شوهر خود بسته‌اند و تابع شوهر خود میباشند و از او جدا نمیشوند.

و دلیل از آیات و اخبار که دلالت دارد بر تجسم اعمال بسیار است مثل قوله تعالی یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا در احادیث دارد که معاذ بن جبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از معنی اینکه آیه سؤال نموده حضرتش پس از آنکه بسیار گریه کرد فرمود ای کسی که سؤال بزرگی نمودی بدانکه روز قیامت مردم ده نوع میگردند و بده صورت محشور میشوند بعضی

بصورت میمون و بعضی بصورت خنزیر و تا دهم آن را شمار مینماید و تمام احادیث در جلد سوم اینکه تفسیر در ذیل آیه بالا تا اندازه‌ای شرح داده شده تکرار نشود.

و نیز شیخ بهایی علیه الرحمه در اربعین خود از کتاب کافی بسند صحیح از سدیر صیرفی در ضمن حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل میکند که فرموده روز قیامت خداوند مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند و با او مثالی است در جلو او هر گاه مؤمن از هول قیامت بفرع میافتد مثال بوی گوید نترس و محزون باش و او را از جانب خدا بشارت میدهد بسرور و کرامت، مؤمن از وی سؤال میکند تو کیستی (یرحمک الله) گوید من آن سروری میباشم که در دنیا داخل نمودی بر برادر مؤمن خود خداوند مرا خلق کرد از آن سرور.

در بیان اینکه حدیث شیخ بهایی فرموده اینکه روایت دلالت دارد که اعمال در روز قیامت تجسم پیدا میکند و در بعض اخبار وارد شده که اعتقادات نیز تجسم پیدا میکند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیح ظاهر میگردند بصور نورانی نیکو و باعث سرور و ابتهاج صاحبش میگردند و اعمال سیئه نیز بصورت قبیح ظلمانی ظاهر میگردند و باعث حزن و اندوه صاحبش میگردند تا آخر کلامش. (پایان) كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ گویا آن حوریان در قرمزی مانند یاقوتند و در سفیدی و روشنی مثل مرجان و مرواریدند. چنانچه گویند از زیر چندین حله و لباس سفیدی ساق پای آنان نمایان است آری تظاهرات و صفای قلب بهشتیان است که در آن وقت تظاهر نموده و بصورت زیبا

صفحه : ۴۷

در آمده و جلوه گری مینماید.

خلاصه چنانچه اشاره نمودیم در اینکه آیات اسرار و رموزی نهفته لکن اندکی تأمل و دقت نظر لازم دارد آیات قرآنی را نباید سطحی و سرسری نگریست اینقدر که از طرف معصومین علیهم السلام برای قرائت قرآن ثواب و فضیلت رسیده و برای ثواب خواندن قرآن درجاتی گفته شده نه فقط از جهت تلفظ آیات و لقلقه زبان است بایستی در آن تأمل نمود تا آنکه هر کسی بقدر استطاعت و فهم خود ذره‌ای از آن درّ و جواهراتی که در خلال کلمات روح افزای الهی مکنون است استخراج نمایند در سوره محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در مذمت کسانی برآمده که تفکر و تدبّر در آیات قرآنی ندارند مثل قوله تعالی أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا آیا آنها در قرآن تفکر و تدبّر ندارند آیا بر قلبهای آنان قفل زده شده.

و نیز تعریف و تمجید مینماید کسانی را که از قرآن استنباط مینمایند مثل لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ سوره نساء آیه ۸۵ معلوم است استنباط نمودن از قرآن منوط بتدبّر در آن است.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ بقاعده عربیّت استفهام در مقام انکار تقریر است یعنی آیا جزای احسان غیر از احسان چه خواهد بود، و البتّه جزاء الاحسان احسان است اینکه آیه تأیید مینماید مطالب و رموزی را که از آیات استخراج نمودیم اشاره به اینکه دو بهشت و نعمت‌های آن پاداش و نتیجه و اثر خوبیهای اعمال و اخلاق و سجنه نیکوی شما است که بر آن مترتب میگردد.

انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که بعد از تلاوت اینکه آیه فرمود آیا میدانید پروردگار شما چه میگوید، گفتند خدا و رسول او داناتر است گفت خدای شما میگوید نیست جزای کسی که (توحید) باو کرامت نمودیم مگر بهشت و از محمّد حنفیه نقل میکنند که گفته آیه (مسجله للبرّ و الفاجر) یعنی آیه مرسل است که نیکوکار و بدکار هر دو را شامل است هر کس نیکی کند نیکی

صفحه : ۴۸

می‌بیند و هر کس بدی کند بدی بیند. (منهج الصادقین) آری آیه مطلق است اختصاص بمؤمن ندارد شامل مؤمن و کافر میگردد عکس العمل نیک نیک است و عکس العمل بد بد است:

بلبل بشاخ سرو بگلبانک پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

چون که بد کردی بترس ایمن مباش

که بود تخم و برویاند خداهش

فعل تو است اینکه غصه‌های دمبدم اینکه بود معنای قد جف القلم

لکن چون مؤمن وجه قلبش بروی خداست و هدف وی در اعمال و افعالش رضا و خوشنودی او است اینکه است که در آخرت که محل قرارگاه انسان است با چندین برابر نتیجه اعمالش عاید وی میگردد اگر چه در دنیا نیز از نتیجه اعمال خود بهره‌مند است. لکن کافر چون وجه قلبش رو بدنیا است و مقصودش انتفاعات دنیوی و حظوظات مادی و لذائذ طبیعی است اینکه است که نتیجه اعمال خوب وی در همین دنیا عاید وی میگردد زیرا که غایت و مقصود او همین بوده چنانچه اشاره مینماید بآن قوله تعالی اَنْیَ لَا اُضْمِعُ عَمَلٍ عَمَلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی و نیز بهمین مطلب اشاره دارد کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن حدیث مشهور

(لکل امرئ ما نوى)

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ و در نزدیکی آن دو بهشتی که در آیه بالا برای (خائفین) وعده داده و برای آنان مهیا نموده دو بهشت دیگری است که اینکه دو بوستان نزدیک بقصرها و آرامگاه آنان است.

سخنان مفسرین در توجیه آن دو بهشت

(۱) اینکه دو بوستان نزدیک بهمان دو بوستان اول است و اشاره بزیادتی نعمتهای آنان است که از بهشتی بیبهشتی و از بوستانی بیبوستانی روند که ملال بخاطر آنها نرسد.

صفحه : ۴۹

(۲) اینکه دو بهشت دون آن دو بهشتی است که برای (خائفین) مهیا گردیده و اشاره بعلو مرتبه آنها است که مقام سلطنت آنها فوق مراتب دیگران است زیرا که اکثر مفسرین را عقیده بر اینکه است که دون بمعنی انحطاط مرتبه و شرافت است پس بنا بر اینکه معنی آیه اشاره دارد که در مرتبه پائین تر و نازلتر از مقام آن دو بهشتی که برای آن اشخاص آماده شده دو بهشت دیگر نیز برای کسانی که در مرتبه و مقام پائین تر از آنها محسوب میگردند مهیا گردیده و اینکه رأی را تأیید مینماید آن حدیثی که در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده آن دو بهشت اول از زر و برای مقربین درگاه احدیت آماده شده و آن دو بهشت پائین تر از نقره و برای اصحاب یمین مهیا گردیده.

و نیز از عیاشی و او از ابی بصیر چنین نقل میکند که گفته بحضرت صادق علیه السلام گفتم فدای تو شوم مرا خبر ده از مرد مؤمن که وی را در دنیا زن مؤمنه‌ای باشد آیا در بهشت بین آنان ازدواج هست یا نه، فرمود یا ابا محمّد خدا عادل و حکیم است اگر مرد افضل از زن باشد او را مخیر گرداند آن زن را از جمله زوجات خود قرار دهد و اگر زن بهتر باشد مخیر گرداند اگر خواهد شوهر خود را اختیار کند که او زوج وی باشد، بعد از آن فرمود نگوئید بهشت یکی است زیرا خدا فرموده وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ وَ نگوئید بهشت یک درجه و یک مقام دارد زیرا که خدا فرموده (درجات بعضها فوق بعض) و مراتب و درجات آن بقدر اعمال است، گوید گفتم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون در قیامت مقام بعض مؤمنین عالی تر و بلندتر از بعض دیگر است اگر بخواهند یکدیگر را ملاقات نمایند چگونه میسر میگردد فرمود آنکه مرتبه او فوق باشد تواند هبوط نماید بمرتبه پائین تر و آنکه در مرتبه پائین تر است نتواند صعود نماید بیلا زیرا که شایسته آن مقام نمیشد و هر گاه میل ملاقات یکدیگر را نمایند در یک مکان مرتفعی هم دیگر را ملاقات مینمایند.

علاء بن سیّاب گوید گفتم یا ابا عبد الله علیه السلام مردم از گفتار ما تعجب میکنند که گوئیم بعضی را از جهنم بیرون آرند و بهشت برند و در آنجا اولیاء الله باشند فرمود ای علاء حق تعالی فرموده وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ بخدا قسم آنها اولیاء الله

صفحه : ۵۰

نباشند گفتم آنان کافرند فرمود اگر کافر بودند بهشت نمیرفتند گفتم پس مؤمن مردّد باشند فرمود بخدا قسم اگر مؤمن بودند بدوزخ نمیرفتند و لکن میانه حال باشند بعد از نقل روایت چنین گوید تأویل روایت اگر صحیح باشد اینکه میشود اینان از افضل مؤمنین نیستند. (کلام طبرسی پایان رسید) مُدَاهَمَاتَانِ اینکه دو بهشت بسیار سبزند که از شدت سبزی بسیاهی مانند، بعض مفسرین گویند اینکه آیه مشعر بر اینکه است که در اینکه دو بهشت نباتات و ریاحین منبسط و پهن بر زمین است و اشجار و فواکه در اینکه دو بهشت بسیار است. (منهج) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَاحَتَانِ در اینکه دو بهشت دو چشمه‌ای است که طوری آب از زمین آن میجوشد که سنگ ریزه‌ها و ریگهای اطراف آن را بالا می‌اندازد و اینکه اشاره بتفاوت مراتب بین اینکه دو بهشت است و دلالت دارد بر پستی مرتبه اینکه دو چشمه نسبت بدو چشمه‌ای که در آیه بالا ذکر شده، و بر اینکه قیاس است آنچه بعد از اینکه آمده، و از ابن عباس نقل میکنند که اینکه دو چشمه‌ای که در بهشت میجوشد از مشک و عنبر و کافور است و برای اولیاء خدا تهیه شده و بنا بر قول ابن عباس اینکه چهار بهشت برای (خائفین) است (منهج الصادقین) لکن قول ابن عباس در صورتی که سند صحیحی برایش نباشد حجت نیست و اختصاص دلیل میخواید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ زُمُرَانٌ با آنکه خرما و انار دو نوع از انواع فاکهه بشمار میروند تخصیص دادن آن دو را بذکر زیادتی، منافع آنها را میرساند.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ در مقام صفت دیگری است از اوصاف آن دو بهشت دیگر و مرجع ضمیر

صفحه : ۵۱

جمع در فیهن قصور و منازل آن دو بهشت است با اوصاف و خصوصیات آن و خیرات جمع خیره یعنی زندهای برگزیده نیکو سیرت و زیبا صورت رعنا قامت که آنان با اخلاق نیک و اعمال شایسته و سجه نیکو آراسته‌اند و خیرات حسان را بزندهای صالحه آدمی تفسیر نموده‌اند.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ در مجمع البحرين چنین گفته الحور جمع حورا بالفتح و المدّ و هی شدیدة بیاض العین فی شده سوادها. و از ابن ابی عمر چنین نقل میکند که گفته (الحواریون) چشمهای آنان مثال چشم آهو و گاو سیاه است و در بنی آدم حور گفته نشده. (پایان) حور مقصورات شاید بدل خیرات حسان باشد یعنی خیرات حسان حوریانی میباشند پنهان شده در خیمه‌ها که چشمان

خود را برای غیر شوهران خود باز نمیکنند و شاید صفت دیگری باشد از اوصاف آن دو بهشت دیگر لکن بنا بر تفسیری که خیرات حسان را بزنهاي مؤمنه دنیویّه توجیه نمودند با اینکه آیه ذیل لم یطمئنهنّ انس قبلهم ولا جان وفق نمیدهد.

از ابن مسعود نقل میکنند که گفته هر زنی را خیمه‌ای باشد که طول آن شصت ذراع است.

لم یطمئنهنّ انس قبلهم ولا جان یعنی اینکه حوریان نامبرده برای بهشتیانند و قبلا نه انسانی و نه جنی آنها را مس ننموده پس بنا بر آن توجیه که مقصود از خیرات حسان زنان خوب دنیوی باشند فضیلت دیگری است برای آن دو بهشت دیگر نه آنکه اوصاف دیگر نه آنکه صفت یا بدل از خیرات حسان باشد و لم یطمئنهنّ صفت حوریان است نه اوصاف زنهاي دنیا متکین علی زرف خضر و عبقری حسان متکین حال است یعنی اهل آن دو بهشت دون، تکیه کنندگانند بر فرشهای

صفحه : ۵۲

عالی گسترده و بالشهای سبز و بساطهای قیمتی که در منتهی درجه زیبایی است، از راغب اصفهانی است که عبقری حسان یک قسمی از فرش است که خدای تعالی مثل آورده، بر فرشهای بهشتیان.

چنانچه گفته شد اکثر مفسرین آن دو بهشت اول را اختصاص بمقربین داده‌اند و آن دو بهشت دون و من دونهما جنتان که اشاره بانحطاط مرتبه اوست اختصاص باصحاب یمین داده‌اند.

آری علاوه بر اینکه کلمه دونهما که اشاره بانحطاط درجه و مقام دارد و اینکه توجیه را که دو بهشت اول اختصاص بمقربین دارد و آن دو بهشت دون مخصوص اصحاب یمین است تأیید مینماید، آثار و خواصی که برای هر یک از آن دو بهشت بیان فرموده چنانچه اشاره بعض آنها نمودیم اینکه معنی را نیز بخوبی ظاهر میگرداند زیرا آن دو بهشت اول را بخصوصیاتی و آثاری معرفی نموده و آن دو بهشت دوم را نیز بخصوصیاتی دیگری توصیف فرموده وقتی اینکه آثار را مقابل هم انداختیم بخوبی ظاهر میگردد که آن دو بهشت اول اختصاص بمقربین دارد و آن دو بهشت دون مخصوص باصحاب یمین است.

ذواتا أفنان که اشاره بشاخه‌های اشجار دارد و مخصوص بدو بهشت اول است مقابل انداخته با میدهامتان که مخصوص دو بهشت دوم است و تفسیر به سبزیجات زمینی و علفزارهای سبز و خرم شده و اگر چه سبزیجات و اشجار هر دو از نباتات بشمار میروند لکن از حیث شرف و فضیلت بین آنها تفاوت بسیار است.

و نیز عینان تجریان که مخصوص به دو بهشت اول است و شدت و زیادتی آب و جریان دائمی آن را میرساند مقابل انداخته با نضاختان که اختصاص به دو بهشت دیگر دارد که چنین جریانی ندارد، بلکه چنانچه تفسیر شده مانند فواره ایست که از آن آب ریزش نماید و معلوم است که بین ایندو عین تفاوت بسیار است و نیز از آیه من کل فاکهه زوجان که لفظ (کل) اشاره بتمام انواع و اقسام میوه‌جاتی است که برای بهشتیان درجه اول مهیا گردیده و مزید شرافت آنان را میرساند و شاید زوجان اشاره بنعم روحانی و جسمانی هر دو باشد و آن را مقابل

صفحه : ۵۳

انداخته با فیهما فاکهه و نخل و زمان که اختصاص بدو بهشت دیگر دارد و لفظ (کل) که در وصف فاکهه دو بهشت اول است و در دو بهشت دوم نیست محدودیت آن دو بهشت دیگر را میرساند.

و نیز فیهن قاصرات الطرف که در وصف حوریان دو بهشت اول است مقابل انداخته با خیرات حسان که از اوصاف آن دو بهشت دیگر است و بزنهاي زیبا صورت نیکو سیرت تفسیر شده و بنا بر آن توجیه که بزنهاي آدمی تفسیر شده آنان اگر چه بشر و انسان کامل و صالحند که مقام بهشتی دارند.

و از اینکه جهت بر حوریان بهشتی شرافت و مزیت دارند لکن چنانچه گفته شد حوریان آن دو بهشت اول مزیت آنان باین است که چون (بقصرات الطرف) معرفی شده‌اند و قاصرات الطرف چنانچه تفسیر نموده‌اند آنان چشم از غیر شوهر خود پوشیده‌اند و تابع شوهر خود میباشند، از اینجا توان پی برد که اینکه حوریان نتیجه اعمال و از آثار اخلاقیات خود اهل آن دو بهشت ظهور و بروز نموده‌اند بخلاف خیرات حسان که بزنهاى دنیوی تفسیر شده و در آن حدیث فرمود در صورت مایل بودن آنها بزوجه خود با شوهرهای خود ازدواج مینمایند پس تابع آنها نمیباشند زیرا که اهل بهشت خواه زن باشد و خواه مرد هر یک شخصیت برای خود دارند و آزادند و تابع غیر نمیشوند پس از اینکه حیث بین آنان تفاوت بسیار است.

و نیز آیه کَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ که از اوصاف قاصرات الطرف و حوریان آن دو بهشت اول بشمار آورده مقابل انداخته با حور مقصورات فی الخیام که از اوصاف حوریان آن دو بهشت دیگر است و برای آنان چنین لطافت و نور و صفایی ذکر نشده.

و نیز مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ چنانچه در توجیه آیه گفتیم شاید اشاره باین باشد که نهایت مرغوبات و اشیاء نفیس دنیوی بدایت و اول درجه آن دو بهشت اول بشمار میرود و فضیلت آنها را مقابل انداخته و با رَفْرَفٍ خُضِرٍ که اوصاف فرشهای آن دو بهشت دیگر است و اگر چه آنها را پیارچه‌های سبز

صفحه : ۵۴

قیمتی معرفی نموده‌اند لکن از آیه چنین استفاده توان نمود که روی فرش آن دو بهشت دیگر مطابق با زیر فرشهای آن دو بهشت اول است و شاید اشاره باین باشد که مرتبه آن دو بهشت دیگر زیر آن دو بهشت اول محسوب میگردد.

خلاصه اینکه توصیفات و مقابل هم انداختن اینکه دو بهشت را با هم دلیل بارزی است بر همان توجیهی که در آیه نمودیم زیرا همانطوری که بین کمالات مقرّبین و اصحاب یمین تفاوت بسیار است همین طور بین مقامات اخروی آنان نیز تفاوت بی اندازه است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اشاره به اینکه با اینهمه نعمتهای دنیوی و اخروی که بشما عطاء نموده چگونه نعمتهای پروردگار خود را تکذیب نموده و انکار میکنید.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بزرگوار است نام پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و صاحب کرم و رحمت و فیاض علی الاطلاق است.

اول سوره را بنام (رحمن) که دلالت بر سعه فیض و رحمت رحمانی و فیض منبسط احدی دارد افتتاح نموده و انواع و اقسام فیاضیت خود را در خلال آیات ارائه داده و آخر سوره را بنام ذو الجلال و الاکرام خاتمه داده اشاره به اینکه آنچه عطاء نموده فقط از روی کرم و دلیل بر عظمت و بزرگواری او است و تنبیه بر اینکه است که بایستی مبدء فیض را بصفات جلال و اکرام ستایش نمائید.

صفحه : ۵۵

سوره واقعه

اشاره

نود و شش آیه است و در مکه نازل شده مگر آیه ۸۱ و ۸۲ که در مدینه طیبه نازل شده است.

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۴)
 وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُّتَّبِثًا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا
 أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)
 وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴)
 عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ (۱۵) مُّتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لَا
 يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزَفُونَ (۱۹)
 وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٍ عِينٍ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴)
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً (۲۵) إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا (۲۶) وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ
 طَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹)
 وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ (۳۰) وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ (۳۱) وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۴)
 إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) عُرْبًا أترَابًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۳۹)
 وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰)

صفحه : ۵۶

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 موقعی که واقع گردید واقعه (قیامت)
 برای وقوع آن واقعه تکذیب کننده‌ای نیست،
 آن روز پست کننده (مردمی) و بلند کننده (مردم) دیگری است،
 چون زمین سخت بجنبش آید،
 و کوه‌ها پراکنده گردد پراکنده‌شدنی سخت،
 پس کوه‌ها میگردند غباری متفرقی
 (آن وقت) شما مردم سه صنف و سه قسمت میگردید،
 یک قسمت اصحاب دست راست (که در صف عالی قرار گرفته‌اند) چه عجب مردمانی میباشند یاران دست راست،
 صنف دیگر یاران چپند چه عجیب است حال مردمان دست چپ،
 صنف دیگر سبقت گیرنده گانند،
 که اینان مقربان (درگاه احدیتند)
 و جایگاه آنها بهشت پر نعمت است،
 مقربین گروهی از اولین

و گروه کمی از آخرینند
و آنان بر تختهایی که از جواهرات ساخته شده،
تکیه کنند گانند در حالی که تختها برابر یکدیگرند،
گردش میکنند اطراف آنها برای خدمت پسرانی که جایگاه همیشگی آنها در بهشت است
با کوزه‌های بیدسته و دسته‌دار و جامها از شراب پاک و صافی
که از نوشیدن آن شرابها در دسر نکشند و نه بی‌عقل گردند،
و در آن بهشتهای میوه‌جاتی نهاده شده از آنچه اختیار کنند
و نیز گوشت پرندگان آنچه را که بخواهند
(و در آن بهشتهای) حوریان زیبایی میباشند،
که مانند درّ در صدف پوشیده‌اند،
اینها پاداش اعمال آنان است
و در آن بهشتهای لا یسمعون فیها لغواً استماع حرف لغو نمیکنند
مگر گفتاری که سلام و سلامت او راست و لا تأثیماً تأثیم تفعیل است یعنی نسبت گناه بکسی داده نمیشود،
و یاران دست راست و چه عجب است حال اصحاب دست راست،
آنان در میان درختان سدر بی‌خار،
و درختان مورد بر هم پیچیده،
در سایه کشیده طولانی،
و کنار آب‌های جاری
و میوه‌های بسیار
که نه هرگز تمام میشود و نه اهل آن ممنوع میگردند
و برای آنان است زنان بلند مرتبه

صفحه : ۵۷

بدرستی که ما آن حوریان را (بدون ترتیب خلقت دنیوی) بلکه بطور انشاء خلقت نمودیم
پس قرار دادیم آنها را باکره
آنها شیفته شوهرهای خود میباشند
اینکه نعمتها مخصوص اصحاب دست راست است
و آنان گروهی از پیشینیان
و گروهی از بعدیها میباشد.

(توضیح آیات)

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ پس از آیات رحمت که در سوره (الرحمن) تذکر داده انسان را بواقعه قیامت متذکر میگرداند که آنهم از صفت رحمانی او پدید گردیده، بلکه نظر به اینکه دلالت دارد بر بقاء انسان پس از مرگ از بالاترین ظهور رحمت و فیض رحمانی او بشمار می‌رود زیرا که بقاء و حیات جاودانی که بالاترین آرزوی انسانی است و از اینکه سوره مبارکه استفاده میشود فوق تمام نعم الهی است.

الواقعة مثل آزفة- الخافئة- الصاخة- الطامة و غیر اینها که در آیات کلام الله تذکر داده نامهای قیامت است و تماما اخبار از وقوع قیامت و تحقق آن است و اشاره به اینکه قیامت محقق الوقوع است و شکی در آن نیست. در مفردات راغب چنین گفته (الوقوع ثبوت الشيء و سقوطه) و نیامید مگر در امری که در آن شدت و کراهت باشد و اکثر آنچه در قرآن از لفظ (وقع) آمده اشاره بعذاب و امر سخت است مثل إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (پایان)

سخنان مفسرین در شرح آیه

برای وضوح آیه مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یعنی وقتی قیامت قیام نمود (ابن عباس) (الواقعه) اسم قیامت است مثل (آزفة) و غیر آن یعنی زمانی که حادث شد حادثه قیامت و آن نزد نفخه دوم اسرافیل است و از بعض مفسرین است که قیامت را واقعه نامیده‌اند نظر بکثرت سختیهایی که در آن وقت واقع میگردد و نیز نظر بشدت وقع و مرتبه

صفحه : ۵۸

قیامت است که بواقعه نامیده شده، و در تقدیر ذکر و إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یعنی یاد کنید واقعه قیامت را و غرض تحریص و ترغیب بر اینکه است که خود را مهیا نمائید برای چنین روز سختی لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ یعنی در آمدن و ظاهر شدن آن روز کذب و دروغی نیست و معنی آن اینکه است که قیامت محقق الوقوع است و بعضی گفته‌اند بدلیل عقل و نقل ثابت گردیده که قیامت واقع است. (پایان) دیگری چنین گفته لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ یعنی موقع پدید شدن قیامت کسی یافت نمیشود که بخدا افتراء بنهد و باو نسبت شریک و ولد و رفیق دهد زیرا که در آن وقت تمام خلائق ایمان دارند در صورتی که بیشترین مردم در دنیا کافر میباشند و لام لَوْقَعَتِهَا لام توقیت است یعنی در آن وقت چنینند و (الكاذبه) اسم فاعل است یعنی در باره قیامت دروغ گوینده‌ای نیست بلکه آنچه در باره آن خبر داده شده صدق و حق است و کذبی نیست برای وقعه قیامت و بنا بر اینکه توجیه لَيْسَ در آیه بمعنی (لا- یکون) میشود یعنی در آن وقت نمیباشد تکذیب کننده‌ای و قوله تعالی لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و نیز قوله تعالی وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ^(۱) اینکه توجیه را تأیید مینماید- لکن آیات دیگر مثل قوله تعالی وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ^(۲) و نیز قوله تعالی وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى و امثال اینکه آیات دلالت واضح دارد که کفار همین طوری که در اینکه عالم چشم بصیرت آنان کور است و آیات الهی را نمی‌بینند و از اینکه جهت ایمان نمی‌آورند و تصدیق ندارند در قیامت هم چشم دل آنان کور است و آیاتی که دلالت دارد که آنان در روز جزاء تصدیق می‌نمایند مثل همین آیات بالا جمعا

(۱) سوره حج آیه ۵۴ کسانی که کافر شدند همیشه در شک‌اند از او تا وقتی که آمد آنها را قیامت یا آمد آنها عذاب یوم بی نفع

(۲) سوره روم آیه ۵۵ روزی که قیامت بر پا میگردد گنهکاران سوگند یاد میکنند که ما درنگ نکردیم مگر یک ساعت

صفحه : ۵۹

با آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ يَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ و نیز قوله تعالی فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَدَّثَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ سوره (مؤمن) آیه ۸۴ خلاصه از جمع بین آیات توان استفاده نمود که در قیامت کفار از روی ترس ایمان می آورند نه آنکه تصدیق واقعی بنمایند. (تفسیر روح البیان) از صیغه ماضی در إِذَا وَقَعَتْ و ایراد مصدر در (واقعه و قعتها) چنین توان استفاده نمود که آیه اخبار است از وقوع واقعه قیامت و ظاهرا زمان گذشته و آینده در آن مأخوذ نیست زیرا که تمام ازمنه نسبت بعلم حضوری حق تعالی یکسانست گذشته و حال و آینده نسبت بموجودات زمانی بعضی نسبت ببعض دیگر تصور دارد نه آنکه نسبت بآنکسی که تمام ازمنه در احاطه علمیه او آنی مینماید و همچنین تمام امکانه نسبت باو نقطه‌ای ماند زیرا چنانچه می بینیم اکثر آیاتی که راجع باوضاع قیامت است بصیغه ماضی یا حال آمده که دلالت بر وقوع و ثبوت دارد اگر چه قیامت نسبت ببشر که ظرف زمان واقع است آینده مینماید زیرا که تمام موجودات مادی و طبیعی محدود بحدّ زمانند و بشر نیز از اینکه جهت نفس حیوانیش محدود بحدّ و زمان و زمانی است تا زمان دنیوی وی منقضی نگردد قیامت بر او ظاهر نمیگردد لکن تمام موجودات در احاطه علمیه حق تعالی بلکه نزد بشری که از مرتبه طبیعی و حیوانی گذشته و در سیر استکمالی و در مدارج کمال بمنتهای درجه انسانیت رسیده تمام موجودات گذشته و آینده نزد او مکشوف است و صفحه عالم وجود در نظر وی ظاهر و هویدا است.

و حدیث معراج که بهشت و جهنم را بحضرتش ارائه دادند اینکه مطلب را تأیید می نماید زیرا اگر عالم قیامت در هیچ عالمی از عوالم موجود نبود چگونه رؤیت میشد و چگونه ممکن بود از آن خبر بدهند آری چون نوع بشر در عالم تفرقه و عالم کون و فساد واقعند تا در اینکه جلاب مادّیات واقعند راهی بسوی آن ندارند و نتوانند ادراک نمایند.

چنانچه در جلد اول اینکه تفسیر در ذیل توضیح آیه ۲۴ از سوره بقره راجع به اینکه آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعدا موجود میگردند تا اندازه‌ای

صفحه : ۶۰

بحث کردیم و چنین اظهار نمودیم که بدلالات آیاتی که راجع بواقعه قیامت و بهشت و جهنم در قرآن آمده مثل إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و نیز در سوره توبه آیه ۴۹ در وصف هیزم جهنم فرموده وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ آتش گیرانه جهنم مردم و سنگ است و از کلمه أُعِدَّتْ که آتش آماده شده برای کافرین و نیز در آیه ۲۵ حکایت از قول بهشتیان هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ و از امثال اینکه آیات چنین توان استفاده نمود که بهشت و جهنم فعلا دو مرتبه خود موجودند و کافر در همین عالم دنیا بالقوه و در معنی نه در صورت در جهنم است و چنینند بهشتیان چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر اندازه‌ای توضیح دادیم که عالم آخرت از حیث رتبه و مقام و تمامیت فوق اینکه عالم و محیط بر اینکه عالم است.

و برای وضوح آیه مختصری از بیانات صدر المتألهین را ترجمه مینمایم در تفسیر آیه بالا چنین گوید.

در بسیاری از آیات قرآن مجید راجع بواقعه قیامت و اوصاف آن تعبیر بالفاظی نموده که دلالت بر ثبوت و وقوع فعل دارد مثل قوله تعالی وَ نَفْتَحْ فِي الصُّورِ فَصِّعِقْ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ و نیز قوله تعالی وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَ نَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ و اشباه آن بسیار است و اهل مجادله در تفسیر اینکه آیات در زحمت و تکلف افتاده‌اند چنانچه صاحب کشاف و غیر آن در توجیه آیه چنین گفته‌اند قیامت را بوقوع توصیف نموده در صورتی که قیامت هنوز واقع نگردیده و اینان متذکر نگردیده‌اند قوله تعالی که فرموده مَا خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً و از آیه چنین برمیآید که خلق کردن و مبعوث نمودن نسبت باو یکسان است زیرا که تجدد آفرینش خلق در زمانها و حدوث و تفرق آنها در ظرف زمان نسبت بمبدء آفرینش و

ملائکه مقربین و عقول اولیاء او دفعهٔ واحدهٔ انجام گیرد و

حدیث جف القلم بما هو کائن

را وقتی با قوله تعالی کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ جمع نمودیم از مجموعش چنین استفاده میشود که او راست شأنی واحد در شئون بسیار یعنی نه عملی او را از اعمال دیگر مشغول میکند و نه زمانی از زمانی و نه

صفحه : ۶۱

مکانی از مکانی او را باز میکند با انبساط نور وجودش و شمول علمش و نزول رحمتش که ملا-اعلا تا ما تحت الثری را احاطه نموده، همین طور است مبعوث نمودن خلق را از قبرهای آنان که نسبت باو تعالی بیک لحظه انجام گیرد و ما امرُ الساعیهٔ اِلا کلمح البصرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ و از خصوصیات قیامت اینکه است که مقدار آن نسبت بدسته‌ای پنجاه هزار سال مینماید قوله تعالی تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسَ مِیْنِ اَلْفِ سَنَةٍ و نسبت بدسته دیگر کلمح البصرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ مثل بهم خوردن چشم یا سریعتر انجام میگیرد اینکه است که فرموده اِنَّهُمْ یَرْوْنَهٗ بَعِیْدًا و نَرَاهُ قَرِیْبًا (پایان) و نیز کاشف الغطاء قدس سره در بعض تألیفات خود راجع بمعاد بیان خوبی دارد که برای وضوح آیه مختصری از آن را نیز ترجمه مینمایم، بعد از آیات و احادیث چنین گفته، من میگویم تعبیر صحیح تر اینکه است که ما گفتیم حیات نشئه آخرت بعینه حیات همین نشئه دنیا است نه آنکه منقلب گردد لکن دنیا غلاف آخرت و قشر آن است و آخرت لب و حقیقت آن است، و فعلا آخرت موجود است با دنیا چنانچه بهمین مطلب اشاره دارد قوله تعالی یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ سوره روم آیه ۷ و نیز قوله تعالی یَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ و اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالْکَافِرِیْنَ سوره عنکبوت آیه ۵۴ و اسم فاعل حقیقه در حال است نه در آینده آری آخرت داخل در دنیا است مثل معنی در لفظ، و روح در جسد، و هیولی در صورت و ببعض اعتبارات صحیح است گفته شود حقیقتا دنیا با آخرت متحد و یکی میباشد و اتحاد حقیقی اتحاد ما بالقوه است بما بالفعل، یعنی انسان آنچه را که در اینکه عالم بالقوه داراست و بورود در آخرت بالفعل میگردد مثل اتحاد ماده با صورت و جنس با فصل و نزد عارفین شکی نیست که آنچه در اینکه دنیاست قشر است و لب و جوهر آن در آخرت است، و از اینجا معلوم میشود سر آنچه از آیات و احادیث استفاده میشود که در آخرت اعمال صورت میگردد و مجسم میشود و ملکات نیز ظاهر میگردد و تمام اینها حق و صحیح است و شکی در آن نیست و فقط باین مطالب ایمان دارند کسانی که واصل گردیده‌اند، و آنان

صفحه : ۶۲

کسانی میباشد که حقایق نزد آنان مکشوف گردیده و حقائق واقعیات را عینا مشاهده مینمایند و درجه آنها از مؤمنین بالغیب بالاتر رفته زیرا که غیب نزد آنان شهود گردیده. (پایان) لَیْسَ لَوْقَعَتِهَا کَاذِبَةٌ خِلاَفَ وَاَقَعِ را کذب گویند و ممکن است که لیس با جمله‌ای که در عقب دارد صفت باشد برای کاذبه و کاذبه اسم فاعل و برای زمان حال آرند که معنی آیه چنین شود قیامت عین واقع است و دروغ و خلافی در وقوع آن نیست.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ خَافِضَةٌ- مَبْتَدَاءُ- رَافِعَةٌ- خبر مبتداء یا دو صفت میباشد از صفات واقعهٔ قیامت زیرا که در مقام اوصاف قیامت است که واقعه قیامت بعضی را زبون و پست میگرداند و جماعتی را بلند و ارجمند میکند و شاید اشاره باین باشد که قیامت چون روزی است که در وصف آن فرموده یَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ کشف غطاء میشود و پرده از روی کارها برداشته میشود و هر چیزی بحقیقت و باوصاف کامنه در خود پدیدار میگردد و بروز و ظهور مینماید اینکه است که کفار و اشقیاء همین طوری که در دنیا از جهات روحانیت در مرتبه نازله واقفند و در جهات روحانیت قدیم بالا نرفته‌اند در قیامت نیز در (اسفل سافلین) طبیعت فرود میآیند و بدرکات هاویه

هبوط مینمایند لکن سعاد همین طوری که از جهات روحانیت و ایمان و تقوی در مرتبه عالی واقعد در آن واقعه نیز بدرجات عالی مراتب انسانیت صعود مینمایند و اینکه امری ثابت و متحقق الوقوع چنانچه از صیغه اسم فاعل که برای ثبوت و دوام آرند توان استفاده نمود و ظهور و بروز حقایق در قیامت که آخرین سیر استکمالی بشر است بایستی انجام گیرد، زیرا که آن وقتی است که کار بشر تمام شده و آنچه در آن بالقوه بوده بفعلیت رسیده و حالت منتظره‌ای در او باقی نمانده آن وقت است که آنچه در باطن خود مکنون نموده ظهور خارجی پیدا مینماید و نتیجه میرسد.

صفحه : ۶۳

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا، وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا، فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا (اذا) و جملات بعد از آن یا بدل از جمله إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ است یا منصوب بنزع خافض است و (رج) در لغت حرکت شدید را گویند.

و اینکه چند جمله و نیز جملات بعد اخبار است از آنچه هنگام وقوع قیامت واقع است که زمین بطوری بجنبش آید که تمام بناها خراب گردد و نیز کوه‌ها پراکنده شود بطوری که ریز ریز و پاره پاره پراکنده و متفرق گردد، و از بعض مفسرین است که (نسف) بمعنی قلعتست قوله تعالی وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا و می‌پرسند از تو حال کوه‌ها را پس بگو در جواب آنها پراکنده سازد آنها را پروردگار من پراکنده ساختی بعد از آنکه بر کند آنها را از جای خود فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا مندک و پراکنده میگردند در هوا مثل ذراتی که در اشعه نور خورشید دیده میشود و از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت میکنند که فرموده در قیام ساعه کوه‌ها گردی میشوند در هوا پراکنده میشوند مانند گردی که از سم چهار پایان پدید می‌گردد. وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً یعنی در آن وقت مردم سه صنف میگردند و سه طائفه قسمت میشوند.

بعض حکمای اسلامی چنین گوید اصناف سه گانه بشر ناشی از قوای سه گانه او است زیرا که قوای مدرکه انسانی سه قسم است: قوه عقل - قوه خیال - قوه حس - و برای هر یک از اینک قوی کمالی است لایق بخود، کمال قوه عاقله در ادراک معارف الهیه و علوم ربانیه است و هدفش در اعمالش وجه کریم و طریق سیرش منتهی میگردد بجوار رب العالمین - و کمال قوه خیال در تهذیب اخلاق و عمل خیرات و تبدیل نمودن اعمال نکوهیده شهویه و غضبیه طبیعیه باعمال نیک و سحیه‌های نیکوی انسانی - و کمال قوه حسیه بادراک ملایمات جسمانیه و حظوظات طبیعیه‌ای است که سر انجام آن منتهی می‌گردد بقعر جحیم. (صدر المتألهین)

صفحه : ۶۴

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس از آنکه مردم را در قیامت سه صنف قسمت نمود در مقام خصوصیات هر یک و مقام و رتبه آنان برآمده و آنها را بخصوصیاتی معرفی فرموده، و اول اصناف سه گانه را موصوف نموده باصحاب یمین و (بماء) تعجب که اشاره بمقام بلند آنان است و باصحاب میمنه آنها را ستایش و تعریف و تمجید میفرماید و (میمنه) مأخوذ از یمن و برکت است و گویند عرب وقتی در مقام عظمت و منزلت کسی نسبت بخود برمی‌آید گوید (فلان منی بالیمین) اشاره به اینکه بقدری اینکه شخص بمن نزدیک است که گویا دست راست من است زیرا که انسان بیشتر امور خود را بدست راستش انجام میدهد و اینکه مثل اینکه است که در عرف گویند فلانی چشم من است دست من است و چنین تأویلاتی در عرف متداول است.

از ابن عباس نقل میکنند که اصحاب یمین کسانی میباشند که آن موقعی که ذراتی از پشت آدم بیرون ریخت اینان در طرف راست او بودند - و اصحاب شمال آنهاست که از طرف چپ آدم علیه السلام ریخته شدند یا اصحاب یمین آنهاست که در قیامت نامه اعمالشان را بدست راستشان میدهند و اصحاب شمال کسانی میباشند که قیامت نامه اعمالشان را بدست چپشان میدهند. (پایان) وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ دوم اصناف را اصحاب (مشمه) نامیده و در اینجا نیز «بماء» استفهامیه که در مقام تعجب آرند

صنفي از مردم را توصيف بمشئمه نموده اشاره باین است که خست و پستی آنان تعجب آور است زیرا انسانی که بایستی در مرتبه ترقی و تعالی حائز مقامی گردد که پا بر دوش ملائکه نهند و از تمام ممکنات برتر رود چگونه خود را در هاویه ظلمانی طبیعت سرنگون گردانیده و با حیوانات سبعی و بهیمی همدوش گردیده- آری عقلای عالم تعجب می کنند که چگونه انسانی که دارای عقل و تمیز است و می داند سعادت او در پرورش قوای روحانی او است خود را اینطور

صفحه : ۶۵

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

سؤال

راجع بآن دو صنف اول بماء استفهامی که در مورد تعجب آرند سؤال نموده و گفته ما أصحاب المیمنه، و ما أصحاب المشئمه لکن نسبت بسابقین چنین تعجب و سؤالی نشده فقط در مقام توصیف آنان برآمده و آنها را بقرب و منزلت و رفعت شأنشان توصیف نموده.

پاسخ

چون نامیدن آنها را (سابقون) مکفی از بیان است یعنی توصیف آنان بسبقت گیرندگان معرف آنها است لذا از وصف دیگری بیناز گردیده زیرا که الف و لام (السابقون) خواه الف و لام جنس باشد یا استغراق اطلاق دارد و کسی را شامل میگردد که در تمام اعمال نیک پیشی گرفته و پیش قدم باشد و چنین کسی لایق مقام قرب و منزلت عند الله است.

در اینکه (السابقون) کیانند بین مفسرین گفتاری است

محقق کاشانی در کتاب وافی چنین گوید مردم را بسه صنف تقسیم نموده اند زیرا که اصول عوالم سه قسم است اول عالم جبروت، و آن عبارت از عالم عقول مجرد است که اهل آن منزّه از ماده و صورت و لوازم مادیاتند و آنان سابقونند و روح القدس در آنها است (دوم) عالم ملکوت و آن عالم مثال و خیال مطلق است و آن مجرد از ماده است نه از صورت و اهل آن اصحاب میمنه اند (سوم) عالم ملک و آن را عالم شهادت و عالم محسوسات گویند و اهل آن اصحاب مشئمه اند. (پایان) در بعض روایات است که سابق کسی است که از اول جوانی باعمال نیک و سجه های نیکو مداومت نماید تا آخر عمر، و اصحاب یمین کسانی میباشند که در اوائل عمر مشغول معصیت بوده و در آخر بتوبه بازگشت نموده اند و اصحاب شمال کسانی میباشند که تمام عمر را بمعصیت گذرانیده اند.

و نیز از حضرت امیر علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده السابقون پیشی گیرند گانند

صفحه : ۶۶

بنمازهای پنجگانه که از اول همه تکبیر گویند، و از این عباس روایت میکنند که گفته (السابقون) کسانی میباشند که بهجرت با

رسول سبقت بر غیر گرفته‌اند و ابن کيسان گفته مقصود سبقت گرفتن در تمام مأمورات الهی است، دیگری گفته مقصود سبقت گرفتن در علوم و فضائل است.

در منهج الصادقین چنین اظهار مینماید که تمام اوصاف و خصوصیات که راجع بسابقین گفته شده در باره مولی امیر المؤمنین (ع) صادق آید زیرا اگر مقصود از سابقین سبقت و پیشی گیرندگان باسلام باشد معلوم است که از مردها اول کسی که ایمان آورد علی (ع) بود و اول کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند علی (ع) بود، ابو ذر غفاری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث می‌کند که حضرتش بعلی (ع) خطاب نمود و فرمود یا علی تو اول کسی می‌باشی که بمن ایمان آوردی و تو صدیق اکبری و فاروق اعظم که بین حق و باطل را جدا میکنی.

و بر همه کس واضح است که در راه جهاد بر همه مجاهدین سبقت داشت و پیشقدم بود و نیز از اخطب خوارزمی که یکی از بزرگان سنیها است در کتاب اربعین خود از انس بن مالک چنین نقل میکند که او گفته من از رسول خدا شنیدم که فرمود (روز قیامت علی (ع) را بهفت نام میخوانند یا صدیق- یا دال- یا عابد- یا هادی یا مهدی- یافتی- یا علی یعنی ای تصدیق کننده‌ای دلالت کننده‌ای عبادت کننده‌ای هدایت کننده‌ای جوان شجاع‌ای علی تو با شیعیان و دوستان خود وارد بهشت شو. (پایان) خلاصه تمام مناقب و فضائلی که در باره سبقت گیرندگان گفته‌اند و بالاتر و کاملتر او در باره مولی امیر المؤمنین (ع) صادق آید پس مصداق کامل سابقین و مقربین وجود مبارک علی (ع) است اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل می‌گردد هر کس را که در بسیاری از اعمال خیر بر دیگران سبقت گیرد لکن فرد کامل آن، وجود مبارک او است.

آری وقتی ممکن است انسان بچنین مقامی رسد و در ردیف سابقین و مقربین

صفحه : ۶۷

قرار گیرد که زنجیر قوای سبعی و حیوانی را از پای خود در آورده و در مراتب روحانی ترقی و تعالی نموده و از مرتبه دانی طبیعت باوج عالم حقیقت صعود نموده و مراحل سیر خود را پیموده و با آخرین نقطه کمال انسانیت فائز گردیده و در جوار قرب احدیت و محل امن و امان در جایگاه قدس نزد (ملیک مقتدر) متمرکز و ساکن گردیده زیرا چنانچه از آیه برمیآید سابقین کسانی میباشند که در مراتب روحانی بر دیگران سبقت گرفته‌اند.

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ اینکه گروه پیشی گیرندگان نزدیکانند السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مبتداء أولئك المقربون خبر مبتداء در مقام اوصاف و فضائل مقربین برآمده و آنان را بقرب و منزلت توصیف نموده.

عرفای الهیین گویند قرب در مقابل بعد چهار مرتبه دارد، قرب زمانی- قرب مکانی- قرب معنوی- قرب الهی- قرب زمانی مثل اینکه گوئیم زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بما نزدیک‌تر است از زمان حضرت عیسی- قرب مکانی مثل اینکه گوئیم قمر بما نزدیک‌تر است از شمس- قرب معنوی مثل اینکه گوئیم علماء نزدیک‌ترند برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جهال یا آنکه گوئیم فلانی نزدیک‌تر است پیدرش از پسر دیگر او- قرب الهی برتر و بالاتر و دقیق‌تر است از قرب معنوی قرب حق تعالی بتمام موجودات از جهت احاطه رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی یکسان است چنانچه فرموده هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ لکن قرب مخلوقات نسبت باو تفاوت بسیار دارد قرب هر کسی نسبت بحق تعالی بقدر کمالات نفسانی وی است، چون ذات کبریایی کامل مطلق است هر کس نسبت بدیگران از حیث کمالات نفسانی و روحانی کاملتر گردیده البته از حیث کمال نزدیک‌تر باو است و انسان وقتی کامل میگردد که عظمت و کبریایی الهی چنان در اعماق قلب وی فرو رفته و بروی استیلاء نموده که خود و موجودات را غرق دریای عظمت حق

صفحه : ۶۸

بیند بلکه اصلا خود و آثار خود را در میان نیند فقط یک دریای موج و یک حقیقت محیطی را نکرد که تمام موجودات احاطه نموده البته درک اینکه معنی برای هر کس میسر نیست، کسی از اینکه اکسیر خدایی چشیده که تمام همش یکی گردیده و محبت الهی در تمام شرایش وجودش نفوذ نموده آن وقت از خود فانی و بحق باقی میگردد چنانچه در آن حدیث معروف که یکی از احادیث قدسی است فرموده:

(و انه يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی يسمع به و بصره الذی يبصر به و لسانه الذی ينطق به و يده الذی يبطش به ان دعاني اجبته و ان سألتني اعطيتيه)

آری کسی که محبوب حق تعالی گردید فیض رحمت او در تمام اعماق وجودش نفوذ می‌نماید آن وقت غرق دریای ملکوت می‌گردد و محبت حق تعالی با گوشت و پوست و خون وی مخلوط میگردد و غیری در نظر وی باقی نماند بلکه خود را نیز فراموش میکند تا بجایی رسد که حق تعالی بمنزله چشم و گوش و باقی اعضاء وی میگردد باو میگوید و باو میشوند. و افراد بشر اگر چه از جهت ماهیت و حقیقت نوعی یکی بشمار میروند لکن از جهت کمالات نفسانی و قرب و بعد آنان بمبدء تفاوت بسیار دارند، ممکن است افرادی بقدری در علو مقام و رتبه بالا روند که از ملائکه برتر گردند، و افرادی چنان در حضيض مادیت فرو روند که از هر حیوانی پست‌تر و بی‌مقدارتر شوند، و البته بین اینک دو مرتبه مراتب بسیار است السَّابِقُونَ اشاره بمرتبه اول است و أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ اشاره بمرتبه آخر و أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اشاره بمتوسطین بین آن دو دسته‌اند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- درجه سابقین بقدری بلند است که نزدیک بعرش پروردگار است و غرق در بحار رحمت اویند و در اعلی درجات بهشت واقعند و سابقون دوم تأکید سابقون

صفحه : ۶۹

اول و خبر آن (اولئك المقربون است) (منهج الصادقین) ۲- دیگری گفته مقصود اینک است که سبقت گیرندگان نزدیکانند بهشت و آنان زودتر از اصحاب یمین بهشت میروند.

۳- سبقت گیرندگان بطاعت نزدیکترند برحمت خدا و در اعلی درجه مقام و منزلت میباشند نزد حق تعالی. (مجمع البیان) ۴- دیگری گفته سابقون کسانی میباشند که درجات آنها بخدا نزدیک است و اینک قرب زمانی و مکانی نیست بلکه قرب معنوی است. (پایان) خلاصه چنانچه در محل خود مبرهن گردیده کمال انسانی در قوت عقل نظری و عقل عملی وی است، و کمال عقل نظری در علم و معرفت بحق تعالی و صفات جلال و اوصاف کمال آن فرد ذو الجلال صورت میگیرد، و معرفت بمقام الوهیت مراتبی دارد که دانشمندان از آن تعبیر (بعلم الیقین- و عین الیقین- و حق الیقین) نموده‌اند و همان طوری که کمال عقل نظری در رسیدن بمرتبه (عین الیقین و حق الیقین است کمال عقل عملی در تحصیل ملکه تقوی است.

و شاید مقصود از مقربین کسانی باشند که در مرتبه عقل نظری حائز مقام (عین الیقین- یا حق الیقین) گردیده‌اند و در مرتبه تقوی نیز بمنتهی درجه کمال نائل گردیده و دارای ملکه حمیده تقوی میباشند.

و شاید اصحاب یمین اشخاصی باشند که معارف آنان هنوز از (علم الیقین) تجاوز نموده و راجع بتقوی نیز بمنتهی درجه کمال که آن مرتبه سوم آن است نرسیده باشند خلاصه آنان در علم و عمل متوسط باشند.

شیخ بهایی رحمه الله در کتاب اربعین خود بسند متصل از امام جعفر بن محمد لصادق (ع) و آن حضرت از پدران خود تا میرساند سلسله حدیث را پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
(قال رسول الله (ص) من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و!!! نفسه بالصیام و القيام قالوا یا رسول الله بآبائنا و امهاتنا هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا

صفحه : ۷۰

فکان نظرهم عبره و نطقوا فکان نطقهم حکمه و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکه لولا- الآجال الّتی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اینکه حدیث شریف عارفین الی الله را دو قسمت نموده و باوصافی آنان را معرفی فرموده یک مرتبه کسانی میباشند که ایمان و معرفتشان بحق تعالی (از علم یقین) تجاوز نموده و آنان کسانی هستند که بریاضات شرعیه در راه سلوک الی الله جدیت مینمایند که خود را بمرتبه بالاتری برسانند اینکه است که نسبت بآنها اوصافی بیان فرموده از قیام و صیام و خودداری نمودن از طعام و کلام، دیگر مرتبه کسانی است که معرفتشان بمرتبه (عین یقین یا حق یقین رسیده و آن بزرگواران که از اولیاء الله بشمار میروند آنان را نیز بصفتای معرفی فرموده.

و اینکه دو مرتبه از مراتب عارفین الی الله را بقرینه اوصافی که نسبت بهر یک از آنان بیان فرموده توان تطبیق نمود باصحاب یمین و مقربین که اصحاب یمین کسانی میباشند که قوای خود را کنترل نموده و تحت حکم عقل و نقل نگاه داشته‌اند اینکه است که زبانشان را حفظ مینمایند از کلام بیجا و حرف لغو، و شکم خود را نگاه میدارند از فضولات طعام، و بر مشقت عبادت تحمل مینمایند که عمده آنها نماز و روزه است اینکه صفات بعینه از اوصاف اصحاب یمین است.

لکن اوصاف اولیاء الله فوق اینها است که مقربین دارای چنین اوصافی میباشند با زیادتر اینکه است، که در اینکه حدیث اولیاء الله را باوصاف دیگری معرفی فرموده که علاوه بر اینکه آنان دهن خود را باز میدارند از کلام و سکوت مینمایند سکوت آنها فکر است که بزبان ساکتند و بدل و قلب متذکر اوصاف ذو الجلال میباشند و هر گاه کلامی گویند کلام آنها نیز ذکر است و نظر آنها عبرت است که بهر چه نظر کنند در آن تدبر و فکر میکنند و مشی آنان بین مردم برکت است که ببرکت وجود آنها مردم در امانند و اولیاء الله چنان مشتاق لقای حق تعالی

صفحه : ۷۱

میباشند که اگر نبود وقتی که در قضای الهی برای آنان تعیین شده و تحت مجاری حکم حق تعالی واقع گردیده‌اند روح آنان در بدنشان قرار نمیگرفت زیرا که در اثر معرفتشان واقع گردیده‌اند بین خوف و رجاء که هیبت و عظمت الهی از یک طرف حب و مهر او از طرف دیگر چنان آنان را مضطرب گردانیده که روح در بدنشان قرار نمیگیرد.

و شاید مقصود از اصحاب شمال کسانی باشند که یا منکر الوهیتند یا شاک در آن، و نیز از ملکه تقوی بی نصیب و در قعر ظلمت طبیعت واقع گردیده‌اند زیرا که آن عذابهای کدایی که برای آنان مهیا شده مناسب آدم موحد نیست و لو آنکه فاسق و گنه کار باشد.

روی قاعده ترتیب بایستی اول مقریین گفته شود پس از آن اصحاب یمین پس از آن اصحاب شمال با اینکه بر خلاف ترتیب اول اصحاب یمین بعد از اصحاب شمال پس از آن بیان مقریین شده.

پاسخ

چنانچه بعضی مفسرین گفته‌اند ممکن است در اینکه ترتیب نکته‌ای مأخوذ باشد، به اینکه گوئیم عالم و جهان را یک شخص فرض کنیم دارای دو طرف، و عرش رحمانی محیط و مستولی بر آن، و اصحاب یمین نظر بشرافت و برتری آنان در طرف راست عالم واقعند و اصحاب شمال نظر بیستی رتبه آنها در طرف چپ عالم واقع گردیده‌اند و مقریین از جهت قرب و منزلت آنان در ظل عرش و مقابل آن واقعند *فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ* جار و مجرور یا متعلق بسابقون است و یا متعلق بعامل مقدر (یعنی یوابعون) و جنات را که بصیغه جمع آورده نه مفرد نظر بعلو مقام و احاطه آنان است که در بهشتهای پر نعمت میباشند و آیه در مقام رتبه و مقام مقریین

صفحه : ۷۲

برآمده و اول جایگاه و آرام‌گاه آنها را تذکر میدهد که برای آنان بهشتهایی مهیا گردیده با اوصاف مخصوص. و چون شالوده انسان از روح و بدن تشکیل گردیده و برای هر یک مقام و رتبه‌ای است در خور خود، و تمامیت و فضیلت وی وقتی تحقق پذیرد که در هر دو جهت و هر دو جنبه بکمال رسد، و اگر در جهتی کامل و در جهت دیگر ناقص ماند بدرجه مقریین نخواهد رسد.

و نظر بآن دو جنبه انسان است که توان بهشت را دو قسمت نمود، بهشت روحانی که مملو از نعمتهای روحانی است و در خور مقام و رتبه روحانی بشر است، و بهشت جسمانی که در آن انواع و اقسام نعمتهای جسمانی مهیا گردیده، و شکی نیست که اگر انسان در جهتی کامل و در جهتی ناقص ماند بدرجه مقریین نخواهد رسید اینکه است که مقریین در تمام انواع و اقسام بهشتهای پر نعمت مقام دارند زیرا مقام روحانی آنها بدرجه‌ای است که در ظل عرش رحمن اقامت مینمایند و در جایگاه قدس متمکن میگردند و نیز در بهشت جسمانی در لذائد و حظوظات طبیعی که در اثر تهذیب اخلاق و صفای قلب و تقوی و اعمال شایسته حائر گردیده‌اند همیشه متنعم خواهند بود.

و از بعض عرفاء نقل میکنند که در توجیه آیه چنین گفته *فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ* اشاره دارد ببهشت ذات، و بهشت صفات، و بهشت افعال، و (سابقین مقریین) کسانی میباشند که از خود و صفات خود فانی و بحق تعالی باقی‌اند، و برای هر یک از اینکه اوصاف سه گانه بهشتی است در خور خود (جَزَاءً وَفَاءً) زیرا بایستی جزاء موافق عمل باشد و کلمه (النعمیم) در آیه شامل تمام نعمتهای دنیوی و اخروی میگردد اگر اینکه رموزات الهیه را فهمیدی بگنجهای الهیه فائز گردیده‌ای *ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ* (ثَلَاثَةٌ) در لغت بمعنی قطعه‌ای است از پشم که بهم پیچیده شده باشد (راغب)

صفحه : ۷۳

در اینجا ظاهراً اشاره بجماعت بسیار است مقابل جماعت اندک.

در اینکه مقصود از اولین که از سابقین بشمار آورده و در مقام قرب واقع گردیده‌اند کیانند از مفسرین گفتاری نقل شده. (۱) آنان جماعت بسیاری میباشند از اولین یعنی تابعین پیمبران سلف و *قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ* کمی از امت محمد صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ زِيرا أَنهَائِي كِه سَبَقْتِ گَرَفْتِه‌اِنْد بِاِحَابِتِ پِمْبِرِ اِسْلَامِ نَسَبَتِ بِسَبَقْتِ گِیْرِنْدِه گَان بَانِیَايِ سَلْفِ كَمْتِرِنْد (۲) جَمَاعَتِ بَسِیَارِ اَز اَوَائِلِ اِیْنَكِه اَمَتِ وَ كَمِي اَز اَخْرِيْنَ اَنهَاءِ اَز كَسَانِي كِه نَزْدِيكِنْد بَانَان (مَجْمَعِ الْبِيَانِ) عَلٰی سُرُرٍ مَوْضُوْنَهٗ، مُتَكَيِّنٍ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِيْنَ. دَر مَقَامِ نَعْمَتِهَايِ جِسْمَانِي وَ كِرَامَاتِي كِه بِمَقْرَبِيْنَ مَبْدُولِ مِيْدَارِدِ بَرَأْمَدِ وَ اِشَارَهٗ بَبْعَضِ اَنهَاءِ نَمُوْدِه اِگَر چِه نَعْمَتِهَا وَ بَخْشِشْهَائِ جِسْمَانِي وَ رُوْحَانِي كِه دَر قِيَامَتِ نَصِيْبِ مَقْرَبِيْنَ مِيْگَرْدَدِ تَحْتِ حُدِّ وَ اِنْدَازِه نَمِيْ اَيِدِ لَكِنِ دَر اِیْنَكِه اَيَاتِ بَقْدَرِي كِه ذَهْنِ كُوچَكِ بَشَرِ دُنْيَوِي تَوَانَدِ تَحْمَلِ نَمَايَدِ تَذَكَّرِ مِيْدِهْد.

عَلٰی سُرُرٍ مَوْضُوْنَهٗ بَرَايِ مَقْرَبِيْنَ تَخْتِهَايِي مَهْيَا گَرْدِيْدِه كِه بَانَوَاعِ وَ اِقْسَامِ جَوَاهِرَاتِ اَز يَاقُوْتِ وَ الْمَاسِ وَ زَمْرَدِ زَيْنَتِ دَاْدِه شُدِه، اَز (كَلْبِي) نَقْلِ مِيَكْنِنْد كِه كَفْتِه هَر تَخْتِي سِيصَدِ زَرَعِ اَسْتِ مَقْرَبِيْنَ وَ قَتِي خَوَاهِنْد بَالَا رُوْنْدِه تَخْتِ پَائِيْنِ مِيْ اَيِدِ وَ اَنهَاءِ بَرِ اَنِ مِيْ نَشِيْنِنْد وَ بَالَا مِيْرُوْدِ مُتَكَيِّنٍ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِيْنَ. بَهْشْتِيَانِ بَرِ اَنِ تَخْتِهَا وَ سَرِيْرَهَائِ مَجْلَلِ تَكِيِه زَدِه‌اِنْد دَر حَالِي كِه اَهْلِ بَهْشْتِ رُو بَرُوِي يَكْدِيْگَرِ قَرَارِ گَرَفْتِه‌اِنْد كِه اَز مَجَالِسَتِ بَا هَمِ مَحْظُوْظِ گَرْدِنْدِ وَ اَز تَنْهَائِي مَلُوْلِ نَشُوْنِدِ وَ شَايِدِ اِشَارَهٗ بَتَخْتِهَايِ مُتَعَدَّدِ بَاشَدِ كِه رُو بَرُوِي هَمِ چِيْدِه شُدِه وَ مَنَزَلْگَاهِ سَلْطَنَتِي اَنَانَ رَا مَجْلَلِ گَرْدَانِيْدِه.

يُطُوْفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخْلَدُونَ، بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ اَهْلِ بَهْشْتِ بَرِ اَنِ تَخْتِهَايِ سَلْطَنَتِي تَكِيِه نَمُوْدِه وَ دَر مَحَلِّ اَمْنِ وَ اَمَانَ قَرَارِ

صفحه : ۷۴

گَرَفْتِه بِاَطْرَافِ اَنَانَ پَسِرَانَ وَ كُوْدَكَانَ مَاهِ صَوْرَتِ نِيكُو سِيْرَتِ بَا كِمَالَ صَبَاحَتِ وَ نَزَاهَتِ كُوْدَكِي وَ جَوَانِي كِه اَصْلًا دَر بَهْشْتِ اَفْرِيْدِه شُدِه‌اِنْد وَ جَاوِيْدَانِنْد بَا كُوْزِه‌هَا وَ لِيَوَانِهَايِ بِيْدَسْتِه وَ لِيَوَانِهَايِ دَسْتِه‌دَارِ (كِه اِشَارَهٗ بَتَمَامِ اَنْوَاعِ وَ اِقْسَامِ اَبْخُوْرِيْهَا اَسْتِ كِه بَرَايِ بَهْشْتِيَانِ مَهْيَا گَرْدِيْدِه) بِاَطْرَافِ اَنهَاءِ بَرَايِ خِدْمَتِ گَنْذَارِي اَنَانَ مِيْگَرْدِنْدِ وَ كَاسٍ مِنْ مَعِيْنٍ، لَا يُصَدَّعُوْنَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزَفُوْنَ. بَا كَاسِه‌هَايِ اَز شَرَابِ بَهْشْتِي بَا اَبِ زَلَالِ كِه شَايِدِ اِشَارَهٗ بَمَاءِ سَلْسِيْلِ، يَا شَرَابَا كَافُوْرَا، وَ شَرَابَا زَنْجِيْلَا دَارِدِ اَنَانَ اَز چِنِيْنِ اَبِ مَعِيْنِي سِيْرَابِ مِيْگَرْدِنْدِ وَ اَنِ شَرَابِي اَسْتِ كِه نِه دَرْدِ سَرِ مِيْ اَوْرُوْدِ وَ نِه عَقْلِ رَا زَائِلِ مِيْگَرْدَانِد.

وَ فَاكِهِيْهِمْ مِمَّا يَتَخَيَّرُوْنَ، وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ. اَز اِبْنِ عَبَاسِ نَقْلِ مِيَكْنِنْد كِه كَفْتِه اَهْلِ بَهْشْتِ چِنِيْنِنْد كِه اِگَرِ مَرْغِي دَر خَاطِرِ شَانِ خَطُوْرِ دِهِنْدِ وَ مِيْلِ دَاشْتِه بَاشِنْد فَوْرَا هَمَانَ طُوْرِي كِه خَوَاهِنْد ظَاْهَرِ مِيْگَرْدَد.

وَ اَز اَبُو سَعِيْدِ خَدْرِي نَقْلِ مِيَكْنِنْد كِه اَز رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمَ فَرْمُوْدِه دَر بَهْشْتِ مَرْغَانِي دَر پَرُوَاْزِنْد كِه هَر يَكِ هَفْتَادِ هَزَارِ پَرِ دَارِنْدِ وَ مَوْْمِنِ هَر وَ قَتِ مِيْلِ بَطْعَامِ دَارِدِ يَكِي اَز اَنِ مَرْغَانَ بِيَايِدِ وَ بَرِ خَوَانَ طَعَامِ اَوِ اَفْتَدِ وَ پَرِهَائِ اَوِ بَرِيْزْدِ وَ اَز هَرِ پَرِ اَوِ طَعَامِي بِيْرُوْنِ اَيِدِ اَز بَرَفِ سَفِيْدْتَرِ وَ اَز مَشْكِ خَشْبُوْتَرِ وَ اَز عَسَلِ شِيْرِيْنْتَرِ وَ هِيچَكْدَامِ بَرَنَكِ دِيْگَرِ نَمَانِدِ يَعْنِي هَر يَكِ بِيَكِ رَنَكِ خَاَصِي بَاشَدِ وَ نِيْزِ حَدِيْثِي اَز رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمَ نَقْلِ مِيَكْنِنْد كِه مُضْمُوْنَشِ اِیْنَكِه اَسْتِ، مَلِكِي دَر بَهْشْتِ پَسِ اَز اِذْنِ دَخُوْلِ سَلَامِ مِيَكْنِنْدِ بَرِ بَهْشْتِيَانِ وَ وَاْرِدِ مِيْگَرْدَدِ وَ نَامَه‌اِي بَا نَهَاءِ مِيْدِهْدِ كِه دَر اَنِ نَامِهٗ خَطَابِ بَا وِ شُدِه

(مَنْ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ اِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ فَانِي اَقُوْلُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُوْنُ وَ قَدْ جَعَلْتَكِ الْيَوْمَ تَقُوْلُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُوْنُ)

پَسِ اَز اَنِ حَضْرَتِ فَرْمُوْدِ اَهْلِ بَهْشْتِ چِنِيْنِنْد كِه (بِهَرِ چِه گُوِيْنِد

صفحه : ۷۵

بَاشِ فَوْرَا مَوْجُوْدِ مِيْگَرْدَد) اِشَارَهٗ بِه اِیْنَكِه اَهْلِ بَهْشْتِ دَارَايِ قُوْهِ خَلَاْقِيْتِ مِيْگَرْدِنْد كِه اَنِ اَز بَالَا تَرِيْنِ نَعْمَتِهَايِ بَهْشْتِي بَشْمَارِ مِيْرُوْدِ. وَ حَوْرٌ عِيْنٌ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُوْنِ وَ نِيْزِ حَوْرِيَانَ سَفِيْدِ اِنْدَامِ گَشَادِهٗ چَشْمَانَ كِه مَثَلِ مَرُوَارِيْدِي مَانِنْد كِه دَر صَدْفِ مَحْظُوْظِ بَاشَدِ چِنِيْنِ حَوْرِيَانِي بَدُوْرِ بَهْشْتِيَانِ مِيْگَرْدِنْدِ مُمْكِنِ اَسْتِ دَر اَيِهٖ (فِيْهَا) دَر تَقْدِيْرِ گَرَفْتِ كِه اَيِهٖ چِنِيْنِ بَاشَدِ (فِيْهَا حَوْرِ عِيْنِ) وَ اَز عِبْدِ اللّٰهِ

مسعود نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده در بهشت نوری پدید آید اهل بهشت گویند اینکه چه نوری است گویند روشنی دندان حوری است که بر وی شوهر خود میخندند جزاء بما كانوا يعملون چون بایستی جزاء مطابق عمل باشد چنانچه در جای دیگر فرموده جزاء وفاقاً و مقربین بنا بر توجیهی که شده دارای مقامات روحانی و جسمانی هر دو میباشند در مقامات روحانی در اعلی درجه قرب و منزلتند و چون راجع بکمالات نفسانی نیز در منتهی درجه کمالند پس بایستی آنان هم از حیث نعمتهای روحانی که ناشی از قرب و نزدیکی آنان است بحق تعالی و هم از حیث حظوظات نفسانی در هر دو جهت برخوردار و در منتهی درجه کمال باشند.

اینکه است که از اینکه آیه جزاء بما كانوا يعملون چنین توان استفاده نمود که آن نعمتهای بهشتی که در آیات بالا تذکر داده شد جزاء اعمال نیک آنان است نه اینکه جزای معارف آنها باشد و بوجه دیگر شاید مقصود از اینکه تشریفات نه اینکه باشد کرامتی که نسبت بآنها مبذول میگردد فقط همین نعمتهای جسمانی است بلکه علو روح و مقام روحانی آنان بدرجای است که تمام نعمتهای بهشتی تحت حکومت آنها است و آنان نسبت بآنها خلاقیت دارند نه آنکه محدود بحدود آنها گردند چنانچه

صفحه : ۷۶

از کلمه یَخْتَرُونَ در آیه بالا- توان استفاده نمود که تمام نعمتها در اختیار آنها نهاده شده و نسبت بآنها خلاقیت دارند و نیز مؤید اینکه مطلب آن حدیثی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که ملکی از جانب خدا برای اهل بهشت نامه‌ای می‌آورد تا آخر.

برای وضوح آیه مختصری از بیانات صدر المتألهین را ترجمه مینمایم، در توجیه آیه جزاء بما كانوا يعملون چنین گفته جزاء علوم و تعقلات مقربین فقط بهشت و نعمتهای بهشتی نیست بلکه مشاهده حق تعالی و صفات و اسماء او و ملائکه مقربین و آثار آنها است و تحقیق در مطلب اینکه است که چون لذات تابع ادراکات است و انسان جامع جمیع قوی و غرایز است و لذت هر قوه و غریزه‌ای در آن چیزی است که مناسب آن است که برای وی خلق گردیده و الم آن نیز در فقدان وی است مثل اینکه لذت غضب در انتقام و لذت شهوت در نکاح و لذت بصر در ادراک الوان و لذت سمع در الحان و صداهای خوش و لذت قوه لامسه در لمس چیزهای لطیف و لذت قوه واهمه در امیدواری است و الم هر یک از آنها در فقدان آن چیزی است که مناسب وی است همین طور در قلب انسان قوه‌ای است که آن را نور الهی گویند (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ) و آن غیر از روح حیوانی است زیرا که روح حیوانی از عالم خلق است و آن نور از عالم امر است، و آن را عقل نظری نامند، و از سایر قوی و مشاعر امتیاز دارد زیرا که ادراکات آن برتر و بالاتر از مرتبه محسوسات و متخیلات بشمار میرود و لذت آن در رسیدن بآن معانی و المش در محرومیت از آن است، و اینکه قوی بانسان داده شده برای آنکه تمام حقایق را ادراک نماید پس مقتضی طبع وی چنین است که بموجودات عقلیه از معرفت اله و ملائکه مقربین فائز گردد، و نیز چگونگی افتقار آنها را بخالق مدبر حکیم که متصف بصفات الهیه است ادراک نماید، و لذت چنین کس در ادراک امور عقلیه و المش در فقدان آن است، و برای آدم صاحب عقل مخفی نیست که در معرفت لذتی است که برتری و تفوق دارد بر تمام لذات جسمانی و کسی که چنین ادراکی نداشته باشد معلوم میشود چنین قوه‌ای در وی خلق نشده

صفحه : ۷۷

یا خلق شده و فاسدش نموده است.

پس از اینجا معلوم میشود که سعادت انسان در ادراک حقایق و نعمت آن در حصول آنست و اینکه است که باعتباری نه در آسمان

خلق شده و نه در زمین نه در دنیا و نه در آخرت نه در بهشت و نه در جهنم.

و باعتبار دیگر در تمام موجودات توان اینکه حقایق را دریافت زیرا که عارف در هر یک از موجودات بچشم بصیرت حقایق کلی ملکوتی که منظوری در آن است مینگرد و ادراک مینماید و انکشاف تام در قیامت نصیب اهلش میگردد، و فرقی نیست بین مشاهده در دنیا و مشاهده در آخرت مگر از حیث خفاء و ظهور که کشف تام در قیامت صورت میگیرد چنانچه فرموده یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ و مخفی نیست که لذت و شرافت هر علمی بقدر شرافت معلوم است لذت علم خیاطی و زراعت مثل لذت علم بمعرفت اله و صفات او و ملائکه نیست پس بالاترین لذات و بالاترین سعادات معرفت بخدا و نظر بوجه کریم او است، و پی بردن باسرار امور الهیه و کیفیت تدبیر او راجع بعالم ملک و ملکوت و منتهی چیزی که بشود چنین لذت را بآن توصیف نمود همان است که گفته، آن لذتی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده.

تا آنجا که فرموده اهل آخرت دو قسمند یک قسم از آنها اصحاب یمینند و آنان اهل بهشتند، و دیگر اصحاب شمالند و آنها اهل جهنم‌اند، و کسی که برای دنیا عمل کند اجر عمل خود را در همین دنیا می‌بیند و عاقبت او حسرت و ندامت است، و کسی که برای آخرت کار کند اجر وی بهشت و نعمتهای بهشتی است، و کسی که مقصود و نظرش در معرفت حق تعالی و شناسایی مبدء و معاد و شناختن حقیقت اشیاء چنانچه هست مقصود گردد جزای وی اتصال بملاّ اعلا و مجاورت رحمت حق تعالی و مطالعه ملکوت و دوام نظر بسوی وجه کریم او است و ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اینکه است که در آیه پس از بیان نعمتها که بمقربین عنایت مینماید تصریح میکند که

صفحه : ۷۸

اینها جزای اعمال آنها است نه جزاء علوم و معارف آنها زیرا که جزاء علوم غایت و فائده‌ای برای آنها نیست مگر خود علوم و معارف در آن وقتی که آنها را دریافت و بآن نائل گردید (پایان) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ، إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا اشاره به اینکه سابقین از جهت نعمتهای جسمانی بتمام قوی و مشاعر ادراک لذت میکنند، و در منتهی درجه راحتی و آسایشند و همین طوری که بر تختهای سلطنتی خود تکیه زده‌اند و مأكولات آنان گوشت طیر و میوه‌هایی است که در اختیار آنها نهاده شده و مشروب آنها آب معین و از آب خوشگوار سیراب گشته و ولدان و حوریان بهشتی با لیوانهای مرصع بدور آنها طواف مینمایند، از جهت استماع نیز هیچ حرف لغو و سخن بیهوده‌ای که ملال آور باشد نمیشنوند و هر چه بشنوند کلام نیک و تحیت و سلام است که بر بهجت و سرورشان افزوده میگردد.

و أصحاب الیمین ما أصحاب الیمین، فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ، وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ ما أصحاب الیمین (ماء) تعجب اشاره بعظمت مقام آنها است فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ درخت بزرگ بی خار و بی خس و طَلْحٍ مَّنْضُودٍ درخت بزرگی که شاخه‌های آن بهم پیچیده و میوه آن (موز) یا درخت امّ غیلان است و آن درختی است که از پا تا بالای آن همه شکوفه و شیرین است، گویند امّ غیلان شجره‌ای است در یمن و حجاز که نیکوتر و خوش منظره‌تر از باقی اشجار است وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ که سایه آن درخت کشیده شده و قطع نمیگردد و گویند هر چیزی که قطع نشود عرب آن را (ممدود) گویند، در حدیث است که در بهشت درخت‌هایی است که اگر سوار تندرو چند سال برود از زیر سایه آن بیرون نرفته و هوای بهشت همیشه مثل بهار معتدل است منهج

صفحه : ۷۹

(سؤال) - چه شرافت و لذتی است در میوه درخت سدر و مورد که آن دو درخت را از تشریفات اهل یمین بشمار آورده (جواب) مفسّرین در پاسخ اینکه سؤال گفته‌اند در طائف درختی است بنام (مزدوج) و در آنجا نیز درختان بسیار است مسلمانها گفتند ای

جَنَاتِ النَّعِيمِ که بصیغه جمع آورده و دلالت بر تمام درجات بهشتی دارد با درخت سدر و مورد البته هیچ مقایسه با هم نتوان نمود همین طور مقام مقربین را نتوان مقایسه بمقام اصحاب یمین نمود زیرا که جایگاه مقربین محلّ قرب الهی است و جایگاه اصحاب یمین محلّ وفور نعمتها است.

و نیز چه قدر فرق است بین فُؤَشٍ مَرْفُوعَةٍ که تکیه گاه (اصحاب یمین) قرار داده با سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ که تکیه گاه مقربین است - و نیز مشروبات اصحاب یمین را (بماء مسکوب) معرفی نموده مقابل مشروبات سابقین که (بماء معین) تعریف کرده.

وقتی اینکه آیه را با آیات سوره (مطفّین) که راجع بمشروبات بهشتیان است جمع کنیم از مجموعش توان چنین استفاده نمود که مشروبات بهشتیان باعتبار مقامشان منقسم بدو قسمت میگردد قسمتی از آن اختصاص باصحاب یمین دارد که در اینجا (وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ) و در سوره (مطفّین) آیه ۲۴ ب (رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ) که از آن بخمر سفید مهر شده بمسک معرفی شده و نیز راجع باوصاف (رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ) در آیه ۲۶ همان سوره مزبور فرموده وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ در لغت تسنیم گفته‌اند تسنیم آبی را نامند که از بالا پائین ریزد از کلمه مزاجه در آیه توان استفاده نمود که آب آنها خالص نیست بلکه مزوج است و از بالا پائین ریزد و خالص آن برای مقربین آماده شده که از آن در اینکه سوره بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ تعبیر شده و نیز در سوره (مطفّین) آیه ۲۷ از عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چنین استفاده میشود که برای مقربین آب دیگری است خالص که مزوج بجیزی نیست آن طوری که مشروب اصحاب یمین مزوج است.

خلاصه وقتی اینکه آیات را پهلوی هم گذاریم و با هم جمع کنیم از مجموعش چنین استفاده میشود که برای مقربین چشمه دیگری است خالص که مزوج بجیزی نیست آن طوری که مشروب اصحاب یمین مزوج است.

صفحه : ۸۲

و شاید اشاره باین باشد که اصحاب یمین اگر چه از خوبان و صلحاء میباشند لکن مثل مقربین خالص نیستند.

و در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره مطفّین در صفحه ۵۹ راجع به بآیه مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ اندازه‌ای در باره آن توضیح دادیم مراجعه بآن جا شود.

و نیز چه قدر فرق است بین آن لَحْمٍ طَيْرٍ و فَاكِهَةٍ که در اختیار مقربین گذاشته شده با آن فاکهه بسیاری که برای اصحاب یمین آماده شده و نیز در مقابل حُورٍ عِينٍ که مثال لؤلؤ مکنون است و برای مقربین تهیه شده، و حوریان بهشتی بآن اوصافی که در آیه بیان نموده که برای اصحاب یمین آماده شده.

با اینکه بقرینه آخر آیه که در اوصاف بهشت مقربین فرموده جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ چنانچه در توضیح آیه گفته شد اینها جزاء و پاداش اعمال ظاهری آنها است لکن پاداش مقام روحانی و رتبه ملکوتی آنان فوق آن است که در لفظ و بیان آید و برتر از آن است که محدود بحدی گردد، اینکه است که در اینجا همین بر نعمتهای جسمانی آن نفوس قدسیه اختصار نموده و متعرض نعمتهای روحانی آنها نگردیده و آن همان قرب آنها است بحق تعالی و دخول آنان است در ملاء اعلا - که موصوف بمقربین گردیده‌اند و بالا-ترین نعمتهای آنها همان لذائد و حظوظاتی است که از مشاهده انوار عظمت الهی نصیب آنان میگردد که تحت تصور نیاید.

آری کسی که در اینکه عالم از اینکه اکسیر خدایی بهره‌مند گردد و از آن آب رحمت قطره‌ای بذائقه‌اش رسد در روز موعود که هر چیزی بفعلیت اخیر خود رسیده بکمال لایق بخود میرسد و حقیقت او ظاهر گردیده و ظهور و بروز مینماید آن وقت است که ناتمامی آن که در اثر اشتغال بامور طبیعی ناقص مانده باتمام میرسد، لکن کسی که در اینکه عالم دنیا اختصار بر همین عبادات و اجتناب از محرّمات نموده، با آنکه دارای ایمان و عمل صالح باشد لکن ایمان او فقط بدرجه (علم الیقین) رسیده نه (عین الیقین)

البته چنین کسی در آخرت از اصحاب یمین است و بقدر اعمالش و حسن نیتش دارای بعضی درجات بهشتی است، لکن چنانچه گفته شد مقربین

صفحه : ۸۳

کسانی میباشند که ایمانشان از مرتبه (علم الیقین) ترقی نموده و بمرتبه (عین الیقین) یا (حق الیقین) رسیده زیرا که در آخرت درجه و مقام هر کس بقدر سعه ایمان و معرفت وی است.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ در لغت یک قطعه جمع شده از پشم را ثَلَاثَةٌ گویند و در عرف جماعت بسیاری را ثَلَاثَةٌ نامند و ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ یعنی جماعت بسیاری از اولیها و ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ جماعت بسیاری از آخریها.

راجع به اینکه مقصود از اولیها و آخریها کیانند همان طوری که راجع بسابقین گفته شد بین مفسرین گفتاری است و بسیاری از مفسرین نظر بدلالیت بعض احادیث گویند مقصود از اولین و آخرین هم در اینجا و هم راجع بسابقین امت پیمبر خاتمند و از این مسعود چنین حدیث میکنند که گوید شبی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودم حضرتش راجع به امم گذشته صحبت مینمود چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بمنزل خود رفتیم روز دیگر فرمود شب گذشته تمام پیامبران و امت آنها را!!!!!! وانمودند بعضی از پیمبران را دیدم بسیار امت داشتند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر از سه نفر امت نداشتند و جمعی دیگر یک امت داشتند جماعت دیگر هیچ امت نداشتند دیدم پیمبری آمد با امت بسیار تعجب کردم گفتم خداوندا اینکه کدام پیمبر است خطاب آمد اینکه برادر تو موسی بن عمران است و اینها بنی اسرائیلند گفتم خدایا امت من کجایند خطاب آمد بدست راست خود نگاه کن چون نظر کردم دیدم در صحرای مکه بقدری که چشم کار میکند مردمی هستند گفتم خدایا اینها کیستند گفت اینها امت تو اند آیا راضی شدی یا نه گفتم راضی شدم گفت در طرف چپ خود نگاه کن چون نظر کردم دیدم از کثرت آنها افق آسمان پوشیده شده بود گفتم اینها کیستند گفتند اینان امت تو اند آیا خوشنود شدی گفتم آری پس از آن فرمود از امت تو هفتاد هزار نفر بیحساب داخل بهشت میگردند (عکاشه)

صفحه : ۸۴

برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن من از آنها باشم گفت

(اللهم اجعله منهم)

دیگری برخواست و همین التماس را نمود فرمود (عکاشه) بر تو سبقت گرفت آن گاه عبد الله مسعود گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گمان ما اینکه است که اینکه هفتاد هزار نفر کسانی میباشند که در اسلام زائیده شده‌اند و بر آن استقامت و پایداری مینمایند فرمود چنین نیست آنهاست که دزدی نکنند و تکبر نمیکنند و فال بد نزنند و بر خدا توکل نمایند پس از آن فرمود امیدوارم امت من چهار یک اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم بعد فرمود امیدوارم نصف اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم پس از آن اینکه آیه نازل گردید ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ صدر المتألهین راجع بتوجیه آیه بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

نوع انسانی از اول بعثت آدم همیشه سالک بسوی حق تعالی و در طریق هدایت یافتن بسوی او در اطوار خلقت قدم میزده و در اطوار خلقت بتدریج ترقی و تعالی مینموده و از طریق انبیاء و سفراء و انزال کتب آسمانی و معجزات بحسب استعداد زمان نوع بشر مستعد کمال گردیده تا وقتی که نوبت هدایت و ارشاد بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم رسید آن وقت ترقیات بشری را بمنتهی درجه رسانید و روح آدمی را باعتبار فطرت ثابته و نشئه باقیه بغایت کمال رسانید.

و از ارسطاطالیس فیلسوف حکایت میکنند که چنین گفته (وراء طور عقل طور دیگری است) لکن مخصوص باهل آخر الزمان است چنانچه در اوائل خلقت طور ادراک بشر مخصوص بحواس بوده و پیمبر آنها (ادریس علیه السلام) بوده و مردمان آن وقت از طریق حواس ظاهره دانا گردیده بودند بآنچه در آسمانها است از عدد کرات فلکیه و عدد ستارگان و اوضاع و هیئات و حرکات آنها، و پس از آنکه نوع بشر رشد نمود و قوه واهمه و همت آنان ترقی کرد چنانچه بنی اسرائیل چنین بودند و پیمبر آنها حضرت موسی علیه السلام بود اینکه بود که موسی علیه السلام از آنها بسیار اذیت کشید و بعضی از آنان را بلحظه‌ای هلاک گردانید، پس از زمانی بعد که زمان ما باشد

صفحه : ۸۵

مردم ترقی نمودند و دارای عقل گردیدند لکن طور وراء عقل اختصاص باهل آخر الزمان دارد.

پس از کلام ارسطاطالیس مرد فیلسوفی تصدیق وی را نمود و گفت پیمبر چنین مردمانی محمّد بن عبد الله عربی صلی الله علیه و آله و سلم است که بوحی از جانب حق تعالی مطلع میگردد و ادراک مینماید آنچه را که کسی پیش از او ادراک نکرده بود اینکه است که نبی خاتم بر سائر انبیاء فضیلت دارد و امت او نیز بر سائر امم برتری و فضیلت دارند و قوله تعالی کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ شاهد بر آن است و نیز زیادت شرف و فضیلت در پیمبر دلالت دارد بر کثرت عدد صحابه و تابعین و ائمه الهداه و مأمومین و اتباع صالحین و اشباع مؤمنین و بعضی از روایات مؤید همین حرف است (پایان)

صفحه : ۸۶

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۷۰]

اشاره

وَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابِ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَيُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ (۴۳) - لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵)

وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْغَنَةِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَاءُ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۱) لَمَّا كَلُونِ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ (۵۲) فَمَا لَوْنُ مِنْهَا الْبُطُونِ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵)

هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶) نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْ لَا تَصِدُّقُونَ (۵۷) أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰)

عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵)

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَمْ قَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أَسْفَلَ فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ (۷۰)

(ترجمه)

چه عجیب است حال اصحاب دست چپ
 که اینان در باد گرم سوزان و آب جوشانند،
 و در سایه‌ای از دود سیاه گرم
 که آن سایه نه خنکی آرد و نه سودی رساند،
 محققاً اینان کسانی بودند که در دنیا متمول و در ناز و نعمت بودند
 و اینان کسانی بودند که مصرّ بودند بر گناهان بزرگ
 و چنین بودند که میگفتند آیا ما وقتی مردیم و خاک و استخوان گردیدیم ثانیاً مبعوث میگردیم و زنده میشویم
 آیا آباء و اجداد سابق ما (زنده میگردند)
 ای پیمبر بگو بآنان که محققاً اولین (کسانی که پیش از شما بودند) و آخرین و آنهایی که (بعد از شما دنیا آیند)
 همگی جمع میگردند در میعادگاه روز معلوم (روز قیامت)،
 پس از آن محققاً کسانی که (از طریق حق) گمراه گردیده‌اند و قیامت را انکار مینمایند،
 هر آینه خواهند خورد از درخت (زقوم)،
 پس پر میکنند از آن شکمهای خود را،
 پس از آن آشامیدنی شما از آب جوشانست،
 که می‌آشامید از آن آب جوشان مثل شتر بسیار تشنه،
 اینکه است تشریفات آنها در روز قیامت،
 ما آفریدیم شما را پس چگونه باور نمیکنید و تصدیق (بروز جزاء) ندارید،
 آیا نمی‌بینید شما آنچه را از منی که میریزد در رحم زنهایتان
 آیا شما می‌آفرینید او را یا ما خلق کننده‌ایم،
 ما اندازه‌گیری میکنیم بین شما مردن (عمر شما را)، و کسی بر ما سبقت گیرنده نیست،
 بر اینکه تبدیل کنیم (شما را) بامثال شما و بیافرینیم شما را در صورت و هیئتی که نمیدانید،
 و هر آینه محققاً شما میدانستید آفرینش نخستین (یعنی زندگی دنیا را) پس چگونه متذکر نمیشوید
 پس آیا دیدید شما آنچه را که میکارید
 (و چنین گمان میکنید) که شما می‌رویاند آن را (باید بدانید) که ما می‌رویانیم
 اگر بخواهیم هر آینه آن گیاه را تباه می‌گردانیم پس تعجب می‌کنید
 و گوئید ما بگرامت و خسارت، دچار گردیدیم
 بلکه ما (از زراعت و انتفاع) محروم گردیدیم،
 پس آیا شما دیدید آبی که می‌آشامید،
 آیا شما آن را از ابر سفید فرود می‌آورید یا ما آن را نازل میگردانیم
 اگر بخواهیم آن آب را تلخ و شور می‌گردانیم پس چرا شما شکر نمیکنید.

(توضیح آیات)

وَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابِ الشَّمَالِ، فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ، وَ ظِلٌّ مِّنْ يَحْمُومٍ لَا- بَارِدٍ وَ لَا- كَرِيمٍ پس از بیان سر انجام مقربین و اصحاب یمین و پاداش اعمال و کراماتی که نسبت بآنان مبذول گردانیده در مقام سوء عاقبت و عذاب اخروی اصحاب شمال و کسانی که در اثر کفر و انکار مبدء و معاد خود را از رتبه انسانیت ساقط نموده‌اند برآمده و (بماء) تعجب که اشاره بشدت عذاب و بد حالی آنان دارد بسه نوع از عذاب و شکنجه آنان را تهدید مینماید.

فِي سَمُومٍ سَمُومٍ بَادٍ گرمی را گویند که دارای سمیت باشد و کشنده است چنین بادی در مسام-بدن و عروق و دماغ آنان درآید حَمِيمٍ آب جوشانی است که در منتهی درجه حرارت باشد بر آنها ریخته میشود وَ ظِلٌّ مِّنْ يَحْمُومٍ و نیز برای آنان است سایبانی از دود سیاه که آن سایبان نه خنکی دارد که قدری شدت حرارت آنها را تسکین دهد و نه انتفاعی از آن برده میشود.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ، وَ كَانُوا يُصَيَّرُونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ چون جزاء و پاداش عمل روی میزان عدل بایستی مطابق عمل باشد در اینجا سه نوع از عذاب برای اصحاب شمال مهیا گردیده بازاء سه نوع عمل آنان و نکته کلام اینجاست که چون انسان باعتبار طبیعت بطور کلی دارای سه قوه است، قوه شهویه قوه غضبیه، قوه واهمه و هر گاه اینکه قوای سه گانه روی میزان اعتدال نگاه داشته گردیده و بصلاح دید عقل و شرع عمل آنان انجام گرفت آن وقت آدمی بکمال انسانیت فائز میگردد و از اصحاب یمین محسوب میشود.

لکن اگر اینکه قوای سه گانه مخالفت نمودند و از حکم عقل و شرع خارج گردیدند و خودسرانه عمل نمودند البته در پرتگاه جهالت و بی‌خردی سرنگون

خواهند گردید، و شاید مترفین در آیه اشاره باشد بطغیان قوه غضبیه وقتی از اعتدال خارج گردد آن وقت حب-ریاست و فرمان فرمایی و استیلاء و تفوق بر اقران بر وی غالب میگردد و برای رفعت و مقام خود در صدد بر می‌آید که بر دیگران تفوق و استیلاء پیدا نماید و بعضی مفسرین (مترفین) را حمل بر استیلاء قوه شهویه نموده نظر به اینکه مترفین کسانی را گویند که نعمت آنها زیاد باشد لکن ظاهراً مترفین حمل بر طالبین شهرت کردن مناسب تر بنظر می‌آید.

و نیز شاید مقصود از يُصَيَّرُونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ کسانی باشند که قوای شهویه بر آنان غالب گردیده و برای نائل گردیدن بحظوظات نفس حیوانی از هیچ گناه بزرگی خودداری نمینمایند از هر راهی که بشود قوای حیوانی شهوانی خود را تسکین دهند و در طلب آن میکوشند.

و نیز ممکن است گفته شود انکار معاد از مقتضیات قوه واهمه بشمار می‌رود زیرا که قوه واهمه بدون اعانت عقل قاصر است و مطالب کلی عقلانی را نتواند ادراک نماید اینکه است که اگر از حکم عقل و شرع خارج گردید چون بخودی خود نتواند معاد و حیات اخروی را درک نماید انکار میکند.

و نیز منکرین معاد عقل خود را رشد نداده‌اند و طبع سرکش آنان زیر بار طاعت انبیاء نمی‌رود که بگفته آنان قبول معاد کنند اینکه است که انکار می‌کنند و چون غالباً انکار معارف از روی جهل و بی‌خردی پدید می‌گردد شاید بمناسبت آنکه جزاء بایستی در خور عمل باشد کیفر و مجازاتشان سایه‌ای از دود سیاه میگردد.

وَ كَانُوا يَقُولُونَ، إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ، أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ- چنانچه گفته شد کفار چون عقل خود را در اثر انقیاد و اطاعت حق تعالی قوت نداده و رشد عقلی ندارند قوه واهمه آنها و فهم ناقص آنان جز عالم طبیعت دنیوی را نتواند فهم کند اینکه است که از روی تعجب گویند چگونه ممکن است انسانی که مرد و بدنش خاک گردید ثانیاً برگردد بحالت اول و در قیامت مبعوث گردد و آن بی-

صفحه : ۹۰

خردان فکر نمیکنند آن کسی که انسان و تمام موجودات را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد پس از مردن و تفرق اجزاء ثانیاً نیز بانسان حیات نوینی کرامت نماید و او را بحالت اولیه خود برگرداند با اینکه در مرتبه اول هیچ نبوده لم یکن شیئاً مذکوراً لکن در مرتبه ثانی پس از مردن روح او که لطیفه ریانی است با جسد مثالی وی در جایگاه خود موجود است بلکه چنانچه در محل خود مبرهن گردیده ماده بدن او نیز در جایگاه خود موجود است فقط بمردن، روح بحکمتهای چندی از بدن و اجزاء آن مفارقت مینماید لکن آن ماده اولیه بدن در جای خود محفوظ است و در قیامت که هر چیزی باصل خود برمیگردد، بحکم قادر حکیم روح و بدن با هم جمع گردیده بانسان حیات پاکیزه‌ای که قابل دوام و بقاء باشد افزه میگردد قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو محققاً اولین و آلهایی که در ابتداء خلقت بدنیا آمده‌اند از آباء و اجداد شما و آلهایی که تا آخر دنیا موجود می‌گردند در آن روز معینی که محل میعادگاه شما است و آن روزی است معین و ثابت همگی جمع می‌گردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ، لَمَّا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَا لَأُولَئِكَ مِنْهَا الْبُطُونُ، فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ، فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (زُقُوم) در لغت غذا و خوراکی کریهه و بد مزه را گویند و از بعض مفسرین است که (زُقُوم) خوراکی است که در طعم تلخ و در لمس گرم و در شامه بد بو و در رویت سیاه و از خوردن آن شکم باد می‌کند.

پس از آن خطاب سخط آمیز بمنکرین معاد نموده که ای گمراهان از طریق حق از روی بی‌خردی و نفهمی منکر معاد میباشید، آن موقعی که در قیامت جمع می‌گردید البته خوراک شما از درخت زُقُوم است که بدترین غذاها است و از آن زُقُوم

صفحه : ۹۱

شکمهای شما پر میگردد وقتی شکمهای شما پر شد تشنه می‌گردید و آشامیدنی شما آب گرم است و چون در اثر زُقُوم تشنگی بر شما غلبه مینماید آن وقت مثل شتر تشنه از آن آب گرم می‌آشامید، در سوره و الصافات آیه ۶۲ در وصف زُقُوم فرموده إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ- طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ آری همان طوری که کلمه طیبه را تشبیه نموده بشجره طیبه چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۲۹ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ کلمه خبیثه را نیز تشبیه نموده بشجره خبیثه آیه ۳۱ همان سوره وَ مَثَلٌ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ در اینجا شاید اشاره باین باشد که ریشه درخت زُقُوم در قعر جهنم طبیعت و در نفس پلیدی که از فطرت اصلیه خود منحرف گردیده روئیده میگردد و ثمره و حاصل آن از ظاهر سرایت مینماید بیاطن، اینکه است که در مقام تکذیب پیمبران برمیآید و برای رسیدن بمقاصد شوم خود از هیچ نوع اعمال نکوهیده خودداری نمینمایند نه از مغالطه کاری در گفتار و نه از کج روی در رفتار و نه از فساد نمودن بین خلق الله و نه از ایذاء و نسبت ناروا دادن بانبیاء و اولیاء از هیچ عمل قبیحی خودداری نمینماید، و توان گفت هر یک از اینکه اعمال نکوهیده سری است از سرهای شیاطین که از آن شجره خبیثه روئیده شده و میوه و نتیجه اینکه شجره خبیثه در قیامت همان زُقُومی شود که بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ در دنیا ریشه آن را که انکار مقام ربوبیت و مقدسات دین باشد بدست خود در باطن خود کاشته و در آن وقت که باطنها

ظاهر می‌گردد تظاهر مینماید و حرارت آن افزوده می‌گردد و از شدت حرارت مثل شتر تشنه آب طلب می‌کند آن وقت از حمیم و غشیاق بوی آب می‌دهند و آن آبی است که اندرون آنان را پاره پاره می‌کند هذا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ هذا اشاره بآیات جلو است و شاید مقصود چنین باشد که زقوم و حمیم پیشکش و تشریفاتی است که در اول فرود آمدن کفار در روز معاد بجهنم برای آنان مهیا و آماده

صفحه : ۹۲

شده و عذابهای سخت‌تر و ناگوارتری در عقب دارند.

نَحْنُ مَخْلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ مادیون گویند چطور ممکن است بدن مرده‌ای که از هم پاشیده و اجزاء آن در چندین میلیارد میلیاردها بدن دیگر و چیزها در آمده و تغییر شکل داده ثانیا جمع شود و همان بدن اولی تشکیل گردد اینکه آیه در مقام ردّ آنان برآمده که همان طوری که شما را ابتداء از نیستی بهستی آوردیم و اجزاء بدن شما را با هم ترکیب نمودیم و اندام شما را تشکیل دادیم قدرت داریم ثانیا نیز اجزاء بدن شما را که متفرّق و خاک گردیده با هم جمع نموده و بشکل اول در آوریم و وقتی شما خلقت اول را دیدید چگونه بخلفت دوم اعتراف نمی‌نمائید.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ، أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ اینکه آیه در ردّ کسانی است که گویند ما از نطفه پدید گردیده‌ایم و امور عالم را مستند بطبیعت می‌دانند و معتقدند که زندگی و حیات در سطح کره زمین بطور اتفاقی و ناگهانی پدید گردیده و گویند اصل تمام موجودات و ماده قوه‌ای است که آن را بعضی نیرو و بعضی اثر و بعضی انرژی می‌نامند و بسیر تکاملی موجودات زنده بوجود آمده‌اند.

لکن آن بیخردان فکر نمی‌کنند که بر فرض که حدس آنان درست باشد و تمام موجودات از ماده و نیرو تشکیل شده باشد ماده اولیه که آن را ماده‌الموادّ گویند با قوه‌ای که آن را حرکت می‌دهد که بقول آنها اینکه دو ماده موجوداتند از کجا آمده چه نیروی خلاقه‌ای در آنان تأثیر نموده و آنها را باشکال مختلفه در آورده و تمام موجودات را دارای روح گردانیده و بعضی موجودات را قوه ادراک و تمیز داده که تصرف در مادیات می‌نمایند، اگر گویند وجود ماده و نیرو ضروری است و عبارت دیگر اگر ماده و قوه واجب الوجودند که در وجود محتاج بغیر نیستند پس چگونه

صفحه : ۹۳

باعتراف خود آنان در یکدیگر تحلیل می‌روند که ماده نیرو و نیرو ماده می‌گردد و هر عاقلی می‌فهمد واجب الوجود موجودی است که مستقل در وجود باشد و قوام وجودش بستگی بغیر ندارد، ماده و نیرو باصطلاح علماء جدید، و هیولی و صورت، باصطلاح حکمای قدیم هیچکدام مستقل بوجود نمی‌باشد، وجود هر یک منوط بوجود دیگری است، پس هر یک قطع نظر از دیگری، ممکن الوجود می‌گردد زیرا که معنی ممکن الوجود همین است که در وجود و در پیدایش آثار محتاج بدیگری باشد.

و اگر گویند قوه‌ای است فوق ماده و نیرو که آن اصل موجودات است و آن را نمی‌توانیم فهم کنیم از آثار پی بوجودش می‌بریم گوئیم اگر آن یک حقیقت مستقلی باشد مجرد از ماده و آثار و موجودات از روی علم و قدرت از او پدید گردیده هر چه خواهید آن را اسم گذارید آن همان خدای موحدین است اسم آن را عوض نموده‌اید.

و اگر آن اصل را نیز موجود مستقل ندانید و گوئید آن نیز در وجود و ظهور آثار محتاج بدیگری است آن وقت لا-بد بایستی اعتراف نمائید باصل ثابتی تا آنکه سلسله علل و معلولات برسد بمبدئی که مستقل بوجود و هستی است و وجود او ضروری و دائمی باشد و گر نه تسلسل محال لازم آید.

(خلاصه) اینکه مبارک آیه بطور وضوح جواب مادیین را میدهد و اشاره باین است که شما علت اعدادی یعنی وجود شما معد و از شرائط پیدایش نطفه و منی می باشد نه علت فاعلی و نظام خلقت موجودات بر اینکه استوار گردیده که وجود مادّیات را منوط بمدت و عدت گردانیده و برای هر چیزی شرائط و معدّاتی مقرر فرموده، اگر چه بدون آن شرائط نیز قدرت بر ایجاد هر چیزی دارد، چنانچه در اول خلقت حیوانات و گیاهها چیزی نبوده‌اند که از آن تولید مثل شود ناگهانی بهمان علت حقیقی و اراده لم-یزلی موجود گردیده‌اند، لکن حکمت چنین اقتضاء نموده که مادّیات مسبوق بمدت و عدت باشند.

صفحه : ۹۴

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ خدای عز و جل برای تنبیه بشر چنین اظهار می فرماید که ای انسان بدان ما برای زندگانی هر فردی اجل و مدتی قرار داده‌ایم و کسی را نرسد نه در خلقت و نه در اندازه بقاء و مدت عمر بر ما پیشی گیرد.

آیه بالا- نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ اشاره باین دارد که علت موجدّه یعنی آنکه شما را از نیستی بهستی آورده اراده و قدرت ازلی الهی است و اینکه آیه اخیر شاید اشاره باین باشد که گمان نکنید که پس از خلقت در بقاء محتاج بعلت نیستید زیرا که ممکن همان طوری که در وجود محتاج بعلت موجدّه است در بقاء نیز محتاج بعلت مبقیه است، و علت مبقیه موجودات ما هستیم نه غیر ما، مدت عمر هر کسی در تقدیر ازلی ما ثابت و مستقر است فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ سوره اعراف آیه ۳۲، و نیز قدرت داریم که شما را تبدیل نمائیم بامثال شما و شما را خلقت کنیم در چیزی که نمیدانید.

از اینکه آیات سه مطلب توان استخراج نمود (اول) خلقت و پیدایش شما افراد بشر و تمام موجودات بقدرت ازلی حق تعالی انجام گرفته کسی در امر خلقت بر او پیش دستی ندارد (دوم) بقاء و اندازه عمر آدمی و بقاء هر چیزی بدست قدرت او است. (سوم) آن کسی که شما را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد که شما را تبدیل نماید بامثال شما، شاید مقصود چنین باشد که قدرت دادیم که شما را اعدام نمائیم و اشخاصی دیگر مثل شما از افراد بشر خلقت نمائیم، و شاید مقصود اینکه طور باشد که قدرت داریم در نشأ قیامت شما را بصورتی در آوریم که فعلا نمی دانید یعنی شما را بصورت اخلاق و صفاتی که در نفستان رسوخ نموده ظاهر گردانیم و مؤید اینکه توجیه دو چیز است یکی آخر آیه وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ و دیگر

صفحه : ۹۵

اخبار و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر اینکه که انسان در قیامت بصورت اعمالش وارد محشر میگردد. وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ بشر را متذکر می گرداند که وقتی شما نشئه دنیوی خود را دیدید و مراتب و درجات سیر خود را از ابتداء خلقت و از وقتی که نطفه بودید تا وقتی که دائره سیر خود را پایان رسانیدید که علی الدوام از قوه بفعل و از نقص بکمال سیر نموده‌اید و تجربه و آزمایش مشاهده می کنید که هر موجودی سیر استکمالی می نماید تا بغایت و فائده وجود خود برسد با اینکه حال چگونه متذکر نمیگردید که انسان در صورتی که اشرف موجودات بشمار میرود بایستی برای وجود وی غایت و فائده‌ای در نظر باشد که در سیر استکمالی بغایت و فائده وجود خود نائل گردد و چنانچه مشهود است در اینکه عالم انسان بفائده و غایت وجود خود نمیرسد و اگر نشئه دیگری نباشد که بشر بفعلیت اخیر و غایت وجود خود نائل گردد اصلا وجود دنیوی وی بلکه خلقت او و عالمی که برای پیدایش و استکمال وی پدید گردیده لغو خواهد بود و کار لغو شایسته حکیم علی الاطلاق نخواهد بود و نیز کسی را که اندک شعوری باشد میفهمد عالم دنیا که در اینکه آیه (نشئه اولی) نامیده شد مقدمه است برای نشئه ثانی زیرا اینکه نشئه و اینکه عالم دنیا عالم قوه و عالم هیولایی است که باعتراف تمام دانشمندان تمام اجزایش علی الدوام در حرکت و رو

بفناء می‌روند و هیچ جزئی از آن ثابت و قراری ندارد.

و نیز باعتراف تمام دانشمندان هر حرکت را غایتی و هر ناقصی را کمالی در بر است که در حرکت استکمالی سر انجام آن خواهد بود اینکه است که شخص متفکر می‌فهمد که غرض از خلقت اینکه عالم که وجودش محفوظ بعدم و فعلیتش عین قوه و حیاتش عین مرگ که علی الدوام می‌میرد و زنده می‌گردد مقصود اصلی خلقت نخواهد بود بلکه غایت و فائده چنین مخلوق عظیمی البته بایستی در عالم دیگر و در نشئه ثانوی

صفحه : ۹۶

پدید گردد که در آن عالم جهات ما بالقوه بالفعل گردد و حرکات بغایت رسد و کار انسان تمام گردد و آن عالم قیامت است که هر موجودی بکمال لایق بخود میرسد و از قوه بفعل آید و انسان به نتیجه اعمال خود برسد و حیات باقی و جاودانی یابد.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ، أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ، لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ، إِنَّا لَمُعْرِمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ آیات اشاره باین دارد که شمایی که زراعت می‌کنید و برای تحصیل فائده بذر می‌پاشید که حاصل بدست آرید آیا چنین گمان می‌برید که خودتان علت و سبب پدید شدن حاصل می‌باشید! چنین گمان خلاف است شما حراثت مینمائید و عملیاتی را انجام می‌دهید لکن پدید شدن حاصل بدست ما است.

چنانچه ثابت و محقق است برای هر موجود طبیعی چهار علت موجود است علت فاعلی - علت غایی - علت مادی - علت صوری - در اینجا علت مادی همان دانه‌های و حبوباتی است که در زمین پاشیده می‌شود با شرائطی که در آن بکار می‌رود، مثل شخم کردن زمین و آب یاری نمودن و غیر اینها که تماما از علل مادی بشمار می‌رود، علت صوری دانه‌های گندم و جو و غیر آن است که علل صوری نباتات شمرده میشوند.

علت فاعلی تأثیر قادر متعال و مبدء وجود و نفوذ قدرت آن حی‌ذ‌الجلال است که دانه را در زیر زمین میشکافد و اول آن را تبدیل بعلف سبز می‌نماید و زمین را شکافته و بیرون می‌آید پس از آنکه حرکت استکمالی آن بانتهاء رسید یک دانه را بچندین دانه پیدایش می‌دهد آیا ممکن است تصور شود که آن دانه‌ای که در زمین پوسیده خودش در خود تصرف نماید و خود را بقدرت خود اینکه طور نمایش دهد، یا زارع بتواند آن را تبدیل نماید. هرگز ممکن نیست، پس با اندک توجهی معلوم میشود که یک قوه قاهره‌ای در آن تصرف نموده و اینکه تحولات و تغییرات بقدرت

صفحه : ۹۷

کامله او در عالم پدیدار گردیده.

و نیز علت غایی موجودات مادی خود علت فاعلی است که برحمت و رزاقیت خود برای ارزاق موجودات زنده اینکه طور تصرف در موجودات پدیدار نموده تا آنکه صفت رزاقیت خود را ظاهر گرداند.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ - إِنَّا لَمُعْرِمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ اشاره بهمین است که بثمر رسیدن زراعت از عهده زارع خارج است ممکن است آن دانه‌های بذر را تبدیل بگیاه در هم شکسته یا گاهی بدون دانه بنمائیم آن وقت برای زارع جز حسرت و ندامت چیزی نیست زیرا که ایجاد و پدید آوردن حبوبات بدست او نیست.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ اینک آیات نیز نظیر آیات بالا برای تذکر و تبه بشر است و اشاره به اینکه فکر خود را بکار اندازید و تأمل نمائید آیا اینکه آبی که می‌شامید از کجا سر چشمه گرفته که علی الدوام می‌آید و می‌رود تازه از کجا می‌آید و کهنه کجا می‌رود آیا شما چنین قدرت و توانایی دارید که باران را

از ابر سفید فرود آرید یا ما آن را برای رفع احتیاجات شما از بالا بزمین ریزش دادیم، اگر بخواهیم توانیم آن را تلخ و شور گردانیم که از آن انتفاع نبرید چون آب گل آلوده طبیعت چشم و گوش آدمی را پر نموده با اینکه میدانید که بهیچ وجه قدرت بر پیدایش چیزی که از مرتبه عدم بوجود آورد ندارد، بلکه فقط باندک علمی که برای حکمت‌های چندی بوی بخشوده شده که امور معاش خود را تأمین نماید گمان می‌کند کاری از دست وی برمیآید اینکه است که بخود مغرور گردیده و خالق و آفریننده موجودات را فراموش نموده.

و نیز چون تعلیمات قرآنی برای هر دوره و زمانی نافع و بایستی تا قیامت

صفحه : ۹۸

بین مردم فعالیت نماید و همه را متنبه گرداند، اینکه است که مواد اولیه و عناصر و موجوداتی که از مواد و عناصر تشکیل شده‌اند تحت نظر قرار داده و گوش زد انسان مینماید که گمان نشود پیدایش مواد بدست بشر است، چنانچه شاید بعضی از کوتاه‌بینان نظران چنین گمان میکنند که اختراعات و صنایع دست بشری که مردم اینکه زمان را بخود مشغول نموده یک قدرت خلاقیت در آنها بکار برده شده.

لکن انسان خردمند میدانند که فقط هنر مخترعین صنایع بعد از زحمات بسیار که چه خود آنان متحمل گردیده و چه در اثر کوشش مردمان پیش از آنها بدست آمده اینکه است که بتجربه و آزمایش بسیار بعضی خواص و آثاری که خالق متعال در کمون مواد نهاده پی برده‌اند و در آن عمل نموده و بکار بسته‌اند در صورتی که خود آنها و آنچه در آن عمل میکنند مخلوق و آفریده شده حق تعالی میباشند قال الله تعالی وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ سوره نساء آیه ۹۴، تمام اینکه اختراعات و انکشافات اندک از آن چیزی است که در طبیعت وجود دارد، اصل صنایع و اختراعات امروزه تقلید ناقصی است از بعضی موجوداتی که قادر متعال در اینکه جهان پهناور پدید آورده، بقول بعضی گویند هواپیما اختراع نمودن میلیون میلیون سالها میگذرد طیور و پرندگان در سطح کره زمین در پروازند و محتاج بوسائل خارجی و اسباب نمیباشند و بآن وسائل خدا داده خود بینازند، گویند اختراع برق نمودیم نیروی برق همیشه بوده منتهی الامر بشر نمیدانسته که میتوان از آن استفاده نمود حتی اگر مرده زنده کنند یا آدم مصنوعی بسازند مؤمن موحد نباید گول بخورد زیرا چنانچه گفتیم غیر از حق تعالی کسی قوه خلاقیت ندارد که بتواند چیزی را از عدم بوجود آرد، بلکه هنر آنها اینکه است که وقتی خیلی کوشش نمایند دانا میگردند بخواص و آثاری که در طبیعت پنهان است یعنی میفهمند که مواد را اگر بطرز خاصی با هم ترکیب نمایند دارای چه اثری میگردد، لکن خلقت مواد و آثاری که در آن نهفته است بدست آنها نیست نه ذره‌ای را توانند از نیستی بهستی آرند و نه از هستی به نیستی کشانند.

صفحه : ۹۹

خلاصه آنان فقط علت اعدادی و صوری عرضی مخترعات خود میباشند نه علت فاعلی و علت موجد فقط ذات واجب الوجود جل و علا است که مبدء و پدید آورنده موجودات است.

آری قوه فکر از بالاترین قوای بشری بشمار میرود و شرافت بشر از تمام موجودات ما دون خود بهمان قوه ادراک و تمیز وی است، انسان اگر اینکه قوه خدا داده خود را بکار اندازد و در موجودات آفاقی و انفسی تدبیر نماید آن وقت از روزنه قلبش نور معرفت و دانش طلوع مینماید و موجودات را بآن طوری که هستند یعنی بآن وجهی که آیات الهی و تظاهرات فیض منبسط رحمانی میباشند مشاهده مینماید، در سوره فصلت آیه ۵۳ اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱﴾ و اینکه چنانچه مشهود است در آیات قرآن مجید مکرر امر بتعقل و تفکر

مینماید فقط برای همین است که بشر را بیدار کند و راهی برای وی باز کند که سر انجام آن قرب جوار احدیت و وصول بسعدت و فضیلت گردد، لکن انسان خودش بایستی برای که رهبران حقیقت نشان میدهند برود تا بمقصود اصلی خلقت برسد. وظیفه آن بزرگواران فقط تذکر و راه نمایی است چنانچه در کتاب کریم خطاب پیمبر اکرمش نموده فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ سوره الغاشیه آیه (۲۰) یعنی وظیفه تو آن است که مردم را متذکر گردانی نتوانی کس - را باکراه بعمل واداری. اگر ممکن بود انسان بگفته‌های دیگران و تقلید آباء و اجداد خود سعادت مند گردد دیگر امر بتفکر و تدبّر نمودن معنی نداشت، و نیز بمجاهده نمودن با نفس که امر فرموده وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ بی ثمر بود فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ در مقام سرزنش انسان است که پس از اینکه همه نعمتها چگونه بشکر ولی نعمت خود قیام نمینمائید.

(۱) بزودی مینمایانیم آیات و نشانه‌های قدرت خود را در افقها و در نفسهای آنها تا برای!!!!!! گردد که او است حق آیا کفایت نمیکند پروردگار ترا که او بر هر چیزی گواهد است [.....]

صفحه : ۱۰۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۱ تا ۹۶]

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴) فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّمَنْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ (۹۴) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

ترجمه

آیا دیدید شما آتش آن چنان که (از درخت) بیرون می آید،
آیا آن درختی که از آن آتش بیرون می آید شما خلق نموده‌اید یا ما آن را آفریده‌ایم،
ما قرار دادیم آن آتش را تذکر (که پند و اندرزی باشد برای شما و در بیابان و در جاهای دیگر بآن منتفع گردید و رفع حاجت نمائید)،

پس ای پیمبر تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگار خود که بسیار بزرگ است،
پس سوگند یاد میکنم بموقع و قرار

صفحه : ۱۰۱

گاه ستارگان،

و هر آینه اینکه سوگندی است که اگر بدانید بسیار بزرگ است
محققا آنچه را (پیمبر بر شما میخواند) هر آینه قرآن بزرگ است،
که در کتاب پوشیده شده است،
که مس نمیکنند آن را مگر اشخاص طاهر و پاکان،
فرود آمده از جانب پروردگار عالمیان،
آیا شما باین سخن تهاون و بی‌اعتنایی میکنید
و اینکه تهاون را روزی خود قرار میدهید محققا شما انکار کننده گانید،
پس چرا وقتی جان بسینه میرسد
و شما در آن موقع مینگرید (بحال آن محضری)
در صورتی که ما باو نزدیک‌تریم از شما و لکن شما نمی‌بینید،
پس شمایی که اعتقاد (بمعاد و بازگشت ندارید)،
چرا برنمیگردانید او را اگر راست می‌گویید،
پس اینکه محضر اگر از مقرین باشد،
پس مرگ برای او راحت و ریحان و بوستان پر نعمت است،
و اما اگر از اصحاب دست راست باشد،
پس سلام تو است (ای رسول اکرم) از اصحاب دست راست،
و اگر بوده باشد آن میت از تکذیب کنندگان و گمراهان
پس فرودگاه آنان آب جوشان جهنم است،
درآیند در جهنم،
محققا آنچه گفته شد هر آینه آن حق و ثابت است،
پس ای پیمبر تسبیح و تمجید نما بنام پروردگارت که بس عظیم و بزرگ است.

توضیح آیات

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ آیا شما مردم چنین گمان میکنید که آتشی که بیرون می‌آورید،
شما درخت آن را رویانیده‌اید یا ما آن را خلقت نموده‌ایم گویند اهل بیابانها برای آتش گیراندن شاخه‌هایی از درخت مرخ که آن

را نر گویند با شاخه‌هایی از درخت غفار که آن را ماده گویند بهم می‌فشارند از بین آن دو شاخه‌تر آتش می‌جهد. و اینکه آیه نیز مثل آیات بالا تذکر و اندرز بشر است که در موجودات نظر کنید و آیات الهی را بنگرید و ایمان بمبدء و معاد آرید، و از اینکه راه بمبدء خود آشنا گردید تا آنکه برای شما ممکن باشد باداء شکر وی قیام نمائید، زیرا وقتی

صفحه : ۱۰۲

ممکن است از کسی شکر واقعی ناشی گردد که نعمت و منعم را بشناسد، و بفهمد که منعم حقیقی آن کس است که از راه لطف و کرم تمام لوازمات بشری را بنیکوتر وجهی برای وی مهیا نموده و در دسترس وی گذارده، زیرا چنانچه از بعضی روایات استفاده میشود شکر همان است که انسان متوجه باشد که آنچه در دست دارد نعمت است.

مفسرین گویند آیه اخیر اشاره بآتش جهنم دارد که همین طوری که از درخت‌تر با آنکه آب و آتش ضد یکدیگرند آتش بیرون می‌آوریم قدرت داریم از استخوان پوسیده و جسم خاک شده انسان ثنیا در عالم قیامت بوی حیات نوینی بخشیم و او را زنده گردانیم.

نحن جعلناها تذکرةً و متاعاً للمؤمنین (مقوین) بیابانی را گویند که آبادی ندارد مرجع (هائ) در جعلناها (نار) در النار الّتی تُوزون در آیه بالا اشاره است به اینکه اینطور آتش در آوردن از درخت دو فائده در بر دارد یکی تذکر بشر که قدرت الهی را بنگرد دیگر برای نفع مسافری که هر گاه در بیابان محتاج بآتش گردند برای رفع احتیاج آنان از میان چوب تر آتش بیرون آرند. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ خطاب از حضرت احدیت بر رسول اکرم خود نموده که در شکر گذاری تسبیح و تنزیه و ستایش نما پروردگار خود را بنامهای بزرگ.

شاید (عظیم) صفت اسم باشد یعنی تسبیح و تنزیه نما اسم پروردگاری که آن اسم متصف بصفه عظمت است، و ممکن است (عظیم) صفت ربّ باشد و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود پروردگار خود را از صفات نقایص ممکنات تقدیس و تنزیه نما و عظمت او را در نظر آر و معنی دوم مناسب‌تر بآیه بنظر می‌آید.

چنانچه گفته‌اند چون تخلیه بعد از تخلیه است اینک است که پیمبر اکرم

صفحه : ۱۰۳

مأمور میگردد به اینکه اول تنزیه نماید ذات احدیت را از نقائص ممکنات و پس از آن او را بعظمت و بزرگی ستایش نماید. خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که پروردگار خود را بصفات جلال و صفات جمال هر دو ستایش بنما، و باید دانست که امت نیز در اینکه مأموریت شرکت دارند که همان طوری که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بحمد و ستایش پروردگار است امت او نیز مأمورند که در شب و روز حمد و ستایش نمایند آن فرد ازلی را.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ برای توضیح آیه مختصری از بیانات طبرسی (ره) را ترجمه مینمایم.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لا زائده و معنی اینست که سوگند یاد میکنم.

(سعید بن جبیر) ممکن است گفته شود (لا) اشاره برّد گفتار کفار باشد که گفته‌اند قرآن سحر است، یا گویند شعر است، یا گویند کهانت، و بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود اینک است که سوگند باینها یاد نمیکنم زیرا که امر آنها ظاهرتر از آن است که محتاج بقسم باشد (ابو مسلم) و در توجیه مواقع نجوم بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند محل طلوع و غروب ستارگان مقصود است (مجاهد و قتاده) قول دیگر مقصود گرفتن ستارگان و پراکنده گی آنها در قیامت است.

(حسن بصری) و از ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام چنین روایت میکنند که مقصود از مواقع نجوم آن تیرهایی است

که بآنها شیاطین را میرانند و چون مشرکین بآنها قسم یاد میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرموده من بآنها قسم یاد نمیکنم. و شاید مقصود از نجوم قرآن باشد یعنی سوگند یاد میکنم بنزول قرآن که قرآن قطعه قطعه و متفرقا فرود آمده (ابن عباس) بیان طبرسی در مجمع البیان پایان رسید

صفحه : ۱۰۴

لکن ظاهرا بهترین توجیهاات جمعا بآیات دیگری مثل لا- أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ - و لا- أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامِيَّةِ و غیر آن، اینکه است که چنانچه در جلد سوم اینکه تفسیر در توجیه آیات گفته شد ممکن است یا لام را زائده بگیریم و یا لام برای تأکید در قسم باشد یعنی هر آینه جدا قسم یاد میکنم و بنا بر اینکه معنی فَلَا أُقْسِمُ در آیه بمعنی (فلا قسم) میشود یعنی هر آینه سوگند یاد میکنم بمحل طلوع و غروب ستارگان، که در اینها آثار عظمت الهی پدیدار است و اگر شما افراد بشر عظمت گردش ستارگان و اوضاع عالم را میدانستید می فهمیدید که اینکه سوگند بسیار بزرگ است زیرا نظام عالم و پدید شدن موالید و نظام خلقت روی گردش کرات و تنظیم طلوع و غروب ستارگان انجام گرفته.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ جَوَابِ قَسْمِ است یعنی قسم بطلوع و غروب ستارگان که اینکه قرآن بسیار بزرگ و شریف و نفع آن عظیم و با کرامت و عظمت و جلال است.

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ در مقام فضیلت قرآن برآمده و سه فضیلت از فضائل ارجمند قرآن را تذکر میدهد اول قرآن در کتاب مکنون که شاید مقصود لوح محفوظ و دفتر آفرینش باشد، زیرا قرآن کریم پیش از فرود آمدن در اینکه عالم طبیعت در آن محل مخفی و از نظرها مستور بوده.

(دوم) قرآن کریم کتابی است که احساس و ادراک حقیقت آن را نمیکنند مگر ظاهرشدگان از قذارات معنوی اخلاقی اگر لا يَمَسُّهُ را جمله خبریه گرفتیم، یعنی دقایق و نکات و اسرار آن را نمیفهمند مگر کسانی که از دنس و قذارات اخلاقی و طبیعی پاک گردیده و قلب و دل آنان محل تَلَأُلُوْا نَوَارِ الْهَيْ و محل ودائع اسرار لاهوتی گردیده که چنین کسانی بعض اسرار قرآنی فائز گردیده و البته مصداق کامل عارفین بقرآن، نخستین رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پس از آن در مرتبه ثانی وصی و جانشین او علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه گرامی اویند که هر یک پس از

صفحه : ۱۰۵

دیگری گنجینه اسرار الهی و محل ودیعه نور سبحانی میباشند و مفسر و مبین قرآند و پس از آنها علمای گرامی که هر یک بقدر صفا و دانش از نور ولایت اقتباس نموده، و مفسر و مبین بعضی از نکات و معارف قرآند.

و شاید لا يَمَسُّهُ نهی باشد، یعنی بایستی قرآن را مس نکنند مگر کسانی که از هر حدی خالی باشند، از امام محمد باقر علیه السلام و جعفر صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که در توجیه آیه فرموده‌اند (باید قرآن را مس نکنند مگر اشخاصی که از تمام حدتها اصغر و اکبر پاک باشند یعنی از جنابت و حیض و نفاس و باقی حدتها و نیز باید با وضو باشند اینکه است که فقهاء جایز نمیدانند مس نمودن کلمات قرآن را مگر برای کسانی که خالی از حدت و با وضو باشند).

سوم از اوصاف قرآن اینکه است که فرموده تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ قرآن آیه آیه و بتدریج فرود آمده از طرف پروردگار عالمیان، در توضیح سوره قدر در جلد چهارم اینکه تفسیر راجع (بنزول و تنزیل) تا اندازه‌ای بیان نمودیم که علماء لغت گفته‌اند فرق است بین نزول و تنزیل که فرود آمدن دفعی را نزول گویند مثل إنا أنزلناه و فرود آمدن تدریجی را تنزیل نامند مثل همین آیه تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ و قرآن بهر دو قسم هر یک به اعتباری نامیده شده.

و در اینجا شاید اشاره باین باشد که مجموعه قرآن پیش از فرود آمدن آن بعالم طبیعت در لوح محفوظ بطور وحدت موجود بوده زیرا که عالم (ما فوق الطبیعه) عالم جمع و عالم وحدت است لکن هنگام نزول آن در عالم طبیعت که عالم کثرت و عالم تفرقه است بمناسبت عالمش که همه چیز در آن متفرق و پراکنده بنظر می‌آید بتدریج و قطعه قطعه فرود آمده. أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ در مقام سرزنش کفار برآمده که بچنین کلامی که از مصدر حقیقت فرود آمده تهاون و توهین میکنید و مُدْهِنُونَ در لغت مأخوذ از (دهن) و بمعنی نرمی

صفحه: ۱۰۶

استعمال شده.

و شاید اشاره بسستی و بی‌مبالاتی بعضی از مردم دارد که در امر قرآن سستی میکنند و در فهمیدن رموز و اسرار آن جدیت ندارند، باصطلاح راجع بفهم قرآن خون سردند.

و تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ بعض مفسرین گویند در اینجا بایست کلامی در تقدیر گرفت و آیه را اینطور قرائت نمود (و) تَجْعَلُونَ حَظَّكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ الَّذِي رِزْقُكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ یعنی و قرار میدید آنچه روزی شما است از قرآن اینکه بآن تکذیب نمائید، خلاصه شاید مقصود چنین باشد که قرآن که رزق روحانی شما و قوت بخش جان شما است و بایستی روح و قلب خود را بآن قوی و نیرومند گردانید در عوض بسبب انکار و عناد خود را از آن بی‌بهره میگردانید.

فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، وَأَنْتُمْ حِينَتٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ در اینکه آیه اخیر اشاره بقرب معنوی و احاطه و قیومیت او است و امثال اینکه آیه در کلام الله مجید بسیار آمده مثل قوله تعالی نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ و نیز اشاره بمعیت قیومیت دارد آنجا که فرموده هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ.

قرب و بعد حق تعالی نسبت بموجودات از قبیل قرب و بعد زمانی و مکانی نیست بلکه از قبیل قرب و بعد معنوی است و بمعنی متعارف مثل قرب باولیاء الله یا بعد از آنها نیز نمیشد بلکه قرب حق تعالی بموجودات معنی بالاتری در بر دارد که فهم نمیکنند آن را مگر (راسخون فی العلم) در احادیث صحیح از معصومین (ع) رسیده

(داخل فی الاشياء لا کدخول شیئی فی شیء و خارج عن الاشياء لا کخروج شیئی عن شیئی).

صفحه: ۱۰۷

اگر چه مفسرین قرب در اینکه آیه را نسبت بمحتضر باحاطه علم و قدرت تفسیر نموده‌اند، لکن چون علم و قدرت نیز عین ذات حق تعالی است بازگشت آن نیز بقرب ذات میشود و شاید آیه اشاره باین باشد که در آن وقت رحمت و فضل خدای رحمن شامل حال محتضر است زیرا که او دائم الفضل و کثیر الاحسان است، خلاصه آیه در مقام اعتراض بکسانی است که منکر مبدء و معادند که شمایی که گمان میکنید کار از دست خودتان یا دیگری برمیآید آن وقتی که روح بگلولی محتضر میرسد و شما مشاهده مینمائید و قدرت بر علاج ندارید در آن وقت ما باو نزدیک‌تریم از شما و نمیفهمید چگونه قبض روح او را میکنیم.

در بعض آیات قبض روح را نسبت بملک الموت میدهد قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱) و در بعض آیات نسبت بمطلق ملائکه میدهد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ (۲) و در جای دیگر نسبت بخودش میدهد اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (۳)

بعض مفسرین در جمع بین آیات گفته‌اند روح انبیاء و اولیاء و بالخصوص روح مبارک نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بدست قدرت حق تعالی گرفته میشود زیرا که ملائکه تسلط بر روح نبی ندارند و روح مؤمنین بدست ملک مقرب عزرائیل قبض میگردد و

روح کفار را بعض ملائکه میگیرند و اینکه طور جمع نمودن بین آیات نیکو بنظر میآید زیرا که قبض کننده روح بایستی از حیث شرافت و مقام با ارواح مناسب باشند اگر چه تمام اقسام و انواع ملائکه پاک و طاهرند و عمال حق تعالی و مسخر امر اویند و هم لا یفرطون در آیه بالا شاید اشاره باین باشد که آنها نسبت بخدمت مرجوعه

(۱) سوره سجده آیه ۱۱ خطاب برسول اکرم است که بگو قبض میکند روح شما را ملک الموت که موکل بر شماست پس از آن بسوی پروردگارتان بازگشت میکنید.

(۲) سوره انعام آیه ۶۱ وقتی آمد یکی از شما را مرگ میمیراند او را فرستاده‌های ما و آنها تقصیر نمیکنند.

(۳) سوره الزمر آیه ۴۳ خدا میگیرد روحها را در وقت مرگ و آن چیزی را که نمرده است در وقت خواب آنها

صفحه : ۱۰۸

بخود افراط نمیکنند لکن خباث نفس کافر و تعلق او بجسد و عکوف او بعالم طبیعت سبب شدت و سختی خروج روح وی میشود، قوله تعالی و لو ترى إذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکه باسطوا أيديهم أخرجوا أنفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون علی الله غیر الحق و كنتم عن آیاته تستكبرون» (۱) اشاره بسختی قبض روح آنها است.

فأما إن كان من المقربين، فروح و ریحان و جنه نعیم چون در اول سوره مردم را سه قسمت نموده، اصحاب الیمین، و المقربین و اصحاب الشمال، آخر سوره در مقام حال آنان بعد از مفارقت روح آنها از بدن عنصری آنها برآمده که اگر از مقربین بشمار آید، یعنی اگر محتضر مؤمن کامل و از موحدین باشد بمرتب و شهود و عین الیقین یا حق الیقین رسیده باشد پس روح او در محل امن و جایگاه صدق عند ملیک مقتدر متمرکز میگردد و (روح و ریحان) شاید اشاره باین باشد که بنسب معطر قرب معنوی حقیقی قلب و دل وی باز میگردد.

بعض مفسرین گفته‌اند مقصود از (روح) اینکه است که آن وقت در راحت و آسایش و فارغ از هر مشقت و زحمتی است.

دیگری گفته آیه اشاره باین است که مردن مقربین مثل گلی ماند که استشمام نمایند و از آن محظوظ گردند.

و جنه نعیم برای آنان آماده شده بهشت پر نعمت و از بعض عرفاء است که مقربین را روح وصال و ریحان جمال و بهشت جلال است، روح او روح انس و قلب او ریحان قدس و نفس او جنه فردوس است، روح او نظر بسوی وجه جبار و ریحان او

(۱) سوره انعام آیه ۹۳ و اگر بینی در آن هنگام ستمکاران را در سكرات مرگ هستند در حالی که ملائکه گشوده‌اند دستهای خود را که بیرون کنید جانهای خود را امروز جزاء داده خواهید شد بشکنجه خواری بسبب آنچه بخدا نسبت بنا حق میدادید و از آیات خدا سرکشی مینمودید.

صفحه : ۱۰۹

استماع کلام جبار - و جنه نعیم اینکه است که عبد وقتی خواست زیارت مولای خود کند از او محبوب نگردد، و مقربین در دار دنیا نیز چنینند که روح آنان مشاهده و ریحان آنها سرور خدمت است و بهشت نعیم آنها سرور بذكر او است.

دیگری گفته روح برای عبادت کنندگان، و ریحان برای عرفاء و جنه نعیم برای عوام مؤمنین است دیگری گفته روح شهود ذات، و ریحان وصول بان، و جنه نعیم محظوظ گردیدن بان است.

(تفسیر روح البیان) و أما إن كان من أصحاب الیمین فسلام لکم من أصحاب الیمین

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) خطاب بحضرت رسول است اگر میت از اصحاب یمین باشد تو می‌بینی در او آنچه را دوست داری که او از سختیها و محنتها فارغ گردیده، و بعضی در توجیه جمله چنین گفته‌اند که ای آن کسی که از اصحاب یمینی سلام و سلامتی بر تو است که از عذاب خدا ایمن گردیدی (مجمع البیان) و شاید آیه اشاره باین باشد که اصحاب یمین از جهت متابعت تو که پیمبری و عمل نمودن بشریعت اسلام یا امت هر پیمبری که بگفته او و قانون الهی عمل نمود... اینان از هر غل و غشی و هر تعب و ناراحتی سالم گردیده و دارای عیش گوارا میباشند.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ، فَنُزِّلْهُ مِنْ حَمِيمٍ، وَتَصْلِيَةُ حَجِيمٍ و اگر میت از دسته سوم و از اصحاب شمال باشد و از کسانی که پیمبران و کتابهای آسمانی را انکار و تکذیب نموده قولاً یا عملاً و از جاده حقیقت گمراه گردیده چنین مردمانی پس از مرگ نزول و فرودگاه آنان حمیم و آب جوشان و محل و آرامگاه آنها آتش جهنم است.

صفحه : ۱۱۰

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هَذَا اشاره بمطالب سوره یا خصوص اینکه دسته است که اینکه هایی که در اینکه سوره یا آنچه در باره اینکه سه دسته گفته شد واقع و محقق و ثابت و یقینی است که شکی و ریبی در آن نیست.

و اینکه آیه نیز چنانچه در توجیهاات بعض آیات دیگر گفته شده مشعر بر اینکه است که بهشت و جهنم موعود و نیز مقام و مرتبه هر کسی در خور خود فعلاً محقق و ثابت و مهیا است نه آنکه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند بعداً مهیا میگردد.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ خطاب برسول اکرم است بالخصوص و بامت او بالعموم که تسبیح و تمجید و ستایش نمائید پروردگار خود را که بزرگ و با عظمت است و بازگشت تمام امور بسوی او است و او مرتبی و پرورنده تمام عالمیان است (هو المبدء و المعاد).

صفحه : ۱۱۱

سوره حدید

اشاره

در مدینه فرود آمده و بیست و نه آیه است

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴)

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)
 آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۹)

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲)

صفحه : ۱۱۲

ترجمه:

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص،
 آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همگی تسبیح و ستایش مینمایند آن خدای مقتدر حکیم را،
 مر او را است مملکت آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و او بر هر چیزی توانا است،
 او هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و او بهمه امور دانا است،
 آن خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید پس از آن مستولی گردانید بر عرش میداند آنچه را که در زمین فرو رود و آنچه از زمین بیرون آید
 و تمام امور بازگشت بخدا مینماید،
 داخل میکند شب را در روز و داخل میکند روز را در شب و او از سر قلبها آگاه است،
 ایمان آورید بخدا و رسول او و انفاق کنید از آنچه خدا شما را جانشین گذشتگان گردانیده پس کسانی که از شما ایمان آوردند و انفاق نمودند برای آنها اجر بزرگ است،
 و چه چیز شما را بر آن داشته که ایمان نمیآورید بخدا و پیمبر او که دعوت میکند شما را برای آنکه ایمان آورید پروردگار خودتان که محققا خداوند از شما عهد و میثاق گرفته که بوده باشید شما گروندگان،
 خدا آن کسی است که بر بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آیات ظاهر و روشن فرستاده تا آنکه بیرون آورد شما را از ظلمتهای (کفر) بسوی نور (ایمان) و خدا نسبت بشما بسیار رئوف و مهربان است،
 و چیست مر شما را که در راه خدا انفاق نمیکنید در صورتی که وارث ملک آسمانها و زمین خدا است مساوی نیستند از شما کسانی که پیش از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند که درجه اینان بزرگتر از کسانی است که بعد

صفحه : ۱۱۳

از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند و حال آنکه خداوند بتمام آنها وعده نیکو داده و خدا بآنچه میکیند دانا است،
 کی است آن کسی که بخدا قرض بدهد قرض نیکو پس خداوند چندین برابر زیاد میکند بر او و برای او است پاداش بزرگ،
 ای پیمبر یاد کن روزی را که می بینی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را که نور آنان پیش رو و سمت راستشان می شتابد و بشارت

میدهند ملائکه (مؤمنین را) بهشتهایی که از زیر درختهای آنها آبها جریان دارد و همیشه در آن بهشتهها جاویدانند و اینکه سعادت و فیروزی بسیار بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ تَسْبِيحًا بمعنی تنزیه حق تعالی است از هر نقصی و عیبی که در ممکنات از قبیل امکان ذاتی پدید گردیده. در بعض سور قرآنی تسبیح بر وزن مصدر آمده و در سوره (اسراء) سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ زیرا که مصدر اصل مشتقات است و زمان گذشته و آینده در آن مأخوذ نیست و استیعاب دارد و شامل تمام ازمنه میگردد و در اینکه سوره (الحديد) و سوره (الحشر) و سوره (الصف) بصیغه ماضی آمده که اخبار است و خبر میدهد که موجودات چنینند و در سوره (جمعه) و سوره (التغابن) بصیغه مستقبل آمده و در سوره اعلی و سوره واقعه بصیغه امر سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى بیان نموده و از مجموع آیات چنین استفاده میشود که بایستی عبد در تمام ازمنه و ساعات عمر بحمد و ستایش حق تعالی قیام نماید. و چون شناسایی ذات حق تعالی بکنه و حقیقت برای احدی از ممکنات خواه مجرد باشد یا مادی، ملک باشد یا انسان، نبی باشد یا ولی، ممکن نیست زیرا که او جل و علا- محیط است و باقی محاط و معرفت حقیقی بدون احاطه میسر نمیشود اینک است که امر فرموده که او تعالی را بتنزیه و تقدیس و خالی بودن از نقایص

صفحه: ۱۱۴

ممکنات ستایش نمایند.

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ما) موصوله عموم دارد و شامل میگردد تمام موجودات ارضی و سمائی را چه آنهایی که صاحب شعور و ادراکند، مثل ملائکه و بشر و جن، یا آنهایی که بدون شعور و ادراکند، مثل حیوانات و نباتات حتی جمادات، زیرا که فطرت هر موجودی یک نوع تسبیحی در خور خود و باعتبار خلقت در وی مأخوذ گردیده که بزبان حال و قال تسبیح و ستایش مینمایند مبدء و آفریننده و مربی خود را و در آن سستی نمیکند.

و رأی بسیاری از مفسرین بر اینکه است که عقلاء او را بقول و اعتقاد ستایش مینمایند، غیر عقلاء او را بزبان حال که بحدوث و امکان خودشان ارائه میدهند صانع و مدبر خود را.

بعضی گفته‌اند ممکن است حمل کنیم تسبیح را بر قدر مشترک بین تسبیح لفظی و تسبیح معنوی که شامل گردد هم تسبیح عقلاء و هم تسبیح غیر عقلاء را که عقلاء بزبان از روی دانش تنزیه و تسبیح میکنند و غیر عقلاء بدلالت حدوث وجود و آثار خلقت خود اظهار مینمایند و تنزیه میکنند مدبر و آفریننده خود را.

صدر المتألهین بعد از نقل گفتار مفسرین در اینجا بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین فرموده. مخفی نیست که اینکه توجیهاات و تأویلاتی که مفسرین نموده‌اند با آیات قرآنی و احادیث نبوی ملایمت ندارد، زیرا که آیات و احادیث دلالت دارد بر اینکه تمامی موجودات حتی جمادات و نباتات خدا را تسبیح و ستایش مینمایند، قوله تعالی أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ اللَّهُ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ. و نیز قوله تعالی أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ اللَّهُ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ

صفحه : ۱۱۵

صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتِهِ وَ تَسْبِيْحِهِ اِيْنِكِه دُو آيِه مَشْعِر بَر اِيْنِكِه اِسْت كِه اِيْنِكِه تَسْبِيْح فِطْرِي وَ سَجُوْد ذَاتِي اِسْت كِه اَز تَجَلِّي حَقِّ تَعَالِي نَاشِي گَرْدِيْدِه بَرَاي هَر مَوْجُوْدِي اَز خَلْقِ اللّٰهِ وَ هَر چِيْزِي بَطْرِزِي گُوِيَا بَذَكْر اُو تَعَالِي اِسْت وَ حَب اُو دَر تَمَام مَوْجُوْدَات سَرِيَان دَارِد وَ هَمِه بَفِطْرَت وَ طَبِيْعَت خُوْد بَدُوْن تَكْلَف مَتَوَاضِع وَ فَرْمَان بَر دَارِنْد فِقْط قُوَاي وَ هَمِيِه وَ تَخِيْلَات شَيْطَانِي اِسْت كِه مَنَكْر اِيْنِكِه طَوْر عِبَادَت ذَاتِيِه مَوْجُوْدَات گَرْدِيْدِه وَ بَاعْتِبَار تَخِيْلَات شَيْطَانِي اِسْت كِه اِنْسَان مَسْتَحَقِّ عَذَاب مِيْگَرْدِد چنانچه فرموده وَ كَثِيْرٌ حَقٌّ عَلَيِّهِ الْعَذَابُ (پَايَان) آري علاوِه بَر آيَات بَسِيَارِي كِه دَلَالَت صَرِيْح دَارِد كِه مَوْجُوْدَات حَتِي جَمَادَات وَ نَبَاتَات تَسْبِيْح مِيْكَنَنْد وَ تَقْدِيْس وَ سَتَايِش مِيْنَمَايَنْد اَن فَرْد ذُو الْجَلَال رَا اِحَادِيْث بَسِيَار نِيْز شَاهِد بَر اَن اِسْت.

اَز اِبْن مَسْعُوْد چِنِيْن نَقْل مِيْكَنَنْد كِه گَفْتِه مَن دَر مَكِه بَا رَسُوْل اللّٰهِ بُوْدَم وَ بَا اُو بِيْرُوْن اَمْدَم دَر بَعْض اطْرَاف مَكِه دِيْدَم حَضْرَتِش رُو نَكْرَد بَحْجَرِي وَ نِه بَشْجَرِي مَكْر اَنَكِه مِيْگَفْت
(السلام عليك يا رسول الله)

وَ امْتَال اِيْنِكِه رُوَايَات بَسِيَار رَسِيْدِه كِه مَشْعِر بَر اِيْنِكِه اِسْت كِه مَوْجُوْدَات گُوِيَا وَ شَنُوَا مِيْباشَنْد.

وَ نِيْز دَر ادْعِيَه اِي كِه اَز مَعْصُوْمِيْن (ع) رَسِيْدِه شَاهِدَه اِيِي بَر اَن اِسْت چنانچه از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم حديث میکنند که در دعا و مناجات عرض میکرد

(الهي انت الذي سجد لك السماء والارض و سجد لك سواد ايل و نور النهار وضوء القمر و شعاع الشمس و حفيف الشجر و دوى الماء).

(صدر المتالهيْن) وَ دَر تَسْبِيْح رُوْز چَهَار شَبِه كِه دَر مَصْبَاح كَفْعَمِي اِسْت چِنِيْن مَنَاجَات مِيْكَنْد

(سبحان من يسبح له الانعام باصواتها يقولون سبحوا قدوسا سبحان الله الملك الحق المبين سبحان من يسبح له البحار بامواجها سبحانك ربنا و بحمدك سبحان من يسبح له ملائكة السماوات باصواتها سبحان الله المحمود في كل مقاله- الى ان قال عليه السلام سبحانك لا اله الا انت تسبح لك الدواب في مراعيها و الوحوش في مظانها!!!!!! فلواتها و الطير في و كورها سبحانك لا اله الا انت تسبح لك البحار

صفحه : ۱۱۶

بامواجها و الحيتان في مياهها و المياه في مجاريها و الهوام في اماكنها

تا آخر) وَ اَز اِيْنِكِه فِقْرَات دَعَا مِي تُوَان اِسْتَفَادِه نَمُوْد كِه هَر مَوْجُوْدِي رَا ذَكْر مَخْصُوْصِي اِسْت دَر خُوْر وَ جُوْد خُوْد كِه مَبْدِء حَكِيْم دَر طَبِيْعَت وَ غَرِيْزِه وَي نِهَادِه زِيْرَا كِه دَر جَاي خُوْد مَبْرَهْن گَرْدِيْدِه كِه تَمَام مَوْجُوْدَات هَر يَك بَقْدَر كَمَال خُوْد دَارَاي شَعُوْر وَ ادْرَاكَنْد وَ نِيْز عَشْق غَرِيْزِي دَر تَمَام مَوْجُوْدَات سَرِيَان دَارِد (۱).

وَ شَايْد سَرِّش اِيْنِكِه بَاشَد كِه چُوْن جُوْد عِيْن عِلْم وَ ادْرَاك وَ قَدْرَت وَ شَعُوْر اِسْت يَعْنِي تَمَام صِفَات كَمَالِيِه نَاشِي اَز جُوْد اِسْت وَ هَر مَوْجُوْدِي بَقْدَر قُوْت وَ سَعَه وَ جُوْدِش دَارَاي عِلْم وَ قَدْرَت وَ شَعُوْر اِسْت مَنْتَهِي الْاَمْر چُوْن جُوْد جَمَادَات وَ نَبَاتَات ضَعِيْف اِسْت عِلْم وَ شَعُوْر اَنَان نَمَايَان نِيْسْت، لَكِن چنانچه گویند اشخاصی که چشم و گوش دلشان بینا و شنوا گردیده مثل انبیاء و اولیاء خاص و تابعین آنها بلکه بعضی از مرتاضین در اثر ریاضت در همین عالم تسبیح موجودات را بگوش شنوا و سجده آنان را بچشم حق بین خود ادراک مینمایند، و باقی مردم در قیامت که بفعلیت اخیر خود رسیده اند میفهمند که چگونه تمام موجودات گویا و شنوا میباشند، چنانچه در باره زمین است قوله تعالى يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۲) و نیز باقی موجودات مثل اینکه اجزاء بدن انسان بر علیه

خود شهادت می‌دهند و قرآن شهادت می‌دهد تمام اینها شاهد بر اینکه مطلب است و دلالت دارد که در آن وقت تمام افراد بشر تسبیح موجودات را بگوش و سجده آنان را عیانا می‌بینند و می‌شنوند گویا عالم قیامت تحوّل است از عالم دنیا که وقتی عالم دنیا مراتب سیر خود را بانتهای کمال رسانید و آن وقتی است که عالم بوجود امام عصر علیه السّلام بمنتهی درجه کمال لایق بخود رسیده و تمام افراد بشر موحد و متفق الکلمه و دین حق سراسر

- (۱) چنانچه آن شاعر گفته: (سرّ حبّ ازلّی در همه اشیاء جاری است || ورنه بر گل نزدی بلبل بی دل فریاد)
(۲) سوره الزلزال آیه ۴

صفحه: ۱۱۷

عالم را فرا گرفته و صلح عمومی بین موجودات دائر گردیده آن وقت عالم دنیا بغایت و فائده اخیر خود رسیده. چنانچه ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که هر موجودی وقتی سیر استکمالی خود را پایان رسانید بمرتب فوق خود تحوّل مینماید و اینکه قاعده لا یتغیر در تمام موجودات حکم فرما است و شاید همین باشد سرّ اینکه بایستی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه و ظهوره در آخر الزمان پس از غیبت طولانی ظاهر گردد (فیملا الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا)

پس از آنکه عالم دنیا باین درجه و کمال رسید و نوع بشر بکمال لایق بخود رسیدند آن وقت موقع آن میرسد که تحوّل نماید بعالم دیگری که صلاحیت داشته باشد برای بقاء، و آن عالم قیامت است و آن عالم بمناسبت اینکه عالم اخیر و آخر منزل بشر و جایگاه همیشگی او است بایستی کامل باشد اینکه است که عالم آخرت را عالم جمع و عالم حیوان و عالم بقاء نامیده و جامع بین تمام عوالم بشری است.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اشاره بقوت و عظمت و حکمتی دارد که هر موجودی را بنظر خاص و روش مخصوصی گویای تسبیح و تقدیس و ستایش خود گردانیده.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آن خدای غالب و قاهری که مالک آسمانها و زمین است همه ملک او، و در تصرف قدرت وی است زنده میکند و میمیراند و قدرت او عام است و بر هر چیز توانا است.

اینکه آیه تأیید مینماید همان آیه اول را، و شاید اشاره باین باشد که چون آسمان و زمین ملک خدا و در تصرف قدرت و اقتدار اویند بهر کس خواهد حیات بخشد و هر که را خواهد میمیراند و چون تمام موجودات از آن فرد متعال استمداد بقاء وجود می‌طلبند اینکه است که هر موجودی بزبان حال و قال و استعداد مبدء خود را ستایش مینماید و از او بقاء می‌طلبد.

صفحه: ۱۱۸

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

- (۱) اول است پیش از تمام موجودات و پدید آورنده آنها است آخر است بعد از فناء ممکنات و باقی و ابدی است و آخر ندارد.
(۲) اول است یعنی مبدء صدور اسباب موجودات است و آخر است که رجوع و بازگشت تمام امور بسوی او است، و بظهور

موجودات وجود او ظاهر است، و باطن و پنهان است حقیقت و کنه ذات مقدس او از اینکه عقلاء بتوانند ادراک نمایند او را (۳) اول و آخر است یعنی جامع تمام صفات و کمالات اولین و آخرین است و ظاهر و باطن است از جهت آنکه وجود او ثابت و مستمر است در تمام زمانهای گذشته و آینده یا ظاهر است یعنی علو و برتری دارد بر هر چیزی و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین در آیه کرده‌اند بسیار است.

لکن بهتر اینکه است که آیه را حمل بر یک معنی عامی نمائیم و گوئیم اینکه چهار کلمه شاید اشاره باحاطه وجود و علم حق تعالی و اشعه نور رحمت آن فرد ذو الجلال داشته باشد که علم و قدرت و اشعه نور رحمت او محیط بر تمام موجودات و همه مشمول فیض منبسط و رحمت رحمانی و فیض سبحانی اویند، و اول و آخر و ظاهر و باطن عبارت از تمامی جهات وجود ممکنات باشد که وجود ممکن بتمام جهات از شئون وجود واجب حق تعالی بشمار میرود که وجود و علم حق تعالی بتمام جهات وجود و سراسر قوای و مراتب خلقت هر موجودی احاطه دارد و او مبدء وجود ممکنات و غایت آنها و ظاهر آنها و باطن آنها است، یعنی همه موجودات بتمام قوا و مشاعر تحت استیلاء و سیطره قدرت و اقتدار او واقعند.

و هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ مؤید همین توجیه و بیان آن است که چون محیط و مستولی بر تمام موجودات اولین و آخرین است بهر چیزی عالم و تمام اشیاء در علم حضوری او سبحانه حاضر و مکشوفند و بر او چیزی مخفی و پنهان نمیباشد.

صفحه : ۱۱۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ (خلق) در لغت بمعنی اندازه گیری استعمال شده (استوی) بمعنی اعتدال و استقامت مقابل اعوجاج آمده و بمعنی استیلاء در صورتی که مقرون بعلی باشد یعنی بعلی متعدی شده باشد نیز استعمال شده عرش بمعنی تحت قوله تعالی وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و بمعنی سقف نیز آمده مثل قوله تعالی فَهِيَ خَاطِئَةٌ عَلَى عُرْوَتِهَا.

در اینکه آیه مبارکه در مقام آثار ذات ذو الجلال بر آمده و بدلیل (انّی) که از اثر پی بمؤثر بردن است معرفی مینماید ذات بیهمتای خود را- و مرجع هُوَ در اینکه آیه و آیه بالا (الله) است که در اول سوره (یسبح الله) نام برده شده، و شاید اشاره باین باشد که تمام موجودات ارضی و سمائی تنزیه و تقدیس و ستایش مینمایند آن کسی را که آسمانها و زمین را در مقدار شش روز خلق نموده و بقرینه قوله تعالی در سوره حج آیه ۴۷ وَ إِنِّي يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ یعنی هر روزی نزد پروردگار تو مثل هزار سالی است که شماره مینمائید وقتی اینکه دو آیه را با هم جمع نمودیم باین اعتبار شش روز شش هزار سال میشود، و معنی آیه چنین میشود خداوند آسمانها را با آنچه در او است از ماه و خورشید و ستارگان و کرات و کهکشانها و تمام اوضاع سماوی و ارضی از کوهها و اقیانوسها و باقی اوضاع زمینی را در مدت شش هزار سال آفرید.

و چون قبل از پیدایش ماه و خورشید و باقی اوضاع عالم که از گردش آنها شب و روز و ماه و سال تعیین میشود شب و روزی نبوده لذا نمیشود مقصود از یوم روز معهود باشد بلکه معنی دیگری در بر دارد و شاید اشاره باین باشد که پیدایش عالم طبیعیات و عنصریات بتدریج واقع گردیده و وجود آنها تدریجی است نه دفعی و چنانچه از کلمه (تعدون) استفاده میشود خلقت آسمانها و زمین در مدتی انجام گرفته که مطابق میگردد با شش هزار سالی که شما افراد بشر شماره مینمائید.

و با آنکه نظر بعموم قدرت الهی ممکن بود عالم طبیعیات را دفعه ایجاد

صفحه : ۱۲۰

نماید بتدریج آفریده البته اسراری در آن مندرج است که خودش عالم باو است، و همان طوری که اصول عالم از آسمانها و کرات و زمین را بتدریج آفریده جزئیاتی که ناشی از آنها است مثل عناصر و موالید ثلاثه، جمادات، نباتات، حیوانات، آنان نیز بتدریج

واقع میگردند.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون ماده اولیه در منتهی درجه خستیت و در مرتبه خلقت در آخرین مرتبه وجود واقع گردیده و چنانچه در محل خود مبرهن گردید ماده‌المواد که حکماء آن را (هیولی) نامند بتنهایی وجود مستقل ندارد بلکه بضمیمه صورت علت مادی میگردد برای موجودات دیگر، اینکه است که قصور ماده و عدم استعداد آن برای وجود دفعی باعث گردیده که موالید، جمادات، نباتات حیوانات، بتدریج از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای سیر بنمایند تا بکمال لایق بخود برسند اینکه است که هر موجود طبیعی پیدایش او مسبوق بماده و مدت است، زیرا که اجسام طبیعی قوام وجودشان بحرکت و سکون انجام میگیرد و حرکت بهر معنی که فرض شود تدریجی الحصول است و لازمه جسم طبیعی چنین است که بایستی بتدریج تحقق پذیرد خلاصه قصور ماده و عدم استعداد آن برای وجود دفعی مقتضی اینکه است که موالید ثلاثه بتدریج تحقق پیدا نمایند لکن با اینکه حال چون قدرت حق تعالی عموم دارد و عام است و قصوری در قبل عموم قدرت او تصور ندارد اینکه است که گوئیم آنچه را اراده کند فوراً موجود میگردد.

و چون موجودات عالم امر مجرد از ماده میباشند مسبوق بمدت نیز نمیباشند وجودشان دفعی است باراده حق سبحانه و تعالی فوراً موجود میگردند و نیز حرکت و سکون در آنها نیست زیرا در آنها قوه و استعداد نیست که بحرکت از قوه بفعل آیند. پس از اینجا معلوم میگردد که نه در قدرت الهی قصوری است و نه در فیض او بخلی است، بلکه حکمت چنین اقتضاء نموده که موجودات مادی بتدریج پیدایش نمایند و (استوی) در آیه اشاره بتعادل و موازنه بین اجزاء عالم طبیعیات است که

صفحه : ۱۲۱

پس از خلقت اجزاء سماوات و ارض تعادل و مساوات بین آنها قرار داده علی العرش شاید اشاره باستیلاء و نفوذ قدرت او باشد و همان طوری که تخت سلطنتی مقر سلطنت سلطان و جایگاه نفوذ حکم او است و سلطان بر آن استیلاء دارد همین طور تمام عوالم ممکنات از عالم مجرّادات و مادیات تماماً تخت سلطنتی سلطان السلاطین است و رحمت و فیض وجود لم یزلی او مستولی بر آنان است چنانچه شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا مِدَانِدَ أَنْجِه رَا كِه فِرُو رُوْد و حرَكْت كِنْد در زمين مثل بذر هنگامی كه شكافته ميگردد زير زمين و آنچه از زمين بيرون مي آيد از گياهها و نباتات و معدنيّات و مياهِ و دفينه جات و ميداند آنچه از آسمان مثل باران و برف و تگرگ و نزول ملائكه پائين مي آيد و ميداند آنچه را كه صعود با آسمان مينمايد مثل ارواح و اعمال و كلمه طيبه و ملائكه و روح قوله تعالی تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (المعارج) آيه (۴).

خلاصه آیه اشاره باحاطه و سعه علم حق تعالی دارد که اعیان موجودات چه آنهایی که ظاهر و پدیدند و چه آنهایی که از انظار خلائق غائب و مستورند قبل از وجود و در حال وجود و پس از وجود تماماً در احاطه علم حضوری او مکشوفند و هیچ چیز از او تعالی غائب و مستور نمیباشد.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس از بیان شمول قدرت او تعالی که از آیه اول هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ معلوم میشود، و بیان احاطه و سعه علمش که از آیه بعد يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ استفاده میگردد، گویا اینکه آیه اخیر اشاره بسبب لمی شمول قدرت و علم (لم یزلی) دارد که چون قوام موجودات و هستی آنها که هُوَ مَعَكُمْ اشاره بآن

صفحه : ۱۲۲

است بستگی دارد باراده و مشیت او، اینکه است که علم و قدرت او محیط بر شما و همه چیزها است. خلاصه معیت حق تعالی که از اینکه آیه و آیات دیگر مثل قوله تعالی ما یكون من نجوى ثلاثیه إلا هو رابعهم ولا خمسیه إلا هو سادسهم ولا أدنی من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم این ما کائوا» (۱) بر می آید معیت قیومیت است، و کنه و حقیقت نحوه معیت حق سبحانه را با موجودات کسی نمیداند مگر خداوند و راسخین در علم که بنور بصیرتشان و صفای قلبشان مشاهده مینمایند که موجودیت اشیاء عبارت از انتساب و ارتباط آنها است بموجود حقیقی و وجود آنان وجود ربطی و ظلی است قوله تعالی ألم تر إلی ربک کیف مید الظلّ و لو شاء لجعلہ ساکناً» (۲) بلکه بمعنی لطیف تر توان گفت وجود ممکنات عین ربط است بقیوم تعالی و عبارت از قوام وجود آنها است بمبدء آفرینش زیرا که ممکن از حیث ذات و حقیقتش خالی از وجود است و وجود زائد بر او است، چنانچه گفته‌اند (الممكن فی حد ذاته لیس و به!!!!) پس وجود نسبت بحق تعالی ذاتی و عین ذات او است و نسبت بممکن عرضی است و همچنین هر کمالی و جمالی و بهایی که در ممکنات دیده میشود ترشّحی است که از سر چشمه فیض رحمت رحمانی حق تعالی صادر گردیده و بممکن رسیده یعنی همه صادر از او، و او جلت عظمته محیط بر اشیاء و مقوم وجود آنها است. و باید دانست که معیت او مثل معیت جسم با جسم دیگر و عرض با موضوعش و صورت با ماده‌اش و صفت با موصوفش و امثال اینها نیست، زیرا که ارتباط بین واجب و ممکن بحال و محل نیست زیرا که حقیقت حق عز و جل اجل و عالی تر از آن

- (۱) سوره مجادله آیه ۸ نیست هیچ رازی بین سه کس مگر آنکه او چهارمی آنها است و نه بین پنج کس مگر آنکه او ششمی آنها است و نه کمتر و نه بیشتر مگر آنکه او با آنها است هر جا که باشند.
- (۲) سوره فرقان آیه ۴۷ (آیا نمی بینی چگونه پروردگارت کشید سایه را و اگر میخواست هر آینه قرار میداد آن را ساکن.

صفحه: ۱۲۳

است که حال در غیر یا ممزوج یا متحد بغیر گردد، بلکه وجود ممکن در مقابل وجود واجب هیچ مینماید. و از باب تقریب بذهن گفته‌اند. قیام موجودات بمبدء شبیه قیام ظل است بذی ظل خود، همین طوری که هستی سایه بستگی دارد بصاحب سایه همین طور وجود ممکنات بستگی دارد بوجود و علم و قدرت خالق متعال. یا نسبت او بممکنات شبیه نفس است نسبت بحیات بدن که همین طوری که قوام بدن و آثار حیاتی آن از حس و حرکت ناشی از نفس و از آثار نفسند، با آنکه نفس نه داخل در بدن است و نه در خارج از بدن همین طور قوام موجودات و کمالاتی که ناشی از هر موجودی است ناشی از حق تعالی و قائم باو است. منسوب بسید اولیاء علی علیه السلام است که فرموده (مع کل شیئی لا بمقارنه و غیر کل شیئی لا بمزائله). له ملک السّموات و الأرض و إلی اللّٰه تُرجعُ الأمُورُ آسمانها با آن عظمت و آنچه در او است از کرات و کهکشانش و ستارگان و موجودات جوئی، و زمین پهناور آنچه در او است از کوهها و اقیانوسها و حیوانات بزی و بحری و اصناف جن و افراد بشر (خلاصه) مجموع عالم طبیعی و اینکه کاخ مجلل جهانی آنچه دیده شده یا نشده همه ملک خداوند تعالی و تحت تصرف قدرت و اقتدار اویند، و وجود و بقایشان بسته باراده او و قائم بوی میباشند، و بازگشت همه امور بسوی او است او هم مبدء هر موجودی است و هم معاد او است، هم علت فاعلی و هم علت غایی (هو المبدء و المعاد) همه از او و بازگشت بسوی او است. یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (ولوح در لغت بمعنی دخول چیزی است در چیز دیگری) راغب اصفهانی چنین گوید (الولوج الدخول فی مضیق) یعنی ولوح دخول در چیز تنگ است که

صفحه: ۱۲۴

بشدت داخل گردد، قوله تعالی حَتَّى يَلِجَ الْجَبَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و قوله تعالی يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ تنبیه بر اینکه است که خداوند تعالی عالم را اینکه طور ترکیب نموده که بطولوع شمس و غروب آن شب را بیفزاید بر روز و روز را بیفزاید بر شب (پایان) (وَ هُوَ عَلِيمٌ) علیم صیغه مبالغه بر وزن فعیل و دلالت بر احاطه و سعه علم دارد، و اشاره به اینکه همین طوری که او عالم بظواهر اشیاء و همه چیز نزد او حاضر و هویدا است، عالم بما فی الضمائر است و آنچه در سینه‌ها مستور است آگاهست. و نیز ولوج شب در روز و روز در شب از روی علم بصلاح و حکمت در نظام عالم ناشی گردیده جزافی نیست از روی تصادف و اتفاق انجام نگرفته.

آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَمَالِدِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ خطاب بعموم افراد بشر است که ایمان آرید بخدا و پیمبر او که مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و از آنچه از پیشینیان بدست شما رسیده و شما جای گزین آنان گردیده‌اید یا از آنچه خداوند شما را بر آن استیلاء داده و در تصرف شما قرار داده اتفاق نمائید. ما تعمیم دارد و شاید اشاره باین باشد که آنچه را که شما خلافت از قبل حق تعالی متصرف گردیده‌اید خواه مال باشد یا علم و دانش، ریاست باشد یا مقام، کمال باشد یا جمال آنچه را در زمین از طرف حق تعالی نمایندگی پیدا نموده‌اید و در آن متصرف گردیده‌اید بدیگران اتفاق نمائید، زیرا که تمام فیوضات از سر چشمه فیض الهی ترشح نموده و بدست شما عاریتی است مالک حقیقی او است، حکمت چنین اقتضاء نموده که چند صباحی بدست شما و متصرف در آن باشید تا وقتی که بصاحبش بر گردانید. با آنکه آنچه در دست شما است عاریتی است، و مالک حقیقی و صاحب ملک و ملکوت ذات پروردگار است، اگر شما همان طوری که نسبت بآنچه در دست دارید

صفحه: ۱۲۵

نماینده و مظهر مالکیت حق تعالی گردیده‌اید اگر اتفاق نمائید علاوه بر آنکه مظهر و نماینده صفت جود الهی میگردید برای شما اجر و پاداش بزرگی است.

چنانچه معلوم است آنچه را که خداوند بزرگ بشمارد نظر بعظمت و بزرگی خودش بزرگ‌تر از آن است که بعقل کوچک بشر درآید، و از بعض مفسرین است که جمله اسمیه (اجر کبیر) و تکرار جمله (آمَنُوا وَ أَنْفَقُوا) و بنای حکم بر ضمیر مِنْكُمْ و تنکیر اجر در (اجر کبیر) و وصف آن بکبیر و بزرگی تمام اینها مبالغه در وعد است. (منهج الصّادقین) وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (ابو عمرو) (اخذ) بضم همزه یعنی مجهول و مِيثَاقَكُمْ را بضم قاف قرائت نموده و باقی (قراء) (اخذ) بفتح همزه و (مِيثَاقَكُمْ) را بفتح قاف یعنی منصوب قرائت نموده‌اند که مرجع ضمیر در (اخذ) الله است و (مِيثَاقَكُمْ) مفعول فعل است خطاب عتاب آمیز بکفار نموده که چیست شما را که ایمان نمی‌آورید بخدا با آنکه پیمبر میخواند شما را که بگروید پروردگار خود.

اشاره به اینکه کلام پیمبر مطابق حکم عقل شما و فطرت اولیه هر بشری است با آن همه معجزات و علامات صدقی که اگر رجوع بوجدان خود کنید عقل و وجدان خودتان شهادت می‌دهد بر صدق گفتارش.

وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ یعنی محققا خدا از شما میثاق گرفته که ایمان آورید شاید اشاره بهمان فطرت اولیه انسان است که در بدو خلقت در عالم (ما فوق الطبیعه) از ارواح اخذ گردیده چنانچه در حدیث است (ارواح دو هزار سال قبل از اجسادشان خلقت گردیده‌اند) و در آن مرتبه روح بشر طاهر و پاک از اخلاق سبعی و بهیمی و خالی از هر گونه کثافت اخلاقی بوده و آن فطرتی است که فرموده

فَطَرَتْ

صفحه : ۱۲۶

اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَ شَآئِدِ اِشَارَهٗ بِهَمِيْنِ نَشْئِهٖ اِنْسَانِي دَارِدِ اَنْجَايِي كِهٖ دَرِ مَقَامِ سَوَالِ اَلَسْتِ بِرَبُّكُمْ وَاَقَعِ مِيْكَرْدَدِ، وَ بِهَمَانِ فَطَرَتْ اَوْلِيْ خُوْدِ (قَالُوْا بَلِي) كَفْتَهٗ يَعْنِي اَقْرَارِ وَ اِعْتِرَافِ مِيْنَمَايِدِ بِهٗ الْوَهِيْتِ وَ رِبُوْبِيَّتِ پَرُوْرِدْ كَارَشِ، زِيْرَا كِهٖ دَرِ اَنْ نَشْئِهٖ رُوْحِ وَ حَقِيْقَتِ پَاكِ بَشَرِ بَكُوْشِ حَقَّانِي نَدَاءِ حَقِّ اَلَسْتِ بِرَبُّكُمْ رَا اِسْتِمَاعِ نَمُوْدَهٗ وَ اَزِ رُوِيْ دَانَسْتَكِي (بَلِي) كَفْتَهٗ (وَ اللّٰهُ الْعَالَمِ بِحَقِيْقَهٗ كَلَامَهٗ).

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ وَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ (هُوَ) (اللّٰهُ) اِسْتِ كِهٖ دَرِ اَيِهٖ بَالَا اِسْتِ، دَرِ مَقَامِ تَحْرِیْصِ وَ تَرْغِيْبِ بَشَرِ بَرَاْمُوْدَهٗ وَ اِفْرَادِ بَشَرِ رَا مَتْنِبِهٖ مِيْكَرْدَانْدِ كِهٖ اَنْ خُدَايِي كِهٖ بَايَسْتِي بَاوَ اِيْمَانِ اَرِيْدِ اَنْ كَسِي اِسْتِ كِهٖ اَيَاتِي بَرِ بَنْدِهٖ خُوْدِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمِ فَرُوْدِ اَوْرُوْدَهٗ كِهٖ اَنْ اَيَاتِ ظَاهَرِ وَ هُوِيْدَا اِسْتِ كِهٖ اَزِ مَعْدِنِ صَدَقِ وَ عَالَمِ (مَا فَوْقَ الطَّبِيعَةِ) تَنْزَلِ نَمُوْدَهٗ وَ اَنْ اَيَاتِ رَا عَلَامَتِ صَدَقِ عِبْدِ مَطِيْعِ خُوْدِ قَرَارِ دَادَهٗ كِهٖ حِجْتِ بَرَايِ شَمَا اِفْرَادِ بَشَرِ تَمَامِ بَاشْدِ وَ عَذْرِ شَمَا قَطْعِ كَرْدَدِ، وَ اَزِ رَاهِ فَضْلِ وَ رَحْمَتِ پِيْمْبِرَانِ وَ كِتَابِهَائِ اَسْمَانِي رَا فَرَسْتَادَهٗ تَا اَنْكِهٖ شَمَا رَا اَزِ ظَلْمَتِ جِهْلِ وَ بِيْ خَرْدِي وَ هَرِ كُوْنِهٖ فِسَادِ اِخْلَاقِي بَنُوْرِ عِلْمِ وَ دَانَشِ وَ مَعْرِفَتِ وَ حَسَنِ اِخْلَاقِ هِدَايَتِ وَ رَهْبِرِيْ كَرْدَانْدِ وَ شَمَا رَا مَتَذَكَّرِ كَرْدَانْدِ بِهَمَانِ عَهْدِي كِهٖ دَرِ رُوْزِ (السَّتِ) بَا پَرُوْرِدْ كَارِ خُوْدِ بَسْتَهَايِدِ.

دَرِ اِيْنْجَا صَدْرِ الْمُتَأَلِّهِيْنِ بِيَانِي دَارِدِ كِهٖ بَرَايِ تَوْضِيْحِ اَيِهٖ مَخْتَصِرِيْ اَزِ اَنْ رَا تَرْجَمِهٖ مِيْنَمَايِمِ.

چِنِيْنِ كَفْتَهٗ، بَدَانِ كِهٖ چُوْنِ خُدَاوَنْدِ شَرِيْفَتَرِيْنِ اَيَاتِ رُوْشَنِ خُوْدِ رَا بَرِ بَزْرَكِ تَرِيْنِ پِيْمْبِرَانِ كَرَامِي مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمِ فَرُوْدِ اَوْرُوْدَهٗ تَا اَنْكِهٖ مَرْدَمِ رَا اَزِ ظَلْمَتِ جِهْلِ وَ بِيْ خَرْدِي بَنُوْرِ عِلْمِ وَ دَانَشِ هِدَايَتِ نَمَايِدِ وَ نِيْسْتِ بَنْدِهَائِي اَزِ بَنْدِگَانِ اَوْ مَكْرِ اَنْكِهٖ دَرِ قَلْبِ اَوْ اِشَارَاتِي وَ تَنْبَهَاتِي پَدِيْدِ مِيْكَرْدَدِ، وَ پِيْ دَرِ پِيْ اِنْوَارِي بَرِ وِيْ فَرُوْدِ

صفحه : ۱۲۷

مِيْآيْدِ تَا اَنْكِهٖ اَوْ رَا اَزِ حِجْبِ ظَلْمَانِي طَبِيْعَتِ بِيْرُوْنِ اَرْدِ وَ بَنُوْرِ عِلْمِ اِخْرُوِيْ هِدَايَتِ نَمَايِدِ، لَكِنْ بِيْشْتَرِ مَرْدَمِ مَشْغُوْلِ بَجِيْزِهَائِي مِيْبَاشَنْدِ كِهٖ بَاَزِ مِيْدَارْدِ اَنْاَنْ رَا اَزِ يَادِ خُدَا، وَ فَرَاْمُوْشِ مِيْكَنَنْدِ اَمُوْرِ اِخْرُوِيْ رَا پَسِ دُوْرِ نِيْسْتِ كِهٖ كَفْتَهٗ شُوْدِ اِيْنْكِهٖ اَيِهٖ بِيَانِ عَهْدِ وَ مِيْثَاقِي اِسْتِ كِهٖ دَرِ اَيِهٖ جَلُوْ ذِكْرِ شُدِهٖ زِيْرَا كِهٖ خَلَقَتْ بَشَرِ بَرِ پَاكِي طَبِيْعَتِ وَ تَجَرَّدِ وِيْ اَزِ عِلَاقَهٗ جِسْمِ وَ جِسْمَانِيَّتِ نِهَادَهٗ شُدِهٖ وَ مَهِيَا وَ مَسْتَعِدِّ قَبُوْلِ حَقِّ وَ اَلْهَامِ اِسْتِ وَ اَزِ قَبْلِ عِلْمِ وَ عَمَلِ مَسْتَعِدِّ مِيْكَرْدَدِ بَرَايِ تَرْقِيْ وَ صَعُوْدِ بِيْاَلَاتَرِيْنِ مَنَازِلِ.

لَكِنْ چُوْنِ بَشَرِ دَرِ اِيْنْكِهٖ عَالَمِ فَرَاْمُوْشِ مِيْكَنْدِ اَنْچِهٖ رَا كِهٖ پَرُوْرِدْ كَارَشِ دَرِ خَلَقَتِ اَوْ اَزِ عَقْلِ تَمِيْزِ كُذَاشْتَهٗ، وَ اَمُوْرِ طَبِيْعِيْ مَرْدَمِ رَا بَاَزِ دَاشْتَهٗ اَزِ اَنْچِهٖ دَرِ كَمُوْنِ ذَاتَشَانِ مَخْفِيْ اِسْتِ وَ مَشْغُوْلِ كَرْدِيْدَهٗ اَنْدِ بَجِيْزِهَائِي كِهٖ شَيْطَانِ بَاَزِ مِيْدَارْدِ اَنْاَنْ رَا اَزِ يَادِ رَحْمَانِ، چنانچه فرموده وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيْضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِيْنٌ ﴿۱﴾.

وَ چِنِيْنِ كَسَانِي فَرَاْمُوْشِ كَرْدَهٗ اَنْدِ اَنْ مِيْثَاقِ جَلْبِيْ وَ اَنْ عَهْدِ ذَاتِي كِهٖ بَاَسْكَانِ مَلَكُوْتِيْنِ بَسْتَهَايِدِ. اِيْنْكِهٖ اِسْتِ كِهٖ پِيْمْبِرَانِي كَمَا شَسْتَهٗ بَا دَلَائِلِ وَ مَعْجَزَاتِي ظَاهَرِ وَ دَرِ قَلُوْبِ اَنْاَنْ اِنْوَارِ عِلْمِ وَ مَعْرِفَتِ اِشْرَاقِ نَمُوْدَهٗ تَا اَنْكِهٖ مَرْدَمِ رَا بَرَاهِ حَقِّ وَ حَقِيْقَتِ وَ صِرَاطِ تَوْحِيْدِ رَهْبِرِيْ نَمَايِنْدِ وَ اَنْاَنْ رَا اَزِ ظَلْمَتِ جَحِيْمِ بَسُوِيْ اِنْوَارِ نَعِيْمِ هِدَايَتِ فَرَمَايِنْدِ، تَا اَنْجَا كِهٖ فَرْمُوْدَهٗ قَوْلِهٖ سَبْحَانَهٗ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مُمْكِنِ اِسْتِ اَيِهٖ اِشَارَهٗ بَآَنْ وَاَرْدَاتِي كِهٖ اَزِ جَانِبِ خُدَايِ رَحْمَانِ وَاَرْدِ مِيْكَرْدَدِ بَرِ قَلُوْبِ سَالِكِيْنِ بُوَاسِطَهٗ مَلَائِكِهٖ رَحْمَتِ اَزِ اَلْهَامَاتِ وَ مَعَارِفِ حَقِّهٖ كِهٖ نَزْدِ اَهْلَشِ وَاَضَحِ وَ هُوِيْدَا اِسْتِ كِهٖ اَنْهَا مِيْفَهْمَنْدِ كِهٖ اَزِ جَانِبِ حَقِّ تَعَالِيْ بَقَلْبَشَانِ اِفَاضَهٗ كَرْدِيْدَهٗ قَوْلِهٖ تَعَالِيْ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ اِشَارَهٗ بَثْمَرِهٖ اِيْنْكِهٖ الطَّافِ وَ اِنْعَامِ اِسْتِ كِهٖ دَرِ بَارَهٗ اَنْاَنْ نَمُوْدَهٗ زِيْرَا كِهٖ بِهَمِيْنِ اَلْهَامَاتِ اِسْتِ كِهٖ نَفُوْسِ بَشَرِيَهٗ اَزِ ظَلْمَتِ هِيْوَلَايِي مُنْتَقَلِ مِيْكَرْدَدِ بِعَقْلِ بِالْفَعْلِيْ كِهٖ مَنُوْرِ كَرْدِيْدَهٗ بَاِنْوَارِ مَعْرِفَتِ وَ اِيْمَانِ بَخُدَا

(۱) سوره زحرف آیه ۳۵ کسی که اعراض کننده از ذکر خدای رحمان بر او برگماریم شیطان را پس شیطان قرین و رفیق او است.

صفحه : ۱۲۸

و آیات او بقیامت و از ظلمت کده نفس شیطانی بدو قوه علمیه و عملیه بسوی انوار ملکیه راه می‌یابد و همین طوری که انسان بتأمل در اسرار معرفه الله و سماع آیات ملکوت او و تفکر در امر آخرت از ظلمت جهل و نقصان بیرون می‌آید بسوی معرفت و کمال همین طور در پیروی نمودن شهوات و متابعت هوی و شیطان از نور ادراکات معنوی خارج می‌گردد بسوی ظلمت نفس و کوری دل و دلیل بر آن قول حق تعالی است **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (پایان) وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در مقام اعتراض بکسانی است که در راه خدا انفاق نمیکنند در صورتی که میدانند مال بدست آنان عاریتی است مالک حقیقی خدا است و همان طوری که از دیگران بآنها منتقل گردیده از آنان نیز بدیگران منتقل خواهد گردید و وارث مالها و آسمان و زمین و آنچه در آن است خدا است یعنی همه از آثار فضل و رحمت او و بازگشت همه موجودات بسوی او است.

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ پس از آنکه مؤمنین را تحریص و ترغیب نموده بانفاق، و انفاق کننده گان را وعده اجر و پاداش بزرگ داده، در مقام بیان اینکه است که کسانی که قبل از فتح مکه در راه خدا انفاق نمودند و با کفار جهاد کردند و با نفس خود مجاهده نمودند اینان در اجر و پاداش مساوی نیستند با کسانی که بعد از فتوحات و انتشار اسلام مجاهده و جهاد میکنند علت عدم تساوی عمل اینکه دو قسم از مجاهدین ظاهر است صدر اسلام مسلمانها

صفحه : ۱۲۹

اندک و کفار بسیار بودند و اسلام ضعیف بود از اینکه جهت کمک نمودن بمال و جان بیشتر اهمیت داشت و نیز عمل مجاهدین در صدر اسلام نزدیک تر بخلوص بود اینکه است که اجر و پاداش آن اشخاص زیادتر و عمل آنان مهم تر بود و تفضلات الهی در باره آنها بیشتر از بعدیها است و **كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى** و برای تمام آنها وعده نیکو است اگر چه تفاوت بین درجات آنها بسیار است. **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ** اینکه انفاق در راه خدا را بمنزله قرض بخدا بشمار آورده شاید اشاره باین باشد که گمان نشود مالی که در راه خدا انفاق میشود هدر رفته و عوض ندارد، بلکه چنانچه در آیات بیان فرموده یکی به هفتاد و هفتصد و زیادتر با آنکه او (مالک الملک و الملکوت) است تفضلاً عوض کرامت مینماید.

شیخ طبرسی (ره) در تفسیر مجمع البیان نقلاً از اهل تحقیق چنین گفته، قرض نیکو آن است که متصف بده صفت باشد.

(۱) حلال، زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (خدا طیب و پاک است و قبول نمیکند مگر چیز پاک و طیب را.

(۲) از چیزهای قیمتی پاکیزه باشد، زیرا که خدا فرموده **وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ**.

(۳) از چیزهایی باشد که انفاق کننده در حیات خود محتاج بآن باشد بدلیل اینکه وقتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال میشود که بهترین صدقه کدام است، فرمود اینکه است که تو عطاء کنی در حال صحت و امید بقاء و نترسی از فقر، و نیز امهال و سستی در انفاق نکنی تا نزدیک مرگ آن وقت بگویی چنین و چنان کنیدی و بفلانی چنین بدهید.

(۴) انفاق کنی بکسانی که احتیاجشان زیادتر است، اینکه است که خدا تخصیص داده صدقات را بکسانی که آنان اهل دو سهم باشند.

صفحه : ۱۳۰

(۵) بقدری که ممکن است انفاق را پنهان داری، قوله تعالی وَاِنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ.

(۶) با صدقه منت و اذیت همراه نباشد، قوله تعالی لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالاَذَى.

(۷) نیت خالص باشد، و مقصود انفاق کننده فقط رضای خدا باشد.

(۸) انفاق نمودن با رياء همراه نباشد.

(۹) آنچه را که در راه خدا انفاق مینماید بزرگ بشمارد اگر چه بزرگ باشد، زیرا که متاع دنیا نسبت باخرت اندک است.

(۱۰) از آنچه بیشتر دوست دارد انفاق نماید قوله تعالی لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

هر گاه اینکه ده صفت در انفاق جمع شد آن وقت بر آن صادق آید قوله تعالی قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفْ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ که صدقه‌ای که باین اوصاف باشد عامل آن مستحق اجر کریم میگردد. (پایان) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ مفسرین گویند (یوم) در آیه، یا متعلق بآیه بالا (وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ) است، یا بایستی چیزی مثل (اذکر) و امثال آن در تقدیر گرفت که آیه چنین باشد ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن روزی را که مبینی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را نوری است که در پیش روی آنان و در طرف راستشان حرکت میکند و بآنان بشارت میدهند بهشت.

ظاهرا آن نوری که در آن وقت در پیش رو و باطراف مؤمنین احاطه نموده نور ایمان و نور توحید و نور عمل صالح باشد که نور معنوی ایمان و یقین بمبدء و معاد در

صفحه : ۱۳۱

پیش روی آنان و نور اعمال نیک در طرف راست آنان است.

آری همین طوری که در دنیا ایمان رهبر انسان است و وی را بسعادت و فضیلت روحانی و اخلاقی هدایت مینماید در قیامت هم که هر چیزی بحقیقت خود ظهور و بروز مینماید آن وقتی که ظلمت عالم را گرفته و نور افشانی غیر از نور ایمان وجود ندارد آن وقت اطراف مؤمنین بنور ایمانشان که از باطن آنها تظاهر مینماید روشن گردیده و نور توحید و یقین که مقرین دارا میباشند در جلو آنان و نور ایمان و عمل نیکو که اصحاب یمین متصف بآند در طرف راست آنها نور افشانی میکند.

و شدت و قوت و ضعف نور هر کسی بقدر صفای قلبش و بقدر شدت و قوت ایمان و ناشی از مرتبه یقین و تقوای وی است چنانچه در احادیث دارد که نور اخیار و ابرار در اضائه و آثار تفاوت بسیار دارد.

از ابن مسعود نقل میکنند که گفته نور هر کسی بقدر عمل وی است، نور یکی از صنعاء بود تا عدن و از دیگری برابر کوهی نماید و از کسی برابر نخل خرمايي و کمترین آنها نور کسی است که فقط جلوی پای خود را ببندد، و بعضی از مؤمنین بقدری نور آنان شدید است که آتش جهنم را فرو مینشانند و چنین کسی وقتی از صراط بگذرد از دوزخ صدا آید که ای مؤمن زود برو که نور تو آتش مرا فرو نشانید (پایان) خلاصه هر مؤمن با تقوایی بقدر قوت ایمان خود در قیامت صاحب نور است که آن نور از جلو رو و طرف راست آن حرکت مینماید و راه نمایی میکند تا آنکه او را بهشت که آرامگاه او و دار کرامت حق تعالی است برساند، و ملائکه رحمت نیز باستقبال وی آیند و او را مژده دهند بیوستانهایی که از زیر درختها و غرفه‌های آن انهار رحمت و جویهای فیض رحمت غیر متناهی جاری است، و بالاترین مژده برای بهشتیان اینکه است که همیشه در بهشت جاویدانند، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ذلك اشاره بهمان الطاف الهی است که نصیب بهشتیان گردیده که آن سعادت و فضیلت بزرگی است که مؤمنین بآن فائز

گردیده‌اند.

صفحه : ۱۳۲

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۳ تا ۲۱]

اشاره

یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نوراً فضر رب بینهم بسور له باب باطنه فیہ الرحمة و ظاهره من قبله العذاب (۱۳) ینادونهم ألم نکن معکم قالوا بلی و لکنکم فتنتم أنفسکم و تربصتم و ارتبتم و عزتکم الأمانی حتی جاء أمر الله و عزکم بالله العزور (۱۴) فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة و لا من الذین کفروا ماؤاکم النار هی مولاکم و بس المصیر (۱۵) ألم یان للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا یكونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الأمد ففست قلوبهم و کثیر منهم فاستمقون (۱۶) اعلّموا أن الله یحی الارض بعد موتها قد بینا لکم الآيات لعلکم تعقلون (۱۷)

إن المصدقین و المصدقات و أقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم و لهم أجر کریم (۱۸) و الذین آمنوا بالله و رسوله أولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم أجرهم و نورهم و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا أولئک أصحاب الجحیم (۱۹) اعلّموا أنما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد کمثل غیث أعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مضمراً ثم یكون حطاماً و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیاة الدنیا إلا متاع العزور (۲۰) سابقوا إلى مغفرة من ربکم و جنه عرضها کعرض السماء و الأرض أعدت للذین آمنوا بالله و رسوله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم (۲۱)

صفحه : ۱۳۳

(ترجمه)

و نیز در آن روز مردان منافق و زنهای منافقه باهل ایمان گویند مشتاید تا ما هم از نور شما روشنایی بگیریم، بانان گفته میشود برگردید و از پشت سرتان نور بگیرید (یعنی برگردید بدنیا اگر میتوانید و از آنجا تحصیل نور کنید) پس از آن زده میشود بین (منافقین و مؤمنین) حصاری که آن حصار را دری است که باطن آن (که روی بمؤمنین است) رحمت است و ظاهرش (که رو بمنافقین دارد از قبل پشت آنها یعنی از جهت اعمال بد دنیوی آنها) عذاب جهنم است،

(باز ثانیاً) منافقین میخوانند مؤمنین را که آیا ما در دنیا با شما نبودیم، مؤمنین در پاسخ بانان گویند آری و لکن نفسهای شما شما را فریب داد و آموهای دور و دراز شما را مغرور گردانید انتظار (بلاء بر پیغمبر بردید) و شک کردید در پیغمبری او تا وقتی که امر خدا رسید (یعنی مرگ) (و فریب داد شما را بخداوند شیطان فریبنده)

پس امروز نه از شما (که منافقید و نه از کسانی که کافر شدند قبول نمیشود نه فدیة و نه عوضی و جایگاه شما آتش است و سزاوار شما (و پناهگاه شما) آتش است و آتش دوزخ بد محل بازگشتنی است،

آیا وقت آن نرسیده که کسانی که ایمان آورده‌اند بذکر خدا و آنچه از طرف او فرود آمده قلبهای آنان خاشع و ترسناک گردد و نبوده باشید مثل کسانی که پیش از شما بودند که برای آنها کتاب نازل گردیده شد و پس از آنکه زمان طولانی گذشت قلبهای

آنها را قساوت گرفت و بسیاری از آنها فاسق بودند،

بدانید که ثابت و محقق است که خدا زنده میکند زمین را بعد از مردن آن (یعنی در فصل زمستان زمین خشک می‌گردد و در فصل بهار آن را سبز

صفحه : ۱۳۴

میگرداند) محققاً ما برای شما ظاهر گردانیدیم آیات (تکوینی و تشریحی) خود را شاید شما تعقل کنید، اینکه است و جز اینکه نیست که مردهای تصدیق کننده و زندهای تصدیق کننده و کسانی که بخدا قرض میدهند قرض نیکو برای آنان بچند برابر زیاد میکنیم و برای آنها است پاداش گرامی که با احترام بآنها میدهند، و آن کسانی که ایمان آوردند بخدا و پیمبران او (یعنی ایمان واقعی) آن جماعت تصدیق کننده گانند و گواهانند نزد پروردگار خودشان برای آنان است پاداش آنها و نور آنها و کسانی که کافر شدند و آیات خدا را انکار نمودند چنین مردمانی یاران جهنمند، ای مردم بدانید که زندگانی دنیا بازیچه بچه گانه و بیهوده کاری و تزین (ظاهری) و تفاخر و خودستایی و زیاد نمودن در مال و اولاد (چیزی دیگر نیست) و مثال دنیا مثل بارانی است که گیاهها را از زمین برویاند بطوری که زارعین را بشگفت آورد پس از آن (بهم پیچیده گردد) و ببینند زرد گشته پس از آن چوب خشک گردیده و در آخرت عذاب شدید است (برای کفار) و مغفرت و خوشنودی خدا است (برای مؤمنین) و نیست متاع (و لذائذ دنیا) مگر چیزی که فریبنده است، ای مؤمنین سبقت گیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگار خودتان و سبقت گیرید بسوی بهشتی که پهنای آن مثل پهنای آسمان و زمین است که آماده شده برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و پیمبران او و اینکه فضل خدا است که عطاء میکند بهر کس که بخواهد و خداوند صاحب فضل و احسان بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا يَوْمَ بَدَلُ مِنْ يَوْمِ آيَةِ بَلَاءٍ
است، وقتی مردها و زندهای منافق مؤمنین را در نور و خود را در ظلمت بینند بطور ذلت و نیازمندی و انکسار از آنان التماس نور نمایند و گویند نظر خود را بما معطوف دارید تا از نور شما اقتباس نور نمائیم و از اینکه ظلمت

صفحه : ۱۳۵

برهیم، در پاسخ بآنان گفته میشود برگردید پشت خودتان و از آنجا اخذ نور نمائید شاید مقصود چنین باشد که بطور سرزنش بآنها گفته میشود اگر توانید برگردید بحیات دنیوی و از آنجا کسب نور نمائید، اشاره به اینکه جای کسب و عمل دنیا است دنیا مزرعه آخرت است، هر چه در اینجا کاشته‌ای در آخرت درو خواهی نمود، زیرا انسان مادامی که در دنیا حیات دارد استعداد و قابلیت هر کمالی را داراست، لکن وقتی حیات دنیوی وی منقضی گردیده تمام جهاتی که بالقوه در وی مأخوذ بود تمام میگردد آن وقت فعلیت وجود و کمالات او بقدری است که در حیات دنیا کسب نموده و از قوه بفعال آورده در آن وقت دیگر محلی برای استعداد تحصیل کمال در وی باقی نمانده و گویا صاحبان نور بمنافقین گویند ما در دنیا از راه ایمان و تقوای کسب نور نمودیم و شما دنبال

حظوظات نفسانی خود را گرفتید و در ظلمت نفس فرو رفتید امروز در اثر همان ظلمت کفر دچار تاریکی و ظلمت گردیده‌اید. از اینجا توان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی او عالم دنیا و فوق آن عالم برزخ از موقع مرگ تا قیامت و فوق عالم برزخ عالم قیامت است و مرگ یک تحوّل است برای انسان از نشئه‌ای بنشئه‌ای فوق، و همچنین هر نشئه‌ای از نشآت و ادوار وجود انسان یک نحو تحوّل است برای استکمال وی است تا برسد بمنتها درجه‌ای که لایق مقام وی و نتیجه اعمال او است.

اینکه است که اهل آخرت زندگانی دنیای خود را در پشت سر خود می‌بینند و تمام حرکات و سکنتات و اعمالی که در دنیا نموده‌اند (نصب العین) آنان می‌گردد، و آنچه کرده‌اند نزد آنها حاضر می‌گردد چنانچه قوله تعالی وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا شاهد بر آن است پس از اینجا معلوم میشود که دنیا و آخرت دو منزل از منازل سیر انسانی است که سرانجام او یا بهشت موعود است که دار کرامت الهی است یا جهنّم است که دار غضب او است وَ أَنَّهُ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

صفحه : ۱۳۶

فَضْرِبْ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ پس از تقاضای منافقین و نیازمندی آنان از مؤمنین که ما را از نور خود کامیاب گردانید بین آنها دیواری کشیده میشود که آن دیوار دربی دارد که در باطن آن رحمت است برای مؤمنین و در ظاهر آن عذاب است برای منافقین.

از بعضی مفسرین است که سور دیواری است بین بهشت و جهنّم مؤمنین داخل بهشت می‌گردند و منافقین داخل جهنّم میشوند. شاید مقصود از آن سور و دیوار پرده ضخیم طبیعت باشد، که در دنیا بین مؤمنین و منافقین حجاب گردیده و نور حقیقت را از نظر منافقین پوشانیده، و در اینکه دنیا ظاهر بینان نمی‌بینند، و در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود نمایان میگردد بصورت حصن و دیوار ضخیمی میشود که منافقین را از تالو نور حقیقت در ظاهر و باطن محروم می‌گرداند.

و شاید مقصود از آن دربی که دو طرف دارد طرف باطن آن رحمت است و طرف ظاهر آن عذاب است قلب آدمی است که آن لطیفه رحمانی است و واقع در عالم طبیعت گردیده هر گاه از کثافات اخلاقی پاک گردید و رو بحق تعالی و عالم اله آورد آن درب رحمت میگردد که فیوضات الهی و انوار رحمت رحمانی از راه قلب بر انسان وارد میگردد، و هر گاه رو بدنیا و عالم طبیعت آورد از همین راه مشمول غضب پروردگار و عذاب و دوری از رحمت او میگردد.

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ پس از آنکه بین مؤمنین و منافقین دیواری کشیده میشود که در داخل آن رحمت است برای مؤمنین، و خارج آن عذاب است برای منافقین.

منافقین از روی اضطرار مؤمنین را میخوانند و گویند آیا در دنیا ما با شما

صفحه : ۱۳۷

نبودیم و چون بیان حال منافقین است شاید مقصودشان چنین باشد که آیا ما از روی نفاق با شما در مساجد یا جای دیگر نماز نمیخواندیم و ریاء بظاهر اسلام عمل نمینمودیم چرا حالا- که ما در ظلمت میباشیم نور خود را از ما میپوشانید و ما را در ظلمت میگذارید مؤمنین در پاسخ گویند آری در ظاهر با ما بودید نه در باطن و شما بفریب نفسهای خود و شیاطین مفتون گردیدید و آرزو و آمال دنیوی چشم دل شما را کور گردانید و بکفر و نفاق وادار نمود و تَرَبَّصْتُمْ را چنین تفسیر نموده‌اند یعنی شما منتظر هلاکت پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم و منحل گردیدن اسلام بودید و ارْتَبْتُمْ و در دین شک داشتید و غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ و آمال و

آرزوهای طولانی شما را مغرور نمود تا وقتی که امر خدا رسید یعنی مرید و عَزَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ و فریب داد شما را بخداوند تعالی شیطان و نفس فریبنده، به اینکه خدا کریم است و ما را عذاب نمی‌کند، و ندانستید که جهنم نتیجه اعمال شما است، تسویه بین مطیع و عاصی قبیح است و از حکیم کار قبیح سر نزنند چنان که در قرآن مجید خبر داده و فرموده أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ سوره القلم آیه ۳۶ و ۳۷.

آری عمده چیزی که انسان را از سعادت باز میدارد و وی را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب مینماید دو چیز است یکی غرور نفسانی، و دیگر آرزوهای مالا مال طبیعی و تمام مردم مبتلا باین دو فتنه بزرگ طبیعتند مگر جماعت اندکی که در حفظ و حمایت حق تعالی محفوظ مانده‌اند.

خلاصه چنانچه مشاهده مینماییم هر صنفی از مردم بعلم و صنعت خود میبالند و بآن مغرور و پابند گردیده و قدمی پیش نمیگذارند، قوله تعالی كَلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ مخصوصا کسانی که خود را اهل علم و دانش دارای کمال و فضیلت میدانند و علماء و دانشمندان دیگر را بیخرد و نفهم میندازند.

مثل اینکه منسوبین بعلم حکمت فقط دانش را منحصر بفرا گرفتن اصطلاحات حکماء و اهل منطق و کمال را منحصر بآموختن مفاهیم کلیه و طریق ترتیب دادن مقدمات منطقیه میدانند و در علوم دیگر فضیلت و شرافتی قائل نیستند و آنان بغرور

صفحه : ۱۳۸

نفس مبتلا گردیده‌اند و نمیفهمند.

و دیگر از مغرورین کسانی میباشند که خود را عارف و موحد میدانند و خود را از علماء طریقت معرفی مینمایند و در مقام توهین و سرزنش علمای شریعت برآمده و علمای دین و نیز حکما را توهین مینمایند و میدانند که اساس طریقتی که مدعی آنند همان علم شریعت است و نیز معیار تشخیص دادن صحت و فساد تمام علوم علم منطق و حکمت است و بدون اینها روش صحیح و وصول بمقصدی که مدعی آنند میسر نمیشود.

و دیگر از مغرورین کسانی میباشند که خود را از علمای شریعت معرفی مینمایند و آن علمی که اینکه قدر در باره آن تعریف و تمجید شده منحصر بفرا گرفتن علم فقه و اصول میدانند، و حکماء و عرفاء را تخطئه میکنند، بلکه بعضی از آنها نسبت کفر و زندقه بعرفاء و حکماء میدهند، آنان نیز بغرور نفس مبتلا گردیده‌اند بایست بدانند علم فقه مقدمه اعمال فروع دین است اول بایستی اصول دیانت روی مبنای صحیح بطوری که باعث یقین گردد انجام گیرد پس از آن در مقام تصحیح فروع و علم احکام برآمده و آن را اخذ از کتاب یعنی قرآن و سنت نموده و بآن عمل نمایند.

و دیگر از مغرورین علمای اخلاقند که موضوع علمشان امتیاز دادن بین صفات خوب و بد است، همان دانش علم اخلاق آنان را مغرور نموده در صورتی که بطور کلی علم مقدمه عمل است، علم بدون عمل وبال است چنانچه عمل بدون علم بی‌ثمر و بی‌فائده است، اول علم است دوم عمل اگر علم و عمل با هم توأم گردید ممکن است راه نجاتی برای انسان باز کند و او را سعادت‌مند گرداند، و نیز زاهدین بزه‌دشان و عابدین بعبادتشان مغرور گردیده‌اند.

و دیگر از مغرورین مخترعین صنایعند که موضوع علمشان طبیعت و آثار و خواص آن است، و آنان چون قدمی بسوی عالم روحانیت ننهادند و عالم را منحصر بعالم طبیعیات میدانند اینکه است که علم و دانش را منحصر بعلم طبیعیات و

صفحه : ۱۳۹

پی بردن بخواص و آثار اشیاء و اختراع صنایع و کیفیت تصرف در مواد میدانند و علوم علمای قدیم و علمای شریعت را پوچ و

موهوم می‌نمایند و نمیدانند مطلوب از علم آن است که روحانیت انسان را بزرگ نماید و حیات پاکیزه جاودانی برای وی تأمین گرداند.

خلاصه علم و عمل و هر کمالی که تصور گردد وقتی مطلوب و منتج می‌گردد که آدمی را از صفات بهیمی و سبعی تزکیه نماید و دل و قلب وی را رونق دهد و روحانیت وی را که حقیقت انسانی همان است تکمیل نماید و او را بجاده تکامل و سرحد بین عبودیت و ربوبیت رهبری گرداند، و کسی که در کمالات نفسانی باین پایه رسد علامتش اینک است که خود را قطره وارد در دریای عظمت فیض ربانی مستغرق بیند، بلکه اصلاً خود و اثری از خود نبیند چه جای آنکه بخود مغرور گردد و کمالی در خود مشاهده نماید.

و فقط چنین اشخاصی در قیامت اهل نجات و صاحب نورند و باقی مردم در هاویه ظلمت غرور نفسانی مبتلا گردیده‌اند اینک است که مؤمنین بمنافقین گویند چون آرزو و آمال دور و دراز دنیا شما را مغرور نمود و در دنیا از ظلمت طبیعت بیرون نیامدید و قلب و دل شما بنور توحید روشن نگردید در اینجا در همان تاریکی نفس باقی خواهید ماند.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ اینک آیه تتمه آیه بالا است که گویا از روی سرزنش بمنافقین گفته میشود امروز که روز مجازات است برای شما هیچ علاج و چاره‌ای که بتوانید خود را از عذاب برهانید و کسب نور نمائید نه از شما منافقین که بظاهر با مؤمنین بودید و قلب شما از ایمان خالی بود و نه از کفار هیچ عمل و نه فدیهای که فدا بدهند و خود را از عذاب

صفحه : ۱۴۰

نجات بدهند قبول نمیشود زیرا که وقت عمل گذشته و امروز روز مجازات و نتیجه گرفتن است.

در مفردات چنین گفته الفدی و الفداء حفظ الانسان عن النَّائِبَةِ بما يبذله عنه قال تعالى فَإِنَّمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ يُقَالُ فِدَيْتَهُ بِمَالٍ وَفِدَيْتَهُ بِنَفْسِي وَفَادَيْتَهُ بِكَذَا پايان قوله تعالى در سوره المعارج آیه ۱۱ راجع بشدت عذاب مجرمین که شاید مقصود از مجرمین کفار و منافقین باشد فرموده يَوْمَذُ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنِذٍ بَيْنِيهِ - وَصَاحِبِيَّتِهِ وَآخِيهِ وَفَصَيْلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ - وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ يَأْنِ مَأْخُذٌ مِنْهُ (آئی یائی انا) بمعنی رسیدن وقت است (خضوع و خشوع) دو حالت نفسانی است که در موقع انکسار و شکستگی نفس برای انسان پدید می‌گردد گویند خشوع در قلب است و خضوع در بدن که در صورت و چشم اثرش ظاهر می‌گردد.

آیه اشاره به اینکه آیا وقت آن نرسیده که قلبهای مؤمنین در اثر یاد خدا و خوف قیامت و آنچه از طرف حق تعالی فرود آمده نرم و ترس ناک گردد چنانچه در اوصاف مؤمنین فرموده إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا شَآئِدًا آیه بالا اشاره بمؤمنی باشد که هنوز ایمان در قلب و جان وی رسوخ ننموده، و اینکه آیه اخیر راجع بمؤمن کامل است که ذکر خدا و یاد او تعالی در اعماق دل او فرو رفته بطوری که هر وقت خدا را یاد میکند قلب وی لرزان می‌گردد.

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ بمؤمنین نهی فرموده که مثل یهودیها و نصرانیها از اهل کتاب نباشید که وقتی مدتی از زمان پیمبرشان موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام گذشت مبتلا بقساوت قلب گردیده و از دین

صفحه : ۱۴۱

خود برگشته و فاسق گردیده‌اند.

و از کلام حضرت عیسی علیه السلام است که زیاد حرف زدن بغیر ذکر خدا قساوت قلب می‌آورد و قسی القلب از خدا دور است، و نیز فرموده در خطاهای مردم نگاه نکنید بلکه خطاها و لغزشهای خود را بنگرید، و نیز فرموده مردم دو قسمند مبتلی و معافی، و رحم کنید اهل بلاها را و خدا را حمد کنید بر عافیت خود (مجمع البیان) اَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ علم را چنانچه تعریف کرده‌اند (هو ادراک الشیء بحقیقته) و مقابل آن جهل و بی‌خردی است و صورت حاصله از شیئی نزد عالم اگر بطور قطع و یقین باشد آن را علم نامند و اگر غیر آن باشد آن را ظن و گمان گویند و از اقسام جهل بشمار می‌رود، و در اینکه آیه ذات احدیت جل‌شأنه مؤمنین را مخاطب ساخته و امر فرموده که بایست (بعلم الیقین) که درجه نازل علم است بلکه (بعین الیقین) که درجه بالای علم است بدانند و بچشم بصیرت بینند که زنده شدن زمین و سبز شدن و گیاه روئیدن از آن در موقع بهار پس از مردن زمین و خشک شدن گیاهها بقدرت و علم و اراده حق تعالی انجام گیرد، و باین طریق عقل خود را بکار اندازند و بدلیل (اتی) که از معلول پی بعثت بردن است راهی بسوی معرفت و شناسایی مبدء خود پیدا نمایند.

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ در اینکه مبارک آیه اشاره بدو اصل بزرگ نموده، یکی راجع باصول دیانت و دیگر راجع بفروع دیانت یکی ایمان باصول دیانات که از کلمه (المصدقین و المصدقات) استفاده میشود بنا بر یک قرائت که (صاد) بدون تشدید قرائت شود و اگر (صاد) با تشدید باشد که سیاهی قرآن چنین است راجع بزکوة و قرض الحسنه میباشد و دیگر زکاة و باقی وجوهی که (فی سبیل الله) انفاق میشود که از

صفحه : ۱۴۲

فروع دیانت و ایمان بشمار می‌آید.

و مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه یعنی کسانی که ایمان بخدا و تصدیق بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم دارند، و مالهای خود را در راه رضای پروردگار خود انفاق مینمایند در مورد لطف خود قرار داده و برای آنان پاداش بزرگ مهیا گردانیده، و نظر باهمیت انفاق است که با اینکه خداوند خود مالک و صاحب هر چیزی است با اینحال از راه لطف ببندگان در مقام اینکه است که برای تشویق و ترغیب آنان انفاق را بمنزله قرض بخود معرفی نموده اشاره به اینکه همین طوری که قرض پس گرفته میشود همین طور انفاق فی سبیل الله عوض داده میشود با اضعاف مضاعف.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ اینکه آیه در مقام اینکه است که بیان نماید که مصدقین و مصدقاتی که در آیه بالا نام برده شده کیانند، و ارائه میدهد که آنان اشخاصی میباشد که ایمان آورده‌اند و بالوهیت حق تعالی و رسالت پیمبران تصدیق نموده‌اند، و (صدیق) بطور مطلق مبالغه در صدق است، و کسی را صدیق نامند که در جمیع گفتار و اعمال و حرکات و در همه چیز بر راستی و درستی عمل نماید، گفتارش صدق - عقایدش مطابق واقع، ظاهرش مرآت باطن و باطنش غرق دریای معرفت و خلوص، چنین کسانی مشیشان و سیرشان بر طریق راستی و حقیقت انجام میگیرد، و پاداش عمل نیکشان و نوری که از طریق صدقشان کسب نموده‌اند بازگشت بخودشان مینماید.

بعکس کسانی که بآیات الهی تکذیب نمودند، و بانبیاء نسبت دروغ بستند چنین مردمانی از یاوران جهنم و از اهل جحیم میباشند. طبرسی از حارث بن مغیره چنین روایت میکند (ما نزد ابو جعفر علیه السلام نشسته بودیم حضرتش از جدّ بزرگوار خود احدیثی نقل میفرمود در اثنای آن فرمود از شما

صفحه : ۱۴۳

هر کس عارف بامام زمان خود باشد و منتظر مبسوط الید شدن آن امام باشد مثل کسی ماند که بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشمشیر خود در راه خدا جهاد نموده پس از آن فرمود بخدا قسم مثل کسی ماند که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد نموده بلکه مثل کسی ماند که با پیمبر در خیمه او شهید شده باشد پس از آن فرمود در میان شما آیه‌ای هست که مشعر بر اینکه است گفتیم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کدام آیه است فرمود قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ تَا آخِر آیه (مجمع البیان) اَعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لِعِبٍّ وَ لَهْوٍ وَ زِينَةٍ وَ تَفَاخُرٍ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاتُرٍ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ قَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ در مفردات چنین گفته لعب در لغت مأخوذ از لعاب و بمعنی بزاق و فضولاتی است که از دهان سیلان داشته باشد (لعب يلعب لعبا) یعنی لعاب دهن او سیلان پیدا نموده لکن در عرف گفته میشود بر هر عملی که بدون قصد صحیح و رویه عقلایی انجام گیرد قوله تعالی وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ (لهو) چیزی را گویند که انسان را مشغول نماید از آن چیزی که برای او مهم است قال الله تعالی إِنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ و هر عمل بیهوده‌ای که غرض انتفاع از آن باشد قوله تعالی لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا وَ أَنْ كَسَى که گفته مقصود زن و فرزند است (بر فرضی که زن و فرزند از اقسام لهو بشمار آید) تخصیص ببعض مصادیق آن داده (مفردات راغب) (زینة) بطور اطلاق چیزی را گویند که انسان در هر حال بآن خود را بیاراید و تزیین و تجمل پیدا نماید، و زینة سه قسم است، زینة نفسانی مثل علم و اعتقادات صحیح و اخلاق نیکو، و زینت بدنی مثل قوت جسمانی و قامت بلند و صورت زیبا، و زینت خارجی مثل مال و جاه قوله تعالی حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ اشاره بزینت نفسانی است و قوله تعالی مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ تَفْسِيرُ بَزِينَتِ خَارِجِي

صفحه : ۱۴۴

نموده‌اند، و در بعض روایات در شأن نزول آیه چنین رسیده که مردمانی بودند برهنه طواف مینمودند اینکه آیه در مقام نهی آنها فرود آمده.

(فخر) مباهات نمودن بچیزی است که خارج از حقیقت انسانی باشد قال الله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ پایان آیه بالا تطبیق میگردد بحالات و درجات زندگانی انسانی از اول کودکی او تا موقع کبر سن وی (لعب) شاید اشاره بموقع کودکی و اعمال بچه‌گانه او دارد، مثل بازی بچه‌ها بخاک و چوب و باقی چیزهایی که بگمان آنان فائده‌ای در بر دارد.

(و لهو) اشاره بموقعی است که از اینکه قبیل کارها منصرف میگردد و مشغول میگردد بکارهای دیگری، مثل آنکه خود را مشغول میگرددن بآلات لهو و چیزهای دیگر که فائده عقلایی ندارد.

پس از آنکه از اینکه مرتبه قدمی بالاتر گذاشت و بسن جوانی رسید آن وقت حب تجمل بر او چیره میگردد و مایل بزینت لباس و منزل و باقی تجملات میگردد و سعی مینماید که تزیین و تجمل وی از هم دوشان خود زیادتر باشد، و وقتی از اینکه مرتبه بالاتر رفت و فهمید بلباس فاخر و منزل عالی کمالی برای انسان تأمین نمیکردد آن وقت فخر و مباهات مینماید بچیزهای دیگر مثل کثرت مال و جاه و اولاد و در طلب ریاست و پیشوائی و تفوق بر دیگران بر می‌آید و تمام اینکه‌هایی که انسان خود را بآن سرگرم نموده چون فناء پذیر است فائده‌ای برای وی تأمین نخواهد نمود اینکه است که بطور کلی فرموده إِنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ.

و در اینکه مبارک آیه حال چنین کسی را تشبیه نموده بیارانی که بر گیاه‌ها و نباتات بیارد و اول سبز و خرم بنظر آید لکن طولی نکشد که خشک شود و چوب گردد و ریز ریز شود و فایده‌ای که در نظر بوده بر آن مترتب نگردد و جز حسرت و ندامت برای زارع باقی نماند چنین است متاع دنیا و آنچه را که انسان از اول عمر تا آخر هر موقعی خود را مشغول بعملی نموده و گمان میکند بنفع او تمام میگردد وقتی موقع نتیجه گرفتن میرسد می‌بیند چنین نبوده که گمان کرده بود بلکه اضافه بر

صفحه : ۱۴۵

اینکه در عالم قیامت ارزشی برای عملیات وی نیست بجز حسرت و ندامت و بر آن مرتب می‌گردد عذاب شدید. وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ اشاره به اینکه اینک‌ها ای که آدمی در مراحل زندگی خود بآن عمل میکند و آنها را کمال می‌پندارد بیهوده و جز پنداری بیش نیست فقط سعادت و کمال وقتی برای انسان میسر می‌گردد که مورد الطاف الهی و مشمول مغفرت و نظر لطف خداوندی او گردد. لکن حیات دنیا نیست إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ یعنی عالم دنیا عالم فریبنده است که آدمی را برنگارنگ خود گول میزند و بخود مغرور می‌گرداند زیرا که ظاهرش فریبنده و باطنش مردار گندیده است و چون دنیا حقیقت متأصل ثابتی ندارد چنانچه بعالم کون و فساد نامیده شده اینک‌ها است که وجودش عین عدم و بقائش عین فناء است. لکن با اینک‌ها حال باید دانست که اینک‌ها همه مذمتی که در آیات و احادیث و گفتار بزرگان و دانشمندان در باره مذمت دنیا و سرزنش اهل آن رسیده و آن را جیفه گندیده و اهلش را سگ‌ها نامیده‌اند، مثل همین آیه و آیات دیگر، چنانچه در سوره آل عمران فرموده زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱) و نیز اخبار بسیار مثل حدیثی که در کافی بسند صحیح از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند (کسی که داخل صبح و شام شود و بزرگترین همش دنیا باشد خداوند قرار میدهد فقر را بین دو چشم وی و امر وی را متشت می‌گرداند. و کسی که صبح و شام

(۱) زینت داده شده برای مردم دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای بسیار از طلا- و نقره و اسب‌های نشان دار و چهارپایان اینک‌ها است بهره و متاع زندگی دنیا و نزد خداست بازگشت نیکو سوره آل عمران آیه ۱۲

صفحه : ۱۴۶

کند و بزرگ‌تر همش آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنی را در قلب او و امور وی را اصلاح می‌فرماید) و غیر اینها از آیات و اخبار بسیار اشاره بدنمایی است که مانع از ترقیات روحانی گردد و انسان را بخود مشغول گرداند و آخرت را بدنیا بفروشد و از سعادت و فضیلت محروم ماند.

اما آن بدنمایی که مقدمه باشد برای تحصیل سعادت اخروی و فضائل روحانی چنین بدنمایی مورد نکوهش نیست بلکه بسیار قابل تمجید و تعریف است.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که حضرتش وقتی شنید کسی دنیا را مذمت مینماید فرمود چگونه دنیا را مذمت می‌نماید در صورتی که دنیا دار صدق است برای کسی که تصدیق نماید و خانه عافیت است برای کسی که بفهمد و خانه غنا است برای کسی که از آن توشه بردارد و جای سجده گاه انبیاء است و محل هبوط وحی است و جای تجارت اولیای خدا است که در دنیا اکتساب رحمت نمایند و بهشت را فائده ببرند پس برای چه دنیا را مذمت می‌نماید از ناصر خسرو است:

(نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را)

خلاصه چنانچه گفته‌اند دنیای تو و آخرت تو عبارت از تو حالت قلب تو است آنچه نزدیک بتو و پیش از موت تو است از حظوظات نفسانی، آن عبارت از دنیای تو است، و آنچه بعد از موت عایدت می‌گردد از علم نافع و عمل خالص آن از آخرت تو بشمار می‌رود.

پس از اینجا توان فهمید که نمیتوان بطور کلی دنیا را مذمت نمود زیرا که دنیای مذموم ناشی از حب نفس و حظوظات دنیوی و متابعت هوای است، و آنچه بازگشت بهوای نفسانی نماید از دنیای مذموم بشمار میرود خواه از محرّمات باشد یا مکروهات بلکه مباحات اگر فقط حظوظ نفسانی مقصود باشد، و آنچه راجع بمحبت خدا و تحصیل معرفت و رضای او باشد آن از آخرت بشمار آید نه از دنیا اگر

صفحه : ۱۴۷

چه در آن حظوظ نفسانی باشد، مثل تحصیل علم نافع و حصول معرفت و پدید شدن صفای روحانی که لذت و حظوظی که از قبل اینها برای اهلش حاصل میگردد منحصر در آخرت نیست بلکه قلبی که آغشته بمحبت و معرفت حق تعالی گردید در همین حیات دنیوی گویا در بهشت موعود محظوظ و با ابناء جنس خود با دو بال علم و عمل در پرواز و همیشه از آن صفای روحانیت خود محظوظ است.

و بعض عرفاء چنین گفته‌اند، اینکه در آیات لذائذ دنیا را لهو و لعب بشمار آورده برای اینکه است که دنیا من حیث ذات و حقیقتش نه ثابت است و نه لذیذ، بلکه توان گفت اصلا دنیا حقیقت ثابتی ندارد زیرا که حقیقت دنیا عین تجدد و تصرّم است و فناء و زوال در حقیقت آن مأخوذ است، و موجودات دنیا اشیاء ناقصی میباشند، و عمل آنان عمل شیطانی است و کسانی که در طریق سلّمک الی الله تعالی واقعد یعنی روندگان بسوی حق تعالی مادامی که در راهند کمال ثابتی برای آنان تأمین نشده زیرا که حرکت، از قوه بفعل آمدن است و انسان مادامی که در دنیا است علی الدوام از قوه بفعل می‌آید، و کمال وی وقتی تحقق پذیرد که بفعلیت اخیر خود برسد، و آن تحقق یافتن وی است (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ) اینکه است که عرفا گفته‌اند (عالم کون کله خیال در خیال) و از شیخ عربی است که (کل ما فی الکون و هم او خیال او عکس فی مرایا او ظلال) (پایان) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آیه بالا اشاره باین بود که حقیقت دنیا یک امر موهومی بیش نیست، و اگر لذت و حظی در آن توهم شود حقیقت ثابت و پابرجایی ندارد، و امر ثابت حقیقی امور اخروی است، که مآل و بازگشت شما یا بسوی دار کرامت و شرافت است، یا بسوی

صفحه : ۱۴۸

دار عذاب و نکال، و اینکه آیه اخیر اشاره باین دارد که چون چنین است سزاوار اینکه است که بشتابید و از یکدیگر سبقت بگیرید بسوی مغفرت و آمرزش از پروردگارتان و باعمال نیک و سحیه‌های نیکو بشتابید بسوی بهشتی که پهنای آن مثل پهنای آسمان و زمین است. و چنین بهشت وسیعی آماده و مهیا گردیده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و پیمبران او. چنانچه در جای دیگر گفته شد از اینکه آیه أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ آیه دیگر أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، و نیز روایات بسیاری که مشعر بر اینکه است که بهشت و جهنم فعلا- موجودند و از مجموع آنها توان استفاده نمود که بهشت و جهنم فعلا- در جایگاه خود موجودند نه اینکه که بعدا (چنانچه بعضی چنین توهم نموده‌اند) موجود میگردند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

در تفسیر (منهج الصادقین) چنین گفته، در اینکه آیه در بیان عرض بهشت برآمده، و بیان طول آن را ننموده بین مفسرین گفتاری است.

(۱) بزرگی عرض دلالت دارد بر بزرگی طول.

(۲) طول بدون عرض ممکنست اما عرض بدون طول ممکن نیست.

(۳) معنی آیه چنین است، که عرض بهشت مثل طول آسمان و زمین است لکن طول آن را بجز خدا کسی نمیداند.

(۴) عرض در اینجا بمعنی بسط است مثل قوله تعالی فذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ نه بمعنی عرض مقابل طول، و باید دانست که چون بهشت در آسمان هفتم است چنانچه در احادیث ثابت گردیده، پس منافات ندارد با آنکه عرض آن مثل عرض آسمان و زمین باشد. روایت است که جبرئیل خواست طول بهشت را بداند سی هزار سال پیرید ضعیف شد و از حق تعالی مدد خواست خدا او را قوت داد سی هزار بار، هر دفعه‌ای سی هزار سال پیرید پس از آن مناجات کرد که خدایا طول بهشت را بیشتر طی کرده‌ام یا کمتر، آن وقت حوریه‌ای از خیمه خود آواز داد که یا روح الله چرا بخود زحمت

صفحه : ۱۴۹

میدهی و خود را میرنجانی، بخدا قسم در اینکه مدت که میبری هنوز از ملک من بیرون نرفته‌ای، جبرئیل گفت تو کیستی، گفت من یک حوریه‌ای میباشم از حوریان که برای مؤمنی از مؤمنان مخلوق شده‌ام (پایان) از اینکه روایت و نظائر آن از احادیث بسیار توان استفاده نمود که مقام و رتبه انسان کامل و لو اینکه از اصحاب یمین باشد که ظاهرا بالاترین رتبه و مقام آنان همان مقامات بهشتی و نعمتهای جسمانی است، از ملائکه بالاتر است زیرا که ملائکه مخصوصا ملائکه مقربین از جهت روحانیت و تجرد افضل از انسانند، لکن چون خداوند در انسان قوه و استعدادی نهاده که هر قدر بر کمالات وی و قوت روحانی او افزوده گردد، باز قابل زیادتی است، وقتی چنین استعدادی در وی نهاده البته بحکم (العطیات بقدر القابلیات) بایستی بهشتی که جایگاه و آرامگاه همیشگی وی است، آن نیز از حیث سعه و تمامیت محدود بحدی نباشد، لکن ملائکه چنین نیستند هر قدر دارای مقامات و کمالات روحانی باشند باز محدودند، و از مرتبه و مقام خود ذره‌ای بالا نمیروند و قوله تعالی حکایه از قول ملائکه در سوره الصافات آیه ۱۶۴ وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ شاهد بر اینکه است خلاصه از اینکه آیه توان استفاده نمود که ذکر عرض بهشت بدون طول آن، شاید اشاره باین باشد که چون مقام مؤمنین و نعمتهای آنان فوق آن است که بتوان آن را محدود بحدی نمود اینکه است که محل اقامتگاه آنها بهشتی است که محیط بر آسمانها و زمین است، زیرا نظر باین که عرض هر چیزی را مقابل طول آن آرند، وقتی عرض بهشت بقدر آسمانها و زمین باشد، در صورتی که مقدار آسمانها با کرات و اوضاع شمسی و کهکشانش را کسی بجز خدا نمیداند، طول بهشت چه خواهد بود البته غیر محدود میگردد.

صفحه : ۱۵۰

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۲ تا ۲۹]

اشاره

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ

فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶)

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرُسُلِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۸) لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

صفحه : ۱۵۱

(ترجمه)

نرسیده (و نخواهد رسید) مصیبتی در زمین و نه در نفسهای شما مگر آن که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت شده پیش از آن که بیافریند (ظاهر گرداند) آن را و محققا اینکه مطلب بر خدا آسان است (و چون چنین است) بایستی بر آنچه از شما فوت می‌گردد تأسف نخورید و نیز بر آنچه بشما عطا میکنیم خوش حال نشوید خدا دوست نمیدارد هیچ متکبر و مباهات کننده (خود پسندی) را آن کسانی که خودشان بخل میورزند و مردم را امر ببخل میکنند و کسی که اعراض کند (از حق تعالی) پس بدرستی که خداوند بی‌نیاز و ستوده است،

محققا ما پیمبران خود را فرستادیم با معجزه‌های ظاهر و با آنها فرود آوردیم کتاب‌های (آسمانی) و میزان (طریق حق و قانون عدل) تا آنکه افراد بشر ایستادگی کنند و بعدالت و درست کاری اقدام نمایند و فرود آوردیم آهن را که در آن جنگ سخت است (زیرا که آلات جنگ از آهن ساخته می‌گردد) و منافی است برای مردم که از آهن استفاده مینمایند و نیز برای آنکه خدا بداند کی است که دین خداوند و پیمبران او را در پنهانی یاری میکند، البته خداوند قوی و غالب است، و محققا ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنان نبوت و کتاب نهادیم، پس بعضی از آنها هدایت یافتند و بسیاری از آنان فاسقند

پس از آن در عقب نوح و ابراهیم و در آثار آنها انبیاء دیگری فرستادیم و بعد از آنها عیسی بن مریم را فرستادیم و باو انجیل عطا نمودیم و در قلب‌های تابعین او مهربانی و رحمت و رهبانیت (گوشه‌گیری و ترک دنیا) نهادیم که از پیش خود برای رضای خداوند اختراع نمودند و ما برای آنان واجب نگردانیده بودیم و ترک دنیا را نکردند مگر برای طلب کردن خشنودی خدا پس مراعات نمودند آنچه را بایستی مراعات نمایند در (رهبانیت) پس ما عطا نمودیم بکسانی که ایمان آوردند از آنها پاداش عملشان را و بسیاری (از آن رهبانان) فاسقند،

ای کسانی که ایمان آوردید بترسید از عذاب خدا و ایمان آورید پیمبر او تا بشما دو برابر عطا کرده شود از رحمت و در شما نوری قرار دهد که بآن نور حرکت کنید (و راه سعادت خود

صفحه : ۱۵۲

را بیابید) و خدا شما را بیامزد زیرا که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است و تا آنکه اهل کتاب بدانند که توانا نیستند که فضل و بخشش خدا را بدست آرند و افاضه فضل و بخشش بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خداوند صاحب فضل و احسان بزرگ است.

(توضیح آیات)**اشاره**

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (ما) نافیه (مصیبه) مأخوذ از صاب یصیب اصاب تیر را گویند وقتی که به هدف برسد و (برأ) در لغت بمعنی حق است و یکی از اسماء الحسنی (البارئ) است که بمعنی خالق است.

یعنی چیزی در زمین از قبیل آفات و امراض و بلیات حادث نگردد، و نیز چیزی از بلیات در نفسهای شما از قبیل امراض و بلیات و مصیبات پدید نگردد، مگر آنکه در کتاب که شاید مقصود (لوح محفوظ) باشد ثابت بوده پیش از آنکه اینک عالم خلقت گردد، و آیه صریح در اینک است که آنچه در عالم خلق شده و بشود قبل از ظهورش در اینک عالم کینونیتی و یک نحو وجودی داشته که در لوح محفوظ ثابت بوده، و حدیث مشهور (جف القلم بما هو کائن) نیز شاهد بر آن است.

در اینجا صدر المتألهین (ره) بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم. چنین گوید، (مکاشفه) بدان که حقایق اشیاء اولاً نوشته شده در عالمی که آن را لوح محفوظ نامند بلکه ثبت گردیده در قلبهای ملائکه مقربین که محفوظ ماند از خلل و نقصان بحفظ خدای تعالی، مثل اینک مهندس اول صورت بناء را در کاغذ یا در لوح سینه خود ثبت مینماید پس از آن مطابق همان نسخه در خارج ابراز میگرداند

صفحه : ۱۵۳

همین طور مهندس آفرینش فاطر آسمان و زمین نسخه عالم را از ازل تا ابد در عالم عقلی و پس از آن در عالم نفسی ثبت گردانیده و مطابق همان نسخه در عالم حسی پدید میگرداند، پس علم فعلی او سبحانه باشیاء کائنه از اینک قبیل است، لکن علم انفعالی ما بعکس آن است.

اول اشیاء بحواس ما در می آید و پس از آن در عالم خیال نقش می بندد و پس از آن در مرتبه عقل منفعل که متحد با عقل فعال است در می آید، آن وقت کلیات را ادراک مینماید اینک است که ترتیب صعود عودی بر عکس ترتیب نزول بدوی است. پس از اینجا معلوم میشود که آنچه در عقل انسانی حاصل میگردد موافق عالمی است که پیش از آن بوده بطور تعاکس.

و توضیح مطلب اینک است، کسی که باآسمان نظر میکند بعد چشمش را می بندد صورت آسمان و زمین را در خیال خود می بیند بطوری که گویا بآنها نظر میکند و اگر چه آسمان و زمین معدوم گردند، آن صورت ذهنی باقی است، پس از آن از مرتبه حسّیش بمرتبه عقلش میرسد، و ادراک میکند حقیقت آنچه را که بحسّیش درک نموده بود، آن وقت عالم ذهنی مطابق میگردد با عالم خارجی، و عالم عقلی مطابق میگردد با لوح عقلی.

خلاصه موجودات از حیث صعود و نزول با هم تفاوت دارند، عالم عقلی در وجود سبقت دارد بر صور مثالیه قدریه، که صور مثالیه سبقت دارد بر وجود جسمانی، و وجود جسمانی سبقت دارد بر وجود حسّی، پس از آن در قوس صعودی از مرتبه حس بمرتبه خیال میرسد، و از آن بمرتبه عقل، و از مرتبه عقل صعود مینماید و بعقل فعال، و همین طوری که موجودات در قوس نزول از مرتبه علم حق تعالی نزول نموده تا بمرتبه حس انسانی رسیده‌اند در قوس صعود نیز مراتبی را می پیمایند تا برسند بمرتبه اول (منه البدء و الیه الرجعی) تا آخر کلامش رحمه الله علیه که مفصل است. (پایان)

صفحه : ۱۵۴

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ آیه شاید اشاره باین باشد که چون تقدیرات و آنچه بایست در اینکه عالم محسوسات بتدریج واقع گردد از خیر و ضرر قبلا بقلم قدرت در عالمی که از حیث رتبه و مقام فوق اینکه عالم و برتر و شریف تر از اینکه عالم است که آن را لوح محفوظ نامیده ثبت و ضبط گردیده، و نیز چون سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات بقدرت (عزیز حکیم) مترتب بر یکدیگر و بیک نظام و ترتیب خلل ناپذیری اوضاع عالم را مترتب بر یکدیگر گردانیده، و در ازل و مرتبه (قضاء) سابق برای هر فردی از انواع موجودات روی میزان عدل و حکمت الهیش در خور استعداد او در امور زندگانش طوری تقدیر نموده، اینکه است که شخص عاقل و متفکر میدانند هر گاه در ایام حیاتش ضرری بوی برسد، یا نفعی عاید وی گردد و بالاخره آنچه برای وی پیش می آید مطابق صلاح دید نظام وجود شخصی وی و نظام جملگی عالم است.

وقتی انسان خردمند نظام کلی عالم و نظام وجود شخصی خود را در نظر گرفت دیگر جای تأسف بر گذشته و آنچه از دستش رفته باقی نمی ماند، و نیز بآنچه باو میرسد از نفع شادمان نمیگردد، زیرا چنین کس عقل وی رشد نموده و از حوادثی که دنبال هم می آید و میرود و نظام عالم مترتب بر آن است از گذشته آینده را در نظر می گیرد، اینکه است که گویا چنین کس گذشته و آینده را با هم می بیند، و در نظر چنین کسی عالم مانند کاخ مجلی میماند که اجزایش مربوط بیکدیگر است و هر جزئی از آن را مهندس عالم و ناظم و مربی وجود مرتب بر یکدیگر گردانیده و بطوری اجزاء و جوانب آن را محکم و مانند حلقه‌های زنجیر با یکدیگر بستگی داده که خلل ناپذیر است، اینکه است کسی که چنین نظریه‌ای پیدا نموده و بیک نظر وحدانی وحدت جهانی را نگرست دیگر نه بر گذشته متأسف میگردد و نه بر آینده شادمان میشود آن وقت ممکن است بمرتبه رضاء و تسلیم فائز گردد.

گمان نشود که نتیجه مطلب چنین میشود که انسان در افعال و اعمال خود مختار نیست زیرا عمل آن منوط بعقل و معداتی است که قبلا در لوح محفوظ مقرر

صفحه : ۱۵۵

گردیده و ثبت شده و خواهی نخواهی ظهور خارجی پیدا مینماید.

زیرا از جمله علل وجود فعل و عمل انسان اراده و اختیار خود او است، بلکه اراده و خواست انسان بر عملش جزء اخیر علت تاّمه است، و باقی علل معدّات و اسباب بعیده عمل اختیاری وی بشمار میروند، و چون خدای عزّ و جلّ میدانست که فلانی در فلان موقع باختیار خود چنین عملی میکند، اینکه است که اراده او را باتمام علل بعیده که در واقع علت نیستند، بلکه از معدّات و اسباب بعیده میباشند، برای حصول عمل، در لوح محفوظ که تمامی اوضاع عالم در آنجا نگاشته شده ثبت گردانیده، و در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا سبب پیدایش عمل بنده نیست، و خواست او معلق بر اختیار عبد است، و اینکه در روایت مشهور معصوم علیه السلام فرموده

(لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین)

شاید مقصود چنین باشد که چون از یک طرف عمل انسان مترتب بر اموری است که قبلا انجام گرفته، و از معدّات و شرایط عمل وی است، و خارج از اختیار وی است، اینکه است که اختیار تام در عمل ندارد و از آن طرف چون پیدایش عمل و وجود خارجی آن منوط باراده و تصمیم خود او است، و اراده و خواسته او است که عمل را بوجود می آورد یعنی اگر اراده و خواست او نبود عمل وی صورت خارجی پیدا نمینمود اینکه است که در عمل مختار است چنانچه بوجدان بر هر کسی معلوم است که بخواسته خودش عمل میکند و مجبور نیست.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان در توجیه آیه چنین گوید، انسان وقتی دانست آنچه از دستش گرفته میشود خداوند ضامن شده که در قیامت بوی عوض دهد پس سزاوار نیست که بر فوت چیزی محزون گردد، و نیز وقتی دانست بر هر نعمتی شکر واجب میگردد سزاوار نیست که بر نعمتی شادمان گردد.

و اینکه آیه اشاره بچهار چیز دارد.

اول حسن خلق، زیرا کسی که نزد وی وجود دنیا و عدمش مساوی گردید دیگر حسد نمیبرد، و با کسی دشمنی نمی کند، زیرا که تمام اوصاف و اخلاق نکوهیده ناشی از محبت دنیا است.

صفحه : ۱۵۶

دوم دنیا و اهل دنیا در نظر وی حقیر میگردند، اینکه است که نه باقبال دنیا شاد میگردد و نه از ادبار و پشت کردن دنیا محزون میشود، بلکه چنین کسی وجود و عدم دنیا نزد وی یکسان مینماید.

سوم آخرت نزد وی بزرگ میگردد زیرا که ثواب و نعمتهای آن دائمی است.

چهارم بزرگی و افتخار را فقط بخدا میداند نه باسباب دنیا و از علی بن الحسین علیه السلام روایت می کنند که مردی از حضرتش از زهد سؤال نمود که زهد چیست فرمود زهد ده چیز است بالا-ترین درجه زهد پائین ترین درجه ورع است و بالا-ترین درجه ورع پائین ترین درجه یقین است، و اعلی درجه یقین ادنی درجه رضاء است و تمام زهد در یک آیه از کتاب الله منظوم است لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ. (پایان) چنانچه نزد خردمند پوشیده نیست اینکه توجیهی که طبرسی نموده خوب است لکن با تعلیلی که در آیه لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ که مترتب گردانیده عدم تأسف بر گذشته را و عدم فرح بر آینده را، بر اینکه که همه چیز در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است وفق نمیدهد و ظاهراً همان توجیهی که نمودیم مناسب تر بنظر می آید (و الله العالم باسرار کلامه).

وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْكُوْلَ الْمُخْتَالِ فَخُورِ خِدا دوست نمیدارد فخر کننده و نازنده متکبر را، کبر از بالاترین و بدترین رذائل آدمی بشمار می رود زیرا که ناشی از جهل و بیخردی و نفهمی متکبر است بفقر حقیقی خود زیرا که خود را موجود مستغنی میندازد و بخود می نازد و شاید آیه اشاره باین باشد که منشأ کبر جهل انسانی است که چون گمان میکند خودش مالک نفس و مال و تمام عناوین دیگر است و خود را لایق و مستحق همه طور فضیلت و منقبتی میداند اینکه است که هر گاه چیزی از دستش گرفته شد متأسف می گردد زیرا گمان میکند نباید چنین باشد یا اگر چیزی بدستش آمده چون گمان می کند مالک آن

صفحه : ۱۵۷

گشته شادمان میگردد و بآن فخر و مباهات بر دیگران میکند زیرا که نمی داند آنچه برای او پیش می آید مطابق حکمت و استعداد هر موجودی در عالم (قضاء) سابق و در دفتر آفرینش ثبت گردیده و تخلف پذیر نیست نه جلب نفع تواند کند و نه قادر بر دفع ضرر از خویش است پس چگونه انسانی که حتی مالک نفس خود نیست جا دارد بخود ببالد و خود را منشأ اثر دانسته و از دیگران افضل و کاملتر داند.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ممکن است الَّذِينَ يَبْخُلُونَ در موضع جر بدل از مُخْتَالِ فَخُورِ باشد یعنی خدا دوست نمی دارد آن متکبری که با قدرت بر انفاق بخل میورزد و انفاق نمیکند و باضافه مردم را نیز امر ببخل مینماید و بنا بر اینکه وقف نمودن بر (فخور) جایز نیست و ممکن است (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ) جمله مبتداء باشد و خبرش مخدوف و در تقدیر معنی آیه چنین باشد (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ فَانَّهُمْ يَسْتَحِقُونَ الْعَذَابَ) یعنی آن کسانی که بخل میورزند و مردم را امر

است، و بهمین لحاظ اهمیت آن است در کارها که آن را در آیه از بین اسباب دیگر تخصیص بذکر داده و از ابن عمر چنین نقل میکنند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چهار برکت از آسمان بزمین فرود آمده، آهن، و آب و آتش، و نمک.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ-اینکه آیه عطف بآیه بالا است لَقَدْ أَرْسَلْنَا و بیان خاص بعد از عام است، زیرا که آیه بالا اشاره دارد بارسال تمام انبیاء و کتابهای آسمانی و قانون عدل مدنی که بتوسط پیامبران در عالم بایستی اجراء گردد، و اینکه آیه اخیر در بیان تعداد بعض پیامبران گرامی است، که یکی پس از دیگری برای هدایت خلق مبعوث به پیغمبری شده‌اند.

سؤال، برای چه ارسال پیامبران لازم است

پاسخ!!! وجود انسانی در ابتدای خلقت بالقوه نه بالفعل دارای سه مرتبه کمال است، احساس، تخیل، تعقل، بقوای ظاهر پنج گانه، چشم، و گوش،

صفحه : ۱۶۰

و باقی مشاعر ظاهره احساس محسوسات می‌نماید، و بقوای باطنه آنچه را که احساس نموده در قوه و خزینه خیال و حافظه آن را محفوظ نموده در نفس نگاه میدارد و بقوه واهمه معانی مندرجه در محسوسات را ادراک نموده آن وقت نفس انسانی آنچه را که در خزینه قوه حافظه دارد با معانی مندرجه آن بحضور سلطان عقل برده بنظریه او قضیه میسازد، و از راه فکر از مجهولات بمعلومات میرسد، یعنی باین طریق و مطابق قانون منطق صحیح امر مجهولی را تواند معلوم نماید و ادراک کلیات از همین طریق برای انسان میسر میگردد.

لکن چون نوع انسانی و اکثر افراد بشر در ابتداء قوای طبیعی و نفسانی در آنان غلبه دارد اینکه است که بدون مرشد کاملی که مؤید من عند الله باشد، و قانون عدلی که طریق و روش زندگانی آنها را تعیین نماید طریق سعادت خود را نتوانند پیدا نمایند، اینکه است که در تکمیل قوای عقلانی محتاج بانسان کاملی میباشند که تمام مراتب کمال را پیموده، و باعلی درجه قرب رسیده، و چراغ هدایت را بدست گرفته و ره رو و رهبر دیگران گردیده، و چنین اشخاصی در مرتبه اول پیامبرانند که بقوه نظریه و قوه علمیه بمنتهی درجه کمال نائل گردیده‌اند، و بقوت عقل نظری ارتباط کامل بحق تعالی و عقول قدسیه دارند، و از مبدء متعال، فیض گرفته و بمادون خود میرسانند، و بقوت عقل عملی خود باذن حق تعالی متصرف در مواد موجودات گردیده، و بمعجزات و بینات که ناشی از قوت قوای متصرفه آنها است برای اثبات پیغمبری خود، بعضی از کمالات روح قدسی خود را بمقتضای وقت ارائه میدهند که حجت بر خلق تمام گردد، و بمیزان عدل که شاید آیه اشاره بملکات حمیده و صفات ارجمند آن بزرگواران دارد مردم را از سببیت و بهیمیت قوای حیوانی باز داشته، و از کج روی و گمراهی آنها را بجاده مستقیم که منتهی گردد بقرب رب العالمین رهسپار گردانند.

سؤال، ممکن است گاهی معجزه انبیاء با کرامت اولیاء و سحر ساحرین با هم

صفحه : ۱۶۱

مشتبّه گردد چگونه توان امتیاز بین آنها داد.

پاسخ: چون هر یک از آنها ناشی از یک قوه‌ای از قوای سه گانه انسانی است قوای عقلانی، نفسانی، طبیعی، هر گاه خارق العاده‌ای از قوت قوای عقلانی صادر گردد نفوذ در عقل می‌کند و بایستی عقلاء بمیزان عقل خود، که عقل میزان کاملی است برای سنجش صحیح از فاسد تمیز دهند که چنین عملی از عمل طبیعت خارج است و مستند بعالم ما فوق الطبیعه می‌باشد و چنین عمل خارق العاده وقتی از انسان صادر می‌گردد که عقل نظری وی بمتهی درجه کمال رسیده و ارتباط کاملی بمبادی عالیه پیدا نموده و معجزات انبیاء ناشی از قوت عقل نظری آنها است که جبل ائیت آنان مندرک در الوهیت حق تعالی گردیده، و فانی در حق و باقی باو گردیده‌اند زیرا که عبد وقتی بمقام عبودیت رسید و متخلق گردید باخلاق روحانین و بر وی غالب گردید صفات ارواح مجرده، سلطنت پیدا می‌نماید بر تمام عوالم مادّیات و باذن و مشیت الهی در آنها تصرف مینماید، زیرا که او مظهر و نماینده حق تعالی گردیده در عالم ممکنات لکن در عین حالی که فعل و عمل منسوب بآنها است حقیقه منسوب بحق تعالی است، چنانچه قوله تعالی *إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* شاهد بر آن است زیرا که چون تمام قوی و مشاعر آن بزرگواران مشتعل بنور توحید است، اینکه است که مظهر و نماینده صفات حق تعالی گردیده‌اند، و معجزات آنها از روی مظهریت آنان انجام می‌گیرد، چون مظهر و نماینده اسم (العلیم) گردیده‌اند خبر از گذشته و آینده میدهند، و نیز چون مظهر اسم (القدیر) میباشند نماینده قدرت الهی گردیده‌اند و شق القمر مینمایند و عصا را اژدها و مرده را زنده میکنند، و نیز چون مظهر اسم (الحی القيوم) از گل (خفّاش) میسازند و حیات بوی میدهند و مظهریت پیمبران ناشی از درجات قرب آنها است بحق تعالی بعضی مظهر یک اسم و بعضی زیادت‌تر و پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مظهر تمام اسماء الحسنی است.

چنانچه قرآن که معجزه باقیه او است شاهد بر آن است، زیرا که قرآن بجهاتی معجزه است، از جهت آنکه مشتمل بر تمام علوم و معارف است، و خبر از گذشته و

صفحه : ۱۶۲

آیند میدهد مظهر اسم (العلیم) است، و از جهت آنکه هادی و هدایت کننده بشر است مظهر اسم (الهادی) است، و از جهت نفوذش در اعماق قلوب بشر و استیلاء و تفوق او بر تمام کتب آسمانی مظهر اسم (القدیر) است، و از جهت بقاء و ثبات و خلل نیافتن آن مظهر اسم (القیوم) و (الباقی) و غیر آن است.

و نزد آدم خردمند متفکر ظاهر و هویدا است قرآن نماینده اوصاف محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم است مظهر و نماینده تمام اوصاف الهی است و هیچ کتابی از کتب آسمانی باین جامعیت فرود نیامده.

لکن کراماتی که گاهی از مرتاضین پدیدار می‌گردد ممکن است ناشی از صفای قلب و قوت نفسانی آنان که در اثر ریاضات و ترک مألوفات و شکستن قوای حیوانی آنان میسر گردیده پدید گردد، زیرا چنانچه معلوم است وقتی در اثر ریاضات قوای طبیعی ضعیف گردیده قوای نفسانی قوی می‌گردد و کمالاتی که از مرتاضین پدید می‌گردد چنانچه بعضی گفته‌اند ارتباط آنها است بعالم مثال، و عالم مثال عالمی را گویند که متوسط بین عالم عقول و عالم طبیعت است، و نسبت باین عالم دنیا عالم جمع و عالم وحدت نامیده شده زیرا آنچه از صور و امور طبیعی مادی در اینکه جا متفرق و پراکنده بنظر می‌آید در عالم مثال مجتمعاً موجود است یعنی گذشته و حال و آینده با هم در آن عالم موجودند و رؤیای صادقه که گاهی بعض نفوس را میسر می‌گردد در موقع آرامش قوای طبیعی شاید برای ارتباط آنها باشد بآن عالم مثال و از آنجا بعض علوم گذشته و آینده مطلع می‌گردند، و چنین کمالی اختصاص بمؤمن و موحد ندارد، در اثر ریاضت پدید می‌گردد، و لو آن که شخص مرتاض کافر باشد ممکن است در اثر ریاضت بعض امور واقف گردد.

گویند نفس مثال آینه است. وقتی بریاضات پاک گردید رو بهر کجا آرد و همّت بر آن گمارد در آن عکس می‌اندازد، و ممکن

است بقوت نفسانی تأثیر در نفوس دیگران کند، و خارق العاده‌ای از خود نشان دهد لکن چون ناشی از قوای نفسانی است از حدود نفس بیرون نمی‌رود، یعنی اگر شخص در اینکه فضیلت کامل گردیده شاید

صفحه : ۱۶۳

بتواند در قوای نفسانی دیگران که در قوت نفسانی ضعیف‌تر از اویند تأثیر نماید، و کمال نفسانی خود را بروز دهد، لکن در اقویای بشر و کسانی که دارای قوت قوای نفسانی و عقلانی میباشند قوت تأثیر ندارد چنانچه دیده شده بعضی در اثر ریاضت و تمرین قوه مغناطیسیه تأثیر چشم آنها زیاد شده و در نفرات محدودی یا در یک نفر میتواند تأثیر نمایند.

و ظاهراً سحر ساحرین از حدود طبیعت بالا-نمی‌رود و سحر بتمام اقسامی که دارد راجع باعمال حرکات طبیعی و قوای مادی و بکمک قوای شیطانیه انجام میگیرد، و همین طوری که ناشی از قوای طبیعی است در قوای طبیعی تأثیر مینماید، اینکه است که غالباً سحر ساحرین در نفوس ضعیفه تأثیر دارد زیرا که تصرف در قوه واهمه و متخیله مینمایند نه در نفس ناطقه، بسا میشود در چشم تأثیر میکند و چشمهای ناظرین را میندد، و اشیاء را عوض نشان میدهد، یا در گوش و قوه شامه تأثیر میکند خلاصه ممکن است در تمام قوای حساسه تأثیر کند، لکن چون عمل او نشان دادن خلاف واقع است اینکه است که در قوای عقلانی تأثیر ندارد.

(خلاصه) بین معجزات انبیاء و کرامات مرتاضین و سحر ساحرین بچند چیز می‌توان تمیز داد.

یکی آنکه معجزه چون ناشی از قوه عقلانی است از مرتبه حدود نفسانی که عمل مرتاضین است، و حدود طبیعی که موضوع سحر ساحرین است، بالاتر است.

دوم آنکه انبیاء تأثیر در مواد موجودات جهان مینمایند و متصرف در ماده میباشند مثلاً وقتی از گل خفاش ساخت و در آن نفخه‌ای دمید واقعا آن گل بتأثیر نبی خفاش خارجی می‌گردد و آثار پرندگی و حیات از وی پدید میگردد، لکن عمل مرتاضین و سحر ساحرین تأثیر خارجی ندارد فقط یا در نفس بشر تأثیر دارد، یا در طبیعت و قوای حسی آنها نفوذ مینماید.

سوم عمل انبیاء ممکن است همیشه باقی بماند مثل قرآن مجید که معجزه باقیه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است و معجزات باقی پیمبران آنها هم مقتضی بقاء بودند زیرا که

صفحه : ۱۶۴

واقعیّت خارجی داشتند لکن چون شریعت آنها نسخ شدنی بوده نباید معجزات آنها باقی بماند، و عمل مرتاضین و ساحرین چنین نیست اگر امر فوق العاده‌ای از خود نشان بدهند مثال برفی ماند که بجهد و بزودی خاموش گردد هیچ دوام و ثباتی برای آن نیست، زیرا که واقعیّت خارجی ندارد تأثیرش فقط در قوای حسی است که ساحر بعملیات خود غیر واقع را واقع نشان میدهد، و در جلد دوم اینکه تفسیر، در ذیل آیه مبارکه وَ مَا كَفَرَ سُليْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ راجع باقسام سحر مختصر بیانی نمودیم، و چهار قسم از اقسام آن را تذکر دادیم، دیگر در اینجا تکرار آن بی‌محل است راجع بآیه بالا صدر المتألهین (ره) بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گوید.

(مکاشفه) اینکه آیه مثل باقی آیات مشتمل بر فوائد نفیسه بسیاری است، از علم مبده و معاد و نیز تنبیهاتی دارد بر امور شریفه از معرفت سلوک طریق آخرت.

اول اشاره مینماید بکیفیت ارسال رسل و انزال کتب، و بیان آن اینکه است که سعادت انسان منوط بدو چیز است.

یکی اطلاع یافتن بر علوم کلیه از حقایق موجودات و معقولات.

دوم متصف گردیدن او بصفات ارجمند حمیده انسانیه، و خالی گردیدن وی از اوصاف نکوهیده حیوانیه، و عدم تعلق او بمادیات و

امور سفلیه.

و چون هر فردی در اول خلقت خالی از صفات حمیده انسانی است چنانچه فرموده وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا، بلکه بایستی از طرف حق تعالی نور دانش در قلب او بتوسط ملائکه علویه افاضه شود و نمیشود هر فردی دارای چنین مقامی گردد مگر کسی که مؤید گردد بروح قدسی و متصل گردد بعالم علوی و الهام غیبی، و چنین کسی یا پیمبر یا ولی است، و آن معارفی که از جانب ملک پیمبران اشراق میگردد آن را وحی گویند، و نسبت بولی آن را الهام نامند.

پس خلق برای نجات و رسیدن بسعادت محتاج بواسطه میباشند که او بدون توسط بشر علوم و معارف را از مبدء بگیرد و بمردم برساند و قوله تعالی وَ يُعَلِّمُهُمْ

صفحه : ۱۶۵

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اشاره بهمین است، و باید دانست القاء وحی از جانب ملک بر نبی بطور تقلید نیست زیرا که علم تقلیدی علم نیست، علم پدید نمیگردد مگر باتصال بمبادی عالیه که تعبیر بروح القدس و جبرئیل نموده‌اند. تا آنجا که فرموده، تحقیق مطلب اینکه است که انسان ترکیب شده از سه چیز است که آنها را مبادی علوم و ادراکات نامند. تعقل، تخیل، احساس، و هر یک از اینکه قوی متصرف در عالم سه گانه دنیا و آخرت و فوق آنها میباشند، و نبی انسانی است که در هر یک از اینکه عوالم سه گانه تصرف مینماید بتوسط قوه عاقله فناء فی التوحید، یعنی فانی در حق تعالی و باقی باو میگردد چنانچه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از نفس شریف خود خبر میدهد (لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل)

و بقوه مصوره مشاهده مینماید اشباح مثالیه و اشخاص غیبیه و مطالب جزئیه را و مطلع میگردد بر حوادث آینده و امور گذشته، و بقوه حساسه و قوه محرکه تسلط بر افراد بشر پیدا مینماید و قوای سفلیه تحت استیلاء وی قرار میگیرد، و چنین کسی که در اینکه سه قوه کامل گردید مستحق خلافت الهیه میگردد.

تا آنجا که فرموده، شکی نیست که تحصیل معارف و علوم موقوف بوجود پیمبر است که بواسطه کتاب الهی (قرآن) راه سعادت را بانسان بیاموزاند چنانچه فرموده وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ کتاب اشاره بآن چیزی است که عقل نظری انسان را کامل میگرداند، و میزان اشاره بعقل عملی انسان است و چون بیانات او خیلی مفصّل است سخن را کوتاه نموده و مطالب را تا همین جا خاتمه میدهیم.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً

صفحه : ۱۶۶

آیه در مقام بیان اینکه است که برای هدایت و ارشاد خلق از راه لطف پیمبرانی بعضی در عقب بعض دیگر فرستادیم، و بانها کتابهایی عطاء نمودیم که از طرف ما حجت بر خلق تمام گردد، و پیمبری پشت پیمبر دیگر تا اینکه که رسید بعیسی بن مریم علیه السلام و باو کتاب انجیل را فرستادیم و در قلوب تابعین او رأفت و رحمت و شفقت قرار دادیم.

شفقت در امت حضرت عیسی علیه السلام نظیر شفقت در امت سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که در باره صحابه فرموده (رحماء بینهم) و چنان عاطفه در امت حضرت عیسی علیه السلام دائر بود که میگفتند اگر کسی سبلی بصورت کسی بزند اضافه بر اینکه بایستی گذشت کند و انتقام نکشد طرف دیگر صورت خود را بگیرد.

حالا نیز عیسویان همین را بزبان میگویند، و بهمین مطلب مینازند، لکن در مقام عمل چنانچه می‌بینیم، میلیون، میلیون، میلیارد، میلیارد،

خلق را با اختراعات مهلکه در موقع جنگ بطمع جهان گیری هلاک مینمایند و هیچ باک ندارند که هم نوع خود بوده بلکه هم کیش و هم رویه خود را از نیستی ساقط نمایند.

و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ (رهبانیه) منصوب است بفعل مقدر که بیانش (ابتدعوها) است و معنی آیه چنین میشود که گردانیدیم در قلوب کسانی که تابع حضرت عیسی بودند رأفت و رحمت و آنها از پیش خودشان اختراع نمودند رهبانیتی که ما برای آنان فرض و واجب نکرده بودیم.

رهبانیت منسوب است برهبان و رهبان کسی را گویند که در منتهی درجه زهد و تقوای و درستکاری باشد و برای مبالغه آرند و مأخوذ از رهبت و بمعنی خوف است و بمعنی عرفی اشخاصی از نصاری را رهبان گویند که برای عبادت و تحصیل زهد و تقوی از خلق منقطع و در گوشه‌ای منزوی گردیده‌اند ما کَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ یعنی اینکه طور انقطاع و گوشه گیری که رهبانان عیسویان بر خود الزام نمودند ما بر آنان

صفحه : ۱۶۷

فرض و واجب ننموده و آنان را ملزم نکرده بودیم إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ یعنی آنچه بر آنها واجب گردانیدیم و آنان را ملزم بر آن گردانیدیم نبود مگر پیروی نمودن خشنودی خدا.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان از ابن مسعود چنین روایت میکند که گفته روزی ردیف رسول خدا بر خری سوار بودم فرمود میدانی ابتداء رهبانیت عیسویان از چه بود گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود بعد از عیسی علیه السلام جباران و گردن کشان آشکارا مرتکب فسق و معاصی میشدند و چون عمل آنها بر مؤمنین ناگوار بود مؤمنین از عیسویین سه مرتبه با آنان جنگ کردند تا بسیاری از اهل توحید کشته شدند و معدودی از آنها باقی ماندند گفتند اگر با آنان جنگ کنیم دیگر کسی از اهل توحید باقی نمیماند تدبیر چنین است که زمین را بآنان واگذاریم و هر یک در مغاره کوهی بنشینیم، و عبادت مشغول گردیم، تا وقتی که آن محمّدی که عیسی علیه السلام بما وعده داده ظاهر گردد، و آنها بر طریق رهبانیت بودند تا وقتی که من مبعوث گردیدم بعضی از آنان بمن ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند اینکه است که فرموده فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و نیز طبرسی از ابن مسعود روایت میکند که گوید من روزی نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند هفتاد و دو فرقه شدند دو فرقه از آنها ناجی، و باقی هلاک گردیدند، یکی از آن دو فرقه آنهایی بودند که با جابره مقاتله کردند بر دین عیسی علیه السلام و کشته شدند و دیگر آنهایی که طاقت نداشتند که با سلاطین طرف شوند و آنان را دعوت بدین نمایند اینکه بود که منتشر در بلاد و مترهب گردیدند و آنها بودند که در باره آنان فرموده رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ بعد از آن فرمود کسی که بمن ایمان آورد و نبوت من تصدیق نمود و امر من را متابعت کرد در باره چنین کسی صادق آید

(رهاها حق رعایتها)

و کسی که بمن ایمان نیآورد و نبوت من تصدیق ننمود چنین کسی از هالکین است.

و در ذیل حدیث اول فرموده ای ابن مسعود میدانی رهبانیت امت من در

صفحه : ۱۶۸

چيست گوید گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود هجرت و جهاد و روزه و نماز و زکاة و حج و عمره.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ در

مفردات چنین گفته (کفلین من رحمته) یعنی کفلین من نعمته (مثل رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً).

و بعضی گویند مقصود از کفلین نعمتهای متوالی دنبال هم است (پایان) از بعض مفسرین است که آیه شریفه خطاب بمنافقین است که آنان بظاهر ایمان داشتند و در باطن منکر بودند، که بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرید تا آنکه دو نصیب از رحمت یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری برای ایمان بباقی پیمبران بشما عطا گردد. و گویند مراد از نور قرآن است که سبب نجات از ظلمت جهل و موجب هدایت یافتن بحق تعالی و صفای باطن است.

در تفسیر مجمع البیان طبرسی (ره) از سعید بن جبیر چنین حدیث میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت جعفر طیار را با هفتاد نفر سوار بحبشه فرستاد که نجاشی را باسلام دعوت نمایند پس از آنکه نجاشی دعوت آنها را پذیرفت و قبول اسلام نمود موقع بازگشتن قشون پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با چهل نفر از کسانی که از اهل مملکت او ایمان آورده بودند از نجاشی اجازه گرفتند و روانه بمدینه شدند وقتی فقراء اهل مدینه را دیدند مایل گردیدند که با آنان مواسات نموده و مال خود را بین فقراء آنها انفاق نمایند آن وقت اینکه آیه الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ تا قوله تعالی وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ فرود آمده و چون اهل کتاب از آنهایی که ایمان نیاورده بودند شنیدند قوله تعالی را أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا بمسلمانها افتخار مینمودند که ای گروه مسلمین کسی که از ما بکتاب شما ایمان

صفحه : ۱۶۹

آرد اجر و فضیلت وی دو برابر شما است، پس شما را بر ما فضیلتی نیست اینکه بود که اینکه آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الخ فرود آمد و اشاره به اینکه برای مؤمنین دو اجر میباشد و باضافه نور و مغفرت بآنان عطا نمودیم (پایان) شاید آیه اشاره باشد بکسانی که بظاهر ایمان آورده بودند که ای کسانی که بوحدت اله ایمان آورده‌اید از روی حقیقت و دانستگی ایمان داشته باشید نه از روی نفاق و ساختگی یا از روی تقلید و گفته‌های دیگران و امر پروردگار را مراعات نمائید و پیرامون خطا و مخالفت اوامر حق تعالی نگردید، و برسول و پیمبر او نیز ایمان آرید، اگر چنین باشید که دارای ایمان واقعی و تقوای و درستکاری گردید، دو نصیب از رحمت میبیرید، یکی بازای ایمان و دیگر بازاء تقوی، و شاید مقصود از (کفلین) دو اجر و دو فضیلت باشد که نصیب مؤمن با تقوی میگردد زیرا که تقوی فضیلتی است وراء ایمان هر مؤمنی متقی نیست، لکن بعکس هر شخص متقی با ایمان است، و کسی که دارای اینکه دو فضیلت یعنی ایمان و تقوی گردیده دو قسط از رحمت نصیب او خواهد گردید و یَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا یک نوری در باطن وی پدید میگردد که در ظلمت طبیعت رهبر و رهنمای او میباشد و از کج روی بجاده هدایت وی را رهنمایی مینماید، و از سقوط در پرتگاه جهالت، بنور دانش او را نگاه میدارد، و یَغْفِرْ لَكُمْ و دیگر آن کسی که دارای ایمان و تقوی گردید از خطا و لغزش در کف حق تعالی محفوظ ماند و هر گاه خطا و لغزشی از وی پدید گردید بکرم خود عفوش مینماید بلکه چنانچه فرموده فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سوره فرقان آیه ۷۰ کسی که دارای ملکه ایمان و تقوی باشد اضافه بر اینکه که عفو مینماید سیئات و خطاهای وی را تبدیل میگردد بحسنات زیرا که او صاحب فیض عظیم است.

لِنَلَّا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

صفحه : ۱۷۰

(لا) در (لئلا) زائده و برای تاکید بعد از (ان) مخففه از مثقله آمده، و معنی آیه چنین میشود باید اهل کتاب بدانند که اینکه دو قسط از رحمت که نصیب مؤمنین شده بازاء ایمان و تقوای آنها از فضل و رحمت خدا است و اهل کتاب قدرت ندارند بر اینکه بخود جلب کنند رحمت خدا را زیرا که فضل و رحمت نصیب کسی میگردد که در معرض رحمت الهی واقع گردیده و خداوند صاحب

فضل و بخشش بزرگ است.

شاید آیه اشاره باین باشد که و لو آنکه خداوند صاحب فضل و کرم غیر متناهی است و بخلی در مبدء فیاض نیست لکن چون نزول رحمت محل قابل میخوهد و کسی در معرض نفعات رحمت غیر متناهی الهی واقع میگردد که قلب و سریره خود را از کثافات نفسانی پاک گردانیده و ایمان بمبدء و معاد آورده و باین وسیله خود را مهیا و در معرض رحمتهای غیر متناهی الهی واقع گردانیده و چون دل اهل کتاب از ایمان پیمبر اسلام خالی است و نیز متصف بصفت حمیده تقوی نمیباشند اینکه است که مشمول رحمت غیر متناهی حق تعالی نخواهند گردید.

صفحه : ۱۷۱

سورة المجادلة

اشاره

مدنیة و هی اثنتان و عشرون آیه

[سورة المجادلة (۵۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُكَ فِی زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِیْ اِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرَ کُمَا اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ (۱) الَّذِیْنَ یُظَاهِرُوْنَ مِنْکُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِلَّا اللَّائِیْ وَ لَمَدَنَّهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَیَقُولُوْنَ مُنْکَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُوْرٌ (۲) وَ الَّذِیْنَ یُظَاهِرُوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ لِمَا قَالُوْا فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَمَاسَا ذٰلِکُمْ تُوعَظُوْنَ بِهٖ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصَّةٍ یَّامٌ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعِیْنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فِاطْعَامٍ سِتِّیْنِ مَسْکِیْنًا ذٰلِکَ لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تِلْکَ حُدُوْدُ اللّٰهِ وَ لِلْکَافِرِیْنَ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۴)

اِنَّ الَّذِیْنَ یُحَادُّوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ کُتِبُوْا کَمَا کُتِبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ اَنْزَلْنَا اٰیٰتِ بَیِّنٰتٍ وَ لِلْکَافِرِیْنَ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ (۵) یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا فِیَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوْا اَحْصَاهُ اللّٰهُ وَ نَسُوْهُ وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ (۶) اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ مَا یُکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رٰبِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِکَ وَ لَا اَکْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَ مَا کَانُوْا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ (۷) اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ نُهُوْا عَنِ النَّجْوٰی ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ لِمَا نُهُوْا عَنْهٗ وَ یَتَنَاجَوْنَ بِالْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُوْلِ وَ اِذَا جَاؤْکَ حَیْوُکَ بِمَا لَمْ یُحَیِّکَ بِهٖ اللّٰهُ وَ یَقُولُوْنَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا یُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمَا نَقُوْلُ حَسِبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلُوْنَهَا فِیْسَ الْمَصِیْرُ (۸)

صفحه : ۱۷۲

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

محققا خدا شنید سخن آن زن را که در باره شوهرش با تو مجادله مینمود و شکوه او را بخدا میبرد و خدا گفتگوی شما را می‌شنود بدرستی که خدا شنوا و بینا است،

و اینکه مردم بعبادت زمان جاهلیت سخنان رکیک و باطل می‌گویند، و آن کسانی که از شما اظهار میکنند (که زنهاى خود را بمنزله مادر و محارم گفتند) آنها مادرهای آنها نیستند مادرهایشان آنهایند که آنان را زائیده‌اند و هر آینه آنها می‌گویند گفتار ناپسند و کلام دروغ و خداوند عفو کننده و آمرزنده است، و آن کسانی که اظهار میکنند پس از آن از گفته خود برگشتند پیش از جماع و مقاربت با زنهاى خود بایستی بنده‌ای آزاد کنند و باین عمل موعظه میشوند و خدا بآنچه میکنند آگاهست،

و هر کس بنده نیابد که آزاد کند بایستی پیش از آنکه با هم تماس کنند دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر بر آن نیز توانایی ندارد شصت مسکین طعام دهد و اینکه تکلیف برای اینکه است که بخدا و پیمبرش ایمان آرید اینکه حدود الهی است و برای کافرین عذاب دردناک مهیا است،

بدرستی کسانی که در حدود الهی با خدا و رسول او مخالفت میکنند نگویند و خوار گردند همان طوری که کسانی که پیش از آنها بودند نگویند و خوار گردیده شدند، و ما فرود آوردیم آیات روشن خود را و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیا است در روزی که تمام آنها را خداوند مبعوث میگرداند پس آنان را خبردار میگردانند بآنچه کرده‌اند و آنچه را که فراموش نموده‌اند خدا تمام آنها را

صفحه: ۱۷۳

ضبط نموده و بر هر چیزی شاهد و گوا هست

آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خداوند بر آن عالم و دانا است هیچ نجوی و رازی نیست که بین سه نفر باشد مگر آنکه خدا چهارمی آنها است و نه آنکه پنج نفر باشند مگر آنکه خدا ششمی آنها است و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر آنکه خدا با آنها است هر کجا که بوده باشند پس از آن در قیامت آنان را خبردار میگردانند بآنچه کرده‌اند زیرا که محققا خدا بهر چیزی عالم و دانا است،

آیا ندیدی آن کسانی را که نهی شدند از نجوی نمودن پس از آن برگشتند و مخالفت نمودند آنچه را نهی شدند و نجوی کردند بگناه و مخالفت با رسول (و ای پیمبر) وقتی اینکه مخالفین نزد تو آیند (از روی نفاق) تحیت می‌گویند بتو بآنچه را که خدا تحیت قرار نداده و در دل خود گویند اگر اینکه رسول خدا بود چرا خدا ما را عذاب نمیکند بآنچه (از روی سخریه و استهزاء می‌گوییم) عذاب دوزخ آنان را کافی است که در آینده در آن و بد بازگشتی است جهنم برای آنان.

(توضیح آیات)

اشاره

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ رَاجِعِ بَشَأَنَ نَزُولِ آيَةِ مَفْسَرِينَ چنين گفته‌اند روزی خوله دختر ثعلبه و بقول ديگر خوله دختر خويلد که از انصار و قوم خزرج بود و آن زنی بود زيبا و خوش اندام شوهرش اوس بن صامت نام داشت و

از آن را نشدیدیم و بر خدا هیچ از آن پوشیده نمانده.

و چون خوله در مقام گفتگوی با رسول الله و اثبات حق خود تمسک نمود بمقدمات مسلمة مشهوره که در عرف مدعی در مقام حق خود تمسک بآن مینمایند و آنها باعتبار قوانین شرعیه حجت نیستند که بتوان حکم شرعی را بآن اثبات نمود اینکه است که آن را مجادله نامیده در قوله تعالی آیه الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا (منهج الصادقین) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ آن مردهایی که از شما مؤمنین (ظهار) میکنند و بزنهاي خود میگویند که (پشت تو مثل پشت مادر من است) که اینکه جمله در زمان پیش از اسلام بمنزله طلاق بوده ما هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ

صفحه : ۱۷۶

(زور) مصدر و بمعنی میل بباطل و منحرف گردیدن از حق است قوله تعالی تَتَرَاوَرُّ عَنِ كَهْفِهِمْ یعنی مایل گردیدند از آن جهتی که بودند و بمحض اینکه گفته شود که تو بمنزله مادر منی اینکه سخن لغوی و دروغی است زن شخص مادر او نمیشود مادر آن زنی است که او را زائیده و هر گاه پشیمان گردیده از اینکه سخن لغو خدا عفو میکند و میآمرزد.

و الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا آن کسانی که بعد از اینکه سخن پشیمان میشوند و برمیگردند بایستی بنده‌ای آزاد نمایند.

در اینکه مقصود از يَعُودُونَ چیست تکرار همان سخن است چنانچه رأی بعضی مفسرین است- یا آنکه يَعُودُونَ یعنی برگردد از آنچه بر خود از مقاربت زوجه حرام نموده یا اینکه که رجوع کند بهمان عقد اولیه خود و غیر از اینکه آراء دیگری از مفسرین نقل شده لکن معنی دوم که برگردد از آنچه بر خود حرام نموده اولی و مناسب تر بنظر میآید.

خلاصه معنی آیه چنین است کسی که چنین لفظی را بهمسر خود بگوید یعنی بوی بگوید (انت علیٰ کظهر اُمّی) (تو بر من مثل پشت مادر منی) و بعد از گفته خود پشیمان گردد مجازات اولین او اینکه است که نزدیکی بآن زن بر وی حرام میگردد تا وقتی که کفاره بدهد و کفاره او چنانچه در آیه بعد فرموده فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ در مرتبه اول اینکه است که بنده‌ای که در قید رَقَبَتِ و بندگی است آزاد نماید.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا پیش از آنکه با یکدیگر تماس گیرند ذَلِكُمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و اینکه حکم برای اندرز و تنبیه شما است که چنین سخن رکیکی بهمسر خود نگوئید و خدا بتمام اعمال و گفتار و کردار شما عالم و بینا است

صفحه : ۱۷۷

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتْتَابِعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا و کسی که نیابد بنده‌ای یا از جهت عدم استطاعت بر قیمت آن که برده‌ای بخرد و آزاد کند یا نبودن برده مثل اینکه زمان ما که اصلا غلام و کنیزی یافت نمیگردد پس بایستی پیش از تماس گرفتن و مقاربت نمودن دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

مشهور بین فقهاء ما اینکه است که مقصود از مُتْتَابِعِينَ در آیه پی در پی دو ماه قمری است یا شصت روز روزه داشتن و اگر یک ماه و یک روز روزه بدارد و بعد از آن بدون عذر افطار نماید بعدا تنه دو ماه را روزه بدارد استیناف بر وی نیست یعنی لازم نیست عمل را از سر بگیرد لکن گناه کرده و مقاربت نمودن با زنش بر وی حرام است تا وقتی که دو ماه را تمام روزه بگیرد.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا کسی که از جهت پیری یا ضعف مزاج یا غیر آن قدرت بر روزه نداشته باشد چنین کسی بایستی شصت مسکین را طعام دهد از قوت غالب همان شهری که در وی است از نان و گندم و برنج اگر قادر باشد نصف صاع و اگر قادر نباشد یعنی استطاعت ندارد بهر یک یک مد از طعام بدهد.

ذَلِكَ لِيُثْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ذلک اشاره باین احکام و اوامری است که راجع (بظهار) مقزّر فرموده که اینکه تکالیف برای اینکه است که ایمان آورید بخدا و رسولش و پیرامون چنین الفاظ و گفتار خرافاتی نگردد و اینکه حدود قانونی است که خدای تعالی تعیین فرموده و کسانی که پوشانند حکم خدا را و بآن عمل نکنند بر آنان است عذاب دردناک.

و شاید لام در لِيُثْمِنُوا که علت حکم را میرساند اشاره باین باشد که وضع اینکه قوانین برای اینکه است که ایمان شما در اثر پیروی قوانین الهی محکم گردد.

صفحه : ۱۷۸

نکته قابل توجه

اوامری که از طرف شارع رسیده البته مصالحی در آن مندرج است اما آیا مصلحت در خود امر است یا در مأمور به بعضی از دانشمندان چنین معتقدند که مصلحت در امر است و لو آنکه مأمور به خالی از مصلحت باشد یعنی شارع امر میکند و نهی مینماید برای آنکه انسان عمل کند و اطاعت نماید تا آنکه بمقام عبودیت و بندگی نائل گردد و لو آنکه فرضاً هیچ مصلحتی در اوامر او غیر از پدید شدن حالت اطاعت و فرمان برداری منظور نباشد، زیرا پدید شدن حالت بندگی و متحقق گردیدن بآن از بالاترین مصالح بشمار میرود پس بنا بر اینکه ممکن است شارع بچیزی امر نماید و از چیز نهی کند برای آنکه معلوم گردد حالت اطاعت و فرمان بری در بنده هست یا نه مثل کسی که بخواهد غلام خود یا اولاد خود را امتحان نماید که فرمان بردار هست یا نه اینکه است که بعضی گفته‌اند کسی که بشوق بهشت یا خوف از جهنم اتیان بواجبات یا خودداری از محرّمات نماید اعمال او بدرجه قبول نمیرسد زیرا که بایستی منظور عامل فقط اطاعت امر مولی باشد.

پس از اینجا معلوم میشود که مصلحت در اوامر و اتیان بعبادات در امر متحقق میگردد و لو آنکه متعلق امر یعنی مأمور به فی حد نفسه خالی از مصلحت باشد چنانچه در اول سوره (تبارک) فرموده خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وقتی موت و حیات بشر برای امتحان باشد و اوامر و نواهی که بر او مقزّر فرموده بطریق اولی باید برای امتحان باشد.

و بعضی بر آنند که مصلحت در مأمور به است یعنی آنچه را شارع بمکلفین امر نموده و آنچه را نهی فرموده ممکن نیست فی حد ذاته و فی نفسه خالی از مصلحت باشد و لو آنکه در بعضی موارد حکمت منطوی در آن نمایان نباشد مثل اکثر اعمال حج چنانچه معلوم نیست حکمت در رمی حجر و سعی در صفا و مروه و امثال آن چیست لکن حتماً در آن اسرار و رموزی مندرج است که از عقل کوچک بشر خارج است.

صفحه : ۱۷۹

و حق در مقام اینکه است که گفته شود در قوانین و احکام و اوامر و نواهی که از قبل شارع تعیین گردیده در هر یک دو مصلحت مراعات گردیده یکی در امر و دیگری در مأمور به.

اگر فرضاً انسان برای خود بآن اعمالی که متعلق امر واقع گردیده عمل نماید و از آنچه متعلق نهی گردیده اجتناب نماید و لو آن که مقصودش اطاعت امر مولی نباشد بآن فائده‌ای که آن عمل در بر دارد خواهد رسید مثل انفاق بفقرا و برّ و نیکی کردن بخلق خدا و غیر اینها که هر کار خیری آثار مخصوصی دارد که بر آن مترتب میگردد و نیز ظلم و تعدی و اخذ عدوانی نیز چنین است

لکن کسی که در عمل خیر مقصودش امر مولی باشد در اینجا دو فائده عاید وی میگردد یکی همان فوائد دنیوی که در عمل مأخوذ بوده نصیبش میگردد و دیگر بفیوضات اخروی نیز نائل میگردد و بمقام عبودیت که از بالاترین فیوضات بشمار میرود خواهد رسید و ممکن است یک وجه از کفلین که در سوره حدید فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ (۱) همین باشد.

که مقصود از آیه چنین باشد شمایی که بظاهر ایمان آورده‌اید اگر از روی حقیقت و واقعیت دارای ایمان و تقوای گردید و اعمال شما از روی ایمان و اطاعت پروردگار انجام گیرد خداوند دو قسط از رحمت بشما کرامت فرماید یعنی از اعمالتان دو فائده نصیب شما میگردد، یکی از آن فائده‌ای که در خود آن عمل مندرج است که بدون قصد اطاعت مولی نیز مترتب بر عمل نیک میگردد، و دیگر آن فائده‌ای که از قبل اطاعت مولی مترتب بر عسل میگردد و اینکه فائده بعضی از اعمال مخصوصاً واجبات را بیان نکرده‌اند دلیل نمیشود که عمل فی حد ذاته خالی از فائده باشد چه فائده‌ای بالاتر از آن میشود که آدمی مقام بندگی و عبودیت را پیدا نماید، و شاید غرض از عدم ذکر حکمت بعضی از واجبات اینکه بوده که فقط اعمال برای فرمان

(۱) خطاب متوجه بمؤمنین است ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوی پیشه خود نمائید و ایمان واقعی برسول آرید تا آنکه دو کفل که شاید مقصود دو قسمت از رحمت باشد نصیب شما گردد.

صفحه : ۱۸۰

برداری انجام گیرد نه برای فائده‌ای که مترتب بر آن میگردد.

چگونه ممکن است شارع مقدس بدون مرجح ترجیح دهد عملی را بر عمل دیگر یا تخصیص دهد فعلی را بر فعل دیگر در صورتی که ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصّص قبیح بلکه محال است.

از اینجا معلوم میشود که آدم عاصی که ترک اوامر نماید در صورتی که امر مولی بوی رسیده یا در مورد نهی واقع گردیده و عصیان نموده مخالفت نماید چنین کسی در دو مورد دو مفسده و دو ضرر واقع گردیده، یکی از فوائد مندرجه در اوامر خود را محروم گردانیده، و دیگر بترک اوامر و مخالفت امر مولی خود را مستحق عذاب و از مرتبه عبودیت و بنده گی بی نصیب گردانیده و از مقام بلندی که برای مطیعین مهیا گردیده پرتاب نموده و از اجتناب نمودن از محرّمات و نواهی شرعیه خود را داخل در اشیاء و مطرودین از رحمت خدای متعال گردانیده.

یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ یوم متعلق بعامل مقدر (اذکر) یعنی ای محمد یاد کن روزی را که خدا مبعوث میگرداند تمام آنها را یعنی تمام افراد بشر را بیرون آرد و سیر میدهد آنها را بسوی قیامت.

در مفردات راغب چنین گوید قوله تعالی یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بعث دو قسم است یکی (بعث بشری) مثل بعث البعیر و بعث الانسان فی حاجته، و دیگر بعث الهی، و بعث الهی دو قسم است یکی ایجاد اشیاء از اعیان و اجناس و انواع از نیستی بهستی و اینکه مختص است بذات باری عزّ و جلّ و کسی قدرت بر چنین عملی ندارد، دوم زنده کردن مردگان و اینکه قسم را اختصاص داده بعض اولیاء خود مثل حضرت عیسی علیه السلام و امثال او- و قوله تعالی یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یعنی (یخرجهم و یسیّرهم الی القیامه) (پایان)

صفحه : ۱۸۱

ایزد متعال در اینکه مبارک آیه خبر میدهد بدو چیز، یکی آنکه تمام مردم در قیامت مبعوث میگردند و در ارض قیامت حاضر میشوند و از لفظ جمیعاً که برای تأکید آورده ارائه میدهد که نفری از افراد بشر باقی نماند مگر آنکه در آن روز حاضر میگردد و

دیگر هر کسی آنچه کرده از گفتار و کردار و اعمال نیک یا شرّ تماماً نزد وی حاضر میگردد پس از آنکه فراموش نموده بطوری که صفحه اعمال خود را بعیان مشاهده مینماید و گوید ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَیْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا.

(شهید) مثل قوله تعالی شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ از ماده شهود و بمعنی مشاهده است خداوند شهید است که بعلم حضوری ازلی خود ذات سرمدی بی زوال خود را مشاهده مینماید بذات خود و نیز از جهت مبدئیت و الهیت خود احاطه علمیه دارد بتمام موجودات و تمام موجودات ازلا و ابدا قبل از پیدایش آنان و بعد از فناء و اضمحلال آنها در علم حضوری او موجودند زیرا که علم او سبحانه بآنها از قبل صفت الهیت و خالقیت خود او است نه از قبل وجود آنها زیرا که علم او فعلی است نه انفعالی که مؤخر از وجود معلوم باشد و بعبارت دیگر تمامی موجودات از مجردات و مادیات از جواهر و اعراض در علم حضوری او همیشه قبل از پیدایش آنها و بعد از فناء آنها و در حال وجود آنها نزد او حاضر و هویدایند زیرا که نسبت علم او بموجودات همیشه یکسان است اگر چه هر یک از موجودات محدود بحدّ معین و زمان معین میباشند لکن علم او بآنها و حضور آنها نزد او گذشته و حال و آینده ندارد زیرا که علم حضوری او همه اشیاء را فرا گرفته و هیچ چیز از احاطه علمیه او بیرون نیست و بر هر چیزی گواهد است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ لَمْ يَلْمِ اللَّهَ يَعْلمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ

صفحه : ۱۸۲

مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا (النَّجْوَى وَ النِّجَاة) در لغت مکان بلند مرتفعی را گویند که از جهت ارتفاعش منفصل از اطرافش باشد و چون راز گفتن دو نفر یا سه نفر یا بیشتر با هم از فهم اطرافیانشان بالاتر است شاید باین مناسبت راز گفتن آهسته را نجوی گفته است. قوله تعالی خطاب بر رسول اکرم خود نموده أَلَمْ تَرَ آیا تو ندیدی مقصود از دیدن دیدن بچشم دل است که تو بچشم دل که بمراتب بسیار بیناتر و در یقین استوار تر از چشم سر است می بینی و میدانی که چگونه علم خدا احاطه دارد بآنچه در آسمانها است از اجرام مثل کرات و اوضاع افلاک و موجودات در آنها و موجودات علوی از انواع و اقسام ملانکه علویین و مدبرین و غیر آنها را و نیز میدانند آنچه در زمین است از انواع و اقسام جمادات از دریاها و اقیانوسها و کوهها و معدنها و انواع و اقسام نباتات و حیوانات و غیر آنها که شماره و عدد آنها را نمیداند کسی مگر ذات پروردگار که علم او احاطه دارد بهمه چیز و چیزی از احاطه علمیه او بیرون نیست.

پس چون علم او احاطه دارد بهمه موجودات و آنچه در عالم واقع میگردد از احاطه علمیه او خارج نیست پس وقتی که سه نفر با هم نجوی کردند خدا چهارمی آنها است و اگر پنج نفر شدند خدا ششمی آنها است و همچنین کمتر مثل دو نفر یا زیاده از پنج نفر هر گاه با یکدیگر بتنهایی راز گفتند خدا با آنها است هر جا که باشند و شاید نکته اینکه ثلثه و خمسه را تخصیص بذکر داده برای اینکه باشد که در شأن نزول آیه گفته اند سه نفر و پنج نفر از منافقین نجوی کردند برای آنکه مؤمنین را محزون گردانند.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش بیاید و گفته شود در سوره مائده آیه ۷۷ فرموده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ «۱» و در اینجا میفرماید مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ آنجا حکم میکند بکفر آن

(۱) هر آینه محققا کافر گردیدند آنهايي که گفتند خدا سومی سه تا است و حال اینکه نیست الهی مگر اله واحد یکتا.

کسی که بگوید خدا سومی سه تا است و در اینجا فرموده هر گاه سه نفر باشند خدا چهارمی آنها است چه فرق است بین اینکه دو نحو کلام در پاسخ گوئیم چون نصاری اقانیم ثلاثه میگفتند خدا و عیسی و مریم و خدا را یک فرد از اینکه سه و مقابل هم میدانستند اینکه بود که حکم بکفر آنها شد (ثالث ثلاثه) یعنی یکی از سه تا که اینکه طور نسبت دادن البته کفر است وجود ممکنات در عرض وجود حق تعالی بشمار نمیآیند بلکه وجود تمام موجودات در طول وجود او واقعند.

و قوله تعالی هُوَ مَعَهُم یعنی قوام هستی موجودات بسته باراده و قدرت و مشیت او تعالی است که همه از آثار فیض و جلوه‌ای از جلوات آثار ربوبیت بشمار میرود و هیچ موجودی از حیطة وجود و علم او خارج نیست و همه مسخر امر او و تحت اراده او میباشند که علی الدوام فیض وجود از طرف فیاض مطلق بآنها میرسد اگر آنی فیض قطع گردد تمام موجودات برمیگردند بنیستی اولی خود هُوَ مَعَهُم در افاضه وجود بآنها، و توهم نشود که لازمه معیت حق تعالی بموجودات اینکه است که ذات متعال ممزوج گردد بقادورات و اشیاء پست پلید و در آنان حلول یا اتحاد پیدا نماید تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا.

بلکه باید دانست که معیت حق تعالی بموجودات از قبیل معیت جسم بجسم نیست مثل اینکه جسمی ملاصق گردد بجسم دیگر و نیز مثل معیت عرض بموضوع مثل سفیدی و سیاهی و الوان دیگر نسبت بمحل نیست و نیز مثل صفت بموصوف نیست، زیرا که ارتباط بین واجب و ممکن چنین نیست که او جل و علا- محل باشد برای ممکنات یا ممکنات محل او باشند بلکه فقط ذات ممکن محل نفوذ فیض او و ظهور رحمت و اسعه او میباشد که بوجود و صفات و کمالاتی که از مبدء زائد بآنها افاضه شده ارائه میدهند یعنی هر ممکنی بقدر دلالت وجودی که بوی افاضه شده نشان میدهد صفات و کمالات مبدء وجود را.

و بعضی از دانشمندان برای تقریب بذهن نسبت اشیاء را بحق تعالی تشبیه نموده‌اند بسایه نسبت بصاحب سایه قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ

صفحه : ۱۸۴

و نیز نسبت حق تعالی را بموجودات تشبیه نموده‌اند بروح نسبت ببدن که همان طوری که وجود و قوام سایه بصاحب سایه است، و نیز قوام و هستی و حیات بدن قائم بروح است، قوام موجودات بستگی دارد بوجود و اراده حق عز و جل، لکن مثال از وجهی مقرب است و از وجهی مبعّد، و همان طوری که مثل برای ذات اقدس الهی نیست مثال مطابق هم تصوّر ندارد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ نیز مؤید همین معنی است که قوام موجودات بسته بعلم و اراده او است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعِدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ در شأن نزول آیه از ابن عباس چنین نقل میکنند که عادت یهودیان و منافقین اینکه بوده که وقتی مؤمنین بامر رسول الله بجهاد میرفتند و خبر آنها دیر میآمد بعضی از منافقین سر راه مؤمنین یا نزدیک بانان می نشستند و آهسته با هم حرف میزدند و بگوشه چشم بآنها نگاه میکردند برای آن که آنها گمان کنند که لشکر اسلام شکست خورده و غمگین گردند وقتی اینکه خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید حضرت از اینکه عمل نهی فرمود و دو سه روزی دست از اینکه عمل برداشتند بعد بهمان منوال نجوی میکردند (منهج الصادقین) و إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ گویند یهودیان وقتی می آمدند نزد پیمبر اکرم بجای (السلام عليك) میگفتند (السلام عليك) و اینکه لفظ بزبان آنها فحش بود زیرا که سام بمعنی مرگ

صفحه : ۱۸۵

است یعنی مرگ بر تو باد و حضرت در جواب آنها میفرمود عليك یعنی همین سخن که گفתי بر تو باد و آنها گمان میکردند که حضرت معنی و مقصود کلام آنها را نمیفهمد اینکه بود که در دل خود می گفتند اگر اینکه شخص پیمبر است چرا در اثر اینکه

سخن رکیک خدا بر ما عذاب فرود نمی‌آورد اینکه آیه بعد جواب آنها است.

حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ جهنم برای آنها کافی است و جهنم بد بازگشتی است زیرا عذابهای دنیا هر قدر هم شدید باشد با اندک از عذاب آخرت مقابلی نخواهد نمود.

صفحه : ۱۸۶

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹)
 إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۲) أَسْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذ لَم تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُم مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷)

صفحه : ۱۸۷

(ترجمه)

ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه با هم بنجوی سخن گوئید هرگز بطریق راز و بنجوی بگناه و دشمنی و مخالفت با رسول سخن نگوئید و نجوای و رازهای شما با یکدیگر بر طریق بز و نیکویی و تقوی باشد و خود را نگاه دارید از مخالفت خدایی که بسوی او محشور میگردید،

اینکه است و جز اینکه نیست که نجوی و راز گفتن (بسختن بد) از شیطان است تا اینکه محزون و غمگین گرداند کسانی را که ایمان آورده‌اند (و نجوای شیطانی) بمؤمنین ضرر نمیزند مگر باذن و خواست خدا و بایستی مؤمنین همیشه بخدا توکل بنمایند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه در مجالس بشما گفته شود بدیگران جای دهید جا باز کنید تا در عوض خدا جای شما و منزلت شما را توسعه دهد و وقتی بشما گفته شود از مجلس برخیزید (حکم خدا را اطاعت کنید) و برخیزید خدا بلند میکند مقام کسانی که از شما مؤمنین واقعا ایمان آورده‌اید و برای کسانی که بآنها علم عنایت شده درجاتی است، و خدا بآنچه میکند آگاهست،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه خواسته باشید با رسول الله (ص) سخن سرّی بگوئید پیش از عمل بایستی مبلغی صدقه دهید و اینکه عمل برای شما خیر است و شما را تزکیه و طاهر میگرداند پس اگر چیزی نیافتید که صدقه بدهید خداوند آمرزنده و مهربان

است،

آیا ترسیدید قبل از سخن سرّی و نجوای با رسول صدقه بدهید پس حال که چنین نکردید و خداوند شما را بخشید پس بیای دارید نماز را و زکاء مال خود را بدهید و اطاعت کنید خدا و رسولش را و خدا با آنچه عمل میکنید آگاهست، (ای رسول) آیا ندیدی کسانی را که دوستی میکنند با طائفه‌ای که مشمول غضب الهی میباشند در صورتی که نه آنها از شما آیند و نه شما از آنان میباشید، و بدروغ قسم یاد میکنند (که ما اهل ایمانیم) در صورتی که خود آنان میدانند که دروغ میگویند، خداوند برای آنها آماده نموده عذاب سخت و محققا آنها آنچه میکنند بد عملی است، سوگندهای خود را برای حفظ خود سپر

صفحه : ۱۸۸

قرار داده‌اند و راه حق را بستند پس برای آنان است عذاب خوار کننده، هرگز نه مال و نه اولاد آنها، آنها را از خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنین جماعتی در آتشند و در آن جاویدانند.

(توضیح آیات)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجُوا بِالْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَالْمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجُوا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَىٰ حضرت عزّت خطاب بمؤمنین و کسانی که بقلب و زبان ایمان آورده‌اند نموده که ای کسانی که بحقیقت ایمان آورده‌اید وقتی با یکدیگر آهسته راز گفتید کلماتی نگوئید که باعث گناه و دشمنی و ضدیت و مخالفت امر پیمبر گردد، چنانچه عادت یهودیان چنین بوده، بلکه با هم راز گوئید و یکدیگر را توصیه نمائید باعمال نیکو و تقوی از محارم الله و آنچه خدا حرام نموده.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ تکرار کلمه تقوی برای اهمّیت آن است و چون تقوی در لغت بمعنی نگاه داری از امر موذی است شاید در اینجا مقصود چنین باشد که ای مؤمنین در همه حال در گفتار و کردار و در تمام اعمالتان امر خدا و رضای او را مراعات نمائید تا آن که خود را در وقایه یعنی در حفظ او نگاه داشته باشید و در هیچ حالی مبدء خود را فراموش ننمائید آن خدایی که بسوی او در قیامت محشور میشوید.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا نجوی بمعنی سرگوشی حرف زدن است و گاهی انسان با انسان دیگر نجوی میکند در اینجا بمؤمنین امر فرموده هر گاه نجوی کردید یکدیگر را امر نمائید به برّ و تقوی و در حدیث از حضرت رسول نقل میکنند که فرموده اگر سه نفر باشید

صفحه : ۱۸۹

دو نفرتان با هم نجوی نکنید که اینکه عمل توهین بسومی است.

و قسم دیگر از نجوی نجوای شیطانی است که چیزی در خواب یا در بیداری بانسان القاء میکند که وی را محزون نماید و اینکه عمل شیطان است زیرا که وقتی شیطان با کوشش زیادی که در اغوای مؤمنین میکند شخص مؤمن با تقوای را نتوانست از طریق حق منحرف گرداند و حواس او را بخود جذب نماید در خواب یا در بیداری چیزهایی بقلب وی القاء مینماید مخصوصا در خواب که

عقل آدمی موقتاً قوا را رها مینماید و برای استراحت بدن حواس را بخود وامیگذارد آن وقت شیطان بیشتر تسلط پیدا میکند و بطور نجوی چیزهایی باو القاء مینماید و در نظر او میآورد تا آنکه او را باین وسیله بخود مشغول نموده و از توجه بحق تعالی باز دارد. اینکه است که خدای متعال برسول خود در سوره (مؤمنون) آیه ۹۹ امر فرموده وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ (۱) و در سوره اعراف آیه ۲۰ در باره مؤمنین است اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَدَكَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲).

شاید مقصود چنین باشد که اشخاص با تقوای وقتی شیاطین بر آنان هجوم آوردند آنها بی‌نا و عارفند و از وسوسه شیاطین پناه بخدا می‌برند و بیاد خدا شیاطین را از خود رفع مینمایند.

آری شیاطین همیشه همت خود را مصروف میگردانند و در کمین گاه مؤمنین کاملین نشسته که وقتی را بدست آورده و آنان را اغواء نمایند انسان کامل بایستی همیشه مراقب حال خود باشد وقتی رسول الله با آن وقت عقل که در حدیث فرموده (شیطان من مطیع و منقاد من شده) در آیه اول مأمور گردد از شر آن لعین بخدا پناه

- (۱) و بگو پروردگار من پناه میبرم بتو از وسوسه‌های شیاطین و پناه میبرم بتو ای پروردگار من از آنکه نزد من حاضر گردند. [.....]
- (۲) محققا کسانی که متقی و پرهیزکارند وقتی بآنها تماس گرفتند جماعتی از شیاطین متذکر میشوند و آنها را بی‌نا میگردند.

صفحه : ۱۹۰

ببرد چه گمان میبری بغیر او، در صورتی که شیطان قسم یاد نموده بعزت حق تعالی که تمام افراد بشر را گمراه نماید مگر مخلصین و آنها کسانی میباشند که دل و قلب آنها از غیر خدا خالی است، با آنکه چنانچه در حدیث دارد مخلصین نیز در خطر عظیم میباشند.

وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ عَلٰى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ در مفردات راغب گفته توکیل اینکه است که اعتماد کنی بر غیر خود و او را در امور خود نایب و بجای خود قرار دهی پایان در قرآن مجید در موارد بسیاری امر بمؤمنین فرموده که بر خدا توکل نمائید مثل قوله تعالی وَ عَلٰى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَ تَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَ كَيْلًا وَ غَيْرَ ذَلِكَ از آیات بسیار و بکسانی که اتکاء و اعتماد بخدا نموده‌اند وعده فرموده وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ یعنی کسی که اعتماد او بخدا باشد و اتکاء و پناه‌گاه او در تمام امور او خدا باشد خدا برای او کافی است که مهمات امور وی را اصلاح نماید.

و چون بدون اراده حق تعالی ممکن نیست در عالم خیر و شرّی پدید گردد آیه اشاره باین دارد که کسی که از شرّ شیطان و از هر شیئی موذی بخدا پناه برد و با اتکاء و اعتماد بر او خود را در پناه‌گاه او قرار داد از هر شرّ و آفتی در پناه او محفوظ ماند.

و باید دانست که معنی توکل نه اینکه است که انسان با اسم توکل تنبلی را شعار خود نموده و دست از عمل و کار بردارد و گوشه‌ای بنشیند و بگوید بر خدا توکل نموده‌ام اینکه فکر یکی از اشتباهات بزرگی است که آدمی را مغرور نموده.

معنی توکل اینکه است که انسان دنبال کسب و عمل و کار برود لکن ایمان داشته باشد که اینکه اعمالی که موظفیم انجام بدهیم فقط معدّات و شرایطی بیش نیستند مؤثر خدا است و بس، مثلاً وقتی مریض میشویم رجوع بطیب و پزشک بکنیم لکن بدانیم و ایمان داشته باشیم که شفا دهنده خدا است چنانچه یکی از اسماء الحسنی

صفحه : ۱۹۱

(الشافی) است و چنین است تمام امور که مؤثر او است و بس، لکن حکمت نظام عالم بر اینکه جاری گردیده که برای هر چیزی

اسباب و معداتی قرار داده و هر موجودی را موظف بکاری نموده و محبت آن کار را در دل وی نهاده.

هر کسی را بهر کاری ساختند مهر آن را در دلش انداختند

و بسیار تجربه شده که گاهی میشود دو نفر مریض نوع مرضشان یکی نوع دواء یکی پزشک یکی لکن دواء در یکی تأثیر نموده و بهبودی حاصل گردیده و در دیگری تأثیر نموده معلوم میشود در آن یکی مصلحت در شفاء بوده خداوند او را شفاء داده، و در دیگری چنین مصلحت نبوده دواء در وی اثر نبخشیده.

خلاصه معنی حقیقی توکل همان عقد قلب و دل بستگی بخدا است و آن در اثر معرفت و شناسایی پدید میگردد کسی که قیومیت و احاطه رحمت او را در باطن خود مشاهده نموده البته تمام قوی و مشاعر رو باو آورد تمام اتکاء و امیدواری او باو است و آنی از او غفلت ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا ففسح ففسحا بمعنی توسعه دادن است خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی بشما گفته شد در مجلس جا باز کنید برای دیگران که بنشینند شما جای باز کنید و اگر شما در مجلسی که جا تنگ است جا باز کنید که دیگری بنشیند خدا بشما توسعه میدهد. بعضی مجالس را حمل نموده‌اند بر مراکز غزوات یعنی میدان جنگ و نیز يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ را حمل نموده بر گشاده‌گی قبر یا بهشت لکن (مجالس) عام است و شامل میگردد هر مجلس تنگی را که اجتماع در آن واجب یا مستحب یا مباح باشد نه مجلس معصیت که جای دادن در آن اعانت بر گناهست و نیز توسعه دادن

صفحه : ۱۹۲

خدا که از کلمه يَفْسَحِ اللَّهُ استفاده میشود آن نیز اطلاق دارد شامل میگردد گشادگی قلب و گشادگی روزی و گشادگی در قبر و گشادگی در صحرای محشر و غیر آن را.

وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا وقتی بشما گفته شود برخیزید برخیزید از بعض مفسرین است که معنی آیه چنین است که وقتی گفتند برخیزید برای نماز جماعت یا برای جهاد یا باقی اعمال خیر برخیزید.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ دَرَجَاتٍ مَفْعُول (یرفع) و آیه مشعر بر اینکه است که خدا بلند میکند درجات کسانی را که ایمان آورده‌اند و برای کسانی که بآنها علم عطاء شده درجاتی است فوق ایمان آنها.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) مؤمنی که باو علم عطاء گردیده بدرجاتی خداوند مقام وی را بلند گردانیده. (ابن عباس) (۲) تا اینکه خدا بلند کند درجه کسانی را که از شما ایمان آورده‌اند بسبب اطاعت نمودن امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

(۳) کسانی که بآنها علم عطاء شده بفضل علم آنها و سبقت آنها در اسلام برای آنها است درجاتی در بهشت یا درجه‌ای دارند در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علمای مؤمنین را در مجلس خود مقدم بر غیر علماء قرار میداد برای آنکه فضل و مقام علم معلوم گردد (مجمع البیان) راجع بعلم و علو مقام علماء از آیات قرآنی و احادیث نبوی و غیر آن فضیلت بشمار رسیده، در فضیلت علم همین بس که در سوره زمر آیه ۱۲ بطور تعجب فرموده قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ و همین آیه و غیر آن از آیات بسیاری است که دلالت صریح دارد

بر علو مقام علما.

صفحه : ۱۹۳

و نیز احادیث در فضیلت علم بقدری زیاد است که نتوان احصاء و شماره نمود، در حدیث از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده

(العلماء ورثة الانبياء)

و در جای دیگر

(مداد العلماء افضل من دماء الشهداء)

در حدیث دیگر (فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر پست‌ترین کسی از امت من) و غیر اینها که در کتب اخبار بیان شده. خلاصه تمام عقلای عالم معترفند که ترقی و تکامل بشر منوط بهمین صفت ارجمند علم است، آری علم نوری است که از مصدر جلال احدی صادر گردیده و اشراقی از آن بر قلب مؤمن پاک طینت پرتو افکنده و اطراف قلب را روش گردانیده و از شبکه حواس از باطن بظاهر ظهور مینماید.

سؤال، آیا مقصود از علمی که اینکه قدر تعریف و تمجید از آن شده چه علمی است در پاسخ گوئیم اگر چه علم بهر چیزی نزد عقلاء بهتر از جهل بآن است، زیرا که شرافت انسان بدانایی است، لکن چنانچه معلوم است شرافت هر علمی بسته بشرافت معلوم آن است، هر قدر معلوم و شریف‌تر و پرفائده‌تر باشد علم باو شریف‌تر است.

و برای وضوح مقدمه گوئیم معلوم و محقق است که انسان دارای دو جنبه و دو جهت است یعنی حقیقت انسانی او از دو چیز مقابل تشکیل شده، یکی جنبه روحانی، و دیگر جنبه طبیعی پس انسان دارای روحی و عقلی و بدنی و طبیعتی است و هر یک از اینکه دو جنبه را کمال و نقصی است علوم روحانی و الهی مکمل روح بشر است، و علوم طبیعی و مادی مکمل جنبه طبیعی وی است، و نزد عاقل پوشیده نیست که اصل و حقیقت انسانی آن جنبه روحانی او است پس از اینجا معلوم میشود هر علمی که روحانیت انسان را تکمیل نماید شریف‌تر است و نظر بهمان کمال جنبه روحانی دارد آن حدیث مشهور که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم نافع را در سه چیز محصور فرموده

(آیه محکمه او فریضة عادله او سنه قائمه)

(آیه محکمه) تفسیر شده بعلم توحید و آنچه در آن منظوری است از

صفحه : ۱۹۴

معرفت مبدء و معاد و باقی معارف (فریضة عادله) تفسیر شده بعلم اخلاق و تمیز بین صفات حسنه و نکوهیده (سنه قائمه) تفسیر شده بعلم احکام و شناختن حلال و حرام و طریق عبادات و بعضی دانشمندان (فریضة عادله) را تفسیر نموده‌اند بعلم احکام و (سنه قائمه) را بعلم اخلاق لکن نظر بقید عادله که صفت فریضة واقع گردیده اینکه توجیهی که کردیم اولی بنظر می‌آید.

و چون باعتباری جنبه روحانی با جنبه طبیعی مقابل هم و ضد یکدیگرند اینکه است که چنانچه میبینیم اکثر افرادی که آن جهت طبیعی در آنان غالب گردیده و مایل بعلم طبیعی میباشند هر قدر بعلم طبیعی نزدیک‌تر گردند از علوم روحانی و الهی دورتر میشوند و اینکه نه برای اینکه است که علوم طبیعی و الهی را نشود با هم جمع نمود، بلکه برای اینکه است که چون تمام همشان در تحصیل علوم طبیعی است و هدف آنها فقط شناختن آثار و خواص اشیاء است و چشم از مسبب الاسباب برداشته و بآثار دوخته و امور طبیعی را مؤثر در آثار میدانند اینکه است که غالباً چنین اشخاصی از حق منحرف میگردند و بجای آنکه خدا را مؤثر در آثار

بدانند کورکورانه آثار را مستند بطبیعت میدانند و اگر از آنان پرسش شود طبیعت چیست عاجز از جواب میمانند و چون پیشوایان بشر و عقلای عالم اعتنایی بعالم طبیعت و دنیای فانی نداشته‌اند مگر بقدری که مسافر عالم حقیقت از آن توشه‌ای برای عالم آخرت بردارد و از اینکه جاده پر خطر دنیا بسلامت بمنزلگاه قرب الهی برسد اینکه است که آنچه بر کمالات روحی آدمی بیفزاید و او را از قید طبیعت برهاند در نظر آن بزرگواران شریف تر است.

لکن کسانی که دنبال علوم طبیعی میروند اگر هدف آنها و نقطه نظر اصلی آنها اولاً شناختن مبدء و ثانیاً شناختن حقیقت و آثار و خواص موجودات باشد چنین اشخاصی حقیقت علم را دریافته‌اند. و قوله تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لَهْمُ أَنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که در باره آنان درست آید، زیرا کسی که در موجودات نظر کند که خواص و آثار مکنونه در طبیعت را مشاهده نماید و از اینکه راه علم و قدرت و

صفحه : ۱۹۵

حکمت آفریننده او را بنگرد و نیز از علم و عمل خود آسایش خلق را در نظر آرد، البته چنین کسی فائده علم را دریافته، و او مصداق کسانی میگردد که در شأن آنها فرموده وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

لکن چون اکثر مردمان زمان ما چنین سعه نفسی ندارند که بتوانند جمع کنند بین علوم طبیعی و علوم الهی اینکه است که می بینیم بیشتر کسانی که مشغول علوم طبیعی گردیده‌اند بعلم الهی بی‌اعتنا میگردند مگر بندرت کسی پیدا شود که لطف الهی شامل حال او گردیده و در عین حالی که مشغول بعلم طبیعی میباشد هدف او و نظر او بمبدء آفرینش باشد چنین کسانی حقیقت توحید را در میابند و توان گفت اینان انسان کاملند و اینکه همه تعریف و تمجیدی که در باره تحصیل علم شده در باره چنین اشخاصی صادق آید آیا نمییسی چه قدر آیات قرآنی بشر را ترغیب و تحریص مینماید ب فکر و تأمل در موجودات حَتَّىٰ شاید یک حکمت در اینکه هر یک از انواع موجودات از شمس و قمر و کواکب و انواع و اقسام ملائکه و موجودات ارضی از انسان و حیوان و نبات حتی بکوه و بلد و غیر اینها را مورد سوگند قرار داده همین باشد که انسان را متوجه نماید که در اینها نظر کند و آثار و خواص مکنونه در موجودات را بدست آرد و بکار بندد و از آن چنانچه گفته شد دو فایده عایدشان گردد یکی عظمت خالق و قدرت و حکمت و آفریننده آن را بچشم دل ببیند و اینکه فضیلت کسی را میسر میگردد که بموجودات نظر مرآتی نماید و کمالات خالق را در آن بنگرد مثل کسی که نظر میکند در نقشه‌ای یا عمارتی برای آنکه هنر و کمال نقاش و معمار را ببیند.

و دیگر فایده‌ای که عاید وی میگردد اینکه است که وقتی آثار و خواص موجودات را فهمید میفهمد که اگر بشکل مخصوصی آنها را با هم ترکیب کند آثار دیگری پیدا مینماید و اختراعات دست بشری اولاد از همین راه پدید گردیده و از اینکه فائده شایانی نصیب عامل و نوع بشری میگردد.

خلاصه عملی که کمال روحانی می‌آورد و سبب قرب میگردد نه علمی است که

صفحه : ۱۹۶

در مدارس قدیم یا جدید تحصیل میشود، زیرا که آنها گر چه فضیلتند لکن فی الحقیقه صنعتی بیش نیستند.

علم رسمی سر بسر قیل است و قال نی از او کیفیتی حاصل نه حال

(شیخ بهایی) بلکه عالم حقیقی شناسایی موجودات است بآنطوری که آیت و نماینده حق تعالی و صفات کمالیه او است و چون طبیعت افراد بشر مختلف است و هر کسی باعتبار طبیعت و میل نفسانی خود مایل میگردد بتحصول علمی که مناسب سلیقه وی است

اینکه است که علم نافع را محمول بر همان مینماید و چنین پنداشته که آن بهترین اقسام علوم است.

آری آری هر کسی را بیشه‌ایست هر دلی اندر خور اندیشه‌ایست

شغل پالان گر بود پالان گری کی تواند دوخت دیا و زری

(مثنوی) در کتاب (سیر و سلوک) راجع بعلم اندازه‌ای بحث نموده‌ایم رجوع بآن جا شود.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُو بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقْتُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطَهَّرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خطاب متوجه بمؤمنین است که هر گاه خواستید با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نجوی کنید پیش از نجوی و سخن خود بایستی صدقه دهید و اینکه حکم را برای احترام رسول و اهمیت حضور او در ضمن مراعات فقرا تأسیس نموده.

شیخ صدوق (ره) در کتاب خصال بسند صحیح متصل از مکحون چنین روایت میکند که حضرت امیر علیه السلام فرموده اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میدانند که مردی بین صحابه نبود که فضیلت و شرافتی دارا باشد مگر آنکه من با وی در آن فضیلت شریک میباشم و باضافه برای من هفتاد فضیلت است که احدی در آنها با من شرکت ندارد بعد از آن که راوی سؤال میکند آن فضائل چیست و حضرتش

صفحه : ۱۹۷

یک یک آن فضائل را بیان میفرماید تا آنکه میفرماید فضیلت بیست و چهارم آن که چون فرود آمد آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُو بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقْتُمْ قسم بخدا احدی از اصحاب عمل باین آیه ننموده نه پیش از من و نه بعد از من لکن من دیناری داشتم بده درهم فروختم و پیش از آنکه میخواستم با پیغمبر سرگوشی حرف بزنم درهمی صدقه میدادم پس از آن در باره من اینکه آیه أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ فرود آمد.

خطاب بمؤمنین است که آیا شما میترسید اگر صدقه دهید فقیر شوید و چون صدقه ندادید خدا گناه شما را بخشید نماز و زکاة را بپا دارید و امر خدا و رسول را اطاعت نمائید و خدا بر ظاهر و باطن شما آگاهست.

خلاصه میفرماید غیر از من کسی باین حکم عمل ننموده و شیعه و سنی اینکه مطلب را متفقاً نقل نموده‌اند. و در کتاب (مخزن اللئالی) که راجع بفضائل حضرت امیر علیه السلام است آن هفتاد فضیلت مشروحا ثبت گردیده رجوع بآن جا شود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (الم) تقریر است آیا تو نمیبینی یعنی میبینی کسانی که اظهار محبت و دوستی میکنند با طائفه و قومی که مورد غضب الهی واقعند در صورتی که نه آنها از شمایند و نه شما از آنهایند.

شاید آیه اشاره بمنافقین باشد که آنها که بظاهر ایمان آورده‌اند و با طایفه

صفحه : ۱۹۸

یهود که آنان در مورد غضب الهی واقعند دوستی میکنند و آن منافقین نه از شما مؤمنین میباشند و نه از آن یهودیان (مُدَّبَبَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ) و آنها بدروغ قسم یاد میکنند که ما ایمان آورده‌ایم در صورتی که خودشان میدانند دروغ میگویند و ایمان نیآورده‌اند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ برای چنین اشخاص

عذاب بسیار سخت آماده شده یعنی در قیامت زیرا قسم خود را سپر خود قرار میدادند و نیز آنان از راه دروغ و نفاق میخواستند مردم را فریب دهند که بظاهر با مسلمانها بودند و چنین وانمود میکردند که ما از شماستیم و در باطن با کفار بودند و اسرار مسلمانها را با آنها میرساندند اینکه است که در اینکه سه آیه برای تأکید عذاب آنان آیه اول فرموده لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا آیه دوم فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ و آیه سوم أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و اینکه طور تهدید در آیات برای اینکه است که ضرر چنین مردمانی چه در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چه بعد حتی در اینکه زمان ما خیلی زیاد است حتی توان گفت که چنین اشخاص منافقی که بصورت مسلمانها در می آیند ضررشان بر دین زیادتر از ضرر یزید و ابن زیاد و شمر میباشد لعنه الله علیهم اجمعین.

صفحه : ۱۹۹

[سوره المجادلة (۵۸): آیات ۱۸ تا ۲۲]

اشاره

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۸) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

(ترجمه)

روزی که خداوند تمام (منافقین را) مبعوث میگرداند پس برای خداوند بدروغ سوگند یاد میکنند همین طوری که بدروغ برای شما سوگند یاد میکنند و گمان میکنند که فائده‌ای از سوگند خود میبرند، آگاه باشید محققا آنها دروغ میگویند، شیطان بر دل آنان سخت احاطه نموده پس یاد خدا را فراموش نموده‌اند آنها حزب شیطانند آگاه باشید که حزب شیطان، آنان زیان کارانند

بدرستی که آنهایی که مخالفت و دشمنی میکنند با خدا و رسول خدا، آنان خوارترین مردمند، خداوند نوشته و ثبت نموده (در لوح محفوظ) که البته من و رسولانم بر مردم غالب شویم، زیرا که خداوند توانای غالب است (ای رسول) هرگز نخواهی یافت

صفحه : ۲۰۰

کسانی را که ایمان بخدا و روز قیامت دارند دوستدار کسی باشند که دشمنی میکند با خدا و رسولش هر چند آنان پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا اهل عشیره ایشان باشند زیرا که در قلوب مؤمنین ایمان نوشته شده و بروح قدسی آنان مؤید گردیده‌اند و در قیامت داخل میگردند بهشتی که نه‌های مصفا زیر درختانش جاریست و در بهشت جاویداند خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند اینکه جماعت مؤمنین حزب خداوند آگاه باشید که محققا حزب خدا رستگارانند

(توضیح آیات)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا- إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ در مقام بیان حال منافقین برآمده که روزی که خداوند تمام آنان را مبعوث میگرداند یعنی روز قیامت و در مورد سؤال واقع میگردند آنها همین طوری که در دنیا بدروغ برای شما قسم یاد مینمودند که ما با شما مسلمانها میباشیم در آنجا هم نیز بحسب عادت دیرینه‌شان با آنکه قیامت روزی است که حقایق ظاهر میگردد با اینکه حال خبث سریره آنها بطوری است که در آنجا هم نیز می‌خواهند باطن خودشان را مخفی گردانند و گفتار دروغ خود را سرپوش اعمال رکیک خود گردانند و سرّ اینکه مطلب شاید اینکه باشد که چنانچه در احادیث بسیار دارد که انسان مبعوث میگردد بهمان طور و حالی که از دنیا بیرون رفته، و چون منافقین صفت نفاق و ملکه دروغ گویی در نفس و باطن آنها تمرکز نموده اینکه است که در قیامت هم بهمان حال مبعوث میگردند و حتی در مقابل پروردگار ربّ العالمین هم نیز دست از دروغ گویی نتوانند بردارند و گمان میکنند همان طوری که تظاهر آنها باسلام در دنیا جان و مال آنان را محفوظ مینمود، از روی بیخردی و نفهمی.

شاید گمان برند در قیامت هم نیز آنها را از عذاب باز میدارد و نظیر اینکه آیه قوله تعالی است وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ شاید مقصود چنین باشد که

صفحه : ۲۰۱

چنان صفات رذیله نکوهیده در اعماق دل کفار و منافقین رسوخ نموده که اگر فرضاً آنها را بدنیا برگردانند باز بر همان اعمال و افعال ناپسند خود ادامه میدهند مؤمنین بایستی آگاه باشند و فریب مردمان منافق دروغگو را نخورند که در ظاهر با مسلمانها میباشند و در باطن با کفار.

در تفسیر (مجمع البیان) از حسن بصری نقل میکند که چنین گفته در قیامت چند موقف یعنی چند محل دارد، در جایی قبح کذب بدیهی و ظاهر میگردد، و در آنجا دیگر منافقین نتوانند دروغ بگویند و در جای دیگر مثل آدم بیهوش میگردند و مثل بچه‌های سخن راست و دروغ با هم گویند، و در آن حال نفهمی گمان میکنند که اثری بر آن دروغ آنها مترتب میگردد (پایان) استَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ مرجع ضمیر عَلَيْهِمُ منافقینند که بر آنان چنان شیطان غالب گردیده که خدا را فراموش نموده و تابع نفس و شیاطین گردیده‌اند آگاه باشید که جنود و سپاهیان شیطان آنها خسران برده‌اند یعنی سرمایه عمر عزیز خود را هدر کرده‌اند و ضایع گردانیده‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰ، كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ در آیه جمله لَأَغْلِبَنَّ را بلام که برای تأکید مضمون جمله آرند و بنون تأکید ثقیله که آن را نیز برای تأکید آرند مؤکد فرموده که خدا نوشته و ثبت فرموده که من و پیمبرانم هر آینه غالب و قاهر میگردیم بر کسانی که شقاق و ضدیت میکنند با خدا و رسول او زیرا که خدا قوی و غالب بر هر چیزی است هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ كَفَارٌ وَ منافقین چون میدیدند عدّه مؤمنین نسبت بکفار اندک مینماید چنین

صفحه : ۲۰۲

گمان میبردند که کفار بالاخره غالب میگردند و مؤمنین را از پا در می‌آورند اینکه بود که منافقین از روی فریب شیطانی میخواستند بمکر و تدلیس در ظاهر خود را جزو مؤمنین بشمار آرند که اگر فتح و ظفر با مؤمنین شد آنها نیز خود را از آنها محسوب دارند و اگر غلبه با کفار گردید با آنان باشند دیگر ندانسته بودند که اگر چه در هر دوره و زمانی مؤمنین و موحدین نسبت بکفار از حیث

کمیت و عدد کمتر مینمایند لکن همان عدد اندک از حیث کیفیت و شدت وجود و قاهریت غالب بر کفارند زیرا که مؤمنین و موحدین چون روح و قلبشان مرتبط بمقام الوهیت گردیده و خداوند تعالی غالب و قاهر و فوق هر چیزی است اینکه است که فرموده وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ سوره منافقین آیه ۹، همیشه مؤمنین و لو آنکه بنظر بیخردان اندک نمایند لکن در واقع غلبه و عزت و شوکت برای آنان است چنانچه فرموده كَمِ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ سوره (بقره) آیه ۲۵۰.

لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ لَ تَجِدُوا كَسَانِي كَمَا بَخَدَا وَ بَقِيَامَتِ إِيْمَانِ دَارِنْدَ نَمِيَابِي تَوَاي مَحْمَدَ چنين باشند يعنى چنين نيستند كه دوستي و مودت نمايند با كساني كه مخالفت و ضدّيت مینمایند با خدا و رسول خدا اگر چه نزدیکان آنها پدرانشان یا اولادشان یا برادران و عشیره آنان باشند. اشاره به اینکه آن علقه محبت بخدا و دل بستگی بمقام الوهیت که منبعث از ایمان میگردد مانع از اینکه است که مؤمن پرهیزکار اظهار دوستی و محبت کند با کسانی که مخالفت میکنند با خدا و رسول خدا، چگونه ممکن است جمع شود بین دوستی با کسی و دوستی با دشمن او، هرگز ممکن نیست.

صفحه : ۲۰۳

و چنانچه تاریخ نشان میدهد مؤمنین صدر اسلام و کسانی که با رسول الله از مکه بمدینه مهاجرت نمودند در راه اسلام از همه چیز خود گذشتند حتی در جهاد با اولاد و برادران خود در مقام مبارزه بر میآمدند و هر گاه با آنان مقابلی مینمودند آنها را از پا در می آوردند چنين است ايمان هر گاه در روح و قلب انسان نفوذ نمايد.

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بَرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا- إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أُولَئِكَ اشاره بچنين اشخاصی است كه محبت خدا و رسول خدا مانع از اينكه گردیده كه دوستي و محبت بنمایند با كسانی كه مخالفت خدا و رسول او مینمایند و آنها كسانی میباشند كه ايمان در قلب و دل آنان ثابت و متمرکز گردیده، و در اعماق قلب آنها نفوذ نموده.

و چنانچه آیه نشان میدهد چنين اشخاصی دارای چهار مزیت و چهار فضیلت گردیده‌اند.

اول خدا آنها را مؤید و منصور گردانیده بر وحی از خود اضافه روح بخود اضافه تشریفیه است و شاید مقصود از بَرُوحٍ مِنْهُ جبرئیل امین است که مؤمنین را تأیید مینماید یا مقصود از روح همان نور ایمان است که تقویت دهنده قلوب مؤمنین است و قوله تعالی وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا كه روح در اينكه جا تفسير بجبرئیل شده و شاید مرجع ضمير منه الله، باشد مثل آن كه در سوره بقره بعد از بيان خلقت آدم عليه السلام در مقام شرافت انسان فرموده نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و نیز حضرت عیسی را روح الله نامیده و اینکه طور بیان اشاره بقرب مؤمنین و درجات بلند آنها است که شدت قرب مؤمنین را بحق تعالی استعاره تشبیه نموده بقرب روح بجسد.

صفحه : ۲۰۴

دوم برای آنان بهشتهای مصفايي آماده نموده با نهرها و چشمه‌هایی که همیشه از زیر تختها و آرام‌گاه آنان آب جریان دارد و بالاتر از آن خلود آنها است در بهشت.

سوم که از بالاترین تمام نعمتها بشمار می‌آید رضایت و خشنودی خدا است از آنها و رضایت آنها از خدا.

چهارم مؤمنین را حزب خود و جنود و لشکریان خود نامیده و حزب خدا را از رستگاران و سعادت‌مندان معرفی فرموده.

سوره الحشر مدنیة

اشاره

عدد آیاتها اربع و عشرون آیه

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲) وَلَا - أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَابُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنَ اللَّهُ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

(ترجمه)

سوره حشر در مدینه فرود آمده و بیست و چهار آیه است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه تسبیح و ستایش مینمایند آن خدای مقتدر حکیم را (ذات کبریایی)

اللَّهُ آن کسی است که برای یاری اسلام کفار را بیرون کرد از وطنشان برای اول حشر و شما مسلمانان گمان نمی‌کردید که آنان از دیارشان بیرون روند و کفار گمان می‌کردند که حصارهای محکم پناه‌گاه آنها است از عذاب خدا پس عذاب خدا بر آنان آمد از جایی که گمان نمی‌کردند و ترس و خوفی در قلبهای آنها انداخته شد بطوری که بدست خود و بدست مؤمنین خانه‌های خود را

خراب نمودند.

ای خردمندان از اینکه واقعه عبرت گیرید
و اگر نبود که خداوند بر آنان نوشته (و بتقدیر ازلی ثبت گردیده بود) که آنها جلاء وطن کنند در دنیا مبتلا بعذاب میگردیدند و
در آخرت بعذاب دوزخ گرفتار میباشند
و عذاب برای اینکه بود که با

صفحه : ۲۰۷

خدا و رسول او دشمنی نموده، و کسی که با خدا دشمنی کند محققا خدا سخت انتقام است (و عذاب خدا بر چنین کسانی سخت است).

آنچه از درخت خرما که در دیار بنی نضیر بریدند و آنچه را بر پا گذاردند همه بامر خدا بود (برای آنکه خوار کند بدکاران را) و
مجازات کند فساق را و یاری کند مؤمنین را

و آنچه را خداوند برگردانید بر پیمبر خود از مال و ملک ایشان (بنی نضیر) (شما مسلمانها) برای تحصیل آن غنایم اسب و شتری
نتاخته بود بد (پیاده بحصار آمدید و جنگی واقع نگردید که بر شما زحمتی رسیده باشد) و لکن خدا مسلط میگرداند پیمبران خود
را بر هر کس بخواهد و خدا بر هر چیزی توانا است.

و آنچه را خداوند از اموال اینکه کفار برسولش غنیمت داد آن متعلق بخدا و رسول و خویشاوندان رسول و یتیمان و فقیران و راه
گذران است و اینکه حکم برای اینکه است که غنائم بر دولت توانگران نیفزاید، و آنچه رسول بشما عطا میکند بگیریید و از آنچه
شما را از آن نهی مینماید باز ایستید (یعنی مطیع امر رسول باشید) و از مخالفت امر خدا خودداری نمائید- محققا خداوند سخت
عقاب کننده است

(غنایم) مخصوص بفقرا و کسانی است که با رسول الله هجرت نمودند و آنان کسانی میباشند که برای یاری رسول خدا از وطنهای
خود مهاجرت نمودند و مالهای خود را رها کردند برای آنکه بجویند فضل و خشنودی خدا را و یاری کنند خدا را و پیمبر او را
آنان جماعت راست گویانند (در دعوی ایمان صادقند)

و دیگر غنیمت برای کسانی است که در مدینه جای گرفتند و ایمان آوردند پیش از آنکه مهاجرین بدیارشان (یعنی مدینه) برسند و
دوست میداشتند کسانی را که مهاجرت کنند بطرف آنها و در سینه آنان هیچ حاجتی نبود (هیچ طمع و حسد نداشتند) از آنچه
بمهاجرین عطا شده بود و هر قدر بچیزی نیازمند بودند باز مهاجرین را بر خود مقدم میداشتند و هر کس نفس خود را از بخل و
حرص نگاه دارد چنین کسانی از رستگارانند،

و آنهایی که بعد از مهاجرین و انصار ایمان آوردند و تابع گردیدند

صفحه : ۲۰۸

میگویند پروردگار را بیامرز ما را و برادران ما را و آن کسانی که بر ما سبقت گرفته‌اند در ایمان و قرار نده در قلب ما هیچ کینه و
حسد نسبت بکسانی که ایمان آورده بودند ای پروردگار تویی که در باره ما رئوف و مهربان و بخشنده‌ای.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تَسْبِيح و ستایش نمودن حق تعالی و تقدیس و تنزیه نمودن او است از هر صفت نقص و پلیدی که در ممکنات است.

آنچه در آسمانها است از انواع و اقسام ملائکه و ساکنین کرات حتی اجرام سماوی و آنچه در زمین است از ذوی العقول و غیر ذوی العقول از جمادات و نباتات و حیوانات و آنهایی که صاحب عقل و رویه‌اند از افراد بشر و جن و غیر اینها تماما خدا را بپاکی تقدیس و ستایش مینمایند و او است غالب بر هر چیزی و او حکیم و درست کردار است که آنچه کند از روی علم و حکمت و درستکاری انجام میدهد.

پس از آنکه حق تعلق در سوره مجادله بعضی از مردم را حزب خدا و بعضی را حزب شیطان نامید اینکه سوره حشر را افتتاح فرمود بمقهوریت حزب شیطان يَدْ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ آری همیشه حزب خدا غالب است و در بیان غلبه حزب الله در اینکه جا فرموده. هَيَوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا مفسرین گویند در سال چهارم هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از خواص از جهت دیه دو نفر از قبیله بنی عامر که در عهد آن حضرت بودند و عمرو بن امیه

صفحه : ۲۰۹

ضمری آنها را کشته بود حضرتش برای اصلاح بین آنان بمنزلهای یهودیان بنی النضیر رفت و بنی النضیر و بنی العامر با هم عهد و پیمان بسته بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در دیه آن دو نفر عامری که عمرو بن امیه آنها را کشته بود امان طلبید، گفتند سمعا و طاعة در هر چه تو فرمایی اطاعت میکنیم، در پنهانی با هم گفتند کار محمد را بسازید همان طوری که حضرت پشت بدیوار خانه آنان داده بود رفتند بالای بام که سنگی بسر مبارکش بزنند جبرئیل علیه السلام حضرتش را خبردار گردانید حضرت فوراً از آن جا بیرون رفت و بهمراهانش گفت از اینجا بیرون بروید و خودش بسوی مدینه روان گردید آنها بطلب حضرت بر آمدند کسی از مدینه میآمد گفت حضرت را در مدینه دیدم پس از آن پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محمد مسلمه را امر نمود که کعب بن اشرف که رئیس قبیله بنی النضیر بود بکشد محمد بن مسلمه بامر حضرت با سلکان بن سلامه و سه نفر دیگر از بنی الحرث در طلب کعب از مدینه بیرون رفتند و پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از عقب آنها روان شد و در خارج مدینه در موضعی بنشست و انتظار میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر کعب رسیدند و آنها را پای حصار نشانید و کعب را صدا زد کعب گفت تو کیستی گفت من برادر تو محمد بن مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود گفت ای برادر آمده‌ام تا چند درهمی از تو قرض بگیرم برای آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما مطالبه صدقه میکند، کعب گفت قرض نمیدهم مگر اینکه رهن یعنی گروهی بدهی محمد گفت پائین بیا رهن آورده‌ام کعب در همان شب داماد شده بود عروس چون صدای محمد بن مسلمه را شنید گفت نمی‌گذارم پائین روی کعب التفاتی بقول عروس نکرد و پائین رفت محمد با او معانقه نمود و با هم صحبت مینمودند تا از قصر دور شدند محمد بن مسلمه سر کعب را زیر بغل گرفت و آن سه نفر همراهانش را صدا زد کعب فریاد کشید عروس صدای او را شنید فریاد کشید بنی النضیر از خانه‌های خود بیرون دویدند وقتی بآن جا رسیدند کعب را کشته دیدند، و محمد بن مسلمه با رفقای خود فرار نموده بودند چون صبح شد خبر کشته شدن کعب را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند اصحاب شاد

صفحه : ۲۱۰

گردیدند و حضرت امر باصحاب نمود که با جماعت بنی النضیر جهاد کنند و پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بانان اعلام داد که چون خطای شما ظاهر گردید از حجاز خارج گردید و اگر نه آماده جنگ شوید پس از آن ده روز آنان را امان داد تا آنها بتیه سفر مشغول گردیدند.

ابن ابی‌کسی را نزد یهودیان فرستاد که از وطن خود بیرون نرود و من با دو هزار کسان خود در حمایت شمایم یهودیان بسخن آن شخص مغرور گردیدند و یاغی گشتند چون خبر بحضرت رسید پانزده روز قلعه آنها را محاصره نمود آنان جلای وطن اختیار نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود را بگذارید و آن مقدار که توانید از مال خود ببرید و اینکه طور آنها از اطراف مدینه بیرون رفتند و باریحا و اذرعات که در ناحیه شام است رفتند و همگی رفتند مگر طایفه آل ابی حقیق و آل حی بن اخطب که آنان باهل خیبر ملحق گردیدند اینکه است حکایت آنکه در اینکه آیه فرموده هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنَ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ... وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا هَرَّكُمْ شَمَا مَؤْمِنِينَ گمان نمی‌کردید که یهودیان قبیله بنی النضیر با آن ثروت و اقتداری که داشتند از اطراف مدینه بدون جنگ و خون ریزی بیرون روند و خود آن یهودیان چنین گمان می‌کردند که حصون و قلعه‌های محکمی که برای خود بنا نموده‌اند مانع می‌گردد از اینکه مسلمانها بر آنان غالب گردند لکن فرمان و حکم خدای تعالی بر اخراج آنها جاری گردید و از جایی که هیچ وقت چنین گمانی نداشتند چنان ترس و رعبی در دل آنان افتاد که بمجزد آنکه اعلام جنگ بر آنها جاری گردید جلای وطن نموده و آن همه بناهای عالی و دستگاه مجلی که برای آسایش خود مهیا نموده بودند بگذارند و بیرون روند.

صفحه : ۲۱۱

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ پس از آنکه یهودیان قبیله بنی النضیر عازم بیرون رفتن شدند و هر چه اثاث البیت داشتند بیرون بردند خودشان بدست خود و دستهای مؤمنین خانه‌ها و بناهای مجلل خود را خراب نمودند برای آنکه خانه‌های آنها بدست مسلمانها نیفتد.

چون و أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ بایدیدهم عطف داده ظاهر آیه چنین مینماید که موقع خراب کردن آنان خانه‌های خود را مؤمنین در خراب کردن با آنها شرکت نمودند با هم مشغول بخراب کردن شدند که خود کفار در داخل که آنچه اجناس قیمتی در آن است بردارند و مؤمنین از خارج برای آن که داخل گردند و غنیمت بدست آرند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ اعتبار نظر کردن و تدبیر کردن در چیز نامعلومی است که از آن معلومی حاصل گردد و در اینجا فَاعْتَبِرُوا امر است که پس از اینکه حکایت باشخاص با خرد امر فرموده که ای کسانی که صاحب عقل و تدبیرید نظر کنید و ببینید چه قدرت خلاقه‌ای بود که بدون جنگ و خون ریزی و کش مکش چنان ترس و خوفی در دل یهودیان بنی النضیر انداخت که بدست خود بناهای عالی خود را خراب نمودند و جلای وطن کردند و وعده‌ای که قبلا خدای تعالی برسولش داده بود که بر اینکه قبیله ظفر می‌یابد و پیمبر اکرم باصحابش خبر داده بود که بدون جنگ بر آنان ظفر می‌یابیم واقع گردید.

و از دو جهت توان اینکه واقعه را از قبیل معجزات بشمار آورد.

یکی پیش گویی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بر اینکه قبیله ظفر می‌یابم و اموال و دیار آنان را بدست می‌آورم و وعده خدا واقع گردید.

دیگر اصل خود چنین واقعه‌ای که یک قبیله سنگینی باین آسانی متفرق گردند و بی‌زحمت مالشان بدست مؤمنین آید.

صفحه : ۲۱۲

خلاصه خدای تعالی امر فرموده که نظر کنید و تدبّر نمائید تا آنکه از روی بصیرت و فهمیدگی ایمان آرید زیرا که ایمان تقلیدی چندان فائده ندارد.

و آیه مشعر بر اینکه است که خرابی خانه‌های آنان در اثر خرابی دل و سریره آنها ظهور و بروز نموده زیرا که دل آدمی اگر آلوده بکفر و هوا پرستی و جایگاه شیاطین نگردد حرم خدا و جایگاه ملائکه قدسیین است و چون کفار باعمال نکوهیده خود خانه دل خود را که حرم الله بود خراب نمودند نتیجه آن چنین شد که خانه‌های مسکونی آنها بدست مؤمنین افتد و ویران گردد اینکه است که در آخر آیه امر بتدبّر و تفکر فرموده فَمَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ که شما که صاحب عقل و فطانت میباشید از اینکه قضایا پند و اندرز گیرید.

وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ و اگر نه اینکه بود که در تقدیر ازلی نوشته شده بود که جماعت بنی النضیر بدون جنگ و خون ریزی وطن و خانه‌های خود را بگذارند و بیرون روند هر آینه مبتلا میگردیدند هم بعذاب دنیا که کشته شدن و اسیر گردیدن و مال آنان هدر رفتن باشد، و هم بعذاب آخرت که نکال و عذاب جهنم است، لکن چون حکمت الهی چنین اقتضاء نمود که آنان باختیار خود از دیار خود بیرون روند عذاب دنیوی از آنان برداشته شد فقط چون بر کفر خود باقی ماندند البته مبتلا بعذاب اخروی خواهند گردید، اینکه است که فرموده وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ برای آنها ثابت است عذاب آتش جهنم.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (شق) در لغت بمعنی پاره نمودن و دو قسمت نمودن یک چیز است مثل قوله تعالی یوم تشقق الارض و انشقت السماء و امثال آن، در مفردات چنین گفته و مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی کفار گردیده‌اند در شقی غیر از شق اولیاء خط!!!

صفحه : ۲۱۳

وَمَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَنَحْوَهُ (پایان) خلاصه آیه اشاره باین است که همین طوری که قبیله بنی النضیر در اثر شقاق و دشمنی و مخالفت خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبتلا گردیدند باستیصال و همین طور هر کس مخالفت نماید حکم خدا و رسولش را بداند که خدا شدید الانتقام است، یعنی همین طوری که در مورد رحمت کثیر الخیر و کثیر الاحسان است در مورد غضب نیز شدت انتقام میکشد.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ غنیمت مالی بود که مسلمانها پس از جهاد با کفار و مظفریت و غالب گردیدن بر آنان از مال آنها بدست می‌آوردند و (ماء) موصوله مبتدا، فما اوجفتم خبر او و (فیء) در اصل بمعنی رجوع است و (افاء الله) یعنی بازگشت نمود، از بعض مفسرین است آیه مشعر بر اینکه است که مال مال خدا است و بدست یهودیان عاریتی بود و آنان لایق نبودند اینکه بود که خداوند باز گردانید برسولش زیرا که او است مالک ملک و ملکوت (روح البیان) آنچه را خدا باز گردانید از غنیمت از مال و امتعه یهودیان بنی النضیر آن مخصوص رسول او است زیرا که شما مؤمنین در اینجا زحمت و مشقتی نکشیدید نه اسبی دوانیدید و نه شتری و نه با آنان جهاد نمودید، و لکن خدا تسلط میدهد رسول خود را بر هر کسی که بخواهد زیرا که خدا بر هر چیزی توانا است.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که بمؤمنین بفهماند که چون آنان در بدست آوردن غنیمت در اینجا زحمتی نکشیدند تا آن که مالی در مقام زحمت ذی حق گردند پس نباید منتظر گرفتن غنیمت باشند بلکه اینکه تفضلی است که خداوند مخصوص برسولش گردانید.

صفحه : ۲۱۴

ما أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَى وَالتَّيَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ در (منهج الصادقین) چنین روایت میکنند که ابن عمر گفته من از علی بن الحسین علیه السَّلام پرسیدم که مقصود از ذوی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل که در آیه گفته شده کیانند فرمود آنها اقرباء ما و مساکین ما و از ما کسانی که در غیر وطن محتاج میگردند.

و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السَّلام روایت میکند که از پدرش امام زین العابدین چنین نقل میکند که فرموده (برای ما است سهم فقراء و سهم ذا القربی و ما با مردم در آنچه باقی ماند شریک میباشیم یعنی سهم مال ذی القربی برای ما است و ما با مردم شریک میباشیم در آنچه باقی مانده باشد از مال) و ظاهر حدیث مقتضی اطلاق است خواه آنان اغنیاء باشند یا فقراء و اینکه موافق مذهب شافعیست لکن نزد فقهای امامیه مال برای فقراء اقارب رسول و بنی عبد المطلب است.

و از حضرت صادق چنین روایت میکنند که فرموده ما جماعتی میباشیم که خدا واجب گردانیده بر بندگان خود فرمان برداری ما را و برای ما است انفال (مالی که بغنیمت بدست می آید) و نیز برای ما است مالی که برگزیده باشد از چهار پایان خوب و کنیزان خوب صورت و در قیمتی و هر چیزی که بيمثل باشد.

و بدان اموالی که ائمه و ولات در آن تصرف دارند سه نوع است.

اول مالی است که از مسلمان باسَم زکاه گرفته میشود و حکم آن در آیه صدقات معلوم گردید قوله تعالی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ الخ.

دوم غنائم که بجهاد از کفار گرفته شده بطور قهر و غلبه و حکم آن نیز در آیه وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءِ الخ بیان شده.

سوم فیه است، و آن مالیت است که از کفار منتقل میگردد بمسلمانها بدون جهاد و آن مخصوص برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است در حال حیاتش و بعد از وی برای کسی

صفحه : ۲۱۵

میباشد از ائمه که قائم مقام او باشد و آنها بهر کس خواهند بدهند، و در هر چه صلاح دانند مصرف نمایند و اینکه قول امیر المؤمنین علیه السَّلام و ابن عباس و عمر است و تمام فقهاء را رأی بر اینکه است که مستحقین در خمس بنی هاشم میباشند از فرزندان ابو طالب (پایان) کئی لَا يَكُونُ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ در مقام علت حکم برآمده که مال فیه است که از کفار بدون جنگ و خون ریزی منتقل برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگردد برای اینکه است که اگر بدست مردم افتد آن مال قسمت میشود بین متمولین و ثروت مندان شما و فقرا بی بهره میمانند پس شما مؤمنین بایستی آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفضلاً بشما میدهد بگیرید و آنچه که بشما نهی میفرماید از آن خوداری نمائید اشاره به اینکه تابع حکم خدا و کلام رسول او صلی الله علیه و آله باشید و از روی هوی و هوس چیزی نگوئید و کاری نکنید که مخالف رضای حق تعالی باشد و مستحق عذاب و سخط او گردید و پرهیزکار گردید و بدانید که آنچه پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشما امر مینماید یا از آن نهی میفرماید آن حکم خدا و بامر خدا است و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى خدا میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از روی میل و هوای نفسانی خود امر و نهی بشما نمیکند هر چه بگوید وحی است از جانب حق تعالی فرود آمده و اگر مخالفت نمائید محققاً خدا در موقع غضب (شدید الانتقام) است و عذاب او سخت است.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

(للفقراء) بدل ذی القربی است یعنی آن مال غنیمتی که از یهودیان بنی

صفحه : ۲۱۶

النضیر منتقل بپیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گردیده مال خدا و رسول و ذی القربی است و نیز برای فقراء مهاجرین آن کسانی که زیان بردند از مالشان و دست از مال و وطن و شهرشان برداشتند و با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بمدینه هجرت نمودند و چنین کردند برای آنکه فضل خدا و رضای او را بدست آرند آنان یاوران دین خدا و رسول او میباشند و آنها کسانی هستند که در اظهار ایمان صادق و راستگویند.

آری برای هر چیزی علامتی است که باید بآن علامت شناخته شود، مؤمنین صدر اسلام امتحان خود را دادند واقعا برای دین از مال و اولاد و قوم و عشیره و وطن گذشتن و بفقیر و فاقه زیستن بلکه از جان گذشتن کار آسانی نیست مخصوصا نسبت بکسانی که عمری در بت پرستیدن گذرانیده علاوه بر اینکه که دست از دین آباء و اجداد برداشته و بخدای یگانه ایمان آوردن اینکه خود عمل فوق العاده‌ای است که مؤمنین صدر اسلام از خود نشان دادند.

و شخص متفکر میدانند که چنین اشخاص و عربهای متعصب و وحشی که در باره آنها فرموده الأعراب أشد کفراً و نفاقاً اینکه طور منقلب گردانیدن که چنین از خود گذشتگی نشان دهند از بالاترین معجزات بشمار میرود زیرا که چنین عملی از عهده بشری خارج است و اینکه نفوذ خدایی است که در اعماق دل آنان نفوذ نموده.

لکن متأسفانه گویا اینکه نفوذ و آن مغناطیس کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آن ایمان صادقی که در عهد رسول الله داشتند نسبت باکثر آنان مستودع بوده یعنی عاریتی بود، زیرا چنانچه میدانیم بعد از رسول عهد ولایتی که با آنها نسبت بذریه طاهرین خود (ع) بسته بود حب ریاست غالب گردید و آن عهد ولایت را شکستند و عوض مزد رسالت او با اولاد و عترت طاهرین او چه کردند مخصوصا چه سفارش‌هایی که راجع به یگانه اولاد طاهره خود حضرت زهرا سلام الله علیها نمود که در آن حدیث مشهور باتفاق شیعه و سنی از حضرت رسول اکرم نقل میکند که فرموده

(فاطمة بضعة منی يؤذینی من آذاها و ینصبینی من انصبها و ان الله یغضب لغضبها)

صفحه : ۲۱۷

و یرضی لرضاهما)

فاطمه پاره تن من است هر کس او را آزار کند مرا آزار نموده و خداوند برای غضب فاطمه غضب میکند و برای خشنودی او خشنود میشود و امثال اینکه حدیث را بطرق مختلفه سنی و شیعه مثل صحیح مسلم و صحیح ترمذی از کتب معتبره سنیها و نیز در جلد هشتم بحار مجلسی و غیر آن در کتب شیعه ذکر نموده‌اند (الا لعنة الله على القوم الظالمین) و الذین تبوءوا الدار و الايمان من قبلهم یحجون من هاجر إلیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما أوتوا و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون پس از ستایش و تعریف مهاجرین و کسانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت نمودند، در مقام ستایش انصار بر آمده و آنان کسانی بودند که پیش از ورود پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه قبول اسلام نمودند و منتظر قدوم مبارکش بودند (تبوءوا الدار و الايمان) اشاره بهمان مؤمنین است که جایگاه آنان مدینه بود و اینکه ایمان را بدار عطف داده شاید اشاره باین باشد که همین طوری که مدینه وطن و محل استقرار آنان بود در ایمان نیز استقرار و ثبات داشتند.

در اینکه آیه چند صفت ارجمند و فضیلت از فضائل انصار را بیان فرموده.

(اول) از کلمه من قبلهم چنین استفاده میشود که انصار پیش از مهاجرین ایمان آورده بودند، و شاید مقصود چنین باشد که آنان پیش از آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه ایمان داشتند و باضافه چنان ایمان در قعر قلب آنان نفوذ نموده بود که مثل وطن و خانه مستقر آنان گردیده بود و در آن ثابت بودند.

(دوم) دوست میداشتند که مهاجرین در منزل آنها باشند و از آنان پذیرایی نمایند.

(سوم) از آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مال بنی النضیر بمهاجرین داد حسد و غبطه

صفحه : ۲۱۸

پیدا نکردند و منتظر تلافی و عوضی نیز نبودند.

(چهارم) وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَتْ بِهِمْ حَصَاصَةٌ أَنْصَارٌ بِتَنَگِ دَسْتِی وَ اَحْتِیَاجِ خُودَشَانِ بِرِ مَهَاجِرِیْنَ اِیْثَارِ مِیْنَمُودَنْدِ وَ مَهَاجِرِیْنَ رَا بِرِ خُودِ مَقْدَمِ مِیْ اِنْدَاخْتَنْدِ.

مفسرین در بیان اینکه آیه وَ لَا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا گویند چون وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله مالی که از غنیمت بنی النضیر بدست آورد و بین مهاجرین قسمت نمود انصار چیزی در ذهنشان خطور نمود و باین قسمت راضی بودند اینکه آیه در شأن آنان فرود آمد، در منهج الصادقین چنین روایت میکند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انصار را طلبید و آنچه بمهاجرین محبت و انفاق نموده بودند بیان فرمود پس از آن گفت ای انصار اگر میل دارید غنیمت بنی النضیر را در میان شما قسمت کنم لکن بایستی شما عهده دار شوید که همان طوری که شما مهاجرین را در منزل خود جای داده‌اید و از آنان پذیرایی نموده‌اید بهمان طور عمل نمائید، یا آن که غنیمت بنی النضیر را بین مهاجرین قسمت کنم و از منزل شما بیرون روند و شما عهده‌دار خرج آنان نباشید، سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما میل داریم که مال را بین مهاجرین قسمت نمایی و آنها همین طوری که در منزل ما، میباشند بمانند، زیرا که روشنایی و برکت خانه ما از آنان است، حضرت در باره آنان دعاء فرمود آن وقت اینکه آیه وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَتْ بِهِمْ حَصَاصَةٌ فرود آمد یعنی انصار با احتیاج و فقر خود مهاجرین را بر خود ترجیح میدهند.

وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَتْ بِهِمْ حَصَاصَةٌ بروایت عبد الله مسعود شبی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز شام و خفتن مردی از میان صفوف برخاست و گفت من مرد غریبی میباشم و بر هیچ چیزی قدرت ندارم مرا طعامی دهید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای درویش ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین نمودی، پس از آن فرمود در جهان غریب چهار است.

صفحه : ۲۱۹

اول مسجدی که میان طائفه‌ای باشد که در آنجا نماز نخوانند.

دوم قرآنی که در خانه‌ای باشد و خوانده نشود.

سوم عالمی که در میان جماعتی باشد و مردم دنبال او نروند و اخذ مسائل از وی ننمایند.

چهارم اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد.

پس از آن فرمود کیست که مثنوئه اینکه مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلاوی را جای دهند، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و دست مرد را گرفت و بخانه فاطمه زهرا علیه السلام برد و گفت ای دختر رسول الله در باره اینکه میهمان فکری کن، گفت یا ابن عم در منزل اندک طعامی هست حسن و حسین گرسنه‌اند و تو روزه میباشی و آن طعام بقدر یک نفر زیادتر نیست،

فرمود آن را حاضر کن، فاطمه (ع) طعام را حاضر نمود حضرت امیر طعام را نزد مهمان گذاشت و با خود فکر نمود اگر من با مهمان طعام بخورم مهمان سیر نمیشود، و اگر نخورم شاید او منفعل گردد پس دست دراز کرد و چنان نمود که چراغ را روشن میکند و در اصلاح آن تأنی ورزید تا مهمان از غذاء خوردن فارغ گردید وقتی حضرت فاطمه چراغ آورد دیدند آن طعام همان طور که بود هست حضرت امیر علیه السّلام فرمود ای درویش چرا غذاء نخوردی گفت سیر شدم، پس از آن حضرت امیر علیه السّلام و فاطمه و بچه‌ها و فضه و همسایه‌ها از آن طعام خوردند و سیر شدند و هنوز آن طعام باقی بود، روز دیگر که حضرت امیر علیه السّلام نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم آمد و از وی سؤال نمود که دیشب چگونه گذرانیدی گفت بخیر و خوبی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم حکایت مهمان و غذاء و چراغ را بیان فرمود، حضرت امیر علیه السّلام عرض میکند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم چه کسی بشما خبر داد، فرمود جبرئیل نزد من آمد و مرا خبردار نمود و اینکه آیه وَ يُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ رَأَوْا، و اینکه حکایت را نیز عاصم بن کلب که یکی از روایت سنّی‌ها است باندک تفاوتی نقل نموده.

صفحه : ۲۲۰

وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (شح) در مفردات چنین گفته (الشح بخل مع الحرص و ذلك فيما كان عادة قال تعالى وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ قَالَ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ ﴿١﴾) پایان خلاصه پس از تعریف و ستایش انصار که آنان مال خود را ایثار نمودند بر مهاجرین در صورتی که خودشان کمال احتیاج را داشتند اینکه فضیلت را تعمیم میدهند و بطور اطلاق میفرمایند، هر کس چنین باشد که نفس خود را از بخل و خود خواهی و از آنچه بایستی از نعم الهی که نصیب وی گردیده انفاق نماید بخل نوزد چنین کسانی آنان رستگاران و سعادت‌مندانند.

آری رستگاری و سعادت‌مندی نصیب کسی می‌گردد که نفس خود را از کثافات نفسانی که بالاترین آنها بخل و حرص است برهاند و بخل منحصر بمال نیست بلکه بر آنچه انسان دارا باشد صادق آید خواه مال باشد یا علم یا مقام باشد یا جاه آنچه را فضیلت می‌شمارند بایستی بدیگران انفاق نماید و گر نه متصف بشح نفس می‌گردد و باید خود را از اینکه مرض نفسانی و خود خواهی و حرص و بخل برهاند.

خلاصه کسی بتمام معنی از شح نفس خالی است که دارای نفس و طبیعت خیر باشد و از هر نعمتی که بوی کرامت شده خلق را منتفع گرداند (أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ) خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد و بالاترین چیزی که سبب بخل و حرص می‌گردد محبت دنیا و نفس پرستی است زیرا که محبت دنیا چشم دل انسان را کور می‌گرداند و چنان وی را شیفته نفس خود میکند که هر چه هست از مال و کمال برای خود می‌خواهد و برای خود ذخیره مینماید، حتی ممکن است بخل بجایی رسد که علاوه بر اینکه آدم بخیل از مال و علم و مقام خود کسی را برخوردار نینماید مانع دیگران هم بشود و قوله تعالی در سوره نساء آیه (۴۱) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

(۱) در معنی شح گفته شح بخل است که با حرص توأم باشد و در جایی صادق آید که اینکه صفت عادت شخص باشد.

صفحه : ۲۲۱

تأیید مینماید اینکه که گفتیم که شح نفس منحصر ببخل مال نیست بلکه شامل می‌گردد کتمان و پوشیدن آن چه را که خدا از راه فضل عطاء فرموده زیرا که ما آتیهم الله در اینکه آیه عموم دارد و شامل می‌گردد آنچه را که بوی عطاء شده.

سخنان مفسرین در بیان شح نفس

(۱) مردی بعبد الله مسعود گفت من مردی شحیحم هیچ چیزی از دست من بیرون نیاید و بغیر نمیرسد، گفت تو بخیلی نه شحیح زیرا که شحیح آن است که مال خود را نگاه دارد و از مال برادر مؤمن خود بخورد و ظالم و بخیل کسی است که مال خود را بکسی ندهد.

(۲) از ابن زید نقل میکنند که گفته هر کس اخذ چیزی نکند که خداوند نهی نموده و منع نکند چیزی را که خداوند امر نموده چنین کسی نگاه دارنده نفس خود میباشد از شح.

(۳) سعید بن جبیر گفته شح نفس گرفتن حرام و منع زکاة است.

(۴) انس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که هر کس زکاة بدهد و مهمانی کند و هر گاه مهمی پیش آید مال را خرج کند چنین کسی از شح نفس بری باشد، و بروایت جابر انصاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم)

یعنی از شح پرهیزید که شح هلاک نموده کسانی را که قبل از شما بودند.

گویند کسری از وزیر خود پرسید که چه چیز است برای آدمی که بدتر از آن چیزی نیست، وزیر گفت درویشی، کسری گفت بخل بدتر است زیرا که درویش وقتی مالی بدستش آید فراخ دست شود (یعنی در کارش گشایش میدهد) لکن آدم بخیل هرگز فراخ دل نشود، و در حدیث است که هرگز شح و ایمان با هم جمع نمیگردند (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۲۲

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ پس از بیان اوصاف برجسته و فضائل حمیده مهاجرین و انصار، در مقام بیان دسته سوم از مؤمنین و کسانی که خود را داخل اسلام نموده‌اند برآمده و آنان را نیز باوصافی ستوده و تعریف نموده.

یکی از آنها از خدا طلب آمرزش مینمایند نه فقط برای خودشان بلکه برادران دینی خود را در دعاء و طلب آمرزش با خود شریک میگردانند، اشاره باین که ایمان واقعی با خودخواهی جمع نمیگردد مؤمن واقعی کسی است که آنچه برای خود میخواهد برای دیگران هم بخواهد.

دوم از اوصاف حمیده مؤمنین که ممکن است گفته شود اصل و منشأ تمام اوصاف نیک انسانی است اینکه است که دل و قلب آدمی از هر گونه غل و غش و حسد و بغض و کینه و دشمنی نسبت باهل ایمان پاک گردد، اینکه بود که مؤمنین صدر اسلام پاکی قلب و سریره خود را از خداوند تعالی میطلبیدند و گویا دعای آنان بهدف اجابت رسیده بود که توانستند دست بدست هم داده و با یکدیگر متحد گردند و پشت دشمن را بشکنند و علم اسلام را بلند گردانند و ماها بایستی رهین منت آنها باشیم و اگر ما مسلمانهای امروزه بروش نیاکان سابقین خودمان رفتار مینمودیم و با هم یک دل و یک زبان میگردیدیم و شح نفس و بخل و بغض و حسد و کینه و خودخواهی و خود پسندی و چندین هزار صفات نکوهیده حیوانی خود را بمقراض مجاهده برطرف مینمودیم شاید بهتر از سابقین میتوانستیم جامعه اسلامی را رونق دهیم و دست ظلم و کفر و اسارت بیگانگان را از سر خود کوتاه گردانیم و بمعاونت یک دیگر کاخ عظمت اسلام و اسلامیان را از فلک بالاتر بریم.

لکن متأسفانه فقط هنر ما ملت تقلید از بیگانگان است.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر اینکه تقلید باد

صفحه : ۲۲۳

نه مثل آنان دنیای خود را تعمیر میکنیم و نه در مقام اصلاح نفس و روح خود برآمده و آخرت خود را اصلاح مینمائیم. عبارت دیگر نه آن جنبه روحانی خود را در اثر تهذیب اخلاق و ایمان و تقوی پرورش و ترقی و تعالی میدهیم تا آنکه از فلک و ملک برتر شویم و مصداق کلام الله تعالی واقع گردیم که فرموده و أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و نه آن جنبه طبیعی خود را در اثر فعالیت و عمل، بزرگ و نیرومند میگردانیم که لا- اقل از تحت اسارت بیگانگان و احتیاج بعملیات آنان بیرون آئیم (مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ).

صفحه : ۲۲۴

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۲) لَمَأْتُمْ أَشَدُّ رَهْمَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جِدْرِ بَاسِيهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحَسُّبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵)

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

صفحه : ۲۲۵

(ترجمه)

ای پیمبر آیا ندیدی منافقین را که نفاق میورزند و برادران خود آن کسانی که کافرند (بنی النضیر) گویند اگر شما از دیار خود

بیرون روید البته ما هم بهمراهی شما بیرون آئیم و در راه هدایت شما از احدی اطاعت نخواهیم نمود ابدًا و اگر با شما جنگ نمودند البته شما را یاری مینمائیم و خداوند شاهد و گواهد است که منافقین با آنها دروغ گویانند-

اگر (اهل کتاب را) از مدینه بیرون کنند هرگز منافقین با آنها بیرون نروند و اگر مسلمانها بجنگشان آیند آنان را یاری نمایند و هر گاه حاضر گردند برای یاری آنها از جنگ فرار میکنند و آنان یاری کرده نمیشوند-

اینکه مردمان منافق دلهای آنها از شما مسلمانها بیشتر ترسناک است تا از خدا (یعنی از شما بیشتر از خدا میترسند) زیرا محققا آنان قومی هستند که فکر و تعقل ندارند

(اینکه است) که با شما جنگ نمیکنند مگر در قلعه محکم استوار یا از پشت دیوار زیرا که ترس و رعب بین آنان شدید است، چنین پندارید که با هم متفق و یک‌دلند در صورتی که دلهای آنان پراکنده است زیرا آنها مردمانی میباشند بی‌خرد و نمیفهمند،

حال آنها مثل همان قوم پیش از آنها در زمان نزدیک بانان میباشد (که در دنیا بکیفر اعمالشان رسیدند) و چشیدند و زر و وبال عمل نکوهیده خود را و برای آنان (در آخرت) عذاب بزرگ مهیا است،
(مثل کافرین)

صفحه : ۲۲۶

مثل شیطان است که بانسان گوید کافر شو چون کافر شو گوید بحقیقت من از تو بیزارم من از پروردگار ربّ العالمین میترسم، پس عاقبت شیطان و آن کس که مطیع وی گردیده چنین است که در آتش جاویدانند، همین است مجازات ظلم کنندگان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید خودداری نمائید از مخالفت امر خدا و باید هر کس بنگرد و فکر کند چه عملی پیش فرستاده برای فردای خود (یعنی قیامت) و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود گردانید (و هرگز خدا را فراموش ننمائید) زیرا بآنچه میکنید خدا آگاهست،

و ای مؤمنین شما مثل کسانی نباشید که خدا را فراموش نمودند و در اثر فراموشی خدا نفسهای خود را نیز فراموش نمودند آنان جماعت فاسقانند،

اصحاب جهنّم و اصحاب بهشت مساوی نیستند یاران بهشت فائز گردیده‌اند (بفیوضات الهی)، اگر اینکه قرآن را فرود آورده بودیم بر کوهی هر آینه میدیدی تو آن کوه را که از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی میگشت و اینکه مثلها را برای مردم بیان کنیم شاید آنان تعقل نمایند و بفکر افتند

او است خدای یکتایی که جز او خدایی نیست عالم است بآنچه غائب و پنهان و آنچه ظاهر و هویدا است و او است خدایی که رحمت رحمانی و رحیمی او بتمام موجودات احاطه نموده

و او چنان خدایی است که نیست کسی که مستحق پرستش باشد مگر او، سلطان مقتدر و منزّه و مبرّا از هر عیبی و نقصی است (که در ممکنات دیده میشود) ایمن گردانیده بنده گان را از ظلم و عقوبت بی‌جا و بزرگوار و نگهبان خلق و غالب بر همه چیز و منفرد بوجود و حقیقت و در کبریایی و عظمت بی‌نهایت بطوری است که هر چیزی در مقابل عظمت او کوچک نماید پاک و منزّه است ذات پروردگار از آنچه برای او شریک قرار میدهند

آفریننده ممکنات و تصویر کننده صورتها و برای او است نامهای نیکو، پاکی ستایش میکنند او را آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، و او است غالب و ارجمند و درستکار (که هر چیزی را بجای خود و در موقع خود قرار داده).

صفحه : ۲۲۷

(توضیح آیات)

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا هَمْزَه
در آلم تَرَ تقریری است و رؤیت بمعنی یقین است خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده که آیا تو ندیدی یعنی البته
میدانی که منافقین برادران دینی خود از کفار اهل کتاب میگویند اگر شما از بلاد خود بیرون روید ما نیز برای جنگ با مسلمانها
بیرون آئیم و اطاعت پیمبر و اصحابش را نمیکنیم.

اینکه آیه راجع بحکایت قبیله‌ای از کفار است که در مدینه منزل داشتند و آنان را قبیله بنی النضیر مینامیدند که چون آنها قبول
اسلام نمودند پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با آنان اعلان داد که یا از اطراف مدینه خارج گردید یا آماده جنگ باشید، جماعتی از
منافقین که رئیس آنها ابن ابی و ابن نبتل و رقاعه و تابعین آنان بودند آنها را فریب دادند و گفتند آماده جنگ باشید و ما شما
کمک میدهیم و با مسلمانها میجنگیم و اگر آنها غالب گردیدند ما با شما بیرون میرویم و تابع شما میگردیم و منافقین افرادی بودند
که بظاهر اظهار اسلام نموده و در باطن بکفر خود باقی بودند.

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ خدا شاهد و گواهد است که اینک کافرین هر آینه دروغ گویانند که اگر بیرون روند با آنان بیرون نمیروند
و اگر جنگ در گیر گردید آنها را کمک نمی‌نمایند و اگر بفرص بکمک آنها با مسلمانان بجنگند استقامت ندارند و پشت بقشون
کرده فرار مینمایند.

آری عمل و رویه منافقین چنین است که نه بقول خود عمل میکنند و نه بوعده خود هر گاه بکسی وعده‌ای دادند انجام میدهند
بزبان چیزی گویند و بدل خلاف

صفحه : ۲۲۸

آن را در نظر دارند کار آنان تدلیس و تظاهرات بی‌اصل و عمل آنها بی‌اساس است اینکه است که نه بسخن آنان توان اعتماد نمود
و نه بعمل آنان وثوقی است.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ دیگر از اوصاف منافقین که اس اساس نفاقشان روی همین مبنا است
اینکه است که منافقین مردمان نفهم و بی‌خرد و جبان میباشند و همان جبن است که در اثر ضعف نفس آنها پدید گردیده که بظاهر
اظهار دوستی و محبت با شما مینمایند و دلشان پر از کینه و نفاق است.

و نیز همان جبن و بی‌خردی آنها است که از شما مؤمنین زیادتر از خدا میترسند اگر اینان اندک عقل و رویه داشتند می‌فهمیدند که
قوت و قدرت مؤمنین در اثر ایمان و اتکاء و اعتماد آنان است بخدای تعالی که در اثر ایمان و تقوی خدا بآنها چنین قدرت و
شوکتی داده اگر چنین فهمی داشتند البته از خدای تعالی زیادتر میترسیدند تا از شما که مخلوقی میباشید از مخلوقات او.

چون در محل خود مبرهن گردیده که مورد مخصص نیست اینکه است که آیات قرآنی و لو آنکه اکثرش در موارد مخصوصی
فرود آمده لکن اطلاق دارد و در اینجا از اطلاق آیه دو چیز توان استفاده نمود.

یکی ترس از خلق زیادتر از ترس از حق تعالی دلیل بارزی است بر بی‌خردی و نفهمی آدمی زیرا هر کس ترس او از خدا زیادتر
معرفتش بمقام الوهیت بیشتر و هر کس معرفتش بیشتر عقل و خردش بیشتر است زیرا که معرفت و دانش از روی عقل تحقق پذیرد.
دیگر چون کلیه منافقین را بصفت رهبه و ترس از مخلوق معرفی نموده از اینجا توان یک معنی کلی بدست آورد و معیار شناختن

منافقین قرار داد و اشاره به اینکه اگر خواهی منافق را بشناسی بین از خدای تعالی زیاده‌تر می‌ترسد یا از خلق، واقعا تجربه شده که آدم منافق دو رو دروغ گونه بخدا اعتماد دارد و نه اعتماد

صفحه : ۲۲۹

بنفس خود همیشه در باطن خود ترس ناک است که مبادا دروغ وی فاش گردد و مردم از باطن او آگاه گردند. لا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحَسَّبُ لَهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

اینکه آیه نیز متفرع بر آیه بالا است و اشاره باین است که منافقین چنان ترس و رعبی از مؤمنین در دل آنان تمرکز نموده که هر گاه با مؤمنین در مقام مبارزه برآیند خود را در قلعه محکم و در پشت دیواری مخفی میکنند و از پشت قلعه و دیوار جنگ مینمایند. و شما مسلمانها چنین گمان میکنید که آنان جماعتی میباشند با هم متفق و متحدند در صورتی که بظاهر اجسامشان با هم لکن قلبهای آنها متشتت و متفرق از هم است بلکه ضدیت آنان بیکدیگر بسیار قوی است و اینکه صفت نیز ناشی از کم عقلی و بیخردی آنها است.

(قوله تعالی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ) اشاره بهمان مطالب بالا است که منافقین را باین صفت معرفی نموده که وقتی عده‌ای از آنان در امری از جنگ و مبارزه یا مهم دیگری با هم جمع شدند در ظاهر چنین می‌نمایانند که در اینکه امر مهم با هم متفق میباشیم در صورتی که در واقع چنین نیستند فقط اجسام آنان نزدیک بیکدیگر است لکن قلبهای آنها از هم متفرق و متشتت است. کسی که در اینکه آیات قدری تأمل نماید بخوبی میفهمد که اینکه اوصافی که راجع بمنافقین بیان فرموده و آنان را باین صفات معرفی نموده بعینه در بسیاری از مسلمانهای اینکه دوره زمان ما نیز تحقق دارد چنانچه میبینیم اگر جماعتی بر انجام کار مهمی اجتماع نمایند اتفاق آراء ندارند از آن عمل هر کس انتفاع شخصی خود را در نظر گرفته و لو آنکه بر ضرر دیگران تمام شود، اینکه است که ملت مسلمین که!!! تفوق و برتری بر تمام ملل دنیا داشته باشند چنانچه در سوره آل عمران

صفحه : ۲۳۰

آیه ۱۳۳ خطاب بمؤمنین فرموده و لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ معلوم میشود اینکه عقب مانده گی ماها در اثر اینکه است که ما مسلمانها بآن شرایطی که بآن ایمان تحقق میگیرد عمل نمیکنیم، و الا بایستی بدلات آیه از تمام ملل عالم بلندتر و نیرومندتر باشیم.

كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ در اینکه آیه نیز صفت دیگری از اوصاف منافقین را تذکر میدهد و آدم منافق را تشبیه بشیطان کرده که پس از آنکه تابعین خود را فریب داده و بانواع و اقسام حيله گری و وسوسه‌های شیطانی آنان را از ایمان بکفر کشانیده بآنچه بمتابعین خود وعده میدهد عمل نمیکند و وعده دروغی میدهد.

مفسرین از ابن عباس چنین نقل میکنند که در بنی اسرائیل عابدی بود بنام برصیصا و مدت بسیاری در صومعه خود مشغول گردیده بعبادت و ریاضت تا آن که صاحب کرامت شده بود بطوری که مجانین را میآوردند در صومعه او و بدعا و تعویذ وی شفا می‌یافتند وقتی دختری از سلاطین مبتلا بمرض صدع و جنون گردید برادران دختر وی را بدر صومعه عابد آوردند که بدعای عابد شفا یابد و دختر را گذاردند و رفتند وقتی عابد دختر را دید شیطان وی را در نظرش جلوه داد و بنا نمود بوسوسه نمودن در قلب عابد تا وقتی که او را فریب داد و عابد با دختر زنا کرد و دختر حامله گردید پس از آن باز شیطان بنا بوسوسه گذارد و عابد را فریب داد که برادران دختر که میآیند و از حمل خواهرشان مطلع میگردند تو رسوا میگردی و چاره‌ای جز اینکه نیست که دختر را بکشی و زیر

در اینکه شیطان جسم لطیف است بین متشرعین حرفی نیست غیر از بعضی از حکماء اسلامی که شیطان که وی را ابلیس نامند او را مجرد از ماده دانند خلافتی که هست بین دانشمندان در اینکه است که آیا ابلیس از جنس ملائکه و فردی از افراد ملائکه بشمار می‌رود یا از جنس جن و نوعی از انواع جن شمرده می‌شود.

دلیل کسانی که شیطان را از جنس ملائکه میدانند گویند وقتی تمام ملائکه مأمور گردیدند بآدم سجده کنند و همه آنان سجده نمودند مگر ابلیس و چون ترک امر نمود مردود گردید و اگر شیطان از جنس ملائکه نبود مشمول امر نمی‌گردید تا آنکه بمخالفت آن مردود گردد پس از اینجا توان فهمید که شیطان از جنس ملائکه بوده نه از جنس جن. و آنهایی که شیطان را از جنس جن میدانند عمده دلیل آنان قوله تعالی است که در وصف او فرموده *كَانَ مِنَ الْجِنِّ* تصریح مینماید که شیطان از جنس جن بوده.

صدر المتألهین در تفسیر خود راجع به اینکه ابلیس از جن است یا از ملائکه بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید بروایت ابن عباس یک قسم از ملائکه آنهاست که تولید مثل و زایش دارند و از جمله آنها ابلیس است و رأی ابن مسعود و قتاده بر اینکه است و مختار شیخ ابو جعفر طوسی نظر بروایتی که از ابی عبد الله نقل میکند نیز چنین است. و بروایت شیخ مفید ابلیس از جن بوده نه از ملائکه بدلیل اخبار متواتره که از ائمه (ع) رسیده و رأی مذهب امامیه بر اینکه است. و دلیل بر اینکه ابلیس از جنس جن بوده چند چیز است.

(اول) قوله تعالی در سوره کهف آیه ۴۸ *إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ*

صفحه : ۲۳۳

(دوم) قوله تعالی در باره ملائکه فرموده *لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ* که از عموم ملائکه نفی معصیت نموده و اگر ابلیس از ملائکه بود مرتکب خلاف نمی‌گردید و اطاعت مینمود.

(سوم) ابلیس صاحب اولاد و ذریه است بدلیل قوله تعالی *أَفْتَتِحْ ذُرِّيَّتَهُ وَأُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ* سوره کهف آیه ۴۸ ملائکه تولید مثل و زایش ندارند.

و راجع باستثناء در قوله تعالی *فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ* بچند وجه جواب داده شده.

یکی آن که استثناء منقطع است مثل قوله تعالی *مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعُ الظَّنِّ* و چون بیان آن فیلسوف بزرگ مفصل است در همین جا کلام او را خاتمه میدهیم.

و گوئیم نظر باخبار متواتره و دلالت آیات و اجماع علماء امامیه همان رأی اخیر که ابلیس از جن است نه از ملک ترجیح دارد و استثناء در قوله تعالی *إِلَّا إِبْلِيسَ* چنانچه گفته شد ممکن است استثناء منقطع باشد یا آنکه داخل بودنش در ملائکه بطور حقیقت نباشد بلکه چون خود را داخل ملائکه گردانیده بود از باب تغلیب امر (اسجدوا لآدم) شامل وی گردید و بمخالفت مردود گشت.

پاسخ سؤال دوم

که از چه راهی بانسان داخل می‌گردد اگر از ظاهر بیاطن نفوذ نماید چنانچه *ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ* و *عَنْ شَمَائِلِهِمْ* دلالت دارد بایستی از مسامات و خلل و فرج بدن داخل گردد و چون شیطان جسم و جسمانی است و لو آنکه جسم لطیف باشد بایستی نفوذ آن را حس نمائیم.

گوئیم اولاً- اگر لازم بود نفوذ هر جسمی که وارد بدن ما می‌گردد حس نمائیم بایستی نفوذ هوا و میکروبها و حراراتی که علی

الدوام در بدن داخل و خارج میگردند حس نمائیم با آنکه ابداء ملتفت بدخول و خروج چنین چیزها با آنکه

صفحه : ۲۳۴

اجسامند نمیباشیم.

و چون عنصر غالب شیطان چنانچه حق تعالی حکایه از قول شیطان رجیم فرموده خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينِ آن ملعون در مقام کبر و متیّت و افضلیت خود از آدم اعتراضاً بمقام ربوبیت گوید مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک پس من از آدم شریف‌ترم چگونه باو سجده کنم.

خلاصه چون عنصر غالب شیطان از آتش است و آتش جسم لطیف است بلکه چون از زبده و جوهر آتش خلق گردیده لطافتش زیادتر از هوا و میکروب و غیر آن است و همین طوری که حس دخول و خروج چنین چیزها را نمیکنیم حس دخول و خروج شیاطین را نیز نمیکنیم.

و ثانیاً شاید مقصود از آیه دخول و خروج وی از اطراف آدم اشاره باحاطه و استیلای شیاطین باشد بر بنی آدم و احاطه و نفوذ وی را در باطن تشبیه نموده بر احاطه اطراف بدن زیرا چنانچه مسلم و معلوم است شیاطین در نفس انسان و قوای نفسانی وی نفوذ دارند نه در اجزاء بدن و قوای مادی وی و چون محل سلطنت و جولان‌گاه شیاطین نفس انسانی است نه بدن البته طریق دخول وی نیز بایستی از طریق قوای نفسانی مثل قوای واهمه و متخیله و قوه خیال باشد نه عاقله و از همین طریق قوا در باطن انسان نفوذ مینمایند زیرا که محل قرارگاه وی قوای حیوانی است مخصوصاً قوه واهمه که اصلاً درب بازی است برای ورود شیاطین.

پاسخ سؤال سوم

که بجه اندازه شیطان قدرت دارد در انسان نفوذ نماید و بوسوسه وی را گمراه گرداند. گوئیم حيله و خدعه‌های شیطانی بسیار است و نفوذش در افراد بشر بطرق مختلفه صورت میگیرد هر کسی را براهی که سر و کار او و هم وی بر آن است فریب میدهد و نیز هر قوه‌ای از قوای نفسانی که بر انسان زیادتر غلبه نمود نفوذ شیطان از آن طریق زیادتر است مثل اینکه اگر قوای شهوانی در وی غالب گردید

صفحه : ۲۳۵

مثل شهوت ازدواج، عیاشی، شکم پرستی، پر حرفی، تن پروری، قیودات - طبیعی.

خلاصه آنچه نزد عقلاء لهو و لعب بشمار میرود تماماً از قوای شهوانی بروز میکند و هر یک از مقتضیات شهوانی که در آدمی غلبه نمود همان طریق شیطان است که از همان راه بر وی وارد میگردد و راهرا برای رسیدن بمقصودش باز میکند و بوسوسه مطلوبش را در نظرش می‌آراید.

و نیز اگر قوای غضبیه بر وی غلبه نمود. مثل حب جاه، ریاست، مقام، حب انتقام، و آنچه منبعث و ناشی از افراط قوه غضبیه میگردد شیطان از همان راه بتوسط قوای وهمیه و متخیله بر وی استیلاء می‌یابد و راه مکر و تدلیس و خدعه را برای رسیدن بمطلوبش باز میکند، و در مقام وسوسه بر می‌آید تا وقتی که انسان را یا یک بهیمه‌ای گرداند که فقط هم وی خوردن و خوابیدن و تعیّشات حیوانی است، یا یک سبع درنده‌ای که همش گزیدن و دریدن و برتری جستن بر غیر است.

چنانچه بعضی افراد را از طریق تدریس و فرا گرفتن علوم فریب میدهد مثل بعضی که مایل بتحصیل علومند با آنکه میل بتحصیل

علوم از مقتضیات قوه عاقله بشمار می‌رود لکن در اینجا ممکن است شیطان مطلوب آنان را عوضی نشان دهد و بعض آنان را وادار میگرداند بتحصیل علمی که نه بدنیای آنان نفع بخشد و نه دین آنها را حفظ نماید یا آنکه هر گاه شمه‌ای از علوم دینی یا دنیوی را فرا گرفتند آنان را بغرور نفس مبتلا میگرداند و عجب می‌آورند و خود را صاحب علم و دانش بلکه اعلم علماء پندارند و باقی علماء را نادان و بی‌خرد می‌شمارند.

و بعض دیگر را از طریق عبادت گمراه نموده و هم آنها را مصروف میگرداند در بعض شرائط و آداب عبادات مثل طهارت و اجزاء و شرائط نماز و بقدری راجع بنجاست و وضوء و غیر آن وسوسه مینماید که وی را از اصل عبادت که مطلوب اصلی است باز میدارد.

متأسفانه اینکه قسمت از تابعین شیطان که آنان را از راه عبادت فریب داده از

صفحه : ۲۳۶

عملشان نه لذت جسمانی می‌برند و نه فائده روحانی نصیب آنها گردیده باضافه چنین اشخاص غالباً در مورد غضب الهی واقع میگردند زیرا که هم بدعت در دین میگذارند و هم بعض از اشخاص و سواسیها بندگان خدا را نجس میدانند و آن عملی که بایستی نسبت بکفار مراعات نمایند نسبت بمؤمنین اجراء میگردانند و از آنها اجتناب مینمایند و اینکه از بدترین صفات نکوهیده بشمار می‌رود.

خلاصه کسی که خواهد تا اندازه‌ای از شر شیطان محفوظ ماند نخستین وظیفه وی اینکه است که بخدای متعال پناه ببرد و تمسک نماید بدعاهایی که در اینکه باب از معصومین رسیده خصوصاً دعاء (۱۷) از دعاهای صحیفه سجادیه علیه السلام و نیز هر وقت شیاطین بر وی غلبه نمود بذکر و توجه بحق تعالی خود را در پناه او محفوظ گرداند چنانچه در سوره اعراف آیه (۲۰۰) در وصف اهل تقوی فرموده إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^(۱).

و در ثانی بایستی همیشه مراقب و مواظب حال خود باشد تا آنکه بوجدان خود بیاید که چه صفتی از اوصاف حیوانی در نفس وی غلبه دارد و همش در چیست و بداند که شیطان از همان راه بر وی ظفر می‌یابد بایستی کوشش نماید و بهر قیمتی تمام میشود با نفس خود مجاهده نماید و بر خلاف آنچه را که نفس بهیمی وی مایل بآن است عمل کند زیرا که قانون معالجه هر مرضی چنین است که هر میکروبی را اطباء حاذق بضدش رفع میکنند و همان طوری که معالجه امراض جسمانی بضدش میشود معالجه امراض روحانی نیز بایستی بضدش شود، مثل اینکه اگر شخص در خود دید مایل بجمع آوری مال یا طالب جاه و غیر آن است بر خلاف میل خود عمل کند تا آن که راه شیطان را ببندد.

(۱) هر آینه آنان که از شرک و معاصی اجتناب نمودند چون از جانب شیطان بآنان (مکری و وسوسه‌ای برسد) و شیاطین در آنها تماس کنند ایشان متذکر حق تعالی میگردند پس در اثر تذکر راه درستی و صواب می‌بینند.

صفحه : ۲۳۷

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ عاقبت کسانی که پیرو شیطان گردیدند و کافر شدند آتش جهنم است و در آتش جاویدانند اینکه است پاداش مردمان ستم کننده.

مرجع ضمیر (عاقبتهما) شیطان و تابعین او است و اشاره به اینکه صورت خارجی شیطان آن منافقینی میباشند که در آیه بالا بیان شده که آنان کسان و رفقاء خود را که قبیله بنی النضیر بودند فریب دادند که ما شما را کمک میدهم و بقولشان عمل نمودند، و

همین طوری که شیاطین و تابعین آنها از کفار در جهنم مخلد و جاویداند آنان نیز چنینند و همین است جزء عمل هر ظالمی یا اَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ در اینکه مبارک آیه چنانچه مشاهده میشود دو مرتبه تقوی نام برده شده و در باقی آیات قرآنی نیز مکرر ذکر تقوی شده و از آیات چنین استنباط میشود که مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان است در سوره آل عمران آیه (۹۷) در مقام تأکید تقوی برآمده و خطاب بمؤمنین نموده یا اَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ و اینکه طور بیان و تکرار اهمیت تقوی را میرساند.

تقوی چیست و متصفین بوی کیانند

(تقوی مأخوذ از وقایه و وقایه بمعنی نگاه دارای است و متصفین بآن کسانی میباشند که در اثر مجاهده با نفس ملکه و خلقی در آنان پدید گردیده که سر سوزنی از حکم عقل و شرع تجاوز نمی نمایند یعنی نفس آنها مطیع عقلشان گردیده و آرزو و آمال آنان فقط بدست آوردن رضاء و خشنودی خالق آنها است، و اگر بخواهیم داخل در معنی تقوی گردیم و راجع بموارد استعمال آن در

صفحه : ۲۳۸

شرع و عرف شرح دهیم سخن طولانی میگردد در جلد اول اینکه تفسیر در اول سوره بقره در توضیح قوله تعالی هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ اندازه‌ای راجع بخصوصیات تقوی بحث نمودیم.

در اینجا همین قدر اجمالاً گوئیم آنچه از آیات و احادیث و سخنان دانشمندان و مفسرین توان استفاده نمود اینکه است که تقوی سه مرتبه دارد.

(نخستین) خودداری نمودن از معاصی و مخالفت هوای نفسانی.

(دوم) خودداری نمودن از مخالفت احکام و دستورات شرع و ترک نمودن واجبات شرعیّه.

(سوم) توجه کامل بحق تعالی در تمام اوقات و خودداری نمودن از یاد غیر او و خلوص و خالی گردانیدن دل و عمل از آنچه باز دارد وی را از نظر نمودن بوجه کریم.

و توان گفت اصل و حقیقت تقوی که از قوله تعالی اتَّقُوا اللَّهَ استفاده میشود همین است و آن دو قسم اول مقدمه و غرض اصلی وصول باین مقام است.

و مقصود از (لغد) در آیه بالا قیامت است و اشاره باین که قیامت مثل فردا نسبت بامروز خیلی نزدیک بدنیا است، و نیز همین طوری که امروز و فردا مقارن یکدیگر و پس از امروز فردا پدید میگردد و آنچه امروز کرده‌ای غالباً فردا بنتیجه میرسد همین طور هر عمل نیک و بدی که امروز دنیا نموده‌ای فردای قیامت بنتیجه خواهد رسید.

و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ خطاب بمؤمنین است که شما مثل کسانی نباشید که در اثر فراموش کردن خدا نفسهای انسانی خود را نیز فراموش نمودند و کسانی که چنینند آنان فاسقند.

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) نسوا الله بترک ذکر و توبه و شکر و تعظیم پس آنان در اثر آن فراموشی عذاب را نیز فراموش نمودند همان طوری که بعضی بعض دیگر را فراموش میکنند

صفحه : ۲۳۹

(۲) فراموش کردن خدا فراموش کردن حق خدا است کسی که حقوق الهی را مراعات ننمود چنین کسی قوی و مشاعر خود را فراموش نموده نمیشود آنچه را که برای وی نفع می‌بخشد و از عمل خود منتفع نمیگردد.

(۳) چون آنان آداء حق خدا را نمودند بکیفر عملشان از خیر و ثواب و حظوظات روحانی محروم گردیدند (مجمع البیان) راغب اصفهانی در معنی نسیان چنین گفته (نسیان ترک الانسان ضبط ما استودع) آنچه را که بایست ضبط کند نکند و سبب ضبط نکردن یکی از سه راه میشود یا از ضعف قلب یا از غفلت و یا عمدا شخص خود را بفراموشی می‌اندازد تا آنکه رفته رفته از یادش میرود و هر نسیانی را که خداوند مذمت فرموده و بانسان نسبت میدهد مقصود قسم سوم است مثل قوله تعالی فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم هذا و نسیانی که نسبت بخودش میدهد مثل قوله تعالی نشوا الله فنیسهم مقصود اهانت و بی‌اعتنایی بآنها است، اما آن دو قسم اول بدلالات آن حدیث نبوی (رفع عن امتی الخطاء و النسیان) مورد اهانت نمیگردد (پایان) و بوجه دقیق‌تر ممکن است گفته شود وقتی اینکه آیه را بآن حدیث نبوی معروف

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

و نیز حدیث دیگر

(اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه)

جمع کنیم از مجموع آنها چنین استفاده میشود که شناختن حق تعالی منوط بشناختن نفس است چنانچه دانشمندان گفته‌اند.

خود شناسی کلید خدا شناسی است

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید خود در ضمن حدیثی از موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل میکند که فرموده (لیس بینة و بین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب بغير حجاب محبوب و استتر بغير ستر مستور لا اله الا هو الکبیر المتعال) یعنی نیست بین حق تعالی و بین خلق او حجاب و پرده‌ای غیر از خود خلق، و مقصود از خود خلق حدود ممکنات و نواقص امکانی است و منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که در بعضی از خطبه‌های خود فرموده

صفحه : ۲۴۰

(توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونه صفة لا بینونه عزلیة)

توحید حق تعالی اینکه است که او را از خلقش تمیز دهی و تمیز باین است که از حیث صفات خلق را از حق جدا نمایی نه آنکه بالکلیه خلق را جدا و بیگانه از خدای تعالی گردانی.

برای توضیح مطلب مقدمه گوئیم مخفی بودن موجودی از موجود دیگر یکی از دو راه تصور دارد یا آن دو موجود بتمام ذات و صفات از هم متباین و جدا میباشند یا از حیث صفات و تعینات از هم ممتازند نه از حیث ذات و حقیقت.

و چون نمیشود علت شیئی بتمام جهات مباین با معلول خود باشد و او تعالی علت و خالق موجودات است پس همان طوری که حضرت امیر علیه السلام فرموده تباین و جدایی او از مخلوقات تباین صفتی است یعنی تباین و جدایی حق تعالی از موجودات باعتبار حدود و جهات امکانی و عدمی است نه از جهت وجود و کمالات وجودی است و اگر چه مخلوقات بتمام صفات مباین و جدا از مبدء خود میباشند او واجب الوجود و باقی ممکن الوجود، او غنی بالذات و باقی فقیر الی الله، او قدیم و باقی تماما حادث لکن از

جهت وجود و هستی چون همه از پرتو وجود ازلی او سبحانه تظاهر وجود و هستی مینمایند باین لحاظ آثار و آیات الهی میباشند یعنی هر موجود ممکن بقدر وجود و کمالاتی که از مبدء وجود دارا گردیده نمایش میدهد خالق خود را. خلاصه اگر خواهی خدای خود را بشناسی نظر کن بوجودت بآن وجهی که مرآت و نماینده او میباشی با قطع نظر از حدود و نقایص امکانی خود و وجود ناقص و کمالاتی که ناشی از وجودت گردیده مثل قدرت علم نافع اراده و غیر آن هر چه را در خود کمال دانی در نظر آر در صورتی که خودت خود را از نظر بیندازی یعنی وجود و کمالات وجودی را از خود نبینی بلکه مستند بمبدء خود دانی لکن مادامی که خود و کمالات خود در نظرات جلوه گری دارد ممکن نیست راهی بسوی او پیدا نمایی وقتی چنین نظری و فهمی پیدا نمودی آن وقت ممکن است از طریق وجود خود راهی بسوی معرفت پروردگار خود پیدا نمایی و بقدر دلالت وجود خود خدای خود را بشناسی و علم وجدانی و معرفت حقیقی پیدا نمایی و بدانی و نصب العین تو گردد که

صفحه : ۲۴۱

وجودت مستند بغیر و از او و قائم بوجود خالق متعال است و توانی بفهمی سر آن حدیث معروف که معصوم فرموده (من عرف نفسه فقد عرف ربه).

پس از اینکه بیانات واضح میگردد معنی قوله تعالی در آیه بالا- نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ که بشناختن نفس بوجه مرآتیت و نماینده گی خدا شناخته میشود و بفراوش کردن خدا نفس نیز یعنی بآنطوری که هست فراموش میگردد. خلاصه بدلالت آیات و اخبار چنین معلوم میشود که شناختن نفس منوط بشناختن خدا است و شناختن خدا منوط بشناختن نفس است و اینکه دو ملازم یکدیگرند.

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ اشاره به اینکه اگر فرضاً کوه با اینکه عظمت لایق اینکه بود یعنی با شعور و عقل بود و قرآن را بر آن فرود می آوردیم از عظمت قرآن خاضع میگردد و سر فرود آورده و قطعه قطعه میگردد (وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ) دل کافرها چنان سخت است که از سنگ سخت تر است و از آن وعید و تهدیدات قرآنی ابدان تکان نمیخورد.

دو نکته قابل توجه

یکی اینکه آیه نظیر آن آیه است که وقتی حضرت موسی علیه السلام بنا باصرار قومش طلب رؤیت نمود برای آگاه نمودن آنها به اینکه عظمت الهی فوق آن است که ممکن بتواند باو نظر کند و مواجهه پدید گردد فرمود (نظر کن اگر کوه بجای خود قرار گرفت بنزدیکی مرا می بینی) فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَيْعَقًا وَ هَمَّان طوری که کوه تاب تجلی حق تعالی را نیاورد و قطعه قطعه و پراکنده گردید همین طور تاب تحمل کلام خدا را نیز نمیآورد.

آری اگر اینکه آیات قرآنی در لفافه حروف و کلمات پیچیده نشده بود نوع بشر نیز تاب شنیدن آن را نداشتند اینکه است که بقدرت کامله الهی روح کلام یزدانی

صفحه : ۲۴۲

در لفافه کلمات پیچیده شده تا آنکه قلبی که تا اندازه‌ای بنور جمال حق تعالی روشن گردیده از خلال آن بیعض اسرار کلام الله واقف گردند لکن نه هر گوشه‌ی تاب شنیدن آیات الهی را دارد و نه هر چشمی کمون حقایق قرآنی را تواند بیند (صُمُّ بَكْمُ عُمَى)

فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

و سرّ دیگری که آیه مشعر بر آن است اینکه است که چنانچه عرفاء و حکماء گفته‌اند تمام موجودات حتّی جمادات صاحب شعور و ادراکند منتهی الامر هر موجودی بقدر لیاقت و شدّت و قوّت وجودی خود ادراک دارد. پس باین اعتبار توان استظهار نمود که آیه اشاره باین است که چون کوه جماد است و شعور موجود جمادی بسیار ناچیز و کم است اگر قرآن بر آن فرود می‌آمد تاب تحمل آن را نمی‌آورد منداک میگردید.

در سوره احزاب آیه ۷۲ فرموده: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** شاید مقصود از آن امانت قرآن باشد که قرآن امانتی است از خدا و آسمانها با آن عظمت و زمین و کوهها تاب تحمل آن را نیآورده و ابا کردند از تحمل آن و انسان ظالم جهول قبول نمود و مراعات آن را ننمود و اگر فرضاً قرآن بر کوه فرود می‌آمد پراکنده میگردید (۱) و نظر بهمین قبیل اسرار و رموز دیگری که در قرآن مندرج است فرموده **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**.

و چون بنای دانشمندان بر اینکه است که مطالبی که فهمش برای بعض مردم دشوار است بصورت مثال یا داستان و حکایات می‌آورند که از طریق آنچه مشهود و معلوم آنها است پی ببرند بآنچه غیر معلوم و از نظر آنان غائب است و از اینکه راه اندکی معانی را درک نمایند قرآن که کلام سبحانی است نیز در قصص و حکایت و در مثلها نیز همین روش را بکار برده که شاید عقل بشر اندکی پی بمعانی و اسرار ببرد و ببعض رموز قرآن مطلع گردد و از اینکه طریق سعادت خود را بیابد.

(۱) و معانی دیگری نیز راجع بآیه شده که بیان آن خارج از مقصود ما است

صفحه : ۲۴۳

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ در اینکه آیات تا آخر سوره ۱۷ عدد از اسماء الحسنی الهی را تذکر میدهد.

(۱) (هو) اشاره بآن حقیقت واحد بسیط است که از جهت عظمت و هویت و تجرّد و بساطت غائب از حواس است در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره اخلاص اندازه‌ای راجع بکلمه (هو) در **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** بحث نموده‌ایم رجوع بآن جا شود.

(۲) (الله) مأخوذ از اله و یکی از معانی آن سکونت است زیرا که بذکر حق تعالی قلوب مطمئن میگردند **أَلَا - بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** الله نامی است مخصوص بذات کبریایی احدی و کسی در اینکه نام شریف با او شرکت ندارد زیرا که (الله) وضع گردیده برای ذاتی که مستجمع تمام صفات جلال و دارای کل بهاء و کمال بوده باشد.

(۳) **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** اله عالم آن کسی است که عالم و دانا است باسرار موجودات و آنچه در باطنها و سینه‌ها مخفی و آنچه ظاهر و هویدا است و علم او بتمام موجودات احاطه دارد گذشته و آینده در علم حضوری او یکسان است.

(۴ و ۵) **هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** رحیم و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی است رحمن دلالت دارد بر شمول رحمت واسعه و اشاره به اینکه رحمت رحمانی ایزدی تمام موجودات را فرا گرفته (و رحیم) اشاره بر رحمت خاصی است که مخصوص بمؤمنین گردانیده).

(۶) **(الْمَلِكُ)** دو معنی دارد اول پادشاه و صاحب اختیار (دوم) مالک (و هو المالك الملك و الملكوت) او هم مالک عالم ملک یعنی اجسام و محسوسات است و هم مالک عالم معانی و مجردات است.

(۷) **(الْقُدُّوسُ)** مبالغه در صفت قدس است و قدس بمعنی پاکی است و اشاره به اینکه خدای عالم جلّ و علا ظاهر و منزّه از اوصاف و نقائص ممکنات است.

(۸) (السَّلامُ) مصدر و برای مبالغه در سلامتی آرند که او سبحانه خود پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است و هر چیزی از قبل او سلامت یافته.

صفحه : ۲۴۴

(۹) (المُؤْمِنُ) مصدق و تصدیق کننده، عبد را مؤمن گویند زیرا که تصدیق کننده آیات الهی و انبیاء و خلفاء او است و یکی از اسماء اللّٰه نیز (المؤمن) است که تصدیق کننده هر چیزی است از حشر و نشر و وقایع قیامت که انبیاء و سفرای الهی بمردم رسانیده‌اند.

(۱۰) (المُهَيِّمُ) شاهد مثل قوله تعالی وَ مُهَيِّمًا عَلَیْهِ یعنی شاهد بر آن است.

خدای تعالی شاهد بر خلق است که هیچ قولی و فعلی و عملی از او مخفی نمیباشد و بمعنی دیگر (المهیمین) مأخوذ از امین است و امین اسمی از اسماء اللّٰه است.

(۱۱) (العَزِيزُ) بمعنی غالب و قاهر آمد و اشاره به اینکه خدا غالبی است که چیزی وی را مغلوب نمیگرداند و بمعنی پادشاه نیز آمده.

(۱۲) (الجَبَّارُ) برای جبار دو معنی گفته شده یکی قاهر بمعنی عظمت و جبروت، دیگر عالی بمعنی علو و برتری.

(۱۳) (المُتَكَبِّرُ) مأخوذ از کبریا و حق تعالی متکبر است زیرا که کبریایی و عظمت و جلال مخصوص بذات بی زوال وی است و بزرگتر و بالاتر از آن است که بتواند کسی در مقابل او اظهار بزرگی و متیت نماید.

(۱۴) (الخالِقُ) خلق کننده خلاق و خلق بدو معنی استعمال شده یکی بمعنی تقدیر و اندازه گیری، و خدا خالق است که مواد را مهیا مینماید بطوری که قابل فیضان صورت گردد، و دیگر بمعنی ابداع و ایجاد شیئی ابتداء بدون آنکه مسبوق باشد بماده یا مدت.

(۱۵) (البارئُ) خالق خلاق و موجد تمام موجودات، و بعضی گفته‌اند (البارئ) مأخوذ از برء است و برء بمعنی خاکست یعنی افراد بشر را از خاک آفریده.

(۱۶) (المُصَوِّرُ) تصویر کننده جنین در رحم مادرها بهر شکلی که بخواهد و حق تعالی خالق اجسام و مشکل اشکال و مصوّر صور کائنات است.

صفحه : ۲۴۵

(۱۷) (الحَكِيمُ) بمعنی اتقان و استحکام در عمل است خدای تعالی حکیم است یعنی افعال او محکم و متقن و مشتمل بر فوائد بسیار و خالی از هر گونه مفسده است و هر چیزی را بجای خود قرار داده و بنا بر اینکه معنی (الحکیم) از صفات افعال بشمار میرود و بمعنی عالم نیز آمده.

صفحه : ۲۴۶

سورة الممتحنة

اشاره

مدتیّه و هی ثلاث عشرة آیه

[سورة الممتحنة (۶۰): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُبَسِّطُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

صفحه : ۲۴۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان به اینکه القاء و طرح دوستی با آنها کنید زیرا که آنان کافر شدند بآنچه آمده شما را از جانب حق تعالی (قرآن) و رسول خدا و شما مؤمنین را از وطن خود بیرون میکنند برای اینکه ایمان آورده‌اید بخدا که پروردگار شما است اگر شما برای جهاد در راه رضای من (خدا) و بدست آوردن رضای من بیرون رفتید آنها از راه مودت و دوستی پنهانی میفرستند بسوی کفار (برای آنکه آنان را خبردار نمایند) و من عالم ترم بآنچه پنهان میدارید و آنچه را آشکار میکنید و کسی که از شما چنین کند محققا از راه راست گمراه گردیده- اگر کفار شما را ببینند چون دشمنهای شماستند دستهای و زبانهای خود را بیدی (و اذیت) بسوی شما میکشاند و دوست دارند شما کافر شوید-

هرگز نفع نمیبخشد شما در قیامت نه ارحام شما و نه اولاد شما روز قیامت جدایی می افتد بین شما، و خدا بآنچه میکنید بینا است- برای شما مؤمنین بسیار پسندیده و نیکو است که پیروی نمائید حضرت ابراهیم علیه السلام و کسانی که با او بودند وقتی آنان بقوم خود گفتند ما بیزاریم از شما و از آنچه را که بغیر خدا عبادت مینمائید ما کافر شدیم بشما و ظاهر شد بین ما و شما دشمنی و بغض دائمی تا وقتی که ایمان آورید بخدای یگانه، مگر آن که گفت

صفحه : ۲۴۸

ابراهیم علیه السلام پدرش (عمویش) هر آینه من طلب آمرزش میکنم از برای تو و من مالک نیستم از اینکه چیزی از عذاب خدا را

از تو دفع نمایم ای پروردگار ما بر تو است توکل و اعتماد ما، و بسوی طاعت تو رجوع نمودیم و بسوی تو است بازگشت ما- ای پروردگار ما قرار مده ما را آزمایش برای کسانی که کافر گردیدند بیا مرز ما را ای پروردگار ما بدرستی تو میباشی غالب و درستکار-

محققا در آنان بود خصلتی نیکو و هر کسی را که بوده باشد در او امیدواری بخدا و روز قیامت و کسی که رو گرداند پس خداوند بیناز از خلق و ستوده است-

شاید خدا قرار دهد بین شما و کسانی که از کفار دشمن شما بودند دوستی و موّدت و خداوند قادر و توانا و او آمرزنده و مهربان است-

خدا نهی نموده شما را از دوستی با آن کسانی که با شما راجع بدین جنگ و نزاع نکردند و شما را از دیار خودتان بیرون نکردند و اینکه بیزاری جوئید از آنها بلکه در باره آنها بعدالت حکم کنید زیرا که خدا دوست میدارد عدالت کننده گان را-

جز اینکه نیست که خداوند نهی میکند شما را (از دوستی با کسانی که) با شما جنگ و نزاع میکنند در دین و شما را از وطنهای خودتان بیرون میکنند و یکدیگر را کمک دادند در بیرون کردن شما و هر کس چنین کسانی را دوست دارد پس آنان ستمکارانند.

(توضیح آیات)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ خُطَابَ بَكْسَانِي است که ایمان آورده‌اند که دشمنان خدا و دشمنان خود را دوستان مگیرید.

عدو بر وزن فعول است مأخوذ از عدا مانند عفو که مأخوذ از عفا است و چون بر وزن مصدر واقع شده بر جمع و واحد هر دو اطلاق میشود. (منهج) مفسرین گویند در سال هشتم از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که دو سال بعد از جنگ بدر بود حضرت رسول تصمیم داشت بطور مخفیانه بمکه رود در آن هنگام ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغتیه و ناحیه یعنی مطرب بود از

صفحه : ۲۴۹

مکه بمدینه آمده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از وی استفسار نمود که برای چه آمده‌ای میخواهی اسلام آوری گفت نه، گفت از مکه مهاجرت نموده‌ای گفت نه، بلکه آمده‌ام تا مرا لباس و طعام دهید و باز بمکه برگردم فرمود چرا طعام و لباس از اهل مکه نگرفتی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنای من میل ننمودی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بفرزندان عبد المطلب گفت که چیزی بوی بدهید آنها وی را لباس و پول و زاد و راحله دادند پس از آن نزد حاطب بن ابی بلتعه آمد و از وی چیزی طلبید وی نامه‌ای نوشت باهل مکه باین مضمون که من حاطب بن ابی بلتعه میباشم و باهل مکه میگویم که بدانید که رسول خدا قصد شما را دارد اسلحه خود را آماده کنید و مهیای جنگ باشید نامه را بوی داد و بروایتی ده دینار و بروایت دیگر ده درهم باو عطاء نمود و نیز (بردی) بوی پوشانید و گفت اینکه نامه را باهل مکه برسان، ساره نامه را گرفت و میان مویهای خود پنهان نمود و عازم راه گردید جبرئیل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از اینکه قضیه آگاه گردانید حضرتش امیر المؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و عمر و ابا مرثد را امر کرد که رو بمکه روید و در روضه خاخ زنی را ببینید که نامه‌ای دارد و

میخواهد باهل مکه برساند که اهل مکه را از قصد ما مطلع گرداند نامه را از وی بگیرد و بیاورد حسب الامر آن عده سوار شدند و بآن موضع رسیدند در آنجا زنی را دیدند و از او طلب نامه نمودند زن قسم بخدا خورد و انکار نمود آنها خودش و اثاثیه او را تفتیش نمودند چیزی نجستند چون قصد بازگشتن نمودند حضرت امیر علیه السلام فرمود بخدا سوگند که پیغمبر هرگز دروغ نگفته و آنچه فرموده جبرئیل بوی خبر داده آن وقت شمشیر از غلاف کشیده نزد ساره رفت و گفت مرا میشناسی بخدا قسم اگر نامه را ندهی گردنت را میزنم زن ترسید و گفت یا این ابی طالب روی خود بگردان نامه را بتو دهم و از زیر موهای سرش نامه را بیرون آورد و بامیر علیه السلام داد و آن حضرت نامه را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و در بعض روایات است که در روز فتح مکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه را امان داد مگر چهار نفر که یکی از آنان همین ساره بود.

صفحه : ۲۵۰

پس از آن پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمنبر رفت و فرمود یکی از شما باهل مکه نامه نوشته تا آنها را از قصد ما آگاه گرداند اگر برخیزد و خودش اعتراف کند که هیچ، و گر نه او را رسوا کنم دو مرتبه اینکه سخن را تکرار نمود دفعه سوم حاطب برخاست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب نامه منم و خدا گواهد است که بعد از اسلام نفاق نورزیدم و از دین اسلام برنگشتم و از آن زمان که اسلام آوردم هیچوقت موذت و دوستی با اهل مکه ننمودم لکن چون هر یک از مهاجرین در مکه قبیله و عشیره و ارحام دارند و مرا در آنجا قبیله و عشیره‌ای نیست تا حفظ مال و اولاد مرا بکنند و خواستم حقی بر اهل مکه داشته باشم تا رعایت مرا بنمایند و گر نه من یقین دارم که غضب خدا بر آنان فرود خواهد آمد، و اینکه نامه فائده‌ای برای آنان نخواهد داد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق او را نمود و عذر وی را پذیرفت.

عمر از جای خود بلند شد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه فرما تا گردن اینکه منافق را بزخم رسول فرمود اینکه از اهل بدر است و خدای تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و آنها را بخطاب اعملوا ما شئتم نوازش فرموده امید هست که آب مغفرت نامه سیاه وی را بشوید.

و بروایت دیگر فرمود او را از مسجد بیرون کنید آن وقت مردم دست بر پشت وی میزدند و او را می‌انداختند و او صورت برمیگرداند و نگاه میکرد بامید آن که پیمبر اکرم بر وی رحم کند وقتی بدر ب مسجید رسید پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وی را برگردانید و چون برگشت او را توبه داد آن وقت اینکه آیه در باره او فرود آمد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ (عدو) در مفردات گفته (عدو) بمعنی تجاوز و منافی با التئام است و اگر راجع بامور قلبی آرند آن را عداوت و معادات گویند و اگر در مورد حرکت و مشی آرند آن را (عدو) گویند و هر گاه راجع باخلال و تعدی در معامله آرند آن را عدوان نامند.

(و عدو) را گاهی بمعنی معادی آرند مثل قوله تعالی فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدُوًّا

صفحه : ۲۵۱

و گاهی بمعنی عدوان و تجاوز نمودن از آنچه بآن مأمور گردیده‌اند آرند مثل قوله تعالی فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ و گاهی در موارد واقع گردیدن عدوات و دشمنی آرند مثل قوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ (پایان) تَلْقَوْنَ إِلَيْهِم بِالْمُؤَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ آیه در مقام سرزنش حاطب بن ابی بلتعه بالخصوص و هر که چنین عملی مثل او کند بالعموم برآمده که چگونه شما با آنهایی که کافرند بآنچه بر شما از حق و حقیقت ظاهر گردیده و شما و پیمبر شما را از وطن آواره نمودند اظهار موذت و دوستی مینمائید و اخبار رسول صلی الله علیه و آله

و سلم را بآنها میرسانید.

إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسَبِّرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ اینکه جمله شرطیه جهاداً فی سبیلی تا آخر متعلق بآیه بالا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ است یعنی اگر واقعا شما مهاجرین از وطنهای خود برای جهاد و فداکاری در راه خدا و بدست آوردن رضای خدا بیرون گردیدید نباید کفار را دوست خود قرار دهید و مخفیانه آنها را از اسرار ما بتوسط نامه یا اخبار سرّی یا بطور دیگر خبردار نمائید، و گمان نکنید که من خبردار نیستم از اعمال و افعال شما و من داناترم از شما بآنچه را مخفی و پنهان داشته‌اید و آنچه را ظاهر میگردانید و کسی که چنین کند محققاً از راه راست منحرف شده و در پرتگاه جهالت سرگردان گردیده.

صفحه : ۲۵۲

إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْئَلُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ چگونه شما با ایمانی که دارید آنان را دوست دارید در صورتی که در هر کجا کفار شما را بیابند دشمنی خود را ظاهر میگردانند و بدستهای خود و بزبانهای خویش شما را بزدن و کشتن و دشنام دادن صدمه میزنند و آنان دوست میدارند که شما کافر گردید مثل خودشان. اشاره به اینکه اظهار دوستی شما با آنها در صورتی که شما مؤمن و آنان کافر باشند فائده ندارد آنان در صورتی شما را دوست دارند که شما مثل آنها کافر گردید آری اختلاف عقیده و آراء یک عامل کلی بسیار مؤثری است برای پدید شدن دشمنی بین افراد بشر و بهمین جهت ملل مختلفه در عالم پدیدار گردیده‌اند و نفاق و ضدیت بین اهل ادیان محقق گردیده و هیچ یک از ملل عالم زیر بار ملت دیگر نمیروند و لو آن که حق را بر خلاف مذهب خود ببینند و اینکه نیست مگر از جهت تفرعن و متیت و خودپرستی و همین پرده سیاه متیت و خودپرستی است که چشم و گوش انسان را بسته و نمیگذارد بحقیقت نائل گردد و بسعادتی که بایست بآن برسد و از آن برخوردار گردد خود را برساند، و گر نه راه مستقیم یکی است که هر کس آن راه را پیدا نماید و در آن سلوک کند بالاخره بمقصد اصلی و سعادت حقیقی که مآل و آرزوی هر انسان عاقلی است خواهد رسید و پیدا نمودن آن خطّ مستقیم بسی آسان است، منتهی الامر بدو چیز تحقق می‌پذیرد، یکی ترک عصیّت و ترک عادات و متیت، و دیگر پس از تخلیه نفس از عادات و ملکات نکوهیده قدری مجاهده می‌خواهد تا آنکه بطور تحقیق نه تقلید از آباء و اجداد طریق و روش خود را بخطّ مستقیم که سرانجام آن قرب بجوار (ربّ العالمین) است پیدا نموده و در آن سلوک نماید.

صفحه : ۲۵۳

لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ در اعراب یفصل بین قرآء گفتاری است.

(۱) یفصل بفتح یاء و کسر صاد بقرائت عاصم و یعقوب.

(۲) یفصل بفتح صاد و تشدید آن بنا بر فعل مجهول بقرائت (ابن عامر).

(۳) نفصل بنون و کسر صاد و اضافه فعل بسوی خدای تعالی بقرائت نخعی و طلحه.

(۴) یفصل بضم یاء و کسر صاد و تشدید آن بقرائت حمزه و کسایی.

(۵) یفصل بضم یاء و کسر صاد مأخوذ از افعال تفسیر ابو الفتوح رازی.

هرگز بشما نفع نخواهند رسانید در قیامت ارحام و خویشاوندان و نه اولادان شما زیرا که هر کس با عمل خود و اخلاقیات و آنچه (بما قدمت ایدیهم) در اینکه عالم پیش فرستاده همراهست (یفصل منکم) اشاره به اینکه چگونه ارحام و اولاد شما توانند در قیامت بشما نفع رسانند در صورتی که در آن وقت همه چیز بحقیقت خود ظاهر میگردد و باطنها نمایان میشود و مؤمن و کافر که در اینکه

بدرگاه بی‌نیاز مطلق آورده و میگوید پروردگار من روی نیازمندی من بسوی تو است و تمام اتکاء و امیدواری من بدر خانه رحمت تو است و بازگشت تمام امور بتو است.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ راعب در غریب القرآن چنین گفته (فتن) بمعنی داخل گردانیدن طلا است در آتش برای آنکه خالی گردد از غش و کثافت و موارد استعمال آن بسیار است گاهی بمعنی عذاب آید مثل قوله تعالی یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم یعنی عذابکم) و گاهی بمعنی امتحان و آزمایش آرند مثل (وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا) و فتنه

صفحه : ۲۵۶

و بلاء استعمال شده هم در شدت و هم در آسانی لکن در شدت و سختی هم ظاهرتر و هم بیشتر استعمال گردیده مثل قوله تعالی وَ نَبَلُّوكم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ قوله تعالی وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ مَا لَ و اولاد را فتنه نامیده نظر به اینکه انسان بمال و اولاد امتحان و اختبار میگردد، و اولاد را دشمن نامیده فی قوله إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ نَظَر بَانَ ضررهایی که از قبل آنها بانسان برخورد مینماید و زن و اولاد و مال را زینت نامیده در قوله تعالی زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ تا آخر آیه نظر به اینکه انسان خود را باینها تزین و زینت میدهد و قوله تعالی أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ یعنی باید مردم در مورد امتحان واقع گردند تا آنکه طیب و خبیث از یکدیگر تمیز داده شوند پایان آیه بیان تتمه سخن ابراهیم خلیل علیه السلام است که گفته ای پروردگار ما قرار مده ما را فتنه و آزمایش برای کسانی که کافر گردیدند که بر ما مسلط گردند و ما را بعداب و زحمت اندازند یا از دین برگردانند و لغزش و گناهان ما را ببخش ای پروردگار ما تو غالب بر هر چیزی هستی و درستکار میباشی شَرِّ اینکه مشرکین و کافرین را از ما رفع گردان.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَّوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ محققا برای شما مؤمنین سزاوار است که تأسی نمائید بابراهیم در خصلتهای نیکوی او اگر امیدوار باشید برحمت خدا و فائز گردیدن بدرجات اخروی و تکرار در أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اهمیت تأسی بابراهیم را میرساند و بیان بعضی از خصلتهای نیک ابراهیم همان آیات بالا است در بیزاری جستن او از دشمنان خدا و اظهار نیازمندی وی از بینایز مطلق و اتکاء و امیدواری وی و طلب بخشش و عفو نمودن از وی.

صفحه : ۲۵۷

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ امید است که بتزدیکی خدا بین شما و کسانی که با شما دشمنی نمودند و شما را از وطن خارج گردانیدند دوستی و محبت قرار دهد، زیرا که خدا قادر و آمرزنده و مهربان است. مفسرین گویند مقصود از عَادَيْتُمْ مشرکین مکه‌اند که بسیاری از آنان ایمان آوردند و اینکه وعده خدا درست شد و مسلمانهای مدینه با آنها مناکحه و مخالطه نمودند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با امّ حبیبه دختر ابی سفیان ازدواج نمود.

امّ حبیبه زن عبد الله بن جحش بن رثاب بود زن و شوهر هر دو از مهاجرین حبشه بودند شوهرش عیسوی بود و امّ حبیبه را بدین خود دعوت نمود وی نپذیرفت تا وقتی که شوهرش عبد الله جحش مرد، پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کسی را فرستاد نزد نجاشی و او را از نجاشی خواست نجاشی گفت نزدیکترین کس باین زن کیست گفتند خالد بن سعید بن العاص، نجاشی بوی گفت امّ حبیبه را بیغمبر ده قبول نمود نجاشی چهار صد دینار مهر او کرد و وی را روانه نمود و بقول دیگر حضرت امّ حبیبه را از عثمان بن عفان بخواست و او وی را از نجاشی خواست وقتی اینکه خبر پیدرش ابو سفیان رسید در صورتی که مشرک بود گفت (ذاک الفحل لا یقرع انه) یعنی چنین مردی را از دامادی منع نتوان نمود زیرا که کفوی و همسری کریم است.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
خطاب بمؤمنین است که خدا نهی نمی‌کند شما را که از آن کسانی که با شما راجع بدین جنگ و نزاع نمودند و شما را برای
ایمانتان از وطن خود آواره نمودند

صفحه : ۲۵۸

اینکه نیکی کنید با آنها و نیز نهی نکرده شما را که نسبت با آنان حکم بعدل ننمائید بلکه بایست با آنها بعدل و خوبی رفتار نمائید
تا باین واسطه تألیف قلوب آنها گردد و میل نمایند بایمان.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

- (۱) مقصود از آن کسانی که حکم شده که در باره آنها عدالت را مراعات نمائید و با آنها بخوبی رفتار نمائید و بآنها ظلم و تعدی
نمائید کودکان و زنان کفارند زیرا که آنها در ضرر رساندن بکسانی که در مکه ایمان آورده بودند چندان مداخلیتی نداشتند.
- (۲) اینکه آیه بآیه قتال قاتلوا المشرکین کافه نسخ گردیده.
- (۳) گویند قتلیه بنت العزری مشرکه بود چند هدیه‌ای برای دختر خود اسماء دختر ابی بکر آورد وی قبول نکرد و اذن نداد که داخل
مدینه گردد آن وقت اینکه آیه فرود آمد و پیمبر اکرم امر بدخول او فرمود و هدیه وی را قبول نمود و در باره وی احسان فرمود.
- (۴) بروایت عبد الله بن عباس آیه راجع بخزاعه و رؤساء آنها فرود آمد که از جمله آنها هلال بن عویم و سراقه بن مالک و بنو
مدلیج که اینان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیمان بسته بودند که با مسلمانان جنگ نکنند و بر علیه رسول کسی را
کمک ندهند (ابو الفتوح) (۵) حکم اینکه آیه عام است و شامل می‌گردد هر کسی را که چنین باشد یعنی با مؤمنین خصومت نماید
و نیز بآنها ظلم و دشمنی نکند و باجماع امت نیکی کردن بکفار حربی حرام نیست خواه خویش باشند با مؤمنین یا نباشند، و خلاف
در اینکه است که آیا زکاة و فطره و کفاره بآنها دادن جائز است یا نه، اصحاب ما یعنی امامیه تجویز نمی‌کنند و بین مخالفین ما یعنی
سنیها اختلافست (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۵۹

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ إِنَّمَا مفید حصر است یعنی محققا خدا نهی کرده شما را از اینکه دوستی و محبت نمائید بکسانی که با شما جنگ کردند
در دین و شما را از شهر و دیارتان آواره نمودند یعنی اهل مکه که چنین کرده بودند و کسانی که با آنان در اینکه عمل کمک
نمودند و چون آنها ظلم و تعدی را بمنتهی درجه رسانیده بودند کسانی که با آنها محبت کنند و اظهار دوستی نمایند آنان
ستمکارانند لکن نهی ننموده از دوستی کردن با کسانی که با شما جنگ نمودند و شما را از وطنتان بیرون نمودند وقتی اینکه دو
آیه اخیر را با آیه اول سوره لا تَتَّخِذُوا عِدُوِيَّ وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ با هم جمع کنیم بقرینه إِنَّمَا که مفید حصر است در اینجا عِدُوِيَّ وَ
عِدُوَكُمْ در آنجا که بمعنی تجاوز نمودن و اظهار دشمنی کردن است همان توجیه پنجم اولی بنظر می‌آید به اینکه گفته شود که
حکم آیه عام است و شامل می‌گردد هر کسی را که چنین باشد یعنی از وی ضرری متوجه مسلمانان نگردد و با مؤمنین دشمنی و
ضدیت نکند خدا شما مؤمنین را از چنین کسانی و لو کافر باشند نهی ننموده که دوستی با آنها کنید و با عدالت با آنها رفتار نمائید
زیرا که عدالت و میانه‌روی عمل در همه جا نیکو است و خدا دوست میدارد کسانی را که بعدالت رفتار مینمایند مگر در جایی که

از طرف عقل یا شرع منع شده باشد و آیه اشاره است به اینکه آنجایی که شما را امر بجهاد با کفار و تبری از آنها نموده آن نیز روی میزان عدل است که چون آنها با شما چنین کردند شما نیز بایستی با آنها چنین کنید یعنی با آنها جنگ کنید و آنها را از خود برانید تا آنکه عکس العمل خود را معاینه ببینند.

صفحه : ۲۶۰

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْتَصِمْنَ بِعِصْمَتِكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسْئَرُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْئَسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳)

(ترجمه)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون آمدند زنان مهاجرات (زنانی که از مکه بمدینه هجرت نموده‌اند) آنان را آزمایش نمایید اگر دانستید که آنان با ایمان میباشند آنها را بسوی کفار برنگردانید نه آن زنها برای کفار

صفحه : ۲۶۱

حلالند و نه کفار برای آنان حلالند و بدهید بشوهرهایشان آنچه را خرج نموده‌اند و بر شما گناهی نیست اگر با آنها ازدواج نمایید در صورتی که مزد و اجرت آنها را بدهید، و چنگ نزنید بعقدهای زنان کافره (یعنی نباید بین شما و آنان علاقه زوجیت استوار باشد لکن از کفاری که زن‌هایتان بسوی آنان رفته‌اند مطالبه کنید آنچه را که خرج کرده‌اید و بایست البته بخواهید آنچه را خرج نموده‌اید) اینکه است فرمان خدا که بین شما حکم میکند و خدا دانای درست کردار است.

و اگر کسی از ازواج شما برود بسوی کفار (رجوع بکفر اولی خود نماید) وی را تعاقب نموده و از پی آن روید اگر او بازگشت بشما نمود بدانید که عاقبت ظفر از شما است، و از غنیمتی که بدست آوردید بدهید بکسانی که زن‌هایشان رفته‌اند مثل آنچه را که خرج نموده‌اند و عمل کنید بدستور خدایی که باو ایمان آورده‌اید.

ای نبی اکرم وقتی زنهای مؤمنه آمدند نزد تو باید بچند شرط با تو بیعت نمایند، شرک بخدا نیاورند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند بر کسی افترا و بهتان بین دستها و پاهاى خود مبنند، در کردار نیکو مخالفت امر تو را نمایند (با اینکه شرایط) با تو بیعت کنند و برای آنها از خدا طلب آموزش نما، بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دوستی ننمائید با گروهی که خدا بر آنان غضب نموده حقیقه آنها مأیوس و ناامیدند از آخرت همان

طوری که کفار از کسانی که (مرده) و در گور رفته‌اند ناامید می‌باشند.

(توضیح آیات)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ
خطاب بمؤمنین است که زنهایی که از مکه بمدینه مهاجرت مینمایند و اظهار

صفحه : ۲۶۲

ایمان میکنند آنان را امتحان و آزمایش نمائید بطوری که بقرائن و علامات معلوم گردد که آنان واقعا از روی ایمان مهاجرت نموده‌اند نه آنکه مقصد دیگری مثل فرار از ایداء شوهران خود یا برای جاسوسی از روی نفاق یا غیر آن بمدینه آمده‌اند.

اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ۗ اگر چه ایمان امر قلبی است و فقط خدا عالم باسرار نهانی است لکن شما مؤمنین بقدر امکان تفتیش از حال آنان نمائید وقتی دانستید و مطمئن گردیدید بایمان آنها فلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ (فلا) نهی است که پس از امتحان دیگر جایز نیست برای شما مؤمنین چنین کنید که آنها را برگردانید بسوی کفار.

آیه اشاره باین است که برای شما مردهای مسلمانان لازم است که بقدر وسع از آنان نگاهداری نمائید که مبادا آنها از روی ناچاری یا بزور شوهران برگردند بمکه و ایمانشان را از دست بدهند زیرا دیگر نه زنه‌ای مؤمنه حلالند برای شوهران کافر خود و نه شوهران حلالند برای آنان.

فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا ۗ هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ۗ وَآتُوهُم مَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ ۗ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ ۗ وَسْئَلُوا مَّا أَنْفَقْتُمْ وَلَا تَسْئَلُوا مَّا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

آیه اشاره بچهار حکم مینماید

(اول) وقتی زنه‌ای مؤمنه از مکه بمدینه مهاجرت نمودند برای شما مردهای مؤمنین جایز نیست که آنان را بسوی کفار برگردانید زیرا آن زنها وقتی ایمان آوردند برای شوهرهای کافر خود حرام میشوند.

صفحه : ۲۶۳

(دوم) جایز و مباح است برای شما مؤمنین با آن زنه‌ای مهاجرات در صورتی که آنان مایل باشند ازدواج نمائید.

(سوم) اگر خواستید با آنان ازدواج نمائید بایستی برای آنها مهر و نفقه تعیین نمائید.

(چهارم) اگر خواستید با آنان ازدواج نمائید باید آنچه شوهرانشان خرج نموده‌اند از مهر و نفقه بآنها رد کنید.

(حکم اول) از قوله تعالی فلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ استنباط میگردد، حکم دوم از قوله تعالی وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ استخراج میشود، حکم سوم از قوله تعالی إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ ۗ توان استنباط نمود، حکم چهارم از قوله تعالی وَآتُوهُم مَّا أَنْفَقُوا

فهمیده میشود.

فقها گویند حکم چهارم نسخ گردیده یعنی زن کافراهی که شوهر وی کافر باشد و آن زن پس از کفر مسلمان گردد کسی که خواست با او ازدواج کند دیگر لازم نیست از عهده مخارجی که شوهرش در باره وی نموده برآید.

در شأن نزول آیه مفسرین بروایت ابن عباس گویند در سال حدیبیه آن سالی که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکین مکه مصالحه نمود باین طور که هر کس از اهل مکه بمدینه آمد وی را برگردانند بمکه و هر کس از اهل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بمکه رفت اهل مکه او را برنگردانند و مصالحه نامه را نوشتند و مهر نمودند پس از آن هنوز حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیبیه بود که جماعتی از مؤمنین از مکه گریختند و خدمت حضرتش آمدند از جمله آنان زنی بنام سبیعه اسلمیه دختر حرث بود در حدیبیه آمد و اسلام آورد و نام شوهرش مسافر مخزومی بود و بروایتی صیف بن راهب او وقتی فهمید زنش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفته و مسلمان شده آمد نزد آن حضرت و گفت بنا بر قراردادی که شده زن مرا بمن رد کن هنوز گل مهری که بر قرارداد نهاده‌ایم خشک نشده اینکه آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ الْخِ فرود آمد و رسول الله مهر سبیعه با آنچه شوهرش بوی

صفحه : ۲۶۴

داده بود بشوهرش داد و او را بمکه برنگردانید و پس از امتحان عمر با وی ازدواج نمود. (تفسیر مجمع البیان) و إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ اینکه حکم پنجمی است که در اینکه آیات بیان فرمود که هر گاه مرد مؤمن زنش را در اثر ایمانش از دست بدهد که یا اصلاً زنش ایمان نیاورده یا پس از هجرت از ایمان برگردد بسوی کفار، بایستی آنچه شوهرش خرج وی نموده از مهر و نفقه بی‌زوجه و همسر نمانند. حکم اینکه است که مهاجرین آنهایی که استطاعت مالی ندارند برای مهر و نفقه بی‌زوجه و همسر نمانند.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا خُطِّبَ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ است که وقتی زنها مؤمنه آمدند با تو بیعت کنند با آنان بیعت کن مشروط بشروط شش گانه.

(۱) با خدا چیزی شریک نگردانند از اطلاق آیه علیٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ چنان بر می‌آید که شرط ایمان اینکه است که مؤمن بتمام معنی موحد گردد و بتمام مراتب توحید یعنی توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت ایمان آرد که در مقام عبادت کسی را با خدا شریک قرار ندهد.

وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ (دوم و سوم) از شرایط مزبوره اینکه است که دزدی نکنند و نیز زنا ننمایند.

شاید نکته اختصاص اینکه دو شرط و نیز باقی شروط بعد که در باره بیعت با زنها نموده نه در مردها اشاره باین باشد که مفسده زنا در زنها زیاده‌تر از مردها است

صفحه : ۲۶۵

و زنها بیشتر در موارد چنین خطاها واقع می‌گردند مخصوصاً مفسده‌ای که بر زنا‌ی زن مترتب می‌گردد که آن اختلاط میاه و فساد در انساب و غیره باشد بلکه توان گفت زن شوهرداری که زناکار باشد باضافه بر آن مفسده زنا دزدی نیز در ضمن واقع گردیده زیرا تمتعی که فقط حق شوهرش بوده بنا حق بدیگری داده.

وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ چهارم آنکه اولادهای خود را نکشند و لو آنکه آیه اطلاق دارد و کشتن اولاد نیز انواع و اقسامی دارد لکن غالباً متفرع و ناشی از زنا میشود زنها زناکار وقتی از زنا حامله گردند برای جلوگیری از افتضاح بچه‌های خود را سقط مینمایند و اولاد

خود را تلف میکنند برای آنکه رسوا نگردند.

وَلَا يَأْتِينَ بُهْتَانٍ يَفْتَرِينَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ پَنجم از شرایط مزبوره اینکه است که آنان اقدام نمایند بافتراء و دروغی که برافته باشند بین دستها و پاهای خود اینکه جمله را عطف داده بجمله وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ و اینکه شرط را نیز اختصاص بیعت با نسوان داده.

و شاید بین دستها و پاهای آنها اشاره باولادی باشد که از زنا پدید گردیده که بین دستهای آنها کنایه باشد از شکم آنها و بین پاهای آنها اشاره بمحل تولد طفل باشد و جمله بُهْتَانٍ يَفْتَرِينَ اشاره باین باشد که بایستی هر گاه اولادی از زنا بهمرسیده نسبت بشوهر ندهند.

خلاصه اینکه شش شرطی که اختصاص داده در بیعت نمودن با زنها در صورتی که چنین شرائطی غیر از همان شرط اول که شریک برای خدا قرار ندهند و آخر که مخالفت نکنند تو را در معروف برای بیعت نمودن با مردها شرط ننموده ظاهرا بازگشت تمام آنها بهمان مفسده‌ای است که در زنا نمودن زن مرتب میگردد و چنانچه گفته شد چنین مفسده‌ای در زنا کردن مرد تحقق ندارد.

صفحه : ۲۶۶

وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ ششم از شرایطی که در بیعت نمودن با زنها مدخلیت داده اینکه است که آنان مخالفت و نافرمانی نکنند تو را ای پیمبر اکرم در آنچه از اعمال و کردار خوب بآنها امر فرمایی و اگر چه در توجیه قید معروف چند قول از مفسرین نقل شده لکن اگر در اینکه قید خصوصیت زائدی غیر از جهت عموم که نسبت بزنی و مرد هر دو جاری است راجع بزنی ملحوظ باشد بازگشت آن نیز بمراعات حفظ عفت در زن میشود به اینکه ناموس خود را از نظر اجانب محفوظ گرداند و در مقام جلوه‌گری که طبیعت زن مایل بآن است خودداری نماید و آنچه را عقلاء نیکو میشمارند که از جمله آنها حفظ ناموس مخصوصا در زن که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر بآن فرموده مراعات نمایند زیرا که بالاترین چیزی که توان از محسنات زن بشمار آورد حفظ ناموس و اتصاف وی است بصفت عفت و متصف گردیدن بصفت عفت اگر چه برای مرد نیز مهم است لکن برای زن زیادتیر از مرد اهمیت دارد.

پس از بیان اینکه شرائط وقتی زنها قبول اینکه شرائط شش گانه بالا را نمودند فَبَايَعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ با آنها بیعت کن و برای آنها از خدا طلب مغفرت نما زیرا که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

از تأسیس اینکه شرائط چنین توان استفاده نمود که در نظر اسلام مهم‌ترین اعمال نیکو و صفات پسندیده برای زن اینکه است که خود را محبوب و مستور گرداند و با مردهای اجنبی رو برو نشود مگر در موقع لزوم که مبادا مفسده زنا واقع گردد و زنی که حفظ عفت خود را بکند بامر خدا مورد شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی و نیز مورد رحمت و مغفرت حق تعالی واقع گردیده.

بلکه بالاتر از اینکه گویم از شرائطی که در بیعت با زنها مأخوذ گردانیده توان چنین استفاده نمود که زن زناکار مخصوصا اگر شوهردار باشد اصلا از تحت اسلام

صفحه : ۲۶۷

خارج میگردد زیرا خداوند بیعت با زنها را مشروط باین شروط شش گانه بالا گردانیده وقتی شرط محقق نگردد مشروط نیز تحقق نپذیرد یعنی چنین زنانی که اخلاص باین شرائط نمایند از تحت بیعت رسول الله خارجند.

مفسرین گویند بعد از فرود آمدن آیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاضر گردید برای بیعت با زنها با همان شرائط مقرر و فرمود با شما بیعت میکنم (أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ) هند دختر عتبه زن ابو سفیان در میانه زنها ایستاده و مقنعه بر سر خود کشیده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی را نشناسد وقتی سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را شنید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اخذ بیعت با زنها تأکید نمودی و شرائطی مقرر کردی که با مردها چنین نکردی زیرا که با مردها بهمین اسلام و جهاد بیعت نمودی و پس از آنکه حضرت فرمود (و لا تسرقن) هند گفت ابو سفیان مردی است بخیل و من بدون اذن او از مال وی بسیار گرفته‌ام حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه پیش گرفته‌ای بر تو حلال است رسول الله خندید و او را شناخت و فرمود تو هند دختر عتبه میباشی گفت آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه گذشت عفو کن که خدا تو را عفو کند و بمقصد و مطلب خود برسی و هند همان ملعونه‌ای بود که در جنگ احد جگر حمزه را شکافته و مضغ کرده بود. و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (و لا- تزنین) هند گفت آیا زن آزاد زنا میکند عمر در صف ایستاده بود خندید زیرا که در زمان جاهلیت بین او و هند اینکه نوع عمل قبیح واقع شده بود، و بعد از آنکه فرمود (و لا تقتلن اولادکن) هند گفت ما آنها را در کودکی میپرورانیم و وقتی بزرگ شدند شما آنان را میکشید و اینکه سخن را برای اینکه گفت که پسرش حنظل در جنگ بدر بدست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از استماع اینکه سخن هند تبسم فرمود و عمر بطوری خندید که بر پشت افتاد، و وقتی حضرت فرمود (و لا- تأتین بهتان یفترینه بین ایدیکن و ارجلکن) هند گفت بهتان عمل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق، پس آنکه فرمود (و لا تعصینک فی معروف) هند گفت در قلب ما نیست که نافرمانی تو را بکنیم، پس تمام زنها باین شرائط با حضرت

صفحه : ۲۶۸

رسول بیعت نمودند و حضرت برای آنان از خدا طلب مغفرت نمود.

سخنان مفسرین در چگونگی بیعت نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با زنها

- (۱) در صحیح بخاری از عروه و عروه از عایشه روایت نموده که بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با زنها بسخن بود و دست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست هیچ زنی را مس ننمود.
 - (۲) بنا بر قول دیگری در قدح آبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مینمود پس از آن که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بیرون میآورد زنها دست در آن قدح مینمودند.
 - (۳) از شعبی چنین نقل میکنند که بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با زنها از پشت ثیاب بود اینکه طور که حضرت پارچه‌ای در دست مبارک می‌انداخت و با زنها دست میداد (۴) حضرتش پارچه‌ای در میان می‌انداخت یکسر آن پارچه بدست رسول الله و سر دیگرش بدست زنها باین طور با آنان بیعت مینمود.
 - (۵) بروایت دیگر امیه خواهر خدیجه را امر فرمود که از طرف او از زنها بیعت بگیرد. (منهج الصادقین) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ در شأن نزول آیه گویند جماعتی از فقراء مسلمانان با یهودیان دوستی مینمودند و اسرار مسلمانها را بیهودیان میرسانیدند برای آنکه از آنان طعام و میوه یا پول بگیرند اینکه بود که اینکه آیه در نهی آنان فرود آمد.
- آیه خطاب بمؤمنین مینماید که نباید دوستی کنید با کسانی که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده‌اند، اشاره به اینکه شما که

در اثر ایمان امیدوار برحمت ایزدی میباشید چگونه دوستی مینمائید با کسانی که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده‌اند قَدْ يَسْتُوْا مِنَ الْاٰخِرَةِ كَمَا يَتَسَّ الْكُفَّارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُوْرِ.

اشاره به اینکه در صورتی که آنان در تورات خود اوصاف پیمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خوانده و حقایق او را میدانند و دانسته و فهمیده از روی کبر و تعصب انکار مینمایند

صفحه : ۲۶۹

معلوم میشود که آنها اصلاً معتقد بثواب و عقاب اخروی نمیباشند و چنان از حیات باقی آخرتی ناامیدند مثل ناامیدی آنان از زنده شدن مرده‌هایشان.

در اینکه آیه نهی نموده از دوستی کردن با کفاری که مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و آنان منکر معاد و آخرت میباشند و اطلاق آن شامل میگردد تمام کفاری که چنین باشند.

سؤال- ظاهر اینکه آیه با آیه نهم همین سوره لا- يَنْهَاكُمْ اللهُ الْخِ مَنَافَاتٍ دَارِدٌ كِهَ اَنجَا فَرَمُوْدَه خدَا شَمَا رَا نِهِي نَمِيكُنْد اَز دُوسْتِي كِرْدن بَا كُفَّار و در اینجا امر فرمود باعراض نمودن از آنها.

در پاسخ گوئیم بقید عِدْوِي وَ عِدُوْكُمْ در اول سوره و بقرینه (انما) در آیه اِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللهُ عَنِ الَّذِيْنَ قَاتَلُوْكُمْ تا آخر ممکن است اینکه آیه را مقید بنمائم بدشمنی کردن با کفاری که با مؤمنین در مقام مبارزه و دشمنی باشند نه آنکه بالکلیه دوستی نمودن با کفار منهی عنه باشد و لو در جایی که دشمنی و ضدیتی در بین نباشد و مسلمین نیز مأمور بجهاد با آنان نشده باشند.

صفحه : ۲۷۰

سورة الصف

اشاره

مدتی و هی اربع عشره آیه بلاخلاف

[سورة الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ (۱) یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ (۳) اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ فِی سَبِیْلِهِ صَفًّا کَانَھُمْ بُیَانٌ مَّرْضُوْصٌ (۴)

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ لِمَ تُوذُوْنِیْ وَ قَدْ تَعَلَّمُوْنَ اَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا اَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ

(۵) وَ اِذْ قَالَ عِیْسٰی ابنُ مَرْیَمَ یَا بَنِیْ اِسْرٰئِیْلَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرٰهٖ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلِ یَاْتِیْ مِنْ بَعْدِیْ اِسْمُهٗ

اَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ (۶) وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرٰی عَلٰی اللّٰهِ الْكٰذِبَ وَ هُوَ یَدْعِیْ اِلٰی الْاِسْلَامِ وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ (۷) یُرِیْدُوْنَ لِیُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ (۸) هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی وَ دِیْنَ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلٰی الدِّیْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ (۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

صفحه : ۲۷۱

(ترجمه)

(سوره صف در مدینه فرود آمده و آن چهارده آیه است)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند پروردگار را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و او است غالب و قاهر و درست کردار-

ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گویید چیزی را که نمیکنید-

بزرگ امر قبیحی است نزد خدا اینکه بگوئید آنچه را که نخواهید کرد،

بدرستی که خدا دوست میدارد کسانی را که در راه او جهاد میکنند در حالی که آنان صف زدگاند بطوری که گویا آن بناهای

ریخته شده‌اند-

و چون موسی گفت بقوم خود ای قوم چرا مرا اذیت میکنید در حالی که محققا میدانید که من رسول خدا و فرستاده شده بسوی

شمایم پس چون برگشتند از ایمان خدا نیز قلبهای آنان را برگردانید (از فطرت اولیه توحید) و خدا هدایت نمیکند گروه بدکاران

را-

و چون عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل بدرستی و حقیقت که من رسول خدایم و فرستاده شده‌ام بسوی شما و تصدیق کننده‌ام

آنچه بین

صفحه : ۲۷۲

دو دست من است از تورات و مژده دهنده‌ام بیمبری که بعد از من می‌آید و نام او محمد است پس چون همان رسول آمد با

معجزات روشن گفتند اینکه سحری است آشکارا

و کیست ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بندد، در صورتی که او خوانده میشود بسوی اسلام و خدا هدایت نمیکند گروه

ستمکاران را

میخواهند که بدهنهانشان نور خدا را خاموش کنند و خدا نور خود را تمام میکند اگر چه کافرین کراحت داشته باشند-

خداوند آن کسی است که رسول خود (یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم) را فرستاده براهنمایی و دین حق تا آنکه ظاهر

گرداند آن را و غالب گردد بر تمام ادیان و لو آنکه مشرکین کراحت داشته باشند-

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا میخواهید که راهنمایی کنم شما را بتجارتی که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات دهد-

ایمان آرید بخدا و فرستاده او و در راه رضای او بمالها و جانهای خود مجاهده نمائید اینکه طور مجاهده برای شما خیر و خوب

است اگر شما دانا و عالم باشید-

می‌آمزد برای شما گناهان شما را و داخل میگرداند شما را در بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جریان دارد و دارای مسکن‌های پاکیزه است (و مهتا گردانیده‌اند برای شما) در بهشتهای با اقامت همیشگی و اینکه است رستگاری بزرگ (و نعمتی دیگر) که دوست دارید آن را و آن نصرتی است از جانب خدا و فتحی است نزدیک و مژده ده جماعت گروندگان را- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بوده باشید یاران خدا (یعنی یاران دین) همان طوری که عیسی بن مریم گفت بحواریین کی است یاری کننده مرا بسوی خدا- حواریین گفتند مائیم یاری کنندگان دین خدا، پس جماعتی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و جماعتی کافر گردیدند، پس ما جماعتی را که ایمان آوردند قوت دادیم (و آنان را غالب گردانیدیم) بر دشمنهایشان پس مؤمنین گردیدند غلبه کنندگان.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تَسْبِيح مینماید خدا را بپاکی و جلال و عظمت و بزرگی ستایش مینمایند

صفحه : ۲۷۳

آن ذات احدیت را آنچه در آسمانها از ملائکه روحانیین و اجرام علوی و تمام موجوداتی که در کرات و طبقات افلاک موجودند، و نیز آنچه در زمین و طبقات آن از جمادات و نباتات و حیوانات و جن و انس هر یک بزبانی و اصطلاحی که در خور وی و در غریزه آن مکنون گردیده مبدء خود را ستایش مینمایند و مسخر امر او و زیر فرمان مدبر و ناظم عالم امر تکوینی او را اجراء میگردانند و همگی از او فیض وجود میطلبند و از او روزی میخواهند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ خطاب عتاب آمیز بمؤمنین نموده که برای چه می‌گویید چیزی را که نمیکنید بقاعده عربیت (لم) ترکیب شده از حرف جر (لام و ماء) استفهامی است و بکثرت استعمال الف (ماء) حذف گردیده و (لم) گفته میشود و نظائر آن در کلام عرب بسیار است مثل (بم) (فیم) (عم) و امثال آن.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه بروایت طبرسی

- (۱) اینکه آیه در باره منافقین فرود آمده.
- (۲) آیه اعتراض بمردمانی نموده که آنان میگفتند هر وقت جهاد برپا شد ما استقامت مینمائیم و از دشمن فرار نمیکنیم لکن وقتی جنگ (احد) برپا گردید مقاومت نمودند تا آنکه دشمن دندان مبارک رسول صلی الله علیه و آله را شکست و صورت شریفش را خون آلود گردانید (مقاتل و کلبی) (۳) جماعتی از مؤمنین پیش از آنکه جهادی برپا گردد میگفتند اگر ما میدانستیم چه عمل نزد خدا بهتر است بر آن عمل اقدام مینمودیم وقتی خدای تعالی بآنان خبر داد که بهترین اعمال ایمان و جهاد است موقعی که جهاد برپا میشد امر جهاد بر آنان مشکل مینمود و در حاضر شدن برای جنگ سستی مینمودند و حاضر نمیگردیدند اینکه بود که اینکه آیه در مذمت و سرزنش آنان فرود آمد (ابن عباس) (۴) مرد مشرکی مسلمانان را بید زبانی اذیت مینمود در جنگ بدر

صفحه : ۲۷۴

صهیب نامی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی را کشت وقتی خبر بحضرتش رسید خوشحال گردید و فرمود چه کس او را کشت از میان مردم مردی گفت من او را کشتم عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید وی را (صهیب) کشت حضرت (صهیب) گفت یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن وقت اینکه آیه با آیه بعد فرود آمد (سعید بن مسیب) بیان طبرسی بیابان رسید کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ بزرگ معصیتی است نزد خدای تعالی اینکه بگوئید چیزی و عملی را که نمیکنید مقت در لغت بمعنی بغض شدید آمده نسبت بکسی که بینی کار قبیح میکند و (مقتا منصوب و تمیز است در مفردات گفته (المقت البغض الشديد لمن تراه تعاطی القبیح) (پایان) آیه اشاره باین است (خدا دروغ گو را بدروغ گفتن دشمن میدارد و پس از آنکه گفت دروغ گو را دشمن میدارد در مقام برآمده که چه کس را دوست دارد اینکه بود که فرموده إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنَيَانٌ مَرصُوصٌ (صفا) حال است و مصدر یعنی صافین در مقام وصف جماعتی است که در موقع جنگ و مبارزه چنان استحکام و استقامت دارند که گویا بنیانی هستند ریخته شده از ارزیز (ابو الفتوح) خلاصه اگر چه اینکه آیات در عهد رسول الله در مورد مذمت قاعدین از جهاد و کسانی که از اصحاب رسول الله در مجاهده با کفار سستی مینمودند فرود آمده، لکن چنانچه بعضی گفته‌اند چون مورد مخصص نیست ممکن است یک معنی عام تری راجع بآیه بشود و گوئیم آیه شامل میگردد هر کسی را که چیزی بگوید و چنین وانمود کند که عمل خودش چنین است و چنین نباشد مثل کسانی که مردم را موعظه باعمال خیر و نیکو مینمایند و واعظ غیر متعظ میباشند قوله تعالی در مقام توبیخ و سرزنش

صفحه : ۲۷۵

چنین مردمانی فرموده أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و موارد دیگری را نیز شامل میگردد مثل بدروغ بگوید کاری را که قصد کردن آن را نداشته باشد انجام میدهم یا بکسی وعده‌ای دهد و بآن وفاء نکند و غیر اینها مورد بسیاری دارد که آیه کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ شامل آن میگردد.

و از آیه چنین استنباط میشود که بزرگترین گناهان نزد حق تعالی همان است که یا بزبان یا بعلامات دیگر چنین وانمود کند که کاری را انجام میدهم و اصلاً در مقام عمل بر نیاید بلکه یا از راه ریا و خودنمایی یا فریب دادن غیر چنین تظاهر نماید و اینها از علائم نفاق بشمار میرود.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَأْتُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ آیه اخبار است از قوم موسی علیه السلام و اشاره به اینکه بنی اسرائیلیان با آن همه آیات و معجزاتی که از حضرت موسی علیه السلام مشاهده نمودند تمکین نمیکردند و بقدری حضرتش اذیت مینمودند و معجزاتش را حمل بر سحر میکردند و نسبت دروغ باو میدادند و افتراء باو می‌بستند در صورتی که پیمبری او بر آنها ثابت و معلوم بود که حضرتش در مقام شکایت از قوم خود گوید ای مردم برای چه اینکه قدر مرا اذیت و آزار مینمائید در صورتی که شما میدانید من رسول پروردگار شمایم که برای هدایت شما پیمبری و هدایت شما فرستاده شده‌ام و بدلالت عقلمان بایستی مرا اطاعت نمائید تا آنکه سعادت مند و رستگار گردید.

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (زاغ میل نمودن بکجی است و آیه در مقام اینکه است که وقتی قوم موسی علیه السلام در دین حق و در طریق مستقیم توحید استقامت نمودند و کج رفتند در اثر اعمال زشت نکوهیده آنان خداوند قلوب آنها را از طریق حق و حقیقت گردانید و منحرف گردیدند زیرا که خداوند هدایت مینماید کسانی را که فاسق گردیده و از

اطاعت پیمبران بیرون رفته‌اند.

صفحه : ۲۷۶

وقتی اینکه آیه و امثال آن را با آن آیاتی که بطور اطلاق فرموده (خدا هدایت میکند هر کسی را که بخوهد و گمراه میگرداند هر کسی را که بخوهد) جمع کنیم از مجموع آنها توان چنین استفاده نمود که کسانی که دانسته و فهمیده و بسوء اختیار خود از طریق حق و حقیقت برمیگردند چنین مردمانی چون در طریق هدایت نیستند خدای تعالی آنان را هدایت نمیکند زیرا در اثر عصیان خود را از قابلیت هدایت انداخته و در مورد سخط الهی واقع گردیده‌اند وقتی هدایت نیافتند البته گمراه میگردند زیرا انسان فقط توانایی دارد که بهدایت پیمبران خود را برای هدایت شدن و یافتن طریق حق آماده گرداند لکن هدایت گردیدن فعل و عمل خدا است نه کار بنده.

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ أَي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ياد کن وقتی که عیسی بن مریم گفت ای پسران اسرائیل (بنی اسرائیل یهودیان و تابعین حضرت موسی علیه السلام بودند) من رسول خدا و فرستاده او میباشم و پیمبر شما حضرت موسی علیه السلام ایمان دارم و رسالت او را تصدیق مینمایم و نیز مژده میدهم شما را پیمبری که بعد از من می‌آید با دین کامل با اینکه نشانی که نام او احمد است (احمد) بمعنی ستایش گردیده شده در اخلاق و افعال- یا آن رسولی که بسیار ستایش کننده خدا است و شاید اینکه حضرتش مخصوص باین نام شریف گردید برای اینکه بود که مأمور گردید خدا را به نود و نه اسم ستایش نماید و باین نامها و اسماء الحسنی او را بمردم بشناساند زیرا که معلوم نیست پیمبران دیگر باین عدد که هر یک دلالت بر صفتی از صفات جلال و اوصاف جمال الهی دارد او را برای خلق معرفی نموده باشند.

از بعض مفسرین است که در روایات آمده ترجمه کلام عیسی علیه السلام بحواریین

صفحه : ۲۷۷

چنین بوده (أَنْتِي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَ رَبُّكُمْ وَ الْفَارَقْلِيطَا جَاء) فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بطرف پروردگار خودم و پروردگار شما و احمد را که خاتم پیمبران است بعد از من خواهد فرستاد.

محمد بن مطعم از پدر خود چنین روایت میکند که پیغمبر فرموده

(ان لي أسماء انا احمد و انا محمد و انا الماحي الذي يمحو الله بي الكفر انا الحاشر الذي يحشر الناس على قدمي و انا العاقب ليس بعدى نبي).

مرا نامهایی است منم احمد، منم محمد منم ماحی که بمن و بوجود من خداوند کفر را محو میگرداند، و منم حاشر که مردم در قیامت زیر قدم من و تحت لواء من محشور میگردند، و منم عاقب آخر پیمبرانم که در عقب من هیچ پیمبری نخواهد آمد (منهج الصادقين) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ مرجع ضمیر (جاء) شاید نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باشد که وقتی حضرتش با براهین و معجزات بسیار آمد در صورتی که حضرت عیسی علیه السلام قبلا- با اسم و نشان او را معرفی نموده بود معجزات او را حمل بر سحر نمودند و گفتند اینکه سحری است آشکار.

و شاید مرجع ضمیر (جاء) حضرت عیسی علیه السلام باشد که با آن معجزات کذایی مثل مرده زنده کردن و کور را شفا دادن و از گل کبوتر ساختن مثل خفاش که آن را بفارسی شب کوره گویند و بنفخه روح بوی دمیدن و بوی حیات بخشیدن و غیر اینها از معجزات بسیار که برای اثبات پیمبری هر پیمبری خداوند بدست آنها اجرا مینماید تا آنکه حجّت بر خلق تمام گردد لکن یهودیها

معجزات حضرت عیسی را حمل بر سحر نمودند.

عادت مردم در هر زمانی همین طور بوده که چون بمقتضیات قوای شهویّه و غضبیّه مایل بباطل و از حق فرار مینمایند اینکّه بود که نمیخواستند پیروی پیمبران را بنمایند، و رؤساء و بزرگان آنها دانسته و فهمیده برای آنکّه مبادا بریاست

صفحه : ۲۷۸

آنان لطمه‌ای وارد آید و نیز خود را از زیر بار تکلیف بیرون آرند انکار میکردند و معجزات انبیاء را حمل بر سحر مینمودند اینکّه است که ذات احدیت در مقام تویخ و سرزنش و خطاکاری چنین اشخاص برآمده و فرموده.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کیست ظالم‌تر و شرورتر از آن کسی که بخدا دروغ بندد مقصود دروغ بستن به پیمبر و رسول خدا است و بگوید تو پیمبر نیستی و دروغ می‌گویی در صورتی که پیمبران مردم را میخوانند بسوی اسلام یعنی هدایت و رهنمایی مینمایند خلق را بطریقی که در آن سلامتی روحانی و جسمانی آنان است و چنین کسی که پیمبران را تکذیب میکند ظالم‌ترین مردم است زیرا که هم بنفس خود ظلم نموده و خود را از سعادت محروم گردانیده و راضی شده که در هاویه ظلمانی طبیعت با عقارب و حیات اوصاف نکوهیده حیوانی بماند و قدمی بسوی سعادت جلو نرود وقتی انسان خودش طالب هدایت نگردد و ظالم بنفس خود شد خداوند او را هدایت نمیکند و بعمل خود نیز بمردم ظلم نموده که آنها را از طریق هدایت شدن بازداشته، و خداوند چنین کسانی را هدایت مینماید زیرا که ظلم کنندگان قابل هدایت نمیباشند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُنَا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ مرجع ضمیر یُرِيدُونَ ظالمین در آیه بالا است و یکی از اوصاف ظالمین اینکّه است که آنان در مقام خاموش کردن نور خداوند یعنی خواهند پیمبران که مظهر و نماینده نور خداوند و قانون اسلام را که بزرگترین چراغ هدایت است بگفتار و دهن خیشان خاموش کنند لکن خدا نور خود را تمام میکند اگر چه کفار کراهت داشته باشند.

آری هیچوقت از میان خلق چراغ هدایت خاموش نمیگردد اگر از طرفی

صفحه : ۲۷۹

خاموش گردد و از طرف دیگر روشن گردد برای آنکّه حجت بر خلق تمام گردد و مؤمن و فاسق از یکدیگر تمیز پیدا نمایند. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ مرجع (هو الله) در آیه بالا است و او آن کسی است که رسول خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاده و او را برای هدایت نمودن خلق بدین حق که آن دین اسلام و قرآن و شریعت و ملت حنیف ابراهیم است مأمور گردانیده تا آنکّه مردم را از کجروی و گمراهی بطریق حق و حقیقت رهبری نماید.

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَظَاهِرٌ غَرَدَانِ دِينِ حَقِّ رَا بَر تَمَامِ عَالَمِيَانِ شَكِي نَيْسْتِ كِهْ ضَمِيرِ لِيُظْهِرَهُ رَا جَعِ بَقْرَانِ وَ دِينِ اِسْلَامِ اِسْتِ يَعْني اَلْبَتَّهْ دِينِ اِسْلَامِ ظَاهِرٌ وَ غَالِبٌ مِيْگَرَدَدُ بَر تَمَامِ اَدِيَانِ وَ چُونِ مِيْبِينِيْمِ هِنُوْزِ دِينِ اِسْلَامِ سَرْتَاَسِرِ عَالَمِ رَا فَرَا نَگَرَفْتِهْ وَ وَعَدِهْ خُدَا صَدَقِ اِسْتِ پَسِ بَايَسْتِيْ زَمَانِيْ بِيَايِدِ كِهْ دِينِ اِسْلَامِ بَر تَمَامِ اَدِيَانِ ظَاهِرٌ وَ غَالِبٌ گَرَدَدُ وَ اَن تَصَوْر نَدَارَدِ مَگَرِ بَخْرُوْجِ (مَهْدِيْ اَلِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمْ كِهْ دَرِ زَمِيْنِ اَحْدِيْ بَاقِيْ نَمَانَدِ مَگَرِ اَن كِهْ اَقْرَارِ نَمَايَدِ بَكَلْمِهْ شَهَادَتِيْنِ) بَرَوَايَتِ عِيَاشِيْ كِهْ وِيْ اَزِ عَمْرَانَ بِنِ مِيْثَمِ وَ اُوْ اَزِ عِبَايِهْ چِيْنِ نَقْلِ نَمُوْدِهْ كِهْ (حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَمُوْدِ (بَلَنْدِ شَدْنِ كَلْمِهْ تَوْحِيْدِ وَ غَالِبِ شَدْنِ اَن بَعْدِ اَزِ اِيْنَكِهْ زَمَانِ خَوَاهَدِ بُوْدِ پَسِ اَزِ اَن كِهْ قَسْمِ بَا نَكْسِيْ كِهْ نَفْسِ مِنْ بَدَسْتِ اُوْ اِسْتِ بَاقِيْ نَمِيْمَانَدِ دِهْ وَ قَرِيَهْ اِيْ مَگَرِ اَن كِهْ بَا مَدَادِ وَ

شبانگه ندای

«لا اله الا الله محمد رسول الله»

شنیده میشود. (منهج الصادقین) و بروایت علی بن ابراهیم قمی بظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دین خدا کامل و تمام میگردد و او دین خدا را ظاهر میگرداند بر تمام ادیان بطوری که بغیر خدا عبادت نمیشود و همین است معنی قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده:

(یملأ الارض قسط و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا).

صفحه : ۲۸۰

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ خُطَابِ بِمُؤْمِنِينَ است که آیا میل دارید رهنمایی کنم شما را بتجارتی که از عذاب دردناک جحیم رهایی یابید.

اشاره به اینکه تمام افراد بشر در معرض عذاب واقعند حتی کسانی که بظاهر ایمان دارند و ایمان آنان صوری و ظاهری است نه واقعی و حقیقی زیرا خطاب به مؤمنین نموده که ایمان آرید اگر ایمان آنها واقعی بود دیگر امر نمودن آنها به ایمان بیمحل بود زیرا امر بچیزی که واقع گردیده تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل محال است.

و تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ گویا گفته میشود بچه چیز توان خود را از عذاب الیم نجات داد در پاسخ از طرف کردگار عالم ارشاد مینماید که نجات شما منوط بدو چیز است، یکی ایمان بخدا و پیمبر او که ایمان برسول شامل میگردد (کل ما جاء به النبى) را از اخبار بواقعه قیامت و نصب امام و خلیفه بعد از خود و تمام قوانین و احکامی که از طرف شرع مقرر گردید.

و قوله تعالى تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ در آیه بالا مقصود ایمان واقعی است که در قلب نفوذ نموده و از باطن بظاهر سرایت نماید و بمرتبه یقین رسد و دل و قلب را جلا دهد چنین ایمانی انسان را از مهلکه نجات دهد.

و دیگر طریق نجات شما در اینکه است که در راه خدا بمال و جانتان مجاهده نمائید و مراعات نمودن اینکه دو عمل خیر و خویست برای شما و مجاهده بمال شامل میگردد هر چیزی را که بتوسط مال توان بدست آورد مثل انفاق بفقراء و در جاهای لازم مثل صرف مال در موقع جهاد فی سبیل الله یا در طریق حج بیت الله و زیارت

صفحه : ۲۸۱

مشاهد مشرفه یا صرف مال در فرا گرفتن علوم و معارف و غیر اینها هر جا که در نظر شرع و عرف نیکو نماید.

و مبارزه با نفس نیز شامل میگردد مبارزه با کفار در جبهه جنگ و مبارزه و مجاهده با نفس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را جهاد اکبر نامیده، و واقعا همین طور است مجاهده با قوای سبعی شیطانی و بهیمی شهوانی بمراتب بسیار مهم تر و مشکلتر از جهاد با کفار بشمار میرود، و بدلاست آیه مادامی که انسان در اینکه دو امر مهم یکی ایمانی که بقلب و دل سرایت نماید و اعضا و جوارح را تحت استیلاء خود گرداند بطوری که اعضا و قوی از حکم شرع و مقتضیات ایمان تعدی ننمایند و دیگر تحصیل صفات و ملکات حمیده انسانی است که از مجموع آن ملکه تقوی پدید گردد اگر آدمی در اینکه دو امر بزرگ ایستادگی و مقاومت نماید در معرض خطر بزرگ و عذاب الیم واقع میگردد.

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ در مقام ربح چنین تجارتی که ایمان بخدا و مجاهده در راه خدا باشد برآمده و ربح و فائده اینکه تجارت را تعیین مینماید بدو چیز بسیار عالی و

بزرگ، یکی مغفرت و آمرزش گناهان و خطاهای گذشته، دیگر دخول در بهشت با آن نعمتهای کذایی که اندکی از آن را در اینکه آیات بقدر فهم عموم مردم تذکر میدهد.

در تفسیر طبرسی از حسن بصری چنین نقل میکند که او گفته از عمران بن حصین و او از ابا هریره معنی مساکن طیبه را سؤال نمود آنان گفتند ما معنی آن را از رسول الله سؤال نمودیم فرمود کوشکی است در بهشت (قصری) که از لؤلؤ آفریده شده و در آن هفتاد هزار سرا میباشد از زمرد سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد فرش از الوان

صفحه : ۲۸۲

مختلفه و بر هر فرشی حوری‌ای نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مائده و بر هر مائده هفتاد لون طعام و در هر یک از آن خانه‌ها غلامی و کنیزی باشند و خدای تعالی مؤمنین را چنان قوت دهد که با همه زنان خلوت کنند و در هر روزی تمام آن طعامها را بخورند. (پایان) و چون برای بشر دنیوی ممکن نیست بتواند بدرستی تصور امور اخروی را بنماید مگر وقتی که وجود دنیوی وی تبدیل گردد بوجود اخروی، و انسان مادامی که در دنیا زیست مینماید مثل طفلی ماند که تا وقتی در رحم مادر است برای وی ممکن نیست بتواند عالم خارج از رحم را تصور نماید، اینکه است که آدمی تا وقتی از مشیمه عالم دنیای دنی که پست‌ترین عوالم الهی بشمار میرود خارج نگردد و بفضاء محیط عالم نرسد نه نعمتها و کرامتهایی که برای مؤمنین با تقوی مهتبا گردیده تواند بدرستی حس نماید و نه نعمتها و عذابهایی که برای کافرین و فاسقین و کسانی که روح قدسی خود را لگد کوب قوای شهوانی و غضبانی نموده‌اند تواند ادراک نماید.

وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ اینکه آیه عطف بآیه بالا تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ است یعنی آن تجارتی که شما را از عذاب الیم نجات میدهد و بایستی اینکه قسم از تجارت را دوست دارید یاری کردن خدا و فتح و غلبه مؤمنین بر کفار است در زمان نزدیک و ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنین را باین فتح و مظفریت بشارت بده. خلاصه خداوند در اینکه آیات برای مؤمنین با تقوای کراماتی و تفضلاتی از طرف خود وعده داده بعضی در آخرت و بعضی در دنیا، در آخرت آن نعمتهای بهشتی که تحت عدد و شماره نیاید و تفضلات دنیوی آنچه که بالاترین و محبوب‌ترین چیزها بنظر انسان میآید فتح و غلبه بر دشمن است که مصداق کاملش فتح مکه و فتح فارس و روم بوده. و نزد عرفاء مقصود از فتح قریب فتح باب دلست که در اثر مجاهده و کشتن

صفحه : ۲۸۳

نفس بهیمی و شهوی روح انسانی مظفر و منصور میگردد و تمام قوی و مشاعر بدن و طبیعت را تحت استیلاء و سلطنت خود درآورده و هر یک را بر آنچه صلاح‌دید وی است بکاری امر میفرماید و حقیقه فتح قریب همین است که جا دارد مؤمنین را بآن بشارت دهند چنانچه در آخر آیه امر فرموده وَ بَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ از بعض مفسرین است که ممکن است خطاب بجماعتی از انصار باشد که در ليله عقبه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمودند و آنان هفتاد نفر بودند.

و شاید خطاب بکلیه مؤمنین باشد که از جمله شرائط بیعت با رسول الله اینکه بوده که خدا را یاری کنید یعنی دین خدا را یاری نمائید و آنچه رسول الله بشما امر فرموده اطاعت کنید و نیز در موقع جهاد و دفاع از دشمن سر از حکم او نییچید.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْفٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲) وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)

مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِاللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹)

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱)

صفحه : ۲۸۶

(ترجمه)

سوره جمعه در مدینه فرود آمده و آن یازده آیه است.

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، آن پادشاه مقتدری که منزّه و مبرا از هر نقص و عیبی است (که در ممکنات دیده میشود) و او غالب و حکیم و درست کار است

او آن کسی است که مبعوث گردانید بین مردم امّی (بیسواد) رسولی از خود آنها که بخواند بر آنها آیات قرآن را و آنان را (از قذارات) کفر و اوصاف نکوهیده پاک گرداند و بآنها بیاموزد کتاب و حکمت الهی را اگر چه آنان پیش از بعثت رسول در گمراهی آشکارا بودند،

و نیز بیاموزد بدیگران از آن مردمان امّی وقتی که بآنها ملحق گردند (تا آنکه قرآن و حکمت مندرجه در آن و قانون عدل الهی در میان خلق باقی ماند تا قیامت) و اوست خدای غالب و حکیم

اینکه است فضل و رحمت خدا (که برسالت فرستاده محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و موفق گردانیده مردم را بهدایت) و عطا و بخشش مینماید بهر کس که بخواهد (و او را قابل رسالت بداند) و خدا صاحب فضل و رحمت بزرگ است.

مثل کسانی که در خود اندوختند آیات توره را و عمل نکردند بآن آن طوری که بایستی عمل نمایند مثل خرائی مانند که کتابهایی بر آنان بار شود که فقط زحمت بارکشی آن را میرند، بدست داستان کسانی که آیات خدا را تکذیب نمودند و خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را-

(ای رسول اکرم) بگو ای کسانی که یهودی میباشید اگر گمان میکنید فقط شما دوستان خدائید و غیر شما کسی دوست خدا نیست بایستی آرزوی مرگ کنید (زیرا که هر دوستی طالب لقاء دوست خود است-

و هرگز چنین آرزویی نمیکنند بسبب آنچه از اعمال بد

صفحه : ۲۸۷

پیش فرستاده‌اند و خدا دانا و عالم است بمردمان ظالم و ستمکار.

(ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) بگو آن مرگی که از آن فرار میکنید محققا آن شما را ملاقات خواهد نمود پس از آن شما را برمی گردانند بسوی آن کسی که عالم است بآنچه پنهان و آنچه آشکار است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خوانده شوید در روز جمعه برای نماز (جمعه) پس بشتابید بسوی ذکر خدا و خرید و فروش را واگذارید نماز و (ذکر خدا) برای شما بهتر است اگر دانا باشید و بدانید (منافع ذکر خدا را)

و چون نماز گذارده شود در زمین پراکنده شوید و بجوئید فضل و رحمت خدا را (یعنی در خرید و فروش طلب رزق کنید) و خدا را بسیار یاد کنید (شاید شما در اثر یاد خدا) رستگار گردید.

و چون اینکه مردم ببینند معامله و تجارتی یا عمل لهوی را هر آینه متفرق میگردند و تو را وامیگذارند تنها در حالی که تو (برای خطبه جمعه یا برای نماز) ایستاده‌ای بآنان بگو آنچه نزد خدا است بهتر است از عمل لهو و تجارت و خدا بهترین روزی دهندگان است.

(توضیح آیات)

اشاره

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تَسْبِيحَ بِمَعْنَى تَنْزِيهِهِ وَ سَتَائِشَ نَمُودنَ از هَر عَيْبِ وَ نَقْصِي است.

حمد و تمجید و ستایش میکند خدا را آنچه در آسمانها است از موجودات علوی و مادی و آنچه در زمین است از موجودات سفلی. (ماء) موصوله در آیه عموم دارد شامل میگردد تمام موجودات را خواه صاحب شعور و ادراک باشند مثل ملائکه و بشر و جن و حیوانات و خواه بی شعور باشند مثل جمادات و نباتات که همه در ستایش مبدء عالم شرکت دارند. یَسْبِحُ هم بلفظ مضارع آمده مثل اینجا و در سوره (صف) و جای دیگر

صفحه : ۲۸۸

(سَبَّحَ) بلفظ ماضی آمده اشاره به اینکه تمام موجودات از گذشته و آینده با تمام موجودات حاضر در همه حال و در همه اوقات خدا را بپاکی و تنزیه ستایش مینمایند.

در اینکه مبارک آیه چهار صفت یا چهار اسم از اسماء الحسنی را یادآوری نموده و آنها را از اوصاف اسم جلاله (الله) بشمار آورده.

اول (الْمَلِكِ) پادشاه مقتدر و مالک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که همه ملک او و در قبضه اقتدار اویند.

دوم (الْقُدُّوسِ) پاک و منزّه و مبرا از هر عیب و نقصی است که در ممکنات دیده میشود.

سوم (الْعَزِيزِ) غالب و قاهر و ارجمندی است که استیلاء و تفوق و برتری دارد بر همه چیز.

چهارم (الحکیم) درستکار که از روی علم و حکمت هر چیزی را بجای خود روی میزان عدل، هر موجودی را بحسب استعداد و قابلیت آنچه درخور وی است باو عطا میکند و بخل در مبدء فیاض نیست.

خلاصه تمام موجودات تسبیح و تنزیه مینمایند خدایی را که متّصف باین صفات است که بعضی دلالت بر صفات جلال دارد مثل (قدّوس) که مشتمل بر تمام صفات تنزیه و خلو از نقایص ممکنات است و اشاره به اینکه تسبیح موجودات راجع بصفّت قدّوسیت او است چون ذات کبریایی پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است موجودات نیز موظفند که او را بهمین صفت معرفی نمایند. و بعضی دلالت بر اوصاف جمال دارد مثال (المَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ) اشاره به اینکه چون موجودات همه ملک او و در تصرف اویند و او غالب و قاهر و مستولی بر آنها است و تحت اراده و قدرت او قرار گرفته‌اند اینکه است که تماماً همه بزبان حال که دلالت مصنوع بر صانع و دلالت اثر بر مؤثر باشد و هم از طریق عمل که همه تحت یک مدبّر حکیم و هر یک موظّف بر عملی گردیده انجام وظیفه میدهند و هم بزبان قال چنانچه آیات و احادیث بسیار شاهد بر اینکه است که تمام موجودات تسبیح و

صفحه : ۲۸۹

تقدیس مینمایند مربی خود را قوله تعالی وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یَسْبِیحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ (۱) و نیز تمام موجودات او را سجده مینمایند قوله تعالی اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یَسْجُدُ لَهٗ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ کَثِیْرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ کَثِیْرٌ حَقًّا عَلَیْهِ الْعَذَابُ (۲) و امثال اینکه آیات بسیار است و از احادیث مثل بعض ادعیه منسوب برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ است که در مناجات گفته

(الهی انت الذی سجد لک السماء و الارض و سجد لک سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و الشعاع الشمس و حقیف الشجر و دوی الماء).

و بهمین مضامین در احادیث بسیار نیز رسیده و دلالت صریح دارد که تمام موجودات خدا را ستایش مینمایند و او را سجده میکنند یعنی بطور میل و رغبتی که در غریزه و سحیه آنان نهاده او را ستایش و بندگی مینمایند.

و شاید سرّش همان باشد که حکماء و عرفاء گفته‌اند:

وجود خیر محض است و در تمام موجودات سریان دارد و تمام صفات کمالیه از علم و قدرت و غیر آن ناشی از وجود است و در ذوی العقول مثل انواع و اقسام ملائکه

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تقدیس میکند او را لکن شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید از جمله (لا تفقهون) توان استفاده نمود که تسبیح آنها بلفظ و گفتار نیست زیرا اگر تسبیح موجودات لفظی بود بایستی بفرماید (لا تسمعون) نه (لا تفقهون) بلکه بحس دیگری باید تسبیح هر نوعی از موجودات را احساس نمود و نیز نمیتوان گفت فقط تسبیح آنها اشاره بدلالات وجود آنها است بر مدبر حکیم زیرا که آن را هر شخص با ایمانی تواند ادراک نماید پس کسانی توانند تسبیح موجودات را و نیز کیفیت سجده آنان را فهم نمایند که آن قوه‌ای که مرکوز در بشر است و آن را قوه الهامی گویند بفعلیت آورده و بان آشنا گردند آن وقت آن ستایشی که مخصوص بهر نوعی از موجودات است توانند ادراک نمایند.

(۲) سوره حج آیه ۱۸، خطاب به نبی خاتم است که آیا ندیدی که بحقیقت و درستی سجده میکند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و سجده میکند خدا را خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبنده‌های و بسیاری از مردم و برای بسیاری عذاب محقق گردیده، و چون بسیاری از اینها مثل کوه و درخت و ذوی العقول نیستند سجده آنها بنحو دیگری است که بایستی بحس دیگری ادراک نمود.

صفحه : ۲۹۰

و افراد بشر و جن با مراتب و درجاتی که بین آنها است چون وجود در آنان قوی است صفات وجودی مثل علم و قدرت و شعور در آنها ظاهر است لکن در حیوانات قدری مخفی‌تر و در نباتات و جمادات از جهت ضعف وجودشان صفات آنها پنهان است و ظهور و بروز ندارد لکن هر یک از آنان بقدر گنجایش وجودشان دارای علم و شعور میباشند و بقدر علم و شعوری که در باطنشان مخفی گردیده مبدء خود را ستایش می- نمایند اینکه است که گویند تمام موجودات عارف بحق تعالی و عاشق او میباشند.

(سَرَّ حَبِ اِزْلَى دَر هَمِّهِ اَشْيَاءِ جَارِي اِسْتِ وَّر نَه بَر كَلِّ نَزْدَى بَلْبَلِ بِي دَل فَرِيَادِ)

منتهی علم بعلم خود ندارند چنانچه تمام افراد بشر علم بمبدء آفرینش دارند لکن علم بعلم خود ندارند مگر کسی که بتأیید الهی علم بعلم خود پیدا کند و بوجدان سری راهی بسوی او پیدا نماید.

خلاصه چنانچه مشاهده میکنیم تمام موجودات کوشش میکنند و رو بکمال میروند برای آنکه قرب بمبدء کمالشان پیدا نمایند و اگر نبود عشق بکمال که در دل هر ذره‌ای از موجودات نهفته هیچ موجودی بکمال نمیرسید نه هیچ دانه‌ای بثمر و نه هیچ طفلی از مادر متولد میگردد و اینکه عشق غریزی که در دل موجودات نهفته پرتوی است از حب ذاتی مبدء آفرینش و حدیث قدسی مشهور

(كُنْتَ كُنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتَ اَنْ اَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكَيْ اَعْرِفَ)

اشاره بهمان حب ذاتی الهی است و قوله تعالی يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ نیز شاهد بر اینکه است که چون خود را دوست دارد آثار خود را نیز دوست دارد.

و آدمی وقتی بخوشبختی جاودانی نزدیک میشود که اندکی از اینکه حب ازل را در خود بیابد و ایمان آرد که در اینکه جسم خاکی آفتابی است که در زیر ابرهای قوای طبیعی جسمانی پنهان گردیده و بداند که سعادت جاودانی در خود او است نه در بیرون او (بقول آن شاعر عارف):

میان آب حیاتی و آب میجویی فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی

تو کوی دوست همی جویی و نمیدانی که گر نظر بحقیقت کنی تو آن کویی

صفحه : ۲۹۱

و همان است که موجودات را بهیجان آورده و همه دیوانه‌وار بدور کعبه وجودش میچرخند و بزبان حال و قال او را ستایش مینمایند و چشم دلشان بسوی او نگران است و دانسته یا ندانسته از مبدء فیاض فیض میطلبند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
مرجع ضمیر هُوَ لله در آیه بالا است یعنی خدا آن کسی است...^۱ برانگیخته از بین اممین ناخوانندگان پیمبری از آنها که پیاموزد بآنها کتاب و آیات قرآنی و راز حکمت مندرجه در آن را اگر چه آنان قبلا در گمراهی آشکارا بودند.

(۱) یاء در امّین یاء نسبت است یعنی از بین جماعتی که آنان را امّی و بی‌علم و بی‌سواد بودند چنین پیمبری را باین اوصاف مبعوث گردانیدیم، و اینکه در مواردی پیمبر اکرم را امّی معرفی نموده و در اینجا در مقام بیان اینکه برآمده که اینکه پیمبر هم خودش امّی و درس ناخوانده بود و هم در جماعتی مبعوث گردیده که آنان نیز امّی بودند برای اینکه است که توهم نشود که آیات قرآن و حکایت و قصص گذشتگان از پیمبران و غیر آنها را معلمی تعلیم او نموده یا از کسی آموخته (منهم) اشاره باین است که پیمبر را از جنس امّین قرار داده.

توهم نشود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر عمر بی‌سواد بوده و قدرت خواندن و نوشتن نداشته زیرا که از جمله اصول مسلمّه بین ما اینکه است که پیمبر و امام بایستی در تمام کمالات از اهل زمان خود افضل باشد مخصوصاً پیمبری که باید دین او تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت نماید چگونه ممکن است ناقص باشد هرگز چنین نیست بقول آن شاعر عارف.

نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

صفحه : ۲۹۲

(۲) امّی یعنی منسوب بامّ القری که نام مکه است و چون نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه متولد گردیده بود اینکه است که امی نامیده شد یعنی خداوند از میان اهل مکه رسولی مبعوث گردانید که از آنها بود و مانده آنها منسوب بامّ القری بود.

(۳) مقصود از امی امّ الکتاب است و امّ الکتاب قرآن است و برای نسبتش بقرآن او را امّی نامیده.

(۴) بعضی گفته‌اند او را امّی نامیده بمناسبت آنکه در کتب پیشینیان باین لقب نام برده شده چنانچه گویند در کتاب شعیاء نبی است (انی ابعث امّیا فی الأمّین و اختتم به النبیین) لکن همان توجیه اول مناسب تر بنظر می‌آید زیرا که متصف گردانیدن حضرتش را بامی شاید برای اینکه باشد که تذکر دهد کسی که درس نخوانده و نوشته و معلم ندیده و چنین بیانات و آیات قرآنی را قرائت نماید بالاترین دلیل و معجزه میشود برای آنکه اینکه آیات از طریق وحی الهی بوده نه بطریق عادی چنانچه در وصفش فرموده و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ سوره (نجم آیه ۳).

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ مَرْجِعٌ ضَمِيرٌ آيَاتِهِ (لَهُ) در آیه بالا است در اینجا ذات مقدس الهی در مقام امتنان بر بشر برآمده و بالاترین نعمت خود را نسبت بانسان تذکر میدهد که پیمبرانی از جنس خودتان برای هدایت و ارشاد شما فرستادیم که بتوانید با آنها انس گیرید و شما را از ضلالت و گمراهی بیرون آرند و بنور هدایت رهبری گردانند قوله تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ شاهد بر اینکه است.

و آیه اشاره به اینکه پیمبر خاتم آیات قرآنی را از معدن صدق و حقیقت گرفته و برای شما به نیکوتر اسلوبی و شیرین‌ترین بیانی ابلاغ مینماید و نیز اشاره بمقام بلند قرآن دارد قوله تعالی إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ.

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ سَهْ عمل بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که جامع تمام تبلیغات او است در اینکه مبارک آیه یادآوری مینماید.

صفحه : ۲۹۳

اول تزکیه نفوس بشر که بالاترین وظیفه پیمبران است زیرا مادامی که نفس بشر از کثافات اخلاقی که مهم‌ترین آنها تخلیه از شرک است و ناشی از جهل و کبر و تعصب و خودخواهی و غیر آن است و نیز از باقی صفات نکوهیده و اخلاق رذیله تخلیه نشود ممکن

نیست بزبور علم و حکمت آراسته گردد اینکه است که دانشمندان گفته‌اند تخلیه قبل از تحلیه است.

چگونه ممکن است قلبی که از کثافات اخلاقی پاک و پاکیزه نگردیده بنور دانش تجلی یابد هرگز ممکن نیست اینکه است که اهل دانش قلبی که آلوده به کثافات اخلاقی گردیده تشبیه نموده‌اند بظرفی که آلوده بزهر شده همین طوری که چنین ظرف آلوده‌ای هر غذایی و لو بهترین خوراکیها باشد در آن ریخته شود زهر قاتل و کشنده میگردد همین طور است دلی که آلوده بکثافات اخلاقی گردیده آنچه کمالات علمی در آن ریخته شود عوض نفع ضرر بصاحبش میزند بلکه سم قاتل میگردد و روح انسانی را میکشد پس طالب سعادت بایستی اول نفس خود را تصفیه نماید و پس از آن آن را بزبور علم و عمل بیاراید و بیشتر فسادهایی که در عالم واقع میگردد ناشی از کسانی است که قبل از تصفیه اخلاق فضولات علوم علماء را جمع نموده و خود را اعلم علماء میدانند و برای خود شخصیتی قائل میگرددند و دعاوی بیجا مینمایند و مردم را فریب میدهند شاید چنین اشخاصی بر خودشان نیز امر مشتبه شود و گمان کنند بمقام و رتبه‌ای رسیده‌اند.

دوم از تعلیمات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که بمردم کتاب یعنی آیات قرآنی را که مشتمل بر معارف الهی و بیان اوضاع عالم پس از مرگ از عالم برزخ و قیامت و حال سعدها و اشقیاء و بهشت و جهنم و طریق نیکو کاری و آنچه سعادت بشر را در نشئه قیامت تأمین میگرددند و نیز قوانین مدنی که هر کسی در مدت حیات دنیوی خود از جهت معاشرات و معاملات و کسب معاش و استیفاء حقوق محتاج بآن است تماماً را با اسلوب منظم مرتب معجزه‌نمایی در دسترس خلق گذاشته و قرآن با آنکه کتاب قانونی است در عین حال معجزه باقی سید و رسول ما است البته دینی

صفحه : ۲۹۴

که بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت بنماید بایستی چنین معجزه بلند پایه‌ای و چنین کتاب مقدسی که تمام عقلای عالم خواهی نخواهی در مقابل عظمت آن سر تسلیم فرود آرند در میان خلق باقی باشد و اگر غیر از اینکه بود حجت خدا بر خلق تمام نشده بود. سوم از تعلیمات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که بمردم حکمت میآموزد در آیات قرآنی حکمت بچند معنی آمده وقتی حکمت نسبت بخدا داده شود بازگشت او بعلم بحقیقت موجودات و ایجاد آنها بر وفق حکمت و غایت استحکام میگردد و هر گاه نسبت بانسان داده شود معنی آن علم بموجودات و اعمال خیرات میشود چنانچه قوله تعالی در باره لقمان فرموده: **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** (راغب) و در اینجا صدر المتألهین بیان خوبی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین گوید:

مقصود از حکمت در اینکه آیه یا علم صحیح است و یا عمل نیکو، چنانچه انسان گفته میشود یا بر روح او یا بر بدن او، و روح انسانی دارای دو جنبه و دو جهت است رویی بعالم قدس و عالم آخرت دارد، و رویی بسوی بدن و عالم دنیا و از مقاتل چنین نقل میکنند که گفته در قرآن حکمت بچند معنی آمده:

اول مواظب قرآنی در سوره نساء فرموده **وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** و مثل آن است در سوره آل عمران.

دوم حکمت بمعنی علم قوله تعالی **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** یعنی علم و فهم و در سوره انعام **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ** سوم حکمت بمعنی نبوت در سوره ص **وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ** یعنی نبوت و در سوره بقره **وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ** چهارم قرآن با آنچه در او است از عجائب اسرار در سوره نحل ادعُ إلى

صفحه : ۲۹۵

سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

و تو ای حیب من اگر تأمل کنی در اینکه چهار وجهی که گفته شد میفهمی که بازگشت تمام آنها بعلم است بلکه اگر نظر کنی در تمام موارد استعمال لفظ حکمت نمیایی چیزی که خارج باشد از معنی علم و دانستن حقیقت اشیاء و عمل نمودن بر طبق آن که تجرّد و برهنه شدن از علائق دنیوی و آنچه در آن است باشد اینکه است که در حد آن گفته شده (تخلّفوا باخلاق الله)

یعنی در احاطه بصور موجودات و تقدّس از مادیات.

بدان که ممکن نیست حکمت خارج باشد از اینکه دو معنی زیرا که کمال هر شخصی از انسان در دو چیز تحقق پذیرد یکی معرفت و شناسایی او است بخیر لذاته (یعنی کمال و خیر مطلق) دیگر بشناسد خیر را برای آنکه بآن عمل کند و بازگشت اول بعلم و ادراکی است که مطابق واقع باشد، و کمال اینکه دو مرتبه در نوع انسانی در نبوت و ولایت ظهور مینماید چنانچه قوله تعالی حکایت از ابراهیم خلیل علیه السلام که گفته رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا اشاره دارد بحکمت نظریه (وَ اَلْحَقِنِي بِالصِّدْقِ الْحَيْنِ) اشاره دارد بحکمت عملیه و نیز قوله تعالی حکایه از عیسی علیه السلام اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ اَتَانِي الْكِتَابَ نَظَرَ دارد بحکمت نظریه (وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا اشاره دارد بحکمت عملیه و قوله تعالی خطاب برسوله خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فَاَعْلَمَ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اشاره دارد بحکمت نظریه وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ اشاره دارد بحکمت عملیه زیرا که علم التوحید بطور کمال پدید نمیگردد مگر بعد از اطلاع بر تمام ابواب حکمت نظریه و عمل خالصی که خالی باشد از مشائب اغراض نفسانی بر کسی میسر نمیگردد مگر اینکه بگردد حکیمان عارفا و به اینکه بدانند آنچه نزد خداست خیر و خوب است برای نیکوکاران قوله تعالی در باره تمام انبیاء يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ اُنزِلُوْا اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا وَ هُوَ الْحَكْمَةُ النَّظْرِيَّةُ ثُمَّ قَالَ (فَاتَّقُونَ) هُوَ الْحَكْمَةُ الْعَمَلِيَّةُ و در قرآن آیات بسیاری است که

صفحه : ۲۹۶

دلالت دارد بر اینکه کمال انسان در تکمیل نمودن اینکه دو قوه علمیه و عملیه تحقق پذیرد. (پایان) وَ اَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اَخْرَجَ عَطْفَ الْاُمِّيِّينَ است یعنی آن رسولی که مبعوث نموده‌ایم بر چنین جماعت بیسواد و نادان و آنهایی که هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و خدا غالب بر همه چیز و مستولی بر تمام امور است و کردگار عالم درستکار است که هر چیز را در موقع خود و بجا قرار داده اشاره به اینکه میدانند رسالت خود را در کجا و در چه کس قرار دهد وَ اَخْرَجَ مِنْهُمْ شَايِدَ اشاره بمسلمانهایی باشد که بعدا ملحق بآنان میگردند و تابع اسلام میشوند، و از اینجا معلوم میشود که حضرتش فقط رسول بر اعراب اهل زمانش نبوده بلکه پیمبر بر آنها و بعد آنها تا قیامت بوده و میباشد.

مفسرین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بروایت صحیح چنین نقل میکنند که وقتی اینکه آیه فرود آمد اصحاب عرض کردند یا رسول الله بعدیها چه کسانی میباشند حضرت دست مبارک بر شانه سلمان فارسی نهاد و فرمود (لو كان الايمان في الثريا لئالته رجال من هؤلاء)

یعنی اگر ایمان در ثریا یعنی در آسمان باشد هر آینه آن را مردانی فرا گیرند از اینکه جماعت یعنی از عجم.

و نیز عبد الرحمن بن ابی لیلی از مردی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت در خواب دیدم گوسفندان سیاهی میروند و بدنبال آنان گوسفندان خاک رنگ برآمدند و متابعت نمودند حضرتش از یکی از صحابه سؤال نمود تعبیر اینکه خواب چیست او گفت من تعبیر آن را چنین دانم که عرب مسخر تو میگردند و عجم از پشت آنها مسخر تو گردند فرمود از جبرئیل پرسیدم او نیز همین طور تعبیر نمود. (منهج الصادقین) و گویند (سدی) که یکی از علمای سنی است گفته که هر جا که عبد الرحمن گوید حدّثی رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

مقصودش علی بن ابی طالب علیه السلام است

صفحه : ۲۹۷

و بروایت سعد ساعدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در اصلاّب مردانی از امت من مردان و زنانی میباشند که بی حساب وارد بهشت میگردند و اینکه آیه و آخِرین مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ را تلاوت فرمود.

و از ابن عمر و سعید بن جبیر چنین نقل میکنند که گفته‌اند مقصود از آخرین عرب است و هر کس از عجم که بلغت عرب تکلم نماید و از امام محمد باقر علیه السلام نیز بهمین طور روایت شده.

و چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند شاید و آخِرین عطف باشد بضمیر (یعلمهم) یعنی رسول تعلیم میدهد جماعت دیگر را که هنوز پیدا نشده‌اند و بعدا پدید می‌آید - گردند و چنین بنظر می‌آید که اینکه قول اقرب بواقع است زیرا که تعلیمات پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله منحصر باهل زمانش نبوده بلکه تعلیمات قرآنی تا قیامت بین مردم فعالیت دارد.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ارسال رسولان برای اینکه علم و حکمت بمردم بیاموزند فضل و احسانی است از جانب خدا.

مصادق کامل فضل و رحمت الهی در بعثت تمام انبیاء است عموماً و بعثت رسول اسلام خصوصاً اینکه منتهای فضل و رحمت خداوندی است که مردم را از راه کج به طریق مستقیم توحید رهبری نمایند و دل آنان را از قدارات اوصاف نکوهیده و کفر پاکیزه گردانند تا آنکه محل جولانگاه ملائکه گردد.

مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً در مفردات، اسفار جمع سفر و بمعنی کشف الغطا مثل سفر الامامه عن الرأس و الخمار عن الوجه و سفر الكتاب الذي يسفر عن الحقائق و جمعه اسفار قال تعالى كَمَثَلِ الْإِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً (۱)

(پایان)

(۱) عمامه را از سر برداشتن و خمار از صورت باز نمودن و خمار پارچه‌هایی است که زنهای عرب بسر و صورت می‌بندند و سفر کتابی است که حقایق از آن معلوم می‌گردد.

صفحه : ۲۹۸

کتب را اسفار نامیده زیرا در آن کشف می‌گردد چیزهایی را که پوشیده است و آیه در مقام توهین و نفهمی یهودیها برآمده و آنان را در جهالت و بی‌خردی تشبیه بحمار مینماید که آنها در تحمل توره که کتاب آسمانی خود میدانند و بان فخر و مباهات مینمایند مانند خرانی میباشند که کتابهایی بر آنان بار شود و جز سنگینی بار چیزی عایدشان نگردد علمای آنها کتاب تورات را مطالعه میکنند و غیر از زحمت حفظ الفاظ و معانی سطحی آن چیزی نمی‌فهمند و استفاده معنوی و روحانی از آن نصیبشان نمی‌گردد زیرا که اگر از توراتشان بهره معنوی برده بودند البته چشم بصیرتشان باز شده و بنور قلبشان حقایق رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن را ادراک مینمودند در صورتی که نام نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف اصحاب و یاوران او در تمام کتابهای آسمانی ثبت گردیده و اگر چه ظاهراً آیه راجع بیهودیان است که اهل تورات میباشند لکن در واقع شامل می‌گردد هر کسی را که در کتابهای آسمانی دقت نموده باشد و بچشم دل آیات تکوینی الهی و آیات تشریحی را ننگرد و بگوش معنوی آیات را استماع نماید و آنان کسانی میباشند که در باره آنان فرموده صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهَمُّ لَا يَعْقِلُونَ سوره بقره آیه ۱۶۶ شکی نیست در اینکه کسانی که قرآن را میخوانند و در معنی آن تدبّر و تعقل نمیکند و از اسرار آن هیچ استفاده مینمایند بلکه فقط قناعت مینمایند

بالباقی یا بمعانی تحت اللفظی آن و هر گاه از اینکه مرتبه بالاتر روند بمعانی بدیعیه و معانی لغوی و اعراب آن اکتفاء مینمایند چنین کسانی مشمول اینکه آیه میگردند زیرا هر کس که از تعلیم و تربیت قرآن بهره نبرد و از اسرار آن استفاده علمی و عملی ننماید و آیات قرآن را حفظ نماید تشبیه او بحمار در باره او صادق آید بِسْمِ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

صفحه : ۲۹۹

بد مثلی است مثل چنین اشخاصی یا بد مردمانی میباشند آنهایی که چنینند که آیات خدا را تکذیب میکنند و نسبت دروغ بیمبران میدهند و چون آنان ظالمند و خدا هدایت نمیکند ظالمین را آنها هدایت نمیابند، اشاره به اینکه چنین مردمانی که نسبت ناروا بسفرای الهی میدهند و آیات الهی را تکذیب میکنند دیگر قابل هدایت نمیباشند.

چون یهودیان میگفتند (نحن أبناء الله وأحباؤه) ما پسران خدا و دوستان او میباشیم اینکه بود که در مقام اعتراض بر آنها برآمده و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو یهودیان قل یا ایها الذین هادوا إن زعمتم أنکم أولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت إن کتم صادقین ای کسانی که یهودی میباشید اگر شما گمان میکنید که نسبت خصوصی با خدا دارید و فقط شما اولیاء و دوستان خدا میباشید نه غیر شما چون علامت دوستی چنین است که هر دوستی طالب ملاقات دوست خود است بایستی آرزوی مرگ داشته باشید که از حجاب تن و طبیعت برهید و برای آنکه خود را دوست او میدانید خالص گردید و قرب باو پیدا نمائید و هرگز چنین نیستید آری دوست حقیقی آن کسی بود که چنانچه نقل میکنند مکرر میفرموده (باک ندارم مرگ بر من واقع گردد یا من مرگ را ملاقات نمایم و وقتی ابن ملجم شمشیر بفرق همایونش زد فرمود (فرت و ربّ الکعبه)

و در جای دیگر فرموده (و الله انس پسر ابو طالب بمرگ زیادتر از انس بچه است بیستان مادرش) آری اشخاصی که در تمام عمر آرزوی ملاقات حق را دارند و محبت او را چون جان شیرین در دل خود میپروانند و غیر از ملاقات محبوبشان آرزوی دیگری ندارند چون میدانند بمرگ موانع طبیعی رفع میگردد و در حیات دنیا همین امور طبیعی جلوگیری آنها است اینکه است که مشتاق بمرگ میباشند

صفحه : ۳۰۰

اینکه که و لا یتمنونه أیداً بما قدمت أیدیهם و الله علیهم بالظالمین اشاره به اینکه چون محبت دنیا و مال و جاه و غیره بر یهودیان مستولی گردیده و بکوشش بسیار تنعمات دنیا را بر خود فراهم نموده اند اینست که از مرگ میترسند زیرا که مرگ جدایی میاندازد بین انسان و تعیّشات جسمانی و طبیعی او فقط کسانی از مرگ نمیترسند که صاحب نفس مطمئنّه گردیده و در مقام صدق تمکن و مقام نبوده و چنین اشخاصی قبل از موت اضطراری موت اختیاری پیدا نموده اند و آنانند (سابقین) که در سوره (واقعه) آنها را توصیف مینماید بمقربین قل إن الموت الذی تفرّون منه فإِنَّه ملاقیکم خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که با آنان بگو شما هر قدر از مرگ فرار نمائید مرگ شما را ملاقات خواهد نمود فإِنَّه ملاقیکم را سه طور قرائت کرده اند مشهور با فاء (فأنه) زید بن علی بدون فاء (أنه ملاقیکم) قرائت نموده، و ابن مسعود چنین قرائت نموده (تفرّون منه ملاقیکم) بناء بر قرائت سوم معنی ظاهر است و نباید چیزی در تقدیر گرفت لکن بنا بر قرائت اول (فأنه) فاء) سیبیه متضمن معنی الذی است یعنی آن چیزی که از آن فرار نموده اید یعنی (موت) بشما خواهد رسید و آن را ملاقات مینمائید و اینکه طور بیان برای تأکید است که شما خواه فرار کنید از موت یا نکنید البتّه مرگ شما را در می یابد همان طوری که حکماء برای هر موجود مادی چهار علت قائل گردیده اند برای موت نیز که بازگشت آن بامر وجودی است نیز چهار علت میتوان قائل گردید علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، علت غایی علت فاعلی

مبدء تعالی است که علت العلل و مرئی تمام ممکنات است (خَلْقَ).

صفحه : ۳۰۱

الموت وَ الْحَيَاءُ لِيَلُوكُمْ) همین طوری که او سبحانه خالق حیات است خالق موت نیز او است، و حکمت او چنین اقتضاء نموده که حیات دنیوی انسان محدود بحدی باشد و بالاخره بقاء و نیستی منجر گردد علت مادی، چون ماده و قوای مادی متناهی التأثير است و همیشه در تغییر و تبدیل است چنانچه گویند ماده اجسام از دو چیز تشکیل شده (ماده و نیرو) و علی الدوام ماده نیرو میگردد و نیرو ماده اینست که ممکن نیست بیک حال باقی ماند- و چنین است صورت مادیت که آن را علت صوری نامند که آن نیز ممکن نیست بیک حال باقی ماند زیرا چنانچه در محل خود ثابت گردیده هر مرکبی که از اجزاء متضاده ترکیب و تشکیل گردیده بالاخره منحل خواهد گردید و چون بدن انسان و حیوان و نبات از عناصر ترکیب گردیده بایستی منحل گردد و ممکن نیست به یک حال باقی بماند علت غایی موت چنانچه در محل خود ثابت گردیده اینست که چون انسان در اینکه عالم محفوظ بماده بدنی و محتاج بلوازم زندگانی است و امور طبیعی هر آنی وی را بطرفی میکشد و مادامی که محبوس در سجن طبیعت است فعلیت وی محفوظ بقوه و وجودش محفوظ بعدم است و بمردن تمام میگردد و بفعلیت اخیر خود میرسد پس مادامی که در دنیا گرفتار لوازم طبیعی است ناقص و ناتمام است و در حکمت الهی مقرر گردیده که هر ناقصی را بکمال رساند و انسان بمردن تمام میگردد و نیز چنانچه ممکن نیست برای طفل در رحم مادر رسیدن بکمال انسانیت مگر اینکه عالم رحم را ترک کند و پا در فضاء خارج گذارد در اینکه عالم نیز بایستی مراحل و منازل را طی نماید تا بکمال لایق بخود برسد و مردن نیز یکی از مراحل و منازل است که بایستی طی کند تا بکمال لایق بخود برسد اگر مردن نبود انسان هیچوقت بکمال لایق بخود نمیرسید و وجود وی لغو میگردد و اعتراض به اینکه هر ناقصی طالب کمال خود است و اگر مرگ کمال باشد

صفحه : ۳۰۲

بایستی هر کسی طالب مردن باشد برای اینکه بکمال برسد و البته وجود کامل بهتر از وجود ناقص است پس چطور است که انسان اینکه قدر از مرگ فرار میکند!

(باسخ)

علت فرار از مرگ دو چیز است یکی محبت دنیا که از مقتضیات قوای طبیعی شهوانی بهیمی و غضبانی سببی بشمار میرود و نفس انسانی پا بند قوای طبیعی است و چون در مردن عمل اینکه دو قوه حیوانی مهمل میگردد و از آن لذائذ خیالی محروم میگردند اینست سر اینکه کسانی که فقط از قبل همین قوای حیوانی محظوظ گردیده‌اند و ابدا آن لذائذ و حظوظات روحانی که از قبل اشراق نور معرفت و محبت الهی نصیب اهلش گردیده بهره‌ای نبرده‌اند و ذره‌ای از آن شهد انس با عالم روحانی بذائقه جانسان نرسیده چنین اشخاصی البته از مرگ گریزانند زیرا که بگمان خود بمردن همه چیز را از دست میدهند اینست که نسبت بیهودیان فرموده اینکه که **وَلَا يَتَمَنَّوْنَ اَبْدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ** آنان هیچوقت آرزوی مرگ نمیکنند برای دو چیز یکی وسائل حظوظات نفسانی و طبیعی از قبیل مال و جاه و شهرت و ریاست و باقی امور که برای خود اندوخته و دل بآن بسته‌اند چون بمرگ از دستشان گرفته میشود اینست که از مرگ گریزانند و چون آرزوی ملاقات رحمت‌های الهی و قرب او را ندارند پس بچه امید آرزوی مرگ

کنند هرگز آرزوی نمیکنند چنانچه اشاره دارد بآن قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ دَوْم سبب فرار از مرگ که هر موجود زنده‌ای از مرگ میترسد و حتی الامکان وسائل حیات و بقاء خود را فراهم مینماید حکمتی است الهی که برای بقاء در دل هر موجودی گذاشته که بغریزه یا باراده اختیاری در بقاء خود میکوشد و وسائل بقاء خود را فراهم مینماید زیرا شکی نیست که حکمت خلقت جمادات و نباتات و حیوانات وجود انسانی است و کمال انسانی در کمالات روحانی است که بایستی در اینکه عالم تحصیل نماید اینکه است که بایستی مدتی در اینکه عالم بماند تا بکمال برسد و آنهایی که اندازه‌ای کمالی پیدا نموده‌اند کامل گردند

صفحه : ۳۰۳

و نیز انسان چون دارای دو جهت است طبیعی و روحانی و نظر به اینکه هر چیزی طالب اصل خود است روح چون از عالم روحانین که فوق عالم جسمانی است تکوّن یافته و بدن و قوای جسمانی از همین عالم جسمانیات تحقق پیدا نموده اینکه است که روحی که در اثر ایمان و تقوی قدری مصفی گردیده طالب عالم روحانی خود و خلاص شدن از موانع طبیعی است و بمقتضای روحانیت خود مشتاق بمرگ میگردد لکن از آن طرف چون طبیعت جسمانی از همین عالم است از مرگ که فساد آن در آنست گریزان است، بقول آن شاعر

جان کشاند سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (نبأ) خبری را گویند که دارای سه شرط باشد اول فائده آن بزرگ باشد دوم از کذب عاری باشد سوم از آن علم یا ظن غالب حاصل گردد مثل قوله تعالی قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (راغب) در اینجا اشاره بدو مطلب بزرگ نموده که مشتمل بر بشارت مؤمنین و تهدید کافرین است مؤمن کامل را بشارت میدهد که گمان مکن بمرگ فانی میگردی و از اعمال خوبت بهره نمیری و بقاء محبوب خود که سالهای متمادی دل بر او بسته‌ای و بامید قرب او ساعات و دقائق عمر خود را گذرانیده‌ای نمیرسی بدان بقدر محبتی که در دل خود اندوخته‌ای و احتیاجات دنیوی مانع از پیش رفت تو بوده بمردن چون موانع طبیعی و پرده‌های ضخیم امور دنیوی که از روی ناچاری جلو تو را گرفته پاره میگردد و هر کس بقدر معرفت و محبت و اعمال نیکویی که کرده بقرب محبوب و اله خود نائل میگردد آن وقت محظوظ میگردد بچیزی که (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده و از نعمتهای روحانی و جسمانی هر دو بهره‌مند خواهی گردید).

و کافر را تهدید مینماید که گمان مکن وقتی از عذاب رستی و آنچه در دنیا از اعمال نکوهیده و ظلم و تعدی باولیاء الله و مخالفت امر اله و متابعت هوای

صفحه : ۳۰۴

نفسانی و شیطانی نموده‌ای گذشته و فراموش گردیده و دار مجازاتی نیست و حساب و کتابی در کار نیست، اینطور نیست که گمان کرده‌ای اینجا جای عمل و محل مهلت و امتحان است که آنچه در باطن خبیث خود نهفته‌ای بروز و ظهور نماید و از قوه بفعل رسد، وقتی مردی باید برگردی بسوی آن کسی که دانای اسرار است، و آنچه در عالم شهادت و محسوسات و آنچه در عالم غیب و پنهان از انظار موجود است تماما در علم حضوری او آشکار است فَيُنَبِّئُكُم اشاره است به اینکه پس از مرگ برای تو ظاهر میگردد آنچه را که گفته‌ای و کرده‌ای با آن صفات و اخلاق نکوهیده‌ای که در باطن خود پنهان نموده‌ای با آثار و لوازم آن تماما بر تو ظاهر میگردد و تو را خبردار مینماید و مطابق عملت جزا می‌بینی (ان خیرا فحیرا و ان شررا فشررا) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ

یَوْمِ الْجُمُعَةِ پس از اعتراض بیهودیان بمؤمنین خطاب مینماید که ای جماعت مؤمنین در روز جمعه وقتی که منادی نداء داد برای نماز جمعه شما حرکت کنید و بشتابید بسوی ذکر خدا که نماز است و در آن وقت معامله و خرید و فروش را رها کنید و اگر بدانید اینکه عمل بهتر است برای شما از معامله و طلب سود.

جمع جمعه و جمعه، جمع و جمعاعات است و از (فَرَاء) لغت ثالثی نقل شده که آن بفتح میم قرائت نموده، و در اینکه چرا جمعه را جمعه نامیده‌اند بین مفسرین گفتاری است:

۱- در چنین روزی خداوند از خلقت اشیاء فارغ گردید و تمام مخلوقات جمع شدند ۲- روزی است که جماعات با هم اجتماع نمودند ۳- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود کعب بن لوی بود ۴- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود انصار بودند، این سیرین گفته پیش

صفحه : ۳۰۵

از آنکه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بمدینه هجرت نماید انصار گفتند یهودیان در هر هفته روز شنبه را اختصاص داده‌اند برای عبادت و نصاری نیز روز یکشنبه را انتخاب نموده‌اند و برای ما نیز بایستی روزی تعیین گردد که اجتماع نمائیم برای عبادت و آن را جمعه نام گذاریم پس از آن سعید بن زراره گوسفندی ذبح نمود و انصار را ضیافت کرد آن وقت چون عده انصار کم بودند همه سیر شدند.

پس از آن اینکه آیه فرود آمد إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ تا آخر، و آن اول جمعه‌ای بود که مسلمانها برای عبادت اجتماع نمودند و قبلا عرب جمعه را عروبه بفتح عین و ضم راء میگفتند (مجمع البیان) إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مفسرین گویند نداء بمنزله اذان بحضور نماز است که وقتی امام بر منبر می‌نشیند برای خطبه نماز جمعه نداء میکند و مردم را میطلبد برای نماز جمعه و بروایت سائب بن زید در زمان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ یک مؤذن ندا میکرد و آن (بلال) بود که وقتی حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روی منبر می‌نشست بلال در مسجد اذان میگفت پس از آن ابو بکر و عمر نیز چنین میکردند لکن در زمان خلافت عثمان چون جمعیت مؤمنین زیاد شده بود دو مؤذن اذان میگفتند یکی در مسجد و دیگری بالای سطح بازار وقتی عثمان روی منبر می‌نشست مؤذن اذان میگفت وقتی اذان تمام میشد جماعت برپا میشد.

فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا السَّيِّئَاتِ لَكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ خلافتی نیست در اینکه امر در فاسعوا برای وجوب است لکن در اینکه مقصود از سعی چیست از مفسرین دو قول نقل شده بعضی گفته‌اند دویدن است یعنی سرعت بدوید برای نماز جمعه (قتاده و ابن زید و ضحاک).

و باقی مفسرین را رأی چنین است که مقصود از امر فاسعوا رفتن بطور متعارف و وقار است نه دویدن. و احادیث صحیح نیز مؤید اینکه رأی است چنانچه از امیر المؤمنین علیه السّلام و از ابی جعفر علیه السّلام و ابن عباس چنین روایت شده (که اگر میدانستیم دویدن واجب است چنان میدویدیم که رداء از دوشمان می‌افتاد).

صفحه : ۳۰۶

خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد که در موقعی که نماز جمعه برپا میگردد بایستی بیع و شراء و معاملات را رها کنید و سعی و کوشش کنید برای ذکر خدا و نماز جمعه و خطبه که مشتمل بر ذکر خدا است و در آن حال نماز و ذکر خدا برای شما بهتر است اگر بدانید یعنی اگر فائده ذکر و عبادت را بدانید.

شکی نیست که در زمان حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و همچنین در زمان خلفاء حقّه و جانشینان آن حضرت نماز

جمعه با شرائطش بر تمام مردهای آزاد مؤمنین واجب عینی بوده.

طبری در تفسیر مجمع البیان بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمائیم.

چنین گوید اینکه آیه دلالت دارد بر وجوب نماز جمعه و تحریم تمام اعمال در موقعی که اذان نماز شنیده میشود زیرا که چون بیع و معامله را نهی نموده در صورتی که بالاترین چیزی که تأمین معاش بآن میشود از راه معامله انجام میگیرد وقتی که از معامله نهی شد باقی تصرفات بطریق اولی مشمول نهی میگردد.

و نیز بدلیل اینکه نهی از بیع نموده معلوم میشود حکم نماز جمعه شامل عیید نمیشود زیرا که بیع و شراء اختصاص بمردان آزاد دارد نه آنهایی که در تحت رقیتند مثل غلامان، و نیز نماز جمعه مخصوص بمکان معین است زیرا که واجب نموده سعی و رفتن بسوی آن محل را، و نیز نماز جمعه برای مکلفین واجب است مگر کسانی که صاحب عذر باشند و آنها کسانی هستند که یا مریض باشند یا مسافر یا کور یا گنگ یا زن و مرد پیری که حرکت بر او دشوار باشد یا عبد باشد یا کسی باشد که منزلش از مسجد جامع زیادتر از دو فرسخ مسافت داشته باشد و با اینکه شرائط نیز واجب نمیشود مگر نزد حضور سلطان عادل یعنی امام علیه السّلام یا کسی را که او منصوب نموده باشد برای نماز جمعه.

و نزد اهل بیت علیهم السلام عدد کامل که جماعت بآن منعقد میگردد هفت نفر است.

صفحه : ۳۰۷

و بعضی گفته‌اند بسه نفر غیر از امام نیز جماعت منعقد میگردد (ابی حنفیه و ثوری) و بعضی گفته‌اند جماعت بچهل نفر مرد آزاد غیر مسافر انجام میگیرد (شافعی) و بقول دیگر بدو نفر غیر از امام نیز جماعت بپا میگردد (ابی یوسف) و بقولی بیک نفر غیر از امام جماعت محقق میگردد مثل باقی نمازهای جماعت (حسن) و اختلاف بین فقهاء راجع بنماز جمعه بسیار است و موضع بیان آن کتب فقهیه است. (پایان) فَإِذَا قُضِيَ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ چنانچه متبادر بذهن میگردد امر فانتشروا مفید اباحه است که پس از نماز جمعه مانعی نیست که دنبال کسب و تجارت بروید و بجوئید فضل خدا را اشاره به اینکه، دنبال کسب و عمل بروید و اثر کار و عمل خود را از خدا بخواهید چنانچه در زبان مردم است که گویند از تو حرکت و از خدا برکت و در احادیث دارد که سه نفرند که دعای آنان قبول نمیشود یکی مردی که بزَن خود نفرین کند چون طلاق بدست او است میتواند او را رها کند نفرین او فائده ندارد دوم کسی که چیزی بکسی بعنوان قرض یا ودیعه بدهد و شاهد یا گرو نگیرد سوم کسی که از خدا طلب روزی کند و دنبال کسب و عمل نرود دعای او مستجاب نميگردد اخبار و احادیث در فضیلت روز جمعه و غسل و عبادت در آن روز بسیار رسیده ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده بهتر روزی که آفتاب در آن برآید روز جمعه است خدای تعالی آدم علیه السّلام را در چنین روزی خلق نموده و در اینکه روز بزمن فرود آمده و در اینکه روز وفات نموده و روز قیامت روز آدینه باشد و هیچ جانوری نیست مگر آنکه در آن روز خدا را تسبیح مینماید و در روز جمعه ساعتی هست که هیچ مؤمنی در آن ساعت دعا نمیکند مگر آنکه

صفحه : ۳۰۸

مستجاب میگردد و راجع بآن ساعت در روایت نقل شده که یکی آن ساعتی است که مؤذن اذان گفته و صفها آراسته گردیده و میخواهند اقامه گویند و در روایت دیگر آن ساعت آخر روز جمعه است وقتی که تقریباً نیم ساعت مانده باشد بغروب (منهج) وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ در اینکه آیه مؤمنین را امر میفرماید بذکر بسیار بر نعمتهای بیحساب که بخلق عنایت نموده مخصوصاً بمؤمنین که بالاترین نعمتها نسبت بآنان ارسال رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و موفق گردیدن آنها بشرف اسلام

و نماز با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است بعض مفسرین گفته‌اند مقصود از ذکر در اینجا فکر است، در حدیث است (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة)

و بروایت دیگر

(ستین سنة)

یک ساعت فکر کردن بهتر است از عبادت یک سال یا شصت سال

در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم

در بیان آیه اشراقاتی ذکر مینماید در اشراق دوم چنین گوید بعد از قوله تعالی وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باصحاب فرمود می‌خواهید شما را خبردار کنم بهترین اعمال و پاکیزه‌ترین آنها نزد پروردگار خودتان که بآن بلند گردد درجات شما و بهتر باشد برای شما از ورقهای طلا و بهتر باشد برای شما از اینکه بدشمن خود رسید و گردن او را بزیند گفتند آن چیست یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود ذکر خدای عز و جل، و نیز از آن حضرت است که فرموده (سبق المفردون)

گفتند آن چیست، فرمود کسانی که مداومت مینمایند بذكر خدا در قیامت وزرهای آنان برداشته میشود و سبک بار میگردند. و بدان که برای کسانی که باطنشان بنور معرفت روشن گردیده منکشف گردیده که بهترین اعمال روحیه و قلبیه و نفسیه و بدئیه ذکر خدا است، و لکن از برای ذکر مراتبی است بعضی قشرند و بعضی لب و برای ذاکر نیز باعتبار ذکر مراتبی است و هر ذکری را نتیجه ایست نتیجه ذکر عبد یعنی (آن کسی که بمقام

صفحه : ۳۰۹

عبودیت رسیده) ذکر خدا است قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و بعضی گفته‌اند در اینکه عبارت تقدیم و تأخیر است زیرا که خداوند امر نمود بذكر با (فاء) تعقیب و باین اعتبار در معنی میگردد مثل قوله تعالی يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ و قوله تعالی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ یعنی یاد کردن عبد خدا را نتیجه اینکه است که خدا او را یاد نموده و چنین است محبت عبد نسبت بخدا و نیز رضای او از خدا که منشأ تمام آنها خواست خدا و منبعث از حب ذاتی الهی و آن لطف و احسانی است که نسبت بمخلوقات خود دارد و حق در مطلب اینست که گوئیم قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم و اینکه یاد خود را مترتب نموده بیاد نمودن و تذکر بنده خدا را بطور اعداد است نه آنکه تذکر و یاد کردن انسان مبدء خود را علت حقیقی باشد برای آنکه خدا او را یاد نماید بلکه تذکر او معد و شرط است برای آنکه لایق گردد که مورد لطف و رحمت مبدء خود واقع گردد و مورد نظر او شود زیرا که تمام حالات عبد تابع آن چیزی است که در علم خدا و در قضاء اجمالی و تفصیلی موجود است، پس یاد کردن ما خدا را سبب آنست که در لوح محفوظ و ذکر حکیم ثبت گردیده و نیز ثمره ذکر عبد و رضاء و محبت او و باقی صفات و اعمال نیک او منتج چنین نتایج عالی است زیرا همان طوری که هر چیز حادثی علت و سبب دارد غایت و فائده نیز دارد و غایت و فائده اش همان است که سبب علّیت فاعل شده است و در محل خود مبرهن گردیده که علت شیئی و غایت آن در معنی یکی است و دوئیت آنها باعتبار است، آیا نمی‌بینی هر فاعل مختاری اول نتیجه عمل را در نظر می‌آورد و همان غایت و نتیجه عمل محرک او می‌گردد، و چون چنین است می‌گوییم چون خدای سبحان علت هر چیزی و غایت او است و اول هر ذکری و فکری و نهایت او است و ظاهر هر موجودی و باطن او است پس باطن او عین ظاهر اول او عین آخر او است و العلم هنا عین العین است پس از اینکه بیان معلوم میشود

صفحه : ۳۱۰

که هر دو وجه در ذکر صحیح است (یعنی چه بگوئیم ذکر خدا سبب ذکر بنده میشود یا بعکس چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید) و اینکه ایضا از علومی است که اختصاص پیدا نموده بدوستان خدا و مشتاقین و مجذوبین او پس از بیان اینکه مقدمه برمیگردیم بیان مراتب ذکر و ذاکر و نتیجه هر یک از مراتب، پس می‌گوییم برای ذکر و ذاکر مراتبی است: ذکر زبان، ذکر جوارح و ارکان، ذکر نفس، ذکر قلب، ذکر روح، ذکر سرّ

بیان تعیین ذکر و نتایج آن

ذکر لسان اقرار بشهادتین و نتیجه آن حفظ خون و مال است

(فاذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان)

ذکر ارکان استعمال طاعات و عبادات است برای رسیدن بثواب

(فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمثوبات)

ذکر نفس بتسلیم اوامر و نواهی برای فائز شدن بنور اسلام

(فاذکرونی بالإسلام اذکرکم بنور الاسلام)

ذکر قلب تبدیل اخلاق ذمیمه و تحصیل اخلاق کریمه برای تشبّه بحق و دخول در سلک دوستان او و اتصال بجناب او

(فاذکرونی بالاخلاق اذکرکم بالاستغراق)

ذکر روح بمنفرد بودن و تحصیل محبت برای حصول معرفت و حکمت

(فاذکرونی بالتفريد و المحبة اذکرکم بالتوحيد و القربة)

ذکر سرّ بذل وجود برای یافتن معبود

(فاذکرونی ببذل الوجود و الفناء اذکرکم بنیل الشهود و البقاء)

و اینکه حقیقت قوله تعالی است که در حدیث قدسی است

(و ان ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی)

و اینکه لب لباب و ذکر حقیقی و غایت اخیر امر است که در آیه بالا امر بذکر نموده، و آن اینکه است که میگرداند ذاکر را مذکور

و مذکور را ذاکر، بلکه ذکر و ذاکر و مذکور یکی می‌گردد، چنانچه حق تعالی فرموده لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ

صفحه : ۳۱۱

الواحد القهار

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الْأَمْرُ

فكأنه خمر ولا قدح و كأنها قدح ولا خمر

پس اینکه مطالب را بفهم و قدر آن را بدان.

پس از آنکه مراتب ذکر معین گردید قوله تعالی وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا جَامِعًا تمام مراتب ذکر میگردد، و نیز شامل میگردد مراتب غایت و فوائدی که از تمام اقسام بر آن مترتب میگردد قوله تعالی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ اشاره به اینکه برای هر مرتبه‌ای از آن فلاح و رستگاری است بحسب همان مرتبه و همان طوری که مناسب آن است (فاذْكُرُوا اللّٰهَ بِاللِّسَانِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ) رستگاری است باعتبار حفظ جان و مال و امان (و بعمل الاركان لعلکم تفلحون) برسیدن بدرجات بهشت (و بالنفس بالاستسلام لعلکم تفلحون) بنور الاسلام و استغراق در محبت قلب شاید رستگار گردید (و بالروح لعلکم تفلحون) بمعرفت و حکمت و از جهت باطن بقاء در حق شاید رستگار گردید برسیدن شهود او و جمال او و بقاء بالله بعد فنا فائز گردید پایان آری معنی حقیقی ذکر همان تذکر است و ذکر کثیر در باره کسی صادق آید و وی را در ردیف ذاکرین حقیقی بشمار آرد که در تمام حالات در خوشی و ناخوشی در حال صحت و مرض در بلاء و نعمت در همه حالات چشم دلش بسوی حق نگران باشد و در تمام اعمال رضای مبدء خود را منظور دارد و هر یک از اعضاء و جوارح خود را بر آن عملی که موظف بر آن گردیده و ادا نماید و آنی از وظائف مرجوعه بآن سستی ننماید آن وقت بداند که در مورد لطف الهی واقع گردیده و منظور نظر حق تعالی گردیده کسی که چنین حالتی صفت و ملکه او گردد بصفای قلب خود می‌یابد که ذاکر و مذکور و محب و محبوب و حامد و محمود و شاکر و مشکور او است و بس یعنی دیگر خود را منشا اثر مستقل نمی‌بیند و تمام فضائل را از حق و قائم باو می‌بیند یعنی فعل و عمل خود را در عین حالی که از خود میدانند نسبت بحق

صفحه : ۳۱۲

تعالی می‌دهد و نه آنکه خود را مسلوب الاختیار داند بلکه میدانند اختیار او ناشی از اختیار حق است اگر گوید من فلان عمل را نمودم درست گفته و اگر گوید خدا کرده آن نیز درست است.

وَ اِذَا رَاوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا اَنْفَضُوْا اِلَيْهَا وَ تَرَكُوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِّنَ اللّٰهِوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الرَّاٰزِقِيْنَ در بیان شأن نزول آیه گویند بروایت جابر انصاری که گفته روزی از روزهای آدینه ما با رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نماز میخواندیم قافله‌ای با صدای طبل وارد گردید مردم نماز را بردند و رفتند بعضی برای خرید و بعضی برای تماشای طبل و نماندند مگر دوازده نفر که با رسول صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در نماز بودند اینکه بود که اینکه آیه در مذمت آنان فرود آمد که وقتی تجارتی بینند یا لهو و لعبی برپا گردد تو را رها کنند و بروند.

از حسن بصری و مالک چنین نقل میکنند که سالی در مدینه قحطی شد و غلایی دحیه ابن خلیفه از تجارت شام باز آمده بود و زیت داشت که در موقعی که حضرت رسول صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در منبر خطبه میخواند وارد گردیده با صدای طبل مردم حضرت را تنها گذاشتند و رفتند مگر اندکی از آنها باقی ماندند حضرت فرمود بآن خدایی که مرا برآستی فرستاده اگر همه رفته بودند از اینکه وادی آتشی برمی‌آمد و همه میسوختند و نظر باختلاف اخبار آراء دیگری نیز نقل شده لکن در معنی همه یکی است.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که گوش زد بشر نماید که گمان نکنید بکوشش خودتان بدون خواست خدا توانید جلب نفع بر خود یا دفع ضرر از خود بنمائید بلکه اگر چشم دل خود را باز کنید خواهید فهمید که آنچه خدا بخواهد از خیر و برکت در اثر بندگی و اطاعت پدید میگردد و روزی شما را وسیع میگرداند و آن برای شما بهتر است از اینکه بخیال نفع یا لهو و لعب پیمبران او را رها کنید و دنبال هوی و هوس خود روید.

صفحه : ۳۱۳

اشاره

مدنیّه و هی احدی عشره آیه

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مَسْنُونٌ يَخْتَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَاللَّهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لِنَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرُضُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹)

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)

صفحه : ۳۱۴

(ترجمه)

سوره منافقین در مدینه فرود آمده و یازده آیه است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص.

(ای محمّد) وقتی منافقین نزد تو آمدند گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو فرستاده و رسول خدایی، و خدا میدانند که تو رسول و فرستاده شده او میباشی و خدا گواهی می‌دهد که منافقین دروغگویند-

قسمهای خود را سپر قرار داده‌اند پس مردم را از راه حق تعالی باز می‌دارند و حقیقتا آنچه می‌کنند عمل بدی است

و عمل بد آنها اینک است که ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند پس خدا مهر نهاد بر دل آنها اینک است که آنان نمی‌فهمند و چون تو منافقین را بینی هیکل و جسد آنان تو را بشگفت می‌آورد و هر گاه سخن گویند گوش میکنی بسخن ایشان، و گویا آنان چوبی میباشند بدیوار نهاده شده هر فریادی که میشوند گمان میکنند برای هلاکت آنها است اینها دشمنانند پس حذر کنید از اینها ای مؤمنین خدا بکشد آنان را چگونه دروغ می‌بندند-

و چون بآنها گفته شود بیائید تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله از خدا طلب آمرزش کند برای شما سر بیچند و بینی آنها را

که اعراض کنند در حالی که آنها تکبر کنند گانند-

مساوی است بر آنها طلب آموزش کنی بر آنان یا نکنی هرگز خدا آنها را نمیآمرزد زیرا که خدا هدایت نمیکند گروه فاسقین را- منافقین کسانی میباشند که گویند انفاق نکنید بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشند تا آنکه در زمین متفرق گردند (یعنی از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بروند و او تنها بشود) در صورتی که خزینه‌های آسمانها و زمین ملک خدا است و لکن منافقین نمیفهمند-

منافقین گویند اگر ما برگردیم بسوی

صفحه : ۳۱۵

مدینه هر آینه باید البته بیرون کنند عزیزترین آنها ذلیل‌ترین آنها را در صورتی که عزت و جلال مخصوص بخدا و پیمبر او و مؤمنین است لکن منافقین نمیدانند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باز ندارد شما را از ذکر خدا مالهای شما و نه اولادهای شما و کسی را که مال و اولادش باز دارد وی را از یاد خدا پس آنها زیان کارانند.

(ای مؤمنین) انفاق کنید (در راه خدا) از آنچه بشما روزی دادیم پیش از آنکه مرگ شما را فرا گیرد (و محضر شوید و یقین بمرگ خود کنید) پس میگوید ای پروردگار من چه شود اگر مرگ مرا عقب بیندازی و مرا مهلت دهی تا یک مدت نزدیکی که صدقه دهم و بوده باشم از مردمان نیکوکار،

و هرگز هیچ نفس عقب نیفتد اجلش وقتی برسد وقت مقدرش و خدا دانا است بآنچه عمل میکنید.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ خلاصه آنچه مفسرین در شأن نزول آیه گویند اینکه است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب از جنگ بنی المصطلق فارغ گردیدند پس از غارت و گرفتن غنیمت، مجاهدین مسلمانها بکنار چاهی رسیدند که از آن آب بردارند در میان مهاجرین و انصار نزاعی پدید گردید عبد الله بن ابی که یکی از رؤساء انصار و از اهل مدینه بود بانصار خطاب نمود که همه تقصیرات از ما بوده که اینکه مهاجرین را در مدینه راه دادیم و برای خودمان در دسر فراهم نمودیم و آنها را بر خود مسلط گردانیدیم البته وقتی بمدینه مراجعت نمودیم آنهایی که نان و نمک ما را خورده و با ما مخالفت و عداوت می‌نمایند چون ما اشراف و اعزّه میباشیم و آنها که اذله و فقراء میباشند و بر ما تجاوز مینمایند لازم است آنها را از مدینه بیرون کنیم و آسوده شویم- و مرادش از (اعزّه) خودش بود و از (اذل) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

صفحه : ۳۱۶

زید بن ارقم که جوانی از انصار بود خدمت حضرت رسول مشرف گردید و قضیه را بسمع مبارکش رسانید آن حضرت امر فرمود که اصحاب حرکت کنند و زود خود را بمدینه رسانند، پس حضرت رسول عبد الله بن ابی را خواست و فرمود چیست آنچه از تو

عقیده‌شان نیست دروغ

صفحه : ۳۱۸

میگویند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اینکه قسم خوردن آنها را به سپر تشبیه نموده شاید اشاره باین باشد که همان طوری که سپر دو فائده دارد یکی حفظ جان و دیگر جلوگیری از تعدی نمودن غیر است و منافقین نیز در اینکه شهادت دروغشان دو مقصود در نظر دارند یکی حفظ مال و جانشان که باظهار شهادتین مال و جانشان در امان گردد و دیگر قسم خوردنشان را سپر قرار میدهند که بهر وسیله‌ای که ممکن باشد راه خدا را برای دیگران ببندند و مؤمنین را از راه حق و حقیقت منحرف گردانند و محقق و مسلم است که عمل آنها بسیار بد است زیرا که ضرر منافقین بر مؤمنین زیادتر از کسانی است که اظهار کفر مینمایند.

معلوم است همان طوری که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منافقین بسیار بودند که بظاهر اظهار شهادتین مینمودند و در باطن بر علیه مؤمنین فساد میکردند در اینکه زمان ما و پیش از ما نیز مفسدین و مخربین دین بلباس مسلمین درآمده و غرضشان فریب دادن مردمان ساده لوح بوده و هست.

چنانچه می‌بینیم عمده فساد اخلاقی که امروز سرتاسر جامعه اسلامی را گرفته و مخصوصاً جوانهای ما را فاسد نموده عامل مؤثرش همین اشخاص منافقند که بعضی بلباس روحانین درآمده و بعضی بطرز دیگر مردم را اغواء مینمایند و آیات قرآنی را بطور سلیقه مردم و مطابق قصد سوء خودشان تفسیر و تأویل می‌کنند، و خدای تعالی خبر داده از اینها و آن آیاتی را که مطابق میل خود معنی می‌کنند بیان فرموده بعد از آنکه آیات را دو قسم نموده بعضی محکومات و بعضی متشابهات می‌فرماید فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا سوره آل عمران آیه (۵).

صفحه : ۳۱۹

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ذَلِكَ اشاره بمنافقین است که اینان ایمان آوردند پس از آن کافر شدند در اینکه آیه دو احتمال می‌رود یکی آنان بزبان ایمان آوردند و از روی نفاق و ترس یا طمع یا غرض شوم دیگری که در نظر داشتند اقرار بشهادتین نمودند و پس از آن کفر خود را ظاهر گردانیدند چنانچه همین عبد الله بن ابی‌چنین بوده که پس از آنکه در سلک مؤمنین درآمده اظهار کفر نمود.

دیگر شاید آیه اشاره باین دارد که بعضی از منافقین چنینند که چون ایمان در قلب آنان رسوخ نموده وقتی بعض آیات معجز نمای قرآنی را از زبان مبارک پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میشنیدند اظهار ایمان مینمودند و وقتی برؤسای خود میرسیدند می‌گفتند ما با شمائیم خدای از آنان خبر میدهد وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ لکن بمناسبت مقام معنی اول ظاهرتر است، فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ چنین کسانی که ایمان آوردند پس از آن کافر شدند خدا مهر نهاده بر قلب آنها پس آنها نمی‌فهمند.

چون قلب انسان در اصل خلقت دارای دو رو و دو جنبه است رویی دارد بعالم ملکوت و عالم ملائکه و رویی دارد بعالم طبیعت و عالم شیطان، اگر آن وجه ملکوتی قوت گیرد و قلب لطیفه ربانی گردد آن وقت است که قلب انسان عرش الرحمن و محل تردد ملائکه و الهامات ربّانی می‌گردد و اگر آن وجه طبیعی وی غالب گردد شیاطین بر وی غلبه مینمایند و بوسوسه او را در فساد

می‌اندازند چنانچه در احادیث دارد قلب بشر دارای دو گوش است بگوشی آواز ملک را می‌شنود و بکارهای خوب مائل می‌گردد و بگوش دیگر آواز شیاطین را می‌شنود و بکارهای زشت ناپسند مائل میگردد و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می‌کنند که فرموده (اگر نبود که شیاطین اطراف قلب بنی آدم را گرفته‌اند هر آینه انسان نظر مینمود به

صفحه : ۳۲۰

ملکوت آسمانها و زمین).

و هر فردی از بشر از دل و قلب خود میفهمد که گاهی مائل می‌گردد بانجام دادن کارهای نیکوی خدا پسند باید بداند که آن بتوسط ملک بقلبش الهام گردیده، و گاهی مائل می‌گردد بکاری که در آن شرّ و مفسده و مخالف امر حق تعالی است باید بداند که آن القاء شیطانی است.

و اینکه را نیز باید دانست که ابتداء قلب بشر نسبت باین دو جهت در استعداد و قابلیت یکسان است اگر تابع هواهای نفسانی گردد و نفس امّاره بر وی غالب گردد آن لطیفه ربانی و آن روح الهی که بعد از خلقت آدم علیه السلام فرمود وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي پوشیده می‌گردد و راه تردد ملائکه و الهامات ربّانی را می‌بندد و چنین فردی دیگر بتمام معنی تابع نفس و شیطان میگردد اینک است که فرموده:

فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ عَنِ نَفَقَاتِهِمْ یعنی نفاقشان دلیل بر اینکه است که راه قلب منافقین بعالم ملکوتین و ملائکه بسته شده و چشم دل آنان کور شده و گوش دلهاشان کر گردیده صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ یعنی کر و گنگ و کورند پس آنها تعقل نمیکنند گوش آنها کر است یعنی گوش قلبشان، گنگند یعنی از حرف حق زدن، کورند یعنی چشم قلبشان، نه اینکه اعضاء ظاهره آنها.

لکن اگر تابع عقل و شرع گردیده، و تمام اعمال و افعال خود را روی میزان عقل و شرع استوار گردانیده آن وقت قوای شیطانی و نفسانی تحت الشعاع عقل واقع میگردند و چشم حق بین او باز میگردد و آثار حقّانی را در همین عالم طبیعی مشاهده مینماید، و نیز گوش قلب وی شنوا و زبان حق گوی او گویا میگردد.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْتُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ اى نبی اکرم وقتی تو آنان را ببینی هیکل و جسم آنها تو را عجب نماید.

بروایتی عبد الله عباس ابی سلول مردی جسیم و تناور و نیکو صورت بود و لهجه فصیح داشت وقتی سخن میگفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گوش بسخن وی میداد اینک است که فرمود تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ اجسام آنان تو را بشگفت میآورد و اگر

صفحه : ۳۲۱

حرف بزنند گوش بگفتار آنها میدهی كَأَنْتُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ اشاره به اینکه اینان صورتند بلا معنی جسمند بلا روح قالبند بلا روان. آری کسی که روح ایمان و تقوی در وی نباشد جمادی ماند که از نعمت حیات محروم باشد و اینکه فرموده گویا آنان چوبهایی میباشند بر هم نهاده و بر دیوار تکیه داده منتهای پستی و بیمقداری آنان را میرساند و اشاره به اینکه اینان حتی از حیوانات و گیاهان بدترند.

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَادُّونَ فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ بعضی قراء (خشب) در آیه بالا- را بسکون شین قرائت نموده‌اند اشاره به اینکه هر کس از خدا نترسد از همه چیز میترسد اینک است که کفار هر صدایی که میشنوند گمان میکنند بر ضرر ایشان است و میترسند هُمُ الْعَادُّونَ چنین کسان دشمن تو و اهل اسلامند فَاحْذَرُهُمْ اى پیمبر اکرم از چنین مردمانی حذر نما قَاتَلَهُمُ اللَّهُ خدا بکشد آنان را چگونه آنها از راه حق برگشته‌اند و بر خدا دروغ می‌بندند.

چنانچه در حدیث صحیح دارد که پس از خلقت آدم ذره‌هایی از پشت آدم بیرون ریخت بعضی کوچک بعضی بزرگ بعضی نورانی بعضی ظلمانی آدم سؤال میکند که چرا اینها بیک طور خلقت نگردیدند! در پاسخ خطاب از مصدر الوهیت میرسد که بایستی بین افراد بشر تفاوت باشد بعضی فقیر که در اثر صبر مستحق ثواب و رحمت الهی گردند و بعضی غنی که در مقام شکرگزاری ولی نعمت خود برآمده و مالی که بوی بخشوده در راه رضای او مصرف نماید و بانفاق مستحق اجر بی پایان گردند تا آخر حدیث (۲).

(۱) سوره الفاطر آیه (۱۶) خطاب بتمام افراد بشر است که همگی شما فقیرید و غنی مطلق ذات پروردگار است و بس.
(۲) حدیث مفصل است و در اصول کافی شیخ کلینی بسند معتبر از ابی جعفر (ع) نقل میکند.

صفحه : ۳۲۴

درست است که رحمت الهی عام است و بدون سبب و جهت مبذول بر مخلوقات گردیده لکن رحمت خصوصی نسبت باشخاص منوط باستعداد است و تمام اینکه وسائل مثل ارسال رسل و پیمبران و انزال کتب آسمانی و اوامر و نواهی و اعمال خیرات تماما برای همین مقصود است که بشر در معرض نفحات رحمت و فیوضات غیر متناهی او واقع گردد زیرا که رحمت خصوصی محل قابل میخوهد و بازماندن مردم از آن رحمت خاص برای اینکه است که خود را مستعد و در معرض گرفتن آن واقع نگردانیده‌اند. يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ آیه در مقام بیان گفتار ناروای عبد الله بن ابی برآمده که مقصود آن ملعون چنین بوده که وقتی بمدینه برگشتیم البته بیرون میکند عزیزتر که غرضش نفس خبیث خود او است ذلیل تر که مقصودش نفس شریف پیمبر اسلام بوده اینکه بود که حق تعالی برای رد سخن او فرموده تمام عزتها و بزرگواریها و غلبه و استیلاء اولاً و بالذات مخصوص بذات کبریایی حق تعالی است زیرا که غیر او همه ذلیل و تحت اقتدار اویند.

و ثانیاً و بالعرض مخصوص پیمبر او که اختصاص برسالت او پیدا نموده، و در رتبه سوم مخصوص بمؤمنین است که تابع رسول و از مشکاة و زجاجه نور وجود مبارکش پرتوی در قلب مؤمنین افتاده و از آن استضاءه مینمایند و لکن چون منافقین در اثر نفاق قلبشان تاریک گردیده، و چشم دلشان نابینا، و گوش دلشان کر است.

اینکه است که آن عزت و جلال و نور و عظمتی که خدا برسولش عنایت نموده و مؤمنین را از آن بهره‌مند گردانیده آنان نتوانند درک نمایند فقط عزت را در مال و جاه و مقام دنیوی طبیعی دانند. آری کسی را که خدا باو نور نداده چگونه توانند معنی حقیقی نور را

صفحه : ۳۲۵

ادراک نمایند و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ سوره نور آیه (۴۰).

مفسرین گویند عزت خدا پنج قسم است:

(اول) عزت ملک و بقاء (دوم) عزت و عظمت کبریاء (سوم) عزت بذل و عطاء (چهارم) عزت رفعت و غنا (پنجم) عزت بهاء و جلال.

و عزت رسول نیز پنج است (اول) عزت سبق و ابتداء (دوم) عزت اذان و نداء (سوم) عزت تقدیم قدم صدق بر انبیاء (چهارم) عزت اختیاری و اصطفاء (پنجم) عزت ظهور بر اعداء.

و عزت مؤمنین نیز در پنج چیز است (اول عزت تأخیر چنانچه در باره آنها است (نحن الاخرون السابقون) یعنی عقب افتادیم برای آنکه از حال پیشینیان مطلع گردیم و کسی از حال ما مطلع نگردد.

دوم عزت تیسیر بیانش قوله تعالی و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ و يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ سَوْمَ عَزَّتْ تَبَشِيرِ و بَشَّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا چهارم عزت توقیر بیانش و أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ سوره آل عمران آیه ۱۳۳ پنجم عزت تکثیر بیانش قوله تعالی (انکم اکثر الامم) (ابو الفتوح) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ بعد از بیان گفتار منافقین و خبث باطن آنان خطاب بمؤمنین نموده که شمایی که بشرف اسلام مشرف گردیده‌اید و از عزت و شرافت خدایی که برسولش داده برخوردار شده‌اید اگر خواهید از نعمت حیات بهره‌مند گردید از متابعت نفس و هوی و هوس و از محبت مال و اولاد احتراز نمائید و نگذارید دنیا شما را از یاد خدا غافل گرداند زیرا چنانچه در احادیث دارد (حب الدنيا رأس کل خطیئة)

کسی که مشغول دنیا گردد البته از یاد خدا غافل میگردد زیرا که امور طبیعی و الهی

صفحه : ۳۲۶

باعباری ضد هم و مقابل یکدیگرند اینکه است که طالب سعادت بایستی از دنیا و حظوظات مادی قناعت نماید بقدری که مسافر سفر آخرت محتاج بآن است.

آری کسی که تمام عمر خود را صرف امور مادی و مشغول امور طبیعی گردید البته از یاد حق تعالی اعراض مینماید و چنین کسی سرمایه عمر خود را که میتوانست بآن سعادت خود را که در اثر یاد خدا نصیب اهلش شده تأمین نماید از دست داده و زیان برده. و أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ و أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ... و نیز امر بمؤمنین نموده که از آنچه بشما روزی داده‌ام انفاق نمائید پیش از آنکه بیاید شما را آثار مرگ پس تأسف خورید و بگوئید بار خدایا چرا اجل مرا عقب نینداختی تا وقت نزدیک.

بعضی از مفسرین و أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ و أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ... و نیز امر بمؤمنین نموده که از آنچه بشما روزی داده‌ام انفاق نمائید پیش از آنکه بیاید شما را آثار مرگ پس تأسف خورید و بگوئید بار خدایا چرا اجل مرا عقب نینداختی تا وقت نزدیک.

بعضی از مفسرین و أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ و أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ... و نیز امر بمؤمنین نموده که از آنچه بشما روزی داده‌ام انفاق نمائید پیش از آنکه بیاید شما را آثار مرگ پس تأسف خورید و بگوئید بار خدایا چرا اجل مرا عقب نینداختی تا وقت نزدیک.

صفحه : ۳۲۷

اینکه است که در احادیث از معصوم رسیده (دنیا و آخرت مثل دو کفه ترازو میباشند اگر یکی بالا رود دیگری پائین میآید و در روایت دیگر تشبیه بمشرق و مغرب نموده همان طوری که نزدیک شدن بمشرق بعینه دور شدن از مغرب است و عکس آن نیز چنین است، هم دنیا زیادتر از قدر احتیاج و نزدیک شدن بامور طبیعی بعینه دور شدن از عالم روحانی است.

پس از آنکه نهی فرموده از متابعت هوی و هوس و مال و اولاد که غرض اصلی آن تخلیه نفس است از آنچه آدمی را از یاد خدا

باز دارد، امر فرموده بتخلیه نفس و مصداق کامل تخلیه محلی شدن نفس انسانی است بزبور ملکه سخاوت که بانفاق محقق پذیرد و چنانچه گفته شد از (ماء) در مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ عموم توان استفاده نمود یعنی آنچه بشما عطا نمودیم اعم از اینکه مال باشد یا علم نافع یا مقام یا جاه یا غیر آن دیگران را نیز از آن برخوردار نمائید.

از اینجا توان فهمید که سعادت انسانی در پرتو تخلیه و خالی شدن نفس از محبت دنیا و پیروی خواهشهای نفسانی و تخلیه بفضائل اخلاقی انجام میگیرد، آری تا وقتی که قلب انسانی و آن لطیفه ربانی از رذائل نفسانی و کثافات اخلاقی تصفیه نگردد دارای ملکه تقوی نمیگردد، و کسی که از اینکه اکسیر خدایی یعنی ایمان کامل و تقوای برخوردار نگردد هرگز شیرینی ذکر خدا بذائقه جاننش نخواهد رسید اینکه است که وقت مردن که بعضی حقائق بر وی مکشوف میگردد آرزو میکند که کاش برمیکشتم دنیا و جبران ما فات عمر خود را مینمودم، لکن متأسفانه پشیمانی فائده ندارد زیرا که وقت عمل که در آن استعداد کمال باقی بود از کفش رفته قوای استعدادی وی که میتوانست بآن سعادت خود را تأمین نماید از دستش گرفته شده و بفعلیت اخیر خود رسیده دیگر محلی برای استکمال وی باقی نمانده، و آن وقت موقع نتیجه گرفته است اگر محلی برای استکمال وی باقی بود بمقتضای فیاضیت حق تعالی خواهش وی را میپذیرفت و بوی مهلت میداد (وَمَا رَبُّكُمْ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)

صفحه : ۳۲۸

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا (لن) را برای تأکید مضمون جمله میآورند یعنی وقتی که مدت عمر انسان سر آمده و موقع مرگش رسید هرگز عقب افتاده نمیشود و در جای دیگر فرموده فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ سوره اعراف آیه ۳۲ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ شاید اشاره بهمان استظهاری است که کردیم که اجل انسان موقعی میرسد که آنچه در وی از کمالات بالقوه یعنی قابلیت و استعداد کمال در آن بوده بفعلیت رسیده باشد یعنی بانتهاء رسیده باشد و شکی نیست که افراد بشر در قابلیت و استعداد کمال تفاوت بسیار دارند هر کسی اندازه‌ای استعداد در او هست اگر آن را در مدت حیات از قوه بفعال درآورد سعادت مند می‌گردد و اگر آن قوه را مهمل گذارد وقتی مدتش بآخر رسید یعنی بفعلیت اخیر خود رسید دیگر اصلاً لایق کمال نیست و خدا دانا و خبیر و عالم است هم باعمال شما و هم بدرجه استعداد شما برای تحصیل کمال.

صفحه : ۳۲۹

سوره التغابن

اشاره

مدتیّه و هی ثمانی عشره آیه بالا جماع

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

و الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِهِ فَدَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَبِيعْشَ ثَمَّ لَتُبْعَثُنَّ بِمَا عَمَلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷) فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ لِكَلِمَةٍ سَلِيمَةٍ (۱۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعَفَّوْا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنْ تَقَرَّبُوا اللَّهَ قَرَّبًا حَسَنًا يَضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

صفحه : ۳۳۰

(ترجمه)

سوره تغابن در مدینه فرود آمده و آن هیجده آیه است و رأی ابن عباس بر اینکه است که اینکه سوره در مکه فرود آمده و سه آیه آخرش در مدینه نازل شده.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص.

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند ذات ایزد متعال را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (آن خدایی را) که ملک و سلطنت مخصوص باو است و حمد و ستایش نیز مخصوص (بذات کبریایی) او است و او بر هر چیزی قادر و توانا است. ذات پروردگار آن کسی است که شما را از نیستی بهستی آورده پس بعضی از شما کافر گشتید و بعضی از شما مؤمن گردیدید و خدا بآنچه عمل میکنید بینا است

آسمانها و زمین را بحقیقت و درستی خلقت کرده و تصویر نموده شما را پس نیکو

صفحه : ۳۳۱

گردانیده صورت شما را و بسوی او است بازگشت (امور)

میدانند خدا آنچه را که در آسمانها است و آنچه را که در زمین است و میدانند آنچه را که پنهان میدارید و آنچه را که ظاهر مینمائید (یعنی علم او محیط بهمه چیزها است) و او عالم است بآنچه در سینه‌های شما است

آیا نرسید بشما خبر کسانی که در زمان پیش کافر شدند پس چشیدند عقوبت کارشان را و برای آنان است در آخرت عذاب دردناک

آن عذاب برای آنست که می‌آمد برای آنها پیمبران با معجزه‌های روشن پس از روی تعجب گفتند آیا بشری (مثل ما) ما را هدایت میکند، پس کافر شدند و اعراض نمودند و خدا (از کفر و ایمان آنها) غنی و بی‌نیاز است، زیرا که ذات پروردگار ستوده تمام

(خصلتهای نیکو است).

کسانی که کافر شدند گمان کردند هرگز (در قیامت) مبعوث نخواهند گردید ای محمد بگو آری قسم پروردگار من که البته (در روز معاد) مبعوث میگردید پس از آن البته آگاه گردیده میشوید آنچه کرده‌اید در دنیا، و زنده شدن شما (در قیامت) و خبردار گردانیدن شما بر خدا آسان است-

پس ای مردم ایمان آورید بخدا و رسول او و نور (قرآن) آن چنان که فرود آوردیم آن را و خداوند آنچه می- کنید با اطلاع است روزی که جمع میکند شما را برای روز جمع و روز زیان رسیدن بیدکاران است (که سرمایه عمر خود را تلف نموده و خسران برده‌اند)، و کسی که ایمان بیاورد بخدا و عمل نیکو بکند پوشیده میشود از وی گناهایش و داخل میکند او را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جاری است و در آن بهشتها همیشه جاویداند و اینکه است رستگاری بزرگ.

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آنها یاران آتشند و در آن جاویداند و آتش جهنم بد بازگشتی است-
نمیرسد بکسی مصیبتی مگر باذن و خواست خدا و کسی که بخدا ایمان آورد قلب او هدایت می‌یابد و خدا بهر چیزی دانا است-
اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را پس اگر اعراض نمائید و پشت کنید جز اینکه نیست که فقط (وظیفه) رسول ما تبلیغ ظاهر و آشکار است-

صفحه : ۳۳۲

خدا است و نیست الهی مگر او و باید بر خدا توکل کنند مؤمنین.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید محققا بعضی از زندهای شما و اولادان شما دشمن شمایند پس از آنان حذر نمائید، و اگر از خطای آنان گذشت نمائید و آن را بپوشید و در گذرید پس خداوند آمرزنده و مهربان است-
اینکه است و جز اینکه نیست که مالهای شما و اولادان شما فتنه و آزمایند و نزد خدا است اجر بزرگ-
(ای مؤمنین نگاه دارید خدا و اوامر او را آن قدری که استطاعت دارید و استماع نمائید (کلام خدا را) و اطاعت کنید و در راه خدا انفاق نمائید که آن بهتر است برای شما و کسی که باز داشته شد از بخل نفسش چنین اشخاصی آنها رستگارانند،
اگر بخدا قرض دهید قرض نیکو برای شما (بچندین برابر زیاد کند) و شما را بیمارزد و خداوند بسیار شکر پذیرنده و بردبار است
عالم و دانا بآنچه پنهان و آنچه ظاهر و هویدا است و غالب بر همه چیز و درستکار و حکیم است.

(توضیح آیات)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در اینجا و در سوره (جمعه) بصیغه استقبال یعنی (یسبّح) که دلالت بر زمان حال یا آینده دارد ذکر فرموده و در سوره (صفه) بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد بیان نموده، و در جای دیگر بصیغه امر سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و چنانچه گفته شده اینکه تعبیرات دلالت دارد بر اینکه آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه بین آنها است از ذوی العقول مثل انواع و اصناف ملائکه و تمام افراد و اصناف بشر و انواع و اصناف جن- و پریان یا غیر ذوی العقول مثل انواع و اقسام حیوانات و نباتات حتّی جمادات دانسته و ندانسته علی الدوام تسبیح و تنزیه و ستایش میکنند مبدء آفرینش را و او را بپاکی یاد میکنند و همه رو باو دارند و از

صفحه : ۳۳۳

آن فرد متعال فیض میطلبند، و همه موجودات در اینکه نحو ستایش یعنی بدلالیت وجود تکوینی و اعمالی که موظف بر آنند

یکسانند، فرقی که هست اینکه است که صاحبان عقل از روی فهم و شعور باضافه بر دلالت تکوینی وجودشان دانسته و باختر استایش مینمایند.

لکن باقی اصناف موجودات اگر قبول کنیم که آنان بکلی فاقد شعور و عقلمند ستایش آنها بدلالت تکوینی است لکن بنا بر قول بعضی از حکماء که در تمام موجودات حتی جمادات ادراک و شعور قائلند آنها نیز از روی علم و شعور ستایش می- نمایند، اگر چه علم بعلم خود ندارند، بلکه در غریزه هر یک ذکر مخصوصی نهاده و بزبان مخصوص بخود مبدء خود را ستایش مینمایند و اینکه معنی را تأیید مینماید آیات قرآنی و از اخبار و احادیث نیز کاملاً- میتوان استفاده نمود که برای هر موجود ذکری است که مخصوص بوی است.

بعد گویا در مقام علت ستایش موجودات برآمده که چرا او را ستایش می- کنند، برای اینکه (لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ) او پادشاه و صاحب ملک و آفریننده و روزی دهنده تمام موجودات است، اینکه است که بدلالت طبیعی خود همگی روی نیازمندی بآن بی نیاز مطلق دارند و علی الدوام از او فیض میطلبند و حمد و ثنای او را میگویند و بعض افراد بشر که بزبان منکر میگرداند از جهت دلالت طبیعی و فطرت باطنی که فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا نیز همه رو باو دارند و لو اینکه علم بعلم خود ندارند و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (واو) در هُوَ دلالت بر حال دارد یعنی و حال آنکه او جل و علا علاوه بر اینکه صاحب ملک و ملکوت و مجد و علو است توانا است بر ایجاد هر چیزی و اعدام آن و میداند سایر امور از قلب و انقلاب آن و تمام کارها بقدرت و توانایی او انجام میگیرد. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ مرجع ضمیر (هو) الله در آیه بالا- است بعلاوه بر اینکه (هو) خودش یکی از اسماء الهی است اشاره باین است که آن خدایی که صاحب ملک و ملکوت و توانای مطلق است شما را

صفحه : ۳۳۴

آفریده و پس از آفرینش بعضی از شما افراد بشر کفران نعمت وجود نموده و بولی نعمت خود کافر شدید و انکار الوهیت نمودید و در مقام ستایش و حمد و ثناء ذوالجلال برنیامدید، و بعضی از شما سر تسلیم فرود آورده و پیرو حق و حقیقت گردیده و ایمان آوردید و بایست بدانید که خدا بتمام نیات و آنچه در باطن خود مخفی گردانیده‌اید و آنچه می‌کنید دانا و بینا است. چنانچه بعضی از مفسرین استظهار نموده‌اند آیه اشاره باین دارد که انسان در اعمال خود مختار است، زیرا که خلقت بشر را نسبت بخودش میدهد هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدا آن کسی است که شما را آفریده پس از آفرینش بعضی از شما کافر شدید و بعضی از شما مؤمن که آفرینش را نسبت بخودش میدهد و کفر و ایمان را نسبت بخود افراد بشر یعنی بعضی از شماها باختر خود کافر و بعضی دیگر باختر خود مؤمن گردیدید، و اینکه آیه بطلان گفتار اشاعره و جبریها را می‌رساند که گویند کفر و ایمان بدست خداست هر کس را خواست با ایمان باشد قبول ایمان مینماید و هر کس را خواست کافر باشد قبول ایمان مینماید و سخن جبریها باضافه بر اینکه مخالف با عدل الهی است در عذاب کفار محذورات دیگری نیز در بر دارد مثل لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب سماوی و تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت و وعظ و اندرز و وعد و وعید و غیر اینها.

خلاصه بنا بر رأی خلاف عقل، جبریها بایستی افراد بشر را مثل حیوانات وحشی بحال خود گذارند هر کسی را خدا خواست بفطرت خود موحد گردد و هر کسی را خواست کافر گردد و اینکه گفتار بسیار رکیک و ناپسند و مخالف عقل سلیم و نیز مخالف تصدیق تمام عقلای عالم است که انسان را قابل تعلیم و تعلم میدانند خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيْرُ حق را مقابل باطل آرند یعنی خلقت آسمانها و زمین را بحق و درستی و از روی تدبیر و محکم کاری نموده نه از روی لغو و بیهوده کاری و باطل، زیرا که او حکیم

صفحه : ۳۳۵

است و کار لغو و باطل شایسته حکیم علی الاطلاق نیست.

ذات حق تعالی را حق نامند، و فعل و عمل او چون ناشی از ذات حقانی او است و از علم او بصلاح و نظام و خیراتم ناشی گردیده آن را نیز حق گویند ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ سوره حج آیه ۱۶ و نیز چون علت غایی و بازگشت عمل حق تعالی ظهور فیض و فیاضیت او است، نه آنکه استکمال باشد آن را نیز باین لحاظ حق نامیده می شود زیرا که او سبحانه و تعالی غنی بالذات است.

او حق است صفات و افعال و آثار او تماما چون ناشی از حق گردیده حق است و باطل را در آن راهی نیست او حق و جز او همه باطل او ثابت و جز او همه عاطل او باقی و جز او همه فانی او موجود و جز او همه معدوم، پس او است حق مطلق. خلاصه فیاضیت و علم او بصلاح سبب ایجاد ممکنات گردیده.

(من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم)

فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ در مقام امتنان بر بنی آدم برآمده و آنان را بدو نعمت بزرگ یادآوری مینماید، یکی حسن صورت و حسن سیرت که در صورت جسمانی در بهترین صورت از حیث قد و قامت که بدو پا راه میروند، و از حیث تناسب اعضا و تشکیل اجزاء و توازن بین قوی و مشاعر در بهترین صورت آفریده شده‌اند، و در حسن سیرت بمناسبت حسن صورت آنچه در عالم کبیر متفرق بنظر می آید در سیرت انسانی مجتمعا موجود است، گاهی در بلند پروازی رتبه وی از ملک بالاتر می‌رود، و گاهی تنزل را بجایی می‌رساند که از هر حیوانی پست تر می‌گردد قوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ سوره تین آیه ۴ و ۵ اشاره بمرتب عروج و نزول انسان دارد که در خلقت در بهترین مراتب خلقت وی را قرار دادیم لکن از آن مقام قدس که داشته خود را در پائین ترین منازل فرود آورده.

وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ نعمت دیگر که غایت و نتیجه خلقت است بازگشت بشر و تمام موجودات است بسوی او که تمامی موجودات در طریق استکمال قدم میزنند و چون کامل مطلق او است همه بسوی او شتابانند (هو المبدئ و المعید) همه از او

صفحه : ۳۳۶

و مبدء او، و بازگشت امور بسوی او است أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

مخصوصا انسان دانسته یا ندانسته تمام قوی و مشاعر کوشش میکند که خود را بکمال برساند و بمبدء وجود نزدیک گردد، و اگر اینکه بازگشت برای وی نبود وجود و خلقت او لغو مینمود، بلکه چون بسیاری از موجودات بطفیل وجود وی آفریده شده‌اند، وجود همه آنها لغو و بی‌ثمر می‌گردید پس جا دارد که مقام مقدس ذو الجلال با عظمت و قدسی که دارد بعد از بیان خلقت انسان بخود بیالد و به فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ خود را ستایش نماید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْتَرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ مرجع ضمیر يعلم (هو) در آیه بالا است یعنی آن کسی که شما و تمام موجودات را بحق و حقیقت و مطابق حکمت و نظام جمیل آفریده او عالم و دانا است بآنچه در آسمانها و زمین است، و میداند آنچه را که پنهان از نظر گردانیده و آنچه را که ظاهر و هویدا است.

اینکه آیه مربوط است بآیه بالا- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ و اشاره باین که عمل محکم و درست کاری که مطابق حکمت و نظام باشد هر گاه از عاملی سرزند بدلیل عقل شاهد صادقی است بر اینکه عامل آن از روی علم و تدبیر و حکمت چنین عمل

محکمی را نموده، نه اینکه از قبیل تصادف و اتفاق باشد، واقعا کسی که بنظر اجمالی سرتاسر موجودات را بنگرد و ارتباط و بهم بستگی موجودات را در نظر گیرد و اندکی از آن همه حکمت‌های غیر متناهی که در وجود هر یک گذارده شده و همه را با هم آراسته گردانیده و هر یک را بانجام کاری موظف نموده که از دیگری چنین کاری نیاید و همه مسخر امر او دست بدست هم نهاده و اینکه نظام بدیع آفرینش را تشکیل می‌دهند، چنین کسی بدون تأمل در مقابل مبدء آفرینش سر تسلیم فرود آورده و حمد و ستایش یزدان پاک را مینماید و بدل و زبان اعتراف و

صفحه : ۳۳۷

اذعان مینماید که مبدء متعال عالم و حکیم و قادر و متصف بتمام صفات جلال و اوصاف جمال و کبریایی است و همان طوری که خود را با اسماء الحسنی ستوده و معرفی نموده تصدیق مینماید که علم حضوری او بظاهر و باطن موجودات احاطه دارد و مَا يَعْرِبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۱).
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ تخصیص بعد از تعمیم برای اهمیّت مطلب است و با آنکه قوله تعالی در آیه بالا يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ عموم دارد و شامل میگردد آنچه ظاهر و آنچه مخفی از انظار است و از جمله آنها اموری است که در سینه‌ها مخفی گردیده برای اهمیّت امور قلبی تذکر میدهد که از صفات نکوهیده برجسته منافقین اینک است که در ظاهر اظهار ایمان مینمایند و باطن آنها مملو از حسد و نفاق و صدها امراض باطنی است و گمان میکنند کسی مطلع بر اسرار آنان نیست و چنانچه در سوره منافقین گفته شده نفاق را سپر خود قرار داده‌اند که بدورویی و تظاهرات و دروغشان مردم را فریب داده و کسی متعرضشان نشود.
و چنین مردمان منافقی بایستی بدانند که خدا عالم است بآنچه از نفاق در سینه‌های خود مخفی گردانیده‌اند و گمان نکنند کسی را بر آن اطلاعی نیست بلکه خدا و رسولش و مؤمنین می‌بینند آنچه را عمل میکنند.
أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَبَالَ در لغت بمعنی ثقل و سنگینی است چنانچه باران بزرگ قطره را به مناسبت سنگینی آن را وابل گویند.

(۱) سوره یونس آیه ۶۲ پنهان نیماند از پروردگار تو بقدر مثال ذره‌ای که در زمین باشد و نه در آسمان و نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر مگر آنکه در کتاب ظاهر است. اشاره به اینکه آنچه در عالم واقع گردد از کوچک و بزرگ همه در احاطه علم حق تعالی ظاهر است،

صفحه : ۳۳۸

برای تبه مؤمنین و تهدید فاسقین فرموده آیا خبردار نشدید از حال کسانی که جلوتر از شما کافر گردیدند و ایمان نیاوردند که عاقبت کار آنان چگونه گردید و به وبال عمل زشت خود رسیدند و تلخی مکافات عمل خود را چشیدند مثل قوم عاد و ثمود و قوم فرعون که بعضی باد سرسر و بعضی بغرق و بعضی بصیحه آسمانی و غیر آن هلاک گردیدند و همین عذاب دنیا برای آنان کافی نیست بلکه در قیامت برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

آیه اشاره باین است که برای کفار و فساق و معاندین دو نحو عذاب مهیا گردیده و دو طور پاداش اعمال نکوهیده زشت خود را می‌بینند طوری از آن در همین زندگانی دنیایشان که آن را مکافات نامند ظاهر میگردد چنانچه از حکایت پیشینیان و امم پیمبران که در کفر و مخالفت امر حق تعالی و اذیت‌هایی که نسبت باولیاء و سفراء الهی روا داشتند عذاب آسمانی برای آنان فرود می‌آمد.
و دیگر عذاب جهنم که بسیار دردناک است اشاره به اینکه عذاب دنیا نسبت بعذاب آخرت مانند چشیدن است نسبت بخوردن و

همین طوری که چشیدن چیزی هیچ طرف مقایسه با خوردن آن نیست عذاب دنیا و لو آنکه بسیار سخت و ناگوار بنظر آید آن را مقایسه با عذاب آخرت نتوان نمود زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است و نیز عذاب دنیا فقط در بدن سرایت مینماید عذاب آخرت روح و بدن و جان آدمی را میسوزاند و نیز عذاب دنیا غالباً برای تنبه خود شخص یا دیگران است و در بسیاری از موارد از روی غضب ناشی نشده بلکه از روی حکمت انجام گرفته لکن عذاب آخرت و آتش جهنم از سخت الهی شعله‌ور گردیده.

خلاصه چنانچه بعیان می‌بینیم اگر ظالمی بکسی ظلم کند دیگری بر وی مسلط می‌گردد، اگر عرض کسی را ببری عرض تو را خواهند برد، اگر کسی را بناحق بکشی عاقبت کشته خواهی شد، بطوری مکافات جریان دارد که بعضی از بیخردان که ایمان یا بجایی ندارند گمان میکنند جهنم موعود همین مکافات دنیوی است، و هر کسی در همین دنیا بمکافات عمل خود میرسد.

صفحه : ۳۳۹

و نیز دیگر ندانسته‌اند که مکافات دنیوی یک نحو آثار قهری است که از عمل بد تراوش نموده و عکس العمل است زیرا دنیا جای مهلت و آخرت جای مجازات و محل بازگشت عمل است، و فعلیت هر موجودی و نحوه شخصیت هر فردی از بشر با خواص و آثاری که مترتب بر اعمال آن گردیده در نشأ آخرت هویدا می‌گردد باضافه مکافات اعمال و آن اثریکه غالباً مترتب بر خبث عمل میشود نمونه‌ای از آن نیز در اینجا هویدا می‌گردد زیرا عوالم مخصوصاً عالم دنیای انسان و آخرت آن بهم چسبیده و متصل بیکدیگر است اینکه است که غالباً عمل هر گاه خوب باشد یا بد هر یک بمناسبت خود آثاری از خود بروز میدهد لکن کلیت ندارد و اینکه میبینیم و گمان میکنیم بعضی از ظالمین و کفار همیشه بخوشی و کامیابی میگذرانند تمام مجازات آنان در قیامت داده میشود و اگر غیر اینکه باشد با عدل خدا منافات دارد ذلک بانه کانت تأتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابرسرها یهدوننا فکفرؤا و تولوا ذلک اشاره بآیه بالا- است یعنی گمان نکنید به وبال دنیوی و بعذاب دردناک- قیامت که مجازات میشوید خدا بکسی ظلم نموده و شما را مبتلا بعذاب دنیا و آخرت گردانیده.

چنین نیست بلکه پس از اتمام حجت و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و معجزات ظاهر که با اینها دیگر جای شک و تردیدی برای عاقل باقی نمیماند دعوت حق تعالی بمردم رسید و آنها پس از دانستن از روی تفرعن و کبر لجاجت نموده انکار کردند و زیر بار اطاعت نرفتند و قبول نمودند بعدر آنکه پیمبران نیز مثل ماها بشری میباشند ما چگونه مطیع آنها گردیم دیگر ندانستند اگر چه آنها در لوازم بشریت مثل باقی افرادند لکن در جهات روحانی مرتبط بعالم علوی و عالم ما فوق الطبیعه گردیده و از آنجا فیض گرفته و بافرااد میرسانند.

وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ وَ خدای غنی بالذات و بی‌نیاز است نه کفر کسی باو ضرر میرساند و نه ایمان

صفحه : ۳۴۰

کسی باو نفع میدهد همه موجودات نیازمند باو و او بی‌نیاز مطلق است و کاملی است که هر کمالی یا هر جمال و جمال و بهایی در هر کجا ظاهر گردد همه تظاهرات فیض اقدس او است، کامل از او کمال یافته ناقص از فیض او محروم مانده و نفع و ضرر عمل هر کسی عاید بخودش می‌گردد.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَعَبَشٌ ثُمَّ لَنَنْبُوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ در اینکه آیه حق تعالی قسم بذات مقدس خود یاد نموده با چند تأکید که کسانی که کافر شدند و قبول اسلام نمودند چنین گمان نکنند که هرگز مبعوث نخواهند شد و حشر و نشر و معادی در کار نیست البته محقق و مسلم است که مبعوث می‌گردند و خبردار میشوند بآنچه در دنیا کرده‌اند.

و اینطور تأکید در مقابل سخن رکیک آنها آورده که میگفتند (اذا مات فات) انسان وقتی مرد فانی می‌گردد و پس از فناء چگونه

ثانیا زنده می‌گردد اینکه است که برای اهمیت مطلب خطاب به پیمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم نمود که بگو آری قسم پروردگار من که البته محققا شما زنده می‌شوید و از اعمال نیک و بد خود خبردار می‌گردید بآنچه کرده‌اید و برای تأکید و محقق بودن امر قیامت جمله (لتعثن) و جمله (لتنبنن) را بقسم و نون تأکید ثقیله که تمامی اینها برای تأکید کلام است ضمیمه نموده و ثابت مینماید که البته شما در قیامت مبعوث خواهید گردید و پس از آنکه مبعوث گردید محققا خبردار می‌شوید بآنچه در دنیا از اعمال خوب یا بد کرده‌اید و مطابق آن جزا داده خواهید گردید.

وَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ اشاره به اینکه زنده گردانیدن شما در قیامت برای خدا آسان است آن کسی که شما را از نیستی بهستی آورده و اجزاء بدن شما را با هم تشکیل داده البته قدرت دارد که پس از تفرق اجزاء ثانیا روح شما را برگرداند ببدن دنیوی شما قوله تعالی

صفحه : ۳۴۱

مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَفْئُومًا وَاحِدَةً (۱).

شاید اشاره باین باشد که گمان نکنید حیات اخروی شما یک خلقت دیگری باشد و شما غیر آن گردید که در دنیا زندگانی مینمودید بلکه همین وجود دنیوی با صورت حسی شما است که در قیامت ثانیا بروز و ظهور مینماید شما در عالم قیامت همان شخصی می‌باشید که در دنیا زندگانی مینمودید منتهی در موقع قیامت پس از سیر نوردی آنچه در ابتداء آفرینش در خلقت شما بالقوه و بطور استعداد پنهان بوده بمرتب ظهور و بروز میرسد.

خلاصه شما در روز حشر همانید که در دنیا زندگی مینمودید فرقی که هست اینجا جای عمل و استکمال است آنجا جای نتیجه گرفتن و بکمال رسیدن است.

فَمَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ خطاب بکفار نموده که بخدا و رسولش ایمان آرید و بآن نوری که فرود آوردیم بگروید.

ظاهرا مقصود از نور در اینجا قرآن است که از معدن صدق و حقیقت بتوسط ملک حامل وحی بقلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده.

و قرآن را نور نامیده زیرا که نور چیزی را گویند که ظاهر بذات خود و ظاهر کننده و نماینده غیر باشد.

قرآن نور است زیرا که هر آیه بلکه هر کلمه‌ای از آن شاهد بر صدق او است، و همان طوری که در پیدایش نور محتاج بچیز دیگری نیستیم که آن را نشان دهد بلکه خود بخود پیدا است، قرآن نیز چنین است هر کس رجوع بآیات معجز نمای قرآن نماید و اندکی تدبّر در آن بنماید با اولین نظر حقانیت آن را در ضمن فصاحت در گفتار و بلاغت در کلمات مینگرد چه رسد بمعانی و اسراری که در هر آیه‌ای از آن هویدا است.

(۱) سوره لقمان آیه ۲۷ نیست آفرینش شما و مبعوث شدن شما در قیامت مگر مثل یک شخص

صفحه : ۳۴۲

و نیز قرآن منور غیر است و همان طوری که بنور حسی هر چیزی از محسوسات را توان دید و نور رهنمای بشر است که بآن هدایت می‌گردد و راه را از چاه تمیز میدهد و از پرتگاه در امان می‌گردد و بتوسط نور مقاصد خود را انجام میدهد، قرآن نیز که نور معنوی است چنین است که حقایق و معنویات را روشن می‌گرداند و آدمی را از پرتگاه جهالت و بی‌خردی بنور دانش رهبری میکنند و

حفظ مینماید.

وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ شاید اشاره باین باشد که خدا عالم و بینا است که شما افراد بشر راجع باین نور که پرتوی است از نور حقیقی و از سماء قدرت بر ارض ممکنات تاییده تا آنکه از کجروی که در اثر تاریکی عالم طبیعت شما را فرا گرفته چه خواهید کرد آیا طریق سعادت خود را پیدا مینمائید یا نه و شما نسبت باین امانت الهی چه طور رفتار مینمائید.

آیا بشکرانه اینکه نعمت بزرگ قرآن را پیش روی خود نهاده و در مقابل عظمت آن سر تعظیم فرود آورده و دستور العمل روزانه خود قرار داده و مطیع اوامر و نواهی آن می گردید یا کفران نعمت نموده قرآن و اینکه کلام مقدس الهی را پشت سر انداخته و بدلخواه خود عمل می کنید.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ (یوم) چون ظرف است متعلق میخواید اینکه است که مفسرین گویند (یوم) یا متعلق بآیه جلو (للتبؤن) میباشد که در معنی البته شما خبردار می گردید در روزی که جمع می کنند شما را.

یا آنکه کلامی در تقدیر است (اذکروا یوم) یاد کنید روزی را که خدا جمع می کند شما را برای روز جمع، و تمام قراء (یجمعکم) بیاء خوانده اند یعنی جمع میکند شما را و یعقوب (نجمعکم) بنون قرائت نموده روزی که ما جمع میکنیم شما را مفادش یکی است.

صفحه : ۳۴۳

یکی از نامهای قیامت (یوم الجمع) است و مفسرین گویند اینکه قیامت را (یوم الجمع) نامیده باعتبار اینکه است که خلق اولین و آخرین در آن روز با هم جمعند یا برای اینکه است که در آن روز انبیا با امت خود و ظالم با مظلوم جمع میگردند یا برای اینکه قیامت بیوم الجمع نامیده شده که جامع جزاء و حسابست و در آن روز هم بحساب مردم رسیدگی میشود و هم جزای اعمال آنان داده میشود (منهج الصادقین) و ممکن است توجیه دیگری در آیه بشود زیرا که جمله اول یعنی يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ شامل می گردد آنچه را که مفسرین در تفسیر آن گفته اند. و البته در اضافه نمودن جمله (لیوم الجمع) سر دیگری مکنون است و گر نه تکرار لازم آید و تکرار مناسب کلام فصیح نیست، و نیز از لام (لیوم الجمع) چنین استفاده میشود که تسمیه نمودن روز قیامت را (بیوم الجمع) نکته ای در کلام است.

در کتاب (معاد یا آخرین سیر بشر) که یکی از تألیفات اینکه ناچیز است راجع بچگونگی جامعیت انسان در قیامت اندازه ای بحث نموده ایم و در آنجا بعد از بیاناتی گفته ایم:

(معاد) بازگشت و رجوع انسان است بعینه بتمام مراحل و نشأتی که از آن مرور نموده زیرا که قیامت آخرین درجات کمال انسانی است و کمال به تمامیت تحقق پذیرد، و تمامیت انسان وقتی است که از تمام مراتب وجود گذشته باشد.

وقتی انسان کامل در طریق راه نوردی از تمام نشآت و مراتب خلقت یعنی عالم حسی که اولین پیدایش وی است در عالم طبیعی و عالم نفسانی و عالم عقلانی گذشت و بمرتب روحانی رسید و دارای کل مراتب گردید و از گوهر گران بهاء و کمالات هر عالمی توشه ای برداشت و فعلیات تمام عوالم را در خود اندوخته گردانید، آن وقت جامع نشآت سه گانه حسی، عقلی، روحانی و حاوی کل عوالم وجود و نسخه جامعه کل کمالات و مظهر اتم و نماینده صفات سبحانی میگردد و قیامت محل اقامتگاه او است

صفحه : ۳۴۴

زیرا که عوالم وجود در طول یکدیگرند هر عالی مشتمل بر دانی و هر دانی تحت وجود عالی نشو و ارتقاء مینماید، پس انسان وقتی بکمال میرسد که دارای تمام عوالم گردیده باشد.

و انسان ناقص که نشأت وجودی که مبدء آفرینش برای استکمال وی مهیا نموده بکمال نرساند و آنچه در وی از تحصیل کمال بالقوه و در استعداد وی موجود بود بسوء اختیار خود آن را بیهوده تلف نمود در آخرین سیر او (قیامت) عوض آنکه جامع تمام کمالات گردیده باشد جامع تمام رذائل گردیده و عوض آنکه در مقام عزت و جوار قرب الهی بیاساید و تمام موجودات خدمتگزار وی باشند خود را در مورد سخط الهی و در (اسفل سافلین) طبیعت و بعد از رحمت ایزدی قرار داده آن وقت مبتلا بعذاب و کیفر اعمال و اخلاق نکوهیده خود می‌گردد.

خلاصه انسان پس از آنکه مراتب سیر خود را بپایان رسانید و دارای کل عوالم یعنی دارای تمام مراتب و درجات وجودی که لایق بخود و بآن نحوی که در مبدء آفرینش برای وی تعیین شده که هر فردی بایستی بآن درجه رسد و بفعلیت اخیر خود نائل گردید و جامعیت و وحدت وجود خود را دریافت بایستی بمناسبت تمامیت و جامعیت وجود او پس از خرابی و مضمحل گردیدن اینکه عالم دنیا در خور تمامیت و وحدت او عالمی برای او پبای گردد که با وحدت آن جامع و حاوی تمام عوالم و همه در محیط او باشند و آن عالم قیامت است که تمام افراد در صعيد واحده با هم اجتماع دارند اینکه است که فرموده (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ). و شاید باین مناسبت یعنی بمناسبت اینکه قیامت آخرین ظهور و پیدایش عالم انسانی است که انسان بعد از طی تمام عوالمی که در راه نوردی بایستی ببیماید و آخرین محل اقامتگاه او است آن عالم قیامت است و باین مناسبت عالم قیامت را بعالم جمع نامیده‌اند. (و الله عالم باسرار کلامه) و جمله ذلک یوم التَّغَابُنِ اینکه توجیهی را که کردیم تأیید مینماید زیرا تغابن از ماده غبن مأخوذ گردیده، و غبن در اینجا استعاره از تاجری است که در

صفحه : ۳۴۵

معاملات خود زیان برده و علاوه بر آنکه سودی عایدش نشده خسران هم برده و سرمایه خود را تلف گردانیده. چنین است حال کفار و اشقیاء در قیامت که سرمایه عمری که میتوانستند بآن کمالات و فیوضات تمام عوالم وجود را در خود اندوخته گردانند و سیادت و برتری بر تمام خلق عالم پیدا نمایند بیهوده تلف نموده و در قیامت مثل تاجر ورشکسته بحسرت و ندامت مبتلا می‌گردند.

و تغابن چون از ماده (تفاعل) است و بایستی بین دو نفر باشد اینکه است که در توجیه آن گفتاری از مفسرین نقل شده: اول بروایت طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که پس از آنکه از حضرتش از معنی اینکه آیه سؤال نمودند فرمود هیچ بنده‌ای نیست که برود در بهشت مگر آنکه جای وی را در دوزخ باو بنمایند برای آنکه شکر کند و گویند اگر بد عمل بودی جایگاه تو جهنم بود و هیچ بنده‌ای نیست که در جهنم رود مگر آنکه جایگاه او را در بهشت بوی بنمایند که اگر عمل خوب داشتی جای تو در بهشت بود آن وقت حسرت او زیاد میشود پس در آن روز مؤمن مقام کافر را بارث میبرد اینکه است که در سوره مؤمنون در باره مؤمنین فرموده الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ و یوم التَّغَابُنِ باین معنی است.

دوم تغابن از باب تفاعل مشتق از غبن است و آن اخذ شرّ و ترک خیر است، یا اخذ خیر و ترک شرّ است، و چون کافر حظّ خود را از آخرت ترک نموده و حظّ خود را از دنیا اخذ نموده پس ترک خیر و اخذ شرّ نموده، پس در آن روز غابن و مغبون هر دو ظاهر گردند. (طبرسی) سوم - تغابن باعتبار اینکه است که در روز قیامت تمام خلائق مغبون باشند و هر یک نسبت بخود پشیمان و حسرت خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم، و مؤمن حسرت خورد که کاش بیشتر از آنچه کردم عمل خوب کرده بودم.

اینکه توجیه سوم هم باعتبار لفظ تغابن مناسب تر بنظر می‌آید و هم باعتبار معنی

صفحه : ۳۴۶

زیرا که در اصل خلقت انسان قوه و استعدادی مأخوذ گردیده که هر قدر دارای کمال گردد باز قابل زیادتی است و حدّ یقف ندارد زیرا چنانچه معلوم است فضیلت انسان بر تمام موجودات روی همین اصل است پس جا دارد که مؤمن با تقوی وقتی آن مقامات بلندی که برای نیکوکاران مهیا گردیده مینگرد حسرت خورد که کاش بیشتر از اینکه کار نیک کرده بودم تا آنکه مقام بلندتری را احراز نموده بودم و کافر حسرت خورد که کاش ایمان آورده و کار نیک نموده بودم، پس نظر باین معنی اّتصاف قیامت (بیوم التّغابن) صادق آید که هر یک نظر بدیگری که او را فوق خودشان مینگردن مغبون مینماید.

و بروایت ابو هریره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده که هیچ بنده‌ای از نیکوکار یا بدکار نیست بهشتی باشد یا جهنمی مگر آنکه در قیامت حسرت خورد بدکردار چرا بد کردم نیکوکار چرا عمل نیک بیشتر نکردم. (ابو الفتوح) وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ پس از آنکه در آیه بالا اشاره ببعضی از اوصاف قیامت نموده و آن را (بیوم جمع و یوم تغابن) معرفی نموده در بیان مقام اهل محشر برآمده و از کافر و مؤمن، که هر یک بجای عمل خود خواهند رسید کسانی که با ایمان و عمل صالح وارد قیامت گردند سه فضیلت در باره آنان اجراء میگردد:

یکی آنکه در اثر ایمان و عمل صالح گناهان و سیئات آنها پوشیده و بی اثر میگردد.

و دیگر داخل میگردد در بهشتهایی که در زیر درختهای آن آب جریان دارد.

سوم - خَالِدِينَ فِيهَا همیشه در چنین بهشتهای پر نعمت جاویدانند ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ مخلد بودن در بهشت از بالاترین فوز و سعادت بشر بشمار میرود.

صفحه : ۳۴۷

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ اینکه غالباً نعمت بهشتیان و عذاب جهنمیان را در مقابل هم انداخته شاید اشاره باین باشد، بقدری که بهشتیان از نعمت بهشت که در اثر ایمان و عمل نیک خودشان برخوردار گردیده‌اند بهمان درجه عذاب کفار که در اثر کفرشان مترتب گردیده سخت و ناگوار است و بالاترین عذاب آنها خلود در آتش جهنم است مگر اینکه چون رحمتش غالب بر غضب او است شاید در محل قابل تخفیف در عذاب آنان بشود.

ما أصاب من مُصِيبَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ کلمه یهد در آیه چهار طور قرائت شده ابو عبیده بفتح یاء (یهد) ابو- حاتم و سلمی بضم یاء (یهد) و ضم باء قلبه و طلحه بن مصرف با نون قرائت کرده و عکرمة و عمر بن دینار (یهداً قلبه) با همزه قرائت کرده‌اند. (ابو الفتوح) آیه در مقام اینکه است که بشیر بفهماند که هر مصیبت و امر ناگواری از مرض و مرگ و فقر و آنچه ناگوار بنظر می آید تماماً بخواست خدا و فرمان او انجام گرفته نه آنکه گمان شود چیزی در عالم یا واقعه‌ای که رخ میدهد از قبیل تصادفات یا بحسب امور طبیعی واقع گردیده بلکه کسانی که ایمان بخدا آورده و قلب آنها بسوی حق هدایت یافته (لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود قرار داده‌اند چنین اشخاصی بنور قلب خود مشاهده مینمایند که علت حقیقی او است و چشم از اسباب پوشیده و نظر بمسبب الاسباب دارند و سبب و مسببات را تماماً منطوی در علم حق تعالی و علم ازلی او را محیط بر همه چیز میدانند و چنین کسی که قلبش هدایت یافته بقضاء و رضای الهی تن میدهد و از آنچه برای وی پیش آید راضی و خشنود است و بدل و زبان شکر گویا است.

صفحه : ۳۴۸

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ از طرف حضرت حق تعالی امر رسیده بتمام افراد بشر که اطاعت نمائید رسول خدا را و لو اینکه

اطاعت رسول در واقع همان اطاعت خدا است که اوامر و نواهی که از طرف حق تعالی مأمور گردیده بمردم برساند لکن شاید برای اهمیت اطاعت امر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که مرادف گردانیده اطاعت رسول را با اطاعت خدا. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اشاره به اینکه اگر اطاعت کنید نفع آن عاید خودتان می‌گردد و اگر اعراض کنید و از امر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رو گردانید ضررش عاید خودتان می‌گردد آنچه وظیفه پیمبر ما است تبلیغ رسالت است، وقتی که حضرتش وظیفه خود را انجام داد و بنیکوتر وجهی و شیرین‌تر بیانی تبلیغ رسالت نمود کفر و ایمان شما ضرر و نفعی برای او ندارد قوله تعالی لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ سوره غاشیه آیه ۲۲ و ۲۳ اشاره بهمین است که فقط وظیفه تو اینک است که تبلیغ رسالت نمایی و نتوانی آنها را ملجأ بایمان گردانی.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توکیل) در لغت بمعنی اعتماد نمودن بغير است و اینکه کسی را قرار دهی نایب از طرف خود، و وکیل فعلی بمعنی مفعول است، قوله تعالی وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا یعنی امور خود را با او واگذار کن که کافی باشد برای تو و متولی و عهده دار امور تو باشد و نیز قوله تعالی حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (راغب) پس از آنکه بکلمه توحید تذکر می‌دهد که نیست الهی که مستحق پرستش باشد مگر ذات پاک احدیت بمؤمنین امر فرموده که بایستی اعتماد و اتکاء شما در تمام امور بخدا باشد اشاره به اینکه لازمه ایمان واقعی چنین است زیرا کسی که از روی حقیقت ایمان آورد و الوهیت و خالقیت و ربوبیت را تماما منحصر باو دانست

صفحه : ۳۴۹

البته در تمام امور چشم بکرم او دارد و تمام امور خود را با او وامیگذارد و دل بکرم او می‌بندد و صلاح خود را در آن مبیند که برای او تقدیر نموده، و چنین کسی دیگر چون و چرایی در آنچه بر او پیش آمد میکند نمی‌نماید زیرا که او را حکیم علی - الاطلاق میداند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خطاب بمؤمنین نموده که بعضی از زنهای شما و اولادان شما دشمن شمايند از آنان حذر کنید.

مفسرین در شأن نزول آیه گویند اینکه آیه در باره عوف بن مالک اشجعی فرود آمده که او دارای زن و فرزند و مال بسیار بود خواست از مکه بمدینه هجرت نماید اهل و فرزندانش بنای گریه و فغان نمودند که ما را می‌گذاری و ما بی تو نتوانیم صبر نمائیم آن وقت اینکه آیه فرود آمد که ایشان دشمن شمايند و از آنها حذر نمائید.

لکن ظاهرا آیه عموم دارد شامل می‌گردد تمام کسانی را که پا بند زن و اولاد و باقی حظوظات دنیوی میباشند و اینکه علاقه و دل بستگی مانع پیشرفت آنان و سبب شقاوت آنها گردیده، زیرا که محبت خدا با محبت دنیا با هم جمع نمیشود و بعض مصادیقش اینکه است که امر فرموده از اینها حذر کنید و دل بمحبت آنها نبندید و بدلخواه آنها دست از پیمبر اکرم برنارید بلکه رضایت خدا و رسول خدا را مقدم دارید و با او بمدینه هجرت نمائید.

وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مفسرین گویند کسانی را که زن و فرزندانشان مانع شدند که از مکه بمدینه هجرت نمایند پس از آنکه دیدند مهاجرین دارای علم و فقه و از پرتو نفس قدسی رسول الله دارای کمالات روحانی گردیده‌اند اینها در مقام خطاب و عتاب با اهل و

صفحه : ۳۵۰

عیال خود برآمدند که شما مانع از سعادت ما گردیدید و نگذازدید که بمدینه هجرت کنیم تا آنکه مثل مهاجرین دارای کمالات

گردیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که آنها را عفو کنید و ببخشید زیرا که خدا آمرزنده و مهربان است.

و شاید آیه اشاره باین باشد که و لو اینکه از بعض اولادان و زنهای خود دشمنی و عداوت احساس نمائید در مقام انتقام برنمائید و نخواهید آنان را زجر نمائید بلکه از خطاها و لغزشهای آنها چشم پوشید همانطور که خداوند آمرزنده و مهربان است شما نیز نسبت بعیالات خود نماینده اوصاف الهی باشید و آنها را ببخشید و زجر نکنید بلکه نسبت بآنها مهربانی نمائید.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (فتن) در لغت بمعنی داخل نمودن طلا در آتش است و در چند معنی استعمال شده یکی داخل کردن انسان را در آتش مثل قوله تعالی ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ یعنی بچشید عذاب خودتان را، و گاهی استعمال میشود در چیزی که از او عذاب حاصل میگردد مثل قوله تعالی أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا یعنی در عذاب سقوط نمودند.

و گاهی در اختبار و امتحان حاصل میگردد مثل قوله تعالی إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ اموال و اولاد را فتنه نامیده باعتبار اینکه باینها انسان امتحان می گردد، و آزمایش میشود، و نیز مال و اولاد را دشمن نامیده در قوله إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ باعتبار آن فسادهایی که از قبل اینها مترتب می - گردد، و نیز اینها را زینت نامیده در قوله تعالی زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ الخ باعتبار اینکه مردم خود را باینها می آریند، و تمام اینها برای امتحان و اختبار است چنانچه فرموده الم أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (مفردات راغب) از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که مال و اولاد امتحان بزرگ بشر است کسی که نه دارای مال باشد و نه اولاد کمتر چیزی باعث گناه و خطای وی می - گردد زیرا بیشتر خطا کاریهایی که در عالم واقع میگردد روی اصل محبت مال

صفحه : ۳۵۱

و اولاد است مخصوصا اولاد که غالبا پدر و مادر برای محبت اولاد و برای معاش آنها و آتیه آنها داخل هر عمل حرامی مثل تقلب و کم فروشی و دزدی و غیر آن میگردند که با اولادشان بد نگذرد.

لکن کسی که از بوته امتحان درست بیرون آید و محبت مال و اولاد وی را باز ندارد از محبت خدا و فرمان او را در همه وقت مراعات نماید و لو آنکه لطمه به جاننش یا مال و اولادش وارد گردد بلکه در موقع لزوم همه را در راه رضای او فداء نماید جا دارد که بفرماید برای چنین کسی اجر عظیم است چنانچه فرموده وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

عبد الله بن زید از پدر خود چنین روایت میکند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منبر خطبه میخواند حسن و حسین علیهما السلام از در مسجد وارد شدند و پیراهن سرخی در برداشتند چون کودک بودند میافتادند و برمیخاستند حضرت از منبر پائین آمد و آنها را در بغل گرفت و بالای منبر برد و بر ران مبارک خود نشانید و فرمود:

صدق الله إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ من چون اینکه بچه را دیدم صبر نکردم تا خطبه تمام شود و آنها را در بر گیرم پیمبران اگر چه مکرر میگفتند أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ لکن در اینجا شاید پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میخواست مقام و منزلت حسنین را بمردم بفهماند که بدانند پیمبر اکرم چقدر آنها را دوست میداشته شاید بعد از خودش مراعات حق آنها را بنمایند و اطاعت و محبت آنها را بر خود فرض دانند.

(منهج الصادقین) فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِنَفْسِكُمْ تمام افراد بشر را یا تمام مؤمنین را مخاطب قرار داده و امر فرموده بقدری که قوه و توانایی دارید تقوی و پرهیزگاری نمائید و بشنوید و اطاعت کنید و انفاق نمائید زیرا که در انفاق نمودن خیر و خوبی است برای شما.

در اینکه آیه بچهار چیز امر فرموده:

اول تقوی که کمالی برای بشر ممکن نیست تأمین گردد مگر در اثر تقوی

صفحه : ۳۵۲

زیرا بالاترین صفات حمیده بلکه جامع تمام فضائل و نیکوئیها تحصیل نمودن ملکه تقوی است و البته تقوی مراتبی دارد: (اول) خودداری نمودن از آنچه بر- خلاف رضای الهی است و آخر مرتبه آن خلوص است یعنی دل و قلب خود را از غیر خدا خالی گرداند و چون احراز این مرتبه از تقوی در عهده هر کسی نیست اینکه است که فرموده مَآ اسْتَطَعْتُمْ بِقَدْرِي كَمَا تَوَانِي دَارِيْدُ فِي تَحْصِيْلِ مَلِكَةِ تَقْوِي كَوْشِشْ نَمَائِيْدُ.

دوم و اَسْمَعُوا اشاره به اینکه گوش فرا دهید تا آنکه آیات الهی را استماع نمائید و مزید بر ایمان شما گردد و نیز دستورات قرآن را بفهمید و عمل کنید.

سوم و اَطِيعُوا پس از آنکه دستورات و احکام الهی را شنیدید اطاعت کنید و مطابق آن عمل نمائید.

چهارم و اَنْفِقُوا خَيْرًا ممکن است خیرا مفعول به انفقوا باشد یعنی انفاق کنید مال خود را که در آن خیر است و انفاق مال را خیر نامیده چنانچه در سوره (بقره) آیه ۱۷۶ فرموده كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و شاید مقصود از (خیرا) تمام اعمال نیکو باشد که اینکه دستوراتی که گفته شد خیراً لَأَنْفُسِكُمْ اینها برای شما خیر و خوبی است.

وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ کسی که نگاه داشته شد از بخل نفس خود چنین کسانی آنان رستگار گردیده اند از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرموده کسی که زکاء مال خود را بدهد از شح نفس نجات یافته.

شح نفس در لغت بمعنی بخل با حرص است در جایی که عادت شده باشد و اگر چه مصداق ظاهرش راجع بمال است لکن باطلاقش شامل تمام مراتب بخل میگردد، چه راجع بانفاق مال باشد یا علم یا عنوان دیگر، خلاصه کسی که دارای خیری یا کمالی باشد و بخل ورزد و بمستحقین بذل نماید چنین کسی مبتلا بشح نفس گردیده

صفحه : ۳۵۳

و رستگار و سعادت مند کسی میباشد که بآنچه خدا باو کرامت نموده از آن دیگران را نیز بهره مند گرداند.

إِن تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ اگر بخدا قرض دهید نیکو دو فائده میبیرید یکی آنکه يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ خدا آن را زیاد می گرداند یکی را به هفتصد یا زیادت، و دیگر آنکه انفاق نیکو که از روی خلوص و طیب نفس سرزند سبب آمرزش گناهان میشود، و خدا شما را می آموزد اینکه در بسیاری از آیات انفاق فی سبیل الله را بمنزله قرض بخودش نامیده با آنکه ذات حق تعالی بی نیاز از غیر است البته نکاتی در بر دارد یکی تشویق مؤمنین برای آنکه بخدا قرض داده باشند و خدا میگیرد و چنانچه در جای دیگر فرموده خدا صدقات را می گیرد بیشتر راغب و مائل گردند بانفاق، و دیگر چون قرض عوض دارد که بایستی قرض گیرنده چیزی که گرفته پس بدهد با زیاده باعتبار اینکه خداوند متعهد گردیده بچند برابر عوض بدهد اینکه است که انفاق را استعاره قرض نامیده وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ شکور صیغه مبالغه است و اشاره بمزید عنایت در باره منفقین است و با آنکه تمام نعمتها از خان نعمتهای بی پایان او است حَتَّى آنکه انفاق و هر کار نیکی از هر کسی بروز و ظهور نماید بتوفیق و لطف او پدید گردیده لکن با اینکه حال در موقع انفاق خود را (شکور) گویا خود را شکر گذار انفاق کننده نامیده و اینکه کمال لطف و کرم را میرساند.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اشاره به اینکه آنچه شما آشکارا از انفاق یا کارهای نیک و بد می کنید و آنچه را که پنهانی و

غائب از انظار می‌نماید خدا عالم باوست زیرا که احاطه علمیه او نسبت بآنچه آشکار یا پنهان است یکسانست و او غالب بر هر چیزی و حکیم و دانا است و کارهای او محکم و متقن است که جزاء هر کسرا مطابق عمل و بهتر از آن میدهد.

صفحه : ۳۵۴

سوره الطلاق

اشاره

مدتیّه و هی اثنا عشره آیه

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا اَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِیِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكُمْ أَمْرًا (۱) فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلِ مِنْكُمْ وَاقِیمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ وَمَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْغَیْبِ أَمْرٌ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا (۳) وَاللَّائِنِ یُنْسِنُ مِنَ الْمَحِضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِنِ لَمْ یَحِضْنَ وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْرًا (۴)

ذَلِكُمْ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْكُمْ وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُكَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَیُعَظِّمَ لَهُ أَجْرًا (۵)

صفحه : ۳۵۵

(ترجمه)

سوره طلاق در مدینه فرود آمده و دوازده آیه است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای نبی اکرم (بمؤمنین بگو) وقتی خواستید زنهای خود را طلاق دهید (بایستی مراعات نمائید چند چیز را) یکی بایستی در پاکی باشند و در آن پاکی با زن نزدیکی نکرده باشند تا آنکه از عده آنان حساب شود (و دیگر) عده را بشمارید و مراعات نمائید فرمان پروردگارتان را (و دیگر) زنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و آنها خود هم بیرون نروند مگر آنکه مرتکب عمل زشت ظاهر گردند، و اینکه حدودی است که خداوند مقرر گردانیده و کسی که از حدود خدا تعدی نماید محققا بنفس خود ستم نموده چه میدانی تو (ای پیامبر) شاید بعدا امر دیگری احداث گردد و دوستی بین آنان پدید گردد).

پس چون مدت عده آنها منقضی گردید (حکم دیگر اینکه است) که یا آنان را بخوبی و بطور متعارف نگاه دارید یا از آنها

مفارقت کنید و جدا گردید آن هم بنیکی و معروف.

حکم دیگر آنکه در امر طلاق دو نفر مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و گواهی بحق دادن را برای خدا بپای دارید، اینها که گفته شد اندرزی است که متعظ میگردد بآن کسی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده، و کسی که امر خدا و حدود را نگاه دارد خداوند راه خروجی برای وی باز میگرداند

و روزی میدهد او را از راهی که گمان ندارد و کسی که بر خدا توکل نماید خداوند بس است (برای آنکه امور وی را اصلاح نماید) بدرستی خداوند رساننده مراد خود است بهر جا بخواهد، یا خدا (بمردم) امر خود را رسانده است. و آن زنانی از شما که یائسه گردیده‌اند (یعنی از حیض مأیوس گشتند اگر در باره یائسه بودن آنان شک کردید در چنین موردی عدّه آنها سه ماه است، و آن زنهایی که اصلاً هنوز حیض ندیده‌اند نیز عدّه آنها سه ماه هست، و زنهای حامله عدّه آنان تا وقت وضع حمل آنها است، و کسی که نگاه دارد حدود الهی را خداوند

صفحه : ۳۵۶

کار او را آسان میگرداند.

و اینکه حدود بامر خدا (و قانون الهی است) که بسوی شما فرود آورده، و کسی که از مخالفت امر خدا خودداری نماید خدا گناهان او را میپوشاند و اجر و ثواب او را بزرگ میگرداند.

(توضیح آیات)

اشاره

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ (طلق) در لغت بمعنی تخلیه از قید است فَطَلِّقُوهُنَّ خلاص کنید و رها کنید زنان را از قید نکاح.

(عدّه) چیز معدودی را گویند و (عدّه المرأة) آن روزهای معدودی است که وقتی بانتهاء رسید زن از قید زوجیت بیرون آید و آزاد گردد.

آیه خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و رسول خود را مخاطب گردانیده نظر به اینکه حضرتش رئیس و پیشوا است لکن حکم تعمیم دارد.

ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی شما یعنی تو و امت تو زنهای خود را طلاق دادید فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ

(در اینکه سوره مبارکه رجع بطلاق چند حکم بیان فرموده:) اول حکم عدّه- طلاق دهید آنها را در زمانی که از عدّه آنان بشمار آید و آن طهر و پاکی بعد از حیض است که در اینکه پاکی مقاربت نشده باشد تا از عدّه حساب شود.

و مفسرین از اینکه آیه چنین استخراج نموده‌اند که بایستی طلاق در پاکی بعد از حیض واقع گردد و در حال حیض طلاق صحیح نیست- و شرط دیگر آنکه در آن پاکی بعد از حیض مقاربت واقع نشده باشد. (ابن عباس و جماعتی از مفسرین) و احادیث نبوی

نیز مؤید آن است از آن جمله شیخ طبرسی در تفسیر مجمع- البیان از بخاری و مسلم از لیث بن سعد از نافع از عبد الله بن عمر چنین روایت میکنند

صفحه : ۳۵۷

که این عمر زوجه خود را در حال حیض طلاق داد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امر فرمود او را نگاه دارد تا آنکه پس از پاکی حیض گردد و پس از پاک شدن از حیض و قبل از آنکه با وی هم بستر گردد وی را طلاق ده و فرمود اینکه طور است آن عده‌ای که خداوند امر فرموده در طلاق زنها.

و بروایت دیگر این عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد وقتی عمر خدمت رسول الله عرض کرد فرمود بوی امر کن رجوع کند بزنی وقتی از حیض پاک گردید اگر خواهد او را طلاق دهد. (پایان) اینکه روایت دوم همین قدر دلالت دارد که پاکی زن از حیض شرط طلاق است لکن مقاربت نشدن را شرط نفرموده.

و جمهور علماء از عامه و خاصه را فتوی بر اینکه است که طلاق در حال حیض و پاکی که در آن جماع واقع شده باشد صحیح نیست و فاسد است زیرا که در آیات قرآنی و در احادیث نهی شده و نهی دلالت بر فساد دارد، و گویند طلاق در حال حیض وقتی صحیح است که شوهر مسافر باشد یا برای وی ممکن نباشد استفسار نماید از حال زن که حیض است یا حیض نیست.

و آیه دیگر که مفسرین بآن استشهاد نمودند که طلاق بایستی در طهری واقع گردد که جماع در آن واقع نشده باشد قوله تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا^(۱) و گویند چون در اینکه صورت عده ندارند پس طلاق آنها در حال حیض صحیح است و أَحْضُوا الْعِدَّةَ (دوم) از احکام طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که عده زنان مطلقه

(۱) سوره احزاب آیه ۴۸ خطاب بمردهای مؤمنین است که هر گاه زن مؤمنه‌ای را نکاح نمودید (با وی ازدواج نمودید) و پس از نکاح و پیش از آنکه با وی جماع نمائید او را طلاق دادید دیگر برای شما حکم عده‌ای نیست که موظف باشید آن را شماره نمائید.

صفحه : ۳۵۸

را شماره نمائید یعنی ایام حیض و پاکی آنها را ضبط نمائید.

و اینکه بواو جمع مذکر آورده در صورتی که حیض و طهر و عده نگاه داشتن راجع بزنها است شاید برای رجوع یا نفقه زن باشد زیرا که در مدت عده مرد هم بایستی نفقه زن را بدهد و هم میتواند رجوع کند اگر طلاق رجعی باشد و ممکن است برای تغلیب باشد چنانچه در بسیاری از آیات قرآنی خطاب بصیغه مذکر آورده مثل (یا ایها المؤمنون) و امثال آن و مقصود تمام مؤمنین از مردان و زنان میباشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ (سوم) از احکام طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که بترسید از خدا که پروردگار شما است و پس از طلاق (در زمان عده) زنها را از خانه مسکونی آنها بیرون ننمائید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ تهدید است که راجع بطلاق مراعات حدود نمائید و بر خلاف دستور الهی عمل ننمائید که پس از طلاق زنها را از خانه‌هایی که منزل داشتند بیرون کنید.

مفسرین گویند وَ اتَّقُوا اللَّهَ تهدید است که در امر طلاق مراعات حدود نمائید و بر خلاف دستور الهی عمل ننمائید و زنهایی که عده آنها تمام نشده از منزل مسکونی خودشان بیرون نکنید که چنین عملی بر خلاف تقوی و رضای الهی است.

و از اطلاق آیه توان استفاده نمود که شاید آیه اشاره باین باشد که اصلاً از طلاق دادن و بیرون کردن زنهایی که با آنان ازدواج نموده و با آنها انس گرفته‌اید از خانه‌هایشان خودداری نمائید اینکه عمل نزد خدا مبعوض است زیرا که طلاق بر خلاف ازدواج و

مواصلت اتفاقی است که مطلوب خدا و پسند شارع اسلام است.

و شاهد بر اینکه توجیه روایتی است که از حضرت امیر علیه السلام نقل میکنند که حضرتش از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند
(تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق تهیز منه

صفحه : ۳۵۹

(العرش)

نکاح کنید و طلاق ندهید زیرا که طلاق عرش خدا را می‌لرزاند.

و مرفوعه ثوبان از حضرت رسول است که فرموده هر زنی که بدون جهت از شوهر خود طلاق خواهد بوی بهشت بر وی حرام می‌گردد.

و نیز بروایت ابی موسی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که فرموده

«۱ (لا تطلقوا النساء الا من ربه فان الله لا يحب الدواقین و الدواقات)».

و نیز انس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده

«۲ (ما حلف الطلاق و لا استحلف الا المنافق)».

(اینکه چهار حدیث را طبرسی از تفسیر ثعلبی نقل میکند).

(خلاصه) ممکن است اتقوا الله ربکم راجع بعدّه و نگاه داشتن ایام عدّه باشد به اینکه حدود خدا را در احکام طلاق مراعات نمایند چنانچه رأی مفسرین بر اینکه است و ممکن است راجع گردد باصل طلاق و اشاره به اینکه خودداری نمائید از طلاق و پیرامون آن نگردید زیرا که طلاق نزد خدا مبعوض است و احداث مودت و دوستی بین زن و شوهر از جمله آیات الهی و فیض غیر متناهی او بشمار میرود قوله تعالی و من آیاته ان خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إليها و جعل بینکم مودّة و رحمة (۳).

از اینجا توان پی برد که سکونت و اتفاق بین زن و شوهر نزد خدای رحمن مطلوب و نیکو است و جدایی بین آنها مبعوض است، و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که نظام عالم منوط بزوجیت است.

و در جایی که بین زن و شوهر نزاع و کدورتی پدید گردد برای آنکه طلاق

(۱) باید طلاق ندهید زنان را مگر در صورت مظنه عمل قبیح و حقیقتاً خدا دوست نمیدارد مردان چشنده که میخواهد زن بگیرد و یک دفعه یا چند دفعه با وی هم بستر گردد و طلاق دهد و نیز خدا دوست نمیدارد زنان اینطوری را که مکرر شوهر کند و طلاق گیرد. [.....]

(۲) در امر طلاق سوگند یاد نکنید و امر بسوگند نکنند مگر منافق.

(۳) سوره روم آیه ۲۰، و از جمله آیات الهی اینکه است که برای شما مردها خلق کرد از جنس خودتان زوجها برای آنکه با آنها سکونت نمائید (انس بگیرید) و قرارداد بین شما دوستی و رحمت-

صفحه : ۳۶۰

و جدایی بین آنان واقع نگردد دستور فرموده و ان خفتم شقاق بینهما فابعتوا حکماً من أهله و حکماً من أهلها ان یریدا إصلاحاً یوقق الله بینهما. (۱)

و نیز اینکه توجیه را تأیید مینماید قوله تعالی در آیه إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ که از استثناء چنین توان استفاده نمود که زنها را طلاق ندهید و از خانه‌هایشان بیرون نکنید مگر در جایی که فاحشه‌ای که ظاهراً مقصود از فاحشه زنا است از آنان ظاهر گردد.

و اگر چه ظاهر آیه و احادیث در جایی که فاحشه ظاهری از زن بروز ننموده حرمت طلاق را میرساند لکن چون اذن در طلاق رسیده و احکام و حدود آن را بیان نموده حمل بر کراهت میشود.

و تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ لَعَلَّ يُذَكَّرُ. اشاره با حکامی است که در آیه بالا بیان نموده راجع بعدّه و شماره نمودن آن و نهی از بیرون نمودن زنها را در عدّه تمام آنها حدود و قانون الهی است که بایستی مراعات حدود را بنمائید و از آن خارج نگردید و کسی که از آن حدّ محدود خارج گردد محققاً چنین کسی ظلم بنفس خود نموده.

و اطلاق و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ شامل میگردد تمام قوانین و احکامی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طرف حق تعالی تأسیس گردانیده فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ اشاره به اینکه وضع قوانین و مقرراتی که از طرف شارع شده اگر مراعات نمائید بنفع خودتان تمام میشود و اگر اهمال نمائید ضررش نیز عائد خودتان میگردد خدا از عمل شما مستغنی و بی نیاز است.

(۱) سوره نساء آیه ۳۷، اگر بترسید منجر بطلاق گردد کسی از طرف مرد و کسی از طرف زن حکم واقع شوند (قضاوت نمایند بین زن و شوهر) هر گاه خواسته باشند موافقت کنند خدا بین آنان وفق میدهد.

صفحه : ۳۶۱

لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا خطاب بر رسول است که تو چه میدانی شاید خدا پس از آن امر دیگری پدید آورد شاید مقصود چنین باشد که ممکن است در ایام عدّه بآن علقه زناشویی که بین آنان بوده رجعت حاصل گردد و زن و شوهر از هم نگیسند.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ إِنَّهُ يَنْقُضُ عَهْدَكُمْ وَيَنْقُضُ عَهْدَهُمْ فَبِمَا نَفْسُكُمْ عَلَىٰ نَفْسِكُمْ كَافِرِينَ. اشاره با حکام طلاق تأسیس نموده وقتی مدّت عدّه پایان رسید یا بطور معروف آنان را نگاه دارید یعنی از خانه مسکونیشان آنها را بیرون نکنید یا اگر خواستید از آنها جدا گردید به اینکه نخواهید در عدّه هر گاه طلاق رجعی باشد رجوع کنید یا پس از عدّه تجدید عقد نمائید بایستی بطور معروف و نیکی با آنها مدارا کنید و حقوق آنان را بنیکوتر وجهی اداء نمائید و آنان را بزجر از منازلشان بیرون نکنید و دو نفر از عدول مؤمنین را شاهد بگیرید و شهادت را برای خدا پبای دارید اینکه حکم که دو نفر عادل را شاهد بگیرید یا راجع بايقاع طلاق است که شرط آن حضور عدلین است و شاید راجع بمنقضی شدن عدّه باشد و ممکن است راجع بپرداختن حقوق زن باشد که پس از منقضی شدن امر طلاق نزاعی راجع باداء حقوق واقع نگردد و شهود بایستی برای فرمانبرداری خدا اقامه شهادت نمایند نه برای رضایت مشهود له یا مشهود علیه اشاره به اینکه شهادت دهنده بایستی در اقامه شهادت طرفداری از کسی ننماید و قصدش خالص برای خدا باشد.

ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

صفحه : ۳۶۲

(ذَلِكُمْ) ظاهراً اشاره با حکام طلاق و اندرز است برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و روز معاد و کسی که تقوی پیشه خود نماید و از حدودی که خداوند راجع بطلاق یا تمام مقررات و قوانین شرعیه که تعیین نموده تخلف ننماید خدای تعالی در تمام امور و از

سختیها و از تنگی معاش راه خروجی برای وی باز میکند و کارهای مشکل او را آسان میگرداند و او را روزی میدهد از محلی که گمان نداشته و کسی که اتکاء و تمام امید او بخدای تعالی باشد خدا با حسن وجه امور او را کفایت میکند. اگر چه فقرات آیه اطلاق دارد که در اثر ایمان و تقوی و توکل چنین است که هر کس دارای اینکه سه فضیلت که اساس فضائل نفسانی و باعث صعود بدرجات عالیہ انسانی است علاوه بر آن درجات بهشتی و مراتب روحانی که در آخرت وعده داده شده مشکلهای زندگانی وی با آسانی انجام میگیرد.

لکن بقرینه آیه بالا وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ شاید اشاره باصل طلاق باشد چنانچه گفتیم بضمیمه احادیث بسیار که منع از طلاق شده اینکه آیات نهی ارشادی باشد و از راه اندرز و نصیحت بخواهد گوشزد مؤمنین نماید که اگر شما از جهت فقر و تنگدستی و خلاص شدن از نفقه خواهید زنهای خود را طلاق دهید طریق گشایش کار شما اینکه است که تقوی را شعار خود نمائید و در تمام امور اتکا و اعتماد شما بخدا باشد تا اینکه خداوند راه خروجی برای شما باز نماید و کفایت امور شما را بنماید. عطاء بن یسار از ابن عباس چنین نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینکه آیه را تلاوت نمود و فرمود (مخرجا) از شبهات دنیا و از سكرات موت و از سختیهای روز قیامت.

و نیز ابو ذر از آن حضرت نقل نموده که فرمود بدرستی که من میدانم آیه‌ای را که اگر تمام مردم بگیرند آن را و عمل کنند هر آینه کفایت میکند آنها را!!! بسی وسعت دارد و برای همه کافی است نه آنکه فقط برای بعضی کافی باشد و آن

صفحه : ۳۶۳

آیه مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا را چند دفعه تکرار نمود.

(منهج الصادقین) و غیر اینها احادیث بسیاری دلالت دارد بر اینکه کسی که در تمام امور توکل و اعتماد او بر خدا باشد خداوند امور او را کفایت مینماید لکن چنانچه در محل خود مدلل گردیده توکل فقط بلفظ نیست بلکه یکی از صفات و ملکات فاضله انسانی است و هر گاه با شرائطش انجام گیرد چنین آثاری بر وی مترتب میگردد.

إِنَّ اللَّهَ بِالْبَلِغِ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا بدرستی که خدا امر خود را بانتهاء میرساند و دستور العمل آنچه سعادت بشر بآن تأمین می گردد و آنچه صلاح امور دنیوی و اخروی آنان است بنیکوتر و جهی بتوسط انبیاء و سفراء خود بمردم ابلاغ گردانیده و برای هر چیزی حدی و اندازه‌ای قرار داده که اگر زنجیر شهوات و آرزو و آمال نفسانی را از پای خود در آورند و از آن حد محدود تجاوز نمایند بدو بال علم و عمل توانند بدرجات عالیہ انسانیت صعود بنمایند.

و شاید مقصود از جمله لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا چنین باشد که در مرتبه قضاء و لوح محفوظ در ابتداء خلقت برای هر چیزی اندازه و حدی مقرر گردیده که تخلف پذیر نیست پس شما در اموری که خارج از اختیار شما است کوشش بیهوده ننمائید آنچه بایستی واقع گردد خواهی نخواهی واقع میگردد شما در تمام امور اتکاء و توکل بر خدا نمائید و کار خود را باو واگذارید و از او یاری بخواهید که خود توکل و تفویض و رضاء بتقدیرات الهی علل آسانی و گشایش و سبب وسعت شما میگردد وَاللَّائِي يَتَسَّنَّ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَّعْنَ حَمْلَهُنَّ (پنجم) از احکام طلاق و فروع آن اینکه است آن زنهایی که مایوس از حیض

صفحه : ۳۶۴

گردیده‌اند در جایی که شک دارید آیا یائسه شده‌اند یا نه، و زنهایی که بسن یأس نرسیده و بعلت دیگر غیر از پیری حیض نمی‌بینند، و نیز زنهایی که در حال حمل طلاق میدهند عده آنها همان موقع وضع حمل آنها است.

سخنان مفسرین راجع به زن حامله (مأخوذ از تفسیر مجمع البیان):

(۱) ابن عباس گفته اینکه حکم اخیر راجع بزنان مطلقه است که در حال طلاق حامله باشند و از ائمه علیهم السلام نیز همین طور روایت شده، لکن حکم زن شوهر مرده هر گاه حامله باشد عده او (ابعد الاجلین است، یعنی چهار ماه و ده روز یا زائیدن هر کدام دیرتر واقع گردید. (پایان) (۲) اینکه حکم عام است و شامل می‌گردد تمام زنهای مطلقه حامله را خواه شوهرش مرده باشد یا نه که عده آنها وضع حمل آنان است، و اگر زن حامله باشد بدو طفل و وضع حمل یکی از آن دو بشود ازدواج بر وی حلال نیست مگر وقتی که وضع حمل طفل دیگر نیز بشود بدلیل قوله تعالی *أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ*؛ (ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده) و رأی اکثر فقهاء بر اینکه است، و هر گاه زنی شوهرش مرده باشد و قبل از چهار ماه و ده روز زائید باید صبر کند تا چهار ماه و ده روز تمام گردد.

و از اصحاب ما (امامیه) چنین روایت کرده‌اند در جایی که یکی از دو طفل متولد گردد و لو آنکه دیگری هنوز متولد نشده چنین زنی از شوهر منقطع می‌گردد و لو آنکه تا وضع حملش نشده نتواند شوهر بگیرد و زنی که شوهرش مرده باشد و لو آنکه قبل از چهار ماه و ده روز وضع حملش بشود برای وی ازدواج جایز نیست مگر بعد از گذشتن اینکه مدت. (طبرسی) خلاصه مشهور بین فقهاء زنهای مطلقه راجع به عده دو قسمند قسمی از آنها اصلا عده ندارند و آنهایی که عده ندارند سه قسمند: (اول) آن زنهایی میباشند که اصلا مقاربت و نزدیکی با آنها نشده باشد. (دوم) صغیره باشد و هنوز نه سالش تمام نشده و حیض هم ندیده.

صفحه : ۳۶۵

(سوم) زن یائسه که باعتبار کبر سن از موقع حیضش گذشته باشد.

(و زنهایی که بایستی عده نگاه دارند دو قسمند)

یکی آن زنی که حیض نبیند لکن آنهایی که همسن او میباشند حیض ببینند که چنین زنانی سه ماه بایستی عده نگاه دارند و دیگر زنی که مرتباً حیض بیند عده او سه (قروء) است بدلیل قوله تعالی *وَالْمُطَلَّقاتِ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ* سوره بقره آیه ۲۲۸ و (قروء) چون از لغت اضداد است حمل بر حیض و پاکی هر دو میشود اینکه است که جماعتی گفته‌اند زن بایستی بعد از طلاق سه پاکی در بین دو حیض نگاه دارد.

و عده زن شوهر مرده خواه نکاح دائمی باشد یا منقطع عده او چهار ماه و ده روز است و در کنیز نصف آن، و در جلد دوم اینکه تفسیر در سوره بقره در ذیل آیه *ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ* راجع بطلاق مختصر بحثی نمودیم و تمام کلام راجع بکتب فقهیه است. *وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا، ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا كَسَى* که خودداری نماید از مخالفت امر خدا و مراعات حدود و قوانین الهی را بنماید خداوند گناهان او را میپوشاند و اجر و پاداش عمل نیک او نزد خدا بزرگ است.

چنانچه مشاهده میشود در اینکه آیات سه مرتبه اشاره بتقوی شده و اهمیت امر طلاق و مراعات حدود آن را میرساند، و شاید اشاره بمغوضیت طلاق دارد و اینکه برای شخص مؤمن با تقوی سزاوار نیست در جایی که فاحشه‌ای از زن بروز ننموده همسر خود را مخصوصاً اگر مادر اطفال وی باشد طلاق دهد و نیز برای مرد با ایمان و تقوی لازم است در جایی که مجبور بطلاق گردید به اینکه یا خود زن خواهش طلاق نماید یا فاحشه‌ای از او پدید گردد که شوهر مجبور گردد بطلاق اگر شوهر حتی در چنین مواردی

مراعات حقوق زن را بنماید برای وی اجر بزرگ است

صفحه : ۳۶۶

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۲]

اشاره

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِيُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَاسْتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَىٰ (۶) لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۷) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرِيْبَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُشِيْلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيْدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نَكْرًا (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰)

رَسُولًا- يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲)

صفحه : ۳۶۷

(ترجمه)

زنهایی را که طلاق داده‌اید ساکن گردانید در آنجایی که خود شما ساکن می‌باشید بقدر وسع و طاقتی که دارید و رنج و تعب بر آنان روا مدارید تا کار بر آنها سخت گردد و اگر آنان حامله باشند بایستی نفقه آنها را بدهید تا وضع حمل نمایند و هر گاه بچه شما را شیر دهند باید اجرت شیر آنها را بدهید و بین خودتان بنیکی فرمان پذیر باشید (راجع بچه با هم مشورت نمائید) و اگر بزنی شیرده سخت گیری کنید بچه دیگری را شیر میدهد.

و بایستی صاحب مال از مال خود نفقه دهد و کسی که روزی وی تنگ گردیده پس باید انفاق کند از آنچه خدا باو مال عطاء نموده، و خدا تکلیف نموده کسی را مگر با نقدری که بوی عطاء نموده خداوند بزودی میگرداند بعد از آن دشواری آسانی و بسا مردمان دیاری که سرپیچی نمودند از فرمان پروردگارشان و پیغمبرهای او پس آنان را در مورد محاسبه درآوردیم حسابی سخت و عذاب کنیم آنها را عذاب زشت-

پس چشیدند کیفر و عقوبت عمل خود را و سرانجام کار آنان خسران و زیان کاری شد-

خدا آماده نموده برای آنها عذاب سخت- پس بترسید (و حذر کنید) از عذاب خدا ای کسانی که صاحب خرد و عقل می‌باشید، آن کسانی که ایمان آورده!!!

محققا خدا فرود آورد بسوی شما ذکر (یعنی قرآن را)

و فرستاد برای شما پیمبری را که میخواند برای شما آیاتی را که ظاهر کننده (طریق سعادت بشر است) تا آنکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته نموده‌اند از ظلمت و تاریکیهای (کفر) بسوی نور و روشنی (ایمان) و کسی که بخدا ایمان

آرد و عمل نیکو نماید داخل میگرداند وی را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و همیشه در آن بهشتهها جاویدانند و حقیقتا خداوند روزی چنین کسی را نیکو گردانیده-
خدا آن کسی است که هفت آسمان خلق نموده و زمین را نیز مانند آسمانها هفت آفریده و فرود می آید امر خدا بین آسمانها و زمینها برای آنکه بدانید که محققا خداوند بر هر چیزی توانا است و اینکه محققا علم خدا فرا گرفته همه چیز را.

صفحه : ۳۶۸

(توضیح آیات)**اشاره**

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تَضَارُّوهُنَّ لِيُضَارَّوهُنَّ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ (ششم) از احکام و فروع طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که زنهایی را که طلاق میدهید در بعض همان منزلی که محل مسکونی خودتانست آنان را منزل دهید مِنْ وُجْدِكُمْ عطف بیان است یعنی بقدر وسع و توانایی خود مراعات آنان را بنمائید و در مدت عده نفقه آنها را بپردازید و بر آنها تنگ گیری ننمائید تا آنکه دست از حقوق خود برداشته و از منزلتان بیرون روند. و بعض مفسرین در معنی آیه چنین گوید مقصود اینکه است که در آخر عده به زنهای مطلقه رجوع نکنید که باز قصد طلاق داشته باشید برای اینکه نتوانند شوهر کنند و اگر آن زنهای مطلقه حامله باشند باید نفقه آنها را بدهید تا وقتی که وضع حمل نمایند. و جوب نفقه و سکنی برای مطلقه رجعی در مدت عده اجماعی است لکن در طلاق بائن بین فقها خلاف است گویند اهل عراق بروایت ابن مسعود و عمر بن خطاب روایت کرده‌اند که سکنی و نفقه برای او نیز در عده واجب است و شافعی گفته سکنی واجب است بدون نفقه و حسن و ابو ثور گفته‌اند هیچکدام واجب نیست و در مذهب ما امامیه نیز اجماعی است که هیچکدام در عده بائن واجب نیست.

(تفسیر مجمع البیان) خلاصه طلاق دو نوع است بدعت و سنت. طلاق بدعت سه قسم است طلاق در موقع حیض و نفاس با حضور زوج یا در حکم حضور و در پاکی بعد از جماع، و سه طلاق در یک مجلس، که به هیچ یک از اینکه سه قسم طلاق واقع نمی گردد مگر در قسم سوم که یک طلاق حساب میشود.

صفحه : ۳۶۹

طلاق سنت نیز سه قسم است: بائن، رجعی، عدی، بائن طلاق است که در آن رجعت نیست. و آن طلاق زانی است که یا نائسه باشند و یا صغیره یا اصلا با آنها مقاربت نشده باشد، و طلاق مبارات که آن را طلاق خلعی گویند آنست که زن چیزی بشوهر میدهد که وی را طلاق دهد ما امی که زن در حال عده رجوع نکند بآنچه داده است در اینکه صورت شوهر هم حق رجوع بآن زن ندارد.

و طلاق رجعی طلاق است که در مدتی که زن در عده است میتواند شوهر باو رجوع کند و آن طلاق زنی است که نائسه و صغیره نباشد و نیز با او مقاربت واقع گردیده باشد بدون بذل مالی که بشوهر داده باشد.

و در طلاق رجعی شوهر میتواند در عده رجوع نماید و با زن هم بستر گردد و ثانیاً در ایام طهر بدون مقاربت او را طلاق دهد و باز

در عده رجوع نماید و با او هم بستر گردد و باز او را طلاق دهد و هر گاه سه مرتبه چنین کرد دیگر حق رجوع ندارد و زن بر وی حرام می‌گردد مگر وقتی که محلل آید یعنی شوهر دیگری اختیار کند و با او هم بستر گردد و پس از آن طلاق بگیرد و پس از عده با شوهر اول نکاح کند و اگر نه دفعه چنین کرد دیگر حرام ابدی میشود. (منهج الصادقین) و ظاهراً اینکه اقسامی که در طلاق گفته شد اجماعی است و خلاف معتد بهی در آن نیست و مطابق با آیات قرآن و احادیث بسیار است که جای بحث آن کتب فقهیه است فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْتُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ وَأَتَمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتْرُضِعْ لَهُ أُخْرَى پس از احکام طلاق در مقام بیان حکم زن شیرده برآمده که زنی که در ایام حمل طلاق داده میشود بایستی نفقه آن را بدهد تا وضع حمل نماید و پس از وضع حمل اگر خواهید که بچه را شیر دهد بایستی اجرت شیر را نیز بوی بدهد.

وَأَتَمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ اشاره به اینکه ای پدران و مادران راجع بطفل بنیکویی و مهربانی مشاورت

صفحه : ۳۷۰

نمائید پدر اجرت المثل برای شیر بمادر بدهد و مادر نیز نظر به اینکه اولاد خود اوست خوب پذیرایی از طفلش بنماید و اگر شما پدران در اجرت شیر سخت گیری نمائید و مادر از شیر دادن مضایقه بکند پدر دایه دیگر برای بچه‌اش می‌گیرد.

اینکه آیه مشعر باین است که شیر مادر برای بچه بسیار اهمیت دارد و نیز مادر اولی است برای شیر دادن طفل خود لکن بایستی پدر اجرت المثل بدهد بزنی را که رها نموده که بچه خود را شیر دهد از اینجا توان پی برد که هر گاه مادر و پدر طفل در شیر دادن اختلاف نمایند مادر بخواهد بچه خود را با اجرت یا بدون اجرت شیر دهد و پدر مایل نباشد حق مادر پیش است یعنی مادر حق دارد که بچه خود را شیر دهد.

از اینکه آیه نیز توان استفاده نمود که بالاترین وظیفه زن در جامعه اینک است که بچه خود را شیر بدهد و او را خوب تربیت نماید که قوای جسمانی او در اثر بهداشت صحیح و قوای روحانی وی در اثر تلقین و تمرین بوظائف دینی و اجتماعی قوی گردد و بالاترین وظیفه مرد در جامعه اینک است که دنبال کسب و عمل برود و امور خانوادگی خود را بطور نیکو و از طریق مشروع اداره نماید.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا پدر هر گاه غنی و ثروتمند باشد بایستی در انفاق وسعت دهد و تنگ گیری بمادر نکند لکن کسی که تنگ دست و فقیر است آن نیز بقدری که خدا باو عطاء نموده اجرت شیر را بدهد خداوند تکلیف نموده کسی را مگر بقدر وسع و بقدر آنچه بوی عطاء نموده، چنانچه در جای دیگر فرموده وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُنَّ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرَهُنَّ سوره بقره آیه ۲۳۷، اشاره به اینکه کسی نمیتواند فقر و تنگ دستی خود را عذر خود قرار دهد و حقوق زن و اجرت شیر وی را پامال نماید بلکه در هر حالی بقدر وسع و توانایی خود بایستی حق زن و بچه خود را اداء نماید و

صفحه : ۳۷۱

کسی که چنین باشد که در مقام اداء حقوق باشد.

سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا اشاره به اینکه کسی که مراعات حقوق نماید خداوند بعد از سختی آسانی برای او فراهم مینماید.

خلاصه اینکه آیات مشعر بر اینک است که حقوق زناشویی در نظر شارع بسیار مهم است.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا آیه در مقام تهدید و ترسانیدن مؤمنین است که بایستی حدود الهی و اوامر او را اطاعت نمائید.

(وَكَأَيِّنْ) اشاره بجماعت بسیار است که از دهات و شهرها سرپیچی نمودند از امر پروردگار و سفراء او و ما آنان را در مقام محاسبه و عتاب واقع ساختیم و حساب آنها را سخت گردانیدیم و در اثر مخالفت عذاب کردیم آنان را بعد از ناگوار فداقت و وبال امرها و کان عاقبه امرها خُسراً، اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً کسانی که از امر حق و مقررات الهی تخلف نمودند و عصیان کردند پس چشیدند وبال و سختی عاقبت کار خود را و عاقبت کار آنان بخسران و زیان کاری رسید و برای چنین کسانی خداوند آماده نموده عذاب و مجازات بسیار سخت ناگوار.

بعض مفسرین ضمائیر در جملات آیه را با اینکه ماضی است و دلالت بر گذشته دارد حمل بر استقبال نموده نظر به اینکه آیات برای تهدید و تخویف مؤمنین است که اگر مخالفت نمودید چنین در مورد عذاب واقع میگردید، چنانچه کسانی که مخالفت امر پروردگار و پیمبران را نمودند در قیامت و در حساب بر آنان سخت - گیری می کنیم.

صفحه : ۳۷۲

لکن ظاهراً ماضی را حمل بر استقبال نمودن لازم نیست زیرا چنانچه گفته شد در بیان قوله تعالی وَقُوْذَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ و نیز قوله تعالی وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و امثال آن از آیات بسیار که بلفظ ماضی آورده میتوان استفاده نموده که اوضاع قیامت و بهشت و جهنم فعلاً در علم خدا و در عالم قضاء و قدر موجودند اگر چه درش بر وی بشر دنیوی بسته است و نسبت باو آینده مینماید.

فَأَتَتْهُمُ اللَّهُ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا پس از بیان اهل قریه‌ها که در اثر مخالفت و سرپیچی کردن از امر خدا و رسولش مبتلا گردیدند عذاب و نکال دنیا و در آخرت نیز برای آنان عذاب الیم مهیا گردیده خطاب بخردمندان و صاحبان عقل از آنهایی که ایمان آورده‌اند نموده که بترسید از خدا و از معاصی و نافرمانی امر حق تعالی خودداری نمائید و پیرامون هوای نفسانی خود نگردید در صورتی که محققاً خداوند بسوی شما فرود آورده ذکر که متذکر گردید و پند و اندرز باشد برای شما. ظاهراً مقصود از ذکر قرآن است و قرآن را ذکر نامیده برای اینکه متضمن موعظه و شرف دنیا و آخرت است و در اثر پیروی از آن سعادت دنیا و آخرت برای انسان تأمین میگردد زیرا که قرآن جامع تمام احکام و قوانین مدنی و طریق عبادات و معاملات و آنچه بشر در امور دنیوی و اخروی خود محتاج بآنست بنیکوتر و جهی تأسیس نموده.

و بعضی گفته‌اند مراد از ذکر همان رسولا بعد است و رسولا بدل از ذکر است و مراد از رسول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته‌اند مراد از رسول جبرئیل است و از حضرت ابا عبد الله علیه السلام و از حسن بصری چنین نقل میکنند که مقصود از ذکر خود رسول اکرم است و او را ذکر نامید برای آنکه بر تلاوت قرآن مداومت مینمود یا آنکه بتوسط او قرآن فرود آمده یا باعتبار آنکه نام نامی او در اطراف عالم منتشر است لکن بازگشت تمام اینها بقرآن میگردد.

صفحه : ۳۷۳

رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (رسولا) بیان ذکر است یا منصوب بفعل مضمَر یعنی (ارسل رسولا) یعنی فرستاده برای شما رسولی را که تلاوت نماید آیات خدا را آن آیتی که بیان کننده و راهنمای شماست بسوی آنچه خیر و سعادت شما مؤمنین در آن است تا آنکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند از ظلمات کفر و جهل و بیخردی بسوی نور ایمان.

چنانچه گفته شد نور چیزی را گویند که ظاهر بذاته و مظهر غیر باشد و قرآن و آورنده قرآن و واسطه بین آن دو نیز نور است خدا نور است اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که بخودی خود ظاهر بلکه همه چیز باو ظاهر گردیده و از شدت ظهور مخفی گردیده و ظاهر

کننده همه اشیاء است و قرآن نیز نور است که خود شاهد بر حقانیت خود و معترف خود است و ظاهر کننده و رهنمای طریق سعادت بشر است رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نور است که سنجیه نیکو و اخلاق و ملکات حمیده او شاهد بر حقانیت او است و ظاهر کننده تمام نیکوها است زیرا که آنچه بشر محتاج بآن است در امور دنیا و آخرت بنیکوتر بیانی نوع انسانی را رهنمایی نموده.

وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا پس از بیان خصوصیات ذکر و فوائد مندرجه در آن در مقام بیان فضیلت کسانی برآمده که تابع ذکر گردیده و بآن گرویده‌اند، و آنان مؤمنین میباشند که ایمان بخدا آورده و مطابق ایمانشان عمل صالح نموده‌اند و عمل صالح عملی است که نزد خدا پسندیده و شایسته پیشگاه قرب الهی باشد و مقام عبودیت بآن محقق گردد،

صفحه : ۳۷۴

و شاید نظر بهمین معنی دارد که در اکثر آیات ایمان و عمل صالح را ردیف هم آورده اشاره به اینکه ایمان کامل از عمل صالح جدا نمیشود و چنین کسانی را داخل مینمایند در بهشتهایی که در زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در چنین بهشتهایی همیشه جاویدانند و محققا خداوند رزق چنین کسانی را که ایمان آورده‌اند نیکو گردانیده.

اطلاق رزق بر جسمانی و روحانی هر دو میشود و شاید مقصود اینکه باشد که برای کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته نموده‌اند رزق جسمانی آنها که نعمتهای بهشتی باشد و در خور مرتبه جسمانی آنها است و نیز رزق روحانی آنها که آن مقامات و درجات معنوی و نظر بوجه کریم باشد باحسن وجه نصیب آنها میگردد و از هر دو جهت محظوظ میگردند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ پس از بیان احکام طلاق و حدود آن و تهدید کسانی که از قوانین و مقررات الهی سرپیچی نموده و اطاعت نموده‌اند و بشارت مؤمنین و کسانی که مطیع قوانین و مقررات الهی گشته و اعمال صالح نموده‌اند، برای رفع استبعاد منکرین معاد و اوضاع قیامت اشاره بکمال قدرت خود مینماید که خدا و پدید آورنده قیامت آن کسی است که هفت آسمان و هفت زمین آفریده و آنها را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و تقدیرات او از حیات و موت و باقی امور بین آسمانها و زمین جریان دارد بدون آنکه در اینکه خلقت و آفرینش محتاج بکمک و معاون باشد و تمام امور خلقت را بیک اراده و حدانی پدید گردانیده و ما أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بِالْبَصْرِ^(۱) که تعبیر از آن بلفظ کن نموده.

(اعتراض)

در هیئت جدید ثابت نموده‌اند کرات که از آن تعبیر باآسمان شده زیادتر از هفت عدد است و ظاهر آیه منحصر می‌نماید بهفت آسمان و نیز معلوم نیست که

(۱) سوره قمر آیه ۵۰ نیست امر ما مگر یکی مانند گردانیدن چشم

صفحه : ۳۷۵

زمین هفت طبقه باشد.

(پاسخ)

گوئیم شاید مقصود از هفت آسمان مدار و محل جولانگاه سیارات هفتگانه معروف خورشید، ماه، مشتری، مریخ، زهره، زحل، عطارد باشد که هر یک از آنها را فلکی و آسمانی است و کُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ سوره یس آیه ۴۰ تمامشان در مدار خود شناورند، و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده اثبات شیء نفی ما عدا را نمیکند، و بر فرض صحت گفتار اهل هیئت جدید چون رأی اهل هیئت قدیم متفقا بر اینکه بوده که عدد آسمانها و زمین هفت است از اینکه جهت در کلام الهی نیز اقتضار بر همین عدد شده. و چون باعتبار علوم جدیده و اخبار بسیار نیز مؤید آن است هر کره‌ای خود دارای آسمانی و زمینی است شاید هفت زمین اشاره بزمین هر کره‌ای باشد و شاید همین زمین ما دارای هفت طبقه باشد و علم او نزد خدا است.

بروایت منهج ابو صالح از ابن عباس چنین روایت نموده که زمینهای هفتگانه که فرموده و مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ طبقه طبقه بر بالای هم نیستند تمامشان زیر آسمانند و تعدد آنها از جهت فاصله شدن دریاها است وسط آنها.

و شاید مقصود از هفت آسمان چنانچه بعضی احتمال داده‌اند یکی همین آسمانی باشد که ما میبینیم با تمام ستارگان و کرات و کهکشانها و آنچه در او است و آن را آسمان دنیا نامیده و در وصفش فرموده إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿۱﴾ و شش آسمان دیگر فوق آن باشد که علم بشر راهی بآن ندارد زیرا که مخلوقات خدا غیر متناهی است و بشر هر قدر کوشش کند اندکی از آنها را نتواند بدرستی و حقیقت ادراک نماید و مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا شاهد بر اینکه است لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

(۱) سوره و الصافات آیه ۶ بدرستی ما زینت دادیم آسمان دنیا را بزینت ستارگان

صفحه : ۳۷۶

اشاره به اینکه وقتی شما عجائب صنعت خلقت آسمانها و زمینها و آنچه بین آنها است از جمادات و نباتات و حیوانات و غیر اینها را ببینید بدو چیز دانا می گردید و دو امر برای شما ظاهر می گردد یکی علم ضروری پیدا میکنید که آن کسی که پدید آورنده اینکه موجودات غیر متناهی و منظم و مدبر اینکه کاخ عظمت جهانی است قادر بر اینکه است که پس از خرابی اینکه عالم دنیا عالم دیگری که مناسب مرتبه کمال بشری و منزل جاودانی انسانی باشد پدید نماید تا اینکه در آنجا هر کسی ب نتیجه اعمال خود و بمنتهی درجه سیر خود برسد و اگر غیر از اینکه باشد وجود انسان بلکه وجود عالم لغو و بیهوده میباشد و کار لغو در خور عالم الوهیت نیست.

و دیگر پس از اندک تدبر در نظام خلقت بر شما ظاهر و معلوم میگردد که اینکه عوالم کذایی و اینکه نظام حیرت بخش جهانی از روی علم و تدبیر و حکمت ناشی گردیده و آن کسی که عالم را برای وجود شما آفریده غافل از حال شما نیست و بتمام افعال و اعمال و نیات شما آگاهست و علم او محیط بر همه و آنچه واقع شده و میشود در علم حضوری او ظاهر و مکشوف است.

صفحه : ۳۷۷

سوره التحريم

اشاره

و هی اثنا عشره آیه

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَىٰ مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ
 وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسْرَىٰ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا
 نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ
 جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴)
 عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶)
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْبُدُوا الْيَوْمَ إِلَّا تَجَزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ
 يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
 بَأْيَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸)

صفحه : ۳۷۸

(ترجمه)

سوره تحريم در مدينه فرود آمده و دوازده آيه است

بنام ايزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای نبی اکرم برای چه حرام می گردانی بر خودت آنچه را که خدا بر تو حلال گردانیده، میطلبی باین تحریم رضا و خشنودی زنهاى خود را و خدا آمرزنده و مهربان است،

بدرستی که خدا مقرر گردانید و بیان کرد برای شما که قسمهای خود را (بکفار) بگشائید و خدا مولی و صاحب اختیار شما است و او بمصالح و مفاسد شما دانا و درستکار است.

چون پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرا و مخفیانه ببعضی زنهاى خود (حفصه دختر عمر) گفت و او (بعایشه دختر ابو بکر) اظهار نمود و وی را بر آن سر مطلع گردانید خدا از طریق وحی پیمبرش را خبردار گردانید و حضرت ببعضی از آنچه (حفصه) فاش نموده بود وی را شناسا گردانید و از بعضی از آن سر اعراض نمودند، پس چون آن زن (حفصه) خبردار گردید که حضرت فهمیده گفت چه کس تو را از اینمطلب خبردار نمود گفت خبر نمود مرا آنکه دانا بهمه چیز و آگاه بر هر چیزی است.

ای حفصه و ای عایشه) اگر توبه کنید و بازگشت بسوی خدا نمائید (برای شما بهتر است) اگر چه محققا قلبهای شما از حق برگشته و اگر شما دو زن پشتیبان هم گردید، خدا دوست و یار و یاور (پیمبر خود است) و بعد از آن جبرئیل و مرد صالحی از مؤمنین و ملائکه پشتیبان او میباشند.

اگر پیمبر شما را طلاق دهد بزودی پروردگار او تبدیل نماید شما را بزنهاى که بهتر از شمايند و آنها موصوف باین صفات باشند،

گرویدگان بامر الهی، تصدیق کننده‌گان فرمان او، بازگشت کننده‌گان از معاصی، عبادت کنندگان، روزه داران و آنها شوهر دیدگان باشند یا باکره.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگاه دارید خود و اهل خود را از آتشی که آتش

صفحه : ۳۷۹

انگیز آن مردمان و سنگ (کبریت) است و بر آن آتش فرشتگان سختی موکلند که امر خدا را مخالفت نمیکنند و بر آنچه مأمور بآن گردیده‌اند عمل مینمایند.

ای کسانی که کافر شدید امروز که روز قیامت است عذر خواهی نکنید ثابت و محقق است که شما جزا داده میشوید بر آنچه قبلا (در دنیا) عمل کرده‌اید.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بازگشت نمائید بسوی خدا و توبه کنید توبه خالص شاید پروردگار شما بپوشاند گناهان شما را و داخل گرداند شما را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد در آن روزی که خداوند خجل نکند پیمبر و آن کسانی را که ایمان آورده‌اند و نور آنها از جلو آنان و از طرف راستشان می‌رود و مؤمنین گویند پروردگار ما تمام کن نور ما را (و ما را بکمال برسان) و ما را بیامرز (از ظلمت گناه پاک گردان) زیرا که تو بر هر چیزی توانایی.

(توضیح آیات)

اشاره

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حرام) در اصطلاح شرع چیز قبیحی را گویند که بنهی ممنوع شده باشد و مقابل آن حلال است و آن چیز نیکویی را نامند که از طرف شرع مأذون در عمل باشد و تحریم و تحلیل بیان حلیت و حرمت شیء است.

در اینکه آیه خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای کسی که از طرف حق - تعالی دارای مقام نبوت و ولایت گردیده‌ای برای چه بر خود حرام نموده‌ای و خود را ممنوع گردانیده‌ای از آن چیزی که خدا بر تو حلال نموده است.

(سخنان مفسرین در شأن نزول آیه مختلف است یک قول اینست که گویند رسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که بعد از هر نماز صبح در حجره‌ها و منزلهای زوجات خود میرفت و بعد از آن مشغول میشد بیان شرایع و احکام زینب دختر

صفحه : ۳۸۰

حجش قدری غسل داشت وقتی حضرت بخانه وی می‌آمد زینب قدری از غسل را شربت مینمود و خدمت حضرتش می‌آورد که میل فرماید اینکه بود که قدری در منزل زینب بیشتر توقف می‌نمود و اینکه مطلب بر باقی زنهای حضرت شاق آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق نمودند که وقتی حضرتش بمنزل آنها آید بگویند از تو بوی (مغافیر) می‌شنویم و بزنهاي دیگر نیز همین طور توصیه نمودند (مغافیر) صمغ درختی است که آن را عرفط خوانند و خیلی بد بو است و چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از بوی بد اجتناب می‌نمود اینکه بود که خواستند باین وسیله حضرت در خانه زینب مکث نمایند پس از آن بخانه سوده آمد او گفته که نخواستم دروغ بگویم ولی از عایشه ترسیدم و گفتم پس از آنجا وقتی بمنزل عایشه رفت عایشه بینی خود را گرفت فرمود چرا چنین

کردی گفت از تو بوی (مغافیر) می‌آید در جواب فرمود در خانه زینب شربت غسل آشامیده‌ام گفت زنبور آن در شکوفه عرفط چریده بوده و چون بمنزل حفصه رفت او نیز چنین کرد و گفت از تو بوی عرفط می‌آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مکرر استماع نمود فرمود

(حَرَمْتُ الْعَسَلَ عَلَى نَفْسِي فَوَاللَّهِ لَا أَكَلَهُ ابْدًا)

پس از آن اینکه آیه فرود آمد یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ.

و بعض مفسرین گفته‌اند زنی که ترتیب غسل مینمود ام السَّلمه بود و بعضی گفته‌اند حفصه دختر عمر بوده که از مکه مقداری غسل برای وی هدیه آورده بودند و هر وقت که پیمبر اکرم بخانه او میرفت نمیکذاشت بیرون رود تا وقتی که شربت غسل بیاشامد و وقتی عایشه خبردار شد باقی زنها را خبردار نمود و با هم اتفاق نمودند که وقتی از منزل حفصه بیرون آید بگویند از تو بوی (مغافیر) استشمام مینمائیم اینکه بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غسل را بر خود حرام نمود.

و بروایت دیگر شأن نزول آیه اینکه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزها را بین زنان خود قسمت نموده بود اتفاقاً یک روز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله اجازه فرما تا خدمت پدرم روم پس از آنکه رخصت گرفت و رفت پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ماریه قبطیه که مادر ابراهیم بود و پادشاه اسکندریه بعنوان تحفه نزد حضرتش فرستاده

صفحه : ۳۸۱

بود حضرت آن وقت وی را طلبید وقتی حفصه درب اطاق را بسته دید همانجا نشست تا رسول الله از حجره بیرون آمد و عرق از پیشانی و روی مبارکش می‌چکید حفصه پس از آنکه از قضیه مطلع گردید بگریه افتاد و گفت یا رسول الله کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت فرمودی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با هیچیک از زنان دیگر خود چنین ننمودی حضرت فرمود ای حفصه اینکه کنیز من است و خدای تعالی وی را بر من مباح گردانیده من برای رضای تو او را بر خود حرام نمودم لکن اینکه سخن سرتی است و پیش تو امانت باشد باید بکسی اظهار ننمایی حفصه قبول کرد لکن چون بین او و عایشه دوستی بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه عایشه بود مشت بدیوار زد و گفت ای خواهر مژده باد بر تو که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از تشویش او راحت شدیم چون حضرت بخانه عایشه آمد بطور کنایه باو گفت پس از آن اینکه سوره فرود آمد که (ای نبی اکرم چرا آنچه را که خدا بر تو مباح نموده بر خود حرام نموده‌ای).

و بروایتی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن بحفصه فرمود سر دیگری نیز بتو میگویم بشرط اینکه بکسی نگویی و اینکه مطلب را فاش نکنی و آن اینکه است که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک اینک امت میشوند و پادشاهی میکنند و بعد از آن عثمان متصدی حکومت میگردد حفصه از اینکه کلام خوشحال گردید و هر دو سر را بعایشه گفت.

بروایت منهج اینکه حدیث را بعینه عیاشی بسند خود از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده و بروایت طبرسی از عبد الله بن عطا از ابی جعفر همین روایت را نقل نموده و پس از آن چنین گوید عایشه و حفصه هر دو اینکه حدیث را بپدر خود بیان نمودند و آنها راجع بماریه بعایشه و حفصه عتاب کردند که چرا سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاش نمودید لکن راجع بآن دیگر که حکومت پدرانشان باشد چیزی نگفتند (پایان) اینکه بود که خدا خطاب نموده پیمبر خود که ای پیغمبر چرا آنچه را خداوند

صفحه : ۳۸۲

بر تو مباح نموده برای رضایت زنهاى خود بر خود حرام نموده‌ای در صورتی که بایستی بحکم خدا آنها رضایت تو را تحصیل

نمایند.

و کسانی که منکر عصمت انبیاء (ع) میباشند از اینکه آیه خواسته‌اند سوء استفاده نمایند زیرا چنین استظهار نموده‌اند که پیغمبر اکرم در اینجا بخلاف حکم حق تعالی (ماریه) را که خداوند بر او حلال نموده بود بر خود حرام گردانید از اینکه جهت مورد عتاب واقع گردید و قوله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نیز مؤید آن است زیرا که بخشش در جایی صادق آید که گناهی واقع شده باشد.

پاسخ، گناه آن است که انسان بر خلاف امر و جوبی یا امر تحریمی عمل نماید یا در جایی که امر و جوبی یا تحریمی رسیده بر خلاف آن حکم نماید، لکن در مباحات که اختیار بدست خود شخص گذاشته شده که می‌خواهد بکند و می‌خواهد نکند وقتی بنای خود را بر کردن یا نکردن گذارد خلاف امر مولی نموده تا اینکه مرتکب خلافی شده باشد. گناه و خطیئه چیزی را نامند که مخالف فرمان شده باشد، و در اینجا (ماریه) کنیزی بود که برای رسول الله مقاربت با آن مباح بوده، و شاید در اینکه جا بنظر مبارکش ترک مقاربت بجهاتی رجحان داشته که حضرتش خود را ملزم گردانیده که او را ترک نماید.

و در اینکه آیه نظر بخطاب یا أَيُّهَا النَّبِيُّ میتوان استفاده نمود که خداوند از روی اشفاق و آن لطف مخصوصی که نسبت برسولش داشت بوی خطاب نمود که چرا برای رضایت از واجب چیزی را که خداوند بر تو مباح نموده از خود منع می‌نمایی و قوله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ هیچ دلالت ندارد که پیغمبر اکرم گناهی کرده و خدای تعالی او را میبخشد زیرا که بدلا لت قوله تعالی لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ سوره فتح آیه ۲ آنچه ممکن بود نسبت بحضرتش منشأ گناه بشود از او منتفی گردیده یعنی قوای طبیعیه که منشأ گناه میشود تحت حکومت عقلش واقع گردیده بود اینکه است که از حضرتش چنین نقل میکنند که فرموده (من شیطان خودم را کشته‌ام).

صفحه : ۳۸۳

یا آنکه چنانچه در حدیث است شاید مقصود از گناهی که بخشیده شده آن است که در نظر اهل مکه گناه بود نه در واقع. و بر فرض تسلیم که (لم تحرّم) بطور عتاب بوده باز حرمت را نمیرساند بلکه دلالت بر ترک اولی دارد یعنی بهتر اینکه بوده که پیغمبر اکرم چنین کاری نکند.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّهُ أَيْمَانُكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ محققاً خدا مقرر گردانید برای شما باز کردن قسم‌هایتان را بکفار یعنی آنچه را بقسم بر خود بسته‌اید بکفار توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است که فرموده فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ وَ أَوْ دَانَا بِمِصَالِحِ شَمَا وَ حَكِيمِ اسْت.

فَرَضَ اللَّهُ بَيَانِ چیزی است که بآن حلال شود آنچه را که بواسطه قسم حرام شده بود و اینکه برای شما مشروع گردانید مخالفت قسم را زیرا که یمین بکفار منحل میگردد.

سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان

(۱) بتحقیق بیان کرد برای شما کفار قسم‌های شما را در سوره مائده.

(۲) خدا پیغمبر خود امر نمود که کفار قسم خود را بدهد و بماریه رجوع نماید و حضرت بنده‌ای آزاد نمود و بماریه رجوع نمود (مقاتل) (۳) از بعض مفسرین است که خداوند بر شما واجب نمود که برای قسم‌هایتان کفار بدهید چنانچه گفته و إِنَّ أَسَأْتُمْ فَلَهَا یعنی (فعلیها) برای کسی که قسم می‌خورد و مخالفت قسم میکند ثابت است کفار بدهد و در آیه کفار را (تحله) نامیده زیرا برای منحل شدن یمین کفار واجب است و از اینکه آیه چنین استفاده میشود که حضرت قسم یاد نموده بود نه آنکه همین قدر فرموده

باشد (هی علی- حرام) زیرا اینکه کلام قسم نامیده نمیشود تا آنکه در منحل شدنش محتاج بکفاره باشد (پایان) وَإِذِ اسْرَرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا

صفحه : ۳۸۴

آیه راجع باین است که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راجع به اینکه ماریه را بر خود حرام نمود، یا راجع به اینکه بعد از من ابو بکر و عمر بر مردم سلطنت میکنند بحفصه بیان نمود و باو امر فرمود که اینکه سخن را بکسی نگوید و مخفی دارد حفصه مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نمود و بعایشه گفت خدای تعالی رسولش را مطلع گردانید و حضرت بحفصه بعض آن را ظاهر گردانید که مخالفت نمودی و آن سرّ که تحریم ماریه باشد ظاهر گردانیدی.

چون حفصه سرّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که راجع بماریه بود افشاء گردانید حضرت از وی اعراض نمود لکن راجع بحکومت عمر و ابو بکر باو چیزی نگفت، و حفصه را طلاق داد و بخانه پدرش فرستاد پدرش عمر بوی غضب کرد و گفت اگر در افشاء اینکه خبر خیری بود پیغمبر تو را طلاق نداده بود و گویند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ۲۹ روز از تمام زنهای خود دوری نمود و در منزل (ماریه) منزوی گردید تا وقتی که آیه آمد و پس از آنکه حضرت بعضی از آن اسراری که حفصه فاش نموده بود اظهار نمود حفصه گفت چه کس تو را خبردار گردانید که من سرّ تو را فاش نمودم.

قالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ فرمود مرا خبردار نمود آن کسی که عالم و دانا بهمه امور و خبیر و بینا بتمام چیزها است. إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ای عایشه و ای حفصه اگر توبه کنید و بسوی خدا بازگشت نمائید خدا توبه شما را قبول مینماید و محققا دلهای شما از حق بر گردیده، اشاره به اینکه اگر دل شما رو بحق بود سرّ رسول الله را فاش نمینمودید. از صاحب کشف چنین نقل میکنند که در معنی آیه چنین گفته، اگر شما دو

صفحه : ۳۸۵

زن حفصه و عایشه توبه کنید بسوی خدا و با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصادقت نمائید و دوست دارید آنچه را او دوست دارد و از آنچه او دوست ندارد کاره باشید اگر چنین باشید توبه شما محقق میگردد و پذیرفته میشود.

بروایت (منهج) از ابن عباس روایت شده که گفته من بسیار حریص بودم که بدانم اینکه کدام دو زن بودند که سرّ رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فاش نمودند و دل آنها میل نمود بآشکار گردیدن آن اتفاقا در سالی با عمر حج رفته بودم و در منزلی آب بدست او میریختم و او دست میشتست پرسیدم آن دو زن که خدا آنها را بخطاب (ان تتوبا) عتاب فرموده کدام بودند عمر گفت و عجا یا بن عباس و از اینکه سؤال وی را خوش نیامد پس از قدری تأمل گفت آن دو زن حفصه و عایشه بودند. بعد از آن گفت ما جماعت قریش همیشه بر زنان مستولی بودیم وقتی مدینه آمدیم زنان انصار جواب شوهران میدادند و با آنان درشتی می نمودند زنان ما از آنها یاد گرفتند تا یک روز با زن خود گفتگویی میکردم مرا بجواب آزرده نمود گفتم با من مکابره میکنی گفت تو را از جواب من بد آمد زنان با بزرگتر از تو مکابره و سرکشی میکنند گفتم آن کیست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من نزد حفصه رفتم و از روی تعجب از وی سؤال نمودم که شما با رسول صلی الله علیه و آله و سلم درشتی میکنید گفت آری گاهی میشود که یک شبانه روز از وی دوری میکنیم گفتم از خشم خدا اندیشه نمیکنید زینهار دیگر اینکه طور سلوک نکنی و از او چیزی نخواهی و هر وقت بچیزی محتاج گشتی از من بخواه اتفاقا روزی بنی عسقلان اسب را نعل میکردند که بجنگ ما بیایند مرا همسایه انصاری بود نماز شام مرا ملاقات نمود باو گفتم خبر داری که حادثه بزرگی پیش آمده گفت آن چیست گفتم بنی

عسقلان با ما اراده جنگ دارند گفت حادثه عظیم تر هست گفتم چیست گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه زنان خود را طلاق داده من با خود گفتم حفصه را نصیحت کردم و او قبول نمود تا کار او به اینجا کشید روز دیگر از حفصه استفسار نمودم و گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما را طلاق داده گفت نمیدانم لکن از ما مفارقت نموده و در غرفه ام ابراهیم رفته من رفتم بدر خانه (ماریه) و

صفحه : ۳۸۶

رسول الله غلام سیاهی داشت باو گفتم برسول الله بگو عمر درب خانه اذن دخول میطلبد غلام برگشت و گفت رسول الله در جواب من هیچ نگفت من ساعتی نشستم بار دیگر غلام را نزد رسول الله فرستادم باز هیچ جواب نگفت مرتبه سوم اجازه دخول فرمود رفتم و سلام کردم دیدم که حضرت بر حصیری تکیه نموده و آن حصیر در پهلوی مبارکش اثر نموده بود گفتم یا رسول الله زنان را طلاق داده‌ای فرمود نه الله اکبر پس از آن حکایتی که بین من و حفصه و زینب گذشته بود بیان نمودم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تبسم نمود گفتم یا رسول الله اجازه بده یک ساعت نزد تو بمانم پس از آنکه اذن داد اطراف خانه را نگریم چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدای تعالی بر امت تو امور معاش آنها را وسعت دهد چنانچه بر رومیان و پارسیان وسعت داده و آنها خدا را نمی‌پرستند حضرت نشست و گفت یا ابن خطاب تو در شکی و نمیدانی که اینان قومی میباشند که لذات و نعمتهای آنها در دنیا است گفتم یا رسول الله برای من طلب آموزش کن پس از آن حضرت فرمود من قسم یاد نموده‌ام که تا یک ماه نزدیک اینکه زنان نروم. (منهج الصادقین) از آیه بالا بضمیمه اینکه روایت چنین استفاده میشود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دست زنهای خود خیلی زجر میکشید، واقعا جمع کردن بین نه نفر زن با آن حسد و غیرتی که مرکوزی بیشتر زنها است و با عدالت بین آنها رفتار نمودن آن هم در یک خانه واقعا از عهده یک بشر عادی خارج است چنانچه در سوره نساء آیه ۱۲۸ قوله تعالی وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ اِشَارَه بهمین است یک قوه قاهره الهی می‌خواهد که بتواند بین چندین زن جمع کند و همه را راضی نماید آن طوری که هر مردی مکلف بآن است زیرا پس از آنکه در قرآن مجید برای مرد تجویز نموده دو و سه و

چهار زن را فرموده فَإِنْ حِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً سوره نساء آیه ۳. اگر می‌تسید که نتوانید بین آنان بعدالت رفتار نمائید اکتفاء نمائید یکی، مخصوصا وقتی مرد بسن کهولت رسد با آن بار کمر شکن رسالت و طرف شدن با کفار و آن اعراب وحشی حسود متکبر که در باره آنها فرموده

صفحه : ۳۸۷

(الأعراب أشد كُفراً وَ نِفاقاً).

و اینکه خود یکی از معجزات آن حضرت بشما می‌رود و مصدق قوله تعالی است که در باره حضرتش فرموده إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و شاید از جانب حق تعالی مأمور گردیده بود که زنهای متعدد بگیرد و البته در آن حکمتهایی مندرج بوده.

و شاید یکی از آن حکمتها اینکه باشد که خلق عظیم او ظاهر گردد مسلماً بسیار زن گرفتن او از روی شهوترانی نبوده زیرا در موقع جوانی که هنوز متکفل بار رسالت نشده بود قناعت بیکزن (خدیجه) نموده بود چطور آدم عاقل قبول می‌کند که حضرت از روی شهوترانی جمع نماید بین چند زن که هر یک در سنی و از قبیله و طائفه‌ای با اخلاق مختلفی که داشتند بدون مصلحت بزرگی عهده‌دار گردد و عدالت بین آنان استوار گرداند و با آنان بطوری مهربانی نماید که آنها جسور گردند و وجود مبارکش را برنجاند و آن حضرت تحمل نماید و تلافی نکند و اینکه نیست مگر بیک قوه خارق العاده که مخصوص حضرتش بوده.

سَلَّمَ دَسْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا كَرَفْتُ وَ فَرَمُود

(اِيْهَا النَّاسُ هَذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِيْنَ).

(پایان) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ حضرت عزّت خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که بمبدء و معاد ایمان آورده‌اید نگاهدارید و حفظ کنید خودتان و کسان و اهل و عیالات خود را از آن آتشی که آتش گیرانه آن افراد بشر و سنگ است و بر آن موکل گردیده‌اند ملائکه‌ای که بسیار غلیظ و بشدت سخت گیری میکنند بر اهل جهنم زیرا که آنان مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و آن ملائکه موکلین عذاب مخالفت امر حق تعالی را نمی‌کنند و سخت گیری آنان بآن طوری است که بآن مأمور گردیده‌اند

سخنان مفسرین راجع بحجاره

حجاره جمع حجر و بمعنی سنگ است. و در اینکه مقصود از آن سنگی که آتش گیرانه جهنم است چیست بعضی گفته‌اند آن سنگهایی است که بصورت بت در آورده‌اند بدلیل قوله تعالی إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ سوره نساء آیه ۹۸. دیگری گفته جسدهای اهل جهنم مثل سنگ در جهنم باقی میماند بنا بر اینکه معنی النَّاسُ و الْحِجَارَةُ یکی میشود. دیگری گفته مقصود گنجهای طلا و نقره است که از سنگ تولید شده. دیگری گفته سنگ کبریت است زیرا که آتش آن شدید است. (پایان)

صفحه : ۳۹۰

و شاید مقصود دو نوع از آتش باشد یکی آن آتشی که از قبل کفر و فساد اعتقادات و اخلاق ذمیمه و ناشی از عدم اعتقاد بمبدء و معاد گردیده آن وقت شعله‌ور میگردد و مایه برافروخته شدن آن حقیقت نفس انسانی است که از قبل ملکات نکوهیده و منبعث از قوای شهویّه و غضبیّه گردیده و در قلب آدمی نفوذ مینماید و شاید قوله تعالی نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ (۱) اشاره باین نوع آتش باشد و البته نوع آتشی که در قلب سرایت مینماید غیر از آتشی است که بدن سرایت مینماید.

و دیگر آن آتشی است که از قبل سیئات و اعمال جسمانی تولید میگردد نه از چوب و ذغال و غیره که مایه افروخته شدن آن آتش جسد انسانی است که جماد و بمنزله سنگ است. و شاید اشاره باین نوع آتش دارد قوله تعالی كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (۲) از اینکه آیه استفاده میشود که جسد انسان در جهنم مثل سنگ میگردد که از آتش گداخته نمیگردد و علی الدوام پوست آن عوض میگردد.

خلاصه چون کفار و اشقیاء بروح و بدن عصیان و مخالفت مینمایند و روح و بدن دو چیز است و مجازات هر چیزی بایستی در خور وی باشد پس باین لحاظ عذاب جهنمیان و آنچه باعث عذاب آنان گردیده دو نوع عذاب است.

یکی عذاب روحانی که ناشی از بعد جوار (رب العالمین است) و آن عذابی است که منشأ آن قلب آدمی است که خود را از اینکه مقام محروم گردانیده و بازگشت آن نیز بقلب است.

دیگر عذاب جسمانی که از راه بدن سرزده و بازگشت آن نیز ببدن است

(۱) سوره همزه آیه ۶ آتش خدایی برافروخته شده آن آتشی که نفوذ نماید و قلب و دل آدمی را خبردار میکند.

(۲) سوره نساء آیه ۵۹ هر وقت که پوست بدن آنها گداخته شد تبدیل مینمائیم آن را پوست دیگر تا آنکه عذاب را بچشند.

صفحه : ۳۹۱

و چون بدن جسم است و عذاب هر چیزی بایستی درخور وی باشد اینکه است که عذاب آن نیز جسمانی است. و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که در سوره بقره آیه ۲۴ فرموده **فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** و در بیان اینکه آیه در جلد دوم اینکه تفسیر اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود.

(سؤال)

در سوره (همزه) فرموده چنین آتشی را مهیّا نموده‌ایم برای کافرین **أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** و نیز اصلا آیه راجع بکسانی است که منکر قرآن یا شاکه در آن باشند و در اینجا خطاب بمؤمنین است که خود را از چنین آتشی باز دارید و مسلما مؤمنین و کافرین در ردیف هم نیستند.

(پاسخ)

بچند وجه از اینکه سؤال جواب داده شده که یا مقصود از مؤمنین در اینکه آیه منافقین باشند یا خطاب بمؤمنین است که خود و اهل خود را نگاه دارید که از دین حق اعراض ننمائید و مرتد گردید و با کفار در چنین آتشی فرود آئید. و ممکن است گفته شود همان طوری که بهشت در جاتی دارد جهنم هم در کاتی دارد که شدیدترین درکات آن جایگاه کفار و منافقین است که شاید نسبت بآنان نیز باعتبار خبث باطنشان درکاتشان متفاوت باشد و مرتبه سبک‌تر آن جایگاه فساق از مؤمنین است آنهم بدرجه فسقشان تفاوت دارد، و در تمام درکات جهنم اینکه دو نحو عذاب هست منتهی الامر شدت و ضعف دارد. خلاصه آیه در مقام تهدید کسانی است که ایمان آورده‌اند که گمان نکنند بمجرد تصدیق بکلمه توحید و نبوت از عذاب رسته‌اند بایستی بوظیفه ایمانشان خودداری بنمایند از مخالفت آنچه را که بر آن مأمور گردیده‌اند، و نیز موظفند که اهل و اولاد خود را وادار نمایند که بوظیفه ایمانشان عمل نمایند، که ارشاد نمودن اهل و عیال بلکه مطلق امر بمعروف و نهی از منکر وظیفه هر مؤمنی است

صفحه : ۳۹۲

لکن نسبت بآنها مهم‌تر است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در اول بعثت مأمور گردید بقوله تعالی **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** که اقوام و کسانی که نزدیکترین مردمند نسبت بتو هدایت و ارشاد بنما.

و بروایت (منهج) در حدیث است که خدا رحمت کند مردی را که باهل بیت خود بگوید بر شما است که نماز گذارید و روزه بگیرید و زکاة مال خود را بدهید و در باره فقراء و یتیمان و همسایه‌های خود احسان کنید و در باره آنان مرحمت و شفقت مراعات نمائید، کسی که چنین کند شاید خداوند آنها را با او در بهشت جمع نماید، و غیر اینها از احادیث و اخبار بسیاری راجع باین موضوع رسیده است.

یا **أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ** ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ در قیامت بکفار گفته میشود ای کسانی که کافر شدید امروز که روز جزاء است عذر خواهی نکنید که عذر شما قبول نمیشود امروز روز جزاء است نه روز عمل آن وقتی که موقع عمل بود و

میتوانستید بمتابعت پیمبران خود را از عذاب امروز برهانید دنبال هوای نفسانی خود را گرفته و مخالفت نمودید تا آنکه آن قوه و استعداد کمالی که در شما پنهان بود و میتوانستید آن را از قوه بفعل بیاورید و سعادت امروز خود را تأمین نمائید برایگان از دست دادید، امروز دیگر موقعی و محلی برای سعادت شما باقی نمانده و فعلیت اخیر شما شر است یعنی شر در شما غالب گردیده و خیریت در شما مفقود شده پس بایستی جایگاه شما جهنم باشد که مناسب است با صفات رذیله و اعمال رکیک شما.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (نصوح)

را دو طور قرائت نموده‌اند حماد و یحیی (نصوحا) بضم نون قرائت کرده‌اند و باقی بفتح نون خوانده‌اند.

صفحه : ۳۹۳

شیخ کلینی (ره) بسند متصل از معاویه بن وهب چنین نقل میکند که گفته از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود (اذا تاب العبد توبه نصوحا احبه الله تعالى فستر الله عليه في الدنيا و الآخرة)

هر گاه بنده توبه کند توبه خالص خدا او را دوست میدارد و گناهانش را بر وی میپوشاند هم در دنیا و هم در آخرت.

راوی گوید گفتم چگونه بر او مستور میگردد فرمود فراموش میگرداند از آن دو ملکی که گناه او را می‌نویسند پس از آن وحی میگرداند بسوی اعضا خود عاصی که عیوب وی را پنهان گردانید و به بقعه‌های زمین نیز وحی میکند که پنهان گردانید آنچه بر روی شما گناه نموده اینکه است که در قیامت چیزی نیست که شهادت دهد بر گناه او.

(سؤال: حقیقت توبه چیست و خلوص آن کدام است!).

(جواب) حقیقت توبه بازگشت از مخالفت امر خدا است بسوی موافقت امر او و یکی از اسماء الله تعالی (التَّوَاب) است چنانچه خود را معرفی فرموده (هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ) و تَوَاب صیغه مبالغه است وقتی که نسبت بحق تعالی داده شود متعدی (بعلی) می‌گردد قوله تعالی إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ (۱) زیرا کلمه (علی) دلالت بر علو دارد و اینکه حق تعالی خود را تَوَاب نامیده شاید اشاره باشد که وقتی بنده از مخالفت امر حق تعالی برگشت و موافقت نمود خدای تعالی نیز از غضب رجوع مینماید بعفو و وقتی توبه نسبت بعبد داده میشود متعدی میگردد به (الی) قوله تعالی حکایت از موسی علیه السّلام فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ زِيْرًا (الی) دلالت بر انکسار و ذلت دارد.

(۱) سوره نساء آیه ۲۱ تمام آیه ثُمَّ يُتَوَّبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی جز اینکه نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است مر کسانی را که از روی جهالت و نادانی عمل بد میکنند پس از آن بزودی توبه میکنند و چنین کسانی را خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و خداوند دانا و درستکار است) و در اینکه آیه در قبولی توبه دو قید نموده یکی گناه از روی جهالت باشد و دیگر بزودی توبه کند.

صفحه : ۳۹۴

(توبه نصوح چیست)

در (مجمع البحرین) در معنی توبه نصوح چنین گفته قوله تعالی تَوَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا نصوح فاعول است و مأخوذ از نصح و مقابل غشی است و توبه نصوح مبالغه در نصح است یعنی توبه‌ای که بازگشت بگناه نشود، و بعضی گفته‌اند آن پشیمانی در قلب و

استغفار بزبان و ترک گناه بجوارح است، و اینکه در نیت او اینکه باشد که عود بگناه نکند و نصیحت در لغت بمعنی خلوص است (یقال نصیحتة له). (پایان) و نظر به اینکه نصح صیغه مبالغه و مقابل غشی است شاید مقصود از توبه نصح اینک باشد که چنان توبه کنید که دل و قلب شما از جرم و کثافت معاصی تصفیه گردد و عمل شما از خودخواهی و از اغراض نفسانی پاک شود و برای خدا خالص گردید.

در کافی باسناد خود از ابی بصیر چنین نقل میکند که گوید بابی عبد الله علیه السلام گفتم قوله تعالی یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا چیست فرمود آن بازگشت از گناهی است که هیچ وقت رجوع بآن نشود الخ. و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده (لا شفیع انجح من التوبه)

و نیز در کافی باسناد خود از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل میکند که فرموده (ای محمد بن مسلم شخص مسلمان وقتی توبه نمود گنااهش آمرزیده میشود و باید مؤمن وقتی توبه نمود عمل خود را از سر گیرد (یعنی از گناه پاک میشود و پس از پاک شدن آن وقت اعمال او بدرجه قبول میرسد) و شاید مقصود اینک باشد که اعمالی که در حال معصیت نموده چون بدون تقوی بوده بدرجه قبول نرسیده ثانیاً پس از توبه از سر گیرد تا آنکه بدرجه قبول برسد و قسم بخدا که اینک نیست مگر برای اهل ایمان شاید مقصود از اهل ایمان شیعیان باشند محمد بن مسلم گوید گفتم اگر بعد از توبه و استغفار عود بگناه کند و باز توبه کند قبول میشود فرمود ای محمد بن مسلم آیا چنین گمان میکنی که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و توبه کند و خداوند توبه او را قبول نکند گوید گفتم اگر مکرر چنین کند فرمود

صفحه : ۳۹۵

هر وقت بنده با ایمان اقبال کند باستغفار و توبه خداوند اقبال میکند بقبول و گناهان وی را عفو مینماید زیرا که خداوند غفور و رحیم است (یقبل التوبه و یعفو عن السيئات) و ای محمد بن مسلم خودداری نما از اینکه مؤمنین را از رحمت خدا مأیوس گردانی. الی غیر ذلک از آیات و احادیث که دلالت دارد بر فضیلت و وجوب توبه آری کسی که از خواب غفلت و جهالت بیدار گشته بوجدان سرّی خود می‌یابد که در اثر گناه است که قلب وی تاریک گردیده و هر وقت خود را از اشراقات نور جلال الهی محجوب دید بوجدان سرّی می‌یابد که اینک تاریکی و ظلمت در اثر تراکم پیروی هواهای نفسانی و امور طبیعی است که اطراف قلب وی را گرفته و او را در وادی ظلمانی طبیعت پرتاب گردانیده و گویا آن نور و ضیاء و اشراقاتی که در قلب وی طلوع نموده بود در اثر گناه کدر گردیده.

آن وقت آتش پشیمانی در قلب وی شعله‌ور میگردد و متألم و محزون گردیده و با دیده اشک بار و دل غمناک رو بسوی مبدء خود آورده و با ناله و تضرع روی نیازمندی بسوی بی‌نیاز مطلق می‌آورد و عذر خواهی میکند و از او پوزش میطلبد بر آنچه از او فوت گردیده و تصمیم میگیرد بر تدارک ما فات در آینده و همین است توبه اهل الله که امیدوار بلقاء او میباشند.

و اما توبه غیر اینها از مؤمنین که بدرجه اهل الله نرسیده‌اند خوف آنها است از عذاب جهنّم و نکال دنیا که از قبل آیات و اخباری که دلالت دارد که گناه موجب سخط حق تعالی و عذاب اخروی و مأیوس شدن آنان از نعمتهای بهشتی است و اعتقاد آنان باین امور سبب تألم و پشیمانی آنها میگردد اینک است که در آن حال تصمیم می‌گیرند بر اینکه در آینده گناه نکنند و چون آنها هنوز ایمانشان بدرجه (عین الیقین) نرسیده باز نفس غالب می‌گردد و خطا مینمایند تا وقتی که ملکه تقوی پیدا نموده و ایمانشان بدرجه (عین الیقین یا حق الیقین) برسد دیگر مصون از گناه گردند.

(توبه بچه چیز محقق میگردد)

بروایت (نهج البلاغه) شخصی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (استغفر الله) میگفت حضرت فرمود مادرت بعزایت بنشیند آیا میدانی (استغفر الله) چیست (استغفر الله) درجه علین است و آن اسمی است که شش معنی در بردارد. (اول) پشیمانی بر گذشته. (دوم) عزم بر ترک عود بر آن ابدا (سوم) اداء نمودن حق غیر تا آنکه خدا را ملاقات کنی در حالی که پاک باشی و بر تو مظلومه‌ای نباشد.

(چهارم) هر فریضه‌ای که از تو فوت شده باشد قضاء کنی.

(پنجم) گوشتی که در حال گناه بدن تو روئیده شده بحزن و گریه و تضرع آب کنی تا آنکه پوست باستخوانت بچسبد و پس از آن گوشت تازه‌ای روئیده شود (ششم) بجسم خود بچشانی الم طاعت و عبادت را چنانچه چشیده بود لذت معصیت را. از جمع بین آیات و اخبار توان استفاده نمود که بعضی از اینکه امور ششگانه که امام در تحقق توبه مأخوذ گردانیده بعضی از آن در اصل و حقیقت توبه مدخلیت ندارد بلکه شرط کمال آن است.

آری اداء نمودن حق غیر و قضاء فریضه بگردن انسان ثابت است لکن ظاهرا توبه که بمعنی بازگشتن از مخالفت بموافقت باشد بدون آن نیز محقق می‌گردد چنانچه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده (التوبه ندم)

توبه همان پشیمانی است.

و آنچه در اصل توبه مدخلیت دارد که بدون آن توبه محقق نمیگردد دو چیز است یکی ندم و پشیمانی از گناه و دیگر عزم بر عدم عود زیرا که لازمه پشیمانی عزم بر عدم عود است.

و اینکه بعضی گفته‌اند توبه همان ندم و پشیمانی است شاید نظرشان باین بوده که چون لازمه پشیمانی عزم بر عدم عود است و لو در همان حال توبه اینکه بود

که اکتفاء بر همان پشیمانی نموده‌اند.

در کتاب اربعین الهاشمیه اندازه‌ای راجع بماهیت و حقیقت و فضیلت و شرائط توبه بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود. عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الأنهار آیه در مقام فضیلت توبه است کسی که چنین توبه‌ای (توبه نصوح) کند خداوند اضافه بر اینکه گناهان وی را میپوشاند او را از نعمتهای بهشتی برخوردار میگرداند و بهشتهایی بوی کرامت مینماید که از زیر درختهای آن آبها جریان دارد و اینکه همان حسناتی است که راجع بتوبه کنندگان در سوره (فرقان) آیه ۷۰ فرموده فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ که علاوه بر آمرزش گناه تفضلاتی در باره آنان مینماید.

یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیدر یوم منصوب بنزع خافض و متعلق بآیه بالا- یدخلکم میباشد یعنی آن روزی که مؤمنین را در چنین بهشتهای پر نعمت داخل میگردانند در آن روز خداوند پیامبر خود را خوار و مخذول نکند بلکه او را در بلندترین مرتبه خلقت جا و مقام دهد، و کسانی که باو ایمان آورده‌اند (معه) با اویند و آنان نیز حائز مراتب و مقامات و درجات قرب میباشند.

ذات احدیت در مقام درجه و مقام مؤمنین برآمده و یکی از اوصاف مؤمنین را در اینکه مبارک آیه تذکر میدهد که روزی که نور افشانی نیست مؤمنین صاحب نورند و نور آنان در پیش روی آنها و در طرف راستشان حرکت می‌کند و آنان طلب زیادتی

صفحه : ۳۹۸

نور کنند که خدایا نور ما را بمرتبہ کمال برسان و لغزشهای ما را ببخش زیرا که تو بر هر چیزی توانایی. از اینکه مبارک آیه توان استفاده نمود که مؤمنین در قیامت نیز قابل استکمال هستند و ممکن است باز نور ایمان آنها زیاد شود و گر نه طلب کردن بیموقع بود.

و اینکه نور همان نوری است که در سوره حدید آیه ۱۲ بیان فرموده، در قیامت که ظلمت سرتاسر عالم را فرا گرفته منافقین و منافقات وقتی خود را در ظلمت و مؤمنین را در نور بینند بطور ذلت و انکسار از آنها طلب نور میکنند و گویند نظر خود را بما بیندازید تا ما از شما اقتباس نور نمائیم.

نوری که مؤمنین در قیامت دارا میگردند نور برق و خورشید نیست نور ایمان و توحید و نور تقوی است و آن نور ناشی از کمال روحانی آنها است که در اثر کمال ایمان و تقوی در آنها پدید شده و جزء حقیقت آنان گردیده، نور عرضی و خارجی نیست تا بشود دیگری که فاقد آن است از آن استضاء نماید.

و چون قیامت روزی است که هر کس آنچه را در دنیا در خود اندوخته و در باطن خود نهفته بمرتبہ ظهور و فعلیت میرسد و از آن برخوردار میگردد، کفار و منافقین که در دنیا کسب نور ایمان و تقوی ننموده‌اند آنجا فاقد نورند، و از نور دیگران نتوانند استفاده نور نمایند زیرا که آن جهات استعدادی که قادر متعال در بشر گذارده که بتوسط آن در ایام حیات دنیوی میتوانست خود را بکمال رساند در آن وقت منقضی گردیده و فعلیت اخیر آن که مایه حیات ابدی او است بکفر و نفاق تبدیل یافته بلکه فعلیت حیات ابدی وی مثال یک سیع درنده یا بهیمه خورنده گردیده اینکه است که در آن وقت در هاویه ظلمت جهل و بی‌خردی باقی ماند.

(اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)

صفحه : ۳۹۹

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْاهِمُ جَهَنَّمَ وَابَسِ الْمَاصِيَاتِ (۹) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحَ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ (۱۰) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِيَخْشَى الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّ هُنَّ الْيَسَّرَاتُ اللَّيْسَ بَاطِلٌ لِقَوْمٍ عَدِلَتْ آلِهَتُهُمْ وَلَهُمُ الْإِسْلَامُ قَبْلَ الْيَسَّرَاتِ (۱۲)

(ترجمه)

ای پیمبر (گرامی) با کفار و منافقین جهاد نما و درستی و غلظت کن با آنها و جایگاه آنان جهنم است و بد محل بازگشتی است برای آنان-

خداوند برای کافرین و منافقین مثال آورده زن نوح و زن لوط را که زیر حکم دو- نفر از بندگان صالح ما بودند پس آن دو زن بآن دو بنده صالح ما خیانت نمودند پس آنها را چیزی از عذاب خدا بی‌نیاز نگردانید (یعنی برای آنکه همسر پیمبر بودند عذاب از آنها رفع نشد) و بآنان گفته شد داخل گردید در آتش با درآیندگان در آتش.

و نیز خدا برای مؤمنین مثال آورده زن فرعون را وقتی که گفت پروردگار من نزد خودت در بهشت خانه‌ای برای من بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و برهان مرا از گروه ستمکاران و مریم دختر عمران آن کسی که عفت خود را نگاهداشت پس از روح خود در او نفخه دمیدیم و مریم بکلمات پروردگار خود و کتابهایش تصدیق نمود و مریم بود از عبادت کننده‌گان.

صفحه : ۴۰۰

(توضیح آیات)

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْلَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ خطاب نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای نبی گرامی با کفار و منافقین مجاهده و جهاد کن و با شدت و غلظت و درشتی با آنان رفتار نما و در گفتار و کردار با آنها مسامحه و همراهی منما زیرا که آنان از رحمت خدا دورند و جایگاهشان دوزخ است که دار غضب الهی است و بد بازگشتی است برای آنها.

و اینکه حضرتش را بلفظ نبی خطاب نموده اشاره بمقام و مرتبه نبوت و ولایت او است زیرا که نبی مأخوذ از نبأ و نبأ در لغت بمعنی خبر عظیم است که فائده بزرگی در برداشته باشد و اشاره دارد بعلو و برتری انبیاء زیرا که آن بزرگواران خبر از حق تعالی و صفات و اسماء الحسنی او میدهند.

چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مرتبه ولایت مقدم بر مرتبه رسالت است بلکه رسالت متفرع بر مرتبه ولایت و منشأ رسالت همان مرتبه ولایت است.

و درجات پیمبران در تقدّم و تأخر و شرف و فضیلت ناشی از مرتبه ولایت آنان است و انبیاء از حیث نبأ و فضیلت نفسانی چهار مرتبه دارند چنانچه در اصول کافی کلینی (ره) بسند متصل از ابا عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام چنین روایت میکنند که فرموده (انبیاء و مرسلین) چهار طبقه میباشند: مرتبه اول-

(نبی منبأ فی نفسه لا یعد و غیرها، و نبی یری فی النوم و یسمع الصوت و لا یعاینه فی الیقظۀ و لم یبعث الی احد و علیه امام مثل ما کان ابراهیم علیه السّلام علی لوط علیه السّلام، و نبی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین الملک و قد ارسل الی طائفۀ قلوبا او کثروا قال الله تعالی لیونس (ع) و ارسلناه الی مائه الف او یزیدون قال یزیدون ثلاثین الفا و علیه امام، و الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین فی الیقظۀ و هو امام مثل اولی العزم و قد کانت ابراهیم علیه السّلام نبیا و لیس بامام حتی قال الله تعالی اِنِّی جاعلک للنّاس

صفحه : ۴۰۱

إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

(۱)

در اینکه حدیث امام علیه السّلام برای انبیاء چهار مرتبه قائل میگردد لکن سه مرتبه آن را بیشتر بیان فرموده شاید مقصود از مرتبه چهارم مرتبه ختمیت باشد که سید و نبی ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص باین مقام گردیده که فوق او در بشر مقامی نیست اینکه است که خدای جلیل در بسیاری از آیات رسول رحمت خود را بمرتبه نبوت مطلقه که شامل تمام مراتب نبوت و ولایت میگردد مخصوص گردانیده.

و در اربعین الهاشمیه ذیل حدیث نهم اندازه‌ای راجع بهمین حدیث بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود. و نظر بهمین ولایت مطلقه او است که در آیه او را مخاطب ساخته و حضرتش را مأمور میگرداند که در مقام تبلیغ رسالت بتمام قوی بشمشیر با کفار مبارزه بنماید و بزبان و تکلیفات شاقه با منافقین که بظاهر ایمان آورده‌اند و بیاطن منکرند محاجه نماید و سخت گیری کند و نهی فرموده از اینکه اینان طرف لطف تو واقع گردند زیرا که آنها اهل جهنم میباشند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ كَاتَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

(۱) [منبأ فی نفسه] آن کسی است که علوم و معارف بدون ترتیب عادی در قلبش ریزش نماید و نه ملک حامل وحی را ببیند و نه صدای ملک را بشنود مثل لوط که در روایت تصریح شده و چنین کسی امام دیگری نیست بلکه در اخذ احکام محتاج بامام است. مرتبه دوم از مراتب نبوت اینکه است که در خواب ملک را ببیند و صدای او را نیز بشنود لکن در بیداری نه ملک را ببیند و نه صدای ملک را بشنود مثل یونس با اینکه برای صد هزار نفر رسول بود باز در تکمیل جنبه روحانی محتاج بامام بوده. مرتبه سوم اینکه است که ملک را در خواب ببیند و صدای او را هم بشنود و در بیداری ملک را معاینه نماید چنین کسی امام است مثل اولی العزم و از حدیث چنین معلوم میشود که اینکه مرتبه سوم از حیث درجه و مقام دو مرتبه دارد مرتبه اول اولو العزمی دوم مرتبه ختمیت

صفحه : ۴۰۲

وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ در اینکه آیه در مقام تنبیه کفار برآمده که گمان نکنید که عمل خیر کسی بشما نفع بخشد و شاید مقصود از (کفروا) در آیه کفار قریش باشند که ممکن است آنان چنین گمان کرده باشند که بسبب قربانشان برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجات می‌یابند و لو آنکه مطیع او نگردند.

یا آنکه چنانچه فخر رازی آن سنّی متعصب در تفسیر کبیر گوید، اینکه دو مثال (زن نوح و زن لوط) و آن دو مثال بعد (زن فرعون و مریم) تعریض به امی المؤمنین حفصه و عایشه است که چون اینکه دو زن از حق خودشان تعدی مینمودند اینکه آیه آنان را تهدید مینماید بغلیظترین و شدیدترین وجهی که در باره آنها توان اجراء نمود زیرا که آنان را مثال کفار قرار داده. (پایان) مفسرین گویند نام زن نوح و اغله بوده و زن لوط و اهله یا واعله نام داشته و خیانت اینکه دو زن بزنا نبوده.

و بروایت ابن عباس هیچ زنی از زنهای پیمبران زناکار نبودند و در روایت صحیح آمده که زن نوح بمردم میگفت نوح دیوانه است حالات او را من بهتر میدانم، و زن لوط قوم را از مهمانهای لوط خیر داد تا مهمانان را رنجه دادند و هر کس بوی ایمان میآورد بظلمه خبر میداد تا آنکه او را میگرفتند و میکشستند اینکه بود که زن نوح بطوفان غرق شد و بر سر زن لوط سنگ بارید.

آری گویا خداوند در مقام توهین اینکه دو زن عایشه و حفصه برآمده و آنان را در ردیف زن نوح و زن لوط بشمار آورده که همین طوری که آنها همسر دو رسول مرسل بودند و چون بشوهرشان خیانت نمودند با کفار داخل جهنم میگردند شما دو زن نیز

اگر نبی اکرم ما را برنجانید و اطاعت نکنید از اهل جهنم خواهید بود.
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا

صفحه : ۴۰۳

فِي الْجَنَّةِ وَنَجَّيْنَا مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در آیه بالا زن نوح و زن لوط را مثال آورده برای کافرین که بدانند هر کس گرفتار عمل خودش می‌باشد بانسب و لو پیمبر باشد نجات پیدا نمی‌نماید.

و در اینکه آیه اخیر زن فرعون و در آیه بعد مریم (ع) را مثال آورده برای مؤمنین که بدانند عمل بد کسی ضرر بکس دیگر نمیزند قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى «۱» و قوله تعالی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «۲».

زن فرعون آسیه نام داشت گویند آسیه عمه حضرت موسی علیه السلام بود وقتی معجزه عصا را دید ایمان آورد و مدتی ایمان خود را مخفی گردانید وقتی فرعون بر آن مطلع گردید آنچه باو اصرار نمود که از دین حق برگردد فائده نبخشید تا آنکه امر نمود او را بچهار میخ بستند و در آفتاب انداختند پس از آن فرعون گفت سنگی بر سینه وی گذارید وقتی آسیه سنگ را دید در مقام مناجات گفت خدایا در بهشت نزد خودت خانه‌ای بمن عنایت کن و مرا از قوم ستمکاران نجات ده خداوند دعای او را قبول نمود و پیش از آنکه سنگ بسینه او اصابت نماید قبض روح شد و الم سنگ را نچشید.

و مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْقَائِنِينَ (و مریم) عطف (بامراه فرعون) است الفرج و الفرجه در لغت بمعنی شقه نمودن و شکافتن و دو قسمت نمودن چیزی است مثل شکاف پیدا نمودن دیوار که

(۱) سوره انعام آیه ۱۶۴ در قیامت هر کس از عمل خود بهره‌مند میگردد وبال عمل کسی بگردن دیگری نیست.

(۲) کسی که مثقال و ذره‌ای عمل خیر کند آن را میبیند و کسی که مثقال ذره‌ای عمل بد کند آن را میبیند سوره زلزله آیه ۷ و ۸.

صفحه : ۴۰۴

گویند فرجه پیدا نمود و در عورت بطور استعاره استعمال شده مثل قوله تعالی که در جمله اوصاف مؤمنین فرموده الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و همین آیه بالا- که در باره مریم علیه السلام فرموده الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا یعنی مریم خود را از زنا و شوهر نگاه داشت و چون بشری او را مس-نموده بود و از تمام کثافات ظاهری و باطنی پاک بود لایق فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا گردید و اضافه روح که فرموده مِنْ رُوحِنَا اضافه تشریفیه است.

(و مریم را در اینکه آیه بچند صفت حمیده ستوده)

اول- (احصنت فرجها) خود را از زنا و غیره حفظ نمود.

دوم- وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا مریم بکتابهای آسمانی و کلمات پروردگارش ایمان داشت شاید مقصود از کلمات کلماتی باشد که بطور الهام بقلب مبارکش فرود می‌آید زیرا که حضرتش صدیقه و معصومه بود و قلب پاکی که خالی از کثافات نفسانی باشد قابل تجلیات انوار علوم و معارف میگردد اینکه بود که مریم علیه السلام بآن صفا و طهارت قلبش میفهمید کلماتی را که از مصدر صدق بقلبش فرود می‌آمد و بآن تصدیق مینمود.

سوم- و کانت من القانتین- در مقام عبودیت و فرمانبرداری استقامت مینمود و چون موصوف باین صفات نیکو بود لایق آن گردید که از جانب پروردگارش محل نفخه روح پاک (پیمبر اولو العزم) حضرت مسیح گردد. گمان نشود که مقصود از (روحنا) در آیه اینکه باشد که خداوند از روح خود یا نفس خودش نفخه بفرج مریم دمیده باشد (تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا).

بلکه مقصود از روحی که نسبت بخودش داده یا اضافه تشریفیه است چنانچه گفته شد مثل کعبه و مسجد را که خانه خدا نامند. یا مقصود از روح آن روح اعظم باشد که اول ما خلق الله بشمار میرود و اول چیزی است که مشمول رحمت و فیض منبسط و رحمت رحمانی گردیده و بتمام

صفحه : ۴۰۵

موجودات احاطه نموده و از آن روح اعظم بامر الهی نفخه‌ای بمریم دمیده شد و بحضرت عیسی مسیح علیه السلام حامله گردید. و برای رفع تهمت از مریم صدیقه (ع) که نسبت زنا باو داده نشود در مقام شرافت او برآمده که ما از آن روح اعظم بدون واسطه بشری و معدّات خارجی نفخه بمریم دمیدیم.

اینک جزء پنجم از تعداد تألیف تفسیر کنز العرفان یا مخزن العرفان در علوم قرآن پایان رسید، از سوره الرحمن الی آخر سوره التحريم بقلم کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کوچکتین ذریه‌ای از ذراری بتقول و امه من اماء الله تعالی در روز پنجشنبه ۲۵ شهر ربیع الاولی ۱۳۸۳ هجری قمری مطابق ۲۴ مرداد ماه ۱۳۴۲ شمسی (و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیهم) و السلام علی من اتبع الهدی

جلد سیزدهم

اشاره

جزو بیست و پنجم از سوره (الزخرف) الی آخر سوره (القمر) بقلم: کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکتین ذریه‌ای از ذراری بتقول (ع) و امه من اماء الله تعالی

صفحه : ۲

هدف عالی هستی و روح حقیقت و صداقت در خلال کلمات روح افزای الهی نمایان است

سوره الزخرف

اشاره

تسع و ثمانون آیه و هی مکیه

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ (۴)
 أَ فَضْرِبَ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵) وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ
 (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹)
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ
 تُخْرَجُونَ (۱۱) وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ
 إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)
 وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِنْهَا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ (۱۶) وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ
 لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيِّهِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ
 عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْتَلُونَ (۱۹)
 وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱)

صفحه : ۳

(ترجمه)

سوره زخرف ۸۹ آیه است و در مکه فرود آمده

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

(حم)

قسم بکتاب ظاهر و روشن (قرآن)

بحقیقت ما آن کتاب مبین را (بلغت) عرب قرار دادیم شاید شما در آن تعقل نمائید (۳)

و محققا اینکه کتاب در ام الكتاب (دفتر آفرینش که در آن همه چیز ثبت گردیده) نزد ما است و هر آینه (قرآن) بلند مرتبه و
مشمول بر حکمت بسیار است (۴)آیا باز داریم شما را از قرآن (و شما را از فیض آن محروم گردانیم) زیرا که شما جماعتی میباشید (که در لجاجت) اسراف میکنید
(۵)

و چه بسیار که ما فرستادیم پیمبرانی در اوائل (زمان پیشین) (۶)

و نیامد بر آنها پیمبری مگر آنکه باو استهزاء و سخریه مینمودند (۷)

پس ما هلاک گردانیدیم از آنها کسانی را که در قوت و توانایی شدیدتر و سخت تر بودند و در مواضعی از قرآن قصه پیشینیان
گذشته (۸)ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر از اینکه مشرکین سؤال کنی کی آسمان و زمین را آفریده البته آنان (در پاسخ) گویند
آنها را خدای غالب عالم توانا آفریده (۹)

و خدا آن کسی است که برای شما زمین را گهواره

صفحه : ۴

قرار داده و برای شما راههایی در زمین مقرر نموده شاید شما هدایت یابید (۱۰)

و خدا آن کسی است که از آسمان فرود آورد آب (باران را) باندازه معین و بآب زنده گردانیدیم زمین‌های مرده را همین طور (شما را پس از مردن زنده میگردانیم) و بیرون می‌آئید (۱۱)

و خدا آن کسی است که تمام زوجها را آفریده و برای شما قرار داده از کشتی‌ها و چهار پایان آنچه را که سوار می‌شوید (۱۲) تا اینکه بر پشت آنها سوار شوید پس از آن متذکر گردید نعمت پروردگار خود را و بگوئید منزّه است (از هر عیب و نقصی) آن کسی که برای ما اینک موجودات را مسخر گردانیده (و بگوئید) ما چنین قدرتی نداشتیم که اینک موجودات را مطیع خود گردانیم (۱۳)

و محققا ما بسوی پروردگار خود بازگشته گانیم (۱۴)

(کفار با آنکه اعتراف دارند که آفریننده آسمانها و زمین خداست) از بندگانش برای او جزء قرار میدهند و ملائکه را دختران خدا مینامند) بحقیقت انسان آشکارا کفران می‌ورزد و ناسپاس است (۱۵)

آیا خدا از بین مخلوقاتش برای خود دختران انتخاب نموده و شما را برگزیده و فضیلت داده به پسران (۱۶) وقتی یکی از کفار بشارت داده شود بآنچه از برای (خدای) رحمن مثلی زده شد روی وی از شدت غیظ و غضب سیاه میگردد (۱۷)

آیا کسی که در تزئین و آراستگی و جلوه‌گری (یعنی دختران) نشو و نما نموده و در مقام مخاصمه و مجادله غیر روشنند (یعنی) نتوانند طرف را ملزم گردانند (و اثبات حق خود نمایند) آنان را دختران خدا مینامند (۱۸)

و ملائکه که بندگان پروردگار رحمانند دختران می‌نامند (آیا) در وقت خلقت آنها حاضر بودند بزودی نوشته میشود شهادت آنها (و در روز حساب از آنان سؤال میشود) (۱۹)

کفار گفتند اگر خدا میخواست ما عبادت آنها را نمی‌کردیم (در صورتی که آنان علم بگفتارشان ندارند) آنها نیستند مگر دروغگویان (۲۰)

آیا پیش از قرآن برای (کفار) کتابی و نوشته‌ای از طرف (ما) آمده و بآن تمسک نموده‌اند (۲۱)

صفحه : ۵

توضیح آیات

حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ راجع به (حم) در سوره‌های بعد گفتاری از مفسرین نقل شده که (حم) اسم سوره یا قسم یا اشاره با اسماء الحسنی مثل حمید، مجید، حنان، منان، حافظ، ماجد و امثال اینها است.

لکن چنانچه گفته میشود ظاهرا تمام حروف هجاء که در اول بعضی از سوره‌ها است رمز است بین حق تعالی و رسولش و از تشابهات قرآن بشمار میرود و علمش نزد خدا و راسخین فی العلم است پس سکوت در آن اولی است.

و او، قسم سوگند بکتاب ظاهر و هویدا یعنی قرآن که هم از حیث الفاظ و فصاحت و بلاغت ظاهر است که چنین کلامی از عهده بشر خارج است و هم از حیث معانی و اسرار و رموز منظومی در آن و کسی که اندک تدبیری در آیات قرآنی بنماید تصدیق مینماید که دانشمندترین و متبحرترین از عقلاء بشر بکوچکترین اسرارش پی نبرند هر چند کمال جدیت و سعی و کوشش در فهم آن بنمایند و نیز احکام و قوانینش ظاهر و هوید است.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ اینک جمله جواب قسم است یعنی قسم بقرآن که آن را عربی قرار دادیم شاید شما عربها چون

زبان خودتان است در معانی و اسرار آن تدبر نمائید.

اینکه قرآن بزبان عربی فرود آمده در آن اسراری نهفته است، یکی زبان عربی فصیح‌ترین و جامع‌ترین زبانها است و بتصدیق دانشمندان روی قاعده جامع و مضبوطی وضع گردیده و مطلب هر قدر هم مهم باشد تاب تحمل آن را دارد و دیگر نظر بقوله تعالی (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مأمور گردید که اول نزدیکان خود را هدایت نماید و آنان قریش و عربی لسان بودند اینکه بود که قرآن بزبان آنها فرود آمد و البته اسرار دیگری نیز دارد که اهلش میدانند

صفحه : ۶

وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ در اینکه آیه سه صفت دیگر از اوصاف قرآن را تذکر میدهد.

(اول) اینکه قرآن قبل از فرود آمدن آن در اینکه نشئه طبیعت در امّ الكتاب و دفتر آفرینش یا لوح محفوظ ثبت گردیده و نزد ما حاضر است.

(دوم) بزرگ مرتبه است و بر تمام کتابهای آسمانی علو و برتری دارد و ناسخ و جامع تمام آنها است و تا قیامت بین افراد بشر ابراز فعالیت مینماید و نسخ پیرامون آن نمیگردد.

(سوم) قرآن حکیم است یعنی ظاهر کننده حکمت است و تمام احکام و قوانین آن روی میزان عقل و منطق استوار گردیده و آیات آن منطبق با براهین عقلی است و روی نقطه وسط اعتدال قرار گرفته اینکه است که تمام عقلاء و حکماء عالم اگر اندکی در آن تدبر نمایند در مقابل آن زانو میزنند و اعتراف مینمایند که از نزد مبده حکیم فرود آمده.

أَفَنْضِبْ عَنْكُمْ الذُّكْرَ صَيْفِحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ آیه عطف بآیه بالا است (أَفَنْضِبْ) استفهام و در مقابل انکار است که آیا شما را در جهالت واگذاریم و قرآن را از شما باز داریم تا از اینکه فیض محروم مانید زیرا که در کفر و عناد زیاد روی میکنید و در وادی گمراهی سرگردان و بر انکار حق اسراف مینمائید.

شاید اشاره باین باشد که اگر چه شما کفار در لجاجت و انکار زیاده روی میکنید و اینکه کلام معجزه نمایی که از منبع فیض رحمانی ترشح نموده و برای هدایت و سعادت شما فرود آمده از آن اعراض مینمائید لکن با اینکه حال برای اتمام نعمت و اینکه حجت بر خلق تمام گردد و چون خدای تعالی دائم الفضل و کثیر الاحسان است منع فیض نمیکند و قرآن را در میان شما باقی میگذارد.

وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ - وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ

صفحه : ۷

برای تسلی دل رسول خود و تهدید مشرکین تذکر میدهد که ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه بسیار پیغمبرانی در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند فرستادیم و کفر آنان ما را از فرستادن پیغمبران مانع نگردید و نیامد از نزد ما برای کفار پیشینیان هیچ پیغمبری مگر آنکه مردمان آن ملت او را مسخره و استهزاء مینمودند اینکه بود که بکیفر اعمال آنها قویترین آنان را هلاک گردانیدیم و شوکت و قوت آنان ما را عاجز نگردانیده و چندین جا در قرآن حکایت پیشینیان که با پیغمبرانشان چه کردند و چگونه عذاب آنها را تذکر میدهد برای آنکه بقیه متنبه گردند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ خطاب متوجه برسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اگر از اینکه کفار و مشرکین سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده البته بدون تامل میگویند خدای دانای غالب و قاهر آنها را آفریده.

اشاره به اینکه چون فطرت بشر بر توحید است بهمان فطرت اولیه خود بوجود خالق یکتا شهادت می‌دهد زیرا که عقل شاهد بر اینکه است که هیچ بنائی بی‌بناء و هیچ حرکتی بدون محرک و هیچ حادثی بدون محدث تحقق نخواهد پذیرفت انسان وقتی بوجود خود نظر میکند که از نیستی بهستی و از عدم بوجود آمده و نیز نظر میکند باین نظام مرتب آفرینش و اینکه کاخ مجلل پهناور جهانی و رموز آفرینش که از سرتاسر عالم خلقت هویدا و پدیدار است و همه تحت قوانین معینی اداره میشوند در چنین حالی چگونه وی را میسر است که بموجود خالق یکتا اعتراف نماید لکن با اینکه اعتراف انسان (ظلوما جهولا) از غایت جهل و بی‌خردی بتها و چیزهای دیگر را در عبادت شریک خدا قرار میدهد و بعقل ناقص خود چنین توهم می‌کند که غیر خدا چیزی مؤثر و کاری از دست آنان برمی‌آید.

و شاید سرّ اینکه هر طائفه و ملّتی در طریق عبادت و شناسایی حق تعالی تمسک بجیزی نموده اینکه باشد که از یک طرف بفطرت اولیه خود قلب و دلشان نگران بتوحید است و از آن طرف عقل بشر کوتاه است بخودی خود و بطور مستقیم

صفحه : ۸

بدون قائد و پیشوا و رهنمایی که اینکه راهرا رفته و برگشته و برای هدایت خلق از طرف حق تعالی مبعوث گردیده بطریق مستقیم نتوانند بسوی مبدءشان سلوک نمایند و زیر بار پیمبران هم نمیروند اینکه است که مسلما براه کج افتاده گمراه میگردند

همه را دیده برویت نگرانست و لیکن خود پرستان بحقیقت نشناسند خدا را

و آیه در مقام الزام بچنین مردمانی است که تابع پیمبران نمیشوند و در مقابل ربّ جلیل که هر کس بفطرت اولیه خود شاهد بر آن است و تمام موجودات علوی و سفلی مخلوق و مسخر امر تکوینی اویند چگونه بمخلوق ضعیفی تمسک نموده و آن را که ضعیف تر و بيمقدارتر از خود آنها است چون جمادات پناهنده گردیده و آن را معبود خود قرار میدهند.

اللّٰذِی جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَّ جَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَاَلَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَاَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ پس از آن ذات متعال در مقام توحید افعال برآمده و خود را بآثار که دلیل (ائی) و از اثر پی بمؤثر بردن است معرفی مینماید.

و تذکر میدهد آن خدایی که شما معترفید خالق آسمانها و زمین است او خالق و پدید آورنده همه چیز است و از روی فضل و بخشش زمین را برای شما گهواره قرار داده تشبیه بگهواره شاید اشاره بحرکت دوری زمین است همین طوری که گهواره رفت و آمد میکند بنا بر کشف جدید زمین هم علی الدوام بدور خود میچرخد و رفت و آمد میکند.

چون علمای هیئت قدیم همگی آنان چنین گمان میکردند که زمین ساکن و هیچ حرکت ندارد و هر شبانه روزی یک دفعه خورشید بدور زمین میگردد و از گردش خورشید بدور زمین شب و روز پدید میگردد.

اینکه بود که مفسرین (مهد) را بسکونت و آرامش تفسیر نموده‌اند در صورتی که (مهد) که بمعنی گهواره‌ایست که برای اطفال تهیه مینمایند آن است که برفت و آمد آن طفل آرامش پیدا نماید و بنا بر صحت اینکه کشف جدید اینکه خود یکی از

صفحه : ۹

معجزات و اسرار قرآن بشمار میرود زیرا که در آن وقت احدی چنین گمانی نداشت که زمین حرکت دوری میکند.

و دیگر از تفضلات خالق متعال اینکه است که در زمین راههایی قرار داده که بشر نظام زندگانی خود را باسانی فراهم نماید.

و دیگر از تفضلات او است که بقدر معین از آسمان آب فرود می‌آورد که زمین مرده فصل زمستان در موقع بهار زنده و سبز و

خرم گردد.

(كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ) همین طوری که زمین مرده که در زمستان اثری از وی نمایان نیست در بهار از خمودی بیرون می‌آید و گویا روح تازه‌ای در آن پدید می‌گردد شما افراد بشر نیز در قیامت تحوّل نموده و حیات دیگری و زندگانی همیشگی بشما بخشوده می‌گردد. در بسیاری از آیات زنده شدن در قیامت را تشبیه مینماید بد و حالتی که برای زمین در فصل زمستان و تابستان پدید می‌گردد، شاید سرّش اینکه باشد که همین طوری که زمین در زمستان بعینه باقی است منتهی آثارش که بروز نباتات و گیاه‌ها است از آن مفقود گردیده آنهم نه بکلی فاقد اثر شده باشد بلکه برای اینکه است که بقدرت و حکمت قادر متعال در زمستان آب و حرارت و دانه را در باطن خود پرورش دهد و در تابستان بصورت گیاه و نباتات سر درآورد و بثمر برسد.

انسان نیز بمردن فانی نمی‌گردد بلکه آثارش از اینکه عالم قطع می‌گردد و تمام آثار و اعمال و افعالش که در ایام حیات دنیوی کسب نموده و بفعلیت رسیده و بآن تحقق یافته و در باطنش مخفی گردیده نمو می‌نماید و در روز موعود که آخرین سیر انسانی است از خمودی بیرون آمده و باراده قادر متعال حیات دیگری که جامع تمام مراتب سیر او بشمار میرود بوی بخشوده می‌گردد آن وقت است که ثمره و میوه وجودش ظاهر می‌گردد اگر در مزرعه وجودش تخم حشیش و گیاه تلخ بی‌ثمر پاشیده مسلماً در قیامت که موقع درو و نتیجه گرفتن است همان سبز گردیده (گندم از گندم بروید جو ز جو):

صفحه : ۱۰

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور چشم من بجز از کشته ندروی
وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلُكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ و نیز ذات متعال در مقام عموم قدرت خود بیشتر تذکر میدهد که هیچ نر و ماده‌ای نیست مگر آنکه ما آن را آفریده‌ایم و با هم جفت گردانیده‌ایم چنانچه در جای دیگر گفته شد تمام موجودات از نر و ماده تشکیل یافته‌اند حتی مواد اولیه که در محل خود ثابت گردیده که از دو عنصر مثبت و منفی که بمنزله نر و ماده در حیوانات میباشند ترکیب گردیده شده‌اند و وحدت حقیقی و فردیت واقعی منحصر بذات (واجب الوجود تعالی است).

و نیز پس از آنکه باقی تفضّلاتی که برای انتفاع بشر مهیا نموده مثل کشتیها که باسانی توانند از روی آب گذر نمایند و چهارپایان که برای سواری و باقی احتیاجات بشر مهیا گردانیده امر میفرماید که وقتی پیشت کشتی و نیز پیشت چهارپایان سوار گردیدید متذکر گردید که اینها نعم پروردگار شما است و بگوئید منزّه و میرا است از هر عیب و نقص آن خدایی که اینکه موجودات ارضی و سمائی را برای آسایش ما مسخر گردانیده و ماها عاجز و ناتوان هستیم و چنین قدرتی را نداشتیم که برای نفع خود چنین موجودات عظیمی را مسخر خود گردانیم، غرض آنکه در همه حال متذکر حق تعالی و نعمت‌های بی‌پایان او باشید و از یاد ولی نعمت خود غافل نگردید.

(وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ) و نیز بگوئید ما بسوی پروردگارمان بازگشت مینمائیم اشاره به اینکه لازمه اعتراف بمبدء اعتراف بمعاد است کسی که در امر خلقت تدبیر بنماید (و بعلم الیقین) اعتراف کند که خدای متعال تمام موجودات را برای نشو و ارتقاء بشر مسخر نموده و برای هر موجودی غایت و فائده‌ای قرار داده برای اینکه بشر بمنتهای کمال لایق بخود برسد البته اعتراف می‌نماید که همانطوری که برای هر چیزی فائده و غایتی است که بایستی بآن برسد انسان هم نیز که غایت الغایات

صفحه : ۱۱

است بایستی بغایت وجود خود و کمال لایق بخود که بازگشت و رجوع بمبدء است نائل گردد و آن در قیامت کبری که آخرین سیر بشر است انجام میگیرد و بازگشت بحق تعالی برای مؤمنین نیکو کار فوز برحمت رحمانی و رحمت رحیمی است که دو اسم از اسماء الحسنی و اوصاف جمال او است لکن بازگشت کفار و منافقین بسوی غضب و اسم شدید العقاب و قهار و غیر آن است.

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ۝ أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ آیه راجع بجهالت و بیخردی کفار است که اولاً مخلوق خدا را جزء او قرار می دهند چنانچه ملائکه را که مخلوق خدا میباشند دختران خدا مینامیدند و اینکه نسبت ناروا کفریست آشکار و ثانیاً بهمزه انکار (ام اتخذ) در مقام سرزنش آنها برآمده که چگونه مخلوق ضعیف تر را نسبت بخدا می دهند آیا سزاوار است که خدا از میان مخلوقات برای خود دختران را انتخاب نماید و شما را برگزیند و فضیلت دهد پسران و اینکه طور نسبت ناروا کمال سفاهت و نفهمی آنها را میرساند زیرا که اولاد، دختر باشد یا پسر جزء پدر و مادر است و از آنها زائیده شده، و واجب الوجود مبدء عالم است و واحد واحد و بسیط الحقیقه و منزّه و مبرا از جسم و جسمانیات است چنانچه خودش خود را توصیف نموده بقوله (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) اینکه است که در آخر آیه بالا- می فرماید بحقیقت انسان علانیه کفران می ورزد.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝ أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْجِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ در مقام مذمت کفار است که وقتی یکی از آنان بشارت و خبر می دادند باولاد دختری که آن را برای خدا مثل قرار میدادند یعنی دختران خدا مینامیدند روی وی از غیض و غضب سیاه میگردد زیرا که دختر داشتن را بر خود عار میدانستند و از خبث باطن زنان را نسبت بخدا میدادند و دختران خدا مینامیدند.

صفحه : ۱۲

بعد اعتراضا بآنها دو صفت از صفات نکوهیده زن را تذکر میدهد یکی آنکه طبیعت زن مایل بتزیین و در زر و زیور نشو و نما می نماید یعنی زن بالطبع مایل بجلوه گری و خود آرایبی است و خود را بطلا آلات و لباسهای حریر زینت می دهد و شاید باین جهت لباس ابریشمی و زینت نمودن بطلا- برای مردها ممنوع و حرام گردیده که با زنان فرق داشته باشند و نیز چون زن بالطبع مایل بآرایش است امر شده که زینت خود را از اجانب مخفی گرداند.

و دیگر از اوصاف زن اینکه است که فرموده (وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ) غالباً زن در مورد مخاصمه و استیفاء حق خود از روی قیاس برهانی و گفتار منطقی نتواند طرف را ملزم گرداند و استیفاء حق خود بنماید بلکه بطور قیاسات جدلی غیر بین در مقام گفتگو بر می آید و اینکه دو صفت نقطه ضعف وجود و نقص عقل وی را میرساند و کفار مخلوق ضعیف تر را نسبت بخدا میدهند و پسران که در نظر آنان نیرومندتر و بزرگ منش ترند نسبت بخود میدهند.

و در اینکه بطور کلی مرد شریف تر و نیرومندتر و قوی تر از زن است حرفی نیست لکن اولاً اینکه نسبت کلی است بکلی و درست است که اکثر مردها از حیث عقل و تدبیر و عمل شریفتر از زن بشمار میروند لکن نه آنکه هر فردی از مرد بهتر از هر فردی از زن باشد لکن چنانچه تاریخ نشان میدهد و بمشاهده و عیان دیده شده که زنهایی در عالم پدید گردیده اند که بمراتب بهتر از بسیاری از مردها بوده و هستند.

و ثانیاً چنانچه دانشمندان گفته اند اگر چه مرد در عقل و دور اندیشی غالباً قوی تر از زن است لکن زن حساس تر از مرد است و نیز در رقت قلبی و بعض خصوصیات زن بهتر از مرد است.

و چنانچه از سیاق آیه معلوم می شود ذات متعال در مقام اعتراض بکفار است که اینها وقتی بشارت دختر بآنها داده میشد از شدت غیض روی آنها سیاه میگرددید در صورتی که خالق دختر و پسر یکی است و هر دو انسان و اولاد آنها میباشند، دیگر چرا آن فردی

که بنظر شما ضعیفتر و پست تر است نسبت بخدا میدهد و فرد قویتر را نسبت بخود

صفحه : ۱۳

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِئَا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَيَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْتَلُونَ وَ نيز در مقام بیان آراء نکوهیده و سخنان رکیک بی‌مأخذ آنها برآمده که آنان ملائکه را که بندگان پروردگار رحمانند دختران می‌نامند آیا آنان در موقع خلقت آنها در عالم قضاء و مبدء آفرینش حاضر بودند و کیفیت خلقت آنها را مشاهده نمودند و چگونگی آنها را که زن باشند یا مرد میدیدند بزودی شهادت و گفتار رکیک آنان نوشته میگردد و در قیامت در موقع حساب از آنها سؤال میگردد و بمجازات اعمال خود خواهند رسید.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ كَفَّارٍ وَمَشْرِكِينَ كَفْتَنَدَ اِگَر خدای رحمن میخواست که ما عبادت بتها و غیر آن را نکنیم ما عبادت نمیکردیم و ظاهراً باین سخن میخواستند خود را از گناه تبرئه نمایند و بگویند بخواست خدا و رضای او بود که ما عبادت غیر او را بکنیم.

در جواب آنها فرمود اینکه سخن آنها نیز مثل باقی سخنان رکیک آنان بدون فهم و دانش و رویه سرزده و آنان دروغگویانند یعنی خلاف واقع میگویند و خدا کفر کافر را نخواست چنانچه فرموده (وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ) سوره (زمر) آیه (۹)

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۲ تا ۳۹]

اشاره

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ (۲۲) وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِآهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَاتَّبَعْنَا مِنْهُم فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) بَلِ مَتَّعْتَهُ هَوَالَاءَ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹) وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱)

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲) وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَ لِيُؤْتِيَهُمْ أُبُوبًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ (۳۴) وَ زُخْرَفًا وَ إِنْ كُنْ لِدَاكُ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵) وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶)

وَ إِنْهُمْ لَيُصَّدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يُحْسَرُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينٌ (۳۸) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹)

صفحه : ۱۵

(ترجمه)

بلکه کفار گفتند چون ما حقیقتا آباء و اجداد خود را دیدیم بر ملت و طریقی (سلوک مینمایند) ما نیز بروش آنان سلوک نموده هدایت می‌یابیم (۲۲)

و همچنین ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم ما پیش از تو در هیچ قریه و دهی هیچ پیامبر و رسول تهدید کننده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متمولین آنها گفتند بحقیقت ما پدران خود را بر ملت و طریقه‌ای یافته‌ایم و ما بر آثار آنها پیروی کننده‌ایم (۲۳)

پیامبران (در پاسخ آنها) گفتند آیا شما متابعت پدران میکنید اگر چه ما برای شما ملت و روشی آورده‌ایم که راه‌نما تر باشد از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید (کفار) گفتند محققا ما بآنچه شما فرستاده شده‌اید ناگروید گانیم (۲۴) (یعنی تابع شما نمیشویم)

پس ما از آنان انتقام کشیدیم، ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم نظر کن و بین چگونه بود عاقبت تکذیب کنندگان (۲۵)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم یاد کن وقتی که ابراهیم پیدرش (عمویش) و قومش گفت بدرستی من از آنچه شما عبادت میکنید بیزارم (۲۶)

(و بندگی و عبادت نمیکنم) مگر آن کسی را که مرا آفریده و بزودی مرا بسوی حق هدایت مینماید (۲۷)

و ابراهیم (کلمه توحید را) در اعقاب خود باقی گذاشت که شاید (پدر و قومش) از کفر بازگشت نمایند (۲۸)

بلکه ما آن جماعت و پدران آنان را از (دنیا) متمتع و بهره‌مند گردانیدیم تا وقتی که کلمه حق (توحید) بر آنها فرود آمد و پیمبری با معجزات ظاهر و آشکار (۲۹) (برای هدایت آنان فرستادیم)

و چون رسول با معجزات بسوی آنها آمد گفتند اینکه سحر است و ما بآن کافرانیم (۳۰)

کفار گفتند چرا قرآن فرود نیامد بر مردی که (بوده باشد) از یکی از دو ده و قریه‌ای باشد که شأن و منزلت آن بزرگ است (۳۱)

(ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم) آیا اینکه مردم رحمت پروردگار تو را قسمت میکنند (در صورتی که) ما معاش دنیوی آنان را ما بین آنها قسمت کرده‌ایم، و بلند گردانیدیم درجات بعضی را فوق بعضی دیگر تا آنکه بعضی بعضی دیگر را تسخیر نموده و بکار بدارند (ای محمد) رحمت پروردگار تو بهتر (از آن مال و ثروتی است) که جمع نموده‌اند (۳۲)

و اگر نبود برای آنکه بایستی مردم ملت واحده باشند (و باجتماع زندگانی نمایند) هر آینه قرار میدادیم

صفحه : ۱۶

سقف خانه کسانی که پروردگار رحمن کافر گردیده‌اند نقره و نردبانها که بر آن بالا روند بپام از نقره (۳۳)

و نیز قرار میدادیم درب خانه‌های آنان و تخته‌هایی که بر آن تکیه کنند از نقره (۳۴)

و جواهرات و تمام اینها نیست مگر بهره اندکی از زندگانی دنیا، و آخرت و حضور یافتن نزد پروردگار تو برای پرهیزکاران است (۳۵)

(ای محمد) کسی که اعراض کند و چشم پوشد از یاد پروردگار تو شیطان را بر او برگماریم و همنشین او گردانیم (۳۶)

محققا شیاطین راه آنان را می‌بندند و آنان گمان میکنند که راه یافته شدگانند (۳۷)

تا وقتی که در روز محشر (کافر) نزد ما آمد با همنشین خود (شیطان) گوید ای کاش بین من و تو بقدر دوری دو مشرق دوری بود و تو بد هم‌نشینی برای من میباشی (۳۸)

(بأنها گویند) امروز هرگز دوری شما از هم نفع نمی‌بخشد زیرا که شما بخود ظلم نموده (و خود را از رحمت الهی دور گردانیده‌اید) و محققا شما در عذاب مساوی می‌باشید (۳۹)

اشاره

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَحَدِّثْنَا أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرِيئَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا
 أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ خدای متعال به پیمبرش خبر می‌دهد که پیش از تو پیمبرانی نفرستادیم مگر آنکه متمولین
 و ثروتمندان کفار در پاسخ سخنان هدایت آمیز آنان که میگفتند همگی شماها در راه باطل سلوک مینمائید و ما فرستاده شدگان از
 طرف خدای جهانیان میباشیم که شما را از کج روی بسوی طریق مستقیم ارشاد نمائیم و راه نجات و سعادتان را بشما بفهمانیم تا
 آنکه بدانید که خدای عالم یکی است و در حقیقت وجود و الهیت شریک و انبازی برای او نیست، باراده خود می‌آفریند و بقدرت
 خود روزی می‌دهد نه جزء چیزی است و نه چیزی جزء او است منزّه و مبرا از تمام صفات اجسام و جسمائیات است نه زایش
 می‌کند و نه زائیده شده (لم یلد یولد است او از قدم) (نه پدر دارد و نه فرزند و نه عم) و متصف بتمام

صفحه : ۱۷

صفات کمال است ازلی و ابدی و فرد و سرمدی است چنین خدایی لایق پرستش و بندگی است نه اجسام بی‌شعور که قدرت بر
 کاری ندارند.

کفار در پاسخ سخنان حکیمانه آنها بدون آنکه رجوع بعقل و وجدان خود نمایند و در آن تأمل کنند میگفتند چون آباء و اجداد
 ما بر طریقی سلوک مینمودند ما نیز تابع آنان گردیده بروش آنها عمل میکنیم قال أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَحَدِّثْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ
 قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ پیمبران آنها را ارشاد بعقلشان نموده که رجوع بعقل
 خود نمائید که اگر ما بطریق روشن تری از آنچه پدران شما بر آن بودند شما را بفضیلت و سعادتان راهنمایی کنیم آیا بحکم عقلتان
 نباید بپذیرید و بفیوضات رحمانی نائل گردید.

پس از آنکه بر آنان حجت تمام گردید و آنان نسبت بپیمبران ظلم و اذیت را از حد گذرانیدند و بطوری عصبیت و کبر و لجاجت
 آنان را فرا گرفته بود که دیگر امید بازگشت نسبت بآنها تصور نداشت بلکه آنان از کسانی گردیدند که در باره آنها صادق
 می‌آمد (صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) سوره بقره آیه (۱۶۶) آن وقت موقع انتقام رسید (فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ) و در مورد غضب پروردگار
 واقع گردیدند و بعدابهای گوناگون مثل غرق و خسف، باد صرصر، و امثال اینها گرفتار شدند.

اینکه است که در اینجا خطاب برسول اکرم نموده که ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلم بین چگونه بود سرانجام مردمانی که
 پیمبران را تکذیب مینمودند ظاهرا اگر چه خطاب برسول است لکن مقصود کفار و مشرکین است.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلم یاد کن وقتی که
 ابراهیم علیه السلام پیدرش یعنی (عمویش) و قومش گفت از آنچه را که شما عبادت میکنید من بری و بیزارم مگر کسی را که

صفحه : ۱۸

مرا آفریده که بزودی هدایتم مینماید.

(ما) در (مِمَّا تَعْبُدُونَ) شاید ما مصدریه باشد و از باب مبالغه بجای وصف گذاشته شده باشد یعنی من از عبادت شما برای غیر خدا
 بری و بیزارم و شاید ما موصوله باشد بحذف عائد یعنی بیزاری میجویم از آنچه را که شما معبود خود قرار داده‌اید.

(إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي) (الا) استثناء منقطع که خدا را از بتها استثناء نموده یعنی من معبود شما را عبادت نمینمایم لکن آن کسی را عبادت
 میکنم که مرا از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده زیرا فطر در لغت بمعنی چاهی است که ابتداء فطر کنند یعنی برای بیرون

آمدن آب بکنند و در اینجا استعاره و اشاره بپیدایش انسان است بدون مثال سابق.

(فَأَنَّهُ سَيُهْدِيَن) از سین سیه‌دین میتوان استمرار استفاده نمود و اشاره به اینکه همین طوری که فعلا مرا هدایت نموده در هدایت و ارشاد من میافزاید تا مرا بمنتهای کمال برساند و اینکه بیان چنین ارائه میدهد که حضرت ابراهیم (ع) چون آثار کمال و هدایت و انوار معرفت علی الدوام در خود مشاهده مینمود اطمینان داشت که آنافانا بر معارف و دانشش افزوده خواهد گردید اینکه بود بسین سوف که برای استقبال آرند کلام خود را خاتمه میدهد.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ سخنان مفسرین در اینکه مرجع (ها) در جعلها چیست بقولی کلمه (لا اله الا الله) است که اینکه کلمه در ذریه و اعقاب او همیشه باقی است و بقول دیگر همان کلمه (إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ) است که براءت از شرک در ذریه ابراهیم (ع) باقی مانده و نیز در اینکه مقصود از (فی عقبه) کیانند بعضی گفته‌اند اولاد و ذریه اویند و بقول دیگر آل محمدند صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که تاقیامت امامت بین آنها دائر است (مجمع البیان) بَلْ مَتَّعْتَهُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ

صفحه : ۱۹

بل اضراب از آیه بالا- است و اشاره به اینکه با آنکه ابراهیم (ع) (کلمه باقیه) در عقب خود گذاشته است که ذریه او در طریق حق ثابت قدم باشند آنان از کلمه توحید برگشتند و شرک گردیدند اینکه است که بعد از بیان حکایت ابراهیم (ع) برسول خود خبر میدهد که (هؤلاء) که شاید مقصود قریش باشند که از ذریه ابراهیم (ع) بشمار میروند آنان را از امتعه و نعمتهای دنیا برخوردار نمودیم و آنها را مهلت دادیم تا وقتی که آمد فرستاده حق و رسولی که رسالت او ظاهر و هویدا بود (یعنی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ).

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ از آیه چنین استفاده میشود که قریش و نیز باقی مشرکین نظر بآنچه پیمبران پیش خبر از بعثت پیمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داده بودند منتظر قدوم چنین پیمبری بودند لکن بآن حسد جبلّی و فطری و تعصب ذاتی نخواستند قبول کنند که همان پیمبر است که اوصاف وی را در کتابهای آسمانی خوانده‌اند اینکه بود که آیات قرآن افتراء کذب و سحر میدادند و غرضشان اینکه بود چنین بنمایند که اینکه آیات را پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از روی حيله و تمويه بهم بسته که چشم و گوش ما را ببندد و ما را تابع خود گرداند و ما قبول نخواهیم نمود که اینکه قرآن کلام خدا باشد.

وَقَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسِمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ مشرکین ایراد مینمودند میگفتند چرا اینکه قرآن فرود نیامد بر یک مرد عظیم الشان که از اهل یکی از اینکه دو شهر بزرگ (از اهل مکه یا از اهل طائف باشد). در اینکه مقصود از آن مرد چه کس بود چند قول است.

بقولی ولید بن مغیره یا عتبّه بن ربیعہ یا اخنس بن شریف که اینان ثروتمندترین اهل مکه بودند.

و بقول دیگر یا عروه بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمر یا کنانه بن عید یا بیل

صفحه : ۲۰

که اینان از ثروتمندان و رؤساء طائف بودند.

چون اینکه مردم از روی جهالت پا از دایره امور طبیعی بالا- نگذارده بودند و عزّت و عظمت و جلال روحانی را مقایسه بعزّت و حشمت طبیعی حسّی مینمودند و بعقل ناقص خود چنین گمان میکردند که هر کس در دنیا بنظر مردم عظیم تر و نیرومندتر مینماید

بایستی در پیشگاه آفریننده جهان نیز بزرگ و مقتدر باشد و صاحب مقام وحی گردد بلکه چنین می‌پنداشتند که هر کس نزد خدا شریف و گرامی است خدا وی را بمال و نیرومندی دنیوی امتیاز می‌دهد. دیگر نمیدانستند که مقام روحانی غیر از مقام طبیعی و فوق آن است کسی لایق مقام نبوت و رسالت می‌گردد که قبلاً دارای مقام ولایت باشد.

مقام ولایت چیست و اصلین بان کیانند

چنانچه دانشمندان گفته‌اند کسی دارای مقام ولایت گردیده که از تمام مقامات گذشته و در حاق وسط اعتدال قرار گرفته و مقام ولایت طوری است و راء طور عقل متعارفی یعنی مرتبه کمال عقل است چنانچه گفته‌اند نهایت کمال عقلاء بدایت اولیاء است و نهایت اولیاء بدایت انبیاء است و بین انبیاء نیز مراتبی است، اول نبی، دوم رسول، سوم اولو العزم، چهارم خاتمیت که منتهی درجه کمال انسانی است.

و نبوت مخصوص باشخاصی است که علوم و معارف آنها کسبی و مأخوذ از مقدمات منطقی نگردیده و موهبتی است الهی که از شدت قرب آنها بمبدء متعال قلب و جانشان در گرفته بنور توحید گردیده و علی الدوام علوم و معارف بر قلب منور آنها ریزش میکند و مطالب و علمی درک مینمایند که باقی مردم حتی عقلاء و حکماء عاجز از درک آنند.

در کتاب اصول کافی از ابی عبد الله علیه السلام چنین نقل میکند که فرموده انبیاء و مرسلین در چهار مرتبه میباشند اول مرتبه آن (نبی منبئی فی نفسه)

و نبی یا مأخوذ از نبأ است که بمعنی ارتفاع شأن باشد یا مأخوذ از بناء و بمعنی خبر است.

صفحه : ۲۱

و از کلمه (منبئی) فی نفسه که اول مقام نبوت است معلوم میشود که نبوت در خور مقام کسی است که معلومات او کسی نباشد بلکه دارای نفس قدسی و ولایت کلیه الهیه باشد و آن کسی است که (منبأ فی نفسه) یعنی بنفس و روح خود مرتبط بعالم ما فوق الطبیعه گردیده و از آنجا اخذ علوم مینمایند تا آنجا که امام علیه السلام فرموده

(وقد کان ابراهیم نبیا و لیس بامام حتی قال الله تعالی اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یُنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)

از اینجا معلوم میشود که آخر مرتبه نبوت مقام امامت و پیشوایی کل است.

خلاصه ولایت که مقدمه نبوت است در خور مقام هر کسی نیست بلکه مخصوص بکسانی است که کاملاً روح و قلب آنها مرتبط بملا اعلای گردیده و بان ربطی که بین آنها با خالق آنها است یا بدون واسطه ملک یا بواسطه ملک حامل وحی اخذ علوم و معارف مینمایند.

أَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ اینکه آیه بیان آیه بالا است که اینکه مردمان جهال نفهم چگونه توهم میکنند که میشود هر کسی مخصوص بمقام نبوت و انزال وحی گردد، آیا اینها را قدرت بر اینکه هست که رحمت پروردگار تو را یعنی (رسالت) را تقسیم نمایند در صورتی که قسمت معاش و روزی آنها که از امور طبیعی بشمار میرود و امور طبیعی نسبت بامور روحانی چندان قابل اعتناء نیست و ملائکه مدبرین و حامل ارزاق و گماشته شده از طرف پروردگار و موکلین امور زندگانی بشر بسیارند و با اینکه حال چون آنها مسخر امر حقند تقسیم ارزاق خلایق و باقی امور زندگانی بشر از حیات و ممات و غیر آن بدست قدرت حق تعالی انجام

میگیرد آن هم از روی حکمت و استعداد برای هر کس مقداری تعیین نموده تا آنکه بعضی مسخر بعض دیگر گردند و نظام عالم مرتب گردد.

صفحه : ۲۲

چون چنین است پس ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم چگونه گمان میشود که ممکن است انزال قرآن که از معدن رحمت پروردگار تو فرود آمده بدون استعداد سابق که همان مقام ولایت باشد که هر کسی استعداد چنین مقامی را ندارد بلکه مخصوص کسانی است که لایق آن باشند و آن نصیب کسی میگردد که در مورد لطف الهی و فیض ربانی واقع گردیده و بدخواه مردم انجام نمیگیرد.

بلکه امامت و خلافت که منصب خدا دادگی است آن نیز بایستی بدست او و بحکم او بدون توسط غیر انجام گیرد اینکه است که یکی از ادله ما شیعیان بر خلافت بلافضل علی بی ابی طالب (ع) اینکه است که امامت که تالی تلو نبوت و منصب الهی است ممکن نیست بدون تعیین پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که آنهم باذن حق تعالی است بدست مردم داده شود زیرا که خلیفه بایستی حافظ دین و مفسر قرآن و دارای مقام عصمت و برگزیده مرتبه ولایت کلیه الهیه باشد تا آنکه بشود بقول و حکمتش اعتماد نمود. چگونه شخص عاقل قبول میکند دینی که بایستی تا قیامت باقی و باید در بین مردم ابراز فعالیت کند حافظ و نگهبان و مجری آن بدست مردمانی تعیین گردد که تا چند سال قبل بت پرست و مشرک بودند و مسلماً مطلع بر اسرار و نکات قرآن نبودند و نیز باتفاق تمام مسلمانها فاقد مقام عصمت نیز بودند پس چگونه توان قبول نمود که چنین کسانی بجای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم اسلام نشینند و احکام اسلام را جاری نمایند و برای خود قرآن را تفسیر و تأویل نمایند البته عقل سلیم قبول نخواهد نمود.

وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ- وَلِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ وَ زُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ- اینک آیات متفرع بر آیات بالا و در مقام بیان بی اعتباری و حقارت مال و جاه و ثروت دنیا است که همیشه نزد مردم بسیار با اهمیت مینماید،

صفحه : ۲۳

و با آنکه عالم مادیات و طبیعات یکی از عوالم حق تعالی است بلکه عالمی است که انسان که گل سرسبد موجودات بشمار میرود در همین عالم از عدم بوجود و از نقص بکمال میآید و باین اعتبار شایسته تمجید است لکن چون عالم طبیعت در آخرین مرتبه عوالم وجود واقع گردیده و مقدمه عالم آخرت و علت مادی است و غایت و فائده آن کمال اخروی است نه آنکه مقصود اصلی باشد اینکه است که طالبین آن مردمانی میباشند که در وصف آنان فرموده (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) و فوق عالم طبیعت عالم ملکوت و آن عالم معانی و فوق آن عالم جبروت و عالم مجردات است که مبرّا از جسم و جسمانیاتند و فوق آن عالم لاهوت است و فوق آن عالم اله که از حدّ وصف و توصیف بیرون است.

و چون عالم ملک و طبیعت که آن را عالم ناسوت نیز گویند در آخرین و پست ترین عوالم واقع گردیده و اهل آن نیز پست ترین موجودات میباشند در اینکه آیه در مقام برآمده گوش زد بشر نماید که گمان نکنید هر کس از مال و ثروت و ریاست و جاه زیادتیر نصیب دارد نزد خدا ارجمندتر و عزیزتر است و بایستی چنین کس دارای منصب نبوت و وحی گردد بلکه مال و جاه دنیا نسبت بمقام انسانی بسیار پست و بی مقدار است (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) عامه مفسرین در توجیه آیه چنین گفته اند اگر برای اینکه نبود که مردم اجتماع در کفر نمایند و در کفر یک ملت و یک فرقه گردند یعنی وقتی دیدند کفار چنین ثروت و سلطنتی دارند همگی مایل بکفر گردند و کافر شوند برای کسانی که کافر بخدای رحمن بودند بقدری از مال و ثروت بآنها عطا مینمودیم

که سقف خانه‌هایشان را از نقره بنا میکردند و پله‌ها و درب‌ها و تخت‌هایی که بر آن تکیه نمایند از نقره و قرار میدادیم برای کفار طلاها و آنچه آرزو میکنند و تمام اینها نیست مگر یک متاع اندکی از حیات دنیا و عالم آخرت که فوق عالم دنیا است و نزد پروردگار تو است مخصوص بمردمان با تقوی است و شاید مقصود از آیه (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) بقرینه آیه بالا (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا) چنین باشد اگر نبود برای اینکه بایستی درجات افراد

صفحه : ۲۴

بشر در امور زندگانی و امور معاششان نزدیک بهم باشد که جامعه و تمدن روی یک نظام مرتب گردد و بعضی بعض دیگر را در عمل و کار تسخیر نمایند بکفار چنین مال و ثروتی عطا مینمودم.

از اینکه آیه دو مطلب توان استخراج نمود یکی عطای مال و جاه و عزت دنیوی یک تفضلی است نسبت بکفار زیرا بمقتضای صفت رحمانی که هر کس بقدر استعداد بایستی از آن بهره‌مند گردد چون کفار از آخرت نصیبی ندارند و مقصودشان هم زراعت دنیا است از دنیا بآنها عطا مینماید (وَمَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) و دیگر بی‌مقداری مال و جاه دنیوی را میرساند و اشاره به اینکه پست‌ترین نعمت خود را تخصیص میدهد پست‌ترین مردم یعنی کفار زیرا که آنان رکود بعالم طبیعت نموده‌اند و بازگشت آنها نیز باسفل السافلین طبیعت خواهد گردید.

در حدیث است که اگر دنیا بقدر بال مگسی نزد خداوند ارزش داشت شربت آبی بکافر نمیداد.

اینکه است که چون خداوند متعال دائم الفضل و کثیر الاحسان است هر یک از آنان را بقدر استعدادشان بهره‌مند میگرداند لکن نزد دانشمندان زر و زیور دنیا هیچ ارزش ندارد و مانند بازی بچه‌گانه مینماید (وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ) دار آخرت و مقام عندیّت که عبارت از قرب جوار احدیت است مخصوص مردمان پرهیزکار است که پشت دنیا و روی بحق تعالی آورده‌اند و از دنیا طلب نمیکنند مگر بقدر ضرورت معاش و باقل ما یقنع قانع میگردند.

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصِيدُونَ مِنْهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ از راغب اصفهانی است (عشا ظلمة تعترض فی العین یقال رجل اعشى و امرأة عشواء) کسی که از یاد خدا و از تأمل در آیات قرآنی رو گردانید و بامور طبیعی مایل گردید شیطان را بر وی می‌گماریم که قرین و همنشین و مصاحب وی گردد.

صفحه : ۲۵

شکی نیست در اینکه کسی که مشغول یاد خدا و اوصاف عظمت او نگردید و در آیات قرآنی و اسرار و نکات مندرجه در آن تأمل نمود تا آنکه حقایق دین اسلام بر او روشن گردد البته مشغول باطل میگردد و دل و قلب او میدان جولان گاه شیاطین میشود و آنان اطراف قلب آدمی را فرا میگیرند و راه حق و طریق تردّد ملائکه را می‌بندند آن وقت قلب محل قرار گاه شیاطین میگردد و دیگر برای انسان راهی برای طرد شیاطین نیست مگر ذکر و فکر در اوصاف الهی و بدایع خلقت تا آنکه باستعانت حق تعالی راه شیاطین بسته گردد (دیو چه بیرون رود فرشته در آید).

از حضرت رسول چنین روایت شده (اگر نبود که شیاطین اطراف قلب بنی آدم را گرفته‌اند هر آینه نظر میکرد بملکوت آسمانها و زمین) از اینکه حدیث معلوم میشود که هر فردی از بشر لایق چنین مقامی هست لکن وقتی تابع نفس و هوی گردید شیاطین بر وی مسلط میگردند و اطراف قلب را گرفته و چشم قلب که بآن بایستی بملکوت آسمانها و زمین نظر کند و حقایق معنوی بر وی مکشوف گردد کور میگرداند و البته کسی که بکوری و تاریکی نفس گرفتار گردید بیراهه و بقهرا میرود و گمان میکند براه مستقیم حرکت میکند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ۚ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۗ آيَه در مقام وصف اشخاصی برآمده که در اثر اعراض از حق تعالی در دنیا شیاطین مونس و جلیس آنان گردیده. (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا) تا وقتی که بعالم آخرت بازگشت نمودند و خود را با شیاطین که در دنیا رفیق آنها بوده در جهنم و عذاب می‌بینند آن وقت برفیق خود که شیطان است می‌گوید ای کاش بین من و تو بقدر دو مشرق دور بود. شاید مقصود از مشرقین مشرق و مغرب باشد که بین آنها فاصله زیاد است و از باب تغلیب مشرقین نامیده چنانچه گویند شمسین و قمرین و شاید مقصود از مشرقین

صفحه : ۲۶

همان طور که ظاهر آیه است مشرق زمستانی و مغرب تابستانی باشد و بین آن نیز خیلی فاصله است. خلاصه اشخاصی که از حق تعالی و آیات الهی رو گردانیده و در عوض شیاطین را قرین و دوست خود گرفته‌اند نظر به اینکه در قیامت هر کسی با دوست خود محشور میگردد آنان با شیاطین که جایگاه آنان جهنم است قرین هم خواهند گردید آن وقت از روی تأسف و پشیمانی گوید ای کاش هرگز من با تو رفیق و دوست نگردیده بودم و بین من و تو بسیار دوری بود. و گویا بآنان گفته میشود اینکه حسرت و پشیمانی دیگر سودی ندارد روز عمل گذشته امروز روز جزاء است و چون شما بخود ظلم نموده و از مبدء و مرجع خود گسیخته و مطیع نفس و هوی گردیدید و محل برای شیطان باز نمودید تا بر شما مسلط شده و شما را اغواء گردانیده و همان طور که در دنیا با هم دوست و رفیق بودید حال نیز بایستی در عذاب شرکت نمائید.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۰ تا ۶۲]

اشاره

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰) فَأَمَّا نَذَاهِنَ بِحِكِّ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴)

وَسَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ (۴۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹)

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۵۰) وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أ فُلَا تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴)

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵) فَجَعَلْنَاهُمْ سِلْفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶) وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا أَلَيْهِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصَصَ مَوْنَ (۵۸) إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹)

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلْسَّاعِيَةِ فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲)

صفحه : ۲۸

ترجمه

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم آیا تو (توانا میباشی) که بشنوانی کران را یا راه بنمایی کوران را و کسی که در گمراهی آشکار باشد هدایت نمایی (۴۰)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر ما تو را بجوار رحمت خود ببریم بحقیقت ما از آنان (در دنیا و آخرت) انتقام کشنده‌ایم (۴۱)

و اگر اراده نمائیم بتو بنمایانیم آنچه را از عذاب بآنها وعده داده‌ایم محققا ما بر آن تواناییم (۴۲)
پس ای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چنگ بزن و تمسک نما بآنچه بسوی تو وحی نموده‌ایم بحقیقت تو بر راه راستی (۴۳)

و قرآن محققا برای تو و امت تو تذکر و اندرز (و شرف و عزتی است) و بزودی در موقع سؤال واقع میگردید (که راجع بقرآن چگونه عمل نمودید) (۴۴)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم از پیمبرانی که پیش از تو بودند سؤال کن که آیا ما غیر از خدای رحمن خدایانی برای آنان قرار دادیم که آنها را پرستش نمایند (۴۵)

و ما موسی را بحقیقت فرستادیم بسوی فرعون و گروه او با آیات و معجزاتی (که شاهد و دلیل پیمبری او باشد) پس موسی بآنان گفت من فرستاده پروردگار عالمیانم (۴۶)

پس از آنکه موسی با معجزاتی از نزد ما آمد در آن حال آنان از آن معجزات میخندیدند (و موسی را مسخره مینمودند) (۴۷)
و بآنها معجزه‌ای نشان ندادیم مگر آنکه از خواهرش بزرگتر بود (یعنی هر معجزه‌ای بزرگتر از معجزه جلوتر بود) و آنها را بعذاب گرفتیم شاید که بازگشت نمایند (۴۸)

(فرعونیان بموسی) گفتند ای ساحر بخوان پروردگار خودت را بآنچه نزد تو است از عهدی که پروردگار تو با تو بسته است حقیقتا ما هدایت شدگانیم (۴۹)

پس از آنکه بدعای موسی عذاب را از آنها برداشتیم در همان حال آنان عهد خود را میشکنند و از آنچه گفته بودند برگشتند (۵۰)
و فرعون در گروه خود ندا داد و گفت ای جماعت آیا من مالک ملک مصر نیستم و اینکه نه‌هایی که از زیر قصر من جریان دارد آیا چرا شما (عظمت و حشمت مرا) نمی‌بینید (۵۱)

آیا من بهترم یا اینکه (موسی) که خوار و ضعیف و بی‌مقدار است (۵۲) و بجهت لکنت زبان

صفحه : ۲۹

سخن خود را نتواند ظاهر نماید (۵۳)

(اگر پیمبر بود) چرا بر وی دست بندهایی از زر و سیم افکنده نشده یا اینکه ملائکه با او بیایند و با او پیوسته باشند (۵۴)
و فرعون گروه خود را باین گفتار (رکیک) سبک عقل یافت (و آنان را فریب داد) و وی را اطاعت نمودند زیرا که آنان گروهی بودند فاسق (۵۵)

وقتی ما را بغضب آوردند ما از آنها انتقام کشیدیم و تمام آنان را غرق گردانیدیم (۵۶)

و حکایت آنها را برای دیگران مثل قرار دادیم که متنبه گردند (۵۷)
 ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم وقتی برای پسر مریم مثلی زده شد (شاید مقصود از مثل داستان عیسویان باشد که عیسی را پسر خدا مینامیدند) آن گاه گروه تو از آن فریاد میکردند (۵۸)
 و گفتند آیا خدایان ما بهترند یا او و قوم تو اینکه مثال را نزدند مگر از راه جدال و خصومت بلکه آنان گروهی میباشند از خصومت کننده گان (۵۹)

نبود عیسی مگر بنده‌ای که ما بر وی نعمت بخشیدیم و او را مثل قرار دادیم برای بنی اسرائیل (۶۰)
 و ای کافرین اگر بخواهیم هر آینه ملائکه را می‌آوریم در زمین که جانشین شما باشند (۶۱)
 (بآمدن عیسی علیه السلام بزمین محققا وقوع قیامت دانسته میشود پس شک در وقوع قیامت نکنید و مرا (که رسول خدایم اطاعت نمائید) و همین است راه مستقیم (۶۲)
 و شیطان شما را از راه حق باز ندارد زیرا که شیطان برای شما دشمنی است آشکارا (۶۳)

توضیح آیات

اشاره

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ همزه استفهامی در مقام انکار خطاب بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نموده که آیا تو چنین انتظار میبری که بتوانی کران را بشنوانی یا بتوانی کوران را هدایت و براه حق ارشاد گردانی و نیز کسانی که در گمراهی هویدا میباشند از گمراهی و کج روی بطریق مستقیم شریعت رهسپار گردانی چنین کاری از عهده تو خارج است.
 آری کسی که پرده ظلمانی غفلت و خود خواهی و خود پسندی روی قلب وی را گرفته و چشم و گوش دل وی را کور و کر گردانیده چگونه ممکن است در چنین دلی آیات قرآنی و سخنان وحی آمیز رسول الهی تأثیر نماید و بطریق حق رهسپار

صفحه : ۳۰

گردد هرگز ممکن نیست.

فَإِنَّمَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ پس از آن برای تسلی دل پیغمبر خود فرمود ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر ما پیش از آنکه عذاب کفار را بتو بنمایانیم و تو را بجوار رحمت خود ببریم و تو از آنها انتقام نکشیده باشی ما از آنها انتقام خواهیم کشید.
 و بقولی مقصود اینکه است که اگر ما تو را از مکه ببریم و تو از قریش انتقام نکشیده باشی در روز (بدر) ما از آنها انتقام کشیم.
 و در تفسیر اهل بیت آمده (فانا بعلی منهم منتقمون) (ابو الفتوح رازی) از اینکه آیه دو مطلب توان استخراج نمود یکی اشاره به اینکه رسول اکرم ص (رحمة للعالمین) بود زیرا با آن همه اذیت‌هایی که کفار بآن وجود شریف مینمودند همه را تحمل کرده و معلوم نیست که هیچ وقت در باره آنان نفرین کرده باشد بلکه از راه لطف و رحمت برای آنها طلب آمرزش مینمود شاهد بر آن قوله تعالی است که خطاب برسولش نموده (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) «۱» سوره توبه آیه (۸۱)، و دیگر عذاب استیصالی غیر از جنگ و جهاد که بامر خدا انجام میگرفت شاید منافی با خلق شریفش بوده زیرا چون کفار قریش ارحام و خویشان حضرتش بودند با آنکه از آنان بسیار اذیت و جفا دیده نمیخواست بعذاب آسمانی معذب گردند اینکه است که لطفاً بحضرتش فرموده وقتی تو را از دنیا بردیم بنا بر معنی اول یا وقتی که از مکه مهاجرت نمودی بنا بر معنی دوم از آنها

انتقام می‌کشیم و شاهد بر اینکه توجیه قوله تعالی است در سوره انفال آیه (۳۳) (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ)»

۱- برای آنان طلب آمرزش بکنی یا طلب آمرزش نکنی اگر چه هفتاد مرتبه استغفار نمایی هرگز ما آنها را نمی‌آمرزیم. ۲- و چنین نبود که خدا آنان را عذاب کند در حالی که تو بین آنها باشی.

صفحه : ۳۱

أَوْ نُزِيتِكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (او) عطف بآیه بالا است که برای تسلی دل رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده بعد از آنکه تو از میان آنها بمردن یا بهجرت از مکه بمدینه رفتی ما از آنها انتقام میکشیم شاید مقصود تهدید اهل مکه باشد که یا در حیات تو در جنگ بدر از آنان انتقام میکشیم یا بعدا و چه قبلا و چه بعدا قدرت داریم از آنها انتقام کشیم.

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - وَإِنَّهُ لَدِكُّ لَكُ وَاللَّيْمُونَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ گویا خطاب برسولش نموده که ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بسبب هدایت نگریدن کفار و سخنان ناروایی که در باره تو میگویند نفس شریف را مشوب نگردان و تمسک نما بآنچه از آیات قرآنی و احادیث قدسی و غیر اینها که از طرف خدای تعالی بتو وحی میگردد و دل خوش دار که محققا تو بر طریق مستقیم میباشی ظاهرا مرجع ضمیر (انه) قرآن است که اینکه قرآن برای تو و پیروان تو شرف و عزت و راه هدایت است و بزودی در قیامت راجع بقرآن و اینکه کتاب آسمانی که مملو از حکمت و اندرز و علائم طریق سعادت و فضیلت بشری است از تو و ملت تو سؤال میشود که با اینکه کتاب آسمانی و ودیعه الهی چگونه عمل نمودید.

وَسَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ خطاب متوجه برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از پیمبران پیش سؤال نما که آیا غیر از خدای رحمن برای آنان خدایانی قرار دادیم که آنها را عبادت نمایند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(و اسئل) اکثر مفسرین گفته‌اند در اینجا مضاف که (امم) باشد در تقدیر است و مضاف الیه را بجای مضاف گذارده‌اند و معنی آیه چنین میشود که از مؤمنین اهل کتاب

صفحه : ۳۲

و آنهایی که برای آنان پیمبران آمدند سؤال کن که آیا پیمبری بر آنها آمد مگر آنکه آنها را بغیر توحید ارشاد نماید.

۲- از اهل کتابین یعنی تورا و انجیل سؤال کن که (أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ) و آنها اگر چه کفارند لکن از باب اتمام حجت و اثبات اینکه تمام پیمبران امت خود را بعبادت خدای واحد ارشاد مینمودند چنین امر مینماید که بدانند آنها نیز بخدای یگانه مردم را دعوت مینمودند و خطاب اگر چه بحضرت رسول است لکن مقصود امتند که از تمام اهل کتاب پرسند و اجماع آنها مفید علم گردد.

۳- جماعتی از مفسرین گفته‌اند آیه در شب معراج نازل گردیده علی بن ابراهیم قمی بسنده الی الهشام چنین روایت میکند گوید با ابی جعفر محمد باقر علیه السلام حج نمودیم و نافع بن زرق با من بود نافع چون جماعتی را دید دور شخصی را گرفته‌اند سؤال کرد که اینکه کی است هشام گفت اینکه محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است نافع گفت من میروم

نزد وی و از او سؤالاتی مینمایم که جواب آن را نتواند بدهد مگر نبی یا وصی او وقتی رفت خدمت حضرت و گفت سؤالاتی دارم فرمود بپرس گفت بین حضرت عیسی علیه السّلام با محمّد چقدر فاصله بود فرمود بعقیده تو بگویم یا برای خودم گفت هر دو فرمود برای من پانصد سال و برای تو ششصد سال گفت پس چه معنی دارد قوله تعالی (وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) ابی جعفر علیه السّلام اینکه آیه را تلاوت نمود (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) تا آخر آیه و فرمود از جمله آیات الهی که در آن شب بر حضرتش نمودار گردید اینکه بود که وقتی بیت المقدس رسید تمام انبیا و مرسلین علیهم السلام در آنجا اجتماع نمودند و جبرئیل اذان گفت و تمام پیمبران بنی حاتم صلّی الله علیه و اله و سلّم اقتداء نمودند آن وقت خطاب رسید ای محمّد از اینکه پیمبران بپرس

(أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً

(

تا آخر حدیث که مفصل است و محل شاهد ما اینکه آیه بود که بنا بر اینکه حدیث لازم نمی‌آید چیزی در تقدیر گرفت و آیه بظاهر خود باقی است.

صفحه : ۳۳

زیرا که آیه در شب معراج نازل گردیده وقتی که بنا بر اخبار بسیار هفتاد نفر از انبیاء علیهم السلام که از جمله آنها موسی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام حاضر بودند و اینکه خطاب برای تذکر اهل کتاب است که همه پیمبران متفقا بامت خود گفتند خدای یگانه را بپرستید و در عبادت کسی را با خدا شریک نگردانید و گر نه پیمبر اکرم محتاج بسؤال نبود از آن رابطه معنوی و حضور روحانی که با پیمبران داشته می‌دانست که هیچ پیمبری برای امت خود غیر از خدای یکتا اله و معبودی تعیین ننموده.

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ظاهرا برای تسلی دل رسول اکرم صلّی الله علیه و اله و سلّم در مقام حکایت حضرت موسی (ع) برآمده که ما موسی را با معجزات بسیار از عصا، ید بیضا، جراد، قَمِيل، ضفادع، خون و غیر اینها از علامات واضح که شاهد بر صدق رسالتش بود فرستادیم و حضرتش بامر (رب العالمین) برای هدایت نمودن فرعون و بزرگان مملکتش مأمور گردیده بود وقتی حضرت موسی (ع) اظهار نمود که من فرستاده پروردگار عالمیانم و عصا و ید بیضا را برای اثبات پیمبری خودش ارائه داد فرعون و تابعین او عوض آنکه رجوع بعقل خود نمایند و بین سحر و معجزه تمیز دهند و برسالت او تصدیق نمایند (یضحکون) از روی مسخره گی میخندیدند.

وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و هر قدر فرعون و فرعونیان بر انکار و کفر می‌افزودند خدای تعالی برای اتمام حجت معجزه بزرگتری بدست حضرت موسی جاری مینمود و آنان را بعد از میگرفت مثل اینکه گاهی آنها را مبتلا بملخ مینمود و پس از التماس و درخواست معاهده مینمودند که اگر اینکه بلا از ما رفع گردد ایمان می‌آوریم پس از رفع عذاب عهد خود را شکسته و بکفر خود باقی می‌مانند گاهی آنها مبتلا بشپش، گاهی بوزغ، گاهی بخون که آب آنها خون می‌گردید و با مثال اینکه عذاب‌ها آنان مبتلا

صفحه : ۳۴

میگردیدند که شاید بخود آیند و بازگشت نمایند.

معجزات خارق العاده حضرت موسی (ع) اگر چه بسیار بود لکن تمام یا اکثر آن راجع بامور طبیعی انجام میگرفت و در مواد موجودات تصرف مینمود و همین طور باقی پیمبران لکن پیمبر اسلام صلّی الله علیه و اله و سلّم اگر چه در امور طبیعی نیز بسیار

خارق العاده اظهار مینمود لکن عمده معجزه آن بزرگوار قرآن بود که منشأ آن از امر معنوی ملکوتی و نشان دادن اسرار ملک و ملکوت و آشنا نمودن مردم بعوالم غیر محسوسات سر چشمه گرفته تا آنکه باین وسیله روح و حقیقت مردم از عالم طبیعیات قدری بالا رود و بعالم فوق الطبیعه آشنا گردند.

و همین طوری که مشاهده مینمائیم که عالم مخصوصاً نوع بشر چنانچه سنه الله بر آن جاری است علی الدوام رو بکمال بالا می‌رود و دین اسلام بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت نماید اینکه است که باید معجزه پیمبر از امور حسّی طبیعی بالاتر باشد و در معنویات را بروی مردم بگشاید که حجت بر خلق تمام گردد و هر کسی بقدر استعداد و قابلیتش از اینکه کلام معجزنمای الهی بهره‌مند گردد لکن معجزه باقی پیمبران فقط برای اهل زمانشان سودمند بود.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ - فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ بنا بر آنکه مفسرین گویند وقتی فرعونیان بعذاب مبتلا میشدند ملتجی و پناهنده بحضرت موسی (ع) میگردیدند و چون اینقدر مردم فهم نداشتند که بین سحر و معجزه تفاوت بگذارند اینکه بود که او را بزرگ ساحرین میدانستند و گویا میگفتند ای شخص بزرگ که دارای علم سحر بلکه استاد ساحرین میباشی پروردگار خود را بخوان بآن عهدی که با تو بسته شاید مقصود عهد نبوت یا استجابت دعای او یا آن قرار دادی باشد که با او بسته‌ای که هر کس مخالفت کند وی را بعذاب گرفتار نماید و از او درخواست نما که عذاب را از ما بردارد ما ایمان می‌آوریم و هدایت می‌یابیم وقتی بدعای حضرت موسی (ع) از آنان عذاب برداشته می‌شد نقض عهد

صفحه : ۳۵

نموده و بکفر خود ادامه می‌دادند.

و نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ - أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ پس از آنکه فرعون با آن قوت و شوکت و اقتداری که داشت نتوانست با موسی (ع) مقاومت نماید و دید روز بروز پیروان موسی (ع) زیاد میگردند بنای تدلیس را گذاشت و امر کرد مردم را جمع نمودند و برای آنکه مردم را بسطنت و مکت خود فریب دهد و خود را بنظر آنان بزرگ نشان دهد بینی اسرائیلیان که ایمان آورده بودند خطاب می‌نماید که آیا من مالک و سلطان مصر نیستم و اینکه نه‌هایی که جریان دارد در تحت اختیار من نیست آیا شما نمی‌بینید آیا من که چنین سلطنت و اقتداری دارم بهترم یا اینکه شخص خوار که نه مال و سلطنت دارد و نه زبان فصیح که با بیان خوب بتواند با شما تکلم نماید.

از بعض مفسرین چنین نقل شده که وقتی خدای تعالی موسی (ع) را نزد فرعون فرستاد لکن را از زبان او برداشت بدلیل قوله تعالی حکایه از موسی که گفت (وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي) و جواب او (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) و غرض فرعون اینکه بود که زمان پیش را بیاد مردم آورد و نقطه ضعف موسی را بنمایاند.

فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ - فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ فرعون بر سخنان رکیک خود می‌افزاید و گوید اگر موسی از طرف خدای تعالی مبعوث گردیده چرا دست بند زرین بر دست ندارد گویند فرعون بهر کس حکومت میداد دست بند طلایی بدست او میکرد و بگردنش طوق زرین می‌انداخت و اینکه را علامت فرمانروایی او قرار میداد.

و باین گفتار چنین وانمود مینمود که موسی لایق رسالت نیست زیرا نه صاحب مال و مکت است و نه موجودات غیبی مثل ملائکه با او همدوش و با وی پیوسته‌اند

صفحه : ۳۶

که او را کمک نمایند و شما بچه جهت پیرو وی گردیده‌اید.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ- فرعون چون باین گفتار گروه خود را اغواء کرد و عقل آنان را سبک گردانید اینکه بود که عزت خدایی را مقایسه نمودند بعزت طبیعی چنانچه عادت اکثر مردم در هر زمانی چنین است که فرق نمیگذارند بین عزت روحانی حقیقی و عزت مجازی دنیوی و میدانند که عزت خدایی که مصداق کاملش رسالت و نبوت است از منشأ دیگری تراوش نموده.

فَلَمَّا آسَفُونَا انتقمنا منهم فَأَعَزَّنَاهُمْ أَجْمَعِينَ- فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ- خدای تعالی برسولش خبر میدهد که پس از آنکه فرعون سرکشی و طغیان را از حد گذرانید و رسولان ما را خصمناک گردانید و ما را بغضب آورد از وی و تابعین او انتقام کشیدیم و تمام آنها را غرق گردانیدیم و آنان را برای کافرین بعد پیش رو و مثال قرار دادیم که ببینند و بدانند که حق تعالی در موقع غضب (شدید الانتقام است) چنانچه در موقع رحمت (ارحم الراحمین) و اکرام الاکرامین است.

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ- چون برای مردم مثل زدند عیسی را بآدم که بی پدر و مادر دنیا آمده چنانچه در قوله تعالی (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ) یعنی مثال عیسی نزد خدا مثال آدم است که همان طور که آدم را از خاک آفریدیم عیسی را نیز بی پدر خلقت نمودیم (إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که وقتی چنین مثلی زده شد قوم تو از او برمیگردند.

مفسرین در توجیه آیه چنین گفته‌اند مشرکین وقتی اینکه مثل را شنیدند فریاد برآوردند که محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میخواست ما با او سجده کنیم مثل عیسویان که عیسی را خدا و پسر خدا میگفتند.

صفحه : ۳۷

(يَصِدُّونَ) دو طور قرائت شده بعضی بضم صاد مأخوذ از صدود که بمعنی اعراض است خوانده‌اند (قال الله تعالى) (يَصِدُّونَ عَنكَ صُدُودًا) و باقی قراء بکسر صاد قرائت نموده‌اند و در معنی آن نیز گفتاری از مفسرین نقل شده.

۱- از ابن عباس است که (یصدون) یعنی (یصفحون) وقتی اینکه مثل را می‌شنوند فریاد می‌زنند.

۲- سعید بن مسیب گفته (یصدون) یعنی (یضجون) بانک می‌زدند.

۳- دیگری گفته (یصدون) یعنی (یجزعون) جزع میکنند.

۴- شیخ طبرسی گفته (یصدون) یعنی (یضجون) ضجیح مجادله در موقع مخاصمه است و آراء دیگری نیز از مفسرین نقل شده.

وَقَالُوا أَلَّهْتُمْ خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ- مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند کفار قریش چون اینکه مثل را شنیدند گفتند آیا خدایان ما بهتر از عیسی نیستند اگر عیسی برای اینکه او را بغیر از خدا عبادت کردند در آتش باشد خدایان ما نیز همین طور باشند یعنی آنها هم در آتش باشند (ابن عباس و مقاتل) در تفسیر اهل بیت از امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل شده که فرمود روزی آدم نزد رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و او میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا دید قدری در من نگرست آن گاه فرمود (یا علی مثل تو در اینکه امت مثل عیسی بن مریم است که جماعتی در محبت او افراط نموده و او را خدا دانسته و هلاک گردیدند و گروهی در بغض و دشمنی او افراط نمودند و هلاک گردیدند و جماعتی اقتصاد و میانه روی نمودند و آنان نجات یافتند.

وقتی قریش اینکه سخن را از پیغمبر اکرم شنیدند خنده مسخر آمیز نمودند و گفتند محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میخواست پسر عم خود را تشبیه بانبیاء کند آن وقت اینکه آیه فرود آمد که چون بعیسی بن مریم مثل زده شد یعنی چون علی را تشبیه بعیسی (ع)

صفحه : ۳۸

نمودی قوم تو از سفاقت کلام تو را ضعیف انگاشتند و خدا عالم است بتمسخر و عدم تصدیق آنان بگفتار تو و گفتند اگر علی مثل عیسی باشد خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود و غرض آن جماعت خصومت و جدال بود.

إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ - وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ عِيسَى نِست مگر بنده‌ای که بر او انعام و تفضل نمودیم و او را مثل قرار دادیم برای بنی اسرائیل شاید مقصود چنین باشد که برای نشان دادن قدرت خود او را بدون پدر آفریدیم و همین طوری که قدرت داشتیم یک پسری بی پدر بیافرینیم همین طور اگر بخواهیم قدرت داریم که شما را فانی گردانیم و ملائکه را جانشین شما قرار دهیم.

وَ إِنَّهُ لَعَلِمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ - وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ آیه بالا اشاره بعموم قدرت بود و آیه اخیر شاید اشاره بسعه علم باشد و ممکن است مرجع ضمیر (آنه) عیسی (ع) باشد که بنزول عیسی (ع) از آسمان نزدیک شدن ساعت قیامت دانسته میشود.

و شاید مرجع ضمیر قرآن باشد چنانچه بعضی گفته‌اند یعنی آیات قرآن دانسته میشود وقوع قیامت پس در قیامت شک نکنید و تابع قرآن باشید که پیش‌رو و رهنمای شما است و من پیمبر شما می‌باشم و همین است راه مستقیم که شما را بجوار رحمت حق تعالی نزدیک میگرداند و شیطان شما را از طریق حق و فوز برحمت او باز ندارد زیرا که شیطان برای شما دشمنی است آشکارا تابع او نگردید و فریب او را نخورید که شما را از طریق حق و هر گونه فضیلت و سعادت دور می‌گرداند.

صفحه : ۳۹

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۳ تا ۸۰]

اشاره

وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلًا لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ (۶۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷)

يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفْحَاتٍ مِنْ دَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲)

لَكُمْ فِيهَا فِيهَا فَكِهِةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۷۴) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶) وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ (۷۷)

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) أَمْ أَمْرًا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)

صفحه : ۴۰

بسیاری از قبیل مرده زنده کردن و از گل پرنده ساختن و بقوه خدا داد خود نفخه دمیدن و پرنده گردیدن گل و غیر این‌ها از معجزات محیر العقول که بدست خود بفرمان خدای متعال جاری مینمود.

با اینکه دلائل واضح بنی اسرائیل گفت من رسول خدایم و برای هدایت شما آمده‌ام و گفتار من مشتمل بر حکمت و از روی حقیقت انجام گرفته و آیات الهی یعنی کتاب انجیل را برای شما آورده‌ام که اختلاف را از میان شما بردارم و صحیح و فاسد آراء شما را از هم جدا نموده بشما بنمایانم پس از آن بنی اسرائیل خطاب نمود که از مخالفت و خطا احتراز نمائید و حکم خدا را بپذیرید و آنچه را بشما امر میکنم اطاعت نمائید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعِذُوا بِهَذَا صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بحقیقت او است خدایی که پروردگار من و پروردگار شما است فقط او را پرستش نمائید همین است راه راست که سر انجام آن قرب جوار رب العالمین است (هو) ضمیر غائب و یکی از اسماء الحسنی و مرجعش (الله) است و اشاره بآن

صفحه : ۴۲

واحد بسیطی است که غائب از حواس بشر است که بحواس پنجگانه نفسانی نمیتوان آن ذات مقدس را ادراک نمود و او است پروردگار من و شما فقط بایستی او را بندگی و اطاعت نمائید تا بفضیلت و سعادت برسید و برحمت غیر متناهی او فائز گردید. و با اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرمود من از طرف پروردگار آمده‌ام که از بین شما اختلاف را بردارم که از طریق حق انحراف و اعوجاج پیدا ننمائید و در طریق توحید و وحدت متفق الکلمه باشید با اینکه حال (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ) پس از آن بین کسانی که از تابعین او بشمار میرفتند در اثر معجزات خارق العاده که از او مشاهده مینمودند در باره حضرت عیسی علیه السلام که آیا او خدا یا پسر خدا یا (ثالث ثلاثه) است اختلاف واقع گردید و آنان چند فرقه گردیدند مثل یعقوبیه، فسطوریه، ملکاتیه، مرقوسیّه، شمعوئیّه.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ اشاره به اینکه پس از آمدن پیمبران با براهین محکم و گفتار حکمت آمیز و کتاب آسمانی و معجزات بسیار که هر یک شاهد عادل است بر صدق گفتارشان وای بحال افرادی که بخود ظلم نمودند و پس از اتمام حجت در اثر مخالفت خود را مستحق عذاب دردناک گردانیدند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (ان تأتیهم) بدل از (الساعة) است یعنی اینان انتظار ندارند مگر اینکه بغته بر آنها قیامت بیاید و او (و هم) حالیه است یعنی در حالی که آنان غافل باشند.

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ) بهل استفهامی در مقام سرزنش کفار بر آمده که اینان اگر فکر داشتند از همین حیات درویشان پی بحیات اخرویشان میبردند چنانچه در سوره واقعه اشاره بهمین دارد قوله تعالی وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ راجع باین آیه در سوره واقعه آیه (۹۲) بیانی شده رجوع بآن جا نمائید

صفحه : ۴۳

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا أنتم تحزنون اول بطور عموم فرمود دوستان و رفقاء در دنیا روز قیامت بعضی دشمن دیگرند بعد پرهیزکاران را از عموم دوستان استثناء نموده یعنی هر دوستی که دوستی او راجع بامور طبیعی و مادی دنیوی پدید گردیده که در لهو و لعب با هم دوست و رفیق باشند یا در امور دیگر در روز قیامت دشمن هم میگردند قوله تعالی (وَالْعَنَّا بَعْضُكُمْ بَعْضًا) و هر یک بدیگری دشنام میدهد.

و سر دشمنی آنان با یکدیگر معلوم است زیرا که رفقاء در دنیا یا در عمل قبیح و معاصی با هم رفیق میگردند و عمل بد را در نظر

هم شیرین مینمایند یا در کسب و کار و عمل با هم همکاری مینمایند و یکدیگر را از طریق حق باز میدارند و اشتغال بامور دنیوی و لو آنکه در نظر شارع مباح باشد باز آدمی را مشغول بدنیا نموده و از حق تعالی دور میگرداند و چون در روز موعود اسباب آن لذائد حسیه مفقود گردیده و وزر و وبال معاصی و اشتغال بدنیا وی را گرفته کسانی را که وی را در اینکه کار کمک نموده لعن و نفرین مینماید.

(إِلَّا الْمُتَّقِينَ) تمام دوستان و رفقاء در قیامت دشمن هم میگردند مگر مردمان با تقوی و آنان کسانی میباشند که در همه حال چشم دلشان بسوی حق تعالی نگران است کسب و عمل مباح آنها را از حق و حقیقت باز نمی‌دارد و همان طوری که اهل دنیا در فسق و معاصی بعضی معاون بعض دیگرند اهل ایمان و تقوی نیز چنینند زیرا که فطری بشر است که هم عقیده و هم مسلک خود را دوست می‌دارد و دوستی متقین با هم یکی از دو راهست یا اتفاق آنها در امور روحانی است که مسلک و روش آنان در سیر و سلوک الی الله یکی و با هم متحد و معاون یکدیگرند و آنها همین طوری که در دنیا جسما و روحا با هم دوست و یگانگی بینشان استوار گردیده در قیامت که حقیقت هر چیزی نمایان می‌گردد البته اتحاد بین آنان استوارتر می‌گردد.

صفحه : ۴۴

و گمان می‌رود که مأخذ شفاعت نیز همین باشد که هر دوستی با دوست خود شفع و قرین می‌گردد و وی را بسوی خود و مقام خود میکشاند زیرا که محبت جذابه الهی است و اصل محبت همان ارتباط روحانی است و اگر ما با اولیاء الهی باعتبار مقام روحانی آنها از طریق اطاعت و پیروی آنان محبت آنها را در دل خود پیورانیم و آن بزرگواران را بمقام روحانیت بشناسیم و دوست داریم و مطیع آنها گردیم در قیامت شفع ما و شفع ما خواهند گردید.

قسم دوم از متقین دوستانی میباشند که از جهت صفات حمیده و اخلاق فاضله با یکدیگر دوستی و رفاقت پیدا می‌نمایند مثل محبت فضلاء و مؤمنین پرهیزکار با هم و یکدیگر را بطریق رضای حق و عمل نیکو توصیه مینمایند و چنین اشخاص نیز همین طور که در دنیا دوست صادق و خیرخواه یکدیگرند در قیامت دوستی و رفاقت بین آنها تزیید پیدا مینماید و با هم رفیق مشفق میگردند.

(یا عباد) خطاب بهمین اشخاص مؤمن با تقوی مینماید که داخل بهشت گردید امروز که روز قیامت است از فرع اکبر در امانید و نه خوف و ترسی از عذاب یا بلیات و آفاتی که در دنیا دم بدم متوجه و رو بروی شما می‌آورد ترسناکید و نه بر گذشته عمر خود محزون میباشید زیرا که حیات دنیوی خود را بیهوده مصرف نمودید که امروز که روز جزا است پشیمان و محزون باشید و چنین خطاب بلفظ (یا عباد) چنین ارائه می‌دهد که اشخاص با تقوی مشمول لطف و رحمت بی‌پایان حق سبحانه و تعالی واقع گردیده‌اند. الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ در مقام معرفی (عباد) ببعض صفات آنان اشاره می‌نماید که آنهایی که ببندگی ستوده شده‌اند کسانی میباشند که بآیات الهی (قرآن) ایمان آورده‌اند و تسلیم اوامر و نواهی و دستوراتی که از طرف حق تعالی بتوسط سفیر اعظم خود محمّد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بآنها ابلاغ شده بدون چون و چرا و استحسانات عقلی خود

صفحه : ۴۵

قبول نموده و عمل می‌نمایند.

آیات اعم از آیات تکوینی و آیات تشریحی است که شخص متفکر اول نظر میکند بآیات تکوینی و نظام خلقت و ارتباط موجودات یکدیگر و عجائب و اسراری که در کمون موجودات منظوی است در نظر می‌گیرد و در آن دقت مینماید و از اثر پی بمؤثر می‌برد. ایمان از اینجا سر چشمه می‌گیرد زیرا که پس از آنکه شخص از اثر پی به مؤثر برد و مبدء موجودات را بعلم و قدرت و حکمت

شناخت از اینجا نتیجه دیگری عایدش میگردد و بعقل و زکاوت خود پی میبرد که اینکه دستگاه مجلّ جهان بی‌هوده خلقت نگردیده البتّه مقصود بالاتری در نظر است و انسان بعقل ناقص خود نتواند به آن پی ببرد و نیز بخودی خود طریق سعادت و فضیلت خود را نمی‌شناسد.

و از اینکه دو مقدمه نتیجه دیگری نیز عاید او می‌گردد که بمقتضای لطف و کرم خداوندی بایستی همیشه برای بشر پیشوا و قائد و رهنمایی باشد که راه سعادت و فضیلت آنان را نشان دهد که بیراهه نروند و بجاه هلاکت دنیوی و اخروی واقع نگردند و نیز عقل حاکم بر اینکه است که باید با آن پیشوا که مؤید من عند الله و سفیر الی الله است کتاب قانونی باشد که وظیفه روزانه بشر را تعیین نماید.

و چنانچه معلوم و محرز است بالاترین کتاب‌های آسمانی قرآن عزیز است که هم کتاب قانونی و هم معجزه سید ما نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلّم است و اینکه کتاب (قرآن) چون مشتمل بر اسرار و نکات و قوانین و اسراری است که همه کس نتواند بآن پی ببرد اینکه است که محتاج به مفسّر و مبین است زیرا که دین و قانونی که بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت نماید و در قرآن محکّمات و متشابهات و عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ بسیار است و علم باینها فقط نزد (راسخین فی العلم) است اینکه است که بایستی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم امام و خلیفه بعد از خود را خود حضرتش بفرمان خدای تعیین نماید هر کس لایق اینکه منصب نیست.

صفحه : ۴۶

(ادخلوا) خطاب بآن کسانی است که در مقابل عوامل تشریحی و تکوینی و آنچه برای آنها بقلم تقدیر جاری گردیده تسلیم گردیده و مطیع و فرمان بردارند که خودتان با زوجه‌هایتان آنهایی که لایقند داخل بهشت گردید در حالی که خوشحال و مسرور میباشند. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ پس از آن مؤمنین وعده میدهد بانواع و اقسام نعمت‌های بهشتی و دستگاه مجلّی که برای آنها تهیه شده از کاسه‌های زرّین و کوزه‌ها و لیوانها از دسته دار و بی‌دسته و بعد نعمت بهشتیان را بسه نوع تعمیم میدهد. (اول) مهیّا گردیده برای بهشتیان هر چه را نفس آنان مایل بآن گردد (دوم) آنچه را که از آن لذت برند و اطلاق (تلذّ الاعین) شامل میگردد هم لذت روحانی و هم لذت جسمانی و آنچه را که از آن محظوظ گردند (سوم) که از بالاترین نعمتها بشمار میرود خلود آنها است که اهل بهشت همیشه در بهشت جاویدانند.

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ رسم قرآن بر اینکه است که غالباً هر جا بیان نعمتهایی را که بمؤمنین وعده داده تذکر میدهد پس از آن کافرین را تهدید مینماید بعذاب و شکنجه و بعکس هر جا کافرین را تهدید بعذاب نموده پس از آن مؤمنین را وعده می‌دهد بنعمتهای بهشتی شاید سرش اینکه باشد که بایستی انسان همیشه بین خوف و رجا باشد اینکه است که پیمبر اسلام با آنکه بفرموده خدای تعالی (رحمة للعالمین) بود او را (ببشیرا و نذیرا) ستوده و معرفی نموده و همین طوری که مؤمنین متنعم بنعمت‌های بی‌اندازه و بهشت منزل همیشه گی آنها است در مقابل آنان کفّار و گنّهکاران نیز گرفتار عذاب بسیار و در جهنّم جاویدانند و بدلالت آیات قرآن آنی عذاب آنها سست نمیگردد و از نجات

صفحه : ۴۷

نامید گردیده‌اند.

(و ما ظلمناهم و لكن كانوا هم الظالمين) نظر بفرموده خدای (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) یعنی چیزی برای انسان نیست مگر آنچه را که در آن سعی و کوشش نموده (سوره النجم آیه ۴۰) در اینجا تذکر میدهد که گمان نشود کسانی را که بهشت میبرند و بآن نعمتهای بهشتی آنان را مستفیض میگرداند یک خصوصیت زائدی در اصل خلقت با آنها همراه بوده که بدون اختیار و مجاهده عمل نیک از آنان صادر گردیده و نیز کسانی را که بجهنم میبرند و بآن عذابه‌های کذایی مبتلا میگرداند یک منقصتی در خلقت آنها قرار داده و بدون اراده و اختیار عمل بد از آنها ناشی میگردد چنانچه رأی (اشاعره) بر اینکه است چنین گمانی فاسد است زیرا که منافی با عدل پروردگار جهانیانست اگر چنین باشد بر عاصی ظلم وارد میگردد ذات متعال بالاتر از اینکه است که بنده ضعیف خود را بصفتی که در او گذاشته و بدون اختیار مرتکب معاصی گردیده وی را عذاب نماید که چرا چنین و چنان کردی.

اینکه است که در بسیاری از آیات قرآن باهل عذاب و اهل جهنم تذکر میدهد که ما بشما ظلم نمودیم بلکه خودتان دانسته و فهمیده از روی اختیار بنفس خود ظلم نموده و مستحق عذاب شده‌اید و عذاب الهی از روی عدل است که هر چیزی در موقع خود قرار گرفته و و هر که را به بخشد و عذاب نکند از روی رحمت و کرم او است.

وَ نَادُوا يَا مَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ أَهْلَ جَهَنَّمَ أَزْ شِدَّتْ عَذَابُ التَّجَاةِ بِمَالِكٍ دُوزَخَ نَمُودَ وَ بَانَ پناه می‌آورند و بطور استغاثه و التماس گویند ای مالک دوزخ از پروردگار خود بخواه که بر مرگ ما حکم کند و ما بمیریم و از اینکه عذاب سخت برهیم مالک در پاسخ گوید شما بایستی همیشه در اینکه عذاب سخت بمانید.

اعتراض

اگر گفته شود آدم گناه کار در مدت کمی گناه نموده چگونه بایستی برای

صفحه : ۴۸

اینکه مدت کم همیشه در عذاب شدید باشد و اینکه طور مجازات منافی است با فرموده خدای تعالی (جزاء وفاقا) یعنی جزا باید مطابق عمل انجام گیرد و بنا بر اینکه کفار باید بقدر عمر دنیویشان که در کفر و عصیان گذرانیده‌اند در جهنم معذب باشند نه آنکه در جهنم جاویدان گردند.

پاسخ

چون کفر و ایمان راجع بقلب انسانی است نه جسد و روح حیوانی وقتی در اثر مخالفت و طغیان و نفس پرستی قلب و روح و روان آدمی فاسد گردید و نور توحید و ایمان در آن نفوذ نمود و قلب لطیف انسانی که بایستی آینه صفات الهی و نماینده اوصاف ایزدی باشد مثل سنگ خارا بلکه (شدیدتر) یعنی سخت تر از سنگ گردید که دیگر قابل نفوذ آب رحمت رحمانی نیست و پس از مرگ دیگر محلی برای تدارک باقی نخواهد ماند زیرا چون انسان مادامی که در دنیا زیست مینماید استعداد کمال در او باقی است لکن بمردن آنچه در آن بالقوه موجود بوده بفعلیت رسیده اینکه است که عالم آخرت برای انسان دائمی و همیشگی است و آخر ندارد و کافر در اثر تاریکی قلبش و دوری وی از رحمت خدا همیشه بعذاب گرفتار خواهد بود و همین اثر تیرگی قلب کافر است که اگر فرضاً کافر بعمر دنیا زنده و زندگانی می نمود بکفر خود باقی بلکه بر طغیان و سرکشی خود می افزود و چون عالم آخرت همیشه باقی است اینکه است که کافر که فعلیت اخیر او کفر و دوری از رحمت خدای تعالی است همیشه معذب خواهد بود.

لکن مؤمنین و لو آنکه گنهکار باشند چون جوهر قلبشان فاسد نگردیده منتهی جرم معاصی روی قلبشان را گرفته و نمیگذارد نور الهی در آن نفوذ نماید اینکه است که اگر بدون توبه از دنیا بروند بایستی مدتی در عذاب بمانند تا آنکه مثل طلای مغشوش که در بوته زرگری آب نمایند غش آنها سوخته گردد و زر ناب گردیده لایق مقام مقربین گردند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَاِنَّا مُبْرِمُونَ

صفحه : ۴۹

اینکه آیات اخیر شاهد بر بیان آیه بالا است که ذات احدیت خطاب بکفار مینماید و در پاسخ کفار آنان که راه نجات میطلبند فرموده ما در دنیا طریق حق را بر شما ظاهر گردانیدیم یعنی پیمبران و سفرای خود را با اسباب هدایت برای راه‌نمایی و هدایت شما فرستادیم لکن شما افراد بشر از پیروی طریق حق کراهت داشتید بلکه نه فقط کفار سخن پیمبران را نپذیرفتند و ردّ نموده و قبول نمودند بلکه ضدیت و انکار را محکم گردانیده و در مقام اذیت آنها بر آمدند چون چنین کردند جزا و پاداش اعمال آنان چنین است که ما نیز عذاب آنها را محکم گردانیم (جزاء وفاقاً) یعنی مجازات مطابق عمل است.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ آیا کفار و منافقین چنین گمان می‌برند که ما از اسرار و آن‌کینه و ضدیتی که در باطن خود مخفی گردانیده و آنچه را که سرا با هم نجوی میکنند بی‌خبریم چنین نیست که گمان کرده‌اند اگر شما بگوش سر فقط سخنان یکدیگر را میشنوید و از باطن هم بیخبرید ما بگوش و چشم حقّانی همین طور که سخنان ظاهر شما را میشنویم و اعمال شما را مینگریم همین طور سخنانی که در قلبتان و سرتان با خود حدیث میکنید و در طریق ضدیت با اهل اسلام اندیشه مینمائید و پس از آن با یک دیگر مخفیانه سخن می‌گویید تمام آنها را میشنویم و کرام الکاتبین که گماشته شده بر ضبط اعمال شما میباشند نزد شما حاضرند و سخنان شما را مینویسند.

آری دو اسم از اسماء الله یکی سمیع و دیگری بصیر است بعضی گفته‌اند بازگشت اینکه دو اسم شریف بهمان علم ازلی او است که باعتبار آنکه علم بمبصرات و علم بمسموعات دارد خود را سمیع و بصیر نامیده اگر چه چنین است لکن چنانچه در صفحات جلو اشاره نمودیم شاید برای اینکه دو اسم شریف خصوصیات زائدی هم باشد که بخواهد بیشتر بفهماند که همین طوری که نزد شما آنچه را که بچشم مبینید و بگوش میشنوید بطور مشاهده و عیانست همین طور علم حق تعالی بتمام موجودات بطور مشاهده حضوری و عیانست و تمام ممکنات ناشی و پدید گردیده از

صفحه : ۵۰

قدرت مطلقه و علم حضوری و در احاطه علمیّه اویند که علم او بتمام آنها احاطه نموده (لا یعزب عن علمه مثقال ذره فی السماء و الارض).

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۸۱ تا ۸۹]

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۸۳) وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵)

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷) وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

ترجمه

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو اگر برای خدای (یکتا) فرزندی بود من اول کسی بودم که او را پرستش مینمودم (۸۲) منزّه و مبرّا است پروردگار آسمانها و زمین و خداوند عرش از آنچه او را توصیف مینماید (۸۳) ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم کافران را بخود واگذار که در لهو و لعب (بازی کنند) تا وقتی که روزی را به بینند (یعنی قیامت را) که بآنان وعده داده شده (۸۴) و آن خدایی است که آفریننده و اله آسمان

صفحه : ۵۱

و آفریننده و اله زمین است و او حکیم و درست کار و عالم بهمه چیز (و دانا است) (۸۵) و بزرگوار (و بلند مرتبه است) آن کسی که برای او است پادشاهی و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است و نیز نزد او است علم بوقوع قیامت و شما بازگشت بسوی او مینماید (۸۶) (و معبودان مشرکین که از آنان شفاعت میطلبید) آنان مالک شفاعت نیستند و مالک شفاعت نیست مگر کسی که بحق شهادت داده باشد در حالی که بشهادت خود عالم باشند (یعنی از روی علم و دانش بحق شهادت دهد) (۸۷) ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر از اینکه مشرکین سؤال کنی که چه کس شما را آفریده البته میگویند خدا پس آنان چگونه از او رو گردانیده میشوند (۸۸) (و نزد خدا است علم و میداند قول رسول را که میگفت) ای پروردگار من محققا اینها جماعتی میباشند که ایمان نمیآورند (۸۹) (پس از جانب حق تعالی بر رسول امر میگردد) که روا از آنها بگردان و از دعوت آنان اعراض نما و بگو (بین من و شما) از منازعه و مجادله مسالمت است و بزودی میدانید (و بجزای اعمال خود خواهید رسید)

توضیح آیات

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ - سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ اینکه آیات متفرع بر آیات بالا است که کفار و مشرکین ملائکه را دختران خدا می نامیدند و عیسویان مسیح را پسر خدا و یهودیان عزیر را پسر خدا میدانستند. خطاب بر رسول اکرم نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم باینها بگو اگر برای خدا اولاد بود چنانچه شما می گوئید من اول کسی بودم که وی را پرستش مینمودم. اشاره به اینکه چون من راجع بمعرفت حق تعالی و صفات او دانایتر از شما میباشم بر فرض محال اگر احتمال میدادم که برای خدا اولادی باشد من در عبادت و پرستش او بر غیر سبقت میگرفتم.

طبرسی در توضیح آیه گفتاری از مفسرین نقل مینماید

۱- اگر بقول و بگمان شما برای خدای رحمن اولادی بود پس من اول

صفحه : ۵۲

کسی هستم که خدا را بوحداثیت و یگانگی پرستش مینمایم و کسی که خدا را به یگانگی پرستش نماید نسبت ولد را از او دفع نموده، و معنی اینکه سخن چنین میشود که من اول موحدینم و قول شما را در ولد داشتن خدا انکار مینمایم. (مجاهد) ۲- ان بمعنی ماء نفی است و معنی آیه چنین میشود که برای خدای رحمن ولد نیست و من اول عبادت کننده گان و اقرار کننده بنفی ولد از او میباشم. (ابن عباس و قتاده و ابن زید) ۳- اگر برای خدا اولاد بود من اول کسی بودم که از عبادت او اعراض مینمودم زیرا کسی که برای وی اولاد باشد نمیباشد مگر جسم و حادث و کسی که چنین باشد مستحق عبادت نیست زیرا که قدرت ندارد بر نعمتهایی که بآن مستحق عبادت گردد. (جبائی و غیره) ۴- چنین گوید چون من اول عبادت کننده گان ولد خدا نیستم پس برای خدا ولد نیست و اینکه سخن باین ماند که تو بگویی اگر من نویسنده بودم حسابدان هم بودم و مقصود چنین باشد که من نه نویسنده میباشم و نه حساب دان. (سفیان بن عینه) ۵- اگر برای خدا اولاد بود من اول کسی بودم که او را عبادت میکردم بلحاظ اینکه برای او ولد میباشد و لکن برای او ولد نیست. (سدی و ابی مسلم) و اینکه مطلب مثل اینکه است که گفته شود اگر حکمت بعبادت غیر خدا اقتضاء مینمود من او را عبادت میکردم لکن حکمت مقتضی عبادت غیر او نیست و اگر دلیل دلالت میکرد که برای او اولاد است من نیز می گفتم لکن بر اینکه برای خدا ولد باشد دلیل نداریم و اینکه طور بیان برای اینکه است که ثابت و محقق میگرداند که برای خدا اولادی نیست و نسبت ولد بخدا دادن بعید است زیرا که امر محالی را معلق نموده بمحال دیگر. (پایان) نظر بسیاق آیه بهترین توجیهاات در آیه توجیه اخیر است که به (ان) شرطیه امر

صفحه : ۵۳

محالی را که اولاد داشتن خدا باشد معلق نموده بر محال دیگر که عبادت او است. خلاصه شاید میخواهد بمردم بفهماند اگر بفرض محال برای خدا اولاد بود محال بود من او را پرستش نمایم من خدایی را پرستش مینمایم که منزله و میرا باشد از تولید مثل زیرا که تولید مثل صفت اجسام است نه خالق اجسام. لکن نظر ببعض روایات چنانچه بعضی گفته‌اند بهترین توجیهاات رأی دوم است زیرا چنین نقل میکنند که روزی (نضر بن حارث) در لاف گاه خود نشسته و بسیاری از صنایع قریش نزد او بودند (نضر) در یک آیه‌ای از آیات قرآن خوض نمود و آغاز استهزاء کرد (ولید بن مغیره) در آن وقت میل باسلام داشت و پیوسته از قرآن ستایش مینمود گفت ای (نضر) بقرآن استهزاء میکنی قسم بخدا که محمد صلی الله علیه و اله و سلم نمیگوید مگر حق (نضر) در جواب او گفت من نیز حق می گویم محمد صلی الله علیه و اله و سلم میگوید (لا اله الا الله) من هم میگویم (لا اله الا الله) اما اضافه می کنم به اینکه گویم ملائکه بنات الله میباشند اینکه سخن بگوش پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رسید و اندوهناک گردید پس از آن جبرئیل اینکه آیه را آورد (قل ان كان للرحمن ولد) تا آخر (نضر) نزد (ولید) آمد و آیه را برای او خواند و گفت خدای محمّد صلی الله علیه و اله و سلم ما را در اینکه آیه تصدیق نموده (ولید) گفت ای احمق خدا تو را تکذیب کرده زیرا که (ان) بمعنی نفی است میگوید نیست و نبوده برای خدا فرزندی بگو اگر فرزندی داشت من اول کسی بودم که او را پرستش مینمودم و چون آنها اهل لسان بودند و قرآن بزبان آنها فرود آمده و (نضر) با آن عنادی که داشت نتوانست گفتار خشن ولید را که گفت ای احمق رد کند پس بهتر اینکه است که گفته شود

در اینجا (ان) بمعنی نفی است.

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ آیه متعلق بآیه بالا است که پس از آنکه تذکر میدهد که مبدئی که بگمان شما صاحب اولاد باشد قابل عبادت و پرستش نیست گوید منزّه و مبرّا است از تولید مثل و آنچه صفت اجسام است آن کسی که پروردگار و مربی آسمانها و زمین و

صفحه : ۵۴

پروردگار عرش است از آنچه آنها بعقل ناقص خودشان او را توصیف مینمایند.

اشاره به اینکه آن کسی که خالق و مربی آسمانها و زمین و عرش عظیم است که محیط بر تمام اجسام است چگونه ممکن است مثل اجسام تولید مثل نماید اگر چنین بود او نیز مثل باقی اجسام محتاج بغیر و محدود بحد معین و متصف بصفات اجسام و قابل تبدیل و تغییر و در معرض فنا و زوال بود و خالق و مربی عالم بایستی از اینکه صفات منزّه و مبرّا باشد.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ پس از آن خطاب برسولش نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اینکه مردمان نفهم جاهل چنان در امور طبیعی فرو رفته‌اند که خالق و مربی عالم را نیز تشبیه بطبیعیات نموده و نسبت ناروا باو می‌دهند دیگر قابل هدایت نمیباشند آنان را بخود واگذار که در لهو و لعب خوض نمایند تا وقتی که برسند بان روزی (روز قیامت) که بآنها وعده داده شده.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (و هو) واو (هو) را عطف میدهد بر ب یعنی پروردگار آسمان و زمین آن کسی است که در آسمانها اله است و در زمین اله است (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ) و در امر خلقت و نظام موجودات بروش حکیمانه هر چیزی را بجای خود قرار داده و بمصالح و مفساد امور عالم است و علم حضوری او بهمه چیز محیط و اوضاع عالم تحت قیومیت او انجام گرفته.

مفسرین در اینجا (اله) را بمعنی معبود دانسته‌اند و گفته‌اند خدا آن کسی است که مربی و معبود اهل آسمانها و اهل زمین و اهل عرش است از ملائکه مدبرین و غیر آنها.

و شاید مقصود از (اله) الوهیت و خالقیت باشد که او سبحانه و تعالی هم خالق آسمانها و زمین و اهل آن است و هم مربی و تربیت دهنده آنها است و شاهد بر اینکه

صفحه : ۵۵

معنی قوله تعالی است که در آخر آیه فرموده (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ) که خلقت او محکم و متقن و از روی علم و دانش و بوجه نیکو انجام گرفته.

بعد در مقام بیان عظمت و بزرگواری و کبریایی خود برآمده که بزرگوار خدایی که مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است ملک او و در قبضه اقتدار و تصرف او است و دائم الفضل و کثیر الاحسان است (وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) احدی نمیداند ساعه وقوع قیامت را مگر او و بازگشت تمام امور بدست قدرت او است.

در اینکه آیات پنج اسم از اسماء الحسنی و پنج صفت از اوصاف جمال احدیت خود را تذکر میدهد، ربوبیت، الهیت، حکمت، عالمیت، مالکیت اینکه پنج صفت و پنج اسم اصول و جامع اسماء الحسنی است و باقی اسماء مأخوذ از اینها و در تحت اینها بشمار میروند.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (الّا) در آیه شاید استثناء متصل باشد در صورتی که

مقصود از (الدین) تمام معبودان از قبیل بتها و ملائکه و غیر آنها از آنچه را که مشرکین عبادت مینمودند بامید آنکه شفیع آنان باشند، لکن اگر مقصود خصوص بتها باشد استثناء منقطع می‌گردد.

خلاصه آیه- در بیان ردّ عقیده فاسد مشرکین برآمده که گمان می‌کردند بتها یا غیر بتها از قبیل ملائکه یا حضرت عیسی علیه السلام یا غیر آن شفیع آنها می‌گردند و آنان را از عذاب می‌رهانند تذکر می‌دهد که کسی نتواند شفاعت کند مگر در باره کسی که بحق شهادت داده باشد در صورتی که شهادت آن نیز از روی علم و یقین انجام گرفته.

اینکه آیه دلیل بر اینکه است که شهادت لسانی بتنهایی در تحقق ایمان کافی نیست بلکه بایستی شهادت از روی علم و یقین باشد و شاید اشاره باین باشد که

صفحه : ۵۶

شفعاء شفاعت نمی‌کنند مگر اهل توحید را بدلیل فرموده خدای تعالی (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى).

وَلَيْن سَيَأْتِيهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ خطاب بر رسول می‌نماید که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر از اینکه مشرکین سؤال کنی چه کس شما را آفریده (بلام و نون تأکید ثقیله ليقولن) مؤکدا گویند ما را خدا آفریده (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) بسیار جای تعجب است وقتی اینها بفطرت ذاتی خود بطور جدیت اعتراف نمایند که خالق و آفریننده ما خدا است چگونه از او رو می‌گردانند و غیر او را عبادت و پرستش می‌نمایند و از وی طلب حاجت می‌کنند و خود را بهلاکت و عذاب ابدی دچار می‌نمایند. در اینجا گفته شده:

ليس العجب ممن نجا كيف نجا انما العجب ممن هلك كيف هلك

یعنی با آن سعه رحمه الله و كثرة الدلائل چگونه خود را بهلاکت ابدی می‌اندازند.

وَقِيلَهُ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ بعضی (وقيله) را بکسر لام خوانده‌اند بنا بر اینکه عطف باشد بآیه بالا (وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) و معنی آیه چنین می‌شود (و عنده علم قيله) یعنی نزد خدا است دانستن قول رسول که میگفت یا رب اینکه جماعت ایمان نمی‌آورند و صاحب کشف گفته اینکه توجیه غیر وجیه است زیرا که بین معطوف و معطوف علیه چیزی که موجه نیست و جمله معترضه است فاصله شده با آنکه موجب تنافر نظم عطفین نیز می‌باشد (منهج الصادقین) و باقی قراء (قيله) را بنصب قرائت نموده‌اند (القول، و القیل، و القال، تماما مصدر می‌باشند) (وقيله) شاید قول رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم باشد که در مقام شکایت گفت یا رب اینکه جماعت گروهی می‌باشند جاهل و نادان و ایمان نمی‌آورند.

صفحه : ۵۷

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ خداوند در پاسخ رسولش فرموده چون نادانند آنان را عفو کن و بگو سلامتی و تحیت برای ملت ما و امان برای شما است و بعضی گفته‌اند اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شد، (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) اگر در دنیا چشم و گوش آنان در اثر پیروی هواهای نفسانی بسته شده و نتوانند علم بحقایق کلام رسول پیدا نمایند بزودی پس از مرگ و در قیامت که همه چیز بحقیقت ظاهر می‌گردد خواهند دانست اگر چه آن دانستن دیگر برای آنان سودی ندارد.

صفحه : ۵۸

اشاره

سوره الدخان تسع و خمسون آیه و هی مکیه تسع و خمسون آیه کوفی «سع بصری ست» فی الباقین (طبرسی)

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۲۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴)
 أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹)
 فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴)
 إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدَّوْا إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۹)
 وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونَ (۲۰) وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُونِ (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُجْرِمُونَ (۲۲) فَأَسْرِبِعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳) وَ اتْرَكَ الْبَحْرَ رَهَوًّا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ (۲۴)
 كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ (۲۷) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸) فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ (۲۹)

صفحه : ۵۹

(ترجمه)

سوره دخان مشتمل بر پنجاه و نه آیه است و در مکه نازل گردیده

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

حم

قسم بکتاب (قرآن) هویدا (۲)

بحقیقت ما قرآن را فرود آوردیم در شب با برکت (شب قدر) بدرستی که ما ترساننده میباشیم (۳)

هر امری و هر حکمی از هم جدا گردیده میشود (۴)

در حالی که (جدا شدن آن) امری است از طرف ما و محققا ما فرستنده (تقدیر کننده) آن میباشیم (۵)

(ای محمّد ص ارسال پیمبران و باقی امور) رحمتی است از طرف پروردگار تو بحقیقت او شنوا و دانا است (۶)

آفریننده آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است اگر شما اهل یقین میباشید (۷)

نیست خدایی مگر او زنده میکند و میمیراند او است پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما (۸)

بلکه کفار باین گفتار یقین ندارند و در گمان و شک خود را بازی میدهند (۹)
 ای محمد منتظر باش روزی را که آسمان ظاهر میگردد بدودی هویدا (۱۰)
 و فرا گیرد مردم را و اینکه عذابی است دردناک (۱۱)
 (مردم گویند) ای پروردگار ما عذاب را از ما بردار بحقیقت ما ایمان آورده‌ایم (۱۲)
 کجا دیگر متذکر میگردند در صورتی که برای هدایت آنان آمد رسول ظاهر و هویدا (۱۳)
 و آنها از رسول رو گردانیده و گفتند اینکه تعلیم گرفته و دیوانه است (۱۴)
 بدرستی که ما اندک زمانی اینکه عذاب را بر میداریم زیرا که شما باز بکفر خود بر میگردید (۱۵)
 (ای محمد ص) روزی را یاد کن که آنان را بعذاب سخت

صفحه : ۶۰

بزرگ (قیامت) بگیریم و بدرستی از آنها انتقام کشنده‌ایم (۱۶)
 محققا ما پیش از آنها گروه فرعون را امتحان و آزمایش نمودیم و رسول بزرگواری بر آنها فرستاده شد (۱۷)
 (آن رسول موسی علیه السلام میگفت) بندگان خدا (بنی اسرائیل را) بسوی من بفرستید بدرستی که من رسول امین میباشم (۱۸)
 و سرکشی و تکبر بر خدا ننمائید و بحقیقت من با حجتها و معجزات ظاهر آمده‌ام (۱۹)
 و من پروردگار خودم و پروردگار شما پناه میبرم از آنکه مرا سنگسار نمائید (۲۰)
 و اگر بمن ایمان ندارید از من دوری جوئید (۲۱)
 پس از آن موسی علیه السلام (با پروردگار خود مناجات نمود) که اینکه مردم جماعت گنهکارانند (۲۲)
 (بموسی وحی رسید) که بندگان مرا در شب از مصر بیرون بر و محققا (فرعونیان) در عقب شما می آیند (۲۳)
 و واگذار دریا را همان طوری که بر شما شکافته شده محققا آنان قشون غرق شدگانند (۲۴)
 چه بسیار که (قبطیان) از بوستانها و چشمه‌ها را که گذاشتند و غرق و هلاک گردیدند (۲۵)
 و نیز کشتها و منزلهای عالی خود را گذاشتند (۲۶)
 و نیز نعمتهایی که بآن شاد بودند گذاشتند و رفتند (۲۷)
 اینکه طور انتقام میکشیم (از گنهکاران) و اینکه نعمتها را بارث بدیگران دادیم (۲۸)
 (و از هلاکت قبطیان) نه آسمان گریه کرد و نه زمین و آنان از مهلت داده شدگان نبودند.

توضیح آیات

اشاره

(حم) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ

(سخنان مفسرین در تأویل آیه)

(۱) اسم سوره است (۲) قسم است (۳) اشاره بمطالب منطوی در سوره است (۴) «حا» اشاره باسمایی است که اولش «حا» باشد مثل حمید حکیم حامد و غیر اینها و (میم) اشاره باسمایی است که اولش میم باشد مثل مجید، مالک، محیی، ممیت و امثال اینها. و چنانچه در جای دیگر گفتیم (حم) چون از متشابهات قرآن بشمار میرود سکوت در آن اولی است.

صفحه : ۶۱

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةً إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ شاید مقصود از (لَيْلِهِ مُبَارَكَةً) شب قدر باشد که در سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ) اشاره بآن نموده و راجع بتعین شب قدر که چه شبی است و فضیلت آن و بیان توجیهاات مفسرین در سوره قدر در جلد چهارم اینکه تفسیر اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود.

(سؤال)

چرا قرآن را در شب نازل فرموده و بچه جهت آن شب را در سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ) شب قدر نامیده و در اینکه سوره (بلیله مبارکه) توصیف فرموده.

پاسخ

قدر در لغت بدو معنی آمده یکی اعطاء قدرت دوم اینکه چیزی را قرار دهند بمقدار مخصوص و وجه مخصوص آن طوری که حکمت اقتضا نموده و شاید چنانچه در سوره قدر گفتیم شب اشاره بعالم طبیعت باشد و آن را شب قدرش نامیدند بمناسبت نزول قرآن از عالم مشیت کلیه الهیه بعالم قضاء و از آنجا بلوح محفوظ فرود آمده و از آنجا بعالم قدر متشتت و آیه آیه بتوسط ملک وحی در ذهن نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم نزول نموده خلاصه شاید شب قدر نامیده نظر به اینکه تقدیرات در آن شب از لوح محفوظ و از عالم قضاء در اینکه عالم طبیعت فرود آمده و از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام چنین نقل مینمایند که مقصود (از لیله مبارکه) همان شب قدر است.

و آیه بعد (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) مؤید همین توجیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که در آن شب (آن امر حکیم) یعنی قرآن که مشتمل بر حکمت و جامع همه امور است که فرموده (لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) و در عالم امر بطور وحدت و بساطت موجود بوده از آنجا تنزلاتی نموده تا در اینکه عالم خلقت و عالم قدر اندازه گیری و متشتت و آیه آیه بمناسبت وقت در عالم طبیعت بصورت الفاظ فرود آمده.

صفحه : ۶۲

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ خطاب مهر آمیز برسولش نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اینکه قرآن رحمت و لطفی است از جانب پروردگار تو و محققا پروردگار تو شنوا است که ناله درونی و استغاثه باطنی بشر را که برای نجات از اینکه دریای پر خطر دنیا محتاج بقائد و پیشوایند و راه نجات میطلبند میشوند و لو آنکه خود آنان ملتفت نمیشدند و بطریق نجات آنها دانا است.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ - لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ذات متعال در اینکه دو

آیه سه صفت از اوصاف جمال ذاتی سرمدی خود را تذکر میدهد اول مقام ربوبیت که خود را برب و مربی و پرورش دهنده موجودات از آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است از موجودات ارضی و سمائی معرفی فرموده. دوم مقام الوهیت که اله و ایجاد کننده تمام موجودات مادی و غیر مادی همان فرد سرمدی است و در مقام الوهیت و خالقیت شریک و انبازی ندارد:

سوم متفرد بودن خود در فعل و عمل که بالاترین آنها حیات و ممات است او اشیاء مرده را زنده میکند و پس از آن میمیراند، و در اینکه آیات نظر به اینکه بایستی از اثر پی بمؤثر برد و حدوث و امکان و حرکت موجودات بگرد هم دلیل بارز و ظاهری است برای اثبات واجب الوجود جل و علا که اله و خالق و موجد عالم است اینکه است که در اینکه آیه و بسیاری از آیات دیگر اول خود را بخلقت آسمانها و زمین بشمر معرفی مینماید تا وقتی نظر میکنند باین نظام حیرت بخش بدیع آفرینش و اینکه کاخ مجلل جهانی را تحت تدبّر قرار میدهند قدری باسرار خلقت پی برند و ببینند در دل هر ذره‌ای از موجودات رموزی نهفته و اسراری منطوی گردیده.

دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی سعدی

آن وقت علم قطعی بوجود مبدء حکیم و قادر توانا پیدا نمایند.

پس از آن از روی نظام و وحدت عالم که چنانچه معلوم است تمام موجودات

صفحه : ۶۳

مثل رشته‌های یک پارچه مرتبط بیکدیگر تحت فرمان یک مدبر حکیم انجام وظیفه میدهند و بوحدت و یگانگی آن اقرار نمایند که خالق و مدبری نیست مگر او زنده میکند و میمیراند او است پروردگار شما و پروردگار پدران و آباء و اجداد شما بل هم فی شکّ یلعبون بلکه کفار از آنچه بتوسط پیمبران بآنان خبر دادیم در شک و گمانند و بگمان اینکه مال و ثروت و حیات دنیا پایدار است دنیا آنان را مشغول کرده و روزگار خود را بلهو و لعب میگذرانند تا وقتی که عذاب آنها را فرا گیرد و مضطر و بی‌چاره گردند، آیه مشعر بر اینکه است که کفار تجاهل مینمودند و چنین وانمود میکردند که ما نمیدانیم برای اینکه روزگار خود را در لهو و لعب بگذرانند و گفتار پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بدیگران بیهوده بنمایند و گر نه هر عاقلی بدلالیت عقلش میفهمد که اوضاع جهانی و اینکه نظام مجدل بدون خالق حکیم قادر توانا انجام نمیگیرد واقعا چقدر جای تأسف است که بشر عاقل میخواهد از حقایقی که آشکارا مشاهده مینماید تجاهل کرده چشم پوشی میکند و خود را بنفهمی وانمود مینماید و چون دانسته انکار مینماید اینکه است که مستحق عذاب میگردد و اگر واقعا قاصر باشد و قدرت بر تمیز دادن بین حق و باطل نداشته باشد مستحق عذاب نمیگردد.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ - يَعْشَى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ خدای تعالی بعد از بیان ربوبیت و الوهیت و خالقیت خود در مقام بیان عذاب کفار و تحدید آنان بر آمده و خطاب برسولش مینماید که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر اینها در صدد مخالفت و دشمنی با تو بر می آیند منتظر باش روزی را که در اثر طغیان و پاداش اعمالشان آسمان می آورد دودی هویدا و مردم را فرو میگیرد و آن عذابی است دردناک.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- مقصود قحط و غلاء است بروایت عبد الله مسعود چون قریش ایمان نیاوردند و باضافه پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را

بسیار اذیت و تعدی نمودند پیمبر اکرم و صلی الله علیه و اله و سلم بر طائفه

صفحه : ۶۴

بنی نضر نفرین نمود هفت سال آنان مبتلا بقحطی گردیدند تا کار آنها بجایی رسید که گوشت مردار و استخوان میخوردند و چون باران نمی آمد و زمین خشک بود و غبار بلند شده و از شدت گرسنگی آسمان را مانند دودی میدیدند وقتی کار بر آنان سخت گردید ابو سفیان خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آمد و گفت تو ما را امر بصله رحم می نمایی و ارحام تو از قحطی تلف میگردند و سوگند خوردند که اگر از خدا بخواهی که اینکه عذاب را از ما برطرف گرداند ما ایمان میآوریم اینکه است که خداوند قول آنها را حکایت میکند که میگفتند (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ) وقتی بدعای پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آنان عذاب قحطی برداشته شد آنها بکفرشان باقی ماندند.

۲- مقصود از اینکه دود غباری است که در موقع فتح مکه چنان غباری مرتفع گردید که هوا را مثل دود مینمود.

۳- مقصود روزی است که پیش از قیامت و منحل شدن عالم پدید میگردد و بروایت منهج حضرت رسول فرموده اول علامت قیامت دخان و نزول عیسی علیه السلام و آتشی است که از قعر شهر عدن بیرون آید و همه مردم را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم آن چه نوع آتشی است حضرتش همین آیه را قرائت فرمود و گفت آن دودی است که مشرق و مغرب را پر سازد و چهل شبانه روز طول میکشد و در آن روز مؤمن بکسی ماند که زکام شده و کافر مثل آدم مست گردد و بهمین مضمون نیز روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده.

نظر باین دو روایت توجیه سوم اولی بنظر می آید که ذات احدیت در مقام تهدید کفار و منکرین قیامت اموری را که نزدیک بقیامت پدید میگردد تذکر میدهد.

و نیز آیات بعد مثل قوله تعالی (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ) - اَنِّی لَهْمُ الذُّکْرِی وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِیْنٌ مؤید همین وجه سوم است.

وقتی کافرین آثار عذاب و در آمدن بروز قیامت را می بینند از کرده خود پشیمان شده و اظهار ایمان میکنند لکن اینکه تذکر دیگر نتیجه بخش نمیشد زیرا که

صفحه : ۶۵

موقع عمل گذشته و ظهور عذاب پدید گردیده و آنچه در آنان بالقوه موجود بود بفعلیت و عمل رسیده آن وقتی که موقع عمل بود و رسول و حجّت خدا برای آنان ظاهر گردید از او اعراض نمودند.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ پس از آمدن رسول از او رو برگردانیده اعراض نمودند و گفتند اینکه آیات را از بشری تعلیم گرفته و دیوانه است.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ محققا ما یک مدت کمی اینکه عذاب را بنا بر توجیه اول و دوم که قحطی یا خونریزی و جنگ باشد و بنا بر توجیه سوم که مقصود دودی باشد که نزدیک بظهور قیامت و منحل گردیدن عالم پدید میگردد برداشته میشود زیرا که اینکه نوع عذاب در مدت کمی ادامه دارد و مقدمه بروز قیامت است پس از آن بزودی در موقع قیامت عذاب سخت تری آنان را فرا میگیرد.

یَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطِشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر کفار نسبت جنون بتو میدهند و بانواع و اقسام بسیار تو را زجر مینمایند منتظر روزی باش که آنان را بعذاب سخت تری بگیریم و از آنها انتقام کشیم.

بنا بر توجیه اول و دوم در آیه بالا چنانچه از عبد الله مسعود نقل میکنند روز بدر است و بنا بر توجیه سوم عذاب قیامت است و نظر به اینکه (بطشه الکبری) نامیده که اشاره بعذاب بزرگ است حملش بر قیامت اولی است.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ در مقام تهدید و انذار کافرین حکایت موسی علیه السّلام و فرعون را بیان می نماید که قبلا در زمان پیش از زمان کفار قریش گروه فرعونیان را آزمایش نمودیم و باقسام و انواع نعمتها آنان را در مقام امتحان در آوردیم و رسول بزرگواری یعنی حضرت موسی علیه السّلام را برای هدایت آنها فرستادیم.

صفحه : ۶۶

کرامتی که نسبت بحضرت موسی علیه السّلام میدهد نه اینکه است که مخصوص باو باشد بلکه تمام پیمبران گرامی و بزرگوار بودند و عظمت و بزرگواری آنها ناشی از روح قدسی آن بزرگواران است لکن راجع بهمان روح قدسی که بآن شایسته نبوت و رسالت گردیدند از حیث قوت و شدت و قرب و بعد بین آنها تفاوت بسیار بوده چنانچه قوله تعالی (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) شاهد بر آن است.

حضرت موسی پس از تبلیغ رسالت و اظهار معجزات وقتی از ایمان آوردن فرعون و قبطیان مأیوس گردید و اذیت و جفا را بحضرتش از حد گذرانیدند بفرعونیان گفت بنی اسرائیل که بدام عذاب شما فرعونیان گرفتار میباشند با من بفرستید تا از شهر مصر بیرون رویم.

و بقول بعضی از مفسرین عباد الله منصوب بحرف ندا است و خطاب راجع ببنی اسرائیل است یعنی ای بنی اسرائیلیان حق مرا در آنچه بر شما واجب گردیده ادا کنید و ایمان بیاورید و مرا در تبلیغ رسالت یاری نمائید زیرا که من پیمبر امین میباشم و آنچه مأمور گردیده‌ام بدون کم و زیاد بشما میرسانم.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ بنا بر معنی اول آیه (ان ادوا الی عباد الله) راجع بفرعونیان است و بنا بر معنی دوم راجع ببنی اسرائیلیان خطاب مینماید که بر خدا علو و سرکشی نمائید زیرا که من فرستاده خدا میباشم علو بر من علو بر خدا است و من سفیر حق تعالی و با آیات و معجزات روشن مثل ید بیضا و باقی معجزات واضح و روشن که دلیل بر صدق مدعای من است مبعوث گردیده‌ام.

چون بنی اسرائیلیان مردمان لجوج و دیر باور و بهانه‌جو و قشری بودند اینکه بود که آن طوری که معلوم میشود معجزات حضرت موسی علیه السّلام زیادتر از باقی پیمبران ظهور و بروز نمود.

و چون معجزات پیمبران ناشی از علو مقام و ارتباط آنان بعالم (ما فوق الطبیعه) سرزده و از شدت و قوت عقل نظری و عقل عملی آنان بروز نموده و آن بزرگواران مظهر

صفحه : ۶۷

علم و قدرت حق تعالی و نماینده اوصاف جلال و جمال الهی بودند و باین اعتبار بر تمام افراد زمان خرد بلکه بر تمام افراد بشر علو و برتری داشتند اینکه است که فرموده شما علو و برتری بر من ندارید بلکه چون من رسول پروردگارم علو و سلطنت حقیقی مخصوص بمن است که با اینکه کرامات و امور خارق العاده فرستاده شده‌ام که شما را از تاریکی جهل بنور دانش رهبری نمایم.

آن که وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وقتی موسی علیه السّلام در هدایت نمودن آنان اصرار نمود و باظهار معجزات خود را بالاتر از آنها معرفی نمود فرعونیان کمر قتل او را بستند و خواستند حضرتش را سنگسار نمایند و او را باعدام تهدید نمودند گفت پناه میبرم بپروردگار خودم و پروردگار شما اشاره به اینکه پروردگار من و پروردگار شما یکی است و من شما را دعوت میکنم بآن

خدای واحد یکتا که همه موجودات از او پدید گردیده و بسوی او بازگشت مینمایند و فرعون مخلوق ضعیفی است و لایق پرستش نمیباشد.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزَلُونَ اگر بمن که رسول پروردگار شمایم ایمان نمی‌آورید چرا کمر قتل مرا بسته‌اید از من دوری کنید و مرا بحال خود گذارید یعنی آن اندازه که مأمور بودم در تبلیغ رسالت و راه‌نمایی شما انجام وظیفه خود را دادم اگر حرف مرا نمی‌پذیرید از من دوری نمائید.

پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام از هدایت یافتن فرعون و قبطیان مأیوس گردید و حجت بر آنان تمام شد آن وقت بامر پروردگار بر آنها نفرین کرد.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّهُ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ موسی علیه السلام دست بدعا برداشت و در مقام مناجات گفت پروردگار من اینان گروه نافرمان و گناه کارند و در معصیت و نافرمانی چنان فرو رفته‌اند و دل آنها تاریک گردیده که امید بازگشتن برای آنان نیست. آری فرو رفتن در معاصی و حظوظات نفسانی چنان آدمی را محجوب میگرداند

صفحه : ۶۸

که حتی فطرت اولیه خود را که سرشته شده بر توحید بوده از دست می‌دهد و پرده سیاه خودخواهی و خودپسندی روی قلب را میگیرد اینکه است که دیگر نور ایمان در آن نفوذ نینماید.

فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ- وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ دعای موسی (ع) باجابت رسید و مأمور گردید با بنی اسرائیل از آنهایی که باو ایمان آورده و تابع او گردیده بودند در شب از مصر بیرون رود و خدای تعالی بوی خبر داد که وقتی شما بیرون می‌روید فرعونیان در عقب شما روانه میشوند و بموسی علیه السلام دستور فرمود که وقتی بدریای نیل رسیدی عصای خود را بزنی بدریا که دریا بحکم خدا شکافته میگردد و برای شما راه باز میشود و سلامت از دریا میگذرید لکن بایستی دریا را به همان طوری که برای شما شکافته گردیده باقی گذاری و هیچ اندیشه مکن زیرا که چنین مقرر شده که فرعون با قشون خود یعنی قبطیان غرق گردند.

پس از آنکه بفرعون خبر رسید که موسی با بنی اسرائیل از شهر بیرون رفتند با قشون خود در عقب آنها از شهر بیرون رفت و دید دریا شکافته شده فهمید از معجزه موسی چنین شده لکن از آن کبر و عصبیت و خودپسندی که داشت گمان کرد او نیز تواند از همان راه رد شود خودش و لشگریانش از همان راهی که برای بنی اسرائیل باز شده بود داخل دریا شدند وقتی میان دریا رسیدند بامر حق تعالی آب دریا بهم وصل گردید و فرعونیان همگی غرق گردیدند.

آری تمام موجودات قشون الهی و تحت فرمان او و مسخر امر تکوینی وی میباشند و با دوستان خدا دوست و با دشمنان خدا دشمنند و منتظر فرمانند وقتی مأمور گشتند چنان از دشمنان خدا انتقام میکشند که دمار از روزگار آنان برمی‌آورند.

جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حقند پیدا و نهان

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِنَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ خدای تعالی برسول خود خیر میدهد که فرعون با قشون خود بغرق هلاک گردیدند و چه بسیار باغها و بوستانها و عمارت‌های عالی و چشمه‌های آب روان که

صفحه : ۶۹

برای خود تهیه نموده بودند و در اثر طغیان و سرکشی از دست دادند و نیز چه بسیار مزرعه‌ها و مقام‌های عالی ارجمند ملوکانه که

بنا نهاده بودند و نصیب دیگران یعنی بنی اسرائیلیان گردید و شهر مصر با آن همه نعمت در اثر ایمان بدون زحمت و مشقت گویا بارث منتقل بآنان گردید و نیز چنین است که مؤمنین علاوه بر آن مقاماتی که در بهشت برای آنها تهیه شده مقامات کفار که اگر ایمان داشتند منزل آنان بود بارث میبرند چنانچه راجع بمقام مؤمنین و درجات بهشتی آنان در قرآن مجید اشاره بآن نموده (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) آیه اشاره باندرز و تذکر مؤمنین است که ببینند و تعقل کنند که چگونه فرعون و فرعونیان در اثر مخالفت با رسول حق تعالی روزگار خود را تباه گردانیدند و خود را بعداب دنیا غرق و عذاب آخرت که بسیار سخت تر و ناگوارتر از عذاب دنیا است گرفتار نمودند و بنی اسرائیلیان در اثر ایمان بدون زحمت بچنین سلطنت و سیادت رسیدند اینکه تفضل و نعمت دنیوی آنان بود تا چه رسد بنعمتهای اخروی که محدود بحدی نیست.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ برای هلاکت و غرق شدن فرعون و قبطیان نه آسمان گریست و نه زمین، استعاره تمثیلیه و کنایه از بی مقداری فرعون است که خود را بزرگ و مستحق پرستش بمردم معرفی مینمود اشاره به اینکه فرعون نه نزد اهل آسمانها شرف و فضیلتی داشت که از هلاکت وی محزون و متأسف گردند و نه نزد اهل زمین چگونه شرف و منزلتی داشته باشد در صورتی که در الوهیت خود را شریک خدا و می نمود و اهل آسمان و زمین با دشمنان خدا دشمن و با دوستان خدا دوستند بلکه اهل زمین و آسمان از هلاکت او شادمان گردیدند زیرا که باعث گمراهی مردم بود.

و در بعض روایات است که چون کافر بمیرد اهل آسمان و زمین راحت میگردند و اینکه مثالی است شایع که گویند بفوت فلانی آسمان و زمین گریه میکنند و در و دیوار از مفارقت او محزون گردیدند.

صفحه : ۷۰

و شاید آیه کنایه از اینکه باشد که آنان در زمین هیچ عمل صالحی نداشتند که بآسمان بالا رود و مؤید اینکه توجیه روایتی است که انس از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکند که فرموده (هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در آسمان دو درب برای او باز است دربی که روزی وی فرود می آید و دربی که عمل وی بالا- میرود وقتی مرد اینکه دو درب از نزول رزق و عروج عمل محروم میگردند.

و نیز از عبد الله عباس چنین روایت شده که چون مؤمن حیات دنیا را بدرود گوید مصلی و محل عبادت و محل عروج عملش و محل نزول رزقش گریه میکنند.

در منهج از کتاب معالم نقل میکند که وقتی موسی بن عمران وفات نمود چهل روز آسمان و زمین گریه کردند و چون سید الشهداء شهید گردید آسمان بگریه درآمد و هر شب بر او گریه میکنند و علامت گریه او آن سرخی اطراف وی است. و از سدی که یکی از مفسرین سنیها است چنین نقل میکنند که گفته وقتی حسین بن علی علیهما السلام شهید گردید آسمان گریه کرد و علامت گریه او آن سرخی اطراف وی است.

و بروایت زراره از ابی عبد الله علیه السلام است که فرموده چهل روز آسمان بر کشته یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی علیه السلام گریه کرد زراره گوید گفتم یا بن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم گریه وی چگونه است فرمود همان سرخی است که در وقت طلوع و غروب نمایان میگردد.

و از مصابیح القلوب چنین نقل میکنند که روزی کعب الاحبار مردم را از فتنه‌های روزگار خبر میداد از جمله آنها اینکه بود که گفت در کتابها خوانده‌ام که بزرگترین چیزی که در دنیا واقع میگردد کشتن امام حسین است و گفت روزی که امام حسین علیه السلام کشته گردید هفت آسمان خون میگیرند گفتند هرگز ما نشنیده‌ایم که آسمان بر کسی خون گریسته باشد گفت وای بر شما قتل حسین علیه السلام کار عظیم است او فرزند خاتم پیمبران و پسر وصی رسول آخر الزمان و پنجم آل عبا و نور دیده

صفحه : ۷۱

فاطمه زهرا است بآن خدایی که جان کعب بدست او است که خوانده‌ام روزی که حسین علیه السلام را بکشند گروهی از فرشتگان بر سر قبر او بیایند و تاقیامت گریه کنند و هر شب جمعه هفتاد هزار فرشته بر سر قبر او بیایند و تا صبح گریه کنند. منهج الصادقین شاعر گفته:

اینکه سرخی شفق که بر اینکه چرخ بیوفا است هر شام عکس خون شهیدان کربلاء است

گر چرخ خون بیارد از اینکه غصه در خور است گر خاک خون بگرید از اینکه ماجرا رواست

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۰ تا ۵۹]

اشاره

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ (۳۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴)
 إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآبَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبْعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)
 إِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامَ الْأَثِيمِ (۴۴)
 كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلَى الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صَدُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹)
 إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳) كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴)
 يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهِةٍ أَمِينٍ (۵۵) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضَلَّأَ مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷) فَإِنَّمَا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

صفحه : ۷۲

ترجمه

محققا ما بنی اسرائیل را نجات دادیم از عذاب خوار کننده (۳۰)

که از فرعون بآنان وارد می‌آمد و فرعون حقیقتا از کسانی بود که علو و طغیان را از حد گذرانیده بود (۳۱)

و بحقیقت و درستی که ما (موسی و بنی اسرائیلیان را) برگزیدیم و آنها را بر تمام عالمیان شرافت و فضیلت دادیم (موسی و دانا بودیم) که

آنان دارای چنین استحقاقی میباشند (۳۲)

و بآنان از معجزات و آیات عطا نمودیم آنچه در آن امتحان ظاهر بود (۳۳)
 جز اینکه نیست که کفار قریش می‌گویند (۳۴)
 نیست برای ما مگر همین مردن اول و ما محشور نمیگردیم (۳۵)
 شما پیامبران اگر راست می‌گویید که در قیامت ما زنده میگردیم پدران ما را بیاورید (۳۶)
 آیا قریش بهترند یا گروه (تبع حمیری) (۳۷) و آنهایی که پیش از اینها (مردمانی بودند با حشمت و ابهت) و ما آنان را هلاک
 گردانیدیم زیرا که آنها گروه گناهکاران بودند (۳۸)
 و ما آسمانها

صفحه : ۷۳

و زمین و آنچه بین آنها است بیهوده و بازی نیافریدیم (۳۹)
 بلکه نیافریدیم آنها را مگر بحق و درستی و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۴۰)
 بحقیقت روز جدا شدن حق و باطل (قیامت) میقات گاه تمام آنها است (۴۱)
 و آن روزی است که بی‌نیاز نمیکند هیچ دوستی و خویشی از دوست و خویش خود و نیستند آنها یاری شدگان (۴۲)
 مگر کسی را که خدا باو رحم کند بدرستی که او است غالب و مهربان (۴۳)
 محققا درخت زقوم (۴۴)
 طعام گناهکاران است (۴۵)
 که مثل فلز گداخته در شکمها میجوشد (۴۶)
 و مانند جوشیدن آب جوش (غلیان دارد) (۴۷)
 (ای ملانکه) بگیرید (کافر را) و وی را بکشید در وسط دوزخ (۴۸)
 و بر سر او بریزید از آن آب جوشان (۴۹)
 (ای کافر) بچش عذاب را زیرا که تو (نزد قومت) عزیز و گرامی بودی (۵۰)
 بحقیقت اینکه عذاب جهنم... ۱۰۰... که بآن شک داشتی (۵۱)
 محققا پرهیز کاران در جایگاه بهشتی و در امن و امانند (۵۲)
 و در بوستانها و چشمه‌های ساری میباشند (۵۳)
 و لباس آنها از سندس و استبرق است و رو بروی هم نشسته‌گانند (۵۴)
 حال آنان چنین است (بدون تغییر) و آنها را با حوریان بهشتی ازدواج میکنم (۵۵)
 هر میوه‌ای که مایل گردند در حال امن و امان میطلبند (۵۶)
 (در روز قیامت) برای بهشتیان مرگ نیست مگر همان مرگ اول و خدا آنان را از عذاب جهنم نگاه میدارد (۵۷)
 ای محمد اینکه بخششی است از جانب پروردگار تو و اینکه رستگاری و سعادت است بزرگ (۵۸)
 ای محمد جز اینکه نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را بلغت تو که شاید اینان متذکر گردند (۵۹)
 ای محمد منتظر باش آنچه را (که از عذاب) بر آنها فرود می‌آید که محققا آنها نیز (بر آنچه بر تو نازل گردد) از منتظرینند.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

صفحه : ۷۴

در مقام امتنان بر بنی اسرائیل برآمده که فرعون را غرق نمودیم و بنی اسرائیلیان را از عذاب فرعون و قبطیان که آنان را بطور بنده گی و استخدام اسیر و خوار گردانیده بودند و پسران آنها را میکشند و زنان آنها را بخدمت وادار مینمودند نجات دادیم. (من فرعون) بدل از عذاب است یعنی بنی اسرائیل را از عذاب فرعون نجات دادیم (إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ) اشاره به اینکه چون فرعون طغیان و کفر و کبر و سرکشی را از حد گذرانید بطوری غرور وی را گرفته بود که مدعی خدایی گردید چون از حد خود و اظهار بنده گی پا بالا گذاشت و نیز بینندگان خدا ظلم و تعدی مینمود اینک بود که بغضب خدا گرفتار گردید و بدریا غرق شد آری کسی که از حد خود تجاوز نماید و زیر بار بندگی خدا نرود و ظلم و تعدی را بزیر دستان روا دارد بالاخره بعذاب دنیا و شکنجه آخرت مبتلا خواهد گردید.

وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ (علی علم) در محل نصب و بمعنی حال است یعنی در حالی که بنی اسرائیل را فضیلت و برتری دادیم بر تمام عالمیان لکن وقتی اینکه آیه را با آیه ۱۰۶ از سوره آل عمران جمع کنیم که در باره امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرمود (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) «۱» تا آخر معلوم میشود امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم بهترین امتهای عالم میباشند و بنی اسرائیل بهترین امت زمان خودشان بودند نه تمام امتهای آنها.

و اینکه فضیلت و شرافت را به بنی اسرائیل دادیم برای اینکه میدانستیم که آنان لایق آن میباشند.

(۱) یعنی شما امت محمد (ص) بهترین امتهای می باشید از آن امتهایی که برای مردم آورده شده اند زیرا که امر بمعروف و نهی از منکر می کنید و بخدا ایمان آورده اید. [.....]

صفحه : ۷۵

و از نشانه های قدرت خود ببنی اسرائیل آیات و معجزه های بسیاری عطا نمودیم که در آیات دیگری بیان فرموده مثل شکافته شدن دریا و سایه انداختن ابر بر سر آنها (و من و سلوی) در موقع گرفتاری آنها در تیه و غیر اینها از معجزات و ظهور معجزات ابتلاء و امتحانی برای آنها بود که بایستی در موقع نعمت شکر گزار و در موقع بلا راضی و صابر باشند. آیه اشاره به اینکه فراوانی نعمت خود بلائی و امتحانی است برای بشر موقعی که شیطان بر انسان ظفر میابد و او را در لهو و لعب و پیروی هواهای نفسانی وادار مینماید موقعی است که همه اسباب تعیش و حظوظ نفسانی مهیا باشد عاقل کسی است که در چنین موقعی مغرور نگردد و متوجه باشد که نعمت دنیا عاریتی است و برای امتحان باو داده اند و نعمت را در آنچه خیر و صلاح و رضای خدا در آن است مصرف نماید و همیشه شکر گزار باشد تا آنکه نعمت بر وی زیاد گردد خدای تعالی در سوره ابراهیم آیه ۷ فرموده (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) «۱».

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِن هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ فَاتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ جماعت قریش در جواب مؤمنین که بآنها میگفتند شما میمیرید و در قیامت زنده میشوید چنانچه خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۶ فرموده (كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) آنان یا از روی جهل و نفهمی که واقعا اینکه قدر تفهم و بی شعور بودند که نمیفهمیدند اعاده برای جزاء و پاداش اعمال است و موقعش دار جزاء است که قیامت است نه دار عمل که دنیا است یا تجاهل مینمودند و میخواستند مؤمنین را رد کنند و

گر نه آدم عاقل هم بدلات عقلش که شاهد صادقی است بر اینکه اینک عالم و گردش جهان بازیچه نیست و فائده بزرگی در بر دارد و هم بدلات گفته‌های

(۱) یعنی اگر شکر کنید نعمت شما را زیاد میکنم و اگر نعمت خدا را ببوشانید و کفران ورزید عذاب من شدید است.

صفحه : ۷۶

تمام پیمبران و حجج الهی با آن همه معجزات که شاهد بر صدق گفتار آن بزرگواران بوده و متفقا گوش زد بشر نمودند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری است و پس از اینکه حیات دنیا حیات دیگری است که آنچه در اینجا کاشته‌اند آنجا بایستی درو کنند با همه اینها دیگر جای شک و تردیدی باقی نمیگذارد تا اینکه مرده‌ها زنده شوند و بآنان خبر دهند که پس از مرگ عالم دیگری است که بجزای اعمال خود خواهید رسید.

اینکه بود که در پاسخ مؤمنین که میخواستند آنها را متنبه گردانند بروز جزا میگفتند اگر شما راست می‌گویید پدران ما را زنده کنید و بما خبر دهند تا ما تصدیق نمائیم و آن بیخردان میدانستند که عالم قیامت عالمی است که پس از انقضاء اینکه عالم واقع است زیرا که عالم قیامت در طول اینکه عالم دنیا است نه در عرض آن.

و گویند اینکه سخن ابو جهل پر جهل بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم میگفت تو پدر بزرگ من و خود ترا که قصی بن کلابست زنده کن تا از او پرسش نمائیم که بعد از مردن چه خواهد بود چون او آدم راست گویی بوده اگر تو را تصدیق نمود ما قبول میکنیم.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ سخنان مفسرین راجع بتبع و چگونگی او طبرسی در تفسیر مجمع البیان چنین مینویسد خدای تعالی فرموده (أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ) آیا مشرکین قریش از حیث مال و جاه و عزت و قدرت بالاترند یا گروه تبع الحمیری که (حیره را بنا نمود پس از آن بسمرقند رفت و آن شهر را خراب گردانید و وقتی میخواست کتابی بنویسد در اولش چنین مینوشت (باسم الذی ملک برا و بحرا و ضحا و ریحا) (قتاده) و بمناسبت کثرت تابعین او را تبع نامیده‌اند و بقول دیگر بمناسبت آنکه آخر پادشاهان یمن واقع شده بود (و تابعه) نام پادشاهان (یمن) بود باین مناسبت لقب

صفحه : ۷۷

وی تبع گردید چنانچه سلاطین ترک را خاقان نامند و ملک روم را قیصر و نام وی اسعد ابو کرب بوده سهل بن سعد از رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت میکند که فرموده (لا تسبوا تبعاً فانه کان قد اسلم)

کعب گفته (تبع) خوب مرد صالحی بوده و خداوند قوم وی را مذمت نموده نه خود وی را.

ولید بن صبیح از ابی عبد الله چنین روایت کرده که (تبع) بطائفه اوس و خزرج گفت در همین جا باشید تا وقتی که نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر گردد اگر من زمان او را درک نمایم کمر خدمتگزاری او را میندم و با او بیرون میروم یعنی جهاد میکنم با کفار. (پایان) خلاصه حق تعالی برای تهدید و تنبه کفار حکایت قوم (تبع) را گوش زد آنان مینماید که شما رجوع کنید بکسانی که از حیث قوت و حشمت و مال و ثروت پیش از شما و بهتر از شما بودند مثل قوم (تبع) و آنهایی که پیش تر از آنان بودند که در اثر مخالفت و گناه آنان را هلاک نمودیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينِ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قِیَامَتِ اِرْشَادِ بِحَكْمِ

عقل مینماید که هر کس رجوع بعقل خود کند میفهمد که ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت نمودیم آنها را مگر بحق و درستی و از روی علم و حکمت.

از آیه بضمیمه آیات بعد میتوان استفاده نمود که غایت و فایده خلقت آسمانها و زمین پیدایش انسان است و غایت و فایده وجود انسان همان محشور شدن وی است در روز حشر و اگر غیر از اینکه باشد خلقت آسمانها و زمین لغو و بیهوده می گردد.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

صفحه : ۷۸

از جمله نامهای قیامت یکی یوم فصل است که میقاتگاه تمام افراد بشر است یوم فصلش نامیده بمناسبت اینکه در آن روز بین حق و باطل جدا میگردد و حق هر مظلومی را از ظالم میگیرد و اهل حق و اهل باطل هر یک اعمالشان را معاینه و مشاهده مینمایند و هر کسی بجزای اعمال خود خواهد رسید.

و آن روزی است که (لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) «۱» و هیچ دوستی دوست خود را بی نیاز نمیگرداند زیرا که در آن روز کسی قدرت ندارد دوستان خود را یاری بنماید مگر کسی را که خدا باو ترحم نماید و مشمول رحمت و لطف او گردد زیرا که فقط عزت و شوکت و غلبه مخصوص بذات کبریایی الهی است و او بر مخلوقاتش رحیم و مهربان است هر کرا خواهد عذاب میکند و هر کرا خواهد میبخشد، البته عفو و عذاب او هر دو از روی عدل و حکمت انجام میگیرد جزافی نیست.

و لکن چون رحمتش سبقت بر غضبش دارد همگی امیدوار برحمت او میباشیم و آدم گنهکار هر قدر گناه وی بزرگ باشد نباید از رحمت او مأیوس باشد در سوره یوسف آیه ۸۷ فرموده (إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِذَا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) «۲».

و نیز آدم نیکوکار بایستی همیشه خائف و ترسناک باشد و بعمل خود مغرور نگردد از کجا که اعمالش بدرجه قبول رسیده باشد اینکه است که از معصوم رسیده که بایستی (خوف و رجا در مؤمن مثل دو کفه ترازو مساوی باشد) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلَى الْحَمِيمِ اینکه چند آیه راجع بعذاب شخص گنهکار است که مصداق کاملش کفارند و شاید مقصود از (اثیم) همان کفار باشند زیرا که آیات بالا راجع بکفار بود و نیز سیاق آیه مشعر بر اینکه است که کسی که بوحدانیت حق تعالی و بمعاد و نبوت خاتم انبیاء و ائمه کرام علیهم السلام ایمان آورده و لو آنکه گنهکار باشد بچنین عذابی

(۱) سوره النجم آیه ۴۰ برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که خودش سعی و عمل تهیه نموده.

(۲) یعنی محققاً از رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر جماعت کافرین.

صفحه : ۷۹

گرفتار نخواهد گردید.

اینکه است که بعض مفسرین گویند اینکه آیات راجع بابو جهل لعین است که کفر و لجاجت و دشمنی را بانتها رسانیده بود و گویند روزی ابو جهل قدری از خرما و کره با هم مزوج کرده و میخورد و از روی سخریه و استهزاء میگفت اینکه زقوم است که محمّد صلی الله علیه و اله و سلم ما را بآن تهدید میکند ما دهانمان را از آن پر مینمائیم حق تعالی سخن رکیک او را رد نمود که درخت (زقوم) که خوراک گنهکارانست اینکه نیست که ابو جهل تصور نموده بلکه (کالمهل) هر فلزی را که آب کنند آن را (مهل) گویند مثل طلا- و نقره و مس وقتی آنها را آب کنند و بعضی گفته‌اند (مهل) کثافت زیت است یعنی روغن را که آب میکنند جرم و کثافات که در ته آن می نشیند آن را دردی الزیت نامند و مهل نیز خوانند «۱» شجره زقوم در شکمها میجوشد مثل

جوشیدن آب بسیار گرم و احشا و روده‌های آنان را پاره پاره میکند از طرف سلطان (جبار قهار) بزبانه آتش جهنم یا خزنه و موکلین آن خطاب سخط آمیز میرسد.

خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ اینکه کافر ملحد را بگیرید و بسختی و عنف وی را بکشید بمیان دوزخ که اطراف او را آتش گرفته باشد.

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ پس بریزید بر سر او آب جوشان که باطن آنان از زقوم پاره پاره گردد و ظاهر آنها از آب جوشان گداخته شود.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ مفسرین گویند ابو جهل بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم میگفت ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم من در مکه عزیز و مقتدر و گرامیم نه تو و نه خدای تو نتوانید بمن صدمه وارد نمائید

۱- خدا در سوره معارج آیه ۸ فرموده (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ) یعنی روزی که آسمان مثل فلز گداخته میگردد.

صفحه : ۸۰

اینکه است که در قیامت از روی استهزاء بوی گفته میشود حال بچش عذاب را زیرا که تو عزیز و گرامی میباشی. إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ پس از آنکه کفار آنعذابهای کذابی را مشاهده نمودند بلکه در آن واقع گردیدند گویا بآنان گفته میشود اینکه همان عذابی است که پیمبران گوش زد شما نمودند و شما در آن شک نموده و بآنها نسبت ناروا میدادید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ محققا اشخاص با تقوی در جایگاه امن و امان قرار گرفته‌اند و از نعمت‌های بهشتی برخوردارند و از عذاب جهنم در امن و امانند.

خدای تعالی فرموده (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) «۱».

(مقام امین) در آیه بالا و (مقعد صدق) در اینکه آیه مخصوص باشخاصی است که در تقوی حائز مرتبه سوم از مراتب تقوای باشند کسی که در اینکه عالم قلبش مطمئن بایمان گردیده و خانه دلش از اغیار خالی شده و با جنود و هم و غضب و شهوت محاربه نموده و بر آنها مظفر و منصور گردیده و از چنگ علائق عالم طبیعت و مادیت رها شده و در همین عالم دنیا راه تردّد شیاطین را بر قلب خود بسته گردانیده و دل وی محل جولان گاه و رفت و آمد ملائکه رحمت گردیده و قدم از دریای و هم و امل بیرون گذاشته آن وقت قلب او عرش رحمن میگردد چنانچه در حدیث است که

(قلب المؤمن عرش الرحمن).

و خلاصه آیه اشاره باین است کسی که در اینکه عالم قلبش مطمئن بایمان

۱- سوره قمر آیه ۵۴ و ۵۵ محققا پرهیزکاران در بوستانها و نهرها میباشند در نشیمنگاه راستی و درستی نزد پادشاه مقتدر توانا. .

صفحه : ۸۱

گردید (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) چنین کسی در جایگاه امن و امان قرار گرفته در دنیا از خاطرات نفسانی و شیطانی در حفظ حق تعالی در امان است و در آخرت در مقام قرب احدی از هر عذابی و بلائی ایمن است.

فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ چنین کسی هم از بهشت‌های روحانی بمشاهدات معنویه ملکوتیه فائز گردیده و هم از بهشت‌های جسمانی و حظوظات طبیعی محفوظ میگردد زیرا همین طوری که حقیقت انسان سرشته شده از روح و جسم است بایستی حظ هر یک از جسم

و روح درخور او و مناسب با وی باشد.

و شاید آیه اشاره بهر دو مقام دارد زیرا که مقام امین در خور مقامات روحانی است که روح انسانی وقتی بکمال رسید و از معلومات طوریه ملکیه دنیویّه بمشاهدات معنویه ملکوتیه اخرویه فائز گردید آن وقت بمقام امین رسیده.

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَّ اِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ در مقام نعمت‌های جسمانی متقین برآمده که لباس آنان از سندس و استبرق تهیه شده سندس حریر نازک را گویند و استبرق حریر ضخیم را نامند. و سندس و استبرق لباس بهشتیان است و بعضی گفته‌اند که استبرق فرش آنان است (مقابلین) تختهای بهشتیان رو بروی هم گذارده شده که از دیدار یکدیگر شاد و خرم باشند.

كَذَلِكَ وَّ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ گویند حور العین سفید رو و سیاه چشمان و لطیف اندامند آمین صفت حوریان بهشتی و اشاره بطافت آنها است چنین است حال بهشتیان که از هر گونه نعمت و لذائذی محظوظند.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ و نزد آنها حاضر و در دست رس آنها است هر میوه‌ای که بخواهند (امین) بدون آنکه ضرر و مشقتی یا درد و المی متوجه آنها گردد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى

صفحه : ۸۲

بالا‌ترین نعمت بهشتیان خلود در بهشت و بدترین عذاب جهنمیان خلود در جهنم است، پس از آنکه اهل بهشت در بهشت قرار گرفتند و اهل جهنم در جهنم بروایتی گوسفندی را می‌آورند و گویند اینکه مرگ است و او را میکشند و باهل بهشت و جهنم گویند اینکه مرگ بود و دیگر مرگ نیست.

اینکه مثل است و اشاره به اینکه دیگر در نشئه قیامت مرگ نیست آری اینکه عالم دنیا عالم کون و فساد است که مرگ و حیات بدور هم می‌چرخند هر حیاتی در عقب او مرگ و هر خوشی در عقب او ناخوشی و هر صحتی در عقب آن مرضی است زیرا که اینکه عالم دنیا عالم هیولایی و مادی است و عالم قوه و استعداد است و چون ترکیب شده از اضداد است و هر مرکبی بالاخره منحل خواهد گردید اینکه است که مرگ برای هر چیزی حتمی است.

لکن عالم آخرت عالم ثابت و پایدار است زیرا آنچه در اینکه عالم بالقوه موجود بوده در آنجا که سرانجام و غایت آن است بفعلیت رسیده اینکه است که تمام موجودات آخرت از جن و انس و بهشت و جهنم و اجزاء آن دائمی است و فناء پذیر نمیباشد.

وَوَفَّاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و نعمت دیگری که برای اهل بهشت و اشخاص با تقوی مهیا گردیده و تذکر میدهد اینکه است که آنان از عذاب جهنم در امانند خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم همین بازداشتن آنها از جهنم فضل و رحمت و فوز بزرگی است از طرف پروردگار تو اشاره به اینکه توفیق ایمان و تقوی از فضل الهی است نکته اضافه (رب) بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم شاید اشاره باین باشد که اینکه نعمت‌ها و بخشش‌ها که نصیب متقین میگردد در اثر اینکه است که آنها متابعت تو را نمودند و بهدایت تو هدایت یافتند و پروردگار تو را پرستیدند و بولایت تو و ائمه طاهرین متمسک گردیدند.

صفحه : ۸۳

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ در مقام امتنان بشر برآمده که ما قرآن را بلغت عربی فرود آوردیم تا آنکه عرب که زبان خودشان است وقتی فصاحت و بلاغت آن را دیدند و خود را عاجز دانستند که در مقام تحدی مثل بعضی از آن را بیاورند بفهمند که اینکه قرآن از منبع فیض الهی ترشح نموده شاید متذکر گردند و ایمان بیاورند- ای محمد تو منتظر هدایت

یافتن آنها باش چنانچه کفار منتظرند که خاتمه کار تو بکجا میکشد و شاید مقصود اینکه باشد که تو منتظر هدایت و سعادت آنان میباشی و آنها منتظر مرگ و مغلوبیت تواند.

صفحه : ۸۴

سوره الجاثیه

اشاره

سبع و ثلاثون آیه کوفی است فی الباقین و هی مکیه اختلافها آیه (حم)

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حم (۱) تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ (۲) اِنَّ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لَآیٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ (۳) وَ فِی خَلْقِكُمْ وَ مَا یُبْدِئُ مِنْ دَابَّةٍ اَیٰتٍ لِّقَوْمٍ یُّوقِنُوْنَ (۴)

وَ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمٰءِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِیْفِ الرِّیَاحِ اَیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ (۵) تِلْكَ اَیٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَیْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیْثٍ بَعَدَ اللّٰهُ وَ اَیٰتِهِ یُؤْمِنُوْنَ (۶) وَ یَلِّ لِكُلِّ اَفَّاكٍ اٰثِیْمٍ (۷) یَسْمَعُ اَیٰتِ اللّٰهِ تُتْلٰی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَاَن لَّمْ یَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ (۸) وَ اِذَا عَلِمَ مِنْ اَیٰتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ (۹)

مِنْ وَّرَائِهِمْ جَهَنَّمَ وَ لَا یُعْنِی عَنْهُمْ مَا كَسَبُوْا شَیْئًا وَ لَا مَا اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْلِیَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ (۱۰) هٰذَا هُدٰی وَ الْذِیْنَ كَفَرُوْا بِآیٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ اَلِیْمٍ (۱۱) اللّٰهُ الَّذِی سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِی الْفُلُكُ فِیْهِ بِاَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مِنْهُ اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُوْنَ (۱۳) قُلْ لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یَغْفِرُوْا لِّلَّذِیْنَ لَا یَرْجُوْنَ اَیَّامَ اللّٰهِ لَیَجْزِی قَوْمًا بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ (۱۴)

مَنْ عَمِلْ صٰلِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَآءَ فَعَلِیْهَا ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ تُرْجَعُوْنَ (۱۵) وَ لَقَدْ اٰتٰنَا بَنِیْ اِسْرٰئِیْلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنْ الطَّیِّبٰتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ (۱۶) وَ اٰتٰنَاهُمْ بَیِّنٰتٍ مِنَ الْاَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوْا اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِیًّا بَیْنَهُمْ اِنَّ رَبَّكَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِیْمَا كَانُوْا فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ (۱۷)

صفحه : ۸۵

ترجمه

سوره جاثیه در مکه فرود آمده ۲۶ یا ۲۷ آیه است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

نازل گردیده شده قرآن از طرف خداوندی که مقتدر و غالب و درستکار است (۲)

بحقیقت در آسمانها و زمین هر آینه آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان آورده‌اند (۳)
 و در آفرینش شما و آنچه پراکنده میشود از جنبنده‌ها هر آینه آیاتی است برای اشخاصی که یقین میکنند (۴)
 و اختلاف شب و روز و آنچه را که خدا فرود آورده از آسمان که روزی شما است (از باران و برف و غیر آن) که زنده میکند
 زمین را پس از مردن (خشک شدن) آن و در گردانیدن بادها نشانه‌های (قدرت) برای کسانی است که تعقل میکنند (۵)
 اینکه آیات خدا است که میخوانیم بر تو براستی و درستی پس بکدام سخن پس از سخن خدا و دلائل قدرت او (کفار) ایمان
 می‌آورند (۶)

وای بر هر دروغگوی گنهکار (۷)

که می‌شنود آیات خدا را که بر وی خوانده میشود پس از آن بر کفر خود اصرار میکند در حالی که گردن‌کش است (بطوری که)
 گویا آن را نشنیده پس ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم چنین کسی را مژده بده بعذاب دردناک (۸)
 و چون از آیات ما

صفحه : ۸۶

چیزی دانست آن را باستهزاء گرفت آن گروه (از مردم) برای آنان است عذاب خوار کننده (۹)
 از پیش روی آنها جهنم است و آنان را بی نیاز نمی‌گرداند آنچه را از مال و اولاد که کسب نموده‌اند و نیز بی‌نیاز نمی‌گرداند آنان
 را (از عذاب) آنچه را که غیر خدا دوستان و معبودان خود گرفتند و برای آنها است عذاب بزرگ (۱۰)
 اینکه (قرآن) طریق هدایت است و کسانی که کافر شدند بآیات پروردگارشان برای آنها از شدیدترین عذاب دردناک مهیا است
 (۱۱)

خدا آن کسی است که دریا را برای شما مسخر گردانیده تا آنکه بامر او کشتی در آن روان گردد و برای آنکه بجوئید از فضل و
 رحمت او و شاید شما شکر گذار باشید
 و برای شما مسخر گردانید آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است بحقیقت در تمام اینها هر آینه آیاتی است برای جماعتی که
 تفکر میکنند (۱۳).

بگو ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بآن کسانی که ایمان آورده‌اند (آنهايي که بشما اذیت کرده‌اند) و منتظر جزای عمل خود
 نمیباشند شما در گذرید و ببخشید (و انتقام از آنان مکشید) تا پاداش دهد خدا گروهی را بآنچه بودند که بآن عمل میکنند (۱۴)
 کسی که عمل نیکو کند (فائده آن) عاید نفسش میشود و کسی که عمل بد می‌کند بدی آن بازگشت بخودش می‌گردد پس از آن
 شما بسوی پروردگار بازگشت میکنید (۱۵)

و محققا ما بینی اسرائیل عطاء نمودیم کتاب (توراه) و نبوت و قضاوت (بین مردم) را و روزی دادیم آنان را از چیزهای پاکیزه و
 فضیلت و برتری دادیم آنها را بر تمام عالمیان (۱۶)

و بآنان عطاء کردیم دلائل و بینات روشن (در امر دین) پس آنها اختلاف نکردند مگر پس از آنکه آمد آنها را دلیل و عالم
 گردیدند (و اختلاف بین آنان) از روی طغیان و سرکشی بود و محققا پروردگار تو در قیامت بین آنان حکم میکند در آنچه در آن
 اختلاف مینمودند.

صفحه : ۸۷

توضیح آیات

اشاره

حم تنزیل الکتاب من اللّٰه العزیز الحکیم

سخنان مفسرین در توجیه (حم)

(۱) اسم سوره است و از ابن عباس نقل شده که (حم) بزرگترین اسماء الهی است.
 (۲) حم اشاره بآن اسماء الحسنای است که اول آن (حاء) یا (میم) باشد مثل حمید، حلیم، حامد، حی، حق، حکیم، حاکم، حفیظ، حافظ، حنان، ملک، مالک، مجید، ماجد، مبدء، معید، معز، مهیمن، منان.
 و مؤید اینکه توجیه (روایتی است که از انس نقل میکنند که روزی اعرابی از رسول صلی الله علیه و اله و سلم سؤال نمود که حم چه لغتی است که در کلام ما نیست فرمود مبادی اسماء الله و مفاتیح سوره‌ها است. (عطاء خراسانی) (۳) حم بمعنی (حم و قضی ما هو کائن) یعنی مقدر و مقضی گردید آنچه بود و هست و خواهد بود. (کلبی) و نیز از بعض عرفاء است که حم بمعنی حم بضم حاء و تشدید میم یعنی (قضی ما هو کائن) یعنی بودنی همه بودم کردنی همه کردم راندنی همه راندم گزیدنی همه گزیدم پذیرفتنی همه پذیرفتم برداشتنی همه برداشتم افکندنی همه افکندم آنچه خواستم کردم آنچه خواهم کنم آن را که پذیرفتم بدان ننگرم که از وی جفاء دیدم بلکه عفو کنم و درگذرم و از گفته او باز نیایم (ما یدل القول) (روح البیان) (۴) حم قسم بحلم و ملک حق تعالی است یعنی قسم یاد میکنم بحلمم و ملکم که عذاب نمیکنم کسی را که از خلوص قلب گفت (لا اله الا الله مخلصا) (۵) گفته‌اند حاء و میم دو حرف است در وسط الرحمن و در وسط اسم محمد صلی الله علیه و اله و سلم و اشاره بسری است که میانه حق تعالی و حبیبش محمد صلی الله علیه و اله و سلم بوده و غیر اینها توجیهاتی در (حم) شده لکن چون ظاهرا حروف تهجی که در اوائل

صفحه : ۸۸

سوره‌های قرآن است که از تشابهات بشمار میرود بهتر اینکه است که علم آن را محول گردانیم بخدا و (راسخین فی العلم) و در آن تصرف نمائیم چنانی که مکرر ذکر شد (تنزیل) مصدر و بمعنی مفعول است یعنی قسم بحم که اینکه قرآن از جانب خدایی فرود آمده که غالب و مقتدر و حکیم و درست کار است که باراده ازلی خود هر چیزی را از روی حکمت بجای خود قرار داده و در نظام آفرینش هیچ خلل و قصوری پدیدار نیست.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ در محل خود میرهن گردیده که در اثبات علوم نظری یعنی هر امری که از مرتبه حس و محسوس خارج است و نمیتوان از راه حواس پنجگانه نفسانی آن را اثبات نمود بایستی یا از راه برهان لمی که از مؤثر پی به اثر بردن است و یا از طریق برهان (ائی) که از اثر پی بمؤثر بردن میباشد آن را اثبات نمود.

و چون وجود حق تعالی (ما فوق الطبیعه میباشد) بلکه ما فوق ادراک هر مدرکی است و بحواس ظاهره درک نتوان نمود و علت ندارد و خود علت العلل است برهان (لم) ندارد پس باین لحاظ برهان برای اثبات وجودش منحصر میگردد برهان (ائی) که بایستی از آثار پی بمؤثر ببریم و از طریق آثار بوجود و صفات جلال و جمال او ایمان بیاوریم و یقین قطعی پیدا نمائیم.

اینکه است که همان طوری که مشاهده مینمائیم در بسیاری از آیات قرآن مجید برای اثبات مبدا و تحصیل ایمان وجود آسمانها و زمین را دلیل قرار میدهد و در اینکه مبارک آیه اشاره باین است کسی که اینکه جهان پهناور و اینکه دستگاه گیتی را از طبقات آسمانها و زمین و گردش موجودات را بگرد هم بنگرد اگر فکر وی مشوب بگفتار طبیعیین و مادیین نباشد بنظر اول تصدیق می نماید و ایمان می آورد بآفریدگار و خدای دانا و توانایی که سر چشمه پیدایش جهان از آب رحمت او پدید گردیده و ناظم و مربی تمام عالمیان است.

بنزد عقل هر داندۀای هست که با چرخنده چرخانده‌ای هست

صفحه : ۸۹

از آن چرخه که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردان را همان گیر

(البعرة تدل على البعير و اثر الاقدام تدل على المسير فهذا الهيكل العلوي بهذه اللطافة و هذا الهيكل السفلي بهذه الكثافة كيف لا يدلان على اللطيف الخبير) بشهادت فطرت سلیم هر بنائی را بنائی، و هر حادثی را محدثی و هر محرکی را متحرکی و هر شیئی مرکبی ترکیب کننده‌ای لازم دارد و تمام موجودات علوی و سفلی آیات و نشانه‌هایی میباشند برای کسانی که ایمان دارند اینکه است که هر گاه با دیده باز و فکر روشن برای تحصیل ایمان و اعتقاد بوجود خالق یکتا و علم و قدرت و حکمت او بآسمانها و زمین نگاه شود کافی خواهد بود و دیگر محتاج بادلۀ فلسفی نمیباشیم و لو آنکه بکیفیت ترکیب و سلسله علل و معلولات و اینکه نظام بدیع بین کرات و موجودات ارضی و سمائی عارف نگردیده باشیم.

(لآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ) تخصیص بمؤمنین برای اینکه است که مؤمن چشم دلش باز است و غیر مؤمن در اثر هوا پرستی چشم دلش را کور گردانیده و از اشعه نور وجود حق تعالی که در اطراف عوالم پرتو افکنده خود را محروم گردانیده و چشم قلبش تاب دیدن آن را ندارد.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبْتُئُ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ در آیه بالا- وجود آسمانها و زمین را برای مؤمنین آیات و نشانه قرار داده و در اینکه آیه اخیر خلقت انسان و تمام جنبنده‌های زمین را آیات و نمونه قرار داده برای اشخاصی که ایمانشان بمرتبه یقین رسیده زیرا که مرتبه یقین فوق مرتبه اعتقاد است و مرتبه دانی یقین (علم یقین) و فوق آن (عین یقین) و بالای آن (حق یقین است). (علم یقین) یقینی است که از طریق برهان پدید گردیده و برهان (ائی بر اثبات واجب الوجود در سراسر عالم گیتی پدیدار است لکن تحصیل (عین یقین) که نسبت (بعلم یقین) مثال دیدن است نسبت بشنیدن بآسانی برای کسی میسر نمیگردد و مجاهده فراوان لازم دارد.

صفحه : ۹۰

و شاید آیه اشاره باین باشد که تحصیل یقین که مرتبه کمال ایمان است منوط بشناختن حقیقت و روح انسانی و هر جنبنده‌ای است که دارای روح باشد

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

تا خود و روح و روان خود را شناسی خدای خود را نخواهی شناخت روح انسانی آیت بزرگ الهی است زیرا که در همین جثه کوچک عالمی بلکه تمام عوالم وجود منظوی است

۱) «أترعم انك جرم صغير- و فيك انطوى العالم الاكبر».

و مقصود از شناختن خود نه فقط دانستن هیكل و جسمیت و قوای مندرجه در آن است بلکه اینکه شناسایی وقتی برای شخص میسر می‌گردد که پس از ایمان در مقام تصفیه نفس برآید و با کوشش بسیار روح و روان خود را جلا دهد و از خودیت خود عاری و برهنه گردد و از عالم طبیعت سفر کند بعالم روحانیت و آن روح ملکوتی الهی که در آن بودیعه گذارده شده تقویت دهد و پس از (علم الیقین) ترقی کند تا آنکه بمجاهده که فرمود (من جاهد فینا لنهدينهم سبلنا) بهدایت الهی راهی بعالم (ما فوق الطبیعه) پیدا نماید و از علم یقین رسد و قلب او آینه مانند ارائه دهد عالم ربوبی و عالم ملکوت در آن منعکس گردد و آثار الهی را بعیان یعنی بچشم باطن که در قلب و جان وی پدید گردیده معاینه نماید آن وقت چنین کسی از (علم الیقین) ترقی نموده و (بعین الیقین) فائز گردیده اینکه است که خدای تعالی خلقت انسان را آیت و نشانه قرار داده برای کسانی که بمرتبہ یقین رسیده‌اند.

وَ اَخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ در اینکه آیه ذات متعال اوضاع عالم را از گردش لیل و نهار و نزول باران و زنده شدن زمین در فصل بهار پس از خشکی و مردگی آن در فصل زمستان و نیز

(۱) منسوب بحضرت امیر است (ع) که فرموده آیا تو چنین گمان میکنی که یک جسم کوچکی میباشی در صورتی که در تو عالم بزرگی منظوی و پیچیده شده است.

صفحه : ۹۱

بیادهای بهاری و زنده شدن اشجار و روئیدن نباتات تمام اینها را آیات و نشانه قدرت خود بشمار می‌آورد برای کسانی که تعقل میکنند و در اوضاع عالم و رموز خلقت فکر خود را بکار میاندازند.

آری قوه عقل و فکر بالاترین فیض سبحانی است و منبع قدرت‌های بیکران خدایی است شخص متفکر تجلیات و ظهورات قانون ازلی و فیض سبحانی را در هر یک از ذرات کائنات جلوه گر می‌بیند و شناختن نفس خود عبارت از همین است.

بدیهی است که محتویات فکر انسان هر قدر عالیتر باشد آن فکر کاملتر و عالیتر است زیرا که فکر و عقل با محتویات آن خود انسان و حقیقت انسان است بنا بر قول دانشمندان حقیقت بشر همان قوه ادراک و محتویات آن است و از آن تعبیر (باتحاد عاقل و معقول) بلکه (اتحاد حاس و محسوس) مینماید.

مولوی گوید:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی و بود خاری تو خار گلخنی

بین فصاحت کلام و آیات معجز نمای قرآنی را که چگونه در اینکه سه آیه مبارکه آیات و نشانه‌های قدرت خود را سه قسمت نموده و هر یک را اختصاص بجماعتی داده گویا برای حصول اصل ایمان و اذعان بوجود مبدء آفرینش همان وجود آفاقی از آسمانها و زمین را کافی دانسته که فطرت هر بشری شاهد بر آن است لکن چون همین قدر اعتراف بوجود خالق یکتا در استکمال ایمان کافی نیست بایستی انسان متدبّر فکر خود را توسعه دهد و در خود فرو رود و حقیقت خود را بشناسد و بداند که در ذات او گوهر گران‌بهای نهفته شده و آن را از کثافات طبیعی و اخلاقی تصفیه نماید تا آنکه بمبدء خود آشنا گردد و از راه باطن سیر الی

الله نماید تا بمرتبه یقین برسد اینکه است که در آیه دوم بآیات آفاقی اکتفاء ننموده و آیات انفسی را ضمیمه نموده برای کسانی که بمرتبه یقین رسیده‌اند.

صفحه : ۹۲

و در آیه سوم راجع بصاحبان عقل و فکر است که آنان منطویات فکرشان را توسعه داده و پس از کمال معرفت و یقین بمقام قدس باری تعالی در مقام معرفت اثار برآمده و عقل و فکرشان را بکار انداخته که وحدت حقه حقیقیه حق را در کثرات موجودات بنگرند و مشاهده نمایند و بر یقینشان افزوده گردد.

ناگفته پیدا است وقتی اوضاع آفاقی و انفسی از آیات الهی بشمار میرود که بنظر مرآتی بآنها نگرست نه بنظر استقلاللی چنانچه مخترعین صنایع از طبیعیین و آنهایی که هدف و وجهه نظرشان شناختن آثار و خواص اشیاء است که اکثر آنها از بس در طبیعیات دقت مینمایند هر قدر رموز و اسرار خلقت بر آنان مکشوف تر گردد چون نظرشان را بالا نمیرند که عالم ما فوق الطبیعه را بنگرند و بهمان آثار خشک محدود طبیعت قانع میگردند از حقیقت دورتر میشوند و بجز عالم طبیعت که در معرض فناء و زوال است عالم وسیع تری که فوق آن است نمیبینند بلکه بعضی از آنها اصلا منکر عالم فوق الطبیعه میگردند واقعا چقدر جای تأسف است که آدمی پس از آن زحمات طاقت فرسا که در راه علوم و دانش متحمل میگردد فقط نتیجه آن اینکه باشد که بفهمد فلان فلز یا فلان گیاه یا چیزهای دیگر از طبیعیات چه خواص و آثاری دارد و یک قدمی پا از عالم طبیعت بالا نگذارد.

ما منکر شرافت تحصیل علوم جدیده نیستیم زیرا که هر علمی در مرتبه خود شریف است لکن غرض اینکه است که شرافت علم بقدر شرافت معلوم او است هر قدر معلوم شریفتر علم بآن شریفتر است و چنانچه گفته شد شرافت انسان بسته بمنطویات عقل وی است هر قدر مدرکات عقلی شریفتر باشد بهمان نسبت روح و حقیقت انسان شریفتر و عالتر میگردد، چقدر فرق است بین آنکه قلبش محل جلوه گاه عالم ربوبی گشته و دیده دلش نگران عالم الوهیت گردیده و همیشه باوصاف احدیت و آثار جلال و جمال یزدانی خورسند زیسته یا آنکه روح و قلب خود را در پرتگاه عالم طبیعت پراکنده نموده (تفاوت از زمین تا آسمان است)

صفحه : ۹۳

تِلْكَ آيَاتِ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ خطاب برسول خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اینکه آیاتی که بحق و حقیقت بر تو تلاوت نمودیم اگر بچنین آیات معجز نمایی که از مصدر جلال احدیت فرود آمده و مطابق منطق صحیح و عقل سلیم و فطرت انسانی است اینکه کفار ایمان نیاورند و تصدیق بحقانیت آن ننمایند با وضوح آن پس دیگر بچه حدیثی از گفتار انبیاء و کتب آنها یا از سخنان حکماء پیشینیان ممکن است ایمان بیاورند اشاره به اینکه آیات قرآن چنان ثابت و محکم و مطابق فطرت سلیم واقع گردیده و آیاتش طریق هدایت را برای خلق واضح گردانیده که دیگر جای انکار و اعتراض برای احدی باقی نگذاشته کسی که اینکه براین محکم در او تأثیر نکند دیگر هیچ سخن حقی در وی تأثیر نخواهد نمود بلکه چنین کسی از فطرت انسانیت ساقط گردیده.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِطِرُ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ گفته‌اند (ویل) چاهی است در درک آخر جهنم و جای کفار و اشقیاء است یا اینکه (ویل) کلمه وعید است و بمعنی وای یعنی وای بحال هر کذاب بسیار گناه کاریست و گویند مرجع ضمیر در (یسمع) نضر بن حارث است که آیات خدا را میشنود و عوض آنکه ایمان بیاورد بر کبر خود میافزاید و بی اعتنایی میکند بطوری که گویا اصلا نشنیده پس ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تو وی را بشارت بده بعذاب دردناک شأن نزول آیه هر که باشد آیه شامل میگردد هر کسی را که چنین است که اعتناء بآیات قرآنی و کلام حقانی ننماید که

برای او عذاب الیم مهیا است.

وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

صفحه : ۹۴

در مقام اوصاف دیگری از اوصاف نکوهیده کفار متکبر لجوج برآمده که آنان علاوه بر اینکه آیات خدا را پس از استماع نشنیده می‌انگاشتند در مقام هرزه‌گویی و استهزاء برمیآمدند برای چنین مردمانی عذاب خوار کننده مهیا گردیده.

آری نظر به اینکه بایستی جزا در خور عمل باشد پاداش توهین، توهین است (جزاء وفاقاً) چون کفار مثل ابو جهل و ضرب بن حارث و امثال آنان بعض آیات را که می‌شنیدند اضافه بر اینکه بی‌اعتنایی مینمودند در مقام سخریه و استهزاء نیز برمیآمدند و نسبت‌های ناروایی که در خور خودشان بود بمقام مقدس آن شخص اول امکان میدادند اینکه است که عذاب بسیار شدید و خوار کننده برای آنان مهیا گردیده.

(مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ) وراء چیزی را گویند که از نظر غائب باشد و بر جلو و عقب هر دو صادق آید و شاید اشاره باین باشد که اگر چه جهنم فعلاً از نظر آنها پوشیده است لکن در واقع آنان در جهنم‌اند و اعمال نیک آنها بدون ایمان بی‌اثر و سبب نجاتشان نمیگردد و نیز آنهایی را که بغیر خدا دوستان برای خود گرفتند آنها را از عذاب بزرگ جهنم نجات نخواهند داد.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ هذا اشاره بآیات قرآن است که اینکه قرآن برای هدایت و رهنمایی بشر فرود آمده و کسانی که بهدایت قرآن هدایت نیافتند و کفر ورزیدند و آیات پروردگارش را که از روی لطف و کرم بتوسط سفیر اعظم خود محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ارشاد و حصول سعادتشان فرود آمده بنظر حقارت نگریستند برای آنان شکنجه و عذاب مهیا است.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ذات کبریایی حق تعالی بشر را بالطاف بی‌نهایت خود متذکر میگرداند

صفحه : ۹۵

که نظر کن و ببین و خدای خود را بشناس و بدان که پروردگار تو آن کسی است که اینکه دریاهاى پهناور را با آن سعه و جریان و قوت و وفور آب چگونه بر تو آرام و مسخر گردانیده تا آنکه بامر حق تعالی کشتیها باسانی در آن روان گردد و باین واسطه از فضل و رحمت پروردگارتان بهره بردارید اگر متذکر نعمتهای پروردگارتان گردید شاید شکر گذار گردید.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّهُ تَذَكَّرُ مِيْهُدُ كِه نِه قَقَطُ دَرِيَاهَا بَرَاى نَفْعِ شَمَا اَفْرَادِ بَشَرِ مَسْخَرِ گَرْدِيْده بَلَكِه اَنچِه در آسمانها و آنچه در زمین از کرات و ستارگان و سیارات موجود گردیده همگی را برای پیدایش وجود بشر و تأمین معاش و آسایش آنان مسخر گردانیده و بحرکت درآورده و هر یک برای انجام کاری موظف گردیده‌اند.

انسان خردمند وقتی اینکه دستگاه مجلل پهناور گیتی را با چشم خود بنگرد و نظام عالم را مورد مطالعه قرار دهد بدون تأمل سر تسلیم فرود می‌آورد و اعتراف مینماید که اینکه چرخهای عظیم آفرینش که علی‌الدوام در گردشند خورشید میدرخشد ماه نورافشانی میکند ستارگان هر یک بوضع معینی طلوع و غروب میکنند زمین مانند گهواره برای آسایش بشر بزیر قدم وی بآرامی میچرخد مواد و عناصر با تضاد و تباینی که بین آنان موجود است برای مدت معینی که در نظام آفرینش تعیین گردیده دست در آغوش هم کرده و مسخر امر تکوینی حق تعالی گردیده‌اند و برای انجام زندگانی انسان میکوشند.

آیا در نظر عاقل چنین خلقت عظیمی بیهوده مینماید البته غایت و فایده بزرگی در بر دارد و پس از تفحص چنین بنظر می‌آید که فائده بزرگش خلقت عجیب بشر است که از نیستی بهستی و از نقص بکمال آید و برای حیات ابدی آماده گردد و دلیل بر شرافت و برتری انسان بر تمام موجودات همین بس که تمام ملائکه مقربین مأمور گردیدند که بآدم سجده کنند و نیز بسیاری از ملائکه را برای انجام امور بشر

صفحه : ۹۶

مسخر گردانیده و هر یک از آنان بکاری راجع بنفع انسان مأمور گردیده‌اند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

(سعدی) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ چنانچه گفته شد کمال و شرافت انسان بسته بطرز فکر و دانش اوست اینکه است که در

بعض احادیث دارد

(تفکر ساعه خیر من عبادۀ سنه)

یک ساعت فکر کردن بهتر از عبادت یک سال بشمار میرود در حدیث دیگر

(تفکر ساعه خیر من عبادۀ ستین سنه)

یک ساعت فکر کردن بهتر از عبادت شصت سال است.

و معلوم است که تفاوت بین اخبار راجع بفکر باعتبار اقسام و مراتب فکر است که فکری که راجع بمقدمات عبادت باشد اگر چه در مورد خود دارای مزیت و ستایش است لکن هیچ طرف مقایسه با آن فکری که راجع بمعرفت صفات و افعال و آثار الهی صورت میگیرد نمیباشد اینکه اصل است و آن فرع عبودیت و بندگی وقتی محقق میگردد که معبود بدرستی شناخته شود اینکه است که دانشمندان کلمه (لیعبدون) در آیه را که فرموده (ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) تفسیر کرده‌اند به (لیعرفون) سوره و الذاریات آیه ۵۶ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ خطاب بر رسول خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بکسانی که ایمان آورده‌اند بگو از کسانی که بشما اذیت نموده‌اند و منتظر ایام خدا یعنی روزهای عذاب نیستند گذشت نمائید و در مقام انتقام برنمائید تا آنکه خدا آنان را بکیفر اعمالشان بگیرد و ظالمین را مجازات نماید بآنچه عمل نمودند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا كَسَى كَفًا لِمَنْ كَسَى كَفًا لِمَنْ كَسَى كَفًا

صفحه : ۹۷

عمل بد کند آن نیز ضررش عاید خودش میگردد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ شاید اشاره بروز قیامت باشد که بازگشت تمام امور و حاکم روز جزا پروردگار شما است که بعدل بین شما داوری مینماید شاید آیه اشاره باین باشد که چون اعمال بشر از خوب و بد آنچه هست در اینکه نشئه دنیا کاملاً اثرش ظاهر نیست زیرا که امور طبیعی پرده و حجاب است بسا میشود بد را خوب بنظر می‌آید و نمایش میدهد و نیز اعمال خوب را آن طوری که بایستی خوبی آن معلوم گردد در نظر شما جلوه ننماید لکن وقتی از اینکه عالم طبیعت رهایی پیدا نمودید و رجوع بمبدء خود کردید آنجا عالم حقیقت است که واقعیات و حقائق تظاهر مینماید و اعمال و آثار آن پدیدار میگردد و هر عملی بنتیجه میرسد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّورَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ آیه در مقام بعضی تفضلات و نعم الهی است که از جمله آنها چیزهایی است که نسبت بنی اسرائیل فرزندان یعقوب اجراء گردانیده.

اول- کتاب تورات که در آن حکمت نظریه و عملیه مندرج گردانید و بآنان عطاء نموده (دوم) نبوت را در میان آنها دائر گردانیده مثل داود و سلیمان و موسی و عیسی «ع» روایت است که از زمان موسی «ع» تا زمان عیسی «ع» یکهزار پیمبر برای ارشاد آنها مبعوث گردیدند (سوم) از چیزهای طیب و پاکیزه مثل (من و سلوی) بآنها روزی داد (چهارم) آنان را برتری و فضیلت داد بر تمام عالمیان زمان خودشان و اینکه از بالاترین نعمتهایی است که بآنان عطاء نموده.

وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ و نیز در اینکه آیه فرموده از جمله تفضلاتی که بنی اسرائیل عطاء نمودیم اینکه بود که امور دین و دنیای آنان را ظاهر و روشن گردانیدیم یعنی بآنها علم و دانش

صفحه : ۹۸

عنایت نمودیم که امور معاش و معادشان را بخوبی بتوانند انجام دهند و بعضی گفته‌اند مقصود از بیّنات دلالات ظاهر بود که در کتاب تورات راجع بنی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم مشاهده مینمودند و پس از اینهمه نعم و تفضلاتی که در باره آنها اجراء گردیده آنان از روی دانستگی و فهمیدگی طغیان ورزیدند و بدستورات تورات و آنچه در آن از احکام و خبر بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بود عمل نمودند و انکار پیمبر اسلام را نمودند و محققا در قیامت پروردگار تو بین آنها حکم مینماید در آنچه که در آن اختلاف نمودند.

[سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱۸ تا ۲۶]

اشاره

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوْنَا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶)

صفحه : ۹۹

ترجمه

پس ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم قرار دادیم تو را بر شریعت و طریقه از امر (دیانت اسلام) و باید تابع همان شریعتی گردی

(که بآن مأموری) و تابع هوای کسانی مشو که جاهل و ناداند (۱۸)

اینکه مردمان نادان هرگز تو را بچیزی از خدا بی‌نیاز نمیگردانند و حقیقه ستمکاران بعضی از آنان دوست بعض دیگرند و خدا دوست پرهیزکاران است (۱۹)

اینکه (قرآن) بینایی است برای مردم و هدایت و رحمت است برای جماعتی که یقین کننده گانند (۲۰)

آیا کسانی که مرتکب اعمال بد گردیدند (چنین گمان میکنند) که قرار می‌دهیم آنان را مساوی با کسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند و حیات آنها و ممات آنها یکسان است (چنین نیست) اینکه بد حکمی است که آنان میکنند (۲۱)

خداوند آسمانها و زمین را بحق و راستی (بعدل) خلقت نموده و تا آنکه جزاء و پاداش دهد هر نفسی را بآنچه کسب کرده و آنها ستم گردیده نمیشوند (۲۲)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم آیا دیدی تو کسی که هوای خود را معبود خود گرفت و او را خدا گمراه گردانید بر علم (یعنی دانسته و فهمیده چنین کرد) خدا مهر زد بر گوش و قلب او و قرار داد بر چشم وی پرده‌ای پس کیست که پس از (چنین پرده) هدایت یابد آیا چرا متذکر نمیگردند (۲۳)

(کفار) گفتند نیست چیزی جز حیات دنیا می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را هلاک نمیگرداند مگر دهر نیست برای آنان علم (بآنچه میگویند) و نیست برای آنها دانشی مگر

صفحه : ۱۰۰

اینکه چنین گمان میکنند (۲۴)

و وقتی بر کفار آیات و حجت‌های روشن خوانده میشود برای آنان حجت و بینه‌ای نبود مگر اینکه میگفتند بیاورید پدرهای ما را اگر شما راست می‌گویید (۲۵)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو بآنان خدا است که زنده می‌کند و پس از آن می‌میراند و پس از آن شما را در روز قیامت جمع میکند و در آن شکی نیست و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۲۶)

توضیح آیات

اشاره

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيْعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ در لغت، راه باز شده بسوی نهر آب را شریعه نامند و در عرف طریق پی‌میران را شریعت گویند خطاب بر رسول خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تو را بر شریعت و طریقتی از امر خود قرار دادیم که بر دیگران قرار ندادیم پس تابع هواهای مردمان نفهم مشو شاید مقصود از امر در آیه عالم امر مقابل عالم خلق و عالم طبیعت باشد که شریعت و طریقه تو از عالم امر پروردگار در اینکه عالم طبیعت فرود آمده اگر چه تمام شرایع و کتابهای پی‌میران از عالم ما فوق الطبیعه فرود آمده و همه مشتمل بر آیات الهی و حکمت و معارف و شریعت حقانی است لکن بین آنها از جهاتی تفاوت بسیار است یکی از جهت مقتضیات زمان و اهل آن چنانچه از قرائن معلوم میشود که مردمان پیشینیان با حیوانات چندان تفاوتی نداشتند پس باین لحاظ احکام و شریعت آنها بمناسبت فهم آنان فرود می‌آمده.

و شاید باین مناسبت بعضی از پی‌میران تفضل و برتری داشتند بر بعض دیگر قوله تعالی در سوره (بقره) آیه (۲۵۴) (تِلْكَ الرُّسُلُ

فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) که پیمبر هر زمانی بمناسبت اهل آن زمان برتری برساترین داشته.

و دیگر چون بین تمام پیمبران پنج نفر از آنها اولو العزم نامیده شده نه تمام آنها و دفتر رسالت و نبوت بوجود پیمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم مهر گردیده و بوجود او رسالت خاتمه پیدا نموده و معلوم است هر چیزی وقتی بانتهاء میرسد که بغایت و فایده خود رسیده باشد آن وقت ختم میگردد و از اینجا معلوم میشود که شریعت و قانون

صفحه : ۱۰۱

محمّدی صلی الله علیه و اله و سلم هم بمناسبت وجود خود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم که از حیث مقام و رتبه اول ما خلق الله بشمار میرود و هم بمناسبت تمامیت که کامل و فوق کمال است و هم بمناسبت زمان و اهل آن که هر قدر اهل آن کامل گردند بایستی قوانین و احکام الهی طوری ثابت و کامل باشد که کمال و تمامیتی فوق آن تصوّر نشود و برای هر دوره و زمانی کافی و احکام و قوانینش باقتضاء هر زمانی تطبیق شود، و شاید آیه نظر بهمین دارد که شریعت محمّد صلی الله علیه و اله و سلم را پس از شریعت موسوی یادآوری مینماید و خطاب بحضرتش مینماید و باو تذکر میدهد که شریعت تو از عالم امر و ما فوق هر شریعتی است و بایستی تو تابع همین شریعت گردی و تابع هواهای جهال و مردمان نفهم نگردی زیرا که تو را تخصیص داده‌ایم بحقائق و سننی و دین و شریعت تو را چنان محکم نموده‌ایم که تا قیامت باقی خواهد بود و ما فوق بر آن تصوّر ندارد و چنان شریعت و قانونی است که فرضاً اگر موسی و عیسی در زمان تو بودند تابع همین قوانین میگرددند.

إِنَّهُمْ لَن يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ چون کفار چه از مشرکین و چه از یهودیان چنانچه آیات اشاره بآن دارد بانواع و اقسام حيله گری‌ها بگمان فاسد خود میخواستند پیمبر اسلام را تابع مذهب خود گردانند اینکه است که در اینجا و نیز در آیات دیگر بر رسول خود تأکید مینماید که تابع آنان مشو زیرا که آنها چنین قدرتی ندارند که تو را از حق تعالی بی‌نیاز گردانند و ستم کاران یعنی کفار بعضی دوست بعض دیگرند لکن خدا دوست مردمان با تقوی است.

اشاره به اینکه دوستی کفار نسبت بیکدیگر سودی ندارد نه در موقع بلاها و آفات دنیوی توانند از بلا جلوگیری نمایند و نه در قیامت توانند عذاب را از دوستان خود رفع نمایند لکن چون دوست مردمان با تقوی خدا است و او توانا و قادر مطلق است در همه جا دوستان خود را یاری میکند و آنان در مقام امین و در

صفحه : ۱۰۲

حفظ و حمایت اویند (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) سوره دخان آیه (۵۱) هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ظاهراً (هذا) اشاره بقرآن است و در اینکه آیه سه فضیلت از فضائل قرآن را تذکر میدهد.

اول اینکه قرآن بینایی است همین طوری که بینایی و دیدن اشکال و الوان بچشم سر میسر میگردد قرآن بینایی چشم دل است که بتوسط آن چشم دل باز میگردد و معارف و علوم بر قلب ریزش مینماید کسی که بدیده تحقیق اندکی در آیات قرآن تأمل نماید آن نوری که معصوم «ع» فرموده

(العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده)

آن نور در قلب وی تابش میکند و از تاریکی جهل او را بروشنایی علم و معرفت رهبری مینماید.

دوم اینکه قرآن هدایت و ارشاد بسوی راه سعادت و رهبر و پیشرو راه نجات است اگر انسان قرآن را در پیش رو نگاه دارد و دنبال آن برود او را از کج روی بجاده مستقیم هدایت مینماید.

سوم اینکه قرآن رحمت است که شخص با ایمان بتوسط عمل بدستورات و احکام آن مشمول رحمت و مغفرت و فضل الهی

میگردد و اینکه فضائل و مناقب مخصوص کسانی است که از روی یقین و با تأمل از آیات قرآن استفاده مینمایند. *أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ* ام منقطعاً بمعنی همزه انکاری است و اجتراح بمعنی اثم است راغب گفته و اصله من الجراحه كما ان الاعتراف من قرف القرحة قال تعالی ام حسب الذين اجترحوا السيئات (۱) (مفردات) آیا کفار چنین گمان میکنند که ما کسانی را که مرتکب سیئات و گناه

(۱) راغب گفته اجتراح بمعنی گناهست و از جراحه مأخوذ گردیده مثل اینکه زخم دمل را قرف القرحة گویند

صفحه: ۱۰۳

گردیده و مخالفت ورزیده‌اند با مؤمنین که بهدایت قرآن هدایت یافته‌اند و چشم دلشان بنور قرآن روشن گردیده و مشمول رحمت حق تعالی گردیده‌اند و عمل نیکو کرده‌اند آیا اینکه دو دسته از مردمان را مساوی و مرادف هم قرار میدهم هرگز چنین نیست. چگونه در باره آنها چنین حکم ناروایی میکنید حیات و ممات مؤمن و کافر یکسان نیست مؤمنین چنگ زده‌اند (بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا) «۱» یعنی خود را پیوند نموده بحلقه محکمی که پاره شدن ندارد حیات دنیای خود را باتکاء و امیدواری برحمت حق تعالی و استمداد از او و بآن نور معرفتی که در قلب آنان جای گزین گردیده و دل و قلب آنها را رونق داده و میدانند در همه حال مورد نظر او میباشند بهمین امید همیشه دل خوش و شادمانند در صحت و مرض در فقر و غنا در خوشی و ناخوشی صابر و راضی و تسلیمند زیرا میدانند که همه بتقدیر ازلی او واقع گردیده و آنچه در باره آنان اجراء مینماید مطابق علم و حکمت یزدانی انجام گرفته و نیز هرگز مردن مؤمن و مردن کافر یکسان نمیباشد کافرین پس از مرگ باسفل سافلین طبیعت که روش حیات دنیوی آنان بوده فرود می‌آیند چنان که خدای تعالی در سوره (انفال) آیه (۵۲) فرموده (الْمَلَائِكَةُ يُضْرِبُونَ وُجُوهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ) ملائکه هنگام مردن کفار برو و پشت آنان میزنند و بسختی جان آنها را از بدنشان خارج میگردانند لکن مؤمنین بمردن از اینکه تنگ نای عالم طبیعت عروج مینمایند بعالم وسیع ملکوت که آن نیز طریق روش زندگانی و حیات دنیوی آنها بوده و ملائکه رحمت آنان را بهشت و دار کرامت الهی مژده میدهند (جَزَاءً وِفَاءً) سوره عم آیه ۲۶ جزاء و پاداش عمل در میزان عدل الهی بایستی با عمل مساوی باشد (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) کسی که قلب و دلش بنور حق روشن گردیده چگونه چنین کسی را توان مقایسه نمود با کسی که ظلمت کفر قلبش را سیاه گردانیده.

۱- سوره بقره آیه الكرسی

صفحه: ۱۰۴

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ خدای آسمانها و زمین را بحق و حقیقت و برای اظهار قدرت خود آفریده و عبث و بیهوده کاری از ساحت قدس پروردگار جهان بیرون است.

ازلام (لتجزی) و (باء بما کسبت) چنین توان استفاده نمود که غایت و فائده خلقت آسمانها و زمین پیدایش وجود بشر است که در اینکه عالم نشو و ارتقاء بنماید و بکمال رسد و در قیامت که آخرین سیر استکمالی وی است بجزای اعمال خود برسد چنانچه در همین سوره فرموده (وَسَيُجْزَى لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ) که برای نفع و استکمال انسان آسمانها و زمین را مسخر گردانیده که بحرکت آنها لوازم و احتیاجات حیات بشری را انجام دهند و آنان را بکمال برسانند (وَهُمْ لَا يُظَلِّمُونَ) اشاره به اینکه آن خدای رحمانی که اینکه خلقت عظیم و اینکه نظام بدیع جهان را برای نفع انسان مسخر امر خود گردانیده هرگز نسبت

بوی ظلم و تعدی روا نمیدارد اگر عمل نیک کند پاداش آن نیک و اگر عمل بد کنند پاداش و نتیجه آن بد خواهد بود اَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرَتِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بهمزه استفهامی خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم آیا چگونه دیدی آن را که گرفته است خدای خود را هوای نفس خود یعنی اطاعت خواهش های خود را مینماید و در اثر چنین عملی خدا آنان را گمراه گردانیده و بر گوش و قلب آنها مهر زده که دیگر حرف حق را نمیشنوند و قلبشان مایل بحقیقت نمیگردد و بر چشم آنها پرده ای کشیده که دیگر آثار تکوینی و آیات تشریحی الهی را بچشم بصیرت نمی بینند و کسانی که اینطور خدا چشم و گوش و دل آنها را بسته گردانید، دیگر چه کسی تواند بعد از خدا آنان را هدایت نماید آیا چرا متذکر نمی شوند.

آری کسی که دنبال دلخواه خود رفت و معبود خود را هواهای نفسانی طبیعی

صفحه : ۱۰۵

خود قرار داد همین هواهای نفسانی پرده میگردد و روی چشم و گوش و دل او را میگیرد اینکه است که دیگر کلمات حقانی در وی تأثیر نمیکند و چون دیگر لایق هدایت نیست گمراه میگردد زیرا که خدا اسباب هدایت را در دسترس انسان گذاشته وقتی که خودش بخود ظلم میکند و تابع نفس میشود از هدایت حق تعالی بی نصیب میگردد نه آنکه خدا بخواهد وی را گمراه گرداند بلکه هدایت نیافتن او عین گمراهی است اینکه است که در آخر آیه فرموده آیا چرا و چگونه اینها متذکر نمیگردند.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (قالوا عطف بآیه بالا است) (ا فرأیت) یعنی آنهایی که اله خود را هوای نفسانی خود گرفته و مطیع شیطان و نفس اماره گردیده اند و در اثر آن قوه عقل خود را ضعیف گردانیده اند حیات را همین حیات ناچیز دنیا می دانند و حیات اخروی را انکار نمودند و گفتند نیست زندگانی مگر همین زندگانی دنیا که در آن می میریم و زنده می شویم و ما را هلاک نمیگرداند مگر گردش زمان و آنان را بگفتارشان علم و دانش نیست زیرا که در اثر پیروی هوای نفسانی فطرت انسانی خود را از دست داده اند و قدرت خدا را محدود نموده اند و بگمان فاسد خود چنین تصور مینمایند که عالم منحصر باین عالم است.

(وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) مقصود کفار از اینکه کلام گردش روزگار بوده نه آن معنایی که دانشمندان در معنی دهر گفته اند.

سخنان مفسرین در توجیه دهر

۱- در قاموس چنین گفته (الدهر الزمان الطویل و الامد المحدود و الف سنه).

۲- در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلّم روایت میکند که فرموده

(لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر)

و در بیان آن چنین گوید

صفحه : ۱۰۶

چون در زمان جاهلیت بلاها و حوادث را نسبت بدهر میدادند و میگفتند دهر فلان و فلان کرده و بدهر دشنام میدادند حضرت فرمود تمام امور بدست خدا است و او فاعل و مدبّر امور است و فحش (بفاعل) یعنی (خدا) ندهید و دیگری در معنی حدیث گفته یعنی گرداننده دهر و مدبّر امور خدا است و معنی اول نیکوتر است پایان (۳)- دهر روح زمان و باطن زمان و مجموعه زمان است و

آن عبارت از آن سیال و امتداد زمان است و دهر نسبت بزمان مثل حرکت توسطیه است نسبت بحرکت قطعیه یعنی اجزاء زمان چون متصرّم الذاتند و نیز اجزاء آن بالقوه موجودند نه بالفعل یعنی وجود مستقل ندارند و چیزی که وجود مستقل ندارد چگونه توان فاعل و مؤثر واقع گردد اینکه است که در حدیث فرموده دهر خدا است یعنی اینکه اموری که شما نسبت بدهر می‌دهید و غرض شما اینکه است که گردش روزگار در امور شما دخالت دارد خلاف است اینکه طور نیست بلکه دهر روح و حقیقت زمان است و آن محل اجراء فرمان خدا است و مستقل در عمل نیست و تمام امور و حوادث بدست قدرت خدا انجام می‌گیرد و در سوره (و العصر) جلد چهارم اینکه تفسیر راجع بمعنی دهر تا اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود و إِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِم آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوَابًا بَيْنَنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- (و اذا) عطف بآیه بالا است در مقام گفتار کفار برآمده که وقتی آیات و براهینی که برای اثبات معاد بر آنان خوانده می‌شود و از جواب عاجز می‌گردند می‌گویند اگر شما پیمبران در گفتارتان در اثبات قیامت و حشر و نشر راست گو می‌باشید پدران ما را زنده کنید تا آنکه آنها بما خبر دهند اگر آنان تصدیق شما را نمودند ما کلام شما را قبول می‌کنیم.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

صفحه : ۱۰۷

ای محمّد باین کفار منکرین قیامت بگو خدا زنده میکند شما را در حیات دنیا پس از آنکه نطفه مرده بودید و پس از حیات دنیا شما را میمیراند و پس از آن در روز قیامت شما را جمع میگرداند و اینکه مرگ و حیات و جمع شدن در روز قیامت شک و ریبی در آن نیست لکن بیشتر مردم نمیدانند.

اشاره به اینکه اگر شما عالم بودید بترتیب خلقتتان و نظام خلقت و حکمت آفرینش خودتان را میدانستید و چگونگی حیات و ممات خود را در نظر می‌آوردید می‌فهمیدید و یقین میدانستید که مرگ و حیات در بشر حکمت بزرگی در بردارد مرگ دنیوی مقدمه حیات ابدی است زیرا که غایت و فائده حیات و ممات دنیوی برای اینکه است که آنچه مبدء آفرینش در استعداد انسان گذارده بمرگ بفعلیت و غایت برسد و وقتی شیئی بفعلیت اخیر خود رسید قابل بقاء میگردد و چون غایت خلقت انسان بقاء و حیات جاودانی است دیگر فناء پذیر نیست اینکه است که پس از انقضاء عالم دنیا افرادی که بتعاقب در اینکه عالم آمده و رفته‌اند در نشئه قیامت برای بقاء همیشگی با هم جمع میگردند و بجزاء و کیفر اعمال خود میرسند و اگر غیر از اینکه بود وجود انسان بلکه خلقت عالم لغو و بیهوده می‌گردید و کار لغو از ساحت قدس الهی بیرون است (و لا ریب فیهِ) یعنی شکی در آن نیست زیرا که اینکه مطلب نزد دانشمندان واضح و ظاهر است لکن مردمان جاهل و نفهم که نه خود را میشناسند و نه مبدء و نه معاد خود را و عقلشان پابند هواهای نفسانی آنان گردیده و غیر از محسوسات چیزی را نتوانند درک کنند گویند مرده‌ها زنده شوند و بما بگویند تا ما بحیات بعد از مرگ تصدیق بنمائیم.

صفحه : ۱۰۸

[سوره الباقیة (۴۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]

اشاره

و لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعِيَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمِ

تُجَزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ بِعَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ يَكُنْ آيَاتِي تُتلى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَقِينَ (۳۲) وَ بَدَأ لَهُمُ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۳) وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَأُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَاؤَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكَ بِأَنكُمْ أَخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ غَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

صفحه : ۱۰۹

ترجمه

پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بخدا است و روزی که قیامت پیا گردد در آن روز تباه کاران زیان و ضرر برده‌اند (یعنی کسانی که عمر خود را بیهوده صرف نموده‌اند) (۲۷)

و ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم تو در آن روز می‌بینی هر گروهی را که بزانو درآمده‌اند و هر امتی خوانده می‌شوند بسوی کتاب خودشان یعنی نامه اعمالشان امروز جزاء داده می‌شوید بآنچه (در دنیا) عمل می‌نمودید (۲۸)

اینکه است کتاب ما که برستی و درستی با شما سخن می‌گوید و بدرستی ما مینوشتیم آنچه را که شما عمل میکردید (۲۹) اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته نمودند پروردگار آنها داخل می‌گرداند آنان را در رحمت خود اینکه است سعادت و رستگاری هویدا (۳۰)

و اما کسانی که کافر گردیدند (گویا بآنها گفته شود) آیا نبود که آیات خدا بر شما خوانده می‌شد و شما تکبر کردید (و بآن اعتناء نمودید) و شما جماعتی بودید گنهکاران (۳۱)

و وقتی گفته می‌شد (بشما) که وعده‌های خدا حق است و ساعت قیامت شکی در آن نیست (ای کفار) شما می‌گفتید ما نمی‌دانیم چه چیز است قیامت ما گمان نداریم مگر ظنی و ما نیستیم یقین کنندگان (بقیامت) (۳۲)

و برای آنان ظاهر می‌شود آن بدیها و لغزشهایی را که کرده‌اند و فرود می‌آید بآنها آنچه را که بآن استهزاء می‌کردند یعنی عذاب قیامت (۳۳)

و بآنان گفته می‌شود امروز ما فراموش نمائیم شما را چنانچه شما فراموش نمودید امروزتان را و جایگاه شما آتش است و برای شما هیچ یاری کننده‌ای نیست (۳۴)

اینکه است (جزای شما) که آیات خدا را باستهزاء گرفتید (۳۵) و زندگانی دنیا شما را مغرور گردانید پس امروز از آتش (که منزل آنها است) خارج نمی‌گردند و نیست برای آنان (در آن وقت عملی) که رضایت بخش باشد (۳۶)

و حمد و ستایش مخصوص پروردگار و مربی آسمانها و زمین و پروردگار تمام جهانیان است (۳۷)

و سلطنت و کبریایی او در آسمانها و زمین هویدا است و او است غالب (بر هر چیزی) و حکیم و درست کار است.

صفحه : ۱۱۰

توضیح آیات

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدُ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است مالک و سلطان آسمانها و زمین خدا است و همه چیز تحت سلطنت و قیومیت آن پادشاه مقتدر است که تمام عوالم خلقت بخواست و اراده آن قادر متعال از نیستی بهستی و از عدم بوجود آمده و همین طوری که او سبحانه علت و جور ممکنات است علت بقاء آنها نیز میباشد که علت موجد همان علت مبقیه است و تغییر و تبدیل و تحوّل هر موجودی بدست قدرت او انجام میگیرد.

و روزی که تبدیل میگردد عالم دنیا بعالم آخرت و روز قیامت بپا میگردد در آن روز زیان و ضرر برند تباهکاران و آنان کسانی میباشند که عمر خود را بیهوده و در غفلت گذرانیده و مصرف نموده اند آری دنیا دار تجارت است و عمر سرمایه تاجر است که بایستی از آن منافع باقیه اخروی و حیات پاکیزه جاوید..... و مقامات روحانی تحصیل نماید کسی که باین سرمایه حیات چنین ربح و منفعتی تحصیل نکرد مثل تاجر ورشکسته است و در آخرت بعلاوه بر اینکه از حیات دنیا سودی نبرده سرمایه خود را نیز از دست داده و بجز حسرت و ندامت و عذاب که در اثر تباه نمودن این سرمایه دارد چیزی عاید وی نخواهد گردید و تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ خطاب را متوجه برسول خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تو می بینی در آن روز قیامت هر امت و گروهی را که از هول بزانو در آمده اند و هر امتی خوانده میشود بصحیفه عملش.

شاید مقصود (از تدعی الی کتابها) چنین باشد که پس از آنکه تمام افراد بشر در آن روز موعود از شدت هول و اضطراب یارای حرکت ندارند و بدو زانو می نشینند آن وقت صحیفه و کتاب اعمالشان باز می گردد و هر کسی بنام صحیفه عملش خوانده می شود و معرفی می گردد زیرا که در آن روز هر شخصی باعملش

صفحه : ۱۱۱

شناخته و نمایش می یابد نه باسم و حسب و نسبش و مطابق اعمالش جزاء داده میشود و بعضی گفته اند هر کسی خوانده میشود بنام آن کتاب آسمانی که بر پیغمبر زمانش فرود آمده و سؤال می شود که نسبت بدستورات آن چه کردی. هذا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اینکه صحیفه اعمال شما همان کتاب ما است که بر شما بحق و درستی شهادت می دهد کتاب مصدر است و بمعنی کتابت و محل جمع مطالب متفرقه و ضبط آن است.

و ممکن است گفته شود کتاب اعمال هر کسی که در روز قیامت باز میگردد همان دفتر نفس خود او است که از اول عمر تا آخر آنچه از خوب و بد کرده در صفحه نفس وی نقش بسته گردیده و مادامی که در دنیا است اینکه دفتر بدست کرام الکاتبین است که کرام الکاتبین از اینکه دفتر استنساخ نموده و رونوشت برمی دارند و بامر حق تعالی بهم پیچیده و در روز (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) اینکه دفتر از هم باز میگردد و بر جهانیان تظاهر می نماید زیرا که اینکه عالم دنیا عالم قوه و استعداد است وقتی انسان بتدریج از آنچه در آن بالقوه موجود بود بفعلیت رسید آن وقت دفتر وجودش پیچیده می گردد و در آخرت که منتهی غایت وجود وی است باز میگردد و گویا بوی گفته میشود (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۵ بخوان کتاب اعمال را امروز خودت کافی هستی که حساب عمل خود نمایی آن وقت انسان چنان مضطرب میگردد و از روی تعجب گوید (مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) سوره کهف آیه ۴۷ و نیز گوید (يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) سوره الزمر آیه ۵۷ (و هذا كِتَابُنَا) شاید (هذا) اشاره (بقرآن) باشد که قرآن کتابی است که از عالم امر پروردگار فرود آمده و بحق و حقیقت با شما سخن می گوید و شاید اشاره بکتاب آفرینش و کتاب تکوینی باشد که پیش از ظهور آن

صفحه : ۱۱۲

در عالم خلق در عالم قضاء و لوح محفوظ (که)

جف القلم بما هو کائن

(اشاره باین است در آنجا بقلم قدرت در دفتر آفرینش ثبت گردیده و پس از آن در اینکه عالم ظهور و بروز مینماید و در عالم آخرت که هر چیزی باصل خود برمیگردد باصل خود بازگشت می نماید (کَمَا يَدَأُكُمْ تَعُدُّونَ) از همان جا که ابداء گردیده بهمان جا رجوع مینماید و چون علت فاعلی همان علت غایی است اینکه است که کتاب اعمال را نسبت بخودش می دهد یعنی همانطوری که ما علت و خالق نفس ناطقه بشر میباشیم مرجع و بازگشت آن کتاب تکوینی بشری نیز بسوی ما است. بقول حافظ شیرازی:

من اگر خرم اگر گل چمن آرایی هست بهمان دست که می پروردم می رویم

و اینکه بیان منافی با اختیار نیست زیرا که اعمال همان طوری که از روی اختیار در اینکه عالم واقع می گردد در عالم ما فوق الطبیعه در ازل نوشته شده و ضبط گردیده.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ پس از بیان آنکه در قیامت هر کسی مطابق کتاب اعمال و سجد حالاتش جزاء و پاداش می بیند در مقام بیان حال کسانی برآمده که ایمان آورده اند و عمل نیکو نموده اند که آنان پس از رسیدگی بصحیفه اعمالشان پروردگارشان آنها را در رحمت خود داخل می گرداند و مشمول رحمت غیر متناهی الهی می گردند (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ) آری همین است سعادت، همین است فضیلت، همین است رستگاری، همین است غایت وجود بشر بلکه حکمت خلقت تمام موجودات که بطفیل وجود انسان خلقت گردیده اند جز اینکه نخواهد بود، و اگر چنین انسان کاملی بوجود نمی آمد صفت رحیمیت حق تعالی محل ظهور و بروز پیدا نمی نمود بلکه وجود عالم لغو میگردید اینکه است که در حدیث قدسی اشاره بهمین دارد قوله تعالی

(لولاك لما خلقت الافلاك)

خطاب برسولش نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اگر تو نبودی افلاک را خلقت

صفحه : ۱۱۳

نمینمومد زیرا که غایت وجود عالم انسان کامل است.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاستَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِئِينَ پس از بیان حال مؤمنین نیکوکار و بیان مقام بلند آنان در مقام اعتراض و سرزنش کفار برآمده و بآنان خطاب سرزنش آمیز مینماید که ای کسانی که کافر گردیده و امروز که روز جزاء و پاداش اعمال است گرفتار عذاب و شکنجه گردیده اید آیا چنین نبود که آیات ما بتوسط سفراء الهی و پیمبران بر شما خوانده میشد عوض اینکه آن را بپذیرید و از اینکه عذاب که در اثر اعمال خودتان بآن گرفتار شده اید نجات یابید بگفتار پیمبران بی اعتنایی مینمودید و عوض آنکه آن را قبول نموده و تسلیم امر حق تعالی گردید استکبار نمودید و شما جماعت گنهکاران میباشید و هر گاه پیمبران شما میگفتند وعده های خدا حق است و شکی در وقوع قیامت نیست که البته واقع است شما در پاسخ میگفتید چه چیز است قیامت و ما بوقوع قیامت یک گمان و ظنی بیش نمیبریم و ما یقین بچنین ساعتی نداریم.

وَيَدَأُ لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و در آن روز قیامت بر آنان ظاهر میگردد بدیهای اعمال زشتی که در

اینکه حیات دنیا بر آنان مخفی بود یعنی کفار انکار و استکبار خود را نسبت بآیات الهی و نیز قبح باقی اعمال خود را که از روی هواهای نفسانی و قوای طبیعی انجام میدادند نمیفهمیدند و آب گل آلوده دنیا چشم و گوش آنها را پر نموده و چنان از حقیقت بی بهره بودند که افعال خود را نیکو میدانستند و از عاقبت خود بی خبر بودند اینکه بود که در اثر استهزاء و سخریه آنان نسبت بآیات الهی یک دفعه مشمول عذاب گردیدند.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

صفحه : ۱۱۴

(وقیل) عطف بآیه بالا است یعنی وقتی که کفار گرفتار عذاب میگردند از طرف حق تعالی بتوسط ملائکه عذاب بآنها گفته میشود همین طوری که شما قبلا که در دنیا حیات داشتید و آنچه پیمبران و سفراء ما چنین روزی را بشما تذکر میدادند و شما مسخره مینمودید و وعده چنین روزی را بخاطر نگاه نمیداشتید ما نیز امروز که روز در ماندگی و بیچارگی شما است با شما همان معامله را میکنیم که شما با ما کردید و در عذاب شما را وا میگذاریم بطوری که گویا شما را فراموش کرده ایم و جایگاه شما جهنم است و در آن جاویدانید و یار و یاورى ندارید که شما را از عذاب نجات دهد.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَعَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نیز بآنان گفته میشود اینکه است جزاء و پاداش اعمال و گفتار شما که آیاتی که از معدن صدق و حقیقت فرود آمده مسخره نمودید و بگفته‌های پیمبران اعتناء ننمودید و حیات دنیا شما را مغرور گردانیده و مبدء و معاد خود را فراموش نمودید و همین طوری که از کفر و زندقه بیرون نیامدید امروز نیز از جهنم بیرون نخواهید آمد و دیگر قدرت بر عملی ندارید که رضایت بخش باشد زیرا که وقت عمل گذشته و امروز روز جزاء است.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ حمد و ستایش مخصوص پروردگار و پرورش دهنده آسمانها و زمین و آنچه در آن است از ارواح و اجسام و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و او جلّت عظمته مربّی تمام عالمیان است.

تعمیم بعد از تخصیص افاده عموم میکند یعنی همان پروردگار آسمانها و زمین پروردگار تمام عوالم است از عالم مادیات گرفته تا عوالم غیر طبیعی از عقول و نفوس و عوالم غیر متناهی که در بین آنها است و عدد آن را نداند کسی مگر خالق

صفحه : ۱۱۵

آن و عظمت و جلال و پادشاهی او در آسمانها و زمین نمایان است و او است سلطان مقتدر و غالب و درست کار که هر چیزی را بجای خود از روی حکمت و موافق نظام عالم مرتب گردانیده پس مخصوص باو است عظمت و بزرگواری.

و در احادیث قدسیه است که خداوند تعالی فرموده

(الكبرياء رداءى و العظمة ازارى فمن نازعنى فى واحده منهما القيته فى جهنم)

سلطنت و بزرگواری لازم ذات من است کسی که در اینکه دو صفت با من منازعه کند وی را در جهنم می اندازم تشبیه به رداء و ازار اشاره باحاطه و قیومیت وی است که همین طوری که رداء و ازار محیط ببدن و مستولی بر آن است ذات حق تعالی نیز محیط بر تمام عوالم و جهانیان است کسی که در یکی از اینکه دو صفت بخواهد با خدا مقابلی نماید وی را در آخرین درکات دوزخ سرنگون مینماید.

سوره الاحقاف

اشاره

خمس و ثلاثون آیه کوفی- اربع فی الباقین و هی مکیه

[سوره الاحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْزَلْنَا مُعْرِضُونَ (۳) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اثْنُونَ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴)

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

سوره احقاف در مکه فرود آمده و سی پنج آیه است بعدد کوفیان و بعدد مصریان و مدنیان سی و چهار آیه است و ششصد و چهل و چهار کلمه و دو هزار و پانصد و نود و پنج حرف است

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

(حم)

فرو فرستادن کتاب (قرآن) از جانب خدای مقتدر غالب درستکار است (۲)

نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است مگر بحقیقت و درستی و مدت نامبرده شده (معین) و کافرین از آنچه

پیمبران آنان را تهدید میکنند اعراض کرده و رو گرداننده گانند (۳)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بآنها بگو که بمن خبر دهید آیا می‌بینید آنچه را که غیر از خدا پرستش مینمائید آنان در زمین چه چیز آفریده‌اند (اگر چنین است) بمن بنمایند آن چیزی را که آفریده‌اند آیا آنان را در آفرینش آسمانها شرکتی است برای من بیاورید کتابی که پیش از قرآن نازل شده باشد یا آثاری از دانش پیشینیان اگر شما راست گویانید (۴) و کی است گمراه‌تر از کسی که میخواند غیر از خدا کسی را (که اگر وی را) تا روز قیامت بخواند او را اجابت نمیکند در حالی که آنان (یعنی بتها) از خواندن بت پرستان بی‌خبرند (۵) و چون در قیامت محشور گردند آنهایی را که پرستش نموده‌اند دشمنان آنان باشند و از پرستش آنها ناسپاسند (۶) و چون آیات ظاهر و

صفحه : ۱۱۸

روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که بحق کافر گردیدند گویند اینکه سحری است هویدا (۷) آیا کفار گویند که محمد صلی الله علیه و اله و سلم اینکه کلمات را بهم بافته و نسبت بخدا میدهد ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو اگر من بخدا دروغ بندم شما نتوانید مرا حمایت نمائید و (از عذاب خدا) چیزی کم کنید و (مرا نجات دهید و خدا عالم‌تر است بآنچه در آن خوض می‌کنید (و خدا) کافی است که بین من و شما گواه باشد و او آمرزنده و مهربان است (۸) ای محمد بگو من تازه پیدا شده از پیمبران نیستم (یعنی پیش از من هم پیمبرانی آمده‌اند) و نمیدانم در باره من و شما (خداوند) چه عمل میکند من پیروی نمیکنم مگر آنچه را که بمن وحی گردیده شود و نیستم من مگر بیم دهنده و تهدید کننده (۹) ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو بمن خبر دهید اگر (قرآن) از جانب خدا باشد و شما بآن کافر گردید (و بر حقایق آن) شاهی از بنی اسرائیل بر مثل آن شهادت دهد پس از آن ایمان آورد و شما تکبر نمودید (چه خواهید نمود) محققا خدا هدایت نمی‌کند گروه ستمکاران را (۱۰) و کسانی که کافر شدند گفتند بکسانی که ایمان آوردند اگر ایمان بمحمد آوردن خوب بود شما بر ما پیشی نمیگرفتید یعنی ما بر شما پیشی میگرفتیم (کفار چون بقرآن) هدایت نیافتند اینکه است که بزودی می‌گویند اینکه دروغی است قدیمی (۱۱) و حال آنکه پیش از اینکه کتاب موسی علیه السلام (یعنی تورات) پیشوا و رحمت بود و اینکه کتاب (قرآن) تصدیق کننده تورات و بزبان عربی است برای اینکه بترساند کسانی را (که بنفس خود) ظلم کردند و بشارت باشد برای نیکوکاران (۱۲) بدرستی و حقیقت آن کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و پس از آن استقامت نمودند پس برای آنان نه خوفی است و نمیباشند محزون (۱۳) آن جماعت اصحاب بهشتند و در بهشت جاویدانند و آن پاداش آن اعمال (نیکی است) که کرده‌اند.

صفحه : ۱۱۹

توضیح آیات

اشاره

حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ در اول هفت سوره متصل بهم باین کلمه (حم) افتتاح فرموده:

۱- سوره المؤمن (حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم) ۲- سوره (فصلت) که (حم) سجده‌اش نامند (حم تنزيل من الرحمن الرحيم) ۳- سوره (حم عسق كذلك يوحي إليك وإلى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم) ۴- سوره الزخرف (حم و الكتاب المبین) ۵- سوره الدخان (حم و الكتاب المبین) ۶- سوره الجاثیه (حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم) ۷- سوره الاحقاف (حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم)

(و در توجیه اینکه کلمه (حم) از مفسرین گفتاری نقل شده)

(۱) قسم بدو اسم از اسماء الله است (حَنّان و مَنّان) و یا حمید و مجید.

(۲) (حم) اسم سوره است و آراء دیگری نیز از مفسرین در معنی اینکه کلمه نقل شده.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود حروف تهجی در اوائل سوره‌ها رمز است بین خدا و رسولش و از متشابهات قرآن بشمار میرود «و لا يعلم تفسیره الا الله» پس باین لحاظ سکوت در آن و محوّل نمودن علم آن را براسخین فی العلم اولی است.

(و العزيز الحكيم) دو صفت از صفات الله است و تنزیل در لغت فرو فرستادن تدریجی است بر خلاف نزول که اعم است از فرود آمدن دفعی و تدریجی یعنی بر هر دو معنی گفته میشود.

یعنی آیات قرآن از جانب خدای غالب درستکار بتدریج و پی در پی فرود آمده ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ

صفحه : ۱۲۰

حق را در مقابل باطل آرند و آنچه موجود است بحق و از پرتو وجود حقیقی حق تعالی پدید گردیده و آفریده شده از آسمانها و آنچه در آنست از کرات و سیارات و کهکشانشها و ستارگان و نیز موجودات علوی از فرشتگان و عقول و نفوس و غیر اینها که نمیداند عدد آنان را مگر خالق آنها.

و نیز آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و انواع و اقسام جتیان و افراد و اقسام بشر و آنچه بین آسمانها و زمین است از هوا و حرارت و ملائکه مدبرین و غیر اینها که تمامی آنها را بحق و از روی حکمت آفریده شده و هیچ شیئی در عالم یافت نمی شود مگر آنکه وجودش جزء نظام عالم و از شئون مدبّر و ناظم جهان بشمار میرود حتی موجودات ذره بینی و میکروب‌های زمینی و آنچه بنظر کوتاه بینان از قاذورات و اشیاء دیگر که بی فائده و مهمل می‌پندارند در نظر بلند بینان همین طوری که نیر اعظم خورشید عالم تاب جزء نظام جهانی است همین طور ذرات موجودات در نظام کلیه عالم مدخلیت دارند و اجزاء عالم همه مثل تار و بود و رشته‌های یک پارچه مربوط به یکدیگرند و مانند حلقه‌های زنجیر پیوسته بهم و هر یک در حدّ وجود خود رویه تغییر ناپذیری دارند و همگی با هم (بتقدیر عزیز حکیم) با مباینت و تضادی که بین آنها است دست در آغوش یکدیگر کرده و اینکه جهان مجلل و اینکه نظام بدیع طبیعی را تشکیل می‌دهند.

اینکه است که مبدء آفرینش تذکر می‌دهد که آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است نیافریدیم مگر بحق» اشاره به اینکه بیهوده کاری از ساحت قدس ما بیرون است آنچه خلق شده بحق و درست و ثابت و وجود آن در نظام عالم لازم و محقق است و برای هر چیزی از اجزاء عالم و نیز برای کل عالم جهانی و هیئت اجتماعی مدتی است معین که در عالم قضاء الهی و در لوح محفوظ تعیین گردیده که پس از آن مدت معین مندک و منحل خواهد گردید.

خلاصه چنانچه در جای خود مبرهن گردیده وجود خیر است و شرّ امر

صفحه: ۱۲۱

عدمی است پس آنچه در عالم موجود میگردد جزء نظام عالم و خیر است و شر مطلق در عالم یافت نمیگردد اگر چیزی از جهتی شر بنظر می آید از جهت دیگر یا جهاتی خیر و وجود آن در نظام عالم ضروری است اگر خوب بنگری همان چیزی که شر بنظر می آید در نظام عالم خیر محض است (پس بد مطلق نباشد در جهان). (مثنوی) (وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ) کفار مطیع امر حق تعالی نگردیدند و از آنچه پیمبران از کیفیت قیامت و عذاب روز رستاخیز گوش زد آنان می نمودند اعراض کرده رو برمیگردانیدند و نمی دانستند که اینکه عمل بضرر خودشان تمام میگردد سفرای الهی رسالت خود را که بآن مأمور بودند می‌رسانیدند قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ خطاب بر رسول اکرم خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو به آنهایی که عبادت غیر خدا را میکنند و آنان را مؤثر میدانند بمن نشان بدهید که آنها در زمین چه چیز خلق کرده‌اند که بواسطه آن مستحق شکر و پرستش گردیده‌اند آیا بتها در خلقت آسمانها شرکت دارند بآنها بگو کتابی بمن ارائه دهید که پیش از قرآن باشد و شاهد صدق مدعای شما باشد یا از علم و دانش آثاری از آنان بنمائید اگر شما در اینکه ادعای خدایی آنها راست گو میباشید.

آیه اشاره بدلیل عقلی است که مشرکین را متنبه نماید که هر مدعی را دلیلی است بر مدعای خود و هر موجودی را اثری است مخصوصا موجودات شریف و اینکه بتهایی که شما ملتجی و پناهنده بآنان گردیده‌اید و بآنها سجده میکنید و طلب حاجت از آنها مینمائید و چنین پندارید که قرب و منزلتی برای آنان است چه خصوصیتی در آنها مشاهده نموده‌اید بچه دلیل اینکه موجودات پست بی مقدار را معبود خود قرار داده‌اید آیا در زمین چیزی را از نیستی بهستی آورده‌اند که بدانید

صفحه: ۱۲۲

چنین قدرتی دارند یا دانش و علمی و خارق العاده‌ای از آنان پدیدار گردیده یا فهمیده‌اید که با موجودات علوی ارتباط دارند وقتی که هیچ برتری و امتیازی در آنها نمیباشد بلکه از پست‌ترین موجودات بشمار میروند زیرا که جمادی بیش نیستند و بیشتر آنان بدست خودتان ساخته شده‌اند شمایی که ادعای عقل و دانش و انسانیت دارید روش عقلایی چنین نیست که بجمادی پناهنده گردد.

خلاصه آیه بالا (ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) اشاره بالوهیت و مبدئیت خود دارد که آنچه در آسمانها و زمین و بین آنهاست بحق و از مبدء حقیقت پدید گردیده و آیه اخیر اشاره بوحدهت و فردانیت اله عالم است (و لا مؤثر فی الوجود الا الله) را اثبات می گرداند که آنچه هست از او و قائم بآن فرد متعال است و غیر او همه فقیر و محتاج بآن غنی مطلق میباشند. در کتاب کریم بعبارات مختلفه و باذله واضحه وحدهت اله عالم را ثابت میگرداند یک جا فرموده (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) «۱» در جای دیگر (وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَمَذْهَبَ كُلِّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) «۲» و در اینجا بطرز دیگری بشررا متنبه می گرداند و پستی و بی مقداری بتها را میرساند و حکم آن را موکول بعقل خودشان میکند که بدانید اینکه هایی را که بغیر از خدا عبادت میکنید لایق عبادت و پرستش نیستند عبادت و بندگی مختص بآن خدایی است که مبدء کائنات است و ممکنات را از نیستی و عدم بوجود آورده.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ

مؤمنون آیه ۹۳ اگر با خدا خدایان دیگری بود هر آینه هر خدایی با مخلوق خود در طرفی از سعه عالم وجود رفته و بحکم تقابلی که بین آنها است هر یک از دیگری برتری میجست پس بسبب جدال و نزاع آنان عالم مضمحل و فاسد میگردید.

صفحه: ۱۲۳

در مقام تعرض و سرزنش کسانی است که بتها را عبادت میکنند که اینان در گمراهی و ضلالت بمنتهی درجه پستی رسیده‌اند زیرا که در نفهمی بدرجه‌ای میباشند که میخوانند از غیر خدا چیزهایی را که اگر فرضاً تا روز قیامت آنان را بخوانند و از آنها طلب حاجت کنند و هر قدر هم در مقابل بتان تذلل و استغاثه نمایند جوابی نمی‌شنوند و آنهایی را که میخوانند از طلب نمودن آنها غافلند یعنی نمی‌فهمند و چون (من) موصوله در (ممن) را برای ذوی العقول می‌آورند و بتها صاحب عقل نیستند شاید مقصود از (من دُونِ اللَّهِ) اعم باشد و شامل گردد آنچه را که بغیر خدا پرستش می‌شود از ملائکه یا جن یا پیمبر و غیر آنها و آیه اشاره باین باشد که معبود حقیقی و آنکه مستحق عبادت و (قاضی الحاجات) است فقط خدا است و بس.

وَ إِذَا حَشَرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ وَ هَمَّانِ چیزهایی را که معبود خود قرار داده‌اند و گمان می‌کردند که آنان فریاد رس آنها در روز حشر که همه با هم جمع می‌شوند دشمنان آنهاند.

چنانچه از آیات مثل قوله تعالی (وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) «۱» و نیز در باره زمین که فرموده (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ) «۲» ما هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَخ) یعنی نیست اینکه حیات دنیا مگر هزلی و بازیچه‌ای و محققاً خانه آخرت عالم حیات است اگر میدانستید.

۲- سوره زلزال آیه چهارم یعنی روز قیامت زمین خبرهای خود را حدیث می‌کند و می‌گوید.

صفحه: ۱۲۴

مثل ملائکه و جن و انس و خواه جماد باشند مثل بتهایی که بدست خود میسازید تمام در روز قیامت با شما دشمن خواهند بود خلاصه آنچه را که غیر از خدا معبود خود قرار داده‌اید چون شما دشمنان خدا میباشید که در عبادت غیر خدا را شریک میگردانید و آنها قشون الهی و مطیع امر اویند عوض آنکه شفیع شما گردند دشمنان شما میشوند و بر عبادت کردن شما ناسپاسند.

وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ از اینکه آیه چنین استفاده می‌شود که آیات قرآن در نظر کفار امر خارق العاده مینموده زیرا با اینکه قرآن بزبان عربی فصیح و بلیغ فرود آمده و مشرکین عرب اهل لسان بودند می‌فهمیدند که چنین آیاتی از عهده آنان خارج است و آن عصیبت جاهلیت و آن کبر و نخوتی که در باطن آنان تمرکز داشته نمیگذاشت که تصدیق برسالت نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم بنمایند و اعتراف کنند که اینکه کلام خدایی است اینکه بود وقتی آیه‌ای را می‌شنیدند نسبت ساحری و جادوگری بحضرتش میدادند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ خطاب برسول اکرم است که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم آیا کفار چنین گمان میکنند و گویند اینکه قرآن ساخته و پرداخته خود تو است و از جانب خدا نیست تو در پاسخ آنان بگو اگر من برای هدایت شما قرآن را بدروغ نسبت بخدا میدهم و افترا بخدا می‌بندم البته بر اینکه عمل مستحق پاداش سخت میگردم و شما قدرت ندارید و از طرف خدا مالک نیستید که بنفع من کاری بکنید و عذاب را از من رفع نمائید و خدا خودش عالم تر است بآنچه در آن خوض می‌کنید از تنقید نمودن و طعنه زدن در آیات الهی و مرا خدا کافی است

صفحه : ۱۲۵

که شاهد و گواه باشد بین من و بین شما و خدا آمرزنده و مهربان است.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِ يَوْمِ لَا بِكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم باین کفار بگو من نیستم اول پیمبری که مبعوث شده باشم و پیش از من هیچ پیمبری نیامده باشد و چنین نیست که شما خبری از پیمبران سابق نداشته باشید تا آنکه رسالت مرا مستبعد دانید بلکه عادت خدا در نظام خلقت چنین بوده که از روی شفقت و کرم در هر زمانی پیمبران و سفرایی برای هدایت خلق فرستاده که حجت خود را بر خلق تمام کند.

و من نمیدانم خدا با من و شما چه عملی خواهد نمود شاید مقصود چنین باشد که من با اینکه مرتبه رسالت و پیمبری احاطه کامل بعالم قضا و قدر الهی ندارم و نمیدانم چه حکمی در باره من دارد و چه دستوراتی بمن خواهد داد که برسالت و رساندن آن بشما مأمور گردم و نیز نمیدانم در باره شما با اینکه انکار و مخالفت الهی چه خواهد نمود شما را مبتلا بعذاب دنیا باضافه از عذاب اخروی می گرداند یا شما را مهلت میدهد و کيفر اعمال شما را در آخرت میاندازد و من از پیش خود و برای و سلیقه خودم بشما امر و نهی نمی نمایم تابع و مطیع وحی هستم آنچه از جانب حق تعالی مأمور گردم مأموریت خودم را انجام میدهم و من ادعایی غیر از پیغمبری ندارم و خود را مستقل در رأی و صلاح بینی نمیدانم و نمی باشم من مگر مأمور گردیده ام که شما را بخیث اعمال بدتان مطلع گردانم و از عذابی که در اثر اعمال نکوهیده و پاداش صفات رذیله دامن گیر شما خواهد گردید شما را بترسانم.

بروایتی وقتی اینکه آیه (وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِ يَوْمِ لَا بِكُمْ) فرود آمد مشرکین گفتند کار ما و محمد صلی الله علیه و اله و سلم یکسان است همین طوری که ما از عاقبت کار خود بی خبریم او نیز خبر از عاقبت کار خود ندارد که خدا با او چه خواهد نمود آن وقت

صفحه : ۱۲۶

اینکه آیه (لِيُغْفِرَ لَكُمْ اللَّهُ مَا تَقَدَّمْتُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَمَا تَأَخَّرْتُمْ) «۱» فرود آمد اصحاب گفتند (هنیئا لک یا رسول الله) بر تو معلوم شد که خدا با تو چه خواهد نمود و بر ما معلوم نیست که با ما چه خواهد کرد اینکه آیه (لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْخَيْرَ) «۲» فرود آمد. (منهج الصادقین) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو مرا خبر دهید که چه می گوید اگر اینکه قرآن از جانب خدا باشد و بر حقایق آن شاهی از بنی اسرائیل شهادت دهد و شما تکبر ورزیدید و بآن کافر شدید حال شما چگونه خواهد بود آیا شما از ستمکاران نمیباشید و خدا ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.

گویند مقصود از شاهد عبد الله سلام است که از مرتاضین و دانشمندان بنی اسرائیل بوده و مقصود از (مثله) آیات و معانی تورا است که مصدق قرآن و در معارف الهی مطابق او است و نیز در وعد و وعید مثل وی است خلاصه از مفهوم و منطوق آیه چنین استفاده میشود که پیمبر اکرم از طرف حق تعالی مأمور می گردد که به یهودیان از باب ارشاد بگوید اگر بشهادت دانشمندان خودتان ثابت گردد که اینکه قرآن از نزد خدا فرود آمده و شما از روی کبر انکار نمائید آیا ظالم نیستید و وقتی ظالم باشید دیگر قابل هدایت نمیباشید.

(۱) سوره فتح آیه دوم (هر آینه خدا می آموزد گناہانی را که پیش کرده ای و آنچه را که عقب انداخته ای ۲- سوره فتح آیه پنجم تا آنکه مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را داخل گرداند در بهشتهایی که از زیر آن نهرها جریان دارد [.....])

صفحه : ۱۲۷

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ مَقْصُودٌ يَا كَفَّارٌ قَرِيشُنَا يَا يَهُودِيَانِ يَا مُطَلِقُ كَفَّارٌ كَمَا فِي زَمَانِ حَضْرَتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَدَانُوا أَنَّهَا خُودَ الرَّعَالِ وَدَانِشْمَنْدِ مِيدَانِشْتَنْدِ وَ مُؤْمِنِينَ اصْحَابِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ عِمَارٍ وَ صَهْبِ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ غَيْرِ اَيْنَانِ چُونِ فَقِيرٍ وَ بِي مَالِ بَدَانْدِ دَرِ نَظَرِ كَفَّارِ حَقِيرٍ وَ ضَعِيفِ مِينْمُودَنْدِ وَ خُودَ رَا نَظَرَ بِي اَيْنَكِهْ صَاحِبِ مَالِ وَ ثَرَوْتِ وَ عَشِيرَهْ مِيدَانِشْتَنْدِ بَزْرَگِ وَ دَانِشْمَنْدِ مِي پِنْدَاشْتَنْدِ اَيْنَكِهْ بُوْدِ كِهْ بَرَا اِغْوَايِ مُؤْمِنِينَ بَاتَانِ مِي گُفْتَنْدِ اِگَرِ دَرِ پِيروِي مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَضِيلَتِ وَ سَعَادَتِي بُوْدِ مَا كِهْ اَزِ شَمَا دَانَا تَرِ وَ دَانِشْمَنْدِ تَرِيمِ دَرِ اِيْمَانِ بَرِ شَمَا سَبَقْتِ مِيگِرْفَتِيمِ.

وَ اِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيمٌ اَيَهْ خَبَرِ مِي دَهْدِ كِهْ چُونِ كَفَّارِ بَسُوِي سَعَادَتِ وَ فَضِيلَتِ خُودِ رَاهِ نِيَا فْتَنْدِ وَ هِدَايَتِ نَگَرْدِيدَنْدِ وَ كِبَرِ وَ عَصَبِيَّتِ اَنهَا نَگَدَاشْتِ كِهْ نُوْرِ قُرْآنِ دَرِ قُلُوْبِ اَنَانِ طَلُوْعِ نَمَايِدِ وَ بَحْقَايَتِ قُرْآنِ اِعْتِرَافِ كَنْنَدِ اَيْنَكِهْ اَسْتِ كِهْ تَجَاهِلِ مِي كَنْنَدِ وَ گُوِيَنْدِ اَيْنَكِهْ قُرْآنِ اِفْتِرَايِي اَسْتِ كِهْ مُحَمَّدِ بَخْدَا نَسَبْتِ مِي دَهْدِ وَ اَيْنَكِهْ اَيَهْ نَظِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى اَسْتِ كِهْ حَكَايَتِ اَزِ كَفَّارِ فَرْمُوْدَهْ (اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ) سُوْرَهْ اِنْعَامِ اَيَهْ ۲۵ عِنِي كَفَّارِ مِي گُفْتَنْدِ نِيَسْتِ اَيْنَكِهْ قُرْآنِ مَگَرِ دَرُوْعِ هَايِ پِيَشِيْنِيَانِ.

وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِيْنَ مَرْجِعِ ضَمِيْرِ (مِنْ قَبْلِهِ) قُرْآنِ اَسْتِ كِهْ پِيَشِ اَزِ نَزُوْلِ قُرْآنِ كِتَابِ مُوسَى كِهْ تُوْرَاةٌ بُوْدِ اَزِ جَانِبِ حَقِّ تَعَالَى فَرُوْدِ اَمَدِ كِهْ دَرِ اَنِ وَقْتِ پِيَشِ رُوِ وَ مَقْدَمِ بُوْدِ بَرِ تَمَامِ كَتَبِ اَسْمَانِيِ وَ بَرَايِ مَرْدَمِ رَحْمَتِ بُوْدِ كِهْ طَرِيْقِ هِدَايَتِ اَزِ الْوَاْحِ تُوْرَاةٌ يِيَا بَنْدِ وَ بَا نِ هِدَايَتِ گَرْدَنْدِ وَ اَيْنَكِهْ كِتَابِ عِنِي قُرْآنِ كِهْ بَزْبَانِ عَرَبِيِ فَصِيْحِ اَسْتِ تَصْدِيْقِ مِينَمَايِدِ اَنچِهْ رَا كِهْ دَرِ تُوْرَاتِ وَ سَاَثَرِ كَتَبِ اَسْمَانِيِ ثَبْتِ گَرْدِيْدَهْ تَا اَنَكِهْ مَخَالِفِيْنَ رَا اَزِ عَذَابِ دُنْيَا وَ اَخْرَتِ بَتْرَسَاَنْدِ وَ كَفَّارِ وَ مُشْرِكِيْنَ رَا تَهْدِيْدِ نَمَايِدِ وَ نِيَزِ مُؤْمِنِيْنَ وَ

صفحه : ۱۲۸

نِيكُو كَارَانِ رَا بِي بَهْشْتِ وَ مَقَامَاتِيِ كِهْ بَرَايِ اَنَانِ پِيَا دَاشِ عَمَلِ نِيكُشَانِ مَهِيَا گَرْدِيْدَهْ بَشَارَتِ دَهْدِ اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ پَسِ اَزِ تَهْدِيْدِ مَخَالِفِيْنَ وَ بَشَارَتِ بِيْمُؤْمِنِيْنَ نِيكُو كَارِ دَرِ مَقَامِ بِيَانِ صِفَاتِ مُؤْمِنِيْنَ ثَابِتِ قَدَمِ بَرَا مَدَهْ كِهْ اَنَانِ كِيَاَنْدِ وَ پِيَا دَاشِ عَمَلِ نِيكِ اَنَانِ چِيَسْتِ (مُحْسِنِيْنَ) كَسَاْنِيِ مِي بَا شَنْدِ كِهْ بَزْبَانِ گُفْتَنْدِ وَ بَقْلَبِ تَصْدِيْقِ نَمُودَنْدِ كِهْ پَرُوْرِدِ گَارِ وَ اَفْرِيْنَنْدِهْ مَا خُودَا اَسْتِ وَ پَسِ اَزِ اَنِ دَرِ اِيْمَانِ اسْتِقَامَتِ نَمُودَنْدِ وَ ثَابِتِ قَدَمِ مَانْدَنْدِ وَ اَزِ جَادَهْ شَرِيْعَتِ مَنَحْرَفِ نَگَرْدِيدَنْدِ چُنِيْنَ كَسَاْنِيِ كِهْ دَرِ اِيْمَانِ وَ عَمَلِ ثَابِتِ قَدَمِ مَانْدَنْدِ بَرِ چُنِيْنَ اشْخَاصِيِ دِيْگَرِ نِهْ خُوفِيِ اَسْتِ كِهْ اَزِ اَيْنِدِهْ تَرَسْنَا كِ بَا شَنْدِ وَ نِهْ حَزْنِيِ اَسْتِ كِهْ بَرِ گَزْدِشْتِهْ مَتَأَسَفِ وَ مَحْزُونِ گَرْدَنْدِ شَايِدِ مَقْصُودِ اَزِ عَدَمِ خُوفِ وَ حَزْنِ نَسَبْتِ بِيْمُؤْمِنِيْنَ ثَابِتِ قَدَمِ خُوفِ وَ حَزْنِ دَرِ اَمُوْرِ اَخْرُوِيِ بَا شَدْ كِهْ اَنَانِ دَرِ قِيَاْمَتِ دَرِ جُوَارِ قَرْبِ اَلْهِيِ قَرَارِ گَرَفْتِهْ وَ اَزِ فَرْعِ اَكْبَرِ اَنِ رُوْزِ دَرِ اِمَاَنْدِ دَرِ اَنجَا دِيْگَرِ اَنَانِ رَا نِهْ خُوفِيِ اَسْتِ اَزِ عَذَابِ وَ نِهْ مَحْزُونَنْدِ چُونِ اَيَهْ اِطْلَاقِ دَاْرِدِ شَايِدِ نَفِيِ خُوفِ وَ حَزْنِ اَزِ نِيكُو كَارَانِ اَعْمِ بَا شَدْ كِهْ شَاْمَلِ گَرْدَدِ دُنْيَا وَ اَخْرَتِ اَنَانِ رَا كِهْ چُنِيْنَ اشْخَاصِيِ دَرِ دُنْيَا بَرَايِ اَنَانِ خُوفِيِ اَزِ اَيْنِدِهْ نِيَسْتِ زِيْرَا كَسِيِ كِهْ اَزِ خُودَا تَرَسِيْدِ اَزِ هِيْجِ چِيْزِ نَمِيِ تَرَسْدِ وَ خُودِ رَا دَرِ حَصْنِ (لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ) مَتَحَصْنِ مِي بِيْنْدِ وَ نِيَزِ بَرَايِ اَنهَا حَزْنِيِ هَمِ نِيَسْتِ زِيْرَا كَسِيِ كِهْ دَلِ بَخْدَا بَسْتِ وَ هَدَفِ وَ اَرْزُوِيِ اَوْ رَسِيْدِنِ بِلِقَاءِ حَقِّ تَعَالَى شَدْ دِيْگَرِ اَزِ فُقْدَانِ چِيْزِيِ اَزِ اَمُوْرِ دُنْيَا مَحْزُونِ نَمِيْگَرْدَدِ بَلَكِهْ دَاخِلِ كَسَاْنِيِ گَرْدِيْدَهْ كِهْ دَرِ بَارِهْ اَوْ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) صَادِقِ مِي آيِدِ.

بَايِدِ دَاَنْسْتِ كِهْ اِنْسَانِ بِي كَمَالِ اِيْمَانِ وَ يَقِيْنِ فَاَثْرِ نَمِيِ گَرْدَدِ مَگَرِ دَرِ اَثْرِ مَتَاْنَتِ وَ اسْتِقَامَتِ وَ مَجْرَدِ اَقْرَارِ زَبَاْنِيِ وَ تَصْدِيْقِ قَلْبِيِ دَرِ كَمَالِ اِيْمَانِ كَاْفِيِ نِيَسْتِ مُؤْمِنِ كَامَلِ

صفحه : ۱۲۹

انسانی است که آنچه سدّ راه او است شکسته و از آن گذر نموده و بمرتب (عین یقین) یا (حق یقین) رسیده و آن وقتی وی را میسر می‌گردد که با یک اراده متین و استقامت در عمل همراه باشد.

آری متانت و استقامت است که کوه‌های مشکلات که دمبدم در مقابل او رژه میدهند و سدّ راه وی گردیده‌اند از جا کنده و زیر پا هموار نموده و راه او را باز می‌گرداند هر قدر نفس ضعیف باشد در اثر ثبات و مجاهده قوی می‌گردد.

خلاصه تحصیل ایمان کامل منوط بمتانت و استقامت و ثبات است که شخص در مقام مجاهده و جهاد با نفس برآید و طریق شیاطین را به بندد تا آنکه راه تردّد ملائکه در قلب وی بازگردد و بمقام نفس مطمئنّه برسد آن وقت چنین کس را مؤمن کامل گویند و مصداق اینکه آیه می‌گردد که دیگر برای وی خوف و حزنی نیست.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مَزِيَّت و كرامت دیگری که در اینکه آیه راجع به نیکوکاران و کسانی که در ایمان استقامت دارند تذکر می‌دهد اینکه است که چنین اشخاصی از یاران بهشتند یعنی بهشت نامزد آنان است و همیشه در بهشت متمکن و جاویدانند و بهشت و خلود در آن پاداش اعمال نیکوی آنها است که در دنیا اقرار بوحدانیت خدا نمودند و در ایمان راسخ و پا برجا ماندند و هیچ تزلزلی در یقین و ایمان آنان در حیات دنیا پدید نگردید.

صفحه : ۱۳۰

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

وَصَيَّرْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَفْ لَكُمْمَا أَتَعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلُكُ آمِنَ إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدَهَبْتُمْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰) وَ اذْكَرَ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِن خَلْفِهِ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأَفَّكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعْبُدْنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳)

صفحه : ۱۳۱

ترجمه

بانسان توصیه نمودیم که پسر و مادرش نیکویی بنماید مادرش وی را بکراهت حمل کرد و وضع حمل نمود او را بکراهت (و)

سختی) و حمل او و از شیر باز گرفتن او سی ماهست تا وقتی که برسد بکمال قوت خود و بچهل سالگی رسید گفت پروردگارا بمن الهام نما که شکر کنم ترا که نعمت بخشیدی بمن و بر پدر و مادر من و اینکه عمل شایسته نمایم که موجب رضا و پسند تو باشد و اصلاح کن مرا در ذرّیه من (یعنی اولاد صالح بمن عطاء نما) و محققا من بازگشت نمودم بسوی تو و بحقیقت من از مسلمانانم (۱۵)

اینکه گروه کسانی می‌باشند که از آنان قبول میکنیم بهتر از آنچه را که عمل کرده‌اند و از گناهان آنها درمیگذریم (و آنها) از اصحاب بهشت باشند و اینکه وعده وعده صدق است که بآنها در دنیا وعده داده میشد (۱۶)

و آن کسی که پیدر و مادرش گفت (اف) بر شما آیا وعده میدهید مرا که (از کفر خارج شوم و ایمان آورم) محققا قرنهایی گذشته (و قیامت نیامده) و پدر و مادر بخدا استغاثه می‌کنند (و بوی) گویند وای بر تو ایمان آور وعده خدا حق است (در پاسخ) می‌گویند نیست اینکه مگر افسانه پیشینیان (۱۷)

اینکه گروه (از مردم) کسانی می‌باشند که محقق شده بر آنها کلمه عذاب و در زمره اممی می‌باشند که پیش از آنها بودند از جن و انس و بدرستی که آنان زیان کارانند (۱۸)

و برای تمام اینها درجاتی است از آنچه عمل کرده‌اند تا اینکه خداوند (بهر کسی جزای) عملش را تمام بدهد و آنها ستم گردیده نشوند (۱۹)

و یاد کن روزی را که

صفحه : ۱۳۲

کافرین بر آتش جهنم عرضه کرده شوند (و بآنان گفته شود) صرف نمودید چیزهای پاکیزه خود را در زندگانی دنیای خودتان و از آن تمتع (طبیعی) گرفتید پس امروز جزاء داده میشوید عذاب خواری و رسوایی بسبب آنچه بودید بدون استحقاق در زمین تکبر کننده گان و برای آنکه فاسق (و گنه کار) بودید (۲۰)

ای محمّد یاد کن برادر عاد را یعنی (هود علیه السّلام) را وقتی که ترسانید و تهدید نمود قوم خود را در وادی پر ریک و انبوه شده و محققا پیمبرانی پیشتر از (هود علیه السّلام) و بعد از او آمده و بآنان گفته بودند عبادت نکنید مگر خدا را بدرستی من می‌ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (قیامت) (۲۱)

(قوم عاد بهود علیه السّلام) گفتند آیا تو آمده‌ای که ما را از خدا یانمان بگردانی پس اگر راست می‌گویی بیاور آنچه را که بما از عذاب وعده می‌دهی (۲۲)

(هود علیه السّلام) گفت محققا علم بوقوع (قیامت) نزد خدا است و من تبلیغ می‌کنم شما را بآنچه فرستاده شده‌ام بآن و لکن می‌بینم شما را گروهی که نادانی می‌کنید (۲۳)

توضیح آیات

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِإِحْسَانٍ حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتَهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ چُون اساس زندگانی بشر و کامیابی و ترقیات انسان روی پایه اتفاق و محبت و معاونت بهم نوع خود قرار گرفته و نزدیکترین اشخاص به آدمی پدر و مادر ویند که از علل مادی وجود او بشمار می‌روند اینکه است که خدای متعال بانسان توصیه و سفارش می‌فرماید که به پدر و مادر خود نیکی بنماید.

مخصوصا مادر که محبت مادر نسبت بفرزند یکی از عجائب عالم و از اسرار خلقت بشمار میرود زیرا که با وجود آن همه دردها و

بهمین جماعتی است که در آیه بالا- بعض اوصاف آنان را بیان نمود در اینکه آیه در مقام پاداش اعمال نیک و حسن نیت آنها برآمده که ما از چنین اشخاصی قبول میکنیم و می‌پذیریم از آنان بهتر از آنچه عمل نموده‌اند

صفحه : ۱۳۵

و از گناهان آنها میگذریم و خدا بچنین اشخاصی وعده بهشت داده و وعده خدا صدق و محقق الوقوع و تخلف ناپذیر است. از اینکه آیه چنین استخراج میشود که اینهمه لطف و مرحمتی که نسبت بچنین اشخاصی نموده بازاء سه عمل نیک آنها است. (اول) احسان پیدر و مادر (دوم) دعاء و نیازمندی آنان از بی‌نیاز مطلق که موقف گردند بشکر نعمت‌هایی که نسبت بخود و والدین آنها عطاء نموده (سوم) توبه و بازگشت نمودن آنها از مخالفت بموافقت هر گاه گناه و خطایی از آنان صادر شده باشد زیرا که دعاء و التجاء بدر گاه قادر مطلق و نیز توبه و پشیمانی از خطاء دو دری است از درهای رحمت الهی چنانچه اشاره بعلو مرتبه دعا دارد قوله تعالی (قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ) سوره الفرقان آیه ۷۷ خطاب برسولش نموده که (بمردم بگو اگر دعاء شما نبود پروردگار من بشما اعتنایی نداشت و راجع بتوبه فرموده (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) سوره (فرقان) آیه (۸۰) راجع بتوبه کنندگان فرموده خداوند علاوه بر اینکه گناهان آنان را می‌بخشد بدیهای عملشان را تبدیل بحسنات مینماید. (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) شاید بیان حال آنان است که چنین اشخاص بمقام سلم و تسلیم رسیده‌اند لکن اگر انسان بعد از رشد و بلوغ در بیراهه افتاد و باغواء شیطان و نفس اماره آن گوهر گران‌بهایی که مبدء عالم در باطن او بودیعه گذارده بود تلف گردانید بعکس آن دسته اول بجای نیکی و احسان به پدر و مادر میگوید (اف لکما) در مفردات در لغت (اف) گفته) (اصل الاف کل مستقذر من وسخ و قلامه ظفر و ما یجری مجراهما) پایان وسخ بمعنی چرکی است (و قلامه ظفر) ناخنی است که میگیرند و اینکه معنی اصل کلمه (اف) است لکن در استعمال عرفی (اف) گفته میشود هر چیزی که بخواهند آن را خفیف و بی‌قدر گردانند مثل قوله تعالی (أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ

صفحه : ۱۳۶

من دُونَ اللَّهِ) سوره انبیاء آیه ۶۷ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره عبد الرحمن بن ابی بکر فرود آمده که وقتی پدر و مادر بوی گفتند ایمان آور بعد از توهین بآنها بکلمه (اف) گفت شما عبد الله جدعان و مشایخ قریش از مرده‌ها را زنده کنید تا من از آنها سؤال کنم اینکه راجع بمبدء می‌گویید اگر آنان نیز تصدیق نمودند من ایمان می‌آورم آنها در حال استغاثه بوی گفتند وای بر تو ایمان بیاور بدرستی و حقیقت وعده خدا حق است او در جواب میگفت اینکه وعده‌هایی که شما میدهید از اوضاع قیامت اینها نیست مگر همان افسانه‌های پیشینیان.

(خلاصه) شأن آیه هر چه باشد چنانچه گفته شد آیه مطلق است و در مقام حال اینکه قسم از مردمانی که عاق والدین و منکر معاد و زنده شدن در قیامت و ثواب و عقاب و گفتار پیمبرانند و کلمات وحی را افسانه می‌پندارند و نیز پیدر و مادر هر گاه در مقام اندرز و خیر خواهی آنان برآیند توهین نموده و سخن آنان را لغو می‌پندارند و آنها از راه بیچارگی که نمیتوانند اولاد خود را در اثر مخالفت در آتش و عذاب ببینند بخدا استغاثه می‌نمایند و هدایت فرزندشان را طلب می‌نمایند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (اولئك) اشاره باشخاصی است که در آیه بالا وصف آنان را نمود که چنین مردمانی از جن و انس برای آنان محقق گردیده کلمه عذاب آری کسی که منکر مبدء و معاد گردد و پیدر و مادر توهین نماید و سخنان مهر آمیز و صلاح بین آنان را افسانه پندارد بدون آنکه در مقام برآید و رجوع بعقل خود کند تا آنکه از روی برهان و دلیل عقل شهادت دهد بر صدق گفتار پیمبران و حقوق پدر و مادر را نگاه دارد بلکه بخدعه

نفس و اغواء شیطان فریب خورده و خود را باسفل سافلین طبیعت پرتاب نموده برای چنین اشخاصی چه گذشتگان از امم سابقه باشند چه

صفحه : ۱۳۷

آینده گان و چه مردمان حاضر از جن و انس عذاب محقق و ثابت گردیده و اینان زیانکارانند که عمر گرانبهای خود را اسیر سرپنجه قوای شهویّه و غضبیّه نموده زیرا که همان کفر آنان منشأ عذاب آنها گردیده و در باطن خودشان در اثر کفر جهنم را افروخته گردانیده‌اند.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظَلِّمُونَ (واو) در (و لکل) عطف بدو آیه بالا است که آیه اول آن اشخاصی که بعد بلوغ و رشد ایمان آوردند و تسلیم امر حق تعالی گردیده و از خدا موفقیت برای خود و والدین خود طلبیدند و توبه و بازگشت بحق تعالی نمودند و آن دسته دوم که بعکس پیدر و مادر توهین نموده و منکر معاد گردیدند برای هر یک از آنان درجه‌ای است از درجات صعود بقدر عملشان یا درجه‌ای است از درجات نزول که آن هم نیز بمیزان عملشان میباشد و جزای عمل هر کسی بالتمام و کمال داده میشود و از حق احدی کاسته نمیگردد تا آنکه بر او ستم شده باشد در سوره زلزله آیه ۷ فرموده:

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) خلاصه ظاهراً آیه اشاره باین است که درجات ناشی از اعمال است و چون مردم در عمل تفاوت بسیار دارند اینکه است که در درجات نیز تفاوت بسیار دارند و درجه هر کسی روی میزان اعمال و صفات و اخلاق وی تعیین گردیده که در واقع خودش در حیات و زندگانی دنیوی خود بنا نهاده.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که انسان در اعمال خود مختار است زیرا که (لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا) مشعر بر اینکه است که درجه هر کسی در قیامت ناشی از عمل خود او است و بوی ظلم و ستم نشده اگر آدمی در عمل مجبور بود چگونه درجه او ناشی از عملش و متفرع بر کردارش میگردد و هر گاه درجه او اسفل سافلین گردیده چگونه صحیح بود که گفته شود بر او ستم نشده بلکه ظلمی بالاتر از اینکه تصوّر نداشت که انسان را مجبور گردانند بر اعمال نکوهیده‌ای پس از آن وی را در درجه عذاب واقع گردانند و باو گفته شود اینکه کیفر مجازات

صفحه : ۱۳۸

اعمال بد تو است.

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ آیه در مقام بیان عذاب روز قیامت است که وقتی آتش دوزخ عرضه میشود بر کافرین یعنی آتش جهنم رو بانان آرد بانها گفته میشود آن چیزها و نعمت‌های نیکی که در دنیا بشما عطاء شده بود چه از نعمت‌های خارجی مثل سلامتی بدن و مال و ثروت و اطعمه‌های لذیذ و چه از نعمت‌های باطنی مثل عقل، هوش ذکاوت، شجاعت و غیر اینها را در غیر محل خود که بایستی بانها سعادت و فضیلت و کمال انسانیت خود را تحصیل نمائید صرف گردانیدید و تمام آنها را صرف تمتعات نفسانی نمودید و چون کفران نعمت کردید امروز که روز قیامت است بایستی بکیفر اعمال نکوهیده که در دنیا نمودید و از روی کبر و متیّت زیر بار اطاعت و فرمان حق تعالی نرفتید و مشغول فسق و فجور گردیدید بچشید عذاب خوار کننده را (جزاء و فاقاً) چون جزاء بایستی موافق عمل باشد مجازات کبر خواری است و مجازات فسق عذاب است اینکه است که فرمود (عذاب الهون) از (سدى) که یکی از روایات و مفسرین سنیهها است چنین نقل می‌کنند که گوید عادت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اینکه بود که هر وقت سفر می‌رفت آخرین کسی را که وداع می‌کرد فاطمه «ع» بود و وقتی برمیگشت اولین کسی را که ملاقات می‌کرد

فاطمه بود روزی از سفر برگشت بعبادت معهود وقتی بدر خانه فاطمه «ع» رسید دید پرده گلیمی برسم تجمل و زینت بدر خانه خود آویخته وقتی حضرت پرده را دید برگشت فاطمه «ع» بعد از آنکه قدری انتظار کشید و دید پدرش نیامد رفت بحجره رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و گفت چرا ترک عادت کردید و مرا از دیدارت محروم گردانیدی فرمود آمدم درب خانه تو دیدم پرده‌ای آویخته‌ای برگشتم اینها عادت جبابره است آل محمّد را با زینت دنیا چه کار است من بسیار متنفرم فاطمه «ع» پرده را خدمت پدر فرستاد

صفحه : ۱۳۹

و پس از آن بقناعت و سختی می‌گذرانید. (منهج) و اذکر أخوا عادٍ إذ أندر قومہ بالأحقافِ خطاب بر رسول خود نموده‌ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم یاد کن برادر عاد یعنی (هود نبی علیه السلام) را گویند هود علیه السلام برادر نسبی عاد یا از قبیله عاد بود که بوی امر شد ای هود بترسان و تهدید کن قبیله خود را (بالاحقاف) (احقاف) جمع (حقف) بمعنی رمل مستطیل مایل باعوجاج است و آن ریگستانی بوده نزدیک حضر موت در ولایت یمن مشرف بر دریای عمان و آن موضع را شجر گویند و گویند احقاف یک محلی است میان عمان و مهربه و اهل آن وادی اهل خيام بودند از قبیله‌های ارم که در بادیه می‌نشستند و هود علیه السلام برای ارشاد آنها مبعوث گردید.

وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فِي ذَلِكَ جَمَلَةٌ مَفْسِرِينَ چندان احتمال داده‌اند شاید جمله حالیه باشد یعنی هود علیه السلام برسات برای اهل بادیه مبعوث گردید در حالی که پیمبرانی پیش از هود علیه السلام (وَمِنْ خَلْفِهِ) و بعد از او برای ارشاد مردم بتوحید و پرستش خدای یکتا آمده بودند.

و ممکن است جمله معترضه باشد نه حالیه (أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) خلاصه خدای سبحان هود علیه السلام را برسات بگروه عادیان فرستاد و هود آنان را پرستش خدای یکتا دعوت نمود که عبادت و پرستش ننمائید مگر او را زیرا که فقط مستحق پرستش او است و بس و گوش زد آنها نمود که اگر بر خدا شریک قرار دهید من بر شما می‌ترسم از عذاب روز بزرگ.

اهل عاد گفتند ای هود (أَجِئْنَا لِتَأْفِكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا) آیا آمده‌ای که ما را از خدایان ما بگردانی (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ) همیشه وعده عذاب بما می‌دهی اگر راست می‌گویی اینکه عذاب را برای ما بیاور. قالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

صفحه : ۱۴۰

هود علیه السلام در پاسخ اعتراض آنان گفت علم بموقع عذاب نزد خدا است من بشما میرسانم آن اندازه‌ای را که بمن ارسال گردیده و مأمور گردیده‌ام که بشما ابلاغ نمایم که ایمان آرید و مطیع فرمان خدا گردید و چون شما مردمان جاهل و نادان میباشید و اطلاعی از عاقبت اعمال نکوهیده خود ندارید و نمیدانید که پیمبران از طرف حق تعالی ارسال گردیده‌اند که مردم را از عذابی که در اثر طغیان و کفر آنها بروز مینماید آنها را تهدید نموده و بترسانند لکن نه وقوع عذاب و نه رفع آن هیچ یک بدست پیمبران نیست.

پس از آنکه از سخن هود علیه السلام و وعد و وعید او متنبه نگردیدند و بر طغیان خود افزودند چنانچه مفسرین گفته‌اند خدای متعال آنان را بقحطی مبتلا نمود و سه سال برای آنها باران نیامد که شاید متنبه گردند و حضرت هود علیه السلام بآنان میگفت ایمان آرید تا خدا بشما باران فرستد و گر نه عوض باران بر شما عذاب ریزان خواهد شد بالاخره از راه اضطرار بمحل کعبه که آن

وقت پشته ریگ سرخ رنگی بود پناه بردند و مرتد نامی که یکی از تابعین هود علیه السلام بود بآنها گفت بحضرت هود علیه السلام ایمان آرید تا از اینکه بلا نجات یابید و بدعای شما باران نخواهد آمد عادیان بسخن او اعتنا نمودند و او را حبس نمودند خلاصه اهل عاد در آن موضع مشغول شدند بدعاء و طلب باران نمودند آن وقت سه قطعه ابر پدید گردید و صدایی شنیدند که یکی از اینکه سه قطعه ابر را اختیار کنید اینان ابر سیاه را که مانند دل خودشان سیاه بود بگمان اینکه ابر سیاه بیشتر باران دارد اختیار نمودند.

صفحه : ۱۴۱

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۴ تا ۳۵]

اشاره

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مِّمَّطْرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِيْنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵) وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيهَا مَا مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَيَّرْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْلَا نَصِيْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)

وَ إِذْ صَيَّرْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجْرِّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَ مَن لَّا يُجِبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۲) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعْبُدْهُ بَخْلِقْهُمْ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا قَالِ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعِيَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

صفحه : ۱۴۲

ترجمه

پس چون گروه عاد دیدند ابر پهن شده و صحرا و رودخانه‌هایشان را گرفته گفتند اینکه ابری است که باران آرد. (هود علیه السلام) گفت بلکه اینکه آن عذابی است که بآن عجله می‌کردید اینکه بادی است که در آن عذاب دردناک است (۲۴) و باذن پروردگار هر چیزی را هلاک می‌گرداند پس صبح کردند در حالی که دیده نمی‌شد مگر منزلهایشان (همه هلاک شده بودند) چنین پاداش می‌دهیم گروه ستم‌کاران را (۲۵)

محققا قوم عاد را متمکن گردانیده بودیم بآنچه را که شما را متمکن نگردانیدیم و برای آنان قرار دادیم گوش و چشم و قلب پس

بی‌نیاز نمود آنها را (از عذاب) نه گوش و نه چشم و نه قلب آنها زیرا که آنان جماعتی بودند که آیات خدا را انکار می‌نمودند و آنها را فرو گرفت آنچه را که بآن استهزاء و مسخره می‌نمودند (۲۶)

(خطاب بکفار است که) بحقیقت ما هلاک گردانیدیم آنچه اطراف شما بود از قریه‌ها و ما مکرر گردانیدیم آیات را شاید آنان باز گردند (۲۷)

پس چرا آنها را یاری نمودند آن کسانی که بغیر خدا بآنها نزدیکی می‌جستند و آنان را اله و اله خود قرار میدادند بلکه (در موقع عذاب) گم شدند (و پدیدار نبودند) و اینکه است دروغ آنها و آنچه را که افتراء می‌زنند (۲۸)

و ای

صفحه : ۱۴۳

محمد یاد کن وقتی که گروهی از جن را بسوی تو گردانیدیم که استماع قرآن مینمودند و چون حاضر شدند گفتند خاموش باشید و (بشنوید) و چون آیات را شنیدند بسوی قوم خود برگشتند در حالی که آنان تهدید کننده گان بودند (۲۹)

(جئان) گفتند ای گروه جنیان بدرستی ما شنیدیم کتابی که بعد از موسی علیه السلام فرود آمده (که آن کتاب) تصدیق کننده آن چیزی است که پیش از او بوده و آن کتاب (قرآن) راه‌نمایی میکند بسوی حق و مینماید راه راست را (۳۰)

(و نیز جنیان با هم گفتند) ای گروه ما اجابت کنید خواننده بسوی خدا (محمد را صلی الله علیه و اله و سلم) و باو ایمان آورید تا خدای تعالی بپامزد گناهان شما را و از عذاب دردناک در پناه او باشید (۳۱)

کسی که اجابت نکند داعی الی الله را (چنین کسی) نتواند احدی را در زمین عاجز نماید و نه برای او دوستانی است غیر از خدا و اینکه جماعت در گمراهی آشکارند (۳۲)

آیا کفار ندیدند و ندانستند که خدایی که (بقدرت کامله خود) آسمانها و زمین را آفریده و در خلقت آنها خسته گی و آزار نکشیده (چنین کس قدرت) دارد که مرده‌ها را نیز زنده گرداند آری محققا او بر هر چیزی توانا است (۳۳)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم یاد کن روزی را که کفار بر آتش جهنم عرضه شوند (و بآنان گفته شود) آیا براستی و حقیقت اینکه آتشی نیست که بشما وعده داده شده (در پاسخ گویند) آری قسم پروردگار ما آن گاه (خازن جهنم بآنها گوید) پس بچشید عذاب را بسبب آنکه کافر شدید (۳۴)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم صبر کن بر جفای کفار همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودند و عجله نکن در عذاب آنها گویا آنها می‌بینند روزی را که بآنها وعده داده شده (۳۵) که (در دنیا) درنگ نکردند مگر یک ساعتی از روز (اینکه هایی که در اینکه سوره گفته شد) تبلیغی است پس آیا هلاک گردیده میشوند مگر گروه گنه کاران

صفحه : ۱۴۴

توضیح آیات

اشاره

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ گروه عاد وقتی دیدند سه قطعه

ابر بالای سر آنان پدید گردید گفتند اینکه ابری است که از آن باران ریزش میکند و بآن منتفع میگردیم لکن گمان آنها درست نبود بلکه بعکس آن ابر باعث هلاکت آنها گردید و آن همان عذاب عظیمی بود که حضرت (هود) علیه السلام قبلاً بآنها خیر داده که اگر ایمان نیاورید و عبادت نکنید مگر خدای یکتا را مبتلا میگردید بعذاب بزرگ و آنان از روی جهالت و نفهمی باور ننموده و گفتند اگر راست می گویی بیاور آن عذابی را که بما وعده میدهی و شاید (بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ) سخن هود باشد وقتی که ابر بالا آمد حضرت هود گفت اینکه همان ابری است که در آن عذابی است که بآن عجله مینمودید.

خلاصه چنانچه مفسرین گویند در آن ابر بادی بود و چنان وزیدن گرفت که آنان را مستأصل نمود و اموال و حیوانات و تمام اثاثیه آنها را پراکنده گردانید و خود آنان را نیز هلاک نمود.

بروایت منهج از عمر و بن میمون است که گفته آن باد خیمه‌ها و شتران را با هودجهای آنها بالای هوا میبرد و مانند ملخ در هوا پرواز میداد و بروایت دیگر اول کسی از آنها که آن عذاب را مشاهده نمود زنی بود که بآنها گفت بادی میبینم که در آن شعله‌های آتش است و هود علیه السلام مؤمنین را از میان آنان بیرون برد وقتی همین باد بمؤمنین میخورد روح آنها را تازه مینمود و بدن آنان را نرم میگردانید و از آن لذت و راحتی میبردند و محظوظ میگردیدند.

آری بایستی چنین باشد زیرا که تمام موجودات قشون خدا و زیر فرمان اویند با دشمنان خدا دشمن و با دوستان خدا دوستند و مسخر امر حق تعالی و منتظر فرمانند و اگر چهار صباحی با دشمنان خدا موافقت نمایند و آنها

صفحه : ۱۴۵

بدلخواه خود روزگاری را بگذرانند از روی حکمتی است که مرّبی عالم بآنها مهلت داده که عالم دنیا تعمیر گردد گویند وقتی عادیان از شدت وزیدن باد مستأصل گردیدند در منزلهای خود رفتند و درب را روی خود بستند و باین وسیله گمان کردند از عذاب خدا میتوانند فرار نمایند باد شدت نمود و درب‌ها را از جای کند و هفت شبانه روز می‌وزید و پشته‌های ریگ احقاف را بر آنان میریخت تا همه در زیر آن پنهان گردیدند و هلاک شدند.

فَأَصْبَحُوا لَا- يَرِي إِلَّا مَسَاكِنَهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ و گروه عادیان بعد از ورود اینکه عذاب الیم طوری مندک و نابود گردیدند که دیگر اثری از آنان پدیدار نبود مگر منزلها و محلی که در آن زندگانی مینمودند معلوم میشود پس از آرامش باد جسدهای آنها نیز مضمحل و ناپدید گردیده زیرا چنانچه گفته‌اند باد آنان را بلند میکرد و بکوه میزد تا آنکه بدنهای آنها را ریز ریز میگردانید بطوری که دیگر اثری از آنها ظاهر نمیگردید چنین است کیفر و مجازات گنهکاران که اضافه بر عذاب اخروی در دنیا نیز اگر حکمت اقتضاء نماید بایستی بمکافات اعمال و افعال خود برسند تا دیگران متنبه گردند.

وَلَقَدْ مَكَّنَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ (ان) در آیه نافییه است و خطاب باهل مکه است که ای قریش جماعت عاد از حیث مال و ثروت و قوت و بلندی قامت و استحکام در عمل متمکن تر از شما بودند گویند قوت جسمانی آنان بقدری شدید بوده که از کوه سنگ میکنند و برای خود خانه میساختند چنان تمکن و قوت و قدرتی بآنها دادیم که بشما نداده‌ایم و شاید (ان) زائده باشد اشاره به اینکه قوم عاد با اینکه قوت و زور و بازو و با آن عظمت جثه و استحکام منازل و بناء عالی نتوانستند خود را از بادی که ناشی از غضب الهی بود حفظ نمایند شما که ضعیف تر و ناتوان ترید چگونه از عذاب خدا

صفحه : ۱۴۶

احتراز نمی‌نمائید.

وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ

بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و با آنکه بآنها گوش شنوا و چشم بینا و قلب درآک دادیم یعنی آنان را از تمام شئون انسانی برخوردار نمودیم هم از جهت قوت و قدرت جسمانی و هم از جهت قوت نفسانی لکن با اینکه حال نتوانستند از نعمت‌های الهی خود را بهره‌مند گردانند و سعادت و فضیلت روحانی خود را تأمین نمایند بلکه نعمت‌های خود را در بیراهه صرف تعیشت‌های طبیعی خود نمودند و آیات خدا را منکر گردیدند و رسول الهی را مورد مسخره قرار دادند اینک بود که عاقبت کار آنها اینک شد که عذاب آنها را فرو گرفت و نتیجه استهزاء و سخریه آنان را بازگشت بخودشان نمود.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَيَّرْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (و لقد) عطف بآیه بالا است و اشاره به اینکه همین طوری که عادیان را در اثر مخالفت پیمبرشان هلاک گردانیدیم اهل قریه‌هایی که اطراف شما یعنی در اطراف مکه بودند آنان را نیز هلاک نمودیم و قوم (هود علیه السلام) را در یمن و قوم صالح علیه السلام در حجر، و ثمود در، سدوم و قوم لوط در راه شام که در رهگذار شما است به بینید و عبرت گیرید که پس از آنکه بر آنان آیات و نشانه‌های قدرت خود را مکرر نمایانیدیم که شاید آنان از کفر بایمان بازگردند وقتی بازنگشتند بکیفر اعمال خود مبتلا بعذاب گردیدند.

آیه اشاره باین است که خدا پیش از اتمام حجّت کسی را مبتلا به عذاب نمیگرداند آیات خود را مکرر میگرداند گاهی بمعجزه و گاهی بتهدید و انذار و گاهی بوعده بهشت و نعمت‌های بهشتی و گاهی نعمت‌ها و آثار قدرت خود را تذکر میدهد و گاهی بفقر و سختی مردم را مبتلا میگرداند و آنان را در فشار روزگار و می‌گذارد که شاید متنبه گردند و دست از لجاجت و خودسری بردارند پس از آنکه

صفحه : ۱۴۷

دانسته و فهمیده بنای انکار و ضدیت و اذیت به پیمبران و مؤمنین را گذاشتند آنان را بعذاب مستأصل میگرداند که شاید دیگران متنبه گردند.

فَلَوْلَا نَصِيْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكُمْ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ در مقام اعتراض بکفار برآمده که آنهایی که در اثر کفر و شرک گرفتار عذاب گردیدند و بگمان فاسد خود خدایانی را که ساخته شده دست خودشان بود پرستش مینمودند و میگفتند که (ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ) تا اینکه باین وسیله بخدا تقرب جویند (فلولا بمعنی فهلا است) پس چرا در موقع عذاب آنان را یاری نمودند.

(بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ) بلکه خدایان آنان در موقع عذاب گم شدند و مشرکین معبودان خود را نیافتند و همین است نتیجه دروغ آنها که بخدای یگانه افترا میزنند و شریک برای او قرار میدهند.

اشاره به اینکه اگر آنها منزلت و مقام و فضیلتی نزد خدا داشتند بایستی عبادت کننده‌گان را خود را از عذاب نجات دهند نه آنکه خودشان در عذاب مضمحل و نابود گردند.

وَ إِذْ صَيَّرْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ خُطَابٍ بَشَخِصِ رَسُولٍ است که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم یاد کن وقتی را که جماعتی از جتیان را بسوی تو گردانیدیم که استماع قرآن مینمودند.

بقول بعضی آنها از بلاد و مسکن خود بتوفیق الهی ملهم گردیدند که برای استماع قرآن حاضر گردند بقول دیگر وقتی شیاطین دیدند راه آسمان بسوی آنان بسته شده که هر گاه میخواستند بآسمان عروج نمایند بستاره شهاب رانده میشوند گفتند یک امر بزرگی در زمین واقع گردیده که راه آسمان را بروی ما بسته گردانیده در مقام تجسر

صفحه : ۱۴۸

برآمدند و در زمین می‌گشتند تا به‌تاهمه رسیدند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در وادی نخله ملاقات نمودند و استماع قرآن کردند و دانستند که سبب ممنوعیت آنها از صعود با آسمان همین بوده.

و در اینکه مقصود از (نفر) از جنیان چند عدد بوده گفتاری از مفسرین نقل شده از ابن عباس است که آنان هفت نفر بودند، دیگری گفته نه نفر بودند و ده نفر، و دوازده نفر، و هفتاد نفر نیز گفته شده لکن چون بقاعده عربیت (نفر) بر زیادتر از ده عده گفته نمی‌شود باین لحاظ باید یا ده نفر یا کمتر باشند.

(خلاصه وقتی جنیان برای استماع قرآن حاضر شدند با هم گفتند ساکت باشید و گوش دهید چون استماع نمودند بسوی قوم خود برگشتند در حالی که گروه خود را تهدید می‌نمودند گویند جنیان پس از استماع قرآن ایمان آوردند و مسائل چندی استفسار نمودند و حضرت آن چند نفر را برسالت برای قومشان تعیین فرمود.

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ وقتی بطائفه خود برگشتند گفتند ای قوم ما شنیدیم آیات کتابی را که بعد از موسی علیه السلام فرود آمده گویند آنان یهودی بودند یا نامی از انجیل نشنیده بودند یا بآن ایمان نداشتند اینکه بود که اسمی از انجیل نبردند وقتی جنیان برگشتند بقوم خود گفتند ما شنیدیم کتابی که تصدیق کننده کتب آسمانی و مشتمل بر حقایق انبیاء و راه‌نمای بحق و نماینده طریق مستقیم بود.

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ جنیان باز بطریق ارشاد خطاب بکسان خود نموده و گفتند ای قوم و عشیره ما اجابت کنید داعی الی الله را و باو ایمان آورید تا آنکه خدا گناهان شما را

صفحه : ۱۴۹

بیامرزد و شما را از عذاب سخت دردناک جهیم پناه دهد.

وَمَنْ لَا يُجِبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر کس اجابت نکند خواننده بسوی خدا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم را در اثر نافرمانی و اعراض از داعیان حق تعالی مبتلا گردد بعذاب و کی است که بتواند از عذاب خدا جلوگیری نماید و او را عاجز گرداند که نتواند عذاب کند و کسی که در مورد غضب و عذاب الهی واقع گردید و خود را از نظر رحمت او انداخت دیگر دوست و یار و یآوری برای او نیست که بتواند وی را از عذاب برهاند زیرا که تمام موجودات دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا می‌باشند و چنین کسانی در گمراهی هویدا قدم می‌زنند.

مفسرین راجع باین قضیه بالا چنین گفته‌اند که پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از وفات ابو طالب که حامی او بود سخت در مورد جفای قریش واقع گردید و میدانست که تبلیغ و دعوت او در دل سخت کفار قریش اثری ندارد چگونه ممکن بود سخنان او در دل سهمگین قریش که بر خلاف عادات چندین ساله آنان است نفوذ نماید.

اینکه بود که پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جان خود را در معرض خطر می‌بیند اگر چه از اینکه جهت هم وحشتی نداشت لکن برای اینکه وظیفه خود را انجام دهد در مقام حامی و پشتیبان برآمد و خواست مکه را ترک کند رو بطائف نمود که سه روز راه بود تا بمکه و در دامن کوه شهر سبز و خرمی واقع بود و طائفه ثقیف که دائیان او بودند در آنجا مسکن داشتند حضرت بگمان اینکه شاید باو کمک نمایند در آنجا نزول نمود.

و با سه نفر رئیس آنها بنام عبد یالیل، و مسعود و حبیب فرزندان عمرو وارد صحبت گردید و آنان را بیاری خود دعوت نمود ولی آنها علاوه بر اینکه دعوت او را نپذیرفتند مسخره و استهزایش نمودند و او باش را بر علیه او تحریک کردند.

صفحه : ۱۵۰

ثقیفها که مردمان ثروتمند بودند و با قریش داد و ستد داشتند و شهر آنان مرکز یکی از بزرگترین بتهای قریش بود و آن بت را (لات) مینامیدند تحمّل نمودند که آن مهمان خود را اقلاً بخوبی از نزد خود برانند.

پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وقتی دید دعوت او را نپذیرفتند از آنها تقاضا نمود که اینکه امر را پوشیده گردانند تا سبب تجزی قریش نگردد بعکس تقاضای او شورش نموده و او باش را تحریک کردند که او را سنگ باران نمایند تا آنکه پای مبارکش مجروح گردید و با پای مجروح و بدن خونین از شهر بیرونش کردند.

حضرت از شهر بیرون رفت و در بین راه باغی بود بنام نخله چند روزی در آنجا توقف نمود وقتی از شرّ او باش اهل طائف آسوده گردید دلش شکست احساساتش تحریک شد زیرا خود را بدون پناه و ملجأ میدید با اشک ریزان و دل بریان روی دل بخدای خود نمود و گفت:

(اللهم اليك اشكو ضعف قوتي و قله حيلتي و هواني على الناس يا ارحم الراحمين) چون پسران ربیعه چنین حال افسرده گی از او مشاهده نمودند، عرق قرابت آنها بحرکت آمده طبق انگوری بغلام نصرانی که نام او (عداس) بود دادند و نزد حضرتش فرستادند وقتی عداس طبق انگور را خدمتش گذاشت بسم الله گفت و بخوردن انگور مشغول گردید عداس حیرت زده بر او نگریست و گفت اهل اینک شهر چنین کلمه‌ای نمیگویند تو از کدام شهری گفت از مکّه ام حضرت فرمود تو از کدام شهری و دین تو چیست غلام گفت ترسایم یعنی عیسویم و از اهل نینوی گفت آیا از دهکده مرد پارسا یونس بن متی علیه السلام میباشی عداس پرسید چه میدانی که یونس کیست محمد صلی الله علیه و اله و سلم گفت یونس برادر من پیمبر بود من هم پیمبرم.

عداس وقتی اینکه سخن را شنید افتاد روی زمین و دست و پای پیمبر اکرم را بوسید فرزندان ربیعه از دور تماشا میکردند و تعجب می نمودند لکن دست از دین خود برنمیداشتند همین که عداس برگشت باو گفتند اینکه مرد تو را از دینت

صفحه : ۱۵۱

برنگرداند دین تو بهتر است غلام گفت من سخنی از او شنیدم که غیر از پیغمبر کسی نمیداند گفتند اینکه مرد ساحر و خدّاع است. خلاصه وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم از ایمان آوردن اهل طائف مأیوس گردید برگشت بمکه و چون بطن نخله فرود آمد و در شب بنماز تهجد و قرائت قرآن مشغول گردید آن وقت جنیان استماع قرآن نمودند و ایمان آوردند اینکه بود بیان آیه بالا که خدا خبر می دهد (وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ الْخَفِيَّ).

اینکه آیه و آیات سوره (جن) و غیر آن دو مطلب را بطور وضوح برای ما ثابت میگرداند یکی اینکه (جن) مقابل انس وجود دارد و غیر از نوع انسان بشمار میرود و دیگر آنکه نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم بر جن و انس رسالت داشت نه فقط بر افراد بشر.

و کسانی که تابع طبیعیین گردیده و منکر وجود جنند آیه را حمل بر معنی لغوی نموده‌اند و گویند جن در زبان عربی بچیزی اطلاق میشود که پوشیده و مستور باشد و دیده نشود چنانچه طفل در شکم مادر اجن و جنین نامند و بمعنی وحشت نیز آمده اینکه است که نظر بهمین معنی لغوی آیه را حمل بر افرادی از بشر نموده‌اند که در خارج از آبادی‌ها زندگانی مینمودند آنها در اشتباهند زیرا وقتی که اینکه آیه را با آیات سوره (جن) جمع کنیم دلالت صریح دارد که مقصود از (جن) در اینجا نوع دیگری است از موجودات که مقابل انسان است نه اینکه بعضی از افراد بشر باشد چگونه جایز است که اینکه آیاتی که بضمیمه آیات سوره جن ظاهر و واضح است که جن غیر از انس است و از محکّمات قرآن بشمار میرود حمل بر معنی غیر ظاهرش نمود.

زهی نفهمی و بیخردی که انسان عوالمی را که از فیض رحمت نامتناهی قادر مطلق بروز و ظهور نموده محصور گرداند بمحسوسات خود و آنچه را که بحواس ظاهره درک نشود از انواع و اقسام ملائکه و انواع جن و غیر آن و لو اینکه

صفحه: ۱۵۲

در کلمات وحی تصریح بآن شده باشد حمل بر محسوسات نماید.

خلاصه چون وجود جن امری است ممکن و همچنین طبقات و انواع و اقسام ملائکه که از آن در سوره ملائکه توصیف با جنحه نموده آن نیز ممکن الوقوع است و مخبر صادق خبر بوقوع آنها داده بایستی بدون تردید قبول نمود آیا منکرین جن و ملائکه بعوالم خلقت احاطه نموده‌اند و دانسته و فهمیده‌اند که چنین موجوداتی در عالم وجود ندارند یا بعقل ناقص خود غیر از اجسام کثیف اجسام لطیف مثل جن و ملائکه را محال عقلی میدانند.

آیا در قدرت خدا قصوری است آیا در خلقت ممکنات مانع و جلوگیری است که از نفوذ قدرت او کاسته میگرداند ماها مانند کردم در وسط سیب میمانیم که شاید گمان کند عالم منحصر بهمان محوطه‌ای است که در آن است ما نیز گمان می‌کنیم عالم منحصر بعالم جمادات و نباتات و حیواناتست و خبری از عوالم غیر متناهی الهی نداریم همین طور که فیض او بی‌انتهاء است مستفیض نیز بی‌انتهاء است کسی که خدا را قادر مطلق داند و باحاطه علمی او ایمان دارد و نیز ایمان دارد که قرآن از معدن وحی صادر گردیده و تصدیق دارد قوله تعالی را که در باره پیمبرش فرموده (ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحیٌ یُّوحی) دیگر چه داعی دارد که کلمات وحی را که از محکمت قرآن بشمار می‌رود حمل بر غیر ظاهرش نماید و یک توجیحات بعیده در باره آن بنماید مگر اینکه بخواهد آیات قرآن را مطابق آراء مادیین و طبیعیین تفسیر و توجیه نماید و اینکه نیست مگر از قصور فهم و عقل که پا از دایره محسوسات بالا نگذاشته و همه چیز را حمل بر معلومات و محسوسات خود نموده (أ و لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ یَعْبُدْهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ یُحِیِّی الْمَوْتِی بَلِی إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ) برای نفی استبعاد منکرین معاد و اثبات زنده شدن مردگان در قیامت و بیان عموم قدرت بهمزه استفهامی که در مقام انکار می‌آورند فرموده (أ و لَمْ یَرَوْا) آیا کفار ندانستند که بحقیقت خدا آن کسی است که آسمانها و زمین را آفریده

صفحه: ۱۵۳

و هیچ تعب و رنج و زحمتی از خلقت آنها نکشیده کسی که چنین قدرتی دارد که آسمانهای با آن عظمت را که مملو از کرات و سیارات و کهکشانها است و مخلوقاتی در آن است که عدد آن را نمیدانند مگر خالق آن و نیز زمین را با سعه آن از کوهها و اقیانوسها و انواع و اقسام موجودات زمینی، که همه آنها را بیک اراده و حدانی خلقت فرموده در سوره بقره آیه (۱۱۱) فرموده (وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ) (کن) در آیه اشاره بسرعت اجابت ممکنات است که بمحض امر تکوینی از نیستی و عدم بهستی و وجود آیند چگونه قدرت ندارد که زنده کند مرده‌ها را چنین نیست که گمان کرده‌اند بلکه خدا بر هر چیزی توانا است. اشاره بعوم قدرت دارد که آنچه را شما بعقل ناقص خود درک نمیکنید نباید انکار نمائید و قدرت خدا را محدود گردانید بمحسوسات و آیاتی که خارج از محسوسات است آن را بفهم و سلیقه خودتان تأویل و توجیه نمائید.

و یَوْمَ یُعْرَضُ الذِّیْنِ کَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلِیْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلِی وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ ذَاتِ مَتَعَالٍ بِه پیمبر گرامی خود خبر میدهد که در روز قیامت وقتی که کفار را بر آتش جهنم عرضه میدارند یعنی در معرض آتش واقع میگردانند بآنها گفته میشود آیا آنچه پیمبران گوش زد شما نمودند از جهنم و عذاب حقیقت نداشت چنانچه شما دروغ می‌پنداشتید و باور نمی‌نمودید آنان گویند آری قسم پیروردگار ما که آنچه بما خبر دادند تماما حق و درست بود و ما وعد و وعید آنها را نپذیرفتیم ملائکه عذاب یا خازن دوزخ بآنان گوید در دنیا عناد ورزیدید و قبول نمودید امروز بکیفر اعمال نکوهیده خود سختی عذاب را بچشید.

بما کُنْتُمْ تَكْفُرُونَ شاید اشاره باین باشد که شراره آتش جهنم ناشی از خبث باطن و انکار حق و مخالفت نمودن پیمبران و سفرای

الهی سر میزند و خود انسان در آن وقت با نفس خود در مقام سرزنش و خصومت برمی آید و بخود خطاب کند که آیا سخن پیمبران حق نبود و تو انکار نمودی و وقتی که عذاب را معاینه مینماید

صفحه : ۱۵۴

تصدیق می کند ولی ایمان وی دیگر سودی ندارد باید بچشد عذابی را که در اثر کفر برای او آماده گردیده. فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعِيَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (من) در (من الرسل) یا بیانی است یعنی تمام پیمبران یا تبعیضی است یعنی بعضی از رسل که اولو العزم بودند و در تبلیغ رسالت صاحب عزم قوی و متانت استوار گردیدند.

خطاب بر رسول خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بر جفای کفار و آن نسبت‌های ناروایی که بتو میدهند و سخنان تو را افسانه می‌پندارند و تو را بزجر از خود میرانند صبر نما همان طوری که اولو العزم از پیمبران بر جفای کفار صبر نمودند و در پاداش عمل آنان عجله مکن زیرا که حیات دنیا چنان زود گذر است که وقتی کفار عذاب را معاینه نمودند چنان پندارند که در دنیا نمانده‌اند مگر یک ساعتی از روز آری حیات و زندگانی دنیای فانی نسبت با آخرت باقی مثل آنی مینماید سالهایی از عمر بشر میگذرد وقتی فکر ایام گذشته خود را میکند مانند رؤیایی در نظر وی جلوه میکند و هیچ از آن لذائذ خیالی که همیشه هم خود را مصروف بر آن نموده جز نکبت و قساوت و تیره گی قلب چیزی در دست ندارد و شاید مقصود از قوله تعالی (إِلَّا سَاعِيَةً) همان آن سیال باشد که تعبیر از آن بزمان میشود و علی الدوام در کون و فساد است وجود ثابت مستقری ندارد و عالم آخرت عالم ثابت و باقی و عالم لا یتغیر و عالم حیات است یعنی حیات جاودانی چنانچه در وصف او فرموده: (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) سوره عنکبوت آیه ۶۴

سخنان مفسرین در تعداد اولو العزم

در (منهج) از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) نقل میکند که اولو العزم پنج نفرند که ناسخ شریعت غیر خود بودند:

صفحه : ۱۵۵

نوح (ع) - ابراهیم (ع) - موسی (ع) - عیسی (ع) - محمد صلی الله علیه و اله و سلم که آنها را سادة النبیین گویند و از ابن عباس و قتاده نیز همین طور نقل شده.

قول دیگر اولو العزم پیمبرانی میباشند که در بلاه بسیار صبر نمودند و آنان شش نفر بودند اول نوح (ع) که بر اذیت مردم اهلش خیلی صبر نمود و خود را سپر تیر بلاه ساخت دوم ابراهیم (ع) که بر آتش صبر کرد و خود را هدف تیر بلاه گردانید و از بوته امتحان خالص بیرون آمد سوم اسحق (ع) یا اسمعیل (ع) که برای ذبح حاضر گردید چهارم یعقوب (ع) که در فراق یوسف (ع) و فقدان چشم صبر نمود پنجم یوسف (ع) که در بلیه چاه و زندان صبر و شکیبایی نمود تا آنکه باوج جاه و رفعت رسید ششم ایوب (ع) که بر ضرر بیماری شکیبایی کرد.

و بعضی داود (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) را داخل نموده‌اند و بقول دیگر آنها هیجده نفر بودند و در بعضی از تفاسیر تمام پیمبران را اولو العزم بشمار آورده مگر یونس که در موقع نزول عذاب از میان قومش بیرون رفت و بکیفر آن عمل در شکم ماهی محبوس گردید. (منهج الصادقین) خلاصه اولو العزم باعتبار معنی لغوی بر تمام پیمبران صادق آید زیرا تمام آن بزرگواران در تبلیغ

رسالت صاحب عزم قوی و دارای متانت و استقامت بودند و چون گفتار آنها بر خلاف عقیده و روش مردمان زمانشان بود مسلماً از جفای آنان بسیار اذیت میکشیدند و برای اجرای فرمان حق تعالی صبر مینمودند و شاید آیه اشاره باین باشد که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم همین طوری که تمام پیمبران از جفای کفار صبر مینمودند تو نیز همان طور صبر بنما.

صفحه : ۱۵۶

سوره محمد صلی الله علیه و اله و سلم

اشاره

اربعون آیه بصری، ثمان و ثلاثون کوفی، تسع فی الباقین و مدنیة

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِتْدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَافًا لَهُمْ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَلَمْ يَسْتَبِروا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

صفحه : ۱۵۷

ترجمه

سوره محمد چهل آیه است و در مدینه فرود آمده
(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

کسانی که کافر شدند و راه خدا را بستند و از حق اعراض نمودند (خدا) اعمال آنان را نابود و باطل گردانید (۲)
و کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند و بآنچه بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم (از طرف حق تعالی) فرود آمده اذعان

نموده و (تسلیم اوامر تشریحیه گردیدند) و حال آنکه آن حق و از طرف پروردگار آنها است خداوند گناهان آنان را پوشانید و کارهای آنها را اصلاح گردانید (۳)

(و گمراهی کفار) برای اینکه است که پیرو باطل گشته‌اند و بحقیقت کسانی که ایمان آوردند پیرو حق گردیده‌اند خدا اینطور برای مردم داستان آنان را مثل میزند (۴)

(ای مؤمنین) وقتی کافرین را ملاقات نمودید (تکلیف شما زدن گردن آنها است تا وقتی که مغلوب و مقهور و در دست شما اسیر شوند پس بسختی آنها را به بندید (۵) سپس یا بر آنها منت گذارید یا از آنان فدا بگیرید تا وقتی که قشون کفار اسلحه خود را زمین گذارند (۶) و اینکه (حکمی است) که برای اهل جنگ (و یاران کفار) توان کرد و اگر خدا میخواست هر آینه از آنها انتقام میکشید لکن چنین نکرد

صفحه : ۱۵۸

برای اینکه بعضی شما را ببعض دیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شدند هرگز خدا اعمال آنها را ضایع نگرداند (۷) و بزودی آنان را هدایت نماید و حالشان را اصلاح گرداند (۸)

و آنان را در آن بهشتی که برای ایشان معرفی نموده داخل گرداند (۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر دین خدا را یاری کنید خدا شما را یاری میکند و قدمهای شما را ثابت میگرداند (۱۰) و آنهایی که کافر شدند نگویند که خداوند اعمالشان را ضایع و باطل ساخته (۱۱)

برای آنکه ناخوش داشتند آنچه را خدا (بتوسط رسولش) فرود آورده پس خدا اعمال آنان را حبط و نابود گردانید (۱۲) آیا کفار در زمین سیر نمودند که به بینند عاقبت کسانی را که پیش از آنها بودند که چگونه خدا آنان را هلاک گردانید و ای محمد برای کافرین بتو مانند آن عقوبتهایی است که برای امتهای گذشته بوده

اینکه است که خدا دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند و برای کافرین دوستی نیست (۱۳)

محققا خدا داخل میگرداند اشخاص مؤمنین را در بوستانهایی که زیر اشجار آنها نهرها جریان دارد و کسانی که کافر گردیدند بهره‌ور میگردند و میخورند همان طوری که چهار پایان میخورند و جایگاه آنان آتش است (۱۴)

(ای محمد) چه بسیار اهل شهرستانها که شدیدتر و قوی‌تر بودند از اهل شهرستان تو که تو را از آن بیرون کردند که ما (در اثر مخالفت) آنان را هلاک گردانیدیم و یآوری نداشتند که آنها را نجات دهد (۱۵)

آیا کسی که با بیینه و حجتی از جانب پروردگارش میباشد مانند کسی است که اعمال بدش نزد وی آراسته و زینت داده شده و تابع هوای خود گردیده (هرگز اینکه دو مساوی نیستند) (۱۶)

توضیح آیات

اشاره

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ مفسرین گویند اینکه آیه در مذمت کفار مکه و قریش فرود آمده و دو طور معنی شده یکی (صدوا) مشتق از (صدوا صدا) متعدی باشد یعنی آنان ضال و مضل بودند هم خود گمراه گردیده که معترف بوحدانیت حق تعالی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نگردیده و از طریق حق منحرف گشتند و هم از هدایت یافتن دیگران

صفحه : ۱۵۹

مانع میگردیدند و بنا بر اینکه معنی مفعول آن که ناس باشد محذوف است یعنی کسانی که چنین بودند و مردم را از راه حق باز میداشتند اعمال آنها باطل گردیده و دیگر اینکه (صدوا) لازم باشد یعنی کسانی که از اهل مکه کافر بودند و از طریق حق اعراض نمودند (أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ) اعمال چنین مردمانی را خدا نابود و بی اثر گردانید باین معنی که اگر اعمال خیری مثل انفاق بفقراء یا غیر آن میکردند چون بدون ایمان بوحدائیت حق تعالی و رسالت رسول انجام میگرفت عمل آنان (هَبَاءٌ مَنْثُورًا) میگردید که هیچ اثر و فائده‌ای بر آن مرتب نمیگشت و از ابن عباس چنین نقل میکنند که گفته اینان ده نفر از کفار اهل بدر بودند که از روی ریا و شهرت بفقراء اطعام مینمودند و صله رحم میکردند و اسیران را آزاد میگردانیدند و آنها از صنایع قریش و متمولین آنان بشمار میرفتند و شاید مقصود تمام کفار از مشرکین و اهل کتاب باشند که چون بر دین خود مصرند و نبوت نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم معترف نمی‌باشند اعمال آنان باطل و اثری بر آن مترتب نخواهد گردید.

و بروایت علی بن ابراهیم قمی آیه راجع باصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم است که بعد از او مرتد گردیدند و حق اهل بیت او را غصب نمودند زیرا که حق خلافت و ولایت امیر المؤمنین (ع) و ولایت ائمه طاهرین (ع) را گرفتند اینکه بود که اعمال آنها باطل است و بر آن اثری مترتب نخواهد گردید و گفته آیه بعد (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ) (ما) موصوله و راجع بعلی علیه السلام است و آیه بعد (وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمُ الْخَبْرُ) راجع بابی ذر و سلمان و عمار و مقداد فرود آمده که بعد از رسول صلی الله علیه و اله و سلم نقض عهد نمودند و بولایت علی علیه السلام ثابت ماندند.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمُ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِاللَّهِمْ مفسرین گویند آیه اول راجع بکفار قریش و آیه دوم (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) در شأن انصار از اهل مدینه فرود آمده و مقصود از (ما) موصوله در (بما نزل) قرآن است

صفحه : ۱۶۰

یعنی آنهایی که بقرآن ایمان آوردند که از طرف حق تعالی بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرود آمده و اعتراف نمودند که آن حق و ثابت و پابرجا است و تا قیامت باقی است و نسخ و تغییر و تبدیل بر آن وارد نشود مانند باقی کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل و سایر کتب پیمبران گذشته نمیباشد که بقرآن مجید احکام آنها نسخ گردید.

و اینکه کسانی که بقرآن و رسالت نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آوردند و مطابق احکام و قوانین دین اسلام و شریعت دین محمد صلی الله علیه و اله و سلم اعمال نیکو نمودند (اصلاح بالهم) (بالهم) بحالهم تفسیر شده یعنی از پرتو ایمان حال آنها اصلاح میگردد و همان ایمان و اسلام آوردن آنها حالات قلبی و باطنی آنان را عوض مینماید و از فساد اخلاقی و قذارات باطنی تصفیه میگرداند (اصلاح بالهم) که در شأن مؤمنین است مقابل (اضل اعمالهم) که راجع بکافرین است اشاره به اینکه همانطوری که مؤمنین در پرتو ایمانشان حالات برونی و درونی آنها اصلاح میگردد بعکس کفار در اثر کفرشان در گمراهی قدم میزنند.

و شاید مقصود چنین باشد که همانطوری که کفر اعمال نیکو را حبط و بی اثر میگرداند ایمان بعکس کسی که ایمان در قلبش نفوذ نمود در اثر ایمان اعمالش خیر و نیکو و باعث صفای نفس و اصلاح باطن او میگردد.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ (ذَلِكَ) از اسماء اشاره است و اشاره بکفار نموده و در مقام بیان بطلان عمل آنها است که آنان چون تابع و پیرو هوای نفسانشان گردیدند و در طریق باطل سیر نمودند اعمال آنها که اثر باطن آنها است و لو بظاهر نیکو نماید باطل و بی اثر است زیرا که محرک اعمال آنان حظوظ نفسانی و میل طبیعی آنها بوده نه

تحصیل رضای حق تعالی و نه اینکه از روی اطاعت و فرمان برداری انجام گرفته باشد بلکه تابع نفس و شیطان گردیده‌اند، و از هر کس چنین اعمالی صادر گردد باطل و بی‌اثر و خالی از حقیقت خواهد بود زیرا که حق و حقیقت منحصر بخدا است و تابعین باطل در

صفحه : ۱۶۱

بیراهه قدم میزنند.

و اشاره بهمین دارد قوله تعالی آنجا که فرموده (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) سوره حج آیه ۶۱ یعنی هر عملی از هر عاملی که برای غیر خدا انجام گیرد نتیجه بخش نخواهد گردید زیرا که از حق و حقیقت عاری و باطل گردیده. كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ خُدا برای مردم اینک طور مثال می‌آورد که بدانند خیر و نیکو بودن عمل منوط بایمان بوحداست خدا و رسالت رسول او است وقتی قلب بحقیقت ایمان ثابت گردید اعمال که فرع و منبعث از آن است نیز ثابت و با اثر میگردد زیرا که حقیقت انسان قلب وی است که محل ایمان و مخزن تقوی است وقتی در اثر کفر اصل فاسد گردید فرع بطریق اولی باطل و بی‌ثمر میگردد.

و از اینجا میتوان پی برد که اجر عمل و قیمت آن بسته بشدت و ضعف ایمان است عامل هر قدر در ایمان محکم‌تر و در یقین ثابت‌تر گردید قیمت عمل و اثر آن زیادتر خواهد گردید و قلب و دل آدمی را از صفات نکوهیده زیاده‌تر تصفیه مینماید. فَاِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ اِذَا اُنْحَتُّوهُمْ فَاسْتَدُوا الْوَتَاقَ فَاِمَا مِّنَّا بَعْدُ وَاِمَا فِتْدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ اُوزَارَهَا بِمُؤْمِنِينَ دستور میدهد که وقتی شما کافرین را در موقع جهاد ملاقات نمودید بایستی شجاعانه بجنگید و یکی از سه عمل در باره آنان اجراء نمائید یا گردن آنها را بزنید یعنی آنان را بکشید یا مجروح گردانید تا اینکه کفار مغلوب و مقهور گردیده و در دست شما اسیر گردند پس از آنکه اسیر گردیدند برای جلوگیری از فساد آنها را به بندید، و پس از خاتمه جنگ یا بر آنان منت گذارید و رهانشان نمائید یا پس از اینکه از آنها فداء گرفته‌اید رهانشان کنید

(و در حکم آیه بین مفسرین گفتاری است)

صفحه : ۱۶۲

۱- اینکه آیه بآیه (فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) نسخ گردیده.

(قتاده و جماعت دیگر) ۲- آیه از محکمت قرآن است و نسخ نگردیده و بعد از اتمام جهاد امام مخیر است بین قتل که اسیران را بکشد یا آنکه بر آنان منت نهاده فداء گیرد و رهانشان نماید (عبد الله عمر و حسن و عطاء) و این قول بهتر است زیرا که خود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روز بدر عقبه چنین کرد این ابی سعید و نضر بن حارث را کشت و از باقی اسیران فداء گرفت و رهانشان نمود و نیز بنی قریظه را کشت و امامه بن انال صنفی را رها نمود.

(ابو الفتوح رازی) ذلک و لو یشاء الله لانتصر منهم و لکن لیلوا بعضکم ببعض و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضلّ أعمالهم اگر خدا بخواهد هر آینه بدون جنگ و زحمت و مشقت مؤمنین و شهید گردیدن آنان از کفار انتقام میکشد و آنان را مبتلا مینماید به بلاهای دیگر همانطوری که گروه پیشینیان در اثر مخالفت با انبیاء بطوفان و غرق و خسف و غیر اینها آنان را مستأصل گردانید لکن حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که بعضی از اینکه امت مرحومه را ببعض دیگر و رو برو شدن با کفار و جهاد نمودن در راه خدا

آزمایش نماید و بالاترین امتحان برای بشر فداکاری و جانبازی است و چون اینکه اَمّت شریف‌ترین و فاضل‌ترین امم میباشند اینکه است که در مورد امتحان بایستی بسخت‌ترین مصائب آزمایش گردند.

پس از آن در مقام فضیلت و پاداش مجاهدینی که در راه خدا کشته شده‌اند بر آمده که خدا هر گز اعمال آنها را ضایع و باطل نخواهد گردانید.

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِالْهَمِّ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ شاید مرجع ضمیر سیه‌دهیم و باقی ضمائر کسانی باشند که در راه خدا کشته می‌شوند و شاید مرجع مؤمنین باشند یا مقصود از اینکه فضائل خصوص شهدایی

صفحه : ۱۶۳

است که در جبهه جنگ در راه خدا کشته شده‌اند که خداوند بزودی آنان را بدرجات عالی و فوز برحمت الهیه هدایت می‌نماید و آنان را داخل میگرداند در بهشتی که قبلا اوصاف آن را گوشزد آنها نموده و گناهان آنها را می‌پوشاند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصِرُوا اللَّهَ يَنْصِرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ خطاب بمؤمنین نموده که اگر شما خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند و در طریق راستی و درستی ثابت قدم خواهد گردانید.

یاری خدا یاری دین خدا و پیمبر او است کسی که دین خدا یعنی اسلام و شریعت محمدی صلی الله علیه و اله و سلم را بهر نحوی که وی را ممکن باشد بجان و مال و قلم بکوشش و سعی و عمل و حفظ قانون اسلام و جلوگیری از فساد در دین یاری کند بلکه کمک نمودن بمؤمنین از هر راهی که پیش آید همان نیز یاری خدا است و کسی که دین خدا را یاری کرد و آن را قوی گردانید خدا او را یاری می‌کند و وی را نیرومند می‌گرداند که امور دنیوی و اخروی وی باسانی انجام گیرد (وَيَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ) و یاوران دین خدا را در طریق حق ثابت قدم می‌گرداند بطوری که در هیچ موردی باغوی شیطانی لغزش قدم پیدا ننمایند و از راه حق منحرف نگردند.

از قتاده نقل می‌کنند که گفته بر خدا واجب است که یاری کند کسی را که بیاری دین او مشغول باشد زیرا که خودش فرموده (إِن تَنْصِرُوا اللَّهَ يَنْصِرْكُمْ) و نیز بر او لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاد گرداند زیرا که فرموده (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) و نیز بایستی کسی که او را یاد می‌کند وی را یاد نماید زیرا که گفته (فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ) و بر خدا لازم است که وفاء کند بعهد کسی که بعهد او وفا می‌کند زیرا که فرموده:

(أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

صفحه : ۱۶۴

(تعسا) مصدر است و در لغت بمعنی هلاک و عثار و سقوط و سرّ و بعد و انحطاط استعمال شده. (مجمع البحرین) یعنی کسانی که کافر شدند خداوند آنان را ذلیل و هلاک گردانید و در میدان جنگ قدمهای آنان را لغزیده و شکست خورده و کوشش‌های آنها نتیجه بخش نگردیده و چون خوش نداشتند و کناره جویی مینمودند آن چیزی را یعنی قرآنی را که برای پیمبرش فرود آورده اینکه بود که ذلیل و شکست خورده گردیدند و اعمال آنان حبط و بی اثر خواهد گردید.

بروایت منهج از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرموده مقصود از اینکه آیه اینکه است که چون کفار کراهت داشتند از فضائلی که در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده اینکه بود که آنها گمراه شدند و اعمال آنان حبط گردید زیرا که ثواب بر توحید و خلوص در عبادت فرع ولایت و محبت بآن حضرت و اولاد طاهرین وی است.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (دَمَّرَ) در لغت بمعنی هلاکت

است یعنی خدا آنها را هلاک گردانید و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِمِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ) سوره نمل آیه ۵۲ یعنی عاقبه مکر آنان بدمار و هلاکت انجامید و در اینجا برای تنبه غافلین و فرو رفتگان در وادی جهالت فرموده چرا اینان در زمین حرکت نمی‌کنند تا آنکه با آثار گذشتگان نظر کنند و به بینند و پی ببرند و متنبه گردند که چگونه در اثر مخالفت امر خدا و انکار پیمبران و مکر آنها و اذیت و ظلمی که نسبت بآن بزرگواران روا داشتند آنان را هلاک گردانیدیم و بایست بدانند که هلاکت آنها در اثر کفر و نافرمانی آنان انجام گرفته و همانطوری که دمار از روزگار گذشتگان برآوردیم امثال چنین عذاب‌ها را برای اینکه کافرین نیز مهتئا گردانیده‌ایم.

صفحه : ۱۶۵

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (ذَلِكَ) اشاره بآیه بالا است عزت و شرف و فتح و فیروزی مؤمنین برای اینکه است که آنان دین خدا را یاری کردند (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) چون آنها دین خدا را یاری کردند در مورد کرامت حق تعالی واقع شدند و خدا مولی و دوست آنها گردیده.

و علامت دوستی خدا نسبت بعد اینکه است که عبد مطیع بوجدان سزی خود می‌یابد که محبت و مهر و دوستی حق تعالی در قلب وی جای گزین گردیده و در اثر ایمان و تقوی و یاری دین خدا چنین موهبت عظمی نصیب وی گشته. (وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) و چون کفار در اثر کفرشان خود را از مورد نظر لطف حق تعالی انداخته اینک است که دوستی برای آنان نیست زیرا که اگر خدا کسی را دوست داشت تمام موجودات چون جند و لشگر و زیر فرمان اویند همه یار و یاور و دوستان او می‌گردند و بامر حق تعالی در هر جایی که مستأصل گردید اگر مصلحت اقتضاء نماید وی را یاری می‌نمایند و امور او را اصلاح خواهند گردانید.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ خدای تعالی بمؤمنین و کسانی که عمل صالح و نیکو نموده‌اند وعده میدهد بیوستانهایی که از زیر درختان آن نهرهای آب رحمت که همیشه جریان دارد و انقطاعی برای آن نیست جاری خواهد بود و اهل بهشت در بهشت جاویدانند و نعمت‌های آن ناشی از فضل و احسان او است و فیض رحمت او دائمی است و انقطاع نخواهد داشت زیرا که او دائم الفضل و کثر الاحسان است و کفار را تهدید میکند که همان-طوری که بهشت‌های پر نعمت برای مؤمنین مهتئا و جایگاه آنان است کسانی که کافر شدند و بمبدء و معاد معتقد نیستند و مقصود آنها فقط تمتع و حظوظ نفسانی

صفحه : ۱۶۶

است و میخورند همانطوری که چهار پایان میخورند چنین کسانی باز گشت و جایگاه آنان آتش خواهد بود. و چنانچه در جای دیگر فرموده (جَزَاءً وَفِاقًا) جزاء بایستی مطابق عمل انجام گیرد مؤمنین دین خدا و پیمبر او را یاری کردند خدا آنان را یاری کرد و دوست آنها گردید و در دنیا و آخرت مورد لطف و رحمت او واقع گردیده‌اند و کفار از حق و حقیقت بریدند و دنبال آرزو و آمال نفسانی دنیوی را گرفتند همشان تعیشت مادی و حظوظ طبیعی گردید و قدمی بسوی حقیقت و روحانیت بالا نگذاشتند اینست که منزلگاه آنها بمناسبت طبیعتشان بایستی آتش باشد (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) سوره انفال آیه ۵۳.

كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَصِرَ لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ (من) در آیه کلمه (اهل) محذوف است و برای تهدید کفار فرموده چه بسیار از اهل قریه‌ها و ولایاتی که آنان قوی‌تر و شدیدتر و زورمندتر بودند از اهل ولایت و وطن تو یعنی مکه که وطن اصلی تو بود و کفار مکه و قریش تو را از وطن بیرون کردند و ما آن جماعت پیشینیان را مثل قوم عاد و ثمود با

آنکه قوی هیکل و تنومند بودند مستأصل گردانیدیم و قوت جسمانی آنها جلوگیری عذاب آنها نگردید و همه هلاک گردیدند و یار و یاورى نداشتند که آنان را از عذاب نجات دهد زیرا چنانچه در آیه بالا اشاره نموده خدا دوست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند و برای کافرین دوستی نخواهد بود که در مورد بلاء و عذاب آنان را یاری نماید و از عذاب نجات یابند و خدا یار و یاور مؤمنین است.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَبْتِئَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ آیه در مقام بیان اهل حق و اهل باطل و تمیز بین آنان برآمده که آیا کسی که از طرف پروردگارش در دست او شاهد و بینه‌ای است که شاهد صادقی

صفحه : ۱۶۷

باشد بر حقایق او یعنی قرآن که هم معجزه باقیه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است و هم کتاب قانونی و خودش گواه و شاهد بر حقایق خود او است زیرا که آن کلامی است که چه از حیث فصاحت و بلاغت و چه از حیث اسرار و رموز مندرجه در آن چنانست که فصحای عرب و دانشمندان عالم عاجز گشتند از آنکه مثل آن یا مثل آیه‌ای از آن را بیاورند. آیا چنین کسی با اینکه دلیل و بینه روشن مساوی است با کسانی که فاقد هر گونه کمال نفسانی میباشند و عمل بد آنها در نظرشان باغواى شیطانی زینت و آرایش یافته و جلوه نموده و آنان تابع هوای طبیعی خود گردیده‌اند نزد عاقل معلوم و واضح است که اینکه دو کس هرگز مساوی نخواهند بود.

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۵ تا ۲۸]

اشاره

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَيَّفٍ وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) وَمَنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفأ أولئك الذين طبع الله على قلوبهم و اتبعوا أهواءهم (۱۶) وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادهم هدى و آتاهم تقواهم (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَاعلم أنه لا إله إلا الله و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات و الله يعلم متقلبكم و متواكفم (۱۹)

و يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَىٰ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَيِّئًا لَطِيفًا فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

صفحه : ۱۶۹

ترجمه

چنین است مثل بهشتی که بمتقین وعده داده شده که در آن نهرهایی است از آبی که تغییر پذیر نیست و نهرهایی است از شیر که طعم آن تغییر نخواهد نمود و نهرهایی است از شراب که در آشامیدن آن لذت است برای کسانی که می‌آشامند (۱۷) و نهرهایی است از عسل تصفیه شده و برای اهل بهشت مهیا گردیده هر نوع میوه‌ای که بخواهند و مر آنان را از طرف پروردگارشان مغفرت و آمرزش است (آیا اینان مثل کسانی میباشند) که مخلد در آتشند و آشامیدنی آنها آب جوشان است که روده‌های آنها را پاره کند (هرگز چنین نخواهد بود) (۱۸)

و بعضی از منافقین کسی است که (کلام تو را) استماع میکند تا وقتی که از نزد تو بیرون رفت از مؤمنین می‌رسد پیمبر صلی الله علیه و اله و سلم چه گفت اینها کسانی میباشند که خدا بر دل‌های آنان مهر زده و آنها کسانی میباشند که تابع هوای خود گردیده‌اند (۱۹)

و کسانی که هدایت یافتند بر هدایت آنان افزوده میگردد و بآنان تقوی عطا مینماید (۲۰)

پس آیا آنها منتظر نیستند مگر وقوع قیامت را که دفعهٔ آنان را فرا گیرد و محققا علامت قیامت پدیدار است و وقتی قیامت ظاهر گردید کجا توانند پند گیرند (و عمل خوب کنند) (۲۱)

ای محمّد بدان که نیست الهی مگر خدای واحد یکتا و طلب آمرزش کن از خدا برای گناه خودت و برای مرده‌های مؤمنین و زنده‌های مؤمنات و خدا میداند بازگشت شما را و اقامتگاه شما را (۲۲)

و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای فرود نیامده وقتی که سوره محکم فرود آمد که در آن حکم جهاد باشد ای محمّد تو می‌بینی کسانی که قلب آنها مریض است تو را مینگرند نگریستن کسی که از مرگ بیهوش شده پس برای آنان اطاعت و گفتار شایسته سزاوار تر است (۲۳) و موقعی که امر الهی بحدّ عزم رسید آنان اگر راستگویی را پیشه خود نمایند هر آینه برای آنها بهتر است (۲۴)

پس آیا مهیا گردیدید که اگر بر

صفحه : ۱۷۰

امورات مردم مستولی و پیشوا شوید در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید (۲۵)

بچنین کسانی خدا لعنت کرده پس آنان را کر نمود و چشم‌های آنان را کور گردانید (۲۶)

آیا چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند آیا بر قلب‌های آنان قفل زده شده (۲۷)

محققا کسانی که برگشتند بر پشت‌هایشان پس از آنکه طریق هدایت برایشان روشن گردید شیطان آرزوهای آنان را آراسته گردانیده (۲۸)

برای اینکه بکسانی که کاره بودند گفتند آنچه را که خدا فرود آورده بزودی ما در بعضی امور مطیع و فرمان بردار شما خواهیم گردید و خدا دانا است بآنچه در باطن آنها است (۲۹)

پس چگونه است حال آنان وقتی که فرشتگان آنها را بمیرانند و به رو‌های آنها و پشت‌های آنان بزنند

برای آنکه پیروی نمودند آنچه را که خدا را بسخط درآورده و خشنودی خدا را کراهت داشتند پس اعمال آنها نابود گردید (۳۰)

توضیح آیات

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ أَلْحَانٍ مَّتَدَاةٍ وَخَيْرٌ أَمَّا الْخَمْرُ الْبَاطِلَةُ الَّتِي كَانَتْ تُفْسِدُ أَعْمَالَ النَّاسِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا وَكُنَّا لَهُ مُشْكِرِينَ

است بهشت عظیم الشانی که بمتقین وعده داده شده.

بعد در مقام اوصاف بهشت متقیان برآمده که در بهشت برای اهل تقوی چهار قسم نهرها مهیا گردیده.

اول- نهرهای آب (انهار من ماء) و آن آبی است مصفی و دائمی و غیر متغیر و مثل آبهای دنیا نیست که بماندن تغییر کند و رنگ و مزه آن عوض گردد و متعفن شود بلکه همیشه بهمان لطافت و صفای ذاتی اولیه خود باقی خواهد بود و جریان دارد عالم دنیا است که در تغییر و تبدیل دائمی است و اجزاء آن همیشه در

صفحه : ۱۷۱

کون و فساد است اجزاء عالم قیامت تغییر پذیر نمیباشد زیرا چنانچه آیات قرآنی تصریح نموده تمام اجزاء عالم قیامت صاحب حیاتند (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) سوره عنكبوت آیه «۱۶۴» دوم- نهر شیر (وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ شَرِيبٍ يَتَغَيَّرُ طَعْمُهُ) طعم آن هرگز تغییر نخواهد نمود همانطوری که نهر آب آنها متغیر نمی گردد نهر شیر آنان نیز چنین است و مثل شیرهای دنیا نیست که باندک وقتی ترش و بد مزه گردد و از انتفاع بیفتد و نیز نهر شیر آنها مثل نهر آب آنها همیشه در جریان خواهد بود زیرا که آب و شیر آنان از لطافت و صفای قلبشان سر چشمه گرفته.

سوم- نهر شراب (وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ) خمر شامل تمام مسکرات میگردد خمر بهشتیان چنین نیست که بد مزه و بد بو و الم و درد سر آورد بلکه در طعم لذیذ و خوشگوار و طرب و سرور آور است چهارم- نهر عسل (وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى).

برای اهل تقوی در بهشت نهرهای عسل تصفیه شده مهیا گردیده مصفی اشاره باین است که عسل بهشتی در اصل خلقت صاف و خالی از هر کثافتی است مثل عسلهای دنیوی نیست که مخلوط بکثافات موم و غیره باشد تا آنکه بعمل و تصفیه پاک گردد بلکه صاف و روان و لذت بخش است.

وَأَلْهَمَ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ نعمتهای بهشتی برای پرهیزکاران منحصر باین چهار نهر نیست بلکه برای آنان از هر گونه میوه و هر نوع نعمت و ثمره‌ای که تصور بشود یا از تحت تصور بشر خارج باشد از آنچه (نه جسمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده) مهیا و آماده خواهد بود.

کسی که آرزوی چنین نعمت‌هایی را در دل خود می‌پروراند بایستی بداند که رحمت‌های الهی و نعمت‌های بهشتی را در قیامت مخصوص باهل تقوی گردانیده

۱- اگر دانا و عالم بودید میدانستید که خانه آخرت هر آینه دارای حیات است.

صفحه : ۱۷۲

چنانچه در آیه بالا فرموده (وَعَدَ الْمُتَّقُونَ) و اصل و ریشه آن را بایستی در همین عالم دنیا در مزرعه قلب کاشته گردد تا در قیامت بشمر رسد یعنی باید کوشش نمود تا آنکه شخص خود را متصف گرداند بملکه حمیده تقوی.

و چون قرآن مجید بسیاری از معانی و رموز خلقت را که فهم بشر بکنه و حقیقت آن نمی‌رسد در قالب مثال ریخته و بطریق مثل معقول را تشبیه به محسوس گردانیده برای آنکه به بشر بفهماند که بایستی از طریق محسوس پی بمعقول برده شود.

آیات قرآنی مخزن اسرار و منبع رموزات و نکات فراوانی در خلال کلمات آن مندرج است که بکنه و حقیقت آن نمی‌رسند مگر (راسخین فی العلم) و شاید انهار چهارگانه‌ای که در اینکه آیه مبارکه در اوصاف بهشت متقین بیان نموده یکی از اسرارش اینکه باشد که گوشزد بشر نماید که در عالم آخرت که مآل انسان و آخرین سیر بشری وی خواهد بود کسی از چنین انهار رحمت

سیراب نمی‌گردد مگر در اثر تقوی و بایستی ملکه تقوی را در همین عالم تهیه نمود تا آنکه نتیجه آن در آخرت بصورت چهار نهر نمودار گردد و شخص متقی در آن غوطه‌ور شود.

و ممکن است اینکه چهار نهری را که در آیه تذکر داده تشبیه نمود به چهار مرحله از مراحل سیر سائرین الی الله زیرا که تحصیل حقیقت تقوای منوط بگذشتن از اینکه مراحل است و بدون سیر در آن حقیقت تقوی برای کسی میسر نخواهد گردید.

اول- نهر آب نخستین تحصیل مرتبه تقوی منوط باین است که طالب تقوی اول در دریای رحمت و مغفرت الهی غوطه‌ور گردد و از کثافات نفسانی و طبیعی خود را شستشو دهد تا از اوصاف بهیمی و سبعی پاک شود و دل و جان وی از قذارات اخلاقی تصفیه گردد کسی که دل و جان وی آلوده است چگونه در آخرت از آن نهر آبی که از سر چشمه رحمت ایزدی تراوش نموده بهره‌مند می‌گردد هرگز ممکن نیست.

صفحه : ۱۷۳

دوم- نهر شیر پس از آنکه دل و قلب آدمی از صفات حیوانی خالی گردید آن وقت ممکن است بذکر خدا و یاد او آن را نرم و لین گردانید و تشبیه بشیر شاید اشاره باین باشد که چون خاصیت شیر اینکه است که مزاج را لینت میدهد ذکر خدا و یاد او نیز قلب را از قساوت بیرون آورده و نرم و لطیف میگرداند و شاید بهمین معنی ارشاد مینماید قوله تعالی (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ) «۱».

و چون در آخرت هر چیزی بصورت و معنی ظهور و پیدایش مینماید شاید لینت قلب است که در قیامت بصورت نهر شیر مصفایی تظاهر مینماید.

سوم- نهر خمر وقتی انسان از اینکه دو مرحله گذشت باشامیدن شراب رحمت و معرفت الهی عشق و شوق در وی پدید می‌گردد آن وقت بحالت سکر مست جمال و جلال ایزدی می‌گردد و از عشق سر از پا نشناسد. در مثنوی مولوی اشاره باین انهار چهارگانه نموده آنجا که گوید.

آب صبرت جوی آب خلد شد جوی شیر خلد مهر تو است و ود

ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و شوق تو جوی خمر بین

اینکه سببها چون بفرمان تو بود چار جوهر مر تو را فرمان نمود

و از بحر الحقایق چنین نقل شده که گفته (آب اشاره بحیات دل است و لین بفطرت اصلیه که بحموضت هوی و تفاهت بدعت متغیر نگردیده و خمر جوشش محبت الهی و غسل مصفی حلاوت قرب پایان (روح البیان) آری اگر شراره‌ای از آن عشق پاک بر قلب آدمی پرتو افکند تمام قوی و مشاعر وی آتش گیرد و هر چه دارد در آتش عشق و محبت بسوزد و بجز یک توده

۱- سوره زمر آیه (۲۴) کسانی که از پروردگارشان میترسند پس (مشغول ذکر میشوند و در اثر یاد خدا) قلب آنها و پوست آنان بذکر لین و نرم می‌گردد همین است هدایت خدا که هر کس را خواهد هدایت مینماید.

صفحه : ۱۷۴

آتشین چیز دیگری نمودار نخواهد ماند و خار و خس خودپرستی را سوزانیده و منفی گرداند محبت و عشق پاک اخلاق ذمیمه را از دل پاک میگرداند و در مقابل آتش محبت رنجها و زحمات از بین میرود و شدتها و بیچارگیها و سختیها را آسان مینماید. (سیر و سلوک) وادی عشق مخزن اسرار و جلوه‌گاه عجائب و معجزات است چابک سوار زنده دلی میخواهد که بیک جست و خیز خود را در دریای بیکران عشق پاک خالی از اغراض نفسانی پرتاب نماید هر کسی را تاب تحمل آن نیست ما اگر خواهیم بمرتبه تقوی حقیقی برسیم بایستی در آن بحر بی‌پایان غوطه‌ور گردیم و از درّ و جواهرات آن با خود چیزی اندوخته گردانیم پس از آن در وادی عشق قدم گذاریم تا آنکه بتوانیم خود را از عشاق الی الله بشمار آوریم و شاید باین وسیله اثر پای رهروان پیش و واصلان حرم قدس را پیدا نمائیم و در اثر پای آنان خود را باستان عشق برسانیم.

(چهارم نهر غسل) وقتی انسان کامل و مؤمن با تقوی از اینکه مراحل گذشت و بشراب عشق مست گردید آن وقت از آن غسل مصفای مهر و محبت و معرفت حقیقی قطره‌ای بدانقه جانش میرسد و از کل ما سوی خالی گردیده و چنان شیفته اوصاف جلال و جمال احدیت میگردد که هر چه غیر از او است حتی خودش را نیز فراموش مینماید و یک توده مهر و محبت میگردد آن وقت مثل زر ناب خالص گردیده و باخرین درجه تقوی خواهد رسید و از کسانی میگردد که در باره او صادق آید آن حدیث مشهور که از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکنند که فرموده (بنده از کثرت نوافل بجایی میرسد که چشمش چشم حق میشود که بآن می‌بیند و گوشش گوش حق میشود که باو می‌شنود و دستش دست حق میشود که بآن قبض و بسط مینماید تا آخرین حدیث) و چنین کسی از خود فانی و بحق تعالی باقی میگردد.

كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ أَيَا چنين کسانی از مؤمنین با تقوی که در انهار رحمت ایزد متعال غوطه‌ورند

صفحه : ۱۷۵

و از فیض غیر متناهی او متنعم‌اند مانند مردمانی میباشند که در آتش مغلّند و مشمول غضب الهی گردیده و جهنم جایگاه همیشه‌گی آنان است که وقتی تشنه گردند از آن آب حمیم جوشان بآنها خوراند که روده‌هایشان را قطعه قطعه نماید هرگز چنین نخواهد بود.

اشاره به اینکه هر عاقلی میدانند که اینکه دو نفر یکی مؤمن با تقوی و دیگری کافر مشرک یا منافق هرگز مساوی نمیباشند یکی در انهار رحمت الهی غوطه‌ور.

و علی الدوام از فیوضات غیر متناهی بهره‌مند و محظوظ و شادمانست و دیگری مشمول غضب و بانواع و اقسام عذاب و بلاء گرفتار و معذب خواهد بود چگونه توان اینکه دو نفر را مساوی دانست هرگز چنین نیست.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفأ أولئك الذين طبع الله على قلوبهم و اتبعوا أهواءهم (و منهم) شاید مقصود از بعض آنها کفار یا منافقین یا مسلمانهایی باشند که چندان علاقه و مبالات بگفتار و سخنان پیغمبر اکرم نداشتند که کلام حضرت را خوب استماع نموده حفظ نمایند و شاید بآرزوی غنیمت یا ترس جان پای منبر رسول صلی الله علیه و اله و سلم حاضر می‌شدند اینکه بود که چنین مردمانی وقتی از مجلس بیرون می‌رفتند از اصحاب سؤال میکردند که پیغمبر حالا چه گفت چنین اشخاص کسانی میباشند که خدا بقلب آنان مهر زده و تابع هوای خود گردیده‌اند.

آری چنین است کسی که چشم بینا و گوش شنوا و دارای قلب پاک بی‌آلایش داشته باشد کلامی که از معدن وحی تراوش نموده از راه گوش بقلبش نفوذ مینماید و در دل وی تأثیر میکند و قلب وی را جلا-میدهد، لکن کسی که چنین نباشد و آرزو و آمال دنیوی دلش را پر نموده و مملو از محبت دنیا گردیده همچو دلی دیگر چگونه جا دارد در آن سخن حق جای گزین گردد بلکه

چنین دلی جایگاه ورود شیاطین است اینکه است که از یک گوش میشوند و از گوش دیگر بیرون می‌کند

صفحه : ۱۷۶

و شاید آیه اشاره باین طور مردمانی است که شیاطین اطراف قلب آنان را گرفته از بعضی مفسرین است که مستمعین سه قسمند: یکی عاقل، یکی عامل، یکی غافل، غافل کسانی میباشد که قرآن در وصف آنان فرموده:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ) و عاقل راه یافته‌گانند (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى) و عامل متقیانند که در باره آنها است (وَآتَاهُم تَقْوَاهُمْ) و بروایت منهج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده همیشه ما نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم میبودیم تا از وحی خبردار گردیم و ما آن را نیک در گوش خود نگاه میداشتیم وقتی بیرون میآمدیم منافقین برای استهانت و اینکه بما بنمایانند که ما اعتناء بوحی نداریم میگفتند (ما ذا آنفا) پیمبر حالا چه گفت و الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى و آتَاهُم تَقْوَاهُم اشاره به اینکه هدایت یافته شدگان وقتی سخنان وحی که از مصدر جلال احدی صادر گردیده استماع می‌نمایند بر هدایت آنان افزوده میگردد و در اثر آن حقیقت تقوی و نور دانش در قلب آنها طلوع مینماید و از تاریکی جهل و بی‌خردی بروشنایی علم و دانش دل آنها روشن و رونق میگیرد.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرَاهُمْ برای تنبه مشرکین و اینکه بایستی انسان علاج واقعه را قبل از وقوع آن بنماید گوشزد بشر مینماید که شمایی که منتظر وقوع قیامت میباشید قیامت بغتتا میآید و علامت وقوع قیامت ظاهر گردیده زیرا که (نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم) در آخر الزمان مبعوث گردیده چنانچه در منهج از حضرت رسول چنین روایت میکند که بدو انگشت خود اشاره فرمود که من و قیامت مانند اینکه دو انگشتیم که متصل بهم است و بعضی علامات دیگر نیز ظاهر شده و بعضی در حال ظهور است.

(فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرَاهُمْ)

صفحه : ۱۷۷

شمایی که منتظر وقوع قیامت میباشید وقتی قیامت برپا گردید دیگر کجا تذکر و عمل بحال شما نفع میدهد.

آری دنیا جای عمل است و آخرت محل جزا و پاداش و نتیجه گرفتن است انسان تا وقتی در دنیا حیات دارد استعداد هر نوع کمالی را داراست لکن وقتی مرد عمل او منقطع میگردد زیرا آنچه قادر حکیم در آن استعداد کمال گذاشته که بایستی بسعی و عمل از قوه بفعل آرد بمردن آن قوه و استعداد کمال منقطع خواهد گردید و فعلیت وجودش همان است که در ایام حیات دنیوی کسب نموده دیگر برای وی ترقی و صعودی نیست و پس از مرگ نتیجه اعمال و افعالش عایدش خواهد گردید و اینکه است سنت خدا (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكُمْ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ خدای متعال پیمبر گرامی خود امر فرموده که بدان نیست الهی مگر خدای واحد یکتا و برای گناه خودت و برای مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات طلب آمرزش نما.

چون اتفاقی بین علمای مذهب امامیه است که پیمبران مخصوصا پیمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم معصوم و از هر خطا و گناهی خالی و پاک بودند شاید مقصود از (ذنبک) که بمعنی گناهست یا ترک اولی باشد یا اشتغال بامور دنیوی چنانچه از خود حضرتش نقل میکنند که فرموده من روزی هفتاد مرتبه (استغفر الله میگویم) که استغفار حضرتش از جهت اشتغال بوظائف تبلیغ و توجه بامور رسالت بوده که بمقتضای طبیعت بشریت که (أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) شاهد بر اینکه است اشتغال به آن گاهی مانع از توجه تام بخدای تعالی می‌گردیده و امور طبیعی غالب می‌گشته.

اگر چه آن هم بامر خدا و اطاعت او بوده نه گناه لکن نظر به اینکه

آیه‌اند و اظهار مینمایند که چرا سوره‌ای فرود نیامده که بآن عمل کنیم وقتی سوره محکمی که راجع بجهاد فرود می‌آید ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم کسانی که بمرض قلبی گرفتارند چنان مضطرب و پریشان حال میگردند و تو را مینگردند مثل نگرستن محتضر موقع سکرات مرگ فَأُولَى لَهُمْ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ در صورتی که بهترین چیزی که سبب سعادت آنان میگردد اطاعت نمودن امر خدا و رسول او و گفتار نیکو است که بگویند شنیدیم و اطاعت نمودیم (سمعنا و اطعنا) مفسرین راجع بکلمه (اولی) دو طور تفسیر نموده‌اند ۱- (فاولی لهم) تهدید و وعید است یعنی برای چنین کسانی عذاب مهیا است و بنا بر اینکه معنی (اولی) بر وزن (افعل) مشتق از (ولی) است و بمعنی قرب یا

صفحه : ۱۸۰

بر وزن (فعلی) مشتق از آل یعنی مآل و بازگشت کار آنان راجع بعقوبات و مکاره خواهد گردید، راغب گفته (اولی) کلمه تهدید است برای کسی که مشرف بر هلاکت باشد (تفسیر روح البیان) ۲- (اولی) بمعنی (احری) و بنا بر اینکه معنی (اولی) مبتدا و خبر او (طاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ) میباشد یعنی برای آنان فرمانبرداری در امر جهاد و غیره سزاوارتر است (منهج الصادقین) لکن معنی دوم بسبب آیه مناسب‌تر بنظر می‌آید زیرا که آیه راجع بمؤمنینی است که منتظر فرود آمدن سوره بودند منتها چون امر بجهاد برای آنان مشکل مینمود و هنوز ایمانشان استحکام پیدا نموده بود که قلبشان مطمئن بایمان گردیده باشد اینکه بود که آن مرض قلبی و خوف از مرگ آنان را از حکم جهاد تهدید مینمود و پریشان حال میگرداند.

و شاید مقصود از (اولی لهم) برای تنبه آنها باشد که شمایی که ایمان آورده‌اید (اولی و احری) برای شما اینست که هر حکمی که در باره شما میرسد بگوئید (سمعنا و اطعنا) نه آنکه متوحش گردید و از حکم جنگ گریزان باشید. فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرَ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ وقتی حکم جهاد صادر گردید چنین اشخاصی که منتظر نزول سوره بودند یا غیر اینان اگر در اینکه اظهار راست میگفتند و واقعا طالب امتثال حکم الهی بودند هر آینه برای آنها خیر و خوب بود و آنان بدرجات عالی میرسیدند.

مفسرین گویند (فهل عسیتم) راجع بمنافقین است که آنان اظهار ایمان میکردند برای اینکه متولی امور مردم و بر آنها حاکم گردند و در زمین فساد نمایند و آیه اعتراض بچنین مردمانی است که شما منتظر وقتید که اگر وقت بدستتان آمد در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید همانطوری که در زمان جاهلیت برای بدست آوردن مال از هیچگونه ظلم و فساد خودداری نمی نمودید.

صفحه : ۱۸۱

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ چنین کسانی یعنی منافقین که در زمین فساد میکنند و قطع رحم می‌نمایند آنان از چنین کسانی میباشد که مشمول لعنت خدا گردیده‌اند و در اثر اعمال نکوهیده‌شان خدا گوش دل آنها را کر و چشم دلشان را کور گردانیده که آیات تشریحی و تکوینی را نه بگوش دل میشنوند و نه بچشم دل آثار آفاقی را مینگردند (صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) سوره بقره آیه ۱۶۶ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا استفهام انکاری اعتراض بکسانی است که در قرآن تدبر نمیکند تا از بعض اسرار آن منتفع گردند آیا بر قلب آنان قفل زده شده و بسته گردیده که از وعد و وعید قرآن متنبه نمیگردند. شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان چنین گفته (بدان که در حدیث صحیح از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده که جایز نیست تفسیر نمودن قرآن مگر باثر صحیح یا نص صریح.

و از طریق عامه در حدیث نبوی است کسی که قرآن را برای خود تفسیر کند و لو آنکه تفسیرش صحیح باشد خطا نموده است. پایان مقدس اردبیلی ره در زبده البیان راجع بتفسیر نمودن قرآن بیانی دارد که برای وضوح آن را ترجمه مینمایم.

بعد از نقل کلام طبرسی چنین گوید خدا کسانی را که از قرآن استنباط میکنند و طریق را واضح مینمایند مدح نموده بقوله تعالی (لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) و مذمت نموده کسانی را که تدبیر و تفکر در قرآن نمیکنند بقوله تعالی (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) و نیز فرموده ما قرآن را عبرتی فصیح بیان نمودیم (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا) تا آنجا که فرموده و بالجمله مقصود از تفسیر برای بدون نص صریح در جایی صحیح نیست که آیتی که چند معنی در آن احتمال می‌رود مفسر بمجرد رأی و میل

صفحه : ۱۸۲

خود و استحسان عقلی حمل قطعی بر یکی از احتمالات غیر ظاهر کند بدون شاهی که شرعا معتبر باشد چنانچه بسیار دیده شده آنهایی که خواهند بدعتی در دین گذارند چنین میکنند که آیات قرآن را حمل قطعی بر یکی از احتمالات غیر ظاهر مینمایند تا آنکه مطابق گردد با روش خودشان. پایان خلاصه آیه در مقام انکار و اعتراض بکسانی است که تدبیر و تفکر در قرآن نمیکنند که آیا بر قلب آنان قفل زده شده و بسته گردیده یعنی چگونه قلبی که لطیفه الهی است و بایستی بروی وی حقایق و عالم اله باز باشد و از انوار فیض رحمت الهی مستفیض گردد اینطور راهش را مسدود گردانیده‌اند و خود را در لجن زار عالم طبیعت پرتاب نموده و از حقایق و نکات و اسرار قرآن خود را محروم گردانیده‌اند.

معلوم است تدبیر در جایی صدق میکند که در آیه احتمالاتی داده شود لکن در جایی که معنی آن ظاهر باشد که بنظر همه یکسان آید تدبیر در آن معنی ندارد و اما در جایی که در آیه احتمالاتی داده شود و هیچیک از آنها مخالف با آیات دیگر و نیز با احادیث معتبر هم مخالف نباشد در اینکه صورت اگر مفسر یکی از آن احتمالات را بقرائنی که از آن آیات دیگر گرفته ترجیح دهد آنهم نه بطور قطع و یقین جزمی چنین کسی داخل کسانی میگردد که در فضیلت آنها فرموده:

(لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)، پس باین معانی که گفته شد تفسیر نمودن آیات که غرض توضیح آیاتی باشد که در آن اندک خفایی هست نیکو و مستحسن خواهد بود و آنکه از تفسیر و تصرف در آن بکلیه منع شده متشابهات قرآن است که (لا يعلمه الا الله) در باره چنین آیاتی فرود آمده زیرا کسانی که در قلب آنان مرض است و خواهند بدعتی در دین گذارند یا مدعایی دارند آنها بمتشابهات قرآن تمسک میجویند و بمغالطه کاری آیات را حمل بر مدعای خود مینمایند چنین اشخاصی مشمول غضب و لعنت خدا خواهند گردید لکن کسانی که ادعای شخصی ندارند و غرض آنها ارشاد و هدایت نمودن گمراهان است و در مقام توضیح و بیان محکمت

صفحه : ۱۸۳

قرآن آنهایی که محتاج بتوضیح است برانید ظاهرا چنین اشخاصی مشمول رحمت و فضل الهی گردیده‌اند إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ شاید آیه در وصف کسانی باشد که پس از آنکه حجت بر آنان تمام شد و ایمان آوردند بتسویل شیطانی از دین برگشتند و آنها کسانی میباشند که آرزو و آمال دنیوی و حظوظات طبیعی بر آنان چیره شده و میول نفسانی بر آنها آراسته گردیده و از دین برگشتن را پس از ظاهر شدن حقایق آن اندک بشمار آوردند و بقول بعضی مقصود منافقینند که پس از آنکه حقانیت دین اسلام بر آنها ظاهر گردیده و اقرار بشهادتین نمودند شیطان کفر را در نظر آنان آراسته گردانیده و آرزو و آمال دنیوی را در نظر آنها جلوه داده و از دین برگشتند زیرا کسی که از روی بصیرت باطنی بمقدسات اسلام تصدیق نماید دیگر از دین برنخواهد گردید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَيُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ذَلِكَ اشاره بان چیزی است که سبب اغوای آنان گردیده و آرزو و آمال دنیوی را در نظرشان آراسته گردانیده که چنین مردمانی از آنچه خدا فرو فرستاده کراهت داشتند.

بروایت طبرسی ره که از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نقل میکند آنها بنو امیه بودند که آنچه را راجع بولایت علی علیه السلام فرود آمده خوش نداشتند و بکسانی که بظاهر ایمان آورده بودند میگفتند شما از اسلام برگردید ما در پاره‌ای از کارها مطیع و فرمانبردار شما میگردیم و خدا میداند آنچه را که از کید و حقد و حسد در باطن آنان مخفی گردیده.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْحَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

صفحه : ۱۸۴

در مقام انذار و تهدید و چگونگی حال کسانی است که بتسویلات شیطانی مسلمانها را از راه حق برمیکردانند و بوعده‌های دروغ آنان را فریب میدهند که چنین کسانی هنگام مردنشان حال آنها چنین است که ملائکه‌ای که قابض ارواحند چون لشگریان خدایند چنانچه تمام موجودات جند حق تعالی میباشند و با دشمنان خدا دشمن و با دوستان او دوستند با تازیانه آتشین برو و پشت آنان میزنند و آنها را زجر میکنند زیرا که پیرو باطل گردیده و از حق اعراض داشتند و پیروی مینمودند آنچه را که خدا را بغضب آورده و چون آنان از تحصیل رضای حق تعالی کاره بودند اعمال خوبی هم اگر داشتند حبط و بی اثر گردیده و در مورد غضب الهی واقع خواهند شد.

صفحه : ۱۸۵

سوره الفتح

اشاره

تسع و عشرون آیه و هی مدنیة

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا (۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمَشْرِكِينَ وَ الْمَشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيمًا حَكِيمًا (۷) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۸) لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزَّرُوهُ وَ تُوقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَن أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰) سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱) بَلِ ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ

إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوِيًّا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴)

صفحه : ۱۸۶

ترجمه

سوره فتح مشتمل بر بیست و نه آیه است و در مدینه فرود آمده

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

ای محمد بحقیقت ما برای تو گشودیم گشایش هویدا (۲)

تا آنکه خدا پیامرزد لغزشهای گذشته تو را و آنچه عقب انداخته‌ای و نعمت خود را بر تو تمام کند و راه راست را بتو بنمایاند (۳)

و خدا تو را چنان یاری کند که غالب (بر دشمنان گردی)

خدا آن کسی است که قلبهای مؤمنین را آرامش داد تا آنکه بر ایمانشان بیفزاید و لشگرهای آسمانها و زمین مخصوص بخدا است

و خدا دانا و درست کار است (۵)

تا آنکه مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات را داخل گرداند در بهشتهایی که در زیر

صفحه : ۱۸۷

غرفه‌ها و درختان آن نهرها جریان دارد و در آن بهشت‌ها جاویدانند (خدا) لغزشهای آنها را می‌پوشاند و اینکه است رستگاری و

فوز عظیم (۶)

و تا آنکه مردهای منافق و زنهای منافقه و مردهای مشرک و زنهای مشرکه را شکنجه و عذاب نماید آنهایی که بخدا گمان بد

میرند (و آنان) مشمول غضب و لعنت الهی خواهند بود و برای آنها جهنم آماده شده و جهنم بد بازگشتی است (۷)

و مخصوص بخدا است لشگرهای آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی غالب و درستکار و حکیم است (۸)

ای محمد ما تو را برسالت فرستادیم که گواه (بر امت) و بشارت دهنده و تهدید کننده باشی

(ای محمد ب مردم بگو که ما تو را مبشر و نذیر گردانیدیم) برای اینکه بخدا و رسولش ایمان آرید و دین او را تقویت دهید و فرمان

او را بزرگ شمارید و در صبح و شام خدا را تسبیح و تنزیه نمایند (۱۰)

ای محمد بحقیقت و درستی کسانی که در حدیبیه با تو بیعت نمودند جز اینکه نیست که با خدا بیعت نموده‌اند دست (قدرت) خدا

بالای دستهای آنها است کسی که بیعت را شکست (و نقض عهد نمود) جز اینکه نیست که نفس خود را شکسته و کسی که بآنچه

با خدا عهد بسته وفا نمود خداوند بزودی بوی اجر بزرگ عنایت مینماید (۱۱)

ای محمد باز پس ماندگان از اعراب بزودی بتو میگویند کسان ما و مالهای ما ما را مشغول گردانیده پس برای ما طلب آمرزش کن

و اینان بزبانشان چیزی گویند که در دل آنان نیست، ای محمد ب آنها بگو کی است که از برای شما مالک چیزی گردد اگر خدا

اراده کند بشما ضرری وارد گردد بلکه خداوند بآنچه میکند بینا است (۱۲)

و شاید شما (کفار) چنین گمان کردید که پیمبر و مؤمنین هرگز باهل خودشان بر نمیگردند و اینکه گمان در قلب شما آراسته

گردیده و گمان بد بردید و شما گروه هلاک شدگانید

و ما آتش برافروخته جهنم را آماده گردانیده‌ایم برای کسانی که ایمان بخدا و رسولش نمی‌آورند (۱۴)

و پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بخدا است می‌آمزد هر کس را که بخوهد و عذاب میکند هر کس را که بخوهد و همیشه خدا آمرزنده و مهربان است.

صفحه : ۱۸۸

توضیح آیات

اشاره

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا در مفردات در لغت فتح بیانی دارد که برای توضیح اجمالی از آن را بیان و ترجمه می‌نمائیم. (الفتح ازالة الاغلاق و الاشكال) یعنی فتح برطرف کردن بستگی‌ها و اشکال است و آن دو قسم است یکی آن گشودنی است که بچشم دیده میشود مثل باز کردن درب و باز کردن قفل و بستگی متاع مثل قوله تعالی (وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ) دوم آن است که بصیرت یعنی بچشم قلب ادراک گردد مثل زائل کردن هم و غم و اینکه نیز اقسامی دارد یکی راجع بامور دنیوی مثل غمی که برطرف میگردد یا فقری که بحصول مال زائل میشود مثل قوله تعالی (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ) یعنی آن را وسیع گردانیدیم.

دوم فتح مستغلق از علوم مثل قول تو که گویی برای فلانی بابی از علم گشوده شد و مقامی پیدا نمود. (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا) بقولی مقصود فتح مکه است و بقول دیگر مقصود آن علوم و طریق هدایاتی است که برای نبی صلی الله علیه و اله و سلم مفتوح گردید که آن ذریعه بسوی ثواب و مقامات محمودی است که سبب غفران گناه او است و فاتحه هر چیزی مبدء وی است که بعد برای وی گشوده میشود اینکه است که سوره حمد بفاتحه الكتاب نامیده شده است. (پایان)

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

۱- مقصود از (فتحننا) فتح مکه است که خدا در سال حدیبیه پیمبرش وعده داده بود آن وقتی که کفار قریش نگذاشتند حضرتش داخل مکه گردد.

رای قتاده و جماعتی از مفسرین بر اینکه است که اینکه آیه در وقتی فرود آمده که حضرت از حدیبیه برگشته بود آن وقت بفتح مکه بشارت داده شد

صفحه : ۱۸۹

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ) یعنی حکم ما بر اینکه جاری گردید که تو بر اهل مکه غالب گردی و بر آنان ظفریابی.

۲- مقصود از (فتحننا) صلح حدیبیه است که آن فتح و گشایشی بود که بدون جهاد واقع گردید.

در منهج الصادقین راجع بصلح حدیبیه چنین گفته در تواریخ نقل کرده‌اند که سید عالم محمد صلی الله علیه و اله و سلم در سال ششم از هجرت در خواب دید که با جماعتی از اصحاب خود بطواف کعبه معظمه مشغولند و بافعال عمره اقدام مینمایند وقتی اصحاب شنیدند گمان کردند در همان سال تعبیر خواب واقع خواهد شد و حضرت رسول بتهیه سفر مشغول گردید روز دوشنبه غره

ذیعقده همان سال از مدینه بیرون رفتند و احرام عمره بستند و برای قربانی هفتاد شتر همراه بردند و بیشتر صحابه با او رفتند چون اینکه خبر بکفار مکه رسید متفق شدند که نگذارند آنها وارد مکه گردند و لشگریانی مهیا نمودند که با آنها بجنگند چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بر عزم آنان مطلع گردید بحدیبه نزول اجلال نمود و از طرف مشرکین عروه بن بنی مسعود ثقفی و جلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمدند تا استفسار نمایند که بچه مقصودی بطرف مکه آمده‌اند و چون فهمیدند که برای زیارت کعبه آمده برگشتند و بقریش اطلاع دادند قریش بعصیت جاهلیتی که داشتند راضی نشدند که آنها وارد مکه گردند سید عالم عثمان را فرستاد که آنان را راضی گرداند قریش او را حبس نمودند و آوازه قتل عثمان در میان اصحاب افتاد اینکه بود که بیعت رضوان واقع گردید چنانچه بعدا بیان آن می‌آید و کفار از استماع خبر بیعت ترسیدند سهیل بن عمرو را نزد آن حضرت فرستادند و صلح کردند و باملاء حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم صلحنامه نوشتند باین طور که تا ده سال بین اهل اسلام و مشرکین قریش جنگ نباشد و نه سرا و نه جهرا با یکدیگر تعرض نمایند و مسلمانان را سال دیگر برای عمره بگذارند بکه آیند و بیشتر اصحاب از اینکه صلح محزون گردیدند و حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در همان جا فرمود سر مبارک او را

صفحه : ۱۹۰

تراشیدند و بعض شتران را قربانی کرد و بعض دیگر را بکه فرستاد تا در مروه قربانی کنند و بر مساکین و فقرای آنجا قسمت نمایند و اصحاب نیز اقتدا بسید انبیاء نموده بتراشیدن سر و تقصیر مشغول شدند و شتر خود را قربانی کردند و حضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمود و در شبی از شبها اینکه سوره فرود آمد اینکه است که بعضی آیه را اینکه طور تفسیر نموده‌اند که ما برای تو حکمی کردیم حکم ظاهر و هویدا و مقصود همان صلحی است که در حدیبیه با قریش نمود و در حقیقت همین صلح بود که سبب فتح مکه گردید و آنهایی که در مکه اسلام خود را مخفی میداشتند آن وقت جرئت نموده و با کفار مجاهده نمودند و قرآن را بر آنها میخواندند تا قریب بسه سال بیشتر کفار مکه مسلمان گردیدند و در اثر اینکه صلح بیعت رضوان واقع شد و پس از آن فتح خبیر نصیب مسلمانها گردید و حضرت رسول چند نفر را از نخلهای خبیر طعام داد و اهل روم بر فارس غالب گردیدند و آن مصداق قول حق تعالی است (سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ) سوره روم آیه ۲ و ۳ و از جابر روایت کرده‌اند که گفته (ما كنا نعلم فتح مکه الا يوم الحديبيه) ما بفتح مکه دانا نگشتیم مگر روز حدیبیه زیرا که آن مقدمه فتح مکه بود.

از براء بن عازب از معنی آیه استفسار نمودند گفت گمان شما چنین است که آن فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم زیرا که صلح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و در آن روز ما هزار و چهار صد نفر بودیم و در آن نواحی هیچ آب نبود مگر در چاه حدیبیه و ما از شدت حرارت تمام آن آب را کشیدیم بطوری که دیگر قطره‌ای آب در آن نماند وقتی شکایت عطش را بعرض حضرت رسانیدیم ظرفی طلبد و وضو ساخت و مضمضه نمود و دعا کرد و آب را در چاه ریخت بفرمان حضرت ذو الجلال فورا آب از چاه فوران نمود و بطوری بالا آمد که مردم بکف دست آب برمیداشتند و میخوردند و مالهای خود را آب میدادند. و سالم بن ابی جعد گوید از جابر پرسیدم که شما چند نفر بودید که در حدیبیه با پیمبر اکرم فرود آمدید گفت قریب بهزار و پانصد نفر و در آن روز تشنگی

صفحه : ۱۹۱

بر ما غالب گردید آن حضرت ظرفی طلبد و دست مبارک خود را در میان آن آب گذارد آب از میان انگشتان او بیرون می‌آمد و ما میخوردیم تا همگی سیراب گردیدیم و ظرف همانطور پر از آب بود و بعضی گفته‌اند معنی آیه (إِنَّا فَتَحْنَا) اینکه است که ما

حکم کردیم از برای تو که در سال دیگر در مکه معظمه داخل گردی دیگری گفته مقصود فتح و ظفر و نصرت او است بر تمام اعداء دین بحجج باهره و معجزات ظاهره و اعلاء کلمه اسلام از شعبی نقل میکنند که بعد از نزول اینکه آیه آیات عظیمه و علامات غریبه پدیدار گردید یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب چاه حدیبیه سوم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم غلبه اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکین ششم وعده مغفرت (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) (پایان) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ای محمّد ما بر تو گشودیم گشایش ظاهر تا آنکه خدا بیامزد آنچه را از گناهان که پیش انداخته‌ای و آنچه را که عقب انداخته‌ای و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را براه مستقیم هدایت نماید.

اینکه آیه از دو جهت مورد بحث دانشمندان از مفسرین واقع گردیده.

اول- بین متکلمین از شیعه و سنی اتفاقی است که پیمبران مخصوصا پیمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلّم از کبائر معصومند و باتفاق شیعه از گناهان صغیره نیز چه عمدا باشد و چه سهوا در تمام عمر معصومند و اگر در آیات گناهی نسبت ببعض پیمبران داده شده آن ترک اولی است نه گناه پس بنا بر اینکه بایستی آیه (ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) که ظاهر از ذنب گناه است و آمرزش نیز مترتب بر گناه میشود توجیه نمود.

دوم- (وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) مگر پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم پیش از فتح در

صفحه: ۱۹۲

صراط مستقیم نبود تا آنکه تمامی نعمت هدایت یافتن او باشد بر طریق مستقیم

سخنان مفسرین در توجیه آیه و پاسخ سؤال

۱- توجیهاتی که مفسرین از سننها کرده‌اند اکثر آن موافق با عقیده امامیه که پیمبران را معصوم میدانند نمیباشد، مثل اینکه بعضی از آنها گفته‌اند مقصود هر گناهی است که پیش از بعثت و بعد از بعثت نموده‌ای، یا هر گناهی که قبل از فتح یا بعد از فتح نموده‌ای، یا هر گناهی که واقع شده (وَ مَا تَأَخَّرَ) یعنی وعده میدهم آن گناهی که هنوز واقع نگردیده چون واقع گردید می‌آمرزم، یا هر گناهی که قبلا ابوبن تو آدم و حواء کرده‌اند و یا هر گناهی که امت تو بعدا میکنند و توجیهات دیگری که منافی با عصمت انبیاء است و نزد شیعه صحیح نیست.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان چنین گوید اصحابنا یعنی جماعت شیعیان آیه را دو قسم توجیه نموده‌اند.

اول- (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) و ما تأخر بشفاعتک) و مقصود از تقدم و تأخر تقدم و تأخر زمانست، و اضافه گناه امت باو از جهت اتصال آنها است باو (ص).

و مؤید اینکه توجیه روایتی است که از مفضل بن عمر نقل میکنند که مردی از حضرت صادق علیه السلام از معنی اینکه آیه سؤال نمود حضرت در پاسخ فرمود (و الله) بر او گناهی نبود لکن خداوند برای پیمبرش ضمانت فرمود که گناهان شیعیان علی علیه السلام را گذشته و آینده‌اش را بیامزد.

و بروایت عمر بن زید که گفته بابی عبد الله علیه السلام گفتم مقصود از قوله تعالی (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) چیست گفت (و الله) بر او گناهی نبود و نیز هیچ وقت قصد گناهی نکرده بود لکن خدا گناه شیعه او را حمل بر او نمود پس از آن وعده مغفرت و بخشش داد.

دوم- آن توجیهی است که سید مرتضی قدس سره نموده و چنین گفته (ذنب) مصدر است و چون جائز است مصدر را هم اضافه

بفاعل نمود و هم اضافه بمفعول و در

صفحه : ۱۹۳

اینجا اضافه بمفعول شده و معنی آیه چنین میشود آنهایی که تو را از ورود به مکه منع نمودند و راه تو را از مسجد الحرام گرفتند گناه آنان را آمرزیدم و بنا بر اینکه تأویل مغفرت بمعنی ازاله و نسخ احکام و تدابیر دشمنان او است. خلاصه معنی آیه اینکه میشود که خطاب بر رسول نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم صلح حدیبیه و فتح مکه برای اینکه است که خدا ببوشاند و از تو زائل گرداند افعال شنیعه و افعال قبیحه اهل مکه را که نسبت بتو اجراء نمودند از اخراج نمودن تو را از مکه و انواع و اقسام کیدها که نسبت بتو اجراء گردانیدند و لهذا مغفرت را جزا و علت فتح گردانیده زیرا اگر مقصود از مغفرت گناه باشد ارتباط آن بفتح غیر معقول است زیرا که مغفرت گناه مناسبتی با فتح ندارد و از اینجا معلوم می شود که مقصود بتقدم و تأخر گناه راجع بافعال قبیح اهل مکه است.

(پایان سوم) - مقصود از گناه ترک اولی است نظر بعلو مقام پیمبران ترک مندوب و عملی که نسبت بغیر از مستحبات بشمار میرود ترک آن نسبت بآن بزرگواران ذنب و گناه نامیده میشود و بنا بر اینکه توجیه معنی آیه چنین میشود که بر ترک عمل مندوب چه در گذشته و چه در آینده از تو عفو نمودیم بلکه بعضی اعمالی که برای دیگران راجح و مباح است شاید نسبت بآنها مرجوح باشد اینکه است که گفته اند

(حسنات الأبرار سیئات المقربین)

لکن آنچه بنظر اینکه ناچیز در توجیه آیه میرسد اینکه است که ممکن است بگوئیم مقصود از فتح در (إِنَّا فَتَحْنَا) چنانچه در معنی لغوی آن گفته شد و از مفردات نقل نمودیم چیز بسته ای است که باز شود و اینکه یک معنایی است اعم از فتح و فیروزی در جنگ و از گشایش امور ظاهری طبیعی و از گشایش امر باطنی مثل گشوده شدن بابی از علوم. و شاید مقصود از آیه (إِنَّا فَتَحْنَا) اشاره بگشایش قلب پیمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم باشد بسوی حضرت ربوبیت که ذات متعال در مقام امتنان به پیمبر خود بفرماید ما سینه

صفحه : ۱۹۴

تو را برای علوم و حکمت باز گردانیدیم و شرح صدر بتو بخشودیم و اشاره بهمان باشد که در سوره الم نشرح در مقام امتنان بنبی خود فرموده (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) تا آنکه عقل و روحانیت تو بر قوای طبیعی تو غالب گردد و بر قوای نفسانی خودت که منشأ و سبب گناه است مسلط گردی و در هیچ وقت از عمر خود گناهی از تو صادر نگردد. و بنا بر اینکه معنی سبب که غلبه قوای نفسانی است بجای مسبب که گناه باشد گذارده شده یعنی آنچه سبب گناه میشد از تو دفع کردیم و تو بر قوای طبیعی خود مظفر و منصور گردیدی.

و اینکه معنی را بجهاتی از خود آیه میتوان استخراج نمود یکی از (ما تأخر) که اگر مقصود از آمرزش وقوع گناه باشد برای گناهی که هنوز واقع نگردیده معنی صحیحی پیدا نخواهد نمود زیرا که برای گناه نکرده بهر معنایی که گفته شود آمرزش معنی ندارد و دیگر آخر آیه (وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) که پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در کج روی نبود تا آنکه بگوید فتح مکه را بتو دادم تا آنکه خدا تو را بطریق مستقیم هدایت نماید و همچنین آیه بعد (وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا) که مؤید همین توجیه است بلکه از لام (لیغفر) که از آن تعلیل استفاده میشود اگر چنین باشد که بتو فتح دادیم برای آنکه گناهان گذشته و آینده تو بخشوده شود بی مناسبت خواهد گردید، چگونه فتح مکه سبب بخشش گناه میشود گناه بایست بتوبه بخشیده شود نه بفتح و فیروزی.

و اینکه در شأن نزول آیه گویند در حدیبیه فرود آمده گوئیم چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مورد مخصص نمی‌شود فتح بمعنی لغوی که مطلق گشایش است و در قرآن مجید در هر دو معنی استعمال شده اطلاق آن شامل می‌گردد هم فتح مکه و هم فتح معنوی را یعنی گشایش قلب و سینه مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را و از فتوحات مکه چنین نقل میکنند که گفته حقیقتاً استغفار انبیاء از

صفحه : ۱۹۵

گناه مثل گناه ما نیست بلکه یک معنای دقیقی است که فهم ما بکنه آن نمیرسد زیرا که ذوق و فهم ما در مقام و مرتبه ذوق آنان نیست پس جایز نیست گناه آنان را حمل کنیم بر آنچه تعقل میکنیم. (پایان) اینکه سخن محی الدین در منتها درجه متانت و استقامت است زیرا که فهم هر کسی در خور درجه وجود و استعداد وی است ما بدرجه انبیاء نمیباشیم تا آنکه امور خصوصی آنها را بتوانیم تعقل نمائیم هر چه در باره آن بزرگواران بگوئیم در خور مرتبه خودمان است و آنها بالاتر از آنند پس بهتر اینکه است که اظهار قصور کنیم و علم باین آیه و امثال آن را محول بخدا و رسول و راسخین فی العلم نمائیم و در باره آن اظهار عقیده ننمائیم. (و الله العالم باسرار کلامه) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانِ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا خدا آن کسی است که آرامش و متانت در قلبهای مؤمنین فرود آورد برای آنکه ایمان بر ایمان آنها زیاد گرداند. در اینکه آیا حقیقت ایمان قابل زیاد و نقصان هست یا نیست بین متکلمین گفتاری است.

بعضی گویند ایمان یک امر واحد بسیط است که عبارت از تصدیق و عقد قلبی است و لازمه آن تصدیق بزبان و عمل بارکان است و اینکه معنایی است بسیط و قابل زیاده و نقصان نیست و بعضی چنین معتقدند که در اصل ایمان نقص کمال هست. (خلاصه قائلین بنفی زیاد و نقصان در اصل ایمان چنین گویند)، ایمان عبارت از تصدیق جزمی مطابق واقع است و آن امری است بسیط و عقد قلب و تصدیق بزبان و عمل بارکان از لوازم وی است زیرا اگر زیاده در اصل ایمان که عبارت از تصدیق باشد مدخلیت داشته باشد فاقد آن از مؤمنین محسوب نخواهد گردید

صفحه : ۱۹۶

و در اینجا بین متکلمین از معتزله و اشاعره گفتار بسیاری است که اینجا جای بحث در آن نیست. محمد بن یعقوب کلینی در حدیث مفصلی از معصوم روایت میکند که در جواب سائلی که از ایمان سؤال میکند که آیا ایمان قول است یا عمل یا قول است بلا عمل امام علیه السلام در پاسخ او فرموده (الایمان عمل کله و القول بعض ذلك العمل)

پس از آنکه سائل گوید عمل را توصیف فرما تا بفهمم فرمود ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل (فمنه التام منتهی تمامه و منها الناقص منتهی نقصانه و منه الزائد الراجح زیاده الخ)

پس از آنکه سائل گوید آیا ایمان کم و زیاد میشود فرمود آری زیرا که خدا ایمان را بر اعضاء بنی آدم فرض نموده و بر اعضاء تقسیم گردانیده و چیزی از جوارح نیست مگر اینکه وظیفه‌ای دارد غیر از دیگری و چون حدیث مفصل است اگر بخواهیم تمام حدیث را بیان کنیم سخن طولانی می‌گردد.

ظاهراً اینکه حضرت در جواب سائل فرموده ایمان (عمل کله) مقابل قول سائل است که گمان کرده بمجرد قول و گفتن شهادتین بدون تصدیق که عمل قلبی است ایمان محقق میگردد اینکه است که حضرت رد میکند که اینطور نیست ایمان عمل است و اینکه حدیث و امثال آن با آنکه گفته شود ایمان عبارت از تصدیق جزمی مطابق واقع است و تصدیق لسانی و عمل بارکان از لوازم آن

است منافات ندارد بلکه مؤید آن است و

قوله (ع) (فمنه التام)

یعنی کامل

(و منه الناقص)

یعنی ناقص در کمال و

قوله (ع) (الایمان عمل کله)

شاید اشاره باین باشد که ایمان تصدیق قلبی مقابل تصور است زیرا چنانچه مشاهده میکنیم ایمان اکثر مردم ایمان تصویری است و تصدیق جزمی مطابق واقع نیست زیرا که لازمه تصدیق جزمی عمل بارکان است و نیز در آن شک و ریب راه ندارد و حقیقت ایمان هر گاه در قلب نفوذ کند همین است و ایمان باین معنی قابل زیاده و نقصان نمیباشد.

صفحه : ۱۹۷

و نیز کلینی در اصول کافی از ابی عبد الله علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده:

(ان الله تعالى وضع الايمان على سبعة اسهم، على البر، والصدق، واليقين، والرضا، والوفاء، والعلم، والحلم، ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل محتمل، وقسم لبعض الناس السهم، ولبعض السهمين، ولبعض الثلاثة حتى انتهوا الى سبعة، ثم قال عليه السلام لا تحملوا على صاحب السهم سهمين ولا على صاحب السهمين ثلاثة فتبهظوهم، ثم قال (ع) كذلك حتى ينتهي الى سبعة)

و تمام اینکه دو حدیث و شرح آن در اربعین هاشمیه است.

و عبد العزيز قراطيسي از ابی عبد الله چنین روایت می کند که فرمود

«۱» يا عبد العزيز (ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة الى ان قال و اذا رأيت من هو اسفل منك بدرجة فارفعه اليك برفق و لا تحملن عليه مالا يطيق فتكسره)»

(۱) محققا خدای تعالی ایمان را بر هفت سهم وضع نموده یعنی برای کمال ایمان هفت درجه قرار داده قوله «ع» (علی البر) شامل میگردد تمام اقسام و انواع احسان نمودن بغیر از مال و جاه و عرض و غیر آن و از حیثیت کمیت و کیفیت نیز درجات و مراتبی دارد و شاید مقصود از صدق در اینجا استقامت در دین باشد و یقین اعتقاد جازم مطابق واقع است و برای آن مراتبی است چنانچه در همین حدیث بالا که از عبد العزيز نقل نمودیم امام «ع» فرموده (ایمان ده درجه دارد بمنزله نردبان که بایستی از نردبان ایمان پله پله بالا رفت و اگر کسی را دیدی که در مرتبه پائین است او را ببر بسوی خودت در مرتبه بالاتری و چیزی که در طاقت وی نیست تحمیل بر او نکن که او را میشکنی (قوله «ع»)) پس از آن ایمان را بین مردم تقسیم نمود و فرمود کسی که دارای هفت سهم باشد چنین کس بکمال ایمان رسیده و برای بعضی یک سهم ایمان است و بعضی دیگر را دو سهم و بعضی را سه سهم است تا برسد بهفت سهم پس از آن فرمود کسی که دارای یک سهم از ایمان است نباید دو سهم از ایمان بر وی تحمیل نمائید که هلاک میگردد و همچنین کسی که دارای دو سهم از ایمانست نباید سه سهم تحمیل او نمود که سقوط مینماید.

صفحه : ۱۹۸

و تحقیق در مطلب اینکه است که گفته شود (ایمان حقیقه واحده بسیطة ذات مراتب کثیره) و در کمال و نقص و تقدم و تأخر

مراتب بسیار دارد زیرا که ایمان نور قلبی است و همین طور که نور حسی در هر مرتبه‌ای که باشد در اصل نورانیت یکی است و لکن در نقص و کمال و شدت و ضعف مراتبی دارد ایمان هم که عبارت از تصدیق قلبی است آن نیز مراتب بسیاری دارد اگر چه در تمام مراتب آن اصل واحد که تصدیق جزئی و نسبت حکمی باشد یکی است که بر تمام مراتب ایمان صادق آید و کم و زیاد و شدت و ضعف راجع بمراتب آن است و آیاتی که در قرآن مجید راجع بایمان ذکر شده مثل همین آیه بالا- که راجع بمؤمنین فرموده (لِيُزَادُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ) و قوله تعالی آنجا که فرموده:

(وَ إِذَا تَلَّيْت عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا) و در جای دیگر یا ایها الذین امنوا آمنوا بالله و غیر اینها از آیات بسیار و روایات بیشمار که مشعر بر اینکه است که ایمان قابل زیاده و نقصان است ظاهراً حمل بر مراتب و کمال آن کردن اولی است.

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ خُدا آن کسی است که بمؤمنین متانت و استقامت و فتح و فیروزی عطا نموده تا آنکه آنان فائز گردند بچنین بهشت‌ها و بوستان‌هایی که از زیر غرفها و اشجار آنها نهرها جریان دارد و آنان همیشه در بهشت جاویداند و نیز گناهانی که قبلاً کرده‌اند پوشانند و نزد خدا چنین نعمت‌ها رستگاری و کامیابی بزرگی است.

و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (واو عطف) يعذب را عطف به (لیدخل) داده اشاره به اینکه همین طوری که برای مؤمنین در اثر ایمانشان و اطمینان قلبشان مقامات عالی مهیا نموده و قوت

صفحه : ۱۹۹

و کمال ایمانشان گناهانشان را پوشانیده و منزلت و مقام بلندی نزد پروردگارشان برای آنها مهیا گردانیده و داخل رحمت الهی گردیده‌اند.

در مقابل آنها از مردان و زنان منافقین و همچنین مردها و زنان مشرکین آنان که بخدا گمان بد می‌برند و بمقام الوهیت نسبت ناروا میدهند مثل اینکه خدا را صاحب اولاد میدانند و ملائکه را دختران خدا و حضرت مسیح (ع) و عزیز را اینکه الله نامند یا در عبادت بتها را شریک خدا مینمایند مقام احدیت بالاتر از اینکه است که چنین نسبت‌های ناروایی باو داده شود بلکه گمان بد آنها بازگشت بخودشان خواهد نمود مقام الوهیت برتر از آن است که فهم بشر بسرداق مقام آن برسد و نمیتوان حدی و صفتی برای او فرض نمود مگر آن اسما الحسنی و صفاتی که خودش خود را بآن معرفی نموده اینکه است که گویند اسما الله توقیفی است کسی حق ندارد از فهم خود صفتی یا اسمی نسبت بمقام کبریایی دهد.

خلاصه آیه در مقام بیان اینکه است که همان طوری که برای مؤمنین مقام بلندی آماده شده برای مشرکین و منافقین از عذاب درکاتی مهیا گردیده و نیز همان- طوری که مؤمنین در رحمت و مغفرت الهی واقع گردیده‌اند همین طور مشرکین در غضب الهی واقع خواهند بود و جهنم جایگاه همیشه‌گی آنها است و برای آنها جهنم بد بازگشتی است.

و لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا تمام مملکت ملک و ملکوت مخصوص بخدا است و جمیع اجزاء عالم لشگریان حق تعالی و تحت قیومیت و ربوبیت و استیلاء سلطان السلاطین و مسخر امر ویند و او است سلطان مقتدر و درستکار که از روی لطف و حکمت بهر کس خواهد فتح و فیروزی و عزت چه در دنیا و چه در آخرت عطا می‌نماید و هر کرا بخواهد ذلیل و مخدول می‌گرداند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزَّوهُ وَ تَقْرُوهُ وَ تَسْبُحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا

صفحه : ۲۰۰

خطاب برسول اکرم است که ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم ما تو را برسالت فرستادیم برای اینکه برای خلق شاهد و گواه

باشی و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است:

(وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً) که در قیامت صادقین را تصدیق کنی و منافقین را تکذیب نمایی.

و شاید اشاره بمقام روحانی رسول صلی الله علیه و اله و سلم باشد که در مقام روحانی بمرتبه شهود و عیان رسیده‌ای و مؤمنین را برحمت پروردگارشان و درجات بهشتی که برای العین و چشم دل مشاهده مینمائید بشارت دهی و کفار و مشرکین را از عذاب جهنم که در اثر کفر و شرک پیرامون آنها می‌گردد بترسانی و تهدید نمایی تا آنکه حجت بر خلق تمام گردد.

و نیز تا آنکه طریق هدایت را بخلق بیاموزی و آنان بدلالات عقلشان بخدا و رسول ایمان آرند و دین حق را یاری نمایند تا بر کفار غالب گردند و در مقام بندگی و اطاعت پروردگارشان در صبح و شام تسیح و تنزیه نمایند (بکره) اول روز است و شاید اشاره بنماز صبح باشد (اصیلا) آخر روز است و شاید اشاره بنماز عصر باشد و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند اشاره بنماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء باشد که آیه شامل تمام نمازهای یومیه گردد.

و شاید یک معنی اعمی مراد باشد و صبح و شام کنایه از تمام اوقات و ساعات شب و روز باشد یعنی بایستی مؤمنین همیشه بدل و زبان متوجه بحق تعالی و مشغول حمد و ثنای او باشند.

إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُوكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيماً بحبيب خود محمد صلی الله علیه و اله و سلم خطاب نموده که کسانی که با تو بیعت کرده‌اند در معنی و حقیقت با خدا بیعت نموده‌اند زیرا که دست قدرت الهی بالای دست آنان خواهد بود و کسی که نقض عهد نمود و بیعت را شکست چنین کسی نفس خود را

صفحه : ۲۰۱

شکسته و خود را از مرتبه انسانیت سرنگون گردانیده و کسی که بآن عهد و میثاقی که بتوسط پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با خدا بسته و فاء نماید و بوظیفه خود عمل کند بزودی خداوند اجر و پاداش بزرگی بود کرامت خواهد نمود.

بیعت از باع بیع مأخوذ گردیده و بمعنی بیع و معاوضه است یعنی کسی که با تو بیعت نمود گویا با خدا معامله کرده قوله تعالی (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ) سوره توبه آیه ۱۱۲ یعنی خدا نفسها و اموال مؤمنین را ببهای بهشت خریداری نمود زیرا بیعت با رسول بیعت با خدا است (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) خدای تعالی دست خود را بجای دست پیمبرش بشمار آورده که دستی که در موقع بیعت دست پیمبر می‌بینید آن در واقع دست خدا است زیرا که دست رسول مظهر و نماینده دست خدا خواهد بود.

و اطلاق ید بر قدرت استعاره تخیلیه است و اشاره به اینکه عهد و میثاق با رسول صلی الله علیه و اله و سلم در حقیقت بعینه عهد و میثاق با خدا است یعنی بفرض محال اگر برای خدا دست بود همان دست رسول بود پس از باب مثل دست پیمبر صلی الله علیه و اله و سلم را بجای دست خود بشمار آورده یعنی بیعت گرفتن او از شما همان بیعت کردن شما با خدا خواهد بود.

راغب در مفردات در لغت ید چنین گوید (يقال فلان يد فلان ای ولیه و ناصره و يقال لاولياء الله هم ایدی الله و علی هذا الوجه قال عزّ و جلّ إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُوكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فاذا یده علیه السلام ید الله و اذا كان یده فوق ایدیهم فید الله فوق ایدیهم. پایان یعنی وقتی خدا مؤید گردانید رسول خود را به اینکه دست او را دست خود بشمار آورد پس دست خدا بالای دست‌های آنها است و آن را تأیید مینماید آن روایت مشهور که از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکنند که فرمود:

« لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبّه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع

صفحه: ۲۰۲

به و بصر الذی بیصر به و یده الّتی بیطش بها».

خلاصه آیه اشاره بمقام قرب رسول اکرم مینماید که مؤمنین بدانند بیعت آنان با پیمبر صلی الله علیه و اله و سلم بعینه بیعت آنهاست با خدا زیرا که نزدیکی و قرب و منزلت آن بزرگوار بجایی رسیده که از خود فانی و بحق باقی گردیده پس سخن او سخن حق تعالی و فعل او فعل و عمل حق تعالی خواهد بود (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) و دست او دست خداست (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) آنچه گوید و بکند باذن حق تعالی و امر او گفته و کرده.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (سَيَقُولُ) خدای تعالی بسین استقبال به پیمبرش خبر میدهد که بعدا اعرابی که از امر رسول الله تخلف نمودند میآیند و عذرخواهی میکنند.

و حکایت آن بروایت عبد الله بن عباس و مجاهد چنین است موقعی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خواست برای عمره با جماعتی از اصحاب بمکه برود عرب‌هایی را که در اطراف مکه بودند طلبید و فرمود با من بیایید اگر قریش خواستند با ما بجنگند ما قشون داشته باشیم آنان حاضر نشدند و با هم گفتند شاید قریش با محمد صلی الله علیه و اله و سلم جنگ کنند و غالب و فاتح گردند و در اینکه میان ما کشته گردیم و نرفتند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و پیمبر را خبر داد که اعرابی که پس از صلح حدیبیه و بیعت کردن با تو تخلف نمودند آنها در مقام عذر خواهی برمی آیند و میگویند مالهای ما و

(۱) خدا میفرماید بنده از کثرت نوافل و عبادات بجایی میرسد که محبوب من میگردد وقتی او را دوست داشتم من گوش او میشوم که باو میشنود و چشم او میشوم که باو می بیند و دست او میشوم که باو میگیرد یعنی چنین کسی از خود فانی و بحق باقی گردیده آن وقت مظهر و نماینده اوصاف الهی میگردد بقول مولوی از عبادت نی توان الله شد || میتوان موسی کلیم الله شد

صفحه: ۲۰۳

اهل و عیال ما را مشغول نموده و مانع گردیدند که ما خدمت تو بیائیم و حال از تو معذرت میخواهیم و برای ما از خدا طلب آمرزش نما و آنان از روی نفاق چیزی بزبان میگویند که در قلب آنها اثری از آن پدیدار نیست.

ای محمد بآنان بگو کیست مالک گردد برای شما چیزی وقتی خدا بخواهد بشما ضرر رساند یا بخواهد نفعی عاید شما گرداند بلکه خداوند آنچه شما میکنید بینا است اشاره به اینکه خدا از باطن شما آگاه است و نفاق و دروغ شما را میداند ظاهر و باطن هر چیزی نزد او آشکار است.

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَ السَّوءِ خَطَابَ بهمان اعراب نموده که شما چنین گمان بد بردید و چنین پنداشتید که رسول و مؤمنین یعنی کسانی که در حدیبیه با او بودند هرگز بمدینه برنمیگردند و قریش آنها را هلاک میگردانند و چنین گمان بدی را شیطان در باطن شما زینت داده (وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا) (بور) جمع بائر است و جمعی گفته اند (بور) مصدر است و چون مصدر است تشبیه و جمع آن یکی است مثل اینکه گفته میشود (رجل بور و رجال بور) یعنی شما مردمانی میباشید هالک یا مردمانی هستید فاسد.

وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ (سعیر) فعیل است بمعنی مفعول یعنی کسی که ایمان نیآورد بخدا و رسول او ما آماده و مهیا نموده ایم برای کافرین آتش سوزان یعنی جهنم را از کلمه (اعتدنا) یعنی مهیا نمودیم و از سایر آیات چنین استفاده میشود که جهنم و همچنین بهشت فعلا در محل خود موجود میباشند

و ما تا حیات داریم درش بسوی ما بسته است و بمرگ درش باز خواهد گردید نه اینکه در قیامت تازه آفریده شود چنانچه شاید بعضی چنین گمان کنند و در بعضی جزوات اینکه تفسیر اجمالاً بیان اینکه مطلب را نموده‌ایم تکرار نشود خدا مالک آسمانها و زمین است

صفحه : ۲۰۴

هر کرا خواهد عذاب میکند و هر کسرا خواهد میآمرزد (و کان الله غفوراً رحیماً) شاید اشاره باین باشد که با آنکه شما گناه کار و مستحق عقاب و مجازاتید با اینحال اگر از نفاق برگردید بسوی وفاق و واقعا ایمان بیاورید و مطیع امر خدا و رسول او گردید از شما قبول میشود زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ نَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَؤْخَذْ بِهِ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷) لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) وَ لَوْ قَاتَلْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ ۚ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)

صفحه : ۲۰۵

ترجمه

بازماندگان از اعراب بزودی بمؤمنین گویند چون برای گرفتن غنیمت رفتید بگذارید ما پیرو شما گردیم میخواهند کلام خدا را تبدیل نمایند ای محمد بگو خدا پیش از اینکه گفته و خبر داده که شما هرگز پیروی ما را نخواهید نمود پس آنان گویند شما بر ما حسد میرید بلکه اینها نمیفهمند مگر اندکی (۱۶)

ای محمد بازماندگان از اعراب بادیه بگو بزودی بسوی گروهی خوانده میشوید که صاحبان شجاعت و متهور و نیرومند و شدیدند که بایستی با آنان بجنگید تا تسلیم آنها گردید اگر اطاعت کنید خدا بشما اجر و پاداش نیکو (کرامت مینماید) و اگر روگردان شوید چنانچه قبلاً (از سفر حدیبیه) اعراض نمودید خدا شما را عذاب میکند عذاب دردناک (۱۷)

بر کوران و بر آدم لنگ و بر مریض (بر هیچ کدام) حرجی نیست و کسی که خدا و رسولش را اطاعت نماید او را داخل میگرداند در بهشتهایی که از زیر (درخت‌های) آنها نهرها جریان دارد و کسی که از حکم خدا رو بگرداند خدا وی را عذاب خواهد نمود

نشدند و بعد عذر خواهی نموده و میخواستند در غنیمت گرفتن جنگ خبیر با مؤمنین شرکت نمایند.

(ستدعون) بعدا برای مبارزه و جنگ خوانده میشوند با گروهی که قوی و شدید و متهورند که بایستی با چنین مردمانی رو برو شوید و بجنگید تا آنکه اسلام آورند یا تسلیم گردند و شما اعراب اگر اطاعت کنید و در راه خدا جهاد نمائید

صفحه : ۲۰۸

خداوند جزای نیکو بشما عطا خواهد نمود و اگر مثل پیش که برای رفتن بمکه اعراض نمائید خدا شما را بعذاب سخت معذب خواهد گردانید.

در اینکه جماعتی که اعراب مأمور گردیدند بجنگ آنان روند چه گروهی بودند بین مفسرین گفتاری است:

۱- آنان هوازن و حنین بودند (سعید بن جبیر و عکرمه) ۲- هوازن و ثقیف (قتاده) ۳- ثقیف (ضحاک) ۴- بنو حنیفه با مسیلمه کذاب (زهری) ۵- اهل فارس (ابن عباس) ۶- اهل روم (حسن و کعب) ۷- اهل صفین یعنی اصحاب معاویه طبرسی در مجمع البیان بعد از نقل آراء مفسرین چنین گوید سخن صحیح اینکه است که گفته شود داعی در قوله تعالی (ستدعون) خود نبی اکرم است زیرا که حضرتش بعد از صلح حدیبیه اعراب را مأمور گردانید که با گروهی از کفار که صاحب نجده و شدت بودند (یعنی بسیار دلیر و شجاع بودند) مثل اهل حنین و طائف و تبوک و غیر اینها جهاد نمایند پس بنا بر اینکه اگر بخواهیم (ستدعون) را حمل بر بعد از وفات آن حضرت چنانچه بعضی چنین کرده‌اند کنیم بی معنی میگردد. (پایان) لَيْسَ عَلَيَّ الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَيَّ الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا در شأن نزول آیه گویند چون حکم جهاد بگوش عجزه اهل اسلام رسید ترسیدند و بسمع مبارک رسول رسانیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد اعراض میکنیم آیا حال ما و تکلیف ما چه خواهد بود اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد

صفحه : ۲۰۹

که بر آدم کور نابینا و لنگ و بر مریض هر گاه از جهاد تخلف نمایند بر آنان حرجی نخواهد بود.

شأن نزول آیه هر چه باشد آیه مطلق است و شامل تمام تکالیف شرعیه میگردد بنا بر اینکه قوله تعالی (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) اشاره باین میشود که غرض اطاعت نمودن حکم خدا و رسول او است چه راجع بجهاد باشد یا غیر آن و کسی که از بعض اعمال عاجز باشد و از روی عجز و ناتوانی ترک عمل کند همین قدر که از روی ایمان مطیع گردیده خداوند چنین نعمتهای بهشتی را تفضلاً بوی عنایت مینماید و مقابل آن کسی که با قدرت و توانایی از اطاعت امر خدا و پیمبرش اعراض نماید بعذاب سخت معذب خواهد گردید.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ آيَةٌ فِي حَرْبِهِمْ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ آيَةٌ فِي حَرْبِهِمْ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

بمناسبت همین آیه آن را بیعت رضوان نامیده‌اند که چون مؤمنین در حدیبیه زیر درختی که معروف بشجره الشمره بود در آن محل با رسول الله بیعت نمودند و خدا میدانست که بیعت آنان از روی حقیقت و خلوص نیت ناشی گردیده که در جهاد و غیره مطیع امر رسول میگرددند اینکه بود که در شأن و مقام آنها اینکه آیه فرود آمد که بمؤمنین بشارت دهند که در اثر بیعت نمودن شما چهار چیز عایدتان گردید (اول) در موقع خشنودی خدا واقع گردیده‌اید که از بالاترین نعمت‌ها بشمار میرود (دوم) متانت و ثبات که قلب شما بایمان مطمئن گردیده و در ایمان ثابت قدم گردیده‌اید (سوم) فتح و فیروزی نزدیک که عن قریب نصیب شما خواهد گردید که آن یا فتح خبیر باشد بقول بعضی یا فتح مکه بقول دیگر.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا (چهارم) غنیمتهای بسیار که عاید شما میگردد و كان الله عزيزاً حكيماً

صفحه : ۲۱۰

یعنی خدا غالب و درستکار است و هر چه کند از روی حکمت انجام گرفته.

وَعِدْكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتُكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا خدا بشما مؤمنین وعده داده که بزودی غنیمت‌های بسیار عاید شما خواهد گردید و دست دشمن را از شما باز دارد و اینکه غنیمت یعنی غنیمت خیر را جلو انداخت تا آنکه برای مؤمنین در آنچه بآنان خبر داده بود از فتح و فیروزی نشانه صدق گفتار پیمبرش باشد.

مقصود از اینکه غنیمت غنیمت خیر است که قبل از فتح مکه در همان سال در حدیبیه نصیب مؤمنین گردید و حکایت آن بنا بر آنچه تذکره نویسان و مفسرین از سنی و شیعه گفته‌اند و در اینجا اجمالی از آن را شرح می‌دهیم چنین است:

گویند چون پیمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم از حدیبیه مراجعت نمود بیست روز در مدینه توقف کرد بعد از آن سباع بن عطفه غفاری را در مدینه خلیفه نمود بحکم وعده الهی:

وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا در مقام فتح خیر بر آمد و با هزار و چهار صد نفر از مدینه بیرون رفت و رو بقلاع خیر نمود.

در مجمع البیان و منهج از ابن اسحق نقل کرده که او از ابی مروان اسلمی روایت کرده از پدرش از جدش که چون با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم و مشرف بر خیر گردیدیم فرمود توقف کنید همه اصحاب در آنجا توقف نمودند و حضرتش دست نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز برداشت و در مقام مناجات گفت:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظَلَّنَّ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلَنَّ وَ رَبَّ الشَّيَاطِينِ وَ مَا أَضَلَّلَنَّ أَنَا نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ خَيْرِ أَهْلِهَا وَ خَيْرَ مَا فِيهَا وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ شَرِّ أَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِيهَا)

پس فرمود:

(اقداموا بسم الله)

بنام خدا پیش روید آن وقت از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی حرضه بمیان قلاع خیر رسیدند

صفحه : ۲۱۱

اهل خیر بی خبر از قلعه بایبل و تیشه و اسباب زراعت رو باغات و زراعات خود نمودند که ناگاه لشکر اسلام را دیدند گفتند اینکه محمد صلی الله علیه و اله و سلم است که با قشون آمده برگشتند و درب قلعه را بستند یهودیان آماده جنگ گردیده مبارزان نامی آنان از قلعه بیرون آمدند و در برابر لشکر اسلام صف کشیدند مرحب یهودی که از دلاوران و شجاعان آنها بود پیش آمد و رجز خوانی نمود شعر:

(قد علمت خیر ائی مرحب

شاکی السلاح یطل مجرب)

عامر بن اکوع چون اشعار را شنید جلو مرحب آمد و پس از رجز خوانی آغاز جنگ نمودند و بعد از آنکه چند ضربت بین آن دو رد و بدل گردید عامر شهید گردید آن روز آن دو لشکر با هم جنگیدند روز دیگر پیمبر اکرم پرچم را بابو بکر داد چون دید حریف سخت است ترسید و اصحاب را ترسانید و همه برگشتند روز دیگر حضرت پرچم را بعمر خطاب داد آن نیز با اصحاب ترسان و هراسان برگشتند در آن روز پیشانی پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم درد گرفته بود و نمیتوانست از خیمه بیرون آید در آخر روز صداع آن حضرت تخفیف پیدا نمود از خیمه بیرون آمد و از کیفیت جنگ استفسار نمود پس فرمود:

«۱ (لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح علی یدیة)»

و بخاری و مسلم از قتیبه بن سعد که از بزرگان سنیها میباشد همین حدیث را نقل نموده‌اند، چون اصحاب اینکه خبر را از رسول صلی الله علیه و اله و سلم شنیدند همه شب در فکر بودند که آیا شخصی که لایق چنین مقامی است کی است چون صبح شد هر یک منتظر بودند که اینکه سعادت و فضیلت نصیب که خواهد شد حضرت فرمود کجا است علی بن ابی طالب گفتند چشم درد دارد نمیتواند از خیمه بیرون آید فرمود او را بطلید وقتی علی علیه السّلام حاضر گردید آب دهان مبارک خود را بچشم او مالید فوراً شفاء پیدا نمود آن وقت در باره او دعا نمود:

(اللهم احفظه عن الحرّ و البرد)

خدایا او را از

۱- قسم بخدا که فردا علم را بدست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و از جنگ فرار نمیکند تا اینکه خدا فتح را بدست او جاری نماید

صفحه: ۲۱۲

سرما و گرما حفظ فرما.

خلاصه روز سوم حضرت پرچم را بدست امیر المؤمنین علیه السّلام داد و فرمود برو جبرئیل با تو همراه است و فتح و ظفر با تو است و ترس در دل دشمنان تو طاری گردد و در باره او دعا نمود و فرمود ای علی برو و وقتی بانان رسی اول آنها را بدین اسلام رهبری کن و حقیقت اسلام را گوشزد آنان گردان اگر یکی از آنها بدست تو مسلمان گردند برای تو از شتران قوی سرخ رنگ بهتر خواهد بود.

بعد فرمود ای علی بدان که اینان در کتاب خود خوانده‌اند شخصی که حصون آنها را بگشاید و آنان را مخدول و منکوب گرداند نام وی ایلیا است وقتی به آنها رسی بگو نام من علی است که باذن حق تعالی همه مخدول خواهند گردید. و بروایت سلمه چون امیر المؤمنین بمیدان جنگ رسید مرحب یهودی با ذرعی و کلاه خودی از فولاد بر سرش نهاده و در بالای آن کلاه سنگی تراشیده و وضع گردانیده با اینکه هیکل مرکب را بجولان درآورد و رجز میخواند آن وقت حضرت امیر علیه السّلام نیز در مقابل او اینطور رجز خواند:

(انا الذی سمّتی امی حیدرة کلیث غابات کره المنظره او فیهم بالصّاع کیل السندرة)

چون مرحب اینکه رجز را شنید لرزید برای اینکه مادرش بوی گفته بود من در خواب دیدم شیری بر تو حمله نمود و تو را مغلوب گردانید امروز از شیر یا کسی که بنام شیر است احتراز نما لکن چون عصبیت جاهلیت نگذاشت آرام گیرد در مقام محاربه بر آمد حضرت بعد از دعوت او باسلام و قبول نمودن او در مقام محاربه بر آمد و میان آنها جنگ درگیر شد بالاخره علی (ع) چنان ضربتی بفرق او زد که کلاه خودی با آن سنگی که در آن بکار برده شکافته و بخلق وی رسید و بزمین افتاد یهودیان وقتی چنین شجاعتی از آن حضرت دیدند داخل قلعه شدند و درب قلعه را بستند پس از آن حضرت امیر علیه السّلام بقوت تمام درب را جنبانید حلقه و زنجیرهای

صفحه: ۲۱۳

آن در هم شکست و درب را از جای کند و پشت سر خود انداخت.

ابو عبد الله حافظ بسند خود از ابی رافع مولی چنین روایت میکند که وقتی حضرت امیر علیه السلام با مرحب جنگ مینمود سپس از دستش افتاد درب خیبر را بجای سپر در دست گرفتن و مشغول جنگ گردید تا فتح نمود.

و نیز ابو عبد الله بسند خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام چنین نقل میکند که جابر بن عبد الله گفت چون امیر المؤمنین علیه السلام درب خیبر را کند و انداخت مسلمانان خواستند داخل قلعه شوند خندق حائل بود آن حضرت درب را پل نمود و چون بطرف خیبر میرسید حلقه درب را در دست گرفت تا همه اصحاب و لشگریان از آن عبور نموده و داخل قلعه گردیدند.

بروایتی یکی از اصحاب گفت یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من از قوت علی تعجب نمیکنم که درب با اینکه عظمت را کند و گرفت تا همه لشگریان از وی عبور نمودند لکن از قوت علی که درب را گرفت آیا دست او ستون است که اصلا تکان نمیخورد فرمود از دستش تعجب میکنی پای او را ملاحظه کن که تعجب آن بیشتر است چون پای مبارک او را ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا ایستاده فرمود پای او بر شهر جبرئیل است که زیر پای او فرش کرده.

و نیز لیث از جابر نقل میکند که چهل مرد توانا متفقا خواستند آن در را بجنبانند نتوانستند.

در کتاب دلائل النبوة از ابی بکر بیهقی نقل کرده‌اند که پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم یک یک حصنهای خیبر را می‌گشود و مالها و غنایم آن را بر اصحاب قسمت می‌نمود تا بحسن وطیح و سالام رسید و اینکه آخرین حصن خیبر بود و حضرت قریب بده روز بروایتی سیزده روز در پای حصن جنگ نمود تا آن را فتح کرد.

و از محمد بن اسحق روایت میکند که از حصون خیبر اول حصن ناعم را فتح کرد پس از آن نطاه و شق را پس از آن یهودیان بحسن صعب معاد متحصن گردیدند و آن نیز بعد از جهاد بسیار مفتوح گردید امتعه و اقمشه بدست مسلمانان درآمد

صفحه: ۲۱۴

پس بمحاصره قموص مشغول گردیدند حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم را صداعی عارض شده بود و نمیتوانست سوار شود آنجا نیز بدست شاه ولایت علی علیه السلام مفتوح گردید.

خلاصه پس از آنکه مسلمانان غنیمت آن را قسمت نمودند و در میان اسراء صفیه بنت حی بن اخطب با زنی دیگر بلال آن دو زن را از میان کشته‌گانشان عبور داد آن زنی که با صفیه بود دست بفریاد و ضجه گذاشت حضرت فرمود اینکه زن شیطان را دور کنید و بلال فرمود گویا رحم در دل تو نیست که زنها را از کشته‌گانشان عبور دادی پس از آن صفیه را نزد خود خواند و رداء مبارکش را بر سر او انداخت مردم دانستند که حضرت صفیه را برای خود انتخاب نموده پس از آنکه وی را آزاد کرد و بعقد خودش درآورد و در اینکه کار از سایر بزرگان و فاتحان پیروی نموده که خانواده زمامداران کشور مغلوب را ازدواج میکردند تا باین وسیله مصیبت آنان تخفیف یابد.

و صفیه پیش از اینکه در خواب دیده بود که ماه از آسمان در دامن او افتاد بشوهرش کنانه بن ربیع گفت شوهرش سیلی محکمی بصورت او زد که مگر میل پادشاه حجاز محمد صلی الله علیه و اله و سلم کرده‌ای پس از آن کنانه بن ربیع را نزد حضرت رسول آوردند و او صاحب کتر بنی نضیر بود حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت مالهایی که نزد تو است حاضر کن او قبول نکرد او را بدست زبیر داد که وی را در فشار آرد تا بروز دهد کسی گفت من وی را دیدم در فلان خرابه رفت و آمد میکرد فرمود رفتند خرابه را شکافتند و مال بسیاری بدست آوردند پس از آن ابن ابی حقیق التماس نمود که از قلعه پائین آید و با رسول الله صحبت کند پس از رخصت گرفتند آمد نزد حضرت و تضرع و التماس نمود که با آنها صلح کند به اینکه طور که آنچه در قلعه موجود است واگذار کنند مگر لباسی که پوشیده‌اند و جان و ذراری آنان محفوظ باشد پس به اینکه طور مصالحه واقع گردید پس

از آن اهل خبیر گفتند ما رسوم و ترتیب زراعت اینک زمین را بهتر میدانیم ما عمارت و زراعت میکنیم و حاصل آن را نصف مینمائیم رسول صلی الله علیه و اله و سلم باین طور راضی شد و

صفحه : ۲۱۵

فرمود اینک مصالحه مشروط باین است که هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم بیرون روید آنها قبول کردند. چون خبیر فتح خبیر باهل فدک رسید آمدند نزد حضرت و امان طلبیدند و قلعه فدک را تسلیم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کردند و حضرت بهمان قرار دادی که با اهل خبیر کرده بوده با آنها نیز همان طور صلح نمود پس زمین خبیر غنیمت مسلمانها شد چون بجهاد گرفته بودند لکن قلعه فدک مخصوص بشخص خود حضرت بود زیرا که مسلمانها زحمتی راجع بآن نکشیده بودند و نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چند روزی برای استراحت در آنجا توقف نمود زینب دختر حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرد برسم هدیه نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرستاد و سؤال نمود پیغمبر کجای گوسفند را بهتر دوست میدارد گفتند دست آن را زهری بدست گوسفند زد و فرستاد چون نزد حضرت آوردند پاره‌ای از گوشت دست آن برداشت که میل نماید چون قدری در دهان گذاشت انداخت و فرمود اینک کتف گوسفند بمن خبر میدهد که من مسمومم و مرا بزهر آلوده نموده‌اند و بشر بن براء بن معرور پاره‌ای از آن را خورد وقتی زن را طلبیدند اقرار نمود که من چنین کردم میخواستم امتحان کنم که اگر اینک شخص پیمبر است می‌فهمد و نبوت او معتقد می‌گردم چون اقرار کرد حضرت وی را بخشید لکن بشر بن براء در اثر همان زهر مرد و گویند هر سال اثر آن زهر در حضرت رسول ظاهر میگشت تا بالاخره در اثر همان زهر شهید گردید اینک خلاصه حکایت فتح خبیر و فدک بود که تمام مورخین و مفسرین از سنی و شیعه با ادنی تفاوتی که بین گفتار آنها است نقل نموده‌اند و اینک پایان رسید.

وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدَرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا آیه مؤمنین خبر میدهد که غنیمت دیگری نیز نصیب شما خواهد گردید که فعلا قدرت بر اخذ آن ندارید (و علم بآن نیز ندارید لکن در احاطه علمیه حق تعالی ثابت و مقرر است که بآن ظفر می‌یابید).

صفحه : ۲۱۶

شاید مقصود از آن چیزی که فعلا- قدرت بر آن ندارند فتح مکه باشد یا غنیمت‌های دیگری که در زمان حیات حضرت رسول نصیب مسلمانها گردید لکن اطلاق آیه و لفظ کثیر در آیه قبل شامل میگردد تمام غنیمت‌هایی که تا قیامت نصیب مسلمانها خواهد گردید.

وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ذات متعال به پیمبرش خبر میدهد که اگر کفار از بنی اسد و غطفان در مقام جنگ با شما برآیند از آن خوف و ترسی که خداوند در دل آنها انداخته از جنگ پشت می‌نمایند و فرار میکنند و کفار در همه حال منکوب و مخدول و بی‌پناه خواهند بود نه دوستی دارند و نه یار و یابوری اشاره به اینکه دوستی حقیقی و پناه‌گاه منحصر بمقام کبریایی و عظمت حقانی است کسی که خود را در حصن حصین (لا اله الا الله) داخل نگردانید پناه‌گاهی برای وی نیست و در هیچ کاری موفقیت نصیب وی نخواهد گردید.

سنت خدا و عادت خدا همیشه بر اینکه جاری گردیده چه در اینکه زمان و چه در زمان پیش یا بعد که حق و اهل حق مظفر و غالب گردند چنانچه فرمود:

(لَا غَلْبَ لَنَا وَ رُسُلِي) البته معلوم و محقق است که: (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

زیرا که باطل مقابل حق فانی و مضمحل می‌گردد و غیر خدا و آثارش هر چه هست باطل و ناچیز است.

صفحه : ۲۱۷

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۴ تا ۲۹]

اشاره

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَيْدَىٰ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتَضَيَّبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵) إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ لَزِمَهُمْ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

صفحه : ۲۱۸

ترجمه

خدا آن کسی است که پس از آنکه (شما مؤمنین) بر اهل مکه ظفر یافتید دستهای (کفار را) از شما و دستهای شما را (از کفار) باز داشت (یعنی نزاع و جدال از بین شما برداشته شد) و خداوند همیشه بر آنچه میکنید بینا و آگاهست آنان (اهل مکه) کسانی بودند که کافر شدند و راه شما را از مسجد الحرام بستند و نیز قربانی را برگردانیدند (و نگذاشتند بمحلش مکه برسند) و اگر مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات (در مکه) نبودند که شما از روی ندانسته گی آنها را پایمال مینمودید و پس از کشته شدن آنان محزون و غصه‌دار میگردیدید بدون آنکه بدانید (اگر چنین) نبود دست شما را از آنها کوتاه نمیکردیم پس شما را از قتل اهل مکه منع نمودیم تا آنکه خدا داخل گرداند در رحمت خود هر که را بخواهد (اگر مؤمن و کافر) از هم جدا شده بودند هر آینه از اهل مکه کسانی را که کافر بودند عذاب میکردیم عذاب دردناک (۲۶)

ای محمد آنهایی که کافر شدند در قلب آنان تعصب جاهلیت قرار گرفته پس خداوند در قلب رسولش و مؤمنین سکینته و آرامش قرار داد و آنان را بکلمه تقوی و پرهیزکاری ثابت داشت و مؤمنین سزاوارتر میباشند بتقوی و اهل تقوی و خدا بهر چیزی دانا است (۲۷)

محققا خدا برای پیمبر راست گردانید خوابی را که بحق و درست دیده بود که اگر خدا بخواهد شما را داخل گرداند در مسجد الحرام در حالی که (از دشمن) در امن و امان باشید و نیز سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده خواهید بود پس خدا دانست آنچه

را که شما مؤمنین نمیدانستید پس از آن برای شما فتح و فیروزی نزدیکی مقرر گردانید (۲۸)
خدا آن کسی است که رسول خدا را (با اسباب) هدایت بسوی شما فرستاده تا آنکه دین حق را بر تمام ادیان آشکار نماید (ای
محمد) گواهی

صفحه : ۲۱۹

خدا بر اثبات نبوت تو کافی است (۲۹)

محمد رسول خدا است و مؤمنین و کسانی که با او میباشند بر کفار سخت و شدیدند و بر مؤمنین بین خودشان رحیم دلانند ای
محمد تو می بینی آنان را که رکوع کننده گان و سجده کننده گانند و فضل و بخشش و خشنودی خدا را می طلبند در روی آنها
نشانه‌هایی از اثر سجودشان هویدا است و در وصف آنها در توریه و انجیل مثل زده شده که مثال آنان مثل زرع (و دانه ایست که
شاخه‌های نو رسته آن از زمین بیرون آید و پس از آنکه محکم گردید سبز شود و راست گردد و بر پای خود بایستد بطوری که
زارعین را بتعجب درآورد تا اینکه کفار را (از روی حسد و کینه) بخشم آرد و خداوند بکسانی که ایمان آورده و عمل صالح
نموده‌اند وعده داده که گناهان آنها را بیامرزد و اجر بزرگ بآنان عطا نماید (۳۰).

توضیح آیات

اشاره

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

(سخنان مفسرین در شأن نزول آیه) (مأخوذ از مجمع البیان)

۱- در سالی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم با جماعتی از اصحاب عازم مکه گردید کفار مانع از ورود آنها گردیدند
و چهل نفر از مشرکین برای جنگ و خونریزی مسلمانها در حدیبیه آمدند اصحاب رسول آنها را گرفتند پیمبر صلی الله علیه و اله و
سلم آنها را رها نمود اینکه بود که خدا فرمود آنها را باز داشتیم از اینکه بشما مؤمنین ضرر رسانند و نیز دست شما را از آنان نگاه
داشتیم که آنها را رها کردید.

(ابن عباس) ۲- بقول دیگر آن جماعت هشتاد نفر بودند از اهل مکه و در سال حدیبیه

صفحه : ۲۲۰

در موقع نماز فجر برای کشتن اصحاب رسول از کوه تنعیم هبوط نمودند و رسول الله آنها را گرفت پس از آن آنان را رها گردانید.
(انس) ۳- بقول دیگر موقعی که حضرت صلی الله علیه و اله و سلم زیر درختی نشسته بود و حضرت امیر علیه السلام بنوشتن صلح
نامه مشغول بود سی نفر جوان مسلح برای نزاع حاضر گردیدند بدعای پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چشم آنان نابینا گردید
مسلمانها آنها را گرفتند حضرت آنها را رها نمود. (عبد الله مغفل) (پایان) (وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ) و او در (و هو) عطف
بآیه بالا است یعنی خدا آن کسی است که در دل کفار ترس انداخت که دست آنها از ضرر رسانیدن بشما بسته گردد (وَ أَيْدِيَكُمْ

عَنْهُمْ) و دست شما را بنهی از کشتن آنها باز داشت (بِطَن مَكَّةَ) یعنی بعد از آنکه در حدیبیه شما را بر آنان غالب گردانید تا آنکه بعد از صلح جنگ و خون‌ریزی واقع نگردد زیرا که خدا بر آنچه میکیند بینا و آگاه خواهد بود.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَيْدَىٰ مَعْكُوفًا اَنْ يَّبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ اَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتَصَيَّبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَعِيْرَ عِلْمٍ اَيَّهْ فِي مَقَامِ اِمْتِنَانٍ وَ لَطْفِيٍّ اَسْتِ اَنْ نَسَبْتِ بِمُؤْمِنِيْنَ دَارِدُ اَنْ جَنْكُ وَ خُوْنِ رِيْزِيْ رَا بَرَايِ حَفْظِ مُؤْمِنِيْنَ اَزِ اَهْلِ مَكَّةِ بَرَدَاشْتِيْمِ اِيْنَكِهْ اَسْتِ كِهْ فَرْمُوْدِهْ بَا اِيْنَكِهْ كَفَارِ مَكَّةِ اَنْهَائِيْ كِهْ نَكْذَارْدَنْدِ شَمَا مُؤْمِنِيْنَ وَارِدِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ كَرْدِيْدِ وَ هَفْتَادِ شْتَرِيْ كِهْ پِيْمْبَرِ اِسْلَامِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ وَ سَلَّمَ بَرَايِ قُرْبَانِيْ هَمْرَاهِ آوْرْدِهْ بُوْدِ بَرِ كَرْدَانِيْدَنْدِ وَ نَكْذَارْدَنْدِ بِمَحَلِّ قُرْبَانِيْ اَنْ دَرِ مَكَّةِ قُرْبَانِيْ شُوْنِدِ حَكْمِ جَنْكِ رَا بَرَدَاشْتِيْمِ زِيْرَا اِكْرَ نَبُوْدِ بَرَايِ اِيْنَكِهْ مَرْدَانِ مُؤْمِنِ وَ زَنَانِ مُؤْمِنِهْ دَرِ مَكَّةِ بُوْدَنْدِ وَ اَزِ تَرَسِ كَفَارِ اِيْمَانِ خُوْدِ رَا مَخْفِيْ مِيْدَاشْتَنْدِ وَ چُوْنِ شَمَا نَمِيْدَانَسْتِيْدِ اِكْرَ جَنْكِ وَ جِهَادِ بَا كَفَارِ مَكَّةِ مِيْنَمُوْدِيْدِ اَنْ مُؤْمِنِيْنَ پَايْمَالِ مِيْكَرْدِيْدَنْدِ وَ كَشْتِهْ مِيْشْدَنْدِ وَ شَمَا نَمِيْدَانَسْتِيْدِ وَ بَعْدِ مَتَأَسَفِ وَ غَمْگِيْنِ مِيْكَرْدِيْدِيْدِ اِيْنَكِهْ بُوْدِ كِهْ خُداوَنْدِ مُؤْمِنِيْنَ مَكَّةِ رَا اَزِ كَشْتِهْ شُدْنِ

صفحه : ۲۲۱

نگاه داشت جواب (لو) در آیه محذوف است یعنی اگر برای حفظ جان مؤمنین مکه نبود امر بجهاد با اهل مکه مینمودیم و بر آنها ظفر مینمودی.

لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ) راجع بآیه بالا (كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ) میباشد یعنی دست شما را از کفار بازداشت تا داخل کند از مؤمنین در رحمت خود هر کس را که بخواهد و اگر مؤمنین اهل مکه از کفار جدا بودند ما کفار را بعذاب سخت بقتل و غارت و اسارت گرفتار میکردیم.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که خداوند از روی رحمت و شفقتی که بمؤمنین دارد هر کجا و در هر زمان که عده‌ای از مؤمنین موجود باشند برای حفظ آنها عذاب و عقوبات عمومی دنیوی را از کسانی که مستوجب آن میباشند رفع مینماید خواه قتل و غارت باشد یا آفات دیگر از آفات ارضی و سمائی که عمومیت داشته باشد و شامل آن عده مؤمنین نیز بشود.

اینک مختصری راجع بصلح حدیبیه آن طوری که تذکره نویسان و روایان اخبار نقل میکنند در اینجا بیان مینمائیم:

گویند وقتی محمد صلی الله علیه و اله و سلم از مدینه با هفتصد نفر از اصحاب روی بمکه نهاد وقتی بذی الحلیفه رسید احرام بست و هفتاد شتر برای قربانی مهیا نمود از آنجا از بنی خزاعه جاسوسی بمکه فرستاد و در حینی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با اصحاب بغدیر اشطاط که نزدیک عسفانست رسید آن جاسوس از مکه برگشت و گفت رؤسای قریش چون کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره قشون جمع نموده که با شما جنگ کنند یا از زیارت کعبه و ورود بمکه جلوگیری نمایند محمد صلی الله علیه و اله و سلم بطور مشورت با همراهانش فرمود رأی و عقیده شما در اینجا چیست برویم و با آنان جنگ کنیم یا آنکه اگر آنها با ما سر جنگ دارند با آنها بجنگیم.

ابو بکر گفت همان شق دوم بهتر است زیرا که ما برای جهاد نیامده‌ایم برای

صفحه : ۲۲۲

زیارت کعبه آمده‌ایم پس از آن حضرت بهمراهانش فرمود بروید آنان رفتند تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان از مکه آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و گفت یا رسول الله قریش بیک بار برای دشمنی با تو متفق گردیده‌اند و نخواهند گذاشت که تو بمکه روی اینک خالد بن ولید با جمعی بسیار سر لشگر آنان است و بقلعه عمیم فرود آمده‌اند حضرت فرمود آنها را بر من تسلی نیست اگر آنان با من سر جنگ دارند با آنها جهاد کنم و بتوفیق ربانی و تأیید الهی همه را مقهور و مغلوب گردانم.

پس از آن فرمود از شما کی است که ما را براهی برد که در گذرگاه آنان است مردی اسلمی گفت من شما را از راه سختی میبرم و بآنها میرسانم پس بامر حضرت روانه شدند پس از آنکه از آن راه دشوار گذشتند بزمین هموار رسیدند فرمود بگوئید (استغفر الله و نتوب الیه) همه گفتند فرمود اینکه خطبه‌ایست که بنی اسرائیل بآن مأمور شدند و قبول نکردند.

وقتی بطلیعه لشکر رسیدند فرمود براه دست راست روید رفتند تا بثنیه المردان رسیدند که محل فرودگاه حدیبیه است در آنجا شتر حضرت بی جهت خوابید اصحاب گفتند اینکه ناقه حروست که بی جهت خوابید فرمود نه مثل پیشرو فیل در اصحاب فیل ماند. و شتر را بلند کردند و برگشتند و بیالای حدیبیه بر سر چاهی که اندک آبی داشت فرود آمدند و بدعای آن حضرت آب چاه زیاد شد پس از آن بدیل ابن ورقاء خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه رسیدند و گفتند کعب بن لوی و عامر بن لوی با جماعتی جمع شده‌اند که نگذارند بمسجد الحرام روید فرمود من برای جنگ با احدی نیامده‌ام بلکه قصد زیارت خانه خدا را دارم اگر قبول اسلام نمودند (فهو المراد) و اگر نه بمنزل خود قرار گیرند و اگر سر جنگ دارند بحق آن کسی که جان من در قبضه اقتدار او است با آنها جهاد کنم تا وقتی که بر آنان ظفر یابم یا آنچه امر الهی باشد بر من وارد گردد. بدیل گفت من بروم و مضمون اینکه کلام را بآنها برسانم و به بینم چه میگویند

صفحه : ۲۲۳

پس از آنکه اینکه خبر بآنها رسید عروه بن مسعود ثقفی برخواست و گفت اینکه مرد سخنی میگوید که خیر شما در آن است اگر قبول نمیکنید مرا نزد محمد بفرستید تا من با او صحبت کنم وقتی عروه نزد رسول صلی الله علیه و اله و سلم آمد آنچه با بدیل گفته بود تکرار فرمود.

خلاصه پس از گفتگوی بسیار عروه چون خوب اطرافیان پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را نگریست دید آنان کمر خدمت بر میان بسته و به روش غلامان و چاکران هر امری که میفرمود بر یکدیگر پیش دستی مینمودند و در مقابل او آهسته سخن میگویند و آب وضوی او را برای تبرک از هم می‌ربودند چون عروه اینکه روش را از یاوران مشاهده نمود برگشت و بقریش گفت من سلاطین عالم مثل قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه و مانند آنها را بسیار دیده‌ام و هیچ سلطانی را مطاع‌تر از محمد صلی الله علیه و اله و سلم ندیده‌ام و کیفیت خدمت گذاری آنان را بیان نمود و گفت پادشاهی با اینکه عظمت طریق رشد و سعادت بشما نشان میدهد قبول کنید مردی از کنانه گفت بگذارید من بروم و از کیفیت سلوک اصحابش مطلع گردم چون آن مرد نزدیک رسید رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود اینکه فلان کس است و از کسانی است که بقربانی احترام میکند لیبک گویان باستقبالش روید و شتران هدی را همراه ببرید چون آن شخص اینکه حال از اصحاب رسول صلی الله علیه و اله و سلم دید گفت سبحان الله چنین مردمانی را از خانه خدا چگونه میتوان ممانعت نمود و برگشت و کفار قریش را ترغیب بصلح نمود آنان جلیس بن علقمه را فرستادند و او رئیس احابیش بود رسول صلی الله علیه و اله و سلم چون او را دید گفت اینکه از طائفه متعبدانست شتران قربانی را نزد او برید وقتی چنین دید گفت:

(لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم) پس از آن سهیل نزد حضرت آمد و گفت من از طرف قریش آمده‌ام که با شما صلح کنیم و عهدنامه از شما بگیریم حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را طلبید و طریق نوشتن صلح نامه را باو املاء فرمود امیر علیه السلام بدستور رسول صلی الله علیه و اله و سلم صلح نامه را (به بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح نمود سهیل گفت ما رحمن را نمیشناسیم

صفحه : ۲۲۴

و چون میان من و تو است بایست طوری نوشته شود که ما و تو معترف بآن باشیم فرمود در عنوان (باسم اللّهم) بنویس و هر چه سهیل گوید بنویس و حضرت گفت بنویس
(هذا ما قضی علیه محمّد رسول اللّهِ)

سهیل گفت اگر ما تو را رسول خدا میدانستیم هرگز با تو خصومت و دشمنی نمی‌مودیم و تو را از خانه خدا منع نمی‌کردیم حضرت فرمود من رسول خدایم اگر چه شما انکار نمائید آن گاه بعلی علیه السّلام گفت رسول اللّهِ را از نامه محو نما علی علیه السّلام گفت هرگز دست من بمحو نمودن اینکه کلمه پیش نمی‌رود خود حضرت نامه را گرفت و کلمه رسول اللّهِ را محو نمود و علی علیه السّلام بامر حضرت رسول نوشت
(هذا ما قضی علیه محمّد بن عبد اللّهِ)

و سهیل بن عمر و علی علیه السّلام نامه را اینطور عنوان نمودند که ده سال میان آنها جنگ و نزاع نباشد و در اینکه مدت از اصحاب محمّد صلی اللّهُ علیه و اله و سلّم هر کس بحج و عمره برود یا برای تجارت رود جان و مال او ایمن باشد و هر کس از قریش بمدینه رود و از آنجا بمصر و شام رود آن نیز ایمن باشد و هر کس از آنها بدون رخصت آنان نزد مسلمانان آید وی را برگردانند و از اهل اسلام هر کس نزد آنها رود وی را برنگردانند اینکه شرط بر مسلمانها دشوار آمد حضرت فرمود هر کس از ما نزد آنها رود از رحمت خدا دور است و در مورد غضب و سخط حق تعالی واقع است و هر کس از آنها نزد ما آید ما او را ردّ میکنیم اگر علم خدا بایمان وی تعلق گرفته راه خروجی برای وی باز می‌کند.

و نیز شرط کردند که الان هر کسی خواست در عهد و میثاق محمّد در آید و هر کس خواست در زمره عهد و میثاق قریش باشد آن وقت بنی خزاعه برخواستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریشیم پس از اتمام عهدنامه حضرت محمّد صلی اللّهُ علیه و اله و سلّم فرمود حال بگذارید خانه خدا را زیارت کنیم سهیل گفت امسال اینکار را موقوف نمائید تا سال آینده ما سه روز از مکه بیرون می‌رویم شما زیارت خانه خدا بیائید.

گویند پس از اینکه واقعه عمر بن الخطاب گفت من از وقتی که اسلام آوردم در

صفحه : ۲۲۵

هیچ جا شک نکردم مگر امروز و رفت نزد نبی اکرم صلی اللّهُ علیه و اله و سلّم و گفت آیا تو پیمبر نیستی فرمود آری پیمبر خدایم گفت نه ما بر حقیم فرمود آری ما بر حقیم گفت نه وعده خدا حق است فرمود آری گفت نه آنچه تو گفتی از خدا بود فرمود آری چنین است گفت تو گفتی بمکه می‌رویم و مناسک حج بجا می‌آوریم چطور بر خلاف آن واقع گردید حضرت فرمود آیا من گفتم امسال اینطور تحقق می‌پذیرد گفت نه فرمود گفتم عنقریب در مکه خواهیم رفت عمر گفت گفتم صدقت یا رسول اللّهِ و توبه بنمودم خلاصه صلح نامه تمام شد و از طرفین گواه گرفتند اینکه مختصری بود از آنچه مورخین و مفسرین راجع بحکایت صلح حدیبیه گفته‌اند و تمام حکایت را مفسرین بتفصیل در کتب خود ضبط نموده‌اند. پایانِ إِذِ جَعَلَ الدِّينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ آیه راجع بهمان حکایت قریش است که آنان از آن عصبیت و تفرعن زمان جاهلیت و آن بغض و حسدی که با رسول خدا صلی اللّهُ علیه و اله و سلّم داشتند مانع گردیدند از ورود پیمبر خدا صلی اللّهُ علیه و اله و سلّم و یارانش که برای عمره و زیارت کعبه معظمه داخل مکه که وطن اصلی او بود گردند و اگر چه اینکه مطلب بر حضرت و یاورانش مشکل بود لکن چون حکمت الهی بر اینکه جاری گردیده بود که با آنها مدارا نماید و بر جفای آنان صبر کند تا موقع ظفر و غلبه او برسد مأمور گردید در آن وقت با آنها صلح کند و جهاد و خون‌ریزی ننماید.

و چون حکمت و مصلحت چنین بوده (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) خداوند متانت و استقامت و سکون قلب

برسولش و بمؤمنین عطاء فرمود تا آنها مطیع امر حق تعالی گردند (وَأَلَزَمَهُمُ كَلِمَةَ التَّقْوَى) یعنی مؤمنین بر کلمه تقوی که قول لا اله الا الله است یا بسم الله الرحمن الرحیم یا محمد رسول الله بود که قریش بر نوشتن آن راضی نشدند ثابت قدم گردانید و بآن متانت و ثباتی که بمؤمنین عطا شده بود توانستند عصیبت زمان جاهلیت را کنار گذارند و از مخالفت امر حق تعالی

صفحه : ۲۲۶

خودداری نمایند و لو اینکه برگشتن بدون زیارت کعبه بر آنان ناگوار مینمود (وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا) و مؤمنین بمقتضای ایمانشان اهل کلمه تقوی و سزاوارتر بودند بتقوی از غیرشان یا اینکه بنزول سکینه سزاوارتر بودند زیرا کلمه تقوی که ناشی از ایمانست در قلب آنان تمرکز نموده زیرا هر کس ایمان وی محکم تر تقوی او بیشتر است و مؤمنین آنهایی که در عام حدیبیه با حضرتش بودند در ایمان و تقوی ثابت قدم بودند.

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا اشاره به اینکه خدا بهر چیزی عالم است و صلاح و فساد هر چیزی را میداند و میدانست که در آن سال مصلحت نبود که آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم با یارانش زیارت کعبه روند بلکه چنین مصلحت بوده که در آن سال بعزم زیارت بروند و در آنجا صلح واقع گردد مقدمتا برای فتح مکه که بعدا باسانی فتح مکه نصیب حضرتش گردد.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا چون پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه در خواب دید که مسلمین در مسجد الحرام داخل گردیدند چون خبر خواب خود را باصحاب داد آنها مسرور شدند و گمان کردند در همان سال بمکه میروند و پس از آنکه کفار ممانعت نمودند منافقین گفتند چطور شد که ما داخل مسجد الحرام نشدیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

بحقیقت خدا رؤیا و خواب پیمبر را راست گردانید که آن رؤیای صادقه و بحق و درستی بود نه اضغاث و احلام و عقب افتادن آن از روی حکمت بود که شاید یکی از آن امتحان و آزمایش مؤمنین بوده که مؤمن ثابت قدم از غیر آن تمیز پیدا نماید و شناخته گردد.

و لام (لتدخلن) برای تأکید و تحقق مطلب آرند و چنانچه بعضی گفته‌اند در آن قسم مندرج گردیده یعنی قسم بخدا که البته اگر خدا بخواهد در سال دیگر

صفحه : ۲۲۷

در مسجد الحرام داخل خواهند شد و مظفر و منصور خواهید گردید و بنا بر اینکه (لتدخلن) جواب قسم است. گویند در آیه (انشاء الله) را برای اینکه آورده که هر کرا که خدا خواسته داخل میگردد زیرا ممکن است بعضی از اصحاب فوت گردیده یا مانع دیگری جلوگیری آنان گردد پس هر کس را که خدا بخواهد مظفراند و بطور امن و امان در حالی که بدستور رسول صلی الله علیه و اله و سلم سرهای خود را تراشیده و پس از اداء مناسک حج بدون خوف تقصیر کنندگان خواهند بود.

و شاید مقصود از (انشاء الله) در آیه ارشاد مؤمنین باشد که هر کاری که اراده نمودید بعدا بکنید اینکه جمله (انشاء الله) را بگوئید و ارشاد بهمین دارد قوله تعالی در سوره کهف آیه ۲۳:

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا) پس خدا میدانست چیزی را که شما مؤمنین نمیدانید و جلوتر از فتح مکه فتحی نزدیک تر مقرر گردانیده که آن فتح خیر یا صلح حدیبیه خواهد بود.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (هو) اشاره بحقیقت و هویت بسیطه الهیه است یعنی خدا آن کسی است که رسول خود را با اسباب هدایت از معجزات بسیار و آیات قرآنی که معجزه باقیه او است و با دین و قوانینی که ظاهر و

ندانستند که حق و حقیقت همیشه غالب و نیرومند است لکن در فتح مکه قوت و شوکت دین اسلام آنان را به تعجب و به غیظ و حسد آورد.

و همانطوری که در آیه بالا- تذکر میدهد (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) بایستی دین اسلام در قوت و شوکت بجایی رسد که بر تمام ادیان غالب گردد بطوری که تمام افراد بشر تحت پرچم توحید و دین اسلام واقع گردند و چون هنوز چنین غلبه‌ای بطور کامل تحقق نپذیرفته و وعده خدا حق است باید وقتی بیاید که وعده خدا ظاهر گردد و آن در آخر الزمان بظهور مهدی علیه السلام قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم عجل الله تعالی فرجه متحقق خواهد گردید آن وقت است که کره زمین ما بکمال لایق بخود رسیده زیرا که زمین هم مثل باقی موجودات تا بکمال نرسد مندک و منحل نخواهد گردید و آن وقتی است که تمام افراد بشر در کلمه (لا اله الا الله) متفق گردند و بظهور حضرت مهدی علیه السلام

صفحه : ۲۳۰

یملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا.

و چون دین اسلام سراسر عالم را فرا گرفت آن وقت حقیقتا بر تمام ادیان تفوق پیدا نموده و بر تمام ملل عالم غالب خواهد گردید. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا شاید مقصود از مؤمنین در آیه کسانی باشند که در حدیبیه با رسول الله همراه بودند که هر گاه بر ایمان و عمل ثابت باشند بوعده الهی مشمول مغفرت و اجر بزرگ میباشند و آیه اگرچه مطلق است و شامل تمام افراد مؤمنین با تقوی میگردد لکن ممکن است بقرینه (معه) در آیه بالا- تخصیص آن در اینجا برای تشویق و مزیت رتبه اشخاصی باشد که در حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم همراه بودند که آنها را مخصوص بذکر گردانیده باشد.

صفحه : ۲۳۱

سورة الحجرات

اشاره

ثمانی عشره آیه و هی مدنیة

[سورة الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْصُرُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴)

و لو أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا

بِجَهَالِهِ فَتُصَبِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَاعْلَمُوا أَنَّهُ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ
 الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِقُونَ (۷) فَضَلَّأَ مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
 (۸) وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ
 فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹)
 إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

صفحه : ۲۳۲

ترجمه

سوره حجرات هیجده آیه و سیصد و چهل و سه کلمه و هزار و چهار صد و نود و شش حروف است و در مدینه فرود آمده
 بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در هیچ کاری) خود را بین دست خدا و رسول پیش نیاندازید (و منتظر فرمان او باشید) و از مخالفت
 امر خدا خودداری نمائید بحقیقت خداوند شنوا و دانا است (۲)
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید بالای صدای پیمبر صدای خود را بلند نکنید و در موقع سخن گفتن با او بلند حرف نزنید آن طوری
 که بعضی شما با بعضی دیگر (در موقع مجادله) سخن می‌گویند تا آنکه اعمال شما باطل نگردد و شما مشعر بر آن نباشید (۳)
 کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم صدای خود را فرو می‌برند (و آهسته سخن می‌گویند) حقیقتاً آنان کسانی می‌باشند
 که خداوند قلبهای آنها را بتقوی امتحان نموده و برای آنان مغفرت و اجر بزرگ مهیا گردانیده (۵)
 ای محمد کسانی که تو را از پشت حجره‌ها صدا می‌زنند حقیقتاً آنها تعقل و ادب ندارند (۶)
 و اگر آنان صبر کنند تا تو (از حجره) بیرون آیی برای آنها بهتر خواهد بود و خداوند آمرزنده و مهربان است (۶)
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی نزد شما آمد و بشما خبری داد بایستی در مقام جستجو برآئید که مبادا از روی ندانسته‌گی
 بگروهی ضرر و آسیبی رسانید و پس از آن

صفحه : ۲۳۳

بر آنچه کرده‌اید پشیمان گردید (۷)
 و بدانید که پیمبر خدا نزد شما است اگر او در بسیاری از امور گفتار شما را بپذیرد هر آینه شما در رنج و تعب می‌افتید لکن خدا
 شما را دوست دار ایمان گردانیده و ایمان را در قلب شما آراسته و زینت داده و شما را از کفر و فسق و گناه کاره (و بر کنار)
 گردانیده و جماعتی که چنین باشند آنها راه یافته‌گان خواهند بود (۸)
 (و رشد یافتن و هدایت گردیدن) نعمت و تفضلی است از جانب خدا و خدا دانا و درست کار است (۹)
 و هر گاه دو طائفه از مؤمنین با هم جنگ و نزاع کنند بین آنان اصلاح نمائید و اگر یکی از آن دو فرقه بر دیگری طغیان و سرکشی
 کند شما با آن فرقه‌ای که طغیان نموده بجنگید تا بسوی امر خدا باز گردد و اگر بسوی امر خدا بازگشت نمود آن وقت بین آنان
 بعدالت اصلاح کنید زیرا که خدا عدالت کنندگان را دوست خواهد داشت
 اینکه است و جز اینکه نیست که مؤمنین با هم برادرانند پس بین برادران خودتان اصلاح کنید و از عذاب خدای تعالی بترسید شاید
 در موقع رحمت او واقع گردید.

توضیح آیات

اشاره

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ تَمَامِ قِرَاءِ مَكْرٍ يَعْقُوبَ (تَقَدَّمُوا) بضم تاء و کسر دال قرائت نموده‌اند مأخوذ از تقدیم بمعنی پیش انداختن و یعقوب بفتح تاء و دال قراءه کرده است مأخوذ از تقدم بمعنی پیشی گرفتن و (تقدموا) در اصل تتقدموا بوده برای تخفیف تاء اول را حذف کرده‌اند.

حق تعالی در اینکه آیه خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر خدا و پیغمبر او پیشی نگیرید (بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ) (اشاره به اینکه غیر از خدا و رسول کسی را پیشوای خود قرار ندهید).

صفحه : ۲۳۴

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- یعنی بر خلاف کتاب و سنت چیزی مگویند (ابن عباس) ۲- پیش از آنکه خدا و پیغمبر گویند مگویند (عطیه) ۳- شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی روز عید قربان پیش از نماز عید قربانی کردند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آنها را امر فرمود که اعاده کنید و خدای تعالی اینکه آیه را فرستاده (جابر انصاری) ۴- دیگری گفته معنی آیه اینکه است که هر عبادتی که وقت معین دارد پیش از وقتش عمل نکنید مثل نماز و روزه و حج و زکاة که وقت معین دارند اگر پیش از وقتش عمل نمائید صحیح نیست ۵- دیگری گفت شأن نزول آیه اینکه است که بعضی آمدند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و سؤالی نمودند حاضرین مسارعت نمودند و پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم جواب دهد جواب دادند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد. مجاهد و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن چون آیه مطلق است بهتر اینکه است که حمل بر عموم شود که شمایی که ایمان آورده‌اید بایستی مطیع امر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم باشید و بدون امر خدا و رسول بسلیقه خود رأی اندیشی نکنید و کسی را امام و پیشوای خود قرار ندهید و در مقابل رسول خدا پیش از حکم او از خود چیزی مگویند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بترسید از خدا و خودداری نمائید از مخالفت امر حق تعالی إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و بدانید که محققا خداوند شنوا است گفتار شما را می‌شنود علیم است بکردار و رفتار شما عالم است بآنچه گویند و شنوید و عمل نمائید.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

صفحه : ۲۳۵

جهر در لغت بمعنی ظاهر کردن صدا است با قوت نفس و مقابل آن همس است که بمعنی آهسته صدا کردن می‌باشد. در شأن نزول آیه مفسرین گویند عطارد بن حاجب پسر زراره تمیمی با بعضی از اشراف مثل اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاثم و قیس بن عاصم با جماعتی بسیار بمسجد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم آمدند و از پشت حجرات طاهرات

با آواز بلند گفتند ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بیرون بیا از حجره که مدح ما زینت و مذمت ما شنیع و قبیح است حضرت از صدای بلند آنان متأذی گردید و از منزل بیرون آمد و فرمود خدا است که مدح او زینت و ذم او قبیح است. آنان گفتند آمده‌ایم تا با تو افتخار کنیم رخصت ده تا شعراء و خطبای ما زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت پس از آنکه رخصت داد عطارد بن حاجب برخاست و گفت:

(الحمد لله الذي جعلنا ملوكا الذي له الفضل علينا و الذي وهب لنا اموالا عظاما نعمل بها المعروف و جعلنا اعز اهل المشرق و اكثر عددا و عدة فمن مثلنا في الناس فمن فاخرنا فليعد مثل ما عدنا) (۱).

پس از آن گفت اگر بخواهیم زیادتر می‌گوییم لکن از سخن گفتن زیاد شرم میکنیم اینکه گفت و نشست.

پس از پایان سخنرانی عطارد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بثابت بن قیس امر فرمود که برخیز و جواب عطارد را بده ثابت برخاست و اینکه خطبه را بیان نمود:

(الحمد لله الذي السموات و الارض خلقه قضی فيهن امره و وسع كرسية علمه و لم يكن شيئا قط الا من فضله ثم كان من فضله ان جعلنا ملوكا و اصطفى من خير

(۱) حمد و ستایش مخصوص خدایی است که قرار داد ما را پادشاهان آن کسی که بر ما تفضل نمود و آن کسی که بما مالهای زیاد عطاء گردانید که بآن کار نیک نمائیم و قرار داد ما را عزیزترین اهل مشرق و عدد ما را زیاد نمود و آلات دفاعیه بما داد پس مثل ما در مردم کیست و کسی که بر ما افتخار مینماید بشمارد آنچه را ما شماره نمودیم.

صفحه : ۲۳۶

خلقه رسولا اكرمهم نسبا و اصدقهم حديثا و افضلهم حسبا فانزل الله عليه كتابا و ائتمنه على خلقه فكان خيرة الله على العالمين ثم دعا الناس الى الايمان بالله فآمن به المهاجرون من قومه و ذوى رحمهم اكرم الناس احسابا و احسنهم وجوها فكان اول الخلق اجابة و استجابة لله حين دعاه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم نحن فنحن انصار رسول الله و ردوه نقاتل الناس حتى يؤمنوا فمن آمن بالله و رسوله منع ماله و دمه و من نكث جاهدناه فى الله ابدأ فكان قتله علينا يسيرا اقول هذا و استغفر الله للمؤمنين و المؤمنات و السلام عليكم) (۱).

پس از آن زبرقان شاعر برخاست و چند شعر خواند و حسان بن ثابت جواب اشعار زبرقان را داد و پس از آنکه حسان از شعر خواندن فارغ گردید اقرع گفت اینکه مرد (یعنی پیغمبر) خطیب او داناتر از خطیب ما است و شاعر او شاعرتر از شاعر ما است و صداهای آنها بلندتر از صداهای ما است بعد از آنکه فارغ شدند پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بآنها جائرة داد بجائزهای نیکو و آنان هم اسلام آوردند و

۱- حمد مخصوص بآن خدایی است که آسمانها و زمین را آفریده و امر خود را در آنها جاری گردانیده و کرسی علم او همه را فرا گرفته و چیزی یافت نمیگردد مگر از فضل او و از جمله فضل او است که ما را ملوک زمین قرار داده و از بین بهترین خلقش رسولی را برگزیده که کریمترین مردم است از حیث نسب و صادقترین مردم است از حیث گفتار و فاضلترین مردم است از حیث حسب پس خداوند برای او کتابی فرود آورد و او را بر خلقش امین گردانیده و خدا او را بر تمام عالمیان برگزیده پس مردم را بایمان خدا دعوت نمود و مهاجرین از طائفه و خویشان او که بهترین مردمند از حیث حسب و نیکوترند از حیث وجاهت باو ایمان آوردند پس از آن ما اول خلقی بودیم که خدا و رسولش را اجابت نمودیم و ما یاوران و پشت بان رسول خدائیم و با مردم جهاد

میکنیم تا وقتی که ایمان آورند و کسی که بخدا و رسول او ایمان آورد مال و خونس محفوظ است و کسی که ایمان نیاورد همیشه با وی در جنگیم و کشتن او بر ما آسان است اینکه را میگوییم و برای مؤمنین و مؤمنات طلب آموزش می‌نمایم و درود و سلام بر شما باد

صفحه : ۲۳۷

مردمانی که با او بودند وقتی دیدند اقرع ایمان آورد همگی ایمان آوردند و حضرت همه را صلّه و خلعت داد. چنانچه گفته شد شأن نزول آیه هر چه باشد آیه مطلق است و خداوند برای تعلیم مراسم و ادب نگاهداشتن بمؤمنین امر فرمود که در موقع گفتگوی با پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم صدای خود را بلند ننمائید و اگر در مقابل شخص رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم چنین بی‌ادبی کنید اعمال شما حبط میگردد و بر آن اثری مترتب نمیگردد در حالی که شما مشعر بآن نخواهید بود. **إِنَّ الَّذِينَ يُغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ** (غض) در لغت بمعنی نقصان آمده اگر نسبت بدیدن باشد مثل اینکه خدای تعالی در سوره نور آیه ۳۰ فرموده:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ (۱) غض در اینکه آیه بمعنی نقصان و فرود آوردن چشم از نظر کردن است و اگر در سخن گفتن استعمال شود مثل (وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) کوتاه کردن صدا است.

(امتحان) بمعنی آزمایش است چون هر صفت و خلقی که در باطن انسان رسوخ نمود) آثاری در ظاهر از آن نمودار میگردد. آیه اشاره به اینکه کسانی که صاحب تقوی و پرهیزکاری میباشند یکی از اوصاف آنان چنین خواهد بود که در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم آهسته صحبت میکنند و صدای خود را بالای صدای او قرار نمی‌دهند زیرا عظمت و بزرگواری پیغمبر خدای تعالی چنان در قلب آنان رسوخ نموده که حیا میکنند در مقابل حضرتش بلند حرف بزنند بلکه غض صوت میکنند و برای چنین کسانی آموزش و اجر بزرگ مهیا خواهد بود.

۱- ای محمّد بمردهای مؤمن بگو چشمهای خود را بپوشانند و بزنهاى مؤمنه بگو که چشمهای خود را بپوشانند (مقصود نگاه کردن با جنبی است)

صفحه : ۲۳۸

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای محمّد کسانی که تو را از پشت حجره‌ها صدا میزنند بیشتر آنان نفهم و بی‌خردند اگر خردمند بودند و مقام رسالت تو را می‌فهمیدند چنین نمی‌کردند و اگر آنها صبر میکردند تا تو از حجره بیرون می‌آمدی برای آنان بهتر بود زیرا آن وقت فهم و حیای خود را نمودار میکردند ظاهراً مقصود همان جماعتی است که قبلاً راجع بشأن نزول آیه گفته شد.

و بعضی گفته‌اند مقصود اینکه است که پیمبر را بنام او صدا نزنید اینطوری که با هم سخن می‌گویید و بگوئید یا محمّد یا احمد یا بگوئید یا رسول الله یا نبی الله و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده: **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا** سوره نور آیه (۶۳) یعنی پیمبر را بین خودتان نخوانید مثل خواندن بعضی از شما بعضی دیگر را یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ خطاب بمؤمنین است اگر فاسقی بشما خبری داد قبل از تفحص از صدق و کذب وی ترتیب اثر صدق بر آن جاری نکنید زیرا اگر بدون تفحص از روی نادانی عملی انجام دهید ممکن است عمل خلافی انجام داده باشید و پس از آن بر آنچه کرده‌اید نادم و پشیمان خواهید گردید.

بعضی از فقهاء باین آیه استدلال نموده‌اند بر حجیت خبر واحد اگر راوی عادل باشد زیرا که از مفهوم آیه چنین برمی‌آید که در اخبار عادل تفحص لازم نیست لکن نزد جمهور فقهاء اینکه دلیل تمام نیست زیرا که مفهوم خطاب حجّت نیست همین قدر از منطوق آیه برمی‌آید که بخبر فاسق اعتماد نباید نمود و ترتیب اثر بر آن نباید بار کرد و در شأن نزول آیه گفته‌اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ولید بن عقبه بن ابی معیط را فرستاد که از بنی مصطلق زکاء بگیرد آنها برای احترام وی او را استقبال

صفحه : ۲۳۹

نمودند چون آنها را دید ترسید و گمان کرد برای کشتن او آمده‌اند برگشت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و گفت زکاء ندادند و میخواستند مرا بکشند حضرت غضب کرد و خواست برای آنها لشکر بفرستد آنها آمدند و گفتند ما رسول تو را احتراماً استقبال نمودیم چون ما را دید برگشت و ما سبب آن را ندانستیم اکنون آمده‌ایم که مبادا خلاف گوید و زکاء مهیا است کسی را بفرست بگیرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حرف آنان را باور نمود و خالد بن ولید را طلب نمود و بوی سزا فرمود برو و بین شعار اسلام بین آنها برپا است اگر آثار مسلمانی در آنان پدید است زکاء بگیر و برگرد و اگر خلاف آن باشد با آنها چنین کن که با کفار میکنند وقتی خالد بآن جا رسید وقت نماز بود و اذان نماز مغرب میگفتند آن وقت خالد از آنها زکاء گرفت و برگشت پس از آن اینکه آیه فرود آمد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا الخ و أَعْلَمُوا أَنَّهُ فِيمَكُم رَسُولُ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الزَّائِدُونَ آیه خطاب بمؤمنین و ارشاد آنها است که بایست بدانند چون در بین شما رسول خدای تعالی و فرستاده او موجود است شما باید مطیع امر و حکم او باشید نه آنکه منتظر باشید رسول تابع شما گردد اگر پیامبر بدخواه شما عمل کند شما مؤمنین چون خیر و ضرر خود را نمیدانید در زحمت و مشقت میافتید و باضافه وقتی باشتباه افتادید ممکن است در ایمان و یقین شما خلل واقع گردد لکن خداوند ایمان را محبوب شما گردانیده و در قلب شما ایمان آراسته شده و زینت داده و کفر و فسق و گناه را در نظر شما ناپسند گردانیده و کسانی که چنین باشند آنان ارشاد یافته شده‌اند خواهند بود.

فَصَلِّا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ اشاره به اینکه اگر شما مطیع امر رسول گردید و از فرمان او تخلف نوزدید

صفحه : ۲۴۰

در اثر اطاعت او ایمان در قلب شما جایگزین میگردد و حقانیت اسلام بر شما واضح میشود آن وقت دل و روح و روان شما بنور اسلام روشن خواهد گردید و بطریق مستقیم اسلام ارشاد یافته‌اید و آن نعمت و تفضلی است که از جانب خدا بهر کس خواهد عطا مینماید و خدای تعالی عالم است بحال و عمل شما و دانا و حکیم و درستکار است که هر چیزی را بجای خود قرار داده. و ظاهراً جمله (و اعلموا) در آیه بالا عطف بآیه جلو است که شما مؤمنین اگر بخواهید برای و صلاح دید خود عمل کنید مثل همین جا که خواستید بقول فاسقی (ولید بن عقبه) ترتیب اثر بار کنید و بدون تفحص با بنی مصطلق بجنگید آن وقت بین مسلمین فساد و نزاع واقع می‌گردد و در زحمت می‌افتید پس بایستی مطیع امر رسول گردید.

وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ إِنْ كُنَا حَاهِدَيْنِ أَوْ إِحْدَاهُمَا كَافِرَةٌ وَ الْآُخْرَى مُؤْمِنَةٌ أُولَئِكَ حَافِظُوا رِجَالَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ لَا يَأْتُوا بِمَكْرُومٍ وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

گروه از مؤمنین با هم نزاع نمودند اول آنها را با هم صلح دهید و اگر یکی با دیگری طغیان نمود با وی بجنگید تا بسوی امر خدا برگردد.

از قتاده چنین نقل میکنند که از انصار مردی بر مرد دیگر حقی بود آن شخص از دادن آن مضایقه مینمود و چون طلبکار صاحب قوم و عشیره بود بدهکار گفت اگر بدهی خود را ندهی بسختی از تو میگیرم بدهکار گفت بیا برویم نزد رسول خدا آنچه حکم کند عمل کنیم طلبکار گفت من نمیآیم و کار آنان به نزاع و جدال انجامید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

دیگری گفته زنی از انصار با شوهرش نزاع نمود شوهرش درب خانه را بروی وی بست و رفت کسان آن زن آمدند و زن را از حبس نجات دادند کسان شوهر با آنها نزاع نموده و بروی هم شمشیر کشیدند اینکه آیه فرود آمد که بین آنان اصلاح نمائید. (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۴۱

و بیشتر از مفسرین در سبب نزول آیه چنین گفته‌اند روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مجلسی از مجلس انصار با خری که سوار بود وارد گردید آن خر پشگل انداخت عبد الله بن ابی بینی خود را گرفت و گفت اینکه خر را از نزد ما ببر که ما را رنجور نموده عبد الله بن رواحه گفت الاغ پیغمبر خوش بوتر از تو و از پدر تو است آن وقت بین یاوران عبد الله بن ابی و یاوران عبد الله رواحه نزاع درگیر شد و برای حمایت عبد الله بن ابی مردی در غضب شد و بعد الله بن رواحه سخن بد گفت و آن دو طائفه بهم دشنام میدادند و کفش و چوب خرما بر یکدیگر میانداختند حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نتوانست بین آنان اصلاح کند اینکه آیه فرود آمد (ابو الفتح رازی) فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ و وقتی که بسوی امر خدا باز گشت نمود بین آنان بعدل و قسط اصلاح نمائید زیرا که خداوند عدالت کنندگان را دوست دارد.

یعنی از هیچیک از آن دو طائفه طرفداری نکنید و نسبت بحقوق آنها بمساوات عمل نمائید.

عدالت حدّ وسط بین افراط و تفریط در تمام امور است چنانچه در علم اخلاق ثابت گردیده که جامع بین صفات نیکو از شجاعت که از کمال قوه غضبیه پدید میگردد و عفت که ناشی از کمال قوه شهویه است و حکمت که از کمال قوه فکریه ناشی میگردد هر گاه تمام اینها با هم جمع گردید واجد آن را باصطلاح علماء اخلاق عادل گویند و کسی که دارای ملکه عدالت گردید محبوب حق تعالی میگردد زیرا چنین کسی مظهر و نماینده عدل الهی گردیده که از بالاترین اوصاف ربوبی بشمار می‌رود.

و در شأن نزول آیه گفتاری از مفسرین نقل نمودیم لکن چنانچه در جای خود مبرهن گردیده مورد مخصص نیست و آیه اطلاق دارد که هر وقت دو گروه یا دو نفر از مؤمنین با یکدیگر نزاع نمودند تا ممکن است بایستی آنها را با هم صلح داد و هر گاه یکی بر دیگری تعدی نمود باید مظلوم استیفاء حق نماید تا آنکه حق وی پایمال نشود.

صفحه : ۲۴۲

و نیز لازمه اصلاح کردن در فصل خصومات اینکه میشود که بایستی قاضی هم عادل و هم عارف بحقوق باشد و گر نه حکم او نافذ نخواهد بود اگر عارف بحقوق یا عادل نباشد چگونه تواند بین آنان بقسط و عدالت حکم کند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ چون مؤمنین برادرانند بین دو برادران اصلاح کنید مشهور (بین اخویکم) خوانده‌اند و بقرائت ابن سیرین (بین اخوتکم) حسن بصری (بین اخوانکم قرائت نموده و از خدا بترسید و در همه جا مراعات تقوی بنمائید شاید خدا بشما رحم کند و اتَّقُوا اللَّهَ شاید اشاره باین باشد که در فصل خصومات و اصلاح بین مؤمنین خودداری نمائید و از خدا بترسید که مبادا بر خلاف عدالت بین آنها عمل نمائید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وقتی شما مراعات تقوی نمودید و بعدالت حکم کردید در اینصورت اگر خلاف غیر عمدی واقع گردد شاید خداوند از روی کرم بشما رحم کند و عذر شما را بپذیرد.

زهری از سالم و او از پدرش از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین حدیث میکنند که فرموده (مؤمن برادر مؤمن است نباید بوی ظلم کند و نباید او را در سختی‌ها واگذارد و یاری نکند) کسی که حاجت برادر مسلم خود را برآورد خدا حاجت او را برمی‌آورد و کسی که یک غم و غصه‌ای از مسلمانی برطرف میکند خداوند تعالی از آن کس بواسطه اینکه کارش یک غم و غصه سخت از کروب روز قیامت را برطرف خواهد گردانید و کسی که عیب مسلمی را پوشاند خداوند عیوب وی را در قیامت می‌پوشاند و اینکه حدیث در صحیح مسلم و بخاری نقل شده.

و در وصیت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است بعلی بن ابی طالب علیه السّلام که بقدر یک میل راه بیادت مریض برو و دو میل راه تشییع جنازه کن و سه میل راه برای اجابت مسلم و چهار میل راه برو برای زیارت کسی که با او در راه خدا دوستی و برادری کرده‌ای و پنج میل راه برو برای اجابت ملهوف و شش میل راه برو برای یاری کردن مظلوم و بر تو باد که همیشه با استغفار باشی (تفسیر مجمع البیان)

صفحه : ۲۴۳

آیات

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمَاءُ الْفُسُوقَ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامُكُمْ بِلِلَّهِ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

صفحه : ۲۴۴

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده‌اید گروهی گروه دیگر را استهزاء و مسخره نکنند شاید آنهایی را که استهزاء و مسخره میکنند بهتر باشند (از آنهایی که) استهزاء میکنند و نیز زنان دیگر را مسخره و استهزاء نکنند شاید (آنهایی که در مورد استهزاء واقع شده‌اند) بهتر باشند از آنهایی که استهزاء مینمایند و خود را عیب نکنید (عیب خود را فاش نکنید) و یکدیگر را بقلب بد بخوانید بد است بعد از

ایمان نامی که بر فسق دلالت دارد و کسی که (از منهیات) توبه نکرد چنین مردمانی از ستمکاران محسوب خواهند گردید (۱۲).
ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌های بد اجتناب و خودداری نمائید محققا پاره‌ای از گمانها گناه است (و از عیوب و کردار زشت دیگران) تفحص و جستجو نکنید و بعضی از شما غیبت بعض دیگر را نکنید آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (البته) از خوردن آن کراهت خواهد داشت (ای مؤمنین) از خدا بترسید و از اینکه اعمال خود داری نمائید بحقیقت خداوند پذیرنده توبه و مهربان است (۱۳)

ای گروه مردم بدرستی ما شما را از مردی و زنی (آدم و حوا) آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید محققا گرامی‌ترین شما (نزد پروردگار) پرهیزکارترین شما خواهند بود زیرا که خداوند عالم است (بر اعمال و کردار شما) و آگاهست (بر اصل و نسب و شئون شما) (۱۴)

اعراب گفتند ما ایمان آوردیم ای محمد بآنان بگو شما ایمان نیاورده‌اید لکن بگوئید اسلام آورده‌ایم زیرا که هنوز ایمان در قلبهای شما داخل نگردیده و اگر شما خدا و رسول او را اطاعت کنید از اعمال (خوب شما) چیزی کم نمیگردد حقیقتا خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۵)

بحقیقت مؤمنین کسانی میباشند که بخدا و رسول او ایمان آورده‌اند و پس از آن شك نکردند و بمالها و جانهای خودشان در راه خدا مجاهده نمودند چنین مردمانی (در ادعای ایمان) راستگویان خواهند بود (۱۶)
ای محمد بر تو منت میگذارند بر اینکه اسلام آورده‌اند

صفحه : ۲۴۵

بآنان بگو بر من منت نگذارید بلکه اگر در دعوی ایمان راستگو باشید خدا بر شما منت گذاشته و بایمان هدایتان گردانیده (۱۷)
خدا عالم و دانا است بآنچه در آسمانها و زمین پنهان است و خدا بر افعال شما و آنچه عمل میکنید بینا است (۱۸)

توضیح آیات

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ جماعت از مردها را (قوم) نامند خطاب بمؤمنین نموده که شمایی که ایمان آورده‌اید بایستی خودداری نمائید از اینکه در مقام سخریه و استهزاء دیگران از برادران مؤمن خود باشید شما کجا خبر از باطن و سنجیه مردم دارید شاید آنهايي که در مورد سخریه شما واقع گردیده‌اند بهتر از شما باشند.
و نیز بزنهاي مؤمنه مؤکدا نهی فرموده که بزنهاي دیگر طعنه زنند و دیگران را سخریه نمایند از کجا دانستند که خودشان بهتر از آنها میباشند.

آیه در مقام ارشاد و اندرز بمؤمنین است که هر گاه خواستید کسی را مسخره نمائید یا عیب کسی را فاش کنید یا کسی را توهین و سرزنش نمائید یا در باره کسی گمان بد ببرید اول رجوع بباطن خود نمائید و اعمال و افعال خود را در نظر گیرید نظر به اینکه (الانسان علی نفسه بصیره) وقتی مراقب حال خود باشید می فهمید که اگر فرضا هیچ عیبی در شما نباشد همین استهزاء بمؤمن از بدترین اوصاف نکوهیده بشمار میرود آن وقت در مقام اصلاح نفس خود برمی آئید و از عیب‌جویی و توهین بدیگران خودداری مینمائید.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

۱- جماعتی از بنی تمیم بفقراء اصحاب رسول صلی الله علیه و اله و سلم مثل عمّار و خباب و بلال و سلمان و صهیب و ابی درداء استهزاء مینمودند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و

صفحه : ۲۴۶

از استهزاء بمؤمنین نهی فرمود که اگر چه اینان در ظاهر فقیرند لکن در باطن و حقیقت شاید آنها بهتر از شما باشند.
 (منهج) ۲- ابن عباس گفته اینکه آیه در باره ثابت بن قیس شماس فرود آمده که چون آن شخص گوشش سنگین بود هر وقت در مسجد رسول الله وارد میشد نزدیک پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم می نشست که فرمایشات او را بشنود روزی در وقتی وارد مسجد شد که مردم از نماز فارغ گردیده و جای وی را گرفته بودند ثابت آمد و پا بر سر مردم میگذاشت و میگفت (تفسحوا) یعنی جای دهید تا بیک مردی رسید آن مرد بوی گفت همین جا بنشین ثابت پشت سر آن مرد نشست در حالی که غضبناک بود و وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم از منبر پائین آمد ثابت بآن مرد گفت تو کیستی گفت پسر فلان ثابت باو گفت پسر فلانه و او مادری داشت که در زمان جاهلیت در باره نسبت بد میدادند آن مرد خجل گردید و سر بزیر انداخت اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. (مجمع البیان) وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ گفته روزی ام سلمه پارچه سفیدی بکمرش بسته بود و گوشه آن از پشت سرش آویزان بود عایشه بحفصه دختر عمر گفت بین اینکه پیراهن از پشت ام سلمه میکشد گویا زبان سگست که از دهنش بیرون میکند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که نباید زنها زندهای دیگر را مسخره نمایند.
 و از ابن عباس چنین نقل میکنند که صفیه دختر حنی بن اخطب بشکایت نزد رسول صلی الله علیه و اله و سلم آمد و گفت زندهای تو مرا سرزنش میدهند و گویند تو یهودی و دختر یهودی میباشی حضرت فرمود بآنها بگو پدر من هارونست و عم من موسی و شوهر من محمد است آن وقت اینکه آیه نازل گردید.

(منهج الصادقین) لکن چنانچه مکرر گفته شده مورد مخصص نیست آیه اطلاق دارد و نهی شامل تمام مؤمنین میگردد اعم از آن کسانی که در زمان خطاب حاضر بودند و کسانی که بعدا دنیا می آیند که نباید مرتکب چنین اعمالی گردند.

صفحه : ۲۴۷

وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ (لمز) بمعنی غیبت کردن و جستجو نمودن از معایب مردم است و بعضی گفته اند (لمز) اظهار نمودن عیب کسی است در حضور وی (همز) غیبت در پشت سر است دیگری گفته (لمز) اینکه است که بچشم و ابرو و اشاره عیب کسی را فاش کنند دیگری گفته (همز) فقط عیب نمودن بزبان است در سوره (همزه) فرموده:
 (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ) در اینکه آیه از عیب جویی نهی فرموده (انفسکم) شاید اشاره باین باشد که چون مؤمنین بمنزله نفس واحده میباشند اگر بزبان و اشاره کسی را عیب نمائید گویا عیب خودتان را فاش نموده اید چنانچه فرموده: (المؤمنون کنفس واحده) یعنی مؤمنین چون در ایمان و عمل خیر با هم اتحاد دارند مثل یک نفر مانند.

(وَلَا تَنَابَرُوا) (نیز) در لغت بمعنی لقب آمده یعنی یکدیگر را بلقبی که از آن کراهت دارند نخوانید مثل اینکه کسی عمل بدی کرده و لقب وی گردیده پس از آن توبه نموده دیگر نباید او را بآن لقب خواند و از سیاق آیه چنین برمی آید که مقصود لقب بد است زیرا که پس از آن فرمود: (بِئْسَ الْأَسْمَاءُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ) اشاره به اینکه ایمان مثل آب طاهری ماند که تمام چرکیها و کثافات را میشوید و محل را پاک میگرداند اینکه است که نهی شده که کسی که ایمان آورده دیگر وی را بلقب بد نخوانید.

وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ کسی که مؤمنین را بزبان یا بچشم و اشاره برنجاند و عیب کسی را فاش گرداند چنین کسی از فاسقین بشمار می‌رود و اگر توبه نکرد از ظالمین محسوب خواهد گردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره دو مرد از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فرود آمده و سببش اینکه بود حضرت قرار داد هر فقیری برای تأمین

صفحه : ۲۴۸

معاشش خدمت دو مرد را بکند و در سفر و حضر کار آنان را انجام دهد و طعام و غذا برای آنها مهیا نماید سلمان را بدو نفر سپرد که کار کن آنها باشد یک روز آنها رفتند و بسلمان گفتند برای ما غذا آماده نما بر سلمان خواب غالب گردید و غذا تهیه نمود وقتی آنها آمدند غذا آماده نبود گفتند چرا غذا حاضر نکردی سلمان گفت خوابم برد گفتند برو نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ببین اگر غذایی هست برای ما بیاور حضرت باسامه بن زید که و کیل خرج او بود فرمود بین اگر غذایی هست بده اسامه گفت چیزی آماده نیست سلمان برگشت و بآنان خبر داد که اسامه گفت چیزی موجود نیست آنان گفتند اسامه بخل ورزیده و بنا کردند بغیبت نمودن سلمان و اسامه سلمان را بجای دیگر فرستادند برگشت و گفت چیزی نبود سلمان گفتند اگر تو را بچاه سمیحه فرستند آتش بزمن فرو می‌رود پس از آن برخواستند و رفتند نزد اسامه و تجسس نمودند که به‌بینند راست گفته و غذا نبوده یا بخل ورزیده دیدند اثری از غذا نیست آمدند نزد حضرت رسول بآنها فرمود گوشت خورده‌اید من بر لب شما اثر آن را می‌بینم گفتند یا رسول الله ما امروز چیزی نخورده‌ایم فرمود امروز گوشت سلمان و اسامه را خوردید آن وقت اینکه آیه بالا فرود آمد که خطاب بمؤمنین نموده که اجتناب نمائید و خود داری کنید از بسیاری از گمانها زیرا که از بیشتر گمانها سوء ظن پدید می‌گردد و سبب گناه میشود چنانچه در باره اسامه گمان بد بردید و گفتید بخل ورزیده و بما غذا نداده.

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ بَعْضُ الظَّنِّ، بطور نکره بدون تعیین شاید اشاره باین باشد که چون بعضی گمانها سبب غیبت و تهمت می‌گردد و بایستی همیشه فعل مؤمن را حمل بر صحت نمود و مواظبت کرد که مبدا گمان خلافی برده شود.

بروایت ابو هریره رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده بر شما باد که گمان بد نبرید که گمان بد از دروغ‌ترین (حدیث نفس بشمار می‌رود) و تجسس نکنید و منافسه منمائید و حسد نبرید و بر یکدیگر پشت نکنید یعنی با هم قهر نکنید و با هم مثل برادران باشید

صفحه : ۲۴۹

(وَلَا تَجَسَّسُوا) و از حال بد مردمان تجسس نکنید و آنچه را مخفی دارند در مقام تفحص از آن برنیائید و همان گمان بد است که غالباً سبب تجسس می‌گردد چنانچه در باره اسامه چنین کردند.

ظن و گمان چهار قسم است

۱- ظن مأمور به و آن حسن ظن بخدا و رسول و مؤمنین است قوله تعالی لَوْلَا - إِذٍ سَجَعْتُمْوه ظن المؤمنون و المؤمنات بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا» و در حدیث است:

ان حسن الظن من الايمان

۲- حرام و آن گمان بد است بخدا و مؤمنین که باعث گناه و مثر عقوبت است ۳- ظن مستحب که در احکام و فروع فقهیه بکار

میرند.

۴- مباح و آن ظن در امور دنیا و مهمات آن و در اینکه صورت بدگمانی موجب سلامتی است و سبب نظم امور دنیوی اینکه است که اینکه قسم را از قبیل حرام نشمرده‌اند بلکه آن را از حزم و احتیاط بشمار آورده‌اند و در حدیث است که (الحزم سوء الظن) و شاعر گفته:

بد نفس مباح و بد گمان باش و ز فتنه و مکر در امان باشد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که:
(ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه و ان یظن به ظن السوء)

از عبد الرحمن نقل میکنند که گفته من با عمر شبی نزدیک خانه‌ای رسیدیم چراغی میسوخت و صدای آوازی میآمد عمر گفت خانه کی است گفتم خانه امیه بن ربیع از بالای دیوار خانه وی در آمدیم و تفحص کردیم دیدیم امیه با رفقای خود مشغول شراب خوردند عمر آنها را تهدید نمود گفتند ای عمر ما یک گناه و فعل منکر کردیم و تو چهار عمل حرام کردی.

۱- سوره نور آیه ۱۲ چرا مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه چنین نبودند که وقتی چیزی شنیدند در نفس خودشان گمان خوب ببرند اشاره به اینکه مؤمن بایستی خوش بین باشد و از بدگمانی بپرهیزد.

صفحه : ۲۵۰

اول- تجسس نمودی در صورتی که خدا فرموده: (وَلَا تَجَسَّسُوا) دوم- از در خانه وارد نشدی از بام داخل شدی و خدا فرموده: (وَأْتُوا الثَّيْبَاتِ مِنْ أَبْوَابِهَا) سوره بقره آیه (۱۸۵).

سوم- بدون اذن داخل شدی و اینکه مخالف قول خدای تعالی است که فرموده (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا) چهارم سلام بر ما نکردی و اینکه مخالف قوله تعالی است (وَتَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا) عمر بعد از استماع اینکه کلمات خجل شد و برگشت. (منهج الصادقین) وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ در اینکه آیات خداوند مؤمنین را از چند چیز نهی صریح فرموده اول- بعضی بعض دیگر را مسخره و استهزاء نکنند. دوم- (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) عیب دیگران از مؤمنین را بزبان و کنایه و اشاره بچشم یا بطور دیگر فاش نمایند (سوم) وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ یکدیگر را بلقب بد نخوانند که تمام اینها سبب فسق خواهد گردید.

چهارم- (اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ) بایستی اجتناب نمائید از بسیاری گمانها که مبدا سوء ظن نسبت بمؤمن برده شود و نسبت ناروایی بوی داده شود زیرا که بیشتر مفسد از قبیل غیبت و تهمت و دشمنی از همان بدبینی و بدگمانی تولید میگردد.

پنجم- (وَلَا تَجَسَّسُوا) در مقام تفحص و تجسس از حال و وضعیت امور داخلی مردم و آنچه را مایل نیستند کسی مطلع بر آن گردد برنیاید.

ششم- (وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا) در غیاب کسی چیزی که ناخوش دارد مگوئید آیا کسی از شما یافت میشود که گوشت مرده برادر خود را بخورد البته حاضر نیست و کاره از آن خواهد بود.

غیبت مؤمن را تشبیه نموده بخوردن گوشت مرده از اینکه تشبیه مطالبی میتوان

صفحه : ۲۵۱

استخراج نمود، یکی همین طوری که خوردن گوشت میته حرام است و بر آن عذاب مترتب میگردد چنین است غیبت نمودن مسلمان که از نظر شرع حرام است و عقاب بر آن مترتب میگردد دیگر اشاره به اینکه همین طوری که خوردن گوشت میته انزجار طبع میآورد و بمزاج ضرر میزند و وی را مریض و علیل میگرداند غیبت مسلمان انزجار روحی میآورد و سبب دشمنی و عداوت میگردد و آن خوی انسانی و عاطفه بین اقوام و دوستان را تبدیل بدشمنی و ضدیت میگرداند.

و اخبار و احادیث در حرمت غیبت بسیار رسیده

در لغت غیبت در (المنجد) گفته:

(غابه غیبه و اغتابه اغتایبا ذکره بما فيه من السوء).

و غیبت بمعنی عرفی اینکه است که گفته شود در غیاب کسی چیزی که در عرف نقص وی بشمار آید و غرض گوینده نیز انتقاص و ذم او باشد و باین معنی شامل میگردد تمام انواع و اقسام غیبت را از گفتن و نوشتن و اشاره و کنایه و در حرمت غیبت فرقی نیست بین اقسام آن از آنچه راجع بنقصان در خلقت باشد یا در نسب یا در خلق یا در قول یا در فعل و آنچه را که در عرف نقص بشمار آید و غرض عیب گویی او باشد.

در (کشف الزیبه) از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده آیا میدانید غیبت چیست اصحاب گفتند خدا و رسولش بهتر میدانند گفت غیبت اینکه است که راجع برادرت (برادر دینی) چیزی بگویی که کراهت داشته باشد گفتند اگرچه در او باشد فرمود اگر باشد غیبت است و اگر نباشد تهمت خواهد بود. و چنانچه از همین آیه و اخبار بسیار معلوم میشود غیبت یکی از گناهان کبیره بشمار میرود.

در کافی از ابن ابی عمیر از بعض رفقاییش از ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند که فرموده کسی که راجع بمؤمنی (از عیوب او) چیزی بگوید که بدو چشمش دیده باشد داخل میگردد در کسانی که خدا فرموده:

صفحه : ۲۵۲

(إِنَّ الَّذِينَ يُجْتَبُونَ أَنْ تَشِيحَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) «۱» و در بحار از ابی سعید خدری و جابر نقل میکند که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرموده (باز دارید خود را از غیبت زیرا که غیبت بدتر از زنا است کسی که زنا نمود و توبه کرد توبه او قبول میشود لکن غیبت کننده توبه او قبول نخواهد شد مگر وقتی که آن کس که غیبت او شده ببخشد.

و غیر اینها آنچه از اخبار، و از احادیث بر می آید اینکه است که گناه غیبت خیلی بزرگ است.

و معلوم است عظمت گناه ناشی از زیادتی مفاسدی است که بر آن مترتب میگردد که منافی با غرض شارع حکیم خواهد بود زیرا که غرض شارع اتفاق مسلمین است بر طریق سلوک فی سبیل الله و همکاری نمودن با هم در اصلاح جامعه و آنچه سعادت دنیا و آخرت آنان بآن تأمین میگردد و غیبت بر خلاف صلاح جامعه و اتفاق بین آنان بلکه سبب تنافر و ضدیت و دشمنی و نفاق میگردد و باضافه غیبت کردن ناشی میشود از بسیاری از صفات نکوهیده انسانی مثل حسد و کبر و عداوت و بغض و خودپسندی و غیر اینها اینکه است که گناه آن خیلی شدید است.

و باید دانست که غیبت کردن همین طوری که گفتن آن بد و گناهست شنیدن و رضایت داشتن بآن نیز گناهست که گوینده و شنونده در گناه مساوی خواهند بود مگر آنکه شنونده اگر میتواند گوینده را منع کند و اگر نتوانست از آن مجلس برخیزد و اگر آن

نیز میسر نشد در دل کاره باشد و گوش بحرف او ندهد و در مواردی غیبت استثناء شده یعنی غیبت کردن یا واجب یا جایز شده است که شرح آن در کتب فقهیه و (کشف الزبیه) و (قلع الغیبه) مسطور است طالبین بآنها مراجعه نمایند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ذات احدیت پس از بیان منکراتی که در آیات بالا نهی فرموده در آخر آیه

۱- سوره نور آیه ۱۸ بدرستی کسانی که دوست دارند عیبی برای مؤمنین فاش گردانند برای آنان است عذاب دردناک

صفحه : ۲۵۳

امر بتقوی مینماید که از خدا بترسید و خودداری نمائید از اینکه پیرامون چنین اعمال نکوهیده که تولید عداوت و ضدیت بین شما مؤمنین میگرداند بگردید و توبه کنید و بازگشت نمائید از مخالفت بسوی موافقت زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ جماعت عجم را شعوب گویند و جماعت عرب را قبائل نامند و شعوب جمع شعب است و قبائل جمع قبیله و جماعت عجم را شعوب نامند بمناسبت کثرت تفرق آنها در نسب و از صادق آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکنند که شعوب از عجم و قبائل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل است.

خطاب بتمام افراد بشر نموده که شما را آفریدیم از مردی یعنی آدم علیه السلام و زنی یعنی حواء و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بقوم و نسب بشناسید و امور دنیای شما منظم گردد و جامعه بشری را باتفاق و معاونت یکدیگر اصلاح نموده و رونق دهید و مدینه فاضله و تمدن صحیح بین شما استوار گردد.

در منهج الصادقین چنین نقل میکند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فتح مکه نمود ببلال حبشی امر نمود که در بام کعبه اذان بگوید جماعتی از طلقاء (آنهايي که آزاد شدگان نامیده میشوند) در غیبت او افتادند از جمله آنان حارث بن هشام در نسب او طعنه زد و گفت آیا محمد کسی دیگر ندارد که اذان بگوید مگر اینکه کلاغ سیاه عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست تا اینکه صدا را بشنود سهیل بن عمرو گفت اگر خدا بخواهد اینکه را تغییر میدهد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم میترسم خدای آسمان محمد را خبردار نماید جبرئیل فرود آمد و پیمبر را از گفتار آنان خبردار نمود حضرتش آنها را طلبید و فرمود شما چنین و چنان گفتید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد. (پایان)

صفحه : ۲۵۴

ظاهراً اینکه آیه متفرع بر آیات بالا است که نهی از بدبینی و عیبجویی و تجسس و غیبت و استهزاء و باقی منهیات نموده و اشاره به اینکه تمام افراد بشر از سیاه و سفید عرب و عجم غنی و فقیر همه از یک اصل پدید گردیده‌اند و از جهت صورت و حسب و نسب کسی برتری بر غیر ندارد مگر بتقوی و بزرگترین و شریفترین شما کسی خواهد بود که تقوای وی بیشتر باشد و چنین کسی نزد حق تعالی عزیز است و در مقام قدس جای گزین خواهد گردید.

در (منهج) از زید بن منجر روایت میکند روزی حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در بازار مدینه گذر نمود دید غلام سیاهی را میفروختند و او میگفت هر کس مرا خواهد بخرد شرط کند که مرا از نماز یومیه با رسول الله منع نکند زیرا من همیشه نماز یومیه را پشت سر پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم میکردم کسی او را باین شرط خرید و آن غلام همیشه در مسجد پیغمبر موقع نماز حاضر بود چند روزی حضرت غلام را ندید از حال غلام پرسش نمود گفتند تب کرده حضرت بعیادتش رفتند پس از چند روز دیگر احوال پرسیدند ارباب او گفت مرد حضرت برخاست و بنفس مبارک خود مشغول دفن و کفن و غسل او گردید مهاجر و

انصار تعجب نمودند اینکه آیه فرود آمد اشاره به اینکه نسب و حسب شرافت آور نیست بلکه شرافت و فضیلت بتقوی و پرهیزکاری است.

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود خداوند جهنم را خلقت کرده برای هر کس نافرمانی او را بکند اگرچه سید قرشی باشد و بهشت را خلقت فرموده برای هر کس که فرمان خدا را ببرد اگرچه غلام حبشی باشد.

و نیز از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم روایت میکنند که فرموده:

(ان الله تعالی لا ينظر الى صوركم و لا الى اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم و انما انتم بنو آدم فاكرمكم عند الله اتقيكم) یعنی خدای تعالی نظر نمی‌کند بصورت‌های شما و نه بمال‌های شما لکن خدا دل‌های شما و عمل‌های شما را مینگرد و تمام شما اولاد حضرت آدم علیه السلام هستید و

صفحه : ۲۵۵

گرامی‌ترین شما در نزد خداوند آن کسی است که تقوای او زیادتر باشد.

(ابو الفتوح رازی) از تأویلات نجمیه نقل میکنند که در توجی... آیه (يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى) گفته بیان آفرینش قلوب مردم است که قلب خلق شده از ذکر یعنی روح و انثی یعنی نفس (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ) یعنی قرار دادیم قلب بنی آدم را دو صنف صنفی از آنها شعوبست مایل میگردد بنفس و آن بمنزله ام او است و چنین کسی صفات نفسانی بر او غالب میگردد و صنفی از آنها قبائلند که مایل میگردند بآب و پدر که آن روح است و غالب بر چنین اشخاصی صفات روحانی است (لِتَعَارَفُوا) تا اینکه شعوب و قبایل یکدیگر را بشناسند و با هم آمیزش نمایند و کسانی که نفس بر آنها غالب گردیده نباید منافسه و مباهات نمایند بر ارباب عقول که متصف بصفات روحانیه میباشند زیرا صفات نفسانی ظلمانی است و صلاحیت تفاخر و مباهات ندارد چنانچه فرموده: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

و

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ۱ «(الكرم للتقوى فاتقاهم من يكون ابعدهم من الاخلاق الانسانية و اقربهم الى الاخلاق الربانية و التقوى هي التحرز و المتقى من يتحرز عن نفسه بربه و هو اكرم على الله من غيره» (تفسیر روح البیان)

قالت الأعراب أماناً قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند در سال قحطی جماعت انبوهی از بنی اسد با تمام ذراری و اولاد و اثاثیه زیاد بمدینه آمدند و اظهار کلمه اسلام نمودند و در باطن ایمان نداشتند و برای گرفتن صدقات آمده بودند و از کثرت آنان مدینه تنگ شد و در مساجد و مقبرهای مسلمانان منزل میگرفتند و کوچه‌های مدینه را

۱- رسول الله فرموده کرم از تقوی و پرهیزکاری پدید میگردد، متقی‌ترین شما کسی خواهد بود که دورتر باشد از اخلاق انسانی و نزدیکتر باشد باخلاق ربانیه و تقوی تحرز و اجتناب نمودن است و متقی کسی است که دوری کند از نفس بسوی پروردگار و چنین کسی کریمترین و شریفترین مردم است نزد خدای تعالی از غیر او.

صفحه : ۲۵۶

ملوث مینمودند و نرخها گران گردید و صبح و شام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم میآمدند و میگفتند عرب‌ها سواره و تنها بدون اولاد و خدم و حشم نزد تو می آمدند و ما با تمام تابعین و اهل و عیال و اثاثیه بدون آنکه با تو در مقام نزاع و جدال باشیم رسالت تو را پذیرفتیم پس بما چیزی بده که صرف عیال و اطفال خود نمائیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

که اعراب اهل بادیه از بنی اسد گویند ما ایمان آورده‌ایم ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم بگو شما ایمان نیاورده‌اید بگوئید ما اسلام آورده‌ایم یعنی منقاد شده‌ایم و بشهادتین اقرار نموده‌ایم.

مقصود از اسلام در اینجا بمعنی اعم است که همان اقرار بشهادتین باشد که بآن حفظ مال و جان میشود نه اسلام بمعنی اخص که مأخوذ از سلم و تسلیم و منقاد گردیدن حکم خدا و رسول باشد و اسلام بمعنی اخص ایمانی است که در قلب جای گزین گردیده اینکه است که هر مؤمنی بمعنی اخص مسلم هست لکن هر مسلمی بمعنی اعم مؤمن نیست.

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّا كَاتِبُونَ صِرَاطَكُمْ لِلَّذِينَ نَحْنُ مُؤْمِنُونَ وَنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هُنَّ ذُرِّيَّتُكُمْ فِي بَنَاتِكُمُ الذَّكَوَاتُ الَّتِي يُدْفَعْنَ لَكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدِكُمْ سَيَرَسَلُونَ فِيكُمْ خِزْيَانًا مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ وَأَن تَحْسَبُوا أَنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ يَبْصُرُ مَا تَعْمَلُونَ

(اول) علامت دخول ایمان در قلب اینکه است که مؤمن مطیع امر خدا و رسول گردیده و باو امر و نواهی حق تعالی سر فرود آورده و چنین کسی که ایمان داخل قلب وی گردیده.

لا- يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّكُم ظَاهِرُونَ لَهَا وَمَنْ أَعْمَلْ مِثْلَ هَذَا مِن بَشَرٍ لَّيْسَ بِمُؤْمِنًا إِلَّا مَنْ صَدَّقَ بِالْحَقِّ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

چه اطلاق دارد که خدای تعالی عمل هیچ عمل کننده‌ای را خواه

۱- سوره آل عمران آیه (۱۹۳) (پس اجابت و قبول کرد از آنها پروردگارشان زیرا که ضایع نمیگرداند عمل هیچ عاملی را خواهد مرد باشد یا زن یعنی هر کس به نتیجه عمل خود خواهد رسید [.....])

صفحه : ۲۵۷

مؤمن باشد و خواه کافر ضایع نمیگرداند و نتیجه عمل هر کسی عاید خودش میگردد لکن بقرینه آن آیه بالا (لا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا) و نیز آیات دیگر هیچ عملی در قیامت نتیجه بخش نیست مگر وقتی که عمل پس از ایمان بفرمان خدا و رسولش انجام گرفته باشد.

آری نظر بعموم آیه اخیر ممکن است گفته شود اگر کفار عمل خیری کنند نتیجه آن در همین دنیا عاید آنان خواهد گردید (وَمَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَّصِيبٍ) چون برای حفظ نفسانی و منافع دنیوی خود نموده‌اند (بگفته رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم لکل امرئ ما نوى

) برای عمل هر مردی همان است که در قصد و نیت او بوده خلاصه آیه اشاره به اینکه شمایی که از روی نفاق اظهار اسلام مینماید اینطور اسلام آوردن ثواب و جزائی بر آن مترتب نخواهد گردید اگر واقعا اسلام آورده بودید و داخل مؤمنین میگرددید بایستی مطیع امر خدا و رسولش باشید و اگر ایمان داخل قلب شما شده بود مستحق صدقات و اجر بودید و چیزی از ثواب و جزای اعمال شما کم نمیشد غرض آنکه جزای نیکو وقتی بر عمل مترتب میگردد که ناشی از ایمان و از روی یقین سرزند نه از روی نفاق.

و بایست دانست که ایمان امری است قلبی و محل آن قلب است نه زبان و عمل جوارح کاشف و ترجمان ایمان است نه اینکه حقیقت ایمان باشند و اینکه در تعریف ایمان گفته‌اند ایمان اقرار به زبان و و تصدیق بجان و عمل بارکان است) نه اینکه است که اقرار بزبان و عمل بارکان جزء ایمان باشد بلکه کاشف از ایمان است اقرار بزبان فقط اثرش حفظ جان و مال است و عمل بارکان تظاهر ایمانست بدلیل اینکه منافقین هم بزبان اقرار بشهادتین می نمودند و شاید با جماعت مؤمنین نماز هم میخواندند با اینحال فرموده:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) «۱» و در اینجا تصریح فرموده که

۱- سوره النساء آیه (۱۴۴) محققا اشخاص منافق در پست‌ترین درکات آتش خواهند بود

صفحه : ۲۵۸

ای محمّد باعراب بگو ایمان نیاورده‌اید فقط اسلام آورده‌اید زیرا که ایمان در قلب شما نفوذ ننموده آری ایمان کامل از عمل منفک نمیگردد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا (دوم) از علائم ایمان اینکه است که هیچ وقت شک و تردید پیرامون آنها نخواهد گردید در وصف مؤمنین فرموده: (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) و چنین ایمانی که در قلب نفوذ نموده ایمانی است که بحد یقین رسیده زیرا مادامی که ایمان بحدّ (علم یقین) بلکه (عین یقین) نرسیده و لو آنکه شخص ابتدا بمقدسات شرع اسلام یقین داشته لکن شیاطین جنی و انسی در کمین میباشند و بنای وسوسه میگذارند و از راههای مخفی بهر شیوه‌ای هست بر وی هجوم آورده و راه شکی بسوی وی باز میکنند.

لکن کسی که بمجاهده با نفس و اعمال صالح راه شیاطین را بست و ایمان در قلب وی نفوذ نمود و بکوشش بسیار از (علم یقین) قدم بالا گذاشت و از طریق برهان بوجدان رسید و معرفت او نسبت بمبدء و معاد (بعین یقین) که مثال دیدن است نسبت بشنیدن رسید دیگر راه شیاطین که از طریق قوه واهمه بر انسان تسلط پیدا مینماید و او را بوهم و خیال میاندازد تا او را اغواء بنماید بسته میگردد و خدعه نفس و شیاطین بسیار است هر کسی را از راهی بشک میاندازد تا آنکه در ایمانش خلل پیدا شود بعضی از راه همان دلائل و براهین عقلی و نقلی که محل اعتمادش بوده نقطه ضعفی در عقائدش پدید میگرداند بایستی بخدا پناه ببریم از شر اینکه دو دشمن بزرگ نفس اماره و شیاطین جنی و انسی.

اینکه است که تمام مؤمنین در خطر عظیم‌اند مگر مخلصین اگر چه آنها نیز چنانچه گفته‌اند در خطرند پس بایستی شخص مؤمن اگرچه در یقین بمرتبه (علم یقین) هم رسیده باشد همیشه مواظب و مراقب باشد و راههای ورود شیاطین را به بندد و نگذارد در ایمان وی رخنه نماید و از شرّ شیاطین بخدا پناه ببرد.

صفحه : ۲۵۹

از بعض عرفاء نقل شده کسی که از روی دلیل ایمان آورد بایمان وی و ثوقی نیست زیرا که آن ایمان نظری است نه ضروری و ایمان نظری در معرض شک و شبهه واقع است لکن ایمان ضروری که بحد و جدان قلبی رسیده باشد در قلب استحکام پیدا مینماید زیرا هر چیزی که از راه فکر و نظر تحصیل گردد در معرض شبهه واقع است و کسی که طالب علم یقینی باشد بایستی از راه تقوی و طاعات و نوافل خود را محبوب حق تعالی گرداند تا آنکه نور ایمان در قلبش نفوذ نموده و خدا را بشناسد و نیز احکام شریعت را بنور ایمان و معرفت بشناسد نه بعقل خود. (پایان) وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (سوم) از صفات مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد اینست که بمالها و جانهای خود در راه خدا مجاهده مینمایند.

و نیز اینکه صفت وقتی بروز و ظهور مینماید که ایمان در قلب داخل شده باشد و مجاهده نمودن با مال و جان اعم است از مجاهده و جهاد فی سبیل الله و انفاق مال بمجاهدین برای تهیه مهمات جنگی و غیره و نیز شامل میگردد مجاهده با نفس و جنگیدن با جنود و هم و شیاطین و آنچه را که باز میدارد انسان را از حق تعالی و همین جهاد است که از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکنند که باصحاب امر فرموده بکوشید بجهاد اکبر که آن جهاد با نفس است و اگرچه از آیه جهاد با کفار متبادر بذهن میگردد لکن چون آیه در مقام معرفی کسانی است که ایمان در قلب آنان داخل گردیده و آن وقتی تحقق پذیرد که راه جنود و هم و شیاطین بسته گردد قلبی که محل جولان گاه شیاطین گردیده چگونه جنود عقل وارد آن میگردند وقتی راه لشکر عقل بسته گردید

ایمان واقعی که ناشی از کمال عقل است وارد قلب نخواهد گردید.

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ چنین اشخاصی که دارای اینکه سه فضیلت میباشند در دعوی ایمان راستگویان

صفحه : ۲۶۰

خواهند بود زیرا که برای هر چیز خصوصاً امور باطنی آثار و خصوصیات است که بآن شناخته میگردد چنانچه فرموده: (لِيَلْوَكُم أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) «۱» قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خطاب برسول خود نموده که ای محمد باین جماعتی که اظهار شهادتین مینمایند بگو آیا میخواهید بخدا خبر دهید که ما اسلام آورده‌ایم خدا بآنچه در آسمانها و زمین پنهان است عالم است و خدا بهر چیزی دانا است او از ظاهر و باطن شما آگاهست اگر اسلام شما از روی نفاق باشد او عالم است و از مقصد و نیست شما نیز خبردار است.

يَمُنُونَ عَلَيْكُمْ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ چنانچه گفته شد طائفه بنی اسد در ادعای اسلام بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم منت میگذاشتند که ما با اهل و قبیله بدون نزاع نزد تو آمده‌ایم و ایمان آورده‌ایم و باین عمل خود را مستحق اجر و پاداش میدانستند و گمان میکردند که بسبب ایمانشان نفعی به پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم میرسانند و عوض میطلبیدند اینکه بود که آیه بر رد گمان فاسد آنها نازل گردید که کسی گمان نکند هر گاه ایمان آرد یا عمل نیکی کند بر خدا و رسولش منت گذارده و مستحق اجر و پاداش گردیده بلکه خدا منت می گذارد بهر کس که ایمان آرد زیرا که هدایت یافتن بلکه هر عمل نیکی بتوفیق الهی انجام میگردد.

و از اینکه آیه چنین برمیآید که نه بایمان و نه بعمل نیکی کسی مستحق اجر و عوض نخواهد گردید بلکه ثواب و پاداشی که بمؤمن وعده داده شده تفضلی است نه استحقاقی که هر چه خواهد بهر قدر که مشیتش قرار گرفته بهر که خواهد عطا خواهد نمود.

۱- سوره هود آیه (۹) تا اینکه خداوند شما را بیازماید کدامیک عملتان نیکوتر است.

صفحه : ۲۶۱

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ محققاً نزد خدای تعالی ظاهر و پدید است آنچه را که در آسمانها و زمین غائب و پوشیده از حواس و پنهان از نظر است.

اعتراض بکسانی است که گمان میکنند بگفتار و اظهار ایمان بدون عقد قلبی و بدون آنکه ایمان داخل قلب آنها گردیده خود را در زمره مؤمنین قرار دهند و خبث باطن خود را مخفی دارند بایست بدانند چنین نیست که گمان کرده‌اید بلکه خدا رسولش را از باطن و سریره و اغراض شما خبردار مینماید.

صفحه : ۲۶۲

سوره ق

اشاره

مکیه و هی خمس و اربعون آیه

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجَّبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳)
 قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ (۴)
 بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵) أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَالْأَرْضِ
 مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَتْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا
 بِهِ جَنَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹)
 وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ
 ثَمُودُ (۱۲) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبَعِّعُ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ (۱۴)
 أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ
 الْوَرِيدِ (۱۶) إِذِ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

صفحه : ۲۶۳

ترجمه

سوره ق در مکه فرود آمده و جهل و پنج آیه و سیصد و پنجاه و هفت کلمه و هزار و چهار صد و نود چهار حرف است
 بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 قسم بقرآن بزرگوار (۲)
 آری کفار عجیب دانستند که تهدید کننده‌ای (از نوع) خودشان آمد اینکه بود که کافرین گفتند اینکه (از جنس خودمان رسول
 آید چیز عجیب و غریبی مینماید (۳)
 آیا وقتی ما مردیم و خاک گردیدیم باز گشتن ما ثابیا (بحیات بسیار) بعید خواهد بود (۴)
 ما بحقیقت دانسته‌ایم آنچه را که زمین از آنها کم میکند (لکن) آنچه را که زمین از آنان کم میکند نزد ما کتابی است که تفصیل
 ایشان را نگاه دارنده است (۵)
 نه چنین است (بلکه غرض آنان) انکار حق و حقیقت است و چون بر آنان حق (ظاهر) گردید در کار (خود) مضطرب میگردند (۶)
 آیا چگونه اینها بسوی آسمان که بالای سر آنها است نگاه نمیکنند (تا آنکه فکر کنند) که چگونه آن را بنا نهادیم و آن را زینت
 دادیم در حالی که در آسمان هیچ شکافی نیست (۷)
 (و چگونه) زمین را گسترانیدیم (و وسیع گردانیدیم) و در آن کوهها افکندیم و در زمین رویانیدیم از هر جفتی (چیزهای) بهجت و
 خوشی آورنده (۸)
 اینها بینایی و تذکر است برای هر بنده‌ای که بازگشت نماید (۹)
 و از آسمان آب باران با برکت را فرود آوردیم و بآن بوستانها و دانه‌های بذر را رویانیدیم (۱۰)

و از زمین درخت خرماى بلند که در آن غلاف شکوفه‌های در هم رسته گردیده بیرون آوردیم (۱۱)
برای آنکه روزی بندگان باشد و همین طوری که بآب باران زنده گردانیدیم زمین‌های مرده را همین طور خواهد بود بیرون آمدن
شما از قبر (۱۲)

پیش از اینکه قوم نوح و یاوران چاه یمامه و قوم ثمود (پیمبران خود را) تکذیب نمودند (۱۳)
(و نیز) قوم عاد و فرعون و برادران لوط
و اصحاب الایکه (امت حضرت شعیب) و قوم تبع (حمیری) تمام اینان چون دعوت پیمبران را انکار نمودند پس بر آنها عذاب
محقق گردید (۱۴)
آیا ما از خلقت

صفحه : ۲۶۴

اول ناتوان گردیدیم بلکه آنان از آفرینش جدید در اشتباهند و (چنین گمان میکنند) که بر خلقت تازه قدرت نداریم (۱۵)
و بحقیقت ما انسان را آفریدیم و میدانیم آنچه را که نفسش باو وسوسه میکند در صورتی که ما از رگ جان او بوی نزدیکتریم
(۱۶)

(ای محمد) یاد کن وقتی که دو فرشته در طرف راست و چپ (انسان نشسته‌اند) (۱۷)
و او تلفظ نمیکند بسخنی مگر آنکه نگهبانی نزد او آماده خواهد بود (۱۸)

توضیح آیات

اشاره

قوله تعالی (ق)

سخنان مفسرین در توجیه کلمه (ق)

۱- نامی است از نامهای خدا که باو قسم یاد نمود. (عبد الله بن عباس) ۲- اشاره بافتتاح نامهایی است که اولش قاف باشد مثل
قدوس، قادر، قاهر قریب، قاضی، قابض و غیر آن (قرطی) ۳- نام کوهی است محیط بتمام زمین از زمرد سبز و سبزی آسمان از
رنگ او است و اطراف آسمان بر آن نهاده شده و آنچه از زمرد بدست مردم افتد از سنک پاره‌های آن است «۱» ۴- ذو القرنین وقتی
بکوه طور رسید در اطراف آن کوه‌های خورد دید از موکلان آن سؤال نمود اینکه چه کوهی است کوه گفت من کوه قافم پرسید
اینکه کوه‌های خورد در اطراف تو چیست گفت اینها رگهای زمینند و هیچ شهری نیست مگر آنکه رگی از رگهای آن متصل بوی
است وقتی خدا خواهد زمینی را بلرزاند بمن امر مینماید که رگ آن را حرکت دهم ذو القرنین گفت ای کوه چیزی از

۱- اینکه روایت را ابو الجوزا از عبد الله عباس نقل میکند

صفحه : ۲۶۵

عظمت حق تعالی مرا آگاه گردان گفت شأن خدای جل جلاله عظیمست و از عظمت او است که در پشت من زمینی است که طول و عرض آن هر یک پانصد سال راه از برف است اگر در پشت من چنین برفی نبود من از گرمای دوزخ میسوختم ذو القرنین گفت از عظمت خدا بیشتر بگو گفت جبرئیل پیش خدا ایستاده از ترس میلرزد و از هر لرزش او خداوند صد هزار فرشته میآفریند و فرشتگان ایستاده و سر خود را پائین انداخته و یارای سخن گفتن ندارند چون از جانب خدا دستور رسد سخن گویند (لا اله الا الله) گویند و اشاره بهمین دارد که در سوره نبأ آیه ۳۸ فرموده:

(يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا. (پایان) مولوی در مثنوی اینکه حکایت را سروده و گفته:

رفت ذو القرنین سوی کوه قاف دید که را کز زمرد بود صاف

گرد عالم حلقه کرده او محیط ماند حیران اندران خلق بسیط

گفت تو کوهی دگرها چیستند که پیش عظم تو باز ایستند

گفت رگهای منند آن کوهها مثل من نبودند در فر و بهاء

من بهر شهری رگی دارم نهان بر عروقم بسته اطراف جهان

حق چه خواهد زلزله شهری مرا امر فرماید که جنبان عرق را

پس بجنبانم من آن رگ را بقهر که بدان رگ متصل بوده است شهر

چون بگوید بس شود ساکن رگم ساکنم وز روی فعل اندر کتم

هم چه مرهم ساکن و بس کار کن چون خرد ساکن و زو جنبان سخن

نزد آن کس که نداند عقلش اینکه زلزله هست از بخارات زمین

اینکه بخارات زمین نبود بدان ز امر حقست و از آن کوه کران

۵- فراء گفته از بعض اهل علم شنیدم که در تفسیر (ق) گفت (قضی الله ما هو کائن) خدای تعالی حکم و تقدیر نموده بهر چه واقع است. (ابو الفتوح) ۶- (ق) اشاره بمقام هر سالکی از سیر کننده گان بسوی حق تعالی است که

صفحه : ۲۶۶

وقتی بآن مقامی که برای آنان تقدیر نموده رسیدند گوید (ق) قف مقامک یعنی در مقام خودت بایست و از حدّ خود تجاوز منما و قسم که بعد از آن فرموده:

(وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) اشاره به اینکه قسم بقرآن مجید که مقام تو همین جا است از اینجا که برای تو تعیین شده نتوانی بالا روی ۷- از بعض بزرگان نقل شده که (ق) اشاره بقل هو الله احد است یعنی مرتبه احدیت.

و توجیهات دیگری نیز در معنی (ق) از مفسرین نقل شده و هر یک بوجهی صحیح است لکن چون حروف هجاء که در اوائل بعض سوره‌ها است از متشابهات قرآن بشمار می‌رود (و لا يعلم تفسیرها الا الله) پس باین لحاظ محول کردن علم آن را بخدا و راسخین فی العلم اولی است.

وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و او قسم است و اینکه جواب قسم چیست از مفسرین گفتاری نقل شده کوفیان گفتند (بل عجبوا) جواب قسم است یعنی قسم بقرآن مجید که کفار از آمدن رسولی که از نوع خودشان باشد تعجب نمودند. اخفش گفته جواب قسم محذوف است یعنی در لفظ نیست و در معنی قسم بقرآن مجید که در قیامت شما را زنده می‌گردانیم و احتمالات دیگری نیز از مفسرین نقل شده.

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ شاید سوگند بقرآن بمناسبت تعجب کفار باشد که می‌گفتند چگونه یک فرد از ما که در جماعت ما نشو و ارتقاء نموده ممکن است رسول خدا و پیمبر و بر ما رئیس و فرماندار باشد اینکه بود که خداوند برای اثبات پیمبری او و رفع تعجب آنان قرآن را شاهد و گواه آورده که وقتی شما آیات بزرگوار قرآن را دیدید و از آوردن مثل او و لو یک آیه باشد عاجز گردیدید همین برای اثبات پیمبری او کافی خواهد بود دیگر جای تعجب نیست زیرا که قرآن کلام خدا و انذار و تهدید کننده

صفحه : ۲۶۷

شما است نه آنکه سخنان خود محمد صلی الله علیه و اله و سلم باشد.

أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ همزه استفهامی را در مقام تعجب آرند و اشاره به اینکه منکرین معاد از روی تعجب می‌گویند چگونه ممکن است که ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم دو مرتبه برگردیم و باز گشتن ما ثانیاً بحیات اولی بسیار بعید خواهد بود. قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ و تعجب نمودن کفار از زنده شدن در قیامت برای اینکه بود که می‌گفتند ما میدانیم و مشاهده مینمائیم که وقتی مردیم از گوشت و پوست و اعضاء ما چیزی در زمین باقی نمی‌ماند پس چگونه برمیگردیم و حیات تازه‌ای پیدا مینمائیم.

وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ آیه برای رفع استبعاد آنها است که گمان نکنید وقتی شما پوسیده و خاک گردیدید و از بدن شما در زمانهای بعد چیزی باقی نمانده معدوم صرف گردیده‌اید و در هیچ عالمی وجود ندارید چنین نیست که گمان کرده‌اید.

(برای توضیح آیه مقدمه دو مطلب را تذکر میدهم)

اول- باید دانست که چنانچه در محل خود مبرهن گردیده تمام موجودات گذشته و آینده و موجودات حاضر همگی در کتاب تکوینی که تعبیر از آن بلوح محفوظ شده در علم حضوری حق تعالی موجودند زیرا که محقق و ثابت است که علم حق تعالی باشیاء حضوری است یعنی عین معلوم است نه حصولی یعنی حقیقت موجودات همیشه باشخاصشان و اعیانشان ازلا و ابدا در احاطه

علمیه او حاضرند و لو موجودات آئی الحصول باشد نه صورت آنها چنانچه بعضی چنین گمان کرده‌اند و تفرق موجودات زمانی که هر چیزی محدود بحدّ معین و وقت معین است ضرر باحاطه علمیه او سبحانه و تعالی نخواهد زد بلکه هر چیزی با وقت و زمان و تمام خصوصیات فردی و حالاتی که علی الدوام بر آن طاری می‌گردد همیشه نزد او حاضر است زیرا که تمام زمانها با کثرت و تفرقی که بین آنها است نسبت باوائی مینماید و نیز تمام مکانها

صفحه : ۲۶۸

احاطه علمیه او بمنزله نقطه‌ای نمایش دارد در سوره یونس (ع) آیه ۶۲ فرموده وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) و نیز نظیر اینکه آیه در سوره سبا آیه سوم و اینکه آیات شاهد بر همین بیانی است که در مقدمه گفته شد.

(مقدمه دوم) از اطلاعات ادله و جمع بین آیات و اخبار میتوان استخراج نمود که انسان در قیامت بشخصه و روحه و جسده بعینه همان است که در دنیا زندگانی مینمود (کما بد اکم تعودون) و اینکه در قیامت روح عود میکند بدنی که از وی جدا گردیده نه بدنی مثل او بطوری که هر کس او را ببیند میشناسد که اینکه همان کسی است که در دنیا زندگانی مینمود.

پس از بیان اینکه دو مقدمه گوئیم شاید آیه اشاره باین باشد که وقتی انسان مرد و اجزاء بدنش را زمین در خود منحل گردانید فعلیت و حقیقت بدنی که روحش در ایام حیاتش باو تعلق داشته فانی نگردیده بطوری که در هیچ نشأ و عالمی باقی نمانده باشد بلکه چون عوالم در طول یکدیگر است اگر چه در ظرف زمان از نظر ما نابود و اثری از وی باقی نمانده لکن در لوح محفوظ و در احاطه و سعه علم حضوری حق تعالی بعینه موجود است و همان است که در عالم قیامت که محیط بعالم دنیا است ظهور و بروز مینماید زیرا که بمرگ حقیقت انسان که ترکیب شده از روح و جسم است تبدیل نمی‌گردد بلکه در عالم برزخ با جسم مثالی که اخبار بسیار شاهد بر آن است و باعتبار دیگر در عالم دهر که فوق عالم زمان و روح زمان است باقی خواهد بود فقط بمردن تحولی نموده و عالم او عوض گردیده و اینکه ما مردگان را نمیبینیم برای اینکه است که عالم آنها فوق عالم ما است.

(و عجب ذنب) که در اخبار تصریح بآن شده که امام علیه السّلام فرموده در قبر دور میزند تا وقتی که قیامت بر پا گردد شاید اشاره بجواهر فرده باشد که آن را ماده‌المواد گویند و در اخبار از آن تعبیر باجزاء اصلیه شده و چون قیامت عالم جمع و عالم تام و تمام و عالمی است که هر فردی از بشر بمنتهای کمالی که لایق

صفحه : ۲۶۹

او بوده میرسد چنانچه در سوره التّغابن آیه ۹ فرموده: (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) در آن وقت انسان جامع تمام عالمی می‌گردد که در آن سیر نموده و بایستی از هر عالمی نمونه‌ای از آن داشته باشد حتی از مواد اینکه عالم نیز چیزی با او همراه باشد تا آنکه انسانی باشد دارای جسم و روح و جامعیتش محقق گردد.

و سرش اینکه است که عوالم در طول یکدیگر است نه در عرض هم و انسان از اول تکون و پیدایشش همیشه در طریق استکمال قدم میزند پس از مرگ چون سیر اینکه عالمش یعنی حظ و مقدار وجود دنیوی وی بمنتھی رسیده بایستی از اینکه عالم با تمام خصوصیاتی که در شیئیت و تشخص و فعلیت وجودش مدخلیت داشته که از جمله آنها صورت اینکه بدن دنیوی او است سفر کند و قدم بالا نهد و وارد گردد در عالمی که فوق اینکه عالم است که آن را عالم برزخ یا عالم مثال گویند و از آنجا بعالم فوق آن که آن را عالم قیامت نامند با روح و بدن وارد گردد.

اگر گفته شود ما بحس و عیان می‌بینیم کسی که مرد بدنش را زیر خاک کرده و پوشیده میشود با چه بدنی سفر میکند.

گوئیم اینکه بدنی که بمردن از آن جدا شده قشر بدن حقیقی او است بدن حقیقی همیشه و در تمام نشأت با روح همراه است و در قیامت که آخرین مرتبه کمال وی است بایستی ثاباً بهمین بدن دنیوی که گفتیم در احاطه علمیه حق تعالی و لوح محفوظ موجود است تعلق گیرد برای اینکه دائره خلقتش تمام باشد و نیز نعمتهای جسمانی اگر از سعادت باشد و عذاب‌های جسمانی اگر از اشقیاء باشد حس نماید زیرا احساس نمودن نعمت جسمانی و نیز عذاب جسمانی منوط بجسم است و در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع باستکمالات بشر اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا رجوع شود.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ (بل) اضرابست یعنی کفار علاوه بر اینکه تدبر نمیکنند تا آنکه حقانیت رسول و قرآن را تصدیق کنند از روی کبر و لجاجت تکذیب هم میکنند و چون

صفحه : ۲۷۰

انکارشان از روی فکر نیست سخنان شوریده و پراکنده میگویند زیرا در باره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گاهی او را شاعر و گاهی دیوانه و گاهی ساحرش میگفتند و اینکه سخنان پراکنده آنان از روی جهل و نادانی بود و فکر نمیکردند که اینکه سه چیز با هم در یک نفر جمع نخواهد گردید.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ همزه استفهامی را در مقام تعجب میآورند که عجب است از حال منکرین مبدء و معاد که چگونه باسمانها که بالای سر آنها است نظر نمیکنند و بنگرند که چگونه آن را بنا نهادیم و آراسته گردانیدیم و بستارگان آن را زینت دادیم و آسمان را از کواکب و ستارگان و کهکشانشان که بعضی از آنها بالای بعض دیگر قرار گرفته بطوری پر نمودیم که خلل و فرجه‌ای بین آنان باقی نمانده و نیز اینکه کفار چرا بزمین نظر نمیکنند و به بینند که چگونه آن را روی آب گسترانیدیم و در آن کوه‌ها قرار دادیم که زمین را محکم نگاهدارند و تکان نخورد و در زمین از هر چیزی جفت بهجت آورنده رویانیدیم.

از اینکه آیه مبارکه و امثال آن معلوم میشود که تمام موجودات زوج ترکیبی میباشند حتی گیاهان زمین یعنی همه از نر و ماده تشکیل شده‌اند و وحدت و فردیت منحصر است بذات یکتای مبدء عالم.

تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ آری کسی که بنظر تدبّر اینکه خلقت عجب و اینکه نظام بدیع و اینکه کاخ مجلل جهانی را بنگرد و بعظمت و بزرگی مدبّر و آفریننده او متوجه گردد چنین کسی در صنع صانع را مینگرد و در اثر مؤثر می‌بیند و چنین بنده‌ای از راه آثار بسوی مبدء و آفریننده موجودات بازگشت خواهد نمود.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ

صفحه : ۲۷۱

و نیز ذات احدیت جل شأنه برای زیادتی تذکر و اتمام نعمت فرموده و از آسمان آبی که با برکت است فرود آوردیم یعنی باران را نازل گردانیدیم برای آنکه اشجار و نباتات و حبوبات از زمین روئیده گردد و بوستانها و باغها برای روزی بشر و تفریح گاه آنان مهیا باشد- و نیز درخت خرما که بلند و باردار است آن را بآب باران رویانیدیم.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْلًا مِثْلًا تمام گیاهان و نباتات بتوسط باران با برکت برای روزی بندگان ایجاد نمودیم.

تخصیص بعباد شاید اشاره باین باشد که مقصود اصلی از خلقت اینکه امور طبیعی از نباتات و حبوبات و نزول باران روزی کسانی است که در مقام بندگی و عبودیت میباشند و باقی مردم از کفار و فساق بطفیل وجود آنها از اینکه منابع طبیعی استفاده میکنند نه آنکه غرض اصلی آنان باشند چنانچه در حدیث قدس خطاب برسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده

(لولاك لما خلقت الأفلاك)

از اینکه حدیث معلوم میشود که مقصود از خلقت عالم طبیعیات وجود مبارک او بوده.

و بیاران شهرهای مرده را زنده گردانیدیم.

كَذَلِكَ الْخُرُوجُ اشاره برفع استبعاد منکرین معاد است که همین طوری که زمین خشک و نباتاتی که از زمین روئیده میشود بآب زنده گردانیدیم همین طور قدرت داریم که مرده‌ها را پس از مردن و خاک گردیدن آنان را زنده گردانیم و حیات جدیدی بآنها افاضه نمائیم.

كَذَّبتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبَعِّعُ كُلًّا كَذَّابِ الرَّسْلِ فَحَقَّ وَعِيدٌ گویند بعضی از قوم نوح از ذریه شیث و بعضی از ذریه قایل پسر آدم بودند و بروایت عکرمه اصحاب رس جماعتی بودند که پیمبر خود حنظله ابن صفوان

صفحه : ۲۷۲

را شهید نمودند و در چاه انداختند و چاه را پر از سنگ گردانیدند و بروایت ضحاک (رس) نام چاهی است که کفار صاحب یاسین را که پیمبر آنان بود در آنجا کشتند و جماعت دیگری گفته‌اند اصحاب الرس جماعتی بودند که بر سر چاه یمامه منزل داشتند و آنان همان گروه (اخذود) بودند که در سوره (البروج) بیان شده و توجیهاات دیگری نیز راجع باصحاب رس کرده‌اند. (منهج الصادقین) (خلاصه) در آیات قرآن راجع به پیمبران پیشین و مردمان زمانشان و انکار و ایذایی که نسبت بآن بزرگواران شده برسول خود مکرر تذکر میدهد و البته در آن حکمت و اسراری نهفته است از جمله حکمتهای بارز آن تسلی دل رسول خود محمد صلی الله علیه و اله و سلم بوده که اگر کفار قریش تو را اذیت مینمایند و نسبتهای ناروا به تو میدهند مردمان پیش نیز چنین بودند بر ایذاء آنان صبر کن همانطوری که پیمبران (اولو العزم) صبر نمودند.

و دیگر برای تهدید و ترساندن کفار و چگونگی عذاب دنیوی آنها که در اثر مخالفت امر حق تعالی آنان را چگونه عذاب گرفت که بعضی گرفتار طوفان و بعضی بصیحه آسمانی و بعضی بباد صرصر و بعضی بسنگ ریزه که بر سر آنها بارید و غیر اینها گرفتار گردیدند که شاید آنها از آفات دنیا بترسند و دست از مخالفت بردارند أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (همزه) استفهامی برای انکار و جحد آورند یعنی آیا چنین گمان میکنید که ما از خلقت و آفرینش اول در مانده شده‌ایم و دیگر بر آفرینش جدید قدرت نداریم بلکه آنها از خلقت تازه در اشتباهند و نمی‌دانند که در تغییر و تبدیل دائمی خواهند بود.

توضیح آیه مبارکه

در جای خود مبرهن گردیده که اجزاء بدن انسان و حیوان بلکه تمام موجودات طبیعی مادی در تحلیل دائمی است که علی الدوام اجزاء آن عوض میگردد و شاید ساعتی بیک حال باقی نماند اینک است که اگر بدل (ما يتحلل) بوی

صفحه : ۲۷۳

نرسد میمیرد سلولهای بدن میمیرند و سلولهای تازه جای آن را میگیرند اگر سلولهای تازه نیاید انسان یا حیوان حیات را بدرود خواهند گفت.

و نیز بقاعده حرکت جوهری حقیقت موجودات دائما در مرگ و حیانتند حقیقت و جوهر ذات آنها مثل باقی کیفیات و عوارض

علی‌الدوام عوض می‌گردد لکن چون بتجدد امثال است بحس ادراک نمی‌شود و در حس هر یک از اینکه کثرات را یکی و یک موجود می‌بینیم.

و نیز در جای خود مدلل گردیده که ممکن همانطوری که محتاج بعلت محدثه است که او را از نیستی بهستی آورد همین طور محتاج بعلت مبقیه است که دائما افاضه وجود بوی نماید اگر آنی فیض وجود بممکن نرسد بعدم اصلی خود رهسپار خواهد گردید (اگر آنی کند نازی بهم ریزند قالبها) بلکه اصلا معدوم صرف می‌گردند اینکه است که ذات متعال در سوره (الرحمن) آیه ۲۹ فرموده:

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) «۱» اگر نبود فیض دائمی خالق عالم دوام وجود و نیز کمالی برای چیزی میسر نبود، لکن چون فیض وجود دائمی است و تخلل عدم تا مدت معینی که در علم ازلی حق تعالی تعیین گردیده بین اجزاء موجودات پدید نمی‌شود اینکه است که فرموده. (يَلِ لَّهُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) کفار گمان می‌کنند که ما بخلقت اول عاجز می‌شویم و قدرت نداریم در قیامت وجود تازه‌ای بآنها کرامت نمائیم و اینان از تعدد امثال در اشتباهند و نمیدانند که دائم در موت و حیاتند لکن چون اجزاء رفته و آمده متصل بهم است گمان می‌کنند از اول تا آخر یکی خواهند بود و هر گاه اینکه آیه را با آن آیه بالا (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعَدْنَاهُ كِتَابًا حَفِيظًا) جمع کنیم تأیید مینماید آنچه را که راجع بمعاد استظهار نمودیم که انسان بمردن فانی نخواهد گردید و آنچه را که زمین از بدن او کم کرده در احاطه علمیه حق تعالی و در لوح محفوظ ثابت و برقرار است و بمردن از حقیقت

۱- در جواب یهودیان که گفتند (يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ) اینکه آیه فرود آمده که دست قدرت الهی باز است و علی‌الدوام در کار خلقت است

صفحه : ۲۷۴

او چیزی کاسته نمی‌گردد بلکه همیشه از مبدء فیاض فیض وجود بوی میرسد و تحولات بشری از عالمی بعالمی برای استکمال است نه برای فناء چنانچه در حدیث است

(خلقتم للبقاء لا للفناء)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوسًا بِهِ نَفْسُهُ در اینکه آیه مبارکه ذات متعال اشاره بسه صفت از اوصاف جلال خود مینماید: (اول) مبدئیت (دوم) علم، ما انسان را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده‌ایم مبدء وجود او ما میباشیم و چون ما او را آفریده‌ایم عالم و دانا میباشیم بآنچه از وی ظاهر و هویدا می‌گردد و آنچه را که در خود پنهان گردانیده زیرا که ما باسرار پنهانی وی آگاهیم همانطوری که باعمال و افعال ظاهری او آگاهیم و انکار معاد با علم آنان بمبدء که فطریشان شاهد بر آن است ناشی از وسوسه نفسانی آنها است.

شاید اشاره باین باشد که اگر منکرین معاد رجوع بعقلشان می‌نمودند و از وسوسه شیطانی احتراز میکردند تصدیق بمعاد برای آنها میسر بود و دیگر محلی برای شک باقی نمی‌ماند.

(سوم) احاطه و قیومیت.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ورید) رگی است متصل بقلب و کبد و محل جریان خون است و وریدان که آن را شرائین گویند دو رگی است که از قلب بدماغ کشیده شده و بقای حیات بسته بوی است و از نزدیکترین اشیاء بزندگانگی انسان بشمار میرود که اگر خللی در جریان خون پیدا گردد دیگر حیات باقی نخواهد ماند.

و آیه اشاره باحاطه وجود و قیومیت حق تعالی دارد یعنی چون وجود و هستی انسان بما است پس باین لحاظ ما بوی نزدیکتر از

رگ حیات او می‌باشیم و وجه اقریبیت که فرموده (نَحْنُ أَقْرَبُ) ما بوی نزدیک‌تریم برای اینکه است که وجود هر شیئی بسته بآن چیزی است که قوام و تحقق وجود او بوی است و چون ذات متعال

صفحه : ۲۷۵

خالق و مبدء و غایت موجودات است اینکه است که در واقع تمام آنها و مقوم وجود آنان است و چون چنین است چگونه ممکن است غایب از چیزی گردد و در محل خود مبرهن گردیده که وجود و عدم نسبت بذات ممکن یکسان است لکن نسبت بموجد و خالق خود واجب بالغیر است چنانچه فرموده (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) مقصود از اینکه معیت معیت قیومیت است بقول شیخ حافظ شیرازی:

دوست نزدیکتر از من بمن است اینکه عجب تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

برای توضیح مطلب گوئیم خلاصه شکی نیست که تحقق هر موجودی بوجود است و ممکن نسبت بذات خود فاقد وجود و هستی خواهد بود وجود و حیات و باقی اوصاف وجودی وی از (واجب الوجود) بوی افاضه شده و وجود واجب ضروری و عین ذات وی است یعنی ذات حق تعالی مصداق وجود و حقیقت وجود است، لکن وجود ممکن عرضی است و هر ما بالعرضی بایستی منتهی گردد (بما بالذات) یعنی او بذات خود موجود است و ممکن بخودی خود هیچ است و آنچه از وجود و آثار وجودی دارد از حق تعالی بوی افاضه گردیده و شاید همین باشد معنی القیوم در کلام الهی (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ) «۱» قیوم یعنی قائم بذاته و مقوم لغیره که بذات خود قائم و پایدار و قیام وجود دیگران بسته بوجود وی است.

و شاید سرّ اینکه نزدیکی خود را بانسان تشبیه برک حیات بلکه نزدیکتر نموده اشاره باین باشد که همین طوری که حیات انسان برگ قلب وی بستگی دارد که اگر قطع گردد حیات باقی نمی‌ماند وجود و تحقق او نیز بستگی دارد بحقیقت وجود که بایستی (لا ینقطع) فیض وجود بوی برسد اگر آنی نرسد فوراً معدوم میگردد بلکه بعدم اولی ذاتی خود رهسپار خواهد گردید و شاید همین باشد معنی حدیث مشهور

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

کسی که خود را بآن نحوی که قائم

۱- سوره بقره آیه الکرسی خدا است و نیست الهی مگر آن خدای واحد که زنده و قوام هستی موجودات باو است

صفحه : ۲۷۶

بوجود حق تعالی است شناخت بقدر شناسایی خود و بدالات وجودش خدا را شناخته

(ولی کز معرفت نور صفا دید بهر چیزی که دید اول خدا دید)

إِذِ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ - مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ اذ متعلق بآیه بالا (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ) است و شاید اشاره باین باشد که ما بانسان نزدیکتر میباشیم از آن دو ملکی که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ وی برای

حفظ اعمال وی گماشته‌ایم که آدمی تلفظ نمی‌کند بسخنی مگر آنکه آن دو ملک نزد او مهیا و آماده خواهند بود. و تخصیص بقول کنایه از استیعابست یعنی (کراما کاتبین) گماشته شدگان بر ضبط تمام اعمالند و لو یک کلمه باشد و نیز در روز معاد شاهد و گواه بر اعمال او باشند اگر چه علم خدا محیط بر همه چیز است لکن شاید برای اینکه در دار جزا هر کسی اعمال و افعال خود را مشاهده نماید باید اعمال هر کسی ضبط گردیده تا آنکه خودش نیز مشاهده نماید و ملائکه نیز شهادت دهند.

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۹ تا ۳۷]

اشاره

وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ (۲۰) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعْتُهُ وَ لَكِن كَان فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَىٰ وَ قَدْ قَدَّمْتُمْ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَىٰ وَ مَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰) وَ أُرِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هَذَا مَا تُوَعَّدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَ لَدِينَا مَزِيدٌ (۳۵) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

صفحه : ۲۷۷

ترجمه

چون (بامر حق تعالی) بیهوشی مرگ (محتضر را فرا گرفت) (ملائکه باو گویند) اینکه همان مرگی است که از آن فرار میکردی و گریزان بودی (۱۹)

و در صور نفخه دمیده میشود و اینکه همان روزی است که وعده داده شده (۲۰)

و و هر نفسی می‌آید (در حالی که) با او است راننده و گواهی (۲۱)

(و گویا بوی گفته میشود) حقیقتا تو از اینکه روز بیخبر بودی و ما پرده (غفلت را) از نظر تو

صفحه : ۲۷۸

گشودیم و امروز چشم تو تند و تیز بین گردیده (۲۲)

و رفیق او (یکی از آن رقیب و عتید) باو گوید اینست آن چیزی که نزد من آماده و مهیا است (یعنی نامه اعمال تو) (۲۳)

آن وقت خطاب میرسد هر کافر ستیزه کننده در امر حق تعالی را (۲۴)

که بسیار منع کننده عمل خیر و سرکش و بسیار شک آورنده (بوحدانیت و روز معاد باشد) در جهنم بیندازید (۲۵)

آن کسی که با خدا قرار داد خدای دیگر را وی را در عذاب بیفکنید (۲۶)

همنشین وی از شیاطین جنی و انسی گوید پروردگار ما من او را یاغی و از حق منحرف نگردانیدم بلکه خودش در گمراهی و از

حق دور بود (۲۷)

(حق تعالی) گوید نزد من با هم مجادله نکنید و من قبلا (در دنیا) شما را بعذاب تهدید نمودم (۲۸)

و گفتار من (و آن وعد و وعیدی که بتوسط پیمبران رسانیدم) تغییر پذیر نخواهد بود و من ببندگان خودم ستم کننده نمیباشم (۲۹)
(ای محمّد) یاد کن روزی را که بجهنم گوئیم آیا (از جن و انس) پر و مملو شدی و جهنم گوید آیا باز کسی هست (که زیاد کنی) (۳۰)

و بهشت برای متقین نزدیک گردیده میشود و آنان از بهشت دور نمیباشند (۳۱)

و اینکه آن بهشتی خواهد بود که وعده داده شده برای هر کسی که باز گردیده باشد (از شرک بتوحید و از مخالفت بموافقت) (۳۲)

و هر کس از خدای رحمن که غایب (از حواس است) بترسد (و مرتکب گناه نگردد) و در قیامت با قلب باز گشته بحق آمده باشد (۳۳)

بآنها گفته میشود با سلامتی داخل بهشت گردید و اینکه روز (قیامت) روز جاویدانست (۳۴)

و در بهشت برای آنان هر چه بخواهند مهیا و آماده خواهد بود و زیادت از آنچه میخواهند نیز نزد ما موجود است (۳۵)
و چه بسیار از اهل قرون گذشته را که هلاک گردانیدیم در صورتی که آنان از جهت قوت و توانگری قوی تر و شدیدتر از اینها (کفار اهل مکه) بودند و در شهرها رفت و شد داشتند آیا (وقتی حکم عذاب بر آنان وارد گردید) چاره و فرار گاهی داشتند (۳۶)
محققا آنچه در اینکه آیات گفته شد هر آینه تذکر و اندرزی است برای کسی که صاحب دل پاک یا کسی که

صفحه : ۲۷۹

گوش خود را برای استماع «سخنان حق» فرا گیرد و دارای دل حاضر و گواه باشد تا آنکه کلمات حقانی را بفهمد.

توضیح آیات

اشاره

وَ جَاءَتْ سَيِّكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ بیهوشی مرگ آن حالت غشوه‌ای است که در حال احتضار عارض شخص محتضر میگردد که گویا در آن حال انسان از خود بی خود گشته و روح میخواهد از بدن جدا گردد و انسان بیچاره در همان حالت بیهوشی در کشاکش غریبی واقع خواهد گردید «جان گشاید سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها» و بدترین حالات انسان همان حالت نزع روح است.

چنانچه در آن حدیث مشهور خدای تعالی فرموده:

«ما ترددت فی شیئی انا فاعله کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن تا آخر»

از اینجا معلوم میشود که در آن حال مؤمن نیز بآن انس و تعلقی که بدن خود دارد نمیخواهد از وی جدا گردد اینکه است چنانچه از تتمه حدیث معلوم میشود آن وقت آثار رحمت الهی شامل وی گشته و از پیش چشم وی پرده برداشته میشود و آن مقاماتی که برای وی مهیا گردیده بعینها مشاهده مینماید و باشتیاق بسوی آن عالم رو میکند و ملک الموت بوی بهشت و نعمت‌های آن بشارت میدهد.

بیچاره آدم کافر و منافق و عاصی که در آن حال عوض آنکه رحمت الهی شامل حالش گردد خود را در مورد غضب الهی میبیند و ملائکه عذاب وی را بعذاب تهدید مینماید.

(بالحق) اینکه بیهوشی مرگ محقق الوقوع یعنی مسلم و حتمی است و شاید

۱- در هیچ عملی از اعمال تردید پیدا ننمودم مثل وقتی که می‌خواستم روح مؤمن را قبض نمایم.

صفحه : ۲۸۰

اینکه (جاءت) بصیغه ماضی آورده نه استقبال اشاره بهمین باشد که مرگ محقق و ثابت است و فراری از آن میسر نخواهد بود. خوشا بحال کسانی که در آن حال بگوش جان نداء (ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) را «۱» میشوند و آنها بهمان نداء غش میکنند نه از شدت هول یا مرض آن وقت گویا بمحتضر گفته میشود اینکه مرگیست که از آن فرار میکردی امروز گرفتار گردیدی. وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ ظاهراً مقصود نَفْخه دوم است زیرا چنانچه از آیات و احادیث استفاده میشود نَفْخه اول آن وقتی است که عالم دنیا خراب و منحل میگردد که دیگر جنبنده‌ای در عالم باقی نمیماند و بنفخه دوم موجودات حیات تازه‌ای پیدا نموده و افراد بشر از قبر بمیعادگاه پروردگارشان شتاب مینمایند آن وقت قیامت برپا میگردد و ملائکه گویند اینکه است آن روزی که پیمبران بمردم خبر میدادند و آنان را تهدید مینمودند.

وَ جَاءت كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (در اینکه مقصود از سائق و شهید چیست بین مفسرین گفتاری است) ۱- خدای تعالی از حال بعد از مردن خبر میدهد که در قیامت هر یک از مکلفین می‌آیند در حالی که با وی است (سائقی) از ملائکه که وی را بسوی حساب میکشاند و نیز ملائکه‌ای با وی است که شاهد او است و بر آنچه کرده نوشته شهادت میدهد اینکه است که در آن وقت نه فراری برای کسی میسر است و نه تواند انکار نماید. «مجمع البیان» ۲- (سائق) از ملائکه است که او را بمحشر میرانند (و شهید) اعضاء و جوارح خود انسان است «ضحاک»

۱- در سوره الفجر آیه ۲۸ خطاب بمحتضر است که بازگشت نما بسوی پروردگار خود در حالی که تو از او راضی و او از تو نیز راضی است.

صفحه : ۲۸۱

و شاید مقصود همان دو فرشته (رقیب و عتید) باشند که در آیه بالا بآن اشاره شده و گماشته شده در ضبط اعمال او بوده‌اند نه دو فرشته دیگر که همانطوری که در دنیا با او بودند و اعمال وی را ضبط مینمودند در قیامت نیز با وی همراهند. لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَيْفَ بَصَرِكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدٌ راجع باین آیه نیز از مفسرین گفتاری نقل شده اکثر مفسرین را رأی بر اینکه است که خطاب بکفار است و آن وقتی است که وارد محشر میگردند و هول و اضطراب آنان را میگیرد بآنها گفته میشود اینکه روز همان روزی است که پیمبران بشما خبر دادند و شما غافل بودید و امروز پرده از پیش چشم شما برداشته شده و شما بینا و تیز بین گردیده‌اید و آنچه را که تکذیب نموده و باور نمیکردید امروز بعیان می‌بینید.

و برأی دیگر خطاب بخود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ است نظر به اینکه (كنت) و نیز باقی ضمائر (عَنكُمْ غِطَاءَ كَيْفَ بَصَرِكُمْ) تماماً خطاب بشخص حاضر است و اشاره به اینکه تو باعتبار مرتبه بشریت و حالت قبل از نزول وحی از وقایع و اوضاع محشر بی‌خبر و غافل بودی و اینکه آیه نظیر آیات سوره (و الضحی) است که برسول خود خطاب نموده أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَ

وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) که در مقام امتنان بحضرتش و تنبه دیگران است که بدانند و تصدیق نمایند که آنچه را محمد صلی الله علیه و اله و سلم میگوید از طریق وحی و اخبار از طرف حق تعالی است (فَبَصَّيْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) شاید اشاره باین است که پس از اعلام از حق تعالی چشم دل تو چنان باز و روشن گردیده که آنچه برای دیگران در اینجا نظری مینماید نزد تو ضروری و بدیهی خواهد بود. توجه اول اگر چه نظر بسیاق آیات بالا و زیر مناسب تر است لکن بدو جهت معنی دوم معتبر تر مینماید.

(اول) باعتبار لفظ (كنت و باقی ضمائر) که خطاب بشخص حاضر است و بقاعده کلی تا ممکن باشد کلام را بظاهرش گذاشت حمل بر غیر ظاهر نمودن جایز

صفحه : ۲۸۲

نیست و در اینجا چنانچه گفته شد حمل بر ظاهر کردن هیچ مانعی ندارد.

(وجه دوم) نظر بجمع بین آیات نیز معنی دوم مناسب تر مینماید زیرا وقتی اینکه آیه را با آیات اوائل همین سوره که راجع بایراد کفار و استبعاد آنها بود که از دو جهت اخبار پیمبر اکرم را راجع بزنده شدن در قیامت بعید میدانستند یکی در اصل وقوع آن که چگونه ممکن است که ما وقتی خاک گردیدیم ثانیاً برگردیم که مضمون آیه سوم است.

و دیگر به رسول الله میگفتند تو هم مثل ما بشری از کجا اطلاع پیدا نموده‌ای بعالم پس از مرگ که آیه دوم مشعر بر اینکه است و اینکه دو مطلب در نظر آنان عجیب میآمد و روی همین دو اصل منکر قیامت بودند.

اینکه بود که برای رفع استبعاد وقوع قیامت همان آیه ششم و ما بعد آن را که خلقت عجیب آسمانها و زمین و آنچه در آنها پنهان است تذکر میدهد که آن کسی که اینکه موجودات را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد که انسان را نیز ثانیاً در قیامت بحالت اول برگرداند و در آیه چهارم اضافه مینماید که هر چه در زمین از نظر شما مفقود گردیده گمان نکنید که معدوم صرف شده باشد بلکه در عالم قضاء و در ولوج محفوظ نزد حق تعالی موجود است و فانی نگردیده پس شما بکلی فانی نگشته‌اید تا آنکه عود شما بعید نماید.

و اینکه آیه (لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ تَا آخِر) جواب اعتراض از آیه دوم است که میگفتند کسی که از ما و مثل ما است چگونه اطلاع از عوالم دیگر پیدا نموده و ما را بعذاب تهدید می نماید و شاید در اینکه آیه برای رفع استبعاد منکرین بحضرتش تذکر میدهد که تو هم مثل باقی افراد بشر باعتبار جنبه بشریت که خودش فرموده (أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) تو هم خبری از عالم قیامت نداشتی و ما از پیش چشم دل تو پرده برداشتیم و امروز چشم دل تو را باز نمودیم و چشم دل تو تیزبین گردیده که عوالم پس از مرگ بشر را به بینی و بآنها خبر دهی.

صفحه : ۲۸۳

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَمْ يَأْتِ عَتِيدٌ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ مرجع ضمیر (قرینه) شاید یکی از آن دو ملک باشد که در آیات بالا (رقیب و عتید) نامیده و بدلالت اخبار در دنیا در طرف راست و چپ انسان اعمال وی را حفظ مینمایند اینکه است که در روز محشر گوید اعمال و احوال او نزد من حاضر است.

(القیا) ظاهراً خطاب یا بآن دو ملک رقیب و عتید است که در آیه (۱۶) همین سوره مبارکه تذکر داده یا بآن دو ملک (سائق و شهید است) که در آیه (۲۰) بآن اشاره نموده بنا بر اینکه این دو ملک غیر از رقیب و عتید باشند.

خلاصه آن دو ملک مأمور میگردند که هر کافر سرکشی را که متصف باین صفات سه گانه باشد (اول) از هر عمل خیری بسیار جلوگیری و ممانعت نماید (دوم) سرکش و جسور و رو بضلالت و گمراهی رفته و دشمن مؤمنین باشد (سوم) در وحدانیت حق

تعالی و در امر معاد بسیار شک آورده و انکار نماید چنین کافری را در جهنم بیاندازید.
 الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ و اینکه آن کسی خواهد بود که با خدای واحد یکتا از بتها یا غیر آن شرکائی و خدای دیگری می پذیرفت و بایستی چنین کافر ستیزه‌ای را در عذاب شدید بیاندازید.
 در اینکه ضمیر تشبیه در (القیاه) راجع بکی است برای بعضی مرجع دو فرشته‌اند که از خزنه جهنم میباشند.
 دیگری گفته مقصود مالک جهنم است و تشبیه در (القیاه) بجای تکرار است مثل اینکه است بگویی (القیه) دیگری گفته: اشاره بآن دو فرشته‌ایست که در آیه بالا عتید و شهید نامیده شده.

نکته قابل توجه

چون در محل خود بدالات اخبار بسیار و گفتار دانشمندان مبرهن گردیده

صفحه : ۲۸۴

که هر نوعی از ملائکه موظف بانجام عملی میباشند و یک ملک موظف بر انجام دو عمل نخواهد بود چنانچه چهار ملک اعظم مثل جبرائیل حامل وحی و میکائیل حامل ارزاق خلق و اسرافیل حامل صور و عزرائیل حامل ارواح است و نیز در حدیث معراج از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرموده وقتی رفتم بمعراج دیدم بعضی ملائکه همیشه در قیام و بعضی همیشه در سجود و بعضی همیشه در رکوعند پس باین اعتبار گوئیم (رقیب و عتید) که در آیه (۱۷) اینکه سوره تذکر میدهد همان دو ملکی میباشند که یکی اعمال خوب و دیگری اعمال بد انسان را ضبط مینمایند (و سائق و شهید) که در آیه (۱۹) تذکر میدهد دو ملک دیگرند که آدمی را از قبر بمحشر میکشانند (و القیا) در آیه (۲۳) نیز شاید دو ملک دیگر باشند که مأمور میگرددند کافر را در جهنم اندازند (فالقیا) در آیه (۲۵) نیز شاید دو ملک دیگر از خزنه جهنم باشند که پس از القاء کافر مشرک در جهنم مأمور گردند که بر شدت عذاب وی بیفزایند.

و اینکه توجیه منافات ندارد با آنچه در تفسیر اهل بیت رسیده که مقصود از (القیاه) خطاب بمحمد و علی علیهما السلام است که در قیامت بیایند و در صراط بایستند و حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم اینکه کار را بعهد امیر المؤمنین گذارد و حضرت علی علیه السلام بر درب جهنم بایستند و بجهنم گوید فلانی را بگیر که دشمن من است و فلانی را رها کن که از دوستان من است.
 زیرا که از اینکه حدیث و از احادیث بسیار چنین استفاده میشود که در قیامت بلکه در دنیا نیز ملائکه مطیع و فرمان بردار محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه اطهار «ع» میباشند و خداوند اختیار بهشت و جهنم را در دست اینکه بزرگواران داده و آنها بهر ملکی که موظف بر انجام کاری میباشند امر مینمایند زیرا که آنها در هر جایی مقامی و رتبه‌ای دارند یعنی باذن خدا در هر عالمی تصرف مینمایند و دلیل بر احاطه و نفوذ آنها در همه جا حدیث حارث همدانی است که وقتی بحضرت امیر علیه السلام گفت من از دو چیز میترسم یکی سکرات مرگ و دیگر سر دو راه که در اینکه دو جا خطر است

صفحه : ۲۸۵

حضرت فرمود:

(یا حارث همدان من یمت یرنی، من مؤمن او منافق قبلای یعرفنی طرفه و اعرفه، بنفسه و اسمه و ما فعلاء، و انت عند الصراط معترضی، فلا تخف عره و لا زلال اقول للنار حین توقفی للعرض، ذریه و لا تقرب الرجال، ذریه لا تقریبه ان له، حبلا بحبل الوسی

متصلاً)

یعنی اندیشه نکن که از مؤمن و منافق کسی نیست مگر آنکه مرا در اینکه دو جا موقع مردن و نزد صراط به بیند و تو نزد من آبی تا تو را از دوزخ حمایت کنم و گویم او را رها کن که ریسمان او بمن بسته است (تفسیر ابو الفتوح رازی و نیز طبرسی از ابو القاسم الحسکانی و او از اعمش چنین روایت میکند که گفته ابو المتوکل از ابی سعید خدری و او از رسول صلی الله علیه و اله و سلم حدیث مینماید که خدای تعالی در قیامت بمن و علی علیه السلام گوید هر کس دشمن شما است در آتش بیاندازید و هر کس دوست شما است در بهشت داخل نمائید و همین است معنی قوله تعالی (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) و عنید کسی است که از حق تعالی رو بضلالت و گمراهی رفته باشد. (پایان) آری همین است سر اینکه علی علیه السلام را قسمت کننده بهشت و جهنم گویند زیرا که حضرتش صاحب ولایت کلیه است و صاحب ولایت کسی است که باذن الهی متصرف در مواد موجودات باشد اینکه است که هر کس ریسمان ولایتش متصل بعلی و اولاد طاهرین او بسته گردیده در محل امن و امان قرار گرفته و مشمول شفاعت می گردد و کسی که از آنها گسیخته از فیض شفاعت آنها محروم خواهد گردید قال قرینه رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَتْ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ظاهراً مرجع ضمیر (قرینه) شیطان است که در دنیا رفیق آنهایی است که منکر الوهیت گردیده‌اند که در موقع عذاب قیامت گوید ای پروردگار ما من اینکه عاصی را باجبار گمراه نگردانیدم بلکه خودش با اختیار از طریق حق برگشته و تابع هواهای نفسانی گردیده خدای تعالی در سوره ابراهیم حکایه از قول شیطان بیان فرموده که وقتی کفار و فجار خواهند گناه را بگردن شیطان گذارند شیطان

صفحه : ۲۸۶

گوید: (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْ مَا أَنْفُسُكُمْ) «۱» از اینکه آیه و امثال آن معلوم میشود که شیطان تسلطی بر انسان ندارد مگر آنکه بنفس خطا کار طریق مخالفت را می آموزد. قال لَا تَخْصِمُوا لَدَيْيَ وَقَدْ قَدَّمْتُمْ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيْيَ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وقتی کافر با شیطان که رفیق او بود در مقام جدال و نزاع بر می آید که تو مرا اغواء نمودی و فریب دادی و شیطان انکار مینماید که من بر تو تسلطی نداشتم خودت پیرو من شدی و مطیع من گردیدی آن وقت خطاب قهر آمیز از مصدر جلال احدی بر می آید که اینجا جای مجادله و خصومت نیست و من قبلاً- بتوسط سفراء و پیمبران خود بشما آگاهی دادم و شما را تهدید بچنین روزی نمودم و شما پیرو نفس و آرزو و آمال خود را گرفته و مخالفت ورزیدید و آن وعده‌هایی که بمطیعین و وعیدهایی که بمخالفین داده شده گوشزد شما نمودند ناچیز گرفتید و آنچه قبلاً در دنیا بشما گفته شد که کسی که منکر الوهیت خدا و رسالت رسول او باشد بعذاب مجازات خواهد گردید همان است و تغییر پذیر نخواهد بود و اینکه عذاب نتیجه و پاداش اعمال خودتان است و ما بیندگان خود ظلم کننده نمیباشیم. (ظلام) صیغه مبالغه و عمومیت نفی ظلم را میرساند یعنی خدای عادل مهربان بهیچ وجه با احدی از بندگان خود ظلم و تعدی روا نمیدارد و از اینکه آیه و امثال آن توان مختار بودن انسان را ثابت نمود اگر آدمی در اعمال خود مختار نبود و با اختیار عمل بد از وی صادر نمیگردید و به اینکه حال در مورد عذاب آنهم آن عذابها سخت واقع میگردد بدیهی است که بالاترین ظلم در باره او اجراء شده بود و

۱- سوره ابراهیم آیه ۲۶ و ۲۷ یعنی من بر شما (اهل جهنم) سلطنتی نداشتم مگر اینکه شما را (براه کج دعوت نمودم) و شما اجابت نمودید پس مرا ملامت نکنید بلکه نفس خود را ملامت نمائید.

صفحه : ۲۸۷

خداوند از خود نفی ظلم مینماید.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (یوم) متعلق به (ما یتدل) در آیه بالا است و ممکن است (اذکر) در تقدیر گرفت یعنی ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم یاد کن روزی را که وقتی جهنم از جن و انس پر میگردد خدای تعالی باو خطاب مینماید آیا پر شدی جهنم یا بزبان حال یا بزبان قال گوید آیا باز زیادتر از اینکه کسی هست و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که در سوره هود آیه ۱۲ فرموده: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) و ظاهرا استفسار ذات احدیت و سؤال از جهنم که آیا پر شدی برای تهدید و تذکر است و جواب او که گوید آیا باز کسی هست که من در خود کشم اشاره به اینکه وعده خدا حق است و جهنم از کفار و فساق پر میگردد.

و شاید آیه کنایه از اهل دنیا باشد که بگرد آوردن مال و مقام و وسائل اسباب لهو و لعب چنان حریصند که هر قدر از عناوین و ثروت زیادتر برای آنان فراهم گردد باز در طلب زیادتی میباشند و گویا بزبان حال گویند (هَلْ مِنْ مَزِيدٍ) و اینکه حرص همان جهنمی است که انسان حریص دنیا در باطن خود اندوخته و در قیامت ظهور و بروز مینماید اینکه است که جهنم حرص او هر چه پر شود قانع نگردد باز طلب زیادتی میکند و گوید (هَلْ مِنْ مَزِيدٍ).

وَ أُرِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَن خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ پس از بیان حال کفار که پس از مرگ و نفخه صور و حال ورود آنان در موقف جزاء و عذاب جهنم در مقام بیان حال پرهیزکاران برآمده که همانطوری که آنان در آن موقع در سختی و عذاب گرفتار خواهند بود و جهنم آنها را بخود میکشاند و هر چه پر شود باز زیادتی میطلبد زیرا که اهل آن میباشند در مقابل آنان بهشت نیز نزدیک میگردد باهل خود آن کسانی که با ایمان و تقوی میباشند (غیر بعید) شاید اشاره باین باشد که بهشت از اهل تقوی دور نیست بلکه حقیقت بهشت در

صفحه : ۲۸۸

باطن و سریره آنها تعبیه شده است و در قیامت ظهور و بروز خواهد نمود.

(هذا) اشاره به بهشت است که اینکه همان بهشتی است که وعده داده شده برای هر کسی که از مخالفت بموافقت و از شرک بتوحید باز گردیده و خودداری نماید از آنچه را که از آن نهی شده است- و آنان کسانی میباشند که خوف و خشیت از خدای رحمن با اینکه از حواس ظاهرشان غائب است در قلب آنها تمرکز نموده و همیشه خائف و لرزانند (وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) و نیز بهشت نزدیک می گردد بکسانی که در قیامت وارد میگردند با قلب پاک که خالی گردیده و از خلق رو گردانیده و بحق رو آورده.

در اینکه آیات اهل بهشت را بچهار صفت معرفی مینماید:

(اول) آنان اهل تقوی میباشند و چنانچه در جای دیگر گفته شده مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان است و نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است یعنی اهل تقوی دارای ایمان هستند لکن ممکن است بعضی با ایمان باشند لکن دارای تقوی نباشند پس مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان خواهد بود.

(دوم) اهل بهشت کسانی میباشند که از مخالفت امر حق تعالی بازگشت نموده و در هیچ وقت عمدا مرتکب معاصی نمیگردند و اینکه بیان حال متقیان است (سوم) (مَن خَشِيَ الرَّحْمَنَ) آنان کسانی میباشند که با آنکه خدای خود را (رحمن) میدانند عظمت و بزرگی او چنان آنها را گرفته که همیشه از غضب او لرزانند.

(چهارم) از اوصاف اهل بهشت اینکه است که اینان در قیامت وارد میگردند با قلب پاکی که از آرایش طبیعت پاک گردیده و از خلق گریخته و بحق تعالی رو آورده.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ خطاب بکسانی است که دارای چنین صفاتی که در آیه بالا گفته شده باشند که داخل شوید در بهشت که دار کرامت حق تعالی و محل امن و امان و سلامتی است

صفحه : ۲۸۹

از هر چه شما را ناخوش آید و اینکه محل جاویدان و قرارگاه شما خواهد بود که از هر خطری محفوظید.

(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا) و برای اهل بهشت از هر نعمتی و آنچه بخواهند آماده شده زیرا که آنها مظهر و نماینده صفات حق تعالی گردیده‌اند و یکی از صفات ذاتی ذات احدیت خلّاقیت است اینکه است که اهل بهشت بنمایندگی خلّاقیت حق تعالی موصوف گردیده‌اند و هر چه را اراده کنند فوراً نزد آنان حاضر میگردد.

(وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) و نزد ما است زیادتر از آنچه بخواهند یا در ذهن آنها خطور نماید شاید اشاره باین باشد که برای نیکوکاران چیزی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَیْلَ مِنْ مَحِیصٍ ذَاتِ مَتَعَالٍ پس از بیان حال کفار و متقین و ورود آنها در محشر بعد از نفخه صور برای تهدید منکرین مبدء و معاد در مقام برآمده که گوشزد آنان نماید و آنها را متذکر گرداند بکسانی که در زمانهای پیش در اثر مخالفت پیامبران مبتلا بچه عذابها گردیدند با اینکه آنان مردمان قوی هیکل و پر قوه بودند و در شهرها راه داشتند مثل قوم عاد و ثمود که مکرر عذابی که بآنها وارد گردیده و آنان را بیچاره گردانیده یادآوری مینماید که شاید کفار متنبه گردند و اگر از عذاب آخرت که بکیفر اعمال نکوهیده‌ای که برای خود مهیا گردانیده‌اند نمیرسند لا- اقل از مکافات دنیوی بترسند و دست از نخوت و لجاجت بردارند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ اینکه بیاناتی که گفته شد هر آینه تذکری است برای کسانی که دارای قلب سلیمند یا کسانی که دارای گوش فرا گیرنده میباشند که کلمات معجزنمای حقانی را بشنوند.

(راغب) گفته قلب را قلب نامیده‌اند بمناسبت سرعت انتقال او و از قلب

صفحه : ۲۹۰

تعبیر میشود بمعانی که اختصاص باو دارد از روح و علم و شجاعت و غیر اینها قوله تعالی (وَبَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ) یعنی ارواح و قال تعالی (لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) یعنی علم و فهم. (پایان) و از ابن عباس نقل میکنند که قلب را تفسیر بعقل نموده و تسمیه آن بقلب از قبیل تسمیه حال بمحل است.

(قلب) آن لطیفه ریّانی و منبع فیوضات غیر متناهی و ودیعه الهی است و آینه مانند دارای دو رو و دو جنبه است رویی بطرف حق دارد و رویی بطرف خلق هر گاه رو بحق نماید و از کثافات نفسانی تصفیه و پاک گردد متّصف میگردد (بقلب سلیم) قوله تعالی در وصف چنین اشخاصی فرموده (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) «۱» و چون قلب محل مهر و شفقت است مظهر اسم رحمن و رحیم گردیده و هر گاه رو بخلق آورد و بصفتان نفسانی و اوصاف حیوانی متّصف گردید آینه وی تار میگردد و دیگر نمایندگی ندارد آن وقت با خذف یکسان خواهد بود و دیگر وی را نباید قلب نامید اینکه است که در آیه بالا فرموده (لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) یعنی قلب آگاه.

اینکه است کسی که دارای قلب سلیم باشد و از امراض نفسانی سالم گردیده چنین قلبی دارای روح پاک و خالی از آرایش طبیعت

گردیده و عقل که رسول باطن است وی را بطرف حق میکشاند و او را بحق تعالی و اوصاف ربوبی متذکر میگرداند و برای چنین کسی آیات قرآنی و سخنان پیامبران تذکری خواهد بود از آنچه را که قلب آگاه او فهمیده اینکه است که بزودی تصدیق مینماید. و کسی که دارای چنین قلب آگاهی نباشد که خود واعظ خود باشد لکن قلب پاک او مستعد و قابل فهم گردیده بمجرد شنیدن و استماع بزودی قبول نموده و تصدیق مینماید (وَهُوَ شَهِيدٌ) از شهود است که پس از استماع کلمات معجز نمای قرآنی از فرط یقین بمرتب شهود میرسد و آیات قرآنی را گویا از گوینده آن میشوند.

۱- سوره شعراء آیه ۷۹

صفحه : ۲۹۱

از بعض عرفاء است که (القاء سمع) باید چنان باشد که گویا از حضرت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میشوند پس در فهم بالا رود و چنان داند که از جبرئیل استماع مینماید و باز در فهم چنان بلند گردد و چنان داند که از خدا میشوند و شیخ الاسلام گفته اینکه سخن تمام است و در قران گواهی میدهد آنجا که فرموده (وَهُوَ شَهِيدٌ) و شهید از گوینده میشوند نه از خبر دهنده زیرا که غائب از مخبر میشوند و حاضر از متکلم.

و از امام جعفر صادق علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده قرآن را مکرر میکردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم. و در تأویلات نجمیه چنین گفته قلوب چهار قسم است: قلب یائس و آن قلب کافر است، و قلب مغفول، و آن قلب منافق است، و قلب مطمئن، و آن قلب مؤمن است، و قلب سلیم، که از تعلقات دنیا و آخرت خالی گردیده و آن قلب محبین و محبوبان است و چنین قلبی مرآت جمال و جلال حق تعالی خواهد بود و آن قلبی است که در باره آن فرموده (لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن) (تفسیر روح البیان)

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۵]

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذُكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵)

صفحه : ۲۹۲

ترجمه

بحقیقت ما آسمان و زمین را در شش روز آفریدیم (و از خلقت آنها بما رنج و تعبی نرسید (۳۸)

پس ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم صبر کن بر آنچه ظالمین در باره تو میگویند و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن پروردگار خودت را حمد و ستایش نما (۳۹)

و بعضی از شب و عقب سجده‌ها نیز پروردگار خود را تسبیح و ستایش نما (۴۰)

(و ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم) گوش بده و استماع نما روزی (که منادی حق تعالی) از مکان نزدیک ندا دهد (۴۱)

روزی که فریادی را که بحق و درستی است می‌شنوند اینکه است روزی که (روز قیامت) که برانگیخته می‌شوند (۴۲)

مائیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت (تمام امور) بسوی ما است (۴۳)

روزی که زمین بسرعت میشکافت (یعنی قبرها) و حشر و جمع آوری (مردم) برای ما آسان است

ما داناتریم بآنچه کافرین میگویند (ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم) تو نتوانی آنان را مجبور گردانی که ایمان آرند (۴۵) ای

محمد صلی الله علیه و اله و سلم بقرآن متذکر گردان کسانی را که از وعید و تهدید عذاب قیامت ترسناکند (۴۶)

صفحه : ۲۹۳

توضیح آیات

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ خدای تعالی در مقام بیان مدّت آفرینش جهان برآمده و چنین اظهار مینماید که ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است از نفوس علوین و ملائکه مدبرین و افلاک و کرات و کهکشانها و زمین و مخلوقات ارضی از جمادات و نباتات و انواع حیوانات و افراد بشر و انواع و اقسام جنیان و پریان که عدد هر یک از انواع و اقسام موجودات را جز خالق و مدبر آنها شماره نتوان نمود اینکه خلقت عظیم کذایی را در مدت شش روز آفریدیم و مرتب گردانیدیم بدون آنکه در آفرینش آن برای ما زحمت و مشقتی باشد.

(در اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید)

(اوّل) مگر ذات متعال قدرت نداشت که یک دفعه عالم را بیافریند که بتدریج آفریده.

(دوّم) پیش از آسمانها و زمین روز و شبی نبوده شب و روز از گردش کرات و حرکت زمین بدور خود اندازه گیری شده.

(سوّم) اینکه آیه که آسمانها و زمین در شش روز خلق نموده منافی با آن آیاتی خواهد بود که صریح در اینکه است که آنچه را خدای تعالی اراده نماید فوراً موجود می‌گردد مثل آنجا که فرموده (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ) (۱) و نیز در آنجا که فرموده (إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (۲) و اینکه دو دسته از آیات بظاهر منافی با هم بلکه متناقض یکدیگر است.

۱- سوره قمر آیه ۵۰ یعنی امر ما نیست مگر یکی مثل بهم خوردن چشم یعنی آنچه را که بخواهیم فوراً انجام می‌گیرد ۲- در سوره یس آیه ۸۲ فرموده وقتی وجود چیزی را اراده نمائیم باو گوئیم باش فوراً موجود می‌گردد امر کن اشاره بسرعت اجابت اشیاء است

پاسخ سؤال اول

آری قدرت داشته که یک دفعه آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است خلقت نماید قصوری و حدی در قدرت مطلقه او نیست لکن چون در حکمت تامه الهی چنین مقرر گردیده و نظام آفرینش را باین طور بنا نهاده که بایستی مادّیات مسبوق بماده و مدت باشند و پس از معدات و علل و شرایطی بوجود آیند اینکه است که مدت برای پیدایش آنان تعیین نموده و اینکه موجودات طبیعی مثل انسان و حیوان و باقی اشیاء طبیعی مسبوق بماده و مدت میباشند از جهت قصور آنها است که چون در آخرین مرتبه آفرینش واقع گردیده‌اند اینکه است که وجود آنها تدریجی است نه دفعی.

پاسخ سؤال دوم

مقصود از (یوم) در آیه نه روز معهود است شاید مقصود چنین باشد که آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است در مدتی آفریده شده که آن مدت تطبیق بشش روز میگردد و هر روز مساوی با هزار سال دنیا تفسیر شده

پاسخ سؤال سوم

اولا آیات با هم منافی نیستند زیرا مقصود از امر (کن) اینکه است که هر چه را اراده کند بهر نحوی که خواسته باشد بمحض اراده ازلی او موجود خواهد گردید و خلقت آسمانها و زمین را از روی علم بنظام عالم و خیراتم اینکه طور خواسته و مقرر گردانیده که در مدت شش روز منظم گردند اگر میخواست دفعه موجود گردند البته قدرت داشته لکن علم بصلاح اینکه طور اقتضاء نموده که بتدریج موجود گردند (و ثانیاً) چنانچه در محل خود مبرهن گردیده و قوله تعالی (لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) شاهد بر آن است عالم دو قسم است عالم امر و عالم خلق و از عالم امر تعبیر بمجردات و موجوداتی شده که وجودشان مسبوق بماده و مدت نباشد و از عالم خلق بموجودات طبیعی تعبیر شده و موجودات عالم امر چون مسبوق بماده و مدت نمیباشند بمجرد

اراده که از آن تعبیر بکلمه (کن) شده و در بیان اینکه قسم از موجودات است که فرموده: (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ) و آیه اشاره بسرعت موجودیت آنها است که بمحض اراده دفعه موجود میگردند لکن عالم خلق چنانچه گفته شد چون در نظام آفرینش حکمت بر آن جاری شده که بتدریج موجود گردند اینکه است که در خلقت آن مدت شش روز تعیین میکند اگر چه آنها نیز بخواست موجد عالم هر چیزی در مرتبه خود در عالم قضا و لوح محفوظ در علم حضوری مبدء عالم موجودند لکن چون زمانی میباشند هر یک در زمان خود ظهور و بروز مینمایند.

و از بعض عرفاء است که مقصود از شش روز شش نوع از مخلوقات است و آن محصور است در آنچه گفته‌ایم از ارواح، و اشباح، و نفوس و قلوب، و اسرار و سرالاسرار، و مخلوقی نیست مگر آنکه داخل یکی از آنها است (فافهم جدا) (تفسیر روح البیان) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ به پیمبر گرامی خود خطاب نموده و امر فرموده که تو در مقابل

گفتار ناروای کفّار بایستی صبر نمایی و مشغول شو بتسبیح و حمد و ستایش پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب که مصداق کاملش نماز صبح و نافله آن است که مشتمل بر حمد و ستایش پروردگار خواهد بود، (و قبل الغروب) شاید مقصود نماز عصر یا نماز ظهر و عصر هر دو باشد.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَارَ السُّجُودِ (وَمِنَ اللَّيْلِ) من تبعیضی یعنی بعضی از شب را تسبیح و ستایش نما پروردگار خود را شاید مقصود نماز مغرب و عشاء باشد (وَأَدْبَارَ السُّجُودِ) یعنی تسبیح و تمجید کن او را عقب سجده‌ها. از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که مقصود از (أَدْبَارَ السُّجُودِ) دو رکعت نماز بعد از مغرب است چنانچه مراد از ادبار النجوم دو رکعت نافله صبح است. (منهج)

صفحه : ۲۹۶

و نیز در بعض روایات آمده هر کس بعد از نماز شام پیش از سخن گفتن دو رکعت نماز بخواند و در رکعت اول بعد از حمد (قل یا ایها الکافرون) و در رکعت دوم بعد از حمد (قل هو الله احد بخواند) جای وی را در علّیین قرار دهند و بعقیده بعضی اینکه همان نماز و تیره است که عقب نماز عشاء باید خواند.

و ظاهراً مقصود از آیه بالا نمازهای پنجگانه خواهد بود و چون غرض اصلی از نماز حمد و ستایش پروردگار است اینکه است که همه نمازها را تسبیح نامیده و شاید امر بصبر و اشتغال بتسبیح و تنزیه نمودن حق تعالی پس از:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا) تا آخر اشاره باین باشد که چون بمقتضای حکمت بایستی هر چیزی در موقع خودش واقع گردد و امور طبیعی تدریجی الحصول است ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم تو باید بر جفای کفار و ایداء آنان صبر کنی و مشغول بحمد و ستایش الهی باشی تا موقع مجازات آنان برسد و کیفر اعمال خود را به بینند، اینکه است که پس از آن باز برسول خود خطاب نموده. وَ اسْتَمِعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم صبر کن و در اوامر حق تعالی استقامت نما تا وقتی که بشنوی آن ندا کننده را از مکان نزدیک یعنی اینکه نداء از جایی که نزدیک بشما خواهد بود بزودی انجام میگیرد و گویند آن نداء اسرافیل است در صخره بیت المقدس و گوید ای استخوانهای پوسیده و پیوندهای از هم گسسته و ای گوش‌های ریزیده و ای موهای پراکنده خدا بشما امر می کند که برای روز جزاء با هم جمع گردید.

و بعضی گفته‌اند مکان قریب زیر قدمهای مردم است یا در زیر مواضع روئیدن موی آنها است. (منهج الصادقین) یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ (یَوْمَ يَسْمَعُونَ) بدل از یوم ینادی در آیه بالا است یعنی استماع کن روزی را که مردم اهل زمین آن صدای مهیب را میشنوند.

صفحه : ۲۹۷

شاید مقصود نفخه صور دوم اسرافیل باشد (بحق) یعنی آن روز محقق الوقوع و ثابت و واقع خواهد بود و آن روز خروج است که از قبرها بمیعاد پروردگار می شتابند.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ اشاره به اینکه نطفه مرده را در رحم صاحب حیات میگردانیم و پس از آن وی را نشو و ارتقاء میدهیم و او را باقی میگذاریم تا مدت معلوم و وقتی که بآن ساعتی برسد که (لا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ) و آن موقع اجل و مرگ او است آن وقت او را میمیرانیم پس همان طوری که بشما حیات دادیم پس از آنکه حیات نداشتید و پس از حیات شما را میمیرانیم قدرت داریم که شما را بسوی خود برگردانیم یعنی در قیامت حیات تازه‌ای بشما دهیم و ثانیاً زنده گردید.

یَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (یَوْمَ) بدل (از یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ) در آیه بالا است یعنی در آن روزی که

صیحه یعنی صور اسرافیل بلند میگردد در آن روز زمین شکافته میشود و مرده‌ها زنده میگردند و بسرعت از قبرها بیرون میآیند و با هم جمع میشوند و اینکه همان روز حشر است که بشما وعده داده شده و زنده کردن مردگان و جمع نمودن آنها را در صعید واحد برای ما آسان خواهد بود در سوره لقمان آیه ۲۷ فرموده (مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَفَسًا وَاحِدَةً) آفرینش شما و مبعوث گردیدن شما در قیامت در قبال قدرت و استیلاء حق تعالی مانند نفسی میماند که هیچ زحمت و مشقتی در آن تصور ندارد بلکه نسبت باراده او دفعی است.

و نیز در سوره (قمر) آیه ۵۰ فرموده (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصِيرِ) اشاره بسرعت آفرینش موجودات است منتهی چنانچه در بیان آیه (۳۸) همین سوره تذکر دادیم چون موجودات مادی طبیعی بهمان طوری که مطابق نظام عالم است بایستی مسبق بماده و مدت باشند و هر یک محدود بحدّ معین و برای هر

صفحه : ۲۹۸

چیزی وقتی و مدتی و زمانی تعیین گردیده چنین بنظر میآید که خلقتش بتدریج واقع گردیده در صورتی که چنین نیست بلکه هر موجودی در مرتبه خود واقع خواهد بود.

لکن نزد شخص بصیر متدبّر و آدمی که قلبش بنور حق تعالی تجلی پیدا نموده ظاهر و معلوم است که جهان و جهانیان بیک فیض مقدس ازلی و یک اراده سرمدی همگی لباس وجود پوشیده‌اند و با کثرت و تعدّد و مراتبی که بین آنها دیده میشود (یجمعها حقیقه واحده الهیه) همگی بیک اراده وحدانی هر یک بقدر قابلیت امکانی خود از حق تعالی فیض وجود گرفته‌اند و همه مظاهر صفات الهی و نماینده خلاقیت و علم ازلی و قدرت تامّه و حکمت آن فرد متعال میباشند و ابراز فعالیت میکنند.

۱) (جف القلم بما هو کائن)

با (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) «۲» منافی نیست زیرا او چنین اراده نموده که هر چیزی در موقع معینی اجراء و ظاهر گردد.

در بعض فقرات حدیث کمیل است که وقتی از حضرت امیر علیه السلام از حقیقت سؤال می‌کند حضرتش فرموده:

۳) (نور یشرق علی هیاکل التوحید فیظهر آثاره).

۱- یعنی قلم تقدیر بر کائنات تمام گردیده یعنی آنچه باید بشود ثابت و تغییر پذیر نخواهد بود. ۲- خدای تعالی در پاسخ گفتار سخیف یهودیان که میگفتند دست خدا بسته است فرموده (غلت ایدیهم) دست آنها بسته باد هر روزی خدا در انجام کاری است اشاره به اینکه علی الدوام در کار خلقت است. ۳- پس از آنکه کمیل بن زیاد که از اصحاب سر علی (ع) بوده سؤال از حقیقت میکند حضرت پس از آنکه بچند جمله حقیقت را برای او معرفی میفرماید از جمله فقرات حدیث اینکه است که فرموده حقیقت نوریست که اشراق نموده بر هیکل وحدات موجودات یعنی بآن نور وجود حق تعالی آثار ماهیات ظاهر گردیده. [.....]

صفحه : ۲۹۹

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذُكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ خطاب برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ است که ما داناتریم بآنچه در باره تو از نسبت سحر و جنون میدهند و نیز میدانیم آنچه را که در امر معاد تشکیک و انکار مینمایند و آنچه را که نسبت بمقام الوهیت میدهند در تمام اینها ما از تو داناتریم و وظیفه پیمبری تو فقط همین است که بمواعظ قرآن و بوعید عذاب و مجازات آنان را متذکر گردانی و تهدید کنی و آنان را بمواعظ قرآن و بوعید عذاب بترسانی و ارشاد بصلاح نمایی لکن تو چنین قدرتی نداری که آنها را مجبور گردانی که ایمان بیاورند و تصدیق نمایند. در سوره نازعات آیه ۴۵ فرموده: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّن

یخشاها) یعنی تو بیم دهنده کسانی میاشی که ترس از قیامت و هیبت الهی در قلب آنان استیلاء دارد و اشاره بهمین مطلب است که در سوره بقره آیه دوم فرموده: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) یعنی هدایت شدن بقرآن مخصوص پرهیزکاران است.

صفحه : ۳۰۰

سوره الذاریات

اشاره

ستون آیه و هی مکیه

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۲۳]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَ الذّٰرِیّٰتِ ذَرّٰوًا (۱) فَالْحٰمِلٰتِ وِقْرًا (۲) فَالْجٰرِیّٰتِ یُسْرًا (۳) فَالْمَقْسَمٰتِ اَمْرًا (۴)

اِنَّمَا تُوعَدُوْنَ لَصٰدِقٍ (۵) وَ اِنَّ الدّٰیْنَ لَوٰقِعٌ (۶) وَ السَّمٰءِ ذٰتِ الْحُبُكِ (۷) اِنَّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ (۸) یُؤَفِّكُهُ عَنْهُ مَنْ اُفِّكُ (۹)
قُتِلَ الْخَرٰضُوْنَ (۱۰) الذّٰیْنَ هُمْ فِیْ غَمْرِهِ سٰهُوْنَ (۱۱) یَسْئَلُوْنَ اَیَّٰنَ یَوْمِ الدّٰیْنِ (۱۲) یَوْمَ هُمْ عَلٰی النَّارِ یُفْتَنُوْنَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا
الَّذِی كُنْتُمْ بِهٖ تَسْتَعْجِلُوْنَ (۱۴)

اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَ عُیُوْنٍ (۱۵) آخِذِیْنَ مَا اٰتٰهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوْا قَبْلَ ذٰلِكَ مُّحْسِنِیْنَ (۱۶) كَانُوْا قَلِیْلًا مِّنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُوْنَ (۱۷) وَ
بِالْاَسْحٰرِ هُمْ یَسْتَغْفِرُوْنَ (۱۸) وَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوْمِ (۱۹)
وَ فِی الْاَرْضِ اٰیٰتٌ لِّلْمُوقِنِیْنَ (۲۰) وَ فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَفْلا تُبْصِرُوْنَ (۲۱) وَ فِی السَّمٰءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُوْنَ (۲۲) فَو رَبِّ السَّمٰءِ وَ الْاَرْضِ
اِنَّهٗ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا اَنْتُمْ تَنْطِقُوْنَ (۲۳)

صفحه : ۳۰۱

ترجمه

سوره و الذاریات در مکه فرود آمده و شصت آیه و سیصد و شصت کلمه و هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است
بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم بیادهای پراکنده کننده (خاک و غیره) (۲)
و قسم به بردارنده بار گران (۳)
و قسم بابرها (یا بکشتیها) که روندگان باشند باسانی (۴)
و قسم به تقسیم کنندگان کار (۵) (ملائکه موکل بر باد و باران و غیره)
که غیر از اینکه نیست که آنچه (بتوسط انبیاء بشما) وعده داده شده هر آینه صدق و درست و حقیقت است (۶)

و محققا دین (جزاء اعمال) واقع خواهد بود (۷)
 و سوگند بآسمان که صاحب راهها است یا دارای ستارگان است (۸)
 که محققا شما در باره پیغمبر و قرآن در گفتارهای مختلف میباشید (۹)
 برگردیده شود از ایمان هر کس برگردیده شد
 کشته باد (لعنت باد) بر دروغگویان (۱۱)
 آن کسانی که در ضلالت (فرو رفته و بیخبراند) (۱۲)
 می‌رسند کی قیامت واقع خواهد گردید (۱۳)
 قیامت روزی است که در آتش در افتند (۱۴)
 (بآنها گفته میشود) ابتلاء و سوختن خود را بچشید و اینکه آن قیامتی است که بآن عجله مینمودید (۱۵)
 بدرستی که پرهیزکاران در بهشتهایی میباشند که در آنها چشمه‌هایی جریان دارد (۱۶)
 آنان گرفته‌اند آنچه را که پروردگارشان بآنها عطا نموده زیرا آنها کسانی میباشند که قبلا (در حیات دنیا نیکوکار بودند) (۱۷)
 کمی از شب را می‌خوایدند (۱۸)
 و در سحرها از خدا طلب آموزش مینمودند (۱۹)
 در مالهای خود برای سؤال کنندگان و محرومین حقی در نظر میگرفتند (۲۰)
 در زمین برای یقین کننده گان (۲۱) نشانه‌هایی خواهد بود
 و نیز نشانه و آیاتی است در نفسهای شما آیا شما نمینگرید (۲۲)
 و روزی شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است (۲۳)
 قسم به پروردگار آسمان و زمین بدرستی و حقیقت آنچه گفته شد مانند سخنان راست شما حق و درست است (۲۴)

صفحه : ۳۰۲

توضیح آیات

اشاره

خدای متعال در اینکه چهار آیه اول سوره بچه‌ها امر بزرگ عالم خلقت سوگند یاد نموده که آنچه را پیمبران ما بشما وعده داده‌اند راجع بمقامات و نعمتهایی که در آخرت برای نیکوکاران مهیا نموده‌ایم عین حقیقت و واقع است، و نیز دین یعنی دار جزاء که در آخرت در دیوان عدل الهی هر کسی بایستی بجزای اعمال و کیفر افعال خود برسد محقق و واقع خواهد بود.

سخنان مفسرین در توجیه چهار آیه اول سوره

۱- وَالذَّارِيَاتِ سُوقَاتٍ سُوغَدَاتٍ بَادَاهِيٍّ كِه پَرَاكِنْدَه كِنْنْدَه اَبْرَهَا يََا پَرَاكِنْدَه كِنْنْدَه خَاكِهَائِيْنْد يََا سُوغَنَد بَفْرَشْتِگَان كِه اَبْرَهَا رَا پَرَاكِنْدَه مِيكِنْنْد يََا سُوغَنَد بَزْنَهَائِي كِه بَكْثَرْت حَمَل پَرَاكِنْدَه كِنْنْدَه بَشْرَنْد.

- ۲- فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا و سوغند به ابرهائی که حامل بار سنگین بارانند، یا بملائکه‌ای که موظف بر روان کردن ابرهای سنگینند یا بزنبائی که حامل بار گران اولادند.
- ۳- فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا سوغند بکشتیهائی که در روی دریا باسانی جریان دارند یا بستارگان سیاره و خورشید و ماه که هر یک در مدار خود در جریانند یا بادهائی که از جای خود بحرکت می‌آیند.
- ۴- فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا پس اینان قسمت کننده گان امورند یا فرشتگانی که عمال امور خلقتند و موظف بر باران و قسمت کننده روزی خلقتند زیرا که هر نوعی از ملائکه موظف بر انجام عملی خواهند بود تا آنکه عالم خلقت منظم و مرتب گردد.

صفحه: ۳۰۳

و از مجاهد نقل میکنند که گفته مقصود از مقسمات چهار فرشته مقربند که متولی بر انجام کار بنی آدمند، جبرئیل بغلظت، میکائیل برحمت، عزرائیل بقبض روح، اسرافیل بنفخ صور یا آنکه مقسمات بادهائی میباشند که ابرها را در اقطار عالم قسمت میکنند. صاحب کشاف و طبرسی از ابن عباس و مجاهد از ابن عباس الکواچنین نقل میکنند که گفته در حالی که حضرت امیر علیه السلام در منبر موعظه میفرمود گفتم یا امیر المؤمنین از چند چیز از تو سؤال میکنم بمن خبر بده که مقصود: (الذاریات ذرّواً) چیست فرمود باد است گفتم (فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا) چیست فرمود ابر است گفتم (فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا) چیست فرمود ملائکه و در بسیاری از تفاسیر اینکه حدیث نقل شده. و اینکه حدیث تأیید مینماید همان قول اول را که مقصود از ذاریات باد، و از حاملات ابر، و از جاریات کشتی‌ها، و از مقسمات ملائکه مدبرین می‌باشند.

از بعض مفسرین نقل شده که در تمام قسمها (ربّ) مأخوذ است زیرا که جائز نیست قسم مگر بخدا و مؤید آن روایتی است که از صادق آل محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم نقل میکنند که فرمود برای احدی جایز نیست قسم یاد کند مگر بخدا و خدا بهر چه از مخلوقاتش بخواهد قسم یاد میکند و باین اشیاء قسم خورده برای آنکه منافع اینها زیاد است و نیز بآن اثبات میگردد وجود و وحدانیت حق تعالی.

آری چون اینکه چهار چیز از اصول و ارکان عالم طبیعات بشمار میروند که اگر یکی از آنها مختل گردد و هر یک از حدّ خود بطوری که نظام عالم منوط بآن است بکم و زیاد شدن تجاوز نماید امور بنی آدم بلکه هر جنبنده‌ای فاسد خواهد گردید إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ اینکه دو جمله جواب قسم است یعنی قسم باین کثرات امور طبیعی و پراکنده گی

صفحه: ۳۰۴

آنها که آنچه پیمبران بشماها وعده داده‌اند از ثواب و عقاب و بهشت و جهنم صدق و درست و بر حق و حقیقت میباشد. چون بایستی قسم با آنچه برای اثبات آن قسم یاد میکنند وفق دهد در اینجا گویا اینکه ذات متعال باین کثرات امور طبیعی از باد و باران و ابر و غیر اینها قسم یاد نموده اشاره باین باشد که با اینکه اشیاء طبیعی با هم ضد و متناقض و پراکنده‌اند بقدرت و حکمت ازلی آنها را با هم جمع نموده و ضدیت را از بین آنها برداشته و یک عالم مجلل و مرتبی را تشکیل میدهند همین طور آنچه را که پیمبران بشما وعده داده‌اند که تمام اشخاص از افراد انسان و افراد جن که در دنیا از هم متفرق و هر یک در زمانی و مکانی از هم جدا میباشند در روز موعود در صعید واحد با هم جمع میگردند و در روز رستاخیز اینکه متفرقات در زمان با هم مجتمع‌اند و نیز اعمال متفرق و متشتتی که در حیات دنیا از آنان ناشی گردیده آن نیز در صحیفه اعمال که (لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها)

تماما نزد آنها حاضر خواهد گردید و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید.

خلاصه متفرقات در اینکه نشئه دنیا در عالم آخرت مجتمعاتند و اینکه متفرقات و متکثرات عالم طبیعی دنیوی مقدمه پیدایش عالم اخروی بلکه آخرت ناشی از همین عالم متفرقات و غایت و فایده آن است. (و الله عالم باسرار کلامه) وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (حبک) در لغت بمعنی طریق آمده در مفردات چنین گفته:

(قال تعالی وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ هِيَ ذَاتُ الطَّرَائِقِ) یعنی آسمان صاحب راه‌ها است.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- سوگند باسماها که در آن راههای نیکو است و راههای آن مثال طرقی ماند که بر روی ریگ یا آب صاف کشیده شده و مانند حلقه‌های زره که بهم پیوسته گردیده.

صفحه : ۳۰۵

۲- مقصود از حبک راه سیر ستارگان است. (منهج الصادقین) ۳- از امیر المؤمنین علیه السلام از معنی (حبک) سؤال شد فرمود الحسن و الزینة علی بن ابراهیم از پدر خود چنین روایت کرده که حسین بن خالد گفت از علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم معنی (الحبک) در قوله تعالی (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ چیست) فرمود:

(محبوكة الى الارض)

یعنی بر زمین محکم و استوار گردیده و انگشتان خود را مثل شبکه درهم داخل گردانید که نشان دهد آسمان و زمین اینکه طوری داخل درهم است حسین بن خالد گوید گفتم یا بن رسول الله (ص) چگونه چنین است در صورتی که حق سبحانه فرموده (رَفَعِ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ) گفت حق تعالی فرموده (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) یعنی ستونها هست لکن دیده نمیشود گوید گفتم فدای تو شوم اینکه مطلب را توضیح فرما حضرت دست چپ خود را پهن نمود و دست راست خود را مانند قبه بر بالای آن نهاد و فرمود دست چپ مانند زمین دنیا است و دست راست مانند قبه بالای آن است و همین طور است زمین دوم بر بالای آسمان دنیا و آسمان دوم بر بالای آن و زمین سوم بر بالای آسمان و آسمان سوم بر بالای آن و بهمین ترتیب هر آسمان و زمینی تا آسمان هفتم و عرش الهی بالای آسمان هفتم است و همین است معنی قوله تعالی (خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ) تا آخر حدیث و نیز از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که فرموده

(ان الله عز و جل اثني عشر الف عالم كل عالم منهم اكبر من سبع سماوات و سبع ارضين ما يرى عالم منهم ان لله عز و جل عالما غيرهم)

یعنی از برای حق تعالی دوازده هزار عالم است که هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است هیچ عالمی از آن عوالم تصور نمیکند خدای تعالی را عالمی سواي آنها بوده باشد) از اینکه دو خبر و غیر آن از اخبار بسیار که از معصومین نقل شده دو مطلب میتوان استخراج نمود یکی بزرگی قدرت و عظمت فیاض مطلق و عدم محدودیت عوالم بهمین عالمی که ما مینگریم زیرا که در اینکه دو حدیث فرموده هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است.

صفحه : ۳۰۶

(دوم) از حدیث اول میتوان استفاده نمود که آسمانها مثل حلقه‌های زنجیر با اینکه بهم پیوستگی دارند از هم بازند و آن طوری

نیست که علمای هیئت قدیم اظهار میکردند و طبقات آسمان را تشبیه مینمودند به پرده‌های پیاز که بهم چسبیده و محدب هر یک متصل بمعقر دیگری است و روی اینکه اصل غلط منکر معراج جسمانی حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بودند نظر به اینکه (خرق و التیام) در افلاک ممکن نیست و چنین گمان میکردند که چون طبقات آسمانها چسبیده بهم است از عروج پیغمبر با آسمان لازم آید آسمانها از یکدیگر جدا گردد و چنین امری را محال میدانستند.

و نیز از بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرموده:

(ان من وراء شمسکم هذا اربعین عین شمس فیها خلق کثیر و ان من وراء عین قمرکم هذه اربعین قمر فیها خلق کثیر لا یدرون ان الله تعالی خلق آدم (ع) ام لم یخلقه)

یعنی پس از خورشید شما چهل چشمه خورشید است که در آنها مخلوق بسیار میباشند و ندانند که خدای تعالی آدم را آفریده یا نه و از اینکه روایت نیز کثرت و عدم محدودیت عالم را بآنچه علمای هیئت قدیم محدود مینمودند معلوم میگردد و همانطوری که کشفیات جدید ارائه میدهد آسمانها و زمین و کرات و ستارگان از هم باز و چسبیده بهم نیستند آیات قرآنی و احادیث و آنچه اولیاء الهی از راه سرّ و باطن و وحی دانسته‌اند بعضی از آنها مطابق میگردد با آنچه که علماء جدید بعد از زحمات بسیار بتوسط تجربه و تجزیه و وسائل بسیار اندکی از آن را از طریق آلات جسمانی فهمیده‌اند و در آن عمل میکنند.

هو که (إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ) سوگند با آسمان که صاحب راهها است که شما کفار در گفتار مختلفید در باره پیغمبر و در باره قرآن و سخنانی گوئید که ضد هم و نقیض یکدیگر است پیمبر را گاهی کاهن، گاهی شاعر، گاهی مجنون می گوئید قرآن را گاهی سحر، گاهی شعر و کهنانت، گاهی رجز، گاهی اساطیر اولین

حدیث دوم از کتاب خصال نقل شده.

صفحه: ۳۰۷

می‌نماید شاید اشاره باین باشد که همین طوری که آسمان طرق و راههای مختلف دارد که شاید بعضی راه شیاطین و بعضی راه عروج و صعود ملائکه باشد شما نیز در سخن هایتان راههایی را می‌جوئید برای اینکه طریق عذری برای تکذیب کردن خودتان بیابید.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ قِتْلَ الْخَرَاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (افك) در لغت بمعنی گردیدن چیزی است از آن وجهی که بایستی بر آن وجه بوده باشد قوله تعالی (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) چگونه اینها از حق بسوی باطل برگشتند.

و شاید آیه اشاره به اینکه باشد که کافرین باین سخنان مختلفشان از حق برگشتند و از اینکه بگفتار محمد صلی الله علیه و اله و سلم و قرآن ایمان آورند منصرف گردیدند (قِتْلَ الْخَرَاصُونَ) (قتل) در صورت ظاهر خیر است لکن در معنی لعن و نفرین است و (خراص) مأخوذ از خرص است و بمعنی گمان بردن بر چیزی و گفتن بدون دلیل است کشته و مرده باشند دروغ گوینده گان که چنین نسبت‌های ناروایی بقران و بمحمد صلی الله علیه و اله و سلم میدهند خراصون کسانی میباشند که در جهل و بی‌خبری فرو رفته و آنان غافلان و بی‌خبران خواهند بود.

يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ مرجع ضمیر جمع در (یسئلون) همان کسانی میباشند که در آیات بالا اوصاف آنها را فرموده که آنهایی که در جهل و نادانی فرو رفته‌اند و سخنان مختلف در باره رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و قرآن میگویند و از طریق حق برگشته‌اند از روی استهزاء و سخریه از پیمبر صلی الله علیه و اله و سلم یا از مؤمنین سؤال میکنند که آن دین و روز جزائی که قسم بر وقوع آن یاد نموده و گفتید (إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ) کی خواهد بود.

(یومهم) پاسخ سؤال آنان و خبر مبتداء محذوف است یعنی روز جزاء

صفحه : ۳۰۸

همان روزی است که شما در آتش سوخته و معذب خواهید گردید و مالک جهنم بآنها میگوید بچشید الم و درد سوختن و عذاب خود را اینکه همان روزی است که نه بشهادت عقلتان و نه بقول انبیاء و سفراء الهی باور نکردید و سخنان مختلف در باره آنها میگفتند و از روی تکذیب و استبعاد عجله میکردید و میگفتید قیامت کی خواهد بود الان بچشید و صحت آن را دریابید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ خَدَّوْنَ مَتَعَالٍ بَعْدَ از بیان حال کسانی که در جهل و نادانی فرو رفته‌اند و چگونگی سوء عاقبت آنها در مقام بیان حال نیکوکاران بر آمده و فیوضات و نعمت‌هایی که نصیب آنها میشود گوشزد مینماید چنانچه عادت قرآن بر اینکه جاری گردیده که هر جا راجع بکفار و اشقیاء و سوء عاقبت و نکال آنان سخن گوید پس از آن راجع بمؤمنین و متقین نیز سخن بمیان میآورد و بر عکس نیز چنین است اگر اول از نیکوکاران سخن گوید پس از آن از کافر و جزاء اشقیاء بیان مینماید زیرا نظر به اینکه چون رسول خود را ستوده و وی را به (بشیرا و نذیرا) معرفی نموده بایستی چنین باشد و نیز چون انسان کامل باید خدا را بتمام اسماء الحسنی بشناسد و بداند که او در موقع رحمت کثیر الاحسان است و در موقع غضب شدید الانتقام خواهد بود و همیشه بین خوف و رجاء باشد که نه بزهد و تقوی و عبادت مغرور گردد و نه آنکه بمعصیت از رحمت خدا مأیوس شود.

اینکه است که پس از بیان حال کفار در مقام حال پرهیزکاران و نعمت‌هایی که برای آنها مهیا نموده برآمده و مقابل عذاب کفار که در آتش سوزانند متقین و کسانی که از مخالفت اوامر و نواهی حق تعالی خودداری نمودند آنان در بوستانهای با چشمه‌های جاری متنعم خواهند بود.

(جنات) چون جمع جنت است شاید اشاره باین باشد که نه فقط آنها دارای یک نوع از بهشت باشند بلکه برای آنان بهشت‌ها و نهرهایی است از جسمانی و روحانی که محدود بحدی نیست و از تمام انواع و اقسام نعمت‌ها چه روحانی و چه

صفحه : ۳۰۹

جسمانی متنعم و شادمانند و نیز (عیون) که آن نیز جمع عین بمعنی چشمه است انواع و اقسامی دارد از همه آنها محفوظ و متنعم میباشند.

بعد در مقام بیان بعضی از صفات متقین برآمده و چند صفت آنان را بیان فرموده (أَخَذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ) اول آنچه را که پروردگارشان از روی رحمت و کرم بآنان عطا نموده میگیرند.

ماء موصوله در (ما آتاهم) عموم دارد شامل عطاء بسیار و بی‌اندازه میگردد و نیز شاید اشاره بمقام بلند آنها باشد که قرب و منزلت آنها بحق تعالی بدرجه‌ای است که بدون واسطه غیر از پروردگارشان عطا و بخشش میگیرند و نظر باهمیت انفاق در سوره توبه آیه ۱۰۵ فرموده (أَنَّ اللَّهَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ) که گویا دست فقیر را بجای دست خود بشمار آورده.

و در اینجا اشاره بمقام متقیان دارد که آنان دارای مقامی گردیده‌اند که عطا و بخشش را از دست حق تعالی میگیرند یعنی روح قدسیه آنها از مبدء خود گیرنده عطای بسیار خواهد بود.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ اشاره به اینکه چون اشخاص با ایمان و تقوی قبلا در دنیا نیکوکار و پرهیزکار بودند اینکه است که چنین مقام و رتبه‌ای پیدا نموده‌اند که بدون واسطه از پروردگارشان فیض بگیرند.

قبل ذلک چنانچه مفسرین گفته‌اند شاید ایام حیات دنیا باشد و شاید اشاره باین باشد که نتیجه نیکوکاری آنها اینکه است که روح پاکشان گیرنده عطای پروردگار آنان می‌شود حتی در ایام حیاتشان در معرض نفحات الهی واقعند.

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ- (دوم) از اوصاف متقیان و پرهیزکاران اینکه است که کمی از شب را میخوابیدند راغب گفته (الهجوع النوم لیلاً)

صفحه : ۳۱۰

در اینکه کلمه (ما) در (ما یهجعون) موصوله است یا مصدریه، یا نافیه بین مفسرین گفتاری است (ما) موصوله یا مصدریه هر کدام باشد برای تأکید و کم خوابیدن در شب است و مبالغه در آن بسیار است: اول لفظ (هجوع) دلالت بر تأکید دارد- دوم (قلیلاً) که با آنکه (هجوع) دلالت بر تأکید دارد (قلیلاً) را بآن اضافه نموده- سوم (وَمِنَ اللَّيْلِ) که وقت استراحت و آرامش است- چهارم (ما) موصوله باشد یا مصدریه دلالت بر تأکید جمله (یهجعون) دارد.

ابن عباس گفته کم شبی است که اهل تقوی در اول یا وسط یا آخر شب بنماز نافله مشغول نباشد، و اینکه روایت از امام محمد باقر علیه السلام نیز نقل شده. (منهج الصادقین)

(درد پشتم داد حق- تا من ز خواب بر جهم در نیم شب با سوز و تاب)

دردها بخشید حق از لطف خویش تا نخسبم جمله شب چون گاو و میش (مثنوی) و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ دیگر از اوصاف مردمان با تقوی اینکه است که آنان در سحرها از خداوند طلب آمرزش میکنند. از اینکه آیه معلوم میشود که استغفار یعنی طلب آمرزش از خدا نمودن در موقع سحر خصوصیت زائدی دارد با اینکه شخص مهذب بیشتر از شب را عبادت و قیام و ذکر و آنچه نزد شارع مطلوب است میگذرانند با اینحال موقع سحر را اختصاص میدهد باستغفار و طلب عفو از خدای منان.

و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند ارشاد باین است که بعد از عبادت شب مداومت باستغفار نمایند که مبدا بصورت عبادت مغرور گردند و گمان کنند که بمقام قرب رسیده‌اند و (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) را فراموش نمایند. وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ دیگر از اوصاف پرهیزکاران اینکه است که در مالهای خود اندازه‌ای برای فقراء

صفحه : ۳۱۱

تعیین مینمایند که در واقع فقراء را در مال خود شریک میگردانند.

سائل آن فقیر را گویند که فقر خود را اظهار میدارد و از اغنیاء طلب حق مینماید، و محروم آن آدم آبرومندی است که عفت نفس او مانع میشود که فقر خود را اظهار نماید و کسی را از حال خود مطلع گرداند.

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (موقنین) کسانی خواهند بود که در معارف از طریق براهین عقلی و نقلی بمرتب (علم الیقین) رسیده‌اند و برای ازدیاد یقین و معرفت در زمین نظر میکنند تا آنکه آیات و نشانه‌های صفات جلال و جمال یزدانی و آثار الهی را بنگرند و همیشه مراقبند که در همه چیز اثر رحمت بینند تا آنکه بکثرت نظر و استبصار بجایی رسند که اشیاء را نمایند صفات خدا مشاهده نمایند و از علم بعین رسند آن وقت بچشم دل بینند آنچه را که منسوب بحضرت امیر است که فرموده:

(و فی کل شیئی له آیه تدل علی انه واحد)

«۱» و فیض منبسط و رحمت واسعه الهی را در همه موجودات معاینه نمایند.

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ خطاب به تمام افراد بشر است و همزه (أ فلا) همزه استفهامی است و در مقام سرزنش بانسان است که با آنکه در خود شما آیات و نشانه‌های قدرت الهی هویدا است بلکه هر چه در عالم کبیر و مجموعه جهان پهناور موجود است نمونه‌ای از آن در وجود انسانی مندرج گردیده زیرا که در میان موجودات فقط وجود انسان است که مجموعه عالم وجود گشته و گنجینه اسرار الهی و نماینده صفات ربوبی گردیده گاهی بنیروی شاهباز قدسی روح ملکوتی در فضاء غیر متناهی عالم امکانی پرواز مینماید و گاهی مجذوب طبیعت گردیده در قعر گودال مادیات و طبیعیات فرو میرود

۱- یعنی در هر چیزی آیت و نشانه‌ایست برای اینکه خدا یکی است که وحدت هر یک از موجودات دلالت دارد بر وحدت اله او

صفحه : ۳۱۲

با اینکه نماینده گی چگونه چشم دل خود را کور گردانیده‌ئید و نگاه نمیکنید تا آنکه خدای خود را بشناسید. آری شناختن مبده و معاد موقوف بر شناختن نفس است نخستین بایستی خود را و وجود خویش را آن طوری که (آیت) وجود حق تعالی میباشیم بشناسیم تا آنکه پی بمبده و معاد خود ببریم چنانچه در حدیث مشهور که منسوب بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم است فرموده

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

یعنی کسی که نفس و حقیقت خود را شناخت محققا خدا را شناخته.

معلوم است مقصود از شناختن نفس فقط بشناختن هیکل جسمانی و قوای طبیعی و اصل و نسب نیست بلکه کسی که خود را بطور مخلوقیت و مربوطیت شناخت و خود را آیت وجود حق تعالی و مظهر صفات الهی دانست بقدر دلالت وجود خودش و معلوماتش خدای خود را خواهد شناخت.

منسوب بمولای عارفین علی علیه السلام است که فرموده:

(أ ترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر)

آیا تو چنین گمان میکنی که یک جته کوچکی میباشی در صورتی که عالم بزرگی در تو پیچیده شده.

(نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از او است)

(سعدی) خلاصه آیه ارشاد باین است که آنچه در زمین از جمادات و نباتات و حیوانات ملاحظه مینمائید تماما آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و علم ایزد متعال است و بایستی اشخاص با ایمان و یقین بنظر تدبیر آنها را بنگرند و اکتفاء بصورت ظاهر اشیاء نمایند بلکه در عمق اشیاء فرو روند و اسراری که در کمون موجودات از نظر مخفی است کشف نمایند تا معرفت آنها کامل تر گردد و بر یقین آنان افزوده شود.

و چون نزدیکترین اشیاء بانسان نفس خود او است بایستی مراتب سیر

صفحه : ۳۱۳

خود را از اول خلقتش تا آخر مرتبه کمالش را در نظر گیرد تا آنکه شناسایی خود مجموعه عالم خلقت را بنگرد زیرا که جهانی در وی پنهان است آن وقت بمبده و معاد خود پی خواهد برد.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ رزق شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است که بواسطه باران و برف و نور خورشید که

باینها نباتات از زمین روئیده می‌شود و شما تغذیه مینمائید و نیز آنچه بشما وعده داده شده از کرامات منشأ آن از آسمان فرود آمده. و شاید مقصود از (السماء) در آیه طرف علوی یعنی عالم قضاء و لوح محفوظ باشد و رزق شامل گردد آنچه را که برای انسان در ابتداء خلقت تعیین گردیده از نعمت‌های جسمانی و روحانی و نیز آنچه را که بتوسط انبیاء و سفراء الهی از نعمتهای بهشتی و مقامات اخروی که برای پرهیزکاران وعده داده شده و اگر چه آن معنی اول که مقصود از رزق همان چیزهایی باشد که انسان بآن تغذیه میکند یا صرف لوازمات طبیعی مینماید بنظر بدوی متبادر بذهن می‌گردد لکن بقرینه عطف (وَ مَا تُوعَدُونَ) و نیز آیه بعد.

فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ معنی اعم را میرساند زیرا که مرجع ضمیر (إنه) ظاهراً همان آیات بالا است که سوگند به پروردگار و مربی و ناظم و مدبّر آسمان و زمین که اینکته‌هایی که گفته شد از اوصاف متقین و درجات آنها و آنچه برای شما روزی مقرر نموده و آنچه بشما وعده داده شده از نعمت‌های اخروی چه روحانی آن و چه جسمانی آن هر آینه تماماً حق و صدق است و در یقین مانند گفتار خودتان است که یقین بسخن‌های خود دارید.

و اگر مقصود از رزق همان روزی باشد که بتوسط باران و برف و آفتاب برای انسان مهیا می‌گردد آن مطلبی است واضح قسم باین غلیظی برای اثبات آن در کلام فصیح بی محل و بی موقع خواهد بود.

صفحه : ۳۱۴

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۴۵]

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ- (۲۴) إِذِ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ- (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ- (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ- (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ- (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَيَّكَتْ وَ جَهَّأَتْ وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ- (۲۹) قَالُوا كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ- (۳۰) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ- (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ- (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ- (۳۳) مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ- (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ- (۳۶) وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ- (۳۷) وَ فِي مُوسَىٰ إِذِ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ- (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانَهُ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مُّجْنُونٌ- (۳۹) فَأَخَذْنَا مِنْهُ لُجْنَ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُّسِيمٌ- (۴۰) وَ فِي عَادٍ إِذِ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ- (۴۱) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ- (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذِ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ- (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ- (۴۴) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ- (۴۵)

صفحه : ۳۱۵

ترجمه

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم آیا تو میدانی حکایت مهمانهای گرامی ابراهیم (ع) را (۲۵) که وقتی بر ابراهیم وارد گردیدند سلام گفتند ابراهیم (نیز در جواب) گفت سلام (بر شما) و گروهی بودند (که ابراهیم آنها را نمیشناخت) (۲۶)

پس ابراهیم نزد اهل خانه خود رفت و گوساله‌ای (بریان کرده نزد آنها حاضر نمود) (۲۷)

وقتی نزد آنها گذاشت ابراهیم (ع) گفت چرا نمیخورید (۲۸)

آن وقت ابراهیم از آنها ترسید گفتند نترس (ما رسولان پروردگاریم) و بشارت دادند او را به پسر دانا (۲۹)

(و چون ساره زن ابراهیم (ع) شنید) بنا کرد بفریاد زدن و بصورت خود زد و گفت من پیر زن نازاییده میباشم (۳۰)
 فرشتگان گفتند چنین گفته پروردگار تو و او خدای حکیم و دانا است (۳۱)
 ابراهیم «ع» گفت ای فرشتگان کار شما چیست (۳۲)
 گفتند ما فرستاده شده‌ایم بسوی گروه خطاء کاران (۳۳)
 تا آنکه بر آنان سنگی از گل بزیم (۳۴)
 و آن سنگ نشان دار است (۳۵)
 و از بین آنها مؤمنین را بیرون می‌آوریم (۳۶)
 و در آنها غیر از یک خانه‌ای از مسلمانان نمی‌یابیم
 و وامیگذاریم آن را که آیت و نشانه باشد برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند
 و در «حکایت» موسی وقتی او را فرستادیم بسوی فرعون با معجزه‌های روشن ظاهر (۳۸)
 پس فرعون بغرور و کبر اعراض نمود و گفت موسی ساحر یا دیوانه است (۳۹)
 پس او را و لشگرهایش را گرفتیم و انداختیم آنها را در دریا در حالی که خود را ملامت مینمود (۴۰)
 و در حکایت گروه عاد وقتی برای هلاکت آنان بادی فرستادیم که در آن باران نبود و آبستن کننده درختها هم نبود یعنی بی‌خیر
 محض بود (۴۱)
 و آن باد فروگذار نمود کسی را مگر آنکه بهر که میوزید وی را پوسیده میگردانید (۴۳)
 و راجع بحکایت ثمود وقتی بآنان گفته شد از زندگانی متمتع گردید تا وقت معین (۴۴)
 پس آنها از امر پروردگارشان غلو و سرکشی نمودند پس آنها را صاعقه گرفت (یعنی صیحه آسمانی) و آنها مینگریستند
 پس قدرت نداشتند از جای خود حرکت نمایند و بایستند (۴۵) و نبودند یاری کرده شدگان (۴۶)

صفحه : ۳۱۶

توضیح آیات

اشاره

هَيْلَ أَتَاكَ حَدِيثَ ضَعِيفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (هل) استفهامی طلب فهم کردن است و کاف در (اتیك) خطاب است یعنی ای محمد
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آیا تو خبردار شده‌ای از حکایت مهمانهای ابراهیم (ع) که آنها نزد خدا گرامی بودند اینکه آیه نظیر قوله
 تعالی است که راجع بملائکه فرموده:
 (يَلِي عِبَادًا مُكْرَمُونَ) و شاید (مکرمین) راجع بحضرت ابراهیم باشد یعنی ابراهیم ملائکه را گرامی داشت که برخواست و نزد آنها
 طعام آورد.
 و اینکه طور بیان ارائه میدهد که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبلا از اینکه حکایت خبردار نبود و بتوسط وحی خبردار
 گردید.
 إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِمْ مَهْمَانَهَا چنانچه آیه بعد خبر میدهد ملائکه بودند که برای دو امر بزرگ از جانب خدا فرود آمده یکی بابراهیم «ع»

بشارت دهند که خدا می‌خواهد بتو پسری عنایت فرماید و دیگر مأمور بودند برای عذاب قوم لوط «ع» فَقَالُوا سَيَلَامًا قَالَ سَيَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ. وقتی ملائکه فرود آمدند بآبراهیم (ع) سلام کردند و مقصود از سلام ملائکه شاید فقط تحیت و طلب رحمت برای آبراهیم (ع) بود و شاید نظر به اینکه چون برای عذاب قوم لوط مأمور گردیده بودند خواسته باشند بآبراهیم بفهمانند که تو و تابعین تو از اینکه عذاب بسلامت و ایمن خواهید بود.

و پس از آنکه ملائکه بر آبراهیم سلام گفتند آبراهیم مطابق سلام آنان گفت سلام بر شما باد لکن بنظر آبراهیم اشخاص ناشناس نمودار شدند آبراهیم بگمان اینکه آنها بشرند و چون سجیه آبراهیم (ع) مهمان نوازی بود. فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ رفت نزد ساره و گوساله چاقی بریان کرده نزد آنان حاضر نمود و در اینکه ملائکه چند نفر بودند بین مفسرین گفتاری است:

صفحه : ۳۱۷

۱- آنان دوازده نفر بودند. (ابن عباس و مقاتل) ۲- جبرئیل و با او هفت ملک بودند (محمد بن کعب) ۳- آنها سه نفر بودند جبرئیل و میکائیل و یک ملک دیگر (مجمع البیان) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ چون آبراهیم (ع) گوساله بریان کرده را نزد ملائکه آورد دید آن جماعت که بنظر انسان می‌آمدند غذا نمی‌خورند آن وقت آبراهیم از روی تعجب گفت چرا غذا نمی‌خورید وقتی دید آنها مردمان ناشناسند و غذا هم نمی‌خورند از آنان ترسید و متوحش گردید که مبادا اینکه جماعت دشمنان او باشند و قصد سویی نسبت بوی دارند اینکه بود که ملائکه باو گفتند ترس ما آمده‌ایم تو را بشارت دهیم نه آنکه بتو ضرر رسانیم.

قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ملائکه خود را بآبراهیم معرفی نمودند و گفتند ما بشر نیستیم که محتاج بغذا باشیم ما ملائکه می‌باشیم و از طرف خدا آمده‌ایم که تو را بشارت دهیم پسری که بسیار عالم و دانا خواهد بود شاید مقصود از آن پسر دانا اسماعیل بوده و ممکن است اسحق باشد که از ساره متولد گردیده و آیه بعد مشعر بر اینکه است که مقصود از آن پسر اسحق (ع) پسر ساره باشد.

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَبَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ساره زن آبراهیم (ع) وقتی چنین بشارتی را شنید رو بخانه خود نمود در حالی که فریاد می‌کرد (صره) مصدر و مأخوذ از صریر و در لغت بمعنی صوت شدید است و می‌گفت (اوه) یا می‌گفت (واویلا) و انگشتان خود را بصورتش می‌زد و می‌گفت چگونه من فرزند می‌آورم در صورتی که پیره زن نازا می‌باشم. مفسرین گویند ساره در آن وقت نود و پنج سال داشت و آبراهیم یکصد و نود سال از عمر شریفش گذشته بود.

صفحه : ۳۱۸

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ «سؤال». (اولا) چنانچه حکماء گفته‌اند و در محل خود مبرهن گردیده پیمبران با آن قوت قوه نظریه‌شان و تجرد روحشان با مجردات ارتباط کامل دارند و گویند در موقع وحی نخستین ملک در مرتبه عقل کاملشان فرود می‌آید سپس در مرتبه نفس شریفشان نمودار میگردد و از آنجا باز تنزل نموده و در مرتبه خیالشان می‌آید و صورت می‌گیرد اینکه است که در حال وحی ملک را بچشم می‌بینند و صدای ملک را بگوش می‌شنوند و ملک وحی را می‌شناسند و او را از شیاطین تمیز میدهند پس چطور در آن وقت آبراهیم پیغمبر اولو العزم ملائکه را نشناخت و برای آنها غذا حاضر نمود.

و نیز در حکایت موسی علیه السلام وقتی عصی بدست خود حضرتش اژدها گردید از آن ترسید تا آنکه باو خطاب میرسد (یا موسی لا تخف اننی لا یخاف لمدی المرسلون) سوره نمل آیه (۱۱) (و ثانیاً) چرا حضرت آبراهیم از آنها ترسید غذا نخوردن آنان سبب ترس نمیشود، و باضافه پیمبر با آن قوت قلبش که مرتبط بعالم علوی است نباید از چند نفر آدم ناشناس با آنکه باو سلام

کردند بترسد.

«پاسخ سؤال دوم» پیمبران از حیث جنبه بشریت مثل باقی افراد بشر بودند خدای سبحان در سوره (کهف) آیه (۱۱۰) خطاب به پیغمبرش فرموده (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ) بگو من از حیث صفات بشریت مثل شما میباشم من از راه وحی شناخته‌ام که خدای شما یکی است.

اینکه آیه و امثال آن شاهد بر اینکه است که ترس حضرت ابراهیم (ع) از اشخاص ناشناس ناشی از آن جنبه بشریتش بوده که گمان کرد قصد سوئی نسبت با او دارند

صفحه : ۳۱۹

و چنین است ترس حضرت موسی (ع) از اژدها زیرا اژدها شدن عصا کار خدایی بوده نه کار موسی (ع)

پاسخ سؤال اول

ممکن است در حل اینکه اشکال گفته شود چون انبیاء بشر بودند از حیث بشریتشان برای آنان حالات مختلف رخ مینوده گاهی از ظاهر پی بباطن میبردند و گاهی از باطن بظاهر پدیدار میگردیدند زیرا که ظاهر و باطن آن بزرگواران در گرفته بنور توحیده گردیده.

و شاید در اینجا حکمت الهی چنین اقتضاء نموده بود که حضرت ابراهیم اول ملک را از راه چشم ظاهر بصورت انسانی به بیند و سپس از راه باطن پی بحقیقت ملک برسد و او را بشناسد.

عرفاء راجع بسائرین الی الله و لو آنکه در مرتبه نبی و پیمبر نباشند چنین گویند ممکن است انسان پس از سعی و کوشش بسیار و مجاهده بیشمار بجایی رسد که وحدت و صفات حق تعالی و فیض منبسط رحمانی را در کثرات موجودات مشاهده نماید و آن را وحدت در کثرت گویند و گاهی بعکس کثرت موجودات را در وحدت بیند و وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بین آنان دائر است با اینکه ذات حق جل و علا- منزله و میرا از دخول در چیزی و خروج از چیزی است یعنی نه داخل در چیزی و نه خارج از چیزی است بلکه علم او محیط بر هر چیزی است و همه قائم با او میباشند.

و غرض آنها از (وحدت در کثرت و کثرت در وحدت) اینکه خواهد بود که قلبی که مملو از نور توحید گردیده و باصطلاح آنان فناء فی التوحید پیدا نموده یک وقت اول نظر بخلق میکند و صفات حقانی را از طریق آثار بچشم حقیقت مشاهده مینماید و گاهی نظر خود را معطوف میگرداند بوحدت اله عالم آن وقت خودیت و منیت خود و موجودات همه را آثار حق می بیند و در اینحال برای چیزی وجود مستقل قائل نمیگردد بلکه هر چه بیند از حق و از شئونات و افعال او بیند وقتی برای غیر نبی ممکن باشد بچنین مقامی برسد که خودیت خود را نبیند بلکه

صفحه : ۳۲۰

هر چه بیند از حق تعالی و قائم با او بیند چه گمان میکنی در باره انبیاء و اوصیاء که چنان از خودیت خود چشم پوشیده و ظاهر و باطن آنها در گرفته بنور توحید گردیده و موجودات عالم ملک و ملکوت هر یک را بنور الهی که در قلب مبارکشان طلوع نموده در جای خود مشاهده مینمایند اینست که تمیز میدهند بین جن و ملک و غیره چنانچه از سید عرفاء امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده:

(ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله او بعده او معه)

باختلاف نسخ خلاصه شاید انبیاء در رؤیت ملک چنین بودند که گاهی از ظاهر ملک را که بصورت انسانی نمودار گردیده میدیدند و پس از آن رجوع بباطن خود نموده و بمقام تجردش پی برده و او را میشناختند و گاهی از اول از راه باطن و آن ارتباطی که بعالم روحانین و مجردات داشتند تنزلات ملک را میدانستند و ملائکه وحی را میشناختند و ملک را بصورت انسانی مشاهده مینمودند و صدای ملک را بگوش سر می شنیدند و او را در بهترین صورت بچشم سر میدیدند.

قالوا کذلک قال ربک ملائکه در جواب زن ابراهیم که بسیار متوحش و متعجب بود که چگونه من پیره زن نازا ممکن است اولاد پیدا نمایم گفتند چنین گفته پروردگار تو و او است حکیم و درست کار و بمصالح و مفاسد هر چیزی عالم و دانا خواهد بود. شاید مقصود ملائکه اینکه بوده که ما بامر پروردگار مأمور گردیده‌ایم که چنین بشارتی بتو بدهیم از پیش خود نمیگوئیم یا خواستند بزنی ابراهیم بفهمانند که خدا خواسته قدرت خود را بجهانیان بنمایاند که بهر چه اراده نماید تحقق پذیرد و در مقابل قدرت ازلی او محالی تصور ندارد اینکه بود که ملائکه گفتند إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (آنه) ضمیر شأن است و مرجعش ربک میباشد و ضمیر (انه) تأکید آن است و اشاره بحقیقت واحده بسیطه است (حکیم و علیم) دو صفت از اوصاف جمال حق تعالی است اشاره به اینکه ذات حق سبحانه آنچه اراده نماید از روی حکمت و علم بصلاح و

صفحه : ۳۲۱

داخل در نظام عالم تحقق پذیرد عبث و بیهوده کاری از ساحت قدس او بیرون است و آنچه را که بنظر محال عادی مینماید اگر جزء نظام عالم باشد انجام خواهد گرفت.

قال فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ حضرت ابراهیم (ع) پس از آنکه بنور قلبش ملائکه را شناخت و فهمید برای امر مهمی فرود آمده‌اند در مقام پرسش برآمد که ای فرستادگان کار مهم شما چیست!

قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين لئُرسلَ عليهم حِجَارَةً مِنْ طِينٍ چون مقام ابراهیم بلندتر از مقام لوط پیمبر (ع) بود اینکه بود که وقتی خدای تعالی میخواست قوم لوط که در (مؤتفکه) منزل داشتند و مخالفت لوط را کردند و مشغول بآن عمل شنیع گردیدند و مستحق عذاب شدند عذاب بر آنان نازل گرداند اول ببراهیم (ع) خبر میدهد که میخواهم چنین کنم اینکه بود که ملائکه در جواب حضرت ابراهیم گفتند ما از جانب خدا مأمور گردیده‌ایم که آنها را سنگ باران کنیم و آن سنگهایی بود که از گل خشک خلقت شده بود.

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُؤْتَفَكِ ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم آن سنگهایی است نشانه‌دار که نزد پروردگار تو تعیین گردیده برای مردمانی که روزگار خود را در لهو و لعب و کفر و معصیت می گذرانند.

شاید اشاره باین باشد که جزای هر عملی خوب یا بد مناسب عمل و موافق آن داده میشود (جَزَاءً وَفَاءً) و چون عمل اهل (مؤتفکه) از پست‌ترین اعمال زشت و بر خلاف قانون طبیعت و روش انسانی بلکه حیوانی بشمار میرفت اینکه بود که بایستی مجازات آنان نیز به پست‌ترین اشیاء گردد و بگل خشک سنگ- باران گردند.

و شاید همین باشد سرّ آنکه در فقه اسلامی حدّ عمل لواط را یکی سنگسار

صفحه : ۳۲۲

کردن تعیین گردیده که لواط کننده بسخت‌ترین عذاب در دنیا معذب گردد تا آنکه دیگران متنبه گردند و مرتکب چنین عمل شنیع نشوند.

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ - شاید برای اینکه ابراهیم برای لوط (ع) که پسر برادر او بود و نیز برای کسان او ناراحت نگردد که مبادا بر آنان لطمه‌ای وارد گردد ملائکه گفتند ما از بین جماعت کفار کسانی را که از مؤمنین بودند بیرون کردیم و تمام اهالی شهر (مؤتفکه) کافر بودند و همه مشمول عذاب گردیدند مگر یک خانه از مسلمانان که آن خراب نگردید و اهل آن سالم ماندند و آن خانه لوط و دو دختر او بود گویند در مدت بیست و یک سال که لوط (ع) تبلیغ رسالت نموده بود فقط یک نفر باو ایمان آورد اینکه بود که همگی آنان مستحق عذاب گردیدند زیرا که معلوم میشود اصلا اهل آن شهر لایق هدایت نبودند اگر عده‌ای از آنان ایمان داشتند شاید برای حفظ آنها باقی در امان میماندند.

وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ - یعنی خرابی شهر (مؤتفکه) را باقی گذاشتیم تا آنکه آیت و نشانه باشد برای کسانی که از عذاب دردناک میترسند.

اشاره به اینکه پیمبران کسانی را توانند ارشاد نمایند که حالت ایمان و تصدیق در آنها باشد یعنی بخدا ایمان داشته باشند و معتقد باشند که خداوند در موقع رحمت کثیر الاحسان و در موقع غضب شدید الانتقام است چنین کسانی وقتی آثار عذابی که بر گذشتگان وارد گردیده دیدند بر ایمانشان افزوده میگردد و خوف و هیبت الهی بر قلبشان مستولی خواهد گردید لکن اشخاص سست عقیده مثل اکثر مسلمان ناهای امروزه که هر آفت و بلائی بر آنها فرود آید حمل بر امور طبیعی مینمایند و ابدا خود را مقصر نمی‌دانند قابل هدایت نخواهند بود

صفحه : ۳۲۳

وَ فِي مُوسَى إِذِ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ - فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ - اینکه آیه عطف بآیه بالا است پس از حکایت ابراهیم (ع) و عذاب قوم لوط برای زیادتی تهدید و تنبه دیگران شروع مینماید بحکایت موسی و فرعون که ما وقتی موسی را با آن معجزات از عصا و ید بیضاء و باقی معجزات که آنها آیات الهی و حجتی بود ظاهر و هویدا فرعون اعراض نمود (برکنه) یعنی بسبب قوت خود یا بواسطه سلطنتش و پیروانش از معجزات حضرت موسی رو گردانید و بی‌اعتنایی نمود زیرا که خود را خدا میخواند و مردم را بعبودیت خود وادار مینمود در صورتی که بدلالت آیات شاید حقانیت دعوت موسی برای وی هویدا بود لکن حب ریاست و بسیاری خدم و حشم وی را مغرور نموده و نمیگذاشت تصدیق نماید و ایمان آرد اینکه بود که نسبت ساحری و دیوانگی بآن حضرت میداد و برای اینکه مردم را گمراه نماید میگفت اینکه شخص یا ساحر است که عصا را بصورت اژدها بشما نشان میدهد یا دیوانه خواهد بود که میگوید خدای نادیده را پیرستید.

وقتی فرعون ضدیت و لجاجت را از حد گذرانید و نه خودش ایمان می‌آورد و نه میگذاشت کسانش ایمان آورند و باضافه بخود حضرت موسی و مؤمنین بسیار آزار مینمود اینکه بود که بعد از اتمام حجت خدا خودش و لشگریانش را بعذاب گرفت و برود نیل غرق گردید (وَ هُوَ مُلِيمٌ) در حالی که فرعون خود را ملامت مینمود چنانچه خداوند در سوره یونس آیه (۹۱) از حال او خبر داده.

(حَتَّىٰ إِذَا دَرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ - وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) و جبرئیل در جواب او گفت (الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ و كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (۱)

۱- فرعون در موقع غرق و ادراک هلاکت گفت ایمان آوردم که نیست الهی مگر آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و بوی گفته شد حال که در شرف هلاکت میباشی و قبلا- ایمان نیوردی و از فساد کننده گان در زمین بودی دیگر ایمان تو نتیجه ندارد و تو را از غرق نجات نخواهد داد

صفحه : ۳۲۴

آری وقتی برای انسان کافر یا فاسق عذاب معاینه گردید و نیز موقع مرگ وقتی آثار برزخی و نتیجه اعمال بد ظهور و بروز نمود دیگر توبه فائده ندارد زیرا دیگر آنچه از استعداد قبول توبه و بازگشت از مخالفت بموافقت در او بالقوه موجود بوده بانتهاء رسیده و دیگر موقع عمل گذشته و درآمد جزا پدیدار گردیده باصطلاح علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ - مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهَا كَالرَّمِيمِ (وَفِي عَادٍ عَطْفٌ بِأَيِّهِ بِاللَّامِ وَفِي مُوسَى اسْت) و اشاره بعذاب گروه عاد است که با اینکه در آیات دیگر راجع بجماعت عاد خبر داد که چه مردمان قوی هیکل و درشت و پر قوه بودند وقتی در مورد عذاب الهی واقع گردیدند و از جانب حق تعالی بر آنان عذاب فرود آمد قوت و قدرت آنها جلوگیر عذاب نگردید و آن عذاب باد عقیم بود یعنی بادی نبود که نفع رساند و درختها را آبستن نماید یا باران بیاورد بلکه برای گروه عاد در آن عذاب بود و آن باد چنان وزیدن گرفت که آنان را از زمین بلند میکرد و بزمین میزد و آن باد بکسی از آن گروه نمیرسید مگر آنکه وی را مثل استخوان پوسیده ریز ریز میگردانید.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ - فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُتَنَصِّرِينَ پس از بیان حکایت گروه عاد که در اثر مخالفت گرفتار عذاب شدند و بیاد سراسر هلاک گردیدند باز برای تنبه مخالفین اشاره بعذاب قوم ثمود مینماید که پس از کشتن ناقه صالح (ع) سه روز بآنان مهلت داده شد که شاید تدارک ما فات نمایند و آنها سرکشی نمودند (فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) و بهمان اعمال بد خود قیام نمودند (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ) اینکه بود که بعد از سه روز بر آنان عذاب هلاک کننده فرود آمد و آنان را هلاک گردانید و گویند آن صیحه جبرئیل بود که از هیبت آن

صفحه : ۳۲۵

بیهوش گردیدند و هلاک شدند (وَهُمْ يَنْظُرُونَ) در حالی عذاب بر آنان نازل گردید که آثار عذاب را معاینه مینمودند. و گویند عمالقه که گروهی از آنان بودند در آن سه روز از شهر بیرون رفته بودند و در حین وقوع صاعقه مینگریستند و بیهوش شدن اهل شهر را میدیدند لکن از آیه بعد (فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُتَنَصِّرِينَ) معلوم میشود قوم ثمود بصیحه آسمانی یک دفعه نمرند بلکه اول بیهوش شدند و قدرت حرکت نداشتند بالاخره منجر بهلاکت آنها گردید.

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۶ تا ۶۰]

اشاره

وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ - (۴۶) وَ السَّمَاءَ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ - (۴۷) وَ الْأَرْضَ - فَرَسْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ - (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ - (۴۹) فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ - (۵۰) وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ - (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ - (۵۲) أ تَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ - (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ - (۵۴) وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ - (۵۵) وَ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ - (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ - (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ - (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ - (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ - (۶۰)

صفحه : ۳۲۶

ترجمه

پیش (از قوم عاد) ملت نوح حقیقه آنان جماعتی از فاسقین بودند (۴۷)
و ما آسمان را بقدرت خود بنا نهادیم و بدرستی ما برای توسعه دادن (توانا) میباشیم
و زمین را گسترانیدیم و خوب گهواره‌ای بنا نهادیم (۴۹)
و از هر چیزی (از نر و ماده) جفت قرار دادیم شاید شما متذکر گردید (۵۰)
پس ای مردم بسوی خدا فرار کنید حقیقه من از جانب خدا (رسول) بیم دهنده ظاهری خواهم بود (۵۱)
و با خدا خدای دیگر قرار ندهید بحقیقت و درستی که من برای شما از جانب خدا تهدید کننده هویدایی میباشیم (۵۲)
همین طور برای پیشینیان پیمبری نیامد مگر آنکه گفتند او ساحر یا دیوانه است (۵۳)
آیا چنین کلامی را یکدیگر توصیه نمودند بلکه آنان گروهی بودند طاغی و سرکش (۵۴)
پس ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تو از چنین جماعتی رو بگردان که تو ملامت زده نمیباشی (۵۵)
و اهل ایمان را متذکر گردان زیرا که تذکر بمؤمنین نفع میبخشد (نه بکافرین) (۵۶)
نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت نمایند (۵۶)
ما از آنها روزی نمیخواهیم و اراده و خواهش طعام از آنان ننموده‌ایم (۵۸)
حقیقه روزی دهنده خدا است و او صاحب قوت و توانای و متین و قوی خواهد بود (۵۹)
پس بدرستی که برای کسانی که ستم نمودند بهره‌ای است از عذاب مثل بهره‌ای که برای همراهان آنان مهیا گردیده پس آنان نباید
در عذاب عجله نمایند (۶۰)
وای بر کسانی که کافر شدند از روزی که بآنها وعده داده شده (یعنی روز قیامت)

صفحه : ۳۲۷

توضیح آیات

اشاره

وَقَوْمٌ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (واو) در و قوم نوح جمله را عطف بآیه بالا داده یعنی قوم نوح را پیش از قوم عاد و ثمود
هلاک گردانیدیم زیرا که آنان گروه ستمکاران بودند و تماما فاسق و گنه کار و خارج از بندگی و اطاعت حق تعالی گردیده و
تمرد پیمبران را مینمودند اینکه بود که پس از اتمام حجت بکفیر اعمالشان مبتلا گردیدند و بعذاب سخت گرفتار شدند.
در اینکه آیات پنج نفر از پیمبران و اهل ملت زمان آنها و عذاب و سخطی که در اثر مخالفت و تمرد بر آنان وارد گردیده اشاره
نموده و اینکه تذکر دو فائده در بر خواهد داشت یکی انذار و تهدید دیگران که بدانند هر گاه مخالفت و فسق و تعدی را از حد
بگذرانند آنان نیز مثل امم سابقه مشمول عذاب و سخط الهی خواهند گردید و نمونه عذاب آخرتی را نیز در دنیا مشاهده مینمایند.
و دیگر برای تسلی دل رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که اگر مردم نسبت سحر و دیوانگی و نسبت‌های ناروای دیگر بتو
میدهند دلتنگ مباش بدانکه در هر زمانی مردم چنین بودند و در هر وقتی اهل حق بسیار کم یابند و همین طوری که آن بزرگواران
بر جفای کفار صبر مینمودند و در تبلیغ رسالت ثابت و متین و استوار بودند تو نیز چنین باش و در اینکه خصوص نیز آیات دیگری

وارد گردیده در سوره احقاب آیه ۳۴ خطاب به پیغمبرش نموده (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) «۱» معلوم میشود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از دست کفار مخصوصا قریش خیلی اذیت کشیده و نیز برای ایمان نیاوردن آنان بسیار نگران بوده که مأمور بصبر میگردد.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ- وَالأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ المَاهِدُونَ

۱- ای محمد (بر جفای کفار) صبر کن همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودند

صفحه : ۳۲۸

ذات متعال پس از حکایت انبیاء و قوم و ملت آنها در مقام بیان قدرت و خلاقیت و احسان خود برآمده که خلق را متذکر گرداند که نظر کنید و به بینید که ما چگونه آسمانها را بقدرت خود بدون آنکه مسبوق بمدت و عدت باشد از حال نیستی بهستی و از عدم ذاتی بوجود آوردیم و آنان را بنا نمودیم و برافراشته و وسیع گردانیدیم.

کسی وسعت آسمانها و عدد افلاک و کرات و کهکشانها را بجز آفریننده و مربی و مدبر آنها ندانسته و هر قدر علمای اهل هیئت حتی متبحرین و متخصصین در اینکه فن همت بر اینکه گماشته که عدد ستارگان و کرات را بدانند اندکی از بسیار آن را نیز نفهمیده‌اند شاید عدد آنها غیر متناهی باشد.

و علم انسان اگر چه محدود بحدی نیست هر قدر وسیع گردد باز قابل زیادتی است لکن چون فیض الهی غیر متناهی است علم بشر هر قدر بالا گیرد در مقابل قدرت الهی متناهی میگردد.

وَالأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ المَاهِدُونَ باز در مقام امتنان بر بنی آدم و علم و قدرت خود اظهار می‌نماید که زمین را گسترانیدیم و فرش زیر پای شما و مقام آرامگاه شما گردانیدیم.

(مهد) در لغت بمعنی گهواره‌ای است که برای اطفال تهیه مینمایند چنانچه در سوره مریم آیه ۳۰ وقتی مریم برای رفع تهمت مأمور گردید که اشاره بگوید از بچه سؤال کنید گفتند (كَيْفَ نُنكَلُ مَنْ كَانَتْ فِي المَهْدِ صَبِيًّا) معقول نیست از بچه‌ای که در گهواره است سؤال نمائیم.

در اینجا ذات متعال زمین را تشبیه بگهواره نموده که همین طوری که گهواره برای آرامش طفل حرکت و رفت و آمد میکند زمین هم همین طور در حرکت دائمی خواهد بود.

چون اهل هیئت قدیم متفق بر اینکه بودند که زمین ساکن در هر شبانه روزی خورشید یک دور در اطراف زمین میچرخد اینک بود که اینک آیه را طور دیگر معنی

صفحه : ۳۲۹

میکردند لکن نزد علماء جدید محقق و ثابت گردیده که هر شبانه روزی زمین یک دفعه بدور خود میچرخد و اینک آیه (فَنِعْمَ المَاهِدُونَ) کشفیات امروزه را تأیید میگرداند و یکی از معجزات قرآن بشمار میرود.

از اینکه آیه راجع بخلقت زمین دو مطلب بسیار دقیق توان استخراج نمود جمله اول (وَالأَرْضَ فَرَشْنَاهَا) زمین را تشبیه بفرش مینماید که برای سکونت و قرارگاه تهیه مینمایند.

و جمله دوم (فَنِعْمَ المَاهِدُونَ) اشاره به اینکه زمین که فرش شما است و بطور استراحت در آن زندگانی مینمائید مثل گهواره‌ای ماند که برای اطفال تهیه مینمایند علی‌الدوام در حرکت و رفت و آمد خواهد بود.

حسن کلام در اینجا است که با اینکه همیشه در حرکت می‌باشد تشبیه بفرشی نموده که برای سکونت و استراحت زیر پا پهن می‌نمایند و هیچ حرکتی از آن نمودار نیست اینکه است که ذات متعال در اینجا خود را ستوده و در حسن خلقت فرموده مربی و خالق موجودات در نظام عالم چه خوب ترتیب داده.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و از هر صنف از اصناف موجودات دو فرد آفریده شده که هر یک جفت دیگری است (کل شیئی) عموم دارد و شامل تمام اقسام و انواع موجودات میگردد و مقصود از زوجین فقط نر و ماده از افراد بشر و حیوانات و انواع و اقسام آنان نیست چنانچه شاید بعضی چنین گمان کرده باشند بلکه شامل تمام ذره‌های موجودات امکانی میگردد حتی مواد اصلیه و عناصر که مواد موجوداتند چنانچه در محل خود مبرهن گردیده و معلوم گشته همان ماده اولیه که (ماده‌المواد) و عنصر اول نامند از دو اصل ترکیب شده و آن را بنامهای مختلف معرفی نموده‌اند گاهی آن را (الکتریسته) مثبت و منفی گویند، و باعتبار دیگر (نیرو و ماده) یا انرژی و ماده نامند.

خلاصه آیه بما ارائه میدهد که تمام موجودات امکانی مرکب و از دو چیز تحقق پیدا نموده‌اند فردیت و وحدت و بساطت منحصر بذات ذوالجلال خداوندی

صفحه : ۳۳۰

خواهد بود که نه جفت دارد و نه اجزاء و نه از چیزی ترکیب گردیده شده او است (موجود بذاته و لذاته و فی ذاته) «۱» (وحده لا اله الا هو).

اشاره به اینکه موجودات چون ترکیب شده از اجزاء می‌باشند و هر مرکبی ترکیب کننده لازم دارد و نیز زوجین هر یک محتاج بدیگری است اینکه است که موجودات امکانی محتاج بواجب الوجودند که ساحت قدس او میرا از ترکیب و جفت و شریک و نظیر خواهد بود نه در مرتبه ذات محتاج بغیر است و نه در مرتبه افعال محتاج بمعین و کمک کننده می‌باشد.

لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شما افراد بشر اگر در مواد موجودات نظر کنید و سبب احتیاج آنها را بفهمید و بدانید که چون مرکب از دو چیزند و هر جزئی محتاج بدیگری است و مستقل بذات نیستند بلکه همه (فقیر الی الله) می‌باشند (و غنی بالذات) منحصر بحق تعالی است آن وقت شاید بمقام وحدت الهی پی ببرید و بفهمید که وحدتی که منسوب باله عالم است از قبیل (وحدات) دیگر مثل وحدت جنسی یا نوعی یا عددی و غیر آن نخواهد بود بلکه آن وحدت حقه حقیقه الهیه می‌باشد.

فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ و از کفر خود بگریزید و بتوحید خدا رجوع نمائید، یا بگریزید از عذاب خدا بثواب او یا بگریزید از معصیت خدا بطاعت او.

و از امام جعفر صادق علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده مقصود اینکه است که حج کنید بقصد نزدیکی بحق تعالی.

۱- موجود بذاته بموجودی است مستقل بوجود و از چیز دیگری بوجود نیامده موجود لذاته موجودی است که وجودش برای خود او است نه برای غیر یعنی بستگی بغیر ندارد موجود فی ذاته موجودی است که در ذات خود وجود داشته نه در غیر مثل اعراض و چنین موجودی را واجب الوجود نامیم و منحصر بوجود مبدء عالم خواهد بود و او ما فوق هر چیزی است که بتوان تصور نمود.

صفحه : ۳۳۱

یا آنکه فرار کنید از آنچه شما را از طاعت باز دارد و بالکلیه وجود خود متوجه بطاعت و عبادت حق سبحانه گردید.

و از ابن عباس است که گفته: (فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ) یعنی از وی دوری گریزید.

و محققین گفته‌اند بگریزید بوی از ما سوی وی (منهج) آیه متفرع بآیه بالا است پس از آنکه ذات متعال از طریق زوجیت و مرکب بودن ممکنات اثبات مینماید وحدت حقه حقیقه و بساطت ذاتیه خود را از راه لطف و عنایتی که نسبت بافرااد بشر دارد گوش زد آنان مینماید که اگر خواهید از عالم کثرت بعالم وحدت رو کنید نخستین بایستی از تعلقات کونین دنیا و آخرت از راه شوق و محبت بعالم ربوبیت رو نمائید و از (ما سوی) مجرد گردید و از آنچه غیر او است بگریزید بسوی او یعنی از عالم کثرت و از جنگ و جنجال عالم طبیعت قدمی بالا گذارید تا آنکه بعالم وحدت و حقیقت آشنا گردید.

و در مواردی از قرآن مجید برسول خود دستور میدهد که بگو من از طرف پروردگار فرستاده شده‌ام که شما را تهدید کنم و بترسانم از متابعت نمودن هوای نفسانی و از فریب شیاطین جنی و انسی که اطراف قلب شما را گرفته‌اند و شما را در کثرات عالم طبع واقع گردانیده‌اند برهانم و چگونگی و کیفیت فرار از چنگال عفریت نفسانی را بشما بیاموزانم که فریب نخورید و در اینکه مسافرت پر خطر راه را از چاه تمیز دهید تا وقتی که در منزل امن و امان بیسائید و از خطر نجات یابید.

خلاصه چنانچه بعض عرفاء گفته‌اند (ففرؤا الی اللّٰه از ما سوی اللّٰه) فرار کنید بسوی او و از معصیت فرار کنید بطاعت، و از جهل بعلم، و از عذاب برحمت، و از سخط برضوان.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنَّ لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ «جمله (وَلَا تَجْعَلُوا) عطف بآیه بالا است یعنی با خدای یکتا خدایان دیگر

صفحه : ۳۳۲

قرار ندهید بحقیقت من رسول پروردگارم که برای شما فرستاده شده‌ام که بترسانم شما را از او و طریق بندگی را برای شما ظاهر گردانم.

آیه در مقام طریق فرار بسوی حق تعالی و طریق چگونگی از کثرات موجودات رو بوحدت کردن را اینطور بیان مینماید که نخستین طریق آن اینکه است که با خدای واحد و احد خدایانی برای خود قرار ندهید و یک دله و یک جهت رو باو آرید سپس بدانید و ایمان آرید برسالت من یعنی نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم و بدانید که من فرستاده اویم در سوره یوسف آیه ۳۹ حکایه از یوسف صدیق (ع) که به رفقای زندانی خود چنین گوید:

«أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱) «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» چنین بودند مردمانی که در آیات قبل ذکر شد که هر رسول و پیمبری که برای هدایت اهل زمان خود می‌آمد میگفتند آن ساحر است یا دیوانه.

از اینجا معلوم میشود که در هر زمانی و در هر قریه‌ای از جانب خدا رسولان و سفرای الهی برای هدایت خلق می‌آمدند زیرا که بایستی حجت خدا بر خلق تمام گردد و عدد انبیاء چنانی که در احادیث وارد شده یکصد و بیست و چهار هزار نفر بودند و همین نسبتی که به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم میدادند بتمام پیمبران نیز میدادند که آنها را ساحر و مجنون مینامیدند.

أَتَوَّصُوا بِهِ بَلِ لَئِنْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ آیا پیشینیان مردمان بعد از خود را چنین توصیه نموده بودند که همه در اینکه نسبت‌های ناروا از سحر و جنون که به پیمبران نسبت میدادند همگی یک قول و یک کلام گردیده وقتی مردم چنینند ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تو از آنان رو بگردان و اعراض نما (فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ) تو در اینکه اعراض بعد از انجام وظیفه و تبلیغ

رسالت

۱- آیا خدایان و مریبان متفرق بهترند یا خدای واحد قهار (بزرگ که غالب و قاهر و مستولی و محیط بر هر چیزی است).

نزد حضرت حق تعالی ملامت زده نیستی و مسئول نخواهی بود.

وَذَكَرْ فَإِنَّ الذُّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ از کفار که از روی لجاجت و کبر چنین نسبت‌هایی می‌دهند اعراض نما لکن اهل ایمان را متذکر گردان زیرا که تذکر و اندرز برای آنها نافع است و بر ایمان آنان افزوده خواهد گردید. از کتاب فصول چنین نقل میکنند که در شرح اینکه آیه گفته سخن اندرز آور بایستی مشتمل بر ده چیز باشد تا شنوندگان از آن منتفع گردند.

(اول) مردم را متذکر گرداند به نعمت‌های خدا تا آنکه بشکر گزاری آن اقدام نمایند.

(دوم) صبر در بلاء و مصیبات و ثواب آن را بگوید تا مردم در بلا شکیبایی نمایند.

(سوم) عقوبات و عذاب بر گناهان را بیان کند تا از آن متزجر گردند و توبه کنند.

(چهارم) کید و خدعه شیطانی را اظهار نماید تا از آن احتراز نمایند (پنجم) آنها را به بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا متذکر گرداند تا دل دنیا نبندند.

(ششم) مرگ را بیاد آنها آورد تا خود را مستعد رفتن نمایند.

(هفتم) وقایع روز قیامت را تکرار نماید تا برای آن روز کاری بکنند (هشتم) بیان جهنم و درکات آن را بنماید تا از آن ترسناک گردند.

(نهم) درجات بهشت و مقامات آن را بشمارد و اقسام نعمت‌های آن را بیان نماید تا راغب گردند (دهم) بنای کلام را بر خوف و رجاء نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریایی و هیبت حق تعالی سخن گوید تا بترسند، و گاهی از رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت عزت سخن بمیان آورد تا امیدوار گردند و هر موعظه که مشتمل بر چنین سخنانست

صفحه : ۳۳۴

سبب نفع مؤمنین خواهد گردید.

وَمَا خَلَقْتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ خَلَقَ نَكَرْدَمَ نَهْ جَنَ وَ نَهْ اِنْسَانَ رَا مَگَرُ بَرَاى اَيْنَكِه مَرَا عِبَادَتَ وَ پَرَسْتَش نَمَايَنَد.

هر گاه اینکه آیه را با آن آیه که فرموده (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ) جمع نمائیم چنین میشود که نیافریدیم آنان را مگر برای آنکه امر کنم آنها را که خدا را عبادت کنند.

(لام ليعبدون) لام تعلیلی است و برای بیان غایت و فائده مطلب می‌آورند و معنی آیه چنین میشود که غایت و فایده خلقت جنیان و افراد بشر عبادت کردن من است.

از اینجا معلوم میشود که فعل خدا معلل باغراض است چنانچه اهل حق گویند بخلاف عقیده اشاعره از جماعت سنی‌ها که گویند افعال الله معلل باغراض نیست، و اینکه سخن بسیار سخیف و بی‌اساس است زیرا که لازمه کلام آنان چنین میشود که خدای حکیم بی‌هوده کاری نموده و بدون غرض و فائده عالم را از نیستی بهستی آورده.

آری البته خداوند بذات خود مستغنی و بی‌نیاز از خلق خواهد بود و خلقت او برای استکمال خود نیست لکن نظر بآن حدیث معروف که فرموده

(كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف)

چنین استفاده میشود که علت خلقت عالم برای اینکه است که شناخته شود و اینکه نفعی است که عاید مخلوقات می‌گردد نه اینکه است که عاید ذات غنی بالذات گردد بلکه عاید خود خلق خواهد گردید و نیز توان گفت فیاضیت مثل باقی صفات ذاتی حق تعالی است و فیاضیت او مقتضی فیض رساندن بمادون خود خواهد بود اینکه است که مجاهد و بعض دیگر (ليعبدون) را به (ليعرفون)

تأویل نموده‌اند یعنی جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا بشناسند و حدیث قدسی
(کنت کنزاً مخفياً)
شاهد بر اینکه تأویل است معلوم

صفحه : ۳۳۵

و مسلم است که عبادت بدون معرفت نتیجه بخش نیست بلکه اصلاً عديم المعرفة عبادت از وی ناشی نخواهد گردید کسی که
معبود را شناسد چگونه وی را عبادت تواند نمود.
آری غرض اصلی از خلقت جن و انس معرفت و شناسایی ذات احدیت است بتمام اوصاف جلال و جمال جن و انس را آفریده تا
آنکه او را بشناسند و عبادت آنها ناشی گردد از معرفت بجمیع اسماء الحسنی.

اعتراض

اگر خلقت جن و انس برای معرفت و عبادت باشد با اینکه بالعیان می‌بینیم اکثر افراد بشر منکر الوهیتند که اصلاً شاید بخالق مدبر
حکیم قائل نیستند چه جای آنکه عبادت نمایند، و نیز بسیار از کسانی که معترف باله و صفات الوهیت میباشند در مقام عبادت و
بندگی استقامت ندارند، پس اگر غرض از خلقت جن و انس عبادت و معرفت باشد چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید نقض غرض
لازم می‌آید یعنی آنچه مقصود حق تعالی از خلقت آنها بوده انجام نگرفته.

پاسخ

آری اگر غرض از عبادت و معرفت جن و انس نفعی بود که عاید ذات ذو الجلال میگشت نقض غرض میشد لکن نفع معرفت و
عبادت آنها عاید خودشان خواهد گردید و شاید آیه در مقام اینکه است که میخواهد بگوید من بیهوده جن و انس را خلق نکردم
بلکه غرض من از خلقت آنان چنین بوده که آنان از روی اختیار عبادت نمایند تا منتفع گردند و فضل و احسان من بر خلق تمام
شود و آیات بعد شاهد بر اینکه است که فقط آفرینش من از روی فضل و احسان است نه نفعی که عاید خودم گردد و لام
(لیعبدون) شاید اشاره بحکمت آفرینش خلق است نظیر قوله تعالی در سوره ابراهیم (ع) آیه اول (کتاباً أنزلناه إلیک لتُخرج الناس
من الظلمات إلی النور) که حکمت انزال کتاب (قرآن) برای اینکه است که مردم را از ظلمت کفر بنور ایمان رهبری نماید.

صفحه : ۳۳۶

ما أُریدُ منهم من رزقٍ و ما أُریدُ أن یطعمون إن الله هو الرزاق ذو القوة المتین شاید آیه برای جلوگیری از اینکه است که گمان
نشود که خدای تعالی محتاج بعبادت و عمل آنان میباشد که از عبادت آنها استکمال یابد نه رزقی از مخلوقات میخواهد و نه طعامی
از آنان میطلبد بلکه او است آفریننده بی‌نیاز و همه نیازمند باو و از او دوام هستی و روزی میطلبد زیرا که او است رزاق مطلق و همه
موجودات از خوان نعمت او متنعم و کامیاب گردیده و امرار حیات مینمایند و شدید القوة و قادر مطلق و غالب و قاهر بر تمام
موجودات است و عظمت و کبریایی او است که همه محتاج باو و او مستکمل بذات بی‌زوال خود خواهد بود نه در اصل وجود
محتاج بکسی و نه در استکمال نیازمند بغير است.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (ذنوب) در لغت بمعنی دلو بزرگ است که با آن تقسیم آب مینمایند مثل اینکه گویند (و لهم ذنوب و لنا ذنوب و لكم ذنوب) و در اینجا استعارتا تشبیه نموده عمل کفار را بدلو آب و اشاره به اینکه همین - طوری که برای پیشینیان مثل قوم عاد و ثمود عذاب فرود آمد برای اینان نیز قسمتی وافر از عذاب مهیا گردیده (فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ) جواب کفار است که از روی سخریه میگفتند اینکه وعده عذاب کی خواهد رسید که در پاسخ آنان باید گفته شود موقع عذاب شما هم خواهد رسید نباید عجله کنید - و وای برای آنهایی که کافر شدند و در آن روز قیامت که وعده گاه آنها است که بچه شدت و عذابی گرفتار خواهند گردید

صفحه : ۳۳۷

سوره الطور

اشاره

تسع و اربعون آیه و هی مکیه

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۲۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ الطُّورِ (۱) وَ كِتَابِ مَسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ (۳) وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴)
 وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹)
 وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) هَذِهِ النَّارُ
 الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۴)
 أَ قَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) اصْلَوْهَا فاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
 جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹)
 مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ
 عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ (۲۱) وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوَ فِيهَا وَ لَا
 تَأْنِيمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴)
 وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ
 قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

صفحه : ۳۳۸

ترجمه

سوره طور چهل و نه آیه و سیصد و دوازده کلمه و هزار و پانصد حرف است و در مکه فرود آمده بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص -
 قسم بکوه (سینا) (۲)
 و کتاب نوشته شده، (۳)
 در صحیفه گشوده
 و قسم بخانه آباد گردیده (مکه)
 و قسم بسقف بلند برافراشته و (آسمان) (۵)
 و قسم بدریای افروخته (۶)
 که حقیقه عذاب پروردگار تو واقع خواهد بود (۷)
 و نیست از آن عذاب دفع کننده‌ای (۸)
 روزی که حرکت کند آسمان حرکتی (۹)
 و سیر کنند کوه‌ها سیر کردنی (۱۰)
 پس وای در آن روز بحال تکذیب کننده‌گان (۱۱)
 و (آنان) کسانی میباشند که در باطل بازی میکنند (۱۲)
 روزی که بسرعت بسوی آتش جهنم خوانده میشوند (۱۳)
 (ای کافرین) اینکه آن آتشی است که شما تکذیب و انکار میکردید (۱۴)
 آیا اینکه (آتش) سحر است یا شما نمی بینید (۱۵)
 در آن در آید (۱۶) برای شما مساویست خواهد صبر کنید یا صبر نکنید، بدرستی جزاء داده شده‌اید بآنچه عمل میکردید (۱۷)
 بحقیقت پرهیزکاران در بهشت‌ها و نعمتها متنعم خواهند بود (۱۸)
 بآنچه پروردگارشان بآنها عطا نموده و آنان را از عذاب جهنم نگاه داشته (۱۹)
 (ای) اهل بهشت بخورید و بیاشامید گوارا است شما را بسبب اعمال (نیکی که در دنیا) عمل میکردید (۲۰)
 در حالی که تکیه کنندگان باشید بر تختهای پیوسته و آنها را با حور العین تزویج نمودیم (۲۱)
 و کسانی که ایمان

صفحه : ۳۳۹

آوردند (۲۲) و فرزندانی از آنهايي که در ایمان پیروی آنان گردیدند به آنها ملحق میگردانیم و از کار نیکوی آنان چیزی کم نکنیم (۲۳) هر مردی در گروه و رهین اعمال خود خواهد بود (۲۴)
 و بر نعمت پرهیزکاران بمیوه و گوشت از آنچه میخواهند و طالب آند بیافزاییم (۲۵)
 (اهل بهشت) از یکدیگر برابند جام (شرابی را) که نه عمل لغوی در آن آید و نه گناهی (۲۵)
 و پسرانی بر آنان دور بزنند که گویا آنها مروارید پوشیده‌ای میباشند
 بعضی (از اهل بهشت) بر بعض دیگر رو آرند و از (عمل) هم می‌پرسند (۲۶)
 آنان گفتند ما پیش از اینکه در اهل خودمان (از عذاب) ترسناک بودیم (۲۷)
 پس خدا بر ما منت گذاشت و ما را از آتش سوزان باز داشت (۲۸)

و بدرستی پیش از اینکه چنین بودیم که میخواندیم او را زیرا که او است (خدای نیکو کار مهربان) (۲۹)

توضیح آیات

وَالطُّورِ (طور) در لغت بمعنی کوه است و الف و لام عهد شاید اشاره بکوه معین باشد و اکثر مفسرین گویند آن طور سینا است که در ارض مقدس حضرت موسی «ع» با خدا تکلم مینمود و برای شرافت آن است که خدا بآن قسم یاد نموده. و بعضی گفته‌اند الف و لام (الطور) الف و لام جنس است و مقصود مطلق کوه‌ها است که استحکام زمین بآنها است و منابع نباتات خواهد بود.

و از ابن عباس نقل میکنند که گفته آن کوهی است که منبع نباتات باشد. دیگری گفته مراد دو کوه است یکی را تینا گویند نظر به اینکه در آن انجیر بسیار است و دیگری را کوه زینا نامند برای آنکه در آن زیتون زیاد است.

صفحه : ۳۴۰

و بقول دیگر (طور) مأخوذ از طار است یعنی قسم بآنچه اوج ایجاد و مبدء آفرینش طیران مینماید بارض مواد یا از عالم غیب طیران نموده و فرود می‌آید بعالم شهادت. (منهج) و كِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنشُورٍ سوگند به کتاب نوشته شده که در صحیفه گشوده برای خواندن باز گردیده کتاب عبارت از جمع مطالبی است که در ورقهایی نوشته شده و بین دفتین محفوظ گردیده.

و شاید مقصود قرآن باشد یا الواح توراۃ اگر مقصود از طور کوه طور باشد که محل مناجات حضرت موسی «ع» بود کتاب را همان الواح تورات گرفتن مناسب‌تر است و اگر مقصود از کتاب لوح محفوظ باشد شامل میگردد تمام علوم مکتوبه‌ای که خداوند بآنها قسم یاد میکند.

و شاید مقصود صحیفه اعمال بشر باشد که در قیامت برای آنها گشوده خواهد گردید خدای تعالی در قرآن مجید در سوره بنی اسرائیل آیه (۱۴) فرموده:

(و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا) «۱» و شاید مقصود از کتاب آن علوم و معارفی است که در قلوب انبیاء نثر داده شده. وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ قسم بخانه آباد گردیده شده شاید مقصود کعبه معظمه باشد که بکثرت حاجیان معمور گردیده و چنانچه در اخبار رسیده آن اول زمینی است که خلقت گردیده.

و بعضی گفته‌اند در آسمان چهارم یا هفتم بالای کعبه خانه‌ایست که آن را

۱- تمام آیه (وَ كُنُوزٍ لِّإِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ الخ) خلاصه معنی آیه اینکه است که اعمال هر انسانی طوق گردن او و با وی همیشه همراه است و در قیامت گشوده میگردد و بوی گفته میشود بخوان کتاب اعمال خود را که در حساب او خودت کافی میباشی

صفحه : ۳۴۱

صراح نامند و حرمت آن در آسمان مثل حرمت کعبه است در زمین.

از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت شده که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن طواف میکنند و حرمت آن در آسمان مثل حرمت کعبه است در زمین.

دیگری گفته مقصود از بیت معمور قلب مؤمن است که عرش رحمن نامیده شده و عمارت آن بمعرفت و خلوص انجام گیرد یعنی

قسم بقلب اهل ایمان چنانچه در اوصاف مؤمن فرموده (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ).

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ قسم بآسمان و سقف بلند برافراشته آن که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار و منشأ فیوضات خواهد بود.

و از ابن عباس و مجاهد نقل شده که مقصود از (سقف مرفوع) عرش رحمن است.

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ بنا بر اینکه مأخوذ باشد از (شجرت التنور) یعنی تنور از آتش پر گردیده یعنی سوگند بدریای مملو افروخته شده

از آتش قوله تعالی (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) و شاید مقصود مطلق دریا باشد در حدیث آمده

(البحر نار فی نار)

و نیز از رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت میکنند که فرموده روز قیامت دریا را پر از آتش کنند و آن را بآب دریا برافروزند

و بروایت دیگر روز قیامت دریا را بتابند و بهم متصل گردانند تا همه یک دریا گردد و همه کفار را در آن اندازند (منهج) بعض

مفسرین از اهل تحقیق چنین نقل میکنند که گفته مقصود از (طور) نفس انسان است که موسی قلب با حق سبحانه مناجات میکند و

(کتاب مسطور) ایمان است که در (رَقٍّ مَنشُورٍ) قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده (کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) و (بیت معمور) سر

عارفان است که بنظرات تجلیات سبحانی آباد گردیده و (سقف مرفوع) روح رفیع القدر و درجات او بسوی حق تعالی است که

سقف خانه دلست و (بحر مسجور) دلی است که بآتش محبت تافته شده.

صفحه : ۳۴۲

و نیز از عبد العزیز مکی است که گفته مقصود از طور نبی خاتم است که دین او در زمین مثل کوه تا قیامت ثابت و برقرار خواهد

بود و سوگند (بکتاب مسطور) قرآن است که در لوح محفوظ در ورقها منشور گردیده و (بیت المعمور) دار کرامت است و سقف

مرفوع سر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است و گفته (و الله) آن سقفی است بلند و در دنیا و آخرت مشهود است

(وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ) قلب محمد است که از محبت خدا مملو بوده.

خلاصه خداوند سوگند یاد نموده بنفس محمد صلی الله علیه و اله و سلم عموماً و برآسه خصوصاً و بقلبه ضیاء و نورا و بکتاب او

حجۀ پس حبیب بحیب قسم یاد نمود.

(تفسیر روح البیان) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ اینکه جمله جواب قسم است خداوند به پنج اصلی که اصول عالم و قوام

عالم باو است سوگند یاد مینماید، بطور و کتاب مسطور، و بیت معمور، و سقف مرفوع، و بحر مسجور، که بحقیقت و درستی عذاب

پروردگار تو واقع و محقق است.

و چون بایستی قسم و آنچه بر اثبات آن قسم یاد میکنند با هم مناسبت داشته باشند که قسم شاهد و گواه آن شیئی باشد پس باین

لحاظ ممکن است آیات را باطلاق خود باقی گذاریم و اینطور توضیح نمائیم.

که الف و لام (الطور) جنس باشد نه عهد یعنی قسم بتمام کوه‌ها که ستون زمین است و زمین آرام گاه و محل نشو و ارتقاء بشر

است (و کتَابِ مَسْطُورٍ) امّ الکتاب یا لوح محفوظ باشد که مبدء آفرینش تمام اموری که در عالم خلقت بتدریج واقع میگردد در

ابتداء آفرینش بقلم قدرت در آنجا ثبت نموده

(جف القلم بما هو کائن الی یوم القیامة)

(والبیت المعمور) عالم طبیعت و اوضاع ارضی از جمادات و نباتات و حیوانات باشد که همه آنها برای نفع انسان تحقق و تعمیر

گردیده و برای پیدایش او مسخر امر تکوینی شده‌اند و (السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ) اوضاع سماوی از کرات و

صفحه : ۳۴۳

ستارگان و تمام مخلوقاتی باشند که در آن تکون یافته‌اند که بمنزله سقف زمین میباشند (وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ) اشاره بدریاها و آنچه در آن است که مملو از موجودات دریایی است.

خلاصه شاید آیات در مقام اثبات عذاب کفار برآمده و اشاره باین دارد که همین طوری که اجزاء کائنات مطابق حکمت و نظام عالم هر چیزی در محل و موقع خود محقق و ثابت گردیده و تخلف بردار نیست همین طور عذاب کفار و معاندین و جایگاه آنان که جهنم است آنهم محقق و ثابت و پا برجا است و دافعی و مانعی برای آن نیست در سوره اعراف آیه ۱۷۸ فرموده (وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ) «۱» و در جای دیگر «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» و نیز آیات دیگر که شاهد بر آن است.

یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا - وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا قَوْلًا «يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ذَاتِ أَحَدِيثٍ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ خَلْقَتْ مَوْجِدَاتِهَا رَاغِبِينَ» بِعَنُونِ قَسْمٍ نَذَرَ مِثْلِهِ أَنَّ هَمِينَ طُورِي كِهَ آسْمَانِ وَ كُوهِ وَ دَرِيَا وَ عَالَمِ آبَادِ هَرِ چيزي بجای خود ثابت و برقرار و در لوح محفوظ ثبت گردیده همین طور وقوع عذاب بر ترتیب نظام عالم مترتب خواهد گردید پس از آن در مقام موقع پیدایش عذاب برای مستحقین برآمده که آنهم روی میزان نظام عالم مترتب گردیده و آن وقتی ظاهر میگردد که بشدت آسمان بحرکت آید و کوه‌ها از جای خود روان شوند.

اشاره به اینکه در موقع ظهور عالم قیامت عالم مادیات که بنظر شما ثابت و هر چیزی در محل خود استوار و بی‌ک نظم و نسق آن طوری که تشکیل نظام عالم منوط آن بود باراده ایزد متعال از هم پراکنده و متفرق خواهد گردید و عالم دنیای بشری

۱- لام لجهنم لام غایت است یعنی عاقبت بسیاری از جن و انسان در اثر مخالفت بجهنم کشیده خواهند شد نه اینکه برای جهنم خلق شده باشند مثل قوله تعالی: (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا) آل فرعون موسی را نگرفتند که دشمن و سبب حزن آنها گردد لکن عاقبت کارشان چنین شد.

صفحه : ۳۴۴

تبدیل می‌گردد بعالم اخروی خلاصه عالم دنیا منحل و عالم قیامت ظاهر میگردد قَوْلًا «يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» پس در آن روز وای یا ویل که گویند چاهی است در جهنم بنام ویل برای کسانی است که پیمبران و سفراء الهی را تکذیب نمودند و نسبت ناروا مثل دروغگویی یا جنون یا سحر بآنها دادند.

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ در مقام اوصاف تکذیب کنندگان انبیاء برآمده که آنان کسانی میباشند که در باطل و امور طبیعی که استوار نیست و در جنب امور روحانی و معارف الهی ناچیز مینمایند و ناپایدار است بازی میکنند زیرا که گفتار و اعمال آنان مثل بچه‌ها و دیوانگان است که از روی عقل و بصیرت نیست، اگر آنان در بیهوده کاری فرو نرفته بودند نسبت ناروا به پیمبران نمیدادند و آن بزرگواران را ساحر و کذاب و دیوانه نمی‌نامیدند.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَا هَذِهِ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ جمله (یوم یدعون) بدل آیه بالا (یوم تمور) میباشد (دعا) یعنی (دفاع) روزی که بر کافرین عذاب واقع میگردد آنان را بطور اجبار بسوی جهنم میکشانند بآنها گفته میشود اینکه همان آتشی خواهد بود که پیمبران گوش زد شما نمودند و شما باور نمودید و در مقام تحقیق برنیامده و از روی تعصب و هوای نفسانی آن را افسانه گرفتید و در مقام دشمنی و ایذاء رسولان حق برآمدید.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ اَصْلُوهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ همزه (افسحر) همزه استفهامی در مقام سرزنش کفار است که شمایی که معجزات و وحی الهی را سحر مینامیدید آیا اینکه می‌بینید از انواع عذاب سحر و امر باطل است یا آنکه همانطوری که در دنیا چشم دل شما کور بود و حقانیت و آثار صدق گفتار آنها را نمیدیدید اینکه عذاب

کذایی را هم نمی‌بینید- چون در دنیا

صفحه : ۳۴۵

انکار حق و اهل حق را نمودند حال در منزلگاه خود جهنم که مملو از شکنجه و عذاب است در آید و اینکه عذاب جهنم جزاء و کیفر عمل شما است خواه صبر کنید یا صبر نکنید عذاب از شما بازداشته نخواهد شد زیرا چنانچه در آیه بالا تذکر داده شد عذاب بر آنها واقع است و دفع کننده‌ای برای آن نیز نمیباشد و اینکه عذابی است که در دنیا اهلش برای خود تهیه نموده‌اند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ پس از تهدید کسانی که انکار آیات الهی را نمودند و تابع هوای نفسانی گردیدند و عمر خود را در لهو و لعب گذرانیدند پرهیزکاران و کسانی که خودداری نمودند از پیروی نفس و شیطان و مطیع حق و سفراء و رسولان الهی گردیدند و پرهیزکاری ملکه آنها گردیده تا آنکه متصف گردیدند بصفه تقوی آنان را بهشت و نعمتهای آن بشارت میدهند.

و باید دانست که تقوی مقام ارجمندی است و مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان است هر مؤمنی دارای ملکه تقوی نیست اگر چه دارای ایمان باشد لکن بعکس هر شخص با تقوایی دارای ایمان خواهد بود.

خلاصه آیه در مقام بیان درجات متقیان است که روزی که آسمان شکافته و اجزاء زمین متفرق و عالم دنیا منحل میگردد و کافرین در آتش کشیده میشوند در آن روز قیامت مؤمن با تقوی در بهشتها و نعمتهای فراوان متنعم و بآنچه پروردگار آنها بایشان عطا نموده و آنان را از عذاب دردناک جهنم نگاه داشته شادمانند (فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ) (ماء) موصوله عموم دارد و عطاء پروردگار منحصر بنعمتهای جسمانی نیست شاید مقصود اینکه باشد که متقین از تمام نعمت‌های روحانی و جسمانی محظوظ و از هر رنج و تعب و عذاب و آفتی در وقایه و امان حق تعالی محفوظ خواهند بود قوله تعالی (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ)

صفحه : ۳۴۶

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مُتَّكِبِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ خطاب به بهشتیان است که از نعمت‌های بهشت بخورید و بیاشامید گوارا باد شما را بدون آنکه برای شما زحمتی و مرضی ایجاد نماید در حالی که در تختهای مرصع پهلوی هم چسبیده شده محظوظ و شادمان خواهید بود و باهل بهشت حوریان سفید رو و فراخ چشمان را ازدواج میگردانیم.

از زید بن ارقم روایت میکنند که مردی از اهل کتاب آمد نزد رسول الله و گفت یا اب القاسم آیا چنین گمان میکنی که اهل بهشت میخورند و می‌آشامند حضرت در پاسخ فرمود قسم بآنکسی که نفس من بدست قدرت او است هر مردی از اهل بهشت بقدر یکصد مرد قوت پیدا مینماید برخوردارن و آشامیدن و جماع نمودن آن مرد گفت فضولات آن چطور می‌شود فرمود عرق می‌شود و بوی آن عرق مثل بوی مشک است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ سخنان مفسرین در توضیح آیه ۱- ذریه اعم است از کودکانی که در حال کودکی مرده‌اند یا اولاد کبار، اولاد صغار از جهت ایمان پدر و مادر ملحق بانان میگردند چنانچه در بعض احکام اسلام مثل طهارتشان و حفظ مال و جانشان و غیر اینها تابعند و اولاد آن کبار از جهت ایمان خودشان بانها ملحق می‌گردند و لو اینکه در مرتبه ایمان دون‌تر و پست‌تر باشند.

و اینکه تفضل دیگری است نسبت باشخاص با ایمان و تقوی که اولادان آنها را به آنها ملحق می‌گرداند برای روشنی چشم آنها که همان طوری که در دنیا علاقه بانها داشتند و دوست میداشتند با آنها باشند در بهشت نیز از اینکه نعمت بزرگ متمتع گردند.

صفحه : ۳۴۷

۲- از ابن عباس روایت شده که اولادان کبار که بحد بلوغ رسیده‌اند پدران ملحق میگردند اگرچه در عمل قاصر باشند و اگر گفته شود چگونه در ثواب ملحق بآنها می گردند با آنکه مستحق نیستند، در پاسخ گفته می شود اولادان با پدر و مادر در یک مکان جمع می شوند نه آنکه در ثواب و مرتبه ملحق بآنها گردند.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فرموده مؤمنین و اولادان آنها در بهشتند و همین آیه را تلاوت مینمایند.

و از صادق آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که اطفال مؤمنین را برسم هدیه و تعارف نزد پدرانشان میبرند. (مجمع البیان) و شاید سرش اینکه باشد که همین طوری که بنا بر حدیث مشهور هر کس در دنیا هر چه را دوست دارد در قیامت با او محشور میگردد و لو آنکه سنگی باشد و چون در قیامت هر چیزی بمنتهی درجه کمال میرسد اینکه است که مهر و محبت نیز که از خصوصیات کمال نفسانی است آن نیز بدرجه کمال میرسد و معلوم است که انسان در دنیا هیچ چیزی را بقدر اولاد دوست نمیدارد خصوصا اولاد صغار و کودکانی که در دنیا از دست او رفته‌اند اینکه است که مؤمنین خصوصا متقین هر چه را دوست میداشتند با آنها جمع خواهند گردید که از هر نعمتی خواه جسمانی باشد و خواه روحانی متمتع و بهره‌مند گردند که نعمت بر آنها تمام گردد. (وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ) ظاهرا آیه در مقام امتنان بر اشخاص با تقوی است که در صورتی که اولادانشان که در مقام رتبه آنان نیستند برای روشنی چشم آنها ملحق بآنها میگردانیم چیزی از عمل آنان کم نمی کنیم بلکه اینکه هم یک تفضلی است زائد بر تمام نعمت‌های جسمانی و روحانی آنها (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينًا) اشاره به اینکه هر مردی رهین عمل خود او است و از عمل بد دیگری مؤاخذه نمیشود و اینکه آیه را هر گاه با آن آیه (لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) جمع کنیم چنین نتیجه میدهد که نه کسی را بعمل بد کسی مؤاخذه میکنند و نه از عمل

صفحه : ۳۴۸

خیر کسی دیگری بهره‌مند می گردد.

در اینجا اشاره به اینکه الحاق ذریه را پیدر و مادر با آنکه در مرتبه آنها نیستند آن نیز مثل باقی نعمت‌هایی است که بمتقین عطاء میکند راجع بسعی و کوشش پدران است که تفضلا برای آنکه نعمت برای آنان تمام گردد اولادانشان را نیز ملحق بآنها میگرداند، و در جای دیگر فرموده (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) (۱) که اصحاب یمین رهین عمل خود نیستند بلکه کفار و اشقیاء چنینند اصحاب یمین که مؤمنین و متقیانند تفضلاتی که در باره آنان میشود فوق عمل آنها است چنانچه هر عمل نیک آنها ده برابر بلکه نسبت ببعضی بسته بمقام و خلوص آنها حد و اندازه‌ای برای آن نیست زیرا که آنها مورد الطاف الهی واقع گردیده‌اند.

وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ باز در مقام نعمت‌های بهشتیان است که ما برای متقیان از میوه‌جات و گوشت و هر چه مایل گردند و از نعمت‌ها آنچه را بخواهند زیاد می کنیم که دیگر در تحصیل آن زحمت و تعبی نخواهند داشت.

از (مما یشتهون) چنین معلوم میشود که اهل ایمان و تقوی آنچه اشتها کنند باراده خودشان موجود میگردد زیرا که آنان مظهر خلاقیت حق تعالی گردیده‌اند که بخواهش و میل خودشان هر چه بخواهند ایجاد مینمایند.

يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعَوْنَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمًا اهل بهشت از یکدیگر کاسه مملو از شراب بهشتی را برابند و آن چنان شرابی است که عقل را زائل نمی کند و باعث عمل بیهوده نمیگردد.

اشاره به اینکه نعمت‌هایی که برای اهل بهشت تهیه شده از هر آفت و گزند خالی و صاف و بدون هیچ آفتی برای اهلش مهیا و

آماده گردیده و مثل نعمت‌های

۱- در سوره المدثر آیه ۴۰ هر کسی و هر نفسی گرو اعمال خود او است مگر یاران دست راست

صفحه : ۳۴۹

دنیوی مشوب بآلام و مشقات نیست اینجا کدرش را میدهند و آنجا خالص را عطاء می‌نمایند، و سرش اینست که روح انسان و آن لطیفه ربانی در اینجا با طبیعت حیوانی مرتبط گردیده و نعمت‌های آن بمناسبت کدورت نفس کدر میگردد اینکه است که نعمت‌های آن مشوب بآلام خوشی آن محفوف بغم، سلامتی آن در معرض مرض حیات آن پیچیده شده بمرگ جوانی آن در شرف پیری خواهد بود لکن اهل بهشت کسانی می‌باشند که از نکبت طبع و مزاحمت قوای شهوانی فارغ گردیده و در آن وقت طبیعت انسانی آنها تابع عقل بلکه با عقل کلی متحد گشته و سرکشی نمی‌کند و مطیع مولا گردیده اینکه است که همه طور نعمتی بدون آفت برای آنها مهیا است.

و شاید مقصود از آن (کاسه) شراب مهر و حب الهی باشد که متقیان از یکدیگر ربوده‌اند و در اینکه مقام هر یک بر دیگری سبقت می‌گیرد و البته آن شرابی است خالص که نصیب هر کس گردیده او را از هر عمل لغو و بی‌هوده‌ای باز میدارد و شاید سابقین که در سوره واقعه در اوصاف آنان فرموده (الَّذِينَ ابْتَوُوا لِلَّهِ اَبْنُوتًا وَلِوَالِدَيْهِمْ اِحْسَانًا) همین متقیان باشند که در هر عمل خیری بر دیگری سبقت می‌گیرند.

و يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤُ مَكْنُونٍ اهل بهشت همان طوری که بر تختهای سلطنتی خود تکیه زده‌اند باطراف آنان پسرانی در منتهای جمال و زیبایی دور میزنند و از شدت وجاهت و درخشندگی گویا مرواریدی میباشند در صدف. شاید تشبیه (بلؤلؤ مکنون) اشاره باشد بمعارف و صفات ارجمند بهشتیان که در دنیا مثل لؤلؤ در صدف قلب آنان مخفی بوده و در آخرت بمرتب ظهور میرسد و همین طوری که از باطن خودشان در دنیا محظوظ بودند در آخرت بحد کمال رسیده و تظاهر مینمایند زیرا که در آخرت باطنها ظاهر میگردد.

صفحه : ۳۵۰

وَ اَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا اِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِى اَهْلِنَا مُشْفِقِينَ فَمَنْ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ قَانَا عِذَابِ السُّمُومِ اينکه آیه نیز در مقام حظوظ بهشتیان است که آنان علاوه بر نعمتهای دیگر که در دسترس آنها نهاده‌اند با هم مراد و مجالست و مصاحبت دارند و از یکدیگر سؤال می‌کنند که چه صفت و فضیلتی در شما بود که شما را باین مقام کریمی رسانید.

آنان در پاسخ گویند یکی از صفات حمیده ما اینکه بود که ما در دنیا در حالی که با اهل دنیا معاشرت داشتیم در دل از عذاب خدا ترسناک بودیم و ما از کسانی بودیم که در سوره (نازعات) آیه ۴۰ و ۴۱ فرموده: (وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ - فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ) و همان ترس ما از عذاب بود که خدا بر ما منت گذارد و از عذاب سموم مهلک ما را نگاه داشت.

اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ بهشتیان در سؤال و جواب یکدیگر دو صفت نیک خود را ارائه می‌دهند یکی خوف از حق تعالی که ناشی از علم و معرفت آنها است بمقام الوهیت چنانچه فرموده (اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) و دیگر رجاء و امیدواری برحمت الهی زیرا که خوف و رجاء دو صفت برگزیده اهل ایمان و تقوی خواهد بود کسی که خدا را بصفت رحمانیت شناخت البته امیدوار بکرم او است، و هر گاه خدا را بصفت قاهریت شناخت از عذاب و سخط او هراسانست در حدیث صحیح معصوم فرموده (خوف و رجاء در مؤمن بایستی مثل دو طرف میزان مساوی باشد بقدری که امیدوار برحمت او است بهمان اندازه بدون کم

و زیاد از غضب او ترسناک باشد).

صفحه : ۳۵۱

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹]

اشاره

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹) أم يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أم تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أم هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أم يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴) أم خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أم هُمْ الْخَالِقُونَ (۳۵) أم خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أم عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أم هُمْ الْمُصِيطِرُونَ (۳۷) أم لَهُمْ سَلْمٌ يُسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أم لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ (۳۹) أم تَسْتَلُّهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أم عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُتُونَ (۴۱) أم يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أم لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۴) فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)

صفحه : ۳۵۲

ترجمه

(ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم) بانان پند و اندرز ده زیرا تو بنعمت پروردگارت نه کاهنی (و نه ساحر) و نه دیوانه (۳۰) (آیا کفار) می گویند (کلام تو) شعر است و تو شاعری (و گویند) منتظریم که او دچار حوادث زمان گردد و بمیرد (ای محمد) بگو منتظر باشید که محققا من با شما از انتظار کشنده گانم (۳۲) آیا عقولشان بانان چنین (گفتاری) امر میکند یا آنکه آنها گروه سرکشاند آیا میگویند (اینکه آیات را خودش) بهم بافته بلکه ایمان نمی آورند (۳۴) (اگر چنین است) و آنها راست میگویند سخنی مثل قرآن بیاورند (۳۵) (آیا) از غیر چیزی خلق گردیده شده‌اند یا آنکه خودشان خلق کننده و آفریننده می باشند (۳۶) یا آنها آسمان و زمین را آفریده‌اند بلکه یقین ندارند (۳۷) آیا نزد آنها است خزینه‌های پروردگار تو یا آنکه آنها تسلط تام بر موجودات دارند (۳۸) آیا برای آنان نردبانی است که بالا روند و (کلام ملائکه را بشنوند) پس باید بر آنچه شنیده‌اند حجت ظاهری آرند (۳۹) آیا برای (خدا) دختران است و برای شما پسران (۴۰) آیا تو از آنها اجر و مزدی گران سؤال میکنی و غرامت آن بر آنان دشوار است (۴۱)

آیا امور غیب و پنهان نزد آنها است و آنها می‌نویسند (۴۲)

یا می‌خواهند مکر و حيله‌ای بکار برند (۴۲) پس آنهايي که کافر شدند در مکر و حيله واقع گردیده‌اند (۴۳)

آیا از برای آنها الهی و آفریننده‌ای است غیر از خدای پاک (یکتا) خدای تعالی منزّه است از آنچه برای او شریک قرار میدهند (۴۴)

و اینکه کافرین وقتی به بیند پاره‌ای از آسمان بزمین افتاد گویند اینکه ابريست بهم پیوسته

پس (ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم) واگذار آنان را تا بنگرند روزشان را که چگونه بصعوبت و سختی هلاک خواهند

گردید (۴۶)

آن روزی که مکرشان آنان را چیزی از عذاب بی‌نیاز نگرداند و آنها از یاری شدگان نخواهند بود (۴۷)

و محققا برای کسانی که ظلم کرده‌اند عذابی خواهد بود غیر از عذاب آخرت لکن بیشتر آنها

صفحه : ۳۵۳

نمی‌دانند (۴۸)

(ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم) بحکم پروردگارت (بر اذیت آنها صبر کن) زیرا که تو در حفظ و حمایت مایی و تسبیح و

ستایش نما پروردگار خود را هنگامی که می‌ایستی

و پاره‌ای از شب تسبیح کن او را و آن هنگامی که ستارگان پشت می‌نمایند (یعنی بروشنی صبح غائب می‌گردند (نیز او را ستایش

نما).

توضیح آیات

فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِعُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ خداوند در اینکه آیه برسول خود امر میکند

که کفار را متذکر گردان و بوظیفه خود عمل نما تو بانعام و کراماتی که پروردگار تو بتو عنایت نموده نه کاهنی و نه مجنون و نه

شاعر.

کاهن کسی را گویند که بتوسط جن و شیاطین گاهی امور غیر عادی از وی ظهور و بروز می‌نماید و مدعی علم غیب است و باطل

را بنظر مردم حق جلوه میدهد و اغلب اخبار او دروغ و کذب است و معلوم نیست که کاهنی ادعای پیغمبری کرده باشد.

و آدم دیوانه کسی را گویند که اعمال و اقوال غیر مضبوط از او سرزند که از روی رویه و فکر نباشد.

و شعر سخنان موزونی است که دارای قافیه و نظم باشد و جای تعجب است که با اینکه اینک سه صفتی که کفار نسبت بشخص اول

عالم امکان می‌دادند با هم متناقض است و ممکن نیست در یک نفر با هم جمع شود کهانت که از روی ریاضت و تمرین نفس

است و لو آنکه عمل شیطانی است لکن باز بتوسط عقل مشوب بوهم انجام

صفحه : ۳۵۴

می‌گیرد و کاهن می‌خواهد از عمل خود نتیجه بگیرد چطور ممکن است با جنون که ناشی از بی‌خردی است با هم در یک نفر جمع

شود:

و نیز اهل مکه صاحب لسان بودند و فصاحت و بلاغت قرآن را می‌دیدند و می‌دانستند که آیات قرآنی از قبیل شعر نیست بلکه از

قبیل گفتار آنان هم نیست تجاهل می‌نمودند و حضرتش را شاعر میگفتند.

خلاصه اینکه نسبتهای ناروایی که بحضرتش میدادند تماما ناشی از حسد و کبر و لجاجت سر میزده نه اینکه واقعا امر بر آنها متشبه

شده باشد یا از روی ندانستگی و جهل گفته باشند.

و از آن خبث نفسی که داشتند منتظر بودند حادثه‌ای بر آن حضرت از مرض یا مرگ یا مصیبتی دیگر برسد که دست از عمل و تبلیغ رسالت بردارد و دیگر نتواند اینک آیات معجز نمای قرآنی را اظهار نماید و مردم باو بگروند.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمْتَرَبِّصِينَ - أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ - خطاب به پیامبر خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم در جواب کفار بگو انتظار بکشید که بر من آفتی از مرگ یا چیز دیگری وارد گردد و من هم با شما منتظر میباشم که وقتی مرگ یا عذابی بشما وارد گردد آن وقت متنبه میگردید و می فهمید که من دیوانه و خطاکارم یا شما.

آیه عطف بآیه بالا است و در مقام الزام رؤساء قریش فرود آمده که خود را صاحب عقل و فطانت میدانستند و اعتراض بآنها است که شمایی که خود را دانشمند و با خرد میدانید آیا عقل و فطانت شما چنین امر نموده که انکار حق نمائید در صورتی که حکم عقل چنین نیست بلکه شما مردمان طاغی و یاغی هستید و عقل خود را تابع هوای نفسانی نموده‌اید.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ - اینک آیه نیز عطف بآیه بالا است مثل آیات دیگر در مقام بیان اعجاز و

صفحه : ۳۵۵

حقانیت قرآن برآمده که اگر شما چنین پندارید که خودم آیات قرآن را بهم بافته‌ام شما هم مثل من عریید و قرآن چنانچه فرموده (بعربی فصیح فرود آمده) اگر اینک گمان شما راست و درست است شما هم سخنان و آیاتی مثل اینک قرآن بیاورید بلکه آن خباثت نفس شماست که نمیخواهید ایمان آورید.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ - اینک آیه نیز در مقام الزام و احتجاج بمنکرین مبده است که بایستی رجوع بعقل خود نمائید و فکر کنید آیا شما بدون علت و سبب موجود گردیده‌اید یا آنکه خودتان خود را خلق نموده‌اید.

چون از بدیهیات اولیه است که هر حادثی محدث میخواید حتی بچه دو ساله‌ای اگر بیند چیزی که نبوده جلو وی گذاشته شد باین طرف و آن طرف رو می کند که آورنده آن را به بیند حتی حیوانات نیز اینک اندازه شعور دارند چه جای انسان بالغ، اینک است که کلام الهی میخواید آنان را ملزم گرداند بشهادت عقلشان که رجوع بعقلتان نمائید که وقتی وجود نداشتید و بعد حادث گردیدید.

یکی از دو حال خارج نیست یا آنکه گوئید بدون علت و سبب از لا شیئی بوجود آمده‌اید اینک بر خلاف بدیهیات اولیه است و هیچ سفیهی چنین نمیگوید که شیئی که نبوده بدون علت و سبب موجود گردیده یا چنین گمان می کنید که خودتان خود را خلق نموده‌اید اینک هم بدیهی البطلان خواهد بود چگونه ممکن است عدم علت و سبب وجود گردد عدم و وجود نقیض یکدیگرند وجود، علت امر وجودی میخواید که طرد عدم نماید.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - اشاره به اینک اگر قدرت داشتند که خود را از نیستی بهستی آرند بایستی قدرت داشته باشند بر خلقت آسمانها و زمین زیرا که وجود آنها مربوط بآسمانها و زمین است اول باید آسمانها و زمین را در حال نیستی خودشان آفریده باشند پس از آن خود را بوجود آوردند نه چنین است بلکه اینان مردمانی می باشند که

صفحه : ۳۵۶

از شدت خباثت نفسانی زیر بار عقل خودشان هم نمیروند تا آنکه یقین نمایند بوجود خالق قادر عالم توانا و تسلیم فرمان او کردند. بَلْ لَا يُوقِنُونَ - شاید اشاره باین باشد که اصول عقاید باید از روی براهین عقلی یقینی انجام گیرد توحید تقلیدی یقین آور نیست اینک است که کسانی که در معارف خوض در ادله نمیکنند و بگفته‌های دیگران و آباء و اجداد قانع میگردند باندک شبهه‌ای

عقایدشان خلل پذیر می‌گردد و دچار شک و تردید خواهند گردید.

پس بر هر فردی لازم و واجب است که در عقاید تحقیق نماید و معارف و اصول دیانت خود را تطبیق نماید با براهین عقلی منطقی تا اقلاً اگر بمرتبه (عین الیقین) که از روی وجدان سرّی است و برای اهلش میسر گردیده نرسد بمرتبه (علم الیقین) که از طریق براهین عقلی حاصل می‌گردد بمرتبه یقین برسد تا آنکه عقاید او ثابت و مستقر گردد أمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ. أمْ هُمُ الْمُضَيِّطُونَ آیا خزینه‌های پروردگار تو نزد آنها است که بینای گردیده‌اند و هر گونه تصرفی بخواهند بکنند و بهیچ چیز محتاج نباشند یا آنکه نیازمند و بهمه چیز محتاجند.

اشاره به اینکه همین طوری که ممکن در اصل وجود خود محتاج بواجب الوجود و غنی بالذات است که وی را از نیستی بهستی بیاورد در بقاء خود نیز محتاج بعلت است و علت موجوده همان علت مبقیه خواهد بود اگر آنی فیض رحمت الهی نرسد (بهم ریزند غالبها) علی الدوام فیض وجود بممکن میرسد.

اگر بامر تکوینی الهی خورشید نور افشانی نکند و هوا متحرک نگردد و از ابرها باران نریزد و گیاهها از زمین روئیده نشود انسان و حیوانات از گرسنگی خواهند مرد و نیز هر گاه مجموعه اجزاء عالم را بهمان نظام و ترتیب حیرت بخشی که مدبر و خالق عالم مرتب گردانیده نگاه ندارد و جزئی خللی در حرکات منظم اشیاء که باراده وحدانی مربی عالم نظام یافته دوام پیدا نماید و علی الدوام فیض

صفحه : ۳۵۷

وجود بآنها نرسد کجا انسان میتواند امرار حیات نماید فوراً همه چیزها معدوم می‌گردد اینکه کاخ مجلل جهانی و اینکه نظام گیتی و گردش کائنات بدور هم بالاترین دلیلی است بر اثبات وجود و علم و قدرت و حکمت آن فرد متعال.

أمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلَيَاتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ اشاره به اینکه آیا نزد آنها نردبانی است که بسوی آسمان بالا روند و از عالم بالا و ملائکه علوی و عقول مقدسه علوم و معارفی فرا گیرند اگر چنین است بایستی بر آنچه شنیده و دانا گردیده‌اند حجت و دلیل ظاهر و آشکار بیاورند.

شاید مقصود چنین باشد که اینکه جماعتی که از عالم طبیعت قدمی بالا نگذاشته‌اند و خبری از عالم (ما فوق الطبیعه) ندارند و فقط در لجن‌زار طبیعت غوطه‌ورند چگونه دعاوی عقل و کمال نموده و خود را عاقل و دانا میدانند و نسبت دیوانگی و ساحری به پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم می‌دهند که روح شریفش متصل و مرتبط بعالم (ما فوق الطبیعه) گردیده بلکه عقل کل و اول ما خلق الله بشمار میرود، و اگر اینکه کافرین از عالم بالا خبری دارند بایستی دلیل و برهان بیاورند و دعاوی خود را ثابت نمایند چنانچه انبیاء بر اثبات گفتارشان دلیل و برهان اقامه مینمودند.

أمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ اینها که خبری از عالم اله ندارند چگونه نسبت فرزند پروردگار عالم می‌دهند و ملائکه را دختران خدا میدانند و برای خودشان پسران که نیرومندتر و نزد آنان شریف‌ترند انتخاب نموده‌اند.

أم تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ أمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ همزه استفهامی در هر دو آیه در مقام انکار است یعنی ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم آیا تو برای تبلیغ رسالت و ارشاد و هدایت آنها بطریق سعادت و فضیلت اجر و مزدی از آنها مطالبه میکنی و مزد دادن برای آنها سنگین مینماید از اینکه جهت قبول رسالت تو را نمی‌کنند و تکذیب می‌نمایند آیا نزد آنها است اموری که از نظرشان غائب است و چیزهایی از غیب میدانند و آنچه از امور غیبی خبردار گردیده

صفحه : ۳۵۸

می‌نویسند و دیگر خود را محتاج بارشاد کننده‌ای نمیدانند.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ يَا آنکه انکار آنان از روی کید و مکر و خود خواهی و خود پسندی است که می‌خواهند در باره تو حيله‌ای بکار برند لکن کفار نمیدانند که مکر آنها بازگشت بخودشان مینماید.

و از بعض مفسرین است که آیه اشاره باین دارد که می‌خواهند مکاری و تدبیری در باره تو کنند و آن مکر و حيله‌ای بود که در دار الندوه نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم میکردند از قتل و حبس و اخراج که اجرا گردانیدند.

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ آیا برای آنها الهی است غیر از خدا منزّه و مبراء است خدای عالم از آنچه برای او شریک قرار میدهند.

اینجا نیز به همزه استفهامی در مقام انکار و سرزنش کفار برآمده که چگونه اینان غیر از خدای یکتا را پرستش می‌نمایند آیا الهی و پروردگاری که آنها را از نیستی بهستی آورده و بآنها روزی میدهد و حیات و موت و دنیا و آخرت و همه چیز بسته بقدرت و امر و اراده او انجام میگیرد غیر از او خدای دیگری هست که چنین قدرت و استیلائی داشته باشد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ خدا از آنچه برای او شریک قرار میدهند بی‌نیاز و غنی بالذات است و قادر و توانایی است که در امور خلقت و افاضه محتاج بشریک و معاون نیست بقدرت تامه و علم ازلی هر چه را اراده نماید فوراً موجود می‌گردد بهر که خواهد نعمت میدهد و از هر که لایق نباشد میگیرد.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ کفار بقدری از امور ربانی و قدرت یزدانی بی‌خبرند که اگر فرضاً پاره‌ای از آسمان بزمین افتد حمل بر امور طبیعی نموده و گویند اینکه ابر است بهم پیوسته.

صفحه : ۳۵۹

اکثر مردمان امروزه نیز چنینند با آنکه اقرار و اعتراف مینمایند بوجود قادر متعال لکن با اینحال هر بلائی و هر آفت ناگهانی که بر آنان فرود آید حمل بر امور طبیعی مینمایند و همه چیز را باقتضاء طبیعت میدانند بدون آنکه ملتفت باشند که طبیعت چیزی نیست که بشود امور را نسبت بآن داد هر چه در عالم واقع می‌گردد خواه مطابق نظام عالم واقع گردد یا بنظر ظاهر بینان مخالف همه باراده و خواست مربی و اله عالم انجام میگیرد و موحد کسی است که (لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود قرار دهد و چشم از اسباب دوخته و در همه حال (مسبب الاسباب) را مینگرد.

فَلَذَرُهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم واگذار آنها را تا وقتی که برسند بروز سختی که فرارگاه و نجاتی برای آنها نخواهد بود و آن روزی است که کید و حيله آنها سبب نجات آنان نمیگردد و بجزاء اعمال زشت و سخنان ناروای خود خواهند رسید.

(یوم) دوم بدل (یوم) اول است و اشاره به اینکه تو از گفتار و کردار آنها ملول و آزرده مشو وظیفه تو تبلیغ رسالت است پس از انجام وظیفه خود آنان را بحال خود گذار تا برسند بروزی که نتیجه اعمال خود را به‌بینند و بفهمند که آنچه را گمان میکردند از عذاب نجاتشان میدهد سودی برای آنها نداشته بلکه بر ضرر آنها تمام شده و کسی را نمی‌یابند که آنها را یاری و کمک نماید.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ کفار در آن زمان از دو جهت مستحق عذاب گردیدند یکی از جهت کفرشان که در عبادت با خدا چیزی را شریک قرار میدادند که کفر خودش باعث عذاب می‌گردد و دیگر هم ظلم بخود نموده که خود را از سعادت و فضیلت بازداشته‌اند و هم نسبت بوجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مؤمنین که از هیچ ظلم و تعدی نسبت بآنها فرو گذار نمی‌نمودند اینکه است که برای آنان عذابی است غیر از عذابی که

صفحه : ۳۶۰

برای تمام کفار مهیا گردیده.

شاید مقصود از (عَذَاباً دُونَ ذَلِكَ) عذاب دنیا باشد از قتل و اسارت یا عذابهای آسمانی چنانچه بر قوم پیمبران پیش فرود می‌آمده از قحطی و صیحه آسمانی و غیر اینها که در اثر کفرشان و آزاری که باولیاء حق تعالی و سفرای الهی وارد می‌نمودند باضافه بر عذاب اخروی در معرض سخط الهی واقع گردیدند و در همین عالم که جای مهلت است آثار غضب بر آنان طاری گردید تا آنکه بهلاکت انجامید.

وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ خدای جلیل خطاب بر رسول اکرم خود نموده که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تو بر جفای کفار صبر کن و بردبار باش و در امر تبلیغ هر قدر در معرض اذیت کفار واقع می‌گرددی در وظیفه خود استقامت نما زیرا که تو در حفظ و حمایت ما می‌باشی.

(وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ— وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ) شاید اشاره باین باشد که در هیچ حالی حتی در موقعی که می‌ایستی برای تبلیغ رسالت اقبال بخلق تو را از توجه بحق تعالی مشغول نگرداند در همان حال هم نیز پروردگار خود را تسبیح و تمجید و ستایش نما.

و نیز بعضی از شب را که هنگام سحر و آن وقتی که ستارگان اول شب پشت می‌کنند و در شرف فرو رفتند در آن وقت نیز ایستاده‌گی کن و مشغول حمد و ثنای پروردگار خود باش.

و در اینکه آیه اگر چه امر بر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است که در هیچ حال خدا را فراموش مکن و همیشه از شب و روز بدل و زبان مشغول حمد و ستایش پروردگار خود باش لکن چنانچه گفته‌اند هر حکمی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شده شامل امت نیز می‌گردد مگر آنچه بدلیل ثابت شده که از مختصات پیغمبر بوده است

صفحه : ۳۶۱

پس بنا بر اینکه بایستی تمام مؤمنین چنین باشند که اشتغال بامور دنیا آنها را از خدا غافل نگرداند در همه وقت امر حق و حکم او را در نظر داشته که خلافتی از آنان صادر نگردد و آیه شریفه (۲۷) در سوره نور که:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» نیز شاهد بر اینکه است.

صفحه : ۳۶۲

سوره النجم

اشاره

اثنتان و ستون آیه و هی مکیه

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)
 عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹)
 فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱) أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (۱۲) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ
 الْمُنْتَهَىٰ (۱۴)

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَعْنَىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ (۱۸) أَفَرَأَيْتُمْ
 اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹)

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (۲۰) أَلْكُمْ الذَّكْرَ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذْ قَسَمَ لِيُزِي (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ (۲۳) أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ (۲۴)
 فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ (۲۵)

صفحه : ۳۶۳

ترجمه

سوره النجم در مکه فرود آمده و شصت و دو آیه است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان و مدنیان و سیصد و شصت کلمه
 و هزار و چهار صد و پنج حرف است

بنام ایزد صاحب رحمت عام و خاص

قسم بستاره وقتی که بطرف مغرب هبوط نماید یا وقتی که طلوع کند و بالا آید (۱)

که گمراه نشد صاحب شما (محمد) صلی الله علیه و اله و سلم و خطا ننموده (۲)

و از روی هوای نفس سخن نمیگوید (۳)

سخن او نیست مگر وحی که باو وحی شده است

(قرآن را جبرئیل) که در منتهی درجه قوت و شدت (روحانی) و صاحب عقل بود بمحمد آموخت

و (در اوامر الهی) استقامت داشت (۶)

و در حالی که (روح الامین جبرائیل) در افق اعلی بود (۶)

از محل خود تنزل نمود و فرود آمد و بقدری (بمحمد) نزدیک گردید (۷)

که مقدار نزدیکی او باندازه دو کمان تیر یا نزدیکتر بود (۸)

و خدا وحی کرد ببنده خود (محمد) آنچه را که وحی کرد (۹)

قلب (محمد) صلی الله علیه و اله و سلم آنچه را که دیده بود دروغ نگفت (۱۰)

آیا مجادله میکنید با او در آن چیزی که می بیند (۱۱)

و بحقیقت محمد صلی الله علیه و اله و سلم جبرئیل را دفعه دیگر دید

نزد سدره المنتهی (۱۲)

که نزد او است بهشتی که جایگاه (متقیان و پرهیزکاران خواهد بود) (۱۳)

در آن هنگام پوشیده شد سدره بآنچه پوشانید او را (۱۴)

چشم (محمد) صلی الله علیه و اله و سلم (بچپ و راست) میل نکرد و طغیان نمود

محققا آیات بزرگ پروردگار خود را دیده (۱۶)

(آیا شما چنین آیاتی از (لات) و (عزی) (۱۷)

و (مناء) که بت سومی شما است دیدید (۱۸)

آیا برای شما پسر باشد و برای خدا دختر (۱۹)

اینکه قسمت کردن شما بر خلاف عدل خواهد بود (۲۰)

نیستند اینکه بتها مگر اسمهایی که خودتان و پدران شما بر آنان نهاده‌اید و خداوند برای آنها سلطنتی و تسلطی نفرستاده شما تابع

گمان و هوای نفس خود گردیده‌اید در حالی که حقیقه از طرف پروردگار آنها هدایت کننده‌ای آمد (۲۴)

آیا از برای انسان میسر است آنچه را که آرزو میکند

پس برای خدا است آخرت و دنیا (۲۵)

صفحه : ۳۶۴

توضیح آیات

اشاره

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ رَاغِبٌ فِي مَفْرَدَاتٍ چنين گفته قوله تعالى (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ) گفته شده مراد بآن ستاره است و آن را تخصیص داده بهوی (که بمعنی سقوط است) نه طلوع و ارتفاع زیرا که لفظ نجم دلالت بر طلوع ستاره دارد پایان (در اینکه مقصود از «نجم» چیست گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- خدا قسم یاد نموده بقرآن و قرآن در مدت بیست و سه سال آیه آیه بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرود آمده و قرآن را نجم نامیده نظر به اینکه آیاتش از هم متفرق است و عرب شیئی متفرق را نجم نامد.

۲- مقصود از نجم ستاره ثریا است که بآن قسم یاد نموده وقتی فجر طالع می‌گردد ثریا سقوط مینماید و گفته‌اند ثریا نام هفت ستاره است که شش عدد آنها ظاهر و یکی مخفی است و مردم چشم خود را بآن امتحان میکنند.

۳- مقصود گروهی از ستارگان خواهند بود که آن وقتی که سقوط مینمایند و مخفی میگردند یا مقصود از (الف و لام النجم) جنس است یعنی قسم بستاره‌گان وقتی هبوط میکنند.

و بعضی را رأی بر اینکه است که مقصود از (هوی) طلوع و غروب ستارگان است که دلیل بر وحدانیت خدای تعالی خواهد بود.

۴- مقصود از نجوم آن تیر شهابی است که موقعی که شیاطین رو به آسمان میروند که استراق سمع نمایند بآنان زده میشود و رد میشوند.

و در تفسیر منهج از طریق عامه از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کنند که فرموده مقصود ستاره وجود محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا بالا رفت.

و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام روایت میکنند که چون موقع سحر

صفحه : ۳۶۵

میرسید از حجره خود بیرون می‌آمد و نظر بآسمان مینمود و در مقام مناجات میگفت خدایا ستاره‌های آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقت در خواب رفت و صدای بندگانت و صدای حیوانات ساکن شد- و پادشاهان درهایشان را بروی خود بستند و شب‌گردهای آنها بر دور قصرهایشان می‌گردند و پادشاهان از سائیلین و از کسانی که از آنها طلب فائده میکنند خود را پنهان گردانیدند و تو خدایی هستی که زنده‌ای و قوام موجودات بوجود تو است و تو را پینکی و خواب فرا نمی‌گیرد.

پایان بعضی از مفسرین از اهل معانی چنین نقل میکنند که قسم‌های قرآن دو قسم است:

یکی قسم بذات و صفات خالق جل و علا مثل (فَو رَبِّكَ فَبِعِزَّتِكَ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) و همچنین حروف تهجی در اوائل سوره‌ها هر حرفی اشاره بصفتی از اوصاف الهی است.

قسم دوم قسم بمخلوقات است و آن چهار قسم است: (یکی) اظهار قدرت مینماید مثل (و الذاریات، و المرسلات، و النازعات) و امثال آن که بندگان را متنبه گرداند بر عموم قدرت خود و اسراری که منظوی در آنها است که کنه آن را نمیداند مگر راسخین در علم (دوم) قسم برستاخیز یاد میکند برای اظهار هست آن روز مثل (لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ) (سوم) بنعمتهای خود قسم یاد میکند که مردم متذکر نعمت‌های الهی گردند و شکر گذار شوند مثل (وَالَّذِینَ وَالِیُّونَ) (چهارم) ببعض مخلوقات قسم یاد میکند برای آنکه شرافت و عزت آنها را برساند مثل (لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) یعنی مکه و چنین است قوله تعالی (وَأَطُورِ سَتِینِینَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ) که مقصود اظهار بزرگی آنها است و بعضی گفته‌اند هر جا که بمخلوق قسم یاد نموده در آن (رب) مأخوذ است مثل (و النجم، و الذاریات) و اشباه آن (روح البیان) و در جای دیگر از اینکه تفسیر گفته شده در قسمتهای قرآن اسرار دیگری

صفحه : ۳۶۶

نیز منظوی است چنانچه پس از تفحص از موارد قسم معلوم میشود که مقصود از قسم نه فقط عظمت آن چیزی است که در جواب قسم منظوی است اگر چه چنین است لکن شاید مقصود اصلی اینکه باشد که آن را شاهد و گواه آورد برای آنچه برای او قسم یاد میکند اینکه است که اینجا چون مورد قسم را مینگریم می‌بینیم قسم بستاره وقتی هبوط و تنزل میکند شاید اشاره بهبوط جبرائیل باشد که هنگام وحی از مقام خود تنزل نمود تا بمرتبہ حس رسول صلی الله علیه و اله و سلم و بصورت بشری آیات قرآنی را برای او تلاوت نمود.

و شاید (و النجم إذا هوی) اشاره باشد بصعود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و نزول او در شب معراج. ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى رَاغِبٌ دَر لَغْتٍ (ضل) چنین گوید (الضلال) عدول از راه مستقیم را ضلال نامند و ضد آن را هدا و هر عدول کننده از راه راست را چه عمدا باشد و چه سهوا چه کم باشد چه زیاد آن را ضال نامند قوله تعالی (فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا) و در لغت (غوی) گفته (الغی) جهل من اعتقاد فاسد) و در بیان آن چنین گوید جهل گاهی راجع بچیزی است که انسان اصلا نسبت بآن هیچ حکمی نمیکند نه صحیح و نه فاسد و گاهی اعتقاد خلاف مینماید و اینکه قسم جهل را (غی) نامند. (پایان) پس بنا بر اینکه معنی نسبت بین (ضل) و (غوی) در آیه عموم و خصوص مطلق میگردد و معنی آیه چنین میشود که مصاحب و رفیق شما (محمّد صلی الله علیه و اله و سلم) نه جاهل و نادان است که از روی ندانستگی سخن گوید و نه از روی عقیده باطل و بر خلاف واقع و بیراهه شما را ارشاد مینماید نه آنکه (غوی) بمعنی ضل و برای تأکید آن باشد چنانچه طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان چنین اظهار نموده.

علی بن ابراهیم قمی مسندا از ابی جعفر علیه السلام چنین نقل میکند قوله تعالی (ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى) تا آخر آیه وقتی از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم سؤال شد که

صفحه : ۳۶۷

مقصود از آیه چیست فرمود وحی شد بسوی من که

(علی علیه السلام سید المؤمنین و امام المتقین و اول خلیفه یستخلفه خاتم النبیین)

و پس از اینکه سخن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مؤمنین گفتند ایمان آوردیم بخدا و برسولش الخ.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ يُغْمِرُ الْاَكْرَمَ مِنْ رُؤْيَىٰ هَوَايَ نَفْسَانِي سَخْنٌ نَمِيْغُوِيْدٌ اَنْجَحُهٗ كُوِيْدٌ وَحْيٌ اَسْتَكُهٗ اَز طَرِيْقِ حَقِّ تَعَالٰی بَا وَحْيٍ مِيْگَرَدَد.

در مفردات در لغت (وحی) چنین گوید (اصل الوحی الاشارة السريعة) و چون سرعت در معنی آن مأخوذ است گفته میشود امر وحی یعنی سریع و وحی گاهی بتوسط کلام بطور رمز گفته میشود و گاهی بصدا بدون ترکیب حروف ظاهر میگردد و گاهی با اشاره ببعض جوارح یا بتوسط کتابت وحی میگردد پایان

سؤال

خصوصیات وحی چیست و چه فرق است بین علوم حکماء و علوم انبیاء

پاسخ

فرق بین علوم انبیاء که از طریق وحی عالم میگرددند و علوم نظار و حکماء بسیار است و ببعض آنها در اینجا اشاره میکنیم.

اول- انبیاء در تحصیل علوم محتاج بتعلم نیستند علوم آنها موهبتی و از طرف پروردگار بتوسط فرشته وحی بر آنان القاء میگردد و علوم آنها از آن غریزه خدا داده‌ای است که در جبهه و فطرت آنها نهاده شده نظیر غریزه‌ای که در طفل شیر خوار مأخوذ است که بودن فکر و روبه موقع گرسنگی گریه میکند و پستان مادر را گرفته میمکد و میخورد و نیز عمل حیوانات بدون تعلم انجام میگیرد مثل تار عنکبوت و کندوی زنبور عسل قوله تعالی در سوره نحل آیه ۷۰ (وَ اَوْحٰی رَبُّکَ اِلٰی النَّحْلِ اَنْ اَتَّخِذِ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا وَّ مِنَ الشَّجَرِ وَّ مِمَّا یَعْرِشُوْنَ) لکن فرق است بین عمل غریزه حیوانات و علم انبیاء که حیوانات علم و دانشی بعلم و عملشان ندارند لکن انبیاء علم بعلم خود و عمل خود دارند و بعلم وجدانی میدانند که علوم از طرف

صفحه : ۳۶۸

پروردگار بر آنان ریزش میکند.

دوم- علوم انبیاء از روی فکر و روبه و براهین منطقی از ترتیب دادن مقدمات قیاس از صغری و کبری بطور مضبوط که منتج نتیجه صحیح گردد تحصیل نشده بلکه بدون ترتیب دادن مقدمات علوم صحیح واقعی بقلبشان ریزش میکند بخلاف علوم حکماء و اهل نظر که هر گاه خواستند امر مجهولی را معلوم کنند بایستی از کلیات علوم ضروریه بدیهیه قضایایی روی قانون منطقی ترتیب دهند و مجهول را از معلوم استخراج نمایند و اینکه طریق را برهان نامند.

سوم- فرق است بین علمی که از قبیل براهین عقلی حاصل میگردد و بین علوم انبیاء که از طریق وحی پدید میگردد که در علوم نظری منطقی اشتباهات بسیار است چنانچه اهلش میدانند که کمتر اتفاق می افتد که تمام فلاسفه و حکماء در یک مطلب نظری اتفاق رأی داشته باشند و نیز اهل صنایع اول اختراع ناقص مینمایند بعد می فهمند اشتباه نموده اند اهل قلم مطالبی می نویسند بعد

برخورد با اشتباهات نموده اصلاح میکنند لکن علمی که از قبیل وحی بانبیاء القاء میگردد تماما بیک میزان روی یک اصل تحقق گرفته چنانچه می بینم تمام انبیاء در علم توحید و معاد و باقی معارف متفق الکلمه میباشند هیچ پیمبری در چیزی تکذیب پیمبر دیگری را ننموده زیرا که تمام آن بزرگواران از سر چشمه علم حق تعالی علم بر آنها ریزش نموده و علوم نظری آنها مانند علوم بدیهی و اولیات علوم عقلاء و خردمندان عالم بشمار می آید همین طوری که در اولیات علوم بدیهیه هیچ اشتباهی و اختلافی نیست در علوم انبیاء نیز هیچ اشتباهی و خلافی تصور ندارد همه در تمام اخبارات خود متفق الکلمه میباشند.

چهارم- علمی که از طریق وحی بانبیاء افاضه می گردد فراموش شدنی نخواهد بود مثل نقش در انگشتر ثابت و مستقر میماند لکن علمی که از طریق برهان برای اهلش پدید میگردد خلل پذیر است و شاید سرش اینکه باشد که علوم استدلالی چون از طریق برهان (ائی) است که از اثر بی بمؤثر بردن است

صفحه : ۳۶۹

و چون آثار هر شیئی در معرض فناء و زوال است اینکه است که دانشی که از قبیل آثار پدیدار میگردد در معرض فناء و زوال خواهد بود.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

پنجم- علمی که از طریق براهین نظریه پدید میگردد علم حصولی کسبی و انفعالی و صورت معلوم است نزد عالم لکن علوم الهامی علم حضوری و فعلی و حضور وجود معلوم است نزد عالم و علوم وجدانی است و تفاوت بین اینکه دو نوع علم مانند تفاوت بین جوهر و عرض است علم حضوری که ظفر یافتن بنحوه وجود معلوم است مثل جوهر ماند که موجود بنفسه و ثابت و پایدار است لکن علم کسبی انفعالی مانند عرض در معرض فناء و زوال خواهد بود و لایق بقاء و ثبات نخواهد بود و سرش اینکه است که نشئه مادی و موجودات جسمانی علی الدوام در تغیر و تحول است زیرا که در عالم کون و فساد واقع گردیده و چون علوم انبیاء از عالم ما فوق الطبیعه تنزل نموده اینکه است که تغیر و تبدیل پذیر نمیباشد و غیر اینها تفاوت بین وحی و علوم کسبی بسیار است. و تمام اینکه خصوصیات در باره آیات قرآن و احادیث نبوی که از قبل پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه و اله و سلم صادر گردیده بحقیقت صادق آید.

شکی نیست که حضرتش معلم و آموزگار ندیده و استاد نداشته و با اینحال دارای علوم اولین و آخرین گردیده چنانچه قرآن مجیدش که تمام عقلای عالم در مقابل عظمتش زانو میزنند شاهد بر اینکه است بقول آن شاعر عارف:

نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

مقصودش از غمزه گوشه نظر رحمت الهی است که از پرتو آن نظر مظهر و نماینده علم الهی گردیده و راهنمایی و پیشوایی بشر را بعهدہ گرفته.

و خصوصیت دوم نیز بدرستی در باره او ثابت است زیرا که ثابت و محقق است که در هیچ امری تمسک براهین فلسفی ننموده در همه جا و در هر حکمی منتظر

صفحه : ۳۷۰

وحی بوده و آیات قرآنی را بدون سابقه فکر و نظر برای مردم اظهار مینموده.

و نیز خصوصیت سوم که مصداق ظاهرش قرآن مجید و احادیث قدسی است شاهد بر اینکه است چنانچه دانشمندان و کسانی که تدبر در کلام الله دارند بخوبی می‌فهمند که سبک و سیاق قرآن بی‌یک طور است و اختلافی در آن دیده نخواهد شد و اشاره بهمین دارد قوله تعالی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱ عدم اختلاف در آیات قرآن یکی از معجزات بشمار می‌رود و دلیل بارزی است بر اینکه قرآن از طریق وحی بقلب مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم القاء گردیده و چنین است خصوصیت چهارم و پنجم که مصداق کاملش وجود آن شخص اول امکانی است که آنچه از طریق وحی بقلب مبارکش اشراق میگردد فراموش نمینمود بدلیل آنکه حضرتش ظاهراً خط نمی‌نوشت اگر آیات قرآنی و نیز احادیث قدسی در قلب مبارکش تمرکز نداشت البته فراموش مینمود و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و قوله تعالی (سُنْقِرُوكَ فَلَا تَنْسَى) «۲».

و نیز اینکه خصوصیتی که در وحی گفته شد ممکن است بتمامه از آیات همین سوره مبارکه (و النجم) استخراج نمود. (و النجم إذا هوی) چنانچه گفته شد شاید اشاره بارتفاع و صعود رسول الله (ص) و نزول او باشد در شب معراج (ما ضل صاحبکم) مصاحب و رفیق شما بیراهه نرفت

۱- سوره نساء آیه ۸۱ همزه استفهامی در مقام اعتراض برآمده که چرا در قرآن تدبر نمیکنید تا بفهمید اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار یافته بودید. ۲- سوره الاعلی آیه ۶ خطاب بر رسول اکرم است که بزودی ما آیات قرآن برای تو میخوانیم پس تو آنها را فراموش نکن

صفحه : ۳۷۱

و جاهل و گمراه نبود تا آنکه محتاج براهنما و آموزگار باشد بلکه بسوی عالم حقیقت صعود نمود (و ما عوی) و آنچه دید حقیقت و واقع دید و اشتباه در آنچه دیده بود نمود و بخطاء نرفت و دانش او جهل مرکب نبود زیرا که علوم او از عالم ما فوق الطبیعه سر رشته گرفته نه از عالم طبیعت که محفوف بخطاء و اشتباهات بسیار است.

(و ما یطق عن الهوی) و نیز مصاحب شما هرگز از روی قیاسات تخمینیه ظنیه سخن نخواهد گفت تا آنکه تناقض و اختلاف در بیان او پدید گردد (إن هو إلا وحی یوحی) نیست سخن او مگر وحی که دارای مزایای دیگری است و مثل سخنان مردمان عادی نیست که از روی هواهای نفسانی و میول طبیعی سخن گویند بلکه ناشی از ارتباط قلب نبی است بعالم علوی و علمی که از عالم ما فوق الطبیعه اخذ مینماید علم حضوری وجدانی و نحوه وجود معلوم است نه علم حصولی و صورت معلوم که از کیفیات نفسانی بشمار میرود.

و نیز صاحب وحی از راه باطن بحقایق و واقعیات ظفر می‌یابد نه از طریق مشاعر حسی که فقط بعوارض از رنگ و شکل و باقی عوارض تعلق میگیرد و اضافه بر اینکه چنین دانشی بکنه و حقیقت اشیاء نمیرسد و نیز اشتباه و خطاء در آن بسیار است در ذهن باقی نیمماند زیرا که آن امر عرضی و از کیفیات نفسانی بشمار میرود لکن آنچه را که نبی از طریق وحی آموخت در نفس او تمرکز دارد و هیچ وقت فراموش نخواهد نمود زیرا که در اینجا اتحاد عاقل و معقول تحقق دارد.

سؤال

چه فرق است بین وحی و الهام که وحی را پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم اختصاص میدهند و الهام را باولیاء (ع) نسبت میدهند.

چنانچه در جای خود مبرهن گردیده مأخذ وحی و الهام یکی است که هر دو از عالم ما فوق الطبیعه سر رشته گرفته لکن گویند وحی مخصوص بآن کسی است

صفحه : ۳۷۲

که فرشته حامل وحی را در خواب یا در بیداری بچشم سر ببیند و بگوش حسی کلمات وحی را بشنود لکن الهام چنین نیست آن مطالب و معانی واقعی که بدون سابقه فکر و ترتیب مقدمات در قلب ولی ریزش میکند و نمیداند از کجا آمده آن را الهام گویند اینکه است که مأخذ وحی و الهام یکی است وحی مخصوص پیمبران خواهد بود که قوای باطن آنها در منتهی درجه قوت و شدت و تجرد است و چنان بعالم علوی مرتبط گردیده‌اند که قوای ظاهری آنها در گرفته بنور توحید گردیده.

اینکه است که بقوای ظاهری نیز ملک را می‌بینند و آواز ملک را می‌شنوند لکن کسی که بمقام نبوت نرسیده چنین تجردی برای وی نیست اگرچه در تمام خصوصیات پنج گانه که در وحی گفته شد نبی و ولی با هم شرکت خواهند داشت *عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى* در اینکه مقصود از (شَدِيدُ الْقُوَى) که به پیمبر اسلام تعلیم نمود کی بود.

اکثر مفسرین را رأی بر اینکه است که مقصود جبرئیل امین و ملک وحی است که در منتهی درجه قوت و شدت است و از شدت قوت او بود که شهرستان قوم (لوط «ع»)) را از زمین کند و بهوا بلند نمود و برگردانید و نیز قوم ثمود را بیک صیحه هلاک گردانید (ذو مِرَّة) صفت دیگری است از فضائل جبرائیل که صاحب قوت و شدت عقل و فطانت و رویه مییاشد بلکه حکماء از جبرائیل تعبیر بعقل فعال نموده‌اند و گویند عقول تمام عقلاء عالم مرتبط با او است (فاستوی) راست بایستاد و صورت اصلی خود را به پیمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشان داد و از بعض روایات نقل شده که هیچ پیمبری جبرائیل را بصورت اصلی ندید مگر پیمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حضرتش دو مرتبه او را بصورت حقیقی خودش مشاهده نمود یک دفعه در زمین در طرف مشرق و دفعه دیگر در آسمان در شب معراج نزدیک (سدره المنتهی) (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى) در صورتی که جبرائیل در افق بالاتری بود شاید اشاره باین باشد که جبرئیل با آنکه در عالم (ما فوق الطبیعه) مقام دارد (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى)

صفحه : ۳۷۳

نزدیک شد بر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و شدت قرب وی بحضرتش و فاصله او با رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بقدر (قاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) مانند مقدار دو کمان یا نزدیکتر بود یعنی بطوری جبرئیل به پیمبر نزدیک گردید که اگر کسی میخواست مسافت بین او و پیمبر را مقیاس کند بقدر فاصله دو کمان یا کمتر بود و ظاهراً تشبیه معقول است بمحسوس و مقصود قرب معنوی است نه حسی.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ پس خدای تعالی وحی کرد ببنده خود مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنچه وحی کرد در تفسیر منهج الصادقین چنین گویند بعضی از مفسرین گویند تمام ضمائر از قوله تعالی *عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى* تا قوله تعالی (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) راجع بحضرت احدیت است و مراد بشدید القوی شدت قدرت و قوت او تعالی است چنانچه فرموده (هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) و دتو حق تعالی بنبی اشاره بمرتبه بلند او و رفعت مقام وی نزد حضرت صمدیت خواهد بود و مقصود از (تَدَلَّى) چنین است

که حق تعالی حبیب خود محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم را بجانب خود مجذوب گردانید و شاهد بر اینکه توجیه روایت انس است در ضمن حدیث معراج که فرموده (پس نزدیک شد محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم بجبار پس تدلی پیدا نمود) و بقدری نزدیک شد (بقرب معنوی نه حسی) که فاصله محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم با حق تعالی (در مثل) بقدر فاصله دو کمان یا نزدیکتر بود و بروایت حسن بن فضل محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم بعرش نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست بحجب و سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار داد نبود در هوا بایستاد حق تعالی با وحی نمود. پایان دیگری گفته ضمیر (دَنَا فَتَدَلَّى) راجع به پیمبر است و ضمیر (کان) راجع به قرب پیمبر است بحق سبحانه و ضمیر (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) راجع باو تعالی است یعنی در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلّم نزدیک شد بجانب احدیت و از حیث منزلت و مقام مقرب درگاه او گردید پس (متدلی) شد و سر فرود آورد برای اداء سجده عبودیت و قول حق تعالی (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ)

صفحه : ۳۷۴

کنایه از شدت قرب و تقریر شدت محبت است و اینکه مثالی بوده است در عرب که برای تأکید عهد و میثاق هر یک از متعاقدین کمان خود را حاضر میکرد و با هم جفت نموده و یک دفعه میکشیدند که باتفاق هم تیر رها میشد اشاره به اینکه موافقت بین ما استوار گردیده بطوری که رضایت هر یک رضایت دیگر سخط هر یک سخط دیگری خواهد بود. و آیه اشاره به اینکه محبت و قرب محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم بحق تعالی بدرجه‌ای رسید که رضای حق تعالی رضای او و رضای او رضای خدا است و مقبول او مقبول خدا و بعکس مقبول خدا مقبول اوست.

و نیز نزد اهل تحقیق (دنی) در آیه اشاره بمقام نفس مقدس او است و (تدلی) بمنزله دل مطهر او (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ) اشاره بمقام روح طیب او و (او ادنی) اشاره بمرتبه سرّ منور او، نفس او در مقام خدمت بود، و دل او در منزل محبت، و روح او در مقام قرب، و سرّ او در مقام مشاهده. (پایان) و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین است (إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عِلْمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) یعنی خدای عزّ و جل (ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ) یعنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ) یعنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم (ثم دنی من ربه) یعنی محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم پیروردگار خودش نزدیک گردید (فتدلی) پس تدلی پیدا نمود (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ) و نزدیکی او بخدا بقدر فاصله مقبض قوس (یعنی دسته کمان که بدست میگیرند) باوتر آنجایی که تیر از آن رها میشود یا نزدیکتر بود و بروایت عیاشی از ابی جعفر علیه السلام در معنی آیات چنین نقل میکنند که فرموده فاصله بین کلام و استماع رسول مثل فاصله بین وتر قوس و عود آن بود و وقتی از رسول صلی الله علیه و اله و سلّم پرسش شد از آن وحی که فرموده (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) فرمود وحی شد بسوی من که (علی علیه السلام سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغرب المحجلین و اول خلیفه یتخلفه خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلّم) پس قوم گفتند بخدا و رسولش ایمان آوردیم (پایان)

صفحه : ۳۷۵

و از بعض عرفاء است که قوله تعالی (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ) اشاره باین است که دوری رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم از حق تعالی فقط از حیث دو صفت است یکی وجوب وجود که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم ممکن الوجود بود و ممکن فی حد ذاته (لیس و به ایس) یعنی هر چه دارد از وجود و کمالات وجود همه از خدا و قائم باو است هم در اصل وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود است و تمام ممکنات خواه ملک باشد یا نبی یا ولی از نیستی ذاتی و پس از عدم بوجود آمده‌اند. دیگر قدم ذاتی که خدای تعالی قدیم بالذات و ازلی و ابدی است لکن غیر او اگر شیئی زمانی مادی است وجودش مسبوق بزمان

سابق و لاحق میباشد و اگر مجرد از ماده است وجودش مسبوق بعدم ذاتی است و وجود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نظر بدالات احادیث بسیار اول ما خلق الله بشمار میرود پس باعتبار روح مجردش حدوث ذاتی دارد نه زمانی زیرا که در آن مرتبه زمانی نبوده که بر او سبقت داشته باشد لکن باعتبار جسد شریفش هم حدوث زمانی دارد و هم حدوث ذاتی زیرا که هر شیئی مادی مسبوق بماده و مدت است.

خلاصه حکماء الهیین گویند نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم از حیث تمام صفات و کمالات مظهر و نماینده صفات جلال و جمال ذو الجلال بوده مگر در دو جهت یکی وجوب وجود و دیگر قدم ذاتی و گویند (قوسین) در آیه اشاره بهمین دو مرتبه است که دوری حضرتش را از خدا تشبیه بدو قوس یعنی بود مرتبه نموده خدای تعالی واجب الوجود و محمد صلی الله علیه و اله و سلم ممکن الوجود است خدای تعالی قدیم ذاتی و محمد حادث ذاتی است لکن از حیث صفات مظهر و نماینده تمام صفات جلال و جمال الهی است که وجود شریفش آینه مانند در مقابل شمس وجود نماینده گی می دهد.

ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى دَلَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي آيَاتٍ يُرْوَدُ غَارُشَ دَيْدَةٍ بَدْرُوعٍ نَكَّغَتْ مِنْهَا آيَةَ تَوَانِ اسْتِفَادَةَ نَمُوْدٍ كِهْ مَرَجِعْ ضَمَائِرْ فِي آيَاتِ بَالَا خُدَا اسْتِ نِهْ جَبْرَائِلْ زِيْرَا

صفحه : ۳۷۶

بدلیل اجماع مسلمین و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هنگام وحی جبرئیل را بچشم سر بصورت نیکو میدید و بگوش حسی آیات را میشنید و در اینکه آیه دیدن را نسبت بقلب محمد «ص» میدهد شاید الف و لام (الفؤاد) الف و لام عهد باشد یعنی دل محمد «ص» آنچه دید خطا و دروغ نبود عین واقع و حقیقت را مشاهده مینمود.

و ممکن است الف و لام جنس باشد که بطور کلی آنچه را که انسان بدل و قلب ادراک مینماید و بوجدان سری و باطن درک میکند خطا در آن نیست زیرا که در حواس ظاهره مثل دیدن بچشم شنیدن بگوش خطا بسیار است لکن در وجدانیا خطا راه ندارد و پیغمبر اکرم «ص» از راه سر و قلب منور در گرفته بنور توحید چنان بقرب معنوی نه حسی بخدا نزدیک گردید که بدون واسطه ملک علوم لدنی بقلب مبارکش ریزش مینمود.

از ابن عباس روایت میکنند که محمد صلی الله علیه و اله و سلم خدا را بقلب دید نه بچشم و نیز محمد حنیفه از پدر بزرگوارش (ع) چنین نقل میکند که حضرت رسول (ص) (بعین الیقین) خدای خود را از آیات روشن و بوسیله آنچه مشاهده نموده بود شناخت اگر چه قبلا هم عالم بود.

لکن اینکه رؤیت آیات برای اطمینان قلب مبارکش بود نظیر قول ابراهیم که وقتی گفت (رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي) بوی خطاب شد (أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي) و در منهج الصادقین از ابو سعید خدری روایت میکند که در پاسخ سؤال از حضرت رسول «ص» از قوله تعالی (مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى) فرمود (رایت نورا) و اینکه روایت را از عکرمه و مجاهد نیز نقل میکنند.

و میتوان فقرات اینکه آیات را شاهد بر اینکه توجیه گرفت یکی (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى) چون برهان عقلی و نقلی ثابت گردیده که پیغمبر خاتم (ص) از حیث مرتبه و مقام اول ما خلق الله بشمار میرود چگونه میشود تصور نمود که

صفحه : ۳۷۷

شاگرد جبرئیل «ع» باشد و از جبرئیل علم بیاموزد و اینکه بتوسط جبرئیل «ع» قرآن بر وی فرود می آمد باعتبار مرتبه حس و جسم مبارکش بوده نه باعتبار روح مقدسش و ظاهرا اینکه آیات در مقام فضائل روح شریفش برآمده نه باعتبار مقام حسی او. و دیگر قوله تعالی (وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ بِنَا بَرِئِلِ بْنِ مَرْيَمَ) جبرئیل باشد بایستی بگوئیم مقام جبرئیل فوق مقام محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است با اینکه چنین نیست.

و نیز قوله تعالی (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) مشعر بر اینکه است که مرجع تمام ضمائر خدا است که بعدش مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وحی نمود زیرا که آیات در یک سیاق است و میتوان از آن استخراج نمود که وقتی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمقام قرب رسید حق تعالی بدون واسطه ملک بقلب رسولش وحی نمود بلکه توان گفت شاید با او تکلم کرده باشد چنانچه با موسی (ع) تکلم نمود.

پس از اینکه بیانات خواهید فهمید که بهترین توجیحات توجیه دوم است که از تفسیر علی بن ابراهیم قمی و دیگران در بالا- نقل نمودیم.

(وَاللَّهُ عَالِمُ بَأْسَرَارِ كَلَامِهِ) أَفْتَمَارُ وَنَهْ عَلِيٍّ مَا يَرَىٰ أَيَا إِنَّكَ مَرْدَمٌ فِي بَارِهِ أَنْجَه رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ آيَاتِ بَرُورِدِ كَارِشِ بَعِيَانِ دِيدِ مَجَادَلِهِ مِيَكْنَنْدِ.

شاید (ماء) موصوله با صله اش اشاره باشد بر آنچه پیمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آیات ظاهر و روشن حق تعالی بچشم دل دید و (ماء) استفهامیه در موقع تعجب در مقام اینکه باشد که آنچه مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دید و خبر داد بچشم دلش و وجدان قلبی خود بوده و چون امور وجدانی شک بردار نیست و جدال و شک در آن راه ندارد چگونه کفار در باره وحی و امور وجدانی در مقام مجادله و تکذیب رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خدای تعالی برمیآیند.

صفحه : ۳۷۸

و شاید مقصود از (علی ما یرى) جبرئیل باشد که حضرتش خبر داد که در شب معراج جبرئیل را بصورت اصلی دیدم و در اینکه قسم از رؤیت کفار با او مجادله و انکار مینمودند.

و چون (علی) در جمله (علی ما یرى) متضمن علو و برتری و غلبه است غرض کفار از اینکه مجادله و انکار علو و برتری بر مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود که باین کار بروی غالب گردند و بگمان فاسد خودشان نور خدا را توانند خاموش گردانند غافل از اینکه (وَاللَّهُ مَتَمُّ نُوْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرِيْنَ) لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى وَ بِحَقِيْقَتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دفعه دیگر او را دید نزد سدره المنتهی که در آنجا بهشتی است که مأوی و جایگاه مؤمنین و پرهیزکاران خواهد بود بنا بر اینکه مقصود از رؤیت قرب معنوی و دیدن چشم دل باشد (المنتهی) اشاره بمنتهی درجه قرب معنوی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که برای موجود ممکن فوق آن مقام و رتبه ای متصور نخواهد بود.

و بنا بر اینکه مقصود از رؤیت، رؤیت بچشم سر باشد چنین میشود که دفعه دیگر مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جبرئیل را نزد سدره المنتهی که در آنجا بهشت موعود است بچشم دید چنانچه در احادیث رسیده که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شب معراج دو مرتبه جبرئیل را بچشم سر دید و از حضرتش چنین نقل میکنند که فرموده جبرئیل را در سدره المنتهی دیدم و عظمت و بزرگی او طوری بود که تمام سدره المنتهی را فرا گرفته بود.

و در اینکه سدره المنتهی چیست روایاتی رسیده و از علماء در باره آن بیاناتی شده.

بروایت ابو هریره حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده چون در شب معراج مرا با آسمان بردند و بسدره رسیدم گفتند اینجا جای هر کس از امت تو است که بر سنت تو

صفحه : ۳۷۹

قیام نماید و در اینجا چهار جوی دیدم که از زیر آن آب بیرون میآید و شاید همین باشد مقصود از قوله تعالی در سوره مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

اللّه علیه و اله و سلّم که فرموده:

(أَنهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ) تا قوله تعالی (مِنْ عَسَلٍ مُصَيَّفٍ) یکی آب تازه پاک و دیگر از شیر و دیگر از خمر و دیگری از غسل تصفیه شده و در آنجا درختی بود که سوار تندرو هفتاد سال در سایه آن می‌رود.

و بروایت طبرسی از حضرت رسول «ص» است که فرموده در آنجا درختی دیدم که در هر برگ آن از آن ملکی ایستاده و خدا را تسبیح و ستایش میکند.

و بروایت ابو هریره فرموده آن درخت از نور کبریاء الهی پوشیده شده بود و حسن و نصارت آن درخت بطوری بود که وصف کننده گان از وصف آن عاجز باشند.

راجع بمعراج بعضی از جماعت مسلمین از حکماء و نیز جماعتی از تذکره نویسان چنین گمان کرده‌اند که روح رسول اکرم صلی اللّه علیه و اله و سلّم باآسمانها رفت نه جسم طبیعی او لکن آنچه از آیات قرآنی و احادیث بطور تواتر بما رسیده و محققین و دانشمندان اسلامی پذیرفته‌اند همانست که حضرتش با همین جسم طبیعی باآسمانها صعود کرده و تمام پیمبران گذشته را ملاقات نموده و با آنان سخن گفته و به سدره المنتهی رسیده و خدا بطریق وحی با او تکلم نموده و وقتی برگشت هنوز چفت درب خانه‌اش که موقع رفتن باز کرده بود تکان می‌خورد.

و چون اینکه مطلب امری است ممکن و دلیلی بر محالیت آن نداریم و مخبر صادق خبر بوقوع آن داده ما قبول میکنیم و بآن ایمان داریم بلکه اگر بخواهیم معراج جسمانی را تطبیق کنیم با کشفیات امروزه که بعضی از اسرار طبیعت آشکار گردیده از قبیل قوه جاذبه که گویند سرتاسر موجودات را گرفته و قوه مغناطیسیه که اندازه‌ای از آن در هر بشری موجود است گوئیم اینکه قوای طبیعی چنان در وجود شریفش قوی بوده که توانسته جسم ثقیل خود را با سرعتی سریعتر از سرعت نور حرکت دهد و محالی بنظر نیاید.

صفحه : ۳۸۰

و اینکه توجیه بنا بر اینکه است که ما روح مجردی قائل نباشیم لکن بنا بر اینکه روح انسان را مجرد بدانیم و تصدیق نمائیم که روح محمّد صلی اللّه علیه و اله و سلّم در اعلا-درجه تجرد بوده بلکه اول ما خلق اللّه و موازی عقل کل بشمار آریم تصدیق بمعراج جسمانی آن حضرت برای ما خیلی آسان می‌گردد زیرا چنین روحی قوت اراده او طوری است که بخواست خدا تواند با سرعت شدیدی جسم خود را باطراف عالم گردش دهد و عجائب خلقت را بعیان مشاهده نماید بدون آنکه برای او زحمتی پدید گردد زیرا که جسم آلتی است برای روح و باراده روح حرکت میکند.

سؤال

وحی به پیمبران چگونه میرسد!

پاسخ

۱- رأی بعض متکلمین که بوجود مجردی غیر از خدا قائل نیستند اینست که در طریق وحی گویند جبرئیل «ع» که او را فرشته وحی نامند چون فرشتگان جسم لطیفند بصورت مادی جسمانی نزد رسول اکرم صلی اللّه علیه و اله و سلّم متشکل میگردید و از مرتبه خود باذن خالق متعال فرود می‌آمد و الفاظ و آیات قرآنی را بر حضرتش قرائت مینمود و بر باقی پیمبران نیز بهمین طریق.

۲- رأی بعض حکماء بر اینکه است که مقصود از جبرئیل حامل وحی عقل فعال است که او را در سلسله عقول عقل دهم میدانند و گویند عقل پیمبر چون در مرتبه صعود متصل بعقل فعال گردیده از آنجا وحی بر وی فرود می‌آید. حکماء و دانشمندان گویند عقل انسانی در مقام صعود چهار مرتبه دارد:

اول- عقل هیولایی و آن همان قوه و استعدادی است که در اوائل خلقت خدای متعال در بشر قرار داده که بآن مستعد و قابل استکمال است.

دوم- عقل بالملکه که پس از تحصیل مقداری از تحصیل کمالات نصیب وی گردیده مثل ملکات حمیده و علوم حقیقه.

سوم- عقل بالفعل و آن وقتی است که بالفعل کمالاتی در وی موجود گردد

صفحه : ۳۸۱

مثل ملکه اجتهاد و استنباط احکام یا علوم دیگر یا اوصاف حمیده مثل ملکه حکمت، شجاعت، عفت، عدالت که از اینکه علوم و ملکات تعبیر به قوه قدسیه مینمایند چهارم- عقل مستفاد و آن وقتی تحقق پذیرد که عقل انسانی کاملاً مرتبط گردیده بعقول کلیه و از آنجا اخذ علوم و معارف نماید و تا اینجا عقل نظری منتهی میگردد و تمام کمالات علمی در آن بالفعل حاصل میگردد اگر چه بین واجدین آن نیز از حیث درجات تفاوت بسیار خواهد بود لکن اصلش همین است.

اینکه است که محققین از حکماء و عرفاء گویند نبی انسانی است که در مرتبه عقل نظری و عقل علمی در منتهی درجه کمال رسیده باشد بعقل نظری مرتبط بعالم روحانین گردیده و انوار قدس الهی را مشاهده مینماید و بسبب اتصال او بعالم ربوبی علوم و معارف بقلب او ریزش مینماید و تجلیات انوار الهی را معاینه مینماید.

و بطریق عقل عملی که وقتی قوای نفسانی آدمی در عمل کامل گردیده نفس از مرتبه خود صعود مینماید و مرتبط میگردد بعالم علویین و باذن خدا در مواد موجودات متصرف میگردد و چون قوای روحانی رسول صلی الله علیه و اله و سلم مرتبط گردیده بعالم مجردات اینکه است که بعقل مجردش ملائکه را بچشم سر بصورت مناسب مینگرد و بگوش مجردش آواز ملک وحی را میشنود زیرا که تمام قوای ظاهره و باطنه نبی مرسل در گرفته بنور توحید است و بقوت نفس شریفش در مواد موجودات متصرف میگردد و باذن خدا بهر صورتی که خواهد در می‌آورد و باین طریق میتوان جمع نمود بین آیات قرآن و احادیث زیرا قوله تعالی (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدَهُ مَا أَوْحَىٰ) شاید اشاره باین باشد که خدای متعال بدون توسط ملک برسول خود وحی فرستاد و اینکه نیست مگر بآن ارتباط کاملی که حضرتش بمقام روحانین داشته.

و نیز در آیات دیگر چنانچه استظهار نمودیم مثل آیه سوم:

(إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) و آیات دیگر که بعضی نسبت بجبرئیل

صفحه : ۳۸۲

داده‌اند و بعضی بخدای تعالی و هر یک باعتباری صحیح است.

و تحقیق اینکه است چه بگوئیم وحی بتوسط فرشته وحی فرود می‌آید یا بدون واسطه اصل مطلب یکی است که روح نبی بآن ارتباط کاملی که بعالم (ما فوق الطبیعه) پیدا نموده علوم و معارف از مبدء تجلیات انوار الوهیت بقلب مبارکش القاء میگردد و فرشته وحی که عبارت از ظهور تجلیات انوار احدیت است بقلب نبی مرسل تظاهر مینماید و در مرتبه نفس و قوای نفسانی او نیز بصورت مناسب بظاهر پیدایش نموده و القاء وحی میکند.

مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَعْنَى لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (زاغ) در لغت بمعنی میل کردن است یعنی با اینهمه عجائب صنع عالم خلقت

و غرائب عالم ملکوت و احاطه بعالم جبروت که در طریق سیر نوردی بجانب محبوب مشاهده مینمود بآن متانت و استقامت و علو همت با آنکه همه موجودات را در زیر پای خود مشاهده مینمود و ازلیت و ابدیت را در شعاع نور احدیت با هم میدید طرفه العینی باین طرف و آن طرف میل نمود فانی در حق و محو در در وجود ازلی بود و در حدیث دارد که حضرتش در شب معراج هر یک از پیمبران را در مقام خودشان ملاقات نمود و با آنها سخن گفت و نیز تمام عوالم خلقت را با هم مشاهده نمود و دانست جهنم و جهنمیان کیانند و نیز بهشت و بهشتیان کدامند و تمام آنها را بچشم دید با آنکه بسیاری از بهشتیان و جهنمیان هنوز در عالم طبیعت پیدایش ننموده بودند.

آری آن روح پاک محمد صلی الله علیه و اله و سلم بود که بهمه آنها احاطه نموده و هر یک را بجای خود دید با اینحال بر هیچ ذره‌ای از ذرات نظر نیفکند و دیده دل او جز بمشاهده جمال الهی بچپ و راست التفات نمود و در (مقعد صدق عند ملیک مقتدر) ثابت قدم بود.

(و ما طغی) و از آن حدی که برای وی تعیین شده بود تجاوز نمود.

صفحه : ۳۸۳

شاید مقصود آن حد امکانی است که ممکن هر قدر دارای علو مقام گردد ممکن نیست از حد امکان تجاوز نماید و واجب گردد لکن چنانچه از طریق عمل و نقل ثابت گردیده که پیمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم در مرتبه شرافت و احاطه اول تجلی نور اعظم و در مرتبه عقل اول ظهور عقل بلکه خود عقل اول است که تمامی موجودات ممکنات در مرتبه نازل او میباشند.

(لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) شاید (من آیات) (من) بیانیه باشد یعنی پیمبر اکرم «ص» در شب معراج آیات بزرگ الهی را مشاهده نمود و شاید (من) تبعیضیه باشد یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم بعض آیات عظمت و کبریایی را دید مثل اینکه جبرئیل را بصورت اصلی خود مشاهده نمود و نیز بهشت و جهنم و انواع و اقسام ملائکه و روحانین را بیان دید.

خلاصه در شب معراج چنانچه از احادیث استفاده میشود عالم ملک و ملکوت را بر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ارائه دادند و شاید در تمام اوقات چنین بوده کسی که در اینکه آیات اندکی تدبیر نماید بذره‌ای از فضائل بی‌انتهای پیمبر خاتم (ص) مطلع میگردد بین چقدر فرق است بین سید و رسول ما محمد «ص» و پیمبر اولو العزم موسی بن عمران (ع) که با آن مقام رسالتی که داشت بیک تجلی ربانی کوه مندک شد و نزدیک بود جبل انیت او نیز مضمحل گردد و تاب تجلی حقانی را نیاورده غش نمود.

لکن سید ما چنانچه همین آیات ارائه میدهد در شب معراج از (قاب و قوسین) گذشت و از (سدره المنتهی) بمقام (او ادنی) رسید و آنجا سراسر گیتی را زیر پا آورد و جهان و جهانیان در آینه روحش جلوه گر گردیدند و پرده طبیعت از پیش نظرش برداشته شد و در شعاع نور فیض منبسط ازلی زمان و زمانیات و مکان و مکانیات و اول و آخر را با هم در یک جا نگریست (و اوحی الی عبده ما اوحی) وقتی باین مقام رسید وحی شد باو آنچه باید وحی شود.

(و بجنه الماوی) رسید و از افلاک و مراتب خلقت بالا رفت و هر یک از

صفحه : ۳۸۴

پیمبران را در محل اقامت گاهشان ملاقات نمود و با آنان سخن گفت و جهنم و جهنمیان و بهشت و بهشتیان را بچشم مشاهده نمود با آنکه بسیاری از آنها هنوز در عالم طبیعت ظهور و بروز ننموده بودند همه چیز در آینه قلبش هویدا گردید.

چه متانت و استقامت و قلب قوی خواهد که در چنین وهله‌ای خود را نبازد و بچپ و راست نظر نیفکند و زیر پای خود عالم هستی و گیتی پهناور عالم ممکنات را بنگرد و بآن التفاتی ننماید فقط ببالای خود نگاه کند که عظمت خالق را ببیند.

آری بایستی چنین باشد روح نیرومند و بزرگی (روح محمد «ص») که تا قیامت برهنمایی خلق فرمان دارد بایستی بر جسمش غالب باشد بلکه باید بر تمام جهانیان استیلاء و برتری داشته باشد و اول و آخر را با هم بیند و گر نه لایق پیشوایی کافه خلق نباشد. چگونه روح پاک محمد «ص» چنین نباشد در صورتی که وجود مبارکش (تحت الشعاع) نور احدی و محل جلوه گاه مقام ربوبی و اول ما خلق الله بشمار میرود و تمام کائنات تحت الشعاع نور وجودش و تحت احاطه جلوه نورانی او واقعند و بتوسط وجود او از حق تعالی فیض وجود میگیرند حدیث قدسی

(لولا لما خلقت الافلاك)

شاهد بر اینکه است.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ در اینکه (لات و العزى و مناة) سه بت بزرگ بودند که در زمان جاهلیت اعراب آنها را پرستش می نمودند و بوجود مبارک رسول هاشمی صلی الله علیه و اله و سلم آنان اعدام گردیدند حرفی نیست لکن در اینکه چه قسم بتی بودند از مفسرین گفتاری نقل گردیده.

۱- بعضی گفته اند (لات) تانیث الله است مثل عمر و عمره عباس و عباسیه زیرا که مشرکین گمان میکردند که بتها مؤنث اند اینکه بود که (اللوات) را

صفحه : ۳۸۵

تأنیث (الله) آورده اند و العزى را مؤنث (اعزى) بمعنی عزیز میدانستند (ابو الفتوح) ۲- (العزى) درختی بود که عطفان و مشرکین آن را می پرستیدند در زمانی که اسلام قدرت گرفت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم خالد بن ولید را فرستاد و آن درخت را قطع نمود خالد وقتی آن درخت را قطع نمود از میان آن شیطانهای یرون آمد که موی خود را پراکنده نموده بود و بر صورت فرو ریخته و دست خود را بر سرش نهاده و مردم را بعبادت آن درخت میخواند خالد شمشیر بر او زد و او را کشت پس از آن اینکه شعر را انشاد نمود:

يا عزّ كفرانك لا سبحانهك

أني رأيت الله قد اهانك

پس از آن برگشت و حکایت را بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت فرمود (تلك العزى) اینکه شیطان بود و دیگر هرگز کسی وی را عبادت نخواهد نمود.

و (منات) سنگی بود که طائفه (هزایل) و (خزانه) وی را پرستش مینمودند و بروایت ابن عباس آن بت طائفه (ثقیف) بود که گرد آن طواف میکردند یا بتی بود که (بنو کعب) آن را عبادت میکردند و آن فعله مأخوذ از مناة بمعنی (قطعه و اراقه) و آن سنگ باین اسم نامیده شده برای آنکه نساك در زیر آن ذبح و قربانی مینمودند و برای تبرک خون آن را آنجا میریختند و منات را تأنیث (المنان) که اسمی از اسماء الحسنی الهی است قرار دادند.

و گویند (منات مأخوذ از (نوء) می باشد و باین نام خوانده شده زیرا که کفار در زیر آن طلب باران مینمودند خلاصه اینکه سه بت از سنگ بود که در کعبه گذارده بودند و آنها را میپرستیدند. (منهج الصادقین) (راغب) گفته (اللوات) و (العزى) دو بتند و اصل اللوات الله است و هاء را از آن حذف نمودند و بجای آن تاء زیاد نمودند و آن را مؤنث نمودند (تنبیها علی قصوره) برای اینکه دانسته شود که آنها در مرتبه حق تعالی نیستند و بگمان آنان عبادت آنها سبب تقرب آنها میشود بخدا. پایان

صفحه : ۳۸۶

خلاصه چون مشرکین بتها و نیز ملائکه را دختران خدا مینامیدند اینکه بود که آیه در مقام توییخ آنان بهمزه استفهامی که در موقع انکار می‌آوردند بمشرکین خطاب سرزنش آمیز مینماید که آیا چنین مقام و رتبه‌ای که خدا بمحمد صلی الله علیه و اله و سلم داد که او را از (سدره المنتهی) گذرانید و بقاب قوسین او ادنی بالا برد و روح پاک آن سرور را جلوه گاه فیض منبسط خود گردانید و عالم خلقت را باو ارائه داد خدایان شما چنین مقام و رتبه‌ای بشما توانند داد.

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى أَيَا شما دارای فرزندان پسر باشید و از برای خدا دختران اینجا نیز همزه استفهامی در مقام توییخ و سرزنش آنها است که اینکه قسمت ناروایی است که از روی جهالت و ظلم میکنید زیرا پسر که بنظر شما شریف تر از دختر است نسبت بخود میدهد و ملائکه را بنام دختران نسبت بخدا میدهد.

إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ إِنَّكُمْ بتهایی را که شما پرستش مینمائید و برای آنان مقامی و مرتبه‌ای قائل میباشید اینان فقط اسم بلا مسمی میباشند خالی از حقیقت و جمادی بیش نیستند هیچ قدرت و سلطنتی برای آنها نیست و شما از روی جهالت و نفهمی و هوای نفسانی چنین گمان میکنید که از اینکه بتها کاری ساخته می‌گردد و عبادت آنها بحق تعالی تقرب می‌جوئید.

واقعا بسیار جای تعجب است چگونه انسان که دعوی عقل و دانش میکند و خود را اشرف موجودات میدانند بجمادی که ساخته شده دست بشری است سر فرود می‌آورد و از آن حاجت میطلبد و بدون دلیل و مدرکی برای آن قدر و منزلتی قائل می‌گردد و آنان را واسطه بین خود و خدا می‌پندارد چنانچه در قرآن مجید حکایه از آنها فرموده (ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)

صفحه : ۳۸۷

و اینکه را ندانسته که طریق تحصیل قرب بخدا چنین نیست که اینان گمان نموده‌اند بلکه کسی که دل و قلب خود را از آلودگیها و قذارات طبیعی و اخلاقی تصفیه نماید و مطیع سفرای الهی و امر حق تعالی گردد و محبت او را در قلب خود پیروراند از هر چیزی بخدا نزدیکتر می‌گردد و دیگر در فیض گرفتن محتاج بشفیع و واسطه نمیباشد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى أُمٌ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمْنَى فَلَئِنَّ الْأَخِرَّةُ وَالْأُولَى شاید آیه اشاره باین باشد که پس از آنکه بتوسط پیمبران طریق قرب شما بخدا واضح گردید و راه هدایت خود را یافتید بایستی برای تعالی و ترقی قدم پشت قدم اولیاء الهی و پیشوایان بشری بگذارید و بمطلوب خود نائل گردید نه اینکه جمادی را پیوسته اعم از اینکه بتهای مشرکین باشند یا بت نفس یا پول و اسکناس یا طلا و نقره یا هوای و خواهش‌های نفسانی قوله تعالی (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) و از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکنند که فرموده

(شَرَّ الِه يعبده في الارض الهوى)

و باین عمل سیر قهقرایی نموده تا آنکه بجایی رسید که در باره شما صادق آید (صُمُّ بَكُم عُمَى فَهَم لَا يَعْقُلُونَ) آری محبت دنیا انسان را از شنیدن کلام حق تعالی کر و از گفتن آن گنگ و از دیدن آیات الهی کور میگرداند.

(أُمٌ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمْنَى فَلَئِنَّ الْأَخِرَّةُ وَالْأُولَى) آیا مشرکین چنین گمان میکنند که اینکه بتها قدرت و توانایی دارند که آنان را بآرزوهای خودشان برسانند و خواهشهای آنان را بپذیرند در صورتی که چنین نیست اینها ناچیز و فانی بالذاتند و در وجود و بقاء محتاج بخدا میباشند نه فقط بتها چنینند بلکه تمام اجزاء کائنات همه فقیرند هم در وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود و غنی مطلق اند شما دنیا بخواهید یا آخرت بایستی دست نیازمندی بسوی بینای مطلق دراز نموده و از او فیض بطلبید.

آری انسان بفطرت اولیه خود آرزوی کمال بقاء و سعادت و تقرب بمبدء در

صفحه : ۳۸۸

دل خود میپروراند و چون دست قدرت ازلی در دل هر موجودی گذارده که کوشش میکند بکمال لایق بخود برسد و بشر که اشرف موجودات بشمار میرود و تمام موجودات نسبت باو پست و بی‌مقدار مینماید بلکه اکثر موجودات برای بقاء و انتفاع او خلق شده‌اند اولی باین است که بکمال لایق خود برسد لکن از روی جهل و بیخردی بجمادی تمسک مینماید که بتوسط آن بآرزوی خود نائل گردد.

و نمیداند وقتی بکمال انسانیت میرسد که موجودات را آینه مانند در مقابل شمس وجود نماینده وجود و قدرت و علم و حکمت ازلی و همه را مسخر امر او و مظهر و نماینده صفات ذو الجلال بیند و مبدء آفرینش را بنده گی و ستایش نماید.

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (۲۶) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى (۲۷) وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى (۳۰)

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱) الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَايِرَ الْأَيْمَنِ وَ الْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أُمَّهَاتِكُمْ فِي بُطُونٍ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (۳۲) أَمْ فَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳) وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَ أَكْدَى (۳۴) أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى (۳۵) أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۶) وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (۳۷) أَلَا تَرَى وَازِرَةً وَ زَرَ أُخْرَى (۳۸)

صفحه : ۳۸۹

ترجمه

چه بسیار از فرشتگان آسمانها که شفاعت آنان برای احدی سودمند نخواهد بود (۲۶) مگر برای کسی که در شفاعت خدا بآنها اذن بدهد و راضی باشد و بپسندد (۲۷)

محققا کسانی که بآخرت ایمان نمیآورند هر آینه ملائکه را بنام زنها مینامند (۲۸)

در صورتی که در اینکه اسم گذاری برای آنان علمی نیست و آنها پیروی نمیکنند مگر گمان و ظن خود را (یعنی از روی سلیقه خود چنین نامگذاری میکنند) و ظن و گمان (انسان را) از حق و حقیقت بیناز نخواهد گردانید (۲۹)

ای محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم رو بگردان از آنها و دوری کن از کسی که از یاد ما (خدا) اعراض میکند و نمیخواهد مگر زندگانی دنیا را (۳۰)

و منتهی درجه علم آنها همین طلب نمودن و خواستن دنیا است محققا پروردگار تو عالم تر است از تو بکسی که از طریق هدایت او گمراه گردیده و کسی که بطریق هدایت او راه یافته (۳۱)

و برای خدا و

صفحه : ۳۹۰

مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و جزاء و پاداش خواهد داد کسانی را که عمل بد و زشت نموده‌اند و پاداش (خبر) دهد کسانی را که (بعمل نیک) نیکویی کرده‌اند (۳۲)

کسانی که از گناهان بزرگ (کبیره) خودداری و اجتناب مینمایند مگر گناه کوچک (که گاهی مرتکب میگردند) بدرستی که مغفرت پروردگار تو (برای چنین کسانی) وسیع است و او بشما از خود شما عالم‌تر است آن وقتی که شما را از زمین آفرید و آن وقتی که جنین (طفل) بودید در شکمهای مادران خود (بشما عالم بود) نفوس خود را پاک و مهذب نشمارید خداوند عالم‌تر است بکسی که پرهیزکار گردیده (۳۴)

(ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم) آیا دیدی آن کسی را که (از حق تعالی) اعراض نمود (۳۵) و اندکی از مال خود را انفاق کرد و عطا را برید (بخل ورزید)

آیا او عالم بغیب است و می‌بیند (۳۶)

آیا خبر دار نگردید بآنچه در صحف موسی (ع)

و آنچه در صحف ابراهیم (ع) (۳۷) آن کسی که وفا نمود (بآنچه که بآن مأمور گردیده بود) (۳۸) در صحف موسی و ابراهیم (ع) (چنین است) که برنمیدارد هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را (۳۹)

توضیح آیات

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ) جمله خبریه و برای کثرت آورند و مبتداء و خبرش که (لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا) میباشد اشاره است به اینکه اگر بسیاری از ملائکه آسمانها با آن عظمت و قدرت و شأن شفیع شما مشرکین گردند بدون اذن خدا شفاعت آنها قبول نخواهد گردید مگر خدا اذن بدهد که شفاعت کنند

صفحه : ۳۹۱

در باره کسی که بخواهد و از وی خوشنود باشد.

پس وقتی شفاعت جماعت ملائکه در باره شما مشرکین که شریف‌تر از شما می‌باشند بفرض اینکه در باره شما در مقام شفاعت باشند فائده نمی‌بخشد چه گمان میکنید در باره بتهایی که جمادی بیش نیستند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسِيئُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى كَسَانِي كَمَا إِيْمَانِ بآخِرَتِ نَدَارِنْدَ مَلَائِكَةَ رَا دَخْتِرَانِ خَدَا مِيْنَامِنْدَ وَ شَايِدِ نَظَرِ بَهْ اَيْنِكِهْ بَرَأْيِ فَاَسْدِ خُودِ مَلَائِكَةَ رَا دَخْتِرَانِ خَدَا مِيْدَانِنْدَ وَ كُوَيْنِدِ مَلَائِكَةَ (بنات الله) ميباشند اميد شفاعت بآنان دارند.

وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا مشرکین ملائکه را انثی و دختران خدا نامند در صورتی که هیچ علم و دانشی بآنچه گویند ندارند بوهم و گمان خود چنین تصور مینمایند اشاره باین است که در معارف و اصول دیانات گمان و وهم و مظنه کافی نخواهد بود زیرا که شناختن حقائق بایستی از روی علم و دلیل عقلی یقینی انجام گیرد و همین طوری که عوالم وجود سه مرتبه دارد عالم طبیعی، عالم عقلی، عالم الهی مبدء متعال بازاء اینکه سه مرتبه در نفس انسان که مجموعه و نماینده عالم کبیر است نیز سه نحو ادراک گماشته حس مشترک، قوه واهمه، قوه عاقله، که بهر یک از اینکه سه قوه درک عالمی که

مناسب وی است مینماید.

اینکه است که برای ادراک عالم طبیعی در باطن انسان قوه‌ای نهاده که آن را (حس مشترک) نامند و آن منشأ ادراک قوای ظاهری پنجگانه: دیدن، شنیدن بو کردن، چشیدن لمس نمودن میباشد.

قوای پنج گانه منطوی در باطن انسان ۱- (حس مشترک) ۲- (قوه واهمه) ۳- (قوه خیال) ۴- (قوه حافظه) ۵- (قوه متصرفه). (حس مشترک) قوه‌ایست در مقدم دماغ که ادراک قوای پنجگانه ظاهری

صفحه: ۳۹۲

بعده وی است و آن را نبطاسیا نیز گویند و خزینه حفظ مدرکات آن قوه خیال است.

و مدارک معانی جزئیة قوه واهمه است و خزینه آن قوه حافظه که آن را ذاکره نیز نامند، قوه متصرفه باعتبار استخدام نفس ناطقه آن را متفکره نامند و باعتبار استخدام قوه واهمه آن را متخیله گویند و عملش ترکیب و تفصیل صور جزئیة است و غیر از قوه متصرفه و قوه عاقله در باقی قوی ظاهری و باطنی انسان یا حیوانات شرکت خواهد داشت.

قوه واهمه عملش بالاتر از آن سه قوه است زیرا که ادراک معانی جزئیة مندرجه در احساسات پنجگانه ظاهری بعده وی است لکن ادراک معانی کلیه در قوه او نیست، و قوه عاقله که قوه ششمی انسان محسوب میگردد و شأن او ادراک کلیات و واقعیات است انسان از حیوانات امتیاز یافته.

پس از بیان اینکه مقدمه گوئیم چون مدرک هر چیزی یعنی ادراک کننده بایستی از سنخ مدرک یعنی ادراک گردیده شده باشد و گر نه ادراک آن ممکن نخواهد بود اینکه است که بقوای ظاهری چون از سنخ طبیعیات است می‌توان علم یقینی بامور طبیعی مادی پیدا نمود لکن راجع بمعنویات و الهیات باید مدرک آن نیز از سنخ معنویات و مجردات باشد و گر نه ادراک تحقق نخواهد پذیرفت و کسانی که از طریق علوم طبیعی خواهند بمعنویات پی ببرند در اشتباهند مدرک مجرد باید مجرد و فوق عالم مادیات باشد.

خلاصه باید بقوه عاقله که مدرک کلیات است بطریق صحیح روی قانون منطقی پی بالهیات برده شود نه از راه مشاعر و قوای و همیه که فقط شأن ان ادراک امور طبیعی است اینکه است که کسانی که خواهند حقایق معنویه را از راه حس و بقوه واهمه ادراک نمایند چون قوه واهمه و خیال از سنخ حقایق معنویه نیستند آنان خطا میکنند و علم حقیقی برای آنها میسر نخواهد گردید بگمان و هم غیر حقیقت را حقیقت می‌پندارند اینکه است که میفرماید اینها علم بگفتارشان ندارند.

صفحه: ۳۹۳

خلاصه طریق شناختن حقایق و کلیات عقل است آنهم نه عقل مشوب بوهم بلکه عقل مجردی که از سر چشمه فیض حق تعالی قطره‌ای بآن افاضه شده و بعالم حقیقت پیوسته و از آنجا فیض میگیرد و چنین دانشی برای انسان میسر نمیگردد مگر وقتی که از طریق مجاهده و ریاضاتی که از طریق عقل و شرع مقرر گردیده مراتبی را طی نماید تا آنکه سرانجام بر قوای حسی و وهمی و هواهای نفسانی غالب گردد و آن روح پاک که از عالم روح کلی در ابتداء خلقت در باطن هر فردی از بشر بالقوه نهاده شده بفعلیت برسد آن وقت برای وی علم حقیقی وجدانی بمبدء و معاد خود میسر خواهد گردید لکن مادامی که نفس غالب بر انسان گردیده و امور طبیعی بر وی چیره شده پا از دایره و هم و ظن بالا نخواهد گذاشت.

و از اینکه آیه چنین استفاده میشود که ایمان تقلیدی چون ادراک واقعی نیست از نوع گمان و ظن محسوب میگردد نه علم و یقین زیرا که مدرک آن قوه واهمه یا عقل مشوب بوهم است.

بعض عرفاء گفته‌اند آیه در مقام اینکه است که سالکین الی الله و طالبین حق را تحریص نماید بر کوشش و اجتهاد در سیر الی الله تا آنکه منازل سفلیه را قطع نمایند و بمقامات عالیه برسند و بعین الجمع فائز گردند و در دریای توحید غرق شوند و بنور وحدت حقیقیه ذاتیه معانی مجردة را مشاهده نمایند.

(تفسیر روح البیان) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ خُطَابِ رَسُولِ أَكْرَمِ خُودِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَمُودَه كَهْ اَزْ مَرْدْمَانِي كَهْ تَمَامِ هَمِشَانِ هَمِينِ حَيَاتِ دُنْيَا وَ تَقْوِيَتِ قَوَايِ حَيَوَانِي اَسْتِ اَعْرَاضِ نَمَا وَ دَرِ مَقَامِ مَجَادَلَهْ وَ مِبَاحَثَهْ عِلْمِي بَا اَنَانِ رُو بَرُو مَشُو زِيْرَا كَهْ مَنْتَهِي دَرَجَهْ اَنَهَا دَرِ عِلْمِ وَ دَانَشِ هَمِينِ تَمْتَعَاتِ وَ حَظُوْظَاتِ طَبِيْعِي اَسْتِ وَ پَا اَزْ دَايِرَهْ مَحْسُوسَاتِ بَا لَا نَكْذَارْدَهْ اَنَدِ.

رأى بعضی بر اینکه است که اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شده زیرا که در اینجا

صفحه : ۳۹۴

به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امر فرموده که از کفار اعراض نما، و در سوره توبه امر بجهاد نموده «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» و اینکه دو امر بر خلاف یکدیگر است.

لکن ممکن است جمع بین اینکه دو آیه با نظائر آن که گفته شود آنجا که امر باعراض نموده راجع بمصاحبه یا منازعه یا اندرز و موعظه باشد که ای نبی رحمت خود را بزحمت مینداز و با آنهایی که خوی انسانیت از آنها گرفته شده مکالمه نکن که سودی ندارد و در چنین موردی فقط با شمشیر بایستی با آنها رو برو شوی نه با سخن رانی.

بعض دانشمندان حال افراد بشر را در قبول ایمان و تربیت تشبیه نموده‌اند بمریض که هر گاه مرض خفیف باشد و فرضاً بغذای مناسب رفع شود دیگر محتاج بدواء نیست مثل کسانی که بمجرد شنیدن کلمه حق قبول ایمان میکنند مانند بعضی از صحابه حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بعضی امراض محتاج است بدواء که اگر رفع شد دیگر محتاج بقطع و جراحی نیست مثل کسانی که بمحض شنیدن کلمه حق قبول نمیکنند که بایستی بتوسط مجادله و معجزات آنان را معالجه نمود و بقبول حق وادار گردانید و بعضی چنان مرض نفسانی آنها صعب العلاج گردیده که بایستی بتوسط جهاد و جنگ آنها را معالجه نمود.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ أَيْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون پروردگار تو عالم تر است از تو بکسانی که از طریق حق و حقیقت گمراه گردیده و قابل هدایت نیستند و نیز عالم تر است از تو بکسانی که لایق هدایتند و وظیفه تو فقط همین است که همه مردم را بطریق حق هدایت و رهنمایی نمایی تا حجت خدا بر خلق تمام شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ وَ مَخْصُوصِ بَخْدَا اَسْتِ اَنْجَهْ دَرِ اَسْمَانِهَا وَ اَنْجَهْ دَرِ زَمِينِ اَسْتِ تَا اَنَكَهْ

صفحه : ۳۹۵

مجازات نماید و پاداش دهد کسانی را که عمل بد نمودند و پاداش نیکو دهد نیکو کاران را.

از اینکه آیه مبارکه دو چیز توان استخراج نمود یکی گوشزد مشرکین نماید که تمام موجودات ملک خدا و در تصرف اویند. و دیگر از لام (لیجزی) که برای غایت و نتیجه عمل آرند چنین توان استفاده نمود که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که همه ملک خدا و بقدرت تامه مطلقه الهی از عدم و نیستی بوجود آمده و غایت و نتیجه آن پیدایش انسان و نفع بشر است که آدمی را از قوه بفعل و از نقص بکمال آرد و هر فردی را بکمال لایق بخود و بمنتهی درجه پاداش اعمال خود رساند (ان خیرا فخیرا و ان شررا فشررا) قوله تعالی (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) و نیز از لام (لیعبدون) در سوره و الذاریات آیه ۵۶ (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ

وَ الْإِنْسِ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) بضمیمه حدیث مشهور

(كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف)

از مجموع اینها چنین فهمیده میشود که غایت و نتیجه انسان و سعادت و فضیلت وی در معرفت مبدء و معاد و عبادت و بنده‌گی انجام می‌گیرد.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى سَخْنَانَ مَفْسَرِينَ فِي تَوْضِيحِ (الْلَمَمِ) رَاغِبٌ فِي مَفْرَدَاتٍ چنين گفته (الْلَمَمِ) مقاربه المعصية و يعبر به عن الصغيره و يقال فلان يفعل كذا اي حيناً بعد حين و كذلك قوله تعالى (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ) و هو من قولك الممت بكذا اي نزلت به و قاربت به من غير موقعة) پایان «۱»

۱- (اللمم) یعنی نزدیک شدن بمعصیت و آن بصغیره تعبیر شده مثل اینکه

صفحه : ۳۹۶

آیه اشاره به اینکه پس از آنکه نیکوکاران را وعده جزا و پاداش نیک میدهد باضافه تفضل دیگری نیز در باره آنان مینماید که آنهایی که از گناهان کبیره اجتناب نموده‌اند همان خود داری آنان از معاصی بزرگ سبب عفو و بخشش آنها می‌شود از گناهان کوچک که آن را گناه صغیره می‌نامند در صورتی که گاهی مرتکب گردیده‌اند و بحد اصرار نرسد که آن نیز کبیره می‌گردد.

سَخْنَانَ مَفْسَرِينَ در معنی (لمم) ۱- بقولی هر گناهی است که در قرآن حدی و عذابی برای آن تعیین نشده باشد.

۲- هر گناهی است که در ذهن آید و بمرتبه عمل نیاورد زیرا که (لمم) مشتق از (المام) و بمعنی فرود آمدن است.

۳- (لمم) هر گناهی است که عادت نشده باشد و گاهی بگاهی از شخص صادر گردد.

و در تعیین گناهان کبیره بین مفسرین اختلاف است بعضی هفت عدد و بعضی هفتاد و بعضی بیشتر و بعضی کمتر شماره نموده‌اند. برای توضیح اجمالی از بیان شیخ طبرسی که در سوره نساء در ذیل آیه ۳۱ (إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ الْخ) بیان نموده در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید:

(فاما تفسیر الكبائر الموبقه) که بر آن عقاب مرتب میگردد از آنچه در روایات رسیده پاره‌ای از آن را نقل مینمایم.

- گفته میشود فلانی گناه بگاهی فلان عملی میکند و همین است معنی قوله تعالی در وصف کسانی که از گناهان بزرگ و فحشاء اجتناب مینمایند مگر (لمم) و مثل اینکه است که بگویی بگناه بزرگ نزدیک کردیم لکن آن عمل واقع نگردد.

صفحه : ۳۹۷

عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل میکند که گفت عمرو بن عبید بصری آمد خدمت جعفر بن محمد علیه السلام چون سلام کرد و نشست آیه:

(الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ) را قرائت نمود و سکوت کرد حضرت از وی سؤال نمود که برای چه سکوت نمودی گفت میل دارم که گناهان کبیره را با دلیلش از کتاب الله (قرآن) بشناسم حضرت فرموده بزرگترین کبائر شرک بخدا است بدلیل قوله تعالی (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) «۱» و نیز فرموده: (مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ) «۲» و بعد از آن یأس از رحمت الله چنانچه فرموده: (لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) «۳» پس از آن امن از مکر الله زیرا که فرموده: (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ

اللَّهُ إِلَّا الْقَوْمَ الْخَاسِرُونَ» (۴) دیگر عقوق والدین زیرا که خدای تعالی عاق والدین را جبار و شقی نامیده در آنجا که فرموده (وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) «۵»

۱- سوره نساء آیه ۵۱ بدرستی خداوند نمی‌آمرزد کسی را که برای او شریک قرار دهد [.....] ۲- سوره مائده آیه ۷۶ خدا بهشت را حرام نموده بر کسی که برای خدا شریک آرد و جایگاه وی آتش است ۳- سوره یوسف ۸۷ از رحمت خدا مأیوس نمی‌گردند مگر جماعت کفار ۴- و از مکر و غضب خدا مطمئن نمی‌گردند مگر زینکاران سوره اعراف آیه ۹۷ ۵- سوره مریم آیه ۲۳ نقل کلام حضرت عیسی «ع» است که من بمادرم نیکی میکنم و خدا مرا جبار و شقی قرار نداده

صفحه : ۳۹۸

و دیگر قتل نفس بغیر حق که خداوند حرام گردانیده (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا) «۱» قذف محصنات زیرا در قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) «۲» خوردن مال یتیم عدوانا لقوله تعالی (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) «۳» و فرار از جهاد لقوله تعالی (وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئس المصير) «۴» خوردن ربا لقوله تعالی (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) «۵» و نیز فرموده: (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ) «۶» سحر لقوله تعالی (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ) «۷»

۱- سوره نساء آیه ۹۵ کسی که مؤمنی را عمدا بکشد جزای او جهنم و در آن جاویدان است ۲- سوره نور آیه ۲۳ کسانی که نسبت زنا میدهند بزنهاي مؤمنه عقیفه که بیخبرند در دنیا و آخرت لعنت گردیده شده‌اند و برای آنها است عذاب بزرگ ۳- آنهايي که مالهای اطفال یتیم را از روی ظلم و تعدی میخورند محققا در شکمهای خود آتش داخل میکنند و بزودی در می‌آیند در جهنم ۴- سوره انفال آیه ۱۶ کسی که در آن روز بگرداند پشت خود را مگر برای جنگ یا گردانیده باشد و رونده باشد بسوی گروه چنین کسی بازگشت نموده بغضب خدا و جایگاه وی جهنم است و بد بازگشتی است ۵- سوره بقره آیه ۲۷۶ کسانی که ربا میخورند آنها پیا نمی‌ایستند مگر مثل کسی که شیطان وی را مس نموده و دیوانه گردانیده ۶- آیه ۲۷۹ پس اگر (ربا را ترک) نمی‌کنید پس اعلام کنید بجنگ با خدا و رسولش ۷- سوره بقره آیه ۹۶ محققا دانستند (کسانی که سحر میکنند) که آنچه خریدند از سحر از آن در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند

صفحه : ۳۹۹

(۱۲) زنا لقوله تعالی (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا) «۱».

(۱۳) قسم دروغ خوردن بدلیل قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ آيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) «۲» (۱۴) خیانت نمودن بدلیل قوله تعالی (وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) «۳» (۱۵) ندادن زکاة واجب بدلیل قوله تعالی (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ) «۴» (۱۶) شهادت دادن دروغ و کتمان شهادت بدلیل قوله تعالی (وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ) «۵» (۱۷) شرب خمر نمودن زیرا که خداوند شراب خوردن را عدل و همدوش عبادت بتها قرار داده (۱۸) ترک نماز عمدا و ترک هر چیزی که خدای تعالی آن را واجب نموده زیرا که از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم نقل می‌کنند که فرموده هر کس نماز را عمدا ترک نماید از ذمه خدا و رسول بیزار شده.

۱- و کسی که (زنا کند) جزا و عقوبت را میباید و عذاب او در قیامت دو برابر میگردد و در جهنم مخلد خواهد بود و در آن خواری است سوره فرقان آیه ۶۸-۲ سوره آل عمران آیه ۷۱ محققا کسانی که عهد خدا و قسمهایشان را ببهای اندک میخرند آنها را در قیامت بهره‌ای نیست ۳- سوره آل عمران آیه ۱۵۵ کسی که خیانت کند در روز قیامت میاید با آنچه خیانت کرده [.....] ۴- سوره توبه در وصف مانعین زکاة که در قیامت مالی که زکاة داده نشده در جهنم گذاخته و بصورت و پهلو و پشت آنان گذاشته میشود ۵- سوره بقره کسی که در موقع شهادت دادن شهادت را مخفی گرداند قلبش گناه کار است.

صفحه : ۴۰۰

(۲۰) نقض عهد (۲۱) قطع رحم بدلیل قوله تعالی (أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) «۱» راوی گفت عمرو بیرون رفت در حالی که صدای گریه او بلند بود و می گفت هلاک گردید کسی که برای خود عمل نمود و با شما در فضل و علم مجادله و خصومت ورزید.

تا اینجا امام علیه السلام بیست و یک عدد از گناهان کبیره که در قرآن کریم وعده عذاب بر آن شده تعداد و شماره فرموده. و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که گناهان کبیره هفت عدد است:

۱- بزرگترین آنها شرک بخدا است.

۲- قتل نفس مؤمن. ۳- خوردن ربا. ۴- خوردن مال یتیم.

۵- نسبت زنا بزین محصنه. ۶- عاق والدین.

۷- فرار از جنگ کسی که خدا را ملاقات کند و از اینکه گناهان مبرا باشد با من در بحبوحه بهشت که در بهای آن از طلا ساخته شده ساکن گردد.

و سعید بن جبیر چنین روایت نموده که مردی از ابن عباس سؤال نمود که آیا کبائر هفت عدد است گفت به هفتصد نزدیکتر است تا بهفت مگر اینکه با استغفار کبیره‌ای نیست و یا اصرار صغیره‌ای نمیباشد. پایان این ربک واسع المغفرة هو أعلم بکم إذ أنشأکم من الأرض و إذ أنتم أجنه فی بطن أمهاتکم پس از آن در مقام بیان رحمت و اوصاف جلال خود برآمده و خطاب به پیمبر رحمتش نموده که مغفرت پروردگار تو بسیار وسیع است که صغائر را بترک کبائر می‌آمرزد و کبائر را نیز بتوبه می‌بخشد و علم ازلی او بهر چیزی احاطه نموده پیش از آنکه شما را از خاک بیافریند و آن وقتی که جنین و در شکم مادرهای خود

۱- آن کسانی که میشکنند آن عهدی را که خداوند در عالم ذر با آنها بسته و قطع میکنند آنچه را خداوند امر بوصل آن نموده و در روی زمین فساد میکنند بر آنها است دوری از رحمت خدا و بدی دار آخرت

صفحه : ۴۰۱

بودید در همه حال از حالات درونی و برونی شما آگاهست و ظاهر و باطن شما در علم حضوری او آشکار است.

آری در محل خود محقق گردیده که علم خدا بموجودات علم حضوری است یعنی اعیان موجودات هر یک بشخصه با خصوصیات فردی و لو موجود زمانی باشد ازلا و ابد در علم محیط الهی ظاهر و هویدا اند گذشته و حال و آینده نسبت بآن مرتبه یکسان است زیرا که تمام زمان و زمانیات نسبت باحاطه علمیه اوانی مینماید و تمام مکان و مکانیات نقطه‌ای جلوه مینماید و لو آنکه برای هر چیزی وقت معین و مکان مخصوصی تعیین گردیده.

اینکه است بیان قوله تعالی (هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ) که او عالم‌تر است بحالات شما از خود شما زیرا که علم او محیط بر تمام حالات شما است.

فَلَا تَزُكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى و چون چنین است عیوب خود را نپوشانید و تظاهر بایمان و تقوی و لاف بیجا مزیند زیرا که خدا عالم‌تر است بکسی که تقوی و پرهیزکاری را شعار خود نموده و متصف بصفتمندانه تقوی گردیده.

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى - وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى (اکدی) مأخوذ از (کدیة الرکیة) و بمعنی صلابت و چیز سختی است که مانع گردد از بیرون آمدن آب یا از امور دیگری مثل اینکه گوید زمین را کندم تا بسنگ رسید و از آب محروم ماندم و در اینجا استعاره بمعنی قطع نمودن بخشش و انفاق و منع خیر استعمال گردیده.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه ۱- بسیاری از مفسرین را رأی بر اینکه است که اینک آیه در باره عثمان بن عفان فرود آمده که وی مال خود را بسیار انفاق مینمود برادر رضاعی او عبد الله بن سعد بوی گفت تو مال خود را زیاد انفاق میکنی یک وقت بفقیر میافتی او در پاسخ گفت من بسیار گناه کرده‌ام میخواهم کفاره گناهم شود عبد الله بوی گفت اینک شترت

صفحه : ۴۰۲

را با جل و زینش بمن بده تا گناهان تو را بگردن بگیرم عثمان شتر را با رحلش بوی داد و شاهد گرفت و بگمان آنکه از گناه پاک شده دیگر صدقه نداد اینک بود که اینک آیه فرود آمد که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم دیدی آن مرد را که از جنگ احد رو گردانید و فرار نمود و در عوض اندکی از مال خود را برادر رضاعی خود بخشش نمود تا حامل وزر او شود و دیگر انفاق را ترک کرد.

۲- بعضی از مفسرین گفته‌اند آیه در باره ولید بن مغیره فرود آمده که مال خود را انفاق میکرد و در دین متابعت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مینمود مشرکین وی را سرزنش نمودند که دین پدرانت را ترک نمودی میگفت من از عذاب خدا میترسم یکی از آنها گفت مقداری از مالت را بمن بده تا من گناه تو را بگردن بگیرم.

۳- دیگری گفته اینک آیه در باره ابو جهل آمده و آراء دیگری نیز در شأن نزول آیه از مفسرین نقل شده که چندان فائده‌ای در بیان او نیست.

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (وفی) صفت ابراهیم خلیل است که در مقام بنده گی و مهر و محبت نسبت بمقام ربوبی چنان وفاء دار بود که همه گونه مشقات را تحمل می نمود و در بنده گی و عبودیت مثل باقی پیمبران ثابت قدم بود و بدرستی از بوته امتحان بیرون آمده بآتش نمرودی و ذبح فرزند و هر گونه آزمایشی که پیش می آمد استقامت و مقاومت نمود تا آنکه خلیل الله گردید.

خلاصه بهمزه استفهامی (ا عنده) و نیز (ام لم) در آیه بالا در مقام انکار چنین عقیده خامی است که آیا او عالم بغیب است و آنچه میگوید که گناهان تو را بگردن میگیرم می بیند که گناهایش بگردن دیگری افتاده و معاینه می نماید که وزر و وبال گناهایش بار او است.

صفحه : ۴۰۳

آیا خبردار نشده از آنچه در کتب آسمانی از صحف های موسی (ع) و ابراهیم (ع) ثبت است که گناه کسی بار بر کسی دیگر نخواهد گردید وزر گناه هر کسی بگردن خود اوست.

اشاره

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَ أَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱) وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) وَ أَنََّّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَى (۴۳)
 وَ أَنََّّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) وَ أَنََّّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶) وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشَأَةُ الْأُخْرَى (۴۷) وَ أَنََّّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى (۴۸)
 وَ أَنََّّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى (۴۹) وَ أَنََّّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَى (۵۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى (۵۲) وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳)
 فَغَشَّاهَا مَا عَشَى (۵۴) فَيَبْأَىٰ آلَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (۵۵) هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى (۵۶) أَزِفَتِ الْأَرْزَقَةُ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸)
 أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ (۶۰) وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲)

صفحه : ۴۰۴

ترجمه

حقیقه برای انسان (از منافع دنیا و آخرت) چیزی عایدش نمیگردد مگر آنچه را که خود در آن سعی و کوشش نموده و بحقیقت و درستی بزودی (اثر) سعی خود را خواهد دید (۴۱)
 پس از آن پیدایش عملش جزاء تمام و کامل داده میشود (۴۲)
 و بحقیقت ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم تمام امور بسوی پروردگار تو منتهی خواهد گردید و پروردگار تو است که میخنداند و میگریاند (۴۳)
 و او است که میمیراند و زنده میکند (۴۴)
 و او است آفریننده جفت نر و ماده (۴۵)
 از نطفه‌ای که در رحم ریخته شود (۴۶)
 و برای او است نشئه دیگر (عالم قیامت) (۴۷)
 و او است بی‌نیاز کننده و ذخیره دهنده (۴۸)
 و او است پروردگار ستاره شعری (۴۹)
 خدا آن کسی است که قوم عاد نخستین (که امت هود پیمبر بودند) هلاک گردانید و گروه ثمود را نیز هلاک گردانید (۵۰) و از آنان کسی را باقی نگذاشت (۵۱)
 و نیز قوم نوح را که پیش از آنها بودند هلاک گردانید (۵۲) محققا آنان مردمان ستمگرتر و سرکش‌تر از گروه پیش بودند (۵۳)
 و شهر مؤتفکه (شهر قوم لوط را) زیر و زبر گردانید (۵۴)
 پس از آن آن را (زیر سنگها) پوشانید (۵۵)
 (ای انسان) بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگارت شک می‌آوری (۵۶)

اینکه است (محمد) ترساننده‌ای (از قبیل) بیم دهندگان گذشتگان (۵۷)

نزدیک شده نزدیک شونده (یعنی قیامت) (۵۸)

نیست برای ظاهر کننده قیامت غیر از خدا ظاهر کننده‌ای

آیا از اینکه سخن تعجب می‌کنید (۶۰)

و می‌خندید و گریه نمی‌کنید

و شما غافل و بیخبرانید (۶۱)

پس خدا را سجده کنید و او را پرستش نمائید (۶۲)

توضیح آیات

اشاره

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (ان) مخففه از ثقیله (لیس) از افعال ناقصه (للإنسان خبر لیس الا ما سعی)

صفحه : ۴۰۵

اسم لیس (و ماء) موصوله یا مصدریه (سعی) حرکت متوسط بین دویدن و آهسته رفتن (واو) آیه را عطف داده بآیه بالا (أَلَا تَرَىٰ وَاذِرَةً وَزِرًا أُخْرَى) و در بیان اینکه فائده‌ای نصیب انسان نمی‌گردد مگر آنچه را که در آن کوشش نموده و اطلاق آیه شامل می‌گردد تمام فوائدی که بایستی هر کسی بعمل خود بهره‌برداری نماید خواه راجع بدنیا باشد یا با آخرت لکن بقرینه آیه بالا مصداق کاملش منافع اخروی است بلکه توان گفت منصرف بمنافع اخروی خواهد بود.

و چون ظاهر آیه نفع برداری انسان را منحصر می‌گرداند بسعی و کوشش خودش با اینکه ظاهر آیه منافات دارد با آیات و احادیثی که انسان پس از مردن از عمل غیر مثل خیرات و مهرات منتفع می‌گردد و شاید در اینکه خصوص اخبار بحد تواتر رسیده اینکه است که از مفسرین در توجیه آیه گفتاری نقل شده.

بیان شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان یعنی برای انسان جزائی نیست مگر آنچه را که خودش عمل نموده نه عمل غیر مثل اینکه کسی را دعوت بایمان می‌کند و او قبول می‌نماید دعوت کننده بالتبع مستحق ستایش می‌گردد و گویا برای دعوت او است که چنین استحقاقی پیدا می‌کند نه برای ایمان غیر.

و بروایت ابن عباس که از والبی نقل می‌کند که گفته اینکه آیه منسوخ است بقوله تعالی (أَلَحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) سوره (طور) آیه ۲۱ که دلالت دارد بر اینکه عمل شخص در ذریه وی تأثیر دارد.

عکرمه گفته اینکه آیه راجع بقوم موسی و ابراهیم (ع) است اما اینکه امت بسعی و عمل غیر بطور نیابت بهره می‌برند و کسی که گفته آیه نسخ نشده گوید آیه دلالت بر عموم دارد مگر در جایی که بدلیل بخصوص تخصیص داده شود.

چنانچه زنی آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و گفت پدر من حج نرفته حضرت فرمود تو برای او حج بجا آور. پایان و در اینجا سخنان دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن بهتر اینکه است که

صفحه : ۴۰۶

گفته شود آیه چون مطلق است ممکن است آن را تخصیص دهیم بجایی که شخص یک نحو سببیتی در عمل غیر داشته مثل آنجایی که وصیت نموده که وصیت او سبب انجام آن عمل غیر شده باشد یا عمل اولاد که پدر و مادر علت مادی وجود اولادند یا حتی بگردن کسی دارد که بآن سبب خیرات برای وی میکند.

و بوجه دیگر بنا بر تعمیم آیات و اخبار در خصوص خیرات ممکن است گفته شود کسی از عمل غیر مستحق اجر نمیگردد مگر آنکه سببیتی مثل اولاد یا غیر آن در کار باشد و در مورد نیابت خداوند تفضلاً از عمل غیر شخص را مستفیض میگرداند چنانچه در آن آیه (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) خوب واضح است که اینکه مزید تفضلی است که در باره پدر و مادر دارد پس بنا بر اینکه توجیه می‌توان جمع نمود بین اینکه آیه و آیات و احادیثی که در مورد نیابت خیرات و میراث برای اموات رسیده که اینکه فضیلتی است که بدون استحقاق تفضلاً خدا بنده مؤمن خود عطا خواهد نمود.

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ کسی که جدیت و کوشش در عمل نماید بزودی جزاء و پاداش عمل نیک خود را بالتمام بلکه تمام‌تر از تمام از عمل نیکوی خود بهره‌مند گردیده و نتیجه آن خواهد رسید چنانچه در قرآن کریم بر هر عمل نیکی ده برابر وعده حسنه داده بلکه نسبت ببعض مؤمنین و متقین باضعاف مضاعف جزای نیک می‌دهد.

از تفسیر ثعلبی چنین نقل می‌کنند که عبد الله بن طاهر که والی خراسان بود حسین بن فضل را طلبید و گفت سه آیه برای من مشکل شده آن را حل نما اول- قوله تعالی (فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ) که راجع بقابیل است بنا بر حدیثی که از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رسیده
(الندم توبه)

دلالت صریح دارد که بمحض پشیمانی توبه شخص قبول می‌شود چرا توبه قابیل قبول نشد و مستحق عذاب گردید

صفحه : ۴۰۷

دوم- قوله تعالی (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) بایستی جزاء مطابق عمل باشد (اضعافاً مضاعفَةً) برای چیست!
سوم- قوله تعالی (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) یعنی هر روز خداوند در کار و عمل و شأنی است و کلام رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
(جف القلم بما هو كائن)
با اینکه آیه منافی است.

پاسخ سؤالات

حسین بن فضل در پاسخ سؤال اول گفت شاید مقصود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از قوله تعالی
(الندم توبه)

مخصوص باین امت باشد زیرا که خداوند اینکه امت را بکراماتی اختصاص داده که در امت پیشینیان نبوده یا آنکه قابیل بر کشتن هابیل پشیمان نشد بلکه پشیمان شد که چرا از اول وی را زیر خاک نکردم و کشته او را بدوش کشیدم پس اصلاً توبه از آن عمل زشت نکرده بود.

پاسخ سؤال دوم

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) روی قاعده عدل است و (وَ اضْعَافًا مُضَاعَفَةً) از روی فضل است.

پاسخ سؤال سوم

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) مقصود بروز و ظهور هر چیزی است در موقع خود که در ابتداء خلقت تعیین شده نه شئونی که ابداء نماید و حدیث مخصوص بدوم است (یعنی تقدیرات در ازل و در لوح محفوظ ثبت گردیده لکن برای هر چیزی وقتی و موقعی است معین که در وقت خود اجراء گردد عبد الله جوابها را پسندید و حسین بن فضل را تحسین نمود و برخاست سر و صورت وی را بوسید و در باره او بخشش و احسان بسیار نمود.

وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ثابت و محقق است که منتهای هر امری و بازگشت تمام امور بسوی پروردگار تو است همین طوری که او علت فاعلی موجودات است علت غایی نیز او است

صفحه : ۴۰۸

قوله تعالی (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) آیه اخیر (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ) نتیجه دو آیه بالا است که انسان بفضیلت و سعادت نخواهد رسید مگر از پر تو کوشش و سعی در عمل قوله تعالی خطاب بنوع انسان نموده.

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) که تو باید بسیار کوشش نمایی تا بغایت و فائده وجود خود که قرب جوار پروردگار تو است فائز گردی.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَ أَبْكِي - وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا مرجع تمام ضمائیر در اینکه آیات (ربك) در آیه بالا است که ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم پروردگار تو که مردم را بسوی او ارشاد می‌نمایی رب و مربی تمام امور است موجودات علوی و سفلی و صفات و آثار کائنات آنچه ظاهر و هویدا است و آنچه پنهان از انظار است بالتمام تحت اراده و مشیت او انجام گرفته حتی خندیدن که ناشی از فرح نفسانی است و گریستن که از حزن و غم و اندوه پدید می‌گردد و نیز مرگ و حیات که دو امر وجودی و مقابل و نقیض یکدیگرند تحت مشیت و امر تکوینی مربی عالم واقع است.

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْأُخْرَى مرجع ضمیر (انه) مثل آیات بالا (ربك) است اشاره به اینکه مبدء فاعلی و خالق موجودات خدا است که هر موجودی را از نیستی بهستی آورده و وی را نشو و ارتقاء میدهد تا بحرکت استکمالی وی را بغایت و فائده وجودش و آن مقصودی که از خلقت او داشته برساند.

و چنانچه نزد اهلش معلوم است غایت و فایده موجودات طبیعی وجود بشر است و غایت و فایده وجود بشر و منتهی استکمالش در نشئه دیگری بروز مینماید که اگر آن نشئه آخرت نبود وجود انسان بلکه آنچه برای وجود و استکمال وی آفریده شده لغو و بی‌ثمر میماند.

از جمع بین اینکه آیات از قوله تعالی (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) تا آنجا

صفحه : ۴۰۹

(وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْأُخْرَى) هر گاه صدر و ذیل آیات را با هم جمع نمایم توان از آن مطالبی استخراج نمود.

۱- مبدء فاعلی و خالق عالم فقط ذات متعال الهی است و وجود بشر بلکه هر نر و ماده‌ای از حیوانات و نباتات و جمادات حتی مواد

اولیه که در محل خود ثابت گردیده از دو چیز که بمنزله نر و ماده در حیوانات است تشکیل گردیده و تماما از خزینه احسان او سر چشمه گرفته و وحدت حقیقیه و بساطت و فردیت منحصر بذات بی زوال خداوندی او است.

۲- منتهی و غایت و مرجع و بازگشت تمام امور بسوی پروردگار عالم است زیرا همانطوری که او مبدء المبادی است غایت الغایات است (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) و کمال و فضیلتی نیست مگر آنکه او سبحانه مبدء پیدایش آن و منتهای آن است و هر جا حسن و کمال و جمال و فضیلتی یافت گردد ترشیحی است که از سر چشمه احسان غیر منتهای او بروز گردیده و بممکنات افاضه شده و چنانچه گفته شد و در محل خود مبرهن گردیده علت فاعلی همان علت غایی است یعنی علت غایی همان چیزی است که باعث علت فاعلی گردیده علت موجودات فیض منبسط حقانی است و بازگشت هر موجودی نیز بسوی او خواهد گردید.

۳- نظر به اینکه منتهای سعادت و فضیلت برای انسان وقتی میسر میگردد که از مادیات و طبیعیات سفر کند و از کثرات موجودات قطع نظر نماید و روی دل خود را بجانب وحدت و حقیقت آرد تا آنکه قلبش گنجینه اسرار الهی و دلش مملو از معرفت و محبت یزدانی گردد اینکه است که ربّ را در آیه منتهی نامیده و چون در سنت الهی مقرر گردیده که احدی بکمال نمیرسد مگر در اثر سعی و کوشش و همین است سنت الهی که در کلام مجیدش فرموده:

(وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) «۱» و نیز در آیه بالا- (لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) بازگشت بهمین معنی مینماید و آنجا که نوع بشر را متذکر میگرداند.

۱- سوره فاطر آیه ۴۲

صفحه : ۴۱۰

قوله تعالی (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا) «۱» و امثال اینکه آیات بسیار است که دلالت واضح دارد کسی که آرزوی لقاء حق را در دل خود میروراند بایستی در عمل نیک سعی و کوشش نماید.

۴- (وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشَأُ الْأُخْرَى) مرجع ضمیر (علیه) مثل باقی ضمائر ربک است و مقصود از (نشأه اخری) چنانچه مفسرین گفته‌اند نشئه قیامت است که نظر بقاعده لطف بایستی هر کسی را بجزای عملش برساند.

لکن بمناسبت آیه (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) شاید مقصود کمال روحانی و نشئه قرب الهی باشد که آن منتهی درجه انسانی است و طریق آن نشئه را در همین عالم دنیا بایستی تحصیل نمود منتهی در آخرت بکمال میرسد اینکه است که پس از آن فرموده (ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى) که جزاء وافی زحمات و کوششهایی را که در مدت عمر در طریق راه نوردی بسوی حق تعالی کشیده و رنج برده بطور واضح و جلی می‌بیند.

خلاصه ظاهرا آیات اشاره باین دارد که انسان بکمال و فضیلتی نمیرسد مگر در اثر کوشش و عمل نیکو و مجاهده با نفس شریر طالب سعادت بایستی تا حیات دارد با عزم راسخ و اراده متین با مشکلات بجنگد تا آنکه بر نفس غالب گردد.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى و او عاطفه آیه را بآیات بالا عطف داده و مرجع ضمیر (انه) (ربک) در آیه بالا: (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) منطوی است قوله تعالی (أَغْنَى وَأَقْنَى) در مفردات چنین گفته:

(ای اعطی ما فیہ الغنی و ما فیہ الفتیة) (ای المال المدخر و قیل اقنی ای ارضی یعنی خلق را بمال بی نیاز گردانید و قنیه داد یعنی سرمایه نمایند و ذخیره کنند و بعضی گفته‌اند (اقنی) بمعنی (ارضی) است یعنی ذخیره‌ای از رضاء الهی که انسان را دو غناء است یکی مال و دیگر رضاء و طاعت که رضاء بزرگترین ذخیره انسانی است.

۱- سوره کهف آیه ۱۱۰

صفحه : ۴۱۱

و انه نیز عطف بآیه بالا است ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم پروردگار تو پروردگار ستاره شعری است گویند مقصود ستاره شعری یمانی است که روشن تر از ستاره غمیصا است و آن را شعری شامی گویند.

و اختصاص بستاره (شعری) شاید اشاره باین باشد که چون جماعتی از مشرکین ستاره (شعری) را پرستش مینمودند برای رد عقیده سخیف آنان فرمود ستاره (شعری) مثل باقی موجودات تماما تحت مربی عالم و خدای عالمیان و مسخر امر اویند.

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَكَ عَادًا الْأُولَى وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَى وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى إِنَّكَ آيَةٌ نِزِيلٌ عَظْفٌ بآیه بالا است و اشاره بعموم قدرت دارد که پروردگار تو همین طوری که پدید آورنده موجودات و حالات و آثار آنها است همین طور اعدام کننده ظالمان و طاغیان است در مورد لطف و رحمت کثیر الاحسان و در مورد غضب شدید العقاب است.

چنانچه گروه عاد نخستین و نیز قوم ثمود را در اثر مخالفت هلاک گردانید و از آنان کسی باقی نگذاشت و نیز قوم نوح چون ظالم تر و سرکش تر بودند قبلا هلاک گردانیده بود.

عاد اولی امت (هود علیه السلام) نبی بودند و جماعتی از آنها که آنان را بنو لقیم می نامیدند چون در موقع نزول عذاب در مکه اقامت داشتند هلاک نگردیدند اینکه بود که آنان را عاد آخری لقب نمودند و بعضی گفته اند آنها را عاد اولی نامیده نظر به اینکه اول امتی بودند که بعد از طوفان نوح «ع» در اثر مخالفت هلاک گردیدند.

و نیز پروردگار تو قوم (ثمود) را که امت حضرت صالح نبی «ع» بودند هلاک گردانید بطوری که کسی از آنان را باقی نگذاشت.

صفحه : ۴۱۲

و نیز پروردگار تو پیش از طایفه عاد و ثمود قوم نوح را بکیفر ظلم و تجاوز عدوانی آنان را بطوفان هلاک گردانید. و نیز شهرستان مؤتفکه را که محل قوم لوط (ع) بود (اهوی) آن را منقلب و زیر و رو گردانید.

(فَعَسَاها مَا عَسَى) مفسرین گویند شهر مؤتفکه که محل اقامت گاه قوم لوط (ع) بود جبرئیل از زمین بلند نمود تا بنزدیک آسمان برد و برگردانید و بزمین زد و بقدری سنگ ریزه که از گل تعبیه شده بود بر آن زمین بارید که زمین پوشیده گردید و گویند (مؤتفکه) نام چهار شهر بوده (۱) صوایم (۲) ادیما (۳) عامورا (۴) سدوم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى در ظاهر اگر چه خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم است لکن در معنی خطاب بنوع بشر است که ای بشر تو با اینکه همه آثار قدرت که مشاهده نمودی باز شک می آوری ظاهرا اثر خرابی شهرستانهای عاد و ثمود تا زمان نزول قرآن باقی بوده که در سوره (و الصافات) از آیه (۱۳۳) تا آیه (۱۳۹) اشاره بآن دارد:

(وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفْلًا تَعْقِلُونَ) یعنی شما در صبح و شب بر آنها مرور میکنید چرا تعقل نمیکنید تا آنکه متذکر گردید که اهل آن در اثر نافرمانی اینطور معذب گردیدند و پس از آنکه آیات الهی را دیدید چگونه از گذشتگان عبرت نمیگیرید.

و شاید سر اینکه عذابهایی که بر مشرکین وارد گردیده (الاء) و نعمت های پروردگار بشمار آورده برای تنبیه دیگران باشد که متنبه گردند که مردمانی که مستحق عذاب بودند در اینکه عالم نیز بکیفر اعمال خود رسیدند و همانطوری که آنان در اثر مخالفت و سرکشی مبتلا بعذاب گردیدند ممکن است ما نیز مبتلا گردیم و دست از لجاجت و خودسری بردارند.

در تفسیر (منهج الصادقین) از محمد بن حمید اعمش و او از صالح و او از

صفحه : ۴۱۳

ابن عباس چنین روایت میکند که چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بنصب علی بن ابی طالب مأمور گردید که او را خلیفه خود نماید و بمردم برساند حضرتش اول اینکه مطلب را از صنایع قریش پنهان نمود زیرا میدانست بزرگان قریش از اینکه مطلب اعراض مینمایند و از روی کبر و حسد زیر اینکه بار نمیروند و تصدیق نمی‌نمایند و شاید آسیبی بآن حضرت برسانند تا آنکه ثانیاً جبرئیل فرود آمد و گفت خدا تو را از شر آنها حفظ مینماید و اینکه آیه (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) را آورد اینکه بود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در روز غدیر خم علی علیه السلام را منصوب بامامت گردانید و ولایت و اطاعت او را بر تمام امت واجب گردانید و بعد از نصب امامت علی علیه السلام اینکه آیه فرود آمد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمُ تُكْفِرُونَ) پایان هذا نَذِيرٌ مِنَ التُّذْرِ الْأُولَى هذا از اسماء اشاره و شاید مقصود از مشار الیه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم باشد که او نیز مثل پیمبران سابق برای ترسانیدن و تهدید نمودن خلق مبعوث گردیده و شاید مقصود قرآن باشد که قرآن مثل باقی کتب آسمانی و صحف پیشینیان برای هدایت خلق فرود آمده.

و بعضی را عقیده بر اینکه است که (هذا) اشاره بآن عذابها و بلیاتی است که بر امم سابقه فرود آمده که برای تهدید و ترسانیدن بعدیها خبر پیشینیان را بیان مینماید. (أَزِفَتِ الْأَزْفَةُ) قیامت نزدیک گردید مثل قوله تعالی (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) و مثل قوله تعالی (وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ) در موارد بسیاری از قرآن اوضاع قیامت و وقوع آن را بلفظ ماضی یا حال آورده شاید اشاره باین باشد که چنانچه در جای دیگر گفته شد قیامت نسبت بوجود دنیوی ما آینده مینماید لکن در واقع و در عالم قضاء و لوح محفوظ و در علم حضوری حق تعالی فعلا- و حقیقتاً موجود است و اهل بهشت در واقع و نفس الامر در همین حیات دنیوی نیز در بهشت روحانی متمتع و اهل جهنم در جهنم بعد از

صفحه : ۴۱۴

حق تعالی معذبند و لو آنکه ملتفت نباشند (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) منتهی حیات دنیوی مانع از ظهور و بروز آن است. لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ قیامت نزدیک بلکه واقع است و چون شدائد قیامت خلق را فرا گیرد غیر از خدا احدی قادر برطرف کردن آن سختی و شدتی که در آن روز بر خلق واقع گردیده نخواهند بود. أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که فرموده مقصود از حدیث اخبار گذشتگان است.

(همزه افمن) همزه استفهامی در مقام انکار آرند که شما کفار آیا از اینکه حکایت پیشینیان و عذاب و بلیاتی که بآنها وارد گردیده تعجب نمی‌کنید و نیز از خبر نزدیک شدن قیامت خنده مسخره آمیز میکنید و استهزاء مینمائید در صورتی که بایستی از خوف و حزن گریه کنید.

(وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ) سآمدون مأخوذ از سمود است و در لغت بمعنی لهو و لعب آمده و بعضی گفته‌اند مأخوذ (از سمد البعیر است) یعنی شما کفار گردن کشیده‌گانیید و کفار متکبر را تشبیه بشتر نموده زیرا که شتر در موقع سیر و حرکت گردن خود را میکشاند و شما کفار نیز گردن کشی میکنید و کلام خدا را بازیچه میشمارید فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا بتمام افراد بشر امر مینماید که بایستی خدا و آفریننده و مربی وجود خود را سجده کنید و او را عبادت و پرستش نمائید زیرا که فقط او سزاوار پرستش و بنده‌گی و عبودیت است نه بتها که ساخته شده دست بشرند و نه ستاره و خورشید و نه هوای نفس خودتان که هیچ کدام و هیچ چیز شایستگی معبودیت و پرستش ندارد مگر خالق واحد یکتا و چون (فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا) هر دو امر است و امر دلالت بر وجوب دارد اینکه

است که باتفاق تمام فقهاء مسلمین پس از خواندن اینکه آیه سجده واجب

صفحه : ۴۱۵

میگردد گویند وقتی اینکه آیه فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم سجده نمود و تمام موجودات از جن و انس سجده نمودند.

و باید دانست که اصل سجده بمعنی اظهار ذلت و انکسار است و عبادت نیز بمعنی انقیاد و اطاعت است. و نیز سجده دو قسم است یکی سجده‌ای که بظاهر بدن اظهار میشود و آن همان سجده‌ایست که در نمازها معمول است و دیگر سجده باطنی و دائمی و آن برای کسی میسر میگردد که عظمت و بزرگی و کبریایی حق تعالی بر قلبش استیلاء نموده و روحش بمقام قرب رسیده که چنین کسی همیشه در ظاهر و باطن سرا و علنا خاضع و خاشع و قلبش از عظمت الهی لرزان است. و وقتی ممکن است انسان بچنین مقامی برسد که (لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود نموده و چشم از اسباب برداشته و بمسبب الاسباب دوخته باشد و فی الحقیقه چنین کسی از مصداق حقیقی سجده کننده گان و عبادت کننده گان محسوب می گردد.

صفحه : ۴۱۶

سوره القمر

اشاره

مکیه و هی خمس و خمسون آیه

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَقْرَبَتْ السَّاعَةَ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ (۱) وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ امْرٍ مُّسْتَقِرٌّ (۳) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴)

حِكْمَةٌ بِالْعَمَّةِ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ (۶) خُشِعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ (۸) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اَزْدِجِرَ (۹)

فَدَعَا رَبَّهُ اَنِّي مَغْلُوبٌ فَاتَّصِرْ (۱۰) فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلٰى اَمْرٍ قَدٍ قَدِرٍ (۱۲) وَ حَمَلْنَاهُ عَلٰى ذَاتِ الْاَلْوٰحِ وَ دُوسِرٍ (۱۳) تَجْرٰى بِاَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَنْ كَانَ كُفِرٌ (۱۴)

وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّدْكِرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ (۱۶) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدْكِرٍ (۱۷) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ (۱۸) اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِى يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹)

تَنْزِعِ النَّاسَ كَاَنَّهُمْ اَعْجٰزٌ نَّخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ (۲۱)

صفحه : ۴۱۷

ترجمه

سوره قمر در مکه فرود آمده و پنجاه و پنج آیه و سیصد و چهل و دو کلمه و هزار و چهار صد و بیست حرف است بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص قیامت نزدیک شد و ماه شکافته گردید (۱)

و چون (کفار) آیت (و نشانه قدرتی) به بینند اعراض کرده (و رو برمیگردانند) و گویند اینکه سحر و جادویی است مستمر (۲) (که کار محمد صلی الله علیه و اله و سلم همیشه سحر بوده)

و تکذیب کردند و پیرو هوای نفسانی خود گردیدند (در صورتی که) هر امری بجای خود مستقر و پاینده خواهد بود (۳)

بحقیقت بر آنان آمده خبرهایی که در آن منع و جلوگیری از مناهی و سرکشی‌ها بود (۴)

(در اینکه اخبار) حکمتی است در منتهی درجه کمال (و با اینکه کمال حکمت تهدید) کافرین را سود ندهد (یعنی تهدید و ترسانیدن پیمبران در کفار اثری نخواهد بخشید) (۵)

ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم از آنها رو بگردان تا روزی که میخواند خواننده‌ای آنان را بسوی چیزی که ناخوش دارند (۶)

در حالی که از هول و ترس چشمهای آنان بگودی فرو رفته و از قبرها بیرون آیند گویا آنان ملخهایی میباشند پراکنده و در حالی که بسوی داعی حق شتاب کنندگانند کافرین گویند اینکه روز سخت و دشواری است (۸)

قبل از آنان نیز ملت نوح بنده ما را تکذیب کردند و گفتند دیوانه است و نوح آزرده خاطر گردید (۹)

پس پروردگار خود را باین کلمات خواند (ربّ انی مغلوب فانتصر) (۱۰) من مغلوبم و مرا یاری کن (پس مستجاب کردیم دعاء نوح «ع» را) و آب آسمان و زمین بهم متصل گردید و درهای آسمان را گشودیم بآب ریزنده (۱۱)

و چشمه‌های زمین را جریان دادیم (پس آب آسمان و زمین بهم متصل گردید بر طبق آنچه اندازه گیری شده (۱۲)

و نوح را یا گروندگان باو برگشتی که محفوظ بتخته‌ها یا مشتمل بر

صفحه : ۴۱۸

میخها بود سوار کردیم (۱۳)

و آب کشتی بوسیله محافظت ما سیر میکرد (و اینکه طوفان) جزاء کسانی بود که کافر بودند (۱۴)

و حقیقتا ما اینکه حکایت را باقی گذاشتیم پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست (که از آن عبرت گیرد) (۱۵)

که چگونه بود عذاب و انذار من (۱۶)

و بحقیقت ما قرآن را برای تذکر و اندرز آسان گردانیدیم آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست (۱۷)

قوم عاد تکذیب کردند (هود پیمبر را) پس چگونه بود شکنجه و تهدید من نسبت بآنها (و آنچه آنان را تهدید) و انذار نمودیم (۱۸)

ما بر قوم عاد باد سختی فرستادیم در روز نحس نامبارکی که پیوسته با صدای مهیب بر آنها میوزید (۱۹)

بطوری که مردم را از جای برمیکند گویا آنان ریشه درخت خرما بودند که از زمین کنده شود (۲۰)

پس چگونه است عذاب و انذار من (۲۱)

توضیح آیات

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ اقتراب بر وزن افتعال و برای مبالغه آرند و مقصود از (الساعة) ظهور قیامت است و قیامت را ساعت نامند برای آنکه بعد از منداک شدن دنیا وقوع قیامت دفعی خواهد بود یعنی دفعه‌ی واقع می‌گردد البته مسلم است هر ساعتی که از عمر دنیا می‌گذرد قیامت نزدیک‌تر می‌گردد و جمله (اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) برای تنبیه مردمان غافل خواهد بود که متذکر گردند هر آنی که از عمرشان می‌گذرد به قیامت نزدیک‌تر می‌گردند و خود را برای جزاء و کيفر اعمالشان آماده نمایند.

صفحه : ۴۱۹

وَ انشَقَّ الْقَمَرُ و ماه شکافته گردید شکی نیست در اینکه شکافته شدن ماه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم واقع گردیده و یکی از معجزات حضرتش بشمار میرود.

و گفتار آن کسی که (انشقَّ القمرُ را) حمل بموقع قیامت نموده از اینکه لحاظ که در آیات دیگری شکافته شدن قمر را یکی از علائم قیامت بشمار آورده هیچگونه قابل توجه و اعتنا نخواهد بود زیرا که براهین بسیار و قرائن زیادی ثابت و محقق گردیده که شکافته شدن ماه بامر حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم واقع گردید و از جمله قرائن (انشق را) بصیغه ماضی آورده اگر چه بسیاری از امور قیامت را نظر بوقوع حتمی آن بصیغه ماضی گفته شده لکن در آنها قرینه مقام دلالت بر استقبال دارد و در اینجا چنین قرینه‌ای نیست و مقارن شدنش (باقتراب) ساعت دلیل نمیشود که مقصود قیامت باشد زیرا چنانچه گفته شد هر آنی قیامت نزدیک‌تر می‌گردد و شاید اشاره باین باشد که بعثت نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم در آخر الزمان که نزدیک بقیامت است واقع گردیده و انگهی قیامت در نظر کوتاه‌بینان دور می‌نماید لکن در واقع خیلی نزدیک است چنانچه قوله تعالی (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً) شاهد بر اینکه است.

دلیل دیگر آیه بعد:

وَ ان يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ دلالت واضح دارد که شکافته شدن قمر معجزه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بوده و بامر آن حضرت انجام گرفته و شکی نیست که مرجع جمع در (یروا- و يعرضوا- و يقولوا) کفار قریش زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بودند که آنان وقتی شکافته شدن قمر را دیدند گفتند اینکه نیز یکی از سحرهایی است که محمد صلی الله علیه و اله و سلم بطور دوام و پیوستگی برای اثبات مدعای خود ظاهر می‌سازد و کلمه مستمر دلالت دارد که معجزات حضرت بسیار بوده و کفار همه را حمل بر سحر می‌کردند.

دلیل دیگر اجماع مسلمین و تواتر اخبار و احادیث و شهادت عده بسیاری از

صفحه : ۴۲۰

صحابه است که شاهد قضیه بودند، از جمله بروایت طبرسی عبد الله مسعود و انس ابن مالک، حذیفه بن الیمان، ابن عباس جبیر بن مطعم، عبد الله بن عمر که اینها شکافته شدن قمر را بچشم خود دیده بودند و بر وقوع آن شهادت میدادند.

و نیز طبرسی از ابن عباس چنین روایت میکند که در یکی از شبها که ماه باوج کمال یعنی بدرجه بدر رسیده بود مشرکین جمع شدند نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و گفتند اگر تو در مدعای خود صادقی امر کن اینکه ماه شکافته و بدو قسمت گردد حضرت فرمود اگر چنین کردم شما ایمان می‌آورید گفتند آری آن وقت حضرت دعا کرد و از خدا طلب نمود که بامر او ماه شکافته گردد وقتی ماه دو پاره گردید حضرت صدا زد ای فلان و بهمان مشاهده کنید و از ابن مسعود نقل شده که گفت قسم بخدایی که جان من بید قدرت اوست بچشم خود کوه حرا را بین دو پاره قمر مشاهده کردم.

(اعتراض) اگر چنین امر عظیمی واقع شده بود بایستی تمام مردم آن وقت دیده باشند نه فقط یک عده از مردم، و اگر همه دیده

بودند مشهور عالم میگردید و در تواریخ ثبت شده بود.

(در پاسخ گوئیم) اولاً از کجا معلوم شده که بسیاری از مردم ندیده باشند ممکن است دیده باشند و حمل بر اوضاع آسمانی نموده باشند مثل خسوف و کسوف و ستاره دنباله دار و امثال اینها.

و ثانیاً در آن وقت شاید همه مردم بماء توجه نداشتند بعضی خواب و بعضی مشغول بکاری و نظر بماء نداشتند یا در بعضی جاها ابر بوده و باضافه افقها با هم تفاوت دارد در بعضی نواحی شاید در آن وقت ماه طلوع ننموده یا غروب کرده و نیز غالباً تذکره نویسان آن زمان نظر باوضاع سماوی نداشتند که خود را موظف بر ضبط آن بدانند وانگهی چه تاریخی است صحیح تر و محکم تر از قرآن که صریحاً خبر از وقوع شکافته شدن ماه میدهد.

اگر معترضی چنین ایراد کند که ما منکر آن نیستیم که ولی امر می تواند

صفحه : ۴۲۱

باذن حق تعالی در مادیات تصرف نماید لکن بقاعده مسلمی که بین حکماء و فلاسفه است در جایی تصرف ممکن است که باعث اختلال نظام عالم نشود و شکی نیست که اجزاء عالم همه مربوط بهم و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته و همگی با هم نظام عالم را تشکیل میدهند و باختلال یک جزء مهم آن اختلال کلی در عالم پدید خواهد گردید و کره ماه بزرگی است و جزء نظام عالم بشمار میرود چگونه ممکن است اجزاء آن از هم شکافته و بدو قسمت گردد و هر قسمتی بطرفی رود و ثانیاً بهم ملصق گردد و چنین امری بنظر محال مینماید.

(در پاسخ گوئیم) محال دو قسم است محال عقلی و محال عادی محال عقلی چیزی را گویند که وقوع آن بنظر عقل محال آید مثل اجتماع ضدین یا نقیضین در محل واحد در آن واحد.

و محال عادی چنین نیست یعنی بحکم عقل امکان پذیر است مثل بسیاری از صنایع محیر العقول امروزه که قبل از وقوع آن بنظر محال میآمد، و شکافته شدن ماه بدو قسمت در مدت کوتاهی جزء محال عادی بشمار میرود نه محال عقلی و معجزات تمام پیامبران و اولیاء الهی از همین قبیل است.

و اگرچه در اینجا موضع بسط کلام در اینکه خصوص نیست لکن برای توضیح آیات بعد مقدمه گوئیم شخص معترض یا از کسانی است که نفس ناطقه مخصوصاً روح و نفس انسان کامل را مجرد از ماده میدانند یا آنکه مادی است بغیر از ماده و مادیات بوجود مجردی معتقد نیست.

اگر داخل قسم اول باشد گوئیم شکی نیست در اینکه افراد بشر در درجه روحانیت بسیار تفاوت دارند بعضی در طرف دانی بقدری روح مجردشان ضعیف است که بولوق در ماده اثری از آن پدیدار نیست و چنین مردمانی تحت استیلاء قوای طبیعی واقع گردیده‌اند و بعضی در طرف عالی باعلا درجه روحانیت رسیده زیرا که برای قوت نفسانی بشری حدّ محدودی تصور ندارد و بعضی متوسطند و چون انبیاء در قوت و شدت روحانی حائز مراتب عالی گردیده‌اند اینکه است که در مرتبه عقل

صفحه : ۴۲۲

نظری و معرفت حقایق و نیز در مرتبه عقل عملی متصرف در مادیات خواهند بود مخصوصاً روح نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم که در مرتبه عبودیت بمقامی رسیده بود که قوت عقل عملی آن بزرگوار بدرجه‌ای نائل گردیده که توانسته تصرف در مادیات نماید و بمشیت الله آن را بهر شکلی بخواهد درآورد زیرا که او مظهر و نماینده حق تعالی و خلیفه او است در زمین و منشأ معجزات تمام انبیاء همان قوت عقل نظری و عقل عملی آنان است که توانسته‌اند بوسیله آن در مادیات باذن خدا تصرف نمایند.

لکن اگر شخص معترض داخل آن قسم دوم باشد که مجردی در عالم معترف نباشد.

گوئیم وقتی صنایع و مخترعات محیر العقول شگفت انگیز بشری را که همه ساخته فکر او بوده مثل اوضاع طیاره و اکتشافات امور جوی و ترقیات علوم پزشکی و بعض اوضاع افلاک و غیر را مشاهده نمودیم آیا دیگر مجال انکار برای ما نسبت باسرار پنهانی و قوای مرموز در عالم باقی میماند که اعتراف نمائیم در عالم اسراری پنهان و قوایی مخفی است که ممکن است خداوند انبیاء خود را برای اثبات پیمبری آنها بر آنها آگاه گردانیده و بآنان قدرت و استیلائی افاضه نماید که بآن قوه مغناطیسیه‌ای که مرتبه ضعیف آن را در هر بشری بودیعه گذارده چنانچه آثار آن از بعضی بتمرین یا در اثر اعمال دیگر ظاهر گردیده مثل خواب مغناطیسیه و امثال آن مرتبه فوق آن را بانبیاء عطا نموده و چنان قوت و شدتی بآنها داده که مواد موجودات را در تصرف آنها مثل مومی گردانیده که بهر صورتی خواهند در آورند زیرا که آنها مظهر و نماینده قدرت و علم الهی گردیده‌اند.

و چون ثابت شد شکافته شدن قمر محال عقلی نیست که از تصور وقوع آن محالی لازم آید که عقل حکم بمحالیت آن نماید پس مانعی برای وقوع آن نیست و محلی برای انکار آن بنظر نمی‌آید تنها فکر کوتاه و عقل قاصر ما است که در اثر بی‌خبری از راز جهان و پی بودن بقدرت بی‌پایان آفریننده آن آن را محال می‌پنداریم

صفحه : ۴۲۳

و دائره علم و قدرت غیر متناهی خدا را محدود مینمائیم به مشهودات حسی و گمان می‌کنیم تغییر جزئی در عالم باعث اختلال نظام کلی عالم میشود، ما قبول داریم که اجزاء عالم همه بهم مربوط و هر چیزی را حدّ معین و قرارگاه مضبوطی خواهد بود که در همان خط سیر خود بایستی حرکت نماید و خلاف آن مخل به نظام عالم است.

لکن معجزات انبیاء و شکافته شدن قمر مثلاً اینکه طور نیست که بر خلاف نظام عالم باشد بلکه چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند معجزه هم دارای علل اسباب مخفی است که ما نمیتوانیم بعقل و اسباب آن واقف گردیم زیرا که هیچ معلولی بدون علت نمیشود و خداوند برای اثبات نبوت انبیاء آنها را عالم گردانیده ببعض اسراری که در کمون موجودات نهفته تا در موقع لزوم بامر پروردگار برخی از آن را بجریان اندازند.

(خطاب بمعترض نموده و گوئیم:) از کجا و با چه قوه‌ای بنظام خلقت پی برده‌ای و بچه علم و دانشی بینا شده‌ای بر اسرار مکنونه‌ای که در موجودات مخفی گردیده و بچه قوه احاطه نموده‌ای بر عالم فلکیات و عنصریات آیا در بدو خلقت حاضر و شاهد بوده‌ای آیا عقل تجویز نمیکند و ممکن نمیداند که آفریننده جهان عالم را طوری تنظیم کرده و بقلم قضا بر لوح محفوظ بمقتضای)

جف القلم بما هو کائن

گماشته باشد که در وقت معین بخواهش ولی امر ماه شکافته و بدو نیم گردد و شاید قوله تعالی اشاره بهمین معنی دارد آنجا که فرموده (ما أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ) سوره کهف آیه (۴۹) آیا عقل و وجدان تو اجازه نمیدهد که تصدیق نمایی که شاید کردگار عالم در ابتداء خلقت و در عالم قضا و لوح محفوظ که بدالات حدیث مشهور

(جف القلم بما هو کائن)

هر چیزی را اندازه گیری نموده و نیز قوله تعالی در سوره حدید آیه (۲۱) (ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا) و غیر اینها از آیات و احادیثی که دلالت واضح دارد آنچه

صفحه : ۴۲۴

در عالم واقع می‌گردد قبل از پیدایش آن در عالم فوق اینکه عالم که آن را (عالم قضا و لوح محفوظ نامند) مقرر گردیده و ثبت

شده و مربی و ناظم عالم طوری نظام موجودات را مرتب و مقرر فرموده که مثلاً در وقت معین بخواهش ولی امر ماه شکافته گردد یا وقتی خورشید یا زمین بمصلحتی بقیه‌را برگردد یا وقت دیگر از کوهی شتری بیرون آید یا عصائی اژدها گردد و تمام معجزات انبیاء از همین قبیل است که علل وقوع آن اثبات نبوت و بخواهش ولی امر تحقق می‌پذیرد و هیچ کدام محل نظام عالم نخواهد بود و تشکیک در آن منجر بکفر و انکار عموم قدرت خدا میگردد، در کتاب (مخزن اللثالی) برای رفع استبعاد منکرین معجزات انبیاء و اولیاء تا اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا مراجعه نمائید.

وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلٌّ أَمْرٌ مُسْتَقَرٌّ وَ قَتِي كَفَّار قَرِيش چنين امر خارق العاده‌ای را مشاهده نمودند تکذیب کردند و گفتند محمّد صلی الله عليه و اله و سلم چشم ما را بسته و اینکه نیز مثل باقی سحرهای او است و حضرت را ساحر نامیدند و تابع هوای نفسانی خود گردیدند و ندانستند که هر امری بجای خود ثابت و مستقر است.

اگر چه بین مفسرین در توجیه جمله (كُلٌّ أَمْرٌ مُسْتَقَرٌّ) گفتاری است که بروایت طبرسی که در توجیه آیه گفته رأی قتاده بر اینکه است (خیر مستقر) است باهل خیر و شر مستقر است باهل شر یعنی هر خیر و شری ثابت است تا بصاحبش برسد یا در بهشت یا در جهنم و نیز از کلبی چنین نقل می‌کنند که گفته برای هر امری حقیقتی است که بعضی در دنیا ظاهر است و بعضی در آخرت ظاهر میگردد.

(پایان) لکن کسی که اندک تأملی در اینکه آیات بنماید بخوبی بر وی ظاهر میگردد که اینکه آیات مثل (كُلٌّ أَمْرٌ مُسْتَقَرٌّ) و آیه بعد (حِكْمَةٌ بِالْعَمَّةِ فَمَا تُغْنِ الْنُّذُرُ) و نیز در اواخر همین سوره (وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَیْغَةٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ) بلکه بسیاری از آیات شاهد بر همان مطالب بالا است و شاید اشاره برفع استبعاد

صفحه : ۴۲۵

منکرین شکافته شدن قمر و باقی معجزات باشد، که گمان میکنند که اختلال در جزئی از اجزاء عالم سبب اختلال نظام کل عالم میگردد و گوشزد آنان نماید که هر امری که در عالم واقع میگردد چه در دنیا و چه در آخرت از معجزات انبیاء و عذاب اشقیاء در عالم قضاء و لوح محفوظ و در علم حضوری حق تعالی قبل از پیدایش آن در اینکه عالم در جای خود مستقر و ثابت گردیده، و همه مطابق حکمت ازلی و نظام عالم و بامر مربی کائنات مقرر گردیده و خلاف پذیر نخواهد گردید.

مثلاً همان شکافته شدن قمر بامر رسول اکرم صلی الله عليه و اله و سلم در وقت معین در همان ابتداء خلقت عالم در قضاء الهی و در لوح محفوظ مقرر گردیده و جزء نظام عالم بشمار میرود و چنین است تمام معجزات انبیاء بلکه توان گفت که معجزات انبیاء که بنظر کوته بینان بینان خارق العاده مینماید آنها خارق العاده نبوده بلکه تماماً مطابق حکمت انجام گرفته.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ نَبَأٌ خَبْرِي رَا كُوْنِيْد كِه مْتَضْمِن سِه فَائِدِه بَاشِد، اول آنچه از آن خبر میدهند حادثه‌ای از حوادث مهم باشد زیرا که هر خبری را نبأ نمی‌گویند (دوم) از آن علم یا مظنه حاصل گردد (سوم) امر متحقق و عاری از کذب باشد (مفردات) (مزدجر) در اصل (مزتجر) بوده بر وزن مفتعل برای سهولت تلفظ تاء را دال کردند و بمعنی زجر است.

یعنی بحقیقت برای کفار از حکایت پیشینیان راجع بعذاب و استیصال آنان خبرهای مهمی آمده که آن اخبار مشتمل بر انزجار و تهدید و تحریف خواهد بود.

حِكْمَةٌ بِالْعَمَّةِ فَمَا تُغْنِ الْنُّذُرُ قرآن حکمتی است که باعلا درجه بلاغت رسیده و اینکه جمله نیز مؤید همان مطالب بالا است که گفتیم شاید اشاره باین باشد که شکافته شدن قمر در وقت

صفحه : ۴۲۶

عَبَدْنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ» و از دَجَرَ خدای متعال در مقام تسلی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود برآمده که اگر کفار رسالت و معجزات تو را انکار کرده‌اند غمگین مباش زیرا که در زمان پیشین نیز مردم چنین بودند که بقدری ملت نوح به پیغمبر اولو العزم (ع) خود ظلم نمودند و تعدی را بنهایت رسانیدند و نسبت جنون و نفهمی بوی دادند حتّی آن بزرگوار را تهدید باعدام نمودند چنانچه در قرآن خبر میدهد که میگفتند:

(لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ) سوره شعراء آیه ۱۱۶ تا وقتی که از هدایت آنان مأیوس گردید که خدای تعالی خبر میدهد که میگفت خدایا اینکه قوم دیگر نه خودشان و نه ذریه آنها قابل هدایت نیستند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ حضرت نوح (ع) پس از آنکه نهصد و پنجاه سال مردم را ارشاد بحق نمود و از او پذیرفته نشد مگر اندکی از مردم و باضافه ظلم و تعدی را بجایی رسانیدند که مستأصل گردید آن وقت پروردگار خود را خواند که قوم بر من غالب گردیدند بقهر و غلبه و من دیگر طاقت مقاومت با آنها را ندارم مرا یاری کن و از آنها انتقام بکش پس از آنکه خداوند دعای او را مستجاب نمود در اثر اجابت دعای نوح (ع) عذاب طوفان آنان را گرفت.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ فِيهَا فِي مَفْرَدَاتٍ كَقَوْلِهِ (اللَّهُمَّ صَبِّحْ الدَّمْعَ وَالْمَاءَ يُقَالُ هَمْرًا فَانْهَمَرَ قَالَ تَعَالَى):

(فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ) پایان پس از دعای حضرت نوح (ع) درهای آسمان گشوده شد و بر آنان آب ریزش نمود و گویند چهل شبانه روز پی در پی باران میریخت.

صفحه : ۴۲۹

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا) زمین را شکافتیم تا آنکه از چشمه‌های زمین آبها جاری گردید.

فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَابٍ وَدُجْرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ پس آب آسمان با آب چشمه‌های زمین متصل گردید بانطور و اندازه‌ای که حق تعالی در ازل تقدیر نموده و اندازه‌گیری کرده بود کلمه (قد قدر تأیید مینماید آن استظهاری که راجع بشکافته شدن قمر و باقی معجزات انبیاء نمودیم که آنچه در عالم واقع میگردد در ابتداء خلقت در دفتر آفرینش ثبت شده و جزء نظام گیتی بشمار میرود و هیچ یک مخالف با نظام عالم و ترتیب خلقت نیست حتی عذابها و بلیاتی که در اثر مخالفت نمودن با خدا و پیمبران بر مردم فرود آمده یا می‌آید چه در دنیا و چه در آخرت همه از روی حکمت و نظام و علم بصلاح از طرف مربی عالم در ازل اندازه‌گیری شده و همه مربوط بهم و پیوسته بیکدیگر است و جمعا یک نظام کلی را تشکیل میدهند.

(تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا) پس از آنکه آب آسمان با چشمه‌های زمین با هم متصل گردید آب جریان پیدا نمود (و آن بنگاه داشت ما و اعانت ما بود) یعنی جریان آب باندازه‌ای بود که حکم و مشیت حق تعالی بر آن تعلق گرفته بود جریان آب ناشی از اعمال نکوهیده و کیفر و جزاء کفر آنها بود.

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرِ خَيْرِ طوفان نوح و کشتی و هلاکت کفار آن زمان را در میان خلق تا قیامت دائر گردانیدیم تا آنکه برای هر قوم و طائفه‌ای تهدید و اندرز باشد و بدانند که مخالفت نمودن با انبیاء و سفراء الهی عاقبت وخیمی دارد و با اینحال و اینکه عذاب عالم گیر آیا کسی هست متنبه گردد و پند گیرد و بداند که عذاب من برای کفار و معاندین چگونه است.

صفحه : ۴۳۰

(هل) استفهامی اشاره بعظمت و شدت و عذاب و تهدید منکرین و استبعاد از عدم تذکر و تنبه آنان است.

لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ حَقِيقَةً مَا آسَانَ گِردانیدیم قرآن را یعنی الفاظ و بیانات آن را طوری بیان نمودیم که فهم آن برای هر کسی آسان باشد و بتواند طریق سعادت خود را چه از طریق الفاظ و چه از طریق معانی مندرجه در آن باسانی پیدا نماید و نیز مردم از حال و قصص پیشینیان که از جمله آنها حکایت نوح و طوفان و هلاکت اهل زمین بوده مطلع گردند و به بینند کیفر اعمال بد آنان چه بوده و عبرت گیرند- لکن با اینحال آیا کسی هست که متذکر گردد و پند گیرد.

اینکه در اینکه سوره مبارکه اینکه آیه را مکرر گردانیده شاید برای تأکید در مواعظ و قصص امم سابقه و حکایت عذاب منکرین باشد و اشاره به اینکه ما حکایات پیشینیان و عذاب و سختی که از قبل اعمال بد و انکار پیمبران بر آنها وارد گردیده خیلی واضح و روشن بلکه مکرر نمودیم که شاید زاجر و مانع آنان گردد و مردم از خوف عذاب دنیوی اندیشه نمایند و بسعادت نائل گردند.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ پس از حکایت حضرت نوح (ع) و طوفان در مقام بیان حکایت حضرت هود نبی (ع) و قوم عاد برآمده برای اینکه مردم را متنبه گرداند که به بینند چگونه بود عذاب کسانی که مخالفت امر خدا نمودند با اینکه قوم عاد مردمان قوی هیکل و بزرگ جثه و بلند اندام و بقدری قوی و زورمند بودند که از کوه سنگ میگرفتند و خانه می ساختند وقتی غضب الهی بر آنها مستولی گردید در روز شومی مبتلا گردیدند بباد صرصر یعنی باد سخت پی در پی شاید مقصود (از یوم نحس) در آیه باعتبار وقوع عذاب و سختی الهی باشد که در آن روز کافرین را فرا گرفت و آنان را هلاک گردانید.

صفحه : ۴۳۱

تَنَزَّعَ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرِ قَوْلُهُ تَعَالَى (كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ) اعجاز جمع عجز مثل اعضاء که جمع عضد است یعنی گویا آنها از بزرگی جسم مانند بیخ درخت خرما بودند که از زمین کنده شده و بر روی زمین می افتادند اینک عذاب دنیوی آنان بود چگونه خواهد بود عذاب اخروی آنها و آنان را تهدید نموده ایم شاید بترسند.

از محمّد بن اسحق چنین نقل می کنند که گفته از جمله مردان قوی هیکل قوم عاد شش نفر که از همه قوی تر بودند بنام عمرو بن خلیل، حارث بن شداد الهلقام، حلحا بن سعده، و دو پسران وی، و مرد دیگر اینان در موقع وزیدن باد اهل خود را در شعبی قرار دادند و خود آنها بر در آن شعب صف زدند و بایستادند تا باد بآنها اذیت نکند باد غلبه نمود و یک یک آنها را از جای میکند و بکوه میزد و پاره پاره مینمود تا آنکه همه هلاک گردیدند.

ابو حمزه ثمالی از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم حدیث میکند که فرمود شدت باد بدرجه ای بود که مرده ها را از خاک بیرون میریخت.

(ابو الفتوح)

[سوره القمر (۵۴): آیات ۲۲ تا ۳۹]

اشاره

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۲۲) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذْرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (۲۴) أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ (۲۶) إِنَّا مُرْسَلُونَ النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّهُ الْمَاءُ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلٌّ شَرْبٌ مُحْتَضَرٌ (۲۸) فَنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرِ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۳۲) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴)
 نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶)
 وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ (۳۷) وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ (۳۹)

صفحه : ۴۳۲

ترجمه

محققا ما قرآن را آسان کردیم برای آنکه پند و اندرز باشد پس آیا کسی هست که از اندرزهای (قرآن) متنبه گردد و پند گیرد (۲۳)

قوم ثمود تکذیب کردند (صالح پیمبر را) و گفتار او را نپذیرفتند و گفتند آیا ما باید مطیع یک بشری مثل خودمان گردیم اگر چنین کنیم محققا ما در گمراهی و دیوانگی و آتش فروزان واقع گردیده‌ایم)

۲۴ آیا از بین ما فقط بر او وحی القا گردیده بلکه او دروغگو و شرور است (۲۵)

(کفار) فردا خواهند دید و فهمید که دروغگو و خودپسند و شرور کیست (۲۶)

بحقیقت و درستی که ما برای آزمایش آنها شتر ماده‌ای

صفحه : ۴۳۳

را ارسال نمودیم پس (ای صالح) مراقب آنان باش و بین با ناقه چه خواهند نمود و بر اذیت آنها شکیبایی نما (۲۷)

و خبردار نما آنان را که آب قسمت شده بین آنها و ناقه است (هر روزی قسمت یکی از آنها باشد (۲۸)

پس قوم ثمود یاوران خود را صدا زدند و ناقه را پی کرد (کشت)

پس چگونه بود عذاب و بیم دادن من (۲۹)

و ما بحقیقت و درستی (در اثر پی کردن ناقه) بر آنان یک صدا و فریادی فرستادیم و آنها از هول آن صدا مثل یک گیاه خشک گردیدند (۳۰)

و محققا ما آسان نمودیم قرآن را برای متذکر گردیدن آیا کسی هست (که بمواعظ قرآن) متذکر گردد (۳۱)

قوم لوط تکذیب کردند لوط (پیمبر) را و مواعظ و تبلیغات او را نپذیرفتند

ما بر آنان سنگ ریزه فرو ریختیم (و همه آنان هلاک شدند) مگر خاندان لوط که در موقع سحر آنها را نجات دادیم

و نجات دادن آنان نعمتی بود از نزد ما و همین طور جزا میدهیم کسی را که شاکر باشد

و حقیقه لوط (ع) آنان را از عذاب ما ترسانیده بود با اینکه حال شک آوردند بآن تهدید کننده گان،

و هر آینه بحضرت لوط گفتند که مهمان‌هایت را بما بده (برای آن عمل قبیحی که داشتند مهمانان او ملائکه‌ای بودند بصورت بشر

ظاهر گردیده و حضرت لوط آنان را پند میداد که دست بردارید و آنها درب خانه لوط را شکسته و داخل خانه شدند) پس

چشمهای آنان را کور گردانیدیم و روی آنان را هموار نمودیم (که اصلا اثری از چشم نماند) پس بچشید عذاب و تهدید مرا (۳۹)

و محققا در صبحگاه آماده نمودیم برای آنها عذاب و شکنجه پاینده،

(و گفتم بآنها) بچشید عذاب و عقوبت مرا و فرستاده مرا (۴۰)

توضیح آیات

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ - كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ثَمُودُ قَوْمِ صَالِحٍ يَمِيمٍ (ع) بودند و شاید (نذر) جمع انذار باشد- یعنی طائفه ثمود

صفحه : ۴۳۴

تکذیب کردند صالح یمیم (ع) را و آنچه گوش زد آنان مینمود و آنها را خبر میداد از اوضاع قیامت و از نعمت‌های بهشتی و تهدید مینمود آنان را از عذاب جهنم همه را دروغ مینداشتند تا آنکه مشمول عذاب گردیدند.
فَقَالُوا أَبَشْرًا مِمَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَشَعْرٍ فِي لُغْتٍ (سعر) از مفسرین گفتاری نقل شده:
ابن عباس گفته (سعر) یعنی جنون- دیگری گفته بمعنی رنج و تعب است- دیگری گفته آتش افروخته را سعیر نامند و سعر جمع سعیر است.

خلاصه قوم ثمود با هم گفتند چگونه ما تابع گردیم یکی از خودمان را در صورتی که تنها است و هیچ یار و مددکاری ندارد یعنی حشمت و سلطنتی ندارد و اگر چنین کنیم ما در گمراهی و عذاب میافتیم یا دیوانه خواهیم بود.
أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْتَرٌ همزه استفهامی در مقام تعجب آرند و استفهام انکاری است یعنی چگونه اینکه یک نفر از بین ما جماعت صاحب وحی و القاء ملک گردد مگر او چه مزیت و شرافتی بر ما دارد که صاحب چنین مقامی باشد و ما همه تابع او گردیم بلکه او دروغگوی متکبر است که میخواهد بر ما سلطنت کند.

آری مردم طبیعی بیخرد فقط صورت را مینگرند و از معنی و حقیقت بکلی بیخبرند در تمام ازمنه همین طور بوده مردم ظاهر بین چون پیامبران را مثل خود بشری می‌دیدند و از حقیقت روحانی آنها بیخبر بودند و نمیدانستند که چه گوهر گران بهایی در باطن آنان نهفته که بآن ارتباط بعالم روحانین و عالم امر الهی پیدا نموده‌اند و مستعد القاء وحی گردیده‌اند و بآن ارتباط فیض از حق گرفته و بمادون خود می‌رسانند زیرا که آن بزرگواران واسطه در فیضند و هر کس بخواهد راهی بعالم الهی پیدا نماید بایستی از مشکات و سراج حقیقت آنها مخصوصاً نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم استضاء نماید و نفس خود را پیوند بزند بولایت و محبت و اطاعت او و اولاد طاهرین آن بزرگوار سلام الله علیهم اجمعین.

صفحه : ۴۳۵

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشْتَرِ كَفَّارِ بَرُودِي فردا میدانند کیست دروغگوی متکبر قیامت را فردا نامیده‌اند اشاره به اینکه قیامت پس از دنیا واقع است یعنی پس از امروز دنیا قیامت در پی او واقع خواهد بود و وقتی فردای قیامت عذاب بر آنان فرود آمد آن وقت میفهمند آنها کذاب متکبر بودند یا پیامبران که با علامات واضح و هویدا خلق را بسوی حقیقت و حق ارشاد مینمودند تا آنکه بفضیلت و سعادت انسانی فائز گردند.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فَتَنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ثمودیان در تکذیب نمودن صالح (ع) مبالغه نمودند و بطور استهزاء بصالح (ع) گفتند اگر تو پیامبری امر نما که از اینکه کوه شتر سرخ مو و آبستن ده ماهه بیرون آید و اینکه آبی که داریم یک روز قسمت شتر باشد و در عوض بما شیر بدهد و یک روز قسمت ما باشد.

پس از خواهش آنها برای امتحان خداوند خواهش آنان را پذیرفت و بدعای حضرت صالح (ع) ناقه سرخ مو و آبستن ده ماهه‌ای از کوه بقدرت ایزدی بیرون آمد و پس از بیرون آمدن ناقه از کوه خطاب بحضرت صالح (ع) نموده (فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ) ای صالح

مراقب و نگهبان باش و صبر کن و بین که با ناقه چه می‌کنند.

وَتَبَّئُهُمْ أَنَّهُ الْمَاءُ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلٌّ شَرِبَ مُحْتَضِرٌ خَطَابَ بِحَضْرَتِ صَالِحٍ پیمبر (ع) نموده که قوم ثمود را خبردار کن که بایستی آب را بین خود و ناقه قسمت کنند و ظاهراً در آنجا چشمه آبی بوده بقدر کفایت اهل آن محل و قوم ثمود مأمور شدند آن آب را قسمت کنند بین خودشان و ناقه و یک روز آب قسمت ناقه باشد و در عوض شیر بآنان بدهد و روز دیگر قسمت ناقه باشد و آنها هیچ از آن آب برندارند و با آنکه از قسمت نمودن آب ضرری متوجه قوم نشده بود زیرا روز بی‌آبی آنها ناقه بقدر کفایت آنها شیر میداد با اینحال

صفحه : ۴۳۶

در مقام اعدام ناقه برآمدند و ناقه را پی کردند اینکه است که فرموده.

فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ قَوْمٌ ثمود برای کشتن ناقه معاون خود را صدا زدند گویند نام آن کسی که ناقه را پی کرد و کشت قدار بن سالف بن اصم بن هود نبی (ع) بود و وی را بمناسبت آنکه سرخ رو بود احمر ثمود می‌نامیدند و بروایت دیگر او را چیمر ثمود میگفتند سر راه ناقه را گرفت و بشمشیر او را کشت.

مفسرین گویند سبب کشتن ناقه دو زن بودند عشیره و صدوقه چون که ناقه بحاصل آنها ضرر میرسانید، صدوقه پسر عموی خود مصدع را بوصالش وعده داد و عشیره یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف گردانید و هر دو بر رهگذر ناقه بکمین نشستند چون ناقه از آب گذر کرد اول بمصدع رسید او تیری پیاپی ناقه زد ناقه افتاد و قدار از کمین گاه برآمد و با شمشیر ناقه را کشت و گوشت او را پاره پاره نمودند و بین خود قسمت کردند، پس از آن بچه ناقه در کوه صنوبر بالا-رفت و سه مرتبه نعره کشید و با آسمان بالا رفت و بروایتی آن را نیز کشتند و بعد از سه روز عذاب بر آنان فرود آمد. (منهج الصادقین) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ در مقام چگونگی عذاب ثمودیان برآمده و اشاره به اینکه پس از اتمام حجت و چنین معجزه بزرگی که از حضرت صالح (ع) مشاهده نمودند که دیگر هیچ عذری برای مخالفت آنها باقی نمانده بود باز عناد ورزیدند و مخلوقی که بدست قدرت الهی بدون ترتیب عادی از کوه بیرون آمده و صالح (ع) نیز بآنان تذکر داده بود که اگر ناقه را بکشید عذاب بر شما فرود می‌آید از روی عناد ناقه را کشتند آن وقت مستحق عذاب گردیدند.

(وَ أَنَّهُ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) سوره انفال آیه ۵۱ نظر به اینکه بایستی جزا موافق عمل باشد چون ناقه را کشتند و بچه او نعره کشید اینکه بود که آنان نیز بصیحه آسمانی هلاک گردیدند اینست که در بیان عذاب آنها فرموده:

صفحه : ۴۳۷

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمٍ الْمُحْتَظِرِ بتحقیق که ما فرستادیم برای هلاکت آنها یک صدا و فریادی که آنها را مثل گیاه خشک گردانید.

در لغت هشیم چند معنی از مفسرین نقل شده ابن عباس گفته هشیم آنست که برای زمستان حیوانات از چوب و گیاه خشک میگیرند و خطیره‌ای یعنی دیوار ماندی برای حفظ گوسفندان از باد و سرما درست می‌کنند.

و دیگری گفته هشیم خاکی است که از دیوار پوسیده ریزش میکند و باد که می‌آید آنها را مستدبر میکند لکن چنانچه بعضی گفته‌اند عرب هر چیز تر و نرمی که خشک شود آن را هشیم گوید که آنان بیک صیحه جبرئیل مثل گیاه خشک گردیدند.

وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ اینکه آیه مبارکه بالا در اینکه سوره چهار مرتبه تکرار شده است و هر یک راجع بحکایت یک پیمبری است اشاره به اینکه در هر یک از اینکه حکایات پند و اندرز است که انسان متفکر بایستی متنبه گردد و بداند که

کیفر اعمال بد منحصر بقیامت نیست بلکه در اینکه عالم هم نیز کم و بیشی هر کسی مکافات اعمال خود را خواهد دید. (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرأ).

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا قَوْمِ لُوطٍ (ع) پیمبر خود را تکذیب کردند و وحی و ارسال او را دروغ پنداشتند چون چنین کردند مستحق عذاب گردیدند و مبتلا گردیدند بباد سختی که سنگ ریزه بر آنها میریخت. بعضی گفته‌اند چنان باد سختی بود که سنگ‌های بزرگ را بر آنان می‌ریخت و در لغت (حاصبا) گفته‌اند (حصباء) سنگ کوچکی را گویند که مشت را پر نکند (و محصب) آن جایی را نامند که در آن سنگ ریزه اندازند در منی.

صفحه : ۴۳۸

إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَيِّحٍ تَمَامِ قَوْمِ لُوطٍ مِنْ بَادِ سَخْتِ هَلَاكِ كَرْدِيدِنْدِ مَكْرَ آلِ وَ تَابِعِينَ لُوطٍ «ع» که آنها در موقع سحر نجات یافتند.

نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا وَ نَجَاتٍ يَافِتْنِ آلِ لُوطٍ نِعْمَتِي بُوَدِ از طرف ما یعنی از طریق فضل الهی بود که آل لوط از اینکه بلاء مهلک نجات یافتند.

كَذَلِكَ نَجِزِي مَنْ شَكَرَ اَيْنَطُورِ مَا جِزَاءِ مِيدِهِمِ كَسِي رَا كِه شَاكِرِ بَاشَدِ.

اشاره به اینکه کسی که بشکرانه نعمت‌های حق تعالی از اطاعت او سرنیچد و در مقام اطاعت و بندگی برآمده و تسلیم پیمبران و اوامر حق تعالی گردد خداوند در سختی‌های امور دنیوی و اخروی وی را از نظر لطف خود دریغ نخواهد داشت و همیشه او را یار و مددکار خواهد بود.

وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتِنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ وَ جَدَا نُوْحٍ (ع) قوم را از عذاب خدا ترسانید لکن آنان شك آوردند در رسالت حضرت لوط (ع) یا شك آوردند بانزال وحی و اعتنایی بوعید نمودند و بهمان اعمال زشت مداومت نمودند تا وقتی که بر آنان عذاب فرود آمد.

وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرِ قَوْمِ لُوطِ فِسْقِ وَ فَجُورِ رَا از حد گذرانیدند و بنا بر آنچه مفسرین گفته‌اند عده‌ای از ملائکه بصورت انسان در خانه لوط (ع) وارد شدند قوم لوط خواستند بخانه لوط وارد گردند و مراد خود را از آنها حاصل نمایند و میگفتند آنها را تسلیم ما کن و در مقام جدال و نزاع با حضرت لوط (ع) برآمدند هر قدر لوط آنها را نصیحت مینمود فائده‌ای نمی‌بخشید تا آنکه درب را شکسته و وارد آن خانه که ملائکه بودند گردیدند (فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ) چون نزاع را از حد گذرانیدند جبرئیل بلوط گفت:

(خَلِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ) آنان را بما واگذار چون آنها در آن خانه وارد گردیدند جبرئیل

صفحه : ۴۳۹

شهر خود را بر چشمه‌های آنان زد همگی کور شدند و چنان نابینا شدند که از چشم‌های آنها اثری باقی نماند و مدهوش و متحیر می‌افتادند و برمیخاستند و فریاد میکردند که لوط ما را سحر نموده.

وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرِ قَوْمِ لُوطِ (ع) طغیان را از حد گذرانیدند در اول روز مبتلا گردیدند بعذابی که مستقر و دائمی بود یعنی عذاب از آنان مرتفع نگردید تا آنکه همگی آنان را هلاک نمود و بآتش جهنم متصل گردانید پس بآنان گفته شد بچشید عذاب را در نتیجه آنچه را که پیغمبر ما لوط بشما وعده داد و تهدید نمود شما را از عذاب و شما دروغ پنداشتید.

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۰ تا ۵۵]

اشاره

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲) أَ كَفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۴) سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۵۱) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵)

صفحه : ۴۴۰

ترجمه

محققا ما آسان کردیم قرآن را برای تذکر و اندرز گرفتن پس آیا کسی هست که متذکر گردد و پند گیرد. و محققا برای آل فرعون تهدید دهندگان آمدند و آنان تمام آیات ما را (معجزات حضرت موسی را) تکذیب نمودند پس آنها را گرفتیم گرفتن غالب استوار (تحت اقتدار و غضب پروردگار جبار گرفته شدند) آیا کفار زمان شما بهترند از کفار زمان پیشین، یا برای شما کافرین برائتی است در کتابها (مثل تورات و انجیل و زبور) یا می گوید ماها یاری کننده یکدیگر میباشیم- بزودی تمام شما (در جهاد مؤمنین) مغلوب گردیده و پشت خواهید برگردید (یعنی از جنگ فرار میکنید)، بلکه در روز قیامت وعده گاه عذاب کلی آنان است و رستخیز سخت تر و تلخ تر است، بدرستی گناهکاران در گمراهی و آتش سوزان واقع خواهند بود. روزی که بروهایشان در آتش کشیده شوند (بآنها گفته میشود) بچشید احساس الم آتش را بحقیقت و درستی ما هر چیزی را باندازه خلقت نمودیم (باندازه معینی که کم و بیش نخواهد گردید- و امر ما نیست مگر یک کلمه مانند بهم زدن چشم (که وقتی چیزی اراده نمودیم فوراً موجود میگردد) و محققا ما (از کفار) اشتباه و امثال شما را هلاک گردانیدیم پس آیا کسی هست که متذکر گردد- و هر چه از اعمال و افعال کرده‌اند در نامه اعمال آنها ثبت گردیده، و هر کوچک و بزرگی نوشته شده، بحقیقت و درستی که پرهیزکاران در بوستانهایی می‌باشند که در آنها نه‌رها و جویهایی است (که همیشه جریان دارد) و آنها در نشیمن گاه راستی و درستی نزد پادشاه مقتدر ساکن گردیده‌اند. (یعنی در جوار قرب الهی قرار گرفته‌اند)

توضیح آیات

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ إِنَّكَ مرتبه چهارم است که آیه بالا در اینکه سوره مبارکه تکرار گردیده و تکرار اینکه آیه نظیر تکرار (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) در سوره الرحمن و (وَيْلٌ لِّیَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) در سوره مرسلات است و نیز در هر موقعی که آیه‌ای تکرار می‌گردد اضافه بر اینکه مطلب مربوطه به آنرا مؤکد می‌گرداند بکثرت تکرار و استماع آن القاء بنفس می‌گردد یعنی از راه گوش و استماع یا از راه قول و گفتار بدلالیت الفاظ معانی مندرجه در آنها از راه زبان و گوش در قلب سرایت می‌نماید و به تکرار آن مشدد می‌گردد و یکی از فائده ذکر و تکرار آن که اینقدر در آیات و احادیث تأکید در آن شده است شاید همین باشد. از بعضی عرفاء است که در اینکه حکایت اشاره‌ایست بمعامله لوط روح- با قوم نفس اماره و معامله خدا نسبت بآنها و نجات دادن لوط روح بسبب صفات روحانیه و هلاکت قوم لوط بسبب صفات بشریه طبیعی و هر کسی که شهوت بهیمیه و شهوت جماع بر وی غالب گردید واجب و لازم است که آن را بسنگ (لا اله الا الله) بشکند و اینکه صفت را بزدش معالجه کند، و خود را متصف گرداند بصفعت عفت که آن حالتی است متوسط بین خمود نفس، که تفریط در قوه شهویه است و عدم اعمال آن زائد بر آن حکمتی که برای آن خلقت گردیده، و بین فجور که افراط در آنست و عقیف کسی را گویند که بر طبق دستور عقل و شرع و عرف اینکه قوه را بکار اندازد و حدّ وسط بین دو طرف افراط و تفریط آن را مراعات نماید.

(تفسیر روح البیان) وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ - كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَحَدًا عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (النذر) جمع انذار و انذار بمعنی بیم دادن و ترسانیدن و تهدید نمودن است و چون فرعون و فرعونیان موسی (ع) و هارون را تکذیب نمودند با تکذیب

کردند تمام انبیاء را چون که تکذیب یکی از آنها مستلزم تکذیب جمیع است و آیات و معجزات نه گانه‌ای را که در کلام الله اشاره بآن نموده بقوله تعالی (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۳ دروغ پنداشتند پس چون انکار و تعدی را از حدّ گذارنیدند و اتمام حجت بر آنان گردید (فَأَخَذْنَاهُمْ) پس آنان را گرفتیم (أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ) مثل گرفتن پادشاه مقتدری که غالب و مستولی بر همه چیز است.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُتَّصِرَةٌ در مقام تهدید مشرکین اهل مکه یا تمام کفار عصر نبی خاتم صلی الله علیه و اله و سلم برآمده و بهمزه استفهامی انکاری پرسش مینماید که وقتی قصص و حکایات امم سابقه را شنیدند و دانستند که آنان در اثر مخالفت پیمبران و سفراء الهی چگونه هر یک بطرزی خاص مبتلا بعذاب و سخط الهی گردیدند چگونه متنبه نمی‌گردند شما چه شرافت و مزیتی نسبت بآنان دارید که مطمئن از عذاب گردیده‌اید آیا شما از حیث صفات یا از جهت خلقت بر آنها مزیت دارید یا آنکه چنین گمان می‌برید که در کتابهای آسمانی پیش از قرآن برای شما از عذاب و سخط الهی برات آزادی رسیده یا گمان می‌کنید و می‌گویید ما جماعتی هستیم با قوت و شوکت و کسی بر ما غالب نخواهد گردید زیرا که بعضی یاری بعضی دیگر را می‌کنیم و متحد هستیم.

خلاصه آیه اشاره به اینکه شما کفار اهل مکه نه از جهت قوت و شوکت و نه از جهت مال و ثروت مزیتی بر امم سابقه ندارید که وقتی در مورد سخط و غضب الهی واقع گردیدند دیگر ملجأ و پناه گاهی نبود که عذاب را از خود رفع نمایند قدری چشم خود را باز کنید و به بینید چگونه در اثر مخالفت مبتلا بعذاب‌های شدید گردیدند.

خوب است مسلمان‌های امروزه هم که نام خود را مسلمان گذارده‌اند و علنا بمقدسات شرع مقدس توهین می‌نمایند قدری اینکه آیات را بنگرند و قدری متنبه گردند و بدانند خدای ما و خدای کسانی که مبتلا بعذاب شدند یکی است و در

صفحه : ۴۴۳

انسانیت نیز ما با آنها فرقی نداریم و همین طوری که کثرت گناه و مخالفت پیمبران سبب شد که در موقع عذاب واقع گردیدند ممکن است بر ما نیز عذاب نازل گردد همانطوری که بر آنان نازل گردید و بدانند اگر چه خداوند در موقع رحمت (أرحم الراحمین) است در موقع غضب نیز شدید الانتقام و اشد المعاقبین خواهد بود لکن متأسفانه ما اسم خود را مسلمان می‌گذاریم و گوئیم کتاب قانونی ما قرآن است و هیچ خبری حتی از رسم (قرآن) هم نداریم، و گمان می‌کنیم گناه اینکه بگردن اولیاء امور و معلمین مدارس است که نخستین بایستی دین اطفال و تعلیمات (قرآن) را بآنها بیاموزند و سپس شروع نمایند در تدریس باقی امور لکن چنین نیست بایستی هر کس رجوع بعقل خود نماید و فکر کند برای چه آفریده شده و تکلیف وی چیست و راه نجات خود را پیدا نماید.

سَيُهِزَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعِيَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعِيَةُ أَدهى وَأَمْرُ خدای متعال کفار را تهدید مینماید هم بعذاب دنیا و هم بعذاب آخرت عذاب دنیای کفار مکه چنانچه مفسرین گفته‌اند جنگ بدر بوده که آنان شکست خوردند و از جنگ فرار نمودند، و اینکه مطلب یکی از پیش گوئیهای قرآن مجید بشمار میرود در (منهج بروایت صاحب کشف که از عمر چنین نقل نموده وقتی اینکه آیه فرود آمد من مقصود اینکه آیه را ندانستم تا روز بدر دیدم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زره میپوشد و میگوید (سَيُهِزَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ) فهمیدم اینکه آیه دلالت دارد بر پراکنده گی مشرکین و غلبه مسلمین. پایان اینکه عذاب و مغلوبیت مکافات و کیفر اعمال بد دنیوی کفار بود، لکن مجازات و عذاب سخت تر در قیامت که وعده گاه آنها است خواهند دید و آن (أدهى وَأَمْرُ) (ادهی) مأخوذ از داهیة که بمعنی بلیه و آفت و شدت است اشاره به اینکه و لو آنکه کفار در دنیا غالباً بعکس العمل خود و بمکافات اعمال خود میرسند لکن جای مجازات و محل عذاب آنان قیامت است که عذاب قیامت بمراتب سخت تر و تلخ تر خواهد بود.

صفحه : ۴۴۴

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ يَوْمَ يُسْجَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ آیه در مقام بیان عذاب اشقیاء و گناهکاران برآمده و شاید مقصود از مجرمین همان کفار باشند که در آیه بالا- آنان را تهدید بعذاب نموده، یا مطلق متمردين و کسانی که آیات خدا را تکذیب نموده یا مینمایند و ممکن است مقصود از مجرمین تمام گناهکاران باشند از مسلمانان و غیر آنها لکن بقید (فی ضلال) و نیز بقرینه آیه بالا حملش بر کفار اولی بنظر میآید، زیرا کسی که در طریق اسلام وارد گردید بدرجه‌ای هدایت یافته و لو آنکه گنهکار باشد.

خلاصه در روز رستاخیز کفار را برو بجهنم می‌کشاند و گفته میشود بآنان بچشید حرارت و سختی سقر را و سقر یک درکه‌ای است از جهنم.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ اشاره به اینکه در ابتداء آفرینش بحکمت ازلی و قدرت سرمدی برای هر چیزی اندازه و حدی مقرر گردیده و نظام عالم را روی همین پایه استوار گردانیده چنانچه مشاهده مینمائیم که هر چیزی را شکل و اندازه‌ای هست که در خور او تعیین گردیده و بطوری در حد اعتدال قرار گرفته که اگر ذره‌ای از حد خود تجاوز نماید و کم و زیاد گردد نظام وجودش مختل خواهد گردید.

و همین طوری که برای هر فردی از بشر یا فردی از حیوان یا نبات کمیت و کیفیتی است مخصوص بخود از تعادل و توازن بین اجزاء و شکل و هیئت مخصوص که بآن خصوصیات از دیگران امتیاز یافته همین طور کلیه نظام عام کبیر نیز روی میزان اعتدال و تعادل اجزاء قرار گرفته و هر موجودی را بجای خود و در مرتبه خود موظف بعملی گردانیده و همگی اجزاء عالم دست بدست هم داده و ابراز فعالیت نموده و نظام عالم را تشکیل میدهند و هیچیک از خدمت مرجوعه بخود سستی نمی نمایند.

فقط از بین موجودات انسان (ظُلُومًا جَهُولًا) ظلم بخود نمود و از انجام اوامر تشریعی سستی مینماید، اینکه است که روی نظام عالم که هر چیزی که از حدّ

صفحه : ۴۴۵

خودش تجاوز نمود منعکس بخدمش میگردد بشر متمدن نیز از مرتبه‌ای که برای وی آماده شده بود که بایستی ترقی و تعالی نماید تا آنکه خود را بعلمین رساند عکس نفس ناطقه و روح مجرد خود را چنان تنزل داده که بسیر قهقرایی بقعر جهنم پرتاب خواهد گردید قوله تعالی:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) «۱» اینکه است که عذاب کفار نیز بتقدیر ازلی روی میزان حکمت و اعتدال در خور عمل آنها تعیین گردیده، و نیز چنانچه گفته شد می توان از آیه استنباط نمود که شکافته شدن قمر بامر حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نیز بتقدیر ازلی در همان ابتداء خلقت روی میزان اعتدال مقرر گردیده و جزء نظام عالم قرار داده شده و مخالف حکمت نبوده.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ اینکه آیه نظیر آیه‌ای است که در سوره (یس) فرموده (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) «۲» و در جای دیگر (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ او هو اقرب من ذلك) چنانچه معلوم است (لفظ کن در آیه کن فَيَكُونُ) که از کاف و نون ترکیب شده باشد در کار نبوده بلکه اشاره بسرعت موجودات است که بمحض اراده ازلی بدون وسائل خارجی در ابتداء آفرینش بقدرت مطلقه الهی بیک تجلی رحمانی و یک اراده وحدانی تمام حقایق و ماهیات امکانی هر یک بقدر استعداد و بر وفق نظام عالم از نیستی بهستی آمده و هر یک بوقت و موقعی که در خور وی بوده ظهور و بروز نموده، که تقدیرات ازلی است و اجراء آن در (فیما یزال) انجام می گیرد.

۱- سوره تین آیه ۴ و ۵ محققا ما خلقت نمودیم انسان را در بهترین خلقت و اعتدال پس از آن برگردانیدیم وی را بیائین ترین پایها

۲- سوره یس آیه ۷۴

صفحه : ۴۴۶

(كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ) اشاره بسرعت اجراء حکم تکوینی الهی است که بمحض اراده که از روی علم بنظام عالم قرار گرفته تقدیرات در عالم (قضاء) ثابت گردیده و در (لوح محفوظ و دفتر آفرینش) ثبت شده و در آن مرتبه وقت و زمانی تصور ندارد بلکه حدود زمان و مکان نیز در همان مرتبه تعیین گردیده.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَّذْكَرٍ فِي مَفْرَدَاتٍ گفته اشیاء جمع شیعه است، و در منتهی الارب که ترجمه قاموس است گفته (شیع بفتح شین بمعنی مثل و مانند است) و در (مجمع البیان) گفته اشیاء و نظائرش بمعنی اشیاء و نظائرش بمعنی اشباه است.

آیا کفار و مشرکین نمی بینند که چگونه اشباه آنها را که مصرّ در کفر بودند هلاک گردانیدیم با اینحال آیا کسی هست که از واقعه پیشینیان و عذابی که در اثر مخالفت پیمبران بآنان رسیده متذکر گردد و پند گیرد.

و جایگاه همیشه‌گی آنان است و چون در مکان راستی و درستی تحقق پیدا نموده‌اند در اعمال ظاهری نیز راستگو و راست کردار و راست رفتارند.

پاسخ سؤال سوم (عندیت متقین) متفرع بر همان دو فضیلت آنان است یکی تقوی بتمام معنی و دیگر صدق و راستی و درستی و عندیت نزد حق تعالی نتیجه تقوی و صدق و منبعث از آن است و عندیت مقام بسیار بلندی است که اختصاص داده بمردمان با تقوی و آنان کسانی می‌باشند که بمحل قرب جوار رحمت الهی رسیده و معلوم است مقصود از قرب که از (کلمه عندیت) استفاده میشود قرب مکانی نیست بلکه قربی است غیر از قرب مکانی و زمانی بلکه بالاتر از قرب شرفی نیز بشمار میرود و آن مقام مقربین از ملائکه و انبیاء و شهداء و مؤمنین با تقوی خواهد بود و شاید اشاره باشد (بفناء فی الله و بقاء بالله) که دائر بین عرفاء است که انسان کامل وقتی بمقام قرب معنوی رسید آن وقت اقتدار و مالکیت حق را معاینه مینماید و خود را قطره‌وار در دریای عظمت الهی ناچیز می‌بیند بلکه اصلاً خود را در میان نمی‌بیند و مشاهده می‌نماید که تمام آثار از حق و قائم باو میباشند و البته

صفحه : ۴۴۹

رسیدن باین مقام کار آسانی نیست زحمت فراوان لازم دارد تا خود یا غیر خود را می‌یابی هرگز او را نیابی تا دلت نزد زرد و سرخ عالم طبیعت است و دست و پای خود را بزنجیر آرزو و آمال دنیوی بسته‌ای قدمی بسوی عالم حقیقت نتوانی برداشت. در تأویلات نجمیه در توجیه آیه چنین گفته یعنی متقین بالله در بهشتهای وصال و آبهای معرفت و حکمت فرو رفته و غوص نموده و از آن بیرون آرند درهای معارف و لؤلؤهای عوارف و در نشیمن‌گاه صدق و آن مقام وحدت ذاتیه در مقام عندیت متمکن گردیده‌اند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم چنین فرموده

(ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی)

و در کشف الاسرار چنین گفته کلمه (عند) رقم! قریب و تخصیص دارد یعنی فردا اهل قرب بمقام عندیت اختصاص خواهند داشت و پیمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در همین عالم مخصوص بمقام عندیت بوده زیرا که فرموده:

(ابیت عند ربی)

و چون آن رتبه که امروز خواص بآن نازند پای ادنای او است (و رتبه پائین آن را) آنان در قیامت یابند پس از مرتبه اعلائی فردای حضرتش که نشان خواهد داد.

ای محرم سرّ لا یزالی مرءاه جمال ذو الجلالی

مهمان ابیت عند ربی صاحب دل لا ینام قلبی

از قربت حضرت الهی هستی بمثابه‌ئی که خواهی

قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد ننگنجد

گم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد عبارت آنجا

و آیه اشاره باین است که تقوی عبد را میرساند بسوی درجات بهشتهای و نهرهای علوم و معارف حقه حقیقه الهیه پس از آن وی

را بمقام صدیقین

صفحه : ۴۵۰

می‌رساند پس از آن بمقامی رسد که وحدت ذاتیه حق را مشاهده نماید که اشاره بآن بعنایت نموده و در آن مستقر و متمکن میگردد.

ای خوشا عشی که مؤمنان راست در آن مجلس انس و حظیره قدس بادیه انتظار بریده بکعبه وصال رسیده خلعت رضا پوشیده شربت سرور از چشمه وفاء نوشیده عیش بی‌عتاب و نعمت بی‌حساب، و دیدار بی‌حجاب یافته (تفسیر روح البیان) اینک جزء ششم از تعداد تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن از سوره الزخرف الی آخر سوره القمر پایان رسید بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول صلی الله علیه و اله و سلم و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول و امه من اماء الله تعالی در روز سه شنبه ۲ جمادی الثانیة ۱۳۸۵ هجری قمری مطابق با ششم مهر ماه ۱۳۴۴ هجری شمسی هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم و السلام علی من اتبع الهدی (پایان)

جلد چهاردهم

مقدمه

(نکته قابل توجه)

سرّ اینکه بر خلاف قانون مفسّرین که پس از اتمام تفسیر سوره بقره شروع مینمایند بتفسیر سوره آل عمران دو جزو از آخر قرآن را در نظر گرفتیم که راجع بسوره‌های کوچک مختصر تفسیری بنماییم اینکه بود که با خود اندیشه نمودم که روی میزان طبیعی خیلی بعید است با اینکه کبر سن و علت مزاج اجل مهلت دهد بتوانم تمام قرآن را و لو در کمال اختصار باشد ترجمه و تفسیر نمایم پس بهتر اینکه است که آنچه از قرآن مجید مهمتر است در نظر گیرم که اگر موفق نشدم بتفسیر کامل عمل بمهمتر شده باشد و بعدا اگر سعادت یاری کرده و موفق شدم بتفسیر سوره‌های جلوتر اقدام نمایم.

تفسیر نمودن سوره‌های آخر بدو جهت مزیت دارد یکی کمتر تفسیر شده بعلت آنکه غالبا مفسّرین بامید آنکه تمام قرآن را تفسیر نمایند بترتیب شروع کرده‌اند و اجل بآنان مهلت نداده که تفسیر کاملی بنویسند اینکه است که سوره‌های آخر کمتر تفسیر شده. و دیگر آنکه بسیاری از سوره‌های آخر مکی است که در اوّل بعثت در مکه فرود آمده مثل سوره تبارک، نون و القلم الحاقه ما الحاقه، القارعه ما القارعه معارج، اذا الشمس کورت، اذا السماء انفطرت، اذا السماء انشقت و بسیاری از سوره‌های دیگر که بیشتر آنها اجتماعی است که در مکه فرود آمده و در دو جزو آخر قرآن قرار گرفته. و آن مدتی که حضرتش در مکه مبعوث برسات گردیده بود همان اوائل

صفحه : ۳

اسلام بود و اهل مکه از فصیح‌ترین فصحای عرب بودند و در آن زمان علم و ادبیات بین اهل مکه و اعراب شایع بود و نظر به اینکه هر پیمبری برای اثبات پیمبری خود بایستی معجزه آورد و نیز معجزه هر پیمبری بایستی ما فوق کمال اهل آن زمان باشد اینکه بود که معجزه عمده رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از سنخ کلام واقع گردید و در فصاحت و بلاغت طوری بود که احدی نتوانست با او معارضه نماید.

سوره‌های آخر قرآن هم باعتبار فصاحت و بلاغت گفتار و هم باعتبار معنویات و اسرار و رموزی که منظوی در آنها است راجع بمبدء و معاد و اوضاع عالم علوی و سفلی از مجردات و فرشتگان و موجودات جوی و امثال آن و مادّیات و امور طبیعی از اوضاع سماوی و موجودات بزرگ خلقت مثل ماه و خورشید و ستارگان و اوضاع ارضی از زمین و کوه‌ها و دریاها که بسیاری از عجائب خلقت را بصورت قسم تذکر داده و یاد آوری نموده که مردم در آنها نظر کنند و تدبّر نمایند و از عظمت آنها پی بعظمت خالق آنها ببرند اینکه است که سوره‌های آخر بر باقی سوره‌های دیگر برتری و مزیت دارد.

و سوره‌های وسط اکثر آن راجع بعبادات و احکام و قصص پیمبران و غیر اینها میباشد لکن هر یک از سوره‌ها و آیات آخر قرآن با کوچکی آن یک عالم معانی و رموز راجع باسرار کاینات و نظام خلقت و کیفیت پیدایش مخلوقات و ابتدا و انتهای عالم مادّیات و پیدایش عالم قیامت و بیان کيفر اعمال بدکاران و اوصافی بهشت و جهنّم و آنچه در آن است از نعمت‌هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده که بجزای اعمال خوبان بهشتیان وعده داده و انذار و تهدید و عذابهایی که قلب را بهیجان و اعضا را بتکان و دل را پاره میکند برای جهنمیان آماده گردانیده.

صفحه : ۴

سوره ملک

اشاره

مکیه و هی ثلاثون آیه

[سوره الملك (۶۷): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (۲)
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵) وَاللَّذِينَ كَفَرُوا فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ وَسَاءُ
الْمَصِيرُ (۶) إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ (۷) تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸)
قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹)

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱)

صفحه : ۵

ترجمه آیات

بنام خدای بخشنده مهربان

بزرگوار و متعالی است از صفات مخلوقات خدای آن چنانی که مملکت هستی بدست قدرت او است، و آن کسی است که مرگ و زندگی را آفریده برای آنکه شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر (و در عمل خالص‌ترید) و او غالب و قاهر و آمرزنده گناهان است،

آن خدایی که هفت آسمان را طبقه طبقه آفریده و منظم و مرتب گردانید نمییی در نظام خلقت رحمان هیچ تفاوت و نقصی و تکرار نظر نما آیا مییی در نظام محکم آفرینش هیچ منقصت و سستی، باز دوباره بچشم دل در نظام عالم دقت نما تا دیده خرد باز شود و بسوی تو بر گردد در حالی که خسته و زبون و حسرت زده گردد،

و محققاً ما آسمان دنیا را زینت دادیم بچراغ‌های درخشان (یعنی ستارگان و تیر شهاب) و قرار دادیم آنها را برای راندن شیاطین، و مهیا ساختیم برای شیاطین عذاب آتش فروزان را،

و اینکه آتش نیز برای کسانی است که پیروید گارشان کافر شدند و عذاب جهنم بد بازگشتی است برای کفار،

که چون بآتش در افتند فریاد کنند چون فریاد خران و در آن آتش (چون دیگ) بجوش می‌آیند،

جهنم از غیظ کافران نزدیک است شکافته و قطعه قطعه گردد و هر فوجی را که در آتش افکنند خزنه جهنم از آنان پرسند آیا برای شما رهنما و پیمبر ترساننده از عذاب آخرت نیامد که شما را تهدید کند،

پاسخ، گویند آری رسول حق آمد ولی ما تکذیب او کردیم و گفتیم چیزی بر شما فرود نیامده و نیستید شما مگر اینکه در گمراهی بزرگ میباشید،

آن گاه اهل دوزخ (با تأسف و حسرت) اعتراف نمایند بگناه خودشان پس دوری باد از رحمت خدا مر اصحاب جهنم را- (یعنی بی نصیب هستند از رحمت رحیمی حق در آخرت)

[توضیح آیات]

اشاره

تَبَارَكَ الَّذِي بَدَأَ الْمَلَكَةَ تَبَارَكَ فِي لُغَتِ مَأْخُودٍ مِنْ بَرَكٍ وَوَأَقَعَ كَرْدِيْدِيْنَ پَرْنَدَه دَر اَب وَ دَر ثَبُوْت

صفحه : ۶

خیرات الهیه استعمال شده و نسبت بمحسوسات و مادّیات در جایی گفته میشود که زیادتی حسی پدید گردد و در معنویات آنجایی که ترقّیات روحانی حاصل شود و نسبت بمقام الوهیت بدو اعتبار توان تصوّر نمود یکی تعالی و برتری او در ذات و صفات و افعال از آنچه بتصوّر آید و موجود ممکن در مقابل شدّت و عظمت واجب الوجودی او ناچیز و عدم بشمار میرود (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و عظمت و بزرگواری الهی بالاتر از آنست که بذهن بشر خطور نماید یا محدود بحدّی گردد بلکه او سبحانه محیط و مستولی بر تمام کائنات و موجودات است بزرگوار خدایی که طائر افکار دور اندیش در پیرامون کوچک‌تر از اوصاف جمال و جلالش ره نبرد و چشم عقل در اشعه نور جلالش کلّیل و زبون گردیده و اظهار عجز مینماید و صفات کمالش را حدّی نیست که خرد بتواند بسرداق جمال الهیتش راهی پیدا نماید و بوی پیوندد و آثار کبریائیش بر تمام موجودات استیلا و احاطه نموده و همه را بزبور وجود آراسته

و خلقت نوینی بآنان پوشانیده و دیگر برکت باعتبار فیض وجود و بخشش او است آن فیض منبسط و رحمت واسعه که سراسر موجودات در تحت استیلاء و سیطره قدرت و اقتدارش نشو و ارتقاء مینماید که از آن تعبیر بمشیت تامه و فیض مقدس و رحمت رحمانیه آن چنانی است که همه موجودات را فرا گرفته اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ﴿۱﴾ سوره فرقان آیه ۴۲ بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ سلطنت و تعالی و بزرگواری او است که تمام اجزاء عالم ملک (عالم طبیعت و عالم حس) مقابل (عالم معنی و عالم نفوس) تحت فیض وجود خود در آورده

(۱) آیا ندیدی و نظر نکردی بسوی پروردگار تو که چگونه سایه را کشیده و اگر بخواهد آن را ساکن میگرداند (اشاره بآنکه تمام موجودات ظل وجود حق و پرتو نور وجود او و بسته بعنایت و اراده اویند)

صفحه : ۷

و همه از خوان نعمت او برخوردار گردیده و مسخر امر تکوینی او گشته و تماماً دست بدست یکدیگر داده و اینکه کاخ مجلل و شخصیت جهانی را تشکیل میدهند و در نتیجه وجود انسانی بوجود میآید وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ قُوْت و عظمت و توانایی او بی انتها و عجز و نقصی و حدی در قدرت واسعه آن توانای مطلق و آن فرد ازلی راه ندارد، شدت و قوت وجودش غیر متناهی و فوق لایتنهای علمش محیط بر تمام موجودات قدرتش بی انتها فیض وجودش محیط بر کائنات گردیده و تمامی ممکنات عقل باشد یا روح یا نفس ماده باشد یا صورت طبیعت باشد یا جسم همه از سر چشمه دریای فیض غیر متناهی او سیراب گردیده و امرار حیات مینمایند.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ موت و حیات دو امر وجودی از باب عدم و ملکه میباشد زیرا موت بر چیزی صادق آید که لایق حیات باشد و بشود آثار حیاتی بر وی بروز و ظهور نماید مثل کوری در مقابل بینایی، انسانی و حیوانی را کور گویند که فاقد چشم گردیده لکن سنگ و چوب و باقی اشیاء را کور نمیگوید و لو آنکه چشم ندارند و بیجان دیگر در نظام عالم مکونات و مادیات موت مقدمه حیات است چنانچه مشاهده میشود هر موجود زنده‌ای از مرده بیرون میآید که موت و حیات متعاقب یکدیگر و دنبال هم اینکه نظام بدیع و ترتیب جمیل خلقت را تشکیل میدهند، از نطفه مرده حیوان و انسان پدید میگردد باعتبار دیگر از جمادات از نبات حیوان از حیوان انسان بوجود میآید و نیز انسان از حیوان مرده تغذیه نموده امرار حیات مینماید و بر زندگانی خود ادامه میدهد.

بیان دیگر هر فعلیتی مسبوق بجهت قابلی است یعنی هیچ موجود مادی بکمال و فعلیت خیر خود نمیرسد مگر پس از آنکه جهات قابلی و استعدادی آن تکمیل گردد و آن جهت قابلی بمنزله موت است و کمالی که بر آن مترتب میگردد بمنزله حیات پس قوه و جهت قابلی در مقابل یکدیگر یکی از مصادیق موت و

صفحه : ۸

حیات بشمار میرود بین چگونه استکمالات آدمی از اول تکوین و ظهور وجودش تا آخر مراتب سیرش که از فعلیت اخیر وی بشمار آید علی الدوام از قوه بفعل میآید و اینکه موت و حیاتی است دنبال یکدیگر بقول مثنوی مولوی:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی زمردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملایک بال و پر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیئی هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

چون عدم کردم چون ارغنون گویدم کانا الیه راجعون

و شاید همین تقدّم جهات قابلی بر جهات فعلیت و وجود باشد سرّ مقدّم انداختن موت را بر حیات در آیه شریفه زیرا بقرینه اَلَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ عَالَمِ مَادَّةٍ و عالم اجسام و عالم طبیعت را عالم ملک گویند مقابل عالم ملکوت که عالم معنی و عالم نفوس و عالم ما فوق الطبیعه نامند و موت ذاتی عالم ماده و اجسام است و حیات نسبت بآن عرضی و از عالم ملکوت بآن افزوده شده زیرا که عالم ملکوت عالم حیات و عالم فعلیت است و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱﴾ سوره بقره آیه ۲۶ که موت و حیات که عبارت از جهات قابلی و فعلی است مترتب بر هم نموده.

(۱) آیه اعتراض بکفار است که (چگونه کافر میگردید بخدا در صورتی که شما مرده بودید پس خداوند زنده کرد شما را پس از آن باز میمیراند شما را پس در قیامت باز زنده میگرداند شما را پس از آن بسوی او بازگشت مینمائید) که هر مرتبه نازل تری نسبت بما فوقش در حکم مرده است.

صفحه : ۹

و از بعض عرفا است که موت و حیات دو عرض از عوارض و جوهر و عرض هر دو مخلوق خدا میباشند و اصل و حقیقت حیات نسبت بعارف حیات تجلیه و اصل موت موت استتار است و در دنیا تجلیه و استتار دنبال هم و متعاقب یکدیگرند تا وقتی که حجب مرتفع گردد و معارف آنان بمرتبه شهود و عیان برسد که پس از آن دیگر حجابی باقی نماند و وقتی حجب برداشته شد دیگر موت و مرگی برای آنان نیست و زنده هستند بزندانگی جاویدانی و دارای حیاتند بحیات ابدی چنانچه در باره شهداء فرموده بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ اَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ طایفه‌ای در اثر مجاهدت میمیرند و طائفه‌ای در اثر مشاهدات زنده میگردند طائفه‌ای میمیرند بصفه فنا در ظهور سطوت و عظمت قدم و طائفه‌ای زنده میگردند بصفه بقاء در ظهور انوار بقا و اگر بنور تجلی و استتار هرگز شوق مشتاقین ظاهر نمیشد و نیز درجات شوق و تفاوت مراتب آنان معلوم نمیگشت.

لِيَلُوْكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنَ عَمَلًا تا آنکه بیازماید شما را که کدام یک در عمل نیکوترید از اینجا معلوم میشود که افعال الله معلل باغراض است و غرض از خلقت عالم و بعثت انبیاء و انزال کتب سماوی تماما برای نفع مخلوق است نه انتفاع خود زیرا که ذات حق جل و علا- تام و فوق تمام است نقص و ناتمامی در او تصور ندارد که بعمل و فعل تمام گردد و نیز نتوان گفت فعل حق تعالی بدون غرض و مقصد انجام میگیرد زیرا که او فاعل مختار است و تمامی اختیارات ناشی از اختیار ذاتی او است و البته فعل فاعل مختار برای غایت و غرضی است که بایستی غرض و فائده عمل یا عاید خود فاعل مختار گردد یا غیر او و چون نمیشود گفت فائده فعل

حق تعالی عاید خودش میشود زیرا که او کامل مطلق و وجود او تام و فوق تمام است نقص و ناتمامی در او تصور ندارد تا بعمل تمام و کامل گردد پس مسلماً غرض از خلقت نفع مخلوق است

صفحه : ۱۰

و باین بیان معلوم میشود که لام لیلو کم لام تعلیلی است یعنی خلقت شما افراد بشر برای آزمایش است.

سؤال- خدایی که عالم السرّ و الخفیات است و صفحه نفس الامر نزد او مکشوف است و چیزی نزد علم حضوری او مخفی نیست اختبار و امتحان نسبت باو معنی ندارد زیرا اختبار و امتحان برای کسی درست میآید که دانای اسرار نباشد و بخواهد از سرّ چیزی با خبر گردد.

(پاسخ) در سوره بقره آیه ۱۴۳ در بیان آیه و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لنعلم من يتبع الرسول و آيات دیگر مثل و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين و غیر اینها اندازه‌ای راجع باختبار و امتحانات الهی بحث نمودیم و پنج احتمال در توجیه آیه از مفسرین بیان نمودیم و در اینجا گوئیم آزمایش برای ظهور امر است و شاید مقصود اینکه باشد که چون قبل از موت و حیات هنوز ظاهر نشده بود که چه کسی در عمل نیکوتر است اینکه بود که ما موت و حیات را دنبال هم قرار دادیم تا آنچه در کمون استعداد هر کس مخفی است در معرض ظهور و بروز رسد.

و از بعض مفسرین است که چنین با شما عمل میکنیم مثل کسی که خواهد کسی را بیازماید که کدام یک از شما در عمل خالص ترید.

و هو العزيز الغفور عزیز در لغت در دو معنی استعمال شده یکی بمعنی قوت و شدت و غلبه آمده و دیگر شیئی کم یاب را عزیز الوجود گویند از ابو الحامد چنین نقل میکنند که عزیز موجودی را گویند که دارای سه صفت باشد (۱) وجود او کم یاب باشد (۲) حاجت باو بسیار باشد (۳) رسیدن باو دشوار باشد، و همگی اینکه صفات سه گانه نسبت بحق جل و علا موجود است اینکه است که عزیز بتمام معنی در باره او صادق آید و او است عزیز مطلق و بس الغفور مشتق از مغفرت و مغفرت بمعنی پوشیدن و پنهان کردن است خداوند

صفحه : ۱۱

غفور است که بلطف و کرم خود گناهان بندگان و لغزشهای آنان را میپوشاند و کسی را بر اسرار آنها آگاه نمیگرداند.

اینکه دو نام شریف الهی بسیار مناسب با جملات آن دو آیه بالا است زیرا چنانچه گفته شد تبارک الذي بيده الملك اشاره بعظمت و جلال و بزرگی خداوندی او است و (عزیز) نیز دلالت دارد بر قوت و استیلاء و عظمت ذات واجب الوجودی آن فرد ذو الجلال پس میتوان گفت عزیز در واقع بیان همان تبارک است و هر دو در یک معنی استعمال شده و (غفور) که دلالت بر عفو و پرده پوشی دارد بسیار مناسبت با جمله لیلو کم ائکم احسن عملاً دارد که پس از ظهور لغزشها و خطا کاریها از راه فضل و کرم پرده پوشی مینماید.

الذی خلق سبع سماوات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت پس از اظهار عظمت و جلال و جمال الوهیت و تفضلات رحمانی که در اول سوره در جمله (تبارک الذي بيده الملك) منظوم گردیده در مقام تفصیل و چگونگی نظام خلقت برآمده که مبدء و خالق عالم ملک کسی است که آسمانها را مطابق یکدیگر قرار داده و در نظام خلقت تفاوت و کم و زیادی دیده نمیشود و ظاهراً اشاره دارد بحسن نظام و ترتیب موجودات که هر موجودی نسبت بتوازن اجزاء و نظام وجود خود تام و تمام خلقت گردیده و هیچ تفاوتی از حیث تمامیت وجود شخصی و نوعی بین موجودات دیده نمیشود یعنی وقتی بنظر تدبّر و کنجکاوی سر تا سر موجودات را

بنگری و در اجزاء آن دقت و تدبیر نمایی خواهی دید عالم خلقت بیک روش معین و بیک نظام تخلف ناپذیری هر یک در مرتبه خود تام و تمام بدون آنکه نقص و ناتمامی در نوعی از انواع کائنات دیده شود بلکه در هیچ فردی از افراد بدون مصادفات خارجی که آن نیز اگر خوب بنگری میبایی که از روی حکمت و نظام پدید گردیده و همگی با آنکه بعضی ضد یکدیگرند مسخر امر تکوینی مبدء عالم گردیده و دست بدست هم داده وحدت و شخصیت عالم جهانی و اینکه

صفحه : ۱۲

نظام حیرت بخش را تشکیل میدهند و تطابق و توازن بین موجودات عالم کون برقرار و ثابت و محفوظ است. و اضافه خلق برحمن در قوله تعالی (فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ) اسراری مندرج است و شاید اشاره باین باشد که تمامی موجودات عقل باشد یا نفس ماده باشد یا صورت (یجمعها حقیقه واحده الهیة) از تجلیات فیض رحمانی و اضواء نور حقیقی پدید گردیده و ماهیات ممکنات مظاهر و نماینده آن فیض منبسط و مشمول رحمت واسعه سبحانی و از اشعه و اضواء آن نور یزدانی تظاهر نموده‌اند و آن فیض منبسط و رحمت انبساطی است که همه موجودات را فرا گرفته و هر یک بوظیفه خود عمل مینمایند و لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ پس از بیان خلقت عالم و نظام کون در مقام حسن و بها و جمال آسمان دنیا برآمده که آن را زینت دادیم یعنی آراسته گردانیدیم بچراغهای روشن، و تخصیص دادن زینت را با آسمان دنیا با آنکه تمام کرات و عوالم هر یک نسبت بخود آراسته گردیده‌اند بزینتهایی که مناسب با کمال و تمامیت وجود آنان است، شاید سرّش اینکه باشد که چون آسمان دنیا که نزدیک بعالم بشری است و بهمین اعتبار آن را دنیایش گویند اکثر ستارگان و کرات و منظومه شمسی و کهکشان‌ها، بعضی بتوسط آلات و بعضی بدون آلات مترائی و پدیدار است و زینت عالم دنیای ما است که زمین در شب بنور ستارگان و ماه روشن و مزین و مجلل گردیده و در روز بنور تیر اعظم و آیت بزرگ الهی خورشید روشن و نورانی و موجودات زمینی از تابش نور آن نشو و ارتقاء مینمایند و باین موجودات بزرگ که نماینده فیض منبسط و مسخر امر تکوینی پروردگار و مربی عالم میباشند بما دون از جمادات و نباتات و حیوانات فیض وجود میرسد اینکه است که فرموده آراسته گردانیدیم آسمان دنیا را و تزین دادیم آن را بچراغهای روشن که در واقع آراستگی آسمان دنیا از آراستگی بسیاری از عوالم و کرات پدید گردیده.

صفحه : ۱۳

و سماء مأخوذ از علو و ارتفاع است و از بعض عرفا است که سماء اشاره دارد بسماء قلب که علو و برتری دارد بر جسد و زینت یافته بانوار علوم الهی و معارف حقّانی و واردات رحمانی. و از خصوصیات کواکب اینکه است که که بتیر شهاب که آن شعله آتشی است که از ستارگان منفصل میگردد مانع میشوند که شیاطین عروج با آسمانها نمایند و از سلمان فارسی چنین نقل شده که ستارگان معلق در آسمانها میباشند و مثل قندیلهایی مانند که در مساجد معلق مینمایند، و از نور مخلوق گردیده‌اند و اینکه مطلب یکی از اسراری است که در آن زمان کسی بآن پی نبرده بود بلکه تمام منجمین و علماء هیئت قدیم چنین اظهار مینمودند که ستارگان و ماه و خورشید کوبیده در آسمانها میباشند ولی اهل هیئت جدید از روی تجربه و آلات فهمیده‌اند که ستارگان و ماه و خورشید معلق در فضا میباشند و از کهکشانها نور میگیرند. وَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ و ما برای شیاطین آماده گردانیدیم عذاب جهنّم را گویند سعیر در که چهارم از درکات هفتگانه جهنّم است و هر یک از درکات جهنّم اسمی دارد لظی، جهنّم حطمه، سعیر، جحیم، هاویه، سقر، نار که هر درکه‌ای برای طائفه‌ای از کفار و مشرکین و یهود و مجوس و شیاطین و معصیت کاران از اهل توحید مهینا گردیده. وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بئس المصير و برای کسانی که کافر شدند پروردگارشان از کفره و شیاطین افراد بشر عذاب

جهنم است و جهنم بد محلّ بازگشتی است.

در لغت کفر بمعنی پوشیدن است کسانی که رحمت خدا را پوشانیدند و اظهار وحدت و عظمت و ستایش آن فرد ازلی را ننموده‌اند و باعمال و اخلاق نکوهیده خود را از شناسایی و معرفت الهی محجوب گردانیده و در مقام اطاعت امر پروردگار

صفحه : ۱۴

بر نیامده بازگشت چنین کسی بدرک آتش است که آن ناری است منبعث از بعد و دوری از درک جمال ازلی کُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهُمْ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ وقتی کافرین را بجهنم اندازند ملائکه موکلین جهنم از آنان سؤال می کنند آیا در دنیا کسی نیامد که شما را از عذاب امروز تهدید کند.

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ کافرین در پاسخ بملائکه گویند آری رسولان و سفراء الهی آمدند و ما سخنان آنان را نپذیرفتیم و نسبت دروغ گویی بآنها دادیم و گفتیم از جانب خدا چیزی بر شما فرود نیامده و شما نیستید مگر آنکه در گمراهی بزرگ واقع گردیده‌اید و در راه خطا رفته‌اید و قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ و نیز اهل جهنم بموکلین گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم و عقل و فکر خود را بکار انداخته بودیم و تعقل و تفکر مینمودیم و روح و روان خود را در اثر تدبّر در آیات آفاقیه و انفسیه تکوینیه و آیات تدوینیه جلا میدادیم و باستماع آیات کلام الله گوش فرا میدادیم و دعوت انبیاء را میپذیرفتیم و عمل مینمودیم هرگز باین روز سیاه و چنین عذاب شدیدی گرفتار نمیشدیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ كَفَّارًا و فسّاق و منافقین همگی اعتراف بگناه خود میکنند و اعتراف آنان دلیل است که کسی در عمل اختیاری مجبور نیست زیرا در قیامت که پرده از روی کارها برداشته میشود و کتب اعمال و سجل احوال مکشوف میگردد و هر کس بحال خود بلکه بحال دیگران نیز بصیر و بینا میشود دیگر راه عذری برای احدی باقی نمیماند زیرا در آن روز هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد و حجتیهایی که در اینکه عالم دنیا و آن براهین و ادله‌ای که پیمبران و حکماء و وعاظ

صفحه : ۱۵

و مبلغین از حکم عقل و منطق صحیح برای ارشاد و هدایت خلق نصب نموده‌اند تماماً برای هر کسی تظاهر مینماید و حَقَانِیَّتِ آنها را بخوبی میفهمد و بینا میگردد و بحال خود و مختار بودن و تقصیر خود دانا میگردد پس چگونه تواند اعتراف بگناه خود نماید در صورتی که تمام اعضاء بدن وی شهادت میدهند بر کفر و عصیان وی فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ سحق در لغت بمنی دوری آمده، یعنی اهل سعیر و اهل آتش دورند از رحمت حق تعالی یا آنکه خداوند آنان را از رحمت خود دور گردانیده. آری جهنم و عذاب منبعث از دوری رحمت الهی است چنانچه بهشت و نعمتهای آن منبعث از قرب او است گمان نشود جهنم همان بعد از حق تعالی باشد چنانچه بعضی چنین توهم کرده‌اند بلکه منشأ جهنم و آنچه جهنم و عذاب را پدید می آورد دوری از رحمت حق است زیرا جهنم دار غضب او و منبعث از اسم شدید العقاب و المنتقم و غیر آن است چنانچه بهشت و نعمتهای آن دار رحمت و فیض او است و منشأ آن اسم الرّحمن الرّحیم و غیر آن است و همانطوری که رحمت محلّ قابل میخاهد عذاب نیز محلّ قابل دارد و یک محل واحد موضوع دو چیز متضاد نمیگردد پس آن کس که بتمام معنی لایق عذاب است البته قابل رحمت نیست و بعکس نیز آن کس که لایق رحمت است قابل عذاب نیست

صفحه : ۱۶

توصیه ببرادران و خواهران ملی و دینی

سعی کنید و با نفس شرور خود مجاهده کنید که آن را رام گردانید و از خود خواهی و هوا پرستی دست برداشته مطیع و فرمانبردار مبدء خود گردید اگر مطیع امر حق تعالی گردی تمامی موجودات فرمانبردار تو گردند، اگر طوق بندگی بگردن اندازی سلطان السلاطین گردی، اگر آتش غضب خود را در موقع غلیان آن فرو نشانی برحمت الهی بیبندی، اگر بتلخی صبر در سختیها و نارسیها

(۱) پرستو.

(۲) حکایت داود (ع) است که بقلو سنگی جالوت را کشت

صفحه : ۲۵

ساختی و با متانت و استقامت سر تسلیم فرود آوردی بشیرینی نعیم همیشه گی ملتذ گردی، اگر در دنیا زهد ورزیدی و از خلق رو گردانیدی و عازم سفر و سیر الی الله گردیدی در منزلگه قرب ساکن گردی، اگر ترک لذت خیالی کنی بحیات ابدی و لذائد واقعی همیشه گی نائل گردی، اگر علقه محبت خدا را در دل بپرورانی محبوب خلایق گردی، اگر در پیشگاه حضور رسی تمام ممکنات تو را بندگی نمایند، اگر دائم الحضور شوی کار خدایی کنی أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آیا کسی که برو افتاده حرکت کند بمقصد و محل مقصود راه می یابد یا آن کس که مستقیماً با چشم باز حرکت میکند بمقصد میرسد.

خداوند در اینکه مبارک آیه مثل آورده مؤمن و کافر را بدو نفری که هر دو بخواهند بسوی مقصدی حرکت کنند و یکی برو افتاده سیر طریق کند و دیگری ایستاده براه راست که نزدیکترین راهی است بسوی مقصد حرکت نماید آیا کدام یک از ایندو نفر بمقصد راه می یابند.

بدیهی است و هر عاقل دانشمندی میداند آن کس که فهمیده و دانسته و از روی برهان عقلی و نقلی و وجدان سرّی راه مستقیم بسوی حق تعالی را پیدا نموده و در ایام حیاتش همیشه بهمان طریق حرکت نموده و بسوی مبدء خود شتابانست چنین کسی بمقصد اصلی خود پی برده و بطریق هدایت راه یافته و بسعادت نائل گردیده.

اما آن کس که چشم خود را بسته نگاه داشته و در امر خلقت هیچ نظر دقیق ندارد و تابع انبیاء و سفراء الهی نیز نگردیده که آنها وی را بطریق راست هدایت نمایند و کور کورانه حرکت میکند چنین کسی هیچوقت بمقصد اصلی نائل نخواهد شد و راه را از چاه تمیز نخواهد داد و بالاخره در قیامت که آخرین مراحل سیر استکمالی بشری است سرنگون بجهنم خواهد افتاد

صفحه : ۲۶

[سوره الملك (۶۷): آیات ۱۲ تا ۲۲]

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) أَأَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ (۱۶)

أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۸) أَوْ لَمْ

يَزُوا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱) أَلَمْ يَمِشْ مُكْبَبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمِشْ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲)

(ترجمه)

محققا آنان که در باطن و دل خود در پنهانی از پروردگار خود میترسند برای آنها آمرزش و پاداش بزرگ (بهشت جاویدان) خواهد بود،

شما سخن پنهانی گوئید یا آهسته در علم حق یکسان است (زیرا که خدا باسرار آگاه است) و میداند آنچه را که در سینه‌ها پنهان است،

آیا آن خدایی که خلق را آفرید عالم باسرار نیست در صورتی که او لطیف و بینا است،

و آن خدائست که قرار داد زمین را برای شما نرم و هموار و آرام پس شما در پست و بلندی آن حرکت کنید و روزی او خورید و بازگشت خلق بسوی او است،

آیا شما ایمنید که آن کسی که در آسمان است شما را بزمین فرو نبرد در حالی که زمین (چون دریا بموج و اضطراب

صفحه : ۱۷

(افتد)

آیا از آنکه در آسمان حکم فرماست ایمنید که تند بادی بفرستد (و بر سر شما سنگ بیارد) تا بدانید چگونگی وعده عذاب را، و اممی که پیش از شما بودند رسولان ما را تکذیب کردند و چگونه آنها را سخت عذاب کردیم و هلاک نمودیم، آیا مرغ هوا را نمینگرند که بالای سرشان پر گشوده گاه بی حرکت و گاه پرواز میکند کیست که آنان را در فضا نگاهداشته مگر خدای رحمت که او بهر چیزی عالم و بینا است،

آیا آنکه پناهگاه شما باشد و شما را یاری کند کیست غیر از خدای رحمن پس آنان که بخدای رحمن کافر شدند آنها را جز فریب (نفس) و غروری بیش نیست،

آیا کیست که شما را روزی دهد اگر خداوند نگاه دارد روزی شما را (و کفار هم میدانند که خدا بآنها روزی میدهد) لکن در لجاجت و عناد افتاده و از خدا اعراض مینمایند،

آیا کسی که راه می‌رود سر فرو افکنده یعنی نگونسار و وارونه با سر خود و پس و پیش و راست و چپ خود را نمی‌بیند راه یافته‌تر است یا آن کس که می‌رود راست ایستاده و همه اطراف را مشاهده میکند و بر راه راست می‌رود

توضیح آیات

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ محققا کسانی که در دل و قلب خود از پروردگارشان ترسناکند در صورتی که غائب و مستور است از نظر آنها آنان را آمرزش و پاداش بزرگی است.

فرق است بین خوف و خشیت خوف بمعنی ترس و فرار نمودن از هر چیز مودی است و خشیت بمعنی هیبت و عظمت امر بزرگی است که مستولی گردد بر قلب و فرار آور نیست بلکه مقتضی ثبوت و قرار است شاید در اینجا در مقام تعریف کسانی است که در معرفت بمقام ربوبی و مقام الوهیت بجایی رسیده‌اند که عظمت و جلال الهی مستولی گردیده بر قلب و باطن آنها و شناسایی و درک بزرگی او آنان را خاضع و متواضع و خاشع گردانیده اینکه است که در باره چنین اشخاصی جای دارد که بفرماید برای آنان است مغفرت و اجر بزرگ و معلوم است آنچه خداوند بزرگ بشمار آرد نظر بزرگی و عظمت

صفحه : ۱۸

خودش محدود بحدی نیست در کلمه بالغیب سه احتمال داده شده:

(۱) ترسناکند از آن پروردگاری که غائب از انظار و حواس است (۲) در باطن آنها هیبت الهی مستولی گشته و ترسناکند (۳) در اثر معرفت بمقام الوهیت حالتی در باطن آنها پدید گشته که همان طوری که در ظاهر و روی مردم مرتکب گناه نمیشوند در پنهانی نیز از گناه اجتناب مینمایند.

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ شما آهسته سخن گوئید یا بلند خداوند عالم و دانا است بآنچه در سینه‌ها مخفی و پنهان گردیده.

مفسرین گویند اینکه آیه در شأن پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده از ابن عباس نقل میکنند که مشرکین در باره حضرتش سخنان ناشایسته میگفتند پس از آنکه خداوند پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را بگفتار آنان خبردار نمود، چنین گمان کردند کسی حضرتش را بسخنان ناروای آنها مطلع گردانیده با هم گفتند بایستی مخفیانه ناسزا گوئیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد (که چه بلند گوئید چه آهسته نزد خداوند یکسان است) زیرا که ظاهر و باطن نزد او و در علم حضوری او مساوی و یکسان است.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ همزه انکاری است آیا نمیداند یعنی البته میداند اشاره به اینکه چگونه ممکن است کسی که موجودات را از نیستی و عدم بوجود میآورد دانا و عالم نباشد بآنچه خلقت میکند در صورتی که او خبیر و بصیر است.

لطیف و خبیر دو اسم از اسماء الحسنای الهی است لطیف اگر مأخوذ از لطف باشد بمعنی رفیق و مرحمت و ملاطفت خفیه است نسبت بمخلوقات که بآنها میرساند آنچه را که از آن منتفع گردند زائد از ما یحتاج زندگی و امور ضروری آنان و مهیا میگرداند اسباب معیشت و آنچه محتاج باویند از راهی که گمان ندارند

صفحه : ۱۹

و اگر مأخوذ از لطافت باشد بمعنی نزاکت در صنعت و حسن تدبیر در عمل و خالق و پدید آورنده موجودات لطیف است مثل موجوداتی که از شدت لطافت مثل روح بخاری و هوا و ملائکه ارضی و جن و امثال آنها که چون جسم لطیفند دیده نمیشوند و نیز موجودات ذره بینی که وجود آنها بتجربه و دلیل ثابت شده نه برؤیت بچشم.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعض خطب و مواضع خود در مقام توصیف حق تعالی چنین گوید
(لطیف اللطافه لا یوصف بالطف)

شاید مقصود همین باشد که او حقیقت و منشأ هر موجود شریف و لطیفی است و باعتبار آنکه آثار او لطیفست و لطافت هر موجود لطیفی از او پدید گردیده اینکه است که یکی از نام‌های او لطیف است که او اصل لطافت و منشأ لطافت است.

(الخبیر) یعنی بیاطن و کمون اشیاء عالم و دانا است و دقایق و اسرار موجودات نزد او جلّت عظمته حاضر و هویدا است و چیزی از او مخفی و پنهان نمیباشد و صفحه نفس الامر نزد او مکشوف و ظاهر است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا و آن خدای لطیف و خبیر که زمین را در زیر قدم شما هموار نموده و تمام موجودات زمینی را مسخر و تحت اختیار شما قرار داده که هر نوع تصرف و عملی که خواسته باشید و بنفع شما تمام شود بتوانید انجام دهید و بآسانی بتوانید در پست و بلندی زمین بهر کجا اراده نمائید حرکت نمائید و در اینکه مقصود از مناكِبها چیست در

تفسیر ابو الفتوح رازی گفتاری از مفسرین نقل نموده.

(۱) مقصود از مناکب کوه‌ها است (این عباس) (۲) مراد پست و بلندی زمین است (ضحاک) (۳) راهها و جاده‌های زمین است که در آن حرکت کنند (مجاهد) (۴) اطراف زمین است از ممالک و شهرها (کلبی) وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ

صفحه : ۲۰

فامشوا در آیه بالا و کلاوا در اینجا هر دو امر است لکن دلالت بر اباحه دارد وجوب و استحباب از آن استفاده نمیشود بلکه اذن در تصرف را میرساند که خداوند برای شما مباح و جایز گردانیده از تمام منافع زمین استفاده نمائید از خوردنیها و پوشیدنیها و آشامیدنیها و آنچه بشود از زمین بهره بردارید مگر تصرف عدوانی و آنچه را که بخصوص نهی در باره آن رسیده باشد.

اگر چه مفسرین امر در اینجا را حمل بر اباحه نموده‌اند لکن میتوان گفت خوردن و حرکت نمودن در زمین بقدر لزوم واجب عینی است کسی حق ندارد بدن و قوای طبیعی را در اثر نخوردن و امساک نمودن یا بقدر لزوم مراعات بدن را نمودن آن را مهمل گذارد که بدن فاسد گردد یا ضعیف شود.

آری بقدر لزوم و اقل ما یقنع واجب و زیادتر اگر بعد اسراف نرسد که آن نیز حرام و نارواست مباح است خلاصه راجع بخوردن و آشامیدن و باقی تصرفات طبیعی سه قسم تصور میشود یک قسم واجب و آن اقتصار نمودن باقل چیزی که بدن محتاج بآن است برای حفظ و سلامتی بدن و قوای آن قسم دوم مباح و آن قدری زیادتر از حد لزوم که برای استحکام قوا و آلات جسمانی بکار برده شود قسم سوم حرام و آن اسراف نمودن در خوراک و پوشاک و باقی مواد طبیعی که از روی شهوت پرستی انجام گیرد و اشاره بهمین مراتب دارد آنجا که در کلام الله فرموده كَلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا که در اینکه دو جمله مختصر امر و نهی را جمع نموده و گوشزد بشر مینماید که مواد طبیعی مشترک بین تمام افراد است هر کس بایستی بقدر حصه خود از مواد استفاده نماید اگر بعضی زیاده روی کنند علاوه بر آنکه بضرر خودشان تمام میشود زیرا بزیاد خوردن و زیاده روی نمودن در مواد طبیعی بروح انسانی و نیز ببدن وی لطمه میزند و روح را کدر و بدن را مریض میگرداند و نیز از حق دیگران کاسته میگردد زیرا همه باید از مواد استفاده نمایند اگر بعضی زیاده روی کنند بدیهی است که از قسمت باقی کاهیده میشود و بازگشت آن بتصرف عدوانی میگردد و چنین تصرفی روا نیست اینکه است که از اسراف کردن نهی فرموده بقول آن شاعر:

کلاوا و اشربوا را همی گوش کرد و لا تسرفوا را فراموش کرد

صفحه : ۲۱

(النُّشُورُ) در لغت حیات بعد از موت است زنده شدن بعد از موت و جمع شدن در قیامت را (نشر و حشر) نامند (وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ) در مقام اظهار لطف نسبت ببشر بر آمده که پس از آنکه شما دستتان از دنیا و حیات اینکه عاریت سرا کوتاه گردید و دنیا را بدرود گفتید گمان مکنید فانی و معدوم گشته‌اید و از نعمت حیات محروم گردیده‌اید بلکه بسوی مبدء و کردگار خود بازگشت میکنید و از حیات جاودانی متمتع و برخوردار میگردید زیرا که فیض او انقطاع ندارد و انسان برای بقاء خلق شده نه برای فناء أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخِيفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ همزه (ء امنتم) بظاهر استفهام مینماید و در معنی تهدید است که شما چگونه مطمئن شدید در صورتی که همیشه و در تمام آنات در معرض بلاء واقعیید و در همه حال ممکن است مدبر و مربی آسمان بامر تکوینی زمین شما را بجنبش آورده و در زمین فرو روید أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (ء امنتم) مثل (ء امنتم) آیه بالا است که در صورت استفهام و در معنی تهدید مینماید که آیا شما مطمئن میباشید که آن کس که در آسمان است

باد سختی فرستد و شما را بهلاکت اندازد تا آنکه بدانید چگونگی مجازات و آنچه پیمبران گوشزد شما نموده‌اند از تهدید بعذاب گمان نشود مقصود از (مَنْ فِي السَّمَاءِ) که در هر دو آیه گفته شده اینکه باشد که خدا در آسمان است خداوند منزّه و بالاتر از آنست که مکانی او را فرا گیرد مکان داشتن مخصوص باجسام و جسمانیات است بلکه مقصود از (مَنْ مَوْصُولُهُ) مدبّرین امر پروردگارانند و ملائکه عمّال که با حق تعالی تدبیر امر زمین محوّل بانان است یا آنکه گوئیم خداوند خودش مدبّر و مربّی تمامی عوالم و نشآت و تنظیم کننده عالم مکونات است چنانچه فرموده (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) پس مقصود از آن کسی که در آسمان است تدبیر کننده و تنظیم دهنده امور سماوی

صفحه : ۲۲

است و اختصاص باسما برای اینکه است که فیوضات از طرف بالا بزمین میرسد نور و حرارت از آسمان اشراق بزمین میشود که مرکز فعالیت آن منظومه شمسی است و نیز باران از بالا بیائین میریزد اینکه است که فرموده (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ) و شاید همین باشد سرّ اینکه ما مأموریم هنگام دعا دست بطرف آسمان بلند کنیم زیرا بتوسط آسمان فیض و رحمت بر اهل زمین فرود میآید و در اینجا سرّ دیگری نیز بنظر میآید چون در معنی و حقیقت خداوند ما فوق هر چیزی است و محیط بر تمام مخلوقات و ممکنات است اینکه است که در ظاهر هم بمراعات باطن بایستی موقع دعا و طلب حاجت دست بیالا برداریم زیرا که ظاهر نماینده باطن است.

خلاصه در توجیه جمله (مَنْ فِي السَّمَاءِ) گوئیم شاید مقصود از (سما) نه آسمان معهود باشد بلکه مقصود از سما چنانچه معنی لغوی آن است مرتبه علوّ و بلندی است و در اینجا مقصود از علو و بلندی علوّ معنوی و احاطه و استیلاء باشد چنانچه در معنی (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) گفته شده مقصود از عرش مقرّ سلطنت حق تعالی و احاطه رحمت رحمانی او است پس بنا بر اینکه مقصود از (مَنْ فِي السَّمَاءِ) آن خدایی است که علوّ و احاطه و استیلاء دارد بر تمام موجودات و مربّی و مدبّر و ناظم امور و پدید آورنده همگی مخلوقات است. و باید دانست چون قدرت الهی محدود بحدی نیست و لو آنکه عالم را بمشیت ازلی بیک ترتیب منظم و یک قانون تخلف ناپذیری مرتّب نموده و هر چیزی را در موقع معین و در زمان مخصوصی قرار داده لکن با اینحال حکمش جاری و اراده‌اش نافذ است شما افراد بشر از کجا مطمئن شدید که با اینکه طغیان و نافرمانی مورد قهر و غضب الهی واقع نگردید و زمینی که برای استراحت و آسایش شما قرار داده بر عکس همان زمین که مسخر امر و عمل شما است و هوای مجاور آن که برای تنفس و نشو و ارتقاء شما آماده شده باعث هلاکت شما گردد و شما را بزمین فرو برد یا بادهای سخت هلاک گردید چنانچه قوم لوط بباد صرصر هلاک گردیدند

صفحه : ۲۳

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ همزه (أ و لم) همزه استفهام انکاری است و خداوند در مقام اظهار قدرت و کمال اقتدار خود برآمده که آیا منکرین نمی بینند یعنی البته میبینند چگونه طیور و پرندگان بالای سر آنان در هوا معلقند گاهی بالهای خود را باز میکنند و گاهی بهم میزنند کیست آنان را در جوّ هوا نگاه میدارد غیر از خدای رحمن که سعه رحمت او فرا گرفته تمام موجودات را و هر نوعی را بطرزی خاص و طوری که مناسب نظام عالم باشد برای اظهار قدرت خود تحدید نموده زیرا که او بینا و عالم بهر چیز است و هر موجودی را در خور استعدادش آنچه لوازم زندگانی ویست بوی عنایت مینماید.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ لَمَّا فِي عُزُورٍ آیا اینکه مخلوقات جوّی یا زمینی که اینان تحت

اطاعت و زیر فرمان شما را یاری میکنند یا زیر اطاعت و فرمانبرداری خدای تعالی میباشند. آری همین موجود اینکه آدمی گمان میکند تحت استیلاء و قدرت ویند تماما جنود و لشگر حَقَّند و تحت فرمان اویند و همگی آنان از رحمت و واسع و فیض منبسط او استمداد مینمایند و برای دوام و بقاء انسان مسخّر گردیده‌اند چنانچه از الطاف ازلی و فیض سرمدی الهی زمین را مهد و آرامگاه بشر قرار داده آب را لین و هوا را لطیف و آتش را برای طبخ اغذیه وی مهیا گردانیده و بسیاری از حیوانات را رام و تحت فرمان او مسخّر گردانیده و هر یک از موجودات علوی و سفلی برای بقاء و استفاده انسان مأمور بکاری گردیده‌اند.

لکن اگر انسان مورد غضب الهی واقع گردد همین موجوداتی که برای او کمر خدمت بسته و هر یک موظف بکاری گردیده‌اند و رام و مسخّر اویند و لو

صفحه : ۲۴

موجودات کوچک ذره بینی که تعبیر از آنها بمیکرب میکنند دمار از روزگار او برمی‌آورند حتی اجزاء بدن خود انسان که مسخّر وی و نزدیکترین موجوداتند باو چنان او را در فشار می‌آورند که هیچ دشمن خارجی چنین نمیکند مثنوی مولوی در اینکه موضوع چه خوب گفته:

جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حَقَّند گاه امتحان

باد را دیدی که با عادات چه کرد آب را دیدی که در طوفان چه کرد

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین و آنچه بر قارون نمودست اینکه زمین

و آنچه آن «۱» بابل با آن پیل کرد و آنچه پشه کله نمرود خورد

و آنکه سنک انداخت داودی بدست «۲» کشت سیصد پاره و لشگر شکست

گر بگویم از جمادات جهان عاقلانه یاری پیغمبران

مثنوی چندان شود که چل شتر گر کشد عاجز شود از بار پر

دست بر کافر گواهی میدهد لشگر حق میشود سر می‌نهد

ای نموده ضدّ حق در فعل و درس در میان لشگر او بی‌بترس

جزو و جزوت لشگر او در وفاق مر تو را اکنون مطیعند از نفاق

گر بگوید چشم را کورا فشار درد چشم از تو برآرد صد دمار

ور بدنان گوید او بنما وبال پس بینی تو ز دندان گوشمال

چون که جان جان هر جزوت ویست دشمنی با جان جان آسان کی است

[سوره الملك (۶۷): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۲۳) قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيَّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۳۰)

(ترجمه)

ای پیمبر بگو او است خدایی که شما را از نیستی بهستی آورده و چشم بینا و گوش شنوا و دل هشیار بشما عطا کرده و چه بسیار کمند شکرگزاران

و ای رسول بگو او است خدایی که شما را از خاک و زمین خلق نموده و بسوی او محشور میشوید، و کافران گویند وعده قیامت کی خواهد رسید اگر شما پیمبران راست می گوید،

(در پاسخ) بگو فقط علم آن نزد خدا است و تنها وظیفه من اینکه است که شما را از عذاب بترسانم،

و چون کافرین ببینند نزدیکی عذاب از ترس رویهای آنها سیاه میشود و بآنان گفته شود اینکه آن عذابی است که درخواست می کردید،

ای پیغمبر بگو چه گمان میکنید اگر خداوند مرا و کسانی که با منند هلاک کند یا بما رحم کند (فرمان فرمان او است) اما کسانی که کافرند کی از عذاب دردناک جهنم آنها را پناه خواهد داد،

ای پیمبر بگو آن کس (که شما را بسوی او میخوانم) او خدای رحمان است که ما باو گرویده‌ایم و اتکاء و توکل ما بر او است و بزودی خواهید فهمید کیست که در گمراهی و ضلالت آشکار افتاده

ای رسول (باز بگو) آیا چگونه میبینید اگر صبحگاهی تمامی آبهای شما

صفحه : ۲۷

بزمین فرو رود جز خدا کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آورد.

توضیح آیات

اشاره

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ خُطَابِ نَبِيِّ اِكْرَمِ خُودِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَمُودَه مِيفْرَمَايد بَگُو بَخْلُقِ كِه پَرُورْدِگَارِ وَ خَالِقِ شَمَا كَسِي اسْت كِه شَمَا رَا از نِيسْتِي بَهْسْتِي آوْرْدَه وَ از رَاه فَضْلِ وَ كَرَمِ بَشَمَا گُوشِ شَنُوَا وَ چَشْمِ بِيْنَا وَ قَلْبِ دَانَا كِرَامْتِ فَرْمُودَه وَ بَا اَيْنَكِه هَمِه نَعْمَتِ شَكْرِ گَزَارَانِ بَسِيَارِ كَمِ يَابَنْدِ.

وَ اَيْنَكِه اَيْنَكِه سِه قُوِه رَا بَتَرْتِيبِ بِيَانِ نَمُودَه وَ فِقْطِ از بِيْنِ قُوَايِ بَسِيَارِ اَيْنَكِه سِه قَسْمِ رَا تَخْصِيصِ دَاَدَه شَايِدِ سَرِّشِ اَيْنَكِه بَاشَدِ كِه مَرْدَمِ بَطُورِ كَلِيِ دَرِ فِهْمِ وَ ادْرَاكِ مَعَانِيِ وَ مَرَاتِبِ اِيْمَانِ وَ تَوْحِيدِ دَرِ سِه دَرَجِهِ وَ مَرْتَبِهِ مِيْبَاشَنْدِ.

اَوَّلِ مَرْتَبِهِ عَوَامِ النَّاسِ اسْت كِه اَنَانِ فِقْطِ تَوَانَنْدِ از رَاهِ گُوشِ اَوْصَافِ وَ صِفَاتِ اِلَهِيِ رَا از دَانَشْمَنْدَانِ وَ عِلْمَاءِ بَشَنُوندِ وَ بَدُونِ اَنَكِه كَنْجَاكُوَايِ نَمُودَه وَ ادْلَهِ وَ بَرَاهِيْنِيِ بَدَسْتِ آرنَدِ كُورِ كُورَانِهِ تَصْدِيقِ مِيْنَمَايَنْدِ وَ طَرِيقِ شَرْعِيِ وَ اِحْكَامِ وَ مَقْرَرَاتِ دِيْنِيِ خُودِ رَا نِيْزِ از اَنَانِ اَخْذِ نَمُودَه وَ بَرِ طَبَقِ اَنْ عَمَلِ مِيْنَمَايَنْدِ هِيْجِ نَظَرِ وَ اعْتِبَارِيِ دَرِ خُودِ اَنهَا نِيسْتِ وَ بَهْمِيْنِ شَنِيْدِنِيْهَا قَنَاعَتِ مِيْكَنَنْدِ وَ اِيْنَانِ بَهْمِيْنِ ادْرَاكِ مَسْمُوعَاتِ وَ ادْرَاكِ اَوْلِيَايَاتِ از حَيْوَانَاتِ اَمْتِيَاْزِ يَافْتَهْاَنْدِ لَكِنْ اِگَرِ هَمِيْنِ اِيْمَانِ ظَاهِرِيِ اَنهَا بَا خُلُوصِ نِيْتِ وَ اخْلَاقِ نِيْكَوِ وَ اَعْمَالِ نِيْكَ تَوَامِ گَرْدَدِ اَمِيْدِ اسْت دَرِ قِيَامْتِ از اَهْلِ نِجَاتِ بَاشَنْدِ لَكِنْ چُونِ عَقْلِ خُودِ رَا بَكَارِ نِيْنِدَاخْتَهِ وَ بَنْظَرِ تَدْبِيْرِ اَيَاتِ خُودَا رَا نَمِيْنِگَرَنْدِ ظَاهِرَا مَقَامِ وَ مَرْتَبِهْايِ رَا اِحْرَازِ نَمُودَهْاَنْدِ زِيْرَا چَشْمِ وَ دَلِ خُودِ رَا بَكَارِ نِيْنِدَاخْتَهْاَنْدِ دَوْمِ كَسَانِيِ كِه قَدْرِيِ قَلْبِشَانِ بازِ شُدِهِ وَ مَوْجُودَاتِ رَا بَنْظَرِ عِبْرَتِ وَ تَدْبِيْرِ مِيْنِگَرَنْدِ وَ عِلْمِ وَ قَدْرَتِ وَ اَوْصَافِ كِمَالِ خُودَايِيِ رَا دَرِ مَوْجُودَاتِ مِيْسِيْنَنْدِ وَ اَثَارِ رَحْمَتِ اِلَهِيِ رَا دَرِ اَنَانِ مَشَاهِدَه مِيْنَمَايَنْدِ اَنهَا مَتَوْسُطِيْنِ از عِرْفَاءِ وَ مَوْحِدِيْنِ مِيْبَاشَنْدِ وَ چِيْنِ كَسَانِيِ از نَعْمَتِ چَشْمِ بَرِخُورْدَارِ گَرْدِيْدَهِ وَ بَشَكْرَانِهِ نَعْمَتِ چَشْمِ اَثَارِ اِلَهِيِ رَا مِيْ نَگَرَنْدِ وَ بَشَكْرَانِهِ نَعْمَتِ گُوشِ اَيَاتِ تَشْرِيْعِيِ اِلَهِيِ رَا اسْتِمَاعِ مِيْنَمَايَنْدِ وَ بَسْمَعِ دَلِ

صفحه : ۲۸

قَبُولِ مِيْنَمَايَنْدِ سَوْمِ كَسَانِيِ كِه از ظَاهِرِ مَوْجُودَاتِ بِيَاظِنِ مَنَّتَلِ گَرْدِيْدَهِ وَ دَرِ مَشَاهِدَهِ اَوْصَافِ رِبُوبِيِ دِيْگَرِ مَحْتَاْجِ بَنْظَرِ وَ فِكْرِ نَمِيْبَاشَنْدِ وَ مَعْرِفَتِ وَ مَحَبَّتِ اِيْشَانِ نَسْبَتِ بَمَقَامِ رِبُوبِيِ بَمَرْتَبِهِ فُؤَادِ كِه بَا صِلَاحِ عِرْفَاءِ مَرْتَبِهِ چَهَارْمِ از اَطْوَارِ دَلِ اسْتِ رَسِيْدَهِ وَ اَهْلِ دَلِ شُدِهْاَنْدِ وَ بَوْجُودَانِ سَرِّيِ طَرِيقِ وَ رَاهِيِ بَسُويِ مَبْدِءِ خُودِ يَافْتَهْاَنْدِ وَ بَرَايِ اَثْبَاتِ مَبْدِءِ مَحْتَاْجِ بَدَلِيْلِ وَ بَرَهَانِ نِيْسْتَنْدِ خُودَا رَا بَخُودَا مِيْشَنَاسَنْدِ نِه بَخْلُقِ بَلَكِه خَلْقِ رَا بَخُودَا مِيْشَنَاسَنْدِ وَ چِيْنِ اشْخَاصِ رَا بَايَسْتِيِ حَقِيْقَتَا مَوْحِدِ نَامِيْدِ چَكُونِه تَوَانِ خُودَا رَا بَجَسْمِ وَ جَسْمَانِيَايَاتِ شَنَاخْتِ دَرِ صُورْتِيِ كِه او مَنزَهْ وَ مَبْرَاْ از جَسْمِ وَ جَسْمَانِيَايَاتِ وَ مَادّهِ وَ مَادِيَايَاتِ مِيْبَاشَدِ.

زَهِيِ نَادَانِ كِه او خُورَشِيْدِ تَابَانِ بَنُورِ شَمْعِ جُويِدِ دَرِ بِيَاْبَانِ

مَگَرِ اَنَكِه از جِهْتِ حُدُوثِ وَ اَثَارِ خَلْقَتِ كِه دَرِ اَنَانِ مَشَاهِدَه مِيْشُودِ تَوَانِ پِيْ بَرْدِ كِه اَنَانِ رَا خَالْقِيِ اسْتِ يَكْتَا وَ يِگَانِهِ وَ اَيْنَكِه اَنْدَاْزَه مَعْرِفَتِ بَمَقَامِ الوَهِيْتِ كَافِيِ نِيْسْتِ فِقْطِ مَعْرِفَتِ بَخُودَا از رَاهِ دَلِ بَرَايِ اَهْلِ دَلِ بَقْدَرِ صِفَا وَ تَصْفِيَهِ دَلِ تَحْقِيقِ مِيْيَذِيْرَدِ.

پَسِ كَسِيِ كِه بَخُودَا دَرِ قِيَامْتِ مَقَامِ بَلَنْدِيِ اِحْرَازِ نَمَايِدِ وَ از مَقْرَبِيْنِ دَرِ گَاهِ اَحْدِيْتِ مَحْسُوبِ گَرْدَدِ بَايَسْتِيِ كُوشِشِ نَمَايِدِ تا اَنَكِه مَعَارِفِ او بَمَرْتَبِهِ (عِيْنِ اليَقِيْنِ يَا حَقِّ اليَقِيْنِ) كِه مَقَامِ اَوْلِيَاءِ وَ مَقْرَبِيْنِ اسْتِ بَرَسَدِ.

قَلِيْلًا مَا تَشْكُرُوْنَ دَرِ سُورَه سَبَا آيَه ۱۲ وَ قَلِيْلًا مِّنْ عِبَادِي السُّكُوْرُ بِيْنِ چَكُونِه پَسِ از اِظْهَارِ اَيْنَكِه سِه نَعْمَتِ بَزْرُگِ، گُوشِ، چَشْمِ، دَلِ، كِه از بَالَا-تَرِيْنِ نَعْمِ اِلَهِيِ بَشَمَارِ مِيْرُودِ وَ بَايِدِ هَمِه اَفْرَادِ بَشَرِ دَرِ مَقَامِ شَكْرِ گَزَارِيِ وَ سِپَاسِ وَلِيِ نَعْمَتِ خُودِ بَرَايَنْدِ فَرْمُودَه

سپاس گزاران بسیار کم‌یابند مگر عده کمی از آنان که بگوش شنوای خود آیات الهی را استماع مینمایند و بچشم بینای خود تظاهرات و آثار رحمت خدا را می‌بینند و بدل درآک خود که مخزن اسرار الهی

صفحه : ۲۹

گردیده آنچه نوع مردم از درک آن عاجزند بوجدان خود ادراک مینمایند. و باید دانست که شاکر بودن یکی از خصوصیات انسان کامل بشمار میرود و شکری که در ردیف صفات نیکو و از اخلاق و ملکات حمیده انسانی محسوب میگردد نه فقط شکر زبانی است مثل گفتن (شکرا لله) بلکه شکر واقعی پس از تحقق ملکات ارجمند بسیاری پدید میگردد که عمده آنها شناسایی منعم و پی بردن به بزرگی و عظمت و جلال ولی نعمت است بلکه شناختن او بصفت رحمانیت و رحیمیت و تذکر به اینکه هر چه موجود است ترشیحی است که از ترشحات رحمت غیر متناهی او سر چشمه گرفته عین شکر گزار است چنانچه در حدیث است که موسی (ع) در مناجات عرض میکند خدایا آدم را بدست خود خلق نمودی و او را در بهشت جا دادی و حوّا را باو تزویج کردی آدم چگونه شکر تو را مینمود خطاب شد چون میدانست که اینها از من است همین معرفت شکر است.

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ خطاب بپیغمبر اکرم (ص) است که بمردم بگو خدای شما آن کسی است که شما را در زمین آفرید و بازگشت و مرجع شما نیز بسوی زمین است و در قیامت شما جمع خواهید شد. شاید مقصود اینکه باشد که اگر چه ابتداء بتدریج بعضی از بعض دیگر در زمین پیدایش مینماید و متشتت و متفرقید لکن مآل و بازگشت شما بسوی خدای واحد یکتا است و در روز موعود که عالم جمع است و آنچه در اینکه عالم برای ضیق آن و عدم گنجایش تمام افراد متفرق و متشتت بنظر میآید در آن روز همگی از جن و انس و تمام افراد بشر در صعید واحد جمع میگردد. وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ کفار از روی استهزاء و سخریه طعنه میزدند و میگفتند شما پیمبران همیشه وعده قیامت و عذاب میدهید اگر راست می‌گویید بگوئید چه وقت موقع قیامت میرسد و چون شما نمیگوئید آن روز موعود در چه ساعت و زمانی واقع میگردد پس دروغ

صفحه : ۳۰

می‌گویید بلکه قیامت و روز حسابی در کار نیست. قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ در پاسخ گفتار آنان بگو که علم بموقع وقوع آن روز موعود فقط نزد خدا است و من نیستم مگر رسولی و پیغام آورنده از جانب خدای تعالی و موظفم که شما را هدایت کنم بسوی او و تهدید کنم و بترسانم شما را از آن روزی که البته واقع خواهد شد که خود را آماده نمائید و بدانید که هر چه کنید از نیک و بد بجزا و کيفر آن خواهید رسید. فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ وقتی کافرین روز موعود را معاینه و مشاهده مینمایند رویهای آنان از شدت ترس سیاه و زشت میگردد و تغییر میکند و بصورت منکری وارد محشر میگردد و شاید ملائکه عذاب باشند که بآنها گویند اینکه همان روزیست که پیمبران شما گفتند و شما را تهدید نمودند از عذاب و مجازات در اینکه روز و دعوتتان کردند بسوی سعادت و آنچه بنفع شما تمام شود و شما سخنان آنها را نپذیرفتید و دروغ انگاشتید و از هیچ گونه آزار نسبت بآنان فرو گذار ننمودید قُلْ إِنْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيزُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ای رسول اکرم (ص) بگو بکفار اگر شما منتظرید که خداوند مرا و مؤمنین که با منند هلاک کند یا بما رحم نماید کیست کافرین را از عذاب دردناک جهنم پناه دهد.

شاید مقصود اینکه باشد که اگر من و مؤمنین مورد غضب حق تعالی واقع گردیم یا مورد رحمت واقع شویم بحال شما نفعی نمی‌بخشد و مانع از عذاب شما نمیشود شما اگر بکفر باقی باشید گرفتار عذاب شدید خواهید بود و کسی نیست شما را از عذاب نجات دهد.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

صفحه : ۳۱

ای پیغمبر بگو آن کسی که ما باو ایمان آوردیم و شما را بسوی او میخوانیم آن خدای رحمن است و اتکاء و اعتماد ما باو است و شما منکرین بزودی میفهمید و دانا میگردید که از ما و شما کدام یک در گمراهی و ضلالت هویدا و ظاهر واقع گردیده‌ایم قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ در مقام انذار و تهدید خطاب پیغمبر اکرم خود فرموده که بمنکرین بگو اگر صبحگاهی ببینید آبهای شما بزمین فرو رفته آیا چه کس تواند برای شما از زمین آب گوارا بیرون آورد چنانچه در توضیح آیات بالا گفتیم تمام موجودات جند حق و لشگر او و زیر فرمان ربوبی میباشند کسی که مورد غضب او گردید تمام موجودات در مقام ضدیت و دشمنی با او میگردند آب برای نفع بشر بامر تکوینی الهی از زمین میجوشد و جریان پیدا میکند و مادامی اینکه فیض بر قرار است که فرمان بر منع نرسد اگر آنی نسبت بکوچکترین لوازم بشر منع فیض شود خواهی دید که انسان چگونه بی‌چاره و مضطر و پریشان میگردد و پناهنده‌ای جز خدا نیابد.

گویند فیلسوف یا زندیقی از راهی میگذشت شنید معلمی اینکه آیه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ را بشاگردان می‌آموخت جواب داد (بالمعول و المعین) یعنی به بیل و مددکار آب را باز آرند شب در خواب دید کسی نزد وی آمد و چنان بصورت او زد که هر دو چشمش کور گردید و باو گفت حالا آب چشم خود را از قعر بدنت بیرون آر وقتی بیدار شد دید دو چشمش کور شده و اینکه قضیه را مثنوی شعر نموده گفته:

فلسفی و منطقی مستهان میگذشت از سوی مکتب آن زمان

چون که بشنید آیتی آن ناپسند گفت آریم آب را ما بر بلند

یا بزخم بیل و تیزی تبر

آب را آریم از پستی ز بر

شب بخفت و دید از یک شیرمرد زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد

صفحه : ۳۲

گفت هان زین چشمه چشم ای شقی با تبر نوری بر آرا صادق

زود بر جست و دو چشمش کور دید نور فائز از دو چشمش ناپدید

در حدیث در تأویل آیه رسیده اگر امام شما از نظر تان غائب گردد کیست برای شما امام و راهنمای حقیقی بیاورد. گمان نشود چنین حکایاتی ضرب المثل است که گفته اگر واقعا اینطور بود که بایستی هر کسی نسبت به اینکه گونه آیات شک آورد در همین عالم بکیفر اعمالش برسد در صورتی که چنین نیست بیشتر مردم و لو اهل دیانات تمام امور را معلق باسباب میدانند و چنین مجازاتی نمی‌بینند.

پاسخ گوئیم

جای مجازات اعمال قیامت است نه دنیا لکن ممکن است گاهی برای تنبیه دیگران یا تنبیه خود عاصی اگر وقت هدایت باقی مانده باشد در اینکه عالم گوش مالی بوی داده شود اینکه نیز از کرم الهی است زیرا که الطاف الهی مقتضی اینکه است که بانواع مختلف خلق را بسوی طریق مستقیم و جاده حقیقت هدایت نماید برای آنکه از طرف او حجت بر خلق تمام گردد.

صفحه : ۳۳

سوره القلم

اشاره

مکیه و هی اثنان و خمسون آیه

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)
فَسْتَبْصِرْ وَتُبْصِرُونَ (۵) بَأْيُكُمْ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸)
وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹)
وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴)

إِذَا تَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (۱۵) سَنَسِفُهُمْ عَلَى الْخُرُطُومِ (۱۶) إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَلَا يَسْتَشْنُونَ (۱۸) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (۱۹)
فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَرِثُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲)

(ترجمه)

سوره قلم در مکه معظمه فرود آمده و مشتمل بر ۵۲ آیه است

بنام خداونده بخشنده مهربان
 قسم بنون و قسم بقلم و آنچه در لوح محفوظ خواهد نگاشت
 که تو بنعمت پروردگارت مجنون و دیوانه نیستی،
 و البته (در مقابل تبلیغ رسالت از طرف پروردگار) اجر بی منت خواهی یافت،
 و حقیقتا تو بر بلندترین خلق نیکو آراسته‌ای
 پس بزودی تو و مخالفانت مشاهده مینمائید
 که از شما کدام یک مفتون و دیوانه‌اند

صفحه : ۳۴

البته خدا داناتر است گمراه کیست و هدایت یافته گان کیانند،
 پس ای پیمبر هرگز از مردمی که آیات خدا را تکذیب میکنند پیروی منما،
 آنان بسیار مایلند که با آنها مدارا کنی که آنها نیز با تو مدارا کنند،
 و تو هرگز اطاعت مکن مردمان پست را که دائم قسم میخورند،
 و همیشه سخن چینی و عیب جویی میکنند
 و بسیار جدیت دارند که مردم را از خیر و سعادت باز دارند و در گناه و طغیان میکوشند،
 (و با اینکه فساد اخلاق) متکبر و حرام زاده و بی اصل و نسبند،
 پیرو آنان مشو اگر چه صاحب مال و پسرها باشند،
 وقتی بر او آیات ما خوانده میشود گوید اینها افسانه پیشینیان است،
 بزودی که بر بینش داغ نهیم،
 ما مبتلا- گردانیم کافرین را ببلا- و عذاب همانظوری که مبتلا نمودیم یاران آن باغ را وقتی قسم خوردند که صبحگاه میوه‌اش را
 بچینند (تا فقرا نفهمند)
 و هیچ قسطی برای فقیر استثنا نکردند،
 اینکه بود که در همانشب در موقعی که آنان خواب بودند از جانب خدا آتش عذابی نازل شد،
 و بامدادان بستان چون خاکستری سیاه گردید،
 صبحگاه یکدیگر را صدا زدند
 که بر خیزید اگر میوه باغ خواهید بنخلستان رویم

توضیح آیات

اشاره

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ در اینکه مقصود از نون چیست از مفسرین گفتاری نقل شده

سخنان مفسرین راجع بنون

(۱) نون نام سوره است مثل (حم و ص) و امثال آن (۲) نون بمعنی ماهی است از ابن عباس و مجاهد و سدی و مقاتل نقل میکنند که مقصود آن ماهی است که زمین بار بر او است.

(۳) نون حرفی است از حروف رحمن.

(۴) از حسن و مقاتل و ضحاک نقل شده که نون بمعنی دوات است (مجمع البیان در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که بچند واسطه از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند کسی از حضرتش سؤال نمود از ن و الْقَلَمَ و مَا یَسْطُرُونَ در پاسخ فرمود

صفحه : ۳۵

خداوند قلم را خلق نمود از درختی از بهشت خلد پس از آن بنهری از نهرهای بهشت گفت باش مداد پس از آن نهر خشکید و آن نهری بود سفیدتر از برف و مصفی تر از شهد پس از آن بقلم امر کرد بنویس قلم گفت پروردگارا چه بنویسم گفت آنچه بوده و آنچه تا قیامت واقع میگردد بنویس پس قلم نوشت در ورقی که سفیدتر بود از نقره و پاک تر بود از یاقوت پس از آن آن ورق را بهم پیچید و سر آن را مهر نمود و در رکن عرش قرار داد تا آخر حدیث البته در امثال اینکه احادیث رموز و اشاراتی است و غالب آن جواب اقتاعی است و نظر بفهم سائل است زیرا که رموز آیات قرآنی فوق فهم عموم مردم است.

پس بهتر اینکه است که گفته شود (نون) از متشابهات قرآن است مثل باقی حروف تهجی که در اول بعضی از سوره‌های دیگر است و علمش نزد خدا است و رأی اندیشی در باره آن درست بنظر نمیآید مگر آنکه از خود قرآن یا حدیث معتبری که بتوان قرینه و شاهد قرار داد بر تعیین مراد حمل بر معنایی نمود.

سخنان مفسرین در باره قلم

(۱) مقصود از قلم همین قلمهایی است که بآن حروف و کلمات و مطالب نوشته میشود و امر قلم بسیار مهم است زیرا اگر بواسطه قلم مطالب از ممکن غیب و ذهن بشر در خارج ظهور و بروز پیدا نمیکرد و در دفاتر نوشته و ثبت نمیشد که هر طبقه بعدی از طبقه پیشین مطالبی و معلوماتی استفاده نمایند و آنها را تکمیل نموده بکار بندند هیچ کمال و دانشی برای انسان میسر نبود پس میتوان گفت قوام دین و دنیای مردم بقلم است.

آری اگر قلم نبود چگونه آیات قرآنی و احادیث و کلمات بزرگان دین تا حال در دسترس بشر باقی میماند پس اگر مقصود از قلم همین قلم معهود باشد میتوان گفت شاید مقصود از، نون، مداد باشد و مقصود از و مَا یَسْطُرُونَ آن چیزی و آن مطالبی است که بتوسط قلم و مداد نوشته میشود (۲) مقصود از قلم عقل است که اول (ما خلق الله) بشمار میرود و در احادیث

صفحه : ۳۶

بسیار رسیده

(اول ما خلق الله عقل)

و در جای دیگر

(اول ما خلق الله قلم)

و در جای دیگر

(اول ما خلق الله نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم)

و در روایت دیگر اول چیزی که خداوند خلق نمود یک جوهر و یک حقیقت وحدانی بود آن وقت خداوند بنظر هیبت وی را نگریست گداخته و آب گردید از آن دودی متصاعد شد و کف کرد و از دود آن آسمانها پدید گردید و از کف آن زمین پیدا شد.

و جمع بین احادیث بطوری که تناقض و تخالف بین آنها رفع شود باین است که بگوئیم اول چیزی که از حق تعالی صادر گردیده یک حقیقت بسیطه ظلیه است که تعبیر از آن بفیض منبسط و رحمت واسعه الهیه و مقام مشیت میشود (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ) و اول چیزی که بحسب رتبه مشمول رحمت رحمانی و فیض منبسط احدی است یک حقیقت واحد بسیطی است که گاهی از آن تعبیر بعقل و گاهی بقلم و گاهی بحقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم میشود.

عبارتاتنا شتی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال نشیر

و همین طوری که خداوند بتوسط عقل موجودات را از نیستی بهستی آورده بقلم و آنچه نوشته میشود مطالب از کمون ذهن بشر در خارج ظهور و بروز مینماید پس میتوان گفت لفظ قلم استعمال در دو معنی شده اول قلم عقلی دوم قلم حسی بقلم عقلی موجودات از کمون فیض منبسط الهی در عالم منتشر گردیده‌اند و بقلم حسی مطالب ذهنی در خارج بروز و ظهور مینماید پس مطالبی که بقلم حسی از باطن و نفس انسان ظاهر میگردد دلیل بر وجود آن قلم عقلی است و مطالبی که از باطن بتوسط زبان که آن نیز باعتباری قلم است یا بتوسط قلم منتشر میگردد همان ظهور عقل است در عالم حس و محسوس.

وَمَا يَسْطُرُونَ (ما) در ما یسطرون ماء موصوله و مقصود از ضمیر جمع مذکر نویسندگان و معنی جمله ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ چنین میشود سوگند باهل قلم و آنچه مینویسند.

صفحه : ۳۷

سخنان مفسرین در تأویل آیه

از ابن هضم چنین نقل میکنند که گفته نون دهن است و قلم زبان (وَمَا يَسْطُرُونَ) آنچه ملائکه حفظه بر بنده مینویسند که خداوند باینها قسم یاد نموده و از بعض عارفین نقلشده که نون نون ذات است و قلم قلم صفات و ما یسطرون اشاره بافعال و شئون الهیه است که نوشته میشود بر لوح قدرت حرف بحرف و در بعضی از خطبه‌های حضرت امیر علیه السلام است که در بین مردم فرمود (منم نقطه باء بسم الله منم جنب الله منم قلم منم لوح محفوظ منم عرش و کرسی منم آسمانهای هفتگانه و من زمینهایم).

صاحب تفسیر روح البیان پس از نقل اینکه حدیث گوید حضرت اینکه کلمات را در حال تجلی وحدت و بیخردی ادا فرموده وقتی از آن حالت بخود می‌آمد اقرار بعبودیت و بندگی و ضعف خود مینمود و اظهار مینمود که من مقهور تحت احکام الهیه میباشم. لکن حمل بر حال تجلی و بیخودی کردن نسبت بحضرتش که چنین کلماتی در چنین حالی ادا فرموده خطا است ظاهراً حضرت در مقام اینکه بوده که خود را بمردم بشناساند تا آنکه امام زمان خود را بشناسند و فرمایشاتش را بپذیرند و هدایت گردند و رستگار و سعادت‌مند شوند.

البته چنین است انبیاء و اولیای الهی بلکه هر انسان کاملی از عرش و کرسی و آسمانها و زمینها بالاتر و برترند پس حضرت در باره

خود غلو ننموده تا آنکه حمل بر حال تجلی کنیم بلکه مقام خود را تنزل داده و آنکه در مرتبه عرش و کرسی و آسمانها و زمینها آورده برای فهم بشر است و گر نه مقام ولایت کلیه الهیه برتر و بالاتر از آن است که فهم ناقص بشر بتواند ادراک نماید مگر آن کسی که در آن مرتبه با بالاتر از آن باشد و از یکی از معصومین است که فرموده (ما را از مرتبه الوهیت پائین آرید آن وقت هر فضیلتی که در باره ما بگوئید جا دارد ما اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

صفحه : ۳۸

اینکه جمله جواب قسم است که ذات احدیت بنون و قلم و آنچه بقلم نوشته میشود سوگند یاد نموده و گواه آورده که اینها شاهد صادقی میباشند که تو در منتهی درجه عقل و خرد میباشی

(سخنان مفسرین راجع بسوگندهای قرآن)

بسیاری از مفسرین قسمهای قرآن را مثل آنجا که بشمس و قمر و آسمانها و زمین و انسان و اسبهای دونده و کوه حتی بتین و انجیر و بغیر اینها سوگند یاد نموده حمل بر معنی بالاتری نموده‌اند نظر بآنکه عظمت خداوندی بالاتر از آن است که بچیزهای بیمقدار قسم یاد کند مثل آنکه شمس و قمر را حمل بر نور نبوت و ولایت نموده‌اند و عصر را حمل بر بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌اند لکن ظاهرا اینکه طور تأویل نمودن تفسیر برآی میشود و جایز نیست.

اینکه مطلب نزد دانشمندان محقق و مسلم است مادامی که بشود کلام را حمل بر معنی ظاهرش نمود صحیح نیست حمل بر غیر معنی ظاهرش کرد و در اینجا چه مانعی دارد که نشود حمل بظاهر نمود.

اینکه موجوداتی که مورد قسم واقع گردیده‌اند اشیاء کوچکی نیستند اگر چه در نظر بیخردان کوچک آیند چگونه موجودات علوی، از مقسمات امر، ملقیات ذکر، مدبرات عالم بالا، و موجودات سفلی مثل انسان، شمس، قمر حتی زمین کوه، شهر، اشجار، نباتات، حیوانات چیزهای حقیر و کوچک بشمار آیند در صورتی که هر یک از آنان در حدّ خود بسیار بزرگ و آثار خلقت در هر یک از آنها بخوبی پدیدار و عظمت خداوند در آنان نمایان است.

آری هر یک از اینکه موجودات را بایستی بنظر عبرت بنگریم و آفریننده آنان را تقدیس و ستایش نمائیم زیرا که از مجموع آنها اینکه کاخ مجلل و اینکه شخصیت جهانی و اینکه نظام آفرینش بوجود آمده اگر یکی از اینکه انواع موجودات مفقود میشدند اینکه نظام مخصوص و اینکه ترتیب جمیل نیکو منحل میگردد و وجود انسانی که گل سر سبد موجودات و نتیجه خلقت است امرار حیات نمینمود بلکه اصلا

صفحه : ۳۹

بوجود نمی‌آمد.

و همانطوری که در تمام آیات کلام الهی اسراری مندرج است که دانشمندان دنیا هر قدر موشکافی کنند بعشری از اعشار آن نخواهند رسید و در اینکه قسمها نیز اسراری مندرج است.

یکی از رموز آن چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند شاید اینکه باشد که خداوند موجودات علوی و سفلی را مورد سوگند قرار داده برای جلب نظر و فکر بشر بکسب علم نسبت بحقایق و آثار و خواص آنها و بما بیاموزد که اینکه هایی که مورد سوگند واقع شده‌اند موجودات شریفی میباشند که بایستی در آنان تعقل و تفکر نمود و آثار و خواص آنها را بدست آورد.

چنانچه مینگریم و نزد اهلش واضح است هیچ علمی نیست مگر آنکه موضوع آن را بصورت سوگند در قرآن یاد آوری کرده حتی علوم جنگ و تعلیمات نظامی زیرا که آنچه میشود بشر از راه علم و دانش اندکی بآن راه پیدا کند یا راجع بعالم عقول و مجردات است یا راجع بنفوس و موجوداتی است که تعلق بمواد دارد یا راجع بجسم و جسمانیات است و جسمانیات یا اجسام فلکیات از ماه و خورشید و آسمانها است یا اجسام عنصریات است که اینها راجع بعالم کنونی است یا راجع بعالم قیامت و در قرآن مجید بصورت سوگند اشاره بعظمت تمام اینکه عوام نموده.

آری بضمیمه آیات دیگر که در بسیاری از آیات کلام الله مجید یاد آوری نموده و بافرااد بشر خطاب سرزنش آمیز مینماید (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) چرا تعقل و تفکر در امر خلقت نمیکند تا آنکه بعضی از اسرار خلقت برای شما مکشوف گردد و بدانید که امر خلقت بس عظیم است و بالتیجه هم عظمت و نفوذ قدرت خداوندی در آنها پدیدار میگردد و هم رموز خلقت و ناموس آفرینش بدست می آید و کتاب آفرینش درس حکمت و فلسفه بشر می آموزد و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و در اثر تدبر و تفکر در امر خلقت برای انسان معرفت و علم بخواص و آثار و لوازم موجودات حاصل میگردد و بکار میندود و سیادت بر

صفحه : ۴۰

جهانیان پیدا مینماید، چنانچه مبینیم تمام اختراعات محیر العقول دست بشری که امروز در ممالک متمدنه نموده اند در اثر شناختن خواص و آثار موجودات پدید گردیده، و یگانه چیزی که طایر روح و دل آدمی را بعالم دیگری پرواز میدهد سیر آفاقی و انفسی است که آیات الهی و نشانه‌های صفات ربوبی را برای بشر پدیدار مینماید سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ و سرّ دیگری که توان از اینکه سوگندها بدست آورد اینکه است که بعضی چنین اظهار نموده اند که پس از تفحص در موارد قسم مبینیم در بسیاری از جاها سوگند برای تنبیه و آگاه کردن آن چیزی است که در جواب قسم مکنون است مثلاً وقتی میگویند قسم بخدا معنی اینست که خدا بر چنین امری گواهد است و آنچه بآن سوگند یاد نموده یا آنچه در جواب اوست منوط بیکدیگر است پس قسمهای قرآن در ظاهر و صورت مانند قسمهای متعارفی مینماید که برای اثبات مطلب آرند لکن در واقع شاهد و گواه بر آن چیزی است که در جواب قسم اظهار میدارد چنانچه در همین آیه ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ شاید مقصود اینطور باشد که آیات قرآنی که بتوسط قلم و دوات نوشته شده و ثبت گردیده شاهد صادقی است بر اینکه تو که پیمبری مجنون و دیوانه نیستی زیرا کسی که اندک شعوری داشته باشد حَتَّىٰ كَفَّارٌ که نسبت جنون بتو میدهند از آیات معجز نمای قرآنی میفهمند چنین کلامی ممکن نیست از دهن دیوانه بروز و ظهور نماید بلکه آنکه چنین نسبتی بتو میدهد خودش دیوانه است.

کفار چون دیدند کلمات معجز نمای قرآنی از مرتبه عقل ناقص آنان خارج است و خود را عاقل ترین مردم مینداشتند اینکه بود بکسی که عقل کل و از حیث رتبه و مقام اول ما خلق الله بشمار میرفت نسبت دیوانگی میدادند اینکه است که خداوند در مقام رد سخنان سخیف آنان سوگند یاد میکند و موجودات شریف خود را گواه می آورد که چنین نسبتی شایسته مقام بلند پایه تو نیست.

صفحه : ۴۱

و ممکن است بگوئیم مجنون مأخوذ از جن است و جن بمعنی لغوی ستر و پرده است و چون بعضی از کفار گمان میکردند که نبی اکرم کلمات قرآنی را بتلقین جن فرا گرفته و از جن آزموده شده آیه در مقام رد آنان باشد که تو عالمی و بر تو چیزی از نعمت پروردگار پوشیده نیست و اینکه آیات از معدن وحی و از مقام قدس رحمت الهی فرود آمده و از نعمتهای غیر متناهی حق است که در باره تو اجرا گردانیده.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ شاید مقصود از (غیر ممنون) اینکه باشد که تو لایق اجر بی منت میباشی و

خداوند رءوف برای تسلی رسول خود خواهد بفرماید تو نظر بآن اجر و پاداش بزرگی که از طرف پروردگار خود داری نباید بگفتار و سخنان بیهوده مغرضین که نسبت جنون بتو میدهند اعتنا نمایی.

در اینکه آیات خداوند سه صفت و سه خصلت در شأن پیمبر گرامی خود ارائه میدهد اول تمام مراتب جنون و دیوانگی را از حضرتش مرتفع میگرداند تا اینکه ثابت گردد که حضرتش متّصف بعقل کلّ و در مرتبه اولّ ما خلق الله بشمار میرود و به هیچ وجه ستر و پرده‌ای بین نفس شریفش و عقل کلّ نیست.

و اینکه مقارن نموده عدم جنون را بنعمت پروردگار شاید سرّش اینکه باشد که اینکه کلمات و آیات قرآنی که از دهن و زبان تو تراوش مینماید آن افاضاتی است که از سر چشمه مبدء فیض سبحانی بقلب مبارکت ترشح نموده و چون حضرتش عقل کلّ و اول موجودات بشمار میرود واسطه‌ای بین عقل مبارکش و فیض منبسط که از آن تعبیر برحمت واسعه الهی شده تصوّر ندارد و اینکه منتهی درجه نعمت و فضیلتی است که خداوند بعبد مطیع خود کرامت فرموده.

دوم پاداش اعمال مرضیه پسندیده او و صبر بر ایذاء بشر و استقامت و پایداریش در امر رسالت و تبلیغ و فداکاریش در فرمان برداری استحقاق پیدا نموده که خداوند متّان در عوض اجر و پاداش غیر منقطع و بی منت باو کرامت فرماید

صفحه : ۴۲

سوم از فضیلت و منقبت بزرگ آن حضرت اتّصاف او است (بخلق عظیم) که ملکات نفسانی و فضائل ملکوتی آن سرور دلیل بارز و ظاهری است که حضرتش منصف بجنون نیست و دارای عقل کلّ و در منتهای خرد و ذکاوتست و معلوم است آنچه را خداوند بزرگ بشمار آورد نظر بزرگی خودش بزرگ‌تر از آن است که بشود آن را محدود بحدی نمود درجه عظمت و بزرگی آن فقط نزد حق تعالی محرز و معلوم است که محیط بر کائنات میباشد.

کسی که در اینکه آیات معجز نما قدری تدبر نماید میفهمد که خداوند تمام فضائل و ملکات حمیده‌ای که بشود ممکن دارای آن گردد در وجود پیغمبر خاتم خود ارائه میدهد زیرا کمال انسان کامل که چکیده موجودات و مقصود از خلقت و جوهر آفرینش است در دو چیز که از آن تعبیر بعقل نظری و عقل عملی میشود بروز و ظهور مینماید.

در آیه اول اظهار مینماید که ای رسول اکرم تو در مرتبه و مقام خلقت عقل کلّ و فاقد هیچ مرتبه از مراتب عقل نیستی تا آنکه نسبت بآن مرتبه ستر و پرده‌ای بین تو و ان عقل کلّ باشد و نسبت بفقدان آن مرتبه بشود نسبت جنون و دیوانگی بتو داده شود پس در مرتبه عقل نظری در منتهی درجه کمال میباشی و در اینکه آیه (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) اظهار میفرماید که تو در مرتبه عقل عملی نیز در منتهی درجه کمال مقصود از عقل عملی که تعبیر از آن (بخلق عظیم) نموده عادات و ملکات و صفات ارجمند آن حضرت است (و لعلی) که برای استیلاء و بزرگی چیزی آرند و نیز (عظیم) که در آیه عنوان فرموده اشاره بزرگی و عظمت و اخلاق و سجیه او است.

بین بردباری و استقامت و پایداری او در تبلیغ رسالت بچه درجه و کمالی بوده که با آن اعراب وحشی خونخوار که نه عاطفه انسانیت داشتند و نه قومیت میشناختند و نه حسّ و وجدان بشریت در آنان ظهور داشت سازش مینمود و بر جفای آنان صبر میفرمود گاهی نسبت جنون بآن عقل کلّ میدادند گاهی ساحرش میخواندند

صفحه : ۴۳

گاهی دروغگو و کذابش میگفتند گاهی شاعرش مینامیدند و چقدر بآن نفس قدسی الهی نسبتهای ناروا میدادند و بر تمام جفاهای کفّار استقامت مینمود و با چنین بردباری و استقامت در امر عبودیت جای دارد که خدای جلیل در باره او چنین توصیفاتی بفرماید و

بزرگترین معجزه بر اثبات نبوت آن بزرگوار همان حسن اخلاق نیک و مکارم صفات پسندیده حضرتش بوده که دوست و دشمن اعتراف مینمایند که یکی بر نبوغ و غلبه و استیلا و او همان صفات حمیده و اخلاق ملکوتی آن بزرگوار بوده که بسیاری از مردم شیفته اخلاق و ملکات او گشته و زیر بار تبلیغاتش رفتند و از همین راه ایمان آوردند و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی در سوره آل عمران آیه ۱۵۳ فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ «۱» فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ، بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ آیا مقصود از دیدن رؤیت بچشم سر است یا رؤیت بچشم بصیرت ظاهرا مقصود دیدن بچشم بصیرت است و در آنکه اینک رؤیت نسبت بکفار در چه موقعی واقع است از مفسرین گفتاری نقل شده.

سخنان مفسرین راجع برؤیت

(۱) وقتی است که در حال موت کشف غطا میشود و برای محضر حق و باطل ظاهر میگردد.

(۲) مقصود روز قیامت است که هر چیزی بحقیقت ظاهر میگردد.

(۳) تهدید و انداز از روزی است که جنگ بدر واقع میگردد.

(۴) مقصود موقعی است که عذاب نازل میگردد.

خلاصه ظاهرا مقصود اینک است که آنهایی که نسبت دیوانگی بتو میدهند

(۱) پس بسبب رحمتی که از جانب خدا (نصیب تو شده) نرمی میکنی بآنها و اگر سخت و غلیظ القلب بودی مردم از دور تو پراکنده میشدند.

صفحه : ۴۴

وقتی پرده طبیعت از پیش چشم آنان عقب رود خواهند دانست که چگونه بفتنه نفسانی و باغوازی شیطانی مفتون گردیده و خود را از سعادت و فضیلت محروم گردانیده‌اند و در طریق گمراهی قدم میزنند و بسیر قهقرایی خود را بجهنم که دار غضب الهی است سرنگون نموده و دیگر راه چاره بر آنان مسدود گردیده آن وقت بعین الیقین میبینند و تصدیق میکنند که دیوانه آن کسی است که از راه حقیقت کج شده نه آن کس که در راه مستقیم حرکت میکند و بزودی وصول برحمت حق و واصل بدار کرامت او میگردد البته هر کس اندک شعوری دارد میفهمد که اینکه دو طریق مساوی نیستند علامت بارز عقل و خرد مآل بینی است عاقل آن کسی را گویند که تا وقت و فرصت از کفش نرفته برای سفر قیامت زاد و توشه‌ای تهیه نماید و برای که رهبران حقیقت رهبری مینمایند سلوک نماید تا آنکه بفعلیت اخیر خود برسد و سعادت عظمی نصیب وی گردد.

فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ، وَدُّوا لَوْ تَدَّهْنُ فَيُدْهِنُونَ، وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ، مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ در اینکه آیات خداوند پیمبر خود را نهی میفرماید از متابعت و پیروی نمودن کفار بخصوص کفاری که موصوف بصفات نکوهید و اخلاق ذمیمه باشد و نه صفت از صفات اشخاص پلید آنان را تذکر میدهد

اوصاف نه گانه نکوهیده کفار

(صفت اول) (وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ) حلاف کسی را گویند که در هر موردی حق یا ناحق سوگند یاد میکند در صورتی که در قرآن

مجید نهی فرموده (وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ) خدا را در معرض سوگند خود قرار مدهید (۲) (مهین) کسی را گویند که نزد خلق و حق حقیر و پست و بی‌مقدار باشد از قتاده نقل میکنند که مهین یعنی کذاب که بسیار دروغ گوید و شاید اشاره باین باشد که سوگند یاد نمودن بسیار دلیل بر دروغ‌گویی و نادرستی گفتار گوینده او است مخصوصاً کسی که خدا را در چیزهای ناقابل در معرض سوگند قرار میدهد

صفحه : ۴۵

معلوم میشود بعظمت و بزرگواری او سست عقیده و بی‌موالات است زیرا اگر عظمت خداوندی را در نظر داشت در هر موردی ذات ذو الجلال را مورد قسم قرار نمیداد (۳) هم‌آز در مفردات لغت گفته (همز الانسان اغتیابه قال تعالی هم‌آز مشاء بنمیم) یعنی پشت سر مردم غیبت میکند بعضی گفته‌اند هم‌آز سخن چین است که بین مردم فساد و فتنه انگیزد و بمردم طعنه میزند و در روایتی معصوم فرموده (مؤمن آن کسی است که نه طعنه میزند و نه فحش میدهد) در روایت دیگر (طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس)

کسی که مراقب حال خود است و مشغول باشد بعیب جویی خود دیگر در مقام عیب جویی دیگران نمیباشد و در سوره (همزه) ویل لکل همزه لمزه بعضی از مفسرین چنین گفته‌اند وای بحال کسی که در مقام عیب جویی مردم در پشت سر غیبت نماید و در پیش رو بگوشه چشم و ابرو طعنه زند و اشاره نماید، ۴- مشاء بنمیم، در میان مردم راه میرود و سخن چینی میکند تا آنکه بین آنان فساد اندازد.

(۵) مناع للخیر، مناع صیغه مبالغه و برای تأکید در منع از کار خیر است و از مفسرین در اینجا دو معنی نقل شده اول مقصود از مناع آدم بخیل است و مقصود از خیر مال است که یکی از صفات کافر بخل است دوم مقصود از خیر ایمان است و گویند اینکه آیه در باره ولید بن مغیره فرود آمده که او ده پسر داشت و مال بسیار اندوخته بود و اولاد خود را منع میکرد از اینکه داخل اسلام شوند و میگفت از اولاد من هر کس داخل دین محمّد صلی الله علیه و آله و سلم شود از مال خود وی را محروم میکنم قول دیگر در باره ابو جهل وارد شده و سخنان دیگری نیز در اینجا گفته شده.

(۶) معتد، معتد کسی را گویند که سرکشی و طغیان نماید و از حق خود تجاوز کند و بمردم ظلم روا دارد و از آنان اخذ عدوانی نماید و پیروی شهوات بنفس خود نیز ستم کند و خود را از رحمت حق تعالی محروم گرداند.

(۷) اثم، اثم بمعنی گناه است و اثم کسی را گویند که بسیار خطاکار و گناه کار

صفحه : ۴۷

جهل و نادانی فرو میبرد که راه را از چاه تمیز نمیدهد و خود بینی و نفس پرستی وی را از حق و حقیقت محجوب میگرداند و وی را واقع میگرداند در هاویه حرص و حسد و بخل و عجب و هر گونه مفاصد اخلاقی که بتوان تصور نمود.

و نیز جامع تمام فضائل و ملکات ارجمند انسانی یک امر وحدانی است و آن معرفت و محبت نسبت بمقام قدس الهی است زیرا معرفت و محبت یک جذابه الهی است که هر گاه در قلبی پدید گردید نوری از آن طلوع مینماید و اشعه آن اطراف قلب را روشن میکند و ظلمت شرک و نفاق و خود بینی و خودپسندی و باقی اوصاف نکوهیده را منفی میگرداند و نور آن نیز بخارج تأثیر میکند و تمام افعال و اعمال انسان را از روی قانون عدل تعدیل مینماید اینکه است که ممکن نیست کافر از روش صفات حیوانی خالی گشته و صفات انسانی را رهرو و پیش رو خود قرار دهد زیرا که موضوع صفات انسان ایمان بخدا و شناسایی او است که صفات حیوانی را تبدیل بصفات و ملکات انسانی میکند کسی که فاقد اینکه مرتبه گردید هرگز روی سعادت و فضیلت را نخواهد دید.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَيْنَ، إِذَا تُلِي عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ سَنَسِيئُهُمْ عَلَى الْخُرْطُومِ أَي رَسُولِ أَكْرَمٍ تَو تَابِعٍ مَشُو كَفَّارِي رَا كَه موصوف باین صفات نکوهیده می باشند اگر چه آنان صاحب مال و مکت و دارای پسران باشند اینان وقتی آیات حکمت آمیز ما را که از منبع فیض ازلی ترشح نموده و مملو از حقایق علوم و دقایق حکمت است بر آنان میخوانی گویند اینها افسانه‌های پیشینیان است و آنکه چنین نسبتی بآیات ما میدهد بزودی وی را میگیریم و بر پیشانی‌اش داغ مینهیم بعضی مفسرین گفته مقصود ولید بن مغیره است که در جنک بدر جراحی بدماغش وارد شد و اثرش در مدت حیاتش باقی ماند.

از صاحب کشف نقل شده داغ بینی کنایه از منتهای خاری و ذلت است زیرا

صفحه : ۴۸

صورت شریفترین اجزاء بدن است و موضع عالتر آن دماغ است پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود کسی که آیات ما را حمل بر افسانه پیشینیان میکند بکیفر اعمال و افعالش بزودی وی را در دنیا و آخرت خوار و ذلیل میگردانیم.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ در تفسیر ابو الفتوح رازیست که از ابو صالح روایت میکند در یمن باغی است که آن را سروان گویند دو فرسنگ جلوتر از صنعا در راه کسانی که بصنعا میروند و اینکه بوستان مال مردی بود از اهل صلاح و نماز و عادت او اینکه بود که هر چه خرما از درختان میافتاد در دسترس فقیران میگذاشت و نیز آنچه بر درخت بود فقرا را از چیدن آن منع نمینمود و چون موقع چیدن آن میرسید حق فقرا را میداد و اینکه شخص سه پسر داشت وقتی مرد پسران با هم گفتند ما مثل پدرمان نمیتوانیم بکنیم که نیمی بکم و بیش از میوه اینکه باغ را تقسیم فقرا کنیم زیرا ما معیل و عیال داریم و مال بسیاری نداریم که چنین کنیم و چون بعبادت معهود فقرا آمدند موقع چیدن میوه‌ها را عقب انداختند و با هم متفق شدند که در شبی بروند و میوه‌ها را بچینند و از فقرا پنهان دارند و سوگند یاد نمودند از فقرا پنهان دارند شب معهود عذابی و آتشی آمد و تمام درختان و میوه‌ها را سوزانید.

اینکه است که خداوند برای عبرت دیگران حکایت آنان را در اینکه چند آیه بیان فرموده که پس از آنکه تصمیم گرفتند حق فقرا ندهند فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ، فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ پس از آن عذاب باغ آنها گردید مثل شب تاریک آتش تمام باغ را سوزانید و تمام درختان و میوه‌ها سیاه و خشک و خاکستر گردید. پایان آری عذاب الهی چنین است که وقتی نمونه‌ای برای تنبیه گناهکار وارد شد (لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) تر و خشک را با هم میسوزاند.

صفحه : ۴۹

[سوره القلم (۶۸): آیات ۲۳ تا ۴۱]

اشاره

فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۳) أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴) وَغَدَا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷)

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبَحُونَ (۲۸) قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْهُمْ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۳۱) عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲)

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴) أَلْفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ

(۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷)

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) سَلِّمُوا لَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱)

(ترجمه)

آنها سوی بستان روانه شدند و با هم آهسته سخن میگفتند،
که امروز مواظب باشید که فقیری وارد نشود،
و صبح با شوق بیاب رفتند،
پس چون باغ را آن طور دیدند گفتند شاید ما باغ را گم کرده‌ایم،
یا اینکه (بقره خدا) از میوه‌اش محروم شده‌ایم،
بهترین آنها گفت آیا من بشما نگفتم چرا حمد و ستایش و تسبیح حق تعالی ننمودید،
همگی گفتند منزهست پروردگار ما از ظلم ما بخودمان ظلم کردیم که ترک احسان نمودیم،
و روی بهم کرده یکدیگر را ملامت نمودند
و گفتند ای وای بر ما که طغیان نمودیم،
و امیدواریم که پروردگار ما بجای آن

صفحه : ۵۰

است عذاب خدا و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر بودند که میدانستند،
و محققا برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشتهای پر نعمت مهیا است،
آیا ما مسلمانها را مثل گنه کاران قرار میدهیم (چنین نیست)
چيست برای شما که چنین حکم (ظالمانه را میکنند)
آیا برای شما کتابی است که در آن اینطور تدریس میکنید،
و در آن کتاب آنچه خواسته‌اید نکاشته‌اید!
یا شما را بر ما عهد و پیمان دائمی است تا روز قیامت چیست بر شما که چنین حکمی میکنید،
پرسید از آنان کدام یک از آنها چنین گمانی میکنند،
آیا در اینکه دعوی شرکائی دارند اگر راست گویند شرکاء خود را حاضر نمایند.

توضیح آیات

فَانطَلِقُوا وَ هُمْ يَخَافُونَ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ مَسْكِينٌ فقیری را گویند که بسیار بی بضاعت و محتاج باشد لکن فقیر
آنست که قدری احتیاج وی کمتر باشد و شاید سر اینکه در اینجا مسکین گفته نه فقیر کنایه باشد از شدت بخل آنان که درجه خود
خواهی آنها طوری بوده که حاضر نبودند بچنین فقرایی فیض برسد و آنها بهرمنند شوند فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ بَلْ نَحْنُ
مَحْرُومُونَ چون برادران رفتند میوه باغ را بچینند دیدند نه باغی مانده و نه درختی پدیدار است و نه میوه‌ای بجای خود باقی است

بلکه آتش غضب الهی آن را سوزانیده و نابود گردانیده چنان بهت و تعجب آنان را فرا گرفت که گمان کردند راه را اشتباه کرده و بی‌راهه آمده‌اند گفتند اینکه بستان ما نیست که باین صورت در آمده و بعضی گفتند نه چنین است بلکه خداوند ما را محروم گردانیده قال أَوْسَيْطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْتَبْجُحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ از اینکه آیات توان استفاده نمود که خطای آنان که بکیفر آن از باغ و میوه آن محروم گشتند دو چیز بوده یکی قصد محروم گردانیدن فقرا از میوه باغ و

صفحه : ۵۱

دیگر غفلت آنان از ستایش و حمد خدا البته اگر انسان در هر حالی و هر موقعی که نعمتی باو برسد متذکر باشد و ولی نعمت خود را ستایش و تشکر نماید و ملتفت باشد که نعمت از او است آن وقت حقوق الهی را که بآن موظف گردیده مراعات مینماید تمام فسادهای اخلاقی و اعمالی ناشی از غفلت و هوا پرستی است اینکه است که برادر عاقلتر یا بهتر آنها خطای آنان را ناشی از غفلت آنان دانست از اینجا توان پی برد که سر آمد تمام معاصی همان غفلت از یاد خدا و عدم توجه باو است اینکه بود که آن برادر عاقلتر خواست بآنها بفهماند که شما خود بخود ظلم نموده و نیت و عمل شما بود که بصورت شراره آتش گردید و درختان شما را سوزانید خدا بکسی ظلم و تعدی روا ندارد اینکه بود که بر گناه خود اظهار نمودند و گفتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ، عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ از عبد الله مسعود چنین روایت شده که چون آنان از روی صدق و صفا توبه نمودند و بگناه خود اعتراف کردند خداوند در عوض بستانی بآنها کرامت فرمود بمراتب بهتر و نعمت آن زیادتر و چندان میوه و انگور در درختان او بهم رسید که یک خوشه انگور بار اشتری بود و آن بستان را حیوان مینامیدند بکر بن سهل دمیاتی گفته من از ابو خالد شنیدم که گفت من اینکه باغ را دیدم در آن هر خوشه انگور بقدر اندام مردی بود (تفسیر ابو الفتوح رازی) آری اثر توبه واقعی چنین است کرم بین و لطف پروردگار که در اثر توبه و بازگشت عاصی از مخالفت و عصیان بسوی اطاعت و فرمانبری علاوه بر اینکه عاصی را بنظر لطف و مرحمت مینگرد و وی را مورد الطاف خداوندی خود قرار میدهد و اقبال بسوی او میکند و خطا و لغزش او را عفو میفرماید بهمینها اکتفاء ننمود بلکه وی را مورد نوازش خود قرار داده و سیئات وی را تبدیل بحسنات مینماید چنانچه در باره توبه کنندگان فرموده (فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ)

صفحه : ۵۲

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ بجند جهت میتوان گفت عذاب اخروی شدیدتر و بزرگتر از عذاب دنیوی است (۱) عذاب دنیوی غالباً برای بازداشتن عاصی از گناه است و آن در جایی است که صفحه قلب عاصی از زیادتی معصیت بالتمام سیاه نگشته و امید بازگشت در او باشد اینکه است که خدای رءوف مهربان گاه بگاهی وی را گوشمالی میدهد که شاید متنبه گردیده و بازگشت نماید و نیز دگران وی را گوشمالی میدهد که شاید متنبه گردیده و بازگشت نماید و نیز دگران هم متنبه شوند لکن وقتی صفحه نورانی دل سیاه شد و هر بلا و آفتی بوی رسید حمل بر امور طبیعی نمود مثل اکثر مردمان امروزه خداوند وی را بحال خود میگذارد بلکه نعمت او را زیاد میکند تا آنکه بمیرد (وَهُمْ كَافِرُونَ) از اینجا معلوم میشود که مصیبات و بلاها و نارواییهای دنیا از روی رحمت است که مردم هم متنبه گردند و هم جبران خطا و لغزش آنان گردد لکن عذاب آخرت از روی غضب حق تعالی و کیفر اعمال بد

عاصی است (۲) چون دنیا نسبت بآخرت کوچک و بی مقدار است و از عالم کون و فساد بشمار میرود نه نعمتهای آن را بقا و ثباتی است و نه نعمتهای آن پایدار است اینکه است که عذاب آخرت بمراتب بسیار بزرگتر و عظیمتر است از عذاب دنیا زیرا که آخرت دار بقا است هم نعمتهای آن حقیقی و واقعی و دائمی است و هم عذاب آن شدید و همیشه گی است (۳) در دنیا غالباً راه چاره‌ای

برای انسان باز است زیرا که او در هر بلا و مصیبتی گرفتار میشود دنبال علاج و رفع آن است بگمان اینکه علاج آن میسر است و بامید علاج پذیرفتن خود را تسلی میدهد و امیدوار است که بزودی بلاء بر طرف گردد لکن عذاب آخرت علاج پذیر نیست.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ اشاره بمقام و منزلت اشخاص با ایمان و تقوی است که نزد

صفحه : ۵۳

پروردگارشان مثل ملائکه مقربین مقام عندیّت دارند و مقصود از عندیّت نه قرب مکانی یا زمانی است بلکه قرب معنوی و نزدیکی شأنی و مقامی است و شاید مقصود از متقین همان مقربین میباشند که جایگاه آنان را در سوره واقعه در آیه ۱۲ (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) معرفی فرموده و آن جوار قرب الهی و بهشتی است که دار کرامت و نعمتهای آن غیر متناهی و زوال ناپذیر است.

و اس‌اساس چنین بهشتی که عندیّت نزد حق تعالی آرد تقوی است زیرا بدون تقوی هرگز قرب و منزلت در دار کرامت حق بر کسی میسر نخواهد شد و برای تقوی پیشه گران مقام بسیار بلندی و منزلت بس ارجمندیست اینکه است که در شأن آنان در سوره قمر و آیه ۵۵ فرموده (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ) «۱»

(۱) محققا اشخاص متقی و پرهیزکاران جایگاه آنان بهشتها و نهرا در نشیمنهای صدق و درستی نزد پادشاه مقتدر ثابت و برقرار است.

صفحه : ۵۴

[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۲ تا ۵۲]

اشاره

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ (۴۲) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ (۴۳) فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶)

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَ نِعْمَةً مِنْ رَبِّهِ لَئِن بَدَّ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَدْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵۰) وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱)

وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۵۲)

(ترجمه)

(مشرکین یاد کنند) روزی را که دامن بمیان زنند و چون بسجده خوانده شوند نتوانند، در حالتی که چشمهایشان بگودی فرو رفته و ذلیل و ترسان و حسرت آنان را فرا گرفته و در دنیا چنین بودند که با تن سالم آنها را بسجده و طاعت میخواندند (اجابت نمیکردند)، ای پیغمبر تو کیفر و مجازات کفار را بمن واگذار که بزودی آنان را درجه بدرجه پائین بریم بطوری که نمیدانند،

و تو آنها را مهلت بده که البته کید من قوی (و غضب من بسیار سخت است)،

آیا تو از کفار اجر و مزدی میطلبی که بر آنان سخت و دشوار باشد،

یا آنکه از عالم غیب آگاهند و از آنجا مینویسند!

ای پیغمبر تو برای حکم خدا صبر کن و نبوده باش مثل صاحب حوت (در شکم ماهی) با حالت غم خدا را خوانده

و اگر لطف و کرم پروردگارش او را فرا نگرفته بود از شکم ماهی می افتاد در بیابان بی آب و گیاه

(چون بحق نالید) خدایش برگزید وی را و قرار داد او را از بندگان صالح

(ای رسول) نزدیک بود کافرین بچشمان بد تو را چشم زخمت بزنند چون آیات قرآن را

صفحه : ۵۵

شنوند (از روی حیرت) گویند البته اینکه شخص (که چنین سخن میگوید) دیوانه است،

در صورتی که اینکه کتاب الهی نیست جز پند و حکمت برای عالمیان

توضیح آیات

اشاره

یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ (یکشف) سه طور قرائت کرده اند (۱) چنانچه مشهور بین عامه قراء است (۲) بفتح یا یکشف (۳) تکشف بتا قرائت شده در وصف قیامت و شدت آن است که آن روزی است که مردم دامن بکمر میزنند و اینکه کنایه از شدت هول قیامت است مثل کسی که کار مهم سختی برای وی پیش آید دامن بکمر میزند و خود را مهیا مینماید و وقتی بآنان امر میشود سجده کنید قدرت بر سجده کردن ندارند شاید اشاره باین باشد که چون در آن روز هر کسی بفعلیت اخیر خود رسیده و آن جهات قابلی او بفعلیت منتفی گردیده و دیگر محل استکمال در آن روز برای احدی باقی نمانده و آنچه در دنیا کسب نموده و تحصیل کرده از فائز گردیدن بسعدت یا رسیدن بمنتهی درجه شقاوت همان فعلیت و نحوه وجود وی گردیده اینکه است که چون تکلیف بسجده برای استکمال است و جهات استکمالی در او مفقود گردیده دیگر قدرت بر سجده کردن ندارد پس کسی که در اینکه دنیا که هنوز موقع استکمال او باقی است سجده نکرده و اظهار خضوع و بندگی ننمود که فعلیت اخیر او مقام عبودیت شده باشد در آن وقت دیگر قدرت ندارد سجده که بآن اظهار بنده گی و عبودیت میشود بنماید.

در تفسیر ابو الفتوح رازی بروایت ابو موسی اشعری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد از آیه (یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) فرمود روز قیامت نور عظیمی پدید آید که تمام خلق از هیبت برو افتند و سجده کنند و نیز در حدیث دیگر چون روز قیامت شود تمام خلق را در موقع سیاست بدارند و خداوند قضاوت کند میان هر ظالم و مظلومی

صفحه : ۵۶

بطوری که هیچ مظلومه‌ای باقی نماند مگر آنکه بصاحبش رد نمایند آبی که با شیر مخلوط گردیده و فروخته بکیفر اعمالش امر میشود که آب را از شیر جدا کند آن گاه منادی ندا کند بطوری که تمام مردم بشنوند هر امت و تابعی بایستی دنبال پیشوای خود بدود آن وقت صاحبان صلیب با صلیب خود بدوند بت پرستان دنبال بت خود بدوند و هر عابدی با معبود خود بدود و هیچ بت و

صنمی نماند مگر با آنکه پرستش نموده داخل جهنم میشوند آن گاه خطاب بموسویان رسد که شما کرا پرستیدید گویند عزیز پسر خدا گویند دروغ می گویند خدا را زن و فرزند نمیباشد بعیویان گویند شما کرا پرستیدید گویند عیسی بن مریم پسر خدا گویند دروغ می گویند خدا را پسر نیست آن گاه بفرماید دو فرشته بیایند بصورت عزیز و عیسی (ع) آنها گویند اینانند معبودان ما آن گاه ملائکه آنها را بدوزخ میکشند و بخازنان دوزخ میسپارند و اینکه است معنی قوله تعالی (لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُّوهُا وَكُلِّ فِيهَا خَالِدُونَ) «۱» آن گاه کسانی بمانند که خدا را پرستیده باشند خطاب رسد شما کرا پرستیده‌اید گویند ما خدا را پرستیده‌ایم و معبود ما تویی بار خدایا ما کجا رویم امر فرماید تا حجاب را بر دارند و نوری از انوار او پدید گردد و همه برو بسجده افتند لکن مردمان منافق و ریاکاران خواهند سجده کنند نتوانند بلکه پشت افتند اینکه است معنی قول تعالی يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ مِنْهُمْ مِنْ أَسْفَلِ السَّمَاءِ بَعْضُ مَفْسِرِينَ است مؤمنین وقتی سر از سجده بر میدارند رویهای آنها مثل برف سفید میگردد چون یهودیان و نصرانیان و منافقان آنان را مینگردند و خود را قادر بر سجده نمیینند از شدت حزن و غم رویهای آنان سیاه میگردد وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ شاید مقصود از امر آنان بسجده اشاره باین باشد که دعوت پیمبران را که

(۱) سوره انبیاء آیه ۹۹ یعنی اگر اینکه هایی که (کفار) میرستیدند خدایان بودند وارد جهنم نمیشدند و حال آنکه تمام کفار در جهنم جاویدان میباشند [.....]

صفحه : ۵۷

مشمتمل بر نماز و سجده بود قبول نمودند و ممکن است مقصود نماز جماعت باشد چنانچه بعضی گفته‌اند که مؤذن بکلمه (حی علی الصلاة) آنها را دعوت مینمود بنماز جماعت و رکوع و سجود با جماعت و حاضر نمیشدند و تخصیص بسجده برای اهمیت آن است چنانچه امر بخصوص راجع بسجده فرمود (فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا) «۱» و نیز در آیات دیگر امر بسجده میفرماید و آن را سبب نزدیکی و قرب خود معرفی مینماید (وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ) «۲» و شیطان بترک سجده مطرود گردید.

بعض مفسرین گفته آیه اشاره باین است که در قیامت حجاب برداشته میشود و کسانی که در دنیا در حجاب ائیت و خودیت خود مانده‌اند امر بر آنان سخت میگردد و آنها خوانده میشوند بفناء فی التوحید و دیگر قدرت ندارند زیرا که استعداد فطری خود را در اثر رکود دنیا و فرو رفتن در شهوات از دست داده (ذلیله ابصارهم) یعنی متحیر و سرگردانند زیرا دیگر آن قوه نوری که بآن ترقی و تعالی ممکن بود از کف داده و همان استعداد بود که میخواند آنان را بسوی فناء فی الله و پس از مرگ دیگر استعداد باقی نمیماند. پایان فذرنی وَمَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ خداوند در ابتداء خلقت بشر قوه و استعدادی در وی نهاده که اگر در صراط مستقیم انسانیت حرکت نماید ممکن است آن بآن و ساعت بساعت در ترقی و تعالی صعود و ترقی نماید و حائز مقام قرب الی الله گردد بطوری که مرتبه و مقام او برتر و بالاتر از ملک گردد لکن اگر بیراهه حرکت کند و آن قوه ملکوتی و آن روح الهی که در او بودیعه گذارده شده در اثر نفس پرستی و هوی از دست بدهد و در شهوات فرو رود علی الدوام عوض آنکه ترقی و تعالی پیدا کند آن بآن و درجه بدرجه فرود میآید بطوری که از پست‌ترین حیوانات بشمار میآید و در

(۱) بمؤمنین امر فرموده که خدا را سجده کنید و او را عبادت نمائید.

(۲) و نیز بمؤمنین امر فرموده که خدا را سجده کنید و نزدیک شوید از اینجا معلوم میشود که سجده سبب نزدیکی بنده است بخدا.

صفحه : ۵۸

باره وی (بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) صادق آید و لو آنکه مادامی که در اینکه دنیا حیات دارد خودش تنزل خود را ملتفت نمیباشد زیرا شهوات چشم و گوش آدمی را می بندد و حقایق را وارونه نشان میدهد و اشاره بهمین دارد آنجا که فرموده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿۱﴾ حضرت امیر در بعضی سخنان و مواعظ خود فرموده اگر امروزت مثل دیروزت باشد مغبونی و اگر امروزت بدتر از دیروزت باشد ملعونی) البته بهتری و بدتری و مساوی بودن راجع بجهات روحانی است نه جسمانی.

و در سخنان بزرگان است که انسان اگر در هر آنی درجه‌ای بسوی کمال بالا نرود بقدر همان درجه‌ای که بایستی ترقی نماید تنزل نموده و پائین آمده، و شاید سرش اینکه باشد که بشر خواهی نخواهی در ایام حیاتش علی الدوام از قوه بفعل می‌آید و فعلیت وی بسوی سعادت است یا بسوی شقاوت البته اگر بسوی سعادت رهسپار نگردید بسوی شقاوت رفته و از مقام انسانیت بمرتب حیوانیت فرود آمده بعبارت دیگر انسان اگر در هر آنی ترقی نموده و کمالی بر کمالات روحانی خود نیفزود بهمان اندازه فقدان کمال منقصت مینماید و درجه بدرجه تنزل مینماید و بر شقاوت وی افزوده میگردد اگر چه خودش نمیداند و ملتفت نمیباشد و اَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ خطاب پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود فرمود که منکرین رسالت و قرآن را مهلت بده و محققا بدان که عقوبت من سخت و محکم است و شاید مقصود از (کید متین) اینکه باشد که آنان را ثروتمند میگردانیم

(۱) سوره تین آیه ۴ (بحقیقت ما آفرید انسان را در بهترین تعدیل و قوام آفرینش و پس از آن برگردانیدیم وی را در پائین رتبه فرو رفته گان اشاره بانکه در ابتدای خلقت انسان قابل هر گونه کمالی میباشد لکن بسوء اختیار خود را در پست‌ترین درجات فرود می‌آورد.

صفحه : ۵۹

و نعمت دنیا را بر آنان زیاد میکنم تا وقتی که خوب در شهوات فرو رفتند و بدنیا و حیاتشان مطمئن گردیدند یک دفعه از آنها میگیرم و آنان را در حسرت و ندامت میگذارم اَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ، اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ اشاره بکمال خباثت و شقاوت کفار است که با آنکه تو برای تبلیغ رسالت اجر و مزدی از آنان طلب نمیکنی و منتظر هیچگونه عوض نیستی و فقط برای سعادت آنها اینطور فداکاری میکنی و زحمت میکشی با اینکه حال از روی کبر و نخوت و تفرعن و خود پسندی زیر بار تبلیغ تو نمیروند و سخنان تو را نمیپذیرند اینکه کبر و خود پسندی آنان از چیست آیا بر مغیبات و آنچه در لوح محفوظ ثبت گردیده مطلع و خبردار میباشد و ثبت مینمایند و در آن حکم میکنند یا از عالم ما وراء الطبیعه خبردار میباشد و از آنجا طریق سعادت خود را بدست میآورند فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْخَوْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ در اینکه مبارک آیه خدای جلیل نبی اکرم خود را امر بصبر و بردباری مینماید و در سوره آل عمران آیه ۱۲۸ در مقام تعریف و ستایش صابرین فرموده وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱﴾.

صبر که عبارت از متانت و استقامت است یکی از بالاترین و ارجمندترین صفات حمیده انسانی بشمار میرود هیچ سعادت و فضیلتی بدون صبر و بردباری برای انسان میسر نمیگردد ما هیچ ثمر و نتیجه کاملی از اعمال و افعال خود نتوانیم بریم مگر در اثر ثبات و پایداری و کوشش در عمل قوای ما هر قدر ضعیف و ناتوان باشد در پرتو ثبات و صبر ترقی و تعالی مینماید پیمبران اولو العزم در امر اراده قوی و متانت و استقامت فوق العاده بمقام (اولو العزمی) نائل گردیدند یکی از شرائط اساس کامیابی و نتیجه مثبت گرفتن از عمل همان صبر و استقامت و پایداری در عمل است اینکه است که خدای جلیل برسول اکرم خود با آنکه حائز

(۱) فرو بردگان غیظ و کسانانی که عفو میکنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را

صفحه : ۶۰

درجه‌های مقام صبر بود باز امر بصبر و بردباری مینماید لولا أن تداركته نعمة من ربه لئيد بالعرء وهو مذموم و اگر نبود یونس علیه السلام که دریافت وی نعمت از پروردگارش که موفق گردانید وی را بذکر خود و ملهم گشت بذکر لا إله إلا أنت سبحانه إني كنت من الظالمين (۲) سوره انبیاء آیه ۸۷ توبه و التجاء او قبول نمیشد و هر آینه در اثر همان غیظ و غضب و ترک اولی که بدون رخصت طلبیدن از پروردگارش از او واقع گردید و از بین تهدید شدگان بعد از بیرون رفت بایستی پس از آنکه بکیفر عملش در شکم ماهی محبوس گردید در بیابان بی آب و گیاه افتد در حالی که در اثر همان خلاف خجلت زده و پشیمان گردید فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ آری چنین است لطف و کرم پروردگار نسبت ببندگان عاصی و گنه کارانی که از گناه و خطای خود خجلت زده و رو بکرم لطف او آرند و اظهار خطای خود نموده التجاء بسوی رحمت او آورند چنانچه در سوره انبیاء آیه ۸۸ پس از حکایت حضرت یونس و توبه و ذکر او برای تنبیه گنه کاران و امیدواری آنان فرموده فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ همین طوری که یونس را در اثر ذکر و توبه از غم و از شکم ماهی نجات دادیم و از قعر دریا وی را باوج مقام صالحین و مقربین رساندیم طور اشخاص با ایمان هر گاه بذکر و توبه رو بما آرند و از در نیازمندی در آیند آنان را میپذیریم و آنها را از شقاوت و از هر گونه غم و بیچارگی و از ذلت خطا و گناه نجات میدهیم و مقام آنها را بالا میبریم و آنان را از صالحین محسوب می‌داریم و نظر بعظمت و شرافت اینکه ذکر است که در احادیث و سخنان اکابر آثار بسیار و خواص بیشمار در باره اینکه ذکر شریف رسیده و تکرار آن سبب نجات و

(۲) نیست الهی مگر تو تو منزهی (از هر عیب و نقص) و من میباشم از کسانانی که ظلم بخود نموده‌ام.

صفحه : ۶۱

رستگاری است و فایده‌های بسیار در بر دارد.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ خُطَابَ رَسُولِ الْكَرَمِ اسْتِ كَفَارٍ وَمَعَانِدِينَ مِنْ شِدَّةِ عِدَاوَتِهِمْ وَحَسَدِ چنان بتو نگاه میکنند که نزدیک است بچشم خود تو را بلغزانند و بر تو اصابت نمایند

سخنان مفسرین در باره قرائت لیزلقونک

از قراء سه طور قرائت نقل شده (۱) مشهور و معروف بین قراء (لیزلقونک) بضم یاء قرائت شده (۲) بعضی (لیزلقونک) بفتح یاء قرائت کرده‌اند (۳) از اعمش و عیسی بقرائت عبد الله مسعود و عبد الله عباس (لیزهقونک) قرائت کرده‌اند لکن اینکه نحو قرائت ساز است و اعتباری ندارد

سخنان مفسرین راجع بمعنی لیزلقونک

۱- (یزلقونک) یعنی پهلوگونک تا آنکه تو را بهلاکت اندازند بدلیل آنکه زهوق بمعنی بطلان و زوال است و همین است معنی قوله

تعالی (انّ الباطل کان زهوقاً) ۲- (یزلقونک) یعنی تو را بچشم بد بزند (عبد الله عباس) ۳- (یزلقونک) یعنی، یصرعونک، بیفکنند تو را (کلبی) ۴- (یزلقونک) تو را برگردانند از آنچه بر آنی از اداء رسالت (حیان) ۵- (یزلقونک) از روی عداوت بتو نظر تیز کنند که تو را بترسانند (عبد العزیز یحیی) در حدیث از رسول اکرم است که فرموده

(العین لتدخل الرجل فی القبر و الجمال القدر)

چشم بد مرد را داخل در قبر میکند و شتر را در دیگ.

در حدیث دیگر اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان جعفر را چشم زخم میزند آیا روا است برای آنها تعویذی بنویسم فرمود اگر ممکن

صفحه : ۶۲

بود چیزی جلو قضا را بگیرد و بر آن غالب گردد همان چشم بد بودی (تفسیر ابو الفتوح رازی) و نیز قول حق تعالی حکایت از یعقوب نبی علیه السلام که وقتی پسرهای خود را قوی و رشید دید و ترسید که چشم زخمی بآنها اصابت کند گفت (یا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ اَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ) «۱» شاهد بر اینکه است که چشم بد تأثیر دارد.

سخنان مفسرین در اثر چشم بد

بین حکماء و مفسرین خلافتی نیست که چشم بد تأثیر دارد لکن بعضی انکار نموده نظر به اینکه چگونه ممکن است جسمی در جسم دیگر بدون تمام با یکدیگر تأثیر نماید.

در پاسخ گفته شده چنانچه حکماء گفته‌اند همانطوری که نفوس بشر در جوهر ذات و صفات و حقیقت مختلف و متفاوتند همین طور در آثار و خصوصیات نیز تفاوت بسیار دارند و در هر فردی از بشر آثار و خصوصیات است که در دیگری نیست پس ممکن است در چشم بعضی مردم خصوصیتی باشد که در غیر نفوذ نماید و همین طور که نفس و روح هر بشری در بدن خود تأثیر دارد ممکن است بعضی از نفوس در بدن غیر نیز تأثیر کنند البته نفس شرور اثر آن نیز شرّ است و عمل آن ضرر وارد نمودن بغیر (از کوزه برون تراود آنچه در او است) و نفس خیر پاک اثر آن خیر است زیرا که اینکه قاعده مسلم و مبرهن است که نمیشود خیر منشأ شر گردد همین طور نمیشود شر منشأ خیر شود.

اینکه است که برای شفای مریض یا حفظ یا بعض گرفتاریها دیگر ادعیه‌ای رسیده که بتوسط نفس مؤمنین خوانده شود و بآب یا چیز دیگر دمیده شود و استعمال گردد پس از اینجا معلوم میشود همانطوری که چشم آدم حسود بد بین و گفتار او تأثیر بد دارد همین طور چشم و گفتار آدم پاک و بی آرایش نیز تأثیر نیک دارد در تفسیر روح البیان در اینجا بیانی دارد که برای وضوح مطلب خلاصه

(۱) یعقوب نبی (ع) گفت ای پسران من همگی از یک در وارد نشوید و داخل شوید از درهای متفرق.

صفحه : ۶۳

آن را ترجمه مینمایم چنین گفته بعضی گفته‌اند نظر کننده گاهی از چشم وی اثرات سمی پدید می‌گردد و در غیر نفوذ مینماید و وی را یا فاسد میگرداند یا هلاک مینماید چنانچه در بعضی از مارها چنین است در اسرار محمدیه گفته ذاتی که دارای سم اخلاقی

است بالقوه دارای تاثیر است وقتی با آن کسی که ضدیت و دشمنی دارد مقابل گردید و قوه غضب بهیجان آمد آن وقت اثر آن خباثت و شریکه در کمون او مخفی بوده تحریک می‌گردد و ظهور مینماید و گاهی چنان شدید میشود که ممکن است جنین را در رحم سقط نماید و گاهی بمجرد نظر کردن تاثیر مینماید پس استبعاد ندارد که از چشم بعض مردم اجزاء لطیفی خارج گردد که دیده نشود و برسد بآن چیزی که طرف توجه وی واقع گردیده و بآن اصابت نماید زیرا همانطوری که نفوس بشر در حقیقت و ماهیت مختلفند در تأثیر نیز یک طور نیستند. (پایان) و شاید همین باشد سر اینکه در روایات و احادیث رسیده که نظر کردن گربه و سگ بر غذا مضر است بایستی بچند لقمه آنان را رد نمود و نیز غذایی که در مغازه‌ها و در محل عبور و مرور مردم تهیه می‌گردد خوب نیست زیرا نظر کردن اثرات بد دارد و در غذا نفوذ مینماید و ممکن است خوردن آن سبب مرض گردد لَمَّا سَجِعُوا الذُّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ چون کفار و مشرکین استماع قرآن مینمودند از شدت بهت و حیرت که میدیدند از مرتبه فهم و عقل متعارفی آنان بر تر است و بسخنان بشر نماند نسبت جنون بآن عقل کل میدادند و میگفتند مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دیوانه است و چون خود فاقد عقل بودند نمیفهمیدند که اینکه آیات قرآنی از مبدء وحی الهی فرود آمده برای آنکه بوزش و اندرز باشد برای عالمان از جن و انس و تا قیامت هادی و رهنما و رهبر خلق باشد

صفحه : ۶۴

سورة الحاقة

اشاره

مکیه و هی اثنان و خمسون آیه

[سورة الحاقة (۶۹): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحاقة (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْفَارِعَةِ (۴)
فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵) وَ أَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحِ صَرِصِيرٍ عَاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (۸) وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مِنْ قَبْلِهِ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹)
فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً (۱۰) إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱) لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (۱۲)
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (۱۴)
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵) وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (۱۶) وَ الْمَلَائِكَةُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يُحْمَلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً (۱۷)
يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸)

(ترجمه)

(بنام خداوند بخشنده مهربان)

قیامت حق و حقیقت و عین واقع است،
 چگونه توانی عظمت و سختی آن روز را بدانی،
 قوم ثمود و عاد قیامت را تکذیب نمودند،
 و اما قوم ثمود بکیفر کفر و طغیان آنها را هلاک کردیم،
 و اما قوم عاد را بباد تند و سرکش بهلاکت رسیدند،
 که بر آنان مسخر نمودیم هفت شب و هشت روز که پی در پی

صفحه : ۶۵

میوزید میبینی مردم گویا ساقه نخل خشگی بودند،
 آیا میبینی اثری از آنان باقی باشد،
 آمد فرعون و کسانی که پیش از وی آمده بودند و مردمان زشت کار بخطا کاری بر خواستند،
 چون مخالفت نمودند رسول پروردگارشان را پس بعداب سخت گرفتار شدند،
 و چون آب طغیان نمود کسان و اهل (نوح را) در کشتی نشانیدیم (و نجاتشان دادیم،
 چنین کردیم تا اینکه برای شما پند و تذکری باشد، لکن) بگوش شنوا چنین اندرز را خواهد پذیرفت،
 موقعی که یک دفعه اسرافیل در صور بدهد
 و در برگیرد زمین و کوه‌ها را پس یک دفعه همه آنها خورد و متلاشی گردند،
 پس در آن روز واقع میگردد روز موعود (یعنی قیامت)،
 و شکافته میگردد آسمان پس آسمان در آن روز سست گردد،
 و فرشتگان بر اطراف آسمان (منتظر فرمانند) و در آن روز هشت ملک مقرب عرش پروردگار ترا در برگیرد
 و در آن روز (در موقع حساب) آنچه کرده‌اید آشکار گشته و چیزی پنهان نمیماند

توضیح آیات

اشاره

الْحَاقَّةُ، مَا الْحَاقَّةُ، وَمَا أَدْرَاكُ مَا الْحَاقَّةُ

سخنان مفسرین در اعراب الحاقه

(۱) الْحَاقَّةُ، مبتداء و ما الْحَاقَّةُ خبر مبتداء (۲) الْحَاقَّةُ خبر مبتداء محذوف و مبتداء در لفظ نیست و در معنی مندرج است و اشاره دارد
 بعظمت الْحَاقَّةُ که چه چیز است (الْحَاقَّةُ) و ما، در ما ادریک ما تعجب است اتفاقی بین مفسرین است که (الْحَاقَّةُ) یکی از نامهای
 قیامت است و بمعنی حاق حقیقت و عین واقع است، و ما ادراک، اشاره بعظمت آن روز است که چطور تو توانی بدانی که الْحَاقَّةُ
 یعنی حقیقت قیامت چیست با آنکه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که عقل کل و شخص اول امکان بشمار می‌رود و تمام

عوالم امکانی بطور وحدت و بساطت مندرج در وجود مبارک وی است با اینحال آیه نظر بعظمت قیامت دارد که بلفظ استفهام و تعجب گفته تو چه دانی که حاق و حقیقت قیامت چیست

صفحه : ۶۶

عالم قیامت بمناسبت جامعیت انسان عالم تام و تمام است و جامع تمامی مراتب عوالم امکانی است و عالمی است که حیثیت روحانیت آن بر جهات جسمانیت آن غالب گردیده اینکه است که در کلام مجید نامهای متعدد هر یک باعتبار معنایی بر آن نهاده و آن را معرفی فرموده عالم حیاتش نامیده و إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱) نظر بآنکه تمام موجودات در آن روز صاحب حیات و ادراکند (قیامتش) نامیده باعتبار آنکه در آن روز تمام مردم نزد پروردگار عالمیان قیام مینمایند یا آنکه کیفیت قیام موجودات را بحق تعالی در آن روز معاینه مینمایند (حشرش) نامیده نظر به اینکه در آن روز تمام خلق در ارض محشر اجتماع مینمایند (نشرش) گفته باعتبار تفرق مردم در ارض محشر چنانچه فرموده (كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ) (۲) و اینکه (شاهد و مشهودش) (۳) نامیده شاید باعتبار آن باشد که در آن روز حجابها برداشته میشود و حقیقت هر چیزی نمایان میگردد و اهل محشر هر یک از آنان هم شاهدند که اهل مشاهده و عیان میگردند و آنچه در اینکه عالم برای آنها مخفی بوده بعیان مشاهده مینمایند و هم مشهودند و باقی خلق آنان را مشاهده مینمایند زیرا که باطنها در آن روز ظاهر میگردد و بهمین اعتبار آن را (تبلی السرائر) نامیده و شاید اشاره بشدت ظهور حقایق دارد در آن روز قوله تعالی (فَبَصِّرْ كَالْيَوْمِ حَدِيدٌ) و اموری که برای اکثر افراد بشر در اینکه عالم مخفی مانده و فقط لفظی و مفاهیمی از آنها میفهمند آن وقت مشاهده مینمایند و نیز بهمین مناسبت آن را عالم آخرت نامند زیرا که در مرتبه آخرین کمال بشر واقع است و جامع تمامی مرتبه کمال و جامع جمیع مراتب وجود و دارای کل عوالم است و بمناسبت آنکه عین واقع و حاق حقیقت است یکی از اسماء قیامت (الحاقه) است چنانچه در همین آیه بالا تذکر داده که قیامت امری است ثابت و واقع و حاق

(۱) بحقیقت خانه آخرت هر آینه دارای حیات است اگر شما بدانید، سوره عنکبوت آیه ۶۴

(۲) گویا مردم (در قیامت) مانند ملخهایی مانند پراکنده، سوره قمر آیه ۷

(۳) شاهد مشاهده کننده مشهود مشاهده گردیده شده، سوره بروج آیه ۳.

صفحه : ۶۷

حقیقت و عین نفس الامر است که هر چیزی بحقیقت در آنجا ظاهر و هویدا میگردد عالم آخرت عالم حقیقت است مقابل اینکه عالم دنیا که عالم مجاز و خالی از حقیقت و عالم کون و فساد است که چیزی در آن ثابت و برقرار نیست وجودش عین عدم بقائش عین فنا حیاتش عین موت و اضمحلال است اینکه است که نظر بشأن و عظمت عالم قیامت دارد که بطور تعجب فرموده و مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ تو چه دانی که قیامت چیست.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ مفسرین گویند مقصود از (قارعه) قیامت است و شاید نظر بسختی و فزع مردم در آن روز تعبیر بقارعه که بمعنی کوبندگی است نموده و ممکن است اشاره باین باشد که قیامت روزی است که روح و نفس و بدن مردم چنان در هم کوبیده و متصل بهم و فشرده بیکدیگر میگردد که گویا تمام بدن روح و تمام روح بدن است امتیازی بین روح و بدن باقی نماند بدلیل آنکه تمام اجزاء بدن صاحب روح میگردد و بحکم خالق متعال اعضاء بسخن میآیند بلکه در آن روز تمامی اجزاء قیامت صاحب حیات میگردند بیان واضح تر گوئیم مواد و اجزاء موجودات در اینکه عالم از هم متفرق و متشتت بنظر می آید و چون

وحدت بین اجزاء مواد نیست اینکه است که بخود ادراک و شعور ندارند زیرا که هر جزئی از اجزاء از دیگر منفصل و جدا میباشند لکن در آن روز چنان درهم کوبیده و بهم فشرده میگردند که یک وحدت تشکیل میدهند و وقتی وحدت حاصل شد قابل حیات میگردند اینکه است که خداوند خبر میدهد که در قیامت موجودات مثل زمین که در باره آن فرموده (تُحَدَّثُ أَخْبَارَهَا) و جهنم که گوید (هَلْ مِنْ مَزِيدٍ) (۲) و نیز اجزاء بدن خود انسان چنانچه در سوره یس آیه (۶۵) فرموده الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۳)

(۱) زمین حدیث میکند خبرهای خود را

(۲) جهنم گوید آیا برای من زیادتی هست

(۳) در آن روز بر دهنهای مردم مهر میزنیم و دستهای آنان تکلم میکنند و پاهای آنها شهادت میدهند بر آنچه کسب کرده‌اند.

صفحه : ۶۸

و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ لِّلْكِتَابِ كَمَا يَدَأُنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ (۱) سوره انبیاء آیه (۱۰۴) پس از امثال اینکه آیات میتوان استفاده نمود که در قیامت مواد موجودات از شدت فشردگی اجزاء آنها بهم دیگر هم قابل بقاء میگردند و هم صاحب حیات میشوند فَأَمَّا تُمُودٌ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۱) طاغیه چیزی را گویند که در شدت از حد بگذرد مثل قوله تعالی إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ يَاقَوْمِ اطغيت الماءَ یعنی آب در زیادتی طغیان نمود و از حد گذشت و بنا بر اینکه معنی (بالطاغیه) صفت فعل محذوف است و معنی آیه چنین میشود که قوم ثمود در اثر انکار نمودن آنان قیامت را بصیحه آسمانی که در شدت و قوت از حد گذشته بود هلاک نمودیم (۲) مقصود از (الطاغیه) طغیان است که چون ثمود یعنی قوم هود نبی علیه السلام طغیان و سرکشی نمودند و پیمبران را تکذیب کردند و قیامت و روز رستاخیز را انکار نمودند ما آنان را هلاک نمودیم در حدیث است که قوم هود نبی علیه السلام چون در مخالفت هود طغیان نمودند سرکشی کردند بصیحه آسمانی هلاک گردیدند وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَائِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا و اما عاد یعنی قوم لوط نبی علیه السلام آنان بکیفر مخالفت و اعمال ناشایسته هلاک گردیدند بباد سختی که از سردی از حد گذشته بود و در اثر نافرمانی و انکار معاد و تکذیب پیمبران مسلط گردید بر آنان چنین بادی که در هفت شب و هشت روز پیوسته بر آنها میوزید و اینکه هشت روزی را که عرب (برد العجوز) نامیده گویا همان چند روز معروف آخر زمستان است که در فارسی آن را سرمای پیر زن نامیده‌اند

(۱) روز قیامت روزی است که آسمانها بهم پیچیده میشوند مثل پیچیدن دفترها برای کتابها و نوشته‌جات

صفحه : ۶۹

و گویند اینکه برد العجوزش گفته‌اند برای اینکه بود که پیر زنی در آن ایام برای حفظ جان خود در سردابی خود را محفوظ نموده روز هشتم سرما بوی اصابت نمود و وی را هلاک گردانید و ممکن است برد العجوزش نامیده‌اند نظر بآنکه در (عجز) زمستان یعنی در آخر زمستان واقع گردیده فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ، فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ که از شدت وزیدن باد گمان میشد قوم عاد دیوانه شده‌اند تا آنکه هلاک گردیدند بطوری که پنداشتی ریشه نخل خشک گردیده‌اند آیا میبینی تو اثری از آنان باقی مانده یعنی عذاب چنان آنان را فانی گردانیده که از ذریه آنها هم کسی را باقی نگذاشته و جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ اکثر قراء (من قبله) بسکون باء قرائت نموده‌اند یعنی فرعون آمد و کسانی که پیش از او آمده بودند از قوم هود و صالح و

باقی امم خطا کار که بمخالفت و عصیان و شرک و کفر مستحق عذاب گردیدند و کمی از قرّاء (قبله) بکسر قاف و فتحه باء قرائت کرده‌اند یعنی فرعون و کسانی که با وی بودند از مردمان زشت اعمال که مرتکب خطا و کفر و شرک و ظلم و باقی سیئات گردیدند فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمُ أَخَذَهُ رَبِّيَّهٗ (رایه) اشاره بزیادتی و شدت عذاب است که در اثر مخالفت نمودن پیمبران که از طرف پروردگارش فرستاده شده بودند بکیفر اعمالشان خداوند گرفت آنها را و مبتلا گردانید آنان را بعذاب سخت إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ پس از حکایت قوم صالح و قوم لوط و فرعون و فرعونیان و اینکه آنان در اثر مخالفت بعذاب گرفتار گردیدند اشاره میفرماید بقوم نوح که آنان نیز در اثر

صفحه : ۷۰

مخالفت بطوفان گرفتار شدند لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أَدْنُ وَعِيبُهُ در اینکه مبارک آیه در مقام امتنان بر بشر بر آمده و اشاره مینماید بکمال لطف و رحمت خود که در عین عذاب و غضب بر کفّار که بمناسبت کیفر اعمالشان استحقاق پیدا نموده و بر آنان وارد گردیده همان عذاب و سخط نسبت بدیگران تذکر و اندرز است و مؤمنین و کسانی که گوش شنوا دارند بشنوند و عبرت بگیرند و بدانند که خداوند در مورد غضب شدید العقاب است و در موقع رحمت کثیر الفضل و کثیر الاحسان است بلکه رحمتش سبقت گرفته بر غضبش (سبقت رحمتی علی غضبی)

اشاره بسعه رحمت و فضل غیر متناهی او است بلکه عذابش عین رحمت و غضبش عین حکمت است که در هر موقعی که آثار غضب نمایان گردد در آن اسرار حکمت آمیزی مندرج گردیده چنانچه در همین آیه مبارکه بعد از آنکه بیان عذاب کفّار و کسانی که باعمال و اخلاق نکوهیده خود را در مورد غضب و سخط الهی واقع گردانیده‌اند اشاره میفرماید که آنان را در دنیا مورد عذاب قرار دادیم برای عبرت گرفتن شما مؤمنین و کسانی که پیش از شما بودند و بعد از شما می‌آیند تا آنکه همیشه بین خوف و رجا باشید نه برحمت حق تعالی مغرور گردید و بدانید که در مورد غضب سخت انتقام است و نه مأیوس از رحمت او باشید زیرا که یأس از رحمت الهی کفر است پس وظیفه مؤمن اینکه است که نسبت او بخوف و رجاء مثل دو کفه ترازو مساوی باشد. در تفسیر روح البیان راجع به اذن واعیه بیانی دارد که برای توضیح مطلب مختصری از آن را ترجمه مینمایم. (اذن واعیه) گوش چنانی که دارای قوه و استعدادی باشد که آنچه را بایستی در خود نگاهدارد حفظ کند و متذکر باشد و نیز آنچه را نگاهداشته در مقام عمل آن را بکار اندازد (الواعیه) صفت گوش‌ی است که آنچه را گرفت بقلب رساند

(و گر نیستی سعی جاسوس گوش خبر کی رسیدی بسطان هوش) (بستان)

صفحه : ۷۱

و اینکه، اذن، را بلفظ مفرد آورده نه جمع و نیز (واعیه) را نکرده آورده نه معرفه اشاره باین است که کسی که متّصف باین صفت باشد که دارای چنین گوش‌ی گردیده بسیار کمیاب است و با کمیابی آن سبب نجات جماعت بسیاری میشود و در اعقاب آنان نیز سرایت مینماید یعنی کسی که بشنود اینکه حکایات (و قصصی که در قرآن تذکر داده) و حفظ کند برای آنکه بمردم برساند و ترغیب و تحریص کند مردم را بایمان و آنان را از کفر باز دارد چنین کسی سبب نجات خلق و باعث دوام ایمان آنها گردیده. در کتاب کشاف چنین گفته اگر گوش‌ی باشد و لو گوش یک نفر و شنوا باشد و تعقل نماید و در طریق حق تعالی تدبّر و تفکر کند چنین کسی سواد اعظم و شخص بسیار بزرگی است و مورد اعتنا است نزد خدای متعال و بباقی مردم اعتنایی نیست اگر پر باشند بین

خافقین در حدیث است (افلح من جعل الله له قلبا واعیا) «۱» و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بعد از فرود اینکه آیه فرمود یا علی از خدا خواسته‌ام که گوش تو را (اذن واعیه) گرداند پس از آن علی علیه السلام فرمود هیچ چیزی را فراموش ننمودم و سزاوار نیست که فراموش کنم، البته بایستی چنین باشد زیرا که حضرتش حافظ اسرار الهی است و خودش فرمود من بر فطرت توحید خلق گردیده‌ام و بایمان و هجرت با رسول الله سبقت گرفته‌ام و در روایت دیگر وقت نزول آیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گوش علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود گوش واعیه اینکه گوش است). پایان اینکه حدیث مشهور بین شیعه و سنی است و تفسیری نه از شیعه نه از سنی دیده نشده مگر آنکه حدیث را نقل نموده البته بایستی چنین باشد کسی را سزد دارای چنین گوش باشد که بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حافظ دین او و مفسر قرآن گردد و حامل اسرار الهی و مخزن ودائع سبحانی گردیده باشد هر کسی را روا نیست پیشوایی خلق انتخاب گردد مگر آن کسی که دعا کرده پیغمبر

(۱) رستگار شد کسی که خداوند قرار داد برای او قلب باز و درّاک [.....]

صفحه : ۷۲

خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و حافظ اسرار قرآن و مبین آیات الهی و مؤید عند الله و دارای مقام عصمت و طهارت نفسانی باشد.

کسی را که اندک شعوری است میفهمد که چنین کسی را خود رسول الله (ص) باذن خدا بایستی برای پیشوایی خلق بعد از خود انتخاب نماید نه اینکه چنین امر مهمی را بدست خلق گذارد در صورتی که انسان هر قدر هم وارسته و مهذب باشد باز در تحت تأثیر نفس واقع است و نیز کسی اطلاع بر ما فی الضمیر غیر ندارد مگر خدا و عصمتی که در پیغمبر و امام بایستی مأخوذ باشد غیر از خدا کسی بر آن مطلع نیست زیرا که آن ملکه باطنی است پس چگونه عقل تجویز و تصویب می نماید که انتخاب امام بدست خلق انجام گیرد هرگز روا نیست.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ در مقام وقوع (الحاقّة) یعنی پدید شدن قیامت بر آمده که قیامت موقعی پدید می‌گردد که اسرافیل یک دفعه در صور بدمد.

مفسرین گویند صور شاخه‌ایست از نور که از آسمانها بزرگتر و وسیعتر است و آن صدایی است که از شدت و قوت آن اهل زمین همگی صیحه میزنند و میمیرند مگر کسی را که خدا بخواهد نگاهدارد.

و اینکه نفخه واحده گفته شاید اشاره باین باشد که آن اولین نفخه‌ایست که دمیده میشود و از هیبت آن تمام اهل زمین میمیرند و پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود و قیامت برپا میگردد و اینجا مقام بیان آن نیست.

وَ حَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً آن وقت بقدرت الهی کوه‌ها از جای خود کنده میشوند و کوه‌ها از هم پراکنده میگردند در اول سوره واقعه فرموده إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُبْتَثًّا در آن وقت زمین بشدت می‌لرزد و کوه‌ها پراکنده میگردد مثل پشم زده شده و از بشر و حیوان در روی زمین احدی باقی نمیماند.

صفحه : ۷۳

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ در لغت بمعنی تخت است و در بعض روایات دارد که عرش و کرسی یک معنی دارد و مفسرین گویند عرش آسمان نهم است که

بالای آسمانها قرار گرفته و محیط بر تمامی عوالم جسمانی است.

و چون نمیتوان عرش پروردگار را حمل بظاهر نمود زیرا که آن خلاف حکم صریح عقل است زیرا لازم آید خداوند جسم و جسمانی باشد پس عرشی که در آیات قرآنی نسبت پروردگار داد شده مثل همین جا (وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ) و آنجا که فرموده (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (۱) بایستی حمل بغیر ظاهر نمود و بهترین توجیهاات اینکه است که گفته شود شاید مقصود از عرش مقرّ سلطنت و تخت فرمان فرمایی حق تعالی باشد و اشاره باشد بآن فیض رحمانی که از آن تعبیر میشود برحمت واسعیه (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) و آن حقیقت منبسط و فیض وجودی است که تمام موجودات را فرا گرفته و هر شیئی بقدر استعداد و قابلیت خود از آن فیض برخوردار گردیده چنانچه فرموده (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ) و آن کلمه حق و ظل نور وجود او و فعل او و رحمت او است که از آن در اخبار تعبیر بمشیت شده از معصوم است که خداوند همه چیزها را بمشیت خلق نموده و مشیت را بچیز دیگر خلق نموده (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَيَّدَ الظُّلَّةَ) (۲) و شاید مقصود از حاملین عرش که در آیه تذکر داده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده حاملین عرش امروز چهارند وقتی قیامت برپا میگردد

(۱) خدای رحمان استیلا بر عرش دارد یعنی صفت رحمانیت او مساوی با عرش است

(۲) آیا ندیدی که چگونه پروردگار تو سایه را کشید شاید مقصود از سایه ظل وجود حق است که تمام موجودات همان پرتو وجود حقانی میباشند.

صفحه : ۷۴

هشت عدد میباشند شاید آنها جواهر مجردهای میباشند که اولین موجوداتی هستند که مشمول فیض منبسط و رحمت واسعیه خالق متعال میباشند که از آن تعبیر بعقول و نفوس مجرده میشود و شاید قوله تعالی وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ (۱) اشاره بهمان جواهر مجرده باشد خلاصه بنا بر اینکه توجیه مقصود از عرش پروردگار همان فیض منبسط و رحمت واسعیه رحمانی او است که تمامی کائنات را فرا گرفته و جمله آن در مرتبه اول همان جواهر قدسی و عقول مجردهای میباشند که از اول ما خلق الله بشمار میروند و قوله سبحانه در آیه الكرسي وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اشاره بسعه رحمت و شمول فیض رحمانی اوست که در مرتبه ثانی تمام موجودات را فرا گرفته در تفسیر ابو الفتوح رازی چنین گوید (در حدیث دارد که هر فرشتهای چهار روی دارد رویی چون روی آدمی و رویی چون روی شیر و رویی چون روی گاو و رویی چون روی کرکس و رویی چون روی کرکس و رویی چون روی گاو روزی بهایم میطلبد و بروی کرکس روزی مرغان میطلبد) اینکه حدیث بر فرض صحت تأیید میکند (مثل افلاطونیه را) و از علی بن الحسین زین العابدین چنین روایت شده که خدای عرش را بیافرید در مرتبه چهارم مخلوقات زیرا که پیش از آن سه چیز را آفریده بود هوا، قلم نور پس از آن عرش را آفرید از الوان و انوار مختلف نوری سبز که رنگ سبزی از او است و نوری زرد که رنگ زردی از او است و نور سفیدی که اصل انوار از او است و روشنایی روز از آنست آن گاه هفتاد هزار طبقه بیافرید هیچ طبقه نیست مگر آنکه تسبیح و تقدیس او را مینمایند باصوات مختلف اگر آواز آنان بزمین برسد کوهها پاره پاره و گوشها ریزان شدی و دریا بزمین فرو رفتی آن روز عرش

(۱) وقتی نفخه صور میدمد هر کس در آسمانها و زمین است بیهوش میگردد مگر کسی را که خدا بخواهد.

صفحه : ۷۵

خدا بر اینکه هشت فرشته بود که آن را بر فرق گرفته‌اند. پایان یَوْمِذِ تَعْرُضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ در آن روزی که قیامت بر پا میگردد چیزی از شما در آن روز مخفی و پنهان نمیگردد و آنچه در باطنها مخفی است در آن روز ظاهر و آشکار میگردد. مفسرین گویند کوفیان (لا یخفی) بیا خوانده‌اند و باقی قراء بقاء قرائت نموده‌اند.

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۹ تا ۳۳]

اشاره

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأْتُ أَفَلَا يَذَّكَّرُ أَفَرَأَوْا كِتَابِيهِ (۱۹) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ (۲۰) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳) كَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ (۲۵) وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ (۲۶) يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷) مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ (۲۸) هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ (۲۹) خُدُوهُ فَعُلُوهُ (۳۰) ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ (۳۱) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳)

(ترجمه)

اما کسی که در (قیامت) نامه عملش را بدست راستش نهند (با کمال شادمانی باهل محشر بگویند) بیائید کتاب مرا بخوانید، و من یقین بملاقات چنین روزی داشتم، پس چنین کسی در زندگانی و عیش گوارا و راضی میباشد، و نیز در بلندترین مرتبه بهشت منزل دارد که میوه‌های آن در دسترس بهشتیان است، گفته میشود بآنها نعمتهای بهشت گوارا باشد بخورید و بیاشامید که اینکه

صفحه : ۷۶

پاداش اعمال نیک گذشته شما است و اما کسی که نامه عملش بدست چپش دهند میگویند کاش چنین نامه‌ای بمن نداده بودند، و من هیچوقت از اعمال خود خبر نداشتم، ای کاش از اینکه غصه نجات مییافتم (ای وای) که امروز مال من بفریاد من نرسد، تمام سلطنت و مال امروز فانی گردید، (خطاب از مصدر قهر الهی رسد) که او را بگیرد و در غل و زنجیر کنید، پس از آن در جهنم او را در آرید، پس از آن ببندید وی را بزنجیری که هفتاد ذراع باشد، زیرا که او بخدای بزرگ ایمان نیاورده

جحیم اشقیاء و در آنجا دو نوع ملائکه میباشند یکی

صفحه : ۷۸

آنهایی که اعمال فجار و اشقیاء را مینویسند قوله تعالی (وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ) و طائفه دیگر ملائکه غلاظ شداد لا یَعُصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ و قوله تعالی إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَ یلُیومِئذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَ شبه نیست که هر کس از طرف راست کتابش بوی داده شود حشرش با ملائکه جانب یمین و علین خواهد بود و کسی را که از طرف چپ یا پشتش کتابش بوی داده شود او بدست موکلین عذاب معدّب خواهد بود. (پایان) اِنِّی ظَنَنْتُ اَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیهِ شَخْصِی نِیْکُوکَارِ گَوید من از کسانی بودم که ایمان داشتم و دعوت پیمبران را پذیرفتم و بیوم حساب تصدیق داشتم مفسرین گویند ظن در اینجا بمعنی یقین است چنانچه در بسیاری از موارد ظن بمعنی یقین استعمال میشود پس قوله تعالی اِنِّی ظَنَنْتُ یعنی دانستم و یقین کردم آمدن چنین روزی را فَهُوَ فِی عِیْشَهِ رَاضِیَهِ فِی جَنَّتِ عَلَیْهِ قُطُوفُهَا دَائِیَةً پس چنین کسی که ایمان بروز حساب داشته و در اثر ایمان کتاب اعمالش از طرف یمین یعنی از طرف راستش که مناسب بعالم علین است بوی رسیده در زندگانی رضایت بخشش است و جایگاه او بهشتی است که در مرتبه عالی عالم وجود امکانی قرار گرفته و آرامگاه وی دار کرامت الهی است و میوه‌جات بهشتی بوی نزدیک و در دسترس او آماده شده و شاید مقصود (قُطُوفُهَا دَائِیَةً) اشاره باشد که در بهشت برای کسب معاش دیگر زحمت و تعب و مشقتی نیست آدم بهشتی همیشه در راحت و عیش گوارا زیست مینماید کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ آن گاه ملائکه رحمت باهل بهشت گویند گوارا باشد شما را بخورید از

صفحه : ۷۹

نعمتهای بهشتی و بیاشامید از آبهای خوشگوار و آنچه در روزهای گذشته عمر خود تهیه نموده‌اید امروز بشما خواهد رسید وَ اَمَّا مَنْ اُوْتِیَ كِتَابَهُ بِشَیْءٍ مَالِهِ فِیْقُولُ یَا لَیْتَنِیْ لَمْ اُوْتِ كِتَابِیهِ یمین و شمال دو نقطه مقابل یکدیگر اول اشاره بحال سعادت و نیکوکاران دارد دوم اشاره بحال تیره‌بختان و بدکاران است و بقدری که اصحاب یمین در بهجت و سرور و دارای حیات نیکو میباشند اهل شمال در سختی و عذاب و شکنجه میباشند و پس از آنکه کتاب و سجد احوال آدم شقی را از طرف چپ بوی ارائه میدهند از شدت غم و تأسف گوید ای کاش هیچ وقت کتاب اعمال خود را نمیدیدم و بمن کتاب داده نمیشد و حساب اعمال و افعال خود را نمیدانستم. یا لَیْتَهَا کَانَتْ الْقَاضِیَهِ، ما اَغْنِی عَنِّی مَالِیهِ، هَلْکَ عَنِّی سُلْطَانِیهِ و از شدت تأسف آرزو میکند کاش حیات من قطع شده بود و اینکه نامه سیاه پر خطر را نمیدیدم ای وای بر من که امروز مال من بفریادم نمیرسد و مرا از عذاب نجات نمیدهد.

(سخنان مفسرین در جمله هلک عنی سلطانیه)

(۱) گمراه نمود مرا آنچه را گمان میکردم حجت و دلیل من است.

(۲) قطع شد از من تسلط و سلطنت من که امروز دیگر استیلاء و سلطنتی برای من نیست.

خُذُوهُ فَعْلُوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ، ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ

(سخنان مفسرین در معنی ذراع)

(۱) هفتاد ذرع بذراع فرشتگان است که از دبرش داخل کنند و از بینی‌اش در آورند. (عبد الله عباس) (۲) هر ذرعی بقدر هفتاد ذرع ما میباشد که هفتاد در هفتاد میشود (سفیان)

صفحه : ۸۰

(۳) جز خدا نداند که مقدار زراع چقدر است. (حسن بصری) و غیر اینها از وجوهی که مفسرین توجیه نموده‌اند لکن بهتر اینکه است که گفته شود مقصود از (سَبْعُونَ ذِرَاعاً) همان ذراع معهود باشد و اشاره دارد بطول بند چنانچه معمول است هفتاد و هفتصد و امثال آن را برای کثرت آرند.

آری اینکه سلسله طولانی که در قیامت آدم عاصی را بآن می‌بندند همان زنجیر طبیعت و بند اوهام و قید آرزو و آمال طولانی دنیوی است که در عالم قیامت که (تَبْلِی السِّرَائِرِ) است بمرتبه ظهور و بروز میرسد و نتیجه آن همان زنجیر و سلسله هفتاد ذرعی میشود و همانطوری که در دنیا آرزو و آمال بلند بدست و پای انسان پیچیده و نمیگذارد قدمی بسوی حقیقت بردارد بدلیل تجسیم اعمال که در آیات قرآنی و احادیث بسیار اشاره شده در قیامت صورت خارجی میپذیرد زیرا که در آن وقت معانی صورت میگیرد و باطن ظاهر میگردد کسی که در اینکه عالم روح و روان خود را از اسارت طبیعت و قید اوهام رهایی داد روز رستاخیز نیز آزادانه بجوار قرب الهی پرواز مینماید نفسی که پای بند طبیعت است چگونه تواند راهی بسوی حقیقت پیدا نماید پس آنچه هست از ما است که بر ما است (أَنَّهُ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ در اینکه آیه در مقام علت و سبب عذاب بر آمده که عاصی مستحق چنین عذابی است زیرا که بخدای بزرگ ایمان نیاورده و خود را در بند اوهام و طبیعت مقید نموده.

چون ایمان عبارت از عقد قلب و بستگی بمبدء است کسی که دل و قلبش مرتبط بحق نباشد و هدف و آرزویش قرب برحمت او نباشد و تمام همّش امور طبیعی و جز خود خواهی و نفس پرستی و دنبال آمال و آرزوهای دور و دراز و بدست آوردن منافع و همی دنیوی مقصدی در نظر ندارد البته آن وقتی که معانی صورت میگیرد و هر چیزی بفعلیت اخیر خود میرسد آن وقت است که اعمال مجسم میشود و بصورت می‌آید و آدم شقی خود را در چنین عذابی مشاهده مینماید.

صفحه : ۸۱

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۴ تا ۵۲]

اشاره

وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳۴) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينَ (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۷) فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸)

وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳)

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷) وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸)

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)

ترجمه

و هرگز مسکین و فقیری را طعام نداده،
 پس نیست برای وی امروز هیچ دوست و رفیقی،
 و غیر از غسلین طعامی امروز نصیب ندارد،
 غسلین طعامی است که نمیخورند مگر خطاکاران،
 قسم بآنچه (از آثار حق) میبینید
 و آنچه را که نمی‌بینید،
 که قرآن حقیقتا (وحی خدا) و کلام رسول بزرگواری است،
 نه اینکه قول شاعر باشد و کمند اشخاصی که ایمان آرند،
 و نه حرب کاهن (دروغگو است) کمند کسانی که متذکر (حقیقت) آن میشوند،
 اینکه قرآن از جانب پروردگار عالمیان فرود آمده،
 و اگر بدروغ بما سخنانی مییست،
 البته او را بقهر و سخط میگردیم،
 و رگ او را قطع میگردیم،
 و از شما هیچ کس بر دفاع او قادر نبودید
 و اینکه قرآن هر آینه تذکر و اندرزی است برای اشخاص با تقوی،
 و البته ما میدانیم از شما کدام یک تکذیب قرآن را میکنند،
 و اینکه تکذیب هر آینه حسرت و پشیمانی آور است برای کافرین،
 و البته قرآن بحق و حقیقت است،
 و ای (پیمبر)

صفحه : ۸۲

تو تسبیح و تنزیه کن باسم پروردگار بزرگ خود

توضیح آیات

اشاره

وَلَا يَخُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ در مقام اوصاف اصحاب شمال بر آمده که اضافه بر اینکه بخدای عظیم ایمان نیاورده‌اند راغب
 نیستند احسان بفقراء و بیچارگان نمایند آری ایمان بخدای بزرگوار است که آدمی را وادار باحسان بفقراء و ضعفاء مینماید کسی که
 بخدا ایمان ندارد چگونه تواند بدون عوض و حظوظ نفسانی بذل مال نماید و کسی که محرک عمل او غیر خدا باشد چنین کسی
 اگر احسان بفقراء نماید وقتی خوب در حال وی تحقیق نمودی معلوم میشود محرک وی فایده‌ای است از حظوظ نفسانی یا غیر آن
 که عاید خودش میگردد نه اینکه ایمان بخدا و محبت او محرک عمل او شده باشد نه فقط اتفاق چنین است بلکه تمام اعمال و
 افعال آدمی دایره مدار هدف و مقصد اصلی وی است و بدور آن نقطه مقصودش دور میزنند مثلا کسی که مقصد او حب جاه و

ریاست شد و آرزوی پیشوایی و تفوق بر دیگران منتهای آمال وی گردید او هر چه کند حتی امور عادی او از خوردن و خوابیدن و غیر آن غرض و مقصودش رسیدن بآرزوی خودش میباشد فلیس له الیوم هاهنا حمیم کسی که در اینکه عالم دنیا در اثر ایمان و عمل نیکو ارتباط بحق پیدا نمود و محبت خدا را در دل خود نپروراند و در راه اطاعت و روشنی او دستگیری بفقرا و مستمندان نمود در آخرت و روز معاد روشنی برای او نیست بلکه آن کس که دلش از محبت حق تعالی خالی باشد تمام موجودات و لو آنکه خویشاوندان و دوستان وی باشند در آن وقت دشمن او میگردند زیرا که تمام موجودات جنود حق تعالی و مسخر امر او و زیر فرمان سلطنت حقیقی اویند فلا أقسم بما تبصرون، و ما لا تبصرون.

صفحه : ۸۳

سخنان مفسرین راجع بآیه

مفسرین گویند (لام فلا اقسام) زائد و برای تأکید قسم آمده بدلیل جمله بعد بما تبصرون و ما لا تبصرون که خداوند در اینجا قسم یاد میکند و گواه میگیرد بآنچه را می بینید و آنچه را که نمی بینید و اینکه مقصود از آنچه می بینید و آنچه نمی بینید چیست از مفسرین گفتاری نقل شده (۱) آنچه را که می بینید و آنچه را که نمی بینید از موجودات و جمله کائنات (۲) آنچه را می بینید در دنیا و آنچه را نمی بینید از امور آخرت (۳) آنچه در ظاهر آسمان و زمین است و آنچه در باطن آنها است (۴) آنچه می بینید از اجسام و آنچه نمی بینید از ارواح و از امام جعفر صادق نقل شده که آنچه را می بینید از نعمت ظاهر و آنچه را نمی بینید از نعمتهای باطن و غیر اینها از جوهری که احتمال داده شود لکن بهتر همان وجه اول است که شامل میگردد تمام کائنات و موجودات را زیرا که قرینه بر تقیید نیست پس بایستی حمل بر عموم نمود و مطابق میگردد با کلام امام علیه السلام زیرا تمام موجودات خواه ظاهر و خواه باطن تماما از نعم الهی محسوب میگردند إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ خداوند تمام موجودات را مورد قسم قرار میدهد و آنان را گواه میگیرد که قرآن کلام فرستنده رسول کریم است ظاهرا مقصود از رسول کریم جبرئیل امین است لکن بقرینه آیه بعد و ما هو بقول شاعر قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ، وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ مقصود از رسول خود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میباشد شعر کلامی را گویند که موزون و با قافیه باشد و کهانت قسمتی از سحر است و کهنه کسانی هستند که چنین وانمود

صفحه : ۸۴

میکنند که جن مسخر حکم ما و زیر فرمان ما و از گذشته و آینده بما خبر میدهد در صورتی که قرآن تکذیب میکند که جن دارای علم غیب باشد چنانچه در سوره سبا آیه ۱۳ فرموده فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱) کفار چون دیدند آیات قرآنی بقدری فصیح و بلیغ است که از قبیل گفتار و سخنان آنان نیست بلکه بالاتر از سخنان آدمیان است اینکه بود که گاهی از روی نخوت و حسد نسبت شاعری بحضرتش میدادند شاعرش میگفتند برای آنکه کلامی باین نظم و ترتیب جمیل آورده با آنکه میدانستند آیات قرآنی از قبیل شعر که موزون و با قافیه باشد نیست و گاهی کاهنش مینامیدند برای آنکه از گذشته و آینده خبر میدهد و ندانستند که آیات قرآنی از قبیل القاء جنیان نیست بلکه میدانستند و از روی حسد و کبر تجاهل مینمودند تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ تنزیل خبر مبتداء محذوف یعنی قرآن نه از قبیل سحر است و نه از قبیل کهانت بلکه از نزد پروردگار عالمیان فرود آمده و لَوْ تَقَوْلُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ اینکه آیه برهان و دلیل محکم و بارزی است که خداوند برای اثبات دعاوی پیمبران آورده که اگر کسی بدروغ دعوی نبوت و رسالت نماید و کلامی را نسبت بخدا دهد البته

خداوند بکیفر اعمال نکوهیده‌اش وی را بقوت و قدرت

(۱) آیه راجع بسلطنت سلیمان نبی است که باد و جن زیر فرمان او بودند و بامر او مشغول اعمال شاقه بودند مثل اینکه تماثیل و مجسمه‌ها میساختند و دیگها و حوضها بنا مینمودند تا وقتی که دیدند سلیمان در اثر موریانه عصایی که در دست او است افتاد آن وقت جنیان فهمیدند سلیمان مرده است خداوند اینکه مطلب را شاهد می‌آورد برای اینکه جن اطلاعی از غیب ندارد اگر اطلاع داشت پیش از آنکه سلیمان بیفتد میفهمیدند او مرده است و خود را از زحمت می‌رهانیدند

صفحه : ۸۵

خداوندی خود میگیرد و از وی انتقام میکشد برای آنکه مردم در اشتباه نیافتند بلکه از طریق لطف بر خداوند لازم است که دروغ وی را فاش نماید تا آنکه حجت بر خلق تمام شود.

لکن باید دانست در صورتی بر خدا لازم است مدعی کاذب را رسوا کند که دروغ وی معلوم نباشد اما در اینکه زمان ما که بطور ضرورت و یقین ثابت و مبرهن گردیده که بایستی دین اسلام تا قیامت باقی و پایدار ماند پس هر کس مدعی نبوت و رسالت باشد و لو آنکه بفرض از روی سحر کوه‌ها را از جای بکند دروغش واضح و معلوم است و چنین است مدعی امامت که ثابت و معین است که امام دوازدهم پسر امام حسن عسکری علیه السلام زنده و بحکمت چندی از نظر عموم غائب است و امامت بوجود مبارکش خاتمه پیدا نموده پس هر کس مدعی امامت باشد دروغش واضح است.

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ پس از آنکه مدعی کاذب را بقوت و غلبه خداوندی خود گرفتیم رگ حیات وی را قطع میکنیم.

سخنان مفسرین راجع به وتین

(۱) رگ دل را وتین گویند که وقتی قطع شد انسان میمیرد.

(۲) وتین رگی است میان پی گردن که آن نیز اگر قطع شود انسان میمیرد (۳) وتین رگی است در دل بتوسط آن آب بدل میرسد اگر قطع شود آدم میمیرد فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ کسی که بقهر و غلبه خداوندی گرفتار گردید و مورد عذاب قرار گرفت احدی از شما نتواند از وی عذاب را بردارد.

آری کسی که مورد غضب و سخط الهی واقع گردید نه تنها کسی نتواند حاجز و مانع از عذاب وی گردد بلکه تمام ذرات ممکنات با وی در خصومت آیند و همگی دشمن او میگردند.

صفحه : ۸۶

وَإِنَّهُ لَتَنذِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ هر آینه قرآن تذکر و اندرزی است مر اشخاص با تقوای پرهیزکار را نه مردمان هوس ران فاسق نفس پرست که از قرآن نتیجه‌ای عاید آنان نمیگردد وقتی دل لایق قبول حق است و تواند از قرآن و کلام الهی بهرمنند گردد که اندازه‌ای از اوهام شیطانی و خدعه نفسانی خالی باشد و إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ، وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ شاید آیه نظر بمنافقین دارد که در ظاهر یا ریاء یا تقیة تصدیق رسالت رسول و حقانیت قرآن مینمودند لکن در باطن تکذیب مینمودند که خدا عالم است بظاهر و باطن و میدانند مؤمن واقعی کیست و منافق کدام است و فردای قیامت تکذیب آنها باعث حسرت و ندامت آنان خواهد بود و چنان حسرتی بآنها دست میدهد که از بالاترین عذاب بشمار میرود و إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ محققا قرآن حاق واقع و در مرتبه حق الیقین واقع

است عرفاء برای یقین سه مرتبه قائلند (علم یقین) (عین یقین) (حق یقین) علم یقین علمی است که از روی دلیل و براهین محکم پدید گردد بطوری که شک و تردید در آن راه نداشته باشد (عین یقین) یقینی است که از روی وجدان و مشاهده سرّی پدید گردیده و نسبت عین یقین بعلم یقین مثل نسبت دیدن است بشنیدن و اینکه نوع علم بهیچ وجه تخیل پذیر نمیباشد (حق یقین) آن رسیدن بحاق مطلب و محقق گردیدن بآن است و اینکه قرآن را (حق یقین) نامیده شاید برای اینست که قرآن از حاق حقیقت و عین واقع صادر گردیده و در آن هیچ شک و ریبی راه ندارد فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ خطاب بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تسبیح کن و ستایش نما پروردگار بزرگ

صفحه : ۸۷

خود را باسما و نامهای او اشاره به اینکه بشکرانه چنین نعمت بزرگی یعنی قرآن که از حاق حقیقت و عین واقع و از سر چشمه وجود برای تو فرود آمده، خدای بزرگوار را بنامهایی که خودش خود را بآنها معرفی فرموده ستایش و تمجید نما. اینکه بود چنانچه در حدیث است وقتی از وجود مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال میشد چرا در عبادت اینکه طور خود را بتعب می اندازی در صورتی که خداوند گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده و اصلاً معصوم میباشی و گناه نداری در پاسخ میفرمود (أ یكون عبدا شکورا)

آیا در قبال اینکه همه نعمت که بمن کرامت نموده نباید بنده شاکر باشم یعنی عبادت من از روی شکر گذاری است

صفحه : ۸۸

سورة المعارج

اشاره

مکیه و هی اربع و اربعون آیه

[سورة المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴)

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۶) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰) يُبْصَرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمئِذٍ بَنِيهِ (۱۱) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ (۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴)

كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى (۱۵) نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى (۱۷) وَجَمَعَ فَأَوْعَى (۱۸) إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹)

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱)

(ترجمه)

(بنام خداوند بخشنده مهربان)
 سؤال کننده‌ای سؤال نمود از آن عذابی که واقع است،
 و مر کافرین را دفع کننده از آن عذاب نیست،
 و آن عذاب از قهر خدایی است که صاحب و مالک آسمانها است،
 فرشتگان و روح بامر خدا بالا روند در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود،
 پس تو (ای رسول) صبر نیکو پیش گیر،
 که اینکه کافرین آن روز را دور می‌بینند
 و ما آن را نزدیک می‌بینیم،
 و آن روزی است که آسمانها مثل فلز گداخته گردد،
 و کوه‌ها مثل پشم زده شده پراکنده و متلاشی گردند،
 و هیچ دوستی از دوست خود جویا نمیشود،
 گناه کار چون بینا گردد بحال خود دوست

صفحه : ۸۹

میدارد از عذاب اولاد خود را فدا بدهد و از عذاب نجات یابد،
 و نیز زن و برادرش
 و خویشان که حامی وی بودند
 و آنچه در زمین است فدا دهد (و از سختی آن روز برهد)،
 نه چنین است که آتش (جهنم) شعله‌ور است،
 تا آنکه سر و صورت آنها را بسوزاند،
 دوزخ آنها را می‌طلبد که از حق رو گردانیده و اعراض نموده،
 و جمع مال کرده و ذخیره نموده،
 محققا انسان حریص و بی صبر خلق گردیده،
 چون شرّ و آفتی بوی رسد جزع و فزع کند،
 و وقتی مال و نعمتی باو برسد بخل ورزد.

توضیح آیات**اشاره**

سَيَأْتِي السَّائِلَ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (سئل) را دو طور قرائت کرده‌اند با همزه و بدون همزه گویند اهل شامات و اهل

مدینه (سال) بدون همزه قرائت کرده‌اند و مشهور و معروف بین قراء با همزه (سئل) قرائت شده.

و بنا بر آنکه (سئل) با همزه قرائت شود بعضی گفته‌اند، باء، در بعذاب بمعنی عن است و معنی چنین میشود سؤال کرد سؤال کننده‌ای از آن عذابی که واقع خواهد بود که آنعذاب برای چه کس خواهد بود در پاسخ گفته شد آنعذاب برای کافرین آماده شده و دفع شدنی نیست.

دیگری گفته (با) زائد است و معنی آیه چنین میشود سؤال کرد سائلی عذابی را که واقع است.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

(۱) نصر بن حارث از خدا خواست و دعا کرد که خدایا اگر اینکه دین اسلام حق است و از نزد تو فرود آمده از آسمان بر ما سنگ بریزان یا بر ما عذاب دردناک بفرست و در اثر دعای وی روز جنگ بدر او را بسختی کشتند.
(ابن عباس)

صفحه : ۹۰

(۲) از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که او از پدرانش روایت نموده که چون رسول الله در غدیر خم دست علی بن ابی طالب را گرفت و او را بالا برد و بمردم فرمود
(من کنت مولاه فعلی مولاه)

و پیمان امامت بر او گرفت اینکه مطلب منتشر گردید چون اینکه خبر بحارث بن النعمان رسید برخواست و بر شتری نشست و آمد تا بلشکر گاه رسول خدا رسید و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتم خدا میفرماید بگوئید (اشهد ان لا اله الا الله و انک لرسوله) قبول کردیم و گردن نهادیم دیگر گفتم پنج نماز بخوانید پذیرفتیم دیگر گفتم یک ماه روز بگیرید زکاه بدهید حج بروید قبول کردیم با اینکه همه راضی نبودند تا بازوی پسر عمت را گرفتند و بالای منبر بردی و گفتم هر کس من مولای اویم علی مولای او است اینکه حدیث از خود گفتم یا خدا چنین فرموده حضرت فرمود بآن خدایی که جز او خدایی نیست که من بفرمان خدا گفتم آن وقت حارث رو گردانید و گفت (الهم ان کان هذا حقاً فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم) هنوز بمركوب خود سوار نشده بود که سنگی بر سرش آمد و او را هلاک نمود و بنا بر اینکه (سال) بدون همزه قرائت شود (باء) در بعذاب زائد است و (سال) بمعنی سلیل و سیلان میشود زید بن ثابت و عبد الرحمن زید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که (سال وادی است در جهنم که خدا خبر میدهد که در قیامت کفار را در آن وادی میبرند و از بعض مفسرین است که (سال) بدون همزه بمعنی سئل است و بنا بر اینکه معنی دو قرائت یکی میشود و یکی معنی پیدا میکند (لیس له دافع) بنا بر قرائت اول که با همزه (سئل) قرائت شود و نصر بن حارث یا حارث بن نعمان چنین دعائی کرده باشند معنی آیه چنین میشود که (طلب کرد طلب کننده‌ای بعذابی که لا محاله واقع است و کافرین را چاره و مانعی از آنعذاب نمیباشند من الله ذی المعارج معارج جمع معرج و بمعنی صعود و درجه بدرجه بالا رفتن است یعنی

صفحه : ۹۱

اینکه عذابی که برای کافرین آماده شده از جانب خدایی است که صاحب مراتب و درجات بلندی است.

سخنان مفسرین در معنی ذی المعارج

(۱) ذی المعارج یعنی صاحب آسمانها و بمناسبت آنکه ملائکه صعود و عروج در آسمانها مینمایند آسمانها را معارج نامیده. (این عباس و کلبی) (۲) ذی المعارج یعنی صاحب نعمتها که بمراتب مختلفه بندگان میرسانند (قتاده) (۳) معارج درجاتی است که در بهشت باولیاء خود عطا و بخشش مینماید (۴) همانطوری که آسمانها در ارتفاع و انخفاض و کبر و صغر متفاوتند ارواح ملائکه نیز در قوت و ضعف و کمال و نقص در معارف الهیه و شدت و ضعف آنان در تدبیر اینکه عالم متفاوت میباشد و شاید نور رحمت الهی و اثر فیض او نمیرسد باین عالم مگر بواسطه اینکه ارواح ملکیه یا بر سیل عادت یا غیر آن و اینکه نظیر آنجا است که فرموده (و المقسمات امرا و المدبرات امرا) و مراد بقوله (مِنَ اللّهِ ذِی الْمَعَارِجِ) اشاره دارد باین ارواح مختلفه که مثل ارتفاعات و نردبانهای آسمانهایند برای صعود آنها و نیز منازل و درجات میباشد برای حاجات بشر و نیز مثل منازل میباشد برای نزول رحمت باین عالم. (فخر رازی) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ إِلَيْهِ مَفْسِرِينَ گویند مقصود از روح در اینجا جبرئیل امین است و نظر بشرافت او از بین ملائکه وی را تخصیص داده بروح و ممکن است گفته شود مقصود از روح ارواح بنی آدم میباشد و آن همان روحی باشد که در پاسخ سؤال از روح فرموده (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است ملائکه با ارواح از جهت خرابی عالم دنیا و زمین صعود مینمایند بمحل قرب پروردگار در تفسیر کبیر چنین مینویسد در اینجا نکته دقیقی مندرج است و آن اینکه

صفحه : ۹۲

است که خدای متعال در اینجا اول عروج ملائکه را گفته و ثانیاً عروج روح را و در آن آیه یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا اول صعود روح را فرموده و ثانیاً صعود ملائکه را تذکر داده و اینکه ترتیب میرساند که روح در مرتبه اول در قوس نزول است و در مرتبه دوم در قوس صعود.

و از بعضی اهل کشف چنین نقل میکنند که روح نور عظیمی است از نور جلال الله و نزدیکترین انوار است بسوی او و از آن نور منشعب میگردد ارواح ملائکه و ارواح بشر و اینکه آخر درجه روح است و بین طرفین درجات و مراتب بسیاری است از صعود و نزول ملائکه و بشر. (پایان) فِی یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ روح و ملائکه بسوی حق تعالی صعود مینمایند در روزی که مقدار و اندازه آن پنجاه هزار سال است

سخنان مفسرین راجع به پنجاه هزار سال

برای توضیح مطلب مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم (۱) بعضی گفته‌اند عروج مینمایند ملائکه بموضعی که خداوند بآنها امر میفرماید در روزی که مقدار آن بحرکت غیر آنها پنجاه هزار سال است از آخر مرتبه زمین تا آخر مرتبه آسمانهای هفتگانه زیرا که از زمین تا آسمان اول پانصد سال است در صعود و پانصد سال است در نزول (۲) مقصود روز قیامت و موقع حساب است که اگر بزمان و مدّت حساب میشد پنجاه هزار سال طول میکشید. (جبائی و قتاده و عکرمه) و خدای از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که در پاسخ سخن کسی که گفت چه قدر آن زمان طولانی است فرمود قسم بآنکسی که جان محمّد در قبضه قدرت او است که اینکه روز برای مؤمن سریع‌تر از یک نماز واجب است که در دنیا میخواند و نیز از صادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرمود اگر غیر خدا کسی حساب خلایق را میرسید اینکه قدر طول

میکشید لکن خداوند در یک

صفحه : ۹۳

ساعت بحساب همه رسیدگی مینماید (شاید مقصود از یک ساعت یک آن باشد زیرا که در آن مقام زمان معنی ندارد.

(۳) مقصود اینکه است که از اول پیدایش دنیا تا قیامت پنجاه هزار سال است و خدا میداند چقدر آن گذشته و چقدر آن باقی مانده.

(۴) جایز است (فی یوم) صله باشد و متعلق (بسأل سائل) و معنی آیه چنین باشد سؤال کرد سائلی از روزی که مقدار آن پنجاه هزار سالست.

و گفتار دیگری نیز در توجیه آیه از مفسرین نقل شده که هر یک وجه صحیحی دارد لکن بنظر قاصر توجیه دیگری نیز ممکن است در آیه بشود و گفته شود نظر بمضمون (ان القرآن یفسر بعضه بعضا) وقتی آیات راجع باوضاع ظهور قیامت را با هم جمع نمودیم چنین بنظر میرسد که بقرینه آیات بعد شاید اینکه آیه اشاره باشد که همین طوری که پیدایش عالم طبیعیات و جسمانیات بتدریج بوده چنانچه در باره خلقت آنها و زمین (بسته ایام) تعبیر فرموده همین طور خرابی و منحل گردیدن عالم طبیعیات نیز دفعی نیست و بتدریج انجام گیرد و از صور اول اسرافیل تا صور دوم که ظهور قیامت باشد اگر بایام و شهر و سنه عالم دنیا تحدید گردد پنجاه هزار سال طول میکشد و آیات بعد (یوم تکون السماء کالمهل و تکون الجبال کالعهن) تا آخر آیات اشاره باشد باول ظهور خرابی آسمانها و کهکشانها و باقی اوضاع سمائی بدلیل آنکه وقتی مردم ظهور عذاب بینند برای حفظ جان خودشان مضطرب و به اینکه طرف و آن طرف میدوند که راه چاره‌ای پیدا نمایند حتی گناهکاران حاضرند زن و فرزند و آنچه دارند فدا بدهند و از عذاب خلاصی یابند همین طور آیات سوره تکویر که وقتی خورشید درهم پیچیده و ستارگان تاریک و کوه‌ها سیران نمایند و شتران آبستن بار فرو گذارند و حیوانات وحشی دور هم جمع می‌گردند تا آخر آیات که در مقام شدت و سختی آن روز مردمی که زنده هستند هول زده و مضطرب میگردند که راه چاره‌ای پیدا نمایند پس از اینکه آیات توان استفاده نمود که آن وقتی که آسمان مثل مس گداخته و کوه‌ها مانند پشم زده

صفحه : ۹۴

پراکنده میشود هنوز انسان و حیوان در روی زمین هستند و بخرابی عالم همگی میمیرند خلاصه از مجموع آیات چنین استفاده میشود که آغاز پنجاه هزار سال ابتدای بر هم خوردگی اوضاع عالم از گرفتگی شمس و اوضاع سماوی است و انجام آن تبدیل شدن عالم دنیا بعالم آخرت و بیوم (تبدل الأرض غیر الأرض و السماوات) انتها یابد.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود کانه اینکه آیه در ردیف متشابهات قرآن بشمار میرود و علم آن نزد خدا است و در باره آن سکوت اولی است.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا، وَ تَرَاهُ قَرِيبًا پس ای پیغمبر صبر کن صبر نیکو که با بردباری و متانت و سکونت نفس همراه باشد کفار چنین روزی را دور میندازند و ما آن را نزدیک مبینیم.

چنانچه حکماء و فلاسفه گفته‌اند و حقیقت مطلب هم چنین است زمان و مکان امر اعتباری است که بنفسه تحصیل و تحقیق در خارج ندارد بلکه زمان امر تدریجی و بتدریج حاصل میشود چنانچه از پی در پی در آمدن موجودات زمان و از موجودات مکانی مکان مترع میگردد.

و زمان نسبت بزمانیات امر نسبی است مثل آنکه یک روز در نظر بعضی که گرفتار سختی و پریشانی میباشند دور مینماید و نسبت

بعضی دیگر که در عیش و راحتی میگذرانند مثل در خواب و راحتی نزدیک مینماید.

اینکه است که در بسیاری از آیات قرآن امور آینده را مثل علم قیامت و آنچه واقع در آن است بصیغه اسم فاعل که دلالت بر زمان حال دارد معرفی مینماید و شاید سرش اینکه باشد که چون خداوند زمانی نیست و تمام ازمنه نزد علم حضوری او سبحانه مثل آن مینماید اینکه است که آنچه نسبت باشیاء زمانی واقع شدنی است نزد او تعالی واقع و محقق است.

یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ سخنان مفسرین راجع بآنکه یوم متعلق بکجا است

صفحه : ۹۵

(۱) متعلق و منصوب است (بقریبا) و معنی چنین میشود روزی که آسمان مثل فلز گداخته و کوهها مثل پشم زده شده چنین روزی نزدیک است (۲) (یوم) منصوب و متعلق است (بسأل سائل) که در پاسخ سؤال از موقع قیامت که کی خواهد بود فرموده روزی است که آسمان (کالمهل و کوهها کالعهن) میگردد (۳) (یوم بدل از یومی است که مقدار آن پنجاه هزار سال است چنین وقایعی در آن روز واقع میگردد و بنا بر معنی اخیر آیه مناسب میگردد بآنچه گفتیم که شاید مقصود از پنجاه هزار سال مدت خرابی عالم باشد که بتدریج واقع میگردد از بعض مفسرین است که لفظ یوم در کلام الله مختلف و بچند معنی آمده یک جا یوم میگوید و مقصود امتداد زمان و آن ساری در تمام ازمنه است مثل آنجا که فرموده کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ یعنی علی الدوام در امر خلقت است، در جایی یوم را بهزار سال تعبیر مینماید و إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ و آن یوم الهی است، در جای دیگر در مقام تدبیر امر آسمان و زمین فرموده يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ و روزیست که مقدار آن را بهزار سال معرفی فرموده که آن را بروز قیامت و روز حساب تعبیر نموده‌اند پس چون حدی و اندازه‌ای برای اقل و اکثر ایام نیست توان گفت مقصود یوم معهود و زمان معینی نیست مثل روز و شب و ماه و سال که از گردش خورشید و ماه و ستارگان بحساب می‌آید زیرا در بسیار از مواردی که تحدید بیوم مثل هزار یا پانصد هزار سال نموده‌اند اصلا ماه و سال بمعنی معهود تحقق ندارد که عبارت از یک قطعه‌ای از زمان باشد، و ظاهرا اینکه تعبیرات باعتبار فهم بشر است که زمانی میباشند و اشاره باهمیت اینکه امور است که اگر در زمان واقع میشد بقدر هزار یا پانصد هزار سال طول میکشد.

و نیز صدر المتالین در تفسیر خود مینویسد روز قیامت مثل ایام دنیا و ساعات آن نیست که از گردش افلاک پدید گشته زیرا نسبت روز قیامت بروزهای

صفحه : ۹۶

دنیا مثل روح اعظم است نسبت بارواح جزئی و از خصوصیات آن روز اینکه است که نسبت ببعضی پنجاه هزار سال مینماید (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ و نسبت ببعضی (كَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ) بقدر چشم بر هم زدن یا کم تر مینماید إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرَاهُ قَرِيبًا. پایان یوم تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ مهل در لغت بمعنی آهن گداخته و (عهن) بمعنی پشم رنگ کرده است و تشبیه برای اینکه است که چون کوه از الوان و رنگهای مختلف تشکیل یافته وقتی پراکنده میگردد مثل پشم رنگارنگ بنظر می‌آید.

و لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا و از شدت عذاب و هول و اضطراب در آن روز دوستی سراغ دوست خود را نمیگیرد.

يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ، وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصَتْ يَلْتَهُ الَّتِي تُوْوِيهِ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ در آن روز کفار بیکدیگر بینا میگردند و گناه کار که شاید بقرینه آیات دیگر مقصود کافر باشد دوست دارد که زن و فرزند و برادر و دوستان و رفقای که با آنان انس گرفته و آنچه در دنیا هست فدا دهد و از عذاب آن روز نجات یابد و برای وی میسر نیست.

اینکه آیه را نیز میتوان قرینه گرفته بر اینکه گفتیم مقصود از پنجاه هزار سال مدت خرابی عالم و مرگ تمام موجودات زنده و آنچه در عالم موجود است از آسمانها و کھکشانها و موجودات زمینی باشد که در اینکه مدت بتدریج واقع میگردد زیرا اگر حمل بر قیامت شود با اینکه آیه درست در نیاید زیرا در موقع بروز قیامت ظاهرا اینکه علاقه طبیعی دنیوی مفقود میگردد

صفحه : ۹۷

و اینکه سختی آن روز را اختصاص بکافر میدهد با آنکه اشخاص مؤمن نیز هنوز وجود دارند شاید نظر باین دارد که حین وقوع خرابی دنیا همانطوری که در اول آیه احتمال داده شد ارواح مؤمنین با ملائکه صعود مینمایند لکن ارواح کفار صعود و عروج ندارند پس از مرگ در جهنم دنیا میمانند.

كَلَّا إِنَّهَا لَلظِّي (کلا) کلمه ردع است یعنی نه چنین است که گمان کرده‌اند زیرا وقتی عذاب ظاهر شد دیگر علاج پذیر نمیباشد و لو آنکه انسان آنچه را دوست دارد در راه خدا بدهد فائده‌ای نمی‌بخشد چنانچه عمل نیک و توبه از معاصی تا وقتی نفع دارد که آدمی یقین بمرگ ندارد اما وقتی آثار مرگ را دید و یقین بمرگش پیدا نمود یا آثار عذاب ظاهر شد و لو آنکه انسان آنچه را دوست دارد در راه خدا بدهد فائده‌ای نمی‌بخشد و دیگر عمل صالح نتیجه بخش نمیباشد (إِنَّهَا لَلظِّي) آتشی است که برای کفار زبانه میکشد و مشتعل میگردد و بعضی گفته‌اند (لظي) نام وادی از جهنم است.

نَزَاعَةُ لِلشَّوِي

سخنان مفسرین در معنی کلمه (لشوی)

(۱) آن زبانه آتشی است که اطراف کافر را میگیرد و تمام بدن وی را میسوزاند (ابن عباس) (۲) زبانه آتش پوست و گوشت و استخوان بدن کافر را میکشد (۳) زبانه آتش دماغ کافر را میخورد باز دماغ وی عود میکند (کلبی) و احتمالات دیگری نیز در کلمه (نَزَاعَةُ لِلشَّوِي) گفته شده خلاصه (نَزَاعَةُ لِلشَّوِي) اشاره بشدت و سختی عذاب کفار دارد.

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى، وَ جَمَعَ فَأَوْعَى چنین آتشی که زبانه میکشد میخواند و میطلبد کسی را که پشت کرد و از

صفحه : ۹۸

قبول اسلام اعراض نمود و از کلام حق تعالی رو گردانید و از اطاعت امر او خود داری نمود.

در اینکه آتش چگونه کفار را میخواند در صورتی که آتش جماد است و شأنت تکلم ندارد در اینجا از مفسرین توجیهاتی نقل شده.

(۱) آتش کفار را بزبان حال میخواند و چون منزل هر یک از کفار زاویه‌ای از جهنم است گویا منزل آنها آنان را صدا میزند (۲) خداوند در آتش کلام خلق مینماید و آتش بزبان فصیح گوید ای کافر ای منافق و کفار و منافقین را از زمین بر می‌چیند مثل مرغی که از زمین دانه برچیند (۳) از کاشفی چنین نقل شده که آتش زبانه میزند و از صد و دو بیست راهه کافر را بخود میکشد چنانچه مغناطیس آهن را بخود میرباید و میگوید بیا بیا ای کافر و ای منافق من جای تو و منزل تو میباشم. پایان از آیات قرآنی چنین فهمیده میشود که عالم آخرت عالم حیات و عالم حقیقت و عالمی است که تمام موجودات آن سخن گو و صاحب حیات و شعور میباشند چنانچه در آیات بسیاری تذکر میدهد مثل آنجا که در باره زمین فرموده يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا و در باره اجزاء بدن آدمی است الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و نیز همین آیه بالا تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى و نیز در باره

جهنم که گوید هل من مزید و غیر اینها از آیات و احادیثی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین رسیده که تمام اجزاء بهشت حتی ریگهای آن سخن گو میباشند تماما دلالت واضح دارد که اجزاء موجودات اخروی صاحب حیاتند. و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون عالم آخرت نتیجه و چکیده اینکه عالم طبیعت و تمامی عوالم ما دون خود میباشد و آنچه در تمام مادیات بالقوه موجود است آنجا بفعلیت اخیر خود میرسد و عالم تام و تمامی است که حالت منتظره ندارد آنجا جای جزا و نتیجه گرفتن است و آنچه در اینکه عالم بالقوه

صفحه : ۹۹

موجود بوده آن وقت بفعلیت خود رسیده دیگر موردی برای کسب کمال باقی نیست تا آنکه استکمالی حاصل گردد و چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تذکر دادهام عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است که آنچه در مراتب ما دون متفرق بنظر می آید در آن عالم که جامع همه موجودات است بیک صورت و حدانی جلوه می کند اینکه است که وقتی انسان صفحه اعمال خود را مینگرد گوید ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة إلا أحصاها^(۱) و چون بحس و تجربه معلوم شده که موجودات علی الدوام رو بکمال میروند و کمال عالم طبیعیات و فعلیت اخیر آن باین است که صاحب حیات و شعور گردند.

پس شاید سخن گفتن جمادات و نباتات در قیامت اشاره باین باشد که چون عالم قیامت عالم کاملی است حتی مواد و آنچه در عالم طبیعیات بی شعور بنظر می آیند در آن عالم بکمال اخیر خود رسیده و صاحب نطق و سخن گو میگردند چنانچه در همین عالم منی و خون که جمادند بامتزاج و ارتباط با هم و باقی تشکیلاتی که مدخلیت در آن دارد وقتی بکمال میرسند موقعیت پیدا میکنند و مستعد میگردند که از طرف مبدء فیاض نفس درآک بآن اضافه گردد و صاحب حیات و نطق گردند و جمع فآوعی و نیز از جمله صفات مدعوین زبانه آتش اینکه است که مال خود را جمع میکنند و در محلی نگاه میدارند و در راه خدا بذل و انفاق نمایند زکاء نمیدهند صله رحم نمیکنند دستگیری بضعفاء و فقراء نمی نمایند این انسان خلیق هلو عا، إذا مسه الشر جزوعا، و إذا مسه الخیر منوعا خلق و رویه انسان چنین است اگر شری بوی برسد از اتلاف مال یا اولاد یا ضرر جانی و غیر ان جزع و فزع میکند و صبر که یکی از اوصاف پسندیده انسانی است از دست میدهند و در ناملایمات و آنچه مخالف طبیعت او است هر

(۱) چگونگی است اینکه کتاب که کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه شمرده و حساب شده

صفحه : ۱۰۰

گاه پیش آید خود داری و بردباری را شعار خود نمیکنند و هر گاه خیر و منفعتی از منافع دنیا بآنها رسد بخل میورزند و بمستحقین نمیرسانند اگر چه بعضی از مفسرین خیر را حمل بر مال کرده اند که هر گاه انسان مالی تحصیل کرده از مستحقین منع میکند لکن ظاهرا خیر اعم است از منافع مالی و غیر آن که شامل میگردد تمام شئونات نفسانی و طبیعی مثل ریاست و شهرت و جاه و مقام و پیشوائی و فرمان فرمایی و علم باختراع صنایع و غیر آن یا کمالات روحانی مثل علم نافع از قبیل علم بما فوق الطبیعه و معرفت بشئونات الهیه و علم بآیات آفاقی و بکتاب تدوینی و آیات قرآنی و احادیث و غیر اینها خلاصه بایستی انسان از آنچه از طرف فیاض مطلق بوی خیر و خوبی رسید بشکرانه آن نعمت انفاق بمستحقین نماید اگر مال است بخل نورزد و ذخیره نکند و اگر ریاست و مقام است بیچارگان کمک نماید و آنان را از فشار ظالم و از مهلکه نجات دهد و اگر علم است مردم را از علم خود منتفع گرداند و اگر معرفت و علم توحید است که بطریق اولی بایستی چراغ هدایت بدست گرفته و بقدر استطاعت و توانایی پیش رو خلق گردد و بطریق مستقیم و بقدر استعداد و فهم هر کس مردم را بسوی حق تعالی سوق دهد و راه هدایت و طریق سعادت را

بخلق پیاموزد و اگر در یکی از اینکه نعمتها که تمام آنها در اسم خیر مندرج است بخل ورزد و بمستحقین نرساند مشمول اینکه آیه میگردد که در مقام توبیخ و سرزنش فرموده (وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) توهم نشود که هر گاه خلقت انسان و رویه وی چنین باشد که حرص و بخل و خودخواهی و بی‌ثباتی چنانچه از کلمه خلق در آیه معلوم میشود و نیز بمقایسه بآن باقی اوصاف نکوهیده و اخلاق مذمومه در نهاد وی گذاشته شده باشد پس تفصیر او چیست و مجازات آن خلاف عدل الهی است.

پاسخ آری اگر مانع و رادعی برای او نبود مثل حیوانات البته بهیچ وجه

صفحه : ۱۰۱

مورد ملامت و مؤاخذه نبود زیرا که رادع و مانعی که جلوگیری اعمال نکوهیده حیوانات را کند در کار نیست لکن خدای جلیل بازای قوای حیوانی مثل شهوت و غضب و غیر آن از قوای نفسانی که (یأمرهم بالسوء و الفحشاء) دو حاکم بزرگ عادل قرار داده که مانع و رادع او باشند یکی عقل که رسول باطن و دیگری پیمبران و سفرای الهی که رسول ظاهرند اگر بشر دارای قوای شهوانی بهیمی و غضبانی سبعی نبود و بریاضت جلوگیری از افراط آن نمیکرد و آنها را باختیاری که بوی تفضل شده تحت اختیار عقل در نمی‌آورد چطور دارای مقام انسانیت میگردد تا بحدی که مقام وی بالاتر و برتر از ملک رود پس سرزنش و استحقاق عذاب برای اینکه است که بارشاد رسول باطن (عقل) و رسول ظاهر (شرع) قبح عمل خود را میفهمد و قدرت بر دفع آن دارد و با اینکه حال تابع هوا و هوس و مطیع شیطان گردیده حتی در حین عمل زشت ملتفت قبح عمل خود میباشد و عقلش و وجدانش اگر با شعور باشد وی را ملامت میکنند لکن چون قوای حیوانی و شیطانی بر وی غالب گشته دست از عمل رکیک خود بر نمیدارد.

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۲۲ تا ۴۴]

اشاره

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلنَّسَاءِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶)

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱)

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۵) فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ (۳۶)

عَنْ الِّيمِينِ وَعَنْ الشَّمَالِ عَزِيزِينَ (۳۷) أَيْطَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۸) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (۳۹) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱)

فَدَرَّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِّضُونَ (۴۳)

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)

صفحه : ۱۰۲

(ترجمه)

مگر نماز گذاران
 آنهایی که همیشه در نمازند
 و کسانی که در اموال خود حقی معین کرده‌اند،
 برای اینکه بفقیران و سؤال کنندگان رسانند،
 و کسانی که بروز رستاخیز و قیامت تصدیق میکنند
 و آنان که از عذاب پروردگارشان میترسند،
 که از عذاب خدا هیچ کس ایمن نتواند بود،
 و آنان که فروج خود را از شهوت رانی حفظ میکنند،
 مگر بر زنهای حلال خود و کنیزان ملکی خویش که از اعمال شهوت هیچ مورد ملامت نیستند،
 و کسی که از اینکه حد تجاوز کند آنان ستمکارند،
 و آنان که هر گاه عهدی بستند و امانتی نزد آنها گذاشتند مراعات مینمایند،
 و آنان که بشهادت حق (در موقع شهادت) قیام نمایند،
 و آنان که نمازهای خود را (در وقت و حضور قلب) محافظت مینمایند،
 چنین اشخاص (با چنین اوصافی که گفته شد) با عزت و احترام در بهشتها متنعمند،
 (ای پیمبر) چیست قصد کسانی که کافر شدند که بسوی تو میشتابند،
 و از طرف راست و چپ تو میگردند،
 آیا هر مردی از آنان طمع دارد که در بهشت پر نعمت داخل گردد،
 چنین نیست خود آنان میدانند که ما آنها را از چه چیز خلق کرده‌ایم
 سوگند پروردگار مشرقها و مغربها که هر آینه ما قدرت داریم،
 (که آنان

صفحه : ۱۰۳

را هلاک گردانیم) و خلقی بیاوریم بهتر از آنها و کسی بر ما سبقت نمیگیرد،
 پس تو ای رسول واگذار آنها را که بیازیچه خود مشغول باشند تا وقتی که آن روزی که وعده شده معاینه بینند،
 آن روزی که سر از قبر در آورده و بسوی بتهایی که پرستش مینمودند میشتابند،
 در حالی که چشمهای آنان از ترس و ذلت بگودی فرو رفته و اینکه همان روزی است که بآنها وعده داده شده بود.

توضیح آیات

اشاره

إِلَّا الْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيَائِهِمْ دَائِمُونَ شعله آتش دوزخ مردم را بسوی خود میخواند و همه در عذاب و هلاک میباشند مگر افرادی که متصف بصفات حمیده و اعمال پسندیده میباشند و در اینکه آیات مبارکه هشت صنف از اصناف بشر را از تحت عذاب

خارج میگرداند و تذکر میدهد که اینان اهل نجاتند و در مقامات و درجات بهشتی در امانند

(اوصاف هشت گانه بهشتیان)

اول نماز گذاران که بر نمازهای خود مداومت نمایند و همیشه در نمازند

(سخنان مفسرین راجع بنماز دائمی)

(۱) نماز دائمی آنست که همیشه نماز بخواند (۲) نماز دائمی آنست که در نماز باین طرف و آن طرف نگاه نکند (۳) نماز دائمی آن است که همیشه مراقب و مواظب نماز باشد و بسیار در نماز اهتمام نماید که با شرائط و اجزاء و اول وقت نماز را انجام دهد (۴) از بعض عرفاء است که مقصود از نماز دائم اینک است که همیشه در حال حضور حضرت ربوبیت قیام نماید و آن نحو نماز از مقامات عالیه عبودیت است که پس از وصول باین مقام بنده پیوسته بقاء حضرت دوست مشتاق و منتظر الطاف الهی است و چشم از ما سوی پوشیده و دیده دل بجمال حق گشوده یعنی در همه حال و در هر کاری از امور دنیا و آخرت که هستند نظرشان از جمال حق منصرف نیست و همیشه طالب رضای او و برای خشنودی او کار میکنند و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی

صفحه: ۱۰۴

قُلْ إِنَّ صِيْلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ سوره انعام آیه ۱۶۳ و اگر مقصود اینک باشد که پیوسته در نماز که یکی از وظائف دینی است مشغول میباشند تمام آن اعمالی که لازمه زندگانی بشری است تعطیل خواهد شد و پیمبران نیز چنین نبوده‌اند و چنین دستور هم نداده‌اند. پایان و نیز از عرفا است که صلاه در آیه اشاره بصلاه نفس است و آن تزکیه نفسانی است از آنچه مخالف شرع مطهر اسلام است و دیگر، صلاه قلب است و آن خودداری از میل دنیا و پیروی شهوات نفسانی و پشت پا زدن بآرزو و آمال طبیعی دنیوی است، و دیگر صلاه سر است و آن تخلیه و خالی کردن سر و باطن است از رکون و مطمئن گردیدن بمقامات عالیه و مراتب سئیه، و دیگر صلاه روح است از مکاشفات ربانیه و مشاهدات رحمانیه و معاینات حقایق، و دیگر، صلاه حق است و آن اشاره بفناء فی الحق و بقاء باو است پس کمال و کاملین کسانی میباشند که مداومت بر اینک صلوات نمایند. (تفسیر روح البیان) آری نظر به اینک در سوره طه آیه ۱۴ فرموده وَاقُمْ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ ﴿۲﴾ توان اینک آیه را قرینه گرفت که مقصود از نماز دائمی ذکر دائمی باشد و مقصود از ذکر دائمی توجه قلبی و حضور و کینونت همیشگی نزد حق تعالی باشد زیرا که معنی حقیقی ذکر تذکر و بیاد بودن است و ذکر خدا همان توجه بحضرت حق و حضور قلب بطرف عالم ربوبیت است.

وَالَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُوْمِ

دوم از اهل نجات کسانی میباشند که در اموال خود قسطی برای سؤال کنندگان از فقرا یا کسانی که از مال محرومند و سؤال نمیکنند منظور دارند.

فقرا را بدو دسته معرفی فرموده سائل و آن کسی است که سؤال میکند و

(۱) ای رسول بگو نماز من و عبادتم و زندگیم و مردنم برای خدا است که پروردگار عالمیان است.

(۲) و بیای دار نماز را برای ذکر من یعنی تأسیس نماز و استقامت در آن برای یاد من است.

صفحه: ۱۰۵

دیگر محروم و آن فقیری است که با شدت فقر یا از جهت اعتماد و توکل بحق تعالی یا عفت و مناعت نفس وی مانع از سؤال میگردد و آن فقیری که سؤال نمیکند وی را محروم نامیده زیرا کسی اطلاع بر فقر او پیدا نمیکند تا آنکه حق او را اداء کند و اللّٰذین یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ (سوم) از اهل نجات کسانی میباشند که تصدیق دارند و اعتراف مینمایند بروز قیامت آری معرفت بمبدء و معاد دو رکن از ارکان ایمان بشمار میرود و دو چرخ و دو پایه دیانت میباشند که پیکر دیانت روی آن استوار گردیده که بدون استحکام یکی از اینکه دو پیکر ایمان سست بلکه منهدم میگردد چنانچه در سوره بقره آیه (۵۹) فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** (۱) ایمان بخدا و ایمان بمعاد را دو اصل از اصول دیانت قرار داده و ایمان صالح را متفرع بر آن نموده زیرا که اعتراف برسالت پیمبران متفرع بر آن اصل اولی که ایمان بخدا باشد تحقق میپذیرد و متابعت نمودن و تسلیم شدن با امر آنها منوط باصل دومی است یعنی ایمان بمعاد صورت میگیرد زیرا تا ایمان باصل مبدء تحقق نپذیرد اعتراف برسول پیدا نمیشود و اگر ایمان بمعاد نباشد تبلیغ رسول بلا ثمر میماند یعنی اگر خوف و رجا در کار نبود مردم دعوت پیمبران را نمیپذیرفتند و عمل صالح از آنان ناشی نمیگردید.

خلاصه اگر ایمان بمبدء و معاد از روی اصول صحیح محقق گردید آثار خارجی از اعمال نیک و سنجیه نیکو بر آن متفرع میگردد و هر گاه ایمان باین دو اصل مبدء و معاد سست گردد در اثر سستی آن آثاری که بایستی از ایمان ظهور و بروز کند مفقود میگردد

(۱) محققا آن کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی یا نصرانی یا ستاره پرست میباشند هر کس بخدا و بروز آخرت ایمان آورد و کردار و اعمال او شایسته گردید اجر آنان نزد پروردگار آنها است و برای آنان نه خوف و نه ترسی است و نه اندوهناکند.

صفحه : ۱۰۶

اینکه است که مبینیم اغلب مردمان امروزه در اثر سستی ایمان بکج روی افتاده و در اثر آن چه قدر نسبت باحکام الهیه و نوامیس شرعیه بی‌اعتنا گردیده‌اند واقعا اگر کسی باور کند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری نهفته که خواهی نخواهی روزی اینکه پرده عقب میرود و آنچه در حیات دنیا برای خود اندوخته بنتیجه آن خواهد رسید و نیز بطور یقین بدانند که رجوع و بازگشت او بآنکسی است که عالم بغیب و شهادت است چگونه ممکن است اینکه طور پرده‌داری کند و دنبال هوی و هوس خود را گرفته و روز رستاخیز را کالعدم و هیچ انگارد هرگز ممکن نیست و اللّٰذین هم من عذاب ربهم مُشَفِّقُونَ، إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (چهارم) از اهل نجات کسانی میباشند که از عذاب پروردگارشان ترسناکند زیرا در اثر ایمان بمبدء و معاد و یقین بعالم و جزاء از عذاب پروردگار که بکیفر مخالفت او امر الهی و دستورات نبوی مستحق گردیده‌اند مطمئن نیستند و همیشه در دل ترسناکند نمیدانند مورد عفو و رحمت الهی واقع میگردند یا مورد غضب و سخط او واقعند چنانچه در اوصاف مؤمنین فرموده اللّٰذین إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۱) و اللّٰذین هم لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (پنجم) از اوصاف اهل نجات اینکه است که بر حلال خود اقتصر مینمایند و خود را آلوده بزنا یا لواط و غیر آن نمیکند و آنچه بنظر عقل و شرع رکیک مینماید خودداری میکنند و اینان در عمل حلال دیگر مورد ملامت و سرزنش نمیباشند

(۱) سوره ۳ آیه ۲ مؤمنین کسانی میباشند که وقتی یاد خدا کردند قلبهای آنها ترسانست و وقتی آیات الهی برای آنان تلاوت شد ایمانشان زیاد میگردد و نیز مؤمنین در تمام امور اتکاء و اعتماد آنها بر خدا است.

صفحه: ۱۰۷

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ اما کسی که جلو شهوت خود را رها نمود و در اعمال شهوت رانی اکتفاء بر زندهای حلال و کنیزان خود نمود و پیرامون غیر آن گردید چنین کس تعدی نموده و از حکم عقل و شرع خارج گردیده فقهای امامیه اینکه آیه را شاهد آورده اند بر حرمت استمنا زیرا استمنا یکی از اموری بشمار میرود و راء جماع با ازواج و کنیزان زر خرید پس بعموم آیه کسانی که استمنا میکنند داخل میگردند در (عادون) که از حکم الهی تجاوز کرده و ظلم بنفس خود نموده و آنچه از حکم شرع خارج باشد و داخل در مباحات نباشد و از مجوزات شرع بشمار نیاید محکوم بحرمت است و چون عمل استمنا داخل در عموم (عادون) است از عموم (کل شیئی حلال) خارج گردیده اینکه است که فقهاء حکم بحرمت نموده اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (ششم) از خصوصیات اهل نجات اینکه است که هر گاه ودیعه یا امانتی نزد آنها سپرده شود حفظ میکنند و نگاه میدارند تا بصاحبش برسانند و چون امانت و عهد را بطور اطلاق ذکر نموده ممکن است مصادیقی پیدا نماید چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند امانت که بطور اطلاق در آیه ذکر شده اعم است از ودیعه و امانت اصطلاحی که بعضی چیزی نزد بعضی دیگر برسم امانت بگذارد و مفهوم آن شامل میگردد امانات شرعی را مثل ایمان و احکام و قوانین و مقررات شرع مطهر که تمام اینها امانتی است از طرف حق تعالی که بایستی بدرستی و خوبی مراعات گردد و بنا بر بعضی وجوه آنجا که فرموده إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا «۱» سوره احزاب آیه ۷۲ حمل بر همین معنی شده که مقصود از امانت همان

(۱) محققا ما امانت را عرضه کردیم بر آسمانها و زمین و کوهها و آنان ابا کردند از تحمل آن و ترسیدند از آنکه زیر بار آن امانت بروند و انسان زیر بار امانت رفت و اینکه انسان بسیار ستم کار و بسیار جاهل و نادان است.

صفحه: ۱۰۸

عهد و پیمانی است که خداوند در روز (الست) فرمود (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) و تمام افراد بشر از روی استعداد فطری گفتند (بلی) لکن در اینکه عالم عهد پروردگار خود را فراموش نمودند و پیمان شکستند اینکه است که در آخر آیه فرموده إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا که انسان بسیار ظالم و ستمکار و بسیار جاهل و نادان است.

و عهد نیز اسم جنس است و اعم از عهد و قرار دادهایی است که افراد بشر با هم میکنند و آن عهدی که انسان با خدا می بندد و از جنید چنین نقل میکنند که گفته (امانت محافظت نمودن بر اعضاء و جوارح است و عهد حفظ قلب است با خدا در توحید) در تفسیر روح البیان گفته از تاویلات نجمیه است که آیه اشاره بآن امانتی است که با آسمان و زمین و کوهها عرضه شد و از تحمل آن ابا نمودند و آن کمال مظهریت و تمام مضاهات البیه است و عهد اشاره بآن عهد و میثاقی است که فرموده أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلی و رعایت اینکه عهد باین است که مخالف شرع و موافق طبیعت عمل ننماید.

دیگری گفته وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ اشاره بآن چیزی است از معارف عقلیه که در طبیعت بشر مأخوذ گردانیده اند (و عهدِهِمْ) اشاره بآن چیزی است که خداوند در ازل از بشر عهد و میثاق گرفته که فطرت خود را بپرده های طبیعت و هواهای نفسانی نپوشاند وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (هفتم) از خصوصیات اهل نجات از عذاب اینکه است که در آنجایی که بایستی شهادت بحق بدهند کتمان شهادت نمیکنند.

اقدام نمودن بر شهادت در موقع لزوم اگر چه میتوان گفت مندرج در عموم عهد و امانت است لکن از جهت اهمیت تخصیص بذکر داده شده.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (صلاة) اسم جنس و شامل می‌گردد نمازهای پنجگانه فریضه را

صفحه : ۱۰۹

(هشتم) از خصوصیات اهل نجات اینکه است که امر نماز را مهم می‌شمارند که همیشه با شرایط و آداب و سنن آن انجام گیرد و در امر نماز سهل انگاری نمی‌کنند بین امر نماز چقدر در نظر شارع مهم است که در اول اینکه آیات نام نماز برده شده و الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و در آخر آیات نیز ذکر نماز شده و اینکه تکرار اهمیت امر نماز را میرساند و اشاره باین است که اهل نجات کسانی می‌باشند که همیشه مراقب و مواظب نمازند و در امر نماز اهتمام زیاد مینمایند در تفسیر کبیر راجع بتکرار صلوات در اینجا بیانی دارد که بطور اختصار ترجمه مینمائیم:

چنین گفته اگر گفته شود چگونه اول گفته علی صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ و آخر گفته علی صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ پاسخ می‌گوییم معنی دوام اینکه است که در هیچ حالی نماز را ترک نکنند و معنی یحافظون اینکه است که در امر نماز اهتمام نمایند تا آنکه بر کاملتر وجهی واقع گردد و اهتمام نمودن در نماز بیچند وجه تحقق می‌پذیرد:

(اول) جایز است که مواظب باشید بر آنچه قبل از نماز بایستی انجام دهد مثل اینکه قبل از دخول وقت بفکر نماز باشد و مقدمات نماز را از قبیل طهارت و ستر عورت و تعیین قبله و باقی شرایط انجام دهد و نیز جدیت کند که قلب خود را از وسوسه‌های شیطانی تخلیه نماید و التفات بغیر حق تعالی نکند و جدیت کند در اینکه خود را خالی کند از ریا و سمعه.

(دوم) مواظبت نماید بر آنچه بایستی مراعات شود مثل اینکه در حال نماز به اینکه طرف و آن طرف نگاه نکند و با حضور قلب و توجه و اقبال بحق در حالی که ملتفت معانی قرائت و اذکار و غیر آن باشد و اسرار نماز را هم متذکر باشد.

(سوم) بعد از نماز احتراز نماید از لهو و لعب و از تمام معاصی اجتناب کند (پایان) زراره از ابی جعفر محمد باقر علیه السلام چنین روایت کرده (نماز فریضه است کسی که نماز را در وقت انجام دهد در صورتی که عارف باشد بحقیقت آن و چیزی بر نماز ترجیح ندهد خداوند وی را از عذاب تبرئه میگرداند و کسی که نماز را در غیر وقت بخواند و چیزی بر نماز ترجیح دهد اگر خدا بخواهد او را می‌آمزد و اگر

صفحه : ۱۱۰

بخواهد وی را عذاب میکند.

بعضی از مفسرین وقت را حمل بر اول وقت که وقت فضیلت باشد نموده‌اند لکن ظاهراً وقت اعم است از وقت اجزاء و وقت فضیلت و ظاهراً مقصود از کلمه عارفاً بحقه اینکه باشد که اگر بخصوصیات و معانی و شرایط و آداب نماز عارف و دانا باشد و نیز اهمیت دهد نماز را و ترجیح دهد آن را بر غیر نماز اثرش اینکه است که از عذابی که از قبل گناهان مستحق گردیده تبرئه شود.

لکن بقرینه باقی احادیث و اخباری که در فضیلت اول وقت که آن را وقت فضیلت نامند رسیده مثل آنجا که فرموده

(اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله)

و غیر آن میتوان وقت که در اینکه روایت تصریح شده حمل بر وقت فضیلت نمود که نماز در وقت فضیلت چنین آثاری دارد. **أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ جَنَّاتٍ جَمْعُ جَنَّةٍ** و اشاره بتوسعه منزل بهشتیان است مفسرین مکرمون را حمل بر آینده کرده‌اند که چنین کسانی که متّصف باین صفات حمیده میباشند در قیامت در بهشتها که مخصوص بقیامت است گرامی میباشند لکن میتوان از جمله مکرمون که برای زمان حال آرند چنین استفاده نمود که کسانی که متّصف باین اوصافند همیشه در بهشت روحانی در دنیا و روحانی و جسمانی در آخرت گرامی و متّعم و ارجمند میباشند نه فقط در قیامت.

فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَك مُهْطِعِينَ، عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ. در مقام اعتراض بکفار پیغمبر خود خطاب میکند که قصد کفار و دشمنان تو چیست که فوج فوج و حلقه حلقه از چپ و راست رو بتو آرند و گردن کشند و چشم تیز کرده بتو نگاه کنند.

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ، كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ أَيَا هُرْ مَرْدِيْ از آنان طمع دارد که داخل گردد در بهشت پر نعمت اینکه

صفحه : ۱۱۱

طور نیست که گمان کرده ما آنها را خلق نموده‌ایم از آنچه میدانند یعنی چگونه چنین آرزویی در دل خود میپرووراندند در صورتی که میدانند از منی و خون و سایر کثافات مادی دیگری خلق شده‌اند.

مفسرین گویند شأن نزول آیه چنین است که وقتی مشرکین میشنیدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وعده بهشت بمؤمنین میدهد میگفتند اگر مسلمانها بهشت روند ما زودتر از آنان بهشت خواهیم رفت اینکه بود که اینکه آیه بر رد آنها فرود آمد.

شاید آیه اشاره باین باشد که بشری که از کثافات طبیعی و قذارات مادیّه خلقت شده چگونه قابل بهشتی میشود که سقفش عرش رحمان است و لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ و نفس و روحی که از آلودگی طبیعت بیرون نیامده هرگز قابل دار کرامت و جایگاه پاکان نیست مگر وقتی که مس وجود وی بکیمیای توحید طلا گردد و از قذارات اخلاقی و نفس او از صفات سبعی و بهیمی پاک و طاهر گردد فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ مَشَارِقِ و مغارب جمع مکشّر و شامل میگردد عموم مشرقها و مغربها را چه طلوع و غروب شمس باشد که محلّ طلوع و غروب آن در ایام سال هر روزی در نقطه‌ای از طرف مشرق و مغرب طلوع و غروب میکند و چه طلوع و غروب باقی کواکب و ستارگان باشد که آن نیز تفاوت بسیار دارد.

خداوند بصورت قسم تذکر میدهد که آن کسی که پروردگار و آفریننده و تربیت کننده تمام اوضاع سماوی از خورشید و ماه و ستارگان و کهکشانشا میباید همانطوری که بر انجام و ایجاد تمام موجودات قدرت دارد البته بر اعدام آنها نیز قدرت دارد اینکه است که در جواب قسم فرموده إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ که ما قادر و توانا هستیم کفار و مشرکین را اعدام نمائیم و بجای آنان مردمان خوب موحد بیافرینیم و کسی را نمیرسد که در امر خلقت بما پیشی گیرد

صفحه : ۱۱۲

اشاره به اینکه گمان نکنند در اینکه چهار روزه دنیا که آنان را مهلت داده‌ایم و آنها را بحال خودشان گذارده‌ایم قدرت بر هلاکت آنان نداریم بلکه مهلت دادن آنها برای آزمایش است که باختیار خود آنچه در باطن خییشان نهفته بمرتب ظهور و بروز رسد چنانچه در سوره تبارک آیه دوم فرموده خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۱ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که چون حکمت مهلت آنها امتحان و آزمایش است تو نیز آنان را بحال خودشان واگذار تا موعد وعده گاه پروردگار برسد و آن وقتی است که اعمال بنتیجه میرسد.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفُضُونَ آن وعده پروردگار چه روزی است آن روزی است که تمام مردگان سر از قبر بیرون آرند و بسوی وعده گاه پروردگار میشتابند.

در معنی (نصب یوفضون) دو طور تفسیر شده از جبائی و ابی مسلم است که مردگان سر از قبر بیرون آرند بطوری که گویا آنان میشتابند بسوی علمی که نصب شده.

و دیگری گفته آنان وقتی سر از قبر بیرون آرند چنان میشتابند که گویا میشتابند بسوی بتهای خود.

آری چون آنان در دنیا عقد قلب و دل بستگی داشتند بپنجهای خود آن وقت نیز بگمان آنکه بتها آنها را از عذاب نجات دهند میشتابند که بآنها متوسل گردند تا آنکه شفیع آنان گردند.
 خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ از قبر بسوی میعاد و وعده گاه پروردگار شتاب میکنند در حالی که از هول

(۱) موت و حیات را خلق کردیم تا بیازمائیم شما را کدام یک در عمل نیکوترید.

صفحه: ۱۱۳

و ترس احوال قیامت عظمی چشمهایشان خاضع و بگودی فرو رفته و ذلت و خواری و افسردگی آنان را فرا گرفته و اینکه همانروزی است که قبلا پیمبران و سفرای الهی بمردم وعده داده بودند.

سوره النوح

اشاره

مکیه و هی ثمان و عشرون آیه

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲) أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا (۳) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)
 قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا (۵) فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۶) وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (۷) ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۸) ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۹)
 فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۱۱) وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۲) مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (۱۴)

ترجمه

(بنام خدای رحمن مهربان)

ما نوح را بسوی قومش برسات فرستادیم که آنان را (باندروز و نصیحت)

صفحه: ۱۱۴

تهدید نماید پیش از آنکه بیاید آنها را عذاب ظاهر و هویدا،

نوح گفت ای قوم من رسول پروردگارم که شما را از قهر و سخط او بترسانم، و اینکه خدای یگانه را بپرستید و پرهیزکار باشید و مرا پیروی نمائید، تا آنکه خدای ببخشد گناه شما را و اجلتان را تا وقت معین عقب اندازد، البته وقتی اجل معین آمد تأخیر افتادنی نیست و اگر شما عالم بودید میدانستید،

نوح گفت پروردگارا من بجدیت در شب و روز آنان را بعبادت و تقوی دعوت نمودم، پس خواندن من بآنان اثری نبخشید مگر فرار، و اینکه من هر وقت خواندم آنها را تا اینکه تو پیامرزی آنها را انگشتان خود را در گوششان میگذاردند و جامه برخسار خود میانداختند (که کلام مرا نشنوند و از راه تکبیر و نخوت بر مخالفت اصرار می نمودند، پس از آن باز بصدای بلند آنها را دعوت نمودم، و آشکار و پنهان آنان را خواندم، پس گفتم بآنها طلب آمرزش کنید از پروردگار خود زیرا که او آمرزنده است، تا برای شما از آسمان باران نافع بریزاند، و شما را کمک دهد بمالها و پسران و قرار دهد برای شما باغها و نهرها، و چیست برای شما که خدا را ببزرگی و عظمت یاد نمیکنید و امیدوار باو نیستید، و حال آنکه او شما را بطورهای مختلف خلقت فرموده

توضیح آیات

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (ارسال) مقابل امساک در لغت بمعنی رها کردن و فرستادن است و در کلام عرب موارد استعمال آن بسیار است گاهی ارسال بطور تسخیر است مثل ارسال باد و باران که مسخر امر تکوینی الهی میباشد وقتی رها شوند باد بطبیعت خود میوزد و باران میبارد و گاهی بمعنی عدم مانع آمده که مانع برداشته شود و آن شیئی رها گردد و شاید از همین قبیل باشد ارسال شیاطین که در سوره مریم آیه ۸۶ فرموده **إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا** یعنی جلو آنان را رها کردیم تا استیلا- یابند بر کافرین و حرکت میدهند آنان را و تسلط شیطان بر بنی آدم فقط باین است که خداوند برای حکمت و مصلحت

صفحه: ۱۱۵

چندی جلو وی را رها نموده و او بنفس خبیث خودش به آن کینه دیرینه‌ای که با آدم داشته در مقام اغواء بنی آدم بر آمده و خباثت فطرت او وی را بر اینکه کار واداشته که همانطوری که خودش مطرود و رانده شده در گاه عظمت الهی واقع گردیده اولاد آدم نیز از رحمت حق تعالی دور گردند نه اینکه خداوند علاوه بر آن قوه‌ای که در ابتداء وجودش در وی نهاده یک قوه ثانوی و یک حکم دیگری باو داده که در مقام اغوای اولاد آدم برآید زیرا که واجب الوجود خیر محض است و از خیر محض شر ناید تمام شرور و آفاتی که در عالم دیده میشود بازگشت آن بنفس وجود ممکن و جهات عدمی وی است.

و گاهی ارسال بمعنی فرستادن است که پیمبران فرستندگان و پیغام آوران خداوندند که آن بزرگواران بطور اختیار فرمان الهی را قبول میکنند و در امر تبلیغ خود را در معرض هزار گونه آزار خلق مهتیا مینمایند و در مقام رساندن پیغام خداوند از هیچ گونه فداکاری خود داری نمیکنند مفسرین گویند اسم نوح عبد الغفار بوده و نوح لفظ سریانی و بمعنی سکونت است و بوجود او زمین از لوث کفار و مشرکین و بت پرستان طاهر گردید و بقول بسیاری از مفسرین او اول پیمبری است که صاحب شریعت و منصب اولو العزمی گردیده و نظر بزیادتی سن موسوم بشیخ الانبیاء کشته و بر تمام افراد بشر مبعوث شده و در سن چهل سالگی یا پنجاه و هشت سالگی مبعوث پیمبری گردیده و نهصد و پنجاه سال چنانچه قرآن خبر میدهد مردم را بحق و حقیقت دعوت نمود و چون دعوت او را نپذیرفتند در باره آنان نفرین نمود و همه غرق شدند مگر عده کمی که در کشتی در حفظ او قرار گرفتند و گویند پس از طوفان نیز پنجاه سال عمر کرد و اینکه فرموده *أرسلنا نوحاً إلی قومه که ظاهر کلام میرساند نوح علیه السلام فقط پیمبر طائفه و قوم خودش بوده نه بر تمام مردم چنانچه در باره پیمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و ما أرسلناک إلا کافه للناس شاید تخصیص انذار بقوم خود در اول بعثت او بوده همانطوری که پیمبر اسلام نیز اول مأمور گردید که قوم و عشیره*

صفحه : ۱۱۶

خود را تبلیغ نماید و *أندر عشیرتک الأفرین شاهد بر آن است.*

و شاید مقصود از قوم تمام افراد زمانش باشند و اگر نوح علیه السلام مبعوث بر تمام خلق نبود و تبلیغ رسالت بر همه نمیکرد چگونه روا بود که در مقام نفرین بگوید *رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیاراً زیرا عذاب وقتی محقق میگردد که حجت بر خلق تمام شود چنانچه در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۶ فرموده و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً من قبل أن یأتیهم عذاب الیم* شاید مقصود از عذاب الیم طوفان باشد که نوح مأمور گردید مردم را تهدید کند که شاید مردم دست از بت پرستی بردارند که اگر دست از بت پرستی بر می داشتند و بخدای یگانه ایمان می آوردند در اثر ایمان و اعمال شایسته خداوند هم عذاب دنیا (طوفان) و هم عذاب آخرت را از آنان بر میداشت *قال یا قوم اننی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون*

طرز دعوت نوح

نوح علیه السلام رسالت خود را روی سه پایه قرار میدهد (۱) امر میفرماید که عبادت و بندگی خود را منحصر نمائید بآن ذات یگانه خداوندی و کسی را در عبادت و بندگی با او شریک قرار ندهید.

(۲) تقوی و پرهیزکاری را شعار خود نمائید و دنبال هوی و هوس نروید (۳) اطاعت و پیروی و فرمانبری نمائید مرا چنانچه مشهور و معروف است که پیمبر اسلام در وهله اول دعوت خود را منحصر نمود بآنچه در فطرت انسان سرشته شده از وجود مبدء عالم و فقط یگانگی او را گوشزد نمود و فرمود *(قولوا لا اله الا الله تفلحوا)* و تکلیف دیگری بآن مزید ننمود و شاید سرش اینکه بوده که چون حضرتش (رحمة للعالمین) بود خواست بتدریج و کم کم مردم را در صراط مستقیم شریعت وارد نماید زیرا اگر یک دفعه

صفحه : ۱۱۷

تکالیف زیادی بر کسی وارد آرند باین آسانی زیر بار نمیروند بلکه کفران میورزد و شانه خالی میکند در تفسیر روح البیان از بعض عارفین چنین نقل میکند که انبیاء و اولیاء در درجه قرب تفاوت دارند بعضی از نور جلال الهی صادر گردیده‌اند و بعضی از نور جمال پدید گردیده‌اند و بعضی از نور عظمت ظهور پیدا نموده‌اند و بعضی از نور کبریاء ظاهر گشته‌اند آن کس که از نور جمال

صادر گردیده در میان امت و پیروان خود گشادگی و انس و رأفت پدید می‌آورد و آن کس که از نور عظمت ظهور نموده در میان امت هیبت و جلال ظاهر میگرداند و چون نوح مشکات عظمت الهی بود اینکه است که مأمور گردید قوم خود را تهدید کند و چون مخالفت ورزیدند آنان را بقهر و غضب گرفت و بر آنان عذاب نازل گردید.

پایان آری اگر قبول کنیم که هر یک از پیمبران مظهر اسمی از اسماء الله میباشند می‌گوییم پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مظهر اسم الله است که جامع تمامی اسماء الله است چون مظهر اسم رحمن و رحیم بود در موقع رحمت (رحمة للعالمین) در شأنش فرود آمد و چون مظهر اسم (القهار) بود در موقع غضب (اشدء علی الکفار) در باره او نازل گردید و چون مظهر اسم (الجواد) بود مظهر فیاضیت حق تعالی گردید باندازه‌ای بخشش نمود که از مصدر جلال خداوندی بوی خطاب رسید و لا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً سوره بنی اسرائیل آیه «۱۳۱» و چون مظهر اسم (الزءوف) بود مأمور گردید که بگفتار نیک مردم را رهبری نماید فقل لهم قولاً میسوراً سوره بنی اسرائیل آیه «۲۳۰».

(۱) خطاب پیمبر اکرم است که قرار نده دست خود را بسته بگردنت و چنان پهن نکن که بنشیننی ملامت زده و حسرت خورده اشاره به اینکه در انفاق میانه روی اختیار کن.

(۲) خطاب پیمبر اکرم است که بگو بمردم کلام آسان. [.....]

صفحه : ۱۱۸

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ پس از آنکه حضرت نوح علیه السلام مأمور بدعوت گردید و مردم را بخدا پرستی و ملازمت تقوی و اطاعت خودش در آنچه بآنان از احکام الله دستور میدهد امر فرمود گوید اگر اطاعت نمودید خداوند گناهان شما را میبخشد یا بعض گناهان شما را میآمرزد.

اگر من در من ذنوبکم من بیانی باشد یعنی خداوند تمام گناهان شما را میبخشد و اگر تبعیضی باشد یعنی بعضی از گناهان را میآمرزد و اجل شما را عقب میاندازد تا وقت معین.

ظاهراً مقصود از (اجل مسمی) آن است که اگر شما بسوی خدا بازگشت ننمائید و خدا را بیگانگی پرستش نکنید مدت مرگ شما بطوفان نزدیک میشود و بایستی قبل از رسیدن عذاب توبه کنید و از مخالفت بموافقت آئید و گر نه وقتی فرمان الهی بر هلاکت شما جاری گردید (لا يؤخر) ساعه (لو کنتم تعلمون) اگر میدانستید که تقدیر تدبیر پذیر نیست.

قال رب انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدھم دعائی إلاً فراراً پس از آنکه نوح علیه السلام انجام وظیفه داد و با کمال کوشش در مدت زیادی تبلیغ رسالت نمود و مردم را پرستش خدای یگانه و ملازمت تقوی دعوت نمود و از وی نپذیرفتند در مقام مناجات عرض میکند خدای من قوم خود را در شب و روز آنچه پرستش تو دعوت نمودم قبول نمودند بلکه بر انکارشان افزودند.

وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً و اینکه هر وقت آنان را میخواندم و میگفتم حاضر شوید و رو بحق آرید و

صفحه : ۱۱۹

توبه کنید تا آنکه خداوند گناهان شما را ببخشد انگشتان خود را در گوششان میگذاشتند که سخن مرا نشنوند و جامها بسر میکشیدند که مرا نبینند و بر لجاجت و کفرشان افزودند و تکبر و بزرگ منشی را از حد میگذرانیدند و زیر بار فرمان نمیرفتند.

ثم انی دعوتهم چهارم ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً نوح در مقام اظهار انجام وظیفه و فرمانبری خود با قاضی الحاجات

مناجات میکند و شکایت از قوم مینماید که بصدای بلند و علانیه آنان را دعوت نمودم و تبلیغ رسالت خود را اعلان کردم و اکیدا اسرار نمودم و بهر نحوی که ممکن بود جدیت کردم که شاید آنها بپذیرند و آنان لجاجت نمودند و دعوت من سودی نبخشید مگر آنکه بر کفر و عصیان آنها افزوده گردید که فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً ظاهراً وقتی نوح علیه السّلام مأیوس میگردد که مردم بخلوص نیت ایمان آرند و از مخالفت بسوی موافقت آیند از راه منافع دنیوی پیش می‌آید زیرا که طبیعت اکثر مردم مایل بدنیا و منافع اینکه چهار روزه دنیای دنی را در نظر دارند اینکه است که فرموده اگر شما ایمان آرید و متقی و پرهیزکار گردید علاوه بر آن درجات بهشتی که در آخرت در اثر ایمان و تقوی نصیب شما میگردد امور معاش و زندگانی دنیای شما نیز مرتب میگردد مفسرین گویند در زمان نوح علیه السّلام در اثر آزار و اذیت‌هایی که مردم بحضرتش وارد می‌آوردند و بر کفر و لجاجت خود می‌افزودند اینکه بود که در مدت بسیاری خداوند باران را از آنان گرفت و قحطی پیش آمد و نیز زنهای آنها عقیم و نازا گردیدند اینکه بود که حضرت میخواست با آنان بفهماند که منع رحمت در اثر کفر شما پدید گردیده توبه کنید و رو بحق آرید تا درب رحمت بسوی شما باز شود

صفحه : ۱۲۰

فخر رازی در تفسیر کبیر در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گفته یکی از چیزهایی که باعث منع فیض میشود کفر است چنانچه در کفر نصاری در سوره مریم آیه ۹۱ فرموده تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ «۱» و چون کفر سبب خرابی عالم است البته ایمان سبب عمارت و اصلاح عالم میگردد.

و دیگر تقوی است نظر بآیات دیگری که دلالت واضح دارد بر آنکه ایمان و تقوی سبب نزول خیرات و برکات میگردد مثل آنجا که در سوره اعراف آیه ۹۴ فرموده وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ «۲» و آیه دیگر وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقاً «۳» و دیگر وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ «۴» و دیگر عبادت و بندگی است چنانچه فرموده وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۵» وقتی خلقت جن و انس برای عبادت شد البته لازم است که امور معاش عباد را مرتب گرداند تا بتواند بفرغت خاطر مشغول عبادت و بندگی گردند. (پایان) بعضی مفسرین گویند در زمان عمر خشک سالی شد و باران نیامد عمر با جماعتی برای طلب باران بیرون رفتند چون برگشتند مردم بعمر گفتند استسقاء نکردی گفت بقدر طاقت استغفار کردم زیرا در زمان نوح چهل سال رحم زنان

- (۱) نزدیک است (از نسبت ولد دادن بخدا) آسمانها شکافته گردد و زمین پاره گردد و کوهها شکسته و منهدم گردند.
- (۲) اگر اهل دهها و شهرها ایمان می‌آوردند و پرهیزکار بودند هر آینه ما برای آنان میگشانیدیم برکات زمین و آسمان را.
- (۳) و اگر مردم بر طریق حق استقامت داشتند آنها را از آب خشگوار سیراب میگردانیدیم.
- (۴) و کسی که پرهیزکار باشد خداوند راه خروجی برای وی باز میکند و از راه بی گمان بوی روزی میدهد.
- (۵) خلق نکردم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.

صفحه : ۱۲۱

عقیم گردید و فرزند نیامدند و از آسمان نیز باران نیامد نوح گفت از خدا آمرزش طلبید تا خدا شما را باران دهد و زنان شما آبستن گردند و اینکه آیه را تلاوت نمود فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً و نیز از حسن بصری روایت میکنند کسی آمد نزد وی و گفت گناه بسیار دارم گفت توبه و استغفار کن دیگری آمد و گفت کشت بسیار کرده‌ام باران نیامده گفت استغفار و توبه کن

دیگری آمد و گفت فقیر و درویشم مرا دعائی بیاموز گفت استغفار کن دیگری آمد و گفت مال بسیار دارم و اولادی ندارم میترسم چون بمیرم مالم را دشمنان بخورند گفت برو استغفار کن دیگری آمد و گفت بستانی دارم و وقت آن است که میوه دهد و آب نیست میترسم فاسد گردد گفت برو توبه کن حاضرین گفتند سبحان الله جماعتی آمدند هر یک حاجت جداگانه‌ای داشتند همه را گفتی استغفار کنید گفت آری چنین گفتم زیرا نظرم بآن آیه‌ای بود که خداوند در حکایت نوح فرموده فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً، وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً نوح علیه السلام گفت چیست مر شما را که بزرگی و عظمت خدا امیدوار نیستید و سر اطاعت و فرمان بری فرود نمی‌آورید در صورتی که شما را باطوار مختلف خلقت نموده سخنان مفسرین در معنی (اطوارا) بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از اطوار خلقت اصناف مردم و رنگ آمیزی آنان است یکی سفید یکی سیاه یکی سرخ یکی زرد یکی دراز یکی کوتاه یکی خوش صورت و خوشگل یکی زشت صورت و بد گل دیگری گفته مقصود بیان خلقت انسان است از اول پیدایش او تا آخرین مرتبه کمال انسانیست وی که بطورهای مختلف خلقت گردیده و تنوعات بسیار حاصل نموده خلاصه مطلب اینکه است که گفته شود چون (اطوارا) مطلق است و مقید بوقتی و حالی نمیباشد پس میتوان گفت شامل می‌گردد تمام درجات و مراتب و

صفحه : ۱۲۲

مراحل یک انسان کامل را که از اول پیدایش وجودش تا انتهای عمرش سیر مینماید و تنوعات و اطوار پی در پی وی را رخ میدهد انسان از اول پیدایش خلقت تا انتهای امرش مراتب و درجاتی دارد که بایستی از تمام مراتب بگذرد و اطوار و تنوعات او بسیار است پیش از آنکه بصورت انسانیت ظهور و بروز نماید یک وقت عناصر آب، خاک، هوا، آتش بود که هر یک از اینک چهار عنصر از عناصر دیگری که گویند عناصر هشتاد یا زیاده‌تر است ترکیب شده پس از آن بصورت جمادی در آمده و از جمادی بنباتی ظهور نمود و نطفه گردیده و از پشت پدر برحم مادر انتقال نموده و در آنجا نیز تنوعاتی پیدا میکند نطفه علقه گردد علقه مضغه مضغه جنین و بصورت انسانی تشکیل یابد و پس از آنکه خلقت جسمانی انسان تکمیل گردید (بنفخت فیه من روحی) مفتخر می‌گردد و دارای ودیعه الهی میشود آن ودیعه و امانتی که آسمان و زمین تاب تحمل آن را نداشتند و از قبول آن ابا نمودند آن وقت است که صاحب حیات و روح انسانی می‌گردد و پس از آنکه از تنگی رحم بفضای اینکه عالم وسیع آمد نیز اطواری و درجاتی پیموده از کودکی و جوانی و کهولت و پیری از هر مرحله‌ای بمرحله دیگر انتقال مینماید و دست قدرت وی را در مراتب خلقت باطواری بعضی فوق بعضی تنوع میدهد تا بمرتب بلوغ و رشد برسد آن وقت دو راه و دو طریق برای وی باز میشود چنانچه در سوره دهر آیه (۵) فرموده إنا هدیناه السبیل - إنا شاکراً و إنا کفوراً (۱) و در سوره بلد آیه ۹ فرموده وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۲) یا در راه سعادت بخط مستقیم قدم پشت قدم پیشوایان بسر و خلفای الهی گذاشته و خود را از تنگی عالم ناسوت بفضای عالم ملکوت میرساند یا آنکه کفران ورزیده و بسیر قهقرایی در پائین درجه خلقت و در مرتبه (اسفل سافلین) طبیعت سرنگون می‌گرداند پس کسی را که سعادت قرین وی گردد پس از کمال جهات جسمانی در

(۱) بعد از بیان خلقت انسان است که (محققاً ما راهرا بوی نمایانیم یا شکر گزار است یا ناسپاس).

(۲) بعد از بیان امتنان بر بشر و اتمام خلقت او فرموده (و راهنمایی نمودیم وی را بدو راه).

صفحه : ۱۲۳

ترقیات روحانی میکوشد و درجه بدرجه صعود مینماید و اطوار هفتگانه قلب را که عرفا عنوان نموده‌اند می‌پیماید و برای وضوح

مطلب مختصری از بیان بعض دانشمندان را در اینجا درج مینمایم

(اطوار هفت گانه قلب)

(طور اول) صدر و سینه‌اش نامند و آن معدن اسلام است چنانچه در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ﴿۱﴾ و در سوره نحل آیه ۱۰۸ فرموده وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ ﴿۲﴾ طور دوم را قلب نامند که آن مخزن و قرارگاه ایمان است و آن محل جلوه‌گاه عقل است و آن محلی است که فرموده كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و مرتبه ایمان فوق مرتبه اسلام است وقتی اعراب گفتند ایمان آوردیم خطاب از مصدر جلال خداوندی میرسد که (قولوا اسلمنا) طور سوم را شغاف گویند و آن مخزن شفقت و محبت بر خلق است و دوستی خلق از شغاف قلب بالا نمیرود چنانچه در سوره یوسف آیه ۳۰ در باره محبت زلیخا نسبت بیوسف فرموده (قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا) که زلیخا محبت یوسف را در پرده سوم قلبش جای داده بود (طور چهارم) فؤاد است که مخزن مشاهده و رؤیت است و مثالش در قلب مثال چشم است در بدن و آن را چشم دل و چشم باطن نامند و همین رؤیت است که خداوند خبر میدهد از قلب پیمبرش (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى) که آنچه قلب پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید حقیقت است و نیز مولا علی علیه السلام در جواب ذعلب فرمود (لن تره العیون بمشاهدة الأبصار و لكن راته القلوب بحقائق الايمان (طور پنجم) حبه القلبی نامند که معدن و مرکز محبت حضرت الوهیت

- (۱) آن کسی که خداوند سینه او را باز نمود برای اسلام چنین کسی دارای نور است از طرف پروردگار خود.
(۲) لکن کسی که باز شد سینه‌اش در کفر پس برای آنان است از جانب پروردگار غضب و دوری از رحمت او.

صفحه : ۱۲۴

جل و علا است و آن مخصوص بخواص بارگاه الهی است که محبت احدی در آنجا راه ندارد، اینکه است که گویند محبت خدا با محبت غیر جمع نمیشود.

در کتاب مصباح الشریعه که منسوب بصادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است فرموده محبت الهی وقتی تجلی کرد و روشن نمود سر بنده را وی را از هر شغلی خالی میگرداند مگر یاد خدا و او را از هر چه مانع و عائق او است دور میگرداند و وی را از غواشی و پرده‌های ظلمانی طبیعت خارج میگرداند و او را خدایی صرف مینماید.

و محبت خدا صادق‌ترین مردم است در گفتار و وفا کننده‌ترین مردم است در عهد و صافی‌ترین مردم است در ذکر و عابدترین مردم است در نفس و ملائکه مباهات میکنند باو وقتی که مشغول مناجاتست و نیز ملائکه بر رؤیت او افتخار مینمایند و بوجود او خدا بلاد را تعمیر مینماید و بکرامت وی خدا گرامی میدارد بندگانش را و وقتی بحق او سؤال کردند خدا عطا میکند و برحمت او بلاء از مردم رفع میشود و اگر مردم بدانند مقام و منزلت او را تقرب نمیجویند بخدا مگر بخاک قدم او (طور ششم) از اطوار قلب را سویدا گویند و آن مخزن مکاشفات غیبیه و علوم الهامی و منبع حکمت و اسرار الهیه است.

(طور هفتم) از اطوار قلبیه را مهجۀ القلبی نامند و آن محل تجلیات حضرت الوهیت و اشراقات انوار عظمت ربوبیت است و همین است مقصود از قلب سلیم که فرموده (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (سَفِينَةُ النَّجَاةِ) و اینکه مقام حاصل نمیگردد مگر بقطع علاقه از ما سوی الله و تخلیه نفس از صفات بهیمی وسیعی و تخلیه نمودن سر بصفات روحانین و تقوای قلب از آنچه بر خلاف رضای مولا

است خلاصه میتوان گفت اطوار شامل میگردد تمامی درجات و مراتب یک انسان کامل را زیرا که آیه در مقام امتنان بر بشر است که شما را از نیستی بهستی آوردم و برای کمال و ترقیات جسمانی و روحانی شما افراد بشر اطواری و درجاتی در امر

صفحه : ۱۲۵

خلقت بنا نهادم تا آنکه هر یک از شما بکمال لایق بخود برسد با اینحال شما چگونه سپاس ولی نعمت خود را نمیکنید و بشکرانه نعمتهای غیر متناهی او سر اطاعت فرود نمی آورید.

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱۵ تا ۲۸]

اشاره

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۶) وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (۱۸) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا (۱۹) لِيَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (۲۰) قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا (۲۱) وَ مَكَرُوا مَكْرًا كُبْرًا (۲۲) وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۴) مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۵) وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (۲۶) إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (۲۷) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِيُؤْمِنُوا وَ لِيُؤْمِنُوا وَ لِيُؤْمِنُوا وَ لِيُؤْمِنُوا وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۸)

(ترجمه)

آیا ندیدید که چگونه خداوند آسمانهای هفت گانه را بطبقاتی منظم خلقت نموده، و قرار داد ماه را در آسمانها نور (افشان) و خورشید را در آنها چراغ (فروزان) و از زمین رویانید (انواع و اقسام) نباتات، پس از آن بر میگردداند شما را بزمین (و در روز معاد) باز شما را از زمین بیرون می آورد

صفحه : ۱۲۶

و زمین را برای شما بگسترانید تا در زمین راههای مختلف را ببینائید، نوح گفت ای پروردگار من قوم مرا مخالف نمودند و پیرو کسی گشتند که او مال و اولادش جز زیان بر وی نیفزود، (و بر ضرر من) بزرگترین مکر و حيله بکار بردند، و قوم نوح گفتند هرگز خدایان خود را رها نکنند (و نام خدایان آنان) ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر بوده، و آنها بسیاری از خلق را گمراه نمودند (و ای خدا) زیاد مکن بر ستمکاران مکر گمراهی، و آن قوم از شدت مخالفت غرق شدند و پس از غرق در آتش داخل شدند و نیافتند غیر از خدا یار و یاور، و نوح گفت پروردگار من در روی زمین از کافرین کسی را باقی نگذار،

زیرا اگر تو کسی از کفار را باقی گذاری بندگان تو را گمراه میگردانند و فرزندى جز کافر و فاجر از آنان بعمل نمی آید، پروردگار من پیامرز مرا و پدر و مادر مرا و هر کس از مؤمنین که در خانه من است و تمام مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات و زیاد نکن برای ستمکاران جز هلاک و عذاب (۲۸)

توضیح آیات

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا، وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا نوح در مقام ارشاد و آگاهاندن مردم بر آمده و آنان را یاد آوری مینماید بآنچه را که می بینند از آثار قدرت و حکمت و بچشم خودشان مشاهده میکنند نظام و ترتیب موجودات را از مخلوقات آفاقی و انفسی و اول شروع مینماید بعالم طبیعت از سماوات و ماه و خورشید و اجزاء مهم آن را در نظر می گیرد و گوش زد مردم مینماید که آیا ندیدید (همزه الم) همزه استنکاری است یعنی البتّه می بینید نظام شگرف آور عالم وجود را از وسعت فضاء آسمانها و حرکات منظم اجزاء مواد که چگونه خداوند هفت آسمان را منطبق بر یکدیگر قرار داده و ماه را نورانی و درخشان گردانیده و خورشید را چراغ زمین گردانیده که پس از تاریکی

صفحه : ۱۲۷

شب بچراغ خورشید زمین روشن گردد و ماه در شب تاریک نور افشانی کند و سطح زمین را به نوری که از خورشید گرفته رونق بخشد آری نوع مردم شب و روز در اینکه فضای پهناور عالم قدم میزنند و گردش چرخ گیتی را مشاهده مینمایند و اینکه نظام روح بخش عالم را بچشم می بینند و در اینکه کاخ مجلل و آن نقشه هندسی که مهندس وجود در آن نقاشی نموده و طرح-ریزی کرده که هزاران فکر عمیق بکوچکترین اسرار و رموز آن نمیرسد بچشم تدبّر نگاه نمیکنند تا آنکه آفریننده آن را بچشم دل مشاهده نمایند و آثار علم و قدرت و حکمت او را دریابند.

وَاللَّهُ أَنْبَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا شَآئِدَ نَظَرٍ بِهَ اَينَکَ عَنصَرِ غَالِبِ اِنسَانِ خَاکِ اَسْتِ وَاَدَمِ رَا نِيزِ اَزِ خَاکِ اَفْرِيدَهِ مِثْلِ گِياهُانِ کَهِ عَنصَرِ غَالِبِ اَنها خَاکِ اَسْتِ اَينَکَ اَسْتِ کَهِ اِنسانِ رَا تَشْبِیْهِ نَمودَهِ بَگِياهِی کَهِ اَزِ زَمِینِ رَوِئِیدَهِ مِشونَدِ وَا مَمکِنِ اَسْتِ لَامِ دَرِ تَقْدِیرِ گَرَفْتِ یَعْنِی بَرای نَفْعِ شَمَا نَبَاتاتِ رَوِئِیدَهِ شُدِ. وَا چَوْنِ هَرِ چِیزِی بَرِ مِیگَرَدَدِ باصِلِ خَوْدَشِ پَسِ اِنسانِی کَهِ جِسمِ عَنصَرِی وِی اَزِ خَاکِ اَسْتِ ثانیاً بایستی بَرِگَرَدَدِ بَخَاکِ وَا پَسِ اَزِ اَنکَهِ مَدتِی دَرِ زَمِینِ جَایگَزِینِ گَرَدِیدِ وَا مِثْلِ طَلا دَرِ شَکَمِ خَاکِ غَشِ وِی گَرَفْتِهِ وَا طَلاىِ نَابِ گَرَدِیدِ وَا مَسْتَعَدِ شُدِ بَرای دَوْرَهِ دِیگَرِی اَزِ حِیاتِ دائِمِی هَمِیشِگیِ اَنِ وَقتِ بَحکَمِ قَادِرِ مَتعالِ سَرِ اَزِ خَاکِ دَرِ مِیاوَرَدِ وَا اَنچَهِ دَرِ نِهادِ او دَرِ اوّلِ خَلقَتِ دَنِویِ وِی بِالقَوِّهِ مَوْجودِ بوَدَهِ بَفَعْلِیَتِ رَسِیدَهِ وَا دَوْرَهِ اَسْتِکمالِ او پَایانِ یافْتِهِ وَا وَقتِ اَنِ مِیرَسَدِ کَهِ دَرِ بارَهِ او جَاری گَرَدَدِ (النَّاسُ مَجزِیونَ باعمالِهِمِ اِنِ خَیرًا فَخِیرًا وَا اِنِ شَرًّا فَشَرًّا) (۱) وَا قَوْلُهُ تَعالی فَمَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیرًا یَرَهُ وَا مَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۲) سَوْرَهِ زَلزالِ آیَهِ ۷ هَرِ چَهِ دَرِ اَینَکَهِ عَالمِ دَنِیا کَشْتِ اَنِ وَقتِ دَرِوِ مِیکنَدِ وَا ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیدِ

(۱) مردم جزاء داده میشوند بعملشان اگر عملشان خوب است پس جزای آنان خوب است و اگر عملشان بد است جزای آنها بد است.

(۲) کسی که بقدر مثقال ذره‌ای عمل نیک کند خوبی آن را می بیند و کسی که بقدر مثقال ذره‌ای عمل بد و شر کند جزاء آن را می بیند.

صفحه : ۱۲۸

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا، لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاغًا نُوْحٌ ثَانِيَا مِيخُوَاهِد نَعْمَتِهَآي خُدَا رَا بِيَاد مَرْدَم بِيَاوَرْد وَا نِجَهَ اَنَان بَر لَجَاجَت مِيَا فَرَايِنْد وِي بَر نَصِيحَت و خِيَر خُوَاهِي وَا نِدِرَز مِيَا فَرَايِد و مِيگُوِيْد خُدَا اَن كَسِي اَسْت كِه بَرَاي شِمَا زَمِيْن رَا كَسْتَرَا نِيْدِه وَا ن رَا اَرَا مِگَا ه شِمَا قَرَار دَا دِه و دَر زَمِيْن رَا هَا وَا كُنْدَر گَا هِي تَرْتِيْب دَا دِه كِه بَتُوَانِيْد بَا سَا نِي دَر اَن عُبُوْر و مَرُوْر نَمَائِيْد پَس چِگُوْنِه چِنِيْن خُدَايِي رَا پَرَسْتَش و سَتَايَش نَمِيكُنِيْد و سَر اِطَاعَت بِيِش گَا ه قُدَس او فَرُوْد نَمِي اَوْرِيْد قَال نُوْح رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَا تَبِعُوْا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَا وَّلَدُهُ اِلَّا خَسَارًا نُوْح دَر مَقَام مَنَاجَا ت اَز قَوْم شِكَايَت مِي نَمَايِد و عَرَض مِيكُنْد پَرُوْر دِگَار مَن اِيْنهَا فَرْمَا ن مَرَا نَمِيْرِنْد و تَا بَع رُوْ سَا ء خُوْد كَشْتِه و دَنِبَال چِيْزِي مِي دُوْنْد كِه بَر مَال وَا اوْلَا د اَنَان نَمِي اَفَرَايِد مِگَر خَسْرَا ن و ضَرَر اِيْنكِه جَمْلِه اَخِيْر رَا دُو طُوْر مِي تُوَان تَفْسِيْر نَمُوْد يَكِي رُوْ سَا ء و كَسَا نِي كِه نَظَر خِيْر بَا نَا ن دَا رِنْد و تَا بَع اَنهَا كَشْتِه اَنْد و فَرْمَا ن بَرِي اَنَا ن رَا مِيكُنِنْد بِگَمَا ن اَنكِه اَز اَنهَا نَفْعِي عَايِدَشَا ن كَرْدَد گَمَا نَشَا ن خَلَا ف اَسْت چِيْزِي عَايِدَشَا ن نَمِي كَرْدَد مِگَر خَسْرَا ن و دِيْگَر شَايِد نُوْح عَلِيْه السَّلَام بَخُوَاهِد بِگُوِيْد اَنَا ن بَرَاي نَفْع دَنِيُوِي اَز قَبِيْل بَدَسْت اَوْرِدِن مَال و مَقَام دَنِبَال رُوْ سَا ء خُوْد مِي دُوْنْد دَر صُوْرَتِي كِه نَفْع دَنِيُوِي كِه اَز قَبْل مَتَا بَعْت كَرْدِن اَنهَا بَدَسْت اَيِد خَسْرَا ن و زِيَا ن كَا رِي اَسْت زِيْرَا كَسِي كِه بَرَاي حَظُوْظ دَنِيُوِي دَسْت اَز اِطَاعَت و عِبَا دَت خُدَا بَر دَا رَد دَر وَا قِع اَن نَفْع بِحَسَاب نَمِي اَيِد بَلَكِه اَن عِيْن ضَرَر و بَا عْث خَسْرَا ن وَا قِعِي اَسْت زِيْرَا كِه دَنِيَا دَر جَنب اَخْرَت كَالْعَدَم بِشَمَار مِي آيِد.

وَمَكْرُوْا مَكْرًا كُبَارًا اَهْل لَغْت گُوِيْنْد كَبِيْر، كَبَار كَبَار سِه كَلْمِه اَسْت و دَر سِه مَرْتَبِه اَز بَزْرُگِي اِسْتِعْمَال مِي شُوْد كَبِيْر بَزْرُگ كَبَار بَدُوْن تَشْدِيْد خِيْلِي بَزْرُگ كَبَار بَا تَشْدِيْد بَسِيَار

صفحه : ۱۲۹

بسیار بزرگ.

مِثْل اِيْنكِه اَكْر بَخُوَاهِنْد چِيْزِي رَا عَجِيْب بِشَمَار اَرِنْد بَسِه لَفْظ كِه هَر يَك اِشَا رِه بِيَك مَرْتَبِه اَز تَعَجُّب اَسْت بِيَا ن مِيكُنِنْد عَجِيْب، عَجَاب بَدُوْن تَشْدِيْد، و عَجَاب بَا تَشْدِيْد مَفْسَرِيْن گُوِيْنْد مِگَر بَزْرُگ كَفَا ر چِنِيْن بُوْدِه كِه اَنَا ن دَر كَفَر و مَخَالَفَت بَا نُوْح چِنَان مَصْرُّ بُوْدِنْد كِه مِثْلَا پِيْر مَرْدِي دَسْت بِيْجِه كُوْدَك خُوْد رَا مِيگَرَفْت و نُوْح رَا بَا و نَشَا ن مِي دَا د و مِيگَفْت پَدَر مَبَا دَا بَعْد اَز مَن فَرِيْب اِيْنكِه مَرْد رَا بَخُوْرِي زِيْرَا كِه وِي سَا حِر و دَرُو غِگُو اَسْت وَا قَالُوْا لَا تَدْرُنْ اَلِهَتُّكُم وَا لَا تَدْرُنْ وَا دَا وَا لَا سُوَاعًا وَا لَا يَعْوْثَ وَا يَعْوُقَ وَا نَسْرًا كَفَا ر پَنج بَت بَزْرُگ دَا شْتِنْد بَايِن پَنج نَا مِي كِه دَر اَيِه تَذَكْر مِي دِهْد گُوِيْنْد (وَد) بَتِي بُوْدِه كِه بَصُوْرَت مَرْدِي سَا خْتِه بُوْدِنْد (سُوَاع) بَتِي بُوْدِه بَصُوْرَت زَنِي (يَعْوْث) بَتِي بُوْدِه بَصُوْرَت شِيْرِي (يَعْوُق) بَتِي بُوْدِه بَصُوْرَت اَسْبِي (نَسْر) بَتِي بُوْدِه بَصُوْرَت كَر كَس و دَر اِيْنكِه اِيْنكِه بَتَهَا كِه مُوْرِد پَرَسْتَش مَرْدَم وَا قِع شُدِه بُوْدِنْد اَز كَجَا وَا ز چِه وَقْت پَدِيْد كَرْدِيْدِه وَا بَا قِي مَانْدِه تَا زَمَان رَسَا لَت پِيْمَبَر اِسْلَام و حَضْرَتَش مَأْمُوْر كَرْدِيْدِه بُوْد كِه اَن بَتَهَا رَا بَشَكُنْد مُوْرِد بَحْث دَا نَشْمِنْدَا ن وَا قِع كَرْدِيْدِه وَا ز مَفْسَرِيْن كَفْتَا رِي بَسِيَار نَقْل شُدِه صَدْر المَتَأَلِهِيْن دَر تَفْسِيْر سُوْرِه بَقْرِه رَا جِع بَعْبِدِه اوْثَا ن بِيَا ن خُوْبِي دَا رَد كِه دَر اِيْنجَا مَخْتَصِرِي اَز اَن رَا تَرَجْمِه مِي نَمَائِيْم چِنِيْن كَفْتِه بَت پَرَسْتِي اَز تَمَام اَدِيَا ن جَلُوْتَر بُوْدِه چِنَانچِه تَا رِيْخ نَشَا ن مِي دِهْد نَخَسْتِيْن كَسِي كِه دَر بِيْن مَرْدَم دِيْن تَأَسِيْس نَمُوْد نُوْح عَلِيْه السَّلَام بُوْد و دَر زَمَان نُوْح بَت پَرَسْتِي رُوَا ج دَا شْت كِه خُدَا وْنْد اَز نُوْح چِنِيْن حِكَايَت مِيكُنْد كِه رُوْ سَا ي كَفَا ر بَتَا بَعِيْن تَوْصِيِه مِي نَمُوْدِنْد لَا تَدْرُنْ اَلِهَتُّكُم وَا لَا تَدْرُنْ وَا دَا وَا لَا سُوَاعًا وَا لَا يَعْوْثَ وَا يَعْوُقَ وَا نَسْرًا وَا اِيْنكِه دِيْن تَا حَال بَا قِي مَانْدِه وَا عِلَّت اَصْلِي اِخْتِرَاع بَت پَرَسْتِي بِي خَرْدِي وَا كَم عَقْلِي مَرْدَمَا ن اوْا ئِل خَلَقْت بُوْدِه زِيْرَا عَقْل اَنَا ن هِنُوْز اَز مَرْتَبِه حَس بَا لَا نَرَفْتِه بُوْد و چُوْن

صفحه : ۱۳۰

مَوْجُوْد مَنَزَّه اَز جِسْم و جِسْمَا نِي رَا نَمِي تُوَانَسْتِنْد تَعَقُّل كُنِنْد و فِهْم مَوْجُوْد مَجْرَد اَز عَهْدِه عَقْل اَنهَا خَا رَج بُوْد اِيْنكِه بُوْد كِه مَتُوَسَل

میگشتند بامر مخصوص لکن از آن طرف چون بدیهی است که خالق و آفریننده عالم و پدید آورنده آسمانها و زمین نمیشود سنگ و چوبی باشد که تراشیده‌اند پس مسلماً غرض آنان غیر از آن است که بنظر میرسد و از مفسرین در اینجا گفتاری نقل کرده (۱) بسیاری از اهل هند و چین ملانکه و خدا را اجسامی می‌دانستند در منتهای حسن و جمال و چنین معتقد بودند که آنها در آسمانها مخفی میباشند اینکه بود که مطابق عقیده‌شان تماثل و تصاویری میساختند و آن را إله خود میدانستند و مقصود آنان از عبادت بتها تقرب جستن باله عالم بوده (ابو جعفر بلخی) (۲) بسیاری چنین گفته‌اند چون میدیدند تغییرات و اوضاع عالم بسته بنظرات کواکب و سعد و نحس آنها است که مدخلیت در اوضاع عالم دارد حتی بعضی آنان اوضاع آسمانی را واجب الوجود میدانستند و چنین معتقد بودند که کواکب و سیارات سبب مستقلند در پدید شدن اوضاع عالم لکن بعضی آنها را مخلوق و واسطه در فیض میدانستند و چون گاهی آنها از نظرشان غائب میگردید اینکه بود که صورتی بشکل ستارگان و سیارات میساختند و بآن سجده میکردند (۳) مخترعین طلسم‌جات که روی سعد و نحس و نظرات کواکب و نسبت خاصی که بین آنان پدید می‌گردد در اوقات مخصوصه طلسم میساختند و بگمان آنکه از آن نفع عایدشان گردد دست از عبادت خالق عالم بر میداشتند و طلسم در نظر آنها بسیار بزرگ مینمود و گمان میکردند طلسم در امور عالم مؤثر است (۴) وقتی یکی از بزرگان آنان می‌مرد گمان میکردند اینکه شخص مستجاب الدعوه بوده و صورتی مثل آن میساختند و بآن تعظیم مینمودند و آن را نزد خدا شفیع خود میدانستند و میگفتند (هُؤْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۵) بعضی بتها را در قبله نماز خود قرار میدادند نه آنکه بآنان سجده کنند مثل آنکه ما بسوی قبله سجده میکنیم نه آنکه بقبله سجده کنیم.

صفحه : ۱۳۱

(۶) بعضی گمان میکردند که خدا و اله عالم در بتهای ساخته شده حلول کرده و بتها سجده میکردند بگمان آنکه بخدای عالم سجده میکنند (پایان) آری چون از یک طرف فطرت انسان مفطور بر توحید است و هر کسی بفطرت اولیه خود میدانند که اینکه عالم را الهی است دانا و توانا و او مبدء و پدید آورنده تمامی موجودات است و چشم دل وی بسوی او نگران است و از طرف دیگر در خود قوه و توانایی نمی‌بیند که بتواند راهی بسوی مبدء خود پیدا نماید زیرا که او منزّه از جسم و جسمانیات است نه بحواس ظاهر توان او را دید و نه بحواس باطن توان پی بحقیقت او برد اینکه است که هر کس بعقیده خود واسطه‌ای بین خود و مبدء عالم قرار میدهد و بآن متوسل میگردد که باین وسیله راهی بسوی حق و حقیقت پیدا نماید و از آفات و بلیات محفوظ ماند لکن اینکه را ندانسته‌اند که هر کس را راه مخصوصی است بسوی مبدء خود چنانچه در سوره بقره آیه ۱۴۲ فرموده و لِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا اِذَا بَرَأَ الْبَشَرِ و سفرای الهی مردم را دعوت نموده قدم پشت قدم آنان گذاشته و پیش میرفتند البتّه از طریق باطن راهی بسوی مبدء خود پیدا می‌نمودند و بقرب او نائل میگرددند (هو اقرب الیکم من جبل الوریث) آن کسی که از رگ گردن بپیش نزدیک‌تر است چگونه بشر در شناسایی او و ارتباط باو محتاج بوسائل خارجی میباشد و اینکه نیست مگر آنکه نوع بشر هنوز از مرتبه مادّیت تجاوز ننموده و موجود مجرّد از مادّه را نتواند فهم نماید اینکه است که متوسل میگردد بیک موجود مادّی که مثل خودش میباشد و بطریق او میخواهد راهی بسوی مبدء عالم پیدا نماید و تقرب باو جوید ولی اینکه را باید بداند که هر قدر وسائل را زیاد میگرداند عوض آنکه نزدیکتر گردد دورتر میشود و قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً و لَا تَرِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا پس از آن نوح علیه السّلام در باره ستمکاران نفرین میکند که ای پروردگار من زیاد مکن بر جماعت ستمکاران که در اثر کفر بخود و بمن ستم کردند مگر خسارت و ضرر بآنها.

صفحه : ۱۳۲

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا مشرکین در اثر خطا و گناه در موقع غضب پروردگار واقع گردیدند و از مصدر جلال خداوندی خطاب سخط آمیز رسید و بامر تکوینی آب تمام روی زمین را فرا گرفت و همگی کفار غرق شدند و فقط عده‌ای از مؤمنین نجات یافتند و پس از آن داخل جهنم شدند.

سخنان مفسرین راجع به (فَادْخَلُوا نَارًا) (۱) فا (فادخلوا) برای تعقیب آرند و نیز، ادخلوا، فعل ماضی است و معنی آیه چنین میشود کفار غرق شدند و بلا فاصله آتش گرفتند.

(۲) غرق در اینکه عالم بوده و نار در آخرت.

و ظاهراً قول دوم معتبر است که عذاب جهنم و آتش در قیامت است نه در دنیا هیچ مشرک و کافری را نگفتند که پس از مردن وی را با آتش بسوزانند و چنانچه در جملات عربی بسیار دیده شده گاهی فا را در جایی آرند که بین دو جمله (معطوف و معطوف علیه) فاصله باشد.

از مقاتل و کلبی چنین نقل شده که معنی آیه چنین میشود (سیدخلون النار یعنی آل فرعون پس از غرق بزودی در آخرت داخل آتش میگردند زیرا که در بسیاری از آیات قرآن صیغه ماضی و گذشته را برای آینده آرند مثل آنجا که فرموده و نادى أصحاب النار، أصحاب الجنة که از شدت صدق و واقعیت کانه آنچه شدنی است واقع گردیده.

و شاید معنی آیه چنین باشد که غرق شدند و بلا فاصله در عالم برزخ داخل در آتش شدند و اینکه معنی هم باعتبار لفظ که بصیغه ماضی آمده و هم باعتبار معنی مناسب‌تر است زیرا فاء را برای عدم تأخیر می‌آورند و نیز هر کجا تهدید با آتش شده راجع بعالم بعد از مردن است که عالم قبر و برزخ باشد یا عالم قیامت و اینکه آیه نظیر آن آیه‌ای است که در باره فرعون و فرعونیان فرموده النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا سوره مؤمن آیه ۴۹ که صبح و شام راجع باین عالم است

صفحه : ۱۳۳

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا اشاره باین است که مشرکین بگمان فاسد خودشان عبادت بتها میکردند که در وقت بیچارگی یار و یاور و شفیع آنها باشند وقتی آب آنها را گرفت آن وقت فهمیدند که از بتها کاری ساخته نمیشود و نیافتند غیر از خدا کسی را که بتواند آنها را از عذاب نجات دهد و قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا پس از آنکه نهصد و پنجاه سال نوح مردم را بخدا پرستی و بسوی حق و حقیقت دعوت نمود و جز جواب ضرر و اذیت از قوم چیزی ندید بنای نفرین گذاشت و گفت خدای من تمام آنان را هلاک گردان و نفری از آنان باقی نگذار إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلْتَدُوا إِلَّآ فَاكِرًا كَفَّارًا (اعتراض) اگر مردمان بالغ در آن وقت دیگر قابل اصلاح نبودند و استحقاق عذاب داشتند اطفال بی گناه آنان چه تقصیری داشتند که باید بطوفان غرق گردند و نفری از آنان باقی نماند (پاسخ) گوئیم البته نوح علیه السلام بارشاد خداوندی میدانست که آن کفاری که هستند چه از کبارشان و چه از صغارشان دیگر لایق هدایت نمیباشند و باضافه باعث فساد جامعه و گمراه نمودن افراد بشر میباشند حتی آنهایی که پشت پدرشان هستند اگر بدنیا آیند فاسق و فاجر میگردند اگر نوح بعلم ادنی تا چندین پشت آنان را نمیدید که اگر در دنیا آیند کافر میگردند سزاوار نبود چنین دعائی کند و طلب هلاک تمام آنها را نماید پس نوح بامر خدا بقوم نفرین نمود که اگر در واقع مأمور بچنین درخواستی نبود هرگز بدل خواه خود چنین تقاضایی را نمیکرد زیرا که پیمبران بطبیعت مرده و بحق زنده‌اند و چون میدانست ضرر باقی ماندن آنها زیاده‌تر از هلاکت آنها است چنین دعائی کرد و نزد دانشمندان محرز و مسلم است که ضرر اندک برای

صفحه : ۱۳۴

نفع بسیار که گمراه نشدن بندگان خدا باشد نیکو است و چنین ضرر زیرا عقلاء نیک می‌شمارند و اینکه قاعده در عالم وجود و خلقت نیز جریان دارد و آنچه در عالم از بلاها و آفات چه عمومی و چه خصوصی دیده میشود روی همین اصل است یعنی برای فائده امر خلقت است که آن آفات نسبت بآن فائده بزرگی که در بردارد کوچک بشمار می‌آید و ضرر کوچک برای نفع بسیار نیکو مینماید و در ثانی چنانچه مفسرین گفته‌اند خداوند چهل سال رحم زندهای مشرکین را عقیم گردانیده اگر اینکه طور باشد دیگر در موقع طوفان نوح طفلی وجود نداشته که بی‌گناه غرق گردد.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِرَبِّئِي وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا نوح بعد از نفرین کردن بکفار و شاید بعد از هلاکت آنان بوده طلب آمرزش میکند و چون طلب آمرزش در موقع گناه واقع میگردد شاید نفرین کردن نوح بر قوم بطوری که یک دفعه قتل عام شود و تمام خلق حتی حیوانات و اطفال تماماً هلاک گردند مگر عده اندکی که در کشتی نوح بودند ترک اولی بوده که اگر عوض نفرین دعا در باره آنان کرده بود اولی بود اگر چه مسلماً چنانچه گفته شد همین نفرین او نیز بامر حق تعالی بوده زیرا پیمبران پیش خود و برای و سلیقه خود نه شفاعت میکنند و نه دعا و نه نفرین لکن نوح چون میدانست که رحمت الهی سبقت بر غضبش دارد شاید گمان کرده باشد که اگر من از خدای رحمان طلب هدایت و مغفرت برای آنان کرده بودم اولی بود و بهمین لحاظ برای جبران نفرین بکافرین در باره مؤمنین دعا میکند و از خدا برای خود و اهل ایمان و تابعین خود طلب آمرزش مینماید.

صفحه : ۱۳۵

سوره الجن

اشاره

مکیه و هی ثمان و عشرون آیه

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 قُلْ اَوْحٰی اِلَیَّ اَنْتَ اَسْمَعُ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْاٰنًا عَجَبًا (۱) یَهْدِیْ اِلَی الرُّشْدِ فَاَمَّا بِهٖ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا اَحَدًا (۲) وَ اَنْتَ تَعَالٰی
 جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّ لَا وَّلَدًا (۳) وَ اَنْتَ كَانَ یَقُوْلُ سَفِیْهُنَا عَلٰی اللّٰهِ شَطَطًا (۴)
 وَ اَنَا ظَنَّنَا اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا (۵) وَ اَنْتَ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ یَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوْهُمْ رَهَقًا (۶) وَ اَنْتَ هُمْ
 ظَنُّوْا كَمَا ظَنَنْتُمْ اَنْ لَّنْ یَبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا (۷) وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مِلْثَ حَرَسًا شَدِیْدًا وَ شُهْبًا (۸) وَ اَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ
 فَمَنْ یَسْمَعُ الْاَنَ یَجِدْ لَهٗ شِهَابًا رَّصَدًا (۹)
 وَ اَنَا لَا نَدْرِیْ اَسْرُّ اُرِیْدُ بِمَنْ فِی الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهٖمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) وَ اَنَا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ وَ مِّنَا دُوْنَ ذٰلِكَ كُنَّا طَرٰیْقَ قِدْدًا (۱۱) وَ اَنَا
 ظَنَّنَا اَنْ لَّنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِی الْاَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهٗ هَرَبًا (۱۲) وَ اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰی اٰمَنَّا بِهٖ فَمَنْ یُّؤْمِنُ بِرَبِّهٖ فَلَا یَخَافُ بَخْسًا وَّ لَا رَهَقًا (۱۳) وَ
 اَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ مِّنَا الْقَاسِطُوْنَ فَمَنْ اَسْلَمَ فَاَوْلٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴)

(ترجمه)

بنام خدای رحمن مهربان
 (ای پیامبر) بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان هنگام اسماع قرآن گفتند ما از قرآن آیات عجیبی میشنویم،
 اینکه قرآن هدایت میکند

صفحه : ۱۳۶

خلق را بسوی خیر و صلاح و ما ایمان آوردیم باو و هرگز بخدای خود مشرک نیستیم
 و هر آینه بسیار بلند مرتبه و عظیم است پروردگار ما و هرگز زن و فرزندی نگرفته است،
 و البته سفهاء و بیخردان ما نسبت میدهند بخدا سخنهاى متفرّق،
 و ما محققا چنین مپنداشتیم که نه بشری و نه جنّی هرگز بر خدا دروغ نمى بندد،
 و اینکه مردانی از بشر پناه میگیرند بمردانی از جنّ و آنان بر جهالت و بیخردی خود میافزایند،
 و اینکه جنیان مثل شما آدمیان گمان میکنند که هرگز خدا مبعوث نمیکند احدی را،
 و جنیان میگفتند ما بر آسمان میرفتیم و می‌نشستیم در کمین گاه برای اینکه (سخنان وحی را استماع نمائیم) اما اینک هر کس از
 اسرار الهی بخواهد مطلع گردد تیر شهاب در کمینگاه است،
 و هرگز ما نمیدانیم آیا پروردگار برای اهل زمین شراّاده نموده یا رشد و هدایت،
 و بعضی از ما نیکوکار و شایسته هستیم و بعضی از ما اینطور نیستند و اعمال ما متفرّق و راههای مختلف دارد،
 و چنین دانسته‌ایم که هرگز در زمین بر قدرت خدا غالب و از محیط اقتدارش فرار نتوانیم نمود،
 و اینکه ما چون آیات قرآن را شنیدیم ایمان آوردیم پس کسی که ایمان آورد پروردگار خود دیگر از نقصان و رنج و عذاب
 دیگر بر خود هیچ نترسد!
 و اینکه از ما بعضی اسلام آوردند و بعضی کافر گردیدند پس کسانی که اسلام آوردند آنان براه رشد و ثواب شتافتند.

توضیح آیات**اشاره**

قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مفسّرین گویند جماعتی از جنّ در وادی نخله استماع قرآن نمودند
 و ایمان آوردند و در عدد آنان آرای مختلف نقلشده هفت نفر، نه نفر، هفتاد نفر گفته شده لکن اهل لغت گویند نفر بر زیادتر از ده
 عدد گفته نمیشود و گویند اینکه چند نفر از رؤساء و بزرگان جنّ بودند که وقتی کلمات معجز نمای آیات قرآن را شنیدند و
 فهمیدند که اینکه آیات بسخنان بشر نمیاند ایمان آوردند.

سخنان دانشمندان راجع بحقیقت جن

مشهور و معروف بین علمای اسلامی اینکه است که جنّ جسم لطیف شفاف

صفحه : ۱۳۷

است که عنصر غالب آن آتش و هوا است و چون آتش و هوا سریع الانتقال است اینکه است که افراد جن توانند بهر شکلی بخواهند متشکل گردند.

برای ایضاح آنکه حقیقت جن چیست مختصری از گفتار صاحب تفسیر کبیر را ترجمه میکنم و چون بنای ما بر اختصار است از تفصیل آن خود داری مینمایم.

چنین گوید از زمان قدیم تا زمان جدید در آنکه ماهیت و حقیقت جن چیست مورد بحث دانشمندان عالم واقع بوده. بعضی از فلاسفه و حکماء اصلا وجود جن را منکر بودند و بسیاری از فلاسفه و قائلین بوجود ارواح معترف بوجود جن میباشند و فلاسفه جن را ارواح ارضی مینامند.

ابو علی سینا در رساله‌ای که در حدود اشیاء نوشته چنین گفته جن حیوانی است هوایی متشکل میگردد باشکال مختلفه پس از آن گفته اینکه معنی شرح ال‌اسم است یعنی بیان اسم جن است نه حقیقت آن و جمهور ملّین و کسانی که اهل ملت و دین میباشند تماما بوجود جن اذعان دارند لکن اختلاف آراء در اینکه است که حقیقت جن چیست بعضی گمان کرده‌اند که جن جسم و جسمانی نیست بلکه باعتبار ذات جوهریست مجرد و دارای انواع و اصناف بیشمار.

بعضی اهل خیر و صلاح بعضی اهل شرّ و فساد و عدد آنان را جز خدا کسی نمیداند و گویند مجرد بودن آنها از جسم و جسمانیات مانع از اطلاعات آنها بر امور گذشته و آینده و توانایی آنها بر اعمال شاقه که نوع بشر عاجز از آن است نمیباشند.

و اینکه ارواح مجرد هم میبینند و هم میشنوند و هم انجام اعمال شاقه می‌دهند و دور نیست بگوئیم هر نوعی از آنان بنوع مخصوصی از اجسام اینکه عالم تعلق دارند و چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که نفس ناطقه اول تعلق میگیرد بروح حیوانی که آن اجسام لطیف بخاری است که از قلب متصاعد میگردد بدماغ

صفحه : ۱۳۸

و بتوسط آن روح بخاری نفس ناطقه تصرف در اعضاء می‌نماید همین طور دور نیست بگوئیم هر یک از افراد جن اول تعلق میگیرد بجزیی از اجزاء هوا و هوا سریان و نفوذ می‌نماید در بعض اجسام ثقیل و باین واسطه در اجسام تصرف مینمایند و بعضی گویند جن مجرد نیست بلکه مادی است و بین قائلین بجسمانی بودن جن دو رأی مختلف نقل شده بعضی چنین اظهار نظر میکنند که تمام اصناف و انواع جن در جسمانی بودن و قابل ابعاد ثلاثه عرض، طول، عمق، داشتن مساویند لکن در انواع و حقیقت مختلفند و دارای نوع بسیارند و هر نوعی را اصنافی است و هر صنفی از آنان را افراد زیادی است دیگری چنین اظهار میکند که اصناف و افراد جن در جسمانیت و لطافت و کثافت بسیار تفاوت دارند و نیز بعضی از آنان علوی و بعضی سفلی میباشند.

دیگری را عقیده چنین است که تمام افراد و اصناف جن در ماهیت نوعی یکی میباشند و در عوارض و خصوصیات فردی تفاوت دارند.

و در اینجا فخر رازی ادله و براهین هر یک از آراء و اعتراضاتی که بر یکدیگر وارد نموده‌اند مفصّلا بیان میکند که اگر بخواهیم وارد آن گردیم سخن طولانی میگردد و نیز چندان فائده‌ای در آن بنظر نمی‌آید. (پایان) خلاصه آنچه از مجموعه آیات و روایات و گفتار دانشمندان بر می‌آید همین است که جن وجود دارد و افراد آن دارای اجسام لطیف شفاف میباشند زیرا که از آتش یا باد آفریده شده‌اند و شاید عنصر غالب بعضی از انواع آنان از آتش و بعضی از باد تکون یافته باشد چنانچه بعض انواع ملائکه از نورند و بعضی از هوا مثل اینکه عنصر غالب انسان خاک است و عنصر غالب ملک یعنی انواع جسمانی آنها شاید نور باشد و عنصر غالب

جن آتش است و چون جسم لطیفند قدرت دارند بر اینکه متشکل گردند باشکال مختلفه و بعضی از آنان با ایمان و تقوی و بعضی فاسق و کافر و شرورند اما اینکه مثل انسان دارای نفس مجردند یا مادی و جسمانی میباشند. دلیلی که بتوان بآن اعتماد نمود برای اثبات هیچیک نداریم زیرا که ادله هیچکدام

صفحه : ۱۳۹

از قائلین بتجرد یا جسمانی بودن آنان تمام نیست علم آن نزد خدا و راسخین در علم است.

سخنان مفسرین راجع به اینکه آیا رسول اکرم (ص) هنگام استماع قرآن جن را میدید یا نه

بعضی گویند حضرتش جن را نمیدید بلکه از طریق وحی خبردار میشد و برای اثبات اینکه کلام دو دلیل آرند یکی خود اینکه آیه (قل اوحی) بگو بمن وحی شد که طائفه‌ای از جن استماع قرآن نمودند و اگر بطور رؤیت بود وحی نمیفرمود دلیل دوم بروایت عبد الله عباس که گفته از زمان حضرت عیسی تا زمان بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم شیاطین باآسمانها رفته و اخبار آینده بکهنه می آموختند وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری مبعوث گردید راه رفتن آنان باآسمان مسدود شد و بتیر شهاب آنها را میزدند و میراندند شیاطین ابلیس را از قضیه خبردار نمودند ابلیس گفت بروید تفحص کنید لا بد یک خبر تازه‌ای پیش آمده که راه آسمان بسوی ما بسته گردیده و پس از آنکه در مشرق و مغرب عالم تفحص و گردش نمودند جماعتی از آنان رسیدند بیازار عکاظ حضرت رسول با اصحاب نماز فجر می خواند چون آیات قرآن شنیدند تعجب نمودند و با هم گفتند گوش بدهید که ما تا حال چنین کلامی نشنیده بودیم و بحق حق قسم همین است که مانع و حائل گردیده از عروج ما باآسمان و آن جماعت برگشتند و بطائفه خود گفتند إنا سمعنا قرآناً عجباً و اینکه خبر بطریق وحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید. و اعتراض به اینکه حدیث راجع بشیاطین است و آیه راجع بجن است در پاسخ گویند افراد جن بتبع شیاطین باآسمان میرفتند یا آنکه مقصود از شیاطین در حدیث جن بوده زیرا که بعض اصناف شیاطین موصوف بجن میباشند چنانچه در سوره انعام آیه ۱۱۲ فرموده شَیَاطِیْنِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً قول دوم خود حضرت جن را میدید و سند اینکه قول حدیث عبد الله مسعود است که بنقل علمای تفسیر چنین گفته وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من مأمورم

صفحه : ۱۴۰

که قرآن را بر جنیان تلاوت نمایم و کیست که با من همراهی نماید کسی جواب نداد ثانیاً فرمود کیست با من همراهی کند باز کسی جواب نداد عبد الله میگوید در مرتبه سوم گفتم من با تو میآیم یا رسول الله پس هر دو رفتیم تا رسیدیم بشعب حجون که بالای مکه است حضرتش گرداگرد من خطی کشید و گفت از اینکه خط قدم بیرون منه تا من بیایم پس رفت و شروع نمود بقرائت قرآن آن گاه مرغانی دیدم بمقدار کرکس میپردند و میآمدند و میرفتند و می نشستند و ماران سیاه دیدم که آمدند و میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حایل گردیدند و از صدای نهب آنان دیگر صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نمیشنیدم بسیار متوحش گردیدم که مبادا بحضرتش صدمه بزنند و پس از استماع قرآن مانند پاره‌های ابر سیاه از هم متفرق گردیدند چون صبح حضرتش نزد من آمد و گفت خوابیده‌ای گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند دفعه میخواستم فریاد بزنم و چون میدیدم تو آنان را بعضاً از من دور می - کنی ایمن میشدم فرمود اگر از خط بیرون میآمدی برای تو مظنه خطر بود آن گاه فرمود چه دیدی گفتم مردان سیاهی بودند که جامهای سفید در برداشتند فرمود اینان دوازده هزار نفر از جن از نصیبین بودند که استماع قرآن

مینمودند و سوره‌ای که برای آنها خواندم سوره فلق بود.

جمع بین اینکه دو عقیده باین است که گفته شود گاهی بطریق وحی حضرتش خبردار میگردید که جنیان استماع قرآن مینمایند و گاهی خود آنان را رؤیت مینمود و با آنها تکلم میکرد و بمؤمنین آنها دستوراتی میداد و آنان اطاعت مینمودند و بایستی همین طور باشد زیرا که رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم برای جن و انس پیمبر بود و اگر هیچوقت آنها را نمیدید چگونه ممکن بود آنها را براه حق و حقیقت رهبری نماید و باسلام دعوتشان فرماید و قانون و مقرراتی بین آنها تأسیس نماید هرگز ممکن نبود.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا، وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

صفحه : ۱۴۱

جنیان ستایش قرآن میکنند و ایمان میآوردند

جنیان با هم گفتند کلمات قرآن خیلی عجیب و امر آن بسیار مهم است رهنما و نماینده طریق سعادت و رهبر صعود بسوی کمال است پس چون چنین است ما بخدای بزرگ ایمان آوردیم و بقرآن گرویدیم و هرگز کسی را شریک پروردگار خود قرار نمیدهیم.

(جِدُّ رَبِّنَا) جد در لغت بمعنی عظمت و بزرگی است عرب گوید جِدُّ فُلَانٍ یعنی فلانی با عظمت و شأن وی بزرگ است جنیان گفتند جلال و عظمت و بزرگواری پروردگار ما بقدری است که از زن و فرزند بی‌نیاز است زن و رفیق نگرفته و فرزند نزاده زیرا که او واجب الوجود و منزّه از صفات ممکنات و مبرا از جسم و جسمانیات است. وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا سفیه در لغت بمنی بی‌خردی و کم عقلی است و شطط بمعنی افراط و زیاده روی در ظلم و تعدی است.

در اینکه مقصود از (سفیهنا) در آیه چیست مفسرین گویند شیطان است و شاید مقصود از کفار جن باشند زیرا که ظاهراً سفیه اسم جنس است و شامل تمام سفها و بیخردان میگردد و هر کس بخدا نسبت و ناروایی دهد سفیه و بی‌خرد است و اینکه جنیان سفیهنا گفتند و سفیه را اضافه بخودشان نموده‌اند تأیید مینماید اینکه گفتیم مقصود از (سفیهنا) کفار جن باشند نه شیاطین.

وَأَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بقرینه آیه بالا چنین معلوم میشود که شیاطین یا کفار جن خدا را جسم و جسمانی معرفی می‌نمودند و عوام آنان از روی تقلید و حسن ظنی که بآنها داشتند گمان نمیکردند که کسی دروغ بخدا بندد و خدا را جسم و جسمانی و صاحب زن و فرزند نشان دهد اینکه بود که وقتی جنیان آیات معجز نمای قرآن را شنیدند و و یقین بحقانیت آن پیدا نمودند و دیدند قرآن خدا را بصفات جلال و جمال و منزّه

صفحه : ۱۴۲

از جسم و جسمانیات معرفی نموده آن وقت ببرکت قرآن دانستند که پیشوایان آنان دروغ میگویند اینکه بود که گفتند ما هرگز گمان نمیکردیم از افراد انسان و افراد جن کسی بخدا افترا بندد و نسبت ناروا باو دهد و از عظمت و بزرگی و قهاریت او نهراسد.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (رهق) در لغت بمعنی مرتکب شدن گناهست بعضی مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته از عرب مردی بود وقتی بمسافرت میرفت و شب در بیابانی منزل می‌نمود میگفت پناه میبرم بسید و بزرگ اینکه وادی از شرّ سفهاء و اشقیای قومش یعنی جنیان و بگمان خود در پناه بزرگ جن قرار گرفته تا صبح میخوابید شاید آیه اشاره

باین دارد که اولاً پناه دهنده خداست و بس کسی که بغیر خدا پناه بگیرد بخسب و اینکه عمل خطا و ناروا است. و ثانیاً انسان شریفتر از جن است و سزاوار نیست شریف پناه بگیرد بخسب و اینکه عمل خطا و ناروا است. وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا و همانطوری که جنیان گمان کردند هرگز خدا مبعوث نمیکند احدی را یعنی انکار نمودند شما افراد بشر نیز انکار معاد نمودید و گمان کردید قیامت و ثواب و جزائی در کار نیست. وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا، وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا جَنِّيَانِ گفتند ما میرفتیم باآسمان اینک می‌یابیم که آسمان پر است از نگهبانان و تیرهای شهاب آماده شده و ما قبلاً می‌نشستیم در محلی برای استماع لکن حالا

صفحه : ۱۴۳

کسی که بخواهد استماع نماید بتیر شهاب رانده میشود.

از اینکه آیه چنین بر می‌آید که قبلاً جنیان بسوی آسمان صعود مینمودند و اخبار آینده را از ملائکه فرا میگرفتند و بساخرین و کهنه می‌آموختند چون چنین میکردند خداوند راه آنان را بست و هر وقت اراده نمایند صعود کنند باآسمان بتیر شهاب رانده میشوند وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا جمله (لا ندری) جمله استفهامی است و جنیان باین جمله اظهار عجز می‌نمایند که نمیدانیم اراده خدا در باره اهل زمین چیست و گویا جنیان جبری بودند که خیر و شر هر دو را نسبت بخدا میدادند در صورتی که نسبت شر بخدا دادن روا نیست زیرا که او خیر محض است از خیر محض هرگز شر ناید و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده هر جا شری یافت شود بازگشت آن بجهات عدمی و نقائص ممکنی است هر کس حدود وجودش و نقصان ذاتش غالب باشد بر خیریت و کمال ذاتش البته فسادش در عالم زیادت از اصلاح و خیریت وی خواهد بود چنانچه بتجربه معلوم شده غالباً منشأ فساد نقصان عقل است آدم عاقل خردمند هیچوقت پیرامون فساد نمیگردد.

و نیز توان گفت که شر امر اضافی و (عدم ملکه) یا امر نسبی است که هر چیزی را که شر نامند باضافه بخیر است خلاصه محققاً شر چیزی نیست که در برابر خیر عرض اندام نماید و دارای وجود مستقل باشد تا آنکه منشأ وجودی بخواهد و گفته شود خداوند اراده شر نموده.

وَ أَنَا مِنَّا الصَّيِّئُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا جَنِّيَانِ گفتند بعضی از ما صالح و نیکوکارند و بعضی چنین نیستند بلکه در طرفهای مختلف سیر میکنند بعضی مؤمن، بعضی کافر، بعضی شرور و مفسد، بعضی خیر و صالح و مصلح

صفحه : ۱۴۴

طرائق جمع طریق و قددا جمع قد بمعنی قطع است و در توجیه (طرائق قددا) از مفسرین چند وجه نقلشده:

(۱) جنیان رنگهای مختلف دارند. (جبر) (۲) جنیان در نوع متعدد و مختلفند. (حسن) (۳) جنیان شعب و فرقهای مختلف دارند. (ابن کسان) (۴) جنیان مذاهب و طرق مختلف دارند بعضی جبری بعضی قدری بعضی مرجی که بامید کرم خدا دست از عمل بر میدارند. (سدی) وَ أَنَا ظَنْنَا أَن لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا در بسیاری جاها ظن بمعنی علم و قطع استعمال شده جنیان میگفتند ما میدانیم و یقین داریم که نتوانیم خدا را عاجز گردانیم یعنی ما مسخر امر او و تحت فرمان وی ایم و نتوانیم از تحت حکومت او فرار کنیم اینکه بود که وقتی آیات قرآن را شنیدیم و یافتیم که قرآن طریق هدایت و رهبر بسوی حق و حقیقت است ایمان آوردیم.

وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا جنیان گفتند پس از آنکه استماع قرآن نمودیم و ایمان

آوردیم فهمیدیم هر کس ایمان آرد بخدا هیچ زیان و نقصان و عذابی بوی نرسد.

آری ایمان بخدا قلعه محکمی است که هر کس در حصن حصین توحید قرار گرفت در مقام امن و امان ساکن گردیده **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ** و در حدیث قدسی است

(کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی)

و **أَنَا مِمَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِمَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا** سقوط در لغت بمعنی ظلم یعنی بسیار ظلم کننده مقابل قسط که بمعنی عدل و میانه روی است در سوره حجرات آیه ۹ فرمود **أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** «۱»

(۱) بعدالت و میانه روی رفتار کنید محققا خدا دوست میدارد عدالت کنندگان را

صفحه : ۱۴۵

جنیان گفتند بعضی از ما مسلمان و با ایمانند و پاره‌ای چنین نیستند بلکه ظالم و زیانکارند و آن کس که اسلام آورد و تسلیم اوامر حق تعالی گردید چنین کسی در راه ترقی و تعالی رهسپار گردیده.

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۵ تا ۲۸]

اشاره

و **أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا** (۱۵) و **أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً عَذَقًا** (۱۶) **لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا** (۱۷) و **أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** (۱۸) و **أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا** (۱۹) **قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا** (۲۰) **قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا** (۲۱) **قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحِدًا** (۲۲) **إِلَّا بِلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا** (۲۳) **حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ ناصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا** (۲۴)

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرِبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵) **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا** (۲۶) **إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا** (۲۷) **لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا** (۲۸)

(ترجمه)

اما ستمکاران پس آنان هیزم جهنم میباشند،

و اگر آنها بر طریق حق استقامت داشتند آنها را سیراب میگردانیدیم از آب خوش گوارا،
تا آنکه آنها را بیازمائیم و کسی که از ذکر حق اعراض کند سلوک و روش او بسوی عذاب

صفحه : ۱۴۶

سخت است،

و اینکه مساجد مخصوص عبادت و پرستش خدا است و نباید در پرستش پروردگار احدی را با او شریک گردانند،

و اینکه چون بنده خدا (محمد ص) برای عبادت و فرمانبرداری خدا قیام نمود (طائفه جنیان ازدحام کردند) و نزدیک بود بر سر او

بریزند،

ای پیمبر بگو من محققا میخوانم پروردگار خود را و احدی را (در عبادت) او شریک نمیگردانم،

و بگو من مالک نیستم برای شما نه ضرری و نه رشد و هدایتی،

و بگو من هرگز بکسی بجز خدا پناه نمیبرم و هرگز نیافته‌ام غیر از او پناهگاهی،

تنها وظیفه من تبلیغ رسالت و بیان دستورات الهی است و کسی که مخالفت کند خدا و رسول خدا را محققا برای او است آتش

جهنم و همیشه در آن جهنم جاویدان است،

(و ای پیمبر کافران را رها کن) تا بزودی ببیند کی یارانش ضعیف تر و سپاهش کمتر است،

ای رسول بگو من خود نمیدانم آنچه که خداوند وعده داده آیا مدتش نزدیک است یا برای آن مدت دور قرار داده،

او است دانای غیب و هیچ کس بر عالم غیب دانا نیست،

مگر آن رسولی که برگزیده که ملائکه را از پیش رو و پشت سر او نگهبان قرار داده،

تا آنکه بداند پیمبران او رسانند رسالات پروردگار خود را و خدا بآنچه نزد رسولان خود است احاطه کامل دارد و بشماره و بعدد

هر چیزی احاطه دارد

توضیح آیات

اشاره

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (القاسط) ظالم و جور کننده در مقابل (مقسط) یعنی عادل و درستکار کسانی که ظلم و تعدی میکنند چه بنفس خود و چه بدیگران ستم می‌نمایند و از طریق حق منحرف میگردند آنان هیزم جهنم اند یعنی جهنم در باطن آنها مخفی است و همین طوری که آتش در هیزم مخفی است وقتی کبریت بآن زده شد آتش میگیرد و ظاهر میشود همین طور در اینکه عالم آتش کفر و نفاق و عصیان در باطن کفار و فساق و منافقین مخفی گردیده بکبریت مرگ آتشی که در نهاد خود تعبیه کرده‌اند یک دفعه شعله‌ور میگردد

صفحه : ۱۴۷

استقامت نمودن در مقام توحید روزی را وسیع میگرداند

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا اشاره به اینکه کسی که در طریق مستقیم قدم زند خداوند روزی وی را وسیع میگرداند و امور معاش وی منظم میگردد زیرا که آب سبب زیادی نعمت میگردد و ظاهرا مقصود کسانی میباشند که ایمان آورده بودند که اگر آنان بر طریق مستقیم شریعت استقامت نمایند آنها را سیراب میگردانیم و نظیر اینکه آیه آیات دیگری است مثل قوله تعالی در سوره اعراب آیه ۹۶ وَ لَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ «۱» و دربار اهل کتاب فرموده وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ سوره مائده آیه «۲۷۰» و غیر اینها آیات بسیاری است که دلالت واضح دارد بر اینکه کسی که ایمان آرد و در طریق مستقیم توحید استقامت و پایداری نماید

علاوه بر فیوضات اخروی معاش زندگانی دنیای وی نیز منظم میشود و صاحب عیش گوارا میگردد و شاید سرّش اینکه باشد وقتی انسان مطیع امر حق گردید و بتمام قوا و مشاعر و اعضا خدمت گذار گردید و رضای او را بر خواهشهای نفسانی خود ترجیح داد و در روش بندگی و پیرو حقیقت متمرکز و ثابت قدم گردید آن وقت تمام موجودات که جند حق و لشکر او و مسخر امر تکوینی او میباشند همگی مطیع وی و خدمت گذار او میگردند و همین طوری که او رو بحق آورده تمام موجودات نیز رو باو آرند و ما یحتاج زندگانی وی را و آنچه باعتبار امور طبیعی محتاج باو است در دسترس او میگذارند و چون او بنفس قدسی خود سر اطاعت فرو آورده موجوداتی که بطفیل وجود او و برای خدمت گذاری وی پیدایش نموده و آفریده شده‌اند ذلیل

(۱) اگر اهل قریه‌ها و دهها ایمان می‌آوردند و متقی و پرهیزکار می‌گشتند هر آینه برای آنان برکات زمین و آسمان را باز مینمودیم.
(۲) و اگر اهل کتاب پیای میداشتند توریّه و انجیل و آنچه برای آنها نازل شده بود از طرف پروردگار آنها هر آینه از بالای سر آنها و پائین پای آنان خوراک آنها میرسید یعنی معاش آنها فراوان میشد. [.....]

صفحه : ۱۴۸

و منقاد او میگردند اینکه است تعویل آیه که فرموده اگر مردم استقامت می‌افتند و در طریق درستی پایداری مینمودند از آب خوشگوارا معرفت و محبت خود آنان را سیراب مینمودیم و امور دنیای آنان را نیز مرتب و منظم میگردانیدیم که بفرغت بتوانند بار خود را بمنزل رسانند و در منزل امن و امان بیسایند و چون حیات هر چیزی بآب است چنانچه فرمود وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا اینکه است که آنچه در اثر استقامت در طریق توحید از فیوضات و انواع کرم و بخشش بانسان میرسد تشبیه بآب خوشگوار فرموده و شاید مقصود از ماء معنی اعم اراده شده زیرا که آب مادی جسمانی حیات بخش بدن و طبیعت مادی است و آب رحمت که از سر چشمه فیض الهی تراوش نماید حیات بخش دل مرده انسانی است و محل پیدایش و جای فرود آمدن آن قلبی است که با متانت و استقامت و پایداری در طریق توحید و ایمان و تقوی همراه باشد کسی که طالب چشیدن آب رحمت و معرفت و محبت الهی است بایستی ایمان او با متانت و استقامت و بردباری توأم گردد بمجرد گفتن شهادتین و اکتفاء نمودن بظاهر اعمال انسان هرگز از آب معرفت و محبت حق تعالی سیراب نخواهد شد بعض مفسرین گویند مقصود از آیه اینکه است که وقتی جن و انس در طریق کفر استقامت نمودند ما بآب فراوان ارزاق آنان را فراوان میگردانیم تا آنچه در باطن آنها نهفته بروز و ظهور نماید و شاید بر اینکه قول آیات دیگری است مثل آنکه در سوره انعام آیه ۴۴ فرموده فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۱) و اینکه آیات منافی نیست با آن آیه که فرموده وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (۲) زیرا که زندگی گوارا فقط بمال و فراوانی نعمت جسمانی و

(۱) پس چون فراموش کردند آنچه را که (پیمبران) آنان را متذکر نمودند می‌گشاییم برای آنان درهای هر چیز را تا وقتی که آنها فرحناک شدند بآنچه بآنها عطا شده یک دفعه از آنها میگیریم پس در آن هنگام آنان مأیوس میگردند.
(۲) کسی که اعتراض کند از یاد پروردگار من محققا زندگانی وی ناگوار میگردد.

صفحه : ۱۴۹

ریاست و مقام دنیوی نیست آن کسی که بتارگی قلب مبتلا و صفات حیوانی هر آنی وی را بطرفی میکشاند و آنی وی را راحت نمیگذارد پس چنین کسی عیش وی منقّص و در زندگانی ناراحت است لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صِدْرًا

یعنی آب خوش‌گوارا بشما عطا میکنیم و نعمتهای بسیار در دسترس شما میگذاریم برای اینکه شما را بیازمائیم که کدام یک از شما در ایمان استقامت دارید و کدام یک وقتی غنی و بی‌نیاز شدید مغرور میگردید و از توجه بحق اعراض مینمائید و کسی که از یاد حق تعالی اعراض کند سلوک و روش وی بسوی عذاب سخت و دوری از خداست.

اصلاً حیات دنیا و نعمتهای گوناگون که برای انسان مهیا شده بدلالته قوله تعالی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ برای آزمایش است که چه کس نعمت‌های الهی را در راه خشنودی او مصرف مینماید و چه کس کفران نعمت نموده سپاس‌گزاری ولی نعمت خود را نمینماید و نعمت‌های خدا را در غیر موقع مصرف مینماید.

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا مساجد جمع مسجد و مسجد در لغت بمعنی سجده گاه است و هر جایی که تأسیس برای عبادت گردیده خواه کلیسای عیسویان باشد یا کنس یهودیان یا مسجد مسلمانها چنین محلی مسجد نامیده میشود و نباید در آنجا غیر از خدا خوانده شود و عبادت گردد.

بعضی چنین اظهار مینمایند که مقصود از مسجد آن هفت موضعی است که در حال سجده بایستی بر زمین گذاشت و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت پا روایت از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است که معتصم عباسی از معنی آیه از حضرتش سؤال میکند حضرت فرمود آن اعضای هفت‌گانه است که در حال سجده بایستی بر زمین نهاد بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از مسجد تمام

صفحه : ۱۵۰

روی زمین است زیرا که خدای تعالی تمام روی زمین را مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد چنانچه فرموده (جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً)

مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند جنیان گفتند ما چگونه بمسجد تو حاضر شویم و با تو نماز بخوانیم و راه ما بتو دور است اینکه آیه فرود آمد که همه جا محل عبادت خدا است بایستی در عبادت کسی را شریک خدا قرار ندهید و أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدَّأَ مقصود از بنده خدا که مخصوص بنام عبد الله است و متصف بمقام عبودیت و بندگی است پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و نبی اکرم است و اینکه اسم براننده قامت رسای آن بزرگوار است.

و در اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدا را بچه میخواند و مقصود از ایستادگی او چیست بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند خدا را بکلمه لا-اله الا الله میخواند دیگری گفته مقصود آن وقتی است که خلق را بسوی حق تعالی دعوت مینمود دیگری گفته آن وقتی بود که قرآن میخواند کَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدَّأَ لَبَد بکسر همزه و فتح باء جمع لبده است و در لغت بمعنی تراکم و در هم ریخته‌گی و ازدحام نمودن و در هم شدن است.

شاید مقصود اینکه باشد که وقتی شخص رسول الله ایستادگی مینمود یا برای نماز یا تبلیغ رسالت یا برای تلاوت قرآن نزدیک بود ازدحام خلق بعضی بر سر یکدیگر افتند و در اینکه در آن موقع چه کسانی ازدحام مینمودند بعضی را عقیده اینکه است که در موقع دعوت بوده که افراد بشر و افراد جنیان ازدحام مینمودند که کلام خدا را بشنوند بطوری که نزدیک بود بر سر هم ریزند دیگری گفته نه نفر جن بودند که استماع قرآن می نمودند وقتی بطائفه خود میرسیدند بآنان خبر میدادند که موقع تلاوت قرآن یا نماز مردم چنین ازدحام مینمودند بطوری که بر سر هم میریختند و بنا بر اینکه تفسیر، خداوند در اینکه آیه حکایت از کلام جن میکند که آنها چنین میگفتند و بعضی مفسرین را رأی

صفحه : ۱۵۱

چنین است که موقع تبلیغ جن و انس ازدحام مینمودند که کلام حق را خاموش کنند (و ابی الله الا ان یتم نوره) (حسن و قتاده) و اینکه معنی بسیار مناسبت با آیات بعد است که فرموده قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا حضرتش در مقام اظهار نیستی خود و فناء فی الله و منتهی درجه فقر و بندگی خود نسبت بمقام الوهیت بامر حق تعالی چنین اظهار مینماید که من عبد ذلیل فقیری هستم که از خود هیچ قدرت و اراده ندارم هر چه هست از او و قائم باو است و مقصود اینکه است که بگو بخلق غرض من سیادت و ریاست و تفوق بر شما نیست و من از خود هیچ ندارم فقط از طرف خداوند مأمور گردیده‌ام که شما را بسوی حق و حقیقت رهبری نمایم و شما را در جاده سعادت و فیروزی رهسپار گردانم قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که مشرکین برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند از دین خود برگرد و دست از تبلیغ خود بردار تا تو را پناه دهیم اینکه بود که خداوند پیمبرش دستور میدهد که بگو مرا هیچ راهی نیست که از فرمان حق تعالی بیرون روم و از عذاب او فرار نمایم مگر آنکه تبلیغ رسالت کنم یعنی اگر بخواهم دست از دین و تبلیغ بردارم در سخت‌ترین عذاب الهی واقع میگردم و راه فراری از عذاب او ندارم مگر انجام وظیفه دهم و فرمان رسالت را انجام دهم وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ظاهراً مقصود از نافرمانی و عصیان بقرینه خالِدین فیها أبداً کفر و الحاد است نه هر گناهی زیرا بقرینه آیات و اخبار ایمان باصول دیانت مانع از خلود در جهنم است مخصوصاً با تأکید بلفظ (ابدا) که میرساند کافری که از روی ضدیت

صفحه : ۱۵۲

انکار و الحاد نماید مجازات و کیفر اعمال وی چنین است که بایستی همیشه در عذاب و شکنجه قهر الهی باشد چگونه ممکن است کسی که اقرار بشهادتین و وحدانیت الهی دارد اگر چه معصیت کار باشد با کفار و مشرکین در خلود در جهنم یکسان باشد هرگز چنین نیست مگر آنکه منافق باشد که فقط بزبان اقرار نماید و بقلب منکر که همچو کسی را نمیتوان در تعداد مسلمانها بشمار آورد و چنانچه بعض مفسرین گفته شاید مقصود از (من) موصوله (مَنْ يَعِصِ اللَّهَ) خود رسول اکرم است و مقصود از (رسوله) جبرئیل حامل وحی باشد و معنی آیه چنین باشد کسی که در تبلیغ رسالت نافرمانی کند و از ادای وحی اعراض نماید و دستورات الهی را که بتوسط حامل وحی که رسول پروردگار است انجام ندهد چنین کس برای وی است آتش جهنم و همیشه در آن جاویدان است و چون ترک تبلیغ از بزرگترین گناهان بشمار میرود وقتی گناه بسیار بزرگ شد البته کیفر و مجازات آن نیز بمناسبت بزرگی گناه بزرگ میشود پس جای آن را دارد که از باب تأکید بفرماید جزای ترک تبلیغ خلود در جهنم است. (فخر رازی) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا شاید آیه در مقام ردّ قول کفار باشد که چون آنها دارای یاران زیاد و سپاهیان بسیار بودند و در اول بعثت جماعت مسلمین کم بودند چنین گمان میکردند که پیمبر اکرم را مغلوب مینمایند و در آیه بخواهد بفرماید شما صبر کنید تا وقتی که سیطره اسلام بلند شود و

شوکت و جلال آن عالم گیر گردد آن وقت خواهید فهمید که ما و شما کدام یک سپاهش زیادتر و یاورانش بیشترند و اینکه معنی مناسب تر بنظر میآید زیرا اگر بخواهیم أضعف ناصراً و أقل عدداً را حمل بر قیامت کنیم با آن آیاتی که مضمونش اینکه است که کافر در قیامت اصلاً یار و یآوری که بتواند رفع عذاب از وی کند ندارد جمع نمیشود زیرا از لفظ (اضعف و اقل) در آیه باعتبار آنکه افعَل التفضیل است چنین بر میآید که آنها یار و سپاه دارند

صفحه : ۱۵۳

لکن از مسلمانها که یار و سپاه پیمبر خاتمند صلی الله علیه و آله و سلم کمترند پس جمع آیات باین میشود که آن آیاتی که دلالت

صفحه : ۱۵۵

و عوالم بخصوص نفس پیمبر خاتم (ص) که اول ما خلق الله بشمار میرود پس بنا بر اینکه علوم پیمبران فعلی است که در دانستن هر چیزی از نفس قدسی خود که مظهر و نمایند تام صفات الهی و علم ازلی او است استمداد میطلبند نه از غیر و لو اینکه اتصال تام بعقول کلیه و عالم مجرده نیز دارند.

خلاصه ممکن است خداوند در روح قدسی آنان جوهر و حقیقتی مأخوذ گردانیده که بدون اینکه از جای دیگر منفعل گردند تمام علوم یا بسیاری از علوم از جوهر ذاتشان استفاده نمایند.

و شاید اینکه بطور کلی میفرمودند من عالم بغیب نیستم و عالم بغیب فقط خدا است و بس مقصود اینکه باشد که چون من ممکن هستم از ممکنات و بشری هستم مثل شما و از خود هیچ ندارم دانای مطلق خدا است و تمام فیوضات نیز از طرف او افزایه میگردد بهر کس هر چه بخواهد عطا مینماید و اینکه در بعضی امور اظهار بی‌اطلاعی مینمودند شاید از جهت اشتغال آنان بامور طبیعی مخصوصاً امر بتبلیغ بوده باشد یا مقصود از نفی مطلق که عالم بغیب نیستم عدم اطلاع کامل و انکشاف تام باشد.

و باین بیان مرتفع میگردد توهم آنکه چگونه خداوند علم بغیب را منحصر میگرداند بذات مقدس خود و بقدری که برای سفرای خود بپسندد چنانچه در آیه بالا فرموده *إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ* در صورتی که از طریق مشاهده و عیان و تواتر ثابت گردیده که غیر رسول از اولیاء بلکه از بعض مرتاضین و منجمین و اهل فراست و غیر آنان نیز بعض اخبار بغیب ظاهر شده.

به اینکه گوئیم فرق است بین اخبار بغیبی که از انبیاء صادر میگردد و آنچه از غیر آنها ظهور مینماید به اینکه علوم انبیاء مأخوذ از معدن علوم حق و از سر- چشمه دریای بی‌پایان علم ازلی بقلب پاک آنها ترشح نموده زیرا که آن بزرگواران مظهر و نماینده علم الهی میباشند و بدون واسطه ارتباط کامل با او دارند اینکه است که در علم بغیب که بکلی عاری از جهات خارجی و شرایط و معدّات طبیعی است مقترن

صفحه : ۱۵۶

نموده علوم پیمبران را بعلوم خود.

اما علوم اولیاء غیر از انبیاء غالباً از روی فراست است که در حدیث نبوی است (اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله) تحقق میپذیرد یا بطور وراثه از نبی علیه السلام انجام میگیرد که از باطن مبارک او بیاطن تا بعین او سرایت مینماید و اخبار کهنه و منجمین و غیر آنها غالباً بتوسط اسباب و معدّات یا از راه ظن و تخمین و بعضی امارات میباشند اینکه است که در بیشتر اوقات دروغ آنان در اخبارشان زیادتر از واقع و صدق است.

فَإِنَّهُ يَسْلُكُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيداً کسی عالم بغیب نیست مگر آن اندازه دانش و اطلاعاتی که خداوند برای پیمبرانش پسندیده و در امر رسالت محتاج بآن میباشند و در اطراف او فرشتگانی گماشته و حفظه قرار داده که هنگام نزول وحی شیاطین و جنیان را منع و طرد نمایند که اطلاع از کلمات وحی که از عالم ما فوق الطبیعه فرود می‌آید پیدا نمایند تا آنکه استراق سمع نموده بکهنه بیاموزند و معجزه با سحر مشتهه گردد و نیز ملائکه حراست کنند او را از شیاطین که ممکن است بصورت ملک گردند برای آنکه در امر وحی خلل رسانند.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَمَدِيهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عِيداً تا آنکه کفار بدانند یا خود حضرتش بدانند یا خدا بدانند بنا بر اختلاف گفتها و آرای مفسرین که آنچه پیمبران مأمور بودند در تبلیغ رسالت بدون خلل بخلق رسانند و خداوند دانای مطلق و بآنچه نزد آنها است احاطه دارد و عدد و شماره هر چیزی را احصا نموده و در علم حضوری او مکشوف است.

صفحه : ۱۵۷

سوره المزمل

اشاره

مکیه و هی عَشْرُونَ آیه

[سوره المزمّل (۷۳): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ (۱) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴)
 إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹)
 وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۰) وَذُرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا (۱۱) إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا (۱۲) وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (۱۳) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا (۱۴)

ترجمه

بنام خدای رحمن مهربان
 ای کسی که کلیم بخود پیچیده‌ای،
 برخیز در شب (عبادت) مگر کمی از شب را،
 که نصف یا چیزی کمتر از نصف (بر استراحت بیفزای)
 یا چیزی بر نصف زیاد کن و آیات قرآن را بتأنی و مرتب تلاوت کن،
 ما بزودی بر تو القا میکنیم کلام سنگینی (قرآن)،
 محققا بر خواستن در شب در موافقت محکم‌تر و در گفتار درست‌تر است،
 و البته در روز تو را آمد و رفت و کار بسیار و وقت وسیع است،
 و یاد کن باسم پروردگارت و بکلی از غیر او دل ببر و باو رو کن،
 پروردگار مشرق و مغرب نیست الهی مگر او را و کیل خود گردان،
 (و بر جفای کافران و گفتار زشت آنان صبر کن و از آنان بطور نیکو دوری نما،
 و کسانی که صاحب نعمتند و تکذیب تو را می‌کنند کار آنان را بمن واگذار که اندکی بآنها مهلت میدهم

صفحه : ۱۵۸

محققا نزد ما برای کافرین بندهای گران و آتش سوزان،
و طعام گلوگیر و عذاب دردناک مهیا است،
روزی که زمین و کوه‌ها بلرزه آیند و تل‌ریگی شود و چون موج روان گردد.

توضیح آیات

اشاره

(مزمل) در اصل (تزمّل) بتا بوده تا را (م) کردند بصیغه اسم فاعل در آمد مزمل شد و در لغت بمعنی پیچیدگی لباس است گویند اینکه آیه در شب فرود آمده در حالی که حضرت گلیمی یا قطیفه‌ای بخود پیچیده و خوابیده بود خطاب از مصدر جلال احدی میرسد یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمْ ای گلیم بخود پیچیده برخیز و بخدمت و عبادت قیام نما

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

(۱) اول دفعه‌ای که جبرئیل در کوه حرا آنجایی که حضرتش مشغول عبادت و ریاضت بود بروی فرود آمد خوف و وحشت او را گرفت و از کوه پائین آمد در حالی که بدن مبارکش میلرزید و گفت (زملونی) مرا بیوشانید آن وقت ثانیاً جبرئیل فرود آمد و گفت یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (ابن عباس) (۲) حضرتش برای مهیای نماز لباس بخود پیچیده اینکه بود که خطاب رسید ای لباس بخود پیچیده برخیز (۳) شبی حضرت لباس بخود پیچیده و خوابیده بود خطاب رسید (قُم اللَّيْلُ) (۴) حضرت شبی در منزل خدیجه بود و با او مأنوس گردیده و گویا اینکه حالت مناسب مقام او نبود خطاب شد ای لباس بخود پیچیده برخیز و بوظائف عبودیت قیام نما (۵) یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای کسی که امر بزرگی بخود پیچیده‌ای یعنی رسالت برخیز و بوظیفه پایداری نما گویا خطاب از مصدر جلال الهی میرسد که ای انسان ما دنیا را بالش

صفحه : ۱۵۹

استراحت تو قرار نداده‌ایم برخیز و بشتاب و آنی سستی منما (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيًا) راه طولانی پر خطری در جلوداری وقت کوشش است نه وقت استراحت یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ سوره انشقاق آیه ۶ دنیا بازار تجارت و جای کوشش است نه جای خواب و استراحت دنیا رخت خواب تن پروری را برای تو پهن میکند تو نباید در آن بیسایبی سرمایه خود را از دست مده روزها و شبهای عمر خود را غنیمت بشمار تا وقت از کف نرفته کار کن تا سود بسیار ببری و راضی مشو که آن گوهر گران بهایی که مبدء آفرینش در ذات تو بودیعه گذارده برایگان از دست بدهی و فقیر و بی‌نوا گردی و در بازار قیامت جز خسران و رسوایی چیزی عاید تو نگردد قُم اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا، نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ بَقَاعِدِ عَرَبِيَّتِ نِصْفَهُ بَدَلِ لَيْلٍ است یعنی عوض تمام شب نصف شب را قیام نما از اینکه آیه چنین بر می‌آید که اندازه تهجد و عبادت شب را باختیار حضرتش گذارده که بعبادت قیام نماید بقدری که عسر و حرج لازم نیاید بعضی گفته‌اند ابتداء حضرتش با اصحاب برای آنکه بقدر لزوم در عبادت شب ایستادگی نمایند خود را بزحمت میانداختند و همه شب را بعبادت می‌پرداختند تا آنکه پای مبارکش ورم کرد اینکه بود که حد و اندازه عبادت شب را باختیار خودش واگذار نمود و دستور رسید اگر خواهی نصف شب و اگر خواهی کمتر از نصف

و اگر خواهی قدری بر نصف زیاد کن تا آنکه قدری استراحت نماید و حق بدن نیز مراعات گردد

سخنان مفسرین در باره نماز شب که از اول واجب بوده یا مستحب

(۱) نماز شب اول بر رسول الله (ص) واجب بود بدلیل قوله تعالی (قُمِ اللَّيْلُ) زیرا که امر دلالت بر وجوب دارد پس از آن برای تشریح نمازهای یومیه ۱۷ رکعت

صفحه : ۱۶۰

و جوبش نسخ شده و استحبابش باقی مانده. (ابن عباس) (۲) بروایت هشام میگوید بعایشه گفتم خبر بده مرا از قیام رسول الله گفت آیا سوره مزمل را نخوانده‌ای گفتم آری گفت خداوند در اول اینکه سوره نماز را بر رسول الله واجب نمود و برای پیغمبر (ص) و اصحابش تا یک سال واجب بود پس از آن وجوبش نسخ شد و استحبابش باقی ماند (تفسیر مجمع البیان از قتاده) (۳) چون در آیات چیزی نیست که دلالت کند بر نسخ پس بایستی کلام را بظاهرش گذاشت و آن اینکه است که بگوئیم از اول مستحب مؤکد بوده بدلیل قوله تعالی وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ نِزَاكَرٌ اِذَا كُنَّ اَسْرَارًا وَ رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً پس از آنکه حضرتش مأمور میگردد بقیام در شب و عبودیت و بندگی، امر دیگری میرسد که در موقع تلاوت قرآن عجله ممکن بلکه با تأنی بخوان تا آنکه در اسرار و رموز آن پی‌بری و در آیات آن دقیق گردی و چون امت بایستی بحکم (فاتبعوه) تابع پیغمبر خود (ص) باشند اینکه حکم عمومیت پیدا میکند که سزد هر کس قرآن میخواند بایستی با تأنی و شمرده بخواند تا آنکه بعضی از اسرار مندرجه آن پی‌برد مثل اینکه از آیاتی که دلالت بر عظمت خداوندی دارد بزرگی و هیبت او را در نظر آرد و نیز وقتی بآیات رحمت و رأفت خداوندی رسید قلب او باز شود و محبت الهی را در قلب خود بپروراند و با او مأنوس گردد.

شکی نیست کسی که خدا را دوست دارد بیاد او و کلام او و آثار او مبتهج و مسرور میگردد اینکه است که آیات قرآن را چون کلام او است با تأنی و فکر و دقت قرائت مینماید زیرا که لازمه دوستی هر چیزی دوستی آثار او است پس شاید مقصود از ترتیل چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند حضور قلب و تحصیل معرفت بخدا است

صفحه : ۱۶۱

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا از جمله (سنلقى) معلوم میشود که اینکه آیه یا اینکه سوره اول دفعه وحی بوده که بتوسط جبرئیل یا بغیر واسطه بر حضرتش فرود آمده.

سخنان مفسرین در معنی قول ثقیل

۱- چون خداوند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود را امر بنماز شب فرمود گویا گفته ما تو را امر نمودیم بنماز شب برای آنکه میخواهم بزودی کلام بزرگی بر تو القا نمایم و تو بایستی خود را مهیا نمایی برای قبول آن و سعی کن که نفس و روح مستعد گردد برای آن امر بزرگ و چنین استعدادی پدید نمیگردد مگر بقیام در شب و ایستادگی در مقام عبودیت و بندگی زیرا وقتی انسان در شب تاریک مشغول عبادت و ذکر و ستایش معبود یکتا گردید و با کمال تضرع و خضوع روی بحق نمود و از امور

حسی و علاقه جسمانی چیزی وی را مانع نگردید آن وقت نفس و روح او مستعد میگردد برای اشراق نور جلال الهی و مهیا میگردد برای تجرد تام و بقدر استعدادش منکشف میگردد بروی اسرار کاینات. پس چون نماز شب اثر دارد در صفای نفس اینکه بود که شخص رسول الله (ص) مأمور بنماز شب گردید تا آنکه استعداد کامل پیدا نماید برای قبول آن امر بزرگ و قلب مبارکش محل پذیرفتن ودائع الهی گردد و تمام معنی همان است که رسول اکرم (ص) فرموده

ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها

«۱» (۲) مقصود از امر سنگین قرآن است و آنچه در او است از مقررات و دستورات که آنها امور شاقه و تکالیفی است مشکل بر مسلمانها عموماً و بر خود رسول الله خصوصاً که اول خودش بایستی تحمل بار تکلیف نماید و ثانیاً امتش را ملزم بعمل نماید زیرا که اصلاً تکلیف مأخوذ از کلفت و تحمل امور شاقه است (۳) مقصود از قول ثقیل وحی است که در موقع وحی بدن مبارک رسول الله (ص) سنگین میشد بطوری که اگر بر شتری سوار بود و وحی میرسید از سنگینی بدن مبارکش

(۱) آگاه باشید که از برای پروردگار شما در روزگار زندگانی شما نسیمهای رحمتی است.

صفحه : ۱۶۲

شتر بزمین میخورد (۴) مقصود از ول ثقیل قرآن است که شأنش بزرگ است و تا آخر دنیا باقی ماند چنانچه در سوره حجر آیه ۹ فرموده *إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* «۱» (۵) قرآن ثقیل است زیرا که مشتمل بر محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و کسی فرق بین آنها را نتواند گذاشت مگر علمایی که راسخون در علم میباشند که احاطه دارند بجمع علوم عقلیه و نقلیه و چون چنین است امر قرآن ثقیل و عظیم است و فخر رازی در تفسیر کبیر ده قول از مفسرین باز نموده که ما برای اقتصار از باقی گفتار آنان خود داری نمودیم *إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً* ناشئه بمعنی لغوی چیزی را گویند که تازه پدید گشته و حادث شده مذکرش ناشی و مؤنث آن ناشئه (و وطأ) مصدر و طاءت بمعنی موافقت و ملاطفت است

سخنان مفسرین در معنی ناشئه

(ناشئه اللیل) ساعات شب و اجزاء آنات آن است که دنبال هم و پی در پی پدید میگردد باین اعتبار اجزاء و ساعات تمامش را ناشئه گویند (۲) از امام زین العابدین چنین روایت کرده‌اند که ناشئه ما بین مغرب است تا موقع عشاء (۳) مقصود از ناشئه اللیل آن واردات روحانی و خواطر نورانی است که در ظلمت شب منکشف میگردد و آن را ناشئه نامیده برای اینکه حالت پدید نمیگردد مگر در شب زیرا که انسان در جای تاریک که حواسش بمحسوسات مختل نگردد هر گاه رو کرد بعبادت و ذکر البته در آن وقت قلب وی باز میشود و امور روحانی و اشراقات نورانی بر او ظهور مینماید و پدید شدن اینکه حالات مخصوص بسبب است لکن در روز چون حواس انسان مشغول بامور طبیعی و ضروریات

(۱) بحقیقت ما نازل گردانیدیم ذکر (یعنی قرآن) را و محققاً ما حافظ و نگهبان او میباشیم.

صفحه : ۱۶۳

زندگانی است اینکه حالت برای وی پدید نمیگردد و اینکه حالات را ناشئه گویند برای آنست که در شب گاهی افکار و تأملات

پدید می‌گردد و گاهی انوار و مکاشفات اشراق مینماید و گاهی انفعالات نفسانی از ابتهاج بعالم قدس روی می‌دهد و گاهی تخیلات و حالات عجیبه پیدا می‌گردد و جامع تمام اینکه حالات را ناشئه نامیده‌اند (فخر رازی) خلاصه ناشئه در دو معنی استعمال شده یکی ساعات شب و دیگر پی در پی در آمدن حالت نفسانی پس بنا بر اینکه مقصود از ناشئه ساعات شب باشد معنی آیه چنین میشود ساعات شب بسیار موافق عبادت و خضوع و خشوع میباشد و اگر ناشئه را بمعنی پی در پی در آمدن حالات گرفتیم معنی آیه چنین میشود که برای پدید شدن حالات شب مناسب‌تر و موافق‌تر است و ممکن است یک معنی جامع بگیریم زیرا که پدید شدن حالات منوط به عبادت است *إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا* شاید مقصود اینکه باشد که چون تو در روز مشغول امر تبلیغ و ارشادی اینک است که برای عبادت شب مناسب‌تر و در موافقت محکم‌تر و در گفتار درست‌تر است و *وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا* (تَبَتَّلْ) تبیل بمعنی لغوی قطع است و مفسرین تَبَتَّلْ در آیه را باخلاص تعبیر نموده‌اند و گویند مریم صدیقه (ع) را بتول نامیده‌اند برای اینکه از خلق و مال و آنچه بود از امور دنیا منقطع گردیده حتی شوهر اختیار نمود و در بیت -المقدس مشغول به عبادت گردیده و نیز فاطمه صدیقه (ع) را بتول گفته‌اند نظر به اینکه از هر چیزی رو گردانیده و منقطع از خلق و رو بحق آورده بود و شوهر اختیار کردن آن معصومه نیز بامر خدا و رسول بود نه برای حظوظ نفسانی (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ) خطاب بپیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده و حضرتش را بدو عمل مأمور گردانیده یکی پروردگارت را باسما حسنی یاد کن و دیگر از خلق منقطع شو و پشت بخلق و رو بحق گردان شاید مقصود اینکه باشد که اگر چه بحسب ظاهر برای تبلیغ رسالت بایستی با مردم رو برو شوی لکن در باطن و حقیقت رو بحق

صفحه : ۱۶۴

آر و قبله حقیقی تو خدا باشد نه خلق.

ذکر دو قسم است یکی ذکر لسانی و دیگر ذکر قلبی و ذکر لسانی نیز دو قسم است یکی گفتن اسماء الحسنی بزبان مثل (الحیّ القیوم) (لا اله الا الله) و باقی اذکار با حضور قلب و تذکر معنی.

و دیگر گفتن همین اسماء الحسنی که همین اسماء را در دل بگذرانند با توجه بمسمی و اینها را ذکر لفظی گویند.

قسم دیگر از ذکر ذکر قلبی است که لفظی در کار نیست و آن متذکر بودن و توجه نمودن بخدا است در همه حال و شاید اشاره بقسم اول دارد بهر دو معنی قوله تعالی در آیه بالا- (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ) و اشاره بقسم دوم دارد در سوره اعراف آیه ۲۰۴ و *وَ اذْكُرْ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً* (۱) اصل ذکر و تذکر بیاد بودن و متذکر بودن مذکور است اینکه قدر که در آیات و احادیث تأکید بذکر شده حتی غایت و نتیجه نماز که اشرف عبادات است ذکر گفته (انما الصلاة لذکری) پس مقصود از ذکر نه فقط ذکر زبانی و لقلقه لسان است بلکه در اینجا که پیمبر اکرم خود صلی الله علیه و آله و سلم را امر بذکر میکند مقصود اینکه است که خدا را یاد کن باسما الحسنی که وقتی مثلاً گفتی (یا رب) متذکر مقام ربوبیت گردی یا وقتی گفتی (یا رحمن) متذکر شمول رحمت او گردی و همچنین هر اسمی که بزبان راندی مسمی آن اسم را متذکر گردی در تفسیر کبیر چنین گفته مثلاً وقتی گفتی (یا رب) و در مقام مطالعه انواع تربیت و احسان او بر آمدی پس مادامی که مشغول مطالعه الاء و نعمتهای او میباشی از ذات حق تعالی انصراف داری لکن بکثرت مطالعه در آثار روح و قلب تو باز میشود و ترقی مینماید و از آثار منتقل بصفت میگردی و مشغول میشوی بمطالعه صفت الوهیت و هیبت و بزرگی مقام الهیت بر قلب تو غالب می‌گردد چنانچه فرموده *فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ* زیرا که الهیت عبارت از قهاریت و عظمت و عزت و صمدانیت

(۱) یاد کن پروردگار خود را در باطن و نفس خود با تضرع و فروتنی

صفحه : ۱۶۵

او است و در اینکه مقام متردد میگردی بین صفات جلال و تنزیه و تقدیس تا آنکه منتقل گردی بمقام هویت احدی و آن مقامی است که زبان عاجز از گفتن و قلم قاصر از نوشتن است.

پس از آنکه شخص باین مقام رسید توقّف میکند زیرا که دیگر مقامی نیست که بتوان از صفتی منتقل بصفات دیگری شد و نیز هویت احدی مرکب نیست که بتوان از جزئی بجزء دیگر منتقل گردید و نیز آن هویت احدی مناسبتی با حالات نفسانی ندارد تا بتوان با آن مقایسه نمود پس آن ظاهر است زیرا که مبدء ظهور هر ظاهری است و باطن است زیرا که فوق ادراک و فهم عقل است پس منزّه است کسی که از شدت ظهور و کمال وجود نزد عقل مخفی گردیده (پایان) آری چنین است کسی را که سعادت قرین وی گردید و از مقامات آثار و صفات گذشت و مقام هویت احدی را در آینه صفات و آثار بوجهی که در خور مقام انسانیت است مشاهده نمود دیگر مقام بالاتری برای وی متصور نیست لکن اصلین باین مقام از حیث ظهور و خفا و از حیث تجلی و استتار و از حیث دوام مشاهده و محجوبیت تفاوت بسیاری مشاهده شده و شاید سرّش اینکه باشد که ممکن نیست احدی از ممکنات تواند درک حقیقت و کنه ذات واجب الوجود را بنماید (ما للتراب و رب الارباب) او محیط است و باقی محیط هر گز محاط نخواهد شد پس ممکن را رسد که پس از مجاهدات بسیار در آینه وجود خود و مظهریت موجودات آثار الهی و آن جهت وحدت و الوهیت و ارتباط خود و موجودات را بهویت احدی مشاهده نماید اینکه است که عارفین بحق در یک درجه و مقام نیستند زیرا که مراتب وجود آنها در صفا و غلظت و در شدت نورانیت و ضعف و قوت وجود تفاوت بسیار دارد هر قدر آینه دل از کدورت اخلاق سبعی و بهیمی مصفا تر باشد و از قید تعلقات و قیودات طبیعی وارسته تر باشد و نیز در جوهریت و قوت و شدت وجود محکمتر باشد البته معارف او و ارتباط او بعالم (ما فوق الطبیعه) بالاتر خواهد بود خلاصه هر کسی بقدر صفای و قوت وجود خود خدا را میشناسد و کسی را راهی بسوی شناسایی کنه ذات واجب نیست.

صفحه : ۱۶۶

و از بعض عرفا است که آن کس که مشغول گردید باسمى از اسماء الحسنی و بر آن مداومت نمود شکی نیست که بقدر اشتغال بآن اسم مجازی مناسبتی بین او و سرّ آن اسمی که مشغول باو است بعنایت الله پدید میگردد و هر گاه اینکه مناسبت قوی گردید بقدر قوت مناسبت دیگر بین او و مدلول اسماء حقیقه ظاهر می گردد و وقتی چنین مناسبتی قوت گرفت بقدر قوت و استعدادش مناسبتی بین او و مسمی اسم حقیقی پدید میگردد آن وقت بنده بیرکت آن اسم کثافات طبیعی او تبدیل میگردد بطهارت و نورانیت و مناسبت پیدا مینماید بعالم قدس آن وقت بعض صفات حق تعالی بقدر استعدادش از قبل همین اسم بر وی ظهور مینماید و تجلی میکند و بر وی اضافه مینماید علم و دانش و وی را دانا میگرداند بعض اسرار الهیه و اطلاع می یابد بر بعضی از اسرار کونیه و اطلاع او بر اسرار یا بوجه عام و ترتیب موجودات تحقق میپذیرد به اینکه در نظر میگیرد سلسله موجودات را از علل و معلولات و هر معلولی را مستند بعلت فوقانی خود مینماید تا برسد بعلت العلل و علت حقیقی که همه مستند باو و از او پیدایش یافته اند یا هر موجودی را بوجه خواص نظر میکند بدون وسائل خارجی و آن را مستند بحق تعالی مینماید یا بهر دو جهت علوم و معرفت بقلب وی ریزش میکند (پایان) خدای جلیل در اینکه آیات دستوراتی بپیمبر اکرمش میدهد و وظائفی برای او مقرر میفرماید نه فقط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها موظف باین امور باشد بلکه بمناسبت آنکه امت مأمور بمتابعت اویند گویا اینکه دستورات شامل میگردد تمام مسلمانها را خلاصه در اینکه آیات خدای جلیل پیمبر خود را بسه عمل موظف میگرداند (۱) امر فرموده (قُم اللَّیْل) در شب برخیز برای عبادت (۲) (وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ) ترتیلا- قرآن را بترتیب و با تأنی و با فکر دقیق قرائت نما (۳) (وَ

خلاصه وقتی خدای خود را بوحدت و قیومیت و باقی اسماء الحسنی شناختی باید از خلق رو گردانی و در پناهگاه او در قلعه حصن حصین توحید

صفحه : ۱۶۹

داخل گردی و از باقی بکسلی و بکرم او دلبندی و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجراً جمیلاً

(اعتراض)

اینکه دو جمله آیه بالا- بظاهر با هم تنافی دارد زیرا که صبر کردن بر گفتار ناروای مردم وقتی است که انسان با مردم سر و کار و معاشرت دارد و بر خلاف رأی و عقیده آنان اظهار نظر نماید چنانچه وظیفه پیمبران همین است که بآنها بفهمانند که رأی شما فاسد و عقیده شما بر خلاف واقع است و آنان را از کج روی براه راست دعوت نمایند و دوری نمودن از آنها چنانچه مفاد آیه چنین است که از آنها اعراض کن و آنان را بحال خودشان گذار و آیه بعد (وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ) اشاره بهمین میشود که متعرض آنها مشو و آنها را بمن واگذار و اینکه کلام منافی با تبلیغ رسالت است که البته بایستی رسول با مردم رو برو شود و آنان را بجاده حقیقت رهبری نماید

(پاسخ)

شاید مقصود از دوری کفار دوری کردن بقلب است نه دوری کردن ببدن یعنی در باطن رو بحق نما و از غیر او اعراض کن چنانچه در سوره انعام آیه «۹۱» فرموده قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضَةٍ يَلْعَبُونَ» (۱) پس در توجیه آیه گوئیم جمله اول که دستور صبر میدهد راجع بگفتار کفار است که گاهی راجع بمقام الوهیت سخنان ناروا میگفتند و برای خدا شریک قائل میشدند و گاهی نسبت بخود حضرتش ناسزا میگفتند مثل اینکه آن بزرگوار و عاقل کل را گاهی مجنون گاهی ساحر گاهی کاذب و گاهی شاعرش مینامیدند اگر دستور داشت که از آنان دوری گزیند و ابداً متعرض آنها نشود چگونه اینکه سخنان ناروا را در باره حضرتش میگفتند

(۱) خطاب بنبی اکرم است که بگو خدا و کفار و اشقیاء را واگذار بحال خودشان که روزگار خود را بلهو و لعب بگذرانند

صفحه : ۱۷۰

و دستور دوم که امر بدوری از آنها میفرماید مقصود اینکه است که تو رو بحق کن و بدل و قلب اتکاء بخدا نما و در باطن از آنها اعراض کن و بر جفا و ایدای آنان صبر کن اینکه است که فرموده از آنان دوری نما دوری نیکو که برای هدایت و ارشاد و رهبری آنها با بدن با آنها باش و بر ایدای آنان صبر نما و بدل و قلب رو بحق آر و از آنها اعراض کن اینکه است مقصود از (هجر جمیل) که در آیه اشاره بآن نموده و سزاوار است که مؤمنین نیز تابع پیمبر خود گردیده و با مردم زمان خود چنین باشند که در موقع لزوم با مردمان از خدا بیخبر معاشرت نمایند و حتی الامکان در مقام ارشاد و هدایت آنان برآیند و در باطن از آنها اعراض و دوری نمایند لکن بظاهر با آنها مدارا کنند چنانچه رویه پیمبران همین بوده و ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا، إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا وَ طَعَامًا ذَا غُصْبَةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا انکال در لغت بمعنی قید است (ذا غصبه) طعام گلوگیر را گویند زقوم نیز بهمین معنی استعمال

شده ظاهراً در مقام تسلی رسول (ص) است که صاحبان نعمت و متمولین از کفار را بمن واگذار و کمی آنان را مهلت ده که بزودی خواهند رسید بآنچه برای آنان آماده شده از قیدهای سنگین که ناشی از محبت و علاقه دنیا است و آنها را در قید و زنجیر آرزو و محبت دنیا نموده و چون در آخرت که هر چیزی بمرتب ظهور و بروز میرسد همین قیودات مادی زنجیر آهنین میگردد (که ذرها سبعین ذراعاً) تحدید نموده و بدست و پای اهل دنیا پیچیده میگردد و آتش جهنم نیز برای کفار آماده شده و برای آنان است خوردنیهای گلوگیر زقوم و نیز برای آنها است عذاب دردناک **يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا** (رجف) مصدر ترجف و بمعنی لرزش شدید است یعنی روزی که زمین از هیبت

صفحه : ۱۷۱

الهی و ظهور امر قیامت بلرزه می‌آید و سخت میلرزد و کوه‌ها متفرق میگردد (**كَثِيبًا مَّهِيلًا**) مهیل اسم مفعول از باب (هال یهیل) و بمعنی تل ریک است و در مقام معرفی ظهور قیامت و خرابی عالم دنیا است که آن روزی است که از هیبت آن روز کوه‌ها پراکنده میگردد و مانند تل-رملی میشود

[سوره المزل (۷۳): آیات ۱۵ تا ۲۰]

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخَذًا وَبِيلاً (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْفِطِرَةٌ بِهِ كَان وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹) إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فِتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۰)

(ترجمه)

ما بشما رسولی فرستادیم که شاهد اعمال (و حجّت کامل) باشد برای شما چنانچه بسوی فرعون رسولی فرستادیم، پس چون فرعون مخالفت نمود با فرستاده ما پس او را بمجازات سخت گرفتیم، و اگر کافر شدید چگونه خود داری میکنید از روزی که (سختی آن روز) بچه‌ها را پیر میگرداند، و از وحشت آن روز

صفحه : ۱۷۲

آسمان شکافته میگردد و وعده خدا واقع شدنی است،

بتحقیق اینکه هایی که گفته شد تذکری است برای کسی که بخواهد بگیرد راهی بسوی پروردگار،

محققاً پروردگار تو میداند که تو و کسانی که با تو اند قدری کمتر از دو ثلث شب و نیم آن را و ثلث آن را بعبادت و طاعت پبای میدارند و گردش شب و روز بدست خدا است میداند که هرگز اوقات شب و روز ضبط و احصاء نمیشود پس از شما توبه پذیرفت

بایستی (منفطر فيه) باشد یعنی آسمان در آن روز شکافته می‌گردد نه

صفحه : ۱۷۴

(منفطر به) که معنی آیه چنین شود آسمان بسبب آن روز شکافته می‌گردد و شاید مقصود چنین باشد سختی آن روز طوریست که آسمان را میشکافت و چنین روزی که وعده شده البته واقع و واقع شدنی است.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا آری قرآن موعظه و اندرز است برای مردمان با تقوی و راهست برای سالکین الی الله و نجات است برای فرو رفتگان در وادی ظلمت نفس پرستان و بیان است برای اهل بصیرت و مردمان بینایان و شفا است برای امراض نفوس غافلان و انیس است برای مریدین و نور است برای قلب عارفین و رهنما است بسوی پروردگار عالمیان إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ (نصفه و ثلثه) را قراء دو طور قرائت نموده‌اند بعضی نصفه و ثلثه هر دو را بفتح خوانده‌اند و بعضی هر دو را بکسر قرائت نموده‌اند شاید گفته شود تکرار راجع بنماز شب که در اول سوره امر میفرماید (قُمِ اللَّيْلَ بِرُخَيْزٍ در شب و در اینجا فرموده خدا میداند که تو و تابعین تو در شب بر میخیزید بظاهر اینکه دو آیه منافی یکدیگر است برای اینکه امر بکاری برای انجام دادن آن است پس آیه اول چنین مینماید که حضرتش قبلاً- قیام در شب نمی‌نموده بعدا مأمور گردید به اینکه در شب برای عبادت برخیزد و از اینکه آیه که خدا میداند تو و تابعین تو در شب قیام مینمائید معلوم میشود که نماز شب را میخوانده پس امر اول که (قُمِ اللَّيْلَ) باشد بی‌مورد و تحصیل حاصل می‌گردد پاسخ گوئیم اینکه دو آیه را هر گاه با آیه بعد: عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ پهلوی هم گذاریم چنین استفاده میشود که امر (قُمِ اللَّيْلَ) نه برای اصل تشریح نماز شب است بلکه برای تعیین مقدار آن است که چون شما هرگز آنات شب را نمیتوانید احصاء و شماره نمائید و برای انجام وظیفه خود را بزحمت میاندازید و همه شب را بپای

صفحه : ۱۷۵

میدارید اختیار اندازه آن را بدست خودتان گذاردم نصف ثلث دو ثلث قدری کم‌تر بیشتر هر اندازه که توانید قیام نمائید و بر شما سخت نباشد فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ چون قدرت ندارید بر شماره ساعات و آنان شب پس اگر خللی در نماز شب پدید شد خداوند پذیرنده توبه است.

سخنان مفسرین که مقصود از قرائت قرآن چیست

بعضی گفته‌اند مقصود از قرائت نماز است زیرا که جزء عمده نماز قرائت حمد و سوره است و نیز بنا بر اینکه مقصود نماز باشد چه نمازی است از نمازهای شب پاره‌ای از مفسرین حمل بنماز مغرب و عشاء کرده‌اند. و دیگری گفته و جوب نافله شب باین آیه نسخ شده بنمازهای پنجگانه یومیه، قول دیگر مقصود قرائت قرآن است که رخصت است عوض نماز نافله شب قدری قرآن بخوانید.

گویا در مقام علت و سبب نسخ وجوب بیداری در شب و قیام برای تهجد است که میفرماید چون بعضی از شما مریضید و در مرض بیداری در شب ناگوار است و بعضی مسافرید و در روز در مشقت مسافرت میباشید و نیز در روز دنبال کسب و کار زحمت دارید خداوند برای آسانی و راحتی شما تکلیف نماز شب را از شما برداشته که در زحمت نیفتید و بجای نماز شب مرخصید که اکتفاء نمائید بقرائت بعضی از قرآن و از اینجا معلوم میشود که مقصود از قرائت قرآن نماز نیست چنانچه بعضی گفته‌اند بدو جهت یکی

چون آیه در مقام سهل و آسان کردن تکلیف است و قدری قرآن خواندن آسان‌تر از نماز است و دیگر بآیه بعد که امر بنماز میفرماید اَقِيمُوا الصَّلَاةَ میتوان استفاده نمود که مقصود اینکه است که عوض نافله شب قدری قرآن بخوانید که اگر مقصود از هر دو نماز باشد تکرار لازم آید.

وَ أَفْرِضُوا لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا

صفحه : ۱۷۶

از اینکه از انفاق راه خدا تعبیر نموده بقرض که بخدا قرض بدهید در صورتی که خدا مستغنی و بی‌نیاز است از احتیاج و آنچه هست ملک او و تحت تصرف وی است

(العبد و ما فی یده کان لمولاه)

اشاره باین است که اینجا در راه خدا انفاق مال نما و در آخرت بلکه در همین نشئه نیز باضعاف مضاعف عوض بستان و گمان مکن که آنچه براه حق داده‌ای از کفایت رفته و عوض ندارد.

وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا اشاره باین است که گمان مکن آنچه در اینکه عالم دنیا کار نیک میکنی فانی و بیشمر مانده اینطور نیست بلکه در عالم آخرت میبایی نزد کردگار عالم بهتر از آنچه پیش فرستاده‌ای و آن کسی که بینا و شنوا و عالم بافعال و کردار شما است بهتر از آنچه کرده‌اید عوض میدهد و پاداش اعمال خیر شما بمراتب بسیار بزرگتر و عظیم تر است از آنچه تصور نمائید زیرا که بزرگی پاداش باعتبار بزرگی پاداش دهنده است آری عالم قیامت عالم تام و تمامی است که آنچه نسبت بانسان در عوالم دیگر بالقوه موجود بوده آن وقت بالفعل میگردد و آنچه عرض مینموده آثار جوهری در آن پدید میگردد و تمام افعال و گفتار و حرکات انسان تجسم مییابد و خود آرای می کند اینکه است که در آن وقت انسان میگوید ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَحَدِّثُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا (۱) سوره کهف آیه ۴۷ وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ الغفور مبالغه در مغفرت و مغفرت بمعنی پوشانیدن است خداوند غفور است که میپوشاند گناهان عبد و لغزشهای او را و کسی را بر اسرار آن آگاه نمیگرداند چه بشارت بزرگی و چه راه امیدواری است برای گنهکار که خدای مهربان از راه لطف و کرم خطاب ببنده عاصی خود کرده میفرماید یا عِبَادِ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۲)

(۱) وای چه چیز است اینکه کتاب و سجل اعمال من که وانگذاشته کوچک و بزرگی مگر آنکه احصار و شماره نموده و آن وقت هر کس اعمال خود را نزد خدا حاضر می‌یابد.

(۲) خطاب ببنده گنه کار است ای بنده من ای کسانی که عمر خود را بیهوده تلف نمودید مایوس از رحمت خدا نباشید محققا خداوند می‌آمرد تمام گناهان را [سوره زمر آیه ۵۴]

صفحه : ۱۷۷

بین لطف خداوند نسبت بگنهکار چه قدر است که اولاً باو عبد خطاب میکند و در ثانی وی را امیدوار مینماید برحمت خود و نیز وعده بخشایش تمامی گناهان باو میدهد که مایوس از کرم خدا نباشد و خودش خجلت‌مند گردیده و از خطا کاریهای خود پشیمان گردد و روی بکرم حق آرد و غالباً در آیات قرآن هر جا غفور فرموده عقب آن رحیم ذکر شده و اشاره بآن لطف خاصی است که نسبت بگنهکار اظهار میدارد زیرا رحیم رحمتی است که مخصوص بمؤمنین است (وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) و بایست دانست که آدم گنهکار وقتی مورد الطاف الهی واقع میگردد که از گناهان خود پشیمان گردد و در مقام توبه و انابه برآید لکن گنهکاری که

در مقام توبه نباشد بلکه خطا کاری ملکه او گشته و چیزی مهمی در نظر وی نباشد که پشیمان گردد و توبه کند چنین کسی اضافه بر اینکه مورد رحمت الهی نیست در مورد غضب او واقع است و مستحق مجازات سخت میگردد.

صفحه : ۱۷۸

سوره المدثر

اشاره

مکیه و هی ست و خمسون آیه

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۳۱]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (۳) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴)

وَ الرَّجَزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لَا تَمُنْ تُسْتَكْبِرُ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَاِذَا نُفِرَ فِی النَّاقُورِ (۸) فَذٰلِكَ یَوْمَیْذِ یَوْمِ عَسِیْرٍ (۹)

عَلَى الْكَافِرِیْنَ غَیْرُ یَسِیْرٍ (۱۰) ذَرْنِیْ وَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَجِیْدًا (۱۱) وَ جَعَلْتَهُ لَهً مَّالًا مَّمْدُودًا (۱۲) وَ بَیِّنٍ شُهُودًا (۱۳) وَ مَهَّدْتَهُ لَهٗ تَمْهِیْدًا (۱۴)

ثُمَّ یَطْمَعُ اَنْ اَزِیْدَ (۱۵) كَلَّا اِنَّهٗ كَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیْدًا (۱۶) سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا (۱۷) اِنَّهٗ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقَتِلْ كَیْفَ قَدَّرَ (۱۹)

ثُمَّ قَتِلْ كَیْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ اَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ یُّؤْتَّرُ (۲۴)

اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِحُهُ سَقَرَ (۲۶) وَ مَا اَدْرَاكُ مَا سَقَرَ (۲۷) لَا تُبْقِیْ وَ لَا تَذَرُ (۲۸) لَوْ اَحَهُ لِّلْبَشَرِ (۲۹)

عَلِیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَ مَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ النَّارِ اِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ اِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوا لَیَسْتَفِیْنِ الَّذِیْنَ اٰتُوا الْكِتٰبَ وَ یَزِدَادَ

الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِیْمَانًا وَ لَا یَرْتَابِ الَّذِیْنَ اٰتُوا الْكِتٰبَ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ لَیَقُولُ الَّذِیْنَ فِی قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَ الْكٰفِرُوْنَ مَا ذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا

كَذٰلِكَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَّشَاءُ وَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ وَ مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ وَ مَا هِیَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ (۳۱)

صفحه : ۱۷۹

(ترجمه)

بنام خدای رحمن و رحیم

ای کسی که خود را در جامه پیچیده‌ای

برخیز و بتهدید و اندرز خلق را هدایت کن،

و پروردگار خود را ببزرگی یاد کن،

و جامه‌های خود را از نجاسات پاک گردان.

و از ناپاکی (بت و بت پرستان) دوری کن،
و بر هر کس که احسان نمودی منت مگذار و مده برای آنکه زیادت‌تر بگیری،
و در راه پروردگار خود صبر پیشه کن،
پس وقتی صور دمیده شود
آن روز روز بسیار مشکلی است.
و بر کافرین آسان نیست،
واگذار مرا با کسی که او را من تنها خلق کردم،
و باو مال بسیار دادم
و پسرانی نزد وی حاضر،
و اقتدار و مکنت باو دادم،
پس باز طمع دارد نعمت وی را زیاد کنم،
نه چنانست او بآیات ما دشمنی مینمود
بزودی او را بآتش دوزخ درافکنیم
و او فکر کرد و تمهید کرد،
پس مرده باد چگونه فکر کرد و تمهید کرد،
پس باز نظر کرد
و روی ترش کرد و چهره در هم کشید،
پس از آن پشت کرد و تکبر نمود،
و گفت نیست قرآن مگر سحری که آموخته
نیست اینکه مگر کلام بشر،
زود باشد که در آوریم او را در سقر،
و چه چیز تو را دانا نمود که سقر چیست،
شراره سقر طوری است که هیچ از دوزخیان باقی نگذارد
سیاه کننده روی آدمیان است،
موکلند بر او نوزده فرشته.

و ما قرار ندادیم خازنان جهنم را مگر ملانکه و قرار ندادیم ما عدد آنها را مگر برای آزمایش کسانی که کافر شدند تا اینکه اهل کتاب یقین کنند (بحقانیت قرآن) و بر یقین و ایمان مؤمنین افزوده گردد و تا آنکه اهل کتاب و مؤمنین شک نیاورند و هر آینه کسانی که در قلب آنان مرض است میگویند خدا چه اراده نموده باین مثال اینطور خدا گمراه میکند هر کس را که بخواهد و هدایت میکند هر کس را بخواهد و نمیداند عدد لشگرهای خدا را مگر او و اینکه آیات جز پند و موعظه‌ای برای بشر نخواهد بود

توضیح آیات

اشاره

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ روى قاعده عربيت (المدَّثِر) در اصل المتدثر با تا بوده تا را تبديل

صفحه : ۱۸۰

بدال نمودند (المدَّثِر) شد گویا از حضرت عزت خطاب میرسد نبی اکرم خود که ای کسی که لباس نبوت بخود پیچیده‌ای برخیز و نگاهی بسطح زمین انداز و ببین چگونه ساکنین زمین مقام علوی خود را ترک کرده و خود را بزنجیر طبیعت بسته و پابند نموده‌اند تو بایستی برای نجات دادن نوع بشر فداکاری کنی و جان شریف خود را بزحمت اندازی و از هیچ گونه مشقت و ناملايماتی نهراسی و بوعد و وعید آنان را از کج روی بطریق مستقیم رهبری نمایی بر خیز و کمر همت ببند تو سپهسالار قافله راه روان بسوی خدایی تو کشتی نجات غرق شدگان دریای ظلمانی نفس پرستانی تو رهبر هدایت و پیش قراول گمگشتگان وادی حیرتی تو بایستی راه سعادت و طریق و روش فیروزمندی و سعادت آنان را نشان دهی و آنها را از تاریکی جهل و بی‌خردی بروشنایی علم و دانش رهبری نمایی جای استراحت نیست جای زحمت و فداکاری است

سخنان مفسرین در معنی آیه

(۱) در روایات رسیده که اول سوره‌ای که بر نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرود آمد سوره حمد بود پس از آن سوره المدثر در مرتبه سوم سوره (اقرء باسم) جابر انصاری از حضرت رسول چنین روایت میکند که فرمود در بیابانی می‌گشتم صدایی شنیدم از چپ و راست نگریستم کسی را ندیدم بی‌الای سر نگاه کردم شخصی را دیدم بر تختی نشسته و مرا میخواند ترسیدم و متوحش شدم گفتم جامه بر من بپوشانید و خوابیدم آن وقت جبرئیل آمد و اینکه آیه را آورد یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ و بروایت دیگر فرمود من در کوه حرا بودم که شخصی را دیدم و بر من وحی القاء کرد و من را تب گرفت بخانه خدیجه آمدم گفتم (دثرونی) مرا بپوشانید پس از آن خطاب رسید یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) مقصود از (المدثر) لباس معنوی است نه لباس حسی جسمانی یعنی

صفحه : ۱۸۱

ای کسی که لباس نبوت بخود پیچیده‌ای برخیز و در امر رسالت قیام نما زیرا که در عرف لباس بر غیر جامه جسمانی بسیار گفته میشود مثل اینکه گویند (البسه الله لباس التقوی و زینه برداء العلم) «۱» و نیز قوله تعالی لِبَاسٍ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ «۲» و غیر اینها توجیهاات دیگری نیز در معنی (المدثر) داده شده.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ، وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ، وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ، وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْبِرُ، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ خدای جلیل در اول زمان بعثت پیمبر اکرم خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بشش چیز مأمور گردانیده:

(۱) (قُمْ فَأَنْذِرْ) بترسان و تهدید نما افراد بشر را (۲) امر میفرماید حضرتش را که پروردگار خود را بعظمت و بزرگی و کبریایی یاد کن و ستایش نما و مردم را نیز بزرگی و عظمت و اوصاف جلال و جمال ذو الجلال متذکر گردان که شاید از قهاریت و عظمت او اندیشه نمایند و راه سعادت پیش گیرند.

(سوم) وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ شاید از ثياب یک معنی اعم از حقیقی و مجازی اراده شده باشد که شامل گردد هم جامه ظاهری را که میپوشند و هم جامه باطنی را جامه ظاهری خود را از لوث کثافات و قذارات و نجاسات پاکیزه نما و از قذارات معنوی و اخذ عدوانی و جامه‌های شبه‌ناک نیز طاهر نما و قلب و سریره خود را از کثافات اخلاقی مثل ریاء و سمعه و عجب و حسد و کبر و کینه و محبت دنیا و خود خواهی و نفس پرستی و غیر اینها پاک و طاهر گردان و شاید مقصود اینکه باشد که دل و قلب خود را از غیر

خدا خالی و از ما سوی الله طاهر گردان زیرا طهارت واقعی همین است و طهارت لباس و طهارت دل نیز مقدمه طهارت سریره و باطن انسان است از آنچه غیر خدا بشمار می‌آید نمی‌بینی در تمام

(۱) خداوند پوشانید باو لباس تقوی و پرهیزکاری را و زینت داد او را بعباء علم و دانش.

(۲) لباس تقوی و پوشش پرهیزکاری بهتر است.

صفحه : ۱۸۲

عبادات و اعمال شرط صحّت و قبولی آن را خلوص نیت قرار داده پس از اینجا میتوان پی‌برد که شرط اساسی تمام اعمال طهارت قلب است که دل و قلب آدمی از غیر خالی و قبله مقصود و هدف او فقط پرستش و ستایش معبود یکتا باشد و بس در تفسیر روح البیان چنین نقل میکند (که شخصی گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و بمن فرمود طهر ثيابك من الدنس تحفظ بمدد الله فی كل نفس) یعنی جامه‌های خود را از چرکی پاکیزه گردان گفتم یا رسول الله ثياب من کدام است فرموده خداوند بر تو پنج خلعت پوشانیده، خلعت محبت، خلعت معرفت، خلعت توحید، خلعت ایمان، خلعت اسلام، هر کس خدا را دوست دارد بروی هر چیزی آسان گردد، و هر کس خدا را بشناسد چیزی در نظر وی کوچک نماید، و هر کس خدا را به یگانگی بشناسد چیزی با او شریک نسازد و هر کس بخدا ایمان آورد از هر چیزی ایمن گردد و هر کس متصف باسلام گردد گناه و عصیان نکند و اگر کرد پشیمان گردد و عذر خواهی کند و هر کس از گناه توبه نمود بفضل خدا پذیرفته شود پس آن شخص گوید از اینجا دانستم معنی قوله تعالی را که فرموده (وَ ثِيَابَكَ فَطَهَّرَ)

در تو پوشیده لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی

دارش از لوث خشم و شهوت دور تا پاکیزه گی شوی مشهور

(پایان) چهارم وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (و الرجز) را بعضی قراء بضم زاء قرائت نموده‌اند و بیشترین آنها بکسر زاء قرائت کرده‌اند مقصود از (رجز) بت است یعنی از بت پرستان اعراض نما و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است فاجتنبوا الرجس من الاوثان زیرا که رجس و رجز در معنی یکی است (عبد الله عباس) و بهتر اینکه است که گفته شود (رجز) باطلاحش شامل می‌گردد هر چیز پلیدی را که باعث دوری از حق تعالی گردد و باز دارد انسان را از رسیدن بمقام کمال انسانیت پنجم و ششم وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْبِرُ، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ مفسرین گویند در اینجا بایستی کی در تقدیر گرفت و گفته‌اند معنی آیه

صفحه : ۱۸۳

چنین است چیزی بکسی مده تا آنکه بیشتر از آن عوض بگیری بعضی از مفسرین گفته‌اند اینکه آیه مخصوص برسول الله (ص) است که بخشش و عطا بکسی نکن بامید آنکه زیاده‌تر بگیری اینکه است که بر حضرتش و ذریه طاهرین او (ع) زکاة مال حرام است لکن آیه بهیچ وجه دلالت بر اینکه معنی ندارد. دیگری گفته مقصود اینکه است هر عمل نیکی که برای خدا می‌کنی خود را مستحق عوض و پاداش نیکو مدان و نیز عمل خود را بزرگ نشمار. توجیه دوم صحیح‌تر و مناسب‌تر بنظر می‌آید و بهتر اینست که بگوئیم شاید مقصود اینکه باشد آنچه عطا و بخشش بکسی می‌کنی منت بر وی مگذار تا خداوند نعمت بر تو زیاد کند و نیز برای رضای پروردگارت بر جفای کفار و دشمنان دین از تهمت‌ها و ناسزاها و آنچه در تحمل رسالت بر تو وارد میشود صبر کن و بردباری نما

فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ، فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيبٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ چنانچه از آیات و اخبار استفاده میشود دو صور دمیده میشود یکی آن وقتی است که بمشیت الهی بایستی عالم مادیات و کوه‌ها و دریاها و عالم سماوی از ماه و خورشید و کرات و کهکشانها و آنچه هست فانی و منحل گردد و خراب شود آن وقت اسرافیل در صور میدمد و تمام ارواح را میگیرد و دیگر صور دوم است که اسرافیل در صور میدمد تمام مردگان بامر پروردگار زنده میگردند بعضی از مفسرین را رأی چنین است که مقصود از (نُفِرَ فِي النَّاقُورِ) در اینجا صور اول است و بعضی گویند مقصود صور دوم است زیرا که نفخه اول اسرافیل را صور گویند و نفخه دوم را ناقور نفخه اول برای گرفتن ارواح است نفخه دوم برای دمیدن روح افراد بشر است برای زنده شدن آنان برای روز حساب و ظاهراً رأی دوم معتبرتر است زیرا صور دوم است که برای کافرین بسیار سخت و ناگوار است که برای حساب زنده میشوند و بکیفر و مجازات اعمالشان میرسند لکن صور اول اختصاص بمؤمن و کافر ندارد همه یک دفعه میمیرند و صور دوم

صفحه : ۱۸۴

آن صوری است که فرموده ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُمْ وَحِيداً مفسرین گویند اینکه آیه در مذمت مغیره عموی ابو جهل فرود آمده که خود را در مال و اولاد و تشخص یگانه میدانست و وحید نام خود نموده بود و از روی کبر و تفرعن نسبت ناروا بشخص رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میداد.

بقاعده عربیت (وحیداً) حال است یا برای فاعل در ضمیر (خلقت) یعنی حق تعالی یا برای مفعول که مغیره است که (من) موصوله اشاره با او است واگذار مرا با آنکه من بتنهایی بدون شریک و معاون وی را در شکم مادر خلق کردم یا آنکه واگذار مرا با آنکه تنها بود نه مال داشت و نه اولاد. یا آنکه خود را وحید مینامید وَجَعَلَتْ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً وَبَيْنَ شُهُوداً وَمَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيداً اشاره به اینکه آن ملعون یا هر کس که در مرتبه اوست زیرا که مقام مخصّص نیست اگر آیه در باره یک نفر هم فرود آید مقصود اعم است عوض آنکه چنین کسی که اینکه قدر نعمت دنیوی در دسترس وی گذارده شده بشکرانه نعمتهای الهی سر اطاعت فرود آرد و رسولان و پیمبران او را اطاعت نماید طریق کج روی و دشمنی و ضدیت پیش گرفته و کفران نعمت مینماید ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ گویند (ثم) در اینجا بمعنی تعجب و انکار است یعنی با اینکه همه نعمت بسیار عجیب است که قانع نیست و باز منتظر است که مال و ثروت وی زیاد گردد بعضی از مفسرین گفته شاید مقصود اینکه باشد که با اینکه اخلاق نکوهیده و کفر و الحاد طمع دارد در قیامت دارای مقام بهشتی گردد زیرا که میگفت اگر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ راست میگوید که بهشتی هست آن بهشت برای من است لکن همان معنی اول متبادر بذهن میشود و نیز آن بسیاق آیه مناسب تر بنظر می آید.

صفحه : ۱۸۵

كَلِمًا إِنَّهُ كَانَ لَا يَأْتِنَا عَنِيداً (كَلِمًا) کلمه ردع است نه چنین است که گمان کرده چگونه نعمت دنیوی یا اخروی وی را زیاد کنیم در صورتی که او نسبت بتمامی معارف از توحید و عدل و نبوت و معاد انکار داشت و کفر او کفر عناد و کبر و لجاجت بود نه آنکه واقعا از روی جهل و بیخردی انکار نماید بلکه دانسته انکار مینمود.

سَيَأْرَهُ قَهْ صِهْ مَوْداً گویند (صعود) اسم عقبه‌ای است از جهنم و ظاهراً در مقام تهدید همان مغیره است که بکیفر اعمالش بزودی تکلیف شاقی بر وی نهیم و وی را بسختی اندازیم سعید خداری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین روایت کرده که فرمود (صعود) کوهی است از آتش که او هفتاد سال در آن کوه بالا می‌رود پس از آن هفتاد سال دیگر پائین می‌آید پس از آن باز باو گویند بالا رو همین طور همیشه در آن کوه آتش فشان بالا می‌رود و پائین می‌آید.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ مفسرین در شأن نزول آیه گویند چون سوره (المؤمن) فرود آمد حضرت در

رحم و رأفت نیست هر یک بیک دست هفتاد نفر را بسقر می‌اندازند.

و گفته‌اند اینکه نوزده نفر عدد بزرگان و رؤساء موکلین جهنم‌اند لکن عدد باقی آنان را جز خدا کسی نمی‌داند و مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ (تفسیر روح البیان) دیگری گفته چون حروف (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) نوزده عدد است کفاری که منکر اینکه اسم مبارکند بعدد هر حرفی از آن یک شراره آتش میشود و آنها را میسوزاند (کشف الاسرار)

(۱) هر وقت پوستهای اهل جهنم پخته گردد تبدیل میگردانیم بیوستی دیگر تا اینکه عذاب را بچشند.

صفحه : ۱۸۸

و در سر اختصاص دادن بنوزده عدد چند وجه گفته شده یکی اینکه است که حکماء گفته‌اند سبب فساد نفس انسانی و عدم ترقی آن در مراتب عقل نظری و عقل عملی قوای طبیعی و قوای شهویه است قوای حیوانی پنج قوه ظاهره دیدن، شنیدن، لمس کردن، چشیدن، بوئیدن، و پنج قوه باطنه، حس مشترک، قوه خیال، متخیله، قوه واهمه، قوه عاقله، و شهوت و غضب که مجموعش دوازده عدد میشود بانضمام قوای طبیعی، جاذبه، ماسکه، هاضمه، دافعه، غاذیه، نامیه، مولده مجموع اینکه قوا نوزده عدد میشود پس چون منشأ آفات و گناه اینکه نوزده قوای حیوانی و طبیعی میشود اینکه است که زبانیه و شراره جهنم نیز نوزده عدد است. (تفسیر کبیر) و چند وجه دیگر در اینجا گفته شده که اگر بخواهیم بیان کنیم سخن طولانی می‌گردد و بهتر اینکه است که گفته شود ذکر اینکه عدد معین یکی از اسرار قرآن بشمار میرود و هر طور تفسیر شود شاید داخل تفسیر برای گردد پس گوئیم علم آن نزد خدا و راسخین فی العلم مستور است.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا از اینکه آیه دو مطلب توان استفاده نمود یکی آنکه موکلین جهنم ملائکه میباشند نه جن یا بشر یا غیر آن و دیگر تحدید نمودن ملائکه را بنوزده عدد برای امتحان و آزمایش است که آن کس که از روی حقیقت تصدیق قرآن نموده از قرآن هر چه بشنود بسمع قلب قبول میکند و لو آنکه سرش را نداند و آنان راسخون در علم میباشند که آنچه بعقل خود سرش را ندانند سکوت نموده و علمش را محول بخدا میکنند و اینکه فرموده موکلین جهنم ملائکه‌اند شاید چنانچه مفسرین گفته‌اند سرش اینکه باشد وقتی ابو جهل اینکه آیه را شنید روی بتابعین خود از قریش نمود و از روی استهزاء گفت شما شجاعان عربید آیا هر ده نفر از شما قدرت و توانایی بر اعدام یک نفر از آنان ندارید یکی از آنان گفت من بتنهایی رفع شانزده عدد از آن نوزده عدد

صفحه : ۱۸۹

آنها را میکنم شما دفع دو نفر دیگر آنها را بکنید اینکه بود که در اینکه آیه فرمود موکلین آتش ملائکه میباشند نه انسان که شما بتوانید با آنها طرف شوید.

لِیَسْتَقِیْنَ-الَّذِیْنَ أُوتُوا الْكِتَابَ (لیستیقن) متعلق بما جعلنا در آیه بالا- است از آیه چنین معلوم میشود که در توریه و انجیل و باقی کتابهای آسمانی نامی از نوزده ملائکه موکلین آتش برده شده که وقتی اهل کتاب آیات قرآن را مطابق کتابهای خود دیدند یقین پیدا نمایند بر حَقَّانیت قرآن و یَزِدَادَ الَّذِیْنَ آمَنُوا إِیْمَانًا وَلَا یَرْتَابُ الَّذِیْنَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ و نیز تعیین ملائکه آتش برای اینکه است که بر ایمان مؤمنین بیفزاید و دیگر اهل کتاب و مؤمنین در حَقَّانیت قرآن شک نیاورند و بدانند که اینکه آیات از معدن حقیقت و از محل علم لدئی فرود آمده زیرا که اهل کتاب در کتب آسمانی خود جهنم را بهمین عدد دیده بودند.

وَلِیَقُولَ الَّذِیْنَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا شَكٌّ و نفاق از امراض قلبی و از عدم اعتدال و سلامتی قوای

عقلی و روحانی بشمار می‌رود همین طوری که طبیعت آدمی وقتی از حد اعتدال خارج گردید مریض می‌گردد آن وقت غذای طیب پاکیزه که بایستی بر قوت و سلامتی وی بیفزاید و در ذائقه وی لذت بخش گردد بعکس بر مرض وی می‌افزاید و در ذائقه وی احداث تلخی مینماید همین طور قلبی که مریض است و اعتدال و تعادل روحی ندارد اضافه بر اینکه کلام حقانی بر قوت و نورانیت وی می‌افزاید بر مرض قلبی او و شقاوت و ضعف او افزوده می‌گردد و در ذائقه وی ناگوار می‌آید.

اینکه است که کلمات حقانی که بر قوت و نورانیت قلب سالم می‌افزاید در قلب صاحبان قلب معکوس نتیجه می‌دهد و کفار و اشقیاء هر قدر آیات قرآنی که صحت بخش قلوب مؤمنین است بیشتر میشیندند و معجزات قرآن نزد آنان بهتر و واضح

صفحه : ۱۹۰

تر می‌گردید بر کفر و لجاجت و انکار آنها افزوده می‌گردید.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنِ يَشَاءُ بَعْضِي از مفسرین گفته‌اند مقصود از گمراه کردن خدا در اینکه آیه همان اختبار و امتحان آنان است راجع بنوزده عدد از ملائکه که موکلین بسقر میباشند لکن در آیات قرآن ایندو جمله *يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنِ يَشَاءُ* و نظیر آن بسیار دیده شده و چون نمیشود نسبت گمراه کردن را بخدای تعالی داد که تمام موجودات را از روی رحمت و صفت فیاضیت خلقت نموده گوئیم مقصود از گمراه کردن آنها اینک است که وقتی حجت بر آنان تمام شد و آنها فهمیده و از روی اختیار با اهل حق و حجج الهی از راه ضدیت و دشمنی پیش آمدند و قبول قول حق را نکردند خداوند اسباب هدایت را از آنها گرفته و آنان را بخود وا میگذارد آن وقت البته گمراه می‌گردند.

وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ جنود در لغت بمعنی لشگر و قشون میباشد ظاهرا اینکه آیه برای دفع استهزا و سخریه منکرین است که میگفتند چگونه ملائکه که بمنزله قشون الهی میباشند محدود گردیده بنوزده عدد نه کمتر و نه بیشتر شاید میخواهد بفرماید عدد شراره آتش و موکلین بر آن بنوزده عدد محدود کردن و تذکر دادن برای حکمت است و گر نه کسی عدد ملائکه را نمیداند مگر خدا.

و شاید مقصود از (جنود ربک) نه فقط ملائکه باشند بلکه تمامی موجودات از علوی و سفلی حتی مواد و عناصر و جمادات و نباتات و حیوانات و آنچه در اینکه جهان پهناور عالم موجودند تماما از لشگریان حق تعالی و مسخر امر تکوینی او و زیر فرمان ویند و هر یک بامر تکوینی انجام وظیفه میدهند.

در حدیث دارد که حضرت موسی علیه السلام سؤال نمود که خداوندا عدد ملائکه آسمانها چقدر است جواب رسید دوازده سبط است عدد هر سبطی عدد خاک است

صفحه : ۱۹۱

و در تفسیر روح البیان چنین گوید که در اسرار محمدیه است که نیست در عالم موضع بیت و نه زاویه‌ای مگر آنکه معمور است بموجوداتی که عدد آنها را کس نداند مگر خدا.

از قاشانی است که در معنی *وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ* چنین گفته کسی نمیداند عدد قشون و لشگریان حق را و نه مقدار و چگونگی آنها را مگر او زیرا که فقط علم او است که احاطه دارد بتمام حقایق موجودات و میداند حالات و کیفیات آنها را.

و از بعض عارفین است که ملائکه را مراتب و درجاتی است بعضی از آنان ارواحی میباشند که هم آنان فقط مصروف مطالعه جلال الله و تعظیم او است و آنها ابدا نظر بعالم بلکه بخود نیز نظر استقلالی ندارند مست و حیران جمال حقند و مرتبه دیگر از ملائکه ارواحی هستند که تربیت کننده و تنظیم دهنده عالم اجسام ارضیه میباشند که آن ارواح بشر و ارواح حیواناتند و هر جسم طبیعی

دارای روحی است که مخصوص تدبیر جسد وی است و بعضی مسخر بعض دیگرند اینکه است که خداوند فرموده لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيْرِيًّا و ارواح دیگری هستند که برای تدبیر امور معاش و زندگانی بشر مسخر امر الهی میباشند و در آنها طبقات و درجاتی است بعضی برای وحی مسخر گردیده بعضی برای القاء بقلوب مؤمنین آماده شده‌اند بعضی موظف ارزاق خلقتند بعضی موظف باحیاء مردگانند بعضی موظف استغفار و دعا در باره مؤمنین‌اند و غیر اینها که مراتب و درجات آنان بسیار است و اگر بخواهیم راجع طبقات و انواع و اقسام و اصناف ملآنکه که مسخر امر حق‌اند و اخبار و احادیثی که در اینکه خصوص وارد شده وارد گردیم هر قدر هم بخواهیم آن را بفشاریم و اجمال آن را در نظر گیریم باز سخن طولانی می‌گردد و غرض ما اقتضای است هر کس خواهد رجوع نماید بکتاب اخبار.

بعضی از مفسرین گویند مرجع (هی) در آیه بالا (و ماهی) سقر است یعنی نیست سقر مگر تهدید و اندرزی برای بشر دیگری گفته مرجع (هی) در آیه جنود

صفحه : ۱۹۲

است یعنی ذکر جنود، برای تذکر و تنبه است و گر نه قادر متعال بهر طوری که اراده‌اش تعلق گیرد که گناه کار را عذاب کند قدرت دارد محتاج بجنود و معاون نمیباشد

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۲ تا ۵۶]

اشاره

كَلَّا وَالْقَمَرَ (۳۲) وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ (۳۳) وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۵) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۶)
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِدَّمَ أَوْ يَتَّأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ (۳۹) فِي جَنّٰتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ (۴۱)

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ (۴۳) وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ (۴۴) وَ كُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضَةِ بِيْنَ (۴۵) وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶)

حَتَّىٰ أَنَا الْيَقِيْنَ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشّٰفِعِيْنَ (۴۸) فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِيْنَ (۴۹) كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۱)

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صِخْرَفًا مُّنْشَرَةً (۵۲) كَلَّا- بَلْ لَا يَخَافُوْنَ الْآخِرَةَ (۵۳) كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ (۵۴) فَمَنْ ذَكَرَهُ (۵۵) وَ مَا يَذْكُرُوْنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (۵۶)

(ترجمه)

نه چنین است قسم بماه
و قسم بشب چون باز گردد،
و قسم بصبح چون روشن گردد
که اینکه قرآن یکی از آیات بزرگ است
پند و اندرز آدمیان است

برای هر کس که بخواهد پیش بیفتد یا عقب ماند،
 هر فردی از بشر گرو و رهین آن چیزی است که بر خود مهیا نموده،
 مگر اصحاب یمین،
 که آنها در باغ های بهشت (متعمند) از یکدیگر پرسش مینمایند،
 از احوال جهنمیان
 که چه عملی شما را بدوزخ کشانید،
 آنان پاسخ گویند ما از نماز گزاران نبودیم،
 و نیز

صفحه : ۱۹۳

اطعام مساکین نمیکردیم،
 و ما با اهل باطل روزگار خود را بیازیچه و بیهوده گذرانیدیم،
 و ما روز جزا را تکذیب نمودیم،
 تا آنکه (بمرگ) یقین بقیامت پیدا نمودیم،
 پس نفع نمیبخشد در باره آنها شفاعت شفاع (از انبیاء و اولیاء)،
 پس چیست مر شما را که از یاد آن روز اعراض میکنید،
 گویا خران گریزانی هستند
 که از شیر درنده میگریزند،
 بلکه هر مردی (از کفار) میخواهد صحیفه وحی الهی برای وی فرود آید،
 چنین نیست که پنداشتند، بلکه از عذاب آخرت نمیترسند،
 چنین نیست که آنها گمان کرده‌اند قرآن تذکر و اندرزی است،
 تا هر کس خواهد متذکر گردد،
 و متذکر نمیشوند مگر کسانی که مشیت الهی تعلق گرفته (بر هدایت آنها) او سزاوار است برای ترسیدن، و سزاوار آمرزش
 گناهانست.

توضیح آیات

اشاره

كَلَّا وَالْقَمَرِ، وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ، وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ، إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبْرِ نه چنین است که گمان کرده‌اند قسم بماه و قسم بشب وقتی که باز گردد و قسم بصبح وقتی روشن گردد که سقر یکی از بزرگترین عذابی است که برای کافرین مهیا گردیده (كَلَّا) کلمه ردع است که گمان شما که منکر سقر و جهنم‌اید خلاف است و در کلمه (اذا) از قراء دو طور قرائت نقل شده بعضی (اذ) بدون الف قرائت نموده‌اند و بعضی (اذا) با الف که بمعنی ظرف زمان است خوانده‌اند و خداوند در اینکه آیات قسم یاد میکند بماه و شب و

صبح که اشاره بطلوع تیر اعظم خورشید است و اینکه موجودات علوی را گواه می‌آورد که سقری که در آیه بالا گفته شده یکی از بزرگترین بلاها و داهیه عظمی و در که‌ای از درکات جهنم است. و (کبر) جمع کبری و بمعنی بزرگی و اشاره بعظمت سقر است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ، لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

صفحه : ۱۹۴

«سقر» تهدید و اندرزی است برای انسان و از شما هر کس بخواهد پیش بیفتد یا عقب ماند شاید اشاره باین باشد که خداوند پیمبران و خلفای خود را فرستاده برای اینکه بوعده رحمت و بوعید عذاب و جهنم شما را متنبه گردانند که بآن اختیاری که در کف اقتدار شما نهاده و امور اختیاری را بخودتان واگذار نموده هر طوری بخواهید یا متنبه گردید و در راه ترقی و تعالی قدمی پیش نهد و مقام بلندی بر خود احراز نمائید یا آنکه باختیار خود دنبال هوی و هوس نفسانی رفته و قبول کلام حق ننموده و خود را بدرک طبیعت پرتاب نموده و منزل و قرارگاه خود را سقر که منبعث و نتیجه نفس پرستی و انکار کلمات حقانی است قرار دهید چنانچه در سوره بلد آیه ۹ فرموده (خَلَقَ النَّجْدِينَ إِمَامًا شَاكِرًا وَإِمَامًا كَفُورًا) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ هر فردی که صاحب نفس باشد گرو و رهین اعمال خود است اشاره به اینکه اعمال و اخلاق آدمی هر گاه مطابق فرموده عقل و نقل نباشد هر یک بمنزله کندی میگردد که پپای وی بسته باشد و بمنزله غل و زنجیر میشود چنانچه در سوره الحاقه آیه ۳۲ فرموده ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ که شاید اشاره بطولانی بودن آرزوهای دور و دراز و آمال بسیار آدمی است که وی را می‌بندد و آزادی فکر و عقل از او گرفته میشود و چون انسان تحت تصرف اعمال نکوئیده خود واقع و در حبس اخلاق و اعمال رکیک خود محبوس است و آنچه اعمال و اخلاق وی اقتضا کند گرفتار همان است اینست که فرموده انسان در گرو اعمال خود است.

إِلْمًا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (الَّا) استثنائیه است، هر نفسی گرفتار اعمال نکوئیده خود است نیست مگر یاران دست راست یعنی (اصحاب یمین) و چنانچه تفسیر شده آنها

صفحه : ۱۹۵

مردمان با ایمان و تقوی میباشند که آنان آزادند و گرو و پابند اعمال رکیک خود نمیباشند.

بروایت علی بن ابراهیم (اصحاب یمین) امیر المؤمنین و اصحاب و شیعیان اویند و شاید (اصحاب) یمین اشاره بیکی از آن دسته سه گانه است که در سوره واقعه بیان شده که (وقتی قیامت بر پا میگردد مردم سه قسمت میشوند قسمتی موصوف باصحاب میمنه و قسمتی موصوف باصحاب مشتمه و قسمتی موصوف سابقین که در باره آنها است أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ و در شأن اصحاب یمین فرموده مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنضُودٍ، وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ» ۱) و در باره اصحاب شمال فرموده فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ» ۲) فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ اصحاب یمین در بهشتها می‌باشند و از اهل جهنم سؤال میکنند که چه اعمالی داشتید که روش و سلوک شما را بسوی طریق جهنم کشانید.

از اینکه آیه معلوم میشود که در قیامت حجاب و مانعی وجود ندارد که با اینکه جهنمی در حبس اعمال و کردار خود است یعنی آزاد نیست با اینکه حال بین او و بهشتیان سؤال و جواب میشود که لازمه آن اینست که اهل بهشت و اهل جهنم یکدیگر را می‌بینند و توانند با هم صحبت کنند.

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ، وَ كُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ

- (۱) اصحاب یمین در سایه درختان سدر پر میوه بی‌خار و درختان پر برگ سایه‌دار اقامت دارند و در طرف نهرها و آبهای زلال و میوه‌های بسیار که قطع شدنی نیست میباشند و کسی بهشتیان را مانع نیست.
- (۲) در باره اصحاب شمال فرموده (آنان در عذاب باد سموم آب جوشان و سایه‌ای از دود میباشند که نه نسیم خنکی می‌بینند و نه کرامتی بآنها میرسد.

صفحه : ۱۹۶

جهنمیان در پاسخ بهشتیان گویند در ما چهار صفت رسوخ کرده بود که مآل و سرانجام کار ما را بجهنم کشانید (اول) ما از نمازگزاران نبودیم و در مقام اطاعت و امر پروردگار و ستایش و اظهار عبودیت آن فرد بی‌همتا سستی مینمودیم. در بعض روایات است که کفار گویند ما متابعت نمودیم ائمه علیهم السّلام را که خدا در باره آنها فرموده وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (دوم) بفقرا و بیچارگان طعام نمیدادیم و دستگیری آنان نمینمودیم.

از آیه نفی مطلق استفاده میشود یعنی هیچ وقت نماز نمیخواندیم و هیچوقت بفقرا اطعام نمیدادیم. بروایت علی بن ابراهیم جهنمیان گویند ما حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از خمس و غیره ادا نمودیم. مفسرین گویند مقصود از اطعام مسکین زکاء است که ترک آن سبب عذاب میشود نه انفاق مستحب و نیز گویند همان طوری که کفار مکلف باصول دیانتند مکلف بفروع نیز میباشند.

لکن اینکه آیه بتنهایی دلالت بر مکلف بودن کفار بفروع ندارد زیرا امر نمودن بکسی که معتقد باصول نیست بفروع نمودن معقول نیست کسی که رسالت رسول را انکار دارد بلکه شاید اصلا مبدء قائل نباشد چگونه توان وی را امر بنماز و باقی احکام فروع نمود و وقتی نشد متعلق امر واقع گردد پس مأمور هم نیست زیرا که تکلیف بعد از قبول ایمان تعلق میگیرد پس شاید جهنمیان میخواهند بگویند ما زیر بار اطاعت نبودیم و ایمان نیاوردیم تا بما امر بنماز کنند و نماز بخوانیم و زکاء بدهیم.

(سوم) اهل جهنم گویند ما با اهل باطل و کسانی که از صراط مستقیم توحید کج شده بودند سر و کار داشتیم و با آنان مصاحبت و مجالست مینمودیم. و شاید اشاره بکفار مکه است که وقتی دور هم می‌نشستند نسبت ناروا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میدادند و آن عقل کل را مجنون و ساحر و کاذبش میگفتند.

(چهارم) جهنمیان گویند ما روز قیامت را تکذیب مینمودیم و تصدیق بیوم جزا نداشتیم و ظاهر آیه اینست که جهنمیان گویند ما باین چهار صفت نکوهیده

صفحه : ۱۹۷

که بعضی راجع بعقاید و ایمان مثل تکذیب نمودن پیمبران و دروغ پنداشتن روز جزا و بعضی راجع باعمال که ترک نماز و ترک زکاء است متصف بودیم و روش و رویه ما چنین بوده که زیر بار کلمات حقانی که از مبدء وجود تراوش نموده نمیرفتیم حتی اَتَانَا الْيَقِينَ، فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ در تفسیر علی بن ابراهیم است که اگر تمام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین در باره ناصبین آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت کنند شفاعت آنها قبول نمیشود.

جهنمیان گویند روش کار ما چنین بوده و صفات نکوهیده در ما نفوذ پیدا نموده و مرکوزی ذهن ما گردیده تا وقتی که مرگ ما را گرفت، و نظر بمضمون انّ القرآن بعضه یفسّر بعضا وقتی اینکه آیه را با آن آیه وَ اعْتِدْ رَبُّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينَ ﴿۱﴾ جمع نمودیم معلوم میشود مقصود از حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينَ در آنجا نیز مرگ است نه آنکه بعضی کوتاه بینان نظران توهم نموده که انسان وقتی بمرتب یقین رسد دیگر محتاج بعبادت نیست، مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یقین نداشت که باید بعبادت یقین پیدا

کند. و چون کفار در زاویه ظلمانی طبیعت فرو رفته اند و صفحه قلبشان سیاه گردیده و دیگر قابل رحمت نیستند اینست که شفاعت شفعاء از اولیاء و انبیاء نفعی بحال آنان نمی‌بخشد.

نه اینکه است که آنها در باره کفار شفاعت کنند و شفاعتشان ردّ شود بلکه چون شفاعت بایستی باذن حق تعالی انجام گیرد چنانچه فرموده مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کسی بدون اذن خدا حقّ شفاعت ندارد اینست که آنها شفاعت نمیکنند تا آنکه شفاعتشان ردّ شود، و شاید مقصود از عدم تأثیر شفاعت شفعاء در باره آنان چنین باشد که بفرض اگر تمام شفعاء و کسانی که شأئیت شفاعت دارند در مقام شفاعت کفار بر آیند شفاعت آنها در باره کفار قبول نمیشود زیرا که آنان در موقع سخط و غضب الهی واقع گردیده‌اند.

(۱) سوره الحجر آیه ۹۹ خطاب برسول اکرم (ص) است که خدا را عبادت کن تا آنکه بیابد تو را مرگ یعنی تا زنده و حیات داری خدا را پرستش نما. [.....]

صفحه : ۱۹۸

حدیث از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده از امت من کسی باشد که زیادت از عدد مضر و ربیعہ شفاعت کند و ببهشت برود.

و نیز از حسن بصری است که از حضرتش روایت میکنند که فرمود فردای قیامت مردی از اهل بهشت بیاید و گوید خدایا فلانی شربت آبی بمن داده و در دوزخ است او را بمن ببخش خطاب رسد او را بتو بخشیدم آن بهشتی جهنمی را از جهنم بیرون آرد و غیر اینها از احادیث و روایات بسیاری است که دلالت دارد بر اینکه در قیامت انبیاء و اولیاء و شهداء و مؤمنین همه بامر خدا شفاعت میکنند و عدّه بسیاری را از عذاب نجات میدهند. لکن باید دانست که هر کسی لایق نیست که در باره او شفاعت کنند بلکه کسی لایق شفاعت میشود که لا اقل دارای مرتبه اول ایمان باشد تا آنکه بشود ولی حق تعالی شفیع او گردد کسی که دل بستگی بدین ندارد و محبت اولیای خدا را در دل خود نمپورراند هرگز قابل شفاعت آنها نیست زیرا که شفیع مأخوذ از شفیع و شفیع بمعنی جفت است پس شفیع بایستی یک نحو سنخیتی و لو سنخیت بعید با آن کسی که در باره او شفاعت میکند داشته باشد تا آنکه بشود شفیع وی گردد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ، كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ در مقام تعجب و استفهام است که آیا چه آنان را بر اینکه داشته که از قرآن و کلام الهی اعراض مینمایند گویا آنها خران وحشی میباشند که بدیدن شیر فرار میکنند بطوری که نمیشود جلو آنان را گرفت.

سخنان مفسرین در معنی قسوره

بعضی گفته‌اند (قسوره) شیر است. دیگری گفته (قسوره) تیر انداز است دیگری گفته (قسوره) آدمی را گویند که بشدت غضب نموده.

از عبد الله عباس است که (قسوره) بزبان حبشه بمعنی شیر است و قسوره مأخوذ از قسر است و قسر بمعنی ستم نمودن و ظلم کردن است و شیر را قسوره نامیده‌اند نظر به اینکه بتمام حیوانات ستم میکنند.

اندرز گرفتن منوط بمشیت و خواستن خود شخص است که هر کس بخواهد از آیات قرآنی متذکر گردد و آیه دوم دلالت دارد که اینها باختیار خود متذکر و متنبه نمیگردند یعنی نمیخواهند متذکر گردند مگر اینکه خدا بخواهد و شاید مقصود اینکه است که آنها از روی اختیار قبول کلام خدا را نمیکنند مگر آنکه خدا آنان را از روی جبر وادار نماید بقبول در صورتی که مشیت الهی اینکه طور اقتضا نموده که مردم را مجبور

صفحه : ۲۰۱

گرداند بقبول حق زیرا که حکمت بر اینکه جاری شده که هر کس باختیار خود قبول ایمان نماید و اینکه آیه نظیر آن آیه است که در سوره یونس آیه ۹۹ فرموده وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (۱) و نیز آنجا که خطاب نبی اکرم نموده وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ (۲) و غیر اینها از آیات بسیار وقتی آنها را با هم جمع نمودیم چنین استفاده میشود که انسان مختار است.

و شاید آیه اشاره باین باشد که چون ناموس خلقت بر اینکه جاری شده که مردم از روی اختیار و میل و رغبت قبول ایمان نمایند وقتی نکردند خودشان مقصر و در مورد غضب پروردگار واقع میگردند وظیفه تو که پیمبری فقط تبلیغ است:

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (هو) اسماء اشاره و مرجع ضمیر الله است یعنی خدا است سزاوار پرستش و عبودیت و اهل مغفرت و چون (تقوی) در لغت بمعنی نگاهداری است شاید آیه اشاره باین باشد که چون فقط او است سزاوار پرستش و بندگی بایستی بنده در همه حال هدف و نقطه توجه او مبدء و ذات پروردگار خود باشد که آنی از او غافل نگردد و نیز چون او اهل مغفرت است که بکرم و لطف خود لغزشها و خطا کاریهای بنده را میپوشاند پس بایستی چشم امید بدرگاه قادر متعال فرا داشت و از او پوزش طلبید و از او امید عفو داشت.

(۱) اگر پروردگار تو میخواست هر آینه ایمان می آورد هر کس که در زمین بود تمام آنها جمیعا آیا تو باکراه و اجبار و میداری مردم را که ایمان آرند و نیست نفسی که ایمان آرد مگر باذن خدا.

(۲) خطاب بر رسول اکرم است که بگو حق و درستی از جانب پروردگار خدا است پس هر کس بخواهد ایمان آرد و هر کس بخواهد کافر میگردد غرض ایمان و کفر را معلق بمشیت عبد نموده.

صفحه : ۲۰۲

سورة القيامة

اشاره

اربعون آیه و هی نزلت بمکه

[سورة القيامة (۷۵): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامِيَةِ (۲) أَيْحَسِبَ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴)
 بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْتَلْ أَيْتَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹)
 يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (۱۰) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳) بَلِ
 الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴)
 وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (۱۵) لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ
 (۱۹)

(ترجمه)

بنام خدا رحمن و رحیم
 قسم بروز قیامت،
 و قسم بنفس ملامت کننده،
 آیا انسان چنین پندارد که هرگز استخوانهای وی را جمع نمیکنیم،
 بلی ما قدرت داریم (بر ترکیب کردن بدن) و بر اینکه انگشتان او را تسویه نمائیم،
 بلکه انسان میخواهد آنچه از عمرش باقی مانده همه را بفسق و فجور بگذراند،
 سؤال میکنند کی روز قیامت خواهد رسید،
 وقتی که چشمها (از هول و وحشت) خیره بماند،
 و ماه گرفته شود،
 و خورشید و ماه با هم جمع گردند،
 آن وقت است که انسان گوید کجا است راه فرار،
 نه چنین است در آن روز فرارگاهی نیست،
 مگر بسوی پروردگار آرام گاهی نیست،
 در آن روز انسان خیردار میگردد بآنچه در مدت عمرش کرده در ابتدای عمر یا آخر عمر بهمه آنها آگاهست،
 بلی انسان از نفس خود بینا است
 هر چند بر عذرهای

صفحه : ۲۰۳

خود پرده اندازد و بیوشاند،
 ای پیمبر (در موقع نزول وحی) با شتاب و عجله شروع بگفتن مکن،
 زیرا که ما خود قرآن را جمع کرده و بر تو قرائت نمائیم،
 پس از آنکه بر تو قرائت کردیم تو تابع قرائت ما شو و قرائت کن (بر مردم)،
 پس از آن بر ما است بیان کنیم آیات قرآن را.

توضیح آیات

عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي اینکه است درجه کمال که هر کسی باید کوشش کند که بآن جا برسد و در مقام امن و در مقعد صدق عند ملیک مقتدر قرار میگیرد) و متمرکز گردد

صفحه : ۲۰۵

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ، بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ خدایوند سوگند یاد میکند و گواه می آورد روز قیامت را و نفس لَوَامِه) را که ما قدرت داریم که در مرتبه ثانیه تعدیل و تشکیل نمائیم بدن انسان را حتی انگشتان وی را تسویه نمائیم. و اینکه آیه پاسخ قول منکرین معاد است چنانچه در سوره (یس) در جواب اعتراض آن کسی که گفته مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ کی است که بتواند زنده کند استخوانهای پوسیده را گفته شود بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ممکن است در اینجا اشکالی پیش آید و گفته شود خدایوند قسم یاد میکند بروز قیامت برای اثبات قیامت و زنده شدن مردگان و اینکه درست بنظر نمی آید نخستین بایستی قیامت و زنده شدن مردگان ثابت باشد پس از آن در موقع سوگند واقع گردد.

پاسخ گوئیم اصل قیامت و معاد اعم از جسمانی و روحانی هم بحکم عقل و هم بتصدیق تمام پیمبران و عقلای عالم ثابت است و ملئین تماما معترفند که روح انسانی فناپذیر نیست و بعد از مردن باقی است و جز مادئین و طبیعئین که غیر از ماده و لوازم ماده چیزی معترف نیستند تمام حکماء و اهل دیانات معترف ببقاء روح و معاد روحانی میباشند و ظاهرا مقصود رفع استبعاد منکرین معاد جسمانی است نه معاد روحانی بمعنی بقاء روح بعد از مردن که از مرتبه عقل ناقص آنها برتر است که بگمان آنها ممکن نیست استخوانهای پوسیده و خاک گردیده و هر ذره آن بطرفی افتاده بلکه بچندین هزار صورت دیگر هر یک پس از دیگری بر آمده چگونه ممکن است دو مرتبه عود نماید اینکه است که معاد روحانی را گواه می آورد بر معاد جسمانی اشاره به اینکه انسان بروح و بدن انسان است نه بروح تنها.

بعض مفسرین در پاسخ اعتراض چنین گفته مقصود از سوگند بقیامت سوگند پیروردگار قیامت است نه خود قیامت لکن اینکه توجیه خلاف ظاهر است زیرا که بایستی چیزی در تقدیر گرفت و بدون ضرورت جایز نیست چیزی در تقدیر گرفت

صفحه : ۲۰۶

پس بهتر اینکه است که گفته شود شاید مقصود از قیامت که موضوع سوگند واقع گردیده معاد روحانی است که گفتیم تمام عقلا و ملئین بلکه هر کس که معترف بمبدء است معترف بمعاد روحانی نیز میباشند و مورد انکار و استبعاد منکرین تشکیل گردیدن مردگان و معاد جسمانی است نه روحانی.

خلاصه بقاء انسان پس از مرگ شاهد و گواهد است بر اینکه برای تمامیت او بدن نیز تشکیل میگردد چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر گفتیم تمامیت انسان بروح و بدن وی انجام میگیرد روح بدون بدن داخل در مجردات و ملائکه بشمار میرود و بدن بدون روح از جمادات محسوب میگردد و انسان بوصف انسانیت بایستی دارای روح و بدن هر دو باشد زیرا که انسان بوحدته جامع جمیع عوالم امکانی است بروح مجرد ادراک معانی و کلیات میکند و محظوظ میگردد و ببدن و قوای جسمانی ادراک جزئیات و محسوسات مینماید و محظوظ یا متألّم میگردد منسوب بآن عالم ربانی و آن پیشوای بشر امیر المؤمنین علی علیه السلام است (أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْكَبِيرُ)

تو چنین گمان میکنی که جرم کوچکی هستی و حال آنکه عالم بزرگی در تو پنهان است و جامعیت انسان در قیامت پدید میگردد که هر چیزی بفعلیت اخیر خود رسیده و هر یک از نفس و بدن آدمی نیز در منتهی درجه از سعادت یا شقاوت هر یک از آن را که در عالم دنیا بر خود تأمین نموده و فعلیت اخیر وی گردیده هر کس بقدر کوشش و استعداد خود بمرتبه ظهور و بروز میرسد و

آنچه در استعداد وی مأخوذ بوده از قوه بفعل می‌آید و دیگر حالت منتظره‌ای برای وی باقی نمی‌ماند.

اگر انسان در قیامت دارای جسم نگردد کجا تواند لذتهای جسمانی یا مجازات و عذابه‌های جسمانی را ادراک نماید و کجا بنتیجه و کیفر اعمال و اخلاقیات خود میرسد.

آری بدنی که در قیامت تشکیل میگردد اگر چه از همین ماده بدن دنیوی او است لکن ظاهرا چنانچه اخبار بسیار و آیات قرآنی مشعر بر آن است معلوم

صفحه: ۲۰۷

میشود بدن اخروی در لطافت و غلظت بمناسبت روح و عالم قیامت تشکیل میگردد و هر کس او را ببیند میشناسد که فلانه کسی است که در دنیا زندگانی مینموده.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّهُ لَأَبْلَغُ عَسَافٍ أَلْحَنِ الْفَجْرِ
و از هر گونه هوس رانی و شهوت پرستی و آنچه نفس سرکش مایل بآن است در پی آن رفته و از هیچ عمل نکوهیده و روش زشتی خود داری ننماید اینکه است که نفس اماره بکمک شیاطین و وسوسه او را بر اینکه میدارد که منکر معاد جسمانی گردد که مبدا از لذائذ و محظوظات حیوانی باز ماند.

از بعضی مفسرین است که مقصود از لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ تکذیب میکند آنچه جلو او است از واقعه قیامت و حساب و کتاب برای آنکه خود را از بار تکلیف آزاد گرداند و آنچه نفس پلیدش مایل بآن گردیده بدون قید و بندی انجام دهد اینکه است که بر رد آنان فرموده بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ و چون معتقد بمعاد نیست با کثرت گناه هیچوقت در مقام توبه بر نمی‌آید و پشیمان نمیگردد.

اینکه است که سؤال میکنند روز قیامت کی خواهد رسید اینکه سؤال نظیر آیات دیگری است مثل وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ سَأَلُوا عَنْ قِيَامَتِهِ أَوَّلًا قَالُوا إِنَّمَا يَعْلَمُ الْقِيَامَتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَأْتِي السَّمَاءَ كَدُومِ السَّمَاءِ وَ يَأْتِي السَّمَاءَ دُخَانًا مُّسْوًى
قیامت یا از روی سخریه و استهزاء و انکار است که روش کفار راجع بآیات قرآنی چنین بوده که آیات قرآن را مسخره میکردند و کلمات ناروایی نسبت بآیات الهی میدادند یا از روی شبهه و تحقیق مطلب سؤال مینمودند اینکه است که وقت قیامت را بسه علامت معرفی می‌نمایند.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ بَرِقَ رَأْسُكَ وَ بَرِقَ بَصْرُكَ وَ بَرِقَ بَصْرُكَ وَ بَرِقَ بَصْرُكَ وَ بَرِقَ بَصْرُكَ وَ بَرِقَ بَصْرُكَ وَ بَرِقَ بَصْرُكَ
فإذا برق البصر برق را دو طور قرائت کرده‌اند (برق بکسر راء) و (برق بفتح راء) یکی از علامت قیامت اینکه است که چشم انسان از شدت هول و تحیر برق میزند و مات میگردد

صفحه: ۲۰۸

یکی از مفسرین گفته اینکه حالت مردن است که انسان وقتی حالات بعد از مرگ و منزل و مأوای خود را ببیند از هول چشمان وی خیره میگردد و راست می‌ایستد لکن اینکه رأی بنظر درست نمی‌آید زیرا که (برق البصر) یکی از علائم قیامت بشمار می‌رود مگر بنا بر آنکه بعضی گفته‌اند که انسان وقتی مرد همان وقت قیامت او است یا گفته شود انسان وقت جان دادن چون آثار قیامت را می‌بیند اینکه است که برق بصر را یکی از علائم قیامت بشمار آورده.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ دَوْمَ از علائم قیامت اینکه است که ماه گرفته میشود و نور ماه تمام میگردد چون نور ماه از خود نیست و بدون اشراق خورشید ماه سیاه و تاریک است و موقع قیامت هر چیزی باصل خود برمیگردد آن وقت آن نور بر میگردد باصل خود و ماه بسیاری ذاتی خود باقی ماند و از صفت نور افشانی کردن میافتد.

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ سوم از علائم قیامت اینکه است که ماه و خورشید با هم جمع میشوند نظر به اینکه آیات قرآنی بعضی مفسر

بعضی است وقتی آیات را مثل إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ و إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وقتی که آسمان شکافته شد وقتی که خورشید مثل عمامه‌ای که پیچیده گردد در خودش پیچیده گردید و ستارگان تار گردیدند و ماه گرفته شد و اوضاع عالم خراب و مندک گردید و تمام اجزاء عالم در هم ریزش نمود آن وقت ماه و خورشید نیز هر یک از مقر خود پراکنده گردیده و در یک دیگر طپیده میگردند و تمام موجودات مادی بر میگردند باصل خود و بآن ماده اولیه‌ای که از آن خلقت گردیده بودند بازگشت مینمایند و بدلالت قوله تعالی یوم تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ عَالَمٌ دُنْيَا تَبْدِيلٌ مِیگردد بعالم آخرت اگر چه عالم قیامت و بهشت و جهنم چنانچه در صفحات پیش گفته شده فعلاً باعتبار معنی و حقیقت و در علم حضوری حق تعالی موجود است و آیات قرآنی مثل قوله تعالی إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و غیر آن شاهد

صفحه : ۲۰۹

بر آن است لکن باعتبار صورت و اینکه منتهی درجه سیر بشر است بایستی پس از اینکه عالم دنیا ظهور نماید و دیگر در آن وقت نور افشانی وجود ندارد اینکه است که در قیامت هر کسی بایست بنور خود روشن باشد مؤمنین با تقوی بنور ایمان خود روشن و نورانی میباشند و اشاره بهمین نور دارد قوله تعالی یوم تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْیَوْمَ سوره حدید آیه ۱۲ و چون قیامت (بیوم تبلی السرائر) نامیده شده مؤمنین در آن روز نور ایمانشان که در باطن آنان پنهان بود ظهور و بروز مینماید چنانچه در اینکه عالم نیز قلب آنان بنور توحید روشن و نورانی است لکن کفار و فساق همیشه در ظلمت و تاریکی حرکت میکنند همین طوری که در دنیا نور ایمان در قلب و سریره آنها تابش ننموده در آخرت نیز از نور و روشنایی محرومند و گمان میکنند از جای دیگر توان اکتساب نور نمود.

یَقُولُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ أینَ الْمَفْرُوقِی وَ قتی علامتهای قیامت ظهور نمود و موجودات منحل و عالم خراب و پراکنده گردید انسان مضطرب میگردد و راه چاره و گریزگاهی نمی‌یابد گوید از عذاب قیامت کجا توان فرار نمود.

كَلَّا لا- وَ زَرَّ، إلی رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (وزر) در لغت بمعنی کوه بلند است (مستقر) بمعنی استقرار (کلا) کلمه ردع است اشاره به اینکه امروز پناهگاهی برای شما نیست و چنین نیست که گمان میکردید که قیامت و حساب و کتابی نیست و پیمبران و سفراء الهی را دروغگو مینداشتید امروز مرجع و محل قرارگاه و بازگشت شما بسوی پروردگار و مبدء شما است. و نظائر اینکه آیه بسیار است مثل أَنِ إلی رَبِّكَ الْمُنتَهَى إِنْ إلی رَبِّكَ

صفحه : ۲۱۰

الرُّجعی إنا لله و إنا إلیه راجعون از اینکه آیات توان استفاده نمود که مبدء و معاد انسان یکی است (هو المبدء و المعید) و حرکت او دوری است که آغاز و انجام آن بیکجا منتهی میگردد.

آری هر چیزی باصل خود برمیگردد دانشمندان گفته‌اند نهایت هر چیزی همان بدایت او است (کَمَا یَدَأُکُمْ تَعُودُونَ) شیئی وقتی بانتهای وجودش رسد که باول وجودش بیوندد زیرا که کمال و تمامیت هر چیزی وقتی محقق میگردد که دارای مراتب زیرین گردد و اینکه مطلب در قیامت کبری تحقق پذیرد که سرانجام بشر و قرارگاه و مستقر او یا بسوی رحمت و در نشیمن گاه صدق عند ملیک مقتدر انجام گیرد یا بازگشت وی بسوی غضب و حطمه که آن آتشی است که بقلب سرایت مینماید منتهی گردد هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ یُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

(سخنان مفسرین در توجیه، بما قدم و آخر)

(۱) بما قَدَم از آن عملی که کرده بما اَخر از آنچه نکرده (۲) بما قَدَم از اعمال خوب و بد و آنچه عقب انداخته از مستحبات و سنن (۳) آنچه از اعمال خوب و نیک کرده و آنچه باقی گذاشته از باقیات و صالحات.

و ممکن است یک معنی جامع بگیریم که شامل گردد تمام توجیهاتی که گفته شده که (بِما قَدَم وَاَآخِرَ) اشاره باشد بآنچه در دنیا در تمام عمرش کرده چه در اوائل عمرش و چه در اواخر عمرش تماماً در نامه عملش ثبت گردیده.

بلکه میتوان گفت هنگام مردن تماماً در نظر شهود وی حاضر میگردد اینکه است که گوید یا وَيَلْتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا^(۱) ولی افسوس که دیگر وقت از کفش رفته و سرمایه عمر عزیز خود را تلف

(۱) در قیامت آنچه کرده‌اند نزد خود حاضر می‌بینند.

صفحه : ۲۱۱

نموده و باز آنچه از دست داده و آن استعدادی که خداوند در حیات دنیوی بوی داده که خود را از حسیض عالم ناسوتی طبیعی بسوی عالم لاهوتی برساند قدردانی ننموده و برایگان گذرانیده و فانی و بی‌ثمر گردانیده و دیگر محل عمل باقی نمانده و وقت مجازات و محل کیفر اعمال رسیده‌ای وای بر بشر و تأسف و پشیمانی او که اگر عذاب و مجازاتی هم نبود تأسف وی در عذاب او کافی بود چه جای مجازات شاقه که بکیفر اعمال زشت و اخلاق نکوهیده بایستی متحمل گردد.

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ بَلْكَه لَازِم نیست دیگری انسان را خبردار کند بآنچه کرده زیرا وقتی پرده طبیعت عقب می‌رود و نیز انسان بفعلیت اخیر خود و آنچه در او (بالقوة) موجود بوده بالفعل گردیده آن وقت سه جل احوال و اعمال خود را معاینه مینماید و چیزی از حالات خود برای وی پنهان نمی‌ماند و همه را نزد خود حاضر و هویدا می‌یابد اینکه است که فرموده وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا پس آن وقت انسان خود گواه و شاهد اعمال خود است و هر قدر بخواهد پرده پوشی کند و عذر بیاورد چنانچه قرآن خبر میدهد یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ فائده ندارد چگونه تواند اعمال خود را پنهان گرداند و عذری بیاورد در صورتی که خودش و تمام قوا و اجزاء بدنش بلکه تمامی موجودات شاهد بر اعمال و افعال ویند.

لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ مفسرین گویند وقتی قرآن بر پیمبر اکرم فرود آمد حضرتش عجله مینمود و بآن ولع و اضطرابی که داشت آیات قرآن را پیش از آنکه وحی تمام شود قرائت می‌نمود اینکه بود که باین آیه او را نهی فرمود که تو عجله نکن که آیات را زود فرا گیری بر ما است جمع نمودن آیات و بر ما است که بر تو قرائت کنیم.

فَإِذَا قَرَأْتَ قُرْآنًا فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ وقتی ما بر تو قرائت نمودیم و تو تمام آن را فرا گرفتی آن وقت وظیفه تو اینکه

صفحه : ۲۱۲

است متابعت نمایی گفته‌های ما را و همانطوری که بر تو قرائت نمودیم تو بر مردم باز نمایی و نیز بر ما است که آیات قرآن را بتو بیاموزیم و بیان نمائیم.

یکی از مفسرین چنین تفسیر نموده یعنی بر ما است قرآن را بر قلب تو القا نمائیم و بیان آن را نیز بتو بیاموزیم.

آری از آیات قرآن و بعض اخبار توان استفاده نمود که قرآن باعتبار حقیقت و معنویت در شب قدر یک دفعه بقلب مبارک نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده إنا أنزلناه فی لیلۃ مبارکة شاهد برای اینکه است و بعد آیه آیه بتدریج بر بدن مبارک و مرتبه حس شریفش فرود آمده زیرا قلب مبارکی که عالم جبروت و ملکوت و تمامی عوالم ممکنات رشحه‌ای می‌باشد که از دریای

فیض وجود او ترشح نموده و از عالم ما فوق الطبیعه تکون یافته اینکه است که قرآن باعتبار حقیقت و جامعیت و وحدت بایستی اول فرود آید بقلبی که از عالم وحدت سر چشمه گرفته و پس از آن بتدریج آیه آیه در اینکه عالم ناسوت که عالم تفرقه است فرود آید.

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۲۰ تا ۴۰]

اشاره

كَلَّا بَلْ تُحِثُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۳) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴)
تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَ التَّفْتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ (۲۹)
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱) وَ لَكِن كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ (۳۳) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۴)
ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) أَيْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸)
فَجَعَلَ مِنْهُ الزُّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ (۳۹)
أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (۴۰)

صفحه: ۲۱۳

(ترجمه)

(هرگز کافرین بقیامت ایمان نیارند) زیرا که دوست میدارند زندگانی فانی دنیا را و فرو میگذارند (و چشم میپوشند) از نعمتهای آخرت، آن روز صورتهایی بر افروخته و نورانی است و بچشم دل جمال پروردگارشان را مشاهده مینمایند، و صورتهای بعضی گرفته و گمان میکنند، حادثه‌ای پیش است که پشت آنها را میشکند، نه چنین است وقتی روح بگلو رسید، و گفته میشود کیست علاج کند، و میدانند که جدایی و مرگش رسیده، و ساق بساق میمالد، در آن روز خلق را بسوی پروردگار خواهند کشید، (وای بر آن کس) که نه تصدیق رسول حق نموده و نه نماز خوانده، و لکن تکذیب کرده و پشت گردانیده، پس از آن با کبر و نخوت بسوی اهلش روی آورده، سزاوار است برای تو پس سزاوارتر

و باز سزاوار تر،
 آیا انسان گمان میکند وی را بحال خود میگذارند،
 آیا تو نطفه نبودی از منی که ریخته شود،
 پس از آن گردید علقه و خون بسته پس از آن به اینکه صورت در آمد و اجزاء او آراسته گردید،
 پس آن گاه از آن زوجین مرد و زن آفرید ()
 آیا چنین خالقی قدرت ندارد بر اینکه مردگان را در قیامت زنده گرداند.

توضیح آیات

اشاره

كَلَّمَا بَلَّ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (كَلَّمَا) کلمه ردع است و راجع بآیه (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ) یعنی نه چنین است که منکرین معاد گمان کرده‌اند که وقتی مردند فانی میگردند و بازگشتی برای آنان نیست بلکه محبت دنیا آنان را بر اینکه داشته که منکر روز رستاخیز گردند برای آنکه از زیر بار تکلیف بیرون روند پس از آن در مقام بیان حالات اهل محشر و بعضی اوصاف آنها بر میآید.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (وجوه) مبتداء ناضرة خبر مبتداء ناظره خبر ثانی وجوه و نظر بمعنی گردانیدن

صفحه: ۲۱۴

چشم است برای دیدن چیزی.

در اینکه آیا مؤمنین در قیامت خدا را بچشم عیان و مشاهده ابصار می‌بینند یا نه یکی از مطالب کلام است که میدان مشاجره و مناظره بین اشاعره و معتزله از اهل تسنن و سنیها گردیده و سخنان پرت و بی مغز و یاوه‌گویی در اینکه میان بسیار گفته شده.

اشعری‌ها چنین اظهار می‌دارند که بدلالیت همین آیه *إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* و نیز بعضی آیات دیگر مثل قوله تعالی (حکایه) از موسی علیه السلام *رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ* (۱) که مشعر بر امکان رؤیت است و بدلالیت بعضی احادیث مثل

۲) «انکم سترون یوم القیمه ربکم کما ترون القمر لیلۃ البدر»

و امثال اینها مؤمنین در قیامت خدا را بعیان می‌بینند.

معتزلیها و نیز فرقه امامیه برآنند که رؤیت خدا بچشم سر بحکم عقل و منطق صحیح محال و غیر واقع است و فطرت سلیم بر بطلان آن گواهی میدهد هر کس دانست که مبدء و خدای عالم مجرد از جسم و جسمانیت است البته اعتراف مینماید که رؤیت بآلت جسمانی منحصر باشیاء مادی و جسمانی است مجرد را بآلت جسمانی نتوان ادراک نمود *لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ* شاهد بر اینکه است در دعای صباح که منسوب بحضرت امر المؤمنین علیه السلام است در مقام مناجات گوید

۳) «یا من قرب من خواطر الظنون و بعد عن ملاحظه العیون»

چگونه توان خدا را بچشم سر دید در صورتی که چشم جهت بین است و بجز اجسام و الوان و اشکال چیزی مورد ادراک آن نمیشود.

- (۱) موسی بن عمران عرض میکند پروردگار من خود را بمن بنما تا نظر کنم بسوی تو
- (۲) محققا شما بزودی می‌بینید پروردگار خود را آن طوری که در شب چهاردهم ماه را می‌بینید.
- (۳) ای کسی که نزدیکی بگمان و بخاطرها. شاید مقصود از خواطر آن اشراقات و لوامع نوری باشد که بقلوب محبین حق تعالی اشراق می‌گردد و آنان را محظوظ میگرداند و بهمان انوار الهی است که قلب آنها باز می‌گردد و رؤیت قلب اشاره بهمان لمعان نور است نور معنوی نه حسی.

صفحه : ۲۱۵

سخنان مفسرین در نفی رؤیت

در توجیه آیه گویند در قرآن مجید که استوارترین و صحیح‌ترین مأخذ دینی ما است در هیچ جا ذکر رؤیت نشده و ظاهر آیاتی که منشأ توهم مثبتین رؤیت شده همه جا با عبارت نظر است نه (رؤیت) رؤیت با نظر بسیار فرق دارد در ترجمه فارسی نظر بمعنی نگریستن و رؤیت بمعنی دیدن است.

و گویند نظر بمعنی لغوی بر گردانیدن حدقه چشم است بسوی مرئی برای دیدن نه بمعنی دیدن چنانچه گویند نظر کردم بسوی هلال و ندیدم آن را و نیز نظر را سبب رؤیت قرار میدهند مثل اینکه گویند نگاه میکنم تا بینم فلان چیز یا فلان کس را و اینکه طور استعمالات راجع بنظر در کلام عرب بسیار دیده شده.

پس بایستی (ناظره) که در آیه عنوان شده توجیه نمود و در توجیه آن چند احتمال داده شده.

(۱) (ناظر) یعنی منتظر و مقصود از آیه چنین میشود که مؤمنین در قیامت منتظر رحمت خدا و پاداش نیکو میباشند مثل اینکه کسی گوید نظر دارم بفلانی یعنی منتظرم که حاجت مرا روا کند.

(۲) (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) یعنی سؤال نمیکند و رغبت ندارند مگر بسوی خدا و از او خواهانند. (پایان) اینکه دو دلیل ظاهرا هیچکدام تمام نیست زیرا (ناظره) را بمعنی گردانیدن حدقه چشم گرفتن که مقصود چنین شود در قیامت مؤمنین حدقه چشم خود را میگردانند برای آنکه خدا را ببینند خلاف است زیرا که گردانیدن چشم نسبت بچیزی درست آید که دیدنش ممکن باشد مؤمنین که میدانند خدا را بچشم نتوان دید و مکانی و جهتی او را فرا نگرفته چگونه چشم خود را بر میگردانند که او را ببینند و (ناظره) را بمعنی انتظار گرفتن آن نیز درست بنظر نمی‌آید زیرا قیامت

صفحه : ۲۱۶

وقتی است که همه چیز بفعلیت اخیر خود رسیده و مؤمنین علائم رحمت خدا و ثواب اعمالشان را معاینه می‌بینند دیگر حالت منتظره برای آنها نیست و چیزی بر آنان مخفی نیست تا منتظر وقوع آن باشند.

دیگری در توجیه آیه گفته وقتی مردم از حساب فارق میگردند آن وقت اولیاء الله را داخل میگردانند در نهری که حیوان یعنی صاحب حیات نامیده شده و پس از آنکه در آن نهر غوطه‌ور گردیده و از آن آشامیده بیرون می‌آیند از آن نهر در حالی که روی‌های آنان سفید و نورانی و با تالو و روشن است و از تمام کثافات نفسانی و قذارات معنوی پاک گردیده‌اند داخل بهشت میگردند و باین مقام اشاره دارد قوله تعالی *وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ* یعنی در آن وقت با رویهای بشاش نورانی بسوی رحمت پروردگار خود نگرانند.

سخنان مفسرین راجع بآیات رؤیت

مثبتین رؤیت چنین اظهار مینمایند که بدو دلیل ثابت میکنیم که مقصود از نظر در آیه همان رؤیت است دلیل اول قوله تعالی حکایه از موسی علیه السّلام (انظر الیک) اگر دیدن خدا محال بود چگونه پیمبر اولو العزم مثل حضرت موسی علیه السّلام طلب رؤیت مینمود و اگر نظر عبارت از تقلیب حدقه بجانب مرئی بود بایستی خداوند جهت داشته باشد و جهت و مکان داشتن خدا محال است. دلیل دوم گویند اگر ما تسلیم کنیم که نظر بمعنی گردانیدن حدقه چشم است بجانب مرئی نظر کردن سبب دیدن است و چون در اینجا مناسب نیست که حمل کنیم بر سبب رؤیت بایستی حمل بر مسبب یعنی رؤیت کنیم و گویند کلمه نظر اگر متعدی بنفس باشد بمعنی انتظار است و با (ف) بمعنی تفکر و با (لام) بمعنی رأفت و با کلمه (الی) بمعنی رؤیت است و در اینجا بمعنی الی است چنانچه فرموده إلی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (پایان) و اینکه دو دلیل نیز تمام نیست زیرا که خواهش موسی علیه السّلام راجع بر رؤیت

صفحه : ۲۱۷

چنانچه دانشمندان گفته‌اند بزبان قوم بوده که باصرار آنها حضرتش طلب رؤیت نمود و عظمت مطلب باعث شد که مورد عتاب گردید و اگر رؤیت ممکن بود (لن ترانی) مورد پیدا مینمود و شاید مقصود آن حضرت از طلب رؤیت چنین بوده که قوم از جانب حق تعالی جواب رد و نفی بشنوند و دست از اینکه خواهش بردارند و بدانند که دیدن خدا بچشم سر محال است.

و نیز اینکه گویند کلمه نظر اگر با حرف (الی) باشد بمعنی رؤیت است تمام نیست زیرا که با کلمه الی بمعنی انتظار نیز آمده مثل قوله تعالی فَطِرَةٌ إلی مِیسِرَةٍ اشاعره گویند مؤمنین در قیامت خدا را بر رؤیت عیان می‌بینند بدون آلت از چشم و هوای مجاور و مکان و انعکاس مرئی در چشم و غیر آن با اینکه قیودات ممکن است کلام آنان را حمل کنیم بر رؤیت بچشم دل نه چشم سر چگونه ممکن است کسی که خدا را مجرد از جسم و جسمانیات و مجرد از مکان و جهت و غیر آن بداند و با اینکه حال چنین گمان کند که مؤمنین خدا را در قیامت بچشم عیان می‌بینند.

بعضی از آنان گویند خداوند در قیامت حاسه دیگری غیر از حواس پنجگانه بمؤمنین عنایت مینماید که بآن خدا را ببینند اینکه هم بنظر درست نمی‌آید زیرا اگر آن حاسه از آلات جسمانی محسوب گردد بآن نتوان خدا را دید زیرا که آلات جسمانی بهر نحوی باشد برای ادراک جسمانی است نه آن موجودی که بر تر از جسم و جسمانیات است و اگر غیر آن باشد معنی دیدن غایت انکشاف میشود و اینکه انکشاف مقابل استتاری است که نسبت بکافرین داده شده که در سوره مطففین آیه ۱۵ فرموده کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ» (۱) آری برای سخیف مجسمیها که خدا را جسم میدانند دور نیست که چنین

(۱) نه چنین است که کفار گمان کرده‌اند بلکه رین و چرکی قلبشان که در اثر کفر و عصیان آنان پدید گردیده آنها را از مشاهده انوار رحمت الهی محجوب گردانیده.

صفحه : ۲۱۸

نسبتی بدهند که مؤمنین خدا را در قیامت بچشم سر می‌بینند.

و برای جمع بین گفتار اشاعره و معتزله مختصری از گفتار حکماء را ترجمه مینمایم

حاجی سبزواری در شرح دعای صباح گفتار اشاعره را توجیه مینماید که مقصود محققان اشاعره از رؤیت نه دیدن بچشم ظاهر است که مخالف صریح عقل است بلکه مراد مقام شهود حق است بحق در مرتبه عین یقین و حق یقین و اینگونه رؤیت را همه عقلاء و عرفاء مسلم دارند و در اینکه مقام گفته شده

۱) «لم اعبد رباً لم اره»

۲) «عمیت عین لا تراک»

۳) «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»

و در قرآن مجید است فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۴)

(یا من دلّ علی ذاته بذاته)

و همین است مقصود جمیع عرفاء و محققین از متکلمین بلکه ارسال جمیع انبیاء و انزال کتب سماوی غیر از رساندن باین مرتبه عظمی چیز دیگری نبوده چنانچه

(خلقت الخلق لکی اعرف)

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ که تفسیر بی‌عرفون شده نیز شاهد بر آن است.

و از بعض عرفاء است که در تفسیر آن حدیث

(انکم سترون ربکم يوم القيمة کما ترون القمر لیلۃ البدر)

چنین گوید مراد از اینکه مشابَهت تشبیه نظر اخروی است بنظر بصر در دنیا در درجه عیان نه در تشبیه خدا بقمر زیرا او سبحانه منظور بهیچ منظوری نماند و حقیقت ایمان صحیح آن است که مؤمن در معتقد خود بدرجه یقین رسد و آن بر تفاوت بود طائفه‌ای در دنیا بعلم یقین بدانند و وعده

(۱) از حضرت امیر علیه السلام است که عبادت نمیکنم خدایی را که ندیده باشم.

(۲) از سید الشهداء (ع) است در دعای عرفه، کور باد چشمی که تو را نبیند.

(۳) و نیز از حضرت امیر (ع) است که یقین من بمرتبه‌ای رسیده که اگر پرده برداشته شود چیزی بر یقین من افزوده نمیگردد.

(۴) پس گشودیم و برداشتیم پرده را از تو و امروز چشم تو آهن است اشاره به اینکه چشم تو امروز تیز بین گردیده و آنچه قبلاً نمیدیدی امروز می‌بینی.

صفحه : ۲۱۹

عین یقین آنان در قیامت باشد، و طائفه‌ای بعین یقین ببینند و وعده حق یقین ایشان در آخرت باشد و از اینجا گفت آنکه گفت (رأی قلبی ربی)

و اینکه ایمان است که معاذ بر در خانه‌های اصحاب گشتی و گفتی (تعالوا حتی تؤمن ساعة، و اینکه ایمانست که چون حادثه از آن خبر باز داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت (اصبت فالزم) «۱» و طایفه‌ای بحق یقین ببینند و درجه شهود و کمال آن بآخرت بود که در آن زیادتی صورت نبندد چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام از اینکه مقام خبر داد (لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا)

تا آنجا که گفته رؤیت اخروی با رؤیت دنیوی هیچ نسبت ندارد پس محل غلط از اینجاست که طایفه‌ای پنداشتند که در آخرت جهتی و وضعی و کیفیتی و هوایی و شعاعی و احاطت نور بصر بمبصر بیاید هم چنان چه در دنیا مبصرات دنیوی را مشاهده کرده‌اند

و اینکه تصورات همه تخیلات باطل است و اینکه غلطی بزرگ است که کسی مرتبه‌ای که فوق حال و مقام وی است بر حال و مقام خود قیاس کند امور اخروی را امروز کسی دریابد که بکلی از دنیا و لذات آن صرف رغبت کرده و روی دل با آخرت آورده و بدل در آخرت باشد و بتن در دنیا و بقلب در عالم غیب ساکن بود و بقلب در عالم شهادت. (پایان) دیگری گفته نظر منحصر بر رؤیت چشم نیست زیرا اگر چنین باشد لازم آید خداوند محدود گردد بحد اجسام و او منزّه از آنست بلکه مقصود اینک است که در آخرت باطن ظاهر میگردد و ظاهر بتمام اجزاء چشم میشود و بتمام اجزاء خدا را مشاهده میکند چنانچه در دنیا بچشم بصیرت مشاهده مینمود و آخرت عالم لطافت است اینکه است که هیچ حکمی برای جسد ظاهر و قالب در آنجا نیست و دیگر حکم برای قلب و روح است که ظاهر گردیده بزرگی را پرسیدند راه از کدام جانب است گفت از جانب تو نیست چون از خود گذشتگی از تمام جانبها راهست.

چون بصدیقان پیا کردند و زان ره ساختند جز بدل رفتن در آن ره یک قدم را بار نیست
تفسیر روح البیان

(۱) یعنی تیر اندیشه راست بهدف زدی.

صفحه : ۲۲۰

وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسْرَةٍ، تَنْظُرُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (باسره) مقابل ناضره یعنی رویهای مؤمنین در آن روز مبتهج و بشاش و نورانی است و رویهای کفار گرفته و تاریک و ظلمانی است و برای آنان مکشوف میگردد و بچشم بصیرت مینگردند که حادثه ناگواری در پیش است که پشتشان را میشکند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ (کلا) کلمه ردع است نه چنین است که شما پنداشته که قیامت و حشر و نشری نیست وقتی جان انسانی باستخوان بالای سینه رسید و آن وقتی است که روح از قسمتهای بدن از قلب و مغز و باقی اعضاء با آخرین محل تراقی که ترقوه‌اش نامند و معروف بنقطه حیات است رسید آن وقت گفته میشود (من راق) کلمه راق را دو طور تفسیر نموده‌اند بعضی بر آنند که وقتی جان بنقطه حیات و سینه رسید کسان محتضر در طلب علاج میگرددند زیرا که (راق) از رقاہ یرقیه رقیه) مأخوذ گردیده و آن وقتی است که برای شفا تمسک بدعا و تعویذ نمایند یا آنکه (من) بمعنی استفهام و طلب باشد که اطرافیان مریض برای علاج در طلب طبیب بگردند و شاید استفهام انکاری باشد یعنی وقتی که جان بسینه رسید گویند دیگر علاج پذیر نیست.

تفسیر دوم از (رقی یرقی رقیه) مأخوذ گردیده نظیر قوله تعالی وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا نَقْرَةٌ ﴿١﴾ گویند کیست جان وی را بالا برد از ابن عباس است که فرشتگان چنین گویند.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُ الْفِرَاقُ، وَ التَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

(۱) سوره اسری آیه ۹۵ کفار گفتند ما هرگز بمرتبه بلند تو (بنبوت و رسالت) ایمان نیاوریم مگر وقتی بر ما فرود آوری کتابی را که بخوانیم. [.....]

صفحه : ۲۲۱

از بعضی مفسرین است که ظن در اینجا بمعنی یقین آمده که در آن وقت محتضر یقین میکند بمرگ خود و شاید (ظن) بمعنی

گمان باشد که محض از شدت علاقه‌ای که بحیات دارد تا رمقی از حیات دارد یقین بمردن خود نمیکند و بهمان گمان مضطرب میگردد.

اگر چه معنی ظاهر آیه اینکه است که از شدت جان دادن ساق بساق میمالد لکن معنی ظاهر آیه درست بنظر نمی‌آید زیرا وقتی جان بسینه رسید وقتی است که پاها از حرکت افتاده چگونه بهم میمالد چنانچه بعضی گفته‌اند شاید مقصود تلاقی دنیا و آخرت باشد که در حال احتضار محض چون هنوز در دنیا است دنیا را مینگرد و آن حب دنیا و علاقه‌ای که باولاد و مال و باقی جهات دنیوی دارد بیند وقت فراق رسیده و از طرف دیگر آثار عالم برزخ و ملائکه عذاب را نیز معاینه مینماید آن وقت منتهی درجه سختی او است و اشاره بمنتهی درجه شدت و سختی او چنین تعبیر نموده که پاها را به [میمالد مثل کسی که امر مهمی برای وی پیش آید پاها و دستهای خود را بهم میمالد.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ بقاعده عربیت (المساق) مصدر از ساق يسوق بمعنی کشیده گی است.

در آن وقت روح انسان بسوی پروردگارش کشیده میشود و شاید مقصود چنین باشد که خداوند روح انسان را بتوسطه ملک الموت بسوی خود میکشاند یا وی را نزدیک میگرداند برحمت خود یا نزدیک میگرداند او را بغضب خود.

فَلَا صِدْقَ وَلَا- صَيِّلِي، وَ لَكِن كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (فَلَا صِدْقَ وَلَا صَيِّلِي) فاء عطف است که (لا صدق) را عطف داده بیحسب که کافر گمان میکند هرگز مبعوث نمیگردد اینکه است که نه تصدیق پیمبران مینماید که زیر بار تکلیف رود و نه در مقام عبادت بر می‌آید و مبرزترین عبادات

صفحه : ۲۲۲

که نماز است اقدام بر آن نمینماید و باضافه تکذیب هم میکند و نسبت کذب بسفرای الهی میدهد و نیز از اهل حق و حقیقت اعراض میکند و پشت پا میزند و در حال نخوت و کبر بسوی اهلش روان میگردد.

در اینکه آیات چند صفت از صفات نکوهیده منکرین معاد و کافرین را تذکر میدهد.

(۱) تصدیق پیمبران را نمیکنند و اعتراف بوجود خدای یگانه نمینمایند (۲) نماز نمیخوانند چون یکی از علامت مهم ایمان نماز است اینکه است که ترک نماز را از علائم کفر بشمار می‌آورد.

(۳) تکذیب میکنند و نسبت دروغ‌گویی بپیمبران میدهند.

(۴) از کلام حق اعراض میکنند و بی‌اعتنایی مینمایند.

(۵) در حال تفرعن و تکبر مشی مینمایند و بسوی کسانی که مثل خودشان و از اهل خود میباشند میروند و اظهار نفرت میکنند.

و اینکه پنج صفت علامت کفر است که بعضی راجع باصول دیانت و بعضی راجع بفروع آن و بعضی راجع باخلاق است گویند اینکه آیه در مذمت ابو جهل فرود آمده زیرا که اینک صفات نام برده شده در باره وی صادق آید.

أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ اینک دو جمله در مقام وعید و تهدید است زیرا عرب اینک جمله را بکسی گوید که شری متوجه او شده بوی گوید حذر کن بعض مفسرین گفته‌اند (اولی) بمعنی ویل است گویند پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست ابو جهل را گرفت و گفت (أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ) ابو جهل گفت بچه چیز مرا میترسانی نه تو و نه خدای تو هرگز قدرت ندارید بمن صدمه‌ای وارد نمائید من شریف‌ترین و متشخص‌ترین اینک شهر بشمار میروم اینک است که خداوند در اینجا کلام پیمبر خود را بیان میفرماید.

دیگری گفته اینک سخن را حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بامر پروردگار بدشمنان

صفحه : ۲۲۳

دین فرموده که آنان را تهدید نماید.

دیگری گفته اینکه خطاب بخود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو از دشمنان حذر نما و از آنان دوری کن که بتو صدمه و اذیتی وارد نمایند و اینکه رأی مناسب تر بنظر می‌آید زیرا که در بعض آیات دیگر اشاره دارد که از کفار حذر کن و اعراض نما مثل اینکه فرموده قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (۱) و آنجا که فرموده وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (۲) و امثال آن بسیار است.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (سدى) در لغت بمعنی مهمل گذاشتن است آیا انسان چنین گمان میکند که وی را مهمل می‌گذاریم.

اشاره به اینکه چگونه ممکن است انسانی را که با اینهمه آثار قدرت و اسرار آفرینش و حکمتی که در وجود وی نهفته وی را مورد تکلیف قرار ندهیم چنین نیست که انسان گمان کرده بلکه وی را برای امر بزرگی آفریدیم که مراتبی را ببیماید و پس از آنکه بفعلیت اخیر خود رسید در قیامت بنتیجه اعمال نیک یابد خود برسد (ان خیرا فخیرا و ان شرافشرا) یکی از مفسرین گفته چون در اول سوره فرمود أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعِ عِظَامَهُ در آخر سوره نیز همین مطلب را تکرار مینماید (و برای اثبات معاد دو دلیل در اینجا تذکر میدهد):

أَوَلَمْ يَحْسَبِ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى وَ نَظِيرِ الْإِنْسَانِ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» (۳)

(۱) سوره انعام آیه ۹، بگو خدا پس از آن واگذار کفار را بحال خودشان که در لهو و لعب فرو روند.

(۲) از مشرکین اعراض نما و رو بحق آر اشاره به اینکه پس از تبلیغ رسالت خود را مشغول بآنها مکن متوجه حق باش.

(۳) سوره طه آیه ۱۵، محقق و ثابت است که قیامت آینده است می‌خواهم آن را مخفی دارم تا آنکه هر نفسی جزا داده شود آنچه عمل و سعی و کوشش میکند، شاید اشاره باین باشد که ساعت وقوع و پیدایش قیامت را پنهان نموده‌ایم که مردم ندانند موقع آن را و علمشان از روی خلوص واقع گردد و مستحق اجر گردند.

صفحه : ۲۲۴

پس از آنکه آلات و قوای جسمانی از شهوت و غضب و وسائل اعمال بهیمی و سبعی بانسان داده شده و نیز عقل که مدرک حسن و قبح و تمیز دهنده بین خیر و شر است بوی کرامت گردیده با اینکه وسائل چگونه ممکن است او را در مورد تکلیف قرار ندهد و قوانین و مقرراتی برای اصلاح امور دنیوی و اخروی وی وضع ننماید زیرا اگر چنین باشد وجود وی را مهمل گذاشته و چنین امری لایق پروردگار کریم و حکیم علی الاطلاق نیست پس بایستی دار دیگری باشد که انسان آنچه از خوب و بد کرده بنتیجه برسد و اثر آن را بیابد و گر نه وجود وی لغو خواهد بود.

دلیل دوم بر اثبات معاد استدلال بخلقت اولیه انسان است که وقتی قدرت بر خلقت وی دارد در آن وقتی که لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً چیزی نبود که شناخته شود البته قدرت بر عود دادن وی نیز دارد و اشاره بدلیل دوم است که فرموده:

أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى، ثُمَّ كَانَ عَاقِلَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى خَطَابَ وَ اعْتَرَضَ بَانَ انسانی است که گمان میکند خداوند هرگز استخوان پوسیده را زنده نمیگرداند که آیا فکر نمیکنی و متوجه نیستی که تو از چه چیز خلق شده‌ای آیا تو از آب منی که از نجاسات و قذارات محسوب میگردد و از صلب پدر برحم مادر ریخته گردیده و پس از آنکه در آنجا خون بسته گردیدی و صورت بندی شدی و اعضاء و اجزاء بدن تو معتدل و نسبت بیکدیگر تعادل نموده ترکیب بندی نشده‌ای تا آنکه خلقت تو تمام گردیده و قدم در

اینکه عالم نهادی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى و پس از آنکه منی و علقه و مضغه بودید صورت انسانی بشما پوشانید بعضی را بصورت مرد و بعضی را بصورت زن گردانید برای اینکه جفت گردید و عیش و زندگانی شما تمام گردد.

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

صفحه : ۲۲۵

آیا آن کسی که از قطره آب گندیده چنین انسانی ترتیب داده قدرت ندارد که پس از مرگ و تفرق اجزاء ثانیاً مرده‌ها را زنده گرداند.

خدای متعال باین دو برهان متین محکم یکی بیان خلقت انسان که از عدم بوجود آمده و دیگر از علم و قدرت و حکمتی که در پیدایش وی هویدا است استدلال نموده بر اثبات معاد که اگر معاد و بازگشتی نبود خلقت انسان لغو و بی‌ثمر میگردید و چون کار لغو و بیهوده نتوان نسبت بخالق حکیم داد پس باین دو دلیل ثابت میشود که زنده شدن انسان در قیامت امری است حتمی و مطلبی است واقعی که نتوان در آن خدشه نمود.

صفحه : ۲۲۶

سورة الدهر

اشاره

مدنیة و هی احدی و ثلاثون آیه

[سورة الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَ أَغْلَالاً وَ سَعِيراً (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيراً (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيراً (۱۰) فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُوراً (۱۱) وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲) مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَزُولُ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيراً (۱۳) وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِلاً (۱۴) وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۵) قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً (۱۶)

(ترجمه)

بنام خدای رحمن مهربان

آیا آمد بر آدمی وقتی که چیزی نبود یاد کرده شود،

محققا ما انسان

صفحه : ۲۲۷

را خلقت نمودیم از نطفه‌ای ممزوج (با حرارت و برودت) تا آنکه بیازمائیم او را پس قرار دادیم وی را شنوا و بینا. و ما راهرا بوی نمایانندیم یا شکر گذار است و یا ناسپاس، و محققا آماده کردیم برای کافرین زنجیرها و غلها و آتش فروزان، و بتحقیق که نیکوکاران می‌آشامند از جام شرابی که مزاج آن کافور است چشمه‌ای است که بندگان خدا می‌آشامند از آن و آن چشمه بسیار در زمین جریان دارد، و آنها (کسانی میباشند) که بنذر وفا میکنند و میترسند از روزی که شرّ او پهن و فرا گیرنده است، و بذل طعام میکنند با دوستی آن بفقیر و یتیم و اسیر، (و گویند) انفاق و اطعام ما منحصر است برای خشنودی خدا طلب نمی‌کنیم از شما بازای آن عوضی و نه سپاس گذاری، زیرا که ما از پروردگار خود میترسیم از روزی که سخت و گرفته باشد، پس (پاداش) عمل آنها خداوند نگاه داشت از آنها شرّ آن روز را و ملاقات میکنند آن روز را با خوشی و روی خندان، و پاداش صبر برای آنان است بهشت و جامه‌های ابریشم باف، در حالی که در بهشت تکیه زده‌اند بر تختها که نبینند در آن نه آفتابی و نه سرمایی، و سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه‌هایش نزدیک و در اختیار آنها است، غلمان و حوریان بهشتی با ظرفهای نقره و بلور بدور آنان دور میزنند، که آن کوزه‌های بلور و از نقره باندازه (و درخور هر کسی) اندازه گیری شده.

توضیح آیات

اشاره

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً بِاتِّفَاقٍ مَّفْسَرِينَ (هل) در اینجا و در سوره هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ بمعنی (قد) است زیرا که استفهام یعنی طلب فهم کردن برای کسی که تمام صفحه موجودات در علم حضوری او مکشوف است محال مینماید اینکه است که بایستی (هل اتی) را حمل بر معنی خبر نمود که حق سبحانه خبر میدهد که محققا گذشت بر انسان

صفحه : ۲۲۸

زمان طولانی از دهر که چیزی نبود یاد کرده شود.

زمان مبهم طولانی را حین گویند حکماء گویند دهر فوق زمان و روح زمان و ظرف زمان و محیط بر زمان است یعنی دهر عبارت از مجموع من حیث المجموع زمان است.

از ابن عباس است مقصود از آن حین که انسان مذکور نبود آن نه ماهی است که در شکم مادر بوده که کسی وی را نمیشناخت و

در مقام امتنان اشاره دارد به اینکه ای انسان ما تو را از نیستی و آن وقتی که لم یکن شیئاً می‌ذکوراً چیزی نبود که بشمار آیی از منی مخلوط بکثافات بوجود آوردیم و تو را در بهترین صورت لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۱) و معتدل‌ترین اندام خلقت نمودیم و قوای ظاهره و باطنه فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً بتو کرامت کردیم و از آن روح قدس الهی نَفَخْتُمْ فِيهِ مِنْ رُوحِي در تو دمیدیم و بتاج و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ تو را مفتخر نمودیم و شریفترین موجودات گردانیدیم و به اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (۲) تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم و گل سر سبد موجودات گردانیدیم و پس از آنکه خلقت تو تمام گردید و لایق هدایت گردیدی اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ تو را بطریق حق و حقیقت رهبری نمودیم و بتوسطه رسول باطن عقل و رسول ظاهر انبیاء و سفرای الهی راه هدایت و سعادت که مقصود اصلی از خلقت بشر و آنچه مقدمه پیدایش او است همین است بتو آموختیم و سیر بسوی سعادت یا شقاوت را در کف-اختیار تو نهادیم که باختیار خود (اِمَّا شَاكِرًا) یا بشکرانه اینکه همه نعمتهای گوناگون راه سعادت و فضیلت

(۱) سوره تین آیه ۲.

(۲) تمام آیه و اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وقتی پروردگار تو بملائکه گفت بحقیقت و درستی من در زمین خلیفه و نماینده‌ای برای خود قرار میدهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی کسی را که فساد کند در زمین و خونریزی نماید و ما تنزیه میکنیم و تو را بپاکی ستایش مینمائیم خطاب عتاب آمیز بآنها رسید که من چیزی میدانم که شما نمیدانید.

صفحه : ۲۳۱

را اختیار کنی و موحد و خدا پرست گردی و رشته بندگی بگردن بسته خود را از حضيض ناسوتی باوج ملکوتی رسانی و اِمَّا كَفُورًا یا کفران نعمت نموده و خود را بزنجیر اوهام و طبیعت بسته نگاه داشته و آن قوای عقلی و روحانی که بآن توانستی خود را بسعادت عظمی رسانی و حیات پاکیزه دائمی همیشه‌گی بر خود تأمین نمایی منقاد و مطیع قوای شهوانی نموده و خود را از سعادت و فضیلت بازداری.

(تو را ز کنگره عرش میزنند صغیر ندانمت که در اینکه دام که چه افتاد است)

(حافظ) اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَاغْلَالًا وَاَسْعِيرًا آری کسی که در اینکه نشاه دنیوی خود را بزنجیر اوهام و غلهای قوای سبعی و بهیمی و آرزو و آمال طبیعی بسته گردانید و کفران نعمتهای الهی را نمود و قوی و مشاعری که بایستی در طریق شکر گذاری و بندگی او مصرف نماید در راه مخالفت او بکار انداخت در نشاه اخروی که حقیقت هر چیزی ظاهر میگردد همین زنجیرهای معنوی آرزو و آمال صورت میگیرد و بدست و پای او پیچیده و غلهای علاقه دنیوی وی نیز بار سنگینی میگردد و او را در قید میگرداند و اعمال نکوهیده زشت او آتش سوزان میگردد و بکیفر اعمال و اخلاقش همیشه در آتش سوزان میسوزد ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَيْدِيكُمْ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱) سوره آل عمران آیه ۱۷۸.

از کلمه «اعتدنا» در آیه و نیز از آیات دیگر مثل اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

(۱) «ذَلِكُمْ» اشاره بآیه جلو ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ که در مقام عذاب اشقیاء و قاتلین انبیاء است که بکیفر اعمالشان که پیش فرستاده‌اند چنین عذابی برای آنان مهیا گردید نه آنکه بآنها ظلم نموده و آنان را مبتلا بچنین عذابی نموده و اینکه آیه و امثال آن صریح است که انسان مختار است.

صفحه : ۲۳۲

و امثال آن معلوم میشود که بهشت و جهنم فعلاً موجودند نه اینکه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند بعداً در قیامت موجود میشوند زیرا که سبب وجود بهشت همان ایمان واقعی و تقوی و عمل صالح است که اهلش در همین عالم دارا میباشند و اسباب جهنم از زنجیرهای هفتاد زرعی که فرموده «ذَرُعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا» و غلها و آتش سوزان که ناشی از متابعت دنیوی و هوی و هوس و مخالفت مولا که در اینکه عالم بصورت عیش گوارا مینماید لکن وقتی پرده طبیعت عقب رفت و در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر گردید اشقیاء می‌بینند اینکه همان غل و زنجیریست که خود در دنیا تهیه نموده‌اند.

و چون سبب بهشت و جهنم اعمال و اخلاق خود انسان است و وقتی سبب تحقق یافت مسبب نیز تحقق پذیرد پس از اینجا معلوم میشود که بهشت و جهنم از همین عالم بوجود آید و بهشت در باطن و حقیقت بهشتیان در معنی نه در صورت موجود است و نیز جهنم در معنی نه در صورت در باطن جهنمیان نهفته و محیط بر آنان است و در قیامت صورت گرفته ظاهر میگردد.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ابرار جمع بز مثل ربّ و ارباب و از حسن که یکی از مفسرین است نقلشده که بز بر کسی صادق آید که بر هیچکس حتی بر مورچه‌ای اذیت روا ندارد.

و از مفردات لغت است که بز مقابل بحر است و بمعنی توسعه در عمل نیک است و شامل میگردد تمام اعمال نیکو از عبادات و اعمال خوب.

نیکوکار کسی است که تمام افعال و اعمال و حرکات و سکنتات و گفتار و کردار آن روی میزان عقل و شرع انجام گرفته و استوار گردیده که چنین کسی را بطور اطلاق میتوان از ابرار بشمار آورد.

مفسرین گویند کافور اسم چشمه‌ای است در بهشت بنام چشمه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و تشبیه بکافور از جهت رنگ و بو و لطافت آن است نه از جهت طعم.

و شاید تشبیه بکافور از جهت خنکی او است که اشاره ببرد یقین باشد که

صفحه : ۲۳۳

ابرار و نیکوکاران در اثر رویه و سنجیه نیک آنها انوار معرفت و محبت الهی در قلب و سریره آنان نفوذ مینماید و از شراب معرفت سیراب میگردد و برد یقین دل آنها خنک میگردد و از نسیم الطاف الهی علی الدوام محظوظ و شادمانند.

مفسرین آیه را حمل بر قیامت کرده‌اند لکن آیه مطلق است و ممکن است گفته شود اگر در دنیا آن برد یقین در قلب کسی وارد نگردد البته از آن شراب کافوری نیز در آخرت نخواهد چشید.

خلاصه شاید مقصود از آیه چنین باشد که نیکوکاران که قلب و دل آنان از غل و غش طبیعت پاک گردیده و بسوی جاده حق و حقیقت رهسپار شده‌اند و روش آنها روش اولیاء الله گردیده در اثر نیکوکاری اول برد یقین و عین کافوری قلب آنان را مطمئن میگرداند و پس از آن از آن چشمه شراب زنجیلی کأساً کان مزاجها زنجیلاً و کاس محبت بانها میچشانند پس از آنکه قلب محبتین از آتش عشق بحق سوخته گردید آن وقت از آن شراب خنک کافوری قطره‌ای بدل و قلب سوخته آنها ترشح میگردد و گر نه ممکن است آتش محبت قلب محبتین و عاشق مشتهر را بسوزاند و وی را هلاک گرداند اینکه است که هر وقت آتش محبت چنانچه اهلش میدانند شعله‌ور گردید در عقب قلب عاشق برد یقین و نسیم خنک الطاف الهی از وله ساکن میگردد و آرام میشود.

آری اگر قطره‌ای از آن شراب زنجیلا و شرابا ظهورا بذائقه جانت برسد و ذره‌ئی از آن خنکی و برد کافوری را بکام دل بچشی آن وقت خواهی دید چگونه اثر آن در تمام اعضاء وجودت سرایت مینماید و در آن حال بجز یک دریای موج عشق که استیلا پیدا

نموده و تمام سراسر وجودت را تحت نفوذ خود در آورده بطوری که دیگر از خود و هستی خود بی‌خبر می‌گردد چیز دیگری پدید نیست شهید ثانی چنین روایت میکند که بدآود نبی علیه السلام وحی رسید ای داود ابلاغ کن باهل زمین که من دوست کسی هستم که مرا دوست دارد و همنشین کسی میباشم

صفحه : ۲۳۴

که با من هم‌نشین باشد و مؤنس کسی هستم که بذکر من مأنوس باشد و رفیق کسی هستم که با من رفیق باشد و اختیار می‌کنم کسی را که مرا اختیار کرده و مطیع کسی میباشم که مرا اطاعت نموده تا آخر حدیث که مفصل است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (تفجیر) مصدر از باب تَفَعَّلَ آمده فَجَّرَ يَفْجِرُ تَفْجِيرًا و در لغت بمعنی آب راندن و جریان دادن آن آب است از روی قوت و شدت و اضافه کردن عباد را بالله اضافه تشریفیه است اشاره به اینکه شراب کافوری چشمه‌ای است که بشدت جریان دارد و کاسه‌ای از آن نصیب کسانی است که بمقام عبودیت و بندگی فائز گردیده‌اند و آنان عده مخصوص میباشند که از مقامات گذشته و بمقامی رسیده‌اند که العبد و مافی یده کان لمولاه نصب العین آنان گردیده و خود و هر چه را مینگردند از او و قائم باو میدانند.

در تفسیر روح البیان از تاویلات نجمیه چنین نقل میکند که ابرار اشاره ببندگان خالص است که مخصوص باسم اعظم‌اند که شامل تمامی اسماء الله میباشد و آنها کسانی هستند که پروردگارشان آنان را سیراب گردانیده و تجلی یافته‌اند باسم (الباسط) و بآنان چشاندند از کاسه محبت شراب طهور عشق که ممزوج گردیده بکافور برد یقین که جاری گردانیده در نه‌های ارواح و اسرار آنها و قلبهای آنها پر گردیده از زیادتى رحمت و شمول نعمت. پایان یُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرْهُهُ مُسْتَطِيرًا در مقام بعضی از مصادیق بزر بر آمده که ابرار و نیکوکاران متصف بصفاتى میباشند (اول) هر گاه نذری کردند بنذر خود وفا میکنند. فقها بدلالات آیات و اخبار چنین استفاده نموده‌اند که اگر نذر روی میزان شرع واقع گردید و بآن شرائطی که در محل خود تعیین شده مثل اینکه متعلق

صفحه : ۲۳۵

نذر بایستی عمل مباح یا مستحبی باشد و شخص خود را ملتزم نماید که اگر فلان حاجت من برآمد برای خدا فلان عمل خیری را انجام دهم وفای بنذر واجب میگردد و چون نذر یکی از عبادات بشمار بایستی عمل نذر مخصوص بخدا انجام گیرد قصد دیگری در کار نباشد پس مثل بعضی از عوام که از روی جهل برای امام علیه السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا حضرت عباس نذر کنند علاوه بر اینکه خلاف کرده که در عبادت با خدا شریک قرار داده ظاهراً نذرش نیز منعقد نمیگردد و نیز چون نذر یکی از عبادات بشمار می‌رود بایستی متعلق نذر و آن کاری که نذر کرده انجام دهد حرام یا مکروه یا لغو و بی‌فائده نباشد و در آن خیر و خوبی باشد و گر نه وفای بآن واجب نیست.

(دوم) از اوصاف ابرار اینکه است که ترسناکند از روزی که شر آن پهن گردیده و فرا گرفته.

اگر چه حکماء شر را امر عدمی دانند لکن نه عدم مطلق که هیچ حظی و بهره‌ای از وجود دارا نباشد بعضی از آنان شر را از باب عدم ملکه دانند یعنی در جایی که شأنیست وجود داشته و مفقود گردیده آن را شر نامند مثل کوری که کسی را اعمی گویند که لایق چشم باشد.

بعض دیگر را رأی چنین است که شر امر عرضی اضافی است و نسبت بخیر شر امر عدمی بشمار می‌رود یعنی موجودی که در آن خیریت مفقود گردیده شر نامیده میشود و شر یکی از عوارض و موجود عرضی بشمار می‌رود.

و آیه اشاره باین دارد که روز قیامت که باعتبار فعلیت و سعه وجود بایستی رحمت الهی فرا گرفته باشد تمام افراد بشر را کفار و اشقیاء خود را از آن رحمت عام محروم نموده و بجای آنکه رحمت فرا گیرد آنان را آثار غضب نمودار میگردد اینکه است که در آن روز تمام افراد بشر در هول و اضطراب می افتند چنانچه

صفحه : ۲۳۶

در اوصاف آن روز فرموده یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبًا^(۱) مگر اولیاء الله که در مقام امینند فلا- خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا- هُمْ یَحْزَنُونَ^(۲) وَ یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْکِیْنًا وَ یَتِیْمًا وَ اَسْتِیْرًا دوم از مصادیق بزرگ در اینکه آیات تذکر میدهد اینکه است که نیکوکاران با رغبت و احتیاج آنان بطعام اطعام میکنند بفقرا و یتام و اسرا و اشاره باین دارد آنجا که فرموده لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ^(۳) اگر چه ظاهراً ضمیر (حبه) راجع بطعام است لکن چنانچه بعضی مفسرین گفته‌اند ممکن است راجع بخدا باشد که نیکوکاران از روی محبت بخدا اطعام طعام مینمایند و دوستی او محرک اطعام نمودن آنها گردیده.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهَ اللّٰهِ لَا- تُرِیدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُکُورًا سوم از خصوصیات نیکو کاران اینکه است که بزبان حال یا قال گویند ما برای خشنودی خدا انفاق مینمائیم و از شما فقراء عوض یا اظهار تشکر و قدر دانی یا چیز دیگری منتظر نمیشیم. اشاره به اینکه عمل وقتی از خود خواهی و ریاء و باقی جهات طبیعی خالص گردید آن وقت عامل آن از نیکوکاران محسوب میگردد و ابرار کسانی میباشند که در انفاق منت بفقیر نگذارند و عوض از وی نخواهند بلکه با کمال احتیاج خود خالصاً مخلصاً لوجه الله انفاق نمایند.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیْرًا

(۱) روز قیامت چنان سخت است که اگر بفرض بجهای دنیا آید پیر میگردد.

(۲) در آن روز اولیاء الهی را نه خوفی است و نه محزونند بلکه از الطاف الهی شادمانند.

(۳) تمام آیه و مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِیْمٌ سوره آل عمران آیه ۸۶، هرگز بشما خیر و خوبی نمیرسد مگر از آنچه دوست دارید انفاق نمائید و آنچه انفاق نمائید خدا بآن عالم است.

صفحه : ۲۳۷

چهارم خوف بر آنان غالب است که گویند میترسیم از روزی که تنگ و گرفته و بسیار سخت و دراز است.

قتاده و مجاهد و مقاتل از مفسرین گفته‌اند بقدری آن روز سخت است که لبها از دهن جدا گردد و پیشانی بگردد.

دیگری گفته قمطیر و قماطیر بمعنی حرارت شدید است و اشاره بشدت حرارت و درازی روز قیامت دارد.

فَوَقَاهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْیَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا ضمیر (هم) در آیه عاید ابرار است، دیگر از تفصّلاتی که نسبت بابرار مبذول میدارد اینکه است که در روزی که تمام مردم در وله و اضطرابند آنان در مقام امن و امان با رویهای بشاش با طراوت چنین روزی را اقبال مینمایند و شادمانند که در مورد الطاف ایزد متعال واقع گردیده و از شرّ آن روز که پهن گردیده در امانند اتفاقی بین جمیع فرق شیعه و سنی است که اینکه آیات در شأن عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام فاطمه (ع) حسن علیه السلام حسین علیه السلام فرود آمده.

از طرف موافق و مخالف بچند طریق روایت شده که وقتی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مریض شدند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با عده‌ای از اصحاب بیعت رفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند یا ابا الحسن اگر برای شفای

آنها نذری کنی خوب است علی علیه السّلام نذر کرد سه روز روزه بگیرد فاطمه (ع) نیز همین طور نذر کرد حسن و حسین (ع) و فضّه جاریه نیز همین طور نذر کردند.

پس از آنکه شفا یافتند حضرت امیر علیه السّلام رفت نزد شمعون یهودی که در همسایگی آنان منزل داشت شمعون قدری پشم داد که بریسند و در عوض سه ساع جو مزد داد حضرت زهرا (ع) جو را آسیا نمود پنج قرص نان برای افطار پنج نفری تهیه نمود وقتی حضرت امیر علیه السّلام بعد از نماز مغرب بخانه آمد که افطار کنند هنوز دست دراز نکرده از در خانه سائلی آواز داد که من مسکینی هستم از

صفحه : ۲۳۸

مساکین مسلمین مرا طعام دهید خدا شما را از اطعمه‌های بهشت طعام دهد حضرت امیر علیه السّلام نان خود را بفقییر داد فاطمه (ع) و حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام و فضّه نیز متابعت کرده همگی نان خود را بفقییر دادند و به آب افطار کردند روز دوم نیز روزه داشتند بهمان ترتیب فاطمه (ع) پنج قرص نان برای افطار تهیه نموده موقع افطار صدایی از در خانه بلند شد (السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرساله) من یتیمی هستم از ایتمام مسلمین مرا طعام دهید آن شب نیز همگی نان خود را دادند و به آب افطار نمودند روز سوم نیز روزه داشتند موقع افطار صدایی از در خانه بلند شد که من اسیری هستم از اسراء و گرسنه میباشم مرا طعام دهید باز همگی پنج نفری نان خود را دادند و بگرسنگی صبر نمودند روز چهارم حضرت امیر علیه السّلام دست امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام را گرفت در حالی که از ضعف میلرزیدند و آنان را برد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم چشم رسول الله که بر آنها افتاد بسیار دلتنگ گردید فرمود بر خیزید بحجره فاطمه (ع) برویم وقتی آمدند که فاطمه (ع) در محراب عبادت بود و از گرسنگی میلرزید و شکم مبارکش پشت چسبیده و چشمانش بگودی فرو رفته بود چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم اینک حالات را در عترت خود دید دست بدعا برداشت و از خدا استغاثه نمود که خدایا عترت من از گرسنگی میمیرند جبرئیل فرود آمد و اینک آیات از یوفون بالندّر تا آنجا که فرموده إنّه هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکوراً فرود آورد. از اینجا معلوم میشود که اینک سوره مدنی است یعنی در مدینه پس از اینک واقعه در شأن عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نازل گردیده.

از حسن و عکرمه نقل میکنند که تمام سوره مدنی است مگر آن آیه و لا- تُطع منهم آثماً أو کفوراً و دیگران گویند تمام سوره مدنی است.

و اگر چه باتفاق تمام مفسرین حتی سنیهای متعصب مثل امام فخر رازی و دیگران اینک آیات در باره آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرود آمده لکن چنانچه در جای

صفحه : ۲۳۹

خود مبرهن گردیده مورد مخصّص نیست عمومش شامل میگردد هر کس را که متصف بچنین اوصافی باشد. و جزاهم بما صبروا جنة و حريراً و پاداش صبر ابرار و نیکوکاران که مصداق واقعی صابربین در اینجا بالخصوص همان کسانی میباشند که آیات در باره آنان فرود آمده زیرا که ظاهراً مرجع ضمیر درهم و (واو) در (در صبروا) همان چند نفرند که ایثار نمودند لکن عموم آیه شامل میگردد تمام نیکوکاران را که متصف باین صفات باشند که پاداش صبری که در اینک عالم و در حیات دنیوی خود نموده‌اند در قیامت چنین نعمتها از باغها و بوستانهای و پوششهای و پارچهای الوان بهشتی که بآنان کرامت میشود و آیه راجع بنعمتهای جسمانی است که بابرار و نیکوکاران کرامت میشود لکن تفضلات روحانی نسبت بآنها تحت حدّ و شماره نمی‌آید

اینکه است که آیه از بیان آن ساکت است و اقتصار بنعمهای جسمانی نموده.

و باید دانست که ارزش عمل روی میزان ایمان و تقوی و عملی است که مقرون بعقل و خلوص نیت انجام گرفته باشد بسیار کسانی بوده و هستند که انفاق مال کرده و میکنند بلکه ایثار نیز مینمایند و چنین فضیلتی نصیب آنان نشده و آیه‌ای در باره آنان فرود نیامده و اشاره بهمین دارد قوله تعالی **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا** (متکینین) حالست و راجع بابرار و ضمیر فیها راجع بهشت است که در آیه بالا- گفته شد و اشاره ببعض نعمتهای بهشتیان و الطافی که در باره آنان اجرا میگردد بر آمده که از جمله آنها اینک است که نیکوکاران در بهشت بر سریرها و تختها که از درّ و یاقوت و انواع جواهرات ساخته شده تکیه زده‌اند و از هر زحمت و

صفحه : ۲۴۰

مرارت و مشقتی در امانند چنانچه از گرمی حرارت خورشید تابستانی و سردی زمستان زمهریری ایمنند. **و دَائِرَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذَلَّتْ قَطُوفُهَا تَدْلِيلًا، وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا، قَوَارِيرًا مِنْ فَضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا** (دانیه) یکی از اوصاف بهشت است و حال است برای بهشتیان در بیان آنکه بهشتیان در قرارگاه خود و در آن تختهای مرضع آرمیده و درختان بهشتی بر سر آنان سایه انداخته و میوه‌های بهشتی در دسترس آنها نهاده و غلمان و حوریان بهشتی در خدمتگزاری آنان کمر اطاعت بسته.

آری عکس العمل و نتیجه اعمال آنها است که در قیامت بروز و ظهور مینماید البته کسی که مطیع و فرمانبردار حق گردید تمام موجودات چون قشون حَقْنَد مطیع و خدمتگزار او میگردند حتی در دنیا هم چنین است چه جای آخرت که اعمال مجسم میگردد و هر عمل و کاری بصورت حقیقی خود بروز و ظهور مینماید.

سخنان مفسرین در توجیه قدر و قدرها تقدیرا

(۱) آب خوری هر کس از خاک زمین خودش مییاشد (۲) جام آب آنان بقدری است که دست آنها از آب پر شود (۳) جام آب خوری اهل بهشت بقدر ریه آنهاست نه بیشتر و نه کمتر.

شاید اشاره باین باشد که همانطوری که مقامات بهشتی در خور هر یک از ابرار و مطابق اعمالشان تهیه شده اندازه شرب آنان از آن آب (شرابا طهورا و شرابا زنجیلا و شرابا کافورا) که مشروب بهشتیانست بحسب مقام و منزلتی که بر خود تأمین نموده اند و بقدر سه قلب طاهر و روحیه وسیع آنها در کوزه‌های مرضع بمقدار معینی آماده شده زیرا که حقایق در آن وقت صورت میگیرد.

صفحه : ۲۴۱

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱۷ تا ۳۱]

اشاره

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۱۷) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا (۱۹) وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا (۲۰) عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّو أَسَاوِرٌ مِنْ فَضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ

شَرَابًا طَهُورًا (۲۱)

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا (۲۲) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا
أَوْ كَفُورًا (۲۴) وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۲۵) وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶)
إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وَّرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (۲۸) إِنَّ هَذِهِ
تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا- أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ
الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۱)

(ترجمه)

و می‌آشامند بهشتیان از جام گوارایی که مزاج آن زنجبیل است،

در بهشت چشمه‌ایست که نامیده شده بسلسبیل،

و اطراف آنان می‌گردند پسرانی که در بهشت جاویدند (و از زیبایی چنانند) که وقتی آنها را ببینند گمان کنند لؤلؤ و مروارید
پراکنده‌اند،

و چون آنجا نگاه را خوب نظر کنی بینی آن نعمتی و مملکت بزرگی است،

بر بالای بهشتیان لباسی است از سندس سبز و لباس حریر و زینت کرده‌اند از دست بندهای نقره و سیراب گردانیده پروردگار آنها
را از شراب پاکیزه بهشتی،

اینکه نعمتها پاداش اعمال نیک شما است و زحمت شما

صفحه : ۲۴۲

مقبول و مشکور است،

و ما محققا نازل کردیم قرآن را بر تو،

ای پیغمبر صبر کن بحکم پروردگار خود و تابع مشو هیچیک از گنه کاران و کافرین را،

و یاد کن اسم پروردگار خود را در صبح گاه و شام،

و بعضی از شب را سجده کن او را و تسبیح و تمجید کن خدا را در شبهای بلند،

اینکه مردمان کافر دوست میدارند دنیا را و از روز سنگین قیامت که پشت سر آنهاست غافل گردیده‌اند،

ما خلق نمودیم آنها را و بنیان آنان را محکم گردانیدیم و اگر بخواهیم (آنها را فانی گردانیم) و تبدیل مینمائیم با مثال آنها (که مثل
آنها از افراد بشر می‌آفرینیم)،

اینکه آیات تذکری است برای کسی که بخواهد بسوی پروردگار خود راهی پیدا نماید،

و نمیخواهند مگر آنچه را که خدا بخواهد زیرا که خداوند عالم و درست کار است،

داخل میکند هر کسرا بخواهد در رحمت خود و آماده شده برای ستمکاران عذاب دردناک.

توضیح آیات

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرَاجِحًا زَنْجَبِيلًا بهشتیان را سیراب میگردانند از جامی که مزاج آن مشروب زنجبیلی است

سخنان مفسرین در توجیه زنجبیل

(۱) مشروب اهل بهشت فقط در اسم زنجبیل نامیده شده نه در معنی (۲) آنچه از نعمتهای بهشتی تشبیه بامور دنیوی نموده برای اینکه است که چیزی از آن مفهوم گردد نه آنکه مثل آن باشد و چون نزد عرب زنجبیل مطلوب بوده از اینکه جهت شراب بهشتی را تشبیه بزنجبیل نموده و بآنان وعده داده که در بهشت سیراب میگردید بمشروبی که ممزوج بزنجبیل است (ابن عباس) چون در قیامت معارف و اعمال صورت خارجی پیدا میکند و عوارض حقیقت

صفحه : ۲۴۳

جوهری می‌یابد یعنی آثار جوهری از آن پدید می‌گردد پس کسی که در اینکه عالم آینه و کاس قلبش پر شد از حرارت محبت حق تعالی و اولیاء او در قیامت همین محبت صورت نهی می‌گردد و بکاسه‌ای از آن محبت را سیراب میگردانند زیرا مادامی که انسان در اینکه عالم طبیعت زیست میکند چون در زندگانی محتاج بلوازم بسیار است هر آنی طبیعت وی را بطرفی میکشاند ممکن نیست از جام معرفت و محبت سیراب گردد لکن وقتی پرده طبیعت عقب رفت و علم و معارف بمرتب شهود تام رسید آن وقت از آن کأس محبت که شاید آیه اشاره بآن باشد سیراب می‌گردد و ناتمامی وی تمام میشود.

عَيْنًا فِيهَا تَسْمِي سَلْسِيلًا تشبیه بسلسیل از جهت فراوانی و جریان آنست که اینکه چشمها و نهرها در منزل‌های اهل بهشت بدون زحمت جاری و دائمی است.

در اینکه مبارک سوره در مقام نعمتهای بهشتی که بابرار وعده داده شده بر آمده که مصداق کامل ابرار عترت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ میباشد که اینکه آیات و اینکه کرامتها در باره آنان فرود آمده و بعموم آن شامل می‌گردد هر کس را که متصف بصفات نیکو گردیده و قدم پشت قدم اولیاء الله گذاشته و رو بکمال پیش میرود.

و يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا (ولدان) جمع ولید است یعنی پسران کوچک که از شدت لطافت و نورانیت گویا از روحانین تجسم یافته‌اند وقتی بهشتیان آنان را مینگرند از شدت لمعان و نورانیت و لطافت و حسن و زیبایی و جمالی که در آنان پدیدار است گمان میکنند لؤلؤ و مرواریدند که بدور آنها می‌گردند.

وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا وَ چون مکرر نظر کنند بینند آنان را فرا گرفته نعمتهای فراوان و مملکت

صفحه : ۲۴۴

وسیع اشاره به اینکه بهر نظری حسن و جمال و زیبایی دیگری در آنان مشاهده می‌نمایند و در هر نظری نعمت دیگری و مملکت وسیعی برای خود مینگرند که علی - الدوام محظوظ باشند زیرا که نعمتهای بهشتی چون ناشی از رحمت غیر متناهی الهی است محدود بحدی نیست و انتها ندارد.

در حدیث است که نازلترین مقام بهشتیان و سعه منزلشان بقدر هزار سال راهست در تفسیر روح البیان چنین گفته آیه از باب ترقی از ادنی باعلا- است و مقصود تعمیم است یعنی در اینجا امور دیگری نیز هست که بزرگتر و عظیم‌تر از آن است که گفته شده و در کتاب فصول دارد (نعیم) راحت اشباح و اجسام است و (ملک کبیر) لذت ارواح نعیم ملاحظه دار است و ملک کبیر مشاهده دیدار

و دار بی دیدار بهیچ نیززد (الجار ثم الدار) (زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار دوست) و در تاویلات نجمیه دارد وقتی انسان در مقام توحید متمکن گردید و اصل میگردد بمقام شهود و در همین عالم مشاهده مینماید سلطنت و مملکت پادشاهی را که در ذات و صفات و اسماء بزرگ است. (پایان) عالیهم ثیاب سیندس خضر و استبرق و خلوا أساور من فضة (نیاب) مبتدای مؤخر (عالیهم) خبر مقدم و اینکه جمله مبتدا و خبر حالست برای ضمیر (عالیهم).

در مقام لباس ولدان و غلمان بهشتیان بر آمده که بر بالا و قامت آنان جامهای بسیار لطیف خوشرنگ زیبا است که خود را زینت نموده‌اند باقسام و انواع زینتها از دست بندهای نقره و گویند نقره بهشت بقدری مصفا و پاک است که مثل بلور مانع از ما ورا نیست در پشت آن اشیاء دیده میشود.

در سوره کهف و سوره حج در مقام تزین غلمان بهشتی دارد من أساور من ذهب دستبندهای آنها از طلا تهیه شده و در اینجا تعبیر بفضه یعنی نقره نموده

صفحه : ۲۴۵

و برای جمع بین اینکه دو آیه چه مانعی دارد که گفته شود بهر دو قسم از طلا و نقره ولدان بهشتی مزین گردیده‌اند. یا بگوئیم همین طوری که بین درجات بهشت تفاوت است بین غلمان و خدمه آن نیز تفاوت بسیار است که خصوصیات هر درجه و مقامی در خور اصل آن مقام است.

و سقاھم ربهم شراباً طهوراً در بعض احادیث است که رب در اینجا بمعنی سید است مثل قوله تعالی در سوره یوسف اذکرنی عند ربک و مقصود از آن امیر المؤمنین علیه السلام است یعنی آب دهد آنان را سید آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و از طرف سنی و شیعه اخبار و احادیث بسیار رسیده که علی علیه السلام ساقی حوض کوثر است که در قیامت شیعیان خود را سیراب میگرداند و دشمنان خود را رد میکند و در اینمقام گفته‌اند رب هب لی من المعیشه سؤلی و اعف عنی بحق آل رسولی و اسقنی شربه بکف علی سید الاولیاء زوج بتولی.

و در اینکه سوره مبارکه سه نوع مشروب برابر و نیکوکاران وعده داده شده که مصداق کامل آن همان چند نفرند که آیات (هل اتی) در باره آنان فرود آمده (اول شرابی که مزاجها کافورا) و آن مشروبیست که خاصیت او خاصیت کافوری است. دوم شرابی که (مزاجها زنجبیل) یعنی مشروبی که خاصیت آن خاصیت زنجبیلی است، سوم که از بالا-ترین و بزرگترین اکرام و انعامی که برای نیکوکاران تهیه شده اینکه است که پروردگار آنان می‌آشاماند بآنها از شرابی که طاهر و پاکیزه است و مطهر و پاک کننده نیکوکاران است از هر صفت زشتی و اخلاق نکوهیده‌ای از کبر و متیت و عجب و ریاء و حسد و تدلیس و غل و غش و باقی اوصاف رذیله اینکه است که اینکه نحو مشروب را نسبت بر ب میدهد که پروردگار و مربی بشر که تربیت کننده موجودات است از شراباً طهوراً آنها را سیراب میگرداند و اینکه نسبت مزیت فضیلت ابرار را میرساند.

صفحه : ۲۴۶

آری اشخاصی را سزد از آن شرابا کافورا و شرابا زنجبیل و شرابا طهورا سیراب کردند که در باره آنها آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فرود آمده و آنان اهل بیت عصمت و ال رسولند که از هر غل و غش و کثافات اخلاقی پاک و دارای مقام ولایتند.

آن خاصیت و اثریکه از امتزاج اخلاط اربعه سوداء صفراء بلغم خون پدید میگردد در حیوان آن را مزاج گویند و آن اثریکه از ترکیب و امتزاج عناصر پدید گردد و نباتات از آن تشکیل میگردد آن را نیز مزاج گویند و بغلبه بعضی از عناصر بر بعضی دیگر

خاصیت نباتات و گیاهان تفاوت پیدا میکند.

و چنانچه تجربه شده مزاج کافور سرد و خنک است و مزاج زنجبیل گرم و حرارت می‌افزاید و چون در آشامیدن و خوردن اینکه دو گیاه لذت و کیفیتی در ذائقه پدید نمی‌گردد در صورتی که اینکه آیات در مقام لذت و محظوظات اهل بهشت است. پس ممکن است در توجیه آیات گفته شود اینکه سه نوع مشروب در آیات اشاره بسه مرتبه از مقامات روحانی ابرار و نیکوکاران دارد که وقتی انسان بتمام معنی نیکو کار گردید خداوند قلب وی را اولاً ببرد کافوری که اشاره باطمینان نفسانی و یقین ثابته است که دیگر هیچ تزلزلی و شکّی در آن راه ندارد و اضطراب وی را که در اثر عدم اطمینان نفسانی پدید گردیده بمرتبه تمکن و ثبوت میرساند چنانچه در شأن آنها است إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (۱)

(۱) سوره قمر آیه ۵۴- محققاً پرهیزکاران در بهشتها و نهرها در نشیمنگاه صدق نزد پادشاه با اقتدار متمکن و متمرکز گردیده‌اند آری اثر و نتیجه ایمان حقیقی و تقوی هر گاه ملکه نفسانی گردید و بحد کمال رسید چنین است که انسان نزد حق تعالی مقام عنایت می‌یابد مثل ملائکه مقربین که مقام عنایت دارند.

صفحه : ۲۴۷

بیان (ماء طهورا) و باقی نهرهای بهشتی

و پس از آنکه یقین او بمرتبه اطمینان قلبی رسید در قلب او محبت بمقام الوهیت تولید می‌گردد و محبت وقتی شدت نمود عشق می‌گردد و وقتی آتش عشق در قلب عاشق شعله‌ور گردید که اشاره بآن (شراباً زنجبیل) نموده و حرارت وقتی افزوده گردیده آن آتش و حرارت را (بماء طهورا) خاموش می‌گرداند که اگر بآب رحمت آتش عشق را تسکین نمیداد دل و قلب عاشق از آن آتش سوخته می‌گردید.

و آن آب رحمتی است که هر گاه انسان کاملی از آن قطره‌ای بذائقه‌اش رسید از هر غل و غشی پاک می‌گردد و لایق قرب الهی و در مقام مقربین منزل می‌گزیند

برای توضیح آیات پاره‌ای از سخنان مفسرین را ترجمه مینمایم

(۱) اینکه طور تشریفات اشاره باین است که وقتی بآب طهور قلب انسان از تمام کثافات اخلاقی و اوصاف بهیمی و سبعی پاک و پاکیزه و مصفی گردید نور جمال الهی در قلب وی منعکس می‌گردد و اینکه منتهی درجه و بالاترین مقام صد یقین است.

(۲) حوض کوثر در بهشت مخصوص بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و چهار حوض دیگر اختصاص بمتقیان دارد، آب، شیر، خمر، عسل، که در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده و دو چشمه دیگر مخصوص بخاشعین است و آنها کسانی میباشند که هیبت و خشیت حق تعالی بر قلب آنان مستولی گردیده و اشاره بآن دارد فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ و دو چشمه دیگر مخصوص باهل یمین است فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ و بیان اینکه چهار چشمه در سوره (الزّحمن) است و دیگر چشمه رحیق که مخصوص بابرار است و دیگر چشمه تسنیم که مخصوص بمقربین است و اینکه دو چشمه در سوره (مطففین) ذکر شده و دو چشمه دیگر مخصوص باهل بیت است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل نامند (و شراباً طهورا) نیز از ایشانست و محققین آن را شراب

شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن

صفحه : ۲۴۸

ساخته و مهیای عکوس ازل و ابد گردانیده و وقت و حال وی را چنان صاف میگرداند که بکلی شوائب غیریت در مشارع وحدت باقی نماند و رنگ دوگانگی مبدل گردانیده جام مدام یک رنگ سازد.

(همه جامست و نیست گویی می همه می است نیست گویی جام)

عارفی گفته اگر فردا بزم نشینان دار بقا را برای اینکه خواهند بآنان شراب طهور چشانند امروز باده نوشان خمخانه افضال بنقد از آن نصیبی تمام داده‌اند (از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست، در جمال لا یزال هفت و پنج و چار مست). (پایان) إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا در اینجا باید کلامی در تقدیر گرفت که در معنی چنین شود برابر و نیکوکاران که مصداق حقیقی آن عترت رسول الله میباشند که باتفاق شیعه و سنی اینکه آیات در شأن آنها فرود آمده و عموم آن شامل میگردد تمام ابرار و نیکوکاران گفته شود اینکه همه تشریفات و نعمتها پاداش و جزای اعمال نیک شما است و سعی و زحمت شما رضایتبخش و مقبول و پسندیده است.

اگر چه یکی از اسماء الحسنی (الشکور) است لکن چون شکر بمعنی حقیقی که سپاس گذاری و اظهار امتنان در مقابل نعمت باشد نسبت بحق تعالی روا نیست بایستی حمل بر معنی مجازی نمود که عمل شما وقتی با خلوص نیت توأم گردیده مرضی و مقبول عند الله است و چون مرضی بودن نزد حق تعالی بالا ترین منقبت و فضیلت و منزلت ابرار بشمار میرود اینکه است که بیان مقام آنان را تا اینجا بپایان میرساند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا خطاب متوجه بحضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که بحقیقت و درستی ما قرآن را

صفحه : ۲۴۹

بحکمتهای چندی آیه بآیه و بتدریج بر تو فرود آوردیم و در جای دیگر وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا «۱» مفسرین گویند چون در اینکه آیه دو ضمیر ذکر شده یکی ضمیر (انا) و دیگر ضمیر (نحن) و اینکه نحو بیان تأکید در کلام را میرساند.

گویا اشاره باین باشد که کفار میگویند اینکه قرآن سحر و کهنات است لکن ملک علام مؤکدا میگوید ما فرستادیم قرآن را بر تو آیه بآیه و اینکه قرآن از محل صدق و حقیقت و از نزد پروردگار تو فرود آمده.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا از مصدر الهی بر رسول اکرم خطاب میرسد که ای رسول گرامی بر جفاء و سرزنش کفار صبر کن و بر حکم حق تعالی و تبلیغ رسالت ثابت قدم باش و متانت و استقامت خود را از دست مده و تابع مشو کسانی را که در نفس پرستی مرتکب گناهان کبیره گردیده و کفران ورزیده و از حق و حقیقت رو گردانیده‌اند.

از بعض مفسرین رسیده که مقصود از (آثما) گناه کاری است که تو را دعوت بگناه نماید مثل عتبه بن ربیع که گفت دست از دعوت بردار تا دختر زیبای خودم را بتو دهم و از (کفورا) آن ناسپاسی است که تو را بکفر بخواند چون ولید بن مغیره که گفت بدین آباء و اجداد خود رجوع کن تا تو را توانگر نمایم.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيلًا ای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یاد کن و بخوان پروردگار خود را با اسماء الحسنی

(۱) قرآن را جدا جدا کردیم تا آنکه بآرامی بر مردم قرائت کنی و فرو فرستادیم آن را فرو فرستادنی. سوره ۱۷ آیه ۱۰۷- از اینکه آیه استفاده میشود که قرآن یک حقیقت بسیطی است که در عالم (ما فوق الطبیعه) موجود است و از روی حکمت از آن مرتبه تنزل داده و آیه آیه فرود آورده.

صفحه : ۲۵۰

در صبحگاه و در طرف شام اشاره به اینکه تو از گفتار دشمنان دلتنگ مباش و از آنان اعراض نما و در صبح و شام شاید کنایه از تمام روز باشد بذکر پروردگار و یاد او و توجه بجناب او مشغول باش و شاید مقصود از (بکره) نماز صبح و از (اصیلا) نماز عصر باشد.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا و در شبها سجده و تسبیح و تمجید نما پروردگار خود را از بعضی مفسرین است که مقصود از سجده در شب نماز مغرب و عشاء است که بآن مأمور گردیده و ممکن است مقصود نماز شب باشد که حضرتش مأمور بآن گردیده بود و مقصود از سجده همان حالت انقیاد و تواضع و بندگی حق تعالی باشد که چون در شب از اشتغال بامر تبلیغ فارقی بکلی روی دل بسوی حق تعالی نما و از خلق اعراض کن و مشغول حمد و ثناء و ذکر پروردگار خود باش و بآنچه بآن مأمور میگردی عمل نما.

خلاصه در اینکه آیات خدای جلیل نبی اکرم خود صلی الله علیه و آله و سلم را بچند چیز مأمور میگرداند، اول (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) تو بایستی در آنچه بآن مأمور گردیده‌ای صبر و خودداری نمایی و با متانت و استقامت در مقابل کفار تبلیغ رسالت نمایی و نیز در مقابل جفاهای آنان پایداری نمایی و اعتنا بگفتار مردمان کج رفتار بد عمل نمایی و تابع آنان مشوی. دوم (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ) رو از خلق بگردانی و بحق آری و در شب و روز بذکر و عبادت و بندگی و حمد و ستایش او مشغول باشی.

سوم (فَاسْجُدْ لَهُ) سجده کنی اشاره به اینکه در مقام اطاعت و بندگی متواضع و منقاد حق تعالی گردی و تبلیغ رسالت تو را از توجه بحق و اظهار بندگی باز ندارد إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

صفحه : ۲۵۱

(هؤلاء) اشاره بهمان (آثماً أو كفوراً) است که در آیه بالا ذکر شد که اینکه جماعت کفار شقی نفس پرست دنیا و لذائذ آن را دوست دارند و دنبال محظوظات اینکه عاریت سرا را گرفته و وامیگذارند آنچه را که پشت سر آنهاست آن روزی را که بسیار سنگین و سخت و ناگوار است یعنی آنان مشغول دنیا گردیده و از آن روز سنگین قیامت بازمانده‌اند.

آری محبت دنیا و نفس پرستی و دنبال هوی و هوس رفتن چشم دل آدمی را کور میگرداند و وی را در زاویه تاریک دنیا حبس مینماید و زنجیر آرزو و آمال دنیوی بدست و پای وی پیچیده میگردد و نمیگذارد حرکت نماید و پشت سر خود را بنگرد و قدمی رو بحق و حقیقت بالا رود و چنانچه دانشمندان گفته‌اند محبت دنیا با خدا پرستی جمع نخواهد شد.

آیات و احادیث بسیار در مذمت محبت دنیا و دل بستگی بآن رسید چنانچه در سوره بقره فی وصف اهل دنیا فرموده أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» ۱ در سوره روم يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» ۲ و از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرموده (در مناجات با موسی خدا فرموده ای موسی وقتی دیدی فقر رو بتو آورد بگو مرحبا بشعار صالحین و وقتی دیدی غنا رو بتو آورد بگو اینکه گناهی است که بزودی

بعقوبت رسد محققا دنیا دار عقوبت است که بعقوبت رسید آدم وقتی مرتکب آن خطیئه گردید و خدا قرار داد دنیا را ملعون و ملعون است آنچه در او است مگر آنچه را برای خدا بکار برده شود ای موسی بندگان صالح من اعراض کردند از دنیا بقدر

(۱) آنها خریدند حیات دنیا را بآخرت (یعنی آخرت را رها نموده و دنیا را گرفتند) و عذاب آنها تخفیف ندارد و نیز کسی آنان را یاری نمی‌کند. [.....]

(۲) کفار و اشقیاء ظاهر دنیا را می‌بینند و از آخرت و مآل امرشان غافلند.

صفحه : ۲۵۲

رغبت آنان بمن و مایل بخلق گردیدند بقدر جهل آنها بمن) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بِدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا گویند مقصود از (اسر) مفاصل است اشاره به اینکه خلقت آنها را محکم گردانیدیم و مفصلها و اعضاء و قوای آنان را سخت و مرکوب بیکدیگر و تعادل و توازن بین آنها قرار دادیم و هر گاه بخواهیم و مشیت ما مقتضی گردد آنان را هلاک نموده و امثال آنها را خلقت مینمائیم یعنی همین طوری که آنها را از نیستی بوجود آوردیم قدرت داریم آنها را هلاک نموده و بامثال آنها تبدیل نمائیم. إِنَّ هَذِهِ تَذَكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا اینکه آیات موعظه و اندرزی است برای کسی که بخواهد راهی و طریقی بسوی پروردگار خود پیدا نموده و در آن سلوک نماید.

آری تعلیمات قرآنی و طریق دین محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌ترین راهست بسوی حق تعالی و تحصیل رضای و نزدیکی باو چنانچه در حدیث دارد (که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک خط مستقیم کشید و در اطراف آن چندین خطهای کج و معوج قرار داد و فرمود شریعت من مثال اینکه خط مستقیمی است بسوی خدا که شما را بآن دعوت میکنم. وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا نمیخواهند مگر آنچه را خدا بخواهد ثابت و محقق است هیچ امری و نه عملی بدون خواست و اراده حق تعالی از مرتبه عدم و نیستی بوجود نمی‌آید حتی افعال اختیاری انسان زیرا که فقط پدید آورنده او است و بس ممکن وجودش و فعلش از او و قائم باراده و مشیت او است اختیارش نیز ناشی از اختیار او است لکن اینکه آیه و امثال آن دلیل نمیشود که انسان در افعالش مجبور باشد و اراده‌اش

صفحه : ۲۵۳

بهیچ وجه مداخلت در عملش نداشته باشد بلکه حکمت و مشیت الهی چنانچه علیما حکیمان اشاره بر اینکه است چنین تعلق گرفته که اراده انسان را یکی از علل بشمار آرد و خواست وی در عملش مداخلت داشته باشد. بعبارت دیگر اینکه در بسیاری از آیات قرآن معلق نموده خواست و اراده انسان را بمشیت خود شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که گوش زد بشر نماید که اگر چه تو در اعمال خود مختاری لکن بایست بدانی که مستقل باراده و عمل نمیباش بلکه وجودت و اراده‌ات ناشی از اراده او است که اراده نموده که تو در اعمال مختار باشی پس نتیجه چنین میشود که مشیت الهی چنین اقتضاء نموده که تو باراده خودت اعمال را انجام دهی بدون آنکه اجباری بر تو باشد.

پس وقتی انسان باراده و اختیار خود بر عملی تصمیم گرفت خداوند برای نفوذ اراده وی که منافی با اختیار او نشود اراده میکند که آن عمل تحقق خارجی پیدا کند زیرا انسان تا وقتی تصمیم قطعی بر انجام کاری نگرفته هنوز بر ترک عمل قدرت دارد لکن وقتی مصمم بر عمل گردید گویا دیگر اختیار از کفش میرود و وقوع خارجی عمل باراده حق تعالی انجام میگردد.

خلاصه وقتی آیات را با هم جمع نمودیم مثل همین آیه بالا و امثال آن و آیاتی که دلالت دارد که انسان با اختیار خود عمل میکند

از مجموع آنها چنین استفاده میشود که خدا خواسته که انسان در اعمال اختیاری خود بخواهد و عمل کند و چون چنین خواسته و از آن طرف چون وقوع خارجی فعل بدون اراده حق تعالی واقع نمیگردد اراده حق تعالی در اینکه ضمیمه معلق میگردد بر اراده عبد و گر نه نقض غرض لازم آید نه آنکه اراده عبد منوط باراده حق تعالی باشد.

آیه **إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ** شاهد بر آن است که خطاب بنبی اکرم (ص) فرموده که تو هر قدر حریص باشی بر هدایت آنها آن کسی که خودش گمراهی اختیار کند وی را خداوند هدایت نمیکند

صفحه : ۲۵۴

و دیگر یار و یآوری ندارد و نیز آن حدیثی که از حضرت امیر علیه السلام رسیده که پیره مردی بعد از یکی از جنگهایی که او در قشون بود سؤال نمود که آیا اینکه حرکات و کوشش ما در مبارزه با اختیار خودمان بوده یا باراده حق تعالی انجام گرفته فرمود اراده حق تعالی معلق بر اراده انسان است اینکه حدیث هم شاهد بر همان است که گفتیم که اراده خدا بعد از تصمیم گرفتن عبد است بر عمل.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا آری البته دخول در رحمت خدا بمشیت و خواست حق تعالی انجام میگردد لکن مهیا شدن برای گرفتن رحمت بکوشش خود شخص تحقق میپذیرد و آن حدیث مشهور که **(ان فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها)** شاهد بر آن است خداوند دائم الفضل و کثیر الاحسان است.

(هر چه هست از قامت ناصاف بی اندام ما است و نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست) حافظ
اگر اختیاری در کار نبود چگونه نسبت ستمکاری بکسی میداد بقول حضرات جبری که گویند تمام اعمال بنی آدم از خوب و بد باراده و خواست حق تعالی انجام میگردد کسی که با اختیار عملی از وی صادر نگردد هرگز روا نیست که وی را در تعداد ستمکاران بشمار آرند و نیز هرگز مناسب با عدل خداوندی نیست کسی را بعمل غیر اختیاری عذاب کند یعنی عذابی که از روی مجازات و کیفر اعمال برای گنه کاران مهیا گردیده لایق عدل الهی نمیگردیده و نیز اگر انسان در عملش مختار نبود چگونه اراده فعل از وی ناشی میشد.

آری همین طوری که دخول در رحمت باراده و کرم حق تعالی انجام میگردد دخول در جهنم و عذاب نیز باراده خدا و از روی قانون عدل انجام میگردد.

صفحه : ۲۵۵

سورة المرسلات

اشاره

خمسون آیه و هی مکیه

[سورة المرست (۷۷): آیات ۱ تا ۲۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (۴)

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (۶) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ (۷) فَإِذَا الْنُجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹)

وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِتَتْ (۱۱) لَأَيُّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ (۱۴)

وَيَلَّيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) أَلَمْ نُهَبِكِ الْأُولِينَ (۱۶) ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيَلَّيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹)

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳) وَيَلَّيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) أَحْيَاءَ وَآمَوَاتًا (۲۶) وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷) وَيَلَّيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش مهربان

قسم بیمبرانی که بنیکی فرستاده شدند،

قسم بفرشتگانی که در اوامر حق شتابانند،

قسم بکسانی که وحی حق و اوامر حق را بین خلق انتشار میدهند،

قسم و بحق آنهایی که بین حق و باطل جدا میکنند،

قسم به فرشتگانی که حامل وحیند (و از طرف حق تعالی بیمبران وحی می‌رسانند)

تا آنکه عذر نیکان و تهدید بدان شود،

محققا آنچه وعده داده شده است هر آینه واقع است،

وقتی که

صفحه : ۲۵۶

ستارگان گرفته شوند

و وقتی که آسمان شکافته گردد،

و کوه‌ها بر دم باد پراکنده گردد،

و وقتی که بیمبران وقت گواهی اعلام شود،

برای چه وقت و روزی معین شده،

برای روزی که جدا میشود (بین شقی و سعید)

و چه طور (ای رسول) دانا میگردی که روز فصل چه روزی است،

وای در آن روز بحال منکرین خدا و قیامت،

آیا ما گذشتگان را بکیفر کفرشان هلاک نمودیم،

همین طور هلاک میکنیم بعد از آنها منکرین را،
 اینکه طور مجازات مینمائیم گنه کاران را،
 وای در آن روز بحال منکرین،
 آیا ما نیافریدیم شما را از آب سست بی مقدار،
 و قرار دادیم آن آب منی را در جایگاه محکم
 تا وقت معین،
 پس اندازه گیری کردیم، که نیکو اندازه گیر حکیمی میباشیم،
 وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان،
 آیا ما قرار ندادیم زمین را کافی،
 برای زندگان و مردگان،
 و قرار دادیم در زمین کوهها بلند، و سیراب گردانیدیم شما را از آب خوش گوار
 وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان،

توضیح آیات

اشاره

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا، فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا، وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا، فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا، فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا

سخنان مفسرین راجع باین جملات پنجگانه

بعض مفسرین اینکه پنج جمله را راجع بحالات یک نوع از موجودات دانسته اند و بعضی هر یک را راجع بنوعی گرفته اند.
 از اصحاب امیر المؤمنین روایت میکنند که خداوند سوگند یاد نموده بچند طائفه از ملائکه که آنها فرستاده شدگانند برای امر
 بمعروف و نهی از منکر.
 و بروایت علی بن ابراهیم مقصود از (مرسلات عرفا) آیتی است که پی هم و بعضی پشت بعض دیگر فرود آیند (فالعاصفات عصفاف)
 قبر است (ناشرات نشرا)

صفحه : ۲۵۷

نشرا مرده‌ها است (فالفارقات فرقا) جنبنده‌هایند (فالملقیات ذکرا) ملائکه‌اند و چون در تفسیر کبیر گفتار مفسرین را در تأویل و
 تفسیر آیات بطرز خوبی تنويع و تشریح نموده اینکه است که برای وضوح مطلب مختصری از گفتار او را در اینجا ترجمه مینمایم.
 بدان که اینکه جملات پنج گانه یا تماماً راجع بیک نوع و یک جنس است یا هر یک راجع بیک نوع دیگری است و مفسرین را در
 آن گفتار چندی است.

(۱) مقصود از تمام آنها ملائکه میباشند (وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا) قسم بملائکه‌ای است که باذن خدا پی در پی ایصال نعمت بر طائفه‌ای

یا عذاب میفرستند بر طائفه دیگری فَالْعاصِفَاتِ عَصْفًا در آن دو معنی گفته شده اول اشاره بسرعت ملائکه است برای ارسال مثل سرعت باد دوم اشاره بسرعت ملائکه است برای گرفتن روح کافر و هلاکت او (وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا) اشاره به اینکه ملائکه در موقع هبوط بزمین بالهای خود را پهن میکنند یا آنکه در زمین نشر شرایع یا نشر رحمت یا نشر عذاب میکنند یا ملائکه‌ای میباشند که در قیامت نامه اعمال مردم را منتشر مینمایند قال الله تعالی (وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا) (۱) (فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا) ملائکه‌ای هستند که حق و باطل را از هم جدا میکنند (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا) ملائکه‌ای میباشند که واسطه در القای وحی و ذکرند بسوی انبیاء و مقصود از ذکر شاید مطلق علم و حکمت باشد و اشاره بآن دارد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ و شاید مقصود قرآن باشد.

و بدان که مقصود از قسم تنبیه بر جلال و عظمت آن چیزی است که بآن قسم

(۱) سوره اسری آیه ۱۴، هر انسانی را ملزم گردانیدیم و اعمال و احوال وی را در گردنش نهادیم و بسته گردانیدیم و روز قیامت بیرون میآوریم و القاء میشود بر او کتاب گشاده. اشاره به اینکه انسان در دنیا آنچه کرده از خوب و بد در گردن او ثابت و پنهان است و در قیامت باز میگردد.

صفحه : ۲۵۸

یاد میکنند و شرف و علو ملائکه امری است ظاهر و چند وجه برای اثبات فضیلت ملائکه بیان میکند از آن جمله چنین گفته ملائکه واسطه‌اند بین خدا و بین بندگانش در اینکه مردم را بجمیع سعادات دنیا و آخرت و خیرات جسمانی و روحانی برسانند و نظر بعظمت و شأن آنها است که خداوند آنان را در مورد قسم قرار داده.

(رأی دوم) مقصود از تمام جمله‌های پنجگانه باد است (وَ الْمُرْسِلَاتِ عُرْفًا) سوگند بیاد عذاب که پی در پی بوزد چنانچه فرموده يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ تَا آنکه عواصف گردد یعنی سخت شود فَالْعاصِفَاتِ عَصْفًا اشاره بباد رحمت است که ابر را در جو پراکنده میگردد و النَّاشِرَاتِ نَشْرًا اشاره بآن باد رحمتی است که فرموده وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (۱) فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا اشاره ببادی است که نباتات و اشجار را در موقع نمو منتشر میگرداند و در (فرقا) چند معنی گفته شده ۱- ریح ابر را پراکنده میگرداند ۲- برخی از دهها را خراب میکند (وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحِ صَرَصِيرٍ) فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا پس از وزیدن باد عذاب و تخریب خانها خلق مضطر میگردند و مشغول میشوند بذکر و ملتجی بخدا میگردند و چون باد سبب ذکر میشود اینکه است که از آن تعبیر بالقاء ذکر میکند.

(رأی سوم) مقصود از بعض جملات اینکه آیات قرآن است لکن بنظر من ممکن است تمام جملات پنج گانه را حمل بر قرآن نمائیم (و المرسلات) آیات قرآن است که بتوسط جبرئیل بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده (عرفا) یعنی بطور معروف فرود آمده و مشتمل بر خیریت است چگونه قرآن چنین نباشد در صورتی که هادی و رهنما است بسوی کمال و نجات بشر و جمیع خیرات ناشی از آن است فَالْعاصِفَاتِ عَصْفًا اشاره بآنکه در اول مرتبه دولت اسلام ضعیف بود پس از

(۱) سوره اعراف آیه ۵۵، خدا آن کسی است که فرستاد باد را که مژده دهنده است بین دو دست رحمت او. اشاره به اینکه ارسال باد یکی از انواع رحمت او است که فرا گرفته تمام موجودات را.

صفحه : ۲۵۹

آن قاهریت و عظمت وی بر تمام ممالک روی زمین توفیق و برتری پیدا نمود (عصفا) بمعنی شدت و غلبه دولت اسلام است و النَّاشِرَاتِ نَشْرًا یعنی علم و حکمت از آیات قرآن در قلوب تمام عالمیان و تمام افراد بشر در مشرق و مغرب عالم منتشر گردید فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا اشاره به اینکه آیات قرآن چنانست که جدا کننده بین حق و باطل است (و القرآن ذی الذکر) و إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ و إِنَّهُ لَذِکْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ تماما اشاره بهمین است که قرآن جدا کننده بین حق و باطل است پس از اینکه بیان معلوم میشود که ممکن است که ممکن است تمام جملات را حمل بر قرآن نمائیم که در مقام توصیف قرآن فرود آمده اگر چه کسی نگفته باشد. رأی چهارم- ممکن است تمام جمله‌های پنجگانه را حمل بر بعثت انبیاء نمائیم و الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا آن اشخاص فرستاده شده که مخصوص بوحی گردیده‌اند و جامع تمام خیرات و هر امر معروف و خوبی میباشند زیرا شکی نیست که تماما مأمور بتبلیغ کلمه طیبه (لا اله الا الله) گردیده‌اند که آن کلمه کلید تمام خوبیها و منشأ جمیع فضایل است.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا اشاره به اینکه دین و ملت هر پیمبری در اول ضعیف است پس از آن قوت و شوکت و عظمت پیدا میکند مثل شدت و قوت باد و النَّاشِرَاتِ نَشْرًا مقصود منتشر گردیدن دعوت و دین آنان است فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا یعنی پیمبران جدا کننده بین حق و باطلند فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا پیمبران مردم را میخوانند بسوی ذکر خدا و ترغیب و تحریر مینمایند آنان را بعبادت و اطاعت خدا. رأی پنجم- مقصود از تمام جمله‌های پنجگانه درجات و مراتب افراد است که ترقی و تعالی نموده و در سیر است کمالی صعود مینمایند و آن چنانست که شخص در ابتدا مشغول دنیا و نفس پرستی باشد پس از آن متبته گردد و در قلبش داعی حق و اعراض از دنیا و مایل بخدمت مولا پدید گردد و از اینکه حالت تعبیر به (المرسلات شده باشد و از مرسلاتی که بقلب و روح وی القاء گردد دو چیز پدید می‌گردد یکی دوستی و محبت غیر خدا از دل بیرون می‌رود و اینکه است مقصود از فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا

صفحه : ۲۶۰

و دیگر ظهور اثر محبت خدا در تمام اعضاء و قوا بطوری که بنده نمیشنود مگر بخدا و نمیبیند مگر خدا را و نظر نمیکند مگر بخدا اینست مقصود از و النَّاشِرَاتِ نَشْرًا آن وقت برای وی ظاهر می‌گردد و مکشوف میشود نزد او نور جلال الله و او را موجود بیند و کل ما سوا الله را معدوم اینکه است مقصود از فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا پس از آن مستهتر می‌گردد در محبت خدا و در قلبش و زبانش باقی نمانند مگر ذکر او و از اینکه حالت تعبیر شده به (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا) و بدانکه اینکه سه قسم اخیر در جایی گفته نشده لکن احتمال می‌رود و ممکن است آیات را حمل بر آن نمود.

و تا اینجا بنا بر اینکه بود که تمام اینکه آیات پنج گانه را حمل بر یک نوع موجودات نمائیم اما بنا بر غیر آن که بعضی را حمل بر نوعی و بعض دیگر را حمل بر نوع دیگری کنیم بین مفسرین گفتاری است بعضی آن سه آیه اول را حمل بر سه قسم باد نموده‌اند و آیه چهارم و پنجم را بر دو عمل ملائکه کرده‌اند و گویند (فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا) ملائکه هستند که بین حق و باطل و حلال و حرام را جدا میکنند (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا) ملائکه‌ای میباشند که بانبیاء القاء وحی میکنند و باولیاء الهام مینمایند.

اگر گفته شود چه مناسبتی است بین باد و ملائکه که در قسم با هم جمع نموده در پاسخ گوئیم ملائکه روحانین در لطافت و سرعت حرکت تشبیه بیاد نموده بعضی دیگر را رأی چنین است که بایستی دو آیه اول را حمل بر دو قسم باد نمود و سه آیه دیگر را حمل بر سه عمل ملائکه زیرا که بتوسط آنها وحی برای پیمبران منتشر می‌گردد و دین رواج می‌گیرد و بر وحی دو اثر مترتب می‌گردد یکی بوحی بین محق و مبطل جدا میشود یعنی بوحی معلوم میشود چه کس در دعوا حق است و چه کس بر باطل است.

دوم بوحی ظهور و بروز میکند یاد خدا و ذکر او در زبانها و قلبها دائر می‌گردد

صفحه : ۲۶۱

و ایضا ممکن است گفته شود مقصود از آن دو آیه اول دو نوع ملائکه باشند (المُرْسَلَاتِ عُرْفًا) ملائکه رحمت (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا) ملائکه عذاب و آن سه آیه دیگر قرآن باشد که منتشر میگرداند حقیقت و درستی را در قلوب و ارواح مؤمنین و بین حق و باطل جدا میکند و ذکر خدا را القاء میگرداند در زبانها و قلبها و اگر بخواهیم گفته‌های صاحب تفسیر کبیر را که راجع باین آیات نموده در اینجا ترجمه نمائیم هر قدر بیانات وی را در هم بفشاریم باز سخن طولانی میگردد اینکه است که تا اینجا کلام وی را خاتمه میدهم. «پایان» و بنظر قاصر ممکن است راجع باین آیات توجیهاات دیگری نیز بشود ۱- اینکه بعض آیات را بفاء عطف داده و بعضی را بواو چنانچه (فالعاصفات) را بفا عطف بمرسلات داده (و النّاشرات) را بواو عطف (بعاصفات) داده و آن دو آیه بعد را (فالفارقات) (فالمَلَقِيَاتِ) را نیز بفاء عطف داده شاید سرّش اینکه باشد که چون بقاعده عریبیت فاء دلیل بر معیّت و واو دلیل بر غیریت است شاید (مرسلات و عاصفات) صفت یک نوع باشند و آن سه آیه بعد نیز صفت یک نوع دیگر که آن دو آیه اول را با هم جمع نموده و حمل بر صفت نوعی نمود و آن سه آیه بعد را نیز با هم جمع نمود و حمل بر اوصاف نوع دیگر کرد.

توجیه دیگر- ممکن است هر یک از اینکه آیات پنجگانه را حمل بر تمام معانی مذکوره که مفسرین در باره هر یک کرده‌اند بنمائیم زیرا که آیات مطلق است و شامل میگردد آنچه را که متّصف باین اوصاف باشد مثلاً شاید مقصود از مرسلات هم باد باشد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ هُمُ انبِيَاءُ وَ يَمِيرَانُ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ وَ هُمُ قُرْآنُ كِتَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ارسال گردیده و هم ملائکه که ارسال وحی و الهام مینمایند و هم نفس بشر که یکی از مصادیق آن روح انسانی است از آن وقتی که در قوس نزول باصطلاح عرفاء ارسال میشود ببدن و مراتب و درجاتی طی مینماید و تنزلاتی نموده تا وقتی که به منتهی درجه تنزل رسد پس از

صفحه : ۲۶۲

آن در قوس صعود رو بکمال میرود و درجه بدرجه بالا رود تا در کمال بجایی رسد که بوی القاء ذکر میشود یعنی صاحب وحی با الهام میگردد زیرا که (مرسلات) بر همه آنها صدق مینماید و مصداق تمامی آنها است بلکه نظر باطلاق آیات که بدون دلیل بر تعیین نمیتوان حمل بر معنی بخصوصی نمود شامل میگردد توجیهااتی که مفسرین در باره آنها نموده‌اند و چیزهای دیگری از آنچه فهمش از حیظه ذهن بشر خارج است پس ممکن است حمل نمود بر آنچه بشود اینکه طور توصیف نمود.

(توجیه دیگر) مقصود از (مرسلات) هر چیزی باشد که از مبدء عالم ابداء و ارسال شده باشد که تمام موجودات را شامل گردد و آیات چهارگانه بعد صفت (مرسلات) باشد مثل اینکه گفته شود (عاصفات) اشاره بسرعت اجابت (مرسلات) باشد (ناشرات) اشاره بانشار و نشر مرسلات است (فارقات) نیز صفت (ناشرات) یا (مرسلات) باشد که جداکننده بین حق و باطل است (فالمَلَقِيَاتِ ذِكْرًا) نیز در مرتبه چهارم صفت مرسلات باشد که بمرتبه القاء ذکر میرسد.

خلاصه شاید تمام اینکه پنج آیه شریفه اشاره بمراتب موجودات و سیر استکمالی آنان و بیان نزول و عروج آنها در مراتب خلقت و اظهار قدرت و اقتدار الهی است که بصورت قسم یاد آوری نموده.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (عذرا و نذرا) مصدر اعذار و انذار است و اینکه دو کلمه را بعضی قراء بتشدید قرائت کرده‌اند و بعضی بتخفیف خوانده‌اند و فتحه ان یا برای اینکه است که بدل ذکر باشد در (فالمَلَقِيَاتِ ذِكْرًا) یا مفعول له باشد برای ارسال یعنی ارسال مرسلات برای عذر نیکان و تهدید بدان است یا مفعول (ملقیات) است که چنین شود خداوند فرشتگان و انبیاء و قرآن را بفرستاد تا القای ذکر کنند و مردم را متذکر گردانند تا آنکه از طرف خدا حجت بر خلق تمام گردد.

صفحه : ۲۶۳

برای اثبات قیامت موجودات بزرگ را مورد قسم قرار داد

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ (ما) در انما موصوله و جواب قسم است اشاره به اینکه آنچه بشما وعده داده شده از اوضاع قیامت و حشر و نشر و باقی امور اخروی از ثواب و عقاب و بهشت و جهنم البته ثابت و واقع است و شک و ریبی در آن نیست. خداوند بموجودات بزرگ خود که اصول خلقت‌اند سوگند یاد میکند و آنان را شاهد صدق خود قرار میدهد که وعده‌های ما واقع است و شاید اشاره باین باشد که وجود اینکه‌هایی که در مورد سوگند قرار داده شده دلیل ظاهری است بر صدق گفتار ما. برای مسلم بودن و واقعیت داشتن امر قیامت و آنچه بتوسط پیمبران وعده داده شده (لواقِع) بصیغه اسم فاعل که برای حال آرند آورده نه بصیغه مضارع (سیوقع) که دلالت بر آینده دارد چنانچه در بسیاری از آیاتی که راجع باوضاع قیامت است بصیغه ماضی یا بصیغه اسم فاعل آورده و اینطور بیان دلالت بر ثبوت و تحقق مطلب دارد یعنی چنان اینکه مطلب محقق و ثابت است که گویا واقع شده و شاید اشاره باین باشد که آنچه بشما وعده داده شده از حالات بعد از مرگ و عالم آخرت اصل و حقیقت آن در همین نشاء دنیا در باطن و حقیقت آدمی مرکوز است قیامت جای بروز و ظهور آنست اینکه است که یکی از اوصاف قیامت را (تَبْلِي السِّرَائِرِ) معرفی نموده.

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ، وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتِ طُمِسَ و طلس در لغت بمعنی محو اثر است نسف بمعنی بر باد دادن خاک است (أَقْتَت) بمعنی اعلام است (وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتِ) یعنی انبیاء و پیمبران در آن روز جمع میشوند تا آنکه شاهد امتشان باشند.

در مقام آثار ظهور قیامت است که آن پس از وقوع چهار علامت پدید می‌گردد

صفحه : ۲۶۴

که برای منحل شدن عالم و وقوع قیامت تذکر میدهد وقتی است که اثر روشنایی ستاره محو گردد و وقتی است که آسمان از هم شکافته گردد و وقتی است که کوه‌ها مثل بر افشاندن جوبات بر باد می‌رود و وقتی است که پیمبران اعلام میشوند. لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ، لِيَوْمِ الْفَصْلِ (لای-یوم) استفهام اشاره بعظمت آن روز است گویا سؤال میشود که برای چه روزی عقب انداخته آنچه را که متعلق برسولانست یا کیفر مجازات کفار برای چه روزی تأخیر افتاده پاسخ داده میشود (أُجِّلَتْ) یعنی آخرت عقب انداخته تا وقت معین یا عقب انداخته یا برای آنکه آنان را مهلت دهیم برای روزی که جدا کننده بین حق و باطل است سعید و شقی مؤمن و کافر از هم امتیاز یابند و هر کس بنتیجه اعمال خود برسد (ان کان عمله خیرا فجزائه خیرا و ان کان عمله شرا فجزائه شرا) «۱» که آن روز روزی است که هر کس بنتیجه و کیفر اعمال خود میرسد.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ (ما) مبتدا (ادریک) خبر آن (ما یوم الفصل) روز فصل روزی است که بین خوب و بد، شقی و سعید مؤمن و کافر صالح و طالح جدا میشود و یکی از نامهای قیامت یوم فصل است.

شاید اشاره باین باشد که عظمت و شدت آن روز (فصل) طوری است که تو که پیمبر خاتمی با جلالت شأنت و مقام علم و دانشت مادامی که در جلباب لباس بشریت میباشی نتوانی عظمت و بزرگی آن روز را بدرستی مشاهده نمایی.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وِیل در لغت بمعنی هلاکت آمده و در اصل مصدر و مفتوح است گویند وِیل

(۱) اگر عمل انسان خیر و خوب باشد پس جزای او نیز چون عکس العمل او است خوب است و اگر عملش شر و بد باشد بکیفر

اعمالش جزا و پاداش او شر می‌گردد.

صفحه : ۲۶۵

دلالت بر اینکه دارد که همیشه عذاب برای تکذیب کننده‌گان ثابت است (و ویل للمکذبین) در اینجا مخصوص بکسانی است که منکر قیامت میباشند و انبیاء را تکذیب مینمایند اشاره به اینکه بر اینان عذاب ثابت و محقق است.

از بعض مفسرین است که ویل چاهی است در جهنم که کوه‌های عالم را آب میکند و در آن روز چنین عذابی برای کسانی است که قیامت را انکار و تکذیب نموده‌اند و نسبت ناروا پیمبران میدهند.

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأُولَیْنَ، ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ در مقام انذار و تهدید است و همزه «الم» استفهام انکاری است که آیا هلاک نکردیم یعنی هلاک کردیم اولین را مثل قوم نوح را بطوفان و قوم عاد را بباد صرصر و قوم ثمود را بصیحه آسمانی و غیر اینها از کسانی که مخالفت نمودند هلاک گردانیدیم پس از آن آنها را بکیفر اعمالشان و کفرشان بانواع و اقسام بلاها و عذابها هلاک میگردانیم.

در اینکه مقصود از آخرین کیانند بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند آخرین قوم شعیب و لوط و موسی میباشند دیگری گفته مقصود از اولین تمام کفاری میباشند که پیش از بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بودند ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ استیناف است که همین طوری که پیشینیان را بکیفر کفرشان هلاک نمودیم بعدیها را نیز در صورت کفرشان آنان را نیز هلاک میگردانیم.

و اینکه توجیه دوم هم باعتبار لفظ و هم باعتبار معنی مناسب‌تر است زیرا که اینکه آیات در مقام انذار و تهدید است که مردم در هر زمانی که باشند در صورتی که اعراض از حق نمایند و تکذیب پیمبران کنند در مورد هلاکت و عذاب واقع میگردند کَذَلِکَ نَفَعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ، وَیَلِ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ و نیز همین طوری که اولین و آخرین را بکیفر گناهشان در مورد عذاب و هلاکت

صفحه : ۲۶۶

واقع گردانیدیم تمام گناهکاران را بجرم گناهشان معذب میگردانیم وای بر کسانی که تکذیب خدا و رسول میکنند. اگر خوب بنگری آیه اخیر که در اینکه سوره مبارکه تکرار شده نه فقط برای تأکید است بلکه در هر موردی خصوصیت زائدی دارد که از آیه جلو آن استفاده توان نمود و محتوی بر اسراری میباشد علاوه بر اینکه نظر باهمیت گناه کافرین که تکذیب پیمبران را مینمایند اینکه آیه (ویل للمکذبین) را تکرار مینمایند چنانچه در سوره (الرحمن) مکرر نعمتهای خود را برای اهمیت آن تکرار مینماید (فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ) اگر چه در آنجا نیز اسرار دیگر هم دارد.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که انذار و تهدید و نیز مژده و بشارت بایستی مطابق هم و در عرض هم باشد زیرا یکی از اوصاف رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بلکه وظیفه تمام پیمبران اینکه بوده که بمؤمنین بشارت دهند و کافرین را تهدید نمایند و اینکه دو اصل است که محرک عمل خوب و پسندیده و مانع از عمل بد و نکوهیده میگردد و انسان را همیشه بین خوف و رجا نگاه میدارد و همین صفت نیکو سبب نجات وی است اگر خوف از عذاب نباشد انسان جسور میشود و اگر امید رحمت نباشد مایل بحق نمیگردد و کار خوبی انجام نمیدهد اینکه است که خوف و رجا دو اصل از اصول دیانت بشمار میروند.

و در بعض اخبار از معصوم است (که باید خوف و رجا در مؤمن مثل دو کفه ترازو مساوی و بقدر هم باشد) أَلَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ، فَجَعَلْنَاہِ فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ، إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ، وَیَلِ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ وای بر آنهایی که کفران نعمت الهی را نموده‌اند و سپاس گذاری مرئی خود را نمیکند مدنیان (فقدرنا) را با تشدید قرائت کرده‌اند و باقی قراء بتخفیف

صفحه : ۲۶۷

خوانده‌اند تقدیر اندازه‌گیری شیئی را گویند و تقدیر نمودن خدا اشیاء را بدو نحو تحقق پذیرد یکی قوه‌ای در او قرار می‌دهد که کمالاتی که مستعد آن است از قوه بفعل رساند و دیگر او را اندازه‌گیری میکند بوجه مخصوص و مقدار مخصوص مطابق حکمت و نظام عالم (فقدَرنا) در آیه نسبت بانسان بهر دو معنی صادق آید هم قوه و استعداد کمال در او گذاشته که اگر کوشش کند از هر موجودی بالاتر می‌رود و هم خلقت او را جمیل قرار داده که در حسن صورت و سیرت بر تمام موجودات تَفَوُّق و برتری دارد (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) همزه (أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ) استفهام انکاری است و در مقام امتنان و اظهار نعمت بر بنی آدم برآمده که آیا ما شما را چنین خلق نکردیم یعنی شما را از آب منی که از قذرات بشمار می‌رود و از آن نفرت و دوری مینمائید خلقت نمودیم.

و نیز برای تخویف و تهدید کفار اشاره بنفوذ قدرت و عظمت و الهیت و خالقیت خود نموده و انسان را مورد خطاب عتاب آمیز خود قرار می‌دهد که آیا شما افراد بشر را از منی سست بی‌مقدار خلق نمودیم و آن را در قرارگاه محکم یعنی رحم زن متمکن نگردانیدیم تا مدت معلومی یعنی اینکه طور انسان را خلقت نمودیم و آنچه از حالات و گزارشات و کیفیات که در مدت عمرش و وقت مردنش مناسب حال وی است تقدیر کردیم و اندازه‌گیری نمودیم و ما خوب اندازه‌گیری نمودیم که هر فردی را بآنچه در خور او و سزاوار آن بود روی میزان عدل و درستی اندازه‌گیری نمودیم وای بر کسانی که سپاس‌گذاری ولی نعمت خود را نمیکند و تکذیب مینمایند اشاره به اینکه گویا خلقت خودشان که از چه چیز خلق شده‌اند و هستی خود را بعد از نیستی فراموش نموده‌اند و چون کفران نعمت نموده‌اند برای آنان بکیفر کفرشان ویل که اشاره بعذاب و هلاکت است ثابت است.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا، وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْفِنَاكُمْ

صفحه : ۲۶۸

ماءً فُرَاتًا وَ يَلِيلٌ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بقاعده عربیت (أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا) حالست برای زمین.

در مقام اظهار نعمت و امتنان بر بشر و سرزنش وی بر آمده اشاره به اینکه چگونه چنین نعمتها را بچشم خود می‌بینید و در مقام شکر‌گذاری بر نمی‌آئید آیا ما زمین را کافی قرار ندادیم برای زندگانی شما که در آن نشو و ارتقاء نمائید و حیات خود را ادامه دهید و نیز برای مردگان شما که بدنشان در زمین دفن گردد و آیا چنین نیست که در زمین کوه‌های بلند افراشتیم که میخ زمین باشد و زمین را محکم گرداند و آیا قرار ندادیم در زمین آب شیرین خوشگوار که شما را سیراب گرداند و زراعت و کشت و کار شما را بثمر آرد قوله تعالی وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ از عبد الله عباس است که آبهای خوش گوار چهار نهر است جیحان، سیحان، فرات، نیل.

وای در آن روز قیامت بر کسانی که کفران نعمت نموده و سپاس‌گذاری از ولی نعمت خود نمی‌نمایند و در عوض نسبت دروغ پیغمبران خدا می‌دهند.

اینکه آیه اشاره بنوع دیگری است از انواع نعمتهای الهی که راجع بمظاهر آفاقی است چنانچه آیه بالا اشاره بالای جسمانی و انفسی بشر بود و ذکر نعمتها برای اینکه است که انسان متذکر گردد و کفران نعمت ننماید و اظهار بندگی نماید و بشکرانه نعمتهای غیر متناهی الهی بوظیفه بندگی عمل کند و تصدیق پیمبران نماید و باین وسیله از عذاب آخرت نجات یابد پس وای و ویل برای کسانی است که اینکه همه نعمتهای آفاقی و انفسی که از حد و شماره افزون است و برای آنها و در دسترس آنان قرار دادیم کفران نموده و شکر‌گذاری نمیکند.

صفحه : ۲۶۹

اشاره

انطلقوا إلى ما كنتم به تكذبون- (۲۹) انطلقوا إلى ظل ذي ثلاث شعب (۳۰) لا- ظليل ولا- يغني من اللهب (۳۱) إنها ترمي بشرر كالقصر (۳۲) كأنه جمالت صفر (۳۳)
 ويل يومئذ للمكذبين- (۳۴) هذا يوم لا- ينطقون (۳۵) ولا- يؤذن لهم فيعتذرون- (۳۶) ويل يومئذ للمكذبين- (۳۷) هذا يوم الفصل جمعناكم والأولين (۳۸)
 فإن كان لكم كيد فكيذون (۳۹) ويل يومئذ للمكذبين- (۴۰) إن المتقين في ظلال وعيون (۴۱) وفواكه مما يشتهون- (۴۲) كلوا و اشربوا هنيئا بما كنتم تعملون- (۴۳)
 إنا كذلك نجزي المحسنين- (۴۴) ويل يومئذ للمكذبين- (۴۵) كلوا وتمتعوا قليلا إنكم مجرمون- (۴۶) ويل يومئذ للمكذبين- (۴۷) وإذا قيل لهم اركعوا لا يركعون- (۴۸)
 ويل يومئذ للمكذبين- (۴۹) فبأى حديث بعده يؤمنون- (۵۰)

(ترجمه)

ای دوزخیان بروید بسوی آنجایی که قبلا تکذیب میکردید،
 بروید بسوی دودهای آتش جهنم که از سه طرف شعله‌ور است،
 که سایه بانی در آنجا نیست که بیناز گرداند شما را از شراره آتش
 آن شراره آتش تیرهایی می‌اندازد مثل قصری
 که گویا مانند شتر زردی ماند،
 وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان
 (پیمبران) قیامت روزیست که دهنها بسته میگردد و نتوانند سخن گویند،
 و اذن در سخن گفتن ندارند، تا آنکه عذرخواهی کنند،
 وای در آن روز بر تکذیب- کنندگان،
 روز جدا کننده (بین خوب و بد) است در آن روز جمع میکنیم شما را با گذشتگان،
 پس ای کافرین اگر برای شما حيله‌ای و کیدی هست بکنید،
 وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان
 محققا اشخاص با تقوی در سایه‌های خنک

صفحه : ۲۷۰

و چشمه‌های آب گوارا متنعمند،
 و میوه‌های فراوان و آنچه اشتها دارند در دسترس آنها است،
 (خطاب عزت رسد) بخورید و بیاشامید گوارا باد برای شما نعمتهای بهشتی پاداش اعمال نیک شما،
 اینطور ما پاداش (نیکو) میدهم نیکوکاران را

وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان،
 که وقتی گفته میشود بآنان رکوع کنید نمیپذیرند و رکوع نمیکنند،
 وای در آن روز بحال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند،
 پس بکدام حدیث و خبری بعد از آن ایمان میآورند.

توضیح آیات

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ، انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ پس از آنکه برای تبه بشر بیان مینماید نعمتهایی که برای وی مهیا گردانیده در مقام تهدید و تخویف آنان برآمده که وقتی که قیامت برپا گردید خزنه جهنم گویند بکفار بروید بسوی آن عذابی که پیمبران گوشزد شما کردند و شما بدون فکر و رویه یا از روی حسد و کبر دروغ انگاشتید و نسبت ناروا بآنان دادید (به) در آیه متعلق بمکذِّبُونَ است (انطلقوا) بعضی قراء بفتحه انطلقوا قرائت نموده‌اند و بعضی بکسره خوانده‌اند بفتحه خبر میشود برای کتتم و بکسره امر میشود که بروید مقصود از ظل دود آتش جهنم است شعب قبیله‌ای را گویند که بچند شعبه گردیده و شعوب جمع شعب چنانچه گویند (شُعُوبًا وَقَبَائِلًا) و مقصود از (ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ) شاید اشاره باشد بشدت و زیادتی دود که گویا دود جهنم سه شعبه میگردد و در اینکه آیه گفتاری از مفسرین نقل شده و احتمالاتی داده شده.

(اول) در قیامت آتش از بالای سر کفار و از زیر پای آنان باطراف آنان احاطه دارد جمعا بین اینکه آیه و قوله تعالی (لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظِلٌّ مِنَ النَّارِ وَمِنْ

صفحه : ۲۷۱

تَحْتِهِمْ ظِلٌّ) (۱) و نیز یَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ (۲) (دوم) مقصود از ظل دود است چنانچه در جای دیگر است إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا (۳) و سرادق آتش دود است و دود جهنم از شدت و قوتی که دارد سه شعبه میگردد و از بالای سر و طرف راست و چپ کفار احاطه میکند.

سوم- ما نمیدانیم و دانا نیستیم که مقصود از ظل چیست و نیز در باره آن چیزی نشنیده‌ایم.

لکن بهترین توجیها همان توجیه اول است که مقصود از ظل دود است و اشاره بقوت و شدت آتش جهنم دارد زیرا وقتی آتش از زیادتی آن قوت پیدا نمود و دود آن بسیار گردید البته دود آن متفرق و شعبه شعبه میگردد و شعب آن ناشی از تاریکی و ظلمت نفس بشر است که از قبل عکوف نمودن و مقید گردیدن بقوای نفسانی پدید میگردد.

توجیه چهارم سبب پدید شدن دود صاحب شعب سه گانه ناشی از سه قوه از قوای نفسانی انسان است، حس، خیال، و هم زیرا که هر یک اینها پرده و حجابی است که مانع میگردد از اشراق انوار قدس بر قلب انسان و آن چیزی که سبب عذاب میشود آن قوه وهمیه شیطانی است و آن حالتی است در دماغ که نفس آدمی را مشوش میگرداند و مانع میگرداند وی را از ادراک حقایق و دیگر قوه غضبیه سبعیه که در طرف راست قلب واقع است و نمیگذارد نفس بطریق اعتدال قیام نماید و دیگر قوه شهویه بهیمیه از طرف چپ پس آنچه از انسان سر میزند از

(۱) سوره زمر آیه ۱۸ (برای اهل جهنم سایبانهاست از آتش بالای سر آنان و سایبانهای از آتش از زیر آنها) اشاره به اینکه آتش و دود جهنم بآنها احاطه نموده

(۲) سوره عنکبوت آیه ۵۵، روزی که میپوشاند آنها را عذاب از بالای سر آنها و از زیر پای آنها یعنی عذاب از تمام اطراف بآنها

احاطه مینماید.

(۳) سوره کهف آیه ۲۸، محققا ما آماده و مهیا نمودیم برای کافرین آتشی که بآنها احاطه نموده پرده‌های آن آتش.

صفحه : ۲۷۲

عقاید فاسده و اعمال باطله ناشی از اینکه سه قوه واهمه، شهوئیه، غضبیّه گردیده و از همین قوای سه گانه ناشی میگردد سه شعبه از عذاب که تعبیر از آن بظلّ ذی ثلاث شعب شده.

هر کس خواهد که فردای قیامت از اینکه دخان که ظل من یحوم اشاره بآن است ایمن گردد بایستی بنور عقل و ایمان متمسک گردد تا آنکه از تیرگی صفات شیطانیّه و غضبیّه سبعیه و شهویه بهیمیه نجات یابد. (تفسیر کبیر) توجیه دیگر مقصود از (شعب ثلاث) قوه شنوایی و قوه بینایی و قوه نفسانی است بدلیل قوله تعالی وَاللّٰهُ اٰخِرَ جُكُم مِّنْ بُطُوْنٍ اُمّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَیْئًا وَّ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَّ الْاَبْصَارَ وَّ الْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ» (۱) پس شکر اینکه سه قوه و مراعات آن که از حدّ اعتدال تجاوز ننماید منبع سعادت و عدم مراعات آن منبع شقاوت است.

و بوجه دیگر ایمان عبارت از تصدیق بقلب و اقرار بزبان و عمل بجوارح است و هر یک از اینکه سه شعب ثلاث که در آیه عنوان نموده مقابل یکی از اینکه ارکان سه گانه است اینکه است که فرموده انْطَلِقُوا اِلٰی مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكٰذِبُوْنَ و چون تکذیب نمودن عمل قلب است و تمام اعمال و افعال و قوا ناشی میگردد از قلب وقتی قلب فاسد گشت اعضا و قرا نیز فاسد میگردد و ظلمت قلب باعضاء نیز سرایت مینماید اینست که تعبیر سه ظلمت نموده و در قیامت اینکه سه نوع ظلمت سه صورت تشکیل میگردد زیرا که بازای هر صفتی در قیامت بصورت مناسب آن صورتی پدید میگردد. (تفسیر روح البیان) لا- ظلیل و لا- یغنی مِنَ اللّٰهَبِ، اِنَّهَا تَرْمِیْ بِشَرِّ كَالْقَصْرِ، كَاَنَّهٗ جِمَالَتْ صُفْرًا

(۱) سوره نحل آیه ۸۰، خدا بیرون آورد شما را از شکمهای مادرهایتان در حالی که چیزی نمیدانستید و قرارداد برای شما گوش و چشم و قلب کمند کسانی که شکر گزار باشند.

صفحه : ۲۷۳

قوله تعالی در سوره زمر آیه ۱۸ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ اشاره به اینکه دود آتش جهنم از بالا و پائین بآنان احاطه نموده.

(جماله و جمالات) هر دو قسم قرائت شده و بهر دو نحو قرائت جمع است و مفرد آن جمال و جمل میشود.

آن ظل ذی ثلاث شعب را بچهار صفت معرفی نموده:

(اول) آن دود یا آتش سه شعبه دارد اشاره به اینکه دود وقتی شدید گردید متفرق میگردد و شعبی پیدا میکند.

(دوم) آن دود یا آتش لا ظلیل سایه خنک ندارد (وَ ظِلٌّ مِّنْ یَّحْمُومٍ) سایه آن از دود سیاهست سایه‌ای نیست که مانع حرارت گردد اشاره به اینکه ظل کفار غیر از ظل مؤمنین است که در اوصاف او است (وَ ظِلٌّ مَّمْدُودٍ) (۱) (سوم) آن دود یا آن آتش (ترمی بشر کالقصیر) هر شعله آن مثل بنا و قصر بلندی است و اینکه نیز اشاره بقوّت و شدّت شراره آتش است.

(چهارم) تشبیه مینماید آن آتش را بشتر زرد رنگ (كَأَنَّهٗ جِمَالَتْ صُفْرًا) وقتی آتش شدّت نموده و شعله آن در اطراف پراکنده گردید زرد رنگ بنظر میآید تمام اینکه اوصاف اشاره بشدّت و قوت آتش جهنم است که برای تکذیب کنندگان انبیاء آماده شده و یل یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِیْنَ شاید در اینجا اشاره باشد به اینکه چه روز سختی است روز قیامت برای کفار.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا. خطابه عتاب آمیز بکفار است که اگر شما توانید حيله و تزويرى كنيد و عذاب اينكه روز را از خود دفع نماييد چنانچه در دنيا بناى كار شما بر حيله بازى و دروغگوئى و تدليس بوده عمل خود را بكار اندازيد. اشاره به اينكه قيامت روزى است كه پرده‌ها پاره گرديده و حقايق ظاهر مى گردد و باطنها نمايان ميشود و بخوبى خوب و بد زشت و زيبا و حق و باطل از هم امتياز مى يابد بحيله و دروغ نتوان كاري را پنهان نمود زيرا كه يكى از اوصاف قيامت (تبلى السرائر) است كه ظاهر نشان ميدهد باطن را و باطن ارائه ميدهد ظاهر را بلكه توان گفت چون روز قيامت روزى است كه هر فرعى باصل خود بر ميگردد و اضداد با هم متحد ميگردند زيرا كه حشر بمعنى جمع است و قيامت را حشرش ناميده شايد نظر بهمين باشد كه اشياء با هم جمع ميگردند و همه در صعيد واحد اجتماع مينمايند خلاصه چنانچه آيات ارائه ميدهد قيامت روز فصل

صفحه : ۲۷۶

است كه خوب و بد مؤمن و كافر شقى و سعيد از هم جدا و ممتاز مى گردند و باعتبار ديگر روز جمعش ناميده شايد جمع باعتبار اينكه باشد كه اضداد در آن وقت با هم جمع و متحد ميگردند يا باعتبار اجتماع افراد در محل واحد روز جمعش ناميده ويل يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَاي بر كسانى كه بكيد و حيله امر نبوت را پنهان نموده و خواهند بتزوير نور حقانى و چراغ هدايت را خاموش نمايند. إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ، وَفَوَاكِهٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ، كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ چون يكى از اوصاف قرآن بشارت دهنده بمؤمنين و تهديد كننده كافرين است باين مناسبت هر جا ذكر عذابى شود براى كفار در عقب بيان رحمت ميشود براى مؤمنين و هر جا نامى از رحمت برده شود در عقب نامى از عذاب نيز برده ميشود تا آنكه خوف و رجا مثل دو كفه ميزان مقابل گردند. اينكه است كه همين طورى كه دود جهنم يا شعله آن را تشبيه بسه شعبه نموده همين طور راجع بنعمتهاى بهشت كه بمتقين وعده داده نيز سه قسم آن را در اينجا تذكر ميدهد.

اول بهشتيان و متقيان در سايه‌هاى و ظلال خنك بهشتى مى آرايند در سوره واقعه آيه ۲۹ در وصف بهشتيان است وَظِلٌّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ دوم از چشمهاى آب گواراى كافورى و زنجبیلی و شرابا طهورا كه در سوره دهر آيه ۱۸ وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيلًا تذكر داده مى آشانند مقابل كفار كه دميدم از شراره آتش اذيت ميكشند.

صفحه : ۲۷۷

سوم اهل تقوى از ميوه‌هاى بهشتى ارتزاق مينمايند و بانها گفته ميشود بخوريد و بياشاميد گوارا باد شما را و اينكه نعمتها پاداش اعمال نيك شما است.

و اينكه طور بخشش و الطاف الهى در باره متقين مقابل آن تيرهاى آتشين است كه هر يك از آن شراره‌ها را تشبيه نموده بقصر و عمارت بلند و بستر زرد رنگ و بايست دانست كه تقوى مقام بلندی است كه اگر ايمان با تقوى توأم گرديد انسان را از حضيض ناسوتى بمقام ملكوتى ميرساند و در جاىگاه مقربين باقسام و انواع نعمتهاى روحانى و جسمانى وى را ملتذ و برخوردار ميگرداند.

قال الله تعالى إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۱) تقوى ملكه و حالتى است نفسانى كه در هر كس پديد گرديد وى را از آنچه در نظر عقل و شرع و منطق صحيح ركيك و نادرست آيد باز ميدارد و علامت وجود و تحقيق چنين ملكه اينكه است كه تمام عادات و ملكات و اعمال شخص روى ميزان عدل استوار ميگردد و چنين حالتى را در عرف علمای اخلاق تعبير بملكه عدالت كنند و اگر تقوى در كسى ملكه و از اوصاف نفسانى گرديد خود تقوى رهنما و رهبر انسان ميگردد و طريق سعادت وى را باو مينماياند و براى او راه باز ميكند غرض آنكه وقتى آدمى داراى ملكه تقوى گرديد و از حظوظات نفسانى طبيعى اعراض نمود در اثر مجاهده با

نفس عقل وی بزرگ و قوی میشود و چشم دل وی باز میگردد و راه را از چاه تمیز میدهد آن وقت بعضی اسرار و گفته‌های پیمبران واقف میگردد و صاحب تمیز میشود و خودش بجزئیات کار خود بینا میگردد و بین خوب و بد اعمالش تمیز میدهد آن وقت بدرستی میتواند براهی که رهبران حقیقت پیمودند قدم پشت قدم آنان گذارده خود را بسعادت برساند لکن بدون حصول ملکه تقوی ممکن نیست کسی بتواند سعادت مند گردد و اینکه اول مرتبه تقوی است و آخر مرتبه تقوی چنانچه در محل خود مبرهن گردید اینکه است که شخص چنان با نفس خود مجاهده

(۱) محققا خدا قبول میکند اعمال پرهیزکاران را.

صفحه : ۲۷۸

نماید که در اثر کوشش بسیار برای وی حالتی پدید گردد که از غیر حق تعالی اعراض نماید و بتمام قوی و مشاعر رو بحق آرد و از پیروی حظوظات نفسانی خود داری نماید و تمام فکر و همّش در آلائی حق و مقصود و مطلوبش مشاهده آثار و صفات حقّانی گردیده تا آنکه برسد بجایی که خود و آنچه هست برای او بخواهد نه برای خود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ما اینکه طور پاداش میدهیم نیکوکاران را وای بحال کسانی که خود را از اینکه سعادت عظمی و از نعمتهای بهشتی که بمؤمنین با تقوی وعده داده شده محروم نموده و سخنان پیمبران و آیات الهی را دروغ میندازد و نسبت ناروا بآنها میدهد.

كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ، وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ امر کلوا و تمتعوا امر و جویی نیست بلکه در مقام توبیخ و سرزنش کفار است و اشاره بکفار دارد که از متاع اندک بیمقدار دنیا بخورید و اندکی محظوظ گردید لکن محظوظات دنیا شما را از عذاب نجات نمیدهد زیرا که شما گناه کار و در مورد سخط و غضب پروردگار واقع گردیده‌اید و مال و ثروت یا شهرت و مقام کسی را از گناه پاک نمیگرداند وای بحال گناه کارانی که تکذیب پیمبران نموده‌اند و بهمین متاع قلیل دنیا قناعت نموده و خود را از سعادت و فضیلت محروم گردانیدند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ، وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ یکی از صفات نکوهیده منکرین اینکه است که بآنان گفته میشود رکوع کنید نمیپذیرند و اینکه آیه چنانچه مفسرین گویند مشعر بر اینکه است که کفار همان طوری که مکلف باصول دیانت میباشند مکلف بفروع نیز میباشند زیرا که ظاهرا اینکه آیات در باره کفار و منکرین پیمبران و آیات الهی فرود آمده اگر آنان مکلف برکوع که یک جزء از نماز است نبودند از جهت ترک رکوع در مقام

صفحه : ۲۷۹

توبیخ و ملامت واقع نمیگردیدند لکن چنانچه در جای دیگر تذکر دادیم اینکه آیه بثنهائی دلیل نمیشود که کفار ابتداء مکلف بفروع نیز باشند زیرا که آیه در مقام توبیخ و سرزنش آنها است و چنین مینماید که مقصود اینکه است که اگر بآنها گفته شود ایمان آرید و با جماعت مؤمنین رکوع کنید نمیپذیرند وای بحال کسانی که آیات خدا و مقررات دین را تکذیب نمودند و زیر بار تکلیف نمیروند.

فَبَأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ اشاره به اینکه کفار وقتی باین آیات قرآنی و چنین دلایل و براهین روشن که جای تردید باقی نگذاشته و طاهر و هویدا است تصدیق نمیکنند پس بچه حدیث و گفتاری توانند تصدیق نمایند و ایمان آرند.

صفحه : ۲۸۰

سورة النبأ

اشاره

مکیه و هی اربعون آیه ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که هر کس سوره نبأ را هر روز قرائت کند از آن سال بیرون نرود مگر آنکه در همان سال زیارت بیت الله مشرف شود.

[سورة النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ (۲) الَّذِیْ هُمْ فِیْهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹)

وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ

مَاءً نَّجَاجًا (۱۴)

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۵) وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶) إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِیقَاتًا (۱۷) یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَ فَتِحَتِ السَّمَاءُ

فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)

وَ سُیِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش مهربان

مردم از چه امر مهمی سؤال میکنند،

از خبر بزرگ قیامت،

آن چنان کسانی که در باره قیامت با هم بحث و مجادله مینمایند،

اینکه طور نیست که گمان کرده‌اید بزودی دانا میشوید،

پس از آن (از اعمال و کردار خود) دانا میشوید (که قیامت چیست)،

آیا ما زمین را برای شما مهد امان قرار ندادیم،

و کوه‌ها را برای استحکام زمین مثل میخ نهادیم،

و آفریدیم شما را جفت جفت

صفحه : ۲۸۱

و قرار دادیم خواب را برای تقویت بدن شما،

و قرار دادیم روز را برای تحصیل معاش شما،
و بنا کردیم بالای سر شما هفت بنای محکم،
و قرار دادیم در آن بناء محکم چراغ نورانی درخشان،
و از فشار ابرها فرود آوردیم آب ریزان،
تا اینکه از زمین بیرون آریم حبوبات و گیاهان،
و باغهایی که درختان آن بهم پیچیده،
روز قیامت که روز جدا شدن حق و باطل است و عده گاه الهی است،
روزی است که در صور نفخه دمیده میشود پس می آید فوج فوج،
و آسمان در آن روز باز میگردد و درهایی در آن گشوده میشود
و کوهها مانند سرابی میگردد، هر آینه جهنم در انتظار بدکاران است.

توضیح آیات

اشاره

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ بقاعده عربیت (عم) در اصل عن ما بوده عین را در ماء استفهامیه ادغام نمودند عَمَّا شد الف (ما) را حذف نمودند (عم) شد چنانچه در لم و بم و فیم که در اصل لَمَّا فیما بما بوده برای آسانی تلفظ بآن چنین کردند.
نبا خبری را گویند که متضمن سه فائده باشد اول فائده اش بزرگ باشد دوم از آن علم یا مظنه حاصل گردد سوم عاری و خالی از دروغ باشد مثل تواتر یا خبری که خدا یا پیغمبر و امام میدهند که احتمال کذب نمیدهد.
و تمام اخباری که در قرآن مجید بلفظ نبا آمده متضمن همین سه معنی است مثل قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ تَبُؤُنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و غیر اینها از آیاتی که بلفظ نبا آمد اشاره بعظمت آن چیزی است که از آن خبر میدهد نظر بزرگی و عظمت مسئول عنه دارد که از روی تعجب و پرسش فرموده (عم) يَتَسَاءَلُونَ) زیرا نبا در لغت بمعنی خبری است که شأنیت آن بسیار عظیم و مهم باشد

صفحه : ۲۸۲

سخنان مفسرین در توجیه نبا عظیم

- (۱) مقصود قرآن است بدلیل قوله تعالی قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ضمیر هو اشاره بقرآن است.
- (۲) روز بعث و نشور است یعنی مقصود از نبا عظیم قیامت است که کفار در آن اختلاف نموده اند بعضی اصلاً منکر قیامتند و بعضی گمان میکنند در قیامت بتها شفیع آنها میباشند.
- (۳) نبا عظیم شخص محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است که مردم از هم سؤال میکردند و از مقام رسالت حضرتش تعجب مینمودند در سوره ق آیه ۲ فرموده بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۱) (۴) در تفسیر اهل بیت است

که مقصود از (نبا عظیم) وجود امیر المؤمنین است و از آن حضرت روایت میکنند که فرموده (نیست برای خدا آیتی که بزرگتر از من باشد و نیست برای خدا نبی که عظیم‌تر از من باشد).

در تفسیر ابو الفتوح رازی از علقه روایت میکند روز صفین مردی از لشکر شام بیرون آمد و بالای اسلحه خود قرآنی حمایل نموده بود و بجای رجز که عرب میخوانند عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ را میخواند علقه گوید خواستم جلو او روم حضرت امیر علیه السلام فرمود بجای خود باش و خودش نزد او رفت و باو فرمود آیا (نبا عظیم) را که در آن اختلاف کرده‌اند میشناسی گفت نه میشناسم فرمود (و الله اننا النبأ العظیم) و من آن کسی میباشم که در آن اختلاف کردید و بر ولایت من منازعه نمودید و از ولایت من برگشتید بعد از آنکه قبول ولایت نمودید و از راه طغیان و سرکشی خود را بهلاکت انداختید و روز غدیر را خود دانید خود دانید و روز قیامت بدانید آنچه کرده‌اید.

(۱) بلکه کفار تعجب و شگفت داشتند از آنکه از جنس خودشان ترساننده و بیم دهنده‌ای بیاید و میگفتند اینکه امری است عجیب.

صفحه : ۲۸۳

حدیثی از حضرت رسول (ص) که نبأ عظیم علی (ع) است

از حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از بزرگان اهل سنت و سنیه است چنین نقل میکنند که گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مقصود از نبأ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که از همه کس راجع بآن سؤال میشود و هیچ میتی در شرق و غرب عالم نیست مگر آنکه از وی منکر و نکیر از ولایت علی (ع) سؤال میکنند فطوبی خوشا بحال تصدیق کنندگان بولایت او و وای بحال منکرین ولایت او.

آری خوشا بحال متمسکین بولایت او که او را امام و پیشوای خود قرار داده و محبت او را در دل خود پرورانیده بدبخت کسی که از ولایتش بی بهره گردیده.

و در روایت دیگر حضرت امیر (ع) فرموده من ان نبأ عظیم هستم که در من اختلاف کردند و در خلافت من منازعه نمودند و از ولایت من برگشتند پس از آنکه قبول کردند و بدشمنی با من خود را هلاک نمودند پس از آنکه بشمشیر من از کفر نجات یافتند با آنکه در غدیر شأن و منزلت مرا دانستند.

توجه دیگر

ممکن است گفته شود چون (نبا عظیم) اطلاق دارد و مصادیقی دارد که شامل میگردد آنچه را که حمل بر آن کرده‌اند و هر یک از آنها مصداق (نبا عظیم) واقع میگردد زیرا که دلیل بر تعیین امر بخصوص نداریم پس گوئیم (نبا عظیم) شامل میگردد هم قرآن و هم مقام نبوت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و هم روز قیامت و هم ولایت حضرت علی (ع) را زیرا راجع بتمام اینها بین مردم اختلاف واقع است.

اللّٰذِی هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ بر تمام اینها صادق آید زیرا آن چیزی که در آن اختلاف نمودند اگر قرآن باشد مؤمنین گفتند قرآن کلام حق تعالی است پاره‌ای از کفار گفتند سحر است بعضی گفتند افسانه‌های پیشینیان است طایفه دیگر گفتند یافته مسلمانان است.

و اگر رسول باشد مؤمنین او را فرستاده خدا دانند کفار بعضی ساحرش گفتند بعضی کاهنش نامیدند بعضی دیوانه‌اش دانستند و بعضی کاذب و دروغگویش گفتند

صفحه : ۲۸۴

و اگر قیامت باشد بعضی اصلاً منکر بقای انسان بعد از مردنش گردیدند و قالوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۱﴾ و بعضی قیامت را فقط روحانی گرفتند و بعضی جسمانی صرف دانستند و بعضی اظهار تردید نموده و گفتند وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿۲﴾ و بعضی معاد را روحانی و جسمانی دانستند.

و اگر ولایت امیر المؤمنین (ع) باشد بعضی او را امام اولش دانستند و بعضی خدایش نامیدند و بعضی خلیفه چهارمش دانستند بعضی او را کافر و مرتد معرفی نمودند.

و چنانچه گفتیم چون آیه (عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) مطلق است و مصادیقی دارد شامل می‌گردد آنچه را که بر آن صادق آید زیرا دلیل معین که بشود بآن آیه را مقید نمود و حمل بر یک معنی بخصوص کرد در کار نیست.

لکن بین توجیهاتی که از مفسرین نقل شده مناسب‌تر و بهترین آنها اینکه است که (نبأ عظیم) را حمل بر قیامت نمائیم و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند بچند دلیل اینکه حمل واضح‌تر مینماید.

اول قوله تعالی که پس از آیه نبأ عظیم فرموده (كَلَّا سَيَعْلَمُونَ) که اینکه جمله در باره منکرین قیامت در قرآن بسیار آمده که بزودی می‌فهمند وقتی که دیگر برای آنان نتیجه بخش نیست که آن موقع قیامت است لکن ظاهراً اینکه دلیل نیز تمام نیست و شامل تمام توجیهات میشود که مفسرین در نبأ عظیم نموده‌اند زیرا تمام اینکه مطالب و حقایق در قیامت معلوم و واضح می‌گردد اختصاص بامر قیامت ندارد.

دلیل دوم بیان ذکر نعمتهایی است که در آیات بعد برای بشر مهیا نموده از

(۱) سوره انعام آیه ۲۹، کفار گفتند نیست مگر زندگانی دنیا و ما مبعوث نمی‌گردیم

(۲) گمان نمی‌کنم قیامت بر پا باشد و اگر باز گشت نمودم بسوی پروردگار خود هر آینه می‌یابم بهترین جای بازگشتن را. [.....]

صفحه : ۲۸۵

آنجا که فرموده أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا تا آنجا که می‌فرماید وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا که ظاهراً بیان آیات برای رفع استبعاد منکرین معاد است که گویند چگونه ممکن است انسان پس از مردن و تفرّق اعضا و پراکنده‌گی اجزای بدن دو مرتبه زنده شود.

پس اینکه بیانات مشعر باین است که مقصود از نبأ عظیم که در آن اختلاف نموده‌اند همان امر قیامت باشد و ذکر نعمتها برای تذکر و اشاره به اینکه آن کس که موجودات را از نیستی بهستی آورده و برای دوام و بقاء انسان اینکه همه وسائل فراهم نموده قدرت دارد که انسان را پس از مردن ثانیاً وی را زنده گرداند و اگر چنین نباشد خلقت وی عبث و بیهوده خواهد بود.

و اینکه پس از آن واقع قیامت را بمیان می‌آورد (وَنُفِّخُ فِي الصُّورِ) تا آخر نیز تأیید مینماید که مقصود از (نبأ عظیم) وقوع قیامت است.

لکن چنین بنظر می‌آید که بهترین توضیحات همان است که گفتیم که نبأ عظیم شامل می‌گردد تمام توجیهاتی که داده شده زیرا که راجع به تمام آنها بین مردم اختلاف بسیار واقع است چنانچه در شأن نزول آیه گفته‌اند وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردید و مردم را بتوحید و قیامت و حشر و نشر خبردار نمود و قرآن را برای آنان تلاوت فرمود از روی تعجب و انکار از

یکدیگر سؤال مینمودند که محمّد چه میگوید و اینکه سخنان بزرگ چیست که میگوید اینکه بود که خداوند پیغمبر خود خبر میدهد که مردم در آنچه بآنها خبر میدهد اختلاف دارند.

كَلِمًا سَيَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلِمًا سَيَعْلَمُونَ كَلِمًا - کلمه ردع است و در مقام توبیخ و تهدید است که نه چنین است که گمان کرده‌اند بزودی حقیقت آن چیزی که در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان ظاهر خواهد شد و چون دنیا است که میدان منازعه و مشاجره بین افراد بشر را فراهم مینماید و امور طبیعی بمنزله پرده و حجابی است که حقایق را پوشانیده و هر کسی

صفحه : ۲۸۶

حقایق را در ظلمت طبیعت خود طوری مینگرد لکن پس از مرگ پرده طبیعت پاره میشود و حقایق مکشوف میگردد آن وقت اختلاف و تردید آنان تبدیل بیقین خواهد گردید.

از بعضی مفسّرین است که ضمیر جمع در (سيعلمون) اول راجع بکفار است و در دوم مقصود مؤمنین اند نه آنکه فقط برای تأکید باشد کفار پس از مرگ شکشان تبدیل بعلم میگردد و مؤمنین علمشان تبدیل بعیان میگردد.

در اینکه آیات بعد در مقام نعمتهایی که بپسر عنایت شده بر آمده شاید بیان نعمتها برای آن باشد که بشر را متنبه و متذکر گرداند که آن کسی که قدرت بر ایجاد و هستی آنها پس از نیستی آنها دارد البته قدرت بر اعاده بعد از اعدام آنان هم دارد و نه نعمت از نعمتهای خود را تذکر میدهد.

(اول) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (المهد) در لغت بمعنی گهواره‌ایست که برای طفل مهیا مینمایند چنانچه در سوره آل عمران آیه ۴۱ راجع بتکلم نمودن حضرت عیسی است که گفتند کَيفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۱) سوره مریم آیه ۳۰ و در جای دیگر جَعَلْ لَكُمْ الْأَرْضَ مِهَادًا او مهادا (۲) در جای دیگر الْأَرْضَ فَرَاشًا وَمَهْدًا لَهُ تَمَهِّدًا در اینکه آیات اول از نعم الهی که در باره انسان اجراء نموده و انسان را متذکر بآن نموده اینکه است که زمین را تسویه گردانیده و محل آرامگاه بشر قرار داده که در آن بیاسایند و مانند فرشی زیر پای بشر گسترده‌اند که باسانی بتوانند در آن حرکت نموده مقاصد خود را انجام دهند و نیز از کمال قدرت و لطف زمین را مسخر آدمی گردانیده که هر طور تصرفی بخواهند در آن عمل کنند خاک را سست آب را لئین، هوا و حرارت را محیط بر آن گردانیده که حبوبات و نباتات

(۱) چگونه سخن گوئیم با کسی که کودک و در گهواره آرمیده.

(۲) قرار داد زمین را برای شما گهواره و آرامگاه شما.

صفحه : ۲۸۷

از آن روئیده گردد و ارزاق حیوانات باسانی بدست آید.

بعضی گفته‌اند تشبیه زمین بگهواره اشاره بحرکت زمین است که همین طوری که گهواره دور میزند و حرکت مینماید زمین هم بدور خود میچرخد.

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا (دوم) از راه لطف کوهها را میخ زمین قرار داده که زمین را نگاه دارد و روی آب تکان نخورد و محکم گردد اگر کوهها نبود که زمین را محکم گرداند آسایش برای انسان و حیوانات ممکن نبود.

جبال جمع جبل در سوره نور آیه ۴۳ وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ (۱) و در سوره الفاطر آیه ۲۵ وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا در سوره طه آیه ۲۰۵ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا وَ غَيْرِهَا موارد استعمال لفظ جبال در

آیات قرآنی بسیار است که در هر موردی اشاره بعضی صفات آن دارد و در اینجا اشاره باین است که کوه‌ها را میخ زمین گردانیدیم.

تعالی که وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا سَوم شما افراد بشر را جفت جفت گردانیدیم که با هم آسایش نمایند. هر دو چیزی که مقارن و مماثل هم باشند آن را زوج گویند مثل نر و ماده در حیوان و انسان قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى هر چیز دیگری نیز که جفت و مقارن یکدیگر باشد آن را در عربی زوج و در فارسی جفت گویند.

سخنان مفسرین در معنی ازواج

(۱) ازواج یعنی اشکالا که شما بشکل‌های مختلف پیدایش نمودید با آنکه

- (۱) فرو فرستد از آسمان از کوه‌هایی که در آسمان است تگرگ.
 (۲) و از کوه‌ها راه‌هایی است سفید و قرمز که رنگ‌های آن مختلف است.
 (۳) ای پیغمبر اکرم از کوه‌ها سؤال میکنند بگو (موقع ظهور قیامت) برافشانند آنها را برافشانندی یعنی آنها را متفرق میگرداند.

صفحه : ۲۸۸

همه بصورت انسانیت خلق شده‌اند دو نفر دیده نمیشود بیک صورت باشند.

(۲) ازواج یعنی اصنافاً بعضی سفید بعضی سیاه بعضی خوش صورت و با جمال بعضی زشت صورت و زشت اندام بعضی بلند قد بعضی کوتاه و مردم از حیث صفات و اخلاقیات نیز تفاوت بسیار دارند و اینکه طور خلقت کمال علم و قدرت و حکمت خالق را اثبات مینماید.

(۳) (ازواجاً) یعنی شما را جفت جفت خلق نمودیم اگر چه معنی ظاهر آیه همین است که شما را زن و مرد قرار دادیم که با هم زوج و جفت گردید و با هم انس گیرید و از شما تولید مثل گردد لکن باعتبار دیگر وقتی آیات را با هم جمع نمودیم مثل قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ و در سوره ق وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ و در جای دیگر مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْنَا فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ و در حکایت نوح که حضرتش مأمور گردید که از هر نوعی از موجودات جفت بگیرد قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ از مجموع آنها چنین استفاده میشود که ضمیر (کم) در آیه خَلَقْنَاكُمْ تعمیم دارد و شامل می‌گردد تمام حیوانات بلکه تمام موجودات را که بقاء و دوام آنها بزوجیت تحقق می‌پذیرد حتی مواد اولیه چنانچه در اکتشافات جدید ثابت شده که جواهر فرده که ماده جسمانیات است دو جزء دارد یکی را مثبت گویند و دیگری را منفی که بمنزله نر و ماده در حیوانات بشمار میرود و نیز حکماء گفته‌اند هر ممکنی زوج ترکیبی است از وجود و ماهیت اینکه است که بطور عموم در سوره (الذاریات آیه ۹۴) فرموده وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ «۱» معلوم میشود که (کم) در آیه اشاره دارد بانسان و آنچه برای او و از پرتو وجود او که عبارت از نباتات و جمادات و حیوانات است خلقت گردیده جفت جفت است.

وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

(۱) از هر چیزی خلق کردیم دو جفت وقتی اینکه آیه را با آیات بالا و آیه تعالی قال (وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا) جمع نمودیم تعمیم پیدا میکند و شامل همه چیز میگردد.

صفحه : ۲۸۹

برای رفع اعتراض که نوم و سبات یک معنی دارد (نومکم سباتاً) مثل اینکه است که گفته شود ما خواب شما را خواب قرار دادیم اینکه است که مفسرین بچند وجه جواب داده‌اند:

اول- قرار دادیم خواب را برای راحتی شما که از مشقت کسب معاش بدن شما آسایش نماید روز شنبه را سبت الیهود گویند زیرا که یهودیان شنبه را برای استراحت میدانند.

دوم- (سباتا) یعنی (نعاسا) که آن اول خواب است که مردم طلب راحتی میکنند اینکه توجیه رفع اشکال نمیکند زیرا که معنی اینکه دو قول یکی میشود.

سوم- (نومکم سباتاً) خواب شما را دراز کردیم از اینجا است که گفته شده (عاش فلان سبتا من الدهر) یعنی فلانی مدت درازی زندگانی نمود و عمر او طولانی گردید و در روایتی ابی طالب بفاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین فرموده (اصبری سبتا ابش رک بمثله) و بین علی (ع) و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سی سال فاصله بوده که معلوم میشود سبت را در زمان بسیار استعمال میکنند.

چهارم (سباتا) خواب شما را مرگ شما قرار ندادیم و با آنکه بدن شبیه بمرده میگردد روح شما در بدن شما محفوظ است. وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا پَنجم از نعمتهای نه گانه که در اینکه سوره مبارکه تذکر میدهد اینکه است که ما قرار دادیم شب را بمنزله لباس شما لباس آن چیزی را گویند که عیوب انسان را بپوشاند و موارد استعمال آن بسیار است قوله تعالی (وَ لِبَاسٍ تَتَّقُونَ ذَٰلِكَ خَيْرٌ) و در جای دیگر الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ یعنی مخلوط بظلم نمود اُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ در جای دیگر قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ یعنی ما لباس را قرار دادیم که عورت شما را بپوشاند و آنچه عیوب انسان را میپوشاند آن را عرب لباس نامد قال الله تعالی هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ شاید اینکه زن و شوهر را لباس یکدیگر نامیده برای اینکه باشد که هر یک

صفحه : ۲۹۰

لباس دیگری است که مانع میگردد آن را از کار قبیح.

شاید تشبیه نمودن شب را بلباس اشاره باین باشد که همین طوری که لباس شما را از سرما و گرما نگاه میدارد و بدن شما استراحت مییابد و از تابش آفتاب تابستان و شدت سرمای زمستان حفظ میکند همین طور خواب در شب پوشش شما است که از تعب و زحمت معاش در روز بشما استراحت میدهد.

وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ششم قرار دادیم روز را برای طلب معاش شما و شب را برای استراحت شما اگر شب و روز را دنبال هم قرار نداده بود مثلاً همیشه شب یا همیشه روز بود یک موجود زنده‌ای در روی زمین یافت نمیگردید اگر همیشه شب بود زمین منجمد و دریاها یخ و گیاهی از زمین نمیروئید و اگر همیشه روز بود از تابش خورشید تمام گیاهان میخشکید و از شدت حرارت جنبنده‌ای در زمین باقی نمیماند اینکه است که بقدرت کامله خدائیش شب و روز را دنبال هم قرار داد.

وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (هفتم)- و بالای سر شما هفت آسمان محکم بنا کردیم ظاهراً مقصود از (سَبْعًا شِدَادًا) آسمانهای هفت گانه است چنانچه در جاهای دیگر نیز اشاره بآن شده در غرائب القرآن چنین گفته اصل سبع بمعنی عدد است قوله تعالی سَبْعًا شِدَادًا یعنی آسمانهای هفت گانه و موارد استعمال آن در قرآن بسیار است مثل (وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ) «وَ سَبْعِ لَيَالٍ» «سَبْعَةٌ وَ ثَمَانِيَةٌ كَلْبُهُمْ» «سَبْعُونَ ذِرَاعًا» «سَبْعِينَ مَرَّةً» «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» که تفسیر بسوره حمد شده زیرا که سوره حمد هفت آیه است.

اعتراض

چنانچه در کشفیات جدیده معلوم و محقق گردیده آسمان آن طوری که در هیئت قدیم معرفی مینمودند که هفت طبقه دارد و مثل پوستهای پیاز بدورهم بستگی دارد اینطور وجود ندارد بلکه فقط فضایی است پر از کرات و هر کره‌ای در خود عالمی

صفحه : ۲۹۱

دارد و سیارات را نیز زیادتر از هفت عدد میدانند که حرکت وضعی دارند که بدور خورشید میچرخند.

پاسخ

بنا بر صحت اینکه کشفیات جدید که بسیاری از آنها از روی حدس و تجربه و تخمین گفته شده و اختلاف آراء بسیار در آنها پدید گردیده گوئیم شاید مقصود از سما که در آیات دیگر تصریح بآن شده آسمان معهود نباشد که در هیئت قدیم عنوان شده بلکه مقصود از سما همان معنی لغوی که مأخوذ از سمو و بمعنی ارتفاع و بلندی است مرتبه بالا باشد نه آسمان معهود و غرض از (سَبْعاً شِدَاداً) که در آیه بالا- عنوان شده چنانچه در آیه بلفظ فوق بیان فرموده نه آسمان مدار هفت سیارات باشد نه آسمانهای هفتگانه و اینکه سیارات را هفت عدد معرفی نموده نه زیادتر گوئیم اثبات شیئی نفی ما عدای آن را نمیکند و چون عامه خلق سیارات را بهمین عدد میشناختند قرآن نیز در مقام امتنان بر بشر اشاره بهمین عدد مینماید که بر فهم آنها گران نیاید و انکار نمایند. وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَاجاً و در جای دیگر وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً (هفتم) قرار دادیم خورشید را چراغ که بتلألؤ و نور خود روی زمین را روشن گرداند و بحرارت خود موجودات را رونق دهد مفسرین جمله (سِرَاجاً وَهَاجاً) را حمل بر خورشید کرده‌اند لکن ممکن است معنی عامی از آن اراده شده باشد که شامل گردد خورشید و ماه و تمام ستارگان که در شب چراغ زمینند خورشید در روز نور افشانی میکنند و سطح زمین را بنور خود روشن میگرداند و باقی در شب زمین را بنور خود روشنی میبخشند.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَاجاً، لِيُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتاً، وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً معصرات ابری را گویند که با آن باد باشد و از آن باران فرود آید مثل شیری

صفحه : ۲۹۲

که از پستان شتر ریزش نماید ثَجَاجاً یعنی سیالا.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرمود

(افضل الاعمال الى الله تعالى العج و الثج)

یعنی بهترین اعمال بلند کردن صداست در تلبیه حج و سیلان دادن خون گوسفند یا نحر شتر در موقع ذبح قربانی کردن (مجمع البحرین).

نهم از نعم الهی که در اینجا شماره مینماید اینکه است که از ابرها باران فرود آریم تا آنکه روئیده شود از زمین گیاهها و اشجار و بستانها و آنچه بشر محتاج بآن است بلکه زیادتر از آنچه انسان محتاج بآن است تفضلاً عنایت مینماید.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً وَعده گاه و میقات شما روزی است که حق و باطل خوب و بد از هم جدا میشوند در کلام الله مجید روز موعود را بنامهای بسیاری معرفی نموده.

روز فصلش نامیده برای آنکه هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد و خوب و بد خیر و شر از هم امتیاز مییابند و در آن روز چیزی مخفی نمیماند چنانچه آن روز را (بتبلی السرائر) نیز معرفی نموده.

قیامتش نامیده زیرا که در آن روز همه بامر حق تعالی قیام مینمایند یا قیام و فعلیت وجود خود را باو مشاهده مینمایند روز جمعش نامیده باعتبار آنکه انسان در آن وقت بفعلیت اخیر خود رسیده و جامع میگردد تمام فعلیات عوالمی که در راه نوردی خود از آن گذشته و سود یا زیان برده و بمناسبت وجود او بایستی عالم وی در آن وقت عالم جمع و عالم تام و تمام باشد و شاید بهمین مناسبت آن را عالم حشرش نامند زیرا که حشر بمعنی جمع است مقابل نشر که بمعنی پهن است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا در غریب القرآن چنین گفته يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ صور مثل شاخی است که در آن نفخه دمند پس خداوند قرار داد آن را سبب عود ارواح و بازگشت صور بسوی

صفحه : ۲۹۳

جسدهایشان و روایت است که در صور صورت تمام مردم است.

ظاهراً مقصود از بنفخ فی الصور صور دوم است که در موقع ظهور قیامت و روز معاد بصور دوم اسرافیل مردگان زنده میگردند و سر از قبر در میآورند و گروه گروه با شتاب بسوی میعادگاه پروردگار خود میشتابند قوله تعالی كَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ مَّقْتَحِمٌ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا در تفسیر ابو الفتوح رازی از معاذ جبل روایت میکند که چنین گفته من با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بخانه ابو ایوب انصاری بودم از حضرتش پرسش نمودم که معنی اینکه آیه چیست فرمود ای معاذ از امر بزرگی سؤال نمودی آن گاه گریه نمود و فرمود روز قیامت مردم ده نوع میگردند و هر نوعی بصورتی وارد محشر میشوند و تمام آنها از مسلمانند بعضی بصورت بوزینه بعضی بصورت خوک بعضی سرنگون بعضی کور بعضی کر و گنگ بعضی زبانها بر سینه افتاده و زبان خود را میچوند بعضی دستها و پاهایشان بریده بعضی بر درخت از آتش آویزان بعضی بوی گندی از آنها بیرون آید مثل بوی مردار بعضی لباس قطران پوشیده اند.

سخن چنان بصورت بوزینه گانند رشوه گیران بصورت خوکانند آنکه سر نگون وارد محشر میشود ربا خوار است آنکه کور وارد میشود آن قاضی است که حکم بناحق کرده باشد و آنکه لال و کر وارد میگردد آن کسی است که باعمال خود عجب دارد و عمل خود را بزرگ میشمارد آنکه زبان خود را میچود عالمی است که آنچه گوید خود عمل نکند آنهایی که دست و پا بریده وارد میگردند کسی است که همسایگان را ایذا و اذیت میکند آنهایی که بردار آتشین آویخته اند کسی است که بدگویی مردم را نزد سلطان میکند آن کس که از وی بوی مردار می آید آن کسی است که بیروی شهوات و لذات مشغول است و حقوق الهی را ادا نمینماید و آن کس که لباس آتش پوشیده آن کسی است که اهل کبر و نخوت باشد اغلب مفسرین اینکه حدیث را بچند طریق از معاذ نقل کرده اند.

صفحه : ۲۹۴

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (فتحت) با تشدید و بدون تشدید هر دو قرائت شده مشهور و معروف بین قراء با فتحه قرائت شده یعنی در آن روز که صور دمیده میشود و مردم فوج فوج میگردند آسمان شکافته میگردد و درهایی در آن باز میشود و ابواب جمع باب است که در سوره بقره آیه ۱۸۵ وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اشاره به اینکه هر عمل و کاری را از راه خودش وارد گردید.

(۱) آسمانها را بشکافند تا درها گردد (۲) هر شکافی که در آن پدید گردد مانند دری باشد (۳) درهایی در آن باز شود که فرشتگان فرود آیند (۴) هر کس را دو در باشد در آسمان دری برای صعود اعمالش دری برای فرود روزیش چون بمیرد درها بر او ببندند و چون روز قیامت شود آن درها را باز کنند.

(ابو الفتوح رازی) و شاید مقصود از سماء طرف علو و بالا باشد نه آسمان معهود زیرا بدلالیت آیات و احادیث بسیار نزدیک قیام ساعت بصور اسرافیل آسمانها و کرات و سیارات همگی مضمحل و نابود میگردند و بدلالیت قوله تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ مَادَّةَ عَالَمِ دُنْيَا تَبْدِيلِ مِیْگردد بعالم آخرت و شاید مقصود از ابواب راه عروج بعالم بالا و صعود بشر از عالم دنیای دنی بعالم آخرت باشد که در رتبه و مقام فوق عالم دنیا است و ابواب اشاره باین باشد که چون روش هر کسی در علم و معرفت و عمل غیر از روش دیگری است اینست که راه عروج هر کسی غیر راه دیگریست و از آن طرق تعبیر بابواب نموده زیرا معمول و متعارف است که هر جایی را بایستی از درش وارد گردید.

وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا رُوزِي كِه نَفْخَه دَر صُور دَمِيدَه مِیْشُود كُوهَا پَرَاكِنْدَه وَ اجْزَاءِ آن دَر هُوَا سِیر

صفحه : ۲۹۵

مینمایند و مثل سرابی میگردند که گمان شود آبست و تشبیه بسراب شاید اشاره باین باشد که در آن وقت دیگر حقیقتی و شیئی برای کوهها باقی نمیماند جز گمان و پنداشت.

[سوره النبا (۷۸): آیات ۲۱ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مآبًا (۲۲) لَا يَبْتَئِنَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاةً (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بآ (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

(ترجمه)

هر آینه جهنم در کمین گاهست،
بازگشت اشرار و مردمان یاغی ستمکار است،
که سالهای متمادی در آن عذاب کشند،
و در آن جایگاه نه هوای خنکی ببندد و نه آشامیدنی (گوارایی)
مگر آب جوشان پلید،

که آن کیفر اعمال آنها و موازی با عمل آنان است،
 زیرا که آنها امید بروز حساب نداشتند،
 و جدا

صفحه : ۲۹۶

آیات ما را تکذیب نمودند،
 و هر چیزی را ما در کتاب شماره و حساب نموده‌ایم،
 (خطاب بجهنمیان است) بچشید عذاب جهنم را و هرگز بر شما زیاد نمیکنیم مگر عذاب،
 برای اشخاص با تقوی گشایش و آسایش است،
 آنها را باغها و انگورستانهایی است،
 و دخترهای زیبا که همه در خوبی مثل هم مانند،
 و کاسه‌هایی است پر از شراب طهور
 و در آن (محل کرامت) نه عمل بیهوده‌ای و نه کلام دروغی شنیده و دیده نمیشود،
 پاداش و عطائی است از طرف پروردگار تو،
 پروردگار آسمان و زمین و آنچه بین آنها است آن کسی که از سطوت و عظمت او کسی را قدرت تکلم نیست،
 روزی که روح و ملائکه می‌ایستند وصف میزنند و تکلم نمیکنند مگر کسی که خدای رحمن اذن بدهد و نمیگویند مگر کلام
 صحیح و نیکو،
 چنین روزی محقق و واقع است پس کسی که بخواهد بگیرد بسوی پروردگار راه باز گشتی،
 محققاً ما تهدید کردیم شما را بعذاب نزدیک روزی که هر کسی مینگرد آنچه را که پیش فرستاده، و از سختی آن روز کافر گوید
 ای کاش من خاکی بودم (و بوجود نیامده بودم)

توضیح آیات

اشاره

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا مِرْصَاداً در لغت مکانی را نامند که برای امری یا عملی آماده شده باشد و در غرائب القرآن گفته إِنَّ جَهَنَّمَ
 كَانَتْ مِرْصَادًا یعنی جهنم محل مجازات است چنانچه فرموده وَ إِنَّ مِنْكُمْ إِلَٰهَا وَارِدُهَا (پایان) و نظیر اینکه آیه قوله تعالی إِنَّ رَبَّكَ
 لَبِالْمِرْصَادِ اشاره به اینکه در قیامت ملجاء و پناه‌گاهی نیست مگر بسوی حق تعالی و در حدیث قدسی (من حارب لی ولیا فقد اُرد
 لمحاربتی) یعنی کسی که در مقام ضدیت و دشمنی برآمد با دوست خدا خود را آماده نموده برای دشمنی و ضدیت با خدا.

صفحه : ۲۹۷

(۱) مرصاد محلی است که برای کفار آماده شده. (مبرد) (۲) مرصاد محبسی است که گنهکار آن را در آنجا حبس میکنند. (مقاتل) (۴) راهی است که آماده شده برای گذرگاه گناهکاران. (مجمع البیان) لِلطَّاعِينَ مَأْبَأٌ، لَا يَثْبِتَنَ فِيهَا أَحْقَاباً جمع حقب و حقبه است و جایگاه مردمانی است که طغیان کرده و از حکم الهی تجاوز نموده‌اند که مدت بسیاری در آنجا لبث مینمایند.

سخنان مفسرین در توجیه احقاب

(۱) حقب نام روزگار و ازمنه طولانی است که محدود بحدی نیست.

(۲) محدود بحد معینی است و در اینکه مقدارش چه قدر است نیز از مفسرین گفتاری نقل شده.

(اول) چهل سال است هر روزی هزار سال و هشتاد سال نیز گفته‌اند عمار دهنی از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که حضرتش از هلال هجری سؤال میکند شما در کتاب خود مقدار حقب را چند سال دیده‌اید در پاسخ گفت هشتاد سال هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال.

عبد الله عمر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرموده هر کس را بدوزخ برند تا از احقاب نگذرد از جهنم بیرون نیاید و احقاب هشتاد سال و اندی است و هر سالی سیصد و ششصد روز و هر روزی هزار سال.

دیگری گفته احقاب چهل و سه حقبه است و هر حقبه‌ای هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال است.

(مجاهد) خلاصه ظاهراً احقاب اشاره بطول مدت جهنمیان است در عذاب و از خالد سعدان نقل میکنند که گفته مقصود از آیه کفار نیستند گناه کاران اهل توحیدند

صفحه : ۲۹۸

که پس از گذشتن احقاب از جهنم بیرون آیند و شاهد بر اینکه رای روایت صحیحی است که عیاشی از ابو جعفر نقل میکند که اینکه آیه در شأن جماعتی است که از دوزخ بیرون آیند و اینکه آیه منافی نیست با آیاتی که خلود کفار را در جهنم میرساند چنانچه بعضی گمان کرده‌اند و آیاتی که دلالت بر خلود دارد بسیار است و نیز ممکن است گفته شود هر حقبه‌ای که تمام شود در عقب آن حقبه دیگر باشد مثل آنکه در سوره مائده آیه ۴۱ فرموده يُرِيدُونَ أَن يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ^۱ و نیز آیات دیگر که صریح در اینکه است که اهل جهنم مخلد در جهنم‌اند. و بدو وجه دیگر ممکن است بین آیات جمع نمود.

اولاً اثبات شیئی نفی ما عدا را نمیکند باصطلاح علمی آیه مفهوم ندارد که بعد از گذشتن احقاب طغیان کنندگان از جهنم و عذاب نجات می‌یابند یا نه آیه نسبت ببعد از اینکه مدت ساکت است آیه همین قدر در بیان اینکه است که عذاب طغیان کنندگان طولانی است.

و ثانیاً طاغی کسی را گویند که مشی وی بر غیر طریق حق و درستی باشد و شامل میگردد عموم کفار و معاندین و منافقین و فاسقین از مؤمنین را زیرا که مسلمان معصیت کار او نیز در عمل طغیان کرده و از حدود و قوانین و مقررات الهی تجاوز نموده و مسلماً آدم موخّی اگر جهنم برود خلود در عذاب ندارد و شاید آیه همین قدر در مقام ابن باشد که عذاب جهنمیان طولانی است و لو نسبت باهلش از حیث خلود و عدم خلود تفاوت داشته باشد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا اشاره بعذاب جهنمیان است که در آنجایگاه آنی از عذاب استراحت ندارند

(۱) کفار اراده میکنند از آتش بیرون روند و نمیباشند بیرون رونده از آتش و مر ایشان راست عذاب پاینده.

صفحه : ۲۹۹

نه نسیم خنکی بآنان رسد و نه آب سرد گوارایی می آشامند مگر آب جوشان کثیف که از آثار عمل پلید آنان ناشی گردیده. بعضی گفته‌اند غَسَاق آب چرکی است که از پوست اهل جهنم سیلان دارد و آن مشروب جهنمیان است. دیگری گفته حمیم آب جوشان است و (غَسَاق) ریم و چرکی است که از ریش جهنمیان سرازیر است یا اشک چشم آنها است که علی الدوام جاری است و از حسرت میگیرند یا مقصود زمهریر است که در آن معدّبند. و از شهر بن حوشب نقل میکنند که غَسَاق یک وادی جهنم است که در آن سیصد و شصت شعبه دارد و هر شعبه‌ای سیصد و شصت خانه و هر خانه‌ای چهار هزار زاویه و در هر زاویه عظیم‌ترین ماری است و در هر سر ماری چندان زهر باشد که جز خدا کسی نداند و مشروب دوزخیان از آن زهرها تهیه شده. جَزَاءٌ وفاقاً اشاره به اینکه چنین عذابها کیفر اعمال و موافق با کردار زشت آنان است خداوند بکسی ظلم روا نمیدارد بلکه روی میزان عدل جزای هر کسی مطابق عملش داده میشود. **إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا، وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا** آری چون در روز معاد آنچه در باطنها است ظاهر میگردد و اعمال و افعال و ملکات انسان نتیجه میرسد و آثار آن پدیدار میگردد و بازگشت مینماید بخودش اینکه است که آنچه در باطنش از اعمال و اخلاق نکوهیده ذخیره نموده صورت خارجی پیدا مینماید و حمیم و غَسَاق و آتش سوزان و غیر آن میشود و بجان خودش می افتد. در مقام اوصاف و اعمال جهنمیان برآمده که جهنمیان کسانی میباشند که

صفحه : ۳۰۰

تصدیق بروز جزا و قیامت و حساب ندارند و امیدوار بحیات بعد از مردنشان نیستند و شاید اشاره به آنهایی است که بگمان خود چنین پندارند که انسان (اذا مات فات) و جدا قول پیمبران را دروغ پندارند نه بمبدء قائلند نه بمعاد و اینکه آیه اخیر اهل جهنم را تخصیص میدهد بکفار زیرا که کفارند که ایمان بروز جزا و حساب ندارند و پیمبران را تکذیب مینمایند که اینان در حقب زمانهای طولانی باید بمانند و مبتلا بعذاب باشند و آیه راجع ببعدها از حقب ساکت است که حال کفار بعد از آن چگونه است. نظر بآیاتی که دلالت دارد که کفار مخلّد در جهنم اند معلوم میشود هیچ وقت از جهنم و عذاب نجات ندارند و نظر باین آیه و بعض آیات دیگر که مشعر بر اینکه است عذاب آنها مدّت دارد معلوم میشود همیشه در جهنم نیستند. خلاصه میتوان جمع بین آیات را اینکه طور نمود که همین طوری که برای سعدها و نیکوکاران درجاتی است در نعمت و رحمت و هر کسی را بفرخور ایمان و تقوی و عمل نیکو متنعم و بقدر لیاقت و استعداد از رحمت غیر متناهی الهی بر خوردار است همین طور برای کفار روی میزان جحود و اعمال نکوهیده آنان نیز در کات و مراتبی است در شدّت و ضعف عذاب. آنهایی که از روی فهمیدگی و دانستگی و لجاجت و ضدّیت انکار حق مینمایند عذاب آنان سخت تر و نظر بخبث نیتشان اگر فرضا همیشه در دنیا بودند و هر قدر هم بآنان تبلیغ میشد دانسته و فهمیده انکار مینمودند علاوه در مقام ایذاء و توهین اهل حق نیز بودند البته نظر به اینکه روی میزان عدل الهی جزا بایستی مطابق عمل باشد چنین کسانی بکیفر اعمالشان جهنم جایگاه همیشگی آنان است و عذابشان منقطع نمیشود مگر آنکه نظر (برحمتی سبقت علی غضبی)

که در حدیث قدسی است ممکن است گفته شود وقتی از عذاب نجاتی یابند و لو آنکه در جهنم مخلص باشند.

صفحه : ۳۰۱

لکن کفّاری که کفرشان از راه عناد یا تعصب و لجاجت نباشد ممکن است آنها در جهنم مخلص نباشند بلکه توان گفت کفّاری که قاصرند از آنکه بتوانند بین حق و باطل تمیز دهند و بگمان خود دینشان بر حق و عملشان رضایت بخش است شاید لثلاً تصوّر خلاف نکنند و نیز ظلم و تعدی بر کسی روا ندارند و اعمال نیکی هم دارند اینها اگر چه لایق بهشت که دار کرامت و منزلگاه مؤمنین با تقوی است نمیباشند لکن چنین بنظر میرسد که کرم الهی بالاتر از اینکه است که چنین اشخاصی را در قیامت عذاب نماید بلکه توان گفت آنان جزء مستضعفین میباشند که تکلیفی برای آنان نیست.

و كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا، فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا احصاء در لغت بمعنی شماره شده بعدد است مثل اینکه گویند احصیت کذا یعنی باین عدد شماره نمودم.

و در اینجا اشاره باین دارد که مردمان طاغی یاغی گمان نکنند که اعمال زشت نکوهیده‌ای که در دنیا کرده و میکنند فانی گشته و حساب و شماره‌ای در آن نیست اینکه طور نیست گمان آنان فاسد است هر چیزی از کوچک و بزرگ و هر عمل و کاری از خوب و بد و آنچه انسان در دنیا پابند بآن گردیده و دل بآن بسته و ارتباط قلبی بآن پیدا نموده و آنچه در خود پرورانیده و ذخیره نموده و آن اخلاق و ملکات سبعی یا بهیمی یا الهی و ملکوتی که در نفس وی رسوخ نموده تماما در کتاب نفس و در صحیفه اعمال وی ضبط و ثبت گردیده و شماره شده.

و آن روز روزی است که تمام اعمال و افعال بشر از اعمال ظاهری و عقاید و ایمان باطنی و اخلاق و صفات نفسانی بنتیجه میرسد (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشررا) و انسانی که مبتلا بخبث سیرت و گرفتار صفات بهیمی و سبعی گردیده نظر به اینکه روی میزان عدل که بایستی جزا مطابق عمل باشد اینکه است که گویا بآنها

صفحه : ۳۰۲

گویند بچشید عذاب را و شما لایق فیض و رحمت نیستید زیرا چنانچه در دنیا آن بآن بر اعمال و اخلاقیات زشت رکیک شما افزوده میگردید همین طور بایستی علی الدوام بر عذاب و مجازات اخروی شما نیز افزوده گردد.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (مفازا) جمع فوز و بمعنی فیض است و مصداق کاملش ظفر یافتن بخیر و سعادت با سلامتی جسم و روح است. و در آیات قرآنی ذکر فیض بسیار شده مثل ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ و نظائر آن بسیار است محقق و ثابت است که برای اشخاص با تقوی هر گونه فیض و هر گونه نعمت و آسایشی مهیا و آماده شده است و بالاترین فوزیکه برای متقین آماده شده اینکه است که آنان از عذاب نجات یافته و فائز گردیده‌اند برحمت غیر متناهی الهی و در خوشی و راحتی همیشه گی میباشند.

از قتاده نقل میکنند که گفته من از ابن عباس شنیدم که گفته مقصود از (لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا) که در سوره نبأ است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است که بهتر و مهتر هر متقی و پرهیزکاری و سرور هر پرستش کننده و عبادت کاری است.

نظر به اینکه قرآن بشارت دهنده بمؤمنین و تهدید کننده کافرین است که نه برحمت الهی مغرور گردند و نه از رحمتش مأیوس باشند اینکه است که در بسیاری از آیات ذکر عذاب جحیم و نعمت بهشتی را دنبال هم بیان مینماید زیرا که یکی از اوصاف نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم (بشیرا و نذیرا) میباشد که در قرآن حضرتش را باین دو صفت معرفی نموده.

خَرِدَاتِقْ وَأَعْنَابًا، وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا، وَكَأَسَا دِهَاقًا، لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا در اینکه آیات چهار نعمت از نعم بهشتی را تذکر

میدهد.

صفحه : ۳۰۳

(اول) (حَدَائِقُ وَأَعْنَابًا) حدائق جمع حدیقه و حدیقه باغ و بستانی را گویند که درختان گرداگرد هم داشته باشد در اینکه آیه تذکر میدهد چنین حدیقه با درختان انگور نصیب بهشتیان است و تخصیص بانگور شاید نظر بفوائد بسیاری است که منظوی در انگور است و خواص و آثاری است که از خوردن آن پدید میگردد.

(دوم) (كَوَاعِبَ أَتْرَابًا) برای آنان است زنان زیبای خوشگل نارپستان که همه بقدر هم و شکل هم میباشند زیرا بقدر هم و شکل هم بودن مزید بر حسن و جمال آنان میگردد.

از بعضی مفسرین است که زندهای بهشت شانزده ساله‌اند دیگری گفته زنها و مردهای بهشت همگی سی و دو ساله‌اند.

(سوم) (وَكَأْسًا دِهَاقًا) برای بهشتیان کاسه شراب و آشامیدنیهای گوارایی است که دمبدم از دست ساقیان بهشتی مینوشند.

(چهارم) (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا) بهشتیان از سخنان لغو پراکنده و دروغ و از هر سخن ناروایی ایمنند هر چه بشنوند سخن نیک و کلام نیکو و حرف صحیح لذت بخش میشوند.

چون اساس نعمتهای جسمانی که انسان از آن محظوظ میگردد و بدن او قوت میگیرد و سلامتی او برقرار میماند در خوردنی و آشامیدنی و التذاذ شهوانی است که با فراغت خاطر از تصادفات و عوامل خارجی توأم باشد زیرا ممکن است همه طور وسائل خارجی برای انسان مهیا باشد لکن از حرفهای ناروا و نیرنگهای مردم اذیت بکشد و از زبان بد صدمه بخورد اینکه است که اینکه نعمت چهارم را بر نعمتهای جسمانی مزید نموده و اصلاً ذکر پاره‌ای از نعمتها برای تشویق است که مردم را مایل گرداند بتقوی و کار نیک و گر نه نعمتهای بهشتی فوق حد احصا و شماره است کسی تواند نعمتهای بهشت را در اینکه عالم اندکی فهم کند که علائم و اوصاف بهشتیان را در باطن و وجدان خود بیاید.

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا

صفحه : ۳۰۴

اشاره دارد بنعمتهای نامبرده شده که اینکه نعمتها پاداش اعمال نیک آنان و عطا و بخششی است که از طرف پروردگار تو بمردمان با تقوی عنایت مینماید.

اعتراض

عطا و بخشش غیر از جزا و پاداش است اگر اینکه نعمتهایی که در آیه بالا- بیان شده پاداش اعمال نیکو کاران است دیگر عطا و بخشش معنی ندارد و اگر فقط از روی بخشش و عطا است جزا معنی ندارد.

پاسخ

گوئیم شاید جزا و پاداش نام نهاده برای آنکه بحسب و عده‌ای که داده عمل نیک پاداش آن خیر است و عمل بد کیفر آن و مجازات آن شر و بد است چنانچه اشاره بآن دارد (الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیرا و ان شررا فشررا) «۱» اینکه است که آن

متباین و مختلف بعضی در بدن و بعضی خارج از بدن و شاید مقصود از تمام آنها نفس ناطقه انسانی باشد که باعتبار مراتب و اعمال و درجات وی در هر مرتبه از مراتب نامی دارد و اسمی بخود میگیرد چنانچه باعتبار درجات و مراتب نفسانی نفس اماره، نفس لوآمه، نفس مطمئنّه، نفس ملهمه نامیده میشود و باعتبار درجاتش در مرتبه عبودیت و صعود عقلانی، در مرتبه علم و معرفت عقل هیولایی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد نامیده میشود.

و ممکن است، روح القوه، روح الشّهوه، روح المدرج تمام آنها ناشی از روح حیوانی باشد و روح الایمان و روح القدس ناشی از مراتب کمال نفس ناطقه انسانی پدید گردیده و ممکن است گفته شود تماما مراتب و درجات نفس ناطقه است غیر از روح القدس که آن موجودی است بسیار عظیم چنانچه از اخبار و احادیث چنین بر می آید که روح القدس مابین با نفس انسانی است و مرتبه‌ای از نفس انسانی را باعتبار تعلق و ارتباطش بروح القدس روح القدس نامیده شود که گاهی نفس انسانی را بسبب ارتباطش بروح القدس آن را روح القدس گویند و گاهی روح القدس گفته میشود بر آن جوهر قدسی که نفس در مرتبه کمال مرتبط بآن گردیده. حکماء گویند نفس انسانی پس از تخلیه و خالی شدن آن از ملکات و اوصاف رذیله و تخلیه و تزیین یافتن آن بفضائل و ملکات حمیده انسانی و پس از پاره کردن پرده‌های هیولائی و قطع علاقه‌های جسمانی مرتبط میگردد بعقل فعال مثل

صفحه : ۳۰۷

ارتباط بدن بروح پس باین ارتباط عالم میگردد بموجودات و علی الدوام آنا فانا و در هر ساعتی افاضه میگردد بر وی علوم و معارف و عالم میگردد بآنچه در شب و روز واقع میگردد و اینکه بیان اگر چه مبتنی بر اصول و قوانینی است که ما نمیگوئیم لکن برای تشبیه بیان نمودیم و علم آن نزد علیم و خبیر است.

(پایان) (توجیه دوم) روح ملکی است بزرگ‌تر از آسمانها و کوه‌ها. (ابن مسعود) (سوم) روح ملکی است که خلقت او بزرگ‌تر از تمام ملائکه است. (ابن عباس) و نیز از ابن عباس نقل میکنند که گفته مخلوقی بزرگ‌تر از روح نیست و در قیامت او تنها در صفی ایستد و تمام ملائکه در صف دیگر.

و در عین المعانی است که مقام روح در آسمان چهارم است و هر روزی دوازده هزار تسییح میگوید و از هر تسییحی از او ملکی آفریده میشود.

(چهارم) روح بصورت بنی آدم خلق شده که میخورد و می آشامد لکن انسان نیست (پنجم) دیگری گفته مقصود از روح جبرئیل امین است زیرا که در قرآن از جبرئیل بروح تعبیر شده.

(ششم) دیگری گفته روح ملکی است موکل بر ارواح.

و شاید مقصود از روح در اینجا همان روحی باشد که از عالم امر پروردگار است نه از عالم خلق که فرموده *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي* که خطاب بنبی اکرم است وقتی از تو سؤال از روح میکنند بگو روح از عالم امر پروردگار من است.

عالم امر مقابل عالم خلق است *لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ* عالم ابداعی است مسبوق بماده و مدت نیست و چنانچه عرفا گفته‌اند شریفترین موجودات و بزرگترین مخلوقات همان روح اعظم است که در آیه *وَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِي* در سوره حجر

صفحه : ۳۰۸

آیه ۲۹ و نیز در سوره تحریم آیه ۱۲ *فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا* (۱) روح را بخودش نسبت میدهد.

عارفی گفته آدم بزرگ، خلیفه رحمن، ترجمان خلقت، مفتاح وجود، قلم ایجاد، جنت ارواح همه عبارت از اوصاف او است و بخلاف الهی کلید خزائن اسرار وجود بوی تفویض گردیده و او را متصرف در آن گردانیده و از دریای حیات نهری بر وی گشوده

تا پیوسته از آن استمداد فیض حیات کند و بر اجزای کون و مخلوقات افاضه نماید و صور کلمات الهی را از مقرر جمع یعنی ذات مقدس در محل تفرقه که عالم خلق است میرساند و کرامت الهی او را دو نظر بخشیده یکی از برای مشاهده جلال قدرت ازلی دوم برای ملاحظه جمال لم یزلی و از نظر اول عقل فطری و اقبال آمده و نتیجه آن محبت الهی است و از نظر دوم عقل خلقی و اقبال بخلق پدید گردیده. (پایان) حکماء و فلاسفه گویند روح حقیقتی است مجرد از ماده و برتر از جسم و جسمانیات بشمار میرود و خلقت او بسیار عظیم و شریف است و آنچه در عالم ذیروح یافت شود اشراق و تجلی و ظهوری است از آن روح اعظم و پرتوی از آن بر هر شیئی مادی افتد صاحب حیات میگردد و بدرجه اشراق آن روح اعظم و تجلی آن علم و شعور و ادراک پدید میگردد. بروایت علی بن ابراهیم روح ملکی است عظیم‌تر از جبرئیل و میکائیل و آن با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام است و اینکه روایت تأیید میکند قول حکما را.

در تفسیر روح الیّان چنین گوید ظاهراً روح از جنس ملائکه است لکن از آنها عظیم‌تر و شرافت و رتبه آن از تمام ملائکه بالاتر است و او در رتبه روح انسانی

(۱) بعد از بیان خلقت آدم فرموده بآدم از روح خود نفخه دمیدم. و اینکه نسبت اشاره بشرف و بزرگی مقام انسانیت است که نسبت روح را بخودش میدهد.

صفحه : ۳۰۹

و ملائکه در رتبه قوای روحانی میباشند و شکی نیست که روح عظیم‌تر از قوای روحانی است زیرا که تمام قوای روحانی تابع روحند و روح بمنزله سلطان و قوا بمنزله رعایا و قشون روح میباشند. (پایان) از اینکه در آیه ملائکه را عطف بروح داده چنین استفاده میشود که روح مخلوق دیگری است و غیر از اصناف و انواع ملائکه است و نیز اینکه روح را مفرد آورده و ملائکه را جمع که شامل تمام انواع و اصناف ملائکه میگردد عظمت و بزرگی روح را میرساند که روح بتنهایی اختصاص بصفی دارد و تمام انواع و اصناف ملائکه نیز اختصاص بصف دیگر و شاید اشاره باین باشد که روح بتنهایی از حیث عظمت و شأنیت مقابلی میکند با تمام انواع و اصناف و افراد ملائکه و او در رتبه عالی و باقی زیر دست او میباشند. (و الله اعلم باسرار کلامه) لا یَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا کسی نه روح و نه ملائکه را یارای سخن گفتن نیست مگر وقتی که مأذون گردند وقتی بسخن آیند سخن آنان صحیح و پسندیده است.

از وهب روایت کرده‌اند (که جبرئیل نزد خدا ایستاده و لرزه بر دوشهای او افتاده و از هر لرزه‌ای خدای تعالی صد فرشته می‌آفریند و همه نزد خدا ایستاده و سخن نگویند چون روز قیامت شود و اذن در سخن گفتن بیابند همگی بذکر کلمه (لا اله الا الله) زبان بگشایند.

اشاره بعظمت و هیبت آن روز است که در آن روز چنان عظمت و کبریایی الهی تجلی مینماید که حتی روح اعظم و ملائکه مقربین که از خطا و گناه معصومند با آن مقام قرب و عندیّتی که نزد خدا دارند و هیچ وقت گناهی از آنها صادر نگشته چنان سطوت و عظمت حق تعالی آنان را فرا میگیرد که قدرت بر تکلم ندارند مگر آنکه دستوری بآنها داده شود وقتی حال آن بندگان مقرب چنین باشد چه

صفحه : ۳۱۰

گمان میکنی بانسان سر تا پا تقصیر عاصی گنه کار چگونه تواند سخن گوید و عذر خواهی کند یا اظهار ندامت نماید یا در باره

غیر شفاعت کند.

و شاید اینکه خود را باسم رحمن ستوده *إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَنُ* فرمود اشاره باین باشد که در آن روز خداوند بصفه رحمانیت تجلی میکند و گر نه تمام خلق در هیبت و عظمت و کبریایی او فانی و محو میگردند.

ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْسًا روز قیامت روزی است بر حق و حقیقت بلکه حاق واقع و آن روزی است برای هر کس بخواهد یعنی کسی که خواسته باشد راهی بسوی پروردگارش پیدا نماید اشاره به اینکه قیامت و بازگشت شما بسوی پروردگار شما محقق و ثابت است هر کس خواهد راهی بسوی رضای پروردگار خود پیدا کند بایستی بهمان طریقی که سفرای الهی دعوت میکنند بارشاد آنها از مخالفت بموافقت رهسپار گردد و در طریقی حرکت کند که مآل و بازگشت و سرانجام آن بقرب حق باشد.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا اگر چه وقوع قیامت و عذاب اخروی بنظر دور میآید لکن در واقع بسیار نزدیک بلکه محقق و واقع است اینکه است که در آیات دیگر فرموده (شما روز قیامت را دور میپندارید و ما آن را نزدیک میبینیم) و نزدیک بودن قیامت را از دو راه توان تصور نمود یکی از جهت احاطه و شمول علم حق تعالی که هر چه بوده و هست و خواهد بود در احاطه علمیه او مکشوف و واقع است زیرا طول زمانی در انکشاف علمیه او سبحانه معنی ندارد تمام ازمنه نسبت باو آنی مینماید چنانچه در سوره معارج آیه ۷ *إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا* (۱)

(۱) اشاره به اینکه کفار و منکرین معاد مردن و وقوع قیامت را دور میپندارند و ما آن را نزدیک میبینیم. آری انسان از طول آمال و اغوای شیطانی گمان میکند قیامت بسیار دور است و مرگ را عقب سر خود نمیبیند با اینکه بچشم خود معاینه میکند که هر روزی چندین نفر از همجنس خود حیات دنیا را بدرود گفته و سر بزیر خاک فرو برده‌اند.

صفحه : ۳۱۱

و دیگر نظر به اینکه انسان وقتی مرد همانوقت حالات معاد و قیامت برای وی پدید میگردد و در هر آنی ممکن است مرگ در رسد پس باین لحاظ قیامت برای هر کس نزدیک مینماید.

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا روزی که کشف غطا میشود و صحیفه اعمال باز میگردد و هر کسی بصحیفه اعمال خود نظر میکند آن وقت کافر چنان متأسف و پریشان حال میگردد که گوید کاش خاک بودم و بدنیا نیامده بودم یا گوید کاش بعد از مردن که خاک گردیده بودم دیگر بازگشت نکرده بودم که امروز باین بدبختی و عذاب گرفتار شوم. اینطور تمنا و آرزو در آن روز ناشی از کافر است که همین طوری که در دنیا امید وار برحمت خدا نیست در قیامت نیز مأیوس است از رحمت خدا لکن مؤمنین و لو آنکه از جهت خطا و معاصی خود را در معرض عذاب و سخط بینند لکن همین طوری که در دنیا امیدوار برحمت الهی بودند در آنجا نیز امید عفو و بخشش دارند.

از عبد الله عمر چنین روایت میکنند که روز قیامت تمام حیوانات از وحوش و طیور و هوام و ذواب (مثل مگس و پشه و حیوانات ذره‌بینی) و درندگان تماما محشور میگردند برای آنکه هر یک اگر از دیگری ظلم بوی وارد گردیده انتقام کشد حتی گوسفند شاخ‌دار اگر بگوسفند بی‌شاخ اذیت کرده آن گوسفند در آن روز شاخدار میشود برای آنکه تقاص کند و پس از آنکه بمجازات اعمال خود رسیدند تماما بر میگردند بحالت اولیه خود یعنی خاک میگردند اینکه است که کفار آرزو میکنند که کاش ما هم خاک میگردیدیم و از عذاب میرهیدیم.

صفحه : ۳۱۲

برای بسیاری از مفسرین سوره (النازعات مکی است در مکه فرود آمده و بعدد کوفیان چهل و شش آیه است و بعدد بصریان چهل و پنج آیه و یک صد و نوزده کلمه و ابو امامه از ابی کعب چنین روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس سوره و النازعات را بخواند خدای تعالی او را از عذاب خود ایمن میگرداند. (ابو الفتوح رازی) و بروایت دیگر فرموده هر کس سوره و النازعات را بخواند حساب او در قیامت نمیباشد مگر بقدر یک نماز واجب و در مصباح کفعمی است که کسی که و النازعات را در مقابل دشمن یا سلطان بخواند از شر آنها ایمن میگردد.

سوره النازعات

اشاره

مکیه و هی ست و اربعون آیه

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّازِعَاتِ غَرَقًا (۱) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴)
 فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)
 يَقُولُونَ أِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)
 هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸) وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹)
 فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ وَ عَصَى (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲۴)
 فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶)

صفحه : ۳۱۳

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت خاص و عام
 قسم بفرشتگانی که (جان کفار را) بسختی میگیرند،
 قسم بفرشتگانی (که مؤمنین را) بنشاط آرند،
 قسم بفرشتگانی (که در جایگاه خود شناورند)
 پس سبقت گیرنده گانند (در فرمان بری حق تعالی)

(و ان فرشتگانی که بفرمان خدا) در تدبیر امور و نظام عالم میکوشند،
 روزی که زمین بشدت میلرزد،
 و قلبها در آن روز ترسناک است
 چشمها خاشع (و بگودی فرو رفته)
 میگویند آیا ما را دو مرتبه بر میگرددانند بحالت اول،
 آیا مائیم که استخوان پوسیده‌ای بودیم،
 گویند بآنان اینکه بازگشتن بحالت اول برای شما زیان آور است
 اینست و جز اینکه نیست که بیک فریاد (صور اسرافیل)
 همه در زمین هموار (قیامت جمع میگردند)
 ای پیمبر آیا آمد تو را حکایت موسی،
 آن وقتی که خدا او را در وادی مقدس خواند
 و امر نمود که برو بسوی فرعون زیرا که او بسیار طغیان و سرکشی نموده،
 و بگو آیا میل داری از پلیدی شرک تزکیه شوی و پاک گردی،
 و راهنمایی کن وی را بسوی پروردگار خودت و بترسان او را (از عذاب الهی)
 و بنما باو کرامات بزرگی (که بتو داده شده،
 پس فرعون انکار نمود و تکذیب کرد و عصیان ورزید،
 و پس (از دیدن معجزه عصا) پشت کرد و از ترس میدوید:
 و میگفت منم پروردگار بزرگ که برترم
 پس خداوند گرفت وی را بعقوبت آخرت و دنیا)
 و هر آینه در حکایت فرعون عبرت و اندرزی است برای اشخاصی که بترسند.

صفحه : ۳۱۴

توضیح آیات

اشاره

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا، وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا و او در نازعات و ناشطات و سابحات در هر سه جمله و او قسم است.

نزع در لغت کشیدن چیزی را گویند که بقوت و زحمت کشیده شود و نشط کشیدن چیزی است که باسانی کشیده شود در مفردات لغت گفته (نزع الشيء جذبته من مقره كنزع القوس عن كبد) یعنی نزع کشیدن چیزی است از جایگاه خود مثل کشیدن تیر از قوس.

نزع در کلام الله در چند معنی استعمال شده مثل وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ یعنی بیرون آوردیم آنچه در سینه آنان بود از غلّ

و غش و مثل (تَنْزِعِ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ) یعنی آنها را از مکانهای خود قلع نمودیم و در زمین سقوط نمودند مثل اینکه ریشه درخت خرما از قعر زمین کنده گردد و مثل نَزَاعَةُ لِلشَّوَى و غیر اینها که کلمه نزع بمعنی بسیار آمده. او از امیر المؤمنین روایت میکنند که نازعات ملائکه‌ای میباشند که ارواح کفار را بسختی از بدنشان بیرون آرند و علی علیه السلام را (انزع البطين) وصف نمودند نظر به اینکه بطن مبارکش پر بود از علم و ایمان و (اول) تمامی پنج جمله وصف عملیات پنج نوع از ملائکه است (النَّازِعَاتِ غَرَقًا) قسم بملائکه‌ای که جان کفار را بسختی از بدنشان بیرون میکشند.

سخنان مفسرین در توجیه اینکه پنج آیه

بعضی گویند (غرقا) اشاره باین است که کفار وقت مردن خود را غرق می‌بینند و النَّاشِطَاتِ نَشْطًا بمعنی جذب و بستگی است و قسم بملائکه‌ای است که ارواح مؤمنین را برفق و مدار را از بدنشان جذب میکنند مثل دلوی که بآسانی از چاه بیرون آرند.

صفحه : ۳۱۵

بعضی گویند اشاره بستارگانی است که از برجی برجی حلول میکنند و حدیثی از معاذ بن جبل از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نقل میکنند که فرموده

«(و لا تمزق النَّاسَ فتمزقك كلاب اهل النار)»

قال الله تعالى وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا أفتدري ما الناشطات سگهای اهل آتش تنشط اللحم و العظم و السَّابِحَاتِ سَبْحًا بمعنی شناوری و اشاره بملائکه‌ای است که بسرعت از آسمانها بزمین می‌آیند چنانچه عرب شتر تندرو را سابح نامد.

در غرائب القرآن چنین گوید (السَّبْح) بمعنی حرکت سریع در آب یا هوا است و اشاره بگردش ستارگان است در افلاک مثل قوله تعالى وَ كُلُّ فِي فَلَكَ يَسْبَحُونَ مثل السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَبِقَاً اشاره بملائکه باشد که در عمل خیر سبقت میگیرند بر افراد بشر یا اشاره بملائکه‌ایست که قبض ارواح مؤمنین را نموده سبقت میگیرند بر آنان که قبض روح کفار را نموده به اینکه زودتر ارواح مؤمنین را بهشت برسانند یا مقصود ملائکه‌ای است که سبقت میگیرند در گرفتن وحی بر شیاطین که استراق سمع میکنند یا مقصود ملائکه‌ای است که در کلام سبقت نمیگیرند که قبل از اذن حق تعالی سخن گویند چنانچه در وصف آنان فرموده لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ اَمَّا وَ قَتِي اذن رسید در امر حق تعالی مسارعت میکنند.

فَالْمِدْبَرَاتِ اَمْرًا مفسرین متفقاً گویند مقصود ملائکه‌ای میباشند که تدبیر امور عالم محوّل بآنان است مثل جبرئیل که حامل وحی است و اسرافیل حامل صور و عزرائیل حامل قبض ارواح و میکائیل حامل ارزاق خلایق و باقی ملائکه که هر نوعی از آنها موظف بتدبیر بعضی امورند بعضی موکل بر باد

(۱) قال الله تعالى مَرَقْنَاهُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ یعنی آنها را از مملکت خودشان جدا کردیم و معنی حدیث (و لا تمزق النَّاس) شاید اشاره باشد به اینکه مردم را متفرق مگردان که اگر چنین کردی سگهای جهنم اجزاء تو را متفرق میگردانند و در اینکه حدیث (ناشطات نشطا) را بهمین معنی بیان فرموده.

صفحه : ۳۱۶

و باران بعضی موکل بر ارزاق خلایق بعضی موکل بر گیاهان و نباتات که آنان را ملائکه مدبرین نامند.

دوم) در تفسیر کبیر بیانی دارد که مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گفته مقصود از آن پنج جمله بالا پنج صفت از اوصاف ملائکه باشد بجهات دیگر زیرا که ملائکه را صفات سلبيه‌ای است و صفات اضافیه صفات سلبيه آنان اینکه است که از شهوت و غضب و مرض و پیری و از هر منفصتی مثل ترکیب اعضاء و غیر اینها منزّه و مبرا میباشند بلکه آنها جواهر روحانی‌اند که اینکه حالات عارض آنها نمیگردد (نازعات غرقا) یعنی قسم بملائکه‌ای که خالی از اینکه اوصاف و نقائص میباشند.

(وَالنَّاسِطَاتِ نَشْطًا) یعنی آنان که باعتبار ذات و حقیقت از صفات جسمانیات و مادیات خارجند نه آنکه مثل بشر بمجاهده و زحمت خود را از اینکه صفات و نقایص خالی گردانند اینکه دو آیه شرح حال تنزه آنهاست از نقائص موجودات طبیعی صفات اضافی آنان آن نیز دو قسم است یکی وصف آنان بشناسایی عالم ملک و ملکوت و اطلاع آنها بر نور جلال الهی و باین دو اعتبار آنان را بدو وصف متصف نموده یکی (وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا) که از اول فطرتشان در بحر عظمت حق تعالی و علو صمدیت او در نور جلال و کبریایی او غرق گردیده و شناورند و همین طوری که علم انسان نسبت بحیوان قوی‌تر و بالاتر است و نیز در بین بشر مراتب بسیاری است در علم و معرفت همین طور بین انواع ملائکه از جهت معرفت بسیار تفاوت است اینکه است تأویل آیه (فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا) که بعضی از آنان در معرفت و در تجلی سبقت دارند بر بعضی دیگر.

تا اینجا شرح حال ملائکه بود از جهت قوای عقلی آنها لکن از حیث قوای عملی فَاَلْمِدْبُرَاتِ اَمْرًا اشاره باین دارد که هر نوعی از آنان موظف بانجام عملی میباشند و چون علم مقدم بر عمل است اینکه است که بیان علوم آنها را مقدم

صفحه: ۳۱۷

انداخته. (پایان) (توجیه سوم) و النَّازِعَاتِ غَرْقًا قسم بستارگانی که افقی را بافقی میکشاند (توجیه چهارم) مقصود از نازعات کمان تیر اندازانست و (غرقا) بشدت تیر را از کمان بیرون میکشند. (پنجم) و النَّاسِطَاتِ نَشْطًا جانهای مؤمنانست که بنشاط و آسانی از بدنشان خارج میگردد. (عبد الله عباس)

جانهای خفته اندر گور تن چون روند از تن رهند از صد محن

در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند

«منوی» «ششم» النَّاسِطَاتِ نَشْطًا ستارگانند که از افقی بافقی سیر میکنند چنانچه عرب وقتی از شهری بشهری رود گوید (نشط الحمار) «قتاده و اخفش» «هفتم» روایت از امیر المؤمنین علیه السلام است که ملائکه جانهای مؤمنین را چنان بیرون آرند مثل مردی که در آب شناوری میکنند.

«هشتم» (و السابحات) فرشتگانند که بشتاب از آسمان فرود می‌آیند چنانچه اسبها گاهی بنشاط حرکت میکند.

«نهم» (و السابحات) اسبهایی میباشند که در موقع جنگ تاخت و تاز میکنند.

«دهم» مقصود از (سابحات) ماه و خورشید و ستارگانند که در فلک خود یعنی مدار سیر خود مثل کسی که در آب شناوری کند گردش میکنند.

(قتاده) اینکه رأی اخیر اقرب بواقع است و قول حق تعالی وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ سوره انبیاء آیه ۳۴ اینکه رأی را تأیید مینماید چنانچه باعتبار کشفیات جدید هر کره‌ای از کرات از ماه و خورشید و سیارات و زمین تماما در مدار خود و بدور مرکز خود مثل شناوری که در آب شناوری میکند علی‌الدوام در حرکتند و دور خود میچرخند پس باین اعتبار توان گفت (و السابحات) اختصاص

صفحه : ۳۱۸

بموجود معینی ندارد بلکه شامل تمام موجودات می‌گردد که هر نوعی از موجودات بطرز خاصی در سیرانند. فَالسَّابِقَاتِ سَبِقًا سَبِقًا بِمَعْنَى گرفتن در سیر و حرکت است مثل فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ) و امثال آن عطف بر سابقات است و شامل می‌گردد انواع موجودات بلکه افراد آنها که بعضی بر بعضی در حرکت و سیران سبقت می‌گیرند بر بعض دیگر و سبقت گرفتن آنها شاید اشاره بسرعت در امتثال امر تکوینی باشد.

خلاصه چون اینکه آیات پنجگانه بالا اطلاق دارد و دلیلی از آیات قرآن و احادیث معتبر که بشود آن را مقید نمود بمورد خاصی در کار نیست و توجیها تفسیرین یک استحسان عقلی بیشتر بنظر نمی‌آید اینکه است که تخصیص آیات هر یک را بانواع خاصی از ملائکه یا موجودات دیگر بلا مخصص می‌شود.

پس بهتر اینکه است که گفته شود آیات باطلاق خود باقی است و توجیهاتی که کرده‌اند هر یک یکی از مصادیق آیات بشمار می‌رود.

مثل اینکه (و النَّازِعَاتِ) نظر باطلاقش شامل می‌گردد آنچه را که متّصف باشد بصفت نزع و کشیدن که از روی قوت کشیده شود چنانچه معنی لغوی آن چنین است و شامل می‌گردد ملائکه‌ای را که بسختی جان کفار را میکشند و نیز شامل می‌گردد ستارگانی را که از افقی بافقی میکشند بلکه شامل می‌گردد هر چیزی که اینک معنی در آن مأخوذ باشد مثل کشیدن تیر از کمان در موقع جنگ و مبارزه و غیر اینها و نیز (ناشطات) شامل می‌گردد عمل ملائکه و غیر آن هر عملی که نزع و کشش آن باسانی صورت گیرد.

و نیز «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» اگر چه مصداق کاملش ملائکه مدبرین امور عالم می‌باشد چنانچه مفسرین متفقند که مقصود ملائکه‌ای می‌باشد که تدبیر امور موجودات طبیعی محوّل بآنها است لکن آن نیز باطلاقش شامل می‌گردد هر کس را که

صفحه : ۳۱۹

متّصف بامر تدبیر باشد مثل انبیاء که در نفوس بشر تدبیر میکنند و سلاطین که تدبیر امر مملکت مینمایند.

بلکه آیات صادق می‌آید بر آن توجیهی که بعضی از مفسرین کرده‌اند که وَالنَّازِعَاتِ عَرَفًا خداوند قسم یاد نموده بنفوسی که در حال نزع روح مشتاقند بملاقات حق تعالی و رجوع بسوی پروردگارشان که غرقند در بحار شوق و محبت وَالنَّاشِطَاتِ و در حال نزع بنشاط از عالم طبیعت و علاقه بدن خارج می‌گردند مثل کسی که از شهری بشهر دیگر منتقل گردد و (سابقات) کسانی می‌باشند که شناوری مینمایند در دریای صفات الهی از صفتی بصفت دیگر تا آنکه سبقت گیرند بسوی مشاهده ذات و مقام فناء در وحدت و آنان سبقت گیرنده‌گانند تا آنکه بر گردند بسوی خلق برای تدبیر و دعوت بحق و مشغول گردند بامر نظام در مقام تفصیل بعد از مقام جمع و از آنان تعبیر شده (بمدبرات امر) (تفسیر روح البیان) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ رجفه و صاعقه بمعنی لغوی زلزله بسیار شدید را گویند مثل قوله تعالی در حکایت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل که بنی اسرائیل بعد از آنکه کلام خدا را شنیدند گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ یعنی ما هرگز ایمان نیاوریم. تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم (فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ) تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی پس از آن زلزله شدید که عالم مادیات را مضمحل و منحل مینماید نفخه دیگری در صور دمیده میشود که مرده‌ها زنده می‌گردند.

خداوند باین پنج جمله بالا قسم یاد میکند پنج نوع از مخلوقات بزرگ خود خواه مقصود از تمام آنها انواع و اقسام ملائکه باشد یا ملائکه و کرات و حرکت آنها یا اشاره پنج مرتبه از ترقیات نفوس کاملین بشر باشد یا آنکه چنانچه گفتیم باطلاقش شامل گردد تمام توجیهاتی که داده شده و غیر آن هر چه بر آنها صادق آید هر چه باشد موجودات شریفی می‌باشند که در مورد سوگند واقع

گردیده‌اند و آنها

صفحه : ۳۲۰

را گواه آورده برای واقعه قیامت و آنچه مقدمه قیامت است از لرزش زمین و پراکنده‌گی اجزاء آن. و مناسبت واقعه قیامت از لرزش زمین و غیره با آن موجوداتی که بآنها قسم یاد نموده شاید اینکه باشد که نظر بآنکه (کل مرگب ینحل) لازمه تشکیل عالم طبیعت و محدودیت آن اینکه است که بالاخره تمام موجودات طبیعی مندک و مضمحل گردد. مفسرین گویند مقصود از (تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ) وقتی است که بصور اول اسرافیل زمین بشدت میلرزد و عالم خراب و جان داری در زمین باقی نمیماند و مقصود از جمله دوم (تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ) صور دوم اسرافیل است و آن وقتی است که قیامت بر پا میگردد و مردگان همه زنده میگردند و نظر ببعض اخبار بعضی گویند بین نفخه اول و دوم چهل سال و بعضی گویند چهار صد سال طول میکشد لکن علم آن نزد خدا است.

و گویند (رجفه) صیحه بسیار عظیمی است مثل صدای رعد و غرش آسمان که از هیبت آن زمین بشدت میلرزد و از هم پراکنده و متلاشی میگردد و عقب آن نفخه دوم است که مرده‌ها زنده میشوند. در بیان صور اسرافیل چنین فرموده وَ نَفْخُ فِي الصُّورِ فَصَبَّحَتْ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿۱﴾ (مجمع البیان) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ، أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ

سخنان مفسرین در توجیه واجفه

(۱) واجفه یعنی شدید الاضطراب که در آن روز قلبها بشدت مضطرب و ترسناک است. (حسن و قتاده)

(۱) سوره زمر آیه ۶۸. نفخه دمیده میشود در صور پس بی‌هوش میگردد هر کس که در آسمان و زمین است مگر کسی را که خدا بخواهد پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود پس ناگاه آنها ایستاده مینگردند.

صفحه : ۳۲۱

(۲) (واجفه) یعنی خائفه و مقصود اینکه است که در آن روز از هول قیامت قلبها مضطرب میگردد و بلرزه می‌آید. (ابن عباس) اینکه رأی بقرینه قوله تعالی (أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ) مناسب تر بنظر می‌آید که پس از لرزش زمین و ظهور قیامت قلبها از هول میلرزد و چشمها خاضع و ذلیل و از ترس بگودی فرو میرود.

يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ فِي الْقُرْآنِ كَقَوْلِهِ حَفَرَ حَاكِيٌّ حَفْرًا حَاكِيًّا وَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ يَعْنِي مَكَانَ مَحْفُورٍ وَ پست و قوله تعالی أِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ مَثَلُ كَسِيٍّ اسْتِثْنَاءً مِنْ مَرْدُونَ بَأَنَّ جَائِبِيَّ كَمَا آمَدَهُ.

ظاهرا بیان حال منکرین معاد است که آنها از راه تعجب یا سخریه چنین گویند آیا ما بعد از مردن دو مرتبه بر میگردیم بحالت اول. إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً، قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ حَاسِرَةٌ نَخْرَةٌ يَعْنِي فَارِغَةٌ مَا وَاقْتِي اسْتِخْوَانَ پوسیده گردیم چگونه ممکن است بحالت اول برگردیم و نیز گفتند اینکه برگشتن برای ما نفع و خاصیت ندارد بلکه زیان و خسران آور است گویا چنین گویند اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم راست میگوید و ما باز گشت مینمائیم برای ما سودی نیست زیرا عمل شایسته‌ای نداریم پس اینکه باز گشتن بضرر ما تمام میشود.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ در معنی جواب انکار منکرین معاد است که از روی انکار یا شک و تردید گوید چگونه وقتی استخوان پوسیده شده‌ایم بازگشت مینمائیم پاسخ آنها است که پدید شدن قیامت منوط بیک فریاد است که از صور اسرافیل پدید می‌گردد

صفحه : ۳۲۲

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ عرب بیابان ساده را ساهره نامد مفسرین گویند ساهره نامی است از نامهای زمین قیامت یا نام پشت زمین است کنایه از اینکه مرتبه کفار چنان تنزل میکند که جای آنان و قرارگاه آنها پشت زمین می‌گردد و سخنان دیگر نیز در بیان ساهره از مفسرین نقل شده که در بیان آن چندان فائده‌ای بنظر نمی‌آید.

خلاصه بقرینه آیات جلو مقصود از ساهره همان زمین قیامت است که تمام مردم در آن سعید واحد مبعوث می‌گردند. هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وادی در لغت موضعی را گویند که آب در آن جریان دارد و جمع وادی اودیه است و آن را مجازا استعمال در مذهب و طریقه و نیز در ظرفیت کرده‌اند قوله تعالی (فَسَأَلَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا) یعنی هر ظرفی بقدر توسعه خود آب میگیرد شاید اشاره باین باشد که قلوب در قبول انوار علم و معرفت تفاوت دارند بعضی برای گرفتن علم و معارف سعه و ظرفیتشان زیادت و بعضی کمتر است و در اینکه آیه مقصود از وادی مقدس طریق موسی علیه السلام بوده بکوه طور برای مناجات و طور یا اسم است برای هر کوهی یا اسم کوه معینی است یا مقصود کوهی است که احاطه بتمام دنیا دارد و باین معنی در قرآن بسیار آمده مثل وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ و امثال آن.

گویا خداوند پیمبر خود اعلام میکند و برای تسلی حضرتش باو خبر میدهد حکایت موسی علیه السلام و فرعون را که اگر طایفه قریش و غیر آنها از کفار بتو آزار میرسانند بدانکه تمام پیمبران چنین بودند و از جمله آنها موسی (ع) که وقتی پروردگارش او را در وادی مقدس که بقرینه آیات دیگر کوه طور بوده و شاید وجه تقدیس کوه طور برای اینکه است که چنانچه گفته‌اند واقع بوده در زمینی که در آن عبادت بت نشده و مشرک در آنجا وجود نداشته یا آن کوه محل عبادت بوده

صفحه : ۳۲۳

و بآن جا موسی (ع) خوانده شد بقوله تعالی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱) و مبعوث پیغمبری گردید. اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ حضرت موسی (ع) پس از مبعوث گردیدن پیغمبری مأمور گردید برود نزد فرعون و تبلیغ رسالت کند زیرا که او طغیان و سرکشی نموده و از حد خود تجاوز کرده و وی هم نسبت بمقام الوهیت طغیان نموده بود و هم نسبت بخلق که از هیچ نوع ظلم و ایذاء مخصوصا بینی اسرائیل خود داری نمینمود.

و از بعض عرفا است که فرعون مردی بود عالم و حکیم و در مقام معرفت بحق تعالی نسبت بمقام صفات و افعال الهی عارف کامل بود و از مقام افعال گذشته بمقام صفات رسیده بود لکن چون بمرتبه فناء فی التوحید نرسیده بود و صفا و ضیائی از قبل معرفت و تجلی صفات و ظهور افعال الهی در او پدید نگردیده اینکه بود که انانیت و خودیت وی او را از حق تعالی محجوب گردانیده و نسبت الوهیت بنفس خبیث خود میداد.

آری انسان وقتی از چنگ قوای نفسانی و علایق مادی با کوشش بسیار و مجاهده با نفس اندازه‌ای مستخلص گردید و قدم از دریای وهم و آرزو و آمال طبیعی بالا-تر گذاشت آن وقت ممکن است حقیقت و جوهر نفس مجردش از پس پرده قوای حیوانی تظاهر نماید و خود را گوهر مجرد و محیط بر عالم طبیعت و ما فوق جسم و جسمانیات مشاهده نماید لکن تا وقتی که بمرتبه عبودیت نرسیده و خود را ببندگی نشناخته اگر در خود دانش و کمالی و نور و ضیائی و علو و مقامی مشاهده نمود و خود را ما فوق مادیات و موجودات طبیعی پنداشت مبتلا بغرور نفس می‌گردد و منتظر است بندگان خدا وی را بزرگی ستایش نمایند و مطیع

و منقاد امر وی گردند همین

(۱) سوره طه آیه ۱۲. بموسی ندا میرسد که منم پروردگار تو بکن کفش خود را که بوادی پاکیزه‌ای هستی که نامش طور است.

صفحه : ۳۲۴

است معنی تفرعن که مرتبه کامل آن را فرعون و آنهایی که در مرتبه او بودند ادعا مینمودند اینکه است که عجب و کبر در معنی یک مرتبه‌ای از شرک بشمار میرود.

اینجا جای لغزش اقدام است اینجا جایی است که بعضی از نفوس زکیه توانسته‌اند قدم بالا نهند و از چنگ ابلیس لعین نجات یابند. هر عاقلی میدانند هیچوقت مردمان ساده عادی دعوی بزرگی ندارند آنچه دعاوی باطل در عالم واقع گردیده ناشی از کسانی است که در انسانیت و دانش اندازه‌ای پیش رفته‌اند لکن وقتی بکمال انسانیت و مرتبه عبودیت نرسیده که خود را عبد ذلیل و در کمالات خود آینه مانند کمال ازلی را مشاهده کنند که از اینکه مقام عرفا تعبیر بفاء فی التوحید میکنند آن وقت غرور نفس آنان را بر اینکه میدارد که مرتبه و مقامی که فوق مرتبه آنهاست مدعی گردند و ضعفای بشر را اغوا نمایند شاید بر خودشان نیز امر مشتبه گردد و خود را منشأ امور و مستحق پیشوایی خلق پندارند.

فَقُلْ هَلْ لَكُمْ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ خُطَابِ بَحْرَتِ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ است که برو نزد فرعون و بگو آیا میل و رغبت داری از کثافت کفر و شرک پاک گردی و از خود پرستی و انانیت بدرایی و خود را از صفات نکوهیده تخلیه نمایی و بصفات روحانین بیارایی. از اینکه آیه هَلْ لَكُمْ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ دو مطلب توان استخراج نمود یکی قبول ایمان اجباری نیست باختيار و میل هر کسی بایستی قبول ایمان نماید چنانچه لا- اِكْرَاهِ فِي الدِّينِ شاهد بر اینکه است و دیگر دستور العمل است که بایستی در مقام ارشاد و هدایت بطریق حق با رفق و مدارا با مردم جاهل بیخرد بر آمد نه با عنف و سختی چنانچه وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ دَلَالَتِ بر اینکه دارد که طوی در مقام هدایت خلق اقدام نما که آنان بطور دانستگی و میل و رغبت بدین حق در آیند

صفحه : ۳۲۵

وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ وَ آيَا مِيلِ دَارِي رَهْبَرِ تُوْ گِردم و راه‌نمایی نمایم تو را بسوی پروردگار تو تا آنکه او را بمقام الوهیت و عظمت و خود را بفقر و احتیاج و بندگی بشناسی و هیبت و بزرگی او بر تو غالب گردد و مخالفت نمایی یعنی تو را از کج روی و نفس پرستی برهانم و در طریق مستقیم توحید رهسپار گردی وقتی او را شناختی البته از هیبت و بزرگی او میترسی زیرا که ترس از خدا منوط بمعرفت و شناسایی او است چنانچه فرموده إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴿۱﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى آیه بمعنی علامتی است که ظاهر و هویدا باشد که از علم و ادراک آن ناشی گردد علم دیگر مثل اینکه اگر در راهی علامتی نصب شده باشد برای نشان دادن جاده و مکانی بمحض دیدن علم بآن مکان حاصل میگردد قوله تعالیٰ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ در جای دیگر بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ كَذَٰلِكَ نُنزِّلُ مِنَ آيَاتِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ غير اینها که دلالت دارد که تمام آیات قرآنی بلکه تمام موجودات آفاقی و انفسی علامت ظاهر و بارزی است برای اثبات حق و حقایق اسلام.

و ظاهراً مقصود از آیت بزرگ در اینجا همان ید و بیضا بوده که پس از آنکه موسی (ع) مبعوث برسالت گردید و نیز مأمور گردید فرعون را هدایت نماید و سخنانی بین او و فرعون مطرح گردید و حضرتش وی را بتوحید و پرستش خدای یکتا دعوت نمود وقتی فرعون طلب دلیل نمود چنانچه قرآن خبر میدهد و گفتَ إِنَّ كُنْتُ جِئْتُ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنَّ كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۲﴾ آن وقت باراده حق تعالی عصایی که

- (۱) سوره فاطر آیه ۲۵. همین است و جز اینکه نیست که می‌ترسند از بندگان خدا علماء یعنی فقط علماء‌اند که از خدا می‌ترسند.
- (۲) سوره اعراف آیه ۱۰۲. فرعون بموسی گفت اگر تو در دعوی پیمبری صادقی نشانه و آیتی برای صدق مدعای خود بیاور.

صفحه : ۳۲۶

موسی (ع) در دست داشت ازدها گردید و فرعون با آن علمی که داشت فهمید که اینکه عمل یکی از آیات الهیست با اینحال حب ریاست و خود خواهی نگذاشت تصدیق نماید.

فَكَذَّبَ وَعَصَى، ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى، فَحَشَرَ فَنَادَى، فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى فرعون نفسش بر عقلش غالب گردید انکار نمود و از موسی (ع) اعراض کرد و سعی و کوشش نمود آیات حَقَّانِي را پوشاند و در اطراف مملکت فرستاد و آنچه ساحر بود استحضر نمود چنانچه قرآن خبر میدهد که اطرافیان فرعون بوی گفتند اَبْعَثْ فِي الْمِدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُواكَ بِكُلِّ سَيْحَارٍ عَلِيمٍ (۱) و اعلان نمود که منم پروردگار بزرگ شما و من بر تمام شما برتری و علو دارم و همگی بایست مرا پرستش نمائید و فریب موسی را نخورید که شما را بخدای دیگر دعوت میکند عمل او سحر است.

چون معجزه هر پیمبری بایستی ما فوق هنر و صنعت و عملی باشد که در آن وقت بین مردم شایع گردیده تا آنکه اهل خبره بفهمند که عمل معجزه غیر از عمل سحر است و بین معجزه و سحر را تمیز بدهند چنانچه در زمان موسی علیه السلام علم سحر شیوع داشت و سحره بسیار بودند و در زمان مسیح علیه السلام علم طب چنین بوده و در زمان سید ما مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ادبیات از قبیل علم تاریخ شعر فصاحت و بلاغت در گفتار و غیر اینها رواج داشته اینکه بود که معجزه مسیح (ع) مرده زنده کردن کور مادرزاد بینا نمودن و امثال اینها بوده و معجزه رسول خاتم قرآن مجید که در فصاحت و بلاغت در اولین و آخرین کسی یافت نشده و نمیشود که مثل آیه‌ای از قرآن بیاورد زیرا که در فصاحت و بلاغت ما فوق کلام بشری بشمار میرود و معجزه عمده حضرت موسی علیه السلام ید و بیضاء بود و پس از آنکه سحره دانستند عمل موسی علیه السلام از سنخ عمل آنان نیست اینکه بود که اذعان نمودند و اعتراف بگناه خود کردند و بخدای یگانه و رسالت حضرت موسی ایمان آوردند.

- (۱) سوره شعراء آیه ۳۵ (بفرست در شهرها و آنچه ساحر هست جمع آوری نما [.....])

صفحه : ۳۲۷

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى پس از آنکه برای فرعون از جانب خدا حجت تمام گردید و آن لعین فهمیده و دانسته اعراض کرد و بر علیه موسی (ع) اقدام نمود و در مقام تکذیب و ایداء او بر آمد آن وقت بکیفر اعمالش هم بنکبت دنیا که برود نیل غرق گردید و هم بنکبت آخرت که پس از غرق بآتش گرفتار گردید چنانچه فرموده أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا (۱) و جسد پلید او را در رود نیل نگاه داشت چنانچه گویند هنوز بدن وی باقی مانده که برای دیگران عبرت و اندرز باشد و بدانند و بفهمند که فرعون با آن سلطنتی که داشت که مرم او را بخدایی پرستش مینمودند عاقبت آب بر وی استیلا نمود و او را خفه و از پا در آورد.

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰)
 أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱)
 وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
 لِمَنْ يَرَى (۳۶)
 فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ
 الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا (۴۵) كَأَنَّهُمْ يَوْمَ
 يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

(۱) فرعون و فرعونیان برود نیل غرق شدند و بلافاصله داخل در آتش شدند یا مقصود اینکه است که جسد آنان پس از غرق آتش گرفت چنانچه بعضی را رأی چنین است یا پس از مردن در عالم برزخ در آتش شدند و اینکه معنی مناسب تر بنظر می آید.

صفحه : ۳۲۸

(ترجمه)

آیا خلقت شما آدمیان استوارتر و محکم تر است یا بناء آسمانها که سقف آنها را بلند گردانیده و بین آنها تسویه نموده، و تاریک گردانید شب او از شب خارج گردانیده روز روشن را، و بعد از آفرینش آسمانها زمین را پهن گردانیده و آب و گیاه از زمین بیرون آورده و برای استحکام آن کوهها را بدید آورده که شما و چهارپایانتان از زمین بهره ببرید، پس وقتی آمد واقعه کبری قیامت، و آن روزی است که انسان متذکر میگردد آنچه را که از دنیا در آن سعی و کوشش نموده، و بروز و ظهور میکند جهنم برای کسی که ببیند، و اما کسی که طغیان و سرکشی نموده و زندگی دنیا را برگزیده بر آخرت محققا جهنم جایگاه و مأوی او است، و اما کسی که از بزرگی و مقام پروردگار خود بترسد و نفس خود را از هوا و هوس باز دارد، محققا بهشت مأوی و آرامگاه او است، ای پیامبر از تو سؤال میکنند که قیامت کی بر پا خواهد شد، تو را چه کار است که از آن بیاد آری،

بسوی پروردگار تو است منتهای آن،

وظیفه تو منحصر است به اینکه تهدید نمایی و بترسانی کسی را که بترسد، گویا قیامت روزی است که آنها میبینند که همه عمر آنها یک شبی یا یک روزی بیش نبوده.

توضیح آیات

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا، رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا در مقام تنبه و تذکر منکرین الوهیت و معاد بر آمده که بشر را متذکر گرداند که آیا خلقت شما عظیم‌تر و در شدت و قوت وجود برترید یا بناء و رفعت و تسویه بین کرات و تنظیم آسمانها یعنی شما وقتی بنای آسمانها و عظمت و بزرگی کرات و سیارات و کهکشانها و تعادل و توازن و موازنه‌ای که بین موجودات علوی

صفحه : ۳۲۹

و سفلی بر قرار است تحت نظر و بازرسی قرار دادید و در آن تأمل نمودید و بجسم حقیقت بین در آنان نگریستید و مشاهده نمودید که چگونه تمامی موجودات متصل و مرتبط بیکدیگرند که گویا همگی یک وحدت تشکیل میدهند و همه دست بدست یکدیگر داده و انجام وظیفه میدهند آن وقت خواهید بچشم دل دید که یک قوه قاهره الهیه آنها را مسخر نموده و تحت استیلاء و قهاریت خود در آورده و هر یک را در خور خود بکاری وادار نموده تا اینکه اینک وحدت جهانی بوجود آمده و نیز مییابی سر اینکه چگونه تمامی موجودات ارضی و سمائی بیک نظام حیرت بخشی و بیک قانون تخلف ناپذیری در گردش‌اند و انجام وظیفه میدهند وقتی نظر خود را چنین بالا بردید البته خلقت خودتان که جزئی از مجموعه عالم است کوچک بنظرتان می‌آید آن وقت بکوچکی و بی‌مقداری خود و بعظمت و بزرگواری مبدء و مربی عالم اعتراف مینمائید و سر اطاعت فرود می‌آورید و می‌فهمید آن کسی که قدرت داشته اینکه بنای عالی و اینکه کاخ مجلل جهانی را از نیستی بهستی آورده البته قدرت دارد که بشر را نیز پس از مرگ و تفرق اجزا در عالم دیگر حیات نوینی بوی عنایت نماید و زندگانی تازه‌ای بوی کرامت فرماید.

وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا ظَاهِرًا آیه نظر بعظمت و قوت و شدت وجود شمس دارد زیرا که تاریکی شب و روشنی روز از قرب و بعد زمین نسبت بتیر اعظم خورشید پدید میگردد.

وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا در غریب القرآن گفته وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا یعنی تنزل داد آن را از مقر و جایگاهش مثل قوله تعالی یوم ترجف الارض و الجبال و بمعنی جری و کشاندن است. (پایان) یعنی زمین را بعد از خلقت آسمانها گسترانیده ممکن است اینکه بعدیت از

صفحه : ۳۳۰

حیث مقام و رتبه باشد و اشاره به اینکه مقام و عظمت آسمانها بالاتر و برتر از زمین است و شاید مقصود بعدیت زمانی باشد چنانچه ظاهر آیه همین است که زمین را بعد از خلقت آسمانها گسترانیده در چند موضع از قرآن مجید تصریح نموده که آسمانها و زمین بتدریج خلق شده‌اند إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ^۱ در جای دیگر يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ^۲ از اینکه لیل و نهار را نسبت باسماان میدهد توان استفاده نمود که شاید مقصود از آسمان در اینجا خورشید است زیرا منشأ شب و روز خورشید است وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا مشعر بر اینکه است که زمین از خورشید پدید گردیده چنانچه در علوم جدیده نشان میدهد زمین در ابتدای خلقت ذره‌ای بوده که از خورشید جدا شده و بعد در اثر حرکت سریع بتدریج گسترانیده شده و بصورت کنونی در آمده و الله اعلم باسرار کلامه.

فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا طَغَىٰ بِمَعْنَى طَغِيَانِ آمَدَه وَ كَسَى رَا طَاغَى كَوْنِيْدَه كَه دَر خَطَاكَارَى اَز حُدِّ تَجَاوُز نَمُوْدَه قَوْلَه تَعَالَى وَ اِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَآبٍ اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكٰفِرٌ اِنَّ اَمْثَالَ اِيْنَكِه اَيَاتِ دَر قُرْآنِ مَجِيْدِ بَسِيَارِ آمَدَه كَه بِهَمِيْن مَعْنَى اسْتِعْمَالِ شُدِه.

وَ دَر اِيْنَكِه مَبَارَكِ اَيَه دُو صِفْتِ كَه سَرِ اَمَدِ تَمَامِ صِفَاتِ نَكُوْهِيْدَه وَ پِيْشِ رُوْ هَمِه اَوْصَافِ مَذْمُوْمَه اسْتِ بِيَانِ مِيْ نَمَايِدِ وَ اِيْنَكِه دُو صِفْتِ رَا اَز اَوْصَافِ جَهَنْمِيَانِ بَشْمَارِ اَوْرُدِه وَ اَنَانِ رَا بَايْنِ صِفَاتِ مَعْرِفِيْ مِيْنَمَايِدِ.

يَكِي (طَغِيَانِ) اِشَارَه بَه اِيْنَكِه جَهَنْمِيْ كَسِي اسْتِ كَه اَز حُدِّ خُودِ تَجَاوُزِ نَمَايِدِ وَ اَز زِيْرِ حَكْمِ بِيْرُوْنِ رُوْدِ وَ فِتْنَه وَ فِسَادِ بَرِ اَنْگِيْزِدِ وَ اَنِ كَسِي كَه اَز فَرْمَانِ حَقِّ تَعَالَى بِيْرُوْنِ رُوْدِ وَ اَز اِطَاعَتَشِ سَرِ پِيْجِدِ وَ اَز حَكْمِ عَقْلِ وَ شَرَعِ بِيْرُوْنِ رُوْدِ چِيْنِ كَسِي طَغِيَانِ نَمُوْدَه وَ وِيْ رَا طَاغَى وَ يَاغَى كَوْنِيْدَه.

دِيْگَرِ اَز اَوْصَافِ جَهَنْمِيَانِ اِيْنَكِه اسْتِ كَه دُنْيَا وَ حِظُوْظِ طَبِيْعِيْ رَا بَرِ اٰخِرْتِ وَ حِظُوْظَاتِ دُنْيُوِيْ رَا بَرِ حِظُوْظَاتِ رُوْحَانِيْ وَ عَقْلَانِيْ بَرِ مِيْ كَزِيْنِنْدِ وَ تَرْجِيْحِ مِيْ دِهِنْدِ

(۱) بترسيد و پرهيزيد از آتش آن چنانی که آتش گرانه آن مردم و سنگ است که برای کافرین آماده گردیده.

صفحه : ۳۳۳

وَ اٰخِرْتِ رَا بَدُنْيَا مِيْفَرُوْشِنْدِ وَ عَقْلِ رَا پَابِنْدِ نَفْسِ قَرَارِ مِيْ دِهِنْدِ.

فَاِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَأْوَى كَسِي كَه اِيْنَكِه دُو صِفْتِ مَلَكَه اَوْ كَرْدِيْدِ وَ دَرِ نَفْسِ وِيْ رَسُوْخِ نَمُوْدِ الْبَتَهْ مَأْوَايِ وَ قَرَارِ گَاهِ وِيْ جَهَنْمِ اسْتِ زِيْرَا چِيْنِ كَسِي لَاقِيْقِ بَهْشْتِ كَه دَارِ كَرَامَتِ اِلَهِيْ وَ اَرَامِ گَاهِ نِيْكَانِ اسْتِ نَمِيْ شَاْشِدِ.

وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (هَوَى) مِيْلِ نَفْسَانِيْ اسْتِ بِمَقْتَضِيَاتِ شَهْوَانِيْ وَ مَأْخُوْذِ اَزِ هَاوِيَه وَ بِمَعْنَى سَقُوْطِ وَ تَنْزَلِ اَزِ مَرْتَبَهْ عَالِيْ بَدَانِيْ اسْتِ وَ مِيْلِ نَفْسَانِيْ رَا (هَوَى) كَوْنِيْدِ نَظْرِ بَهْ اِيْنَكِه اَنِ كَسِ كَه تَابِعِ شَهْوَاتِ كَرْدِيْدَه هَمِ اَزِ مَقَامَاتِ وَ شَرَاْفَتِ دُنْيُوِيْ وِيْ كَاهِيْدَه مِيْ كَرْدِدِ وَ هَمِ دَرِ اٰخِرْتِ مَقَرَّ اَوْ هَاوِيَه اسْتِ كَه يَكِيْ اَزِ اَوْصَافِ جَهَنْمِ اسْتِ اِيْنَكِه اسْتِ كَه دَرِ مَقَامِ مَذْمُوتِ هَوَى پَرِسْتَانِ اَزِ رُوِيْ تَعَجَبِ فَرْمُوْدَه اُفْرَأَيْتَ مَنْ اَتَّخَذَ اِلَهَهُ هَيْوَاهُ (۱) مَقَابِلِ دُو صِفَاتِ نَكُوْهِيْدَه جَهَنْمِيَانِ دُو صِفْتِ اَزِ صِفَاتِ حَمِيْدَه وَ اَوْصَافِ پَسَنْدِيْدَه بَهْشْتِيَانِ رَا تَذَكْرِ مِيْ دِهْدِ وَ بِيَانِ مِيْنَمَايِدِ كَه اِهْلِ بَهْشْتِ دَارَايِ دُو صِفْتِنْدِ.

يَكِيْ اَزِ عِظْمَتِ وَ مَقَامِ وَ بَزْرُگِيْ پَرُوْرِدِ گَارَشَانِ تَرَسْنَاكَنْدِ چُوْنِ خُوفِ وَ خَشِيْتِ اَزِ هَرِ چِيْزِيْ مَنْوُطِ بَشْنَاْسَايِيْ اَوْ اسْتِ چِنَانِچَهْ فَرْمُوْدَه اِنَّمَّا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۲) كَسِي كَه خُودَا رَا بَقَهَارِيْتِ شَنَاخْتِ اَزِ مَخَالَفَتِ وَ طَغِيَانِ نَمُوْدِنِ وَ اَنْچَهْ بَاعْثِ غَضَبِ پَرُوْرِدِ گَارِ مِيْ كَرْدِدِ وَ بَآنِ مَسْتَحَقِّ عَذَابِ مِيْ كَرْدِدِ اِحْتِرَازِ مِيْنَمَايِدِ وَ كَسِي كَه خُودَا رَا بَعِظْمَتِ وَ اَوْصَافِ وَ صِفَاتِ جَلَالِ وَ جَمَالِ شَنَاخْتِ هَمِيْشَهْ اَزِ هِيْبَتِ وَ عِظْمَتِ اَوْ لَرْزَانِ اسْتِ وَ قَدْرَتِ بَرِ مَخَالَفَتِ اَوْ نَدَارِدِ وَ لَوْ فَرَضَا تَهْدِيْدِ بَعَذَابِ هَمِ نَشُدَه

(۱) خطاب برسول اکرم است که بطور اعجاب فرمود آیا تو دیده‌ای آن کسی را که هوای خود را اله خود گیرد.

(۲) محقق و مسلم است که فقط علماء از خدا میترسند.

صفحه : ۳۳۴

بُوْدِ هَمَانِ مَعْرِفَتِ بِمَقَامِ الْوَهِيْتِ كَافِيْ بُوْدِ كَه سَرِ اِطَاعَتِ فَرُوْدِ اَوْرُوْدِ وَ مَطِيْعِ اَمْرِ مَوْلَا كَرْدِدِ وَ بُوْظَانْفِ مَرْجُوْعَهْ بَخُودِ اَقْدَامِ نَمَايِدِ.

وَ دِيْگَرِ اَزِ اَوْصَافِ بَهْشْتِيَانِ اِيْنَكِه اسْتِ كَه نَفْسِ خُودِ رَا اَزِ مَتَابَعَتِ هَوَى بَاْزِ مِيْ دَارِنْدِ چِنَانِچَهْ كَفْتَهْ شُدِ بَاْزِ دَاشْتِنِ نَفْسِ اَزِ هَوَى وَ

هوس متفرع بر معرفت بمقام احدی است نفس انسان وقتی بمقام ایزدی معرفت پیدا نمود و خود را مقهور قهاریت او دانست البته خاضع میگردد و از میول نفسانی خودداری مینماید وقتی اینکه دو صفت حمیده ملکه انسان گردید بهشت مأوا و آرامگاه وی میگردد.

از بعضی مفسرین است که هوی عبادت از شهوات هفت گانه است که در کلام الله تعداد و شماره نموده زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ (۱) و تمام اینها را تحت لعب و لهو قرار داده چنانچه در جای دیگر فرموده إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ (۲) و در اینجا تمامی را تحت معنی (عن الهوی) گردانیده. (پایان) آری قوای نفسانی و طبیعی مایل و شایق بهمین اشیا است و اینهاست که آدمی را مشغول بخود نموده و از حق تعالی محجوب میگرداند لکن باید دانست که بطور کلی نمیتوان اینها را تحت لعب و لهو بشمار آورد زیرا که استفاده از طبیات بقدر لزوم و باندازه‌ای که مقدمه حیات و رسیدن بسعادت اخروی و معرفت بمقام الوهیت است خارج از لهو و لعب است بلکه محبت مفرط بآنها است که آدمی را بخود مشغول نموده و مانع از پیش رفت او است چنانچه در آیه حب و محبت اینکه مذکورات را از متاع دنیا بشمار آورده زیرا کسی که مشغول باینها گردید از حق و حقیقت دور میگردد لکن اصل دارایی اینها بقدر رفع ضرورت

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۲. آراسته گردید برای مردم دوستی شهوات و خواهشهای نفسانی از زنان و پسران و مالهای بسیار که روی هم گذارده شده از طلا و نقره و اسبهای نشان دار و چهارپایان و زراعت.
(۲) سوره محمد آیه ۳۸ همین است و غیر اینکه نیست که زندگانی دنیا بازیچه و بیهوده است.

صفحه : ۳۳۵

مانع از پیش رفت انسان نیست چگونه استفاده از اینکه موجودات را بطور کلی توان داخل در لهو و لعب بشمار آورد در صورتی که وجود اینها و خلقت آنان برای استفاده انسان شده چنانچه در کلام الله فرمود هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَنِزْرُنَش مِیْنَمَیْد كَسَانِی رَا كَه طِیْبَات رَا بَر خُود حِرَام نَمُودَه لَكِن بَرای جَلُوكِیْرِی از نَفْس بَهیمی بایستی از متاع و حظوظات طبیعی باقِل مَا یَقْنَعُ اِكْتِفَاء نَمُودَه وَ دَر تَكْمِیْلَات نَفْسَانِی كُوشَش كَرْد.

یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا كَقَارٍ یَا غَیْر آنْهَآ سْؤَال مِیْنَمُودَنْد كَه سَاعَت وَقُوع قِیَامَت وَ قَرَار گَاه آن دَر كَجَا وَ دَر چَه وَقْت خَوَاهَد بُود شَیْد كَقَار از رُوی اسْتَهزَاء وَ سَخْرِیَه چِنِیْن سْؤَالِی مِیْنَمُودَنْد زَیْرَا وَقْتِی اَوْصَاف قِیَامَت رَا مِثْل طَامِئَه الْكَبْرِی، الْقَارِعَه، وَ الصَّاخَه وَ الْحَاقَه وَ غَیْر اینْهَآ از اَوْصَافِی كَه دَلَالَت بَر عِظْمَت آن رُوز دَارَد مِشْنِیْدَنْد وَ نَفْس خِیْشَان اَمْتِنَاع از قَبُول آن مِیْنَمُود اینْكَه بُود كَه سْؤَال مِیْنَمُودَنْد قِیَامَت چَه وَقْت وَ دَر كَجَا وَ دَر چَه مَحَلِّی تَحَقُّق پَذِیْرَد.

فِیْمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا، إِلِی رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا مَفْسَّرِیْن جَمَلَه اَوَّل رَا دُو طُور مَعْنِی كَرْدَه اَنْد:

یكی خطاب بخود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو در چه چیزی از یاد کردن ساعت قیامت و اشاره دارد بعظمت آن روز که تو را چه رسد که از آن روز یاد کنی بلکه علم آن نزد خدا است و تعیین وقت قیامت وظیفه تو نیست.
و دیگر (فیم) انکار سؤال آنها است که فقط وظیفه تو اینکه است که آنان را تهدید نمایی از عذاب و آنها را بشارت دهی ببهشت و در سؤال آنها فائده‌ای نیست یعنی سؤال از وقت وقوع قیامت فائده ندارد بازگشت تمام امور بسوی پروردگار تو است.

صفحه : ۳۳۶

و شاید اشاره باین باشد که وقوع و مستقر قیامت همان رجوع و بازگشت بسوی حق تعالی است که منتهای هر کمالی و فعلیتی

بسوی کمال غیر متناهی و وجود ازلی سرمدی او است.

بیان دیگر شاید سؤال از جایگاه و محل قیام مردم بوده در قیامت نه از وقت وقوع آن و پاسخ آن چنین باشد که قیامت همان بازگشت بسوی پروردگار تو است *إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا* و نظیر اینکه آیه در قرآن مجید بسیار است مثل *إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ إِنَّ اللَّهَ* *إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* که رجوع و بازگشت همه چیز بالخصوص افراد بشر بسوی پروردگار است (هو المبدء و المعاد) چنانچه معلوم است تمام موجودات سیر استکمالی میکنند و آن عشق غریزی که در هر موجودی نهفته وی را بسوی کمال لایق بخود میکشاند و کمال انسان در قوس صعود بقرب کامل مطلق و خیر اتم و وجود بحت احدی تحقق میپذیرد.

و هر فردی از بشر باعتبار جهات قابلی و استعدادی و آنچه دست قدرت ازلی در باطن وی بالقوه نهاده بعد از گذشتن از مراحل و منازلی که پیموده و جهات قابلی را بفعلیت رسانیده و در اطوار خلقت آنچه در باطنش مخفی بوده بمرتب ظهور و بروز رسیده و وقتی بفعلیت اخیر خود میرسد سر انجام و مآل کار آن یا بسوی رحمت و رحمانیت و رحیمیت او است اگر از سعادت و نیکوکاران باشد یا سر انجام او بسوی غضب و اسم قهاریت و شدید العقاب و باقی اسمایی که دلالت دارد بر دوری از رحمت او است اگر از اشقیاء باشد.

مرحوم فیض رحمه الله در کلمات مکنونه چنین روایت میکند عربی از امیر المؤمنین علیه السلام از نفس سؤال نمود که نفس چیست حضرت امیر علیه السلام فرمود از کدام نفس سؤال میکنی عرب گوید ای مولای من مگر نفس متعدد است امیر علیه السلام آری نفس نامیه نباتیه نفس حسیه حیوانیه نفس ناطقه قدسیه نفس الهیه ملکوتیه.

صفحه : ۳۳۷

عرب، ای مولای من نفس نباتیه چیست، امیر علیه السلام، قوه‌ای است که اصل آن طبایع چهارگانه (یعنی عناصر اربع) ابتداء ایجادش سقوط نطفه در رحم قرار گاهش کبد ماده‌اش اجزاء لطیف غذا عملش نمو و ارتقا و سبب تشّت و تفرق اجزاء آن اختلاف متولّدات و آنچه از آن تولید میگردد و نفس نباتیه وقتی از جسم جدا گردید عود میکند و ممزوج میگردد باصل خود و مبدء خود (یعنی نفس کلی).

(عرب) ای مولای من نفس حیوانیه چیست، امیر علیه السلام قوه‌ای است فلکی و حرارت عزیز اصلی و منشا ایجادش افلاک ابتداء ایجادش موقع ولادت جسمانی فعل و عملش حیات و حرکت و ظلم و تعدی و کسب مال و پیروی شهوات دنیویّه محل قرار گاهش قلب و سبب جدایش از بدن اختلاف متولّدات یعنی (منحل شدن اجزاء بدن) و وقتی از بدن مفارقت نمود عود میکند و ممزوج میگردد باصل خودش پس صورتش معدوم میگردد و عملش باطل میشود و ترکیب وجودش مضمحل میگردد (عرب) ای مولای من نفس ناطقه قدسیه چیست (امیر علیه السلام) قوه‌ای است لاهوتی ابتداء ایجادش موقع ولادت دنیوی مقرّر و قرار گاهش علوم حقیقی دینی موادش تأییدات عقلی فعل و عملش معارف ربانی و سبب جدایش از بدن منحل شدن آلات جسمانی و وقتی از بدن مفارقت نمود عود میکند بآن جایی که از آن فرود آمده و عودش عود مجاورت است نه عود ممازجت (یعنی وقتی نفس ناطقه عود باصل خود نمود مثل نفس نباتی و حیوانی ممزوج باصل خود نمیشود بلکه مجاور و نزدیک باو میگردد.

(عرب) ای مولای من نفس لاهوتیه ملکوتیه چیست، امیر علیه السلام قوه‌ای و جوهریست بسیط حیاتش ذاتی اصل وجودش عقل از عقل کلی فرود آمده و از او دعوت میکند و بسوی او دلالت و اشارت میکند و وقتی شبیه باو گردید بازگشت بسوی او میکند و از او موجودات بوجود می‌آیند و تمام کمالات بازگشت باو

صفحه : ۳۳۸

دارند پس آن (ذات الله العلیا و شجره طوبی و سدره المنتهی و جنه الماوی) کسی که او را شناخت دنبال هوی نمیرود و چیزی بر وی مشکل نمیگردد.

(عرب) ای مولای من عقل چیست (امیر علیه السلام) عقل جوهری است دراک از جمیع جهات محیط بر اشیاء عارف بهر چیزی است قبل از وجودش و آن علت موجودات و غایت هر مطلبی است.

و در روایت دیگر کمیل سؤال از نفس مینماید امیر المؤمنین میفرماید از کدام نفس سؤال میکنی گوید آیا نفس متعدد است (امیر علیه السلام) نفس چهار است نامیه نباتیه حسیه حیوانیه ناطقه قدسیه کلیه الهیه و برای هر یک پنج قوه و دو خاصیت است قوای نباتی ماسکه جاذبه هاضمه دافعه مریه و برای قوه نباتی دو خاصیت است زیاده و نقصان و منبعث از کبد میشود قوه حسیه را نیز پنج قوه است شنیدن دیدن استشمام کردن چشیدن لمس نمودن و برای آن دو خاصیت است رضا و غضب و منبعث از قلب است ناطقه قدسیه آن را نیز پنج قوه است فکر و ذکر علم حلم تبه و از ماده‌ای منبعث نشده و آن شبیه‌ترین موجودات است بنفوس ملکیه و برای آن دو خاصیت است نزاهت و حکمت.

و نفس کلیه الهیه را نیز پنج قوه است بقاء در فنا نعیم در شقاء عزت در ذلت فقر در غنا صبر در بلاء و او را دو خاصیت است رضا و تسلیم مبدء‌اش خدا و بسوی او عود مینماید.

اینکه دو حدیث که مرحوم فیض نقل میکند اگر چه ظاهرا شاید سندش معتبر نباشد لکن از فقرات و سبک عبارت ممکن است مطمئن گردید که از دهان مولی امیر المؤمنین صادر گردیده.

و نیز فیض ره از کتاب غرر و درر از علی علیه السلام روایت میکند که در وصف عالم علوی فرموده (صورتی است عاری از ماده خالی است از قوه و استعداد تجلی نموده در آن پروردگار او پس روشن گردیده و تالؤلؤ نموده و انداخته در هویت آن مثال

صفحه : ۳۳۹

خود را پس از او ظاهر گردیده افعال او و انسان صاحب نفس ناطقه خلق گردیده اگر با جواهر علل اوایل شبیه گردد و مزاجش معتدل گردد و اضداد از او مرتفع گردد شباهت پیدا میکند با سبعا شدادا یعنی با موجودات علوی ملکوتی.

خلاصه همان طوری که او جل و علا مبدء وجود و فعلیت و کمال و بها هر موجودی است و تمامی موجودات از علویات و سفلیات که مانند حلقه‌های زنجیر بهم پیوند گردیده و هر یکی بقدر استعداد از مبدء وجود استفاده نور وجود مینماید و بفطرت و غریزه بسوی مبدء و آفریننده خود شتابانند و رو بکمال پیش میروند و استکمال مینمایند همین طور او منتهای کمال هر کاملی است که سر انجام هر کاملی بسوی کمال مطلق او است (إِلَى رَبِّكَ مُنتَهاها) خلاصه از آیه چنین استفاده میشود که مبدء وجود و منتهای وجود یکی است بازگشت موجودات بسوی مبدء و پدید آورنده آنان است و قیامت جای بروز و ظهور کمال هر کاملی است که از کمال مطلق و فیاض علی الاطلاق فیض گرفته و به اینکه جهت باو نزدیک گردیده.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشَاهَا أی پیمبر اکرم فقط شأن و وظیفه تو اینکه است که انذار و تهدید نمایی از قیامت و عذاب آن کسانی را که میترسند.

شاید انذار و تبلیغ را اختصاص داده بکسانی که میترسند برای اینکه باشد که آنهایی که از قبل فقدان معرفت بمقام الوهیت از خدا نمیترسند انذار و تهدید برای آنها نتیجه و فائده ندارد.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا اهل قیامت وقتی آن روز را مشاهده نمودند گمان میکنند که در دنیا زندگانی نموده‌اند مگر شبی یا روزی.

صفحه : ۳۴۰

آری عالم دنیا نسبت بعالم قیامت و آخرت بسیار اندک و ناچیز بشمار می‌آید عالم فانی را چه نسبتی است بعالم باقی عالم مجاز را چه مناسبتی است بعالم حقیقت عالم هیولایی که علی‌الدوام در حرکت و حدوث و تغیر و تبدیل است و آنی بیک حال باقی نماند چنین عالمی را نتوان مقایسه نمود بعالم فعلیت و عالم حیات عالم دنیا نسبت بعالم قیامت مثل خوابی و خیالی ماند چنانچه معصوم فرموده

(الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا)

مردم خوابند وقتی مردند بیدار میگردند.

اینک جزء اول از دو جزو آخر قرآن از تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن پایان رسید پس از آن شروع بجزء آخر میشود.

بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول در روز سه شنبه چهارم شهر صفر المظفر ۱۳۸۱ هجری قمری مطابق با ۱۳۴۰ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم

جلد پانزدهم

سوره عبس

اشاره

مکیه و هی اثنتان و اربعون آیه سوره عبس در مکه معظمه فرود آمده و بعدد بصریان چهل و یک آیه است و بعدد کوفیان و مدنیان چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند که فرموده هر کس سوره عبس را بخواند روز قیامت روی او خندان باشد و از امام جعفر صادق است که هر کس سوره عبس و تکویرا بخواند در بهشت در ظل رحمت خدا و کرامت او واقع میگردد و کفعمی گفته هر کس سوره عبس را با خود دارد در هر راهی که برود خیر می‌یابد و کسی که صدمه‌ای بچشمش رسیده سه روز روزی هفت مرتبه بخواند چشمش سالم میگردد و اگر خوانده شود بر چیزی که دفن کرده و فراموش نموده می‌یابد آن را

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ - وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)
 أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى (۷) وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹)
 فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴)
 بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)
 ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴)
 أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَ عَبًّا وَ قَضْبًا (۲۸) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹)

وَ حَدَائِقِ غُلَبًا (۳۰) وَ فَكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴)
 وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹)
 وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

صفحه : ۳

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 عبوس کرد و رو برگردانید
 وقتی که آن مرد نابینا حضورش آمد،
 تو چه میدانی شاید او پاکیزه نفس باشد،
 یا (بآیات قرآنی) متذکر گردد و بوی نفع ببخشد،
 آیا فقط کسی که متمول و بی نیاز است
 بایستی متعرض او گردی،
 و وظیفه تو نیست مگر آن گه مردم را تزکیه کنی،
 و اما آن کس که با کوشش میدوید بسوی تو،
 در حالی که میترسید،
 تو از او اعراض می‌نمایی و متحمل او نمی‌گردی،
 نه چنین است قرآن تذکر و اندرزی است،
 برای هر کس که بخواهد متذکر گردد (و راه خیر پیش گیرد)،
 آیات الهی در صحیفهای معزز و محترم،
 که بلند مرتبه و پاکیزه است،
 بدستهای سفرای الهی
 و نیکوکاران (نوشته شده)
 مرده باد انسان چه چیز باعث شد که کافر گردید،
 خداوند از چه چیز وی را آفرید،
 از نطفه منی پس اندازه گیری و صورت بندی کرد،
 پس از آن راه هدایت او را آسان نمود،
 پس از آن وی را بمیرانید و داخل قبر گردانید،
 پس از آن هر وقت

صفحه : ۴

مشیتش قرار گرفت او را زنده میگرداند،

چنین نیست که (منکرین معاد گویند) چگونه بشر عمل نمیکند بآنچه بوی امر نموده.

بایستی انسان نظر کند بسوی طعامش،

که چگونه ما آب (باران را) فرو ریختیم،

و زمین را شکافتیم،

و از آن بیرون آوردیم حبوبات،

و اشجار از انگور و رطب

و درخت زیتون و نخل خرما،

و باغهایی که درختان

و میوه‌های آن بهم پیچیده و محل چراگاه حیوانات است،

اینها برای اینکه است که شما متمتع شوید و حیوانات شما بهره بردارند،

و وقتی آمد آن صدای بلند (صور اسرافیل)

آن روزی است که از وحشت و هیبت آن روز مرد میگریزد از برادرش

و مادرش و پدرش

و زنش و پسرش،

برای هر مردی در آن روز کار و شغلی است که وی را مشغول خود میگرداند،

در آن روز رویهایی است چون صبح روشن فروزان است،

و خندان و شادمانند،

و رویهای گروهی افسرده غبار آلوده

تاریکی او را فرو گرفته،

آنان کافران و بدکارانند)

(توضیح آیات)

اشاره

عَبَسَ وَ تَوَلَّى، آن جاءء الأعمى عبوس بمعنی لغوی صورت درهم کشیدن را گویند و آن در وقتی است که شخص از امری متنفر گردد (تولی) بمعنی اعراض نمودن است در بیان وصف قیامت در سوره دهر آیه ۱۰ فرموده یوماً عَبُوساً قَمَطِرِيراً و اشاره باین است که روز قیامت روزی است که برای کفار بسیار سخت و ناگوار و روهای آنها درهم کشیده چنانچه در جای دیگر وَ وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ یَوْمَ تَبِیضُ وُجُوهُهُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهُهُ که اینکه آیات اشاره بیدحالی کفار است در قیامت و در شأن نزول آیه مفسرین دو طور توجیه نموده‌اند در اینکه آیه در شأن عبد الله بن ام مکتوم فرود آمده حرفی نیست لکن در اینکه کی نسبت باو عبوس نموده و از او اعراض کرده

اعتراض برسول اکرم (ص) در باره عبد الله بن مکتوم

مشهور و معروف بین مفسرین چنین است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از متمولین قریش صحبت مینمود عبد الله مکتوم نابینا بود و بزحمت خود را بحضرتش رسانید و ملتفت نبود که حضرت با جماعت و بزرگان قریش مثل عتبه ابن ربیعہ ابو جهل عباس و جماعت دیگر سخن میگوید مکرر گفت (اقرئنی و علمنی ممّا علمک الله) از آنچه خدا بتو تعلیم نموده چیزی بمن بیاموز و چون حضرت مولع و مصر بود بر اسلام آوردن آن کافرین و در باره اسلام با آنان صحبت مینمود و نیز نخواست آنها بگویند تابعین محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردمان کور و نابینا نیستند اینک بود که روی مبارک از وی گردانید و از جواب سؤال او خودداری نمود آن وقت اینکه آیات خطاب آمیز فرود آمد گویند پس از آن هر وقت حضرتش عبد الله را میدید بوی احترام میگذاشت و میفرمود

(مرحبا بمن عاتینی فیه ربی)

جماعتی از مفسرین را رأی بر اینکه است که مقصود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست زیرا چنین صفاتی لایق بمقام قدس آن بزرگوار نمیباشد در صورتی که در شأن او است و إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ (۱) و آیه دیگر و لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ (۲) و نیز از آنچه از احادیث معلوم میشود عادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر اینکه نبوده که کسی را از خود و لو کافر باشد براند چه جای دوستان بلکه گویند اینکه تنفر و عبوس از مردی بوده که در نزدیکی پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود وقتی عبد الله مکتوم را دید خود را جمع کرد و از او اعراض نمود و اینکه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) را بصیغه ماضی غائب آورده شاهد بر اینکه است که مقصود خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست و گر نه بایستی بصیغه مخاطب آید که تو چنین کردی از صادق آل محمد علیه السلام روایت شده که اینکه آیه در مذمت مردی از بنی امیه فرود آمده که وی نزد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود وقتی ام مکتوم آمد

(۱) و محققا تو علو و برتری داری و دارای خلق بزرگی میباشی

(۲) خطاب برسول اکرم ص است که اگر تو سخت (و غلیظ القلب) یعنی سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده میگرددند

صفحه : ۶

از وی نفرت نمود و عبوس کرد و از او رو گردانید اینکه است که خدا از او حکایت میکند (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) لکن سیاق آیه بدلاله آیات بعد چنین میرساند که مقصود شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و چنین عملی منافی با مقام عصمت و حسن اخلاق آن بزرگوار نیست زیرا که حضرتش امر مهمتر که اسلام آوردن اینکه اشخاص که از رؤساء قوم بشمار میرفتند بوده و در نظر مبارکش چنین مینموده اگر اینان قبول اسلام نمایند تابعین آنها نیز قبول اسلام مینمایند.

و عتاب نمودن حق تعالی شاید از جهت شأنیت ام مکتوم و امثال آن بوده و اینکه پیمبر خود را متبته گرداند که مبادا چنین اشخاصی را برای فقر و نابینایی بآنها بی اعتنایی نمایی و بتمولین و رؤساء برای ثروت و ریاست آنها احترام گذاری إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ وَ مَا يُدْرِيكُمْ لَعَلَّهِ يُزَكِّي، أَوْ يَذَكِّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ ای رسول اکرم تو چه میدانی شاید همین شخص نابینا ابن مکتوم از صحبت نمودن با تو و فرا گرفتن علوم تزکیه شود و از کثافات نفسانی طاهر گردد و بموعظه تو متعظ شود و پسند گیرد و از کثافات نفسانی بیرون آید و طاهر گردد و منتفع شود اشاره به اینکه غرض تو اصلاح جامعه و هدایت نمودن براه حق و حقیقت است شاید سخنان تو در متمولین و جاه طلبان اثر نکند و در اینکه شخص و امثال آن از کسانی که مستعد و مهیاند برای درک سعادت اثر کند

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى چون مسلم و معلوم است که حضرت نظر بتمول و مال و مقام کسی نداشت بلکه او (رحمة للعالمین) بود و نقل میکنند که مکرر میفرموده سیاه و سفید و غنی و فقیر نزد من یکسانند گویند وقتی دست مبارکش در دست غلام سیاهی بود تا وقتی که آن غلام دست حضرتش را رها نمود دست خود را نگاهداشت زبان حال

صفحه : ۷

آن بزرگوار اینکه است

(ما برون را ننگریم و قال را

ما درون را بنگریم و حال را)

آری اولیای خدا نظر بظاهر ندارند نقطه نظر آنها باطن و حقیقت است إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاهُ نصب العین آنان است متقی ترین مردم در نظر آنان گرامی ترین مردم بشمار میروند پس از اینکه بیان معلوم میشود مقصود از عَبَسَ وَ تَوَلَّى در آیه چنانچه ظاهر آیه چنین می نماید خطاب بخود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد و اشاره باین باشد که تو در صورتی که از اینکه متمولین بینای میباشی چه جا دارد که بر صحبت نمودن با آنها اهتمام نمایی و بآن شخص نابینا بی اعتنایی کنی و ممکن است گفته شود و لو آنکه ظاهرا خطاب پیمبر اکرم است لکن مقصود تنبیه دیگران است که متمولین را بر فقراء ترجیح ندهند خلاصه آیه اشاره باین دارد که بایستی در تبلیغ رسالت همه را بیک چشم نگاه کنی و بعضی را برای تمول یا ریاست و مقام بر مردمانی که فاقد اینکه جهات مادی میباشند برتری و مزیت ندهی و مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ وَ وَظِيفَهُ تُو ففقط تبلیغ و پاک نمودن مردم است از خباثت کفر و راه نمودن آنان بجاده مستقیم اسلام و شاید اشاره باین باشد وقتی تو تبلیغ رسالت نمودی و بآنچه از طرف خدا مأمور بانجام آن گردیده‌ای از عهده و وظیفه خود برآمده‌ای دیگر خود را بزحمت میانداز در سوره یونس آیه (۹۸-۹۹) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾

(۱) اگر مشیت و خواسته پروردگار تو قرار گرفته بود تمام اهل زمین ایمان می آوردند تو کجا توانی بجبر و باکراه مردم را مؤمن گردانی

صفحه : ۸

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱﴾ آل عمران آیه ۸۲۱ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ و امثال اینکه آیات بسیار است که وظیفه رسول خود را تعیین مینماید و أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَ هُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (من) موصوله مقصود همان ابن ام مکتوم است که چون نابینا بود با زحمت و مشقت بسیار خود را بخدمت حضرتش رسانیده و گویند او از کسانی بود که خوف الهی بر قلب او مستولی گردیده بود وقتی خدمت رسید از آن وله و اضطرابی که داشت و چشم نداشت که ببیند حضرت در چه کاری مشغول است اینکه بود که مصاحبه آنها را نیز ملتفت نشد مکرر سؤال نمود و حضرت برای اینکه مکالمه و مصاحبه با آنها را قطع نکند از وی اعراض نمود آن وقت عبد الله مکتوم شکسته دل گردید و شاید برای تسلی دل او اینکه آیه فرود آمد که دلش خوش شود زیرا و لو آنکه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم (رحمة للعالمین) بود لکن پروردگار عالم (ارحم الراحمین) است آری رحمت و شفقت و تمام اوصاف نیک اولیای الهی قطره‌ای است از دریای فیض و رحمت غیر متناهی مبدء و پدید آورنده موجودات و آنان مظاهر و نماینده بعض اوصاف الهی میباشند.

كَلِمًا إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (کَلِمًا) کلمه ردع است (ها) در آنها ظاهراً اشاره بقرآن است اشاره به اینکه قرآن تذکر و اندرزی است برای کسانی که بخواهند از قبل تعلیمات قرآنی راه سعادت و رستگاری خود را پیدا نمایند و در آن سلوک نموده و بکمال انسانیت فائز گردند در بسیاری از آیات بعبارات مختلف پیمبر گرامی (ص) خود تذکر

(۱) و هیچ نفسی نیست که ایمان آرد مگر برخصت خدا و رجس و پلیدی را مقرر و قرار داده شده برای کسانی که عقل خود را بکار نمیندند

صفحه : ۹

میدهد إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و اینکه مردم را بوعده و وعید متذکر گردانی و آیات قرآنی را برای آنان بخوانی هر کس خواهد راه سعادت خود را پیش گیرد لازم نیست خود را بزحمت اندازی هر کس بدستورات قرآن عمل نمود فائز گردید و هر کس روی گردانید بشقاوت ابدی گرفتار گردید عمل هر کسی اگر خوب است بنفع خودش تمام میشود و اگر بد است آن نیز بضرر خودش تمام میگردد.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ صحف جمع صحیفه و هر شیئی بازی را صحیفه نامند چنانچه صحیفه الوجه صورت باز را گویند و نیز مکتوبات را صحائف نامند و کتابهای آسمانی را صحف نامند (صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ در روایت ابی نصر سؤال میکند از ابی عبد الله در قوله تعالی صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى که مقصود از صحف چیست فرمود آن لوحها و مکتوباتی بوده که بابراهیم و موسی فرود آمده.

آیات قرآنی یا مطلق آیات الهی در صحیفهای مجلل و معزز و محترم ثبت گردیده که آن صحیفها بسیار بلند مرتبه و در مقام عالی و پاک و پاکیزه و خالی از هر دنس و کثافتی است که بدستهای سفرای الهی و گرامترین مخلوقات نوشته شده ظاهراً مقصود از صحف در اینجا قرآن است که در لوح محفوظ یا در صحف انبیاء که طاهر از لوث طبیعت است لا- يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ بدست سفرای الهی و آنها ملائکه‌ای میباشند که واسطه در وحیند یا ملائکه‌ای که واسطه‌اند بین خدای تعالی و مخلوقاتش ثبت گردیده و در شأن کرام الکاتبین سه صفت در اینکه آیه تذکر میدهد:

(أول) آنان را سفیر نامید و در معنی سفیر دو قول است یکی گفته نویسندگان و ابراز کنندگان امور از مکمن غیب بمرتبه شهود و عیان را سفیر نامند.

صفحه : ۱۰

دیگری گفته سفراء ملائکه‌ای میباشند که حامل وحیند و واسطه بین خدا و پیمبرانند.

(دوم) آن ملائکه را توصیف نموده بسفیر که آنان گرامی و موجودات شریف و بزرگ مرتبه میباشند.

(سوم) آن ملائکه نیکوکار و متّصف باوصاف حسنه میباشند.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلِ يَسَّرَهُ، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ در غریب القرآن چنین گوید (فقدرة) با تشدید اعطای قدرت است مثل اینکه گویند (قدرنی الله) خدا بمن توانایی داد بر فلان عمل و تقدیر نمودن خدا بدو معنی آمده یکی بعبط نمودن قدرت و دیگر قرار دادن اشیاء را بر مقدار مخصوص و وجه مخصوص بآنطوری که حکمت اقتضاء نموده و اشاره بمعنی اول دارد قوله تعالی مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى یعنی عطا نمودیم بوی آنچه را که سزاوار بآن بود و هدایت نمودیم وی را بقدری که لایق آن بود در جای دیگر و مَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ

یعنی تنک کردیم بر او رزق او را و در جای دیگر یَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ که در اینکه دو آیه و امثال آن (قدر) بمعنی تنگی رزق آمده.

گویا در مقام تعجب برآمده که انسانی که از نطفه متعفن گندیده خلق شده و در ظلمت رحم اعضاء و اجزاء بدن وی اندازه گیری شده و پس از تکمیل بدنش طریق بیرون آمدن او را آسان گردانیده و بوی توانایی عطا نموده یا بنا بر گفته بعضی طریق حق و باطل را بوی فهمانیده و پس از آن میمیرد و داخل قبر میگردد و آن وقتی که مشیت حق تعالی قرار میگیرد وی را محشور میگرداند با اینکه حال چگونه کفران میورزد.

صفحه : ۱۱

خلاصه در مقام توییخ و سرزنش انسانست که آدمی که حالش چنین است که اولش آب گندیده و آخرش مردار متعفن گردیده چه جای آن دارد که اظهار ترفع و بزرگ منشی و تفرعن نماید و سر اطاعت و فرمانبری برای ولی نعمت خود فرود نیارد کَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (کَلَّا) کلمه ردع است چنین نیست که منکرین معاد گمان کرده‌اند که آدمی بمردن فانی میگردد و بهمین گمان فاسد حیات چهار روزه دنیا را غنیمت می‌شمارد و دنبال هوی و هوس نفسانی را گرفته و خود را بدرک (اسفل سافلین) طبیعت پرتاب مینماید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا صَب الْمَاءِ در لغت بمعنی ریختن آب است از بالا بپائین قوله تعالی فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوَّطَ عَذَابٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ شاید اشاره باستیلاء و ریزش عذاب است برای کفار و از علی علیه السلام است که در وصف خودش فرموده (كنت على الكافرين صبا) یعنی شدیداً.

چون در اول مرتبه انسان راهی ندارد برای شناسایی مبدء و معاد خود مگر از طریق آثار که در اثر مؤثر و در حادث محدث و در مخلوق خالق هویدا است فقط یک قدری تدبیر و اعمال نظر لازم دارد اینکه است که در اینکه آیات در مقام تذکر بشر برآمده. که انسان عاقل البته بایستی نظر کند و تدبیر بنماید و وضعیت پیدایش معاش خود را بچشم عقل بنگرد و ببیند چگونه آب باران را بشدت بر زمین ریزش گردانیدیم پس از آن زمین را شکافتیم و از آن گیاهان و اشجار و نباتات و انواع و اقسام حبوبات را بیرون آوردیم.

صفحه : ۱۲

وَ عِنَبًا وَقَضْبًا، وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ نِيزَ از زمین درخت انگور و درخت زیتون و نخل خرما رویانیدیم شاید نظر بمنافع اینکه اشجار باشد که اینان را تخصیص بذکر داده چون منافع اینها زیادتیر و استرزاق از آن بیشتر میسر است مخصوصاً انگور و زیت که در انگور چه فایده‌های بسیار و در زیت چه خواص بشمارای است.

وَ حَدَائِقَ عُلبًا، وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (حدائق) باغی را گویند که درختان سطر کهن در آن سر بهم و درهم پیچیده باشند (علبا) جمع اغلب و بمعنی غلظت است و در مقام امتنان بر بنی آدم برآمده که برای انسان چنین باغها و اشجار و درختان میوه‌دار مهتا گردانیده و برای چهار پایان آنها قصب و غیره از علفزارها آماده نموده.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِنِعَامِكُمْ وَ تمام انواع و اقسام نعمتهای گوناگون برای شما و چهارپایان شما از زمین رویانیده برای آنکه شما از آنها بهره بردارید.

الغلل بمعنی لغوی آبی را گویند که بین درختان جریان دارد و در مطلق قید و بند نیز استعمال شده مثل قوله تعالی خُذُوهُ فَعَلُوهُ ﴿۱﴾ اِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ ﴿۲﴾ چنانچه آدم بخیل را (مغلول الید) یعنی دست بسته گویند وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ ﴿۳﴾ وَ قَالَتْ

الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ﴿٤﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا ﴿٥﴾

- (۱) در وصف عذاب جهنمیان است که بگیرد آنان را و در قید و بند کنید
 (۲) شاید اشاره باین باشد کفار گردنشان بسته شده و نتوانند سر بالا کنند و آیات الهی را بنگرند [.....]
 (۳) خطاب بحضرت رسول است که خود را دست بسته نگاه مدار
 (۴) یهود گفتند دست خدا بسته و نتواند کاری انجام دهد بسته باد دستهای آنها
 (۵) ما قرار دادیم در گردن آنها غلها

صفحه : ۱۳

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ، يَوْمَ يَنْفِرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (الصَّاحَةُ) صور اسرافیل است و بمناسبت آنکه هنگام خرابی عالم چنان صدایی از صور بلند میشود که گوشها را کر میکند اینکه است که صاخه نامیده شده یعنی هنگام چنین صدایی و آن روزیست که از هول و اضطراب انسان از نزدیکان خود که با آنان آمیزش داشته مثل برادر، مادر، پدر، زن، فرزند از هول جان میگریزد.

و اینکه فرار نمودن از فرزند را در آخر همه ذکر نموده شاید اشاره باین باشد که شدت هول و اضطراب در آن روز بدرجه‌ای میرسد که مرد از فرزند و پسرش که محبوب‌ترین موجودات نزد وی بشمار میرود وی را میگذارد و از هول جان فرار میکند و اینکه آن وقتی است که انسان در منتهی درجه اضطراب و ترس رسد که حتی از اولادش نیز بگریزد.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ اشاره به اینکه در آن روز هر کسی مشغول خود و در بند اعمال و افعال خود میباشد از همسر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سوده چنین روایت میکنند که گفت از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم فرمود روز قیامت مردم برهنه و ختنه نکرده و لگام بدهن آنها بسته تا بگوش آنها با چنین حالی وارد محشر میگردند سوده گفت گفتم یا رسول الله اگر مردم برهنه باشند عورت آنان نمایان گردد و بعورت یکدیگر نظر کنند آن وقت حضرت اینکه آیه را خواند لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (ابو الفتوح رازی) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (قتره) گردی است که از هوا فرود آید (غبره) گردیست که از زمین بلند شود.

اشاره به اینکه در قیامت مردم دو دسته شوند بعضی رویهای آنان بشاش و خندان و روشن و نورانی و بعضی رویهای آنان آلوده و گرد زده و گرفته و سیاه گردیده در

صفحه : ۱۴

سوره آل عمران آیه ۱۰۲ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ در آن روزی که سفید و نورانی گردد رویهایی و سیاه گردد رویهایی. آری دلی که در اینکه عالم از جرم معاصی زنگ گرفته و سیاه و تاریک گردیده در قیامت که (تبلی السیراثر) نامیده شده و هر چیزی که در باطن مخفی گردیده بمعرض ظهور و بروز میرسد اثر آن در صورت پدیدار میگردد.

بین آیات معجز نمای قرآن را که وقتی آیات را با هم جمع نمودیم چگونه در اینکه آیات مختصر از مبدء طبیعی انسان گرفته تا مآل امر وی که عالم قیامت باشد و مراحل و منازلی که برای استکمال وی بایستی در بین سیر نماید و از عالمی بعالمی و از نشئه‌ای بنشاه دیگری که دست قدرت ازلی الهی وی را تحوّل و انتقال میدهد که آنچه در باطن او بطور قوه و استعداد نهاده بمرتب ظهور و بروز رسد بطور وضوح بیان مینماید از اول پیدایش طبیعی وی در پشت پدر که نطفه قدر گنبدیده بود تا ورود او بعالم رحم و

تحوّلات او تا صورت انسانیّت بخود گرفته و در اینکه عالم دنیا پا نهاده و طریق زندگانی طبیعی را بوی آزموده و نعمتهای بی اندازه برای وی مهیا گردانیده تا آنکه پس از رسیدن بفعلیّت اخیر خود تحول و انتقال نماید از اینکه عالم دنیا بعالم قبر و پس از آن تحول و انتقال دیگری نماید بعالم قیامت که مآل امر وی و آخرین سیر استکمالی وی است در اینکه آیات بهتر بیانی و شیرین تر کلامی مندرج گردانیده که اولش نطفه و آخرش اگر سعادت وی را یاری کند وقتی است که در آخرین سیر خود بفعلیّت اخیر خود رسیده و آنچه در استعداد او بوده فعلیّت و تحقّق پذیرفته آن وقت با روی نورانی روشن که خبر از روشنی ضمیر او میدهد و قلب مملو از معرفت و محبت الهی در جوار قرب ایزد متعال ساکن میگردد.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ - ولی متأسفانه انسان قدر خود را نمیداند و آن گوهر گرانبهایی که دست ازلی در حقیقت روحانی وی بودیعه گذارده که بوی میتوان حیات همیشگی و سعادت

صفحه : ۱۵

سرمدی بر خود تأمین نماید برایگان از دست میدهد و بسیر قهقرایی خود را رو سیاه و بجهنّم که ناشی از دوری رحمت او است سرنگون مینماید.

أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ اشاره به آنهاست که در قیامت با روی گرفته غبار آلوده وارد محشر میگردند که آنان کفار و فجار میباشند که سیاهی کفر و فسقشان از باطن بظاهر سراپت نموده و صورتهای آنان را تاریک و گرفته گردانیده.

صفحه : ۱۶

سوره التکویر

اشاره

اینکه سوره مکی است و در مکه فرود آمده و بیست و هشت آیه و صد و چهارده کلمه و پانصد و سی و سه حرف است. عبد الله عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم چنین روایت نموده کسی که سوره تکویر را قرائت نماید وقتی صحیفه اعمال باز میگردد خدا او را رسوا نمیکند و هر کس خواهد مرا در قیامت ببیند سوره تکویر را قرائت کند و بروایت کفعمی کسی که اینک سوره را برای دو چشمش بخواند چشمش قوت گیرد و رمد و غشاوت از چشمش زائل گردد. سوره التکویر مکیه و هی تسع و عشرون آیه

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴)
 وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)
 وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرت (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۴)

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)
 ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى
 الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)
 وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ
 يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

صفحه : ۱۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 هنگامی که آفتاب گرفته شود،
 و ستارگان تیره گردند،
 و کوه‌ها بحرکت آیند،
 و شتران آبستن رها گردیده شوند،
 و وحوش و پرندگان محشور شوند
 و هر نفسی با هم جنس خود بیوندند،
 و در آن هنگام سؤال کرده شود،
 که طفل بیگناه را بچه جرم کشید،
 و هنگامی که صحیفه اعمال باز شود،
 و آسمان کنده شود،
 و جهنم افروخته گردد،
 و بهشت بهشتیان نزدیک گردد،
 آن وقت حاضر می‌گردد بر هر کسی (آنچه را در خود اندوخته)
 چنین نیست (که کافران گمان کرده‌اند) قسم بستارگان رجوع کننده،
 و پنهان میشوند،
 قسم بشب هنگامی که تاریک می‌گردد،
 قسم بصبح آن وقتی که دم میزند و طلوع میکند،
 اینکه قرآن سخن فرستاده بزرگوار است،
 که صاحب قوت و عظمت و صاحب عرش محکم است
 که مطیع و فرمانبردار و امین است،
 که رفیق شما (یعنی رسولی که فرستاده شده بسوی شما است) دیوانه نیست،
 و محققا او امین وحی (یعنی جبرئیل را) در افق ظاهر مشاهده نمود،
 و او چنین نیست که امور غیب را ببوشاند

(و قرآن کلام خداست) و سخن شیطان رانده شده نیست)

پس ای مردم کجا می‌روید.

نیست قرآن مگر پند و اندرز برای نفع تمام عالمیان،

از آن کسانی که از شما بخواهند راه راست پیش گیرند و استقامت نمایند،

و نمیخواهند مگر آنچه خدا پروردگار عالمیان بخواهد

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (تکویر) در لغت بمعنی تلفیف و پیچیدگی بطور
استداره است مثل عَمَامَه (انکدار) منقلب شدن چیزی است بطوری که اعلائی وی بگردد با سفل او یعنی

صفحه : ۱۸

سرنگون گردد اینکه است که گفته‌اند (نعوذ بالله من الحور بعد الکور) در مفردات لغت گفته (کور الشیء ادارته و کور الشمس دور زدن و پیچیدگی بعضی از آن است ببعض دیگر مثل پیچیدن عمامه قوله تعالی يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ اشاره بجریان خورشید است در محل طلوع و نقض شدن شب بروز و روز بشب.

(عشار) جمع عشاء و آن شتر ماده‌ای است که ده ماه آن تمام شده باشد برای توضیح آیات مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

خدای متعال از قیامت و شدت آن خبر میدهد و آن را باوصافی معرفی مینماید (۱) إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وقتی که ضوء خورشید و نور آن تمام شود و تاریک و مضمحل گردد (ابن عباس و ابی مجاهد و قتاده) (۲) (كُوِّرَتْ) خورشید مثل اینکه تیر بآن خورد می‌افتد (ابو صالح و ربیع بن خثیم) (۳) (كُوِّرَتْ) ضوء و روشنایی خورشید در خودش پیچیده میشود مثل عمامه که درهم پیچیده میگردد و دیگر نور فشانی نمیکند و خداوند نور دیگری احداث مینماید.

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وقتی که ستارگان از محل خود سقوط نموده و متفرق میگردند مثل اینکه پرنده از هوا سقوط نماید (انکدرت) کدر در لغت ضد صفا است مثل اینکه گویند زندگانی فلانی کدر است (و الكدورات) مخصوص برنگ و آب است که گویند رنگ فلان چیز یا رنگ فلان آب کدر و کدورت پیدا نموده و در تغیر نیز استعمال شده.

(۲) (انکدرت) یعنی تغیرت از کدورت و جرمیت تغیر مینماید (مجاهد) وقتی اینکه آیه را بآن آیه که فرموده إِذَا الْكُوكِبُ انْتَثَرَتْ یعنی وقتی که ستارگان متفرق گردیدند با هم جمع نمودیم تفسیر اول بهتر و اولیتر بنظر می‌آید

صفحه : ۱۹

وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وقتی کوه‌ها در زمین سیران مینمایند هبَاءً مَنثورًا میگردند آن وقت مثل سرابی مینماید مثل قوله تعالی وَ سَيِّرَتِ الْجِبَالُ وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وقتی شترهای باردار بار خود را بزمین گذارند و از جبائی است که مقصود از عشار ابر است که دیگر باران از آن ریزش نمیکند وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وقتی که حیوانات وحشی محشور میشوند برای آنکه هر کدام از آنان بر دیگری

ستم نموده مظلوم از ظالم انتقام کشد و نیز بعوض آلامی که حیوانات رسیده نعمتهایی بآنها تفضل نماید بعضی گفته‌اند پس از آنکه حیوانات بحق خود رسیدند فانی میگردند.

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (سجرت) یعنی دریاها پر میگردد و درهم ریزش میکند بطوری که تمام دریاها یکی میگردد مثل قوله تعالی وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

سخنان مفسرین در تفسیر سجرت

(۱) ریخته میگردد آبهای شیرین در آبهای شور تا آنکه دریاها پر میگردد (۲) (سجرت) یعنی فجرت جریان مینماید آب شور در آب شیرین بطوری که تمامی آبها یکی میگردد و دیگر تعدد و تکثری بین آنان باقی نماند (مجاهد و مقاتل و ضحاک) (۳) دریاها خشک میگردد بطوری که گویا قطره‌ای در آن آب نبوده و دریاها بجای آب آتش میشود (ابن عباس حسن) (۴) دریاها عوض آب پر میگردد از قیح و صدید و آن چرک و کثافتی است که از بدن جهنمیان ریزش میکند و مقصود از دریا دریای جهنم است زیرا در آن وقت دیگر دریایی نیست (جبائی)

صفحه : ۲۰

وَ إِذَا النُّفُوسُ رُؤِّجَتْ

(سخنان مفسرین در توجیه زوجت)

(۱) هر یک از افراد بشر با هم شکل خودش که اهل جهنم باشد یا اهل بهشت جفت میگردد زیرا که مقصود از نفوس نفوس بشر است و گاهی از حقیقت انسان تعبیر بروح میشود (ابن عباس مجاهد حسن) (۲) ارواح برمیگردند باجسامشان و روح با بدن جفت میگردد و زنده میشود (عکرمه، شعبی، ابی مسلم) (۳) هر یک از افراد بشر قرین میگردد با آنچه در دنیا با وی بوده غاوی که عملش اغوا بوده با آن کسی که وی را اغوا نموده انسان باشد یا شیطان (جبائی) (۴) بعضی گفته‌اند نفوس صلحا از مؤمنین قرین میگردند با حور العین و ممکن است معنی عامی از آیه استفاده شود یعنی نفوس بشر در قیامت با تمام اشیاء قرین میگردد یعنی شامل هر چیزی میگردد و بآن سعه وجودش محیط و مستولی بر اشیاء میشود و الله اعلم.

هر چیزی که با چیز دیگر قرین گردید آن چیز را زوج گویند مثل نر و ماده در حیوانات قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى وَ هر چیزی که جفت و قرین هم باشند آن را نیز زوج نامند و قوله تعالی شَيْحَانِ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ اطلاق اینکه آیات شامل میگردد هر چیزی که ترکیب شده باشد از اشیایی و چون تمام موجودات مرکب و نظام وجودشان بهمان است که از اضدادی ترکیب یافته پس باین اعتبار زوجیت بر همه صادق آید.

وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ یعنی دختری که زنده بگور کرده‌اند و در زمان جاهلیت بنا بر اینکه بوده که زن هنگام وضع حملش گودالی مهیا مینمودند و سر آن گودال می‌نشسته اگر

صفحه : ۲۱

مولود دختر بود خاک بر آن گودال میریخته و اگر پسر بود او را بیرون می‌آورده و تربیت می‌نموده. (ابن عباس) و مقصود از

(سئلت) تویخ و سرزنش قاتل طفلست که بچه گناه طفل نوزاد را بزیر خاک پنهان کرده‌اید.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ صحف اعمال که بدست ملائکه کتاب نوشته شده از آنچه انسان در مدت زندگانش از خیر و شر نموده باز میشود و منتشر میگردد.

صحف و صحیفه چیز باز منبسط را گویند مثل اینکه کسی که صورتش باز و گرفتگی ندارد او را عرب (صحیفه الوجه) نامد و در آیه ظاهرا اشاره باین دارد که اول چیزی که در قیامت ظهور و بروز مینماید نشر صحف اعمال است که از مکمن سرّ و باطن ظهور و بروز مینماید و منتشر میگردد.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ آسمان از محل و موضع خود جدا میگردد مثل پوستی که از دانه جدا میشود و بعضی گفته‌اند کشطت یعنی قلع مثل اینکه سقف از محل خود جدا گردد وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُيِّعَتْ وقتی که آتش جهنّم شعله‌ور می‌گردد و بر شدت و حرارتش افزوده میشود بعضی را رأی چنین است که سعرت، اشاره بآتش غضب خدا است که در آن وقت دریای غضب الهی نسبت بگنہکاران بتلاطم می‌آید.

وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُرْلِفَتْ بهشت با نعمتهایش باهلس نزدیک میگردد و حسرت اهل جهنّم زیاد میشود عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ

صفحه : ۲۲

آن وقت هر نفسی دانا میشود بآنچه در خود ذخیره نموده یا صحیفه اعمال حاضر میگردد.

علی بن ابراهیم تفسیر آیات را اینطور نموده إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ میگردد شمس سیاه و ظلمانی وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ضوء و روشنایی ستارگان تمام می‌گردد وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ کوه‌ها طوری میشود که گمان میشود جامد و خشکیده است وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ دریاها با هم جمع میگردد و همه آتش میگیرند وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ یعنی با حور العین تزویج میکنند در روایت ابی جارود از ابی جعفر (ع) است که اهل بهشت با خیرات حسان زنهای مؤمنات دنیا ازدواج میکنند و کفار با هر یک از آنها شیطانی قرین میگردد وَ إِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ دخترانی که اعراب در زمان جاهلیت زنده زیر خاک میکردند.

و علی بن ابراهیم بسند متصل از جابر و او از ابی جعفر علیه السّلام روایت میکند که اینکه آیه وَ إِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ راجع بمحبّت و مودّت با ما سؤال میشود. (پایان) در اینکه آیات دوازده علامت برای پدید شدن قیامت بیان نموده که ظاهرا شش علامت آن مقدمه وقوع قیامت است و شش علامت آن حین وقوع قیامت ظاهر میگردد.

آن شش علامتی که قبل از وقوع قیامت پدید میگردد «۱» پیچیدگی خورشید «۲» گرفتگی ستارگان «۳» سیران و پراکندگی کوه‌ها «۴» بار انداختن شتران «۵» جمع شدن حیوانات وحشی از شدت هول خرابی عالم «۶» آتش گرفتن دریاها که اینکه شش علامت هنگام خرابی عالم و اضمحلال عالم دنیا ظاهر میگردد.

از بعض مفسّیرین است که موقع خرابی عالم مردم بعبادت معهود مشغول خرید و فروش و امور عادی میباشند که ناگاه می‌بینند خورشید گرفته شد و با ستارگان درهم پیچیده گردید در اینکه فکر باشند چه واقعه‌ای رخ داده می‌بینند کوه‌ها پراکنده گردید و مثل گرد در هوا متفرق شد آن وقت جنیان در آدمیان گریزند

صفحه : ۲۳

و آدمیان پناه پیریان برند حیوانات وحشی و پرندگان با هم جمع گردند جنیان با آدمیان از هول باین طرف و آن طرف میدوند و می‌بینند دریاها را آتش گرفته در آن وقت آسمان و زمین شکافته میگردد و بادی میوزد همه هلاک میگردد ابی بن کعب آن شش علامتی که هنگام وقوع قیامت ظاهر میگردد (۱) وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ نفس عود ببدن میکند و نفس و بدن جفت میگردد در آن

وقت موقع سؤال میشود (۲) وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ شاید اشاره باین باشد که در مقام توییح اول سؤالی که میشود اینکه است که طفل بی گناه را چگونه کشتید و ظاهراً اینکه سؤال اطلاق دارد منحصر بکسانی نیست که دخترهای خود را زنده در گور می کردند هر کس که باعث اعدام مولودی شود بهر شکل و ترتیبی که باشد مورد سؤال و مجازات واقع میگردد.

(۳) وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرت در آن وقت صحیفه اعمال بنی آدم منتشر میگردد و مثل ملخ چنانچه در جای دیگر اشاره نموده پراکنده می گردد.

«۴» إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ آسمان از جای خود کنده می گردد شاید اشاره باین باشد که در آن وقت آسمان تبدیل می گردد بآسمان قیامت چنانچه در جای دیگر در وصف قیامت دارد یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ «۱» سوره ابراهیم آیه ۴۹ در جای دیگر وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سوره زمر آیه ۶۷ «۵» وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ آن وقت است که آتش جهنم شعله‌ور می گردد و اهل خود را فرا می گیرد.

«۶» وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ بهشت باهلش نزدیک می گردد و بهشتیان در بهشت

(۱) روزی که تبدیل میگردد زمین بغیر زمین و آسمانها که شاید مقصود اینکه باشد که وقتی آسمان و زمین و عالم دنیا خراب گردید صورت همین آسمانها و زمین تبدیل میگردد بعالم آخرت که قیامت از ماده همین عالم تأسیس گردد

صفحه : ۲۴

که دار رحمت الهی است واقع می گردند.

پس از آنکه تمام اینکه امور واقع گردید آن وقت عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ هنگام آن میرسد که هر فردی از بشر یا هر ذی نفسی دانا گردد بآنچه در باطن و سریره خود ذخیره نموده و اینکه آیه نظیر آیات دیگری است مثل قوله تعالی یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا «۱» و شاید خصوصیت علم انسان بآنچه در نفس خود اندوخته و حضور آن نزد او در آن وقت برای اینکه باشد که هر نفسی و هر فردی در آن وقت بفعلیت اخیر خود رسیده و جهاتی که در وی بالقوه موجود بوده بمرتبه فعلیت و بروز و ظهور میرسد زیرا که دیگر حالت منتظره‌ای برای وی باقی نمانده هر قدر ممکن بود کمال یابد در مدت راه نوردی و سیر او از اول پیدایش وی در عالم طبیعت تا مال امر وی در عالم قیامت بانتهای رسیده دیگر آنجا جای استکمال نیست بلکه جای فعلیت و نتیجه گرفتن است و چون منتهای کمال انسان جهات علمیّه و مرتبه دانش او است اینکه است که وقتی بفعلیت اخیر خود میرسد اول چیزی که بر وی پدید میگردد علم و دانش او است بآن اعمالی که کرده و آن ملکات و کمالاتی که بان فعلیت پیدا نموده و نتیجه و آثاری که بر آنها مترتب گردیده که تماماً بمرتبه شهود و عیان میرسد آری کسی که در امر خلقت قدری تدبّر نماید و بنظر عبرت نشأت و عوالم بشری را بازرسی کند بر وی ظاهر میگردد سز اینکه وقتی عالم طبیعت فانی گردید و عالم قیامت بروز و ظهور نمود لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى از کمالاتی که کسب نموده و ملکات و محسناتی که در خود اندوخته و اعمال و فضایلی که با خود برداشته تماماً با آثار و خصوصیات هر یک یک تماماً بیکصورت و حدانی نزد وی جلوه گر میگردد زیرا در آن وقت انسان جامع تمام کمالات و دارای کل قوی و مشاعر و محیط بتمام عوالم ما دون خود میگردد و اول او متصل میگردد باخر او و ظاهر او بیاطن او و از آنچه در راه نوردی خود کسب کرده چیزی از وی

(۱) روزی که مییابد هر کسی آنچه عمل نموده از خوبی و اعمالش نزد او حاضر و هویدا میگردد

صفحه : ۲۵

مفقود نمیگردد مگر جهاتی که نسبت بانها بالقوه بوده که وقتی بفعلیت رسید ثابت میگردد.

از اینجا معلوم میگردد سرّ اینکه عالم قیامت تغیر و تبدل و مرض و پیری و مرگ ندارد و نیز زوال پذیر نیست و سرّش اینکه است که هر چیزی وقتی بکمال و فعلیت وجودش رسید دوام می‌یابد و عالم قیامت عالم فعلیت انسان است که آنچه در باطنش مخفی بوده ظاهر می‌گردد.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، الْجَوَارِ الْكُنُوسِ (خُنُس) بمعنی لغوی جمع خانس و بمعنی ستر است و کُنُس جمع کانس و کنایس منزل حیوانات وحشی است مثل آهو و غیر آن و شیطان را خُناس گویند زیرا که هنگام ذکر خدا فرار میکند و مخفی میگردد و قرآن از وی خبر میدهد الْخُنَاسِ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کنند که فرموده مقصود از (الجوار الكنس) نجوم و ستارگان پنج گانه زحل، مشتری، عطارد، زهره، مریخ میباشد.

و اینکه ستارگان را مورد قسم قرار داده که قسم باین ستارگان وقتی بر میگردند و پنهان می‌شوند مثل اینکه گفته میشود آهو در کنیس خود پنهان گردید و اینکه مقصود از پنهان شدن ستارگان چیست شاید اشاره بآنوقتی است که ستارگان تحت روشنی خورشید پنهان می‌گردند خلاصه قسم یاد می‌فرماید بستاره‌گان وقتی که رجوع و بازگشت می‌کنند یعنی پس از طلوع غروب می‌کنند یا تحت روشنایی خورشید مخفی می‌گردند و دیده نمی‌شوند.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (عسعس) از لغات اضداد است قسم بشب وقتی رو می‌کند و عالم تاریک

صفحه : ۲۶

می‌گردد و پست می‌کند و آن وقتی است که طلوع فجر نمایان می‌گردد وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ قسم بصبح وقتی طلوع می‌کند و نظر بروح و نسیم لطیفی که در صبح میوزد صبح را توصیف بتنفس نموده إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ در تفسیر علی بن ابراهیم آیه اشاره به اینکه شأن و منزلت آن رسول بسیار عظیم و بزرگ است مکین مطاع امین اینکه سه فضیلت و منزلتی است که خداوند اختصاص برسول خود داده که باحدی از انبیاء مثل آن را عطا نموده و نیز علی بن ابراهیم بسند متصل از ابی بصیر و او از ابا عبد الله چنین روایت می‌کند که قوله تعالی ذِي قُوَّةٍ یعنی جبرئیل که نزد عرش مکین است (ثُمَّ أَمِينٍ) یعنی رسول الله که او مطیع و مطاع است نزد حق تعالی و امین است روز قیامت و ما صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ یعنی رسول الله دیوانه نبود در اینکه منصوب نمود علی بن ابی طالب را بخلافت و پیشوایی خلق. (پایان) خداوند دو آیت بزرگ خلقت که یکی راجع بستارگان و طلوع و غروب آن و ظاهر گردیدن و پنهان شدن آنان باشد و دیگر پی در پی آمدن شب و روز که نظام خلقت منوط بانها است مورد سوگند قرار داده که قرآن کلام فرستاده بزرگوار است در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد چون باید مناسبت باشد بین قسم و آنچه قسم برای اثبات آن یاد می‌شود شاید اینکه برای حقانیت قرآن طلوع و غروب ستارگان و شب و پس از آن تنفس صبح را مورد سوگند و شاهد صدق قضیه قرار داده سرّش اینکه باشد که چون زمان قبل از اسلام که آن را زمان جاهلیت می‌نامیدند دنیا مثل شب از ظلمت جهل و بی‌خردی و وحشی‌گری تاریک بوده و قرآن مانند صبح صادق

صفحه : ۲۷

که بنور خود عالم را روشن می‌گرداند از افق محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از پشت ابرهای اوهام و بربریت اعراب تجلی نمود و عالم را بنور علم لدنی و سنت الهی روشن و نورانی گردانید که شب اشاره بزمان جاهلیت است و طلوع صبح اشاره بطلوع قرآن است.

و بقرینه آیات بعد ظاهراً مقصود از رسول کریم جبرئیل ملک مقرب حامل وحی است که آیات قرآنی بتوسط جبرئیل از طرف پروردگار عالم بر شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده.

بعض مفسرین چنین اظهار میدارند که مقصود از رسول کریم خود پیمبر خاتم است که حضرتش قرآن را از حق تعالی بتوسط وحی گرفته و بر مردم ابلاغ نموده ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ واسطه وحی را بچهار صفت ستوده و معرفی فرموده (رسول کریم است) صاحب جلال و کرامت است (ذی قُوَّةٍ) صاحب قوت و عظمت و دارای شدت وجود است عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ملک مقرب نزد صاحب عرش استوار گردید مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ مطیع امر پروردگار و امین وحی است.

اشاره بمقام قرب جبرئیل امین است که نزد صاحب و پروردگار عرش عظیم که مقصود از عرش در الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ استوی احاطه رحمت و احاطه قدرت و استیلا و وجود حق تعالی باشد مقام عندیت و قرب بجوار احدیت دارد و چنین ملک مقربی با اینکه اوصاف حامل آیات قرآنی است که کلام خدا را حکایت نموده و مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ قسم باین موجودات بزرگ که اساس خلقت باینها استوار گردیده که رفیق شما (محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) دیوانه نیست آری دیوانه کسی است که نسبت جنون میدهد بآن عقل کل که مظهر صفات لاهوتی و نماینده اوصاف لم یزلی است

صفحه : ۲۸

و لَقَدْ رَأَهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ محققاً پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حامل وحی یعنی جبرئیل امین آن رسول بزرگوار را دید در افق روشن در محل طلوع آفتاب عکرمه از عبد الله عباس چنین حدیث مینماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل فرمود میخواهم تو را بآن صورت اصلی و بآن هیكلی که در آسمان داری بینم جبرئیل گفت طاقت نداری و اکنون خواهی کجا خود را بتو بنمایم گفت باطرح جبرئیل گفت در آنجا ننگجم حضرت فرمود در منا گفت در آنجا نیز ننگجم در عرفات گفت ننگجم گفت بکوه حرا در روز موعود حضرتش بکوه حرا تشریف برد آن گاه دید جبرئیل از کوه‌های عرفات با هیتی و جئه و صدایی از خشخشه و چلچله تمام روی آسمان از مشرق تا مغرب را پوشانیده سرش در آسمان پاهایش در طبقه هفتم زمین حضرتش از هیت او بیهوش گردید جبرئیل بصورت انسانی فرود آمد و سر مبارکش را در کنار گرفت چون بیهوش آمد جبرئیل گفت یا رسول الله خلقت من در نظر تو بزرگ آمد اگر میکائیل را بینی که سر او در زیر عرش و پاهای او در زیر هفتم طبقه زمین است و عرش بر دوش وی نهاده شده لکن با اینکه عظمت در موقع ترس از خدا از گنجشکی کوچکتر میگردد.

عارف رومی در تحقیقات عرفانی مضمون اینکه حدیث را بشعر آورده:

مصطفی میگفت پیش جبرئیل که چنانچه صورت تست ای جلیل

مر مرا بنمای محسوس آشکار تا بینم من تو را نظاره وار

گفت نتوانی و طاقت نبودت حس ضعیف است و تنگ سخت آیدت

گفت بنما تا بیند اینکه جسد تا چه حد او نازکست و بی مدد

آدمی را هست حس تن سقیم لیک در باطن یکی خلق عظیم

نقش احمد زان نظر بیهوش شد بحر او از مهر کف پر جوش شد

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

صفحه : ۲۹

گفتار حکماء در بیان عقل نظری و عقل عملی انبیاء عقل نظری و عقل عملی

حکماء گویند انبیاء در عقل نظری و عقل عملی در منتهی درجه قوت و شدت میباشند و در بیان القای وحی چنین گویند نفس نبی باعتبار عقل نظری وقتی ارتباط کامل بعقل مجرد پیدا نمود از آن عقل مجرد پرتوی در مرتبه سرّ و نفس ناطقه وی پدید میگردد و از آنجا تنزل میکند در قوه متصرفه و از آنجا بقوه واهمه و از آنجا بقوه خیال و از قوه خیال بحسّ مشترک فرود میآید اینکه است که پیمبر ملک را بصورت نیکو بچشم سر میبندد و بگوش صدای او را میشنود و با وی صحبت میکند خلاصه جبرئیل که حکماء او را بعقل فعال تعبیر میکنند اول بر نفس ناطقه پیمبر که حقیقت قلب است پیدایش مینماید پس از آن در مرتبه خیال پس از آن بحسّ مشترک ظهور میکند و نیز کلام الهی را اول دل نبی میشنود پس از آن بخیال در می آید پس از آن بحسّ مشترک بعد از آن بگوش شنود.

و نیز بایستی عقل عملی پیمبر چنان قوی گردد که متصرف شود مواد موجودات را و باذن و اراده حق تعالی تواند صورت موجودی را تبدیل نماید بصورت دیگری و نماینده قدرت خدا گردد و کار خدایی نماید و منشأ تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از همین دو مرتبه از کمال یعنی قوت عقل نظری و قوت و استیلاء عقل عملی آنان سر چشمه گرفته.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ مشهور (بضنین) را بضاد خوانده‌اند یعنی آن رسول بخیل نیست بر اینکه وحی و اخبار غیبی را که بر او القا میشود پوشاند.

و بعضی (بظا) خوانده‌اند یعنی آن رسول از آن اخبار غیبی که خبر میدهد متهم بدروغ نیست لکن وجه دوم مناسب‌تر بنظر میآید.
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

صفحه : ۳۰

(واو) در (و ما هو) عطف بر همان آیه بالا است که اینکه قرآن گفتار رسول پروردگار عالمیان است نه گفتار شیطان رانده شده یعنی قرآن حق است و از طرف حق و حقیقت بتوسط ملک مقرب فرود آمده فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ خطاب عتاب آمیز از مصدر جلال احدیّت متوجه عموم مردم است که کجا میروید چرا راه کج پیش میگیرید و بگفتار ناروا خود را هدر می‌نمائید و در کلام الهی شبهه میکنید و در باره قرآن گمان خطا میبرید گاهی سحرش گوئید گاهی کهانتش نامید گاهی افسانه پیشینانش خوانید.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ نیست اینکه قرآن مگر تذکر و اندرزی که برای تمام جهانیان نافع و سودمند است یعنی قرآن کلامی و قانونی است که از طرف پروردگار جهانیان مقرر گردیده و اصلاح کننده تمام امور دنیوی و اخروی بشر است لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ قرآن تذکر و اندرزی است برای کسانی که بخواهند طریق سعادت و فیروزی خود را پیدا کنند و در طریق مستقیم که سر انجام آن قرب جوار ربّ العالمین است قدم زنند.

آری قرآن کلامی است جامع تمام وظائف و دستور العملی است منطوی بر تمام فضائل و طریق روشنی است برای اهل فضائل و قانون جامعی است حاوی بر تمام مطالب و مقرراتی است جامع تمام مسائل و علوم و صنایع لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ کسی که میل دارد راه سعادت و فیروزمندی و رستگاری را در پیش گیرد و بمقام انسانیت فائز گردد بایستی اینکه کلام که از معدن صدق و حقیقت پرتوی از آن

صفحه : ۳۱

باین صورت الفاظ و جملات شیرین برآمده پیش روی خود قرار دهد و معیار و مقیاس اعمال و افعال خود گرداند و مطابق دستورات آن عمل نماید تا بمقام انسانیت فائز گردد.

وَ مَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حضرات جبری در نفی اختیار عبد باین آیه و امثال آن تمسک میکنند زیرا چنانچه از ظاهر آیه بر می آید مشیت و خواست انسان را معلق نموده بر اراده حق تعالی که چنین مینماید که اراده انسان بدست خودش نیست بلکه معلق بر اراده خدا است و گویند معنی جبر همین است لکن اینکه جماعت بآیات الهی یک چشمه نگاه میکنند اگر آیات را که بعضی مفسر بعض دیگر است مثل آیه جَلُو لِمَنْ شَاءَ و اینکه آیه وَ مَا تَشَاؤُنْ وَ قَتَى با هم جمع نمودیم همان (امر بین الامرین) که امام و پیشوای ما صادق ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده از آن مفهوم میگردد و شاید چنین نتیجه دهد که چون انسان مختار است اگر اراده کند امری را انجام دهد مطابق اراده او برای نفوذ اراده اش خدا هم اراده بر وجود خارجی آن فعل مینماید زیرا چون ممکن از خود چیزی ندارد اینکه است که خواستن او و نفوذ اراده اش مثل وجودش بسته باراده حق تعالی است پس همین طوری که وجود عبد بسته بمشیت خدا است مشیت و خواست او نیز بسته بخواست خداوند است خلاصه شاید مقصود از وَ مَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ چنین باشد که خواستن آنان با اختیار همان خواستن حق تعالی است که آنان با اختیار اراده کنند یعنی خدا میخواهد که آنها با اختیار اراده کنند و اراده آنان نفوذ نماید

صفحه : ۳۲

سوره انفطار

اشاره

مکی است در مکه فرود آمده و نوزده آیه و هشتاد کلمه و سیصد و بیست و نه حرف است و از ابو امامه و ابی بن کعب نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (هر که سوره إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ را بخواند بعدد هر قبری که در دنیا هست و بعدد هر قطره باران برای وی حسنه نوشته شود و در دنیا و آخرت کار او نیکو گردد کفعمی مینویسد کسی که در زندان و در حبس باشد سوره انفطار را قرائت کند از حبس و زندان نجات می یابد و نیز کسی که خائف و ترسناک باشد اگر اینکه سوره را قرائت کند خوف او برطرف میگردد و مطمئن میشود.

سوره الانفطار مکیه و هی تسع عشر آیه

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثِرَتْ (۴)
 عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا
 شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹)
 وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)
 يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الذِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الذِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الذِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ
 نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

صفحه : ۳۳

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 هنگامی که آسمان شکافته شود،
 و هنگامی که ستارگان فرو ریزند
 و هنگامی که دریاها روان گردد،
 و هنگامی که مردم از قبرها برانگیخته شوند،
 آن وقت هر کسی دانا می‌گردد بآنچه پیش و عقب انجام داده،
 ای انسان چه تو را بر اینکه داشته که مغرور شدی بپروردگار کریم،
 آن کسی که آفرید تو را و اعضای تو را مساوی و معتدل قرار داد،
 و در هر صورتی که اراده‌اش تعلق گرفته تو را ترکیب نمود،
 نه چنین است که گمان کرده‌اید بلکه انکار میکنید قیامت را،
 و محققاً ملائکه‌ای هستند که حافظ و نگهبان اعمال شمااند،
 نویسندگان بزرگ مرتبه‌اند،
 میدانند آنچه شما میکنید،
 محققاً نیکوکاران در بهشت پر نعمتند
 و اینکه اشرار و فساق هر آینه در جهنم‌اند،
 روز رستاخیز در جهنم درافتند،
 و هیچ وقت آنان از آتش دور نتوانند بود،
 و تو چگونه توانی بدانی روز رستاخیز چه روزی است،
 پس چطور دانا میشوی که روز قیامت چیست،
 روزی است که هیچ نفسی مالک نیست برای خود چیزی و در آن روز تمامی امور راجع بحق تعالی است

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ فطر در لغت بمعنی شکافتن و پاره شدن از بالا بپائین است قوله تعالی هل ترى من فطورٍ یعنی اختلال در آن نیست و فطر بدو معنی ضد هم استعمال شده گاهی برای فساد و بهم خوردگی استعمال میشود مثل السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ و گاهی برای اصلاح مثل قوله تعالی (فطر الله الخلق) و از اینکه باب است فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

صفحه : ۳۴

انتشار بمعنی متفرق گردیدن و ریزش نمودن است خداوند در اینکه سوره مبارکه در مقام منحل گردیدن عالم مادیات و پیدایش عالم قیامت برآمده و دو علامت راجع بسماویات بیان فرموده.

اول علامتی که در اینجا بشمار آورده شکافته شدن آسمان است و آیات از اینکه قبیل بسیار است مثل آنجا که فرموده یَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و غیر اینها طرف علو و مرتبه بالا را عرب سمو و سما گوید و بنا بر آنکه آسمان جسم کثیف و ثقیلی باشد چنانچه هیئت قدیم چنین نشان میدهد معنی پاره شدن آسمان موقع خرابی عالم و ظهور قیامت واضح است.

لکن بنا بر هیئت جدید که آسمان را عبارت از فضا میدانند شاید مقصود از آسمان طرف بالا و ارتباط موجودات سماوی بعضی نسبت بدیگری مثل مدار کرات و تنظیم ستارگان و باقی موجودات باشد و مقصود از شکافته شدن آسمان همان بهم خوردگی اوضاع عالم خلقت و ریزش ستارگان و کرات و پراکندگی اوضاع سماوی باشد خلاصه دو علامت از علائم وقوع قیامت که در اینجا بیان نموده یکی شکافته شدن آسمان و دیگر ریزش ستارگان است که از اینکه آیه بر میآید اینکه دو علامت ابتداء خرابی عالم و منحل گردیدن عالم مادیات ظهور می‌یابد.

وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ فجر شکافته شدن چیزی را گویند قوله تعالی وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا فَتَفْجَرُ الْأَنْهَارُ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبْتُوعًا و امثال اینکه آیات در کلام الله بسیار آمده و طلوع تیر اعظم خورشید را نیز فجر گویند قوله تعالی وَ الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا زیرا که بطلوع فجر سیاهی شب شکافته میگردد و روز روشن پدید میگردد.

صفحه : ۳۵

و دو علامت دیگر راجع بسفلیات ظاهر میگردد یکی جریان دریاها که آب دریاها درهم ریخته میگردد از بعض مفسرین است که دریاها آتش میگیرد دیگری گفته دریاها پر شوند.

خلاصه وقتی زمین بشدت بلرزه آید چنانچه در سوره واقعه اشاره دارد إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا آن وقت دریاها در هم ریزش کنند و آب دریاها روان گردد.

علامت دیگر قبرها زیر و زبر گردد (بعثت بمعنی بعث بوده را اضافه شده (بعثت) خواننده میشود یعنی قبرها زیر و رو میشوند و مرده‌ها برانگیخته میگردند و زنده میشوند.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ پس از آنکه آسمانها شکافته شد و ستارگان ریزش نمودند و آب دریاها جریان پیدا نمود و قبرها زیر و زبر گردید آن وقت موقع آن میرسد که هر فردی از بشر دانا گردد بآنچه از اول عمر تا آخر عمر خود کرده.

(۱) ما قَدَمْت آنچه در اول عمر کرده و اَخَّرْت آنچه در آخر عمر کرده از فرائض و واجبات و آنچه ترک کرده (عکرمه) (۲) آنچه در پیش فرستاده از فرزندان تا شفیع او باشند و آنچه تأخیر انداخته (۳) آنچه مقدم انداخته از صدقات و آنچه تأخیر انداخته از برکات (۴) ما قَدَمْت آنچه مقدم انداخته از خیر یا شرّ و اَخَّرْت و آنچه عقب انداخته از سنّت حسنه یا سیئه. (عبد الله مسعود) ما قَدَمْت وَاَخَّرْت تقدّم و تأخّر بچهار معنی آمده اول بمعنی تقدّم و

صفحه : ۳۶

تأخّر زمانی مثل اینکه گویند فلان مطلب قدیمی است یعنی در زمان پیشینیان واقع گردیده دوم تقدّم باعتبار شرف و فضیلت است گویند فلان کس در شرافت و فضیلت پیشی گرفته سوم لفظ واحد که تقدّم دارد بر اعداد که بدون یک دو و سه معنی ندارد (چهارم) تقدّم مبده وجود واجب الوجود بر تمام موجودات و ممکنات چنانچه در مقام ستایش او گویند یا (قدیم الاحسان) لکن تقدّم و تأخّر نسبت بزمان و زمانیات شایع و در عرف متداول است راجع بزمان مثل قوله تعالی در سوره یس وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ یعنی آنان در فضیلت سبقت دارند شاید اشاره بمعنی سوم دارد لَبِئْسَ مَا قَدَمْت لَهُمُ أَنْفُسُهُمْ و شاید اشاره بمعنی چهارم دارد قوله تعالی لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ چنانچه در توجیه آیه گفته‌اند لَا تُقَدِّمُوا یعنی در قول و حکم بر خدا سبقت نگیرند چون قول و حکم او بر هر چیزی سبقت دارد و در اینکه آیه ما قَدَمْت وَاَخَّرْت مقصود تقدّم و تأخّر زمانی است حرفی نیست لکن در اینکه در موقع ظهور قیامت نفس بچه چیز عالم میگردد. شاید اشاره باین باشد که در آن وقت چیزی از اعمال و افعال و صفات و ملکات انسان مفقود نمیگردد و صحیفه نفس بشری مبرز و ظاهر میگردد زیرا که اول عمر تا آخر در آنجا یکی میگردد آنچه کرده و آنچه را در خود اندوخته از ملکات حمیده و نکوهیده حتی آنچه گفته و شنیده و باعضاء و جوارح خود عمل نموده از کردنیها و گفتنیها و آنچه در باطن مخفی گردانیده از عقاید صحیح و فاسد از اول عمر تا آخر از خوب و بد تماما بدون کم و زیاد بیک صورت فعلی و حدانی در نظر وی حاضر میگردد و در آن وقت علم آدمی بکرده‌های خود چنین است که گویا همان وقت مشغول بآن عملیات است یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا زیرا که عالم قیامت عالم حقیقت و عالم فعلیت است پرده و حجابی در بین نیست قوه و استعداد بر عمل مفقود گذشته و آینده و مقدم و مؤخر که لازمه عالم دنیوی است در آنجا

صفحه : ۳۷

معنی ندارد اول و آخر یکی میگردد ماه و خورشید با هم جمع میگردند (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) شاهد بر اینکه است وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ دلیل بر اینکه است که روح و بدن مرتبط بهم میگردند بلکه یکی میشوند یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ آن وقت خطاب عتاب آمیز میرسد ای انسان چه چیز تو را فریب داد و مغرور گردانید پروردگار کریم آن خدای کریمی که اعضای تو را تسویه نمود و اطراف بدن تو را معادل و مساوی یکدیگر گردانید و اندام تو را راست و مستقیم قرار داد و تو را بصورت انسانی که بهترین و زیباترین صورتهای است بآنطوری که حکمت الهی خودش اقتضا مینمود ترکیب گردانید.

گویا خدای کریم تعلیم مینماید بنده گنهکار خود که پس از اینکه سؤال که چه چیز تو را مغرور نمود در پاسخ گوید کرم تو یا کریم مرا مغرور نمود چون میدانستم تمام موجودات مشمول رحمت تو میباشند و رحمت تو بر غضبت سبقت دارد و میدیدم انواع و اقسام نعمتهایی که برای گناهکاران مهیا نموده بودی و آنان را مهلت دادی بلکه خطاهای آنها را پرده پوشی مینمودی و عفو و

بخشش و غفاریت تو بدرجه‌ای بود که بتوسط پیمبر اکرم خطاب مهر آمیز بگنهکاران نمودی قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^(۱) وقتی آدم گنهکار ببیند که با تقصیر و خطاکاری از راه فضل و احسان اینکه طور وی را پذیرفته و در آیه یا عِبَادِيَ الَّذِينَ بوی عبد خطاب شده اینکه بود که جهل و بیخردی و غلبه قوای طبیعی از یک طرف و تدلیسات شیطانی از طرف

(۱) سوره زمر آیه ۵۴. خطاب برسول اکرم (ص) است که بگو ای بندگان من کسانی که اسراف نمودند بر نفسهای خودشان مایوس نباشید از رحمت خداوند محققا خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد

صفحه : ۳۸

دیگر مرا مغرور نموده و بر آن داشت که عصیان ورزم و اوامر خدای کریم را مخالفت نمایم آری مغرور شدن بکرم الهی یکی از تسویلات نفسانی و دامهای شیطانی بشمار میرود که انسان را فریب داده و چشم و گوش وی را بسته نگاه داشته و امید بکرم و بخشش الهی را روپوش خطاهای خود گردانیده در صورتی که اگر قدری بخود آید میفهمد دروغ میگوید اصلا امیدوار بکرم و رحمت الهی نیست زیرا الطاف الهی از رحمت و کرم و بخشش محل قابل میخواهد کسی که امیدوار بچیزی شد البته در مقام برمی‌آید که آن را بخود جذب نماید چگونه ممکن است انسان امیدوار بکرم حق تعالی باشد و خود را در معرض سخط و غضب او قرار دهد چطور شد اسماء و صفاتی که دلالت بر فضل و احسان و رحمت الهی دارد در نظر می‌آورد و نفس و شیطان بوی القاء میکنند خدا کریم است و هیچ متوجه باسما و صفات مقابل او نیست اگر خود را برأفت و کرم ستوده در مقابل آن خود را بقهاریت و شدید العقاب نیز معرفی نموده و همین طوری که بهشت دار کرامت او است جهنم نیز دار غضب او است انسان بایستی همیشه بین خوف و رجا باشد چنانچه در احادیث معصومین علیه السلام اشاره بآن نموده‌اند که خوف و رجا مثل دو کفه میزان باید مقابل یکدیگر باشند سعادت مند کسی است که در عین حال خوف امیدوار بکرم الهی است و در عین امیدواری بکرم او خائف و ترسناک از غضب او است کَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ دِينٌ فِي لُغْتٍ بِحَسْبٍ مَعْنَى آتَمَدَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ نِيز در مورد ارث فرموده مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ كَمَا فِي امْتِثَالِ إِنَّكَ مَوَارِدِ دِينٍ بِمَعْنَى قَرْضِ آتَمَدَهُ وَ نِيز بِمَعْنَى جَزَائِ طَاعَتِ وَ عِبَادَتِ نِيز اسْتِعْمَالِ شَدِيدِ وَ نِيز دَرِ كَلَامِ اللَّهِ دِينِ

صفحه : ۳۹

در شریعت و ملت بسیار آمده قوله تعالی وَ مَنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ وَ مثل قوله تعالی يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ يَعْنِي غَلَوْ نَكْنِيدُ بِرِ مَلَّتْ وَ شَرِيعَتِ خُودَتَانِ اِشَارَهَ بَهَ اَيْنَكِهَ بِيرو اِسْلَامِ گَرْدِيدِ وَ مثل قوله تعالی إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ اِسْلَامٌ وَ نِيز مَعَادِ وَ قِيَامَتِ رَا دِينِ نَامِيْدَهَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ وَ ظَاهِرَا مَقْصُودِ بِالَّذِينَ دَرِ اَيْنَكِهَ اِيَهَ بَالَا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ قِيَامَتِ اِسْتِ وَ شَائِدِ بِمُنَاسَبَتِ اَيْنَكِهَ قِيَامَتِ دَارِ جَزَا وَ مَجَازَاتِ اِسْتِ اِنِّ رَا دِينِ نَامِيْدَهَ (كَلَّا) كَلِمَهَ اَضْرَابِ اِسْتِ وَ بِيَانَاتِ بَالَا رَا تَأْيِيْدِ مِيْنَامِيْدِ يَعْنِي چنين نيست که گمان کرده‌اند بلکه سبب غرور آنان اينکه است که تصديق بروز قیامت ندارند و پيمبران را تکذيب مينمايند.

شاید اشاره باین باشد که سبب غرور آنها نه کرم الهی است بلکه سبب آن عدم ایمان و اذعان بروز جزا است که آنها گستاخانه وار مخالفت مينمايند و بغرور نفس و اغواء شياطين گمراه گردیده‌اند وَ اِنِّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِيْنَ، كِرَامًا كَاتِبِيْنَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ در غريب القرآن گفته کرم وقتی نسبت بحق تعالی داده شود اسم انعام و احسان او است مثل فَاِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيْمٌ وَ نسبت بانسان اسم اخلاق و افعال حميده او است و باعتبار افعال نيك و اعمال نيكويی که از وی ظهور و بروز مينمايد او را کریم نامند مثل کسی که در راه

جهاد انفاق مال میکند یا در موارد دیگر خالصا لوجه الله انفاق مال میکند و نیز هر چیزی که در مرتبه خود کامل گردید آن را کریم نامند مثل قوله تعالی إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ و در اوصاف ملائکه فرموده بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ در جای دیگر بَأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ گویا در مقام اعتراض و رد منکرین روز معاد برآمده که چگونه توانید انکار معاد نمایید در صورتی که بر شما حفظه و ملائکه نویسنده گماشته شده و آنان

صفحه : ۴۰

کریمانند دبیرانند نویسندگانند حافظ و نگهبان اعمال و افعال شمایند و در قیامت شاهد بر اعمال بند گانند.

نظیر اینکه آیه آیات دیگری است مثل قوله تعالی وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً قَوْلَهُ تَعَالَى إِذِ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ، ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ^(۱) از اینکه آیات بضمیمه بعض احادیث چنین استفاده میشود که دو دسته ملائکه برای نویسندگی اعمال انسان مهیا شده اند یک دسته در طرف راست و دسته دیگر در طرف چپ ملائکه دست راست که وظیفه آنان ضبط اعمال خوب است بمجرد آنکه عمل خوبی از انسان سر زد چنانچه قرآن خبر میدهد بده برابر می نویسند و ملائکه طرف چپ در نوشتن تأخیر می اندازند که شاید متنبه گردد و توبه کند اگر نکرد آن خطا و گناه را بقدر خودش می نویسند ثبت مینمایند.

و شاید مقصود از نوشتن همان ضبط نمودن و ثابت داشتن است نه نوشتن بطور معهود و متعارف بین مردم زیرا نوشتن همان ثابت بودن و مستقر داشتن است مثل آنجا که فرموده كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ که در هر دو آیه مقصود از کتب ثابت و مستقر داشتن است (اعتراض) نظر بآن آیه که فرموده وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ آنچه انسان ظاهر گرداند از اعمال و آنچه را مخفی دارد حساب آن نزد خدا معلوم و مضبوط است دیگر چه حاجتی است که ملائکه ای بگمارد برای ثبت و ضبط اعمال (پاسخ) گوئیم چون ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که برای انجام دادن هر چیزی اسباب و معدّات و وسائل و مقرراتی مهیا نموده و هر چیزی را معلق

(۱) سوره ق آیه ۱۶. چون فرا گیرند آن دو فرا گیرنده از طرف راست و از طرف چپ نشسته سخنی تلفظ نمیشود مگر آنکه نزد او است نگهبانی آماده

صفحه : ۴۱

بر چیز دیگری گردانیده و سلسله علل و معلولات را مترتب بر یکدیگر قرار داده و معدّات و شرایطی در بین نهاده اینکه است که در ثبت و ضبط اعمال بنی آدم ملائکه ای گماشته که در قیامت شاهد و گواه اعمال و افعال وی باشند.

در بعض احادیث دارد که وظیفه (کرام الکاتبین) فقط ضبط اعمال و افعال جوارح آدمیانند نه اعمال قلب زیرا که قلب خزینه خدا است کسی را بر آن تسلطی نیست خصوصا قلب مؤمن که فرمود

(قلب المؤمن عرش الرحمن)

و شاید صحیفه اعمال همان نفس یعنی روح و روان آدمی باشد که بتوسط ملائکه عمال هر عملی از اعضاء صادر میگردد از گفتار و کردار خوب یا بد آن گماشتگان در لوح نفس ضبط و نقش مینمایند و اینکه همان صحیفه اعمال است که روز موعود حاضر میگردد وقتی آدم خطا کار آن را ببیند گوید یا وَيَلْتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ مُحَقَّقٌ وَمَعِينٌ است که نیکو کاران هر آینه در نعمتند و محققا

فجار و بدکاران در جهنم و جایگاه آنان در قیامت جحیم است.

ابرار جمع بر و بر در لغت بمعنی توسعه آمده و باین اعتبار بیابان وسیع را عرب بر مقابل بحر یعنی دریا گوید و هر عمل نیکی را بر گویند و گاهی بر نسبت بخدا داده شده مثل قوله تعالی إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ و گاهی نسبت بخلق داده میشود مثل قوله تعالی وَبَرًّا بِالْوَالِدِيهِ وَ، بر، نسبت بحق تعالی بمعنی ثواب و عطا و احسانست و نسبت بعبد اطاعت و عمل نیکو است و نیز، بر، نسبت بانسان در دو معنی گفته میشود یکی راجع باعتقادات مثل قوله تعالی لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ دِیْكَرِ بَرِ رَاجِعِ بِاعْمَالِ نِيكَ مِثْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ در آیات سوره بقره صفات ابرار را مفصلاً بیان فرموده و مختصر بیانی در

صفحه : ۴۲

آنجا نموده‌ایم مراجعه بآن جا شود چنانچه گفته شد (ابرار) جمع بر است و بر بر کسی صادق آید که تمام یا اکثر افعال و اعمال وی بفرموده عقل و روی میزان شرع انجام گیرد چنین کسی از نعمتهای اخروی بلکه دنیوی برخوردار است زیرا آدمی که بتمام معنی نیکو کار باشد علاوه بر آنکه در قیامت در جایگاه قرب الهی متمتع بنعمتهای بینهایت است در دنیا نیز در اثر نیکی عمل کارهای وی آسان میگردد و چون او رو بخدا دارد تمام موجودات که جند حق و لشکر اویند در واقع مطیع و فرمانبر او میگرددند و ما هم عَنْهَا بِغَائِبِينَ جَهَنَّمَ هِيَ حَقَّتْ مِنْ فَجَارِ كَمَا شَيْدَ مَقْصُودِ كَفَّارِ بَاشُنْدِ غَائِبِ وَ جَدَا نِيَسْتِ الْبِتِّهَ بَايَسْتِي چنين باشد زیرا نظر بکفر و شر که در آنان رسوخ نموده در جهنم واقعند و جهنم محیط بر آنها و در آن محصور گردیده‌اند کجا جهنم از آنها غائب و دور میگردد بلکه آن بدبختان و سیه روزگاران در محاط جهنم واقعند و إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ، ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ؛ یوم لا- تَمَلِكُكَ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً خَطَابِ بَرَسُولِ اَكْرَمِ خُودِ فَرْمُودِهِ وَ اِشَارِهِ بَعْظَمْتِ وَ بَزْرُگِي رُوزِ قِيَامَتِ دَارِدِ كِهَ بِهَ (ماء) استفهامی که در مقام تعجب آرند سؤال نموده و گویا فرموده‌ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو با احاطه علمیه‌ای که داری چه میدانی که آن روز قیامت چه روز عظیمی است و تکرار برای تأکید و اشاره باهمیت چنین روزی است بعد در مقام عظمت آن روز برآمده که آن روزی است که هیچ نفس مالک چیزی نیست که بتواند برای خود یا دیگران کاری انجام دهد زیرا تمام معدّات و اسبابی که در عالم دنیا از روی حکمت و نظام مقرر گردیده از بین میرود و بطوری از انسان سلب مالکیت میگردد که حتی دیگر مالک نفس خود هم نیست و اعضا و جوارح نیز از اختیار

صفحه : ۴۳

در قیامت مالکیت برای کسی باقی نمیماند و بیان لمن الملک وی بیرون میروند و آنجا که حکم الهی صادر گردد بر علیه او شهادت دهند و در وصف آن روز است الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ حَتَّى دَرِ اَن رُوزِ كَسِي قَدْرَتِ بَرِ شَفَاعَتِ نَدَارِدِ مَگَرِ كَسِي رَا كِهَ خُدا اذِن بَدَهْدِ (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً اِلَّا بِاِذْنِهِ) وَ اَلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ الْفِ وَ لَامِ (وَ اَلْأَمْرُ) الْفِ وَ لَامِ اسْتِغْرَاقِ اسْتِ يَعْنِي دَرِ اَن رُوزِ فَنَاءِ مَطْلُوقِ پَدِيدَارِ مِگَرْدِدِ وَ خُودِيَّتِ وَ اسْتِقْلَالِ وَ مَالِكِيَّتِ وَ تَمَكْنِ بَرَايِ اَحْدِي بَاقِي نَمِيْمَانْدِ وَ سَبَبِ وَ مَسَبَبَاتِ اِز بَيْنِ مِيرُودِ وَ قِضَاوَتِ وَ حُكُومَتِ بَشَرِ دِيكَرِ نَفُوزِ نَدَارِدِ وَ تَمَامِ اُمُورِ بِلَا- وَاسِطِهِ رَاجِعِ بِحَقِّ تَعَالَى مِگَرْدِدِ اَن وَقْتِ اسْتِ كِهَ جَايِ دَارِدِ خَطَابِ قَهَارِيَّتِ اِز مَصْدَرِ جَلَالِ اَحْدِي صَادِرِ گَرْدِدِ لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ وَ تَمَامِ مَوْجُودَاتِ بَزْبَانِ حَالِ وَ قَالِ گُويِنْدِ اَللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

صفحه : ۴۴

اشاره

مکیه و هی ست و ثلاثون آیه سوره المطففین مکی است در مکه فرود آمده و سی و شش آیه و یکصد و شصت و نه کلمه و هفتصد و سی حرف است و از ابی بن کعب نقل میکنند که ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث نموده که هر که سوره المطففین را بخواند خدای تعالی او را از ریحی مختوم در روز قیامت آب دهد (و ریحی مختوم) را تفسیر بآب کوثر نموده‌اند و بروایت دیگر اگر بر دینه‌ای خوانده شود محفوظ ماند و از صادق آل محمّد روایت میکنند که هر کس مداومت نماید بر قرائت سوره المطففین در نمازهای فریضه خداوند او را در قیامت از آتش و حساب محفوظ میدارد و مرور نمیکند بر جسر جهنّم.

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا- يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ (۸) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَاذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ (۱۲) إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

كَلَّا- إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷) كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹)

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقُونَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَمِرَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹)

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

صفحه : ۴۵

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

وای بحال کم فروشان،

کسانی که وقتی بکیل (یا وزن) از مردم میگیرند تمام میگیرند،

و وقتی بکیل یا وزن بمردم میفروشد کم میدهند،
 آیا آنان گمان نمیکنند (و معتقد) نیستند که در قیامت مبعوث میگردند،
 و آن روز بسیار بزرگی است،
 و آن روزیست که تمام مردم در حضور پروردگار میایستند برای حساب،
 اینطور نیست که گمان کرده‌اید بلکه نامه اعمال فجّار و اشقیا در سجین است،
 تو چه میدانی که سجین چیست،
 کتابی است که (بقلم حق) نوشته شده
 وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان،
 کسانی که منکر قیامتند
 و انکار ندارند بقیامت مگر آنان که سرکش و گنهکارند،
 و آنها کسانی میباشند که وقتی که آیات قرآنی بر آنان خوانده می‌شود گویند اینکه افسانه پیشینیان است،
 اینطور نیست بلکه

صفحه : ۴۶

قلبه‌ای آنان زنگ گرفته بسبب اعمال بدی که کسب کرده‌اند،
 اینطور نیست بلکه آنها در آن روز (قیامت) از پروردگار خود محجوبند،
 پس از آن با آتش جهنّم میافتند،
 پس از آن بآنان میگویند اینکه جهنّمی است که شما انکار مینمودید،
 نه چنین است البته کتاب نیکوکاران در علین است،
 و تو چه دانی که علین چیست
 کتابی است نوشته شده،
 که مشاهده میکنند آن را نزدیکان (برحمت الهی)
 محققا نیکوکاران در نعمتند،
 و بر تختهای عزت تکیه زده‌اند،
 و از رخسارشان طراوت و نورانیت بهشتی پدیدار است و بآن شناخته میشوند
 و میآشامند از کوزه‌های سر مهر بهشتی،
 که آن جامها را بمسک مهر زده‌اند و بایستی رغبت کنند رغبت کنندگان،
 و آن آبی است که از حوض کوثر گرفته شده،
 چشمه‌ای است که میآشامند از آن نزدیکان و مقربان (بحضرت احدیت)
 و مردمان گنهکار باشخاص با ایمان میخندند،
 و هر گاه از آنها میگذرند با چشم اشاره میکنند،
 و وقتی بر میگردند نزد کسان خود میخندند
 و وقتی مؤمنین را دیدند گفتند هر آینه اینها گمراه گردیده‌اند،

و ما بدان را موکل و نگهبان مؤمنین قرار نداده‌ایم، پس روز قیامت مؤمنین کفار را مضحکه میکنند، آن وقتی که بر تختهای بهشتی تکیه زده‌اند و کفار را مینگرند، و گویند آیا پاداش کفار داده میشود.

(توضیح آیات)

اشاره

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ، الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ- در قرآن لفظ ویل بسیار آمده مثل فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ وَوَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا وَوَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ و امثال اینکه آیات در کلام الله بسیار است و کلمه ویل در لغت بمعنی وای در فارسی است که در موقع وقوع بلا و آفات

صفحه : ۴۷

آرند و در موقع شدت بلا و مصیبات گویند (واویلا) بعض مفسرین گویند (مطففین) را بصیغه تفعیل آورده‌اند و اشاره بکثرت عمل کم فروشان دارد.

(ویل) مبتداء (للمطففین) خبر مبتداء یعنی وای بحال کسانی که در موقع خرید جنس تمام میگیرند و در موقع فروش در وزن و کیل کم میکنند.

در شأن نزول آیه گویند عادت اکثر کسبه اهل مدینه چنین بوده که هر یک از آنان مثل زمان حالیه ما دو میزان تهیه مینموده یکی تمام و یکی ناقص در موقع خرید جنس بآن میزان تمام میگرفته و در موقع فروش بآن میزان یا کیل ناقص میداده.

عبد الله بن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که فرموده پنج چیز بپنج چیز گفتند یا رسول الله آن پنج چیز کدام است که بپنج چیز باشد فرمود هیچ مردمی نیستند که نقض عهد کنند مگر آنکه خدای تعالی دشمن را بر آنان مسلط گرداند و هیچ مردمی نیستند که قضاوت کنند و حکمی صادر نمایند غیر از آنکه نازل شده مگر آنکه فقر در بین آنان شایع گردد و هیچ نشود که فاحشه کاری در مردم شیوع نماید مگر آنکه مرگ بر آنها مسلط گردد و هیچ مردمی نباشند که در کیل و وزن کم کنند مگر آنکه گیاهان و حبوبات زمین کم گردد و هیچ مردمی نباشند که منع زکاة کنند مگر آنکه باران برای آنان کم گردد.

از مالک دینار چنین نقل میکنند که گفته مرا همسایه‌ای بود بیمار شد بعیادتش رفتم در حال نزع بود همی فریاد میزد که دو کوه آتش بروی من می‌آید من گفتم اینکه خیال و هذیان است گفت نه حقیقت است من دو میزان داشتم یکی کم و یکی زیاد بمیزان کم میفروختم بمیزان زیاد میگرفتم من خود میدانم اینکه می‌بینم جزای عمل من است.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که حضرتش وقتی از قضاوت فارغ میشد بازار کوفه میرفت و میگفت (یا ایها الناس اتقوا الله و اوفوا

صفحه : ۴۸

الکیل و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیائهم)

(تفسیر ابو الفتوح) أَلَا- يُظُنُّ أَوْلِيكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، لِيَوْمٍ عَظِيمٍ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مَفْسِرِينَ (یظن) در آیه را حمل بر علم کرده‌اند که آیا کم فروشان علم بمبعوث شدن ندارند لکن آیه را بظاهر گذاشتن مناسب تر بنظر می‌آید که ظن در اینجا بمعنی گمان باشد و شاید مقصود اینکه باشد آنهایی که مرتکب چنین عملی می‌باشند اعمال آنان گواهی می‌دهد که یقین بروز جزا ندارند و گویا در مقام توبیخ و سرزنش برآمده که یقین ندارند آیا گمان و مظنه هم ندارند و احتمال نمی‌دهند که شاید چنین روزی که تمام پیمبران خبر داده‌اند و عقل خود انسان نیز گواه بر آن است واقع گردد.

پس از آن در مقام عظمت آن روز برآمده که روز قیامت روزی است که مردم ایستادگی و قیام می‌نمایند برای حضور نزد پروردگار عالمیان و شاید بمناسبت همین ایستادگی و قیام افراد بشر است برای حساب که یکی از اوصاف آن روز را قیامت نامیده زیرا قیام بمعنی ایستادگی است قیام در چند معنی استعمال شده: اول ایستادن شخص و آن دو قسم است باختیار یا بتسخیر که چیز دیگری را پبای دارد و اشاره بمعنی اول دارد یعنی قیام باختیار قوله تعالی أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا^(۱) و نیز قوله تعالی الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ اینکه آیه در وصف مؤمنین است که آنان در همه حال بذکر خدا مشغولند و اشاره بمعنی دوم قیام بتسخیر دارد

(۱) سوره الزمر آیه ۱۲ تمام آیه يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ آیا کسی که در اوقات شب پبای می‌ایستد برای عبادت در حالی که ایستاده و سجده کننده است و می‌ترسد از آخرت و امیدوار برحمت پروردگار خودش میباشد آیا کسانی که میدانند مساوی می‌باشند با آنهایی که نمیدانند محققا صاحبان عقل متذکر و متنبه می‌گردند

صفحه : ۴۹

قوله تعالی مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِيَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ^(۱) دوم از اقسام قیام مراعات و حفظ و نگاه داری چیزی است و اشاره باین معنی دارد قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ^(۲) و قوله تعالی أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ سوم قیام بمعنی ایستادگی و عزم بر چیزی و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و امثال اینکه آیات که امر بحفظ نماز و ایستادگی و عزم بر آن است.

آری هر کس در ایام زندگانی دنیا قیام نماید یعنی در مقام توحید و عبودیت و ایمان و تقوی با استقامت و متانت در مقام بندگی استوار گردد و نفس و شیطان بر وی غالب نگردد و وی را بزمن زند مستقیما اینکه جاده پر خطر را پیموده سر انجام آن منتهی بجوار قرب رب العالمین می‌گردد و در محل قرب قیام مینماید و آن روزی است که ارواح عود مینماید باجسامشان و از قبرها بمیعاد پروردگارشان می‌شتابند و آن مقام هیبت است که چنان هیبت و عظمت الهی مردم را فرا می‌گیرد که کسی قدرت بر تکلم ندارد مگر کسی را که خدا اذن دهد و چنانچه از احادیث استفاده میشود مدت ایستادگی مردم برای حساب مختلف می‌گردد بحسب اختلاف اعمال و افعالشان در بعض احادیث چهل سال تعیین میکنند در بعض دیگر سی سال در باره مؤمن با تقوی بقدر نماز واجبی که در دنیا مینموده حساب او طول می‌کشد بلکه نسبت ببعضی دارد که بی حساب وارد بهشت می‌گردند و بعضی بی حساب وارد جهنم میشوند.

(۱) سوره الحشر آیه ۵ یعنی آنچه قطع نمودید یا کنید از درخت خرما یا باقی گذارید ایستاده باصل و ریشه خود پس باذن خدا چنین عمل کردید

(۲) سوره نساء آیه ۱۳۴ خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایستادگی کنید بعدل و میانه روی در همه امور مراعات نمائید که آنها گواهان و حاضرانند نزد خدا

صفحه : ۵۰

در بعض احادیث است موقعی که میزان عدل پروردگار برپا میگردد و مردم را برای محاکمه حاضر میگردانند از عمر و جوانی سؤال میشود از مال و مکتب که از کجا آوردی و در چه مصرف نمودی.

آری در دادگاه الهی مردم میایستند و پس از انکشاف و بروز و ظهور اعمال و افعال از آنچه گفته و شنیده و دیده و عمل کرده و آنچه در باطن خود اندوخته و پنهان گردانیده از معارف و صفات و ملکات نفسانی و پس از پرسش از اداء حقوق و مظالم از حقوق الهی و حقوق خلق که بر گردن وی ثابت است حتی حقوقی که راجع ببدن و قوای خود انسان است و نعمتهایی که بوی داده شده از مشاعر و قوای روحانی و جسمانی و مال و ثروت و مقام که بایستی پای میزان عدل پروردگار از یک یک آنها جواب دهد که اینکه هایی که بتو بخشودیم از کجا آوردی و در چه چیز مصرف نمودی و چگونه شکر گذاری ولی نعمت خود نمودی و هر کس هر ظلم و تعدی بر وی وارد شده در آن دادگاه مطالبه مینماید و ظالم بایستی از غرامت آن برآید.

آن وقت حکم عادلانه از مصدر عدل پروردگار صادر میگردد و هر کس آنچه لایق او است اگر از سعدها و نیکوکاران باشد کرامات و تفضلات غیر متناهی در باره او اجرا میگردد و اگر از اشیاء و گنه کاران باشد اگر لطف و بخشش الهی شامل حالش نشود در بدترین حال در عذاب گرفتار میگردد کَلَّمَا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ، كِتَابٌ مَّرْقُومٌ، کَلَّمَا، کلمه اضراب و ردع است نه چنین است که کفار و فساق گمان میکنند که آنچه خطا و خیانت کاری میکنند ثبت و ضبط نمیگردد بلکه کتاب و ثبت اعمالشان در سجین محفوظ است سجین مأخوذ از سجن است و سجن بمعنی زندان و محل مجازات است قوله تعالی حکایه از یوسف که گوید رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي در جای دیگر لَيْسَ جُنَّتَهُ حَتَّى حِينٍ و امثال اینکه آیات در قرآن بسیار آمده که سَجِّينَ آن

صفحه : ۵۱

محلی است که برای مجرمین آماده شده و سجین در مقابل علین اشاره بمقام پست فجار و کفار و مجرمین دارد

(سخنان مفسرین راجع بسجین)

(۱) سجین اسم کتابی است که اعمال کفار در آن ضبط گردیده (حسن) (۲) در کتاب کفار نوشته شده که آنان در سجین میباشند و سجین در طبقه هفتم زمین است (ابن عباس و مجاهد و قتاده) (۳) ضحاک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که سجین زیر زمین هفتم است و بروایت ابو هریره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده سجین نام کتاب اعمال کفار است (۴) شمر بن عطیه چنین گفته ابن عباس آمد نزد کعب الاخبار و از معنی آیه إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ سؤال نمود کعب الاخبار گفت وقتی روح کافر گرفته میشود ملائکه او را با آسمان میبرند آسمانها او را قبول نمیکنند فرود میآید بزمین زمین نیز او را قبول نمیکنند همی پائین میبرند تا بزمین هفتم سجین است که آنجا منزل و محل شیاطین است و معنی سجین نام کتاب کفار است.

(تفسیر مجمع البیان) برای وضوح آیه مختصری از تفسیر کبیر را ترجمه مینمایم:

خداوند جریان امور عالم را مرتب نموده مطابق آنچه بین رعایا و سلاطین و بزرگانشان جریان دارد همین طوری که بهشت را معرفی کرده و آن را موصوف نموده بعلو و صفا و وسعت و حضور ملائکه مقربین نظر به اینکه تمام اینها از صفات کمال و عزت و شوکت بشمار میرود همین طور جهنم را معرفی نموده بسجین اشاره به اینکه آن مرتبه سفلی و ظلمت و ضیق و ذلت و حضور شیاطین است و چون کتاب ابرار و نیکوکاران را موصوف نموده بعزت جایگاه آن را علین نام نهاده *يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ* و چون کتاب فجّار و بدکاران را موصوف نموده بذلت و پستی و حقارت جایگاه

صفحه : ۵۲

آن را سجین نامیده.

(پایان) خلاصه چون سجین مأخوذ از سجن و سجن بمعنی زندان است و نیز سجین را چون در مقابل علین آورده اشاره بمقام پست فجّار دارد و حدیثی که از حضرت رسول نقل شده که فرمود سجین زیر زمین هفتم است اشاره بهمین است که مرتبه روحانی کفّار بقدری تنزل دارد که در زیرین طبقه زمین فرود می آید.

و چنانچه گفته شد ظاهراً صحیفه اعمال انسان همان نفس او است که شاید همان مقصود از کتاب باشد که عملیات و اخلاقیات و عقاید و ملکات آنچه از وی ظاهر گردیده و آنچه در باطن مستور و پنهان داشته و بتوسط کرام الکاتبین در لوح نفس انسانی یا گوئیم در روح و روان بشری ثبت و ضبط گردیده.

پس باین مناسبت ممکنست آیه را اینطور توجیه کنیم که نفس فجّار و کفّار یعنی روح و حقیقت آنان بکیفر اعمالشان چنانچه در دنیا خود را در غل و زنجیر طبیعت محبوس گردانیده در قیامت که محل بروز و ظهور حقایق است جایگاه چنین اشخاصی سجین است و حدیث ابو هریره که در بالا گفته شد که رسول اکرم *صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ* فرمود سجین نام کتاب اعمال کفّار است اینکه توجیه را تأیید مینماید و اشاره بشدت خباثت کتاب کفّار دارد چنانچه بطور استفهام و تعجب فرموده *وَ مَا أَدْرَاكُ مَا سَجِّينُ* کتاب مرقوم کتابی است نوشته شده و ضبط گردیده.

آری چنین است بمردن کتاب نفس انسانی و سجد احوال آدمی بفعلیت اخیر خود رسیده و مهر می گردد و ثبت میشود و در محل خود یا در علین یا در سجین محفوظ ماند تا موقعی که در عرصه قیامت در معرض نمایش آید و بمرتبه ظهور و بروز رسد و آثاری بر آن مترتب گردد.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ وای در آن روز بحال کسانی که تکذیب انبیا را نمودند کسانی که انکار قیامت و دار جزا کردند و آن را دروغ انگاشتند و بسفرای الهی افترا بستند.

صفحه : ۵۳

وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ، إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ تکذیب نمیکند روز جزا را مگر کسی که سرکشی کند از روی تفرعن و تکبر و از حد خود تجاوز نموده و منکر معاد گردد زیرا که اثم کسی را گویند که بسیار گناه کند و معتد کسی را گویند که مراعات حد خود ننماید و از رتبه خود تجاوز کند.

در اینکه آیات سه صفت از اوصاف منکرین قیامت را تعداد و شماره مینماید:

(۱) منکرین معاد کسانی میباشند که از حد خود تجاوز نموده و طغیان می نمایند و از روی کبر و نخوت منکر معاد میگردند نه از روی دانستگی (۲) انکار معاد نمیکند مگر آدمی که بسیار گناه نموده اشاره به اینکه اثر گناه بسیار اینکه است که قلب را معکوس و چشم دل را کور میگرداند و حقایق بر وی مخفی میگردد و در نتیجه منکر معاد میگردد (۳) منکرین معاد وقتی آیات الهی بر آنان

خوانده شود گویند اینکه داستان پیشینیان است کَلَّا بَل رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ کَلَّا، کلمه اضراب و ردع است رین بمعنی کثافت و چرکی است که روی چیز شریف و لطیف را بگیرد و آن را کدر نماید یعنی نه چنین است که اینان گمان کرده‌اند و منکر آیات الهی و منکر معاد شده‌اند بلکه باعث انکار آنان رین و چرکی و کثافتی است که در اثر شهوت پرستی و پیروی هوی و هوس در قلب آنان تاری گردیده و جلا و روشنی قلب آنها را تبدیل بتاریکی و سیاه گردانیده و در اثر گناه دیگر قابل تجلی نور معرفت نیستند و از درک حقایق بی نصیب گردیداند (رین) قلب صفت چهارمی است که منکرین معاد متصف بآنند عیاشی بتوسط زراره از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت میکند

صفحه : ۵۴

که هر گاه مردی یک گناه کند یک نقطه سیاهی در قلب وی پدید می‌گردد پس از آن گناه دیگری میکند نقطه دیگری هویدا می‌گردد همین طور از هر گناهی نقطه سیاهی در قلب پدید می‌گردد تا آنکه صفحه قلب را فرا گیرد و قلب سیاه می‌شود تا آنکه مثل یک گوسفند سیاه می‌گردد و وقتی تمام صفحه قلب سیاه گردید هرگز بر نمی‌گردد بخیر و بهمین مضامین احادیث بسیار از معصومین و علمای تفسیر رسیده و اساس مطلب اینکه است که وقتی انسان مرتکب گناهی گردید شاید در مرتبه اول ملتفت خباثت عمل خود باشد و نیز قدری ترسناک گردد اگر پشیمان شد و توبه نمود اثر گناه از قلبش پاک می‌گردد و اگر توبه نکرد و ثانیاً مرتکب گردید همین خوف وی کمتر می‌گردد و هم قبح عمل در نظر وی کمتر میشود و بهمین ترتیب اگر بر عمل قبیح مداومت نمود نفس پرستی ملکه وی می‌گردد و رسوخ در نفس مینماید و قلب را چرکین می‌گرداند و عادات و ملکات نکوهیده چنان در اعماق روح او فرو میرود و سراسر قلب را فرا می‌گیرد و چشم دل وی را کور می‌گرداند که دیگر اصلاً ملتفت قبح عمل خود نیست بلکه عادات و اعمال خود را نیکو می‌شمارد و شاید مقصود از (رین) در آیه همین باشد زیرا که رین در لغت بمعنی غلبه آمده و انسان هر گاه دنبال هوی و هوس رفت نفس بهیمی و سبعی بر عقل او غالب می‌گردد آن وقت عقل مغلوب هوی میشود کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (کلا) تأکید همان جمله جلو است حجب و حجاب پرده‌ای است که مانع از رؤیت ما وراء گردد و موارد استعمال آن در قرآن مجید بسیار است مثل وَ مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ

صفحه : ۵۵

بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ»^(۱) چنین نیست که فجار و منکرین قیامت گمان کرده‌اند و ثابت و محقق است که آنان در آن روز از پروردگارشان در حجاب و پرده‌اند

سخنان مفسرین در توجیه لمحجوبون

(۱) اینکه هایی که متصف بکفر و فسق گردیده‌اند در قیامت از رحمت و کرامت حق تعالی محجوب گردیده‌اند (حسن و قتاده)
 (۲) کفار و فساق در قیامت از ثواب پروردگارشان ممنوع می‌گردند و مقبول و مرضی او نمی‌باشند (ابی مسلم) (۳) آنان از ثواب خدا و کرامت او محرومند علی علیه السلام (تفسیر مجمع البیان) وقتی آیاتی که راجع بمنکرین معاد و مذمت آنان که در اینجا تذکر داد با هم جمع نمودیم از مجموعش توان استفاده نمود که همین اوصاف ضمیمه سبب رین و سیاهی قلب آنان شده و چنانچه در دنیا چنین آدمی که از فیض معرفت و محبت حق تعالی محروم گشته و سیاهی قلب وی پرده ضخیمی گردیده و مانع از نور معرفت و تجلیات انوار ربوبی گشته و وی را در پرتگاه وادی ظلمت طبیعت سرنگون گردانیده چنین آدمی در قیامت با آنکه روز معاد روزی

است که حقایق ظاهر می‌گردد و پرده طبیعت پاره گردیده و هر چیزی بحقیقت خود تظاهر مینماید در آن روز نیز از تجلیات انوار الهی محروم ماند در احادیث دارد که بین بنده و خدا هفتاد هزار حجاب و پرده نورانی و ظلمانی است شاید مقصود از حجب ظلمانی حجب طبیعت و قوای طبیعی و از حجب نورانی قوای روحانی باشد که همین طوری که انسان در دنیا در حجب طبیعت و زنجیر اوهام که بالاترین آنها نفس پرستی و متابعت هوای نفسانی گرفتار است در قیامت نیز اثر همین پرده‌های ظلمانی نفس پرستی وی را از فیوضات و تجلیات انوار الهی (و النّظر بوجهه الکریم) محجوب میگرداند.

(۱) سوره الشوری آیه ۵ یعنی نسزد بشر را که با خدا سخن گوید مگر بطور وحی یا پشت پرده یا بفرستد بسوی او رسولی که برخصت خدا باو وحی نماید

صفحه : ۵۶

اگر چه رؤیت بچشم سر مخصوص بجسم و جسمانیات است و ذات حق تعالی منزّه از جسم و جسمانیات است اینکه است که رؤیت بچشم سر که مخصوص بجسم است نسبت باو سبحانه محال است نه در دنیا توان بچشم او را دید و نه در آخرت لکن دیدن بچشم دل یعنی معرفت وجدانی که بچندین مرتبه ظاهرتر از دیدن بچشم سر است برای اهل دل که از آن تعبیر بمشاهده و مکاشفه کنند در دنیا نیز برای اهلش میسر است و در آخرت بمنتهی درجه شهود میرسد حضرت امیر علیه السلام در آن حدیث مشهور فرموده

(ما رأیته بمشاهده الأبصار و لکن رأیته بحقایق الایمان)

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ، ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (ثم) را برای تراخی آرند یعنی پس از ارائه کتاب فجار آنان را داخل جهنم میکنند و ملائکه عذاب شاید موکلین جهنم باشند بآنها گویند اینکه جهنمی است که پیمبران و سفرای الهی گوشزد شما نمودند و شما دانسته یا ندانسته آنان را تکذیب نموده و نسبت دروغ بآنها دادید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ پس از آنکه صفات نکوهیده کفار و اعمال زشت آنان و نتایج و آثاری که در قیامت بر اعمال آنان مترتب می‌گردد بیان فرمود در مقابل اوصاف ابرار و نیکو کاران نتایج اعمال آنان را نیز توضیح میدهد (کلاً) نه چنین است که منکرین معاد گمان کرده‌اند که کتابی نیست حسابی نیست و گمان میکنند انسان (اذا مات فات) بلکه صحیفه نفس بشر ثبت و ضبط است و همین طوری که صحیفه اعمال کفار در سجین که پست‌ترین و نازلترین مراتب جای دارد کتاب ابرار و نیکوکاران در درجات عالیّه معزز و محترم است.

در لغت علو و عالی مقابل و ضدّ سفّل و دانی است در سوره یونس آیه ۸۳ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ خدای تعالی در مقام اعتراض به

صفحه : ۵۷

بابلیس فرمود اَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ و نیز خود را موصوف نموده (بعلی کبیر) إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا خدا بزرگ و علو و احاطه دارد بر تمام موجودات و بالاتر از اینکه است که عارفین بتوانند او را توصیف نمایند بمیزان عربیت علین صیغه مبالغه مأخوذ از علی بر وزن فعیل که بمعنی برتری و تفوق بر غیر است آمده و اشاره بشرافت و بلندی مرتبه کتاب ابرار دارد که بصیغه مبالغه آورده از رسول اکرم چنین روایت شده که علین بالای آسمان هفتم در زیر عرش است و از بعض روایات نقل شده که ملائکه عمل نیک را بالا میبرند وقتی رسیدند بآن جایی که خدا خواهد بملائکه وحی میرسد که شما حافظ و نگهبان ظاهر اعمال او بودید

و چون من مطلع بر قلب وی هستم و میدانم عمل او خالص است اعمال او را در علین قرار دهید و من او را آمرزیدم و ما أدراک ما عَلَّیون، کتاب مرقوم، یشهدهُ الْمُقَرَّبُونَ اشاره بمقام بلند علین دارد که خطاب مینماید پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که تو با آن مقام علم و دانشت چه میدانی علین چیست آن کتابی است نوشته شده یا مهر شده و در نظر شهود مقربین واقع است شاید مقصود از مقربین ملائکه مقربین با تمام انبیاء و اولیاء باشند.

خلاصه نظر بمقام بلند و عظمت صحیفه اعمال ابرار و نیکوکاران دارد که مقام آنان و شرافت اعمالشان بقدری است که منظور نظر مقربین و اولیای الهی از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای الهی میباشد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ پس از بیان جلال و عظمت عمل نیکوکاران و مقام قربی که برای آنان تهیه شده در مقام بیان تفضلاتی که در باره آنان اجرا گردیده و نعمتهای بهشتی که برای آنان مهیا گردیده بر آمده و اول بطور کلی فرموده نیکوکاران در

صفحه : ۵۸

نعمت بسیارند یعنی بطور مطلق از تمام نعم الهی برخوردارند پس از آن چند نعمت از نعمتهای الهی را تذکر میدهد اول عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ اَرَائِك جمع اریکه و گویند اریکه بمعنی حجله است نیکوکاران در تختهای و سریرهای بهشتی تکیه نموده و بالطاف الهی و بمقامات قرب محظوظ و با کمال سرور و بهجت بموجودات عالم قرب نظاره میکنند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (دوم) در صورت و شمایل ابرار و نیکوکاران طراوت و نورانیتی است که بآن طراوت وجه شناخته میشوند که آنان نیکوکارند اگر چه حد اکثر چنین نورانیت و طراوت وجه در آخرت ظهور مینماید لکن چنانچه میبینیم خوبان در اینکه دنیا نیز اندازه‌ای از آن نورانیت قلبشان در صورتشان نمایانست يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْمُومٍ، خَاتَمُهُ مَسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَافَسُ الْمُتَنَافِسُونَ (سوم) از نعم بهشتی اینکه است که بهشتیان می‌آشامند از خمر و مشروب صافی که بر آن از مسک مهر زده تا آنکه بهشتیان رغبت نمایند در آن شاید عِلَّتْ ضَمِيمَهُ نمودن اینکه جمله اخیر آیه اشاره باین باشد که چون اهل بهشت تشنه نمیشوند که برای رفع عطش و حرارت کبد آب طلب کنند و دفع الم عطش نمایند بلکه مشروب و آشامیدن آنان برای لذت بردن و التذاذ بآن است نه برای رفع تشنگی و آشامیدن آنها از روی میل و رغبت است ختم و خاتمه آخر هر کاری را گویند و از همین جا است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خاتم النبیین نامند زیرا که بوجود مبارکش نبوت خاتمه پیدا نمود و انگشتی را خاتم گویند که برای مهر کردن وضع شده باشد

صفحه : ۵۹

از ابو دردا نقل شده که آن خاتمی که شراب بهشتیان را بآن می‌بندند و مهر میزنند شرابی است سفید که با مشروب آنان ممزوج مینمایند و بوی آن مثل مشک است و بقدری معطر و خوش بو است که اگر کسی یک انگشت در آن نهد و بدنیا آرد همه دنیا معطر گردد و تمام جانوران از آن محفوظ گردند وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ تَسْنِيمٌ چیزی را گویند که از بالا پائین آید و مشتق از سنام البعیر گردیده

(سخنان مفسرین در توجیه تسنیم)

(۱) تسنیم شریف‌ترین آشامیدنیها میباشد (ضحاک) (۲) تسنیم چشمه‌ای است در بالای بهشت عدن که بر بهشتیان فرود می‌آید در غرفه و منزلگاه آنان (مقاتل) (۳) تسنیم آشامیدنی است که بمقربین از خالص آن میدهند و بغیر مقربین بآب آنان ممزوج میگردانند (عبد الله عباس) (۴) تسنیم آبی است که برای بهشتیان از بالا پائین آید و در قدهای آنها ریخته شود تا آنکه قدها پر شود و آن

آبی است که اگر قطره‌ای از آن بزمین آید دیگر اهل زمین تشنه نمیگردند (تفسیر ابو الفتوح رازی) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ در بیان صفات مشروب اهل بهشت که آب آنان ممزوج بمشک و عنبر است و از بالا فرود می‌آید وصف دیگری اضافه مینماید که آن چشمه‌ای است که مقربین از آن می‌آشامند از اینکه آیات توان استفاده نمود که اهل بهشت دو دسته‌اند اصحاب یمین و مقربین چنانچه در سوره واقع بیان مینماید (رحیق مختوم) مشروب اصحاب یمین است که از آنان تعبیر بابرار نموده که برای آنان است خمر سفید که

صفحه : ۶۰

بمسک مهر زده شده و مزاجه من تسنیم که خمر آنها بسته شده بمرتبه فوق است عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چنین مینماید که برای مقربین چشمه دیگری است خالص ممزوج بچیز دیگری نیست لکن آب اهل یمین خالص نیست بلکه آبی است ممزوج که چنین اشخاص اگر چه از خوبان و صلحاء و مؤمنین محسوبند لکن مثل مقربین خالص نیستند در تفسیر روح البیان در تفسیر آیات بیان خوبی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ مقصود قرب معنوی روحانی است یعنی مقربین از آب صرف خالص می‌آشامند و (بها) در آیه اشاره باین است که تسنیم در بهشت روحانی است و آن ناشی از معرفت خدا و محبت او و لذت نظر (بوجهه الکریم) است و رحیق آن ابتهاج و سروری است که گاهی از نظر بوجه الله پدید میگردد و گاهی از نظر نمودن بمخلوقات پیدا میشود و مقربین افضل و بالاتر از ابرارند چنانچه تسنیم اعلی و احلی از رحیق است و چون مقربین مشغول بما سوی الله نشدند و محبت حق را بمحبت غیر آمیخته نگردانیدند شراب ایشان صرف است و آنان که محبت آنها آمیخته باشد شراب آنها نیز ممزوج است.

ما شراب عشق می‌خواهیم بیدردی و غم صاف نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند در بحر الحقایق است رحیق اشاره بشراب خالص از کدورات خمر کونین است و ظروف مختومه اشاره برئ قلوب اولیاء و اصفیاء است که ختام آن مسک محبت است که از اینکه ظروف محبت نمی‌آشامند مگر اشخاصی که در سلوک الی الله طالب صادقند و تسنیم اعلا- مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه غیر ممزوج بصفات و افعال الهی و مقربان اهل فناء فی الله و بقاء با الله میباشند. (پایان) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ، وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ

صفحه : ۶۱

پس از آنکه اوصاف و مقامات اعلای ابرار و مقربین را تذکر میدهد در مقام اوصاف کفار و اشقیاء برآمده و چند صفت زشت و نکوهیده آنان را تذکر میدهد اول وقتی مشرکین مؤمنین را میبینند بآنها میخندند و آنها را مسخره می‌نمایند مفسرین گویند وقتی مشرکین مثل ابو جهل و ولید و مغیره و امثال آنان بر جماعت مؤمنین مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و باقی صحابه گذر میکردند میخندیدند و بچشم بیکدیگر اشاره مینمودند (یتغامزون) از باب تفاعل و مأخوذ از غمز بمعنی اشاره کردن بچشم یا بدست یا باعضاء دیگر برای مسخره کردن و عیب- جزئی است.

وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ، وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ دوم وقتی مشرکین مؤمنین را میدیدند میگفتند محققا اینان گمراهند سوم وقتی بخانه خود نزد اهل خود میرفتند شادمان بودند زیرا خود را مردمان عاقل دانا میدانستند و بمؤمنین نسبت سفاهت و بی‌خردی میدادند میگفتند اینان سفها میباشند که تابع یک شخص ساحر دروغ گو گردیده‌اند و نعمتهای دنیا را رها نموده بامید آنکه بهشت بروند و مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ شاید مقصود اینکه باشد که کفار ظاهر حال مؤمنین را بینند- که آنان بروش پارسایی

زندگانی مینمایند لکن خبر از باطن و سریره آنان ندارند و حافظ و نگهبان اعمال آنها نیستند و اعمال خوب و سنجیه نیکوی آنها را نمیدانند اینکه است که گمان میکنند آنان مردمان سفیهی میباشند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ همین طوری که در دنیا کفار بمؤمنین میخندیدند و آنان را مسخره مینمودند

صفحه : ۶۲

و استهزاء میکردند در قیامت مؤمنین در حالی که بر تختهای عالی تکیه زده بکفار نظر میکنند و بآنان میخندند.

در بعضی روایات رسیده چون خداوند خواهد بر سرور اهل بهشت بفرزاید دری از بهشت بسوی جهنم باز میکند اهل جهنم بگمان آنکه برای آنان در باز شده افتان و خیزان میشتابند وقتی بدر بهشت میرسند در بسته میگردد آن وقت مؤمنین بآنها میخندند هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ هل بصورت استفهام و در معنی برای تقریر و ثبوت است یعنی مجازات و کیفر اعمال کفار مطابق عمل آنها است ثوب در لغت بمعنی بازگشت هر چیزی است بحالت اول و جمع ثوب اثواب است و جزای عمل خیر را ثواب گویند نظر به اینکه همان عمل نیک است که بازگشت بانسان مینماید و آن را جزا و ثواب نامند تصورا که آن بعینه همان عمل خیر او است چنانچه در بسیاری از آیات جزا را ثواب نامیده مثل قوله تعالی وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و در جزاء عمل بد نیز بهمین معنی آمد مثل همین آیه هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ اشاره به اینکه خداوند ظلم نمی - کند لَيْسَ بِظُلْمٍ لِلْعَبِيدِ جزای عمل هر کسی را مطابق عملش میدهد بلکه خود عمل است که بصورت جزا بازگشت بانسان میکند ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرّا فشرّا فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ اینکه آیه چنین مینماید که خیر و شر در قیامت بصورت واقعی خود تجسم مینمایند و انسان آنها را بعینه می بیند و مشاهده می نماید.

صفحه : ۶۳

سورة الانشقاق

اشاره

مکیه و هی خمس و عشرون آیه سورة الانشقاق مکی است در مکه فرود آمده و بیست و پنج آیه و یکصد و نه کلمه و چهار صد و سی حرف است از ابو امامه نقل میکنند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که هر کس سوره (انشقت را بخواند خداوند حفظ میکند او را که نامه عملش را از پشت سرش باو بدهند و شیخ کفعمی چنین گوید اگر در موقع ولادت اینکه سوره را ببندند ولادت آسان میگردد و لکن بعد از وضع حمل باید فوری باز کنند و اگر بر دابه خوانده شود حفظ میگردد و بر آدم حبس آزاد میگردد و بر خائف که از چیزی بترسد مطمئن میگردد

[سورة الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (۲) وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴)

وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُتَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُهُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)
وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَ يَصَلِّي سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴)

بلى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵) فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ (۱۷) وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (۱۹)
فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ (۲۲) وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴)
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

صفحه : ۶۴

(ترجمه سوره انشقاق)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
هنگامی که آسمان شکافته شود،
و بفرمان حق منقاد گردد و محقق شود.
و هنگامی که زمین کشیده شود،
و بیرون اندازد آنچه در او است و خالی شود،
و بفرمان حق گوش فرا دارد و منقاد اوامر او گردد،
ای انسان تو البته زحمت کشنده‌ای بسوی پروردگار خود زحمت بسیار پس ملاقات می‌نمایی پروردگارت را،
پس کسی که نامه عمل وی را بدست راستش دهند،
بسیار حسابش را آسان کنند،
و وی بنزد خویشان و کسانش مسرور و شادمان خواهد رفت،
و اما کسی را که نامه عملش را از پشت سرش بدهند
چنین کسی در نامه عملش میخواند هلاکت خود را،
و در آید در آتش فروزان،
زیرا که بین کسانش بسیار مغرور و مسرور بود،
زیرا که او گمان میکرد هرگز باز نگردد،
آری محققا پروردگار او باعمال و افعال وی بینا بود،
قسم بشفق،
و قسم بشب و آنچه در آن جمع آمده،
قسم بمهتابان هنگامی که بدر تمام شود،
که شما (از نخستین خلقت تا روز مرگ پس از آن تا قیامت) حالات گوناگون (و تحولات بسیار خواهید یافت)،
پس کافران از چه جهت ایمان نمی‌آورند،

و وقتی قرآن بر آنان خوانده میشود سجده نمیکنند، بلکه آنان که کافر شدند تکذیب میکنند و خدا دانا است بآنچه (از نفاق و ضدیت با دین حق) پنهان میکنند، و چنین کسانی را ای پیغمبر بشارت ده بعذاب دردناک، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند که چنین اشخاص برای آنها پاداش و اجری بی منت است

صفحه : ۶۵

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ شق در لغت بمعنی شکافتن و دو نیم کردن است و نظیر اینکه آیه در قرآن بسیار آمده مثل یوم تشقق الارض و انشقت و انشقَّ القمَرُ و غیر اینها و در اینجا اشاره بوقتی است که آسمان شکافته و قطعه قطعه میگردد شکافتن آسمان علامت منحل گردیدن و خراب گردیدن عالم دنیا است (انشقت) در اینجا و (انفطرت) در سوره انفطار و نظائر آن اشاره بظهور قیامت است که هنگام ظهور قیامت وضعیّت عالم سماوی و نظام عالم طبیعی از جریان خود خارج میگردد از حضرت امیر المؤمنین چنین روایت میکنند که فرموده (تنشق من المجره) مجره بفتح میم راه آسمان است یعنی آن سفیدی که در وسط آسمان کشیده شده و آن را که کهکشان گویند از آنجا شکافته میگردد و أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ حَقُّ در لغت بچهار معنی آمده اول موجد و آفریننده موجودات را که از روی حکمت خلق نموده او را حق گویند اینکه است که خدا را حق نامند قوله تعالی ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ دوم آفریده شده از روی حکمت آن را نیز حق گویند مثل اینکه گویند فعل خدا و کلمه آن حق است و قوله تعالی هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا تا آنجا که فرموده ما خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ سوم اعتقاد مثل اینکه گویند اعتقاد ما در حشر و نشر و ثواب و عقاب حق است چهارم در گفتار و کردار هر گاه در موقع خود واقع گردد گویند فلان کلام حق است و فلان عمل حق است یعنی درست و بموقع است و حَقَّتْ در آیه بمعنی ملزم گردیدن و محقق گردیدن است یعنی آسمان استماع میکند و میشنود فرمان پروردگار را و منقاد و مطیع میگردد و حکم او را اجرا میگرداند بدون آنکه امتناع و ممانعتی در او پدید گردد

صفحه : ۶۶

و شاید مقصود اهل آسمان باشند که امر پروردگار را میشنوند و حکم او را اجرا میگردانند لکن بنا بر اینکه معنی بایستی چیزی در تقدیر گرفت و آن خلاف ظاهر است. لکن چنانچه گفته شد آیه دلالت دارد بر نفوذ قدرت خدا و تأثیر اراده او در منداک گردیدن آسمانها و تفرّق اجزاء آن و در قبول تأثیر مثل عبد ذلیل در مقابل حکم مولا ایستادگی می نماید چنانچه در مقام اطاعت زمین و آسمان فرموده قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ که همین طوری که اراده او در وجود اشیاء نفوذ دارد در اعدام آنها نیز نافذ است زیرا که غیر از ذات واجب الوجود تمام موجودات ممکن الوجودند و وجود و عدم نسبت بممکن مساوی است و همین طوری که بامر (کن) و اراده او موجود شدند بامر و اراده او نیز معدوم میگردند.

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُحَّتْ وَ قَتَى زَمِينَ كَشِيدَةً شَدَةً وَ كَوَّهَهَا پَرَكَانِدَةً كَرْدِيدَ زَمِينَ مِثْلَ يَكِّ وَ رَقِ صَافٍ مِیْكَرِدُّ وَ أَنْجَهَ دَر بَاطِنِش بُوْدَه بَیْرُونَ مِیْ اَنْدَازِد دَر تَفْسِیْر اَبُو الْفَتْوَح رَازِی حَدِیْثِی اَز رَسُوْل اَكْرَم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نَقْل مِیْكَنَد (وَ قَتَى عِلَامَت قِیَامَت ظَاہِر كَرْدِيدَ زَمِينَ بَیْرَه هَای جَكْر خُود قَى مِیْكَنَد عِنِی كَنْجَهَای زَمِينَ رَا مِثْل سِتُونَهَای زَرِیْن بَیْرُونَ مِیْ- اَنْدَازِد اَدَم جَانِی وَ قَاتِل كَوِيد بَرَای اَیْنَكِه اَدَم كَشِی كَرْدَم دَزْد كَوِيد بَرَای اَیْنَكِه وَ مَانَد اَیْنَكِه مَرَا دَسْت بَرِیْدَنَد اَن كَاَه بَرُونَد وَ رَهَا كَنْنَد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ كَدْح بَفْتَح كَاف بِمَعْنَى جَدِیْتٍ دَر عَمَل اسْت بَطُورِی كِه دَر اَن تَأْثِیْر نَمَايَد وَ كَدْح بَكْسَر كَاف بِمَعْنَى كَسْبٍ وَ سَعِی بَسِیَار دَر عَمَل اَمْدَه خَطَاب بَتَمَام اَفْرَاد بَشَر اسْت كِه اِی اِنْسَان مَحْقَقًا تُو زَحْمَت كَش وَ رَنْج بَرِی وَ اَكْر دَر عَمَل رَنْج بَسِیَار كَشِی بِالَاخِرَه پَرُورِد كَار خُود رَا مَلَاقَات مِیْ نَمَايِی وَ بَیْادَاش عَمَل خُود اَز خَیْر وَ شَرِّ هَر چَه

صفحه : ۶۷

باشد خواهی رسید یعنی پیوند میگردی برحمت پروردگار خود.

شاید اشاره باین باشد که چون انسان از اول تکوّنش در رحم مادر تا انتهای امرش همیشه در عالم کون و فساد از حالی بحالی و از عالمی بعالمی سیر مینماید و همیشه محفوف بلاء و آفات و حدوث و فنا است و در زندگانی محتاج بهزار گونه وسائل و ما یحتاج است و همین احتیاجات ضروری مانع پیش رفت او است که آنچه قادر متعال در استعداد وی نهفته بروز و ظهور نماید و وی را بمعرفت الهی و فیوضات غیر متناهی که غرض از خلقت او است برساند اینکه است کسی که امید لقای پروردگار و فائز گردیدن برحمت غیر متناهی او را دارد و محبت وی را در دل خود میپروراند بایستی در عمل جدیت بسیار نماید و با نفس شریر خود بجنگد تا بآرزوی خود نائل گردد و دریابد آن مقام و فعلیتی که برای وی آماده شده و چون نزدیک شدن بمبدء متعال بقرب مکانی تصور ندارد مقصود از (ملاقیه) در آیه استکمال انسان است در مدارج کمال و قرب هر کسی بخدا بقدر کمالات روحانی او است انسان هر قدر در درجات کمال بالا رود بهمان نسبت بحق تعالی نزدیک میگردد زیرا که او جل و علا کامل مطلق است و لقاء و نزدیکی هر کسی باو بقدر کمالات نفسانی و روحانی او است هر فردی که کامل تر باشد بکمالات روحانی بخدا نزدیک تر است و کمال بتمامیت و دارایی بجامعیت مراتب وجود است انسان کامل کسی را گویند که از مراتب و ادوار خلقت گذشته و در حاق وسط قرار گیرد بطوری که مظهر و نماینده اوصاف احدی گردد خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که گوشزد بشر نماید ای انسان اگر تو آرزوی لقاء رحمت و قرب اله خود را در دل میپرورانی بایستی بجدیت کار کنی و زحمت کشی و بسیار مشقت بری تا بآرزوی خود بقدر قابلیت و استعدادی که در سجنه تو نهاده شده برسی.

صفحه : ۶۸

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يُحَاسِبُهُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا اَن كَس كِه نَامَه عَمَلِش رَا بَدَسْت رَاسْتَش دَهَنَد حِسَاب وَی اَسَان مِیْشُود وَ بَر مِیْكَرِد د بَكْسَان خُود بَا شَادِی وَ سُرُور وَ شَادَمَانَسْت.

دَر مَقَام اَوْصَاف كَسَانِی اسْت كِه بَلْقَاء پَرُورِد كَار خُود فَاثِر كَرْدِيدَه اَنْد وَ مَشْمُول رَحْمَت رَحْمَانِی وَ رَحِیْمِی اَلْهِی وَ بَفِیْوَضَات غَیْر مَتْنَاهِی اَوْ رَسِیْدَه اَنْد كِه اَنَان كَسَانِی مِیْیَاشَنَد كِه صَحِیْفَه اَعْمَالِشَان بَدَسْت رَاسْتِشَان كِه شَايِد اَشَارَه بَمِیْمَنَت وَ بَرَكْت بَاشَد دَاَدَه مِیْشُود وَ دِیْكَر مَعْطَلِی وَ كَرَفْتَكِی دَر حِسَابِشَان نِیْسَت وَ شَايِد مَقْصُود اَز (اَهْلَه) دَر اَیْه كَسَانِی بَاشَد كِه دَر رَتَبَه وَ مَقَام رَدِیْف اَوِیْنَد نَه اَیْنَكِه نَزْدِیْكَان وَ كَسَان وَی بَاشَنَد.

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَ يَصَلِي سَجِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ثُبُورٌ دَر لَغْت بِمَعْنَى هَلَاكْت وَ فِساد

آمده قوله تعالی لا تدعوا اليوم ثبوراً واحداً وادعوا ثبوراً كثيراً قوله تعالی حکایت از موسی علیه السلام که در مقام تهدید بفرعون گفت و اِنِّي لَمَأْطُنُكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثُوراً و از این عباس است که مثبورا در اینکه آیه اشاره بنقصان عقل فرعون است زیرا که نقصان عقل سبب هلاکت آدمی است کسی که صحیفه عملش از پشت سر بوی برسد در آن هلاکت خود را بیند خودش در آتش فروزان وارد میگردد چون پشت سر نسبت بانسان مرتبه دانی وی است و شرافت بجلو رو و طرف یمین وی است اینکه است که کتاب کفار و فجّار نظر بیستی آن از پشت سر داده میشود و چون قیامت موقعی است که حقیقت و کنه هر چیزی نمایان میگردد آدم جهنمی وقتی حقیقت و سجیه خود را مشاهده نمود میفهمد جایگاه

صفحه : ۶۹

وی جهنم است و جهنم او را بطرف خود میکشاند.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ، بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا حور در لغت بمعنی بازگشتن است یعنی آن کس که نامه عملش از پشت سر بوی میدهند کسی است که گمان میکرد هرگز بر نمیگردد و حشر و نشر و کتاب و میزانی نیست و بگمان فاسد خود چنین مینداشت که وقتی مرد فانی میگردد و دیگر بازگشت و رجوعی نیست آری محققاً پروردگار او باعمال و گفتار وی عالم و دانا است. فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ حمزه مشرقیه را شفق گویند و آن سرخی است که پس از غروب آفتاب در طرف مشرق نمایان میگردد که فقهای ما گویند وقت فضیلت مغرب و نافله آن پس از گذشتن آن است از سمت الرئس و از بعض مفسرین است که مقصود از شفق در آیه تمام روشنایی روز است بدلیل آنکه شفق را مقابل لیل قرار داده وسق در لغت بمعنی جمع اشیاء متفرق است مثل اینکه گویند (و سقت الشیء اذ جمعته) یعنی جمع کردم آنها را وقتی که متفرق بود و در توجیه اینکه آیه بعضی گفته‌اند (و ما وسق) اشاره بجمع تاریکی شب و روشن شدن و تجلی نمودن ماهست وقتی که بدر تمام بشود یعنی وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ اشاره بظلمت شب است وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ اشاره بروشنایی ماهست وقتی تمام افق را روشن کند پس از گمان فاسد کفار در مقام اثبات معاد بر آمده و روز و شب و ماه را در مورد سوگند در آورده و اینها را شاهد و گواه می‌آورد برای اثبات معاد که قسم بسرخی اول شب که شاید اشاره بتمام روز باشد و قسم بشب و آنچه را از

صفحه : ۷۰

پراکنده گی حیوانات که در روز متفرق بودند جمع آوری مینماید و قسم بماه وقتی بدر تمام شود و قسم باین موجودات بزرگ که برای شما حالاتی است برخی پس از برخ دیگر پدید میگردد خدای متعال در اینکه آیات تغیر و تحوّل موجودات را بصورت قسم شاهد و گواه می‌آورد بر حالات و تحولات و مراتب و منازل که انسان از اول تکون و پیدایش وجودش عارض وی میگردد تا انتهای امرش لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ طبق دو چیز مثل هم را مطابقه گویند مثل اینکه گویند (طابقت النعل بالنعل) لکن در جایی استعمال میکنند که یکی فوق دیگری باشد مثل آنجا که فرموده الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا یعنی بعضی آنها بالای بعضی دیگری است و در اینجا شاید اشاره بتمام حالاتی که در اینکه عالم دنیا برای انسان پدید میگردد و حالاتی که پس از مرگ از تحولات و تغیرات از حالت نزع و قبر و برزخ تا برسد بعالم قیامت که منتهای امر او سرانجام کار وی است. که تمام آنها مترتب بر یکدیگر و بعضی فوق دیگری است که از مجموع همان تحولات و تغیرات که در ایام حیات بلکه پس از مرگ علی الدوام بر او طاری و عارض گردیده شخصیت وی تحقق مییابد و بفعلیت اخیر خود میرسد و شالوده و فعلیت اخیر وی آن چیزی است که از مجموعه همان تحولات که بعضی فوق بعضی دیگری است ترکیب یافته. و شاید بمناسبت تحولات انسان است که بتحوّلات اوضاع عالم از شب و روز و تغیرات و تحولاتی که در ماه پدید میگردد سوگند

یاد نموده که منکرین معاد رجوع بعقل خود نمایند و متذکر گردند که در اینکه تحولات مقصد بزرگی در نظر است و اینکه نظام عالم و تحولات موجودات که از معدّات و شرایط پیدایش انسان بشمار میرود بیهوده نیست و نیز البته در اینکه حالات گوناگون که بآدمی دست می‌دهد بایستی سرانجام بنتیجه برسد و فعلیت وجود و نتیجه خلقت انسان

صفحه : ۷۱

در قیامت پدید می‌گردد و چنانچه نظام عالم طبیعت مربوط بهمین تحولات و حوادثی است که پی در پی حادث می‌گردد نظام وجود انسان نیز بسته باین است که سرانجام آن بفعلیت وجود و بقا برسد و آن در قیامت محقق می‌گردد اینکه است که پس از آن از روی تعجب فرمود **فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** شمایی که شب و روز و تحولات عالم و تحولات وجود خود را مینگرید و عقلتان گواهی می‌دهد که هر حرکتی را منتهایی و هر تحوّل را ثباتی است چگونه بمعاد اعتراف نمی‌کنید و گمان می‌کنید پس از مرگ فانی می‌گردید. **وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ** ظاهراً مقصود از سجده در اینجا خضوع و تسلیم است و در مقام تویخ و سرزنش منکرین معاد بر آمده که چگونه وقتی بر آنان قرآن قرائت میشود خاضع نمی‌گردند در صورتی که اگر رجوع بوجدان و عقل خود نمایند می‌یابند که آنچه قرآن خبر داده از وقوع قیامت و عالم پس از اینکه عالم و نیز آنچه تأسیس نموده از قوانین مدنی و طریق بندگی و آنچه انسان را بکمالات روحانی و جسمانی میرساند و راه ترقی و تعالی را نشان می‌دهد ببهتر وجهی و شیرین تر کلامی و سلیب تر اسلوبی بیان نموده اگر اندکی تدبیر مینمودند در آیاتی که از معدن صدق فرود آمده سر تسلیم فرود می‌آوردند و خاضع می‌گردیدند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ، فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** بل کلمه اضراب است یوعون بمعنی ظرف و ذخیره کردن چیزی را گویند شاید مقصود چنین باشد که کفار کینه و دشمنی و ضدیت با رسول الله را در دل خود جمع نموده و می‌پروراندند مثل کسی که متاعی را در ظرفی یا صندوقی نگاهدارد

صفحه : ۷۲

کفار هم نسبت بپیمبر اکرم چنین بودند که در اثر همان کینه و دشمنی که با حضرتش داشتند همیشه در مقام اذیت و آزار آن نفس قدسی الهی بودند و از هیچ گونه اذیت نسبت باو خود داری مینمودند و علاوه بر اینکه ایمان نمی‌آوردند تکذیب هم میکردند زیرا کافر یک وقت است ایمان نمی‌آورد و اظهار بی اطلاعی میکند و یک وقت است علاوه بر عدم اذعان تکذیب هم میکند و نسبت ناروا بصاحب شریعت می‌دهد و خدا میداند آنچه را کفار در باطن و سریره خود جمع نموده‌اند از کفر و کبر و حسد و باقی اخلاق و ملکات نکوهیده و همین اخلاق زشت ناپسند آنان سبب شده که تکذیب پیمبران و سفرای الهی را مینمایند و نسبت دروغ و سحر بآنها میدهند **فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** پس بآنان بشارت ده بعذاب دردناک **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ** (الّا) کلمه استثنا است و اشاره به اینکه تمام منکرین در قیامت در عذاب الیم باشند مگر آنهایی که پس از کفر ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند که برای آنان است اجر و پاداش **بِ مَنّت**

سخنان مفسرین در توجیه غیر ممنون

۱- اجری است بدون منّت و اذیت ۲- برای آنان پاداش و نعمتهایی است که منقطع شدنی نیست ۳- پاداش آنها بدون نقصان است (۴) بهتر اینکه است که حمل کنیم بر یک معنی جامع که شامل تمام مراتب گردد گویا خدای متعال وعده داده بکسانی که پس از کفر ایمان آرند و کار شایسته نمایند اجر خالص خالی از شوائب دائمی که انقطاعی و نقصی و عیبی در آن نیست و اینکه منتهی

درجه وعده نیکویی است برای رغبت نمودن باعمال نیک چنانچه آیه بالا منتهای تهدید و وعید است برای جلوگیری از معاصی، و
الله اعلم. (تفسیر کبیر)

صفحه : ۷۳

سوره البروج

اشاره

مکیه و هی اثنان و عشرون آیه سوره البروج در مکه فرود آمده و بیست و دو آیه و یکصد و نه کلمه و چهار صد و پنجاه و هشت حرف است عبد الله عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرمود هر کس سوره السماء ذات البروج را بخواند خدای تعالی بعدد هر روز آدینه و روز عرفه که در دنیا بوده ده حسنه برای او بنویسد و هر کس در نماز فریضه بخواند موقف حشر وی با انبیاء مرسلین باشد.
از مصباح کفعمی است کسی که اینکه سوره را در رختخواب بخواند یا موقع بیرون رفتن از منزل خود بخواند خانه و اثاث البیت و اهل و عیال همه محفوظ ماند

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳) قَتَلَ أَصْحَابَ الْأُخْدُودِ (۴)
النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَ هُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
(۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)
إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيهِ وَ يُعِيدُ (۱۳) وَ هِيَ الْغُفُورُ الْوَدُودُ
(۱۴)
ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالِمًا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹)
وَ اللَّهُ مِنْ ورائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلِ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

صفحه : ۷۴

(ترجمه سوره البروج)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم به آسمانی که دارای برجها است،

و قسم بروز موعود (روز قیامت)
و قسم بشاهد و شهادت دهنده (پیمبر اکرم) و مشهود (روز قیامت)
کشته و نابود گردیدند آن قومی که (بمکر) آتش افروختند (و خندق کردند)
آتشی که از هیزم‌ها افروخته شده،
و خود آنان بر کنار آتش نشسته
و آنها بر آنچه بمؤمنین آزار میرسانند گواهند،
و کسی بر عمل زشت آنان سرزنش نکرد مگر آنهایی که ایمان آوردند بخدای غالب ستوده،
آن کسی که مر او راست پادشاهی و سلطنت آسمانها و زمین و او بر هر چیزی گواهدست،
آنان که بمکر و تدلیس بفته انداختند مردها و زنهای مؤمن را و از اینکه عمل زشت ناروا توبه و بازگشت نمودند پس برای آنان
است آتش دوزخ و عذاب آتش سوزان،
و آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته نیکو کردند برای آنهاست بهشتهایی که از زیر درختانش آبها جریان دارد و اینکه حقیقتاً
سعادت و فیروزی بزرگی است،
و محققاً انتقام کشیدن پروردگار تو بسیار امر سخت و بزرگی است
زیرا که او می‌آفریند و خلق بسوی او بازگشت مینمایند،
و اوست آمرزنده و دوست
و صاحب عرش و با اقتدار و عزت است،
و آنچه بخواهد (با کمال اقتدار و قدرت) انجام میدهد،
(ای پیمبر) آیا خبردار شدی از حکایت لشگرهای،
فرعون و ثمود،
آری آنان که کافر شدند و تکذیب (پیمبران) نمودند
و خداوند محیط بر آنان است،
بلکه اینکه کتاب قرآن بزرگی است
که در لوح محفوظ ثبت و محفوظ است.

صفحه : ۷۵

(توضیح آیات)

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ بروج جمع برج و بمعنی قصر است که محل و منزل نجوم و ستارگان است و تعبیر بروج نظر باستحکام منازل نجوم است چنانچه در وصف برج فرموده و لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ قَوْلَهُ تَعَالَى الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً شَآئِدٌ اِشَارَةٌ بِعِظَمِ وَ اِسْتِحْكَامِ خَلْقَتِ وَ حَسَنِ وَ بَهَا وَ تَلَاؤُ وَ دَرِخْشَنْدِ كِي سِتَارِ كَانِ بَاشَد زِيْرَا كِه تَبْرَجْ ظَاہِر كَرْدَن زِيْنَتِ اِسْتِ چنانچه در سوره احزاب آیه ۳۳ فرموده وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَى خُطَابِ بَزْنَهَايِ پِيْمْبَرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَمُودِه كِه دَر خَانَهَايِ خُود قَرَار كِيْرِيْدِ وَ ظَاہِر نَمَائِيْدِ زِيْنَتَهَايِ خُود رَا اَن طُورِي كِه دَر زَمَانِ جَاهِلِيْتِ قَبْلِ اَز اِسْلَامِ چنين ميکردند.
آسمان طرف بالا و بروج شايد برجهای دوازده گانه معروف يا مدار گردش خورشيد يا ماه باشد و شايد يك معنی اعم مراد باشد

که شامل گردد تمامی کرات و ستارگان و تمام اوضاع سماوی و مدار گردش موجودات علوی و غیر آن و الیوم الموعود، و شاهد و مشهود در اینکه آیات چهار امر بزرگ از موجودات عظیم خلقت را در معرض سوگند در آورده اول و السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ موجودات سماوی از برجها و کرات که نظام عالم مادیات و تنظیم موجودات و بقای عالم طبیعت منوط بترتیب حرکت مرتب و گردش مضبوط اوضاع جوی است و دست قدرت الهی بحکمت تامه ربویش همگی آنان را بیک نظام و ترتیب حیرت بخشی مرتب گردانیده و بصورت قسم بپوشش تذکر داده و وی را متنبه گردانیده که اینک موجودات بزرگ بوجود و حرکت سریع و آثاری که مترتب بر حرکت آنها میگردد شاهد صادقی میباشند بر کمال قدرت و حکمت و نفوذ اراده آن فرد متعال زیرا علاوه بر اینکه هر یک از آنان بتنهایی آیات بزرگ توحیدند که بنظام و روش معین گواهی میدهند بر یگانگی او

صفحه : ۷۶

مجموع آنها که عبارت از بروج باشد و حرکات منظم آنها گواه صادقی میباشند بر اینکه مسخر امر پروردگار و پدید آورنده موجوداتند.

(دوم) و الیوم الموعود بیشتر مفسرین را رأی چنین است که روز موعود روز قیامت است که سرانجام و غایت و نتیجه حرکات موجودات است و آن وقتی است که هر چیزی بکمال اخیر خود میرسد زیرا که روز قیامت تمام حرکات از حرکت، کمی، کیفی، وضعی، موجودات متحرک بانتهاء میرسد (سوم) (و الشاهد) قسم بشهادت دهنده ممکن است مقصود از شاهد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد بدلیل قوله تعالی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا یا تمام پیمبران مقصود باشند بدلیل قوله تعالی وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تَا آنجا که فرموده فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و شاید مقصود از مشهود روز قیامت باشد بدلیل قوله تعالی ذَٰلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُمُ الْنَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ (چهارم) قیامت را هم شاهدش گفته‌اند و هم مشهودش نامیده‌اند شاهدش گویند برای آنکه در آن روز حجابها برداشته میگردد و اموری که در اینکه عالم برای اکثر خلق مخفی مانده و فقط اسمی از آن میشوند یا پیش خود تصویری از آن میکنند و حقیقت آن را نمی‌بایند در آن روز معاینه مینمایند و شاید باین مناسبت مشهودش نامند که هر فردی منظور نظر خلاق گردد زیرا که در آن وقت دیگر پرده و حجابی در کار نیست پس انسان در قیامت هم شاهد است و هم مشهود لکن مصداق حقیقی (شاهد و مشهود) وجود خدای تعالی است که خود هم شاهد است بر ذات و الوهیت خود شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ هَمَّ خُودَ مَشْهُودِ خُودِش می‌باشد

(هم اوست شاهد و مشهود و عاشق و معشوق براه خویش نشسته در انتظار خود است)

زیرا که احدی را بکنه ذات حق تعالی راهی نیست و نیز تمام موجودات بعلم حضوری مشهود و مکشوفند نزد او تعالی.

صفحه : ۷۷

ابو هریره از رسول الله چنین روایت میکند که فرموده روز موعود روز قیامت است و شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه و گفته‌اند در روز جمعه ساعتی است که هر دعائی در آن ساعت بشود قبول میگردد و از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که در روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید که روز جمعه روزی است که فرشتگان سلام شما را بمن می‌رسانند (عبد الله عباس) قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ، النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ اخدود بمعنی شکاف است و وقود آتش افروخته را گویند.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ جواب قسم است اگر چه مفسرین اینک آیات اخیر که آن چهار سوگند بالا در باره آن فرود آمده بر مورد

بخصوص حمل نموده‌اند که مختصری از حکایت آن را بیان مینمائیم لکن آیات مطلق است و مورد مخصص نیست و ممکن است اینطور توجیه نمائیم که تناسب و نظم بین آیات باین وجه باشد گوئیم آن چهار آیه بالا که بصورت قسم تذکر داده اگر چه هر یک مستقل در معنی است لکن در واقع مربوط بیکدیگرند زیرا که اول باسما و مدار سیارات سوگند یاد نموده و گویا یوم موعود و روز معاد را متفرّع بر آن نموده زیرا که اوضاع عالم و وجود بنی آدم که چکیده عالم است مربوط بر آنست یعنی مربوط بروز قیامت است زیرا که اوضاع عالم از حرکات منظم کرات مقدّمه پیدایش عالم قیامت است اگر دنیایی نبود که از اینکه حرکات سیارات پدید گردد آخرت معنی نداشت و نیز شاهد و مشهود را متفرّع نموده بروز موعود و از صفات آن روز بشمار میرود زیرا که یکی از صفات بزرگ قیامت همین است که موجودات آن روز صاحب حیات و شاهد و مشهود یکدیگرند *إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ* و قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ را جواب قسم در معرض و قسم قرار داده پس برای مناسبت

صفحه : ۷۸

بین سوگند و جواب آن بهتر اینکه است که اینطور توجیه شود قسم به اینهایی که گفته شد کسانی که آتش فتنه و فساد بر میانگیزانند و خود آنها در فتنه و فساد قعود و تمکن مینمایند و بمؤمنین ضرر و آسیب میرسانند چنین مردمانی بهلاکت خود اقدام نموده و خود آنان در قیامت شهود اعمال و افعال خود میباشند.

مفسّرین حکایت اصحاب اخدود را نظر باختلاف روایات و اخبار مختلف نقل نموده‌اند و ما برای اختصار یک طریق آن را ترجمه مینمائیم.

عبد الله بن لیلی از صهب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که در ملت گذشته پادشاهی بود که وی ساحری داشت وقتی آن ساحر پیر شد به پادشاه گفت کودکی بفرست تا بوی سحر بیاموزم که بعد از من بجای من باشد پادشاه غلامی حاضر گردانید تا بوی سحر آموزد آن غلام نزد ساحر میرفت و حرفهای وی را میشنید لکن او را نمیگرفت و بدلش اثر نمیکرد و در بین راه او راهبی بود که مردم از او دانش می آموختند یک دو روزی آنجا نشست از گفتار راهب وی را خوش آمد و مایل بوی گردید و دین و رویه او را قبول نمود اتفاقاً روزی در راهی میگذشت دید جماعت بسیاری ایستاده و پیش نمیروند سبب پرسید گفتند مار عظیمی اینجا پدید شده اینکه است که کسی جرئت پیش رفتن ندارد غلام با خود اندیشه نمود که امروز کار راهب و ساحر را امتحان میکنم که کدام یک بر حقند و سنگی برداشت و گفت خدایا اگر دین راهب حق است اینکه مار را بدست من گشته گردان و اگر ساحر حق است مرا از کار او آگاه گردان آن گاه سنگ زد و مار را کشت و مردم وی را ستایش نمودند وقتی غلام حکایت مار را براهب گفت بشارت میدهم که کار تو بجایی رسد و تو صاحب کرامات میشوی لکن ابتلا آتی بتو رسد باید صبر نمایی بالاخره کار غلام بجایی رسید که مستجاب الدعوه گردید پادشاه را ندیمی بود نایینا غلام را طلبید و گفت اگر چشم مرا شفا دهی مال بسیاری بتو بخشم غلام گفت شفا دهنده خدا

صفحه : ۷۹

است اگر ایمان آری خدا چشم تو را شفا دهد آن شخص ایمان آورد و خداوند بدعای غلام چشم وی را شفا بخشید روز دیگر نزد پادشاه رفت سلطان از وی سؤال نمود کی چشم تو را درست کرد خدا گفت مگر غیر از من خدایی هست گفت آری خدای تو و خدای تمام عالمیان سلطان پرسید اینکه سخن را از که شنیدی گفت تو را با اینکه چه کار است پس از مجازات سخت گفت غلام تو که سحر می آموخت سلطان غلام را استحضار نمود گفت ای پسر کار تو بجایی رسیده که چشم نایینا را بینا میگردانی غلام گفت شفا دهنده خدا است خدا چشم او را شفا داد نه من گفت از که اینکه را آموختی پسر گفت تو را با اینکه چه کار است

بقدری او را در فشار آورد تا گفت فلان راهب را حاضر نمود بوی گفت از اینکه عقیده برگرد گفت بر نمیگردم امر نمود او را با شمشیر دو نیم نمودند پس از آن هر قدر غلام را تهدید نمود که از اینکه دین برگردد غلام قبول ننمود امر نمود غلام را از کوه پرت نمایند غلام دعا کرد خدایا شر اینان از من برگردان زلزله آمد و کوه پاره شد و آن جماعت هلاک شدند غلام برگشت سلطان گفت آنها را چه کردی گفت خدا شر آنها را از من گردانید امر نمود او را بدریا اندازند غلام دعا کرد طوفانی شد و همه بدریا غرق گشتند سلطان در باره غلام متحیر ماند غلام گفت اگر خواهی مرا بکشی راهش اینکه است که روزی را معین نما و در صحرائی مردم را حاضر گردان و داری برپا نما و مرا در بالای دار کن و تیری در کمان نه و بگو بسم الله رب الغلام که جز نام خدا چیزی بر من کارگر نمیشود پادشاه چنین کرد تیر آمد بصورت غلام و غلام جان داد مردم چون چنین دیدند از سلطان برگشتند و خدا پرست شدند و گفتند آمنا برب الغلام پادشاه گفت آمد بسرم از آنچه میترسیدم آنچه مردم را تهدید نمود و ترسانید اثر نکرد تا آنکه امر نمود آتش افروختند و هر کس مخالفت مینمود وی را در آتش می انداختند تا آنکه زنی را آوردند با یک بچه کوچک چون نزدیک آتش رسید زن عقب رفت کودک بزبان

صفحه : ۸۰

آمد و گفت ای مادر نترس صبر کن که تو بر حقی خود را در آتش انداز زن با آن بچه خود را در آتش انداخت. آیه و حدیث در مقام اندرز است که مؤمن بایستی در مقام دینداری اینطور شجاعت و شهامت و عظمت نشان دهد آری شجاعت و شهامت شهدای دین در حفظ ایمان کمتر از شهدای جبهه جنگ نبوده که در راه حفظ ایمان حاضر شده با هزار گونه درد و غم هم آغوش شوند و از هر گونه تسلی و از هر قسم همدم دور بمانند و مورد سخریه و استهزاء ناهلان و هوسرانان گردیده و از اعمال کردار آنان بفرغان آمده و طریق بردباری پیشه گرفته و در گوشه تنهایی خوی نموده و هر دم بزبان حال گوید

(گرچه در آتش دل چون خم می در جوشم مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم)

چنین فداکاری در راه دین یک جرئت و متانت عالیتری در بر دارد تا آن جسارت بهادرانه که در میدان جنگ بروز داده میشود فرد کامل چنین نفوس زکیه پیمبران و فدائیان راه حقیقت اند که در راه حق و حقیقت و نجات بشر از زنجیر شهوات از هیچ گونه زجر و آسیبی نهراسیدند و جان و مال و فرزند خود را فدا دادند پس از آنها هر کس از اینکه اکثیر خدایی بیشتر نصیب دارد نزدیک تر بآنها خواهد بود و آیه لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا بما چنین می آموزد که ایمان فقط بگفتن شهادتین یا اظهار نمودن بعضی اعمال تمام نمیشود مگر وقتی که امتحان داده شود و شخص از بوته امتحان سالم و خالص بیرون آید و مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ در غریب القرآن گفته (نقمت الشیء و نقمته) در مقام انکار و مؤاخذه آرند یا بزبان انکار نمایند یا طور دیگر و در مقام مجازات برآیند مثل قوله تعالی وَ

صفحه : ۸۱

مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ هَل تَنْقُمُونَ مِنَّا فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ که نقمت را در مقام مواخذه آورده و آیه اشاره باین دارد که اصحاب اخذود از اینکه عمل زشت کراهت و انکار نداشتند مگر بعضی از آنان که بخدای عزیز قاهر درست کار ایمان داشتند الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اشاره به اینکه آنچه مانع و جلوگیری انسان میشود از اعمال قوای شهوانی بهیمی و غضبانی سبعی و اعمال نکوهیده حیوانی و اینکه صفات را بصورت اعتدال نگاه میدارد ایمان بخدایی است که غالب و قاهر فوق عباد و مخلوقات است هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ اگر ایمان بچنین مبدئی

نباشد انسان بمقتضی شهواتش از هر سبعی درنده‌تر و از هر چهار پایی خورنده‌تر می‌گردد و برای نفع خیالی خود از هیچ جنایت و خیانتی خودداری نمی‌نماید.

و اینکه آیات اخیر تأیید مینماید آن توجیهی که در آیه بالا قیل أصحاب الأُخْدُودِ تا آخر نمودیم و گفتیم باطلاقش شامل می‌گردد هر کسی را که آتش فتنه و فساد بر می‌انگیزاند و بمؤمنین آسیب میرساند زیرا الا استثنا و اشاره باین است که عمل کفار چنین است مگر آنهایی که از کفار ایمان آرند و بخدای عزیز حمید رو آرند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ در مقام اجر و پاداش مؤمنین نیک اعمال برآمده که آنان متعمم می‌گردند بنعمتهای بهشتی زیرا که بخدای غالب قاهر ایمان آورده و عمل نیکی که شایسته قرب احدیت است نموده‌اند چنین کسانی فائز گردیده‌اند بفیوضات غیر متناهی

صفحه : ۸۲

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ البته آن فیض و بخششی که خداوند بزرگ بشمار آورده و بمؤمنین وعده داده نظر بعظمت خودش بالاتر از آنست که بتصور آید آری همانست که فرموده باغها و انهاری است که برای مؤمنین آماده شده لکن در صورت باغ است و در باطن روح و ریحان در ظاهر جسم است و در باطن روح و روان در ظاهر نعیم است در باطن وجه کریم در ظاهر نعمتهای جسمانی بنظر می‌آید در باطن نمایش و ظهور رضوان من الله أكبر تجلی مینماید.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بطش در لغت گرفتن چیزی را گویند که بصولت و غلبه و سختی گرفته شود قوله تعالی إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا و امثال اینکه آیات و در اینجا اشاره بسختی عذاب اخروی است که از روی غضب الهی ناشی می‌گردد چنانچه یکی از اسماء الحسنی شدید العقاب است البته چنین است بین فتن و ناملایمات جزئی که در دنیا بانسان میرسد از مرضها و سختیها و آفات و ناریسها با آنکه غالبا از روی غضب نیست بلکه از روی حکمت و مصلحت نظام کلی و شخصی پدید گردیده چقدر سخت و ناگوار بنظر می‌آید مقایسه کن و بین چه خواهد بود حال کسی را که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده و ذات احدیت در مقام انتقام و کیفر اعمال وی برآمده با آنکه عذاب آخرت با نعمتهای آن هیچ طرف مقایسه با سختیها و نعمتهای دنیا نیست إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيهِ وَيُعِيدُهُ وَ هُوَ الْعَفْوُ الْوَدُودُ، ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ در اینکه آیات چند صفت از اوصاف جلال و کبریایی و عظمت خود را تذکر میدهد. ۱- (ببدء) او پدید آورنده موجودات است از کتم عدم بوجود

صفحه : ۸۳

(بدء) چیزی را گویند که سبب وجود شیئی دیگر یا سبب ترکیب پیدا کردن چیز دیگر گردد قال الله تعالی وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ که انسان از خاک ترکیب گردیده و خدا مبدء اشیاء است که هر چیزی را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آرد کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. ۲- (وایعید) او افراد بشر را پس از مرگ و تفرق اجزاء عود میدهد و حیات جدید پاکیزه‌ای که بمراتب شدت و قوت وجودی آن زیاده‌تر از حیات دنیوی است بآنها افاضه مینماید برای روز حساب که دیگر مرگ پیرامون آن نمی‌گردد. ۳- (و هو العفور) غفور مأخوذ از مغفرت و بمعنی پوشانیدن و پنهان نمودن است خداوند غفور است که بلطف و رحمت خود گناهان بندگان عاصی را میپوشاند و لغزشهای وی را مخفی و پنهان مینماید و سر او را فاش نمی‌گرداند ۴- (الودود) و دود مأخوذ از ود و بمعنی محبت است و بر سه معنی صادق آید (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) اولیاء و نیکان را دوست میدارد و آنان نیز او را دوست میدارند و نیز دوستان خود را محبوب خلق می‌گرداند در غریب القرآن چنین گفته (الود) محبت بچیزی و تمنی و آرزوی کون و وجود وی است زیرا که در تمنی معنی محبت مأخوذ است و محب آرزو دارد حصول آنچه را که دوست دارد قوله تعالی وَ جَعَلْنَا بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ

رَحْمَةً و قوله سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا و در اینکه آیات اشاره باین الفتی است که بین آنان واقع و دائر است چنانچه در جای دیگر لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ و در محبت بدون تمنی الفت نیز استعمال شده مثل قوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ هُوَ الْعَفْوُ الْوَدُودُ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وُدُّ و امثال اینها (پایان) راجع بقوله تعالی يُجِيبُهُمْ وَيُجِيبُونَهُ دو طور تفسیر شده یکی آنکه گویند محبت خدا نسبت بمخلوق همان انعام و اکرام او است و اینکه او را موفق گرداند بطاعت و وی را هدایت نماید بدین حق و طریق رضای خود و دوستی بنده نسبت

صفحه : ۸۴

بحق تعالی اینکه است که او را اطاعت نماید و عصیان ننماید دیگر محبت نسبت بخدای تعالی صفتی است از اوصاف فعل او و آن احسان مخصوصی است بکسی که لایق آن باشد اما محبت بنده نسبت بحق تعالی آن حالت وجدانی است که محبین الی الله در قلب خود وجدانا میبایند و بهمین جهت او را تعظیم و ستایش مینمایند و رضای او را بر رضای خود بر میگزینند و مأنوس بذکر و یاد او میگردند از بعض عرفاء است که محبت بنده نسبت بخدا اینکه است که از قلب وی کشف حجاب میگردد و متمکن میگردد بر بساط قرب زیرا صفاتی که نسبت بخدا داده میشود باعتبار غایت و نتیجه است نه باعتبار مبادی و علامت محبت او تعالی نسبت بعبد اینکه است که او را موفق می گرداند که از عالم غرور یعنی عالم طبیعت تجافی و ترقی نماید بعالم نور و بخدا انس گیرد و از غیر او وحشت نماید و تمام هم و وی یکی گردد. مجمع البحرین «۵» ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ او صاحب عرش بزرگوار است عرش بمعنی استوای و استیلا تفسیر شده خداوند مستولی و محیط

بر تمام موجودات است الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «۶» فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ فَعَالٌ صَيْغُهُ مَبَالِغُهُ و اشاره بشدّت و قوّت و فعّالیت اوست كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و آنچه در عالم واقع میگردد از روی اختیار و علم و قدرت و حکمت او انجام میگیرد.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ، فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودَ در مقام بیان قوم فرعون و ثمود برآمده و اشاره به اینکه بین چگونه در اثر علو و سرکشی آنان که نسبت بسفرا و پیمبران چه نسبتهای ناروا دادند و آنها را ساحر و دروغگو نامیدند و آنها صبر نمودند بالاخره عذاب بر آنان فرود آمد و مغلوب حوادث گردیده و سفرای الهی مظفرانه بر آنها استیلا و غلبه نمودند فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ تو ای پیمبر نیز صبر کن همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودند.

صفحه : ۸۵

که بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ، وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ کَفَّارٌ در مقام تکذیب پیمبران برآمده و تبلیغات آنها را انکار مینمایند در صورتی که خدا از پشت و رو و از جمیع جوانب بر آنان محیط است.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ، فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ اینکه کتاب آسمانی و اینکه قرآن مجید از معدن صدق و صفا فرود آمده و در لوح محفوظ ثبت و ضبط گردیده لوح محفوظ بوجهی شاید اشاره بیک مرتبه و یک مقامی از سعه عالم وجود باشد که بالاتر و برتر از عالم خلق و عالم طبیعت و عالم کون و فساد بشمار میرود و نیز شاید عالم قضا و قدر عبارت از آن باشد و آنچه از اول خلقت تا آخر آنچه باید واقع گردد در آنجا ضبط و ثبت گردیده و نیز

(جف القلم بما هو كائن)

اشاره بآن است.

إبن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند از کسری اشتری برسم تحفه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آوردند روزی حضرتش بر آن سوار بود و مرا ردیف خود سوار نمود در اثنای راه بمن نگاه کرد و فرمود ای

پسر حدود خدا را نگاهدار تا او را نزد خود یابی و در زمان راحت با خدا آشنایی کن تا در سختی با تو آشنایی کند و چون خواهی چیزی از او طلب کنی طلب یاری کن که آنچه بودنی است قلم بر آن رفته اگر جمله خلاق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر و خدا برای تو نوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کنی که بر صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرح با اندوه و دشواری با آسانی و درویشی با توانگری و قناعت با سروری و شاید آیه اشاره باین باشد که چون قرآن قبل از فرود آمدن باین عالم کون و فساد در عالم بالاتری تعیین و ضبط شده و در لوح محفوظ نگاه داشته شده اینست که دست ناهلان از تحریف آن کوتاهست و نزد حق تعالی مصون و محفوظ است و از تکذیب کفار خللی بدامن کبریایی آن نخواهد رسید.

صفحه : ۸۶

سوره الطارق

اشاره

مکیه و هی سبع عشر آیه اینکه سوره مکی است که در مکه فرود آمده و برای مدنیان سیزده آیه و برای باقی قراء هفده آیه و شصت و یک کلمه و دو یست و سی و نه حرف است. ابو امامه از ابی بن کعب روایت میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره الطارق را بخواند خدای تعالی بعدد هر ستاره‌ای که در آسمان است دو حسنه بوی کرامت مینماید و از حضرت صادق روایت میکنند که کسی که در نماز فریضه سوره الطارق را بخواند نزد خدا جاه و منزلت بزرگ پیدا کند و در بهشت از رفقای انبیاء باشد. در مصباح کفعمی است که اینک سوره اگر بر خوراکی خوانده شود از هر ضرری حفظ میگردد.

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمِ الثَّاقِبِ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹)
 فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ (۱۰) وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)
 إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤِيدًا (۱۷)

صفحه : ۸۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم با آسمان و قسم بطارق،
 چگونه توانی بدانی طارق چیست
 آن ستاره درخشنده‌ای است که نورش نفوذ دارد،
 نیست هیچ نفسی مگر آنکه برای او نگهبانی گماشته شده،
 پس بایستی انسان نظر کند که از چه چیز آفریده شده،
 خلق گردیده شده از آبی که جستن میکند،
 و بیرون می‌آید از پشت مردان و سینه زنان
 (آن خدایی که بر آفرینش توانا است) البته بر بازگشتن روح بدن نیز توانا است،
 (روز قیامت) روزیست که آنچه در باطنها مخفی و ناپیدا است ظاهر و هویدا میگردد،
 و در آن روز نه قوتی باقی میماند و نه یار و یاور،
 قسم با آسمان گردان،
 و قسم بزمین که شکافته (و حبوبات و گیاهان از آن بیرون می‌آید
 که قرآن بحقیقت جدا کننده حق و باطل است
 و کلام بیهوده نیست،
 کفار هر چه بتوانند مکر میکنند،
 پس صبر کن و مهلت بده بکافرین) که بجزای عملشان خواهند رسید

(توضیح آیات)

اشاره

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ، النَّجْمُ الثَّاقِبُ و او قسم است طارق اسم فاعل مأخوذ از طرق و در لغت طرق راهی است که مسافر پیا پیروند قوله تعالی فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً و جمع طریق طرائق است مثل قوله تعالی سَبِّحْ طَرَائِقَ يَعْنِي هَفْتِ آسمان.

و نیز طارق کوبیدن و آمدن در شب را گویند و باعتبار استعمال عرفی شامل میگردد آنچه در شب واقع میگردد از آمدن و رفتن حتی آنکه بعضی طارق را توسعه داده‌اند که شامل میگردد خیالات و موهوماتی که گاهی در شب عارض میگردد و نیز مجازاً طارق گفته شده بر هر مسلک و رویه‌ای که انسان در روش خود انتخاب نماید خواه روش خوب و صحیح باشد یا روش غیر صحیح.

و در اینجا مقصود ستاره‌ای است درخشنده و فروزان چون شعله آتش که در شب ظاهر

صفحه : ۸۸

میگردد چنانچه النَّجْمُ الثَّاقِبُ توضیح آنست زیرا ثاقب چیزی را گویند که بنور خود نفوذ در غیر نماید قوله تعالی فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ برای وضوح آیه مختصری از تفسیر صدر المتألهین را ترجمه می‌نمایم:

(لمعه اشراقیه) وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ سماء چون مطلق است شامل میگردد آسمان عالم صغیر یعنی نفس ناطقه و روح انسانی با آنچه در او است از قوی و مشاعر و علوم و آسمان عالم کبیر که عبارت از طرف فوقانی و مرتبه علو و بالا باشد با آنچه در او است از کرات و کواکب و سیارات و همانطوری که آسمان عالم کبیر محلّ عجائب صنع خدا است در حرکات منظم و سرعت بعضی از ستارگان و رفتن و برگشتن آنان و نسبت بعضی ببعضی دیگر از تثلیث و مقابله و تربیع و کسوف و خسوف و باقی اوضاع آن و استقامت آنان بیک قانون منظم همین طور نفس ناطقه انسانی نیز در کشف حقایق و معلوم کردن مجهولات قانون مضبوطی و روش معینی دارد که بایستی در مقام برهان آن قانون را اعمال نماید تا نتیجه صحیح عاید وی گردد پس اگر مقصود از طارق نفس ناطقه انسانی باشد اشاره بآن چیزی است که بر نفس ناطقه انسانی وارد میگردد از انوار قدسی و تظاهرات فیض الهی و لوازم ملکوتی و مواهب ربّانی و اگر راجع بسماء عالم باشد شامل میگردد تمام افلاک و کرات با آنچه در آنهاست و مقصود از طارق یا جنس ستارگان است یا مجردات و مفارقات نوری و آنچه بآنان تعلق دارد پس اگر طارق اشاره بجنس مفارقات عقلی باشد میسزد که گفته شود مقصود (بنجم ثاقب) عقل کلّ است که بنور و اشراق خود تاریکی و ظلمت و قشور عالم مادی را سوراخ میکند و تفسیر طارق بشب اشاره باین است که همانطوری که ستارگان در شب موقع استتار نور خورشید ظاهر میگرددند و بنور خود ظلمت شب را میرند همین طور نور عقل وقتی بر اجسام تاریک فرود آمد ظلمت و تاریکی آن را بنور خود زائل میگرددند. (پایان)

صفحه : ۸۹

خلاصه النّجم الثّاقب باعتبار عالم حس جنس ستارگان یا جنس شهب است که ظلمت شب را میرد و شیاطین را طرد و رد میکند و باعتبار معنی قوای عقلیه ملکوتیه است که در روح انسان پدیدار گردیده و قوای وهمیه شیطانیه را بر طرف مینماید.
 إِن كُلِّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ بقاعده عربیت (ان) دو طور تفسیر میشود ان نافیة و ان مخفّفه از ثقیله (لما) را نیز دو قسم تفسیر شده بمعنی الا- و بمعنی لما حفظ بمعنی نگاهداری بچند معنی آمده و مصادیقی پیدا نموده یکی قوه حافظه و آن قوه‌ای است که در باطن انسان و عمل آن ضبط و نگاهداری محسوساتی است که از خارج بتوسط حواس پنجگانه حس مشترک ادراک نموده و بخزینه که آن را قوه حافظه نامند میسپارد و اینکه قوه بسه اعتبار سه طور عمل دارد باعتبار قبول صور محسوسات آن را خزینه حس مشترک گویند و باعتبار حفظ و نگاهداری معلومات که بآن تحویل شده آن را حافظه مقابل ناسیه نامند و باعتبار ادا کردن مکنونات خود در موقع حاجت نفس و بیاد آوردن آن آن را ذاکره گویند و نیز ملائکه‌ای که موکل بر تنظیم عالم و اعمال انسانند آنان را نیز حفظه نامند.

خلاصه بنا بر اینکه (ان) نافیة و (لما) بمعنی الا باشد معنی آیه چنین میشود نیست نفسی مگر آنکه بر او نگهبانی هست از ملائکه که حافظ اعمال و حالات او باشند و اگر ان مخفّفه از مثقله باشد و لَمَّا لما معنی آیه چنین میشود محققا هر نفسی برای او نگهبانی گماشته شده لکن بیشتر مفشّرین همان معنی اول را ترجیح داده‌اند و اطلاق آیه چنین مینماید که خداوند ملائکه‌ای گماشته برای حفظ جسد انسان که وی را از هر آسیب و بلاء و تصادفات خارجی و تضادات داخلی که از قبل تضاد قوی و اخلاط چهارگانه پدید میگردد دفع و منع نمایند تا

صفحه : ۹۰

آنکه جسم انسان معتدل و سلامتی آن تا مدّتی پایدار بماند و آنان ملائکه‌ای میباشند که حافظ بدن انسانند که اولاً او را از هر آسیبی حفظ نمایند و ثانیاً او را تقویت دهند تا بحدّ کمال رسد و اینکه نوع ملائکه را بمدبّرات امور نامیده شده و در لسان شرع اینکه نوع ملائکه را ملائکه ارضی گویند و در اصطلاح حکماء قوای طبیعی نامند و ملائکه دیگری گماشته شده برای حفظ نفس

ناطقه بشری که آن را از قوه بفعل آرند زیرا که انسان در ابتداء خلقت قوای روحانی و عقلانی وی ضعیف است بلکه فقط استعداد و قابلیت نفوذ عقل مجرد در وی موجود است و مسلم و معلوم است که هیچ شیئی نتواند خودش خود را از قوه بفعل و از عدم بوجود و از نقص بکمال آرد و نیز فاعل غیر از منفعل است اینکه است که خالق متعال از راه فیض ملائکه روحانین را مأمور گردانیده که از آن انوار فیض و اشراقات نور وجودی که از حق تعالی بآنان افاضه شده انسان را نیز از آن برخوردار گردانند و باین واسطه نفس ناطقه بشری از قوه بفعل و از نقص بکمال آید و اینکه موجودات روحانی در لسان شرع بملائکه حامل وحی بانبیاء و ملائکه حامل الهام باولیاء نامیده شده و باصطلاح حکماء آن را (عقل فعال) گویند و مراتبی که بتوسط ملائکه یا عقل فعال بانسان افاضه میشود بطور کلی سه مرتبه دارد (اول) عقل بالملکه و آن نفسی است که مستعد گردیده برای فیض گرفتن از مبدء اعلا (دوم) عقل بالفعل و آن وقتی است که علوم و معارف در نفس ناطقه بالفعل موجود باشد (سوم) عقل مستفاد که تمام معلومات همیشه نزد او حاضر و متمرکز در علوم و معارف گردد.

و باید دانست که ملائکه حفظه فقط واسطه در فیضند که از روی حکمت و نظام عالم اینکه طور مقرر فرموده که از مبدء عالم فیض بگیرند و بمادون افاضه نمایند فیاض مطلق فقط و فقط ذات واجب الوجود است (هو المبدء و المعید) ان به (وَ اللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند که فرموده (خداوند برای انسان

صفحه : ۹۱

صد و شصت ملک گماشته که از آن جمله هفت ملک موکل جسم اویند که آفات و بلیات را از وی دور گردانند چنانچه مگس آفات را از کنده عسل دور می کند

(سخنان مفسرین راجع بحفظه)

(۱) مقصود از حافظ در آیه فرشتگانند که اعمال انسان را ثبت و ضبط می نمایند (عبد الله عباس) (۲) حفظه‌اند که مال و آجال و ارزاق خلاق را نگاه میدارند (قتاده) (۳) حفظ کننده خدا است که بنده را نگاه میدارد که از تقدیرات الهی در نرود (کلبی) آری اگر نبود حفظ و حراست مربی عالم هیچ دانه‌ای بشمر نمی رسید و هیچ طفلی از مادر متولد نمیشد و بکمال نمی رسید زیرا که اکثر موجودات بلحاظ ماده و طبیعت و بقاعده تنازع بقاء و غلبه قوی بر ضعیف و تضادی که بین آنان موجود است قوی کوشش میکند ضعیف را نابود و مضمحل گرداند اینکه است که خدای حکیم برای هر نوعی از موجودات اسباب و وسائلی مهیا نموده که وی را از تصادمات داخلی و تصادمات خارجی حفظ نماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بعضی مفسرین گویند ترائب بین دو پستان زن است دیگری گفته بین شانه و سینه زن است آیه اشاره بر جوع و بازگشت انسان است باصل و مبدء خود مثل قوله تعالی إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي يَعْنِي بازگشت شما بسوی خدا است خلاصه آیه در مقام تبتیه و تذکر است که آن کس که انسان را از پست ترین مراتب و قدرترین اشیاء خلقت نموده و وی را از پست ترین مراتب ترقی داده و وی را باوج کمال انسانیت جسما و روحا رسانیده و

صفحه : ۹۲

بصورت نیک انسانی و سیرت نیکوی ملکوتی او را صدر نشین عالم خلقت گردانیده و بتاج و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ او را مفتخر نموده البته قدرت دارد که پس از مرگ و تفرق اجزاء ثانیاً او را برگرداند و حیات نوینی که بمراتب عالی تر از اینکه حیات عاریتی اینکه

دنیا باشد بوی افاضه نماید *يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ* جمع سر اسرار و جمع اسرار سرائر است و يوم تبلى السرائر اشاره به اینکه آنچه در باطن انسان مخفی است حتی آن خاطراتی که بقلبش گذشته و آنچه را که فراموش نموده و آنچه در باطن خود مکتوم و مخفی گردانیده از اصول عقاید و نیات و غیر آنها تماما در روز رستاخیز ظاهر و مبرز میگردد حدیثی از معاذ بن جبل نقل میکنند که گفته از رسول الله سؤال نمودم مقصود از آن سرائری که در قیامت ظاهر میگردد چیست فرمود سرائر شما اعمال شما است از نماز و زکاء و روزه و وضوء و غسل جنابت و آنچه برای شما واجب گردیده زیرا تمام اعمال شما مخفی و پنهان است ممکن است بگویند نماز خوانده ام و نخوانده باشد یا گویند وضو گرفته ام و نگرفته باشد اینکه است معنی قوله تعالی *يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ* نظیر قوله تعالی *يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْاَخْفَى* آیه در مقام معرفی روز رجعت بشر است که یکی از اوصاف و خصوصیات آن روز ظاهر شدن و پدید گردیدن باطنهاست که آنچه در باطن انسان است از ایمان و کفر و اخلاق حمیده و نکوهیده و اعمال حسنه و سیئه و کمالات روحانی و جسمانی و صفات بهیمی و سبعی و ملکوتی در سریره او نهفته پدیدار میگردد و هر کس بصورت اعمال و اخلاق و ملکات نفسانی خود بصورت مناسب آن ظاهر میگردد.

در حدیث فرموده

(يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى صُورِ تَيَاتِهِمْ)

در حدیث دیگر (در قیامت بعض مردم محشور میگردند بصورتی که خوک و میمون نسبت بآن نیکو می نماید.

صفحه : ۹۳

معلوم است کسی که سبعت و بهیمیت در وی غالب گردیده بدتر و پست تر از هر حیوانی بشمار میرود بل *هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا* شاهد بر آنست و آن روزی است که امتیاز پیدا می شود بین خبیث و طاهر چنانچه در سوره مائده آیه ۱۰۰ *قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ* زیرا که آن روز جدا شدن بین حق و باطل و امتیاز مؤمن از کافر است و *اَمْتَازُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَهُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ* در آن روز برای انسان چیزی نیست که بتواند رفع ضرر از وی بنماید نه از قوای بدنی و جسمانی و نه از قوای روحانی و نفسانی و نیز برای وی یار و یآوری نیست زیرا که معدّات و تمام وسائل خارجی که از روی حکمت در اینکه عالم تضاد و عالم قوه و استعداد برای رفع احتیاجات بشر در بین نهاده که بآنها متوسل میشد بالمره مفقود گردیده و *الْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ* زیرا که عالم قیامت موقعی است که هر فردی بمنتهای کمالی که لایق بوی است رسیده دیگر جهات استعدادی که بوسائل خارجی بتوان استكمال حاصل نمود در کار نیست اینکه است که فرموده *يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَيْنِهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ* هر کس مشغول بخود گردیده و وی را بخارج احتیاجی نیست حتی شفاعت شافعین نیز ناشی از آن ارتباط و اتصال معنوی است که بین شفیع و شفاعت شونده پدید گردیده و بهمین مناسبت معنوی شفیع مأذون در شفاعت میگردد و *السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَ الْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدَعِ، اِنَّهٗ لَقَوْلٌ فَصْلٌ* و ما هُوَ بِالْهَزْلِ صَدَعٌ در لغت شکافتن چیز صلب و سختی را گویند مثل شیشه و آهن خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است *فَاَصْدَعِ بِمَا تُؤْمَرُ* سوره حجر آیه ۹۴ شاید اشاره باین باشد که امر رسالت را آشکار نما و مطالب را از هم شکافته و بر آنچه بآن مأموری

صفحه : ۹۴

قیام نما قوله تعالی *يَوْمَئِذٍ يَصَّدَعُونَ* اشاره بروز قیامت است و شاید مقصود اینکه باشد که روز قیامت روزی است که باطنها شکافته و ظاهر میگردد و چیزی مخفی و پنهان نمیماند و *الْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدَعِ* یعنی قسم بزمین که میشکافد و نباتات و گیاهان از آن بیرون میآید.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

(۱) بیشتر مفسرین را رأی چنین است که مقصود از ذات الرجع صاحب باران است یعنی سوگند باسماں صاحب باران (۲) (ذات الرجع) یعنی صاحب ماه و خورشید و ستارگان که گاهی ظاهر میگردند و گاهی غائب میشوند (ابن زید) (۳) ذات الرجع سوگند باسماں که بحسب مرور زمان محل نزول خیرات است حالی بعد حالی و از آن باران میبارد برای روزی مردم (مجمع البیان) خداوند قسم یاد میکند و موجودات جوی و سفلی را مورد سوگند قرار میدهد و آنها را شاهد و گواه میگیرد که قرآن کلام حق و جداکننده بین حق و باطل است و بهمین معنی روایتی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و ما هُوَ بِالْهَزْلِ قرآن کلام بیهوده و از روی لهو و لعب و بازیچه سر نزده بلکه کلام متینی است که از معدن صدق و منبع علم حق تعالی تراوش نموده اینکه است که دست نااهلان از دامن آن کوتاه است إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَ أَكِيدُ كَيْدًا مُحَقَّقًا كَفَّار و دشمنان قرآن در مقام اطفاء نور قرآن بسیار مکر و کید و حيله میکنند که نور الهی را خاموش کنند و بوسیله‌های شیطانی متوسل میگردند برای زایل گردانیدن کلام الهی.

صفحه : ۹۵

فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوَيْدًا مهل و امهال در لغت بمعنی رفق و مدارا کردنست شاید اشاره باین باشد که ای رسول در امر رسالت و اجرای احکام قرآن از جفای کفار و انواع حیلها و خدعها که بکار میبرند برای خاموش کردن نور حق تعالی صبر و بردباری و متانت و استقامت خود را از دست مده و با آنها مدارا کن که بزودی تو بر آنان غالب می گردی و حقانیت قرآن بر جهانیان معلوم خواهد شد یا بزودی در آخرت کفار و کسانی که در باطل کردن قرآن حيله میکنند بکیفر اعمال خود خواهند رسید

صفحه : ۹۶

سوره الاعلی**اشاره**

مکیه و هی تسع عشر آیه اینکه سوره مکی است در مکه فرود آمده و نوزده آیه و هفتاد کلمه و دو بیست و هفتاد و یک حرف است ابو امامه از ابی کعب روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره اعلی را بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده وی را حسنه دهد و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند هر کس در نماز فریضه یا نافله سوره اعلی را بخواند در قیامت بوی گویند از هر در بهشت که خواهی وارد شو از مصباح کفعمی است که خواندن سوره اعلی بر گوش دابه و بر مرض بواسیر و بر هر موضعی که نفع دارد مرض شفا می یابد

[سوره الاعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَيُنْقَرُّكَ فَلَآ تُنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى (۷) وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعْتَ
الذِّكْرَى (۹)

سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى
(۱۴)

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۷) إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ
إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (۱۹)

صفحه : ۹۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای پیمبر) تسبیح و تمجید و ستایش کن بنام پروردگار خود که بالاتر از هر چیزی است،
آن خدایی که خلق کرد و مخلوقات را آراسته گردانید
آن خدایی که اندازه گیری نمود (و بحسب اندازه هر کسی) وی را هدایت نمود،
و آن خدایی که گیاه را از زمین رویانید،
پس از آن او را خشک و سیاه گردانید
ما آیات قرآن را مکرر بر تو قرائت میکنیم که هیچ فراموش نکنی،
مگر آنچه را خدا بخواهد (که از یادت ببرد) زیرا که او بآنچه ظاهر و جلی یا مخفی و پنهان است عالم و دانا است،
(قرآن را بطریق آسان بر تو بیان نمودیم،
پس مردم را متذکر گردان هر گاه سود دهد آنان را،
بزودی متذکر میگردد کسی که میترسد
و دوری میجوید از آن شقی ترین مردم،
آن کسی که در آید در آتش بسیار سخت (جهنم)،
و در آن آتش نه میمیرد (که از عذاب راحت شود) و نه زنده است (که از حیات متمتع گردد)
محققا رستگار و سعادتمند گردید کسی که تزکیه نفس نمود،
و بیاد خدا بنماز و ذکر پرداخت،
کسانی که ترجیح میدهند حیات دنیا را بر آخرت
در (صورتی که) آخرت بهتر از دنیا و باقی تر از آن است،
(و اینکه هایی که گفته شد) هر آینه در صحف اول
صحیفه ابراهیم و موسی مسطور است)

(توضیح آیات)

اشاره

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى پس از آنکه برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب رسید که پروردگار را باسم ستایش نما حضرت بامت دستور فرمود در رکوع نماز (سبحان ربی العظیم) بگوئید و در سجده (سبحان ربی الاعلی) بگوئید و در فضیلت و ثواب اینکه ذکر شریف احادیث بسیار نقل شده.

و شاید سرش اینکه باشد که چون در سجده که منتهی درجه اظهار ذلت و

صفحه : ۹۸

فروتنی اظهار میشود و پیشانی که شریف‌ترین اجزاء بدنست در مقابل عظمت الهی بر پست‌ترین چیزها که خاک باشد گذارده شود و در زبان نیز بقدری که میسر است اظهار عظمت او را نماید و بگوید (سبحان ربی الاعلی و بحمده) یعنی تو بزرگ‌تری از آنکه ملوث گردی بلوث اذهان بشر و بالاتر از آنی که بشود بتصور آبی و در رکوع چون اظهار فروتنی و انکسار کمتر است (سبحان ربی العظیم) بگوید بسیاری از مفسرین چنین اظهار میدارند که بعد از (سَبِّح) باید باء در تقدیر گرفت (سَبِّحْ باسم) یعنی تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگارت که بالاتر از هر چیزی است بآن اسمایی که تعیین شده تسبیح بمعنی لغوی بمعنی تنزیه و میرا بودن از هر منقصتی است خداوند امر میفرماید که تسبیح و ستایش کن بآن نامهایی که خود را ستوده‌ام مثل (سَبُّوح قَدُّوس) و باقی اسمایی که دلالت دارد بر تنزیه ذات پاک احدی او و ظاهرا اگر چه خطاب بشخص رسول است لکن مقصود تمام مؤمنین از امت اویند که بایستی پروردگار خود را بهمان طوری که دستور داده ستایش نمایند.

و باید دانست بمجرد گفتن ذکر بزبان چه در نماز باشد یا غیر نماز بدون توجه قلبی کافی نیست اسم فقط الفاظی است که وضع شده برای دلالت بر معنایی نخستین بایستی معنی تحت اللفظی آن دانسته شود سپس فهمید و دانا گردید که اینکه نامها وضع شده برای آن ذات یکتایی که متصف باین اوصاف جلال است و از روی حکم عقل و منطق صحیح بداند و بشناسد که ذات پروردگار بایستی متصف باشد بصفات جمال از علم و قدرت و حکمت و اراده و مشیت و میرا از تمام نقایص امکانی مثل احتیاج داشتن بجسم و مکان و زمان و باقی لوازم امکانی که تعبیر از آن بصفات جلال میشود و بشر حق ندارد از پیش خود و بسلیقه خود نامهایی برای ذات مقدس کبریایی وضع نماید زیرا که اسم وضع نمودن منوط بشناسایی مسمی است ذاتی که برتر و بالاتر از آن است که بتصور آید چگونه توان نامی که بدلالت مطابقه باشد بر آن

صفحه : ۹۹

وضع نمود اینکه است که در احادیث صحیح رسیده که (اسماء الله توقیفی است و ما را امر فرموده که آن ذات مقدس را بهمان اسماء بخوانیم و لله الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا و نامهایی که حکماء نسبت میدهند مثل اینکه خالق را عَلَّت و مخلوق را معلول گویند و نیز الفاظ دیگری که بین آنان دائر است اگر مقصود از عَلَّت و معلول همان خالق و مخلوق باشد بدون خصوصیت زائندی ظاهرا در آن اشکالی نباشد زیرا که مقصود از اسم آن است که دلالت بر مسمی داشته باشد نه فقط الفاظ لکن اگر خصوصیت دیگری در آن ملحوظ باشد و بآن اعتبار اسم دیگری بحساب آید درست نیست و از طرف شرع ممنوع است.

بعض دانشمندان در تفسیر خود در توجیه (سَبِّحْ اسم) بیانی دارند که مختصری از آن را ترجمه مینمایم: چنین گفته در اینجا سر

دیگری است و آن اینکه است که در عرف متألهین تسبیح نمودن حق ذاتی را سزد یعنی کسی تواند او را ستایش نماید که مجرد باشد از ماده و عوارض و صور اجسام زیرا که مبدء هر صفتی بوجه کمال بایستی در مرتبه ذات خود دارای مرتبه باشد آن کمال و فضیلت باشد پس معنی (سبح اسم ربك) یعنی مجرد و برهنه گردان ذات خود را از علاقه دنیا و از عوارض مادّیات خالی شو تا بتوانی تقدیس نمایی و بشناسی چگونگی (اسم الله) و تنزیه نمایی او را از نقایص ممکنات و نیز ذهن خود را از مطالعه کاینات خالی گردان تا بتوانی ملاحظه نمایی ذات و صفات و افعال الهی را بدون آنکه او را بممکنات تشبیه نمایی یا تعطیل نمایی صفات جلال و اوصاف جمال آن فرد بیهمتا را و منکر گردی یا آنکه در ناموس خلقت و نظام آفرینش و نوامیس افعال و سنن الهی خدشه نمایی (صدر المتألهین) آری کسی که قلب و دلش آلوده بمحبت دنیا گردیده و خود را بزنجیر قوای حیوانی و اخلاق سبعی و بهیمی بسته گردانیده و پابند محظوظات مادّی و طبیعی

صفحه : ۱۰۰

گردیده چگونه تواند بسرادق عالم ملکوت عروج نماید و بارتباط بآن عالم انوار معرفت و محبت الهی در قلبش تابش یابد و باین واسطه بتواند آن طوری که شایسته جلال او است تمجید و ستایش او را نماید هرگز ممکن نیست ستایش و تمجید نمودن فرع شناختن است کسی که بزنجیر شهوات بسته شده هرگز نتواند قدمی پیش رود و اگر بزبان حمد و ستایشی نماید مشوب بنقایص وجود خود او میگردد زیرا که هر کسی مبدء خود و نیز همه چیز را بقدر خودش میشناسد اگر قلب آدمی از صفات نکوهیده مصفا گردید و بقدر صفا محل تلالو نور وجود و اشراقات انوار جلال احدی گردید بهمان اندازه خدای خود را میشناسد و باندازه شناسایی مبدء خود را ستایش مینماید الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى از راغب اصفهانی است که سوی در لغت بمعنی مساوات و معادله چیزی بچیزی را گویند از حیث کمیت باشد مثل وزن بوزن ذرع بذرع یا از حیث کیفیت سیاهی بسیاهی سرخی بسرخی مثلاً و استوی نیز بدو معنی آمده اول مثل آنکه گفته شود زید و عمر با هم مساویند دوم بمعنی تعادل و تساوی اجزاء مثل قوله تعالی ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ یعنی قرار داد خلقت تو را معتدل و مطابق حکمت و هر گاه استوی متعدی باشد بعلی مثل الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى معنی استیلا و علو در آن مأخوذ است و هر گاه استوی متعدی گردید بآلی انتهائیت در آن مأخوذ میگردد یا بالذات یا بتدبیر و قوله تعالی الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ و قوله تعالی وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا اشاره بقوایی است که قوام نفس باو است (پایان) و قوله تعالی در آیه بالا- الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى نظیر قوله تعالی فَاِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوْحِي و نیز راجع بخلقت آسمانها رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا یعنی اجزاء آن را مساوی یکدیگر و تعادل و تناسب بین آنها قرار دادیم.

صفحه : ۱۰۱

ذات پروردگار در مقام اوصاف خود برآمده و سه صفت از اوصاف جلال را تذکر میدهد اول آن خدایی که خلق کرد و تسویه نمود و اجزاء موجودات را معادل یکدیگر گردانید و تعادل و توازن بین آنها قرار داد مثل دو دست دو پا دو گوش دو چشم و چون کلمه (فسوی) اطلاق دارد شامل میگردد تمام موجودات علوی از کرات و سیارات و ماه و خورشید و موجودات سفلی از نباتات و جمادات و انواع و اصناف حیوانات که هر یک معادل یکدیگر و اجزاء آنان نیز متناسب بهم و بیک نظم و نظام حیرت انگیزی عالم خلقت را مرتب گردانیده و روی یک پایه صحیح استوار گردیده و تمام جهان را مقایسه کن با یک شخص انسانی که حسن و جمال او روی میزان تسویه و تناسب اجزاء و اعضای او قرار گرفته که اگر اندازه‌ای اعضای او خلل یابد وجود وی مختل میگردد و سلامتی او باقی نمیماند همین طور جهان اگر یکی از اجزاء آن مختل گردد و بآن طوری که در نظام خلقت تعیین شده عمل نکند عالم فانی یا مختل میگردد دوم از اوصاف جلال وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى بمعنی اندازه گیری است و

شامل می‌گردد تمام موجودات مادی را که تحت مقدار معین و شکل بخصوص اندازه‌گیری شده و آیه اشاره بدلیل عقلی است که انسان را متبته گرداند و بداند که آن کس که موجودات را باشکال مختلف آفریده و هر نوعی را بطرز خاصی درآورده و آنچه لازمه حیات او است ببهترین وضعی و جالب‌ترین شکلی در معرض نمایش درآورده بخصوص خلقت انسانی که واقعا همان حسن صورت و نیکی سیرت که وی را مستوی القامه متعادل الاجزاء قرار داده بزرگ‌ترین حجت و دلیل بر عظمت و علو خالق او است زیرا بحکم عقل ایجاد و ابداع کننده‌اش در مرتبه او نخواهد بود و او پاک و بی نیاز و غنی مطلق است اینکه است که موظفیم پروردگار خود را تقدیس نمائیم و اعتراف کنیم که او عالی‌تر و برتر از هر چیزی است، آن خدایی که قَدَر فَعْدی خلق کرد و هدایت نمود که هر موجودی را بآنچه صلاح

صفحه : ۱۰۲

وی است از ما یتحتاج زندگانی وی را رهنمایی نموده و بهر یک در خور خود وسائلی عنایت فرموده که معاش و زندگانی خود را تأمین نمایند اگر مختصر نظری بکیفیت حیوانات و طرز خلقت آنان بیندازی خواهی دید که آنچه حفظ بقاء همگی آنان منوط بآنست از قبیل قوای تغذیه هاضمه جاذبه تولید مثل همگی آنها در اینکه قوی با هم شرکت دارند و برای تمیز هر نوعی از نوع دیگر ممیزاتی قرار داده و برای تحصیل معاش آنان وسائلی مقرر نموده مثل آنکه حیوان دانه خوار دارای منقار و آلت مخصوصی است و غیر آنها دارای لب و دندان حیوانات پرنده دارای بال و حیوانات آبی دارای وسائل شناوری میباشند و *الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (الرعى)* در لغت بمعنی حفظ و نگاهداری حیوانست راعی کسی را گویند که مواظب حیوان باشد هم خوراک او را برساند و هم او را حفظ نماید که آسیبی باو نرسد مثل چوپان قوله تعالی *كُلُوا وَارْعُوا أَنْعَامَكُمْ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَهَا* و قوله تعالی در آیه بالا- *وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى الْفَ وَالْمَ، الْمَرْعَى،* اشاره بحفظ و سیاست حیوان دارد چنانچه در جای دیگر فرموده *فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا* یعنی محافظت نمودند آن طوری که بایست مواظبت نمایند و در حدیث دارد *(كلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ)* یعنی تمام شما راعی خود و دیگران میباشید و از جهت محافظت خود و دیگران مسئول هستید که اگر آن طوری که موظفید مراعات نکنید در مورد سیاست حق تعالی واقع میگردید (راغب اصفهانی) سوم از آثار قدرت و حکمت پروردگار تو اینکه است که گیاهان را از زمین بیرون آرد برای خوراک حیوانات و بقای آنها و اول سبز و خرم جالب نظر پس از آن همان مزرعه دلکش که نظر بینندگان را بخود جذب نموده بالاخره خشک و سیاه می‌گردد تا آنکه غذای زمستان حیوانات می‌گردد اینکه آیات بظاهر در مقام آثار قدرت و تدبیر آفرینش و در مقام اینکه است

صفحه : ۱۰۳

که تمجید و ستایش نمائید پروردگاری را که عالم را از نیستی بهستی آورده و هر موجودی را بزبور وجود آراسته و آن را بر آنچه بقاء وی منوط بآن است (رهبری نموده و تعادل و تساوی بین موجودات قرار داده و اینها دلیل است بر وجود خالق یکتا که سزاوار پرستش و ستایش است و آیه اخیر اشاره باین دارد که تغییر و تبدیل شدن موجودات انسان را بایستی متبته گرداند و بنظر عبرت موجودات را بنگرد و متذکر باشد که همین طوری که گیاهان و گلها و ریاحین وقتی سبز و خرم و دل ربا میباشند طولی نمیکشد که پژمرده و خشک و سیاه میگردند انسان هم چنین است وقتی جوان و شاداب با قد رعنا و با طراوت است بزودی باد خزان دنیا جوانی وی را تبدیل پیری طراوت و شادابی او را بافسردگی و پژمردگی و سلامتی وی را ب بیماری قوت و شوکت و فعالیت او را بضعف و ناتوانی میکشاند اینکه است عادت و مرام دنیا لکن اهل حق در همین پیری جوانی و در افسردگی بهجت و در مرض صحت روحانی می‌یابند *سَيُنْفِرَنَّكَ فَلَا تَنسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ* نسیان مقابل و ضد ذکر است و سبب نسیان عدم ضبط و نگاهداری آن

چیزی از صور معلوماتست که بقوه حافظه سپرده شده و علت فراموشی یا ضعف نفس است و عدم تمکن آن از حفظ معلومات و یا غفلت نمودن و متوجه نبودن بآن و گاهی آدمی از روی قصد

و اختیار خود را منصرف میگرداند تا آنکه مطلب را فراموش نماید و شاید اشاره بمعنی اول یعنی ضعف نفس از حفظ صور معلومات دارد قوله تعالی وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وَ شَآئِدًا اِشَارَةً بِمَعْنَى دَوْم یعنی فراموشی عمدی دارد مثل قوله تعالی فَذُوقُوا بِمَا نَسَيْتُمْ وَ نِزَاقَهُ تَعَالَىٰ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَ نَسِيَانٌ بِمَعْنَى اَوَّل مورد مؤاخذه نمیشود چنانچه در حدیث معروف (رفع عن امتی الخطاء و النسیان)

اشاره بهمین قسم از نسیان است نه آن نسیانی که از روی اهانت و بی اعتنائی باشد که آن مورد

صفحه : ۱۰۴

مؤاخذه واقع میگردد آیه بالا- سَيُنْفِرُكَ فَلَا- تَنسَىٰ آن اخبار است از جانب حق تعالی که ما ضمانت میکنیم که آنچه را از وحی آموختی فراموش نکنی (راغب اصفهانی) از بعض مفسرین است که سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنسَىٰ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ملهم میگردانم بتو قرآن را که دیگر فراموش نکنی.

برای توضیح آیه مختصری از بیان صدر المتألهین را ترجمه مینمایم چنین گوید بدانکه بیان آیه موقوف بر شناختن سه مطلب است اول صفت نبی از جهت ذات و صفات و جوهر وجود او دوم کیفیت تکمیل نمودن ناقصین سوم اختلاف مردم در قبول کمال) مطلب اول نبوت بدو چیز تمام میشود یکی بکمال و شرف روحی نه بقوت جسمانی و شرافت روحی در دو چیز تحقق پذیرد یکی توجه بحق تعالی که ناشی از کمال قوه نظریه و از هویت و ذات او پدید میگردد.

دیگر توجه او بخلق که از آن تعبیر بقوه عملیه میشود و آن کمالیست نسبت بامور خارجه بتأثیر در مواد موجودات و منفعل و متأثر نگردیدن از آنها و تکمیل نمودن نفوس مردم.

مطلب دوم چون نفس و روح پیمبر واسطه بین خدا و خلق است لا بد بایستی در اینکه دو جهت قوه نظریه و قوه عملیه کامل باشد اگر چه کمال روحانی و قرب بمبدء در همان قوت قوه نظریه تحقق میپذیرد و ناقصین در قوه نظریه اگر چه در قوه عملیه کامل باشند از کاملین بشمار نمی‌روند و دارای رتبه نبوت و خلافت نمی‌باشند.

جماعت متکلمین که گویند نبوت و خلافت فقط مشروط بعلم سیاست و احکام و نظام جامعه و طریق حکومت و قضاوت بین خلق انجام میگیرد آنان در اشتباهند و غافل از اینند که غرض از ارسال رسل و انزال کتب طریق هدایت خلق است بسوی رحمت خدا و نمایندگان طریق معرفت او و نیز برای آنکه قلب بشر

صفحه : ۱۰۵

نورانی گردد بمعرفت و محبت الهی ساکن گردد نه فقط حفظ حیات دنیوی افراد و اصلاح جامعه و سیاست مدنی زیرا که اصلاحیات انسان و امهال وی در دنیا برای تحصیل تقوی است که منتهی میگردد بقرب الی الله و البته آن کسی که واسطه است بین حق و خلق بایستی در علوم حقیقیه و در عمل کامل باشد و گر نه ارشاد دیگران وی را نشاید.

و چون ببران ثابت و مبرهن گردیده که قوه عاقله و کمال آن شریفتر از قوه عامله و کمال او است اینکه است که نظر بشرف او اشاره دارد بکمال قوه نظریه قوله تعالی سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنسَىٰ یعنی باعطاء قوه ملکوتی و نور عقلانی قوت می دهد جوهر روح تو را و کامل میگرداند نفس قدسی تو را و بقلب تو افاضه میگرداند نور شمعسانی که آن نور معنوی از انوار الهی است که مشعر گردی

بعلوم حقیقی و معارف الهی و علوم حقیقی طوری در تو نفوذ نماید که هیچ وقت فراموش نکنی و نفس ناطقه تو مرتبط گردد بجوهر عقلی و از عقل مستفاد نور بگیرد و متمکن گردد در علوم و معارف که دیگر فراموشی نیارد و محتاج نگریدی بتعلیم بشری (پایان) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه را خدا خواهد که از خاطر تو محو گرداند یا نسخ کند که اصلاً حکم را بردارد در سوره بقره در تفسیر آیه مَا تَسْخَرُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا بَيَانٌ شَدَّ أَنَّ هَرَّ حَكْمِي خَدَا مِيخَوَاسْتِ نَسْخِ نَمَائِدِ اَزْ خَاطِرِ پِيْمْبِرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ مُؤْمِنِيْنَ مَحُو مِيْنَمُوْدُ كِهْ فَرَاْمُوْشِ مِيْكَرْدَنْدِ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ دَرِ اَيْنِجَا اِشَارَهْ بَايْنِ اَسْتِ كِهْ چِيْزِيْ اَزْ اَيَاتِ قُرْآنِ اَزْ يَادِ تُو نَمِيْرُوْدِ مَگَرِ اَنْچِهْ رَا خَدَا خَوَاھَدِ نَسْخِ نَمَائِدِ اَزْ بَعْضِيْ مَفْسِرِيْنَ اَسْتِ كِهْ وَقْتِيْ جَبْرِيْلُ اَيَهْ اِيْ بَرِ حَضْرَتِشْ قُرَاثْتِ مِيْنَمُوْدُ حَضْرَتِ مَكْرَرِ مِيْنَمُوْدُ كِهْ فَرَاْمُوْشِ نَكَنْدِ اَيْنِكِهْ بُوْدُ كِهْ اَيْنِكِهْ اَيَهْ فَرُوْدِ اَمْدُ كِهْ مَطْمَئِنِ

صفحه: ۱۰۶

گردد که دیگر فراموش نمیکند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى، وَ يُسِرُّكَ لِلْيُسْرَى شَائِدِ اِشَارَهْ بَايْنِ بَاشَدُ كِهْ چُونِ خَدَا مِيْدَانْدُ كِهْ تُو اَمِّيْ وَ دَرَسِ نَاخَوَانْدَهْ اِيْ مَشْكَلِيَهْ اِيْ اَمْرِ رَسَالْتِ وَ طَرِيْقِ تَبْلِيْغِ وَ رَسَانْدِنِ اَيَاتِ قُرْآنِ رَا بَرِ تُو سَهْلِ مِيْنَمَائِيْمِ وَ اَيَاتِ قُرْآنِ رَا Bَرِ تُو قُرَاثْتِ مِيْكَنِيْمِ تَا اَنْكِهْ دَرِ رُوْحِيَهْ تُو جَايِ گَزِيْنِ گَرْدَدِ وَ هِيْچِ وَقْتِ فَرَاْمُوْشِ نَكْنِيْ مَگَرِ اَنْچِهْ رَا مَصْلَحْتِ دَرِ فَرَاْمُوْشِيْ اَنْ بَاشَدُ فَذَكْرُ اِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى، سَيَدَّكُرُّ مَنْ يَخْشَى ذَكَرٌ دَرِ لَغْتِ بَدُوْ مَعْنِيْ اَمْدَهْ گَاهِيْ ذَكَرِ گُوِيْنْدِ وَ مَقْصُوْدِ اَنْ هِيْئَهْ نَفْسَانِيْ وَ قُوَهْ اِيْ اَسْتِ دَرِ بَاطِنِ اِنْسَانِ وَ اَنْ قُوَهْ رَا حَافِظَهْ گُوِيْنْدِ بَاعْتِبَارِ حَفْظِ مَعْلُوْمَاتِ اَزْ عُلُوْمِ وَ مَعَارِفِ وَ بَاعْتِبَارِ اسْتِحْضَارِ اَنْ صُوْرِ مَعْلُوْمَاتِ رَا ذَاكِرَهْ گُوِيْنْدِ وَ ذَكَرِ دُوْ قِسْمِ اَسْتِ ذَكَرِ بَقْلَبِ وَ ذَكَرِ بَزْبَانِ وَ هَرِ يَكِ اَزْ اَنْ نِيْزِ دُوْ قِسْمْتِ مِيْگَرْدَدِ يَكِيْ ذَكَرِ بَعْدِ اَزْ نَسِيَانِ وَ دِيْگَرِ Bَدُوْنِ نَسِيَانِ يَعْْنِيْ دَوَامِ تَذَكْرِ وَ اِشَارَهْ Bَذَكَرِ زَبَانِيْ دَارْدِ قَوْلَهْ تَعَالٰی لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيْهِ ذِكْرُكُمْ وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ وَ اِشَارَهْ Bَذَكَرِ قَلْبِيْ دَارْدِ قَوْلَهْ تَعَالٰی اَوْ لَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانَ اَنَا خَلَقْتَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَدِكُرُ اللهُ اَكْبَرُ وَ ذِكْرِيْ لِاَوْلٰى الْاَلْبَابِ وَ ذَكَرِ Bَمَعْنِيْ ذَكَرِ قَلْبِيْ وَ لِسَانِيْ دَرِ كَلَامِ اللهِ بَسِيَارِ اَمْدَهْ (رَاغِبِ اَصْفَهَانِيْ) وَ اَيَهْ بَا لَا (فَذَكَرِ) اِشَارَهْ Bتَذَكَرِ گَرْدَانِيْدِنِ اَسْتِ كِهْ اَمْرِ Bَرَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِيْنَمَائِدِ كِهْ Mَرْدَمِ Rَا Mَتَذَكَرِ گَرْدَانِ اِگَرِ تَذَكَرِ وَ اَنْدَرَزِ Tُو Bَا نَانِ نَعْفِ بَخْشَدِ (اعْتِرَاضِ) اَيْنِكِهْ اَيَهْ چِنِيْنِ مِيْنَمَائِدِ كِهْ تَبْلِيْغِ رَسَالْتِ Dَرِ جَايِيْ اَسْتِ كِهْ نَعْفِ بَخْشَدِ لَكِنْ Dَرِ جَايِيْ كِهْ تَذَكَرِ نَعْفِ Bَخْشَدِ Bَرِ پِيْمْبِرِ تَذَكَرِ Nَمُوْدِنِ لَازِمِ نِيْسْتِ چِنَانِچِهْ Bَحْكَمِ عَقْلِ نِيْزِ هَمِيْنِ طُوْرِ اَسْتِ اَنْ كَسِ كِهْ پِيْمْبِرِ دَانَسْتِ وَ يَقِيْنِ Nَمُوْدِ كِهْ اَنْدَرَزِ وَ نَصِيْحْتِ بُوِيْ تَأْثِيْرِ Nَمِيْكَنْدِ اَمْرِ وَ نَهِيْ Nَمُوْدِنِ Bَاوِ Mَعْقُوْلِ نِيْسْتِ

صفحه: ۱۰۷

(پاسخ) آری چنین است لکن چون مردم در استعداد و قبول و رد بطور کلی و بقسمت اولی سه قسمند بعضی دانایان و دانشمندانند و مستعد قبول حَقِّند و دانسته و فهمیده از روی بصیرت پیرو حق و حقیقت اند بعضی چنین نیستند لکن حالت قبول در آنان هست سخن پیمبران را میپذیرند و تعبدا قبول میکنند قسم سوم مردمان ملحد حسود متکبر که یا اصلاً در مقام شناسایی حق و باطل نیستند یا دانسته و فهمیده لجاجت میورزند و علاوه بر آنکه قبول حق نمیکنند با اهل حق ضدیت و دشمنی مینمایند و اینکه قسم سوم از مردم نسبت بآن دو قسم اول کمترند و مقصود از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی آن دو دسته اولند و عمومیت ارشاد یکی برای اتمام حجت است و دیگر چون معلوم نیست چه کس حالت اطاعت در او هست و چه کس نیست اینکه است که ارشاد پیمبران عمومیت دارد لکن البته مقصود بخطاب کسانی میباشد که قابل هدایتند و سَيَدَّكُرُّ مَنْ يَخْشَى تَأْيِيْدِ مِيْنَمَائِدِ اَيْنِكِهْ گَفْتِيْمِ كِهْ Mَتَذَكَرِ مِيْگَرْدَنْدِ وَ قَبُوْلِ مِيْكَنَنْدِ كَسَانِيْ كِهْ Mِيْتَرَسَنْدِ وَ اَنْاَنْ عِلْمَايْنِدِ چِنَانِچِهْ Fَرْمُوْدَهْ اِنَّمَا يَخْشَى اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ البته خوف و خشیت فرع شناسایی است کسی که به هیچ وجه خدای خود را شناسد چگونه از وی میترسد هرگز چنین نمیشود. وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى، الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى، اَزْ Bَعْضِ عِلْمَايِ تَفْسِيْرِ اَسْتِ كِهْ مَقْصُوْدِ اَزْ آتَشِ كَبْرِيْ آتَشِ جَهَنَّمِ اَسْتِ كِهْ آتَشِ دُنْيَا

نسبت بآن کوچک مینماید و شاید اشاره بدرجات آتش جهنم باشد که بعض درکات نسبت ببعض دیگر کوچک می‌نماید. و شاید مقصود از (اشقی) ولید بن مغیره باشد که برای وی است نار کبری لکن آیه اطلاق دارد شامل هر شقی و کافری میگردد.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

صفحه : ۱۰۸

راغب اصفهانی در غریب القرآن انواع و اقسام موت را تعداد و شماره نموده که برای توضیح مختصری از آن را در اینجا ترجمه می‌نمایم:

موت در مقابل حیات انواع و اقسامی دارد:

اول- موت نفس نباتی که در انسان و حیوان و نباتات موجود است و آن قوه‌ایست که آن را حیات نباتی نامند و سبب نشو و ارتقاء نباتاتست و موت قوه نباتی بفقدان آن قوه است قوله تعالی يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا دَوْمَ زَائِلِ شَدْنِ قَوْه حَاسِه مَثَلِ قَوْلِهِ تَعَالَى يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا أَوْ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (ظاهراً مقصود از زوال قوه حاسه فشار و سختی آن باشد در موقع مرض و مصیبات) (و در مقابل راحتی و آسایش آرند) سوم- فقدان قوه عاقله یعنی جهالت و بی‌خردی مثل وَمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ هَمِينِ اسْتِ مَقْصُودِ اسْتِ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى كِه اِشَارَه بِمَوْتِ قَوْه عَاقِلَه اسْتِ چَهَارم- حزن و غمی که حیات را کدر نماید و همین است مقصود از قوله تعالی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ بِنَجْم- خواب مقابل بیداری چنانچه خواب را موت خفیف گویند و مرگ را موت ثقیل نامند اینکه است که مرگ را خداوند موت نامیده هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَ چنانچه گفته‌اند نفی موت از شهداء باعتبار حیات روحانی آنها است و بعضی را عقیده بر اینکه است که مقصود از حیات شهداء نفی حزن است از آنها (ششم) موت مقابل حیات حیوانی مثل قوله تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ عِبَارَتِ اسْتِ فُقْدَانِ قَوْه حَيَوَانِي وَ جَدَا شَدْنِ رُوحِ اسْتِ جَسَدِ اسْتِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ تَنْبِيْهًا بِرِ اسْتِ كِه مَوْتِ اسْتِ يَكُ امْرُ حَتْمِي اسْتِ كِه اَحْدِي رَا اسْتِ

صفحه : ۱۰۹

آن گریز نیست بعضی در توجیه آیه چنین اظهار نظر نموده‌اند که مقصود از میت در اینجا جدا شدن روح از بدن نیست بلکه اشاره بآن تحلیلات و تغییرات دائمی است زیرا که بشر مادامی که در دنیا حیات دارد علی‌الدوام در موت و حیات است و اجزاء و قوای او جزا فجزاء در راه فنا و اضمحلال سیر مینماید چنانچه شاعر گفته (یموت جزا فجزاء و قد عبر القوم عن هذا المعنى بالمات) (پایان) مناسب اینکه آیه همان معنی چهارم موت است که اشاره بشدت عذاب جهنمیان و آن حزن و اندوهی است که در اثر اعمال و اخلاق نکوهیده بر آنان تاری گردیده و حیات آنان را کدر و سخت میگرداند چنانچه در باره آنها فرموده وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ خَلَاصَه آیه یکی از اوصاف جهنمیان را تذکر میدهد که آن سیه بختان در جهنم نمرده‌اند و می‌میرند تا از عذاب نجات یابند و نه زنده‌اند بحیات نیکو که از حیات جاودانی لذت ببرند و کامیاب گردند گویا از شدت عذاب و حزن دمامد می‌میرند و زنده می‌گردند تا آنکه طعم عذاب را بچشند قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى پس از بیان حال و سرانجام آدم شقی در مقام حال کسانی بر آمده که رستگار گردیده‌اند و آنان کسانی میباشند که تزکیه نفس نموده‌اند و در مقام مجاهده با نفس برآمده و آنچه صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده در خود یافتند با کوشش بسیار از خود مرتفع نمودند و خود را مهذب و خالی از غل و غش طبیعت گردانیدند و پس از آنکه قلب و دل آنان پاک و پاکیزه گردیده با روح پاک نورانی پروردگار خود را یاد نموده و در مقام نماز و اطاعت برآمده‌اند آری در صورتی ذکر و دعا و نماز و یاد خدا در قلب تأثیر میکند و آن را جلا

صفحه : ۱۱۰

می‌دهد و دل و روح و روان آدمی را زنده و مسرور و نورانی می‌گرداند که با تزکیه نفس توأم گردد دلی که آلوده بکثافات اخلاقی و خود پسندی و گرفتار هزار گونه آرزو و آمال دنیوی گردیده کجا دیگر در آن محل باقی ماند که از قبل ذکر و دعا و نماز نور معرفت و محبت الهی در آن طلوع نماید و جدولهای دل را روشن گرداند و محل تَلَأْلُوْاْ انوار فیض احدی گردد هرگز ممکن نیست چنین دلی با خرف یکسان است بَلْ تُؤَثِّرُوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَّ اَبْقَى در مقام سرزنش و ملامت کسانی است که دنیا را بر آخرت ترجیح میدهند و بدلالت آیه بالا قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى کسانی ترجیح می‌دهند دنیا را بر آخرت که تزکیه نفس نموده‌اند

اشاره به اینکه کسی که قلب و دل وی آلوده بمحبت دنیا گردید و حب دنیا در اعماق دل او فرو رفت علامتش اینکه است که دنیا و نفس پرستی شعار وی می‌گردد و آنچه در آن حظ نفس باشد و لو بروحیه و مقام نفس لاهوتیه وی مضرّ باشد روح لاهوتی خود را بطبیعت و نفس حیوانی می‌فروشد و هیچ ملتفت نیست که چگونه در مقام خسران خود کوشش می‌نماید لکن اگر تزکیه نفس می‌نمود و دل و روح و روان خود را از آلودگی طبیعت قدری مصفّی و طاهر می‌گردانید میدانست که آخرت بهتر از دنیاست آری دنیا (من حیث هی) قطع نظر از اینکه مقدمه باشد برای آخرت و سعادت جاودانی هیچ خیری در آن نیست باین اعتبار دنیا فانی و آخرت باقی است و فانی را هیچ طرف مقایسه نیست با باقی اگر خیری در دنیا تصور شود در جایی است که مقدمه باشد برای رسیدن بحیات جاودانی اخروی و عیش همیشگی و رسیدن بفیوضات رحمانی و گر نه خواستن دنیا برای حیات دنیوی و تعیشت مادی هیچ خیری در وی نیست اینکه است که بزرگان و دانشمندان دنیا را جیفه گندیده بشمار آورده‌اند

(در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و ممکن است سؤالی پیش آید)

قوله تعالی وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَّ اَبْقَى چون (باقی) را بصیغه افعال التفضیل آورده روی قاعده عربیت بایست در حیات دنیا که عبارت از ایام و ساعات عمر انسانی

صفحه : ۱۱۱

است بقا و ثباتی باشد تا آنکه صحیح باشد گفته شود آخرت باقی تر است چنانچه از کلمه (باقی) در آیه چنین استفاده میشود در صورتی که ایام عمر انسان و حیات دنیوی وی فانی گردید کجا باقی است (پاسخ) اگر چه زمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده بیک معنی یک امر اعتباری سیال است که از گردش اوضاع عالم انتزاع گردیده که اصلاً استقلال ندارد چه جای آنکه باقی ماند لکن ممکن است مقصود از بقاء حیات دنیوی آن فعلیت اخیر و شخصیت وجود انسانی باشد که از مجموع ایام و آنات زمان عمر وی پدید گردیده که حیات دنیوی انسانی باین اعتبار باقی و دائمی و فنا پذیر نیست چگونه حیات دنیوی باقی نیست در صورتی که تحقق وجود انسان از همین ایام و ساعات عمر وی پدید گردیده بلکه توان گفت زمان را بدو اعتبار توان نگرست باعتبار ثابت و باعتباری متغیر اگر زمان را باعتبار حرکت قطعیه موجودات در نظر گرفتیم که از آن تعبیر بایام و ساعات و آنات میشود البته آن یک امر عرضی و کم متصل غیر قار الذات است بنا بر قولی یا یک امر اعتباری ناپایدار است لکن اگر مجموع زمان (من حیث هی مجموع) که از آنات پدید می‌گردد و آن را حرکت توسطیه نامند که آن روح زمان و ما حصل زمان است و حکماء از آن تعبیر بدهر میکنند در نظر گیریم باین اعتبار زمان یک امر ثابت باقی است چگونه توان مجموعه حیات دنیوی انسان و عمر

شصت و هفتاد ساله انسان را فانی دانست در صورتی که وجود و شخصیت وی از همین ایام و آنات زمان که دنبال یکدیگر تعاقب مینمایند و علی‌الدوام پدید می‌گردند و می‌گذرند تحقق پذیرفته بلکه باندک توجهی معلوم میگردد که اینکه آنات و ساعات زمان که می‌گذرد یک حقیقت دیگری در بر دارند و آن حقیقت مستقر و ثابت است و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی در سوره یس و الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا و اینکه آنات از معدات و محققات آن حقیقت بشمار می‌روند و بآن حقیقت حیات دنیوی انسانی تحقق پذیرد که آن باقی است لکن حیات اخروی انسانی چون ندارد و محدود بحدی نیست (باقی) است

صفحه: ۱۱۲

باقی‌تر است خلاصه حیات دنیوی انسان (ما حصل) زمان و ساعات عمر وی است إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (هذا) شاید اشاره بهمین جمله بالا باشد و ممکن است اشاره باشد بتمام سوره که اینکه مطالبی که در اینکه سوره بیان شد در تمام کتب آسمانی ثبت است در تفسیر علی بن ابراهیم بسند متصل از اصبح چنین روایت میکنند که گوید از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودم از قول خدای عزّ و جل سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فرمود دو هزار سال پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بر قائمه عرش نوشته شده

(لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و انّ علیا وصی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم)

و نیز از ابن عباس روایت میکنند از قوله تعالی إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى یعنی می‌داند آنچه در نفس و قلب است تا روز قیامت وَ تُبَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى یعنی ای محمد تمام مشکلهای امور را بر تو آسان می‌گرداند.

در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که گفت از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال نمودم پیمبران چند نفر بودند فرمودند یکصد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله مرسل از آنها چند نفر بودند فرمود سیصد و شصت نفر و باقی نبی بودند گفتم آدم پیمبر بود فرمود آری خدا او را بخودی خود آفرید و با او سخن گفت آن وقت فرمود یا ابا ذر از جمله پیمبران چهار نفر عرب بودند هود و صالح و شعیب و پیمبر تو گفتم یا رسول الله خدا چند کتاب فرستاده فرمود یکصد چهار کتاب ده عدد بآدم داد و پنجاه بشیث و سی باضوخ و او ادریس است و او اول کسی بود که بقلم چیز نوشت و ده عدد بابراهیم و تورات بموسی و انجیل بعیسی و زبور بدادود و فرقان بمن (تفسیر ابو الفتح رازی)

صفحه: ۱۱۳

سوره الغاشیة

اشاره

مکیه و هی ست و عشرون آیه اینک سوره مکی است که در مکه فرود آمده و بیست و شش آیه و هفتاد و دو کلمه و سیصد و هشتاد و یک حرف است عبد الله عباس از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت میکند هر کس سوره الغاشیه را بخواند خدای تعالی حساب او را آسان کند (ابو الفتوح) و در مصباح کفعمی است که اگر سوره الغاشیه در خوراکی خوانده شود از نکد که شاید مقصود مکروها باشد پاک میگردد و اگر بر مولود خوانده شود خداوند او را سالم میگرداند.

[سوره الغاشیة (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً (۴)

تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِاَغْيَةٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)

وَنَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزُرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ

كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ

الْأَكْبَرَ (۲۴)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

صفحه : ۱۱۴

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای پیغمبر) آیا خبر وحشتناک قیامت بر تو حکایت شده است،
 در آن روز رویهایی است ترسناک و ذلیل،
 کار و عمل آنان بمشقت است،
 و در آیند در آتش فروزان،
 آب آنها از چشمه بسیار گرم (و جوشان) جهنم است،
 طعام مر آنان را نیست مگر از علف خشک بدبو،
 که هر چه بخورند سیر و فربه نگردند و از گرسنگی نجات نیابند،
 و در آن روز رویهایی است خندان و شادمان،
 از اعمال و کردارشان راضی و خوشنودند،
 و برای آنها در بهشت مقام بلندی است،
 و بهشتیان در بهشت هیچ سخن لغو و بی‌هوده نشنوند،
 و در آن بهشت چشمهای آب جریان دارد،
 و در آنجا تختهای عالی و بلند نهاده اند،
 و قدحهای بزرگ مصفاً بنهاده‌اند.
 و بر آن تختها بالشها
 و فرشهای فاخر گسترده‌اند،
 آیا (اینکه کافران) نمی‌بینند آثار خلقت را که شتر چگونه خلق شده،

و نمیینید آسمان را چگونه بلند گردانیده،
و نظر نمیکنید بکوهها که چگونه پهن شده،
و نمیینید زمین را چگونه گسترانیده،
پس ای پیمبر تو متذکر کن مردم را (فقط وظیفه تو تذکر و یاد آوری نمودن است)
تو نمیتوانی آنان را باضطرار وادار نمایی بایمان آوردن،
مگر آنکه هر کسی روی از حق گردانید و کافر شد،
خداوند او را عذاب میکند بعذاب بزرگ (جهنم)،
زیرا که بازگشتن آنان بسوی ما است،
و پس از آن بر ما است حساب آنها

(توضیح آیات)

اشاره

هَيْلَ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ غاشیه در لغت بمعنی پوشیدن و فرا گرفتن است مثل قوله تعالی فَأَغَشَيْنَاهُمْ فَهْمَ لَا يُبْصِرُونَ یعنی بر چشمهای کفار پرده نهادیم و آنها آیات حقانی را نمی بینند وَ تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ آتش رویهای کفار را می پوشاند و نیز قوله تعالی وَ مِنْ

صفحه : ۱۱۵

فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ یعنی از بالای آنها عذاب احاطه دارد و می پوشاند آنها را و قوله تعالی يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ یعنی شب روز را می پوشاند وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ یعنی خود را بلباس بیوشاندند و نظیر اینکه آیات بسیار است که غشا بمعنی پوشیدن و پوشانیدن آمده و یکی از اسماء قیامت غاشیه است و قیامت را غاشیه نامیده باعتبار آنکه عذاب کفار را فرا میگیرد.
خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا تو خبر دار شده‌ای از حکایت غاشیه

سخنان مفسرین در توجیه غاشیه

(۱) مقصود از غاشیه قیامت است و بدو جهت قیامت را غاشیه نامیده‌اند یکی روزی است که عذاب فرو میگیرد کفار را و قیامت چنین است که یک دفعه عذاب بر خلق فرود می آید چنانچه فرموده أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ دیگر قیامت را غاشیه نامیده‌اند بمناسبت آنکه خلق اولین و آخرین در آنجا جمعند یا آنکه چون هول و اضطراب همه را فرا میگیرد قیامت را غاشیه نامیده‌اند.

(۲) غاشیه آتش است که آتش فرا میگیرد روهای کفار را قال الله تعالی وَ تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ (۳) غاشیه اهل آتشند که باطراف آنان آتش احاطه دارد (تفسیر کبیر) بهتر اینکه است که گفته شود یکی از نامهای قیامت الغاشیه است زیرا که تمام توجیهاتی که مفسرین کرده‌اند بر همان قیامت صادق آید که همه مردم جمعند و هول و اضطراب تمام افراد را فرو گرفته و

عذاب و آتش بکفار احاطه نموده پس یکی از اسماء قیامت الغاشیه میشود و شاید هل استفهامی در (هل اتیک) اشاره بزرگی و عظمت روز قیامت دارد مثل اینکه در عرف راجع بمطلب بزرگی بعضی از بعض دیگر بطور سؤال و پرسش میکنند که آیا میدانی چه واقعه بزرگی واقع گردیده و نه اینکه است که حضرتش هیچ اطلاعی از واقعه قیامت نداشته و از وی سؤال شود آیا میدانی یا

صفحه : ۱۱۶

نمیدانی اصلاً سؤال از دانستن و ندانستن نسبت بخدایی که عالم بما فی الضمیر است مورد ندارد او بهتر میدانند پس چه جای سؤال است و جوه یومئذ خاشعاً و گویند فرق است بین خضوع و خشوع که خضوع در بدن و صورت و چشم ظاهر میگردد و محل خشوع قلب است اگر قلب از هیبت و عظمت الهی خاشع گردید قهراً بدن نیز خاضع میگردد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث دارد که مردی را دید در نماز بریش خود بازی میکند فرمود اگر قلب وی خاشع بود جوارح و بدن او خاضع میگردد. پس از آن در بیان اوصاف اهل جهنم برآمده و پنج صفت و علامت راجع باهل عذاب و کفار را تذکر میدهد و نه صفت و علامت راجع باهل نجات را بیان می‌نماید.

(اول) از اوصاف کفار و اشقیاء اینکه است که رویهای آنان ذلیل و زبون است و آثار عذاب و شقاوت در بشره آنها نمایان است. (دوم) (عاملة ناصبة) ناصبه بمعنی تعب و رنج است که رویهای کفار در آن روز زحمت کشیده و تعب و رنج برده میباشند.

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) مقصود کسانی میباشند که برای دنیا بسیار کار می‌کنند و زحمت میکشند لکن برای خدا کاری انجام نمیدهند که چنین اشخاصی را در قیامت باعمال شاقه و امیدارند و بزنجیرها می‌بندند (حسن بصری) (۲) کسانی میباشند که در دنیا از عبادت و طاعت تکبر نمودند در قیامت آنان را ذلیل گردانند و باعمال شاقه وادارند. (عبد الله عباس) (۳) آنها را بروی بآتش کشند. (کلبی) (۴) آنان را در دوزخ بکوههای آتشین کشند و چون بسر کوه رسند بآتش

صفحه : ۱۱۷

افتند زیرا که ناصبه بمعنی صاحب رنج و تعب است (ضحاک) (۵) مقصود رهبانان و مرتاضان از عیسویان و یهودیانند که در دنیا متحمل ریاضات و اعمال شاقه میگردند و خود را رنجور میگردانند بگمان اینکه عبادت می‌کنند لکن چون بر خلاف حکم خدا است مستحق عذاب میگردند (سعید جبیر) و توجیهاات دیگری نیز داده شده که بازگشت آنها بسختی عذاب جهنم میگردد. سوم تصلی ناراً حامیه صلی در لغت بمعنی افروختن آتش است و صلی بالنار یعنی محترق گردید و اجزاء آن سوخته شد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی فسوف نصلیه ناراً یعنی آتش آنها را میگیرد یصلی النار الکبری لا یصلاها إلا الأشقی الذی کذب و تولى و نظائر آن در قرآن بسیار است که دلالت دارد بر اینکه کفار در آینه در آتش فروزان که زبانه میکشد بر دشمنان خدا و بعضی گفته‌اند کفار ملازم آتشی میباشند که در منتهی درجه سوزندگی است.

چهارم تسقی من عین آتیه اهل جهنم وقتی تشنه میشوند آشامیدنی آنان از آب گرمی است که در منتهی درجه حرارت است و اینکه آیه نظیر آیه دیگر است که فرموده یطوفون بینها و بین حیم آن و بعض مفسرین گفته حرارت آتش جهنم بدرجه‌ای است که اگر ذره‌ای از آن بر کوه‌های عالم افتد همه را آب میگرداند پنجم در مقام غذای و خوردنی اهل جهنم است لیس لهم طعام إلا من ضریع، لا یسمن ولا یغنی من جوع (ضریع) غذایی است که نه فربه میکند و نه دفع گرسنگی مینماید از اینکه آیات معلوم میشود

جهنمیان همیشه تشنه و گرسنه‌اند

صفحه : ۱۱۸

(سخنان مفسرین در توجیه ضریع)

(۱) ضریع نوعی از گیاهست چسبیده بزمین عرب تر آن را استبرق نامد و خشک آن را ضریع گوید و ما آن را شتر خواره گوئیم و آن بدترین خوراکیها است.

(مجاهد و عکرمه و قتاده) (۲) ضریع گیاهی است که وقتی خشک شد حیوانی آن را نخورد (کلبی) (۳) عبد الله عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرموده ضریع گیاهی است در جهنم که از صبر تلخ‌تر و از مردار گندیده‌تر و از آتش سوزنده‌تر است. (تفسیر ابو الفتوح رازی) توجیهاات دیگری نیز از مفسرین نقل شده مختصر نمودیم اجمالا معلوم است ضریع بدترین گیاهان و خوردنیها است که غذای اهل جهنم را بآن تشبیه نموده‌اند.

وَجَوْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ نَاعِمَةٌ اسم فاعل مأخوذ از نعمت و آن حالات نیکویی است که انسان از آن برخوردار میگردد از مال و جاه و آسایش و غیر اینها قوله تعالی وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ و انعام احسان کردن و ایصال نعمت بدیگران است مثل قوله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و نعماء در مقابل اضرار آرند مثل قوله تعالی وَ لَئِن أَذَقْتَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرْاءٍ وَ نِعْمَ در مورد نعمتهای بسیار آرند مثل قوله تعالی فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و نظائر آن در کلام الله بسیار آمده (راغب اصفهانی) آیه در مقام بیان اوصاف مؤمنین است و بعض اوصاف آنان را بیان مینماید زیرا قانون قرآن بر اینکه است که هر جا نامی و اوصافی از عذاب برده شود غالبا در عقب اوصافی نیز از بهشت و بهشتیان نیز گفته می‌شود و بعکس نیز چنین است زیرا یکی از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که حضرتش را (بشیرا و نذیرا)

صفحه : ۱۱۹

نامیده بلکه وظیفه تمام پیمبران همین بوده که مردم را بفضل و کرم خداوندی امیدوار نمایند و از غضب و سخط او نیز آنان را بترسانند تا آنکه مردم بین خوف و رجاء بکمال انسانیت نائل گردند خوف و ترس از عذاب آنها را از عمل نکوهیده باز دارد و امید برحمت و نعمتهای بهشتی و امداد نماید آنان را باعمال نیک تا آنکه سجه نیکو عادت و ملکه آنها گردد و در اینکه آیات چند صفت و چند فضیلت برای بهشتیان تعداد مینماید اول رویهایی است در آن روز قیامت شادان و خندان که آثار نعمت و تازگی و بشاشت در آن هویدا است لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ دوم از اوصاف بهشتیان اینکه است که چون بینند اعمالی که در دنیا کرده‌اند مطابق رضای الهی واقع گردیده از اعمال و کردار خود راضی و خشنودند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ سَوْمٍ از خصوصیات بهشتیان اینکه است که در آنجا هیچ لغوی نشنوند لغو کلام بیهوده‌ای را گویند که هیچ فائده‌ای در آن متصور نباشد خواه با ضرر همراه باشد یا نه.

آری همین طوری که بهشتیان در دنیا از هر کار لغو و بیهوده‌ای اعراض مینمودند و در همه کار فائده عقلایی در نظر داشتند در روز رستاخیز نیز بنا بر عادت دیرینه شان چنین‌اند که از هر سخن و عمل بیهوده فرار می‌نمایند در سوره مؤمنون یکی از فضائل آنها اینکه است الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ که عادت و سجه مؤمنین چنین است که از هر عمل لغوی اعراض می‌نمایند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ، وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ، وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ وَ زُرَابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ

صفحه : ۱۲۰

پس از بیان اوصاف بهشتیان در مقام تعداد اوصاف و نعم بهشت برآمده و پنج نعمت از نعمتهای بهشت را تذکر می‌دهد. اول در بهشت چشمه‌های آب خوشگوار جریان دارد اشاره بانکه جریان آب چشمه‌های بهشت دائمی است مثل چشمه‌های دنیا نیست که گاهی خشک می‌گردد تمام نعمتهای بهشتی چنین است که دائمی و فنا و زبون ندارد. دوم در بهشت تختها و سریرهای مرتفعی نهاده شده شاید (سرر) در آیه اشاره بمقام بلند و درجات عالی اهل بهشت است که تخت سلطنت بهشتیان بسیار عالی و بلند پایه است.

سوم در بهشت قدحهای بزرگ پاکیزه نهاده‌اند اکواب جمع کوب و کوب کوزه‌های سر بسته مدور را گویند و عرب آن را اباریق نامد اشاره به اینکه اهل بهشت هر وقت اراده کنند آب بیاشامند بدون زحمت لیوان‌های مصفا و پاکیزه نزد آنها حاضر است. (چهارم) بر آن تختهای مرتفعی که برای بهشتیان مهیا شده فرشهای فاخر و بالشهای عالی مجلل و متکای پاکیزه پهلوی هم گذارده شده که بر آن تکیه زنند (پنجم) برای آنان لباسهای فاخر مبسوط چنانچه در آیات دیگر لباسهای بهشتیان را باستبرق توصیف نموده مهیا شده.

از بعض عرفا است که اینکه آیات اشاره دارد بتجربید و تفرید و جمع و توحید که اینکه چهار مرتبه راجع بسالکین الی الله است و (مبثوئه) در آیه اشاره دارد بانبساط ارواح آنان و باز بودن سینه آنها و گشادگی قلب آنها در بساط قدس و نیز اشاره دارد بمقام تجلیات افعال که تحت مقامات صفات است مثل توکل و رضا و غیر آن که مبثوث بر اعمال است.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ هَمْزَه (أَفَلَا) هَمْزَه تَوْبِيخِي وَ انْكَارِ اسْتِ وَ (فَا) بَرَايَ عَطْفِ اسْتِ

صفحه : ۱۲۱

مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند وقتی آیات راجع بقیامت و بهشت و جهنم فرود آمد کفار استبعاد نمودند که چگونه ممکن است چنین واقعه‌ای پدید گردد اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که در مقام توبیخ و سرزنش و رفع استبعاد آنان فرموده أَفَلَا يَنْظُرُونَ چرا نگاه نمیکنید در خلقت عجیب شتر که چگونه او را خلقت نمودیم اگر چه خلقت شتر بسیار عجیب بنظر می‌آید لکن هر حیوانی بلکه هر موجودی نسبت بخود اگر در اسرار خلقت آن دقت نمائیم عجیب بنظر می‌آید و شاید اختصاص بشتر بدو جهت باشد یکی اعراب مأنوس بشتر بودند در سواری بار کشتی شتر مورد نظر آنان بوده اینکه بود که از بین حیوانات شتر را اختصاص داده که بنظر تدبیر خلقت عجیب آن را در نظر گیرند.

و دیگر بعض خصوصیات و امتیازاتی که در شتر دیده میشود و مخصوص بوی است از قبیل بزرگی جثه شدت قوت هیئت عجیب و رام بودن و مسخر گردیدن او تحت حکم انسان و صبر او در گرسنگی و تشنگی در مدت بسیار و کشیدن بارهای سنگین در مسافت بسیار طولانی شاعر رومی چنین گوید

بر خوان أَفَلَا يَنْظُرُ تا قدرت ما بینی یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی

در خار خوری قانع در بار بری راضی اینکه وصف اگر جویی در اهل صفا بینی
وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ باز در مقام سرزنش فرموده چرا نگاه نمیکنید
بآسمان و زمین و کوه‌ها تا آنکه آثار قدرت و حکمت و حسن تدبیر و نظام خلقت را در عالم هویدا بینید که چگونه آسمان را برافراشته و کوه‌ها را میخ زمین قرار داده و زمین را مسطح و پهن گردانیده.

اشاره به اینکه آن کس که اینک موجودات را از نیستی بهستی و از عدم بوجود

صفحه : ۱۲۲

آورده و اینکه نظام جمیل و اینکه کاخ مجلل جهانی را با اینکه ترتیب عجیب و نظام بدیع و اسراری که در دل هر موجودی نهفته که هزاران فکر بدیع بکوچک تر اسرار آن نخواهد رسید پدید آورده البته قدرت دارد انسان را پس از مرگ منتقل نماید بعالم دیگر و حیات جدیدی بوی عنایت نماید و هر فردی را بکیفر اعمال خود (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشررا) نائل گرداند فَذَكَرَ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ خَطَابٍ بر رسول اکرم است که فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت و تهدید بعداب و مجازات در صورت مخالفت و بشارت بهشت و دار کرامت الهی در صورت اطاعت است چیز دیگری نیست تو نتوانی آنان را باجبار و اضطرار وادار نمایی که ایمان آرند.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ، فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (سخنان مفسرین در اینکه اَلَّا راجع بچیست) (۱) راجع بکلمه (فذکر است) مردم را متذکر گردان مگر آنان که پس از ایمان برگشتند که دیگر تذکر بآنها سودی ندارد و اینکه توجیه بنظر درست نمیآید زیرا که وظیفه پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم تذکر است و مخصوص بوقتی نیست (۲) مرجع اَلَّا آیه جلو است لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ یعنی تو مسلط نیستی بر آنان مگر بجهد که مردمانی که کافرنند و اعراض مینماید تو از طرف حق تعالی مسلطی بر آنها بقتل و غارت و خداوند آنها را مبتلا میگرداند بعداب بزرگتر یعنی جهاد (۳) استثناء منقطع است و بمعنی لکن و تعلق بجمله فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ دارد یعنی تو نتوانی کسی را مجبور بایمان نمایی لکن خداوند آنان را مبتلا میگرداند بعداب بزرگتر که عذاب جهنم باشد که آن نسبت بعداب دنیا

صفحه : ۱۲۳

مثل قحطی مرض فقر و غیر اینها بزرگتر است (تفسیر ابو الفتوح رازی) اینکه توجیه سوم مناسب تر و صحیح تر بنظر می آید بدو جهت یکی ذیل آیه فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ که عذاب قیامت نسبت بعداب و بلیات دنیا بزرگتر است و دیگر بقرینه آیه بعد إِنَّ إِيَّانَا إِيبَابُهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ باز گشت آنها بسوی ما است و حساب و شماره اعمال آنان نیز بر ما است خلاصه ظاهرا معنی آیه چنین میشود که ای رسول اکرم فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است وظیفه تو اجبار نمودن آنها نیست باز گشت آنان بسوی ما است و حساب آنها نیز نزد ما است.

صفحه : ۱۲۴

سورة الفجر

اشاره

مکیه و هی ثلاثون آیه سورة الفجر مکی است در مکه فرود آمده و سی آیه و یکصد و سی و نه کلمه و پانصد و نه حرف است. و از ابی کعب نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سورة الفجر را در روزهای ده گانه بخواند (که ظاهرا مقصود دهه ذی الحجه است) خدای تعالی او را بیامزد و کسی که در روزهای دیگر بخواند در قیامت نور بوی عطا میگردد. (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام روایت کنند کسی که سورة الفجر را در نماز فریضه و نافله بخواند درجه او در بهشت با

حسین علیه السلام است زیرا که اینک سوره منسوب بآن حضرت است. (کفعمی)

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِر (۴)
 هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٍ لِتَلَدَى حِجْرٍ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ تَمُودَ
 الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخَرَ بِالْوَادِ (۹)
 وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَيْوَطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبُّكَ
 لَبَالِغٌ صَادٍ (۱۴)
 فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَن (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ
 لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹)
 وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ
 يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)
 فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸)
 فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹)
 وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

صفحه : ۱۲۵

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 قسم بطلوع فجر،
 قسم بشبهای ده گانه (دهه اول ماه ذی الحججه)
 و قسم بجفت (مخلوقات) و قسم بفرد (وجود منفرد حق تعالی)
 قسم بشب وقتی تبدیل بروز گردد،
 آیا در اینکه چیزهایی که بآن قسم یاد شد نزد خردمندان مانعی هست،
 ای پیمبر آیا ندیدی پروردگار تو با عاد چه کرد،
 با قدهای بلند و صاحب عظمت،
 بطوری که آفریده نشد مثل آنان در شهرها،
 و قوم تمود که سنگ را شکافته و عمارتها از سنگ میساختند،
 و فرعون و فرعونیان صاحب میخها (سپاه و اقتدار)

آن افرادی که در ممالک روی زمین ظلم و طغیان نمودند،
و بسیار در زمین فساد کردند،
تا آنکه پروردگار تو بتازیانه عذاب آنان را معذب گردانید،
و اینکه پروردگار تو در کمین گاهست،
اما انسان وقتی پروردگارش وی را امتحان نمود و او را نعمت داد و گرامی گردانید گوید پروردگار من مرا گرامی داشته،
و اما وقتی وی را در مورد امتحان در آورد و روزی وی را تنگ گردانید گوید خدای من مرا خوار گردانید،
اینطور نیست که گمان کرده بلکه (بخل ورزیده) و گرامی نمیدارید یتیم را،
و رغبت نمیکنید بر طعام دادن فقیر،
و میخورید تمام مال میراث را (بناحق)
و بسیار فریفته مال و دوست دارید جمع آوری نمائید مال را
چنین نیست که گمان کرده‌اید وقتی که زمین مندک گردد و متفرق شود،
آن گاه امر خدا و

صفحه : ۱۲۶

فرشتگان صف در صف (در عرصه محشر) صف آرایی نمایند

و روزی که جهنم را بیاورند در آن روز انسان متذکر گردد و کجا در آن روز دیگر تذکر نفعی بحال او بخشد
و میگوید ای کاش تا در حیات دنیا بودم برای امروزم کاری کرده بودم،
پس در آن روز احدی مثل (کافر) عذاب کرده نمیشود،
و احدی مثل وی در بند نیست،

(آن گاه باهل ایمان خطاب لطف آمیز میرسد) ای کسی که صاحب نفس مطمئنه میباشی (که در مرتبه ایمان بدرجه یقین رسیده‌ای)
برگرد و باز آی بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی میباشی و پروردگار نیز از تو راضی است
پس داخل شو در زمره بندگان من،
و داخل شو در بهشت من

(توضیح آیات)**اشاره**

وَالْفَجْرِ، وَ لَيْلٍ عَشْرِ فَجْرِ در لغت بمعنی قطع و شکافتن آمده مثل قوله تعالی وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا تَفْجُرُ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ وَ صَبْحَ فَجْرِ گویند نظر به اینکه سیاهی شب را میشکافتند و فَجَّار جمع فاجر و فجور بمعنی پاره کردن پرده دیانت است قوله تعالی كَلَّمَا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و نظائر آن در قرآن بسیار آمده و در اینکه آیه بالا فجر بمعنی قطع شدن شب باول روشنایی عمود صبح است که در طرف مشرق نمایان می گردد و سیاهی شب را بروشنایی روز قطع می نماید. فجر دو قسم است: فجر کاذب و فجر صادق فجر کاذب اول روشنایی است که دم افق پهن میگردد و مثل دم گرگ

کشیده میشود و قطع می‌گردد پس از آن روشنایی دیگری پدید میشود و دم افق پهن میگردد و آن را فجر صادق نامند. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که مقصود از شفع حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام و از وتر امیر المؤمنین علیه السّلام است.

صفحه : ۱۲۷

(سخنان مفسرین در توجیه فجر)

(۱) خداوند قسم یاد نموده بفجر و جدا شدن شب از روز (۲) مقصود فجر ذی الحجّه است بدلیل آنکه خداوند مقارن نموده با لیال عشر (۳) فجر تمام روز است چنانچه مقصود از لیل در سوره (و اللیل) تمام شب است (ابن عباس) و توجیهاات دیگری نیز از مفسرین نقل شده مثل اینکه گفته‌اند مقصود روز اول محرم است یا مقصود از فجر سنگهایی است که از آن آب بیرون می‌آید بدلیل قوله تعالی وَ إِنَّ مِنَ الْجِبَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ غیر اینها لکن متبادر بذهن همان معنای معهود است که طلوع فجر و روشنایی اول صبح باشد.

وَ لَيَالٍ عَشْرٍ لَفْظ لیل در قرآن بسیار آمده مثل وَ سَيَخْرُجُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ وَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ نظائر آن بسیار است و تمام آنها اشاره بشب معهود و مقابل روز است وَ لَيَالٍ عَشْرٍ در آیه بالا مشهور و معروف بین مفسرین شبهای دهه ذی الحجّه است و احادیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین (ع) در فضیلت عبادت در اینکه شبها و روزه در روزهای آن بسیار رسیده و جای تفصیل آن کتب ادعیه است.

در تفسیر ابو الفتوح رازی مینویسد روایت دارد که روز اول ذی الحجّه ابراهیم خلیل متولد گردیده و نیز در چنین روزی حضرتش خلیل حق تعالی گردید و نیز روز اول ذی الحجّه بود که توبه آدم قبول گردید و بروایتی در همین روز فاطمه (ع) را بعلی علیه السّلام تزویج نمودند و بروایت دیگر در هشتم ماه بوده و نیز در روز اول ذی الحجّه رسول اکرم آیه براهه را بتوسط ابو بکر برای کفار فرستاد بعد آیه آمد که بایستی یا خودت یا مردی از خودت اینکه آیه را برای کفار قرائت کند اینکه بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را فرستاد که آیه را از ابو بکر بگیرد و خودش برای کفار بخواند

صفحه : ۱۲۸

و راجع بفضیلت شب عرفه و عبادت آن احادیث بسیار رسیده که در آن شب هر کس عمل خیری انجام دهد ثواب صد و هفتاد سال عبادت در نامه عملش نوشته می‌شود و در آن شب دعا مستجاب است.

و بعضی مفسرین را رأی چنین است که مقصود از لیال عشر دهه اول رمضان است دیگری گفته دهه اول محرم است لکن مشهور و معروف همان دهه اول ذی الحجّه است وَ الشَّفَعُ وَ الْوَتْرُ شَفَع در لغت مقارن و جفت شدن چیزی بچیزی را گویند که با هم ضم و ترکیب کردند و تمام موجودات غیر از ذات احدیت نظام وجود و هستی آنان بستگی بکیفیت ترکیب شدن اجزاء آنها دارد و کمتر چیزی که بشود ممکن از ممکنات باو تحقق پیدا نماید اینکه است که از دو چیز ترکیب شده باشد که هر گاه آن دو از هم منفک گردد آن شیء نظام وجودش گسسته و فاسد و فانی میگردد قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ وَ گاهی چیز دانی قرین و منضم میگردد با چیزی که اعلی و برتر از وی است چنانچه در باب شفاعت چنین است و از اینکه باب است شفاعت در قیامت قوله تعالی لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ وَ نیز قوله

تعالی فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ و چون شفیع مأخوذ از شفع و بمعنی انضمام چیزی بچیزی و مقارن گردیدن شیئی بشیئی است اینکه است که نمیشود حتی در قیامت هر کسی از انبیاء و اولیاء را شفیع خود قرار دهد و بامید شفاعت آنها هر چه خواهد بکند زیرا و لو آنکه شفیع نسبت بآنکس که در مقام شفاعت او است اعلی قدر و رتبه میباشد لکن بایستی سنخیت و مناسبتی بین آنان باشد که بشود جفت او و مقارن وی و معاون او گردد

صفحه : ۱۲۹

ظاهر آیه عموم دارد که هر جفت و فردی را شامل میگردد و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود قسم بتمام موجودات جفت باشند یا فرد از حسن و ابو مسلم نقل میکنند که مقصود از زوج و فرد عدد است و برای اهمیت آن در حساب آن را در مورد قسم واقع گردانیده دیگری گفته مقصود از زوج تمام مخلوقات است چنانچه فرموده تعالی به وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و مقصود از فرد وجود حق تعالی است که فردیت منحصر باو است و آرای دیگری نیز از مفسرین راجع بشفع و وتر نقل شده لکن نظر باطلاق آیه همان توجیه اخیر که مقصود از شفع تمام مخلوقات و وتر فردانیت حق تعالی باشد نیکو تر بنظر می آید.

و اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ و اینکه آیه از مفسرین دو قول نقل شده یکی مقصود جنس شب است نه شب معین دیگری گفته مقصود شب مزدلفه است و اختصاص آن بقسم برای اینکه است که در آن شب مردم از عرفات بسوی مزدلفه برای عبادت اجتماع مینمایند لکن قول اول صحیح تر بنظر می آید زیرا که اطلاق آیه چنین مینماید که الف و لام (اللیل) جنس باشد نه عهد و اشاره بعظمت و جلال خالق آن دارد که شب تاریک را تبدیل بروز روشن میگرداند اینکه است که مورد قسم واقع گردیده هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَجْرِ هَلْ استفهامی در مورد تعجب و اشاره بعظمت مخلوقات دارد که البته شخص عاقل متفکر در اینکه اوضاع عالم از شب و روز و مخلوقات فرد و جفت و چگونگی در آمدن شب در روز و روز در شب يُورِثُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ و يُورِثُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در اینکه هیئت عجیب و اینکه نظام بدیع عالم تدبر میکند و تصدیق میکند بمدبر

صفحه : ۱۳۰

حکیم و آن فرد بیهمتایی که امور عالم و نوامیس خلقت را از روی علم و حکمت بنا نهاده.
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ در اینکه آیات بطور اجمال اشاره بجریان حال سه فرقه از کفار دارد و نظر باهمیت سلطنت و استیلائی که داشتند آنان را مخصوص بذکر گردانیده قوم عاد قوم ثمود قوم فرعون در وصف قوم عاد است که از بزرگی جثه و قوت بازو بطوری بودند که نظیر آنها در عالم پدید نگرانیده و در وصف قوم ثمود که قوت آنان طوری بوده که سنگ از کوه میگرفتند و عمارت میساختند و فرعون با آن اقتدار و سلطنتی که داشت و صاحب میخها و ممالک روی زمین بوده بین چگونه پروردگار تو آنها را بتازیانه عذاب هلاک گردانید اینکه حکایات برای تبه بشر است که مردمانی که از شما قوی تر و تنه مندتر بودند با آن دستگاه عالی که داشتند وقتی مخالفت کردند بکیفر عملشان هلاک گردیدند.

در سوره الحاقه در مقام کیفیت عذاب آنها فرموده فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ أَمَا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَرْصِيرٍ عَائِيَهُ قوم ثمود ملت هود نبی علیه السّلام بودند که در مخالفت هود طغیان نمودند بصیحه آسمانی هلاک گردیدند مورخین گویند عاد از نوازده های نوح علیه السّلام بود و بدو پشت نسبتش بنوح میرسد و لفظ عاد نام فامیلی او بوده چنانچه تمام بنی هاشم را هاشم نامند و عاد دو پسر داشته یکی شداد و دیگری شدید و عاد مملکت باین دو پسر سپرد وقتی شدید مرد مملکت بشداد رسید و بنای جور و جفا گذارد مدعی خدایی بود و مردم را ببندگی میگرفت وقتی شنید پیمبران گویند خدا را بهشتی است که

میوشاند

صفحه : ۱۳۳

قوله تعالی وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ وَ لَبَّأُوْكُمْ بِشَىْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ رَاغِبِ اصفهانی در غریب القرآن چنین گوید بچند وجه تکلیف را بلا نامیده‌اند اول چون تکلیف بر بدن شاق است اینکه است که آن را بلا نامیده دوم تکلیف چون اختبار و امتحان است بلا نامیده چنانچه در قوله تعالی وَ لَبَّأُوْكُمْ بِشَىْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ سوم برای امتحان گاهی نفع و نعمت بخشش می‌نمایند و گاهی مضار متوجه انسان می‌گردد تا موقع نعمت شکر گذار باشد و در موقع بلا و ضرر صابر و شکیبایی نماید و هر دو را بلا نامیده‌اند قوله تعالی وَ لَبَّأُوْكُمْ بِشَىْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسِيْنًا از امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرموده هر کس دنیا برای وی وسیع گردید بداند که در مورد اختبار واقع گردیده و عقل وی مخدوع است یعنی در مورد مکر خدایی و خدعه واقع گردیده (پایان) در مقام سرزنش انسان بر آمده و اشاره باین است که چون اکثر افراد بشر تمام همشان دنیا و لذائد و حظوظات مادی دنیویست و گمان میکنند هر کس در دنیا دارای مال و ثروت و مقام و شهرت گردید چنین کسی نزد خدا گرامی است و مورد نظر رحمت پروردگار واقع گردیده و کسی که دنیا بر او تنگ گردید چنین کسی در مورد اهانت حق تعالی قرار گرفته و اینان کسانی میباشند که در باره آنها فرموده وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَّعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ آری کسی که تمام همش دنیا باشد و جز عالم طبیعت و حظوظ جسمانی چیزی در نظر ندارد بلکه از خود نیز غیر از هیئت جسمی که با تمام نباتات و حیوانات شرکت دارد حقیقتی و روحانیتی قائل نیست اینکه است که گمان میکند هر کس جهات دنیوی و حظوظ شهوانی در اینکه عالم بیشتر در دسترس وی قرار گرفته نزد خدا گرامیتر است و نمیداند تمام نعمتهای دنیا در مقابل نعمتهای آخرت که بصابریں کرامت

صفحه : ۱۳۴

میفرماید مانند قطره‌ای ماند بدریا و چنین است عذاب دنیا نسبت بعذاب آخرت که اصلا عذاب دنیا را نمیتوان مقایسه نمود بعذاب آخرت.

چنین کسانی در اشتباهند نمیدانند آنچه بر انسان از بلا و نعمت و وسعت و تنگی روزی پیش می‌آید برای امتحان است که در موقع بلا صابر و راضی کیست و در موقع نعمت شاکر کیانند در سوره عنکبوت آیه اول فرموده أٰ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ اشاره بهمین است کَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيْمَ، وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ وَ تَأْكُلُوْنَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا، وَ تُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا کَلَّا کلمه ردع است چنین نیست ای انسان آیا گمان میکنی هر کس نعمت دنیوی وی زیادتر شد گرامی‌تر است و هر کس روزی وی تنگ گردید بوی اهانت شده اینکه گمان فاسدی است إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوْا مَا بِأَنْفُسِهِمْ تو خود بدست خود و باعمال نکوهیده خود را مبتلا بفقر و بیچارگی نموده‌ای زیرا که بوظیفه خود عمل نمیکنی نه یتیمی را نوازش میکنی و نه بفقرا و مستمندان کمک میکنی و بگمان آنکه متمول و ثروتمند گردی بناحق مال میراث میخوری و رویهم میگذاری و باهلش نمیرسانی و بسیار دوست داری مال را ذخیره نمایی و سرانجام و کیفر چنین اعمال گرفتن نعمت است و نیز در گرفتن نعمت بسی حکمت منطوی است که در معرض آزمایش در آیی که در آفات و بلیّات دنیا بچه درجه شکیبایی و بردباری و متانت و استقامت بخرج میدهی.

كَلِمًا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا، وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صِهْفًا صِهْفًا وَ جِءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّىٰ لَهُ الذُّكْرَىٰ كَلَّا کلمه اضراب چنین نیست که انسان گمان کرده بلکه وقتی زمین مندک

صفحه : ۱۳۵

گردید و ملائکه برای اجراء امر پروردگار صف در صف حاضر گشتند و جهنم کشیده شد (وَ جَاءَ رَبُّكَ) یعنی وقتی آمد امر پروردگار تو و امور از روی عدل جاری گردید در آن وقت انسان متذکر می‌گردد کجا دیگر تذکر و تبه بوی نفع میبخشد زیرا که موقع عمل گذشته و وقت از کفش رفته و دیگر استعداد کمال برای وی باقی نمانده چگونه تواند چاره‌ای بحال خود کند. و چون ممکن نیست آیه را بظاهر باقی گذاشت زیرا حرکت و آمد و رفت بر خدا محال است و حرکت صفت اجسام و خدا از جسم و جسمانیات مبرا است لا- بد بایستی آیه را توجیه نمود و توجیه آیه ممکن است همانطوری که مفسرین تأویل نموده‌اند که چیزی در تقدیر گرفت که آیه اینطور باشد (جاء امر ربك) یا (جاء قهر ربك) یا (جاء حکم ربك) یا (جاء جلال و عظمت و هیبت ربك) یا (حکم ربك) و امثال اینها.

از ابو عبیده نقل میکنند که گفته صف بمعنی صاف نیز آمده قال الله تعالى إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صِيفًا - فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ ياد کنید خدا را در حالی که مصفا باشید و امثال اینکه آیات بسیار استعمال شده مثل قوله تعالى وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود بعد از مندک گردیدن زمین آمد امر پروردگار تو و ملائکه در حالی که ملائکه مصفا و آراسته میباشند نزد خدا گرامی کسی است که در آن روز سعادتمند و با ایمان و با تقوی وارد محشر گردد و خوار و ذلیل و بیمقدار کسی میباشد که داخل در اشقیاء و تیره‌بختان و دور از رحمت خدا گردد و باید دانست وسعت و تنگی رزق در دنیا از روی حکمت و صلاح جامعه و نظر بمصلحت شخصی و نوعی بشر است سعادت و فیروزی برای کسی است که در آن روز مورد رحمت الهی واقع گردد.

صفحه : ۱۳۶

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي، فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ، وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ عاصی وقتی عذاب جهنم را مشاهده کند آن وقت داند که عذاب وی و در بند و قید گردیدن او مجازات اعمال زشت وی و از خود او تراوش نموده آن وقت بحال تأسف و پشیمانی گوید کاش در دنیا رویه پیمبران را در پیش گرفته بودم که امروز در اینکه قید و زنجیر و باین عذاب طاقت فرسا گرفتار نشده بودم لکن متأسفانه اینکه پشیمانی در آن وقت نفعی ندارد موقع عمل گذشته وقت مجازات رسیده لا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ اشاره بسختی عذاب کفار است که در آن روز عذاب احدی مثل عذاب کافر و منکر الوهیت و وحدت الهی نیست.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً خطاب مهر آمیز از مصدر رحمت رحمانی و رحیمی پروردگار رسد که ای کسی که دارای نفس مطمئنه میباشی حال وقتی است که بازگشت نمایی بسوی پروردگار خود در حالی که او از تو راضی و تو نیز از او راضی باشی طمأنینه و اطمینان در لغت بمعنی سکونت بعد از اضطراب آمده قوله تعالى وَ لَتَطْمِئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ لَكِن لَّيَطْمِئِنَّ قَلْبِي وَ قوله تعالى أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ اشاره به اینکه قلب انسان بیاد خدا و ذکر او و دوام توجه بحضرت او بمقام اطمینان میرسد و سکونت نفس مییابد پس از آنکه متوحش و متزلزل بود و از نفس اماره کی ترقی مینماید و دارای نفس مطمئنه میگردد آن وقت از کسانی میگردد که در باره او فرموده وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آیا در چه موقعی خطاب ارجعی بانسان میرسد شاید موقع مردن باشد و شاید وقت زنده شدن در قیامت آن وقتی باشد که مردگان از قبر بمیعادگاه پروردگار میشتابند اگر چه بدلالت آیات بالا موقع قیامت چنین خطابی میرسد لکن مناسب تر همان موقع جان دادن باید باشد که از راه فضل و کرم چنین خطابی

صفحه : ۱۳۷

برسد و انسان بگوش جان بشنود و باشتیاق تمام دست از جان و مال و اولاد بردارد و بازگشت نماید بطرف معشوق و آن کسی که سالهای دراز باشتیاق ملاقات او گذرانیده و در طریق صعود بسوی او چه مشقتها و بیچارگیها کشیده و محبت او را در دل خود پرورانیده و بیاد او انس گرفته حال البته که وقت سختی و درماندگی او است جا دارد که خدای مهربان وی را بکلمه ارجعی بنوازد و بسوی رحمت خود دعوتش نماید.

(آیا صاحبان نفس مطمئنه که لایق چنین خطابی میباشند کیانند)

ظاهرا کسی دارای نفس مطمئنه میگردد که در مقام ترقی و تعالی تمام مراتب کمال را پیموده و در مقام معرفت بمرتب (عین الیقین) یا (حق الیقین) رسیده و روح و نفس و روان وی در *فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ* متمکن و متمرکز گردیده و نفس وی از اماره گی و لؤامه گی ترقی نموده و حائز مرتبه اطمینان و یقین گردیده و ایمان وی از روی و جلدان و شهود پدید گردیده آن وقت میرسد بمقامی که در شأن او فرموده *فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ* و چنین نفسی دارای دو کرامت است هم راضی است و هم مرضی در مجرای تقدیرات مثل مرده بدست *غَسَّالٍ* هیچ اراده و رأی اندیشی اظهار نمیدارد بآنچه واقع شده و میشود و لو بر خلاف اراده و میل وی باشد با کمال رضایت گردن نهد و دانسته و فهمیده و برضای خاطر خطرات را استقبال مینماید و اوامر او را بجان خریداری میکند و از آنچه بر خلاف امر او است خودداری مینماید و چنین کسی مرضی و خدا از او راضی است و مورد فضل و احسان غیر متناهی الهی واقع گردیده *فَادْخُلِي فِي عِبَادِي*، و *ادْخُلِي جَنَّتِي* ای کسی که صاحب نفس مطمئنه گردیده‌ای و از خودخواهی و هوی پرستی بیرون آمده و بمقام عبودیت و بندگی نائل گردیده‌ای داخل شو در بندگان خالص من و داخل شو در بهشت رضوان که آرام گاه تو است و در دار کرامت و در جوار قدس

صفحه : ۱۳۸

و در مقام امین قرار گیر *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ* از بعض روایات چنین نقل میکنند که وقتی ملک الموت حاضر میگردد برای قبض روح مؤمن و وی بجزع و فزع میافتد ملک الموت گوید نترس و جزع مکن قسم بآنکسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبری مبعوث گردانیده که من بر تو مشفق تر و مهربان تر از پدر مهربانم نسبت باولاد خود چشم خود را باز کن و بین وقتی محتضر چشم خود را باز میکند مبیند مثالهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین را و بوی گویند اینها رفقای تواند نظر کن و بین و از طرف رب العزه بوی خطاب میرسد یا *أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* که مطمئن و ثابت گردیده‌ای در ولایت و محبت و اطاعت اینان ارجعی *إِلَى رَبِّكَ* برگرد بسوی پروردگار خود (راضیه) در حالی که راضی بولایت اینها بوده‌ای (مرضیه) راضی گردیده میشوی بثواب *فَادْخُلِي فِي عِبَادِي* و *ادْخُلِي جَنَّتِي* پس از اینکه ندا و چنین الطافی چیزی نزد او محبوب تر از تسلیم کردن روح و ملحق گردیدن باین نداء رحمانی نیست.

اللهم ارزقنا و لجميع المؤمنين هذا المقام المحمود بمحمد و آله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين.

صفحه : ۱۳۹

سورة البلد

اشاره

مکیه و هی عشرون آیه سوره البلد مکی است در مکه فرود آمده و بیست آیه و هشتاد و دو کلمه است از زرجیس از ابی بن کعب چنین نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره البلد را بخواند خداوند در قیامت وی را از خشم خود ایمن میگرداند (ابو الفتوح) از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرموده کسی که سوره البلد را در نمازهای فریضه بخواند در دنیا از صالحین معروف میگردد و در آخرت برای وی مکان معروفی است که از رفقاء انبیاء و شهداء و صالحین است (کفعمی)

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)
 أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَأُبَدَأَ (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَزِهِ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹)
 وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكَيْ رَقَبَهُ (۱۳) أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴)
 يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)
 عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

صفحه : ۱۴۰

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 سو گند باین شهر (مکه) یاد نکنم،
 در حالی که تو در اینکه بلد منزل داری،
 قسم پیدر (بنی آدم) و قسم بفرزندان (صالح او)
 که بتحقیق ما خلق نمودیم انسان را در رنج و مشقت،
 آیا انسان گمان میکند هرگز احدی بر او (تنگ نمیگردد) و توانایی ندارد،
 میگوید مال بسیاری (در راه اسلام) بباد دادم
 آیا انسان گمان میکند کسی او را نمی بیند،
 آیا برای وی قرار ندادیم (دو چشم)
 و یک زبان و دو لب،
 و آیا راه نیک و بد را بوی نیازمودیم،
 بعقبه تکلیف درنیامد

چگونه توانی دانست عقبه چیست،
 آزاد کردن بنده،
 یا طعام دادن در روز سختی و قحطی،
 و نیز یتیم از خویشاوندان خود را احسان کرد،
 یا بفقییر خاک نشین (دستگیری کردن)
 و از آنان باشد که ایمان آورده‌اند و توصیه نمایند (مردم را) بصبر و توصیه نمایند باحسان و نیکی کردن بیکدیگر،
 اینکه چنین اشخاص آنها اصحاب یمن و سعادتند و در قیامت نامه اعمالشان را بدست راستشان میدهند،
 و کسانی که کافر شدند بآیات ما (خدا) آنان کج رفتگانند و نامه اعمالشان بدست چپشان داده میشود،
 بر آن کافران آتشی سرپوشیده احاطه نموده

(توضیح آیات)

اشاره

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (لا) در (لا اقسام) را بعضی صله گرفته‌اند و بعضی گویند تأکید در قسم است چنانچه عرب برای تأکید قسم گوید (لا- و الله ما فعلت کذا) (هذا) اسماء اشاره و چون سوره مکی است اشاره بمکه است و در وقت نزول آیه شهر مکه از دو جهت مزیت و برتری از تمام ممالک روی زمین داشت یکی شرافت زمین مکه و مسجد الحرام که آن را حرم امن و امان قرار داده و دیگر وطن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در آنجا وجود مبارکش متولد گردید و باین دو

صفحه : ۱۴۱

جهت مکه را در معرض سوگند قرار داده.

وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَلَدَ مَقْصُودَ از والد و پدر شاید حضرت آدم باشد و مقصود از ولد آنچه از آدم زایش نموده تا روز قیامت و شاید پدر ابراهیم خلیل علیه السّلام و پسر اسماعیل علیه السّلام باشد و از ابا عبد الله علیه السّلام نقل میکنند مقصود از والد و ولد آدم و تمام انبیاء میباشند و شاید مقصود از پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پسر اّمّت او باشند چنانچه در حدیث فرموده (یا علی انا و انت ابواه هذه الامّة)

خطاب بعلی علیه السّلام است که من و تو دو پدر اینکه امّت میباشیم البتّه مقصود پدر روحانی است نه جسمانی.

لکن نظر باطلاق آیه حمل بر آدم و ذریه او اولی بنظر میآید زیرا که متبادر بذهن از اطلاق (والد و ولد) همان آدم (ع) و ذریه او از افراد بشر میشود بلکه ممکن است یک معنی عام تری از والد و مولود مقصود باشد که شامل گردد هر موجودی را که دارای قوه مولّده باشد که از آن تولید مثل شود حتّی نباتات و گیاهان و حیوانات چون هر نوعی از موجودات در مرتبه خود شریفند زیرا جزء نظام عالم واقعند و نظام کلیه عالم طبیعیات روی همین انواع موجودات استحکام یافته‌اند اینکه است که (والد و ولد) یعنی اشیاء و آنچه از آنها تولید میگردد مورد سوگند قرار داده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ اینک جمله جواب قسم است و کبد اشاره برنج و تعب و مشقّت است یعنی انسان را خلق نمودیم در رنج و مشقّت.

آری دنیا محفوف ببلای و آفات و بلیات است انسان از آن وقتی که در رحم مادر قرار گرفته تا آخر امر او که بمقرّر خود رسد همیشه

در زحمت و مشقت دوره حیات را میگذرانند از آن وقتی که در رحم در جای تنگ و تاریک خون میخورد پس

صفحه : ۱۴۲

از آن پا در اینکه عالم دنیا میگذارد در هر موقعی از کودکی و جوانی تا برسد بپیری با چه مشقات گوناگون و چه بلایات و آفات پی در پی برخورد مینماید تا برسد بوقت مردن و مبتلا گردد بمرض موت و موقع جان دادن پس از آن منتقل گردد بعالم برزخ تا برسد بقیامت و حساب و کتاب و میزان و باقی مراحل و منازلی که بایستی طی کند تا بمآل امر خود بسعادت یا شقاوت برسد. اگر در دنیا لذت و حظی ادراک نماید در واقع دفع الم است تا مرارت گرسنگی و تشنگی را نکشد برای دفع الم غذا و آب تهیه نمیکند و هر کسی میدانند هر گاه بامید خوشگذرانی اسبابی فراهم کند در عین حال ناراحتیهایی پیش میآید که عیش خیالی وی را منقص میگرداند بقول شیخ سعدی ره

(دهنی شیر بکودک ندهد مادر دهر که دیگر باره بخون در نبرد پستانش)

آری هر خوشی ناخوشی در بر دارد با هر لذتی الم و هر سلامتی را بیماری در عقب است عیش گوارا و خوشی دائمی در سرای دیگر برای کسی میسر میگردد که دنیا را مزرعه آخرت قرار داده و روح و روان خود را از آلودگی اینکه عاریت سرای تصفیه نموده و در همین عالم با قلب پاک مملو از معرفت و محبت خدای خود را میخواند و بیاد او مانوس گردیده و بدنیا پشت و باخرت رو کرده *أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ، يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَأُتِّدَأُ لَبَدٌ* در لغت بمعنی کثرت و درهم ریختگی اشیاء بسیار است قوله تعالی *كَادُوا يُكُونُونَ عَلَيْهِ لُبَدًا* یعنی جماعت بسیار از جن که در موقع قرائت قرآن بر سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ریختند که استماع قرآن نمایند و در آیه *بِالْأَهْلِكَ مَا لَأُتِّدَأُ لَبَدًا* کافر گوید مال انبوه بسیاری از دست دادم و مال من هدر رفت و در اینکه ضمیر (يقول) در آیه راجع بکی است از مفسرین گفتاری نقل شده بعضی گفته‌اند مقصود اشید بن اسید است که اینکه مرد برای مال و مکتبی که داشت گمان میکرد کسی بر وی غالب نمیگردد.

صفحه : ۱۴۳

دیگری گفته مقصود ولید بن مغیره است که میگفت در دشمنی محمد (ص) و در هلاکت او مال بسیار تلف نمودم و بمراد خود نرسیدم مقاتل گفته مقصود حارث بن نوفل است که او مسلمان بود و برای دادن زکاة و باقی خیرات دلتنگ بود و میگفت مال خود را هدر دادم.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَزِرْهَ أَحَدٌ، أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ ابن عباس از رسول اکرم (ص) چنین حدیث میکند که فرموده راجع بچهار چیز از انسان سؤال میشود از عمرش که در چه چیز صرف نمودی و از مالش که از کجا آوردی و در چه چیز صرف کردی و از عملش که در زمان حیات چه کردی و از محبت اهل بیت و آیه اشاره باین است کسی که گمان میکند همیشه مال و مکت و قوت و شوکت وی برقرار است و باعمال و افعال وی کسی آگاه نیست در اشتباهست و گمان وی فاسد است زیرا آن کسی که دو چشم بانسان عنایت نموده برای آنکه ببیند و زبان و دو لب که بخوبی بتواند تکلم کند آیا خودش بصیر و بینا نیست و باعمال و افعال مخلوقاتش آگاه نیست همزه (*أَلَمْ نَجْعَلْ*) استفهام انکاری است آیا قرار ندادیم برای انسان دو چشم و دو لب و زبان یعنی قرار دادیم و اشاره به اینکه چگونه ممکن است عاقل توهم کند (معطی شیئی فاقد) آن است کسی که بصیر و بینا نیست چطور تواند قوه بینایی و شنوایی بکسی عطا نماید هرگز ممکن نیست خلاصه معنی آیه چنین میشود ما که دو چشم و دو لب و زبان بانسان داده‌ایم برای دیدن و تکلم کردن خود اولی‌تریم بدیدن و اعمال و افعال شما را میبینیم آیا برای چه اینکه دو نعمت چشم و زبان را از بین

نعمتها اختصاص داده و مخصوص بذکر گردانیده

صفحه : ۱۴۴

شاید نظر باین باشد که و لو آنکه نعمتهای الهی نسبت بمخلوقات بالخصوص نسبت بانسان بی اندازه است لکن نعمت چشم و زبان بر سایر نعم الهی مزیت و برتری دارد که بچشم آیات تکوینی و تشریحی را می‌بیند و از طریق فکر و نظر سعادت خود را پیدا مینماید و نیز بچشم خود را از آفاتها و لغزشها حفظ میکند و بتوسط چشم وسائل زندگانی خود را فراهم مینماید و نیز بزبان حمد و شکر و ستایش الهی را اظهار میدارد و ما فی الضمیر خود را ارائه میدهد و ما یحتاج زندگانی دنیوی خود را فراهم مینماید اگر چشم و زبان مفقود گردد حیات انسان منقّص و عیش وی ناگوار میگردد وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ نجد مکان بسیار بلند رفیع مرتفع را گویند وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ اشاره بدو طریق است بین حق و باطل در اعتقاد صدق و کذب در گفتار جمیل و قبیح در اعمال در جای دیگر إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (راغب اصفهانی) ای انسان مقام تو را بلند نمودیم و راه خیر و شر و قوه تمیز بین خوب و بد بتو آموختیم و تو را در اعمال و افعال مختار گردانیدیم که باختیار خود هر راهی بخواهی بگیری.

(سخنان مفسرین در توجیه نجدین)

(۱) ای انسان دو چشم و دو لب و زبان بتو دادیم که راه خیر و شرّ خود را بشناسی و بهمین معنی حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیده (ابن عباس) (۲) نجدین دو پستان مادر است که طفل را راهنمایی میکند که پستان مادر را بگیرد و از شیر او تغذیه نماید.

حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده خدا گوید ای اولاد آدم اگر زبان تو بخواهد از حکم تو بیرون رود دو لب بتو دادم که دهن خود را ببندی از سخن بیجا و اگر چشم تو خواست مخالفت نماید دو پلک بر آن نهادم که آن را ببندی

صفحه : ۱۴۵

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُئِ رَقَبَةً، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (اقتحام) بمعنی لغوی داخل گردیدن در کار مشکلی است که بیرون آمدن از آن صعوبت دارد قوله تعالی هذا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ و مثل اینکه گویند (و اقتحم فلان نفسه) یعنی فلانی بدون فکر و رویه خود را در کار مشکلی واقع گردانید و عقبه راهی است که بکوه بالا روند سغب در لغت بمعنی گرسنگی و تعب آمده و در عطش زیاد که تعب آورد نیز استعمال شده در تفسیر علی بن ابراهیم چنین گوید (ما ادراک) یعنی چه چیز تو را دانا کرد یَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ رسول الله و اقربای او أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ امیر المؤمنین که پیچیده شده در او علم و دانش و بسند متصل از ابی بصیر از ابا عبد الله علیه السلام چنین روایت میکند که قوله تعالی فَكُئِ رَقَبَةً بما آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فک رقبه میشود یعنی بولایت و محبت و اطاعت ما انسان از جهنم آزاد میگردد (و نحن المطعمون) در روز گرسنگی و آن روز (مسغبه) است که در قوله تعالی فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ

(سخنان مفسرین در توجیه عقبه)

(۱) در خود آیه عقبه را تفسیر نموده (ب فَكِّ رَقَبَتِهِ أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ) گویا چنین گفته توجه دانی عقبه چیست آزاد کردن بنده و اطعام مساکین در روز سختی و قحطی و احسان بایتام از خویشاوندان (۲) ای محمد تو چه دانی عقبه چیست کوهی است در دوزخ (عبد الله عمر) (۳) در که‌ای است در دوزخ که پس از هفتاد در که بآن رسند (کعب الاخبار) (۴) عقبه‌ای است پیش از رسیدن بصراط که از آن عقبه جز بطاعت و عبادت نتوان گذشت.

صفحه : ۱۴۶

(۵) مقصود از عقبه صراط است که بر روی جهنم کشیده شده بتیزی شمشیر بعضی باسانی از آن گذرند مثل برق جهنده و بعضی افتان و خیزان و بعضی در جهنم آویزان گردند و توجیهاات دیگری در توجیه عقبه شده است لکن همان توجیه اول اگر چه باعتبار معنی بعید بنظر می آید لکن بسباق آیه مناسب تر است و شاید آیه اشاره بعقبات و مراحل باشد که انسان پس از مرگ بایستی طی کند از عالم قبر و برزخ و زنده شدن در قیامت و حساب و کتاب و میزان و غیر اینها از منازل و مراحل که از هر یک بصعوبت بایستی بگذرد تا بمآل امر خود و آخر منزل و فعلیت اخیر خود برسد آن وقت منزلگاه وی یا بهشت که دار کرامت الهی است یا جهنم که عبارت از دار غضب او است خاتمه پیدا نماید.

ثُمَّ كَانِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (ثم) حرف عطف و اینکه جمله عطف بجمله بالا- است از صعوبت عقبات پس از مرگ بیرون نیایند مگر کسانی که متصف بصفاتی باشند که عمده و اصل و حقیقت آن ایمان است وقتی آیات را با هم جمع نمودیم از صدر و ذیل آن چنین برمی آید که در مقام صفات اشخاصی است که از عقبه مشکل باسانی بیرون آیند نخست ایمان است که شرط قبولی اعمال میگردد و آن اوصاف و فضائلی که در اینکه آیات تذکر میدهد وقتی باعث نجات میگردد که از روی خلوص نیت انجام گیرد و دیگر اعمال و در اینجا اشاره بشش عمل نیکو مینماید اول فَكِّ رَقَبَةٍ بنده آزاد نمودن دوم أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ طعام دادن در روز سختی سوم يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ احسان بارحام فقیر نمودن چهارم أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ دستگیری بفقیر خاک نشین کردن پنجم وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ توصیه نمودن بصبر ششم وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و توصیه و اندرز نمودن بنیکی و احسان بیکدیگر رحمت مأخوذ از رحم و در لغت بمعنی رقت قلب و ارفاق و احسان بدیگران

صفحه : ۱۴۷

است و گاهی استعمال میشود در رقت بدون احسان و گاهی بعکس رحم را در موقع احسان بدون رقت آرند و گاهی رحمت را در جایی آرند که رقت با احسان توأم گردد.

وقتی رحمت را نسبت بحق تعالی دهند فقط مقصود احسان است بدون رقت زیرا که رقت قلب صفت انسان و از کیفیات نفسانی بشمار میرود ذات حق تعالی مجرد و منزّه از صفات ممکنات است.

اینکه است که در روایت رسیده رحمت نسبت بخدا همان انعام و تفضّلات او است و نسبت بانسان عاطفه و از روی رقت قلب وی است و از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم چنین نقل میکنند که فرموده (وقتی خدای متعال رحم را خلق نمود باو گفت من رحمانم و تو رحمی اسم تو را از اسم خودم مشتق کردم کسی که با تو پیوند نمود بمن پیوند نموده و هر کس از تو قطع نمود تباه میگردد) (شاید اشاره باین باشد که چون یکی از صفات خدای تعالی رحمن است هر کس دارای صفت رحم باشد مظهر و نماینده یکی از اوصاف و اسماء الهی گردیده) و رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی میباشند و رحمن اسمی است مختص بذات کبریایی و بر غیر او گفته نمیشود زیرا رحمن بمعنی شمول رحمت است (هو الذی وسع کل شیء رحمة) لکن رحیم که بمعنی احسان باشد در باره غیر نیز صادق آید چنانچه در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۱) (مأخوذ از قریب القرآن) بیان دیگر گوئیم دو اسم از اسماء الحسنی یکی رحمان و دیگر رحیم است رحمن صیغه مبالغه و دلالت دارد بر کثرت رحمت و رحیم صفت مشبیه دلالت بر ثبوت و دوام و بقاء رحمت دائمی ازلی دارد و رحمت رحمانی او است که احاطه بتمام موجودات نموده و همه ممکنات مشمول رحمت غیر متناهی اویند

(۱) سوره توبه آیه ۲۹ محققا آمد شما را رسولی که حریص و غالب است بر او رنج و تعب کشیدن برای شما و نسبت بشما رءوف و مهربان است

صفحه : ۱۴۸

رحمت رحمانیه همان فیض وجود است که سراسر ممکنات را فرا گرفته و هر موجودی بقدر استعداد امکانی خود از اینکه فیض عام بهره‌مند گردیده و در شمول اینکه فیض فرقی نیست بین انسان و ملک و فلک و حیوان و جماد و نبات که همه و همه از جویبار رحمت رحمانی غیر متناهی او جلت عظمته برخوردارند

(اللهم انی اسئلك برحمتك الّتی وسعت کل شیء)

و رحمت رحیمی او مرحمت خاصیه است نسبت باهل فضائل و مقربین درگاه احدیت که آنان از آن رحمت خاص برخوردار میگردند و در باره آنان اجرا می گردد تفضّلاتی که چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده و بخاطر احدی خطور ننموده فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین و از همان اشعه نور رحمت رحیمی الهی است که پرتوی از آن بقلب اولیای حق تعالی تابیده و قلوب مؤمنین را با هم الفت داده و در مقام اندرز و خیر خواهی یکدیگر در موقع سختیها توصیه بصبر و در موقع رفاهیت توصیه بمرحمت و احسان یکدیگر میکنند.

أولئك أصحاب المیمنه چنین اشخاصی که متّصف بچنین صفاتی میباشند که طریق راستی و درستی را پیموده‌اند آنان اهل یمن و برکت و اهل فضل و احسانند و باعث سعادت و فضیلت نوع خود میباشند و هم در دنیا شرافتمند و اهل فضیلتند و هم در آخرت شرافتمندانه نامه عملشان را از طرف راست که اشاره بر راستی و درستی آنها است میگیرند.

و الذین کفروا بآیاتنا هم أصحاب المشأمة، علیهم نار مؤصده کسانی که کافر شدند یعنی آیات الهی را چه از آیات تکوینیه آفاقیه و چه آیات تشریحیه قرآنیه را پوشانیدند و اذعان و تصدیق بحقیقت آنها نکردند و بگفته‌های پیمبران عمل نمودند آنان طریق کج پیمودند و براه باطل سیر نمودند و بکیفر اعمالشان در قیامت پست و بیمقدار و نامه عملشان را از طرف چپ که اشاره بیستی آنها است میگیرند و برای آنها مهیتا گردیده آتش سر پوشیده که در اینکه

صفحه : ۱۴۹

عالم ظاهر نیست لکن پس از مرگ در قیامت سرش باز میگردد و جای و مأوای کفار است.

سوره الشمس

اشاره

مکیه و هی خمس عشره آیه سوره (و الشمس) مکی است که در مکه فرود آمده و پانزده آیه و پنجاه و چهار کلمه و دویست و

چهل و هفت حرف است از ابی کعب چنین نقل میکنند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده هر کس سوره (و الشمس) را بخواند وی را ثواب کسی دهند که هر چه آفتاب و ماهتاب بر او تاییده صدقه داده باشد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند هر کس سوره و الشمس و الضحی و انشراح را در شب و روز بخواند چیزی در حضورش نمیماند حتی مو و گوشت و خون و او مگر آنکه در قیامت بنفع او شهادت میدهند (کفعمی)

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)
 وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)
 وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ
 فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴)
 وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

صفحه : ۱۵۰

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 قسم بخورشید و روشنی آن در وقت نهار،
 و قسم بماه وقتی که بدر تمام شود
 و قسم بشب وقتی که پرده تاریک کشیده شود،
 و قسم باسمان و آن کسی که آن را بنا نموده،
 و قسم بزمین و آنکه آن را بگسترانیده،
 و قسم بنفس (بشر) و آنکه او را معتدل بیاراسته،
 و طریق شر و خیر باو الهام نموده،
 محققا رستگار (و سعادتمند) شد کسی که تزکیه نفس نمود،
 و محققا بی بهره شد کسی که نفس خود را رها نمود،
 قوم ثمود طغیان نمودند
 وقتی برانگیخته شد شقی ترین آنها،
 پس رسول خدا بآنها گفت شتر ماده مال خدا است سیراب کنید او را،
 پس تکذیب کردند آن پیمبر را، و شتر را کشتند، پس پروردگار آنها دمید بر آنان عذاب بطوری که با خاک یکسان شدند،
 و آنان از عاقبت (عمل شوم خود) نترسیدند

(توضیح آیات)

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا، وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا ضَحَىٰ انبساط خورشید و امتداد روز است و اینکه آیه نظیر آیات دیگری است مثل قوله تعالیٰ وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ - وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و امثال آن که اشاره بانبساط نور و ضیاء و اشراق خورشید است. (تلیها) صفت قمر و در لغت (تلی) بمعنی تبعیت و پیروی نمودن چیزی نسبت بچیز دیگر که بدون واسطه باشد آرند و گاهی تبعیت را در اجسام آرند که جسمی تابع جسم دیگر باشد و گاهی تبعیت را در پیشوایی و پیروی در عمل آرند و در اینجا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا شاید معنی دوم مقصود باشد که ماه در نور افشانی و مرتبه اشراق و اضائه از خورشید اقتباس نور میکند و نور افشانی مینماید و در شب بجای خورشید عالم را بنور خود روشن مینماید قوله تعالیٰ جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُورًا مرتبه ضیاء بالاتر از نور است همانطوری که مرتبه خورشید بالاتر از

صفحه : ۱۵۱

مرتبه ماهست (راغب اصفهانی) در اینکه آیات هفت نوع از موجودات بزرگ عالم که بنای خلقت و اس اساس آفرینش و بنای عالم بر آن نهاده در معرض سوگند در آورده که اصل آنها خورشید و ضیاء او است و باقی متفرع بر او و از آثار آن بشمار میروند اینکه است که نخستین شمس و تجلیات آن را تخصیص بذکر داده و باقی را عطف باو و متفرع بر آن گردانیده زیرا که ماه از خود روشنی و ضیائی ندارد از پی خورشید میدود و از نوری که از خورشید استفاده نموده وقتی که بدر تمام میشود بتلأؤ و تجلیات خود در تاریکی شب جای گزین خورشید میگردد و عالم را بنور خود روشن میگرداند و در سوره یونس آیه ۵ فرموده جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُورًا پس از آن دومین سوگند را بماء و تلأؤ آن تخصیص داده از بعضی عرفاء است که آیه اشاره بماء قلب است وقتی که اقبال بروح نماید و از روح اعظم روشنی و ضیاء کسب نماید و تابع نفس نگردد در تفسیر روح البیان از کتاب لایحات برقیه چنین نقل مینماید که گفته شمس اشاره بحقیقت کمالیه الهیه است و قمر اشاره بحقیقت کمالیه انسانیه است و همین طوری که قمر از ابتداء خلقت تا روز قیامت مجلی و مظهر تجلی نور شمس است تا آنکه در تاریکی شب مردم بنور او راه بیابند همین طور حقیقت انسان کامل و پیدایش وی در عالم برای اینکه است که مجلی و مظهر باشد برای کسانی که در راه سیر و سلوک بسوی حق تعالی از ظلمات نفس و اطوار کونیه راهی بسوی حقیقت بیابند و از عالم امکان عروج بعالم وجوب نمایند و چنانچه قمر وقتی نزدیک بشمس گردید از نورش کاهیده میگردد تا آنکه وقتی مقارن بشمس گردید دیگر از خود نور و ضیائی نشان نمیدهد و در نور شمس فانی میگردد همین طور انسان کامل وقتی بکمال انسانیت میرسد که تعین و تحقق و شیئیت او مضمحل میگردد یعنی دیگر در خود شیئیت مستقل و تعین وجودی باقی نماند و فانی فی الله

صفحه : ۱۵۲

میگردد و همین طوری که قمر وقتی مقابله با شمس نمود و مجلی و نماینده شمس گردید و بدر تمام شد بنور خورشید عالم را روشن میگرداند همین طور انسان کامل وقتی از فناء فی الله بمرتبه بقا رسید موجود میگردد بوجود حقانی و مظهر و نماینده شمس وجود میگردد و مردم را بسوی حق و حقیقت رهبری مینماید. (پایان) سومین سوگند بروز که از نور و ضیاء خورشید ظهور مینماید (چهارمین قسم) شب وقتی که پرده تاریک کشیده و مردم را از تعب و زحمت بااستراحت میرساند و از زیادتی حرارت و تابش خورشید کاهیده و هوا را بحد اعتدال نگاه میدارد که اگر شب نبود زیادتی حرارت آفتاب گیاهان و اشجار زمین را میخشکاند در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی بصیر چنین نقل میکند که گوید از ابا عبد الله علیه السلام سؤال نمودم از قوله تعالیٰ وَالشَّمْسُ وَ

ضحاها فرمود شمس رسول الله است و الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ است زیرا که بنور رسول الله دین مردم واضح میگردد ابی بصیر گوید گفتم و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا كَفَّتْ ائِمَّةُ جُورِنْدِ که تبدیل نمودند امر رسول الله را و نشستند بمجلسی که آل محمد اولی بآن بودند پس دین خدا را بظلم و تعدی پوشانیدند اینکه است مقصود از قول حق تعالی و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا كَفَّتْ و النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا فرمود ائمه از ذریه فاطمه (ع) و السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا (پنجمین) سوگند بآسمان و بنای محکم آن یاد نموده و ظاهرآ سماء که مرتبه علوی است شامل میگردد تمام ستارگان و کرات و کهکشانشها و موجودات روحانی از انواع و اقسام نفوس علویین از ملائکه و طبقات آن و شاید مقصود از (ما) (در ما بناها) موصوله و اشاره بمبدء آفرینش و آن کسی باشد که آسمانها و اینکه بناء مجلّل و اینکه کاخ بزرگ عالم را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و بیک نظام و ترتیب حیرت بخشی مرتّب و مزین گردانیده و هر یک از موجودات را بطرز مخصوصی موظف بر عمل گردانیده و مسخر امر او گردیده

صفحه : ۱۵۳

و انجام وظیفه میدهند.

و الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا، وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (ششمین و هفتمین) بزمین و مسطح و منبسط بودن آن و نفس و تعادل اعضاء و قوای آن سوگند یاد نموده و در هر سه آیه ما در (ما بناها) و ما طحَّاهَا، و ما سَوَّاهَا) دو احتمال داده شده بعضی ما را مصدري گرفته‌اند یعنی سوگند بآسمان و بنای آن و بزمین و بسط آن و بنفوس و تعدیل آن و بعضی ما را موصوله گرفته‌اند یعنی قسم بآسمان و زمین و آن کسی که آنها را بپا نهاده که آفریننده آنها است و مقصود از نفس شاید نفس کلی باشد که شامل گردد تمام نفوس از نفوس ملائکه و نفوس حیوانات و نفوس جن و بشر و شاید مقصود فقط نفوس آدمیان باشد و تسویه آن اشاره باستحکام وجود نفس ناطقه و تعادل قوای نفسانی و توازن اعضاء جسمانی وی است و نیز اشاره بشفاعت و فضیلت نفس ناطقه انسانی دارد که از عالم (ما فوق الطبیعه) و عالم مجردات برای تعمیر عالم طبیعت فرود آمده و نیز شاید اشاره بمراتب و درجات نفس دارد از امارگی که در وصف او است (لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) و ملهمگی که در باره او است (فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) (و لَوَامِغِي) که باو سوگند یاد نموده (و النفس اللوامة) و نیز آن مرتبه کمال نفس که در مورد خطاب مهر آمیز مبدء و مربی خود گشته و بخطاب یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجعی سرفراز گردیده فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ناظم و مربی عالم برای نفس انسانی دو در و دو دروازه باز نموده راهی بسوی عالم بالا- که محل عبور و مرور ملائکه باشد و از آن عالم فیض بگیرد و راهی و طریقی بسوی عالم طبیعت باز نموده که محل عبور و مرور شیاطین است و در ابتداء خلقت انسان تواند هر یک از اینکه دو راهرا بر خود مفتوح نماید

صفحه : ۱۵۴

اینکه است که در احادیث رسیده برای انسان (لَمِيَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ وَ لَمِيَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ) الهام و القاء معارف و نمودن طریق رستگاری و سعادت مندی از ملک است و وسوسه و راهنمایی بطریق کج از شیطان است کسی را که توفیق الهی نصیب وی گردد و راه دخول شیطان را ببندد قلب او محلّ تردّد ملائکه میگردد لکن کسی که تابع نفس گردید قلبش محلّ جولانگاه شیاطین میگردد. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا خداوند بهفت آیت بزرگ خلقت سوگند یاد مینماید که فضیلت و شرافت کسی داراست که نفس خود را از صفات حیوانی سبعی بهیمی تزکیه و تصفیه نماید تا آنکه محلّ عبور و مرور ملائکه و الهام الهی گردد و آنچه خیریت و رستگاری وی بر آنست از جانب بالا ملهم گردد آری نفسی که آلوده بکثافات نفسانی گردید مثل ظرفی ماند که آلوده بزه گردیده آنچه در وی ریخته شود زهر آلوده میگردد اینکه است که کلمات حقّانی که از معدن صدق فرود آمده بجای آنکه وی را از مهلکه نجات دهد سبب هلاکت وی میگردد و شاید اشاره باین باشد قوله تعالی حکایه از کفار که در باره مثالهای قرآن

میگفتند يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا اگر چه شأیت قرآن هدایت است لکن نفسی که آلوده بکثافات اخلاقی گردیده و در طریق کجروی قدم زد هر چه پیش میرود بر ضلالت و گمراهی وی افزوده میگردد حتی کلمات وحی بجای آنکه وی را هدایت نماید بر گمراهی وی میافزاید آن وقت از فیوضات الهی ناامید و بی بهره میگردد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا گویند قاتل ناقه مردی بود بنام قدار بن سالف سرخ مو و ازرق چشم کوتاه بالا نام مادرش فدیره از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چند دفعه بمن فرمود شقی ترین پیشینیان آن کسی بود که ناقه صالح را کشت و شقی ترین بعدیها کسی است که تو را میکشد.

صفحه : ۱۵۵

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا پیمبر خدا صالح (ع) بآنان گفته بود اینکه شتر مادّه مال خدا است او را سیراب کنید یک روز آب قسمت او باشد و در عوض بشما شیر میدهد و یک روز آب قسمت شما است و آنان را تهدید نمود که اگر ناقه را بکشید عذاب بر شما فرود می آید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ یعنی منطبق گردید عذاب بر آنان که ناقه (صالح) را پی کردند و کشتند و بعضی گفته اند دمدم یعنی دمام غضب و عذاب بر آنها مستولی گردید دیگری گفته (دمدم الله عليهم اهلكهم بذنبهم) یعنی خدا آنها را بگناهشان گرفت و آنان را هلاک گردانید و اینکه همه آنها بعذاب گرفتار شدند با آنکه دو و سه نفر شاید اقدام بر اینکه عمل شنیع نموده برای اینکه بوده که همه راضی باین عمل بودند و جدیت در آن مینمودند که پس از اینکه عمل زمین بلرزه آمد و مردم هلاک گردیدند زیرا حرف پیمبر خود را دروغ پنداشتند و ناقه را کشتند پس فرا گرفت عذاب بر آنان بطوری که همگی آنها را عذاب فرا گرفت و تمامشان هلاک گردیدند و با آنکه پیغمبرشان صالح (ع) بآنها خبر داده بود اگر ناقه را کشتید عذاب بر شما فرود می آید از عاقبت کار خود و عذاب الهی که بکیفر اعمالشان آنان را میگیرد نترسیدند و آن عمل فجیع را نموده اید بدو دلیل معلوم میشود یک نفر در کشتن شتر اقدام نموده و جماعتی در اینکه عمل رکیک شرکت نموده بودند یکی در آیه (فَعَقَرُوهَا) و (ذُنُوبِهِمْ) بلفظ جمع آورده نه مفرد و دیگر اگر فقط یک نفر بر اینکه عمل اقدام نموده بود و باقی مقصر نبودند روی میزان عدل الهی نباید بر همه عذاب فرود آید معلوم میشود بیشتر آنان در اینکه عمل شرکت داشتند و باقی آنها نیز راضی بر اینکه عمل بودند اینکه بود که همه آنها مشمول عذاب گردیدند.

صفحه : ۱۵۶

سورة اللیل

اشاره

مکیه و هی احدی و عشرون آیه سوره اللیل مکی است که در مکه فرود آمده و بیست و یک آیه و هفتاد و یک کلمه و سیصد و دو حرف است و از ابو امامه که او از رسول الله چنین حدیث میکند که فرموده هر کس سوره (و اللیل) را بخواند در قیامت وی را چندان ثواب دهند که راضی گردد و او را از سختی و دشواری حفظ نمایند و هیچ ذلت و خواری بوی نرسد (ابو الفتوح) و راجع بآثار و خواص آن گفته شده کسی که مصروع و مرض صداع دارد اگر بگوش او خوانند شفا یابد

[سورة اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى (۴)
 فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)
 فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴)
 لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَخِيذٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹)
 إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

صفحه : ۱۵۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 قسم شب و قتی که جهان را بتاریکی بپوشاند،
 و قسم بروز موقعی که تجلی نماید،
 و قسم بجفت نر و ماده،
 که سعی و کوشش شما متشتت و پراکنده است،
 اما کسی که عطا و احسان کرد و تقوی و پرهیزکاری نمود،
 ما بزودی کار او را آسان میکنیم،
 و اما کسی که بخل ورزید و خود را (از حق تعالی) مستغنی دانست،
 پس بزودی کار آسان او را دشوار مینمائیم،
 و مال او را بی نیاز نمیکند وقتی که هلاک گردید،
 بدرستی که بر عهده ما است راه نمایی.
 و نیز برای ما است آخرت و دنیا،
 پس شما را میترسانیم و تهدید مینمائیم از آتشی که زبانه میکشد،
 که در نیاید در آن آتش مگر شقی ترین مردم،
 آن کسی که تکذیب کرد رو برگردانید،
 و بزودی دور میگردند از چنین آتشی - پرهیزگارتین مردم
 آن کسی که میدهد مال خود را و ترکیه و پاکی میجوید،
 در صورتی که احدی بر وی حق ندارد (که تلافی کند)
 فقط غرض و مقصود وی رضای پروردگار خود که بلندتر و بزرگ تر است،

و بزودی (چنین کسی از نعمتهای الهی خشنود می‌گردد

(توضیح آیات)

اشاره

و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (واو) در هر سه آیه واو قسم است و (ما) در ما خلق شاید ماء مصدری باشد یعنی قسم بآنچه در عالم خلقت از نر و ماده پدید گشته و شاید چنانچه بعض مفسرین ما را بمعنی الّذی موصوله گرفته‌اند چنین باشد سوگند بآنکسی که نر و ماده را خلق نموده که مقصود خالق و مبدء عالم باشد و چون بتجربه و آزمایش و بدلالیت بعضی آیات قرآن ثابت گردیده که تمام

صفحه : ۱۵۸

موجودات مادی و طبیعی از حیوانات و غیره وجودشان و شالوده ترکیبشان از نر و ماده تشکیل گردیده حتی آنکه حکماء گویند هر ممکنی از ممکنات خواه مادی و خواه مجرد زوج ترکیبی است که از ماهیت و وجود ترکیب یافته‌اند و وحدت و فردانیت منحصر بذات بیهمتای الهی است پس باین اعتبار چنین میشود که ذات کبریایی تمام موجودات را از شب و روز و تمام مخلوقات را مورد سوگند قرار داده و تمام موجودات را شاهد و گواه آورد بر صدق گفتارش إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (الشت) در لغت تفریق کردن و شعبه شعبه قرار دادن چیزی یا جماعتی را گویند (شت جمعهم شتا و شتاتا) (و جاءوا اشتاتا) یعنی جمعیت آنان را متفرق گردانیدند قوله تعالی يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا در آن روز (یعنی در قیامت مردم شعبه شعبه میگردند و قُلُوبُهُمْ شَتَّى اشاره به اینکه قلوب کفار بر عکس قلوب مؤمنین که در باره آنها فرموده وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ که مرتبط بیکدیگر است متفرق و متشتت است و آیه بالا- إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى در مقام اعمال و افعال انسان است که سعی و کوشش شما افراد بشر هر آینه پراکنده و متفرق است اینکه جمله جواب قسم و مورد سوگند واقع است یعنی سوگند به این‌هایی که گفته شد که سعی و کوشش شما افراد بشر متشتت و پراکنده است همان طوری که مردم در شکل و شمائل مختلف‌اند که دو نفر پیدا نمیشود که از حیث صورت و اندام بتمام جهات مثل هم باشد همین طور دو نفر یافت نمیشود که از حیث اخلاق و صفات مثل هم باشند و باعتبار اختلاف در صورت و در اخلاق میول نفسانی و آرزو و آمال آنان نیز مختلف و هر یک آرزویی غیر از دیگری در دل خود میپروراند و روی اینکه میزان عقاید و آرای مردم نیز مختلف و هر کسی مایل بجهتی و در اعمال و افعال از عقیده و رأی خود پیروی میکند اینکه است که حسن و قبح اشیاء در نظر مردم بیک طور نمیباشد بعضی چیزها در نظر بعضی نیکو و در نظر

صفحه : ۱۵۹

بعض دیگر قبیح و زشت می‌آید و شاید اینکه شب و روز و نر و ماده سوگند یاد نموده و تشتت سعی و عمل مردم را مورد قسم قرار داده اشاره باین باشد که تشتت و پراکندگی اعمال مردم که از روی میول نفسانی و تشتت طبیعت آنان است سرش اینکه است که اوضاع عالم کون و فساد متشتت و هر یک ضد دیگری است مثل اینکه شب و روز ضد یکدیگر و در پی هم دور میزنند نر و ماده نیز مخالف یکدیگر و در پی هم میگردند پس انسان که چکیده عالم است و دست قدرت متضادات را در وجود او گرد آورده آن نیز از اینکه اختلاف ناگزیز است و بهمین اعتبار آمال و افعال وی متشتت و پراکنده است اینکه است که بسیاری از بشر چنین‌اند

که هر عمل نیکی که از آنان سرزند در عقب عمل زشتی آن را همراهی میکند و عمل خوب وی را حبط مینماید و نیز هر عمل ناروایی که در پی آن عمل نیکی انجام گیرد زشتی عمل او را میبرد *إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ* اشاره باین است. *فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى* اعطای العطاء و العطیه استعمال در بخشش نعمت و رساندن کرامت شده مثل قوله تعالی *هَذَا عَطَاؤُنَا يَعْطَى مَنْ يَشَاءُ - فَإِنْ أَعْطَا مِنْهَا رِضْوَانًا وَاتَّقَى* مأخوذ از وقایه و بمعنی نگاهداشتن است (وقی یقی) در لغت حفظ نمودن چیزی را گویند که اذیت آرد قوله تعالی *فَوَقَاهُمْ اللَّهُ - وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ - وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ - قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا* و نظائر آن در قرآن بسیار آمده که (وقی) بمعنی نگاهداری نفس است از آنچه بوی ضرر رساند و وقی بمعنی حفظ نمودن چیزی بدون اذیت نیز آمده بلکه شاید معنی حقیقی آن همین باشد مثل قوله تعالی خطاب بمؤمنین میکند یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ* سوره آل عمران آیه ۹۷ نگاهداری نمائید خدا را آن

صفحه : ۱۶۰

طوری که بایستی نگاهداری نمود شاید مقصود اینکه باشد که بترک معاصی و اتیان بطاعات و عبادات محبت و معرفت او را در دل خود بیوررانید و در تمام اوقات نقطه نظر و توجه خود را بسوی آن فرد متعال معطوف دارید تا آنکه پس از تزکیه و تطهیر نفس مستعد گردید لاشراق نور معرفت تا بالتبجیه واقع گردید در مقام امن و امان *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ* آری کسی که بتقوی الله در مقام امین قرار گرفت از هر ضرر و آسیبی در حفظ و حمایت حق تعالی قرار میگیرد و لازمه تقوی ترک محرمات و عمل نمودن بواجبات است علامه مجلسی (ره) در بحار چنین گفته شاید قوله تعالی (من اتقی الله) مقصود از تقوی ترک محرمات و ترک مشتهات بلکه ترک بعضی از مباحات و جدیت نمودن در فعل طاعات و عبادات باشد. (پایان) چگونه توان تقوی که بالاترین صفت ارجمند انسانی بشمار میرود حتی سبب قبولی طاعات است چنانچه *إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ* شاهد بر آن است محدود باعمال خارجی گردانید تقوی یک حالت و ملکه نفسانی است که برتر و بالاتر از مرتبه عمل است و سبب قبولی طاعات و عبادات است نه آنکه عین آن باشد سبب نمیشود عین مسبب باشد البتّه آثار خارجی تقوی همان اطاعت امر مولا و عمل باوامر و نواهی او است.

وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى از راغب اصفهانی است که اصل صدق و کذب آن است که در کلام و سخن و اخبار آید خواه راجع بامر گذشته باشد یا آینده یا حال اینکه است که گفته شده *وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا* یعنی کیست راستگوتر از خدا از حیث گفتار و کیست راستگوتر از خدا از حیث اخبار و گاهی در غیر اخبار از انواع کلام نیز مثل استفهام و امر و دعا استعمال می شود مثل اینکه گویند (ازید فی الدار) که در اینجا اخبار باین است که حال زید معلوم نیست. و کلام وقتی متّصف میگردد بصدق که در آن دو شرط مأخوذ باشد یکی

صفحه : ۱۶۱

مطابق باشد با ما فی الضمیر گوینده که آنچه میگوید درست بداند و دیگر مطابق باشد با واقع و اگر یکی از اینکه دو شرط مفقود گردید کلام بتمام معنی متّصف بصدق نیست بلکه یا اصلاً متّصف بصدق نیست و یا از یک جهت متّصف بصدق است و از جهتی متّصف بکذب و آن در جایی است که کلام مطابق ما فی الضمیر گوینده نباشد لکن مطابق واقع باشد مثل اینکه کافر بدون اعتقاد بگوید (محمّد رسول الله) که اینکه سخن مطابق با واقع هست اما مطابق عقیده گوینده نیست اینکه است که قرآن تکذیب میکند منافقین را که میگفتند *(نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ)* که چون گفتار آنان مطابق عقیده شان نبود آنان دروغ میگفتند. و صدیق کسی را گویند که اکثر گفتارش بلکه تمام سخنانش از روی صدق و مطابق با واقع و اعتقاد او باشد و راستگویی عادت و

سجیه او گردیده بلکه فعل و عمل او نیز تصدیق نماید گفتار او را و متصف گردیدن بصدق مقام بلندی است که انبیاء گرامی را قرآن متصف بصدق نموده مثل قوله تعالی وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّیْقًا نَبِیًّا و نظائر آن بسیار است (پایان) آیه اشاره به اینکه بعضی از مردم در صف عالی قرار گرفته که رویه و برنامه عملشان روی سه پایه استوار گردیده نخستین رویه آنان چنین است از آنچه بآنها عطا شده بذل و بخشش مینمایند دومین اوصاف حمیده آنان تقوی و پرهیزگاری است سومین سجیه نیک پسندیده آنان اینکه است که بسخن نیک پیمبران تصدیق نموده و اعتراف مینمایند.

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) (من اعطی) کسی است که مال خود را انفاق نماید (و اتقی) از کار حرام و معصیت خود داری نماید (و صدق) بثواب و جزاء و مکافات ایمان آورد مثل قوله تعالی الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا بِالْحُسْنٰی (عبد الله عباس) (۲) مقصود از الحسنی) در آیه اینکه است که عوض آن در دنیا داده میشود

صفحه : ۱۶۲

بیانش حدیثی از حضرت رسول است که فرموده (در هیچ روز آفتاب طلوع نمیکند مگر آنکه در دو پهلوی آن دو فرشته باشند و گویند خدایا هر انفاق کننده‌ای را بزودی عوض بده و از هر بخیل باز گیرنده‌ای باز گیر و او را هلاک نما آن گاه فرمود مصداق آن در قرآن قوله تعالی است فَأَمَّا مَنِ اعْطٰی وَ اتَّقٰی تا آخر آیه (۳) مقصود از (الحسنی) کلمه (لا-اله الا-الله) است (۴) مقصود از (الحسنی) بهشت است (تفسیر ابو الفتوح رازی) لکن چون کلمه (اعطی) مطلق است بهتر اینکه است که حمل بر عموم عطا و بخشش شود نه خصوص مال چنانچه بعض مفسرین تخصیص داده‌اند خواه مال باشد یا علم نافع یا مقام و ریاست و مصداق الحسنی آن کسی است که آنچه از خیرات داراست بدیگران انفاق نماید و نیز عطا و بخشش وی از روی ایمان و تقوی و تصدیق پیمبران و سفرای الهی باشد نه بمیل نفسانی.

فَسِیِّئْرُهُ لِّلْیَسْرِی چنان کسی را که دارای چنین صفاتی باشد تمکن دهیم تا خود را بمقام عالی برساند شاید مقصود از (یسری) در آیه اشاره بهر عملی باشد که در پی انجام آنست که در اثر طینت و سجیه خوب وی در هر عمل و کاری که وارد میشود خواه راجع بامور معاش وی باشد یا معاد هر چه باشد آسان میگردانیم.

آری آدمی که دارای تقوی و ایمان کامل باشد تمام موجودات چون لشگر و قشون حقدن دوستان خدا را خدمتگذارند و همانطوری که وی مطیع و فرمانبردار حق تعالی است همه زیر فرمان ویند و در تمام کارها وی را کمک و یاری مینمایند و سعی مینمایند که طریق سعادت و فضیلت را برای وی باز نمایند و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰی اٰمَنُوْا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکٰتٍ مِّنَ السَّمَاءِ بلکه نظر بآنکه (العبودیة جوهره کنهها الربوبیة) کسی که بندگی نمود خدا را مقام ربوبیت پیدا مینماید و تمام موجودات ارضی و سماوی در واقع خدمتگذار

صفحه : ۱۶۳

وزیر فرمان وی میگردند و لو آنکه خود آن شخص کامل نداند.

وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنٰی، وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنٰی، فَسِیِّئْرُهُ لِّلْعُسْرِی در کلام الله عسر و یسر را در بسیاری از جاها مقابل هم آورده مثل فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا زیرا که عسر و یسر ضد یکدیگرند قوله تعالی یُرِیْدُ اللّٰهُ بِکُمْ الْیُسْرَ وَ لَا یُرِیْدُ بِکُمْ الْعُسْرَ ظاهراً خطاب بمؤمنین است که

خدا برای شما آسانی در تکالیف اراده نموده و برای شما اعمال شاقه نخواسته و نیز شاید نظر بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا و نیز قوله تعالی فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ شَاهِدٌ بِرِهْمِينَ مَعْنَى اسْتِ وَ آيَةُ بِالْأَلْفِ قَسْرٌ يُسْرَةٌ لِلْعُسْرَى شَائِدٌ اِشَارَةٌ بِأَيْنِ بَاشَدُ كِهْ خُدَا بَرَايِ كَسِي سَخْتِي نَخَوَاسْتِه لَكِن كَسِي كِه بَخْل وَرَزِيْد وَ خُوْد رَا بِي نِيَاز دَانَسْت وَ اَز اَنُجِه بُوِي عَطَا شُدِه اِنْفَاق نَمُوْد وَ دَر طَلَب بِي نِيَازِي وَ گِرْدآوَرِي مَال بَر اَمَدِ يَا اَنَكِه خُوْد رَا اَز حَقِّ تَعَالَى بِي نِيَاز دَانَسْتِه بَگَمَان اَنَكِه مَال وِي رَا نَجَات مِيْدَهْد وَ كَلْمِه حَقِّ رَا تَكْذِيْب نَمُوْدِه يَا كَلَامِ پِيْمْبِرَان رَا تَكْذِيْب نَمُوْدِه بَرَايِ چِنِيْن كَسِي بَزُوْدِي كَارِهَايِ اَسَان رَا مَشْكَل مِيْگِرْدَانِيْم زِيْرَا كِه خُوْدش بَدَسْت خُوْد اَمْر اَسَانِي رَا بَرَايِ خُوْد مَشْكَل نَمُوْدِه وَ عَمَلِي كِه دَر مَقَابِلِ اَن دِه بَرَا بَر جَزَايِ نِيَك دَادِه مِي شُوْد تَرْك نَمُوْدِه وَ خُوْد رَا اَمَادِه نَمُوْدِه بَرَايِ سَخْتِي وَ عَذَابِ نَارِ جَهَنَّمِ.

وَ مَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى اِشَارَةٌ بِهْ اَيْنَكِه مَالِ فَقَطِّ بَرَايِ رَفْعِ اِحْتِيَاجَاتِ دُنْيُوِي بَكَارِ اَيِدِ لَكِنِ پَسِ اَزِ اَنَكِه جَسَدِ اَزِ كَارِ اِفْتَادِ وَ مَرْدِ دِيْگَرِ مَالِ بَچِه كَارِ اَيِدِ تَهِي دَسْتِ اَزِ دُنْيَا مِيْرُوْدِ اِنْسَانِ عَاقِلِ كَسِي اسْتِ كِه كَارِي كِنْدِ كِه حَيَاتِ جَاوَدَانِي وَ غِنَايِ هَمِيْشِگِي بَرَايِ خُوْدِ تَأْمِيْنِ نَمَايِدِ.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى، وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى مِنْ حَقِّهِ (علینا) تَوَانِ اسْتِفَادِه نَمُوْدِ كَفْتَارِ مَتَكَلْمِيْنِ رَا كِه كُوِيْنِدِ لَطْفِ بَرِ خُدَا

صفحه : ۱۶۴

وَاجِبِ اسْتِ يَعْنِي بِمَقْتَضَايِ حَكْمَتِ خُدَاوَنْدِي لَازِمِ وَ وَاجِبِ اسْتِ كِه دَرِ هَرِ مَوْقِعِ وَ وَاقْتِي رَاهِنْمَايَانِ وَ سَفْرَايِي اَزِ طَرَفِ خُوْدِ تَأْسِيْسِ نَمَايِدِ كِه مَرْدَمِ رَا بَسُوِي جَاذَهْ مَسْتَقِيْمِ كِه مَنْتَهِي گِرْدِدِ بَقْرَبِ رَبِّ الْعَالَمِيْنِ هِدَايَتِ نَمَايِنْدِ وَ اَنَانِ رَا اَزِ پَرْتِگَاهِ جِهَالَتِ وَ بِيْخِرْدِي نَجَاتِ دَادِه وَ بَسُوِي دَانَشِ وَ فَضِيْلَتِ رَهْبَرِي نَمَايِنْدِ وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى رُوِي قَاعِدِه تَرْتِيْبِ عِبَارَتِ بَايَسْتِي آيِه چِنِيْن بَاشَدِ (وَ الْاَوَّلِي وَ الْاٰخِرَةُ) لَكِنِ دَرِ اَيْنِجَا مَرَاعَاتِ مَعْنِي وَ مَقَامِ شُدِه وَ نَظَرِ بِهْ اَيْنَكِه مَرْتَبِهْ اٰخِرَتِ مَقْدَمِ بَرِ دُنْيَا اسْتِ دَرِ عِبَارَتِ نِيْزِ اٰخِرَتِ رَا مَقْدَمِ اِنْدَاخْتِه.

آيِه شَائِدِ اِشَارَه بَايِنِ دَارْدِ كِه اَنِ كَسِي كِه بَهْدَايَتِ پِيْمْبِرَانِ هِدَايَتِ گِرْدِيْدِ وَ طَرِيْقِ حَقِّ وَ حَقِيْقَتِ رَا پِيْشِ گِرْفَتِ وَ بَانَ سِه صَفْتِ نِيَكِي كِه دَرِ آيِه بِالْا- بِيَانِ شُدِ كِه عِبَارَتِ اَزِ اِيْمَانِ وَ تَقْوِي وَ اِحْسَانِ بَاشَدِ مَتَّصِفِ گِرْدِيْدِ وِي رَا اَزِ نَعْمَتِهَايِ دُنْيَا وَ اٰخِرَتِ بَهْرِهْمَنْدِ مِيْگِرْدَانِيْمِ زِيْرَا كِه دُنْيَا وَ اٰخِرَتِ مَالِ مَا وَ نَزْدِ مَا اسْتِ الْبَتَّهْ هَرِ كَسِ اَزِ رَاهِ اِيْمَانِ وَ تَقْوِي نَزْدِيَكْتَرِ بِحَقِّ تَعَالَى گِرْدِيْدِ بِيْشْتَرِ مَوْرُوْدِ الطَّافِ غَيْرِ مَتْنَاهِي اَوْ مِيْگِرْدِدِ.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَطَّى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى تَلَطَّى زَبَانِهْ اَتَشِ رَا كُوِيْنِدِ وَاقْتِي كِه شَعْلَهْ وَرِ اسْتِ وَ چِنِيْنِ اَتَشِي جَايِگَاهِ شَقِي تَرِيْنِ مَرْدَمِ وَ اَنِ كَسِي اسْتِ كِه نَسْبَتِ نَارُوَا بِيْمْبِرَانِ مِيْدَهْدِ وَ اَزِ حَقِّ وَ كَلَامِ حَقِّ اِعْرَاضِ مِيْنَمَايِدِ.

اَزِ اَبُو هَرِيْرَه نَقْلِ مِيْكَنَنْدِ كِه اَوْ اَزِ پِيْمْبِرِ خَاتَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهْ وَ سَلَمِ حَدِيْثِ مِيْكَنَنْدِ كِه فَرْمُوْدِ فِرْدَايِ قِيَامَتِ جَمْلَهْ خَلَايِقِ رَا بَهِيْشْتِ مِيْبِرِنْدِ مَگَرِ كَسِي كِه خُوْدش نَخَوَاهْدِ بَهِيْشْتِ بَرُوْدِ پَسِ اَزِ اَنَكِه اَزِ حَضْرَتَشِ سْؤَالِ مِيْشُوْدِ اَوْ كِيَسْتِ كِه خُوْدش نَخَوَاهْدِ بَهِيْشْتِ رُوْدِ فَرْمُوْدِ (إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى) وَ سَيَجْزِيْهَا الْأَتَقَى، الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتْرَكِي، وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى اَزِ كَلْمِهْ (يَتْرَكِي) دَرِ آيِه چِنِيْنِ اسْتِفَادِه مِيْشُوْدِ كِه يَكِي اَزِ صَفَاتِ حَمِيْدِه شَخْصِ بَا

صفحه : ۱۶۵

تَقْوِي اَيْنَكِه اسْتِ كِه اَزِ رُوِي تَرْكِيَه نَفْسِ وَ بَا خُلُوْصِ نَيْتِ بَدُوْنِ عَوْضِ وَ پَادَاشِ اِنْفَاقِ مَالِ مِيْنَمَايِدِ وَ نِيْزِ اِگَرِ اِنْفَاقِ بَدُوْنِ مَقْصَدِ وَ غَرَضِ مِثْلِ اِدَاءِ حَقِّي يَا عَوْضِ وَ پَادَاشِ اِحْسَانِي كِه دَرِ بَارِهْ اَوْ شُدِه اِنْجَامِ گِيْرْدِ اَثْرَشِ تَرْكِيَه نَفْسِ وَ تَصْفِيَه بَاطِنِ وَ طَهَارَتِ قَلْبِ مِيْگِرْدِدِ چِنَانِچِه دَرِ سُوْرَه تُوْبِهْ آيِه ۱۴ فَرْمُوْدِه حُذِّ مِّنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيَهُمْ كِه پِيْمْبِرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهْ وَ سَلَمِ

مأمور گردید از مؤمنین صدقه که ظاهراً زکاة باشد بگیرد برای اینکه آنان بدادن زکاة طهارت دل و تزکیه نفس پیدا نمایند اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى بقاعده عربیت (الما) استثناء منقطع است از قبیل (لا- تدخل الدار الا حمارا) و در مقام بیان اینکه است که متقی و پرهیزگارترین مردم آن کسی است که بذل و بخشش وی برای عوض و احسانی نیست که در باره او شده یا حقی که بر گردن او ثابت بوده یا مقصد دیگری بلکه فقط احسان او برای خشنودی پروردگار بزرگوار خود است بدون آنکه منتظر اجری مثل بهشت یا زیادتی نعمت دنیوی یا غیر اینها از اغراض نفسانی که تمام اینها محلّ بخلوص نیت است و حقیقت تقوی و تطهیر نفس برای کسی میسر میگردد که در اعمال فقط و فقط مقصود و مطلوبش رضای خدای خود باشد حتی امید بهشت یا خوف جهنم محرک عمل او نباشد که تمام اینها از حسن عمل میکاهد.

اهل تسنن و سننیا چنین اظهار می‌نمایند اینکه آیه وقتی فرود آمد که ابو بکر بلال حبشی که در شکنجه مولای خود بود خرید و آزاد نمود پس اینکه آیه در شان ابو بکر نازل گردیده.

برای توضیح مختصری از گفتار فخر رازی را ترجمه می‌نمایم.

در تفسیر کبیر چنین گوید مفسرین از ما سننیا گویند اینکه آیه در باره ابو بکر فرود آمده و جماعت شیعیان بالتّمام گویند اینکه آیه در باره علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده بدلیل آیات دیگری که در شأن آن بزرگوار نازل گردیده مثل

صفحه : ۱۶۶

آن آیه وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ اشاره به اینکه متقی‌ترین مردم آن کسی است که در حال رکوع انگشتر بسائل بخشش نمود و آن علی است.

خلاصه بگمان خود دلیل عقلی می‌آورد که مقصود (اتقی) در آیه بالا ابو بکر است بدلیل آنکه باجماع مسلمین بعد از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افضل و بالا-ترین خلق یا علی علیه السلام بوده یا ابو بکر و شخص متقی افضل خلق است بدلیل قوله تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ و نمیشود گفت مقصود از (اتقی) در آیه علی علیه السلام باشد بدلیل آنکه در وصف چنین کسی فرموده وَ مَا لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰی و اینکه وصف در باره علی علیه السلام صادق نمی‌آید زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی را از کودکی از پدرش گرفت و تربیت نمود و مخارج وی را از خوراک و پوشاک و غیره متحمل گردید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ولی نعمت او بوده و حق بگردن او داشت لکن چنین حقی کسی بابو بکر نداشت پس آیه در باره ابو بکر نازل گردیده.

پاسخ گوئیم اولاً آیه مطلق است شامل میگردد هر پرهیزکار و انفاق کننده‌ای که برای خشنودی خدا و رضای او انفاق نماید نه در عوض حقی یا نعمتی که بوی شده و ثانیاً آیا ابو بکر پدر و مادر و معلّم و آموزگار نداشته که در تربیت آنان بزرگ شده باشد و حق نعمت آنها بگردن او باشد یا در مدت عمر کسی بوی احسانی ننموده و انگهی نعمت اسلام بالاترین نعمتها است چه نعمتی بالاتر از اینکه است که کس را از ظلمت کفر و بت پرستی بنور ایمان فائز گردانند علی علیه السلام بت پرست نبود لکن باعتراف خود سننیا ابو بکر سالهای سال عمر خود را بت پرستی گذرانید تا وقتی که اسلام قبول نمود پس باین لحاظ توان گفت حق پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر ابو بکر زیادتر از حق او بر علی (ع) بود.

و ایضا چنانچه از آیه استفاده میشود مقصود از احد در آیه وَ مَا لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰی آن کسی است که شخص در باره وی انفاق مینماید نه آنکه عمومیت داشته باشد زیرا ممکن نیست کسی پیدا شود که احدی به هیچ وجه بر او حقی نداشته

صفحه : ۱۶۷

باشد اگر چنین باشد اصلاً آیه مصداق خارجی پیدا نمیکند و بقرینه آیات دیگر مثل همان آیه وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ و آیات سوره دهر وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا که اجماعی است حتی باعتراف خود فخر رازی که در باره حضرت امیر (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) فرود آمده پس اولی اینکه است که گوئیم اینکه آیه نیز در باره آن بزرگوار فرود آمده زیرا که از بین اصحاب فقط او شأیت چنین اوصاف و کرامتی داشته نه غیر او و بعضی مفسرین گویند آیه در باره آن شخص انصاری فرود آمده که درخت خرما را خرید و با رسول الله بدرختی از بهشت معاوضه نمود لکن چنین بنظر می رسد که بعد از رسول اکرم (ص) غیر از حضرت امیر (ع) کسی شأیت چنین فضیلت و خلوص باین درجه را دارا نبوده که فقط و فقط عمل و عبادت او برای خشنودی حق تعالی باشد بدون آنکه عوض یا ثواب یا بهشت یا چیز دیگری در کار باشد.

صفحه : ۱۶۸

سوره الضحی

اشاره

مکیه و هی احدى عشر آیه سوره (و الضحی) مکی است در مکه فرود آمده یازده آیه و چهل کلمه و یکصد و نود و دو حرف است از زرجیش چنین نقل میکنند که او از ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث مینماید که فرموده هر کس سوره (و الضحی) را بخواند از آن کسانی باشد که خدا پسندد رسول الله شفیع او باشد و بعدد هر یتیمی و سائلی که در دنیا باشد برای وی دو حسنه بنویسند. (ابو الفتوح) و از کفعمی است که اگر اینکه سوره بر چیز فراموش شده بخواند متذکر میگرددند

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ الضُّحَى (۱) وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى (۳) وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى (۴)
 وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَر (۹)
 وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر (۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّث (۱۱)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 قسم بروز روشن هنگام ظهر،
 قسم شب وقت آرامش آن،
 و نگذاشت تو را پروردگارت و تو را دشمن نگرفت،

و هر آینه آخرت بهتر است برای تو از دنیا،
و بزودی پروردگارت بقدری بتو عطا و بخشش نماید که تو راضی و خشنود گردی،
آیا نیافتم تو را یتیم پس جای دادم تو را،
و یافتم تو را گمراه پس تو را راهنمایی نمودم،
و یافتم تو را فقیر پس بی نیاز نمودم تو را،
پس یتیمان را از نزد خود مران،
و اما درویشان را زجر مکن،
و اما نعمت پروردگار خود را حدیث کن

صفحه : ۱۶۹

(توضیح آیات)

اشاره

پس از آنکه اشعه رحمت الهی بقلب مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تابش نمود و روح و روان مبارکش بنور وحی روشن گردیده و بخطاب یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ مَفْتَحِرْ گردید متوجه بود که ثانیاً بلکه منتظر بود علی الدوام آن فرشته زیبا را ببیند و آیات الهی را بشنود تا آنکه ثانیاً دلش بنور وحی روشن گردد لکن از آنجایی که عالم طبیعت و عالم کون و فساد همیشه در تغیر و تبدل هر روزی را شب در عقب هر کامیابی ناکامانی در پشت دارد هر خوشی ناخوشی را متعاقب است مدتی وحی منقطع گردید و در اینکه علت و سبب انقطاع وحی چه بود از مفسرین گفتاری نقل شده.

(سخنان مفسرین در شأن نزول آیات)

(اول) جماعتی از یهودیان از رسول اکرم (ص) سؤال نمودند از ذو القرنین و اصحاب کهف و روح در پاسخ فرمود فردا جواب میدهم و نگفت إن شاء الله اینکه بود که چند روز وحی منقطع گردید (دوم) بعضی از زنهای حضرت سگ بچه‌ای در منزل داشتند و آن را می پروراندند بدون آنکه حضرتش مطلع گردد اینکه بود که چند روز وحی منقطع گردید وقتی جبرئیل آمد و از تأخیر وحی از وی سؤال نمود گفت ندانی که ما در خانه‌ای که در آن سگ یا صورت باشد داخل نمیشویم بهتر اینکه است که گفته شود سبب تأخیر وحی اینکه هایی نیست که بنظر بد وی تصور میگردد البته حکمتی بالاتر از اینها در کار بوده و چون اینکه سوره ظاهراً مکی است و در مکه در اوائل نزول وحی فرود آمده شاید یکی از حکمتهای تأخیر وحی اینکه بوده باشد که چون در اول امر نزول وحی یک فشار فوق العاده بر بدن مبارکش فرود می‌آمده و بسیار سنگین مینموده بطوری که مورخین گویند و

صفحه : ۱۷۰

نیز در حدیث دارد هنگام نزول وحی بطوری بدن مبارکش سنگین میشد که اگر در آن موقع سوار شتر کهن بود شتر بزمین میافتاد و

سر تا پای حضرتش را عرق میگرفت و تب و لرز عارض وجود مبارکش میشد البتّه بایستی چنین باشد زیرا نزول وحی از عالم (ما فوق الطّبیعه) و عالم روحانی بروز مینماید و آن وقتی است که شخص نبی ارتباط کامل بعالم مجردات پیدا نموده و چون در ابتداء بدن قوه تحمّل آن را ندارد سنگین میگردد و میافتد تا وقتی بتدریج بعالم وحی مأنوس گردد و بتواند تحمل نماید و شاید برای فراغت بدن مبارکش وحی تأخیر میافتاد.

و شاید سرّ دیگرش اینکه بوده که وحی تأخیر میافتاد برای آنکه کفّار بدانند که اینکه آیات قرآنی وحی و از جانب حق تعالی فرود آمده نه آنکه حضرتش ساختگی کرده و از پیش خود آیات را بهم بافته و در مدت تأخیر وحی بین مفسّرین گفتاریست بیست و پنج روز چهل روز کمتر و بیشتر گفته‌اند.

و الضُّحی، و اللیل إذا سجی، ما ودّعک ربّک و ما قلی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جارود از ابی جعفر (ع) چنین روایت میکنند پس از آنکه جبرئیل سوره اقرأ باسم ربّک الذی خلق بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرود آورد مدتی جبرئیل بر حضرتش فرود نیامد خدیجه گفت شاید پروردگار تو را ترک نموده و واگذارده اینکه بود که اینکه آیه ما ودّعک ربّک و ما قلی برای آن حضرت فرود آمد.

در اینکه مبارک سوره خطاب متوجّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم مینماید و سوگند یاد میفرماید بدو آثار خلقت خود بروز و شب که بزرگترین و عجیب‌ترین آثار قدرت را نمایش میدهد و اس-اساس پیدایش موجودات مادی و منشأ تراوش تمام مکونات از پی در پی آمدن شب و روز انجام میگردد که چنین نیست که کفّار بنا بر قولی یا خدیجه بنا بر روایت گمان کرده‌اند که سبب تأخیر وحی اینکه بوده که پروردگار تو تو را واگذارده و تو را دشمن داشته بلکه حکمتی یا حکمتهای بسیاری

صفحه : ۱۷۱

در کار است که بایستی گاهی وحی تأخیر افتد و چون باید مناسبت باشد بین قسم و جواب قسم ممکن است گفته شود در اینجا سرّی بنظر میآید و آن اینکه است که شاید اینکه بروز و شب سوگند یاد نموده اشاره باین است که همانظوری که شب عقب روز و روز عقب شب واقع میگردد و نظام خلقت منوط بر آنست همین طور حکمت چنین اقتضا نموده که گاهی قلب تو بنور وحی روشن گردد و گاهی اینکه نور زائل گردد و همیشه منتظر طلوع خورشید وحی باشی. (و الله اعلم باسرار کلامه) و لآخره خیر لک من الأولى، و لسوف یعطیک ربّک فترضی زیرا که آخرت عالم حقیقت و فعلیت و بقاء خالی از شوائب و آفات وجودات آن دائمی و لا-یتغیر بعکس دنیا دار محن و ابتلاء و عالم مجاز نه در موجودات آن ثبات و بقای و فعلیتی و ثباتی است عین قوه و استعداد وجودش محفوف بعدم حیاتش عین موت و فنا لذات آن مشوب بالم صحت آن مشوب بمرض خوشی آن مشوب بغم بین اسلوب و نظم کلام الله و بلاغت و اعجاز قرآن چگونه آیات را مربوط بهم نموده و اول سوره که شب و روز را مورد قسم قرار داده اشاره دارد به اینکه عالم دنیا عالم کون و فساد و عالم تغیر و تبدیل است همین طوری که گاهی بتابش آفتاب عالم روشن و گاهی بفرو رفتن آن عالم تاریک میگردد تمام اوضاع عالم دنیا اینکه طوری است که علی الدوام در تغیر و تبدیل است پس ای رسول اکرم تو غمگین مباش که گاهی وحی ظاهر گردد و گاهی پنهان شود و از سرزنش کفّار ملول مشو زیرا که اوضاع اینکه عالم چنین است که وجودش محفوف بعدم و فعلیتش عین قوه و استعداد و در آخرت که عالم بقا و عالم فعلیت و حقیقت است بقدری منزلت و مقام و نعمت بتو عطا میگردد که تو خشنود گردی.

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) اینقدر بتو ثواب دهند که راضی شوی.

(۲) مقصود فتح و ظفر و استیلاء و کثرت تابعین و مؤمنین است.

صفحه : ۱۷۲

(۳) از عبد الله عباس چنین نقل میکنند که گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود (بمن نمودند آنچه را بامت من دادند از فتح و فیروزی و استیلاء بر ممالک من خرم شدم و برای زیادتی خشنودی من جبرئیل اینکه آیه را آورد و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى گفتم آن چیست که خدا بمن میدهد تا راضی شوم گفت هزار قصر در بهشت از مروارید و خاک آن از مشک از فرو با هر قصری است آنچه لایق بآنست.

و از ابو جعفر محمد باقر علیه السلام و او از پدرش زین العابدین علیه السلام و او از عمش محمد حنفیه او از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکنند که رسول اکرم فرموده روز قیامت در موقف حساب بایستم و چندان گناهکار شفاعت کنم که خدای تعالی بگوید آیا راضی شدی من گویم رضای تو رضای من است.

(تفسیر ابو الفتوح رازی) و احادیث به اینکه مضمون راجع بشفاعت بسیار است لکن باید دانست که اذن شفاعت از طرف حق تعالی انجام گیرد و در قیامت شفاعت کننده‌گان از انبیاء و اولیاء اگر چه بسیارند مخصوصاً پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که (رحمة للعالمین) است لوای شفاعت بدست گرفته آن وقتی که تمام پیمبران بنا بر بعض احادیث و انفسی گویند او (وا امتی) گوید لکن هر کسی قابل شفاعت نیست کسانی در معرض شفاعت واقع میگردند که از تابعین اسلام محسوب گردند نه بمجرد گفتار همین قدر در مسلمانها بودن با اسم آنکه مسلمانم بدون آنکه در اخلاق و اعمال هیچ شباهتی با ولیای دین داشته باشد معلوم نیست چنین کسی قابل شفاعت باشد.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى گویا در مقام امتنان و اظهار کرامت خود نسبت بعبد مقرب خود نبی خاتم (ص) را مواجه خطاب قرار داده که ای پیمبر گرامی آیا تو یتیم بودی و جدت عبد المطلب را پرستاری تو گماشتم و پس از آن با عمویت ابو طالب تو را جای دادم.

صفحه : ۱۷۳

ابو الضحی از عبد الله عباس روایت میکند که رسول اکرم (ص) در کودکی در کفالت جدش عبد المطلب بود وقتی در بعض اطراف مکه گم شد ابو جهل از پی گوسفندان خود بود او را پیدا کرد و نزد جدش عبد المطلب آورد اینکه است که در مقام امتنان فرموده وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى که تو را بدست دشمنت بجدت رسانیدیم (ابو الفتوح) گویند یتیم کنایه بشرف و بزرگواری او است چنانچه گوهر گران بها را (دره یتیمه) گویند که چون تو را یگانه اهل دنیا یافتیم در منزل قدس خود تو را جای دادیم و نیز در مقام امتنان گویند تو گمراه بودی بطریق مستقیم اسلام هدایت نمودیم گویند ابتدا حضرت رسول (ص) بر دین حضرت ابراهیم مشی مینمود تا وقتی که مبعوث برسالت گردید و ظاهراً مقصود از اینکه آیه وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى نه اینکه باشد که تو از طریق حق منحرف بودی و بطریق گمراهان سیر مینمودی تا وقتی که بطریق وحی هدایت یافتی مسلماً هیچ وقت نظر به اینکه حضرتش شالوده عقل کل بود از طریق حق گمراه نبود شاید مقصود گمراهی از روش و قانون اسلام است که نزدیکترین طریق بسوی حق تعالی است و اشاره به اینکه تو بطریق اسلام عارف بودی ما تو را رهبری نمودیم از جماعتی از مفسرین چنین نقل مینمایند که مقصود از آیه چنین است که چون تو را از معالم نبوت و احکام شریعت بی خبر یافتیم تو را بآن هدایت نمودیم و بیان آن در سوره یوسف آیه (۳) که راجع بقصه یوسف فرموده وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ و نیز در سوره شوری آیه (۵۲) مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

الإيمانَ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا مِنْ جَمْعٍ إِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَتُفَصِّلُ الْفُرْقَانَ لِقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (ضالاً) در آیه بی خبری آن حضرت از معالم قرآن بوده نه اینکه از طریق توحید گمراه باشد

صفحه : ۱۷۴

شکی نیست که هر موجود ممکنه خواه نبی باشد یا ولی ملک باشد یا بشر هر قدر بزرگوار باشد فقیر محض است آن به یا ائیهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ از خود هیچ ندارد هر چه از فضایل و کمالات دارد از سر چشمه احسان مبدء عالم ترشحی بوی رسیده و در اینکه آیات اشاره باین دارد که تو با اینکه مقام بلندی که احراز نموده‌ای از جهت وجود امکانی فقیری و هر چه داری از طرف پروردگار تو است که بایستی همیشه نعمتهای او را در نظر داشته و در مقام شکر گذاری برآیی. فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ قَهْرٌ بِمَعْنَى غَلْبَةٍ وَتَذَلِيلٍ آمَدَةٌ گاهی در هر دو معنی استعمال میشود و گاهی در یکی از آن دو معنی میآورند قوله تعالی وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ هر دو معنی را در بر دارد زیرا که خداوند غالب است و عباد ذلیل و منقاد او میباشند قوله تعالی وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اشاره بغلبه و استیلاء او است و قوله تعالی فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ در آیه بالا شاید مقصود اینکه باشد که یتیم را بآزار و جفا ذلیل و خوار مگردان.

چون تو یتیم بودی و تو را جای دادیم تو نیز بشکرانه نعمت ما یتیم را از خود مران وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وسائل مستمند را زجر مکن و بخشش و ارفاق نسبت بوی مبذول دار و بکلام نیکو وی را راضی گردان.

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ در تفسیر علی بن ابراهیم است (فحدث) یعنی اظهار نما آنچه را که بر تو نازل نمود و بآن امر نموده از صلاة و زکاة و صوم و حج و ولایت (پایان) و نعمتها و بخششهای الهی را حدیث نما حدیث نمودن شامل میگردد هم حدیث نفس و هم حکایت کردن برای دیگران آیه اشاره به اینکه هم در ذهن خود متذکر انعام و بخششهای الهی باش و هم برای دیگران و نزد خلق اظهار نما

صفحه : ۱۷۵

اگر چه ظاهراً خطاب متوجه برسول اکرم است لکن در واقع شامل تمام امت میگردد از اینجا توان پی برد که اظهار نعمتهای حق تعالی چه مال باشد و ثروت چه جمال باشد و زیبایی چه جاه باشد و مقام چه فضائل صوری باشد چه معنوی آنجا که غرض خود نمایی و خودپسندی در کار نباشد فقط اظهار نعمتهای الهی در نظر باشد یا برای مصلحت دیگری بسیار نیکو و بمورد است و اینکه اظهار نیز نوعی از شکرگزاری محسوب میگردد.

صفحه : ۱۷۶

سوره الم نشرح

اشاره

مکیه و هی ثمان آیه سوره (الم نشرح) مکی است که در مکه فرود آمده و هشت آیه و بیست و نه کلمه و یکصد و سه حرف است از زرجیش و او از عبد الله مسعود نقل میکند که رسول الله فرموده هر کس سوره (الم نشرح) را بخواند مثل کسی باشد که نزد من آید و من دلتنگ باشم مرا شاد کند (ابو الفتوح) در مصباح کفعمی چند خاصیت برای اینکه مبارک سوره نوشته اگر بآب خوانده

شود و آن آب را بیاشامند ریگ در جوف را رد میکند و مثانه را باز میگرداند و برای برودت و سردی نفع میبخشد و الم سینه و قلب را ساکن میگرداند

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)
 فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای رسول اکرم) آیا سینه تو را باز نمودیم (برای تحمل وحی)،
 و برداشتیم از تو بار گران (ادای رسالت)
 باریکه شکست پشت تو را،
 و بلند گردانیدیم اسم تو را،
 محققا با هر دشواری و سختی آسانی همراه است،
 نیز با هر سختی آسانی است،
 پس وقتی که (از تبلیغ رسالت فارغ گشتی) خود را بزحمت بینداز برای عبادت،
 و بسوی پروردگار خودت توجه نما

صفحه : ۱۷۷

(توضیح آیات)

اشاره

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ همزه استفهامی در مقام انکار خالق منان از روی امتنان خطاب مهر آمیز بنبی گرامی خود نموده که آیا سینه تو را باز نکردیم یعنی سینه تو را بنور الهی و روح ربانی باز نمودیم و سکینه قلبی و شرح صدر بتو عطا نمودیم و نظیر اینکه آیه در جاهای دیگر قرآن بسیار است مثل أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي و آیات دیگری که اشاره بباز شدن قلب و روح و روان است بنور معرفت و محبت الهی ظاهرا اینکه سوره مربوط بسوره بالا است و چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند اینکه دو سوره شاید یکی باشد خلاصه ایزد متعال در مقام امتنان نسبت بیبیمبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود برآمده و نعمتهای خود را نسبت باو تذکر میدهد و پس از بیان نعمتهای جسمانی که در سوره پیش نسبت بحضرتش مبذول داشته که یتیم بودی تو را

جای دادیم از طریق مستقیم شریعت گمراه بودی یعنی مطلع نبودی تو را هدایت نمودیم فقیر بودی تو را بی نیاز گردانیدیم در مقام تذکر نعمتهای روحانی آن بزرگوار برآمده و گویا تذکر میدهد که نعمتهای جسمانی که بتو تفضل نمودیم مقدمه برای پیدایش بخششهای معنوی روحانیست که بالاترین آنها شرح صدر است که سینه تو را باز نمودیم برای تحمل بار نبوت و ولایت تا آنکه مخزن اسرار الهی و ینبوع معارف سبحانی و محل نفوذ روح قدسی و محیط بر عوالم غیب و شهادت گردد و اینکه همان شرح صدری است که موسی علیه السلام از خدا طلب میکند رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي و بهمان شرح صدر است که اولیاء خدا طریق هدایت را میابند و پیشرو و رهبر گمراهان میگردند و از دریچه قلب آنان انوار معرفت اشراق میگردد و

صفحه : ۱۷۸

دیگران از دانش آنان کامیاب میگردند و اشاره بهمین دارد قوله تعالی فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (۱) در حدیث است که پس از فرود آمدن اینکه آیه گفتند یا رسول الله علامت شرح صدر چیست فرمود

۲ «التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاعداد للموت قبل نزوله»

و وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ، الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَزَرَ در لغت آن چیزی را گویند که حمل بر انسان میشود مثل قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى یعنی ثقل و سنگینی گناه کسی را بار بر دیگری نمیکند اشاره به اینکه کسی را بعمل دیگری در مقام مؤاخذه نمیآرند.

و اصل وزر بمعنی لغوی پناهگاه کسی را گویند که بآن ملجأ گردیده و قوله تعالی كَلَّا لَا وِزْرَ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ اشاره به اینکه در قیامت پناهگاهی غیر از پروردگار برای کسی نیست. (راغب) و آیه بالا در مقام امتنان و اظهار نعمت نسبت بر رسول خود اشاره باین دارد که هر گونه وزر و سنگینی که راجع ببار نبوت و تبلیغ و ارشاد و تکلیف و هر گونه ثقل و سنگینی که تصور شود از تو برداشتیم یعنی مشکلهای را بر تو آسان گردانیدیم

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

(۱) از تو برداشتیم سنگینی گناه را در سوره فتح آیه ۲ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ شاهد بر آنست.

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۵ کسی را که خداوند اراده دارد او را هدایت نماید سینه او را باز میگرداند برای اسلام
(۲) تجافی نیم خیز شدن از زمین را گویند و شاید اشاره باین باشد که علامت شرح صدر اینکه است که هر کس دارای چنین موهبتی گردید از عالم طبیعت صعود مینماید بسوی عالم حقیقت و از عالم فانی بسوی عالم باقی و خود را مهیا مینماید برای مردن قبل از رسیدن موقع آن یعنی موت اختیاری پیدا میکند پیش از موت اضطراری [.....]

صفحه : ۱۷۹

(۲) مقصود سبک کردن سختی امر رسالت و مقاومت نمودن در اوامر الهی و محافظت بر حقوق آن است که بار سنگینی مینمود و بر حضرتش آسان نمود.

(۳) مقصود از وزر آن فرع و ولعی است که در اول وهله رؤیت جبرئیل به حضرتش روی آورد که او را لرزه گرفت بطوری که از شدت اشتیاق نزدیک بود خود را از کوه پرت نماید. (تفسیر کبیر) و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین راجع بآیه نموده‌اند لکن

بهترین توجیهاست همان است که مقصود از بار گران بار نبوت باشد که بمقتضای آن عصر جاهلیت و آن اعراب بت پرست متکبر متعصب خود خواه حسود که تمام عمر ببربریت و وحشیگری گذرانیده چنین شخصی که بنظر بدوی ظاهری نه مالی و نه مکتبی نه زوری و نه یار و یآوری مأمور گردد چنین مردمانی که بمراتب از حیوانات وحشی بدتر بنظر می‌آیند بر خلاف رویه و عقیده‌شان آنان را بعبادت و پرستش خدای یگانه دعوت نماید البته چنین مأموریتی در اول وهله بسیار سنگین مینماید اینکه است که در مقام امتنان نبی خود صلی الله علیه و آله و سلم تذکر میدهد که ما چنان قلب تو را باز نمودیم و آن را قوی گردانیدیم که بتوانی چنین امر مهمی را تحمل نمایی و از عهده وظیفه خود بخوبی در آیی و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ شاید اشاره باین باشد که نام تو را بلند گردانیدیم که پیروان تو بسیار گردند و امر رسالت بر تو آسان شود در تفسیر روح البیان چنین گوید نام تو را بعنوان ولایت و احکام نبوت بلند گردانیدیم و نام تو را در کلمه شهادت و اذان مقارن نمودیم بنام خود

اعزّ علیه للنبوّة خاتم من الله مشهور یلوح و یشهد

و ضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد و قرار دادم اطاعت تو را اطاعت خودم و سلام خودم و سلام ملائکه را بر تو

صفحه : ۱۸۰

فرستادم و امر نمودم مؤمنین بر تو سلام و درود فرستند و از ذو النون مصری است و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ اشاره باین است که همه انبیاء بر حوالی عرش جولان نمودند و طائر همت آن حضرت پرواز مینمود

سیمرغ فهم هیچکس از انبیاء نرفت آنجا که تو بیال کرامت پریده‌ای

هر یک بقدر خویش بجایی رسیده‌اند آنجا که جای نیست بجایی رسیدای

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ظاهراً الف و لام در (العسر) در هر دو آیه برای استغراق است اشاره به اینکه بطور کلی هر امر سختی در بر دارد امر آسانی را یا پس از هر سختی آسانی است خلاصه شاید آیه اشاره باین دارد که و لو اینکه مسلماً تحمّل بار نبوت و تبلیغ رسالت در مقابل اعراب وحشی که الأعراب أشدّ کُفراً وَ نِفاقاً در وصف آنان است بسیار مشکل و سخت و ناگوار بنظر می‌آید لکن در اثر متانت و استقامت و بردباری که نمودی سینه تو را باز نمودیم و تو را توانا گردانیدیم و قوت و شوکت بتو دادیم که بتوانی در مقابل کفار مقاومت نمایی زیرا که در اثر صبر و استقامت در عمل آنچه در ابتداء بنظر مشکل مینماید آسان میگردد و تکرار آیه شاید برای تأکید باشد که محققاً از پس هر دشواری آسانیست فَإِذَا فَرَعْتَ فَانصَبْ، وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ چنین مینماید که حضرتش مأمور میگردد که پس از فراغت تبلیغ مشغول عبادت گردد و باصطلاح عرفاء انسان کامل نمیگردد مگر پس از انجام دادن چهار سفر سفر اول وقتیست که از خلق اعراض نموده و بتمام همت رو بحق تعالی آرد و وقتی اینکه سفر بیابان میرسد که حالت حضور برای وی پیش آید یعنی آثار حقّانی را بچشم دل در مظاهر موجودات ملاحظه نماید وقتی اینکه مرتبه از دانش بکمال رسید آغاز سفر دوم میگردد و سفر میکند باسما و صفات الهی و امتیاز میدهد

صفحه : ۱۸۱

بین اوصاف ربوبی و صفات حقّانی از صفات خلقی و چون در اینکه مرتبه نیز تکمیل گردید آغاز سفر سوم می‌گردد و حالت تدلّی و جمع و استغراق و دوام مشاهده برای وی پیش می‌آید و پس از آنکه اسفار سه گانه را با تمام رسانید و مظهر و نماینده صفات الهی گردید آن وقت مأمور می‌گردد برای هدایت خلق و پیمودن اینکه اسفار اول شرط منصب نبوت است که بدون آن کسی شأئیت نبوت پیدا نمی‌کند و البته برای هر یک از اینکه مقامات عرض عریضی است که اینجا جای بیان آن نیست اینکه است که مراتب پیمبران متفاوت می‌باشد و همه در یک درجه و مقام نیستند اول مرتبه نبوت دوم رسالت سوم اولو العزمی آخرین مرتبه کمال خاتمیت است که مخصوص بمقام سید ما و پیمبر ما خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است.

و اگر چه پیمبر خاتم (ص) در همان حال تبلیغ بلکه در موقع نبرد با دشمن از حالت حضورش با حق تعالی کاهیده نمیشد لکن بمقتضای بشریت از جهت طبیعت چون بظاهر مشغول بامور طبیعی می‌گردید مأمور گردید که پس از فراغت از امر تبلیغ بدن خود را نیز در عبادت بزحمت اندازد که از حیث قوای بدنی نیز ایستادگی نموده باشد.

در تفسیر علی بن ابراهیم است فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که وقتی از حجّه الوداع فارغ شدی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را برای امامت نصب گردان.

و نیز در همان تفسیر مزبور بروایت متصل از ابا عبد الله چنین نقل میکنند که فرموده قوله تعالی وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ یعنی وقتی از نبوت فارغ گشتی علی علیه السلام را بامامت منصوب نما و در اینکه عمل بسوی پروردگار خود رغبت کن.

صفحه : ۱۸۲

سوره التین

اشاره

مکیه و هی ثمان آیات سوره (التین) مکی است در مکه فرود آمده و هشت آیه و سی و چهار کلمه و یکصد و پنجاه حرف است و از ابی کعب چنین روایت میکنند که هر کس سوره (و التین) را قرائت کند خدای تعالی وی را در دنیا دو فضیلت دهد عافیت و یقین و در آخرت بعدد هر کس که اینک سوره را خوانده ثواب بنویسند ابو الفتوح و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند هر کس سوره تین را در نماز فریضه و نافله بخواند از بهشت باو عطا میشود آن طوری که راضی گردد و در مصباح کفعمی است که اگر اینک سوره بر طعام خوانده شود در آن شفا از هر مرضی است.

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّكْرِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 قسم بانجیر و زیت،
 و بطور سینا،
 و اینکه شهر امن و امان، (مکه)
 که هر آینه بتحقیق خلقت نمودیم انسان را در بهترین صورت و اجزاء و قوای وی را معتدل گردانیدیم،
 پس از آن (باعمال نکوهیده) وی را برگردانیدیم پبائین درجه وجود،
 مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو بجای آوردند، پس برای آنان است پاداش و اجر دائمی که در آن منت نیست،
 پس (ای انسان) چه

صفحه : ۱۸۳

تو را بر اینکه داشت که دین حق را تکذیب کنی،
 آیا نیست خدا بمقتدرترین و محکم‌ترین حکم کننده گان

(توضیح آیات)

اشاره

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، وَطُورِ سِينِينَ، وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ در اینکه سوره چهار نوع از موجودات را مورد سوگند قرار داده بانجیر و زیت و طور سینا و شهر امن و امان مکه

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) مقصود از تین و زیتون همان معنی ظاهری آن است (ابن عباس) و از اطباء خواص بسیار و آثار زیادی راجع بانجیر و زیت نقل کرده‌اند گویند تین غذا و میوه و دوا است غذا است زیرا که آن طعام لطیف سریع الهضم و دواء کثیر النفع است مزاج را لینت میدهد بلغم را تحلیل میبرد کلیتین را پاک میکند شن مثانه را میبرد بدن را جلا میدهد بواسیر را قطع میکند و دوائی است که فضولات بدن را رفع میکند در حدیث است که طبقی انجیر برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند خود حضرتش قدری از آن خورد و باصحاب فرمود بخورید اگر بگوییم میوه‌ای از بهشت فرود آمده آن انجیر است و نیز از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت میکنند که انجیر بوی دهن را میبرد مو را بلند میکند بواسیر را قطع میگرداند و برای رفع نقرس نافع است و امان است از فلج و نیز فوائد زیتون چه بنظر اطباء قدیم و چه بنظر اطباء جدید بسیار است اینکه است که در سوره نور آن را ستوده و ببرکت معرفی نموده و نیز در احادیث از آن بسیار تعریف شده و چون بیشتر مفسرین را عقیده بر اینکه است که آنچه در کلام الله قسم باو یاد شده بایستی اشیاء شریفی باشند نه موجودات پست اینکه است که تین و انجیر را توجیه

صفحه : ۱۸۴

کرده‌اند و حمل بر معنی بالاتر از ظاهرش نموده‌اند مثل اینکه گفته‌اند مقصود از تین و زیتون دو مسجد است تین مسجد دمشق و زیتون مسجد بیت المقدس دیگری گفته تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و چون اینکه مساجد در محلی واقع شده که انجیر و زیتون بیشتر در آنجا روئیده می‌گردد اینکه است که آن مساجد را باسم انجیر و زیتون ستوده.

برای توضیح آیه مختصری از بیان تفسیر روح البیان را ترجمه مینمایم:

قسم باین اشیاء ارائه می‌دهد شرف و آنچه از آن ظاهر می‌گردد از خیر و برکت زیرا که محلّ روئیدن تین و زیتون محل مهاجرت ابراهیم علیه السّلام و محلّ تولّد عیسی علیه السّلام بوده و طور محلی است که بموسی علیه السّلام ندا رسید و مکه خانه‌ایست که هدایت برای مؤمنین و محلّ تولّد و مبعث رسول اکرم است.

در بحر الحقایق چنین گوید قسم بتین اشاره دارد بشجره تیبّه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیه و شجره مبارکه سرّیه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح است که بتجلی الهی مجلی است و بلد امین محلّ امن و امان است از هجوم آفات و تعلّقات اکوان.

فقیر چنین گوید تین اشاره بعلوم حقیقه است که محلّ آن سرّ انسانی است زیرا که آن لذّت صرفه است و اینکه تین را مقدم انداخته برای اینکه است که دل انسان چون بذات خدا و صفات و افعال او تعلّق دارد مرتبه او بسیار بلند است و همین طوری که درخت تین نسبت بدرخت زیتون کوتاهست عمر اهل حقیقت نیز غالباً کوتاهست زیرا که بعد از رسیدن بمقصود ماندن در دار فنا مورد ندارد مگر برای ارشاد خلق و زیتون اشاره دارد بعلوم شریعت که محلّ آن نفس آدمی است و آن نعمت محض نیست زیرا که در شریعت و تکلیف مشقت و زحمت است و طور سینین اشاره دارد بروح که محلّ معارف الهیه و مقام مناجات است و بلد امین اشاره دارد بقلب که اهل دل مطمئنند از القاء شیاطین (پایان)

صفحه : ۱۸۵

از عبد الله عمر چنین نقل میکنند که گفته چهار کوهست که نزد خدا مقرب است طور تینا طور ذینا طور سینا طور ایتمانا طور تینا دمشق است طور سینا بیت المقدس طوری است که موسی علیه السلام با خدا مناجات مینمود طور ایتمانا مکه است و مقصود از بلد امین شهر مکه است که شهری است استوار و نیز آرای دیگری از مفسرین در اینجا نقل شده که بیانش طولانی است مختصر نمودیم.

لکن داعی نداریم که اینکه توجیهاات و تأویلات را در کلام الهی بنمائیم اولاً- بچه دلیل بایستی حتما در قرآن اشیایی که بفکر کوچک ما بزرگ مینماید مورد قسمهای قرآن قرار دهیم و ثانیاً همین تین و زیتون که بنظر بدوی ما کوچک مینماید چون جزء نظام عالم و دو نوع از نبات بشمار میرود و مشتمل بر فوائد بسیار و دو قسم از مأكولاتی است که انسان بآن تغذیه مینماید البته باین لحاظ بزرگ و شریفند و چون آیه در مقام خلقت انسان و زیبایی او است و عنصر غالب انسان از خاک است شاید باین مناسبت نباتات را مورد سوگند قرار داده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ اشاره بآن چیزی است که انسان را از باقی حیوانات تخصیص داده از عقل و فهم و عمل نیک و سجیه نیکو و استوای قامت و آنچه کمال و جمال در عالم خلقت تصور می‌گردد بالتمام در عالم انسانی نمونه‌ای از آن نهاده شده که هر فردی از افراد بشری را اگر موازنه کنی با عالم وجود خواهی دیده که عالمی بالتمام در او پیچیده شده و همین است سر استیلاء و بر تمامی موجودات که قوت و قدرتی دارد که از راه علم و تجربه و عمل تمام عوالم طبیعیات و مادّیات را مسخّر خود گرداند و در آن تصرف نماید و اگر از تمام عوالم وجود در او نمونه‌ای نبود چگونه میتوانست در آنان نفوذ نماید و آنها را تحت تصرف خود درآورد اینکه آیه جواب قسم است که بچهار نوع موجودات که در مرتبه خود

صفحه : ۱۸۶

شریفند و بعضی غذای انسان مثل تین و انجیر و بعضی محل آرامگاه وی مثل کوه سینین و بعضی محل نشو و نما او مثل بلد امین سوگند یاد مینماید که هر آینه ما انسان را در بهترین ترکیبی و معتدل تر قامتی و نیکوتر صورتی خلق نمودیم زیرا که تمام حیوانات مسطح و رو بزمین دارند و بچهار دست و پا راه میروند ولی انسان ایستاده مستوی القامت حرکت میکند و اجزاء بدن وی در منتهی درجه اعتدال و متناسب یکدیگر و تعادل و توازن بین آنان برقرار است اعتدال بدن انسان و تناسب اجزاء و زیبایی اندام وی ناشی از تناسب قوی و تعادل بین مشاعر و قوای باطنی او است و کمال قوی و مشاعر ناشی از نفس ناطقه انسانی است که از عالم (ما فوق الطبیعه تنزل) نموده و نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي شاهد بر آن است و نفس انسانی در اول خلقت پاک و مستعد هر کمال و فضیلتی است و اگر توفیق رفیق وی گردد و آنچه ایزد متعال از فضائل و کمالات در او بالقوه نهاده از قوه بفعل آرد و از حسیض عقل هیولایی خود را باعلا- درجه کمال و عقل بالفعل رساند یعنی دارای کمالات انسانی گردد آن وقت نیکی خلقت وی از باطنش بظاهرش هویدا میگردد لکن اگر بعکس خود را از آن رتبه و مقامی که لایق انسانیت است تنزل دهد و آن جهات قابلی و استعدادی که در ابتداء خلقت در باطن وی بودیعه گذاشته شده برایگان از دست بدهد و از قوه بفعل نیورد چنین کسی از هر موجود ضعیف و ناچیزی پست تر میگردد ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ برای توضیح آیه مختصری از کتاب مجمع البحرین ترجمه مینمایم چنین گوید اسفل را در مقابل اعلی آرنده ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ برگردانیدیم وی را بسوی (ارزل العمر) (یعنی پیری که در کلام الله ارزل العمر نامیده شده) و گویا

صفحه : ۱۸۷

فرموده برگردانیدیم انسان را بپائین ترین پایندگان و شیخ ابو علی در توجیه آیه گفته ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ یعنی پیری و نقصان عقل و بعضی گفته اند مقصود از اسفل سافلین جهنم است که بعضی در کاتش پائین تر از بعضی دیگر است پس بنا بر اینکه مرجع ضمیر رددناه کفار میشوند و در کتاب فقیه راجع بسفله احادیثی نقل میکند و سفله را بچهار صفت معرفی مینماید: اول سفله بر کسی صادق آید که باک ندارد بر آنچه خودش بگوید و نه آنچه در باره وی گفته شود دوم سفله بر کسی درست آید که بآلات غنا مثل تار و تنبک مثلا غنا کند سوم سفله کسی را نامند که احسان کردن بدیگران وی را مسرور نگرداند و از بد کردن بدیگران نیز باک ندارد و بد نداند چهارم سفله کسی میباشد که بدون اهل بیت و استحقاق مدعی امامت گردد پس از آن در حدیث گفته کسی که تمام اینکه صفات در

وی جمع باشد یا متصف ببعض اینکه صفات باشد بایستی از او دوری جست با وی معاشرت نمود (پایان) واقعا خلقت انسان بسیار شگفت آور است که در ابتداء وجودش از هر موجودی شریفتر و ارجمندتر و بسیاری از موجودات بطفیل وجود وی خلقت گردیده و از حیث قوای ظاهری و باطنی نیکوتر و جهی تنظیم یافته پس از آن حرکت معکوس مینماید و بسیر قهقرای خود را در هاویه اسفل سافلین طبیعت حیوانی پرتاب مینماید.

بعض مفسرین (اسفل سافلین) را حمل بر پیری و (ارذل العمر) که در قرآن اشاره بآن شده نموده اند لکن ظاهرا اینکه تأویل خوبی نیست بدو جهت یکی غالبا انسان در پیری بکمال انسانیت میرسد و علو روحانی پیدا می کند و آیه اشاره بانحطاط و پستی او مینماید و دیگر اینکه معنی منافی با استثنایی است که از اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا استفاده میشود مگر آنکه استثناء منقطع باشد که آن نیز خلاف

صفحه : ۱۸۸

ظاهر است اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ از اینکه هاویه ظلمت و از اینکه پرتگاه ظلمانی طبیعت فقط استثناء میگردند کسانی که

دارای دو صفت باشند یکی ایمان بوحداثیت و یگانگی خدا و تصدیق بروز جزا و تصدیق پیمبران نمایند دیگر عمل نیکو آن عملی که صلاحیت و شایستگی مقام انسانیت دارد که از اسارت قوای سبعی و بهیمی وی را باوج مقام انسانیت رساند فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ که برای چنین کسانی که فطرت نیکوی انسانی را ضایع ننموده‌اند پاداش و اجر بی منت که بجزای عمل نیک خود ذخیره نموده‌اند کامیاب میگردند.

معلوم است آنچه انسان از دسترنج خود کسب نماید و مالک گردد در التذاذ بآن هیچ طرف مقایسه نیست با آنکه کسی احسان بوی نماید زیرا احسان کننده هر قدر شریف باشد در احسان وی منت مأخوذ است و لو آنکه هر چه خداوند نعمت بانسان می‌دهد چه در دنیا و چه در آخرت تفضّلی است نه استحقاقی زیرا که موفق گردیدن بر قبول ایمان و عمل صالح آن نیز از تفضّلات الهی بشمار می‌رود اینکه است که بایستی انسان همیشه اظهار شکر گذاری از ولی نعمت خود نماید و بداند از خود هیچ ندارد لکن رأفت خداوندی نسبت بعبد ضعیف خود چنان است که گویا اظهار مینماید که آنچه بتو عنایت میشود پاداش و جزای عمل خودت میباشد منتی بر تو نیست.

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ گویا در مقام اعتراض خطاب سرزنش آمیز بانسان مینماید که ای آدمی که تو را با صورت زیبا و قد رعنا و توازن و تعادل اعضاء و قوا خلقت نمودیم و آنچه در عالم خلقت پراکنده بنظر می‌آید جوهر و لب و حقیقت آن را در وجود تو نهادیم

صفحه : ۱۸۹

چه تو را بر آن داشت که از فطرت اولیّه خود اعراض نمایی و دین خدا و آئین اسلام را تکذیب کنی و خود را از آن مقام مرتفعی که برای تو مهیّا شده باسفل سافلین طبیعت پرتاب نمایی آیا نمیدانی که در موقع محاکمه خدایی واقع می‌گرددی که حکم او محکمترین حکم هر حاکمی است اشاره به اینکه بقاعده عدل که بایستی هر کسی بکیفر اعمال خود برسد وقتی حکم عادلانه در باره تو جاری گردید آن وقت چه عذری توانی آورد آیا در خلقت تو نقصی گذارده یا در راهنمایی تو قصوری هست تمام جهات هدایت را برای تو مهیّا نموده و اگر باختیار خود طالب هدایت گردی تمام موجودات تو را کمک مینمایند و ره نمایان کوشش میکنند که تو را بجاده مستقیم هدایت نمایند.

صفحه : ۱۹۰

سوره العلق

اشاره

مکیه و هی تسع عشر آیه سوره (العلق) مکی است در مکه فرود آمده نوزده آیه و هفتاد و دو کلمه و دویست و هشتاد حرف است و از ابی کعب چنین روایت کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره العلق را بخواند مثل کسی است که تمام سوره‌ها را مفصل خوانده باشد (ابو الفتح) و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند کسی که سوره العلق را بخواند و در آن روز یا آن شب بمیرد شهید مرده باشد و شهید در قیامت مبعوث گردد و مثل کسی باشد که با رسول الله جهاد نموده و در مصباح کفعمی است که اگر در کشتی و دریا اینکه سوره خوانده شود سالم میماند.

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)
 عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَى (۶) أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِیْ یَنْهَى (۹)
 عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ یَرِی (۱۴)
 كَلَّا لَئِنْ لَمْ یَنْتَهَ لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَةِ (۱۵) نَاصِیَةِ یَهِ كَازِبِیْهِ خَاطِئِهِ (۱۶) فَلَیَدْعُ نَادِیْهِ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِیَّةَ (۱۸) كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

صفحه : ۱۹۱

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (از حضرت عزت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میرسد) بخوان بنام پروردگارت آن خدایی که خالق و خلق کننده
 است،
 انسان را خلقت نمود از خون بسته،
 بخوان (ای رسول) باسم پروردگارت که کریم ترین کریمان است،
 آن کسی که با قلم نوشتن پیشتر آموخت
 و دانا گردانید انسان را چیزی که نمیدانست،
 هر آینه آدمی گردن کش
 وقتی خود را بی نیاز دید طغیان میکند (و از حدّ خود تجاوز مینماید،
 محققا بازگشت بسوی پروردگار تو است،
 آیا دیدی (ای رسول) آن کسی که باز میدارد،
 بنده را وقتی که نماز خواند،
 آیا دانستی که میباشد نمازگذار بر هدایت،
 یا امر نماید بتقوی و پرهیزگاری،
 آیا دانستی اگر تکذیب کند و روی برگرداند،
 آیا نمیداند که محققا خدا میبیند،
 نه چنین است اگر باز نایستد هر آینه بگیریم موی پیشانی او را،
 موی پیشانی دروغ گوی خطاکار،
 وقتی وی را بخطا گرفتیم هر آینه میخواند (قبیله خود را)
 ما نیز (فرشتگان موکل بر عذاب میخوانیم که بشراه آتش (وی را جواب دهند)

هرگز تو اطاعت مکن آنها را و سجده کن پروردگار را و نزدیک شو.

(توضیح آیات)

اقرأ باسم رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ در نخستین وهله‌ای که نور نبوت و رسالت بقلب طاهر نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تابش نمود و در اشعه نور عالم ربوبی خود باخته گردیده و بطوری در عالم ما فوق الطبیعه و سعه عالم علوی نگران گردید که خود و تمام موجودات را ناچیز دانست و غرق دریای عظمت الوهیت گردید و در آن سعه عالم ربوبی فرشته زیبای وحی را مشاهده نمود که وی را میفشارد و گوید اقرء پس از آنکه حضرتش مضطربانه گوید چه بگویم چه بخوانم خوانا نیستم گوید بخوان اسم پروردگار خود را اشاره به اینکه تو بایستی مردم را از طریق اسم بسوی مسمی رهبری نمایی و از طریق الفاظ بمعانی

صفحه : ۱۹۲

برسانی و از معانی بحقیقت نزدیک گردانی.

اکثر مفسرین با را زائد گرفته‌اند یعنی بخوان پروردگار را با اسماء الحسنی چون فطرت هر فردی از بشر بر توحید است که بفطرت و دلالت عقلش گواهی میدهد بر وجود مبده خود لکن طریق ستایش و راه عبودیت را نمیدانند و نیز متحیر است که او را بچه نامی بخواند اینکه است که اسمایی وضع شده که بدلالات وضعی لفظی توجه بمسمی گردد و از طریق دلالت الفاظ پی برده شود بمفاهیم صفات جلال و جمال تا آنکه انسان اول مانوس گردد بالفاظ با توجه بمسمی و از طریق لفظ پی ببرد بمعنی و از معنی و مفهوم الفاظ اگر موفق گردد راهی بسوی معرفت حقیقی پیدا نماید اینکه است که در اول مرتبه برسول خود امر میکند قرائت کن و پروردگار خود را باسم بخوان اگر انسان مداومت نماید بر آن اسماء الحسنی و در اکثر اوقات متوجه بحق و یاد او باشد البته بقدر صفا و تزکیه نفس قلبش باز میگردد و معارف بر آن ریزش مینماید در تفسیر مجمع البیان طبرسی چنین گوید اقرأ باسم رَبِّكَ امر است از جانب حق تعالی بنبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که بخوان اسم پروردگار خود را (باسمائیه الحسنی) و در تعظیم اسم تعظیم مسمی است بآنچه مخصوص بوی است پس راهی برای تعظیم او نیست مگر از طریق معنی اسماء اینکه است که فرموده قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و بآء در اقرء باسم زائده است معنی (اقرء اسم ربك) و اکثر مفسرین را رأی چنین است که اینکه اول سوره‌ای است که بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرود آمده و بعضی گویند یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول بوده و بعضی سوره فاتحه را اول دانند و از حاکم ابو عبد الله حافظ و از ابی میسر عمرو بن سرجیل روایت میکنند که رسول الله بخدیجه فرمود هر گاه تنها میشوم صدایی میشنوم که کسی گوید

ما يفعل الله بك الا خيرا والله انك لتؤدى الامانة

تا آخر حدیث خدیجه گفت رفتم نزد ابن عمم ورقه و رسول الله بوی

صفحه : ۱۹۳

آنچه شنیده بود خبر داده بود ورقه گفت آنچه بتو گفت گوش بده و بمن خبر ده پس چون بحضرتش خطاب شد یا محمد بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تا آخر خبر بورقه داد ورقه گفت بشارت میدهم بتو و شهادت میدهم که او آن رسولی میباشد که عیسی بن مریم خبر داده حدیث دیگر از عایشه نقل میکنند که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود من قبل از بعثت در خواب چیزهایی میدیدم که در بیداری مطابق آن پدید میشد پس از آن وقتی تنها میشدم کسی مرا صدا میزد یا محمد یا یک روز در کوه حرا جبرئیل آمد و گفت یا محمد (اقرء) گفتم من خواننده نیستم آن وقت مرا بفشرد و رها نمود تا سه

مرتبہ مرا بفشرد و رها نمود من گفتم خواننده نیستم دفعه سوم گفت اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ تَا مَا لَا يَعْلَمُ، و برفت از آن رنج و تعب مرا تب گرفت و لرزه گرفتم رفتم خانه خدیجه گفتم (زملونی)

مرا بپوشانید خدیجه جامه بر من افکند بار دیگر جبرئیل آمد و آیه یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ را آورد (پایان کلام طبرسی) چنانچه در سوره (و الضحی) گفته شد اگر چه حضرتش در همان ابتداء خلقت در مرتبه عقل کل و از مصدر اول بشمار میرفت لکن نظر بتعلقش بعالم طبیعت و باقتضای بشریت مقتضی نبود که یک دفعه بر وجود مبارکش وحی فرود آید بلکه بایستی اول در خواب و در مرتبه ثانی بطور ندا تا کم کم طبیعت مأنوس گردد و طاقت بار سنگین وحی بیاورد خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اَقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ در مقام امتنان اشاره به اینکه انسانی که از پست‌ترین اشیاء خون بسته که جزء فضولات محسوب میگردد خلق نمودیم و از راه فیض و کرم او را برگزیدیم و نوشتن بوی آموختیم که صنعت نوشتن مخصوص بانسانست هیچ موجودی از موجودات بچنین مزیتی که بالا-ترین مقام بشری است امتیاز نیافته و اشاره بعظمت قلم دارد در سوره نون و القلم بقلم قسم یاد میفرماید و در آنجا تذکر دادیم اگر

صفحه : ۱۹۴

مقصود از قلم عقل باشد شرافت آن معلوم و محتاج بشرح و بسط نیست و اگر قلم حسی باشد آن نیز چون ترجمان عقل است مطالبی که بواسطه قلم از باطن و نفس انسان تظاهر مینماید دلیل بارزی است بر قلم عقلی. آری اگر بواسطه قلم نبود چگونه مطالب از ممکن ذهن بشر تراوش می نمود و در دفاتر نوشته و ضبط میشد که هر طبقه بعدی از طبقه پیشین مطالبی و معلوماتی استفاده نموده آنها را تکمیل نمایند و بکار بندند اگر قلم نبود چگونه آیات قرآنی و احادیث و کلمات بزرگان دین تا حال در دسترس بشر باقی میماند.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ آموخت بانسان چیزی را که نمیدانست بعض مفسرین گفته مقصود از انسان آدم است چنانچه در سوره بقره فرموده وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا دیگری گفته مقصود پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که در باره آن سرور است وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ لکن ظاهراً آیه مطلق است و شامل تمام افراد بشر میگردد چنانچه فرموده أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيْطَغِي، آن رآه استغنی طغی در لغت بمعنی طغیان و از حد گذشتن است و شامل میگردد آنچه را از حد خود تجاوز نموده بطرف افراط لکن در عرف و نیز در کلام الله کسی را طغی گویند که در مخالفت و عصیان از حد تجاوز نموده مثل قوله تعالی وَ إِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَآبٍ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا وَ غَيْرِ اَيْنِهَا آیات بسیاری که دلالت دارد که انسان وقتی مخالفت و معصیت را از حد گذرانید آن وقت در موقع سیاست و مجازات واقع میگردد و آیه بالا- اشاره به اینکه انسان وقتی صاحب مال و مکت گردید غرور وی را بمخالفت و معصیت میکشاند.

کلاً کلمه ردع است و در مقام توبیخ و سرزنش انسان برآمده که آدمی وقتی

صفحه : ۱۹۵

خود را متمکن و بی نیاز و ثروتمند دید طغیان میکند و اوّل خود که علقه و شیء ناچیزی بود فراموش میکند و گمان میکند مال و جاه برای وی باقی ماند و گویا عمر و ثروت و مال خود را باقی و پایدار میدانند إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعُ در لغت بمعنی عود و بازگشتن بسوی آنجایی که ابتداء از آنجا آمده و شامل میگردد مکان را اگر آن شیئی مکانی باشد و قول و فعل را نیز شامل میگردد اگر آن شیئی مرجوع غیر مکانی باشد مثل اینکه گویند سخن فلان برگشت باولش نمود و نیز در عمل گویند عود باعمال

پیشین خود نمود لکن در عرف غالباً رجوع و بازگشت را نسبت بمکان آرند و چون آیه بالا و نظائر آن مثل **ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَيْهِ اللَّهُ** و امثال اینکه آیات را نمیشود حمل بر مکان نمود زیرا که حق تعالی منزله از مکان است و بقاعده (کل شیئی یرجع الی اصله) چون اصل تمام موجودات و مبدء کاینات وجود حق و فیض منبسط او است لذا بازگشت تمام موجودات بسوی همان مبدئی است که از او پدید گردید از سعدها باشد بسوی رحمت او و اگر از اشقیاء باشد بسوی غضب او در مقام تهدید و انذار خطاب بانسانست که گویا نمیدانی که محقق و ثابت است که بازگشت تو بسوی پروردگار است **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ** همان طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات است منتهی و بازگشت همه امور بسوی او است و نیز مالک حقیقی او است مال و ثروت و حیات و هر چیزی حتی حیات نسبت بانسان عاریتی است مالک حقیقی او است و بازگشت انسان بسوی او است و حساب وی نیز با او است **أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى، عَبْدًا إِذَا صَلَّى**

صفحه : ۱۹۶

در بعض روایات است که اینکه آیه در باره ابو جهل فرود آمده بروایت ابو هریره یک روز ابو جهل گفت اینکه **مَحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** بین شما نماز میخواند و روی خود را بخاک میمالد و میروود و بآن خدایی که با او سوگند یاد میکنند اگر بینم او نماز میخواند کردن او را بخاک میمالم گفتند اینکه ساعت نماز میخواند برای آنکه حضرتش را زجر کند نزد او رفت دست بصورت گرفته برگشت از او سبب پرسیدند گفت وقتی قصد او کردم خندقی از آتش دیدم و کسی ایستاده گفت اگر نزدیک آبی آتش بر تو زخم ترسیدم برگشتم (تفسیر ابو الفتوح رازی) **أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى، أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (اِ رَأَيْتَ) خَطَابِ يَغْمِرُ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** است لکن نظر به اینکه گویند آیه بالا در باره ابو جهل است مرجع ضمیر کان آن لعین میشود و در عین حالی که در مقام مذمت او است هم تهدید است و هم اندرز که اگر اینکه شخص رسول **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** بر طریق هدایت رهسپار باشد یا مردم را امر نماید بتقوی و پرهیزکاری که سعادت آنها بر آن است تو چگونه او را از اینکه عمل شریف باز میداری و از وی اعراض می‌نمایی **أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى، أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى رُؤْيَتِ** بمعنی یقین استعمال شده آیا تو ملحد کافر نمیدانی البته میدانی که خدا تو را و انکار و ضدیت تو را میداند **كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ لَنْسَفَعًا بِالْأَنْصَابِ، نَاصِيَةً كَازِبَةٍ خَاطِئَةٍ (كَلَّا) در مقام ردع و تهدید است و اشاره به اینکه اگر آن ملعون از اینکه عمل یعنی ضدیت با رسول باز نایستد او را چنان در عذاب و سخط میگیریم که ملجأ و بیچاره گردد میگیریم موی پیشانی آدم دروغ گو خطا کار را.**

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَدَّعَ الزَّبَانِيَةَ

صفحه : ۱۹۷

در شأن نزول آیه گویند وقتی ابو جهل حضرتش را از نماز منع کرد و گفت قسم بخدا اگر بخوایم اینکه بیابان را پر از قشون و مردان جنگی کنم تو را هلاک نمایند آن وقت اینکه آیه فرود آمد که بگو او لشکر خود را جمع کند تا ما نیز زبانه جهنم را بر وی بگماریم و چنانچه مکرر گفته شد مورد مخصص نیست زیرا که آیات قرآن برای جن و انس (بشیر و نذیر است) و لو آیه‌ای در مورد خاصی فرود آید مقصود طریق هدایت عموم است **كَلَّا لَا تُطْعَمُهُ وَاَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ** خطاب بر رسول اکرم است که از او و امثال او اعراض نما و سجده کن و اظهار بندگی نما در حدیث است که نزدیک‌ترین حالات بنده با خدا وقتی است که در سجده باشد (و اسجدوا) اصل سجود اظهار تذلل و کوچکی است و اینکه معنی نسبت بتمام مخلوقات عموم دارد خواه ملک باشد یا انسان یا حیوان حتی نباتات و جمادات تماماً باختیار یا باکراه دانسته یا ندانسته در مقابل عظمت و جلال الوهیت سر بندگی و اطاعت فرود آورده و مسخر امر تکوینی و تشریحی آن فرد متعال میباشند قوله تعالی **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ**

وَالْأَصَالِ وَنِزْوَلِهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ نِزْوَاتِ دِيْغَرِيْ
 است که انواع و اقسام سجده که بمعنی تذلل و انقیاد است از قبیل تسخیر و اختیار و اضطراب شامل میگردد و سجده معهود یکی از
 اقسام سجده و از ارکان نماز شمرده میشود و مقصود از آن سجده اختیاری است که انسان موظف است که در هر شبانه روز چندین
 دفعه اظهار ذلت نماید آری بنده از راه ذلت و انکسار ممکن است راهی بسوی حق تعالی پیدا نماید زیرا موقعی که شریفترین اجزاء
 بدن خود را بر پست‌ترین موجودات یعنی

صفحه : ۱۹۸

خاک میگذارد گویا نیستی و انکسار خود را در مقابل خدای بزرگ اظهار نموده که در اینکه نیستی هستی و در فنا بقاء و در ذلت
 خود عزت می‌یابد

سوره القدر

اشاره

مکیه و هی خمس آیات سوره القدر در تفسیر ابو الفتوح رازی چنین گفته اینکه سوره برای بیشترین مفسرین مدنی است و علی بن
 حسین بن وافد گفته اول سوره‌ای که در مدینه فرود آمد اینکه سوره بود و قتاده بروایت ابن ابی عفره از ابن عباس روایت میکند
 اینکه سوره مکی است و پنج آیه و سی و سه کلمه و صد و دوازده حرف است زر بن حبیش از ابی بن کعب چنین روایت میکند
 هر کس سوره قدر را بخواند مثل کسی باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته و شب قدر را دریافته (پایان) و از امام صادق علیه
 السلام روایت میکنند کسی که در نماز فریضه سوره قدر را بخواند بوی ندا میرسد یا عبد الله گناهان تو آمرزیده شد و عمل را از
 سر گیر در مصباح کفعمی است که از امام صادق علیه السلام روایت میکند کسی که در شب هزار مرتبه سوره قدر بخواند مثل
 کسی ماند که خود را در دار السلام ببیند و اگر صد مرتبه بخواند قبل از آنکه صبح شود خود را در بهشت ببیند و اگر یازده مرتبه
 بعد از زوال و نماز ظهر بخواند نمیرد مگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ببیند و اگر هفت مرتبه بعد از دو
 رکعت نماز عشا بخواند محفوظ ماند از شر آنچه از آسمان بزمین فرود می‌آید تا صبح شود.

و اگر خواننده شود بر چیزی که دفن شده محفوظ ماند و اگر بآب خوانده شود و کسی بیاشامد نوری در چشم وی و یقین در قلب
 وی پدید میگردد و حکمت باو عطا میشود و آدم مهموم غمناک اگر بخواند هم او رفع میشود و مریض بخواند شفا می‌یابد و مسافر
 بخواند سلامت بوطن میرسد زندانی بخواند از زندان نجات می‌یابد.

صفحه : ۱۹۹

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا يَأْتِنُ رَبَّهُمْ مِنْ
 كُلِّ أَمْرٍ (۴)

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 محققا ما اینکه قرآن (بزرگوار را) در شب قدر فرود آوردیم،
 چه چیز تو را بعظمت اینکه شب آگاه گردانید،
 شب قدر (از حیث مقام و رتبه) بهتر است از هزار ماه،
 در آن شب فرشتگان با روح بزمین فرود می‌آیند باذن پروردگارشان از هر امری (که مأمور گشته‌اند)
 اینکه شب رحمت و تهنیت است تا دمیدن طلوع فجر

(توضیح آیات)

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اصل نزول در لغت بمعنی انحطاط و فرود آمدن از بالا بپائین است مثل قوله تعالی وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وَ نَزْلُ نِعْمَتٍ مِنْ رَبِّكَ لَا يُرْسَلُ إِلَّا فِي قَدْرٍ مُعَيَّنٍ و آن دو قسم است یا عین شیئی فرود می‌آید مثل فرود آمدن قرآن از لوح محفوظ بعالم طبیعت یا نزول اسباب نعمت است مثل قوله تعالی اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ که مقصود از انزال کتاب عین آیات قرآنی و باقی کتابهای آسمانی است و مقصود از انزال حدید اسباب و معداتی است که حدید را پدید آرد در غریب القرآن راغب اصفهانی چنین گفته فرق است بین انزال و تنزیل

صفحه : ۲۰۰

که تنزیل مختص بچیزی است که در محل معین آنهم متفرق او بتدریج فرود آید لکن لفظ انزال عموم دارد یعنی فرود دفعی و تدریجی هر دو را شامل می‌گردد در اینکه مرجع ضمیر غائب در انزلناه قرآن است حرفی نیست و اطلاق آیه که بلفظ انزلناه آمده چنین مینماید که قرآن در شب قدر یک دفعه بر قلب پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده با آنکه خلافی نیست که قرآن بتدریج و آیه آیه بتوسط جبرئیل در مدت بیست و سه سال فرود آمده.

(سخنان مفسرین راجع بچگونگی فرود آمدن قرآن)

(۱) قرآن در شب قدر یک دفعه از لوح محفوظ باآسمان دنیا فرود آمده و در مدت بیست و سه سال آیه آیه بزمین آمده (ابن عباس) (۲) مقصود از (ها) در انزلناه اول آیه‌ای است که در شب قدر فرود آمده (۳) در شب قدر قرآن از لوح محفوظ فرود آمده بسوی کتبه و جماعتی از ملائکه، که در آسمان دنیا میباشند و بعد آیه آیه بتوسط جبرئیل بعالم دنیا فرود آمده. (مقاتل) و ممکن است گفته شود حقیقت و معنویت قرآن در شب قدر یک دفعه بقلب مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مقام روحانیش فرود آمده و بعد بتدریج و آیه آیه بحسب مقتضیات وقت در مرتبه جسمانیش نزول نموده و مأمور باجراا گردیده و

شاهد بر آن آیاتی است که بلفظ تنزیل آمده مثل قوله تعالی وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ و شاید مقصود از قلبك طور هفتم از اطوار قلب باشد که آن را مهجۀ القلبش نامند و ینبوع اشراقات و الهامات است.

(و بین مفسرین راجع بلیله قدر از چند جهت مورد بحث واقع گردیده)

(اول) شب قدر یعنی چه

(۱) لیلۃ القدرش گفته‌اند برای آنکه خداوند در اینکه شب تقدیرات و آنچه

صفحه : ۲۰۱

باید در عرض سال واقع گردد تقدیر مینماید (۲) قدرش نامیده‌اند برای آنکه در آن شب خیر و برکت و مغفرت است و از ابن عباس روایت شده که در نصف شعبان تقدیرات بسته میشود و در شب قدر جاری میگردد.

(۳) شب قدرش گفته‌اند بمناسبت شرف و فضیلت و خیر و برکتی که در آن شب هست مثل اینکه گویند فلان مرد قدر و منزلت وی بزرگ است چنانچه در آیه وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فرموده بزرگ نشمردند خدا را آن طوری که بایستی او را بزرگ شمارند شب قدرش گفته‌اند برای آنکه در آن شب فرود آمد کتاب صاحب قدر برای رسول (صاحب قدر و عظمت برای امت صاحب قدر بر دست ملک صاحب قدر و منزلت

(دوم) شب قدر چه شبی است

بعض مفسرین اظهار میدارند که شب قدر مخصوص بعصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده چون حضرتش وفات نمود حکم شب قدر تمام شد دیگری گفته حکم شب قدر تا قیامت باقی است از ابو مرید چنین نقل میکنند که از ابو ذر غفاری پرسیدم که آیا شب قدر برداشته شده یا باقی است گفت من از رسول الله پرسیدم که شب قدر همان در زمان انبیاء بوده یا همیشه باقی است فرمود لا نیز دیگری گفته من از ابو هریره پرسیدم که میگویند شب قدر را از ما گرفتند گفت دروغ میگویند گفتم در سال چه شبی شب قدر است گفت در ماه رمضان جمهور علماء نظر بدلاله قوله تعالی شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ و اینکه آیه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عقیده بر اینکه است که شب قدر در ماه رمضان است و تا قیامت باقی است و اینکه در چه شبی از شبهای رمضان است مورد بحث واقع گردیده.

حسن بصری گفته شب قدر شب هفدهم رمضان است، دیگری گفته شب اول

صفحه : ۲۰۲

رمضان است، ابو الفتوح رازی گفته در دهه آخر رمضان است و گفته اینکه رأی شافعی و ابو هریره و مذهب اهل بیت است ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرموده در دهه آخر باید بسیار دعا نمود و از خدا طلب نمود از حضرت علی علیه السلام است که گفته پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عشر آخر رمضان اهل بیت خود را از خواب بیدار مینمود برای عبادت و از ابو سعید خدری نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب بیست و یکم را تا روز نماز میکرد و آن شب از آسمان باران می آمد و حضرتش در میان آب و گل سجده مینمود بقول دیگر شب قدر بیست و سوم ماه رمضان است و در اخبار از اهل بیت رسیده که از جهنیه شخصی خدمت رسول الله آمد گفت از راه دور آمده‌ام مرا بشب قدر ره نمایی کن فرمود علیک بلیله بیست و سوم دیگری گفته شب قدر شب بیست و هفتم است و از بعض صحابه روایت میکنند

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب بیست و سوم دو ثلث از شب را نماز میخواند و شب بیست و پنجم دو بهره از شب و در شب بیست و هفتم تا صبح نماز میخواند از ابو بکر وراق از عدد کلمات اینکه سوره سؤال نمودند گفت بعدد شبهای ماهست سوره سی کلمه است ماه سی شب آن گاه گفت بشمار او می‌شمرد چون بهی رسید گفت هی هی همین است شب قدر زیرا که هی) در سوره قدر کلمه بیست و هفتم است.

و نیز گفته‌اند (لیله القدر) نه کلمه است در سه ضرب میشود بیست هفت می‌گردد و بقول دیگر شب قدر شب نوزدهم ماهست و شب اول ماه را نیز بعضی گفته‌اند. (پایان) شاید حکمت اینکه شب قدر را تعیین ننموده‌اند برای اینکه باشد که مؤمنین

صفحه : ۲۰۳

همه شبهای ماه رمضان را عبادت قیام نمایند چنانچه اسم اعظم الهی در بین اسماء الحسنی مخفی داشته‌اند که خدا را بتمام اسماء خوانده شود و نیز ساعت استجاب دعا از بین ساعات پنهان داشته‌اند که در تمام ساعات روی نیازمندی بدر گاه بی نیاز آورده شود و نماز وسطی بین نمازهای پنجگانه مخفی داشته‌اند که تمام نمازها مراقبت شود و نیز موقع مردن را مخفی داشته‌اند تا انسان همیشه ترسناک باشد و از معاصی خودداری نماید ابو الفتوح رازی در تفسیر خود چنین گفته در قرآن خداوند پنج چیز در باره خود گفته و پنج حکم راجع برسولش فرموده آنچه در باره خود فرموده اول انزال دوم تعلیم سوم تثبیت چهارم تیسیر پنجم حفظ انزال در شهر رمضان شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن تعلیم بیان تثبیت كذلك لئنبت به فؤادک تیسیر فانما یسرناه یلسانک حفظ انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون آن پنج حکم راجع بقرآن که در باره رسولش فرموده اول ابلاغ بلغ ما أنزل إلیک من ربک دوم قرائت اقرأ باسم ربک سوم تلاوت و اتل ما أوحی إلیک چهارم بشارت (و لتبشر به المتقین) پنجم انذار و تندر به قوما لدا (پایان) و ما أدراک ما لیله القدر اشاره بزرگی و عظمت شب قدر دارد که بماء تعجب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود خطاب مینماید که تو چه دانی شب قدر چیست بعد در مقام بیان برآمده و شب قدر را توصیف مینماید لیله القدر خیر من ألف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه ظاهرا شب قدر از حیث زمان و شب بودن برتری بر شبهای دیگر ندارد و برتری آن شاید باعتبار جهات دیگری است که عبادت در آن شب از شبهای دیگر امتیاز یافته و یکی از آنچه باعث مزیت آن گردیده همان است که قرآن در آن شب

صفحه : ۲۰۴

فرود آمده چنانچه فرموده انا أنزلناه فی لیله مبارکة انا أنزلناه فی لیله القدر که برکت داشتن و ذی قدر بودن آن ممکن است بالعرض و امر اعتباری باشد که بآن اعتبار شرافت پیدا نموده زیرا آن شبی که قرآن در آن شب فرود آمده باعتبار شرافت قرآن بهتر از هزار ماه بشمار میرود و باعتبار همان شرافت عرضی است که اعمال خیری که در آن شب واقع میگردد بهتر از عبادت هزار ماهی است که خالی از شب قدر باشد.

و نیز چنانچه در اخبار و آثار رسیده تقدیراتی که در سال بایستی اجرا گردد و در لوح محفوظ ثبت گردیده در شب قدر از مرتبه قضا بمرتبه قدر فرود می‌آید و در ایام سال جاری میگردد پس شب قدر اگر چه از حیث زمان با شبهای دیگر مساوی بنظر می‌آید لکن باعتبار وقایعی که در آن شب واقع شده و میشود امتیاز پیدا نموده مثل اینکه زمین از حیث مکان در همه جا یکسان است لکن باعتبار جهات دیگر مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه شرافت عرضی پیدا نموده و اخبار و احادیث در فضیلت و شرافت شب قدر و ثواب عبادت در آن بسیار است که در کتب ادعیه ثبت گردیده ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند (هر کس در شب قدر از روی ایمان و خلوص نماز کند خدای تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد عبد الله عباس روایت میکند در اینکه شب بفرشتگان امر میشود که با جبرئیل از سدره المنتهی بزمین آیند با چهار لواء و در چهار جای بزنند، پشت خانه

کعبه سر تربت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، در مسجد بیت المقدس، در طور سینا آن گاه بامر جبرئیل ملائکه پراکنده شوند هیچ سرایی و حجره‌ای و سفینه‌ای نماند که در آنجا مؤمن و مومنه‌ای باشند مگر آنکه ملائکه داخل میشوند مگر خانه‌ای که در آن سگ یا خوک یا خمر یا صورت و مجسمه یا چیزی از حرام باشد و همه شب تهلیل و تسبیح

صفحه : ۲۰۵

و استغفار میکنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون صبح شود رو با آسمان آرند ملائکه ساکنین عالم دنیا آنان را استقبال نمایند گویند از کجا می آید گویند از زمین که دوش شب قدر بوده ملائکه سؤال نمایند خدا با امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چه کرد گویند خدا صالحین آنان آمرزید و شفاعت آنها را در باره گنہکاران قبول نمود آن وقت فرشتگان با آواز بلند تهلیل و تسبیح مینمایند و بر آن کرامتی که بامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا نموده شکر میکنند و همین طور ملائکه آسمان اول میروند با آسمان دوم و از آنجا با آسمان سوم و چهارم تا میرسند بسدره المنتهی و از آنجا ببهشت عدن و همین طور سؤال و جواب بین ملائکه دائر میگردد و همه تسبیح و حمد و ستایش الهی را بجای می آورد تا آخر حدیث که مفصل است (ابو الفتوح رازی)

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه و در وجه تعیین الف شهر

(۱) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند چهار عابد را نام برد که هر یک هشتاد سال عبادت کردند و طرفه العینی معصیت نمودند ایوب زکریا حزقیل یوشع صحابه تعجب نمودند آن گاه جبرئیل اینکه سوره را آورد و بیان نمود که عبادت یک شب تو بهتر است از عبادت هزار ماه آنها (۲) وقتی عمر امت پیمبر اکرم را بر او عرضه نمودند و عمر امت پیشین را باز نمودند چون عمر امت خود بنظرش کم آمد اینکه سوره فرود آمد که بعمر کم آنان بر طاعتشان ثواب بسیار میدهم تا یک شب آنها مطابق گردد با هزار ماه (۳) حدیث دیگر بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه نمودند که در بنی اسرائیل مردانی بودند که هشتاد سال روزه میبردند و شب تا صبح قیام مینمودند حضرتش از خدا طلب نمود که در امت او نیز چنین عبادتی باشد اینکه سوره فرود آمد (۴) ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه و مؤمنی که اینکه شب را دریابد از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین بهتر است

صفحه : ۲۰۶

و غیر اینها از روایات و توجیهاتی که مفسرین در شأن نزول آیه نموده‌اند بسیار است بهمن قدر اختصار نمودیم تَنْزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ در بیان شرافت و فضیلت شب قدر است که در آن شب ملائکه و روح فرود می آیند برای هر امری که مأمور بانجام آن گردیده‌اند در اینکه مقصود از روح که عطف بملائکه داده شده چیست اکثر مفسرین را عقیده بر اینکه است که جبرئیل امین است و اخبار بسیاری نیز شاهد بر اینکه است و اینکه قول را تأیید مینماید.

قول دیگر مقصود از روح آن فرشته‌ای است که در قیامت در یک صف میایستد و تمام فرشتگان دیگر در یک صف یوم یقوم الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ هی مبتدای مؤخر سلام خبر مقدم یعنی در اینکه شب خیر و سلامت و برکت است یا اینکه شب از خدعه و وسوسه شیطان سلامت و در امان است یا در اینکه شب ملائکه و روح تا صبح سلام و درود میفرستند برای مؤمنین اینکه توجیهات و تأویلاتی که مفسرین راجع باین سوره مبارکه نموده‌اند بجای خود و باعتبار ظهور لفظی آیات بموقع و

باعبار فهم عرفی نیز درست و صحیح بنظر می‌آید و نیز مطابق با بعض احادیث است لکن نظر به اینکه قرآن ظاهری دارد و باطنی قشری دارد و لثبی تفسیری دارد و تأویلی چنانچه در احادیث است که قرآن را هفت بطن است و در بعض روایات هفت احرف است لهذا ممکن است آیات را تطبیق نمائیم بر معنی دیگری علاوه بر آنچه مفسرین راجع باین مبارک سوره نموده‌اند

صفحه : ۲۰۷

(توجه لطیف)

مقدمه بعرض مطالعه کنندگان محترم میرسانم شکی نیست که قرآن کلام الهی و از معدن عظمت الوهیت فرود آمده و همان طوری که کلام ارائه میدهد ما فی الضمیر متکلم را قرآن نیز ارائه میدهد معانی و مطالبی را که از عالم لاهوت بعالم ناسوت ظهور نموده و همان طوری که معانی از مرتبه عقل انسانی تنزل مینماید بمرتبه نفس وی و از آنجا بمرتبه خیال و از مرتبه خیال بمرتبه حس مشترک و ذهن و از آنجا بصورت الفاظ در خارج بروز و ظهور مینماید همین طور قرآن که در وصف آن فرموده *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فی کتاب مکنون لا یَمُسهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ که از مرتبه علم لدنی و دفتر آفرینش تنزل نموده در عالم قضاء که شاید اشاره بهمین مرتبه دارد آنکه در احادیث تعبیر بمشیت شده که خدا همه چیز را بمشیت خلق نموده و مشیت را بچیز دیگری خلق نموده و از مرتبه قضا تنزل نموده و در لوح محفوظ ثبت گردیده و در عالم مجردات و در مرتبه عقل کل که مظهر تام و تمام او حقیقت محمدیه است ظهور پیدا نموده و از آن مرتبه نیز تنزل نموده و در مرتبه نفس کلی عالم که مظهر تام و تمام آن نفس شریف محمدی صلی الله علیه و آله سلم و قلب مبارک وی است فرود آمده و نیز از آن مرتبه تنزل نموده و در عالم طبیعت فرود آمده و بصورت الفاظ بروز و ظهور نموده و شب قدر شاید اشاره بعالم طبیعت باشد که عالم طبیعت مثال شب ظلمانی است نسبت بروز عقلانی در احادیث وارد شده

(ما من شیء الا بعلم و مشیت و اذن و قضاء و قدر و اجل و کتاب)

و چنانچه از اینکه احادیث و امثال آن استفاده میشود مرتبه مشیت قبل از مرتبه قضا و قدر است و از اینجا معلوم میشود که هر چیزی که در اینکه عالم طبیعت ظهور و بروز مینماید مراتبی را طی نموده تا آنکه در اینکه لباس مادیت و در اینکه عالم دنیا که پائین‌ترین و نازلترین مراتب خلقت بشمار میرود جلوه نموده.

صفحه : ۲۰۸

و نیز شکی نیست که محل نزول قرآن قلب مبارک نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بوده در سوره بقره آیه ۹۱ فرمود *قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ سوره شعراء آیه ۱۹۲ و إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ و غیر اینها از آیات که دلالت واضح دارد که قرآن بتوسط روح الامین بقلب مبارک رسول اکرم فرود آمده و جمع بین اینکه آیات و آیه بالا- *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ* که آن آیات بالا محل تنزیل قرآن را قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده و اینکه دو آیه زیر محل انزال قرآن را شب قدر قرار داده و چون شب یک قطعه‌ای از زمان بشمار میرود و نمیشود محل و قرارگاه قرآن باشد مگر آنکه آیه اینکه طور توجه شود (انا انزلناه فی قلبک فی لیلۃ القدر) یا آنکه لیل در آیه را تعمیم دهیم و گوئیم شاید مقصود از شب عالم طبیعت است نه شب معین اگر چه تخصیص شب بعالم طبیعت خلاف ظاهر لفظ است لکن باعتبار معنی و جمع بین آیات بی مناسبت نیست.*

پس از بیان اینکه دو مقدمه گوئیم **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** شاید اشاره باین باشد که ما قرآن را از عالم ما فوق الطبیعه تنزل دادیم و بصورت الفاظ فرود آوردیم در عالم طبیعت که مصداق و مظهر کاملش مرتبه حس و بدن محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که بسیار بزرگ و با عظمت و جلال و شریف و ذی قدر است و ما **أَدْرَاكَ** خطاب بپیمبر اکرم است که تو چه دانی که اینکه شب چه قدر عظمت و جلال دارد لکن ممکن است مقصود مؤمنین باشند که آنان عظمت و بزرگی حس شریف او را نتوانند درک نمایند زیرا که هیکل و جسمی می‌بینند لکن نمیدانند که جسم آن بزرگوار مشکلات نور الهی و زجاجه انوار لم یزلی و محل ودائع آیات صمدانی است **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** شاید در مقام عظمت مرتبه حس و جسم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برآمده که طبیعت و بدن آن بزرگوار نسبت بباقی طبایع و ابدان

صفحه : ۲۰۹

در لطافت و طهارت بالاتر و عظیم‌تر است از نسبت یک شب بهزار ماه و تشبیه بسبب نه از جهت ظلمت و تاریکی آن است زیرا که حضرتش جسما و روحا نور است که ظلمت و تاریکی در او یافت نمیشود چنانچه توصیف (بسراجا منیرا) گردیده بلکه ممکن است گفته شود تشبیه بسبب از جهت سکونت و آرامش آن است و نیز همین طوری که شب ملصق بروز روشن است جسم مبارک آن سرور نیز ملصق بروح آن بزرگوار است که عین نور و حقیقت عقل و روح اعظم و مظهر انوار الهی است **تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ** نظر بعظمت و شأن قرآن دارد که هنگام نزول قرآن در عالم طبیعت طبقات ملائکه با روح و شاید اشاره بهمان روحی باشد که در پاسخ سؤال از روح فرموده **(قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)** که روح از عالم امر پروردگار من است **(لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ)** نه از عالم خلق که ملائکه و روح بمشایعت قرآن از مقام خود تنزل نموده و از هر جانب و اطرافی بزمین فرود می‌آیند **سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ** ملائکه و روح سلام و درود میفرستند بر حقیقت روح و جسم و طبیعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مادامی که طبیعت باقی است و تا وقتی که روح شریفش از عالم طبیعت پیوند گردد بعالم نور و طلوع فجر حقیقت **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** خدا و ملائکه و مؤمنین و اینکه عاصی گنه کار تماما سلام و درود میفرستیم بروح پاک آن سرور و ذریه طاهرین او صلوات الله و سلامه علیه و اله الطاهرین و اینکه در بعض روایات دارد که مرجع ضمیر (هی) امام زمان است تأیید مینماید گفتار ما را زیرا که امام بعد از رسول اکرم مظهر و نماینده و قائم مقام و نائب او است سلام و درود بر آن بزرگوار بعینه سلام و درود بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

صفحه : ۲۱۰

سورة البینة

اشاره

مدنیة و هی ثمان آیات اینکه سوره مدنی است در مدینه فرود آمده و هشت آیه و نود و چهار کلمه و سیصد و نود و نه حرف است از سعید مسبب نقل میکنند که او از ابو دردا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند اگر مردم میدانستند در اینکه سوره چه قدر فضیلت است اهل و مال خود را رها میکردند و اینکه سوره را می‌آموختند مردی از خزاعه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خواندن آن چه ثواب است فرمود اینکه سوره‌ای است که هیچ منافق و آن کس که در دل وی شکی باشد نخواند آن گاه فرمود بحق خدا قسم که از وقتی که اینکه سوره فرود آمده فرشتگان مقرب اینکه سوره را میخوانند و از آن

فیض میبرند و هیچ کس نیست که اینکه سوره را در شب بخواند مگر آنکه خداوند فرشتگان بفرستد تا او را نگاه دارند و دین و دنیای او را حفظ نمایند و از خدا رحمت و مغفرت او را بخواهند و اگر کسی اینکه سوره را در روز بخواند خداوند بقدر روشنایی روز و تاریکی شب بوی ثواب دهد یعنی بقدر ملک دنیا مردی از فیش غیلان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث را بر ما زیاد نما فرمود عم یتساءلون را بیاموزید

(و قاف و القرآن المجید و السماء ذات البروج و السماء و الطارق)

نیز بیاموزید که اگر شما بدانید در اینکه سوره‌ها چه فضیلت و ثواب است آنچه در دست دارید رها کنید و بتعلیم و حفظ اینکه سوره‌ها کوشش نمائید و باین سوره‌ها تمام گناهان آمرزیده شود مگر شرک بخدا و بدانید که سوره الملک در قیامت با خدا مجادله کند و استغفار کند برای کسی که آن را قرائت نموده زرین جیش از ابی کعب روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره لم یکن را بخواند در سفر و حضر با خیر البریه در قیامت محشور گردد انس مالک گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی فرموده من اینکه سوره را بر تو بخوانم ابی کعب گفت یا رسول الله خدا نام مرا برده فرمود آری ابی کعب گریه کرد (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۱۱

[سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴)
 وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 کفار از اهل کتاب و مشرکین (از خطا و عصیان) دست برنمی داشتند تا اینکه بیاید آنان را برهانی روشن،
 پیمبری از جانب خدا که بخواند بر آنها نامهای پاک و پاکیزه،
 که در آنها نوشتهایی است درست و محکم،
 و اهل کتاب متفرق نشدند (و بیراهه نرفتند) مگر پس از آنی که آمد آنان را بینه روشن،
 و مأمور نگشتند مگر اینکه بطور خلوص عبادت نمایند خدا را (و عبادت را مخصوص بحق گردانند) و پبای دارند نماز را و زکاة
 مال خودشان را بدهند و اینکه دینی است حق و پاینده،
 محققا آنهایی که کافر شدند (و از طریق حق و حقیقت

صفحه : ۲۱۲

برگشتند) آنان در آتش جهنم جاویدانند و حقیقه آنها بدترین خلقتند، و کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو بجای آوردند آنها بهترین خلق (روی زمینند) پادشاه آنها نزد پروردگار آنها است در بهشتهای عدن که از زیر تخته‌های آن نهرها جریان دارد و همیشه در آن بهشته‌ها جاویدانند خداوند از ایشان راضی و خشنود و آنها نیز از خدای خود راضی و خشنودند

(توضیح آیات)

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (من) در آیه من بیانیه است نه من تبعیضیه و آیه در مقام بیان اینکه است که کفار دو قسمند یکی اهل کتاب از یهود و نصاری و دیگر مشرکین که شریک برای خدا قائلند و شاید آیه اشاره باشد که اگر بینه روشن برای کفار از جانب خدا نمی‌آمد آنان بکفر و شرک خود باقی میماندند و چون بایستی از طرف خدا حجت بر خلق تمام شود اینکه است که رسولان و پیمبران برای هدایت خلق مبعوث گردانیده رسول من الله يتلوا صيحا مطهرة (رسول) بدل از بینه است و در حدیث دارد که مقصود از بینه رسول خاتم است که وجود خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاق و صفات او بینه ظاهر و بارزی است برای اثبات نبوت و رسالت آن بزرگوار تلا یتلو پیروی و متابعت نمودن چیزی چیز دیگری را گویند که بین آن دو چیز خارجی فاصله نشده باشد مثل قوله تعالی وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها اشاره به اینکه نور قمر اقتباس از نور شمس شده و مقصود از صحف که جمع صحیفه و صحیفه نوشته‌جاتی را گویند که در آن نامهای پاکیزه نوشته شده خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که هر رسولی عموماً یا مقصود نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً بینه و حجت کاملی است برای خلق و نیز قرآن مجید تلو و دنبال

صفحه : ۲۱۳

صحیفها و کتابهای آسمانی است یعنی در ردیف آنها بلکه جامع تمام آنها است و بین کتابهای آسمانی و قوانین و مقررات الهی فاصله و جدایی نیست هر یک دنبال دیگری و تمام آنها از یک اصل محکم و محل ظاهر فرود آمده و شاید مقصود از (کتب قیمه) لوح محفوظ و سر دفتر کتاب آفرینش باشد که صحف مطهره از آنجا فرود آمده.

چنانچه از ابی جعفر علیه السلام روایت شده بینه قرآن است که قرآن جامع جمیع کتب آسمانی و آن کتاب محکم و ناطق بحق و مشتمل بر ذکر حقایق و لب مطالب و جامع اصول و فروع تمامی صحیفهای پیمبران است که رهنمای روشنی است که برای هدایت خلق فرستاده شده و ما تفرقوا الذین اوتوا الكتاب اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ اشاره به اینکه اهل کتاب پیش از بعثت پیمبر اسلام چون در کتابهای آسمانی خود اوصاف حضرتش را خوانده بودند منتظر قدمش بودند وقتی مبعوث گردید با ادله و معجزات روشن بعضی گرویدند و بعضی انکار نمودند و ما اُمروا اِلَّا لِيُعْبُدُوا الله جمله حالیه مقید بغایت اشاره به اینکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای اینکه است که مردم را رهبری نماید بمعرفت و عبادت خدای یگانه ما خلقت الجن والانس اِلَّا لِيُعْبُدُون و پیرامون شرک و بت پرستی نگردند و رجوع بفطرت اولیه خود نمایند زیرا که فطرت تمام افراد بشر بر توحید است و فائده عبودیت و بندگی عاید خود شخص میگردد خداوند منزّه و مبرا از هر گونه احتیاج و نقصی است و باید دانست که متصف شدن عمل بعبادت منوط بچند شرط است که بدون یکی از آنها عبادت تحقق نپذیرد اول دین و روش عبادت کننده که بایستی بر طریق حق و بر آنچه وظیفه آن است انجام گیرد افرادی از اهل کتاب بدستور

صفحه : ۲۱۴

تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی عمل میکردند لکن عبادت آنان خالی از بندگی بود زیرا وقتی پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردید وظیفه آنها پیروی او بود که بایستی بقانون قرآن و اسلام عمل کنند چون نکردند دینشان خلل پیدا نمود و عبادتشان مشوب گردید.

دوم بایستی مطابق دستوراتی که از طرف حق تعالی رسیده عمل نمود مطابق - التعل بالثعل بدون صلاح اندیشی و بدون آنکه از خود چیزی بآن ضمیمه نمود یا چیزی از آن کم کرد که اینها مخل بعبادت است و عبادت بودنش محقق نمیگردد چه جای آنکه خالص باشد.

(سوم) نیت عبادت بایستی صحیح باشد یعنی داعی بر عبادت امر مولا و از روی فرمانبری تحقق پذیرد.

چهارم دانا گردیدن باجزاء و شرایط عبادت زیرا که یک قسمت عبادت باعمال خارجی تحقق پذیرد که قبلا باید از روی میزان صحیح فهمید و دانست که شرایط عبادت چیست و اجزاء آن کدام است که اگر یکی از اجزاء یا شرطی از شروط آن مفقود گردد مخل بعبادت خواهد بود.

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ خَالص و خلوص در لغت چیزی را گویند که مشوب بچیزی نباشد راغب اصفهانی چنین گوید خالص در معنی با صافی یکیست مگر اینکه خالص چیزی را گویند که مشوب بوده و پس از آنکه کثافت آن گرفته شود خالص گردد و صافی چیزی را گویند که هیچوقت مشوب بچیز دیگر نبوده. قوله تعالی وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّدُكُورِنَا وَقوله تعالی فَلَمَّا اسْتِأْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا آیه راجع برادران یوسف است که وقتی تنها شدند خالص از غیر گردیدند و نیز قوله تعالی وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ - إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ و اخلاص مسلمانها اینکه بود که از آنچه یهودیها و نصرانیها راجع بحضرت عیسی علیه السلام یا عزیز علیه السلام میگفتند خالص بودند خلاصه حقیقت اخلاص و اخلاص حقیقی آنست که انسان از غیر خدا

صفحه : ۲۱۵

تبری جوید.

خلوص چند مرتبه دارد یکی خالی بودن از ریاء و سمعه و عجب و غیره که باتفاق تمام دانشمندان عبادتی که مشوب بیکی از اینها باشد قبول نمیشود زیرا و لو آنکه در صورت عبادت نماید لکن در معنی غیر از نفس پرستی چیز دیگری نخواهد بود عبادت خالص اینکه است که از تمام جهات نفسانی و حظوظات طبیعی خالی باشد حتی شوق بهشت یا خوف جهنم هر گاه محرک عمل گردید عمل مشوب بخود خواهی میگردد و در واقع معاوضه است نه عبادت و بندگی و اینکه گویند اگر عبادت برای فرمان برداری انجام گیرد لکن فرمان برداری بامید ثواب و بخشش باشد مخل بعبادت نیست زیرا در اینکه صورت داعی بداعی است و شخص مستحق جزای جمیل میگردد صحیح است لکن صحیح بودن غیر از مرتبه اخلاص است از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام است که خدا را عبادت نمیکنم از خوف جهنم که آن عمل عبید است و نه از شوق بهشت که آن عمل مزدور است بلکه چون خدا را مستحق عبادت یافتم او را عبادت میکنم آری عمل وقتی در تعداد عبادت بشمار میرود که از آنچه غیر خدا است خالی و فقط محرک عمل انجام دادن وظیفه بنده گی باشد و اینکه معنی وقتی تحقق پذیرد که محبت خدا که منوط بمعرفت او است در دل جایگزین گردد زیرا که محبت جذابه الهی است در هر جا پدید گردید اقتضای وصل میکند و محب طالب ازدیاد معرفت و رضای محبوب میگردد و چون مخلوق راهی بسوی تحصیل رضای حق و قرب او ندارد مگر بوسیله عبادت اینکه است که کوشش میکند در عبادت که باین وسیله راهی بسوی محبوب خود پیدا کند و خدا را برای خدا میخواهد نه برای قرب و منزلت نزد او که اینکه نیز از حظ نفسانی

خالی نیست بلکه بایستی محبت محرک عمل او باشد که وی را بحبوش نزدیک گرداند و برای آنکه باشتباه نیافتید و چنین گمان کنید که خلوص در عمل دارید

صفحه : ۲۱۶

بایستی در مقام آزمایش برآئید و رجوع بنفس خود نموده و دید چه صفت و خلقی در نفس غالب گردیده و میل مفرط وی بچیست که هر صفت و خلقی در انسان غالب گردید بدانند تمام اعمال و حرکات او بدور آن چرخ میزند مثلاً کسی که حب ریاست یا محبت مال و جاه و غیره بر او غالب گردید تمام اعمال و حرکات او بالاخره مستند بآن و برای رسیدن بآن است و لو آنکه خودش ملتفت نباشد و گمان کند عبادت میکند.

دوم خلوص دل و خالی شدن قلب از غیر خدا و آن وقتی میسر میگردد که تمام هم‌انسان یکی گردد و بحق و حقیقت رو آرد کسی از اینکه اکسیر محبت‌ خدایی چشیده که در همه حال در نعمت و رفاه در سختی و تنگی در صحت و مرض در عزت و ذلت در خوشی و ناخوشی در همه وقت نسبت بمحبت الهی حال او یکسان باشد و خدا را برای خدا دوست دارد نه برای نعمتهایی که در باره او اجرا نموده تا از آن کسانی محسوب نگردد که در باره آنان فرموده *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ* سوره حج آیه ۱۱ مقاله‌ای است خطی منسوب بسید بحر العلوم که آن سید بزرگوار راجع بخلوص بیان خوبی نموده و برای وضوح مطلب مختصری از آن را در اینجا تذکر میدهم عالم خلوص و اخلاص چنین گوید بدان که خلوص و اخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین و طاعت از برای خدا دوم خلوص خود برای خدا و اشاره باوّل دارد قوله تعالی *لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ* و اینکه قسم از خلوص در مبادی و از اوائل درجات ایمان بشمار میرود و تحصیل آن بر هر کسی لازم و بدون آن عبادت فاسد و یکی از مقدمات وصول بقسم دوم است و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی *إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ* زیرا که در اینکه

صفحه : ۲۱۷

آیه خلوص را برای خود بنده ثابت فرموده یعنی از صفات او بشمار آورده و در آیه اول خلوص را راجع بدین و برای دین ثابت گردانیده و بنده را خالص کننده قرار داده و همچنین اشاره بقسم دوم دارد قوله تعالی *(مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ)* یعنی کسی که خودش خالص شود و خلوص نسبت بقسم اول بصیغه فاعل ایراد میشود و نسبت بقسم دوم بصیغه مفعول اداء میشود^(۱) و اینکه قسم از خلوص مرتبه‌ایست و رای مرتبه اسلام و ایمان و نمیرسد بآن مگر کسی که (مؤید من عند الله) و منظور بانظار الطاف الهیه ربانیه گردیده و موخّذ حقیقی نیست مگر صاحب اینکه مرتبه و مادامی که سالک باین عالم پا نگذارد دامن او از خار شرک مستخلص نگردد و *مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ*^(۲) و برای صاحب اینکه مرتبه بنص کتاب الهی سه منصب ثابت است اول در محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارق است قوله تعالی *فَأِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ* در وصف ایشان است زیرا که اینکه طائفه بتوسط عبور بر قیامت عظمی انفسیه حساب خود را واپس داده‌اند پس حاجت بمحاسبه دیگر ندارند

(۱) خلوص دین و عبادت وقتی تحقق گیرد که دین و عبادت از هر غل و غشی مثل ریا و عجب و سمعه و خودخواهی و از هر گونه چیزی که مخل بعبادت باشد خالی گردد و عمل مخصوص بعبودیت و بندگی انجام گیرد و اینکه اول مرتبه خلوص است اینست که در آیات قرآنی بصیغه اسم فاعل که برای کننده کاری آرند آورده و مرتبه دوم خلوص دل و روح و روان آدمی است که از آنچه غیر خدا است خالی و یک‌دله و یک‌جهته بکعبه مقصود رو آرد اینست که در آیات اینکه قسم خلوص را بصیغه اسم

مفعول که دلالت بر خالص گردیدن ذات و دل است آورده که در اینجا خلوص در خود انسان واقع است نه فقط در عمل وی (۲) سوره یوسف آیه ۱۰۵، گویا آیه راجع بکسانی است که در آیات تکوینی آفاقی تدبیر ندارند در باره آنها فرموده بیشتر آنها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه مشرکند

صفحه : ۲۱۸

(دوم) آنچه از سعادت و ثواب بهر کس داده میشود در مقابل عمل و کردار او است مگر اینکه صنف از بندگان که کرامت و الطاف بایشان و رای طور عمل و فوق پاداش و کردار او است و مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱) (سوم) اینکه مرتبه از خلوص مرتبه‌ایست بسیار عظیم و مقامی است بس رفیع و در آن اشاره بمقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آنست که آنان میرسند بجایی که در خور آنها و مقام آنها است که توانند ستایش و ثنا نمایند آن ذات مقدس الهی را قوله تعالی سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۲) اشاره بچنین اشخاصی دارد یعنی مخلصین و کسانی که بمقام خلوص رسیده‌اند فقط توانند ثنای الهی را بآنچه سزاوار او است بجای آرند و صفات کبریایی را بشناسند و اینکه منتهای درجه و مقام مخلوق و نهایت درجه ممکن است تا ینابیع حکمت بامر خداوندی از زمین دل ظاهر نگردد بنده اینکه جرعه را نتواند چشید و تا طی مراتب ممکنات را نکند و دیده در مملکت و جوب وجود لاهوتی نگشاید باین مرتبه نتواند رسید.

آری تا کشور امکان در نوردند در بساط (عند ربهم) قدم نتوانند گذاشت و لباس حیات ابدی نتوانند پوشید و حال آنکه بندگان مخلص را اعطای حیات ابدیه ثابت و در نزد پروردگار حاضرند و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۳) و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در باره مخلصین

(۱) سوره و الصافات آیه ۸، یعنی مردم جزا داده نمیشوند مگر بآنچه عمل میکردند مگر بندگان خدا که خالص گردیده‌اند
(۲) سوره و الصافات آیه ۱۵۹، منزّه است خدا از آنچه او را وصف نمایند مگر بندگان خدا کسانی که خالص گردیده‌اند اشاره به اینکه فقط کسانی که روح و دل آنها از غیر حق تعالی حتی از خود نیز خالی گردیده‌اند او را باوصاف جلال و جمال ستایش نمایند زیرا که از خود خالی و فانی و بحق باقی گردیده‌اند
(۳) سوره آل عمران آیه ۱۶۳، پندارند کسانی که کشته شدند در راه خدا اینان

صفحه : ۲۱۹

فرموده‌اند أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ و قتل فی سبیل الله اشاره بهمین مرتبه از خلوص است اینکه دو رزق متحد و یکی است و قرین (کون عند ربهم) و عبارت از قرب و حقیقت ولایت است که مصدر و اصل شجره نبوت است
(انا و علی من شجره واحده)

اشاره بهمین مرتبه است زیرا که نبوت متفرع بر ولایت و متولد از آن است بلکه ولایت نور است و نبوت شعاع و آن صورت است و اینکه عکس آن عین است و اینکه اثر زیرا که ولی مخاطب بخطاب اقبل است و نبی بخطاب ادبر بعد از اقبل پس نبوت بی ولایت صورت نبندد لکن ولایت بدون نبوت تحقق پذیرد اینکه است که در باره مخلصین وارد شده

لیس بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء

(پایان) وَ یَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِکَ دِینُ الْقِیَمَةِ (وَ یَقِیْمُوا الصَّلَاةَ عطف به (لیعبدوا) و یؤتوا الزکاة عطف است (بیقیموا) بعد از ایمان دور کن عبادت که محور بندگی بدور آن میچرخد و دو پایه و دو اصل عبادت که عبودیت از پرتو آن بکمال میرسد

یکی نماز است و دیگری زکاة یکی عبادت بدنی و دیگری عبادت مالی وَ ذَلِكِ دِينَ الْقَيِّمَةِ اشاره باین دو اصل دارد که قوام دین و بقای ایمان روی پایه اینکه دو اصل قرار گرفته که بدون آن دین پایدار نماند بلکه توان گفت ترک اوامر الله منجر بکفر میگردد.

مردگان باشند بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده شده‌اند اینجا سید جلیل قتل فی سبیل الله را تعمیم داده که مراد از کشته شدگان راه خدا کسانی میباشند که بمرتبه خلوص بمعنی دوم رسیده یعنی آنهایی که منیت و خودیت خود را از دست داده‌اند و در تمام وجودشان غیر از محبت و معرفت بحق تعالی چیزی یافت نمیشود چنانچه در سوره و الصافات آیه ۴۰ در وصف مخلصین یعنی خالص گردیدگان برای خدا فرموده **أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ** و اینکه آیه را توان قرینه گرفت که مقصود از قتل فی سبیل الله اعم است و جامع آن از خودگذشتگی است (ترجمه)

صفحه : ۲۲۰

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ در مقام سبب خلود کفار در جهنم و عذاب دائمی آنان است که کفار از یهود و نصاری و مشرکین بدترین خلق بشمار میروند زیرا که آنان کسانی میباشند که در باره آنها **كَالْأَنْعَامِ يَلِيهِمْ** **أَصْلًا سَبِيلًا** صادق آید و آنان اضافه بر اینکه بوظیفه خود که بایستی بیسبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرند عمل نموده از کتب الهی سرقت نمودند و آنچه در باره رسول اکرم در کتابهای آسمانی یافتند دزدیدند و نیز قطاع الطریق بودند که راه هدایت را بروی مردم می‌بستند و آنان را براه باطل سوق میدادند و از روی عناد انکار حق مینمودند و اینکه اوصاف مقتضی خلود در جهنم است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بروایت علی بن ابراهیم (خیر البریه) مقصود آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم‌اند و چون بایستی جزا مقابل عمل باشد همین طوری که مؤمنین همیشه در مقام اطاعت و بندگی قیام مینمایند اینکه است که بایستی نعمتهای آنها پاداش عملشان نیز دائمی باشد و آب رحمت الهی که از سر چشمه احسان او تراوش نموده همیشه برای آنها جاری گردد.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَى رَبَّهُ سَعَادَتٌ وَفَضِيلَةٌ بزرگی که بالای تمامی نعمتها و حظوظات بهشتیان است همان است که مؤمنین مرضی حق تعالی و مورد لطف الهی واقع میگردند و اینکه لذت روحانی است که هیچ طرف مقایسه با نعمتهای جسمانی آنان نیست زیرا لذائد روحانی آنهم چنین موهبت بزرگی که مبدء عالم اظهار رضایت نماید از

صفحه : ۲۲۱

عبد ذلیل ببقدر خود بمراتب بسیار لذیذتر از تمام نعمتهای بهشتی است که به بهشتیان کرامت مینماید و آن همان است که در باره آن فرموده (هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و بخاطر احدی خطور ننموده) برای آنکه دانسته شود چه کسی مورد رضای حق تعالی و مرضی او واقع میگردد از آیه دو علامت توان استخراج نمود که بایستی هر کس خود را باین دو علامت آزمایش نماید یکی در خود بنگرد آیا چنین حال و ملکه‌ای در وی پدید گشته که در همه حال بلا، نعمت، مرض، صحت، فقر، غنا حال وی یکسان و از خدا راضی و خشنود است بداند خدا نیز از وی راضی است کسی که دانست و از روی حقیقت فهمید که آنچه در باره او جاری میگردد خواه مطابق میل نفسانی وی باشد یا نباشد از روی حکمت و صلاح دید وی است البته بر آنچه برای وی پیش آید از روی رضا و رغبت گردن مینهد بلکه بلا و مصیبات را استقبال مینماید و بزبان حال گوید (در بلا هم میچشم لذات او، مات اویم مات اویم مات او) و چون رضای بنده ناشی از رضای او است زیرا که او منشأ و مبدء تمام خیرات و خوبیها است اینکه

است که اظهار مینماید خدا از او راضی و او نیز از خدا راضی است) چنانچه کسی که بخواهد بداند خدا او را دوست دارد ببیند خودش نسبت بمحبت خدا در چه درجه‌ای قیام دارد (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) ذَلِكُمْ لِمَنْ حَسِبْتَنِي رَبَّهُ إِنَّكَ علامت دیگری است که بآن آزمایش میشود که ببیند اگر خوف و خشیت و عظمت الهی در قلب وی استیلا نموده و تمام قوا و مشاعر او را تحت تأثیر خود قرار داده و در سراسر وجود وی نفوذ نموده بطوری که نگوید و نشنود و نبیند و حرکت نکند مگر بامر او و مطابق رضای او بداند در مورد الطاف حق تعالی واقع و مرضی او گردیده

صفحه : ۲۲۲

سورة الزلزال

اشاره

مدینه و هی ثمان آیات اینکه سوره مدنی است در مدینه فرود آمده از عبد الله عباس نقل میکنند که ضحاک گفته مکی است در عدد کوفیان هشت آیه و بحساب بصریان نه آیه و سی و پنج کلمه و صد و شصت و نه حرف است و از امیر المؤمنین چنین روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس اینکه سوره را چهار مرتبه بخواند مثل کسی ماند که تمام قرآن را خوانده باشد.

و از عبد الله عباس نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (اذا زلزلت) مطابق نصف قرآن است و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مطابق ثلث قرآن و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ مطابق ربع قرآن.

و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند که کسی که در نماز نافله سوره (اذا زلزله) بخواند از زلزله و صاعقه و هر آفتی محفوظ ماند و پس از مردن امر ببهشت میشود و از کفعمی است که قاری اینکه سوره از شر سلطان محفوظ ماند.

[سورة الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)
بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
هنگامی که زمین سخت بلرزه درآید،
و بیرون اندازد زمین آنچه در آن مدفون گردیده،
در آن هنگام آدمی (از روی حیرت) گوید چه شد که زمین اینکه

صفحه : ۲۲۳

طور بجنبش آمد،

در آن هنگام زمین (بامر خدا) بزبان آید و سخن گوید (و خلق را خبر دار نماید)

و بسخن آمدن زمین بوحی پروردگار تو است،

در آن روز قیامت مردم از قبرها بیرون آیند (و در صحرای محشر) متفرق میگردند تا اینکه ببینند اعمال خود را،

پس کسی که بقدر ذره‌المثقالی عمل خیر نموده پاداش خیر میبند

و کسی که بقدر ذره‌المثقالی عمل شر و کار زشت کرده جزای عمل خود را میبند.

(توضیح آیات)**اشاره**

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا إِنَّكَ مَبْرُكٌ سوره با کوچکی آیاتش از بزرگترین سوره‌ها و آیات قرآن بشمار میرود و در خلال کلماتش اسرار و نکات لطیفه‌ای مندرج است که اگر کسی بچشم حقیقت بین آن را بنگرد و اندکی در آن تأمل نماید از ته دل فریاد میزند که حقا اینکه آیات از معدن وحی و از حاق حقیقت ظهور نموده و از مخزن علم الهی فرود آمده زیرا چنین کلامی با معانی مندرجه در آن از حیثه فهم بشری خارج است و اگر نبود معجزه و کرامت دیگر که شاهد صدق نبوت و رسالت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باشد مگر همین یک سوره کوچک کافی بود زیرا که اینکه سوره مبارکه از حیث الفاظ در بالاترین درجه فصاحت و بلاغت بشمار میرود و نیز از حیث معانی و نکات مندرجه در آن در مرتبه‌ای واقع است که فهم کاملترین و مبرزترین بشر بکوچکتر اسرار آن نمیرسد.

توجیه لطیف

(مقدمه) برای وضوح سوره بطور اختصار چند مطلب تذکر میدهم:

(مطلب اول) شکی نیست که موجودات ارضی و سماوی علی‌الدوام در حرکت دوری میباشند و چنانچه بعضی دانشمندان گفته‌اند علاوه بر حرکت وضعی و انتقالی و کمی و کیفی حرکت دیگری نیز دارند که آن را حرکت جوهری گویند دانه که از زمین بیرون میآید علی‌الدوام حرکت میکند و کوشش مینماید که

صفحه : ۲۲۴

خود را بکمال لایق بخود رساند و آنچه مرئی عالم و دست قدرت در آن بالقوه نهاده بفعلیت برسد و واجد کمال لایق بخود گردد و همچنین تمام موجودات مادی و غیر مادی راه کمال میبمایند.

(مطلب دوم) در حکمت الهی ثابت گردیده که تمام موجودات حتی جمادات و نباتات دارای روح و شعور میباشند و قوله تعالی وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴿۱﴾ و يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ یعنی سجده و اظهار

بندگی میکنند آنچه در آسمانها و زمین است شاهد بر اینکه است لکن چون جهت مادیت در غیر انسان غالب و روحانیت آنان در کمون ذاتشان مستتر است اینکه است که مردمان عادی تسبیح آنها را فهم نمیکنند.

(مطلب سوم) در محل خود مبرهن گردیده که هر مرکبی بالاخره منحل خواهد شد و بدلالیت آیات قرآنی و تصدیق پیمبران و کتب آسمانی و نیز بتجربه و آزمایش دانشمندان جدید عالم مادیات خراب و منحل میگردد و همانطوری که هر فردی از بشر و حیوان و تمام موالید میمیرند و اجزاء وجودشان مندرک و پراکنده میگردد همین طور مجموعه عالم مادیات و طبیعات نیز بالاخره عمرشان بآخر میرسد و اجزاء وجودشان پراکنده میگردد چنانچه یکی از عوامل مرگ عالم طبیعی اینکه است که از اشیاء متضاده ترکیب یافته و چون وحدت جمعی ندارند و تفرق و تشتت در وجود آنان مأخوذ است اینکه است که بالاخره تمام موجودات طبیعی منحل خواهند گردید پس از بیان اینکه مقدمات گوئیم إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا و در جای دیگر إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ اشاره بموقع مرگ زمین و منحل شدن اجزاء آن و تبدیل آن بارض قیامت است یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ اشاره بآنست زیرا

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، اول آیه تَسْبِيحٌ لَّهُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ تَسْبِيحٌ و ستایش مینمایند پروردگار و اله عالم را هر کس در آسمانهای هفتگانه و هر کس که در زمین است و نیست چیزی مگر آنکه تقدیس میکند او را بحمد و ثنای او و لکن شما تسبیح و حمد و ثنای موجودات را نمیشنود

صفحه : ۲۲۵

چنانچه بتجربه ثابت شده که هیچ موجودی معدوم صرف نمیگردد و همین طوری که انسان وقتی مرد و اجزاء وجودش مندرک گردید روحانیت و جوهر و لب حقیقتش حتی جوهریت بدنش که در احادیث بقالب مثالی و عجب ذنب تعبیر شده و در عالم فوق اینکه عالم که بلسان اخبار عالم برزخ و باصطلاح حکماء عالم مثالش گویند موجود است تا وقتی که عالم قیامت برپا گردد که آن وقت هر فرعی باصل خود برمیگردد ماه و خورشید با هم جمع میشوند اضداد با هم متفق میگردند روح با بدن یکی میشود و چون زمین نیز یکی از موجودات بشمار میرود ممکن نیست پس از منحل گردیدن بکلی معدوم گردد بلکه شاید صورتش تبدیل گردد بصورت ارض قیامت و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا از بعضی مفسرین است که مقصود از اثقالها کنوز و دفینه‌های زمین است اینکه توجیه بنظر درست نیاید زیرا که کنوز زمین نیز از زمین است که با زمین مندرک میگردد دیگری گفته مقصود مردگانند که ثقل و سنگینی زمینند لکن آنچه بنظر می‌آید شاید مقصود اینکه باشد که زمین دنیا وقتی منحل گردید و تبدیل شد بارض قیامت چون عالم قیامت عالم فعلیت و حقیقت و عالمی است که روحانیت و فعلیت در آن غلبه دارد و عالم دنیا عالم قشر و عالم ماده هیولایی است که بالقوه دارای کمالست و ثقلت آن غالب بر لطافت آن است زیرا که اینکه عالم مجاز آن عالم بقا، اینکه عالم کون و فساد، آن عالم بقا و ثبات، اینکه عالم موت، آن عالم حیات، اینکه عالم قشر، آن عالم لب، اینکه عالم تفرقه و تضاد، آن عالم وحدت و حقیقت و عالم قیامت نسبت باین عالم دنیا مثل نسبت روح کلی است نسبت بتمام ارواح جزئیه اینکه است که عالم قیامت را عالم حیوان نامند و آنچه در اینکه عالم متفرق بنظر می‌آید در عالم قیامت جمعا موجود است پس بدلالیت آیه بالا و آیه یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وقتی اینکه آیات را با هم جمع نمودیم توان از مجموع آن دو معنی استفاده نمود یکی همین زمین دنیا پس از منحل

صفحه : ۲۲۶

گردیدن تبدیل میگردد بارض قیامت و دیگر قشر و ثقلت آن تبدیل میگردد بطافت و از جوهریت و حقیقت آن زمین محشر بنا میشود و آنچه در آن بالقوه موجود است بفعلیت میرسد و نیز آنچه در کمون آن مخفی است بروز و ظهور می‌نماید و صاحب

حیات می‌گردد لکن با تغییرات و تحولاتی که در آن بعمل آمده و اگر چه زمین محشر نیز جسم و جسمانی است لکن چنانچه مشهود است بین اجسام در لطافت و کثافت عرض عریضی است نور و ضیاء جسم است سنگ خارا نیز جسم بدن انسان و حیوان جسم است روح بخاری نیز جسم است پس زمین قیامت اگر چه جسم و جسمانی است لکن شاید لب و جوهر اینکه زمین دنیا باشد و از اجزاء لطیف آن مأخوذ گردیده.

و چنانچه در مقدمات گفتیم چون هیچ موجودی معدوم صرف نمیشود بلکه صورت آن تبدیل می‌گردد و نیز گفتیم تمام موجودات رو بکمال می‌روند و هر موجودی بالاخره بایستی بکمال لایق خود برسد اینکه است که زمین نیز تحول می‌نماید بزمین قیامت و چنانچه از آیات و احادیث استفاده میشود زمین صاف و هموار و وسیع می‌گردد بطوری که دیگر در آن ثقلت و پستی و بلندی و ناهمواری و تنگی نباشد (خلاصه) وقتی آیات مثل آن آیه که در پاسخ انکار منکرین فرموده قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ و آن آیه و إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ و أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ) و اینکه آیه بالا و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا را با هم جمع نمودیم از مجموع آنها توان استفاده نمود که شاید مقصود از خالی شدن ثقل زمین ثقلت و کثرت و تفرق اجزاء و جهات عدمی و غلظت ماده و کثرت و تفرق اجزاء آن است نه گنجها و دینه‌ها که در آن مخفی است و نه مردگانند چنانچه مفسرین توجیه کرده‌اند.

صفحه : ۲۲۷

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا در اینکه آیه دو احتمال می‌رود یکی وقتی انسان لرزش زمین را مشاهده نمود قبل از خرابی و منحل گردیدن آن که هنوز انسان در روی زمین باقی است از روی حیرت و وحشت گوید چه شد زمین اینطور بلرزش آمد دیگر شاید در موقعی که زمین دنیا بصورت زمین قیامت در آید انسان از روی حیرت و تعجب گوید چه شد زمین باین شکل در آمد لکن معنی اول مناسب‌تر است یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ابو الفتوح رازی از انس مالک روایت میکند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ اینک آیه را بخواند و فرمود میدانی زمین چه خبر میدهد انس مالک گوید گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود خبر میدهد از آنچه از خیر و شر در آن شده باشد و گوید فلانی در آن روز و در آن وقت چنین و چنان کرد.

و از عبد الله بن صعصعه که او از پدر خود چنین حکایت میکند که من در حجره ابو سعید خدری بودم بمن گفت وقتی اذان نماز گویی در صحرا صدای خود را بلند کن من از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که اینصدا را نمیشنود جن و انس و نه سنگ و نه ریگ مگر آنکه بصدق تو شهادت میدهند و راوی خبر گفته ابو امیه را را دیدم در هر بقعه از مسجد الحرام نماز میخواند گفتم چرا چنین میکنی گفت برای اینکه در قیامت همه آنها گواه باشند و اینکه آیه را یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا را خواند مرجع ضمیر در تحدت زمین است که زمین بعد از زلزال و خرابی و بصورت زمین آخرت برآمدن صاحب نطق میشود و تکلم مینماید و شاید سرش همان باشد که گفتیم که ببرهان عقلی و دلالت آیات قرآنی مبرهن گردیده که تمام موجودات حتی جمادات دارای حیات و شعور میباشند زیرا که هر موجودی و لو بصورت جمادی باشد دارای قوه و نیرویی است که جامع متشکلات و حافظ صورت جمعیه وی است که در جمادات تعبیر از آن بقوه جمادی و در نباتات بنفس نباتی و در

صفحه : ۲۲۸

حیوانات بنفس حیوانی تعبیر میشود و اگر اینکه قوه یا نفس در مواد نباشد اجزاء ماده پراکنده می‌گردد و اصل تمام نیروها نفس کلی است که در هر نوعی از موجودات طوری تظاهر مینماید و باعتبار نزولش در مواد مراتبی پیدا مینماید چنانچه قوه جمادی مرتبه نازله‌ای است از نفس نباتی و نفس نباتی مرتبه نازله‌ایست از نفس حیوانی و نفس حیوانی مرتبه نازله‌ایست از نفس ناطقه انسانی و

شاید همین باشد سر تحول موجودات در یکدیگر.

خلاصه چون در کمون زمین قوه و استعداد حیات و شعور مخفی است وقتی از صورت کنونی دنیوی تحول پیدا میکند بصورت جمعی اخروی آنچه در باطنش از قوه و استعداد حیات و شعور نهفته بفعلیت و ظهور میرسد و ارائه میدهد ما فی - الضمیر خود را و چنینند تمام موجودات دنیوی وقتی تحول بعالم آخرت نمودند اینکه است که قیامت را عالم حیوان نامیده و *إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ* و همین است سر شهادت دادن اجزاء آدمی بر علیه آن و در پاسخ اعتراض انسان که چرا شهادت بر ضرر من میدهند قالوا *أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ* (۱) پس از اینجا معلوم میشود که همین زمینی که امروز زیر پا میگذاریم و آن را جماد و ناچیز میدانیم در قیامت در باره ما شهادت میدهد بآنچه در روی آن کرده‌ایم گمان نشود اینکه بیانی که راجع بآیات کردیم یک مطلب خارجی است که بآیات ضمیمه نمودیم اینطور نیست بلکه باندک دقتی معلوم می‌شود که اینکه مطالبی که در مقدمه گفته شد بطور وضوح از خود آیات استفاده میگردد زیرا که شکی نیست که مقصود از ارض در *إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا* همین زمین معهود ما است که بزلال خراب و ویران می‌شود و از ضمیر (تحدث اخبارها) نیز معلوم میشود

(۱) سوره فضیلت آیه ۲۰ اول آیه *وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا* پس از آنکه گوش و چشم و پوست شهادت میدهند بر آنچه انسان کرده گویند پوستهای خود برای چه بر ضرر ما گواهی دادید گویند ما را بگفتار آورده آن کسی که همه چیزها را گویا گردانیده از اینکه آیه و آیات دیگر چنین معلوم میشود که تمام موجودات در قیامت تکلم مینمایند زیرا که همه در آنجا صاحب حیانتند

صفحه : ۲۲۹

همین زمین است که در قیامت بسخن می‌آید و حدیث میکند پس آیات دلالت واضح دارد که یوم محشر زمین و آنچه بر آنست بتحول آنچه در باطن او است ظهور و بروز مینماید.

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ نظیر اینکه آیه بسیار است مثل آن آیه *فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسَبُونَ* که آنان متفرق می‌گردند برای آنکه صحیفه اعمال خود را ببینند و در جای دیگر *يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفَّضُونَ* (۱) و شاید اشتاتا در آیه بالا اشاره باین باشد که چون در قیامت هر کسی بصورت اخلاق و اعمالش وارد محشر میگردد اینکه است که مردم وقتی از قبر بیرون آیند صورت ظاهری آنان که کاشف از باطن آنها است متشتت و متفرق محشر میگردد چنانچه احادیث بسیار شاهد بر آنست که سگ و خوک صفتان بصورت سگ و خوک متکبران شاید بصورت پلنگ خلاصه هر کسی بصورت باطنش در ارض قیامت ظهور و بروز می‌نماید *لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ* و آنان متفرق می‌گردند برای آنکه اعمال خود را ببینند. از اینکه آیه معلوم می‌شود که بدلیل تجسم اعمال عوارض اینکه عالم در قیامت حکم جواهر پیدا می‌کند بطوری که خود اعمال بنفسه دیده می‌شود.

از بعض مفسرین است *لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ* یعنی تا آنکه جزای اعمالشان را به ببینند ظاهرا اینکه توجیه لازم نیست زیرا صورت عمل که در اینکه عالم در باطن مخفی است در آن عالم بروز و ظهور مینماید و شاید همان باشد صحیفه اعمال که

(۱) سوره معارج آیه ۴۳. در اوصاف قیامت است روزی است که از قبرها بیرون می‌آیند و می‌شتابند بسوی آن بتهایی که نصب گردیده شده، در جلد سوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای راجع باین آیه بیان شده مراجعه بآن جا شود.

صفحه : ۲۳۰

لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ﴿١﴾ و آیات دیگری که شاهد بر آنست.
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ در لغت ذره را دو طور معنی کرده‌اند مورچه کوچک را ذره گویند
ذراتی که در شعاع خورشید که از روزنه پدید می‌گردد آن را نیز ذره گویند.

خلاصه از مجموع آیات و احادیث استفاده میشود که انسان پس از کشف غطا و رفع حجاب یعنی پس از مرگ بحدت بصرش
نتایج اعمالش را می‌بیند و آثار افعالش را مشاهده مینماید میخواند صفحه کتابش را و مطلع میگردد بر حسنات و سیئات خود قال
اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ
حَسِيبًا ﴿٢﴾

(۱) سوره کهف آیه ۴۷ اول آیه وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ وَگزارده میشود
نامه اعمال پس می‌بینی گنهکاران را در حالی که ترسناکند گویند چیست اینکه کتاب که باقی نگذاشته کوچک و بزرگی را مگر
آنکه ثبت و ضبط نموده و می‌یابند آنچه کرده‌اند نزد خود حاضر
(۲) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۴ و نامه عمل هر انسانی را ملازم وی و در گردنش انداختیم و در قیامت آن را بیرون می‌آوریم کتابی
باز بخوان کتاب خود را امروز خودت کافی هستی برای حساب خود

صفحه : ۲۳۱

سورة العاديات

اشاره

مکیه و هی احدى عشر آیه سوره و العاديات بقول عبد الله عباس مکی است که در مکه فرود آمده و برای ضحاک چنانچه نقل
میکنند مدنی است در مدینه فرود آمده و یازده آیه و چهل کلمه و صد و شصت و سه حرف است و از زرین جیش نقل میکنند که
از ابی کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند (که هر کس سوره و العاديات را بخواند بعدد هر کس که
بمنا و مزدلفه آمده ده حسنه بنویسند.

و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که هر کس سوره و العاديات را بخواند و مداومت بر آن نماید در قیامت با علی علیه
السلام محشور گردد و از رفقاء او محسوب میگردد.

در مصباح کفعمی است که قرائت اینکه سوره برای آدم خائف و آدم واله و آدم گرسنه و آدم مدیون امان است

[سورة العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَأْتِرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴)

فَوَسَّطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي

الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم باسبان یا شتران وقتی که در حال تاختن نفسشان بشماره افتد
و از شدت حرکت آتش از زمین بر می‌آرند
و غارت کننده گانند
که دشمن را در

صفحه : ۲۳۲

میان گیرند،

که هر آینه انسان (بنعمتهای) پروردگار خود ناسپاس است،
و اینکه خود بر اینکه (کفران نعمت) گواه است،
و اینکه او هم بر دوستی مال و هر نفعی بسیار سخت و حریص است،
آیا نمیداند موقعی که از قبر برانگیخته شود آنچه در آن است،
و آنچه در دلها از خوب و بد مخفی مانده ظاهر گردد،
محققا پروردگار آنها در آن روز بحال آنان آگاهست

(توضیح آیات)**اشاره**

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا، فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا فَوْسَطِنَّ بِهِ جَمْعًا

سخنان مفسرین در اینکه مقصود از عادیات چیست

بسیاری از مفسرین گویند مقصود اسبهای میباشند که در موقع جهاد با کفار تاخت و تاز گیرند و از شدت دویدن نفسشان بشماره
افتد فالْمُورِيَاتِ قَدْحًا در حین تاختن از سمهایشان آتش از زمین بیرون آید فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا اسبهای سواران جنگی که شب تا صبح
راه طی می کنند و صبح بر دشمن حمله نموده فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا پس در اثر حرکت سریع گرد و غبار برانگیخته فَوْسَطِنَّ بِهِ جَمْعًا دشمن
را در میان گرفتند

در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است

در تفسیر علی بن ابراهیم بچند واسطه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که جماعتی از اعراب از بنی سلیمه در نزدیکی مدینه در وادی نمله جمع شدند که بر مدینه شیخون زنند و مسلمانها را بکشند و آنان دوازده هزار سوار بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چهار هزار سوار به سرکردگی ابو بکر جلو آنان فرستاد و دستور فرمود که اول آنها را تبلیغ بدین اسلام و القاء شهادتین نماید اگر قبول نمودند و قصد جنگ دارند با آنها بجنگند و توصیه فرمود که استقامت

صفحه : ۲۳۳

نمائید و از جنگ فرار نکنید وقتی ابو بکر در آن وادی رسید و چشمش بر آن عده قشون مسلح افتاد ترسید و برگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز دیگر چهار هزار قشون بسرکردگی عمر فرستاد و بوی نیز همان طوری که بابو بکر دستور داده دستور داد و سفارش فرمود که پشت بدشمن و از جنگ فرار نکند عمر نیز رفت و ترسید و برگشت روز سوم حضرت الم را بدست پسر عم و دامادش علی بن ابی طالب علیه السلام داد و فرمود برو و دل محکم دار که فتح و فیروزی با تو است حضرت امیر علیه السلام الم را گرفت اول شب با چهار هزار قشون از راه بیراهه غیر معمول حرکت نموده و پس از تعب و مشقت بسیار اول صبح بر دشمن وارد گردید و پس از تبلیغ رسالت و القاء کلمه (لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) چون دید آنها نمی‌پذیرند و بنای جنگ دارند با آنها بنای جنگ گذاشت و فیروز گردیده بعضی را کشت و بعضی را اسیر نمود و مال آنها را بغنیمت بین مسلمین تقسیم نمود اینکه بود که قبل از آنکه مجاهدین بمدینه برسند جبرئیل خبر برسول الله داد و اینکه پنج آیه اوصاف آن اسبهای جنگی میباشد.

و بعضی مفسرین را رأی چنین است که اینکه آیات در باره سربه فرود آمده که یکی از جهاد رسول الله بود با کفار بسرکردگی عمر انصاری چون بازگشتن آنان طول کشید منافقین گفتند مسلمانها کشته شدند اینکه آیات نازل گردید که حضرتش مطمئن گردد.

دیگری گفته در باره سربتی فرود آمده که آنان را بذات السلاسل فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام را بر آنها امیر نمود او رفت با فتح و فیروزی باز آمد و قبلا خدا برسول خود خبر فتح و فیروزی آنها را میدهد.

بعض مفسرین را عقیده چنین است که (عادیات) شترانند بعضی گویند شترانی میباشد که سواران جنگی در جنگ میبرند.

بعضی دیگر رأی چنین است که عادیات شترانند که حاجیان را بحج میبرند

صفحه : ۲۳۴

و دلیل آنها روایتی است که از حضرت امیر علیه السلام نقل میکنند ابو الفتوح رازی در تفسیر خود مینویسد ابو صالح گفت من با عکرمه در عادیات اختلاف کردیم او گفت اسبانند که رو بحج میروند من گفتم شترانند عکرمه گفت من از مولای خود عبد الله عباس شنیدم که اسبانند من گفتم من از مولای خود علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم شترانند و مولای من از مولای تو عالم تر است اینکه منازعه را نزد حضرت امیر علیه السلام بردند عبد الله عباس گفت ضبح نفس زدن اسب را گویند و گرد و خاک نیز از سم اسب پدید می‌گردد حضرت امیر علیه السلام فرمود نمیدانی که آیه در روز بدر فرود آمده و در روز بدر میان ما هیچکس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود که او اسب ابلقی داشت.

بروایت دیگر حضرت امیر علیه السلام فرمود مقصود از عادیات شتران حاجیانند که از عرفات بمزدلفه آیند و از مزدلفه بمنی روند و کسانی که از مفسرین بر اینکه عقیده می‌باشند گویند (ضح) در و العادیات ضبحاً گردن کشیدن شتر است در وقت حرکت. (پایان)

جبر از عبد الله عباس چنین نقل میکند که او گفت در حجره نشسته بودم مردی آمد و از عادیات سؤال نمود که چیست من گفتم اسباند که بجنگ میروند و شب با قبیله باز آیند او رفت و حضرت امیر علیه السلام در زیر سقایه زمزم نشسته بود از او پرسید فرمود از کسی سؤال نموده‌ای گفت آری از عبد الله عباس پرسیدم او گفت اسبانی میباشند که بجنگ میروند حضرت گفت بروی را نزد من آر وقتی نزد او رفتم فرمود چرا فتوی میدهی بچیزی که نمیدانی اینکه آیه در باره اول جنگی فرود آمد که در اسلام واقع شد و آن جنگ بدر بود و در آن دو اسب بیشتر نبود یکی مال مقداد و دیگر مال زبیر و دو اسب را عادیات نمیگویند مقصود از عادیات شتران حاجیانند که از عرفات بمزدلفه آیند و از مزدلفه بمنی روند عبد الله عباس

صفحه : ۲۳۵

گفت از اینکه قول برگشتم و همان کلام علی علیه السلام قبول نمودم خلاصه در توجیه (و العادیات و سه آیه بعد آن که از اوصاف عادیات بشمار میرود نظر باختلاف روایات سه رأی مختلف از مفسرین نقل شده نظر به اینکه مشهور و معروف است که اینکه سوره مکی است نه مدنی یعنی در مکه فرود آمده و مادامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه تشریف داشت جنگی واقع نشده بود همان دو روایت بالا که یکی از ابو صالح و دیگر از جبر که از حضرت امیر علیه السلام نقل میکنند که فرموده مقصود از عادیات شترانند ترجیح دارد و نظر به اینکه آن روایت اول که علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده ظاهراً صحیح‌تر و معتبرتر است و نیز چنانچه علماء لغت گفته‌اند اینکه صفاتی که در عادیات مثل (ضبحا) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا اینها صفات اسبان جنگیند همان رأی اول که مقصود اسبانی میباشند که در جنگ و جهاد با کفار در کار بودند ترجیح دارد و اعتراض به اینکه سوره در مکه فرود آمده و در مکه جنگی واقع نشده ممکن است در پاسخ گفته شود شاید قبلاً باشاره و کنایه از وقایع بعد خدا پیمبرش را مطلع گردانیده زیرا که گذشته و آینده در علم حضوری الهی یکسان است چه مانعی دارد که خداوند قبلاً بیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود خبر دهد که در فلان واقعه چنین واقع میگردد و معنی اخبار بغیب همین است یا اینکه گفته شود شاید سوگند باسبهایی است که موصوف باین صفاتند که در جهاد با کفار اینک طور تاخت و تاز میگیرند نه اسبهای معین در جهاد مخصوص *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ* کنود بمعنی لغوی یعنی کفور و آن کسی است که بسیار کفران ورزد و منع حق و خیر نماید و نیز کنود کسی را گویند که بآنچه باید عمل نکند و زمین کنود

صفحه : ۲۳۶

زمینی است که از وی گیاه روئیده نمیشود.

اینکه جمله جواب قسم است که انسان کنود است و در اینکه مقصود از (الکنود) در آیه چه کسی است از مفسرین گفتاری نقل شده:

- (۱) ابو امامه چنین روایت میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود میدانی کنود کیست گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند گفت آن کسی که تنها غذا خورد و بکسی انفاق نکند و بنده بزند.
- (۲) بروایت علی بن ابراهیم مقصود از (الکنود) آن دو نفری میباشند که رسول الله را مخالفت نموده و از جهاد و از جنگ با بنی سلیمه برگشتند.

(۳) ابو عبیده گفته کنود کسی را گویند که احسانش کم باشد زیرا عرب زمینی را کنود نامد که چیزی از آن روئیده نشود.

(۴) دیگری گفته کنود کسی است که بیک مصیبت تمام نعمتها را فراموش کند (۵) دیگری گفته کنود کسی را گویند که نعمت از خود ببند نه از خدا (۶) دیگری گفته کنود آن کسی باشد که نعمت ببند و منعم نشناسد (۷) دیگری گفته کنود آن کسی است که

نعمتهای خدا را در معصیت صرف نماید.

(۸) دیگری گفته کنود بمعنی هلوع است و هلوع در قرآن بمعنی جزوع تفسیر نموده در سوره المعارج آیه ۱۹ فرموده إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا^(۱) (۹) دیگری گفته کنود کسی است که سرش بر بالین نعمت و دلش در میدان غفلت باشد و توجیهاات دیگری نیز در (الکنود) گفته شده است لکن چون (الکنود مطلق و بمعنی منع خیر است شامل میگردد آنچه را مفسرین تفسیر نموده و آنچه

(۱) محققا انسان حریص خلقت گردیده وقتی شری و ناملائمی بوی میرسد جزع میکند و وقتی خیری بوی میرسد از مستحقین منع میکند ظاهرا آیه نظر بضمیمه آیات بعد (الا المصلین) تا آخر چنین مینماید که تمام افراد بشر چنین اند مگر اشخاصی که استثناء شده

صفحه : ۲۳۷

را که منع خیر در آن باشد.

خلاصه شاید مقصود اینکه باشد که یکی از اوصاف نکوهیده انسان بخل است چنانچه فرموده وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا و باسبهای جنگی و شتران اهل حاج هر کدام باشد سوگند یاد فرموده که انسان بنعمتهای پروردگارش ناسپاس است و کفران نعمت نمود، و منع خیر میکند چنانچه در جای دیگر تذکر دادیم موجوداتی که در قرآن بصورت قسم تذکر داده مثل انواع و اصناف ملائکه که در سوره مرسلات اشاره شده ماه، خورشید روز شب انسان حیوانات گیاهان مثل تین و زیتون جمادات کوه بلد و غیر آنها البته اسرار و رموزی در آن مندرج است که عقل بارزترین بشر بکوچکترین اسرارش نمیرسد و شاید یکی از اسرارش تنبه و تذکر باشد که گمان نشود اینها موجودات کوچک بی مقداری میباشند زیرا که هر یک از اینکه موجودات در مرتبه خود و در نظام خلقت بسیار بزرگ و شکفت آورنده و وجود آنان در امر خلقت ضروری و بس ارجمند است که اگر فرضا یکی از انواع موجودات و لو مکروبهای ذره بینی بکل مضمحل و نابود گردد نظام عالم مختل بلکه نابود میگردد و نیز انسان را متنبه گرداند که بایستی در امر خلقت و نظام عالم تفکر و تدبر نماید و هر یک از موجودات را تحت مراقبه آورده و تجربه بکار برد و در آن عمل نماید و از اسرار آن مطلع گردد و در نتیجه دو چیز عاید او گردد یکی به عظمت خالق و صفات جلال و اوصاف جمال و کبریایی او پی برد و توحید وی کامل گردد و دیگر از خواص و آثار موجودات مطلع گردد و آنها را بکار بندد و سود بسیار عاید او گردد.

و چون بایستی سوگند و آنچه را مورد سوگند قرار میدهند با هم مناسب باشند زیرا که در کلام حکیم مخصوصا قرآن مجید که مشتمل بر فصاحت و بلاغت

صفحه : ۲۳۸

منطوی بر اسرار و رموز بسیار است لذا برای هر چیزی بهر چیزی بدون مناسبت بین آنها سوگند یاد ننموده.

پس ممکن است در اینجا که باسبهای جنگی یا شتران قسم یاد نموده که انسان به نعمت پروردگارش ناسپاس است و بشکرانه نعمتهای الهی انفاق نمیکند اشاره باین باشد که اینکه موجودات عظیم خواه شتر باشد که در باره او فرموده إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ یا اسبهای نجیب تربیت شده عربی باشد که با عظمت جثه و قوت جسمانی که گویند هر اسبی قوت بیست و پنج مرد قوی هیکل دارد چگونه مسخر انسان گردید و زیر اطاعت او برآمده چنانچه در مقام امتنان بر بنی آدم فرموده وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرَكَبُوهَا و انسان کنود ظالم بی خرد اینکه حیوانات را بکار میندود و موجودات خدا را زیر پا گرفته و از آنان استفاده مینماید در مقام شکرگزاری و سپاس گویی و ستایش ولی نعمت خود بر نمی آید وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ مرجع ضمیر (آنه) ممکن است (لربّه) در آیه

بالا باشد که معنی آیه چنین شود حقیقتاً پروردگار انسان بر ناسپاسی و کفران نعمت کردن انسان گواهد است و شاید مرجع ضمیر انسان باشد که خود انسان باعمال نکوهیده‌اش گواهی می‌دهد بر اینکه کفران نعمت می‌کند و اینکه معنی اخیر باعتبار آیه بعد مناسب‌تر بنظر می‌آید.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ و نیز از جمله صفات نکوهیده انسان اینک است که بآنچه خیر و خوبی است که خیر تفسیر بمال شده حریص است و همیشه در طلب گرد آوردن مال و هر نفعی می‌باشد

صفحه : ۲۳۹

اهل لغت گویند خیر مطلق آن چیزی را نامند که تمام مردم راغب و مایل بآن باشند و همه عقلاء آن را خوب دانند مثل عدل و احسان و سخاوت و شجاعت و امثال آن و چنین خیری را خیر مطلق نامند که در همه حال نسبت بهر کسی خیر است لکن بعضی از اقسام خیرات مقید است که نسبت ببعضی در بعض حالات خیر بشمار می‌رود و در بعض اوقات دیگر یا نسبت ببعض دیگر از اقسام شر شمرده میشود مثل مال که مال و ثروت نسبت ببعضی خیر و خوب است و نسبت ببعضی آفت و شر است اینک است که در قرآن مجید در جایی مال را موصوف بخیر نموده مثل آنجا که در مورد وصیت فرموده *إِنْ تَرَكَ خَيْرًا* که مال را خیر نامیده و در جای دیگر نسبت ببعض دیگر شر نامیده مثل آنجا که فرموده *يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ نُسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ* یعنی آنان چنان گمان کردند که مال و اولاد بآنها دادیم که آنها را بسوی خیرات و خوبیها بکشانیم و در آیه بالا دوستی مال را نسبت باهل کنود که در آیه قبل ذکر شده از اوصاف نکوهیده آنان بشمار آورده که آنها مال را بسیار دوست دارند و اگر مال بطور اطلاق نسبت بهمه کس خیر بود در دوستی آن کسی مورد نکوهش نمی‌گردید بلکه دوستی و محبت نسبت بآن مطلقاً نیکو بشمار میرفت شاید آیه اشاره باین باشد که چون انسان همیشه طالب مال و ثروت و هر نفعی است که بگمان خود سبب بقاء او میشود زیرا چنین پندارد مال و عمر او پایدار است اینک است که بخل می‌ورزد و انفاق نمی‌کند و آیه بعد در مقام تنبیه وی برآمده و وی را تهدید مینماید *أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ، وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ* استفهام انکاری در مقام تنبیه غافلین است که آیا نمیدانند انسان یعنی باید بداند که وقتی مردگان از قبر بیرون آیند آنچه در سینه خود اندوخته از عقاید

صفحه : ۲۴۰

و ایمان و اخلاق و ملکات حمیده و نکوهیده و نیات و اعمال نیک و بد که پنهان نموده آن وقت آشکار میگردد و اینک آیه بیان *يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ* است *إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ* محقق و مسلم است که در آن روز یعنی روز رستاخیز پروردگار عالم و آفریننده افراد بشر بآنچه انسان در دنیا عمل نموده و تمام افعال و اعمال و حرکات و سکانات و نیات آنان بینا و مطلع است اشاره به اینک بشر را متنبه گرداند که گمان نکنی آنچه کرده‌ای گذشته و از بین رفته بدان روزی می‌آید که پای میزان عدل پروردگار بحسابت رسیدگی میشود و جزا داده میشود (فمن كان مثقال ذرة خيرا يره و من كان مثقال ذرة شرا يره)

صفحه : ۲۴۱

سورة القارعة

اشاره

مکیه و هی احدى عشر آیه سوره القارعه در مکه فرود آمده و یازده آیه و سی و سه کلمه و یکصد و پنجاه و دو حرف است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که فرموده هر کس سوره (القارعه) را بخواند خدای تعالی روز قیامت کفه حسناتش را سنگین گرداند و از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که هر کس سوره القارعه را بخواند در قیامت میزان عملش سنگین گردد.

[سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)
 وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)
 وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (القارعه) ساعت کوبنده،
 چه چیز است ساعت کوبنده (روز سخت قیامت)
 چگونه توانی دانست که قارعه چیست،
 در آن روز مردم مثل پروانه پراکنده میشوند.
 در آن روز کوه‌ها مثل پشم زده شده متلاشی میگردند،
 در آن روز هر کس برای عملش وزنی باشد
 پس وی در زندگانی راضی و راحت است،
 و اما کسی که برای عملش وزنی نباشد،
 جایگاه وی در هاویه جهنم است،
 و تو چه میدانی هاویه چیست،
 آتشی است برافروخته.

صفحه : ۲۴۲

(توضیح آیات)

اشاره

القَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ قَرع در لغت بمعنی کوبندگی است و القارعة آفتی را گویند که از شدت و سختی آن قلب را پاره میکند و آن یکی از نامهای قیامت بشمار آید و نظر بحادثه قیامت و سختی و شدت فزع در آن است که آن را قارعه نامیده چنانچه کوبنده در را عرب قارعه نامد و بهمین مناسبت قیامت را قارعه گفته زیرا که هر حادثه بزرگی که در عالم واقع گردد آن را (قارعه) نامند. در سوره الرعد آیه ۳۱ وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَيَّرُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱)

سخنان مفسرین در باره وجه تسمیه قیامت بقارعه

صیحه آسمانی است که از هیبت آن تمام خلق می‌میرند و اینکه صیحه و صدای دوم است لکن صیحه اول عقل مردم را ضایع میگرداند قوله تعالی در سوره زمر آیه ۶۸ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَّحَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۲) و در صور سوم مرده‌ها زنده میگردند و بمیعاد پروردگارشان میشتابند در سوره یس آیه ۵۱ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۳)

(۱) همیشه میرسد بکسانی که کافر شدند بسبب آنچه کرده‌اند سختی یا بزودی منحل و خراب میگردد خانه آنها تا وقتی که بیاید وعده خدا (یعنی قیامت محققا واقع و وعده خدا خلاف پذیر نیست و اینکه آیه نظیر آن آیه است که فرموده يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ رَا (۲) و نفخه دمیده میشود در صور و بیهوش میگردد هر کس در آسمانها و زمین است مگر کسی را که خدا بخواهد پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود و در آن وقت قیامت بپا میگردد. [...].

(۳) و در صور نفخه دمیده میشود پس در آن هنگام مرده‌ها بسوی پروردگارشان میشتابند گفتند ای وای بر ما کیست که ما را از خوابگاه خود برانگیخته (گویا بآنان گفته میشود) اینکه همان است که خدای رحمن بشما وعده داده و انبیاء راست گفته‌اند

صفحه : ۲۴۳

در روایت است که سوراخهایی در صور هست بعد نفوس خلائق و کسانی که مرده‌اند برای هر یک سوراخ معلوم و معین است. (۲) در موقع وقوع قیامت اجرام علویه و سفلیه بشدت بهم میخورد و از شدت بهم خوردگی آنها در وقت انفجار تعبیر بقارعه نموده. (۳) قارعه اشاره بفرع مردم است در وقت پاره شدن آسمانها و گرفتن ماه و خورشید و پراکنده شدن ستارگان و مندک شدن کوه‌ها. (کلبی) (۴) روز قیامت را قارعه نامیده بمناسبت آنکه در آن روز دشمنان خدا بفرع و شدت و سختی میافتند. (مقاتل) از بعضی مفسرین است که رأی مقاتل اولی و بهتر از رأی کلبی است بدلیل قوله تعالی مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِّن فَرْعِ يَوْمَئِذٍ أَمْثُونَ سوره نمل آیه «۱۹» (تفسیر کبیر) لکن بهتر اینکه است که (قارعه) را بیک معنی جمعی بگیریم که شامل تمام آرای مفسرین بشود به اینکه گوئیم قارعه اشاره باشد بشدت سختی وقوع قیامت موقعی که اسرافیل در صور میدمد اجرام علویه و سفلیه بشدت بهم میخورد و ستارگان پراکنده و زمین بلرزه و کوه‌ها پراکند و ماه و خورشید گرفته میشوند و از شدت اصطکاک و بهم خوردگی آنها و آن صدایی که در موقع انفجار آنها تولید میگردد مردم بفرع می‌افتند مخصوصا کفار که در آن وقت امید بجایی و پناه‌گاهی ندارند لکن مؤمنین کامل در پناه‌گاه حق تعالی و در (مقام امین) مطمئن میباشند فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ در باره آنان صادق آید وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ نَظَرُ بَعْظَمَتِ وَ سَخْتِ رُوزِ قِيَامَتِ دَارِدُ كِهْ خَطَابِ بِيْمْبِرِ اَكْرَمَشِ نَمُودِهْ كِهْ اِي رَسُولِ كِرَامِي صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تُوْجِهْ دَانِي قَارِعِهْ چِيَسْتِ شَايِدْ اِشَارَهْ بَايِنِ بَاشَدْ كِهْ تُو تَا دَرِ اَيْنَكِهْ

(۱) کسی که کار نیک نمود برای او است خیر و خوبی و چنین کسانی (که عملشان خوب است) آنان از فزع قیامت در امانند

صفحه : ۲۴۴

لباس دنیوی طبیعی میباشی با آنکه علم بما کان و ما یکون داری باز نتوانی عظمت و سختی چنین روزی را درک نمایی و بدانی که قارعه چیست و چگونه است در اینجا برای فهماندن سختی قیامت اشاره بدو مطلب میکند یکی قیامت را قارعه نامیده که قرع بمعنی شدت کوبیدن است و دیگر در آیه وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ اشاره بزرگی و عظمت مطلب است که مردم را متذکر گرداند که حکایت قیامت بدرجه‌ای عظمت دارد که تو که پیمبر خاتم و عقل کلی نتوانی حقیقت و کیفیت آن را درک نمایی بعد در مقام قارعه و خصوصیات و چگونگی آن و وقایع عظیمی که در آن روز واقع میگردد برآمده یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ روز وقوع قارعه روزی است که مردم مثل پروانه پراکنده میشوند و کوه‌ها مانند پشم زده شده متلاشی و پراکنده میگردد برای معرفی روز (قارعه) دو صفت تذکر میدهد یکی در آن روز مردم مثل پروانه دیوانه‌وار پراکنده میگردند چنانچه در سوره قمر آیه (۷) فرموده خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۱) شاید تشبیه بجراد و فراش بمناسبت اینکه باشد که در روز قیامت مردم پروانه وار خود را باآتش ریزند زیرا که جایگاه آنان و محل قرارگاه کفار همان جهنم و مقر آنها قعر جحیم است و دیگر از اوصاف آن روز که در اینکه سوره آن را معرفی نموده اینکه است که در آن روز کوه‌ها مثل پشم زده شده پراکنده میگردد

(۱) در وصف روز قیامت و معرفی آن برآمده که وقتی داعی حق ندا میکند مردم از قبرها بیرون می آیند در حالی که چشمهای آنان از وحشت و ترس بگودی فرو رفته و گویا آنها ملخهای پراکنده‌ای میباشند

صفحه : ۲۴۵

لکن بقرینه آیات بعد ظاهرا مقصود از (قارعه) موقعی است که عالم دنیا منحل و خراب میگردد نه روز قیامت زیرا که ابتداء اصطکاک و بهم خوردگی اجرام سماوی و انفجار شمس و ریزش ستارگان آن وقت است که مردم از هول جان و فزع آن روز مثل ملخ و فراش پراکنده و باین طرف و آن طرف میدوند که شاید راه چاره‌ای بیابند زیرا شکی نیست که پیش از وقوع قیامت است که کوه‌ها مثل پشم زده شده پراکنده میگردد و پس از خرابی عالم قیامت واقع میگردد فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ میزان بمعنی سنجش و موازنه نمودن چیزی بچیزی را گویند و شامل میگردد میزان و قپان و ترازو و باقی اشیایی که برای موازنه وضع نموده‌اند و نیز شامل میگردد آنچه را که در معنی موازنه و سنجش چیزی بچیز دیگر باشد و لو آنکه از قبیل جسم و جسمانیات محسوب نباشد مثل اینکه عملی را بسنجند بعمل دیگر با جنسی را بجنس دیگر و گویند اینکه دو شیئی بیک میزان است خلاصه میزان بر یک معنی جامعی وضع گردیده که شامل میگردد موازنه جسم بجسم و معنی بمعنی پس بنا بر اینکه لفظ میزان اعم است از میزان حسّی و معنوی و بر هر دو صادق آید و بمعنی عدل نیز استعمال شده و شامل میگردد هر چه را که قابل سنجش و موازنه باشد چنانچه در حدیثی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده من میزان قیامت که اعمال شیعیان بمن سنجیده میشود و در تفسیر موازین از مفسرین دو قول نقل شده یکی موازین جمع موزون است و مقصود عملی است که برای آن وزن و قدری نزد خدا باشد مثل اینکه گویند فلانی آدم سنگینی است یا فلانه چیز ذی مقدار است و دیگر موازین جمع میزان و بمعنی سنجش آرند و آن اعم از میزان حسّی

صفحه : ۲۴۶

و معنوی است چنانچه در سوره انبیاء آیه ۴۱ فرموده وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (۱) و مثل قوله تعالى وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ شاید قسطاس مستقیم اشاره باشد بتمام اعمال و افعال انسانی که بایستی حد وسط بین افراط و تفریط آن را مراعات گردد و در همه حال تعادل و توازن در حرکات و سکانات و گفتار و کردار در آنچه راجع بحقوق خود و حقوق دیگران است تحت مراقبه و صلاح اندیشی روی میزان اعتدال قرار داد و نیز قوله تعالى وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و از امثال اینکه آیات ممکن است معنی جامعی مراد باشد که شامل گردد میزانی را که برای سنجش اجسام آرند و معنی اعم که معنویات را هم شامل گردد خلاصه ظاهرا اینکه آیات در مقام سنجش عمل نیک و بد است که بمیزان عدل الهی میسنجند لکن در اینکه آیه بالا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ و نیز در سوره اعراف آیه ۷ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۲) وقتی اینکه آیات اخیر و امثال آن را با هم جمع نمودیم بضمیمه آیه بالا- از مجموع آن توان استفاده نمود که مقصود از موازن جمع موزون و بمعنی سنگینی و بزرگی و عظمت جوهر نفس انسانی باشد و مقصود از مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ بی مقداری و سبکی نفس بشری باشد آری کسی که روح و روان خود را از اسارت نفس حیوانی نجات داد و در

(۱) و میگذاریم میزانهای عدالت را و ظلم و ستم بر کسی وارد نمی آید و اگر عمل بمقدار دانه‌ای از خردل باشد ما آن را میآوریم و ما برای حساب (و رسیدگی ب مردم) کافی میباشیم
(۲) وزن و سنجیدن در آن روز حق است پس کسی که سنگین شد میزان او چنین کسانی رستگارند و کسی که میزانهای او سبک گردید چنین کسانی خسران برده و نفسهای آنان زیان برده بسبب اعمالی که کسب نموده‌اند

صفحه : ۲۴۷

مقام کوشش برآمد که حقیقت و جوهر ذات خود را از آلودگی شهوات نفسانی و آرزو و آمال طبیعی دنیوی تصفیه نماید و قلب و دل خود را در اثر معرفت و محبت بحق تعالی و ایمان و تقوی و عمل صالح و ملکات حمیده مثل عدالت شجاعت عفت حکمت قوی و چابک گردانیده و نیز نفس انسانی خود را بزبور علم و دانش و شناسایی مبدء و معاد تزیین نموده و آراسته گردانیده و در مقام عمل نیز مطابق عدل و دستورات الهی رفتار نموده و خود را از حضيض حیوانیت باوج انسانیت رسانیده البته چنین کسی جوهر ذات و گوهر حقیقت وی نزد پروردگارش سنگین و ذی قیمت میگردد و نیز اعمالش قیمت پیدا میکند و وجودش شریف و روحش بسی ارجمند میگردد فَهَوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةٌ پس چنین کسی که دارای گوهر پاک روحانی و نفس چالاک قوی ملکوتی گردید البته در زندگانی جاودانی و خوشی همیشه‌گی دائمی است و از حیات اخروی برخوردار میگردد بلکه در همین حیات مجازی دنیوی که محفوف بالام بسیار و مشقات بشمار است در اثر صفای روح و نور قلبش همیشه روشن و شادمانست و لو آنکه در لباس فقر زیسته و از حیث وسائل ظاهری دنیوی ناراحت بنظر آید وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ بعکس کسی که برای جوهر روحش و حقیقت انسانیتش و اعمالش وزنی و سنگینی و قیمتی نباشد مأوای و جایگاه وی در هاویه که پست‌ترین درکات جهنم است میباشد مفسرین گویند هاویه بمعنی جایگاهست و عرب جایگاه را ام گوید پس معنی آیه چنین میشود کسی که جوهر روحش سبک و بی مقدار و برای اعمالش نیز وزنی و قیمتی نیست جایگاه وی هاویه که پست‌ترین درکات جهنم است میباشد وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهٗ، نَارٌ حَامِيَةٌ

صفحه : ۲۴۸

اشاره بسختی هاویه دارد که بماء استفهامی خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که تو چه دانی هاویه چیست آتشی است برافروخته از بعض عرفا است کسی که میزان عملش بسبب اخلاق نکوهیده و اوصاف زشت ناپسند سبک گردید اصل ذاتش و جوهر وجودش که در آیه تعبیر بام نموده وی را مجبول میگرداند بر هاویه که آن عبارت از حجاب است از ازل تا ابد و نار حامیه اشاره بنار جهل و کوری قلب و پستی نفس و پیروی هوا است شیخ بهایی رحمه الله در کتاب اربعین راجع بمیزان بیان خوبی دارد که برای توضیح مطلب مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گفته حق اینکه است که موزون در نشاء قیامت آن نفس اعمال است نه صحیفه اعمال و اینکه گویند اعمال عرض است و عرض نمیشود جوهر گردد زیرا که قلب ماهیت لازم آید و قلب ماهیت محال و خلاف حکم عقل است در پاسخ فرموده اینکه کلام ظاهری عامیانه است لکن خواص و اهل تحقیق میدانند که سنخ شیئی و حقیقت آن امری است مغایر با صورت خارجی که اول در ذهن و در مشاعر ظاهر میگردد و از آنجا در قوای باطنه محفوظ میماند و صورت اشیاء چنانچه معلوم است از حیث ظهور و خفاء مختلف میگردد حسب مواظن و نشآت که در هر نشاء و محلی قوی و مشاعر طوری ظهور و بروز مینماید و طوری خود را میآراید و باعتبار محلی که در آن جلوه نموده تظاهر مینماید چنانچه گویند رنگ آب رنگ ظرف وی است اما آن محلی که صور خارجی در آن ظهور و بروز مینماید (یعنی نفس انسانی) گاهی از آن تعبیر بسنخ و گاهی تعبیر بوجه و گاهی تعبیر بروح میکنند و حقیقت آن را نداند مگر علام الغیوب پس دور نیست که چیزی در محلی عرضا باشد و در محل دیگر جوهر آیا نمییینی محسوسات بحس بصر چگونه در مرتبه حس بصری محفوظ پردههای

صفحه : ۲۴۹

جسمانی است مثل اینکه بایستی در محل مخصوص و وضع مخصوص دیده شود و نیز شرایط دیگری در کار است که بدون آن چیزی رؤیت نمیگردد مثل اینکه بایست زیاد نزدیک بچشم نباشد و نیز زیاد دور نباشد و چیزهای دیگر که دیدن اشیاء مشروط بآنها است و همین صورت مخصوص در مرتبه حس مشترک از بسیاری از اینکه شرایط عاری است یعنی همان صورت خارجی وقتی در ذهن آید دیگر محتاج بشرائطی که در اصل دیدن مأخوذ بوده نمیباشد آیا نمییینی کسی که در خواب بیند مثلاً شیر می آشامد تعبیر بعلم میشود در صورتی که علم از کیفیات نفسانی و عرض بشمار میآید و شیر

جسم و جوهر است پس یک چیز در دو نشاء (در خواب و بیداری) بدو صورت و دو حقیقت جلوه نموده و در هر مقامی باسمى ظهور و بروز گردیده و در مرتبه ای عرض نامیده میشود و در مرتبه ای جسم و جوهر بروز و ظهور مینماید (پایان) چون آیات قرآنی برای ارشاد بشر فرود آمده و تمامش روی میزان عقل و منطق صحیح استوار گردیده که بشر مطالب آن را بعقل خود بسنجد و از روی فهمیدگی و دانستگی مطالب و بعض اسرار آن را درک نموده و دانسته و فهمیده تصدیق کند و ایمان آرد اینکه است که علّت و سبب اهل نجات و اهل بهشت و نیز علّت و سبب عذاب و اهل جهنّم را صریحا و تلویحا و کنایه در ضمیمه آیات تذکر میدهد چنانچه در اینکه آیات اشاره مینماید به اینکه اوضاع قیامت و سعادت بشر بسته به شرافت و علوّ روحانی او است و نیز سقوط و انحطاط وی بسته بپستی و سبکی و بی مقداری نفسانی و روحانی او است که بحکم عقل بایستی جایگاه هر کسی در خور مقام و رتبه وی باشد و اگر غیر از اینکه باشد بر خلاف عدل پروردگار میگردد اینکه است که فرموده هر کسی رهین و گرو اعمال خود است (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرافرا)

صفحه : ۲۵۰

اشاره

مکیه و هی ثمان آیات سوره (التکائر) مکی است که در مکه فرود آمده و هشت آیه و بیست و هشت کلمه و صد و بیست حرف است از ابو امامه از ابی کعب چنین روایت میکنند که هر کس سوره الهیکم التکائر را بخواند او را در قیامت از آن کسانی گردانند که بر نعمتهایی که باو داده‌اند حساب نکنند و ثواب کسی بوی دهند که هزار آیه از قرآن خوانده باشد. (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند که فرموده کسی که سوره تکائر را در نماز فریضه بخواند بوی ثواب صد شهید میدهند. و از کفعمی است که اگر اینکه سوره بر مرض صداع خوانده شود مرض رفع میگردد

[سوره التکائر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 بسیاری مال و اولاد و عشیره شما را مشغول نمود،
 تا وقتی که ملاقات قبرها نمودید
 اینطور نیست که گمان کرده‌اید بزودی میدانید،
 باز هم بطور علم یقین خواهید دانست،
 چنین نیست که گمان کرده‌اید اگر بعلم یقین میدانستید
 هر آینه جهنم را میدیدید،
 پس از آن یقین شما زیاد میشد بطوری که بعین یقین (در همین حیات دنیوی) جهنم را میدیدید.
 آن گاه البته در آن روز از شما سؤال میشود از آن نعمتهایی که بشما داده شده (که در چه راهی صرف نمودید)

صفحه : ۲۵۱

(توضیح آیات)

اشاره

ذَلِكْ كِهْ أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (ها) در ذلک کِهْ أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ بمعنی لغوی صرف نمودن وقت است در لهو و لعب و

تکاثر بمعنی تفاخر بمناقب و افتخار بمال یا بحسب و نسب و غیر آن است و در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است.

(۱) راجع بیهوده است که هر طایفه‌ای از آنان میگفتند عدد ما و اقوام و عشیره ما زیادت‌تر از اقوام و عشیره بنی فلان و فلان است تا وقتی که در ضلالت و گمراهی مردند و در قبر رفتند (قتاده) (۲) آیه در باره دو طایفه از قریش بنی عبد مناف و بنی سهم بن عمر فرود آمده که هر یک بر دیگری افتخار می‌جستند که عدد اشراف و بزرگان ما زیادت‌تر است تا بجایی رسید که رفتند و قبرهای هر یک از آن دو قبیله که مرده بودند شماره نمودند که معلوم شود عدد کدام یک از آن دو قبیله زیادت‌تر است و عدد مرده‌های عبد مناف زیادت‌تر بود.

و آیه در مقام اعتراض بآن‌هاست که چنان در لهو و لعب فرو رفته‌اند و گمراهی بر آنان چیره و غالب گردیده که زیادت‌ی عدد طائفه افتخار مینمودند.

لکن شأن نزول آیه هر چه باشد و در باره هر کس فرود آمده باشد آیه مطلق است و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مورد مخصّص نیست.

ذلک که أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ شامل میگردد هر کسی را که کثرت امور طبیعی و تفاخر بآن خواه بکثرت مال باشد یا اولاد یا اقوام و عشیره یا ریاست و جاه و مقام هر چه وی را از طریق حق بازدارد و او را مشغول گرداند تا وقتی که مرگ وی را دریابد و در گور رود.

طبرسی از قتاده و او از مطرف بن عبد الله بن سنجر تا میرساند سند حدیث را برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در بیان ذلک که أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ فرموده (ابن آدم یقول مالی مالی و مالک من مالک الّٰما ما اکتل فافنیّت و لبست فابلیت او تصدّقت فامضیت) (۱)

(۱) اولاد آدم میگوید چیست بر من چیست بر من و چه مانده برای تو از مال تو مگر آنچه خورده

صفحه : ۲۵۲

خلاصه ظاهراً آیه در مذمت کسانی است که حظوظات دنیوی مثل کثرت مال و اولاد و باقی جهات طبیعی وی را از حق و آخرت باز دارد و وی را سرگرم و مشغول دنیا گرداند.

چنانچه در سوره بقره در وصف اهل دنیا و در مقام تهدید بآنها فرموده أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَّرُونَ (۱) در سوره آل عمران زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمِيَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۲) و نیز از احادیث راجع بمحبت دنیا و اشتغال بآن بسیار است در کتاب کافی از صادق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین روایت میکنند (کسی که صبح و شام کند و بزرگترین همش دنیا باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امور او متشتت و پراکنده میگردد و از دنیا بوی نمیرسد مگر قدری که قسمت او گردیده.

كَلِمًا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (کلاً) کلمه ردع است اشاره به اینکه بزودی هنگام مردن و پس از آن میفهمید که کثرت مال و اولاد و عشیره و هر چه از امور طبیعی بآن دل بسته و بوی مینازید و افتخار میکنید شما را از عذاب نجات نخواهد داد و سعادت و فضیلت برای شما تأمین نخواهد نمود.

(۱) و فانی کرده‌ای یا پوشیده‌ای و کهنه کرده‌ای یا انفاق کرده و گذشته‌ای اشاره به اینکه انسان فقط از مال خود بقدری که خورده

و پوشیده و انفاق نموده بهره‌ور گردیده

(۲) آنها کسانی میباشند که حیات اخروی را تبدیل نموده و فروخته‌اند بحیات دنیا و چون چنین کرده‌اند پس عذاب آنها تخفیف پیدا نمیکنند و یار و یاور هم ندارند آری چنین کسانی با دست خالی که سرمایه خود که میتوانستند حیات جاودانی و عیش همیشگی بر خود تأمین نمایند از دست داده دیگر چیزی که آنها را از عذاب برهاند در دست ندارند

صفحه : ۲۵۳

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ کَلَّای دوم شاید برای تأکید باشد که محققاً بزودی میدانید و شاید مقصود مرتبه دیگری از دانستن و اشاره باین باشد که چون در قیامت هر چیزی بحقیقت آشکار میگردد آن وقت برای انسان بخوبی معلوم میگردد که آنچه را در دنیا بوی افتخار مینمود یک وهم و خیالی بیش نبود و همه هباءً مَثُوراً و فانی گردیده و برای او جز شقاوت و دوری از رحمت الهی چیزی نیفزود و فقط سبب افروخته شدن آتش و عذاب جهنم گردید کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ کَلَّای سوم نیز برای تأکید و شاید اشاره بمرتبه دیگری از علم باشد و بعد از لام (لترون) قسم مندرج است یعنی اگر (بعلم الیقین) میدانستید سختی روز قیامت و فزع عظیم روز موعود را قسم بخدا هر آینه جهنم را بچشم دل میدیدند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ در قریب القرآن در تعریف علم و حقیقت آن چنین گفته (العلم ادراک الشیء بحقیقته) و ادراک دو قسم است یکی ادراک حقیقت چیزی و دیگر ادراک چیزی نه از جهت ذات و حقیقت آن بلکه باعتبار صفتی یا چیزی که در آن موجود است یا به اعتبار نفی صفتی یا چیز دیگری از آن و آنجایی که علم راجع بذات شیئی باشد اثباتاً او نفیاً فعل متعدی بیک مفعول میگردد مثل قوله تعالی لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ و آنجا که راجع بصفت موجود باشد فعل متعدی بدو مفعول میگردد مثل قوله تعالی فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ و نیز باعتبار دیگر علم دو قسم است نظری و عملی نظری آن علمی است که سبب کمال نفس میگردد مثل علم بموجودات عالم و عملی علمی است که مقدمه عمل است مثل علم بعبادات و باعتبار دیگر نیز علم دو قسم است عقلی و سمعی (و اعلمته و علمته) در اصل یکی است لکن اعلام را در اخبار

صفحه : ۲۵۴

سریع آرند و تعلیم را در جایی آرند که بتکرار مطلب واضح گردد یعنی معلم و آموزگار مطلب را تکرار نماید تا وقتی که دانش آموزان فرا گیرند لکن مثل قوله تعالی الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا تعلیم نمودن و آزمودن حق تعالی اسماء را بآدم و نیز آزمودن منطق طیر بسلیمان نبی علیه السّلام و امثال اینطور تعلیمات عبارت از قوه‌ایست که در روحیه آن اشخاص برجسته مثل انبیاء و اولیاء نهاده که بآن قوه عالم میگردند بحقایق و بطون اشیاء در نظر آن برجسته‌گان عالم بشریت مبرز و ظاهر میگردد چنانچه تعلیم و آزمودن حیوانات طریق لوازم زندگانی خود را از همین قبیل است یعنی آنچه صلاح آنهاست در غریزه آنان نهاده بتعلیم و تعلّم معمولی نیست و بین اشخاصی که از طرف حق تعالی بآنها علم آزموده شده نیز درجاتی است چنانچه فرموده وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (پایان) (ثم) حرف عطف است که (لترونها) را عطف داده به (لترون) جلو از اینکه آیات توان استفاده نمود که علم و یقین هر یک مراتب و درجاتی دارد در اینجا سه مرتبه از علم را تذکر داده و دو مرتبه از یقین را نام برده و در سوره واقعه آیه ۹۵ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ اشاره بمرتبه سوم یقین است علم را چنانچه حکماء معرفی نموده‌اند (صورت حاصله معلوم است عند العالم) و اینکه صورت حاصله در ذهن گاهی فقط صورت الفاظی است که برای شناسایی معلوم وضع شده مثل اینکه ما از ملائکه و جن مثلاً فقط لفظی میشنویم بدون اینکه حقیقت و ماهیت ملک و جن را بتوانیم فهم کنیم اینکه یک قسم و یک مرتبه از علم است که اینکه قسم را حقیقتاً نتوان

در تعداد علوم حقیقیه بشمار آورد مجازا آن را علم نامند مرتبه دوم علم بمعنی حصول مفهوم معلوم است در ذهن عالم بطوری که وقتی نام معلوم را می‌شنویم معنی و مفهوم آن را تعقل کنیم خواه تصدیق ایجابی یا سلبی در وی باشد یا نباشد

صفحه : ۲۵۵

مرتبه سوم تصور مفهوم معلوم و تصدیق بوجود او یا بعدم او و اینکه قسم از علم را اذعان و ایمان و تصدیق نامند در لغت اعتقاد جازم مطابق واقع را یقین نامند و در عرف متشرعه یقین حالتی است در نفس که از آن آثار خارجی ظهور و بروز نماید و آن سه مرتبه دارد (علم الیقین) (عین الیقین) (حق الیقین) مرتبه اول یقین که آن را علم الیقین نامند

آن علمی است که از روی براهین عقلیه یقینیه پدید گردد بطوری که ثابت و جازم باشد و احتمال خلاف ندهد مرتبه دوم و سوم از یقین مقام مشاهده و عیان است و اینکه مرتبه از یقین نیز دو مرتبه دارد یک مرتبه انسان مطلوب خود را مشاهده میکند بدون آنکه محتاج بنظر و فکر باشد و نسبت اینکه مرتبه از یقین نسبت بمرتبه (علم الیقین) مثل دیدن است نسبت بشنیدن مرتبه دوم چنان غرق در مطلوب میگردد که گویا خود و هر چه هست فراموش مینماید و بجز مطلوب و معلوم چیزی در نظرش پدیدار نیست از محقق طوسی رحمه الله چنین نقل می‌کنند که در تألیفاتش مراتب معرفت را تشبیه نموده بمراتب شناختن آتش که مرتبه ادنای آن اینکه است که شخص بشنود در عالم شیئی است که آنچه با آن تماس کند میسوزد و اعدام می‌گردد و چنین چیزی نام آن آتش است و نظیر اینکه مرتبه در معرفت الله مرتبه عوام و مقلدین است که آنان تصدیق بدین دارند بدون آنکه بتوانند دلیل و براهین برای اثبات آن اقامه نمایند.

و مرتبه بالاتر در معرفت الله ایمان اهل نظر از حکماء و متکلمین است که از روی براهین عقلی و ادله محکم اثبات مینمایند وجود خدا و باقی معارف را و معرفت آنها نظیر معرفت کسی است که آتش را ندیده و حرارت آتش را حس نموده لکن دود آتش را مشاهده می‌نماید.

صفحه : ۲۵۶

و مرتبه بالاتر در معرفت الله معرفت مؤمنین خلص است که نفس و روحشان مطمئن بایمان گردیده و معرفت اینها نظیر معرفت کسی است که بآتش نزدیک شده و از حرارت آن گرم گردیده.

و فوق اینکه مرتبه در معرفت کسانی است که اهل کشف و مشاهده و فناء فی التوحید گردیده‌اند نظیر کسی که در آتش رفته و تمام بدن او در آتش محترق و سوخته گردیده.

پس ممکن است در توجیه آیات گفته شود آن دو آیه اول کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ راجع بزمان حیات کفار است قبل از مردنشان که آنان در همین عالم در دو موقع عالم می‌گردند که مال و عشیره آنها را از عذاب نجات نمیدهد یکی وقتی بکیفر اعمالشان گرفتار گردیدند و آفات و بلیات دنیا بر آنها هجوم آورد آن وقت شاید بفهمند آنکه تواند آنان را از بلا نجات دهد غیر آنست که تصور میکردند و دیگر وقتی علائم مرگ و آثار عذاب را در خود مشاهده مینمایند آن وقت دانا می‌گردند و میفهمند که چه بسر خود آورده و چه آفات و بلیاتی در جلو دارند.

و آن دو آیه بعد کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ شاید راجع ببعد از مردن کفار باشد که دو مرتبه از یقین برای آنان پدید میگردد یکی در عالم برزخ وقتی علائم و آثار عذاب را معاینه می‌بینند که مثال علم الیقین است که برای موحدین در همین عالم از روی دلیل و برهان معلوم گردیده و دیگر وقتی است که کفار در قیامت داخل در جهنم و عذاب می‌گردند و آن مثال مؤمنین خلص و موحدینی است که در همین عالم بمرتبه کشف و شهود رسیده‌اند و در قیامت بمنتهی درجه

شهود و بغایت کشف میرسند خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد کسانی که بجهت دنیوی از قبیل کثرت مال و اولاد یا شهرت و مقام تفاخر میکنند و امور طبیعی دنیوی آنان را بنفس پرستی و لهو و لعب مشغول نموده آنان کسانی می‌باشند که بمعاد و پاداش اخروی ایمان ندارند و نمی‌دانند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری نهفته که خواهی

صفحه : ۲۵۷

نخواهی وقتی پرده طبیعت پاره میگردد و بآن خواهند رسید اگر بعلم یقین میدانستند که البته بزودی خواهند دانست در همین عالم دنیا جهنم و عذاب و نکالی که در اثر پیروی هوای نفسانی و اشتغال بلهو و لعب که برای اهل دنیا و منکرین معاد آماده شده بچشم حقیقت بین میدیدند بلکه قسم بخدا بچشم دل بطور مشاهده و عیان عذاب جهنمیان را میدیدند از اینکه آیه توان استفاده نمود که جهنم و بهشت بلکه عالم آخرت در مرتبه فوق اینکه عالم فعلا- موجود است و اهل جهنم در همین دنیا در واقع یعنی در معنی و حقیقت نه در صورت در جهنم معذبند و لو آنکه خود ندانند و نفهمند در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ** و نیز اهل بهشت در همین عالم در معنی نه در صورت در بهشت متنعمند آری قلب بشر وقتی از حق و از عالم حقیقت معکوس گردید و بتمام قوی و مشاعر دنیا و باین عاریت سرا رو آورد و تمام همش امور طبیعی دنیوی و محظوظات مادی گردید چنین کسی در تمام ساعات عمرش علی‌الدوام در باطن خود بدست خود جهنمی افروخته میگردد و هر آنی در هاویه ظلمانی طبیعت مشغول فرو رفتن است و در اثر بعد و دوری از حق تعالی بدرک جهنم نزدیک‌تر میگردد اگر چه شراب گل آلوده دنیا چنان چشم و گوش وی را پر نموده که خودش نمیفهمد رو بکجا میرود و مآل امرش بکجا خواهد رسید از اینکه آیات دو مطلب توان استخراج نمود یکی جهنم و بهشت فعلا در محل خود موجودند و دیگر کسانی که یقین و ایمانشان بمرتبه (عین یقین) رسیده در همین عالم بچشم دل بهشت و اهل بهشت و جهنم و اهل جهنم را مشاهده مینمایند در حدیثی نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از زید نامی سؤال نمود

(کیف اصبحت)

چگونه صبح کردی در پاسخ گفته (اصبحت یا رسول الله موقنا) پس از آنکه حضرتش از علامت یقین وی سؤال مینماید که برای هر حقی

صفحه : ۲۵۸

حقیقتی است که بآن شناخته میگردد گوید یقین من بدرج‌ای است که اهل بهشت را در بهشت متنعم می‌بینم و اهل جهنم را در جهنم معذب مشاهده مینمایند

و مولی رومی اینکه حدیث را بنظم آورده چنین گوید

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصبحت ای رقیق با صفا

گفت عبدا مؤمنا باز اوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شگفت

گفت تشنه بوده‌ام من روزها شب نخفتم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب جدا گشتم چنان که ز اسپر بگذرد نوک سنان

که از آن سو جمله ملتها یکی است صد هزاران سال یک ساعت یکی است

هست ازل را و ابد را اتحاد عقل را ره نیست سوی افتقاد

گفت از اینکه ره کوره آوردی بیار در خور فهم و عقول اینکه دیار

گفت خلقان چون بینند آسمان من بینم عرش را با عرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بت پیش سمن

یک بیک و می‌شناسم خلق را همچو گندم من ز جو در آسیا

که بهشتی که و بیگانه کی است پیش من پیدا چو مار و ماهیست

اینکه زمان پیدا شده بر اینکه گروه یوم تبيض و تسود وجوه^(۱)

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می‌بینم عیان از مرد و زن

هین بگویم یا فرو بندم دهن لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

با رسول الله بگویم سر حشر در جهان پیدا کنم امروز نشر

هل مرا تا پرده‌ها را بردم تا چو خورشیدی بتابد گوهرم

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۰۲ تمام آیه فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ روز قیامت روزی است که رویهایی سفید است و رویهایی سیاه است اما آنهایی که رویهای آنان سیاهست (از آنها سؤال میشود) آیا بعد از ایمان آوردن کافر شدید پس بسبب کفرتان بچشید عذاب را

و اگر بهشت و جهنم فعلا- موجود نبود چگونه پیمبران از اوضاع و خصوصیات آن خبر میدادند و حدیث معراج که از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده بهشت و جهنم را بمن عرضه نمودند و از بعض حالات بهشتیان و جهنمیان خبر میدهد شاهد بر حرف ما است در جلد اول تفسیر سوره بقره در ذیل آیه ۲۴ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ مختصر بیانی راجع به اینکه آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعدا موجود میگردند نمودم که بدلالت بعض آیات مثل همین آیه أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ و نیز وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و غیر اینها و نیز براهین عقلی و شهود عینی که بعضی مدعی آن میباشند چنین ثابت مینماید که بهشت و جهنم فعلا موجودند ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ثُمَّ حرف عطف و برای تراخی آرند و نون ثقیله و قسم که بعد از لام لتسئلن- مأخوذ است برای تأکید است یعنی قسم بخدا که البته و محققا پس از وقوع قیامت در آن روز شما سؤال کرده میشوید از نعیم، نعیم جمع است اشاره به اینکه از تمام نعمتها در مورد سؤال واقع میگردید و شاید اشاره بهمان (تکاثر) در اول سوره دارد و مقصود همان نعمتهایی باشد که بکفار عطا شده و همان نعمتها سبب لهو و لعب و تفاخر آنان گردید و آنها را مغرور نموده و از طریق حق دور گردانیده و در قیامت مورد سؤال و عتاب واقع میگردند

سخنان مفسرین در توجیه «نعیم»

۱- نعیم آب سرد است و قائلین باین معنی تمسک بحدیثی نموده‌اند که از حضرت رسول نقل شده لکن سند حدیث معتبر نیست

صفحه : ۲۶۰

۲- مقصود از نعیم رطب است و قائلین بآن از حضرت رضا علیه السلام روایت مرفوعه‌ای نقل کرده‌اند ۳- از عبد الله مسعود نقل میکنند که گفته از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود مقصود از نعیمی که در قیامت از آن سؤال میشود ایمن بودن و امتیث داشتن و تن درستی و سلامتی است ۴- از عبد الله عباس است که گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینکه سوره را خواند تا رسید باین آیه لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فرمود آن نعیمی که از آن سؤال میشود پنج چیز است: سیری شکم، سردی آب، لذت خواب، سایه مسکن، اعتدال خلقت ۵- از ابراهیم نقل میکنند که گفته هر کس طعامی خورد یا آبی نوشد و در عقب آن شکر گوید از آن نعیم نرسند ۶- دیگری گفته نعیم تن درستی و سالم بودن چشم و گوش و سلامتی دل است که در قیامت از اینکه نعمتها سؤال میشود که در چه چیز صرف نمودید بیانش قوله تعالی إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَسْئُلاً (عبد الله عباس) ۷- مقصود از نعیم نعمت نبوت و بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما است که نعمت و رحمت بر جهانیان است ۸- از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که فرموده مقصود از نعمت و لایت امیر المؤمنین علیه السلام است بیانش قوله تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (تفسیر ابو الفتوح رازی)

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۳۸ محققا گوش و چشم و قلب تمام اینها مسئولند یعنی در معرض سؤال در می آیند.

(۲) سوره مائده آیه ۵ گویند اینکه آیه در حجة الوداع فرود آمده وقتی که رسول الله (ص) مأمور گردید که علی (ع) را وصی و جانشین خود گرداند (یعنی امروز دین اسلام کامل گردید و نعمت من بر شما مسلمانان تمام گردید)

صفحه : ۲۶۱

پروردگاری که دائم الفضل و کثیر الاحسان است بنظر بعید می آید که از آنچه بمخلوقاتش روزی داده در مقام پرسش آید مگر

آنکه سؤال شود از کجا آوردی و در چه مصرف خرج کردی لکن کرم و عظمت حق تعالی بالاتر از اینکه است که از آن چیزی که بنده او خورده یا آشامیده سؤال کند و بهترین توجیهاست که از نعمت رسالت رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و از نعمت ولایت امیر المؤمنین و اولادان آن بزرگواران سؤال شود که راجع باین دو نعمت بزرگ چگونه عمل کردید و بشکرانه اینکه دو نعمت چطور قیام نمودید آیا کفران نعمت نمودید و مخالفت ورزیدید یا اطاعت کردید و سعادت مند گردیدید در تفسیر منهج الصادقین از کتاب عیون الاخبار الرضا بسند صحیح از ابراهیم عباس صولی که کاتب اهواز بوده روایت میکند که چنین گفته من نزد علی بن موسی الرضاء علیه السلام بودم فرمود در دنیا نعمت حقیقی وجود ندارند بعضی فقهاء در آن مجلس حضور داشتند گفتند حضرت عزت فرموده لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ اینکے نعیم در دنیا است و آن آب سرد است آن گاه حضرت رضا علیه السلام بصدای بلند فرمود اینکے طور آیه را تفسیر میکنید بعضی از شما بآب سرد تفسیر میکنند و بعضی بطعام و گروهی بخواب خوش اینکه چنین نیست که می گویند زیرا که پدر من از پدرش ابا عبد الله علیه السلام چنین نقل نموده که جماعتی نزد حضرتش در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ همین تعبیرات را نمودند آن گاه حضرت در غضب شد و فرمود خدای عز و جل از آنچه ببندگانش تفضل نموده سؤال نمیکند و بر آنان منت نمیگذارد چگونه (خدایی که دائم الفضل و کثیر الاحسان است) بر بنده خود منت میگذارد در صورتی که منت گذاردن مخلوق بعضی بر بعض دیگر قبیح است پس چطور توان چیزی که نسبت بمخلوق پسند نیست نسبت بخالق داد پس مقصود از نعمتی که از آن سؤال میشود محبت اهل بیت پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم و موالات آنها است که بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میشود و اگر از اینها جواب صحیح

صفحه : ۲۶۲

داده وی را بروضه رضوان همیشه متنعم و شادمان دارند و نیز فرمود پدر من از آباء گرامی خود (ع) روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی اول چیزی که پس از مرگ از آن سؤال میشود کلمه شهادتین و محبت و ولایت و حقیقت تو است و هر که باینها اقرار نماید از روی اعتقاد بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسد و نیز در عیون اخبار الرضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که فرموده اول چیزی که در قیامت پرسش میشود شهادت بوحدانیت و نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

صفحه : ۲۶۳

سورة و العصر

اشاره

مکیه و هی ثلاث آیات سوره (و العصر مکی است در مکه فرود آمده سه آیه و چهارده کلمه و شصت و هشت حرف است) از ابو امامه و ابی کعب روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس سوره و العصر را بخواند عاقبت وی را بصبر گردانند و در قیامت با اصحاب حق محشور گردد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام چنین نقل میکنند کسی که سوره (و العصر) در نماز نافله بخواند در قیامت مبعوث میگردد در حالی که صورت وی نورانی و با تالؤ و خندان چشم او روشن با چنین حالی است تا وقتی که داخل بهشت گردد در مصباح کفعمی است اینکه سوره را اگر بر دینه خوانده شود محفوظ ماند و بر آدم تب دار خوانده شود شفا می یابد و اگر در شب جمعه بعد از نماز عشا بنویسند و پیش خود دارند و نزد حاکم بروند در امانند

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بعصر

که انسان در خسران و زیان کاری است،

مگر کسانی که بحق و حقیقت ایمان آوردند و نیکوکار شدند و یکدیگر را توصیه نمودند که راه حق و حقیقت پیش گیرند و نیز یکدیگر را توصیه و سفارش بصر و متانت و استقامت نمودند.

صفحه : ۲۶۴

(توضیح آیات)

اشاره

(وَالْعَصْرِ) عصر در لغت فشردن چیزی را گویند و مقصود از آن در اینکه سوره بین مفسرین گفتاری است برای وضوح مطلب مختصری از بیان تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم در معنی وَالْعَصْرِ و تحقیق در آن و آرای مفسرین چنین گفته بسیاری از مفسرین گویند خدای سبحان سوگند یاد نموده بدهر زیرا که در آن عبرتی است برای صاحبان بصیرت از جهت مرور شب و روز که از ادوار موجودات و گردش افلاک پدید می آید (ابن عباس و کلبی و جبائی) رأی دوم- مقصود از العصر وقت عشاء است که خداوند قسم یاد نموده بطرف اخیر از روز برای آنچه در او است از دلالت بر وحدانیت خدا پشت کردن روز و رو کردن شب و ذهاب سلطان شمس چنانچه سوگند یاد نموده بضحی که آن طرف اول روز و ظهور سلطان شمس است و اهل ملتین اینکه دو وقت را بزرگ میشمارند (حسن و قتاده) رأی سوم- مقصود نماز عصر است که آن نماز وسطی است (مقاتل) رأی چهارم- مقصود از عصر در آیه عصر نبوت و ظهور پیمبر اسلام است رأی پنجم- مقصود شب و روز است که آن را عصران گویند (ابن کيسان) (پایان کلام طبرسی) و غیر از اینها آراء دیگری در معنی وَالْعَصْرِ از مفسرین شیعه و سنی نقل شده و برای هر یک از اینکه آراء مختلفه در کتب تفاسیر تمسکاتی گفته شده که اگر بخواهیم بطور تفصیل بیان آراء و ادله قائلین و رد و ایرادی که در باره هر یک گفته شده در اینجا درج نمائیم سخن طولانی میگردد در صورتی که بنای ما بر اختصار است لکن بطور اجمال اشاره‌ای بادله قائلین مینمایم

صفحه : ۲۶۵

عصر بمعنی زمان است

نخست بایست فهمید زمان چیست و سپس بچه دلیل توان ثابت نمود که چه اهمیت و شرافتی ر زمان است که خداوند آن را مورد سوگند خود قرار داده

(زمان چیست)

آرای حکماء در باره حقیقت زمان اول- بسیاری از آنان زمان را کم متصل غیر قار الذات دانند پاره دیگر زمان را جوهر و موجود مستقل معرفی مینمایند بعض دیگر زمان را امر اعتباری انتزاعی غیر متأصل و از مفاهیم ذهنی دانند و ممکن است بین آراء جمع نمائیم و گوئیم اختلاف آنان ناشی از مراتب و اعتبارات زمان است که هر یک زمان را بوجهی در نظر گرفته و بآن اعتبار آن را معرفی مینمایند آن کسی که زمان را کم متصل غیر قار الذات معرفی نموده شاید باعتبار اینکه است که زمان قسمت میشود بساعات و آنات و روز و شب و ماه و سال و چون قابل قسمت است از اقسام کمیات بشمار میرود آن کسی که زمان را جوهر و امر متأصل میدانند شاید مقصودش از زمان عالم دهر باشد که روح زمان و حقیقت زمان و محیط بر زمان است آن کس که گفته زمان امر اعتباری و مفهوم ذهنی است که بنفسه تأصل و تحقیقی در خارج ندارد شاید معنی عرفی زمان را در نظر گرفته که عبارت از پی در پی در آمدن ساعات شب و روز است که از گردش اوضاع شمسی و حرکت زمین و ادوار عالم و گردش موجودات بگرد هم پدید می‌گردد و زمان باین اعتبار یک امر سیال متجدد الحدوث متصرم الذات است و از حرکات قطعیه موجودات اعتبار می‌گردد. و چون زمان را خواه کم متصل غیر قار الذات بگیریم یا امر اعتباری انتزاعی

صفحه : ۲۶۶

بدانیم هر کدام باشد تحقق و وجود خارجی بنفسه ندارد لهذا شائیت آن را ندارد که مورد سوگند واقع گردد مگر آنکه مقصود از (وَالْعَصْرِ) عالم دهر باشد چنانچه بسیاری از محققین و دانشمندان را رأی چنین است و عالم دهر ظرف زمان و روح زمان و محیط بر زمان است و بمنزله حرکت توسطیه است نسبت بحرکت قطعیه یعنی جامع تمامی آنات و ساعاتی است که آن را زمان نامیم برای وضوح مطلب مقدمه گوئیم برای هر شیئی متحرکی دو نحو حرکت اعتبار میشود یکی را حرکت قطعیه نامند و دیگری را حرکت توسطیه گویند اگر در حرکت وضعیه و ایینه اجزاء و نقاطی که متحرک علی الدوام از آن میگذرد و هیچ ثبات و قراری در آن ندارد آن را در نظر گرفت چون ثبات و دوامی در آن نیست و غیر قارّ است باین اعتبار برای آن حرکت وجود متحقق خارجی ندارد بلکه بالقوه آن شیئی را متحرک گویند و اندازه اینکه حرکات را زمان و آن سیال نامند لکن اگر مجموع مسافت در بین حرکات را در نظر گرفت که آن امر مستمر متوسط بین اجزاء حرکت است آن را حرکت توسطیه نامند و باین اعتبار آن شیء را متحرک گویند و حرکت وجود خارجی پیدا میکند.

پس از اینکه مقدمه گوئیم اگر مقصود از عصر که مورد سوگند واقع شده اشاره بحرکت اتصالی ادواری عالم است که منشأ اعتبار زمان است و قسمت بساعات و آنات میشود که از مجموع آن جهان و پی در پی در آمدن مخلوقات و عالم وجود تکون یافته که باعتبار جامعیتش آن را دهر نامند لایق است که مورد سوگند واقع گردد اینکه است که گفته‌اند دهر مجموعه آیات الهی است زیرا که دهر مجموعه زمان است و زمان مقدار حرکات غیر قارّ و آن سیال است خلاصه زمان نسبت بحرکت وضعیه شبیه بحرکت قطعیه است و دهر نسبت بحرکت وضعیه شبیه بحرکت توسطیه است که همان طوری که جامع حرکات قطعیه حرکت توسطیه است که

محیط بر آن است همین طور از مجموع زمان دهر

صفحه : ۲۶۷

مأخوذ میگردد یعنی عالم دهر جامع اجزاء زمان و عین فعلیت زمان است اینکه است که گویند دهر روح زمان و محیط بر زمان است و از نظام الدین نیشابوری صاحب غرائب القرآن چنین نقل میکنند که دهر از عجائب مخلوق خدا است و دهر موجود متحرکی است که شبیه بساکن است (پایان) صدر المتألهین شیرازی در رساله‌ای که در حدود نوشته بعد از شرح مفصلی راجع بحرکت جوهری چنین گوید در حدیث است

لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله

و در ادعیه نبویه است یا دهر یا دیهور یا دیهار یا کان یا کینان و در کلام اساطین حکمت نسبت ثابت بثابت را سرمد گویند و نسبت ثابت را بمتغیر دهر نامند و نسبت متغیر بمتغیر را زمان و از اینکه بیان چنین اراده نموده‌اند که نسبت حق تعالی بصفات و اسمائش نسبت ثابت بثابت است و نسبت علمش بموجودات متجدده دهر است و نسبت متجددات بیکدیگر زمان است (پایان) خلاصه دهر عبارت از نسبت علم حضوری حق تعالی است بمتجددات و حرکات زمانی او باعتبار احاطه علم حق تعالی و نسبت بجامعیت علمیه او تمام ازمنه آنی مینماید و زمان باین اعتبار بسی لایق ستایش است و شاید بهمین اعتبار است که در حدیث رسیده

لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله

ناسزا بروزگار مگویند که خدا همان دهر است یعنی دهر منسوب بخدا و از بزرگترین آثار خلقت بشمار میرود و شأنی از شئون الهی است که فرموده کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

قول ۲-

(مقصود از (العصر) نماز عصر است)

و طرفداران اینکه رأی بسیارند و نظر به اینکه عصر وقت نماز وسطی است که امر بمحافظت آن شده در قوله تعالی حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَواتِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى و نماز عصر نماز وسطی است زیرا که وسط بین ظهر و مغرب واقع گردیده در تفسیر روح البیان از بعض بزرگان چنین نقل میکند که نماز عصر برکعات

صفحه : ۲۶۸

چهارگانه اشاره دارد بتعینات ذاتیه و اسمائیه و صفاتییه و افعالییه در مرتبه جمال کونی بالفعل چنانچه ظهر اشاره دارد در مرتبه جمال الهی بالفعل و شکی نیست که انسان جامع بین فضائل خلقیه و الهیه است و عصر اشاره بهمین جامعیت انسان است اینکه است که در حدیث رسیده کسی که نماز عصر را ترک کند گویا اهلش و مالش را ناقص گردانیده (پایان)

قول ۳-

(مقصود از (العصر) نزدیک بغروب آفتاب است که آن را عصر نامند)

زیرا همان طوری که خداوند قسم یاد نموده بفجر که وقت طلوع آفتاب است قسم یاد نموده بعصر که وقت غروب آفتاب است و

چون تیر اعظم خورشید که در اینکه عالم از بزرگترین آثار خلقت و مظهر اتم افعال الهی است و از طلوع و غروب آن عالم مادیات رونق میگیرد اینکه است که نظر بشأنیت و عظمت آن دارد که موقع طلوع و غروب آن را مورد قسم واقع گردانیده
قول ۴-

(مقصود از عصر نبوت است)

و همان طوری که عصر در طرف آخر روز واقع است عصر نبوت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آخر الزمان واقع است که نبوت و رسالت بوجود مبارکش خاتمه پیدا نموده که پس از آن عالم زمان بانتهای میرسد و نظر بشرافت و فضیلت عصر شعشعانی و ظهور کمال الهی و وقت بروز فضائل انسانی است که آن را مورد قسم قرار داده و همان طوری که بشهر مکه که محل تولد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده قسم یاد نموده همین طور بعصر نبوت و زمان بعثت او نیز قسم یاد نموده اینکه احتمالاتی که در توجیه عصر داده شده اگر چه هر یک بجای خود موجه است لکن آنچه بنظر قاصر میرسد بهترین توجیها همان است که عصر را بمعنی زمان و دهر بگیریم و چنانچه گفتیم اگر چه زمان باعتبار پی در پی درآمدن اشیاء و نسبت بحرکات قطعیه عالم یک امر اعتباری میشود لکن منشأ اعتبار آن امر واقعی و مظهر آثار ربانی و شأنی از شئون الهی است و آن نسبت مجموعه زمان

صفحه : ۲۶۹

و آن سیال است بمبدء موجودات و باین اعتبار مورد سوگند واقع گردیده و بسیار مهم است زیرا که آن روح زمان و حقیقت زمان و محیط بر زمان است و آنچه بنظر میرسد بدو جهت عصر را بمعنی دهر گرفتن مزیت دارد یکی جامع تمام احتمالاتی است که داده شده زیرا اگر مقصود از (العصر) نماز عصر باشد نماز عصر از حیثیت رکعات و شرائط با نماز ظهر و عشاء فرقی ندارد مگر آنکه مزیت آن از جهت نسبتش بپاره‌ای از زمان است که آن نیز داخل در کلیه زمان محسوب میگردد و نیز اگر عصر بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد آن نیز در قسمتی از زمان واقع گردیده و نیز اگر طرف عصر باشد آن هم داخل در زمان محسوب میگردد پس زمان باطلاقه جامع تمام احتمالات و حاوی تمامی مقالات میشود و چون مطلق است و دلیل بر تعیین و تخصیص نداریم بایستی باطلاقتش باقی گذاشت بعبارت دیگر نظر به اینکه قرآن (یفسر بعضه بعضا) چون آیات مثل والفجر والضحی والعصر واللیل که بتمام اینها در قرآن سوگند یاد نموده وقتی اینها را با هم جمع نمودیم از مجموع آنها توان چنین استفاده نمود که تمام اینها اشاره بیک روز است که آن روز دوری است که شمس وجود آن را بحرکت انداخته و بگردش آن، فجر، ضحی، عصر، لیل، برای آن متصور گردیده و هر یک از آنها مصداق یک حقیقت بشمار میروند که آن روح زمان و حقیقت و اصل زمان است که آن را دهر نامند.

بعبارت دیگر شاید فجر اشاره بصبح هبوط انسانی و ضحی اشاره بظهر نزاهت و اشراق کمال نفس انسانی و عصر اشاره بفعلیت اخیر آدمی شب اشاره بمنتهی درجه حیات دنیوی انسانی است که وقتی شمس وجودش در پشت پرده ظلمانی طبیعت بمرگ غائب گردد آن وقت بمنتهی درجه سعادت رسد اگر از سعادت و نیکوکاران باشد یا بمنتهی درجه شقاوت رسد اگر از تیره‌بختان و اشقیاء محسوب باشد که جامع تمام حرکات انسان همان زمان است و نظر بشرافت انسان دارد که بدور گردش

صفحه : ۲۷۰

شمس وجود انسانی سوگند یاد نموده و دیگر چون بایستی بین آنچه مورد سوگند قرار میگیرد و جواب قسم یعنی آنچه برای آن

سوگند یاد میشود مناسبی باشد اگر (العصر) را مطلق و بمعنی دهر گرفتیم بسیار مناسبت پیدا میشود بین قسم (العصر) و جواب قسم یعنی خسران انسان زیرا که الف و لام (الانسان) اشاره بنوع انسان است یعنی سوگند بزمان که یکی از بزرگترین و میرزترین آیات الهی است که نوع بشر در زمان عمرش که سرمایه او است و بایستی از آن سود کلی ببرد و ساعاتی که بر او میگذرد که هر یک درجه‌ای است برای صعود وی بمرتب کمال بشری و باین اعتبار بسی شریف و قابل اعتنا است تلف نموده و زیان برده و بلهو و لعب گذرانیده و رایگان از دست داده مگر اشخاصی که متصف بفضائل چهارگانه باشند که عبارت از ایمان: عمل صالح، توصیه بحق، توصیه بصیر، که چنین مردمانی از خسران کلی استثناء گردیده‌اند **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** ایمان عبارت از اعتقاد جازم مطابق واقع است و آن امر قلبی بسیط و ذی مراتب و قابل شدت و ضعف است در اینکه آیه بطور عموم و استغراق تمام افراد بشر را تحت حکم خسران درآورده مگر آن اشخاصی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند

(خسران یعنی چه)

خسران بمعنی نقصان و سرمایه تلف کردن است و اشاره به اینکه تمام افراد بشر سرمایه عمر خود و زمان حیاتشان که بایستی بآن حیات ابدی و عیش سرمدی تأمین نمایند بیهوده تلف نموده و سودی عایدشان نمیشود مگر عده‌ای که متصف بفضائل چهارگانه که در سوره بیان نموده باشند اول- از کسانی که از اینکه حکم کلی خسران و زیان کاری خارج گردیده‌اند آنهاست که ایمان آورده‌اند

صفحه : ۲۷۱

(حقیقت ایمان چیست و مؤمنین کیانند)

ایمان چنانچه گفته شد همان اعتقاد جازم مطابق واقع است و مؤمنین کسانی میباشند که تصدیق یقینی دارند بوجود مبدء عالم که تمام خیرات ناشی از او است و او دانا و توانای مطلق است و بازگشت تمام موجودات بسوی او است و نیز آنان تصدیق بمعاد دارند و اس اساس ایمان و حقیقت دیانت روی اینکه دو پایه از اصول دیانت استوار گردیده و ایمان باین معنی عمومیت پیدا میکند و شامل میگردد تمام ادیانی که هر یک در موقع خود صحیح بوده چنانچه در سوره بقره آیه ۵۹ فرموده **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** «۱» و باقی معارف مندرج در اینکه دو اصل است زیرا که عدل و نبوت و امامت از فروع توحید بشمار میرود چنانچه عمل صالح در بسیاری از مردم از معاد و اعتقاد بیوم جزا ناشی میگردد و همانطوری که ایمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مراتب و درجاتی دارد که معصوم علیه السلام تشبیه بنردبان هفت پله نموده خسران نمودن عمر نیز مراتبی دارد که توزیع بر مراتب ایمان میگردد.

آن کسی که سرمایه خود را بطوری تلف نمود که حتی آن فطرت خدا داد توحید که در نهاد وی بودیعه گذاشته شده پشت سر انداخته و انکار مینماید چنین آدمی مانند شخص تاجری ماند که برای سود با سرمایه‌ای مسافرت میکند که سودی عاید وی شود و علاوه بر اینکه سودی عاید وی نمیشود سرمایه را نیز تلف نموده و با دست خالی بوطن بر میگردد چنین کسی خسران کلی برده.

مرتب دیگر از زیانکاران آنهاست که آن فطرت توحید فی الجمله در آنان باقیمانده لکن بفرو رفتن در مادیات و اشتغال بلهو و لعب آن را مجمل گذارده و در

(۱) محققا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی و نصرانی و ستاره پرستان هر کس بخدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل شایسته نمود مر ایشانست اجرشان نزد پروردگارشان و نیست خوفی بر آنان و نه محزون میباشند

صفحه : ۲۷۲

معرض ظهور و بروز در نیاورده تا آنکه سودی از آن ببرند و آنها کسانی میباشند که بزبان و قلب اعتراف باصول دیانت مینمایند لکن از پرتو عمل صالح آن را رشد نمیدهند چنین کسانی و لو آنکه سرمایه‌شان از دست نرفته لکن سودی هم نبرده و از عمر خود خسران و زیان برده‌اند.

مرتبہ سوم کسانی میباشند که با باقی ماندن فطرتشان بر توحید عمل نیکی هم در ساعات عمرشان نموده‌اند لکن بیشتر عمرشان را در لهو و لعب گذرانیده آنها نیز از اینجهت زیان برده‌اند.

خلاصه خسران و زیانکاری و سود نبردن از عمر که مورد بحث اینک سوره مبارکه است توزیع یعنی قسمت میشود بر مراتب نقصان ایمان و عمل صالح و بدرجه نقص کمال ایمان و عمل صالح انسان از عمرش که موقع تجارت و سود بردن وی است زیان و خسران میبرد و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ دوم از کسانی که از تحت زیانکاری خارج گردیده و سعادت‌مند گردیده‌اند آنها اینند که عمل صالح دارند از حرف عطف که عمل صالح را عطف بر ایمان داده معلوم میشود که عمل جزء حقیقت ایمان نیست بلکه جزء کمال ایمان است که آن کس که تصدیق جازم مطابق واقع باصول دیانت دارد در تعداد مؤمنین محسوب میگردد مگر آنکه ایمان کامل منوط بدو چیز است یکی آنکه ایمان از روی برهان عقلی انجام گیرد و دیگر ایمان با عمل صالح توأم باشد و چنین کسی از زیان کاران خارج و سعادت‌مند گردیده

(مقصود از عمل صالح چیست)

ظاهرا عمل صالح اعمالی است که روی میزان عقل و منطق و قانون شرع نیکو نماید و از شائبه ریا و عجب و پیروی هوی و هوس و از هر گونه منقصتی خالی و نزد عقلا پسندیده و لایق مقام عبودیت و پیشگاه حضرت احدیت باشد سعادت بشر و ترقی و تعالی او در پرتو علم و عمل انجام میگردد که حکماء

صفحه : ۲۷۳

اول را عقل نظری و دوم را عقل عملی گویند که آن بمنزله دو بال است برای صعود انسانی بدرجه کمال و آیه اشاره باین دو مرتبه کمال بشری دارد که از اول تعبیر بایمان و از دوم تعبیر بعمل صالح نموده یعنی عملی که دارای چنین اثری باشد که انسان را بمرتبه کمال انسانی رساند و جزء اول ایمانی است که از روی برهان عقلی و وجدان سرّی تحقق پذیرد و جزء دوم عملی است که انسان را سعادت‌مند گرداند و از حسیض پستی طبیعت ناسوتی وی را باوج ملکوتیت برساند.

وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ تَوَاصُوا از باب مفاعله و باب مفاعله در چند معنی استعمال شده از جمله آنها اینکه است که بین دو نفر انجام گیرد مثل مصاحبه مشاجره و امثال آن.

حق و حقیقت در مرتبه اول مخصوص ذات پروردگار است که عین حق و عین حقیقت و عین واقع است زیرا که او واجب الوجود و غنی بالذات است و در مرتبه ثانی هر موجودی و هر عملی که بحقیقت و درستی نزدیکتر باشد سزاوار است که آن را حق گوئیم

یعنی چنین موجودی و چنین عملی نزدیکتر بحق و حقیقت است.

سوم از ارکان سعادت و از خصوصیات عمل صالح اینکه است که مؤمنین نیکوکار یکدیگر را توصیه بحق نمایند و نیز یکدیگر را توصیه بصبر نمایند.

اینکه از خصوصیات اعمال نیک که از جزء عقل عملی بشمار میرود ایندو قسم عمل را تخصیص بذکر داده شاید سرش اینکه باشد که ایندو عمل جنبه اجتماعی و عمومیت دارد و داخل اقسام امر بمعروف میگردد بلکه بعمومش شامل تمام اعمال خیر میگردد.

چگونه بایستی مؤمنین یکدیگر را توصیه بحق و بصبر نمایند

توصیه بحق عام است و شامل میگردد هر عمل و کاری که مطابق حق و حقیقت عمل شود از حیث گفتار و کردار و رفتار و آنچه بین انسان و خدا بایستی انجام گیرد و آنچه بین او و خلق دائر است از معاملات و معاشرت و حقوق که آن وظیفه

صفحه : ۲۷۴

هر مؤمنی است که دیگری را از عمل شر بازدارد و وی را بدرستی و راستی و حقیقت وادار نماید.

و چون اگر یک نفر بخواهد تمام اعمال و افعالی که سر و کار با خلق دارد از معاملات و معاشرت و استیفاء حقوق و غیر آن بطور درستی و حقیقت رفتار نماید در زندگانی دنیوی که اکثر مردم بنادرستی و کج روی عمل میکنند دو چار محظورات میگردد اینکه است سر اینکه توصیه بحق را بصیغه مفاعله آورده که هر یک دیگری را توصیه بحق نماید که روش همه مطابق حق و درستی تحقق پذیرد و جامعه و تمدن بشری روی پایه صحیح استوار گردد و یک مدینه فاضله از اهل حق و حقیقت تشکیل گردد.

و چون اینکه روش بطور کلی برای اکثر مردم مشکل مینماید اینکه است که توصیه بصبر را مقارن نموده بتوصیه بحق تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ آری نفس بشر و طبیعت سرکش آدمی برای جلب منفعت و رسیدن بتمایلات نفسانی طبیعی در اعمال و گفتار و رفتار و کردار خود مایل بکج روی است و راه خلاف میگردد اینکه است که پیمبران و سفرای الهی بوعده و وعید وی را از تمایلات طبیعی جلوگیری نموده‌اند و یکی از وظایف مهم ایمانی امر بمعروف و نهی از منکر است که هر شخص با ایمانی موظف است حتی الامکان مردم را از کج روی باز دارد و آنان را بجاده حق و حقیقت رهبری نماید.

صفحه : ۲۷۵

سوره الهمزه

اشاره

مکیه و هی تسع آیات سوره الهمزه مکی است در مکه فرود آمده و نه آیه و سی و سه کلمه و صد و سی حرف است. و از ابی کعب نقل میکنند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرموده هر کس سوره وَايِلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ را بخواند خداوند بعدد هر کس که بر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و اصحابش استهزاء نموده ده حسنه بنویسد. و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که هر کس در نماز فریضه سوره همزه را بخواند فقر از آن رفع میگردد و روزی وی وسیع میگردد و در مصباح کفعمی است اگر اینکه سوره بر جسم درد خوانده شود شفا یابد.

[سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَةً (۲) يَحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّهُ فِي الْحُطَمَةِ (۴)
 وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ (۹)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 وای بر هر عیب جوی هرزه زبان غیبت کننده،
 آن کسی که مال جمع آوری نموده و بشماره آن مشغول گردیده،
 گمان میکند بمال همیشه دوام مییابد،
 چنین نیست که گمان کرده البته میافتد در آتش جهنم،
 تو چه دانی حطمه چیست،
 آتشی است که از روی غضب الهی برافروخته شده،
 و آن آتشی است که بقلب سرایت مینماید،
 آتشی است سر پوشیده که بر آنان احاطه نموده
 مانند ستونهای بلند شراره کشیده.

صفحه : ۲۷۶

(توضیح آیات)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لُّمَزَةٍ (همزه) در لغت کسی را گویند که بسیار طعنه میزند و عیب جویی میکند بچیزی که عیب نیست و اصل همزه از شکستن آمده که عیب کننده عیب جویی میکند از کسی که بخوهد وی را شکست دهد.
 (لمزه) نیز بمعنی عیب جویی نمودن است که (همزه و لمزه) در اصل هر دو بمعنی عیب جویی نمودن است و چنانچه گفته اند فرقی اینک است که (همزه) عیب جویی در غیاب است که داخل در اقسام غیبت میشود و (لمزه) عیب جویی در پیش رو است.
 در لغت برای ویل دو معنی گفته شده یکی ویل در عربی بمعنی وای در فارسی است دیگر چاهی است در طبقه زیرین جهنم که اسم آن ویل است و در اخبار رسیده هر جا در قرآن تهدید بویل شود مقصود همان چاه است.
 و در اینکه مقصود از (همزه و لمزه) در آیه چیست از مفسرین راجع بآن توجیهاتی نقل شده:
 ۱- وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لُّمَزَةٍ تهدید و انداز بهر کسی است که غیبت میکند و بسیار نیمه و سخن چینی میکند و فساد مینماید بین دوستان (ابن عباس) ۲- (همزه) غیبت کننده گانند (لمزه) طعنه زنند گانند.
 ۳- (همزه) کسی است که در پیش رو طعنه میزند و عیب جویی میکند و پشت سر غیبت میکند.

۴- (همزه) کسی را گویند که مردم را بدست میزند و اذیت میکند و نیز بزبان زخم زبان میزند و بچشم اشاره میکند و استهزاء مینماید (مجمع البیان) خلاصه اینکه آیه در مقام تهدید و انذار است که وای یا ویل برای کسی است که بزبان یا بچشم و ابرو اشاره یا غیر آن در پیش رو یا پشت سر در مقام مذمت و توهین

صفحه : ۲۷۷

مسلمانی برآید یا وی را سرزنش و اذیت نماید.

و آیات و اخبار در مذمت چنین اشخاصی بسیار است در سوره حجات آیه ۱۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱) و نیز راجع بغیبت مسلمان و گناه آن آیات و اخبار بسیار رسیده حتی غیبت مسلمان را در گناه و خطا شبیه بخوردن میته برادر مسلمان معرفی نموده چنانچه در سوره حجات آیه ۱۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (۲) و نیز اخبار و احادیث در گناه غیبت و سخریه نمودن مسلمان و طعن زدن و غیر آن بقدری رسیده که چنین اعمالی را در تعداد گناهان کبیره بلکه بالاترین آنها بشمار میرود چنانچه در کتاب بحار از جابر و ابی سعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند که فرمود

(الغیبه اشد من الزنا)

و در جهت اشدیتش فرمود مردی زنا میکند و توبه میکند و خدا توبه او را قبول میکند لکن کسی که غیبت میکند توبه او قبول نمیشود مگر وقتی که آن کس که غیبت او شده ببخشد

(۱) خطاب بمؤمنین نموده‌ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی گروه دیگر را مسخره نمایند بسا آنها بهتر باشند (از آن کسانی که مسخره میکنند) و نیز نباید زنها زنهای دیگر را مسخره نمایند شاید آنها بهتر باشند (از آنهایی که مسخره میکنند) و عیب خود را فاش نکنید و مردم را بقلب بد نخوانید بد نامی است فسق بعد از ایمان و کسی که توبه نکند آنها ستم کارانند (۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجتناب کنید از بسیاری گمانها محققا بعضی گمانها گناه است و تجسس نکنید بعضی از بعض دیگر و غیبت نکنید آیا دوست میدارد کسی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس کراهت دارد آن را و ای مؤمنین بترسید از خدا محققا خداوند بسیار پذیرنده توبه و بسیار مهربانست [.....]

صفحه : ۲۷۸

و نیز در کافی از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که فرموده کسی که در مؤمن چیزی (از عیوب وی) بگوید که خودش بدو چشم خود دیده و بدو گوش خود شنیده او داخل کسانی میگردد که قرآن در باره او میگوید إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ أَنْ كَسَىٰ كَسِيًّا» (۲) که مال را جمع نمود و آن را شماره نمود اشاره به اینکه مال را نگاه داشت و حقوق الهی را ادا نمود یا از راه حرام جمع آوری نموده و ذخیره کرد.

بعض مفسرین گفته‌اند اینکه آیات در مذمت ولید بن مغیره فرود آمده که متّصف باین اوصاف بوده جلوروی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزبان طعنه میزد و استهزا مینمود و در پشت سر غیبت مینمود و نیز مال بسیار جمع نموده و بآن علاقه مفرط داشت و ذخیره نموده و شماره مینمود.

دیگری گفته در مذمت اخنس بن شریق ثقفی فرود آمده که بمسلمانان طعنه میزد و غیبت مینمود و مال زیادی جمع آوری نموده بود.

لکن بر فرض اینکه آیه در مورد خاصّی وارد شده باشد نظر به اینکه آیه عام است و مورد مخصّص نمیشود باضافه از لفظ کلّ که در آیه کریمه ویل لکلّ همزّه لُمزّه دارد معلوم میشود حکم عام است و (ویل) در آیه شامل میگردد هر کسی را که متّصف بچنین صفات نکوهیده‌ای باشد در اینکه مبارک سوره اشاره بدو صفت از صفات رذیله و اعمال ناپسندیده می‌نماید یکی سخریه و استهزاء نمودن مسلمانی بهر نوعی و هر طوری که باشد خواه در پیش رو یا پشت سر و غرض شکستن و عیب جویی وی باشد که (همزه و لمزه) شامل میگردد تمام اقسامش را از نیمه و سخن چینی و غیبت و اشاره بچشم و ابرو

(۱) محققا کسانی که دوست میدارند عمل فاحشه و منکری را از مؤمنین فاش نمایند (و آنها را بین مردم مفتضح و رسوا گردانند) برای آنان است عذاب دردناک

صفحه : ۲۷۹

و غیر اینها.

و دیگر جمع نمودن و گرد آوردن مال از هر راهی که باشد و محبت مفراط بمال و از محبت دنیا ناشی میشود غفلت بدرجه‌ای که آدمی گمان میکند مال و ثروت وی همیشه باقی و جاویدانست و بکلی مردن و فنا را از نظر انداخته و فراموش میکند و هیچ متوجه بآن نیست اینکه است که فرموده:

يَحْسَبُ أَنَّهُ مَالَهُ أَخْلَدَهُ نَظْرَ بَطُولِ أَمَلٍ وَ آرْزُو وَ آمَالِ دُورٍ وَ دَرَا زِ انْسانِ دَارِدٍ كِهْ بَا آنْكَهْ بَرَايِ هَر كَسِي مَرْكَ مَعْلُومٍ وَ يَقِيْنِي اسْت لَكِنْ مَحَبَّتٍ وَ حَرَصٍ چنان آدم حریص دنیا دوست را غافل نموده که گویا گمان میکند مال و ثروت و جهات دنیوی و حظوظات مادی طبیعی برای وی پایدار است و مرگ و فنا در پی آن نیست.

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ رُوى قاعده عربیّت بعد از لام (لینبذن) قسم محذوف است و اینکه جمله را با نون تأکید ثقیله و قسم آورد. برای تأکید است که قسم بخدا هر آینه البتّه چنین کسی که متّصف باین اوصاف رذیله و اینکه اعمال ناپسند گردیده در اندازند وی را در درکه‌ای از جهنم (حطمه) مأخوذ از حطم و بمعنی شکستن است یعنی چنین کسانی داخل در آتش شکسته کننده میگردند و ما أدراك ما الحطمة اشاره بسختی و عظمت حطمه دارد که از روی استعجاب خطاب بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود فرموده که تو چه دانی حطمه چیست بعد در مقام بیان حطمه برآمده نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلَعُ عَلَى الْأُفْدَى حطمه آتشی است که از غضب خدا ناشی گشته و شدّت و قوّت آن آتش

صفحه : ۲۸۰

طوری است که علاوه بر اینکه بدن را میسوزاند بقلب نیز سرایت مینماید در مقام معرفی (حطمه) برآمده و دو صفت از اوصاف (حطمه) را در آیه بیان میفرماید که دلالت بر عظمت و شدّت آن دارد یکی آتش را نسبت بخودش میدهد نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدایی است که از روی شدت غضب الهی شعله‌ور گردیده عذابهای دنیا از مصیبات و بلاها و آفات هر چه بر انسان وارد گردد غالباً از روی غضب و انتقام نیست بلکه از روی حکمت و مصلحت نظام شخصی یا نظام کلی عالم ناشی گردیده اما عذاب آخرت چنین نیست بلکه از روی غضب است که ناشی از مخالفت و عصیان سرزده و بروز و ظهور نموده اینکه است که نسبت آتش را بخودش میدهد و دیگر آتش حطمه طوری نفوذ دارد که بقلب نیز سرایت مینماید آری قلبی که لطیفه الهی و ظهور فیض رحمانی و

جلوه ربّانی است و از عالم روحانین در اینکه ظلمت کده طبیعت فرود آمده و بایستی منبع معارف و مشکات علوم و عرش رحمان و محل هبوط الهام و تردد ملائکه مقربین گردد و با دو بال علم و عمل در عالم (ما فوق الطبیعه) با انباء جنس خود در پرواز آید و علی الدوام از نفحات رحمانی فیض گیرد اگر بعکس آن لطیفه ربّانی منبع فساد و جایگاه بهائم و سباع و غولان قوای شهوانی و غضبانی و شیاطین قرار گرفت و خار و خاشاک آرزو و آمال طبیعی دنیوی سرتاسر قلب را پر نمود دیگر چنین قلبی غیر از کوره حدادی لایق جای دیگری نخواهد بود.

و شاید سر اینکه آتش (حطمه) بقلب سرایت مینماید اینکه باشد که چون عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت و عالمی است که باطنها ظاهر میگردد و اضداد و متفرقات با هم جمع میگردند و معلوم است که حقیقت انسان روح و قلب و نفس ناطقه او است که در قیامت روح و بدن چنان متحد میگردند که گویا یک حقیقت واحده بشمار میروند اینکه است که حظوظات جسمانی و نیز عذاب‌های آن بعینه حظوظات و عذاب روحانی است و بعکس همچنین است که انسان بحقیقت روحانی و جسمانی هم مدرک عذابهای جسمانی و روحانی است اگر از اشقیاء باشد و هم مدرک لذائد روحانی

صفحه : ۲۸۱

و جسمانی است اگر از سعداء باشد.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (مؤصده) مأخوذ از بسته شدن در است یعنی چنان آتش باطراف آنان احاطه نموده که راه خروج از آتش بر آنان بسته گردانیده و بحبس ابدی گرفتار گردیده‌اند در حالی که بچوب و زنجیر بسته شده‌اند چنانچه دزدان و سرقت کاران را می‌بندند.

چنانچه معلوم است کيفر و مجازات عمل روی دو چیز استوار میگردد یکی آن صفات و ملکاتی که باعث عمل نکوهیده میگردد مثل کبر حسد و باقی صفات زشت.

و دیگر روی آثار بدی است که متفرع بر عمل میگردد و چون در اول سوره اشاره بدو عملی دارد که هم ناشی از اوصاف رذیله میشود و هم منشأ آثار بدی است که متفرع بر عمل میگردد زیرا چنانچه گفته شد (همزه و لمزه) شامل میگردد تمام انواع و اقسام توهینی که ممکن است بمؤمنین یا بمسلمانی وارد گردد از قبیل استهزا و سخریه و بد حرفی خواه در پیش رو و خواه پشت سر، سخن چینی، نامه‌گی، هر عملی که سبب توهین وی گردد و غرض شکستن او باشد و چنین عملی اضافه بر اینکه کاشف از خبث سریره و اوصاف نکوهیده‌ایست که در عامل آن پدیدار است باعث نفاق و ضدیت بین مؤمنین میگردد و آن اتحاد و یگانگی که غرض شارع اسلام بوده تبدیل بافتراق و تشتت جامعه میگردد و نیز چون مؤمن با تقوی ارتباط بخدا دارد دشمنی با او دشمنی با خداست توهین او توهین بخداست و نیز جمع مال زیادتر از قدر حاجت هم کاشف از آن حرصی است که از محبت دنیا تولید گردیده و هم برای جامعه و تمدن مضرّ است زیرا که پول و مال باید بین مردم رواج باشد و هر یک مخارج لازمه خود را بآن رفع نمایند وقتی بعضی از مردم زیادتر از قدر حاجت ذخیره نمایند از قسمت باقی کاهیده میگردد و دیگران در مضیقه

صفحه : ۲۸۲

میافتند و زندگی بر آنها تنگ میگردد.

از اینجا معلوم میشود که چون اینکه دو عمل غیبت و استهزاء و جمع نمودن مال زیادتر از قدر حاجت بدترین صفات رذیله و بدترین اعمال نکوهیده بشمار میرود اینکه است که مجازات آن بسیار سخت و پاداش آن شعله‌ور شدن آتش غضب الهی است. آری اینکه حبس و بستگی نتیجه همان علاقه بدنیا و مال دنیا است که آدمی را پابند نموده و تولید حرص و بخل گردانیده و آتشی

که بقلب سرایت مینماید نارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ همان آتش حسد و کینه و کبر و خود پسندی و تفرعن و مخالفت ورزیدن با اولیای حق تعالی و هوی و نفس پرستی است کسی که خود را بزنجیر طبیعت بسته گردانیده چگونه تواند ترقی و تعالی نماید و خود را از پرتگاه طبیعت باوج رفعت و کمال رساند و از عذاب اخروی و نکال دنیوی رهایی یابد هرگز ممکن نیست

صفحه : ۲۸۳

سوره الفیل

اشاره

مکیه و هی خمس آیات سوره فیل مکی است در مکه فرود آمده و پنج آیه و بیست کلمه و نود و شش حرف است و از زرین جیش نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کسی که سوره فیل را بخواند خدای تعالی وی را در دنیا ایمن گرداند از (خسف و قذف و المسخ) یعنی از هر آفتی مثل زمین فرو رفتن یا بصورت دیگری تغییر پیدا نمودن و غیر آن محفوظ ماند (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکنند کسی که سوره فیل را در نماز فریضه بخواند روز قیامت در باره آن هر کوه و بیابانی و سنگ و ریگی گواهی میدهد که او از نماز گذاران است

[سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلْنَا رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ (۲) وَ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)
 فَجَعَلْنَاهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای پیمبر) آیا ندیدی چه کرد پروردگار تو بفیل سواران،
 آیا نگردانید کید و تدبیر آنان را بر هلاکت خودشان،
 و خداوند فرستاد بر هلاکت آنان مرغان ابابیل را،
 که آن مرغان می انداختند بر آنها سنگهایی از گل،
 پس آنها میگردیدند مثل گیاه خشک

(توضیح آیات)

اشاره

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (همزه) الم تر همزه انکاری و رؤیت بمعنی علم و دانستن است نه رؤیت

صفحه : ۲۸۴

بچشم زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و لو آنکه در عام الفیل متولد گردیده لکن بچشم اصحاب فیل را رؤیت نموده بود و مقصود از اصحاب فیل ابرهه و قشون آن است.

و در کتب تفسیر بروایت صحیح از عبد الله عباس نقل میکنند که ابرهه بن صباغ از طرف نجاشی سلطان حبشه پادشاه یمن شد و قصد خرابی کعبه نمود و سببش اینکه شد که ذو نواس یهودی پادشاه خیبر جماعتی از عیسویان که در آنجا بودند بدین یهود دعوت نمود آنها قبول نمودند بعضی را کشت و بعضی را سوزانید یکی از آنان فرار نمود و نزد قیصر روم رفت و حکایت را بعرض او رسانید و از او کمک خواست قیصر گفت از اینجا تا حبشه خیلی راهست من نامه‌ای بسطان حبشه می نویسم تا تو را یاری کند چون نامه پادشاه حبشه نجاشی رسید او مردی بنام ارباط با لشگر بسیاری بیمن فرستاد و دستور داد یک قسمت مردان را بکش و یک قسمت آنان را از شهر آواره کن و یک قسمت را ببردگی بسوی ما بفرست وقتی لشگر بدانجا رسیدند لشگر ذو نواس متفرق گردیدند و ذو نواس فرار کرد و بکنار دریا آمد لشگر در عقب او روانه شدند خود را بدریا انداخت و هلاک گردید پس از آن ارباط بیمن برگشت و همانطور که دستور داشت یک قسمت آنان را کشت و یک قسمت آنان را اسیر نمود و قسمت دیگر را آواره گردانید پس از آن ارباط در یمن فرار گرفت و سلطان حبشه نجاشی را بآنچه کرده بود خبردار نمود نجاشی بارباط نوشت که همانجا در یمن بمان پس از مدتی ابرهه را با ارباط کدورتی پدید گردید و با هم بنای جنگ گذاشتند چون برابر هم آمدند ابرهه کسی نزد ارباط فرستاد و گفت من و تو با هم جنگ داریم لشگر چه گناهی دارند که کشته گردند بیرون آی تا گرد هم بگردیم اگر تو مرا کشتی مملکت و لشگر مال تو است و اگر من تو را کشتم همین طور.

ارباط مردی قوی و جسیم و حربه در دست داشت ابرهه مردی بود کوتاه و از پشت سر او غلامی برای یاری او اسلحه وی را گرفته بود وقتی دو نفر مقابل هم

صفحه : ۲۸۵

آمدند یک دو باری بگرد هم گشتند ارباط حمله آورد بر ابرهه و او بزمین برو افتاد دهن و بینی او پاره گردید غلام بر ارباط حمله نمود و ارباط را کشت وقتی اینکه خبر بنجاشی سلطان حبشه رسید بر ابرهه غضب کرد و بوی نامه نوشت که چه کس بتو دستور داده بود که ارباط را بکشی من قشون میفرستم که تو را بگیرند و ولایت تو را با خاک یکسان نمایند وقتی نامه بابرهه رسید فوراً سر خود را تراشید و موها را جمع نمود و قدری خاک داخل آن نمود و پیش نجاشی فرستاد و گفت فرمان فرمان تو است و من بنده توام اگر فرمایی از طرف تو اینجا باشم و مملکت تو را نگاهدارم و عمارت میکنم و آنچه رأی تو است بفرما چنین کنم نجاشی خشنود شد و گفت در همانجا باش ابرهه در صنعا کنش بسیار عالی بپا نمود و نام آن کنش را قلیس نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من برای تو و بنام تو کنیسه‌ای بنا نهادم که در روی زمین مثل آن یافت نمیشود و مردم جهان از اهالی دور برای دیدن آن می‌آیند و عنقریب چنان کنم که مردمی که برای حج بمکه میروند اینجا آیند نجاشی شادمان شد و اینکه خبر در عرب منتشر گردید.

مردی از کنانه گه وی را بنی مالک میگفتند برخاست و آنجا رفت و شبی در زاویه‌ای مخفی گردید و بمدفوعات خود آنجا را ملوث و کثیف گردانید و شبانه از آنجا فرار نمود وقتی اینکه خبر بابرهه رسید بسیار در غضب شد و پرسید چه کس چنین عملی نموده گفتند مردی از عرب چند شبی در اینجا بود و اکنون گریخته جز او کسی چنین کاری نکرده اینکه بود که ابرهه سوگند یاد

نمود که بعوض آنکه عرب بی حرمتی به اینجا نموده آسوده ننشیند مگر وقتی که خانه کعبه را خراب کند آن گاه لشکر بسیاری از حبشه جمع آوری نمود و روی بمملکت عرب نهاد وقتی اینکه خبر بعرب رسید مهیای جنگ گردیدند پادشاهی از مملکت حمیر لشکر جمع نمود و با لشکر ابرهه جنگ کرد و مغلوب گردید ابرهه پادشاه را گرفت خواست او را بکشد گفت مرا مکش که تو را بکار آیم پادشاه را در بند

صفحه : ۲۸۶

نموده با خود برد از آنجا بقبیله خثعم رسید و در آنجا جنگی نیز در گیر شد و ابرهه فاتح گردید رئیس قوم را گرفتند و نزد ابرهه بردند گفت مرا مکش که من رهنمای تو باشم در زمین عرب از آنجا بطائف آمد مسعود بن معتب بیرون آمد و گفت ای سلطان ما را با تو کاری نیست ما بتخانه‌ای داریم که آن را بیت الات نامند و مقصود تو خانه کعبه است اگر خواهی کسی را برای رهنمایی تو میفرستم.

تا آنکه ابرهه با لشکر عظیمی بجانب مکه روان شد و مال اهل حرم را غارت نمود از آن جمله دویست شتر عبد المطلب را بگرفت و کسی را نزد اهل مکه فرستاد و گفت برئیس کعبه بگو من با تو و اهل مکه کاری ندارم برای خراب کردن کعبه آمده‌ام اگر کسی ممانعت کند جنگ میکنم اینکه خبر که بعبد المطلب رسید گفت خودم نزد او میروم برخواست با جماعتی از فرزندان خود پیش ابرهه رفت چون آن دو نفر سلطان که در بند او بودند عبد المطلب را دیدند بابرهه گفتند ای پادشاه اینکه عبد المطلب سید قریش است در همه عرب بزرگتر از او کسی نیست و او کسی است که مردم را طعام میدهد و بزرگواری او در عرب مشهور است او را احترام نما و عبد المطلب مردی بلند بالا و نیکو روی و در گفتار بسیار فصیح و صریح تکلم مینمود و با هیبت بود ابرهه وقتی عبد المطلب را دید شخصیت او در نظرش بزرگ نمود از تخت پائین آمد و او را احترام نمود و بجای خود نشانید و مترجم او از عبد المطلب سؤال نمود برای چه کار آمده‌ای عبد المطلب گفت قشون سلطان چند شتر از من گرفته‌اند آمده‌ام دستور دهند شتران مرا بدهند ابرهه تعجب کرد و گفت بنظر من اینکه مردی عاقل و بزرگ آمد من با چنین قشونی آمده‌ام خانه‌ای که شرافت آنها بانست خراب کنم او دنبال چند شتر کرکین خود آمده وقتی مترجم سخن ابرهه را بعبد المطلب گفت عبد المطلب در جواب گفت خانه کعبه صاحب دارد خدا است و صاحبش بایست آن را نگاه دارد شتران مال من است و من باید آن را مطالبه کنم ابرهه فرمان داد دویست شتر عبد المطلب

صفحه : ۲۸۷

را پس دادند.

پس از آن جماعتی از رؤسای قبیله‌های عرب از ابرهه تقاضا نمودند یک ثلث از مال حجاز بگیرد و کعبه را خراب نکند قبول نمود عبد المطلب دستور داد که اهل مکه بروند و در شعبهای کوه‌های اطراف که از قشون ابرهه آسیبی بانان نرسد و خودش آمد و حلقه در کعبه را گرفت و با خدا مناجات کرد و تضرع و زاری نمود که خدایا خانه خود را حفظ کن و در جایی پنهان گردید.

پس از آن ابرهه لشکر کشید با دوازده فیل رو بکعبه نهاد در میان فیلان فیل بزرگی بود که او را محمود مینامیدند و باقی فیلان تابع او بودند خثعم بزرگ آن قبیله که در بند ابرهه بود در پنهانی در گوش آن فیل محمود نام گفت دانی اینکه زمین حرم خدا است گرد او نگرد که هلاک خواهی شد وقتی نزدیک کعبه رسیدند فیلان ایستادند و قدمی جلو نرفتند هر قدر آنها را زدند حرکت نمودند براه دیگر میرفتند لکن بروی کعبه نمیرفتند خلاصه وقتی قشون ابرهه اطراف کعبه را گرفتند که خراب کنند خدای متعال از جانب دریا مرغانی فرستاد بشکل خطاف و هر یک سه سنگ داشتند یکی در منقار و دو دانه در چنگال و هر یک از آن سنگها

مقدار یک نخود بود و بالای سر هر یک از لشگریان یکی از آن مرغان می‌ایستاد و بر سر او سنگ میزد و او فوراً برو می‌افتاد و هلاک می‌گردید و خدا بر ابرهه دردی گماشت که انگشتانش افتاد و از آن خون و چرک سرازیر گردید تا بالاخره شکمش باد کرد و ترکیب و تمام لشگریان هلاک گردیدند مگر یکی از آنان که فرار کرد و خود را بحبشه پای تخت نجاشی رسانید و حکایت را باو گفت نجاشی بسیار تعجب نمود که چگونه اینکه لشگر با شکوه از سنگ ریزه مرغان ضعیف مردند ناگاه آن مرد دید یکی از آن مرغان بالای سر او است بنجاشی گفت مرغان چنین بودند فوراً آن مرغ سنگ بسر او زد و او مرد

صفحه : ۲۸۸

بروایت دیگر که از مقاتل سلیمان نقل میکنند سبب اصحاب فیل اینکه بوده که جماعتی از قریش برای تجارت بزمین نجاشی رفتند چون بساحل دریا رسیدند برای طبخ آتش گرانند و در آنجا کلیسایی بود که قریش آن را هیکل مینامیدند پس از آنکه رفتند آتش شراره کشید و صومعه عیسویان را سوزانید اهل صومعه آه و فغان نزد نجاشی بردند اینکه بود که نجاشی در غضب شد و ابرهه را گماشت که بانتقام سوزانیدن صومعه خانه کعبه را خراب نماید حکایت اصحاب فیل طولانی است در همین جا مطلب را خاتمه میدهیم باقی مطالب را در کتب تفاسیر مفسرین بیان نموده‌اند.

در اینکه مبارک سوره از حضرت عزت خطاب پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم خود نموده که آیا تو ندیدی و بطور یقین ندانستی که پروردگار تو بیاران فیل چه کرد اینکه طور خطاب که آیا ندیدی اشاره بعظمت مطلب است که واقعه فیل یکی از آثار بزرگ قدرت الهی و عظمت تدبیر و نفوذ قدرت او بشمار میرود

سؤال

چه حکمتی در نقل اینکه حکایت بود که آیه و سوره در باره آن فرود آمده و بر رسول الله نقل میکند در صورتی که حکایت اصحاب فیل قریب العهد بوده با تولد حضرتش که گویند قضیه فیل در محرم واقع شده بود و تولد حضرت رسول در ماه ربیع الاول که پنجاه و پنج روز فاصله داشت و مسلماً مردمان آن وقت همه یا اکثر آنان واقعه اصحاب فیل را میدانستند واقعه کوچکی نبود که کسی اطلاع نداشته باشد تا آنکه سوره در باره آن فرود آید.

(باسخ)

آری البتّه اهل مکه میدانستند لکن شاید حکمت در نقل حکایت مقصود اشاره باهمیت مطلب و تذکر حاضرین و تته غائبین تا روز قیامت بوده زیرا چون قرآن تا قیامت باقی است و هر کس از موافق و مخالف وقتی در اینکه سوره نظر کند یقین میکند به اینکه چنین امری حتماً واقع گردیده زیرا چنین امری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

صفحه : ۲۸۹

نسبت بخدا میدهد دروغ باشد زیرا آنهایی که شاهد قضیه بودند و اینکه سوره را مشاهده مینمودند اگر خلاف بود فوراً انکار مینمودند.

خلاصه شاید مقصود اصلی از حکایت اینکه واقعه اینکه بوده که مردم دنیا تا روز قیامت هر کس در اینکه سوره نظر می‌کند عظمت

الهی و نفوذ قدرت و علم و چگونگی انتقام کشیدن از ظالمین و ستمکاران را مشاهده نماید و متنبه گردد و بداند که خداوند در موقع غضب (شدید الانتقام) است و نیز بدانند محالی در قبل قدرت الهی تصور ندارد و نیز عظمت کعبه بر جهانیان ثابت گردد زیرا که چشم روزگار چنین امر خارق العاده‌ای را ندیده که حیوان کوچکی بیک پاره گل بی مقدار فیل بآن عظمت و چنان قشون مهمی را از پا در آورد آری در حکایات قرآن رموز و اسراری مندرج است که عقل بارزترین بشر بکوچکترین اسرارش نمیرسد علم قرآن نزد خدا و راسخین در علم است.

و شاید یکی دیگر از اسرار حکایت اصحاب فیل برای تذکر باشد که آدم عاقل متنبه گردد وقتی دشمنی نمودن با خانه‌ای که از گل و خاک و خشت ساخته شده و مزیتش فقط همین است که برای عبادت تأسیس شده دشمنان آن اینطور در مورد غضب الهی واقع گردیدند که حتی مرغان کوچک بامر خدا در مقام دشمنی با آنان برآمده و دمار از روزگار آنان برداشتند زیرا که تمام موجودات قشون حق وزیر فرمان او و با دشمنان او در غضبند و منتظر فرمانند.

وقتی دشمنی و ضدیت با گل و خاکی چنین باشد چه خواهد بود حال کسی که دشمنی کند با خانه‌ای که در آن کعبه مقصود و عرش رحمان است و آن قلب مؤمن کاملی است که فرموده

(قلب المؤمن عرش الرحمن)

آری قلب مؤمن با تقوی و انسان کامل محل ودیعه الهی و مخزن اسرار لم- یزلی و گنجینه آن امانتی است که آسمان و زمین تاب تحمّل آن را نیاورده و از قبول آن ابا نمودند و انسان (ظلوما جهولا) تحمّل نمود ولی متأسفانه نوع بشر همان

صفحه : ۲۹۰

طور که فرموده (ظلوما جهولا) از روی بیخردی و نفهمی ظلم بنفس خود نموده و آن امانت الهی و آن سرّ یزدانی را که در کالبد قلب آنان بودیعه گذارده برایشان از دست داده و تاب تحمّل آن را نیاورده مگر عده کمی از اولیاء که آن را در پرتو علم و عمل پرورش داده تا وقتی که بصاحبش برگردانند و در (مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ) بیاسایند.

أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضَلُّیلٍ آیا ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار تو نگردانید کید و مکر آنان که اراده خراب نمودن خانه کعبه را داشتند عاید خودشان که کید آنها را بازگشت بخودشان نمود و عوض آنکه خانه کعبه را ویران کنند خود را ویران کرده و بهلاکت افتادند.

وَأَرْسَلْ عَلَیْهِمْ طَیْرًا أَبَابِیلَ که فرستاد بر آنان جماعتی و گروهی از مرغان بنام ابابیل.

طیر اسم جنس و جمع او طائر است و در وصف ابابیل از مفسرین گفتاری نقل شده:

(۱) مرغانی بودند که منقارشان مثل منقار مرغ و چنگالشان مثل سگ بود (عبد الله عباس) (۲) مرغانی بودند سبز با منقار زرد (۳) خدای تعالی فی الفور مرغانی در هوا بیافرید (تفسیر ابو الفتوح رازی) تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ تَرْمِیْهِمْ دو طور قرائت شده مشهور با تا (ترمیم) خوانده‌اند و بعضی بیا (یرمیم) قرائت نموده‌اند لکن قرائت بیا شاذ است مرغان سنگهایی از گل که در منقار و چنگال داشتند می‌انداختند از عبد الله

صفحه : ۲۹۱

مسعود نقل میکنند که آنان کبوترانی بودند که صدا میکردند و سنگ می‌انداختند و خدای تعالی باد سختی فرستاد تا بر قوت سنگ افزوده گردد از بعضی مفسرین است که مقصود از سَجِّیل در آیه سَجِّین است که نون تبدیل بلام گردیده یعنی آن سنگها را از دوزخ گرفته بودند فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ آن گل خشک گردانید آنها را مثل برگ خشک که بیاد پراکنده گردد در اینکه وقوع

اینکه قضیه معجزه که بوده چند قول است بعضی گفته‌اند از فضیلت کعبه بوده که خدا میخواست کعبه را برای عبادت مسلمانها حفظ کند دیگری گفته بمعجزه نبی و پیمبر آن زمان که نام او خالد بن سنان و وصی حضرت عیسی علیه السلام بوده واقع گردید بعضی دیگر آن را از کرامات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میدانند زیرا که سال تولد آن حضرت و مقدم شریفش بوده (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۹۲

سوره القریش

اشاره

مکیه و هی اربع آیات سوره (القریش) مکی است در مکه فرود آمده و اینکه بنا بر رأی ابن عباس است و ضحاک گفته مدنی است در مدینه فرود آمده و چهار آیه و هفده کلمه و نود حرف است زرجیش از ابی بن کعب از رسول الله چنین حدیث میکند هر کس سوره القریش را بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که در مکه طواف کند در حج و عمره ده حسنه برای او بنویسند. و از ام هانی دختر ابو طالب نقل میکنند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای تعالی قریش را بر باقی عرب بهفت چیز امتیاز و برتری داد که پیش از آن بکسی چنین شرافتی نداده بود و پس از آن نیز بکسی نخواهد داده اول مرا یعنی خود حضرتش را از قریش قرار داد دوم نبوت را در قبیله آنان قرار داد سوم خدمت کعبه محول بآنها گردانید چهارم سقایت و آب دادن باهل حاج در عهده آنها بود پنجم آنان را غالب گردانید بر اصحاب فیل ششم امت آنها را برگزید که کسی با آنان سرکشی نکند هفتم مقام آنها را بلند گردانید (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که هر کس سوره قریش را بسیار بخواند روز قیامت در مرکبی از نور از مرکبهای بهشت سوار میشود تا برسد بمحل نور در بهشت و در مصباح کفعمی است کسی که سوره القریشی را بر طعام بخواند از ضرر آن محفوظ ماند و اگر آدم گرسنه بخواند قبل از طلوع شمس بآسانی طعام بوی میرسد

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لِیَلِافِ قُرَیْشٍ (۱) لِیَلِافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ (۲) فَلِیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَیْتِ (۳) الَّذِیْ أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

صفحه : ۲۹۳

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

برای گرد آمدن قریش،

که الفت گیرند با هم در زمستان و تابستان،

پس البته باید عبادت کنند پروردگار خانه کعبه را،
آن چنان خدایی را که بآنان طعام داده که از گرسنگی برهند و ایمن گردانید آنها از ترس و خوف

(توضیح آیات)

اشاره

لِإِيلَافٍ قُرَيْشٍ، إِيلَافِهِمْ رِحْمَةَ الشُّتَاءِ وَالصَّيْفِ در لغت ایلاف دو طور معنی شده یکی آنکه ایلاف آن است که کسی را بحقارت براهی ببرند (الف ایلافا) و دیگر بمعنی الفت دادن و ضد اباحت و مقابل وحشت است.
و قریش کسانی را گویند که از نسل نضر بن کنانه باشند که هر کس از نسل او نباشد او را قریشی نگویند از رسول اکرم حدیث میکنند که فرموده ما از طرف پدر منسوب بنضر بن کنانه‌ایم ائله بن اشنع از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که خدای تعالی از فرزندان اسماعیل ابن کنانه را برگزید و بوی شرافت داد و از ابن کنانه قریش را فضیلت داد و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فضیلت داد و قریش مشتق از قرش است و بمعنی جمع و طلب آمده و چون کسب آنان تجارت بود آنها را قریش نامیدند (ابو الفتوح رازی) در اینکه لام (لایلاف) راجع بکجا است از مفسرین گفتاری نقل شده بعضی چنین اظهار نظر نموده‌اند که لام متعلق بسوره بالا است و در آن دو معنی از مفسرین نقل شده یکی گفته معنی آیه چنین است ما اصحاب فیل را هلاک کردیم برای الفت قریش و قرار گرفتن و تمکن داشتن و ساکن بودن آنها در مکه زیرا که آنها از بر همه میترسیدند و فرار مینمودند و ما اصحاب فیل را هلاک

صفحه : ۲۹۴

گردانیدیم تا آنکه قریش برگردند بمکه و با هم الفت گیرند و متفرق نگردند تا آنکه نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه متولد گردد و بشارت دهنده ببهشت و تهدید کننده از جهنم باشد.

دیگری گفته معنی لام چنین میشود که ما اصحاب فیل را هلاک نمودیم که از ما بر قریش منت باشد باضافه بر نعمتهای دیگر که در تابستان و زمستان داشتند و گویا گفته آن نعمتی است اضافه بر نعمتهای دیگر که بآنان داده شده (تفسیر مجمع البیان) اینکه است که فقها گویند اینکه دو آیه یکی است و اگر در نماز خوانده شود بجای یک سوره حساب میشود زیرا هر سوره‌ای بایستی مستقل در مطلب باشد و اول اینکه سوره متعلق بسوره فیل است.

توجیه دوم لام (لایلاف لام تعجب است و تعلق دارد بجملة مقدر (اعجبوا لایلاف قریش) یعنی تعجب کنید الفت گرفتن قریش را که شگفت آور است و توجیهاات دیگری نیز در کتب تفاسیر در متعلق لام (لایلاف داده شده که راجع بکجا است لکن در اینکه متعلق بسوره فیل است ظاهرا اتفاقی است از عکرمه و سعید جبیر چنین روایت میکنند که طائفه قریش در هر سالی دو دفعه رحلت مینمودند در زمستان بمکه میرفتند و در تابستان بطائف اینکه بود که خداوند بآنان امر نمود از مکه بیرون نروند از ابو صالح است که گفته در شام دو جایگاه بود یکی سردسیر و دیگر نزدیک سردسیر قریش در تابستان بسردسیر میرفتند و در زمستان بمحلی که نزدیک بسردسیر بوده.

و از بعض مفسرین دیگر است که قریش برای تجارت در زمستان بیمن میرفتند و در تابستان بشام و در حرم اقامت مینمودند زیرا مکه زمین خشک لم یزرع بود و منافع قریش از تجارت عایدشان میگردد و هیچکس بقریش متعرض نمیگردید

صفحه : ۲۹۵

زیرا که میگفتند اینها اهل حرم و همسایگان خداوند

ممکن است در اینکه جا سوالی و اعتراض پیش آید

و گفته شود در صورتی که اکثر افراد قریش اگر نگوئیم تمام آنها در موقع واقعه اصحاب فیل کافر و بت پرست بودند و چنانچه معلوم است کعبه را بت کده خویش گردانیده بودند و بت‌ها را در اطراف کعبه نصب نموده و آنان را میپرستیدند تا وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بقلع و قمع آنها گردید پس در آن وقت چه شرافت و مزیتی برای اهل مکه و نیز برای قریش بوده که خداوند برای الفت و سکونت آنها بمرغان ابابیل حرم مکه را حفظ نمود و شرّ دشمن را از آنها رفع گردانید (پاسخ) حرم کعبه در همه وقت از جهاتی بر تمام روی زمین شرافت و مزیت داشته اول چنانچه از آیات و احادیث معتبر ثابت شده که زمین مکه اول زمینی بوده که در مقام خلقت بوجود آمده پس از آن باقی زمینها از زیر آن کشیده شده پس از اینجا معلوم میشود که زمین مکه اصل زمینها و منشأ پیدایش تمام آنها است و معلوم است که اصل هر چیزی شرافت بر فرع دارد.

(دوم) تا زمان حضرت ابراهیم چنانچه آیات سوره بقره شاهد بر آنست مکه بیابان بی آب و علف بوده و بامر حق تعالی حضرت ابراهیم و اسماعیل آنجا را بنا نموده و کعبه را عبادت‌گاه قرار دادند و چون مکه و کعبه بدست ابراهیم علیه السلام رسول اولو العزم و اسماعیل علیه السلام پیمبر ساخته شده و تأسیس برای عبادت شده در همه وقت شرافتمند است و نظر بهمین جهت بوده که اعراب بت‌های خود را که آنها را از روی جهالت واسطه قرب خودشان بخدا میدانستند در آنجا نصب نموده بودند چنانچه وقتی از آنها سؤال میشد چگونه بت‌هایی که بدست خود ساخته‌اید معبود خود قرار میدهید میگفتند ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (۱)

(۱) سوره زمر آیه چهارم اول آیه وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ كَسَانِي

صفحه : ۲۹۶

(سوم) چون مکه محل تولد حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و محل سکونت آباء و اجداد حضرتش بوده از اینجهت شرافت داشته و نیز چون کعبه بایستی قبله مسلمانها و محل عبادت آنها گردد که تا قیامت مسلمانها از اطراف عالم برای عبادت و فرمان برداری در آنجا اجتماع نمایند و یکدیگر را بشناسند و با هم متفق گردند و علم اسلام را بلند نمایند پس باین جهات و جهات دیگری که دارد مکه و کعبه شرافتمند است و ما قبول نداریم که در موقع واقعه اصحاب فیل تمام قریش کافر و بت پرست بوده باشند زیرا چنانچه در جای خود مدلل و مبرهن گردیده آباء و اجداد هر پیمبری تا برسد بحضرت آدم علیه السلام بایستی خدا پرست و بر دین حق باشند مخصوصاً نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف پدر و مادر از صلب طاهرین بوجود آمده و طایفه‌ای از قریش بنی هاشم بودند که مسلماً اکثر آنان خدا پرست و موحد بودند.

و باضافه ممکن است لام (لایلاف) لام غایت باشد نه لام علّت مثل لام (لیکون) در سوره قصص آیه ۷ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا (۱) که نتیجه و غایت عمل آل فرعون که موسی علیه السلام را در آن قوطی از آب گرفتند برای آنها دشمنی و اندوه گردید که فائده عملشان چنین شد نه اینکه آنان برای دشمنی و حزن او را گرفته باشند.

خلاصه شاید مقصود از آیه که اصحاب فیل را هلاک نمودیم برای الفت دادن قریش چنین باشد نتیجه و فائده هلاک شدن

اصحاب فیل الفت و سکونت قریش گردید و از جور ابرهه خلاص گردیدند نه آنکه برای الفت آنان اصحاب فیل را خداوند هلاک نمود باشد بلکه برای احترام کعبه که محل عبادت و حرم امن و امان است آنان را هلاک نمود و آیه بعد

غیر از خدا دوستان می‌گرفتند می‌گفتند ما عبادت نمی‌کنیم آنان را مگر برای آنکه بخدا نزدیک گردیم

(۱) پس گرفتند موسی را کسان فرعون تا آنکه برای آنها دشمن باشد و سبب حزن و اندوه آنها گردد و چنانچه معلوم است آل فرعون موسی را برای آن نگرفتند بلکه غایت و نتیجه عملشان چنین شد

صفحه : ۲۹۷

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ، الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ إِنَّهُ آيَةٌ تَوْجِيهِي كَرَدِيمِ تَأْيِيدِ مِينَمَیْدِ كِه شَمَا اَهْلِ مَكِه بَشَكْرَانِه اَيْنَكِه نَعْمَتِ كِه خَدَا بِاحْتِرَامِ حَرَمِ شَرِّ اَبْرَهه وَ اصْحَابِ فِيلِ رَا اَز شَمَا اَهْلِ مَكِه بَر گَرْدَانِيدِ بَايَسْتِي بَدَانِيدِ كِه كَعْبِه حَرَمِ خَدَا اسْتِ وَ بَايَدِ فِقْطِ عِبَادَتِ وَ بِنْدِگِي شَمَا فِقْطِ بَرَايِ پَر و رُود گَار اَيْنَكِه خَانِه بَاشَد وَ كَسِي رَا دَر عِبَادَتِ بَا اَو شَرِيكِ نَگَرْدَانِيدِ وَ نِيَز دَر مَقَامِ اَمْتَانِ بَر قَرِيْشِ اسْتِ كِه بَر شَمَا مَنّتِ نِهَادِ اَن خَدَايِي كِه مَكِه رَا بَرَايِ شَمَا مَحَلِ اَمْنِ وَ اَمَانِ گَرْدَانِيدِ تَا بَتَوَانِيدِ دَر اَن كَسْبِ وَ عَمَلِ نَمَائِيدِ وَ طَرِيْقِ مِعَاشْتَانِ تَأْمِينِ گَرْدَدِ وَ اَز گَرَسَنگِي رَهَائِي يَابِيدِ وَ نِيَز شَمَا رَا اَز خَوْفِ اَبْرَهه اِيْمَنِ گَرْدَانِيدِ وَ دَشْمَنِ شَمَا Rَا هَلَاكِ نَمُودِ اَز عِبْدِ اَللّٰهِ عِبَاسِ چِنِينِ رَوَايَتِ مِيكَنْنَدِ كِه اَهْلِ مَكِه دَر هَر سَالِي دُو مَرْتَبِه رَحَلَتِ مِينَمُودَنَدِ دَر زَمَسْتَانِ دَر مَكِه بُودَنَدِ وَ دَر تَابَسْتَانِ بَطَائِفِ مِيرَفْتَنَدِ وَ مِعِيْشَتِ قَرِيْشِ اَز مَسَافَرَتِ اَنْجَامِ مِيگَرَفَتِ اَز كَلْبِي اسْتِ كِه اوّلِ كَسِي كِه اَز مَكِه بَجَانِبِ شَامِ سَفَرِ كَرْدِ وَ اَز اَنْجَا مَتَاعِ اَوْرَدِ هَاشِمِ بِنِ عِبْدِ مَنَافِ بُوْدِ وَ اَيْنَكِه اَو Rَا هَاشِمِ لَقَبِ نَمُودَنَدِ بَرَايِ اَيْنَكِه بُوْدِ كِه دَر اِيَامِ قَحْطِي اَو مَرْدَمِ Rَا طَعَامِ مِيْدَادِ وَ نَامِ اَو عَمْرُو الْعَلِي بُوْدِ. اَبُو الْفَتْوَحِ رَازِي وَ اَمَّنَّهُمْ مِّنْ خَوْفِ مَرْدَمِ بَحْرَمَتِ حَرَمِ مَتَعَرَضِ اَهْلِ مَكِه نَمِيْشَدَنَدِ وَ اَنَانِ Rَا اَحْتِرَامِ مِيگَزَاشْتَنَدِ حَتّٰى اِگَر كَسِي اَز اَنَانِ جَنَائِي تِي مِيكُرْدِ وَ مِيخُوسَاسْتَنَدِ اَز وِي اَنْتِقَامِ بَكَشَنَدِ مِيگَفْتَنَدِ اَيْنَكِه حَرْمِي اسْتِ وِي Rَا رَهَا كَنِيدِ.

صفحه : ۲۹۸

سورة الماعون

اشاره

مکیه و هی سبع آیات سوره (الماعون) بقول عبد الله مکی است و بقول دیگران مدنی است و بعدد کوفیان و بصریان هفت آیه و بعدد مکیان و مدنیان شش آیه و بیست و پنج کلمه و صد و بیست و پنج حرف است. و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند هر کس سوره الماعون را بخواند خدا او را بیامزد اگر زکاة سالش را داده باشد ابو الفتوح رازی و از امام صادق علیه السلام چنین نقل میکنند کسی که در نماز نافله و فریضه اینکه سوره را بخواند خدا نماز و روزه اش را قبول میکند و او را در قیامت در مورد حساب نمی‌آورند و بروایت دیگر کسی که بعد از نماز فجر صد مرتبه بخواند در حفظ خدا محفوظ ماند. کفعی

[سورة الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)
 الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای پیمبر) آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار نمود،
 و آن کسی است که یتیم را بقهر میراند،
 و رغبت نمیکند بر اطعام دادن بفقراء،
 پس وای بحال نماز کنندگان،
 آن کسانی که در نماز سهو میکنند (و دل آنان از ذکر خدا غافل است)،
 آن کسانی که در اعمالشان ریا میکنند،
 و باز میدارند زکاه (و آنچه بایست بمحتاجان داده شود) منع میکنند.

صفحه : ۲۹۹

(توضیح آیات)

اشاره

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ ظاهراً خطاب بر رسول اکرم است و همزه (أرأیت) که آیا دیدی تو استفهام و از روی تعجب است که آیا دیدی آن کس را که روز جزاء و قیامت را انکار میکند عمل وی چیست.
 بعضی گفته‌اند خطاب مخصوص بر رسول الله نیست بلکه خطاب متوجه تمام عقلای عالم است که کسی که منکر قیامت گردید و مرتکب اعمال نکوهیده غیر عقلایی گردید در مورد اعجاب عقلای عالم واقع میگردد.
 آری انکار معاد که منشأ نفس پرستی و متابعت هوی و هوس میگردد از آدمی که خود را عاقل و از عقلا میدانند بسیار شگفت آور است و نزد عقلا عجیب مینماید چنانچه در سوره واقعه آیه ۶۲ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ که از روی تعجب فرموده وقتی شما نخستین خلقت اولیه را دانا گردیدید چگونه نشاء ثانوی را متذکر نمیگردید.
 و نیز بعضی آیه را اختصاص بشخص معین داده‌اند و بعضی را رأی چنین است که مورد عام است و شامل میگردد هر کسی را که متّصف بچنین اوصافی بوده باشد.
 آری بر فرض اینکه در مورد شخص بخصوصی فرود آمده باشد چون مورد مخصّص نیست مقصود عام است.

سخنان مفسرین در اینکه مقصود از (الذی) کیست

(رأی اول) در مذمت ابی سفیان است که هر هفته‌ای دو شتر میکشت روزی یتیمی آمد و قدری گوشت طلب نمود او را زجر نمود و بعضا وی را از خود دور گردانید (رأی دوم) آیه در باره عاص بن وابل سهمی فرود آمده که او هم انکار معاد مینمود و هم مرتکب اعمال قبیح میگردید.

(رأی سوم) در باره ولید بن مغیره فرود آمده که متصف باین صفات بوده

صفحه : ۳۰۰

(رأی چهارم) مخصوص بشخصی نیست بلکه (الذی) موصوله عموم دارد و شامل می‌گردد هر کسی را که متصف باین اوصاف نکوهیده باشد زیرا کسی که منکر معاد و روز جزا گردید از هیچ عمل زشتی که مقتضی مشتبهات نفسانی وی باشد خودداری نینماید (تفسیر کبیر) (رأی پنجم) آیه در باره ابو جهل فرود آمده که وی وصی یتیمی بود آن طفل وقتی فقیر و برهنه گردیده آمد نزد او و مطالبه مال خود نمود ابو جهل او را زجر نمود و از خود دورش کرد. تفسیر اصفی و ظاهرا مقصود از دین در آیه چنانچه اکثر مفسرین را رأی چنین است انکار قیامت و جزا و عذاب و ثواب است.

و از بعض مفسرین نقل شده که مقصود از دین دین اسلام است زیرا که دین اسلام دین حقیقی است چنانچه فرموده *إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ* و در اینجا مقصود از (یکذب) در آیه تکذیب کننده دین اسلام است لکن نظر باطلاق آیه قول اول مناسب تر بنظر می‌آید *فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ، وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ* پس از آن منکر دین را بدو صفت معرفی مینماید یکی زجر یتیم که عوض اینکه یتیم را نوازش کند و وی را بمحبت خود دل خوش گرداند او را بقهر و اذیت از خود میراند و دور میکند.

چنین آدمی علاوه بر اینکه معتقد بمعاد نیست در اثر عیاشی و نفس پرستی خوی انسانیت و آن عاطفه بشریت نیز از وی گرفته شده. و دیگر چون معترف بثواب و جزا نیست رغبت نمیکند بر اطعام دادن فقرا و دستگیری بیچارگان نینماید شاید اشاره باین باشد که منکر معاد گمان میکند بخشش نمودن بفقرا اتلاف مال است بلا عوض زیرا که منکر معاد در واقع منکر مبدء است البته کسی که

صفحه : ۳۰۱

معترف باشد بمبدء فعال دراک قادر متعال انفاق مال که سهل است بلکه در موقع فداکاری از جان خود و عزیزان خود نیز در راه رضای او مضایقه ندارد چنانچه عمل شهدای دین حاکی از اینکه است و شاید تخصیص دادن اینکه دو صفت از بین اوصاف نکوهیده منکرین معاد در صورتی که اوصاف رذیله آنان منحصر بهمین دو صفت نیست اشاره باین باشد که اینکه دو صفت علاوه بر اینکه در نظر شرع مستهجن و مردود است در نظر عقلای عالم نیز رکیک مینماید زیرا کسی که متصف ببخل و قساوت قلب گردید که یتیم را اذیت کند و اطعام مساکین ننماید در نظرها حقیف و بی مقدار مینماید و عقلای عالم وی را مذمت و سرزنش مینمایند و نیز چون اکثر معاصی از قبل محبت دنیا و مال پدید می‌گردد چنانچه از معصوم رسیده (محبت دنیا

رأس کل خطیئة

) گویا کافرین باین دو صفت ارائه میدهند آنچه را که در باطن خود اندوخته از اوصاف رذیله و اعمال رکیکه *قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ* وای بحال نماز گذاران آن کسانی که در نماز خود سهو میکنند (فا) در (فویل) فاء جزائیه و متفرع بآیه بالا- است و شاید اشاره باین باشد که وای بحال کسی که معتقد بقیامت نیست و از روی نفاق یا ریاء نماز میخواند و چون مبالغت بنماز ندارد در نماز سهو میکند یعنی فراموش میکند و سهو مقابل تذکر و بمعنی فراموشی است در مجمع البحرین چنین گفته فرق است بین سهو و نسیان نسیان را تفسیر بزوال معنی از قوه ذاکره و حافظه نموده و سهو را تفسیر بزوال معنی از قوه ذاکره و بقاء آن در قوه حافظه نموده و فرقی اینست که گاهی مطلبی را انسان متوجه بآن نیست یعنی در ذکر او و در نظر او نیست لکن در

قوه حافظه وی محفوظ است که وقتی متوجه بآن گردید بیاد می‌آورد و گاهی فراموش می‌کند که هر قدر هم توجه بیاطن خود کند بنظرش نمی‌آید فراموش کرده.

صفحه : ۳۰۲

و شاید مقصود از سهو نمودن نماز چنین باشد که مردمانی که چندان مقتید نماز نیستند نماز را فراموش می‌کنند نه بنماز خواندن امیدوار برحمت خدا می‌باشند و نه در ترک آن از عذاب او ترسناکند اینکه است که چندان بنماز اهمیت نمی‌دهند گاهی میخوانند و گاهی فراموش می‌کنند.

و کسی که غافل گردد از نماز و امر بنماز را سهل شمارد غالب می‌گردد بر او سهو یعنی آن را فراموش مینماید.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کنند که مقصود از ساهون منافقینند که بثواب نماز امید ندارند و از ترک آن نیز اندیشه ندارند و از نماز غافل می‌گردند تا وقت نماز بگذرد لکن وقتی با مؤمنین باشند ریاء با آنان نماز میخوانند و وقتی تنها هستند نماز را ترک مینمایند.

(۲) مقصود از ساهون کسانی میباشند که نماز را از وقت آن عقب می‌اندازند (ابن عباس) (۳) آنهاست که باک ندارند نماز بخوانند یا نخوانند یعنی مقتید بنماز نیستند (۴) دیگری گفته ساهون آنهاست که اگر نماز خواندند ریا کاری می‌کنند و اگر نخواندند باکی ندارند و پشیمان نیستند.

(۵) عیاشی باسناد خود از یونس بن عمار و او از ابا عبد الله علیه السلام چنین روایت می‌کند که پس از آنکه از حضرتش سؤال نمودم از قول حق تعالی الذین هم عن صلاتهم ساهون که آیا مقصود از سهو وسوسه شیطان است فرمود نه اینکه وسوسه برای هر کسی هست (ساهون) یعنی غافلون که از نماز غفلت نمایند تا نماز از وقت بگذرد.

و نیز طبرسی از اسامه بن زید چنین روایت می‌کند که گفته از ابا عبد الله سؤال نمودم از قوله تعالی الذین هم عن صلاتهم ساهون فرمود آن ترک نماز و تنبلی از اداء آن است

صفحه : ۳۰۳

علامه مجلسی در بحار از جامع الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت می‌کند که فرمود (نماز عمود دین است کسی که عمدا نماز را ترک کند دینش را خراب نموده و کسی که نماز را در وقت خود بجا نیاورد داخل می‌گردد در ویل و ویل یک وادی است در جهنم چنانچه فرموده قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الذِّينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و روز قیامت اول چیزی که از بنده سؤال میشود نماز است اگر نماز تمام آورده باشد که هیچ و گر نه میاندازند وی را در جهنم.

و وقتی آیات را با هم جمع نمودیم مثل قوله تعالی که در علت تشریح نماز فرموده أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ و نیز اخبار بسیاری که در علت تشریح نماز رسیده مثل روایتی که در بحار از کتاب علل و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می‌کند در ضمن حدیث مفصّلی فرموده نماز تأسیس شده برای آنکه انسان ذاکر باشد نه ناسی خاشع و خاضع باشد نه سرکش و فخور و نیز برای آنکه در شب و روز بر ذکر خدا مداومت نماید با اعراض از دنیا و سید و مدبر خود را فراموش نکند.

خلاصه وقتی آیات و اخباری که در علت تشریح نماز رسیده با اینکه آیه قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الذِّينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ بضمیمه آن

آیه وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى سوره طه آیه ۱۲۳ با هم جمع نمائیم از مجموعش توان استفاده نمود که چون سهو مقابل ذکر است شاید مقصود چنین باشد که (ویل) یا وای بر کسانی که نماز میخوانند لکن در نماز متذکر و بیاد خدا نمیباشند و خدا را فراموش میکنند یعنی برای فرمانبرداری و ستایش حق تعالی نماز نمیخوانند بلکه از روی نفاق یا ریا یا عادت یا غیر آن که اغلب عوام نماز آنها از روی عادت است اصلاً نمیدانند نماز چیست و برای کی میخوانند و در نماز چه میگویند و رکوع و سجود برای تعظیم کیست که اینکه نحو نمازها فقط در صورت نماز مینماید لکن چون غافلند آن نمازی که مطلوب شارع است که تذکر و بیاد حق بودن باشد از آنها ناشی نگشته.

چون کلام به اینجا رسید بد نیست برای توضیح مختصری از تفسیر جواهر

صفحه : ۳۰۴

القرآن که راجع بصلوة نوشته ترجمه نمایم بعد از کلام مفصلی چنین گوید در قرآن خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نموده فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ اشاره به اینکه علو مقام منوط بعزم و استقامت است و میبینی نماز را واجب نموده برای حفظ قوه فکریه و منحصر گردانیدن قوه فکریه را در یک غرض آیا تعجب نمیکنی چگونه خداوند میفرماید وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ نظر کن و بین چگونه مقارن نموده صبر را بصلوتی که در آن حضور قلب باشد نه نماز بیشترین مسلمان‌های اینکه زمان که در خوابند آیا نمیبینی چگونه علمای امریکایی امر میکنند تلامذه خود را برای جمع حواس و قوت عزم آنان که در هر روزی بین ۵ دقیقه الی ۱۵ دقیقه در حجره‌ای تنها با حضور قلب بخود کلماتی تمرین نموده که راجع بمقصود آنها است و ذهاباً و ایاباً خطاب کنند و تلقین بنفس نمایند در حالی که نظر خود را متوجه بیک نقطه نمایند و حواس خود را متفرق نگردانند و گویند وقتی فکر در یک نقطه‌ای متمرکز گردید عزم انسان بر عمل قوی میگردد و اگر مراراً تمرین گردید انسان قادر میگردد بر حفظ قوی خود و واقع نمیکردد و در شهوات نفسانی آن وقت یک عضو عاملی میگردد در جامعه آیا عمل آنها تقلید از نماز ما نیست بدانند یا ندانند آیا محافظت بر نماز با حضور قلب از تکبیر تا سلام انسان را از فحشاء و منکر باز نمیدارد در صورتی که در نماز ما تمام خصوصیات که آنها برای قوت اراده بر حفظ قوای شهوانی و تصمیم بر عمل گرفته‌اند بنحو اعلا داراست باضافه توجه بحق تعالی وقتی مقارن گردید با قوت اراده و تصمیم بر عمل و التجاء بحق با اعتقاد دینی انسان را میگردانند در عون و حفظ الهی و قوای مغناطیسیه وی کامل میگردد و وی را قوی میگرداند بر حفظ شهوات نفسانی و مستعد میگردد برای آنکه موجوداتی که در اطراف او میباشند وی را کمک نمایند تا وی را بمقصود برسانند (پایان کلام تنطاوی) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ

صفحه : ۳۰۵

وای بحال کسانی که در اعمالشان ریا میکنند که هر گاه عمل نیکی از آنان صادر گردد غرضشان نمایش دادن بمردم است ریا کار کسی است که تمام همّش امور مادی طبیعی و روی دلش و وجه قلبش معکوس گردیده و تمام توجهش بسوی خلق و مقصودش فریب دادن مردم است که آنان را اغوا نماید و از طریق ریا کاری خود را متدین و متشرع نشان دهد که مورد اطمینان گردد و باین وسیله مقاصد شوم خود را انجام دهد در کتاب تهذیب بروایت صحیح از نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چنین حدیث میکند که فرموده

«۱» (أَنَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)»

و اینکه حدیث از متواترات بشمار میرود اشاره به اینکه عمل صحیح منوط بنیت صحیح است و حسن و قبح عمل روی میزان آن چیزی است که مقصود عامل آن بوده، و نیز نتیجه و فائده عمل اگر صحیح واقع گردد همان میشود که در نیت داشته زیرا چنانچه

محدث قاسانی مرحوم فیض در شرح وافی گفته وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینکه حدیث (انما الاعمال بالنیات)

را فرمود که بعضی اصحاب عرض کرده بودند بعضی مهاجرین که بجهاد میروند غرضشان بدست آوردن غنائم و مال و گرفتن زندهای اسیر یا استیلا- و غیر آن است یعنی نیت آنها خالص نیست حضرت میفرماید عمل بستگی بنیت دارد یعنی اثر و فائده عمل همان میشود که در نیت عامل مأخوذ است و همان چیزی که از عمل مقصودش بوده عاید وی میگردد.

خلاصه مردم در نیت اعمالشان تقسیم بچند قسم میگردند بعضی آنها اکثر اعمالشان از عبادات و غیر عبادات از روی ریا و نشان دادن بخلق انجام میگیرد و بعضی در عبادت ریا نمیکنند لکن داعی بر اعمالشان جهات نفسانی از قبیل عادات و رسومات و تقلید دیگران بدون فکر و رویه انجام میگردد یا غرضشان منافع دنیوی

(۱) اینکه است و جز اینکه نیست که اعمال بسته بنیات است و محققا برای هر مردی از عمل همان است که در نیت او بوده

صفحه : ۳۰۶

مثل وسعت روزی و برآمدن حاجات و گشایش کارها و غیر اینها عمل میکنند، و پاره دیگر که ایمانشان قدری قوی تر است غرضشان از عبادت شوق به بهشت و خوف از جهنم است و اینکه قسم از نیت اگر چه عمل را فاسد نمیگرداند و عمل بظاهر شرع در تعداد عبادات بشمار میرود و اگر بشرائطی که معتبر در عبادت است بعمل آید همین طوری که در حدیث فرموده (لکل امرئ ما نوى)

بمقصود خود نائل میگردند لکن آن خلوصی که انسان را بمرتبه قرب بحق و علو مقام و سعادت میرساند آن عملی است که بهیچ وجه حظوظ نفسانی در نظر نباشد و غرض اطاعت امر مولا یا محبت بمقام الوهیت محرک عمل باشد و اینکه نحو عمل وقتی انسان را میسر میگردد که محبت الهی بر قلب وی استیلا نموده باشد و محبت منوط بمعرفت است کسی که خدا را بمقام الوهیت شناخته محبت او در دل وی جایگزین میگردد و محبت اقتضای وصل میکند و چون ممکن طریقی بسوی واجب ندارد مگر از طریق بندگی و عبودیت اینکه است که محبت حق تعالی کوشش در عبادت و اطاعت مینماید که به اینکه طریق راهی بسوی او بیابد.

شاید همه گمان کنند خدا را دوست میدارند و عبادت آنها خالص است لکن اینکه وهم و پنداری بیش نیست بایستی هر کسی رجوع بیاطن خود کند بیند همش چیست و مایل بچیست بداند اعمالش بدور غرض و نیتش دور میزند بمحض گفتار که بزبان بگوید (قربۀ الی الله) عمل خالص نمیگردد و قرب پدید نمیشود اگر معرفت و محبت الهی در قلب متمرکز گردید تمام اعمال و حرکات و سکناش بدور کعبه مقصودش دور میزند تا وقتی که بجوار قرب محبوبش نائل گردد.

و یمنعون الماعون از امیر المؤمنین روایت میکنند که فرموده مقصود زکاء است و او عطف داده یمنعون را به (یراءون) که چنین میشود وای بحال نماز گذارانی که در نماز سهو میکنند و وای بحال کسی که در اعمالش ریا می کند و وای بحال کسی که زکاء مال خود را نمیدهد.

صفحه : ۳۰۷

و بروایت دیگر مانعون کسانی میباشند که آن چیزهایی که همسایگان گاهی باو محتاج میشوند مثل تبر دیگ و چیزهایی که آلت کار است مضایقه می کنند و نمیدهند.

سعید مسیب از عایشه نقل میکنند که او گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم (مانعون) چیست فرمود چیزی که

مردم از او منتفع گردند مثل آب، آتش، نمک و گفت ای عایشه هر که پاره آتشی بکسی دهد هر چه از آن آتش پخته شود مثل اینکه است که صدقه داده باشد و نیز هر کس نمکی بکسی دهد هر طعامی که بآن پخته گردد مثل اینکه است که صدقه داده باشد هر کس شربت آبی بکسی دهد در جایی که آب نباشد مثل اینکه است که نفسی احیاء نموده (ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۰۸

سوره الكوثر

اشاره

مکیه و هی ثلاث آیات سوره (الکوثر) بقول عبد الله عباس مکی است و بقول دیگری مدنی است و خلافاً نیست که سه آیه است و ده کلمه و چهل و دو حرف است و از ابو امامه از ابی کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که هر که (انا اعطینا) را بخواند خدای تعالی او را از جوهای بهشت آب دهد و بعدد هر قربانی که روز عید کرده و کنند وی را ده حسنه دهند جابر بن مکحول از رسول اکرم چنین حدیث میکند که هر که اینک سوره را بخواند خدای تعالی بقدری در بهشت او را ملک دهد که اگر وصف آن بر دفترها بنویسند چندین شتر نتوانند حمل نمایند و از مشرق تا مغرب برسانند و از امام صادق علیه السلام نقل میکنند هر که سوره (الکوثر) را در نماز فریضه و نافله بخواند خدا او را از حوض کوثر سیراب میگرداند (ابو الفتوح)

[سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای رسول اکرم) ما انعام و بخشش بسیار بتو عطا نمودیم،
 پس (بشکرانه) اینکه همه نعمت که بتو بخشش نمودیم، بنماز و طاعت قیام نما و در راه خدا قربانی کن،
 محققاً دشمن تو دم بریده است (یعنی مقطوع النسل است)

(توضیح آیات)

اشاره

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ کوثر بر وزن فاعل برای کثرت آرند و چیزی بر اینکه وزن آرند که در آن

صفحه : ۳۰۹

کثرت و زیادتی مأخوذ باشد در غریب القرآن چنین گوید کثرت و قَلت در کمیت منفصله مثل اعداد آرند چنانچه در آیات مثل
 كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَتَهُ كَثِيرَةً (۱) وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا (۲) وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۳) بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ و غیر اینها از آیات
 بسیار (پایان) و کثرت منحصر بعدد نیست بلکه گاهی کثیر گویند و اشاره بفضل یا زیادتی مال یا زیادتی اعوان و غیر اینها میشود
 مثل ذلک به أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ که بنا بر تفاسیر اشاره بکثرت مال و اولاد است در شأن نزول آیه گویند اینکه سوره در رد کلام عاصم
 بن وابل سهمی فرود آمده که وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از مسجد بیرون تشریف می آورد آن لعین حضرتش را در
 راه ملاقات نمود و با هم صحبت نمودند صنادید قریش در مسجد نشسته بودند از وی سؤال نمودند با کی صحبت مینمودی گفت با
 آن ابتر و اینکه قضیه بعد از فوت عبد الله پسر خدیجه بود و عرب کسی را که بعد از خود اولاد پسر نداشته او را ابتر نامند. (ابن
 عباس)

(سخنان مفسرین در توجیه الکوثر)

در مجمع البحرین چنین گوید مردم اختلاف نموده‌اند که مقصود از کوثر چیست و سه قول از مفسرین نقل میکنند اول- آن نهری
 است در بهشت که سفیدتر از شیر و در قدح صافی است که اطراف آن از در و یاقوت زینت شده و باطراف آن مرغان سبزی در
 طیراند دوم- مقصود از کوثر کثرت نسل آن حضرت است از فاطمه علیه السّلام که از فاطمه کثرت اولاد و ذریه رسول الله صَلَّى
 اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بقدری عدد آنها زیاد میشود که تا آخر دنیا

(۱) چه بسیار گروه کم که بر گروه بسیار غالب گردیده

(۲) و هر آینه البته زیاد میکنیم عدد بسیار

(۳) و بیشترین مردم از حق کارهند بلکه بیشتر آنان حق را نمیدانند چنانچه معلوم است در تمام اینکه موارد مقصود از کثیر عدد
 بسیار است

صفحه : ۳۱۰

باقی ماند.

سوم- آن حوض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و اشاره بکثرت مردمی است که باطراف آن میباشند.
 و از ابا عبد الله جعفر صادق روایت میکنند که فرموده (الکوثر) نهری است در بهشت که خداوند پیمبر اکرم عوض اولاد او ابراهیم
 عطا نموده بروایت عبد الله عباس چون اینکه سوره إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فرود آمد حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بمنبر
 تشریف برد و سوره را بر مردم قرائت نمود اصحاب گفتند یا رسول الله کوثر چیست که خدا بشما عطا نموده فرمود نهری است در
 بهشت که از شیر سفیدتر و از چوب تیر راست تر بر اطراف آن در و یاقوت است مرغانی سبز برای آب خوردن آیند گردنهای آنان
 مثل گردن شتر است بعضی گفتند یا رسول الله اینکه مرغان برای کیانند فرمود برای کسانی که آنها را بخورند و نیز از آن نهی
 بیاشامند و خشنودی خدا را دریابند و از عبد الله عمر روایت میکنند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده کوثر جویی
 است در بهشت اطراف آن درّ سرخ ریگ آن از مروارید و خاک آن از مشک و آتش از انگبین شیرین تر و از برف سفیدتر است
 چهارم کوثر جویی است که آب آن در حوض میریزد هر کس خواهد صدای آن را بشنود انگشت در گوش نهد و رسول الله صَلَّى

اللّه علیه و آله و سلّم فرمود آب کوثر از سدره المنتهی بیرون می‌آید و طول آن از مشرق تا مغرب است بر اطراف آن زعفران رشته ریگ آن درّ و مرجان و یاقوت است و خاک آن مشک اذفر بر کنار آن قبه‌ها از درّ و مرجان نهاده هر کس در آن رود از غرق ایمن گردد هر کس از آن خورد هرگز تشنه نشود چنان امت من بر آن حوض ازدحام کنند مثل چهارپایان بعض مفسّرین گفته‌اند کوثر خیر بسیار است که خدا بر رسول اکرمش عطا فرموده حسن بصری گفته قرآن است که خدا قرآن را کوثر نامیده برای آنکه منافع

صفحه : ۳۱۱

و فائده آن بسیار است دیگری گفته کوثر ایمان است از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت میکنند که فرموده (کوثر) شفاعت امت و آسان بودن قرآن و تخفیف شریعت است.

هلال بن سیاف گفته کوثر کلمه لا-اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است دیگری گفته نمازهای پنجگانه است.

و اهل علم بر آنند که (الکوثر) حوض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است و ساقی آن علی علیه السلام است و قوله تعالی وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا اشاره بان است و امام زین العابدین علیه السلام در اینجا اشعاری سروده (ابو الفتوح رازی) (پنجم) مقصود از کوثر نسل آن بزرگوار است از فاطمه (ع) که تا قیامت باقی است و نظر بشأن نزول آیه که گفته‌اند پس از طعنه کفار که رسول اکرم را ابتر نامیده‌اند اینک سوره فرود آمده و نیز آخر سوره إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ اینکه قول را تأیید مینماید.

آری (الکوثر) نسبت بذریّه طاهرین آن بزرگوار و اولاد آنها که دلالت بر کثرت دارد صادق آید چنانچه می‌بینیم با آنکه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ذریّه او را در کربلا شهید نمودند بطوری که از مردان آنها باقی نمانده مگر یک علی بیمار زین العابدین علیه السلام و پس از آن نیز اشیاء چنانچه تاریخ نشان میدهد چقدر از سادات بنی فاطمه را کشتند حبس نمودند و خواستند نسل پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را قطع نمایند با اینحال می‌بینیم در هر مملکت و شهری بلکه هر مجلسی که بر پا میگردد چند عدد از ذریّه فاطمه (ع) حضور دارند و اینکه خود یکی از معجزات قرآن بشمار میرود لکن چون لفظ (الکوثر) مطلق است و دلالت بر عطای بسیار دارد و تخصیص دادن بپاره‌ای از عطایا که در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم اجرا گردانیده تخصیص بلا تخصیص است و نیز عطایی را که خدای تعالی بزرگ و کثیر معرفی مینماید با تأکید در کثرت چنانچه لفظ (الکوثر) حاکی از آنست نظر بزرگی خودش محدود بحدی نیست

صفحه : ۳۱۲

که بتوان تخصیص ببعض عطایا داد پس بهتر اینکه است که گفته شود (الکوثر) جامع و حاوی تمام احتمالاتی است که داده شده یا نشده از آنچه مفسّرین گفته‌اند یا نگفته‌اند زیرا که هر کسی بقدر فهم خود سخن گوید و جامع و حاوی تمام عطایا آن جهت قابل و استعدادی است که در اصل حقیقت و شالوده وجود آن بزرگوار مأخوذ گردانیده و به اینکه جهت مورد عطایای بی اندازه گردیده زیرا تمام تفضلاتی که ممکن است از طرف مبدء بممکن رسد در حقیقت و ماهیتش و در جهت قابل آن بزرگوار منطوق بوده و حضرتش در هر مرتبه‌ای از مراتب خلقت مقام و رتبه‌ای داشته بلکه توان گفت باعتباری مقام او دون حق و برتر از ممکنات بشمار میرود چنانچه آیه ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى شاهد بر آن است زیرا که کینونیت و ماهیتش در مرتبه علم لدنی و مقام او ادنی و مشیت الهی سبقت بر تمام موجودات داشته بلکه فوق تمام موجودات بشمار میرفته و نیز در مرتبه فیض الهی مشمول فیض منبسط و سردفتر جامعه خلقت بوده.

و نیز در مرتبه ابداع اول ما خلق الله و اول موجودی است که مشمول فیض منبسط گردیده و در عالم ممکنات بروز و ظهور نموده چنانچه در احادیث بسیار رسیده (اول ما خلق الله

حقیقت محمّدی و نور احمدی) است بروز و ظهور نموده و در مرتبه عقول عقل کل و تمام مراتب و درجات عقل از پرتو عقل او پدید گردیده و در مرتبه نفوس در مرتبه نفس کلی واقع گردیده و نفوس مخلوقات پرتوی است از اشراق آن نفس کلی او. و نیز در مرتبه طبیعت چون مزاج شریفش از معتدلترین امزجه ترکیب یافته کاملترین و شریفترین آنها بشمار میرود بلکه در رتبه طبیعت کلی عالم است و از جهت صورت انسانی و کمالات نفسانی جامع تمام شئون و سرلوح دفتر وجود و مظهر کمالات الهی و نماینده اوصاف صمدانی است و از جهت مکارم اخلاق و اوصاف

صفحه : ۳۱۳

و کمالات انسانی و حسن معاشرت (بخلق عظیم) موصوف گردیده چنانچه آیه **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** گواه بر آن است و از جهت نفوذ کلمه کلامش کلام الهی که در شأن او است و **مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** قرآن و معجزه باقیه‌اش عقلای عالم را متخیر گردانیده که هر کس از روی فهم و اندکی تدبیر اگر در آیه‌ای از آیات قرآن مجیدش نظر کند بی اختیار اذعان مینماید که اینکه کلام از معدن وحی فرود آمده و عقلای عالم در مقام عظمت آن زانو میزنند و قانون شرع مطهرش در نقطه وسط اعتدال واقع گردیده و تمام دستوراتی که مقرر فرموده روی میزان عقل و منطق استوار گردیده و نفوذ کلمه او در اعماق بشر طنین انداز گردیده و نفوذ نموده و با آنکه بعد از وفاتش از او یک دختر بیشتر باقی نمانده با آن ضدیتی که اشقیبا با آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشتند چه کشتند چه زجر کردند و چه از وطن آواره نمودند با اینحال مملکتی نیست که عده‌ای از سادات وجود نداشته باشند خلاصه در تمام درجات وجود و مراتب خلقت ظهور و بروز داشته و سرلوح دفتر خلقت و زبده آفرینش بوده.

و نیز در عالم آخرت دارای لوای حمد و مقام شفاعت و پیشرو تمام انبیاء و رسولان اولو العزم و دارای مقام شفاعت است بقول آن شاعر:

(آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) آری نه فقط اینکه است که جامع کمالات خوبان است بلکه آنچه خوبان همه دارند ترشحی است از کمالات بی انتهای او که تمام موجودات از پرتو وجود مبارکش خلقت شده‌اند (لولاک لما خلقت الافلاک)

در حدیث قدسی است که خطاب بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده اگر تو نبودی افلاک را خلقت نمینمودم یعنی تمام موجودات از پرتو وجود تو و برای تو خلق نمودم.

صفحه : ۳۱۴

فَصَلِّ لِرَبِّكَ و آنحر خدای جلیل پس از اظهار عطاها بسیار که پیغمبر اکرمش ارائه میدهد آن بزرگوار را مأمور بدو عمل میگرداند که بشکرانه اینکه همه عطاها و بخششها که در باره تو اجراء گردانیدم مأموری بدو عمل که اصول دیانت و دو پایه و دو چرخ عبودیت روی آن استوار گردیده اقدام نمایی یکی نماز که عبادت بدنی است و دیگر انفاق که عبادت مالی است و باین دو عمل در مقام حمد و ستایش پروردگار و ولی نعمت خود برآیی.

اینکه است که حدیث دارد اینکه قدر حضرتش در مقام اجراء امر نماز میخواند که پای مبارکش ورم نمود وقتی سؤال میکردند که چرا اینقدر خود را بزحمت میاندازی در صورتی که بان آیه **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** «۱» گناهان گذشته و آینده

تو آمرزیده شده در پاسخ میفرمود (ا یكون عبدا شکورا) و دیگر مأمور گردید برای انفاق شتر نحر نماید و فقرا و مستمندان را از آن بهره‌مند گرداند و شاید تعیین بنحر که کشتن شتر است اشاره بوسعت انفاق باشد که چون شتر بزرگ است و البته گوشت او زیادت است بیشتر فقراء بهره می‌برند و شاید لذیذتر هم باشد یا فایده‌اش بر مزاج انسان بیشتر باشد البته در کلام الله اسراری است که علمش منحصر بخدا و راسخین در علم است.

بعض مفسرین راجع باین سوره مبارکه اسرار و نکاتی بیان نموده از جمله آنها اینکه است که برای سلاک الی الله سه درجه است که بالاترین آنها اینکه است که آنان بروح و قلب غرق در نور جلال الهی میباشند

(۱) اول سوره فتح **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا** تا آخر آیه» راجع بفتح مکه در مقام امتنان پیمبر اکرم خود (ص) خطاب مرحمت آمیز مینماید که ای رسول ما بتو فتح و فیروزی ظاهر عطا نمودیم تا آنکه تو را از هر منقصت و نقص و گناهی پاک گردانیم و شاید (ما تأخر) اشاره باین باشد که تو را فتح و فیروزی دادیم که غالب گردی و منقصتی در باطن و ظاهر تو باقی نماند که در آینده موجب گناه تو شود

صفحه : ۳۱۵

درجه دوم آنان ببدن مشغول عبادت و طاعت و فرمان برداری میباشند درجه شوم از شهوات و مشتهیات نفسانی خودداری مینمایند **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** اشاره بمقام اول است که روح قدسی او از سائر ارواح بشر متمایز گردیده هم بکمیت و هم بکیفیت اما بکمیت نظر به اینکه مقدمات کمال در وی بیشتر از سائر افراد بشر بوده اما بکیفیت برای آنکه سرعت انتقال او از مقدمات بنتایج شریعت از ارواح دیگران است اما قوله تعالی **فَصَلِّ لِرَبِّكَ** اشاره بمرتب دوم است و **انحر** اشاره بمرتب سوم است که مخالفت نفس و بازداشتن خود از لذائذ طبیعی بمنزله نحر است (تفسیر کبیر) **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** شاید اشاره باین باشد که نام تو و شریعت و قرآن و قانون الهی تو و نیز ذریه تو همیشه در روی زمین باقی و پایدار است و دشمنان تو که در مقام خاموش کردن نور حق و انقطاع نسل تو و دین و شریعت تو میباشند آنان ابترند دنباله آنها قطع و نسل آنان منقطع و نام آنان از صفحه روزگار برطرف خواهد گردید

صفحه : ۳۱۶

سوره الكافرون

اشاره

مکیه و هی ست آیات سوره الكافرون بقول عبد الله عباس مکی است که در مکه فرود آمده و بقول دیگر مدنی است و بدون خلاف شش آیه و بیست و شش کلمه است از جبیر مطعم نقل میکنند که چنین گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا جبیر میخواهی چون سفر روی حال تو و زاد و توشه تو از تمامی همراهان تو بهتر باشد گوید گفتم آری یا رسول الله فرمود پنج سوره قل یا ایها الکافرون. **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ** بخوان و افتتاح نما بسم الله الرحمن الرحیم جبیر گفته مرا مالی نبود و وقتی سفر میرفتم از همه زاد و توشه‌ام کمتر بود چون بگفته رسول الله عمل نمودم مالم از همه بیشتر و حالم از همه بهتر گردید (ابو الفتوح رازی) و نیز از حضرت رسول چنین حدیث میکنند که بیکی از اصحاب گفت موقع خواب اینکه سوره را بخوان که تبرئه گردی از شرک و نیز زر بن جیش از ابی کعب و او از رسول الله صلی

اللّه علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که هر که سوره الکافرون را بخواند مثل کسی ماند که ربع قرآن را خوانده باشد و شیاطین از وی دور میشوند و از شرک بری میگردد و از فرع اکبر ایمن میگردد و فرمود کودکان را بگوئید وقت خواب اینکه سوره را بخوانند تا هیچ چیز بآنها ضرر نرساند از عبد الله عباس نقل میکنند که گفته هیچ سوره‌ای در قرآن نیست که شیطان دشمن تر داشته باشد از اینکه سوره و از آن بهتر بخشم آید زیرا اینکه سوره براءت از شرک است.

و از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت میکنند کسی که سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و سوره توحید را در فریضه بخواند خدا خودش و پدر و مادرش را بیامرزد و وی را در دیوان شهداء بنویسد اگر چه شقی باشد و او زنده میشود از سعادت و میمیرد از شهداء و مبعوث میگردد با شهداء

صفحه : ۳۱۷

[سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای پیمبر) بگو ای جماعت کافرین،
 من عبادت نمیکنم آنچه را شما عبادت و پرستش میکنید،
 و شما نیز پرستش نمیکنید (آن خدای یکتایی را) که من پرستش میکنم،
 و هرگز من عبادت نمیکنم آنچه را که شما عبادت میکنید،
 و شما پرستش نمیکنید آن کسی را که من پرستش مینمایم،
 دین شما برای خودتان، و دین من نیز برای خودم.

(توضیح آیات)

اشاره

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ الف و لام (الکافرون) الف و لام عهد است و جمع بواو و نون برای قَلْتُ آرند و (لام) در (لا اعبد) را برای زمان حال آرند و (ما) در (ما اعبد) را برای استقبال و کافر مشتق از کفر است و کفر بمعنی پوشیدن است و کافر کسی را گویند که حق را میپوشاند یا بزبان از روی لجاجت و کبر و تعصب دانسته و فهمیده انکار

مینماید یا در اثر ظلمت و تیره‌گی قلبش گویا پرده سیاهی روی قلبش را گرفته و قلبش در اثر زیانکاری و هواپرستی سیاه گردیده و زبانش لکنت پیدا نمود نمیتواند بحقیقت اعتراف نماید.

مفسرین در شأن نزول آیه گویند اینکه آیه راجع بجماعتی از قریش فرود آمده که از جمله آنها عاصم بن وابل و حارث قیس سهمی و ولید بن مغیره و اسود

صفحه : ۳۱۸

بن عبد البغوث و اسود بن مطلب و امیه بن خلف اینکه جماعت دور حضرت رسول را گرفتند و گفتند بیا با ما موافقت کن تا ما نیز با تو موافقت نمائیم بعضی از دین ما را قبول کن تا ما نیز بعضی از دین تو را قبول کنیم تو یک سال خدایان ما را عبادت نما تا ما نیز یک سال خدای تو را عبادت کنیم اگر دین ما بهتر باشد تو بی نصیب نباشی و اگر دین تو بهتر باشد ما بی نصیب نباشیم. حضرتش انکار نمود گفتند یک بار باین بتان ما سلام کن تا ما بتو ایمان آریم و خدای تو را پرستیم فرمود من بدون فرمان خدا هیچ کاری نمیکنم اینکه بود که جبرئیل اینکه سوره را آورد و حضرت از طرف خدا مأمور گردید که بکافرین چنین بگوید زیرا خدا میدانست کافرین دروغ میگویند و اینکه خدعه و تزویر است که گمان میکردند باین طریق توانند کسی را که روحش و قلبش مملو از معرفت و محبت الهی بلکه اصلاً شالوده معرفت و خدا پرستی است و حائز مقام عندیّت و فانی در بحار الوهیت و باقی بوجود حقانیت گردیده توانند باین تدلیسات شیطانی وی را فریب داده و تابع خود گردانند و اینکه از طرف حق تعالی فرمان رسید چنین بگو شاید سرش اینکه بوده که کفار قطع طمع نمایند و بدانند ممکن نیست بتوانند حضرتش را فریب دهند وقتی مأیوس شدند و دانستند هرگز ممکن نیست بتوانند آن عقل کل را باین تدلیسات شیطانی تابع خود گردانند بنای دشمنی و اذیت گذاردند و از هیچ نوع اذیتی نسبت بآن شخص اول امکان فروگذار نمودند تا وقتی که او را از وطنش اواره نمودند

کفر بمعنی لغوی بر معانی بسیاری صادق آید

کفر عناد و انکار نبوت که اشاره بآن دارد الدین آتیناهم الکتاب یعرفونه كما یعرفون أبناءهم سوره بقره آیه «۱۴۱» راجع بیهوده است و کفر آنها از روی لجاجت و عصیبت بوده زیرا که آنها تمام اوصاف بنی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را در کتابهای

(۱) کسانی که بآنها کتاب عطا نمودیم میشناسند پیامبر را همان طوری که پسران خود را میشناسند

صفحه : ۳۱۹

آسمانی خود دیده و دانسته بودند دیگر از اقسام کفر انکار ربوبیت و الوهیت است نه از روی عناد بلکه از روی جهل و بی‌خردی که خداوند حکایت میکند از آنها که میگفتند ما هی الا حیاتنا الدنيا نموت ونحیا وما یهلکنا الا الدهر وما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون» ۱» سوره جاثیه آیه ۲۲ و دیگر از اقسام کفر بمعنی براءت و بیزارى است قوله تعالی حکایه از ابراهیم کفرنا بکم و یدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ایداً حتی تؤمنوا بالله وحده سوره ممتحنه آیه «۲۴» و نیز حکایه از ابلیس که از دوستان خود تبرئه میجوید اننی کفرت بما اشرکتون من قبل و ترک او امر و ترک شکر بر نعمت را نیز از اقسام کفر بشمار آورده راجع بترک اوامر در سوره آل عمران آیه ۹۱ و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً و من كفر» ۳» و راجع بکفران نعمت در سوره نمل آیه ۴۰ حکایه از قول سلیمان نبی علیه السلام هذا من فضل ربی لیبلونی ا اشکر أم ا کفر و من شکر فأنما یشکر لنفسه و من کفر فان

رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۴) و غیر اینها از موارد بسیاری که کفر را تعمیم داده و مصادیقی پیدا مینماید زیرا که کفر بمعنی پوشانیدن حق یا امر حق یا پوشانیدن نعمتهای الهی بر تمام آنها صادق آید و در جلد اول اینکه تفسیر اشاره ببعض موارد

- (۱) نیست برای ما مگر همین زندگانی دنیا که می‌میریم و زنده میشویم و هلاک نمیگرداند ما را مگر دهر و کفار در اینکه گفتارشان علم و دانش ندارند و نیست آنها را مگر گمان و وهم
- (۲) کافر شدیم و بیزاری جستیم از شما و ظاهر شد بین ما و شما بغض و عداوت تا وقتی که ایمان آرید بخدای یگانه
- (۳) و حق خداوند است بر مردمی که مستطیع میگردند حج خانه خدا و کسی که کافر شد یعنی ترک حج نمود
- (۴) اینکه نعمتهای از فضل پروردگار من است برای آنکه بیازماید مرا که آیا شکر میکنم یا کفران نعمت مینمایم و کسی که شکر کرد باز گشت شکرش بخود او است و کسی که کفران نعمت نمود خداوند بی‌نیاز و کریم است [.....]

صفحه : ۳۲۰

آن شده و آن حدیثی که در اصول کافی از صادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده اندازه‌ای در آن بحث نموده‌ایم تکرار نشود.

لکن کفر و کافر در عرف کسی را نامند که منکر وحدانیت و نبوت و معاد و شریعت باشد خواه انکار تمام اصول عقاید نماید یا نسبت ببعضی معترف و نسبت به بعضی منکر باشد و خواه منکر اصل صانع و مبدء باشد یا منکر صفات الوهیت خلاصه کافر بمقام الوهیت یا معترف است و بفطرت اولیه خود برای اینکه عالم مبدئی قائل است یا آنکه چنان در نفس پرستی فرو رفته که اصلاً توجه به اینکه اینکه عالم را صانعی هست یا نیست ندارد مثل حیوانات بل هم أَضَلُّ سَبِيلًا و از کفار آنهاست که اصل و منشأی برای عالم قائلند و او را مبدء میدانند بسیاری از آنها بلکه تمام آنها در تشخیص آن و شناسایی او بصفت و باوصاف جلال و جمال عاجزند زیرا نه در آنها استعداد و بصیرت باطنی است که بصفای قلب و تبهر روحانی راهی بسوی شناسایی او پیدا نمایند و بعقل و ذکاوت خود ادراک نمایند که بایستی مبدء و پدید آورنده عالم (واجب الوجود) در ذات و متصف بتمام صفات کمال و منزّه و میزّا از تمام نواقص ممکنات باشد و نه پیرو اولیاء و سفرای الهی گردیده اند که از شبکه نور علم و دانش آنان استضاء نمایند اینکه است که گمراه گردیده و خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب نموده‌اند.

اینکه است که بعضی آنها طبیعت را مبدء میدانند و قائل بقدم طبیعتند و تمام حوادث را مستند بطبیعت میدانند و طبیعت را یک موجود مستقل خارج از عالم نمیدانند و برای آن علم و قدرتی نیز قائل نیستند بلکه طبیعت را منشأ همان حالات تجدداتی میدانند که در اشیاء مأخوذ است و بعضی از آنان مبدء موجودات و متجددات را ماده میدانند و بعضی قوه و تعبیر از آن بنیرو یا انرژی و غیر آن مینمایند و در آن علم و اراده و قدرت قائل نیستند و در جلد دوم اینکه تفسیر اندازه‌ای آرای فاسد آنها را شرح دادیم رجوع بآن جا شود

صفحه : ۳۲۱

غرض آنکه چون فطرت انسان بر توحید است هر کسی بعقل ناقص خود مبدء عالم را طوری معرفی مینماید و گمان میکند حقیقت را دریافته و چون حقیقت در پشت پرده اوهام وی مستور گردیده معنی کفر که انکار و پوشانیدن حقیقت باشد بر وی صادق آید و مقابل کفر ایمان است و در اینکه حقیقت ایمان چیست و چه کس را مؤمن گویند بین متکلمین آرای است بعضی ایمان را فقط امر قلبی و تصدیق بلسان و عمل بارکان را کاشف از آن گرفته و بعضی ایمان را مرکب از عقد قلبی و اقرار زبانی دانسته‌اند و عمل

صالح را شرط کمال آن دانسته و بعضی ایمان را یک امر بسیط واحد ذی مراتب دانند که قابل شدت و ضعف است که اصل و حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی باصول دیانت و بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار بزبان و عمل بارکان کاشف و نماینده مراتب ایمان است هر قدر ایمان قویتر و شدیدتر باشد ظهور آن در خارج بواسطه اعمال نیکو بیشتر هویدا میگردد و بنظر چنین میآید که اینکه معنی بحقیقت نزدیکتر است زیرا اگر اقرار بزبان جزء ایمان بود آدم لال که نتواند بزبان اقرار نماید و نیز آن کسی که از روی تقیه یا جهات دیگری بزبان اقرار نماید بایستی حکم بکفر آن نمود زیرا ترکیب شده از دو چیز وقتی یک جزء آن مفقود گردید کل فاسد میگردد در صورتی که محققا چنین نیست آری اگر کسی بدون جهت اصول دیانت را انکار نماید یا اقرار نماید در موقعی که بایستی اقرار نماید کاشف از اینکه است که اصلا باصول دیانت معتقد نیست و عقد قلب و دل بستگی بدین ندارد پس در چنین موردی حکم بکفر آن توان نمود.

وَ لَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

صفحه : ۳۲۲

تکرار در آیه تاکید است و در کلام عرب تکرار هم برای نفی و هم برای اثبات بسیار آمده چنانچه در مقام سؤال و جواب برای اثبات مطلبی گفته میشود (بلی بلی) که بمعنی فارسی گفته میشود آری آری و در مقام نفی و انکار گفته میشود (لا لا) یعنی نه نه و در اینکه سوره آیات و جملات را مکرر نموده که کفار قطع طمع کنند و بدانند که پیمبر خاتم (ص) هرگز تابع آنان و مورد دست خوش آنها نخواهد شد لکن چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند تا بشود کلام را حمل بر یک معنی مستقل نمود روا نیست که گفته شود فائده تکرار فقط تأکید است.

و در اینجا جملاتی که در اینکه سوره تکرار شده از جهت زمان حال و آینده تفاوت پیدا میکند دو جمله اول لا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ دلالت بر زمان حال دارد که نه من الآن عبادت میکنم آنچه را که شما الآن عبادت میکنید و نه شما الآن عبادت میکنید آنچه را من الآن عبادت میکنم یعنی معبود فعلی من و شما دو تا است بعد گویا کلام را برای عمومیت از سر میگیرد و میفرماید در زمان آینده نیز چنین است که نه شما عبادت معبود مرا میکنید و نه من هرگز عبادت مینمایم معبود شما را پس طریق و روش من و شما در عبادت دو تا است.

(ابو العباس) توجیه دیگر از بعض مفسرین نقل شده که مقصود از عبادت در دو آیه اول معبود باشد و در دو آیه دوم عبادت و (ما) در جمله اول (ما اعبد) ماء موصوله باشد و در (ما اعبد) در جمله دوم ماء مصدریه که بنا بر اینکه توجیه معنی آیات چنین میشود که در دو آیه اول بخواهد بفرماید من عبادت نمیکنم معبود شما را و شما نیز عبادت نمیکنید معبود مرا و در دو آیه دوم مقصود چنین باشد که من عبادت نمیکنم بطرز عبادت شما زیرا که عبادت شما از روی ظن و تخمین و گمان است و از حدود تخیلات شیطانی بیرون نیست و عبادت من از روی اخلاص و یقین است پس روش من و شما در عبادت دو تا است و ماء مصدریه در کلام عرب بسیار آمده مثل

صفحه : ۳۲۳

قوله تعالی وَ ضَاقَتْ عَلَیْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ «۱» یعنی برحبا لکم دینکم و لی دین اشاره به اینکه دین شما لایق ردالت و بی‌خردی و نفهمی شما است دین من نیز لایق مقام بلند من است دین شما دین شیطانی و طریق نفس پرستی است دین من دین الهی دین شما و روش شما طریق بسوی جهنم است، و دین و روش من طریق بسوی خدای رحمن است معبود هر کسی مناسب مقام وی است حقیقت و شالوده خلقت من سرشته شده از علین است حقیقت شما سرشته شده از سجنین است و بآن پرده ضخیمی که قلب و روح

شما را پوشانیده و روح و دل شما را فاسد گردانیده هرگز نتوانید دین مرا اختیار کنید دین شما همان هوای نفسانی شما است دین من لایق شأن من است و دین شما نیز لایق شأن شما است نه من توانم از مقام خود فرود آیم و دین و روش شما را بپذیرم و نه شما توانید از مرتبه پشت خود که بزنجیر هوی و هوس بسته شده‌اید رهایی یابید و دین مرا اختیار کنید پس دین من سزاوار من است و دین شما سزاوار شما

(اعتراض)

ظاهر آیه لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ چنين مینماید که بکفار رخصت داده شده و برای آنان مباح گردانیده که بر دین باطل خودشان باقی مانند با اینکه آیاتی که راجع بجهاد با کفار رسیده منافی با اینکه آیات است.

پاسخ

گوئیم از اینکه اعتراض سه جواب داده شده اول اگر چه در ظاهر و صورت آیات دلالت بر اباحه دارد و چنين مینماید که برای شما جایز و مباح است که بدین باطل خود باقی باشید لکن در واقع آیات نهی و تهدید است و اینکه آیات نظیر آن آیه است که فرموده اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ که در واقع در مقام تهدید است و از اینکه قبیل

(۱) تنگ شده بر آنها زمین با گشادی آن

صفحه : ۳۲۴

الفاظ و کنایات در عرف بسیار است.

دوم مقصود از دین جزای دین است بر حذف مضاف یعنی جزای دین من راجع بمنست و جزای دین شما راجع بشما است. (سوم) مقصود از دین خود جزا است مثل اینکه گویند (کما تدین تدان) یعنی برای شما است جزای شما و برای من است جزای من زیرا دین در کلام عرب بمعنی جزا بسیار آمده و بنا بر اینکه توجیهاتی که شده اینکه سوره بآیات جهاد نسخ نشده چنانچه بعض مفسرین را رای چنين است زیرا که تا بتوان بین آیات را جمع نموده جایز نیست آیه‌ای یا سوره‌ای را از منسوخات بشما آورد (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۲۵

سوره النصر

اشاره

مدنیة و هی ثلاث آیات سوره النصر مدنی است در مدینه فرود آمده سه آیه و شانزده کلمه و هفتاد و هفت حرف است از ابی کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنين حدیث میکنند که هر کس سوره فتح را بخواند مثل کسی ماند که در روز فتح

و خون ریزی مطیع و فرمان بردار تو گردیدند و نیز فتوحات دیگری از امور حسی و معنوی نصیب تو گردانید و تو را مظفر و منصور داشت و رَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا راجع بفتح مکه خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است که میبینی چگونه مردم داخل میگردند در دین خدا فوج فوج و گروه گروه.

صفحه : ۳۲۷

پس از فتح مکه قبیله‌های عرب از اطراف مکه مثل اهل طائف، یمن، هوازن، بنی اسد، بنی مرء، بنی کلب، کنانه، بنی هلال و غیر آنها از تمام قبیله‌های عرب فوج فوج و گروه گروه داخل در اسلام گردیدند. حکایت فتح مکه چون طولانی است و وضع اینکه تفسیر بنا بر اختصار است لذا از تفصیل بیان آن خودداری میکنیم و مطالب را بهم پیچیده مختصری از آنچه مفسرین بیان نموده‌اند ترجمه مینمائیم:

از روایات چنین بر میآید که پیمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ پس از آنکه از مکه هجرت نمود بمدینه در سالی که آن را (عام الحدیبه) مینامند با قریش صلح نمود به اینکه شرط که هر کس از قریش خواهد در حمایت حضرت رسول باشد قریش متعرض او نشوند و هر کس خواهد در حمایت قریش باشد از کسان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ کسی متعرض او نشود پس از آن بنو بکر در پناه قریش رفتند و بنی خزاعه در پناه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ پس از آن بنا بر ضدیتی که بین آن دو طائفه بنو بکر و بنی خزاعه بود و بنو بکر طلب خونی ادعا میکردند که بر گردن بنی خزاعه دارند در مقام انتقام برآمده و چون بنی بکر در پناه قریش قرار گرفته بودند قریش آنان را کمک نموده و اسلحه و مهمات جنگی را برای آنان مهیا نمودند اینکه بود که شبی بنو بکر شبیخون زدند بر بنی خزاعه و مردی از بنی خزاعه کشته گردید بنی خزاعه پناه بحرم کعبه بردند که از شر بنو بکر در امان باشند بنو بکر بنوفل نامی از قریش که در حمایت وی بودند گفتند چاره نیست حرمت حرم را بایست نگاه داشت نوفل گفت بروید و انتقام خود را بکشید ما در حرم بدتر از اینها کارها قتل و غارت دزدی و غیر اینها میکنیم بنی خزاعه پناه بسرای بدیل بن ورقاء آوردند و آن بزرگ و رئیس قوم بود بدیل بیرون آمد و گفت هنوز مدتی نگذشته که شما با رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عهد بستید عهد خود را شکستید و مردی بنام عمرو بن سالم خزاعی بمدینه خدمت رسول الله فرستاد و واقعه را بعرض رسانید آن شخص وقتی خدمت آن حضرت رسید اشعاری گفت پس از آن بدیل بن ورقاء برخاست و با جماعت بسیاری از بنی خزاعه عازم

صفحه : ۳۲۸

مدینه گردیدند حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود برگردید که من عقب شما خواهم آمد و قریش پس از اینعمل پشیمان شدند و ابو سفیان عازم مدینه گردید که از حضرت رسول پوزش طلبد وقتی آمد آنچه عذر خواهی نموده جوابی نشنید نزد اصحاب رفت فائده نبخشید نزد فاطمه (ع) و امیر المؤمنین علیه السّلام رفت آنها نیز جواب منفی دادند خانه دخترش ام حبیبه که یکی از زنها پیمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بود رفت وقتی وارد شد ام حبیبه فرش حجره را جمع کرد و گفت اینجا جای خوابگاه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و تو مشرک و نجسی نباید در آن قدم گذاری ابو سفیان ناامید بمدینه برگشت. پس از آن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ با اصحاب عازم مکه گردیدند و فرمود نباید خبر حرکت ما بمکه برسد حاطب بن ابی بلعه نامه‌ای نوشت و بیک کنیز سیاه داد که مخفیانه بمکه برساند حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بوحی خبردار گردید علی علیه السلام را فرستاد در بین راه نامه را از آن زن سیاه گرفت.

خلاصه حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ با دوازده هزار نفر از اصحاب رو بمکه آوردند و غدغن نمود که اگر اهل مکه بنای جنگ ندارند کسی متعرض آنان نشود وقتی اهل مکه آن شوکت و جلال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را از دور

دیدند ترس و رعب آنها را فرا گرفت و اینواقع در دهم شوال سال هشتم هجرت واقع گردید ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن امیه در بین راه بموکب همایونی پیوستند که خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردند حضرت رخصت نداد و فرمود برای آن جفاها و اذیتهایی که بمن وارد نمودند طاقت ندارم آنها را بینم ام سلمه زن رسول الله پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی پسر عمه و داماد تو و دیگری پسر عم تو اند فرمود اینها بمن جفاها کردند ابو سفیان پسر کوچکی با خود داشت گفت بخدا قسم اگر بمن اذن دخول ندهد دست اینکه پسر کوچک خود را میگیرم و سر بیابان میگذارم تا خود و اینکه پسر هلاک گردیم وقتی سخن او را بسمع پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند باو ترحم نمود و اذن دخول داد وقتی ابو سفیان خدمت حضرت رسید بوی فرمود ای ابو سفیان آیا وقت

صفحه : ۳۲۹

آن نیامده که از سر یقین بدانی که هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه قدر کریم و رحیمی بخدا قسم من دانستم اگر جز خدای یکتا خدای دیگری بود بفریاد ما میرسید فرمود آیا وقت آن نیامده که بدانی من رسول خدایم گفت دو ماه بمن مهلت ده فرمود چهار ماه بتو مهلت دادم حضرت او را آزاد نمود و بوی مهلت داد پس از آنکه مهلت طلید عباس عموی پیغمبر گفت یا رسول الله اینکه مردی است فخرجو و ریاست دوست منصبی بوی عنایت نما فرمود هر کس در پناه او رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر کس در خانه خود رود و در بنبند ایمن است عباس ابو سفیان را در بین راه نگاه داشت تا وقتی که بیرق اسلام در کثیبه خضرا نمایان شد و سواد اعظم پدید گردید از مهاجر و انصار همه غرق آهن با یک هیبت و حشمت و سطوتی وارد مکه گردیدند که چشم روزگار مثل آن را ندیده بود مردم مکه عباس عموی پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند پسر برادرت پادشاهی بزرگی یافته گفت وای بر شما اینکه مقام نبوت است نه سلطنت.

خلاصه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه گردید و فرمود کسی را مکشید مگر کسی که با شما جنگ کند و مگر شش نفر چهار مرد و دو زن که پیغمبر را مسخره مینمودند و فرمود اینان را بکشید و لو آنکه دست پرده کعبه زده باشند پس از آن علی علیه السلام بیرق اسلام را گرفت و رو بخانه ابو طالب آورد هانی در آنجا بود و چند نفر از کفار پناه باو برده بودند علی علیه السلام روی خود را پوشیده بود صدا زد اهل اینکه خانه هر کس دشمن خدا است بیرون آید هانی خواهر علی علیه السلام درب خانه آمد برادر خود را نشناخت و گفت ای جوان من دختر ابو طالب و خواهر علی میباشم حرمت مرا نگاه دار علی علیه السلام فرمود دشمنان خدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت بخدا قسم شکایت تو را بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهم نمود امیر المؤمنین علیه السلام صورت خود را باز نمود هانی او را شناخت رکاب او را بوسید

صفحه : ۳۳۰

پس از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مکه آمد صناید قریش بگمان آن که با آنها سر جنگ دارد پناه بخانه کعبه آورده حضرتش وارد مسجد الحرام گردید و درب کعبه ایستاد و گفت
(لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده)

بعد از آن گفت بدانید هر مالی و خونی که ادعا میکنید زیر قدم من است مگر آستانه کعبه و سقاییت حاج که باهش برمیگردد ای اهل مکه خدا نخوت جاهلیت را از شما بردارد همه مردم از آدم و حوا زائیده شده‌اند و آدم و حوا از خاک آفریده شده‌اند پس از آن فرمود ای اهل مکه شما را چه گمان است من با شما چه کنم گفتند آنچه کرم تو است تو برادر و پسر برادر مایی رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود تمام شما را آزاد نمودم از آن روز اهل مکه را طلقاً نامیدند یعنی آزاد شدگان حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در زیر کوه صفا بنشست و امیر المؤمنین علیه السلام زیر دست او و مردم می آمدند و بیعت میکردند پس از آن زنها نیز می آمدند و بیعت مینمودند اینکه بود حکایت فتح مکه که مختصری از آن را بیان نمودیم و تمام حکایت در مطولات مفسرین شرح و بسط داده اند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا چون اینکه طور فتح و فیروزی یکی از الطاف بزرگ غیر متناهی الهی بشمار میرود که در باره پیمبرش مبذول داشته اینکه است که برسول خود پس از اظهار امتنان امر مینماید که بشکرانه اینکه نعمت بزرگ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ تَسْبِيح و تمجید و ستایش نما پروردگار خود را در سوره (و الضحی) پس از آنکه در مقام ارفاق و اکرام نسبت بآن بزرگوار برمی آید حضرتش را مأمور میگرداند که بشکرانه اینکه نعمتها بایستی یتیم مهربانی کنی و بفقیران و مستمندان دستگیری نمایی و نیز سائل را از خود نرانی و نعمتهای خدا را اظهار کنی. و نیز در سوره (الم نشرح) در مقام اینکه است که نظر به اینکه شرح صدر

صفحه : ۳۳۱

بتو عنایت نمودیم و سختی امر نبوت را بر تو آسان گردانیدیم بایستی در امر تبلیغ جدیت و پایداری کنی و بآنچه بآن مأمور میگرددی مقاومت و ایستادگی نمایی و از خلق اعراض کنی و بسوی پروردگار خود رو آوری. و نیز در سوره إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ امر فرموده بشکرانه اینهمه نعمت های روحانی و جسمانی که بتو عطا و بخشش نمودیم بایستی بصلاة و انفاق اقدام نمایی و در آخر اینکه سوره امر بتسبیح و استغفار مینماید و نیز پس از تتبع در آیات چنین معلوم میشود که در بسیاری از آیات هر جا ذکر نعمتی یا نعمتهایی شده عقب آن امر بتسبیح و ستایش حق تعالی نموده اشاره به اینکه هر نعمتی و کرامتی که به انسان میرسد بشکرانه آن بایستی ثنا و ستایش نماید ولی نعمت خود را

نکته قابل توجه

از اینکه آیات چنین استفاده میشود که شکر هر نعمتی بایستی در خور آن نعمت باشد چنانچه در سوره (و الضحی) پس از بیان نعمتها که نسبت پیمبرش مبذول داشته که یتیم بودی تو را جای دادیم گویا اشاره باین دارد که تو نیز بشکرانه آن بایستی یتیم نوازی کنی و باو مهربانی نمایی و یتیم را از خود نرانی.

و در سوره (الم نشرح) چون بالاترین نعمتهای الهی شرح صدر است که سینه تو را باز نمودیم تا آنکه وسیع گردد و گنجینه اسرار الهی و منبع علم و معرفت گردد تو در مقام شکر چنین نعمت بزرگی باید در امر تبلیغ استقامت نمایی و بسوی پروردگار خود روی آری.

و در سوره (کوثر) اشاره به اینکه نعمتهای بی اندازه از روحانی و جسمانی بتو بخشش نمودیم و تو را مظهر و نماینده صفات الهی و گنجینه اسرار صمدانی گردانیدیم تو نیز بایستی بشکرانه اینکه نعمتهای بزرگ بر دو عمل بزرگ اقدام نمایی یکی صلاة و دیگری انفاق که از جان و مال و آنچه داری در راه خدا مضایقه نمایی و تخصیص انفاق بیشتر که فَصَّلْ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ شاید اشاره باین باشد که

صفحه : ۳۳۲

در مقام انفاق در هر موقعی باید امر عظیم تر و مرتبه بالاتر آن را در نظر گرفت زیرا که شتر هم از حیث قیمت و هم از حیث جثه

بزرگ‌تر و عظیم‌تر است و در مورد قربانی لایق‌تر.

و در اینکه سوره (النصر) پس از تذکر فتح و فیروزی مکه که نصیب پیمبرش گردانیده وی را مأمور میگرداند بتسبیح و ستایش زیرا که در اینکه موقع مناسب اینک است که بشکرانه چنین نعمت بزرگی در مقام تمجید و تزیه و ستایش آن فرد متعال برآیی و استغفار و طلب آمرزش نمایی و امر باستغفار در صورتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معصوم بود در هیچ وقت گناهی و خطایی از حضرتش صادر نشده که مأمور باستغفار گردد شاید اشاره باین باشد که چون در تهیه جنگ با کفار و فراهم نمودن مهمات جنگی و لشکر کشی توجه بخلق داشته و همت خود را مبذول بر غلبه اعداء داشته و لو آنکه اینک عمل نیز بامر خدا و بیاری دین او و برای شوکت و قوت اسلام نموده لکن با اینحال پس از فتح و آسایش فکر مناسب اینک بوده که حضرتش اعراض از خلق و رجوع بحق نماید و بحمد و ثنا و استغفار تدارک ما فات نماید.

و نیز چون قرآن کتاب قانونی و دستور العمل است برای افراد بشر اینک است که اینک آیات و لو آنکه خطاب بنبی خاتم (ص) است لکن چون ائمت باید تابع پیمبر خود باشند مقصود تمام ائمتند و دستور العمل تمام مردم است که بایستی راجع بهر نعمتی از نعمتهای الهی شکر گزار باشند و شکر هر نعمتی را در خور همان نعمت نمایند و آن نعمت را در راه رضای او صرف نمایند. اگر نعمت علم باشد شکر او تعلیم دادن و آزمودن ب دیگران است اگر مال باشد شکر آن انفاق و دستگیری بفقرا و مستمندان است اگر جاه و مقام باشد شکر آن کمک بدرماندگان و بیچارگان است چه خوب گفته سعدی:

(شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است)

و همچنین باقی نعمتهای الهی که شکر هر یک اقدام نمودن بعملی است که

صفحه : ۳۳۳

در خور وی است که همین طوری که بتو تفضلا بدون عوض کرامت نموده تو نیز بایستی تفضلا بمخلوقات الهی اجرا داری تا آنکه باعمال و سجیه نیکوید مظهر و نماینده صفات الهی گردی و باین واسطه مقام بلندی احراز نمایی

(در شأن نزول سوره)

مشهور و معروف بین مفسرین و نیز بدلال اخبار سوره إذا جاء نصر الله پس از فتح مکه فرود آمده و از خود سوره نیز توان استفاده نموده که مقصود فتح مکه است لکن در اینکه در چه موقعی فرود آمده نظر ببعض روایات بعضی گفته‌اند دو سال قبل از رحلت و وفات حضرت رسول (ص) اینک سوره فرود آمد که سوره در سنه هشت هجرت فرود آمده و حضرت در سنه ده وفات نموده وقتی سوره را بر مردم تلاوت فرمود عباس عموی پیغمبر (ص) گریه کرد وقتی از سبب گریه وی سؤال شد گفت از اینکه آیات معلوم میشود وفاتش نزدیک شده زیرا که ناتمامی کار همین بود که مکه را فتح نماید وقتی کار انسان و آرزوی وی تمام گردید موقع مردنش میرسد و حضرت نیز وی را در اینکه گفتار تصدیق نمود بروایت دیگر بعد از نزول سوره خودش گریه کرد و فرمود خبر مرگ مرا دادند و بعد از فرود آمدن سوره هشتاد روز حیات داشت.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که اینک سوره در حجة الوداع نازل گردیده پس از آن حضرت مردم را در مسجد حنیف جمع نمود و فرمود خدا یاری کند مردی را که بشنود گفتار مرا و برساند بکسانی که حاضر نیستند (فرب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه)

پس از نصایح و جملاتی فرمود

«إيها الناس انى تارك فيكم ما ان تمسكنم به لن تضلوا و لن تزلوا كتاب الله و عترتى اهل بيتى فانه قد تبأنى اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض كاصبعى هاتين») و دو انگشت سبابه

(۱) خطاب بمردم است که ای مردم من باقی میگذارم بین شما چیزی را که اگر بآن تمسک نمائید هرگز گمراه نخواهید شد و هرگز لغزش پیدا نمیکنید و آن کتاب خدا (قرآن)

صفحه : ۳۳۴

خود را جمع نمود.

از بعض مفسرین است که مقصود از فتح و فیروزی گشوده شدن باب حضرت الهیّه و تجلی احدیت و کشف ذاتی است و شکی نیست که فتح اول آن فتح ملکوت افعال است از مرتبه حس در مقام قلب که برای عارف مکشوف میگردد و اعمال و افعال خود را فانی در افعال حق تعالی میبندد.

دوم فتح جبروت صفات است در مقام روح بکشف خیال، و صفات خود را در صفات ازلی حق تعالی فانی و مضمحل می بیند سوم فتح لاهوت ذات است در مقام سرّ و باطن که ذات خود را فانی در ذات حق میبندد و کسی که باین سه مرتبه فتح باطن فائز گردید و بطریق و جدان در حقیقت و باطن خود اینکه معانی را دریافت چنین کسی بفتح و فیروزی ظاهری نیز نائل گردیده زیرا که فتح باب رحمت و هنگام وصول بنهایت النهایات وی را حاصل میگردد آن وقت است که دیگر از سخط و غضب اثری باقی نمیماند و اثر رحمت ظاهر و باطن عبد را فرا میگیرد و از اینجا است که حالات کاملین بدایه و نهایه تفاوت پیدا مینماید پس از اینکه بیان معلوم میشود که نصر و فتح در آیه مطلق است و نیز گفته اگر چه من اول متابعت مفسرین نمودم و سوره را مقید نمودم بفتح مکه لکن اینکه قول مرجوح است (تفسیر روح البیان) آری اگر چه ظاهرا شأن نزول آیه همان فتح مکه میباشد لکن چون آیه را مقید نموده بفتح مکه یا غیر مکه (فتحنا) و (فتحنا) باطلاق خود باقی است و شامل میگردد تمام فتوحاتی که نصیب حضرتش گردیده از فتح باب ملکوت بر سرّش و روحش و قلب شریفش و نیز شامل میگردد فتوحات ظاهری که یکی از آنها و بالاترین آنها فتح مکه است که دیگر رحمت حق تعالی بتمام جهات ظاهری و باطنی شامل وجود مبارکش گردیده و دیگر حالت منتظره برای او باقی نگذاشت

و اهل بیت من است اینکه دو از هم جدا نمیشوند مثل اینکه دو انگشت من تا وقتی که وارد گردند بر من نزد حوض یعنی تا قیامت باقی است دین و قرآن و عترت من و با همدیگرند

صفحه : ۳۳۵

سوره الهب

اشاره

مکیه و هی خمس آیات سوره (تبت) اینکه سوره مکی است در مکه فرود آمده پنج آیه و بیست کلمه و هفتاد و نه حرف است از

ابو امامه از ابی کعب چنین روایت میکنند که رسول الله (ص) فرموده هر کس اینکه سوره را بخواند امیدوارم در قیامت خدا او را با ابو لهب جمع نکند (ابو الفتوح رازی) و از امام صادق علیه السلام روایت میکنند وقتی سوره تبت را بخوانید بابتی لهب لعن کنید زیرا از کسانی بود که محمد (ص) تکذیب مینمود و نیز (ما جاء به النبى) را انکار مینمود تفسیر اینکه سوره خدای تعالی در اینکه سوره برسول خود وعده فتح و فیروزی میدهد و اینکه شر ابو لهب را از او دفع میکند (طبرسی)

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)
فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
بریده باد دو دست ابی لهب و قطع گردید،
ببیناز نمیکند او را مالش و نه آنچه را که کسب و عمل نموده،
بزودی در آید در آتشی که شراره آن زبانه میکشد،
و زن او (جمیله دختر ابو سفیان) بردارنده هیزم (جهنم است)
و در گردن او ریشمانی است از لیف خرما

صفحه : ۳۳۶

(توضیح آیات)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ در لغت بمعنی خسران و استمرار در هلاکت آمده مثل وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَابٍ و مثل قوله تعالى وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ یعنی کید سبب هلاکت او گردید مفسرین در شأن نزول آیه گویند وقتی آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ فرود آمد پیامبر اکرم (ص) کسی فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را دعوت نمود و بر منبر رفت و گفت (یا صباحاه) و عرب اینکه کلمه را در جایی میگوید که امر مهمی پیش آید و استغاثه و یاری بخواهد مردم بشتاب دور او جمع شدند گفتند چه پیش آمده فرمود ای پسران عبدالمطلب ای پسران عبد مناف ای پسران هاشم اگر من گویم در زیر اینکه کوه لشگری فرود آمده و شما را غارت خواهد کرد باور دارید گفتند آری آن گاه گفت من شما را تهدید میکنم و میترسانم بعذاب سخت که آن عذاب دوزخ است ابو لهب گفت (تبا لك لهذا دعوتی سائر اليوم) تمام روز ما را برای اینکه کار حاضر نمودی اینکه بود که خداوند دشنام وی را بخودش برگردانید و فرمود تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ تَبَاه باد دو دست ابی لهب بروایت دیگر حضرت در کوه صفا بالا رفت و چنین فرمود و نسبت بدو دست برای اینکه است که انسان غالب اعمال خود را بدست انجام میدهد و نظیر آن قول حق تعالی است بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ و

بروایت دیگر نزدیکان خود را ضیافت نمود و بانان تبلیغ رسالت نمود و فرمود بگوئید (لا اله الا الله) آن وقت ابو لهب چنین گفت. ابو لهب پسر عبد المطلب بود و نام او عبد العزی و گویند وی را ابو لهب نامیده اند برای آنکه صورتش مانند درفش آتش بود. گویند در قرائت عبد الله مسعود و ابی چنین است تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ تَبَّ اَوَّلُ نَفْرِينِ بَاشَد تَبَّ دَوْمِ خَبْرٍ وَ اَزْ عَبْدِ اللّٰهِ عَبَّاسٍ است که وقتی حق تعالی قلم را

صفحه : ۳۳۷

آفرید بوی وحی نمود که کائنات را بنویس پس از جمله چیزی که نوشته اینکه بود تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ یعنی دستهای ابی لهب خاسر و خائب خواهد بود.

(تفسیر ابو الفتح رازی) ما أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ بِي نِيَا نَكَند او را مالش و نه آنچه کسب نموده (ما) در ما اغنی شاید نافیه باشد و شاید استفهامیه اگر نافیه باشد یعنی بی نیاز نکند او را از عذاب نه مالی که اندوخته و نه آنچه از متاع دنیا کسب نموده و اگر استفهامیه باشد چنین میشود چه چیز از مال و آنچه از راه کسب بدست آورده وی را بی نیاز میگرداند از عبد الله مسعود نقل میکنند که گفته چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابو لهب را دعوت باسلام نمود و وی را تهدید بعذاب کرد گفت اگر چنین باشد من خود را بمال از عذاب میخرم اینکه آیه فرود آمد که مال او را از عذاب نجات نمیدهد اشاره به اینکه مال داشتن و نیز باقی جهات دنیوی از جاه و مقام و اولاد اینها متاع دنیا است و در بازار دنیا ارزش دارد و رفع احتیاجات دنیوی را میکند اما در بازار قیامت فقط ایمان کامل و عمل صالح ارزش دارد و اسباب نجات آدمی است اگر مال رفع عذاب میکرد ثروت‌مندان عالم مثل قارون با مال خود بزمین فرو نمرفت و فرعون با آن سلطنت کذایی بآب غرق نمیگشت و همچنین تمام سلاطین دنیا بمال و مقام خود را از مرگ و مرض نجات میدادند سیصلی نارا ذات لَهَبٍ (سین) در اول فعل مضارع مخصوص برای آینده می آورند یعنی بزودی در آید در آتشی که شراره آن زبانه میکشد یعنی اعمال او مهیا و آماده میکند برای او چنین آتشی را

صفحه : ۳۳۸

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ نام زن ابو لهب ام جمیله دختر حرب بن امیه بود خواهر ابو سفیان و با رسول الله دشمنی و ضدیت بسیار مینمود و حمالة الحطب کنایه از نیمه و سخن چینی او است که فساد بین مردم مینموده و در تفسیر حمالة الحطب بین مفسرین گفتاری است (۱) با آنکه متمول و ثروت‌مند بود از خساست و ملعنتی که داشت شب میرفت هیزم و خاشاک جمع مینمود برای منزلش یا از راه دشمنی که با پیمبر اکرم داشت در راه عبور آن حضرت میریخت که پای مبارکش زخم گردد (۲) حمالة الحطب کنایه از اوصاف ذمیمه او است که آن ملعونه تمام و سخن چین و فساد بین مردم بسیار میکرد اینکه بود که باین لقب حمالة الحطب موصوف گردید چنانچه در عرف آدم سخن چین را گویند آتش میگیراند قوله تعالی که در وصف کفار فرموده فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۳) چون او حضرت رسول را فقیر و گدا توصیف میکرد در مقابل گفتار او خداوند او را موصوف باین لقب گردانید کنایه از پستی طبیعت او (قتاده) (۴) مقصود از حمل حطب آن گناهان بسیاری است که بر دوش خود میکشید چنانچه تشبیه نموده آدم گنه کار را بکسی که باری بر پشت گرفته قوله تعالی يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ (تفسیر کبیر) فی جیدها حبلٌ من مسید اشاره بیستی و دنائت طبع وی است که در کشیدن بار هیزم ریسمانی از لیف خرما بگردن خود می انداخت مفسرین گویند چون چنین میکرد بالاخره همان ریسمان وقتی بگردن او افتاد و او را بدرک واصل نمود

صفحه : ۳۳۹

سوره الاخلاص

اشاره

مکیه و هی اربع آیات سوره اخلاص مکی است و بقول دیگر مدنی است و اینکه سوره بسوره توحید نامیده شده زیرا که در آن غیر توحید چیزی گفته نشده اینکه است که بکلمه اخلاص نامیده شده و از بعضی نقل شده که اینکه سوره را کلمه اخلاص گفته‌اند برای آن که هر کس اقرار بآن نماید با اعتقاد مؤمن خالص می‌گردد و بقول دیگر کسی که از روی تعظیم اینکه سوره را بخواند خدا او را از آتش خلاص می‌گرداند و بسوره صمد و سوره فاتحه نیز نامیده شده و بعضی آن را سوره ربّ نامیده‌اند و در حدیث است که هر چیزی را نسبتی است و نسبت ربّ سوره اخلاص است در حدیث ابی کسی که سوره اخلاص را قرائت کند گویا یک ثلث قرآن را قرائت نموده و بعدد هر کسی که بخدا و ملائکه و کتب آسمانی و بانبیاء و روز قیامت ایمان آورده ده حسنه باو میدهند و ابی دردا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده آیا کسی از شما هست که در شب یک ثلث قرآن را بخواند گفتند ما طاقت نداریم گفت قل هو الله احد را بخوانید و از انس و او از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند کسی که قل هو الله احد را یک مرتبه بخواند برکت میدهد باو و کسی که دو مرتبه بخواند بخودش و اهله برکت میدهد و کسی که سه مرتبه بخواند برای خودش و اهله و همسایگانش برکت است و اگر دوازده مرتبه بخواند برای وی در بهشت قصری بنا میکنند و کسی که یک مرتبه قرائت کند کفاره بیست و پنج سال گناه او می‌گردد غیر از قتل و غضب مال و اگر چهل مرتبه بخواند گناه چهل ساله او بخشیده شود و کسی که هزار مرتبه بخواند نمیرد مگر آنکه جای خود را در بهشت ببیند و سهل بن سعد ساعدی گفته مردی آمد نزد نبی اکرم و از فقر و ضیق معاش شکایت نمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باو گفت وقتی بخانه خود وارد می‌گردی اگر کسی

صفحه : ۳۴۰

در آنجا هست سلام کن و اگر کسی در آنجا نیست سلام کن و یک مرتبه سوره قل هو الله احد را بخوان و آن مرد چنین کرد و روزی وی چنان وسیع گردید که بهمسایگان نیز بخشش مینمود و از ابا عبد الله است که وقتی سعد بن معاذ مرد و حضرت رسول بر جنازه وی نماز کرد فرمود هفتاد هزار ملک حاضر بودند و جبرئیل بر او سلام می‌فرستاد پرسیدم چه صفتی در او بود گفت ایستاده و نشسته و در راه در همه حال سوره قل هو الله می‌خواند و نیز از ابا عبد الله است که کسی که یک روز بر وی بگذرد و پنج نماز خوانده باشد و قل هو الله احد نخواند باو گویند ای بنده خدا تو از نماز گذاران نیستی.

و اسحق عمار از ابا عبد الله روایت میکند کسی که یک جمعه بر او بگذرد و قل هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد مرده است بر دین ابی لهب هارون بن خارجه از آن حضرت نیز روایت میکند کسی که باو مرض یا شدتی رسد و در مرض و شدتش (قل هو الله احد) نخوانده و بمیرد چنین کسی از اهل آتش است و نیز ابو بکر حضرمی از آن حضرت روایت میکند کسی که ایمان دارد بخدا و روز قیامت باید عقب نماز فریضه (قل هو الله احد) بخواند زیرا کسی که چنین کند جمع می‌گردد بر او خیر دنیا و آخرت و خودش و پدر و مادرش و اولادش را خدا می‌آمرزد عبد الله حجر گفته شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام میگفت کسی که عقب نماز فجر یازده مرتبه (قل هو الله احد) بخواند در آن روز گناهی مرتکب نمی‌گردد و دماغ شیطان بخاک مالیده میشود.

ابراهیم مهزم نقل میکند از کسی که شنیده بود از ابا الحسن که میگفت کسی که خواهد نزد هر ظالم جابری رود و قل هو الله احد بخواند در پیش رو و پشت سر و طرف راست و طرف چپ خود شرّ آن ظالم از وی رفع می‌گردد و در عوض خیر باو میرسد.

عیسی بن عبد الله و او از پدرش از جدّش از علی علیه السلام چنین روایت میکنند

صفحه : ۳۴۱

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کسی که در خوابگاه خود اینکه سوره را صد مرتبه بخواند گناهان پنجاه ساله وی را خدا بیامرزد. (طبرسی)

[سوره الإخص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 (ای پیمبر) بگو بخلق او خدای یکتا است،
 و او خدایی است که سید مطاع و بی نیاز از خلق و همه نیازمند باویند،
 آن کسی است که نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است،
 و احدی همدوش و مثل او نیست.

(توضیح آیات)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در شأن نزول آیه مفسرین گویند وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمشركين فرمود (قولوا لا اله الا الله) گفتند خدای خود را برای ما معرفی نما که چیست طلا- و نقره است یا چوب یا آهن یا چیز دیگری اینکه بود که در جواب سؤال آنان اینکه سوره فرود آمد. (ابن عباس) دیگری گفته بعضی بزرگان و علمای یهود از حضرتش سؤال نمودند که خدای تو کیست و غرض آنها آزمایش بود که ببینند گفته آن جناب مطابق با توراها هست یا نه آن وقت اینکه سوره فرود آمد.

و جماعتی چنین معتقدند که هو اسم اعظم است و از علی علیه السلام روایت میکنند که فرموده یک شب پیش از جنگ بدر خضر
 علیه السلام را در خواب دیدم و گفتم بمن چیزی تعلیم نما که بر دشمن ظفر یابم گفت بگو

(یا هو یا هو یا من لا یعلم ما هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین)

صبح بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم فرمود یا علی خضر علیه السلام

صفحه : ۳۴۲

بتو اسم اعظم را تعلیم نموده.

در اینکه اسم اعظم الهی کدام یک از اسماء الحسنی است بین مفسرین آرای مختلفی پدید گردیده بعضی (الله) را ترجیح داده
 بعضی (الواحد) بعضی (احد) بعضی (الحی القیوم) و غیر اینها و هر کسی برای اثبات مدعای خود تمسک ببعض احادیث و جهات

دیگری نموده و یکی از اسماء را انتخاب کرده لکن نظر به اینکه (هو) اشاره به هویت مطلقه و وجود بحت بسیط که عبارت از واجب الوجود بودن است و در اینکه اسم احدی از ممکنات با او شرکت ندارند (هو) بر اسماء دیگر ترجیح دارد و دلالتش بر ذات مطلق احدی واضح تر است پس باین مناسبت شاید (هو) اسم اعظم الهی باشد.

(هو) ضمیر شأن و از دو کلمه ترکیب شده‌ها تنبیه بامر ثابت و واو اشاره بغائب است و (ها) اصل کلمه هو است و واو از اشباع ضمه پدید شده و در واقع (هو یک حرف است و اشاره به هویت مطلقه و وجود بحت بسیط است که در اینکه مرتبه نه اسمی مأخوذ است و نه رسمی و نه صفتی ملحوظ است و نه اثری بلکه او است از آن حیث که او است زیرا که آن هویت مطلقه (الله) نامیده شده باعتبار صفت الوهیت (رب) گفته شده باعتبار صفت ربوبیت و چون ممکن را راهی بآن حقیقت صرفه بسیطه نیست که مبدء خود را ستایش نماید و ملتجی باو گردد اینکه است که باعتبار افعال و بروز آثار جلال و جمال اسمایی بر خود وضع کرده و خود را بآنها معرفی نموده لکن هویت بسیطه حقه حقیقیه من حیث ذات مقتضی هیچ اسمی و رسمی و صفتی نیست و ذات اقدس از اسم و رسم و صفت زائد بر ذات عاری و مبراست خلاصه چون هو اشاره بذات بحت و وجود صرف است که بدون وصف زائدی که بآن حقیقت ضمیمه گردد ملحوظ میشود اینکه است که بالاترین اسماء الحسنی الهی بشمار میرود و توان آن را اسم اعظم نامید.

أمیر المؤمنین و پیشوای موحدین علی علیه السلام در بعض خطبه‌هایش چنین گوید

صفحه : ۳۴۳

۱) «کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة كل صفة أنه غير موصوف»

آری انسان در مرتبه توحید و معرفت کامل نمیگردد مگر وقتی که چشم از صفات که خبر از آثار و افعال میدهد ببوشد و هدف و وجهه نظر خود را هویت مطلقه قرار دهد و در اقرار بکلمه توحید جز (لا-اله الا هو یا لا هو الا هو) نگویید و غیر از هویت محضه و وجود بحت بسیط چیزی در نظر نداشته باشد تا وقتی که (الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره) «۲» نصب العین او گردد «الله» اسم الله از چند جهت مورد بحث دانشمندان واقع گردیده سریانی است یا عبرانی، مشتق است یا جامد، اسم است برای ذات مطلق بحت بسیط یا صفت بنا بر اینکه اسم باشد بوضع اسم شده یا بکثرت استعمال در اینجا هر کسی طوری اظهار نظر نموده در اصول کافی چنین روایت میکند که پس از آنکه هشام بن حکم از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اسماء الله و اشتقاق آن سؤال نمود و اینکه (الله) مشتق از چیست در پاسخ فرمود ای هشام (الله) مشتق از اله و اله اقتضای مألوه میکند یعنی الهیت بدون مألوهیت تحقق نپذیرد و اسم غیر مسمی است و کسی که عبادت کند اسم را بدون مسمی کافر است و چیزی عبادت نموده و کسی که عبادت کند اسم و مسمی را آن مشرک است و دو چیز عبادت نموده و کسی که عبادت کند معنی فقط را او موحد است

(۱) کامل گردیدن توحید باین است که صفات جلال و جمال را از مرتبه هویت مطلقه و وجود مطلق بسیط حق تعالی نفی کنند یعنی قطع نظر از صفات نموده و ذات را عاری از صفات زائد بر ذات بشناسند زیرا که صفت غیر از موصوف است و موصوف غیر از صفت پس کسی که خدا را بضمیمه صفات بشناسد توحید وی کامل نیست زیرا که خدا را بوحدت حقه حقیقیه نشناخته

(۲) حقیقت پاره شدن پرده‌های اوصاف جلال الوهیت است بدون آنکه بشود اشاره حسی یا عقلی بحقیقت نمود.

صفحه : ۳۴۴

خلاصه الله یا مأخوذ از اله بفتح همزه و کسر لام است و بمعنی تحیر و دهشت آمده که عقلا متحیرند در حقیقت ذات و یا مأخوذ از اله بفتح همزه و لام یعنی معبود حق و شاید بمعنی اله بفتحه همزه و سکون لام است که بمعنی سکونت و اطمینان نفس است ألا

بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» ۱) سوره رعد آیه ۲۸ در مفردات غریب القرآن چنین گوید (الله) مأخوذ از اله و بمعنی تحیر است و اشاره به اینکه عبد وقتی تفکر نمود در ذات و صفات حق تعالی متحیر میگردد اینکه است که در حدیث دارد

۲) (تفکروا فی الاء الله و لا تفکروا فی الله)»

و گفته شده اصل (الله) (ولاه) بوده و او را تبدیل بهمزه نمودند الله شد و ذات مقدس را الله نامیدند برای آنکه تمام مخلوقات و اله و متحیر در اویند یا بتسخیر فقط مثل جمادات و حیوانات یا بتسخیر و اراده با هم مثل بعضی از مردم اینکه است که بعض حکماء گفته‌اند خدا محبوب تمام موجودات است و دلیل بر اینکه مطلب قوله تعالی وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» ۳) (پایان) و علی ای حال مشهور و معروف اینکه است که (الله) اسم معبود بحقّی است که جامع تمامی صفات جلال و دارای کل بهاء و کمال و عظمت و جمال باشد و بنا بر اینکه معنی اسم «الله» جامع تمامی اسماء الحسنی است زیرا که هر یک از اسماء الله دلالت دارد بر صفتی از صفات جلال و اسم جلاله «الله» دال بر تمام اسماء الله است (احد) خطاب بپیمبر اکرم خود نموده که بگو آن هویت بسیطه که جامع تمامی

(۱) آگاه باشید که بذکر و یاد خدا قلبها مطمئن میگردد

(۲) فکر و تفکر خود را در آلاء یعنی در صفات و آثار حق تعالی قرار دهید و در ذات خدا فکر نکنید

(۳) نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تنزیه میکند بحمد و ستایش او لکن شما (افراد بشر) کیفیت تسبیح و ستایش نمودن موجودات را نمیفهمید

صفحه : ۳۴۵

اسماء الحسنی و صفات علیا است او احد و یکتا و منفرد بوجود است نه در ذات و نه در صفات و نه در آثار مثل و مانندی ندارد. احد و واحد اگر چه هر دو دلالت دارد بر منفرد بودن ذات احدیت لکن واحد دلالت دارد بر نفی شریک واحد دلالت دارد بر نفی اجزاء اله عالم احد است یعنی بهیچ وجه برای آن ذات مقدس اجزایی تصور ندارد نه اجزاء ذهنی و عقلی مثل جنس و فصل و نه اجزاء وهمی مثل وجود و ماهیت و نه اجزاء خارجی مثل دست و پا و غیره اینکه است که موحد حقیقی کسی است که خدا را بوحدت حقّه حقیقیّه بشناسد و بعین یقین بداند و اذعان نماید که اصلا تصور شریک برای ذات الهی ممکن نیست زیرا که وحدت صفت ثبوتی آن فرد متعال است نه صفت سلبی که از یافت نشدن مثل انتزاع گردد.

چنانچه در منظومه حکمت مرحوم حاج هادی سبزواری در اثبات وحدت چنین گفته (کلما فرضته ثانیاً له فهو هو) هر گاه بخواهی دومی برای ذات احدیت فرض نمایی آن همان اولی است یعنی فرض دوئیت در آنجا محال است و نیز واحد واحد از هم امتیاز یافته به اینکه احد منفرد بالذات و واحد منفرد بمعنی است و نیز واحد اعم است شامل عاقل و غیر عاقل میگردد لکن احد مخصوص بعاقل است مثل آنکه وقتی گفتی در خانه احدی نیست چنین مفهوم میگردد که در خانه انسانی وجود ندارد لکن ممکن است حیوانی باشد لکن واحد چنین نیست شامل حیوان نیز میگردد و شاید یکی از اسراری که در اینکه سوره احد را تخصیص بذکر داده و نگفته (الله واحد) اینکه باشد که چون واحد مبدء اعداد است گویی (واحد اثنان ثلاث) و وحدتی که از واحد استفاده میشود بعد از تصور دوئیت و نفی آن است و یک مقابل دو در جایی تصور دارد که احتمال دوئیت برود وقتی گفتی فلان چیز یکی است یعنی یکی است و دو نیست

صفحه : ۳۴۶

و چنانچه گفته شد وحدت حق تعالی وحدتی است که از حاق ذات ذو الجلالش انتزاع می‌گردد نه آنکه اول تصور دوئیت بشود و پس از آن از ذات مقدّسش نفی گردد و گفته شود یکی است و دو نیست.

لکن احد چون مبدء اعداد نیست در اثبات وحدانیت محتاج بتصور دومی و نفی آن نیستیم.

خلاصه احد صفت وجودی ثبوتی است که از ذات مطلق انتزاع گردد نه صفت سلبی که باعتبار عدم مثل و مانند و شریک و نظیر انتزاع شود پس از اینجا توان فهمید بمجرد اینکه بگویی خدا یکی است یعنی شریک و نظیر ندارد توحید تو کامل نمی‌گردد مگر آنکه او را بوحدت حقّه حقیقیّه بشناسی و اینکه نحو شناسایی طریقتش و جدان است نه برهان زیرا برهان فقط برای اثبات وجود و وحدت او بکار آید نه برای شناسایی او دانستن غیر از شناختن است.

اگر خواهی توحید تو کامل گردد و از طریق و جدان که از آن تعبیر (بعین الیقین) میکنند خدای خود را بشناسی و بآن وحدتی که لایق مقام قدس او است او را ستایش نمایی نخستین بایستی مراتب و اقسام وحدات را در نظر گیری و در آن دقت نمایی و بطریق برهان بفهمی کدام یک از اقسام وحدت را توان نسبت بذات مقدس داد.

در جنگ جمل عربی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از وحدت سؤال نمود حضرتش در پاسخ وحدت را چهار قسم معرفی مینماید وحدت جنسی وحدت نوعی وحدت عددی وحدت حقّه حقیقی و از بین وحدات وحدت حقّه حقیقیه را اختصاص بوجود حقّانی میدهد.

در غریب القرآن در معنی وحدت و واحد بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:
وحدت بمعنی منفرد بودن است و واحد آن چیزی است که برای آن البتّه

صفحه : ۳۴۷

جزئی نباشد لکن بر هر موجودی باعتباری صادق آید حتی آنکه گوئیم عشره واحده مائه واحد، الف واحد، پس وحدت لفظی است مشترک که در شش معنی استعمال شده اول واحد در جنس یا در نوع مثل اینکه گوئیم انسان و فرس یکی در جنسند زید و عمر یکی در نوعند.

دوم وحدت اتصالی و آن دو قسم است یا شیئی از جهت خلقت یکی نامیده میشود مثل آنکه هر شخص یکیست با آنکه از اجزاء بسیار تشکیل شده یا از جهت عمل و صنعت مثل آنکه گوئیم صنعت و عمل فلانی با دیگری یکی است سوم شیئی را واحد گویند و غرض آنکه مثل و نظیری در خلقت ندارد مثل خورشید یا در فضیلت مثل و نظیری ندارد مثل اینکه گویند فلانی یگانه دهر است چهارم واحد بمعنی عدم تجزی است و تجزیه نشدن اجزاء یا از جهت صلابت آن است مثل الماس یا از جهت صغر اجزاء آن است مثل نقطه پنجم واحد بمعنی مبدء اعداد است مثل واحد اثنان و وحدت در تمام اقسام امری است عرضی و وقتی خدا را بوحدت توصیف نمودیم مقصود اینکه است که خدا را اجزاء نیست کثرت و تعدی در ذات او تصور ندارد و نظر به صعوبت فهم چنین وحدتی است که فرموده و إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ أَنْ وَحْدَتِي كَمَا مَخْصُوصَاتِ ذَاتِ اِحْدِيَّةٍ اِسْتِ دِيْغَرِي بَأَنْ تَوْصِيْفِ نَمِيْگَرْدَد (پایان) خلاصه وحدت اقسامی دارد (۱) وحدت عددی یک، دو، سه (۲) وحدت جنسی (۳) وحدت نوعی (۴) وحدت کمی مثل اینکه اجسامی در نظر گیریم و گوئیم اینها در مقدار و اندازه یکی میباشند (۵) وحدت کیفی مثل اینکه گوئیم طعم اینکه غذا و آن غذا یکی است (۶) وحدت وصفی مثل اینکه افراد یک نوع را گوئیم در رنگ و وصف یکی است (۷) وحدت شخصی مثل اینکه انسان با کثرت صفات و اجزا

صفحه : ۳۴۸

یکی بشمار میرود و کثرت اجزاء ضرر بوحدت شخصیه او نمیزند لکن اینکه اقسام از وحدات تماما امر اعتباری و موطن آن ذهن است و لایق مقام قدس الهی نیست مگر وحدت حقه حقیقه که نمیشناسند آن را مگر راسخین در علم پس از آنکه اقسام وحدت معلوم شد و دانستی که هیچ کدام از اقسام وحدت لایق مقام قدس الهی نیست زیرا که وحدت نسبت بتمام اشیاء امر عرضی است و خارج از ذات وی است لکن وحدت حق تعالی عین ذات و از حاق حقیقت انتزاع میگردد و آن وحدت حقه حقیقه است که در کلام مولی المؤمنین نسبت بمقام الوهیت میدهد پس از آنکه اقسام وحدت را دانستی در ثانی باید بدانی که طریق شناختن اینکه قسم از وحدت و جدان است نه برهان که بایستی در مقام مجاهده و کوشش برآیی و پس از ایمان تحقیقی و عمل صالح شروع بتزکیه نفس و اعراض از خلق و رو بحق آری و بزبان حال و قال با تضرع و ابتهاج روی نیازمندی بدر خانه بی نیاز مطلق آری و خود را در معرض نفحات رحمت الهی و جلب فیض صمدانی مستدام داری و آنی غافل نگردی و همیشه منتظر افاضه رحمت باشی تا آنکه باب رحمت بر دل و روح و سرّ تو باز گردد و آنچه را که از طریق برهان راجع بمعارف الهی کسب نموده‌ای حقایق و رموز آن برای تو کشف گردد و از علم بعیان رسی و از برهان بوجدان نائل گردی و بچشم دل مشاهده نمایی آنچه را دیگران از طریق گوش میشنوند و حقیقت آن را نمیفهمند و شاید بعضی بدون دلیل کور کورانه اذعان مینمایند و بظاهر تصدیق و اذعان نمایند لکن دل آنان از حقایق خالی و بی خبر است در اینجا مناسب آن است بیانی که فخر رازی در تفسیر قل هو الله احد نموده خلاصه آن را ترجمه نمایم اگر چه در کتاب سیر و سلوک بیان شده لکن در اینجا نیز برای توضیح مختصری از آن را بیان مینمایم چنین گفته، هو، الله، احد سه لفظ است و هر یک اشاره بیک مرتبه و مقامی از مقام طالبین دارد

صفحه : ۳۴۹

مقام اول مقام مقربین است که بالاترین مقام و مرتبه سائرین بسوی حق تعالی بشمار میرود و مقربین وصف کسانی است که بموجودات نظر میکنند از حیث ذات و صفات و ماهیات و حقیقت موجودات را بنظر تدبّر مینگردند و نمیبینند موجودی سوی الله زیرا که در نظر شهود آنها موجود حقیقی او است و بس و آنچه غیر او است اعدامند و فانی صرف و لا شیئی محض زیرا که میکنند و ممکن فی حد ذاته شیئیت وجودی ندارد و لفظ (هو) اگر چه اشاره بهویت مطلقه و وجود مطلق است بدون قیدی و خصوصیتی که آن را امتیاز

دهد لکن چون نزد مقربین مشار الیه مشخص و معین است زیرا که تعدد و تکثری در نظر شهود آنها نیست تا آنکه محتاج بممیز باشند احتیاج بممیز وقتی است که دو موجود یا زیادتر در نظر باشد لکن آنها یک هویت و یک حقیقت را مشاهده مینمایند که متعین و متحقق نزد آنها است اینکه است که در مقام اظهار معرفت و حصول عرفان لفظ هو برای آنان کافی است بدون ضمیمه وصفی یا صفتی که او را از غیر تمیز دهد.

مقام دوم مقام اصحاب یمین است و مقام اینها پست تر و نازلتر از مقام مقربین است زیرا که اصحاب یمین حق را موجودی دانند و خلق را نیز موجوداتی و در نظر آنها کثرت محقق است اینکه است که لفظ هو برای اشاره نمودن بحق تعالی کافی نیست بایستی ممیزی در نظر گیرد که حق را تمیز دهد از خلق پس اینها لا بد باید مقارن نمایند لفظ الله را بلفظ هو و بآنها گفته شود او موجودی است که تمام موجودات محتاج باویند و او محتاج بکسی نیست.

مقام سوم مقام اصحاب شمال است که خسیس ترین و پست ترین مقامات است و آنها جایز میدانند که واجب الوجود و اله عالم زیادتر از یکی باشد اینکه است که لفظ احد را مقارن نموده با الله و باینها گفته میشود (هو الله احد) یعنی (واجب الوجود) یکی است. (پایان)

صفحه : ۳۵۰

باعتبار دیگر ممکن است گفته شود اینکه سه کلمه هو الله احد راجع بسه مرتبه از مراتب و سه درجه از درجات اهل ایمان است حائز مرتبه اول مؤمن کاملی است که از تمام مقامات و درجات گذشته و هدف و نصب العین وی هویت بسیطه گردیده و آن ذات (بسیطه الحقیقه) را بلفظ هو میخواند که البته چنین کسی حائز مقام قرب گردیده و عارف حقیقی است که ایمان وی بمرتبه عین الیقین یا حق الیقین رسیده که دیگر کثرت افعال و آثار و صفات در نظر شهود آنان باقی نمانده.

و مرتبه تالی آن مؤمنین است که از حجاب آثار و صفات جلال بیرون نیامده و کثرت موجودات در نظر او خود آرایی میکنند و خدا را از پشت حجاب آثار و صفات مینگرد یعنی آثار خلقیه حجاب او میشوند و اینان دو دسته‌اند یکی علمایند که خدا را باسم (الله) میخوانند که جامع جمیع اسماء الحسنی است و دیگر عوام مؤمنین میباشند که سعه قلب آنان بدرجه‌ای نیست که بتوانند خدا را بتمام اسماء و فات بخوانند و مجموعه صفات را با هم جمع کنند و خدا را بآن توصیف نمایند و خدا را فقط بواجب الوجودی و یگانگی از خلق امتیاز میدهند.

و اینکه امام فخر رازی احد را مقام اصحاب شمال گرفته درست بنظر نمی آید زیرا که در اینکه سوره احد را در ردیف الله و تالی آن بشمار آورده و همینطوری که مقام علمای مؤمنین تلو مقام عارفین محسوب میگردد مقام عوام مؤمنین نیز تلو و یک درجه‌ای پائین تر از علماء آنها بحساب میآید و چگونه توان موحدین مؤمنین را از اصحاب شمال بحساب آورد در صورتی که اگر بگوئیم هو الله مقام و درجه دو صنف از مؤمنین است که در دو مرتبه از ایمان میباشند بایستی احد را نیز مقام و درجه نازلتر یعنی درجه سوم از درجات مؤمنین بشمار آریم و اینکه ترتیب در صورتیست که اینکه سه کلمه هو، الله، احد، را سه مرتبه از ایمان بشمار آریم بلکه باعتبار دیگر توان گفت مقام وحدت از بالاترین و مهم‌ترین مقامات بشمار میرود که دست هر بی سر و پایی از دامن کبریایی آن کوتاهست زیرا کسی که

صفحه : ۳۵۱

وحدت حقه حقیقه را که گفتیم اینکه قسم از وحدت مخصوص ذات کبریائیست بتواند فهم کند و نصب العین خود قرار دهد آن وقت موجودات را چون سرابی بیند (لیس فی الوجود الا الله) در نظر او واضح مینماید و بچشم دل مینگرد که هر چه هست از خدا و قائم بخدا و فانی فی الله و باقی باو است.

الله الصمد الله مبتدا الصمد خبر مبتدا در شأن نزول آیه علی بن ابراهیم از ابن عباس چنین حدیث میکند که در مکه قریش از رسول الله سؤال نمودند که پروردگار خود را برای ما توصیف نما تا آنکه او را بشناسیم و عبادت نمائیم آن وقت سوره (قل هو الله احد) فرود آمد از حضرت باقر علیه السلام نقل میکنند که فرموده محمّد حنفیه میگفت (الصمد قائم بنفس و غنی بی نیاز از غیر است. (طبرسی) و نیز از امام زین العابدین علیه السلام است که در پاسخ سؤال از معنی صمد فرموده (الصمد) کسی است که شریکی ندارد و حفظ چیزی او را خسته نمیکند و دور و غائب از چیزی نیست و نیز بروایت وهب حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پدرش محمد باقر علیه السلام و او از پدرش زین العابدین علیه السلام چنین روایت میکند که اهل بصره نوشتند بحسین بن علی علیه السلام و از معنی (الصمد) سؤال نمودند بعد از ذکر بسم الله فرمود

فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فیهِ و لا تکلموا فیهِ بغیر علم فقد سمعت عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت کسی که در قرآن چیزی بگوید بدون آنکه علم باو داشته باشد

فلیتبؤ مقعده من النار

خدای سبحانه صمد را تفسیر نموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً اَحدٌ (طبرسی) و بروایت دیگر امام زین العابدین فرمود صمد آن کسی است که شریکی برای او نیست و حفظ چیزی او را خسته نمیگرداند

صفحه : ۳۵۲

و از صادق آل محمد نیز روایت میکنند که فرموده (جماعتی از فلسطین آمدند خدمت پدرم و مسائلی سؤال نمودند حضرتش جواب داد پس سؤال از معنی (الصمد) نمودند پدرم فرمود (الصمد پنج حرف است الف دلیل بر ائیت و حقیقت او است چنانچه فرمود (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) خدا شهادت میدهد که جز او خدایی نیست و اشاره به اینکه او غائب از حواس است و لام دال بر الهیت او است و اینکه الف و لام در هم ادغام میشوند و در کلام ظاهر نمیگردند و بگوش شنیده نمیشود بلکه فقط نوشته میشود دلیل بر اینکه است که الهیت او از جهت لطافت مخفیست و بحواس ادراک آن نمیتوان نمود و بزبان نتوان او را وصف کرد و بگوش نتوان اوصاف او را شنید زیرا که اله آن کسی است که خلق متحیر در ائیت و حقیقت و کیفیت وجود اویند و حس و وهم عاجز از ادراک او است بعلت آنکه او خالق اوهام و خالق حواس است و اینکه الف و لام الصمد در نوشتن ظاهر میگردد دلیل بر اینکه است که ربوبیت حق تعالی ظاهر گشته در ایجاد خلق و تعلق دادن ارواح لطیف بجسدهای کثیف وقتی عبد نظر می کند بنفس خود نمییند روح خود را چنانچه الف و لام الصمد هم ظاهر نمیشود در حواس اما در کتابت ظاهر میگردد آنچه مخفی است اینکه است که هر وقت عبد فکر کند در حقیقت باری تعالی متحیر و سرگردان میشود و فکر او احاطه نمیکند بچیزی که بتواند وی را تصور نماید زیرا که حق تعالی خالق و مصور صور است اما وقتی بخلق نظر نمود ثابت میگردد که او عز و جل خالق آنها و ارتباط دهنده ارواح باجسام آنان است اما صاد (الصمد) دلیل بر اینکه است که حق تعالی صادق و راستگو است و قول و کلام او صادق است و بندگان خود را دعوت نموده بدرستی و راستی بجایگاه صدق (یعنی بهشت یا وعده داده آنها را بسبب راستی در گفتار و کردارشان بجایگاه صدق

صفحه : ۳۵۳

امّا میم دلیل بر سلطنت او است و اینکه او است پادشاه بر حق و همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهی و سلطنت او هرگز برطرف نخواهد شد.

امّا دال دلیل بر دوام ملک و سلطنت او است و اینکه او بالاتر از عالم کون و فساد است (یعنی تغییر و تبدیل و عدم در ساحت قدس او راه ندارد بلکه او تکوین کننده کائنات است که بتکوین او هر چیزی موجود است.

پس از آن فرمود اگر می یافتم حاملی برای علم خودم که بتواند تحمل نماید از همین کلمه (الصمد) هر آینه منتشر مینمودم علم توحید و اسلام و دین و شرایع و چگونه توانم در صورتی که جدم امیر المؤمنین حمله‌ای برای علم خود نیافت حتی آنکه آه میکشید و در منبر میفرمود

(سلونی قبل ان تفقدونی)

و اشاره بقلب مبارک مینمود و میفرمود در اینجا

(علما جما جما)

(تفسیر مجمع البیان) صمد در لغت بدو معنی آمده یکی سید بزرگ که بسوی او پناه برده شود دیگر هر چیزی که جوفی برای وی نباشد و اجزاء آن صلب و پکیده بهم باشد آن را صمد گویند.

و بمناسبت اینکه دو معنی توجیهاات بسیاری از مفسرین راجع به (الصمد) در آیه نقل شده که هر یک آیه را طوری معنی نموده‌اند.

لکن ممکن است تمام معانی بازگشت بسه معنی نماید اول سید مطاع دوم پناه دهنده از بلیات و آفات سوم ذاتی که منزّه و میرا باشد از جمیع صفات ممکنات مثل جسمیت و جوهریت و احتیاج بمکان و زمان و غیر آن. بلکه بهتر اینکه است که گفته شود صمد جامع تمام صفات جمال و جلال و منظوی بر تمام اسماء الحسنی است بدلالیت حدیثی که در بحار از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که در ضمن حدیثی فرموده چیزی را صمد گویند که جوفی برای وی نباشد یعنی تو خالی نباشد و نیز از چیزی ترکیب نشده باشد اینطور تعریف اشاره بوجود بسیط است و وجود بسیط که به هیچ وجه ترکیب در آن راه نداشته باشد منحصر به

صفحه : ۳۵۴

واجب الوجود بحت بسیط است و چنین ذاتی دارای تمام مراتب کمال و منزّه از نقائص ممکنات و مخصوص ذات یکتای الهی است.

مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب بحار فرموده قریب بیست معنی از صحابه و تابعین در معنی (الصمد) گفته شده که تماما مندرج در وجوب ذاتی است که دلالت بر صفات سلبی دارد و اینکه ذات حق تعالی منزّه از صفات ممکنات است کم یلد و کم یولد نه زائید و نه زائیده شده زیرا که تولید مثل صفت مکونات و موجودات مادی طبیعی است مثل جسم و جسمانیات آیه اشاره باین است که تولید و زایش نمودن بهر معنی که تصور شود نسبت باله عالم و مبدء وجود نتوان داد زیرا که ذات و حقیقت بسیط مصمت احدی که از دو کلمه (احد و صمد) استفاده میشود ممکن نیست بشود بنحو تولید چیزی از او خارج گردد زیرا که تولید مثل بهر نحو فرض شود منافی با وحدت است چنانچه در آن حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شد که فرموده بود خدای سبحان صمد را تفسیر نموده ب کم یلد و کم یولد و کم یکن له کفواً أحد اشاره بهمین است که ذاتی که بسیط و مصمت است ممکن نیست بشود تولید مثل از آن گردد و چیزی از آن بنحو زایش خارج شود از اینجا معلوم میشود که نصاری که مسیح را پسر خدا میدانند و یهود که عزیز را پسر خدا میگویند یا کفاری که ملائکه را دختران خدا مینامیدند نسبت ولد بهر معنایی که اراده شده باشد خواه از قبیل تولید جسم از جسم باشد مثل تولید نباتات یا حیوانات یا بنحو دیگر که بطور تراوش چیزی از چیز دیگر مثل حرارت از آتش یا رطوبت و نم از آب یا بنحو دیگر مثل اینکه صوفیه نسبت موجودات را بخدا تشبیه بکف دریا نسبت بدریا نموده‌اند تماما باطل و وجود واحد بسیط احدی منزّه از آن است حتی حکماء که عقول عشره قائلند و آنها را موجودت بسیط و قدیم زمانی

صفحه : ۳۵۵

میدانند اگر وجود آنان را بنحو زایش و تولید از حق تعالی بدانند و آنها را در تمام جهات شبیه او و تلو او بشمار آرند در مقام توحید مشرکند و همین آیه تخطئه میکند آنها را مگر اینکه اعتراف نمایند که عقول نیز ممکنات و موجودات بسیار شریفی هستند که در مرتبه خلقت اول ما خلق الله واقعد و نسبت آنها بحق تعالی مثل نسبت کلام ماند به متکلم که در مرتبه آثار و افعال الهی میباشند.

و کم یکن له کفواً أحد ذات حق تعالی را کفوی و همدوش و قرینی نیست او منفرد است بحقیقت و وجوب وجود و قدم ذاتی و وحدت حقه حقیقه و الوهیت و ربوبیت و خالقیت که منفرد در صفاتی ذاتی است و نیز مثلی و ضدی و ندی برای وی تصور ندارد واحدی در صفات ذاتی مطابق و هم کفو او نیست بلکه در هیچ صفتی از صفات جلال و جمال موجودی پدید نمیشود که در مقابل او عرض اندام نماید نه در وجود نه در صفات زیرا که وجود و نیز صفات وجودی اگر چه مفهوم عامی است که شامل واجب و ممکن هر دو میگردد لکن مصداقا و حقیقتا وجود ممکن و واجبی بالمرّه از هم جدا و مباین یکدیگرند اصلا وجود ممکنات نسبت

بوجود واجب تعالی کلا شیئی محض است (کسر اب بقیعهُ یحسبه الظمان ماء) چنانچه عرفا گفته‌اند (وجود ممکن نمود وجود است) یعنی وجود نما است شیئیت وجودی ندارد که بشود در مقابل وجود واجب عرض اندام نماید زیرا که ممکن فی حد ذاته محفوف بعدم و نیستی و زوال و فنا است و آنچه غیر حق تعالی است ممکن و در معرض فنا است.

چنانچه ظاهر و معلوم است که سوره اخلاص با کوچکی آیات آن از بزرگترین و شریفترین سوره‌های قرآنی بشمار میرود زیرا که هر آیه بلکه هر کلمه‌ای از آن جامع و حاوی تمام مراتب توحید و شامل تمامی شئون الهیه است و همان کلمه (هو که در اول سوره است چنانچه گفته شد دلالت دارد بر هویت بسیطه که جامع و حاوی تمام شئون الهی است زیرا که بسیطه الحقیقه جامع کل کمالات است و هیچ کمالی

صفحه : ۳۵۶

از مرتبه ذات او جل و علا بیرون نیست.

و نیز کلمه (الله) که اسم است برای ذات مقدس دلالت دارد بر جمیع اسماء الحسنی و منظوی در همان کلمه هو است و نیز لفظ (احد) که عبارت از وحدت حقه حقیقه است و بمعنی بساطت وجود است و (صمد) اینکه دو اسم نیز داخل در همان معنی هو است که اشاره بذات و هویت بسیطه دارد زیرا که جوف نداشتن عبارت - الاخری از همان بساطت وجودی است. و نیز لَم یلد و لَم یولد و لَم یکن لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ توضیح و بیان همان هویت مطلقه است که اینکه مبارک سوره تماما شرح و بیان همان کلمه اول (هو) که بساطت و وحدت حقه حقیقه را منحصر میگرداند بذات کبریایی الهی که او مصداق حقیقی تمامی اوصاف جلال و جمال و ناشی از همان بساطت وجود و صرف الوجود بودن او است اینکه است سرّ اینکه آن را بسوره اخلاص نامیده‌اند و اینکه قدر ثواب و فضیلت در باره قرائت آن رسیده

صفحه : ۳۵۷

سوره الفلق

اشاره

سوره فلق مدنی است که در مدینه فرود آمده و پنج آیه و بیست و سه کلمه و هفتاد و چهار حرف است از ابی کعب چنین نقل میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس معوذتین سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بخواند مثل کسی ماند که تمام کتابهایی که از جانب خدا برای پیمبران فرستاده شده خوانده باشد از عقبه بن عامر است که گفت رسول خدا فرموده میخواهید خبر دهم بفاضلترین چیزی که پناه جویندگان بآن پناه جویند گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و نیز همان عقبه بن عامر گفته حضرت رسول بمن فرمود خبر دهم تو را بدو سوره که فاضلترین سوره‌های قرآن است گفتم بلی یا رسول الله گفت معوذتین گفتم مرا بیاموز حضرتش آن دو سوره را بمن آموخت و گفت موقع خوابیدن و برخاستن از خواب اینکه دو سوره را بخوان.

و نیز عقبه گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ سوره‌ای در قرآن فاضلتر از قل اعوذ برب الفلق نیست اگر توانی در نماز بسیار بخوان (ابو الفتوح رازی) کفعمی راجع بخواص سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس چنین گوید کسی که هر شب اینکه دو سوره را قرائت کند از شر جن و وسوسه شیطان ایمن میگردد و اگر بنویسند و بگردن طفل بندد از شر

جن و هوام ایمن گردد

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)
 وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

صفحه : ۳۵۸

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 بگو ای رسول پناه میبرم بپروردگار شکافنده صبح روشن،
 از آنچه خلق شده،
 و از شرّ شب تاریک وقتی درآید،
 و از شرّ زنان افسون گر چون (بجادو) در گرّهها بدمند،
 و از حسود بدخواه

(توضیح آیات)

اشاره

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ در لغت بمعنی شکافتن و جدا نمودن بعضی از بعض دیگر آمده إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى در سوره انعام آیه ۹۵ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ كَالطُّورِ الْعَظِيمِ سوره شعراء آیه ۶۳ که در قرآن مجید فلق بمعنی شکافتن و جدا نمودن بسیار آمده و یکی از اسماء الحسنی (الفالق) است و در اینکه آیه مفسرین (الفلق) را بمعنی سفیدی صبح صادق گرفته‌اند که سفیدی صبح سیاهی شب را میشکافد و روز را از شب جدا میکند و آیه خطاب پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که بگو پناه میبرم بپروردگار صبح و مربی و مدبر عالم در تفسیر علی بن ابراهیم گوید فلق چاهی است در جهنم و در آن صندوقی است از آتش که اهل جهنم از حرارت آن بفرغان می‌آیند و در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین منزل دارند شش نفر از اولین (۱) پسر آدم قابیل که برادر خود هابیل را کشت (۲) نمرود بن کنعان که ابراهیم را در آتش انداخت (۳) فرعون موسی (۴) سامری که گوساله را خدا نامید (و بنی اسرائیل را فریب داد که به گوساله سجده کنند) (۵ و ۶) آن کسی که هوّ الیهود و نصرّ النصارى شاید مقصود اینکه باشد کسی که یهود را بیهودیت و نصارا را بنصرائیت وادار نمود.

و آن شش نفر از آخرین اولی و دومی و سومی و چهارمی پنجم صاحب خوارج

صفحه : ۳۵۹

ششم ابن ملجم (پایان) و چون فلق در لغت بمعنی شکافتن آمده پس بنا بر اینکه معنی الفلق مطلق است و مصادیقی پیدا مینماید بلکه توان گفت شاید یک معنی عامی از آن اراده شده که شامل گردد تمام موجودات عالم خلق را که از شکافتن ماده بوجود آیند و هر یک از آنها مصداق معنی فلق میباشند که ماده را میشکافد و موجودی پدید میگردد.

خداوند فالتق است و بشکافتن چیزی چیز دیگری بیرون آرد سیاهی شب را میشکافد و روشنی صبح صادق را بیرون آرد دانه را در زمین میشکافد و گیاه بیرون آرد هسته را میشکافد و از بین آن درخت بیرون آرد إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى خداوند شکافنده دانه و هسته است.

نطفه را در رحم میشکافد و حیوان بیرون آرد ظلمت عدم را میشکافد و وجود بیرون آرد بلکه تمام موجودات باعتبار ماهیت و حقیقت خود در ظلمت عدم و نیستی دائمی میباشند تا آنکه با اسم (الفالتق) ظلمت عدم شکافته و ماهیات موجودات از کتم عدم و صحرای نیستی بعالم وجود ظهور و بروز نمایند.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ خُطَابِ رَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که بمردم بگو من پناه میگیرم پیروردگار فلق که شکافنده شب و پدید آورنده سفیده صبح و تمام موجودات است از شر آنچه خلق گردیده.

عالم خلق مقابل عالم امر است (له الخلق و الامر) اشاره به اینکه عالم بقسمت اولی دو عالم است یکی را عالم امر گویند که شاید عالم علوین و عالم ملائکه مقصود باشد که در آنها شری و فسادی یافت نمیشود زیرا که موجودات عالم امر از شهوت و غضب که منشأ آفات و شرورند مبرایند و وجود آنها کامل و مشتمل بر خیراتند و از خود فانی و بحق باقی و مقام عنایت دارند.

آنچه شر یافت میگردد در عالم خلق و تکوینات و عالم طبیعت بروز و ظهور

صفحه : ۳۶۰

مینماید زیرا چون عالم طبیعت در مرتبه دانی عالم خلقت واقع گردیده محفوف بعدم و نیستی و قوه و استعداد است و جهات عدمی در آن بسیار است.

و چنانچه در معرفی شر گویند در هر جا شر یافت شود بازگشت آن یا بامر عدمی صرف میگردد یا اگر وجودی برای آن فرض شود آن محفوف بعدم یعنی عدم مضاف یا عدم و ملکه میگردد و آنچه شرّ در عالم پدید میگردد راجع بهمان جهات عدمی و نیستی است که ناشی از دوری از حق تعالی و رحمت و اسعه او است.

اینکه است که خطاب بنبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مینماید که بگو بامت خود که من پناه گیرنده‌ام از هر شریکه ناشی از عالم خلق و از قبل مفسدین و ظالمین و مردمان پست متوجه بمن میگردد پیروردگاری که مربی عالم و پدید آورنده عالم خلق است باید دانست که پناه گرفتن و در پناه مربی فلق واقع گردیدن بلفظ و گفتار نیست انسان هر قدر بزبان بگوید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و دلش بجای دیگر متوجه باشد در پناه پروردگار فلق واقع نمیگردد پناه گرفتن و در پناه مربی فلق وقتی واقع میگردد و صورت خارجی پیدا مینماید که آدمی واقعا و حقیقتا پناهنده باو گردد و آن در صورتی محقق میگردد که انسان از طریق عبادت و خلوص نیت و توجه کامل بمبدء خود آن فطرت خدا داد خود را قوت دهد و معرفت و محبت وی بمقام الوهیت کامل گردد و هدف و نقطه نظر او بسوی آن فرد ازلی مستدام گردد و از خلق ببرد و همیشه اوقات بسوی او نگران باشد آن وقت در پناه او و در قلعه محکم توحید محفوظ ماند و دست شیاطین جنّی و انسی از دامن کبریایی وی کوتاه میگردد زیرا دیگر چنین کسی در پناه مربی عالم خلق واقع گردیده که تمام عوالم خلقت تحت اقتدار و تربیت آن مربی عالم واقعند

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

۱- حدیثی نقل میکنند که جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله عفریتی با تو دشمنی میکند وقتی در جامه خواب میروی اینکه دو سوره معوذتین را بخوان ۲- خداوند اینکه دو سوره را فرستاد که پیمبر خود را از نظر بد حفظ کند

صفحه : ۳۶۱

۳- بسیاری از مفسرین را عقیده بر اینکه است که لیبید بن اعصم یهودی حضرت را در یازده گره سحر کرد و در چاهی که آن را ذروان مینامیدند انداخت و حضرتش در اثر سحر سه شب مریض گردید و پس از آنکه جبرئیل بحضرتش خبر داد علی و طلحه را فرستاد و آن گرهها را آوردند آن وقت اینکه سوره فرود آمد و حضرت برای باز شدن هر گرهی یک بار سوره میخواند تا تمام گرهها باز گردید تا آنکه حضرتش از مرض شفا یافت و جبرئیل فرود آمد و گفت

(بسم الله اریک من کل شیئی یؤذیک من حاسد و عین)

اگر چه باعتبار طبع بشریت که مکرر در قرآن مجیدش فرموده *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* یعنی در تمام لوازم و شئون بشریت مثل شما افراد بشر میباشم باین اعتبار اگر بگوئیم سحر واقعیت دارد ممکن است در وجود شریف آن بزرگوار نیز کارگر آید لکن از آن طرف نظر بقوله تعالی *وَاللّٰهُ يَعِصَمُكُم مِّنَ النَّاسِ وَلَا يَفْلِتُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى* و امثال اینکه آیات که دلالت دارد که حضرتش در عون و عنایت حق تعالی محفوظ بوده.

و نیز نظر به اینکه پیمبران مخصوصا پیمبرانی که منصب رسالت داشتند و در جای خود مبرهن گردید که آن بزرگواران باذن و رخصت حق تعالی متصرف در مادیات بودند با اینحال چگونه ممکن است تحت تأثیر سحر که اصلا عمل ساحر موهوم صرفست و هیچ واقعیت ندارد واقع گردند و نیز چنانچه معلوم است اگر در سحر اثری باشد در ضعفای نفوس که وهم آنان غالب بر عقل آنها است کارگر میشود نه در اقویای بشر آنها چنین وجود شریفی که در مرتبه عقل کل و اول ما خلق الله بشمار میرود. خلاصه چنین بنظر میآید که اینکه حکایت بی‌اساس است و آن شخصیت بزرگ تحت تأثیر سحر واقع نگردیده لکن ممکن است یهودیان سحر کرده باشند و اینکه سوره یکی از اخبار غیبی باشد که حضرت بتوسط وحی خبردار گردیده که ساحر

صفحه : ۳۶۲

چنین عملی کرده و خواسته او را سحر کند لکن در آن وجود مبارک تأثیر کرده باشد و در اثر سحر مبتلا بمرض شده باشد درست بنظر نمیآید بلکه مسلماً خلاف است چگونه ممکن است کسی که از حیث رتبه و مقام حائز درجه‌ای باشد که در باره خود چنانچه در حدیث مشهور فرموده (من نبی بودم آن وقتی که آدم بین آب و خاک بود و از حال طفولیت که اکثر اهل مملکتش بت پرست بودند موحد و خدا پرست و بطریق وحی بفروع احکام دینش عارف بود و خدا را عبادت مینمود چنانچه مذهب شیعه چنین است چگونه چنین شخصیت بزرگوار تحت استیلاء ساحر واقع میگردد هرگز ممکن نیست *وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ فِي لَغْتٍ (غسق)* را دو طور معنی نموده اند یکی سیاهی وسط شب آن وقتی که هوا بشدت تاریک گردد یا تاریکی اول شب و دیگر بمعنی سیلان مثل (غسقت العین اذا امتلأت دمعا و غسقت الجراحة اذا امتلأت دمعا) یعنی آب از چشم سیلان نمود وقتی پر گردید و خون از جراحت ریزش نمود وقتی مرض شدت کرد.

و در غریب القرآن چنین گفته (غسق اللیل) یعنی شدت تاریکی شب و غساق آن قطراتی است که ریزش میکند از بدن جهنمیان و

بعضی کسوف قمر را غساق گفته‌اند.

سخنان مفسرین در توجیه غاسق

(۱) (غاسِقِ إِذَا وَقَبَ) شب است آن وقتی که از پی روز درآید و چون بیشتر فسادها مثل درندگان و هوام و حیوانات گزنده و سارقین در شب درآیند اینکه است که مأمور گردیده‌ایم پناه بخدا ببریم از شرور و آفات بسیاری که ممکن است در شب عارض گردد.

(۲) غاسق ماه است وقتی در محاق که در آخر ماه واقع می‌گردد یا موقع خسوف و حیلولة ارض باشد.

(۳) مقصود نظرات و مقارنات ستارگان است که بعضی از آنها نحوست آرد

صفحه : ۳۶۳

و آثار بدی در زمین پدید گردد مثل اینکه گویند ستاره ثریا وقتی سقوط نماید باعث بعض امراض می‌گردد و وقتی طلوع نماید امراض رفع می‌گردد.

خلاصه چون (غسق) بمعنی تاریکی و ظلمت است و منشأ تاریکی و ظلمت عدم نور و روشنایی است و شب را از جهت تاریکی که ناشی از غیبت خورشید است (غسق نامیده و همان ظلمت است که منشأ جنبش سباع و بهائم و هر چیز موذی می‌گردد.

پس ممکن است آیه را تعمیم بدهیم و گوئیم غسق چون اطلاق دارد و مقید بشب نشده شامل می‌گردد تمام انواع و اقسام ظلمتها از حسیات و معنویات از ظلمت اول شب و وسط شب و تاریکی ماه موقع کسوف و وقتی در محاق واقع می‌گردد و ظلمت طبیعت و ظلمت جهل و بیخردی و ظلمت و تاریکی قلب که از عدم نور معرفت و ایمان و علم پدید می‌گردد و منشأ تمام فسادهایی که از قبل نوع انسانی سر میزند همان تاریکی قلب و خالی بودن آن از نور ایمان و تقوی است و شاید آیه اشاره باین باشد که بایست از شر هر نوع تاریکی که منشأ فساد است پناه بخدا برد و نظر بآن آیه که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ تقوی پیشه وران از هر شر و آفاتی که ناشی از ظلمت طبیعت است در حصن حصین و قلعه محکم توحید قرار گرفته‌اند.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ و نیز پناه بگیر پروردگار فلق از شر افسون‌گران جادوگر که در ریسمان یا چیز دیگر دم میدهند در اینکه آیه بیمبر اکرم خود امر می‌فرماید که پروردگار فلق پناه ببر از شر ساحران و جادوگران برای توضیح مختصری از بیان مجمع البحرین را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید قوله تعالی وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ یعنی زنهای ساحره که در ریسمانها گره میزنند و میدهند و در حین دمیدن آب دهنشان که آن را تف گویند

صفحه : ۳۶۴

بیرون می‌آید چنانچه گفته شده (نفثه نفثا) و اسم فاعل نفث نفث است و نفثات صیغه مبالغه.

و اینکه امر شده پناه گرفتن از سحره برای اینکه است که آنان از راه سحر کارهایی از نفع و ضرر و خیر و شر انجام میدهند و عوام مردم آنها را تصدیق مینمایند از اینجهت ضرر سحر در دین بزرگ است و نیز عامه مردم گمان میکنند که ساحر استیلاء بر جن دارد و جنیان مسخر و خدمتگزار ویند و بآنها از غیب خیر میدهند و اینکه ضرر بزرگی است در دین و برای رفع همین ضرر امر بتعوذ شده که از شر آنان پروردگار و مربی عالم پناه برده شود.

بعضی از فضلاء چنین گفته‌اند که ما جماعت امامیه معتقدیم که در نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سحر تأثیر نداشته و اینکه

مأمور باستعاذه شده دلالت ندارد که سحر در وجود شریفش تأثیر نموده بلکه استعاذه از قبیل دعاء است مثل رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا و آنچه از مخالفین ما نقل شده چنانچه از بخاری و مسلم روایت میکنند که رسول اکرم را سحر کردند و بطوری سحر در او کارگر آمد که حضرتش کاری نکرد و نمیفهمید که چه میکند اینکه نسبت خلاف و از جمله دروغهایی بشمار میرود که باو بسته‌اند و اگر اینکه نسبت صحیح باشد صادق می‌آید کلام کفار که می‌گفتند (إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا) (پایان) آری چون مخالفین ما از نور ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم استضاء نمیکنند اینکه است که از حقایق و معنویات بیخبرند و فقط جمود بظاهر آیات و اخباری که از طرف خودشان رسیده مینمایند و غور در باطن ندارند در جلد دوم اینکه تفسیر اجمالاً بیانی راجع بسحر و اقسام آن نمودیم و در آنجا گفته شد که یکی از اقسام سحر بلکه عمده آن تصرف در قوه خیال است که ساحر بعملیات خود در قوه خیال و واهمه تصرف میکند و بعملیات مخصوصی بر قوه وهم و خیال غالب میگردد و قوه واهمه را تحت استیلاء خود میگردد مثل

صفحه : ۳۶۵

اینکه بانسان چنان مینمایاند که مرضی و او بتوهم مرض بدون آنکه مرضی داشته باشد مریض میگردد و ناراحت میشود و دیگر از اقسام سحر تأثیر نفس آدم شرور است در موادی و در مواد بانواع و اقسامی افسون‌گری میکند و همین طوری که چشم بد تأثیر بد دارد نفس ساحر که همت بر عمل مخصوصی یا عملیات خاصی نموده تأثیر مینماید و همین طوری که نفس آدم خیر نفوذ خیر دارد نفس آدم شرور نفوذ شر مینماید و زهری که از نفس آنان خارج میگردد ضررش زیاده از زهر افعی است و نفاثات در آیه شاید اشاره بتأثیر نفس چنین مردمان شرور باشد که در مواد بخصوصی با کلماتی افسون‌گری مینمایند و سحر یک نوع تدلیس و مکرری است که ناشی از قوای شیطانی ساحر بروز و ظهور مینماید و استیلاء و تصرف آن در قوه خیال و قوه واهمه است و در ضعفای عقول تأثیر دارد نه در اقویای بشر پس چگونه توان تصدیق نمود کسی که در قوت و شدت اول ما خلق الله و در مرتبه عقل کل بشمار میرود و نیز باعتبار مقام ولایت و رسالت باذن خدا متصرف در مادیات است چنین آدمی تحت تأثیر ساحر واقع گردد و عمل او تأثیر در او نماید مخصوصاً تأثیر در عقل و نفس شریفش که مستولی بر مادّیات و طبیعیات است بنماید هرگز چنین نیست و آیه که امر بآن بزرگوار شده که بگو اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ شاید اشاره باین باشد که بگو من از تمام شرور و آفات و از جمله آنها سحر ساحرین است در پناه پروردگار محفوظ میباشم و دست هر ظالم شروری از دامن کبریایی من کوتاهست و جمله قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ که بگو من چنینم یعنی پناهنده پروردگار عالمیان میباشم.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (واو) در (و من) و او عطف است که جمله را عطف بآیه بالا داده یعنی ای

صفحه : ۳۶۶

رسول گرامی بگو من پناه میبرم پروردگار عالم از شر حسود وقتی حسد برد اشاره به اینکه همین طوری که نفس افسون‌گر و ساحر تأثیر دارد همین طور آدم خبیث حسود وقتی آتش حسد وی شعله‌ور گردد در مقام ایداء و اذیت بر می‌آید و از هیچ گونه فسادی خودداری مینماید بلکه اگر اقدام بهیچ مخربی نکند همان چشمی که از روی حسد چیزی را بنگرد یا نفسی از آن بمحسود اصابت نماید آثار بدی از آن تراوش نموده و بمحسود ضرر میرساند اینکه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردیده که خودش و مؤمنین از اینکه سه چیز مودبی و آن هر فسادیست که از قبل ظلمت پدید میگردد و از کید ساحر و خطاکاری آنان و از حسد آدم حسود در پناه مری عالم خود را محفوظ گرداند حسد یکی از بزرگترین و شنیع‌ترین امراض نفسانیه بشمار میرود دانشمندان گفته‌اند کسی که طالب اینکه است که شری بدشمنش برسد و خیری از آن گرفته شود خودش شرور و بد جنس است

زیرا که هر کسی طالب و مایل همان چیزی است که در باطن خودش تعبیه نموده و وای بحال کسی که برای دوستان خود نیز خیر و خوبی نخواهد.

و حقیقت حسد که از بدترین صفات زشت و خسیس‌ترین اخلاق پست آدمی بشمار میرود اینکه است که حسود میخواهد از حیث مال و جاه یا عنوانی از عناوین دیگر از دیگران ممتاز باشد اینکه است که اگر در کسی نعمتی بیند که خود فاقد آن است حسد میبرد و در مقام زوال آن نعمت بر میآید و لو آنکه برای وی ضرر یا نفعی نداشته باشد لکن غبطه چنین نیست غبطه اینکه است که انسان کمالی که در کسی هست طالب آن گردد و بخوهد مثل آن یا بالاتر از آن را دارا گردد بدون آنکه طالب زوال نعمت دیگران باشد چنانچه در احادیث رسیده مؤمن غبطه دارد لکن حسد ندارد خلاصه متصف باین صفت حسد باشد بایستی هر چه زودتر بکوشد و خود را از اینکه فساد اخلاقی تهرئه نماید و گر نه چنانچه در احادیث دارد (حسد مانند آتشی

صفحه : ۳۶۷

است که اعمال نیک انسان را میسوزاند و فانی میگرداند) بلکه بالاتر بگویم حسد مثل آتشی است که شراره آن روح و قلب و ایمان را میسوزاند کینه و حسد و غضب و غیر آن از اخلاق ذمیمه و اوصاف نکوهیده تولید سمومی میکنند که سلامتی انسان را کدر مینماید و وی را بمرض روحی بلکه بمرض روحی و جسمی هر دو مبتلا میگرداند و اگر انسان در مقام علاج بر نیاید مرض مزمن میگردد و علاج آن مشکل بلکه اگر ملکه نفسانی گردید صعب العلاج میگردد اینکه است که آدم عاقل قبل از آنکه چنین امراض نفسانی مزمن گردد در مقام علاج بر آید و چون علاج هر مرضی به ضد آن است علاج حسد و نیز علاج باقی صفات ذمیمه به ضد آن است مثلاً وقتی در خود حسد نسبت بکسی یافتی در مقام علاج مرض حسد همان نعمتی که در مقام زوال آنی سعی نما که برای محسود زیادتیر گردد و چنین است علاج تمام امراض نفسانی که بضدش بایستی معالجه گردد چنانچه امراض جسمانی نیز بضدش معالجه میشود

صفحه : ۳۶۸

سوره النَّاس

اشاره

مدنیة و هی ست آیات سوره النَّاس مدنی است در مدینه فرود آمده مثل سوره فلق و یکی از معوذتین است و عدد آیات آن شش است فضیل بن یسار از ابو جعفر علیه السَّلام چنین روایت میکند که سید عالم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبتلا بمرض شدید گردید جبرئیل و میکائیل نزد حضرتش آمدند جبرئیل علیه السلام بر بالین او نشست و میکائیل پائین پای او جبرئیل او را بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل او را بقل اعوذ برب النَّاس تعویذ نمودند آن وقت آن حضرت از آن وجع و شدت مرض شفا یافت ابو خدیجه از ابی عبد الله علیه السَّلام چنین نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مریض گردید جبرئیل او را بمعوذتین و قل هو الله احد) تعویذ نمود بعد از آن گفت

(بسم الله ارقیک و الله یشفیک من کل داء یؤذیک خذها فلتهنیک)

و استعاذه در سوره فلق که راجع بمضار است عموم دارد انسان و غیر انسان را شامل میگردد لکن در اینکه سوره اختصاص دارد بآن مضاری که از قبل انسان پدید میگردد (تفسیر منهج الصادقین)

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)
 الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 بگو (ای پیمبر) پناه میبرم پروردگار آدمیان،
 پادشاه آدمیان،
 پرورنده آدمیان،
 از شرّ وسوسه شیطان،
 آنکه وسوسه کند در سینه آدمیان،
 چه از جنس جنّ باشد چه از جنس آدمیان.

صفحه : ۳۶۹

(توضیح آیات)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ العوذ در لغت ملتجی و پناهنده شدن بغیر و تعلق و پیوند نمودن بوی است مثل اینکه در عرف گویند فلانی بفلانی پناهنده گردید و بهمین معنی است قوله تعالی أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و در جای دیگر آن به وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (غریب القرآن) از مبدء جلال خداوندی خطاب متوجه برسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خود کرده که بگو پناه میبرم پروردگار و پرورش دهنده انسان که او مالک و صاحب اختیار انسان واله و پدید آورنده و مبدء آفرینش انسان است.

چون خلقت انسانی از نفیس‌ترین و کاملترین و بارزترین شاهکار خلقت بشمار میرود اینکه است که ربوبیت و الهیت و مالکیت که سه صفت و سه اسم از اسماء-الحسنی و از اوصاف بزرگ خداوندی و از اسماء لم یزلی او است در اینکه مبارک سوره اضافه بانسان مینماید که گویا صفات جمال خود را بوجود بشری معرفی مینماید.
 چنانچه دانشمندان گفته‌اند صفات الهی و اوصاف سرمدی سه قسم است:

اول صفات حقیقی ذاتی دوم صفات حقیقی ذات الاضافه سوم صفات اضافی محض صفات ذاتی آن صفاتی را نامند که عین ذات باشد بدون اضافه بغیر مثل وحدت، وجوب وجود، قدم، ازلیت، ابدیت، علم ذات بخودش که از حاق ذات حق تعالی انتزاع میشود بدون آنکه نسبت بچیزی یا اضافه بغیری در آن مأخوذ گردد.

صفات حقیقی ذات اضافه آن صفات حقیقی است که عین ذات حق تعالی و با ذات کبریاء او یکی است لکن اضافه بغیر نیز دارد

مثل علم بغیر و قدرت و اراده و غیر اینها که اینک صفات را صفات حقیقی ذات اضافه نامند.

صفحه : ۳۷۰

باشد مثل قادریت عالمیت و امثال آن که محض اضافه قادریت حق تعالی نسبت بمقدور و عالمیت آن نسبت بمعلوم گفته میشود و اینک سه وصفی که در اینک آیات اضافه بناس نموده اینها از قبیل قسم دوم از صفات الهی یعنی صفات حقیقی ذات اضافه است. ربّ التّیاس مربی و پرورش دهنده انسان است از آن وقتی که نطفه در رحم مادر بوده در پرورش مربی ازل بتربیت تکوینی ربوبی تحولاتی و تغییراتی داده شده از حال منویت مراتبی پیموده تا بمرتب جنین رسیده و از آن مرتبه نیز بدست قدرت و اراده لم یزلی پرورش یافته تا بمرتب حیوانی رسیده و نیز از آن مرتبه قدمی بالا تر نهاده تا بمرتب انسانی بصورت کنونی پا باین عالم گذارده و در اینک عالم نیز همیشه در نشو و ارتقاء قدم بالای قدم نهاده تا وقتی که مرتبه طبیعی وی تکمیل گردیده و مربی و مبدء عالم آنچه را که در خلقت و زندگانی اینک عالم بآن محتاج بوده بنیکوتر و جهبی و کاملتر خلقتی در کالبد بدن وی تعبیه نموده و همیشه در راه استکمال طبیعی پیش میرود تا وقتی که بحدّ رشد رسید و دارای قوه تمیز و ادراک گردد.

آن وقت دو راه برای او باز میگردد و قوله تعالی وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ شاید اشاره باین باشد که وقتی انسان مراتب کمال خلقتش پیاپی رسید و صاحب عقل و ادراک و شعور گردید چون در اعمال و افعال خود مختار است زیرا که مظهر و نماینده اوصاف الهی است و از جمله اوصاف الهی اینک است که خداوند مختار مطلق است انسان را نیز در اعمال خود مختار گردانیده اینک است که بایستی بآن اختیار خداداد خود پیش رود و چون لازمه مختار بودن او اینک است که راه خیر و شر هر دو برای وی باز باشد اینست که قادر متعال تمام وسائل اعمال خیر و شر را در کف اختیار او نهاده آن وقت یا راه سعادت خود را اختیار نموده و بهمان راهی که رهروان حقیقت رفتند قدم پشت قدم آنان نهاده و رو بکمال پیش میرود و خود را بکمال انسانیت فائز گردانیده و مظفرانه اینک راه پر خطر را طی مینماید و بفیوضات رحمانی و الطاف الهی محفوظ میگردد یا راه شر و شقاوت را پیش میگیرد و هر چه پیش رود بر شقاوت خود افزوده که اگر باز

صفحه : ۳۷۱

نایستد بالاخره خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب میگرداند.

(مَلِكِ النَّاسِ) عطف بیان است بربّ النَّاسِ مالک و صاحب اختیار آدمیان است و قاهر و مستولی بر آنان و تمام افراد بشر با اینک در افعال اختیاری مختارند همگی تحت تسخیر ربوبیت و قاهریت و غلبه و استیلاء سلطنت آن پادشاه جبار قهار واقعد گویند فرق است بین ملک و مالک که مالک دلالت دارد بر مالکیت و متصرف بودن و ملک دلالت دارد بر استیلاء بقهر و غلبه پس آیه اشاره باین است که انسان تحت ربوبیت و سیاست و قهر و غلبه او تعالی واقع است و اینک معنی منافی با مختار بودن وی نیست زیرا که مختار بودن وی نیز از روی سیاست الهی است که وی را در مورد امتحان و آزمایش قرار داده و وی را موظّف بانجام وظائفی گردانیده و متعلق امر و نهی تشریحی واقع گردیده اینک است که فرموده مَلِكِ النَّاسِ و نگفته ملک - الاشیاء زیرا که اینک نحو مالکیت مختصّ بانسان است.

(إِلَهِ النَّاسِ) عطف بیان است (بملک النَّاسِ) پس از آنکه اشاره بدو مرتبه از مراتب شرافت انسان نموده که وی تحت دو صفت از صفات مربی عالم یعنی ربوبیت و سیاست و استیلاء او واقع است نظر به شرافت و جامعیت انسانی او است که الهیت خود را نیز بوی اضافه مینماید و اینک منتهی شرافت انسان را میرساند که خدای تعالی صفات جلال خود را اضافه بانسان نموده و گویا ذات ذو اجلال خود را بانسان معرفی مینماید مخصوصاً الهیت و الوهیت زیرا (اللّه) مأخوذ از اله و اسم است برای ذاتی که جامع تمامی اسماء

خداوندی او است و اینکه نام بزرگوار خود را اضافه بانسان نموده و فرموده *إِلَهُ النَّاسِ* آری انسان حقیقتی است و حدانی جامع تمام مراتب وجود و آنچه در عالم کبیر خلقت منتشر و پراکنده بنظر می‌آید در نسخه جامعه انسانی بنحو وحدت و بساطت موجود است و اگر با نظر دقت و کنجکاوی سر تا پای خود را بنگری خواهی دید صفات اضافی محض آن صفات و اوصافی را گویند که فقط اضافه بغیر ملحوظ

صفحه : ۳۷۲

که تو گنجینه اسرار الهی و محتوی و نماینده اوصاف صمدانی میباشی و اگر بکمال انسانیت خود بررسی خواهی دید خود را در مرکز وجود و تمام موجودات را پروانه وار بدور سمع وجود تو میچرخند و منسوب بآن عالم ربانی و پیشوای عالم بشریت علی علیه السلام که در آن دیوانی که منسوب باو است فرموده (أترعم انک جرم صغیر، و فیک انطوی عالم الاکبر) آیا همچو کمان میکنی که تو جرم کوچکی میباشی در صورتی که عالم بزرگ در تو پنهان است.

ای نسخه اسرار الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی و چون انسان راهی بسوی شناسایی مبدء خود ندارد مگر از قبل آثار و ظاهرترین و بارزترین و کاملترین آثار الهی انسان کامل است زیرا که انسان کامل مرآت جمیع اوصاف الهی است که در عالم ممکنات هیچ موجودی بقدر استعداد ارائه اوصاف ربوبی را ندارد اینکه است که بسه مرتبه از مراتب خلقت انسانی خود را معرفی فرموده و صفات جلال و جمال خود را اضافه بانسان نموده. خلاصه بشر در نخستین مرتبه خلقت تحت تربیت اسم ربوبیت واقع گردیده تا آنکه بدست مرئی ازل در کسوت ماده مراتبی ببیند تا بصورت انسانیت در آید پس از آن در مرتبه ثانوی تحت استیلاء و قاهریت و سیاست اسم ملک و پادشاه قهار جبار تحولاتی بنماید از حالی بحالی از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای از کودکی و جوانی و کهولت و پیری پس از آن در مرتبه سوم خلقت وقتی بکمال انسانیت رسید آن وقت شأنیت آن را پیدا میکنند که تحت تربیت اسم اله و الله واقع گردد زیرا رسیده بجایی که مظهر و نماینده اوصاف الهی از علم و قدرت و مشیت و اختیار و باقی اوصاف جلال احدی و بروز کمالات سرمدی گردد و تحت تربیت اسم الله واقع گردد زیرا الله جامع تمام اوصاف الهی است و انسان کامل مظهر اسم جامع و تحت تربیت آن است.

من شرّ الوَسْوَاسِ

صفحه : ۳۷۳

وسواس صوت پنهانی و صدای مخفی است که در ظاهر احساس نمیشود و آن خاطراتی است که بدل القاء میگردد قوله تعالی *فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ* و مصدر و بمعنی وسوسه است و مقصود از وسواس شیطان است که صفت حقیقی و شالوده وجود او وسوسه و القاء شر و راه باز نمودن بفساد است اینکه است که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن نفس قدسی الهی که داشت مأمور میگردد که از شرّ آن لعین بخدا که ربّ و مرئی و مالک و اله انسان است پناه ببرد و البته مؤمنین نیز مشمول چنین مأموریتی میباشند دانشمندان گفته‌اند در قلب انسان روزنه و درهایی است بسوی رحمان و ملک و شیطان و آنچه در روحیه انسان القاء میگردد یکی از چهار قسم خارج نیست یا القاء الهی ربانی است که بالهام غیبی بعض علوم و معارف در قلب انسان هر گاه قلب مستعد و مهیا برای پذیرفتن باشد ظهور و بروز مینماید و آن را الهام و القاء ربّانی گویند.

یا الهام ملکی است که ملک انسان را ملهم میگرداند بکارهای نیکو از قبیل عبادات زهد در دنیا نیکی نمودن بدیگران و امثال اینها از اینکه دو قسم که گذشت آنچه بقلب خطور مینماید و القاء میگردد یا نفسانی است یا شیطانی قسمت نفسانی آن از خود نفس انسان است که بذهن خود خطور میدهد از آنچه راجع بامور زندگانی بشری و آنچه از آن حظوظ نفسانی پدید میگردد. یا شیطانی است که شیطان همیشه در کمین گاه و منتظر اینکه است وقت بدستش آید و انسان را اغوا نماید و وی را وادار مینماید بکفر و زندقه و معصیت و آنچه خلاف و شرّ از انسان پدید میگردد بالقاء و وسوسه شیطانی است. و ممکن است گفته شود اینکه مرتبه القاء شیطانی نیز از مراتب نفس انسانی بشمار میرود که شیطان از طریق قوه واهمه بر انسان راه می‌یابد کسی که عقلش ضعیف و قوه واهمه که راه عبور شیطانی است در وی قوی گردد استیلاء شیطان در

صفحه : ۳۷۴

او زیادتر است و راه فساد و شرّ و مکر و خدعه و تدلیس را بروی وی باز میکند و عقل که سلطان است زبون و تحت استیلاء وهم در می‌آید و چنانچه قرآن خبر میدهد در سوره اعراف آیه ۱۵ قال فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنبَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^(۱) اینکه است که شیطان از تمام اطراف بر انسان وارد میگردد و بانواع و اقسام حيله گریها وی را اغوا میگرداند و عمل بد را در نظر وی جلوه میدهد الخناس الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ خَنُوسٌ فِي لُغْتٍ بِمَعْنَى خَفَا وَبُوشِيدِ كِي آمَدَه قَوْلُهُ تَعَالَى فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَاسِ قِسْمُ بَانَ سِتَارِ كَانِي اسْتِ كِه كَاهِي مَخْفِي وَ كَاهِي ظَاهِر مِي كَرْدَنْد وَ چُون شَيْطَان وَ وَسُوسَه او ظَاهِر نِيَسْتِ اِيْنَكِه اسْتِ كِه او را (الخناس) نَامِيْدَه كِه در خفا وَ پنهانی از نظر در سینه انسان وسوسه مینماید و راه شر و فساد را بوی می‌آموزد و چنانچه مفسرین گویند وقتی انسان مشغول ذکر و یاد خدا گردید شیطان (خنس و انقبض) یعنی مخفی و پنهان میگردد و وقتی از یاد خدا غافل گردید (انبسط علی القلب) پهن میگردد و اطراف قلب را میگیرد و از بعض مفسرین است که شیطان در وسوسه شبیه بقوه وهمیه است که در مقدمات امور عقلی با عقل مساعدت و همراهی میکند وقتی مطلب بنتیجه رسید خانس میگردد و وسوسه میکند که مطلب بنتیجه نرسد چنانچه در سوره حشر آیه ۱۶ فرموده كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ^(۲) و نیز در سوره نساء آیه ۱۱۹ در باره

(۱) پس از آنکه شیطان بمخالفت مطرود گردید گفت چون مرا اغوا کردی هر آینه در کمینگاه انسان می‌نشینم و راه راست را بسوی وی می‌بندم و وارد میگردم بر آنها از پیش روی آنها و از پشت سر آنها و از طرف راست و چپ آنها و نمی‌بینی بیشتر آنها را از شکر گزاران

(۲) مثل شیطان چون گفت بانسان کافر شو وقتی انسان کافر شد گفت من از تو بیزارم

صفحه : ۳۷۵

شیطان است يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا^(۱) چنین نقل میکنند که حضرت عیسی علیه السلام از خدا درخواست نمود که محل شیطان و فرزندانش را باو بنمایاند شیطان را دید در جوف آدمی که سرش مانند سر مار بود وقتی آدمی ذکر خدا و یاد خدا میکرد میگريخت و پنهان میگردد وقتی از ذکر خدا غافل میگردد دل وی را مانند لقمه در دهن میگرفت و انس بن مالک از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین حدیث میکند که فرموده شیطان خرطومش را بر قلب بنی آدم پهن میکند وقتی انسان یاد خدا و ذکر خدا نمود خنس وقتی ذکر خدا را فراموش نمود مثل لقمه دل وی را فرو میبرد اینکه است قوله تعالى (الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ آيَه اشاره به اینکه بعضی از افراد (الْخَنَاسِ) جَنَنْد وَ بعضی انس و اینکه آیه مرتبه نازله

انسانی را نشان می‌دهد که انسانی که در اصل خلقت از بالاترین و کاملترین موجودات بشمار میرود و مقامش بدرجه‌ای است که بالاترین اسماء و صفات خود را بوی اضافه نموده و خود را باو معرفی فرموده در اثر متابعت نفس و هوی کارش بجایی میرسد که در اسفل سافلین طبیعت فرود می‌آید و با شیاطین در عمل و اغوا نمودن همدوش میگردد چنانچه میبینیم بیشتر فسادها از مجالست و معاشرت با اشرار پدید میگردد که آدم شیطان صفت طوری کلام فاسد خود را در لفافه تدلیس میپیچد که آدم ساده لوح را باسانی فریب می‌دهد و مقصد شوم خود را در مرتبه عمل می‌آورد.

از بعضی مفسرین نقل میکنند که چنین گفته لفظ ناس در اینکه سوره پنج مرتبه گفته شده اگر چه بحسب ظاهر تکرار بنظر می‌آید لکن باعتبار معنی تکرار نیست زیرا مقصود از ناس اول قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ اطفالند اینکه است که ربوبیت را بآن

(۱) شیطان آنان را وعده می‌دهد و بآرزو می‌اندازد و نیست وعده شیطان مگر فریب

صفحه : ۳۷۶

اضافه نموده و مقصود از ناس دوم مَلِكِ النَّاسِ جوانانند زیرا ملک که دلیل بر قهر و سیاست است باو اضافه نموده و مقصود از ناس در آیه سوم إِلَهِ النَّاسِ پیرانند که در مقام اطاعت و عبادت و پرستش اله‌اند و مقصود از ناس در آیه چهارم فِي صُدُورِ النَّاسِ مردمان صالحند که شیطان مولع باغواء و فریب دادن ایشان است و مقصود از آیه پنجم مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ افراد مفسد از بشرند.

از بعضی علماء تفسیر است که چون اول قرآن بحرف، با، در بسم الله افتتاح گردیده و در آخر قرآن بسین (من الناس) خاتمه پیدا نموده در اینجا سَرّی و نکته‌ای عجیب مکنون است زیرا اینکه حرف با و سین را وقتی با هم جمع کنیم در فارسی بس میشود و در عربی، بسک، بمعنی حسبک آید و معنی چنین میشود (حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین) یعنی تو را کافی است از هر دو جهان آنچه بتو عطا نمودیم از میان اینکه دو حرف یعنی قرآن برای هر مرد و زن مسلمانی کافی است که رهبر و پیشرو او باشد و او را بسعادت و فیروزمندی دنیا و آخرت برساند.

اینک جزء دوم از دو جزو آخر قرآن از تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن پایان رسید.

بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول در روز سه شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۸۱ هجری قمری مطابق ۱۸ مهر ماه ۱۳۴۰ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

